پرس و جو با موضوع

اندیشه سیاسی

قسمت اول تا دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

اندیشه سیاسی

نویسنده:

مرکز ملی پاسخگوئی به سوالات دینی

ناشر چاپی:

مرکز ملی پاسخگوئی به سوالات دینی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

اندیشه سیاسی

مشخصات کتاب

نویسنده : مرکز ملی پاسخگوئی به سوالات دینی

ناشر :مرکز ملی پاسخگوئی به سوالات دینی

فلسفه سیاسی

تفاوت دو واژه «ملّت» و «مردم» چیست؟

پرسش

تفاوت دو واژه «ملّت» و «مردم» چیست؟

پاسخ

در کتاب اصول علوم سیاسی جلد اول، صفحه ۳۲۷ چنین آمده است:

«با تفکیکی که در قرن بیستم از «ملت» و «مردم» می شود، لغت «مردم» بیشتر برای تعیین گروه اجتماعی به کار می رود ولیکن «ملت» از نظر حقوقی و سیاسی واحد جمعیت است که بر قلمرو ارضی کشوری مستقر می شود و این استقرار نتیجه وحدت تاریخی، زبانی، مذهبی یا اقتصادی یا آرمانهای مشترك و خواستن ادامه زندگی مشترك است. کلمه «مردم» جنبه جامعه شناسی بیشتری دارد، در حالی که «ملت» بیشتر از نظر حقوق و سیاست داخلی یا بین المللی مورد نظر قرار می گیرد. بعلاوه، استعمال این کلمه در عرف مارکسیستها و لیبرالها فرق می کند و باید توجه داشت که در به کار بردن، گوینده یا نویسنده، پیرو چه ایدئولوژی و اندیشه است.

مبانی و مفاهیم

ویژگی های سیاستمدار اسلامی چیست ؟

پرسش

ویژگی های سیاستمدار اسلامی چیست ؟

پاسخ

سیاستمدار یعنی کسی که به سیاست می پردازد و کارهای سیاسی انجام می دهد. وقتی کلمه ء را به صورت پسوند به آن اضافه کنیم معنایش این می شود که چنین سیاستمداری با در نظر گرفتن نقطه نظرهای اسلام و رعایت اخلاق اسلامی سیاستمداری

می کند. سیاستمدار اسلامی دارای خصوصیات زیر می باشد:

۱ آشنایی با احکام , اخلاق و باورهای اسلامی ; زیرا کسی که با قوانین اسلام آشنا نباشد نمی تواند در مرحله عمل آن را رعایت نماید.

۲ تقوا و عدالت داشته باشد که تقوای الهی سرمایه اصل سعادت و بی تقوایی موجب سقوط در منجلاب بدبختی است و آدم بی تقوا نم یتواند خادم ملت مسلمان باشد.

۳ راستگو باشد و از کذب و دروغگویی به جد پرهیز نماید.

۴ شهامت اعتراف به اشتباه را داشته باشد.

۵ انصاف داشته باشد و حرف ها و عمل های خوب دیگران را بد جلوه ندهد.

۶ مصالح اسلام و مسلمانان و کشورش را بر همه چیز مقدم بشمارد.

۷ جز در موارد استثنایی که مصالح ملی اسلامی ایجاب می کند با صراحت لهجه صحبت کند و مردم را در ابهام نگذارد.

۸ به دیگران هم حق فکر و اندیشه قائل باشد, خیال نکند که فقط افکار او صحیح است و فقط او می تواندرست فهمیده و درست عمل کند.

۹ از راه های غیر مشروع . مانند تهمت به طرف مقابل اهداف خود را دنبال نکند.

۱۰ امین ملت و کشورش باشد.

شرایط یاد شده و صفات دیگری مانند هوشیاری , زیرکی و... از اوصاف سیاستمدار اسلامی است .

کمونیسم چیست ؟

پرسش

کمونیسم چیست ؟

پاسخ

کمونیسم یا مرام اشراکی , به معنای وسیع نظریه یا نظامی در سازمان اجتماعی که مبتنی است بر طرف مالکیت خصوصی و بر این اصل که اموال باید در ملکیت مشترک جامعه باشد و به هرکس به اندازهء نیاز و احتیاجش داده شود.(۱) بطلان و بی اساسی این نظریه با فروپاشی نظام کمونیستی شوروی به اثبات رسید و الآن تقریباً هیچ کشوری دنبال چنین روشی نیست .

(پاورقی ۱.دائره المعارف فارسی , ج ۲ ص ۲۶۷ ماده‌ء کمونیسم .

لطفاً الفاظ زیر را معنی فرمایید با توضیح؟

اشاره

اگزیستانسیالیسم، سوسیالیسم، پلورالیسم، لیبرالیسم، امپریالیسم، دموکراسی، سوررئالیسم رئالیسم

پرسش

لطفاً الفاظ زیر را معنی فرمایید با توضیح؟

اگزیستانسیالیسم، سوسیالیسم، پلورالیسم، لیبرالیسم، امپریالیسم، دموکراسی، سوررئالیسم رئالیسم

پاسخ(قسمت اول)

الف) اگزیستانیالیسم: از واژه tsix به معنی وجود مشتق است. از منظر این مکتب، در جهان هستی برای همه موجودات، ماهیتی در نظر گرفته شده است جز انسان. خدا طبیعت وجود انسان را ساخته است اما عظمت و زیبایی ها وخوبی ها و. بالاخره همه هویت انسان، ساخته خودش می باشدنسان عبارت است از صفاتی که ما باید بسازیم. بنابراین وجدان مشترک انسانی که همه آدم ها در آن شریك اند موهوم است و فقط وجود در همه مشترك است. در اخلاق، ملاکی نیست. ما ملاك را بعد از عمل می سازیم. هر کس هر عملی را مشروط بر این که در آن حسن نیت داشته باشد، ام دهد در این صورت عملی اخلاقی انجام داده است. بالاخره از نگاه سارتر، مؤسس این مکتب، انسان در طبیعت وانهاده است. ناامید از عنایت خدا، نا امید از این که طبیعت سرنوشت او را بسازد، حتی ناامید از انسان

ب) پلورالیسم: larulP به معنی جمع و کثرت است. لذا گرایش پلورالیستی در قبال گرایش مونیستی citsionoM یا وحدت گرایی قرار دارد. اگر ما چند فرد یا چند گروه را برای انجام کاری پذیرفتیم این را پلورالیسم می گویند. پلورالیسم در عرصه های گوناگون مطرح می شود. در همه این عرصه ها گاه به معنی پذیرش کثرت و نظرات مختلف در عمل یعنی، همزیستی مسالمت آمیز است. گاه نیز در جنبه نظری و علمی به کار می رود. به این معنی که تأمل به صحت همه دیدگاه های مختلف در زمینه سیاست، فرهنگ، اقتصاد یا دین شویم. بنابراین پلورالیسم دینی مثلاً در بعد نظری به معنای حقانیت ادیان

متعـدد است چرا که خوا و حقیقت هـا در بین ادیـان پخش شـده است. در یک جمله کوتاه در نقـد این نگرش می توان گفت: تعالیم همه ادیان، چگونه ما را نهایتاً به نقطه واحدی می رسانند؟ وقتی اسلام اولین مسأله و سخنش این است که خدا یکی است و راه رستگاری، پـذیرفتن توحیـد است این راه، چگونه بـا میتی که دعوت به تثلیث می کنـد یکی است؟ آیا دو خط که در دو جهت متقابل امتداد دارند ممکن است در یک نقطه با هم تلاقی کنند؟

ج(فمینیسـم: فمینیسم که از واژه emeF به معنی زن مشـتق است به معنی عقیـده به حقوق زنان و گرایش به دفاع از زن است. اولین هسـته سازمان دهی شده این گرایش، در نشسـت مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۵ گذارده شد. هر چند در این نشسـت، واژه هـایی از قبیـل مقـام زن و حقوق بشـر، ترنمی خوش داشت اما اینک که بیش از پنجاه سال از طنین افکنی آن نـدای اولیه می گـذرد آثـار ناخوشاینـد آن در حرکت هـا و تشـکل هـای ایجـاد ر دنیـا به خوبی به چشم می خورد. قبـل از این حرکت سازمان دهی شـده، در اوایل دهه ۱۹۱۰، پیشـروان حقوق زنان در آمریکا، کلمه فمینیسم را به فرهنگ لغات غربی وارد کردند. در سال ۱۹۱۶ حزب ملی زنـان فعـالیت خود را آغاز کرد. با انقلاب صـنعتی، نهضت های فمینیستی نیز فشار خود را در راستای اشتغال زنان در فعالیت های صنعتی افزایش دادند. بدون آن که برای کانون خانواده و نقش حیاتی آن به عنوان همسر و مادر، برنامه ای اندیشیده باشند. به نام آزادی زن و برابری او با مرد، جایگاه والای زن به عنوان مربی

جامعه لگدمال شد و ارزش اقتصادی دادن بوقت و کار وی، جانشین ارزش نقش تربیتی او گردید. سیگار ویژه زنان، حق انتخاب برای تنها زیستن و تشکیل خانواده یک نفره، ایجاد مرکز بحران تجاوز، عشق آزاد و. از ارمغان های دیگر این جریان بود.

د) بوروکراسی: این عنوان بر قشر اداری هر سازمانی که نیازمند مدیریت وسیع است، گفته می شود و نیز منظور از آن حاکمیت این قشر به عنوان یک طبقه اجتماعی می باشد. سلطه سیاسی و اقتصادی این قشر، در نگرش بوروکراسی در جامعه، دائماً رو به تزاید است و بسیاری، آن را نو حاکمیت طبقه ای گسترده و خطرناک می دانند. اما از نظر مارکسیست ها بوروکراسی یک طبقه نیست بلکه آلت طبقات حاکمه است

ه) آریستوکراسی: به معنای اشرافیت است و معمولاً آن قشر و دسته ای را نشان می دهد که دارای امتیازات فراوان هستند و از ثروت و نفوذ برخوردارند. در این نگرش مقامات عالی هم در اختیار این گروه قرار می گیرد و قدرت سیاسی در دست این قشر متمرکز می گردد.

و) دموکراسی: لفظی است یونانی که از دو کلمه someD (مردم) و satorC (حکومت کردن) ترکیب شده است. دموکراسی به معنای اعمال قدرت به وسیله جامعه است. مونتسکیو می گوید: دموکراسی هنگامی برقرار می شود که مردم حاکمیت و قدرت را در دست داشته باشند. ادعای دموکراسی جدید مشارکت همگانی، آزادی های خصوصی و عمومی، تعدد ایدئولوژی، تصمیم اکثریت، تعدد نهادهای حاکم و. می باشد. در انواع دموکراسی می توان به موارد مستقیم، پارلمانی و نیمه مستقیم اشاره کرد. نوع نیمه مستقیم بدین معنی است که هر چند امور به دست نمایندگان سپرده شده است، مردم در امور اجتماعی شرکت فعال

دارند.

ز) لیبرالیسم: واژه larebiL در لغت به معنای مختلف به کار رفته است: آزاد مرد در مقابل برده، روشنفکر، سخاوتمند، لاابالی، بی بند و بار و. اما در اصطلاح به یک گونه طرز تفکر در زمینه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و دینی گفته می شود که تکیه اصلی آن بر آزادی هر چه بیشتر و توجه به حقوق طبیعی افراد است. این مکتب که اولین بار به عنوان یک حزب سیاسی در سال ۱۸۵۰ م در انگلیس مطرح گردید دارای اصول و ویژگی هایی است از قبیل: ۱- فردگرایی: فرد و حقوق او بر همه چیز مقدم است. اگر دولت هم تشکیل شده است باید در خدمت خواسته های افراجامعه باشد و نفع جامعه، موهوم است.

۲- ارزش مطلق آزادی: تنها حد آزادی در نظر لیبرال ها، آزادی افراد دیگر است. دیگر هیچ مقوله ای از قبیل عدالت اجتماعی و اقتصادی، حفظ بنیان خانواده، اخلاق و. نمی تواند آن را محدود کند. همه باید قربانی این آزادی مطلق شوند۳- انسان محوری و امانیسم: با توجه به نگرش مادی این اندیشه به عالم، آنچه اصل است، انسان است. به همین دلیل در وضع قوانین و ارائه خطوط اصلی سیاست و اقتصاد و فرهنگ، آنچه مهم و اصل است دیدگاه انسان و اراده اوست. برخلاف ادیان الهی و توحیدی که خدا محور هستند و مقنن اصلی را خداوند می دانند. برای آگاهی بیشتر ر. ک: ۱- پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی، ج ۲ ۴- اگزیستانسیالیسم و علم و اسکولاستیک جدید، محمد علی آشنا ۳- فرهنگ سیاسی، دکتر بهروز شکیبا ۴- مجله کتاب نقد، شماره ۱۲، پاییز ۱۳۷اگزیستانسیالیسم msilaicnetsiX در لغت به معنی اصالت وجود

است. همچنین اگزیستانسیالیسم نام مکتبی است که در آن سرشت انسان انکار شده و معتقد است آدمی فرآورده کار و انتخاب خویش است و ماهیت و طبیعت پیشین ندارد. این مکتب به دو شاخه الهی و الحادی تقسیم شده. از جمله اگزیستانسیالیست های خدا پرست می توان "سورن کیر کگور" و "کارل یاسپرس" را نام برد. از جمله اگزیستانسیالیست های ملحد نیز می توان "ژان پل سارتر" را نام بربرای آشنایی بیشتر با مواضع و دیدگاه های اگزیستانسیالیست ها و نقد آن در آثار "شهید مطهری" به منابع زیر رجوع کنید: ۱- نقدی بر مارکسیسم، ص ۲ ۲۷۷ -۲۵۵- آشنایی با علوم اسلامی، ج ۱، ص ۳ ۱۹۳- مقالات فلسفی، ج ۳، ص ۴ ۱۱۰ -۱۰۹- آشنایی با قرآن، ج ۱ و ۲، ص ۵ ۱۱۹ -۱۱ فطرت، ص ۶ ۱۵۳ -۱۴۷- انسان کامل، ص ۱۳۹ و ۳۵۴ -۳۳۰ و ص ۷ ۳۵۵ -۳۳۱- فلسفه تاریخ، ص ۱۴۲ و ۸ ۱۶۷- تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۹ ۳۲۲- تکامل اجتماعی انسان، ص ۱۱۳ و ص ۱۲۲ -۱۲۰ و ص ۱۰ ۵۱ -۴۶- سیری در نهج البلاغه، ص ۱۱ ۲۹۰- عرفان حافظ، ص ۱۰۳

در مورد اگزیستانسیالیسم می توانید به کتاب های زیر مراجعه فرمایید: ۱- نظری به چهره اگزیستانسیالیسم محمد شیرازی ناشر: اعلمی ۲- فلسفه علی شریعتمداری ناشر: قائم ۳- کلیات فلسفه مجتبوی ناشر: حکمت ۴- ضابطه های منطقی در بررسی مکتب ها محمد علی سادات ناشر: سازمالیغات ۵- بشر بر سر دو راهی محمد قطب ناشر: دارالعلم ۶- تفسیرهای زندگی ویل دورانت ناشر: نیلوفر ۷- بررسی و نقد افکار راسل محمد تقی جعفری ناشر: امیر کبیر ۸- چهار مقاله از چهار دانشمند جمعی

از نویسندگان ناشر: میثم ۹- کارنامه برتراند راسل دور وارد ناشر: ابن سینا ۱۰- طرح هایی در انقلاب فرهنگی محمد تقی جعفری ناشر: پیشوا ۱۱- جهان بینی علمی برتراند راسل ناشر: آگاه ۱۲- صد ساعت مصاحبه با راسل جرالد کالور ناشر: عطائی ۱۳- برگزیده افکار راسل رابرت. ا ۱۴- شرح حال برتراند راسل برتراند راسل ۱۵- فلسفه معاصر فرد ریک ناشر: زوار

در مورد این اصطلاح باید گفت که هر چند برخی وجوه شباهت بین اسلام و مکاتب دیگر از قبیل سوسیالیسم وجود دارد ولی اختلافات اصولی و مبنایی میان اسلام و این مکاتب مانع از جعل این اصلاحات التقاطی می باشد و بررسی آثار استاد شهید خلاف این نسبت را ثابت می نماید. شهید مطهری در کتاب "نظری به نظام اقتصادی اسلام" در موضوع مرز اشتراک اسلام و سوسیالیسم چنین می نگارند: "هر چند اسلام مالکیت فردی و شخصی را در سرمایه های طبیعی و صناعی نمی پذیرد و مالکیت را در این امور عمومی می داند، ولی اسلام مالکیت اشتراکی کار را نیز نمی یعنی، طرفدار این اصل [اصل مهم سوسیالیسم نیست که "کار به قدر استعداد و خرج به قدر احتیاج" نمی گوید همه ملزم اند که کار کنند و محصول کارشان الزاماً به اجتماع تعلق دارد. پس آن مقدار از سوسیالیسم از نظر منطق و از نظر اسلام قابل توجیه است که قسمتی از سرمایه ها یعنی، سرمایه های عمومی بالاشتراک باشد و اما کار بالاشتراک را که الزامی و اجباری باشد، هیچ گونه نمی توان از اسلام استنباط کرد، مگر این که در موارد خاص یعنی، در زمین های عمومی یا کارخانه های عمومی، طوری باشد که کار فردی میسر نباشد و تازه اگر

هم این طشد نه چنین است که مالکیت فردی در کار نیست، بلکه محصول بالسویه یا بالتفاوت طبق قرارداد میانشان تقسیم می شود و هر فردی مالک فردی سهم خود خواهد بود، پس اگر مشخصه اصل سوسیالیسم را اشتراک سرمایه بدانیم، اسلام یک مسلک اشتراکی است و اگر مشخصه اصلی آن را اشتراک در کار بدانیم، اسلام یک مسلک اشتراکی نیست،(۱).

پاسخ(قسمت دوم)

همچنین مرحوم استاد در بحث های متعدد از جمله بحث "اسلام، سرمایه داری، سوسیالیسم" ضمن نقد مکتب سرمایه داری و سوسیالیستی و برشمردن مضار و مفاسد مالکیت سرمایه و منابع تولید از یک طرف و مضار و مفاسد سلب مالکیت فردی را از محصول کار شخصی، برتری ها و امتیازات اسلام و منطق اعتدالی آن را برمی شمارد، بنابراین اولاً ما چیزی به نام سوسیالیسم اسلامی نداریم و ثانیاً این نسبت به ایشان صحیح نمی باشد. ثالثاً، اگر مطلبی را در این زمینه در اختیار دارید در مکاتبات بعدی آدرس دقیق آن را ارسال نماییدبرای تبیین نظرات استاد مطهری در موضوعی که ذکر نمودید، نیازمند تعریف و بررسی دو مفهوم سوسیالیسم و کمونیسم می باشیم سوسیالیسم (socialism) یا جامعه باوری، این اصطلاح که از واژه "سوسیال" به معنای اجتماعی در زبان فرانسه گرفته شده است، معناهای بسیار دارد، اماعریف معمول این اصطلاح را در واژه نامه انگلیسی آکسفورد، چنین می توان یافت: "سوسیالیسم تئوری یا سیاستی است که هدف آن مالکیت یا نظارت جامعه بر وسایل تولید- سرمایه، زمین، اموال و جز آنها- به طور کلی، و اداره آن به سود همگان است"،(۲).

واژه کمونیسم (commuonism) از ریشه لاتین (commons) به معنی اشتراک گرفته شده است کمونیسم از قدیمی ترین مکاتب سیاسی دنیا است در سال

۱۸۴۸ "کـارل مارکس" و "فردریک انگلس" در آلمان در سال ۱۸۴۸ با انتشار مانیفست کمونیست حرکت تازه ای در نهضت کمـونیسم جهـانی بـه وجوآوردنـد. از نظر فلسـفی و اقتصـادی کمـونیسم و سوسـیالیسم دارای ریشه واحـدی هسـتند و هر دو بر مالکیت عمومی وسائل تولید تکیه می کنند، با این تفاوت که کمونیسم مرحله پیشرفت یا مرحله نهایی سوسـیالیسم به شمار می آیـد. مـارکس در آثـار مختلـف خـود از "مـانیفست" کمونیست گرفته تکتـاب "کاپیتـال" تاریـخ تحولاـت جهـان را بر مبنـای ماتریـالیسم تـاریخی، یا فلسـفه مادی دیالکتیکی بیان می کنـد مارکس تکامل وسایل تولیـد و نحوه تملک و بهره برداری از این وسایـل را زیر بنـای تحولاـت اجتمـاعی می دانـد و تاریـخ بشـر را به صورت تاریـخ جنگهـای طبقـاتی و منازعه بینلم و مظلوم و استثمار کننده و استثمار شونده بررسی و تجزیه و تحلیل می نماید. از نظر مارکس دوره های تاریخی عبارتند از: ۱- کمون اولیه کـه در این جـامعه بـدون طبقه هیـچ گـونه تملـک بر وسایـل و ابزار تولیـد وجـود نداشـته است، ۲- برده داری ۳- فئـودالیه ۴- بورژوازی و سـرمداری ۵- سوسیالیسم ۶- کمـون ثـانویه. به طـور مختصـر می توان اسـاس تفکر مارکسـیستی را در موارد ذیل خلاـصه نمـود، الف اقتصـاد تعیین کننـده مسـیر تاریـخ است و تاریـخ جز جنگهـای طبقـاتی و مبـارزه بین گروههـایی که منـافع اقتصـادی آنهـا بـا هم متعارض است چیز دیگری نیست. بر اساس این عبیر جنگهای طبقاتی در مراحل مختلف تاریخی ابتـدا بین بردگـان و برده داران، سـپس میان فئودالها و "سـرف ها" یا دهقانان فقیر و بی زمین و بالاخره بین کارگران و سـرمایه داران در می گیرد و سرانجام به پیروزی طبقه کارگر یا پرولتار یا و نفی کامل طبقات اجتماعی

منتهیگردد.

ب- دولتها نقشی جز تأمین طبقه حاکم ندارند و در جوامع سرمایه داری دولت حافظ منافع صاحبان سرمایه ها و استثمار طبقه کارگر است این فشار و استعمار فقط هنگامی خاتمه خواهد یافت که مالکیت خصوصی، به ویژه مالکیت ابزار تولید از میان برداشته شود و طبقه کارگر حکومت راه دست خود بگیرد. (۳)

با توجه به مطالب گفته شده باز می گردیم به مطالب استاد مطهری که در نقد کتاب "حسین وارث آدم" نوشته دکتر علی شریعتی، نگاشته شده، همچنانکه خود استاد بیان می دارند، این جزوه نوعی توجیه تاریخ است بر اساس نگرشی مادی و ماتریالیسم تاریخی، یعنی نوعی روضه مارکسیستیست برای امام حسین (ع). طبق این جزوه آغاز تاریخ بشر اشتراکیت و برابری است (مرحله کمون اول) سپس نابرابری و حق و باطل بر اساس محوریت اقتصادی و مادی یعنی مالکیت آغاز می گردد و از اینجا جامعه بشر به دو بخش می شود (گروهی برده که هیچ ندارند و گروهی صاحب زمین و ایل تولید که منجر به پیدایش طبقات می گردد) و. تا اینکه دوباره بعد از گذران مراحل تاریخی، مرحله اشتراک و برابری و جامعه بی طبقه در کمون ثانویه به وجود می آید. همچنانکه استاد مطهری توضیح می دهند از دیدگاه نویسنده این کتاب همانطور که در ادوار تاریخی مارکسیسم تا زمانی که زیر بنای طبقاتی در جامعه وجود داشته باشد هر گونه تلاش از سوی انقلابیون بی حاصل است، تلاش امام حسین (ع) نیز تعصبی بی حاصل است. امام حسین (ع) هیچ نقشی در تاریخ ندارد زیرا بر اساس نگرشی مادی گرایانه مارکس و دیدگاه جبرگرایانه تاریخی او (ماتریالیسم دیالکتیک: یک مکتب الحادی است که وجود

هر گونه نیروی ماوراء الطبیعی را نفی و انکار می کند. ماتریالیسم تاریخی: یا تفسیر تاریخ از نظر فلسفه مادی نیز، سیر تحولات تاریخی را از نظر مادی بررسی می نماید و برای تمامی تحولات جهان در طول تاریخ حتی پیدایش ادیان ریشه ای اقتصادی و مادی جست و جو می کند. سیر و روند تاریخ به سوی اشتراکیت و برابری و مساوات و نفی طبقات و حتی نفی دولت یقین تحقق کمون ثانویه است از این دیدگاه مارکسیسم تحقق این مسأله امری حتمی و جبری می باشد و آینده تاریخ جز این نخواهد بود. این نگرش و مبانی آن دارای اشکالات متعددی است.

برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر. ك: ۱- جعفر سبحانی، فلسفه اسلامی و اصول دیالکتیک ۲- سید محمدباقر صدر، اقتصاد ما، ج ۱ ۳- سید محمدباقر صدر، انسان معاصر و مشکلات اجتماعی ۴- سید محمدباقر صدر، فلسفه تاریخ در قرآن ۵- شهید مطهری، جامعه و تاریخ ۶- شهید مطهری، نقدی بر مارکسیسم ۷- محمدتقی مصباح، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن.

در اسلام، نه دموکراسی مطلق هست و نه به طور کلی به نظر مردم بی اعتنایی می شود. در قوانین ضروری و مسلم اسلام، مردم حق دخالت ندارند. درباره مسائل شرعی نیز حق نظر تنها با فقیه جامع شرایط است و مردم نمی توانند اظهار نظر کنند. ولی در امور اجتماعی و مسائل سرنساز نظر مردم محترم است. از همین روی قرآن مجید به رهبر عظیم الشأن اسلام (ص) می فرماید: "وَ شاوِرْهُمْ فِی اَلْأَمْرِ" یعنی، با مردم به مشورت بپرداز یا "وَ أَمْرُهُمْ شُوری بَیْنَهُمْ" یعنی، امور جامعه اسلامی باید به شوری گذاشته شود".به عنوان شاهد درباره رئیس جمهور،

یا وزیر دستور خاصی وجود ندارد که چه کسی انتخاب شود. البته معیارهایی گفته شده اما تشخیص و گزینش این افراد، به عهده مردم گذاشته شده است. با این بیان، دیدگاه مردم در مسائل اقتصادی، سیاسی، نظامی، امنیتی و اجتماعی مورد احترام می باشد و آیین مقدس اسلام نیز همواره بر آن تأکید کرده است به ویژه این که در سیره نبی اکرم (ص) نمونه های بارزی از توجه به آرای اکثریت مشاهده می شوبرای آگاهی بیشتر ر. ک: ۱- موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، فلسفه سیاست ۲- کاظم قاضی زاده، اندیشه های فقهی- سیاسی امام خمینی دموکراسی دینی یعنی چه ??

به صفحات ۳۳- ۱۹ فصلنامه حوزه و دانشگاه، سال اول، شماره ۱، زمستان ۷۳، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، مراجعه نمایید.

سور رئالیسم (Surrealism) نهضتی هنری است که در قرن بیستم پدید آمد. این جریان می کوشد مطاوی "خفایای ذهن (Subconcious Mimd) " را از طریق دیدن امور و وقایع در خواب نمایش دهد. اولین سور رئالیست ها، شعرای فرانسوی و نماد گرایانی (Symbolysts) بودند که در پی بی افکار خارج از چارچوب های عقلانی سازی (lizationRotiona) و ارزش های سنتی هنر بودند (Surrealism .L .Adr .Oxf).

منابع و مآخذ:

(۱))همان، ص ۱۴۰ و ۱۴۱)

(۲))داریوش آشوری، دانشنامه سیاسی، ص ۲۰۴)

(۳))محمود طلوعی، فرهنگ جامع سیاسی، ص ۷۰۳ و ۷۷۹)

کتابی را درباره ایسم های غربی منتشر شده برایم معرفی کنید؟ و اگر امکان دارد در کاغذی برایم شرح دهید.

پرسش

کتابی را درباره ایسم های غربی منتشر شده برایم معرفی کنید؟ و اگر امکان دارد در کاغذی برایم شرح دهید.

پاسخ(قسمت اول)

قبل از آشنایی با اصطلاحات و مکتب های سیاسی مناسب می دانم توجه شما دوست عزیز را به چند نکته جلب نمایم. (۱)

* فرق ادیان الهی با سایر مکتب ها:

۱- وقتی به ادیان الهی نظر اجمالی و کلی افکنده می شود و مورد مطالعه قرار می گیرد، با اینکه برخی از آنها مورد تحریف قرار گرفته اند، اما می بینیم تمام پیامبران در اصول دین و بسیاری از فروع و احکام یک حرف می زنند. همه آنها در اصول مردم را به توحید و معاد و نبوت هدایت می کردند و در عمل به احکام مانند خواندن نماز، گرفتن روزه، دادن زکات، اجرای عدالت و دوری از ظلم و فساد اتفاق نظر داشتند. اگر چه در فروع از نظر کم وکیف اختلافاتی به حسب زمان و مکان بوده،

لکن آنچه در تمام ادیان الهی دیـده می شود وحـدت فکر و اندیشه است (۲) و علت یک پارچه بودن اهـداف پیامبران و دوری از اختلاف آراء، آن بود که تمـام آنـان متصل به یک منبع فیاض بودنـد و از یک چشـمه جوشان سـیراب می شدنـد و آن منبع فیاض و چشمه جوشان هستی، خداوند حکیم است.

اما اگر بنای فکری و اعتقادی بشر به حقیقت مطلق متصل نبود و زمام امور معنوی و مادی جامعه را انسان هایی در دست گرفتند که افق افکارشـان از عالم ناسوت و ماده فراتر نرفته باشـد، و تمام سـعادت و کمال بشـر را در همین عالم خاکی بداننـد، روشـن است که

چنین انسـان هایی هر کـدامشان بر مبنای افکار محـدود و کوتاه خودشان مکتبی را درست می کننـد و آن را در جامعه به عنوان حق قلمـداد می نماینـد. بر همین اساس اختلافات فراوان و عقائد متضاد، بسـیار در بین این مکاتبی که تراوش اندیشه بشـر اسـت دیده می شود. لذا می بینیم نظر مارکسـیسم و کاپیتالیسم در مورد اقتصاد و اداره جامعه در مقابل یکدیگر می باشند. مارکسیسم تمـام منـابع اقتصـادی کشور را متعلق به جامعه می دانـد و مالکیت فردی را نفی می کنـد، ولی کاپیتالیسم معتقـد است که منابع عمده اقتصادی باید در دست افراد معدودی از سـرمایه داران قرار گیرد. و بقیه مردم مانند برده ای در چنگال سرمایه داران نابود شوند.

برخیماننـد آنارشـیسم قائل به عـدم حکومت برای اداره کشور می باشـد، در مقابل این انـدیشه فاشـیسم و نازیسم و فالانژیسـم معتقد به حکومت هسـتند، اگر چه حاکمیت با قدرت سلاح و ایجاد رعب و وحشت و قتل و عام مردم به دست آید. و یا بعضی نیهیلیسـم و هیـچ گرا هســتند و عـده ای ناسـیونالیسم و ملـت گرا می باشـند و عـده ای معتقـد بـه اُمـانیسم و انسـان گرا و برخی اندیوالیسم و فردگرا و گروهی فیمینیسم و زن گرا می باشند.

این اندیشه ها و مکاتب مختلف و متضاد که باعث متحیر شدن انسان و سرگردانی او شده و هیچ کدام مشکلی ازمشکلات او را حـل نکرده انـد، بلکه هر روز بر آلاـم و دردهـای جـامعه انسـانی افزوده انـد، نـتیجه دوری انسـان از خداونـد و عـدم توجه او به دستورات حیات بخش پیامبران است. بر همین اساس قرآن کریم در دهها

آیه مردم را به اطاعت از خداوند و انبیاء دعوت نموده و از پیروی غیر آنان برحذر داشته است.

لذا قرآن کریم می فرماید:

"وَ اِنَّ هذا صِراطی مُستقیماً فَاتَّبِعُوهُ و لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبیلِهِ..."

راه مستقیم من، که را توحید، راه حق و عدالت، راه پاکی و تقواست از آن پیروی کنید وهرگز در راه های انحرافی و پراکنده گام ننهید که شما را از راه خداوند منحرف و پراکنده می کند و تخم نفاق و اختلاف را در بین شما می پاشد. (۳)

* مبنای اکثر مکاتب :

۲- وقتی اکثر این مکاتب با دقت مطالعه می شود انسان در می یابد که بسیاری از آنها در برهه ای از زمان ظهور کرده اند و در همان زمان سعی و تلاش مؤسسان آن تضعیف دین و معنویت و تقویت حزب و گروه شان بوده است. اگر چه دارای مطالب جذاب و شعارهای فریبنده، الفاظ زیبا، برای فریب افکار مردم می باشند، اما در مرحله عمل خبری در کار نبوده است.

* هدف برخی از به کار بردن اصطلاحات:

۳- عده ای گاهی برای خودنمایی و ادعای فضل و دانش نمودن و یا برای فریب دادن مردم مخصوصاً جوانان این الفاظ و مکاتب را به کار می برند. در حالی که این اصطلاحات سرابی بیش نیست. زیرا چیزی که روح انسان را اشباع نماید در آنها وجود ندارد. تعدادی از این اصطلاحات را در اینجا می آوریم تا شما دوست عزیز ضمن آشنایی با این مکتب ها بدانید آنچه حق است و عطش انسان را برطرف می سازد، قرآن کریم و مکتب مشعشع اهل بیت عصمت

و طهارت "ع" است.

۴-اگر چه مناسب بود ترتیب این اصطلاحات بر اساس حروف الفبا باشد، اما به خاطر آن که برخی از آنها از نظر مفاهیم مشابه هم هستند و یا شعبه ای از یکدیگر بودند، آنها را با هم آوردیم تا تسلط بر مطالب آسانتر گردد.

۱. امپریالیسم: (۴)

امپریالیسم از کلمه قدیم تر (امپراطوری) گرفته شده است. و این اصطلاح عنوان برای قدرت یا دولتی بوده که خارج از محدوده و کشور خود به زور به تصرف سرزمین ها و ممالک دیگر اقدام می کرده، و آنجا را جهت بهره برداری، تحت سلطه خود قرار می داده است. و معنای امپریالیسم با کلمه استعمار پیوندی نزدیک دارند. و امپریالیسم به امپریالیسم نظامی، اقتصادی و فرهنگی تقسیم می شود.

۲. میلیتاریسم: (۵)

به معنای ارتش سالاری می باشد. به چهار حالت در سازمان ارتش مانند جنگجویی، سروری ارتش بر دستگاه دولت، بزرگداشت سپاهگیری و بسیج کشور برای هدف های نظامی را ارتش سالاری گویند. وقتی این چهار حالت کاملاً فراهم شد ارتش سالاری کامل گویند. و میلیتاریسم زمینه را برای دژسالاری، نازیسم، فاشیسم و فالانژیسم فراهم می کند.

۳. دزسالاری:

نام و اصطلاحی برای حکومت هایی است که با روش استبدادی و ترور بر سر کار می آیند.

۴. نازیسم: (۶)

عنوانی است برای حکومت آلمان در دوره "آدولف هیتلر" و گاهی هم ردیف معنای فاشیسم می باشد. و نیز نازی علامت اختصاری "حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان" به رهبری هیتلر است.

۵. فاشیسم: (۷)

این اصطلاح به صورت عام نامی است برای همه رژیمهایی که بقایشان بر پایه دیکتاتوری و زور و کشتار استوار است. اما به معنای خاص، نام جنبشی است

که در سال ۱۹۲۹ به رهبری "موسولینی" در ایتالیا به راه افتاد.

۶.فالانژیسم: (۸)

نام حزب فاشیست اسپانیا می باشد. این حزب را "خوزه آنتونیو پریمودو ریورا" پسر دیکتاتور پیشین، "پریمودو ریورا"، در سال ۱۹۳۳ بنیان گذاشت.

۷. تیرانی (تیرانیسید): (۹)

عنوانی است برای حکومت ظالمانه ای که قدرت را از راه غیر قانونی در یونان باستان به دست می گرفت و در یونان "تورانوس (Tyrnnus)" می نامیدند.

۸. ماکیاولیسم (استبداد جدید): (۱۰)

مکتب ماکیاولیسم که آن را "فلسفه استبداد جدید" نیز می خوانند، عبارت از مجموعه اصول و دستوراتی است که ماکیاولی فیلسوف و سیاستمدار ایتالیایی (۱۴۶۹–۱۵۲۷) برای حکومت ارائه داده است. که خلاصه این مکتب عبارت است از: تأسیس دولتهای متحد و قوی که تابع کلیسا و دین نباشد. طرفداری از ظلم و استبداد و حکومت نامحدود. انسان موجود سیاسی و فطرتاً شرور است لذا برای علاج شرارت انسان حکومتی مقتدر و مستبد لازم است. اخلاق و مذهب تابع سیاست زمامدار می باشد، اگر صلاح دید در حکومت از دین و اخلاق استفاده می کند و اگر صلاح ندید استفاده نمی کند. زمامدار به منزله قانون است و مردم باید از حاکم و زمامدار اطاعت کنند، اما خودش از قانون مستثنی است و هر چه بخواهد می تواند انجام دهد. روش حکومت در مکتب ماکیاولیسم آن است که زمامدار برای رسیدن به قدرت و حفظ آن مجاز است به هر عملی مانند زور، حیله، تزویر، جنایت، تقلب، نقض قول و پیمان شکنی و نقض مقررات اخلاقی متوسل شود. و هیچ نوع عملی برای رسیدن به قدرت و حفظ آن برای زمامدار ممنوع نیست، به شرط اینکه تمام این اعمال را

پنهانی و سرّی انجام دهد. و جنایاتی که هیتلر و موسولینی دیکتاتورهای آلمان و ایتالیا انجام دادند بر همین افکار دور می زد.

۹. نیهیلیسم: (۱۱)

نیهیلیسم یا هیچ انگاری، این اصطلاح از واژه (نیهیل(در زبان لاتین به معنای هیچ آمده است. و نیهیلیسم مکتبی فلسفی است که منکر هر نوع ارزش اخلاقی و مبلّغ شکاکیت مطلق و نفی وجود است. و گروهی از آنارشیست های قرن ۱۹ روسیه را نیز نیهیلیست خوانده اند. مؤسسه فرقه نیهیلیسم "میخائیل باکونین" (۱۸۷۶-۱۸۱۴م.) بوده است.

۱۰. سوفیسم (سوفسطائی) (۱۲) :

در زبان یونان سوفیسما و سوفیزا به معنای آموزش و سوفوس به معنای عقل و خرد می باشد. اما از نظر اصطلاح سوفیست عنوانی برای فلاسفه قبل از سقراط می باشد. که آنان مورد انتقاد سقراط و افلاطون قرار گرفتند. اما بعدها به کسانی گفته می شد که در بحث ها و گفتگوی با مغالطه و زبان بازی بر حریف خود پیروز می شدند.

۱۱. سپتی سیسم (سپتیک):

این همان فلسفه شکاکین است. پیروانش معتقداند که انسان راهی برای شناخت حقایق ندارد. از این رو باید در همه امور توقف نماید. حتی علوم ریاضی را هم به طور احتمال قبول کند. این مَسْلک شبیه سوفیسم و نسبی گری است.

۱۲. آتئیسم:

پیروان این مکتب می گویند چیزی به عنوان مافوق طبیعت وجود ندارد. و انسان را فقط موجود طبیعی می دانند که باید با همان عقل طبیعی اداره شود.

۱۳. کمونیسم: (۱۳)

کمونیسم این اصطلاح از ریشه لاتینی (کمونیس) به معنای اشتراکی گرفته شده است. و این عقیده از سال ۱۸۴۰ م. رواج یافت. و معنای اشتراک محدود به ثروت و دارائی ها نمی شود، بلکه اشتراک

شامل زنان و مسائل جنسی می گردد. بنابرنظر کمونیسم تمام منابع اقتصادی کشور اعم از صنعتی و امور دیگر مربوط به جامعه است نه افراد و خانواده ها، اما کمونیسم به معنای جدید عبارت است از اینکه دولت بر تمام مراکز اقتصادی جامعه کنترل داشته باشد و همه چیز باید در دست او قرار گیرد.

۱۴ مارکسیسم: (۱۴)

کمونیسم به معنای خاصی که امروز در نقاط مختلف دنیا رایج است کمونیسم مارکسیسم است. زیرا مؤسس کمونیسم "کارل مارکس" فیلسوف آلمانی (۱۸۸۳–۱۸۱۸م.) بود که بعد از مارکس، "فریدریش انگلس (۱۸۹۵–۱۸۲۵م.)"، "لنین" و "استالین" از رهبران کمونیسم بودند. بعد از درگذشت استالین (۱۹۵۳) "مالنکوف" ، "بولگانین" و "خروشچف" جانشین وی شدند. البته آراء مارکس و اِنگلس توسط نفوذ فلاسفه آلمانی مخصوصاً "هگل" و "فویرباخ" گسترش یافت.

۱۵. لنینیسم: (۱۵)

لنینیسم نوع دیگری از مارکسیسم است که منسوب به "ولادیمیر ایلیچ لنین (۷۹۲۴–۱۸۷۰م.)" بنیانگذار رژیم کمونیست و پیشوای انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه می باشد. لنین در اصول افکار مارکس تغییراتی داد به طوری که مواردی بر آن افزود و عناصری از آن را حذف کرد، تا مناسب اوضاع جامعه روسیه گردد. و در ضمن عقاید لنین بعد از انقلاب و رسیدن به قدرت نسبت به قبل از انقلاب تغییر یافت.

۱۶. استالینیسم: (۱۶)

بعد از لنین "یوسف استالین (۱۹۵۳–۱۸۷۹م.)" نخست وزیر و دبیر کل حزب کمونیست و دیکتاتور اتحاد شوروی سابق روی کار آمد و در عقائد لنین اصلاحاتی انجام داد که افکار او به نام استالینیسم مشهور گردید.

۱۷. بولشویسم: (۱۷)

بولشویسم عنوان ایدئولوژی حزب بولشویک به رهبری لنین بود. علت به وجود آمدن بولشویسم به خاطر اختلافی بود که در حزب مخفی

سوسیال دموکرات روسیه بر سر مسأله عضویت در حزب پدید آمد. به دنبال آن، حزب به دو گروه بولشویک (در زبان روسی به معنای اکثریت) به رهبری لنین، و منشویک (به معنای اقلیت) به رهبری "مارتوف" تقسیم شد. و لنین در سال ۱۹۱۸ نام حزب خود ر "حزب کمونیست سراسر روسیه (بولشویکها)" نهاد، و در سال ۱۹۲۵ به نام "حزب کمونیست سراسر اتحاد شوروی" و در سال ۱۹۵۳ به "حب کمونیست اتحاد شوروی" تغییر یافت.

۱۸. پوپولیسم: (۱۸)

پوپولیسم به معنای مردم باوری است. به اینکه هدف های سیاسی را باید بر اساس خواست مردم جدا از احزاب و نهادها پیش برد، و خواست مردم عین حق و اخلاق است. به عبارت دیگر هر چه مردم خواستند همان حق و اخلاق می باشد. که در واقع بولشویسم ترکیبی از مارکسیسم و پوپولیسم است.

۱۹. بورژوا (۱۹) – پرولتاریا: (۲۰)

در قرون وسطا فردی از اهل شهر آزاد (بورگ) را که نه ارباب بود و نه دهقان "بورژا" می نامیدند. در قرن های هفدهم و هجدهم ارباب ها و کارفرماها را در برابر کارگران و بازرگانان به این نام خطاب می کردند. در فرانسه عنوانی برای طبقه میانه سوداگر و پیشه ور یا شهرنشینانی که بر ملاک دارائی از حقوق سیاسی برخوردار بودند اطلاق می شد، و اما در اصطلاحی سیاسی معنای خاص خودش را دارد.

بورژوازی در اصطلاح مارکسیستی به معنای سرمایه داران، سوداگران، پیشه وران و دارندگان مشاغل آزاد است. در برابر "پرولتاریا" (۲۱) که به کارگرانی گفته می شد که هیچ وسیله تولیدی جز نیروی کار خود برای تأمین زندگی ندارند.

۲۰. سوسیالیسم: (۲۲)

واژه سوسیالیسم (جامعه باوری) در زبان

فرانسه به معنای اجتماعی می باشد. و در انگلیسی (سوسیالیسم سیاستی که هدف آن نظارت جامعه بر وسایل تولید و اداره آنها به سود همگـان است). البته این تعریف، یک تعریف جامع نیست، زیرا نظارت عمومی بر اموال و تولیـد معنای وسیعی دارد. اما بهترین وجه اشتراک سوسیالیست برتری جامعه و سود همگـانی بر نظریه فردگرایی و سود فردی است، که سوسیالیسم به انواع متعددی مانند سوسیالیسم لیبرال، مارکسی، نوین، تکاملی، فابیان، صنفی و پارلمانتر و اقسام دیگر، تقسیم می شود.

پاسخ(قسمت دوم)

۲۱. کاپیتالیسم: (۲۳)

کاپیتالیسم روشی است که در آن وسائل عمده تولید به کمک سرمایه های شخصی فراهم شده و اموال به مالکیت صاحبان سرمایه باقی می ماند. در کاپیتالیسم کارگران به عنوان روز مزد اجیر صاحبان سرمایه اند، و تمام قدرت مالی در دست اشخاص معدودی در جامعه خواهد بود. در مقابل کاپیتالیسم، کمونیسم و لنینیسم و استالینیسم قرار دارد.

۲۲. پیورتنیسم:

یکی از فِرَق مذهبی آمریکا است که به ثروت اندوزی و سرمایه داری و تجارت ظالمانه مشروعیت می دهد. و این مسلک اصلی ترین عنصر فرهنگی و مذهبی تمدن آمریکایی است و با روح سرمایه داری آنان هماهنگ است.

۲۳. ناسیونالیسم: (۲۴)

عبارت است از اعتقاد به برتری یک ملت و قوم بر تمام ملل و اقوام دیگر و لزوم وفاداری مطلق و بدون هیچ قید و شرطی نسبت به قوم و ملت خود، و مباهات کردن هر قوم و قبیله نسبت به فرهنگ و زبان و نژاد خودش. بنابراین ناسیونالیسم (ملی گرایی) خود را از همه برتر و دیگران را پایین تر از خود می داند، که به ناسیونالیسم اقتصادی و سیاسی تقسیم می شود.

۲۴.

انترناسیونالیسم: (۲۵)

در برابر ناسیونالیسم، انترناسیونالیسم قرار دارد که معتقد است خیر و سعادت بشر اقتضا می کند که ملت ها بدون در نظر گرفتن تعصب های قومی با هم همکاری داشته باشند.

۲۵، آنارشیسم: (۲۶)

در لغت یونانی به معنای حکومت است و آنارشی یعنی بدون حکومت. لذا در مسلک آنارشیسم حکومت را موجب مصائب و بدبختی های مردم می داند. و بنیاد آنارشیسم بر دشمنی با دولت می باشد. البته مخالف هرج و مرج هم هستند، اما به نظام و حکومتی فکر می کنند که بر اساس همکاری آزاده پدید آید. و پیشوای آنارشیسم جدید پیرژوزف پرودون" (۲۷) فرانسوی (اوایل قرن ۱۹ م.) می باشد.

۲۶. ایدآلیسم: (۲۸)

ایدآلیسم (ایده آلیسم = Idealime) به معنای خیال پرستی است و ایدآلیست کسی را گویند که معتقد است که سیاست باید تابع آمال یا ایدآل های انسانی گردد. این مسلک در برابر "رئالیسم" یا واقع پرستی و اصالت دادن به واقع قرار دارد.

۲۷. رئالیسم: (۲۹)

همانطوری که بیان شد رئالیسم (واقع پرستی و دنبال حقیقت بودن) در مقابل ایدآلیسم قرار دارد. رئالیست سعی دارد خود را با حقایق جهان و محیط جامعه وفق دهد و عوامل حقیقی را در حوادث دخالت دهد.

۲۸. فئودالیسم: (۳۰)

فئودالیسم یک سازمان بزرگ اجتماعی و اقتصادی و سیاسی است که در بسیاری از نقاط اروپا و خاور دور و خاور میانه در قرون وسطی، قبل از تشکیل دولت های ملی جدید وجود داشته است.

خصلت عمده در فئودالیسم آن است که از طرف شاه هر قسمت از اراضی بزرگ به تصرف اشراف به نام فئودال در می آید، و آن زمین های بزرگ از طرف فئودال یا نمایندگانشان به

کشاورزان اجاره داده می شود. و اشراف هم در مقابل این اجاره نسبت به کشاوزان آن منطقه اختیارات قضائی و حکومتی و مالی و سیاسی داشتند.

ولی در زمان حاضر فئودالیسم به کشوری گفته می شود که عده ای از اشراف و مالکین املاکی را مالک می باشند و کشاورزان از حقوق سیاسی محروم اند، و یا به مقداری کم ازحقوق سیاسی و کشور بهره مند هستند.

۲۹. فاکسیونالیسم: (۳۱)

فاکسیون به معنای حزب است. این اصطلاح را "جورج واشنگتن" در آغاز استقلال آمریکا به جای پارتی (حزب) به کار برد. فاکسیونالیسم یعنی حزب پرستی و عقیده به لزوم وجود احزاب سیاسی و اتکاء دولت و حکومت با احزاب عامه که آن را سیستم حزبی (پارتی سیستم) نیز می نامند. در مقابل کمونیسم که تک حزبی است قرار دارد.

فرق پلوراليسم با فاکسیونالیسم آن است که اصطلاح اولی عمومیت دارد و شامل عقیده به لزوم تعدد جمعیت و انجمن ها از هر قبیل اعم از مذهبی و فرهنگی و علمی و سیاسی و اقتصادی می باشد، در حالی که فاکسیونالیسم تنها معتقد به تعداد احزاب سیاسی است.

۳۰. مولتی پارتیسم (چند حزبی):

به معنای چند حزبی است که در دموکراسی غرب تولد یافته است و در نظام سیاسی احزاب متعدد وجود دارد که در قدرت سهیم هستند، و هیچ یک از این احزاب به اکثریت مطلق دست پیدا نمی کند، و کشور بر اساس چند حزبی اداره می گردد. و گاهی هم احزاب متعدد برای آنکه کرسی های بیشتری را در پارلمان به دست آورند، دست به ائتلاف می زنند. اما ائتلاف دائمی نیست ولی تعداد احزاب هم موجب ضربه به اقتدار

ملی نمی شود.

۳۱. ماتریالیسم: (۳۲)

مکتب ماتریالیسم یا مادیت و اصالت را به ماده دادن، از مکاتب بسیار قدیم می باشد و تاریخ آن به زمان یونان قدیم می رسد. و عبارت است از اعتقاد به این که تنها ماده وجود دارد و هر چه عنوان ماوراء الطبیعه و حالت متافیزیکی داشته باشد، مانند خدا، روح و فرشتگان وجود ندارد.

۳۲. دوگماتیسم: (۳۳)

دوگماتیسم آئینی است که می گوید پذیرش موضوعی احتیاج به استدلال ندارد، و آن را باید بدون دلیل قبول کرد و بدون چون و چرا آن را از بدیهیات شمرد. و یا اینکه در عقیده از سنت سابق کورکورانه تقلید نمود.

۳۳. دیالکتیک: (۳۴)

این اصطلاح در فلسفه از طرف فلاسفه در معانی مختلف به کار رفته است. اما از نظر لغت دیالکت (Dialeet) به معنای زبان محلی، مکالمه، شیوه سخن و لهجه و اصطلاحات زبان ملت های مختلف به کار رفته است.

اما از نظر اصطلاحی هر کدام از فلاسفه معنای خاصی از آن را اراده کرده اند. سقراط به معنای مکالمه و فلسفی کردن هر موضوع به صورت سؤال و جواب به کار برده، افلاطون به معنای روش منطقی استعمال کرده است. هگل و مارکس این لفظ را مشابه هم استعمال کرده اند، با این فرق که دیالکتیک هگل ایدالیسم است و دیالکتیک مارکس ماتریالیسم و توجه به مسائل مادی است. و برای دیالکتیک معانی متعددی ذکر نموده اند، به کتاب هایی که در این موضوع تألیف شده مراجعه نمایید.

۳۴. رادیکالیسم: (۳۵)

در لغت به معنای ریشه است و این کلمه از طرف لیبرال های انگلیسی در قرن ۱۹ استعمال شد، که مایل بودند به ریشه موضوعی نفوذ

کننـد، و طالب تجدیـد اساس کلیسا و خواسـتار انحلال مجلس اشـراف و گاهی متمایل به لغو سـلطنت بودنـد. اما این اصـطلاح بیشتر در مورد کسانی اطلاق می شود که از مؤسـسات سیاسی و اجتماعی موجود ناراضی و عصبانی شده اند و درصدد تغییرات اجتماعی هستند.

ولی در جامعه امروزی به کسانی که درصدد اصـلاحات اساسـی جهت بهبود وضع اقتصادی و اجتماعی می باشند، رادیکال می گوینـد. امـا در آمریکـا این اصـطلاح بیشتر دربـاره سوسـیالیست هـا و کمونیست هـا اطلاق می شود. اما در اروپا در گروه های اصلاح طلب به کار می رود.

۳۵. دموکراسی: (۳۶)

اصطلاح دموکراسی از اصطلاحات تمدن یونان قدیم است، و حکومت مردم بر مردم را دموکراسی می نامیدند. اما در اصطلاح جدیـد عبـارت از حکومت مردم که بـا توجه به آراء اکثریت مردم از طریق انتخـاب نماینـدگان تشـکیل می گردد، و اداره امور کشور در اختیـار اکثریت آراء مردم قرار می گیرد. و دموکراسـی به دموکراسـی مسـتقیم (خـالص) سیاسـی، اقتصادی و صـنعتی تقسیم می گردد.

۳۶. سندیکالیسم: (۳۷)

تریدیونیون یا اتحادیه های کارگری را در فرانسه سـندیکا می نامند. سـندیکالیسم نام یک مکتب سیاسـی و هم، نام یک جنبش سیاسی انقلابی است که بین سوسیالیسم و آنارشیسم سازشی به وجود می آورد.

۳۷. ایدئولوزی: (۳۸)

این کلمه فانسوی است که مرکب از "idee به معنای تصور و اندیشه + logie به معنای شناخت" می باشد. ایدئولوژی روشی از اندیشه است که می خواهد هم جهان را توضیح دهد و هم دگرگون سازد. و اولین بار این واژه را دستوت دوتراسی (۱۸۳۶-۱۷۵۴) دانشمند فرانسوی به کار برد. و هدف او از این کلمه (اندیشه شناسی) یا (دانش ایده

ها) بود. و گاهی هم به معنای سنجیده و ناسنجیده استعمال می شود. و در لغت فرانسوی به کسی که در یک ایدئولوژی صاحب نظر است و جنبه مرجعیت دارد، ایدئولوگ گفته می شود.

۳۸. اُپُوزیسیون: (۳۹)

در زبان فرانسه به معنای مخالفت یا مخالفان، و در معنای وسنیع خودش عبارت است از کوشش اتحادیه ها، حزب ها، گروه ها، دسته ها و افراد برای دستیابی به هدف هایی که در نظر دارند، و هدفشان مخالفت با اهداف دارندگان قدرت سیاسی، اقتصادی می باشد.

و اپوزیسیون در معنای محدود، نامی برای گروهی که در نظام های حکومت پارلمانی به موجب قانون اساسی موجودیت آنها به رسمیت شناخته شده است، و در پارلمان گروهی را تشکیل می دهند که به حکومت ارتباط ندارد و از دولت حمایت نمی کند اما خود را به قانون اساسی وفادار می دانند.

اپوزیسیون پارلمانی با شرکت در گفت و گوهای مجلس و با شور قانونی، مطابق شرایطی که قانون معین کرده در کار حکومت نظارت مستقیم دارد. افکار عمومی را در جریان می گذارد. مهمترین وظیفه اپوزیسیون آن است که به انتخاب کنندگان امکانات انتخاب دیگری می دهد. اپوزیسیون مظهر حکومت احتمالی آینده است، و جزء مکمّل نظام های پارلمانی در کشورهایی مانند انگلستان، فرانسه و سوئد است که معمولاً ـ دو حزب اصیل در آنها وجود دارد که به نوبت نقش حاکم و اپوزیسیون را به عهده می گیرند. اما در نظام های یک حزبی مانند آمریکا اپوزیسیون به صورت قانونی وجود ندارد.

۳۹. مائوئیسم: (۴۰)

به افکار مائوتسه تونگ (۱۹۷۶-۱۸۹۳) رهبر انقلاب کمونیستی چین درباره استراتژی جنگ انقلابی و سازگار کردن مارکسیسم – لنینیسم با

اوضـاع چین گوینـد. مائو علاوه بر انـدیشه کمونیستی در چین، کانون مبارزه را از شـهرها به روسـتاها و از کارگران در شـهر به دهقانان در روستا انتقال داد. و مائو با ارتش دهقانی خود و با جنگ های چریکی در هدف خود در سال ۱۹۴۹ پیروز شد.

۴۰. سکولاریسم: (۴۱)

سکولر در زبان انگلیسـی و فرانسوی به معنای دنیوی و آنچه که مربوط به دنیا است می باشد. و از کلمه سـکولوم به معنای امور دنیـا مشـتق و گرفته شـده است. سـکولاریسم به دنیاپرستی و امور مادی اصالت می دهـد. و آنچه مربوط به غیر دنیا باشـد، مانند مسائل معنوی و دین و مذهب را رد می کند. و مرادف با کلمه سپ تیسم است.

این اصـطلاح ابتـدا توسط جمعی شـکاك و منکرین خداونـد در انگلیس تحت نظارت "هولی اوک (Holyoake)" به وجود آمد. هولی اوك که شاگرد "رابرت اوون" بود در واقع مؤسس این فکر بود.

سکولاـریسم توسـط تـاجران و دلالاـن اقتصـادی اروپـا ترویـج شـد تـا بتواننـد بـا محـو دین به اهـدافشان زودتر برسـند، و شـعار سکولاـریسم حرف دین از صـحنه زنـدگی اعم از سیاسـی، اقتصـادی، اجتمـاعی و هنری است. و بر اسـاس سـکولاریسم دین از سیاست جدا است. لذا میرزا حسـین خان سـپهسالار صدر اعظم ناصـرالدین شاه، روحانیت را از دخالت در امور سیاسـی منع می کرد. (۴۲)

۴۱. لائیسم:

مسلکی است با دین و معنویت ضدیت دارد معادل معنای سکولاریسم می باشد.

۴۲. پلورالیسم: (۴۳)

پلورالیسم به معنای مسـلك کثرت گرایی می باشـد، که پلورالیسم دینی نجات و رسـتگاری انسان را در یك دین و مذهب نمی داند. و معتقد است که حقیقت مطلق، مشترك میان همه ادیان است. و

در نتیجه پیروان تمام ادیان اهل نجات و رستگاری ند. قائلین به پلورالیسم گویند دین دارای قرائت های مختلف است و برداشت هر فردی از دین صحیح می باشد.

روشن است که سرانجام این افکار منجر به تعطیل شریعت و معنویت خواهد شد. و این اندیشه به پلورالیسم اخلاقی، سیاسی، اجتماعی و دینی تقسیم می شود. پدید آورنده پلورالیسم در این قرن های اخیر مونتسیکو بوده، و بعد از او استقلال طلبان آمریکا آن را پرورش داده اند و پلورالیسم در برابر مسلک مونیسم قرار دارد که معتقد است کلیه جهان خلقت تابع یک اصل اند شبیه (وحدت وجودی) که فلاسفه اسلامی قائل هستند.

۴۳. لیبرالیسم: (۴۴)

این اصطلاح از واژه لیبرال مشتق شده و دارای ریشه فرانسوی لیبر به معنای آزاد است. این مسلک زندگی انسان را فقط در همین دنیا می داند. و می گوید: آزادی انسان نامحدود است و هیچ نیرو و منبعی نمی تواند او را مقید کندو بایدها و نبایدهایی را برای او تعیین کند. به عبارت دیگر چیزی به عنوان دین نمی تواند برای بشر تعیین سرنوشت کند و برای او شی ای را حلال یا حرام نماید.

لیبرالیسم به دو قسمت اصلی، لیبرالیسم سیاسی و اقتصادی تقسیم می شود و این مسلک در اواخر قرن ۱۸ در انگلیس ظهور پیدا کرد و از مؤسسین آن "جرمی بنتهام، جیمز میل. جان استورات میل، توماس هیل گرین" می باشند. و می توان لیبرالیسم را اُمانیسم عقل گرا یا خود مختاری امانیستی نامید که در آن انسان خود مختار است. در واقع لیبرالیسم اندیشه انسان محوری می باشد.

پاسخ(قسمت سوم)

۴۴. اباحی گری:

اباحه گری به معنای نفی حلال و حرام

الهی و پایبند نبودن به دستور دین در زندگی فردی و اجتماعی می باشد. و این فکر در راستای نشر بی دینی و ترویج بی بند و باری در بین مردم قدم بر می دارد. و این فکر نتیجه لیبرالیسم است.

۴۵. اُمانیسم (انسان گرایی):

در مسلک امانیسم (انسان مداری) انسان جای خداوند می نشیند و تکیه گاه تشخیص ارزش ها را خود انسان می داند، و خداوند را برای برطرف شدن دردهای روحی بشر و برآورده کردن نیازهای بشر می باشد و حضرت حق تعالی از خود اصالتی ندارد.

۴۶. اندیویدوالیسم (فردگرایی):

به معنای اصالت دادن به فرد است و معتقدند که سعادت یک فرد و سودجویی او باعث سعادت جامعه می گردد.

۴۷. اگزیستانسیالیسم:

مکتبی که معیار کمال انسان را فقط در آزادی او می داند، و معتقد است که تنها موجودی که آزاد آفریده شده انسان می باشد و محکوم هیچ جبر و ضرورت و تحمیلی نیست و هر چیزی که بر ضد آزادی و منافات با آن داشته باشد، انسان را از انسانیت خارج می نماید. و اگر انسان خود را وابسته و متعلق و بنده چیزی نماید از انسانیت خارج شده است. و پیروان این اندیشه می گویند اعتقاد به خداوند نوعی اسارت و مانع رشد بشر است.

۴۸. رفرمیسم:

تفکری است که قلمرو دین را تنها رابطه انسان و خداوند می داند و دین را از صحنه اجتماعی و سیاسی حذف می کند، این مسلک و سکولاریسم هر دو در جهت حذف دین گام بر می دارند.

۴۹. پوزیتیویسم اخلاقی:

پیروان آن عقیده دارند که ارزش های اخلاقی واقعیت عقلانی ندارد و خوب و بد تابع آراء مردم است. اگر

مطلبی را امروز گفتند خوب است آن مطلب ارزش می شود، و اگر فردا همان مطلب را گفتند بد است، آن موضوع خوب، بد و ناپسند می شود.

۵۰. پوزیتیویسم:

پیروان مسلک اعتقاد دارند انسان فقط از طریق حس، علم پیدا می کند و مادیات و امور طبیعی را درجه بندی کرده اند و می گویند هر چیزی که بیشتر قابل لمس وحس باشد، بیشتر مورد توجه انسان است.

۵۱. مدرنیسم:

کلمه مدرن را رومیان نخستین بار در قرن ششم میلادی از ریشه Modo (به تازگی) گرفتند، و در فارسی به معنای نو می باشد. اما در اصطلاح به معنای نو شدن ابزار می باشد و مبنای نهائی بشر و سعادت او فقط علم است، و پیروان این اندیشه معتقدند که باید علم را به جای دین قرار داد. وسایل جدید، شناخت و ذهنیت ها و روان شناسی تازه انسان جایگزین روش های قدیمی گردد.

امروزه روش های جهانی دیگر با مردم دیگر که دارای روحیات دیگری بوده اند جوابگوی نسل جدید نیست، و باید به فرهنگ، تاریخ، فلسفه و زبان نگاهی دیگر انداخت.

۵۲. پست مدرنیسم:

این مسلک می گوید انسان به دلیل وابستگی به فرهنگ، زبان، آداب و رسومش نمی تواند به آنها از دیده برتری نگاه کند و نمی توان داوری کرد که کدام فرهنگ غرب است.

۵۳. پروتستانتیسم لیبرال:

این دیدگاه متأثر از مدرنیسم است که اساس دین را تجربه دینی اشخاص می داند، و در اینکه عقل می تواند در مسائل الهیات اظهار نظر کند، شک دارند.

۵۴. مونارشی: (۴۵)

به معنای رژیم سلطنتی ای است که در آن پادشاه قوای سه گانه را شخصاً در دست دارد. و معمولاً به شکل موروثی یا

با زور به قدرت می رسد، و شاه خود را بالاتر از قانون می داند.

۵۵. کنستیتوسیونال:

به معنای سلطنت مشروطه است که قدرت پادشاه محدود است، و مجلس شاه را در انجام وظایفش یاری می کند. مجلس قوانین را وضع می کند و پس از تأیید پادشاه برای اجراء در اختیار قوه مجریه قرار می گیرد.

۵۶. موبوکراسی:

بـه حکومـتی کـه در دسـت مردمـان نالایـق و خودسر که از عرصه هـای سیاسـی و اقتصـادی و فرهنگی دور هسـتند می باشـد، موبوکراسی گویند.

۵۷. سمپوزیوم:

به جلسه ای که برای بحث و تبادل نظر درباره موضوعی مشخص که مورد علاقه شرکت کنندگان است گفته می شود.

۵۸. رومانتیسم:

جنبش هنری، ادبی و فلسـفی کـه از اواخر قرن ۱۸ در اروپـا شـکل گرفت، و تـا اواسط قرن ۱۹ اسـتمرار یافت و این حرکت در مقابل نهضت کلاسیک جدید است که بر طبیعت تأکید دارد و به وجود عاطفه و احساس و خیال تأکید می کند.

۵۹. لابیگری: (۴۶)

در زبان انگلیسـی به معنای سرسرا می باشد. اما در اصطلاح سیاسی آمریکا به معنای نفوذ در قوه قانونگذاری (از راه تماس با دو مجلس و زیر نفوذ آوردن آنها) و نظر خود را از این طریق اعمال کردن است.

۶۰. فیمینیسم (زن سالاری): (۴۷)

مرکب از دو کلمه Feminine به معنای مؤنث و زنانه با پسوند ism می باشد که اولین بار در سال ۱۸۳۷ وارد لغت فرانسوی شد. و در اصـطلاح به آنچه در قرن نوزدهم در آمریکا تحت عنوان جنبش زنان معروف بود گفته می شود. و قبل از آن در قرن هفده در انگلیس نداهای فمینیسی بوده است.

غرب با ترویج فرهنگ زن گرایی و با

کشاندن زنان به کارخانه ها و کارگاه ها به تجارت بازار سرمایه داری رونق خاصی داد، و در نتیجه تباهی و از بین رفتن هویت زن و فروپاشی کانون خانواده را به همراه داشت.

لذا رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی) به نمایندگان زن مجلس فرمود: "در طرح مسائل زنان و حل مشکلات آنان در جامعه باید از هر گونه گرایش های فمینیستی و جنس ستیزی پرهیز شود." (۴۸)

منابع و مآخذ:

۱. این مطالب از کتاب هایی مانند: مکتب های سیاسی، دانشنامه سیاسی، نفوذ و استحاله، تحلیل و نقد پلورالیسم دینی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، فرهنگ حییم، فرهنگ عمید، فرهنگ دهخدا و ... گرفته شده است.

۲. جهت اطلاع کامل به آیات ۲۵ و ۷۳ سوره انبیاء، ۳۱ و ۳۲ و ۵۴ ۶۰ سوره مریم، ۱۲ مائده، تورات کتاب فرامیر شماره ۱۷ و ۱۴۸، تورات کتاب اِشعیا نبی باب ۳ فقره ۱۶-۲۵، انجیل رساله یونس به رومیان باب ۱۵ فقره ۱۱ و ۱۲، رساله یونس به تیمور تاوُس باب ۲ فقره ۱، رساله اول پطرُس رسول باب ۳ فقره ۳و ۴، انجیل رساله پولس رسول بنیطس باب ۲ فقره ۱ و بهشت جوانان، ص۲۷۸ - ۲۸۳ مراجعه فرمایید.

۳. سوره مبارکه انعام/آیه ۱۵۳. مانند آن سوره های مبارکه انعام/ ۱۵۹، نجم/۲۸، روم/۳۲، هود/۱۰۱، اعراف/۳۰، سباء/۲۰، یوسف/۳۹، نساء/۱۶۷، آل عمران/۷۳، طه/۱۶ و ۱۲۳، یونس/۶۶، قصص/۵۰، زمر/۵۵

۴. Imperialism

۵. Miliariism

۶. Nazism

۷. Fashism

۸. Falangism

۹. Tyrany

۱۰. Machiavllism

۱۱. Nihilism

۱۲. Sophism

۱۳. communism

۱۴. Marxsm

۱۵. Lenininsm

۱۶. Stalinism

۱۷. Bolshevism

۱۸. Populism

۱۹. Bourgeois

۲۰. Proletarius

۲۱. پرولتاریا (Proletarius) در زبان لاتین به معنای فرزند مند می باشد.

۲۲. Socialism

۲۳. Capitalism

۲۴. Nationalism

۲۵. Interalionalism

۲۶. Anarchism

۲۷. Pierrejoseph-proudhon

۲۸. Idealism

۲۹. Realism

۳۰. Feudalism

۳۱. Factiunalism

۳۲. Materialism

۳۳. Dogmatism

۳۴. Dialectic

۳۵. Radicalism

۳۶. Democracy

۳۷. Symdicalism

۳۸. Ideologie

۳۹.

Opposition

۴۰. Maoism

۴۱. Secularism

۴۲. نفوذ و استحاله، ص۱۴۱. میرزا حسین خان سپهسالار می گوید: اعتقاد من در باره ملّاها بر این است که ایشان را باید در کمال احترام و اکرام نگاه داشت و جمیع اموراتی که با آنها تعلق دارد از قبیل نماز جماعت و موعظه به قدری که ضرر به دولت نزنند، و اجرای صیغه عقد و طلاق و حل مسائل شرعیه را به آنها واگذار نموده و به قدر ذره ای در امورات حکومتی آنها را مداخله نداد و ایشان را ابداً واسطه فیمابین دولت و ملت مقرر نکرد.

۴۳. ploralism

۴۴. libralism

۴۵. Monarchy

۴۶. Lobbyiny

۴۷. Feminism

۴۸. کیهان: ۱۵/۷/۸۰، ۱۹ رجب ۱۴۲۲. ص۳، شماره ۱۷۲۰۴

بر گرفته از کتاب: پاسخ به پرسشهای جوانان، ج۲، اسدا... محمدی نیا، ص۷۴۱ الی ۷۶۷

در مورد لیبرالیسم غربی چه آیات و نظرهایی در قرآن آمده است

پرسش

در مورد لیبرالیسم غربی چه آیات و نظرهایی در قرآن آمده است

پاسخ

لیبرالیسم

واژه گان لیبرالیسم (آزادی خواهی و لیبرال (آزادی خواه یا هوادار آزادی از واژه لاتین Libereh اشتقاق یافته اند. در زبان انگلیسی واژه Libertv به معنای آزادی است

معنای واژه لیبرالیسم گسترده تر از آن است که به آسانی بتوان تعریف محصل و اجماع یافته ای را برای آن پیشنهاد داد.

مسامحتاً می توان گفت لیبرالیسم در معنای وسیع آن تقریباً در تمامی عرصه ها و در تمامی گونه های آن افزایش آزادی فردی در جامعه تا حد مقدور و میسور است

به سخن دیگر لیبرالیسم مجموعه روش ها و نگرش ها و سیاست ها و ایدئولوژی هایی هستند که عمده ترین هدف شان فراهم آوردن "آزادی هر چه بیشتر فرد است بنیاد و شالوده این مکتب مبتنی بر فردگرایی است

به سبب تجلی لیبرالیسم در پهنه های گوناگون زندگی اجتماعی با انواع لیبرالیسم مانند لیبرالیسم اقتصادی و فرهنگی سر و کار داریم لیبرالیسم فرهنگی خود، عرصه هایی مانند لیبرالیسم دینی اخلاقی و سیاسی دارد.

به جهت مختصر بودن پاسخ نامه تنها مبحث لیبرالیسم اخلاقی و دینی مطرح شده و به تبیین نظر اسلام و قرآن در آن باره خواهیم پرداخت

لیبرالیسم مذهبی

لیبرالیست های مذهبی که به عنوان "دئیست ها" ظهور کرده اند، ضمن پذیرش خداوند، اعتقادی به معاد و نبوت ندارند و معتقدند خداوند پس از خلق عالم همه امور را به حال خود رها کرده است و کاری به اداره امور دنیا ندارد.

دیگر این که چون معتقدند، همه چیز پس از وارسی تجربی پذیرفتنی یا مردود است جامعه معتقد به دین و شریعت خاص را که از قبل اهداف و مقاصدش مشخص باشد، با اصول خود ناسازگار

می بینند.

به طور خلاصه برخی از پیامدهای لیبرالیسم مذهبی عبارتند از:

۱. تقدس زدایی ۲. انکار وحی به عنوان یک سرچشمه مستقل آگاهی ۳. تسامح و رواداری در دین

لیبرالیسم اخلاقی

لیبرالیسم یک آیین یا آموزه اخلاقی تساهل گرا، انعطاف پذیر و اباحی مسلک است در لیبرالیسم هیچ قانون کلی اخلاقی وجود ندارد که بتواند به شما نشان دهد چه باید بکنید. در نگاه آنان هیچ قانون گذاری مافوق خود و علایق و سلایق انسانی در حریم زندگی شخصی وجود ندارد. انسان معیار سنجش و تشخیص دهنده خوب و بد و سره و ناسره است

خلاصه از نظر لیبرالیسم هر چیزی که برای فرد انسانی ایجاد لذت کند، اخلاقی است و عملی که موجب رنج گردد خلاف اخلاق است

نقد لیبرالیسم

قبل از پرداختن به نظر اسلام درباره عقاید لیبرالیست ها، مناسب است مختصری از دیدگاه های اندیشمندان مذهبی غربی در این باره بیان شود. بسیاری از متالهان و اندیشمندان مذهبی غربی به انتقاد از مبانی و پیامدهای لیبرالیسم پرداخته و گفته اند: مشکل اساسی انسان لیبرال در این است که انسان از همه چیز، جز ایمان به عقل خود دست کشیده و در صدد آن بود که با آزادی و مستقل شدن از خداوند، خود را کشف کند. از این رو، انسان آزاد (لیبرال با محوریت بخشیدن به خویش و با تکیه بر غرور علمی و محک تنگ روش تجربی مفاهیم خدا محورانه را در عرصه زندگی خویش کم رنگ کرد. این امر موجب شد تا انسان خود به تنهایی موجد معنا و ارزش به شمار رود و از ذخیره ارزشمند معنویت دینی و معنابخشی به جهان محروم گردد و این وانهادگی است

که نهایتاً او را دچار اضطراب روحی عمیق کرده است

با مروری به آیات و روایات مخالفت اسلام با عقاید لیبرال ها معلوم می شود.

در زمینه خداشناسی گرچه خدای "آفریدگار نه پروردگار" در ادیان گذشته به این شکل مطرح نبوده ولی قرآن کریم اشاره به عقیده ای می نماید که ثمره آن با آنچه اندیشه مزبور دنبال می کند یعنی قطع دخالت های خداوند در امور دنیا، بی شبهات نمی باشد. در آیه ۶۴ سوره مائده آمده است "وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُواْ بِمَا قَالُواْ بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ; و یهود گفتند: "دست خدا بسته است " دست های خودشان بسته باد و به]سزای آن چه گفتند، از رحمت خدا دور شوند. بلکه هر دو دست او گشاده است هر گونه بخواهد می بخشد."

از امام صادق در تفسیر این آیه آمده است آنان]یهود[می گفتند که خداوند از امر]خلقت و آفرینش آسوده بال گشته و افزایش و یا کاهش در آن نمی دهد. خداوند در این آیه شریفه جهت تکذیب این ادعا فرمود بلکه دست او]در تصرف باز]و توانا[بوده و هر گونه بخواهد روزی می دهد. آیا نشنیده اید که خداوند]جهت تأیید همین مطالب در قرآن فرموده "او هرچه را بخواهد محو و نابود می کند و یا به آن وجود بخشد و ام الکتاب نزد اوست (التوحید، شیخ صدوق ص ۱۶۷، جامعه مدرسین)

برخی از مبانی اسلام مانند بدأ،(رعد،۳۹) امدادهای غیبی (عنکبوت ۶۹)، معجزه قیومیت خداوند (بقره ۲۵۵)، ربوبیت فاتحه ۲) و... زمینه های دخالت پروردگار را در جهان تبیین می کند. بحث استدلالی از هر کدام از این ها مجال دیگری را می طلبد.

در مورد نیاز به نبوت

و داشـتن هـدف گفتنی است رفتارهایی که با غایات و مقاصـد طولانی مدت ارتباط پیدا می کنند، خواه ناخواه نیازمند شـناخت هـدف و اتخـاذ ابزار و قاعـده رفتـاری منـاسب برای وصول به آن است عقـل انسـان در محـدوده هـای کوچک زنـدگی از قبیل انتخاب همسر، انتخاب مسکن و تامین سلامت جسمی از عهده چنین کاری بر می آید، اما هر چه محدوده عمل و مورد فعالیت بزرگ تر شود، اتخاذ تدبیر مشکل تر می شود. حال اگر این محدوده را به همه دوره زندگی تعمیم دهیم و بخواهیم هدف کلی زندگی و ابزار و قواعد رسیدن به آن را مشخص کنیم این جاست که پای عقل می لنگد و به ناتوانی خود اعتراف می کند.

خلاصه عقـل انسـان در امور زیربنـایی و کلان زنـدگی مانـد درک و بینش صـحیح از جهان هستی ماهیت فرد و جامعه انسانی سعادت و شقاوت معیار خیر و شر اجتماع و راه مستقیم وصول به مقاصد و غایات زندگی نیازمند هدایت شرایع آسمانی است

بـدیهی است که روش آزمون و خطا در عرصه های اجتماعی اخلاقی و انسانی نه تنها نمی توانند کار ویژه مذهب از دست رفته را ایفا کند، بلکه امری پرمخاطره است و چه بسا بنیاد زندگی انسان را به ورطه هلاک بیندازد.

در زمینه اخلاق به اختصار می توان گفت

۱. از لوازم اخلاقی لیبرال بی هـدف بی معنـا بودن عـالم و تهی بودن از نظر غـایت است و هـدف را خود انسان به زنـدگی می بخشد. ولی در اندیشه اسلامی ارزش ها و معیارهای اخلاقی منشأ و منبعی غیبی و آسمانی و ماهیتی مشخص و مطلق دارند و در قالب وحی الهی به بشر خاکی ابلاغ شده اند و آدمی نتیجه

رفتارهای خود را در دنیا و آخرت خواهد دید.

۲. لیبرالیست ها، شناخت و تلقی یک بعدی و ناقص مادی از انسان و سرشت او دارند، ولی روانشناسی حاضر ثابت کرده است که در انسان در مقابل عقل امیال و جاذبه های نیرومند دیگر نیز وجود دارد که اگر انسان به حال خود رها شود عقلش دچار طوفان های سهمگین خواهد شد.

۳. چون لذت از دید افراد متفاوت است و از طرف دیگر اگر در امور زندگی تنها رهنمودهای عقلی ملاک باشد، قهراً هرج و مرج به وجود خواهد آمد.

۴. لذت تنهایی عامل فعالیت های اخلاقی نیست چون انسان دارای اراده است و عامل اراده باعث می شود که انسان بر خلاف حیوانات که رفتارشان تنها تحت حاکمیت غریزه و با انگیزه لذت و رنج است در فعالیت های خود گونه دیگری از رفتارها را نیز که رفتار تدبیری نامیده می شود، داشته باشد. این رفتارها بر خلاف رفتارهای غریزی و لذت جویی با انگیزه عقل و اراده صورت می پذیرد.

برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک

۱. مجله کتاب نقد، شماره ۱۱;

۲. مجله مکتب اسلام مهرماه ۱۳۶۷، ص ۳۳;

۳. فرهنگ واژه ها، عبدالرسول بیات و دیگران ص ۴۵۱، مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی

۴. لیبرالیسم غرب ظهور و سقوط، آنتونی آربلاستر، ترجمه عباس مخبر;

۵. جامعه برین سید موسی میر مدرس ص ۱۶۲، دفتر تبلیغات اسلامی

نظر اسلام پیرامون آنارشیسم به همراه دلیل آن چیست ؟

پرسش

نظر اسلام پیرامون آنارشیسم به همراه دلیل آن چیست ؟

پاسخ

آنارشیسم - چنان که گفته شده است - هدف اولیه اش مبارزه با هر گونه اقتدارگرایی و تلاش در جهت دگرگون سازیجامعه و نهادهای آن و سپس مستقر ساختن جامعه ای است که بر اساس «قرارداد» شکل گرفته و به صورت فدراسیونیبزرگ اداره می شود. این فدارسیون متشکل از کمون ها و تعاونی های کارگری و گروه های کوچک محلی است کهاعضای آنها با دراختیار

داشـتن غیر مالکـانه ابزار تولیـد بر اسـاس قراردادهـای مبـادله و اعتبـار متقابـل با یکـدیگر همکاریمی کننـد. این نظام با توجه به نیازهـای طبیعی و گونـاگون انسـانی بر اسـاس همکـاری و یـاری متقابل شـکل می گیرد و ازهرگونه عوامل فشار واجبار از نوع قانون یا حکومتی اقتـدارگرا بی نیاز است. زیرا مدعی است که نظم حاکم بر روابطاجتماعی برمبنای توافق و قرارداد میان افراد و به کمک مجموعه ای از رسوم و عادات اجتماعی انعطاف پـذیر به وجودمی آیـد. این فدراسـیون از افراد خود خواسـتار حـداقل ایثـار لازم برای حـاکمیت یک سیسـتم غیر بوروکراتیک و یکزنـدگی غیر متمرکز خواهـد بود. سیسـتمی که در آن هر کس به انـدازه توانایی اش کار کند و به اندازه نیازش بهره بردارد وروزگار به قناعت بگذراند. این همان حدی است که آنارشـیست ها از این دنیای مادی خواسـتارند و هرودون آن را بهعنوان «وضـعیت مطلوب انسانی» سـتایش می کند. آنارشـیسم در جهت نیل به چنین جامعه ای از محکوم کردن جامعهموجود آغاز می کنـد و برای انهـدام آن به تلاش بر می خیزد. نظریه پردازان این مکتب برای منهدم ساختن جامعه موجودشیوه های گوناگونی را مطرح کرده اند. «کروپوتکین» شیوه خشونت را پذیرفته است در حالی که «تولستوی» و پیروان اودر هیچ شرایطی خشونترا نمی پذیرند.

«هرودون» استفاده از سازمان های تعاونی صلح آمیز را مطرح می سازد و«گادوین» شیوه بحث و گفت و گو را پیشنهاد می کند. نقد: نگرش آنارشیستی هم از منظر «فلسفه سیاسی» به طور عمومو هم در «چشم انداز اسلامی» اشکالات متعددی دارد که در ذیل به برخی از آنها اشاره می شود: اولا چنان چه مکتبیدر پی راهنمایی بشر به جامعه و زندگی صحیح و سعادت بخش باشد ابتدا باید به این سوءال اساسی و همگانی که:انسان چگونه موجودی است و سعادت او در چیست؟ پاسخ روشن و واضحی بدهد و سپس بر اساس آن هدفش دراین جهان چیست؟ از کجا و برای چه به این عالم آمده و به کجا می رود؟ برنامه زندگی و راه بهزیستی و حیات مطلوبرا به او بنمایاند. یکی از ایرادات عمده مکاتب بشری عموما عدم توجه به این سوءالات و عدم ارائه پاسخی صحیح وواقع گرایانه به آنهاست و علت اساسی ناکامی این مکاتب نیز همین می باشد. این اولین ایراد وارد بر مکتب آنارشیسمنیز می باشد. زیرا نتیجه بی پاسخ نهادن آنها عدم شناخت نسبت به حیات مطلوب و سعادتمندانه برای بشر و ناتوانی ازتوصیف جامعه مطلوب انسانی است. از همین رو بیان اوصاف جامعه مطلوب از سوی آنارشیسم اموری حدسی ونامدلل خواهد بود. ثانیا آنارشیسم جهت گذر از جامعه موجود به جامعه مطلوب راهی معلوم و طرحی مشخص ارائهنمی کند. اگر چه طریق خشونت یا بحث و گفت و گو یا سازمان های تعاونی صلح آمیز از سوی نظریه پردازان این مکتبطرح گردیده است. اما اینکه خشونت در چه شرایطی باید اعمال شود؟ نسبت به کدام یک از بخش های جامعهموجود به کار رود؟ تا چه اندازه و

در چه شـرایطی باید شدت عمل به خرج داد؟ بنیان گذاری جامعه نوین از چهمرحله ای از اعمال خشونت آن هم در چه قسمت یـا بخش و یـا نهـادی از جامعه بایـد آغاز شود؟ در نظریه بحث و گفتو گو مخاطب بایـد چه کس یا کسانی باشـند؟ موضوعات ضروری مباحث کدامند؟ در هر یک از موضوعات مورد بحثنتیجه مورد قبول آنارشـیسم چیست؟ چگونه از راه بحث و گفت و گو جامعه موجود منهـدم می گردد یا بایـد آن را منهـدمکرد؟ آثار و علایم انهـدام جامعه موجود کدامند؟ سازمان های تعاونی صلح آمیز چگونه شـکل می گیرند؟ عملکرد آنهاباید بر چه اساس و در چه مسیری باشد؟ سازندگان این سازمان ها چه کسانی بایـد باشـند؟ عملکرد این سازمان ها درارتباط با جامعه موجود چگونه بایـد باشد؟ این سازمان ها نقش خود را در انهدام جامعه موجود چگونه بایـد ایفانماینـد؟ نقش این سازمـان ها در پی ریزی جامعه نوین چگونه است؟ جامعه نوین اساسا چگونه و از چه بخشـی ازجـامعه بنیـان گـذاری می شود. اینهـا و سوءالات متعـدد دیگری که پیرامون شـیوه های مطرح شـده از سوی متفکران اینمکتب برای گـذر از جامعه موجود به جامعه نوین قابل طرح است هم چنان بـدون پاسخ مانده است؛ به طوری که«وودکاک» نیز اظهـار داشـته است که: «طرح هایشـان برای بازسـازی جـامعه بسـیار سـاده انگارانه است و قانع کننـده همنیست». سوم آن که نیازهـای طبیعی انسـان هـا را به همکـاری و یـاری متقابل فرا می خوانـد. اما این موضوع فاقـد قـدرتکنترل لازم جهت حفاظت و بـازداری تمـامی افراد جـامعه از تجـاوز به حقوق دیگران است و صـرف «تقاضـای حـداقلایثار لازم از افراد برای حاکمیت یک سیستم غیر بروکراتیک ویک زندگی غیر متمرکز» بدون پشتوانه و

ضمـانت اجراییبـاقی می مانـد. بـدین جهت برای کنترل انسـان هـا و ممـانعت آنان از پیروی از امیال خودخواهانه و تجاوز گرانه نسـبت بهـدیگران وجود یک نیروی قدرتمنـد و کنترل کننـده به صورت قانون و حاکم دارای قـدرت ضـروری می گردد. بدین جهتمعارضه و مبارزه آنارشـیسم با هرگونه اقتدار امری ناشدنی و منافی با مصلحت جامعه است. چه تحقق جامعه ای کهصرفا بر اسـاس نیـاز انسان ها به یکـدیگر و یاری متقابل و همکاری آنان نظام یابـد امری خیالی و غیر قابل حصول خواهـدبود از این رو وجود قانون و مجری قانون و وجود داوری برای رفع تخاصمات و شناسایی خاطیان و برخورد با آنانضروری می گردد؛ اما برای آن که قانون و مجریان آن به مراکز قـدرت برای سـتم به مردم مبدل نگردند بایستیویژگی های بازدارنده ای را در مورد آنان به عنوان شـرط احراز چنان مناصبی مقرر و علاوه بر آن سیسـتم کنترل کننده ایرا منظور داشت. از همین رو اسـلام ضـمن ضروری دانسـتن وجود حکومت و حـاکم در جامعه تنها منبع مشـروع قانونگـذاری را خالق جهان و انسان می دانـد که با رحمت خود به انسـان به نفع انسـان قـانون وضع کرده است و بـا علم وحکمت خویش و آگـاهی از زوایـای نـامکشوف روان بشـری مجـازات متنـاسب بـا هر خطـایی را معین فرموده است و همچنین در رهبری جـامعه و داوران مخاصـمات دو ویژگی مهم «علم» و آگاهی نسـبت به قوانین مربوطه و عـدالت را شـرطقرار داده است تا هر قانون را در مورد خاص خودش به اجرا درآورند و با قید عدالت از ستم و اجحاف به مردم پیراستهباشند. چهارم آنکه موکول ساختن نظم اجتماعی به توافق میان افراد و دخالت دادن

رسوم و عـادات اجتمـاعی – کهآنارشـیست هـا احتیاطـا انعطـاف پـذیر بودن آنهـا را نیز شـرط کرده انـد – دارای ضـمانت کافی نخواهـد بود. زیرا چنان که ذکرشـد آن توافق و آن رسوم و عادات هیـچ کدام قادر به منصـرف ساختن انسان ها از ویژگی های خودخواهانه ای که موجباقـدام به تعرض به حقوق دیگران می گردد نمی باشـند و تا قدرتی که قادر به جلوگیری از انسان های متجاوز و زیاده طلبباشـد در کار نباشـد نظمی برقرار نخواهـد گردیـد. بـدین جهت وجود نیرویی مقتـدر که کنترل کننده اعمال افراد و بازدارنـدهآنان از تجـاوز و تعـدی بـه حقـوق دیگران باشـد ضـروری می نمایـد. از این رو اساسـا حرکت و جهت گیری آنارشـیسم درمقـابله بـا هرگونه اقتـدار امری برآمـده از احساسات و عواطف ناسـنجیده به نظر می رسـد نه حرکتی حساب شـده وخردپـذیر. البته این نکته صـحیح است که حکام صاحب اقتـداری که از قدرت خویش به نفع خود و علیه مردم سودمی جویند شایسـته حاکمیت نبوده و عزل و برکنار ساختن آنان از قدرت لازم است. اما این امر نباید بدان جا منجر گرددکه به طور کلی و اساسـا اقتـدار و حـاکمیت امری منحوس تلقی گردد و در پی نـابودی آن برآییم بلکه بایـد شـرایط لازمبرای حـاکمیت را تبیین نماییم. حاکمیتی که تنها در جهت مصالح و منافع جامعه قیام نماید. چنان که در قانون اساسـیجمهوری اسلامی مشاهده می شود مکانیسم نیرومنـدی جهت کنترل پیوسـته و دائمی وجود دارد. پنجم آنکه اصل «کاربه انـدازه توانایی و بهره وری به اندازه نیاز» مسـتلزم چشم پوشی نسبت به تفاوت و استعدادها و بی پاداش گذاشتنخدمات واجد کیفیت برتر نسبت به خدمات نازل تر است. این امر موجب تضعیف انگیزه های افراد مستعد و بی بهرهماندن

جامعه ازخدمات با کیفیت برتر است. اسلام در این زمینه اصل «برای هر کسی به اندازه کارش» را مطرحمی سازد و از طرف دیگر نیز اصل لزوم برخورداری همگان از سطح متعادل و متعارف معیشت را گوشزد می نماید. ازاین رو با توجه به آن که ممکن است بعضی از افراد جامعه در تمام عمر یا بخشی از آن قادر به کار نباشند و یا درآمدحاصل از کارشان نیازهای آنان را مرتفع نسازد مالیات های معینی وضع نموده و نیز حاکم و دولت اسلامی را ملزم بهتأمین نیازهای آنان ازبیت المال می کند. در پایان ذکر این نکته مناسب است که ایجاد و برقراری یک سیستم خودکنترلی در میان افراد بسیار مطلوب و پسندیده است و اسلام بر آن تأکید فراوانی دارد. در واقع تقوا چیزی جز حاکمیتهمین سیستم در ژرفای وجود آدمیان نیست و نگرش اسلامی در این رابطه از جهات متعددی بر نگرش آنارشیستیامتیاز دارد: ۱) اسلام راه های حصول آن و لوازم یافتن چنین ارزشی را در مجموع احکام و تعالیم خود ترسیم و هموارنموده است. ۲) اسلام با واقع بینی نسبت به تمایلات و اختیار انسانی هرگز چنین نپنداشته است که همه انسان هاچنین مسیری را خواهند پیمود تا بتوان از نهادهای قانونی بی نیاز شد. از همین رو برخی از مستشرقین برآنند که اسلامچنان سیستم اخلاقی کاملی دارد که با تخلق بدان هیچ نیازی به دستگاه های اداره و کنترل کننده نیست ولی درعینحال همین دین در بردارنده کامل ترین نظام قضایی و اجرایی است.{J

لیبرالیسم یعنی چه و اهداف لیبرال ها چیست و از کجا تغذیه می شوند؟

پرسش

لیبرالیسم یعنی چه و اهداف لیبرال ها چیست و از کجا تغذیه می شوند؟

پاسخ

حزب لیبرال حزبی است که پیرو اصول و مکتب «لیبرالیسم» باشد. «لیبرالیسم» به معنای نظریه آزادی در برابر هرنهاد به اصطلاح محدود کننده از جمله دین و مذهب می باشد. بنابراین واژه آزادی در این جا به معنای «اباحی گری»است نه به معنای استقلال از یوغ خودکامگان که در فرهنگ ما رایج است. در نیم قرن اخیر در کشور ما گروه های لیبرالیستی متعددی بوده اند که برخی کاملا مذهب گریز بوده و برخی تمایلات مذهبی نیز داشته اند. از جمله اینگروه ها می توان «جبهه ملی» و «نهضت آزادی» را نام برد.

مهم ترین شاخصه جریانات لیبرالیستی عبارتند از:

۱- محافظه کاری و سازشگری

۲- تأکید بر ملی گرایی (ناسیونالیسم) در برابر مکتب گرایی

۳- نارضایی از حاکمیت خالص ارزش های دینی

۴- مخالفت با قدرت اجتماعی دین

۵- مخالفت با حرکت های انقلابی و اعتقاد به مبارزات رفرمیستی و پارلمانتاریستی.

برای آگاهی بیشتر ر. ک: خط سازش مجتبی سلطانی نشر دفتر تبلیغات اسلامی.{J

تفاوت دمکراسی لیبرال و مارکسیسم چیست و آیا دمکراسی با لیبرال چه نسبتی با هم دارند؟

پرسش

تفاوت دمکراسی لیبرال و مارکسیسم چیست و آیا دمکراسی با لیبرال چه نسبتی با هم دارند؟

پاسخ

دمکراسی: واژه ای با ریشه یونانی است، مراد از آن در فرهنگ سیاسی - اجتماعی امروز، حکومت مردم است ووجهه مشخص آن حکومت اکثریت بر اقلیت و به رسمیت شناختن آزادی ها و حقوق مساوی افراد با یکدیگراست.

لیبرالیسم: این واژه در اصل، یعنی در دوره مبارزه بورژوازی صنعتی علیه اشرافیت فئودالی به کسی اطلاق می شد که درجناح معتدل بورژوازی قرار داشت و طرفدار آزادی از قید و بندهای اقتصادی و اجتماعی عصر فئودالیسم، آزادیاقتصادی و آزادی های فردی بود. اکنون معمولاًـ به کسی لیبرال می گویند که از نظر اقتصادی موافق عدم دخالت یاکاهش نظارت دولت در فعالیت های اقتصادی و به بیان دیگر، طرفدار اقتصاد اجتماعی مبتنی بر بازار و محدود کردنقدرت انحصارات اقتصادی است و از نظر سیاسی موافق حکومت پارلمانی (پارلمانتاریسم) و آزادی های فردی.لیبرال ها با هر شکلی از سوسیالیسم و برنامه ریزی دولتی مخالفند و به سرمایه داری انحصاری نیز گرایش ندارند. درادبیات سیاسی چپ، لیبرال به کسی اطلاق می شود که طرفدار آشتی طلبی غیر اصولی به ضرر اندیشه هایمارکسیستی، نرمش بیجا در مقابل خطا، رفتار غیر اصولی، سازش کاری و ریا کاری می باشد. به نظر مائو، رفتارلیبرالیستی به اشکال زیر ظاهر می شود: ۱- در مقابل اشتباه شخص آشنا از بحث اصولی با او سرباز زدن و برای حفظصلح و دوستی کارها را به حال خود رها کردن و با آنها به طور سطحی برخورد کردن. ۲- در غیاب و پشت سر افراد ازآنها انتقاد کردن و در حضورشان سکوت کردن، از صحبت در جلسات خودداری نمودن، ولی پس از جلسه پرحرفیکردن. ۳- هر کاری

که به شخص خود مربوط نباشد به دست پیشامد سپردن. ۴- از تشکیلات توقعات بیجا داشتن،ولی از انضباط تشکیلاتی بویی نبردن. ۵- به جای بحث منطقی در مورد امور مختلف، به حملات شخصی توسلجستن و دعوا راه انداختن. ۶- برخورد نکردن با نظریات نادرست. ۷- بی توجهی به مسائل توده ها و در برابرمتجاوزان به حقوق توده ها ساکت نشستن. ۸- سرسری انجام دادن کارها. ۹- نازیدن به سابقه انقلابی خود. ۱۰- پیبردن به اشتباهات خود و رفع نکردن آنها.

مارکسیسم: واژه مارکسیسم از نام کارل مارکس (۱۸۸۳ - ۱۸۱۸)، بنیان گزار سوسیالیسم علمی گرفته شده و عبارت استاز مجموعه نظریات و آموزش های فلسفی و سیاسی و اقتصادی مارکس و فردریک انگلس (۱۸۹۵ - ۱۸۲۰). اینمکتب، قدرت های مادی تولید و مبارزه طبقاتی را نیروهای بنیادی فعال در تاریخ می داند. مطلب اساسی درمارکسیسم، مدلل کردن نقش و رسالت تاریخی پرولتاریا به عنوان سازنده جامعه بدون طبقه کمونیستی است.مارکسیسم بر بنیاد فلسفی ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی قرار دارد. نظریه ارزش اضافی (تفاوت مزد کارگرو ارزش کالایی که طی یک دوره معین تولید می شود)، ماتریالیسم تاریخی (اعتقاد به اینکه نظام اجتماع بر پایه شرایطاقتصادی قرار دارد و تولید مادی نقش تعیین کننده را در تکامل آن ایفا می کند و زندگی فرهنگی نیز انعکاسی از نظاماقتصادی جامعه است)، مبارزه طبقاتی (تاریخ کلیه جوامع انسانی که پدید آمده اند تاریخ مبارزه طبقاتی است که گاهپنهان و گاهی آشکار ادامه یافته است)، رابطه متقابل استثمار و مالکیت، نفی دولت (نهاد زورگوی اجتماعی متعلق بهدوران روابط و کشمکش های طبقاتی که با از میان رفتن طبقات اجتماعی علت وجودی آن نیز از بین می رود)، انقلاب(انقلاب دموکراتیک یا

بورژوا – دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی) و دیکتاتوری پرولتاریا از جمله اختصاصاتمارکسیسم شمرده می شوند.{J

نظر شما در مورد پلورالیسم سیاسی چیست ؟

پرسش

نظر شما در مورد پلورالیسم سیاسی چیست ؟

پاسخ

چند گرایی سیاسی (Political Pluralism) معانی متعددی دارد. از روایت های مختلف آن امور زیر به دست می آید:

۱) پذیرش وجود گروه ها، احزاب و اجتماعات مختلف. ۲) دخالت دادن سلیقه های آنان در اداره امور.

۳) توزیع قدرت سیاسی بین آنها.

به نظر ما در جامعه اسلامی نمی توان چند گرایی سیاسی را – آن گونه که در جامعه غربی مطرح است – پذیرفت،ولی شاید بتوان روایت دیگری از آن – که هماهنگ با هنجارهای اسلامی باشد – ارائه داد؛ مثلاً وجود احزاب را درکادر اصول پذیرفته شده نظام پذیرفت و سلایق و ایده های مختلفی که هماهنگ با ارزش های دینی هستند، در عملپیاده کرد. مسأله توزیع قدرت نیز به شیوه ای که در غرب مطرح است، از نظر اهداف و روش با فلسفه سیاسی اسلامتعارضاتی دارد. در این رابطه بررسی های گسترده و عمیقی لازم است تا روشن شود که با توجه به اصل خدا محورینظام اسلامی، توزیع قدرت بر اساس چه اهدافی و در چه سطوح و با چه شیوه هایی امکان پذیر است و آنچه در نظاماسلامی ما هست، با آن چه نسبتی دارد. {J

نظر اسلام در مورد لیبرالیسم چیست

پرسش

نظر اسلام در مورد لیبرالیسم چیست

پاسخ

حزب لیبرال حزبی است که پیرو اصول ومکتب «لیبرالیسم» (Liberalism) باشد. «لیبرالیسم» به معنای نظریه آزادی در برابر هر نهاد به اصطلاح محدود کننده از جمله دین و مذهب می باشد. بنابراین واژه آزادی در این جا به معنای «اباحی گری» است نه به معنای استقلال از یوغ خودکامگان که در فرهنگ ما رایج است. در نیم قرن اخیر درکشور ما گروه های لیبرالیستی متعددی بوده اند که برخی کاملا مذهب گریز بوده و برخی تمایلات مذهبی نیز داشته اند.از جمله این گروه ها می توان «جبهه ملی» و «نهضت آزادی» را نام برد. مهم ترین شاخصه جریانات لیبرالیستی عبارتنداز: ۱– محافظه کاری و سازشگری ۲– تأکید بر ملی گرایی (ناسیونالیسم) در برابر مکتب گرایی ۳– نارضایی از حاکمیت خالص ارزش های دینی ۴– مخالفت با قدرت

اجتماعی دین ۵- مخالفت با حرکت های انقلابی و اعتقاد به مبارزات رفرمیستی و پارلمانتاریستی.

برای آگاهی بیشتر ر. ک: خط سازش مجتبی سلطانی نشر سازمان تبلیغات اسلامی.

اصول کمونیزم چیست؟

پرسش

اصول کمونیزم چیست؟

پاسخ

کمونیسم (اشتراکیت = Cimmunism) نظامی اجتماعی اقتصادی، مبتنی بر نفی مالکیت خصوصی است. در اینظام همه آماد دارای برابری کامل اجتماعی بوده و ابزار تولید به طور مشاع مِلْک همه مردم است. هر کس در حداستعداد و توان خود به کار و فعالیت می پردازد و بر طبق نیازش از محصول کار جامعه بهره مند می شود. کمونیسم اززوایای گوناگونی مورد نقد قرار گرفته است. نقدهای به عمل آمده در دو سطح عمده انجام شده است:

الف) نقد زیر ساختی (Under structural): در این نقد مبانی نظری و پیش فرضهای کمونیسم مورد چالش قرارمی گیرند. زیرساختهای این نظریه عبارتند از:

(۱) ماتریالیسم تاریخی، دیالکتیک تاریخی (Historical Materialism)

(۲) ماتریالیسم دیالکتیک، جهان بینی مادی و یا کلتیکی. (Dialectical Materiulism)

در نقد زیرساختی پس از ابطال اصول دیالکتیک ، زیر بنا و پایه های اساسی نظریه کمونیسم ویران می شود و به تبعآن روبنا هم جایگاهی منطقی خود را به کلی از دست خواهد داد.

برای آگاهی بیشتر با نقدهایی از این گونه ر. ک:

۱) بحثی در باره ماتریالیسم و کونیسم آیت اللّه مکارم

۲) فیلسوف نماها آیت اللّه مکارم

۳) پاسداری از سنگرهای ایدئولوژیک آیت اللّه مصباح یزدی

۴) اصول دیالکتیک و فلسفه اسلامی آیت اللّه جعفر سبحانی

۵) جامعه و تاریخ شهید مطهری

۶) بحثی درباره مارکسیسم شهید مطهری

۷) فلسفه ما شهید آیت اللّه صدر

۸) جهان بینی در فلسفه ما شهید آیت اللّه صدر

۹) سنتهای تاریخ در قرآن شهید آیت اللّه صدر

۱۰) تجدید نظرطلبی از مارکس تامائو انور خامه ای

ب) نقد روساختی (Super structural): در این رهبرد تنها خود نظام اجتماعی و اقتصادی کمونیستی ، بدون توجه بهمبانی آن، مورد داوری قرار می گیرد. در این روش نیز اشکالات متعددی بر کمونیسم وارد شده است، از جمله

اینکه:

۱) مالکیت خصوصی امری فطری و طبیعی است و نفی مطلق آن با روانشناسی انسان تعارض آشکار دارد.

۲) بر خلاف شعار واعگرایی (Realism) در اندیشه و دیالکتیکی، نظام کمونیستی، نفی مالکیت خصوصـی و ایجادجامعه بی طبقه، شـعاری کاملاً ایده آلیستی (Idalistec) و غیر واقع بینـانه است. از همین رو نه تنهـا تـا کنون نظامکمونیستی توفیق عمل نیـافته است، بلکه هرگز چنین امکـانی را نخواهـد یـافت، به فرض هم اگر در زمان و مکان معینیعمل شود، از پایایی و دوام لازم برخوردار نخواهد بود.

۳) اقتصاد کمونیستی موجب خفتی اسـتدادها و شکوفا نشدن آنها می شود، زیرا به طور طبیعی وقتی انسانها در برابرتلاش فکری و عملی و ابتکـارات خود امتیـاز در خور دریـافت ندارنـد، عملاًـ به تلاـش و جـدّیت و ابتکار نمی پردازنـد؛لاجرم اسـتعدادها به سردی و خاموشی می گراید و جامعه از پویایی لازم را نخواهد یافت.

برای آگاهی بیشتر ر. ک:

۱) اقتصاد ما شهید سید محمد باقر صدر

۲) خلاصه اقصاد ما غلامرضا مصباحی

۳) مقایسه ای بین سیستهای اقتصادی حسین مظاهری

۴) مالکیت در اسلام شهید بهشتی

۵) انسان معاصر و مشکلات اجتماعی شهید آیه ا... صدر

J}

ایدئولوژی اسلامی چیست ؟

پرسش

ایدئولوژی اسلامی چیست ؟

پاسخ

ایدئولوژی دارای معانی مختلفی است، از جمله:

۱- معنای لغوی آن ایده + لوژی (Idea + logy)، ایده شناسی، نظرشناسی و مثال شناسی است.

۲– معنای اصـطلاحی: برای ایدئولوژی معانی اصطلاحی متعددی ذکر شده است؛ اما آنچه بیشتر از سوی متفکران و اندیشمندان مسلمان در باب ایدئولوژی اسلامی به کار می رود، دو معنا است:

الف) معنای اخص: منظور از آن مجموعه نظام مند و هماهنگ دسـتورالعمل ها و بایدها و نبایدها در آموزه های اسـلامی است. ایدئولوژی به این معنا بخشی از دین را تشکیل می دهد واصطلاحا به آن نظام ارزشی نیز اطلاق می شود.

ب) معنای اعم: ایـدئولوژی اسـلامی به این معنا مجموعه هماهنگ و سازوار بینش ها، گرایش ها و کنش ها است که شامل دو بخش جهان بینی (اصول دین) و ایدئولوژی به معنای اخص (فروع دین و اخلاقیات) می باشد.

این معنا از ایدئولوژی اسـلامی مرادف با کلمه «مکتب اسلام» است. و یک انسان به عنوان مسلمان باید معتقد به همه اصول دین از روی علم و تحقیق و عامل به همه اخلاقیات و فروع دین (از روی اجتهاد یا تقلید) باشد.{

توتالیتاریانیسم چه مشخصات و خصوصیاتی دارد؟

پرسش

توتالیتاریانیسم چه مشخصات و خصوصیاتی دارد؟

پاسخ

توتالیتاریانیسم(Totalitarianism) به عنوان صفت برای رژیم هایی به کار می رود که، دارای این مشخصات اند:

۱– نظارت دولت بر همه جنبه های فعالیت اقتصادی و اجتماعی.

۲– انحصار قدرت سیاسی، در دست یک حزب حاکم است و هیچ گونه نظارت آزادانه جامعه بر دولت وجود ندارد.

۳– دست یازی به زور برای سرکوبی هرگونه مخالفت و نارضایتی.

۴– تسلط یک فرد یا یک گروه بر حزب و دولت.

۵– تلاش برای شکل دادن به جامعه براساس ایدئولوژی حزبی.

۶– بسیج همه نیروهای جامعه در راه هدف های حزب و دولت و از میان بردن آزادی های فردی.

منشأ دولت توتالیتر، نظریه هایی است که دولت را همچون یک انـدامه (ارگانیسم) با جامعه یکی می انگارد و دولت را همچون جانی در تن جامعه و مظهر قدرت و توانمندی آن می شـمارد. نازیسم آلمان و فاشیسم ایتالیا، نمونه های عالی نظام های توتالیتر بودند،(دانشنامه سیاسی، داریوش آشوری، ص ۲۴).

در مقابل رژیم های توتالیتر، رژیم های لیبرال قرار دارند که در این نگرش، دولت کمترین دخالت را در عرصه زندگی اجتماعی دارد و دخالتش در حد ضرورت و فقط برای جلوگیری از هرج و مرج و حفظ امنیت است.

طبعا در این نظام، افراد آزادی های فراوانی در عرصه های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی دارند. کسانی که از منابع، امکانات و قابلیت های بیشتری برخوردارند، در همه عرصه ها – به خصوص در عرصه اقتصاد – سرمایه و سود بیشتری را به سوی خود جلب می کنند و در مقابلروز به روز افراد ضعیف و محروم جامعه – که از امکانات کمتری برخوردارند – محروم تر و فقیرتر می گردند.

وقتی که براساس مبانی اسلامی، به حکومت نظر می افکنیم، درمی یابیم که اسلام روی کردی معتدل راجع به حکومت دارد. این نظریه و

رویکرد تلفیقی است از آرمان گرایی و واقع نگری. اسلام در مسائل اجتماعی، نه دولت را موظف می کند که همه نیازمندی های جامعه - حتینیازهای غیرضروری - را تأمین کند و نه دولت را به طور کامل از دخالت در کارهای اجتماعی باز می دارد؛ بلکه سطح دخالت دولت متناسب با شرایط متغیری است که در جامعه پدید می آید و دخالت را در تأمین بخشی از نیازهای جامعه ضروری می سازد. از دیدگاه اسلام، اصل بر آناست که نیازمندی های جامعه، داوطلبانه به وسیله خود مردم تأمین شود؛ اما از آنجا که سودپرستی و افزون طلبی افراد و گروه هایی، منشأ فساد و تضییع حقوق دیگران می شود، دولت باید وارد صحنه شود و با ارائه راه کارهای مناسب و رعایت مصالح زمانی و مکانی، تصمیمات لازم رابرای جلوگیری از تخلفات، اتخاذ کند. اسلام در پی آن است که انسان ها با انتخاب و اختیار خود - و نه از طریق زور و فشار - به خودسازی و انجام کارهای نیک مبادرت ورزند. کار انسان وقتی ارزش می یابد که با انتخاب و اراده آزاد باشد.

اگر انسان به اجبار کاری بکند، آن تأثیر معنوی و مطلوبی که مورد نظر اسلام است، در روح وی حاصل نخواهد شد و به تعالی شایسته دست نخواهد یافت.، (ر.ک: محمد جوادنوروزی، نظام سیاسی اسلام، ص۲۳۴).

خلاصه این که اسلام دولت حداکثری(Maximal) را توصیه نمی کند که مشخصه اساسی رژیم های توتالیتر است؛ زیرا در این رژیم ها همه چیز در دست دولت است و کمترین آزادی به مردم داده می شود. از سوی دیگر، دولت حداقلی(Maximal) کهبیشترین آزادی از آن افراد است و کمترین دخالت برای دولت، مطلوب جامعه دینی نیست؛ بلکه اسلام جامعه ای متعادل را

توصیه می کند که دخالت دولت، زمینه ساز آزادی افزون تر و پالایش شده می باشد و آزادی آن مناسب شأن انسانی است.

سوسیالیسم و اشتراکیت (کمونیسم) یعنی چه ؟

پرسش

سوسیالیسم و اشتراکیت (کمونیسم) یعنی چه ؟

پاسخ

برای تبیین نظرات استاد مطهری در موضوعی که ذکر نمودید، نیازمند تعریف و بررسی دو مفهوم سوسیالیسم و کمونیسم می باشیم؛ سوسیالیسم «socialism» یا جامعه باوری، این اصطلاح که از واژه «سوسیال» به معنای اجتماعی در زبان فرانسه گرفته شده است،معناهای بسیار دارد، اما تعریف معمول این اصطلاح را در واژه نامه انگلیسی آکسفورد، چنین می توان یافت: «سوسیالیسم تئوری یا سیاستی است که هدف آن مالکیت یا نظارت جامعه بر وسایل تولید سرمایه، زمین، اموال و جز آنها به طور کلی، و اداره آن به سود همگان است»،(داریوش آشوری، دانشنامه سیاسی، ص ۲۰۴).

واژه کمونیسم (commuonism) از ریشه لاتین (commons) به معنی اشتراک گرفته شده است کمونیسم از قدیمی ترین مکاتب سیاسی دنیا است در سال ۱۸۴۸ «کارل مارکس» و «فردریک انگلس» در آلمان در سال ۱۸۴۸ با انتشار مانیفست کمونیست حرکت تازه ای در نهضت کمونیسم جهانی به وجود آوردند. از نظر فلسفی و اقتصادی کمونیسم و سوسیالیسم دارای ریشه واحدی هستند و هر دو بر مالکیت عمومی وسائل تولید تکیه می کنند، با این تفاوت که کمونیسم مرحله پیشرفت یا مرحله نهایی سوسیالیسم به شمارمی آید. مارکس در آثار مختلف خود از «مانیفست» کمونیست گرفته تا کتاب «کاپیتال» تاریخ تحولات جهان را بر مبنای ماتریالیسم تاریخی، یا فلسفه مادی دیالکتیکی بیان می کند مارکس تکامل وسایل تولید و نحوه تملک و بهره برداری از این وسایل را زیر بنای تحولات اجتماعی می داند و تاریخ بشر را به صورت تاریخ جنگهای طبقاتی و منازعه بین ظالم و مظلوم و استثمار کننده و استثمار شونده بررسی و تجزیه و تحلیل می نماید. از نظر مارکس دوره های

تاریخی عبارتند از: ۱ کمون اولیه که در این جامعه بـدون طبقه هیـچ گونه تملک بر وسایل و ابزار تولیـدوجود نداشـته است، ۲ برده داری ۳ فئـودالیه ۴ بـورژوازی و سـرمایه داری ۵ سوسـیالیسم ۶ کمـون ثـانویه. بـه طـور مختصـر می تـوان اسـاس تفکر مارکسیستی را در موارد ذیل خلاصه نمود، الف = اقتصاد تعیین کننده مسیر تاریخ است و تاریخ جز جنگهای طبقاتی و مبارزه بین گروههـاییکه منـافع اقتصـادی آنهـا بـا هم متعـارض است چیز دیگری نیست. بر اسـاس این تعبیر جنگهای طبقاتی در مراحل مختلف تـاریخی ابتـدا بین بردگـان و برده داران، سـپس میـان فئودالهـا و «سـرف هـا» یـا دهقانـان فقیر و بی زمین و بالاخره بین کـارگران و سـرمایه داران در می گیرد و سـرانجام بهپیروزی طبقه کـارگر یـا پرولتار یا و نفی کامل طبقات اجتماعی منتهی می گردد.

ب دولتهـا نقشـی جز تأمین طبقه حاکم ندارنـد و در جوامع سـرمایه داری دولت حافظ منافع صاحبان سـرمایه ها و اسـتثمار طبقه کـارگر است این فشار و اسـتعمار فقط هنگامی خاتمه خواهـد یافت که مالکیت خصوصـی، به ویژه مالکیت ابزار تولیـد از میان برداشته شود و طبقه کارگرحکومت را به دست خود بگیرد. و...، (محمود طلوعی، فرهنگ جامع سیاسی، ص ۷۰۳ و ۷۷۹).

بـا توجه به مطـالب گفته شـده بـاز می گردیم به مطـالب اسـتاد مطهری که در نقـد کتاب «حسـین وارث آدم» نوشـته دکتر علی شریعتی، نگاشـته شـده، همچنـانکه خود اسـتاد بیـان می دارنـد، این جزوه نوعی توجیه تاریـخ است بر اسـاس نگرشـی مـادی و ماتریالیسم تاریخی، یعنی نوعیروضه مارکسیستی است برای امام حسـین(ع). طبق این جزوه آغاز تاریخ بشـر اشتراکیت و برابری است (مرحله کمون اول) سپس نابرابری و حق و باطل بر اساس محوریت

اقتصادی و مادی یعنی مالکیت آغاز می گردد و از اینجا جامعه بشر به دو بخش می شود (گروهی برده که هیچندارند و گروهی صاحب زمین و وسایل تولید که منجر به پیدایش طبقات می گردد) و... تا اینکه دوباره بعد از گذران مراحل تاریخی، مرحله اشتراک و برابری و جامعه بی طبقه در کمون ثانویه به وجود می آید. همچنانکه استاد مطهری توضیح می دهند از دیدگاه نویسنده این کتابهمانطور که در ادوار تاریخی مارکسیسم تا زمانی که زیر بنای طبقاتی در جامعه وجود داشته باشد هر گونه تلاش از سوی انقلابیون بی حاصل است، تلاش امام حسین(ع) نیز تعصبی بی حاصل است. امام حسین(ع) هیچ نقشی در تاریخ ندارد زیرا بر اساس نگرشی مادی گرایانه مارکسو دیدگاه جبرگرایانه تاریخی او (ماتریالیسم دیالکتیک: یک مکتب الحادی است که وجود هر گونه نیروی ماوراء الطبیعی را نفی و انکار می کند. ماتریالیسم تاریخی: یا تفسیر تاریخ از نظر فلسفه مادی نیز، سیر تحولات تاریخی را از نظر مادی بررسی می نماید و برای تمامی تحولاتجهان در طول تاریخ حتی پیدایش ادیان ریشه های اقتصادی و مادی جست و جو می کند. سیر و روند تاریخ به سوی اشتراکیت و برابری و مساوات و نفی طبقات و حتی نفی دولت یقین تحقق کمون ثانویه است از این دیدگاه مارکسیسم تحقق این مسأله امری حتمی و جبری می باشد وآینده تاریخ جز این نخواهد بود. این نگرش و مبانی آن دارای اشکالات متعددی است.

برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک:

۱ جعفر سبحانی، فلسفه اسلامی و اصول دیالکتیک

۲ سید محمدباقر صدر، اقتصاد ما، ج ۱

۳ سید محمدباقر صدر، انسان معاصر و مشکلات اجتماعی

۴ سید محمدباقر صدر، فلسفه تاریخ

در قرآن

۵ شهید مطهری، جامعه و تاریخ

۶ شهید مطهری، نقدی بر مارکسیسم

۷ محمدتقی مصباح، جامعه و تاریخ از دیدگاه قران.{J

فاشیسم یعنی چه ؟ و آیا حکومت ولایت فقیه به آنجا کشیده می شود؟

پرسش

فاشیسم یعنی چه ؟ و آیا حکومت ولایت فقیه به آنجا کشیده می شود؟

پاسخ

فاشیسم «Fascism» نام نهضت یا حرکتی است که نخستین بار به وسیله موسولینی دیکتاتور ایتالیا در سالهای ۱۹۲۲ تا ۱۹۴۳ در آن کشور به وجود آمد و جریانهای مشابهی مانند نازیسم در آلمان و فلانژیسم در اسپانیا به دنبال آن در همین خط سیر فکری به وجودآمدند.

فاشیسم از کلمه «Fasces» گرفته شده و آن علامتی است به شکل تبر که بر روی پرچم های فرمانروایان قدیم رومی نقش بسته و سمبل قدرت آنها بود. فاشیسم پیش از اینکه یک فلسفه یا ایدئولوژی سیاسی باشد، یک روش حکومت است که بر سه اصل حکومت فردی، قدرت و حاکمیت دولت و ناسیونالیسم افراطی استوار است. در حکومت های فاشیستی فردی که در رأس حکومت قرار می گیرد ما فوق قانون است. در حکومت های فاشیستی سازمان دولت با تکیه بر قدرت نظامی و گروه های فشار سیاسی و وسائل تبلیغاتی که در اختیار دولت است آزادی های فردی را محدود می سازد و هرگونه حرکت مخالفی را سرکوب می کند، (ر.ک: محمود طلوعی، فرهنگ جامع سیاسی، ص ۶۲۵ و داریوش آشوری، دانشنامه سیاسی، ص۲۳۴).

ویژگیهای فاشیسم عبارتند از: ۱ عدم اعتماد به عقل ۲ انکار اصل اساسی مساوات بشری ۳ نظام رفتاری مبتنی بر دروغ و خشونت ۴ سیستم تک حزبی و حکومت توسط عده ای نخبه و اعمال قدرت نامحدود ۵ نژادپرستی و ناسیونالیسم افراطی ۶ ضدیت با حقوق و نظامین المللی ۷ تقدیس رهبر تا حد ممکن ۸ مخالفت با دموکراسی لیبرالیسم و سوسیالیسم ۹ اعتقاد شدید به قهرمان پرستی (هیروئیسم» و رزمجویی (میلیتاریسم)

در مقایسه حاکمیت اسلامی با

فاشیسم شاید از این جهت که فاشیسم، هم مدعی طرفداری از محرومان و هم قائل به تقدس رهبری و مردمی بودن رهبر است شباهتی را به نظر آورد. اما آنچه شالوده فاشیسم است، و در ویژگیهای فوق تبلور یافته، هرگز در شکل نظام اسلامی راهندارد چرا که مبنای تقدس به تنهایی مشابه تر را نمی رساند و مخالفت امام و ولی فقیه با نظام حقوق بین الملل مخالفتی مقطعی و در مقابل سلطه و سیطره اقمار جهانی بر سازمانهای بین المللی بوده است. به علاوه ولی فقیه همیشه در چارچوب قوانین و مقررات اسلامی و مصلحت جامعه اسلامی عمل می نماید و هیچ گونه نظرات شخصی ناشی از جاه طلبی، احساس غرور و قدرت و... در او راه ندارد. در حکومت اسلامی یکی از منابع استنباط احکام اسلامی عقل بوده، همه مردم حتی ولی فقیه به صورت مساوی در برابر قانون مسئولند و هیچ قوم و ملتی بر سایراقوام امتیاز و برتری ندارد و تنها ملاک امتیاز تقوا می باشد. اخلاق و رعایت اصول انسانی و ارزش های الهی جایگاه ویژه ای در برخورد با سایر ملتها، حتی طبیعت دارد. بنا بر توضیحات داده شده در مورد تفاوتهای نظام فاشیس با نظام اسلامی و حکومت ولی فقیه، مشخص می شود که اطلاق اصطلاح فاشیسم به حکومت دینی ناشی از تبلیغات گسترده دشمنان نظام اسلامی در خارج و ایادی آنان در داخل، در جهت مشوه جلوه دادن چهره حکومت دینی می باشد که این امر نشان دهنده شکست آنان در مقابله تئوریکی، فکری و اندیشه ای و در صحنه های عملی می باشد، (ر.ك: كاظم قاضی زاده، اندیشه های فقهی، سیاسی امام خمینی(ره)، ص ۱۴۵).

نازیسم یعنی چه ؟

پرسش

نازیسم یعنی چه ؟

پاسخ

نازیسم «nazism» عنوانی است برای نظریه ها، روشها، و شکل حکومت المان در دوره آدولف هیتلر، و نیز گاهی همردیف و هم معنای فاشیسم، برای ژیمها و نظریه های همانند در دیگر کشورهای جهان به کار می رود. کلمه «نازی» علامت اختصاری «حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان» است. اصول نظری این حزب آمیزه ای از فاشیسم ایتالیا، ناسیونالیسم قدیم آلمان و نژاد باوری و سنت ارتش سالاری بود. مهمترین اصلی که نازیسم به فاشیسم ایتالیا افزود نظریه برتری نژاد آریایی و به ویژه نمونه بَرینِ آن، مردم آلمان، یعنی «نژاد سیرور»بود که می بایست بر دیگر نژادها فرمانروایی کند و این را هیتلر نظم نوین جهانی می خواند. در مورد مقایسه حکومت اسلامی و نظام ولایت فقیه با نازیسم تمام آنچه که در این زمینه در مورد توتالیتر فاشیسم گفته شده در اینجا هم حائز اهمیت می باشد، (محمودطلوعی، فرهنگ جامع سیاسی، ص ۸۷۲).{J

توتالیتر یعنی چه ؟ فرق آن با ولایت فقیه چیست ؟

پرسش

توتالیتر یعنی چه ؟ فرق آن با ولایت فقیه چیست ؟

پاسخ

توتالیتر «ToTALITAIRE» از واژه فرانسوی «توتـال» به معنی جامع و کامل گرفته شـده و به آن دسـته از رژیمهای اسـتبدادی اطلاق می شود که کلیه شـئون جامعه را از سـیاست و اقتصاد گرفته تا مذهب و فرهنگ و هنر تحت کنترل و نظارت خود درمی آورنـد و در جهت ایـدئولوژی سیاسـی خود هـدایت می کننـد، از این نوع رژیم ها در تاریـخ معاصـر می توان از حکومت های فاشـیستی هیتلر و موسولینی و نظـام حـاکم بر کشورهای کمونیستی سابق نام دارد، (ر.ک: محمودطلوعی، فرهنگ جامعسیاسـی، ص ۳۵۹).

ویژگی های نظام توتالیتر را می توان چنین نام برد:

۱ نظارت دولت بر کلیه شؤن فعالیت های اقتصادی و اجتماعی

۲ اعضای قدرت در دست حزب واحدی که همه افراد از آن تبعیت می کنند.

۳ حذف همه اشکال نظارت مردم بر حاکمان

۴ توسل به زور و خشونت برای سرکوب مخالفان

۵ اعمال قدرت نامحدود و عدم مانعیت هیچ چیز در مقابل آن از قبیل قانون، احترام به آزادی فرد و...

۶ تسلط یک فرد در رأس یک حزب و دولت.

آنچـه کـه می توانـد وجه شـباهت نظـام اسـلامی و شـکل حکـومت توتـالیتر محسـوب گردد بنـدهای اول و پنجم است. این که حـاکمیت اسـلامی قـادر بـه نظـارت و دخـالت در زنـدگی شخصـی افراد است و همه امـور را زیر نظر می گیرد جز در صـورت اقتضای مصـلحت عمومی جامعه و بهمقدار حفظ مصلحت قابل اثبات نیست، مثلاً کنترل نسل و موالید از امور شخصی و مربوط به خانواده هاست و دولت به اعتبار مزاحمت آن با مصلحت جامعه تمهیداتی را در این زمینه در نظر می گیرد عدم مانعیت قانون و آزادی افراد در اعمال قدرت نیز

هرگز در حکومت اسلامی وجودندارد.

ظرف خاصی که حکم حکومت را بر آزادی افراد و قانون ترجیح می دهد ظرف مصلحت عمومی است و با این حساب شباهت بین حکومت اسلامی و حاکمیت های توتالیتر قابل قبول نیست نکته دیگر اینکه در مسائل اجتماعی اسلام (بر خلاف دولتهای توتالیتر و لیبرالیستی)نه دولت را موظف می کند که همه نیازمندی های جامعه حتی نیازهای غیر ضروری را تأمین کند و نه دولت را به طور کامل از دخالت در کارهای اجتماعی باز می دارد. بلکه سطح دخالت دولت متناسب با شرایط متغیری است که در جامعه پدید می آید و ضرورت دخالت را در تأمین بخشی از نیازهای جامعه نمایان می سازد در نگرش اسلام اصل برآنست که نیازمندی های جامعه داوطلبانه از سوی خود مردم تأمین شود. اما از آنجا که سود پرستی و افزون طلبی افراد و گروههایی منشأ فساد و تضییع حقوق دیگران می شود دولت باید وارد صحنه شود و با ارائه راهکارهای مناسب و رعایت مصالح زمانی و مکانی، تصمیمات لازم را برای جلوگیری از تخلفات، اتخاذ کند. این راهی متعادل است بدان جهت که در عمل ثابت شده است که شیوه متمرکز دولتی و سپردن عمده فعالیت های اجتماعی به دولت، به دلایل فراوانی ناصحیح و غیر کارآمد،مشکل نخست گسترش بخش دولتی هزینه و بودجه سنگینی است که بر دولت تحمیل گشته و برای جامعه مشکل آفرین است. مشکل دوم آن که اسلام در پی آن است که انسانها را تشویق کند با انتخاب و اختیار خود و نه از طریق زور و فشار به خودسازی و انجام کارهای نیک مبادرت ورزند. کار انسان وقتی ارزش می یابد که از راه انتخاب و

اراده آزاد سرچشمه بگیرد. اما اگر الزام و اجبار موجب انجام کاری شد، آن تأثیر معنوی و مطلوب که مد نظر اسلام است در روح انسان حاصل نخواهد شد و هدف نهایی تحقق نخواهد یافت.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

کاظم قاضی زاده، اندیشه های فقهی سیاسی امام خمینی، ص ۱۴۳

محمدجواد نوروزی، نظام سیاسی اسلام، ص ۲۳۳

استاد مصباح یزدی، نظریه سیاسی اسلام، ص ۶۴.{J

سوسیالیسم اسلامی یعنی چه و آیا شهید مطهری (ره) به آن اعتقاد داشت ؟

پرسش

سوسیالیسم اسلامی یعنی چه و آیا شهید مطهری (ره) به آن اعتقاد داشت ؟

پاسخ

در مورد این اصطلاح باید گفت که هر چند برخی وجوه شباهت بین اسلام و مکاتب دیگر از قبیل سوسیالیسم وجود دارد ولی اختلافات اصولی و مبنایی میان اسلام و این مکاتب مانع از جعل این اصلاحات التقاطی می باشد و بررسی آثار استاد شهید خلاف این نسبت را ثابت می نماید. شهید مطهری در کتاب «نظری به نظام اقتصادی اسلام» در موضوع مرز اشتراک اسلام و سوسیالیسم چنین می نگارند: «هر چند اسلام مالکیت فردی و شخصی را در سرمایه های طبیعی و صناعی نمی پذیرد و مالکیت را در این امور عمومی می داند، ولی اسلام مالکیت اشتراکی ار را نیز نمی پذیرد؛ یعنی، طرفدار این اصل [اصل مهم سوسیالیسم [نیست که «کار به قدر استعداد و خرج به قدر احتیاج» نمی گوید همه ملزم اند که کار کنند و محصول کارشان الزاما به اجتماع تعلق دارد... پس آن مقدار از سوسیالیسم از نظر منطق و از نظر اسلام قابل توجیه استکه قسمتی از سرمایه ها؛ یعنی، سرمایه های عمومی بالاشتراک باشد و اما کار بالاشتراک را که الزامی و اجباری باشد، هیچ گونه نمی توان از اسلام استنباط کرد، مگر این که در موارد خاص؛ یعنی، در زمین های عمومی یا کارخانه های عمومی، طوری باشد که کار فردی میسر نباشد و تازهاگر هم این طور باشد نه چنین است که مالکیت فردی در کار نیست، بلکه محصول بالسویه یا بالتفاوت طبق قرارداد میانشان تقسیم می شود و هر فردی مالک فردی سهم خود خواهد بود، پس اگر مشخصه اصل سوسیالیسم را اشتراک سرمایه بدانیم، اسلام یک مسلك اشتراکی است و اگرمشخصه اصلی

آن را اشتراك در كار بدانيم، اسلام يک مسلك اشتراكی نيست، (همان، ص ۱۴۰ و ۱۴۱).

همچنين مرحوم استاد در بحث های متعدد از جمله بحث «اسلام، سرمايه داری، سوسياليسم» ضمن نقد مكتب سرمايه داری و سوسياليستی و برشمردن مضار و مفاسد مالكيت سرمايه و منابع توليد از يک طرف و مضار و مفاسد سلب مالكيت فردی را از محصول كار شخصی،برتری ها و امتيازات مكتب اسلام و منطق اعتدالی آن را برمی شمارد، بنابراين اولاًـ ما چيزی به نام سوسياليسم اسلامی نداريم و ثانيا اين نسبت به ايشان صحيح نمی باشد. ثالثا، اگر مطلبی را در اين زمينه در اختيار داريد در مكاتبات بعدی آدرس دقيق آن را ارسال نماييد.{J

اگزيستانسياليسم , پلوراليسم , فمينيزم , بوروكراسی , آريستوكراسی و ليبراليسم يعنی چه ؟

پرسش

اگزيستانسياليسم , پلوراليسم , فمينيزم , بوروكراسی , آريستوكراسی و ليبراليسم يعنی چه ؟

پاسخ

الف) اگزيستانياليسم: از واژه Exist به معنی وجود مشتق است. از منظر اين مكتب، در جهان هستی برای همه موجودات، ماهيتی در نظر گرفته شده است جز انسان. خدا طبيعت وجود انسان را ساخته است اما عظمت وزيبايی ها وخوبی ها و... بالاخره همه هويت انسان، ساخته خودش می باشد. انسان عبارت است از صفاتی كه ما بايد بسازيم. بنابراين وجدان مشترك انسانی كه همه آدم ها در آن شريك اند موهوم است و فقط وجود در همه مشترك است. در اخلاق، ملاكی نيست. ما ملاك را بعد ازعمل می سازيم. هر كس هر عملی را مشروط بر اين كه در آن حسن نيت داشته باشد، انجام دهد؛ در اين صورت عملی اخلاقی انجام داده است. بالاخره از نگاه سارتر، مؤسس اين مكتب، انسان در طبيعت وانهاده است. نااميد از عنايت خدا، نا اميد از اين كه طبيعت سرنوشت او رابسازد، حتی نااميد از انسان!

ب) پلوراليسم: Plural به معنی جمع و كثرت است. لذا گرايش پلوراليستی در قبال گرايش مونيستی(Monoistic) يا وحدت گرايی قرار دارد. اگر ما چند فرد يا چند گروه را برای انجام كاری پذيرفتيم؛ اين را پلوراليسممی گويند. پلوراليسم در عرصه های گوناگون مطرح می شود. در همه اين عرصه ها گاه به معنی پذيرش كثرت و نظرات مختلف در مقام عمل؛ يعنی، همزيستی مسالمت آميز است. گاه نيز در جنبه نظری و علمی به كار می رود. به اين معنی كه تأمل به صحت همه ديدگاه های مختلف درزمينه سياست، فرهنگ، اقتصاد يا دين شويم. بنابراين پلوراليسم دينی مثلاً در بعد نظری به معنای حقانيت اديان متعدد است چرا كه

خوبی ها و حقیقت ها در بین ادیان پخش شـده است. در یک جمله کوتاه در نقد این نگرش می توان گفت: تعالیم همه ادیان، چگونه ما را نهایتا به نقطهواحدی می رسانند؟ وقتی اسـلام اولین مسأله و سـخنش این است که خدا یکی است و راه رستگاری، پـذیرفتن توحیـد است؛ این راه، چگونه با مسیحیتی که دعوت به تثلیث می کند یکی است؟ آیا دو خط که در دو جهت متقابل امتداد دارند ممکن است در یک نقطه با هم تلاقیکنند؟

ج) فمینیسم: فمینیسم که از واژه Feme به معنی زن مشتق است به معنی عقیده به حقوق زنان و گرایش به دفاع از زن است. اولین هسته سازمان دهی شده این گرایش، در نشست مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۵ گذاردهشد. هر چند در این نشست، واژه هـایی از قبیـل مقـام زن و حقوق بشـر، ترنمی خوش داشت اما اینک که بیش از پنجاه سال از طنین افکنی آن ندای اولیه می گذرد آثار ناخوشایند آن در حرکت ها و تشکل های ایجاد شده در دنیا به خوبی به چشم می خورد. قبل از این حرکت سازمـان دهیشـده، در اوایل دهه ۱۹۱۰، پیشـروان حقوق زنـان در آمریکـا، کلمه فمینیسم را به فرهنگ لغات غربی وارد کردند. در سال ۱۹۱۶ حزب ملی زنـان فعـالیت خود را آغاز کرد. با انقلاب صـنعتی، نهضت های فمینیستی نیز فشار خود را در راسـتای اشـتغال زنان در فعالیت های صنعتی افزایشدادند. بدون آن که برای کانون خانواده و نقش حیاتی آن به عنوان همسر و مـادر، برنـامه ای اندیشـیده باشـند. به نـام آزادی زن و برابری او بـا مرد، جایگاه والای زن به عنوان مربی جامعه لگـدمال شـد و ارزش اقتصادی دادن

به وقت و کار وی، جانشین ارزش نقش تربیتی او گردید. سیگارویژه زنان، حق انتخاب برای تنها زیستن و تشکیل خانواده یک نفره، ایجاد مرکز بحران تجاوز، عشق آزاد و... از ارمغان های دیگر این جریان بود.

د) بوروکراسی: این عنوان بر قشر اداری هر سازمانی که نیازمند مدیریت وسیع است، گفته می شود و نیز منظور از آن حاکمیت این قشر به عنوان یک طبقه اجتماعی می باشد. سلطه سیاسی و اقتصادی این قشر، در نگرش بوروکراسی در جامعه،دائما رو به تزاید است و بسیاری، آن را نوعی حاکمیت طبقه ای گسترده و خطرناک می دانند. اما از نظر مارکسیست ها بوروکراسی یک طبقه نیست بلکه آلت طبقات حاکمه است.

ه) آریستوکراسی: به معنای اشرافیت است و معمولاً آن قشر و دسته ای را نشان می دهد که دارای امتیازات فراوان هستند و از ثروت و نفوذ برخوردارند. در این نگرش مقامات عالی هم در اختیار این گروه قرار می گیرد و قدرت سیاسی دردست این قشر متمرکز می گردد.

و) دموکراسی: لفظی است یونانی که از دو کلمه Demos (مردم) و Crotas(حکومت کردن) ترکیب شده است. دموکراسی به معنای اعمال قدرت به وسیله جامعه است. مونتسکیو می گوید: دموکراسی هنگامی برقرار می شودکه مردم حاکمیت و قدرت را در دست داشته باشند. ادعای دموکراسی جدید مشارکت همگانی، آزادی های خصوصی و عمومی، تعدد ایدئولوژی، تصمیم اکثریت، تعدد نهادهای حاکم و... می باشد. در انواع دموکراسی می توان به موارد مستقیم، پارلمانی و نیمه مستقیم اشاره کرد. نوع نیمهمستقیم بدین معنی است که هر چند امور به دست نمایندگان سپرده شده است، اما مردم در امور اجتماعی شرکت فعال دارند.

ز) لیبرالیسم: واژه Liberal در لغت به معنای مختلف

به کـار رفته است: آزاد مرد در مقابـل برده، روشـنفکر، سـخاوتمند، لاابالی، بی بنـد و بار و... اما در اصـطلاح به یک گونه طرز تفکر در زمینـه هـای سیاسـی، اقتصـادی، فرهنگی و دینی گفتـه می شـود که تکیه اصـلی آن بر آزادی هر چه بیشـتر و تـوجه به حقوق طبیعی افراد است. این مکتب که اولین بـار به عنوان یک حزب سیاسـی در سال ۱۸۵۰ م در انگلیس مطرح گردید دارای اصول و ویژگی هایی است از قبیل:

۱- فردگرایی: فرد و حقوق او بر همه چیز مقدم است. اگر دولت هم تشکیل شده است باید در خدمت خواسته های افراد جامعه باشد و نفع جامعه، موهوم است.

۲- ارزش مطلق آزادی: تنها حـد آزادی در نظر لیبرال ها، آزادی افراد دیگر است. دیگر هیچ مقوله ای از قبیل عدالت اجتماعی و اقتصادی، حفظ بنیان خانواده، اخلاق و... نمی تواند آن را محدود کند. همه باید قربانی این آزادی مطلق شوند.

۳- انسـان محوری و امانیسم: با توجه به نگرش مادی این انـدیشه به عالم، آنچه اصل است، انسان است. به همین دلیل در وضـع قوانین و ارائه خطوط اصـلی سـیاست و اقتصـاد و فرهنـگ، آنچه مهم و اصل است دیـدگاه انسان و اراده اوست. برخلاف ادیان الهی و توحیدی که خدامحور هستند و مقنن اصلی را خداوند می دانند.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱- پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی، ج ۴

۲- اگزیستانسیالیسم و علم و اسکولاستیک جدید، محمد علی آشنا

۳- فرهنگ سیاسی، دکتر بهروز شکیبا

۴- مجله کتاب نقد، شماره ۱۲، پاییز ۱۳۷۸

در مورد فراماسونری , تاریخچه آن و مبانی ایدئولوژیک و افراد برجسته ای که در گذشته و حال فعالیت داشته اند توضیح دهید.

پرسش

در مورد فرامـاسونری , تاریخچه آن و مبانی ایـدئولوژیک و افراد برجسـته ای که در گذشـته و حال فعالیت داشـته انـد توضـیح دهید.

پاسخ

جهت آشـنایی بـا برخی از زوایـای مختلف فرامـاسونری مطالعه جزوه «فراماسونری» که به ضـمیمه ارسال می گردد سـفارش می گردد و برای دستیابی به پاسخ برخی از مطالبی که در این جزوه نیست می توانید به منابع ذیل مراجعه نمایید:

۱– معماران تباهی، ج ۱ تا ۴، دفتر پژوهش های مؤسسه کیهان، انتشارات کیهان، ۱۳۶۸

۲– اسرار انجمن های محرمانه، رنه آللو، ترجمه ناصر موفقیان، نشر شباویز ۱۳۶۸

۳– درآمدی بر تاریخ فراماسونری در ایران، حامد الگار، ترجمه یعقوب آژند، نشر گسترده، ۱۳۶۰

۴– فراماسونری در ایران، محمود کتیرایی، نشر اقبال، ۱۳۴۷

۵– فراموش خانه و فراماسونری در ایران، اسماعیل رایین، نشر امیرکبیر، ۱۳۵۷

۶– جهان زیر سلطه صهیونیسم، دفتر سیاسی سپاه {J

مکتب ماکیاول را توضیح دهید؟

پرسش

مکتب ماکیاول را توضیح دهید؟

پاسخ

ماکیاولیسم (Machiavellism) یـا مکتب ماکیـاولی، نظریـه ی سیاســی سیاســتمدار و متفکر ایتالیـایی نیکولـو ماکیـاولی (۱۴۶۹۱۵۲۷) اسـت. بنیـاد ایـن مکتـب بحـث دربـاره ی روش و هـدف در سیاست اسـت. ماکیـاولی در کتـاب نامـدار خـویش شهریار(Price) هـدف عمل سیاسـی را دستیابی به قدرت می داند، و بنابر این آن را محدود به هیچ حکم اخلاقی نمی داند، و در نتیجه به کـار بردن هر وسـیله ای را در سـیاست برای رسـیدن به هـدف مجاز می شـمارد، و بـدین گونه سـیاست را به کل از اخلاق جدا می کند. از این رو، ماکیاولیسم به معنای اسـتفاده از هر وسـیله و روشی، از جمله وسایل غیراخلاقی، برای رسیدن به هـدف است. ماکیاولی بر آن است که «زمامدار، اگر بخواهد باقی بماند و موفق باشد، نباید از شـرارت بهراسد و از آن بپرهیزد. زیرا بـدون شـرارت نگهداشـتن دولت ممکن نیست... برای داوری درباره ی فرمانروا هیچ مقیاسـی جز میدان موفقیّت سیاسـی و افزونیِ قـدرت او وجود نـدارد. فرمانروا برای دستیابی به قدرت و افزودن و نگهداشت آن مجاز است به هر عملی از زور و حیله و غدر و خیانت و نیرنگ و پیمان شکنی دست زند»دانشنامه ی سیاسی، داریوش آشوری، چاپ پنجم، ۱۳۷۸، ص ۲۹۶.

.)

استفاده ی ابزاری ماکیاولی از دین و فضایل اخلاقی به حدّی است که سفارش می کند فرمانروا باید حامی دین باشد و خود در ظاهر دین دار باشـد، در حالی که معتقد است باطن او هر چه می خواهد باشد! او می گوید: در حقیقت برای شـهریار، پرهیزکار به نظر آمدن بهتر است تا پرهیزکار بودن(تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۵، «رنسانس»، ص ۵۹۱).

ماکیاولی، در مورد اعطای آزادی به مردم نیز چنین نظری دارد، یعنی با

یک دید ابزاری به آن می نگرد و می گوید: «[شهریار] نباید به مردم آزادی عطا کند، اما تا حد امکان باید آنان را با ظواهر آزادی آسوده خاطر سازد»تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۵، ص ۵۹۵. جهت اطلاع بیشتر ر.ک: نظریه های نظام سیاسی، ویلیام تی بلوم، ترجمه احمد تدین، ج ۱، ص ۴۰۵؛ و غرب شناسی، سید احمد رهنمایی، ص ۷۶.

.)

صلی

اصطلاح پرولتاریا را توضیح دهید؟

پرسش

اصطلاح پرولتاریا را توضیح دهید؟

پاسخ

پرولتاریا (Proletariat): این اصطلاح در روم باستان به بی چیزان اطلاق می شد. سیسموندی نویسنده ی سوسیالیست فرانسوی در سال ۱۸۳۷ آن را برای اشاره به انسان هایی به کار بُرد که از کَدّ یمین و عرق جبین نان می خورند و نه هیچ سهمی در ثروت و نه هیچ تضمینی برای زندگی دارند و نه هیچ گذشته و نه هیچ آینده ای از آن آن هاست.

از نظر مارکس و انگلس و مارکسیست ها پرولتاریا عبارت است از: طبقه کارگر صنعتی مزدبگیر جامعه سرمایه داری، یعنی کسانی که فاقد وسایل تولید هستند و ناچارند نیروی کار خود را برای تأمین زندگی به صاحبان وسایل تولید (یعنی سرمایه داران) بفروشند. در چنین جامعه ای کارگر اصولاً ـ آزاد است. او می تواند بنا به اراده ی خودش کارفرما را ترک کند و کار دیگری جستجو نماید، اما نمی تواند از سرمایه داران دوری جوید، زیرا همه ی مؤسسات اقتصادی در تملک سرمایه داران است. سرمایه دار نیز کارگر را مجبور نمی کند تا برایش کار کند، بلکه خود زندگی او را مجبور می سازد که بین مردن از گرسنگی و فروش نیروی کارش به سرمایه دار، یکی را انتخاب نماید.

مارکس و انگلس، پرولتاریا را وارث تمدن صنعتی و جانشین سرمایه دار و امید آینده جامعه می دانستند. اما امروزه وضعیت و مفهوم پرولتاریا دگرگون شده است؛ هربرت مارکوزه عقیده دارد وصفی و مفهوم پرولتاریا که مستنبط از وضع کارگران صنعتی انگلستان بود با گذشته فرق بسیاری کرده و عواملی مثل قدرت احزاب و سازمان های کارگری و افزایش سطح دستمزدها، پرولتاریا را به طبقه کارگر نوینی متجانس با سرمایه داری تکامل یافته تبدیل کرده است(فرهنگ علوم سیاسی، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، بهار ۱۳۷۴، ص ۲۷۳

/ ایدئولوژی های مدرن سیاسی، اندرو ونینت، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ص ۱۰۸).

«خوشبختی و موفقیت شما را از خداوند بزرگ خواستاریم»

مکتب چیست؟ در مورد کمونیسم، لیبرالیسم، سوسیالیسم، پلورالیسم، اومانیسم، اگزیستانسیالیسم و سایر ایسم هایی که در کشورهای غربی وجود دارد توضیحاتی مرقوم بفرمایید. در مورد خدا چه دیدگاه هایی دارند؟

پرسش

مکتب چیست؟ در مورد کمونیسم، لیبرالیسم، سوسیالیسم، پلورالیسم، اومانیسم، اگزیستانسیالیسم و سایر ایسم هایی که در کشورهای غربی وجود دارد توضیحاتی مرقوم بفرمایید. در مورد خدا چه دیدگاه هایی دارند؟

پاسخ

به طور کلی عمده ایسم هایی که در کشورهای غربی وجود دارد بر پایه «انسان محوری» و یا «اقتصاد محوری» است در این زمینه به ذکر چند نمونه اکتفا کرده و شما را به مطالعه کتبی که معرفی خواهیم کرد ارجاع می دهیم.

الف) اگزیستانیالیسم: از واژه Exist به معنی وجود مشتق است. از منظر این مکتب، در جهان هستی برای همه موجودات، ماهیتی در نظر گرفته شده است جز انسان. خدا طبیعت وجود انسان را ساخته است اما عظمت وزیبایی ها وخوبی ها و... بالاخره همه هویت انسان، ساخته خودش می باشد. انسان عبارت است از صفاتی که ما باید بسازیم. بنابراین وجدان مشترك انسانی که همه آدم ها در آن شریك اند موهوم است و فقط وجود در همه مشترك است. در اخلاق، ملاكی نیست. ما ملاك را بعد ازعمل می سازیم. هر کس هر عملی را مشروط بر این که در آن حسن نیت داشته باشد، انجام دهد؛ در این صورت عملی اخلاقی انجام داده است. بالاخره از نگاه سارتر، مؤسس این مکتب، انسان در طبیعت وانهاده است. ناامید از عنایت خدا، نا امید از این که طبیعت سرنوشت او رابسازد، حتی ناامید از انسان!

ب) پلورالیسم: Plural به معنی جمع و کثرت است. لذا گرایش پلورالیستی در قبال گرایش مونیستی(Monoistic) یا وحدت گرایی قرار دارد. اگر ما چند فرد یا چند گروه را برای انجام کاری پذیرفتیم؛ این را پلورالیسممی گویند. پلورالیسم در عرصه های گوناگون مطرح می شود. در همه این

عرصه ها گاه به معنی پذیرش کثرت و نظرات مختلف در مقام عمل؛ یعنی، همزیستی مسالمت آمیز است. گاه نیز در جنبه نظری و علمی به کار می رود. به این معنی که تأمل به صحت همه دیدگاه های مختلف درزمینه سیاست، فرهنگ، اقتصاد یا دین شویم. بنابراین پلورالیسم دینی مثلاً در بعد نظری به معنای حقانیت ادیان متعدد است چرا که خوبی ها و حقیقت ها در بین ادیان پخش شده است. در یک جمله کوتاه در نقد این نگرش می توان گفت: تعالیم همه ادیان، چگونه ما را نهایتا به نقطه واحدی می رسانند؟ وقتی اسلام اولین مسأله و سخنش این است که خدا یکی است و راه رستگاری، پذیرفتن توحید است؛ این راه، چگونه با مسیحیتی که دعوت به تثلیث می کند یکی است؟ آیا دو خط که در دو جهت متقابل امتداد دارند ممکن است در یک نقطه با هم تلاقیکنند؟

ج) فمینیسم: فمینیسم که از واژه Feme به معنی زن مشتق است به معنی عقیده به حقوق زنان و گرایش به دفاع از زن است. اولین هسته سازمان دهی شده این گرایش، در نشست مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۵ گذاردهشد. هر چند در این نشست، واژه هایی از قبیل مقام زن و حقوق بشر، ترنمی خوش داشت اما اینک که بیش از پنجاه سال از طنین افکنی آن ندای اولیه می گذرد آثار ناخوشایند آن در حرکت ها و تشکل های ایجاد شده در دنیا به خوبی به چشم می خورد. قبل از این حرکت سازمان دهیشده، در اوایل دهه ۱۹۱۰، پیشروان حقوق زنان در آمریکا، کلمه فمینیسم را به فرهنگ لغات غربی وارد کردند. در سال ۱۹۱۶ حزب ملی زنان فعالیت خود را

آغاز کرد. با انقلاب صنعتی، نهضت های فمینیستی نیز فشار خود را در راستای اشتغال زنان در فعالیت های صنعتی افزایشدادند. بدون آن که برای کانون خانواده و نقش حیاتی آن به عنوان همسر و مادر، برنامه ای اندیشیده باشند. به نام آزادی زن و برابری او با مرد، جایگاه والای زن به عنوان مربی جامعه لگدمال شد و ارزش اقتصادی دادن به وقت و کار وی، جانشین ارزش نقش تربیتی او گردید. سیگارویژه زنان، حق انتخاب برای تنها زیستن و تشکیل خانواده یک نفره، ایجاد مرکز بحران تجاوز، عشق آزاد و... از ارمغان های دیگر این جریان بود.

د) بوروکراسی: این عنوان بر قشر اداری هر سازمانی که نیازمند مدیریت وسیع است، گفته می شود و نیز منظور از آن حاکمیت این قشر به عنوان یک طبقه اجتماعی می باشد. سلطه سیاسی و اقتصادی این قشر، در نگرش بوروکراسی در جامعه،دائما رو به تزاید است و بسیاری، آن را نوعی حاکمیت طبقه ای گسترده و خطرناک می دانند. اما از نظر مارکسیست ها بوروکراسی یک طبقه نیست بلکه آلت طبقات حاکمه است.

ه) آریستوکراسی: به معنای اشرافیت است و معمولاً آن قشر و دسته ای را نشان می دهد که دارای امتیازات فراوان هستند و از ثروت و نفوذ برخوردارند. در این نگرش مقامات عالی هم در اختیار این گروه قرار می گیرد و قدرت سیاسی دردست این قشر متمرکز می گردد.

و) دموکراسی: لفظی است یونانی که از دو کلمه Demos (مردم) و Crotas(حکومت کردن) ترکیب شده است. دموکراسی به معنای اعمال قدرت به وسیله جامعه است. مونتسکیو می گوید: دموکراسی هنگامی برقرار می شودکه مردم حاکمیت و قدرت را در دست داشته باشند. ادعای دموکراسی جدید مشارکت

همگانی، آزادی های خصوصی و عمومی، تعدد ایدئولوژی، تصمیم اکثریت، تعدد نهادهای حاکم و... می باشد. در انواع دموکراسی می توان به موارد مستقیم، پارلمانی و نیمه مستقیم اشاره کرد. نوع نیمه مستقیم بدین معنی است که هر چند امور به دست نمایندگان سپرده شده است، اما مردم در امور اجتماعی شرکت فعال دارند.

ز) لیبرالیسم: واژه Liberal در لغت به معنای مختلف به کار رفته است: آزاد مرد در مقابل برده، روشنفکر، سخاوتمند، لاابالی، بی بند و بار و... اما در اصطلاح به یک گونه طرز تفکر در زمینه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و دینیگفته می شود که تکیه اصلی آن بر آزادی هر چه بیشتر و توجه به حقوق طبیعی افراد است. این مکتب که اولین بار به عنوان یک حزب سیاسی در سال ۱۸۵۰ م در انگلیس مطرح گردید دارای اصول و ویژگی هایی است از قبیل:

۱- فردگرایی: فرد و حقوق او بر همه چیز مقدم است. اگر دولت هم تشکیل شده است باید در خدمت خواسته های افراد جامعه باشد و نفع جامعه، موهوم است.

۲- ارزش مطلق آزادی: تنها حد آزادی در نظر لیبرال ها، آزادی افراد دیگر است. دیگر هیچ مقوله ای از قبیل عدالت اجتماعی و اقتصادی، حفظ بنیان خانواده، اخلاق و... نمی تواند آن را محدود کند. همه باید قربانی این آزادی مطلق شوند.

۳- انسان محوری و امانیسم: با توجه به نگرش مادی این اندیشه به عالم، آنچه اصل است، انسان است. به همین دلیل در وضع قوانین و ارائه خطوط اصلی سیاست و اقتصاد و فرهنگ، آنچه مهم و اصل است دیدگاه انسان و اراده اوست. برخلاف ادیان الهی و توحیدی که خدامحور هستند و مقنن اصلی

را خداوند می دانند.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱- پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی، ج ۴

۲- فرهنگ واژه ها، عبدالرسول بیات و جمعی از نویسندگان، مؤسسه اندیشه و فرهنگی دینی

۳- فرهنگ سیاسی، دکتر بهروز شکیبا

لطفاً اصطلاحاتی که دارای پسوند «ایسم isme» هستند نام ببرید و توضیحات مختصری در مورد آنها بدهید. و اگر ممکن باشد کتاب معرفی کنید.

پرسش

لطفاً اصطلاحاتی که دارای پسوند «ایسم isme» هستند نام ببرید و توضیحات مختصری در مورد آنها بدهید. و اگر ممکن باشد کتاب معرفی کنید.

پاسخ

مسلما پرداختن به تمامی این اصطلاحات به دلیل کثرت آنان در یک نامه مقدور نیست بر این اساس به برخی از مهمترین آنان اشاره می نماییم: جهت آگاهی بیشتر مطالعه ی کتاب «فرهنگ واژه ها» عبدالرسول بیات و جمعی از نویسندگان، قم؛ مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی، چاپ اول، ۱۳۸۱» توصیه می شود.

الف) اگزیستانیالیسم: از واژه Exist به معنی وجود مشتق است. از منظر این مکتب، در جهان هستی برای همه موجودات، ماهیتی در نظر گرفته شده است جز انسان. خدا طبیعت وجود انسان را ساخته است اما عظمت و زیبایی ها وخوبی ها و... بالاخره همه هویت انسان، ساخته خودش می باشد. انسان عبارت است از صفاتی که ما باید بسازیم. بنابراین وجدان مشترک انسانی که همه آدم ها در آن شریک اند موهوم است و فقط وجود در همه مشترک است. در اخلاق، ملاکی نیست. ما ملاک را بعد از عمل می سازیم. هر کس هر عملی را مشروط بر این که در آن حسن نیت داشته باشد، انجام دهد؛ در این صورت عملی اخلاقی انجام داده است. بالاخره از نگاه سارتر، مؤسس این مکتب، انسان در طبیعت وانهاده است. ناامید از عنایت خدا، نا امید از این که طبیعت سرنوشت او را بسازد، حتی ناامید از انسان!

ب) پلورالیسم: Plural به معنی جمع و کثرت است. لذا گرایش پلورالیستی در قبال گرایش مونیستی(Monoistic) یا وحدت گرایی قرار دارد. اگر ما چند فرد یا چند گروه را برای انجام کاری پذیرفتیم؛ این را پلورالیسم می گویند. پلورالیسم در عرصه های گوناگون مطرح

می شود. در همه این عرصه ها گاه به معنی پذیرش کثرت و نظرات مختلف در مقام عمل؛ یعنی، همزیستی مسالمت آمیز است. گـاه نیز در جنبه نظری و علمی به کـار می رود. به این معنی که تأمـل به صـحت همه دیـدگاه هـای مختلـف در زمینه سـیاست، فرهنگ، اقتصاد یا دین شویم. بنابراین پلورالیسم دینی مثلاً در بعـد نظری به معنای حقانیت ادیان متعدد است چرا که خوبی ها و حقیقت ها در بین ادیان پخش شده است. در یک جمله کوتاه در نقد این نگرش می توان گفت: تعالیم همه ادیان، چگونه ما را نهایتا به نقطه واحـدی می رساننـد؟ وقتی اسـلام اولین مسأله و سـخنش این است که خـدا یکی است و راه رسـتگاری، پـذیرفتن توحیـد است؛ این راه، چگونه بـا مسـیحیتی که دعوت به تثلیث می کنـد یکی است؟ آیـا دو خط که در دو جهت متقابل امتـداد دارند ممکن است در یک نقطه با هم تلاقی کنند؟

ج) فمینیسم: فمینیسم که از واژه Feme به معنی زن مشـتق است به معنی عقیده به حقوق زنان و گرایش به دفاع از زن است. اولین هسـته سازمان دهی شده این گرایش، در نشـست مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۵ گذارده شد. هر چند در این نشـست، واژه هـایی از قبیـل مقـام زن و حقوق بشـر، ترنمی خوش داشت اما اینک که بیش از پنجاه سال از طنین افکنی آن ندای اولیه می گذرد آثار ناخوشایند آن در حرکت ها و تشـکل های ایجاد شده در دنیا به خوبی به چشم می خورد. قبل از این حرکت سازمان دهی شـده، در اوایل دهه ۱۹۱۰، پیشـروان حقوق زنان در آمریکا، کلمه فمینیسم را به فرهنگ لغات غربی وارد کردند. در

سال ۱۹۱۶ حزب ملی زنـان فعـالیت خود را آغـاز کرد. بـا انقلاب صـنعتی، نهضت هـای فمینیستی نیز فشار خود را در راسـتای اشـتغال زنان در فعالیت های صـنعتی افزایش دادند. بدون آن که برای کانون خانواده و نقش حیاتی آن به عنوان همسر و مادر، برنـامه ای اندیشـیده باشـند. به نـام آزادی زن و برابری او بـا مرد، جایگاه والای زن به عنوان مربی جامعه لگـدمال شـد و ارزش اقتصـادی دادن به وقت و کـار وی، جانشـین ارزش نقش تربیتی او گردیـد. سـیگار ویژه زنـان، حق انتخـاب برای تنها زیسـتن و تشکیل خانواده یک نفره، ایجاد مرکز بحران تجاوز، عشق آزاد و... از ارمغان های دیگر این جریان بود.

د) لیــبرالیسم: واژه Liberal در لغـت بـه معنـای مختلـف به کـار رفته است: آزاد مرد در مقابـل برده، روشـنفکر، سـخاوتمند، لاابالی، بی بند و بار و... اما در اصطلاح به یک گونه طرز تفکر در زمینه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و دینی گفته می شود کـه تکیه اصـلی آن بر آزادی هر چه بیشـتر و تـوجه به حقـوق طـبیعی افراد است. این مکتب که اولین بـار به عنـوان یـک حزب سیاسی در سال ۱۸۵۰ م در انگلیس مطرح گردید دارای اصول و ویژگی هایی است از قبیل:

۱- فردگرایی: فرد و حقوق او بر همه چیز مقدم است. اگر دولت هم تشکیل شده است باید در خدمت خواسته های افراد جامعه باشد و نفع جامعه، موهوم است.

۲- ارزش مطلق آزادی: تنها حـد آزادی در نظر لیبرال ها، آزادی افراد دیگر است. دیگر هیچ مقوله ای از قبیل عدالت اجتماعی و اقتصادی، حفظ بنیان خانواده، اخلاق و... نمی تواند آن را محدود کند. همه باید قربانی این آزادی مطلق

شوند.

۳- انسان محوری و امانیسم: با توجه به نگرش مادی این اندیشه به عالم، آنچه اصل است، انسان است. به همین دلیل در وضع قوانین و ارائه خطوط اصلی سیاست و اقتصاد و فرهنگ، آنچه مهم و اصل است دیدگاه انسان و اراده اوست. برخلاف ادیان الهی و توحیدی که خدا محور هستند و مقنن اصلی را خداوند می دانند.

ه) پست مدرنیسم: واژه «Post Modernism» در ادبیات فارسی معادل به فرانوگرایی، فراسوی نوگرایی، ما بعد نوگرایی، پس نوگرایی و... تعبیر شده است. در مورد بستر تاریخی آن گفتنی است که ظاهرا برای اولین بار، یک نقاش انگلیسی به نام جان پاپمن در اواخر قرن نوزدهم، این واژه را در توصیف نوعی نقاشی به کاربرد که نوتر و پیشتازتر از نقاشی آن زمان بود. سپس در سال ۱۹۱۷ از سوی رودولف پانوتیز در کتاب «بحران فرهنگ اروپایی» و در توصیف نهیلیسم و سقوط ارزش های فرهنگی اروپا به کار رفت.

برخی از منتقدان «پست مدرنیسم» بر این باورند که باید بین ظهور «رمانتیسیسم» و بروز اندیشه «پست مدرن»، رابطه ای وجود داشته باشد. آنان نهضت «رمانتیسیسم» در اواخر سده هجدهم را، آغازگر نگرشی و گرایشی بنیادی می دانند که پس از گذشت دو قرن و نیم و در امتداد تحولات فکری جاری در غرب، به ظهور و بروز «پست مدرنیسم» انجامید.

به اعتقاد الیوتار (نویسنده کتاب «وضعیت پست مدرن») «گذار از جهان مدرن به جهان پست مدرن، دست کم از پایان دهه پنجاه قرن بیستم در غرب آغاز شده است؛ هر چند شتاب این گذار در کشورهای مختلف یکی نبوده و نیست». او در جایی دیگر در همان کتاب، قرن

بیستم را آغاز دگرگونی هایی می داند که بیانگر پایان دوران مدرن و آغاز دوران پست مدرن است، زیرا به گمان او قرن بیستم شاهد بحران روایت های بزرگ می باشد.

در هر صورت «پسامدرنیسم»، به عنوان یک جنبش فکری گسترده ای که رشته های مختلف از هنر، معماری و ادبیات تا فلسفه، نظریه اجتماعی و سیاست را درنوردیده است از دهه ۱۹۶۰ میلادی و به خصوص در جریان رویدادهای اخیر این دهه در اروپا و امریکا، شکل گرفت و همراه با جنبش های انتقادی اجتماعی و سیاسی در دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ م. گسترش یافت.

تحلیل مفهومی پست مدرنیسم: واژه «پست مدرن» در دهه های اخیر، به طور فزاینده به مفهوم عام کلمه، به پایان دوران شکوفایی «مدرنیسم» و افول آن پس از اوج ظهورش، در قرن بیستم اشاره دارد. این واژه همچنین نظر به جنبش روشنفکرانه بارز دوران معاصر دارد. البته این جنبش، چندان خوشایند و شادی آفرین به حساب نمی آید. با وجود این تا کنون میان مفسران، جدال گسترده ای بر سر تبیین و تعریف دقیق «پست مدرنیسم» در جریان بوده است.

فُستر، یکی از تحلیل گران پست مدرنیسم، در بررسی مفهومی این واژه، به بیان دو گونه طرز تلقی از «پست مدرنیسم» اشاره کرده است: صورت اول مربوط به تعریف و بیانی است که «پست مدرنیسم» را مقابل «مدرنیسم» و نافی و طردکننده آن می داند. و صورت دوم مربوط به تعریف و بیانی است که آن را مبتنی بر «مدرنیسم» و نشأت گرفته از آن می شناسد. در تعریف اول، پست مدرنیسم، ویرانگر مدرنیسم و مقاومتی در برابر آن دانسته شده است؛ در حالی که صورت دوم، پست مدرنیسم، پرورش یافته و

تکامل یافته دامان مـدرنیسم قرار داده شده است. لیوتار نماینده بیان نخست و جیمسن نماینده طرز تفکر دوم می باشـند. به طور کلی اندیشه «پست مدرن» را می توان در اصول ذیل خلاصه کرد:

۱. مسأله نسبی گرایی و عـدم قطعیت در زمینه شـناخت (پست مـدرن بـا نفی فاعل شـناسان معتقـدات که دوران فراروایت ها و تئوری های بزرگ و جهان شمول گذشته است)؛

۲. شکست ایده پیشرفت و فرجام نهایی غایت گرایی های تاریخی (پست مدرن معتقد است که الزاما آینده، بهتر از حال و حال بهتر از گذشته نیست)؛

۳. انحلال سوژه اجتماعی و خصوصـی شـدن بعـد سیاسـی (انسان به عنوان سوره اصـلی، دیگر فاعل شـناسایی اصل نیست، بلکه خود در منظر سوژه قرار دارد)؛

۴. نقد مفهوم عالم گرایی فرهنگ مدرن و اهمیت یافتن ایده هویت فرهنگی (به عقیده پست مدرنیسم، فرهنگ ها دارای هویت های مستقل و متفاوت اند و نمی توان هویت آنها را در نظم نوین جهانی از بین برد)؛

۵. بحران محیط زیست و پیشرفت دستگاه های ارتباط جمعی.

۶. حمایت از جنبش های فمنیستی و...

در هر صورت اصـطلاح «پست مدرن»، در حوزه های فکری و فرهنگی گوناگون از معماری، ادبیات، سـینما و نقد هنر گرفته تا جامعه شناسی، مردم شناسی، سیاست و فلسفه به کار گرفته شده است.

لیوتار، در اثر معروفش (وضـعیت پست مدرن) حتی از علم «پست مدرن» سخن می گوید. فهرست طولانی متفکران، فیلسوفان و نویسـندگانی که پست مـدرن نامیـده می شونـد، در برگیرنـده نام هایی ماننـد: ژاک دریـدا، میشل فوکو، ژان فرانسوالیوتار، ژان بودریا، ژرژباتای، فلیکس گتاری، ژیل دولوز، پال دمان، جاناتان کالر، ریچارد رورتی و بسیاری دیگر است.

مدرنیسم و پست مدرنیسم در واژگان سیاسی به چه معناست و از چه زمانی وارد واژگان سیاسی کشور شده است؟

پرسش

مدرنیسم و پست مدرنیسم در واژگان سیاسی به چه معناست و از چه زمانی وارد واژگان سیاسی کشور شده

است؟

پاسخ

اصطلاح ((مدرن)) از ریشه لاتین ((odom)) اقتباس گردیده است , این واژه در ساختار اصلی و ریشه ای خود به مفهوم ((به روز بودن)) و یا ((در جریان بودن)) است . در فرهنگ پیشرفته واژگان آکسفورد, اصطلاح مدرنیسم ((msinredoM)) به عنوان نماد اندیشه ها و شیوه های نوینی به کار رفته است که جایگزین اندیشه ها و شیوه های سنتی گردیده و همه جوانب و زمینه های زندگی فردی و اجتماعی انسان غربی به ویژه جنبه های مرتبط با دین , معرفت دینی , هنر و زیبایی او را در برگرفته است . به رغم بسیاری از متفکران علوم اجتماعی , مدرنیسم دورانی تاریخی است که پس از رنسانس فرهنگی در اروپای پس از قرون میانی آغاز شد. بعضی نیز نقطه آغازین دوران مدرن را انقلاب صنعتی می دانند و بعضی دیگر پیدایش نظام تولید سرمایه داری و بازار آزاد را شروع دوران مدرن تلقی می کنند. ویژگیهای برجسته این دوران عبارتند از: رشد شهرنشینی , گسترش و توسعه علوم جدید, پدید آمدن نهادهای جدید اجتماعی , سیاسی , آموزشی , از میان رفتن تدریجی نظام های سنتی , جدایی مذهب از نهادهای سیاسی (سکولاریسم) حضور مردم در فعالیت های اجتماعی و سیاسی ; جا افتادن حقوق فردی یکسان برای همگان , ایجاد نظامهای قانونی و گسترش نظامهای مردم سالارانه .

برای آگاهی بیشتر ر.ك :

۱- شاهرخ حقیقی , گذار از مدرنیته , ص ۱۳

۲- سید احمد رهنمایی , غرب شناسی , ص ۹۹

۳- محمدجواد لاریجانی , تدین حکومت و توسعه

۴-مجله اندیشه حوزه , ویژه روشنفکری , ش ۲۴

و ۲۳, انتشارات آستان قدس رضوی

واژه ((msinredoM tsoP)) در ادبیـات فارسـی معـادل به فرانوگرایی , فراسوی نوگرایی , ما بعـد نوگرایی , پس نوگرایی و... تعبیر شده است . در مورد بستر تاریخی آن گفتنی است که ظاهرا" برای اولین بار, یک نقاش انگلیسی به نام جان پاپمن در اواخر قرن نوزدهم , این واژه را در توصـیف نوعی نقاشـی به کاربرد که نوتر و پیشـتازتر از نقاشـی آن زمان بود. سپس در سال ۱۹۱۷ از سوی رودولف پانوتیز در کتاب ((بحران فرهنگ اروپایی)) و در توصـیف نهیلیسم و سقوط ارزش های فرهنگی اروپا به کار رفت . برخی از منتقـدان ((پست مـدرنیسم)) بر این باورند که باید بین ظهور ((رمانتیسـیسم)) و بروز اندیشه ی ((پسـت مـدرن)), رابطه ای وجود داشـته باشد. آنان نهضت ((رمانتیسـیسم)) در اواخر سده ی هجدهم را, آغازگر نگرشـی و گرایشـی بنیادی می دانند که پس از گذشت دو قرن و نیم و در امتداد تحولات فکری جاری در غرب , به ظهور و بروز ((پست مدرنیسم)) انجامید. به اعتقاد الیوتار (نویسـنده کتاب ((وضعیت پست مدرن))) ((گذار از جهان مدرن به جهان پست مدرن , دست کم از پایان دهه ی پنجاه قرن بیسـتم در غرب آغاز شده است ; هر چند شـتاب این گذار در کشورهای مختلف یکی نبوده و نیسـت)). او در جایی دیگر در همان کتاب , قرن بیسـتم را آغاز دگرگونی هایی می دانـد که بیانگر پایان دوران مدرن و آغاز دوران پست مدرن است , زیرا به گمان او قرن بیستم شاهد بحران روایت های بزرگ می باشد.

در هر صورت ((پسامدرنیسم)), به عنوان یک جنبش فکری گسترده ای - که رشته های مختلف از هنر, معماری و ادبیات تا فلسفه , نظریه اجتماعی و سیاست را درنوردیده است - از دهه ی ۱۹۶۰ میلادی و به خصوص در جریان رویدادهای اخیر این دهه در اروپا و امریکا, شکل گرفت و همراه با جنبش های انتقادی اجتماعی و سیاسی در دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ م . گسترش یافت . تحلیل مفهومی پست مدرنیسم : واژه ی ((پست مدرن)) در دهه های اخیر, به طور فزاینده به مفهوم عام کلمه , به پایان دوران شکوفایی ((مدرنیسم)) و افول آن پس از اوج ظهورش , در قرن بیستم اشاره دارد. این واژه همچنین نظر به جنبش روشنفکرانه بارز دوران معاصر دارد. البته این جنبش , چندان خوشایند و شادی آفرین به حساب نمی آید. با وجود این تا کنون میان مفسران , جدال گسترده ای بر سر تبیین و تعریف دقیق ((پست مدرنیسم)) در جریان بوده است .

فستر, یکی از تحلیل گران پست مدرنیسم , در بررسی مفهومی این واژه , به بیان دو گونه طرز تلقی از ((پست مدرنیسم)) اشاره کرده است : صورت اول مربوط به تعریف و بیانی است که ((پست مدرنیسم)) را مقابل ((مدرنیسم)) و نافی و طردکننده ی آن می داند. و صورت دوم مربوط به تعریف و بیانی است که آن را مبتنی بر ((مدرنیسم)) و نشأت گرفته از آن می شناسد. در تعریف اول , پست مدرنیسم , ویرانگر مدرنیسم و مقاومتی در برابر آن دانسته شده است ;

در حالی که صورت دوم , پست مـدرنیسم , پرورش یافته و تکامل یافته ی دامان مـدرنیسم قرار داده شـده است . لیوتار نماینده بیان نخست و جیمسن نماینـده ی طرز تفکر دوم می باشـند. به طور کلی انـدیشه ی ((پست مـدرن)) را می توان در اصول ذیل خلاصه کرد:

۱. مسأله نسبی گرایی و عـدم قطعیت در زمینه شـناخت (پست مـدرن بـا نفی فاعل شـناسان معتقـدات که دوران فراروایت ها و تئوری های بزرگ و جهان شمول گذشته است);

۲. شـکست ایده ی پیشرفت و فرجام نهایی غایت گرایی های تاریخی (پست مدرن معتقد است که الزاما" آینده , بهتر از حال و حال بهتر از گذشته نیست);

۳. انحلال سوژه ی اجتماعی و خصوصی شدن بعد سیاسی (انسان به عنوان سوژه اصلی , دیگر فاعل شناسایی اصل نیست , بلکه خود در منظر سوژه قرار دارد);

۴. نقـد مفهوم عالم گرایی فرهنگ مـدرن و اهمیت یافتن ایـده هویت فرهنگی (به عقیـده ی پست مـدرنیسم , فرهنگ ها دارای هویت های مستقل و متفاوت اند و نمی توان هویت آنها را در نظم نوین جهانی از بین برد);

۵. بحران محیط زیست و پیشرفت دستگاه های ارتباط جمعی.

۶. حمایت از جنبش های فمنیستی و... در هر صورت اصطلاح ((پست مدرن)), در حوزه های فکری و فرهنگی گوناگون - از معماری , ادبیات , سـینما و نقد هنر گرفته تا جامعه شناسـی , مردم شناسـی , سیاست و فلسفه - به کار گرفته شده است . لیوتار, در اثر معروفش (وضعیت پست مدرن) حتی از علم ((پست مدرن)) سخن می گوید. فهرست طولانی متفکران

, فیلسوفان و نویسندگانی که پست مدرن نامیده می شوند, در برگیرنده ی نام هایی مانند: ژاک دریدا, میشل فوکو, ژان فرانسوالیوتار, ژان بودریا, ژرژباتای , فلیکس گتاری , ژیل دولوز, پال دمان , جاناتان کالر, ریچارد رورتی و بسیاری دیگر است .

در این زمینه ی جزوه ی ((مدرنیته و پست مدرنیسم)) به همراه پاسخ ارسال می گردد.

برای مطالعه بیشتر ر.ک :

۱- پست مدرنیته و پست مدرنیسم , ترجمه حسینعلی نوذری , انتشارات نقش جهان

۲- گذر از مدرنیته , شاهرخ حقیقی , نشر آگه

۳- فرهنگ علوم سیاسی , مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران

۴- غرب شناسی , سیداحمد راهنمایی , نشر مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)

۵- مجله ی اندیشه حوزه , شماره ۲۴, مدرنیسم , پست مدرنیسم و جامعه مدنی

نظریات تمایز و راسیونالیزم چه نوع طرز تفکری است ؟

پرسش

نظریات تمایز و راسیونالیزم چه نوع طرز تفکری است ؟

پاسخ

سؤال نیاز به توضیح بیشتری دارد. منظور از تمایز چیست؟

راسیونالیزم به معنای عقل گرایی و فلسفه اصالت عقل است که در اروپای دوره جدید از دکارت به بعد در اروپا پا گرفت و در مقابل فلسفه های اصالت حس و اصالت ایده (ایدئالیزم) قرار دارد. خلاصه اندیشه ای که مبتنی بر عقل و تعلیمات باشد راسیونالیزم می نامند.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: فرهنگ واژه ها، تدوین عبدالرسول بیات، مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی، قم، چاپ اول ۱۳۸۱، صص ۳۸۵ - ۳۹۴.

ضمن تشکر از پاسخ سؤال ۱۱ نامه ۱۱۶۵۳در بند ج آن ،آیه ۱۱و۱۲ سوره بقره را می توان در مورد اصلاح طلبی اضافه کرد ؟

پرسش

ضمن تشکر از پاسخ سؤال ۱۱ نامه ۱۱۶۵۳در بند ج آن ،آیه ۱۱و۱۲ سوره بقره را می توان در مورد اصلاح طلبی اضافه کرد ؟

پاسخ

قبل از هر سخن، روحیه کنکاش گری و حق جویی شما را بایستی تحسین نمود. در مورد جنبش اصلاح دینی و کلا اصلاحات، شما به نکته قرآنی خوبی اشاره کردید. چه این که اصلاحات یعنی به سامان کردن و تنظیم صحیح روابط اقتصادی، سیاسی، دینی و هنری و... (بسته به مورد اصلاحات) است، اما اولاً سامان و بی سامان کدام است؟ چون در نگرش منافقین همه چیز وارونه است، آنها پیامبران الهی را به تمسخر گرفته و منحرف می دانند و مبارزه با آنان را اصلاح طلبی، چنان که در داستان شعیب و نوح و هود و ابراهیم و موسی(ع) و دیگران، قرآن این مسأله را بازگویی می کند.

و دیگر آن که فرضا روابط اقتصادی یا سیاسی یا اعتقادی و... نابسامان باشد، راه بسامان کردن آن چیست؟ با چه استراتژی و تاکتیکی.

قرآن کریم با توجه به همان آیاتی که شما اشاره فرمودید (سوره بقره، آیات ۱۱ ۱۲) و آیات دیگر راجع به منافقین می فرماید آنان ادعای اصلاح طلبی دارند ولی آنها جز فساد کاری نمی کنند بلکه اصلا مفسد واقعی اینان هستند.

ریوزیونیسم چیست؟

پرسش

ریوزیونیسم چیست؟

پاسخ

ریویزیونیسم(Rivizionism)به معنای تجدید نظر طلبی است که عمدتا در تفکر مارکسیستی به صورت جریانی ظاهر شد و تغییراتی در آن پدید آورد.

دکتر انور خامه ای که خود زمانی مارکسیست بوده است کتابی در این زمینه نگاشته به نام «تجدید نظر طلبی از مارکس تا مادا» همچنین استاد شهید مطهری نیز در کتاب جامعه و تاریخ اشارتی به این مطلب دارند.

اپورتونیسم چیست و چه مضراتی برای جوامع بشری دارد؟

پرسش

اپورتونیسم چیست و چه مضراتی برای جوامع بشری دارد؟

پاسخ

اپورتونیسم بـه معنـای فرصـت طلبی است و عمـدتا به حرکـت هـای منافقـانه و فریبکـارانه اطلاـق می شـود. مبنـای این گرایش عقلانیت ابزاری و انگاره «هدف وسیله را توصیه می کند» می باشد. چنین روشی با توجه به این که ارزش های انسانی را قربانی خواسته ها و اهداف زودگذر مادی می کند خطرات و زیان های بزرگی در پی دارد.

معنا و مشکلات انسانگرائی (اومانیسم)غربی چیست ؟

پرسش

معنا و مشکلات انسانگرائی (اومانیسم)غربی چیست ؟

پاسخ

محور دنیای جدیـد و تمـدن مـدرن غرب بر بی خـدایی است توجه شود که می گوییم بی خـدایی نه الحاد. حتی دیندار در این دنیا بی خداست این بی خدایی که به دلیل برتری و اسـتکبار انسان و تسـلط شیطان بر چنین جامعه ای شکل گرفته است. این بی خـدایی، همـان میـوه ممنـوعه ای است که قرآن از آن یـاد کرده است : «فـدلهما بغرور» (اعراف، آیه ۲۲). سـراب و فریبی بیش نیست. این بی خـدایی را که نتیجه آن به مرگ خـدا تعبیر می کنـد همـان فراموشـی خـداست «نسواالله» خـدا را فراموش کردند (حشر، آیه ۱۹) نتیجه این خدا فراموشی دام دردناک است.

اول: خـدا آنها را فراموش می کنـد :«فنسیهم»پس خدا آنهارا فراموش می کند (توبه، آیه ۶۷) فراموشـی خدا به معنای آن است که آنهـا را ترک می کنـد و به خودشـان وا می گـذارد و در چنین حالتی جز اینکه تحت تسـلط شـیطان باشـند راهی ندارنـد. و انسان و جامعه ای که به خود واگذار شد به بیراهه می رود.

دوم: انسـان و جـامعه ای این چنین خود را فراموش می کننـد «فانساهم انفسـهم» (حشـر، آیه ۱۹) این به معنـای از خود بیگانگی است که بر سراسـر دنیـای غرب حـاکم است . فراموشـی خود واقعی - همان روح الهی - جهان از خود بیگانه را می سازد و این نتیجه مستقیم فراموشی خداست.

وقتی خود واقعی فراموش شـد لاجرم جایگزینی می خواهد در این حالت ،نفس اماره و بلکه نفس تصویرگر بر انسان حاکم می شود اگر نفس اماره ،دعوت به بدی می کند

،انسان هنوز قـدرت فهم بـدی از خوبی را دارد اما نفس تصویر بـدی را خوبی جلوه می کنـد و این صـفت انسان ملون است که راهی جز اضطراب و بحران هویت ندارد.

اومانیسم معنی اصالت انسان اما نه انسان خدایی که در سایه خدا معنی می یابد.بلکه انسانی که از خدا بریده است و همه ارتباط خود را با آسـمان قطع کرده و کاملا زمینی شده و همه سعادت و نیکبختی خود را در زمین می جوید . حیوانی که با تفکر خود در جهت بهره برداری منحرفـانه از مـواهب طـبیعت تلاـش می کنـد. این مفهوم در حقیقت همـان خود فراموشـی است که بر اثر اینکه خداونـد او را به خودش واگذاشـته پدیـد می آیـد و آن نیز به دلیل فراموش کردن خداونـد و عهـدی است که با او بسـته است.

به عبارت دقیقتر دنیای جدیـد خود واقعی و حقیقی همان من الهی که از آن بنـدگی خدا می زاید فراموش کرد و خود خیالی و طفیلی را جـایگزین نموده خودی که در حقیقت خود نیست. بلکه همـان حیوانیت انسان است. نیچه به زیبایی این حالت را تعبیر می کنـد به نظر او در تعریف انسان جدید به عنوان حیوان ناطق باید تجدید نظر کرد او ناطق حیوان است یعنی حیوانی است که با حیوانات دیگر این تفاوت را دارد. که از عقل برای اهـداف خود اسـتفاده می کند و اگر همه حیوانات بر اساس غریزه رفتاری می کننـد این حیوان بر اسـاس عقـل حیوانی عمـل می کنـد عقلی که در هواهای نفسانی اسـیر است پس اصل و اساس در چنین انسانی حیوانیت است این انسان را

قرآن به زیبـایی معرفی می کنـد «ارأیت من اتخـذ الهه هواه» (فرقـان، آیه ۴۳) بـه این دلیـل او از حیـوان هم پست تر است . این ماهیت دنیا و تمدن جدید است. و سیاست و فرهنگ و علم جدید بر اساس همین اندیشه پا گرفته است. فیلسوفان دنیای غرب از سر هوای نفس به چنین جـایی نرسـیده انـد بلکه گنـدمی که در دوره قرون وسـطی کاشـته شـد بـا آفت دوره رنسانس در دوره جدید به این نحو برداشت شد.

اما باید توجه داشت که در این دنیای مادی زده که اراده معطوف به قدرت ،قدرت شر و فساد ،سکاندار جهان معاصر است باید معنویت و عدالت اسلامی را ارائه داد تا مردم آن را ببینند شاید از خواب غفلت بیدار شوند و بدان بپیوندند. اگر یکی از اهداف انبیاء بیـداری عقل مـدفون شده انسان هاست ما نیز که پیرو خاتم انبیاء(ص) و تحت امامت خاتم اولیاء(ع) هستیم موظفیم که در این راه تلاش کنیم و یکی از اهداف تشـکیل حکومت دینی و نظام جمهوری اسـلامی در این سرزمین نشان دادن چهره تابناک اسلام علوی است تا به بخشی از اهداف انبیاء جامه عمل پوشانده شود.

نبایـد خطاهای برخی از احزاب و گروهها و مسؤولان ما را مایوس کنـد و از اصل هـدف مان باز دارد. ما راهی را انتخاب کرده ایم که سـختی هـای بسـیار دارد گردنه هـا و خطر هـای پیش روی مـان قرار دارد اما بهترین راه و بلکه تنها راهی است که پیش روی ماست که با آن می توانیم گوشه ای از چهره حق را جلوه گر کنیم و زمینه ظهور را فراهم

کنیم. ان شاء الله.

در مورد تحجر سیاسی توضیح دهید.

پرسش

در مورد تحجر سیاسی توضیح دهید.

پاسخ

تحجر یعنی این که انسان هر آنچه که به صورت باور در ذهنش وارد می شود، بدون این که پایه های استدلالی و استنادی مستحکمی داشته باشد، بپذیرد و کورکورانه و متعصبانه آن را قبول کرده و از آن دفاع و بر آن پافشاری کند و تعصب بورزد.

تحجر انواعی دارد مانند: تحجر مذهبی، سیاسی و... در نگاه مقام معظم رهبری تحجر سیاسی از تحجر مذهبی خطرناک تر است: «و خطرناک تر از آن، تحجر سیاسی است؛ تحجرهای ناشی از شکل بندی تحزب و سازمان های سیاسی است که اصلا امکان فکر کردن به کسی نمی دهند. اگر ده دلیل قانع کننده برای حقانیت یک موضع ذکر کنیم، قبول می کند، اما در عمل طور دیگری عمل می کند! چرا؟ چون حزب، آن تشکیلات سیاسی بالای سر – مثل پدر خوانده مافیا – از او اینگونه خواسته است» مقام معظم رهبری، دیدار با دانشجویان نمونه و ممتاز دانشگاهی، ۷/۹/۱۳۸۱).

و به قول قرآن «انا وجدنا ابائنا علی أمه و انا علی آثارهم مهتدون» (زخرف، آیه ۲۲).

طبیعی است چنین موضوعی از دیدگاه اسلامی – که تمام تأکیدش بر عنصر شناخت و آگاهی، منطق و استدلال است – منافات داشته و کاملاـ از سنخ عصبیت و حمیت جاهلی است که در قرآن کریم به شدت از آن نهی شده «اذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیه حمیه الجاهلیه» (فتح، آیه ۲۶).

و از دلایل اصل طرد و انحراف شیطان از مسیر الهی شمرده شده است. به علاوه کسانی که در اعتقاد و عمل به چنین مرضی مبتلایند دیگر نمی توانند ادعای حق

طلبی، اهل منطق و استدلال و روشنفکر بودن را داشته باشند «آن مجموعه ای که دچار یک چنین تحجری باشد، دیگر روشنفکر نیست، چون روشنفکری لازمه اش حق طلبی، چشم باز، تکیه به منطق و استدلال است» (مقام معظم رهبری، همان).

لطفا واژه های سیاسی زیر را برایم توضیح دهید در مورد این مکاتب و اندیشه ها و اهداف و مبانی شان نیز توضیح دهید.

اشاره

احزاب رادیکال -گروه های فشار -احزاب آنارشیست- پارادایم- بوروژوازی- هرمنوتیک-دیالکتیک- اشتراکیون -امپریالیزم- لیبرال - فئودال - فراماسونری - کمون

پرسش

لطفا واژه های سیاسی زیر را برایم توضیح دهید در مورد این مکاتب و اندیشه ها و اهداف و مبانی شان نیز توضیح دهید.

احزاب رادیکال -گروه های فشار -احزاب آنارشیست- پارادایم- بوروژوازی- هرمنوتیک-دیالکتیک- اشتراکیون -امپریالیزم- لیبرال - فئودال - فراماسونری - کمونیست

پاسخ(قسمت اول)

در اصطلاح سیاسی، گروه فشار یا گروههای ذی نفوذ «Interest Groups» در مورد گروه ها و سازمان هایی به کار می رود که برای حفظ منافع خود یا تأمین مقاصد خاصی، بدون توجه به اصول و راهکارهای قانونی کشور بکوشند تصمیمات خود را از هر راهی به دست بیاورند (فرهنگ علوم سیاسی، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، ۱۳۷۴، ص ۲۶۷).

به طور مثال گروه فشار یا «لابی» یهودیان آمریکا یکی از مهمترین و نیرومندترین گروه های فشار آمریکاست که با نفوذ در سازمان های دولتی و اقتصادی و وسائل ارتباط جمعی در آمریکا در تصمیمات دولت و کنگره درباره مسائل خاورمیانه مستقیما اثر میگذارد و از اتخاذ تصمیماتی که مغایر منافع اسرائیل باشد جلوگیری می کند (فرهنگ جامع سیاسی، محمود طلوعی، نشر علمی، ۱۳۷۷ ، ص ۷۳۶).

بنابراین هدف ایجاد گروه فشار توسط جناح ها و یا احزاب و... حفظ و یا تأمین منافع و اهداف آنان با استفاده از راهکارهای غیر قانونی (عموما) و فشار بر مراجع و مسؤولین تصمیم گیرنده در امور کشور و تحمیل خواسته های غیر مشروع خود بر جامعه می باشد.

اما در مورد وجود این اصطلاح در کشور ما باید گفت که اولا ابهامات زیادی در تعریف این اصطلاح و تطبیق آن بر شرایط جامعه و نظام اسلامی وجود دارد، زیرا از یک سو فرهنگ و ارزش های

اسلامی و به تبع آن نظام سیاسی ما اصولا نمی تواند جایگاهی برای این قبیل گروهها و عملکردهای غیرقانونی آنان قائل شود. زیرا بر اساس اصول اسلامی و قانون اساسی جمهوری اسلامی «وسیله» و «روش» و نوع عملکردها هم باید کاملا- قانونی و مشروع باشد؛ در غیر این صورت علاوه بر اینکه مشروعیت نظام اسلامی زیر سؤال می رود، در طولانی مدت هم نتایج و آثار بسیار منفی و مخربی را برای نظام و جامعه اسلامی به دنبال خواهد داشت.

و از سوی دیگر، اصطلاح گروه فشار و ذی نفوذ در ادبیات سیاسی _ که به عنوان تشکیلاتی سازمان یافته و تعریف شده ای، کار ویژه هایی خاص را انجام می دهند، (ر.ک: بنیادهای علم سیاست، عبدالرحمن عالم، نشر نی، ۱۳۷۹، ۱۳۵۷) _ نمی تواند با افراد یا گروههای خودسری که در برخی مواقع دست به اعمال خشونت آمیز می زنند، و در جامعه مطبوعاتی ما به گروه فشار معروف شده اند، انطباق داشته باشد، از اینرو است که برخی، از چنین جریاناتی به «لمپنیسم» یاد می کنند. که آنهم جای بحث و تأمل دارد. بلکه در کشور ما هم برخی تشکیلات سیاسی به نام حزب یا جناح و ... وجود دارندکه علیرغم اینکه کمتر به گروه فشار مشهورند، ولی واقعا کارویژه های فشار را داشته و حتی بر خط و مشی های دولت و سیاست گذاری ها اعمال نفوذ می کنند و با شعارهایی نظیر «خروج از حاکمیت» و ... ، می خواهند اهداف و منافع غیرقانونی خود را بر نظام تحمیل نمایند. که این پدیده متأسفانه علی رغم تأکید نظام اسلامی بر پای بندی

تمامی جناح ها و احزاب به قانون و راهکارهای قانونی، مانعی عمده در راه تحقق کامل مردم سالاری دینی و نهادینه شدن رقابت های سیاسی سالم و اسلامی بوده و در موارد زیادی هزینه های زیادی را به نظام، منافع و مصالح و امنیت کشورمان تحمیل نموده است.

بورژوازی(Bourgeoisie):

این واژه در مورد طبقه سرمایه دار به کار می رود که مالک وسایل اساسی تولید است و از استثمار کار دیگران زندگی می کند. سابقاً بورژوا – مشتق از کلمه بورگ به معنی شهر – به شهرنشین مرفه می گفتند. بورژوازی بر حسب این که سرمایه خود را در کدام رشته به کار اندازد، به بورژوازی صنعتی، تجاری، مالی و روستایی تقسیم می شود. از نظر قدرت مالی و نفوذ اقتصادی و سیاسی، بورژوازی به بزرگ و متوسط و کوچک تقسیم می شود. یک تقسیم بندی دیگر بورژوازی مربوط به نقش قشرهای مختلف این طبقه در جوامع مستعمره و وابسته است؛ بورژوازی ملی که بر تولید داخلی متّکی است و از این رو منافعش با انحصارات بیگانه اغلب در تضاد است و بورژوازی کُمپرادور(دلال) یعنی قشر عالی و ثروتمند. این قبیل جوامع که روابط محکمی با انحصارات بیگانه دارد. این واژه همچنین برای اشاره به شیوه زندگی کسانی به کار می رود که آرایش و لباس خاصی دارند و به زندگی پرزرق و برق عادت کرده اند(فرهنگ علوم سیاسی، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، بهار ۱۳۴۷، ص ۳۵).

بر این اساس دولت بورژوایی، دولتی است که براساس تفکرات، سرمایه داری شکل گرفته و مهمترین هدف و وظیفه خویش را حفاظت از منافع طبقه سرمایه دار می داند.

در ادامه جهت آشنایی بیشتر شما با چگونگی شکل گیری

دولت بورژوایی، مقاله ای با مشخصات ذیل آورده می شود:

انقلاب بورژوایی انگلیس

نویسنده: شهریار زرشناس -منبع: باشگاه اندیشه ۳/۸/۱۳۸۲

در انگلستان قرن هفدهم، مناسبات اقتصادی سرمایه سالارانه رو به گسترش بود و اشراف و بخشی از نمایندگان سرمایه داران در پارلمان، گرد هم آمده و سعی داشتند قدرت پادشاه را محدود سازند. اربابان فئودال از حامیان اصلی پادشاه بودند. پادشاه، سرمایه داران شهرنشین را ناگزیر می ساخت تا مالیات های سنگین بپردازند و به او هدایایی گرانبها ببخشند. او امتیاز انحصاری تولید و فروش صابون، شراب، زغال و آهن را در دست داشت و بازرگان ثروتمند و بورژواها را اذیت می کرد و در سودجویی محدود می ساخت و بعدها به دلیل مخالفت های پارلمان با سیاست های وی برای مدتی پارلمان را تعطیل کرد.

در سال ۱۶۴۰ میلادی، پارلمان دوباره گشوده شده و علیه پادشاه و به نفع سرمایه داران و بورژواها موضع گرفت. یک سلسله شورش ها سراسر انگلیس را فراگرفت و مرحله اول انقلاب بورژوایی انگلیس آغاز شد. شاه دستور انحلال پارلمان را صادر کرد، اما موفق به اجرای آن نشد و پارلمان به کارش ادامه داد و به "پارلمان طولانی" معروف شد. بورژواها در رأس و پیشه وران و خرده مالکان و روستاییان در پی آن به نفع پارلمان مسلح شده و خواهان محدود کردن قدرت پادشاه شدند. پارلمان که اینک به پایگاه بازرگانان و زرسالاران سرمایه دار تبدیل شده بود، خواهان محدود کردن قدرت پادشاه به نفع خود بود. از سال ۱۶۴۲ میلادی، مرحله دوم انقلاب انگلیس که جنگ بین پادشاه از یک سو و ارتش پارلمان از سوی دیگر بود، آغاز گردید.

فرماندهی ارتش پارلمان با خرده مالکی به نام "الیور کرامِل" بود که با نظام

فئودالی مخالف و وابسته به فراماسونری بود. ارتش پادشاه در این جنگ ها شکست خورد و "چارلز استوارت اول" پادشاه انگلستان دستگیر و اعدام شد (۱۶۴۹). به دنبال اعلام جمهوری در سال ۱۶۴۹ میلادی، "کرامول" رئیس جمهور و دیکتاتور مطلق العنان گردید. حکومت استبدادی کرامول تا سال ۱۶۵۸ میلادی (سال مرگ او) به نفع سرمایه داران و نیز همسو با سیاست های استعماری دولت انگلیس ادامه یافت اما به خواست های توده مردم و محرومین توجهی نشد و این خصیصه ذاتی انقلاب های بورژوایی است که سرمایه داران آن را به نفع خود رهبری می کنند.

پس از مرگ کرامول در سال ۱۶۵۸ میلادی، مردم ناامید و درمانده – که رژیم کرامول به وضع آنها رسیدگی ای نکرده بود – دست به اعتراض می زدند و سرمایه داران و بازرگانان و بورژوازی انگلیس از ترس شورش مردم خواهان بازگشت سلطنت استوار ت ها و سرکوب جنبش مردمی می شدند. بدینسان سلطنت در انگستان احیاء گشت و تا امروز ادامه یافت.

اما این همه ماجرای انقلاب بورژوایی انگلیس نیست؛ در سال ۱۶۸۸ میلادی، پارلمان که پایگاه بورژواها و سرمایه داران و مروّج اندیشه های لیبرالی بود، کودتایی بدون خونریزی علیه خاندان استوارت انجام داد که "انقلاب با شکوه" نامیده شد. با سرنگونی پادشاه، فردی به نام "ویلیام اورانژ" که از خویشاوندان دور خاندان سلطنتی بود به عنوان پادشاه مشروطه به قدرت رسد و قدرت به پارلمان که پایگاه سرمایه داران و نجبای بزرگ و بورژواها بود منتقل شد.

انقلاب ۱۶۸۸ میلادی انگلستان که موسوم به "انقلاب باشکوه" است یک انقلاب بورژوا – لیبرالی بود که به لحاظ فکری تحت تأثیر آراء "جان لاک" فیلسوف لیبرال انگلیسی قرار داشت. انقلاب های ۱۶۴۹ و ۱۶۸۸ انگلستان موجب تحکیم و گسترش

فوق العاده مناسبات سرمایه دارانه و تخریب نظام فئودالی این کشور گردید؛ اگرچه با "انقلاب باشکوه" خرده مالکان و روستائیان بسیاری که در راه انقلاب جان فشانی ها کرده بودند، دچار ورشکستگی گردیده و آواره شهرهای بزرگ گردیدند و سرمایه داران آنها را از هستی ساقط کردند. اکثر اینها بعداً به عنوان کارگر یا "پرولتر" در کارخانجات سرمایه داران بزرگ انگلیسی به کار مشغول شدند. بدینسان با انقلاب انگلستان و به ویژه "انقلاب باشکوه"، اندیشه ها و ساختار مناسبات سیاسی مدرن جانشین مناسبات فئودالی گردید و بسط فوق العاده مدرنیته در انگلستان آغاز شد. انقلاب های انگلستان را چون در مسیر تأمین منافع سرمایه داران و استقرار حاکمیت روح دنیامداری و سوداگری بورژوایی طی مسیر کرده است، انقلاب های بورژوایی می نامند.

به این ترتیب شالوده های دولت بورژوایی و سرمایه داری شکل می گیرد.

پارادایم :

اصطلاحی است که در فلسفه علم به کار گرفته می شود و مقصود از آن، اصولی است که بر بینش ما نسبت به چیزها و جهان حاکم است. (ادگار مورن، درآمدی بر اندیشه پیچیده، ص ۱۶)

علاوه بر این معنای عام (منشاء اصول و مقررات)، معنای اخص آن «سرمشق» می باشد. (ر.ك: آلن اف، چالمرز، چیستی علم، ترجمه سعید زیبا کلام، نشر سمت، ۱۳۷۹، ص ۱۰۹ پاورقی)

این اصطلاح نخستین مرتبه توسط «توماس کوهن» در کتاب «ساختار انقلاب های علمی» به کار رفت و مدل جدیدی برای تبیین چگونگی رشد و توسعه علوم ارائه کرد؛ کوهن که در زمینه تاریخ علم تحقیق می نمود*، متوجه شد که تبیین های سنتی از علم، خواه استقراء گرا و خواه ابطال گرا، با شواهد تاریخی تطبیق نمی کند. از این رو کوشید تا درباره علم نظریه ای طرح

کند که با واقعیات تاریخی، آن گونه که او می بیند، توافق داشته باشد.

ویژگی عمده نظریه وی تأکیدی است که بر ممیزه انقلابی پیشرفت های علمی دارد به طوری که موافق آن، انقلاب متضمن طرد و رد یک ساختار نظری و جایگزینی آن با ساختار ناسازگار دیگری است. ویژگی دیگر این نظریه تأکید بر ممیزات جامعه شناختی جوامع علمی می باشد.

تصویر کوهن از شیوه پیشرفت یک علم را می توان به وسیله نمودار بی پایان زیر خلاصه کرد:

پیش علم ---> علم عادی ---> بحران ---> انقلاب ---> علم عادی جدید ---> بحران جدید ---> ...

فعالیت های پراکنده و گوناگونی که قبل از تشکیل و پی ریزی یک علم صورت می گیرد، نهایتا پس از اینکه به یک پارادایم مورد پذیرش جامعه ای علمی تبدیل شد، منظم و هدفدار می گردد. پارادایم مشتمل است بر مفروضات کلی نظری و قوانین و فنون کاربرد آنها که اعضای جامعه علمی خاصی آنها را پذیرفته و به کار می گیرند. پژوهشگران درون یک پارادایم، خواه مکانیک نیوتنی باشد، خواه علم ابصار موجی، شیمی تحلیلی باشد یا هر چیز دیگر، به امری مشغولند که کوهن آن را علم عادی می نامد. (جهت توضیحات بیشتر ر.ک: ص ۱۰۸ به بعد)

مطابق تعریف کوهن، در هر دوره ای از تاریخ علم، یک جریان منسجم و یکپارچه که از اصول و قوانین علمی نزدیک به هم بهره می برند، حاکم بر فضای علمی آن دوره است و هرگاه این جریان منسجم به هر دلیلی توانایی خود را در تبیین و پاسخگویی به مسائل جدید و مستحدثه علمی از دست بدهد، پارادایم دیگری که توانسته

است مـدل منسـجم و کاملی برای تبیین و توجیه نظام منـد مسائل علمی ارائه کنـد، جایگزین آن خواهد شد. برای نمونه فیزیک ارسطو به لحاظ ناتوانی از درک و فهم مسائل جدید فیزیکی جای خود را به فیزیک نیوتنی داد. نکته مهم در رویکرد پارادایمی به علوم، خاصیت غیر انباشتگی علم است که نشان می دهـد که در هر پـارادایم صـرفا یـک سـری قضایای علمی مرتبط با هم هسـتند که به صورت یـک الگوی تبیین مورد اسـتفاده دانشـمندان قرار می گیرد و در پـارادایم بعـدی همه چیز دوبـاره از صـفر شروع می شود و ملاک قـدرت و ضـعف یـک جریان و نظریه علمی صـرفا توان توجیه مسائل و پدیـده های علمی است. (تقی آزاد ارمکی، روشنفکری ایران در رویکرد پارادایمی، نشریه ایران، ۱/۸/۸۱)

و نکته آخر اینکه اصـطلاح پـارادایم در حوزه هـای مختلفی از علوم درجهت تحلیـل واقعیت ها به کار گرفته شـده است و حتی عـده ای با ارائه تفسـیر متفاوتی از پارادایم، حضور همزمان چنـد پارادایم موازی را در یک دوره تاریخی ممکن دانسـته انـد، به عنوان نمونه در حوزه سیاسـی، دو پارادایم «برخورد تمـدنها» توسط هانتینگتون و «گفت و گوی تمـدنها» توسط آقای خاتمی از دو دیدگاه، متفاوت در صدد تبیین علل پیدایش، رشد و بالندگی و انحطاط تمدنها می باشند. (رضا اسماعیلی، پارادایم گفت و گوی فرهنگ ها، روزنامه همشهری، ۱۴/۶/۸۱)

=============

اصـطلاح هرمنوتیـک در اصل از واژه یونانی Hermeneuin گرفته شـده که فعـل است و به معنای «تفسـیر کردن» به کار می رود. اما برخی آن رامأخوذ از نام «هرمس»(Hermes) خدای یونانی و پیام آور خدایان می دانند که هم آورنده پیام بودو هم تفسیر کننده آن.

بدین سان هرمنوتیک نیز، عملی هرمسی است و مفسر، کاری هرمسی می کند و می کوشد تا به کشف معنای سخن و تفسیر پیام بپردازد.

اما در اصطلاح، از هرمنوتیک تعریف های مختلفی ارائه شده است که در این مختصر، مجالی برای طرح آنها وجود ندارد؛ ولی تعریف اصطلاحی رایج آن است که هرمنوتیک «نظریّه یا فلسفه تفسیر معنی» و نوعی روش پژوهشی است که ویژه علوم انسانی و علوم اجتماعی می باشد. مطابق این تعریف، بحث اصلی هرمنوتیک عبارت است از این که جریان «فهمیدن» چگونه صورت می گیرد؟ معنی چگونه از عالم شخصی به عالم شخص دیگر منتقل می شود و به دنبال این گونه پرسش هاست که مباحثی درباره معرفت عینی، نسبیت معرفت یا فهم، زبانمندی فهم، تاریخ مندی زبان و فهم، تجربه زیست یا جهان زیست، فهم قبلی، امتزاج افق ها، پیش ساخت معنایی و نقش پیش فرض ها در فهم، بهتر فهمیدن و فهم کامل، تکامل و رشد معرفت، نقادی متن، نیت مؤلف و ده ها مسأله دیگر در این علم مورد طرح و بررسی قرار می گیرد.

پاسخ(قسمت دوم)

ناگفته نماند که نظریه های هرمنوتیکی متفاوتی وجود دارند مثل هرمنوتیک زبانشناختی، هستی شناختی، معرفت شناختی، تاریخ گرایانه، دینی، فلسفی، جامعه شناختی، روان شناختی و... که نباید از وجود تمایز و تفاوت آنها غفلت کرد. علاوه بر آن که باید دانست به دلیل آن که هرمنوتیک با نشانه ها، پیام و متن سر و کار دارد، به قلمرو الهیات، فلسفه، هنر، زیبایی شناسی، نقد ادبی، نقادی متون، شناخت و تفسیر کتابهای مقدس دینی، روش شناسی علوم و معرفت شناسی نیز گسترش می یابد. برای آشنایی بیشتر با این علم منابع ذیل مفید و مغتنم است: ساختار و تأویل متن (۲ جلد)، بابک احمدی، نشر مرکز، چاپ دوم، ۱۳۷۲،

کتاب تردید از همان نویسنده نشر مرکز، چاپ اول ۱۳۷۴، حلقه انتقادی، دیوید کورنزهوی، ترجمه مراد فرهادپور، انتشارات گیل با همکاری انتشارات روشنگران، چاپ اول ۱۳۷۱، مبانی کلامی اجتهاد، مهدی هادوی تهرانی، مؤسسه فرهنگی خانه خرد، چاپ اول، ۱۳۷۷ و...

«گادامر» فیلسوف معاصر آلمانی که از شاگردان خصوصی «مارتین هایدگر» و تحت تأثیر اندیشه های اوست، بنیانگذار مکتب جدید هرمنوتیک و مطالبش محور تمام مباحث هرمنوتیکی تلقی می شود، اطلاع از دیدگاه های وی و نقد آن ها می تواند تا اندازه ای شما را به این موضوع و مبانی آن آشنا سازد. او می خواهد با توجه به مجموعه تحقیقات پیشگامان هرمنوتیک همچون شلایرماخر، دیلتای و به ویژه هایدگر، مشکل مسائل پیچیده و غامض این علم را حل کند. مهم ترین اثر وی کتاب حقیقت و روش (Truth And Method) است. اساسی ترین دیدگاه های وی را به طور فشرده می توان در موارد ذیل خلاصه کرد. برای آشنایی با این دیدگاه ها مراجعه کنید به منابع گذشته.

۱- او حقیقت را لایه لایه و ذوبطون می داند و شناخت یک متن را تنها در سایه قرار گرفتن در «موقعیت گفت وگو» می داند. ازاین رو به اعتقاد وی در علوم انسانی، ما با آنچه آن را مورد شناسایی قرار می دهیم، یک نوع مشارکت وداد و ستد داریم. به نظر وی گفت وگو میان خواننده و متن، فرایندی یک سویه نیست.

۲- ما در گفت وگو با متن، پرسش ها و پاسخ هایی را رد و بدل می کنیم. این پرسش ها گاه در ابتدا از سوی ما مطرح می شود و آن گاه به سراغ متن می رویم و گاه در برخورد ما با متن پدید می آیند. این پرسش و پاسخ، منطق ویژه خود را می طلبند که گادامر از آن

به «منطق مکـالمه» تعـبیر می کنـد. به اعتقـاد وی، بایـد توجه داشت که دریـافت پاسـخ و برداشت مـا از متن و در واقع فهمی که اکنون برای ما حاصل می شود، فهمی امروزی و برداشتی متناسب با ذهنیت خاص خود ما است.

۳- فهم در اثر پیونـد افق معنـایی مفسـر بـا افق معنـایی متن حاصل می شود. یعنی پیش فرض ها، پیش فهم ها، پیش داوری های مفسـر (افق معنایی) با افق معنایی متن (دیدگاه تاریخی متن) همخوان می شود و مجموعه ای از معانی را که بار امروزی دارند و منـاسب بـا فهم امروز است، در اختیار مفسـر قرار می دهنـد. بنابراین، به اعتقاد وی میان تفسـیر متن و شـناخت آن تمایزی وجود ندارد.

۴- «چشم انداز فهم» با «سنت» مرتبط است و چون به اعتقاد گادامر این سنت ثابت نیست و دائم در جریان است، لاجرم تفسیر و شناخت نیز ثابت نخواهد بود.

۵- به اعتقاد و نظر گادامر «معناشناسی» کاوش در پوسته زبان و «هرمنوتیک» سرایت به باطن و متن زبان است.

۶- ما از یک سو در حصار «سنت» قرار داریم و از سوی دیگر گرفتار «زبان» هستیم. چون فهم ها و اندیشه های خود را در قالب زبان بیان می کنیم، به نظر گادامر ما حتی در اندیشیدن نیز در قلمرو زبان می اندیشیم. به همین دلیل می گوید: فهم، زبان گونه است و تسلّط زبان بر ما شرط شناخت ما از جهان است. بنابراین، بار معنایی الفاظ - که نتیجه سنتی است که ما در آن متولد می شویم - فکر و فهم ما را با خود هماهنگ می کند و هر فهمی وابسته به زبان و گره خورده با جریان سنت است.

از مهم ترین و فشرده ترین مبانی دیدگاه های گادامر، می توان این نتیجه را گرفت -

چنان که خود بدان معتقد است - که همیشه فهم ما از یک متن، فهمی زمانه ای و وابسته به فضای خاص عصر و روزگار مفسر است وما نمی توانیم جزم به معنای یک متن پیدا کنیم؛ یعنی هیچ تفسیر و شناخت قطعی، همواره درست و عینی نیست و همانند تجربه در جریان زمان و در حال «شدن» است. به عبارت دیگر، فهم درست و نادرست در مکتب گادامر وجود ندارد. یعنی هر فهمی در موقعیت خاص خود درست و در شرایط دیگر، نادرست است. البته برخی معتقدند که مقصود گادامر «نسبیت» نیست چرا که او هر فهمی را به هر شکلی که باشد، درست نمی داند. گادامر می گوید: فهم، گفت وگو با متن است به طوری که معیار شناخت و ضابطه فهم، از یک سو طرح ریزی و کارکرد خود متن و از سوی دیگر موقعیت ذهنی شناسنده است؛ و هر فهمی با توجه به ضابطه همخوانی متن با شرایط ویژه ذهن شناسنده، صورت می پذیرد. البته این فهم ایستا و مطلق نیست و در جریان سنت قرار دارد، مبانی کلامی اجتهاد، صص ۲۲۵ - ۲۲۶. ولی این فرار از نسبیت نیست، بلکه در واقع ایجاد ضابطه برای آن است.

چنان که ملاحظه شد، یکی از نتایج آرای گادامر نسبی گرایی فرهنگی است که منجر به تعدّد و تکثّر فرهنگی می گردد؛ علاوه بر آن که در درون یک فرهنگ نیز همواره مفاهیم متحول و بسته به پیش فرض ها، پیشداوری ها و انتظارات و پرسش های مفسر و در یک کلمه جریان پویا و متحول سنت، گوناگون و نسبی است. به عبارت دیگر، «نسبی گرایی فرهنگی» که از نسبی گرایی مفهومی اتخاذ و بر آن بنا می شود، منجر

به «سیّالیت» یک فرهنگ نیز می شود. البته اگر این سیالیت به معنای پالایش، تعمیق، توسعه و بازنگری در ویژگی های فرهنگ باشد، هیچ ایرادی ندارد؛ اما اگر این تحول به معنای تغییر در تار و پود یک فرهنگ باشد، جای تأمل و سخن دارد که در نقد این نگرش سخن خواهیم گفت.

بر طبق این اندیشه، مثلاً مفهوم «خداوند» بسته به سنت های مختلف، گوناگون تفسیر می شود و نمی توان گفت کدام درست و کدام نادرست است؛ چرا که هر کدام براساس یک سلسله سنت ها و باورهای ما به وجود آمده و شکل گرفته است. ازاین رو به گفته جان هیک: «یهوه کتاب مقدس عبریان در رابطه متقابل با قوم یهود شکل پذیرفته است. او بخشی از تاریخ آنان و آنان جزیی از او هستند. او را نمی توان از این پیوستگی خاص انضمامی تاریخی منتزع و جدا نمود. از سوی دیگر، کریشنا شخصیت الهی کاملاً ـ متفاوتی است که در ارتباط با جامعه دینی متفاوتی وجوددارد، جامعه ای با آداب دینی متمایز خود. با توجه به این فرضیه بنیادین در باب واقعیت خداوند، می توان گفت که یهوه و کریشنا (و همین طور شیوا، الله و پدر عیسی مسیح) ذوات متشخص مختلفی اند که براساس آن واقعیت الهی در متن جریان های متفاوت حیات دینی به تجربه درمی آید و موضوع تفکر قرار می گیرد. ازاین رو، این ذوات متفاوت تا حدی تجلیات واقعیت الهی در آگاهی و وجدان بشری و تا حدی فرافکنی های خود آگاهی و ذهن بشری آن گونه که فرهنگ های تاریخی خاص به آن صورت داده، هستند. از جنبه بشری، آنها تصاویر خود ما از خداوندند؛ از جنبه الهی آنها تشخص های خداوند در ارتباط با سنت های بشری

دینی هستند». جان هیک، فلسفه دین، ترجمه: بهرام راد، ص ۲۴۷، همچنین نگاه کنید به صفحات ۲۲۷ – ۲۲۹.

اما این دیدگاه با مشکلات و پرسش های جدی مواجه است که اگر پاسخ معقول و منطقی برای آن فراهم نیاورد، تنها به صورت یک فرضیه در کنار فرضیه های دیگر خودنمایی خواهد کرد. اما نقدهای این بینش:

۱- این دیدگاه ضابطه ای برای شناخت دقیق ارائه نکرده، بلکه اعتبار هر تفسیر را تقلیل داده یا به کلی از میان برده است؛ و به بیان دیگر، نوعی نسبی گرایی عام در قالب ضابطه ارائه شده است. این بینش نتوانسته است چارچوبی برای معرفت یقینی به دست دهد. گادامر، گرچه کوشیده است تا فاصله میان نومن «شی ء فی نفسه» و فنومن «شی ء برای ما» را – که در افکار کانت پدید آمد – با جایگزینی «افق معنایی مفسر» و «افق معنایی متن» کم کند ولی با ادعای تأثیر سنت ها، مواریث فرهنگی، پرسش ها، انتظارات و پیش فرض ها در تفسیر مفسران، به نوعی دیگر در «نسبیت عام در فهم» گرفتار آمده است حلقه انتقادی، ص ۸۸ – ۲۵ و ساختار و تأویل متن، ج ۲، صص ۶۰۴ – ۶۰۵. هر چند برخی کوشیده اند تا بگویند این نسبی گرایی نیست بلکه زمینه گرایی است؛ یعنی تفسیر و شناخت یک متن وابسته به شرایطی است که در آن تحقق می یابد و از لحاظ زمینه تفسیر – که چارچوب های خاصی را شامل می شود – نسبی به شمار می رود. اما این پاک کردن صورت مسأله است نه حل آن؛ چرا که در این صورت هم باز راهی برای تطابق معرفت با واقع ارائه نمی شود؛ بلکه نسبی بودن شرایط به طور غیرمستقیم، فهم

ما را از واقع نسبی خواهد کرد. حلقه انتقادی، ص ۷۲.

عده ای دیگر مدعی شده اند که گادامر نمی خواهد بگوید هر فهمی از هر متنی، یا نسبت به هر پدیداری به هر شکلی که باشد، درست است؛ بلکه او اعتقاد دارد گرچه فهم، محدوده هایی دارد و با معیار و ضوابط خاصی سنجیده می شود، ولی باید توجه داشت که این فهم، ایستا و مطلق نیست، هر فهمی دامنه ای دارد و می تواند در موقعیتی دیگر فهم دیگری از متن پیدا کرد. از سوی دیگر، فرایند فهم – چنان که اشاره شد – در اندیشه گادامر یک فرایند یک سویه نیست بلکه دوسویه است.

در پاسخ باید گفت که آیا کارکرد متن، موقعیت خاص فاعل فهم، شرایط ذهنی او، مکالمه میان متن و مفسر، در فهم تأثیر دارد، یا خیر؟ اگر دارد، بی گمان بسته به شرایط، این فهم متفاوت و گوناگون خواهد بود و این، همان «نسبیت عام»است. شما تنها این نسبیت عام را ضابطه مند ساخته اید و آن را حل نکرده اید. بله، اگر مراد گادامر این باشد که هر فهمی به مقداری از واقعیت می رسد و فهم دیگری فراتر از آن فهم به کشف واقعیت دست می یازد؛ و به عبارت دیگر، مدعی فهم طولی بود نه عرضی، شاید بتوان ادعاهای او را پذیرفت، مبانی کلامی اجتهاد، صص ۲۲۵ – ۲۲۶. ولی با توجه به دیدگاه ها و سخنان وی، بسیار بعید است که چنین نظری داشته باشد.

۲- آیا گریزی از یک تفسیر خاص هست و می توان تفاسیر دیگری داشت یا تفاسیر دیگر را نیز فهمید؟ یا این که آدمی مجبور است، چنان تفسیر کند و بفهمد که با اطلاعات وی همخوان

باشد؟ آیا این جبر در فهم، معیار درستی و نادرستی است؟ به نظر می رسد محدودیت شناخت بشر تنها مبیّن وجود تعدد معرفت های بشر نسبت به واقعیت است؛ ولی معیار درستی و نادرستی نخواهد بود. مانند آن که تزاحم منافع و تمایلات بشری و محدودیت داده های طبیعی و دستمایه های معیشتی، علت بروز اختلاف در جوامع بشری قلمداد می شود؛ ولی آیا دلیل بر درستی و حق بودن همه طرف هاست؟

باید توجه داشت که یک پدیده یا یک متن، واقعیت معینی در خود دارد که اگر انسان به آن دست یابد، به فهم درست رسیده و در غیر این صورت، به راه خطا رفته است. بنابراین، می توان گفت هر چند فهم های متفاوتی از یک پدیده یا متن، در جریان تغییر اطلاعات بیرونی و تحول سنّت به وجود آمده باشد، نمی توان همه این فهم ها را در موقعیت خاص خویش درست تلقی کرد و همه تفاسیر در فهم واقع و کشف حقیقت، در ظرف خاص خود خواند. بلکه باید اذعان کرد که همه یا بسیاری از آن فهم ها، غلط بوده، به اشتباه نام فهم بر آن گذاشته شده است. همان، ص ۲۲۹.

۳- اگر هر فرد محدود و محصور در حصار افق معنایی خود - که برخاسته از سنت اوست - باشد، راه مفاهمه، گفت و گو و نقد بسته خواهد شد؛ چرا که لازمه این نگرش، پذیرش اندیشه های جدا جدا و تکه تکه ای است که هیچ راهی برای ارتباط با یکدیگر ندارند و حال آن که ما مشاهده می کنیم که انتقادهای فراوانی به تفاسیر و فهم های متفاوت صورت می گیرد؛ علاوه بر آن که نظاره گر گفت و گو میان اندیشمندان مختلف از مکاتب گوناگون با فرهنگ های مختلف

و از جوامع متفاوت بر سر اساسی ترین مسائل و اصول حیات بشری هستیم.

۴- این نسبیت در فهم، تنها دامنگیر فرهنگ های گوناگون نمی شود؛ بلکه سلایق مختلف و رنگارنگ درون یک فرهنگ را نیز دربر می گیرد. البته هر چند، فضای ذهنی و تاریخی یک جامعه که دارای یک فرهنگ خاص است، تا اندازه ای از همسانی برخوردار است؛ ولی در عین حال ما درون هر جامعه، خرده فرهنگ هایی داریم که فضای ذهنی خاصی بر اندیشه های آنان حاکم است و بعید نمی نماید که از یک پدیده در درون یک فرهنگ، تلقی های گوناگونی ارائه شود. در این صورت، مفاهمه حتی در درون یک جامعه نیز مشکل خواهد بود وحال آن که چنین نیست.

پاسخ(قسمت سوم)

۵- یکی از اشکالات مهم و عام به نسبی بودن فهم، آن است که نسبیت فهم، مستلزم شکاکیت ساختاری در معرفت و زوال «یقین» در حوزه علم است. با حفظ نسبیت، اصل حقیقت و واقعیت نیز در قالب ذهنیت انسان به صورت امری فرضی و مشکوک درمی آید. علاوه بر آن که نسبت به اعتبارات ذهنی دیگر انسان ها نیز گرفتار تردید و شک می شود. اگر مفهوم هر پدیده ای به تناسب جایگاه تاریخی و پیش فرض ها و شرایط ذهنی فاعل فهم تعیین شود، هیچ کس به متن واقع، دست نمی یابد؛ حتی هیچ کس به متن فهمی که دیگران از واقع دارند و بالاتر، به متن پیامی که از دیگران به او القاء می شود، نمی رسد؛ بلکه همگان در حاشیه متون و پیام هایی نشسته اند که بر آنها وارد می شود و کار آنها تنها قرائت متن از حاشیه آن است و این همان «شک مطلق» درباره همه معارف بشری است.

شاید در الفاظ بتوان از شک

گریخت و از عدم آن سخن راند، ولی دفاع منطقی از عدم پذیرش شک با اتخاذ زبان تحلیلی و تبیینی که سر از نسبیت برمی آورد، هرگز ممکن نیست. نسبیت فرهنگی، (مبانی و نقدها)، محمد رضا کاشفی (در فصلنامه قبسات، سال چهارم، شماره چهارم. زمستان ۷۸)، صص ۸۴ – ۷۹.

==================

اصطلاح دیالکتیک (Dialectic) به معنای:

۱. وجود دو عامل متضاد در یک پدیده.

۲. کاربرد بحث منطقی هنگام بررسی حقیقت یک عقیده یا تئوری.

۳. شیوه بررسی در منطق و فلسفه که همه ی اشیاء و پدیده ها را در حرکت و تغییر و دگرگونی مداوم می داند و پیشرفت را در مبارزه اضداد و تبدل از دگرگونی کمی به کیفی مشاهده می نماید.

۴. شاخه ای از منطق فلسفی که حالات بنیادی استدلال دقیق را آن چنان که پیاپی در آثار سقراط، افلاطون، ارسطو، رواقیان، کانت، هگل، مارکس و انگلس آمده است، منعکس می سازد(فرهنگ علوم سیاسی، مرکز مطلاعات و مدارک علمی ایران، بهار ۱۳۷۴، ص ۶۰).

هگل دانشمند شهیر آلمانی منطق مخصوص و روش خاصی را برای راه بردن عقل در کشف حقایق انتخاب نمود و نام آن را دیالکتیک گذاشت که (تناقض) را وارد مفهوم دیاکلتیک کرد. از نظر هگل تناقض شرط اساسی فکر و موجودات است و جریانی است که تمام هستی را دربرمی گیرد، هم جریان فکر و هم جریان طبیعت و تناقض شرط اساسی این جریان است.

برحسب دیاکلتیک هگل که متضمن مفهوم (جمع ضدین و نقیضین) است دو نکته را باید وارد فکر و اندیشه خود کنیم تا طرز فکر ما، دیالکتیکی گردد: اول این که بدانیم هر چیزی هم هست و هم نیست. دیگر این که بدانیم همین تناقض درونی و واقعی

اشیاء پایه حرکت و تکامل آن هاست. هگل معتقد است هر چه ذهن است واقعیت است و هر چه واقعیت است ذهن است، یعنی به نوعی تطابق میان ذهن و واقعیت معتقد است. آن چه هگل آن را دیالکتیک می نامد جز حرکت اشیاء در ذهن و در واقعیت بر طبق مثلث (تز، آنتی تز، سن تز) نیست(تفکر فلسفی غرب از استاد مطهری، علی دژکام، ص ۲۶۵).

از این تفسیر دیالکتیک برداشت های مختلفی شده است. به عنوان نمونه ماتریالیسم دیالکتیک(Dialictical Materialism)، نظریه ی مبتنی بر درک پدیده های طبیعت و جامعه از روی اصول ارتباط، تحول، جهش و تضاد که جهان بینی و اسلوب و مبنای تئوریک احزاب کمونیستی است. این نظریه با اعتقاد به تقدم ماده بر شعور، شعور را بازتاب جهان مادی در مغز انسان می داند، و این که علت اصلی تکامل اشیاء و پدیده ها در خود آن ها قرار دارد و هر شیئی یا پدیده در اثر مبارزه ای که بین جنبه های متضاد آن وجود دارد از ساده به بغرنج، از یک مرحله نازل به مرحله ای عالی تر تکامل می یابد، قانون تضاد یا قانون وحدت ضدین، هسته دیالکتیک ماتریالیستی است. مارکس به کمک این تئوری می خواست ثابت کند که سوسیالیسم در دنیای جدید حتمی الوقوع است. به نظر او، تاریخ تمام جوامع بشری، تاکنون تاریخ مبارزه آشتی ناپذیر دو طبقه استثمارگر و استثمارشونده بوده است. تقابل یا تضاد بین فئودال ها(تز) و رعیت ها(آنتی تز) جامعه بورژوایی (سنتز) را پدید آورد و تضاد بین بورژوایی(تز) و پرولتاریا(آنتی تز) سرانجام سنتز جدیدی را که سوسیالیسم است، به وجود می آورد(جهت اطلاع بیشتر ر.ک: نظریه های نظام سیاسی، ویلیام تی. بلوم، ترجمه احمد تدین).

در هر صورت تمامی کوشش منطق دیالکتیک بر این

اساس که عالم طبیعت را که عالم حرکت است، طوری تفسیر بکند که نیازی به ماورای طبیعت نباشد. این فلسفه غلط است و محال است که با منطق قرآن جور دربیاید(شناخت در قرآن، شهید مطهری، ص ۱۷۷، به نقل از تفکر فلسفی غرب از منظر استاد مطهری، ص ۲۶۵).

===========================

کلمه امپریالیسم Imperidlism در لغت از ریشه امپراطوری مشتق شده است؛ یعنی تشکیل امپراطوری دادن و در معنی وسیع، هر نوع گسترش، توسعه ارضی و سلطه قوی بر ضعیف را در بر می گیرد. این نوع امپریالیسم در طول تاریخ همیشه وجود داشته است مانند امپراطوری های ایران، رم، عثمانی و...

در اصطلاح، می...لیمà...مفهوم جدیدتر را نیز شامل می شود و آن گسترش گرایی کشورهای پیشرفته اروپایی در بقیه جهان در ۵۰۰ سال اخیر است. این نوع گسترش و توسعه، از نزدیک به زایش و بلوغ سرمایه داری نسبت داده شده است. به این معنی که تطور سرمایه داری و تحولات تکنولوژیک و نیازهای ناشی از پویایی و ضرورت درونی این شیوه تولید (نیاز به انباشت)، گسترش ارضی و سلطه به سرزمین های دیگر را باعث شده است.

نکته قابل توجه این که شیوه های امپریالیسم بر حسب نیازهای مراحل مختلف تطور جامعه سرمایه داری، متفاوت می باشد، از این روست که حتی پس از پایان استعمار کلاسیک و کسب استقلال ملت ها و سرزمین های دیگر، باز امپریالیسم که جوهر آن بهره کشی و استثمار ملت ها و سرزمین های دیگر است، از راه حفظ وابستگی های اقتصادی و مالی ادامه یافته است. در سیستم جهانی سرمایه داری یک تقسیم کار بین المللی وجود دارد که نتیجه آن

تداوم وابستگی مناطق حاشیه و تجمع مازاد (یا انباشت سرمایه) در کشورهای غربی مدیون گسترش آنها در سرزمین های دیگر بوده است تا از طریق یک مازاد فزاینده در کشور مادر، ثروت و قدرت خود را به زیان کشورهای تحت سلطه افزایش دهند.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

امپریالیسم، هاری مگداف، تام کمپ، ترجمه هوشنگ مقتدر، انتشارات کویر، ۱۳۷۴

مسائل سیاسی - اقتصادی جهان سوم، احمد ساعی، انتشارات سمت، ۱۳۷۷

================

واژه Liberal در لغت به معنای مختلف به کار رفته است: آزاد مرد در مقابل برده، روشنفکر، سخاوتمند، لاابالی، بی بند و بار و... اما در اصطلاح به یک گونه طرز تفکر در زمینه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و دینیگفته می شود که تکیه اصلی آن بر آزادی هر چه بیشتر و توجه به حقوق طبیعی افراد است. این مکتب که اولین بار به عنوان یک حزب سیاسی در سال ۱۸۵۰ م در انگلیس مطرح گردید دارای اصول و ویژگی هایی است از قبیل:

۱- فردگرایی: فرد و حقوق او بر همه چیز مقدم است. اگر دولت هم تشکیل شده است باید در خدمت خواسته های افراد جامعه باشد و نفع جامعه، موهوم است.

۲- ارزش مطلق آزادی: تنها حد آزادی در نظر لیبرال ها، آزادی افراد دیگر است. دیگر هیچ مقوله ای از قبیل عدالت اجتماعی و اقتصادی، حفظ بنیان خانواده، اخلاق و... نمی تواند آن را محدود کند. همه باید قربانی این آزادی مطلق شوند.

۳- انسان محوری و امانیسم: با توجه به نگرش مادی این اندیشه به عالم، آنچه اصل است، انسان است. به همین دلیل در وضع قوانین و ارائه خطوط اصلی سیاست و اقتصاد و فرهنگ، آنچه مهم و اصل است دیدگاه انسان و

اراده اوست. برخلاف ادیان الهی و توحیدی که خدامحور هستند و مقنن اصلی را خداوند می دانند.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱- پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی، ج ۴

۲- فرهنگ واژه ها، عبدالرسول بیات و جمعی از نویسندگان، مؤسسه اندیشه و فرهنگی دینی

۳- فرهنگ سیاسی، دکتر بهروز شکیبا

==============

واژه کمونیسم (commuonism) از ریشه لاتین (commons) به معنی اشتراک گرفته شده است کمونیسم از قدیمی ترین مکاتب سیاسی دنیا است در سال ۱۸۴۸ «کارل مارکس» و «فردریک انگلس» در آلمان در سال ۱۸۴۸ با انتشار مانیفستکمونیست حرکت تازه ای در نهضت کمونیسم جهانی به وجود آوردند. از نظر فلسفی و اقتصادی کمونیسم و سوسیالیسم دارای ریشه واحدی هستند و هر دو بر مالکیت عمومی وسائل تولید تکیه می کنند، با این تفاوت که کمونیسم مرحله پیشرفت یا مرحله نهایی سوسیالیسم به شمارمی آید. مارکس در آثار مختلف خود از «مانیفست» کمونیست گرفته تا کتاب «کاپیتال» تاریخ تحولات جهان را بر مبنای ماتریالیسم تاریخی، یا فلسفه مادی دیالکتیکی بیان می کند مارکس تکامل وسایل تولید و نحوه تملک و بهره برداری از این وسایل را زیر بنای تحولات اجتماعیمی داند و تاریخ بشر را به صورت تاریخ جنگهای طبقاتی و منازعه بین ظالم و مظلوم و استثمار کننده و استثمار شونده بررسی و تجزیه و تحلیل می نماید. از نظر مارکس دوره های تاریخی عبارتند از: ۱ کمون اولیه که در این جامعه بدون طبقه هیچ گونه تملک بر وسایل و ابزار تولیدوجود نداشته است، ۲ برده داری ۳ فئودالیه ۴ بورژوازی و سرمایه داری ۵ سوسیالیسم ۶ کمون ثانویه. به طور مختصر می توان اساس تفکر مارکسیستی را در موارد ذیل خلاصه نمود، الف = اقتصاد تعیین کننده مسیر تاریخ است

و تاریخ جز جنگهای طبقاتی و مبارزه بین گروههاییکه منافع اقتصادی آنها با هم متعارض است چیز دیگری نیست. بر اساس این تعبیر جنگهای طبقاتی در مراحل مختلف تاریخی ابتدا بین بردگان و برده داران، سپس میان فئودالها و «سرف ها» یا دهقانان فقیر و بی زمین و بالاخره بین کارگران و سرمایه داران در می گیرد و سرانجام بهپیروزی طبقه کارگر یا پرولتار یا و نفی کامل طبقات اجتماعی منتهی می گردد.

ب دولتها نقشی جز تأمین طبقه حاکم ندارند و در جوامع سرمایه داری دولت حافظ منافع صاحبان سرمایه ها و استثمار طبقه کارگر است این فشار و استعمار فقط هنگامی خاتمه خواهد یافت که مالکیت خصوصی، به ویژه مالکیت ابزار تولید از میان برداشته شود و طبقه کارگرحکومت را به دست خود بگیرد. و...، (محمود طلوعی، فرهنگ جامع سیاسی، ص ۷۰۳ و ۷۷۹).

با توجه به مطالب گفته شده باز می گردیم به مطالب استاد مطهری که در نقد کتاب «حسین وارث آدم» نوشته دکتر علی شریعتی، نگاشته شده، همچنانکه خود استاد بیان می دارند، این جزوه نوعی توجیه تاریخ است بر اساس نگرشی مادی و ماتریالیسم تاریخی، یعنی نوعیروضه مارکسیستی است برای امام حسین(ع). طبق این جزوه آغاز تاریخ بشر اشتراکیت و برابری است (مرحله کمون اول) سپس نابرابری و حق و باطل بر اساس محوریت اقتصادی و مادی یعنی مالکیت آغاز می گردد و از اینجا جامعه بشر به دو بخش می شود (گروهی برده که هیچندارند و گروهی صاحب زمین و وسایل تولید که منجر به پیدایش طبقات می گردد) و... تا اینکه دوباره بعد از گذران مراحل تاریخی، مرحله اشتراک و برابری و جامعه بی طبقه در کمون ثانویه به وجود می آید.

همچنانکه استاد مطهری توضیح می دهند از دیدگاه نویسنده این کتابهمانطور که در ادوار تاریخی مارکسیسم تا زمانی که زیر بنای طبقاتی در جامعه وجود داشته باشد هر گونه تلاش از سوی انقلابیون بی حاصل است، تلاش امام حسین(ع) نیز تعصبی بی حاصل است. امام حسین(ع) هیچ نقشی در تاریخ ندارد زیرا بر اساس نگرشی مادی گرایانه مارکسو دیدگاه جبرگرایانه تاریخی او (ماتریالیسم دیالکتیک: یک مکتب الحادی است که وجود هر گونه نیروی ماوراء الطبیعی را نفی و انکار می کند. ماتریالیسم تاریخی: یا تفسیر تاریخ از نظر فلسفه مادی نیز، سیر تحولات تاریخی را از نظر مادی بررسی می نماید و برای تمامی تحولاتجهان در طول تاریخ حتی پیدایش ادیان ریشه های اقتصادی و مادی جست و جو می کند. سیر و روند تاریخ به سوی اشتراکیت و برابری و مساوات و نفی طبقات و حتی نفی دولت یقین تحقق کمون ثانویه است از این دیدگاه مارکسیسم تحقق این مسأله امری حتمی و جبری می باشد وآینده تاریخ جز این نخواهد بود. این نگرش و مبانی آن دارای اشکالات متعددی است.

برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک:

۱ جعفر سبحانی، فلسفه اسلامی و اصول دیالکتیک

۲ سید محمدباقر صدر، اقتصاد ما، ج ۱

۳ سید محمدباقر صدر، انسان معاصر و مشکلات اجتماعی

۴ سید محمدباقر صدر، فلسفه تاریخ در قرآن

۵ شهید مطهری، جامعه و تاریخ

۶ شهید مطهری، نقدی بر مارکسیسم

۷ محمدتقی مصباح، جامعه و تاریخ از دیدگاه قران.

================

جهت آشنایی با برخی از زوایای مختلف فراماسونری به منابع ذیل مراجعه نمایید:

۱– معماران تباهی، ج ۱ تا ۴، دفتر پژوهش های مؤسسه کیهان، انتشارات کیهان، ۱۳۶۸

۲– اسرار انجمن های محرمانه، رنه آللو، ترجمه ناصر موفقیان، نشر شباویز ۱۳۶۸

۳–

درآمدی بر تاریخ فراماسونری در ایران، حامد الگار، ترجمه یعقوب آژند، نشر گسترده، ۱۳۶۰

۴- فراماسونری در ایران، محمود کتیرایی، نشر اقبال، ۱۳۴۷

۵- فراموش خانه و فراماسونری در ایران، اسماعیل رایین، نشر امیرکبیر، ۱۳۵۷

۶- جهان زیر سلطه صهیونیسم، دفتر سیاسی سپاه

این جمله را توضیح دهید حکومت آمریکا«بیزنسوکرات»است یعنی چه؟

پرسش

این جمله را توضیح دهید حکومت آمریکا«بیزنسوکرات»است یعنی چه؟

پاسخ

اصطلاح «بیزنسوکراسی» به معنای تجارت سالاری و یا سرمایه سالاری است بیزنسوکرات بودن ایالات متحده نمایانگر نفوذ شدید و گسترده طبقه سرمایه دار و تجارت پیشه بر قدرت سیاسی حاکم در کشورهایی نظیر آمریکاست. در این قبیل حکومت ها طبقه حاکم ابزاری برای تأمین منافع طبقه سرمایه دار به حساب می آید نیرومندترین و مهمترین گروه های نفوذ بر هیأت حاکمه آمریکا، از درون طبقه سرمایه دار برخواسته اند. مثلاـ شرکت های نفتی بزرگ آمریکا همواره نفوذ گسترده ای بر شورای ملی نفت، وزارت خارجه و مجالس قانونگذاری ... این کشور داشته و دارند و حتی برخی از اعضای هیأت حاکم خود از مدیران یا سهامداران شرکت های عمده نفتی می باشند.

به طور کلی نظام سیاسی و اداری آمریکا در مقابل سازمان ها و گروه های نفوذ در بخش سرمایه بسیار نفوذ پذیر است. «بخش عمده ای از دستگاه اداری در معرض نفوذ از «خارج» قرار دارد. ایالات متحده فاقد دستگاه اداری نیرومندی است که بتواند ضعف کنترل رئیس جمهوری بر نظام اداری را جبران کند» (جامعه شناسی سیاسی، حسین بشریه، نشر نی، ۱۳۷۸، ص ۱۵۴).

طبیعی است در چنین نظامی که بر پایه تفکر آدام اسمیت و تجارت آزاد شکل گرفته است نه تنها هیچ گونه کنترل و نظارتی را بر نمی تابد، بلکه هیأت حاکمه و قدرت سیاسی باید در خدمت صاحبان ثروت بوده و منافع آنها را به هر قیمتی ولو ارتکاب فسادهای مالی کلان و گسترده و یا نادیده گرفتن مصالح و منافع سایر طبقات و گروه های اجتماعی آن کشور، تأمین نماید

(آدام اسمیت، برخیز و ببین، گالوادو مینگ، نشریه همشهری، ۲۶/۴/۸۱ ؛ میهمانان ضیافت رئیس جمهور، جمشید سلمانیان، رسالت، ۷/۴/۸۱

).

آنگونه که در دوران حاضر در آمریکا و سیاست خارجی آن کشور در قبال سایر کشورها و جنگ افروزی های آن شاهد می باشیم.

لطفا در مورد واژه فمنیسم و سکولاریسم توضیح دهید.

پرسش

لطفا در مورد واژه فمنیسم و سکولاریسم توضیح دهید.

پاسخ(قسمت اول)

تاریخچه و برداشت ها

بی گمان ستم به زنان یکی از سیاه ترین نقطه های تمدن بشری است؛ چه آن زمان که زن، انسان شناخته نمی شد و مانند حیوانات اهلی به شمار می آمد و هنگام قحطی برای استفاده از گوشتش به قتل می رسید؛ (۱) و چه همین اواخر که قوانین اروپا زن را از اغلب و اهم حقوق محروم می ساخت . هر گونه تلاش در بهبود این روند موجه و معقول می نماید . یکی از جریان های مدعی انحصار در دفاع از حقوق زنان، رویکرد فمینیستی است .

«فمینیسم (feminism) واژه ای فرانسوی است که در قرن نوزدهم به «جنبش زنان اطلاق می شد و امروزه به «دفاع از حقوق اساسی زنان بر اساس آرمان برابری طلبی اطلاق می شود . جنبش های دفاع از حقوق زنان در آغاز برای اعتراض به برخی نابرابری های اجتماعی شکل گرفتند، اما با گذشت زمان به جریانی فرهنگی و سیاسی تبدیل شدند؛ جریانی که بر اساس انگاره های مشخص ایدئولوژیکی به تحلیل نابرابری های زنان و آرمان های زنانه (feminine) می پرداخت و راهبردهایی خاص مطرح می کرد . نهضت برابری طلبی زنان که به صورت جنبش سیاسی سازمان یافته و منسجم از سابقه ای کم تر از دو قرن برخوردار است (۲) ، در ذات خود گرایش های مختلف سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک تا آنجا که مبتکری چون «ریک ویلفورد» تصریح می کند، بهتر است به جای واژه «فمینیسم از واژه «فمینیسم ها» استفاده کرد . (۳) با وجود این مهم ترین دغدغه آنان ارتقای موقعیت زنان در جامعه و ایجاد برابری و همسانی بین زن و مرد است . (۴)

«البته این نکته حائز اهمیت است که بدانیم همه کسانی که صادقانه

می گویند برای منافع زنان اهمیت قائل هستند، فمینیست نیستند . مساله مهم نحوه تفسیر این منافع است . کسی که منافع زنان را بر اساس نگرش سنتی به زن تفسیر می کند، فمینیست نیست . چنین شخصی ممکن است واقعا به حمایت از منافع زنان بپردازد، اما از دیدگاه یک فمینیست اساسا در شناخت این منافع دچار خطا شده است . (۵) . . . از نظر فمینیست ها، جامعه تحت حاکمیت مردان، به نفع مردان و علیه منافع زنان و در یک کلمه «مرد سالار» بوده است . . . (۶) و فمینیسم در اصل شورشی است علیه نگرش سنتی به زنان و نقش آنان در جامعه; با این باور که استناد به عوامل بیولوژیکی یا روان شناختی در تقسیم وظایف و تفکیک برخی کارکردها به زنانه و مردانه، توجیهی ساختگی برای موقعیت پایین تر زنان در جامعه است . (۷)

در غرب پنج تلقی مهم از فمینیسم وجود دارد:

۱- لیبرال فمینیسم: فمینیست های اولیه که از فردگرایی لیبرالی (۸) متاثر بودند، در قرن هیجدهم معتقد بودند سرشت زنانه و مردانه کاملا یک سان است و نقش جنسیت را، به رغم علوم زیست شناختی و تجربی، به کلی و به نحوی متعصبانه انکار می کردند . (۹) تاکید فمینیست های لیبرال بر برابری زنان با مردان از نظر قانونی و سیاسی است .

۲- فمینیسم مارکسیستی: از نظر مارکسیسم، مفهوم «طبقه کلید درک تمام پدیده های اجتماعی از جمله ستم بر زنان است . جامعه مطلوب مارکسیسم جامعه بدون طبقه (۱۰) است . برخورد مارکسیسم با مساله زن طبیعتا با روش ماتریالیسم تاریخی پیوند دارد . از این رو، سرشت زن را از رابطه

متقابل دیالکتیکی عمل (Praxis) و ساختمان زیستی و شرایط اجتماعی او متشکل می داند . انگلس می گوید: «تابعیت زن شکلی از ستم است که از نهاد جامعه طبقاتی سرچشمه گرفته و چون در خدمت منافع سرمایه قرار دارد، تا امروز دوام آورده است . (۱۱)

مارکسیسم پایه مادی ستم زنان را در تقسیم جنسیتی «کار» می جوید و نخستین شرط رهایی زن خانه دار را در آن می بیند که جنس مؤنث خانه را ترک کند; ولی روشن نمی سازد چرا از زمان های اولیه تقسیم کار «طبیعی مردان را به تولید لوازم کار و معاش و زنان را بیش تر به کار خانگی مشغول کرد . مارکسیست ها، فمینیسم لیبرال و فمینیسم رادیکال را اشکال نادرست آگاهی می دانند که زنان خارج از طبقه کارگر خلق کرده اند .

۳- فمینیسم رادیکال (۱۲) : این گرایش برای از بین بردن ساختار هر گونه تمایزات و تفاوت های جنس گونگی (Gender) می کوشد و قصد دارد تفاوت دو جنس را، افزون بر عرصه های قانون و اشتغال در روابط شخصی، خانه و حتی تصورات درونی مورد تعرض قرار دهد . این نظریه جنس گونگی را مساله اصلی می داند و هدف خود را محو آن، تثبیت وضعیت (Androgyny) و نفی هرگونه خصوصیت، رفتار و نقش استوار بر جنسیت اعلام می کند و برای تفاوت های طبیعی و غیر تحمیلی زن و مرد هیچ توضیحی ندارد . (۱۳)

۴- سوسیال (۱۴) فمینیسم: این جریان می کوشد با استفاده از روش ماتریالیسم تاریخی، مسائل مورد توجه رادیکال فمینیسم را بررسی کند . به گفته ژولیت میچل، «این گرایش، روایتی فمینیستی از روش مارکسیستی است برای آن که بتواند به سؤالات فمنیستی پاسخ های سوسیالیستی بدهد .» (۱۵) از

دیدگاه آنان، تازمانی که زنان «برابری اجتماعی به دست نیاورده اند، کسب حقوق برابر بی معناست .

در این نظریه که تلفیقی از دیدگاه های دو نظریه اخیر است، سوسیالیست ها معتقدند هم نظام جنسیتی و هم نظام اقتصادی در ستم بر فمینیسم زنان نقش دارد . آن ها بسیاری از عوامل عینی دیگر را انکار می کنند یا نمی بینند . (۱۶)

۵ . فمینیسم پست مدرن: از دهه هفتاد به بعد، گروهی متاثر از دیدگاه های پست مدرنیستی با تکیه بر روان شناسی رفتار گرایانه بر حفظ ویژگی های زنانگی تاکید ورزیدند . آنان باورهای فمینیست های رادیکال را قابل دسترسی می دانند; اما به نحوی که خود می توانند اشکال جدیدی از ستم را بیافرینند . اینان معتقدند زن نیازمند خانواده، همسر و فرزند است . نوع روابطی که از بدو تولد میان دختر و پسر وجود دارد، ایجاد کننده تفاوت و تفارق و سلطه بر زنان است نه نقش ازدواج و نقش مادری . این گروه نظریه «مردان و زنان با تعاریف جدید» را پیشنهاد می کند، از تشابه صددرصد حقوق زن و مرد در خانواده و محیط اجتماعی سخن می گوید و حتی بر حذف نمادهای جنسی از کتب درسی اصرار می ورزد . (۱۷)

بنیان های فکری فمینیسم و نمودهای آن

پس از آشنایی اجمالی با مفهوم فمینیسم و تلقی های مختلف از آن، اشاره به ریشه ها و زیرساخت های فکری فمینیسم و نمودها و پیامدهای آن سودمند می نماید . فمینیسم در امور زیر ریشه دارد:

الف) سکولاریسم:

سکولاریسم یعنی «نظریه ای که بر این باور است قوانین و مقررات حقوقی، آموزش و پرورش، تعلیم و تربیت و . . . باید به جای مذهب، بر حقایق و

علم مبتنی باشد» . (۱۸) ویژگی های سکولاریسم عبارت است از:

۱ . دنیازدگی

۲ . لامذهبی

۳ . دین زدایی از اخلاق و علم

۴ . نفی حکومت بر اساس دکترین دینی (۱۹) .

فمینیست های افراطی نمی توانند به ارزش های دینی معتقد باشند; زیرا مسائل حقوقی و سیاسی - اجتماعی مربوط به زنان را از قلمرو هر دینی بیرون می دانند . بنابراین، احکامی مانند حجاب، ممنوعیت سقط جنین، ضابطه مند شدن روابط جنسی و احکام مربوط به خانواده و اخلاق و ارزشهای دینی را مصداق ستم به زنان معرفی کرده، در جهت نابودی آن می کوشند . بدین لحاظ، در کنوانسیون رفع تبعیض، هر گونه قید در روابط زن و مرد با عنوان تبعیض علیه زنان محکوم شده است . کنوانسیون فوق در مواردی، با ضوابط اسلام موافق است اما با حدود ۵۰ اصل مسلم اسلامی تعارض دارد . این کنوانسیون سقط جنین و ازدواج با همجنس را آزاد و مشروع می خواند، همان گونه که امروزه در کشورهایی چون نروژ، سوئد و هلند و . . . جنبه رسمی و قانونی پیدا کرده است .

نمونه دیگر، کنفرانس های جهانی زن است . مفاد کنفرانس پکن (چهارم) با شدیدترین واکنش جناح های دینی جهان مواجه شد . شاید تلاش اخیر جوامع غربی در علمی جلوه دادن و طبیعی شناختن همجنس بازی - به نحوی که این مساله حتی در کتاب های منعکس شده است (۲۰) در همین راستا باشد .

نقد مبنای سکولاریستی

این نوشتار به نقد تفصیلی سکولاریزم نمی پردازد و با توجه به موضوع اصلی بحث اشاره اجمالی بدین مطلب را کافی می داند .

گذشته از مباحث فلسفی و کلامی و با قطع نظر از

سایر ادیان، بی تردید اسلام با سکولاریزم قابل جمع نیست چه این که عقل پسندگی (راسیونالیسم)، علم محوری (سیانتیسم) و نسبیت ارزش ها و . . . که از مؤلفه های فکری سکولاریسم است با آموزه های اسلامی ناسازگار است . مسلمانان به جامعیت دین و جای داشتن امور اجتماعی و مدنی در محدوده دین، پیوند دنیا و آخرت معتقدند . نظام حقوقی و فروع دین نیز از مسائل مدنی، حکومتی و سیاسی آکنده است و اجرای برخی از ابواب فقهی بدون تشکیل حکومت ممکن نیست . همچنین اسلام، عقل را از منابع استنباط احکام شرعی می داند و از تلازم حکم عقل و شرع، قانون شایسته، قانونی است که بر مصالح و مفاسد واقعی مبتنی باشد و این امر بر شناخت کامل تمام ابعاد جسمی و روحی، نیازها، غرائز و استعدادها، کمال لایق انسانی و راه رسیدن به آن متوقف است . حقیقتی که با پیشرفت علم و تاملات فکری روز به روز جهل بشر بیش تر در آن مکشوف می گردد . از این رو، قوانین بشری همواره با تغییر و تحول روبه رو است . ویلیام جیمز «معلومات انسان در مقابل مجهولاتش را مانند قطره در برابر دریا» می دانست و «انیشتین تصریح می کرد، «انسان هنوز نتوانسته افسانه سر بزرگ (معمای خلقت) را حل کند و آنچه تا کنون از کتاب طبیعت خوانده، تازه به اصول زبان آشنا شده و در مقابل مجلداتی که خوانده و فهمیده هنوز از حل و کشف کامل این معما خیلی دور است (۲۱) . تنها خداوند مهربان علیم و حکیم مطلق است . (۲۲) احکام و معارف اسلامی مؤید عقل و یافته های علمی است و در

ستیز بـا آن هـا نیست; گرچه به دلیل قصور علم و عقل، گاه احکام دینی از دسترس علم و دین فراتر است; زیرا انسان و مصالح و مفاسد در مادیات و تمنیات مادی منحصـر نمی گردند . وظایف و حقوق بشـر و از جمله زن با توجه به همه مصالح او در دنیا و آخرت طراحی شـده و علمی بودن و معقول بودن احکـام و حقوق، بـا نـاظر بودن آن به دنیا و آخرت منافات نـدارد . عقل به طور قطعی حکم می کند تدبیر زندگی اجتماعی و دنیوی را بر وحی مبتنی کنیم; زیرا انسان:

۱ . به صورت فردی یا جمعی، حتی «خود» را به دقت و کمال نمی شـناسد و در انسان شناسـی و جهان شناسی، مجهولات بسیار دارد .

۲ . نمی توانـد در وضع قوانین کاملاـ از انواع خود خواهی تهی باشـد . از این رو، برای وضع قوانین، صـلاحیت تـام اخلاقی اش محرز نبوده، معلوم نیست تا کجا عدالت را می شناسد و آن را حتی علیه خود رعایت می کند .

۳ . از آفاتی چون غفلت، خطا و نسیان رنج می برد .

پاسخ(قسمت دوم)

بـا پـذیرش خداونـد حکیم، علیم، مهربان و بی نیاز که از تبیین کوچک ترین مساله مورد نیاز بشـر دریغ نورزیـده است، به نظام حقوقی، سیاسـی و اجتمـاعی شایسـته، معقول و انسانی دست می یابیم (۲۳) قرآن کریـم می فرمایـد: «و من احسن من الله حکما لقوم یوقنون . (۲۴)

دسـتگاه «حق - تکلیف اسلامی به مصالح و مفاسد واقعی ناظر است و از آنجا که برخی از این واقعیات احیانا با اوضاع و شرایط تغییر می یابند، احکام دینی نیز به دو دسته ثابت و متغیر تقسیم می شوند

. شرع مقدس با مکانیسم های خاصی که پیش بینی کرده، به ویژه احکام حکومتی، عقلانیت ابزاری را در چارچوب شورا، عقل جمعی، رجوع به خبرگان و در نهایت احکام حکومتی، قوانین مصوب نمایندگان مردم یا مجمع تشخیص مصلحت امضاء کرده است .

____

پی نوشت ها:

۱. رساله نوین، امام خمینی(ره)، ترجمه عبدالکریم بی آزار شیرازی، ج ۳.

۲. نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر، ریتزرجورج، ترجمه محسن ثلاثی، ص ۴۵۹ - ۴۶۴.

۳. فمینیسم اسلامی، مجموعه مقالات هم اندیشی بررسی مسایل و مشکلات زنان، رضا متمسک، ج ۱، ص ۴۵۹.

۴. Altman, Andrew; Arguing about law; U.S.A: Wadsworth, ۶۹۹۱; P.۰۸۱.

۵. Ibid;p.۹۷۱.

۶. Ibid;p.۹۷۷.

۷. I bdi; P.۹۷۱.

۸. لیبرالیسم متخذ از واژه)liberty(به معنای آزادی در انتخاب، آن گونه که شما می خواهید زندگی کنید، بدون مداخله دیگران.

(ر.ک: B.B.C, English Dictionary, Harpercollins Publisher. London, ۱the Ed ۳۹۹۱, P.۴۴۶)

Mandel, Nancy ;to socilogy Feminist Prespectives. london. Routledge, ۲۹۹۱And;

۹. Abott and Wallace, An Introduction

Feminist Issues, Race, CLass and Sexuality; York University,

و نیز ر.ک: آلیسون جگر،همان، به نقل از مجله زنان شماره ۲۸، ص ۵۱.

۱۰. درباره ماتریالیسم و ماتریالیسم تاریخی ر.ک: سیر حکمت در اروپا، محمد علی فروغی، ج ۳، ص ۳۴ - ۵۹؛ نقدی بر مارکسیسم، شهید مرتضی مطهری.

۱۱. مجله زنان، شماره ۲۸، ص ۵۱.

۱۲. ایـن کلمه از واژه)radix(در زبان لاتینی اخـذ شده به معنای گرایش به نظریه های سیاسـی تندرو، که خواهان دگرگونی بنیادی و فوری در نهادهای اجتماعی و سیاسـی موجود هسـتند و غالباً در مورد کسانی اطلاق می شود که از مؤسسات سیاسی و اجتماعی موجود ناراضی و حتی عصبانی هستند.(مکتب های سیاسی، بهاءالدین پازارگاد، ص ۹۳ و ۹۴)

۱۳. مجله زنان، سال پنجم، شماره

۳۱، ص ۴۱.

۱۴. این واژه متخذ از کلمه)Social(فرانسوی و به معنـای اصالت اجتماع یا جامعه است و معمولاً به معنای «تئوری یا سـیاستی است که هـدف آن مـالکیت یانظـارت جـامعه بر وسایل تولیـد – سـرمایه، زمین، اموال و... و اداره آن ها به سود همگان است و مهم ترین عنصـر مشترک نظریه هـای سوسـیالیستی، تأکیـد بر برتری جامعه و منافع فردی است. (مکتب های سیاسـی ص ۱۱۰ – ۱۱۸).

۱۵. مجله زنان، شماره ۳۱، ص ۴۳.

۱۶. نگاهی به فمنیسم، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسـلامی (نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها) نگاهی به فمنیسم، ص ۱۸ و ۱۹.

۱۷. همان، ص ۲۰.

.that laws, education, should be based on facts, science, rathar than religion

Secularism: The belif .۸۱

۱۹. همان، ص ۱۲.

۲۰. ر.ك: مجله فرزانه، دوره دوم، ص ۱۳۱ – ۱۳۷.

۲۱. ر.ك: اسلام و حقوق بشر، زین العابدین قربانی، ص ۲۸ و ۲۹.

۲۲. سبأ(۳۴):۳.

۲۳. ر.ك: فلسفه حقوق، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، ص ۳۱ – ۳۳ و ۷۷ – ۸۵.

۲۴. مائده(۵):۵۰.

فمینیسم، فراز یا فرود؟ (قسمت دوم)

«فمینیسم (feminism) واژه ای فرانسوی است که در قرن نوزدهم به «جنبش زنـان اطلاق می شـد و امروزه به «دفاع از حقوق اساسـی زنان بر اساس آرمان برابری طلبی اطلاق می شود . پس از آشنایی اجمالی با مفهوم فمینیسم و تلقی های مختلف از آن، اشـاره بـه ریشه هـا و زیرسـاخت هـای فکری فمینیسم و نمودهـا و پیامـدهای آن سودمنـد می نمایـد . فمینیسم در سـکولاریسم، اومانیسم و لیبرالیسم ریشه دارد که در شـماره قبل به نقد مبنای سـکولاریستی آن پرداختیم؛ در این شـماره به دو مورد دیگر می پردازیم:

ب) اومانیسم

مفهوم امروزی واژه اومانیسم آن،

چیزی است که «شلر» آلمانی مطرح کرده است «خواست انسان، معیار و مقیاس همه چیز است (۱) . بر این اساس، اومانیسم نگرشی کلی است که بینش های فلسفی، هنری، حقوقی، اخلاقی و حتی رشته های علمی را تحت تاثیر قرار می دهد و جهت دار می سازد . از این منظر، باید انسان در جهان بینی، هنر، ایدئولوژی، اخلاق، حقوق و . . . مدار و محور هرگونه تلاش قرار گیرد و خالق همه ارزش ها و ملاک تشخیص خیر و شر باشد . در واقع «انسان جای «خدا» می نشیند و قادر است توجه به دین و ارتباط با ماورای طبیعت مشکلات زندگی و دنیای خود را حل و فصل کند . (۲)

نتیجه اومانیسم، مادی قلمداد کردن انسان، نفی حاکمیت خداوند، زمینی ساختن دین و بی اعتبار کردن آن است . آنچه اصالت دارد، خواسته ها و لذات های انسان است و اگر دینی هم معتبر باشد، باید در جهت تامین هواهای افراد و هماهنگ با خواست های آن ها گام بردارد . اومانیست ها اگر از «دین انسانی نیز سخن می گویند، مرادشان دین تابع هوس های این و آن است . مبنای فلسفی اومانیسم متاخر، پوزیتویسم است . اگوست کنت، بنیان گذار مکتب پوزیتویسم، (در اوایل قرن نوزدهم) با اعتراف به ضرورت دین برای بشر معبود آن را «انسانیت قرار داد، خودش عهده دار رسالت این آیین شد و مراسمی برای پرسشش فردی و گروهی تعیین کرد) . آیین انسان پرستی (جنوبی، که نمونه کامل اومانیسم بود، در فرانسه و انگلستان و سوئد و امریکا پیروانی پیدا کرد که رسما به آن گرویدند و معابدی برای پرستش انسان بنا نهادند . این گروه خانه اگوست کنت

در پاریس را کعبه می دانند و معشوقه ناکامش را چون مریم عذرا می شمارند . (۳)

فمینیسم در آغاز شکل گیری، ماهیتی اومانیستی داشت . اگوست کنت، جان استوارت میل و همسرش هاربت تایلور، ساراگریمکه و فرانسیس در قرن نوزدهم از معروف ترین طرفداران نظریه تعمیم حقوق فردی اومانیستی به زنان و نخستین رهبران فمینیسم لیبرالی بودند . ترتیب جنسی آرمانی برای فمینیست های لیبرال، ترتیبی است که طی آن هر فردی هر نوع زندگی را که می خواهد برای خود برگزیند و گزینش او از سوی دیگران پذیرفته شود . این گروه، جنسیت فرد را با حقوق او صد در صد بی ارتباط می داند و معتقد است که سرشت زنانه و مردانه کاملا یکسان بوده، تنها «انسان وجود دارد نه جنسیت . از این رو با پذیرش نقش های متفاوت و از پیش تعیین شده برای مذکر و مؤنث در خانواده مخالف است و چنان باور دارد که در روابط زناشویی، شادکامی و لذت خود محورانه زن و شوهر اصل است نه تشکیل خانواده و تربیت فرزند . (۴)

اگر هوس انسان محور و ملاک همه امور باشد، قانون اعطای حق خودداری از تمکین جنسی به زنان در مقابل همسر، مشروعیت هرگونه ابتذال اخلاقی و اجتماعی و کورتاژ و . . . و همجنس بازی بر اساس جدایی روابط از تولید مثل و حق تسلط بر بدن و روابط جنسی و نیز مبارزه با بسیاری از احکام دینی و مقررات اجتماعی پدیدآورنده محدودیت های شرعی، اخلاقی و حقوقی به بهانه مخالفت با انسانیت انسان ها، در همین راستا تحقق می یابد .

نقد مبنای اومانیستی

اومانیسم با همه اشکالات سکولاریسم رو به رو است

. افزون بر این، حقوق مردم که ابزار زنـدگی جمعی و تامین سـعادت آنان است، نبایـد تنها به واقعیت های صـرفا تجربی و متغیر منوط شود; زیرا این کار ممکن است آثاری به ظاهر مفیـد در بر داشـته باشـد; اما مضافا بر سـستی مبانی فلسـفی پوزیتویسم که همه واقعیت های عالم را مادی و محسوس می پندارنـد و شـناخت های تجربی و حسـی را جزم اندیشانه، عاری از خطا و اشـتباه فرض می کند، پوزیتویسم حقوقی از نظام زندگی مدنی و حقوقی اجتماعی اخلاق زدایی کرده، حقوق را به نوعی حل المسائل مبتنی بر تجربه تبـدیل می کنـد که به نام انسان و انسانیت جز تامین هر چه بیش تر منافع مادی هدفی ندارد و سایر مصالح انسان را در نظر نمی گیرد . بـدین سـبب امروزه در جوامعی که حقوق را در خدمت هوس ها و خواسـته های انسان قرار داده اند، (۵) بسـیاری از روش هـای خلاـف اخلاـق و عفت رسـمیت یـافته است . اومـانیسم، رابطه مخلوقیت و بنـدگی آدمیـان با خداونـد را آگاهانه نفی می کنـد; در حالی که توجه به خداوند تبارک و تعالی (حقیقت مطلق) و رابطه انسان با او مبنای هر حق و حقوقی به شمار می آید .

«انسـان موضـوع اومـانیسم، حیـوان نـاطق و موجود مـادی صـرف است و انسـانیت مورد نظر آنـان نیز چیزی جز غرائز و تمنیـات نفسـانی نیست; در حالی که انسان موجودی مادی و معنوی است و بعـد مادی اش وسـیله تکامل روحی و معنوی او شـمرده می شود; و انسانیت انسان در قرب الی الله و وصول به مقام خلیفه اللهی نهفته است .

آری، همه چیز برای انسان خلق شده است; اما انسان مخلوق خدا است نه شریک و

در عرض او . سخن «کانت – «هر انسان باید به عنوان غایتی فی نفسه مطلق در نظر گرفته شود و نه آن که صرفا وسیله ای برای تحقق بعضی مقاصد باشد» – و اصل حرمت گذاری مطلق و بی قید و شرط به انسان با اسلام، سازگار نیست; (۶) گرچه ممکن است گفتار کانت در مقام نقادی عقل عملی، به جهتی دیگر ناظر بوده، با انسان شناسی اسلام مخالفت نداشته باشد . (۷)

افزون بر این، همه چیز برای انسان خلق شده، ولی خود او برای تقرب به خداوند پدید آمده است; «و اصطنعتك لنفسی (۸) و «خلقتك لاجلی .

پارادوکس «فمینیسم – اومانیسم

معمولا در گرایش های فمینیستی از برابری زن و مرد و محور قرار دادن «انسانیت سخن به میان می آید; اما عملا در این گروه ها دفاع یک جانبه از زن و «زن مداری چشمگیر است . آلیسون جگر (Alison Jaggar) می نویسد: «بر خلاف تصور، آرمان رادیکال فمینیست ها آرمان دو جنسی نیست، آرمان دو جنسی (Androgyny) متضمن ترکیبی از صفات مردانه و زنانه است; حال آن که بسیاری از رادیکال فمینیست ها، صفات ارزشمند را صفات ویژه زن می دانند . از این رو، آرمان انسانی آرمان زن است . . . . انسان آرمانی زنی است که می تواند تمام نیروهای انسانی خود را تکامل بخشد . . . . یکی از شعارهای رادیکال فمینیسم، این مفهوم را چنین خلاصه می کند: «آینده مؤنث است .» . (۹) «سیمون دو بوار» نیز موجودیت مرد را مصداق «دوزخ بر هم زننده فردیت و آزادی زنان قرار می دهد . (۱۰)

ج) لیبرالیسم

لیبرالیسم از واژه Liberty] »به معنای آزادی

بی قید و شـرط در انتخاب هرگونه زندگی و به عبارت دیگر، آزادی انسان در خواسـته ها و تمنیاتش و تلاش در راه رسیدن به آن پـذیرفته شده است . (۱۱) این فلسـفه آزادی و خوش باشـی که شایع ترین فصل مشترك جهان بینی مردم غرب به شمار می آیـد، تا حدی معلول محدویت های قرون وسـطایی دنیای غرب است . رهاورد این محدودیت ها، جریان آزادی خواهی افراطی و اصالت لذت است که بعد از رنسانس شـکل گرفت . یکی از مبانی مهم لیبرالیسم، اصالت فرد و نفی هر نوع سرچشـمه و مبدا آگاهی غیر از تشخیص فردی است . جرمی بنتام می گوید: «به طور کلی می توان گفت هیچ کس به خوبی خود شما نمی داند چه چیزی به نفـع شـما است . هیـچ کس بـا چنین پی گیری و شـور و شـوقی، مایـل به دنبـال کردن آن نیست (۱۲) ; به عبـارت دیگر، چه کسـی حـق دارد بگویـد خـواست «واقعی و مصـلحت هر کس، غیر از آن چیزی است که خود او می گویـد؟ به گفته «آیزایابرلین ،

«این عمـل، نوعی «خود جـایگزین سـازی شـرم آور» است . هر یـكُ از افراد را بایـد قابـل اعتمـادترین داور در امیـال خویش به حساب آورد» . (۱۳)

ایـن طرز فکر در نخسـتین جلـوه هـایش، در فرهنـگ و تمــدن اخیر غربی بر اسـاس اصـالت فرد و نفی حـاکمیت هر نـوع نظـام اجتماعی به وجود آمد; گرچه آرام آرام به سوی پذیرش نسبی جامعه حرکت کرد و از «لیبرالیسم سوسیال سر در آورد:

«هسته متافیزیکی و هستی شـناختی لیبرالیسم ، فردگرایی است . تعهدات لیبرالی نسـبت به آزادی، مدارا و حقوق فردی از همین مقدمه ناشی می شود .

. . فرد گرایی هستی شناختی، مبانی فلسفی لازم برای فرد گرایی اخلاقی و سیاسی را به وجود می آورد; لذا در این طرز تفکر، فرد و حقوق و خواست های او از هر لحاظ بر جامعه و حقوق و خواست های آن مقدم داشته می شود .» (۱۴) همچنین تملک مطلق انسان بر خویشتن، از اندیشه فردگرایی ملکی لیبرالی ناشی شده است که به موجب آن زندگی «فرد» به خود او «تعلق دارد . این زندگی، دارایی خود او است; به خداوند، جامعه یا دولت تعلق ندارد و می تواند با آن هر طور که مایل است رفتار کند . (۱۵) «هابز» آزادی را حق طبیعی انسان، به نحوی که هیچ کس حق محدود کردن آن را ندارد، می پنداشت .

تجربه گرایی نیز از اصول این طرز فکر است . مبانی آکادمیک تجربه گرایی، بخشی از تاریخ لیبرالیسم است . راسل در «فلسفه سیاست می گوید: «جوهر بینش لیبرالی این نیست که چه باورهایی پذیرفته شده اند، بلکه چگونگی پذیرفتن آن ها است . باورها باید به گونه ای آزمایشی پذیرفته شوند . بدین گونه است که روش قبول آرا در علم را در مقابل عقاید خداشناسانه یا فلسفی قرار می دهیم .» (۱۶)

برای درک تاثیرات لیبرالیسم در گرایش های فمینیستی، توجه به ویژگی ها و نتایج انسان شناسی لیبرال سودمند است:

پاسخ(قسمت سوم)

۱ . آزادی خواهی افراطی: در لیبرالیسم، این واژه معمولاً ـ به صورت «آزادی از» چیزی تعریف می شود و نه «آزادی برای منظوری; یعنی تفسیر آزادی به معنای سلبی آن و به مثابه موقعیتی که در آن شخص به هیچ قیدی مقید نیست و در امورش هیچ گونه و از سوی هیچ منبعی، هیچ مداخله ای

نمی شود . (۱۷)

۲ . خود محوری در مدیریت اجتماعی: فارغ بودن انسان از حاکمیت وحی و شریعت و قانون الاهی و دینی و اکتفا به داده های صرفا بشری در قوانین اجتماعی بدون هیچ التزامی به رهنمود انبیا . (۱۸)

۳ . مطلق اندیشی در تساهل و تسامح: اباحی گری و مدارای مبتنی بر پلورالیسم عقیدتی، یعنی هر فرد می تواند به هر چیزی معتقد باشد و هر چیز را تبلیغ کند و هرگونه مایل است عمل کند و کسی یا نهادی حق مداخله ندارد . (۱۹)

۴ . حاکمیت امیال: لیبرالیسم معتقد است رشد انسانی از نظر شخصی و شخصیتی و فرهنگی و رفتاری یا اقتصادی و اجتماعی به این است که هر کس هرگونه دلش می خواهد حرکت کند و قید و بندی را نپذیرد . فرد از دیدگاه «هابز» ، «هیوم و «بنتام به این مفهوم که هدف ها و مقاصد خود را به حکم عقل برگزیند، عاقل نیست; به عکس، این شهوات، خواهش ها، تمنیات و بیزاری ها هستند که به فرد جان می بخشند و انگیزه لازم برای حرکت در سمت و سوی معینی را فراهم می آورند . عقل فقط خدمتکار یا برده شهوات و خواهش ها و وسیله محاسبه ارضای تمایلات قلمداد می گردد . (۲۰)

فمینیسم تا حدود زیادی مدیون لیبرالیسم است . فمینیست های اولیه از فرد گرایی لیبرالی متاثر بودند . یکی از گرایش های فمینیستی معاصر گرایش اگزیستانسیالیستی (مکتب اصالت وجود) مبتنی بر تفسیر خاص «سیمون دوبوار» و «ژان پل سارتر» از رابطه زن و مرد است . مفهوم «آزادی و اختیار مطلق در اگزیستانسیالیسم، صورتی افراطی از مفهوم لیبرالی و اومانیستی «آزادی است که

در واقع، جز میدان دادن به هواهای نفسانی معنایی ندارد .

از دیدگاه اگزیستانسیالیسم، انسان، به هیچ جبر و ضرورتی محکوم نیست و بر عکس همه موجودات دیگر که سرشت و بیعت خاص دارند، طبیعتی خاص ندارد و موجودی کاملاـ مختار و آزاد است . دایره آزادی او تا آن جا است که حتی خودش به خودش سرشت و ماهیت می دهد . این امر مستلزم آن است که هر چه ضد آزادی او باشد، وی را از انسانیت خارج کند . بنابراین، انسان نباید به چیزی تعلق داشته باشد و نباید بنده و تسلیم چیزی جز خود شود . پس اگر کسی بخواهد انسانیتش را حفظ کند، باید آزاد آزاد باشد . به همین دلیل، اگزیستانسیالیست های الحادی حتی اعتقاد به خدا را منافی آزادی بشر و ضد کمال انسان می دانند . (۲۱)

نفی نهاد ازدواج و خانواده و معرفی آن به عنوان فحشای عمومی و عامل بدبختی زنان در گفتار «سیمون دوبوار» و جایگزینی نظریه «زوج آزاد» و «همزیستی مشترک و بدون هیچ گونه تعهد و مسؤولیتی میان زن و مرد برای تامین آزادی مطلق زن و مرد، و تصریح به «سوسیالیسم جنسی که زن و مرد بتوانند هر دو آزاد باشند (۲۲) ، در همین راستا ارزیابی می شود; و نیز این که «کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان می گوید: «هیچ مکانی نباید به جنس مشخصی مختص باشد .» از این رو، داشتن استخرهای شنای مختلط برای زن و مرد و حضور بدون محدودیت زن و مرد در همه مجامع و اماکن لابه لای همدیگر و مختلط ارزشی لیبرالیستی - فمینیستی است .

نقد مبنای لیبرالی فمینیسم

در مورد فردگرایی

هستی شناختی باید گفت، هرگونه تفسیری از حیات انسانی (اصالت فرد یا اصالت جامعه) بدون در نظر گرفتن هستی بخش و غرض او از اعطای هستی، تفسیری خود پندارانه و خطا است . در اسلام، زندگی فردی و اجتماعی دو چهره گوناگون از حقیقت زندگی انسان شمرده می شود; هدف حقوق که تامین سعادت اجتماعی است، بدون در نظر گرفتن کمال انسانی و سعادت افراد قابل وصول نخواهد بود; اما در عین حال، در ظرف تعارض منافع و خواسته های فرد با اصل نظام و سعادت مردم، مصلحت عمومی مقدم است و منافع فردی در حد ضرورت محدود می گردد .

در مورد عقل مداری نیز اسلام، ضمن ارج نهادن به شناخت های عقلانی، به عقلانیت ابزاری «اصالت نمی دهد; زیرا راسیونالیسم انسان را از وحی که متعالی ترین و دقیق ترین و مطمئن ترین سرچشمه معارف و شناخت بشر است، محروم می کند . از سوی دیگر اسلام عقل را فقط ابزار تامین امیال، غرائز و منافع مادی بشر نمی داند . در اسلام شان عقل کنترل و هدایت امیال و غرائز و رهنمون ساختن بشر به کمال لایق انسانی است .

و اما تجربه گرایی، بسیاری از متفکران و جهان شناسان همچون «ماکس پلانگ ، «انیشتین ، «جیمز جینر» ، «هیزنبرگ و «ادینگتون معتقدند جهان شناسی و معرفت علمی غرب باید در اعتبار برخی مبانی متافیزیکی و عرفانی در عرصه علم فیزیک تجدید نظر جدی کند; در غیر این صورت، تنها با اعتقاد به مبانی صرفا حسی و تجربی نمی توان معرفتی واضح، چند بعدی و غیر متعارض درباره جهان هستی به دست آورد . (۲۳)

آزادی را نیز اگر به درستی معنا کنیم، در اسلام

آزادی، بستر حرکت تکاملی انسان بوده و بدین سبب ارزش بسیار دارد . وصول به مقام شامخ انسانیت (خلافت الاهی) جز در پرتو آزادی های صحیح انسانی ممکن نیست; ولی نباید از یاد برد که خالق بشر او را آزاد، اما هدفمند و مسؤول آفریده است . پس آزادی باید در خدمت هدف خلقت (تکامل انسان و رسیدن به قرب الی الله) قرار گیرد . در اسلام، آزادی «حرمت دارد; اما در چارچوب سعادت و کمال انسانی محدود می گردد; زیرا حرمت آزادی از حرمت خود انسان بیش تر نیست . در اسلام آزادی، مطلق و بدون حد و مرز توجیهی ندارد . آزادی ای که به هیچ اصلی، پایبند نباشد، فاجعه است . وجود هر قاعده فکری یا انسانی مستلزم نوعی حد و حصر منطقی برای آزادی است .

در اسلام، علاوه بر سه پرسش «آزادی از چه؟ برای چه؟ و برای که؟» ، آزادی در قبال «چه کسی؟» نیز مطرح می گردد . انسان ها در قبال دیگران آزادند; اما آیا در مقابل خداوند نیز آزادند؟ انسان «خود» و «سرخود» نیامده است تا «سرخود» باشد . انسان، مخلوق خدا و محتاج و بنده او است و ایمان به خدا، یعنی بندگی وی و آزادی از هر چه غیر او است . مؤمن، در برابر هستی و همه انسان ها آزاد است; اما در مقابل خدا و آنچه او فرموده، تعهد دارد . آزادی های جنسی و افکار لیبرالیستی به اضطراب های روزافزون، پوچ گرایی، بحران هویت و پناه بردن به مخدرات و مسکرات می انجامد . انسان پرورش یافته در مکتب لیبرالیسم به مواد مخدر و مسکر پناه می برد تا در خمار و مستی و

اعتیـاد لحظـه ای از آلام جسـمی و روحی رهـایی یابـد; و این خـود غفلـتی دیگر است; و چه فـاجعه ای اسـفناک تر از این که «انسانیت انسان را از او سلب کرده، افتخار کنند او را به مقام «حیوان مملو از غرائز و امیال که هر جور می خواهد رفتار می کند» تنزل داده اند!

تشابه و یکنواختی کامل در حقوق زن و مرد!

یکی از محوری ترین آرمان های فمینیسم، اصل برابری کامل و یکنواخت و دور از هر گونه تفاوت حقوق زنان و مردان است . «جان اسـتوارت میل در کتاب فرمانبرداری زنان می نویسد: «اصل حاکم بر روابط میان دو جنس، خطا است . اصل برابری کامل را باید جایگزین این اصل نمود .» (۲۴)

مونیـک ویتیـگ یکی از معروف ترین صـاحب نظران رادیکال فمینیست در سال ۱۹۷۹ در مقـاله ای تحت عنوان «انسـان، زن به دنیـا نمی آیـد» می نویسـد: «مقولاـت مرد و زن، چیزی جز جعلیات، کاریکاتورها و ساخته های فرهنگی نیست . زنان یک طبقه انـد . زن نیز ماننـد مرد مقوله ای سیاسـی و اقتصـادی است نه مقوله ای ابـدی . . . . بنابراین، هـدف مبارزه ما سـرکوب مردان به عنوان یک طبقه است .» (۲۵)

سوسیال فمینیست ها نیز با تعمیم شعار «امر شخصی سیاسی است (personalispolitical) رادیکال فمینیست ها به این نتیجه رسـیدند که تمـایز عمومی/خصوصـی پدیـده ای تجویزی و تحمیلی است و در قرن نوزدهم به شـیوه های مختلف جهت منطقی جلوه دادن اسـتثمار زنان به کار می رفت . (۲۶) مضامین شاخص نظریه های نابرابری جنسـی این است که زنان و مردان، نه تنها در موقعیت های متفاوت قرار گرفته اند بلکه این تفاوت با نابرابری همراه بوده است . دیگر این که زنان از نظر استعدادها و

ویژگی های فطری با مردان تفاوت دارند، اما این تفاوت طبیعی اهمیت ندارد و نمی تواند مبنای تفاوت اجتماعی زن و مرد قرار گیرد . بر همین اساس، فمینیست های لیبرال برای فعالیت های خصوصی و بدون مزد زنان در حریم خانواده ارزش قائل نیستند و معتقدند مردان از بیش ترین پاداش های زندگی که همان پول و قدرت و منزلت اجتماعی است سود می برند و مانع راهیابی زنان به عرصه فعالیت های عمومی که منبع بزرگ ترین پاداش های اجتماعی است، می شوند . (۲۷)

نقد نظریه «تشابه مکانیکی مرد و زن

به نظر ما، مشروعیت نظام حقوقی به ابتنای آن بر مصالح و مفاسد نفس الامری بستگی دارد نه به آرا و امیال مردم . از این رو، نظام حقوقی مطلوب باید واقعیات زیست شناختی و روان شناختی و جامعه شناختی و همه اوضاع و احوال و شرایط را در نظر بگیرد . در تعیین حقوق و تکالیف، باید با توجه به اشتراک حقوق و تکالیف مشترک و در موارد متفاوت - هر گاه تفاوت ها به نحوی باشد که موجب تفاوت در مصالح و مفاسد نفس الامری شود - حقوق و تکالیف متمایز جعل شود .

اشتراک تکوینی و تشریعی زن و مرد در قرآن

اسلام، بر خلاف آنچه در تاریخ و فرهنگ قرن های پیشین غرب و شرق تصور می شد، زن و مرد را در امتیازات تکوینی و تشریعی یک سان دانسته است . چند نمونه از این موارد عبارتند از:

۱ . تساوی در ماهیت انسانی و لوازم آن (نساء/۱، شوری/۱۱، حجرات/۱۳، اعراف/۱۸۹ و) . . .

۲ . تساوی در راه تکامل انسانی و قرب به خدا و عبودیت (نساء/۱۲۴، نحل/۹۷، توبه/۷۲، احزاب/۳۵)

. تساوی در امکان انتخاب جناح حق و باطل، کفر و ایمان (توبه/۶۷ و ۶۸، نور/۲۶، آل عمران/۴۳ و) . . .

۴ . اشتراک در اکثر قریب به اتفاق تکالیف و مسؤولیت ها، (بقره/۱۸۳، نور/۲ و ۳۱و ۳۲، مائده ۳۸ و) . . .

۵ . استقلال اجتماعی، سیاسی و اعتقادی زنان و حق مشارکت (ممتحنه/۱۰– ۱۲ و) . . .

۶ . استقلال اقتصادی زنان (نساء/۳۳)

۷ . برخورداری مادران از حقوق خانوادگی نظیر پدران، و بیش تر بودن حق مادر در برخی موارد با توجه به زحمات و تکالیف و مسؤولیت هایش (عنکبوت/۸، اسراء/۲۳ و ۲۴، بقره/۸۳، مریم/۱۴، انعام/۱۲۶، نساء/۳۶، لقمان/۱۵ و ۱۴، احقاف/۱۵)

پی نوشت ها:

۱ . انسان شناسی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ص ۱۷ .

۲. Davisies tony; Humanism; london and New York; routledge; P.۲۸.

۳ . سیر حکمت در اروپا، ج ۳، ص ۱۱۲– ۱۳۳ .

۴ . نگاهی به فمینیسم، ص ۱۲ .

۵ . ر . ک: فلسفه حقوق، ص ۶۹– ۷۴ .

۶ . لیبرالیسم غرب ظهور و سقوط، آنتونی آربلاستر، ترجمه عباس مخبر، ص ۴۶ .

۷ . سیر حکمت در اروپا، ج ۲، ص ۲۷۰– ۲۹۱ .

۸ . طه (۲۰): ۴۱ .

۹. The future is female

ر . ک: مجله زنان، شماره ۳۱، ص ۴۲ .

۱۰ . نگاهی به فمینیسم، ص ۱۷ .

۱۱. B.B.C, English Dictionary, P.۶۴۴.

۱۲ . لیبرالیسم غرب ظهور و سقوط، ص ۴۲ و ۴۳ .

۱۳ . همان .

۱۴ . همان، ص ۲۰– ۱۹ .

۱۵ . همان، ص ۳۸ .

۱۶ . همان، ص ۳۶

و ۳۷ و ۱۹۰ .

۱۷ . همان، ص ۸۳– ۸۷ .

۱۸ . ر . ك: دائره المعارف آلمانی «فروکهاوس .

۱۹ . لیبرالیسم غرب ظهور و سقوط، ص ۸۴– ۱۳۸ .

۲۰ . همان ص ۴۰– ۵۲; بررسی و تحلیلی از: جهاد، عدالت، لیبرالیسم، شهید بهشتی، ص ۶۲– ۶۷ .

۲۱ . انسان بر آستان دین (خلاصه آثار استاد شهید)، دانشگاه امام صادق (ع)، ص ۱۳۸ و ۱۳۹ .

۲۲ . نگاهی به فمینیسم، ص ۱۶ و ۱۷ .

۲۳ . ر . ك: در اسارت آزادی، نعمت الله باوند، ص ۲۰۹– ۲۲۲ .

۲۴ . نگاهی به فمینیسم، ص ۵۱ .

۲۵ . مجله زنان، شماره ۳۱، ص ۴۲ .

۲۶ . همان، ص ۴۴ .

۲۷ . نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر، ریترز جورج، ص ۵۱۹ .

زن و مرد، تشابه یا تساوی؟

فمینیسم، فراز یا فرود؟

بخش پایانی

«فمینیسم (feminism) واژه ای فرانسوی است که در قرن نوزدهم به «جنبش زنـان اطلاق می شـد و امروزه به «دفاع از حقوق اساسـی زنـان بر اسـاس آرمان برابری طلبی اطلاق می شود . در بخش نخست، پس از آشـنایی اجمالی با مفهوم فمینیسم و تلقی های مختلف از آن، به بررسـی ریشه ها و زیرساخت های فکری فمینیسم و نمودها و پیامـدهای آن پرداخته شد . در شـماره قبل نیز علاـوه بر نقـد مبـانی اومـانیستی و لیبرالیستی فمینیسم، به این سؤال که آیـا حقوق زن و مرد دارای تشـابه و یکنواختی است; پاسخ داده شد و نظریه «تشابه مکانیکی زن و مرد» مورد نقد قرار گرفت .

پاسخ(قسمت چهارم)

در این شماره سعی بر آن است تا تفاوت های ساختاری و تشریعی

زن و مرد مورد توجه واقع شود و از آن جا که یکی از مهم ترین برنـامه های فمینیست ها دگرگونی در ساختار خانواده و سوق دادن زنان به مشاغل عمومی و تضعیف نقش ویژه مادران در نهاد خانواده است; عملکرد فمینیست ها در این زمینه و بی اعتنایی فمینیسم به نهاد «اخلاق مورد نقد و بررسی قرار گیرد:

تفاوت های ساختاری زن و مرد

این بحث سابقه ای حـداقل ۲۴۰۰ سـاله دارد . افلاطون با اعتراف به ناتوان تر بودن نیروهای جسـمی و روحی و عقلی زنان، این تفاوت ها را کمی دانسـته، مدعی بود زنان و مردان اسـتعدادهای مشابه دارند و زنان می توانند وظایف مردان را عهده دار شوند و از همان اختیارات بهره منـد گردنـد . بر خلاف وی، شاگردش ارسـطو معتقـد بود نوع اسـتعدادهای زن و مرد متفاوت است و وظـایفی که قـانون خلقت به عهـده هر یـک از آن هـا گذاشـته و حقوقی که برای آن هـا خواسـته، در بسـیاری قسـمت ها با هم تفاوت اصولی دارد . (۱)

پروفسور «ریک ، روان شـناس مشـهور امریکایی که سالیان دراز به جست و جو در احوال زن و مرد پرداخته، می گویـد: «دنیای مرد با دنیای زن به کلی فرق می کند . اگر زن نمی تواند مانند مرد فکر کند یا عمل نماید، از این رو است . . . زن و مرد جسـم های متفاوت دارند . علاوه بر این احساس این دو موجود، هیچ وقت مثل هم نخواهد بود و هیچ گاه یک جور در مقابل حوادث و اتفاقات عکس العمل نشان نمی دهند . زن و مرد بنا به مقتضـیات جنسی رسمی خود، به طور متفاوت عمل می کنند و درست مثل دو ستاره روی دو مدار مختلف حرکت می کنند

. آن ها می توانند همدیگر را بفهمند و مکمل یکدیگر باشند؛ ولی هیچ گاه یکی نمی شوند؛ و به همین دلیل است که زن و مرد می توانند با هم زندگی کنند، عاشق یکدیگر شوند و از صفات و اخلاق یکدیگر خسته و ناراحت نشوند .» (۲)

خانم «کلیودالسون می گوید: «به عنوان یک زن روان شناس بزرگ ترین علاقه ام مطالعه روحیه مردها است . چندی پیش به من ماموریت داده شد که تحقیقاتی درباره عوامل روانی زن و مرد به عمل آورم . به این نتیجه رسیده ام . . . خانم ها تابع احساسات و آقایان تابع عقل هستند . بسیار دیده شده که خانم ها از لحاظ هوش نه فقط با مردان برابری می کنند بلکه گاهی در این زمینه از آن ها برتر هستند . نقطه ضعف خانم ها (۳) فقط احساسات شدید آن ها است . مردان همیشه عملی تر فکر می کنند، بهتر قضاوت می کنند، سازمان دهنده بهتری هستند و بهتر هدایت می کنند . پس برتری روحی مردان بر زنان (۴) چیزی است که طراح آن طبیعت است . هر قدر هم خانم ها بخواهند با این واقعیت مبارزه کنند بی فایده خواهد بود . خانم ها به علت این که حساس تر از آقایان هستند باید این حقیقت را قبول کنند که به نظارت آقایان در زندگی شان احتیاج دارند . . . کارهایی که به تفکر مداوم احتیاج دارد، زن را کسل و خسته می کند .» (۵)

«اتوکلاین برگ نیز، با درست خواندن تفاوت های جسمی و روحی و علائق زن و مرد، بر اساس داده های روان شناسی می نویسد: «زنان بیش تر به کارهای خانه و اشیا و اعمال ذوقی علاقه نشان می دهند و بیش تر مشاغلی را می پسندند که

نیازی به جابه جا شدن در آن ها نباشد و یا کارهایی را دوست می دارند که در آن ها باید مواظبت و دلسوزی بسیاری خرج داد; مانند مواظبت از کودکان و اشخاص عاجز و بینوا . . . . زن ها عموما احساساتی تر از مردان هستند .» (۶)

دکتر «الکسیس کارل ، با عمیق شمردن اختلافات آفرینش زن و مرد، می گوید: «به علت عدم توجه به این نکته اصلی و مهم است که طرفداران نهضت زن فکر می کنند هر دو جنس می توانند یک قسم تعلیم و تربیت یابند و مشاغل و اختیارات و مسؤولیت های یک سان به عهده گیرند . . . زنان باید به بسط مواهب طبیعی خود در جهت سرشت خاص خویش بدون تقلید کورکورانه از مردان بکوشند . وظیفه ایشان در راه تکامل بشریت، خیلی بزرگ تر از مردها است و نبایستی آن را سرسری بگیرند و رها سازند .» (۷)

ملاک تفاوت های تشریعی میان زن و مرد

با توجه به برخی تفاوت های تکوینی زن و مرد که فطری است و عقل و نقل و وجدان عمومی و تحقیقات علمی روان شناسی آن را تایید می کند و با عنایت به آنچه در نقد نظریه تشابه مکانیکی مرد و زن و معیار مشروعیت نظام حقوقی بیان شد، نادرستی دیدگاه فمینیست ها در تفکیک میان جنس (sex) و جنسیت (gender) روشن می شود; زیرا این باور که «هیچ یک از تفاوت های اجتماعی و حقوقی در ویژگی های طبیعی (جنس) زنان نهفته نیست، و همه تفاوت ها محصول روابط فرهنگی - اجتماعی حاکم بر نظام های اجتماعی مردسالار (جنسیت) است و اصولا زنانگی (feminine) و مردانگی (masculine) عنصری فرهنگی و ساخته و پرداخته جامعه است نه امری طبیعی ، (۸) هم

بـا داده هـای علمی (بیولوژیکی، روان شـناختی و) . . . منافـات دارد و هم بـا اصـل عقلی و منطقی بر ضـرورت تنـاسب مقررات حقوقی و تقسیم وظایف و تعیین نقش های اجتماعی با واقعیات تکوینی و ساختار وجودی انسان .

اکنون سؤال این است: این اختلافـات به چه ملاـک منشـا برخی تفـاوت هـای اجتمـاعی و حقوقی می شود؟ همه انسان ها با هم تفاوت هایی دارنـد . قانون گـذار، اگر بخواهـد در مقام وضع قانون همه اختلافات را در نظر بگیرد، کاری غیر عملی و ناممکن است و اگر بخواهد به هر گونه تفاوت و اختلافی بی توجه باشد، خلاف ضـرورت تشریع و تقنین است و مصالح جامعه آن طور که باید، تامین نمی شود; زیرا تشریع باید بر مصالح و مفاسد نفس الامری مبتنی باشد و قواعد و مقررات حقوقی اعتباری صرف نیسـتند . پس آن دسـته از اختلافـات و تفـاوت هـای تکوینی که موجب اختلاـف در مصالـح و مفاسـد نفس الامری شود، منشـا تفـاوت در حقـوق و تکـالیف می گردد، و ایـن امر به حکم «ضـرورت بالقیـاس است; یعنی اگر احکـام و تکـالیف اجتمـاعی با واقعیت ها متناسب باشد و رعایت گردد، سـعادت فرد و جامعه حاصل می شود و چون سـعادت فرد و جامعه مطلوب است، پس بایـد احکام و حقوق و تکالیف بر مصالح و مفاسد واقعی مبتنی باشد و کاملا رعایت گردد . تشـخیص اختلافات و تفاوت هایی که مایه اختلاف در مصالح و مفاسد واقعی می شوند، اختلافات تکوینی ای است که سه ویژ گی داشته باشند:

۱ . دوام و ثبات از آغاز تا پایان عمر انسانی به مقتضای خصلت دائمی بودن قانون

۳ . عمومیت آن در گروه نسبتا وسیعی از مردم

به مقتضای خصلت کلی بودن قانون

قانون برای نوع افراد جامعه وضع می شود نه جمعی محدود . قانون گذاری برای یکایک افراد به طور جداگانه ممکن نیست . البته در مقام عمل و اجرای قانون باید شرایط و اوضاع و احوال افراد در نظر گرفته شود . شاید بسیاری از تفاوت های تکوینی که روان شناسان یا فیزیولوژیست ها و . . . برشمردند، به طور صد در صد در بین تمام زنان و مردان شایع نباشد؛ ولی نوعا چنین است که مثلا ـ زن ها احساساتی ترند و قانون برای نوع افراد وضع می شود . البته اگر در مقام اثبات آشکار شود همان خصلت نوعی «علت تامه جعل یک حکم خاص بوده است، قهرا در موارد خلاف قانون دیگری وضع می شود؛ وگرنه آن را «حکمت می خوانیم و می گوییم حکمت وضع فلان قانون این است و در موارد فقد شرایط، انتفا یا تغییر حکم را اقتضا نمی کند .

۳ . آن اختلاف در کم و کیف و مشارکتی که برای برآوردن نیازهای جامعه ضروری است، مؤثر باشد؛ مثلا رنگ پوست در بازده کار تاثیری ندارد و اگر تعیین دستمزدها صرفا بر اساس بازده کار باشد، ما نمی توانیم در تعیین دستمزد بین کارگر سیاه و سفید فرق بگذاریم؛ ولی چون نهاد قیمومت مستلزم مدیریت و برخورداری از تعقل بیش تر است و یا حضانت مستلزم برخورداری از پشتوانه مالی است و این امور نوعا با مسؤولیت مردان سازگاری دارد، قانون گذار این تکلیف را بر عهده آنان گذارده است؛ همچنان که در سنین خردسالی به ویژه دختران به عاطفه و سرپرستی محبت آمیز و شیر خوردن نیاز بیش تر دارند، حضانت طفل در این سنین با مادر

است; امـا در سـنین بالاـتر که اسـتقلال کودک افزایش یـافته است و به تـامین اقتصادی بیش تر نیاز دارد، مسؤولیت حضانت بر دوش پدر می افتد .

البته تفصـیل و جزئیـات اختلافـات تکوینی و طبیعی زن و مرد و حـدود تـاثیر هر یـک در حوزه درک مـا نمی گنجـد تـا قوانین عادلانه و متناسب وضع کنیم . از این رو، ناگزیر باید به وحی مراجعه کرد . اکثر تبیین ها در توجیه سـر تفاوت احکام با استفاده از داده های مختلف علوم عقلی، روان شناختی و فیزیولوژی و آناتومی نیز از باب حکمت است نه علت . (۹)

«تساوی آری، «تشابه خیر

قرآن کریم می فرمایـد: «خلقکم من نفس واحـده .» (۱۰) رسول اکرم (ص) فرمودنـد: «الناس کلهم سواء کاسـنان المشط; مردم (زن و مرد)ماننـد دندانه های شانه با هم برابرند .» البته لازمه اشتراک زن و مرد در حیثیت و شـرافت انسانی، تشابه صد در صـد آن هـا در حقوق نیست . زن و مرد در حقوق عمومی و حقوق انسـانی برابرنـد; امـا بـا توجه به تفـاوت هـای موجود و غیر قـابل انکار و زوال، تقسـیم کار و وظیفه و اختصاص کارکردی میان آن ها ضـرورت دارد . تساوی غیر از تشابه است . تساوی برابری است و تشـابه یکنواختی . اسـلام هرگز امتیـاز و ترجیـح حقوقی و ارزشـی برای مردان قائـل نیست; البته بـاتوجه به تلازم حق و تکلیف ممکن است به دلیل تکالیف بیش تری که بر عهده مردان گذاشـته، احیانا اختیارات بیش تری نیز قائل شده باشد . اسلام با تساوی حقوق زن ومرد مخالف نیست، با تشابه و یکنواختی حقوق آن ها مخالف است . (۱۱)

نادیده انگاشتن نهاد «خانواده

نادیده گرفتن نهاد اخلاق و

خانواده بدان جهت است که فمینیست ها، بر خلاف فطرت و طبیعت بشری و بدون در نظر گرفتن واقعیت های آفرینش و هدف آن، در پی تشابه و یکنواختی کامل حقوق زن و مردند . این عدم تعادل و افراط، محصول انواع دیگری از افراط و ستم در حق زنان است . راه حل غلط برای مشکلات و مظالم ضد زن، انواعی از ستم را به انواع دیگر تبدیل می کند .

یکی از مهم ترین برنـامه هـای فمینیست هـا دگرگونی در ساختار خانواده و سوق دادن زنان به مشاغل عمومی و تضـعیف نقش ویژه مادران در نهاد خانواده است; به عقیده «سیمون دوبوار» آنچه زن را در قید بندگی نگه می دارد، دو نهاد عمده «ازدواج و «مـادری است . وی نظـام خـانواده را به عنوان رکنی برای حیـات اجتماعی و پرورش انسان های سالم به شـدت مورد حمله قرار داده، ازدواج را نوعی فحشای عمومی! ! و عامل بـدبختی زنان می دانـد و مخالفت با تولیـد مثل و مشـکل رایج روابط را مسائل اساسی جنبش فمینیسم می شمارد . (۱۲) فمینیست های رادیکال چنان تبلیغ می کننـد که ازدواج زن را به موجودی «خانه دار» ، «فرزنـدزا» و مرد را به «نان آور» ، «پـدر» و «من اصـلی تبـدیل می کند و به این دلیل که مردان حتی در نزدیک ترین نوع روابط زنان را زیر سلطه خود در می آورند، زنان باید جدا از مردان زندگی کنند . به همین جهت، نظریه «زوج آزاد» ، آسان ترین راه برای رهـایی از بردگی ازدواج اسـت . نظریـه زوج آزاد، نـوعی همزیسـتی مشـترک میـان زن و مرد است که بر مبنـای آن، هیچ مسؤولیت حقوقی به عهده طرفین نمی آید و بدون در نظر

گرفتن وجوه عاطفی، فقط به نیازهای جنسی پاسخ می دهد . در یک دیدگاه افراطی تر، این نظریه تا همجنس گرایی پیش می رود . (۱۳)

پاسخ(قسمت پنجم)

از جمله موضوعات مورد درخواست گروهی از فمینیست های رادیکال، در چهارمین کنفرانس جهانی زن در پکن، نفی هر گونه تبعیض علیه گرایش های همجنس بازی و انحرافی بود . درخواست پذیرش لفظ گرایش جنسی، (sexualorieintation) که با دفاع مفصل کشورهای طرفدار حمایت از حقوق همجنس بازان مانند کانادا، اتحادیه اروپا و امریکا و اسرائیل و . . . روبه رو شده بود، به دنبال نوعی مشروعیت جهانی بخشیدن به همجنس بازی و ابتذال اخلاقی و فرهنگی غرب بود . سند پیش نویس کنفرانس پکن، بر فردگرایی بیش از خانواده تاکید داشت و نقش های معارض زنان و مردان را در مقابل همراهی و همگامی آنان از خانواده و اجتماع طرح می کرد . با انتشار نخستین پیش نویس سند پکن، واتیکان ضمن رد فضای «فردگرایانه و «ضد خانواده سند، آن را تهدیدی برای بنیان مادر خواند . دانشگاه «الازهر» مصر نیز آن را ضد اسلامی و ضد اخلاقی توصیف کرد . (۱۴)

از طرفی فمینیست های مارکسیست، فعالیت زایشی زنان را نادیده گرفته، زایندگی را روند حیوانی می دانند و چون سرشت انسانی را نه از طریق کار زایشی بلکه از طریق کار تولیدی قابل تغییر می شمارند، می گویند کار زنان ممکن است از نظر اجتماعی ضروری محسوب شود، اما کاملا تاریخی است و از این رو، کاملا انسانی به شمار نمی آید . (۱۵) سوسیال فمینیست ها نیز معتقدند، با آن که زنان همیشه کارهای گوناگون انجام می دهند، اما در تمام طول تاریخ در درجه اول، با کار جنسی

و زایشی خود «مادران تعریف شده اند . با چنین تعاریفی، این واقعیت که مثلا نیمی از کشاورزان جهان زن هستند، در سایه قرار می گیرد . جدا کردن زنان از عرصه تولید و در نظر گرفتن آن ها به عنوان «مادر» ، استثمار زنان را که در جامعه صنعتی شدت یافته بود، گسترش داده است . (۱۶)

نقد و بررسی

ما ضمن رد انحصار کارکرد زنان به «نقش مادر» و «کار در خانه ، و ضرورت حضور ضابطه مند آنان در عرصه های مختلف اجتماعی نهاد خانواده، را نخستین و مهم ترین نهاد تعلیم و تربیت و شکل دهنده ساختار فکری و شخصیتی کودکان می دانیم . بررسی های روان شناختی نشان می دهد ریشه بسیاری از انحرافات و مشکلات عاطفی - روانی کودکان و نوجوانان در خانواده های پر تنش نهفته است . اگر خانواده به جای کانون عشق و صفا کانون خشونت باشد، آنان به بیرون از خانه پناه برده، به علت ویژگی های سنی خود در معرض آسیب های گوناگون قرار می گیرند . از سوی دیگر، کمبود عاطفه به عقده های روحی - روانی می انجامد و زمینه ساز بسیاری از بزهکاری های اجتماعی است . آیا تبدیل نهاد خانواده مبتنی بر رفتار پر از صفا و صمیمیت و رفاقت و عشق به یک نهاد اقتصادی و معامله پایاپای و رقابت زن و مرد در بازار کار، به نفع جامعه و یا حتی به نفع زنان است؟ بی بندو باری و گسترش روز افزون آمار فساد و فحشا در کشورهایی که به بهانه آزادی روابط جنسی نهاد خانواده را تضعیف کردند، در کجا ریشه دارد؟ این که در امریکا تقریبا در هر دو دقیقه یک تجاوز رخ می دهد

و احتمـال همیشـگی تجـاوز زنـدگی تمـام زنان را تحت تاثیر قرار می دهـد، آیا جز به خاطر تغییر نظام ارزشـی و تزلزل خانواده است؟ ۳/۱ کودکـان انگلیس نامشـروعند، یـک میلیـون کـودک بی خانمـان در روسـیه و ۲۰ میلیـون کـودک آواره در جهـان، فروختن کودکان در روسیه و . . . ، بالاترین آمار بهره کشی از کودکان در ایتالیا و ستم های بی شمار دیگر بر زنان و کودکان که عنـاوین و موضوعـات روزنـامه هـا و مجلات است، در کجا ریشه دارد؟ در حالی که طبق آخرین آمارهای منتشـر شـده، در جامعه اسـلامی ما تنها ۱۰درصـد مردم به دادگـاه هـا مراجعه می کننـد و در این میان، با توجه به گوناگونی جرائم، سـهم جرائم خانوادگی بسـیار انـدک است; گرچه متاسـفانه بایـد اذعان کرد به تدریج در سال های اخیر در جامعه اسـلامی ما نیز، به سـبب تهاجم فرهنگی غرب، روند نامطلوبی در حال شکل گرفتن است .

اسـلام، خانواده را هسـته اصـلی جامعه می داند . از این رو، بر استحباب و احیانا وجوب ازدواج، تاکید می ورزد و رفیقه بازی و ارتباطات جنسـی بی قید و شـرط را ممنوع می شمارد . (۱۷) در این راسـتا، حفظ حجاب را واجب، نگاه به نامحرم را محـدود و در صـورت هوس آلود بودن، حرام معرفی می کنـد; (۱۸) چرا که هم به کمـال شخصـی انسان زیان می رسانـد و هم به تزلزل، تضعیف و انهدام خانواده می انجامد . اسلام، برای حفظ انتساب فرزندان به پدر و مادر و جلوگیری از اختلاط انساب و پیدایش فرزندان نامشروع، تعدد همسر را برای زنان جایز ندانسته و به عنوان یک حالت استثنایی و چاره جویی و دوراندیشی واقع بینانه، تعدد زوجات را

برای مردان با رعایت محدودیت ها و شرایطی پذیرفته است . در این آیین، ازدواج موقت که برخلاف نظریه زوج آزاد با تعهد و مسؤولیت همراه است، به عنوان یک ضرورت پذیرفته شده است . نهایت آن که، در زندگی مشترک، اصل بر همدلی و همراهی است و قوانین حقوقی تنها بیانگر مرزهای زندگی است . اگر زندگی خانوادگی را صرفا در چارچوب قوانین حقوقی ترسیم یا تفسیر کنیم، درست مانند این است که چهره یک جامعه را از منظر قوانین جزایی که برای متخلفان وضع شده است، به تصویر بکشیم . اخلاق و حقوق، مکمل یکدیگرند; نه اخلاق و نه حقوق هیچ یک به تنهایی کافی نیست . این دو باید در کنار هم و مکمل هم باشند . به همین جهت اسلام، در کنار قواعد حقوقی، تشکیل خانواده را ایجاد کانونی گرم و محل تسکین خاطر و آرامش و آسایش روحی می داند، «. . . لتسکنوا الیها» . (۱۹) و رابطه زن و شوهر را بر مودت و رحمت استوار می سازد; «. . . و جعل بینکم موده و رحمه .» (۲۰)

پی نوشت:

۱ . نظام حقوق زن در اسلام، شهید مطهری، ص ۱۷۰- ۱۷۲ .

۲ . همان، ص ۱۷۶- ۱۷۸ .

۳ . به نظر ما این نقطه ضعف زنان نیست بلکه هدف خلقت این تفاوت ها را ضروری ساخته است . دانشمند بزرگ، مرحوم «محمد قطب می گوید: اگر زنان بخواهند مادر باشند باید احساساتی و عاطفی باشند . و لازمه بقای نسل آدمی، وجود مادر و روابط جنسی زن و مرد و کارکردهای اختصاصی آنان است .(ر . ک: شبهات حول الاسلام، محمد

قطب، ص ۱۱۲– ۱۱۵).

۴ . «برتری به عنوان یک امتیاز ارزشی، به تفاوت های جسمی و روحی و کارکردهای اختصاصی زن و مرد بستگی ندارد بلکه براساس ایمان و عمل که جامع آن ها تقوا است، مشخص می شود .

۵ . نظام حقوق زن در اسلام، ص ۱۸۳ و ۱۸۴ .

۶ . روان شناسی اجتماعی، اتوکلاینبرگ، ترجمه علی محمد کاردان، ج ۱، ص ۳۱۳ .

۷ . نظام حقوق زن در اسلام، ص ۱۳۱– ۱۶۳ .

۸. Altman Andrew; Op.dit; PP۱۷۹,۲۱۳-۲۱۴.

۹ . فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی، غلامعلی حداد عادل، ص ۶۳ .

۱۰ . نساء (۴): ۱۲۴ .

۱۱ . نظام حقوق زن در اسلام، ص ۱۱۱– ۱۱۳ .

۱۲ . نگاهی به فمینیسم، ص ۱۷ و ۱۸ .

۱۳ . همان .

۱۴ . مجله فرزانه، دوره دوم، ص ۱۳۲– ۱۳۵ .

۱۵ . مجله زنان، شماره ۲۸، ص ۵۲ .

۱۶ . مجله زنان، سال اول، شماره ۱، ص ۴۴ .

۱۷ . نساء (۴): ۲۵; مائده (۵): ۱۰۵ .

۱۸ . نور (۲۴): ۳۰ و ۳۱ .

۱۹ . روم (۳۰): ۲۱ .

۲۰ . همان .

«فمینیسم و بی اعتنایی به نهاد «اخلاق

فمینیسم، فراز یا فرود؟

بخش پایانی

در شماره های پیشین، پس از آشنایی اجمالی با مفهوم فمینیسم و تلقی های مختلف از آن، ریشه ها و زیرساخت های فکری فمینیسم و نمودها و پیامدهای آن بررسی شد و علاوه بر حقوق و تفاوت های ساختاری زن و مرد، مبانی اومانیستی و لیبرالیستی فمینیسم، عملکرد فمینیسم در گستره خانواده و نظریه «تشابه مکانیکی زن و مرد» مورد نقد قرار گرفت . در این شماره

موضوع فمینیسم و بی اعتنایی به نهاد اخلاق بررسی می شود:

اهمیت اخلاق و تزکیه نفس درسلامت انسان ها و جوامع مختلف و نجات آن ها از مشکلات مفاسد اجتماعی، جنگ و خونریزی ها و . . . برکسی پوشیده نیست . هدف مهم بعثت رسول خاتم (ص) نیز تعلیم و تربیت و تتمیم مکارم اخلاقی بوده است . بی تردید اگر انسان بخواهد به سعادت و کمال اخلاقی نائل آید، باید در زندگی از اصولی پیروی کند; و لازمه پیروی از اصول، داشتن روشی معین است . این امر خود مستلزم سیر در یک جهت مشخص و پرهیز از امور موافق با هوس های زودگذر و مباین با هدف زندگانی و اصول پذیرفته شده است . بنابراین، تسلط انسان بر خویشتن و تزکیه نفس، برای تحقق زندگی معقول و انسانی ضرورت دارد; زیرا بشر موجودی متفکر با خواسته های بی نهایت است و اگر برای زندگی اش ضابطه ای نشناسد، خود و جهان را به تباهی می کشاند . در واقع در صحنه اجتماع ، مرز میان حیوان و انسان، اخلاق و رفتارهای شایسته است . در مساله زن و مرد در زندگی معاصر با دو بینش مواجه هستیم . در یک بینش، عقیده بر این است که انسان به خودی خود و بدون توجه به ارزش های الاهی یا قراردادی انسانی اختیار بدنش را دارد . بر اساس بینش اومانیستی و لیبرالیستی، انسان در آزادی جسمی اش هیچ قید و بندی ندارد; هر چه می خواهد می خورد، هر چه می خواهد می نوشد هر چه مایل است می پوشد و با غریزه هایش هر طور می خواهد، بی هیچ مشکلی رفتار می کند . براساس این بینش، دیگر جا و معنای معقولی برای حجاب، عفت

و . . . نمی ماند . اصل بر برهنگی (عدم محدودیت در پوشش یا به واسطه پوشش) است و حجاب حالتی است که انسان در پذیرش یا رد آن آزاد است . با این مبنا، بنیاد اخلاق یا نهاد خانواده سست می گردد .

بر اساس بینش دوم، غرائز بشر، صرفا یک نیاز و مایه تداوم زندگی اش تلقی می شود نه یک ارزش . از این رو، معتقد است این نیاز غریزی باید به نحو معقول و معتدل ارضا شود; زیرا غریزه جنسی انسانیت انسان را تشکیل نمی دهد . بنابراین، باید در محدوده نیازها بررسی شود و شرایط مناسب برای ارضای متوازن و معقول آن فراهم آید . با این نگرش، برای حفظ انسانیت انسان، وجود انضباط و قید و بند عامل مصونیت است نه محدودیت . () در حقیقت در چنین مواردی مساله تعارض «دوآزادی یا «دو قید» با یکدیگر است نه تعارض «آزادی با «قید و محدودیت و ترجیح محدودیت بر آزادی; به عبارت دیگر، مساله تعارض بین «آزادی انسانی و «آزادی حیوانی است . آزادی انسانی مقید است به عقیده، اخلاق و فضیلت، و به حریت و آزادگی انسان می انجامد () . آزادی حیوانی نیز به غرائز و شهوات پایان ناپذیر مقید است و به اسارت نفس و نابودی ارزش ها و استعدادهای انسانی منتهی می شود . انسانی که هیچ حدود و مرزی نمی شناسد و ضابطه ای برای زندگی اش ندارد، در بند خواهش های نفسانی است و به تعبیر حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) به سان اسب چموش افسار گسیخته ای است که تا صاحبش را زمین نزند و به هلاکت نرساند، آرام نمی گیرد . آن که به ندای هوس های نفسانی پاسخ

مثبت می دهد و بدون توجه به نتیجه کار، مطیع آن ها می گردد، از قید مذهب و اخلاق و انسانیت آزاد است; ولی اسیر غرائز به شمار می آید; نیروی مقابله با فریب های نفس را از دست داده است و سقوط و نابودی حقیقت وجودی اش قطعی است .

پاسخ(قسمت ششم)

ناگفته نماند غریزه جنسی یکی از غرائز انسان و یکی از واقعیت های وجودی او است . اسلام هیچ واقعیتی، از جمله غریزه جنسی، را نادیده نگرفته و هرگز بهره مندی از این غریزه را خلاف معنویت و روحانیت ندانسته است . همه محدودیت ها و ممنوعیت هایی که شریعت اسلامی برای غریزه جنسی در نظر گرفته، فقط برای آن است که به این اسب چموش لگام زند و آن را از تازیانه و تحریک بی جای رهگذران حفظ کند تا مبادا به سرکشی روی آورد و به جامعه آسیب رساند . پیامبر اکرم (ص) فرموده است: «نگاه به نامحرم، تیری از تیرهای مسموم شیطان است .» () علی (ع) از روی تواضع به همه جز زنان جوان سلام می کردو در تبیین علت این امر می فرمود: «چون می ترسم در فتنه واقع شوم .» () این دیدگاه با دیدگاه فمینیستی که می گوید، هیچ مکانی به زن یا مرد اختصاص ندارد، آن ها باید دوشادوش یکدیگر در همه جا از محیط آموزشی گرفته تا سینما و پارک و استخر به طور مختلط فعالیت داشته باشند - و احیانا در توجیه آن می گویند این کار به اجتماعی شدن و رشد ما کمک می کند - بسیار فاصله دارد . در شریعت اسلامی ارتباط سالم دختران و پسران ممنوع نیست; اما رفاقت آن ها باهم و اختلاط آن ها با یکدیگر ناپسند

است و مردان و زنان از دوستی براساس شهوت و ارتباط بر قرار کردن با یکدیگر به صراحت نهی شده اند . () گوهر شریف انسانیت جز باطهارت و تقوا و انضباط اخلاقی قابل اکتساب نیست و اباحه گرایی و لیبرالیسم جز تباهی فضائل اخلاقی و ارزش های انسانی رهاوردی ندارد . بدیهی است مساله لزوم دسترسی نوجوانان به اطلاعات جامع در مسائل مربوط به تولیدمثل و بلوغ جنسی که در سراسر متن پیش نویس سند پکن به آن اشاره های متعدد شده - باتوجه به این که این گونه آموزش ها در کشورهای غربی به صورت افسار گسیخته و بدون نظارت خانواده به عنوان مشوق نوجوانان برای برقراری ارتباطات قبل از ازدواج و قبل از رشد فکری و عقلی کافی صورت می گیرد - به تزلزل پایه های اخلاقی جامعه و نابودی ارکان خانواده می انجامد . امروزه، در پرتو گرایش های فمینیستی، بی توجهی به اخلاق، چنان رشد کرده است که جهانگردی سکس به عنوان استراتژی توسعه توسط آژانس های کمک بین المللی پیشنهاد گردید و برای نخستین بار باحمایت و برنامه ریزی بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و آژانس توسعه بین المللی امریکا روبه رو شد . ()

موضوعاتی که از اواخر دهه ۱۹۶۰ از سوی فمینیست ها مطرح شد مانند سقط جنین، رپ، ناهمجنس خواهی اجباری، هرزه نگاری، «فن آوری تولید مثل که اصطلاحا «مادر میانجی () خوانده می شود و سوسیالیسم جنسی و خانواده گسترده به جای خانواده هسته ای و . . . جایی برای تعهدات اخلاقی باقی نگذارده است . اصولا تعهد یعنی محدودیت آزادی، البته محدودیت آزادی؛ حیوانیت و حیوان زیستن . اعطای حق خودداری از تمکین جنسی به زنان در مقابل همسر، همراه

با نارسایی های موجود در خانه و اجتماع موجب شده آثار تجاوزات جنسی به ویژه زنا با محارم به شدت افزایش یابد .

در پایان بایـد یادآور شد، تفکر جدایی اخلاق از دین نیز محصول سـکولاریسم است که بعد از رنسانس مطرح شد . به نظر می رسد، بدون داشـتن عقاید دینی و حداقل اعتقاد به خدا و قیامت، اخلاق بنیانی استوار نخواهد داشت؛ زیرا اگر هدفمندی خلقت به فراموشـی سپرده شود و انسـان خود را آزاد آزاد پنـدارد، هیـچ گـاه احساس گناه نخواهـد کرد . به سـهولت می توان دریافت عفت و فحشا تنها در جوامعی مفهوم ومصداق دارند که در آن ها زناشویی و اختصاص دو همسـر به یکدیگر معنا داشـته باشد . در غیر این صورت نه پاکـدامنی و نه روسپی گری هیـچ کـدام از یکـدیگر تمایز ندارنـد و به صـفات بد و خوب موصوف نمی گردنـد . اصولاـ بر مبنای لیبرالیسم و نیز نسبی گرایی در ارزش ها و اصالت دادن به خواست بشـر به جای مصـلحت (اومانیسم)، برای اخلاـق و ارزش گـذاری (تعـالی وانحطـاط) اخلاقی جایی باقی نمی مانـد . یکی از نویسـندگان غربی بر مبنای لیبرالیسم و اومانیسم می نویسد: () «همجنس بازی مبتنی بر رضایت، کاملا مشـروع بوده و مجازات مرتکبان این عمل شنیع ناروا شمرده می شود؛ زیرا حق همجنس بازی یک حق طبیعی بشـر است و به همان اندازه مقدس و قابل دفاع است که حق پرستش خدای متعال در عقاید مذهبی مقدس و قابل دفاع است . ()

به گفته روان شـناسان «احساس گناه، نتیجه کنش متقابل لـذت و ترس و مبتنی بر لذت های ممنوع است .» این که احساس گناه با مفهوم مذهبی گناه پیوندی بسیار نزدیک

دارد، به هیچ وجه اتفاقی نیست . شخصی که از لذتی ممنوع (مثلا عمل خلاف عفت) بهره مند شد، مرتکب گناه گردیده است و ممکن است از ترس تنبیه (در این زندگی و آن جهان) رنج ببرد . یکی از رسالت های بسیار متنوع مذهب، اهمیت آن به منزله یک منبع ترس و احساس مسؤولیت در گستره اعمال لذت بخش خاصی است که ممکن ست بروز آن به برخوردهای اجتماعی انجامد . بنابراین، احساس گناه به عنوان یک ناظم درونی رفتار عمل می کند . () بنیان اخلاق بر احساس مسؤولیت استوار است و مسؤولیت هنگامی مفهوم پیدا می کند که در هستی، خدایی و حکمتی و شعوری باشد; وگرنه به گفته منطقی و مهم متفکر بزرگ روسی «داستایفسکی : «اگر خدا نباشد، همه کارها و همه چیز جایز است . این بدان جهت است که غالبا میان خواسته های نفسانی و اصول اخلاقی تضاد وجود دارد . ارضای تمایلات نفسانی فقط با زیر پا نهادن اصول اخلاقی میسر است و رعایت اصول اخلاقی مستلزم تحمل محرومیت ها و ناگواری ها و چشم پوشی از لذت ها است . در این صورت، انسان های فاقد باورهای دینی و دارای تفکر اومانیستی یا اگزیستانسیالیستی و اباحه گرایی لیبرالیستی به چه دلیل به این محرومیت ها تن در دهند؟ ! به عبارت دیگر، ضمانت های اخلاقی و قانونی عامل عمده پیشرفت تمدن انسانی است; اما اخلاق و قانون بدون دین مانند آتشی در دور دست است که روشنی نمی بخشد; () و این است واقعیت کلام «فوکو» ، فیلسوف پست مدرن قرن بیستم، که می گوید: «به دنبال مرگ خداوند در قرن نوزدهم، بشر نیز در قرن بیستم مرد» . () بحران هویت

جوانان و گسترش اعتیاد و بزهکاری های اجتماعی در همین امر ریشه دارد .

«پل والری ادیب و متفکر فرانسوی می گوید: «بحران تمدن غرب، در فقدان نظامی مشخص برای زیستن و اندیشیدن است . و شاعر معروف آمریکایی «تی . اس . الیوت «ظهور انسان میان تهی را از ویژگی های مهم انسان عصر مدرن می داند . این بدان جهت است که فرهنگ ماتریالیستی غرب و نیز اندیشه مدرنیته مذهب را امری سلیقه ای و دل خواه می داند و انسان را به کلی بریده از مبدا و معاد تفسیر می کند .

در جامعه سنتی، مذهب تصویری کلی از جهان را در اختیار فرد می گذارد و توجیه نهایی رفتار اخلاقی به عهده جهان بینی مذهبی است . در دنیای مدرن، مذهب مرجع نهایی نیست و به جای آن علم بر این مسند نشسته است . پی آمد قطعی رد تفسیر مذهبی از جهان و پذیرش تفسیر علمی بی گمان تهی شدن زندگی از معنا، بی هدف نمودن هستی، توجیه ناپذیری ارزش ها و در نتیجه پیروزی نیهیلیسم است . به گمان نیچه، نیهیلیسم سرنوشت محتوم دنیای مدرن به شمار می آید . ()

بنابراین، بر مبنای نظریات اومانیستی و لیبرالیستی، اخلاق معنا و جایگاهی معقول ندارد و چنانچه چیزی به نام اخلاق مطرح شود، صرفا در تنظیم روابط مادی و براساس محاسبات مادی است و با کمال انسانی هیچ ارتباطی ندارد . ()

پی نوشت:

۱ . ر . ك: ده گفتار، شهید مطهری، ص ۱۵– ۱۹ .

۲ . علی (ع) درباره تقوا و ضبط نفس می فرمایند «ان تقوی الله مفتاح سداد و دخیره معاد و عتق من کل ملکه و نجاه من کل هلکه

. . .» .(نهج البلاغه، خطبه ۲۳۰)

۳ . النظره سهم مسموم من سهام ابلیس فمن ترکها خوفا من الله، اعطاه الله ایمانا و بعد حلاوته فی قلبه .(علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۰۴، ص ۳۸)

۴ . قال الصادق (ع): کان رسوال الله (ص) یسلم علی النساء و یرددن علیه السلام و کان امیرالمؤمنین (ع) یسلم علی النساء و کان یکره ان یسلم علی الشابه منهن و یقول: اتخوف ان تعجبنی صوتها فیدخل علی اکثر مما اطلب من الاجر .(علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۳۳۵)

۵ . نساء (۴): ۲۵، مائده (۵): ۵ .

۶ . نگاهی به فمینیسم، ص ۴۷ .

۷. Surrogate mother یعنی زنی که در مقال پول حاضر است از راه تلقیح مصنوعی یا به شیوه ای دیگر برای زنی که نازا است، فرزند آورد .

۸. Andrew Altman: Arguing About law, An Introduction to legal philosophy, New york: Wadsworth publishing company, ۱۹۹۶, P.۱۴۶

۹ . Consider again the case of homosexual conduct. persons who find themselves ithhomosexual tendencies reasonably ...

۱۰ . برای اطلاع بیش تر ر . ک: فلسفه اخلاق، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی .

۱۱ . هیجان ها، روبرت پلاچیک، ترجمه محمود رمضان زاده، ص ۱۸۸ و ۱۸۹ .

۱۲ . ر . ک: مسؤولیت و سازندگی، علی صفایی، ص ۲۱– ۲۷; انسان و مذهب، احمد بهشتی، ص ۷۱– ۷۳ .

۱۳ . گذر از مدنیته؟ نیچه، فوکو و لیوتار و دریدا، شاهرخ حقیقی، ص ۲۰ .

۱۴ . همایش تربیت در سیره و کلام امام علی (ع)، نشر تربیت اسلامی، ص ۴۵ .

«برگرفته از شماره های ۳ و ۴ و ۵ و ۶ مجله پرسمان»

لطفا در مورد واژه رئالیسم توضیح دهید.

پرسش

لطفا در مورد واژه رئالیسم توضیح دهید.

پاسخ

رئالیسم (realism) ؛ لغتی فرانسوی است که از ریشه (real) به معنای «واقعی» اخذ شده است. واژه های نظیر حقیقت گرایی، واقعیت گرایی، واقع بینی، حقیقت پرستی، واقع گرایی معادل این اصطلاح در فارسی به شمار می روند.

این اصطلاح که بیشتر در مقابل ایدئالیسم (idealdsm) - به معنای تصویرگرایی، معناگرایی و آرمانگرایی - استعمال می شود از نظر مفهوم دچار پیچیدگی، ابهام و اشتراک معنایی بوده و در حوزه های متعددی نظیر، سیاست، فلسفه، اخلاق، هنر و ادبیات و مباحث زیبایی شناختی، کاربرد دارد. از این رو در هر حوزه، معنایی خاص خود را می طلبد، اما شاید بتوان در یک تعریف کلی و تا حدی متناسب باحوزه های مختلف، چنین گفت: «رئالیسم عبارت است از وضع و حالتی که در آن به اموری که داخل در متن واقع، و خارج از ذهن انگاشته می شود، اهتمام ویژه داده می شود». (فرهنگ واژه ها، عبدالرسول بیات، مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی، ۱۳۸۱، ص ۲۹۰)

جهت آشنایی بیشتر به بررسی کارکرد این اصطلاح در برخی حوزه ها می پردازیم:

الف. رئالیسم در سیاست:

در عرصه سیاسی و اجتماعی رئالیسم کاربرد خاصی و محدودی از واقعیت را در بر دارد. رئالیسم در این عرصه به معنای ارزیابی و عمل همراه با واقع بینی واستفاده از امکانات موجود در جهت حکومت و کسب قدرت و منافع بیشتر است. در این نگرش بر خلاف ایدئالیسم که سیاست را هنر خوب حکومت کردن و بر محور اصول اخلاق و متعالی انسانی می داند، حکومت کردن به هر شکل ممکن تجویز می شود. و یک انسان معقول سیاسی را یک عمل گرا (pragmatist)ی تمام عیار می داند. متأسفانه در جهان سیاست، که بیشتر، نگرشهای

مـادی و سـکولار حـاکم است، پیرو توصـیه هـای نیکولو ماکیـاولی - به عنوان یک رئالیست افراطی - بیشتر سـیاست مـداران و دولتمردان، بر طبق این اصول و اندیشه های واقع گرایانه اش می کند.

اما از دیـدگاه مکاتب الهی، هر چند توجه به واقعیات اصـلی مهم بوده، اما به هیچ وجه کافی و تعیین کننده خط و مشـی و رفتار سیاسـی نمی توانـد باشـد، زیرا رئـالیسم مبتنی بر عقلانیت سـکولار و ابزاری، توانایی شـناخت تمامی واقعیات این جهان، و ابعاد وجودی انسان و مصالح واقعی آن را نداشـته، و تنها این مهم از عهده وحی الهی و خداوند متعال که به همه ابعاد وجودی انسان و نیز کمـالی او و رابطه انسـان بـا جهـان و مصالـح واقعی او علم کامل دارد، ساخته است. از این رو حکومت دینی، آموزه های اصـیل دینی را در مرتبه ای بالاتر از قدرت و سـیاست دانسـته و ضمن توجه به واقعیات موجود و شرایط محیطی و منافع ملی و... آرمان گرایی واقع بینانه را ملاک عمل خود قرار می دهد.

ب. رئالیسم در فلسفه:

مفهوم رایج اصطلاح رئالیسم فلسفه این است که: «هستی اشیاء، مستقل از شناخت و ادراک و ذهن اشخاص است.» اساساً چه ما به عنوان فاعل شناسا (سوژه) به شناخت اشیاء اقدام کنیم و چه اقدام نکنیم - و اساساً چه چیزی به نام ذهن و فاعل شناسند وجود داشـته باشـد، یـا نه - جهان خارج بر سر جای خود وجود واقعی عینی دارد. در مقابل این تفکر، ایـدئالیسم قراردارد و به معنای تحویل تمام واقعیت به اندیشه وصور ذهنی یا به عبارتی به فاعل شناساست. (ر.ک: همان، ص ۲۹۳-۲۹۰)

فلسفه اسلامی از بعضی جهات در رده فلسفه های رئالیستی جای

می گیرد (اصول فلسفه و روش رئالیسم، علامه محمد حسین طباطبایی، انتشارات صدرا) و از جهت مقدم کردن حقیقت غیر مادی بر ماده، به یک معنا از فلسفه های ایدئالیستی محسوب می شود. (فرهنگ واژه ها، همان، ص ۵۶)

ج. رئالیسم در هنر و ادبیات:

به موجب آن طبیعت و سایر مظاهر طبیعی باید با تمام زشتی ها و زیبایی هایش در هر اثر هنری نمودار گردد. به طور کلی پیروان این مکتب معتقدند که هنر بیان مستقیم واقعیات و تجربه و تحلیل علل آن می باشد. این روش، دخالت، عواطف و احساس را در خلق اثر نهی می کند و در مقابل «رمانتیسم» که بر تخیلات و احساسات استوار است، قرار می گیرد.

رئالیسم بر خلاف رومانتیسم، مکتبی است «اوبژکتیو» [برونی ، و نویسنده رئالیست هنگام آفریدن اثر بیشتر تماشاگر است و افکار و احساسات خود را در جریان داستان ظاهر نمی سازد. (لغت نامه دهخدا).

از پیشوایان بزرگ این سبک در ادبیات باید در فرانسه «بالزاک» را نام برد که در نیمه دوم قرن نوزدهم م. با نوشتن «کمدی انسانی» پیشوای مسلم نویسندگان رئالیست به شمار آمد. (مکتب های ادبی، رضا سید حسینی، صص ۱۱۹-۱۳۷ و شاهکار نثر فصیح فارسی، سعید نفیسی). منتسل، دگا، تولستوی و... از دیگر افراد شاخص این مکتب هستند.

در ادب پارسی شیوه هایی به نام سبک خراسانی و عراقی و...، نظیر این روش، محسوب می گردند.

سور رئالیسم (msilaerruS) نهضتی هنری است که در قرن بیستم پدید آمد. این جریان می کوشد مطاوی ((خفایای ذهن)) (dmiM suoicnocbuS) را از طریق دیدن امور و وقایع در خواب نمایش دهد. اولین سور رئالیست ها شعرای فرانسوی و نماد گرایانی (stsylobmyS) بودند که در پی بیان افکار خارج از

چارچوب های عقلانی سازی anoitoR (noitazil) و ارزش های سنتی هنر بودند . rdA . fxO ... .msilaerruS . L

معنای واژگان لیبرالیسم ، مارکسیسم و دمکراسی چیست ؟

پرسش

معنای واژگان لیبرالیسم ، مارکسیسم و دمکراسی چیست ؟

پاسخ

دمکراسی: واژه ای با ریشه یونانی است، مراد از آن در فرهنگ سیاسی - اجتماعی امروز، حکومت مردم است ووجهه مشخص آن حکومت اکثریت بر اقلیت و به رسمیت شناختن آزادی ها و حقوق مساوی افراد با یکدیگراست.

لیبرالیسم: این واژه در اصل، یعنی در دوره مبارزه بورژوازی صنعتی علیه اشرافیت فئودالی و لیبرال به کسی اطلاق می شد که درجناح معتدل بورژوازی قرار داشت و طرفدار آزادی از قید و بندهای اقتصادی و اجتماعی عصر فئودالیسم، آزادی اقتصادی و آزادی های فردی بود. اکنون معمولاً به کسی لیبرال می گویند که از نظر اقتصادی موافق عدم دخالت یاکاهش نظارت دولت در فعالیت های اقتصادی و به بیان دیگر، طرفدار اقتصاد اجتماعی مبتنی بر بازار و محدود کردن قدرت انحصارات اقتصادی است و از نظر سیاسی موافق حکومت پارلمانی (پارلمانتاریسم) و آزادی های فردی.لیبرال ها با هر شکلی از سوسیالیسم و برنامه ریزی دولتی مخالفند و به سرمایه داری انحصاری نیز گرایش ندارند. درادبیات سیاسی چپ، لیبرال به کسی اطلاق می شود که طرفدار آشتی طلبی غیر اصولی به ضرر اندیشه های مارکسیستی، نرمش بیجا در مقابل خطا، رفتار غیر اصولی، سازش کاری و ریا کاری می باشد. به نظر مائو، رفتارلیبرالیستی به اشکال زیر ظاهر می شود:

۱- در مقابل اشتباه شخص آشنا از بحث اصولی با او سرباز زدن و برای حفظ صلح و دوستی کارها را به حال خود رها کردن و با آنها به طور سطحی برخورد کردن.

۲- در غیاب و پشت سر افراد ازآنها انتقاد کردن و در حضورشان سکوت کردن، از صحبت در جلسات خودداری نمودن، ولی پس از جلسه پرحرفی کردن.

۳- هر کاری که به شخص

خود مربوط نباشد به دست پیشامد سپردن.

۴- از تشکیلات توقعات بیجا داشتن،ولی از انضباط تشکیلاتی بویی نبردن.

۵- به جای بحث منطقی در مورد امور مختلف، به حملات شخصی توسل جستن و دعوا راه انداختن.

۶- برخورد نکردن با نظریات نادرست.

۷- بی توجهی به مسائل توده ها و در برابرمتجاوزان به حقوق توده ها ساکت نشستن.

۸- سرسری انجام دادن کارها.

۹- نازیدن به سابقه انقلابی خود.

۱۰- پی بردن به اشتباهات خود و رفع نکردن آنها.

مارکسیسم: واژه مارکسیسم از نام کارل مارکس (۱۸۸۳ - ۱۸۱۸)، بنیان گزار سوسیالیسم علمی گرفته شده و عبارت است از مجموعه نظریات و آموزش های فلسفی و سیاسی و اقتصادی مارکس و فردریک انگلس (۱۸۹۵ - ۱۸۲۰). این مکتب، قدرت های مادی تولید و مبارزه طبقاتی را نیروهای بنیادی فعال در تاریخ می داند. مطلب اساسی درمارکسیسم، مدلل کردن نقش و رسالت تاریخی پرولتاریا به عنوان سازنده جامعه بدون طبقه کمونیستی است.مارکسیسم بر بنیاد فلسفی ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی قرار دارد.

نظریه ارزش اضافی (تفاوت مزد کارگرو ارزش کالایی که طی یک دوره معین تولید می شود)

ماتریالیسم تاریخی (اعتقاد به اینکه نظام اجتماع بر پایه شرایطاقتصادی قرار دارد و تولید مادی نقش تعیین کننده را در تکامل آن ایفا می کند و زندگی فرهنگی نیز انعکاسی از نظام اقتصادی جامعه است)

،و مبارزه طبقاتی (تاریخ کلیه جوامع انسانی که پدید آمده اند تاریخ مبارزه طبقاتی است که گاهی پنهان و گاهی آشکار ادامه یافته است)

، رابطه متقابل استثمار و مالکیت، نفی دولت (نهاد زورگوی اجتماعی متعلق بهدوران روابط و کشمکش های طبقاتی که با از میان رفتن طبقات اجتماعی علت وجودی آن نیز از بین می رود)

، انقلاب(انقلاب دموکراتیک یا بورژوا - دموکراتیک و انقلاب

سوسیالیستی)

و دیکتاتوری پرولتاریا از جمله اختصاصات مارکسیسم شمرده می شوند.

فرق رژیم با حکومت چیست؟

پرسش

فرق رژیم با حکومت چیست؟

پاسخ

هر چند در ادبیات سیاسی رایج و عرف متداول در جامعه معمولاـ بین این دو واژه تفاوتی قائل نشده و هر کدام را به جای دیگری به کار می برند اما از دیدگاه علمی و کارشناسان بین این دو تفاوت های اساسی وجود دارد. برای روشن تر شدن موضوع لازم است تعریفی از رژیم ارائه و در ضمن آن به مقایسه و بیان نکات تفاوت آن با حکومت بپردازیم:

تعریف رژیم Regime:

اصطلاحی فرانسوی است که از واژه لاتین Regimen به معنای عمل هدایت کردن گرفته شده است و بیانگر اندیشه هدایت، حکومت، شیوه رهبری خویشتن و یا رهبری شدن و نیز به معنی تحقق عملی و تاریخی یک نظام خاص است. (ر.ک: درآمدی بر دایره المعارف علوم اجتماعی، باقر ساروخانی، انتشارات کیهان، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۶۷۴)

رژیم به انواع متفاوت سیاسی، اقتصادی و ... تقسیم می شود از آنجا که به نظر می رسد منظور شما از رژیم ، رژیم سیاسی است لذا نکاتی را در تبیین ماهیت این نوع رژیم بیان می نماییم: رژیم سیاسی مجموعه ای از نهادهای سیاسی تلفیق یافته و همگن شده در محدوده دولت _کشور و در زمان معینی است. که همراه با دگرگونی های کمی و کیفی جامعه، راه تکامل می سپرند و گاهی نیز در مسیر عملکرد خود تغییر محتوا و مفهوم می دهند.

چنین برداشتی از مفهوم رژیم سیاسی رنگ و بوی «حقوقی» صرف دارد و در این صورت است که مهفوم رژیم سیاسی با مفهوم «شکل حکومت» یکی پنداشته می شود. در حالی که رژیم سیاسی علاوه بر عنصر حقوقی از معیارهای «جامعه

شناسـی» ، «اقتصـادی» و «ایـدئولوژیک» نیز بهره می جویـد؛ زیرا هر رژیـم سیاسـی مجمـوعه ای همگـن و مرکب از دو دسـته از عوامل است:

الف. عامل ایسـتا: یعنی آنگونه نهادهایی که مورد مطالعه حقوق اساسـی است که صـرف وجود آنها در قوانین اساسی کشور به آنها خصلت ثابت و مداوم می بخشد. مانند نهادهای قانونگذاری ، اجرایی یا قضایی (عوامل حقوقی)

ب. عوامل پویا: که عبارت است از ساختارهای اقتصادی و اجتماعی و مردمی و سـطح توسـعه و نظایر آنها. که هم برون حقوقی انـد و هم در تحول و دگرگونی مـداوم و مسـتمر. (بایسـته هـای حقوق اساسـی، ابوالفضل قاضـی، نشـر دادگستر، ۱۳۷۵، صص ۱۰۵_۱۰۷)

نتیجه آنکه مفهوم حکومت با نهادهای سیاسی و عنصر حقوقی ایستا در ارتباط است اما مفهوم رژیم سیاسی علاوه بر این عناصر حقوقی با عناصر غیرحقوقی که مدام در تغییر و تحولند نیز در ارتباط است.

بسم الله الرحمن الرحیم

اشاره

با عرض سلام و خسته نباشید دو تا سوال داشتم:

۱. با توجه به نظریه ها و اندیشه های سیاسی مختلف در اسلام و ایران چه وجه مشترکی در این اندیشه ها یافت می شود؟

پرسش

بسم الله الرحمن الرحیم

با عرض سلام و خسته نباشید دو تا سوال داشتم:

۱. با توجه به نظریه ها و اندیشه های سیاسی مختلف در اسلام و ایران چه وجه مشترکی در این اندیشه ها یافت می شود؟

پاسخ

در پاسخ به این سؤال ابتدا لازم است تا منظور خودمان را از اندیشه های سیاسی در اسلام و ایران به طور مشخص بیان نماییم.

الف. اندیشه های سیاسی در ایران

این انـدیشه هـا دارای حـدود بسـیار گسترده ای بوده و از نظر تـاریخی از مقطع قبـل از اسـلام نظیر انـدیشه هـای سیاسـی دوران هخامنشـیان، ساسانیان و ... شـروع شده و تا اندیشه های سیاسی بعد از ورود اسلام به ایران را در بر می گیرد؛ که این اندیشه ها به دو دسته تقسیم می شوند.

۱. انـدیشه های سیاسـی که اندیشـمندان مسـلمان ایران تحت تأثیر آموزه های اسـلامی و تجارب تاریخی از حکومت های ایران قبل از اسلام شکل گرفته است و بر این اساس نظریه پردازی کرده اند نظی...ə...ṣ...ř.......j.......و سیاستنامه نویسی و ...

۲. انـدیشه های سیاسـی که اندیشـمندان ایرانی بـدون تأثیرپذیری از آموزه های اسـلامی و تنها بر اساس الگو برداری از اندیشـه هـای شـرقی و غربی نظیر لیبرالیسم و کمونیسم، بوجود آوردنـد. و یا انـدیشه های سیاسـی که صـرفا مبتنی بر انـدیشه های ایران باستان و با تکیه بر ملی گرایی و ناسیونالیسم افراطی و پان ایرانیسم تکوین یافته اند.

ب. اندیشه های سیاسی اسلام

این انـدیشه ها هم دارای تنوع و گستردگی بسـیاری می باشـند که اگر بخواهیم از نظر منابع تأثیرگذار بر تکوین این اندیشه ها، تقسیم بندی داشته باشیم، باید گفت که به این اعتبار، اندیشه

های اسلامی متأثر از چهار منبع متفاوت می باشند که عبارتند از:

۱. تعالیم و آموزه های اصیل اسلامی (قرآن و سنت)

۲. سنت های حکومتی و ملکداری ایران باستان

۳. فلسفه و به ویژه فلسفه سیاسی یونان باستان

۴. رفتارهای ریشه دار در آداب و باورهای اعراب

بر اساس این منابع، اندیشه های سیاسی زیادی در قالب، فلسفه سیاسی، فقه سیاسی، کلام سیاسی و ... ، تکوین یافته است.

ج. بررسی وجوه مشترک اندیشه های سیاسی در ایران و اسلام

اکنون با توجه به این تنوع و گستردگی که در هر یک از اندیشه های سیاسی در ایران و اسلام وجود دارد، اگر بخواهیم وجوه مشترک ایندو را بررسی نماییم، طبیعتا باید از اندیشه های سیاسی در ایران، سراغ اندیشه هایی رفت که متأثر از آموزه های اسلامی بوده و از اندیشه های اسلامی، اندیشه هایی که متأثر از سنت های حکومتی و ملک داری ایران باستان می باشند، را بررسی نمود، که بیشتر با بررسی آراء اندیشمندان مسلمانی نظیر ماوردی، غزالی، خواجه نظام الملک، فارابی، ابن سینا، خواجه نصیر الدین طوسی و ... حاصل می شود.

از بررسی آراء این اندیشمندان مشخص می شود که از مهمترین وجوه اشتراک بین این دو دسته از اندیشه ها، نظریه پردازی در مورد چگونگی و شکل ساختار حکومت مشروعیت آن و شیوه اداره جامعه است زیرا:

اولا: در اندیشه سیاسی در ایران (باستان و قبل از اسلام) حکومت به وسیله یک فرد و به شیوه سلطنتی مطرح است و از سوی دیگر اندیشه های سیاسی در اسلام نیز به طور کلی حول یک محور تمرکز یافته اند و آن حکومت در قالب خلیفه، امام

و سلطان است.

به عنوان نمونه «گزنفون» در مورد انتخاب کورش در دوره هخامنشیان می نویسد: «کهنسالان قوم انجمن کردند و او را به سالاری سپاهی که می بایست به سرزمین ماد برود برگزیدند...» (ر.ک: نهادها و اندیشه های سیاسی در ایران و اسلام، حمید عنایت، ص ۴۴)

و یا اینکه در زمان اشکانیان نمایندگان خاندان اشکانی و خاندان بزرگ ایران و شورای مغان یا پیشوایان دین متفقا با توجه به وصیت آخرین پادشاه، یکی از افراد خاندان اشکانی را به پادشاهی برمی گزیدند ... و گاه با پیشتاز امپراطوری روم ، شاهنشاهان اشکانی را از سلطنت برکنار می کردند. (همان، ص ۵۷)

ثانیا: یکی از شیوه های گزینش پادشاه یا ولی امر در ایران باستان، دقیقا همانند شیوه گزینشی است که در گزینش برخی خلفاء در اسلام دیده می شود؛ و آن انتخاب حاکم توسط گروهی از نخبگان و بزرگان جامعه است. (ولایت فقیه از دیدگاه اهل سنت، دکتر فاروق صفی زاده، نشر نذیر، ۱۳۷۸، ص ۱۰۳)

ثالثا: در اندیشه سیاسی در ایران، سلطنت و حکومت، حق الهی پادشاه است (خدمات متقابل اسلام و ایران، شهید مطهری، انتشارات صدرا، ۱۳۷۴، ص ۱۲۳) و بر این اساس مشروعیت جنبه الهی پیدا می کند. و در اندیشه سیاسی اسلام خصوصا در تشیع، ملاک مشروعیت حاکم اسلامی، نصب الهی است. هر چند مسائل مانند منشأ این دو نوع مشروعیت _که در نظام اسلامی مبتنی بر ادله عقلی و نقلی مستحکم است ولی در نظام سلطنتی فقط بر اساس سنت ها و باورهای مردم استوار است_ و همچنین شرایط حاکم، کارکردهای حکومت و میزان توجه به مقبولیت مردمی و ... تفاوت های

اساسی وجود دارد. (محمدتقی مصباح یزدی، فلسفه سیاست، ص ۱۲۷ و ۱۷۷)

رابعا: مقوله هایی نظیر، وزارت، شورا و ... ، در هر دو اندیشه یافت می شوند به عنوان نمونه کریستن سن با مقایسه نهاد وزارت در دولت اسلامی و ساسانیان تأکید می کند. منصب وزارت اعظم که خلفای عباسی برقرار کردند. تقلید مستقیم از منصب «وزرگ فرمذار» ساسانیان بود». (آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۷۳ به نقل از: قدرت دانش و مشروعیت در اسلام، داود فیرحی، ص ۱۹۳).

البته در بررسی وجوه اشتراک اندیشه ها، باید به این نکته مهم توجه داشت که گاهی مواقع با اینکه شباهت های ظاهری در برخی مقوله ها وجود دارد ، اما بررسی دقیق مبانی فلسفی و کلامی این مقوله ها، شرایط حاکم، کارویژه ها و اهداف حکومت، نقش مردم و ... اختلافات بنیادین میان آنها را آشکار می سازد. مثلا با اینکه یکی از وجوه اشتراک ظاهری هر دو اندیشه ایران و اسلام، نوع مشروعیت حاکم است ولی بررسی مبانی کلامی و فلسفی هر کدام از این دو مشخص می سازد که مشروعیت الهی امام معصوم(ع) یا ولی فقیه در اندیشه سیاسی اسلام که دارای پشتوانه های عقلی و شرعی بسیار مستحکمی است به هیچ وجه قابل مقایسه با مشروعیت پادشاهان ایرانی که جهت توجیه سلطنت خود و امتناع مردم خود را نماینده خداوند در زمین می دانستند نیست.

در هر صورت موضوع اصلی سؤال تحقیقات گسترده ای می طلبد، که از ظرفیت یک نامه خارج است.

برخی از منابع مفید در این زمینه عبارتند از:

۱. قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام، داود فیرحی، نشر نی، ۱۳۷۸.

۲.

تأملات سیاسی در تفکر اسلامی، موسی نجفی، پژوهشگاه علوم انسانی مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۴.

۳. نهادها و اندیشه های سیاسی در ایران و اسلام، حمید عنایت، انتشارات روزبه، ۱۳۷۷.

۴. دین و دولت در اندیشه اسلامی، محمد سروش، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۸.

۵. فقه سیاسی، عمید زنجانی، نشر نی، ۱۳۷۷.

سلام علیکم...آیا مراجع بزرگ تقلید ما با عقل ابزاری مخالفند که کمتر ما آنها را در رسانه شاهد هستیم!!به عنوان مثال ... آیت الله سیستانی یا آیت الله بهجت فومنی?فکر میکنید دلیلش چیست?امام راحل فرمودند ما با رادیو تلیفیزیون مخالف نیستیم ما با فساد و فحشا مخالف

پرسش

سلام علیکم...آیا مراجع بزرگ تقلید ما با عقل ابزاری مخالفند که کمتر ما آنها را در رسانه شاهد هستیم!!به عنوان مثال ... آیت الله سیستانی یا آیت الله بهجت فومنی?فکر میکنید دلیلش چیست?امام راحل فرمودند ما با رادیو تلیفیزیون مخالف نیستیم ما با فساد و فحشا مخالفیم...متشکرم...

پاسخ

در این باره گفتنی است همه مراجع و بزرگان تنها با فساد مخالفند و استفاده از ابزارها و تکنولوژی را مجاز می دانند اما ظاهر شدن در صفحه تلویزیون به طور معمول یا به جهت مسؤولیت دولتی است و یا به جهت اظهار نظر شهروندی است. که به دنبال آن شهرت و مطرح شدن بیش از پیش وجود دارد. و از آنجا که مراجع مسؤولیت دولتی ندارند و در پی مطرح شدن بیش از پیش نیستند مگر در موارد ضرورت ترجیح می دهند در رسانه های جمعی مطرح نشوند. جهت توضیحات بیشتر توجه شما را به مطالب زیر جلب می کنیم:

نخست، تعریف عقل ابزاری و کاستی های آن شایان توجه است، یکی از مهم ترین خصوصیات دنیای مدرن، عقلانیت آن است که بسیاری از محسنات یا نواقص آن، بر محور آن تحلی می شود، عقلانیت، لایه ها و ابعاد متعددی دارد و هر جامعه، بسته به این از کدام بعد و لایه آن بهره مند شود، فرهنگ و تمدنی خاص پیدا می کند.

آن بخش از عقلانیت که در دنیای مدرن بیش از همه عقل های دیگر (متافیزیکی، عملی، فطری، قدسی، شهودی و ...) فضیلت یافته، چیزی است که از آن به عنوان عقلانیت ابزاری یاد می شود.

چیستی عقل ابزاری

جهت گیری اصلی عقلانیت ابزاری، تسلط آدمی بر طبیعت است.

فرانسیس بیکن با روی کرد به این معنا در کتاب «تو ارغنون» گفت: «که دانایی، توانایی است».

ماکس وبر رفتارهای انسان غربی را که متأثر از غلبه عقلانیت ابزاری است، کنش های عقلانی معطوف به هدف می داند، یعنی رفتارهایی که متوجه هدف های دنیوی قابل دسترسی است. تکنولوژی، صنعت و بوروکراسی از آثار و نتایج غلبه این معنای عقلانیت شمرده شده است. بنابراین رسانه های تصویری، صوتی و ... تنها ابزارهایی از عقلانیت ابزاری می باشند.

سستی های عقل ابزاری

از پایان قرن نوزدهم، به تدریج محدودیت ها و کاستی های عقل ابزاری برای جامعه علمی آشکار شد. و بر همگان روشن شد که عقل ابزاری یارای داوری درباره ارزش ها ندارد.

نکته دیگری که مورد توجه جامعه علمی قرار گرفت، ناتوانی عقل ابزاری از داوری درباره گزاره های متافیزیکی بود.

این نکته نیز از دیرباز مورد توجه بود که واکنش تجربی، تکنولوژی و علم حسی همواره در تار و پود خود، نیازمند گزاره هایی است که از عقل فلسفی و متافیزیکی می گیرد.

جست و جوی حقیقت

پس از شناخت کاستی های عقل ابزاری، به نظر می رسد راه برون رفت از این مشکل ها نفی و انکار عقل ابزاری نیست، بلکه باید عقل ابزاری زیر پوشش مراتب برتر عقل قرار گیرد تا هویتی عقلی و معرفتی پیدا کند و از اقتدار صرف و پوچ انگاری رهایی یابد. به عبارت دیگر، چنانچه صنعت، تکنولوژی و پیشرفت های تجربی تحت سیطره عقل های برتر مانند عقل شهودی و قدسی قرار گیرد کارایی مفیدی برای انسان ها خواهند داشت. (پارسانیا، حمید، مسلمانان، مسیحیت و چالش های مدرنیته، www.baztab.com ۱۳۸۱/۲/۱۷)

مراجع و عقل ابزاری

از

نکـات گذشـته و عمـل کرد مراجع عظـام پیـدا است که اسـلام، عقل ابزاری را انکار و نفی نمی کنـد؛ بلکه خواهان به خـدمت گرفتن آن، تحت سـیطره عقـل قدسـی و شـهودی است، تـا انسـان ها با تکنولوژی، از کمال مطلوب آفرینش خود باز نماننـد، به همین جهت است که مراجع عظام، بهره گیری از تکنولوژی و رسانه های مدرن را درباره پیشبرد اهداف اسـلام لازم می دانند و مخالفت آنان، با بهره گیری نامناسب از آن ابزار است.

همان طور که شما پرسش گر گرامی از حضرت امام نقل کردید، ایشان می فرمایند: «ما با رادیو و تلویزیون مخالف نیستیم ما با فساد و فحشا مخالفیم».

حضـور حضـرت امـام پس از انقلـاب در صـحنه تلویزیون، تشویق به گسـترش آن، زدن سـایت هـای اینترنـتی ماننـد سـایت آل البیت_یکی از پر بیننـده ترین سـایت هـای جهـان تشـیع_ از سوی آیت الله سیسـتانی، و سایت های دیگر از سوی مراجع دیگر، بهره گیری از ابزار جدید مانند فیلم، لوح های فشرده و ... نمونه های اندکی از بهره گیری بزرگان از ابزار مدرن امروزی است.

نتیجه:

۱. مراجع عظام با عقل ابزاری تحت سیطره عقل های برتر مخالفتی ندارند.

۲. تنها راه بهره گیری از عقل ابزاری رسانه های تصویری نیست.

۳. در صورت نیاز و مواقع ضروری از این رسانه نیز، استفاده می شود.

۴. تنها راه اسـتفاده از رسانه تصویری، حضور مستقیم مرجع در آن نیست، بلکه چه بسیار دیده شده که شاگردان مراجع عظام با بهره گیری از رسانه های گوناگون به طرح دیدگاه های آنان پرداخته اند.

۵. روحیه زهد گرایی، دوری از مشهور شدن (شهرت طلبی) و نام و آوازه داشتن

و ... گاهی مانع حضور مستقیم عارفان و وارستگان می شود البته این بزرگواران نیز به گونه های دیگری از همین رسانه ها بهره گرفته و در تبلیغ و ترویج دین می کوشند و فکر نمی کنیم که بهره وری از این رسانه ها لزوما باید بلاواسطه و حضور در صدا و سیما و روزنامه ها باشد. با اذعان به ضرورت بهره گیری از این ابزارها، به شیوه ها و شرایط گوناگون آن تأکید می ورزیم.

جایگاه نگرش طبقاتی در بینش اسلامی چیست؟

پرسش

جایگاه نگرش طبقاتی در بینش اسلامی چیست؟

پاسخ

«طبقه»، گروه و صنف خاصی از جامعه است که جهت گیری های واحد اعتقادی، اقتصادی و فرهنگی دارند. در قرآن کریم، تعابیر گوناگون و فراوانی وجود دارد که حاکی از پذیرش تکثر طبقات و گروه ها است. واژه هایی چون، قوم، امت، ناس، شعوب، قبایل، امم، ولی، کافر، منافق، مشرک، مجاهد، صالح، مفسد، عالم، ظالم، مستکبر، مستضعف، طاغوت، غنی، فقیر، مملوک، حرّ، عبد و... نشانگر قبول تکثر طبقات در جامعه است. نگا: شهیدمطهری، مرتضی، مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی، سه جلد در یک مجلد، مبحث جامعه و تاریخ، ج ۲، ص ۳۵ - ۴۰.

این نگرش، بدین جهت است که اسلام تفاوت انسان ها را به منزله یک واقعیت می پذیرد؛ زیرا انسان ها یا با یکدیگر تفاوت های طبیعی و جبری دارند؛ یعنی، تفاوت های فیزیکی، زیستی و روانی که رفتار خود فرد هیچ گونه تأثیری در آنها ندارد.

همچنین تفاوت هایی در وضع و وظیفه و پایگاه اجتماعی؛ این تفاوت ها نیز یا معلول علل «طبیعی» است، مثلاً فردی بدون اختیار خود در طبقه محروم و فقیر به دنیا آمده است؛ و یا معلول علل «اختیاری» است مثل این که فردی با انتخاب و گزینش و اختیار خویش رفتاری را برگزیند که در نتیجه آن خود را فقیر ساخته و از این رو در طبقه پایین جامعه قرار گرفته است.

اسلام نه تفاوت نوع اول را منکر است و نه تفاوت های نوع دوم را رد می کند. قرآن تفاوت اول را امری کاملاً طبیعی دانسته، آن را به منزله امری در متن نظام خلقت و دستگاه آفرینش تلقی می کند:

صلی الله علیه وسلم و من آیاته خلق السماوات و الأرض و اختلاف ألسنتکم و

ألوانکم إن فی ذلک لآیات للعالمین رحمهما الله روم / ۲۲.«و از نشانه های [قدرت]او آفرینش آسمان ها و زمین و اختلاف زبان های شما و رنگ های شما است. قطعاً در این [امر نیز]برای دانشوران نشانه هایی است».

صلی الله علیه وسلم و من الناس و الدواب و الأنعام مختلف ألوانه رحمهما الله فاطر / ۲۸. «و از مردمان و جانوران و دام ها که رنگهایشان همان گونه مختلف است [پدید آوردیم ».

قرآن کریم تفاوت های نوع دوم را اولاً بستری مناسب برای تقسیم کار و چرخیدن چرخ اجتماع تلقی می کند: صلی الله علیه وسلم أ هم یقسمون رحمت ربک نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوه الدنیا و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا و رحمت ربک خیر مما یجمعون رحمهما الله زخرف / ۳۲.«آیا آنانند که رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟ ما [وسایل]معاش آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده ایم و برخی از آنان را از [نظر]درجات، بالاتر از بعضی [دیگر] قرار داده ایم تا بعضی از آنها بعضی [دیگر] را در خدمت گیرند و رحمت پروردگار تو از آنچه آنان می اندوزند، بهتر است».

ثانیاً تفاوت های اجتماعی و طبقاتی را زمینه ساز آزمایش انسان ها به منزله بزرگ ترین، مهم ترین و کلی ترین و استثناءناپذیرترین سنت های الهی درباره انسان می داند: صلی الله علیه وسلم و هو الذی جعلکم خلائف الأرض و رفع بعضکم فوق بعض درجات لیبلوکم فی ما آتاکم...رحمهما الله انعام / ۱۶۵.«و او است کسی که شما را در زمین جانشین [یکدیگر]قرار داد و بعضی از شما را بر برخی دیگر به درجاتی برتری داد تا شما را در آنچه به شما داده است، بیازماید». نگا: مصباح یزدی، محمدتقی، جامعه و تاریخ از دیدگاه

قرآن، بخش ششم ،ص ۲۵۵ – ۲۷۵.

امـا اسـلام امتیـازات طبقاتی را به کلی لغو نموده و از ارزش انـداخته است. به این معنا که افراد در جامعه اسـلامی با هم برادر و برابرند و هرگز کسی حق ندارد به استناد ثروت یا نیروی دیگری از نیروهای اجتماعی، بر دیگران برتری جوید و آنان را خوار و سبک شـمرده، از آنان فروتنی و کرنش بخواهد؛ یا به واسـطه سـمت مخصوص خود از پاره ای از وظایف سنگین اجتماع معاف شود؛ یا مصونیت پیدا کند و در برابر گناهی که می کند مجازات نشود.

سرپرست جـامعه در اجرای قـوانین و مقررات حکمش نافـذ است و همگی بایـد در مقابـل آن سـر تعظیم فرود آورنـد و احـترام گذارنـد؛ ولی در کارها و اغراض شخصـی خود نبایـد توقع داشـته باشد که دیگران در برابرش سـر فرود آورند، یا هر چه کند، حق اعتراض و خرده گیری به او نداشـته باشـند؛ یـا به پـاس این که سـرپرست و فرمـانروای جماعت است، از پاره ای از وظایف عمومی معاف باشد. همچنین یک فرد ثروتمند نمی تواند ثروت را مایه افتخار خود قرار داده، به پشتیبانی ثروت خود مسـتمندان و زیردسـتان را بکوبد. فرمانروایان جامعه نیز حق ندارند از او طرفداری کرده، هر سخن بیهوده او را بر حقوق مسلّم فقیران مقدم دارند.

خداونـد متعـال می فرمایـد: صـلی الله علیـه وسـلم إنمـا المؤمنـون إخوهرحمهمـا الله حجرات / ۱۰.«در حقیقت مؤمنـان [و ایمـان آورنـدگان به اسـلام]با هم برادرند» و همچنین می فرماید: صـلی الله علیه وسـلم لیس بأمانیکم و لا أمانی أهل الکتاب من یعمل سوءا یجز به و...رحمهما الله نساء / ۱۲۳.«دین خدا تابع آرزوها و خواسته های اهل کتاب و شما نیست؛ هر

کسی کار بد [و خلافی]انجام دهد، در برابر آن کیفر می بیند».

البته یک رشته اختصاصات، مانند اطاعت از پیشوایان دین و احترام به والدین و مانند اینها، در دین اسلام هست که وظایفی است مخصوص به یک طبقه، در برابر طبقه دیگر؛ ولی در این مورد هم کسی که این حکم به نفع او است، نمی تواند بر دیگران برتری جسته، مقام خود را به رخ آنان بکشد.

از آن جا که انسان فطرتاً امتیازطلب است، اسلام بدون این که این غریزه فطری را بکشد، یک مورد عملی برای آن در نظر گرفته است و آن تقوا است. از دیدگاه اسلام، ارزش واقعی از آنِ «پرهیزکاری» است و چون طرف حساب تقوا، خداوند متعال است، این مایه امتیاز هر چه بیشتر شود مزاحمتی برای دیگران پدید نخواهد آورد؛ برخلاف امتیاز طبقاتی که بزرگترین عامل فساد جامعه و نیرومندترین سبب تزاحم افراد و گروه ها می باشد. بر این اساس، در نظر اسلام یک فقیر پرهیزکار بر گروهی ثروتمند ناپرهیزکار برتری دارد؛ و یک زن پرهیزکار از صدها مرد بی بند و بار بهتر است.

چنان که خداوند متعال می فرماید: صلی الله علیه وسلم یا أیها الناس إنا خلقناکم من ذکر و أنثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا إن أکرمکم عند الله أتقاکم رحمهما الله حجرات / ۱۳.«ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله [گروه گروه و دسته دسته]گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید، در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است...» و همچنین می فرماید: صلی الله علیه وسلم...أنی لا أضیع عمل عامل منکم من ذکر أو أنثی

بعضکم...رحمهما الله آل عمران / ۱۹۵.«من عمل هیچ صاحب عملی از شما را از مرد یا زن که همه از یکدیگرید [و از نوع انسانید]تباه نمی کنم».

نا گفته نماند اسلام با ملاحظه این که همه افراد در انسانیت و عضویت اجتماع شریکند و کار و کوشش همگی محترم است، قوانینی وضع نموده که منافع هر کس در سایه آن معین گردد و در این صورت قهراً راه تعدی و کشمکش های اجتماعی خود به خود بسته می شود. این مقررات با در نظر گرفتن مطالب پیش گفته به صورتی تنظیم شده که فاصله طبقات مختلف جامعه را تا آخرین حد ممکن، از میان بردارد و آنها را به یکدیگر نزدیک سازد. از سوی دیگر، اسلام به پیروان خود دستور داده که به نفع اجتماع فکر کنند و از خودخواهی پرهیز کرده، نفع خود را در نفع جامعه اسلامی دیده، ضرر اجتماع را ضرر خود بدانند.

یک فرد مسلمان، باید نخست مسلمان واقعی باشد، سپس تاجر یا کشاورز یا صنعتگر یا کارگر. چنین مسلمانی با این نگرش در هر کار و برای هر تصمیمی، نخست مصالح و منافع اسلام و مسلمانان را در نظر می گیرد، سپس مصلحت خویشتن را. او هرگز به کاری که به ضرر اسلام و مسلمانان است – هر چند به نفع خودش باشد – اقدام نمی نماید.

اسلام، عباداتی چون نماز جماعت، نماز عید فطر و حج را وضع و مقرر فرموده که بهترین وسیله برای رفع اختلافات طبقاتی است، زیرا مؤثرترین راه برای آن که اختلافات طبقاتی ریشه کن شود، از میان بردن بداندیشی به یکدیگر است.

این خاصیت، در پرستش دسته جمعی حضرت حق به وجه کاملی وجود

دارد؛ چرا که فردی که عبادت خدا را با اخلاص انجام می دهد، جز با خدا با کسی سر و کار ندارد. از طرف دیگر، درهای رحمت پروردگار به روی همه باز است و خزانه بی پایان نعمت او تمام شدنی نیست و ساحت قرب او - بی آن که مزاحمتی پدید آید - همگی را به خود می پذیرد؛ لاجرم انس و الفت و مهر و محبت در مردم پدید می آید و این، برای رفع اختلاف ها و کدورت ها و بداندیشی ها وسیله و ابزار مناسبی است. نگا: آموزش دین. همان. ص ۳۸ - ۴۶.

جهانی شدن به چه معنایی است؟

پرسش

جهانی شدن به چه معنایی است؟

پاسخ

به نظر می رسد با همه تعاریفی که از جهانی شدن ارائه شده ، تاکنون تعریف روشن وجامعی از آن ارائه نشده است. زیرا اوّلاً: این پدیده هنوز به حدّ تکامل نهایی خود نرسیده است. ثانیاً: هر کسی در مقام تعریف، بُعدی از ابعاد آن را بازگو کرده است.

در عین حال به برخی از تعاریف اشاره می کنیم:

۱ - برخی جهانی شدن را فرایندی اجتماعی می دانند که در آن قید وبندهای جغرافیایی که بر روابط اجتماعی وفرهنگی سایه افکنده است از بین می رود.

{پاورقی . کشورهای در حال توسعه وسازمان جهانی تجارت. پاورقی}

۲ - برخی دیگر جهانی شدن را به معنای تشدید روابط اجتماعی در سرتاسر جهان می دانند که مکان های دور از هم را چنان به هم مرتبط می سازد که اتفاقات هر محل، زاده حوادثی است که کیلومترها دورتر به وقوع می پیوندد.

{پاورقی . فصلنامه پژوهش وسنجش، شماره ۲۵، ص ۱۲۳. پاورقی}

۳ - هاروی، جهانی شدن را در بردارنده دو مفهوم فشردگی زمان ومکان وکاهش فاصله ها تلقّی می کند.

{پاورقی . جامعه شناسی سیاسی معاصر. پاورقی}

ریشه های تاریخی "جهانی شدن" از چه زمانی است؟

پرسش

ریشه های تاریخی "جهانی شدن" از چه زمانی است؟

پاسخ

ریشه های تاریخی جهانی شدن را می توان به عمق تاریخ بشر مربوط دانست. طبق نظر جامعه شناسان وباستان شناسان، زندگی بشر از زندگی های محدود خانوادگی وانفرادی در جنگل ها وغارها وپناهگاه ها شروع شده وبه تدریج به جمعیّت های عشیره ای وقبیله ای واجتماعات محدود در کنار چشمه ها ورودخانه ها تبدیل شده، بعداً تبدیل به روستاها وواحدهای کوچک شده اند وسپس شهرها تشکیل شده واز شهرها به تدریج کشورها ودولت ها پدید آمده اند. بنابراین، در مجموع، زندگی بشر به سوی جهانی شدن در حرکت است. یعنی هر چه که به پیش می رویم تفرقه ها کم وتجمع ها زیاد می شود. البته این حرکت در قرون اخیر سرعت بیشتر به خود گرفته است، وبا بهره گیری از وسایل جدید ارتباط جمعی حرکت به سوی جهانی شدن شتاب بیشتری خواهد گرفت.

آیا سیطره نهایی جهان با لیبرالیسم است؟

پرسش

آیا سیطره نهایی جهان با لیبرالیسم است؟

پاسخ

در پیشرفت صنعتی وتکنیک بشر شکّی نیست، ولی این بدان معنا نیست که علم به تنهایی می تواند ضامن سعادت بشر وایجاد عدل وداد گردد. علم وتکنیک تنها جنبه مادّیت ومدنیّت انسان را تأمین می کند. لذا اگر در اختیار یک نظام عادل وقانون سالم قرار گیرد سعادت آفرین است.

منشأ انحرافات بشر نادانی در زمینه مادی نیست تا با تمدّن وتکنیک برطرف شود بلکه عوامل دیگر دارد از قبیل:

۱ - غرایز وتمایلات مهار نشده.

۲ - شهوت وغضب.

۳ - افزون طلبی.

۴ - جاه طلبی.

۵ - برتری طلبی.

۶ - لذت طلبی.

۷ - وبالاخره نفس پرستی ونفع پرستی که همه بشر امروز به آن مبتلایند: "حبّ الدنیا رأس کلّ خطیئه". لذا علم، امروزه به

صورت بزرگ ترین دشمن بشر درآمده است. علم چراغ روشنی است که استفاده از آن بستگی به موارد استعمال دارد. علم مانند چراغی است که روغن آن عقل است. علم ابزاری است برای هدف، نه تشخیص دهنده هدف.

ویل دورانت در مقدمه کتاب لذّات فلسفه درباره انسان عصر ماشین می گوید: "ما از نظر ماشین توانگر شده ایم واز نظر مقاصد فقیر".

لذا علم اگر در اختیار حکومت ظالم قرار گیرد آثار وخیمی دارد از آن جمله:

۱ – در راستای نابودی بشر گام بر می دارد.

۲ – تنها درصدد ایجاد رفاه طبقه مرفّه است.

۳ – علم بدون عدالت ضامن زوال ظلم وتعدی از بشر نیست.

مقصود از مسیحیّت صهیونیستی چیست؟

پرسش

مقصود از مسیحیّت صهیونیستی چیست؟

پاسخ

"مسیحیّت صهیونیستی" جریانی است سیاسی، اقتصادی، فرهنگی ونظامی که امروزه با تمام قدرت وبا تکیه بر پیشگویی های آخرالزمان بر اریکه قدرت (در آمریکا وبرخی کشورهای غربی) تکیه زده اند.

این گروه با ادبیاتی کینه توزانه وخصومتی آشکار با فرهنگ شیعی ومهدوی وبا اعلام قریب الوقوع بودن ظهور حضرت مسیح (ع) در اورشلیم سعی در بسیج تمامی قوا علیه کشورهای اسلامی دارد تا به زعم خود همه زمینه های لازم برای ظهور مقدس را فراهم سازد، وموانع بین راه را پیشاپیش از میان بردارد.

"مسیحیت صهیونیستی" با مراجعه به منابع توراتی وایمان به پیشگویی های کتب محرَّف یهودیان، ظهور حضرت عیسی (ع) را مشروط به وقوع جنگی بزرگ، عالم گیر وهسته ای می شناسند ومرکز این جنگ خانمان سوز را هم "منطقه آرماگدون" واقع در فلسطین اشغالی اعلام می کنند. وحسب همین پیشگویی ها وقوع جنگ آرمگدون را هم مشروط به تشکیل اسرائیل بزرگ وتسلط یهودیان بر کلّ سرزمین فلسطین وحتّی فراتر از آن یعنی سوریه وعراق معرفی می کند.

پر واضح است که آنان تمامی حلقه های این زنجیر را به هم متصل کرده اند وآخرین حلقه را هم رفع موانع فراروی اسرائیل یعنی انهدام سرزمین های اسلامی وسرکوب هر گونه حرکت عدالت خواهانه مسلمین وشیعیان وبه ویژه ایران اسلامی می دانند. چنان که حسب همین فرضیه وارد عراق شده واندیشه سلطه بر سوریه، عربستان وایران را در سر می پرورانند، وبا تقویت تمام

عیار اسرائیل مقدمات به اصطلاح جنگ مقدس را فراهم آورده اند.

اپیکوریسم یعنی چه ؟

پرسش

اپیکوریسم یعنی چه ؟

پاسخ

اپیکوریسم مکتبی است که اپیکور (Epikouros) فیلسوف یونانی پایه گذاری کرده بود. در مکتب او لذت غایت مطلوب بشر و خیر مطلق تلقی می شود. ازاین رو مکتب او را «لذت گرایی» می نامند.

اصلاحات چه تعریفی دارد و اصلاحاتی که در کشور مطرح می شود در چه زمینه هایی است ؟

پرسش

اصلاحات چه تعریفی دارد و اصلاحاتی که در کشور مطرح می شود در چه زمینه هایی است ؟

پاسخ

برای پاسخ به این سؤال ابتدا به دو تعریف متفاوت آن در ادبیات اسلامی و در ادبیات سیاسی پرداخته و سپسزمینه ها و اهداف مطرح شدن این اصطلاح را در جامعه مورد بررسی قرار می دهیم و در نهایت برخی از دستاوردهایروند اصلاحات را بیان می داریم:

الف تعریف اصلاحات در ادبیات اسلامی: اصلاح در فرهنگ اسلامی به معنای از میان برداشتن تباهی و نادرستی در محیط اجتماعی می باشد و دارای مؤلفه اساسی است: اول تلاش پی گیر برای درک اسلام با اتکاء به منابع اولیه(کتاب، سنت). دوم تلاش برای تطبیق بین ارزش های دینی و شرایط زندگی در هر عصر و زمانه بنابراین بزرگترین مصلحان جهان پیامبران هستند که طریقه سیر زندگی دنیا و آخرت را به انسان می آموزند، لذا از دیدگاه اسلام و قرآن اصلاح طلب باید در خط انبیا و با تمسک به تعالیم آنان و کتاب الهی به اصلاح جامعه بپردازد. قرآن کریم آیه ۹۰ / هودمی فرماید: «ما اجر اصلاح طلبانی را که با تمسک به کتاب خدا و به پاداشتن نماز در جامعه به اصلاح طلبی می پردازندرا ضایع نمی کنیم» اگر اصلاح طلبی در مسیر دیگری واقع شود از دیدگاه قرآن، افساد است، زیرا هر تحولی را نمی تواندر جهت صلاح جامعه به حساب آورد برخی تغییر و تحولات ظاهرا خدماتی را برای اجتماع به ارمغان می آورد اما درواقع ریشه اجتماع را می خشکاند. اگر اصلاح طلبی از مسیر الهی خارج شد تنها عنوان اصلاح را با خود یدک می کشد ودر واقع موجبات فساد و تباهی جامعه را فراهم می آورد. مهمترین اهدافی

که از سوی مصلحان مسلمان دنبال می شوندعبارت اند:

۱ اصلاح امور دنیوی: مصلحان با تأکید بر پرهیز از شرارت های اجتماعی و مفاسد، ضرورت تعلیم و تربیتصحیح افراد، تحقق نظم اجتماعی، سخت کوشی و وجدان اجتماعی، اصلاح فرهنگی و بالاخره سامان بخشی به امورسیاسی، اجتماعی و اقتصادی، سعی دارند تا جامعه را از عقب ماندگی رهایی بخشیده و وضعیت معیشت و زندگی اجتماعی را بهبود بخشند.

۲ اصلاح تفکر و اندیشه و توجه به مبانی نظری اصلاح.

۳ اصلاح روشی: تأکید بر جایگاه قرآن، سنّت، اجماع و عقل در مقام، استخراج احکام شرعی و ضرورت پایبندی به این منابع از جمله اهداف ارزنده جنبش اصلاح طلبی است که روش (متدولوژی) شناخت اسلامی را از ورودبدعت ها حفظ نموده است.

ب تعریف اصلاحات در ادبیات سیاسی: (Reform): اصلاحات به معنای دگرگونی در جهت تأمین برابری اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و گسترش دامنه اشتراک سیاسی، در جامعه است. اصلاح طلبی، هواداری از سیاست تغییر زندگی اجتماعی، اقتصادی یا سیاسی با روش های ملایم و بدون شتاب می باشد. بر این اساس واژه اصلاحات درمقابل واژه انقلاب(Revolution) می باشد که این دو پدیده از نظر شتاب دامنه و جهت دگرگونی در نظام های سیاسی واجتماعی تفکیک پذیرند. انقلاب به یک دگرگونی سریع، کامل و گاه خشونت آمیز در ارزش ها، ساختار اجتماعی،نهادهای سیاسی، سیاست های حکومتی و رهبری سیاسی اجتماعی اطلاق می شود. اصلاح طلبی از نظر کلی در برابرارتجاع و محافظ کاری از سویی و انقلاب خواهی از سوی دیگر قرار می گیرد. (ر.ک: کتاب دانشنامه سیاسی، داریوش آشوری ص ۷۲).

با در نظر گرفتن این دو تعریف این نکته مشخص می شود که، اصلاح به مفهوم اسلامی با اصلاح به مفهوم رفورم متفاوت می باشند. به عبارت

دیگر اصلاح اعم از رفورم می باشد زیرا از آن حیث که به آرمان های متعالی دین نظر داردشامل و جامع است و حتی انقلاب به عنوان یک روشی اصلاحی قابل تعریف است اصلاح اهداف عالی انقلاب راتعیین می کند و از طرف دیگر مرحله ای از انقلاب است که پس از پیروزی و تحکیم ساختارهای آن، به تدریج کاستی هارا برطرف می سازد.

ج: بررسی زمینه ها و اهداف مطرح شدن اصلاحات در جامعه: همچنانکه گذشت اصل موضوع اصلاح واصلاح طلبی از آموزه های دینی و اسلامی محسوب می شود و از دیدگاه منابع اسلامی در ذات دین قرار دارد و از ارکان هویت دینی است. انقلاب اسلامی ایران هم که الهام گرفته از آموزه های دینی می باشد در ذات و جوهر خویش به اصلاح امر می کند. و این امر پیوسته توسط برخی از مسؤولین نظام، از جمله رهبری مورد تأکید و توجه بوده است. در واقع این یک امر طبیعی است که هر سیستمی برای حفظ بقای خود و ادامه کارکردها و رسیدن به اهداف موردنظر، نیاز به نوعی باز تولید در عناصر معیوب و کارکردهای ناقص خود دارد. در غیر این صورت عناصر وکارکردهای معیوب به تمام سیستم سرایت کرده و کل نظام را مختل می نماید. انقلاب اسلامی ایران که به عنواناصلاح گسترده و فراگیر در کارکردها و در ساختار سیاسی نظام قبل به رهبری حضرت امام(ره) روی داد یک پدیده دفعی نیست، بلکه یک امر تدریجی می باشد، یک مرحله انقلاب که تغییر نظام و ساختار سیاسی رژیم قبل بود، دفعی بود و تمام شد اما تغییر و اصلاح در کارکردها امری تدریجی و در بستر زمان باید روی دهد و تحقق کامل

انقلاب به آن است که بخش های تحول نیافته، اصلاح و کاستی ها برطرف گردند، در انتخابات هفتم ریاست جمهوری، آقای خاتمی شعارهایی از قبیل تحقق جامعه مدنی، کثرت گرایی، آزادی بیان، قانون گرایی و حقوق شهروندی را مطرح کردند و این در حالی بود که مفهوم اصلاحات در ادبیات سیاسی کشور چندان تداول نداشت.

از همان روز اول، مطبوعات خارج از کشور (غربی و شرقی) اصطلاح رفورمیسم را به این حرکت می دادند و آقای خاتمی را به عنوان یک رفورمیست مورد خطاب قرار می دادند دو سال طول کشید که اصطلاح رفورم وارد ادبیات روزنامه ای کشور شد و قرائت های مختلفی از آن صورت گرفت که دو پایگاه را می توان تعریف کرد:

پایگاه اول: مبتنی بر سکولار کردن حکومت است. این قرائت که متعلق به یک الیت خاص و جمعی از روشنفکران کشور که در رقابت های سیاسی میدان دار مفهوم دادن به این کلمه ها شدند. اصلاحات برای اینان پروسه ای است که باید از حکومت اسلام زدایی کرد و برای اصلاحات مفاهیم جنبی مانند کثرت گرایی در قرائت های دینی را مطرح می کنند. پایگاه دوّم، مبتنی بر کارآمدتر کردن حکومت می باشد که ریشه اش استقبال گسترده مردم از آقای خاتمی بودکه مردم دو نکته مهم را در انتخابات بیان کردند یکی تولّای مردم به نظام بود که در انتخابات ارکان آن شرکت کردند ودوم، تقاضای مقداری تحوّل بود می خواستند نظامشان کارآمدتر شود (۱)مقام معظم رهبری اهداف اصلی اصلاحات رامتوجه رفع سه معضل بزرگ فقر، فساد، و تبعیض و بی عدالتی می دانند و با ذکرعینی مجموعه ای گسترده ازنابسامانی های اجتماعی، اقتصادی و اصلاحات را ناظر بر حل این معضلات به شمار می آورند.(۲)

===

۱–(ر.ک: به «پرچمداران اصلاحات» کیهان

ش ۱۶۸۵۹ ص ۲) از نظر ریاست محترم جمهوری، اصلاح گری باید بر پایه های دینداری، معنویت و تقویت نظارت مردم استوار بوده و اصلاح واقعی باید در مبنا و چارچوب بزرگترین دستاورد انقلاب یعنی قانون اساسی باشد

۲-(ر. ك: اطلاعات، ۶/۲/۱۳۷۹ شماره ۲۱۸۹۳) مقام معظم رهبری بر تفکیک میان دو الگوی متفاوت ازاصلاح طلبی تأکید دارند «اصلاحات یا اصلاحات انقلابی و اسلامی و ایمانی است که همه مسؤولان کشور، مردم مؤمن و صاحب نظران با این اصلاحات موافقند و یا اصلاحات آمریکایی است که همه مسؤولان کشور، مردم مؤمن وهمه آحاد هوشیار ملّت با آن مخالفند»، (رهنمودهای مقام معظم رهبری در جمع کارگزاران نظام، ۱۹/۴/۷۹).

دشمنان انقلاب اسلامی به خصوص آمریکا با تجربه مثبتی که از انجام اصلاحات آمریکائی توسط گورباچف درشوروی سابق که منجر به فروپاشی آن شد، داشتند تلاش نمودند تا با تمسک به تبلیغات گسترده و استفاده از عناصرداخل خود و مطبوعات وابسته چنین القاء کنند که این نظام احتیاج به اصلاحات دارد و با سوء استفاده از این شعارتمامی ارکان نظام ج. ا.ا. از قانون اساسی گرفته تا سایر نهادهای انقلابی را مورد هجوم خود قرار داده و انجام اصلاحاتدر ایران را به معنای تکیه بر جمهوریت نظام و کنار گذاشتن اسلامیت نظام ترویج نمودند و با استفاده از فضای بازبوجود آمده از دوم خرداد، استراتژی استحاله تدریجی نظام را از طریق انجام مکانیزم اصلاحات و در نتیجه تغییر درساختار نظام را دنبال کردند ولی این نقشه شوم با تیزبینی دقیق مقام معظم رهبری افشا شد.

ایشان در سخنانی که در ۱۹ تیر ماه ۱۳۷۹ در جمع کارگزاران نظام ایراد نمودند بر این نکته تأکید

فرمودنـد که «مامخالف اصـلاحات نیستیم بلکه اصـلاحات لازم و مطابق نیاز کشور و منطبق بر روح انقلاب و اسـلام می باشد... اگراصـلاح به صورت نو به نو انجام نگیرد نظام فاسـد خواهـد شـد و به بیراهه خواهد رفت اصل اصـلاحات یک کار لازماسـت وبایـد انجـام بگیرد وقتی اصـلاحات انجام نشود برخی از نتایجی که ما امروز با آنها دست بگریبانیم پیش می آیـد،توزیع ثروت ناعادلانه می شود، نوکیسه گان بی رحم بر نظام اقتصادی جامعه مسـلط می شونـد فقر گسترش پیـدا می کندزندگی سـخت می شود و مغزها فرار می کنند...». هدف اصـلی مقام معظم رهبری افشای دست های پنهان و آشـکاریبود که در مرحله مشابه سازی اوضاع ایران با شوروی سابق براساس طرح آمریکا و دقیقا با انگیزه فروپاشی نظامجمهوری اسلامی وارد عمل شده اند.

برای آگاهی بیشتر ر. ک:

۱ اصلاحات و فروپاشی حسن واعظی

۲–فصلنامه کتاب نقد شماره ۱۶

منظور از خودی و غیر خودی چیست ؟

پرسش

منظور از خودی و غیر خودی چیست ؟

پاسخ

– مسئله ی خودی و غیر خودی , همواره در طول تاریـخ انسـان مطرح بوده است و تـا زمـانی که حیات او بر زمین ادامه یابـد و جریان های اعتقادی و سیاسـی متضاد وجود داشـته باشد, تقسیم انسان ها به خودی و غیر خودی از مسائل مهم حیات اعتقادی , اجتمـاعی و سیاسـی آن ها خواهـد بود. بر این اساس , ارائه ی تعریف دقیق از خودی و غیر خودی , ضـروری می باشـد. در این باره تعاریف مختلفی ارائه شـده است : ۱. برخی معتقدند هر کسـی ایرانی است , خودی می باشد. ۲. برخی بر این اعتقادند که هر کس قـانون اساسـی را بپـذیرد, خـودی اسـت . اشـکالاتی کـه این دو تعریـف دارنـد, این است که ایرانی بـودن تعریفی ملی گرایانه است که جز ملیت , معیار دیگری را مورد توجه قرار نـداده است . بر این اساس , دایره ی خودی چنان گسترده می شود که هر ایرانی – گر چه بسـیار پلیـد باشـد, مانند منافقین – خودی محسوب می گردد و هرغیر ایرانی – گر چه از بهترین انسان ها باشد – غیر خودی شـمرده می شود. و پذیرفتن قانون اساسی هم نمی تواند مبنای تعریفی جامع و مانع برای خودی و غیر خودی باشد; زیرا قبول قانون اساسـی برای خودی بودن , کافی نیست . البته اگر کسـی تمام مواد قانون اساسـی را بپذیرد و به آن التزام عملی داشـته باشـد, یکی از ویژ گی هـای خـودی را داراست , امـا حقیقت خـودی بودن در این ویژ گی خلاـصه نمی شود; زیرا ولایت و

فقاهت و احکام اسلامی که در قانون اساسی آمده است , چه جایگاهی برای یک بهایی یا مسلمان بی قید و وابسته به قدرت های بیگانه می تواند داشته باشد و چه اندازه پذیرش آن ها می تواند حقیقت داشته باشد. مناسبت ترین تعریف این است که خودی کسی است که به اسلام اصیل , ولایت فقیه , اندیشه های امام خمینی (ره), رهبری نظام و تبری و مبارزه با دشمنان اسلام و انقلاب , التزام قلبی و عملی داشته باشد. بنابراین تعریف , کسی که هر یک از شرایط ذکر شده را نداشته باشد, غیر خودی است . از این رو, کسی که مسلمان نباشد, یا اسلام او اسلام امریکایی باشد, یا به ولایت فقیه اعتقاد نداشته باشد, یا با اندیشه های امام خمینی (ره) هم سو نباشد, یا از رهبری نظام و ولی فقیه اطاعت نکند و یا سر ستیز و مبارزه با دشمنان اسلام و انقلاب نداشته باشد, غیر خودی است . خلاصه نباید دایره ی خودی را آن قدر فراخ بگیریم که دشمنان در دایره ی خودی ها قرار گیرند و نباید دایره ی آن را آن قدر تنگ کنیم که خودهای ضعیف را از آن خارج نماییم . بحث خودی و غیر خودی , ریشه در عقل و شرع دارد و بر قرآن , روایات , عقل , سیره ی عقلا و فطرت متکی است : ۱. در قرآن کریم , آیات فراوانی وارد شده که انبیا و طرفداران آن ها را از مخالفان جدا کرده و مرز مشخص میان آن ها قرار داده است . قرآن کریم

در سوره ی آل عمران , آیه ی ۱۱۸ می فرماید: ((یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا بطان[2]ا من دونکم لا یائلونکم خبالا"; ای کسانی که ایمان آورده اید! از غیر خود, کسی را به دوستی نگیرید که آن ها از هر گونه شر و فسادی درباره ی شما کوتاهی نمی کنند.)) همچنین در سوره ی فتح , آیه ی ۲۹ می فرماید: ((محمد رسول الله و الذین معه اشدائ علی الکفار رحمائ بینهم ; محمد(ص) فرستاده ی خداست و کسانی که با او می باشند, بر کافران سخت دل و با یک دیگر مهربانند.)) آن چه از آیات قرآن استفاده می شود, این است که اعتقاد به خودی و غیر خودی از ضروریات مسلم همه ی ادیان - از جمله اسلام - است . ۲. در سنت رسول خدا(ص) و ائمه ی معصومین (ع) نیز این تقسیم بندی وجود دارد. پیامبر(ص) و یارانش خودی و سران مشرکین و دوستان و پیروان آن ها غیر خودی بودند. در دوره ی ائمه ی اطهار(ع) نیز مرز بین خودی و غیر خودی به جدی ترین شکل وجود داشت . زندان ها, تبعیدها, آوارگی ها, اسارت ها و شهادت ها گویای مرز خودی و غیر خودی بود. کربلا مظهر تمام عیار مرز خودی و غیر خودی شیعیان با مسلمانان دیگر بود. در زمان ائمه (ع), شیعیان از خودی و غیر خودی با کلمه ی ((نحن)) و ((هوئلائ)) نام می بردند. در زیارت جامعه ی کبیره نیز مضامین فراوانی از قبیل ((فمعکم معکم لا ـ مع غیرکم)); پس با شما, با شما

باشم نه با غیر شما؟؟ وجود دارد که تقسیم خودی و غیر خودی از آن ها استفاده می شود. امام سجاد(ع) فرمود:((من رغب عنالیس منا و من لم یکن معنا فلیس من الاسلام فی شی ئ; کسی که از ما روی گردان باشد, از ما نیست و کسی که با ما نباشد, بهره ای از اسلام ندارد.)), (بحارالانوار, ج ۲۳, ص ۳۱۳). یکی از وظایف الهی برای هر مسلمان , تولی و تبری می باشد که از فروع دهگانه ی دین اسلام می باشد این اصل خود گویای اهمیت تفکیک و مرزبندی خودی از غیر خودی است . ۳. عقل : عقل همواره به جدایی سره از ناسره , دوست از دشمن , حق از باطل و صالح از ناصالح , حکم می کند. از دیدگاه عقل , دفع ضرر محتمل واجب است و مخلوط شدن دوست و دشمن , می تواند خطرناک باشد و موجودیت دوستان را به شدت تهدید کند; از این رو, عقل حکم می کند که دوستان خود را از دشمنان و وابستگان آن ها جدا کنیم تا بتوانیم منافع و مصالح خود را حفظ کرده , خویشتن را از ضربه های دشمن در امان داریم . ۴. سیره ی عقلا: از اول عالم تا حال , سیره ی عملی عقلای عالم , مرزبندی بین خودی و دشمنان و وابستگان آن ها بوده است , به طوری که بخش عظیمی از تاریخ گذشتگان , انعکاس همین مرزبندی هاست . برای شناخت دقیق خودی از غیر خودی لازم است که مردم را به پنج دسته تقسیم کنیم : ۱. خودی ,

۲. طرفداران خودی , ۳. غیر خودی های فعال , ۴. غیرخودی های غیرفعال , ۵. افراد بی تفاوت . خودی ها به اسلام , انقلاب و نظام اسلامی , اندیشه های امام (ره), ولایت فقیه و ولی امر مسلمین و حب و بغض الهی با دوستان و دشمنان , اعتقاد و التزام عملی دارند. بخش قابل توجهی از کشور ما را این گروه تشکیل می دهند که در صورت لزوم می توانند اوضاع نامطلوب را عوض کنند. طرفداران خودی ها کسانی می باشند که به نمودار یاد شده , اعتقاد دارند, اما در صحنه ی عمل وارد نمی شوند. خودی ها را دوست دارند و تائیید می کنند. غیر خودی ها به اصول شش گانه ی خودی معتقد نیستند و اگر فعالیتی بر علیه خودی ها داشته باشند, غیر خودی فعالند. کسانی که مخالف اصول ششگانه ی خودی ها نیستند, اما نسبت به خودی ها و شکست و پیروزی آن ها احساس ندارند, بی تفاوتند; مثل مسلمانانی که عملا" تفاوتی بین حاکمیت شاه و دموکراسی غربی با حاکمیت ولی فقیه قائل نیستند. عوامل پایداری خودی ها را می توان در امور ذیل , خلاصه نمود: ۱. مهربانی با یک دیگر ۲. وحدت ۳. شناخت دوست و دشمن ۴. ارتباط و مذاکره با یک دیگر ۵. ترویج فرهنگ خودی ۶. تطهیر و اصلاح مجموعه ی خودی از افراد ناسالم ۷. حضور در صحنه ها و تصاحب مراکز قدرت در برابر غیر خودی ها ۸. حذف غیر خودی ها از مجموعه ی نظام ۹. استقامت برای حفظ اسلام و مصالح مسلمین در برابر سختی ها

و مشکلات ۱۰. تعـاون و همکـاری و همیاری سازنـده بین نیروهای خودی ((تعاونوا علی البر و التقوی)) ۱۱. مبارزه با دشمنان ((جاهد الکفار و المنافقین)) امام خمینی (ره) می فرماید: ((همیشه با بصـیرت و با چشمانی باز به دشمنان خیره شوید و آنان را آرام نگذاریـد که اگر آرام گذارید لحظه ای آرامتان نمی گذارند)), (صـحیفه ی نور, ج ۲۱, ص ۱۰۹) ۱۲. اطاعت از ولی امر مسـلمین بر اسـاس آیه ی مبـارکه ی ((یا ایها الـذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم)), (نسائ / ۵۹) اصول و اهداف غیر خودی ها را می توان در موارد ذیل خلاصه نمود: ۱. بی اعتنایی به اسلام ۲. ضدیت با اندیشه های امام خمینی (ره) ۳. ولایت گریزی ۴. مخالفت با انقلاب و نظام اصیل اسلامی ۵. پیروی از فرهنگ غرب ۶. حب و بغض غیر الهی . حضرت آیه الله خـامنه ای درباره ی شـناخت خودی از غیر خودی می فرماینـد: ((خودی آن است که دلش برای اسـلام می تپـد. دلش برای انقلاـب می تپـد. به امـام ارادت دارد. برای مردم به صورت حقیقی - نه ادعـایی - احـترام قائـل است . غیر خودی کیست ؟ غیر خـودی کسـی اسـت که دسـتورش را از بیگـانه می گیرد. دلش برای بیگـانه می تپـد. دلش برای برگشـتن آمریکـا می تپـد. غیر خودی آن کسـی است که از اوایل انقلاب , در فکر ایجاد رابطه ی دوستانه با آمریکا بود. به امام اهانت می کرد, اما اگر کسی به دشمنان بیرون از مرز یا هم دستان آن ها اهانت می

کرد, نـاراحت می شـد...)), (سـخنان مقـام معظم رهبری بعـد از حادثه ی کوی دانشـگاه) برای اطلاع بیشتر ر.ک : محمدرضـا اکبری , خودی و غیر خودی , انتشارات پیام عزت

در مورد مکتب های راسیونالیزم و آمپریزم و امانیسم و علم گرایی که به عقیده اکثر متفکران باعث کمرنگی دین در جامعه مدرن ما شده مختصری توضیح دهید.

پرسش

در مورد مکتب هـای راسـیونالیزم و آمپریزم و امـانیسم و علم گرایی که به عقیـده اکثر متفکران بـاعث کمرنگی دین در جـامعه مدرن ما شده مختصری توضیح دهید.

پاسخ

یک – راسیونالیسم:

۱. دربـاره فرآینـد ادراک انسان یا راه دست یابی به علم، دانشـمندان اروپایی به دو دسـته تقسـیم می شونـد: عقلیون و حسـیون. عقلیون بر این باورنـد که، ادراکـات ذهنی بر دو قسم است: یـک دسـته ادراکـاتی است که از راه یکی از حواس، مسـتقیما وارد ذهن شده و دسته دیگر ادراکاتی می باشد که عقل آنها را، از نزد خود ابداع کرده و به دیگر سخن، آنها فطری و خاصیت ذاتی عقل هسـتند. به باور عقلیون، تصورات مزبور جز عقل، هیچ خاسـتگاهی ندارند؛ به گونه ای که این تصورات، پیش از هر حسی و احساسـی برای عقل حاصل بوده و حتی در فرضی که هیچ صورت محسوسی وارد ذهن نشده، باز هم ذهن در نزد خود دارای آنهاست. دکارت که سردسـته این گروه می باشـد، پاره ای از مفاهیم همچون وحدت، بعد، شـکل، حرکت و زمان را برای آنها به عنوان نمونه بیان کرده است. بر پایه دیدگاه عقلیون، عناصـر ساده نخستین عقل بر دو دسـته است: دسته نخست معقولاتی می باشـد که از راه یکی از حواس خـارجی یـا داخلی وارد ذهن شـده و نیروی عقلانـی انسان، از آنها صورت کلی و معقول ساخته است و دسـته دوم معقولاتی است که، فطرت و ذاتی عقل بوده و هیچ گونه اسـتنادی به حس و احساس ندارد. به باور حسـیون، این رویکرد بی معناست چرا که در آغاز، ذهن بسان صفحه سفید و بی نقشی می

باشـد که از راه حواس خـارجی و داخلی، انـدک انـدک نقش هایی را می پـذیرد. در حقیقت، کار عقل تنها تجزیه و ترکیب و سامـان دهی به یافته های وارد شـده به ذهن از طریق حس است . سردسـته این گروه، جان لاک انگلیسـی است (محمـد حسـین طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۲ ، ص ۲۴، صدرا، چاپ هشتم)

۲. در نقـد و بررسـی دو رویکرد یـاد شـده در فرآینـد ادراکات انسان بایـد گفت: دست یابی انسان به علم نه آن گونه است که عقلیون بیـان کرده انـد؛ چرا که افزون بر تجزیه و ترکیب و سامـان دهی به یـافته هـای حسـی عقل دارای کارکرد دیگری به نام اعتبار یا انتزاع می باشـد. به موجب کارکرد مزبور، عقل بـدیهیات اولیه ای را برای ذهن بشـر پدیـد آورده است که کلی ترین و عمومی ترین تصورات آن را تشـکیل می دهنـد. تصور وجود و عـدم، وحـدت و کثرت، وجوب و امکـان از آن جمله است. نیز عقل راه پیـدایش یک سلسـله تصورات دیگر که بعضـی از آنها نیز بـدیهی اولی بوده و برخی جز آن انـد را هموار کرده اسـت مانند مفهوم علیت و معلولیت، جوهر، عرض و... (همان، ص ۲۵).

نیز سـخن آن گونه است که حسـیون پنداشته اند؛ چرا که این فلسفه حسی که اگوست کنت و همچنین سایر سیستم های فلسفی ابراز شـده از سوی فلاسـفه آمپریست حسـی بوده و مانند خود آن، محدود می باشد به گونه ای که از مرزهای توجیه عوارض و ظواهر طبیعت (فنومن ها) تجاوز نمی کند (همان، ج ۱، ص ۴۱).

۳. افزون بر ارزش

دادن به زایش منحصر به فرد معرفت یقین به وسیله عقل، راسیونالیست های قرن هفدهم همچون هابز، اسپینوزا، لایب نیتس و غیره، درباره روح و دگرگونی های آن نیز باورهای خاصی را به میان کشیدند. از جمله مطرح کردند که، برخلاف ادعای ادیان قرون وسطی، همه تغییرات روحی، تحت یک سلسله قوانین ثابت و معین قرار دارند.

به دیگر سخن، روح آزاد نبوده و به خودی خود نمی تواند اثری آشکار کند (همان، ص ۹۷).

با چشم پوشی از مباحث مربوط به این ادعا و درستی یا نادرستی آن، بیان این نکته ضروری است که به هر حال امور روحی ویژگی های خاص خود را داشته و مادی نیست.

دو - آمپریزم:

همچنان که در بررسی اصطلاح پیش یاد آوری شد، آمپریزیم به معنای اصالت تجربه و حس است؛ یعنی تنها منبع شناختی بشر که قابل اعتماد است، داده های حسی و تجربی اوست.

نقد و بررسی: پیداست این نگرش نمی تواند شناخت های بشری را بر پایه ای محکم استوار کند. این امر به دلایل بسیاری است که به چند نمونه اشاره می شود.

۱. بسیاری از پدیده ها و موجودات عالم در تیر رس حس قرار نمی گیرند، از جمله مسایل فرامادی و موجودات مربوط به عالم غیب، از این رو با تکیه به حس و تجربه به عنوان تنها راه شناخت، این بخش از پدیده ها و موجودات، از گردونه شناخت های بشری بیرون می مانند.

۲. بسیاری از شناخت های سرچشمه گرفته از حس و تجربه در روند تکاملی خود دستخوش دگرگونی می شوند، از این رو شناخت های حسی و تجربی نمی توانند به عنوان تنها منبع

شناخت بشری، به حساب آیند.

سه –امانیسم:

در برابر خـدا محوری، ایـن نگرش، اصـالت را بـه انســان داده و در حقیقـت انســان محـوری را زیر بنـا بـه حسـاب می آورد. استدلالشان بر این دیدگاه آن است که انسان اولین موجود شناخته شده در عالم و نیز موجود برتر است (جمیل صلیبا، پیشین، ج ۱، ص ۱۵۹).

این مکتب با نهادن انسان در مرکز تأملات خود، اصالت را به رشـد و شـکوفایی انسان می دهد. به طور کلی اومانیسم در تاریخ غرب، بـا دو قرائت یـا در دو گرایش کلی بروز کرده اسـت. یکی گرایش فردگرا و دیگری گرایش جمع گرا. فرد گرایی که قرائـت غـالب از انسـان گرایی بـوده است، نه تنهـا اصـالت را به انسـان، که به فرد انسـانی می دهـد. در عرصه حیـات سیاسـی و اقتصادی، گرایش جمع گرا معمولا در مکاتب سوسیالیسم و مارکسیسم و گرایش فردگرایانه خصوصا در لیبرالیسم و کاپیتالیسم خود را نشان داده است (عبدالرسول بیات، فرهنگ واژه ها، ص ۴۰).

۲. از نظر تاریخی این جنبش اومانیستی بیشترین هم خود را صـرف گریز از وضعیت حاکم در دوره قرون وسطا و نفوذ کلیسایی قرار داده بود، و چنـدان دغـدغه نظم دادن به اندیشه های خود در چارچوب های علمی و فلسـفی اومانیست ها، بیشتر از اندیشـه هـایی اسـتقبال می نمودنـد که در تقابـل بـا نظام حاکم قرون وسـطایی شـکل می گرفت. آنها مفاهیمی از جمله اختیار و آزادی انسـان را همـواره می سـتودند. طبیعت گرایی، تصــدیق جایگـاه لــذت در زنــدگی اخلاقی، تساهـل و تسامـح دینی از دیگر موضوعاتی بود که به تدریج مورد علاقه اومانیست ها قرار گرفت (همان، ص

۴۲ - ۴۱).

در مجموع از قرن چهاردهم میلادی تا به امروز، اومانیسم در معنای عام خود مؤلفه های زیر را مد نظر داشته است: محوریت انسان و پای بندی به خواست ها و علایق انسانی، اعتقاد به عقل، شک گرایی و روش علمی به عنوان ابزاری تناسب برای کشف حقیقت و ساختن جامعه انسانی، بر شمردن عقل و اختیار به عنوان ابعاد بنیادی وجود انسان، اعتقاد به بنا نهادن اخلاق و جامعه بر مبنای خود مختاری و برابری اخلاقی، اعتقاد به جامعه باز و تکثرگرا، تأکید بر دموکراسی به عنوان بهترین تضمین کننده حقوق انسانی در برابر اقتدار فرمان روایان و سلطه جویی حاکمان، التزام به اصل جدایی نهادهای دینی از دولت، پرورش هنر مذاکره و گفت و گو به عنوان ابزار حل تفاوت و تقابل فهم های گوناگون، اعتقاد به این که تبیین جهان بر پایه واقعیات ماورای طبیعی و توجه به جهان غیر دنیوی برای حل معضلات بشری، تلاشی است برای ضعیف و بی ارزش کردن عقل انسانی. جهان موجودی خود پیدایش و انسان نیز بخشی از همین جهان طبیعت است که براساس یک فرآیند تحولی مداوم پدید آمده است و عقایدی مادی و ضد الهی فراوان دیگر از این قبیل.

نقد و بررسی:

۱. بی تردید، آن گونه که اومانیسم می پندارد، ایمان یگانه حقیقت هستی نیست؛ بلکه خود آفریده ای است که خاستگاه وجود او، حقیقتی برتر از او و تنها حقیقت جهان است.

۲. نگاهی اجمالی به پیشینه مکتب مزبور نشا ن می دهد که همین نگرش انسان گرایانه، در بسیاری از دوران های تاریخی، آنگاه که چیزی را معارض با منافع

خود و به اصطلاح ارزش های انسانی مورد باور خود تشخیص داده، در صدد حذف و نابودی آن برآمده است؛ هر چند دیدگاه مقابل مزبور، نگرش انسان گرایانه دیگری بوده و هر چند به نابودی انسان ها و ارزش های انسانی بینجامد.

۳. در ادیان آسمانی، خصوصا دین اسلام، انسان افزون بر این که از جایگاه ممتاز کرامت انسانی و جانشینی حضرت حق برخوردار است و آسمان و زمین، مسخر او قلمداد شده اند، اما آنچنان در عرصه هستی وا نهاده نیست که غیر مسؤولانه تنها به خود بیندیشد و آنگاه که چیزی را در برابر منافع خود تشخیص داد، آن را ناحق تلقی کند. شأن انسان نیز در تفکر اسلامی، در امور دنیوی محبوس و منحصر نیست؛ بلکه پایگاه و شأن او در ارتباط با مبدأ و معاد و ارزش های اخلاقی معنا می شود (همان، ص ۵۴).

چهار – علم گرایی

۱. رگه های علم گرایی را از قرن هفدهم در اندیشه های جان لاک، لایب نیتس و دیوید هیوم می یابیم. این رویکرد پس از آنها نیز به وسیله دانشمندان دیگر از جمله داروین، دوئم و... دنبال شده است. گالیله و فرانسیس بیکن نیز از جمله کسانی هستند که با حمله به منطق ارسطویی در این میدان گام نهاده اند. گالیله نظریه پردازی جزمی ارسطو را نادرست دانسته و بر این باور بود که چنین فرضیه ای، میان علم و مبانی تجربی آن جدایی می افکند. بیکن نیز به منظور بی اعتبار ساختن فلسفه ارسطو، همت گماشته و اظهار داشت: اولین شرط ضروری روش علمی آن است که فیلسوف طبیعی می بایست خود را

از قید پیش داوری ها و تمایلات قبلی رها سازد. افزون بر نکته مزبور، از جمله اختلافات ارسطو و دو دانشمند مزبور آن بود که ارسطو شناخت طبیعت را به خودی خود یک غایت می دانست در حالی که گالیله و به ویژه فرانس بیکن، هدف تحقیق علمی را به دست آوردن سلطه و اقتدار بر طبیعت می دانستند. جدایی میان علم از یک سو و غایت انگاری الهیات طبیعی از سوی دیگر، از جمله دیدگاه های دیگر بیکن است؛ چرا که وی، تحقیق درباره علل غایی را به جنبه های ارادی رفتار انسانی محدود ساخته و بر این باور بود که جست و جو برای یافتن علت غایی پدیدارهای فیزیکی و زیستی، به بحث های صرفا کلامی منتهی شده و این امر نیز سد راه پیشرفت علم به حساب می آید (جان لازی، درآمدی تاریخی به فلسفه علم، ص ۷۳، ۸۲، ۹۰ و ۹۱).

۲. چشم اندازی به اندیشه های جان لاک، لایب نیتس و دیوید هیوم نیز، زوایای گوناگون علم گرایی را روشن می سازد. لاک بر این نکته پافشاری کرد که حداکثر چیزی که در علم می توان به دست آورد عبارت است از مجموعه ای از تعمیم ها درباره اجتماع و توالی پدیدارها. این تعمیم ها در بهترین حالت، صرفا یک احتمال بوده و کمال مطلوب فیلسوف عقلی مذهب را در حصول معرفت ضروری برآورده نمی سازد. در حقیقت، این امر صرفا به قضاوت و عقیده مربوط است نه به معرفت و یقین. لایب نیتس نیز هر چند در این باره نظر خوش بینانه تری ارایه کرد ولی باز هم پیوند میان

دو قلمرو پدیداری و متافیزیکی، حل ناشده باقی ماند. هیوم نیز امکان دست یابی به معرفتی ضروری درباره طبیعت را انکار کرده و دلیل آن را منحصر دانستن شناخت های بشری درباره امور واقع در شکل انعکاس های حسی دانست. او به همین دلیل تصورات فطری درباره جوهر جسمانی ارایه شده از سوی دکارت را نگرشی خلط آلود عنوان کرد (همان، صفحات ۱۳، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹).

۳. ملاحظه می شود که زیربنای فکری علم گرایی در رگه های تاریخی آن، بر اصالت تجربه یا آمپریسم استوار بوده و همه یافته های دانش بشری را در آموزه های به دست آمده از این طریق، خلاصه می کند. تعبیر هیوم در این باره چنین است «محال است درباره چیزی بیندیشیم که چه با حواس بیرونی یا درونی، آن را حس نکرده ایم» (همان، ص ۱۴۰).

پیداست هیوم در این سخن، هر چند به گونه ای به دریافت های شهودی و درونی میدان داده، ولی آشکارا عقل و استدلال عقلی را از عرصه تلاش فکری بشر بیرون رانده و برای آنها اعتباری قایل نیست.

لطفا در مورد این اصطلاحات توضیح دهید. رئالیسم، سور رئالیسم، کلاسیسم، مارکسیسم، کوبیسم ، ناتورنالیسم، مازوخیسم، کمونیسم، نازیسم، رمانتیسم، امپرسیونیسم، سادیسم فاشیزم و اصطلاحاتی نظیر این ،سمبولیسم با تشکر یک توضیح مختصر و مفید.

پرسش

لطفا در مورد این اصطلاحات توضیح دهید. رئالیسم، سور رئالیسم، کلاسیسم، مارکسیسم، کوبیسم ، ناتورنالیسم، مازوخیسم، کمونیسم، نازیسم، رمانتیسم، امپرسیونیسم، سادیسم فاشیزم و اصطلاحاتی نظیر این ،سمبولیسم با تشکر یک توضیح مختصر و مفید.

پاسخ

رئالیسم (realism) لغتی فرانسوی است که از ریشه (real) به معنای «واقعی» اخذ شده است. واژه های نظیر حقیقت گرایی، واقعیت گرایی، واقع بینی، حقیقت پرستی، واقع گرایی معادل این اصطلاح در فارسی به شمار می روند.

این اصطلاح که بیشتر در مقابل ایدئالیسم (idealdsm) - به معنای تصویرگرایی، معناگرایی و آرمانگرایی - استعمال می شود از نظر مفهوم دچار پیچیدگی، ابهام و اشتراک معنایی بوده و در حوزه های متعددی نظیر، سیاست، فلسفه، اخلاق، هنر و ادبیات و مباحث زیبایی شناختی، کاربرد دارد. از این رو در هر حوزه، معنایی خاص خود را می طلبد، اما شاید بتوان در یک تعریف کلی و تا حدی متناسب باحوزه های مختلف، چنین گفت: «رئالیسم عبارت است از وضع و حالتی که در آن به اموری که داخل در متن واقع، و خارج از ذهن انگاشته می شود، اهتمام ویژه داده می شود». (فرهنگ واژه ها، عبدالرسول بیات، مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی، ۱۳۸۱، ص ۲۹۰)

جهت آشنایی بیشتر به بررسی کارکرد این اصطلاح در برخی حوزه ها می پردازیم:

الف. رئالیسم در سیاست:

در عرصه سیاسی و اجتماعی رئالیسم کاربرد خاصی و محدودی از واقعیت را در بر دارد. رئالیسم در این عرصه به معنای ارزیابی و عمل همراه با واقع بینی واستفاده از امکانات موجود در جهت حکومت و کسب قدرت و منافع بیشتر است. در این نگرش بر خلاف ایدئالیسم که سیاست را هنر خوب حکومت کردن و بر محور اصول اخلاق و متعالی انسانی می داند، حکومت

کردن به هر شکل ممکن تجویز می شود. و یک انسان معقول سیاسی را یک عمل گرا (pragmatist)ی تمام عیار می داند. متأسفانه در جهان سیاست، که بیشتر، نگرشهای مادی و سکولار حاکم است، پیرو توصیه های نیکولو ماکیاولی - به عنوان یک رئالیست افراطی - بیشتر سیاست مداران و دولتمردان، بر طبق این اصول و اندیشه های واقع گرایانه اش می کند.

اما از دیدگاه مکاتب الهی، هر چند توجه به واقعیات اصلی مهم بوده، اما به هیچ وجه کافی و تعیین کننده خط و مشی و رفتار سیاسی نمی تواند باشد، زیرا رئالیسم مبتنی بر عقلانیت سکولار و ابزاری، توانایی شناخت تمامی واقعیات این جهان، و ابعاد وجودی انسان و مصالح واقعی آن را نداشته، و تنها این مهم از عهده وحی الهی و خداوند متعال که به همه ابعاد وجودی انسان و نیز کمالی او و رابطه انسان با جهان و مصالح واقعی او علم کامل دارد، ساخته است. از این رو حکومت دینی، آموزه های اصیل دینی را در مرتبه ای بالاتر از قدرت و سیاست دانسته و ضمن توجه به واقعیات موجود و شرایط محیطی و منافع ملی و... آرمان گرایی واقع بینانه را ملاک عمل خود قرار می دهد.

ب. رئالیسم در فلسفه:

مفهوم رایج اصطلاح رئالیسم فلسفه این است که: «هستی اشیاء، مستقل از شناخت و ادراک و ذهن اشخاص است.» اساساً چه ما به عنوان فاعل شناسا (سوژه) به شناخت اشیاء اقدام کنیم و چه اقدام نکنیم - و اساساً چه چیزی به نام ذهن و فاعل شناسند وجود داشته باشد، یا نه - جهان خارج بر سر جای خود وجود واقعی عینی دارد. در مقابل این تفکر، ایدئالیسم قراردارد و به معنای

تحویل تمام واقعیت به اندیشه وصور ذهنی یا به عبارتی به فاعل شناساست. (ر.ک: همان، ص ۲۹۳-۲۹۰)

فلسـفه اسـلامی از بعضـی جهات در رده فلسفه های رئالیستی جای می گیرد (اصول فلسفه و روش رئالیسم، علامه محمد حسین طباطبایی، انتشارات صدرا) و از جهت مقدم کردن حقیقت غیر مادی بر ماده، به یک معنا از فلسفه های ایدئالیستی محسوب می شود. (فرهنگ واژه ها، همان، ص ۵۶)

ج. رئالیسم در هنر و ادبیات:

به موجب آن طبیعت و سایر مظاهر طبیعی بایـد بـا تمـام زشتی هـا و زیبـایی هـایش در هر اثر هنری نمودار گردد. به طور کلی پیروان این مکتب معتقدنـد که هنر بیـان مسـتقیم واقعیـات و تجربه و تحلیـل علـل آن می باشـد. این روش، دخـالت، عواطـف و احساس را در خلق اثر نهی می کند و در مقابل «رمانتیسم» که بر تخیلات و احساسات استوار است، قرار می گیرد.

رئـالیسم بر خلاـف رومـانتیسم، مکتبی است «اوبژکتیو» [برونی ، و نویسـنده رئـالیست هنگـام آفریـدن اثر بیشتر تماشاگر است و افکار و احساسات خود را در جریان داستان ظاهر نمی سازد. (لغت نامه دهخدا).

از پیشوایـان بزرگ این سـبک در ادبیـات بایـد در فرانسه «بالزاک» را نام برد که در نیمه دوم قرن نوزدهم م. با نوشـتن «کمـدی انسانی» پیشوای مسـلم نویسـندگان رئالیست به شـمار آمد. (مکتب های ادبی، رضا سید حسینی، صص ۱۱۹-۱۳۷ و شاهکار نثر فصیح فارسی، سعید نفیسی). منتسل، دگا، تولستوی و... از دیگر افراد شاخص این مکتب هستند.

در ادب پارسی شیوه هایی به نام سبک خراسانی و عراقی و...، نظیر این روش، محسوب می گردند.

سور رئالیسم (msilaerruS) نهضتی هنری است که در قرن بیستم پدید آمد. این جریان می کوشد مطاوی ((خفایای ذهن)) (dmiM suoicnocbuS) را از طریق

دیدن امور و وقایع در خواب نمایش دهد. اولین سور رئالیست ها شعرای فرانسوی و نماد گرایانی (stsylobmyS) بودند که در پی بیان افکار خارج از چارچوب های عقلانی سازی (anoitoR noitazil) و ارزش های سنتی هنر بودند . fxO . rdA L . msilaerruS. ...

واژه کمونیسم (commuonism) از ریشه لاتین (commons) به معنی اشتراک گرفته شده است کمونیسم از قدیمی ترین مکاتب سیاسی دنیا است در سال ۱۸۴۸ «کارل مارکس» و «فردریک انگلس» در آلمان در سال ۱۸۴۸ با انتشار مانیفستکمونیست حرکت تازه ای در نهضت کمونیسم جهانی به وجود آوردند. از نظر فلسفی و اقتصادی کمونیسم و سوسیالیسم دارای ریشه واحدی هستند و هر دو بر مالکیت عمومی وسائل تولید تکیه می کنند، با این تفاوت که کمونیسم مرحله پیشرفت یا مرحله نهایی سوسیالیسم به شمارمی آید. مارکس در آثار مختلف خود از «مانیفست» کمونیست گرفته تا کتاب «کاپیتال» تاریخ تحولات جهان را بر مبنای ماتریالیسم تاریخی، یا فلسفه مادی دیالکتیکی بیان می کند مارکس تکامل وسایل تولید و نحوه تملک و بهره برداری از این وسایل را زیر بنای تحولات اجتماعیمی داند و تاریخ بشر را به صورت تاریخ جنگهای طبقاتی و منازعه بین ظالم و مظلوم و استثمار کننده و استثمار شونده بررسی و تجزیه و تحلیل می نماید. از نظر مارکس دوره های تاریخی عبارتند از: ۱ کمون اولیه که در این جامعه بدون طبقه هیچ گونه تملک بر وسایل و ابزار تولیدوجود نداشته است، ۲ برده داری ۳ فئودالیه ۴ بورژوازی و سرمایه داری ۵ سوسیالیسم ۶ کمون ثانویه. به طور مختصر می توان اساس تفکر مارکسیستی را در موارد ذیل خلاصه نمود:

الف) اقتصاد تعیین کننده مسیر تاریخ است و

تاریخ جز جنگهای طبقاتی و مبارزه بین گروههاییکه منافع اقتصادی آنها با هم متعارض است چیز دیگری نیست. بر اساس این تعبیر جنگهای طبقاتی در مراحل مختلف تاریخی ابتدا بین بردگان و برده داران، سپس میان فئودالها و «سرف ها» یا دهقانان فقیر و بی زمین و بالاخره بین کارگران و سرمایه داران در می گیرد و سرانجام به پیروزی طبقه کارگر یا پرولتار یا و نفی کامل طبقات اجتماعی منتهی می گردد.

ب) دولتها نقشی جز تأمین طبقه حاکم ندارند و در جوامع سرمایه داری دولت حافظ منافع صاحبان سرمایه ها و استثمار طبقه کارگر است این فشار و استعمار فقط هنگامی خاتمه خواهد یافت که مالکیت خصوصی، به ویژه مالکیت ابزار تولید از میان برداشته شود و طبقه کارگرحکومت را به دست خود بگیرد. و...، (محمود طلوعی، فرهنگ جامع سیاسی، ص ۷۰۳ و ۷۷۹).

با توجه به مطالب گفته شده باز می گردیم به مطالب استاد مطهری که در نقد کتاب «حسین وارث آدم» نوشته دکتر علی شریعتی، نگاشته شده، همچنانکه خود استاد بیان می دارند، این جزوه نوعی توجیه تاریخ است بر اساس نگرشی مادی و ماتریالیسم تاریخی، یعنی نوعیروضه مارکسیستی است برای امام حسین(ع). طبق این جزوه آغاز تاریخ بشر اشتراکیت و برابری است (مرحله کمون اول) سپس نابرابری و حق و باطل بر اساس محوریت اقتصادی و مادی یعنی مالکیت آغاز می گردد و از اینجا جامعه بشر به دو بخش می شود (گروهی برده که هیچ ندارند و گروهی صاحب زمین و وسایل تولید که منجر به پیدایش طبقات می گردد) و... تا اینکه دوباره بعد از گذران مراحل تاریخی، مرحله اشتراک و برابری و جامعه بی طبقه در کمون ثانویه به وجود

می آید. همچنانکه استاد مطهری توضیح می دهند از دیدگاه نویسنده این کتاب همان طور که در ادوار تاریخی مارکسیسم تا زمانی که زیر بنای طبقاتی در جامعه وجود داشته باشد هر گونه تلاش از سوی انقلابیون بی حاصل است، تلاش امام حسین(ع) نیز تعصبی بی حاصل است. امام حسین(ع) هیچ نقشی در تاریخ ندارد زیرا بر اساس نگرشی مادی گرایانه مارکس و دیدگاه جبرگرایانه تاریخی او (ماتریالیسم دیالکتیک: یک مکتب الحادی است که وجود هر گونه نیروی ماوراء الطبیعی را نفی و انکار می کند. ماتریالیسم تاریخی: یا تفسیر تاریخ از نظر فلسفه مادی نیز، سیر تحولات تاریخی را از نظر مادی بررسی می نماید و برای تمامی تحولات جهان در طول تاریخ حتی پیدایش ادیان ریشه های اقتصادی و مادی جست و جو می کند. سیر و روند تاریخ به سوی اشتراکیت و برابری و مساوات و نفی طبقات و حتی نفی دولت یقین تحقق کمون ثانویه است از این دیدگاه مارکسیسم تحقق این مسأله امری حتمی و جبری می باشد وآینده تاریخ جز این نخواهد بود. این نگرش و مبانی آن دارای اشکالات متعددی است.

برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک:

۱ جعفر سبحانی، فلسفه اسلامی و اصول دیالکتیک

۲ سید محمدباقر صدر، اقتصاد ما، ج ۱

۳ سید محمدباقر صدر، انسان معاصر و مشکلات اجتماعی

۴ سید محمدباقر صدر، فلسفه تاریخ در قرآن

۵ شهید مطهری، جامعه و تاریخ

۶ شهید مطهری، نقدی بر مارکسیسم

۷ محمدتقی مصباح، جامعه و تاریخ از دیدگاه قران

نازیسم «nazism» عنوانی است برای نظریه ها، روشها، و شکل حکومت آلمان در دوره آدولف هیتلر، و نیز گاهی همردیف و هم معنای فاشیسم، برای ژیمها و نظریه های همانند در دیگر کشورهای جهان

به کار می رود. کلمه «نازی» علامت اختصاری «حزب ناسیونالسوسیالیست کارگران آلمان» است. اصول نظری این حزب آمیزه ای از فاشیسم ایتالیا، ناسیونالیسم قدیم آلمان و نژاد باوری و سنت ارتش سالاری بود. مهمترین اصلی که نازیسم به فاشیسم ایتالیا افزود نظریه برتری نژاد آریایی و به ویژه نمونه بَرینِ آن، مردم آلمان، یعنی «نژاد سیرور»بود که می بایست بر دیگر نژادها فرمانروایی کند و این را هیتلر نظم نوین جهانی می خواند. در مورد مقایسه حکومت اسلامی و نظام ولایت فقیه با نازیسم تمام آنچه که در این زمینه در مورد توتالیتر فاشیسم گفته شده در اینجا هم حائز اهمیت می باشد، (محمودطلوعی، فرهنگ جامع سیاسی، ص ۸۷۲).

فاشیسم ((msicsaF)) نام نهضت یا حرکتی است که نخستین بار به وسیله موسولینی دیکتاتور ایتالیا در سالهای ۱۹۲۲ تا ۱۹۴۳ در آن کشور به وجود آمد و جریانهای مشابهی مانند نازیسم در آلمان و فلانژیسم در اسپانیا به دنبال آن در همین خط سیر فکری به وجود آمدند. فاشیسم از کلمه ((secsaF)) گرفته شده و آن علامتی است به شکل تبر که بر روی پرچم های فرمانروایان قدیم رومی نقش بسته و سمبل قدرت آنها بود. فاشیسم پیش از اینکه یک فلسفه یا ایدئولوژی سیاسی باشد, یک روش حکومت است که بر سه اصل حکومت فردی , قدرت و حاکمیت دولت و ناسیونالیسم افراطی استوار است . در حکومت های فاشیستی فردی که در رأس حکومت قرار می گیرد ما فوق قانون است . در حکومتهای فاشیستی سازمان دولت با تکیه بر قدرت نظامی و گروههای فشار سیاسی و وسائل تبلیغاتی که در اختیار دولت است آزادیهای فردی را محدود می سازد و

هر گونه حرکت مخالفی را سرکوب می کند, (ر.ك : محمود طلوعی , فرهنگ جامع سیاسی , ص ۶۲۵ و داریوش آشوری , دانشنامه سیاسی , ص ۲۳۴). ویژگیهای فاشیسم عبارتند از: ۱- عدم اعتماد به عقل ۲- انکار اصل اساسی مساوات بشری ۳- نظام رفتاری مبتنی بر دروغ و خشونت ۴- سیستم تک حزبی و حکومت توسط عده ای نخبه و اعمال قدرت نامحدود ۵- نژادپرستی و ناسیونالیسم افراطی ۶- ضدیت با حقوق و نظام بین المللی ۷- تقدیس رهبر تا حد ممکن ۸- مخالفت با دموکراسی لیبرالیسم و سوسیالیسم ۹- اعتقاد شدید به قهرمان پرستی (هیروئیسم)) و رزمجویی (میلیتاریسم).

در تعریف «سمبولیک» گفته اند: چیزی که دارای ارزش و کارآیی خاص خود نیست و نشانه و مظهر چیز دیگری است و «سمبولیسم» شیوه ای است که در حدود سال ۱۸۸۰ در ادبیات پیدا شد. به گونه ای که شاعران سمبولیست معتقد بودند که شعر باید از راه آهنگ کلمات، حالات روحی و احساسات را که امکان بیان مستقیم آنها نیست به خواننده یا شنونده القا کنند». (ر.ك: زمردیان، رضا، فرهنگ واژه های قبل اروپایی در فارسی و فرهنگ معین)

ولی گاهی منظور از «سمبل و نماد» انتقال یک پیام ویژه خارج از حصار زمان و مکان، و ارائه یک الگوی تمام عیار به دور از تأثیرات زمان، در قالب بیان یک داستان واقعی، و توصیف یک شخصیت حقیقی می باشد.

دولت بورژوایی چه نوع دولتی است؟

پرسش

دولت بورژوایی چه نوع دولتی است؟

پاسخ

بورژوازی(Bourgeoisie): این واژه در مورد طبقه سرمایه دار به کار می رود که مالك وسایل اساسی تولید است و از استثمار کار دیگران زندگی می کند. سابقاً بورژوا - مشتق از کلمه بورگ به معنی شهر - به شهرنشین مرفه می گفتند. بورژوازی بر حسب این که سرمایه خود را در کدام رشته به کار اندازد، به بورژوازی صنعتی، تجاری، مالی و روستایی تقسیم می شود. از نظر قدرت مالی و نفوذ اقتصادی و سیاسی، بورژوازی به بزرگ و متوسط و کوچك تقسیم می شود. یك تقسیم بندی دیگر بورژوازی مربوط به نقش قشرهای مختلف این طبقه در جوامع مستعمره و وابسته است؛ بورژوازی ملی که بر تولید داخلی متّکی است و از این رو منافعش با انحصارات بیگانه اغلب در تضاد است و بورژوازی کُمپرادور(دلال) یعنی قشر عالی و ثروتمند. این قبیل جوامع که روابط محکمی با انحصارات بیگانه دارد. این واژه همچنین برای اشاره به شیوه زندگی کسانی به کار می رود که آرایش و لباس خاصی دارند و به زندگی پرزرق و برق عادت کرده اند(فرهنگ علوم سیاسی، مرکز اطلاعات و مدارك علمی ایران، بهار ۱۳۴۷، ص ۳۵).

بر این اساس دولت بورژوایی، دولتی است که براساس تفکرات، سرمایه داری شکل گرفته و مهمترین هدف و وظیفه خویش را حفاظت از منافع طبقه سرمایه دار می داند.

در ادامه جهت آشنایی بیشتر شما با چگونگی شکل گیری دولت بورژوایی، مقاله ای با مشخصات ذیل آورده می شود:

انقلاب بورژوایی انگلیس

نویسنده: شهریار زرشناس –منبع: باشگاه اندیشه ۳/۸/۱۳۸۲

در انگلستان قرن هفدهم، مناسبات اقتصادی سرمایه سالارانه رو به گسترش بود و اشراف و بخشی از نمایندگان سرمایه داران در پارلمان، گرد هم آمده و

سعی داشتند قدرت پادشاه را محدود سازند. اربابان فئودال از حامیان اصلی پادشاه بودند. پادشاه، سرمایه داران شهرنشین را ناگزیر می ساخت تا مالیات های سنگین بپردازند و به او هدایایی گرانبها ببخشند. او امتیاز انحصاری تولید و فروش صابون، شراب، زغال و آهن را در دست داشت و بازرگان ثروتمند و بورژواها را اذیت می کرد و در سودجویی محدود می ساخت و بعدها به دلیل مخالفت های پارلمان با سیاست های وی برای مدتی پارلمان را تعطیل کرد.

در سال ۱۶۴۰ میلادی، پارلمان دوباره گشوده شده و علیه پادشاه و به نفع سرمایه داران و بورژواها موضع گرفت. یک سلسله شورش ها سراسر انگلیس را فراگرفت و مرحله اول انقلاب بورژوایی انگلیس آغاز شد. شاه دستور انحلال پارلمان را صادر کرد، اما موفق به اجرای آن نشد و پارلمان به کارش ادامه داد و به "پارلمان طولانی" معروف شد. بورژواها در رأس و پیشه وران و خرده مالکان و روستاییان در پی آن به نفع پارلمان مسلح شده و خواهان محدود کردن قدرت پادشاه شدند. پارلمان که اینک به پایگاه بازرگانان و زرسالاران سرمایه دار تبدیل شده بود، خواهان محدود کردن قدرت پادشاه به نفع خود بود. از سال ۱۶۴۲ میلادی، مرحله دوم انقلاب انگلیس که جنگ بین پادشاه از یک سو و ارتش پارلمان از سوی دیگر بود، آغاز گردید.

فرماندهی ارتش پارلمان با خرده مالکی به نام "الیور کرامِول" بود که با نظام فئودالی مخالف و وابسته به فراماسونری بود. ارتش پادشاه در این جنگ ها شکست خورد و "چارلز استوارت اول" پادشاه انگلستان دستگیر و اعدام شد (۱۶۴۹). به دنبال اعلام جمهوری در سال ۱۶۴۹ میلادی، "کرامول" رئیس جمهور و دیکتاتور مطلق العنان گردید. حکومت استبدادی

کرامول تا سال ۱۶۵۸ میلادی (سال مرگ او) به نفع سرمایه داران و نیز همسو با سیاست های استعماری دولت انگلیس ادامه یافت اما به خواست های توده مردم و محرومین توجهی نشد و این خصیصه ذاتی انقلاب های بورژوایی است که سرمایه داران آن را به نفع خود رهبری می کنند.

پس از مرگ کرامول در سال ۱۶۵۸ میلادی، مردم ناامید و درمانده - که رژیم کرامول به وضع آنها رسیدگی ای نکرده بود - دست به اعتراض می زدند و سرمایه داران و بازرگانان و بورژوازی انگلیس از ترس شورش مردم خواهان بازگشت سلطنت استوار ت ها و سرکوب جنبش مردمی می شدند. بدینسان سلطنت در انگستان احیاء گشت و تا امروز ادامه یافت.

اما این همه ماجرای انقلاب بورژوایی انگلیس نیست؛ در سال ۱۶۸۸ میلادی، پارلمان که پایگاه بورژواها و سرمایه داران و مروّج اندیشه های لیبرالی بود، کودتایی بدون خونریزی علیه خاندان استوارت انجام داد که "انقلاب با شکوه" نامیده شد. با سرنگونی پادشاه، فردی به نام "ویلیام اورانژ" که از خویشاوندان دور خاندان سلطنتی بود به عنوان پادشاه مشروطه به قدرت رسد و قدرت به پارلمان که پایگاه سرمایه داران و نجبای بزرگ و بورژواها بود منتقل شد.

انقلاب ۱۶۸۸ میلادی انگلستان که موسوم به "انقلاب باشکوه" است یک انقلاب بورژوا - لیبرالی بود که به لحاظ فکری تحت تأثیر آراء "جان لاک" فیلسوف لیبرال انگلیسی قرار داشت. انقلاب های ۱۶۴۹ و ۱۶۸۸ انگلستان موجب تحکیم و گسترش فوق العاده مناسبات سرمایه دارانه و تخریب نظام فئودالی این کشور گردید؛ اگرچه با "انقلاب باشکوه" خرده مالکان و روستائیان بسیاری که در راه انقلاب جان فشانی ها کرده بودند، دچار ورشکستگی گردیده و آواره شهرهای بزرگ گردیدند و سرمایه داران آنها را از هستی ساقط

کردند. اکثر اینها بعداً به عنوان کارگر یا "پرولتر" در کارخانجات سرمایه داران بزرگ انگلیسی به کار مشغول شدند. بدینسان با انقلاب انگلستان و به ویژه "انقلاب باشکوه"، اندیشه ها و ساختار مناسبات سیاسی مدرن جانشین مناسبات فئودالی گردید و بسط فوق العاده مدرنیته در انگلستان آغاز شد. انقلاب های انگلستان را چون در مسیر تأمین منافع سرمایه داران و استقرار حاکمیت روح دنیامداری و سوداگری بورژوایی طی مسیر کرده است، انقلاب های بورژوایی می نامند.

به این ترتیب شالوده های دولت بورژوایی و سرمایه داری شکل می گیرد.

شیوه حکومت پوپولیستی چیست؟

پرسش

شیوه حکومت پوپولیستی چیست؟

پاسخ

اصولا نظام های سکولار و منقطع از تعالیم والای الهی، نگاهی ابزارگونه به مردم و جامعه داشته و سعی می نمایند با استفاده از روش های گوناگون منافع فردی و گروهی خود را تعقیب نمایند، یکی از این روش ها که در برخی جوامع سیاسی سکولار وجود دارد (populis) به معنی حکومت توده وار، یا مردم باور و... است که ریشه این نوع تفکر در میان روشنفکران تندرو روسیه، در دهه ۱۸۶۰ با ظهور نارودینکها (مردم باوران) پدید آمد. به اعتقاد آنها، روسیه بی آن که مرحله سرمایه داری را بگذارند، می تواند مستقیم به سوسیالیسم برسد و اساس آن را می توان بر کمون های روستایی گذاشت.

اندیشه های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی که در قالب «پوپولیسم» شناخته می شوند، بسیار متفاوت بوده و در هر جامعه و کشوری شکل خاص خود را دارد (دانشنامه سیاسی، داریوش آشوری، ص ۳۰۰).

اما به طور کلی می توان مؤلفه های ذیل را به عنوان ارکان اساسی آن نام برد:

۱. جلب پشتیبانی مردم با توسل به وعده های کلی و مبهم نظیر برابری، برادری، مساوات و... (سیاست های مقایسه ای، عبدالعلی قوام، ص ۱۴۴).

۲. پیشبرد هدف های سیاسی، مستقل از نهادها و احزاب موجود، با فراخوانی و بسیج توده مردم.

۳. مخالفت اساسی با جامعه مدنی (فرهنگ علوم سیاسی، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، ۱۳۷۴، ص ۲۶۴ و جامعه شناسی سیاسی، حسین بشریه، نشر نی، ص ۳۴۱).

بنابراین در این گونه نظام ها به جای این که مشارکت سیاسی افراد همراه با آگاهی و بینش کامل و به شکل نهادینه و نظام مند باشد،

به مشـارکت توده ای و همراه بـا احساسات و هیجانات، تحت تأثیر تبلیغات سـهمگین اکتفا می شود و حکومت شـیوه ای اقتـدار طلب با ساخت قدرت یک جانبه پیدا می کند.

رئالیست و اینستومنتالیست (ابزارنگار) چیست و چه فرقی باهم دارند؟

پرسش

رئالیست و اینستومنتالیست (ابزارنگار) چیست و چه فرقی باهم دارند؟

پاسخ

قبـل از پرداختن به سؤال، منـاسب است نکته ای را دربـاره وظایف و مسؤولیت های این مرکز برای شـما دانشـجوی گرامی بیان نماییم: مهمترین فلسـفه وجودی و وظیفه این مرکز، پاسـخگویی و حل مشـکلات و شبهات فکری و مذهبی دانشجویان در زمینه های مختلف: احکام، اعتقادات و معارف دینی، سیاسی و... می باشد و از سوی دیگر با توجه به محدودیت امکانات از یک سو و کثرت سؤالات دانشجویان ناچاریم از سؤالاتی که جنبه تحقیقاتی (اعم از شخصی یا کلاسی و...) دارد خودداری نماییم.

دوست گرامی، بررسـی نامه ها و سؤالات بسیار متعدد شما - که به صورت طبیعی از شبهات و ابهامات یک دانشجو بسیار فراتر می باشد - ما را از پاسخگویی کامل و جامع به تمامی سؤالات شما باز می دارد، از این رو به اختصار مطالبی را بیان می نماییم:

الف - واژه رئالیست (realist): در لغت به معنای «کسـی است که به وجود خارجی کلیات معتقد باشد؛ واقع پرداز؛ اهل واقع» و در اصـطلاح، در حوزه های مختلف معانی خاصـی می طلبد. مثلا در عرصه سیاسـی و اجتماعی، رئالیست به کسـی می گویند که در این عرصه به ارزیـابی و عمل همراه با واقع بینی و اسـتفاده از امکانات موجود در جهت حکومت و کسب قـدرت و منافع بیشتر معتقد باشد.

ب - واژه اینسـترو منتــالیست (instru mentalist): در لغت به معنـای «سـاز زن، نوازنـده» می باشـد (فرهنـگ آکسـفورد، ۲۰۰۲).

اما در اصطلاح علوم سیاسی اینسترو منتالیست، شخصی است که معتقد به این است که هر چیز وسیله یا ابزار عملی است و

فقط در صورتی که کاربرد عملی داشته باشد مفید و با ارزش است. مثلا فکر چیزی نیست جز یک وسیله برای موفقیت در زندگی (فرهنگ علوم سیاسی، مرکز اطلاعات مدارک علمی ایران، ۱۳۷۴، ص ۱۵۹).

ج – مقایسه : بدیهی است شناسایی دقیق مفهوم این دو اصطلاح و وجوه تمایز و مشابهت آنها نیازمند بررسی مبانی فکری و معرفتی مکاتب مرتبط با آنهاست .

جهت مطالعه این مبانی ر.ک:

– آربلاستر، ظهور و سقوط لیبرالیسم، تهران، نشر مرکز

– عبد الرسول بیات، فرهنگ واژه ها، قم، مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی

اما با این همه شاید بتوان در تبیین وجوه تمایز این دو اینچنین گفت که هر چند در عمل نتیجه این دو یکی است اما تفاوت اساسی در دایره مفهومی و نحوه نگرش هر کدام از این دو به اشیاء و موجودات خارجی است که در اصطلاح اول به کارگیری و استفاده از واقعیات مد نظر است ولی در اصطلاح دوم این بکارگیری و استفاده از واقعیات از منظر سودمندی آنان نگریسته می شود.

در مورد مجلس موسسان مجلس اعلا و مجلس سنا توضیح دهید. هر کدام در چه زمانی و دستور چه کسی و با چه هدف و وظایفی تشکیل شدند.

پرسش

در مورد مجلس موسسان مجلس اعلا و مجلس سنا توضیح دهید. هر کدام در چه زمانی و دستور چه کسی و با چه هدف و وظایفی تشکیل شدند.

پاسخ

الف – مجلس مؤسسان:

در اصطلاح سیاسی مجلس مؤسسان (constituent assembly) به مجمعی از نمایندگان ملت گفته می شود که با انتخابات عمومی تشکیل و مأمور تهیه قانون اساسی و یا تغییر بعضی از اصول آن می شود.

تاریخچه مجلس مؤسسان در ایران:

نخستین مجلس مؤسسان در ایران در سال ۱۳۰۴ ه.ش جهت تغییر اصول ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ متمم قانون اساسی وقت تشکیل شد. این اصول که در ارتباط با سلطنت قاجاریه بود و سلطنت را الی الابد، در آن خاندان قرار می داد، توسط مجلس مذکور عوض شد و سلطنت را در خاندان رضاخان موروثی گرداند (ر.ک: حقوق اساسی و نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران، دکتر سید

جلال الدین مدنی، تهران، نشر همراه، ۱۳۷۰، ص ۳۶).

عامل اصلی شکل گیری این مجلس مؤسسان در واقع حزب تجدد بود که در انتخابات مجلس پنجم به کمک نظامیان و رضاخان اکثریت مجلس را به دست آورده بود (ر.ك: انقلاب اسلامی و چگونگی رخداد آن، جمعی از مؤلفان، نشر معارف قم، ۱۳۸۰، ص ۵۳).

دومین مجلس مؤسسان در سال ۱۳۱۸ ه.ش برای هموار شدن موضوع ازدواج ولیعهد وقت (محمد رضا پهلوی) با فوزیه خواهر ملك فاروق پادشاه مصر و تابعیت غیر ایرانی ولیعهد آینده، بود که براساس آن مجلس مؤسسان تصویب کرد پادشاه می تواند تابعیت ایرانی الاصل بودن به اتباع بیگانه اعطاء کند و لذا به سادگی هر بیگانه ای می توانست به فرمان شاه ایرانی الاصل تلقی شود.

مجلس مؤسسان بعدی

در سال ۱۳۲۸ ه.ش برای تغییر اصولی از قانون اساسی در جهت تقویت سلطنت و تضعیف حقوق ملت، مطرح گردید و توانست علاوه بر این هدف، یک اصل در خصوص نحوه تجدید نظر در قانون اساسی به آن ملحق نماید. به علاوه مقرر گردید که چندین اصل از قانون اساسی (اصول ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۴۹ متمم) به وسیله مجلس واحد مرکب از مجلس سنا و شورا مورد تجدید نظر قرار گیرد که در ۱۳۳۶ با چند سال تأخیر انجام گرفت.

آخرین مجلس مؤسسان در ارتباط با اصلاح قانون اساسی رژیم سلطنت در شهریور ۱۳۴۶ مقارن جشن های تاج گذاری معروف، تشکیل گردید ولیعهد هنوز به سن قانونی سلطنت نرسیده بود و شاه از آن بیم داشت که بین مرگ او و سلطنت ولیعهد فاصله ای بیافتد و به فکر افتاده بود که با نیابت سلطنت مادر ولیعهد، این فاصله را پر نماید و هم وی صاحب عنوانی در قانون اساسی باشد و به هنگام تاج گذاری شاه او هم تاجی بر سر گذارد از این جهت باز هم به سراغ تشکیل مجلس مؤسسان افتادند و اصول ۳۸ و ۴۱ و ۴۲ متمم قانون اساسی را تغییر دادند و مادر ولیعهد عنوان نایب السلطنه را پیدا کرد (حقوق اساسی و نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران، همان، ص ۳۷).

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران جهت تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی از اصطلاح «مجلس خبرگان قانون اساسی» به جای مجلس مؤسسان استفاده شد و اعضای این مجلس که متخصص و کارشناس در مسائل اسلامی یا حقوقی بودند در تاریخ ۱۲ مرداد ۱۳۵۸

توسط انتخابات عمومی برگزیده شدند و در سال ۱۳۶۸ نیز برای تجدید نظر در برخی از اصول قانون اساسی جهت برطرف نمودن پاره ای از نواقص و مشکلاتی که در برخی اصول وجود داشت و در طی سال های پس از انقلاب تجربه شده بود با دستور حضرت امام مسأله بازنگری مطرح و اعضای مجلس بازنگری در قانون اساسی توسط رأی مستقیم مردم برگزیده شدند (مقایسه مسأله بازنگری در دو قانون اساسی مشروطیت و جمهوری اسلامی ایران، محسن خلیلی، فصلنامه متین، ش ۵).

ب – مجلس سنا:

در اصطلاح سیاسی، مجلس سنا (senate assembly) به مجلس مرکب از نمایندگان شاه و ملت در کشورهای سلطنتی و یا نمایندگان طبقات حاکمه و مردم در کشورهای جمهوری، اطلاق می شود. امروزه در کشورهایی که در قانون اساسی آنها بیش از یک مجلس مقننه پیش بینی شده یکی از آنها معمولاً مجلس سنا است که به طور کلی جنبه محافظه کارانه دارد. به عضو مجلس سنا، سناتور (senator) گفته می شود که معمولا کهن سال است (فرهنگ علوم سیاسی، علی آقا بخشی، تهران، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، ۱۳۷۴، ص ۳۰۸).

تاریخچه مجلس سنا در ایران (نویسنده: رقیه مالکی_خبرگزاری میراث فرهنگی)

_ ترور نافرجام شاه در چهاردهمین سالگرد افتتاح دانشگاه تهران یعنی در تاریخ ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ به دست ناصر فخرآرایی، آغازی بود برای تاسیس مجلسی به نام مجلس سنا که بیشتر جنبه تشریفاتی داشت و مختص و تامین کننده منافع خاندان سلطنتی بود. اما در واقع جرقه تاسیس آن به افتتاح مجلس موسسان در تاریخ نهم آبان ماه ۱۳۰۴ باز می گردد (۱) که خود سندی رسمی برای انتقال

سلطنت از قاجاریه به پهلوی و خلع قدرت خاندان قاجار بود. در این جلسه، نایب رییس مجلس موسسان سید محمد تدین ریاست جلسه را به عهده داشت و دستور کار جلسه تغییر سلطنت بود. در سه اصل ۳۶، ۳۷ و ۳۸ قانون اساسی تغییراتی داده شد. سه اصل درباره مساله ولایتعهدی و تفویض سلطنت مشروطه از طرف ملت به وسیله مجلس موسسان به شخص رضاشاه بود. محمدرضا شاه در پی مشورت با برخی سیاستمداران قدیمی در زمینه انجام اصلاحات در برخی اصول قانون اساسی به خصوص اصول قدرت دهنده به مجلس و به منظور فلج کردن کار وزیران دست به تاسیس مجلس موسسان زد. سیاستمدارانی که به رضا شاه مشاوره دادند از نسل سیاسی تقی زاده بودند. انتخابات مجلس موسسان در ۹ اسفند ۱۳۲۷ انجام شد. این مجلس ۳ تصمیم بزرگ گرفت: ۱- تاسیس مجلس سنا طبق اصول قانون اساسی ۲- اختیار انحلال مجلسین توسط شاه ۳- تصویب نظامنامه های جدید از سوی مجلس سنا و شورا (۲). این مجلس ۷ دوره تشکیل شد.

دوره اول مجلس سنا در ۲۰ بهمن ۱۳۲۸ افتتاح شد و ۲۸ آبان ماه ۱۳۳۲ خاتمه یافت.

دور دوم مجلس در بیست و هفتم اسفند ۱۳۳۲ افتتاح و در بیست و پنجم اسفند ۱۳۳۸ اختتام یافت. دور سوم در تاریخ سوم فروردین ۱۳۳۹ افتتاح و در تاریخ نوزدهم اردیبهشت ۱۳۴۲ اختتام یافت. دور چهارم در تاریخ ۱۴ مهرماه ۱۳۴۲ افتتاح و در تاریخ ۱۲ مهر ماه ۱۳۴۶ پایان یافت. دور پنجم در تاریخ ۱۴/۷/۱۳۴۶ افتتاح و در تاریخ نهم شهریور ۱۳۵۰ خاتمه یافت. دور ششم در تاریخ نهم شهریور ۱۳۵۰ افتتاح

و در شانزدهم شـهریور ۱۳۵۴ خـاتمه یـافت و در نهایت دور هفتم در هفـدهم شـهریور ۱۳۵۴ افتتاح و با سـقوط رژیم سـلطنت پهلوی پایان گرفت.

در مورد علـل تشـکیل سـنا بایـد گفت که تاسـیس سـنا در واقع پشـتوانه ای برای شاه محسوب می شـد، چرا که نماینـدگان آن مسـتقیما از جانب شـخص شاه انتخاب می شدند و این نمایندگان را سلطنت طلبان و هواخواهان سینه چاک سلطنت تشکیل می دادند و شاه با این عمل می توانست سپری در برابر مخالفت های مجلس ایجاد کند. عامل دیگر محکم کردن پایه های سـلطنت پهلوی و تامین منافع شخصـی و وابستگان به سلطنت بود. پس از شهریور ۱۳۲۰ به شدت اقتدار سلطنت پهلوی از بین رفته بود و رو به قهقرا می رفت. از جمله دلایـل دیگر برای تاسیس مجلس سـنا، وابسـتگی شـاه به بیگانگـان و تقلیـد شاه از مجموعه نظام قدرت و سیاست در دول اروپایی بود. البته در تمام این دوره ها جنبه تشریفاتی سنا به شکل بارزی نمایان بود. (۴)

تشکیل سنا و اختیارات مربوط به آن بنابر اصول ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ متمم قانون اساسی انجام شد. مهمترین وظایف سنا عبارت بودند از: ۱- وضع قوانین ۲- تصویب قوانین مـالی و بودجه کل کشور و قوانین مربوط به درآمـد و هزینه ۳- نظارت بر عملیات وزرا ۴- استماع قسم شاه ۵- انتخاب ولیعهد ۶- تفسیر قوانین ۷- اعطای امتیاز تشکیل شرکت های عمومی ۸- تصویب عهدنامه ها ۹- اعطـای امتیازات ۱۰- معاملات استقراضـی ۱۱- احـداث راه آهن ۱۲- اسـتخدام بیگانه ۱۳- نظارت بر اندوخته اسـکناس ۱۴- انتخاب اعضای شورای عالی و هیات

نظارت سازمان برنامه ۱۵- اجازه صدور اسکناس ۱۶- اعلام حکومت نظامی در صورت بروز ضرورت ۱۷- صدور اجازه تعقیب وزرا به عهده مجلسین و محاکمه آنان به عهده دیوان کشور.(۵)

سناتورها یا نمایندگان سنا ۶۰ نفر بودند که برخی انتصابی بودند و برخی انتخابی. دوره نمایندگی هر کدام از سناتورها ۶ سال بود که بنابر اصلاحیه ای در ماده ۲۹ قانون انتخابات مجلس سنا به تاریخ بیست و سوم خرداد ماه ۱۳۴۵؛ در دوره چهارم از ۶ سال به ۴ سال تقلیل یافت. البته در مورخ بیست و هفتم اسفند ۱۳۳۸ نیمی از نمایندگان به حکم قرعه خارج شدند و تنها ۲۹ نفر باقی ماندند که ۱۴ نفر از آنها انتصابی بودند و به دور سوم راه یافتند. در دوره اول انتخابات سنا، دکتر مصدق، دکتر شایان، محمود نریمان و چند نفر دیگر از طرف مردم تهران به نمایندگی این مجلس انتخاب شدند. در جناح مخالف مصدق افرادی نظیر تقی زاده، نیک پور و وکیلی به سنا راه یافتند. در دوره دوم باید برگزیده شدگان از میان خود عده لازم را برای به حد نصاب رساندن تعداد اعضای انتخاب مجلس سنا انتخاب می کردند و این رای گیری سخنان اعتراض آمیز چندتن از یاران مصدق را در پی داشت. سرانجام غیر از دکتر مصدق و دوستان او، دیگر افراد مثل تقی زاده، نیک پور و وکیلی دوباره انتخاب شدند. (۶)

انتخابات سنا همزمان با انتخابات مجلس شورا شروع می شد و اخذ رای باید یک روزه انجام می شد. شرایط انتخاب شوندگان عبارت بودند از: ۱- داشتن لااقل ۴۰ سال تمام ۲- مسلمان بودن ۳- معروف

بودن در محل زندگی و محل انتخابات ۴- معروف بودن به امانت داری و درستکاری ۵- بصیرت در امور مملکتی. اعضا باید جزو افراد یکی از گروه های زیر می بودند: ۱- روحانیون طراز اول ۲- کسانی که طی ۳ دوره، نماینده مجلس شورا بودند ۳- مقامات صدرات و سفارت، استاندارها، دادستان ها و رییس دیوان کشوری با داشتن ۲ سال سابقه خدمت قضایی ۴- امرای بازنشسته ارتش ۵- اساتید دانشگاه با داشتن ۱۰ سال سابقه تدریس در دانشگاه ۶- مالکین و تجاری که سالیانه ۵۰۰ هزار تومان مالیات می دادند ۷- وکلای پایه ۱ دادگستری با داشتن لااقل ۱۵ سال سابقه وکالت. انتخاب در دو مرحله بود: در انتخاب مرحله اول اکثریت نسبی و در انتخاب مرحله دوم اکثریت تام ضروری بود. در صورت تساوی آرا سناتور به حکم قرعه معین می شد. (۷)

از میان ۳۰ نفر سناتور انتصابی، ۱۵ نفر نماینده از تهران بودند و از شهرهای تبریز و شیراز و مشهد هر کدام ۲ نماینده داشتند. از شهرهای اصفهان، اهواز، رشت، کرمان، رضاییه، ساری، کرمانشاه و قزوین و همدان هر کدام یک نماینده به مجلس سنا راه می یافتند. روسای مجلس سنا در طی ۷ دوره به شرح زیر بودند: دوره اول و دوم سید حسن تقی زاده در دوره دوم تقی زاده در تاریخچهارم مهر ۱۳۳۶ استعفا داد و حسن صدر به ریاست انتخاب شد. در دوره سوم: سید حسن صدر (صدرالاشراف) و در دوره چهارم دکتر سعید مالک و پس از وی از دوره پنجم تا دوره هفتم شریف امامی، رییس سنا بود. البته بعد از انتخاب سناتورها در دوره اول و

قبل از رای گیری انتخاب رییس مجلس، هیات ری...ə...سنا به ر...Ə.....ابراهیم حکیمی بود اما بعد از رای گیری برای هیات رییسه، سید حسن تقی زاده انتخاب شد. (۸)

پی نوشت ها:

۱- قربانی، زهرا، مجله تاریخ پژوهی، سال چهارم - شماره ۱۰ و ۱۱ بهار و تابستان ۸۱، ص ۳۴.

۲- آوری، پیتر، تاریخ معاصر ایران، جلد دوم، محمد رفیعی مهرآبادی، صص ۳۳۰ و ۳۲۸.

۳- فرهنگ قهرمانی، عطا الله، اسامی نمایندگان شورای ملی صص: ۳۳۳، ۳۹۷، ۳۸۷، ۳۷۷، ۳۶۶، ۳۵۸، ۳۴۳.

۴- قربانی، زهرا، مجله تاریخ پژوهی، سال چهارم، شماره ۱۰ و ۱۱ بهار و تابستان ۸۱، صص ۳۶ و ۳۷.

۵- پیشین ص ۳۷ به نقل از قاسم زاده، قاسم، حقوق اساسی صص ۴۱۳، ۴۱۲، ۴۱۱، ۴۱۰، ۴۰۹، ۴۰۸، ۴۰۴، ۴۰۳.

۶- همان، ص ۳۸، به نقل از نجمی، ناصر، دولت های ایران از سید ضیا تا بازرگان ص ۸۶۷.

۷- همان ص ۳۹.

۸- همان، همان صفحه

ج_ مجلس اعلا در ایران:

مشروطه خواهان با همدستی و کوشش بسیار تهران را فتح کردند، بدون درنگ پانصد نماینده از میان مجلس منحله، عموم علما و وجوه وکلا و وزرا و شاهزادگان و اعیان و اشراف و تجار و نیروهای چریک و بختیاری در تهران جمع شدند و خود را مجلس اعلا یا عالی خواندند ولی چون کثرت جمعیت مانع از تصمیم گیری می شد کمیسیون فوق العاده یا هیات مدیره بیست و پنج نفره ای را تعیین کردند تا آنها به امهات امور رسیدگی کنند. آنان نیز شبانه در عنوان و هیات مؤسسان محمد علی شاه را از امر خطیر سلطنت معاف کردند و به نصب احمدشاه به

سلطنت رای دادند اما چون پادشاه جدید به سن قانونی نرسیده بود عضدالملک را به نیابت برگزیدند.

رجوع کنید به: عطاءالله فرهنگ قهرمانی، همان، صص ۱۷ و ۱۸; مجید سائلی کردده، همان، صص ۱۶۲ - ۱۶۸. [تدوین کنندگان قانون جدید عقیده داشتند فعلا برای رفع هرج و مرج، جلوگیری از تنشها و خشونتهای سیاسی و اجتماعی قانونی تهیه گردد که به واسطه آن مجلسی تشکیل بشود تا بتواند جو و فضای سیاسی را آرام کند: مجید سائلی کردده، همان، صص ۲۰۳ و ۲۰۴]

راجع به اصطلاح خودی و غیر خودی توضیح دهید - آیا همه ایرانیان که قانون اساسی را قبول دارند خودی هستند یا خیر؟

پرسش

راجع به اصطلاح خودی و غیر خودی توضیح دهید - آیا همه ایرانیان که قانون اساسی را قبول دارند خودی هستند یا خیر؟

پاسخ

این اصطلاح نخستین بار در مقاله ای تحت عنوان «نگاهی کوتاه به برخی از طیف بندی های جدید فکری - سیاسی جامعه» در تاریخ چهارشنبه ۱۳۷۳/۱۰/۶ در هفته نامه عصر ما (ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی) مطرح شد. نویسنده این مقاله مواضع و عملکرد طیفهای چهارگانه گروه های راست سنتی، راست مدرن، چپ و چپ جدید را نقد و بررسی کرده و عملکرد همه این نیروها را در یک چهار چوب مشترک قرار داده و آنها را «نیروهای خودی» نامیده بود. دسته مقابل این ها را هم نیروهای برانداز نظام اسلامی دانسته و آنها را نیروهای غیر خودی نامیده است. بحث اصلی و مناقشه برانگیز در این مقاله، درباره گروهی است که به مخالفان قانونی تعبیر شده اند و نویسنده مقاله مدعی است جزو نیروهای خودی هستند. این تعبیر مورد انتقاد نویسندگان و متفکران سیاسی قرار گرفته است.

رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت اله خامنه ای در تاریخ دوشنبه ۲۱ / ۴ / ۱۳۷۸ در دیدار با جمع کثیری از اقشار مختلف مردم طی سخنانی هشدار دهنده پیرامون حوادث کوی دانشگاه، به بحث خودی و غیر خودی عین عبارت ایشان از روزنامه جمهوری اسلامی تاریخ سه شنبه ۷۸/۴/۲۲ نقل می گردد: «حرف من به دانشجویان این است که مراقب دشمن باشید، دشمن را خوب بشناسید؛ مبادا از شناسایی دشمن غفلت کنید. غریبه ای که خود را در لباس خودی در همه جا داخل می کنند این ها را بشناسید، دست های پنهان را ببینید.هیچ کس به خاطر غفلت ستایش نمی شود. یک نکته هم

بر این خط و خطوط سیاسی عرض کنیم. آقایانی که سردمداران خطوط سیاسی و گرایش های سیاسی هستند حالا برسید به این حرفی که ما می گوییم شما خودیها وقتی که سرقضایای بیهوده، این طور با هم درگیر می شوید، دشمن سوء استفاده می کند.»

و ایشان همچنین در تاریخ ۷۸/۵/۸ در خطبه دوم نماز جمعه فرمودند: «... من خطوط سیاسی را از یک منظر نگاه می کنم، برای من اسم ها اهمیت ندارند؛ برای من مغزها و دل ها و عمل ها اهمیت دارند. هر کس به اسلام و ارزشها، به امام، به مصالح ملی و به سرنوشت این کشور بیش تر علاقه نشان بدهد، او برای من عزیز است؛ متعلق به هر خطی باشد، متعلق به هر جماعتی باشد، متعلق به هر جریان سیاسی باشد. سعی کنید خودتان را با این معیارها تطبیق بدهید. این بدحالتی است که انسان ببیند در داخل خطوط سیاسی، با خط مقابل خودشان خصمانه رفتار کنند، اما مرزهای خودشان را به روی دشمن باز نمایند. گفته می شود «خودی و غیر خودی»؛ حالا خودی و غیر خودی داریم یا نداریم؟ اگر بخواهیم ملت را حساب کنیم: نه؛ آحاد ملت همه خودی اند. اما جریانات سیاسی: بله؛ جریان خودی داریم، جریان غیر خودی هم داریم. خودی کیست؟ خودی آن است که دلش برای اسلام می تپد، دلش برای انقلاب می تپد، به امام ارادت دارد، برای مردم به صورت حقیقی نه ادعایی احترام قائل است. غیر خودی کیست؟ غیر خودی کسی است که دستورش را از بیگانه می گیرد، دلش برای بیگانه می تپد، دلش برای برگشتن امریکا می تپد. غیر خودی کسی است که از اوایل انقلاب در فکر ایجاد رابطه ای دوستانه با امریکا بود،

به امـام اهانت می کرد، اما برای امریکا اظهار علاقه می کرد. کسـی به امام اهانت می کرد ناراحت نمی شـد، امام اگر کسـی به دشمنان بیرون از مرز یا همدستان آنها اهانت می کرد ناراحت می شد. اینها غریبه اند.»

بنـابراین، بر اسـاس بیانـات رهـبر معظم انقلاـب، همه آحـاد ملت «خودی» هسـتند؛ و هر یـک از گروه هـای سیاسـی نیز چنـانچه معیارهایی را که رهبری بزرگوار انقلاب فرمودند دارا باشند، «خودی» محسوب می شوند، و الاّ «غیر خودی» هستند.

تفاوت حکومت های لیبرال و دموکراسی در چیست؟

پرسش

تفاوت حکومت های لیبرال و دموکراسی در چیست؟

پاسخ

لیبرالیسم (Liberalism) یک جریان ایـدئولوژیک، سیاسـی و اجتماعی است که در قرن هجـدهم پدیـد آمد. شـعار اصـلیآن، آزادی سرمایه و آزادی تجارت بود و در عرصه سیاست شعار آن، مخالفت با استبداد مطلقه، دفاع از پارلمانتاریسمو آزادی های بورژوایی است. در عرصه اجتماعی نیز شـعار آن گسترش مناسـبات سـرمایه داری به زیان مناسـباتفئودالی بود. هم چنین یکی از ویژگی های اساسی لیبرالیسم، مخالفت با تندروی های انقلابی است.

حکومت دمکراتیک (Democratic Regime) حکومتی است که زمامداران آن به وسیله اداره شوندگان انتخابشوند.

نکته ای که بایـد توجه داشـته باشـید این است که عناوین فوق، لزوما در عرض یکدیگر نیسـتند؛ مثلاً چنان نیست کهاگر نظامی لائیک باشـد دیگر سـکولار نباشـد، یا اگر مبتنی بر دکترین لیبرالی باشد دیگر دمکراتیک نباشد؛ بلکه همه ایناقسام در یکدیگر تداخل دارند؛ مثلاً آمریکا دارای نظام لیبرال دمکراسی است.

رادیکالیسم را معنا کنید.

پرسش

رادیکالیسم را معنا کنید.

پاسخ

واژهء انگلیسی ذچح خحچژ از کلمهء ش خحچژ که یک واژهء یونانی و لاتینی است و به مفهوم می باشد, گرفته شد.

رادیکـال صـنعتی است برای همهء نظرهـا و روش هـایی که خواهـان دگرگونی بنیـادی و فوری در نهادهای اجتماعی و سیاسـی موجود و حاکم هستند و هم چنین برای هر گونه نظری در زمینهء هنر و دانشی که با نظریه های پا برجا وحاکم به ستیزه برخیزد,

به کار می رود.(۱)

اصطلاح رادیکالیسم نوین , ابتدا در قرن هجدهم در فرانسه به کار رفت , و بعد از آن در قرن نوزدهم توسط لیبرال های انگلیس که طرفدار اصلاحات اساسی و بنیادی بودند, مطرح شد. این اصطلاح را در انگلستان , نخست از رهبران حزب لیبرال ویگ به کاربرد سپس جناح محافظه کار حزب لیبرال به مشهور شد.

افراطیون لیبرال , خواهان تغییرات ریشه ای و بنیانی در همهء مظاهر سیاسی , اجتماعی و دینی بودند.

الغای سلطنت , انحلال مجلس اَشراف تجدید اساسی کلیسا(۲) و بازنگری در آموزش ها و تعالیم آن , ازخواسته های آنان بود.

در اواخر قرن نوزده در میان طبقهء متوسط انگلیس قوت گرفت و به عنوان که از نهادها و تشکیلات سیاسی و اجتماعی موجود, ناراضی و عصبانی بودند و انتقادمی کردند, نامیده شدند در آغاز تحولات اجتماعی و شکل گیری و قوت یافتن رادیکال ها, اصلاحات اساسی برای بهبودی اوضاع اقتصادی و اجتماعی و توسعهء سیاسی به نفع توده ها و حمایت از طبقات فقیر و محروم , از شعارهای اساسی و اولیهء جناح چپ یا رادیکال ها بود. به همین دلیل و نیز به خاطر انتقاد و

مبارزه بر ضد مقامات بالای اجتماعی و دولتی و ثروت مندان , چهره ای محبوب و مردمی یافته بودند, مانند حزب فرانسه که در دوره‌ء جمهوری سوم مـدت درازی حکومت کرد و بین دو جنـگ جهانی اوّل و دوم اعضای خود را به سود از دست داد و پس از جنگ جهانی دوم , زود از اعتبار افتاد. علت از دست دادن موقعیت و محبوبیت مردمی رادیکال های اصـلاح طلب و یا جناح چپ این بود که پس از در دست گرفتن قدرت , شـعارها وشـیوه های برخورد آنان تغییر یافت , به گونه ای که یکی از محافظه کارترین احزاب یو گسلاوی , حزب رادیکال نامیده شد.(۳)

بنـابراین رادیکـالیسم که در اصـل به معنـای بینش و تفکری که خواهـان تغییرات و اصـلاحات اساسـی و ریشه ای بـوده , مـانند بسیاری از پدیـده هـای دیگر در رودخـانه‌ء تحولاـت به سیر و جریـان افتاد و دچار فراز و فرودهایی گشـته است و این موضوع موجب شـد برنـامه و شـیوه‌ء اصـلاحات رادیکـال هـا یـا اصـلاح طلبان چپ در هر جامعه تفاوت کنـد,مثلاً در جوامع آمریکایی معمولاًـ سوسـیالیست ها و کمونیست ها را, رادیکال یا جناح چپ می نامنـد, چنان که در ایران ِقبل از انقلاب این گونه بود, اما در اروپـا به جنـاح طلبی که خواسـتار تحول رفورمیستی و روبنـایی هست و از احزاب معتـدل به شـمار می رود, لفـظ اطلاق می شود.

امروز, این اصـطلاح (رادیکال , جناح چپ یا اصلاح طلبان) نه تنها در منطقه‌ء سیاست , بلکه غالباً در کلیه‌ء مناطق ,بیش تر, به افراطیون (یا اکسترمیست ها)(۴) اطلاق می شود.(۵)

(پاورقی ۱.داریوش آشوری , دانشنامه‌ء سیاسی

, ص ۱۷۶

(پاورقی ۲.بهاءالدین پازارگاد, مکتب های سیاسی , ص ۹۴

(پاورقی ۳.مکتب های سیاسی , ص ۹۴

(پاورقی ۴.س ژخذحژس ش ح به معنای افراطی افزون طلب یا تندروهای فزون گرا است .

پاورقی۵ .مکتب های سیاسی , ص ۹۴

معنای اپوزیسیون چیست ؟

پرسش

معنای اپوزیسیون چیست ؟

پاسخ

اپوزیسیون در لغت به معنای ضدیت , مخالفت و مقابله است و در مفهوم وسیع به معنای کوشش و تلاش احزاب , اتحادیه ها و گروه ها برای دست یابی و رسیدن به اهدافی در جهت مخالف هدف های دارندگان قدرت سیاسی , اقتصادی و اجتماعی است .

در نظام سیاسی و حکومتی دنیا دو نوع اپوزیسیون مطرح است : قانونی یا پارلمانی ; غیر قانونی .

الف) در برخی نظام هایی که دارای حکومت پارلمانی هستند, به موجب قانون اساسی آن کشور, موجودیت اپوزیسیون به رسمیت شناخته شده و در پارلمان گروهی را تشکیل می دهند که از دولت یا حکومت حمایت نمی کنند, اما همانند دولت خود را وفادار به قانون اساسی آن کشور می دانند, به بیان دیگر, محور وفاق ملی و وحدت آن ها, قانون اساسی است . آن ها می توانند در گفت و گوهای مجلس قانون گذاری , مطابق شرایطی که قانون اساسی معیّن کرده , در کار حکومت نظارت مستقیم داشته باشند و افکار عمومی را در جریان وقایع و حوادث کشور و جهان قرار دهند. این گونه اپوزیسیون در کشورهای سنتی لیبرال , مانند انگلستان , فرانسه و سوئد که معمولاًـ دو حزب اصلی و مهم در آن وجود دارد, مظهر حکومت احتمالی آینده است و به نوبت نقش حاکم و اپوزیسیون را به عهده می گیرند.

ب) در برخی از نظام های حکومتی اعم از این که دارای قانون اساسی و پارلمان باشد, مانند امریکا و یا نباشد,مانند عربستان , اپوزیسیون جایگاهی در قانون اساسی ندارد و به عنوان یکی از نهادهای

قانونی و رسمی به حساب نمی آید.(۱)

در کشورهای جهان سوم و عقب مانده , اپوزیسیون غالباً به آن دسته از مخالفانی اطلاق می شود که در صددبراندازی نظام حکومتی آن جامعه یا به زیر کشیدن قدرتمندان نظام از اریکهء قدرت هستند و گاهی اوقات از طرف قدرت های مسلط جهانی به صورت پنهان یا آشکار مورد حمایت و پوشش سیاسی , تبلیغی و مالی قرار می گیرند.

(پاورقی ۱.در مورد واژهء اپوزیسیون ر.ك : داریوش آشوری , دانشنامهء سیاسی و فرهنگ فشردهء انگلسی به فارسی آریانپور رجوع شود.

معنای کمونیسم چیست و آن را توضیح دهید.

پرسش

معنای کمونیسم چیست و آن را توضیح دهید.

پاسخ

کمونیسم از ریشهء لاتینی (یونانی) کمونیس به معنای اشتراکی گرفته شده است .(۱)

اصطلاح کمون و کومون به معنای اشتراکی در قرن نوزدهم نخستین بار در فرانسه توسط به کاررفت و اصطلاح که در بر گیرندهء یك نوع طرز تفکر و ایدئولوژی خاص است , در سال ۱۸۴۱به کار برده شد. چاپ سال ۱۹۵۳کمونیسم را چنین تعریف می کند:

(۲).

در بیانیهء بیست و دومین کنکرهء حزب کمونیست شوروی در ۱۹۶۱کمونیست چنین تعریف شده است :.

شعار اساسی و مهم کمونیسم عبارت است از: الغای مالکیت خصوصی ;

۲ از هر کس به قدر توانایی اش و به هرکس به قدر نیازش .

سوسیالیسم , شکل ابتدایی کونیسم است و حکم جاده صاف کن یا بولدوزر را برای کمونیسم دارد. شعار اصلی آن نه نیازش می باشد.

مارکس و انگلس برای نظام کمونیستی دو مصداق (دو تصوّر تخیّلی) از دو جامعهء ابتدایی و پیشرفته را بیان کرده اند:

۱ کمون ابتدایی : مراد از آن , از دیدگاه آنان , نظام اقتصادی جامعه های ابتدایی است که منابع اقتصادی مانندزمین , ابزار صید و شکار, کشت و شخم , قایق و... به تمامی جامعه تعلق داشته باشد, نه به افراد و خانواده ها ; یعنی مالکیت خصوصی .

۲ کمونیسم جدید یا نهایی , یعنی جامعهء بی طبقه ای که بر اساس مالکیت اشتراکیِ وسایل تولید, استوار باشد.

عنوان کمونیست یا کمونیسم امروزه بیشتر برای ایدئولوژی مبتنی بر که هر واقعیت دیگری غیر از محسوسات و مادیات را منتفی و مردود می داند, به کار می رود. به

بیان دیگر: کمونیست امروزه با.

گفتنی است که از لحاظ تاریخی کمونیسم , پیشنه ای پیش تر از پیدایش مارکسیسم دارد و افرادی چون : رابرت آون , مارکس , انگلس و لنین ,, مصرف کنندگان این واژه بودند.

مارکس و انگلس در سال ۱۸۴۸ را به عنوان مرامنامهء جامعهء کمونیست ها منتشرساختند. مانیفیست کمونیست , در واقع نوعی تنزل و عقب نشینی محسوب می شود; زیرا از عنوان به معنای مکتب یا ایدئولوژی عامی که همانند مخاطب آن همهء انسان ها باشد و منافع جامعهء بشریت را مدّ نظرداشته باشد, دست کشیده است , چون مانیفیست یعنی با با اندیشهء کمونیستی در عرض احزاب دیگر کارگری تدوین نموده اند. در مانیفیست آمده است : (۳)

(پاورقی ۱.داریوش آشوری , دانشنامهء سیاسی , ص ۲۶۱

(پاورقی ۲.همان , ص ۲۶۲

(پاورقی ۳.دانشنامهء سیاسی , ص ۲۶۲

معنای دگماتیسم چیست ؟

پرسش

معنای دگماتیسم چیست ؟

پاسخ

دگماتیسم به معنای مکتب جزمی است و از واژهء فرانسوی (حذخ رح) به معنای نظر قطعی وحتمی گرفته شده است . البت سخن جزمی و قطعی چند نوع است . این اصطلاح را غالباً فقط در یک مورد آن به کارمی برند.

۱ گاهی گوینده سخن خویش را با برهان عقلی و دلیل منطقی همراه می سازد و آن را به صورت قطعی و جزمی بیان می کند, مثل اثبات بسیاری از قضایای هندسی و مسایل ریاضی و موضوعات منطقی و فلسفی .

۲ گاهی سخن مبتنی است بر واقعیات و عینیاتی که در طبیعت از راه مشاهده و حسن و تجربه ثابت شده است ,مثل غالب فرآورده های علوم تجربی , اعم از زیست شناسی , فیزیک و شیمی . به همین دلیل به صورت یک قانون قطعی و حتمی بیان می گردد.

۳ گاهی برخی مطالب و سخنان به امور فطری و بدیهیات اوّلی و معلومات حضوری استوار است , به گونه ای که با اندک تأملی صحت و درستی مطالب بیان شده و مورد تأیید و تصدیق قرار می گیرد, بدون این که نیاز به دلیل وبرهان باشد.

در همهء موارد سه گانهء سخن به شیوهء قطعی و جزمی بیان می شود, ولی هیچ یک از آن ها از مصادیق نیست , بلکه سخنان پوچی که فاقد برهان عقلی و واقعیات باشد, ولی با اصرار به عنوان امر قطعی و حتمی بیان گردد,منسوب به دگم می باشد.

(۱).

(پاورقی ۱.محمود طلوعی , فرهنگ جامع سیاسی , ص ۴۵۹

ناسیونالیسم را توضیح دهید.

پرسش

ناسیونالیسم را توضیح دهید.

پاسخ

ناسیونالیسم یا مکتب ملیّت از ریشهء (ررخس چر) به معنای قوم , ملت و امّت یا کشور گرفته شده است .ناسیونال ; یعنی ملّی , قومی و وابسته به یک ملّت .

بنابراین , ناسیونالیسم , عبارت است از .

ظاهراً ملیّت گرایی یک واکنش مردمی در مقابل جهان میهنی (انترناسیونالیسم) طبقات حاکم و کلیسای عمومی در اروپا بود که منجر به تشکیل کلیساهای ملی گشت و در آن ها در مراسم مذهبی , به جای زبان لاتین , زبان های محلی به کار می رفت و به جای روحانیون صاحب مقام در جهان , از روحانیون ملی و محلی استفاده می شد.

انقلاب کبیر فرانسه از بدو ظهور, با فریاد به جای به طور آشکار گرایش خود رابه ملیّت گرایی اعلام نمود.

البته ملیت گرایی در آلمان , واکنشی بود در برابر یک اشغالگر خارجی که پس از پیروزی ناپلئون به حرکت درآمد.

متفکر آلمانی , تمام دولت هایی را که زبان مردم آن ها آلمانی بود, به متحد شدن و تشکیل قدرت واحدی توصیه می کرد و خواستار آن بود که آلمان با تکیه به خود زندگی کند و از همسایگانش که از لحاظ فراست واخلاقیات و غیره با آن برابر نبودند, جدا بماند.(۱)

گرایش های ناسیونالیستی در جوامع مختلف آثار متفاوتی از خود بر جای گذاشته است .

در برخی کشورها باعث بروز مشکلات اقتصادی و در برخی دیگر مشکلات سیاسی , فرهنگی و یا جمعیتی راایجاد نموده بود. بنابراین گرایش های ناسیونالیستی به انواع اقتصادی , سیاسی , جمعیتی , فرهنگی و اخلاقی و...تقسیم می شود, چنان که خیزش و نهضت

هـای سیاسـی و اجتمـاعی که هم اکنون در برخی کشورها در مقابل که آمریکا از آن حمایت می کنـد, به وجود آمـده , نوعی محسوب می شود.

برای مطالعه و اطلاع بیشتر به دو کتاب زیر مراجعه کنید:

۱ مکتب های سیاسی , نوشتهء دکتر بهاء الدین پازارگاد, ص ۱۹۴ ۱۹۹

۲ عقاید و مکتب های سیاسی , نوشتهء و , ترجمهء حسین شهید زاده , ص ۴۰۵۴۱۹

پاپ را توضیح دهید.

(پاورقی ۱.گائتانوموسیکا و گاستون بوتو, عقاید و مکتب های سیاسی , ترجمهء حسین شهیدزاده , ص ۴۰۶

کاپیتالیسم را توضیح دهید.

پرسش

کاپیتالیسم را توضیح دهید.

پاسخ

کاپیتـالیسم یـا نظـام سـرمایه داری صـنعتی , عبارت از یک سیسـتم اقتصادی است که در آن , وسایل عمـدهء تولیـد به واسـطهء سرمایه های شخصـی فراهم شده و به مالکیت شخصـی صاحبان سرمایه باقی می ماند. در این نظام از نظر ابزارهای تولید وسایل مکـانیکی , نقش اوّل را به جـای نیروی کار انسان و حیوان در شـیوه های ساده ءتولیـد دارد و بخش عمـده ای از نظام زنـدگی اجتماعی بر گِرد ضروریات تولید صنعتی سامان می یابد.

سیستم کاپیتالیستی بر سه پایهء اساسی زیر پی ریزی شده است :

۱ مالکیت خصوصـی را به طور غیر محدود محترم می شمرد و اجازه می دهد جمیع عناصر تولید از قبیل زمین وابزار و ساختمان و معادن , به مالکیت خصوصـی درآید. خروج از این محور امکان ندارد, مگر در یک وضع اسـتثنایی که ممکن است بعضی از منابع ثروت , ملی شود و به مالکیت دولت درآید.

۲ آزادی در ازدیاد ثروت : هر فردی می تواند از آن چه در تملّک دارد, بهره کشی کند و از آن استفاده ببرد وثروت خویش را تا هر مقدار بخواهد, افزایش دهد.

۳ آزادی در تصـرّف : نظام کاپیتالیستی همان گونه که آزادی بهره کشـی را ضمانت کرده , آزادی مصرف را نیزتضمین نموده است و لذا هر فردی هر طوری که بخواهد, می تواند برای رفع نیازها و خواسته های خویش خرج کند ونوع کالاهایی را که می

خواهد مصرف کند, انتخاب نماید و دولت فقط برای حفظ مصالح عمومی , مصرفی برخی کالاها همانند موارد مخدّر را می تاند ممنوع سازد.(۱)

اصطلاح را بیش

تر سوسیالیست ها, به خصوص مارکسیست ها رواج و مورد انتقاد قرار دادند.

از دیـد آن ها, در چنین سیستمی مالکیت خصوصـی تعیین کننـدهء چهرهء اقتصادی , سیاسـی و فرهنگی جامعه است اما از دید اقتصاد دانان غیر مارکسیست , سرمایه داری سیستمی است که در آن تولید میان عوامل تولید (کار, زمین وسرمایه) بر حسب تولیـدگیری نهایی آن ها توزیع می شود. به عبارت دیگر: وسایل تولیـد منبع تولید ارزش و درآمداست , به خلاف مارکسیست ها که کار را تنها منبع تولید ارزش می دانند و در نتیجه سود حاصله از سرمایه را نامشروع و به زیان جامعه می دانند.

جهت اطلاع بیش تر به کتار نوشتهء آیت اللّه شهید محمد باقر صدر و کتاب مکتب های سیاسی نوشته ءبهاء الدین پازارگاد و دانشنامهء سیاسی نوشتهء داریوش آشوری مراجعه نمایید.

(پاورقی ۱.محمد باقر صدر, اقتصاد ما, ج ۱ ص ۳۰۰ ۳۰۳

سوسیالیسم را توضیح دهید.

پرسش

سوسیالیسم را توضیح دهید.

پاسخ

سوسیال (ذچخح رژ) که از زبان فرانسه گرفته شده , در لغت به معنای دسته جمعی , وابسته به جامعه ونیزبه معنای اجتماعی و جامعه باوری است , و در اصطلاح , کاربُردهای مختلف و گاهی متضاد دارد. اگر چه درواژه نامهء انگلیسی آکسفورد آمده که سوسیالیسم به معنای است و منظور از آن سیاستی است که هدف آن , مالکیت یا نظارت جامعه بر وسایل تولید, سرمایه , زمین , اموال و... به سود و رفاههمگان باشد, اما این تعریف نمی تواند اختلاف نظر و تشتت آرای همهء مدعیان هواداری از سوسیالیسم را توضیح دهد و تبیین نماید.

مهم ترین عنصر مشترك همهء نظریه ها, تکیه بر برتری جامعه و سود همگانی فرد و سود فردی است .

در گذشته , این اصطلاح به معنای بود که بالطبع , شامل کنترل مؤسسات اقتصادی از طرف دولت هم می شد, ولی امروزه سوسیالیسم , نام مکتب سیاسی و جنبشی است که هدف آن , ایجادسازمان دسته جمعی (کولکتیف) جامعه است به نفع مردم , به وسیلهء مالکیت دولت نسبت به کلیهء وسایل تولیدی , اعم از صنعت , کارخانه ها, وسایل حمل و نقل , امور بانکی و کنترل و ادارهء آن از طرف دولت .(۱)

از جهت تاریخی , سوسیالیسم , طغیانی است بر ضد فرد باوری (اندیویدوآلیسم) ولی برخی محققان .(۲)

برخی به اشتباه سوسیالیسم را با کمونیسم یکی می خوانند و یا خیال می کنند مؤسس جدید کارل مارکس بوده , اما واقعیت این است که اوّلاً: سوسیالیسم به مفهوم قدیم یا جدیدش , با کمونیسم تفاوت دارد; ثانیاً: قبل

از طرح اصطلاح به معنای جدید توسط مارکس , افرادی چون , و انگلیسی که او را مؤسس اوّلیهء سوسیالیسم نوین می نامند, مطرح شده بود.

(پاورقی ۱.بهاءالدین پازارگاد, مکتب های سیاسی , ص ۱۱۰

(پاورقی ۲.داریوش آشوری , دانشنامهء سیاسی , ص ۲۰۵

بورژوازی را توضیح دهید.

پرسش

بورژوازی را توضیح دهید.

پاسخ

بورژوازی یک واژهء فرانسوی است که از دوران انقلاب کبیر فرانسه به بعد رایج شد و در مکاتب سیاسی مختلف سیاسی , معانی متفاوتی دارد.

در اصطلاح مارکسیستی , بورژوا به سرمایه داران و سوداگران و پیشه وران و دارندگان مشاغل آزاد اطلاق می شود. برخی از تشنه گان قدرت و شهوت و ثروت از اردوگاه مارکسیسم , در گذشتهء نه چندان دور, اندیشه و عمل هر کس , هماهنگ با اندیشه و عمل آنان نبود, مارك یا خرده بورژوا, را به او می چسباندند; خواه از طبقه ءفقیر و متوسط باشد و یا ثروتمند.

اما اصطلاح بورژوا در قرن هفده وهیجده به ارباب یا کارفرما, در برابر دوره گردان و کارگران و یا به بازرگانان در برابر پیشه وران , اطلاق می شد.

در این کاربرد, بورژوا به فردی گفته می شد که از طبقهء متوسط جامعه باشد, ولی از سدهء نوزدهم به بعد داوری ها,تفاوت پیدا کرد. از نطر بورژوازی سیستمی است متعلق به طبقه ای باز, ماجراجو و انقلابی ,چنان که کارل مارکس در می نویسد: .

اما از نظر فرهنگی , برخی نویسندگان , بورژوازی را نماد آزمندی , پستی طبع و بی ذوقی شمرده اند و برای آن جزپول پرستی انگیزه ای نمی شناسند.

به این ترتیب ملاحظه کردید که : بورژوازی > در اوضاع و احوالِ متفاوت سیاسی و اجتماعی و فرهنگی هرجامعه کاربردهای یکسان ندارد.

کمونیسم چیست ؟

پرسش

کمونیسم چیست ؟

پاسخ

کمونیسم یا مرام اشـراکی , به معنای وسـیع نظریه یا نظامی در سازمان اجتماعی که مبتنی است بر طرف مالکیت خصوصـی و بر این اصـل که اموال بایـد در ملکیت مشـترک جـامعه باشـد و به هرکس به انـدازهء نیـاز و احتیـاجش داده شود.(۱) بطلاـن و بی اساسی این نظریه با فروپاشی نظام کمونیستی شوروی به اثبات رسید و الآن تقریباً هیچ کشوری دنبال چنین روشی نیست .

(پاورقی ۱.دائره المعارف فارسی , ج ۲ ص ۲۶۷ مادهء کمونیسم .

راجع به اصلاحات سوسیالیست و کمونیست و امپریالیست شرح دهید. ایران چه نوع حکومتی راقبول دارد؟

پرسش

راجع به اصلاحات سوسیالیست و کمونیست و امپریالیست شرح دهید. ایران چه نوع حکومتی راقبول دارد؟

پاسخ

سوسـیالیسم یا جامعه باوری از واژهء سوسـیال به معنای اجتماعی در زبان فرانسه گرفته شده است وتعریف معمول این اصـطلاح در واژ‌ثه نامه ها چنین است : .مهم ترین عنصـر مشترک نظریه های سوسـیالیست تکیه بر برتری جامعه وسود همگانی بر فرد وبر سود فردی است .(۱)

کمونیسم از ریشهء لاـتینی به معنـای گرفته شـده و دسـته ای از ایـده هـای اجتمـاعی است که غـایت آن مالکیت اشتراکی همهء دارایی هـا است . بـدین ترتیب مراد از کمونیسم نظـام اقتصـادی , جـامعه هـای ابتـدایی است که گویـا در آن هـا منـابع اساسـی اقتصادی مانند زمین , آب و غیره به تمامی جامعه تعلق داشته است , نه به افراد وخانواده ها.

کمونیسم جدیـد بـا عقیـدهء و مفهوم جـامعهء بی طبقه که بر اسـاس مـالکیت اشتراکیِ وسائـل تولیـد قراردارد, مربوط است . به عقیدهء کمونیست ها کمونیست عبارت است از یا می گویند: .(۲)

امپریالیسم عنوانی است برای قدرتی که بیرون از حوزهء ملّی خود به تصرّف سرزمین های دیگر بپردازد و مردم آن سرزمین هارا به زور وادار به فرمانبرداری از خود کند و از منابع اقتصادی ومالی و انسانی آن ها به سود خودبهره برداری کند.

انگلیسی ها و امپریالیست های اروپایی ادعا می کردند هدفشان گسترش تمدن و رساندن دستاوردهای آن به مردمان دارای نژاد و فرهنـگ پست تر و پـایین تر است . اما در بنیاد اعتقاد بر برتری نژادی سـفید پوسـتان بر دیگران داشـتند. پس از جنگ جهانی اول ایدئولوژی امپریالیسم در ایده ئولوژی های فاشیسم و نازیسم به

کمال خود رسید.این طرز فکر آنان باعث مستعمره کردن کشورهای ضعیف و کوچک شد.(۳)

حکومت ایران نه مانند رژیم های سرمایه داری است و نه مانند رژیم های کمونیستی . نه الغای مالکیت از افرادجامعه می کند و نه سرمایه داری مطلق است . حکومت اسلامی , با سرمایه های باد آورده و سرمایه هایی که از راه های حرام به دست بیآید یا از راه حق کشی و ظلم به کارگران مخالف است .

(پاورقی ۱.داریوش آشوری , دانشنامهء سیاسی , ص ۲۰۴ با تلخیص .

(پاورقی ۲.همان , ص ۲۶۱ با تلخیص .

(پاورقی ۳.همان , ص ۳۷ با تلخیص .

اصطلاح "مبانی اسلام که دراصل ۲۴ قانون اساسی ذکر شده به چه معنا است

پرسش

اصطلاح "مبانی اسلام که دراصل ۲۴ قانون اساسی ذکر شده به چه معنا است

پاسخ

از نظر قانونی توضیح کلمه های مبانی اسلام و حقوق عمومی را باید قانون معیّن کند، همان طور که در همین اصل آمده است

ظاهراً مراد از مبانی اسلام اصول و فروع دین و ضروریات و مسلّمات دینی می باشد.

توحید، نبوت معاد، عدل الهی امامت قرآن سنت و احکامی که از آیات و روایات به طور مسلّم مورد اتفاق مسلمین است می توان همه را از مبانی اسلامی دانست

در مورد فراماسونری توضیح دهید.

پرسش

در مورد فراماسونری توضیح دهید.

پاسخ

فراماسون (freemason) یا فراماسونری (freemasonary) از واژه فرانسوی فرانماسون (franemacon) به معنای بنّای آزاد گرفته شده است. در قرون وسطی در اروپا تعدادی از بنّاهای آزاد، انجمنی پنهانی برای همیاری پدید آورده بودند، ولی از قرن هیجدهم گروهی که هیچ وابستگی با صنف بنا نداشتند، به تشکیلات پنهانی فراماسونی راه یافتند که از این پس

فراماسونری از یک تشکیلات صنفی به یک تشکیلات جهانی و با هدف استعماری مبدل شد.

در سال ۱۷۱۷ میلادی دکتر "دزاگولیه" و دکتر "اندرسن" در انگلستان این تشکیلات را بنا نهاد. دزاگولیه در سال ۱۷۱۹ به عنوان استاد بزرگ انتخاب شد و پنجاه و پنج نفر از نجبا و اصیل زادگان انگلستان به عضویت آن در آمدند و قانون اساسی فراماسونری را نوشتند، در نتیجه لژ بزرگ لندن تأسیس شد. این لژ مادر دیگر لژها است. هر لژی که در هر کشوری فعالیت کند، باید زیر نظر لژ مادر باشد.

سازمان مخفی فراماسونری انگلستان طبق شعائر آن سلطنت طلب است و ولیعهد آن در ۲۱ سالگی به عضویت آن در می آید.

این تشکیلات آیین خاصی دارد که شامل مقرراتی می شود که انجمن های محلی موسوم به لژ (loge) یا لاج به وسیله آن ها با یکدیگر ارتباط حاصل می کنند و خیلی سرّی است، به جهت سرّی بودن و راز داری و حفظ اسرار آن توسط اعضا، از آن به فراموش خانه یاد کرده اند.

آنان برای حفظ اسرار مقررات شدیدی وضع کردند که از جمله در نظر گرفتن حکم اعدام برای فاش کننده اسرار است.

تشکیلات مخفی فراماسونری گسترده ترین و جهانگیرترین انجمن های پنهانی است که

بـا پیشـرفت امپراتوری بریتانیا در جهان گسترش یافت. به گفته برخی از صاحب نظران حـدود شـش میلیون نفر عضو این شـبکه هستند.

فعالیت های این تشـکیلات گاهی برای واژگون ساختن یک حکومت است، گاهی برای مسـلط ساختن نظریات خاصی در یک جامعه و گاهی برای ایجاد شـکاف و پاشـیدن بذر اختلاف در صـفوف مردم است. این شـبکه کوشش دارد افراد خود را در هر نقطه از دنیـا یـاری رسانـد تـا آنـان در منصب هـای حسـاس کشورها گمارده شونـد و از این راه به بهترین وجه به خواسـته های استعماری خویش نایل گردند.

در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیسـتم شعبه های دستگاه فراماسونری در کشورهای خاور میانه مانند ترکیه، مصر و ایران بر پا شدند. این ها در این کشورها به وسیله ای برای پیشبرد سیاست های استعماری اروپایی به ویژه استعمار انگلستان مبدل شدند.

فرامـاسون در ایران: در ایران میرزا ملکـم خـان نـاظم الـدوله ارمنی در ایـن راه پیشـگام بـود. او اولین لژ فرامـاسونری در ایران را تأسـیس کرد. نامبرده در ده سالگی به فرانسه عزیمت کرد و ضـمن تحصیل عضو فراماسون شد و در سال ۱۲۶۸ شمسی به ایران بازگشت و فراموشخانه را تشکیل داد.

لژ دیگر، لژ بیـداری ایرانیـان بود. این لژ در سال ۱۹۰۷ میلادی در ایران تشـکیل شد و مؤسـس آن ادیب الممالک فراهانی بود. سیـد حسن تقی زاده و ذکـاء الملک فروغی از گرداننـدگان اصـلی آن بودنـد. این ها تا انقلاب اسـلامی ایران فعالیت داشـتند و پست های کلیدی و حساس مملکت را در اختیار داشـتند. یکی از چهره های شاخص فراماسونری در ایران شریف امامی بود که از سال

۱۳۴۲ به مدت پانزده سال استاد اعظم فراماسونری در ایران بود و بسیاری از رجال نامدار آن زمان عضو همین لژ فراماسون بودند.[۱]

[۱]برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: تاریخ سیاسی عناصر ایران، دکتر سیدجلال الدین مدنی ج اوّل، ص ۳۱، تا ۳۸؛ جلد دوم، ص ۲۵۹ تا ۲۶۱؛ دایره المعارففارسی، مصاحب، ج ۲، ص ۱۸۵۲؛ دانشنامه سیاسی، داریوش آشوری، ص ۲۴۲ و ۲۴۱.

اصلاح طلبان و جنبش اصلاح طلبی در غرب چه جایگاهی دارند؟

پرسش

اصلاح طلبان و جنبش اصلاح طلبی در غرب چه جایگاهی دارند؟

پاسخ

اصلاح طلبی یا رفورمیسم (reformism) به معنای هواداری از سیاست تغییر زندگی اجتماعی، یا اقتصادی، یا سیاسی (امّا با روش های ملایم و بدون شتاب) است.

این مکتب از سویی در برابر مکتب سوسیالیزم (socialism) قرار دارد، بدین شرح که سوسیالیسم خواهان دگرگونی ساختاری از طریق قهر انقلابی، آن هم با جنبش کارگری و حزب پرولتاری و ارتش بیکاران است، ولی رفورمیسم ضمن مخالفت با آن، خواهان اتخاذ روش های ملایم و گام به گام برای تحوّلات اجتماعی با حفظ وضعیت موجود از راه های دمکراتیک است.[۱] با این تعریف آن چه را که گورباچف در شوروی سابق انجام داد، در زمره اصلاحات قرار نمی گیرد.

از سوی دیگر جنبش اصلاح طلبی در برابر محافظه کاری (conservatism) قرار دارد، (محافظه کاری به معنای مجموعه ای از اندیشه های سیاسی است که نهادهای کهن و ریشه دار را از آن چه نو و نیازموده است ,ارزشمندتر می شمرد. از این رو محافظه کاری بر اهمیت قانون، نظم، پیوستگی، سنت، احتیاط در نوآوری و اهمیت فرا داده های اجتماعی تکیه می کند و منکر امکان نابودی مطلق شر از روی زمین است.)[۲]

در اروپا جنبش اصلاح طلبی که در برابر جنبش سوسیالیزم افراطی قرار دارد، از موقعیت خوبی برخوردار است، در دوره جنگ سرد، جنبش سوسیالیسم در برخی موارد پیشگام بود، ولی از هنگام شکست کمونیستم در بلوک شرق، جنبش اصلاحات از جنبش سوسیالیزم مارکسیستی پیشی گرفت؛ گرچه در همان دوران به جهت گرایش های افراطی آن نتوانسته بود پایگاه خوبی در جامعه اروپا پیدا کند که

این امر منجر به تعدیل در سیاست های سوسیالیست ها شد. در انگلستان دو جنبش کارگری و محافظه کار در کنار یکدیگر قرار دارند و با توجه به سیاست های انعطافی هر یک، عملکردشان و اوضاع بین المللی، گاهی افکار عمومی به سمت حزب کارگران و طرفداران اصلاحات سوق داده می شود و آنان پیروز می شوند، و زمانی کفه ترازو به نفع محافظه کاران می شود. دیگر کشورهای اروپایی هم کمابیش در همین حد است.

ممکن است سؤال شما در مورد اصلاحات مذهبی (پروتستانیسم) باشد. این حرکت که در چند قرن گذشته، با توجه به بستر پیدایش از رشد خوبی بهره مند بود، امّا اکنون آهنگ آن کند شده است و دیگر جذبه ای ندارد، ضمن این که کاتولیک با تغییر و تعدیل سیاستش جایگاه خویش را بیشتر از پروتستانیسم تثبیت نموده است.

[۱] داریوش آشوری، دانشنامه سیاسی، ص ۷۲، ۲۰۴ و ۲۰۵.

[۲] همان، ص ۲۹۸.

درباره مشورت از نظر معنا و مفهوم توضیح دهید.

پرسش

درباره مشورت از نظر معنا و مفهوم توضیح دهید.

پاسخ

مشورت در لغت به معنای رایزنی، شور، رأی و تدبیر است.(۱)

مشورت و مشاوره در اموری که بدان نیاز است، دارای اهمیت فوق العاده ای می باشد. در اهمیت مشورت همین بس که حتی پیامبر گرامی اسلام(ص) مأمور به آن بودند. "در کارها با آن ها مشورت کن"(۲) با این که پیامبر کامل ترین انسان ها بود و نیازی به مشورت با دیگران نداشت، اما مأمور شد این سنّت حسنه را میان مسلمانان رواج دهد و اوّل خود شروع کند.

پیامبر در بعضی مواقع از نظر مشورتی افراد استفاده می کرد، چنان که در جنگ بدر لشکر اسلام طبق فرمان پیغمبر می خواستند در نقطه ای اردو بزنند. یکی از یاران عرض کرد: محلّی را که برای لشگرگاه انتخاب کرده اید، طبق فرمان خدا است که تغییر آن جایز نباشد یا صلاحدید شما می باشد؟ پیامبر فرمود: فرمان خاصی در آن نیست، عرض کرد: جای مناسبی برای اردوگاه نیست، دستور دهید لشکر از این محل حرکت کند و در نزدیکی آب محلّی انتخاب نماید.

پیغمبر نظر او را پسندید و مطابق رأی او عمل کرد.(۳)

علت اهمیت مشورت

انسان ها از آن جهت به مشورت نیازمندندکه در بیساری موارد در کارهای فردی یا اجتماعی و تصمیم گیری های کلان قادر

به اتخاذ شیوه صحیح نیستند، زیرا انسان به تنهایی، نمی تواند آن قدر تجربه کسب کند که به تمام امور آگاه شود و چنین فرصتی را در اختیار ندارد، به علاوه وقتی اولیای الهی و معصومین مأمور به مشورت می شوند، در حالی که به علوم غیب دسترسی دارند،

این موضوع بر ما لازم تر است.

پیامبر فرمود: "هیچ کس هرگز با مشورت، بدبخت و با استبداد رأی خوشبخت نشده است".(۴)

امیر مؤمنان فرمود: "کسی که استبداد رأی داشته باشد، هلاك می شود و کسی که با افراد بزرگ مشورت کند، در عقل آن ها شریک شده است".(۵)

در چه اموری مشورت لازم است؟

انسان در بسیاری کارها به مشورت نیازمند است. زمامداران و حاکمان اسلامی و مسئولان نیز در امور مردم داری و تصمیم گیری های بزرگ می بایست از طریق مشورت وارد شوند که هم به صلاح خودشان است و هم به صلاح مردم. پیامبر فرمود: "هنگامی که زمامداران شما نیکان باشند و توانگران شما سخاوت مندان و کارهایتان با مشورت انجام پذیرد، روی زمین از زیر زمین برای شما بهتر است (یعنی شایسته حیات وزندگی هستید) ولی اگر زمامدارانتان، بدان و ثروتمندان، بخیل باشند و در کارها مشورت نکنید، زیر زمین از روی آن برای شما بهتر است".(۶) (به درد مردن می خورید).

در امور شخصی زندگی هم بدون مشورت خسارت خواهند دید، مثلاً در تصمیم گیری هایی چون انتخاب همسر، شغل، وارد شدن به امور تجارت، قبول مسئولیت و مسائل مربوط به تحصیل.

پی نوشت ها:

۱. فرهنگ معین، ج ۳، ص ۴۱۵۵.

۲. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۹.

۳. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۴۳.

۴. همان، ص ۱۴۵.

۵. همان.

۶. همان.

مشورت در انتخابات چگونه باید باشد؟ وظیفه رأی دهنده و رأی گیرنده چیست؟

پرسش

مشورت در انتخابات چگونه باید باشد؟ وظیفه رأی دهنده و رأی گیرنده چیست؟

پاسخ

انتخابات یک مسئله ملّی به نظر می رسد. افراد مختلفی با سلیقه ها و گرایش های متفاوت در عرصه انتخابات حضور پیدا می کنند و با رأی مردم انتخاب می شوند.

انتخابات نیز از جمعه موضوعاتی است که نمی توان بدون مشورت در آن شرکت کرد و به طور دلخواهی رأی داد.

برای انتخاب فرد اصلح و شایسته ابتدا می بایست به کارنامه کاندیدا مراجعه کرد و سپس با مشورت افرادی که از تجربه برخوردارند، شخصی را که متخصص و متعهّد است، انتخاب نمود.

امام سجاد(ع) در رساله حقوق می فرماید: "حق کسی که از تو مشورت می خواهد، این است که اگر عقیده و نظری داری، در اختیار او بگذاری. اگر درباره آن چیزی نمی دانی، او را به کسی راهنمایی کنی که می داند اما حق کسی که مشاور تو است، آن است که اگر نظری داد و تو موافق نیستی، او را متهم نکنی".(۱)

وظیفه رأی دهنده، انتخاب بهترین گزینه است، یعنی از میان جمعی که در انتخابات به عنوان کاندیدا حضور پیدا می کنند، فردی را که مناسب تر است انتخاب کند. وظیفه انتخاب شونده این است که رأی مردم را امانتی گران بها بداند و به شعار تبلیغاتی خود جامه عمل بپوشاند تا رضای خدا و خلق را به دست آورد و خواسته های مردمی را که به او رأی داده اند، پیگیری نماید و از هر کوششی دریغ نکند.

پی نوشت ها:

۱. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۴۷.

اسلام و ناسیونالیسم با هم چه فرق دارد ؟

پرسش

اسلام و ناسیونالیسم با هم چه فرق دارد ؟

پاسخ

ناسیونالیسم یا ملی گرائی از محصولات قرون اخیر است که در نیمه دوم قرن ۱۶میلادی , بذر آن به سرعت در اروپا کاشته شد , در قرن ۱۷ رشد کرد و در قرن ۱۸ به اوج خود رسید . ولی از آغاز قرن بیستم به خصوص پس از جنگ اول و دوم جهانی پایه های آن در اروپا سست گردید , و از شدت آن به خاطر پی آمدهای ناگوارش کاسته شد . ملی گرائی , هر چند در اروپا و کشورهای باختری در حال سقوط و افول است , ولی درکشورهای آسیائی بالاخص اسلامی , هنوز به آن دامن می زنند . البته اوضاع سیاسی جهان و مقتضیات عصر , خواهی نخواهی آن را محکوم به فرو کشی کرده است و با پدید آمدن سازمان ملل و شعب تابعه آن و اتحادیه های منطقه ای مانند اتحادیه ملل امریکای جنوبی , اتحادیه آتلانتیک شمالی و مانند آنها , اندیشه

تشکیل واحد بزرگتر از ملت را به وجود آورده , و این خود نشانه سیر نزولی ملی گرایی است . در هر حال ,اکنون ما به تعریف هر دو مکتب پرداخته و نقاط ضعف و قوت هر دو و نظریه اسلام رابیان می کنیم . ناسیونالسیم عبارت است از اعتقاد به اعتلای یک ملت و تفوق آنها نسبت به تمام ملل دیگر , و اینکه معتقدات و ارزشهای آن ملت , بالاتر و والاتر از معتقدات وارزشهای ملل دیگر است . انترناسیونالیسم عبارت است از اعتقاد به اینکه همکاری کامل میان ملتهای جهان , تضمین

کننده خیر و سعادت بشر بوده , و باعث تامین و تثبیت صلح جهانی است . طرفداران این مکتب , تشکیل یک دولت بزرگ جهانی را پیشنهاد می کنند , دولتی که کلیه ملل سطح کره زمین را در پوشش خود قرار دهد ,بی آنکه به شخصیت و یا استقلال داخلی و یا آزادی ملتی لطمه وارد سازد . نویسنده مکتب های سیاسی معتقد است که ناسیونالیسم به این معنی , از محصولات قرون جدید است , و در قرون سابق , ناسیونالیسم به مفهوم امروز وجود نداشته است . به طور مسلم , در چشم انداز یک فرد نوع دوست که آرمان انسانی دارد , انترنالسیولیسم جلوه خاصی دارد , هر چند تحقق حکومت جهانی بدون اتکاء به یک مکتب الهی امکان پذیر نیست و هرگز انسانهای مادی , موفق به تحکیم و حدت میان کشورهای مترقی و کشورهای عقب مانده نخواهند شد . و در نتیجه , حکومت زورگویان بر ملل ضعیف , به قوت خود باقی خواهد ماند . آنچه در این باره می گویند , نتیجه غلیان عواطف انسانی است که کاربرد آن , بدون پشتوانه مذهبی بسیار کم و ناچیزاست . مدعیان چنین وحدت ملل , وقتی خود مصدر کار می شوند , به جای تامین مصالح همه ملت ها , ملی گرا می شوند . همگی می دانیم که هندوی گیاه خوار , حاضر نیست جانداری را ناراحت کند . و حتی به خاطر آن , از ذبح و شکار حیوان خودداری می نماید , و به جای استفاده از گوشت ,تنها از گیاه استفاده می کند . همین

ملت , وقتی مساله منافع دو ملت هند ومسلمان به میان آمد , دستش تا مرفق در خون مسلمانان فرو رفت و مسئله کشمیر رابه صورت استخوان لای زخم درآورد , که پیوسته میان دو ملت مایه ناراحتی بوده وخواهد بود , چرا که آرمان ملی را بر آرمان انسانی ترجیح داد . از این جهت بایدگفت : تامین آرمان انسان و خدمت به جامعه انسانی , با چشم پوشی از ملیت ها -بدون اتکاء به یک ملت الهی که جان و دل را از محبت و عشق به انسان ها پر کند -امکان پذیر نیست مکتبی که می گوید : الناس امام الحق سواء انسان ها در برابر قانون و حق یکسانند . یا می گوید : الناس سواسیه کاسنان المشط افراد بشر مانند دانه های شانه باهم مساویند . پیروان چنین مکتبی می توانند با حفظ تمام ملیت ها و شخصیت ملت ها , همه را درپوشش حکومت واحدی درآورند و به جای احیاء سعادت ملت خاصی , سعادت همه انسان هارا احیاء کنند . ناسیونالیسم ترکیبی است از حق و باطل . نقاط ضعفی دارد و نقاط قوتی . سرانجام , هم سازنده است و هم ویرانگر , ولی جنبه ویرانگری آن در ممالک اسلامی بیش از نقاط قوت آن است . علت اینکه غرب برای پرورش آن در میان ملت های اسلامی می کوشد , این است که می خواهد به خاطر جنبه ویرانگری آن , وحدت اسلامی رااز بین ببرد , در میان مسلمانان تفرقه بیندازد , و دو ملت برادر را دشمن و رقیب یکدیگر قرار دهد , تا

آنجـا که به جـای اخوت اسـلامی و وحـدت دینی و مـذهبی به ملیت های گوناگون تکیه کنـد . اینک برای اینکه پرده از چهره حقیقت برداشـته شود , مطـالبی را یـادآور می شویم . در تفسـیری که نویسـندگان مکتب هـای سیاسـی از ناسـیونالیسم دارنـد , مطالب زیر به چشم می خورد :۱ - علاقه به آب و خاک که انسان در آنجا پرورش یافته است . ۲ - علاقه به ملتی که در میان آنها بزرگ شده است . ۳ - حفظ دسـتاوردها و میراثهای فرهنگی و تاریخی ملت خویش . ۴ - تمایل به حکومت بر خویشتن و تحصیل استقلال . این نوع مفاهیم را نمی توان مربوط به ناسیونالیسم دانست , زیرا چنین علاقه هائی درانسان فطری است . وقتی انسـان در آب و خـاکی و یـا در میـان جمعیتی بزرگ شـد ; علاقه به آنهـا و یا علاقه به آثار فرهنگی و تاریخی آنها , یک امر طبیعی خواهـد بود . هرفردی , در خود , این مساله را احساس می کند , همچنانکه فکر گسسـتن بند بردگی وتحصـیل اسـتقلال یـک امر فطری است . این نقاط مثبت را نبایـد به حساب ناسـیونالیسم نهاد . و با حـذف این مکتب نیز می توان آنها را به دسـت آورد . پیامبر گرامی اسـلام صلی اللّه علیه و آله و سلم در مهاجرت خود از مکه به مدینه ,در نیمه راه , به یاد مکه , زادگاه خود افتاد , و در خود احساس اشتیاق به بازگشت به آنجا را کرد . وحی الهی نازل شد و به او وعده داد که : خدائی

که تبلیغ قرآن را بر تو لازم کرده است , ترا به زادگاهت باز خواهد گردانید (۱)و وعده الهی در سال هفتم هجرت جامعه عمل پوشید . در فتح مکه که در سال هشتم هجرت انجام گرفت , وقتی رسول خدا (ص) وارد زادگاه خود شد , نسبت به آن اظهار علاقه نمود و فرمود : ای شهر مکه , من ترا دوست دارم . و اگر مرا مجبور به خروج نمی کردند , هرگز تو را ترک نمی گفتم (۲) . یکی از مظاهر ناسیونالیسم , انتساب به اقوام و نیاکانی است که از ریشه های انسان به شمار می روند . مثلا بگوید من از فلان قبیله هستم یا خود را منسوب به نژاد خاصی بداند . چنین کاری در اسلام ممنوع نیست , به شرط اینکه مایه تفاخر نباشد , بلکه مایه شناسائی و تعیین هویت انسان گردد . قرآن این حقیقت را در آیه زیر بیان می فرماید : و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا (۳) . شما را به صورت تیره ها و قبیله ها درآوردیم که به وسیله آن یکدیگر را شناسائی نمائید . یعنی انتساب به قبیله , باید وسیله شناخت فردی از فرد دیگر باشد , نه وسیله افتخار . انتساب به استخوان های پوسیده , مایه افتخار نیست , بلکه مایه افتخار , تقوا و پرهیزگاری است که انسان باید آن را کسب کند و خود را با آن بیاراید . ویرانگری های ناسیونالیسم جنبه های مثبت ناسیونالیسم , همان ها بود که بیان گردید . ولی باید توجه داشت که هدف از طرح این

مکتب سیاسی در ممالک اسلامی و یا کشورهای آسیائی و آفریقائی ,جنبه ویرانگری آن است که بر اهل اطلاع پنهان نیست اینک به برخی از آنها اشاره می کنیم . ۱ - محو وحدت اسلامی از نظر اسلام در میان عوامل و عناصری که موجب تشکیل یک ملت می گردد , از قبیل زبان و نژاد و خون و خاک تنها عقیده مذهبی و وحدت فکری است که می تواندملت واحدی را پدید آورد و آنها را در سود و زیان یکدیگر شریک سازد و بر اقوام مختلف از نظر زبان و نژاد , خون و آب و خاک نام امت واحد بگذارد , وبگوید : ان هذه امتکم امه واحده و انا ربکم فاعبدون (۴) . و یا بفرماید : و ان هذه امتکم امه واحده و انا ربکم فاتقون (۵) . و یا همه را برادر و برابر بخواند و بفرماید : انما المومنون اخوه (۶) . روزی سلمان فارسی در مسجد پیامبر نشسته بود و عده ای از یاران پیامبر نیز حاضربودند . سخن از اصل و نسب به میان آمد . هر کس درباره اصل و نسب خود چیزی می گفت . نوبت به سلمان رسید , به او گفتند : تو هم از اصل و نسب خودت بگو . فقال انا سلمان بن عبداللّه کنت ضالا فهدانی اللّه عزوجل بمحمد (ص) و کنت عائلافاغنانی اللّه بمحمد (ص) و کنت مملوکا فاعتقنی اللّه بمحمد (ص) هذا نسبی و هذاحسبی . من سلمان فرزند بنده خدا هستم , گمراه بودم پس خدا به وسیله محمد (ص) هدایتم کرد

. بی چیز بودم پس به وسیله او بی نیازم ساخت . برده بودم از طریق او آزادم کرد . این است حسب و نسب من . . در این میان رسول خدا (ص) وارد شد و سلمان جریان را به عرض حضرت رساند , رسول اکرم (ص) رو به آن جماعت کرد که همه از قریش بودند و فرمود : یا معشر قریش ان حسب الرجل دینه , و مروئته خلقه و اصله عقله (۷) . حسب انسان آئین او است , یار او در زندگی خلق او و ریشه او عقل و خرد اواست . در تاریخ اسلام آمده است : در جنگ احد , یک غلام ایرانی در میان مسلمانان بود . این جوان مسلمان ایرانی , ضربتی به یکی از نفرات دشمن وارد آورد و از روی غرور گفت : این ضربت را از من تحویل بگیر , منم یک جوان ایرانی . رسول اکرم (ص) به گفتار او که ممکن بود تعصب دیگران را برانگیزد , توجه کرد و به او فرمود : چرانگفتی منم یک جوان انصاری ؟این نظریه اسلام و روش پیامبر گرامی است , در حالی که ناسیونالیسم می خواهد به جای وحدت عقیده , از دیگر عناصر استفاده کند , این وحدت را به کثرت تغییر دهد ,یگانگی عرب , عجم , ترک , فارس , و سایر اقوام و طوائف اسلامی - با نژادها وزبان های گوناگون - را به اختلاف و دوگانگی تبدیل سازد . و در نتیجه تخم نفاق , تخاصم و رقابت را در دل یک امت واحد بپاشد ,

و قـدرت عظیم اسـلامی را نـابود سـازد , تـا سـرانجام تسـلط ابرقـدرتها بر این ملـل سـهل و آسـان شود . افتخار به دسـتاوردها و میراثهای فرهنگی و تاریخی یک ملت در طول تاریخ - اگرچنین افتخاراتی داشـته باشـند - مورد انتقاد نیست , ولی همین مسئله در کشور ما وکشورهای همانند , به گونه ای طرح می شود که گویا می خواهند پیوند ما را از دیگرمسـلمانان جهان قطع کنند . تنهـا به این اکتفـا نمی کننـد , بلکه مفـاخری را که ملت ما در ظرف این چهارده قرن از تاریـخ اسـلام به دست آورده انـد نابود سازنـد , و به نـام ملی گرائی چوب حراج بر کلیه مفـاخر فرهنگی و علمی و فکری مـا بزننـد . آنگاه ما بمانیم و تنها مفاخر عهد کوروش و داریوش , در حالی که جدا کردن ایران وایرانی از این آثار علمی و فرهنگی و سیاسـی اسلام چهارده قرن , جز نابود کردن هردو , نتیجه ای نـدارد . پس از جنـگ اول جهـانی , ویلسون رئیس جمهور امریکـا , منشور چهـارده مـاده ای خودرا که یکی از آنها استقلال ملی بود , برای حفظ صلح در جهان , مطرح ساخت . در نتیجه آن , خلافت عثمانی تجزیه گردیده و قطعه قطعه شـد و به صورت چنـدین کشور کوچک و به ظاهر مسـتقل درآمـد که جز بدبختی و ناکامی و تشـکیل دولت های دسـت نشانده و کاشـتن تخم حرام اسرائیل در سرزمینهای اسلامی نتیجه دیگری نداشت . ۲ - پرورش روح طغیانگری در ناسیونالیسم , روح طغیان گری کاملا رشد می کند , و دولت های قوی

می کوشندسرزمین گروه های همزبان و هم نژاد را که در خارج کشورها زندگی می کنند , به خاک خود ضمیمه کنند . حتی به این اکتفا نمی کنند , بلکه می کوشند اقلیت های ملل تابعه را در خود مستهلک سازند . ناسیونالیسم در اروپا , مایه توسعه اراضی و کشورگشائی و وسیله عدم اغماض نسبت به اقلیت ها می گردد , افسانه ها و آئین های نژادی را احیاء می کند , و جز تخریب نتیجه دیگری ندارد , تا آنجا که منتهی به تجاوز و ایجاد رژیم های دیکتاتوری نازیسم و فاشیسم می گردد . بطور خلاصه , ناسیونالیسم جنبه های مثبت و منفی دارد . جنبه های مثبت و انسانی آن را باید گرفت , و با جنبه های منفی و ضد انسانی آن مبارزه نمود . غالبا دعوت به ناسیونالیسم با توجه به جنبه های مثبت آغاز می شود , ولی سرانجام به جنبه های منفی و تند می رسد .

نکات مثبت و منفی ناسیونالیسم چیست؟

پرسش

نکات مثبت و منفی ناسیونالیسم چیست؟

پاسخ

ناسیونالیسم، بر عواطف و احساسات قومی و ملی متکی است، نه بر عقل و منطق. ناسیونالیسم را نباید به طور کلی محکوم کرد. ناسیونالیسم اگر تنها جنبه مثبت داشته باشد، یعنی موجب همبستگی بیشتر و روابط حسنه بیشتر و احسان و خدمت بیشتر به کسانی که با آنها زندگی مشترک داریم بشود، ضد عقل و منطق نیست و از نظر اسلام مذموم نمی باشد، بلکه اسلام برای کسانی که طبعاً حقوق بیشتری دارند، از قبیل همسایگان و خویشاوندان، حقوق قانونی زیادتری قائل است.

ناسیونالیسم آنگاه عقلاً ـ محکوم است که جنبه منفی به خود می گیرد؛ یعنی افراد را تحت عنوان ملیتهای مختلف از یکدیگر جدا می کند و روابط خصمانه ای میان آنها به وجود می آورد و حقوق واقعی دیگران را نادیده می گیرد.

نقطه مقابل ناسیونالیسم، «انترناسیونالیسم» است که قضایا را با مقیاس جهانی می نگرد و احساسات ناسیونالیستی را محکوم می کند. ولی همچنانکه گفتیم، اسلام همه احساسات ناسیونالیستی را محکوم نمی کند، احساسات منفی ناسیونالیستی را محکوم می کند نه احساسات مثبت را.

واژه «ملت» در اصطلاح امروز فارسی چه معنایی دارد؟

پرسش

واژه «ملت» در اصطلاح امروز فارسی چه معنایی دارد؟

پاسخ

در اصـطلاح امروز فارسی، این کلمه بکلی مفهوم مغایری با مفهوم اصلی خود پیدا کرده است. امروز کلمه «ملت» به یک واحد اجتماعی گفته میشود که دارای سابقه تاریخی واحد و قانون و حکومت و احیاناً آمال و آرمانهای مشترک و واحد می باشند. ما امروز بجای مردم آلمان و انگلستان و فرانسه و غیره، ملت آلمان، ملت انگلسـتان، ملت فرانسه میگوییم و احیاناً به همه آن مردم این کلمه را اطلاق نمیکنیم، به یـک طبقه از مردم، ملت میگوییم؛ یعنی آنهـا را به دو طبقه تقسـیم میکنیم: طبقه حـاکمه و طبقه محکومه، به طبقه حاکمه کلمه «دولت» و به طبقه محکومه کلمه «ملت» را اطلاق میکنیم.

این اصـطلاح فارسـی یک اصـطلاح مستحدث و جدید است و در واقع یک غلط است. در صد سال و دویست سال و هزار سال پیش هرگز این کلمه در زبان فارسـی به این معنی غلط اسـتعمال نمیشد. گمان میکنم این اصـطلاح جدید از زمان مشروطیت به بعـد پیـدا شـده است و ظـاهراً ریشه این غلط این بوده که این کلمه را مضاف الیه کلمه دیگر قرار می دادهانـد؛ مثلاً میگفتهانـد: پیروان ملت ابراهیم، پیروان ملت محمـد(ص)، پیروان ملت عیسـی و همچنین. بعـدها کلمه پیروان حـذف شـده و گفته اند: ملت محمد(ص)، ملت عیسی. کم کم کار به آنجا کشیده که گفته اند: ملت ایران، ملت ترک، ملت عرب، ملت انگلیس. به هرحال، یک اصطلاح مستحدث است.

اعراب امروز در مواردی که مـا کلمه «ملت» را به کـار می بریم آنهـا کلمه «قوم» یـا کلمه «شـعب» را به کـار می برنـد؛ مثلاًـ می گویند «الشعب الایرانی» و

یا «الشعب المصری» و غیره. ما که فعلاً در این بحث کلمه «ملت» و «ملیت» را به کار می بریم، همان مفهوم جدید و مصطلح فارسی را در نظر گرفته ایم، خواه غلط و خواه درست.

دیدگاه عقل در مورد ضرورت حکومت چیست؟

پرسش

دیدگاه عقل در مورد ضرورت حکومت چیست؟

پاسخ

با مراجعه به« دلایل عقلی» و منطق خرد این مسأله روشن می شود این دلائل گاه از دیدگاه یک فرد خداپرست عنوان می شود و گاه از دیدگاه غیر خداپرستان، زیرا هر دو در ضرورت حکومت برای جامعه مشترکند، هر چند دلائل آنها در پاره ای از جهات ممکن است متفاوت باشد.

دلائلی که از دیدگاه عموم می توان برای این موضوع ذکر کرد این است که :اولاً زندگی انسان یک زندگی اجتماعی است، به گونه ای که اگر حیات انسانی از این ویژگی خالی شود، به پایین ترین مراحل جاهلیت و بهیمیت سقوط می کند، چرا که تمام منافع و آثار مفید و سازنده در زندگی بشری، تمدنها و پیشرفت و تکاملها و علوم و فنون و صنایع گوناگون، همه از برکات زندگی اجتماعی و همکاری و تعاون در جهات مختلف است. تا نیروهای کوچک فکری و بدنی به هم ضمیمه نشود، حرکتها و جنبشهای عظیم اجتماعی در هیچ قسمت صورت نمی گیرد. این از یک سو، از سوی دیگر واضح است که حیات انسان در درون جامعه علی رغم آن همه برکات و منافع مهمّی که در بردارد خالی از کشمکشها و تنازعها و تصادم منافع نیست، نه تنها به خاطر غلبه خودخواهی و خودپرستی، بلکه به خاطر اینکه بسیار می شود که افراد جامعه در تشخیص «حدود» و «حقوق» خود گرفتار اختلاف و اشتباه می شوند، اینجا است که قوانینی لازم است تا حقوق هر کس را مشخص کند، و راه را بر تعدی و تجاوز و منازعات ببندد. از سوی سوم مسلم است که این قوانین به تنهایی اثری در رفع تجاوز و

تنازع نـدارد، بلکه در صورتی مفیـد و مؤثر است که افراد مورد قبول جامعه آن را به اجرا در آورند و به تعبیر دیگر تنها بوسـیله ایجـاد حکومت است که نظم در جامعه برقرار می شود و جلو فساد و خونریزی و غصب حقوق گرفته می شود. به همین دلیل از قدیمترین ایام، اقوام بشری هر کدام حکومتی برای خود داشتند.

ثانیاً به فرض که مردم بدون حکومت بتوانند با هم زندگی سالمی داشـته باشند (امری که محال است) ولی پیشرفت و تکامل در علوم و دانشـها و صـنایع و شئون مختلف اجتماعی، تنها در صورت برنامه ریزی دقیق و مدیریت آگاه، امکان پذیر است و برنامه ریزی و مدیریت، عبارت دیگری از تشکیل حکومت است.از این رو تمام عقلای جهان تأکید بر ضرورت تشکیل حکومت برای جوامع بشری می کنند.

مقصود از «ناسیونالیسم» چیست؟ آیا اسلام با این مکتب سیاسی سازگاری دارد؟

پرسش

مقصود از «ناسیونالیسم» چیست؟ آیا اسلام با این مکتب سیاسی سازگاری دارد؟

پاسخ

ناسـیونالیسم یـا «ملی گرائی» از محصولات قرون اخیر است که در نیمه دوم قرن ۱۶ میلادی، بذر آن به سـرعت در اروپا کاشته شد، درقرن ۱۷ رشد کرد و در قرن ۱۸ به اوج خود رسـید. ولی از آغاز قرن بیسـتم به خصوص پس از جنگ اول و دوم جهانی پایه های آن در اروپا سست گردید، و از شدت آن به خاطر پی آمدهای ناگوارش کاسته شد.

ملی گرائی، هر چنـد در اروپا و کشورهای باختری در حال سـقوط و افول است، ولی در کشورهای آسـیائی بالاخص اسـلامی، هنوز به آن دامن می زنند. البته اوضاع سیاسی جهان و مقتضیات عصر، خواهی نخواهی آن را محکوم به فروکشی کرده است و بـا پدیـد آمـدن سازمـان ملـل و شـعب تابعه آن و اتحادیه های منطقه ای ماننـد اتحادیه ملل امریکای جنوبی، اتحادیه آتلانتیک شمالی وماننـد آنها، اندیشه تشـکیل واحد بزرگتر از ملت را به وجود آورده، و این خود نشانه سـیر نزولی ملی گرایی است، در هر حال، اکنون ما به تعریف هر دو مکتب پرداخته و نقاط ضعف و قوت هر دو و نظریه اسلام را بیان می کنیم.

ناسـیونالیسم عبارت است از «اعتقاد به اعتلای یک ملت و تفوق آن نسبت به تمام ملل دیگر، و اینکه معتقدات و ارزشـهای آن ملت، بالا‌تر و والاتر از معتقـدات و ارزشـهای ملل دیگر است». «انترناسـیونالیسم» عبارت است از اعتقاد به اینکه همکاری کامل میـان ملتهـای جهـان، تضـمین کننـده خیر و سـعادت بشـر بوده، و باعث تأمین و تثبیت صـلح جهانی است. طرفـداران این مکتب تشکیل یک دولت بزرگ جهانی را پیشنهاد

می کننـد، دولـتی که کلیه ملـل سـطح کره زمین را در پوشـش خود قرار دهـد، بی آنکه به شخصـیت و یـا اسـتقلال داخلی و یا آزادی ملتی لطمه وارد سازد.

نویسـنده «مکتـب هـای سیاسـی» معتقـد است که ناسـیونالیسم به این معنی، از محصولاـت قرون جدیـد است، و در قرون سـابق، «ناسیونالیسم» به مفهوم امروز وجود نداشته است.

به طور مسـلم، در چشم انـداز یک فرد نوع دوست که آرمان انسانی دارد، «انترناسـیونالیسم» جلوه خاصـی دارد، هر چنـد تحقق حکومت جهـانی بـدون اتکـاء به یـک مکتب الهی امکـان پـذیر نیست و هرگز انسـان های مادی، موفق به تحکیم وحـدت میان کشور هـای مترقی و کشورهـای عقب مانـده نخواهنـد شـد. و در نتیجه، حکومت زورگویان بر ملل ضـعیف، به قوت خود باقی خواهـد مانـد. آنچه در این باره می گوینـد نتیجه غلیان عواطف انسانی است که کاربرد آن، بـدون پشـتوانه مذهبی بسـیار کم و ناچیز است. مدعیان چنین وحدت ملل، وقتی خود مصدر کار می شوند، به جای تأمین مصالح همه ملت ها، ملی گرا می شوند.

همگی می دانیم که هنـدوی گیاه خوار، حاضـر نیست جانـداری را ناراحت کنـد. و حتی به خاطر آن، از ذبح و یا شـکار حیوان خودداری می نمایـد، و به جای اسـتفاده از گوشت، تنها از گیاه اسـتفاده می کنـد. همین ملت، وقتی مسأله منافع دو ملت هنـد و مسـلمان به میان آمد، دسـتش تا مرفق در خون مسـلمانان فرو رفت و مسئله کشمیر را به صورت استخوان لای زخم درآورد، که پیوسـته میـان دو ملت مـایه نـاراحتی بوده و خواهـد بود، چرا که آرمـان ملی را بر آرمـان انسـانی ترجیـج داد. از این جهت باید گفت: تأمین آرمان انسان و خدمت به جامعه انسانی با چشم پوشی

از ملیت ها –بدون اتکاء به یک مکتب الهی که جان و دل را از محبت و عشق به انسان ها پر کند- امکان پذیر نیست مکتبی که می گوید:

«الناس امام الحق سواء»

[انسان ها در برابر قانون و حق یکسانند] یا می گوید:

«الناس سواسیه کاسنان المشط»

[افراد بشر مانند دانه های شانه با هم مساویند].

پیروان چنین مکتبی می تواننـد با حفظ تمام ملیت ها و شخصیت ملت ها، همه را در پوشش حکومت واحدی درآوردند و به جای احیاء سعادت ملت خاصی، سعادت همه انسان ها را احیاء کنند.

«ناسیونالیسم» ترکیبی است از حق و باطل. نقاط ضعفی دارد و نقاط قوتی. سرانجام، هم سازنده است و هم ویرانگر، ولی جنبه ویرانگری آن در ممالک اسلامی بیش از نقاط قوت آن است. علت اینکه غرب برای پرورش آن در میان ملتهای اسلامی می کوشد، این است که می خواهد به خاطر جنبه ویرانگری آن، وحدت اسلامی را از بین ببرد، در میان مسلمانان تفرقه بیندازد، و دو ملت برادر را دشمن و رقیب یکدیگر قرار دهد، تا آنجا که به جای اخوت اسلامی و وحدت دینی و مذهبی به ملیت های گوناگون تکیه کنند.

اینک برای اینکه پرده از چهره حقیقت برداشته شود، مطالبی را یادآور می شویم.

در تفسیری که نویسندگان مکتب های سیاسی از ناسیونالیسم دارند، مطالب زیر به چشم می خورد:

۱- علاقه به آب و خاک که انسان در آنجا پرورش یافته است.

۲- علاقه به ملتی که در میان آنها بزرگ شده است.

۳- حفظ دستاوردهای و میراثهای فرهنگی و تاریخی ملت خویش.

۴- تمایل به حکومت بر خویشتن و تحصیل استقلال.

این نوع مفاهیم را نمی توان مربوط به ناسیونالیسم دانست، زیرا چنین علاقه هائی در انسان فطری است. وقتی انسان در آب و خاکی و یا

در میـان جمعیتی بزرگ شـد؛ علاـقه به آنهـا، و یـا علاقه به آثارفرهنگی و تاریخی آنها، یک امر طبیعی خواهـد بود. هر فردی، درخود، این مسأله را احساس می کنـد، همچنانکه فکر گسسـتن بنـد بردگی و تحصـیل اسـتقلال یک امر فطری است. این نقاط مثبت را نباید به حساب ناسیونالیسم نهاد. و با حذف این مکتب نیز می توان آنها را به دست آورد.

پیامبر گرامی اسـلام صـلی الله علیه و آله و سـلم در مهاجرت خود از مکه به مدینه، در نیمه راه، به یاد مکه، زادگاه خود افتاد، و در خود احسـاس اشتیـاق به بازگشت به آنجا را کرد. وحی الهی نازل شـد و به او وعـده داد که:«خـدائی که تبلیغ قرآن را بر تو لازم کرده است، ترا به زادگاه خود باز خواهد گردانید» قصص/۸۵ و وعده الهی در سال هفتم هجرت جامع عمل پوشید.

در فتـح مکه که در سـال هشـتم هجرت انجـام گرفت، وقتی رسول خـدا (ص) وارد زادگاه خود شـد، نسبت به آن اظهار علاقه نمـود و فرمـود: «ای شـهر مکه، ن ترا دوست دارم. و اگر مرا مجبور به خروج نمی کردنـد، هرگز تو را ترک نمی گفتم» (سـیره حلبی ۲/۹۸)

یکی از مظاهر ناسیونالیسم، انتساب به اقوام و نیاکانی است که از ریشه های انسان به شمار می روند.

مثلاً بگویـد من از فلان قبیله هسـتم یا خود را منسوب به نژاد خاصـی بداند. چنین کاری در اسـلام ممنوع نیست، به شـرط اینکه مایه تفاخر نباشد، بکله مایه شناسائی و تعیین هویت انسان گردد. قرآن این حقیقت را در آیه زیر بیان می فرماید:

«وَجَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا» حجرات/۱۳

[شما را به صورت تیره ها وقبیله ها درآوردیم که به وسیله

آن یکدیگر را شناسائی نمائید].

یعنی انتساب به قبیله، باید وسیله شناخت فردی از فرد دیگر باشد، نه وسیله افتخار انتساب به استخوان های پوسیده، مایه افتخار نیست، بلکه مایه افتخار، تقوا و پرهیزگاری است که انسان باید آن را کسب کند و خود را با آن بیاراید.

ویرانگری های ناسیونالیسم

جنبه های مثبت ناسیونالیسم، همان بود که بیان گردید. ولی باید توجه داشت که هدف از طرح این مکتب سیاسی در ممالک اسلامی و یا کشورهای آسیائی و آفریقائی، جنبه ویرانگری آن است که بر اهل اطلاع پنهان نیست اینک به برخی از آنها اشاره می کنیم.

۱- محو وحدت اسلامی

از نظر اسلام در میان عوامل و عناصری که موجب تشکیل یک ملت می گردد، از قبیل زبان و نژاد و خون و خاک؛ تنها «عقیده مذهبی و وحدت فکری» است که می تواند ملت واحدی را پدید آورد و آنها را در سود و زیان یکدیگر شریک سازد و بر اقوام مختلف از نظر زبان و نژاد، خون و آب و خاک نام «امت» واحد بگذارد، و بگوید:

«اِنَّ هَذِهِ اُمَّتُكُمْ اُمَّةً واحِدَةً وَ اَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدوُنِ» انبیاء/۹۲

و یا بفرماید:

«اِنَّ هَذِهِ اُمَّتُكُمْ اُمَّةً واحِدَةً وَ اَنَا رَبُّكُمْ فاتَّقُونِ» مؤمنون/۵۲

و یا همه را برادر و برابر خواند و بفرماید:

«اِنَّما الْمُؤمِنُونَ اِخْوَةٌ» حجرات/۱۰

روزی سلمان فارسی در مسجد پیامبر نشسته بود وعده ای از یاران پیامبر نیز حاضر بودند. سخن از اصل ونسب به میان آمد. هر کس درباره اصل و نسب خود چیزی می گفت. نوبت به سلمان رسید، به او گفتند: تو هم از اصل و نسب خودت بگو، گفت:«من سلمان فرزند بنده خدا هستم، گمراه بودم پس خدا به وسیله محمد(ص) هدایتم کرد. بی چیز بودم پس

به وسیله او بی نیازم ساخت. برده بودم از طریق او آزادم کرد. این است حسب و نسب من».

در این میان رسول خدا(ص) وارد شد و سلمان جریان را به عرض حضرت رساند، رسول اکرم(ص) رو به آن جماعت کرد که همه از قریش بودند و فرمود:

«یا معشر قریش ان حسب الرجل دینه، و مروئته خلقه و أصله عقله» (روضه کافی/۱۸۱- بحار الانوار ۲۲/۳۸۲)

[حسب انسان آئین او است، یار او در زندگی خلق او و ریشه او عقل و خرد او است].

در تاریخ اسلام آمده است: در جنگ احد، یک غلام ایرانی در میان مسلمانان بود. این جوان مسلمان ایرانی، ضربتی به یکی از نفرات دشمن وارد آورد و از روی غرور گفت: این ضربت را از من تحویل بگیر منم یک جوان ایرانی. رسول اکرم(ص) به گفتار او که ممکن بود تعصب دیگران را برانگیزد، توجه کرد و به او فرمود: چرا نگفتی منم یک جوان انصاری؟ (سنن ابوداود، جلد دوم/۶۲۵)

این نظریه اسلام و روش پیامبر گرامی اسلام است، در حالی که ناسیونالیسم می خواهد به جای وحدت عقیده، از دیگر عناصر استفاده کند، این وحدت را به کثرت تغییر دهد، یگانگی عرب، عجم، ترک، فارس، و سایر اقوام و طوائف اسلامی -با نژادها و زبان های گوناگون- را به اختلاف و دو گانگی تبدیل سازد.

و در نتیجه تخم نفاق، تخاصم و رقابت را در دل یک امت واحد بپاشد، و قدرت عظیم اسلامی را نابود سازد، تا سرانجام تسلط ابرقدرتها بر این ملل سهل و آسان شود.

۲- پرورش روح طغیانگری

در ناسیونالیسم، روح طغیان گری کاملاً رشد می کند و دولت های قوی می کوشند سرزمین گروه های همزبان و هم نژاد

را که در خارج کشورها زندگی می کنند، به خاك خود ضمیمه کنند. حتی به این نیز اکتفاء نمی کنند، بلکه می کوشند اقلیت های ملل تابعه را در خود مستهلك سازند.

ناسیونالیسم در اروپا، مایه توسعه اراضی و کشورگشائی و وسیله عدم اغماضی نسبت به اقلیت ها می گردد، افسانه ها و آئین های نژادی را احیاء می کند، و جز تخریب نتیجه دیگری ندارد، تا آنجا که منتهی به تجاوز و ایجاد رژیم های دیکتاتوری، نازیسم و فاشیسم می گردد.

بطور خلاصه، «ناسیونالیم» جنبه های مثبت و منفی دارد. جنبه های مثبت و انسانی آن را باید گرفت، و با جنبه های منفی و ضدّ انسانی آن مبارزه نمود. غالباً دعوت به ناسیونالیسم با توجه به جنبه های مثبت آغاز می شود، ولی سرانجام به جنبه های منفی و تند می رسد.

در مورد پوپر توضیح دهید؟

پرسش

در مورد پوپر توضیح دهید؟

پاسخ

کارل بوپر (Carl Poper) یکی از پوزیتیویست های معاصر امریکایی است. او همچون دیگر پوزیتویست های جدید، ملاک علمی بودن یک نظریه راابطال پذیری (Faalseoability) می داند .وی سال ها در سمت مشاورریاست جمهوری آمریکا قرار داشته و از طرفداران سرسخت دمکراسی ولیبرالیسم است و خشونت و خونریزی را برای برقراری آن مجاز می شمارد.برای آگاهی بیشتر ر . ك : فلسفه معاصر اروپایی ، ای . م . یوخنکی ;

مکتب چیست؟ در مورد کمونیسم، لیبرالیسم، سوسیالیسم، پلورالیسم، اومانیسم، اگزیستانسیالیسم و سایر ایسم هایی که در کشورهای غربی وجود دارد توضیحاتی مرقوم بفرمایید. در مورد خدا چه دیدگاه هایی دارند؟

پرسش

مکتب چیست؟ در مورد کمونیسم، لیبرالیسم، سوسیالیسم، پلورالیسم، اومانیسم، اگزیستانسیالیسم و سایر ایسم هایی که در کشورهای غربی وجود دارد توضیحاتی مرقوم بفرمایید. در مورد خدا چه دیدگاه هایی دارند؟

پاسخ

به طور کلی عمده ایسم هایی که در کشورهای غربی وجود دارد بر پایه «انسان محوری» و یا «اقتصاد محوری» است در این زمینه به ذکر چند نمونه اکتفا کرده و شما را به مطالعه کتبی که معرفی خواهیم کرد ارجاع می دهیم.

الـف) اگزیسـتانیالیسم: از واژه Exist بـه معنی وجـود مشـتق است. از منظر این مکتب، در جهـان هسـتی برای همه موجـودات، ماهیتی در نظر گرفته شـده است جز انسان. خدا طبیعت وجود انسان را ساخته است اما عظمت وزیبایی ها وخوبی ها و... بالاخره همه هویت انسان، ساخته خودش می باشد. انسان عبارت است از صـفاتی که ما باید بسازیم. بنابراین وجدان مشترک انسانی که همه آدم هـا در آن شـریک انـد موهوم است و فقـط وجود در همه مشترک است. در اخلاـق، ملاـکی نیست. مـا ملاـک را بعد ازعمـل می سـازیم. هر کس هر عملی را مشـروط بر این که در آن حسن نیت داشـته باشـد، انجـام دهـد؛ در این صـورت عملی اخلاقی انجام داده است. بالاخره از نگاه سارتر، مؤسـس این مکتب، انسان در طبیعت وانهاده است. ناامید از عنایت خدا، نا امید از این که طبیعت سرنوشت او رابسازد، حتی ناامید از انسان!

ب) پلـورالیسم: Plural به معنی جمـع و کـثرت است. لـذا گرایش پلورالیسـتی در قبـال گرایش مونیسـتی Monoistic)) یا وحـدت گرایی قرار دارد. اگر ما چنـد فرد یا چند گروه را برای انجام کاری پذیرفتیم؛ این را پلورالیسم می گویند. پلورالیسم در عرصه های گوناگون مطرح می شود.

در همه این عرصه ها گاه به معنی پذیرش کثرت و نظرات مختلف در مقام عمل؛ یعنی، همزیستی مسالمت آمیز است. گاه نیز در جنبه نظری و علمی به کار می رود. به این معنی که قائل به صحت همه دیدگاه های مختلف درزمینه سیاست، فرهنگ، اقتصاد یا دین شویم. بنابراین پلورالیسم دینی مثلاً در بعد نظری به معنای حقانیت ادیان متعدد است چرا که خوبی ها و حقیقت ها در بین ادیان پخش شده است. در یک جمله کوتاه در نقد این نگرش می توان گفت: تعالیم همه ادیان،باتوجه به اختلافاتشان چگونه ما را نهایتا به نقطه واحدی می رسانند؟ وقتی اسلام اولین مسأله و سخنش این است که خدا یکی است و راه رستگاری، پذیرفتن توحید است؛ این راه، چگونه با مسیحیتی که دعوت به تثلیث می کند یکی است؟ آیا دو خط که در دو جهت متقابل امتداد دارند ممکن است در یک نقطه با هم تلاقی کنند؟

ج) فمینیسم: فمینیسم که از واژه Feme به معنی زن مشتق است به معنی عقیده به حقوق زنان و گرایش به دفاع از زن است. اولین هسته سازمان دهی شده این گرایش، در نشست مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۵ گذارده شد. هر چند در این نشست، واژه هایی از قبیل مقام زن و حقوق بشر، ترنمی خوش داشت اما اینک که بیش از پنجاه سال از طنین افکنی آن ندای اولیه می گذرد آثار ناخوشایند آن در حرکت ها و تشکل های ایجاد شده در دنیا به خوبی به چشم می خورد. قبل از این حرکت سازماندهی شده، در اوایل دهه ۱۹۱۰، پیشروان حقوق زنان در آمریکا، کلمه فمینیسم را به فرهنگ لغات غربی وارد کردند. در

سال ۱۹۱۶ حزب ملی زنـان فعـالیت خود را آغـاز کرد. بـا انقلاب صـنعتی، نهضت هـای فمینیستی نیز فشار خود را در راسـتای اشـتغال زنان در فعالیت های صـنعتی افزایش دادند. بدون آن که برای کانون خانواده و نقش حیاتی آن به عنوان همسر و مادر، برنـامه ای اندیشـیده باشـند. به نـام آزادی زن و برابری او بـا مرد، جایگاه والای زن به عنوان مربی جامعه لگـدمال شـد و ارزش اقتصـادی دادن به وقت و کـار وی، جانشـین ارزش نقش تربیتی او گردیـد. سـیگارویژه زنـان، حق انتخـاب برای تنهـا زیسـتن و تشکیل خانواده یک نفره، ایجاد مرکز بحران تجاوز، عشق آزاد و... از ارمغان های دیگر این جریان بود.

د) بوروکراسـی: ایـن عنـوان بر قشـر اداری هر سازمـانی کـه نیازمنـد مـدیریت وسـیع اسـت، گفته می شـود و نیز منظـور از آن، حـاکمیت ایـن قشـر بـه عنـوان یـک طبقـه اجتمـاعی می باشـد. سـلطه سیاسـی و اقتصـادی این قشـر، در نگـرش بوروکراسـی در جامعه،دائما رو به تزاید است و بسیاری، آن را نوعی حاکمیت طبقه ای گسترده و خطرناک می دانند. اما از نظر مارکسیست ها بوروکراسی یک طبقه نیست بلکه آلت طبقات حاکمه است.

ه) آریستوکراسـی: به معنای اشـرافیت است و معمولاً آن قشر و دسته ای را نشان می دهد که دارای امتیازات فراوان هستند و از ثروت و نفوذ برخوردارند. در این نگرش مقامات عالی هم در اختیار این گروه قرار می گیرد و قدرت سیاسـی دردست این قشر متمرکز می گردد.

و) دموکراســی: لفظی اسـت یونــانی کـه از دو کلمـه (Demos مردم) و (Crotas حکـومت کردن) ترکیـب شـده است. دموکراسـی به معنـای اعمـال قـدرت به وسـیله جـامعه است. مونتسـکیو می گویـد: دموکراسـی هنگامی برقرار می شودکه مردم حاکمیت

و قـدرت را در دسـت داشـته باشـند. ادعـای دموکراسـی جدیـد مشـارکت همگـانی، آزادی هـای خصوصـی و عمـومی، تعـدد ایدئولوژی، تصـمیم اکثریت، تعدد نهادهای حاکم و... می باشد. در انواع دموکراسی می توان به موارد مستقیم، پارلمانی و نیمه مسـتقیم اشاره کرد. نوع نیمه مسـتقیم بـدین معنی است که هر چنـد امور به دست نمایندگان سپرده شده است، اما مردم در امور اجتماعی شرکت فعال دارند.

ز) لیـبرالیسم: واژه Liberal در لغت بـه معنـای مختلـف به کـار رفته است: آزاد مرد در مقابـل برده، روشـنفکر، سـخاوتمند، لاابالی، بی بند و بار و... اما در اصطلاح به یک گونه طرز تفکر در زمینه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و دینی گفته می شود کـه تکیه اصـلی آن بر آزادی هر چه بیشـتر و تـوجه به حقـوق طـبیعی افراد است. این مکتب که اولین بـار به عنـوان یـک حزب سیاسی در سال ۱۸۵۰ م در انگلیس مطرح گردید دارای اصول و ویژگی هایی است از قبیل:

۱- فردگرایی: فرد و حقوق او بر همه چیز مقدم است. اگر دولت هم تشکیل شده است باید در خدمت خواسته های افراد جامعه باشد و نفع

جامعه، موهوم است.

۲- ارزش مطلق آزادی: تنها حـد آزادی در نظر لیبرال ها، آزادی افراد دیگر است. دیگر هیچ مقوله ای از قبیل عدالت اجتماعی و اقتصادی، حفظ بنیان خانواده، اخلاق و... نمی تواند آن را محدود کند. همه باید قربانی این آزادی مطلق شوند.

۳- انسـان محوری و امانیسم: با توجه به نگرش مادی این انـدیشه به عالم، آنچه اصل است، انسان است. به همین دلیل در وضـع قوانین و ارائه خطوط اصلی سیاست و اقتصاد و فرهنگ، آنچه مهم و اصل است دیدگاه انسان و اراده اوست.

برخلاف ادیان الهی و توحیدی که خدامحور هستند و مقنن اصلی را خداوند می دانند.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱- پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی، ج ۴

۲- فرهنگ واژه ها، عبدالرسول بیات و جمعی از نویسندگان، مؤسسه اندیشه و فرهنگی دینی

۳- فرهنگ سیاسی، دکتر بهروز شکیبا

پرسش: نقاط مشترک و تفاوت لیبرالیسم و اسلام را بیان نمایید.

پرسش

پرسش: نقاط مشترک و تفاوت لیبرالیسم و اسلام را بیان نمایید.

پاسخ

لیبرالیسم به عنوان یک ایدئولوژی مطرح شده در غرب در برخی از اصول خود از قبیل آزادی، عدالت، تساهل و تسامح با دین اسلام تنها دارای اشتراکات لفظی می باشد ولی از لحاظ معنایی فرق های اساسی با همدیگر دارند، زیرا مکتب سیاسی لیبرالیسم از مکاتب مبتنی بر اومانیسم (اصالت فرد) می باشد و اصالت را در همه چیز از جمله در حقوق، سیاست، دین، جامعه و... به فرد می دهد و حفظ منافع و آزادی فرد را زیربنا قرار می دهد، از این رو طبعاً نمی تواند با سیاست و حقوق و... اسلامی تشابهی داشته باشد.

تفاوت های بین اسلام و لیبرالیسم

۱- آزادی

آزادی مورد نظر در مکتب لیبرالیسم همین مفهوم اومانیستی آن یعنی آزادی و رهایی انسان از هر قید و بند و خصوصاً قیود مذهبی و محدودیت هایی است که از اعتقاد به خدا و پایبندی به احکام الهی ناشی می گردد. محدودیت آزادی انسان در لیبرالیسم فقط محدودیت های تصریح شده در قوانین را شامل می شود که بر اساس قراردادهای اجتماعی و مطابق خواست اکثریت افراد جامعه وضع و تدوین شده است و هیچ نیروی دیگری نمی تواند باعث ایجاد محدودیت با اعمال ممنوعیتی گردد.

{P - »آن روی سکه«، رویدادها و تحلیل، شماره ۱۲، (مهرماه ۱۳۶۴)، ص ۴۰. P}

آزادی در مکتب اسلام عین عبودیت و بندگی است و با آزادی اومانیستی متفاوت و متضاد است. در اسلام مواردی از آیات و روایات وجود دارند که اسباب سلب آزادی های فردی می شوند. در اسلام افراد در انجام گناهان اجتماعی آزاد نیستند. پس

آزادی های مورد قبول در اندیشه لیبرالیسم، مورد پذیرش در مکتب اسلام نیست.

۲- حقوق

فرد

اصالت فرد در مکتب لیبرالیسم نوعی انسان شناسی است که برای فرد، استقلال در شخصیت قایل است. در این معنی فرد امری اصیل بوده و مقدم بر جامعه می باشد و لذا وجود جامعه صرفاً برای تأمین نیازهای فردی ضرورت دارد. بر طبق نظریه اصالت فرد، اگر تأمین منافع فرد و آزادی های او در جامعه به طور کامل صورت پذیرد، این امر خود به خود به تأمین مصالح اجتماعی نیز منتهی خواهد شد.

{P - مهدی پیشوایی، »نگاهی به مکتب های سیاسی (لیبرالیسم)« مکتب اسلام، شماره اول، (اردیبهشت ماه ۱۳۶۷)، ص ۲۸. P}

اندیشه لیبرالی انسان را همان »من طبیعی« می داند، بنابراین وقتی از حقوق انسان دم می زند، منظور فقط حقوق طبیعی یعنی مالکیت، آزادی و حیات است. در اندیشه لیبرالی مباحث مربوط به روح آدمی و نیازهای روحی او، پاسداری از آن نیازها و کمالات روحانی هیچ جایگاهی ندارد.

{P - احمد واعظی، »لیبرالیسم و دین«، معرفت، شماره اول، (تابستان ۱۳۷۷)، ص ۲۸. P}

در دین مبین اسلام جامعه و فرد حقوق متقابل نسبت به همدیگر دارند، بدین معنی که هم جمع اصالت دارد و هم فرد. در مواردی که حقوق جامعه باید مقدم بر حقوق فردی باشد، بر مسلمین لازم است که از حقوق فردی خود در جهت تعالی و رشد جامعه، بگذرند و چشم پوشی کنند. همچنین اگر در مواردی حقوق فردی در مقابل و تضاد با حقوق جامعه شد و چاره ای جز احترام به حقوق فردی نمی باشد، باید نسبت به ادای حقوق فردی مسلمین همت گماشت.

۳- آزادی بیان و اندیشه

در تفکر اسلامی آزادی اندیشه و بیان محدود و در چارچوب بنای دینی و اسلامی است. اما در تفکر لیبرالیستی،

آزادی انـدیشه و بیان به صورت مطلق وجود دارد. دلیل عـدم محدودیت آزادی بیان و اندیشه در نزد لیبرالیست ها این است که ابراز انـدیشه و بیان هیـچ محـدودیتی برای دیگران ایجاد نمی کنـد؛ یعنی فرد همیشه و در هر حال آزاد است که اندیشه خود را بیان کنـد، زیرا آزادی این فرد باعث سـلب آزادی های دیگران نمی شود. از نظر آنها فقط جلوی آزادیی را می توان گرفت که باعث سلب آزادی دیگران شود.

{P – همان، ص ۲۹. P}

۴– دولت

از دیگر موارد چالش بین اسلام و لیبرالیسم در نگرش آنها، مقوله دولت می باشد. لیبرالیسم دولت مطلوب را دولتی می داند که فقـط از چـارچوب هـای کلی حیـات اجتمـاعی دفـاع می کنـد. آنهـا اعتقادی به دولت مـداخله گر ندارنـد و بیشتر دولتی را می پسـندند که رفاه گستر باشـد و در مسایل دیگر کمتر دخالت کنـد. اما در انـدیشه اسـلام، علاوه بر این که دولت باید رفاه گستر باشـد، بایـد فضـیلت گستر هم باشـد. همچنان که حافظ جان و مال و ناموس شـهروندان است، بایـد پاسـدار حریم فضـیلت های اخلاقی و حـدود الهی باشـد. دولت بایـد مراقبت کند که حدود الهی مورد خدشه واقع نشود و فضـیلت های اخلاقی و شؤونات اسلامی حفظ شود.

{P – همان، ص ۳۰ – ۲۹. P}

۵– تساهل و تسامح

تساهل و تسامح نیز از اصول لیبرالیسم می باشد. »تساهل و تسامح« جزو ارزش های لیبرالی است. البته نویسـندگانی که در زمینه لیـبرالیسم قلم زده انـد، اعتراف کرده انـد که تساهـل و تسامـح عملاًـ در جوامع لیبرالی اجرا نمی شود. به عنوان مثـال در فرانسـه اجازه داده نمی شود که دختران با حجاب وارد دانشـگاه و دبیرسـتان شونـد یا مثلاً حقوق سـیاهان و اقلیت های مذهبی، به طرق گوناگون نادیده

گرفته می شود. آنها حق رأی دادن دارند ولی عملاً در جامعه گروه های فشاری وجود دارند که مانع مشارکت سیاسی بسیاری از اقلیت ها در جامعه می شوند.

{P – همان، ص ۳۰. P}

در اسلام نیز تساهل و تسامح وجود دارد ولی در چارچوب احکام اسلام. از نمونه های بارز تساهل و تسامح در اسلام بحث انتخاب دین است. (لا اکراه فی الدین...) و از نمونه های عدم تساهل و تسامح بحث اجرای حدود و امر به معروف و {P – بقره، ۲۵۶. P}

نهی از منکر می باشد که در این موارد هیچ گونه تساهل و تسامحی مورد پذیرش اسلام نیست.

تاریخچه مکتب مدرنیسم و پست مدرنیسم و تفاوت این دو را لطفا بیان بفرمائید؟

پرسش

تاریخچه مکتب مدرنیسم و پست مدرنیسم و تفاوت این دو را لطفا بیان بفرمائید؟

پاسخ

مدرنیسم یا مدرنیته پس از عصر روشنگری (Enlightenment)در اروپا گسترش یافت و انسان غربی به عقل خود بیشتر اعتماد پیدا کرد که به بعضی ویژگیهای آن اشاره می شود:

۱. اعتماد به توانایی عقل انسان و علم برای معالجه بیماری های اجتماعی

۲.تاکید بر مفاهیمی از قبیل: پیشرفت، طبیعت و تجربه های مستقیم

۳.مخالفت آشکار با مذهب (به ویژه الهیات مسیحی)

۴. اومانیسم و تبیین جامعه و طبیعت به شکل انسان مداری

۵. تاکید عمده بر روش شناسی تجربی

۶. پوزیتیویسم به عنوان متدلوژی مدرنیسم

با این وصف برای شناخت دقیق مدرنیسم باید پایه های اصلی آن یعنی اومانیسم، سکولاریسم ،پوزیتیویسم و راسیونالیسم را بشناسیم که معرفی آنها از حوصله این نوشتار خارج است .

در سالهای اخیر حرکتی علیه آزادی و عقل شکل گرفته است که نه تنها در هنر معماری و ادبیات بلکه به علومی نظیر حقوق،

اخلاق، سیاست، جامعه شناسی و اقتصاد نیز سرایت کرده و به پست مدرنیسم شهرت یافته است .

کلمه (post)به معنی (تـداوم یک جریان)است. بنابراین تعریف پست مـدرنیسم به (پایان مـدرنیسم)صـحیح نیست، بلکه نقد مـدرنیسم و تـداوم جریان آن است . این اصـطلاح در زبان فارسـی به فرانوگرایی، پسامـدرنیسم و فرامدرنیسم و فرا تجددگرایی ترجمه شده است. بنابراین مفهوم فرا مدرنیسم را نباید با فرا مدرن و فرا صنعتی خلط کرد.

ویژگیهای پست مدرنیسم در نزد صاحب نظران متفاوت است و در این زمینه تا کنون توافقی حاصل نشده است با این حال

به بعضی از ویژگی های مشترک می توان اشاره کرد:

۱. نفی دولت به

عنوان سمبل هویّت ملّی.

۲. ترفیع و ترویج نسبی بودن اخلاق.

۳. مخالفت با رشد اقتصادی به بهای ویرانی محیط زیست.

۴. مخالفت با حل شدن فرهنگهای خرد در فرهنگ مسلط.

۵. مخالفت با نژاد پرستی.

۶. مخالفت با نظارت بروکراتیک بر تولید.

۷. رد عقلگرایی و طغیان همه جانبه علیه روشنگری.

۸. اعتقاد به پایان یافتن مبارزه، طبقه کارگر و مستجیل شدن آن در دل نظام سرمایه داری.

لازم به تذکر است که از نقطه نظر شناخت شناسی نگاه پست مدرنیستها، نگاهی هرمنوتیک و تفهیمی است که از برجستگان این تفکر "هانس گئورگ گاوامرا" می توان نام برد.

پست مدرنیسم تا کنون مورد انتقاد فراوان قرارگرفته که از آن جمله به انتقادات "هابرماس" در سال ۱۹۹۸ می توان اشاره کرد. او از طرفداران مدرنیته و خود را محافظ آن می داند.

"تحولات و دستاوردهای دوران رنسانس که در قرن چهاردهم میلادی آغاز گردید،حوزه های متعددی را در برگرفته است . لیکن شاخص ترین حادثه یا رخداد در حوزه فکری و فرهنگی به وقوع پیوست که از میان آنها در عرصه علوم تجربی شاهد ظهور ریاضیات و علوم طبیعی بودیم . در کنار آن رسالتی است که این رخداد، عظیم فکری بر دوش فلسفه تکلیف کرده و خط سیر و سمت و سوی آن را تا دو سده بعد مشخص ساخته بود. پس از طی این دوران می رسیم به قرن شانزدهم میلادی و آغاز عصر رفورماسیون یا اصلاح مذهبی و تحولات عظیم حاصل از آن که موجب بر افتادن سیطره دیر پا و طولانی مدت حاکمیت کلیسا از عرصه های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فکری، فرهنگی و ادبی جوامع غربی گردید . بسیاری از جزم اندیشی ها، خرافه پرستی

ها و حاکمیت جهل و موهومات را برانداخت . در این دوران انسان بار دیگر، پس از عصر کلاسیک یونان باستان، مجدداً محور مطالعات و پژوهش های اجتماعی قرار گرفت؛ زمینه های لازم برای رشد و گسترش علم و عقل گردید . سلطه دیر پای کلیسا که از ابتدای قرون وسطی تا اوایل قرن هفدهم ادامه داشت با شروع موج عظیم اصلاح مذهبی در قرن ۱۶، که نخست از آلمان شروع شد و سپس سایر کشورهای اروپایی را در بر گرفت چنان دستخوش تزلزل و فروپاشی گردید که دیگر امکان سربرآوردن مجدد آن برای همیشه منتفی گردید. علاوه بر آن سلسله جریانات متعدد فکری، فلسفی، سیاسی و اجتماعی نیز یکی پس از دیگری ظهور یافتند و به چالش یا تعامل با یکدیگر پرداختند به این ترتیب زمینه این ظهور روشنگری در اواخر قرن هفده تااوایل قرن هجده میلادی، انقلاب فرانسه، و پس از آن انقلاب صنعتی در نیمه دوم قرن هجده و انقلابات اجتماعی سیاسی متعدد قرن نوزدهم و بیستم فراهم گردید.

انقلاب صنعتی نیز با تغییر و تحولاتی که در ساختار اقتصادی جوامع غربی ایجاد کرد زمینه بروز یک سری تحولات فکری فلسفی سیاسی و حقوقی عظیمی را فراهم ساخت؛ تغییر در ساختار اجتماعی جوامع با پیدایش طبقات جدید مبارزات طبقات کارگری برای کسب حقوق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بیشتر و تضاد روزافزون کار و سرمایه همراه با دیگر عوامل، زمینه های بروز انقلاب های اجتماعی و سیاسی متعددی را فراهم ساخت.

قرن نوزدهم گر چه عصر اکتشافات، اختراعات و پیشرفت های علمی عدیده ای است، لیکن اگر بخواهیم کل ویژگی این قرن را

ازباب تاکید و از برخی جهات فلسفی در یک عبارت خلاصه کنیم، می توان آن را قرن کشف امر غیر عقلانی نامید . اما نحله های فلسفی متعددی در این قرن سر بر آوردند و به مجادله و مناقشه با یکدیگر برخاستند از جمله :پراگماتیسم در برابر ایده آلیسم، پوزیتیویسم در برابر غیر عقلگرایی (خرد ستیزی)، و مارکسیسم در برابر لیبرالیسم .

تمامی جریانات و فرازهای چند گانه در روند تکامل تاریخی نظام اجتماعی - سیاسی مغرب زمین از رنسانس، رفورماسیون، روشنگری، انقلاب صنعتی و جریانات تاثیر گذار سیاسی - اجتماعی گرفته تا انقلاب سیاسی کلاسیک، برافتادن رژیم کهن و برآمدن نظام جمهوریت، کنار رفتن سلسله های موروثی چندین قرن و بالآخره انقلابات سیاسی مدرن قرن بیستم جملگی در ظهور، تکوین، تداوم و بقای پدیده عظیم صورتبندی مدرنیته سهیم هستند و به تعبیر بسیاری از نظریه پردازان، فرازهای مذکور جزءعناصر اصلی سازنده صورتبندی مدرنیته و تبلور مادی و عینی آن یعنی مدرنیسم بشمار می روند. به عبارت بهتر اینکه مدرنیته و مدرنیسم را می توانیم شکل یافته بر مبنای جریانات فوق الذکر تعریف کنیم .

۱- دستاوردهای مدرنیته

بدین ترتیب مدرنیته و مدرنیسم با ریشه های عمیق در تحولات تاریخی نزدیک به شش قرن متمادی یعنی از قرن چهاردهم و رنسانس به این طرف، میراث خوار این شش قرن تحولات بشمار می روند . آنچه که تحت عنوان مدرنیته از آن یاد می شود چیزی نیست جز دستاوردهای عمیق سیاسی، اجتماعی، اقتصادی فکری، فرهنگی و ...در تمامی حوزه های حیات فردی و اجتماعی بشر . این دستاوردها و تحولات گر چه از گذشته های دور شروع شدند لیکن

اوج آن ها را می توان از قرن هجدهم به این طرف دانست .

طی سال های دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰میلادی در اروپا شاهد سر بر آوردن جریانات فکری و نظری متعددی در حوزه های مختلف دانش بشری به ویژه در علوم انسانی و علوم اجتماعی هستیم؛ جریاناتی که با عروج خود، افول جریانات پیشین را در پی داشتند . از جمله مهم ترین این حرکت ها می توان به ظهور مکتب پسا ساختارگرایی دراواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ در حیات روشنفکری فرانسه اشاره کرد که در واقع بسط و گسترش جریانات انتقادی در برابر ساختارگرایی به شمار می رود. این حرکت جدید، جریانات، دیدگاهها و نقطه نظرات عدیده ای را در خود جای داده بود . به عبارت دیگر کل پیکره پسا ساختارگرایی بر مبنای اصول و نظریات مختلفی بنا شده بود :از جمله شالوده شکنی فلسفی ژاک دریدا و آثار متاخرتر رولان بارت نظریه های روانکاوانه پسافرویدی و پسایونگی ژاک لاکان و ژولیاکریستوا، نقدها و چالش های تاریخی میشل فوکو، مفاهیم زبانی – روانی ژیل دلوز و فلیکس گاتاری، و آثار فلسفی، سیاسی، فرهنگی و ادبی نویسندگانی چون ژان – فرانسوالیوتار و ژان بودریار و دیگر نویسندگان

مکتب پساساختارگرایی با دست شستن از هر گونه داعیه های مکتب ساختگرایی در خصوص عینیت، قطعیت و جامعیت و کنار گذاشتن و در نهایت نفی و طرد این قبیل داعیه ها راه تازه ای را در برابر تحقیقات و پژوهش های علوم اجتماعی و انسانی گشود . یعنی به جای مفاهیم واحد یکدست کلی، جامع و جهانشمول یا همگانیِ پذیرفته شده در ساختار گرایی، برکثرت، چندگانکی،

جزئیت، پراکندگی، عدم انسجام و فردیت مفاهیم تاکید می ورزد . و در مقابل فوریت، آنیت ضرورت، تعلل ناپذیری (یا تاخیر ناپذیری و استعجالِ)معانی و مفاهیم بر عدم فوریت و تعلل پذیری معانی و مفاهیم تاکید دارد . علاوه بر این پسا ساختارگرایی هر گونه قطب بندی ها، تقابل ها و دوگانگی های ثابت، مفروض و مسلم ایجاده شده از سوی ساختارگرایی را رد کرده و به وجوه متضاد یا ابعاد متباین و متخالف عقیده ندارد؛ بر این اساس هر گونه اقتدار قاهره[authorial authority]را نفی می کند.

بسترها و پایه هایی که مکتب پسا ساختارگرایی در عرصه های مختلف بوجود آورده بود در واقع راه را برای ظهور و سربر آوردن جریان نیرومند و چالش بر انگیز دیگری فراهم ساخت که بتدریج توانست حتی پسا ساختارگرایی و دیگر جریانات سازنده آن را نیز تحت الشعاع خود قرار دهد . این چالش نیرومند جدید چیزی نبود جز جریانی به نام پست مدرنیسم که اصول و مبانی آن عمدتاً همان اصول و مبانی پسا ساختارگرایی بود که در آنها تغییر و تعدیل ها و کم و زیادهایی وارد ساخته بود:یعنی استفاده از جریاناتی چون شالوده شکنی دریدایی، روانکاوی لاکانی، نقدهای تاریخی فوکوئی، بی اعتمادی لیوتاری به فراروایت ها، چالش های زبانی دلوز -گاتاری، سبک های ساخت شکنانه و ابداعی جنکز، نئولوژیسم لفظی و واژگانی دریدا بوردیار دریا و بارت و بسیاری ابداعات و ابتکارات نظری و مفهومی دیگر .

بدین ترتیب پست مدرنیسم طی سالهای سه دهه آخر قرن بیستم سر بر آورد گر چه همانطور که در بحث های مختلف خواهیم دید بسیاری از نظریه پردازان،

منتقـدان و شارحـان پست مـدرن در تبویت تـاریخی و ریشه یـابی زمـانی و تـاریخی این مفهوم، به دهه آخر قرن نوزدهم و دهه نخست قرن بیستم اشاراتی دارند . بازتاب اولیه این جریان را قبل از هر حوزه باید در عرصه هنر بطور اعم و معماری بطور اخص مشاهـــــده نمـــود . پس از آن در حـــوزه هـــــای نقـــد ادبی، نقـــد هنری، نقاشـــــی، فیلـــم و ... نیز می تـــوان نخƏین......Øj...ЂЬṣی ۺ...Əمـدرن را دیـد . در تمـامی این حـوزه هـا رویکرد پست مـدرن قبـل از هر چیز بیـانگر نوعی واکنش علیه مدرنیسم و به تعبیری نوعی حرکت یا انحراف یا گسـست و فاصـله گرفتن از آن بشـمار می رود . در این رابطه هسته و اُس اسـاس آن را بایـد در عـدم اعتمـاد یـا نابـاوری کلی و عمومی نسـبت به هر گونه نظریه هـا و کاربست های کلان نفی هر گونه ایـدلوژی هـا آموزه هـا اعتقـادات، دکترین ها و در یک کلام نفی هر گونه فرا روایت ها یا روایت های کلان در تمامی عرصـه های دانش، شـناخت و معرفت بشـری دانست. علاوه بر این به تبع این نوع نگرش سـلبی و برخورد نفیی با پارادایم های معرفتی، وجود نوعی رابطه پیچیـده، ابهـام آمیز، دوگانه، معضل آفرین و لاینحل با پارادایم های مـذکور نیز از دیگر هسـته های اصـلی و کانون محوری نظریه پست مدرن بشمار می رود .

دیگر ویژگی ها و شاخصه های بارز نظریه پست مدرن را بطور اجمال و اختصار می توان به شـرح زیر بر شمرد :ترکیب عامدانه و آگاهانه سبک ها و قراردادها و سنت های پیشین؛ و ادغام تصاویر و ایماژهای متنوعی که

بیانگر مصرف گرایی فرایند تولید انبوه، ارتباطات انبوه و انفجار و سر ریز اطلاعاتی جامعه پسا صنعتی یا جامعه سرمایه داری صنعتی پیشرفته متأخر اواخر قرن بیستم به شمار می روند. اینها در واقع ویژگی های اساسی جامعه پست مدرن نیز تلقی می شوند: جامعه ای که در آن سبک های هنری عجیب و غریب، سبک های معماری ناهمگون و نامتجانس، آثار هنری (فیلم، تئاتر، سینما، نقاشی، عکاسی و ...)غریب و دور از ذهن مدرن، و رویکردهای نظری و فلسفی ابهام آمیز، چند لایه، متکثر و در عین حال بی ثبات و متلون سیطره دارند."(۱)

۱ صورت بندی مدرنیته و پست مدرنیته، تألیف حسینعلی نوذری، ص ۱۰۵ ۱۸۱

مسایل

حکومت و حاکمیت

چرا شیوهء حکومتی ما مانند حکومت علی (ع)نیست که همه ءکارها را رهبر انجام دهد؟

پرسش

چرا شیوهء حکومتی ما مانند حکومت علی (ع)نیست که همه ءکارها را رهبر انجام دهد؟

پاسخ

در مورد این سؤال باید گفت :

اولاً: شیوهء حکومت حضرت علی ۷هم این طور نبود که تمام کارهای حکومتی را خود انجام دهد. او نیز فرماندهء لشکر و استاندار و فرماندار و قاضی داشت و هر کدام کارهای خود را انجام می داد.

ثانیاً: نحوهء حکومت در زمان های قدیم با زمان های فعلی به جهت جمعیت و امکانات بسیار متفاوت است . در زمان ما تمام کارها را یک نفر نمی تواند انجام دهد. در زمان علی ۷آموزش و پرورش و دانشگاه مانند زمان ما نبود. الآن میلیون ها دانش آموز و دانشگاهی باید تأمین شوند و اقتصاد و نفت و معادن ومخابرات و راه سازی و صنایع و جمعیت ده ها میلیونی سبب می شود نحوه ءحکومت با زمان حضرت علی ۷فرق بکند, با این همه در قانون اساسی پیش بینی شده است در رأس هرم حکومت و ناظر و حاکم بر تمام قوا اعم از نیروهای نظامی و انتظامی و قضایی و مقنّنه و دولت فقیه عادل جامع الشرایط که حکومت او همانند حکومت پیامبر و علی و ائمه : است , باشد. امام خمینی (ره) در سخنانی بدین مضمون فرمود: ولایت فقیه همان ولایت رسول اللّه و ولایت امیرالمؤمنین است . بنابراین در زمان ما اگر کسی به وظائفش درست عمل کند و اطاعت از ولایت فقیه داشته باشد, همانند اصحاب پیامبر وامیرالمؤمنین خواهد بود.

معنای جمهوری چیست ؟

پرسش

معنای جمهوری چیست ؟

پاسخ

اصطلاح جمهوریت را ترک های عثمانی دراواخر قرن هیجده از لغت عربی ساختند و اولین بار در مورد نخستین جمهوری فرانسه و جمهوری های همسایه ءدولت عثمانی که به تقلید از جمهوری فرانسه تأسیس شده بود, به کار رفت >.(۱)

حکومت جمهوری , حکومتی است که قدرت و حق حاکمیت آن ناشی از میل و ارادهء کسانی باشد که آن راانتخاب کرده اند. به دیگر بیان : جمهوری , حکومتی را گویند که در آن جانشینی رئیس کشور ارثی نیست و مدت ریاست جمهوری در آن محدود است . انتخاب رئیس کشور که رئیس جمهور نامیده می شود, با رأی مستقیم یا غیرمستقیم مردم انجام می شود.

را در نظر داشت , اما به تدریج بسیاری ازدیکتاتوری های غیر سلطنتی نیز نامیده شدند, و امروزه هر حکومت غیر سلطنتی و غر موروثی راحکومت جمهوری می نامند>.(۲)

(پاورقی ۱.مصاحب , دائره المعارف فارسی , ج ۱ ص ۷۵۱

(پاورقی ۲.داریوش آشوری , دانشنامهء سیاسی , ص ۱۱۱ با اقتباس .

آیا حاکمیت ملی مبنای اسلامی دارد؟

پرسش

آیا حاکمیت ملی مبنای اسلامی دارد؟

پاسخ

اگر مقصود از آن این باشد که غیر از خدا هیچ ملتی به عنوان یک ملّت برتر یا پیشرفته‌تر و هیچ نظام و ابرقدرتی بر یک دیگر حاکمیّت ندارد، بدیهی است که این یک اصل اسلامی و انسانی است.

و اگر حاکمیّت ملی به این معنی باشد که هر ملّت و هر جمعیّت حق دارد هر نوع حکومت و نظام و هر نوع قانون را برای خود انتخاب نماید چنانکه هر فردی میتواند هر عملی را بخواهد نسبت به جان و مال خود و هرچه به او تعلق دارد انجام دهد، این نیز اصالت ندارد و اسلامی نیست و فرد و ملّت هیچکدام این حاکمیّت مطلق را ندارند علاوه بر آنکه این قانون و حاکمیت عملی

نیست؛ زیرا حدود آن مشخص نیست.

و اگر مقصود از حاکمیّت ملّی این باشد که مردم در حدود اختیارات شرعی و قوانین امر به معروف و نهی از منکر و وجوب اعانت مظلوم واینگونه برنامهها میتوانند و حق دارند امور را تحت نظر داشته باشند و تذکر بدهند و بخواهند که به قوانین عمل شود و حق دارند بلکه بر آنها واجب است که تسلیم خود سریهای زمامداران و متصدیان امور نشوند و دستورات خلاف قانون و خارج از حدود وظایف آنها را اطاعت ننمایند، این حاکمیّت برای ملّت مسلمان و برای هر انسانی در نظام اسلام ثابت است.

چرا جامعه به مدیر نیاز دارد؟

پرسش

چرا جامعه به مدیر نیاز دارد؟

پاسخ

بدیهی است که بدون مدیریّت صالح و قاطع و نظام اداره، رفاه و امنیّت و مقاصد اساسی دنیا و آخرت انسان حاصل نمی شود. بشر، هم طعم تلخ بی نظمی را چشیده است و هم اثر موافق و مساعد نظم و ترتیب را دیده است، لذا مدیریتی را که حافظ نظم و مجری عدالت و نگهبان مصالح و پاسدار حقوق عموم باشد لازم می داند و از آن استقبال می نماید.

مدینه فاضله وقتی تشکیل می شود که افراد جامعه مانند اعضاء و قوای انسان واحد که تحت اداره و مدیریّت عقل قرار دارند و وحدتشان با یک نیروی مرکزی که هر عضو و قوّه ای را به کار مناسب مأمور می سازد در تحت مدیریّت مطمئن و عاقل و عادل اداره شود که جریان امور را بر سیر منطقی و متناسب قرار دهد و بین اعضاء همکاری ایجاد کند؛ بدون اینکه خودش را بر سائرین تحمیل نماید یا آنها را در مسیر غیر مناسب و خارج از صلاحیّتشان وارد کند. واضح است هر چه این نقشه بیشتر عملی شود و هر چه مدیریّت از آگاهی لازم، بیشتر برخوردار باشد اغراض صحیح انسانی بیشتر تأمین می گردد، و مشابهت نظام سیاست و اداره و تشریع به نظام تکوین بیشتر می شود.

در اندیشه ی سیاسی اسلام، مرز دولت اسلامی تا کجاست؟

پرسش

در اندیشه ی سیاسی اسلام، مرز دولت اسلامی تا کجاست؟

پاسخ

جواب اجمالی:

اسلام در ازای مفهوم «کشور»، مفهوم «سرزمین» و در مقابل مفهوم «ملت»، مفهوم «امّت» را مطرح کرده است.سرزمین اسلام یکی است و خط های فرضی و قراردای از دید اسلام، اثری در هویت یگانه ی آن ندارد. این سرزمین یگانه در حالت ایده آل توسّط یک امام معصوم(علیه السلام)باید اداره شود و حکومت جهانی حضرت مهدی(عج) تحقّق این آرمان است. در عصر غیبت معصومان(علیهم السلام) اگر امکان چنین چیزی فراهم شد و مصلحت مسلمانان در اداره ی مجموعه ی سرزمین های آنها در قالب یک سرزمین بود، فقیه می بایست مجموعه ی آنها را به همین صورت اداره کند. اگر اداره ی هر قسمت از این سرزمین توسّط یک فقیه بویژه فقیه بومی با مصالح مسلمانان سازگاری داشت، باید همین شیوه اتخاذ شود. بنابراین، به عنوان یک مبنای ماندنی و جهان شمول در مکتب سیاسی اسلام، سرزمین اسلام یگانه است، ولی می توان بنابر مصالح متغیّر آن را به کشورهای جداگانه، یا ایالات و استان های مختلف یک کشور، و یا هر شیوه ی متصوّر دیگری اداره کرد، که این امور در واقع به سازوکار سیاسی مرتبط می شود.

کدام قسم از اقسام امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه حکومت اسلامی است؟

پرسش

کدام قسم از اقسام امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه حکومت اسلامی است؟

پاسخ

امر به معروف و نهی از منکر، با دست، یا به تعبیری دیگر اقدام عملی و گاه قهر آمیز در مقابل تارکان واجبات و انجام دهندگان محرّمات، خواه از طریق مجازات بدنی باشد یا حبس و زندان و یا کارهای مشابه دیگر، این مرحله وظیفه حکومت اسلامی است و امکان ندارد که به دست مردم داده شود که موجب هرج و مرج و انواع نابسامانی می گردد و این بخش درست همان چیزی است که به عنوان وظیفه حسبه در فقه اسلامی و کلمات فقها و مورّخان اسلام آمده است.

چند نوع حکومت در دنیا داریم؟

پرسش

چند نوع حکومت در دنیا داریم؟

پاسخ

در یک بررسی اجمالی میبینیم چهار نوع حکومت در دنیا بیشتر نداریم

۱ حکومت استبدادی (در چهره اصلیاش) منظور حکومت استبداد فردی است که حال و وضعش در گذشته و حال روشن است، و در یک جمله کوتاه میتوان گفت هر نوع بردگی و بدبختی و سیه روزی و عقب ماندگی دامنگیر نوع بشر شده، از این نوع حکومت مرگ آفرین سرچشمه گرفته است.

۲ حکومت استبدادی (در لباس دموکراسی) یعنی همان حکومت خودکامه فردی خونخوار و جبّار که لباس دموکراسی را در برمیکند، و عنوان آن را یدک میکشد، و با راه انداختن «حزب و مجلس ساختگی» ادای دموکراسی را در میآورد. همان حزب و مجلسی که لیست مقامات و نمایندگان و رهبرانش قبل از تشکیل نوشته و آماده شده و بازیگرانش به ترتیب در پشت صحنه لباس در تن کرده و آماده کار میشوند و به نوبت نقش خود را با ظاهر شدن در صحنه ایفا میکنند.در پشت صحنه با هم بر سر یک سفره میخورند و مینوشند و میخندند و مسخره میکنند، امّا روی صحنه که آمدند یکی موافق و دیگری مخالف، یکی در جناح پیشرو و دیگری در جناح سازنده، یکی هماهنگ کننده این جناح و دیگری هماهنگ کننده آن جناح، جنگهای زرگری مضحکی برای فریب عوام که دیگر فریب این بازیها را نمیخورند راه میاندازند؛ حتّی گاه برای تکمیل این صحنه با مشتهای گره شده و قیافه درهم کشیده به یکدیگر حمله میکنند!این نوع حکومت در تاریخ گذشته وجود نداشت؛ چرا که مردمش و حتّی دیکتاتورهایش رک و راست

بودنـد، و یا شایـد عقلشان نمیرسـید که میتوان اسـتبداد را در قالب دموکراسـی ارائه داد.این نوع حکومت پدیده عصـر ما است، عصـر نفاقهـا، دوروئیهـا و عصـر تغییر چهرههـا! و میـوه تلخی است که مغزش به گذشـته تعلّق دارد و پوشـشاش به امروز، و تنها هدفش آن است که تاریخ رهایی ملّتها و آزادیشان را چند روزی به عقب بیندازد و غیر از ان کاری از آن ساخته نیست.

۳ حکومت اسـتبدادی گروهی (دیکتاتوری پرولتاریا) این نوع حکومت در گذشـته با این محتوا وجود نداشت، و فرآورده عصـر گسترش ماشـینیزم و مخصوص کشورهـای کمونیستی است که طبقه «پرولتاریـا» (کارگر جدیـد) زمام امور را به دست میگیرد و خواسـتههای خود را در تمام زمینهها زیر لوای مارکسـیسم تحقّق میبخشد.گرچه خود مارکسیسـتها هسـتند که عنوان دیکتاتوری پرولتاریا را به عنوان شعار حکومتشان انتخاب کردهاند، ولی قطع نظر از مفاهیمی که زیر این عنوان نهفته شده باید دید، آیا این طبقـه پرولتاریـا اسـت که بر چنین جـوامعی حکـومت میکنـد یـا اعضـای کمیته مرکزی حزب و دبیر کـلّ آن؛ آنهم حزبی که نه فراگیر است و نه انتخـاب آزادی در آن صورت میگیرد و نه رنـگ و بویی از دموکراسـی دارد، و خودکامگی و اسـتبداد سـران گردانندگان حکومت، و توسّل به خشونت و سلب آزادی انسانها در آن چیزی نیست که بر کسی پنهان باشد.

۴ حکومت دموکراسی (در چهره اصیلش) این نوع حکومت که عالیترین و کاملترین نوع حکومت در دنیای امروزش میدانند، و حتّی ادّعا و ادای آن مایه مباهات بسیاری از زمامداران است، تا چه رسد به وجود عینی و خارجیاش؛ از نظر مفهوم در

یک جمله خلاصه میشود و آن اینکه در این سیستم حکومت، تمام مردم از هر گروه و قشری ظاهراً با آزادی کامل میتوانند به پای صندوقهای رأی رفته و نمایندگان واقعی خود را انتخاب کنند، و سرنوشت خویش را برای چند سال تحت ضوابط خاصّی به دست آنها بسپارند. آنها نیز با تبادل نظر و مشورت ظاهراً آزادانه قوانین و مقرّراتی را که به عقلشان حافظ منافع آن مردم است وضع و مقرّر میکنند. حال گاهی رئیس هیئت اجرایی وسیله این نمایندگان انتخاب میشود و گاهی مستقیماً بوسیله مردم که «نخست وزیر» یا «رئیس جمهورش» مینامند.

ارکان اساسی حکومت چیست؟

پرسش

ارکان اساسی حکومت چیست؟

پاسخ

می دانیم هر حکومتی نیاز به سه رکن اساسی دارد و بدون آن قادر به ادامه حیات نیست

۱ رکن تقنین(قانون گذاری)

۲ رکن اجرائی

۳ رکن قضائی

نخست باید قوانینی داشته باشد که مشکلات جامعه را حل کند و روابط مردم با یکدیگر در پرتو آن روشن گردد و چرخهای اجتماع را در مسیر ترقی و تکامل به گردش درآورد. بگذریم از اینکه مبدأ این قانون گذاری چیست؟ که گاه وحی الهی است و زمانی اراده یک فرد بر اطرافیان او و زمان دیگری مجالس قانون گذاری. حتی جوامعی که بر اساس قوانین الهی اداره می شود و قوانین آنها صرفاً از مبدأ وحی سرچشمه می گیرد نیز احتیاج به قوه مقننه دارند تا قوانین کلّی الهی را بر نیازهای روزمرّه تطبیق کند و درمسائل جزیی و نیازهای هر زمان که با گذشت زمانها در تغییر و تبدیل است، بر مسائل مورد ابتلاء تطبیق دهد و به اصطلاح «ردّ فروع بر اصول» کند و یا به تعبیر دیگر «کارشناسی موضوعی» نماید.

بعد از روشن شدن متون قوانین و قرار گرفتن آنها در آستانه عمل، باید اجرای آن به دست گروهی سپرده شود که آن را درسطح جامعه پیاده کنند. اگر نیاز به آیین نامه های اجرائی دارد آیین نامه ها را بنویسند و اگر ندارد بلافاصله وارد مرحله اجرا شوند و این همان چیزی است که در دنیای امروز، «قوه مجریه» یا «دولت» نامیده می شود، دولتها نیز رئیسی دارندکه گاه از آن به عنوان رئیس جمهوری و گاه نخست وزیر و گاه صدر اعظم، تعبیر می کنند، آنها نیز به نوبه خود وزراء و مدیر کلها و مدیران مراحل

پایینتر و رؤسای بخشها دارند که وظایف اجرائی را درمیان آنها تقسیم کرده و به وسیله آنها برنامه های خود را پیاده می کنند.

در این میـان ممکن است درگیریهـایی در میـان مردم، یـا در میـان بخشـهای حکومت و یـا حکومت و مردم، در جهات مختلف مسائل حقوقی واقع شود، قوّه ای که عهـده دار تشـخیص ظالم از مظلوم و صاحب حق از مدّعی فاقد حق می باشد، «قوه قضائیه» نامیـده می شود و شک نیست که بعـد از صـدور حکم از ناحیه این قوه، باز برای اجرای آن نیاز به قوّه مجریه است که بایـد این احکام را دقیقاً پیاده کند.

در این میان، بخشـهای دیگری نیز د رنظام جامعه وجود دارد که گاه تصور می شود ارکان مستقلّی را تشکیل می دهند و ممکن است از آن به رکن چهـارم و پنجم وماننـد آن یـاد شود،ماننـد اطّلاعـات و اسـتخبارات و همچنین آموزش و پرورش و تعلیم و تربیت و همچنین رسـانه های گروهی و نیروهای نظامی و انتظامی. ولی روشن است که این امور بخشـی از قوه مجریه و به منزله ابزاری در دست اوست که برای پیاده کردن قوانین از طرق بهترو مؤثرتر از آنها استفاده می کند.

مراکز اطّلاعـاتی از تـوطئه هـای پنهـانی پرده بر می دارنـد و حوادثی را که در گوشه و کنـار واقع می شود، در اختیـار مسـئولین اجرائی می گذارند تا آنها بتوانند توطئه ها را در هم بشـکنند و نیک و بد جامعه را دریابند و به موقع، در برابر آن موضع گیری مناسب کنند، همچنین مراکز آموزشـی و رسانه های گروهی به آنها کمک می کنند تا به اهداف خود از طرق فرهنگی نزدیک شوند، زیرا بهترین طریق اجرای قانون

همان طریق فرهنگی است که جامعه را به صورت خودکار، وادار به اجرای قوانین می کند و مصداق لِيَقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ (تا مردم خودشان به اجرای عدالت برخیزند) می گردد.

از دیدگاه روایات اسلامی کارگزاران حکومت باید دارای چه ویژگیهائی باشند؟

پرسش

از دیدگاه روایات اسلامی کارگزاران حکومت باید دارای چه ویژگیهائی باشند؟

پاسخ

در احادیث اسلامی نیز برای کارگزاران حکومت شرایط بسیار سنگین و قابل ملاحظه ای قرار داده شده است که بدون آن هرگز، حکومت اسلامی به طور کامل تحقّق نمی یابد.

۱ علم و آگاهی در بالاترین سطح .

«مَنْ اَمَّ قَوْماً وَ فيهِمْ مَنْ هُوَ اَعْلَمُ مِنْهُ لَمْ يَزَلْ اَمْرُهُمْ اِلَى السِّفالِ اِلَى يَوْمَ الْقِيامَهِ» (وسائل ۵/۴۱۵) [کسی که امامت و پیشوایی جمعیتی را بر عهده گیرد در حالی که در میان آنها آگاهتر از او وجود دارد، پیوسته کار آنها رو به انحطاط می رود تا روز قیامت!]

در حدیث دیگری از امام صادق(ع) می خوانیم «مَنْ دَعَى النّاسَ اِلى نَفْسِهِ وَ فيهِمْ مَنْ هُوَ اَعْلَمُ مِنْهُ فَهُوَ مُبْدِعُ ضالٌّ» (سفینه البحار/۲) [کسی که مردم را به خویشتن دعوت کند، در حالی که در میان آنها آگاهتر از او وجود دارد، او بدعتگذار گمراه است!]

۲ سعه صدر و گشادگی فکر و آمادگی پذیرش حوادث مختلف.

در یکی از کلمات قصار معروف امیرمؤمنان علی(ع) می خوانیم «آلَهُ الرِّياسَهِ سِعَهُ الصَّدْرِ» (نهج البلاغه، کلمات قصار ۱۷۶) [ابزار ریاست و مدیریت سعه صدر و گشادگی روح و فکر و تحمّل فراوان است!]

۳ آگاهی بر مسائل زمان.

درحدیثی از امام صادق (ع) می خوانیم «اَلْعالِمُ بِزَمانِهِ لا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوابِسُ» (اصول کافی ۱/۲۷) [آن کس که آگاه از وضع زمان خود باشد مسائل پیچیده و گمراه کننده به او هجوم نمی آورد!]

۴ رعایت عدالت و عدم تبعیض در میان مردم.

در حدیثی می خوانیم که امام امیر المؤمنین(ع) به عمربن خطّاب فرمود «ثَلاث اِنْ حَفِظْتَهُنَّ وَ عَلِمْتَ بِهِنَّ کَفَتْکَ ما سِواهُنَّ، وَ اِنْ تَرَکْتَهُنَّ لَمْ یَنْفَعْکَ شَیْئ سِواهُنَّ قالَ وَ

مَا هُنَّ يا اَبَالْحَسَنْ؟ قالَ اِقامَهُ الْحُـدُودِ عَلَى الْقَريبِ وَ الْبَعيدِ، وَ الْحُكْمُ بِكِتابِ اللهِ فِی الرِّضا وَ السَّخَطِ، وَ الْقِسْمُ بِالْعَدْلِ بَیْنَ الْاَحْمَرِ وَ الْاَسْوَدِ.فَقالَ عُمَرْ لَقَدْ اَوْ جَزْتَ وَ اَبْلَغْتَ»! (بحار ۷۲/۱۴۹)

[فرمود سه چیز است اگر آن را به خوبی حفظ کنی و عمل نمایی تو را از امور دیگر بی نیار می کنـد و اگر آنها را ترک نمایی چیزی غیر از آن تو را سود نمی دهد.عمر عرض کرد آنها چیست ای ابوالحسن؟!فرمود اجرای حدود الهی نسبت به افراد دور و نزدیـک و حکم بر طبق کتـاب خـدا در خشـنودی و غضب و تقسـیم با عـدالت در میان سیاه و سـفید.عمر عرض کرد به راستی مختصر گفتی و حق مطلب را ادا کردی!]

۵ توجه به پاداش نیکوکاران و گذشت و اغماض نسبت به گنهکارانی که امید به بازگشت و توبه آنها می رود.

۶ منافع مردم و خویش را یکسان دیدن.

۷ پیوند عاطفی با مردم.

امام موسی بن جعفر(ع) در حـدیثی می فرماید «اِنَّ السُّلْطانَ الْعادِلَ بِمَنْزِلَهِ الْوالِدِ الرَّحیمِ فَاَحِبُّوا لَهُ ما تُحِبُّونَ لِاَنْفُسِـکُمْ وَ اَکْرِهُوا لَهُ ما تَکْرَهُونَ بِاَنْفُسِـکُمْ» (وسائل الشیعه ۱۸/۴۷۲) [سـلطان عادل به منزله پـدر مهربان است پس دوست بداریـد برای او آنچه را که برای خود دوست می دارید و ناخوش دارید برای او آنچه را برای خود ناخوش دارید.]

۸ دوری از بخل و جهل و نادانی، جفا و ستم.

۹ دوری از سازشکاری و هماهنگی با اهل باطل.

۱۰ نسبت به مقام و منصب خویش به چشم امانت بنگرد.

در نهـج البلاـغه نیز می خوانیم که امـام امیرمؤمنـان (ع) در نـامه ای که به فرمانـدار آذربایجان نوشت «وَ اِنَّ عَمَلَکَ لَیْسَ بِطُعْمَهٍ وَلکِنَّهُ فی عُنُقِکَ اَمانَه» (نهج البلاغه،

نامه ۵۰) [کار تو (فرمانداری) برای تو وسیله نان و آب نیست، بلکه امانتی است در گردنت!]

وظایف اصلی حکومت را بشمارید.

پرسش

وظایف اصلی حکومت را بشمارید.

پاسخ

هر حکومت لا اقل هفت وظیفه اصلی دارد که عبارتند از:

حفظ نظم و امنیت درونی جامعه.

تصدی آن دسته از امور و شئون اجتماعی که متصدی خاصی ندارد.

برآوردن نیازهای علمی و معنوی مردم یا به تعبیر دیگر، تعلیم و تربیت آنان.

متناسب و متعادل ساختن همه فعالیتهای اقتصادی و مادی افراد جامعه.

دفاع شایسته از جامعه در برابر دشمنان بیرونی آن.

رفع اختلافات و منازعات افراد یا گروهها و احقاق حقوق هر یک.

وضع احکام و مقررات جزیی اجتماعی.

آیا نظریه ای وجود دارد که نیاز به حکومت را رد نماید؟ در صورت مثبت بودن جواب دلیل آنها و نقد آن را بیان نمایید.

پرسش

آیا نظریه ای وجود دارد که نیاز به حکومت را رد نماید؟ در صورت مثبت بودن جواب دلیل آنها و نقد آن را بیان نمایید.

پاسخ

کسانی معتقدند اصلاً وجود حکومت ضرورتی ندارد بلکه می توان افراد جامعه را چنان تعلیم و تربیت نمود که خودشان-

بدون آن که قوّه قاهره ای باشد- مصالح اجتماعی خود را بشناسند و در پی تحصیل آن باشند.بنابراین هر چه آموزش و پرورش صحیح,رواج و شیوع بیشتری یابد نیاز به وجود حکومت کمتر میشود

در رّد این نظریه باید گفت:اولاً-چنانکه پیش از این گفتیم- وجوه نیاز به حکومت بسیار متعدّد است و چنین نیست که اگر همه افراد,مصلحت اندیش و جامعه گرا شوند دیگر نیازی به وجود حکومت نباشد و ثانیاًاین فرض که همه مردم فرشته خو شوند و پیوسته در اندیشه مصالح اجتماعی همنوعان خود باشند فرضی است خیالبافانه و خلاف واقع,که نه در گذشته شاهد تحقق آن بوده ایم و نه در آینده به وقوع خواهد پیوست.با توجه به واقعیت زندگی انسانها و غرائز مختلف آدمیان و اوضاع و احوالی که هر شخص در آن پرورش و تربیت می یابد, در می یابیم که همیشه در هر جامعه ای انگیزه هایی برای تخلّف از مقتضای قانون و مصالح اجتماعی وجود خواهد داشت, در نتیجه همواره افراد یا گروههایی خواهند بود که در پی تأمین مصالح اجتماعی نیستند و قانون را رعایت نمی کنند – خواه قانون الهی باشد, خواه غیر الهی.

آیا برای حکومت به شکل زورمداری نظریه پردازی هم شده است؟ نظر صحیح در این باره چیست؟

پرسش

آیا برای حکومت به شکل زورمداری نظریه پردازی هم شده است؟ نظر صحیح در این باره چیست؟

پاسخ

گرچه این نظریّه که قدرتمندان و زورمندان باید حاکمیّت و حکومت داشته باشد نظریّه ای نیست که یک فیلسوف سیاسی– با صراحت– بیان کرده باشد, لکن بعضی فلاسفه سیاسی - مانند ماکیاول ایتالیایی(۱۴۶۹–۱۵۲۷) و هابز انگلیسی(۱۵۸۸–۱۶۷۹) و پاره ای از فیلسوفان مانند سوفیستهای یونان قدیم و نیچه آلمانی(۱۸۴۴–۱۹۰۰) سخنانی گفته اند که برای تجویز و توجیه حکومت قدرتمندان و زورمندان دستاویزهای خوبی می تواند باشد. به طور کلی می توان گفت لازمه سخن کسانی که ارزش را تابع قدرت می پندارند توجیه و تجویز حکومت زورمندان است. مثلاً هابز- که فیلسوفی است معاصر دکارت فرانسوی(۱۵۹۶–۱۶۵۰)- می گوید: انسان طبعاً، درنده خو و گرگ صفت است، بنا بر این، اگر آدمیان به طبع خودشان واگذاشته شوند به جان هم می افتند و دمار از روزگار یکدیگر بر می آورند و بدینسان هرگز جامعه بسامان و مطلوبی پدیدار نخواهد شد؛ باید قدرت مافوقی وجود داشته باشد تا مردم را ضبط و مهار کند. پس کسانی که نسبت به عامه مردم، از قدرت بیشتری برخوردارند صلاحیّت حکومت بر مردم را دارند، زیرا اینها می توانند از ظلم و تعدّی آدمیان به همدیگر جلوگیری کنند.

این استدلال هابز که برای تجویز و توجیه حکومت زورمداران مستمسک خوبی می تواند باشد، سخنی است بسیار سخیف؛ و واضحترین اشکالش این است که کسانی که از قدرت بیشتری بهره مندند درنده خویی و گرگ صفتی بیشتری دارند و هیچ دلیلی ثابت نمی کند که آن که گرگتر است باید بر سایر گرگان حاکم باشد.

طرفداران حکومت استبدادی (دیکتاتوری) هم می گویند شخص حاکم، اگر چه با

قهر و غلبه و اعمال قـدرت و خشونت بر سر کار نیامـده باشـد بلکه مردم او را پذیرفته و برگزیده باشند —حق دارد وضع قانون کنـد و بر طبق رأی خویش با مردم رفتار کنـد. به عقیـده ما، حکومت اسـتبدادی هم هرگز مجوّز منطقی و عقلانی ندارد. به چه دلیل رأی یک فرد برای کل جامعه معتبر باشد و همه مردم ملزم باشند که آن را بپذیرند و به عمل در آورند.

به چند دلیل جامعه نیاز به حکومت دارد؟

پرسش

به چند دلیل جامعه نیاز به حکومت دارد؟

پاسخ

دلیل اول, ضرورت نظم و امنیت داخلی جامعه

دلیـل دوم، لزوم تصـدی کارهـای بی متصـدی (مثـل سـرپرستی افراد بی سر پرست، دیوانگان و ... اداره زنـدگی وامانـدگان و بیچارگان، خدمات عمومی مثل رساندن آب و برق و جاده و ساخت درمانگاه و... حفاظت از منابع عمومی و ملی و...)

دلیل سوم، لزوم تعلیم و تربیت

دلیل چهارم، لزوم ایجاد تعادل بین فعالیتهای اقتصادی

دلیل پنجم، لزوم دفاع و آمادگی در برابر دشمنان

دلیل ششم، لزوم رفع اختلافها و کشمکشها

دلیل هفتم، لزوم وضع احکام و مقررات جزیی

حکومت آنارشیت یعنی چه ؟

پرسش

حکومت آنارشیت یعنی چه ؟

پاسخ

"آنـار شـیسم" چنـان گفته شـده است هـدف اولیه اش مبارزه با هرگونه اقتـدارگرایی و تلاش در جهت دگرگون سازی جامعه ونهادهای آن وسـپس مسـتقر ساختن جامه ای است که بر اساس "قرارداد" شـکل گرفته و بصورت فدراسیونی بزرگ اداره می شود. این فدراسـیون متشـکل از کمونهـا و تعـاو نیهـا ی کارگری و گروههای کوچک محلی است که اعضای آنها با در اختیار داشـتن غیر مـا لکـانه ابزار تو لیـد براسـاس قرارداد هـای مبادله و اعتبار متقابل با یکـدیگر همکاری میکننـد. این نظام با توجه به نیازهـای طبیعی وگوناگون انسانی براساس همکاری ویاری متقابل شـکل می گیرد واز هرگونه عو امل فشار واجبار ازنوع قانون یـا حکومتی اقتـدارگرا بی نیـاز است. زیرا مـدعی است که نظم حـاکم بر روابـط اجتماعی بر مبنای توافق وقراداد میان افراد و به کمک مجموعه ای از رسوم و عادات اجتماعی انعطاف پـذیر بوجود می آید. این فدراسـیون از افراد خود خواسـتار حداقل ایثار لازم برای حاکمیت یک سیسـتم غیر بوروکراتیک ویک زندگی غیر متمرکز خواهد بود سیسـتمی که در آن هر کس به آن هر کس به انـدازه توانـا یی اش کـار کنـد و به انـدازه نیـازش بهره بردارد و روزگـار به قناعت بگذرانـد. این همان حـدی است که آنارشیتها از این دنیای مادی خواستارند .

انارشیسم در جهت نیل به چنین جامعه ای از محکوم کردن جامعه موجود آغاز می کند و برای انهدام آن به تلاش بر می خیزد. نظریه پردازان این مکتب برای مفهـوم سـاختن جـامعه موجـود شـیوه هـای گونـاگون را مطرح کرده انـد) "کروپـوتکین" شـیوه خشونت راپذیرفته است در حالی که

(تولستوی) وپیروان او در هیچ شرایطی خشونت را نمی پذیرند. "هرودون"استفاده از سازمان های تعاونی صلح آمیز را مطرح میسازد و(گادوین) شیوه بحث وگفتگو را پیشنهاد می کند .

نقد: نگرش آنار شیستی هم از نظر (فلسفه سیاسی) به طور عموم وهم در (چشم انداز اسلامی) اشکالات متعددی دارد که در ذیل به برخی از آنها اشاره می شود: اولا چنان چه مکتبی در پی راهنمایی شیوه جامعه وزندگی صحیح وسعادت بخش باشد ابتدا باید به این سوال اساسی وهمگانی که انسان چگونه موجودی است وسعادت اودر چیست ؟ پاسخ روشن و واضحی بدهد و سپس بر اساس آن هدفش در این جهان چیست؟ از کجا و برای چه به این عالم آمده وبه کجا می رود؟ برنامه زندگی وراه بهزیستی وحیات مطلوب را به او بنمایاند.

یکی از ایرادات عمده مکاتب بشری عموما عدم توجه به این سوالات وعدم ارائه پاسخی صحیح و واقع گرایانه به آنهاست و علت اساسی ناکامی این مکاتب نیز همین می باشد در پایان ذکر این نکته مناسب است که ایجاد وبرقراری یک سیستم خود کنترلی در میان افراد بسیارمطلوب وپسندیده است واسلام بر آن تاکید فراوانی دارد. در واقع تقوا چیزی جز حاکمیت همین سیستم در ژرفای وجود آدمیان نیست ونگرش اسلامی در این رابطه از جهات متعددی بر نگرش آنارشیستی امتیاز دارد.

۱. اسلام راههای حصول آن ولوازم یافتن چنین ارزشی را در مجموع احکام و تعالیم خود ترسیم و هموار نموده است ۲. اسلام با واقع بینی نسبت به تمایلات و اختیار انسانی هرگز چنین نپنداشته است که همه انسانها چنین مسیری را خواهند پیمود تا

بتوان از نهادهای قانونی بی نیاز باشد. از همین رو برخی از مستشرقین بر آنند که اسلام چنان سیستم اخلاق کاملی دارد که با تخلق بدان هیچ نیازی به دستگاهای اداره و کنترل کننده نیست ولی در عین حال همین دین در بردارنده کامل ترین نظام قضایی و اجرایی است.

انواع حکومت و ارتباط انها با دین چیست ؟

پرسش

انواع حکومت و ارتباط انها با دین چیست ؟

پاسخ

لائیسیزم (Laicism) آیینی است که به موجب آن، نهادهای اجتماعی و وظایف مدنی - بویژه وظایف قضایی وآموزشی - باید به اشخاص غیر روحانی محوّل شود. اصولاًـ وصف لائیک، در مقابل وصف دینی و ایمانی است و بهمعنای بی اعتنایی به مذهب و جدا سازی سیاست از انگاره ها و آموزه های دینی است. حکومت هایی مانند: فرانسه،ترکیه، عراق و ... لائیک هستند.

حکومت سکولار (Seculor state) حکومتی است که در قانون اساسی خود، هیچ یک از مذاهب موجود را به عنوانمذهب رسمی ذکر نکند و با جنبش های مذهبی بی ارتباط باشد و هیچ کاری را نیز به هدف های دینی و روحانیاختصاص ندهد. سکولاریسم زیر ساخت نظری اکثر حکومت های غربی است.

لیبرالیسم (Liberalism) یک جریان ایدئولوژیک، سیاسی و اجتماعی است که در قرن هجدهم پدید آمد. شعار اصلیآن، آزادی سرمایه و آزادی تجارت بود و در عرصه سیاست شعار آن، مخالفت با استبداد مطلقه، دفاع از پارلمانتاریسمو آزادی های بورژوایی است. در عرصه اجتماعی نیز شعار آن گسترش مناسبات سرمایه داری به زیان مناسباتفئودالی بود. هم چنین یکی از ویژگی های اساسی لیبرالیسم، مخالفت با تندروی های انقلابی است.

حکومت دمکراتیک (Democratic Regime) حکومتی است که زمامداران آن به وسیله اداره شوندگان انتخابشوند.

نکته ای که باید توجه داشته باشید این است که عناوین فوق، لزوما در عرض یکدیگر نیستند؛ مثلاً چنان نیست کهاگر نظامی لائیک باشد دیگر سکولار نباشد، یا اگر مبتنی بر دکترین لیبرالی باشد دیگر دمکراتیک نباشد؛ بلکه همه اینااقسام در یکدیگر تداخل دارند؛ مثلاً آمریکا دارای نظام لیبرال دمکراسی است.

برای آگاهی بیشتر ر . ک : فرهنگ علوم سیاسی

J}

اریستوکراسی چه نوع حکومتی است و با حکومت انبیاء و ائمه و روحانیون چه تفاوتی دارد

پرسش

اریستوکراسی چه نوع حکومتی است و با حکومت انبیاء و ائمه و روحانیون

چه تفاوتی دارد

پاسخ

اریستوکراسی (Aristocarcy) در لغت به معنای «اشراف سالاری» یا حکومت اشراف است این نوع حکومت ابتدادر فلسفه سیاسی افلاطون یافت می شود. البته مقصود وی از اشراف، ثروتمندان و توانگران نیست؛ بلکه وی شیوه خاصی برای تعلیم و تربیت فرزانگان (elits) ترسیم می کند و کسانی که از نظر هوش و استعداد و توانایی جسمی،سرآور باشند و آموزشها و در تمرینهای گوناگون ورزشی، علمی، نظامی و مدیریتی سرآور همگان باشند را اشراف زاده(Aristocarcy) خوانده و همانان را شایسته رهبری و حکومت می داند.

حکومت ائمه و انبیا(ع) در واقع حکومت «شایسته سالاری» است و این ممکن است از جهاتی با اریستوکراسی تشابه داشته باشد، ولی دقیقاً به معنای آن نیست؛ بلکه از جهات متعددی از جمله نوع صفات لازم، مبنای مشروعیت،هنجارها، قوانین، نوع اختیارات و روشهای اجرایی و باز و بسته بودن طبقاتی با آن تفاوت بسیاری دارد.

دولت فدرال به چه دولتی گفته می شود؟

پرسش

دولت فدرال به چه دولتی گفته می شود؟

پاسخ

واحد یا سازمان سیاسی که متشکل از چند واحد سیاسی کوچکتر است و دارای حکومتی به نام حکومت فدرال است. در حکومت های فدرال هر یک از واحدهای کوچک که معمولا ایالت نامیده می شود، پاره ای از اختیارات خویش را از قبیل روابط خارجی، به حکومت مرکزی واگذار می کنند. معمولا واحدهای عضو در حکومت فدرال، حق حاکمیت خود را در امور داخلی حفظ کرده و اموری از قبیل روابط خارجی، ضرب سکه، اعلان جنگ و صلح را به حکومت فدرال واگذار می کنند.

ایالات متحده آمریکا، استرالیا، کانادا، سویس و برخی کشورهای دیگر دارای چنین مدلی هستند (فرهنگ علوم سیاسی، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، ص ۱۲۲).

ساختار و قوای حکومتی

چرا باید رهبر داشته باشیم و چه فرقی میان رهبر دینی و غیر دینی است؟

پرسش

چرا باید رهبر داشته باشیم و چه فرقی میان رهبر دینی و غیر دینی است؟

پاسخ

انسان موجودی اجتماعی است که به نحو غریزی و طبیعی یا به جهت برآوردن نیازهای ضروری خود، به زندگی اجتماعی گرایش دارد؛ زیرا به نیازها و خواسته های خود در درون جامعه و در همکاری با دیگر انسان ها دست می یابد؛ بنابراین باید با انسان های دیگر همکاری و تعاون داشته باشد و به تنهایی نمی تواند تمام نیازهای خود را برآورده کند، اما از آنجا که عقاید، نظریه ها، گرایش ها و تفکرات و بعضاً منافع انسان ها با هم اختلاف دارد، برای جلوگیری از هرج و مرج و آنارشیسم در هر جامعه ای، اگر چه یک جامعه کوچک باشد، نیاز به قوانین و رهبر یا رهبرانی که اداره کننده امور جامعه باشند و مدیریت اجتماعی جامعه و انسان ها را اداره و تدبیر کنند.

امیرالمؤمنین در یک بیان کوتاه فرموده است: "لا بد للناس من امیر بر او فاجر" هر جامعه ای (که بخواهد برقرار و پایدار بماند) نیازمند به یک امیر و رهبر است، خواه نیکوکار باشد یا بدکار و نادرست. در این کلام حضرت علی (ع) لزوم امارت و رهبری را بیان نموده است که حتی اگر فاجر و فاسق هم باشد، باز برای جامعه لازم است و بهتر از آن است که جامعه اصلاً امارت و رهبری نداشته باشد.

لزوم رهبر و سرپرست آن قدر مهم است که حتی گفته شده اگر در یک جمعی خواه در مسافرت یا در غیر مسافرت بودید و با همدیگر تعاون و همکاری داشتید، سعی کنید یک رهبر و مسئول برای خود انتخاب کنید. این مسئله در یک جامعه

کوچک مانند خانه نیز لازم دانسته شده است و در درون یک خانواده نیز باید کسی باشد که مدیریت و رهبری خانه را به عهده داشته باشد تا همه افراد نقش های خود را ایفا نمایند و از اختلاف و هرج و مرج و گسستگی و نزاع جلوگیری شود.

رهبر دینی و غیر دینی از جهات مختلف با هم تفاوت دارند که به چند مورد آن اشاره می کنیم:

۱ – از نظر صفات و ویژگی ها: رهبر دینی باید صفات و ویژگی های لازم را که در دین آمده دارا باشد. عدالت، آگاهی به احکام الهی و آگاه به شرایط زمان از جمله آن شرایط است، اما در رهبر غیر دینی این شرایط ضرورت ندارد و یا مراعات نمی شود.

۲ – رهبر دینی باید جامعه را براساس احکام و دستورات دینی اداره کند و نمی تواند از آن احکام تخطی کند، اما در جوامع غیر دینی این موضوع رعایت نمی شود که یا براساس نظر مردم، یا نظر طبقه خاص مانند سرمایه داران یا با خود کامگی و استبداد رهبر دینی اداره می شود.

۳ – رهبر دینی در جامعه دارای مشروعیت دینی است، اما رهبر غیر دینی مشروعیت ندارد.

۴ – در صورت فاقد بودن شرایط یا از دست دادن شرایط، رهبر دینی از رهبری ساقط می شود.

آیا تأثیر وجود رهبر بر مردم در جوامع غیر الهی مانند تأثیر آن بر مردم مسلمان است؟

پرسش

آیا تأثیر وجود رهبر بر مردم در جوامع غیر الهی مانند تأثیر آن بر مردم مسلمان است؟

پاسخ

مسئله محبوبیت رهبران غیر دینی در جوامع یکسان نیست و به همین جهت تأثیر آنها به یک اندازه نیست، اما در عین حال تأثیر آنها به اندازه تأثیر رهبران دینی در جامعه اسلامی نیست و این از چند جهت می باشد.

در جوامع دیگر، رهبر یا رهبران نظام از چند طریق قدرت را به دست می گیرند یا از طریق کودتا و قدرت نظامی، یا از طریق آرای مردم، یا از طریق انتخاب طبقه خاص مانند ثروتمندان و یا از طریق انقلاب و شورش. این رهبران میزان محبوبیت شان در جوامع مختلف است. مثلاً کسی که از طریق رأی مردم و یا انقلاب مردمی به قدرت رسید با کسی که از طریق کودتا یا انتخاب طبقه و گروهی خاص که طبعاً نماینده و تأمین کننده منافع آن گروه خاص است، میزان محبوبیت و تأثرشان در میان مردم به یک اندازه نیست، البته امروزه وضع حکومت ها بسیار پیچیده شده و برای فریب مردم جامعه خود و مردم جوامع دیگر، از راههای ظاهراً موجه و صحیح بهره برداری می کنند، مثلاً امروزه در جوامع سرمایه داری غرب ظاهراً با رأی و انتخاب مردم، رهبران تعیین و انتخاب می شوند، اما هنگامی که دقت می کنیم، متوجه می شویم که نه تنها در آن جوامع، رهبران انتخاب شده،

اکثریت آرای مردمی را به دست نیاورند، زیرا تنها ۴۰٪ – ۳۰٪ مردم آنها در رأی شرکت کرده اند و تنها ۲۰٪ مردم به آنها رأی داده اند و در عین حال آن مقدار آرا نیز از طریق سرمایه داران و صاحبان شرکت های

بزرگ، از طریق ابزارهای تبلیغاتی و فریب و... جمع شده است.

با صرف نظر از همه موارد مذکور، رهبران دینی در جامعه مسلمان مانند ایران، در عین حال که رأی و انتخاب مردمی را؛ ح ح دارا هستند، چون مشروعیت دینی را نیز دارند و مردم احساس می کنند که آنها درصدد پیاده کردن احکام الهی در جامعه هستند و براساس منافع خود و یا طبقه خاص خود عمل نمی کنند و یا براساس هواهای نفسانی حکومت نمی کنند، تأثیر مضاعف در میان مردم بر جای می گذارند و البته اگر مردم این احساس و یا اعتقاد را از دست دهند، طبعاً تأثیر آنها مانند گذشته نخواهد بود و در این جهت با جوامع و رهبران غیر دینی تفاوتی نخواهند داشت.

در ضمن باید توجه داشت که مسئله رهبر دینی در همه جوامع اسلامی به یک اندازه نیست؛ زیرا مسئله شرایط رهبر دینی مانند عدالت، اعتقاد به اسلام و اجرای احکام آن و... در همه وجود ندارد و یا مراعات نمی شود.

جایگاه حکام در حکومت اسلامی چگونه است؟

پرسش

جایگاه حکام در حکومت اسلامی چگونه است؟

پاسخ

اسلام با تحمیل شخصیت حکّام بر رعایا مبارزه کرد و حکومتهای استبدادی حکام افریقا و امراء و رؤسای قبائل نجد و حجاز و ترکستان و کشورهای دیگر را ساقط کرد و تذلیل بشر را به هر عنوان و اسمی محکوم ساخت؛ و سطح افکار جامعه را بالا برد و شوکت استثمارگران را در هم شکست، نه برای اینکه صاحبان مناصب را عوض کند و در ایران یا سوریه و الجزایر و مراکش به جای حاکم ایرانی یا افریقائی، حاکم عربی بنشاند.

کاخ کسری و آنهمه تجملات و تشریفات را که از دسترنج کارگران و کشاورزان محروم تهیه شده بود از میان برداشت، نه برای اینکه دیگران و خلفای بنی امیّه و بنی عباس همان رسم را دنبال کنند و کاخهای رفیعتر با تجملاتی خیره کنندهتر و تشریفات بیشتر ترتیب دهند و بندگان خدا را استعباد کنند، بلکه هدف اسلام پایان دادن به استعباد بود تا ملتها شخصیت و شرف خود را بجویند و کورکورانه از زمامداران اطاعت نکنند.

اسلام، سلطه و قدرت حکومت را ملک شخصی حاکم نمیداند که با آن بتواند برای خود دستگاه و حریم نفوذ و تشریفات فراهم کند یا زور و قدرت خود را به رخ ضعفا بکشد، بلکه قدرت و سلطه حکومت جلوه قدرت جامعهای است که حاکم هم یکی از افراد آن است و هرکس به سهم خود از این قدرت نصیبی دارد، پس این قدرت را نمیتوان تبدیل به قدرت شخصی نمود و از آن سوء استفاده کرد.

نظام حکومت اسلام بر این استوار است که واضع احکام، خداوند متعال است واحدی از بشر

حق تشریع و وضع قانون ندارد.

«اِنِ الْحُکْمُ اِلاَّ لِلّهِ اَمَرَ اَلّا تَعْبُدُوا اِلّا اِیّاهُ» یوسف/۴۰

آیا پیامبر اسلام(ص) دستگاه اطلاعاتی داشته است؟

پرسش

آیا پیامبر اسلام(ص) دستگاه اطلاعاتی داشته است؟

پاسخ

نمونه ای از کارهای اطلاعاتی که در عصر پیامبر(ص) انجام گرفت ماجرای حذیفه در جنگ احزاب است. در بسیاری از تواریخ آمده است، که در یکی از شبهای جنگ احزاب، بعد از آنکه میان لشگر احزاب اخلاف افتاده بود، پیامبر (ص) فرمود «آیا کسی از شما هست که در این تاریکی به لشکرگاه دشمن برود تا خبری از آنها بیاورد، هرکس چنین کند رفیق من در بهشت خواهد بود».

حذیفه یکی از اصحاب رسول خدا(ص) می گوید هیچ کس به خاطر شدّت خستگی، گرسنگی و وحشت از جا بر نخاست، پیامبر (ص) چشمش به من افتاد، و مرا صدا زد و فرمود «برو و خبری از آنها برای من بیاور، امّا هیچ کار دیگری در آنجا انجام نده تا باز گردی»!او می گوید، من به سوی لشکرگاه قریش آمدم، در حالی که طوفان سختی می وزید و همه چیز آنها را در هم می ریخت، ناگهان شبح «ابوسفیان» را دیدم که در میان آن ظلمت و تاریکی فریاد می زند، ای قریش!(سخن با شما دارم) هر کدام دقّت کنید و کنار دستی خود را بشناسید، بیگانه ای در اینجا نباشد!، «حذیفه» می گوید من پیشدستی کردم و فوراً به کسی که در کنارم بود گفتم تو کیستی؟ گفت من فلانی هستم، گفتم بسیار خوب. سپس ابوسفیان گفت به خدا سوگند اینجا جای توقّف نیست، شترها و اسبهای من از دست رفتند و یهود بنی قریظه پیمان خود را شکستند و این باد و طوفان شدید، چیزی برای ما باقی نگذاشت، برخیزید و حرکت کنید که من آماده حرکتم، سپس شتابزده به سراغ مرکب خود رفت، من فکر

کردم بـا یـک تیر حسـاب او را برسم، همینکه خواسـتم تیر را رهـا کنم به یاد سـخن پیامبر(ص) افتادم که فرمود دست از پا خطا نکن و برگرد و فقط خبری برای من بیاور، من باز گشتم و ماجرا را عرض کردم.

دیدگاه روایات اسلامی در مورد لزوم سازمانهای اطلاعاتی چیست؟

پرسش

دیدگاه روایات اسلامی در مورد لزوم سازمانهای اطلاعاتی چیست؟

پاسخ

لزوم سازمانهـای اطلاعـاتی در روایـات اسـلامی و تواریـخ، بازتـاب گسترده ای دارد و از مطـالعه آنهـا به خوبی می توان به این حقیقت پی برد که حکومت اسـلامی نبایـد از این مسأله مهم غافل بمانـد و بایـد در دو بخش، فعالیت وسـیع و حساب شـده ای داشـته باشـد از تحرّکـات نظامی و سیاسـی و اقتصادی دشـمن که به نحوی با سـرنوشت مسـلمانان ارتباط دارد آگاه باشـد و هم فعالیتهای جاسوسـی دشـمنان را که می خواهند با عمال نفوذی خود، اسـرار محرمانه را بربایند به مقابله برخیزد، نمونه ای از این روایات و نقلهای تاریخی را ذیلاً از نظر می گذرانیم

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا(ع) می خوانیم

«کـانَ رَسُـولُ اللهِ(ص) اِذا بَعَثَ جَیْشـاً فَـاَتَّهمَ اَمیراً، بَعَثَ مَعَهُمْ مِنْ ثُقـاتِه مَن یَتَجَسَّسُ خَبَره» (وسائـل الشـیعه ۱۱/۴۴) [رسول خدا هنگـامی که لشـکری را می فرسـتاد و امیری بر آنها می گماشت که از جهتی ممکن بود مورد اتهام واقع شود، همراه او یکی از افراد مورد اعتماد را می فرستاد تا اخبار و احوال او را به وی گزارش دهد.]

نامه های نهج البلاغه به خوبی نشان می دهد که دستگاه اطلاعاتی علی(ع) مسائل را در سراسر کشور اسلامی تحت نظر داشتند، از جمله در «فرمـان معروف مالک اشتر» در مورد نظارت بازرسان مخفی بر چگونگی کار عمّال و کارگزاران دولت می خوانیم «وَ ابْعَثِ الْعُیُونَ مِنْ اَهْلِ الصِّدْقِ وَ الْوَفاءِ عَلَیْهِمْ فَاِنَّ تَعاهُدَکَ فِی السِّرِّ لِاُمُورِهِمْ حَدْوَه لَهُمْ عَلَی الاِسْـتِعْمالِ الاَمانَهِ وَ الرِّفْقِ بِالرَّعِیَّهِ» [مأموران مخفی از میان افراد راسـتگو و باوفا، برای بررسی وضع کارگزاران حکومت مبعوث کن و اعمال آنان را زیر نظر بگیر، زیرا بازرسی

مداوم و پنهانی سبب می شود که آنها به امانت داری و مدارا کردن به زیر دستان ترغیب شوند!]

البته این یکی از بخشهای کار مأموران اطلاعاتی است که نسبت به داخل حکومت و کارگزاران دولت کار اطلاعاتی انجام می دهند.

آن حضرت در نامه دیگری که به فرمانـدار مکّه «قثم بن عباس»، برادر عبـدالله بن عباس، می نویسـد «اَمّا بَعْدُ فَاِنَّ عَیْنی بِالْمَغْرِبِ کَتَبَ اِلیَّ یُعْلِمُنی اَنَّهُ وَجِّهَ اِلَی الْمَوْسِمِ اُناس مِنْ اَهْلِ الشّامِ اَلْعُمیُّ الْقُلُوبِ الصُّمِّ الاَسْماعِ الکُمهِ الاَبْصارِ اَلَّذینَ یَلْبِسُونَ الحَقَّ بِالباطِلِ وَ یُطیعُونَ المَخلُوقَ فی مَعْصیَتِهِ لخالِقِ ... فاَقِمْ عَلی ما فی یَدَیْکَ عَلی ما فی یَدَیْکَ قیامَ الحازِمِ الصَّلیبِ» (نهج البلاغه، نامه ۳۳) [مأمور مخفی اطلاعاتی من در مغرب (شام) برایم نوشته است که گروهی از مردم (از سوی معاویه) به سوی حج گسیل شده اند، گروهی کور دل و ناشنوا و کور دیده که حق را با باطل مشوب می سازند و در طریق نافرمانی خالق، اطاعت مخلوق می کنند... با توجه به این معنی مراقب مسئولیت خویش باش و به وظایف خود قیام کن، قیام انسان دور اندیش و نیرومند!]

یک سازمان اطّلاعات اسلامی چه ویژگیهایی باید داشته باشد؟

پرسش

یک سازمان اطّلاعات اسلامی چه ویژگیهایی باید داشته باشد؟

پاسخ

مهمترین شرایط دستگاههای اطّلاعاتی و آماری مدیران اسلامی، امور زیر است

۱ از همه لازمتر این که بر محور واقعیّت ها دور زنـد، چرا که هیـچ چیز، خطرناکتر از اطلاعات دروغین، گمراه کننـده، و مبالغه آمیز نیست، هر چنـد موقتاً مایه دلخوشـی باشد.صـحیح بودن خبر به تنهائی کافی نیست، ممکن است اصل خبر درست باشـد امّا کم و کیف و مقدار آن، نادرست و گمراه کننده باشد.

۲- مدیر اسلامی هرگز نباید در زندگی خصوصی افراد خود تجسّس کند که هم بر خلاف دستور صریح قرآن است، و هم مایه سلب اعتماد افرادی می شود که تحت پوشش مدیریّت او قرار دارند و سوء ظن آنها را بر می انگیزد.

قرآن مجید در این زمینه دستور حساب شده ای دارد

«یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثیراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ وَ لا تَجَسَّسُوا وَ لا یَغْتَبْ بَعْضُکُم بَعْضاً» حجرات/۱۲

در این آیه، نخست از سوء ظن و بـدگمانی که از آفات مـدیریت است نهی شده، و به دنبال آن از تجسّـس و سـپس غیبت؛ چرا که این سه در ارتبـاط بـا یکدیگرنـد؛ «سوء ظن» مایه «تجسـس» و موجب «غیبت» می گردد، و نتیجه همه آنها متزلزل شـدن پایه های اعتماد متقابل در هر تشکیلات است.

۳ اطلاعـات مـدیران بایـد همه جا، شـکل آماری داشـته باشـد و از اطلاعات کلّی و فاقـد آمار یا واجـد اعـداد و ارقام مجهول و نامشـخص، جداً پرهیز کنند؛ چراکه این امور دام بزرگی بر سـر راه مدیران است. پیغمبر گرامی اسـلام(ص) همیشه سعی داشت در جنگها از کم وکیف و عدّه و نفرات و امکانات دشمن دقیقاً آگاهی یابد تا وضع ارتش خود

را بر اساس آن تنظیم نماید.

۴ اطلاعات بایـد مستمر و منظم باشد؛ چرا که بسیاری از مسائل ماهیت خود را در یک مقطع نشان نمی دهد یا با گذشت زمان دگرگون می شود

۵ هرگز نمی توان درگرفتن و دادن اطلاعـات تنهـا تکیه بر حافظه کرد؛ بلکه، همیشه بایـد به نوشته های صـریح و صـحیح تکیه نمود؛ چرا که حافظه بهترین افراد، گاه به آنها خیانت می کند، و مایه شکست و ناکامی می شود.

دستور اسلامی «قَیِّدُوا الْعِلْمَ بِالْکِتابَهِ» (بحارالانوار، ج ۲/۱۵۱ و ۱۵۲) را در اینجا باید معیار قرار داد.

۶ مـدیر و فرمانـده بایـد از حالات مـأموران خود بـا خبر باشـد، و گروهی از افراد مورد اعتمـاد را برای رسیدگی به وضع حـال کارمندان بگمارد که تمام اخبار مهمّ آنها را به وی برسانند.

امیرمؤمنـان علی(ع)، در دوران حکومتش، به وسیله گروهی از افراد مورد اعتمـاد که آنها را به عنوان بازرس برای رسیدگی به اوضاع کارمندان و کارکنان در شـهرهای مختلف گماشته بود، با خبر می شد؛ لذا می بینیم، در نامه های خود، روی گفته های آنها تکیه کرده و به آن استناد می فرماید و بعضی از مأموران خود را به جهت انجام کار خلاف به شدّت توبیخ می کند.

مسئولیت اصلی مجلس قانون گذاری اسلامی چیست؟ و با مجالس قانونگذاری در دیگر کشور های جهان چه تفاوتی دارد؟

پرسش

مسئولیت اصلی مجلس قانون گذاری اسلامی چیست؟ و با مجالس قانونگذاری در دیگر کشور های جهان چه تفاوتی دارد؟

پاسخ

کار اصـلی نمایندگان در چنین مجلسـی تطبیق احکام کلیّه بر مصادیق و کارشناسی موضوعی است؛ یعنی باید بنشینند واز طریق شورا، موضوعات پیچیـده مورد نیاز را برای تطبیق احکام اسـلامی بر آنها پیدا کنند.مثلاً دفاع از کشور اسـلامی در مقابل تهاجم بیگانگان و پیکار با آنان یك امر واجب است، همان گونه که در شـرایط خاصّـِی صلح با آنان موجب تقویت بنیه های اسلام و دفع شـرّ آنان می گردد، ولی تشخیص این معنی که آیا مثلاً در شرایط فعلی، جنگ باعث دفع شرّ آنهاست یا صلح؟ این امر نیاز به کارشناسـی موضـوعی دارد که مجلس می نشیند و بـا در نظر گرفتن تمـام جـوانب مسأله، آنچه را مصـلحت می بینـد بر می گزینـد. یـا اینکه در مورد مصـرف بیت المـال و اینکه چگونه بودجه تنظیم شود تـا عادلانـه باشـد و مصـداق عـدل و داد گردد، مجلس به شور می پردازد و آنچه را مصـداق اصـلح می بیننـد بر می گزیننـد. از این سـخن چنین می توان نتیجه گرفت که میان مجالس قانونگذاری اسلامی و مجالس قانونگذاری کشورهای لائیک و غربی، دو تفاوت اساسی وجود دارد

۱ در مجـالس قانونگـذاری غیر مـذهبی واقعاً تشریع حکم می کننـد و حلال و حرام و مجاز و ممنوع وضع می کننـد، بی آنکه پایبنـد به حکم الهی باشـند، ولی در مجالس قانونگـذاری اسـلامی کار اصـلی همان تطبیق احکام کلّی الهی بر مصادیق آن و یا

کارشناسی موضوعی است.

۲ در مجالس قانونگذاری اسـلامی، هدف تأمین نیازها برای حلّ مشـکلات و پیشبرد جامعه اسلامی در تمام زمینه های مثبت در چارچوبه تعلمیات اسلام

است.

آیا اصل تفکیک قوا یک ضرورت حتمی عقلی است؟

پرسش

آیا اصل تفکیک قوا یک ضرورت حتمی عقلی است؟

پاسخ

به اعتقاد ما تفکیک قوا, همیشه و در هر جامعه ای ضرورت نداردو چنین نیست که تأمین مصالح اجتماعی بر آن توقف داشته باشد؛ اگر در شرایط خاصی, یک نفر هر سه کار قانونگذاری, قضاوت و اجرای قوانین را بهتر از هر کس دیگر می تواند انجام دهد, از نظر عقل هیچ مانعی ندارد که وی همزمان متصدی هر سه کار شود.

در نخستین جامعه اسلامی-که در مدینه شکل گرفت- پیامبر گرامی اسلام(ص) شخصاً ریاست هر سه قوه را بر عهده داشت و هیچ مشکلی هم از این جهت پدید نیامد.

ادله طرفداران تجزیه قدرت و تفکیک قوا را بیان کنید.

پرسش

ادله طرفداران تجزیه قدرت و تفکیک قوا را بیان کنید.

پاسخ

امور و شئونی که دستگاه حاکمه عهده دار آنهاست بسیار متعدد و گوناگون است. برای پرداختن به هر یک از این امور و شئون نیز دانش و کار آگاهی خاصی ضروری و بایسته است، شک نیست که کمتر اتفاق می افتد -بلکه کمیاب ملحق به معدوم است- که یک فرد انسانی دارای چنان وسعت معلومات و تجاربی باشد که بتواند شخصاً همه امور و شئون یک جامعه را تصدی کند. پس کثرت و گوناگونی امور مملکتی و ضرورت وجود تخصص برای تکفّل هر یک از آنها اقتضا دارد که تقسیم کار و تجزیه قدرت پدید آید.

اگر در نظر آوریم که امور و شئون جامعه چه کثرت و تعدد عظیمی دارد به آسانی در می یابیم که تمرکز آنها در یک مرکز و انباشته شدن آنها در یک جا موجب معوّق ماندن کارها و تأخیر در حل و فصل مسائل و مشکلات مردم می گردد. برای آن که کارها به سرعت انجام یابد و حقوق مردم زودتر استیفا شود چاره ای جز تقسیم کارها و مسئولیت ها نیست.

اگر همه قدرتها در یک دستگاه و نهایتاً در یک شخص تمرکز یابد احتمال سوء استفاده از قدرت، قوی خواهد شد. اگر

بخواهیم سوء استفاده از قدرت به حد اقل کاهش یابد، باید کاری کنیم که قدرتها در دستگاههای مختلف پراکنده شود و دست یک فرد در انجام دادن همه کارها، باز نباشد. این دلیل سوم را مهمترین دلیل برای اثبات ضرورت تفکیک قوا می دانند.

ادله طرفداران تمرکز قدرت را بیان کنید.

پرسش

ادله طرفداران تمرکز قدرت را بیان کنید.

پاسخ

امور و شئون متعدد و مختلف جامعه به کلی مستقل و جدا از یکدیگر نیست؛ بنا بر این برای حسن اداره و تدبیر جامعه نیاز مؤکد به ارتباط و هماهنگی کارگزاران و مسئولان امور هست و این امر به نوبه خود، مقتضی وجود نوعی تمرکز در دستگاه حاکم است.

اگر روستاها، شهرها و استانهای مختلف یک کشور، کاملاً از هم جدا و بیگانه باشند و در میان آنها گونه ای ارتباط و پیوند برقرار نباشد، وحدت مملکت در معرض خطر و نابودی واقع می شود. به منظور آن که کشور دستخوش پراکندگی و تفرقه نگردد و وحدت آن محفوظ بماند باید گونه ای تمرکز در نظام حکومتی وجود داشته باشد.

ضرورت عقلایی قوای سه گانه در جامعه چگونه تقریر می شود؟

پرسش

ضرورت عقلایی قوای سه گانه در جامعه چگونه تقریر می شود؟

پاسخ

با توجه به این که شناخت همه انسانها در یک تراز نیست و همین اختلاف شناخت موجب می شود که در تعیین حقوق و تکالیف یکایک اعضای جامعه اتفاق نظر داشته باشند در نتیجه نباید توقع داشت که در یک جامعه، مجموعه قواعد حقوقی با مراجعه به آرای عمومی و نظر خواهی از مردم تعیین و تصویب شود؛ به ناچار باید مرجع صلاحیت داری این مسئولیت مهم و خطیر را بر عهده گیرد و حقوق و تکالیف همگان را معلوم سازد. این مرجع ذی صلاح در زبان فلاسفه حقوق ((قوه مقنّنه و قانون گذاری)) نام دارد.

پس از آن که از سوی قوه مقننه حدود و مرزها تعیین شد، و احکام و مقرّرات حقوقی معلوم گشت، باز در مورد تطبیق احکام و مقررات مزبور در موارد خاص اختلاف پیش می آید، چرا که قواعد حقوقی یک رشته از قوانین کلی هستند و نمی توان برای هر قضیه جزئی قانونی جداگانه داشت؛ لذا گاهی در این باب که یک مورد جزئی مصداق کدام قانون است اختلاف بروز می

کنـد. منشـأ این اختلاـف یکی از این دو امر خواهـد بود: یـا هر یک از طرفین اختلاف واقعاً حق خودش را می خواهـد و در پی تجـاوز به حق دیگران نیست ولی نمی دانـد حقش چیست و حق طرف مقابـل کـدام است؟ و یـا هر یک از دو طرف یا یکی از آنان قصد تجاوز به حقوق دیگری دارد و می خواهد غرض سوء خود را با استناد به یک قاعده حقوقی اعمال کند.

به هر حال برای تحقق هدف حقوق و برقراری عدالت اجتماعی و تأمین مصالح

عمومی، صرف وجود قوه مقننه کافی نیست بلکه وجود قوه ای دیگر ضرورت دارد که در میان مردم به داوری بنشیند تا کشمکشها و نزاعهای افراد از میان برخیزد؛ این قوه — که مرجع اعضای جامعه در تطبیق قواعد حقوقی بر موارد خاص است- قوه قضائیه نام دارد. حال اگر کسی به داوری قاضی ترتیب اثر نداد چه باید کرد؟ هدف این نیست که حق و تکلیف اعضای جامعه فقط در ذهن معلوم گردد بلکه هدف حقوق تنها هنگامی تحقق می یابد که در عالم خارج و در جامعه هر کسی واقعاً به حق خودش برسد و به تکلیفش عمل کند؛ پس باید نیرویی باشد تا کسانی را که با احکام و مقررات اجتماعی مخالفت کرده و از فرمان قوه قضائیه سر پیچی می کنند، به راه آورد و به اطاعت از نظام حقوقی حاکم بر جامعه الزام کند, این نیرو-که ضامن اجرای قوانین اجتماعی است- قوه مجریه نام دارد.

تفکیک قوا در نظام ما پذیرفته شده هدف اصـلی از تفکیک قوا، تقسیم کردن قدرت بین قوای سه گانه می باشد به نحوی که قدرت ما فوق این قوا وجود نداشته باشد. آیا اصل ۵۸ ق او پیشبینی ولی فقیه به عنوان مافوق قوای سه گانه خلاف فلسفه تفکیک قوا نیست؟

پرسش

تفکیك قوا در نظام ما پذیرفته شده هدف اصلی از تفکیك قوا، تقسیم کردن قدرت بین قوای سه گانه می باشد به نحوی که قدرت ما فوق این قوا وجود نداشته باشد. آیا اصل ۵۸ ق او پیشبینی ولی فقیه به عنوان مافوق قوای سه گانه خلاف فلسفه تفکیك قوا نیست؟

پاسخ

در پاسخ به این سوال گفتنی است:

اولا تفکیك قوا به عنوان یك روش جهت کنترل قدرت و جلوگیری از فساد و سوء استفاده صاحبان قدرت در غرب پی ریزی شد. چنانکه منتسکیو، احیاگر اصل تفکیك قوا می گوید: «برای آنکه نتوان از قدرت سوء استفاده کرد باید دستگاههای حاکم طوری تنظیم شوند که قدرت، قدرت را متوقف کند» (روح القوانین، شارل دو منتسکیو، ترجمه علی اکبر مهتدی، ۱۳۴۹، کتاب یازدهم، فصل ششم) بر این اساس اصل تفکیك قوا صرفا یك راه عملی برای تعدیل قوا بوده و به عنوان ارزش ذاتی و راه منحصر به فرد مطرح نبوده است. و اینکه آیا این اصل به تنهائی توانسته است هدف فوق را برآورده سازد بسیار جای تأمل و درنگ دارد. از این رو بسیاری از حقوق دانان چه در اصل سه گانه بودن قوا و چه در مورد تفکیك مطلق و نسبی قوا تردید کرده و انتقادات و مباحث زیادی را مطرح نموده اند. (ر.ك: فلسفه سیاست، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره)؛ بایسته های حقوق اساسی، ابوالفضل قاضی، نشر دادگستر)

نگرشی واقع بینانه به کشورهای مدعی دمکراسی روشنگر آن است که تفکیك کامل قوا هرگز امکان پذیر نبوده و آنچه هست تفکیك نسبی است. افزون بر آن در این کشورها قوه مجریه قدرتی برتر

است، به عبارت دیگر نوعی الیگارشی و حاکمیت نخبگان در این کشورها حاکم است. امور حکومتی آن قدر پیچیده است که تنظیم لوایح مستلزم انجام کار تخصصی است که توسط قوه مجریه صورت می گیرد و نمایندگان مجلس فاقد دقت و تخصص لازم در این زمینه انـد. در این کشورها قوه مجریه هم بر قوه مقننه و هم بر قوه قضائیه تفوق و برتری دارد و تفکیک و تعادل قوا به معنای واقعی کلمه مطرح نیست.

از سوی دیگر تفکیک قوا موجب تقسیم فساد در میان سه قوه گردیده و فقط از تمرکز فساد در یک نهاد جلوگیری می کند. بنابراین تفکیک قوا خود به خود مکانیسم مناسبی برای جلوگیری از فساد نیست. قدرت اگر همراه با خودسازی و تهذیب نباشد موجب فساد می شود، چه قلمرو آن محدود باشد که تفکیک قوا گامی در این جهت است و چه گسترده باشد. قوه مجریه به لحاظ قلمرو اجرائی آن در سرتاسر کشور، فساد زیادی را در جوامع غربی به بار آورده است و قوای دیگر نیز به همان میزان با فساد آمیخته اند.

حاصل آنکه با تفکیک قوا، جلو فساد گرفته نشده است، در واقع فساد در حوزه های گوناگون حکومتی منتشر شده است و چون در یک نهاد متمرکز نیست، چندان به حساب نمی آید، پس این اصل به تنهائی روش موفق و کاملی نبوده و نخواهد بود.

ثانیا یکی از مشکلات بزرگ اصل تفکیک قوا ناشی از این موضوع است که جدائی قوای سه گانه و انفصال ناشی از تفکیک قوا مشکل بزرگ عدم ارتباط و هماهنگی بین قوا را به دنبال خواهد داشت و در

بسیاری مواقع مصالح، منافع، امنیت، وحدت ملی را به مخاطره خواهد انداخت از این رو برخی از صاحب نظران مانند «بن ژامن کنستان» به وجود «قوه تعدیل کننده» نیز اعتقاد داشته اند. بنا به تعبیر کنستان به خلاف قوای سه گانه که باید در برابر هم آرایش یابند و از زیادت خواهی و برتری جوئی یکدیگر جلوگیری کنند و به گفته منتسکیو یکدیگر را متوقف سازند، قوه تعدیل کننده بی طرف و فوق سایر قوا، رئیس کشور مانند پادشاه یا رئیس جمهور مظهر چنین قوه ای به شمار می آید. اگر میان پارلمان و هیئت دولت اختلافی بروز کند قوه تعدیل کننده می تواند دخالت کند و در حدود اختیاراتی که قانون اساسی به آن بخشیده است کشور را از بحران و رژیم را از خطر سقوط و جامعه را از هرج و مرج نجات بخشد. (بایسته های حقوق اساسی، دکتر ابوالفضل قاضی، نشر دادگستر، چاپ اول ۱۳۷۵، ص۱۸۳)

ثالثا در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با توجه به آموزه های دین مبین اسلام در مورد ساختار نظام سیاسی اسلام در دوران غیبت و همچنین کنترل و جلوگیری از فسار صاحبان قدرت و روشهای آن از یک سو، و ضمن استفاده از دستاوردهای نظامهای سیاسی در این زمینه با در نظر گرفتن نقاط، قوت و ضعف و کاستی های آنان، ولی فقیه جامع الشرایط در رأس هرم نظام سیاسی قرار گرفته و روابط قوای سه گانه نیز به صورت قانونی مشخص گردیده با نظارتی که ولایت فقیه بر کلیه نهادهای سیاسی کشور و قوای سه گانه دارد از مشکل ناهماهنگی و تصادم میان قوا جلوگیری،

مصالح، منافع، امنیت و وحدت کشور و جامعه حفظ می گردد.

در این سیستم گرچه رهبر به صورت قوه برتر تعدیل کننده و ناظر بر قوای سه گانه و به تعبیر دیگر به عنوان «فرا قوه» مطرح می شود ولی با توجه به مشخصات و صفاتی که قانون برای رهبر در نظر گرفته (نظیر تقوا، عدالت، ...) و سایر کنترل های بیرونی (نظیر نظارت خبرگان، لزوم مشورت حاکم با نخبگان جامعه، امر به معروف و نهی از منکر و ...) امکان سوء استفاده از قدرت بسیار اندك و در حداقل ممکن و به گونه ای که در اصل یکصد و هفتم آمده در حد امتناع عادی است. (فقه سیاسی، عمید زنجانی، نشر امیرکبیر، چاپ چهارم ۱۳۷۷، ج۱ ص۲۹۲)

نتیجه آنکه وجود ولایت فقیه حاکم بر قوای سه گانه نه تنها با فلسفه تفکیك قوا منافات ندارد، بلکه مکمل آن بوده و از بسیاری نواقص آن جلوگیری می کند.

چرا تشکیلاتی مانند مجلس، مجمع تشخیص مصلحت، خبرگان و... در زمان پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) نبود؟

پرسش

چرا تشکیلاتی مانند مجلس، مجمع تشخیص مصلحت، خبرگان و... در زمان پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) نبود؟

پاسخ

بررسی فلسفه وجودی و علّت تشکیل هر کدام از تشکیلات یاد شده بررسی گسترده ای می طلبد. لیکن به طور کلی وجود این قبیل تشکیلات بر اساس ضرورت ها و شرایط زمانی بوده و برای اداره جامعه کنونی لازم است و هیچ گونه منافاتی با آموزه های اسلامی، حکم عقل، سیره حکومتی پیشوایان اسلامی و حوزه اختیارات ولی فقیه ندارد. توضیح آن که:

یکم. از متون و منابع معتبر دینی در باب دولت و حکومت برمی آید که اسلام بر شکل خاصی از ساختار نظام سیاسی، با جزئیات مشخص اصرار ندارد؛ بلکه اسلام فراتر از معرفی شکل خاصی از حکومت و متناسب با احکام ثابت و تغییرناپذیر خود، چارچوب کلی و کلانی را معرفی کرده است این چارچوب در درون خود، تغییرات، و اشکال متعدّد و گوناگونی را برمی تابد. اسلام نه به طور کلی مردم را به حال خود رها کرده که هر چه خواستند، انجام دهند و نه شکل تنگ و محدودی را برای حکومت معرفی می کند که فقط در شرایط زمانی و مکانی محدودی، قابل اجرا باشد. چارچوب کلانی که اسلام ارائه می دهد، از دامنه و خطوط وسیعی برخوردار است که اشکال صحیح و عقلایی حکومت در آن می گنجد.

اصول حاکم بر ساختار نظام سیاسی اسلام عبارت است از:مقدمه ای بر مبانی حقوقی - کلامی نظام سیاسی در اسلام، ص ۱۴۹.

۱. ضرورت مشروعیت الهی مجریان،

۲. ضرورت اسلامیت قوانین،

۳. توجه به جایگاه مهم مردم به عنوان مبدأ شکل گیری و کارآمدی همه نهادها،

۴. امکان خطای مجریان و ضرورت نظارت بر آنان.

دوم. تشکیل حکومت در هر جامعه ای، مستلزم

وجود ساختارها و نهادهایی جهت اداره هر چه کارآمدتر آن است. این ساختارها و نهادها براساس سطح گستردگی آن جامعه و نیز مقتضیات زمان و مکان، متفاوت است. در جوامع ساده و ابتدایی گذشته، اداره جامعه با وجود چند نهاد اندک و انگشت شمار میسّر بود؛ ولی در جوامع پیچیده کنونی –به علت دگرگونی ها و تحولات اساسی که در ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، صنعتی، ارتباطاتی و بین المللی و... روی داده است نهادها و ساختارهای متعدد و متناسب با شرایط این زمان را می طلبد.

این که تشکیلات نهادهایی مانند مجلس شورای اسلامی، شورای نگهبان، مجلس خبرگان، مجمع تشخیص مصلحت نظام و قوه مجریه متناسب با زمان کنونی است. در آن زمان نیز تشکیلات حکومتی متناسب با آن دوران و جوامع وجود داشته است و پیامبر گرامی اسلام نیز از ابتدای تشکیل حکومت اسلامی، اقدام به ایجاد و تأسیس آنها نمود. اهم اقدامات پیامبر اکرم(ص) در این زمینه عبارت است از:

۱. تشکیل کادر سیاسی و شورای اداری مدینه: پیامبر اسلام در پایان پیمان عقبه دوم، یک گروه دوازده نفری از نمایندگان خود را در رأس قبایل به عنوان «نقبا» (جمع نقیب) انتخاب کرد و هر یک را برای اداره و کفالت قبیله خود قرار داد.ابن هشام، السیره النبویّه، ج ۲، ص ۸۶.

به موازات آن، شهر مدینه به چندین ناحیه یا بخش تقسیم شد؛ به صورتی که جمعیت هر قبیله در یک محل با یکدیگر و به دور از دیگران زندگی می کردند. در هر ناحیه یا بخش، یک رئیس (نقیب)، چندین نائب رئیس (عریف) و یک محل اجتماع (سقیفه) وجود داشت. پیامبر(ص) برای اداره کل «نقبا» رئیسی تعیین کردند

که به او «نقیب النقباء» گفته می شد.محمد حمیداللّٰه، اولین قانون اساسی مکتوب در جهان، ص ۶۹.

به این ترتیب شورای سیاسی دولت مدینه از ۴۹ نفر تشکیل می یافت. هر نقیب دارای سه عریف بود که بر امور مالی، اجتماعی و اطلاعاتی رسیدگی می کردند. شخص پیامبر(ص) در رأس قدرت قرار بود و تمامی مسائل اجتماعی، در نهایت با تصمیم گیری شخص ایشان حل می شد.

۲. سیاست پیامبر(ص) در اداره امور جامعه، مبتنی بر مشورت بود.

۳. پیامبر(ص) جهت تنظیم روابط اجتماعی مسلمانان و مشخص کردن مسؤولیت هر یک از گروه ها و فرقه های گوناگونی که در شهر زندگی می کردند، دست به تنظیم یک اساسنامه یا قانون اساسی زدند. ثقفی، سید محمد، ساختار اجتماعی و سیاسی نخستین حکومت اسلامی در مدینه، ص ۹۳.

۴. تنظیم ساختار منظم اقتصادی برای جمع آوری مالیات، زکات و....

۵. تنظیم ساختار قضایی و تعیین قضات و اعزام آنان به شهرهای مختلف.

۶. نصب فرمانداران و صدور ابلاغ بخشنامه های حکومتی و....

حکومت امام علی(ع) نیز متشکل از نهادها و ساختارهای سیاسی متناسب با نیاز آن زمان بود.ر.ک: سبحانی، جعفر، فروغ ولایت؛ مشایخی فریدونی، نظارت سیاسی در نهج البلاغه؛ شهید مطهری، جاذبه و دافعه امام علی(ع)؛ جرج جرداق، علی صدای عدالت انسانی.

سوم. نکاتی چند هم در نهادها و تشکیلات ساده دوران پیامبر اکرم(ص) و امام علی(ع) و هم در تشکیلات گسترده نظام جمهوری اسلامی ایران، قابل توجه و اهمیت است؛ از جمله:

۱. هر دو دسته از این تشکیلات با اصول حاکم بر نظام سیاسی اسلام انطباق دارد.

۲. این تشکیلات در راستای کمک به حاکم اسلامی در اداره هر چه صحیح تر و کارآمدتر جامعه است؛ نه تشکیلاتی موازی یا متعارض با نهاد رهبری جامعه اسلامی. از

این رو هم تصمیماتی که در شورای سیاسی صدر اسلام در مسائل اجتماعی گرفته می شود و هم تصمیماتی که از سوی مجلس شورای اسلامی، مجمع تشخیص مصلحت و... در نظام اسلامی ایران به تصویب می رسد، با تأیید ولی امر -که در آن زمان پیامبر اکرم(ص) بود و در این زمان ولی فقیه است مشروعیت می یابد. بنابر این وجود تشکیلاتی با این خصوصیات، به هیچ وجه منافی با ولایت مطلقه فقیه و حوزه اختیارات او نیست.

۳. وجود تشکیلات حکومتی - که بر اساس نیازهای زمان متغیر است مخالف و ناسازگار با عقل نیست؛ بلکه کاملاً مطابق با عقل است. عقل یکی از منابع دین مبین اسلام است و همو حکم می کند که در جامعه کنونی - با توجه به پیچیدگی و گسترگی مسائل، نمی شود به روش ها و شیوه های مرسوم اداره جامعه در گذشته اکتفا کرد؛ بلکه تشکیلات منظم تر و گسترده تری متناسب با جامعه کنونی لازم است.

چهارم. قاعده اولیه آن است که نظام اسلامی در جهت تأسیس تشکیلات مطابق با نیازهای جامعه، همّت گذارد و این تشکیلات نیز در راستای اصول حاکم بر ساختار نظام سیاسی اسلام و تحت فرمان رهبر نظام اسلامی، نقش ایفا کند. حال اگر برخی از عناصر تشکیل دهنده این تشکیلات، بر اثر تعصّبات حزبی یا تحت تأثیر تبلیغات سوء دشمنان، در مقابل اوامر رهبری موضع گیری کنند؛ اینجا اصل وجود این تشکیلات مورد انتقاد نیست. چون بر اساس قوانین عقلی و شرعی است؛ بلکه باید به فکر اصلاح کارکرد آن تشکیلات بود و زمینه های پویایی و بالندگی آن را بررسی کرد.جهت اطلاع بیشتر ر.ک:

الف. امام خمینی، حکومت اسلامی.

ب. معرفت، محمد هادی، ولایت فقیه.

پ. سروش، محمد،

دین و دولت در اندیشه اسلامی،

ت. موثق، محمدرضا، جایگاه مجلس شورای اسلامی در ساختار قدرت سیاسی جمهوری اسلامی ایران.

سیستم نظارت در پارلمانهای نظامهای لیبرالیست در حین دوره نمایندگی چگونه است؟

پرسش

سیستم نظارت در پارلمانهای نظامهای لیبرالیست در حین دوره نمایندگی چگونه است؟

پاسخ

این موضوع نیازمند تحقیقاتی گسترده می باشد که از ظرفیت یک نامه خارج است، از این رو به اختصار نکاتی را پیرامون پارلمان در کشورهای مهم جهان بیان نموده که بعضا متضمن منظور شما نیز می باشد:

پارلمان در کشورهای مهم جهان

هر کشوری برای تدارک زندگی اجتماعی افراد جامعه، برقراری نظم و امنیت، حفظ حقوق و آزادی ملت و اعمال حاکمیت، نیاز به قانون دارد و نهادی لازم دارد که وظیفه قانون گذاری را انجام دهد. به این ترتیب، فقط اجتماع نمایندگان ملت در یک یا دو مجلس رواج پیدا کرده و در قالب قوانین اساسی کشورهای دنیا پذیرش شده است. اما شرایط برگزاری انتخابات، حق کاندیدا شدن افراد، مرجع برگزار کننده انتخابات، شرایط رأی دهندگان و انتخاب شوندگان، اکثریت نسبی یا مطلق بودن، یک یا دو مجلسی بودن، تبلیغات انتخاباتی، صحت امر انتخابات و صدها مسأله دیگر که در امر تشکیل پارلمان پیش می آید، در کشورهای مختلف متفاوت است. و اقتدار و اختیارات پارلمان ها در همه جا یکسان نیست.(جلال الدین مدنی، حقوق اساسی تطبیقی، ص ۱۲۶.)

۱. ایالات متحده امریکا

قانون اساسی امریکا اختیار انحصاری وضع قانون را به کنگره واگذار کرده است.(عبدالرحمن عالم، بنیادهای علم سیاست، ص ۳۲۶.) کنگره امریکا مرکب از دو مجلس است: مجلس نمایندگان و مجلس سنا.

تعداد نمایندگان مجلس نمایندگان به تناسب جمعیت تعیین می شود.(ابوالفضل قاضی، بایسته های حقوق اساسی، ص ۲۰۳.) ایالاتی که کمتر از حد نصاب جمعیت دارند که صرف نظر از تعداد جمعیت، یک نماینده در مجلس نمایندگان دارد. یعنی شش ایالت که جمعیت آنها به حد نصاب نمی رسد، هر کدام

فقط یک نماینده دارند، مثل آلاسکا و ایومینگ که حدود سیصد هزار نفر جمعیت دارند. دیگر ایالات به نسبت هر ۳۸۰ هزار نفر یک نماینده دارند. مجلس نمایندگان در حدود ۴۴۰ نفر عضو دارد.

هر ایالت صرف نظر از وسعت و جمعیت، دو نفر عضو در سنا دارد؛ از این رو جمع سناتورها یکصد نفرند. از شرایط انتخاب سناتورها، حداقل سی سال سن، نه سال تابعیت امریکا و ساکن ایالات بودن است که به مدت شش سال انتخاب می شوند و انتخاب یک سوم، هر دو سال تجدید می شود. هر دو سال، انتخاب یک سوم سنا به همراه انتخاب اعضای مجلس نمایندگان که دوره شان دو سال بوده انجام می گیرد. انتخاب سناتورها قبلاً به وسیله مجلس مقننه انجام می شد، ولی طبق هفدهمین متمّم قانون اساسی امریکا انتخاب مستقیماً به وسیله مردم ایالت صورت می گیرد. رسیدگی به اعتبار نامه و احراز شرایط در مورد هر یک از اعضا به عهده همان مجلس است. اعضای دو مجلس از توقیف مصون هستند، مگر در صورت ارتکاب خیانت یا جنایت یا بر هم زدن نظم.

رهبر حزب اکثریت در مجلس به ریاست مجلس نمایندگان انتخاب می شود. ریاست مجلس سنا با معاون رئیس جمهور است. جانشین رئیس مجلس سنا به وسیله حزب اکثریت انتخاب می شود تا در موقع غیبت رئیس، جلسه را اداره کند. مجلس سنا شانزده کمیسیون و مجلس نمایندگان ۲۲ کمیسیون دارد که به طرح های در دستور، رسیدگی می کنند.

کنگره امریکا صلاحیت قانون گذاری در زمینه هایی را دارد که در قانون اساسی به طور صریح یا به نحو ضمنی و یا با ملازمه به آن واگذار کرده است. بقیه موارد قانون گذاری به عهده قوه مقننه

ایالت است. قوه مقننه ایالات، واجد صلاحیت عام و مطلق است مگر در مواردی که به موجب قانون اساسی فدرال ممنوع شده یا به عهده قوه مقننه حکومت مرکزی گذاشته شده است.(جلال الدین مدنی، حقوق اساسی تطبیقی، ص ۱۴۵.)

هر چند رژیم امریکا، رژیم ریاستی است. اما قانون اساسی آن ضمن تخصیص کامل هر یک از قوا به یک شاخه حکومت، تکه های کوچک تری از هر یک را به هر شاخه حکومتی داده است.

رئیس جمهور امریکا با وجود این که اقتدار منحصر اجرایی را دارد و دارای اختیارات زیاد و مسؤولیت سنگین است، ولی به مجلس سنا هم حق داده شده تا قراردادهای دولت را تصویب کند یا در مورد انتصاب مقامات عالی کشور نظر دهد. همه قراردادهای دولت امریکا باید به تصویب ۲۳ اعضای سنا برسد؛ برای مثال پس از پایان جنگ جهانی اول، قرارداد معروف ورسای را سنای امریکا رد کرد و این کشور نتوانست عضو جامعه ملل گردد. هر گاه رئیس جمهور به دلخواه عمل کند، ممکن است با اعلام جرم کنگره علیه وی مواجه شود؛ از این رو لذا خطر اعلام جرم مانند شمشیر داموکلس بر سر رئیس جمهوری امریکا آویزان است. قوه قضاییه در امریکا نیز با این که مستقل شناخته شده، اما از نفوذ کنگره مصون نیست. کنگره حق دارد علیه قضاوت اعلام جرم کند و از سوی دیگر، انتصاب قضات فدرال توسط رئیس جمهور و با رضایت مجلس سناست. کنگره هم حق تعیین عده قضات دیوان عالی و تعیین حقوق آنها را دارد. کنگره همچنین می تواند صلاحیت استینافی دادگاه های فدرال را محدود کند. (عبدالرحمن، عالم، بنیادهای علم سیاست، ص ۳۲۶.)

قانون گذاران

امریکـایی کوشـیده انـد تـا اختیارات قانون گـذاری دومجلس با هم برابر باشـند. این تساوی در همه موارد رعایت شـده، جز در مورد حق ابتکار (طرح) در زمینه قوانین مالی و مالیاتی. این حق انحصاری مجلس نماینـدگان است؛ اما در عوض به مجلس سـنا حق داده شـده است تا طرح های مصوب نماینـدگان در زمینه مسائل مالی و مالیاتی را حکّ و اصـلاح کنـد. این امر تا حدودی حق انحصار مجلس نمایندگان را تعدیل می کند. در سایر موارد قدرت سیاسی بین دو مجلس به طریق زیر توزیع شده است:

۱. در صورتی که هیـچ کـدام از نامزدهـای ریـاست جمهوری نتواننـد در انتخابـات اکثریت لازم (نصف به علاوه یـک هیأت انتخاب کننـده) را به دست بیاورنـد، مجلس نماینـدگان حق دارد از میان سه نامزدی که بیشترین آرا را به دست آورده اند یکی را به ریاست جمهوری انتخاب کنـد. همچنین مجلس سـنا می توانـد، در کیفیت مشابه، از میان دو نامزد معاونت که بیشترین آرا را به دست آورده اند یکی را به معاونت ریاست جمهوری برگزینند.

۲. در آیین محاکمات سیاسـی مسؤولان اجرایی، اگر رئیس جمهور، معاون وی، وزیران و سایر مسؤولان سیاسی فدرال دست به اعمالی زنند که از لحاظ حقوق جزای امریکا جرم شـناخته شده باشد، مجلس نمایندگان پس از رسیدگی در تهیه مقدمات کار و صـدور ادعانـامه علیه فرد متهم، پرونـده امر را تکمیل کرده و برای رسـیدگی و صـدور حکم به مجلس سـنا ارسال می دارد و مجلس سنا نظیر یک دادگاه رأی خود را مبنی بر محکومیت یا برائت متهم صادر می کند.

۳. در انتصاب وزیران، دیپلمات ها، مستشاران دیوان عالی فدرال، رئیس جمهور باید با تأیید مجلس سنا اقدام کند

علاوه بر آن، مجلس سنا در تصویب قراردادهای بین المللی نیز مشارکت دارد.

بنابراین، با وجود تلاش قانون گذار در توزیع مساوی قدرت بین دو مجلس، با این حال کفه قدرت به سود مجلس سنا سنگینی می کند و این امر برای برجسته کردن خصلت فدرال دولت امریکا و مشارکت نمایندگان دولت های عضو در حساس ترین تصمیم گیری های دولت مرکزی بوده است.(ابوالفضل قاضی، بایسته های حقوق اساسی، ص ۲۰۴.)

۲. فدراسیون روسیه

پارلمان فدراسیون روسیه مرکب از شورای فدراسیون و دومای دولتی است. شورای فدراسیون ترکیبی از نمایندگان دولت های عضو فدراسیون به اضافه یک نفر از ارگان نمایندگی و یک نفر از ارگان اجرایی است و دومای دولتی متشکل از ۴۵۰ نماینده می باشد. دوره هر یک از دو مجلس، چهار سال است و روسی های ۲۱ ساله به بالا می توانند عضو دومای دولتی یا شورای فدراسیون شوند.

نمایندگان هر دو مجلس در زمان نمایندگی از مصونیت برخوردارند و آنها را نمی توان توقیف کرد یا مورد تفتیش و بازجویی قرار داد، مگر این که در محل وقوع جرم دستگیر شود و یا مطابق قانون فدرال، امنیت دیگران را به خطر انداخته باشد.

شورای فدراسیون و دومای دولتی جلسات جداگانه علنی دارند و امکان غیر علنی تشکیل شدن وجود دارد. جلسات مشترک دو مجلس برای شنیدن پیام رئیس جمهور یا پیام دادگاه قانون اساسی یا سخنان رهبران کشورهای خارجی تشکیل می گردد. هر یک از دو مجلس از بین اعضای خود رئیس و معاون انتخاب می کند و دارای کمیته ها و کمیسیون هایی هستند. قوانین فدرال در دومای دولتی تصویب و در مهلت پنج روز برای تصویب به شورای فدراسیون تسلیم می شود. اگر بعد از چهارده روز شورای فدراسیون نظر خود

را دربـاره مصوبه ابراز نکنـد یـا بیش از نیمی از نماینـدگان شورای فدراسـیون به آن رأی دهنـد قانون مورد نظر مصوب شورای فدراسـیون محسوب می شود و در صورت رد مصوبه در این شورا، دو مجلس برای حل اختلاف، کمیسـیون سازش تشـکیل می دهنـد و مصوبه دوباره به دومای دولتی بازمی گردد و اگر دومای دولتی نظر شورای فدراسـیون را نپـذیرد و مجـدداً با ۲۳ آرای دومای دولتی تصویب گردد قانون پارلمان محسوب می گردد.(جلال الـدین مدنی، حقوق اساسـی تطبیقی، ص ۱۳۷.) بر اساس ماده ۱۰۲ قانون اساسی روسیه، اختیارات شورای فدراسیون از این قرار است:

۱. تصویب تغییرات در مرزهای بین اعضای فدراسیون روسیه؛

۲. تأیید فرمان رئیس جمهور درباره اعلام حالت فوق العاده؛

۳. تأیید فرمان رئیس جمهور درباره اعلام حکومت نظامی؛

۴. تصمیم گیری درباره امکان استفاده از نیروهای مسلح فدراسیون روسیه در خارج از خاک فدراسیون روسیه؛

۵. تعیین تاریخ انتخابات رئیس جمهوری فدراسیون روسیه؛

۶. برکناری رئیس جمهور فدراسیون روسیه؛

۷. انتصاب قضات دادگاه قانون اساسی روسیه، دادگاه عالی فدراسیون و حکمیت های فدراسیون روسیه؛

۸. نصب و عزل دادستان کل فدراسیون روسیه؛

۹. نصب و عزل معاون رئیس و نصف ترکیب اعضای اتاق محاسبات.

اختیارات دومای دولتی طبق ماده ۱۰۳ قانون اساسی به شرح ذیل است:

۱. صدور موافقت با انتصاب رئیس هیأت دولت فدراسیون توسط رئیس جمهور فدراسیون روسیه؛

۲. حل مسأله اعتماد به هیأت دولت فدراسیون روسیه و استعفای آن؛

۳. انتصاب رئیس بانک مرکزی فدراسیون روسیه و عزل وی؛

۴. نصب و عزل رئیس اطاق محاسبات و نیمی از اعضای آن؛

۵. نصب و عزل مأمور حقوق بشر که بر اساس قانون فدرال وابسته به قانون اساسی عمل می کند؛

۶. اعلام عفو؛

۷. ارائه اتهامات علیه رئیس جمهور فدراسیون روسیه جهت

برکناری وی.

موارد مذکورنشان دهنده نفوذ مجلس فدرال روسیه (شورای فدراسیون و دومای دولتی) در قوه مجریه و قوه قضاییه فدراسیون روسیه است. هر چند رئیس جمهور حق انحلال دومای دولتی را دارد، اما این حق انحلال مشروط گردیده است.

۳. انگلستان

در انگلستان – به موجب قانون اساسی که مدون نیست – پارلمان مرکب از مجلس لردها و مجلس عوام و پادشاه است. مجلس لردها ۹۲۶ عضو دارد که ۲۶ نفر از آنها روحانی یعنی مقامات عالی رتبه کلیسا و از جمله اسقف ها هستند. تعداد زیادی از لردهای غیرروحانی عضویت مجلس را به ارث برده اند و دسته ای دیگر شاهزادگانی هستند که پادشاه یا ملکه به عضویت مجلس منصوب کرده اند. نه تن از لردها قضاتی هستند که شاه به عضویت دیوان عالی کشور تعیین کرده است و بالاخره پادشاه این حق را دارد که هر کس را مایل باشد مادام العمر به عضویت مجلس لردها برگزیند. در این صورت مشورت با نخست وزیر تحت شرایطی لازم است.

مجلس عوام ۶۳۰ نماینده دارد. انتخابات این مجلس مستقیم و فردی است و هر حوزه انتخابیه یک نماینده به مجلس می فرستند.

در انگلستان حاکمیت مختص پارلمان است و در تمام این سرزمین اقتداری فوق اقتدار پارلمان مشاهده نمی شود. نه قانون اساسی مدونی هست که اختیار آن را محدود سازد و نه مراجع قضایی و دادگاه ها می توانند مصوبات پارلمان را نادیده بگیرند یا آن را ابطال سازند. دادگاه ها تکلیف دارند قانون پارلمان را همان گونه که هست بپذیرند و اجرا کنند. پارلمان حق دارد در مورد هر موضوع و نیز هر یک از دستگاه های حکومت و حتی هر یک از افراد جامعه، هر نوع قانونی

به نحو مطلق یا مشروط وضع کند؛ همچنین حق دارد قوانین را عطف بماسبق کند و حقوق ثابته افراد را نادیده بگیرد و گروه هایی را از حقوق اجتماعی محروم سازد.(همان، ص ۱۴۵.)

۴. جمهوری فدرال آلمان

قوه مقننه آلمان از دو مجلس فدرال (بوندستاگ) و شورای ایالات (بوند سرات) تشکیل شده است. نمایندگان مجلس اول با آراء همگانی، مستقیم، برابر و مخفی مردم آلمان انتخاب می شوند و قطع نظر از علایق سرزمین خود، نمایندگان کلیه مردم آلمان به شمار می روند؛ در حالی که مجلس دوم رکنی است که به واسطه آن سرزمین ها (لندرها) عضو کشور فدرال در قانون گذاری و اداره جامعه شرکت داده شده اند. شمار نمایندگان در مجلس دوم (شورای فدرال) تابع جمعیت هر سرزمین است.(ابوالفضل قاضی، بایسته های حقوق اساسی، ص ۲۰۵.) هر سرزمین حداقل سه نماینده دارد، ولی هر گاه جمعیت ایالت از دو میلیون بیشتر شود چهار کرسی و هنگامی که از شش میلیون تجاوز کند پنج کرسی را دارا خواهند شد.

اعضای شورای ایالات، نمایندگان حکومت های این سرزمین ها هستند و عزل و نصب آنها به دست حکومت ها صورت می گیرد.(جلال الدین مدنی، حقوق اساسی تطبیقی، ص ۱۴۳.) بنابراین قدرت مجلس اول از هر حیث بیشتر از مجلس دوم است؛ برای مثال مجلس دوم (شورای فدرال) بر خلاف مجلس فدرال، در تعیین صدر اعظم نقشی ندارد و وزیران فقط در برابر مجلس اول مسؤولیت سیاسی دارند. در زمینه قانون گذاری نیز اختیارات شورای فدرال نسبت به مجلس فدرال محدودتر است.(ابوالفضل قاضی، بایسته های حقوق اساسی، ص ۲۰۶.)

شروع و ختم اجلاسیه مجلس فدرال با تصمیم مجلس است، اما وقتی رئیس جمهور یا صدراعظم یا یک سوم اعضای

مجلس تشکیل اجلاس را بخواهند رئیس مکلف است آن را تشکیل دهد. رئیس مجلس فدرال از بین اعضا حزب قوی تر با رأی مخفی انتخاب می شود. وی سه نایب رئیس دارد که از بقیه احزاب و به نسبت قدرت آنها انتخاب می شوند. این افراد به انضمام چند نفر دیگر از نمایندگان «کمیته شیوخ» را تشکیل می دهند که مشاور رئیس مجلس هستند و وظایفی هم دارند. فراکسیون مرکز قدرت است و هر حزب فراکسیونی دارد مشروط بر این که تعداد اعضایش کمتر از پانزده نفر نباشد. فقط اعضای فراکسیون می توانند به عضویت کمیسیون ها در آیند و به نحو مؤثری در پارلمان فعالیت کنند. نمایندگان از مصونیت و آزادی بیان برخوردارند و تعقیب و بازداشت آنها جز با اجازه مجلس ممکن نیست و هر گاه در حین ارتکاب تا یک روز بعد از آن دستگیر شوند، مجلس می تواند در خواست کند که تعقیب موقوف و متهم آزاد شود؛ درخواست مجلس فوراً به مورد اجرا درمی آید.

حکومت های ایالات برای شرکت در شورای ایالات، چند تن وزیر یا دیگر اعضا عالی رتبه خود را اعزام می کنند. تصمیمات شورای ایالات به اکثریت آرای هیأت های مزبور معتبر است و آرای ممتنع یا غایب در حکم مخالف می باشد. وزیران دولت فدرال حق دارند، و در صورت درخواست شورای ایالات مکلفند، در جلسات عمومی یا کمیسیون های شورا حضور یابند و هر موقع که بخواهند عقاید و دیدگاه های خود را اظهار کنند.

صلاحیت شورا در قانون گذاری محدود به مواردی است که در قانون صریحاً پیش بینی شده، از جمله کلیه امور به حکومت فدرال. در سایر موارد، شورای ایالات حق در مصوبات مجلس فدرال را دارد، ولی این

رد قطعی نیست و موضوع مجدداً در مجلس فدرال مطرح می شود و اگر باز هم با اکثریت عادی نظر کلی خود را تأیید کرد، رد شورای ایالات بی اثر می شود.

شورای فدرال می تواند مصوبات مجلس را از هر نوع که باشد ظرف مدت دو هفته از تاریخ وصول، به کمیسیون هماهنگی مشترک دو مجلسی ارجاع دهد. این کمیسیون از یازده نفر نمایندگان شورا و یازده نفر از نمایندگان مجلس فدرال تشکیل می شود. در مورد لوایحی که شورا هم باید تصویب کند، حق ارجاع اختلاف به این کمیسیون به مجلس فدرال و به دولت نیز داده شده است.

شورای ایالات، بر خلاف مجلس فدرال، در امور اجرایی حکومت مشارکت دارد. رئیس شورا برای مدت یک سال انتخاب می شود و بنابر سنت، هر سال نخست وزیر یکی از ایالات به ترتیب این مقام را احراز می کند.(جلال الدین مدنی، حقوق اساسی تطبیقی، ص ۱۴۲.)

۵. سوئیس

مجلس فدرال سوئیس از دو شورا ترکیب یافته است: شورای ملی و شورای دولت ها. نمایندگان شورای ملی را همه مردم این کشور به نسبت جمعیت کشور انتخاب می کنند، در صورتی که اعضای شورای دولت ها، بدون توجه به جمعیت کانتون ها، به قرار دو نماینده از هر کانتون و یک نماینده از هر نیمه کانتون برگزیده می شوند.

هر دو شورا از حیث اقتدار قانون گذاری، در یک سطح قرار دارند؛ اما در قانون اساسی این کشور مواردی پیش بینی شده که دو مجلس باید مجتمعاً و مشترکاً اتخاذ تصمیم کنند و چون شمار نمایندگان شورای ملی حدود پنج برابر تعداد نمایندگان شورای دولت هاست، طبعاً در این گونه موارد کفه قدرت به سوی شورای ملی سنگینی می کند. با این حال

در حقوق اساسی سوئیس، نظام دو مجلسی تا آن جا که ممکن بوده به سوی برابری قدرت دو مجلس، چه از لحاظ قانون گذاری و چه از نظر سیاسی، پیش رفته و به الگوی فدرالیسم کلاسیک نزدیک شده است.(ابوالفضل قاضی، بایسته های حقوق اساسی، ص ۲۰۵.)

۶. کانادا

قدرت قانون گذاری در کانادا به عهده پارلمان دو مجلسی (مجلس عوام و مجلس سنا) و شخص ملکه است. تعداد نمایندگان مجلس عوام بر اساس جمعیت و مجلس سنا بر اساس نمایندگی منطقه ای است. شورا و نمایندگان مجلس سنا از ۷۲ نفر در زمان کنفدراسیون، به ۱۰۴ نفر در حال حاضر افزایش یافته است. تعداد نمایندگان مجلس عوام هر ده سال یک بار پس از سرشماری تعیین می شود. در حال حاضر تعداد نمایندگان مجلس عوام ۲۸۲ نفر است. رئیس مجلس سنا با حکم فرماندار کل پس از مشورت با نخست وزیر تعیین می شود. انتخابات عمومی مجلس عوام هر پنج سال یک بار صورت می گیرد و به غیر از چند استثناء افراد بیش از هجده سال، حق انتخاب شدن و انتخاب کردن دارند.

سناتورها به نام ملکه، توسط فرماندار کل و با مشاوره نخست وزیر انتخاب می شوند. تا سال ۱۹۶۵ این انتصاب مادام العمر بود، ولی در حال حاضر سن بازنشستگی ۷۵ سال است. سنا مجری سه عملکرد اساسی است: وظیفه عمده سنا تجدیدنظر در لوایح دولتی به خصوص لوایح پیچیده و تکنیکی احاله شده از مجلس عوام است؛ دومین وظیفه، عملکرد مشورتی و انجام وظیفه به صورت یک «محکمه ملی» است. سناتورها با اعلان دو روزه قبلی می توانند بدون هیچ محدودیتی به بحث در خصوص آنچه در دایره منافع ملی کانادا می گنجد بپردازند و نقاط ضعف

را بازگو کنند. وظیفه سوم، عملکرد نظارتی است. طبق این اقتدار، سنا مجاز است به تفحص درباره مسائل اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی کشور بپردازد.

رهبر حزب اکثریت در مجلس عوام، نخست وزیر کاناداست و اعضای کابینه عمدتاً از بین اعضای مجلس عوام و به ندرت از بین اعضای سنا انتخاب می شوند.

این عده در حکم مشاوران ملکه هستند، اما ملکه هیچ تصمیمی را بدون مشورت با آنها اتخاذ نمی کند.لوایح ممکن است از مجلس عوام یا سنا نشأت بگیرد. مجلس سنا نمی تواند منشأ لوایح مالی باشد. لوایح باید به تصویب دو مجلسی برسد و قبل از این که به صورت قانون درآید، باید به توشیح ملکه برسد. در عمل بیشتر لایحه های دولتی از مجلس عوام و لوایح خصوصی از مجلس سنا سرچشمه می گیرد؛ اما فارغ از آن که ابتکار طرح با کدام یک از دو مجلس باشد، رأی مثبت هر دو مجلس ضروری است. غالباً سنا در لوایح معرفی شده از مجلس عوامل اصلاحاتی انجام می دهد یا حتی در بعضی از موارد از تصویب آن امتناع می ورزد.

در مسیر لوایح معرفی شده از جانب دولت، ابتدا وزیر حامی لایحه، ۴۸ ساعت قبل از معرفی، لایحه را به اطلاع مجلس عوام می رساند. در صورت تصویب، لایحه جهت بحث و تصویب به مجلس دیگر ارسال می شود. در صورتی که لایحه در مجلس دیگر هم به تصویب برسد برای توشیح ملکه، به فرماندار ارسال می گردد. در غیاب فرماندار و جانشینی وی امضای نهایی بر عهده وزیر دادگستری یا یکی از قضات دیوان عالی آن کشور است. امضای نهایی در جلسه ویژه ای در مجلس سنا که اعضای هر دو مجلس در آن

حضور دارنـد، انجام می شود، لایحه صورت قانونی به خود می گیرد.(عالیه ارفعی، «پارلمان کانادا چنـد تصویر روشن»، مجلس و پژوهش، ش ۲، ص ۲۲۶.)

چرا در عصر پیامبر اکرم ص) حکومت جهانی توحیدی تحقق نیافت؟

پرسش

چرا در عصر پیامبر اکرم ص) حکومت جهانی توحیدی تحقق نیافت؟

پاسخ

بشـر به ماننـد طفلی است که در ابتـدای زنـد گی خود احتیاج به طیّ مـدارس ومـدارج علمی وعملی در سـطوح مختلف دارد تا بتواند به رشد وتکامل نهایی خود برسد.

به همین جهت است که رهبران الهی بدون ایجاد شـرایط وزمینه کافی برای رسیدن به آن هدف، آماد گی برای اجرای حکومت عدل جهانی را ندارند، واین به جهت نقص آنها نیست، بلکه مشکل از ناحیه نبودِ قابلیت محل است.

۱- اعضای تشکیل دهنده کنگره آمریکا چه کسانی هستند و معمولاً چه سیاستی را دنبال می کنند؟

اشاره

۲- آیا این جمله صحیح است که رئیس جمهور آمریکا را کنگره آمریکا تعیین می کند؟

پرسش

۱- اعضای تشکیل دهنده کنگره آمریکا چه کسانی هستند و معمولاً چه سیاستی را دنبال می کنند؟

۲- آیا این جمله صحیح است که رئیس جمهور آمریکا را کنگره آمریکا تعیین می کند؟

پاسخ

۱- در آمریکـا دو مجلس وجود دارد ا مجلس سـنا که دارای صـد نماینـده است و بطور مسـاوی ......هر ایالت آم...Ø...ЪЛدو نفر انتخاب می شوند ۲ کنگره آمریکا که دارای ۴۳۵ نماینده است و از هر ایالت متناسب با تعداد جمعیتی که دارد تعدادی انتخاب می شوند و مانند سایر کشورها حکم مجلس قانونگذاری را دارد.

۲- سیستم انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا بر خلاف عرف بین المللی رایج به این صورت است که هر چهار سال مردم به پـای صـندوق هـای رأی می رونـد و اشخاصـی کـه وابسته به حزب نـامزد مـورد علاـقه آنهـاست را به عنـوان(انتخـاب کننـده)

برمیگزینند. این انتخاب کننده ها که در هر ایالت به تعداد نمایندگان آن ایالت درمجلس نمایندگان و مجلس سنا برگزیده می شوند. کالج انتخاباتی آن ایالت را تشکیل می دهند. این انتخاب کننده ها رئیس جمهور را انتخاب می کنند. آنها موظفند به نامزد حزبی که به آن تعلق دارند رأی بدهند. نهایتاً آرای انتخاب کننده ها که به رأی الکترال معروف است توسط رئیس مجلس سنا قرائت شده و رئیس جمهور انتخاب می شود.

بر طبق اصل برنده همه چیز را می برد، در هر ایالتی نامزدی که اکثریت آرای مردم را بدست آورد در حقیقت تمامی کارتهای الکترال آن ایالت را متعلق به خود می کند یعنی آرای انتخاباتی و در نتیجه انتخاب کنندگان برحسب میزان آرای گردآوری شده قابل تقسیم در بین نامزدهای

ریاست جمهوری نیست.(یا همه یا هیچ) مثلاً در انتخابات سال ۲۰۰۰ درایالت میرلند ال گور ۳۴۴/۰۹۳/۱ رأی و بوش ۹۰۴/۷۷۰ رأی آورد و در نتیجه ده کارت الکترال این ایالت بدون تقسیم ازآن حزب دموکرات شد و در ایالت ویرجینیا ال گور ۵۳۸/۲۰۰/۱ و بوش ۳۵۸/۴۰۹/۱ رأی بدست آورد

و درنتیجه سیزده کارت الکترال ازآن حزب جمهوری خواه گردید. با این حساب در این دو ایالت ال گور با مجموع ۸۸۲/۲۹۳/۲ رأی مردمی ده کارت الکترال و بوش با مجموع ۲۶۲/۱۸۰/۲ رأی یعنی چیزی حدود ۱۱۳۰۰۰ رأی کمتر از ال گور سیزده کارت الکترال به دست آورد. و نهایتاً با وجود اینکه بوش ۴۲۷/۲۱۶ رأی مردمی از ال گور عقب تر بود توانست اکثریت مطلق کارتهای الکترال را بدست آورده و رئیس جمهور آمریکا شود. به همین دلیل در طول تبلیغات یا مبارزات انتخاباتی بیشترین اهمیت به ایالتهایی مانند کالیفرنیا با ۵۴ کارت و نیویورک با ۳۳ وتگزاس با ۳۲ کارت الکترال داده می شود.

فرق پارلمان و مجلس چیست؟

پرسش

فرق پارلمان و مجلس چیست؟

پاسخ

بین پارلمان و مجلس هیچگونه تفاوتی وجود ندارد بلکه دو اصطلاحند که بر معنا و مفهوم واحد دلالت می کنند؛ توضیح آن که مجلس یا پارلمان (parliament) به معنی دستگاهی است که متشکل از نمایندگان بوده و کار ویژه آن وضع قانون یا قواعد کلی لازم الاجرا است (ابوالفضل قاضی، بایسته های حقوق اساسی، ص ۱۹۹).

در ایران آن را مجلس و در آمریکا کنگره می خوانند. در بعضی از کشورها، پارلمان از دو مجمع شورا و سنا، یا مجلس اعیان و عوام و یا ... ترکیب شده است (فرهنگ علوم سیاسی، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، ص ۲۴۳).

مردمسالاری

نقش مردم در حکومت اسلامی چیست ؟

پرسش

نقش مردم در حکومت اسلامی چیست ؟

پاسخ

در حکومت اسلامی مردم نقش اساسی و تعیین کننده ای دارند.این نقش در چند موضوع مطرح است :

۱ تعیین رهبری ; بنابر قانون اساسی جمهوری اسلامی که به منزلهء تصویرو نمایهء حکومت اسلامی در عصر کنونی است مردم , ولی فقیه و رهبری نظام رابه طور غیر مستقیم انتخاب می کنند. اصل یکصد و هفتم قانون اساسی ناظر به این موضوع است .

۲ مشارکت عمومی مردم و تعیین سرنوشت ; در حکومت اسلامی مردم درتعیین سرنوشت خود دخالت دارند, تا جایی که بنا بر اصل سوم قانون اساسی ,یکی از وظایف دولت جمهوری اسلامی , تأمین مشارکت عامهء مردم در تعیین سرنوشت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی خویش است .

۳ انتخاب رئیس جمهور; بنابراصل یکصد و چهاردهم قانون اساسی ,رئیس جمهور برای مدت چهار سال با رأی مستقیم مردم انتخاب می شود.

۴ انتخاب نمایندگان مجلس .

۵ نظارت عمومی مردم , در حکومت اسلامی برای آحاد ملت , حقی به عنوان نصیحت رهبران وجود دارد و همه بر اساس این حق می توانند آرا ونظریات خیرخواهانهء خود را برای رهبران جامعه مطرح سازند و حتی می توانندداز آن ها سؤال کنند. امام علی ۷این نظارت را حق امام بر امت می داند ومی فرماید: حق من بر شما این است که به بیعت وفا کنید و در نهان و آشکارا حق خیرخواهی را ادا نمایید.(۱)

(پاورقی ۱اله .نهج البلاغه , فیض الاسلام , خطبه ۳۴

استبداد یعنی چه ؟

پرسش

استبداد یعنی چه ؟

پاسخ

استبداد, معادل واژه های فرانسوی و و است و به انواع حکومت های مطلقه و خود کامه اطلاق می گردد.

حکومت استبدادی می تواند یک حکومت مطلقهء فردی یا یك حکومت دیکتاتوری جمعی باشد, ولی وجه مشترك هر دو نوع حکومت این است که اکثریت مردم , نقشی در تعیین سرنوشت خود ندارند.(۱)

حکومت استبدادی به نظام سیاسی اطلاق می شود که قدرت و حقوق زمامدار نشأت گرفته از آرای مردم به طور مستقیم یا غیر

مستقیم یا مبتنی بر مورد قبول اکثریت مردم نباشد.

(پاورقی ۱.محمود طلوعی , فرهنگ جامع سیاسی , ص ۱۴۸

با توجه به آفات حکومت های دیکتاتوری و دموکراسی، چه نوع حکومتی قابل قبول است؟

پرسش

با توجه به آفات حکومت های دیکتاتوری و دموکراسی، چه نوع حکومتی قابل قبول است؟

پاسخ

با توجه به آفات این دو نوع حکومت باید به سراغ نوع سوم حکومت، یعنی حکومت صالحان، حکومتی که انبیاء الهی پیشنهاد کرده اند برویم، حتی اگر انتخاباتی صورت می گیرد باز بر اساس انتخاب صالحان و زیر نظر امام عادل صورت گیرد.

در این نوع حکومت آفات سه گانه ای که بر دموکراسی سایه افکنده وجود ندارد. نه سرمایه دارها برنده هستند، نه آفت استبداد نیمی از مردم نسبت به دیگر مردم وجود دارد و نه هماهنگی با خواسته های انحرافی محیط.

بنابراین تنها حکومتی که می توان آن را با تمام وجود پذیرفت، حکومت های الهی است، حکومت پیامبر و امامان معصوم و کسانی که با داشتن شرایط ویژه، حق حکومت را از سوی آنها دریافت می دارند و به یقین، دنیا هرگز روی عدالت و صلاح و سعادت را نخواهد دید، مگر اینکه در سایه حکومتهای الهی قرار گیرد.

آیا حکومت، انتصابی است یا انتخابی؟

پرسش

آیا حکومت، انتصابی است یا انتخابی؟

پاسخ

پاسخ این سؤال با دیدگاه های مختلف، متفاوت می شود؛ آنها که پیرو مذهبی نیستند و یا اگر مذهبی دارند آن را محدود به مسائل شخصی می دانند و از قلمرو مسائل اجتماعی به کلی بیگانه می شمرند (مانند بسیاری از مسیحیان) پاسخشان به این سؤال روشن است. آنها می گویند حکومت در بهترین شکلش باید از سوی مردم باشد و چون اتفاق آراء در این امر غالباً ممکن نیست، باید به دنبال انتخاب حاکمان از سوی اکثریت بود.

به هر حـال، هر گـاه از دیـدگاه قرآن مجیـد به این مسأله بنگریم، روشن است که حکومت در درجه اول مخصوص ذات پـاک خداونـد است، سـپس برای هر کس که او حکومت را به او عطـا کنـد.قرآن مجیـد در چنـدین آیه می گویـد «اِنِ الْحُکْم اِلّا لِلّهِ» انعام/۵۷، یوسف/۴۰، یوسف/۶۷ [حاکمیت و فرمان تنها از آن خداست.]

همین مضمون در آیات دیگر قرآن نیز دید می شود.

«حکم» در این جا معنی وسیعی دارد که هم «حکومت» را شامل می شود، و هم «داوری و قضاوت» را.

در واقع توحید خالقیّت، ملازم توحید حاکمیت است، یعنی هنگامی که بپذیریم سراسر عالم آفرینش مخلوق خداست باید قبول کنیم که «ملـک تـام» اوست و طبیعی است که «حاکمیت مطلق» بر چنین جهانی، قبل از هر کس و هر چیز از آن او خواهـد بود، بنابراین حاکمیت ها باید به او منتهی شود و به فرمان او صورت گیرد و هر کس بدون اذن و فرمان او بر مسـند حکومت بنشیند، متجـاوز و غـاصب است!بـه همیـن دلیـل مـا پیـامبران الهی را حاکمـان اصـلی از سـوی او می دانیـم، و نیز به همین دلیـل پیـامبر اسلام(ص) در اولین

فرصت ممکن، یعنی هنگامی که به «مدینه» هجرت فرمود و زمینه را برای «تشکیل حکومت» آماده دید بلافاصله حکومت را تشکیل داد.بعد از او نیز کسانی حق حکومت دارند که بلاواسطه یا با واسطه از سوی او برای این مقام تعیین شده باشند.بر اساس همین تفکر در زمان غیبت حضرت مهدی(ع) نیز کسانی حق حکومت دارند که از سوی او به طور خاص یا به طور عام برای احراز این مسئولیت منصوب شده باشند.

از مجموع آنچه در بالا گفته شد نتیجه می گیریم که حکومت از دیدگاه یک مسلمان موحد باید از سوی بالا تعیین شود، حتی حقی که برای مردم قائل می شویم، آن حق نیز باید از سوی خدا معین گردد، هرگز یک موحد خدا پرست نمی تواند اراده خلق را بی آنکه منتهی به اراده خالق شود به عنوان اساس حکومت بپذیرد.و اینکه بعضی از ناآگاهان نوشته اند «این حقیقت ملموس را همه درک می کنند که هر کس را اکثریت مردم به زمامداری برگزینند و پشتیبانش باشند، حاکم می شود زیرا نیروی اصلی جامعه، خود مردم هستند... این مردم هستند که ولایت را به کسی می دهند و به حاکمیت او عینیّت می بخشند.» با تفکر توحیدی سازگار نیست.

ما می گوییم تفکر توحیدی عکس این را بیان می کند، می گوید این خداست که ولایت را به کسی می دهد و به حاکمیت او عینیت می بخشد، و اگر مردم در این زمینه حقی دارند، آن هم به اذن و فرمان اوست.

کوتاه سخن اینکه تفکر توحیدی، حکومت را از سوی بالا می بیند و تفکرات الحادی از سوی پایین!

ماهیت حکومت اسلامی چیست ؟

پرسش

ماهیت حکومت اسلامی چیست ؟

پاسخ

حکومت اسلامی نه حکومت دیکتاتوری و استبدادی است، و نه حکومت دمکراسی، بلکه نوعی حکومت برتر، یعنی حکومت خدایی و الهی است.ولی این بدان معنی نیست، که اصل «مشورت» و توجه به آراء مردم در بافت حکومت اسلامی نقشی نداشته باشد و نسبت به آن بی توجهی شود.زیرا هنگامی که «مالك الملوك» و «اَحْکَمُ الْحاکِمینَ» که خداوند است دستور به مشورت و توجه به آراء مردم بدهد، این امور مشروعیت پیدا می کند.از طرفی می دانیم در دو آیه از قرآن مجید، صریحاً دستور به شورا داده شده است. در آیه ۳۸ سوره شورا که به خاطر همین آیه به این نام نامیده شده، برای مؤمنان متوکل علی الله هفت صفت بارز ذکر می کند که یکی از آنها مشورت در امور مهمّه است، می فرماید «وَ اَمْرُ هُمْ شُوری بَیْنَهُمْ» [کارهای آنها به طریق مشورت در میان آنان صورت می گیرد]

و در آیه ۱۵۹ آل عمران از این فراتر رفته و سه توصیه مهم درباره مؤمنان به پیامبر اسلام(ص) داده که یکی از آن سه دستور،

مشاورت با آ نان در امور مهمّه است، می فرماید «وَ شاوِرِهُم فی الاَمْرِ» [با آنان در امور مهمّه مشورت کن]

بنابراین، احترام به آراء مردم، مشروعیت خود را از فرمان پروردگار به دست می آورد.

خلاصه اینکه جوهره حکومت اسلامی، حکومت الهی است، ولی این حکومت در نهایت، سر از حکومت مردمی در می آورد، تعیین پیامبران و امامان و جانشینان آنها، جوهره الهی حکومت را تشکیل می دهد و مأمور بودن این افراد به مسأله مشورت و احترام به آراء مردم که آن نیز به فرمان خداست، جوهره مردمی آن را تشکیل می دهد.

آنها که

تصور می کنند که حکومت اسلامی، یک پارچه متکی به آراء مردم است و عنصر الهی آن را به فراموشی می سپارند، بیراهه می روند و آنها که فقط به عنصر الهی آن توجه دارند و جنبه شورا و آرا مردم را نادیده می گیرند، باز در اشتباهند.

معنای صحیح انتخاب ولی فقیه چیست؟

پرسش

معنای صحیح انتخاب ولی فقیه چیست؟

پاسخ

در این مورد، تعبیر انتخاب مفهومش این نیست که این منصب از سوی مردم به آنها داده می شود، زیرا، از دیدگاه توحیدی حق ولایت تنها با خداست و این مقام برای کسانی است که خداوند بدون واسطه یا به واسطه اولیائش آنها را تعیین فرموده است و اصالت دادن به آراء مردم و نفی جوهره الهی حکومت از بینش های شرک آلوده و غیر توحیدی سرچشمه می گیرد.

منظور این است که مردم، اعلام حمایت و پشتیبانی از فردی از فقها می کنند که او را از میان همه فقهاء شایسته تر و لایق تر و جامعتر دیده اند و اگر انتخاب به دست مردم بود، لزومی نداشت از میان فقیهان انتخاب کنند، بلکه می توانستند هر کس را مایل هستند برای این کار برگزینند، خواه فقیه باشد یا غیر فقیه.

کوتاه سخن اینکه مردم کسی را بر مسند حکومت نمی نشانند، چرا که این حق، مخصوص خداست، تنها کاری که می کنند این است که از میان کسانی که خداوند حق ولایت به آنها داده است، یکی را انتخاب کرده و اعلام حمایت و پشتیبانی از او می کنند و اگر تعبیر «انتخاب» می شود، این انتخاب مفهومی غیر از آنچه در دنیای مادی می بخشد دارد و قرائن حالیه و مقالیّه گواه بر این حقیقت است که ماهیت این دو انتخاب کاملاً باهم متفاوت می باشد.

بنابراین همان گونه که امیر مؤمنان علی(ع) قبل از بیعت مردم، ولی خدا بود، شایان توجه است که طبق صریح آیه ولایت «اِنَما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذین یُقیمونُ الصَّلوةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاه وَ هُمْ راکِعُونَ» مائده/۵۵ این ولایت را خدا به علی(ع) داده بود،

و طبق حدیث متواتر غدیر و جمله «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلِیٌّ مَوْلاهُ» پیامبر اسلام(ص) در غدیر خم رسماً او را از سوی خدا به این مقام منصوب کرد، ولی بیعت مردم با دیگران سبب شد که او مدتی نتواند ولایت خویش را اعمال کند و تنها بعد از بیعت مردم با او بود که امکان اعمال این ولایت حاصل شد، آری مردم زمینه های اجرائی را فراهم کردند، نه اینکه او را به مقام ولایت فعلیه برسانند.

در مورد فقها نیز مسأله همین طور است آنها طبق دلایلی هرگاه علاوه بر اجتهاد و عدالت، مدیر و مدبر و آگاه به زمان و شرایط آن باشند، دارای ولایت فعلیه از سوی خداوند هستند، ولی اعمال این ولایت نیاز به مقدماتی دارد که از همه مهمتر، حمایت مردمی است.

پیامبر اسلام(ص) نیز در زمانی که در «مکه» بود نتوانست تشکیل حکومت الهیه بدهد، تنها در زمانی که وارد مدینه شد و حمایت مردم به قدر کافی فراهم گشت و موانع برطرف گردید تشکیل حکومت داد، ولی این بدان معنی نیست که پیامبر(ص) در مکه مقام ولایت را نداشت و در مدینه از سوی مردم به او داده شد.

چه ویژگی هایی بر نظام حکومت اسلامی حاکم است که آن را از سایر حکومت های مردمی جدا می سازد؟

پرسش

چه ویژگی هایی بر نظام حکومت اسلامی حاکم است که آن را از سایر حکومت های مردمی جدا می سازد؟

پاسخ

به طور کلی سه اصل عمده بر نظام حکومت اسلامی حاکم است که آن را از سایر حکومت های مردمی جدا می سازد

۱ مسئولان اجرائی خود را امانت دار الهی می دانند که باید حکومت و مقامات حکومتی را که به آنها سپرده شده به عنوان یک ودیعه حفظ کنند، رابطی میان خدا و بندگان او باشند و آنچه را او فرمان داده دقیقاً در مورد بندگان اجرا کنند، آنها هرگز نمی توانند در فکر حفظ مقام یا منافع خویش یا منافع گروه خاصی باشند. در حالی که حاکمان مادّی بیش از همه چیز در فکر حفظ مقام و منافع خویشند، و گاه برای رسیدن به یکی از مقامات، ممکن است ملیونها هزینه کنند و به یقین باید بعد از رسیدن به حکومت جای هزینه ها را پر کرده و اضعاف مضاعف بر آن بیفزایند و یا لااقل به قشر و جمعیت خاصی تعلق دارند و برای حفظ منافع خاص جمعیت خود که برای رساندن او به حکومت، سرمایه گذاری های کلانی کرده اند تا بازدهی بسیار پر سودی داشته باشند، تلاش و کوشش کنند.تفاوت این دیدگاه با دیدگاه حاکمان و مدیران اسلامی در تمام زمینه ها کاملاً روشن است.

۲ مردم آنها را مبعوثان الهی می دانند چرا که اطاعت از آنها شاخه ای از اطاعت خداست، و فرمان آنها به منزله فرمان الهی است. آنها قوانین حکومت اسلامی را در صورتی که حکومت بر پایه های صحیحی استوار شود قانون خدا می دانند و اطاعت

از آن را موجب نجات در آخرت و مخالفت با آن را

گناه و مایه عذاب در سرای دیگر می شمرند.این دیدگاه با دیدگاه عمومی در حکومتهای مادی که حاکمان را افرادی همچون خود می دانند که غالباً در صدد حفظ منافع خویش یا منافع حزب و گروه خویشند و در هر مورد مردم قوانین را نپسندند و از بیم مجازات در امان باشند شانه از زیر بار آن خالی می کنند، بسیار متفاوت است.

۳ اصولاً ـ روح معنویت و ارزشهای اخلاقی در چنین حکومتی، باید بر همه چیز سایه بیفکند و مسائل اخلاقی و انسانی در سر لوحه کارها قرار گیرد، انگیزه ها باید فراتر از انگیزه های مادّی باشد، مگر نه این است که هدف نهایی از تشکیل حکومت و بهتر زیستن، فراهم آمدن مقدّمات برای سیر الی الله و قرب به خدا و تکامل روحی و معنوی است؟!

البته برای رسیدن به یک حکومت الهی و اسلامی تامّ العیار، راه دور و درازی را باید پیمود و آموزشهای فراوانی باید به جامعه داد، ولی هر چه باشد محتوای این حکومت با حکومتهای مادّی از نظر عنصر فرهنگی بسیار «متفاوت» بلکه «متباین» است.

آیا حکومت اسلامی با موازین حکومت مردمی سازگار است

پرسش

آیا حکومت اسلامی با موازین حکومت مردمی سازگار است

پاسخ

بلی. حکومت اسلامی که مسیر خود را از بالا ـ یعنی از حکومت الله به سوی مردم طی می کند، می تواند کاملاً ـ بر موازین حکومت مردمی منطبق گردد، با این تفاوت که در نامزدهای مسئول اجرائی حکومت اسلامی، یک سلسله شرایط از نظر اسلام و ایمان و امانت و تقوا قبلًا باید احراز گردد، برخلاف سیستم حکومت غیر اسلامی، که این شرایط در آن مطلقاً مطرح نیست. و این یک تفاوت مهم است که حکومتهای الهی را از حکومتهای مادّی جدا می سازد، هر چند هر دو ممکن است در شکل حکومت مردمی ظاهر گردد.

حکومت استبدادی چه نوع حکومتی است؟

پرسش

حکومت استبدادی چه نوع حکومتی است؟

پاسخ

حکومتهای خودکامه و استبدادی بر اساس حاکمیت فرد یا گروه خاصی بنا شده و بر محور اراده فرد یا آ ن گروه دور می زند و طبعا تأمین کننده منافع همانها است و نتیجه آن بردگی جامعه و بدبختی وسیه روزی آنها است، و بیشترین جنایت را در طول تاریخ این حاکمان خودکامه و سلاطین مستبد مرتکب شدند که برای حفظ خویش، هیچ حد و مرزی را به رسمیت نمی شناختند، حتی برادران و فرزندان خود را در صورت مزاحمت و یا حتی احتمال مزاحمت به خاک و خون می کشیدند.

در این نوع حکومت اراده مردم هیچ گونه نقشی ندارد و مصالح آنها مطرح نیست و همه چیز بر محور زور می چرخد.

حکومت دمکراسی چه نوع حکومتی است؟

پرسش

حکومت دمکراسی چه نوع حکومتی است؟

پاسخ

حکومت دموکراسی به اصطلاح عالی ترین و کامل ترین حکومت در دنیای امروز است. در این سیستم حکومتی اصل بر این است که تمام مردم از هر گروه و هر قشر، با آزادی کامل به پای صندوقهای رأی بروند و نمایندگان واقعی خود را انتخاب کنند و سرنوشت ملت خویش را برای سالهای معین، تحت ضوابط خاصی به دست آنها بسپارند و آنها نیز با تبادل نظر و مشورتی که ظاهرا آزادانه صورت می گیرد، قوانین و مقرراتی که به عقیده آنها حافظ منافع مردم است وضع و مقرر کنند و هیأتی برای اجرای آن، تعیین نمایند که رئیس این هیأت، گاه به وسیله این نمایندگان انتخاب می شود و گاه مستقیماً به وسیله مردم، تحت عنوان نخست وزیر یا رئیس جمهوری و آن را حکومت دموکراسی، یعنی حکومت مردمی یا حکومت مردم بر مردم می نامند.

این نوع حکومت به دو نوع تقسیم می شود نوعی که ظاهراً و واقعاً جنبه مردمی دارد و این در دنیای امروز و گذشته بسیار کم است و شاید وجود خارجی پیدا نکرده باشد.

نوع دیگر، آن است که آب رنگی از حکومت مردمی دارد، ولی در باطن چنین نیست، روح آن «استبداد» و ظاهر آن «دموکراسی» است!

دموکراسی در اسلام چه جایگاهی دارد؟

پرسش

دموکراسی در اسلام چه جایگاهی دارد؟

پاسخ

هرگاه مقصود از حکومت مردم بر مردم این است که اراده مردم بر تمام سرنوشت آنان حاکم باشد، و به تعبیر دیگر: قدرت مردمی بر تمام خواسته آنان مشروعیت بخشد، هر چند مخالف قوانین الهی باشد، دموکراسی و حکومت مردم بر مردم به این معنی مخالف شرایع آسمانی و بالاخص آیین مقدس اسلام است، زیرا از نظر اسلام، در حاکمیت به هر شکل و نحوی صورت پذیرد، دو اصل معتبر است:

الف) نفی استبداد و حاکمیت مردم.

ب) سعادت و رستگاری مردم؛

هر گاه میان خواسته های مردمی که اصل نخستین را تشکیل می دهد با اصل دوم تضادی رخ دهد چنین حاکمیتی در غرب رسمیت و مشروعیت دارد نه در اسلام. مثلاً: هرگاه مردم خواهان بت پرستی، خرافه گرایی و حذف قید و بند در روابط جنسی باشند چون خواسته مردم است غرب آن را به رسمیت می شناسد، ولی اسلام چنین خواسته ای را مردود دانسته و می گوید تجاوز به حریم سعادت انسان به هیچ وجه جایز نیست از این جهت آن را مردود دانسته و سرسختانه باآن مبارزه می کند.

نقطه جدایی حاکمیت مردم در غرب با حاکمیت مردم در اسلام همین جا است که غرب زمام حکومت را بدست مردم سپرده و برای آن قید و شرطی قایل نیست، در حالی که اسلام زمام حکومت را به دست خدا سپرده و مردم را در چهار چوب این قوانین آزاد نهاده تا در پرتو آن سرنوشت خود را رقم زنند.

از این بحث نتیجه می گیریم دموکواسی مطلق و حاکمیت بی قید و شرط مردمی، در اسلام نیست ولی حاکمیت مردم در چهار چوب قوانین تابناک الهی جزو

اسلام بوده و حاکمیت مردم در چنین صورت صحیح و پابرجا می باشد.

دموکراسی اسلام بر چه اصولی استوار است؟

پرسش

دموکراسی اسلام بر چه اصولی استوار است؟

پاسخ

دموکراسی اسلام بر دو اصل استوار است:

۱. حاکمیت مردم؛

۲. در چارچوب قوانین الهی.

ولی پیاده کردن این دو اصل در گرو یک نوع کارشناسی است که قوانین الهی را بخوبی بشناسد تا خواسته های مردم فراتر از آن نباشد، و بدون وجود یک چنین کارشناسی پیاده کردن هر دو اصل مختل می شود. از اینجا می توان گفت مردم سالاری در اسلام در حقیقت بر سه اصل استوار است که سومین آنها کارشناسی فقیه جامع الشرایط است که بر مشروعیت حکومت صحه بگذارد و اگر نظارت یا تصویب و تخطئه او را کنار نهیم هر دو اصل عقیم گردیده و به نتیجه نمی رسند.

در چنین دیدگاه فرق دموکراسی غربی با مردم سالاری اسلامی کاملاً از هم متمایز می شوند، در دموکراسی غربی یک بعد بیش وجود ندارد و آن خواسته مردم به هر صورتی باشد، در حالی که در مردم سالاری اسلامی سه اصل لازم است:

۱ ضوابط الهی که به خواسته های مردم تعدیل بخشد.

۲ حاکمیت مردم و خواسته های آنان.

۳ فقیه جامع الشرایط که با آگاهی کامل، بین این دو اصل تلفیق دهد و آن را به ثمر رساند.

آیا در اسلام مردم سالاری حاکم است یا خداسالاری؟

پرسش

آیا در اسلام مردم سالاری حاکم است یا خداسالاری؟

پاسخ

در این پرسش مردم سالاری با خدا سالاری در عرض هم قرار گرفته، در حالی که این دو نوع در طول یکدیگرند.

حاکمیت خدا حاکمیت ذاتی است، زیرا خالق بشر است و هر آفریننده ای بر آفریده خود ولایت دارد، از این جهت حاکم بر اوست در حالی که حاکمیت مردم حاکمیت اعطایی است به این معنی که خداوند بزرگ، بشر را آزاد آفریده و زمام زندگی را تحت شرایطی به دست او سپرده است و لذا می فرماید:

«لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حراً». (نهج البلاغه، نامه ۵۳.)

[برده دیگری مباش خدا تو را آزاد آفریده است.]

بنابراین حاکمیت مردم در طول حاکمیت خداست. و هر دو حاکمیت قابل جمع می باشند و در حقیقت حکومت اسلامی آمیزه ای است از حکومت الهی و حکومت مردمی. از آنجا که حرکت باید در چهارچوب قوانین الهی باشد، خداسالاری است و از آنجا که خواسته های مردم باید مورد توجه قرار گیرد و برنامه ریزی حاکم باید بر وفق خواسته های آنها باشد، نوعی مردم سالاری است.

و کسانی که می خواهند این دو نوع حاکمیت را در مقابل یکدیگر قرار دهند از واقعیت خداسالاری غفلت ورزیده و این دو تا را منافی یکدیگر اندیشیده اند.

شرایط رأی دهندگان در حکومت مردم سالاری دینی چیست؟

پرسش

شرایط رأی دهندگان در حکومت مردم سالاری دینی چیست؟

پاسخ

شرایط عمومی در رأی دهندگان کاملاً باید رعایت شود، و آن عبارت است از عقل و بلوغ، زیرا در غیر این دو صورت رأی بی ارزش خواهد بود.

علاوه بر این، نمی توان تمام افراد را به مجرد داشتن عقل و بلوغ در تعیین سرنوشت کشور، سهیم کرد، زیرا غالباً نونهالانی که تازه به عرصه ی بلوغ پا گذارند، فاقد بینش صحیح می باشند، و پیوسته از احساسات پیروی می کنند، و در کشوری که اکثریت رأی دهندگان را این گروه تشکیل می دهد، نمی توان در انتظار گزینش صحیح بود لذا باید در نشستی قانونی برای رأی دهندگان، سن و معلومات خاصی تعیین کرد.

درست است که در کشور ما حداقل سن، ورود به شانزده سالگی است ولی قطعاً چنین سنی کافی در صحت گزینش نیست، جوان پانزده ساله بی تجربه ناآگاه از تاریخ گذشته چگونه می تواند رأی او واقع نما و واقع گرا باشد، او تحت تأثیر احساسات و تبلیغات داغ و گرم قرار گرفته و مطابق آن رأی می دهد، دموکراسی در این حد با سعادت کل در تضاد است و باید از طریقی این مشکل را حل کرد.

اهمیت مشورت در اسلام چگونه است و تفاوت آن با مشورت در حکومت های دموکراتیک چیست؟

پرسش

اهمیت مشورت در اسلام چگونه است و تفاوت آن با مشورت در حکومت های دموکراتیک چیست؟

پاسخ

روی اهمیتی که شور و مشورت در حلّ مشکلات دارد، قرآن مجید به پیامبر اکرم(ص) دستور می دهد که در امور مختلف زندگی به شور و مشورت بپردازد چنانکه می فرماید: «وشاوِرهم فِی الاَمر فَاذا عزَمت فَتوکَّل عَلی الله اِنَّ اللهَ یُحب المُتوکِلین» آل عمران/۱۵۹

[در تصمیمات خود با آنان به مشورت بپردازد، و هر موقع تصمیم گرفتی به خدا توکل بنما، خداوند کسانی را که به او توکّل می نمایند دوست می دارد.]

خداوند در آیه دیگری افراد با ایمان را چنین توصیف می کند:

« والَذِین استَجابوا لِرَبِّهم و اَقاموا الصَلاه و اَمرهُم شُوری بینهم و مِمّا رَزقناهم یُنفقون» شوری/۳۸ [کسانی که به ندای پروردگار خود پاسخ مثبت گفتند و نماز را به پا داشته اند و اساس تصمیم و کارهای آنان را شور و مشورت تشکیل می دهد و از آنچه ما روزی کرده ایم انفاق می نمایند.]

پیامبر نه تنها مردم را به چنین روش امر نمود بلکه در طول زندگی خود فرمان خدا را در مواردی پیاده کرد. در جنگ بدر که هنوز با دشمن روبرو نشده بود برای پیشروی در بیابان بدر، و مقابله با دشمن با یاران خود مشاوره نمود و به آنان چنین فرمود:

«اَشیروا إِلیّ أیّها الناس»:]نظرهای خود را در موضوع نبرد با قریش بیان کنید[، آیا پیش برویم و با دشمن بجنگیم یا از این نقطه باز گردیم؟ سران مهاجرین و انصار دو نظر متضاد دادند ولی پیامبر سرانجام نظر انصار را پذیرفت.

(سیره ابن هشام ۱/۶۱۵؛ مغازی واقدی/۴۸)

در جنگ احد پیران قوم طرفدار قلعه داری و توقف در مدینه بودند، که با پرتاب تیر و سنگ

از برجها و پشت بامها از شـهر دفاع کنند، در حالیکه جوانان، طرفدار نبرد در بیرون شـهر بودند. و نظر پیران را، روش زنانه تلقی می کردند. در این جا پیامبر(ص) نظر دوّم را انتخاب کرد. (سیره ابن هشام ۲/۶۳؛ مغازی واقدی ۱/۲۰۹)

در جنگ خندق پیامبر شورای نظامی تشـکیل داد و پیشـنهاد سلمان را درباره کندن خندق دور نقاط آسیب پذیر مدینه پذیرفت و اجرا کرد. (تاریخ کامل ۲ / ۱۲۲)

در جنگ طائف به اشاره و تصویب برخی از افسران ستاد لشگر را از نقطه ای به نقطه دیگر منتقل نمود. (مغازی واقدی ۳/۹۲۵)

ولی بایـد توجه نمود، که آیا تنها شور و تبادل افکار می توانـد گره از کار بگشاید یا اینکه باید قبلاً رئیس متنفذی چنین جلسـه أی را تشـکیل دهـد و از مجمـوع نظرات و آرا، نظر واحـدی را که از دیـده او واقـع بینـانه تر است اتخـاذ نمایـد، و به مورد اجرا بگذارد.

معمولاًـ در جلسات مشاوره، افکار و نظریات مختلفی ابراز می گردد، و هر فردی از نظریه خویش دفاع نموده و آرای دیگران را تخطئه می کنـد، در این جلسه رئیس مسـلّمی لاـزم است که آرا را روی هم بریزد، و از مجموع آنها نظرواحـد و قاطعی را اتخاذ نماید و در غیر این صورت جلسه مشورت بدون اخذ نتیجه به پایان می رسد.

اتّفاقاً در نخستین آیه أی که به پیامبر دسـتور می دهد با یاران خویش مشاوره نماید پس از امر به مشاوره، به پیامبر چنین خطاب می کند: «فَاذا عَزمتَ فَتوکل عَلی الله» [وقتی تصمیم گرفتی بر خدا توکّل بنما.]

منظور از این خطـاب این است که به پیـامبر برسانـد که پس از مشورت یگانه مرجعی که بایـد تصـمیم بگیرد و رأی واحـدی را اتخاذ نماید

شخص پیامبر است و لذا باید پیامبر تصمیم بگیرد و به خدا توکل نماید.

پیشوای جمعیت، که جلسه مشاوره به فرمان او تشکیل یافته، چه بسا ممکن است در برابر انظار افراد نظر ثالثی را که به نظر وی «اصلح» است انتخاب کند. چنانکه پیامبر گرامی در صلح «حدیبیه» با افکار عمومی یاران خود مخالفت کرد و قرارداد صلحی میان مسلمانان و قریش بت پرست بست و اعتراض آنان را نسبت به اصل صلح و یا برخی از موارد آن نادیده گرفت و مرور زمان نیز ثابت کرد که عمل پیامبر به نفع مسلمانان بوده است. (سیره ابن هشام ۱/۶۱۵)

مشاوره در اسلام با مشاوره در حکومتهای دمکراسی که تصویب قوانین و مقررات کشور در اختیار مجلس شوروی و سنا است و رئیس دولت فقط مجری منویات نمایندگان دو مجلس باشد فرسنگها فاصله دارد. در اینجا رئیس حکومت، که شخص پیامبر اکرم(ص) است، ملزم به پیروی از افراد اکثریت و یا اقلیت نیست، بلکه تصمیم نهایی و اتخاذ آخرین نظر، خواه با رأی اعضای جلسه موافق باشد یا مخالف، با خود پیامبر گرامی است و همان طور که گفته شد پس از برگزاری مراسم مشورت به پیامبر دستور می دهد که با توکل به خدا، تصمیم بگیرد و پیش برود. درباره آیه دوّم مطلب نیز به همین قرار است. آیه دوّم تبادل افکار را از صفات برجسته جامعه با ایمان می داند ولی هرگز جامعه با ایمان در زمان پیامبر خالی از رئیس مطلق و نافذ نبود، و به حکم عقل و خرد پس از درگذشت وی نیز نباید خالی بماند، و آیه ناظر به چنین محیطهایی است که مشکل

تعیین زمامدار را پشت سر گذارده، سپس در مسائل دیگر به مشاوره و تبادل نظر می پردازند.

از این بیان روشن می گردد که استدلال برخی از دانشمندان اهل تسنن به وسیله این آیات بر صحّت انتخاب خلیفه از طریق مشاوره، کاملاً ـ غیر موجه است. زیرا همان طور که گفته شد آیات مزبور ناظر به محیط هایی است که در آنجا مشکل تعیین فرماندار حل شده است و به فرمان او جلسه مشورتی تشکیل یافته تا در امور دیگر مسلمانان به تبادل نظر بپردازند؛ خصوصاً آیه نخست که صریحاً به پیامبر که در رأس مسلمانان قرار گرفته است خطاب می کند که پس از مشاوره باید تصمیم بگیرد و آن را به مورد اجرا گذارد.

گذشته از این، مراجعه به افکار عمومی در موردی است که از طرف خداوند بزرگ وظیفه مسلمانان تعیین نشده باشد، در این جا است که می توانند وظیفه خویش را از طریق تبادل نظر، بدست آورند ولی در موردی که از طریق تنصیص، وظیفه همگانی تعیین شده باشد در چنین موردی دیگر برای مشاوره موضوعی نیست.

از این نظر هنگامی که «حباب منذر» به حضور پیامبر رسید و خواستار انتقال ستاد لشگر به نقطه دیگر گردید، او به پیامبر رو کرد و گفت: «فان کان عن أمر سلمنا و إن کان عن الرأی فالتأخّر عن حصنهم» (مغازی واقدی ۳/۹۲۵)

[هرگاه در این مورد امر الهی و دستور خاصی رسیده است ما سخنی نداریم و اگر از موارد دیگر است که می توان آنجا نظر داد، به نظر ما صلاح این است که ستاد را از حدود قلعه دشمن عقب ببریم.]

موضوع خلافت و جانشینی امام امیرمؤمنان از مسایلی است که دلایل نقلی

زیادی آن را ثابت و روشن کرده است و پیامبر به فرمان خدا در موارد بسیار، همچون یوم الدّار، غدیر خم، و بستر بیماری، بر خلافت و جانشینی او تصریح نموده است؛ بنابراین، چگونه می توان مسئله تعیین جانشین را از طریق مشاوره حل نمود. آیا این کار جز اجتهاد در برابر نص، و ابراز نظر در مقابل دلیل و حکم قطعی الهی چیز دیگری است؟!

قرآن مجید در ضمن آیه أی به این حقیقت اشاره می کند: هنگامی که زید، پسر خوانده پیامبر، همسر خود (زینب) را طلاق داد، پیامبر به فرمان خداوند با زینب ازدواج کرد. این موضوع برای مسلمانان گران آمد، زیرا در دوران جاهلیت پسر خوانده حکم خود پسر حقیقی را داشت، همان طور که ازدواج با همسر پسر نسبی زشت و حرام بود ازدواج با همسر پسرخوانده نیز قبیح و ناروا شمرده می شد.

آنان انتظار داشتند که پیامبر گرامی(ص) پیرو آرا و نظریات آنان گردد، در حالیکه پیامبر این کار را به فرمان خدا آن هم برای کوبیدن سنتهای غلط انجام داده بود، و بدیهی است که در مورد فرمان الهی مراجعه به افکار عمومی موضوعی ندارد.

از این روی، قرآن کریم در آیه زیر دخالت افراد را در مواردی که فرمان الهی وظیفه خاصی تعیین کرده باشد بشدت محکوم می کند و می فرماید:

«وَما کان لِمؤمن و لا مُؤمِنه اَذا قَضی اللهُ و رَسولَه أَمراً أَن یکون لَهم الخیره مِن أَمرهم و مَن یَعص الله و رسوله فَقد ضَلَّ ضَلالاً بَعیدا» احزاب/۳۶

[هنگامی که خدا و رسول او در موردی حکم کردند دیگر برای هیچ مرد و زن مؤمنی در امور خویش اختیاری نیست (وباید از فرمان خداوند

پیروی کنند) وهرکس از فرمان خدا و پیامبر او سرپیچی کند آشکارا گمراه شده است.]

نقش مردم در حکومت اسلامی چیست؟

پرسش

نقش مردم در حکومت اسلامی چیست؟

پاسخ

نقش مردم در دو جنبه قابل بررسی است: یکی در مشروعیت بخشیدن به حکومت اسلامی ودیگری درعینیت بخشیدن به آن.در زمان غیبت,(فقیه) حق حاکمیت دارد وحکومت از سوی خدا به وسیله امامان معصوم (علیهم السلام) به فقها واگذار شده است. در زمان غیبت مشروعیت حکومت از سوی خداست نه از سوی آرای مردم. نقش مردم در زمان غیبت فقط عینیت بخشیدن به حکومت است, نه مشرعیت بخشیدن به آن. اگر بخواهیم نظر مردم را در مشروعیت حکومت دخالت بدهیم, با این اشکال مواجه میشویم که آیا حاکمیت حق مردم بود تا به کسی واگذار کنند؟ وحال آنکه حاکمیت فقط حق خداست, وامامان معصوم از سوی خدا حق حاکمیت بر مردم یافته اند. اگر نظر مردم در مشروعیت حکومت دخالت داشته باشد, هر زمان که مردم نخواستند فقیه حاکم باشد, حکومت او نامشروع باشد, در حالیکه فقیه در زمان غیبت حق ولایت دارد این حق با موافقت مردم تحقق عینی مییابد .

دلایل اعتبار رأی مردم در نظام حقوقی نزد معتقدین به آن چیست؟

پرسش

دلایل اعتبار رأی مردم در نظام حقوقی نزد معتقدین به آن چیست؟

پاسخ

دلیل اول آن که مردمند که صاحب زندگی اجتماعی اند و منافع و مضارّی که از این زندگی حاصل آید یکسره متوجّه آنهاست. پس خود آنان باید درباره کیفیّت تنظیم و سامان دادن امور اجتماعی و چگونگی توزیع و تقسیم فراورده های گوناگون جامعه اظهار نظر کنند و آرائشان باید بی چون و چرا متّبع و مطاع باشد.

دلیل دوّم این که عملاً چاره ای جز پذیرفتن رأی مردم وجود ندارد, حتّی اگر صحیح ترین و عادلانه ترین نظام حقوقی و بهترین و مطلوبترین قوانین اجتماعی, مورد پسند مردم قرار نگیرد و از حمایت افراد جامعه بی بهره بماند, نمی تواند در جامعه

مقبول افتد و فقط زندگی اجتماعی را دستخوش اختلاف و تنازع می کند و به دست آشوب و هرج و مرج می سپارد و بدینسان غرض قانونگذار- که بر قرار ساختن نظم اجتماعی است- نقض می شود.

تأیید شورا در وضع قوانین و تعیین حاکم از نظر اسلام چقدر است؟

پرسش

تأیید شورا در وضع قوانین و تعیین حاکم از نظر اسلام چقدر است؟

پاسخ

شورا نه در وضع قانون تأثیر قاطع دارد و نه در تعیین مجری قانون؛ در زمینه قانونگذاری، وضع قوانین اولی و اصلی که از کلیت و ثبات برخوردار است –به حکم ضرورت اسلام اختصاصاً از آن خدای متعال است- و انکار این مطلب موجب کفر و ارتداد خواهد شد؛ در وضع قوانین ثانوی و اضطراری نیز -که جزئی و موقت است- رأی شورا تعیین کننده نیست به صرف این که اکثریت یا حتی کل افراد جامعه به قانونی رأی مثبت دهند، از لحاظ شرعی آن قانون، قانونیت و مشروعیت نمی یابد. حتی اگر همه مردم درباره امری، رأیی مخالف رأی ولی فقیه –که نظرات او شرعاً معتبر است- داشته باشند، باز رأی وی حاکم و مطاع و متبع است. هیچ دلیلی نداریم بر این که رأی شورا یا نظر اکثریت یا همه مردم بر نظر و رأی ولی فقیه حاکمیت دارد. البته ممکن است که نظر دیگران، احیاناً در رأی و نظر ولی فقیه و در تصمیمات او تأثیر کند؛ ولی به هر حال تأثیر با حاکمیت فرق دارد. پس، از دیدگاه اسلامی، ارزش و اعتبار هیچ قانونی به رأی مردم وابسته نیست. در زمینه تعیین حاکم نیز نصب پیامبر اسلام(ص) به منصب حکومت بر مسلمین به حکم ضرورت دین اسلام و نصب ائمه اثنی عشر(ع) به حکم ضرورت مذهب تشیع از سوی خدای متعال صورت پذیرفته است، نه از طرف خود مسلمین و چون و چرا و شک و انکار در این مطلب موجب خروج از دین اسلام یا مذهب تشیع خواهد

بود. در نصب دیگر حاکمان نیز نظر مردم تعیین کننده نیست زیرا ولایت بر انسانها ، اصالتاً مختص خدای متعال است و بنا بر این، هموست که حق تفویض ولایت به دیگری را دارد، نه مردم که بر خودشان نیز ولایت ندارند. رأی مثبت همه یا بیشتر مردم به ولایت و حکومت یک شخص، به حاکمیت وی اعتبار و ارزش شرعی نمی بخشد. پس این سخن که نظام سیاسی اسلام، به استناد اصل شورا، قابل تطبیق بر نظام مردم سالاری غربی است، به هیچ روی، صحیح و پذیرفتنی نیست و مخصوصاً از دو آیه ((شاورهم فی الامر)) و ((و امرهم شوری بینهم)) استنتاج نمی شود.

جایگاه شورا در نظام سیاسی اسلام را بیان کنید.

پرسش

جایگاه شورا در نظام سیاسی اسلام را بیان کنید.

پاسخ

شورا در موارد متعددی مشکل گشا و کار ساز است، از جمله در زمینه قانونگذاری؛

توضیح آن که بی شک ولی امر مسلمین حق دارد احکام سلطانیه یعنی همان قوانین جزئی و موقت را وضع کند اگر چه در باره حدود این حق و گستره این ولایت –کما بیش- اختلاف نظر هست. برای آن که قوانینی که وضع آنها در قلمرو ولایت فقیه است اعتبار و ارزش شرعی و قانونی بیابد باید موافق مصالح دنیوی و اخروی مردم تشخیص داده شود و تشخیص موافقت همه احکام سلطانیه با مصالح مردم، شناخت عمیق و وسیع، نسبت به همه ابعاد و وجوه زندگی اجتماعی می طلبد؛ و ناگفته پیداست که حصول چنان معرفت ژرف و گسترده ای برای هیچ فرد غیر معصومی امکان پذیر نیست. ولی امر مسلمین هم، به هر حال انسانی است عادی و متعارف، و عادتاً در بیش از یکی دو شاخه از علوم بشری نمی تواند متخصص و کار آگاه باشد.

از همین رو که حاکم غیر معصوم احاطه علمی بر جمیع امور و شئون جامعه ندارد، ناگزیر باید با دانشمندان و کارشناسان علوم و فنون مختلف مشاوره و رایزنی داشته باشد. به وضوح معلوم است که برای قانونگذاری در هر یک از امور و شئون گونه گون حیات جمعی به متخصصان و کار آگاهان همان بخش باید رجوع کرد، نه به همه مردم. رأی نظر کسانی که در آن بخش متخصص و کار آگاه نیستند چه حجیتی می تواند داشته باشد؟ مگر در امور شخصی و فردی، به غیر از کارشناسان رجوع می شود؟ از این گذشته، برای حل و

رفع مسائل و مشکلات هر بخش از امور و شئون جامعه، با همه متخصصان و کار آگاهان آن بخش نیز نباید مشورت کرد بلکه فقط از اشخاص عادل و متقی آنها باید نظر خواست؛ زیرا نمی توان اطمینان داشت که اشخاص بی تقوا و فاسق و فاجر به مستشیر خود یعنی امت اسلامی و حاکم آن، خیانت نکنند. پس حاکم امت اسلامی برای وضع قانون و تصمیم گیری در باره هر یک از مسائل و مشکلات اجتماعی، باید فقط با کسانی مشورت کند که هم عادل و متقی باشند و هم در خصوص آن مسئله و مشکل، خبیر و بصیر باشند.

در زمینه تعیین حاکم نیز، شورا کار ساز است؛ بدین صورت که مجلس خبرگان که مجموعه ای از برجسته ترین افراد جامعه در سه بعد فقاهت، تدبیر و مدیریت اجتماعی، تقوا و عدالت است- یکی از اعضای خود را که در دارا بودن این ویژگی بر دیگران برتری دارد، برای تصدی ولایت امر مسلمین بر می گزینند. اعضای مجلس به وسیله مشاوره و تبادل نظر با همدیگر یکی را از میان خود —که افقه و اعلم و اتقی است- انتخاب می کنند و به مقام رهبری منصوب می دارند.

چگونه عده ای کوشیده اند دموکراسی را با خلافت الهی جمع کنند و اشکالات وارد بر آن چیست؟

پرسش

چگونه عده ای کوشیده اند دموکراسی را با خلافت الهی جمع کنند و اشکالات وارد بر آن چیست؟

پاسخ

بعضی از نویسندگان مسلمانان —که به دموکراسی قائلند و می کوشند تا نظام سیاسی اسلام را بر آن تطبیق کنند- گفته اند که؛ درست است که حق حاکمیت بر انسانها اصالتاً از آن خدای متعال است، ولی همو می تواند این حق خود را تفویض کند؛ و همین کار را —در آنجا که انسان را خلیفه الله (=جانشین خدای متعال) خوانده- کرده است. پس چون انسان جانشین خدای متعال در روی زمین گشته است طبعاً حق قانونگذاری و حکومت نیز یافته است. تفاوت نظام اسلامی با دیگر نظامها در این است که در آن نظامها، انسان مستقلاً و اصالتاً حق وضع و اجرای قانون دارد لکن در اسلام این حق اصالتاً مختص خدای متعال است و به اذن الله به آدمیان تعلّق می یابد.

این سخن هم بسیار سست و موهون است. اولاً؛ بسیاری از آیاتی که دلالت بر خلافت انسانها دارد و در آنها مشتّقات ((خلافت)) و ((استخلاف)) استعمال شده است دالّ بر خلافت تکوینی انسانهایی از انسانهای دیگر است, نه خلافت تشریعی انسان از خدای متعال مانند:

((و اذکروا اذ جعلکم خلفاء من بعد عاد و بواکم فی الارض تتخذون من سهولها قصوراً تنحتون الجبال بیوتاً؛ به یاد آرید هنگامی را که (خدای متعال) شما را —پس از عاد- جانشینان آنان کرد و در زمین مستقر ساخت که در دشتهایش قصرها برای خود می سازید و در کوهها, برای خود خانه ها می تراشید.))

خداوند متعال, قوم نوح را غرق کرد و قوم عاد را نابود ساخت, پس ناگفته پیداست که آنها نه جانشینان تشریعی

خدای متعال بوده اند و نه جانشینان آنها.

این قبیل آیات دلالت دارد که گروهی از میان رفته و گروه دیگری به جای آنان به پدید آمده اند, نه این که گروهی عهده دار جانشینی و خلافت خدای متعال شده باشند.

ثانیاً؛ آیاتی که ممکن است واژه ((خلیفه)) و مانند آن, در آنها به معنی جانشین خدا باشد, جای گفتگوی بسیار دارد و حق قانونگذاری را برای انسان ثابت نمی کند مثل:

((و اذ قال ربک للملائکه انی جاعل فی الارض خلیفه؛ زمانی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی قرار خواهم داد.))

این آیه شریفه محل بحثها و گفتگوهای فراوان, واقع شده است, پس از آنکه بپذیریم مراد از ((خلیفه)) در این آیه, جانشین خدای متعال است, سه احتمال در پیش روی ما قرار می گیرد که: آیا جانشینی خدای متعال, مخصوص به حضرت آدم (ع) است یا هر کسی که –در داشتن کمالات و آگاهیها- شبیه حضرت آدم(ع) باشد جانشین خداوند است و یا این که همه انسانها جانشین خدای متعال هستند. به اعتقاد ما احتمال دوم، صحیح است. این طور نیست که هر آدمی زادی خلیفه الله باشد و یا خلافت الهی منحصراً در اختیار حضرت آدم(ع) قرار بگیرد، بلکه از آنجا که ملاک خلافت الهی دانستن همه اسماء ست، پس هر کس همه اسماء را بداند خلیفه الله خواهد بود. از این رو، انبیاء الهی و اولیاء خدا –که از نظر علم به کل اسماء شبیه آدم هستند- همگی جانشینان خدای متعال هستند و دلیلی در دست نداریم که به موجب آن، همه انسانها را خلیفه الله بدانیم.

ثالثاً؛ فرض می کنیم که از برخی آیات چنین استفاده

می شود که همه آدمیان، به یک معنی خلیفه الله انـد، باز نمی توان گفت که مراد از ((خلافت)) حکومت است، زیرا اگر منظور از حـاکم بـودن هر انسـان حکـومت اوست بر خودش، چنین امری لغو است و اگر منظور حکومت اوست بر دیگران، نـتیجه اش این می شود که همه آدمیان بر همه آدمیان حاکم باشـند و این نیز لغو و محال خواهـد بود و سـبب کشمکشـها و تنازعات عظیم خواهد شد.

حد اکثر معنایی که خلافت الله می تواند داشـته باشد، جانشینی خدای متعال در آباد کردن زمین یا جانشینی او در مختار بودن و داشـتن اراده آزاد است و آنجـا که ((اسـتخلاف در زمین)) به معنـای حکومت و فرمـانروایی آمـده از آغـاز دایره آن محـدود و مشخص شده است و شامل همه انسانها نمی شود.

آیا دموکراسی غربی در جامعه اسلامی می تواند اجرا شود؟

پرسش

آیا دموکراسی غربی در جامعه اسلامی می تواند اجرا شود؟

پاسخ

دموکراسی به معنای حکومت «مردم بر مردم» یا مردم سالاری است. دموکراسـی جدید در غرب زمانی پیدا شد که مردم متوجّه شدند آئینی که بنام مسیحیّت در دست آنهاست قابلیّت و کارآیی ندارد که در تمام جنبه های زندگی انسان به ویژه در زندگی اجتماعی نقش داشـته باشد و قانونگزاری نماید. از این رو حوزه دین را از حوزه های دیگر جدا کردند و دین شد وسـیله ارتباط فرد با خدا.

برای اداره کشور و تشـکیل حکومت، کارها را به دست کسانی سپردنـد که مصـلحت و مفسـده را خود تشـخیص می دهند و با رأی خود قـانون و یـا هر چه را دوست دارنـد تصویب می کننـد و یا تغییر می دهنـد. بر این اساس ملاک خوب و بـد، خواسـت مردم است در حقیقت مفـاهیم خوب و بـد مفاهیم اعتباری انـد که تابع سـلیقه مردم انـد و ما در عالم واقع و در حقیقت خوب و بدی نداریم. اگر مردم گفتند فلان عمل خوب است خوب می شود و اگر گفتند بد است، بد می شود.

ولی مسـلمانان مجبور نیسـتند مانند غربی ها باشـند به عبارت دیگر اسلام عزیز برنامه ای است کامل و مفصل برای تمام شئونات حیات فردی، اجتماعی، حکومتی، سیاسی، اقتصادی، عبادی و... اسلام برای انسان در تنهای اش و برای حضور او در خانه اش و برای نقش اجتماعی اش و برای وجود او در نظام هستی و بالاتر برای ادامه راه او وسعت وجودی او برنامه دارد چگونه می تواند مدل از غرب بگیرد و به شیوه آنها زندگی کند. زمانی که

برای خوردن و خوابیـدن و نشسـتن و تولید نسل معاش اقتصادی و تربیت فرزند و... اسـلام دسـتورالعمل و برنامه و خوبی و بدی آورده است. مگر می توان از غرب نسـخه گرفت و عمـل کرد. بنابراین مـدل حیات و زنـدگی و حکومت غربی به کار آنها می آید

۲

نه این که برای تمام حرکات انسان برنامه دارد (۱).

۱ – نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

آیا انتخاب مستقیم دارای ارزش و اعتبار بیشتری است یا انتخاب غیرمستقیم؟

پرسش

آیا انتخاب مستقیم دارای ارزش و اعتبار بیشتری است یا انتخاب غیرمستقیم؟

پاسخ

باید اوّل معیار ارزش و اعتبار را در نظام سیاسی اسـلام را روشن کنیم. معیار و ارزش و اعتبار در نظام سیاسـی اسلام، انتساب به خداونـد است. این انتساب در عصـر غیبت با تأیید و تنفیذ ولی فقیه است. از این رو کسانی که انتخاب می شوند. چه مسـتقیم و چه غیر مستقیم – اگر میزان انتسابشان به خداوند مساوی باشد، دارای اعتبار و ارزش یکسانند.

ولی اگر منظور از پرسش این باشد که برای انتخاب اصلح و اطمینان بیشتر در صحّت تشخیص او انتخاب مستقیم بهتر است. این گمـان درست نیست، زیرا دست کم در مورد انتخاب رهبر که مردم غیرمسـتقیم به او رأی می دهنـد – انتخاب غیرمسـتقیم بیشتر قابل اطمینان است، زیرا مردم، توسط گروهی از فقها(خبرگان) که از فقاهت بهره دارند و آنها افراد شایسته را می شناسند، رهبر را انتخاب می کنند. این انتخاب دقیق تر و مطمئن تر از انتخاب مستقیم است(۱).

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱ – نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

۳

شورا در چه مواردی صورت می گیرد؟

پرسش

شورا در چه مواردی صورت می گیرد؟

پاسخ

به طور کلّی شوری در مسایلی است که از نظر خدا و رسول حکم آن روشن نباشد و در مواردی که حکم آن از ناحیه خدا و رسول بیان شده باشد شوری مورد ندارد و مسئله ی خلافت و جانشینی علی((علیه السلام)) از این قبیل است زیرا این موضوع از ناحیه خداوند بر پیامبرش نازل شده بود و علی((علیه السلام))به عنوان جانشین پیامبر تعیین گردیده بود از این رو شوری درباره وی مورد نداشت.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۲

چرا حکومت اسلامی که پیوسته مردم در انتخابات رضایت خود را از آن اعلام می دارند (با شرکت وسیع خود) از رفراندم پرهیز می کند تا به این طریق جوابی محکم به مخالفان خود بدهند؟

پرسش

چرا حکومت اسلامی که پیوسته مردم در انتخابات رضایت خود را از آن اعلام می دارند (با شرکت وسیع خود) از رفراندم پرهیز می کند تا به این طریق جوابی محکم به مخالفان خود بدهند؟

پاسخ

حضور وسیع و گسترده مردمی در همه پرسیهای مختلف و گوناگون چنانکه در پرسش بدان اشاره رفته است برترین و قوی ترین شاهد بر حمایت و پشتوانه مردمی اصل نظام حکومت دینی و اسلامیست بنابراین برگزاری رفراندم و نظر خواهی مجدد کار بیهوده و یا کم فایده ای خواهد بود و اگر نظام و سیستم حکومتی بخواهد بهر احتمال و خواستی پاسخ دهد لازم است هر روز و یا هر هفته همه پرسی برگزار نماید زیرا بعد از برگزاری هر همه پرسی جای این پرسش و احتمال خواهد بود که شاید مردم نسبت به آراء گذشته خویش تجدید نظر کرده باشند در این صورت کار دولت ها فقط باید برگزاری انتخابات و بدست آوردن لحظه به لحظه و مستمر آراء عمومی باشد و این فاقد پشتوانه توجیه عقلانی بوده و احدی بدان عمل نکرده است حتی مدعیان و سینه چاکان دمو کراسی مغرب زمین .

استاد مصباح نیز در این زمینه فرموده اند : قبل از پرداختن به پاسخ توضیحی درباره احتمال ضروری است :

احتمال به معنای عام امری است که در هر جا راه دارد مثلا در اتاقی که شما به استراحت پرداخته اید احتمال هست سقف آن

فرو ریزد یا اگر برای اصلاح سر و صورت به آرایشگر مراجعه می کنید احتمال دارد آرایشگر دچار جنون شده به جای ا ینکه با تیغ موهای زیر گلوی شما را

اصلاح کند رگ گردنتان را قطع نماید. نمی توان گفت این احتمالات وجود ندارند ولی این احتمالات بسیار ضعیف است شکی نیست هیچ عاقلی به چنین احتمالاتی وقعی نمی نهد و آنها را سفیهانه و غیر عاقلانه می شمارد.

گاهی یک احتمال قراین و شواهدی دال بر صحت دارد این گونه احتمالات را عقلایی یا احتمال به معنای خاص می نامیم خردمندان به چنین احتمالاتی ترتیب اثر می دهند و آنها را در زندگی بعید نمی دانند مثلا اگر کسی در سقف اتاق شکافهایی مشاهده کند احتمال عقلایی می دهد سقف فرو ریزد از این رو به بنا مراجعه می کند تا آن را تعمیرکند.

ممکن است کسی پافشاری کند و بگوید : در مسائلی مانند تعیین نوع حکومت هر چند احتمال ضعیفی وجود داشته باشد لکن چون محتمل بسیار اهمیت دارد باید به آن ترتیب اثر داد ولی خواهیم گفت این احتمال در مورد هر نظام و حکومتی وجود دارد . فرض کنید کسی بگوید اگر در آمریکا انتخابات برگزار شود مردم نظام دو حزبی کنونی را نمی پذیرند پس باید رفراندم برگزار شود آیا فقط با این احتمال می توان انتخابات مجدد برگزار کرد ؟ آیا تاکنون در کشوری با هر شکل از حکومت انتخاباتی به صرف احتمال و ادعا انجام شده است تا نظام جمهوری اسلامی هم چنین کند؟ اگر این ادعا را بررسی کنیم مستلزم تالی فاسد مهمی است توضیح آنکه اگر مردم با انتخابات آزاد نماینده ای را برگزینند و پس از گذشت زمان اندکی احتمال داده شود رای دهندگان از نظر خویش برگشته اند باید تقاضای تجدید انتخابات

بشود ؟

همین احتمال در مورد انتخابات ریاست جمهوری اعضای شورای شـهر ، شـهرداران و مسوولان دیگری که در نظامهای مختلف از طریق انتخابـات برگزیـده می شونـد نیز مطرح می شود اگر در انتخابـات به صـرف احتمـال تغییر نظر و رای مردم که در هیچ زمـانی منتفی نیست انتخابات مجـدد برگزار گردد کار دولتها و حکومتها فقط برگزاری انتخابات می شودآیا چنین امری در دنیا پذیرفته است ؟

مشروعیت نظام و رای مردم:

بایـد توجه کنیم انتخابات و مراجعه به آرای مردم از دیـدگاه عقیـدتی ما هیـچ گاه مشـروعیت آور نیست تا با منفی شـدن آرای عمومی مشـروعیت نظام باطل گردد گو اینکه آرای مثبت و موافق مردم، عامل تحقق حاکمیت دینی است یعنی اگر مردم موافق نباشـند حـاکمیت دینی برقرار نمی گردد چرا که چنین حاکمیتی با قهر و غلبه تحقق نمی یابـد انتخابات از نظر ما دو فایـده دارد یکی اینکه با برگزاری آن و توجه به آرای مردم آنها خود را در ایجاد حکومت دینی سـهیم خواهنـد دانست و در نتیجه بیشتر و بهتر در حمـایت از نظامی که به دست خودشان تحقق یافته می کوشـند و آن گاه آرمانهای مهم حکومت دینی تحقق می یابـد. فایـده دیگر این است که امـام راحـل بنیانگـذار این نظـام الهی بـا تاکیـد بر اهمیت نقش مردم و ارای آنان مخالفان نظام را خلع سلاح کردند زیرا آنان با تبلیغات مسـموم خود قصد داشـتند نظام اسـلامی را مسـتبد جلوه دهند ولی هنگامی که آرای مردم در این نظام مورد احترام و اهتمام باشد حربه مخالفان از کار خواهد افتاد نظامهایی که مشروعیت خویش را وامدار آرای

مردم می دانند و به زعم سردمداران آنها همیشه باید آرای عمومی به نفع آنان باشد تا مشروعیتشان محفوظ بماند هیچ گاه با احتمال تغییر در آراء مردم به انتخابات جدید مبادرت نمی کنند و تاکنون کسی به آنها اشکالی نکرده است با اینکه به نظر می آید این اشکال به صورت جدی متوجه آنان است ولی وقتی مشروعیت نظام اسلامی به حکم الهی است نه آرای مردم ضرورتی ندارد که به صرف این احتمال ضعیف مساله انتخابات مجدد را پیش کشید.(۱)

۱ پرسشها و پاسخ ها ص۳۱

دموکراسی اسلامی چیست؟ یا نظر اسلام در مورد دموکراسی؟

پرسش

دموکراسی اسلامی چیست؟ یا نظر اسلام در مورد دموکراسی؟

پاسخ

از دموکراسی برداشتهای متفاوت گردیده است که به برخی اشاره می گردد:

۱. دموکراسی به معنی حضور مردم در صحنه و پشتوانه مردمی در راستای اجرای حکومت اسلامی و شکوفا سازی حکومت و ولایت اسلامی و بفعلیت رساندن آن توسط آرا عمومی.

۲. دموکراسی به معنی تقسیم قدرت بین واجدین صلاحیت و شایستگی.

۳. دموکراسی به معنی حکومت و حاکمیت بر اساس خواست اکثریت مردم (دموکراسی غربی).

دو مورد اول از دیدگاه اسلام پذیرفته شده است اما مورد اخیر با معارف دینی اسلام در تنش و ... است. زیرا اندیشه های بشری بخاطر محدودیت علمی و تأثیر پذیری از عوامل محیطی فاقد شایستگی لازم برای درک نیازمندی ها واقعی خویش می باشد.

و معمولاً خواست بشر بخاطر همان نارساییها هماهنگ با نیازهای واقعی خویش نمی باشد.

برای اطلاع بیشتر به کتابهای ذیل مراجعه کنید:

۱. سلسله مباحث اسلام، سیاست و حکومت استاد مصباح.

۲. پرسشها و پاسخها استاد مصباح.

در حال حاضـــر جوانان ما دچار ســـردرگمی در انتخاب راه هستند و شایدعامل اصلی آن اختلاف نظر بزرگان درمورد موضوعات مختلف

است؛ و در این شرایط آیا می توان با توجه به دموکراسی و نظر عمومی عمل کرد یا نه؟

پرسش

در حال حاضر جوانان ما دچار سردرگمی در انتخاب راه هستند و شایدعامل اصلی آن اختلاف نظر بزرگان درمورد موضوعات مختلف است؛ و در این شرایط آیا می توان با توجه به دموکراسی و نظر عمومی عمل کرد یا نه؟

پاسخ

انتظار آن بود که ابعاد سؤال را توضیح می دادید. و به جنبه های مصداقی اشاره می کردید. بطور مثال: جوانان در چه اموری دچار سرگردانی شده اند؟

و البته مقدم بر این سؤال این است که آیا اساساً دچار سرگردانی شده اند؟ اگر پاسخ مثبت بود موارد سرگردانی مورد اشاره قرار می گرفت و یا اینکه آنگونه که مرقوم فرموده اید بزرگان اختلاف نظر دارند؟ منظور از بزرگان چه کسانی هستند؟ آیا این اختلاف و تعارض از مجاری قانونی قابل حس است یا خیر؟ به عبارتی آیا قانون گذار تدبیری در مورد تعارض و اختلاف نهادهای قانونی دارد یا خیر و ...

بهرحال آنچه مورد اختلاف نیست از این قرار است

۱ حمایت و پاسداری و پشتیبانی از انقلاب اسلامی و آرمانهای امام راحل (ره).

۲ تداوم اهداف انقلاب اسلامی و تلاش و عزم ملی برای وصول و نیل به آن اهداف و اراده مقدس.

۳ شکوفایی و بالندگی کشور و نظام مقدس جمهوری اسلامی در همه عرصه های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و نظامی.

۴ تقید و تعهد همه نهادهای قانونی جمهوری اسلامی به مبانی اسلام و مکتب حقه تشیع خصوصاً منطبق بودن قوانین موضوعه با اصول و مبانی اسلام.

آنچه بیان شد رئوس برنامه های مورد اتفاق همه مسؤولین است و بر سر تحقق آن اجماع عمومی و عزم ملی شهود است. البته ناگفته نماند که گاهی بین

جناحهـای سیاسـی و برخی از احزاب عمـده و مطرح بر سـر نحـوه وصـول بـه این اهـداف اختلافی مشاهـده می شـود. بعبـارتی استراتژیهـای نظـام مقـدس جمهوری اسـلامی بر اسـاس قانون اساسـی و آرمانهای امام راحل تعیین شـده است و اختلافی در آن نیست امـا در اتخـاذ تاکتیـک هـا اختلاف سـلیقه وجود دارد که در همه نظام های سیاسـی جهان امری طبیعی و قابل قبول است. آنچه مورد نگرانی است آن است که گاهی رقابت سیاسـی جناحها به نزاع و مبارزه و درگیری می انجامـد و پیامـدهای سوء آن به لایه های مختلف جامعه سرایت می کند و سبب پیدایش این توهم می شود که مبادا آقایان

مسؤلین در آرمانهای انقلاب اسـلامی دچار تردید شده اند! اگر مدرک رقابت سیاسی جناحها، قانون اساسی و رعایت اخلاق و قواعد باشد هیچ اختلاف عمده ای نخواهد بود و اما در خصوص فرمایش جنابعالی در مراجعه به افکار عمومی به نظر می رسـد که این مطلب از ابتدای انقلاب تحقق یافته است. برگزاری بیش از ۲۰ مورد انتخابات ریاست جمهوری و مجلس و شورای شهر و روسـتا بیـانگر همین حقیقت است. فراموش نکنیـد که تحقق مردم سالاری دینی در آغـاز راهی است که هنوز دو دهه از عمر آن بیشتر نگذشـته است. مخالفتهـای نظام اسـتکبار جهانی با این پدیـده نوین چالشـهای فراوانی را فرا راه مسؤلین نظام قرار داده است که محاصـره اقتصادی و تحمیل جنگ هشت ساله و جلوگیری از فناوری اتمی و تکنولوژی صلح آمیز هسته ای نمونه های بارز آن است. این تجربه ارزشمند اسلامی با سعه صدر مسؤلین و رعایت قواعد مبارزه و رقابت سیاسی با

امید به فضل خداوند به راه خود ادامه خواهد داد.

یک دیکتاتور از نظر قرآن، چگونه مشخص میشود؟

پرسش

یک دیکتاتور از نظر قرآن، چگونه مشخص میشود؟

پاسخ

قرآن، فرمولهای متعددی را برای تشخیص و شناخت دیکتاتور، بیان فرموده است که در این مجال کوتاه، به برخی از آنها اشاره میشود:

۱. ملاحظه عملکرد و رفتار: بی تردید، ملاحظه عمل یک انسان میتواند گویای اوصاف آن انسان باشد از این رو، قرآن کریم در موارد متعددی به این عملکردها اشاره میکند:

الف) فریبکاری و دغلبازی "قَالَ فِرْعَوْنُ مَآ أُرِيكُمْ إِلآ مَآ أَرَىَ وَ مَآ أَهْدِيكُمْ إِلآ سَبِيلَ الرَّشَادِ;(مؤمن،۲۹) فرعون گفت: من جز آنچه را معتقدم به شما ارائه نمیدهم، و شما را جز به طریق حق و پیروزی دعوت نمیکنم."

ب) ایجاد تفرقه و استضعاف مردم "إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلاَ فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طَآئِفَةً مِّنْهُم;(قصص،۴) فرعون برتریجوئی در زمین کرد و اهل آن را به گروههای مختلفی تقسیم نمود، گروهی را به ضعف و ناتوانی کشاند."

ج) حربه تهمت "قَالَ...إِنَّهُو لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُم...;(شعرأ،۴۹) فرعون گفت:...مسلماً او بزرگ و استاد شما است که به شما سحر آموخته! امّا به زودی خواهید دانست که دستها و پاهای شما را به طور مختلف قطع میکنم."

۲. ملاحظه روحی و روانی: شکی نیست در اینکه روح و روان حاکم بر انسان دیکتاتور، با انسانهای دیگر متفاوت است. قرآن کریم با اشاره به این اوصاف، راه شناخت را امکانپذیر میسازد، به عنوان نمونه میتوان به تکبر و سرکشی در این زمینه اشاره کرد: یکی از حالات روانی حاکم بر انسانهای مستبدّ در طول تاریخ، حکومت صفت رذیله تکبر و خودبزرگبینی بر آنان بوده است. به همین دلیل، انسانهایی که در

مقابل دعوت پیامبران مقاومت نشان داده و حاضر به قبول حق نهی شدند، اینگونه افراد بودند که نه تنها، خود در گمراهی بودند، بلکه دیگران را نیز گمراه میساختند. "وَ عَصَوْاْ رُسُلَهُو وَ اتَّبَعُوٓاْ أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ;(هود،۵۹)]قوم عاد[فرستادگان خدا را نافرمانی کردند، و به دنبال فرمان هر زورگوی ستیزهجوی رفتند." در تفسیر نمونه آمده: "جبار" به کسی میگویند که از روی خشم و غضب میزند و میکشد و نابود میکند، و پیرو فرمان عقل نیست. و به تعبیر دیگر جبار کسی است که دیگری را مجبور به پیروی خود میکند، و یا میخواهد نقص خود را با ادعای عظمت و تکبر ظاهراً برطرف سازد."(تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۱۴۳.)

واژه "عنید" نیز اشاره به اثر "جباریّت" در افعال انسان مستبد است که او را از حق منحرف میگرداند. "عنید" کسی است که با حق و حقیقت، سرسختانه مخالف بوده و هیچگاه زیر بار حق نمیرود.

حاصل سخن اینکه در قرآن کریم، عناوینی چون مستکبر، متکبّر، جبّار و امثال آن درباره افراد دیکتاتور دیده میشود که چنین اشخاصی از اوصافی مشترک همانند مقاومت در برابر حق و پیام حق، منحرف نمودن انسانها، استضعاف آنان، و غیره برخوردارند. روشن است که دقت و تأمّل در اینها، میتواند انسان را به شناخت افراد مستبدّ رهنمون سازد.

نظر قرآن در مورد انتخابات چیست

پرسش

نظر قرآن در مورد انتخابات چیست

پاسخ

مروری به آیاتی که درباره انتخاب افراد از سوی خداوند یا پیشوایان معصوم آمده ما را به این مطلب رهنمون می سازد که در انتخاب افراد در هر جایی مسلمان باید صلاحیت افراد و تعهد آنان را ملاک قرار دهد.

در داستان انتخاب طالوت در قرآن آمده است برخی انگیزه های غیر الهی مانند نَسَب عالی و ثروت فراوان را ملاک انتخاب فرمانده و رهبر می دانستند; "قَالُوٓا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ (بقره ۲۴۷) گفتند: چگونه او بر ما حکومت کند با این که ما از او شایسته تریم و او ثروت زیادی ندارد"، ولی پیامبرشان در مورد انتخاب طالوت به آنان گفت "إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِى الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِى مُلْكَهُ مَن يَشَآءُ وَاللَّهُ وَسِعٌ عَلِيمٌ; (بقره ۲۴۷) خدا او را بر شما برگزید و او را در علم و]قدرت جسم وسعت بخشیده است "(ر.ك تفسیر نمونه آیت الله مکارم شیرازی و دیگران ج ۲، ص ۲۴۷، دارالکتب الاسلامیه)

از این آیه و روایاتی که تعصب های قبیله ای و گروهی و هوای نفس را در انتخاب افراد به شدت مذمت می کند، فهمیده می شود، امت اسلامی در انتخابات دو وظیفه بسیار حساس بر عهده دارد که اگر آن ها را رعایت نکند، وظیفه دینی خود را انجام نداده و در پیشگاه خدای متعال مقصر است

وظیفه اول فردی را که می خواهد انتخاب کند، تنها برای رضای خدا و مصلحت امت اسلامی انتخاب نماید و در انتخاب او هیچ انگیزه ای غیر از انتخاب اصلح که تنها راه حاکمیت صالحان است

نداشته باشد.

وظیفه دوم منتخب خود را به طور کامل شناخته و او را در دیانت و صداقت امتحان کرده باشد و میزان کارایی او را برای کاری که انتخاب می کنـد بدانـد. چنان که در قرآن کریم آمده است "إِن َ اللَّه ـ يَأْمُرُكُم ْ أَن تُؤَدُّوا الاْ ?مَنَت ِ إِلَى َ أَهْلِهَا;(نسأ،۵۸) خدا به شـما فرمان می دهـد که امانت ها را به صاحبانشان بازگردانید". امروز، اداره جامعه اسـلامی امانتی است که از سوی مردم به مسئولین سپرده می شود، لذا وظیفه مردم است این امانت را به کسانی که اهلیت و صـلاحیت دارند بسپارند.(ر.ك انتخابات از نظر اسلام و قانون اساسی یحیی سلطانی ص ۷۷، نشر ماهنامه پاسدار اسلام)

حضـرت امیرالمؤمنین نیز در ضـمن آیین نـامه حکومـتی که برای مالـك اشتر می نویسـد به او می فرمایـد: بخیـل را در مشورت کردن دخالت نـده که تو را از نیکوکاری باز می دارد و از تنگـدستی می ترسانـد. ترسو را در مشورت دخالت نده که در انجام کارهـا روحیـه تـو را سـست می کنـد. حریص را نیز در مشـورت دخـالت نـده کـه حرص را بـا سـتمکاری در نظرت زینـت می دهد...بدترین وزیران تو کسـی است که پیش از تو وزیر بدکاران بوده و در گناهان آنان شـرکت داشتـه پس مبادا چنین افرادی محرم راز تو باشـند...تو باید جانشینانی بهتر از آنان داشـته باشی که قدرت فکری امثال آنان را داشته اما گناهان و کردار زشت آن ها را نداشـته باشـند. کسانی که سـتمکاری را بر سـتمی یاری نکرده و گناهکاری را در گناهی کمك نرسانـده باشـند.(نهج البلاغه نامه ۵۳.)

اگرمردم حکومت اسلامی نخواهندآیامی شودبازوربرآنهاحکومت کردواین باعث رکودفکری نمی شودچرااین درقانون اساسی نیامده ؟

پرسش

اگرمردم حکومت اسـلامی نخواهندآیامی شودبازوربرآنهاحکومت کردواین باعث رکودفکری نمی شودچرااین درقانون اساسی نیامده ؟

پاسخ

معمولا در قانون های اساسـی جهان معمول نیست که چگونگی تغییر نظام و سیسـتم را در کل مقرر نماینـد. زیرا چنین چیزی از نظر حقوق اساسـی باطل و لغو می باشـد. سر آن این است که وقتی مردم نظامی را نخواهند نسـبت به واژگونی ودگرگونی آن سیسـتم خـود تصـمیم می گیرنـد و رأی خـود را ابراز می دارنـد و هر نوع پیش بینی و پیش داوری در این رابطه از حیطه قـانون اساسـی پیشـین خارج است. زیرا تحول یك نظام به معنای تغییرات جزئی در کادر یك قانون نیست تا برکیفیت آن حکم رانـد. بلکه تحولی اساسـی است که حوزه قانون اساسـی را نیز از بن نفی و ویران می کنـد. بنابراین هر نوع پیش بینی هم در آن آمـده باشـد از اعتبـار ساقط است و کنـار می رود. این به معنـای آن نیست که قـانون خود را به زور برمردم تحمیل می کنـد. بلکه هر قانونی و نظامی مشـروعیت خود را از طریقی کسب می کند و تا زمانی که آن منبع پابرجاست قانون و سیستم نیز پابرجاست و با از میان رفتن آن جایگاه قانونی خود را از دست می دهد.{J

انتخاب رهبری به عهده مجلس خبرگان است آنهارا نیز مردم انتخاب می کنند آیا می شود گفت رهبری توسط مردم انتخاب می شود؟

پرسش

انتخاب رهبری به عهده مجلس خبرگان است آنهارا نیز مردم انتخاب می کنند آیا می شود گفت رهبری توسط مردم انتخاب می شود؟

پاسخ

انتخاب رهبری در حقیقت توسط مردم صورت می گیرد؛ اما چون تشخیص رهبر شایسته و لایق - که جمیع شرایطرهبری را داشته باشد - نیازمند صلاحیت های خاص علمی است. انتخاب رهبری با واسطه خبرگان ملت - که ازفقهای بزرگوار تشکیل می شود - انجام می گیرد. بنابراین می توان گفت انتخاب رهبر با واسطه توسط مردم انجام می گیرد.{J

هر نظام دیکتاتوری غیر اخلاقی است و انسانها را از مسئوولیت اخلاقی عاری و آنها را مجبور می کند برخلاف اعتقاد اخلاقیشان باشند در این مورد توضیح دهید

پرسش

هر نظام دیکتاتوری غیر اخلاقی است و انسانها را از مسئوولیت اخلاقی عاری و آنها را مجبور می کند برخلاف اعتقاد اخلاقیشان باشند در این مورد توضیح دهید

پاسخ

دیکتاتوری منفورترین سیستم حکومتی است و هیچ کس مدافع آن نیست. البته این اشکال بر سیستم دمکراسی غربی نیز وارد است زیرا در آن سیستم نیز بنا بر اقتضائات باید در مقابل بسیاری از بدی ها سکوت کنند. بنابراین از این نظر تفاوتی بین دو مکتب نیست.

در پایان نیز چند نکته را متذکر می شویم: قرآن مجید در آیات متعددی این نکته را بیان نموده که از جمله شبهات تاریخی که عموما مخالفان انبیا مطرح می ساختند انکار وحی و استعجاب از آن و برابر شمردن پیامبران با خود بوده است. برای نمونه :

سران کافران قوم نوح به وی گفتند که ما تو را جز بشری همانند خود نمی دانیم ... ما هیچگونه مزیتی بر شما نسبت به خود نمی بینیم، بلکه شمارا دروغگو می پنداریم {M(سوره هود ، آیه ۲۷)

مردم را چیزی از هدایت و ایمان باز نداشت - وقتی قرآن آمد - جز آن که گفتند آیا خدا هرگز بشری را به رسالت

فرستادهاست {M(سوره اسراء ، آیه ۹۴)

و شما مردم اگر از بشری مانند خود اطاعت کنید بسیار زیانکار خواهید بود {M(سوره مؤمنون ، آیه ۳۴)

و گفتند آیا سزاوار است که ما از بشری هم جنس خودمان پیروی کنیم، در این صورت به گمراهی سختی در افتاده ایم {M(سوره القمر ،آیه ۲۴)

بنابراین انکار وحی و مزیت پیامبران و مکتبی که آنان ارائه کردند شبهه ای دیرینه بوده که در برابر انبیاء مطرح بوده است. امروز نیز با شکل و قالب های جدیدی همان شبهات دیرینه در مقابل

آئین های الهی خودنمایی می کنند. حال اید با دقت و تأمل و ژرفکاوی به نقد جریانات و مباحث پرداخت.{J

فرق حکومت ولایت فقیه و دیکتاتوری چیست ؟

پرسش

فرق حکومت ولایت فقیه و دیکتاتوری چیست ؟

پاسخ

در این رابطه باید به دقت ویژگیهای نظام استبداد دیکتاتوری را شناخت، سپس نسبت آن را با حکومت دینی سنجید در رابطه با این که تعریف دقیق نظام دیکتاتوری چیست دیدگاههای متفاوتی وجود دارد، لیکن در اینجامی توان به چند ویژگی مهم نظامهای استبدادی اشاره کرد. این ویژگیها عبارتند از:

خودکامگی، شخصی مداری به جای قانون مداری، تحمیل سلطه از طریق زور، فقدان مکانیسمی جهت نظارت عمومی، فقدان مکانیسمی جهت مهار و کنترل قدرت.

توضیح:

خودخواهی و خودکامگی و نفس مداری (selfcentrism) از مهمترین ویژگیهای نظامهای استبدادی و دسپوتیستی(despotism)است. این ویژگی ابعاد و مظاهر مختلفی دارد از جمله:

الف) نفس مداری در خاستگاه؛ حکومتهای دیکتاتورمآب اصولاً براساس نفس پرستی، قدرت طلبی، کامجویی وهواخواهی شخص یا گروه ویژه ای شکل می گیرد. در حالیکه دین اساسا با سلطه جویی و ریاست طلبی ستیز و عناددارد. و حکومت را تنها با خاستگاه الهی و خدا محورانه (Theocentric) می پذیرد.

ب) تقدم منافع شخصی بر مصالح اجتماعی؛ عموما در نظام های دیکتاتورانه منافع، خواستها و تمایلات شخص یاهیئت حاکمه بر مصالح و منافع عمومی تقدم دارد.

در طول تاریخ حاکمان دیکتاتورمآب تنها در جستجوی انباشت سرمایه ها و بلعیدن ثروت های کلان جامعه بوده وتا آنجا که توانسته اند در بلعیدن منابع و سرمایه های عمومی ذره ای فروگذار نکرده اند. در حالی که در حکومت دینی حاکم یا حاکمان باید با تمام وجود خود را وقف خدمت به جامعه نمایند و در تعارض بین منافع فردی آنان و مصالح اجتماعی، تقدم با منافع عمومی و اجتماعی است.

ج) جهت گیری قوانین بر اساس خواستهای شخص؛ نوعا در نظامهای دیکتاتوری کوشش می شود که در حد امکان

قوانین مناسب با تأمین منافع و خواستهای دنیاپرستانه حاکم یا طبقه حاکم وضع شود. به عنوان مثال در زمان شاه،قانونی به مجلس شورای ملی داده شد و تصویب گردید که بر اساس آن خاندان سلطنت از دادن مالیات معاف باشند،این در حالی است که بر اساس محاسبه ای که هنگام خروج شاه از ایران انجام شد اگر ثروت او تبدیل به پنج تومانی می شد سه دور بر گرد کره زمین می چرخید.

برای آگاهی بیشتر ر.ك: تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج ۲، دکتر سید جلال الدین مدنی.

اما در حکومت دین قانون صرفا براساس هنجارهای الهی و مصالح اجتماعی وضع می شود، و به هیچ وجه شخص نمی تواند منافع و خواستهای خود را بر قانون تحمیل نماید.

د) تقدم بر قانون؛ یکی از دیگر ویژ گی های نظام های دیکتاتورانه آن است که حتی الامکان خواست و اراده شخصیا طبقه حاکم را بر قانون مقدم و آنگاه که قانون با منافع و خواستهای حاکم یا حاکمان در تعارض افتد شخص مداری جانشین قانون مداری می شود. این روش به دنبال بند (ج) در واقع گونه دوم از تقدم بر قانون است. اما در حکومت اسلامی همگان در برابر قانون مساوی اند و هیچکس بر قانون تقدم ندارد، چنانکه در قانون اساسی اصل نیز در این مسأله تصریح شده است.

ه) تحدید آزادی ها در جهت منافع شخص یا هیئت حاکمه؛ در نظام های دیکتاتورانه آزادی های فردی و اجتماعی مردم برای حفظ قدرت و منافع تا آخرین حد ممکن محدود می گردد. در حالی که در جمهوری اسلامی، قانون اساسی به آزادی های اساسی از قبیل: آزادی فردی، آزادی فکر و عقیده، آزادی سیاسی، آزادی انتخاب شغل و... تصریح گردیده است و تنها چیزی که

آزادی را محدود می سازد اصول و قوانین اسلامی و مصالح اجتماعی است.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: حقوق اساسی و ساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران، دکتر قاسم شعبانی، ص ۱۱۰ – ۱۱۹).

۲ در نظام های دیکتاتورانه و مستبد حاکمان زمان از طریق سلطه نظامی قدرت را به دست گرفته و یا از طریق آن قدرت خود را تحکیم می بخشند و در برابر مخالفت توده با استفاده از زور سلطه خود را تحکیم می بخشند. در حالی که ولی فقیه حق ندارد خود را بر مردم تحمیل نماید.

۳ در نظام های دیکتاتورانه راهی قانونی برای کنترل و نظارت عمومی و مهار قدرت وجود ندارد. در حالی که در نظام جمهوری اسلامی و ولایت فقیه راه های متعددی در این زمینه وجود دارد. از جمله مجلس خبرگان به نمایندگی ازمردم موظف بر کنترل و نظارت نسبت به توانایی ها و عملکرد رهبری است و در صورت ضعف، سوء مدیریت یاتخلف از وظایف قانونی او را عزل می نماید.

آیا اسلام با دموکراسی و دخالت مستقیم رای مردم در تمام شئون مخالف است

پرسش

آیا اسلام با دموکراسی و دخالت مستقیم رای مردم در تمام شئون مخالف است

پاسخ

در محدوده احکام شرعی و مسلّمات شریعت جایی برای آرا وجود ندارد. آرا در محدوده تعیین مسؤولیت ها ووضع قوانین اجرایی و برنامه هاست. البته این نکته نیز روشن است که اصل انتخاب و گزینش حاکمیت، با رأی مردم صورت می گیرد و حکومت اسلامی، حکومتی است که مردم آن را می پذیرند.

آیا پذیرش مردم نقشی در حکومت و امامت ائمه دارد؟

پرسش

آیا پذیرش مردم نقشی در حکومت و امامت ائمه دارد؟

پاسخ

پذیرش مردم تنها در عینیت بخشیدن امامت در جامعه می توانند نقش داشته باشند؛ یعنی آن جا که مردم به طرف حضرت

علی(ع) نرفتند و به ایشان رأی ندادند باز هم حضرت علی(ع) امام بود لکن امامت آن حضرت عینیت پیدانکرد و آن جا که به سمت حضرتش رفته و ایشان رابر کرسی خلافت نشاندند این امامت عینیت پیدا کرد. با این بیان تعبیر به این که «چون مردم امام حسین(ع) را نخواستند ایشان از مشروعیت ساقط شد» هرگز صحیح نیست؛ چون امامت و رهبری ائمه هدی(ع) سمتی نیست که قائم به رأی مردم باشد. البته چون مردم از امام حسین(ع) حمایت نکردند رهبری آن حضرت عینیت پیدا نکرد. نکته دیگر این که در عقیده برخی مشروعیت به قدرت است و آنان بدین وسیله هرسلطه جابرانه و ظالمانه را توجیه می کنند و اگر خواست و میل درونی مردم منشأ مشروعیت باشد اتفاقاًعلاقه و خواست قلبی مردم نسبت به امام حسین خیلی زیاد بود و شاهد این مطلب نامه هایی بود که به امام می نوشتندو ارادت خود را بدین وسیله ابراز می داشتند. بزرگان و مورخان نیز در این زمینه مطالب زیادی نقل کرده اند از جمله اینکه امام حسین(ع) هنگام سفر به سوی عراق در محلی به نام صِحِفاح با فرزدق برخورد کرد که از کوفه می آمد. اوضاع کوفه را پرسید وی جواب داد: دل های مردم با تو؛ولی شمشیرهایشان علیه تو است. (حیاه الامام الحسین ج۳ ص ۶۱) }

چرا حکومت به آرای مجدد عمومی گذاشته نمی شود؟

پرسش

چرا حکومت به آرای مجدد عمومی گذاشته نمی شود؟

پاسخ

}در صورتی حکومت را به آرای مجدد عمومی می گذارند که اکثریت مردم با اصل آن مخالف و معترض باشند و در هیچ کجای دنیا تا مخالفت با حکومتی به حد اکثریت مردم نرسد، همه پرسی صورت نمی گیرد؛ زیرا پیشرفت هر مملکتی نیاز به ثبات و برنامه ریزی های دراز مدت دارد و با روزمرگی برنامه ریزی، کاری پیش نخواهد رفت. در ایران نیز وقتی سی میلیون نفر به پای صندوق های رأی می روند، معنایش این است که بیش از ۹۰درصد از کسانی که شرایط رأی دادن را دارند، اصل قانون اساسی و نظام را قبول دارند و اعتراض های گوناگون به فروعات مختلف، ربطی به اصلِ نظام و قانون اساسی ندارد.{

چرا مردم نمی توانند رهبر را تعیین نمایند؟

پرسش

چرا مردم نمی توانند رهبر را تعیین نمایند؟

پاسخ

آن چه که امروزه عملاً ـ در ساختار سیاسی نظام جمهوری اسلامی، که مبتنی بر ولایت فقیه است، اعمال می شود این است که برای مشخّص شدن و تعیین ولیّ فقیه، این مجلس خبرگان رهبری است که تصمیم می گیرد و نظر می دهد. از منظرعلمی و استدلالی برای تعیین و مشخّص شدن ولی فقیه، در مقام فرض و تصوّر می توان فروض مختلفی را در نظر گرفت، از جمله:

۱- تعیین از طریق رأی مستقیم مردم،

۲- تعیین توسط ولی فقیه و رهبر قبلی،

۳- تعیین توسط خبرگان و...

در این میان، فرض اول در بحث ها و نظریات بیشتر مطرح است. به هر حال به گمان ما با روشن شدن درجه اعتبار و ارزش هر یک از این سه نظریه و مباحث پیرامون آنها، نقد و تحلیل سایر نظریات نیز میسّر خواهد شد و نیازی به نقد و بررسی سایر فرض هانداریم.

ابتدا، دو نظریه تعیین از طریق رأی مستقیم مردم و تعیین توسط خبرگان را که اساسی تر است بررسی می کنیم. برای ورود به بحث، با ذکر یک مثال شروع می کنیم:

فرض کنید می خواهیم بهترین استاد ریاضی کشور را معرفی کنیم و جایزه ویژه ای به وی اعطا کنیم. سؤال این است که راه منطقی و صحیح این کار چیست؟ آیا برای شناسایی و انتخاب استاد نمونه ریاضی کشور باید در سطح شهر راه بیفتیم و طی یک آمارگیری تصادفی از همه اقشارمردم جامعه، از طلا فروش و رفتگر و فرش فروش و راننده اتوبوس شرکت واحد گرفته تا خانم های خانه دار و کشاورزان و دانشجو و متخصص مغز و اعصاب سؤال کنیم و نظر آنها را جویا شویم و

از آنـان بپرسـیم اسـتاد نمونه و برتر ریاضـی در سـطح کشور چه کسـی است؟ بسـیار روشن است که اولاً این روش، غیرعلمی و نابجـاست و نتایـج این آمـار گیری هر چه باشـد فاقـد هر گونه اعتبار و ارزش است و ثانیا اصولاً اگر افرادی که این سؤال از آنان پرسـیده می شود آدم های منطقی و منصـفی باشـند پاسـخ خواهنـد داد این مسأله در تخصّـِص من نیست و از پاسـخ دادن به آن معـذورم. به هر حال شـکی نیست که برای انتخاب اسـتاد نمونه ریاضـی کشور، کسـی از این روش اسـتفاده نمی کند و اگر هم بکند غیرقابل قبول و مردود است.

بدیهی است که توان و تخصص یک استاد ریاضی را کسی می تواند ارزیابی کند که خودش با ریاضیات سر و کار دارد و اهل این رشـته است. و آن چه در مواردی شبیه این، عمـل می شود به این صورت است که صـاحب نظران و متخصـصان مربوطه نظر می دهند. مثلاً در این مثال، ابتدادرهر دانشگاهی اساتید ریاضی آن دانشگاه، بهترین استاد را از میان خودشان معرفی می کنند و اگر در یک شهر بیش از یک دانشگاه وجود دارد اساتید معرفی شده و منتخب دانشگاه های یک شهر باز از میان خودشان یک نفر را معرفی می کنند و باز در سطح استان، اساتید منتخب شهرها جمع می شوند و از میان خودشان یک نفر را معرفی می کنند و مثلاً سـی اسـتاد از سـی اسـتان کشور به این ترتیب معرفی و انتخاب می شوند و باز این ها هم بین خودشان مشورت و گفتگو می کنند و در نهایت، از میان این جمع سی نفری یک نفر را به عنوان استاد منتخب و نمونه کشور معرفی می کنند. البته

ممکن است در این مرحله یا مراحل قبلی، یک هیئت داوران مرکب از چند تن از اساتید برجسته رشته ریاضی، کار انتخاب را انجام دهند یا تفاوت های جزئی دیگران بتوان برای اجرای این روش در نظر گرفت اما به هر حال در همه آنها، روش کلی یکی است و آن این است که صاحب نظران و متخصصان رشته ریاضی هستند که نقش اصلی و اساسی را در تعیین استاد نمونه ریاضی کشور ایفا می کنند. آیا حقیقتا برای انتخاب استاد نمونه ریاضی کشور، این روش نزد عقل مقبول است یا این روش که همه مردم از بی سواد و باسواد، دانشگاهی وغیردانشگاهی، متخصص و غیرمتخصص، و خلاصه هر قشری جمع شوند و رأی بدهند که استاد نمونه ریاضی کیست؟

در مورد تعیین ولی فقیه هم ماهیت کاری که می خواهد انجام بگیرد این است که می خواهیم فقیه نمونه و برتر را انتخاب کنیم؛ فقیهی که در مجموع، از حیث سه ویژگی فقاهت، تقوا و کارآمدی در مقام مدیریت جامعه، شایسته تر و اصلح از دیگران باشد. سؤال این است که راه انتخاب چنین فقیهی کدام است و چه کسی صلاحیت دارد نظر بدهد این فقیه برتر و اصلح کیست؟ آیا راه درست و منطقی آن این است که این مسأله را به رفراندوم عمومی بگذاریم و با انجام یک انتخاب سراسریی، مستقیما از همه مردم نظر بخواهیم؟ یا این که روش صحیح و علمی این کار آناست که به متخصصان مربوطه، که در این جا همان فقها هستند، مراجعه کنیم و از آنان بخواهیم شایسته ترین فرد برای تصدی این مقام را از میان خودشان انتخاب کنند؟ اگر در تعیین استاد

نمونه ریاضی کشور، مراجعه به آرای عمومی و برگزاری انتخابات روش صحیحی نیست (که نیست) بلکه باید اساتید ریاضی کشور در این باره نظر بدهند، برای تعیین فقیه نمونه و اصلح نیز راه معقول و درست این است که فقها نظر بدهند کدام فقیه از دیگران شایسته تر است و مراجعه به آرای عمومی و رأی مستقیم مردم، در این مسأله نمی تواند ملاک باشد. و آن چه که در حال حاضر در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز وجود دارد و عمل می شود همین است که تعیین رهبری و ولیّ فقیه بر عهده مجلس خبرگان است؛ خبرگانی که همگی آنان اهل فقه و فقاهتند و سالیان متمادی در این رشته کارکرده و عمر خویش را صرف نموده اند.

اما این خبرگانی که در نهایت می خواهند ولیّ فقیه را معیّن کنند خودشان به دو طریق ممکن است انتخاب شوند. یکی این که در هر شهری که چند فقیه وجود دارد آنان از میان خودشان یک نفر را که شایسته تر می دانند معرفی می کنند و در مرحله بعد در سطح استان چنین انتخابی صورت بگیرد و در نهایت عدّه ای به این ترتیب برای مجلس خبرگان معرفی شوند. راه دیگر این است که در هر استان یا در هر شهری، این افراد را از طریق انتخابات عمومی تعیین کنیم زیرا با توجه به این که معمولاً تعداد فقها و افرادی که در حدّ اجتهاد باشند زیاد نیست وگاهی در یک شهر حتی یک نفر هم که در این حدّ باشد یافت نمی شود، لذا درست است که عموم مردم خودشان متخصص در فقه و اجتهاد نیستند اما با توجه به این که تعداد

این افراد در هر شـهر یا هر اسـتان بسـیار انـدک است می توانند با کمی تحقیق و پرس و جو بفهمند چه فرد یاافرادی شایسـتگی بیشتری از دیگران دارند. نظیر این که بخواهیم بهترین متخصص قلب را در یک شهر یا یک استان پیدا کنیم که گر چه خودمان متخصـص قلب نیستیم امـا می توانیم بـا مراجعه به پزشـکان و متخصـصان و تحقیق از راه بیمـارانی که به آنها مراجعه کرده انـد، مشکل را حلکنیم.

بنابراین معلوم گردید که برای مشـخّص شدن و تعیین رهبر و ولیّ فقیه، از بین دو راه کار، یکی مراجعه مسـتقیم به آرای مردم و دیگری تعیین توسّط خبرگان، راهکار منطقی و علمیِ قابل دفاع همین راهکار دوّم یعنی تشـخیص و تعیین توسّط خبرگان واجد صلاحیت است.

براساس آیات و روایات متعدد و ادله عقلی ولایت و رهبری جامعه اسلامی در زمان غیبت امام معصوم(ع) بر عهده فقهای جامع الشـرایط قرار داده شده و آنها برای ولایت از جانب خداوند به صورت عام منصوب شده اند اما تشـخیص این موضوع که کدام یک از فقهاواجدالشرایط، نسبت به بقیه دارای برتری و افضیلت در سایر شرایط می باشد بر عهده مردم می باشد که گاهی مردم بـدون واسـطه آن فقیه اعلم و افضـل را تشـخیص می دهنـد و گاهی با واسـطه یعنی توسط خبرگان. در قانون اساسـی جمهوری اسـلامی ایران در اصـل یکصـد و هفتم چنین آمـدهاست: «پس از مرجع عالیقـدر تقلیـد و رهـبر کـبیر انقلاب جهـانی اسـلام و بنیانگـذار جمهوری اسـلامی ایران حضـرت آیت الله العظمی امـام خمینی که از طرف اکـثریت قـاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند، تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است. خبرگان رهبریدرباره همه

فقهای واجدالشـرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم بررسـی و مشورت می کنند هرگاه یکی از آنان را اعلم به احکام و موضوعات فقهی یا مسائل سیاسـی و اجتماعی یا دارای مقبولیت عامه یا واجـد برجسـتگی خاص در یکی از صـفات مـذکور در اصـل یکصـد و نهمتشـخیص دهنـد او را به رهبری انتخـاب می کننـد... رهبر منتخب خبرگـان، ولایت امر و همه مسؤولیت های ناشی از آن را بر عهده خواهد داشت»، (آیت الله جوادی آملی، ولایت فقیه).

بنابراین از نظر شـرعی ولی فقیه از سوی خداونـد نصب شـده است ولی تحقیق عملی حکومت او در متن جامعه از طریق انتخاب غیرمستقیم مردم انجام می گیرد.

اگر حکومت و حاکمیت اسلامی خواسته مردم است اگر راءی و ایده مردم عوض شد حاکمیت اسلامی چه جایگاهی پیدا می کند؟

پرسش

اگر حکومت و حاکمیت اسـلامی خواسـته مردم است اگر راءی و ایده مردم عوض شد حاکمیت اسلامی چه جایگاهی پیدا می کند؟

پاسخ

نکته ای که در این جـا لازم به ذکر می باشـد، جایگاه مردم در ارتباط با تشـکیل حکومت اسـلامی است. اما قبل از پرداختن به آن بایـد تـوجه شـود در این جـا مراد از مشـروعیت، مشـروعیت به مفهوم مقبولیت (agreement) و مـورد رضـایت مردم در حوزهجـامعه شناسـی سیاسـی نمی باشـد بلکـه منظـور مشـروعیت بـه مفهـوم حقـانیت (truthability) در برابر غصـب (usurpation) یعنی ناحق بودن حکومت در حوزه فلسـفه، کلام، حقوق سیاسـی می باشـد. بر اساس آیات و روایات متعـدّد مشروعیت حاکم اسلامی(اعم از ائمه اطهار در زمان حضور و ولی فقیه در عصر غیبت) وابسته به رأی و رضایت مردم نمی باشد بلکه رأی و رضایت کمك و همدلی مردم باعث به وجود آمدن و تحقق حکومت اسلامی می شود حضرت امیر(ع) می فرماید: «لولا حضور الحاضـر وقیام الحجه بوجود الناصر... لالقیت حبلها علی غاربها» ؛ اگر حضور بیعت کنندگان نبود و با وجود یاوران حجّت بر من تمام نمی شد...رشته کار [حکومت] را از دست می گذاشتم، (نهج البلاغه، خطبه سوم).

همچنین می فرماید: «لا رأی لمن لا یطاع» ؛ کسی که فرمانشپیروی نمی شود رأیی ندارد (نهج البلاغه، خطبه ۲۷).

این سـخنان همگی بیـانگر نقش مردم در پیـدایش و تثبیت و کارآمـدی حکومت الهی، خواه حکومت رسول الله(ص) و امامـان معصوم(ع) و خواه حکومت فقیه در زمان غیبت است. حکومت اسـلامی بر اراده تشـریعی الهی اسـتوار است و رأی خدا در همه جـا مطـاع است و اعتبـار رأیمردم تا وقتی است که با دین تنافی نداشـته باشـد. بر اساس این مبانی مشـروعیت، دینی محور است. البته اگر چه مقبولیت

مردمی با مشروعیت الهی، تلازمی ندارد اما حاکم دینی حق استفاده از زور برای تحمیل حاکمیت خویش را ندارد. اگر نفوذ کلمه حاکمیت ولی فقیه از دست برودمشروعیتش از دست نمی رود، بلکه تحقق حاکمیت با مشکل مواجه می گردد. که به حمد الله این فرض در زمان ما واقع نشده است.

در هر صورت بعد از تشکیل حکومت اسلامی اگر خدای ناکرده اکثریت مردم دیگر تمایلی به ادامه حکومت نداشته باشند؛ باز هم حفظ آن بر همه حتی اقلیت واجب است زیرا حکومت اسلامی همچنان دارای مشروعیت می باشد لذا باید تمامی امکانات و ابزارها و زمینه هایفراهم سازی مقبولیت مردمی را برای کارآمدی حکومت و تثبیت دوام و استمرار حکومت اسلامی به کار گیردن، ریشه های نارضایتی مردم را شناسایی و در صدد حل آن برآیند. ولی اگر این امر محقق نشد و حکومت اسلامی نتوانست آن حد و نصاب از مقبولیت را که برای ادامه حفظ وبقای حکومت لازم می باشد بدست آورد و یا منجر به کشتار خونریزی و خلاصه مفسده عظیمی در این مرتبت باشد که موجب رضایت شارع نباشد، تکلیف ساقط می شود. بنابراین با توجه به این راه کار ارائه شده و با تفکیک مشروعیت از مقبولیت و نقش مردم در مقبولیت و کارآمدیحکومت، مشروعیت آن هیچ گونه تناقض پیش نمی آید.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱. جوادی آملی، ولایت فقیه، ص ۴۹۰

۲. نبی الله ابراهیم زاده آملی، حاکمیت دینی، ص ۷۴

۳. کتاب نقد شماره ۷، آیت الله مصباح یزدی، حکومت و مشروعیت، ص ۵۴

۴. محمدهادی معرفت، جامعه مدنی، ص ۷۱

لطفاً بفرمائید تفاوت دموکراسی و ولایت فقیه چه می باشد اگر کتابی هم هست معرفی بفرمائید.

پرسش

لطفاً بفرمائید تفاوت دموکراسی و ولایت فقیه چه می باشد اگر کتابی هم هست معرفی بفرمائید.

پاسخ

در بررسی نسبت دموکراسی با ولایت فقیه، متفکران اسلامی با توجه به تعریفی که از دموکراسی ارائه کرده اند، دیدگاه های متفاوتی دارند. از این رو ابتدا لازم است به صورت مختصر به بررسی مهمترین تعاریف از دموکراسی بپردازیم.

الف) تعریف دموکراسی:

دموکراسی (democracy) در لغت یعنی حکومت به وسیله مردم. این اصطلاح همچون بسیاری از مفاهیم، در علوم اجتماعی، تعریفی جامع ...م٠......نـدارد و ...Љ...□... `زیاد و معانی متفاوتی از آن ارائه شده است. به طور کلی می توان این تعاریف را در دو دسته تقسیم بندی کرد:

۱- برخی از تعاریف، دموکراسی را نوعی هدف و «ارزش» می دانند. در این تفکر دموکراسی بر مبنای اصول و ارزشهای خاص استوار است که مهمترین شاخص های آن عبارتند از:

۱/۱- نسبی گرائی: یکی از ویژگی های دموکراسی این است که به حقایقی ثابت و مطلق، به ویژه در امر قانون گذاری ایمان ندارد. به عبارت دیگر هیچ عقیده و ارزشی به عنوان حقیقت ازلی و ابدی قلمداد نمی شود و به جای اعتقاد به یک حقیقت مطلق، دموکراسی به پراگماتیسم و نسبیت عقاید و ارزشها معتقد است. در چنین نظامی قوانین ناشی از خواست انسانها و محصول عقل ابزاری است و ارتباطی به ماوراء طبیعت و وحی ندارد. نسبی گرائی در دو عرصه تنوع و چند گانگی عقاید، و تکثر سیاسی نمود پیدا می کند.(ر.ک: فلسفه سیاست، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، چاپ اول ۱۳۷۷، ص۱۳۷)

۲/۱- مشروعیت مردمی: در دموکراسی مشروعیت حکومت و قوانین مبتنی بر خواست و رضایت مردم است و

مردم قدرت و مشروعیت را به دستگاه حکومتی و رئیس حکومت می بخشند و فقط قدرتی که از مسیر اراده و خواست عمومی مردم به فرد واگذار شود مشروعیت دارد و دیگر مسیرهای انتقال قدرت رسمیت ندارد.

۲- گروه دیگر، رویکرد ها و تعاریفی است که دموکراسی را تنها مشابه یک «روش» برای توزیع قدرت سیاسی و ابزار و ساز و کاری صوری برای تصمیم گیری می دانند. دموکراسی به عنوان روش، در پی به حداقل رساندن خطاهای مدیریت جامعه و به حداکثر رساندن مشارکت مردم و کاهش دادن نقش افراد، به عنوان فرد، در تصمیم گیری های سیاسی است.

ب) دموکراسی و ولایت فقیه:

اکنون با توجه به تفکیک میان انواع دموکراسی در بررسی نسبت آن با ولایت فقیه باید گفت، ولایت فقیه و به طور کلی اسلام با دموکراسی به معنای اول (دموکراسی به معنای ارزشی) سازگاری نداشته و به هیچ وجه قابل جمع نیست. مهمترین محورهای تفاوت میان این دو عبارتند از:

۱- در نظام ولایت فقیه نسبی گرائی معرفتی و عدم اعتقاد به حقایق ثابت و مطلق، پذیرفته نیست زیرا از دیدگاه اسلامی همواره حقایق، اصول و ارزشهای ثابت و غیر متغیری وجود دارند که از سوی خداوند متعال به وسیله وحی برای هدایت جامعه انسانی فرستاده شده اند. اسلام به استناد آیات قرآن و ادله متعدد عقلی و نقلی خود را تنها دین درست بر حق می داند. آیات زیر صراحتا با مبانی ارزشی دموکراسی تناقض دارد: «ماذا بعد الحق الا الضلال؛ بعد از حق، جز گمراهی چیست؟»(سوره یونس، آیه ۳۲) و «و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه؛ و هر کس

که دینی جز اسلام اختیار کند از او پذیرفته نخواهد شد.»(سوره آل عمران، آیه ۸۵)

خلاصه آنکه در اسلام، نسبی گرائی، در عرصه عقاید مطرود است و در اسلام حقایق ثابت و ازلی فراوان وجود دارد که به عناصر ثابت و منطبق با فطرت بشری باز گشت می کنند. با این وجود به تناسب زمان و مکان احکام متغیر در چارچوب احکام و قواعد ثابت نیز وجود دارد. از سوی دیگر از دیدگاه اسلامی، پلورالیسم و تکثر گرائی سیاسی بدون تقید و پای بندی به ارزشها و مبانی اسلامی نیز که برای دستیابی به قدرت اصول اخلاق و هنجارهای جامعه را زیر پا بگذارد، کاملا مطرود است.(ر.ک: جامعه مدنی و حاکمیت دینی، عبد الحسین خسروپناه، انتشارات وثوق، چاپ اول

۲- در نظام ولایت فقیه، مشیت و اراده الهی و نصب و تعیین او، خاستگاه مشروعیت و قانونی بودن حکومت و رهبری است و این کاملاـ با مبانی ارزشی دموکراسی که رای مردم را پایه و اساس مشروعیت و قانونی بودن دستگاه حکومت و رهبری می داند در تضاد است.

۳- در نظام اسلامی، نصب و عزل رهبری فقط به دست خداست و آن کسی را که خداوند به عنوان رهبر جامعه برگزیده است (چه بی واسطه و چه با واسطه) مردم حق عزل او را ندارند، بلکه اطاعت از او بر مردم واجب و مخالفت با وی بر آنان حرام است. اما در نظام دموکراسی (ارزشی) نصب و عزل رهبری جامعه، به دست مردم یا نمایندگان آنان است.

۴- از دیدگاه دموکراسی (ارزشی) که بر مبنای سکولاریسم استوار است، هر قانونی را که مردم وضع کنند معتبر و لازم

الاجرا است و بایـد از سوی همگان محترم شـناخته شود هر چنـد بر امر نامشـروعی توافق شـده باشـد و این قطعا با اسـلام و نظام ولایـت فقیه سازگـار نیست، زیرا از نظر دین حق حاکمیت و تشـریع مختص به خـداست. «ان الحکم الا لله؛ حاکمیت فقط از آن خـداست»(سـوره یوسف، آیه ۶۷) فقـط خداونـد متعـال اسـت کـه همـه مصالـح و مفاسـد انسـان و جـامعه را می شـناسد و حق قانونگذاری و تصـمیم گیری برای انسان را دارد و انسانها باید در مقابل امر و نهی الهی و قوانین دینی، فقط پیرو و فرمانبردار بی چـون و چرا باشـند. زیرا عبودیت خداونـد، عـالی ترین درجه کمـال است و اطـاعت از فرامین الهی سـعادت آدمی را تـأمین می نمایـد. بنابراین دموکراسـی و مردم سالاری اگر به معنای ارزش رأی مردم در مقابل حکم خداونـد باشـد، هیـچ اعتباری ندارند، زیرا آنچه بایـد در مقابل آن خاضع و مطیع باشـیم، فرمان خداست نه رأی مردم.(پرسشـها و پاسخ ها، اسـتاد محمد تقی مصـباح یزدی، انتشارات مؤسـسه آموزشـی و پژوهشـی امام خمینی(ره)، چاپ ششم ۱۳۷۸، ج۱ ص۴۱) اما اگر دموکراسـی را به معنای روش بگیریم که مردم در چارچوب احکام الهی و قوانین شرعی در سرنوشت خود مؤثر باشند، چنین چیزی قطعا با اسلام و نظام ولایـت فقیه سازگـار است، زیرا در نظام اسـلامی، رأی مردم و نظر نخبگان، در برنامه ریزی و انتخاب ساختار و سازمان و روش اجرای احکام دینی می تواند آشـکارا نقش بیافریند. مضاف بر اینکه احکام شـریعت دارای حوزه های مسکوت و دارای «منطقه الفراغ» است که از قضا این عرصه ها و منطقه ها کم

هم نیستند که در آنها نیز میزان، رأی ملت و نمایندگان ملت است. پس به طور کلی هم در حوزه برنامه ریزی و شیوه های اجرای احکام دینی و هم در حوزه های مسکوت و هم در انتخاب افراد و گروه ها و سلیقه ها و ... جای کاملا فراخی برای قانون گذاری و مشورت و رقابت مردمی وجود دارد.

به این ترتیب اراده مردم و نمایندگان در محدوده شرع مقدس، معتبر خواهد بود و این امر بدیع و بی سابقه ای در نظام های سیاسی نیست، چنانکه لیبرالیسم، دموکراسی را مشروط و مقید به آموزه ها و ارزشهای خود می خواهد.(فرهنگ معاصر، عبد الرسول بیات، قم، موسسه اندیشه و فرهنگ دینی، چاپ اول ۱۳۸۱، ص۲۸۷)

آموزه های فراوانی نیز در منابع و متون اولیه اسلامی بر عنصر عقل، مشورت، برابری در برابر قانون، عدالت اجتماعی، توضیح و پاسخگوئی والیان و حاکمان به مردم و نظارت بر قدرت سیاسی و امر به معروف و نهی از منکر و ... تأکید دارند که مؤید مطالب فوق است.(ر.ك: دین و دولت، علی ربانی گلپایگانی؛ نظام سیاسی اسلام، محمد جواد نوروزی؛ فصلنامه کتاب نقد، ش۲۰و۲۱، جامعه برین، سید موسی میر مدرس؛ مجله حوزه و دانشگاه، ش۱)

در چه صورتی این قانون اساسی ایران می تواند توسط مردم تغییر یابد؟

پرسش

در چه صورتی این قانون اساسی ایران می تواند توسط مردم تغییر یابد؟

پاسخ

اگر منظور از تغییر، تغییرات جزئی و به نوعی اصلاح و بازنگری برخی اصول قانون اساسی است، باید گفت که خود قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در اصل یکصد و هفتاد و هفتم، چنین مسأله ای را پیش بینی و راه کارهای قانونی آن را معین نموده است. براساس این اصل بازنگری در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، در موارد ضروری به ترتیب زیر انجام می گیرد:

مقام رهبری پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام طی حکمی خطاب به رئیس جمهور موارد اصلاح یا تتمیم قانون اساسی را به شورای بازنگری قانون اساسی با ترکیب زیر پیشنهاد می نماید:

۱. اعضای شورای نگهبان، ۲. رؤسای قوای سه گانه ۳. اعضای ثابت مجمع تشخیص مصلحت نظام ۴. پنج نفر از اعضای مجلس خبرگان رهبری ۵. ده نفر به انتخاب مقام رهبری ۶. سه نفر از هیأت وزیران ۷. سه نفر از قوه قضائیه ۸. ده نفر از نمایندگان مجلس شورای اسلامی ۹. سه نفر از دانشگاهیان.

مصوبات شورا پس از تأیید و امضای مقام رهبری باید از طریق مراجعه به آراء عمومی به تصویب اکثریت مطلق شرکت

کنندگان در همه پرسی برسد.

بنابراین براساس این اصل مردم با شرکت در همه پرسی می توانند در تغییر و اصلاح برخی اصول قانون اساسی مؤثر باشند. البته همچنـان که ذیـل این اصـل بیـان می دارد، محتوای اصـل مربوط به اسـلامی بودن نظـام و ابتنای کلیه قوانین و مقررات براساس موازین اسلامی و پایه های ایمانی و اهداف جمهوری اسلامی ایران و جمهوری بودن حکومت و ولایت امر

و امامت امت و نیز اداره امور کشور با اتکاء به آراء عمومی و دین و مذهب رسمی ایران تغییرناپذیر است.

اما اگر منظور از تغییر، تغییر کل قانون اساسی است باید گفت که این در صورتی است که نظام اسلامی مقبولیت مردمی خویش را در نزد اکثریت مردم از دست بدهد و مردم با تغییر نظام قانون اساسی دیگری تدوین کنند.

صحیح نیست که مردم خود فردی را به عنوان رهبر برای خود برگزینند هر چند آن فرد از نظر آنان زاهد و پرهیزکار باشد زیرا ممکن است در نظر خداوند چنین نباشد و رهبر باید از طرف خدا تعیین گردد. (مهدی موعود، ترجمه جلد ۲۵ بحارالانوار حضرت مهدی(عج))

پرسش

صحیح نیست که مردم خود فردی را به عنوان رهبر برای خود برگزینند هر چند آن فرد از نظر آنان زاهد و پرهیزکار باشد زیرا ممکن است در نظر خداوند چنین نباشد و رهبر باید از طرف خدا تعیین گردد. (مهدی موعود، ترجمه جلد ۲۵ بحارالانوار حضرت مهدی(عج))

پاسخ

این روایت از روایاتی است که با آنها استناد می شود که ولی فقیه انتصابی است نه انتخابی؛ با عبارت دیگر باید امام و رهبر جامعه منصوب باشد. یا به نصب خاص، همانند نصب الهی درباره پیامبر اکرم(ص) و ائمه اطهار(ع) یا نصب امام زمان چهار نواب خاص را یا به نصب عام که ائمه، فقها واجد شرایط را به عنوان حاکم اسلامی منصوب می فرمایند «فانی قد جعلته علیکم حاکما» پس مردم نمی تواند هر کس را که دلشان خواست به عنوان رهبر انتخاب کنند بلکه باید نصب الهی درباره وی باشد نصب خاصی، یا نصب عام و روشن است در زمان غیبت امام(ع) ما ناچاریم به فقها که به نصب عام الهی منصوب شده اند مراجعه کنیم.

دو نوع نظم وجود دارد ۱)نظم استبدادی ۲)نظم اسلامی

اشاره

اگر زمانی در جامعه اسلامی نظم اسلامی که همان متعهد بودن به سفارشات اسلام است رعایت نشود آیا برای سر و سامان دادن اوضاع کشور و جلوگیری از ظلم و بی عدالتی ها می توان نظم استبدادی را حاکم کرد ؟

پرسش

دو نوع نظم وجود دارد ۱)نظم استبدادی ۲)نظم اسلامی

اگر زمانی در جامعه اسلامی نظم اسلامی که همان متعهد بودن به سفارشات اسلام است رعایت نشود آیا برای سر و سامان دادن اوضاع کشور و جلوگیری از ظلم و بی عدالتی ها می توان نظم استبدادی را حاکم کرد ؟

پاسخ

سؤال شما از جنبه های مختلف قابل بررسی و تأمل است؛ البته مسلم است هیچ جامعه ای بدون نظم و حکومتی که نظام جامعه را سر و سامان دهد، نمی تواند دوام و بقاء داشته باشد، به فرموده امام علی(ع) «لابد لناس من امیر بر او فاجر» (نهج البلاغه، خطبه ۴۰). که دلالت بر ضرورت وجود حکومت - به عنوان عنصری که نظامات مختلف اجتماع انسانی را سامان می دهد - دارد. بنابراین اصل ضرورت وجود نظم در هر جامعه ای امری مسلم و غیر قابل انکار است. اما این که این نظم باید براساس چه الگو و آموزه هایی باشد و منشأ آن چیست؟ به نظام ارزشی، فرهنگی و حقوقی هر جامعه ای باز می گردد، در برخی جوامع مبنای این نظم انسانی (برخواسته از آداب و سنن و یا قرارداد اجتماعی) است اعم از حکومت های فردی یا حکومت های دموکراتیک و در برخی جوامع الهی است.

در جامعه اسلامی ما براساس فرهنگ جامعه و با الهام از آموزه های دینی، از نوع دوم یعنی الهی است که بر این اساس حکومتی دینی شکل گرفته و در راستای عمل به آموزه های اسلامی، ساختارهای سیاسی، حقوقی، فرهنگی و اقتصادی خود را تنظیم و در این مسیر به پیش می رود و البته در کنار

کارکردهای مثبت برخی ناکامی ها و کاستی ها نیز وجود دارد. حال به صرف وجود برخی مشکلات و معضلات نظیر فساد، فقر و تبعیض و بی عدالتی در بخش هایی از جامعه، آیا می توان دست از نظم الهی و حکومت دینی منطبق بر آن کشید و سراغ نظم استبدادی و غیر الهی رفت؟ مسلما ارائه پاسخی دقیق به این موضوع، نیازمند شناخت شرایط موفقیت حکومت دینی و نهایت انتظاری که می توان از آن در اصلاح جامعه داشت می باشد و با توجه به این دو موضوع می توان حکم صحیحی در ارتباط با سؤال بیان کرد. زیرا مسلما صرف وجود حکومت دینی که متضمن مکانیسم های دقیق برای جلوگیری از مفاسد و.. باشد، برای اصلاح و سلامت جامعه کافی نیست».

بررسی های تاریخی و تجارب حکومت های مختلف، صحت این مسأله را مشخص می سازد. توضیح آن که هر چند وجود رهبری الهی، قوانین جامع و نظام سیاسی منبعث و برگرفته شده از دین که تمام اجزا و شرایط آن مطابق با دین اسلام بوده و برای تأمین نیازهای مادی و معنوی و سعادت دنیوی و اخروی افراد ضروری است ولی این مهم در صورتی در جامعه فایده بخش است که سایر شرایط و زمینه های لازم (از قبیل وجود منابع انسانی مورد نیاز، کارگزاران و مدیرانی صالح، مردمی وفادار و همیشه در صحنه، کفایت منابع مادی و اقتصادی و...) مهیا بوده و به علاوه موانع و مشکلات (از قبیل تهدیدات خارجی و تهاجمات نظامی و فرهنگی، محاصره های اقتصادی و سیاسی و نظامی، بدعت ها و سنت های غلط، دنیاگرایی تجمل پرستی و...) وجود نداشته باشد؛ وگرنه هرگز آن

حکومت دینی در اصلاح کامل جامعه موفق نخواهد بود. این موضوع درباره حکومت امیرالمؤمنین(ع) نیز مطرح است.

حضرت علی(ع) از سوی خداوند متعال به عنوان ولی جامعه اسلامی و هم تراز پیامبر اکرم(ص) معرفی شده و هیچ در حقانیت و مشروعیت حکومت ایشان وجود ندارد. در قرآن کریم ابلاغ ولایت ایشان به وسیله پیامبر اکرم(ص)، موجب اکمال دین و اتمام نعمت و راضی بودن به دین اسلام دانسته شده است. (مائده، آیه ۳) اما با نگاهی به تاریخ پنج ساله حکومت مولای متقیان و اوضاع اجتماعی حاکم بر آن دوران، روشن می شود که موانع زیاد فراروی آن حضرت بوده است.

جنگ های داخلی صفین، جمل و نهروان، تهدیدات دشمنان خارجی، کمبود نیروی انسانی توانمند و تربیت یافته، کثرت مشکلات، گستردگی بدعت ها و سنت های فاسد و آلودگی های مزمن اجتماعی، تغییر چارچوب نظام ارزشی و... تنها گوشه ای از مشکلات ایجاد شده در حکومت عدل امام علی(ع) است. دنیاگرایی مردم، خیانت و یا نافرمانی برخی کارگزاران و فرماندهان آن حضرت و... از مسائل بودند که آن حضرت در تمام دوران حکومت خود با آن روبه رو بودند؛ ولی در همان حال آن حضرت شایسته ترین فرد برای حکومت و زمامداری جامعه اسلامی در اوضاع آن روز بود و این نابسامانی ها هیچ گاه تردیدی در اصل مشروعیت ولایت آن حضرت ایجاد نمی کند.

حال آیا می توان بدلیل وجود آن مشکلات، حکومت امام علی(ع) را نالایق و ناکارآمد معرفی کرد و یا این که این مشکلات را به اصل حکومت آن حضرت ربط داد و ادعا کرد که باید حکومت دینی و نظم اسلامی را کنار گذاشت؟ و سراغ حکومت سکولار و نظم استبدادی رفت؟ در هر صورت برای

حـل اساسـی این شـبهه لازم است، فلسـفه اصـلی و اهـداف تشـکیل حکومت اسـلامی و نهـایت چیزی که می توان از حکومت اسلامی انتظار داشت، مشخص نمود. بر این اساس مهم ترین فلسفه و اهداف تشکیل حکومت اسلامی عبارت است از:

۱. اسـتقرار توحیـد و خـداپرستی در زمین و رهانیـدن مردم از بنـدگی و فرمانبرداری غیر خـدا: «و لقد بعثنا فی کل امه رسولاً ان اعبـدو الله و اجتنبوا الطاغوت...». روشن است تحقق این هـدف بسـیار خطیر و بزرگ، نیازمند سازمان و قدرت سیاسـی اجتماعی است.

۲. رشـد و تعـالی علمی، فرهنگی و تربیتی انسان ها و رهایی و.... آنان از نادانی و جهل. «هو الـذی بعث فی الامیین رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکّیهم و یُعلّمهم الکتاب و الحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلالٍ مبین»، (جمعه، آیه ۲).

۳. آزادسـازی و رهایی توده های مردم و انسان های مستضـعف از چنگال ظالمان و سـتمگران و از زنجیرهای اسارت و بردگی: «... و یضع عنهم اصرهم و الاغلال التی کانت علیهم...»، (اعراف، آیه ۱۵۷).

۴. برپایی جامعه نمونه و مدینه فاضـله آرمانی از راه اقامه قسط و عدل اسلامی: «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط...»، (حدید، آیه ۲۵).

۵. اجرای کامل قوانین آسمانی اسلام با تمام ابعاد آن (اعم از قوانین اقتصادی، حقوقی، اجتماعی، سیاسی، نظامی و...).

پس فلسـفه تشکیل حکومت، تأمین نیازهای مادی و معنوی و فراهم نمودن زمینه و بستر رشد و تکامل انسان و در نتیجه سعادت و خوشـبختی او در دنیا و آخرت است. حکومت اسـلامی موظف است، با تمامی امکانات و در حد توان خود، زمینه های کمال انسان ها را فراهم

نموده، زمینه های فساد را از میان بردارد. اما آیا اینکه با فراهم بودن تمامی این زمینه ها و بسترسازیها، همه افراد جامعه اصلاحِ خواهند شد، در جواب می توان به این آیه اشاره کرد که: «انّ الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم...؛ هیچ قومی را تغییر نمی دهد؛ مگر آنان حال خود را تغییر دهند»، (رعد، آیه ۱۱).

بر مبنای این اصل مهم هرگونه تغییری در سرنوشت انسان ها و اصلاح یا انحطاط اجتماعی و فردی یک جامعه، منوط به خواست و اراده انسان است. افراد یک جامعه، زمانی به طور کامل اصلاح می شوند که بر اساس اراده، گزینش و کنش اختیاری خود بتوانند از شرایط محیطی که به برکت حاکمانی عادل و الهی، قوانین به احکام و ارزش ها و معارف اسلامی به وجود آمده استفاده کنند و راه تعالی و تکامل خود را در پیش گیرند. بنابراین وجود حاکمانی الهی و سایر شرایط محیطی (قوانین اسلامی، تأمین نیازهای مادی و رفاه، امنیت و...) هر چند در روند تکاملی و اصلاح جامعه امری کاملاً ضروری و لازم است؛ اما به هیچ وجه کافی نیست؛ بلکه اراده و گزینش و کنش اختیاری خود افراد یک جامعه نیز، شرط دیگر این مجموعه است. از این رو شاهدیم که در طول تاریخ، با این که پیشوایان الهی (مانند پیامبر اکرم(ص) و ائمه معصومین(ع) در جامعه بوده اند و تمام شرایط و زمینه های رشد و تعالی برای مردم فراهم بوده است؛ اما چون همه افراد آن جامعه، به چنان درک و شناختِ عمیق نرسیده بودند، که اصلاح کامل و فراگیر در جامعه محقق نشد.

به عنوان نمونه در مورد جامعه

کنونی ما و وجود برخی مفاسد باید گفت که: امام علی(ع) می فرمایند: «لابد لناس من امیر بر او فاجر» و اگرنه جامعه بدون حکومت، سر از آثار منفی و هرج و مرج در می آورد.

ثانیا، بر اساس آیات و روایات و ادله عقلی متعدد، در زمان غیبت امام معصوم(ع)، ولی فقیه جامع الشرایط جانشین امام معصوم(ع) بوده و موظّف به تشکیل حکومت اسلامی و اجرای قوانین و مقررات اسلامی، پیاده نمودن ارزش های الهی، تأمین نیازهای مادی و رفاهی و فراهم نمودن زمینه های رشد و تکامل جامعه است.

ثالثا، همان طور که پیشوایان معصوم ما، هرگز مدعی اصلاح کامل جامعه نبودند؛ هیچ یک از مسؤولان جامعه اسلامی ما نیز هرگز چنین ادعایی را ندارند و نخواهند داشت. البته آنان موظف اند زمینه های اصلاح جامعه را فراهم آورند؛ اما تا زمانی که خودِ افراد جامعه اراده نکنند، این برنامه عملی نخواهد شد. از این رو باید با دیدی منطقی و واقع بینانه به ریشه یابی علل اصلی مفاسد پرداخت و با قضاوتی عجولانه مشکلات را به عهده حکومت دینی نیانداخت زیرا مسأله مفاسد اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و... به هیچ وجه منطبق با تعالیم دینی مقدس اسلام و اصول و ارزش ها و آرمان های نظام جمهوری اسلامی نبوده و همواره یکی از دغدغه های مسؤولین نظام خصوصا مقام معظم رهبری بوده است.

معظم له مکررا نارضایتی خود را از این مسأله ابراز داشته و از متولیان امر خواستار رسیدگی جدی برای حل این معضل شده اند زیرا تداوم نظام و انقلاب اسلامی نیز وابسته به اصلاح ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه و مبارزه با مظاهر فساد و پیوند، همراهی و محبت بین مردم و

مسؤولین اداره کننده نظام می باشد.

اما در ریشه یابی این مفاسد از منظر جامعه شناختی مهمترین دلایل وجود این موضوع عبارتند از:

۱- ادامه و بقای فرهنگ فاسد و منحوس ۲۵۰۰ ساله پادشاهی در ایران از قبیل رشوه خواری، پارتی، روابط را مقدم بر ضوابط دانستن، استبداد رأی جاه پرستی و سلطه پذیری و... .

۲- عدم تثبیت ارزش های اسلامی و قانون گرایی و پایبندی به ضوابط در حدی که مسؤول یا مدیر اداره خودش را خدمتگزار بداند نه سوار بر مردم و... که این خود ناشی از عوامل مختلفی از قبیل: فقدان برنامه ای جامع و همه جانبه برای تربیت، آموزش و توجیه آنان، کم کاری یا بعضا عملکردهای غلط نهادهای فرهنگی کشور، سردر گمی مسؤولان امور فرهنگی و عدم ارائه برنامه منسجم فرهنگی، فقدان اجماع نظر دولتمردان در کیفیت برخورد با این مسأله و... می باشد.

۳- عدم تصفیه کامل افراد در سطوح پایین بعد از وقوع انقلاب از یک سو و رعایت ننمودن مسائل اصیل اسلامی از قبیل: لیاقت و شایستگی، تعهد و تقوا، تجربه و مهارت و تخصص و... در گزینشها چنانچه حضرت علی (ع) در عهد نامه خود به مالک اشتر می فرماید: «ثم انظر فی امور عمالک فاستعملهم اختیارا و لاتولهم محاباه و اثره فانهما جماع من شعب الجور و الخیانه و توخ منهم اهل التجربه و الحیاء من اهل البیوتات الصالحه والقدم فی الاسلام المتقدمه...؛ در امور و کارهای کارمندان و کارگزاران خود دقت کن و پس از اینکه آنها را امتحان نمودی به کار بگمار و در تعیین آنان چنین کن: قبل از این که آنها را به کاری بگماری آنان را مورد آزمایش و امتحان

قرار بده به خاطر تمایل خاص به شخصی کسی را به کاری منصوب مکن خود سرانه و بدون مشورت و یا استبداد رأی آنها را به کار مگمار زیرا اینگونه انتخاب و منصوب نمودن یعنی از روی تمایل شخصی و بدون مشورت و آزمایش خود ستمگری و ظلم و خیانت است و برای انتخاب کارمندان و کارگزاران دولت اینگونه افراد را انتخاب نما افرادی که اهل تجربه هستند و در کشاکش کارها ساخته و پرداخته شده اند اهل شرم و حیاء و عفت هستند از خاندانهای پاک دامن و صالح باشند سابقه و حسن سابقه آنها در اسلام بیش از دیگران باشد...»، (نهج البلاغه، نامه ۵۳) و از طرف دیگر ضعف در بازرسی نظارت، حراست و مراقبت دولتی، حضرت آیت الله خامنه ای می فرمایند: «باید در گزینش کارمندان دولت دقت لازم صورت گیرد و به دنبال گزینش خوبان نظارت بر کار آنان نیز ضرورت است چون مقام و قدرت غالبا اخلاق و رفتار مسؤولان را تغییر می دهد بنابراین اگر بعد از گزینش حتی افراد پارسا و کاردان از بالا بر عمل کرد آنان نظارت دقیق نشود ممکن است به تدریج تغییر رویه داده و به سبب سستی در انجام وظیفه، موجب بی اعتمادی ملت نسبت به دستگاه حکومت اسلامی شوند. لذا نظام انقلابی در چگونگی انجام امور توسط کارگزاران و مسؤولان باید نظارت مستمر به کار آنان داشته باشد.» (فجر انقلاب در بهار قرآن ص ۲۰۳و ص ۲۰۵).

۴- تهاجم فرهنگی و تغییر ارزشها پس از دوران دفاع مقدس مانند با ارزش شدن پول، شهرت، مدرک گرایی، رفاه طلبی، و تجمل پرستی و... .

۵- اجرا نشدن امر به معروف

ونهی از منکر یا نظارت ملی و همگانی که در روایات متعدد ضامن حفظ و سلامت جامعه و اجزاء اداری و... می باشد حضرت علی(ع) در بستر شهادت به فرزندان خویش امام حسن و امام حسین(ع) چنین سفارش می نمایند «امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که در این صورت اشرار شما بر شما حاکم می شوند سپس شما برای دفع آنها دعا کنید اما دعای شما اجابت نمی شود»، (نهج البلاغه، نامه ۴۷) و در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز این فریضه الهی در اصل هشتم در سه قسم مردم نسبت به یکدیگر دولت نسبت به مردم ومردم نسبت به دولت در نظر گرفته شده هر چند متأسفانه راهکارها عملی شده این فریضه مهم و اساسی در جامعه تبیین و اجرا نشده است.

۶- وجود مشکلات و نارسایی های اقتصادی، ناکافی بودن درآمدها، وجود تورم و خلاصه عدم تأمین نیازهای معیشتی و رفاهی کارمندان.

۷- پس از دوران دفاع مقدس و آغاز دوران بازسازی کشور، مدلی برای توسعه اقتصادی و اجتماعی در پیش گرفته شد که این مدل موجب بروز تضادهای ارزشی و فاصله گرفتن جامعه از شاخص های مطلوب گردید. به گونه ای که توسعه نتایج عکس خود را ظاهر ساخت و فاصله ها را تشدید نمود و باعث تغییر ارزش ها و با ارزش شدن پول و ثروت در نزد افراد جامعه گردید.

با توجه به عوامل فوق و عوامل دیگری از این قبیل می توان به این نتیجه رسید که: تحت شرایط کنونی ایران، وقتی که پول و ثروت با ارزش شود و از یک طرف در انسان ها نیاز به انواع کالا به وجود آید و هم زمان درآمدشان کاهش یابد

و در نتیجه انسان ها نیاز شدید به پول داشته باشند و از طرف دیگر امکانات برایشان فراهم نباشد و همه راه های مشروع بسته باشد و سیسم کنترل درونی (مذهب) آنها و سیستم کنترل بیرونی (نظارت دستگاه های مربوطه، امر به معروف و نهی از منکر) ضعیف باشد، آنها برای ارضاء نیازهایشان به راه های نامشروع از قبیل رشوه خواری، پارتی بازی و... روی می آورند، بنابراین هم چنان که ملاحظه می نمایید این چنین نیست که علت مفاسد در جامعه با حکومت دینی مرتبط باشد، بلکه مسأله بسیار ریشه ای تر و حل کامل آن نیز راه کارهای مناسب و بسیار دقیق، آن هم در طولانی مدت می طلبد، اما ما با شما موافقیم که باید در صدد اصلاح و رفع کامل مفاسد بود. در هر صورت باید به ریشه های آن پرداخت و امید می رود ان شاءالله با انجام اصلاحات اقتصادی، اجتماعی، اداری و... به هیچ وجه شاهد این گونه ناهنجاری ها و تخلفات در جامعه اسلامی نباشیم.

عواملی که می توانند در دستیابی به هدف فوق نقش مهمی ایفا نمایند عبارتند از:

۱- حاکم شدن ارزش های الهی خصوصا در سایر مراتب و رده بندی های بدنه اجرایی نظام از مسؤولین گرفته تا رده های پایین (نظارت درونی).

۲- حل شدن مشکلات اقتصادی و معیشتی کارکنان و...

۳- نظارت دقیق و قاطع نسبت به عملکردهای کارکنان و مأموران و... (نظارت بیرونی) و برخورد با متخلفین.

۴- همکاری مردم با مسؤولین و به وجود آمدن یک نوع عزم ملی در مبارزه با مفاسد اداری از قبیل رشوه خواری، پارتی بازی و... با ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر و برخورد با افراد متخلف.

۵- وحدت و همدلی میان جناح های سیاسی و مسؤولان قوای سه گانه و سایر دستگاه های دولتی و بسیج

کلیه امکانات برای برخورد با این گونه مسائل و حل ریشه ای آنان.

البته بحمدالله در کنار این مشکلات نظام اسلامی ما دستاوردهای بسیار مثبتی در زمینه های مختلف سیاسی، اقتصادی، علمی، فرهنگی و... اجرای آموزه ها و فرامین الهی داشته و جهت گیری کلی نظام و مسؤولین آن در این راستا شکل گرفته و به پیش می رود و امید می رود با همکاری و هماهنگی تمامی مسؤولان و قوای سه گانه، شاهد جامعه ای هر چه اسلامی تر و منطبق با آرمان های نظام اسلامی باشیم. بنابراین اگر موضوع سؤالی شما را بخواهیم با نظام اسلایم ایران و شرایط کنونی تطبیق بدهیم، قطعا پاسخ منفی است و به دلیل وجود برخی بی عدالتی ها و تبعیض ها هرگز نمی توان از نظم اسلامی و حکومت دینی دست کشید، بلکه برعکس باید با تأکید هر چه بیشتر بر اجرای آموزه های دینی به اصلاح مشکلات و معضلات پرداخت و اگر منظور شما جامعه ای غیر از جامعه اسلامی ما باشد یعنی جامعه باشد که فقط ادعای نظم اسلامی و ادعای دینی ادعای دینی بودن داشته و یا این که علیرغم وجود شرایط به هیچ کدام از کار ویژه های اصلی حکومت دینی - که در فلسفه و اهداف تشکیل حکومت اسلامی گذشت - ملتزم و پای بند نباشد چنین حکومتی مشروعیت نداشته و وظیفه مردم قیام در مقابل آن و تشکیل حکومت دینی واقعی است.

در هر صورت هیچ بهانه ای برای کنار گذاشتن نظم اسلامی و حکومت دینی از صحنه جامعه و تشکیل حکومت سکولار، در هیچ فرضی وجود ندارد. لذا باید در درجه اول حکومتی دینی و منطبق بر آموزه های

دین به وجود آورد و سپس شرایط کارآمدی آن را مهیا نمود.

تفاوت مردمسالاری دینی و غربی چیست ؟

پرسش

تفاوت مردمسالاری دینی و غربی چیست ؟

پاسخ

ابتدا باید کلمات عالم پسند و جاهل پسند را معنی کرد و آنگاه درباره دیدگاه خود درباره حکومت های مردم سالار سخن گفت چنانکه قبلا عرض شده دیدگاه شما منفی است. اما با کلیات نظر شما در باره حکومت های مردم سالار موافق هستم اما مقایسه مردم سالاری غربی با مردم سالاری دینی غلط است. زیرا اولا مردم سالاری ترجمه دموکراسی است و منظور از سالاری در آن سروری و برتری و هدایت نیست. اصولا دموکراسی داعیه هدایت ندارد. پس در کاربرد واژه مردم سالاری و معنای آن باید دقت کرد مردم سالاری یعنی حکومتی مبتنی بر رأی مردم.

ثانیا مردم سالاری دینی فریب نیست و قابل مقایسه با حکومت های مردم سالار غربی نیست. بلکه نوعی اشتراک لفظ است که افرادی که دقت ندارند را گمراه می کند. در آنجایی که از الفاظ مشترک استفاده میشود باید معانی آن را دقیقا روشن کرد زیرا دنیای الفاظ و واژگان به مراتب از دنیای تصورات و معانی ذهنی ضیق تر است و دنیای معانی ذهنی از عالم حقیقت به مراتب ضیق تر است. پس باید واژگان را خوب شناخت تا در دام مغالطه اشتراک لفظی گرفتار نیاییم. که رهایی از آن بسیار مشکل است.

مردم سالاری دینی ،یعنی حکومتی که اساس و اصل آن دین است و بدنه آن مردم. حکومتی که مشروعیت خود را از دین و مقبولیت خود را از مردم می گیرد و در هر حال اگر مردم به حق روی نیاورند حق نمی تواند حکومت کند و دین به دست اشرار اسیر می شود.

پس در

حکومت دینی مردم نقش دارنـد، امـا در حـدمقبولیت . در نظـام حکومت دینی ،حکومت مشـروعیت خود را از اراده مردم نمی گیرد امـا مبتنی بر ولاـیت الهی است امـا مردم بایـد آن را بپذیرنـد و این مبتنی بر اختیـار آنهـاست که می تواننـد حق و باطل را انتخاب گر باشند.

اما اینکه گفتیـد: قرآن سالاری را به پیامبر اکرم(ص) نـداده است به چه معنی است؟ قرآن به پیامبر اکرم(ص) در مقام نبوت می فرمایـد که هـدایت مردم بـا تو نیست. وظیفه تو ابلاـغ است امـا در مقـام ولاـیت ،به ایشان ولایت تام داده است و این قابل انکار نیست. به نظر می رسد که شما معنای سالاری را اشتباه فهمیده اید و اشکال خود را بر همین بنا کرده اید.

در هر حال چنانچه در پیش عرض شـد اصل توجه شـما باید به مبانی باشد مبنای تمدن غربی بر انسان محوری و نفسانیت اسـت انسـانی که گوشت و پوست و خون است که از آن به اومانیسم و سوپر کتیونه تعبیر می شود. اما اصل و مبنا در دین مبین اسـلام خـدا و ولاـیت الله است. و حکـومت در دنیـای غرب بر اسـاس همین خـود محـوری است که فراموشـی خـدا و در پس آن خود فراموشـی و خود بیگـانگی را در بر دارد. اما حکومت در اسـلام مبتنی بر ولایت الله است مردم در حکومت مردم سالاری غربی راهی جزء رفتن به پرتگاه سـکولاریسم و نیست انگاری منفعلانه ندارنـد. اما در حکومت اسـلامی مردم در چارچوب ولایت الله ،انتخاب گر هستند و فعالانه در صحنه اجتماع حضور دارند در حکومت غربی ،مشارکت در امر شیطانی است و

در حکومت دینی،مشارکت در امر الهی است و به قول معروف،

میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است

نکته آخری که تذکر آن لازم است این است که باید واقع بین بود هدف نهایی جامعه بشری و حکومت دینی، حکومت حضرت مهدی(عج) است که در آن عدالت و معنویت و اسلام بر سراسر جهان حاکم می شود. در این حکومت همه احکام نورانی اسلام جاری می شود و هیچ منعی در جهت اجرا احکام نورانی اسلام نیست. در دعای افتتاح می خوانیم :«اللهم اظهر به دینک و سنه نبیک حتی لا یستخفی بشیء من الحق مخافه احد من الخلق؛ خدایا به واسطه و با دست او دینت را حاکم و پیروز کن و سنت پیامبرت را آشکار گردان تا چیزی از حق و حقیقت از ترس احدی از خلق مخفی نماند».

پس حاکمیت کامل دین و اسلام و عمل به همه جزئیات دستورات آن ،تنها در زمان حکومت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه و عصر پس از ظهور امکان پذیر است.

اما در دنیای امروز که حکومت دینی وصله ناجوری برای تمدن و فرهنگ غیر دینی معاصر است. و با انواع و اقسام توطئه ها و مخالفت ها مواجه است ما نمی توانیم به تمامیت مطلوب خود برسیم و باید از ساده ترین راه برای رسیدن به مطلوب خود برسیم. آنجه را مردم سالاری دینی نام نهادیم تلاشی در جهت رسیدن به وضع مطلوب است و زمینه سازی برای ظهور حضرت مهدی(عج) است. به همین دلیل است که ما احکام نورانی اسلام را در حد توان خود در جامعه پیاده می کنیم جامعه

ای که لاجرم مردم در آن نقش اساسی دارند زیرا بدون مردم نمی توان کار کرد . حتی در حکومت حضرت مهدی(عج) نیز مردم نقش دارند و چنان عقل آنها پیشرفت کرده است که جز راه حق را انتخاب نمی کنند.

چرا در حکومت اسلامی در برابر هر نهاد انتخاباتی یک نهاد انتصاباتی وجود دارد و اختیار تام به نهادهای انتخاباتی داده نمی شود. مگر نه اینکه حکومت برای مردم است. پس چرا به منتخبین مردم اختیار تام داده نمی شود.

پرسش

چرا در حکومت اسلامی در برابر هر نهاد انتخاباتی یک نهاد انتصاباتی وجود دارد و اختیار تام به نهادهای انتخاباتی داده نمی شود. مگر نه اینکه حکومت برای مردم است. پس چرا به منتخبین مردم اختیار تام داده نمی شود.

پاسخ

در نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران کلیه اجزاء نظام، نهادها و ... ، همه با واسطه یا بی واسطه منتخب از طرف مردم بوده و به صورت مستقیم یا غیر مستقیم با آراء مردم انتخاب می شوند در اصل ششم قانون اساسی می خوانیم: «در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به اتکای آرای عمومی اداره شود؛ از راه انتخابات رئیس جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی اعضای شوراها و نظایر اینها یا از راه همه پرسی از سوی دیگر قانون اساسی دو شیوه را برای عمل به اصل فوق در زمینه چگونگی انتخاب مسئولین معرفی نموده است.

۱. انتخاب مستقیم مسئولین: نظیر انتخاب رئیس جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شوراهای اسلامی

۲. انتخاب غیر مستقیم مسئولین : نظیر انتخاب مقام رهبری، اعضا هیئت دولت ، اعضای مجمع تشخیص مصلحت و ...

اما این که چرا برخی از مقامات و یا نهاد ها به صورت مستقیم و برخی به صورت غیر مستقیم انتخاب می شوند ، دارای دلایل منطقی است که توضیح آن در این مختصر نمی گنجد، یکی از مهمترین دلایل آن جنبه تخصصی داشتن برخی از این امور است که باید حتما با دقت و ظرافت خاصی توسط افراد کارشناسی و غیره صورت پذیرد.

مثلاـ انتخاب وزیران و معرفی آنان به مجلس و یا برخی سازمانها توسط رئیس جمهور بدین دلیل است که علاوه بر تخصصی بودن

تصدی هر کدام از وزارتخانه ها ، باید افرادی هماهنگ با مجموعه دولت انتخاب شوند. حال آیا می توان به بهانه انتصابی بودن هیئت وزیران و یا برخی سازمانهای دولتی در مقابل کارکرد قانونی آنان توطئه چینی کرد؟! و یا انتخاب ولی فقیه توسط خبرگان منتخب مردم صورت می پذیرد ، زیرا از نظر اسلام و قانون اساسی ، ولی فقیه باید دارای مجموعه شرایطی باشد که تشخیص آنها تنها توسط کارشناسان و متخصصین آگاه به آن شرایط می تواند انجام شود. بنابراین انتخاب غیر مستقیم رهبر توسط مردم و ازکانال خبرگان دقیق تر و مطمئن تر از انتخاب مستقیم است؛ در جمهوری اسلامی که هدف آن اداره جامعه با قوانین اسلامی است و اسلامیت نظام فقط با ولی فقیه تضمین می گردد، راه معقول و قابل اعتماد برای انتخاب بهترین فقیهی که دارای ویژگیهای رهبری است ، انتخاب توسط فقیهانی است که فقها را می شناسند. همانگونه که انتخاب بهترین استاد دانشگاه ، و یا متخصص قلب باید توسط اساتید دانشگاه یا سایر متخصصین قلب صورت پذیرد و نه توسط مردم.

و از سوی دیگر از آنجا ولی فقیه بیشترین مسئولیت را در قبال حفظ و هدایت نظام اسلامی و مصالح و منافع جامعه بر عهده دارد، قانون اساسی اختیاراتی را در راستای انجام این وظایف از طریق انتخاب فقهای شورای نگهبان ، فرماندهان عالی رتبه نظامی و انتظامی و مجمع تشخیص مصلحت و... بر عهده مقام رهبری گذاشته است.

در هر صورت این چنین نیست در برابر هر نهاد انتخابی یک نهاد انتصابی و .. باشد ، بلکه مجموعه نهادها و مقامات مستقیم با غیر

مستقیم ، منتخب مردم و متشکل از منتخبین مردم (نظیر مجمع تشخیص مصلحت) و به علاوه چنین مسئله ای در تمامی نظام های سیاسی دنیا نیز مرسوم بوده و متداول می باشد و به غیر از یک یا دو نفر مسؤول - که با واسطه یا بی واسطه توسط مردم انتخاب می شود ــ و برخی نهادهای قانونگذاری، همه مراکز و مغاصب توسط مسئول دولت به وجود می آید.

بنابراین طرح چنین موضوعات بی پایه ای از سوی دشمنان نظام اسلامی که حتی خود آنان به واهی بودن آن آگاهند ، نباید بر دانشجویان آگاه و هوشیار ما اثرمنفی داشته باشد و آنها را نسبت به مشروعیت نظام اسلامی و بخشهای مختلف آن دچار تردید و شبهه کند.

ثانیا بعد از اینکه معلوم شد که همه مسئولین عالی رتبه نظام و نهادها و ... در جمهوری اسلامی به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم منتخب مردم می باشد، طرح این مطلب «چرا به منتخبین مردم اختیار تام داده نمی شود» هیچ جایگاهی ندارد، زیرا اختیارات هر مسئولی در قانون اساسی مشخص شده است. و تمامی مسئولین جمهوری اسلامی در این چارچوب به انجام وظایف و مسئولیتهای خویش مشغولند و هیچ مسئولی نمی تواند اختیارات تام و بدون حد و مرز داشته باشد ، چون مسائلی نظیر احکام اسلامی ، مصالح جامعه ، تفکیک قوا و اختیارات سایر نهادها، محدودیتها و چارچوبهایی را برای اختیارات هر مسئولی مشخص می نماید که اگر بخواهد از آن فراتر برود نه تنها به مصالح نظام سیاسی خلل ایجاد می کند بلکه باعث می شود که به اختیارات سایر مسئولین و منتخبین

مردم نیز لطمه وارد شود.

آیا عبارت مردم سالاری دینی به این معنا نیست که شیوه حکومت فقط دموکراسی است و نظام چاره ای جز آن ندارد و ما رنگ دین را به آن زده ایم .آیا بهتر نبود از عبارت دین مردم سالار استفاده کنیم.

پرسش

آیـا عبـارت مردم سالاـری دینی به این معنـا نیست که شـیوه حکومت فقط دموکراسـی است و نظام چاره ای جز آن نـدارد و ما رنگ دین را به آن زده ایم .آیا بهتر نبود از عبارت دین مردم سالار استفاده کنیم.

پاسخ

واژه «مردم سالاـری دینی» اصـطلاح تـازه ای در گفتمـان سیاسـی دنیـاست که ــ بر خلاـف واژه هایی چون جمهوری اسـلامی، پارلمـان اسـلامی و ... که همگی ترکیب هایی هسـتند از یک مفهوم غربی به علاوه یک قیـد اسـلامی ــ در بستر مبانی سیاسـی اسـلام و متأثر از آموزه های نبوی و علوی روییـده و بر آن است تا ضـمن پاسداشت حقوق مردم در حوزه سـیاست و اداره امور جـامعه و پرهیز از الگوهـای حکومـتی استبدادی، رعـایت اصـول و مبـانی ارزشـی را بنمایـد و بـدین ترتیب نظـام اسـلامی را از الگوهای سـکولار غربی تمییز دهد. برای این منظور در حکومت اسـلامی، روش نوینی مورد توجه قرار گرفته که نه استبدادی و نه لیبرالی است. مقام معظم رهبری از این روش حکومتی به «مردم سالاری دینی» تعبیر نموده اند، (مردم سالاری دینی، سید علی فیاضی، کتاب نقد، پاییز و زمستان ۸۰، ش ۲۰ و ۲۱، ص ۴۳) و در توضیح آن می فرمایند:

«این مردم سالاـری [دینی] به ریشه های دمکراسـی غربی مطلقاً ارتباط نـدارد؛ این یک چیز دیگر است. اولاً مردم سالاری دینی دو چیز نیست؛ این طور نیست که مـا دمکراسـی را از غرب بگیریم و به دین سـنجاق کنیم تا بتوانیم یک مجموعه کاملی داشـته باشیم؛ نه، خود این مردم سالاری هم متعلق به دین است. مردم سالاری هم دو سر دارد... یک سر

آن عبارت است از این که تشکل نظام به وسیله اراده و رأی مردم صورت بگیرد؛ یعنی مردم نظام را انتخاب می کنند؛ دولت را انتخاب می کننـد؛... این همـان چیزی است که غرب ادعـای آن را می کنـد و البته در غرب این ادعا واقعیت هم نـدارد. ... این حرف متکی به نظرات و حرفهـا و دقتها و مثال آوردنهای خود برجسـتگان ادبیات غربی است ... انتخاب مردم یکی از دو بخش مردم سالاـری دینی است. مردم بـایستی انتخاب کننـد، بخواهنـد بشناسـند و تصـمیم بگیرنـد تا تکلیف شـرعی درباره آنها منجز بشود. بدون شناختن و دانستن و خواستن، تکلیفی نخواهند داشت.

سر دیگر قضـیه مردم سالاری [دینی] این است که حالا بعد از آن که من و شما را انتخاب کردند، ما در قبال آنها وظایف جدی و حقیقی داریم...»، (دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام، ۱۲ آذر ۱۳۷۹)

و در جای دیگر می فرمایند: «مردم سالاری دینی ... یک حقیقت واحد در جوهره نظام اسلامی است چرا که اگر نظامی بخواهد بر مبنـای دین عمـل کنـد بـدون مردم نمی شـود ضـمن آنکه تحقـق حکومت مردم سالاـری واقعی هم بـدون دین امکـان پـذیر نیست...»، (دیدار با اعضای شورای عمومی دفتر تحکیم وحدت، ۱۳/۱۰/۷۹)

به طور خلاصه در تبیین مفهوم مردم سالاری دینی می توان چنین بیان نمود:

مردم سالاـری دینی نـاظر به مـدلی از حکومت است که بر مشـروعیت الهی و مقبولیت مردم اسـتوار بوده و حـاکم در چارچوب مقررات الهی، حق مـداری، خدمت محوری و ایجاد بستری برای رشد و تعالی مادی و معنوی ایفای نقش می کند، (تبیین نظریه مردم سالاری دینی در قیاس با دمکراسی

غربی، محمدجواد نوروزی، چکیده مقالات همایش مردم سالاری دینی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، ۱۳۸۲، ص ۶۹) و این مدل بر دو پایه استوار است:

۱. از سویی ریشه در آموزه های وحیانی دارد.

۲. این آموزه ها را از رهگذر خواست و اراده مردم دنبال می کند.

لذا در نظام مردم سالاری دینی، نظام سیاسی بر دو رکن الهی و انسانی استوار است و این نظام با در نظر داشتن اصول اعتقادی اسلام، رابطه مردم و حکومت را تبیین می کند.

اصول مردم سالاری دینی عبارتند از:

۱. فضیلت محوری ۲. هدایت محوری ۳. حاکمیت الهی ۴. ایمان دینی، ۵. انتخاب مردمی ۶. آرمان گرایی ۷. تکلیف محوری ۸. شایسته سالاری ۹. قانون محوری ۱۰. رضایت مندی، (مردم سالاری دینی در اندیشه سیاسی مقام معظم رهبری، محسن مهاجرنیا، پیشین، ص ۶۵)

وجوه اشتراک و افتراق مردم سالاری دینی با مردم سالاری غیردینی و دموکراسی غربی عبارتند از:

الف. وجوه اشتراک:

۱. ذی حق دانستن مردم و حرمت نهادن به ملت.

۲. زمینه سازی برای مشارکت مردمی در تمام مراحل تصمیم گیری سیاسی و اجتماعی.

۳. تعیین «انتخابات» به عنوان طرق قانونی اعمال مردم سالاری،

۴. الزام به رأی اکثریت در امور اجرایی.

۵. احترام به آزادی های فردی و جمعی.

۶. توسعه همه جانبه و رشد و شکوفایی خلاقیت ها در پرتو تضارب آراء و تعامل افکار.

ب. وجوه افتراق

۱. در مردم سالاری سکولار حاکمیت ملی بطور مطلق پذیرفته می شود ولی در مردم سالاری دینی با پذیرش حاکمیت مطلق خداوند، حاکمیت ملی نسبی خواهد بود.

۲. مردم سالاری سکولار، رأی اکثریت را به صورت مطلق ملاک عمل قرار می دهد. امام مردم سالاری دینی در بعد قانون

گذاری رأی اکثریت در چارچوب شریعت پذیرفته می شود.

۳. در مردم سالاری سکولار، حاکمیت اولاً و بالذات از آن مردم است ولی در مردم سالاری دینی حاکمیت اولا و بالذات از آن خداست و حاکمیت مردم در طول حاکمیت خداوند است، نه در عرض آن.

۴. در مردم سالاری سکولار، دین صرفاً امری شخصی و مربوط به حوزه فردیست اما در مردم سالاری دینی دین حوزه فردی و اجتماعی مردم را در بر می گیرد.

۵. مردم سالاری سکولار با مردم سالاری دینی در ارائه تعریف از بشر و حقوق آن در پاره ای از موارد دیگر با هم اختلاف دارند، (مردم سالاری دینی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، حسین جوان آراسته، پیشین، ص ۱۷)

و نکته دیگر این که سه بحران در طرح نظریه مردم سالاری دینی مؤثر بوده اند:

۱. بن بست تئوریك اندیشه سیاسی غربی ۲. بن بست دمکراسی در مقام عمل ۳. بحران معنویت و دین، (محمدجواد نوروزی، پیشین، ص ۶۹)

در هر صورت «امروزه مردم سالاری دینی در نظام جمهوری اسلامی حرف نو و جدیدی است که توجه بسیاری از ملت ها ، شخصیت ها و روشنفکران عالم را به سوی خود جلب کرده است.»، (مقام معظم رهبری، روزنامه کیهان، ۲۹ آبان ۱۳۷۹)

البته منظور از جدید بودن مردم سالاری دینی، نو بودن آن در ادبیات سیاسی جهان است، اما درونمایه آن که برخاسته از دین است ریشه های عمیق و دیرین دارد.

نتیجه آن که، مردم سالاری دینی نه تنها به معنای تأیید شیوه دموکراسی نمی باشد، بلکه درست در نقطه مقابل آن می باشد، به این معنا که صرفا با ابتنای بر حاکمیت

دین اسلام و در چارچوب تعالیم آن، حاکمیت مردم بر سرنوشت سیاسی و اجتماعی شان به رسمیت شناخته می شود.

بر این اساس ما به دموکراسی رنگ دین نزده ایم بلکه این دین است که مردم سالاری را تبیین و جایگاه مردم در حکومت را برای ما مشخص می کند. از این رو چنین شیوه ای که برخواسته از تعالیم و آموزه های اصیل اسلامی است به مردم سالاری دینی تعبیر می شود و دیگر «دین مردم سالار» که آموزه های دینی را درخواست و نظر مردم منحصر نماید، معنا و مفهومی ندارد (مردم سالاری دینی ایران و لیبرال دموکراسی غرب، سید خدایار مرتضوی، فصلنامه راهبرد، تابستان ۱۳۸۲، ش ۲۸، مرکز تحقیقات استراتژیک، ص ۲۰۰).

آیا نظارت استصوابی، حق رأی مردم را از بین نمی برد و در حقیقت، دخالت دولت محسوب نمی شود؟

پرسش

آیا نظارت استصوابی، حق رأی مردم را از بین نمی برد و در حقیقت، دخالت دولت محسوب نمی شود؟

پاسخ

نظارت استصوابی شورای نگهبان، نه تنها با حق رأی مردم منافات ندارد؛ بلکه دقیقاً بر اساس خواست و اراده مردم و در راستای حفظ و صیانت از آرای آنان است. بر این اساس گفتنی است که:

یکم. این نظارت، به انتخابات ایران اختصاص ندارد و در همه کشورها به صورت های مختلف اعمال می شود. بنابراین باید همین اشکال را بر انتخابات کشورهای دیگر نیز وارد کرد.

دوّم. این نظارت، نوعی تأکید بر رأی مردم است، نه دخالت در آن؛ چون همان مردمی که در انتخابات شرکت می کنند، پیش در آن به قانون اساسی کشور و قانون انتخابات –که شرایط انتخاب شوندگان را تعیین کرده است رأی داده اند. در حقیقت مردم با رأی مستقیم به قانون اساسی و رأی غیر مستقیم به قانون انتخابات، لزوم وجود شرایط خاص در انتخاب شوندگان و تشخیص آن به وسیله شورای نگهبان را پذیرفته اند. بنابراین، شورای نگهبان وکیل مردم است تا این شرایط و صلاحیت ها را تشخیص دهد؛ نه مخالف آرای آنان. مرندی، محمدرضا، نظارت استصوابی و شبهه دور، صص ۳۸۳۰.

سوّم. اگر به بهانه اینکه نظارت استصوابی –به معنای بررسی صلاحیت ها و رد و تأیید نامزدها با آرای مردم منافات دارد، این نوع نظارت را از عهده شورای نگهبان خارج سازیم، آیا باز هم از اجرای آن به وسیله مرجع قانونی دیگری بی نیاز خواهیم شد؟ بی تردید پاسخ منفی است؛ زیرا به هر حال، انتخابات به نظارت نیاز دارد و ناگزیز در فرض مذکور، باید مانند برخی کشورها، با نظارت استصوابی وزارت کشور انجام شود. حال هرگونه بررسی

صلاحیت ها حتی از ناحیه وزارت کشور نیز، باید نادرست و منافی آرای مردم باشد. در غیر این صورت وضع قانون در باب شرایط نامزدی و ذکر اوصاف خاص در نامزدها، لغو و بیهوده است(.نیکزاد، عباس، نظارت استصوابی، ص ۳۳.)

پس اگر تشکیلاتی به نام «نظام پزشکی» در جامعه ای به فعالیت بپردازد و پس از احراز صلاحیت یک طبیب به او اجازه طبابت داه شود و از دیگری به دلیلی منطقی سلب صلاحیت شود، به این معنا نیست که جلوی انتخاب پزشک دلخواه را از مردم گرفته است؛ بلکه؛ به این معنا است که پس از احراز صلاحیت و شایستگی لازم، مردم در رجوع به پزشک دلخواه مختار هستند.

با توجه به اینکه در نظام اسلامی تنها قانون خدا معیار عمل است، دیگر چه حاجتی به مجلس قانون گذاری وجود دارد و جایگاه، نقش مجلس و حدود تأثیرگذاری آن چیست؟

پرسش

با توجه به اینکه در نظام اسلامی تنها قانون خدا معیار عمل است، دیگر چه حاجتی به مجلس قانون گذاری وجود دارد و جایگاه، نقش مجلس و حدود تأثیرگذاری آن چیست؟

پاسخ

نظام اسلامی در عین آنکه الهی است، مردمی نیز می باشد. مهندسی نظام اجتماعی و سیاسی اسلام، نه مانند نظام های استبدادی و دیکتاتورانه است که جایگاهی برای مردم و مشارکت آنان در امور باقی نگذارد و نه مانند دمکراسی های سکولار و دین گریز است که هواهای نفسانی و خواست های نفس آدمیان، جای را بر خدا تنگ کند و خود بنیاد همه هنجارها، برنامه ریزی ها و قوانین باشد.

این بدان معنا نیست که نظام اسلامی سرشتی دو گانه و دوآلیستی (Daulistic) دارد. مردم در نظام اسلامی در عرض خدا قرار نمی گیرند. در چنین نظامی منشأ حاکمیت خداوند است؛ خدایی که خالق، مالک، رب و پرورش دهنده انسان ها و دوستدار و خیرخواه مردم است. او به اراده حکیمانه خود، مردم را به مشارکت طلبیده و از آنان خواسته است که در چارچوب اصول، قوانین و هنجارهای الهی، سرنوشت خویش را در دست گیرند و در پدیدآوری نظام اسلامی و حفظ و صیانت از آن بکوشند. بنابراین مشارکت مردم –آن هم مردمی مؤمن، دین باور و دین خواه چیزی است که خداوند اراده نموده و زمینه های آن را فراهم کرده است. آموزه های دینی، نمایشگر جایگاه بلند شورا در نظام اسلامی است تا به این وسیله، مجالی فراخ برای مشارکت مردم و تضارب آرا و در نهایت رشد و بالندگی جامعه اسلامی فراهم آید.

یک. شورا در قرآن

قرآن مجید در مواردی چند، مسأله شورا، رایزنی و تضارب آرا را مطرح کرده است. مواردی که قرآن

در آن بر مشورت تأکید نموده، از جزئی ترین مسائل خانوادگی (چون از شیر برگرفتن کودک)بقره (۲)، آیه ۲۳۳. تا مسائل کلان اجتماعی را شامل می شود. از طرف دیگر خداوند در قرآن مجید، پیامبر خود را نیز امر به مشورت و نظرخواهی از مؤمنان می کند و به این وسیله برای احیای نهاد مشورت در جامعه اسلامی، فرهنگ سازی می نماید. اهتمام به مشورت از ویژگی های مؤمنان و وجه بارز جامعه اسلامی است. برخی از آیات قرآن در این باب عبارت است از:

۱. (فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ) آل عمران (۳)، آیه ۱۵۹.

«پس به [برکتِ رحمت الهی، با آنان نرم خو [و پر مهر]شدی و اگر تندخو و سخت دل بودی، قطعاً از پیرامون تو پراکنده می شدند. پس، از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه و در کار[ها] با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکّل کن؛ زیرا خداوند توکّل کنندگان را دوست می دارد».

۲. (وَ الَّذِينَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورى بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ) شوری (۴۲)، آیه ۳۸. «و کسانی که [ندای]پروردگارشان را پاسخ [مثبت]داده و نماز برپا داشته و کارشان در میانشان مشورت است و از آنچه روزی شان داده ایم، انفاق می کنند».

دو. شورا در روایات

روایات بسیاری در رابطه با شورا وجود دارد. آیه اللّه استادی ۲۰۰ روایت را در این باب گردآورده ر.ک: استادی، رضا، شورا در قران و حدیث. و بر آن است که با پژوهش بیشتر چه بسا روایات افزون تری فراگرد آید.

اکنون به جهت اختصار تنها به ذکر یک روایت از امام علی(ع) بسنده می شود. این روایت برای شناخت جایگاه بلند شورا در نگرش اسلامی کافی است. آن حضرت می فرماید: «الاستشاره عین الهدایه و قد خاطر من استغنی برأیه» ؛ «مشورت جویی عین هدایت است و آن که به رأی خویش بسنده کند، به خطر افتاده است».نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱ و ۵۴.

سه. شورا در سیره معصومان(ع)

۱. سیره و روش حکومتی پیامبر(ص) نشانگر پای بندی به اصل مشورت و رایزنی در امور است. امیرالمؤمنین(ع) در این باره می فرماید: «ان رسول اللّٰه کان یستشیر اصحابه ثم یعزم علی ما یرید اللّٰه البرقی، المحاسن، ص ۶۰۱.» ؛ «پیامبر همواره یاران خود را به رایزنی می طلبید [و چون آنان رأی خود را باز می گفتند] بر اساس آنچه خداوند می خواست، عمل می کرد».

نمونه هایی از این مسأله را می توان در جنگ بدر، خندق، احد و تنظیم عهدنامه ها یافت.

۲. امام علی(ع) همواره مردم را به رایزنی دعوت و برای فعال نمودن جامعه و نظردهی آنان، فضاسازی کرده است. آن حضرت خطاب به مردم فرمود: «... فلاـتکفوا عن مقاله بحق او مشوره بعدل فانی لست فی نفسی بفوق ان أُخطی ء و لاـ امن ذلک من فعلی الا ان یکفی اللّٰه نفسی ما هو املک به منی...» ؛ نهج البلاغه، خ ۲۱۶..

چهار. فواید شورا:

۱. استفاده از دانسته ها و آرای دیگران؛ امام علی(ع) دراین باره می فرمود: «من شاور الرجال شارکها فی عقولها» ؛ «کسی که با دیگران مشورت کند، در خردمندی و دانایی آنان سهیم گشته است». نهج البلاغه، قصار، ۱۶۱.

۲. شخصیت دادن به دیگران و احترام گذاشتن به آنها؛

۳. بازشناسی کاردانان و متخصصان از دیگران؛

۴. بازشناسی انگیزه ها؛ امام علی(ع) در این باره می فرماید:

«با دشمنان خود رایزنی کن تا از رأی آنان میزان دشمنی و تصمیمات آنها را بازشناسی». «استشر اعدائک تعرف من رأیهم مقدار عداوتهم و مواقع مقاصدهم...» (غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، ص ۲۳۳).

۵. راهی برای افکار سنجی جامعه و به کار بستن اقدامات لازم و تصمیم گیری های متناسب با آن؛

۶. کاستن از انتقادها در صورت تلخ کامی و شکست در برنامه ها؛ امیرمؤمنان(ع) فرمود: «کسی که به رایزنی بپردازد در صورت موفقیت، تحسین دیگران را از دست نمی دهد و اگر شکست بخورد نکوهش نمی شود».«من استشار لم یعدم عن الصواب مادحاً و عندالخطاء عاذراً»، (بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۰۴).

۷. پرورش عقول جامعه و به کاراندازی نیروی فکر و اندیشه؛

۸. نزول رحمت و عنایت الهی چنان که؛ در روایت از پیامبر اکرم(ص) آمده است: «یداللّه مع الجماعه» ؛میزان الحکمه، ج ۲، ص ۷۵۸.

۹. شناخت آسیب ها و روش های آفت زا؛ امیرمؤمنان(ع) می فرماید: «هر کس آرای گوناگون را دریافت کند، لغزشگاه ها را باز خواهد شناخت».«من استقبل وجوهن الآراء عرف مواقع الأخطاء».

پنج. گستره مشورت

مشورت و رایزنی در هر جامعه و نظامی، شرایط، جایگاه و گستره خاص خود را دارد. اسلام نیز بر اساس مبانی الهی و حکمت های و فلسفه خاص خود، گستره معینی را در این باب مشخص کرده است. برای آشنایی بیشتر در این باره، باید حدود سلبی و ایجابی مسأله را کاوید. بررسی تفصیلی این مسأله از حوصله این مختصر خارج است؛ لیکن به اختصار چند وجه سلبی و ایجابی را بیان می کنیم:

۱. بعد سلبی

جهت سلبی آنجا است که مشورت بردار نیست و حکم تعیین شده، دارای اعتبار نهایی، لازم الاجرا و تخلف ناپذیر است. این موارد عبارت است از:

۱-۱. آنجا که حکمی

الزامی، روشن، ثابت و تغییرناپذیری وجود دارد. در چنین مواردی حکم الهی لازم الاجرا است و هیچ کس حق تغییر آن را ندارد. بنابراین بایستن و نبایستن اجرای چنین مواردی، از دایره رایزنی و مشورت خارج است. پس دقیقاً آن گونه که خداوند حکم نموده، باید اقدام کرد و هر اقدامی برخلاف آن –بر اساس نظر فردی یا جمعی مساوی با کفر«و من لم یحکم به انزل اللّٰه فاولئک هم الکافرون»، (مائده (۵)، آیه ۴۴)., ظلم و من لم یحکم به انزل اللّٰه فاولئک هم الظالمون»، همان، آیه ۴۵. و فسق و من لم یحکم به انزل اللّٰه فاولئک هم الفاسقون»، همان، ۴۷). است.

۱-۲. دستورات و احکام الزامی صادره از پیامبر(ص) و امام(ع) یا ولی فقیه در حوزه عناوین ثانوی و احکام تغییرپذیر.جهت آگاهی بیشتر ر.ک: علامه طباطبایی، ولایت و زعامت (مقاله)؛ در کتاب: بررسی های اسلامی، ص ۱۸۰. البته این مسأله پس از مرحله صدور حکم است؛ ولی پیش از آن مشاوره و رایزنی مطلوب است.

۲. بعد ایجابی

جهت ایجابی موارد مشورت پذیر است. پاره ای از این موارد عبارت است از:

۲-۱. موضوع شناسی و تطبیق احکام اولی الهی بر موضوعات خارجی؛

۲-۲. روش شناسی و کشف راه های بهینه در جهت اجرای احکام الهی و کاربردی کردن آنها؛

۲-۳. مشورت در جهت کشف و استنباط احکام غیر بیّن الهی، با به کارگیری روش و منطق فهم و استنباط؛

۲-۴. رایزنی در جهت تشخیص موضوعات احکام ثانویه و مصلحت آمیز؛

۲-۵. تصمیم گری در تدوین خط مشی اجرایی معین در جهت چگونگی انجام دادن وظایف حکومت و گزینش یکی از راه های بدیل در حوزه مباحات و مواردی که خالی از حکم الزامی معین شرعی است.

نتیجه:

«شورا» یکی از

ارکـان اساسـی نظـام اسـلامی است. از این رو مجلس شورای اسـلامی، نقش مهمی در جهت شـناختن نیازهـای جـامعه، کشـف قوانین الهی در رابطه بـا آن نیازهـا، عملیـاتی کردن هنجارهـای دینی از طریق شـیوه هـای بهینه و روزآمـد، کشف موضوعات و مصـادیق ضـرورت و احکام ثانوی شـرکت در در تصـمیم گیری ها و قانون گـذاری در عرصه مباحات دارد. البته همه این امور بایـد در چارچوب موازین شـرعی و هماهنگی با اهـداف و اصول نظام اسـلامی باشد. از این رو اصل ۴ قانون اساسـی اشعار می دارد: «کلیه قوانین و مقررات مـدنی، جزایی، مـالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسـی و غیر اینها بایـد بر اساس موازین اسـلامی باشـد. این اصل بر اطلاق و عموم همه اصول قانون اساسـی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشـخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است».

در اصل ۷۲ نیز آمـده است: «مجلس شورای اسـلامی نمی توانـد قوانینی وضع کنـد که با اصول مـذهب رسـمی کشور یا قانون اساسی مغایرت داشته باشد».

افزون بر این در نظـام اسـلامی اصـل نظـارت و کنترل حاکمان و رفتارهای سیاسـی و اجتماعی آنان، از اهمیت والایی برخوردار است. مجلس شورای اسـلامی در نظام جمهوری اسـلامی ایران، رسالت بزرگی در این زمینه بر عهده دارد و ضـمن آنکه وجود آن موجب تفکیـک قـدرت است؛ وظیفه و اختیـارات نظـارتی وسـیع و فراگیری نسبت به همه امور کشور دارد. اصل ۷۶ قانون اساسی می گوید: «مجلس شورای اسلامی حق تحقیق و تفحص در تمام امور کشور دارد».

نظـارت مجلس شورای اسـلامی در مواردی با دخالت همراه است؛ماننـد نظارت مجلس بر تشـکیل دولت که بر اساس اصل ۸۷ قانون اساسی بدون دخالت و رأی

اعتماد نمایندگان تحقق پذیر نیست. همچنین مجلس از طریق تذکر، مورد سؤال قرار دادن رئیس جمهور و وزیران ر.ك: اصول ۸۸ تا ۱۳۷ و ۱۲۲ قانون اساسی.، استیضاح ر.ك: اصل ۸۹ قانون اساسی. و نیز تصویب بودجه، انتخاب دیوان محاسبات ر.ك: اصل ۵۴.، نظارت بر دعاوی ر.ك: اصل ۵۴. و اطلاع از رسیدگی به اتهام مجریان بلندپایه نظام ر.ك: اصل ۱۴.، نقش مهمی را در کنترل و نظارت بر قدرت ایفا می کند.ر.ك: اصول ۸۸ تا ۱۳۷ و ۱۲۲ قانون اساسی.

انواع دموکراسی راشرح دهید؟

پرسش

انواع دموکراسی راشرح دهید؟

پاسخ

دموکراسی از جنبه های مختلف و بر اساس ملاک های متعدد تقسیم می پذیرد:

الف. از جهت نحوه مشارکت و نقش آفرینی اراده مردم به دو گونه «مستقیم» و «غیرمستقیم» (نمایندگی) قابل تفکیک است. که روش مستقیم عمدتا مربوط به دولت شهرهای یونان باستان است، در عین حال روشهایی مثل رفراندوم و مراجعه به آرای عمومی، از شیوه های دموکراسی مستقیم بوده، اما عمدتا دموکراسی در قرون اخیر تاکنون به روش غیرمستقیم و نمایندگی می باشد.

ب. بر اساس سیر تاریخی به دو گونه «کلاسیک» و «معاصر» تقسیم می شود که هر کدام به گونه های خردتری نیز تقسیم پذیر است.

ج. تقسیم بندی دموکراسی بر اساس نوع «هدف» که گاه تأمین آزادی فرد، و گاه تأمین فضیلت مدنی و گاهی تأکید تنها بر برابری سیاسی و گاه عمدتا برابری اقتصادی به عنوان پایه برابری سیاسی و ...، که می توان مدلها و گونه های دموکراسی بر اساس هدف را در موارد ذیل نام برد:

۱. دموکراسی لیبرال: اولویت دادن آزادی نسبت به همه ارزشهای سیاسی دیگر مورد تأکید آن است. از این رو به جد به توزیع قدرت و تفکیک قوا می اندیشد، لیبرالها آزادی را بالاتر از برابری، فضیلت مدنی، رفاه و ... می دانند.

دموکراسی و قانون تاجایی مطلوب است که به حقوق فردی و سلایق افراد دست اندازی نکنند. این الگو از دموکراسی هیچ ایدئولوژی و چارچوبی را، جز ارادهء آزادانه افراد تحمل نمی کند.

۲. دموکراسی مشارکتی: در واقع ترکیبی از دموکراسی مستقیم و دموکراسی مبتنی بر نمایندگی است. هدف آن تأکید بر حضور و مشارکت هر چه گسترده تر مردمی ـ

در هر قالب ممکن_ است، این نوع دموکراسی بر خلاف نوع قبل، برتربیت و آموزشی سیاسی شهروندان، برای رسیدن به فضیلت های مدنی بیشتر تأکید دارد.

۳. دموکراسی سوسیالیستی: ترکیبی از نظام سیاسی _ اجتماعی، با نظام اقتصادی _ اجتماعی است. یعنی ترکیب دموکراسی و سوسیالیسم. این نوع دموکراسی بر خلاف دموکراسی لیبرال، نگران تأثیر منفی و نامطلوب نابرابریهای اقتصادی، بر روی برابری سیاسی است؛ و به همین جهت بر دخالت جدی دولت در امور اقتصادی تأکید می کند. و بیش از آنکه بر ازادی تأکید کند، طرفدار برابری است.

۴. دموکراسی نخبه گرایانه: در این مدل دموکراسی عبارت است از یک روش و سازوکار برای گزینش سیاستمدارانی که با هم به رقابت برخاسته اند. و عقیده بر آن است که مردم از فراغت و تخصص کافی برای تصمیم گیری برخوردار نیستند، و لذا مشارکت سیاسی شهروندان به این است که تعیین کننده گروه نخبه حاکم هستند.

۵. دموکراسی تکثرگرایانه (پلورالیستی): هدف این نوع که گرایشی نوین در سنت لیبرالی است، جستجوی سازوکاری است که با توزیع قدرت در میان اقلیت ها، هرگونه قدرت مسلط و متمرکز را نفی کند. طرفداران آن آزادی سیاسی و حضور سلایق متکثر را در بالاترین سطح می خواهند. از این رو این نوع از دموکراسی بر خلاف انواع قبل، با حاکم بودن ایدئولوژی خاصی، مخالف است.

د. علاوه بر تقسیم بندی های فوق، به طور کلی می توان تمامی مدلهای مختلف دموکراسی را به دو گروه از هم متمایز تقسیم کرد:

۱. رویکردها و قرائت هایی که دموکراسی را تنها به مثابه یک «روش» برای توزیع قدرت سیاسی، و ابزار و سازوکاری صوری برای

تصمیم گیری می دانند.

۲. مـدلهایی که دموکراسـی را نوعی هـدف و «ارزش» می داننـد. در این تفکر دموکراسـی بر مبنـای اصول و ارزش های خاص اسـتوار است و انتخـاب و رأی اکثریت کـاشف از خیر واقعی و مصـلحت عمومی جـامعه شـمرده می شود. (جهت آگاهی بیشتر ر.ک: ۱. مدلهای دموکراسی، دیوید هلد، ترجمه عباس مخبر؛

۲. دموکراسـی، کـارل کوهن، ترجمه فریبرز مجیـدی، انتشـارات خوارزمی؛ ۳. فرهنـگ واژه ها، عبـدالرسول بیات، قم: مؤسسـه اندیشه و فرهنگ دینی؛ ۴. دموکراسی، آنتونی آربلاستر، ترجمه حسن مرتضوی، انتشارات آشیان.

مشکلات نظام مردمسالاری و دموکراسی در ایران در حال حاضر چیست ؟

پرسش

مشکلات نظام مردمسالاری و دموکراسی در ایران در حال حاضر چیست ؟

پاسخ

قبل از پرداختن به پاسـخ لازم است نکته ای را به عنوان مقـدمه بیان نمود، و در ابتـدای کار معنا و منظور خود را از دموکراسـی مشـخص نمـاییم، زیرا همـانگونه که می دانیم، دموکراسـی معانی و مـدلهای بسـیار متعـدد دارد که این موضوع خود باعث سوء برداشت ها و ارایه دیدگاههای متضاد و متشتت در جامعه ما و بسیاری از جوامع دیگر خصوصا جوامع اسلامی شده است.

به طور کلی می توان تمامی معانی و مدلهای موکراسی را در دو دسته تقسیم بندی کرد:

۱. رویکرد ها و قرائت هایی که دموکراسی را تنها به مثابه «روش» برای توزیع قدرت سیاسی و ابزار و ساز و کاری صوری برای تصمیم گیری می دانند.

۲. مـدلهایی که دموکراسـی را نوعی هـدف و «ارزش» می داننـد. در این تفکر دموکراسـی بر مبنـای اصول و ارزش های خاص اسـتوار است و انتخـاب و رأی اکثریت یا کاشف از خیر واقعی و مصـلحت عمومی جامعه شـمرده می شود. و یا بر اساس نگرش پوزیتویستی ملاک ارزشگزاری چیزی جز رأی خواست مردم نیست و هیچ خیر مصلحت واقعی ورای خواسته های انسانها تصور نمی شود.

مسـلما رویکرد اول دمکراسـی روشـی) نه تنها هیچ گونه مشـکل با نظام اسلامی ندارد، بلکه حتی مورد تأکید آموزه های دینی مبین اسـلام می باشد و در اصول متعدد قانون اساسـی جمهوری اسـلامی ایران به رسـمیت شناخت شده و راهکارهای تحقق آن در نظر گرفته شده است. (ر.ک: اصول ۱، ۳، ۶، ۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷ و ...)

چنانکه در اصل پنجاه و ششم

قـانون اساسـی جمهـوری اسـلامی ایران آمـده اسـت: «حـاکمیت مطلـق بر جهـان و انسـان از آن خـداست و هـم او، انسـان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی تواند این حق الهی را از انسان سـلب کند، یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهـد و ملت این حق خداداد را از طرقی که در اصول بعد می آید اعمال می کنند». بررسـی اصول متعدد فوق و مشارکت های گسترده مردم در تمامی بخش های اداره کشور به خوبی بیانگر این واقعیت است که نظام اسلامی ایران از مردم سالارترین کشورهای جهان بوده و شاخصه های مردم سالاری و دموکراسـی نظیر رضایت مردم، مشارکت، اصل برابری و آزادی، حـاکمیت قانون انتخابات آزاد و سیسـتم نماینـدگی و ... بر اساس مبانی دقیق و حقیقی و خیر واقعی انسان در آن وجود دارد. و تکامل مادی و معنوی فرد و جامعه را تضمین می نماید.

اما رویکرد دوم: که بر اساس مبانی معرفتی، جهان شـناختی و انسان شـناختی خاص لیبرالیسم و ارزشهای آن بنا گردیده است و با رویکرد ناقص مادیگرایانه به جهان و انسان، خیرواقعی بشـر را تنها در خواست و ارادهء اکثریت و تأمین نیازهای مادی آن می دانـد، به هیـچ وجه بـا شـرایط و مبـانی فکری، فرهنگی و مـذهبی جـامعه مـا سازگار نمی باشـد؛ همانگونه که نمی توان درخت کاکتوس صـحراهای خشک آمریکا را در مناطق خوش آب و هوا، کشت نمود، نمی توان دموکراسـی متناسب با شرایط فکری، فرهنگی، تـاریخی کشورهـای غربی را در جـامعه ای که تفـاوت های اساسـی فکری، فرهنگی و تاریخی کشورهای غربی را در جامعه

ای که تفاوت های اساسی فکری، فرهنگی، تاریخی و غیره با آن کشورها دارد، ترویج داده و انتظار برداشت محصول مشابه را داشت.

از این رو معنای مورد قبول و متناسب با جامعه ما از اصطلاح دموکراسی همان «مردم سالاری دینی» می باشد. اکنون با توجه به مقدمه فوق در پاسخ به سؤال می توان مجموعه این اشکالات و نارسائی ها را در عوامل ذیل دسته بندی نمود:

الف. موانع تاریخی:

تثبیت و نهادینه شدن مردم سالاری در هر جامعه ای نیازمند گذر مدت زمان طولانی و تمرین فرآیندهای مشارکت مردمی است. از این رو طبیعی است جامعه ای نظیر جامعه ما با سابقه طولانی حکومت های استبدادی و پادشاهی ۲۵۰۰ ساله، در جهت بسط و نهادینه نمودن مردم سالاری دینی در تمامی سطوح و لایه های نظام سیاسی و جامعه، نیازمند زمان می باشد. و صرف تغییر نظام سیاسی و وجود جموری اسلامی با محوریت ولایت فقیه به تنهایی در نهادینه نمودن مردم سالاری دینی کافی نیست.

ب. موانع فرهنگی:

۱. مشکلات ناشی از روشنفکران غرب گرا: تأثیر پذیری از تفکرات رایج در غرب و تلاش برای الگو قرار دادن غرب در همه عرصه های زندگی یکی از مهمترین موانعی است که مشکلات زیادی را در فهم و تحقق مردمسالاری در جامعه ما به وجود آورده است. روشنفکران دگراندیش بدون توجه به تضاد و ناهمخوانی شرایط و زمینه های فکری، فرهنگی، تاریخی و ... که دموکراسی غربی در دامن آن رشد و نمو یافته است؛ بر الگوپذیری کامل جامعه ما از غرب، اصرار می ورزند، و این خود نه تنها کمکی در گسترش و نهادینه شدن دموکراسی در جامعه

ما نمی کند، بلکه با ایجاد ابهامات زیاد، موانع متعددی را برای محقق نمودن کامل مردم سالاری دینی و بسط آن به وجود آورده است. از نظر تاریخی این گروه نه تنها کمکی به ترویج و بسط دموکراسی در ایران نکرده اند ، بلکه در مقاطع سرنوشت سازی مانند انقلاب مشروطه، و یا جریان نهضت ملی نفت و حوادث ۱۳۳۲، به دلیل وابستگی به غرب، ضربه های زیادی بر جنبش های آزادی خواه ایران، وارد آورده و سبب به قدرت رسیدن مجدد استبداد در این سرزمین شدند. (داود، مهدوی زادگان، غرب و دموکراسی درجه دوم در ایران معاصر، فصلنامه کتاب نقد، ش ۲۱ و ۲۰، پائیز و زمستان ۸۰، ص ۴۸)

در زمان حاضر نیز با الگو قرار دادن غرب و چشم پوشی از نقاط منفی آن، درصدد ایجاد اختلال در تحقق کامل مردم سالاری دینی ــبه عنوان جدی ترین رقیب قدرتمند دموکراسی غربیــ می باشند.

۲. مشکلات ناشی از فرهنگ سیاسی

فرهنگ سیاسی چگونگی تلقی و جهت گیری مردم نسبت به نظام سیاسی و کاردهای آن را بیان می نماید. فرهنگ سیاسی در هر جامعه ای متفاوت می باشد در برخی جوامع مردم نسبت به نظام سیاسی و فرایندهای آن، کاملا بی تفاوت بوده و هیچ گونه احساس مشارکت و مسؤولیتی ندارند. و در برخی جوامع میزان مشارکت و احساس مسؤولیت سیاسی در بین مردم بیشتر می باشد از این رو دانشمندان علوم سیاسی فرهنگ سیاسی را به محدود، تبعی و مشارکتی تقسیم کرده اند. از سوی دیگر دموکراسی و مردم سالاری با فرهنگ سیاسی جامعه ارتباطی عمیق دارد و هر نوع فرهنگ سیاسی مستعد مردم سالاری

نمی باشد. مهیا ترین فرهنگ سیاسی برای تحقق و گسترش کامل مردم سالاری زمانی است که هم توده های مردم و هم تمامی لایه های هیئت حاکمه، به مردم سالاری و آموزه های آن ایمان داشته و در عمل نیز شدیدا به آن پای بند باشند.

فرهنگ سیاسی جامعه ما پیش از پیروزی انقلاب اسلامی حالتی محدود داشته و عموم مردم هیچ گونه احساس مسؤولیت و مشارکتی در عرصه فرایندهای سیاستگذاری و اجرای امور کشور نداشتند. و این حالت به دلیل طولانی بودن دوران استبداد، به صورت نهادینه درآمده بود، شکل گیری انقلاب اسلامی و حوادث ناشی از آن نظیر راهپیمایی های گسترده و قیام های مردم که از سال ۴۲ به بعد گسترش بیشتری پیدا نمود، به تدریج روحیه مشارکت سیاسی و احساس مسؤولیت را در مردم به وجود آورد، پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۵۷ و تغییر ساختار سیاسی مستبدانه پهلوی و تشکل حکومت مردمی و ترویج فرهنگ اصیل اسلامی در جامعه، نقش بسیار مهمی در بالا- بردن دامنه مشارکت سیاسی مردم داشت. برگزاری رفراندم مربوط به جمهوری اسلامی، انتخابات متعدد خبرگان قانون اساسی، مجلس شورای اسلامی، ریاست جمهوری، خبرگان رهبری، شوراها ، انجمن های مختلف، راهپیمایی ها، حضور داوطلبانه قشرهای عظیم مردم در دفاع مقدس و ...، همگی بیانگر احساس مسؤولیت سیاسی مردم و تغییر فرهنگ سیاسی آنان از فرهنگ سیاسی محدود به فرهنگ شیاسی مشارکتی می باشد ولی با این همه بررسی واقعیت های موجود بیانگر این حقیقت است که جامعه ما نیازمند تجربه بیشتری در زمینه مردم سالاری است و متأسفانه هنوز در لایه هایی از سیستم سیاسی و اداری جامعه

افرادی یافت می شوند که تحت تأثیر رسوبات فرهنگ سیاسی قبل از انقلاب، روحیه مردم سالاری را بر نمی تابند و همچنین در بخش هایی از جامعه روحیه بی تفاوتی در مقابل برخی عملکردهای اشتباه مسؤولین اجرایی و ... حاکم بوده و حتی در انتخابات بعضا تحت تأثیر احساسات و تبلیغات قرار گرفته و از عقلانیت سیاسی و انتخاب آگاهانه همراه با شناخت واقعی و معیارهای لازم، دور می شوند.

۳. مشکلات ناشی از نهادینه نشدن فرهنگ اصیل اسلامی

متأسفانه علی رغم گذشت بیش از دو دهه از وقوع انقلاب اسلامی و تشکیل حکومت دینی، هنوز آن گونه که شایسته نظام و جامعه اسلامی است، فرهنگ اصیل اسلامی، آموزه ها و ارزش های آن در ابعاد مختلف، خصوصا در حوزه های اجتماعی و سیاسی به طور کامل در تمامی اقشار جامعه، نهادینه نشده است. به طور طبیعی چنین مسأله ای موجب عدم شکل گیری و تحقق کامل مردم سالاری دینی می شود.

ج. موانع ساختاری:

گسترش و نهادینه شدن دموکراسی و مردم سالاری دینی نیازمند شرایط و ساختارهای لازم می باشد، با پیروزی انقلاب اسلامی تغییرات بسیار اساسی و شگرفی در ساختارهای سیاسی، حقوقی ، فرهنگی، اقتصادی جامعه به وجود آمد و راههای مشارکت سیاسی مردم در بخش های مختلف حکومت را فراهم نمود. اما با این همه در بعضی زمینه ها هنوز مشکلاتی باقی است مانند فرهنگ _که اشاره شد_ یا اقتصاد و ... به عنوان نمونه تا زمانی که مشکلات اقتصادی و اجتماعی بخش های مختلف یک جامعه همچنان باقی باشد، نمی توان امیدی به تحقق دموکراسی در آن کشور داشت؛ «اوضاع اقتصادی که موجب تباهی رفاه

مـادی شـهروندان شود و شـهروندان را وا دارد تـا به مقـدار زیـاد، یـا منحصـرا به مسأله بقاء خود و خانواده شان بیندیشـند، تکیه گـاهی برای دموکراسـی نیرومنـد نخواهـد بود». (کـال کوهن، دموکراسـی، ترجمه فریبرز مجیـدی، تهران: انتشـارات خوارزمی، ۱۳۷۳، ص ۱۶۵)

همچنی در روایـات اسـلامی در کنـار توجه به مشـارکت مردم، به دشت به بهبود وضـعیت اقتصـادی، اجتماعی و ... مردم تأکید شده است چنانکه امام علی(ع) در عهد نامه خویش به مالک اشتر می نویسد: «انما عماد الدین ... العامه من الامه فلیکن صغوک لهم و میلک معهم» (نهج البلاغه، نامه ۵۳) یعنی «اما سـتون دین ... عامه مردم هستند پس باید توجه تو به آنان بیشتر باشد و میل تو به ایشان افزونتر باشـد». و در جای دیگر می فرمایـد: «انما الشوری للمهاجرین و الانصار» (نهـج البلاغه، نامه ۶) ؛«شورا از آن مهاجران و انصار است».

و در خصوص حمایت از فعالیت اقتصادی و بهبود وضعیت زندگی مردم به مالک اشتر می نویسد:

«و لیکن نظرک فی عمـاره الارض ابلغ من نظرک فی اسـتجلاب الخراج الان ذلک لایـدرک الا بالعماره و من طلب الخراج بلا عمـاره اخرب البلاد و اهلک العباد» (نهـج البلاغه، نامه ۵۳)؛ «بایـد بیش از تحصـیل خراج در انـدیشه آبادانی زمین باشـی، زیرا خراج حاصـل نمی شود، مگر به آبـادانی زمین و هر که خراج طلب کنـد و زمین را آبـاد نسازد، شـهرها و مردم را هلاک کرده است».

واقعیت اینست که در جـامعه کنونی مـا قشرهای زیـادی از مردم گرفتـار مشـکلات اقتصـادی و اجتمـاعی بوده و طبیعی است با داشتن چنین دغدغه هایی، نمی توان انتظار چندانی از جامعه پیرامون مسؤولیت و حساسیت

بالاـ در مورد حکومت و مشارکت سیاسی در فرآیندهای آن و نظارت بر قدرت انتخاب آگاهانه همراه با تعقل سیاسی و ... داشت.

د. عوامل خارجی:

بررسی عملکرد دولتهای استعماری در ارتباط با مردم ایران، از ابتدا تاکنون به خوبی بیانگر این واقعیت است که آنان همواره دشمن برقراری دموکراسی و مردم سالاری در این سرزمین بوده اند، کودتای اسفند سال ۱۲۹۹ ش توسط انگلیسی ها، کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ توسط آمریکائیها و به طراحی انگلیسی ها و به وجود آوردن حکومت استبدادی رضاخان و محمدرضا از نمونه های روشن دشمنی آنان با تشکیل حکومت های مردمی در ایران می باشد، توطئه های آنان در جلوگیری از وقوع و پیروزی انقلاب اسلامی و بعد از آن گواه دیگری بر این مسأله است. (داود مهدی زادگان، همان، ص ۵۰)

اصولاـ دولتهای استعماری علی رغم شعارهای فریبنده شان پیرامون آزادی، حقوق بشر، دموکراسی و ... به هیچ وجه به این موضوعات معتقد نبوده و با منافع آنان ناسازگاری دارد. افزون بر این شکل گیری ایدئولوژی قدرتمند اسلامی و الگوی مردم سالاری دینی که ایدئولوژی لیبرال_دموکراسی غرب را به چالش جدی کشانده است، عزم آنان را در مواجهه جدی با انقلاب اسلامی و جلوگیری از تحقق کامل آرمانها و ارزش های آن واداشته است تا جایی که از هرگونه اقدامی در جهت تضعیف مردم سالاری دینی دریغ نمی ورزند.

و آخرین نکته اینکه علی رغم مشکلات فوق، همانگونه که بیان شد، به طور یقین و جد وضعیت دموکراسی و مردم سالاری در ایران و اصول و شاخصه های آن، به مراتب بهتر و پیشرفته تر از بسیاری از کشورهایی است که

در حال حاضر خود را سردمدار دموکراسی در جهان می دانند و مردم خود را با ابزارهای مختلف تبلیغاتی در ناآگاهی و غفلت از خود و جهان پیرامون خود نگاه داشته اند، می باشد. ولی با این همه ما موظفیم که نگاهی دقیق و واقع بینانه به مسائل کشور خود و جامعه اسلامیمان داشته باشیم و به صورت کارشناسی و همراه با خیرخواهی درصدد رفع آنها برآییم تا انشاء الله الگوی مردم سالاری دینی به صورت کامل محقق شده و مورد بهره گیری سایر ملتها قرار گیرد.

راه های نظارت و کنترل مردم بر قدرت و حکومت (بویژه حکومت دینی)کدام است؟

پرسش

راه های نظارت و کنترل مردم بر قدرت و حکومت (بویژه حکومت دینی)کدام است؟

پاسخ

تعریف قدرت

یکی از مفاهیمی که همچون غالب مفاهیم اجتماعی و انسانی، دچار دشواریِ تعریف است و همواره از آن تعریف های متعدد و غیر متفق علیه داده شده، واژه قدرت است.

راسل، قدرت را «پدید آوردن آثار مطلوب» تعریف کرده است.

Books, George, Allen and ltd,Roskin House, see:Museum Street London ,۷۶۹۱.unwin

see:Russel Bertrand; Power pp.۵۲-۴۳, Unwin

ماکس وبر آن را «امکان تحمیل اراده خود بر رفتار دیگران»,see: Weber, Max, Economy and Society, pp۱۴۹-۸. خوانده است.

پولانزاس «توانایی یک طبقه اجتماعی برای تحقق منافع خاص عینی خود» را قدرت می نامد.

.Classes;pp۴۰۱-۴۱,translation editor Timotny O'Hagan London, Newleft,۳۷۹۱

see: Poulantzas, Nicos; Political Power and Social

هاناآرنت «توانایی آدمی برای عمل، در اتفاق عمل با گروه» را قدرت می داند.

.see: Arendt Hannah On Violence:chapter۲. Penguin Books ltd. London, ۰۱۹۱

هر یک از این تعاریف از اشکال های مشترک و ویژه ای رنج می برد که نقد و بررسی آنها در این مختصر نمی گنجد. برای آگاهی بیشتر ر.ک: نبوی، سیدعباس، فلسفه قدرت، فصل دوم، نیز: ارسطا، محمد جواد، قدرت سیاسی در اسلام (مقاله)؛ درآمدی بر اندیشه سیاسی اسلام (مجموعه مقالات) ویراسته سیدصادق حقیقت. یکی از اشکالات مشترک همه این تعریف ها، نگاه صرفاً «مادی» به قدرت است. در مقابل، متفکران مسلمان نگرشی عام تر به قدرت دارند.

برخی از نویسندگان از لابه لای سخنان امام خمینی و سیره و رفتار سیاسی ایشان، چنین استنتاج کرده اند که قدرت در نگاه وی عبارت است از:

«توان به فعلیت رساندن جمیع منابع معنوی و مادی قابل دسترس انسان ها، برای دستیابی به عدالت و رستگاری». فلسفه قدرت، ص ۱۱۷. در این نگاه، افزون بر عناصر مادی،

منابع معنوی و نیز غایت قدرت در این جهان و در عرصه حیات جاودان آدمی، معین گردیده است.

قدرت و فساد

برخی از متفکران بر آننـد که «قـدرت» ذاتاً فسادآور است. لرد آکتون می نویسـد: «قدرت تمایل به فساد دارد». مطهرنیا، مهدی، قـدرت، انسان، حکومت، ص ۲۰۱. این دیـدگاه از جهاتی، مورد چون و چرا واقع شـده است. برای آگاهی بیشتر ر.ک: قـدرت سیاسـی در اسـلام. بی تردیـد قـدرت مهار نشده در دست انسانِ غیر معصوم و لغزش پذیر، زمینه بسـیاری از فسادها را فراهم می آورد.

پاره ای از مفاسـدِ ناشـی از آن، عبارت است از: جاه طلبی، اسـتبداد، قانون گریزی و سـلب آزادی های مشـروع. بنابراین، مسأله قدرت و کنترل آن، از بایسته های هر نظریه سیاسی است.

بایسته های کنترل قدرت:

۱. کمال و جامعیت

کنترل قـدرت بایـد جامع و همه جانبه و دارای کارآمدی هر چه بیشتر باشد؛ به گونه ای که احتمال سوء اسـتفاده از قدرت را به صفر یا کمترین حد ممکن برساند.

۲. بازدارندگی

روش های مهار و کنترل قدرت، باید چنان باشد که راه سوء اسـتفاده از قدرت را مسدود کند؛ نه آنکه صرفاً پس از ظهور فساد و ریشه دوانیدن آن، به درمان بپردازد. البته برخورد بافساد پدید آمده نیز ضرورت دارد؛ ولی پیشگیری بر درمان مقدم است.

۳. دست و پاگیرنبودن

کنترل و مهار قدرت، نباید کارآمدی نظام سیاسی را تهدید کند و جامعه را از خدمات دستگاه های دولتی محروم سازد.

۴. رعایت حریم خصوصی افراد

هر کس، در هر جایگاهی، حریمی ویژه دارد که تجسّـس در آن جایز نیست. شیوه های «مهار قدرت» نباید به گونه ای باشد که به آزادی ها و حقوق فردی آسیب رساند.

۵. فقدان خودشکنی یا ابتلا به دور و تسلسل،

۶. واقع بینانه

بودن،

۷. دارا بودن حداکثر تضمین اجرایی لازم.

کنترل قدرت در نظام های غیر دینی

نظام های سیاسی غیر دینی، عمدتاً از شیوه های بیرونی «کنترل قدرت» استفاده می کنند. اهرم ها و سازوکارهای مهار بیرونی قدرت، در نظام های گوناگون غیر دینی یکسان نیست. آنچه عمدتاً در عصر حاضر، در نظام های دموکراتیک غربی مورد توجه است، «کنترل ساختاری یا تفکیک قوا» است. نظریه تفکیک قوا سابقه تاریخی طولانی ای دارد؛ ولی در دنیای جدید، منتسکیو احیاگر آن شمرده می شود. این روش مبتنی بر این انگاره است که قدرت را جز با قدرت، نمی توان تحدید کرد.

اکنون دو مسأله در خور ارزیابی است:

۱. ارزیابی کنترل بیرونی قدرت،

۲. ارزیابی روش تفکیک قوا به طور خاص.

یک. کنترل بیرونی قدرت

به کارگیری شیوه های مهار و کنترل بیرونی قدرت، بایسته و اجتناب ناپذیر می نماید؛ ولی کافی نیست. این روش با مشکلاتی گوناگون روبه رو است؛ مشکلاتی که تسلسل یا دور، یکی از آنها به شمار می آید.

در کنترل بیرونی قدرت، فرض بر آن است که از اعمال ناروای قدرت «الف»، به وسیله قدرت «ب» جلوگیری می شود. در این موقعیت، اگر «ب» نیز به اعمال ناروای قدرت خود بپردازد، باید به وسیله عاملی بیرونی کنترل و مهار شود.

اکنون دو فرض متصور است:

۱. عامل بیرونی مفروض، همان قدرت «الف» باشد. دراین صورت با مشکل دور روبه رو می شویم؛ زیرا قدرت «الف» ناظر بر ناظر خود «ب» است.

۲. قدرت سوم «ج» ناظر بر هر دو باشد.

در این صورت، احتمال کاربرد ناروای قدرت از سوی «ج» وجود دارد.

بنابراین، یا باید توالی قدرت های مهار کننده، همچنان ادامه یابد و به تسلسل انجامد و یا باید انتهای چرخه مهار قدرت به ابتدای آن متصل شده و دور

تحقق یابد. ر.ک: فلسفه قدرت، صص ۳۹۸ - ۴۰۵.

دو. کنترل ساختاری قدرت (تفکیک قوا)

یکی از شیوه های مهم کنترل قدرت بیرونی در غرب معاصر، کنترل ساختاری یا تفکیک قوا است. این شیوه که پیش بینی می شد به وسیله آن، بتوان قدرت را مهار و از فساد آن جلوگیری کرد، از مشکلاتی چند رنج می برد. شماری از این مشکلات عبارت است از:

۱. عدم امکان تفکیک کامل قوا؛

۲.تفکیک قوا حداکثر به تفکیک فساد و تمرکز زدایی از آن انجامیده است؛ برای آگاهی بیشتر ر.ک: فلسفه سیاست، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، صص ۹۸-۱۰۰.

۳. سازماندهی مشارکت مردم در انتخابات از سوی احزاب سیاسی، فلسفه تفکیک قوا را از بین برده است.

در کشورهایی چون ایالات متحده - که در آن تقریباً تفکیک مطلق قوا وجود دارد - قدرت در دست حزب دموکرات یا جمهوری خواه است و آنچه پشت پرده نهادهای سیاسی، تأثیر گذار واقعی است و همه قوا را زیر چتر خود دارد، حزب حاکم است. برای آگاهی بیشتر ر.ک: جوان آراسته، حسین، بازخوانی امامت، حکومت و توزیع قدرت در قانون اساسی (مقاله)، حکومت اساسی، سال ششم، شماره چهارم، ص ۲۰۴ و ۲۰۵.

به هر روی، در شرایط کنونی جهان، مسأله «تفکیک قوا» تا حدی لازم و اجتناب ناپذیر به نظر می رسد؛ ولی برای جلوگیری از «فسادِ قدرت» کافی نیست. بنابراین، می توان تفکیک قوا را پذیرفت - چنان که ساختار جمهوری اسلامی ایران بر همین اساس تنظیم شده است - اما نمی توان آن را نابودکننده فساد دانست.

اکنون چه باید کرد؟ آیا کامیاب نبودن مهار بیرونی قدرت ما را مجاز می دارد که آن را رها کرده، تنها بر کنترل درونی؛ یعنی، ویژگی های

ارباب قدرت تکیه کنیم؟ به نظر می رسد این گزینه نیز ناروا است؛ زیرا بالاترین درجه کنترل درونی، مرتبه «عصمت» است. با وجود عصمت، میل قدرت به فساد به صفر می رسد؛ ولی تنها گروهی محدود، به این مرحله از سلامت نفسانی، فکری و عقلی، دست می یابند. بنابراین، باید برای «سلامت قدرت» در شرایط رهبریِ غیرمعصومان چاره اندیشی کرد. برای آگاهی بیشتر دراین باره ر.ك: علیخانی، علی اکبر، مشارکت سیاسی، صص ۲-۱۴۹. در این راستا قدرت را باید از دو سو مورد کنترل قرارداد: از بیرون و از درون.

با مراجعه به نصوص دینی در می یابیم، دین مبین اسلام، جامع ترین و واقع گراترین مکتب در این عرصه است. آیین اسلام، بر کنترل درونی و بیرونی قوا تأکید می ورزد و در هر گستره، ساز و کارهایی متنوع ارائه می دهد. در پرتو این سازوکارها - بی آنکه اقتدار نظام سیاسی آسیب بیند - زمینه فساد قدرت به کمترین حد ممکن می رسد.

روش های مهار درونی قدرت در اسلام

شیوه های درونی کنترل قدرت در اسلام، به دو بخش تقسیم پذیر است: روش مهار بینشی و مهار اخلاقی.

یک. روش مهار عقلانی و بینشی

یکی از شیوه های کنترل رفتار سیاسی و اجتماعیِ حاکمان، مجموع دانش ها و بینش های آنان است. شماری از این دانش ها، عبارت است از:

۱. فقاهت

برخی برآنند، سلوك اجتماعی زمامدار و رهبر حقوقدان، با غیر حقوقدان، تفاوت بسیار دارد و رهبر حقوقدان در رعایت حقوق جامعه، موفق تر است. در اسلام نیز - آنجا که عصمت و علم لدنی نباشد - فقاهت در احکام دینی، برای رهبر ضرورت دارد. با توجه به اینکه «فقه» مجموعه نظام ارزشی اسلام و اعم از حقوق است؛ برای آگاهی بیشتر

در این باره ر.ک: دانش پژوه، مصطفی و خسروشاهی، قدرت الله، فلسفه حقوق، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. فقیه، حقوقدان اسلامی نیز به شمار می آید. امیرمؤمنان(ع) در این باره می فرماید: «همانا شایسته ترین افراد به این امر (زمامداری)، تواناترین مردم و دانشمندترین آنها به حکم خدا در آن است.» «ان احق الناس بهذا الامر اقواهم علیه و اعلمهم بامرالله فیه»؛ نهج البلاغه، خ ۱۷۳.

۲. جهان بینی الهی

خداشناسی و معادشناسی و باورداشت عمیق قلبی به ناظر بودن حق تعالی و مسؤولیت در برابر او، در صیانت قدرت از انحراف و فساد، بسیار مؤثر است. از این رو، قرآن مجید ولایت کافران را نفی می کند (وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا)؛ نساء (۴)، آیه ۱۴۹. و حضرت اباعبدالله(ع) تدین به دین حق را شرط رهبری می داند. ر.ک: نامه امام حسین(ع) به مردم کوفه، (این روایت در ذیل شرط عدالت خواهد آمد).

۳. نوع نگرش به قدرت

هندسه معرفتی ارباب قدرت و طرز تلقی آنان از قدرت، در چگونگی کاربست آن نقش مؤثری دارد. به عبارت دیگر جهان بینی حاکم و انگاره قدرت در آن، از اهمیت بسیاری برخوردار است. یکی از ریشه های اساسی «فساد قدرت»، نگاه خواستارانه، اصیل انگارانه و مالکانه قدرتمندان به قدرت است. نگاه اسلامی به «قدرت سیاسی» نگاه مسؤولانه و امانتدارانه است.

امام علی(ع) به اشعث بن قیس، فرماندار آذربایجان، می نویسد: «فرمانداری برای تو وسیله آب و نان نیست؛ بلکه امانتی است بر عهده تو ...». «ان عملك لیس لك بطعمه ولکنه فی عنقك امانه»؛ نهج البلاغه، نامه ۵. یکی از مهم ترین نتایج این طرز تلقی از قدرت، خودداری از فساد و دیکتاتوری است.

از این رو، آن حضرت در پی آن می فرماید: «درباره رعیت حق نداری استبداد به خرج دهی!» نهج البلاغه، نامه ۵. حضرت علی(ع) در نامه دیگری به یکی از فرمانداران‌اش می نویسد: «اما بعد، من تو را شریک در امانتم (حکومت و زمامداری) قرار دادم». «اما بعد! فقد شرکتک فی امانتی ...»؛ نهج البلاغه، نامه ۴۱.

دو. مهار اخلاقی

خلقیات و اوصافی که در نفس انسان، ریشه دوانده و رسوخ پیدا کرده است؛ از مهم ترین عوامل تعیین کننده رفتار آدمی است. از این رو، اسلام به اوصاف و ویژگی های اخلاقی حاکم، اهتمام بسیار می ورزد و تنها کسانی را شایسته «زمامداری» می شناسد که از برجسته ترین اوصاف پسندیده بهره برند و از خصال نکوهیده پیراسته باشند. مهم ترین ویژگی های زمامدار در نصوص دینی، عبارت است از:

۱. عدالت

در نگاه اسلام، «پیشوایی» تنها شایسته عدالت پیشگان و ستم ستیزان است. قرآن مجید می فرماید: (وَ لا تَرْکَنُوا إِلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّکُمُ النَّارُ) هود (۱۱)، آیه ۱۱۳. «به ستم پیشگان تکیه نکنید که آتش شما را فرا می گیرد». در نامه حضرت سیدالشهداء(ع) در پاسخ به مردم کوفه آمده است: «امام نیست مگر آنکه بر اساس کتاب خدا حکم کند و قسط و عدل به پا دارد. به دین حق متدین باشد و نفس خویش را به جهت خدای کنترل کند». «فلعمری، ما الامام الاالحاکم بالکتاب، القائم بالقسط، الدائن بدین الحق، الحابس نفسه علی ذات الله»؛ الکامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱؛ نیز: الارشاد المنیر، ص ۱۸۶.

۲. تقوا

پرهیزگاری و تقوا از شرایط مهم حاکم در اسلام است. پیامبر اکرم(ص) فرمود: «امامت نسزد جز بر کسی که سه ویژگی را دارا باشد: ورع و

تقوایی که او را از نافرمانی پروردگار باز دارد و ...». کافی، ج ۱، ص ۴۰۷، کتاب الحجه، باب ما یجب من حق الامام علی الرعیه، ح ۸، عن ابی جعفر(ع) قال: قال رسول الله(ص): لا تصلح الامامه الالرجل فیه ثلاث خصال: ورع یحجزه عن معاصی الله، و حلم یملک به غضبه، و حسن الولایه علی من یلی حتی یکون لهم کالوالد الرحیم».

۳. بردباری و رفتار نیک

در ادامه روایت پیامبر اکرم(ص) ویژگی های رهبر چنین برشمرده شده است: « ... و بردباری ای که بدان غضب خویش فرونهد و حسن زمامداری بر شهروندان چنان که چون پدری مهربان بر ایشان باشد». همان.

سه. ساز و کارهای مهار بیرونی قدرت در اسلام

شیوه های مهار بیرونی قدرت در اسلام نیز متکثر و متنوع است. افزون بر شیوه هایی که اسلام خود بدان امر کرده (منصوص)، پاره ای از شیوه های عقلایی (غیر منصوص) نیز وجود دارد که در صورت عدم تزاحم با ولایت شرعی و عدم مخالفت با ایفای وظایف حکومتی حاکم، می توان از آنها استفاده کرد.

مسأله کنترل ساختاری و تفکیک قوا و نیز کنترل سازمانی در شمار این شیوه ها جای دارد. نمونه ای از کنترل سازمانی – که در جمهوری اسلامی ایران پیش بینی شده است – نقش نظارتی و کنترل کننده مجلس خبرگان نسبت به ولی فقیه است.

بخشی از روش های مهار بیرونی قدرت در اسلام، عبارت است از:

۱. کنترل مستقیم الهی

خداوند مهم ترین کنترل کننده و ناظر توانمند و دانا بر قدرت است. او نظارت خود را به شیوه های مختلفی اعمال می کند؛ از جمله:

الف. قانون گذاری

یکی از شیوه های مهار قدرت، ارائه هنجارهای جامع و مناسب در چگونگی کاربست قدرت و تعیین

ضوابط رفتار حاکمان است.

قانون گـذاری الهی و تأکیـد فراوان بر لزوم پیروی از احکام خداونـد، نقشـی مهم در مهار قدرت دارد. قرآن مجید بر این مسأله اهتمـام بسـیار ورزیـده، حکمرانی بی اعتنـا به احکام الهی را ظلم، فسق و کفر خوانـده است. حضـرت اباعبـدالله(ع) نیز کسـی را حاکم می داند که بر اساس کتاب خداوند رفتار کند.

ب. سلب مشروعیت

اسـلام، در کنار تعیین شـرایط خصلتی و علم...زمامـدار و نیز تعیین ضوابط رفتار حاکمان، ضـمانت اجرایی نیرومنـدی نیز افزوده است تا اگر خدای ناکرده قدرت به فساد گرایید، بی درنگ درمان گردد و از تداوم آن جلوگیری به عمل آید.

یکی از روش های باز دارنده و درمان گرانه، مسأله سلب مشروعیت است. شرایط و ضوابط رفتار حاکمان زمانی پشتوانه اجرایی دارد که فاقد این شـرایط و خالی از هنجارها مشروع شناخته نشود. مشروعیت حاکم، با پدید آمدن فاصله میان او و شرایط مورد نظر دین، بی درنگ سلب می گردد و از سِمَت خویش شرعاً عزل می شود.

ج. کیفردهی

از دیدگاه اسـلام، حاکمان و شهروندان همه در معرض نظارت و کنترل دقیق الهی اند. خداوند همه جا و همه گاه، مراقب رفتار و کردار سـوره نسـاء (۴)، آیـه ۱ (إِنَّ اللَّهَ كـانَ عَلَيْكُـمْ رَقِيبـاً) . انسـان هـا است، در برابر ظلم سـتمگران واکنش نشـان می دهـد. برخورد او در برابر ظلم و فسادِ «قدرت» چند گونه است:

۱. انگیزش مؤمنان و مجاهدان برای جهاد و ستم ستیزی و یاری آنان در برابر ستم پیشگان؛

۲. کیفر وضعی و قانونی در این جهان؛

۳. کیفر تکوینی و مکافات عمل در این جهان؛

۴. کیفر اخروی.

امیر مؤمنان(ع) به عثمان خطاب می فرماید:

«بدان که بهترین بندگان نزد خداوند پیشوای عادلی است که هدایت یافته

و به هـدایت دیگران همت می گمـارد سـنت های شـناخته شـده را به پا می دارد و بـدعت های ناشـناخته را از بین می برد ... و همانا بدترین مردم نزد خدا پیشوای جائر است؛ هموکه گمراه است و دیگران را به گمراهی می کشاند. سـنت های شناخته شده را تباه می سازد و بدعت های متروک را احیا می کند. همانا از رسول خدا(ص) شنیدم که فرمود: در روز قیامت پیشوای ستمگر را می آورند، در حالی که نه یاوری دارد و نه عذرخواهی، به آتش دوزخ افکنده و در آن چون سنگ آسیا گردانده می شود و سپس در قعر آتش به زنجیر کشیده می شود». نهج البلاغه، خ ۱۶۴.

د. تنظیم حقوق متقابل

در نظام اسـلامی رابطه ملت و دولت طرفینی و مبتنی بر حقوق متقابل و مسؤولیت حاکم و ملت در برابر یکدیگر و مسؤولیت هر دو در برابر خداوند است. امیرمؤمنان(ع) فرمود: «همانا من بر شما (مردم) حقی دارم « ... ان لی علیکم حقاً و لکم علیّ حق ... »، همان، خ ۳۴. و شما بر من حقی دارید ...».

ه. تساوی در برابر قانون

در نگاه اسـلام همه انسان ها در پیشگاه قانون برابرند و هیچ کس را بر دیگری در برابر قانون امتیازی نیست. این قاعده به عنوان اصل «مشارکت در احکام» مورد اتفاق جمیع مسلمانان است.

۲. کنترل عمومی

اسـلام سالم سازی کاربست قـدرت را بـدون مشارکت فراگیر و گسترده اجتماعی، کامیاب نمی بیند. از این رو، ساز و کارهای متعـددی برای تحقّق این مشارکت، تدارک دیده است. در اسـلام، مشارکت سیاسـی و اجتماعی نه تنها حق مردم که از وظایف آنان است. تداخل حق و تکلیف در این عرصه، مبانی و برآیندهای ویژه ای

دارد که این نوشتار را مجال ذکر آن نیست. پاره ای از ساز و کارهای تحقق مشارکت کنترل کننده در اسلام عبارت است از:

الف. لزوم مشورت

در حکومت دینی پشت کردن به مردم، استبداد رأی و دخالت ندادن رأی مؤمنان در امور، ناپسند و مذموم است. قرآن مجید صریحاً به مشورت با مردم فرمان داده و از پیامبر(ص) خواسته است از طریق «مشورت» بستری مناسب برای مشارکت عمومی فراهم سازد. واعظی، احمد، جامعه دینی، جامعه مدنی، صص ۱۲۹ - ۱۳۲.

ب. مسؤولیت همگانی

در نگاه اسلام، تمام مردم در صیانت «قدرت از تمایل به فساد»، مسؤولیت دارند. پیامبر اکرم(ص) می فرماید:

«کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیته» ؛ بحارالانوار، ج ۷۵، باب ۳۵، ح ۳۶، ص ۳۸.. امام خمینی با استناد به این روایت می فرماید:«مسؤولیت من هم گردن شما است، مسؤولیت شما هم گردن من است. اگر من پایم را کج گذاشتم، شما مسؤولید، اگر نگویید چرا پایت را کج گذاشتی ...». صحیفه نور، ج ۸، ص ۴۷.

ج. اهتمام به امور مسلمین

تلاش در جهت بهروزی و خوشبختی امت مسلمان و مبارزه با عوامل فساد و تباهی از وظایف همه مسلمانان و شرط اسلام است. پیامبر اسلام(ص) می فرماید:

«هر آنکه صبح کند و به امور مسلمانان همت نگمارد، و هر که فریاد کسی را بشنود که مسلمانان را به دادخواهی فرا می خواند و او را اجابت نکند، مسلمان نیست.» «من اصبح و لم یهتم بامور المسلمین فلیس منهم و من سمع منادیاً ینادی یاللمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم.»؛ اصول کافی، ج ۲، (کتاب الایمان و الکفر، باب الاهتمام بامور المسلمین. ح ۱ و ۵).

د. امر به معروف و نهی

از منکر

امر به معروف و نهی از منکر، به عنوان تکلیفی الهی یکی از مهم ترین زمینه هـای تعامل و مشارکت اجتماعی است. قرآن مجید یکی از امتیـازات امت اسـلام را همین مسـأله دانسـته، می فرمایـد: (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَـأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ) آل عمران (۳)، آیه ۱۱۰. «شـما بهترین امّتی هستید که برای مردم پدیدار شده اید: به کار پسندیده فرمان می دهید و از کار ناپسند بازمی دارید و به خدا ایمان دارید».

پیامبر اکرم(ص) نیز فرموده است: «تا زمانی که امت من امر به معروف و نهی از منکر و همیاری در نیکی ها کنند، خوشـبخت و کامروا خواهنـد بود؛ ولی هر گاه این امور را ترک گویند، برکت از آنان گسسـته خواهد شد و پست ترین شان بر دیگران چیره گردند و دیگر نه یاوری در زمین خواهند داشت و نه در آسمان». وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۹۸، ح ۱۸، طبع بیروت.

ه. نصیحت ائمه مسلمین

نصیحت از مـاده «نصـح» بـه معنـای خیرخـواهی و انـدرز است. اسـلام بر نیـک خـواهی برای زمامـداران امت و به تبع آن ارائه رهنمودهای مناسب، اندرزهای به موقع و انتقادات سازنده تأکید می ورزد.

پیـامبر اکرم(ص) می فرمایـد: «سه چیز است که دل هیـچ مسـلمانی به گریز از آن رضـایت نمی دهـد: اخلاص عمل برای خـدا، خیرخواهی برای پیشوایان مسـلمانان و همراهی با جماعت مسلمانان». بحارالانوار، ج ۷۷، باب ۶، ح ۳۹، ص ۱۳۲. امیرمؤمنان(ع) نیز یکی از حقوق زمامـدار امت را خیرخواهی در آشـکار و نهان می داند. «و اما حقی علیکم فالنصیحه فی المشـهد و المغیب»؛ نهج البلاغه، خ ۳۴.

آنچه گذشت بخشی از شیوه های کنترل قدرت در اسلام است. ژرف نگری در سازوکارهای

تعیین شـده در اسـلام و مقایسه آن با شـیوه های موجود در دیگر انـدیشه ها و نظام های سیاسـی، غنای چشـمگیر و برتری تفکّر اسـلامی و جامعیت آن دراین عرصه را به خوبی نمایان می سازد. بر اساس آنچه ذکر شـد، می توان شـیوه های مهار قـدرت در اسلام را در نمودار صفحه بعد نشان داد:

مهار

قدرت

در

اسلام

روشهای

مهار درونی

روشهای

مهار بیرونی

مهار بینشی

و عقلانی

مهار اخلاقی

۱. فقاهت

۲. جهان بینی الهی

۳. نحوه نگرش به قدرت

۱. عدالت

۲. تقوا

۳. بردباری و رفتار نیک

کنترل

مستقیم

الهی

کنترل عمومی

۱. قانون گذاری

۲. سلب مشروعیت

۳. کیفردهی

۴. تنظیم حقوق متقابل

۵. تساوی در برابر قانون

۱. لزوم مشورت

۲. مسئولیت همگانی

۳. اهتمام به امور مسلمین

۴. امر به معروف و نهی از منکر

۵. نصیحت ائمه مسلمین

۱. انگیزش مجاهدان

۲. تعیین کیفر

۳. مکافات

۴. عذاب اخروی

روش های منصوص

روش های

غیرمنصوص

۱. کنترل ساختاری

۲. کنترل سازمانی

آیا ولایت فقیه با جمهوریت نظام تضاد ندارد؟

پرسش

آیا ولایت فقیه با جمهوریت نظام تضاد ندارد؟

پاسخ

سه مبنا در تضاد «جمهوریت» با «ولایت فقیه» وجود دارد:

یکم. مبنای اصلیِ تهافت و تضاد میان جمهوریت و ولایت فقیه، این است که گمان کرده اند لازمه جمهوری بودن یک حکومت، حق رأی داشتن مردم است و لازمه ولایت داشتن فقیه، مهجوریت مردم، نبود رشد و بلوغ اجتماعی آنان و فقدان حق رأی است.

پاسخ این است که ولایت در قرآن و روایات، در موارد مختلفی استعمال می شود؛ از جمله:

۱. ولایت بر مهجورین که تصدی امور مردگان، سفیهان، صغیران و دیوانگان است. در این معنا از ولایت، مولّی علیهم به نوعی عاجز و قاصر از امور خود می باشند و لذا شخصی «ولیّ»، تصدی امور آنان را بر عهده می گیرد.

۲. ولایت زعامت که تصدی امور حکومتی است. مولّی علیهم در این ولایت عموماً بالغ، رشید و عاقل می باشند؛ (إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وهمراکعون ؛ مائده (۵)، آیه ۵۵: «همانا ولی شما خدا و رسول و کسانی است که ایمان آوردند؛ همان ها که نماز را به پا می دارند و زکات (صدقه) می پردازند، در حالی که در رکوع می باشند». خطاب به مردم عاقل و بالغ و رشید است و ولایت را بر همه آنان اثبات می کند.

مراد از «ولایت » در جمهوری اسلامی ایران، معنای دوم است و مردم در آن، حق رأی و دخالت در تعیین سرنوشت و نحوه حکومت دارند. در جمهوری اسلامی ایران، هم شکل حکومت و قانون اساسی آن، با رأی مردم تعیین شده است و هم انتخاب رهبر از سوی خبرگان به طور غیرمستقیم از طریق مردم

صورت می گیرد و هم مردم به طور مستقیم در انتخاب مسؤول قوه مجریه و نمایندگان قوه مقننه دخالت دارند.

دوم. مبنای نصبِ فقیه از سوی شارع، ولایت را برای او ثابت می کند؛ بدون اینکه رأی مردم در آن دخالتی داشته باشد و رأی آنان صوری است. در حالی که در جمهوریت دخالت رأی مردم حقیقی است، نه صوری.

پاسخ این است که:

۱. طبق مبنای نصب، اگر در زمانی بیش از یک فقیه جامع شرایط وجود داشته باشد، اعمال ولایت همه آنان باعث هرج و مرج می شود و لذا انتخاب رهبر از سوی مردم، تأثیر واقعی دارد؛ یعنی، ساز و کار موجود در قانون اساسی برای تعیین رهبر (مجلس خبرگان)، یکی از راه های تشخیص ولی منصوب است.

۲. در فرض وحدت فقیه جامع شرایط نیز ولی منصوب از سوی خداوند، با پذیرش و مقبولیت مردمی اعمال ولایت می کند؛ نه به صورت تحمیلی.

البته در قانون اساسی شرایط خاصی برای ولی فقیه (فقاهت، عدالت و درایت) ذکر شده است و تعیین شرایط حاکم به وسیله قانون، منافاتی با معنای «جمهوریت» حکومت ندارد.

سوّم. اختیارات پیش بینی شده در قانون اساسی برای ولی فقیه، فراجمهوری است؛ یعنی، در هیچ یک از نظام های جمهوری برای رئیس حکومت چنین قدرتی در نظر گرفته نشده است.

پاسخ: چنین گمانه ای هرگز واقعیت ندارد؛ بلکه بر عکس ولایت مطلقه در نظام جمهوری اسلامی ایران، قدرتی محدودتر از رئیس حکومت در دیگر نظام های سیاسی دنیا دارد. برای آگاهی بیشتر در این زمینه به جدول های ذیل توجه نمایید:

جدول شماره ۱: عناوین وظایف و اختیارات مقامات عالیه اجرایی کشورهای ایران، انگلستان، فرانسه و امریکا در زمینه اجرایی: (اسداللهی، مسعود، و طاهری، قهرمان، ولایت فقیه

و دموکراسی، ص ۱۷۰.)

جمهوری اسلامی انگلستان فرانسه آمریکا ایران

ولی فقیه رئیس جمهور پادشاه نخست وزیر رئیس جمهور نخست وزیر رئیس جمهور

نام کشورها و مقامات

عناوین عالیه اجرایی

ردیف

۱ ریاست قوه مجریه – * – * * – *

۲ مسؤولیت اجرای قانون اساسی – * – – * – –

۳ انتخاب نخست وزیر یا معاون – * * – * – –

۴ عزل ونصب وزرا و قبول استعفای آن ها – * * * * – *

۵ ریاست هیئت وزیران – * – * * – *

۶ عزل و نصب مقامات عمده قوه مجریه – * – * * – *

۷ تعیین سفرا و نمایندگان دیپلماتیک – * – * * – *

۸ پذیرش استوارنامه های سفرا – * * – * – * و نمایندگان کشورهای خارجی

جدول شماره ۲: عناوین وظایف و اختیارات مقامات عالی اجرایی چهار کشور در زمینه نظامی و قضایی همان، ۱۷۳.

جمهوری اسلامی انگلستان فرانسه آمریکا ایران

ولی فقیه رئیس جمهور پادشاه نخست وزیر رئیس جمهور نخست وزیر رئیس جمهور

نام کشورها و مقامات

عناوین عالیه اجرایی

ردیف

۱ فرماندهی کل نیروهای مسلح * - * - * - *

۲ اعلان جنگ و صلح * - * - * - *

۳ عزل و نصب مقامات عالیرتبه * - * - * - * کشوری و لشکری

۴ ریاست شورای عالی دفاع یا - * - * * - * شورای عالی امنیت ملی

۵ تعیین عالی ترین مقام قضایی * - * - * - *

۶ عفو و تخفیف مجازات محکومین * - * - * - *

جدول شماره ۳: عناوین وظایف و اختیارات مقامات عالیه اجرایی کشورهای ایران، انگلستان، فرانسه و امریکا در زمینه قانون گذاری همان، ۱۷۵.

جمهوری

اسلامی انگلستان فرانسه آمریکا ایران

ولی فقیه رئیس جمهور پادشاه نخست وزیر رئیس جمهور نخست وزیر رئیس جمهور

نام کشورها و مقامات

عناوین عالیه اجرایی

ردیف

۱ وتوی تعلیقی – – * – * – *

۲ امضای قوانین، آیین نامه ها، عهدنامه ها – * – * * – * و قراردادهای بین المللی

۳ ارسال پیام به پارلمان و یا – * * – * – * تقاضای تشکیل جلسات پارلمانی

۴ مذاکره مستقیم با نمایندگان – * – * * – *

۵ انحلال پارلمان – – * – * – –

۶ پیشنهاد تجدیدنظر در قانون اساسی * – – – * – –

جدول شماره ۴: سایر وظایف و اختیارات مقامات عالی اجرایی کشور: همان، ۱۷۷.

جمهوری اسلامی انگلستان فرانسه آمریکا ایران

ولی فقیه رئیس جمهور پادشاه نخست وزیر رئیس جمهور نخست وزیر رئیس جمهور

نام کشورها و مقامات

عناوین عالیه اجرایی

ردیف

۱ تعیین سیاست های کلی کشور * – – * * – *

۲ اظهارنظر در سیاست داخلی کشور * * – * * * *

۳ تعیین خطمشی وسیاست کلی هیئت دولت – * – * – * *

۴ تضمین استقلال و تمامیت ارضی و * – * – * – * اتخاذ تدابیر مقتضی در مورد اضطراری

۵ شناسایی دولت ها – * * – * – *

۶ رجوع به آرای عمومی یادستورهمه پرسی * – – – * – –

۷ تنظیم روابط قوای سه گانه * – – – * – –

۸ اعطای نشان های دولتی – * * – * – *

۹ توزیع عناوین و مدال های نظامی * – * – * – *

مردم سالاری در حکومت امام علی(ع) چگونه بود؟

پرسش

مردم سالاری در حکومت امام علی(ع) چگونه بود؟

پاسخ

یکی از مسایل بنیادین در هر حکومتی، نوع پیوند میان دولت با ملت است. این پیوند از دو جهت قابل بررسی است:

۱. در اصل تشکیل حکومت و نحوه پیدایش آن؛ ۲. در نوع برخورد و تعامل میان حکومت و مردم/

حکومت مردم سالار، حکومتی است که هم در اصل پیدایش خود و هم در نوع تعامل با مردم بیش ترین پیوند را با مردم داشته باشد و امور اساسی آن طبق اراده و خواسته مردم انجام پذیرد. البته میان مردم سالاری دینی و غیر دینی یک تفاوت اساسی وجود دارد و آن این که در حکومت مردم سالار دینی، خواست و اراده مردم در محدوده احکام و دستورات الهی ملاک عمل قرار می گیرد و خواست و تشخیص مردم بر قانون و دستور خداوند مقدم نمی شود، اما در حکومت های مردم سالار غیر دینی خواست و اراده مردم محدود به حدی نیست و اصلاً برای دستور و قانون الهی حسابی باز نمی شود و به طور مطلق بر اساس نظر اکثریت مردم عمل می شود/

در فقه و فرهنگ اسلامی، بررسی منشأ حکومت و ملاک مشروعیت دولت، اساسی ترین مباحث فلسفه سیاسی اسلام است

از آن جا که خداوند خالق و صاحب اختیار آفریدگان است، هیچ کسی جز او سزاوار حکومت بر بندگانش نیست، مگر آنان که به اراده و هدایت خود او برای رهبری و حکومت برگزیده شوند. پیامبران، نخستین کسانی هستند که سمت خلافت الهی را یافته اند و به منظور اقامه قسط و پایداری از حقوق خلق و حدود خالق، انتخاب شده اند. پس از پیامبر خاتم نیز کسانی برای

ادامه این مسؤولیت و تصدی

امامت و زعامت امت برگزیده می شوند که پیامبر آنان را نصب و تعیین فرموده باشد. در چنین فرضی و با وجود نص بر نصب و تعیین امام، جایی برای اجتهاد، شورا، بیعت و طرق دیگر باقی نمی ماند. در چنین حالتی، بیعت مردم، تنها پذیرش و تأکیدی است بر آن چه که از سوی پیامبر ابلاغ گشته است. بنابراین در اسلام مردم در تعیین امام و حاکم مسلمین نقش ندارند، ولی در برپایی حکومت و فعلیت یافتن حاکمیت حاکم، نقش بسزایی دارند/

درباره مشروعیت حکومت و خلافت حضرت علی(ع) دلایل قطعی و مسلمی از قرآن و سنّت وجود دارد که هیچ گونه تردیدی در لزوم زعامت و ولایت امیر مؤمنان پس از پیامبر(ص) باقی نمی گذارد. دلایل و شواهد این مدعا، به طور مفصل در کتاب های کلامی و تاریخی و روایی آمده است. بنابراین از نظرگاه دینی هیچ گونه تردیدی در مشروعیت حکومت امیر مؤمنان علی(ع) وجود ندارد/

اما از جهت مردمی بودن و پذیرش همگانی، آن حضرت درباره روز بیعتش می فرمایند: «فَما راعَنی اِلّا وَ النّاسُ کَعُرْفِ الضَّبُعِ اِلَیَّ، یَنثالُونَ عَلَیَّ مِن کُلِّ جانِبٍ، حَتّی لَقَد وُطِئَ الحَسَنانِ وَ شُقَّ عِطفایَ، مُجتَمِعینَ حَوْلی کَرَ بیضِ الْغَنَم»؛{۱} فراوانی مردم چون یال های پر پشت کفتار،{۲} بود. از هر طرف مرا احاطه کردند تا آن که نزدیک بود حسن و حسین لگدمال گردند.{۳}

آن حضرت در جای دیگر می فرمایند: «وَ بایَعَنی النّاسُ غَیرَ مُستَکْرِهینَ وَ لاَ مُجبَرینَ، بَل طائعینَ مُخَیَّرینَ»؛{۴} مردم بدون اکراه و اجبار، بلکه با اختیار با من بیعت کردند/

جالب تر آن که آن حضرت، بر خلاف غالب حکومت گران، در برابر این اقبال عمومی، هیچ گونه رغبت و میلی نشان ندادند؛

چنان که می فرمایند: «فَأَقبَلتُمْ اِلَیَّ اِقبالَ العُوذِ المَطافِیل عَلَی أولادِها، تقولون: البَیعَ البیعْ قَبَضتُ کَفِی فَبسطتموها، وَ نازَعْتُکَمْ یَدِی فَجاذَبتُمُوها»؛ شما مردم برای بیعت کردن، به سوی من روی آوردید، همانند مادران تازه زاییده که به طرف بچه های خود می شتابند، و پیاپی فریاد کشیدید: بیعت! بیعت! من دستان خویش را فرو بستم، اما شما به اصرار آن را گشودید. من از دست دراز کردن سر باز زدم، اما شما دستم را کشیدید.{۵} بنابراین در پذیرش حکومت علوی از سوی مردم حد اعلای مردم سالاری رعایت شده است، اما در زمینه نوع برخورد امام(ع) با مردم، به عنوان حاکم و زمامدار، با نگاهی اجمالی به سیره و سخنان آن حضرت، پیوند عمیق آن بزرگوار با مردم روشن می گردد؛ چنان که می فرمایند: «وَ لَقَد أَحْسَنتُ جِوارَکمْ، وَ أَحَطْتُ بِجُهدِی مِن وَرائِکُمْ»;{۶} با شما به نیکویی زندگی کردم و به قدر توان از هر سو نگهبان شما بودم. ایشان در قسمتی از نامه طولانی خود به مالک اشتر که در آن وظایف حاکم اسلامی را بیان کرده اند، می فرمایند: «وَ أَشْعِر قَلبَکَ الرَّحمَ لِلرَّعِیِّ، وَ الْمَحَبَّ لَهُمْ، وَ اللُّطْفَ بِهِمْ، وَ لا تَکُونَنَّ عَلَیهِمْ سَبُعاً ضَارِیاً تَغْتَنِمُ أَکْلَهُم»;{۷} مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرار ده! و با همه دوست و مهربان باش! مبادا چونان حیوانی شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی!». در نامه ای به محمد بن ابی بکر، فرماندار مصر، می نویسد: «با مردم فروتن، نرم خو، مهربان و گشاده رو و خندان باش! در نگاه هایت و نیم نگاه و خیره شدن به مردم به تساوی رفتار کن! تا بزرگان در ستمکاری تو طمع نکنند و ناتوانان از عدالت تو مأیوس

نگردند.{۸} آن حضرت در جای دیگر، خطاب به مردم می فرمایند: «با من چنان که با پادشاهان سرکش سخن می گویند، حرف نزنید! و چنان که از آدم های خشمگین کناره می گیرند، دوری نجویید! و با ظاهرسازی با من رفتار نکنید! و گمان مبرید اگر حقی به من پیشنهاد دهید، بر من گران آید! و مپندار که در پی بزرگ نشان دادن خویشم؛ زیرا کسی که شنیدن حق یا عرضه شدن عدالت بر او مشکل باشد، عمل کردن به آن، برای او دشوارتر خواهد بود.{۹} بی تردید اگر بخواهیم همه سخنان و سفارش های آن حضرت و نیز سیره عملی آن بزرگوار را در برخورد با مردم بیان کنیم، به تألیف چندین کتاب قطور نیاز خواهیم داشت؛ اما به طور خلاصه می توان گفت: یکی از مردمی ترین حکومت هایی که در طول تاریخ ظهور پیدا کرده است، حکومت الهی امیر مؤمنان علی(ع) بوه است؛ حقیقتی شگرف که با رجوع به تاریخ و سیره قولی و عملی آن بزرگوار، به خوبی هویدا می گردد.{۱۰} مردم سالاری به مفهوم غربی آن، در مقابل حکومت اسلامی و دینی است. مفهوم حاکمیت ملت مسلمان و متدین با قید تدین بر سرنوشت خویش، هیچ تقابلی با حکومت دینی ندارد و در همین حوزه است که مفهوم مردم سالاری دینی و با جمهوری اسلامی مطرح می شود/

---

[۱].نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۳، (مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین)/

[۲].کفتار، حیوانی است که فراوانی پشم گردن او ضرب المثل بوده است؛ به گونه ای که اگر می خواسته اند فراوانی چیزی را برسانند، به موهای یال کفتار تشبیه می کرده اند/

[۳].برخی از شارحان نهج البلاغه، الحسنان را دو انگشت شصت پا معنا کرده اند. ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۰۰/

[۴].همان، نامه

/۱

[۵].همان، خطبه ۱۳۷/

[۶].همان، خطبه ۱۵۹/

[۷].همان، نامه ۵۳/

[۸].همان، نامه ۲۷/

[۹].همان، خطبه ۲۱۶/

[۱۰].ر.ک: درس های سیاسی از نهج البلاغه، محمدتقی رهبر، (انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴ ه' ش)/

چرا مسأله تعیین امام و جانشین پیامبر، نمی تواند مانند حکومت های دموکراتیک، بوسیله رأی اکثریت مردم باشد؟

پرسش

چرا مسأله تعیین امام و جانشین پیامبر، نمی تواند مانند حکومت های دموکراتیک، بوسیله رأی اکثریت مردم باشد؟

پاسخ

نقاط ضعف حکومتهای «دموکراسی» امروز، یکی دو تا نیست که در اینجا به طور گسترده مورد بحث قرار گیرند، ولی برای توجه خوانندگان گرامی، به دو مورد از مهمترین آنها اشاره می کنیم:

در این شیوه از حکومت، فرد حاکم که از طریق حزب یا افکار عمومی انتخاب می گردد، ناچار است در فکر جلب رضایت آنان باشد، نه در فکر هدایت و رهبری آنها. برای یک فرد سیاستمدار حزبی و غیره مهم این نیست که جانب حق را نگه دارد، مهم این است که بتواند جانب مردم را از دست ندهد، و برای این کار چه بسا لازم است که معتقدات قطعی خویش و حقایق امور را نادیده بگیرد. این حقیقتی است که بزرگترین سیاستمداران جهان نیز، که مدّتها کارگردان صحنه های سیاسی جهان بوده اند، به آن اذعان دارند. رئیس جمهور پیشین آمریکا، جان.اف.کندی، در یکی از آثار خود چنین می نویسد:

«گاهی سناتور مجبور می گردد که در جلسه علنی فوراً و فی المجلس راجع به موضوع مهمی رأی خود را ابراز دارد، در این تردیدی نیست که او هم میل دارد که فرصت تفکر و سنجش داشته باشد، تا شاید بتواند با چند کلمه حرف یا با اصلاح کوچکی، اشکالات و اختلافات را به قدر امکان مرتفع سازد، ولی نه فرصت تعمّق دارد نه می تواند خود را مخفی سازد، و نه قادر است از رأی دادن بگریزد. عیناً مثل این است که تمام موکّلینش به او چشم دوخته و منتظرند ببینند رأیی که آتیه سیاستش

بسته به آن است چه خواهد بود.علاوه بر

تمام اینها فکر اینکه تمام مزایای عظیم سناتوری را از کسی بگیرند و دیگر نتواند به چنین شغل جالب و مهمی ادامه دهد، مسئله ای است که حتی شجاعترین رجال سیاسی را ممکن است تا صبح بیدار نگهدارد.

این است که بعضی از سناتورها شاید بدون اینکه حتی خودشان ملتفت باشند، راه سهل تر و کم خطرتری را پیش می گیرند. یعنی هروقت تبانی بین «وجدان» و «تصمیمشان» پیش می آید، با «منطق سازی» وجدان را قانع می سازند و خود را با اکثریت افکار موکلین هماهنگ می نمایند. اینها را نمی شود ترسو نامید، بلکه باید گفت اینها کسانی هستند که رفته رفته عادت به تبعیت از افکار عمومی کرده اند و صرفه خود را در این دیده اند که، نان را به نرخ روز بخورند. امّا در بین رجال، اشخاص دیگری هم هستند که پا روی وجدان می گذارند و عمل خود را چنین توجیه می کنند که برای نافذ بودن در خدمت عمومی ناچارند گاهی با کمال صداقت، وجدان خود را کنار بگذارند و به قول «فرانک کنت» حرفه سیاسی را نمی شود شغلی خلاف اخلاق نامید بلکه باید گفت: «سیاست شغل اخلاقی نیست». [سیمای شجاعان/۳۳-۴۳]

«فرانک کنت»، نویسنده سیاسی، می نویسد: مسئله لزوم رأی بیشتر بدست آوردن، موضوعی است بسیار مهم و جدی و در راه حصول آن بهیچوجه نمی شود اجازه داد مطالبی بیمورد از قبیل «اخلاق» و «حقّ و باطل» در آن راه یابد!... .

بهترین نصیحتی که «مارک اشکال» به یکی از همکاران خود در ایّام مبارزه انتخابی ۱۹۲۰ کرده است این است که «شما نمی خواهید عوام فریبی کنید، یعنی شما نمی خواهید در راه رسیدن به نمایندگی، وجدان خود را زیر پا بگذارید. شما باید این را بیاموزید که

برای مرد سیاسی، مواقعی پیش می آید که ناچار است وجدانش را نادیده انگارد». (همان/۳۵)

این عادلانه ترین سخنی است در منطق دمکراتهای جهان امروز! « تو خود حدیث مفصّل بخوان از این مجمل». این است ماهیت این حکومتها در کشورهای آزاد! آیا عقل و منطق اجازه می دهد که جانشین پیامبر که باید از جهاتی به سان او باشد به این شیوه از طریق مراجعه به افکار عمومی یا با بیعت اهل حلّ و عقد، ویا مهاجران و انصار انتخاب گردد؟ هرگز نه... زیرا در این شیوه از حکومت، فرد منتخب استقلال فکری ندارد، و در واقع بلندگوی افکار و تمایلات موکلان می شود. بسیار نادر و کمند رجالی که حاضر بشوند که به محبوبیت خود، پشت پا زنند و از خشم و طوفان افکار عمومی نهراسند و هر تصمیمی که به صلاح امّت دیدند، اتّخاذ نمایند.

ممکن است که تصور شود که حفظ رضایت موکّلان در صورتی لازم است که مدت زمامداری محدود به چند سال باشد، ولی چون پیشوایی امام دائمی بوده و به سان زمامداری «مادام العمری» است که هم اکنون در برخی از کشورها بدان عمل می شود، دیگر لازم نیست پس از احراز کرسی خلافت در فکر جلب رضایت مردم باشد.

این اندیشه بسیار خام و نابجا است، زیرا اولاً در همان زمامداری های مادام العمری نیز نمی توان افکار موکلان و انتخاب کنندگان را نادیده گرفت، و چه بسا در صورت بی اعتنایی، با انقلاب و انفجار و شورش عمومی روبرو می گردد، و ثانیاً انتخاب شدن یک مرد از طرف گروهی با بودن کاندیداهای متعدد، بدون وعده همکاری و همفکری، عملی نیست، و با توجه به این مسئله، چنانچه

پس از انتخـاب، وعـده هـای خود را نادیـده بگیرد خود مشـکلی است بالاـتر، زیرا در این صورت مربّی اجتمـاع عملاً راه پیمان شکنی را پیموده و به دیگران نیز آموخته است.

در شورای شش نفری که عمر برای انتخاب خلیفه پس از درگذشت خود تعیین کرده بود، «عبد الرحمان بن عوف» که تمایل او به یک طرف باعث سنگینی یکی از دو کفه بود، رو به علی(ع) کرد و چنین گفت: «با تو بیعت می کنم به شـرط اینکه بر سنّت خـدا و رسول او و سـیره و روش دو خلیفه پیشـین رفتار کنی» علی(ع) فرمود: بر سنّت خدا و رسول او و فکر خود عمل می کنم وبس. در این موقع عبد الرحمن رو به عثمان کرد و جمله گذشـته را تکرار کرد و عثمان نیز وفاداری خود را به شـرط وی اعلام کرد و انتخاب گردید. (و بعداً هم چنانکه دیدیم روش خاص خود را در پیش گرفت و بنی امیه را بر مردم مسلط ساخت).

خلاـصه اینکه چه بسـا انتخـاب کننـدگان شـرایطی را تحمیل می کننـد که بر یک فرد با ایمان و با وجـدان، عمل به آنها بسـیار سخت و ناگوار است. طبعاً افراد حق شـناس زیر بار آن شرایط نمی روند و انتخاب نمی شوند، و به جای آنها، افراد غیر صالح با پذیرفتن هر نوع شرطی، انتخاب می شوند.

۲ اشـکال دیگری کـه بر رژیـم هـای دموکراسـی غربی وارد است ایـن اسـت کـه بـازگشت آن بـه نـوعی ظلـم و دیکتـاتوری («دیکتـاتوری عـدد» و «اسـتبداد اکثریت بر اقلیت») است. زیرا بر فرض اینکه انتخابات به صورت صـحیح و بی غل و غش انجام گیرد، سرانجام باید اکثریتی که چه بسا تنها با

یک رأی بیشتر روی کار آمـده است بر اقلیتی که با یک رأی کمتر از صـحنه عقب زده شـده است حکومت کند، و از آنجا که ممکن است در موارد متعددی حق با اقلیت باشد، مفهوم این امر آن امر است که باید، به خاطر یک رأی منافع و مصالح ملّتی از بین برود. از اینجـا است که بایـد گفت که حکـومت ۵۱ بر ۴۹ نفر یـک نوع حکومت ظالمـانه است که بشـر بر اثر بیچـارگی و نبودن راه بهتر و یا عدم توجه به راه دیگر که اسلام پیش پای ملّتها گذارده است، خواه ناخواه به آن تن داده است.

ولی در انتخاب جانشـین برای پیامبر از جانب خداوند، راه بر این نوع بی عدالتی ها بسـته شده است. امام را شخصی انتخاب می کنـد، که همگی به حقّ حاکمیت او ایمان راسـخ دارنـد، و از روی قوانینی حکومت می کند، که همه افراد آن را پذیرفته اند، و دیگر مسئله اقلیت و اکثریتی مطرح نیست.

گذشـته از همه اینها، اصولاً در نظامهای دموکراتیک، اهواء و تمایلات اکثریت در لباس قانون تجلی می کنـد و تصـمیم آنان به صورت رأیی قاطع و حکمی استوار بر تمام توده ها تحمیل می گردد، ولی روح قوانین اسلام که همواره مصالح جامعه را محور تشریع قرار می دهد نمی تواند بر چنین نظریه ای صحّه بگذارد.

قرآن مجیـدی که پیوسـته افکار عمومی را تخطئه کرده و درباره نوع اکثریت ها می فرمایـد: « واَکثرهم لایَعقلون» و «واکثرهم لا یشـعرون»- مع الوصف- چگونه می توانـد تمایلات اکثریت جامعه را در انتخاب حساسترین موضوع دینی، یعنی مسـئله امامت و پیشوایی امّت، مؤثر و نافذ بداند؟ مگر نه این است که قرآن می فرماید: «وعَسی اَن تَکرهوا شَیئا

و هُو خیر لَکم و عَسی اَن تُحبِّوا شَیئا و هُو شَرّ لَکم» بقره/۲۱۶

[یعنی، چه بسا چیزی را مکروه و نامطلوب بشمارید در حالی که به نفع شما است و چه بسا چیزی را دوست بدارید و در صورتی که بر ضرر شما است.]

آیینی که تمنیات نفسانی اکثریت جامعه را صریحاً تخطئه می کند و می فرماید که چه بسا عقربه اهواء و تمایلات مردم متوجه اموری می گردد که سراپا خطرناک و زیانبار است و گاهی از اموری ابراز انزجار می کند که صد در صد به نفع آنها است،

دیگر نمی تواند تعیین و انتخاب امام را که پس از پیامبر، دارای عالیترین و شامخترین مقام و منصب دینی است به رأی «آسیب پذیر» اکثریت موکول سازد.

دیدگاه قرآن درباره حکومت مردسالاری دینی چیست

پرسش

دیدگاه قرآن درباره حکومت مردسالاری دینی چیست

پاسخ

حکومت در طول تاریخ انواع و اقسام گوناگونی داشته که در نگاه کلّی می توان به سه دسته تقسیم نمود:

۱. حکومت خودکامه و استبدادی این حکومت بر اساس حاکمیّت فرد یا گروه خاصی بنا شده محور حکومت اراده آنان است و همه چیز بر اساس زور اداره می شود.

۲. حکومت دموکراسی مترقّی ترین نوع حکومت در دنیای امروز، به حساب می آید. در این سیستم اصل بر این است که اراده مردم (اکثریّت ، محور حکومت و تعیین کننده سیاست می باشد و خواسته ها، مبنای مسیر قانون و اجرا و قضاوت است

۳. حکومت الهی حکومتی است که نه بر اراده فرد، و نه بر محور اراده اکثریّت بنا شده بلکه بر اساس اراده و خواست خدای متعال اداره می شود. قرآن مجید، برای هر سه گونه حکومت نمونه هایی را معرّفی فرموده است برای مثال در مورد حکومت استبدادی به حکومت فرعون و... و در مورد حکومت شورایی نیز، به حکومت بلقیس که معاصر حضرت سلیمان بوده اشاره کرده در مورد حکومت الهی نمونه های فراوانی را برمی شمارد; امّا ماهیّت حکومت اسلامی این گونه است که با قبول توحید، حاکمیّت که از شاخه های توحید افعالی است از آن ِخداست و سپس برای کسی است که خدا او را برای این منصب قرار داده است البتّه این به معنای نادیده گرفتن رأی و نظر مردم نیست

قرآن به صراحت دستور می دهد که "و امرهم شوری بینهم (۳۸، شوری کارهای مؤمنان به طریق مشورت در میان آنان صورت

می گیرد." نکته اساسی این جاست که حضور مردم در حکومت دینی چگونه است (پیام قرآن آیت

الله مکارم شیرازی و دیگران ج ۱۰، ص ۵۵، دارالکتب الاسلامیه) آیا مانند حضور در کشورهای دموکرات است یا به گونه دیگری می باشد؟

مردم در نظام دموکراتیک همه کاره اند، قانون گذاری اجرا، قضاوت به میل آن هاست یعنی امروز، مردم قانونی را می پسندند، فردا قانونی دیگر و هر دو مشروعیّت دارد و برایشان معتبر است امّا در حکومت اسلامی فرض این است که مردم مسلمان به سخن الهی گوش می دهند و در جهت تحقّق بخشیدن به حکومت الهی اند; برتری آنان به حاکمان اسلامی امکان اجرا و حکومت کردن می دهد; مورد قبول مردم بودن زمینه تحقّق حکومت را آماده می سازد، نه این که مشروعیّت دینی به حاکمیّت بدهد، حاکمیّت مشروع بودن را از خدا می گیرد، از این رو، اگر مردم به حاکمی رو کردند که شرایط لازم را نداشت گرچه مورد قبول است امّا مشروعیت دینی نمی یابد و حکومت اسلامی نیست پس اراده مردم در طول اراده خدای متعال حجیت دارد و در اموری که از سوی شرع قانونی خاص برای آن نیامده که در اصطلاح به "منطقه الفراغ معروف است رأی مردم حجیّت دارد باید بر اساس خواسته اکثریت عمل نمود.

به هر حال مردم سالاری دینی یعنی توجّه به آرای مردم در چارچوب دین و شرع که همان معنای جمهوری اسلامی است هم مردم و هم اسلام البته نه در عرض هم که مردم در سایه اسلام هویّت می یابند.

خلاصه آن که ماهیّت حکومت اسلامی مردم سالاری دینی است نه استبداد به نام دین و نه دموکراسی و مردم سالاری بدون دین (همان)

مردم سالاری دینی را می توان تعبیر دیگر

جمهوری اسلامی دانست و نباید تصوّر کرد که اسلامی یا دینی بودن با دموکراسی و نقش مردم تفاوت دارد، خیر! کلمه "جمهوری ، شکل حکومت را مشخص می کند و کلمه اسلامی محتوای آن را، یعنی پیشنهاد می کند که این حکومت باید با اصول و مقررات اسلامی اداره شود و در مدار اصول اسلامی حرکت کند.(پیرامون انقلاب اسلامی شهید مطهری ص ۸۲، انتشارات صدرا.)

بر این اساس حکومت قرآنی شیوه خاصّی ندارد، و به اشکال گوناگون در زمان های متفاوت تطبیق پذیر است امّا آن چه مهم است روح و محتوای حرکت است که آن حرکت در مسیر الهی است

چه رابطه ای بین دین و دموکراسی وجود دارد؟

پرسش

چه رابطه ای بین دین و دموکراسی وجود دارد؟

پاسخ

دین نه تماما و دربست نظام دموکراسی را رد می کند و نه با همه چیز آن مخالف است. از نظر اسلام دموکراسی به عنوان یک ایدئولوژی مردود است؛ ولی تا حدی به عنوان یک روش در برقراری نظام سیاسی دینی پذیرفته شده است.

نظام جمهوری اسلامی را با حکومت های استبدادی و نیمه استبدادی دنیا مقایسه کنید.

پرسش

نظام جمهوری اسلامی را با حکومت های استبدادی و نیمه استبدادی دنیا مقایسه کنید.

پاسخ

نخست ویژگی های حکومت استبدای را مطرح کرده، آن ها را با ویژگی های حکومت ولایی فقیه، که در قانون اساسی آمده است مقایسه می کنیم:

حکومت های استبدادی با همه تنوعی که دارند در ویژگی های زیر مشترکند:

۱ شخص یا طبقه ای خاص بدون رضایت مردم بر آنان حکومت می کند.

۲ دامنه قدرتِ حکومت فوق قانون است و هیچ قانونی آن را محدود نمی کند.

۳ مکانیزمی برای نظارت بر حکومت، نه از سوی مردم و نه از سوی دستگاه های خاص نظارتی وجود ندارد.

این ویژگی ها، حکومت استبدادی را از حکومت غیراستبدادی جدا و ممتاز می کند در نظام ولایی فقیه، طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، هیچ یک از این ویژگی ها وجود ندارد.

ویژگی اول: اولاً، اصل قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، با پذیرش قاطع ۲/۹۸درصد مردم به تصویب رسید. ودر ادامه نیز هر گونه تغییری در قانون اساسی باید به تصویب مردم برسد.

ثانیا: طبق قانون اساسی، مردم در تعیین ولی فقیه، از طریق انتخاب نمایندگان مجلس خبرگان دخالت دارند.

ثالثا: مردم در مجاری قانون گذاری و اجرایی حکومت، از طریق انتخابات مجلس شورای اسلامی و انتخابات ریاستجمهوری دخالت دارند.

این سه نحوه دخالت مردم در حکومت، در هیچ یک از حکومت های استبدادی وجود ندارد.

ویژگی دوم: دامنه قدرت ولی فقیه در قانون اساسی به دو شکل به گونه ای محدود است که به کلی با قدرت درحکومت های استبدادی متفاوت می شود.

اول) در اصل چهارم قانون اساسی آمده است: «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری،فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد» یعنی قوانین اسلام اولین محدود کنندهقدرت ولی فقیه و

یا به تعبیر دقیق تر تعیین کننده اختیارات او است. پس چنین نیست که ولی فقیه فوق هر قانونیباشد. این نکته در پاسخ سؤال دهم به طور مفصل توضیح داده شده است.

دوم) تعهدی که ولی فقیه در برابر قانون اساسی داده است. ولی فقیه علاوه بر تعهد الهی خود به اجرای احکام اسلام،تعهدی در برابر ملت، به قانون اساسی دارد که چون این تعهد، لازم (نه جایز) و بدون حق فسخ است، تعهدیمضاعف برای او محسوب می شود و تخلف او از قانون اساسی باعث خروج او از عدالت و در نتیجه سلب او ازولایت می گردد.

پس اختیارات ولی فقیه در قانون اساسی از ناحیه قوانین اسلام و قانون اساسی مقید و محدود است، محدودیتی که درنظام های استبدادی وجود ندارد.

مطلقه بودن ولایت فقیه به معنای بی قید و شرط بودن اعمال قدرت او نیست، بلکه بدین معنا است که اختیاراتاو محدود به حوزه ای خاص از مسائل اجتماعی نیست و همه آن ها را دربر می گیرد اما اعمال قدرت در هر حوزه بایدبر اساس موازین اسلامی و قانونی باشد.

ویژگی سوم: حکومت ولایی فقیه از سه ناحیه نظارت می شود. سه ناحیه ای که در نظام های استبدادی وجودندارد.

ناحیه اول: نظارت درونی؛ ولی فقیه باید دارای سه شرط باشد: فقاهت، عدالت و درایت. هر یک از این سهشرط، او را از درون نظارت می کنند.

فقاهت او را از تجاوز از قانون الهی باز می دارد، عدالت او را از اعمال خواسته های شخصی و نفسانی باز می دارد ودرایت، او را از خودرأیی و ترک مشورت با اندیشمندان و متخصصان حفظ می کند.

این سه شرط از شرایط ثبوتی ولایت فقیه است یعنی اگر شخصی یکی از این سه شرط را

نداشته باشد واقعا ولایتندارد و مرجع تشخیص این شرایط، چه در حدوث ولایت و چه در بقای آن، مجلس خبرگان است.

ناحیه دوم: نظارت مستمر نمایندگان مجلس خبرگان؛ مجلس خبرگان، علاوه بر وظیفه انتخاب رهبری که دارایشرایط سه گانه مذکور است، وظیفه نظارت بر استمرار این شرایط را نیز دارد. مجلس خبرگان، علاوه بر نظارت براستمرار شرایط، وظیفه نظارت بر اعمال قدرت و رعایت شرایط اسلامی و قانونی در آن را نیز بر عهده دارد. در واقعنظارت بر رعایت شرایط اسلامی و قانونی در اعمال قدرت، برای نظارت بر استمرار شرایط سه گانه رهبراست.

ناحیه سوم: نظارت مردم بر رهبری در جمهوری اسلامی از دو طریق اعمال می شود:

طریق اول) مردم با انتخاب نمایندگان لایق در مجلس خبرگان، به صورت غیرمستقیم، از طریق مجلس خبرگان بر رهبرنظارت دارند.

طریق دوم) آزادی بیان، که در قانون اساسی فضای سالمی برای مطبوعات فراهم می کند نظارت افکار عمومی را برحکومت تشکیل می دهد. هر گاه مطبوعات، به راستی برخاسته از افکار عمومی مردم باشد می تواند این وظیفه را چهبه صورت مستقیم در توجه دادن ولی فقیه به خواست مردم، و چه به صورت غیرمستقیم در جهت دهی عمومی مردمدر انتخاب نمایندگان مجلس خبرگان به خوبی انجام دهد.

این سه نوع نظارت در حکومت های استبدادی یا اصلاً وجود ندارد و یا بسیار کم رنگ و غیر مؤثر است.

در این زمینه می توانید به منابع زیر رجوع کنید:

۱ ولایت فقیه، جوادی آملی، مرکز نشر اسراء، ص ۴۶۳ ۴۸۲.

۲ اصول سیاست و حکومت، احمد جهان بزرگی، ص ۱۳۳ ۱۷۲.{J

نظر اسلام درباره ء دموکراسی چیست ؟

پرسش

نظر اسلام درباره ء دموکراسی چیست ؟

پاسخ

در اسلام , نه دموکراسی مطلق هست و نه به طور کلی به نظر مردم بی اعتنایی می شود. در قوانین ضروری و مسلم اسلام , مردم حق دخالت ندارند. درباره مسائل شرعی نیز حق نظر تنها با فقیه جامع شرایط است و مردم نمی توانند اظهار نظر کنند. ولی

در امور اجتماعی و مسائل سرنوشت ساز نظر مردم محترم است . از همین روی قرآن مجید به رهبر عظیم الشائن اسلام (ص) می فرماید: ((و شاورهم فی الامر ; یعنی , با مردم به مشورت بپرداز)) یا ((و امرهم شوری بینهم ; یعنی , امور جامعه اسلامی باید به شوری گذاشته شود)). به عنوان شاهد درباره رئیس جمهور, یا وزیر دستور خاصی وجود ندارد که چه کسی انتخاب شود. البته معیارهایی گفته شده ; اما تشخیص و گزینش این افراد, به عهده مردم گذاشته شده است . با این بیان , دیدگاه مردم در مسائل اقتصادی , سیاسی , نظامی , امنیتی و اجتماعی مورد احترام می باشد و آیین مقدس اسلام نیز همواره بر آن تائکید کرده است ; به ویژه این که در سیره نبی اکرم (ص) نمونه های بارزی از توجه به آرای اکثریت مشاهده می شود. برای آگاهی بیشتر ر.ك : ۱- موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی , فلسفه سیاست ۲- کاظم قاضی زاده , اندیشه های فقهی - سیاسی امام خمینی

فرق ولایت فقیه و حکومت استبدادی چیست ؟

پرسش

فرق ولایت فقیه و حکومت استبدادی چیست ؟

پاسخ

ولایت مطلقه فقیه در نظام اسلامی

از آنجا که مهمترین و اساسی ترین اصل در دین مقدس اسلام «توحید» یعنی پرستش خدای یکتاست، نظام اجتماعی اسلام نیز بر حاکمیت صرف خداوند و اختصاص حق تشریع و قانونگذاری به ذات بی همتایش استوار است. این مسئله بنا به تصریح قانون اساسی شالوده و مبنای نظام جمهوری اسلامی را تشکیل می دهد. به همین دلیل در قانون اساسی بر لزوم ابتناء کلیه قوانین و مقررات بر موازین اسلامی تأکید گردیده است. بنابراین هدف اصلی چنین نظامی ایجاد زمینه برای گسترش بندگی و عبودیت خداست و این همان هدف اصلی تمامی انبیاء و اولیاء الهی است. لذا وظیفه حکومت اسلامی و - در رأس آن ولی فقیه - که به تعبیر امام خمینی (ره) شعبه ای از ولایت مطلقه رسول اللّه(ص) محسوب می شود در همین مسئولیت سنگین خلاصه می شود به عبارت دیگر در نظام و جامعه ای که هدف آن توسعه بستر تقرب مردم به خداوند است و ارزشها و تعالیم اسلامی مبنا و اساس کار را تشکیل می دهد، ولی فقیه با عنوان عالیترین منصب و در رأس این نظام موظف است با اتخاذ تصمیمات و تدابیر مناسب زمینه های استقرار و گسترش ارزشهای اسلامی خاصه عدل و قسط را در تمامی شؤون جامعه ایجاد کرده و تمامی هم خود را در راه نزدیک کردن جامعه به اهداف و آرمانهای متعالیش که همان شرافت انسانی تقرب الی اللّه است صرف نماید.

و به لحاظ عهده داری این مسئولیت خطیر است که برخورداری رهبر از امتیازات خاصی ضرورت می یابد و ایشان بایستی از «عدالت و تقوای اجتماعی» آن هم

در مرتبه اعلای آن (که به تعبیر امام «ره» ارتکاب یک گناه کوچک او را از ولایت ساقط می کند)، تفقه در دین، بینش سیاسی اجتماعی، شجاعت، خصوصا توانایی های مدیریتی در سطح اداره یک جامعه بزرگ اسلامی برخوردار بوده و خلاصه کاملترین انسان در جامعه اسلامی باشد که چنانچه می دانیم تشخیص این صفات و تعیین رهبری جامع الشرایط در نظام اسلامی توسط خبرگان واجد شرایط و منتخب ملت انجام می گردد.

– حکومت دیکتاتوری و استبدادی و نقش حاکمان مستبد

به طور کلی استبداد، به حکومتی می گویند که در آن مردم و حکومت شوندگان دارای نماینده حق رأی یا هر گونه سهم دیگری در اداره امور کشور نیستند و دیکتاتوری را نیزحکومتی می گویند که در آن شخص یا حزب واحدی پس از به دست گیری قدرت از رقابت گروههای دیگر جامعه جلوگیری کرده و اداره قوای جامعه را بدون رقیب در شخص یا سازمان خود متمرکز می کند. بنابراین وجه مشخصه و ویژگی اصلی حکومت های استبدادی و دیکتاتوری تحمیل خواسته ها و تمایلات حاکم یا حاکمان بر مردم یا بخش وسیعی از مردم می باشد که به این طریق از دخالت در تعیین سرنوشت خویش محروم می گردند. بدیهی است که تحمیل خواسته ها و تمایلات خود بر دیگران در خود پرستی و هواپرستی ریشه داشته که هر امری را برای رسیدن به هدف مشروع می شمارد.

بنابراین باید توجه داشت که صرف تمرکز قدرت اداره و حق تصمیم گیری در دست یک مسئول که لازمه قهری هر نوع حکومت و اداره است – به معنای دیکتاتوری و استبداد نیست بلکه برای تشخیص دیکتاتوری باید دید این حاکمیت از کجا بدست آمده و برای تأمین کدام

اهداف و ارضاء کدام تمایلات و خواسته ها عمل کند در صورتی که ملاک، خواسته ها و امیال فرد یا گروهی خاص از جامعه بوده و این امر بر دیگران تحمیل شود حکومت استبدادی و دیکتاتوری است هرچند ظاهری موجه و فریبنده داشته باشد.

با توجه به آنچه یادآوری گردید چگونه می توان ولایت مطلقه فقیه و استبداد را که در دو نظام متناقض مطرح بوده و دارای دو هدف و مبنای معارض با یکدیگرند برابر دانست چگونه می توان ولایت را که بر خداپرستی، و استبداد را که بر خود پرستی استوار است یکی شمرد؟! چگونه می توان کسی را که بنابر شرع و قانون مسئولیتش توسعه بندگی و گسترش ارزشهای الهی است با کسی که هدفی جز تفرق و رسیدن به خواسته ها و منافع خویش ندارد یکسان دانست؟! و به دلیل کدامیک از ویژگیهای ولی فقیه یا نظام اسلامی می توان ادعا کرد که مقام ولایت فقیه اقتضای استبداد دارد؟ آیا به دلیل اینکه ولی فقیه از بین عادلترین و فقیه ترین و با تدبیرترین افراد جامعه تعیین شده است و یا به دلیل آنکه از طرف دانشمندان منتخب مردم برگزیده شده و بایستی با نظارت آنان و کمک سایر مقامات صالحه و مردمی در راه تحقق اهداف مقدس اسلامی تلاش کند؟!!

بنابراین ولایت فقیه و استبداد اساسا دو مقوله کاملاً متناقض و در واقع مخالف یکدیگر است که بر دو جهان بینی و مبنای کاملاً متضاد با یکدیگر یعنی خدا محوری و خود محوری، بنا گردیده و مقایسه ابعادی از این دو (مانند اختیارات همه جانبه) با یکدیگر برای اثبات شباهت بین آنها قیاسی غیرمنطقی و مع الفارق است که

مقایسه کننده را به خطائی فاحش دچار خواهد کرد. طبیعی است اینگونه شبهات نهایتا از منابعی سرچشمه می گیرد که از انسجام و قدرت نظام اسلامی بیمناک بوده و می دانند که تمرکز اختیارات همه جانبه در دست با کفایت ولی فقیه که تجلی واقعی اراده و قدرت عمومی آحاد مردم جامعه است

در اندیشه های سیاسی آیت الله طالقانی،رای مردم چه جایگاهی دارد؟

پرسش

در اندیشه های سیاسی آیت الله طالقانی،رای مردم چه جایگاهی دارد؟

پاسخ

از دیدگاه اندیشه سیاسی آیت الله طالقانی در دو مقام مهم و اساسی نوبت به رأی و انتخاب مردم می رسد که عبارتند از:

۱- مشارکت مردم برای شناسایی و تعیین مجتهد واجدالشرایط (ولی فقیه).

۲- انتخاب وکلاء و نمایندگان مجلس.

آن مرحوم برای هر کدام از این دو اوصاف و شرایطی را برمی شمارد که مردم ملزم به رعایت و در نظر گرفتن آنها می باشند:

مقام اول: مرحوم طالقانی دو ویژگی بسیار مهم را برای علمایی که سرپرستی و اداره امور اجتماع مسلمین به آنها سپرده شده است، برشمارد که عبارتند از: ۱- عالم به اصول و فروع دین باشند. ۲- عدالت. این اوصاف اشاره به خصوصیاتی دارد که در مقبوله عمر بن حنظله بیان گردیده است، در این روایت امام صادق(ع) می فرماید: «.. بنگرید به فردی از شما که حدیث ما را روایت نموده، در حلال و حرام نظر کرده و احکام ما را بشناسد، پس به حَکَم بودن او رضایت دهید؛ زیرا که من او را حاکم بر شما قرار داده ام. پس اگر او بر طبق نظر ما حکم نماید و مورد قبول قرار نگیرد، حتما به حکم الهی استخفاف و رد بر ما شده است و کسی که ما را رد کند، رد بر خداوند نموده و این در حد شرک به خداوند است.... حکم آن که عادل تر، فقیه تر، با ورع تر و در حدیث صادق تر است ملاک است...». مقام دوم: آن مرحوم درباره مشروعیت تصمیمات وکلاء و نمایندگان مجلس و انتخاب آنها از سوی مردم چنین بیانی دارد: «در صحت و مشروعیت و نافذ بودن آراء و

تصمیمات وکلاء کافی است که مجاز از طرف مجتهد باشند و یا مجتهدین در طرح مطالب و تصویب آنان شرکت نمایند و اما شرایط و اوصاف وکیل سه چیز است:

اول – از جهت علمی: وکیل باید در فن سیاست، مجتهد و به حقوق بین الملل و جریان سیاست کاملاً بصیر باشد و با انضمام شخصیت های سیاسی با قدرت استنباط فقهاء، قوه متفکره و مغز راهنمای کشور تشکیل می شود.

دوم – این که آلوده با اغراض مالی و طمع ورزی و جاه طلبی نباشد..

سوم – این که نسبت به دین و استقلال کشور اسلامی و نوع مسلمانان غیور باشد و حیثیات عمومی را بیش از حیثیات شخصی محترم شمارد و... خلاصه آن که در وکیل عدالت و تقوای سیاسی و اجتماعی شرط است و افراد ملت برای انتخاب چنین مردی باید چشم و گوش خود را باز کنند و مصلحت حال و آینده کشور را در نظر داشته باشند و خدا را ناظر اعمال خود بدانند.

نقش رضایت خداوند و رضایت دینداران در حکومت دینی، چیست و رضایت کدام یک مقدّم است؟

پرسش

نقش رضایت خداوند و رضایت دینداران در حکومت دینی، چیست و رضایت کدام یك مقدّم است؟

پاسخ

یك. خدامداری حکومت:

اساساً حکومت دینی، حکومتی مستند به خداوند و «خدامدار» است. بنابراین خواست، اراده و رضای حق تعالی اساسی ترین رکن حکومت دینی است. البته این نکته را نیز باید توجه داشت که خداوند، خواهان سعادت و نیك فرجامی انسان است و خواست او دقیقاً، مساوی با صلاح و فلاح انسان ها است.

دو. رضایت مردم:

مسلماً خواست مردم، جایگاه والایی در نظام اسلامی دارد؛ لیکن باید توجه داشت که خواست و رضایت مردم، در طول رضای خداوند است، یعنی:

اولاً، خداوند متعال، از حاکمان خواسته است که با تمام توان، در جهت تحصیل مصالح و رضایت مردم بکوشند و در این مورد آنان را مورد سؤال و بازخواست قرار خواهد داد.

امیرالمؤمنین در «عهدنامه» خود به مالك اشتر می نویسد: «درون خود را با مهربانی و دوستی و محبت نسبت به مردم مالامال

کن. مباد که چون درنده ای بر ایشان باشی که خوردن شان را غنیمت شماری ... . چرا که تو بر آنان چیره ای و آنکه بر تو ولایت دارد، مافوق تو است و خدا بالا دست او است. خداوند کفایت امور مردم را در دست تو قرار داد و تو را بدیشان آزمود. پس مباد که خود را به جنگ با خدا در افکنی که کیفر او را نتوانی برتافت». نهج البلاغه، نامه ۵۳. در اینجا ستم بر مردم، مساوی با جنگ با خدا اعلام شده است.

ثانیاً، رضایت و خواست مردم، تا آنجا مورد توجه است که بر خلاف خواست، رضا و قانون خدا نباشد؛ چنانکه امیرالمؤمنین(ع) فرمود: «لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق» ؛

بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۲۷؛ نهج البلاغه، حکمت ۱۶۵. «هیچ مخلوقی را نشاید که در جهت معصیت پروردگار پیروی شود ...».

در مجموع درباره جایگاه رضایت و خواست مردم در حکومت دینی، توجه به امور زیر مفید است:

یک. اصل نظام اسلامی، بر اساس خواست و اراده مردم پدید می آید و هرگز به آنان تحمیل نمی شود. به عبارت دیگر، حکومت دینی مربوط به جامعه دینی است و جامعه دینی، غیر از حکومت دینی را بر نمی تابد.

دو. در مواردی که شارع، حکم معینی در مورد موضوعی نداده و دست حکومت را در انتخاب راه باز گذاشته باشد، رعایت خواست مردم - به گونه ای که با مصالح شان سازگار افتد - ضروری و الزامی است. اما اگر خواست آنان، مخالف احکام مسلّم و مبیّن الهی شد، مسموع و متبع نیست.

بنابراین نظام اسلامی، نه مانند حکومت های دیکتاتور و جبار است که هیچ ارزشی برای خواست مردم قائل نباشد و نه مانند حکومت های به ظاهر مردم سالار است که ادعای تابعیت بی چون و چرا از خواست و اراده مردمی دارد (هر چند این ادعا هرگز به وقوع نپیوسته است). حکومت اسلامی راه سومی است که در آن خواست مردم، در طول احکام و اراده الهی - که تضمین کننده خیر و سعادت دنیوی و اخروی بشر است - مورد توجه و احترام است.

اگر حکومت دینی مورد قبول دینداران قرار نگرفت، تکلیف چیست؟

پرسش

اگر حکومت دینی مورد قبول دینداران قرار نگرفت، تکلیف چیست؟

پاسخ

اگر حکومتی، بر اساس معیارها و ضوابط دینی تشکیل شود، مؤمنان از نظر شرعی نمی توانند با آن به مخالفت برخیزند؛بلکه باید آن را پذیرا بوده و به یاریش بشتابند. لیکن در اینجا دو سؤال وجود دارد:

یک. اگر بیشتر مردم، مخالفت کرده و آن حکومت یا شخص حاکم را نخواهند، آیا چنین حکومتی شرعاً می تواند سلطه خود را بر جامعه تحمیل کند؟

برخی از اندیشمندان و عالمان دینی، به صراحت گفته اند: در چنین صورتی تحمیل سلطه جایز نیست. آیهاللّه مصباح یزدی می نویسد:«اگر چه «مقبولیت» با «مشروعیت» تلازمی ندارد؛ اما حاکم دینی حق استفاده از زور برای تحمیل حاکمیت خویش را ندارد». کتاب نقد، شماره ۷، ص ۵۳، (مقاله حکومت و مشروعیت).

آیت الله جوادی آملی نیز آورده اند: «انسان، تکویناً آزاد آفریده شده است و هرگز بر پذیرش هیچ حاکمیتی - اعم از الهی یا

غیر آن – مجبور نیست. از این رو، نه در اصل دین، رواست؛ (لااکراه فی الدین) بقره (۲)، آیه ۲۵۶. و نه حکومت دینی می تواند اجباری باشد؛ هر چند که انسان، تشریعاً باید دین و حاکمیت الهی را بپذیرد». جوادی آملی، (آیت الله) عبدالله، نسبت دین و دنیا، ص ۲۳، قم: اسراء، چاپ اول، ۱۳۸۱. ایشان در ادامه می فرماید: «... تثبیت حکومت الهی در جامعه، به رغبت و آمادگی جمعی بستگی دارد و چنین حکومتی نه در تشکیل و نه در استمرار، تحمیلی نیست و تنها با خواست و اراده مردم شکل می گیرد و تداوم می یابد». همان جا.

دو. آیا رضایت و خواست مردم، یکی از شرطها یا اجزای لازم، در مشروعیت تلقی می شود یا

نه؟

از مطلبی که نقل شـد پاسـخ این مسأله تا حدودی روشن می شود؛ زیرا عدم تلازم بین «مشـروعیت» و «مقبولیت مردمی»، به این معنا است که در این باره سه فرض قابل تصور است:

۱. حکومتی، هم مشروع باشد و هم مقبول ؛ مانند حکومت پیامبر (ص)، امام علی (ع)، امام خمینی و مقام معظم رهبری.

۲. حکومتی مشروع نباشد؛ ولی مقبول باشد ؛ مانند برخی از حکومت های مردمی غیردینی.

۳. حکومتی مشروع باشد، ولی مقبول نباشد ؛ مانند اینکه امام معصوم (ع) شرعاً ولایت داشته باشد. اما جامعه زمینه تولّی و عهده داری امور را فراهم نکنـد و یا اطاعت و فرمان برداری لازم را ننماید؛ چنان که مشابه این مسأله برای امام مجتبی(ع) رخ داد. در این فرض که مورد سؤال به حساب می آیـد حـاکم اگر نتوانـد به نحو مسـالمت آمیز از حکومت دینی دفـاع کنـد و جـامعه نیز همراهی لازم را نکنـد، مجـاز به اعمـال دیکتـاتوری نسـبت به عـامه مردم نیست و از حکـومت کنـاره می گیرد، چنـان که امـام مجتبی(ع) چنین کردند.

البته چه بسا بتوان مواردی را نیز فرض کرد که «رضایت و خواست مردم» تا حدی در مشروعیت نیز دخالت داشته باشد و آن در جـایی است که دو فقیه عـادل و دارای جمیع شـرایط لازم برای حکومت و رهبری جـامعه، به طور مساوی وجود داشـته باشـند؛ لیکن یکی از مقبولیت عمومی بیشتری برخوردار باشـد. در این صورت بعیـد نیست گفته شود: اقبـال عمومی به یـک نفر، نوعی مرجع اثبات عقلایی است. برای آگاهی بیشتر ر.ک: حسینی حائری، سیدکاظم، ولایهالامر، فی عصرالغیبه، صص ۲۱۷–۲۲۱. در عین حال باید توجه داشت که مقبولیت، به طور کلی شرط جواز اعمال ولایت

است؛ نه اصل ولایت.

نکته دیگر آنکه اگر کسی «ولایت فقیه» را از طریق قدر متیقن – نه نصب شارع – پذیرفته باشد؛ یعنی، معتقد باشد که تخصص در فقه برای رهبری امت، بر اساس هدف های دین، شرطی لازم است و از این رو به یقین تنها فقیه باکفایت، شایستگی رهبری نظام اسلامی را دارا است؛ ر.ک: همان، ص ۱۱۳ و ۲۲۱. بر اساس این انگاره، در صورت تعدد واجدان شرایط، قدر متیقن همان فقیه منتخب است.

به عبارت دیگر اگر دو فقیه دارای شرایط مساوی باشند که یکی مقبول امت باشد و دیگری نباشد و شک کنیم که شارع به ولایت کدام یک راضی است؛ نسبت به آنکه منتخب مردم است، یقین به رضایت شارع داریم؛ ولی نسبت به دیگری – با وجود فرد اول – مردد و مشکوک است. بنابراین با وجود فرد متیقن، نوبت به فرد مشکوک نمی رسد.

بر فرض انتصابی بودن حاکم در حکومت دینی و این فرض که مردم در عزل و نصب حاکم هیچ حقی ندارند؛ چه راه کارهایی وجود دارد تا حکومت دینی به استبداد و دیکتاتوری منجر نشود؟

پرسش

بر فرض انتصابی بودن حاکم در حکومت دینی و این فرض که مردم در عزل و نصب حاکم هیچ حقی ندارند؛ چه راه کارهایی وجود دارد تا حکومت دینی به استبداد و دیکتاتوری منجر نشود؟

پاسخ

برای جلوگیری از استبداد و دیکتاتوری، راه کارهای متفاوتی وجود دارد که در بحث «کنترل» در حکومت دینی قابل پیگیری است. آنچه در اینجا به اختصار می توان گفت، این است که:

یکم. نصب شارع، به فرض وجود شرایط است. شرط نخست در حاکم «عصمت» است و در فرض غایب بودن امام معصوم، «فقاهت و عدالت» از شرایط لازم ولی امر است. این شرایط منحصر به زمان شروع حکومت و در دست گرفتن قدرت نیست؛ بلکه شرط بقای قدرت نیز می باشد؛ یعنی، تا زمانی که این شرایط باقی است، او ولی امر منصوب است و حکومتش مشروع؛ اما اگر به فساد و دیکتاتوری گرفتار شد، دیگر شرط لازم را از دست داده و از سوی شارع معزول است و باید از قدرت کنار رود. جامعه نیز باید او را کنار زند و از او پیروی نکند.

دوّم. انتصابی بودن حاکم در حکومت دینی، لزوماً به معنای نفی هرگونه دخالت مردم در عزل و نصب حاکم نیست؛ بلکه رهبر دینی، تنها با مشارکت مردم و مقبولیت اجتماعی حکومت را در دست می گیرد. در جمهوری اسلامی نیز، مردم رهبرخود را با واسطه از طریق خبرگان انتخاب می کنند. از همین رو در اندیشه های حضرت امام خمینی(قدس سره)، ولایت شرعی «فقیه» در کنار رأی و انتخاب «مردم» ذکر شده است. برای روشن شدن این مطلب، می توان به گزیده هایی از سخنان ایشان توجّه کرد:

«ما تابع آرای ملت هستیم. ملت هر طور رأی

داد، ما هم از آنها تبعیت می کنیم»؛ صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۸۱.

«میزان رأی ملت است»؛ همان، ج ۴، ص ۴۲۲. «اگر چنانچه فقیه در کار نباشد، ولایت فقیه در کار نباشد، طاغوت است.یا خدا، یا طاغوت. اگر به امر خدا نباشد، رئیس جمهور با نصب فقیه نباشد، غیر مشروع است. وقتی غیر مشروع است، طاغوت است ...». همان، ج ۹، ص ۲۵۳.

امام در تنفیذ حکم ریاست جمهوری شهید رجایی فرمود: «و چون مشروعیت آن باید بانصب فقیه ولی امر باشد، اینجانب رأی ملت را تنفیذ و ایشان را به سمت ریاست جمهوری ایران منصوب نمودم». همان، ج ۱۵، ص ۷۶. همچنین در نامه ای به شورای بازنگری قانون اساسی نوشتند: «نفوذ حکم ولی امر مبتنی و متوقف بر انتخاب مردم است». همان، ج ۲۱، ص ۱۲۹.

در این سخنان به خوبی «نصب الهی» و «انتخاب مردمی» در کنار یکدیگر مشاهده می شود. بنابراین نصب الهی، مانع انتخاب مردم با رعایت موازین دینی و شرعی نیست و همان خدایی که «ولی امر» را نصب نموده است، جایگاه بلندی نیز برای رأی و انتخاب «مردم» قرار داده است.

نقش مردم در سیاست گذاری ها و اجرای قوانین، در حکومت دینی تا چه اندازه است و در مقام تعارض آرا و اندیشه مردم با حاکمان، وظیفه چیست؟

پرسش

نقش مردم در سیاست گذاری ها و اجرای قوانین، در حکومت دینی تا چه اندازه است و در مقام تعارض آرا و اندیشه مردم با حاکمان، وظیفه چیست؟

پاسخ

در حکومت دینی، مردم در قانون گذاری، سیاست گذاری و اجرای قوانین، نقش جدی و فعالی دارند. به عنوان نمونه مردم از طریق انتخاب نمایندگان مجلس، در قانون و سیاست گذاری های کلان جامعه دخالت می کنند. با انتخاب نمایندگان شوراها، در سیاست گذاری های جمعی دخالت می کنند. با انتخاب نمایندگان مجلس خبرگان، در تعیین رهبری و نظارت بر او و با انتخاب رئیس جمهور، بالاترین مقام مملکتی را - پس از رهبر - برمی گزینند.

هیأت دولت نیز از دو سو - به طور غیر مستقیم - منتخب مردم است؛ زیرا از یک طرف رئیس جمهور منتخب مردم، هیات دولت را معرفی می کند و از سوی دیگر نمایندگان منتخب ملت، پس از بررسی و تشخیص صلاحیت به آنان رأی اعتماد می دهند. در عین حال باید توجّه داشت که نقش مردم در همه این امور، در چارچوب قوانین شرعی است و نمی تواند مغایر با آن باشد. در اصل ششم قانون اساسی آمده است:

«در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به اتکای آرای عمومی اداره شود؛ از راه انتخابات، رئیس جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شوراها و نظایر اینها یا از راه همه پرسی».

مسأله تعارض آرای مردم با حاکمان، دارای صورت های مختلفی است؛ از جمله:

۱. چنانچه خواست مردم و تصمیم کارگزاران حکومت، از نظر انطباق با موازین شرعی و قانونی و مصالح اجتماعی، مساوی باشد؛ در این صورت می توان گفت که «خواست مردم» مقدم است. دلایلی چون «لزوم مشورت»، از نظر شرعی می تواند مؤید این نگرش باشد. همچنین

از منظر جامعه شناسی سیاسی این مسأله موجب «مقبولیت و کارآمدی» بیشتر نظام می شود؛ مگر آنکه به دلایلی تغییر در تصمیم گیری امکان پذیر نباشد.

۲. در صورتی که خواست مردم از نظر شرعی و قانونی، راجح و تصمیم کارگزاران، مرجوح باشد؛ در این صورت به طریق اولی خواست مردم مقدّم است.

۳. در صورتی که خواست مردم، مغایر با موازین شرعی و قانونی و یا خلاف مصالح جامعه بوده و تصمیم کارگزاران منطبق با احکام الزامی شرعی و قانونی باشد؛ در این صورت تصمیم کارگزاران مقدّم است.

رابطه بین حکومت دینی با جمهوریت و دموکراسی بر چه اساسی است؟ آیا حکومت دینی با جمهوریت و دموکراسی تعارض دارد؟

پرسش

رابطه بین حکومت دینی با جمهوریت و دموکراسی بر چه اساسی است؟ آیا حکومت دینی با جمهوریت و دموکراسی تعارض دارد؟

پاسخ

«جمهوریت» با «حکومت دینی» هیچ گونه تعارضی ندارد. جمهوریت شکلی از حکومت است که با حکومت های مختلف، از نظر محتوایی سازگاری دارد. حکومت دینی را نیز به شکل هایی مختلف می توان سامان داد که یکی از صورت های مناسب آن - به ویژه در عصر حاضر - شکل جمهوری است.

«دموکراسی» و تبیین نسبت آن با «حکومت دینی» نیاز به نقد و بررسی فراوان دارد. دلیل مطلب آن است که دموکراسی نه تنها مراتب، مدل ها و اَشکال گوناگونی دارد؛ بلکه حتی در معانی مختلفی نیز به کار رفته است.

به طور خلاصه اگر دموکراسی را به معنای «مشارکت عمومی» تعریف کنیم - که از آن به دموکراسی روشی (متدیک) تعبیر می شود - هیچ تعارضی با حکومت دینی ندارد؛ بلکه چه بسا حکومت دینی، نتواند بدون این گونه دموکراسی پدید آید و یا به حیات خود ادامه دهد. اما دموکراسی «ایدئولوژیک و محتوایی» یا الگوی «دموکراسی لیبرال» که هر خواسته بشری را - هر چند بر خلاف محرمات قطعی دین و شریعت باشد - به رسمیت می شناسد، با حکومت دینی سازگار نیست. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱. نبوی، سید عباس، مردم سالاری در حاکمیت اسلامی،

۲. آیت الله مصباح یزدی، پرسش ها و پاسخ ها،

۳. شهید مطهری، پیرامون جمهوری اسلامی.

آیا حکومت دینی، نوعی استبداد دینی و دیکتاتوری نیست؟

پرسش

آیا حکومت دینی، نوعی استبداد دینی و دیکتاتوری نیست؟

پاسخ

برای بررسی این مسأله، ابتدا باید به دقت تعریف و ویژگی های «نظام استبدادی و دیکتاتوری» را شناخت، سپس نسبت آن را با «حکومت دینی» سنجید. در مورد اینکه تعریف دقیق و مشخصه های نظام دیکتاتوری چیست، دیدگاه های متفاوتی وجود دارد. در اینجا می توان به چند کاربرد و ویژگی های مهم و از نظام های استبدادی اشاره کرد.

یک. حکومت دیکتاتوری

واژه استبداد گاه معادل «Autoarchy» به کار می رود. در این کاربرد دو معنای «حکومت برخود» و «حکومت مطلقه» برای آن ذکر شده است. ر.ک: آقابخشی، علی، فرهنگ علوم سیاسی، ص ۲۴.

کاربرد دیگر آن برابر نهاده «Despotism» است. در تعریف «نظام دسپوتیستی و استبدادی» چنین آمده است: «نظامی است که در آن قدرت حاکمه و اختیارات نامحدود، به شخص ظالم و مستبدی مثل سلطان واگذار شده باشد».

از نظر عبدالرحمان کواکبی، استبداد عبارت است از تصرف کردن یک نفر یا جمعی در حقوق ملتی بدون ترس بازخواست.

در تعریف دیگر آمده است «هر نوع اقتدار که مشروعیتش و یا روش اعمال قدرت در آن مورد قبول همه مردم نباشد». همان، ص ۸۹.

گاهی نیز استبداد، به معنای دیکتاتوری (Dictatorship) به کار می رود و در تعریف آن گفته شده است: «حکومت مطلقه یک فرد یا گروه و یا طبقه، بدون اینکه ملازم رضایت مردم باشد ...

بعضی ویژگی های دیکتاتوری عبارت است از:

۱. در کار نبودن هیچ قاعده و قانونی که بر اساس آن فرمانروا ناگزیر به پاسخگویی در برابر اعمالش باشد؛

۲. کسب قدرت از طریق غیرقانونی؛

۳. در کار نبودن حد مشخصی برای اعمال قدرت؛

۴. نبودن هیچ قانونی برای جانشینی؛

۵. اعمال قدرت از طریق وحشت و ترور و در

جهت منافع یک گروه محدود؛

۶. فرمانبرداری مردم از آن به علت ترس.» همان، ص ۹۱.

فردمداری، خودکامگی و اعمال قدرت، بر اساس خواست و اراده شخصی و تابعیت قانون از اراده و تمایلات شخص یا گروه حاکم، از ویژگی های بارز «حکومت های استبدادی» است. «لویی چهاردهم مدعی بود: دولت منم و قانون های دولت در سینه من است». بنیادهای علم سیاست، ص ۲۷۸.

دو. ویژگی های حکومت دینی:

۱. در اسلام خودخواهی (Egoism)، نفس مداری و قدرت طلبی، به شدت مطرود و مردود است. در منطق قرآن، کسی که بر اساس هواپرستی و خودخواهی، کسب و اعمال قدرت کند، طاغوت است و باید با او مبارزه کرد. نساء (۴)، آیه ۶۰.

«حکومت» در اسلام، نه طعمه که عهدی الهی است و صرفاً با انگیزه خداپسندانه و خیرخواهانه باید بار مسؤولیت آن را به دوش کشید. حضرت علی(ع) در نامه ای به اشعث بن قیس فرماندار آذربایجان می نویسد:

«ان عملک لیس لک بطعمه ولکنه فی عنقک امانه» ؛ نهج البلاغه، نامه ۵. «فرمانداری برای تو نه نان و آب که امانتی بر گردن تو است».

بنابراین یکی از تفاوت های بنیادین حکومت دینی و نظام استبدادی، در خاستگاه آن است. حکومت استبدادی، خودمدارانه است و حکومت دینی خدامدارانه و خیرخواهانه.

۲. تفاوت دیگر حکومت دینی و نظام استبدادی، در شرایط حاکم و کارگزاران است. حکومت دینی، نظامی شایسته سالار است و حکومت کسی را که فاقد حد نصاب لازم علمی و اخلاقی باشد نمی پذیرد؛ در حالی که رژیم های استبدادی اساساً مبتنی بر صلاحیت مداری و شایسته سالاری نیست.

۳. نظام دیکتاتوری، فاقد قانون بوده و یا در آن خواست و اراده حاکم بر قانون مقدم است؛ در حالی که حکومت دینی، حکومت «قانون» است و فلسفه

اساسی آن اجرای قوانین الهی است که مبتنی بر مصالح واقعی انسان ها است.

۴. حکومت استبدادی، مجالی برای مشارکت عمومی نمی گذارد و ساز و کاری برای کنترل قدرت در آن نیست؛ در حالی که حکومت دینی، عرصه وسیع مشارکت عمومی و دربردارنده قوی ترین روش های کنترل قدرت است. برای آگاهی بیشتر ر.ک: پاسخ پرسش ۴۴.

بنابراین خودخواهی، خودکامگی، شخص مداری، شخص پرستی، زورمداری، قانون گریزی، مسؤولیت گریزی و بی اعتنایی به خواست و مشارکت ستیزی - که خصلت های اساسی رژیم های استبدادی است - با سرشت و ماهیت «حکومت دینی» سازگاری ندارد؛ بلکه اساساً یکی از فلسفه های مهم حکومت دینی، مبارزه با ظلم و استبداد است.

امیرالمؤمنین(ع) در چرایی اخذ قدرت به درگاه الهی، عرضه می دارد: «خدایا! تو نیک می دانی که ما نه در جست وجوی قدرتیم و نه خواهان بهره وری از متاع دنیا؛ بلکه برآنیم که آموزه های دینت را به پا داریم و در دیار تو اصلاح کنیم، تا بندگان مظلومت ایمنی یابند و حدود کنار نهاده از دینت پا بر جا شوند ...». «اللهم انک تعلم انه لم یکن الّذی کان منّا منافسه فی سلطان و لاـ التماس شیئی من فضول الحطام و لکن لنرد المعالم من دینک و نظهر الاصلاح فی بلادک فیأمن المظلومون من عبادک و تقام المعطّله من حدودک ...»؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱.

فرق ولایت و جمهوریت را توضیح دهید.

پرسش

فرق ولایت و جمهوریت را توضیح دهید.

پاسخ

در اینجا به دو مبنا در تضاد جمهوریت با ولایت فقیه اشاره می شود:

اول) مبنای اصلیِ تهافت و تضاد میان جمهوریت و ولایت فقیه این است که گمان کرده اند لازمه جمهوری بودن یک حکومت حق رأی داشتن مردم است و لازمه ولایت داشتن فقیه، مهجوریت مردم و رشد و بلوغ اجتماعی نداشتن آنان است.

پاسخ این است که ولایت در قرآن و روایات به دو معنا استعمال می شود:

۱ ولایت بر مهجورین که تصدی امور مردگان و سفیهان و صغیران و دیوانگان است. در این معنا از ولایت، مولّیعلیهم به نوعی عاجز و قاصر از امور خود می باشند و لذا شخصی به نام ولی تصدی امور آنان را به عهدهمی گیرد.

۲ ولایت حکومتی که تصدی امور حکومتی است. مولّی علیهم در این ولایت بالغ، رشید و عاقل می باشند. آیه انّماولیکم الله و

رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکاه و هم راکعون (سوره مائده، آیه ۵۵)

که مخاطب این سخن مردم عاقل و بالغ و رشید است.

مراد از جمهوری در جمهوری اسلامی ایران، معنای دوم است و مردم در این جمهوری، حق رأی و دخالت در تعیین سرنوشت و نحوه حکومت دارند. در جمهوری اسلامی ایران هم شکل حکومت و هم قانون اساسی آن با رأی مردم تعیین شده است و هم انتخاب رهبر به طور غیرمستقیم از طریق نمایندگان خبرگان توسط مردم صورت می گیرد و هم مردم در انتخاب مسئول قوه مجریه و نمایندگان قوه مقننه دخالت دارند.

دوم) مبنای نصبِ فقیه از سوی شارع، ولایت را برای او ثابت می کند، بدون اینکه رأی مردم در آن هیچ گونه دخالتی داشته

باشد و رأی مردم در آن صوری است. در حالی که در جمهوریت دخالت رأی مردم حقیقی است نه صوری.

پاسخ این است که طبق مبنای نصب، که در پاسخ سؤال چهارم به تفصیل درباره آن توضیح داده شد، اگر در زمانی بیش از یک فقیه جامع الشرایط وجود داشته باشد اعمال ولایت همه آنان باعث هرج و مرج می شود و لذا انتخاب رهبر ازسوی مردم تأثیر واقعی دارد یعنی مکانیزم موجود در قانون اساسی برای تعیین رهبر (مجلس خبرگان) یکی از راههای تشخیص ولی منصوب است.

بله در قانون اساسی شرایط خاصی برای ولی فقیه (فقاهت، عدالت و درایت) ذکر شده است و تعیین شرایط حاکمتوسط قانون منافاتی با معنای جمهوریت حکومت ندارد؛ زیرا در همه حکومت های جمهوری، رئیس جمهوری بایددارای شرایطی باشد که قانون آن را تعیین کرده است.

برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به:

۱ ولایت فقیه، جوادی آملی، ص ۵۰۰ ۵۰۴.

۲ ولایت و دیانت، مهدی هادوی تهرانی.

توتالیتر یعنی چه؟ فرق آن با ولایت فقیه چیست؟

پرسش

توتالیتر یعنی چه؟ فرق آن با ولایت فقیه چیست؟

پاسخ

توتالیتر «TOTALITAIRE» از واژه فرانسوی «توتال» به معنای جامع و کامل گرفته شده است و به آن دسته از رژیم های استبدادی گفته می شود که کلیه شئون جامعه را –از سیاست و اقتصاد گرفته تا مذهب، فرهنگ و هنر تحت کنترل و نظارت خود دارند و در جهت ایدئولوژی سیاسی خویش، هدایت می کنند. از این نوع رژیم ها در تاریخ معاصر، می توان حکومت های فاشیستی هیتلر و موسولینی و نظام های حاکم بر کشورهای کمونیستی را نام برد.(ر.ک: طلوعی، محمود، فرهنگ جامع سیاسی، ص ۳۵۹.)

ویژگی های نظام توتالیتر را می توان چنین نام برد:

۱. نظارت دولت بر کلیه شئون فعالیت های اقتصادی و اجتماعی؛

۲. قدرت در دست اعضای حزب واحدی است که همه افراد از آن تبعیت می کنند؛

۳. حذف همه اشکال نظارت مردم بر حاکمان؛

۴. توسل به زور و خشونت برای سرکوب مخالفان؛

۵. اعمال قدرت نامحدود و عدم مانعیت هیچ چیز در مقابل آن (از قبیل قانون، احترام به آزادی فرد و...)؛

۶. تسلط یک فرد در رأس یک حزب و دولت.

آنچه احتمال دارد، وجه شباهت نظام اسلامی و شکل حکومت توتالیتر محسوب گردد، بند اول است. در حالی که:

یکم. همه نظام های سیاسی با تفاوت های چشمگیری که دارند، در مواردی مشابهت هم دارند و تشابه در یک وجه، با یکسانی متفاوت است.

دوّم. اسلام در مسائل اجتماعی –بر خلاف دولت های توتالیتر و یا لیبرال نه دولت را موظف می کند که همه نیازمندی های جامعه، حتی نیازهای غیرضروری را در انحصار خود درآورد و نه دولت را به طور کامل از دخالت در کارهای اجتماعی باز می دارد؛ بلکه سطح دخالت دولت، متناسب با شرایط متغیری است

که در جامعه پدید می آید و بایستگی دخالت را در تأمین بخشی از نیازهای جامعه نمایان می سازد.

در نگرش اسلام، اصل بر آن است که نیازمندی های جامعه، داوطلبانه از سوی خود مردم تأمین شود. اما از آنجا که سود پرستی و افزون طلبی افراد و گروه هایی، منشأ فساد و تضییع حقوق دیگران می شود؛ دولت باید وارد صحنه شود و با ارائه راه کارهای مناسب و رعایت مصالح زمانی و مکانی، تصمیمات لازم را برای جلوگیری از تخلّفات اتخاذ کند.

این راهی متعادل است؛ بدان جهت که در عمل ثابت شده که شیوه متمرکز دولتی و سپردن عمده فعالیت های اجتماعی به دولت، به دلایل فراوانی ناصحیح و غیر کارآمد است. مشکل نخست گسترش بخش دولتی، هزینه و بودجه سنگینی است که بر دولت تحمیل می گردد و برای جامعه مشکل آفرین است.

از طرف دیگر اسلام در پی آن است که در بدو امر، انسان ها را تشویق کند با انتخاب و اختیار خود –و نه از طریق زور و فشار به خودسازی و انجام دادن کارهای نیک مبادرت ورزند. کار انسان وقتی ارزش می یابد که از راه انتخاب و اراده آزاد سرچشمه بگیرد. اما اگر الزام و اجبار موجب انجام کاری شد، آن تأثیر معنوی و مطلوب، در روح انسان حاصل نخواهد شد و هدف نهایی تحقق نخواهد یافت؛ مگر اینکه مصلحت اجتماعی، اجبار و الزام را ایجاب کند. در این صورت چاره ای جز اعمال دخالت دولت نیست(.برای آگاهی بیشتر ر.ك: قاضی زاده، کاظم، اندیشه های فقهی سیاسی امام خمینی، ص ۱۴۳.)

چرا امام راحل(ره) از بین اشکال و مدل های مختلف حکومت، نظام «جمهوری اسلامی» را برگزیدند؛ در حالی که نظام جمهوری در اسلام و سیره معصومین نبوده است؟

پرسش

چرا امام راحل(ره) از بین اشکال و مدل های مختلف حکومت، نظام «جمهوری اسلامی» را برگزیدند؛ در حالی که نظام جمهوری در اسلام

و سیره معصومین نبوده است؟

پاسخ

از متون و منابع معتبر دینی، در باب «دولت» و «حکومت» چنین برمی آید که اسلام، بر شکل خاصی از ساختار نظام سیاسی، با جزئیات مشخص اصرار ندارد؛ بلکه اسلام فراتر از معرفی شکل خاصی از حکومت و متناسب با احکام ثابت و تغییرناپذیر خود، چارچوب کلی و کلانی را معرفی کرده که در درون خود، تغییرات و اشکال متنوعی را برمی تابد. اسلام نه به طور کلی مردم را به حال خود رها کرده که هر چه خواستند انجام دهند و نه شکل تنگ و محدودی را برای حکومت معرفی می کند که فقط در شرایط زمانی و مکانی محدودی قابل اجرا باشد. چارچوب کلانی که اسلام ارائه می دهد، از دامنه و خطوط وسیعی برخوردار است که همه اشکال صحیح و عقلایی حکومت در آن می گنجد. این چارچوب می تواند در زمانی با شکل و ساختار خاصی ظهور یابد و در زمان دیگر، با شکل و ساختاری دیگر؛ بدون آنکه آن دو با ماهیت اسلامی بودن حکومت تضاد و منافات پیدا کند.

اصول کلی حاکم بر ساختار نظام سیاسی اسلام عبارت است از:

۱. ضرورت مشروعیت الهی مجریان،

۲. ضرورت اسلامیت قوانین،

۳. توجه به جایگاه مهم مردم به عنوان مبدأ شکل گیری و کارآمدی همه نهادها،

۴. خطاپذیری مجریان و ضرورت نظارت بر آنان(.دیلمی، احمد، مقدمه ای بر مبانی حقوقی - کلامی نظام سیاسی در اسلام، ص ۱۴۹.)

با عنایت به شرایط و نیازمندی های زمان و مکان، هر مدل که بیشترین انطباق را با این چارچوب ها داشت؛ مورد تأیید اسلام است.

حال چرا امام راحل(ره) از بین اشکال و مدل های مختلف، نظام «جمهوری اسلامی» را برگزید؟

در پاسخ به این سؤال نکاتی

به صورت مختصر ارائه می شود:

یکم. اصطلاح «جمهوری» در فلسفه سیاسی مفهومی معین، ثابت و غیرقابل تغییر ندارد. این اصطلاح گاه در مقابل رژیم سلطنتی و گاه در برابر رژیم دیکتاتوری و خودکامه به کار می رود. این اصطلاح طیف وسیعی از حکومت های متفاوت را شامل می شود؛ مثلاً ـ نظام حکومتی در آمریکا، فرانسه و خیلی از کشورها، جمهوری است و حتی شوروی سابق –که رژیم سوسیالیستی داشت خود را جمهوری می خواند. بنابر این جمهوری شکلی از حکومت و نظام سیاسی است که می تواند محتواهای گوناگون و متفاوتی –اعم از توتالیر، دموکراتیک و اسلامی را پذیرا شود و منحصر در یک محتوا و نظام سیاسی خاص نباشد.

دوم. ساختار نظام جمهوری اسلامی، نه در زمان پیامبر اکرم(ص) سابقه داشت و نه در زمان حضرت امیر(ع). علّت انتخاب این ساختار به دلیل، بیشترین انطباق پذیری آن با اصول و چارچوب های کلی اسلام با توجه به شرایط و مقتضیات زمان حاضر است؛ زیرا با قید «اسلامیت» دو ویژگی مهم ساختار نظام سیاسی اسلام (ضرورت مشروعیت الهی حاکم و ضرورت اسلامیت قوانین)، رعایت شده است. با قید «جمهوریت» به مردم به عنوان مهم ترین مبدأ شکل گیری و کارآمدی نهادهای حکومتی توجه شده و مقتضیات زمان و شکل گیری ساختارهای متناسب آن (مانند تفکیک قوا)، مدنظر قرار گرفته است.

امام راحل(ره) در جواب خبرنگار روزنامه گاردین می فرماید: «ما خواهان استقرار یک جمهوری اسلامی هستیم و آن حکومتی است متکی به آرای عمومی. شکل نهایی حکومت با توجه به شرایط و مقتضیات کنونی جامعه ما توسط خود مردم تعیین خواهد شد»صحیفه نور، ج ۲، ص ۲۶۰. و در پاسخ سؤال دیگری می فرماید: «حکومت جمهوری اسلامی مورد نظر ما

از رویّه پیـامبر اکرم(ص) و امـام علی(ع) الهـام خواهـد گرفت و متکی به آرای عمـومی ملّت می باشـد و نیز شـکل حکـومت با مراجعه به آرای ملّت تعیین می گردد».همان، ص ۲۶۰.

بنابر این اگر چه اصل جمهوریت نظام به عنوان شـکل و مدل حکومتی و با ویژگی های خاص خود (از قبیل تفکیک قوا، وجود قـوای سه گـانه و...) در منـابع اسـلامی سـابقه نـدارد؛ امـا تـوجه به رأی مردم -که یکی از اصـول مهم جمهـوری است در متون اسـلامی جایگـاه بـا اهمیـتی دارد. در ایـن خصـوص می تـوان به آیـات و روایـاتی که در مـورد شـورا، بیعت، مسـؤولیت مردم، مسؤولیت عمومی مسلمین، اهتمام به امر مسلمین و... وجود دارد، توجه کرد.

از طرف دیگر بین جمهوری - به مفهوم اسـلامی شـده آن بـا جمهوری در نگاه غربی تفاوت وجود دارد. جمهوری اسـلامی، به معنای پـذیرش همگانی و عمومی است و با معنای لغوی جمهور (عموم مردم)، تناسب دارد و تطبیق آن در جمهوری اسـلامی - تحت ولا‌یت فقیه به معنـای پـذیرفتن عموم مردم و توجه به جایگاه آنان در کارآمـدی نظام است؛ نه در مشـروعیت ولی فقیه و حاکم اسـلامی. قید جمهوری در جمهوری اسـلامی، به معنای آن است که عموم مردم، هم در ایجاد حکومت شرکت داشته اند و هم در اداره جامعه و ادامه حکومت از طریق انتخاب مسؤولان کشور و شرکت در شوراها و همه پرسی ها، دخالت دارند.

روشن است که این معنـای جمهـوری بـا جمهوری به مفهوم غرب -که مشـروعیت حکومت وابسـته به آرای مردم است تفـاوت دارد.جهت مطالعه بیشتر ر.ك:

الف. قاضی زاده، کاظم، اندیشه های فقهی - سیاسی امام خمینی(ره) ص ۱۲۳.

ب. مصباح یزدی، محمد تقی، پاسخ استاد به جوانان پرسشگر، ص

اگر تعدادی از اهل خبره، خبرگان را جهت تعیین رهبر انتخاب کنند و مردم مداخله ای نداشته باشند، چه اشکالی دارد؟

پرسش

اگر تعدادی از اهل خبره، خبرگان را جهت تعیین رهبر انتخاب کنند و مردم مداخله ای نداشته باشند، چه اشکالی دارد؟

پاسخ

این پیشنهاد با کلیتی که دارد، شبهاتی را ایجاد می کند:

یکم. کسانی که عقلاً و عرفاً باید به اهل خبره رجوع کنند تا در امر عمومی و اجتماعی -مثل رهبری به نتیجه نهایی برسند، قطعاً خود مردم هستند و وظیفه آنان در این خصوص، رجوع به اهل خبره است. البته در جامعه اسلامی، بر خلاف جوامع غربی عمل می شود که در آنها دو نگرش وجود داشت:

الف. نگرش تفریطی که در قرون وسطی «هرگونه حضور و مشارکت سیاسی مردم را نفی می کرد و در امور سیاسی و اجتماعی غیر از حضور اطاعت وار، نقشی برای آنها قائل نبود».

ب. نگرش افراطی «که روشنفکران غربی بعد از رنسانس به آن قائل بودند و تمام عرصه های تصمیم گیری و قانون گذاری را با شعار مردم سالاری و اطاعت اقلیت از آرای اکثریت، به اراده جمعی افراد سپردند».

در برابر این دو رویکرد از نظر اسلام تکالیف اجتماعی، وظیفه همه اقشار مسلمانان است و مردم، در پرتو موازین شرعی و مذهبی، از ایفای نقش اجتماعی و حضور در صحنه های سیاسی معاف نیستند؛ اما تعیین آن موازین را طبق روش عقلا و از طریق دین شناسان خود، انجام می دهند.

دوّم. خبرگانی که متصدی تشخیص رهبر هستند، اگر مورد قبول مردم نباشند، مقبولیت -که لازمه اعمال ولایت است (نه اصل ولایت)کاهش خواهد یافت.

سوّم. از نقطه نظر حقوقی نیز معلوم نیست چه مرجعی باید اهل خبره را شناسایی کند. بنابراین یکی از راه های تعیین خبرگان - که جنبه عقلایی دارد و با موازین شرعی نیز سازگار است مراجعه

به آرای مردم و انتخاب عمومی است.

چه تفاوتی بین ولی فقیه، امپراتور در ژاپن یا ملکه در انگلستان وجود دارد؟

پرسش

چه تفاوتی بین ولی فقیه، امپراتور در ژاپن یا ملکه در انگلستان وجود دارد؟

پاسخ

پرسش شما به طور واضح تر و جامع این است که چه تفاوتی بین حکومت اسلامی بر مبنای ولایت فقیه و یک نظام فردی به صورتها و اشکال مختلف آن - امپراتوری ژاپن یا پادشاهی مشروطه انگلستان و پادشاهی مطلقه عربستان سعودی - وجود دارد.

برای مقایسه رژیمها و نظامهای سیاسی، از گذشته دیر باز تا پایان قرن نوزدهم طبقه بندی بر پایه طبقه بندی یونان باستان صورت می گرفت و کسانی چون هرودت، ارسطو، منتسکیو و غیره از آن استفاده نموده اند و الگوهای خاص را ارایه نموده اند. به طور مثال ارسطو جدول مشهوری دارد که در آن حکومتها را طبقه بندی کرده است. او حکومتها را به سه دسته تقسیم می نماید:

۱ - حکومتهای فردی؛

۲ - حکومتهای عده ای معدود. در این نوع حکومت طبقه ای خاص و یا گروهی مثل رؤسای قبایل و اشراف حکومت دارند.

۳ - حکومت همه افراد.

ارسطو پس از تقسیم بندی، هر سه نوع حکومت را به نوع بد و خوب تقسیم کرده است. به طور مثال برای حکومت فردی، نوع خوب را حکومت پادشاهی دانسته که مصالح عموم را در نظر می گیرد و نوع بد را نظام خودکامه دانسته که فقط منافع خود را در نظر می گیرد. تقسیم بندی نظامهای مختلف سیاسی بر مبنای ارسطو بر اساس اهداف نظامها صورت گرفته، نه شکل ظاهری، ماهیت و عملکرد هر کدام.

با این مقدمه باید گفت هر چند که به نظر می رسد شما شکل ظاهری حکومت ولایی را با حکومت پادشاهی مقایسه نموده اید ولی حتی در شکل ظاهری نیز هر دو نظام تفاوتهای اساسی

با یکدیگر دارند که به بعضی از این تفاوتهای ظاهری و ماهیتی اشاره می شود.

کلیه نظامهـای فردی بر پایه وراثت بوده و مردم در تعیین حاکم هیـچ نقشـی ندارنـد و به صـرف اینکه شخصـی فرزنـد پادشاه و امپراتور پیشـین باشـد، به حکومت می رسـد و هم خون بودن ملاـك حاکمیت است، بر خلاف نظام ولایی که انتخاب ولی فقیه توسط مردم و خبرگان ملت انجام می گیرد و شایسته ترین فرد برای حکومت برگزیده می شود.

از حیث ماهیت و اهـداف نیز حکومت ولایی دنباله حکومت حضـرت رسول اکرم(ص) دانسـته شـده و تفاوت یک نظام الهی با پادشـاهی در این نکته است یعنی همـان تفاوتهـایی که حکومت حضـرت رسول(ص) در مـدینه منوره بـا حکومتهـای پادشاهان داشـته است. ولی فقیه بایـد دارای شـرایطی باشـد تـا در زمره نامزدهـای ولاـیت امری قرار گیرد و این شـرایط در قانون اساسـی جمهوری اسـلامی ایران ذکر شـده است؛ شـرایطی چون علم به مبانی شـریعت اسـلامی، ایمان و اعتقاد قلبی به دین مبین اسـلام، اخلاـق - عـدالت و تقـوا - و برخی شـرایط شخصـی مثـل مرد بودن، آگـاهی سیاسـی و توانـایی مـدیریتی که هیچکـدام از این اوصاف و شرایط در حاکمانی چون امپراتوران، ملکه ها و یا پادشاهان دوران کنونی و دوره کهن نبوده است.

از حیث اهـداف نیز یـک نظـام ولاـیی با حکومت سـلطنتی متفاوت است. هـدف نظام ولایی حفظ دین بر اصول ثابتی است که دارد و نیز دفاع از ضـروریات و اجماعیات دینی؛ به عنوان نمونه همان نقشی که امام خمینی(ره) در دفاع از دین و اصل نبوت به عنوان حاکم اسلامی در رابطه با ارتداد سلمان رشدی ایفا نمود.

این اصل گاهی در مقابل دشمنان

خارجی وجود دارد و گاهی انجام آن با کارهای فرهنگی و دینی در کشور انجام می گیرد. دفاع از دین و نشر آن، اقامه حدود الی، جهاد با دشمنان، جمع آوری صدقات و تصدی امور مالی مسلمانان اقامه فرایض اللّه و شعایر دین و مانع شدن از ظلم و ستم بر امت و افراد و گسترش عدالت اجتماعی و فردی از اهم وظایف ولی فقیه می باشد، وظایفی که هیچ پادشاهی و حاکمی تاکنون انجام نداده و از وظایف خود نمی داند.

اهداف یک نظام ولایی به کمال رساندن مردم و گسترش عدل و داد است چنان که عموم مردم در سایه آن بتوانند به اطاعت خداوند بپردازند اطاعتی که سعادت اخروی را فراهم می نماید.

منابع

۱ – احکام السلطانیه، ماوردی.

۲ – احکام السلطانیه فرّاء.

۳ – فقه سیاسی، عمید زنجانی، ج ۱، ص ۸۰.

۴ – حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، سید محمد هاشمی.

۵ – بایسته های جامعه شناسی سیاسی، موریس دوورژه، ص ۹۳ به بعد.

۶ – چهارچوبی نظری برای بررسی سیاسیت تطبیقی، گابریل آلموند.

۷ – ولایت فقیه، محمد هادی معرفت.

چه تفاوتی بین ولی فقیه و امپراتور در ژاپن یا ملکه در انگلستان وجود دارد؟

پرسش

چه تفاوتی بین ولی فقیه و امپراتور در ژاپن یا ملکه در انگلستان وجود دارد؟

پاسخ

ماهیت و ساختار حکومت ولایی ما با حکومت های دیگر مخصوصا با مدل حکومت بریتانیا و ژاپن تفاوت دارد/

جمهوری اسلامی نظامی است که در راس آن ولی فقیه جای دارد و قوای سه گانه تحت نظر او اعمال قدرت می کنند. این

نظام بر اساس اصل ۲ و ۴ قانون اساسی بر پایه ایمان به توحید، نبوت، معاد، عدل الاهی، امامت مستمر، کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسؤولیت در برابر خدا استوار است، بدیهی است که رهبری چنین حکومتی بر عهده یک مدیر عالم، با تقوا قرار داده شده است تا کشور را بر اساس دین پذیرفته شده جامعه اداره کند.{۱} همچنین ارتباطات حاکم با مردم، ارتباطات فکری، عقیدتی، عاطفی، انسانی و محبت آمیز است و از دموکراسیهای رایج دنیا مردمی تر است و حکومت در خدمت مردم است /

ژاپن و انگلستان، همچون بسیاری از نظام های لیبرال، جوامعی آزاد و رهایی هستند که خدا مداری و فضیلت خواهی مفهومی ندارد و انسان مداری محور تمام فعالیت ها تلقی می شود. و بر اساس قوانین و مقررات برگرفته از اندیشه های محض بشری اداره می شود. این دو کشور دارای نظام های دو یا چند حزبی اند که مبتنی بر رقابت آزاد می باشند و به دلیل پیشینه حاکمیت پادشاه، شکل ضعیف شده حضور او را در جامعه به عنوان سمبل وحدت خفظ کرده اند و لیکن کلیه امور اجرایی و تقنینی و قضایی بر عهده تعامل احزاب سامان می یابد.

به عنوان مثال: پادشاه (ملکه) انگلستان سمبل وحدت بریتانیا محسوب می شود و از سه امتیاز دانستن، مشاوره و

هشدار برخوردار است، او رسما در راس دولت قرار دارد اما در عمل اختیارات او محدود بوده، مجبور است در تمامی زمینه ها از سیاست کابینه پیروی کند.{۲} زیرا ویژگی اصلی نظام سیاسی انگلستان، حاکمیت بی قید و شرط پارلمان و تفکیک ناقص قوه مجریه از قوه مقننه است که در راس مخروط این نظام سیاسی، مقام سلطنت قرار دارد و صرفا به صورت مهر تاییدی است برای دستگاه مجریه که در صورت بروز بحران یا بن بستی که زاییده قانون اساسی باشد احتمال دارد که سهمی مؤثر در امور سیاسی ایفا کند.{۳}

بنابراین هم جهت شکلی و ساختاری و هم از جهت نظام فکری و عقیدتی، ولی فقیه با دو حاکم مورد اشاره در پرسش تفاوت دارد/

---

[۱]. ولایت فقیه، جوادی آملی، ص ۴۵۲/

[۲]. سیاست و حکومت در اروپا، احمد نقیب زاده، ص ۹۲ و ۹۳/

[۳]. تحولات سیاسی در بریتانیا، یان دار بی شر، ترجمه دکتر فریدون زندفرد، ص ۹/

نظر اسلام درباره دموکراسی و مردم سالاری چیست؟

پرسش

نظر اسلام درباره دموکراسی و مردم سالاری چیست؟

پاسخ

دموکراسی (Democracy) یا مردم سالاری، یکی از واژه های کلیدی در فلسفه مدرن سیاسی است. دموکراسی در ابتدا در یونان باستان پدید آمد و مراد از آن حکومت «دموس» یا عامه مردم است؛ یعنی رعایت حق همگان برای شرکت در تصمیم گیری درباره امور همگانی جامعه. این صورت از دموکراسی، دموکراسی مستقیم نام دارد.

این شکل از حکومت در سده پنجم قبل از میلاد در آتن پدید آمد و در آن همه مردم، به جز زنان و بردگان، مستقیم در وضع قوانین شرکت می کردند و برای امور اجرایی نیز، به نوبت عهده دار سمت ها می شدند.

جمهوری روم نیز با برخی جنبه های دموکراسی آشنایی داشت و روش نمایندگی نخستین بار در آن به کار گرفته شد؛ اما با پیدایش دوره امپراتوری، دموکراسی نیز از آن رخت بربست. نمایندگی امت، یعنی انتخاب نمایندگانی که در مجلس قانون

گـذاری، خواست اکثریت مردم را به اجرا گذارند. یکی از ویژگی های اصـلی این گونه دموکراسـی، انتخابات آزاد بود که هر چنـد یـک بـار و پیوسـته برگزار می شـد و هر شـهروند بالغ در آن حق رأی داشت و نامزدها و حزب ها، چه موافق دولت و چه مخالف آن، می توانستند آزادانه در مبارزه انتخاباتی شرکت کنند.

دموکراسـی سیاسـی، در عمـل به معنـای حکومت اکثریت یـا نصف به اضافه یک است. آبراهام لینکن آن را «حکومت مردم به دسـت مردم و برای مردم» تعریـف می کرده. دموکراسـی، در مقـام فلسـفه سیاسـی، مردم را در اداره امـور خـود و نظـارت بر حکومت، شایسته و توانا و حق دار می شناسد و وجود دولت را ناشی از اراده مردم می شمارد.

از دیگر اصول دموکراسی، برابری شهروندان کشور در

برابر قانون، مسؤولیت دولت در برابر اکثریت و گردن نهادن به قوانینِ برآمده از خواست اکثریت است.{۱} اما با همه گستردگی و وسعتی که کلمه دموکراسی دارد، به سختی می توان تصور کرد که مردم واقعاً بتوانند بطور مستقیم در امر حکومت دخالت کنند/

غیر از این مشکل اساسی، یعنی عدم امکان مشارکت جدی یک جمع گسترده در سیاست گذاری، این مسأله نیز وجود دارد که مردم یک کلیتِ منسجم و سازگار نیستند و در میان آن ها گرایش های گوناگونی در باب موضوعات مختلف وجود دارد. البته موافقان دموکراسی سعی کرده اند تا با طرح گونه های مختلف دموکراسی و نحوه حضور مردم د...امر سیاست گذاری، تا حد امکان به این مشکلات پاسخ دهند.{۲}

اما نسبت اسلام در مقام یک دین جامع و کامل، با اندیشه دموکراسی چگونه است؟ به نظر می رسد سه نظریه در این عرصه قابل طرح باشد:

۱. برخی به ناسازگاری ذاتی میان اسلام و دموکراسی معتقدند. دموکراسی در نگاه بسیاری، جزئی از طرح سیطره تمدن غربی است و از آن روی که دموکراسی برآمده از دل چنین طرحی است که کارش سرکوب و استعمار بوده و هنوز هم با ابزارهای جدید در پی کشاندن عرب ها و مسلمانان به دنبال خویش و تسلط بر آنان است، باید رد و طرح شود.{۳} اینان می گویند «شیوه دموکراسی، شیوه کفار و مشرکان است؛ زیرا دموکراسی، گیاه روییده در یونان دوگانه پرست است».{۴}

۲. نظریه دوم، دموکراسی را در هر جامعه، و به ویژه جامعه یا جوامع اسلامی، دارای ارزش والایی می داند؛ چندان که به صورت غیر مستقیم، آن را شرط نوزایی و پیشرفت مسلمانان تلقی می کند. یکی از نویسندگان معاصر عرب می نویسد: «کسی گمان

مبرد که رستاخیز و حیات ما در غیر اسلام باشد، یا این که حال و روز ما، جز با دموکراسی سامان یابد؛ زیرا با نبود اسلام، روح امت می میرد و بـا نبود دموکراسی عمل امت، ضـایع می شود. از این رو جمع بین این دو را ضـروری و از امور دنیا می دانیم». {۵}

۳. به نظر می رسد که نظر واقع بینانه در این مسأله این است که بگوییم دموکراسی مانند هر اندیشه دیگر بشری، دارای محاسن و معـایبی است. محاسن آن عبـارت است از مشارکت دادن مردم در سرنوشت خود، نظارت بر حکومت و پاسخ گـو بودن حکومت و... . اما همچنان که حتی بسیاری از مدافعان دموکراسی، اشکالات و ایرادهای وارد بر آن را پـذیرفته اند، می توان فهرستی از معایب دموکراسی موجود غربی را این گونه برشمرد: عدم وجود پشتوانه معقول و استواری برای رأی اکثریت بما هو اکثریت؛ {۶} اشکالات عمیق مبانی معرفتی، اجتماعی و فرهنگی دموکراسی غربی که مهم ترین آن دوری از معنویت و مذهب و عدم توجه به قوانین الهی است/

بنابراین به طور خلاصه می توان نتیجه گرفت که عناصر مثبت دموکراسی - همچون لزوم مشارکت مردم در سرنوشت خود - مورد تأیید اسلام است و با آموزه های دینی همچون شورا، بیعت، و مسؤولیت اجتماعی هر مسلمان در برابر سرنوشت اسلام و مسلمانان، سازگار و همسو است. همچنین عنصر دیگر دموکراسی، یعنی لزوم پاسخ گو بودن حکومت و نظارت عمومی شهروندان بر حکومت را می توان در اصل امر به معروف و نهی از منکر جست وجو کرد/

با این همه، نمی توان از تفاوت بنیادین میان دموکراسی و اسلام در محدوده اختیار قانون گذاری چشم پوشید. در دموکراسی موجود، هیچ حد و مرزی برای رأی

اکثریت وجود نـدارد تـا آن جا که ممکن است اصول اخلاقی نیز به پای خواست اکثریت مردم قربانی شود؛ اما از نظر اسـلامی، حق مردم در قانون گـذاری تنها و تنها در محـدوده احکام اسـلامی به رسـمیت شـناخته شـده است و در واقع مردم در محـدوده قوانین اسلامی دارای حق رأی و قانون گذاری اند/

بنابراین به نظر می رسد که وظیفه نظریه پردازان و متفکران اسـلامی این است که با تدوین و تبیین فلسـفه سیاسـی اسـلام، نظریه «مردم سالـری دینی» را که تجربه ای جدیـد در دنیـای بحران زده کنونی است، برای تشـنگان حقیقت در سراسـر دنیا، روشن و آشکار سازند/

----

[۱].دانش نامه سیاسـی و فرهنگی اصـطلاحات و مکتب های سیاسی، داریوش آشوری، ص ۱۵۹ - ۱۵۷. (چاپ ششم، انتشارات مروارید، تهران، ۱۳۷۹)

[۲].اندیشه های سیاسی در قرن بیستم، دکتر حاتم قادری، ص ۴۴ (سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها، چاپ اول، ۱۳۷۹)/

[۳].الاسلام و الدیمقراطیه، فهمی هویدی، ص ۵ - ۴، (القاهره، مرکز الاهرام للترجمه و النشر، ۱۹۹۳)، به نقل از فصل نامه علوم سیاسی، شماره ۸، ص ۲۲۷/

[۴].روزنامه المستقلّه، چاپ لندن، ۱۹۹۴/۵/۳۰، ص ۵، به نقل از فصل نامه علمی تخصصی علوم سیاسی، شماره ۸، ص ۲۲۷/

[۵].الاسلام و الدیمقراطیه، فهمی هویدی، ص ۵. به نقل از همان/

[۶].یعنی اکثریت از آن جهت که اکثریت است/

اگر در حکومت اسـلامی، اصل خداست و حاکم از طرف خدا تعیین می شود، پس نقش مردم در تشـکیل نظام چیست و سـخن حضـرت علی(ع) را که فرمود: «لولا حضور الحاضر و قیام الحجْ...» چگونه تفسیر می فرمایید؟

پرسش

اگر در حکومت اسـلامی، اصل خداست و حاکم از طرف خدا تعیین می شود، پس نقش مردم در تشـکیل نظام چیست و سخن حضرت علی(ع) را که فرمود: «لولا حضور الحاضر و قیام الحجْ...» چگونه تفسیر می فرمایید؟

پاسخ

در حقوق اساسی، از دو منشأ برای حکومت نام برده اند:

۱. منشأ الهی؛

۲. منشأ مردمی/

منظور از حکومت با منشأ الهی این است که حاکم از طرف خدا تعیین شود. این تعیین یا به صورت خاص است، مثل حکومت پیامبرانی همچون حضرت سلیمان(ع) و حضرت رسول اکرم(ص) و کسانی که پیامبر اسلام(ص) به خلافت آنان تصریح کرده است؛ و یا به صورت عام است مانند حکومت علمای دین. منظور از حکومت با منشأ مردم آن است که حق تعیین حاکم و حکومت به مردم واگذار گردید. امروزه در اکثر کشورهای جهان، این شکل حکومت برقرار می باشد، هر چند نحوه انتخاب حاکم و حکومت در کشورهای مختلف، متفاوت است. پس از غیبت امام زمان(ع) تعیین فردی مشخص از طرف خداوند، منتفی است. لذا حق حاکمیت به صورت عام از طرف خداوند به علمای دین تعلق گرفته است/

در حکومت اسلامی که ولی فقیه حق حاکمیت دارد و طبق ادله شرعی، حاکم باید فقیه و مجتهد جامع الشرایط باشد، هر کسی که شرایط ولایت را در زمان غیبت احراز نمود بالقوه در مقام رهبری امت اسلامی قرار می گیرد. البته ممکن است علمای متعددی در یک زمان شرایط مذکور را دارا باشند و همگی از طرف شارع حق اعمال ولایت پیدا کنند، اما از آن جا که تعدد رهبری باعث بروز اختلال در نظام جامعه می گردد، مردم از طریق خبرگان منتخب خود، شایسته ترین فرد برای

احراز این مسئله را بر می گزینند/

بنابراین، در زمان غیبت، نقش مردم در حکومت اسلامی، احراز صلاحیت و تعیین فقیه واجد شرایط رهبری است؛ که این کار به صورت غیر مستقیم و از طریق انتخاب خبرگان خود، تحقق می یابد. سخن حضرت علی(ع) «لولا حضور الحاضر...» ناظر بر این است که حضور و بیعت مردم با امام منصوب از طرف خداوند، در واقع، فراهم کننده شرایط مناسب برای حکومت و اعمال ولایت امام معصوم(ع) است. و این به معنای تعیین و انتخاب امام از سوی مردم نیست.{۱}

---

[۱]. پرسش و پاسخ ها، محمد تقی مصباح یزدی/

دیکتاتوری چیست ؟

پرسش

دیکتاتوری چیست ؟

پاسخ

دیکتاتوری دو گونه است : فردی و فراگیر (توتالیتر) و هر یک نیز بر دو قسم است : دیکتاتوری قانونی , دیکتاتوری خود کامه یا غیر قانونی .

در جمهوری روم باستان , هرگاه کشور دچار بحران های حاد سیاسی , اجتماعی یا اقتصادی می شد و یا درشرایط جنگی قرار می گردت و اداره‏ء کشور با قوانین عادی ممکن نبود, اختیار کامل حکومت و ارتش را برای مدت محدود (۶ماه یا بیش تر) به فردی می سپردند تا با استفاده از اختیارات کامل خود آن معضل و مشکل را حل نماید.چنین فردی را دیکتاتور یعنی صاحب قدرت مطلقه و تام الاختیار می نامیدند. به این ترتیب , دیکتاتوری مقامی قانونی بود و در مجلس قانون گذاری به تصویب می رسید. به همین جهت از محبوبیت مردمی بالایی برخوردار, ومقامی افتخارآمیز بود.

اما بعدها, سران ارتش و ژنرال های بلند پایه که از راه کودتا و غیر قانونی , قدرت را در دست می گرفتند, این عنوان را به خود می بستند. به این ترتیب , دیکتاتوری غیر قانونی , مفهومی مترادف با ظلم و جنایت و استبداد مطلق پیدا کرد و با ویژگی های زیر از دیگر مقام ها, متمایز گشت :

۱ قانونی وجود ندارد تا کردار و قدرت فرمانروا یا فرمانروایان را محدود کند و اگر قانونی وجود داشته باشد,فرمانروا با قدرت نامحدود خود آن را زیر پا گذاشته باشد.

۲ وسیلهء اصلی کاربست قدرت , ترور و از بین بردن کسانی است که ممکن است روزی خطر آفرین باشند.

۳ انحصار قدرت در دست یک نفر و فرمانبری مردم از

او, تنها بر پایهء ترس و وحشت از روحیهء خود کامگی وانتقام جویی او باشد, نه عشق و ارادت و محبّت .

در جامعه ای که دولت بر همهء جنبه های فعالیت های اقتصادی , اجتماعی و آموزشی نظارت کامل دارد و قدرت سیاسی در دست یک حزب یا گروه حاکم باشد و تلاش آن گروه بر حذفِ هر گونه نظارت آزادانهء جامعه و سرکوبی هر نوع مخالفت و نارضایی , و سامان دادن جامعه بر اساس ایدئولوژی و طرز تفکر حزبی و جناحی باشد, چنین نظامی را یا می نامند.(۱)

این اصطلاح را روشنکران ناراضی مارکسیست برای تفسیر سیاست احزاب , اتحادیه های کارگری , دانشگاه ها,انجمن های حرفه ای و مانند آن در آلمان نازی به کار می بردند.

البته دیکتاتوری دارای دامنهء کوتاه تری نیز می باشد, مانند دیکتاتوری بورژوازی و دیکتاتوری پرولتاریا.

اولی را در توضیح بورژوازی و دومی را در تبیین سوسیالیسم توضیح خواهیم داد.

(پاورقی ۱.داریوش آشوری , دانشنامهء سیاسی , ص ۲۴۱

دمکراتیک را معنا کنید.

پرسش

دمکراتیک را معنا کنید.

پاسخ

واژهء دمکراتیک و هم خانواده های آن اصطلاحی است که در یونان قدیم به کارمی رفته و ریشهء آن (ژرذحح) به معنای توده و عامهء مردم است .

دموکراسی یا مردم سالاری , نظام سیاسی است که ادارهء حکومت در احتیار اکثریت آرای مردمی است که طبق قانون حق رأی دادن دارند.

به دیگر سخن : دموکراسی به نظام حکومتی اطلاق می گردد که ارکان اساسی آن با آرای مستقیم یا غیر مستقیم اکثریت مردم از طریق انتخابات یا رفراندوم مشخص می شود.

دمکراتیک منسوب به دموکراسی است . مثلاً گفته می شود: مردم سوییس در سال ۱۸۴۸میلادی نخستین قانون اساسی خود را بر مبنای دمکراتیک و مشارکت مردم در تعیین سرنوشت خویش , به موقع به اجرا گذاشتند.

آیا اسلام با دموکراسی به مفهوم امروزی آن مطابقت دارد؟ چرا؟

پرسش

آیا اسلام با دموکراسی به مفهوم امروزی آن مطابقت دارد؟ چرا؟

پاسخ

برای پاسخ لازم است مقدمه ای بیان گردد. چنان که در پاسخ سؤال هیجده گفته شد, دموکراسی که ریشهء آن به معنای توده و عامهء مردم است , از اصطلاحاتی است که در یونان قدیم درمورد نظام سیاسی استعمال می شد که ادارهء حکومت در اختیار اکثریت آرای مردمی است که طبق قانون حق رأی دادن دارند. اما آیا در غرب امروز, دموکراسی سیاسی و اجتماعی به مفهوم واقعی آن وجود دارد و ارکان اساسی نظام حکومتی آن با آرای مردم از طریق انتخابات مشخص می شود؟ این سؤالی است که حتی خوشبین ترین افراد بادیدگاه سطحی نگر خویش نمی توانند وجود دموکراسی را در غرب باور کنند. رجوع به آرای مردم تا آن جایی ارزشمند است که نتیجهء آن مطلوب سیاست گزاران زورمند و زرمند باشد, اما اگر نتیجهء آن همانند آن چه که درانتخابات الجزایر و ترکیه اتفاق افتاد و مسلمانان بیش ترین رأی را داشتند, رهبران مسلمان آنان محاکمه و زندانی می شوند و مقاومت مردم با وحشی گری در هم کوبیده می شود. در نیکاراگوئه و پاناما, با پیاده کردن نیروی نظامی ولشکرکشی رهبر آن را دستگیر می کنند و به امریکا می برند. آیا انتخابات اخیر ریاست جمهوری آمریکا, کوس رسوایی دموکراسی غربی را بر ملا نکرد؟

آیا اخراج دانش آموزان با حجاب از مدارس فرانسه و انگلیس و آلمان به جرم حجاب , مفهومش این نیست که انسان ها در جوامع غربی فقط آزادند آن گونه باشند که به آن ها گفته می شود, نه آن گونه

که خود می خواهند؟ به بیان دیگر: انسان در جامعهء غربی آزادی فساد اخلاقی , همجنس بازی و... را دارد, اما آزاد نیست و حق ندارد حرمت اخلاق انسانی را پاس دارد و بر پایهء معتقدات خویش نوع لباس خود را انتخاب کند.

آیا محاکمه و جریمه و زندانی کردن یک نویسنده و محقق در غرب به جرم این که او را در کتاب خویش نوشته است , به معنی آزادی قلم است ؟

آیا هیاهوی بین المللی که در مورد سلمان رشدی به راه انداخته اند, بیان نمی کند که واژه های مقدسی همانندآزادی , دموکراسی , حقوق بشر, حرمت بیان و قلم و... همگی شعارهایی است برای تحت فشار قرار دادن کشورهایی که سیاست خودشان را با سیاست استعمار هماهنگ نمی کنند؟

دیدگاه اسلام در مورد دموکراسی

در هر امری باید به متخصص و کارشناس آن رجوع نمود. به همین دلیل دیدگاه اسلام شناسی را در این موردمطرح می کنیم که در اعماق اقیانوس اسلام , غوّاصی نموده است ; یعنی دیدگاه حضرت امام خمینی (ره) را.

امام ره می فرماید: .(۱)

و در جای دیگر می فرماید: . و در مصاحبه با رادیو تلویزیون هلند می فرماید:

ممکن است دموکراسی مطلوب ما, با دموکراسی هایی که در غرب هست , مشابه باشد, اما آن دموکراسی ای که مامی خواهیم به وجود آوریم , در غرب وجود ندارد. دموکراسی اسلام , کامل تر از دموکراسی غرب است >.(۲)

بنابراین امام ره به عنوان یک متفکر اسلامی و اسلام شناسی فقیهی که صاحب نظر در معارف اسلام , است , اسلام را موافق دموکراسی می دانند و خود

نیز آن را می پذیرند, اما در مقام نقد و انتخاب , این مفهوم را دچار تحول می نمایندو مفهوم جدیدی از آن ارائه می دهد و لذا می فرماید: .(۳)

امام (ره) معتقد است دموکراسی , حق طبیعی و فطری انسان است و هیچ کسی حق استبداد و دیکتاتوری ندارد:.(۴)

اما امام (ره) مشروعیت و مبنای این حق را, خدا و قوانین الهی می داند و لذا می فرماید: .(۵)

و در توضیح آن می فرمایند: .(۶)

جهت مطالعه و آشنایی بیش تر به مفهوم و حدود آزادی و دموکراسی در اسلام به کتاب های زیر مراجعه شود: ۱سیری در سیره نبوی , ص ۲۵۱ ۲۵۹

۲ آشنایی با قرآن , ج ۳

هر دو کتاب از شهید مرتضی مطهری ره است .

(پاورقی ۱.پیام انقلاب , ج ۲ ص ۲۰۰(ناشر پیام آزادی).

(پاورقی ۲.پیام انقلاب , ج ۲ ص ۱۱۰

(پاورقی ۳.همان , ص ۱۸۴

(پاورقی ۴.نوسازی جامعه از دیدگاه امام

(پاورقی ۵.همان .

(پاورقی ۶.همان , ص ۱۸۸

ولایت فقیه یعنی چه و آیا با جمهوریت تضاد دارد؟

پرسش

ولایت فقیه یعنی چه و آیا با جمهوریت تضاد دارد؟

پاسخ

واژه ولایت و و و امثال این ها که از پر استعمال ترین واژه های قرآن کریم است , به گونه ای که در ۱۲۴مورد, به صورت اسم

و ۱۱۲مورد در قالب فعل در قرآن کریم آمده , ریشهء همهء آن ها است . معنای اصلی این کلمه قرار گرفتن چیزی در کنار چیز دیگر است , به نحوی که فاصله ای در کار نباشد; یعنی اگردو چیز آن چنان به هم متصل باشند که هیچ چیز دیگر در میان آن ها نباشد, استعمال می شود. به همین مناسبت این کلمه در مورد قرب و نزدیکی , دوستی , نصرت ویاری , تصدّی امر, سرپرستی و صاحب اختیاری یک کار, تسلّط و معانی دیگر از این قبیل استعمال شده است >.(۱)

اما در اصطلاح , ولایت به معنای حکومت و تصدّی امر و سرپرستی و صاحب اختیاری کاری یا اموری را داشتن است . به معنای حاکم می باشد. حضرت امام می فرماید: .(۲) حکومت اسلام , حکومت قانون است . در این طرز حکومت , حاکمیت منحصر به خدا است و قانون , فرمان و حکم خدا است . قانون اسلام یا فرمان خدا, بر همهء افراد و بر دولت اسلامی , حکومت تامّ دارد و همه ءافراد از رسول اکرم ۶گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد, تا ابد تابع قانون هستند.(۳)

سپس امام می فرماید: چنان که پیامبر اکرم ۶فرمود:

الرسل >.(۴)

بنابراین , ولایت فقیه , ولایت و حکومت فرد نیست , بلکه حکومت فقه و قانون الهی به مردم است و فقیه

صرفاًکارشناس و متخصص در شناخت احکام الهی و مسئول اجرای آن است .

امام خمینی ره می فرماید: حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه , بلکه مشروطه است . البته نه مشروطه به معنای متعارف فعلی آن که تصویب قوانین , تابع آرای اشخاص و اکثریت باشد. مشروطه از این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره , مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم ۶معیّن گشته است . مجموعه شرط, همان احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود. از این جهت حکومت اسلامی است .

امّا آیا ولایت فقیه با جمهوری تضاد دارد؟ باید اوّلاً مشخص شود جمهوریت یعنی چه ؟ چنان که در پاسخ سؤال چهارده گفته ایم , . حکومت جمهوری حکومتی است که قدرت و حق حاکمیت آن ناشی از میل و ارادهء کسانی باشد که آن را انتخاب کرده اند, و چون اتفاق نظر همهء آحاد مردم درمسائل اجتماعی و بلکه در هیچ موضوعی امکان پذیر نیست , رأی اکثریت مردم ملاک عمل قرار می گیرد.

ثانیاً: بدیهی و واضح است تشکیل حکومت اسلامی در جامعه ای امکان پذیر است که اکثریت مردم آن , مسلمان و خواستار اجرای احکام و قوانین اسلامی باشند, چنان که تشکیل حکومت های دیگری چون یهودی , مسیحی ,سوسیالیستی و... در کشوری ممکن است که اکثریت مردم طرف دار آن ایدئولوژی و خواهان تشکیل حکومتی برپایهء احکام و قوانین آن مکتب مطلوب باشند.

تشکیل حکومت اسلامی بر محوریت ولایت فقیه مذهب تشیع از دیگر مذاهب و مکاتب است . به بیان

دیگر: ولایت فقیه در عصر غیبت به نیابت از امام زمان ۷یکی از ضروریات فقه شیعه است . صاحب جواهر,یکی از ارکان و اساطین فقهای شیعه می گوید: کسی که ولایت فقیه را قبول نکند, طعم فقه را نچشیده و تذوّق نکرده است .

امام خمینی ره فرمود: .(۵)

بنابراین , چگونه می توان گفت که اصل ولایت فقیه با جمهوریت , یعنی ملاک قرار گرفتن آرای اکثریت مردم تضاد دارد, در حالی که اکثریت مردم ایران , مسلمان و دارای مذهب شیعه دوازده امامی هستند و طبعاً خواستاراجرای احکام و قوانین اسلام بر پایهء قرآن و فقه اهل البیت : هستند و آحاد مردم برای تحقق و اجرای آن چه قبل از پیروزی انقلاب و چه بعد از آن هر گونه مصائب و شداید را تحمل نمودند و شکنجه دیدند و مجروح شدند وشهید دادند و....

از سوی دیگر, در چندین اصل از اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی که اکثرین نود و هشت درصد مردم به آن رأی دادند, ولایت فقیه به عنوان محور اساسی حکومت اسلامی ذکر شده است , از جمله در اصل پنجم : .

امام خمینی ره فرمود: مجموعهء قوانین اسلام که در قرآن و سنت آمده , توسط مسلمانان پذیرفته و مطاع شناخته شده است . این توافق و پذیرفتن (مردم) کار حکومت را آسان نموده و به خودِ مردم متعلق کرده است .

چون این سؤال از شبهاتی است که امروزه دشمنان حاکمیت دین اسلام , با هزینه های زیادی آن را مطرح می کنندتا اذهان جوانان پاک دل را غبار آلود نمایند, برای تبیین شفاف تر, به شیوه و

کلام دیگری این سؤال را پاسخ می گوییم .

مشهور میان فقهای شیعه از گذشته تا کنون این بوده که فقیه از سوی شارع مقدس به عنوان منصوب شده ومشروعیت از ناحیهء شرع مقدس تأمین شده است . به دیگر بیان : مشروعیت حکومت از ناحیهء شرع حاصل شده و شارع بوده که به هر کسی که به مقام فقاهت برسد و دارای عدالت باشد و قدرت ادارهء جامعه را داراباشد, ولایت اعطا کرده است . اما شخصِ واجد شرایط برای اِعمال حکومت و ولایت , نیازمند مقبولیت از ناحیه ءمردم است . اگر مردم او را نپذیرند, او عملاً توانایی اِعمال ولایت را نخواهد داشت . بنابراین مردم اگر فقیه را نپذیرند,عملاًـ فقیه در عین حالی که ولایت دارد, نمی تواند اِعمال حکومت کند, مانند معصومان : که ما معتقدیم به صورت خاص از ناحیهء خداوند نصب شده اند و در عین حال بسیاری از مردم چون با آن ها هماهنگی و همکاری نداشته اندنتوانستند اِعمال ولایت کنند و حکومت تشکیل دهند و این امکان در خارج برایشان پیدا نشد, اما اگر مردم هماهنگی پیدا کردند, علی بن ابیطالب ۷توانستند ادارهء امور را به دست بگیرند. این جا ما معتقد نیستیم مردم بودندکه حکومت را به علی ۷دادند و به حکومت او مشروعیت بخشیدند, بلکه در واقع علی ۷در موقع خانه نشینی ,ولایت داشت , ولی نمی توانست این ولایت را در خارج اِعمال کند.

امکان تحقق این ولایت در خارج وجود نداشت و مردم زمینهء تحقق ولایت را فراهم کردند.(۶)

در روزگار غیبت چون فقها متعدد هستند, بنابر نظریهء همهء کسانی که دارای سه شرط لازم

یعنی فقهاهست , عدالت و قدرت و کفایت تدبیر به اداره‌ء شئون جامعه باشند, ولایت دارند.

وحدت ولایت و رهبریت

اما ولایت فقهایی که دارای سه شرط مذکور باشند, در مقام تئوری و نظری سخنی است برخاسته از متن معارف ارزشمند شیعه , لیکن در مقام عمل و کاربری نمی شود همه فقها در زمان واحد اِعمال ولایت کنند. امام رضا۷رمود: .(۷)

مدیریت متعدد نه تنها جامعه را به سوی رشد و کمال و پیشرفت اجتماعی و تقویت ایمان و اطاعت حق تعالی هدایت نمی کند, بلکه عامل توسعه و تعمیم گناه و معصیت می گردد. بر اساس روایات و مفاد آیه‌ء شریفه‌ء (۸)در قانون اساسی راهی برای انتخاب شخص پیش

بینی شده است که هم . مردم با آرای خود, خبرگان را انتخاب می کنند و خبرگان منتخب جمهور مردم , کسی را که صلاحیت برای رهبری داشته باشد, تعیین می کنند. کلام حضرت امام ره را حُسن ختام پاسخ قرار می دهیم . امام می فرماید:.(۹)

(پاورقی ۱.مرتضی مطهری , مجموعه‌ء آثار, ج ۳ ص ۲۵۵ ۲۵۶

(پاورقی ۲.امام خمینی , ولایت فقیه , ص ۴۰

(پاورقی ۳.همان , ص ۳۴

(پاورقی ۴.محمد رضا حکیمی و...., الحیاه, ج ۲ ص ۳۳۵

(پاورقی ۵.ولایت فقیه , ص ۱۱۳

(پاورقی ۶.هادوی , هفته نامه‌ء شما, پنج شنبه ۸آبان ۱۳۷۶ ص ۸

(پاورقی ۷.الحیاه, ج ۲ ص ۳۶۵

(پاورقی ۸.نحل (۱۶ آیه‌ء ۴۳

(پاورقی ۹.پیام انقلاب , ج ۲ ص ۱۱۰ ناشر پیام آزادی .

آیا دموکراسی به جمهوری اسلامی ارتباطی دارد, کدام یک دیگری را شامل می شود؟

پرسش

آیا دموکراسی به جمهوری اسلامی ارتباطی دارد, کدام یک دیگری را شامل می شود؟

پاسخ

شهید مطهری پیش از برگزاری انتخابات ۱۲فروردین ۱۳۵۸در یک مصاحبه تلویزیونی به این سوال پاسخ داده اند که ما خلاصه ای از آن را برای شما می نویسیم :

در این جا فقط شرط بلوغ سنی و رشد عقلی معتبر است , نه چیز دیگر. به علاوه این حکومت حکومتی موقت است ; یعنی هر چند سال یک بار تجدید می شود; یعنی اگر مردم بخواهند, می توانند حاکم رابرای باردوم یا احیاناً بار سوم و چهارم - تا آنجا که قانوا اساسی اجازه می دهد- انتخاب کنند و در صورت عدم تمایل ,شخص دیگری را که از او بهتر می دانند, انتخاب کنند.

اما کلمه اسلامی همان طور که گفتم , محتوای این حکومت را بیان می کند; یعنی پیشنهاد می کند که این حکومت با اصول و مقررات اسلامی اداره شود و در مدار اصول اسلامی حرکت کند. به این ترتیب , جمهوری اسلامی یعنی حکومتی که شکل آن انتخاب رئیس حکومت از سوی عامه مردم است و محتوای آن هم اسلامی است (۱)>.

بنابراین , از گفته های استاد بر می آید که جمهوری اسلامی نوعی دموکراسی است که در حق حاکمیت بامردم مسلمان است و از این جهت شیوه ها حکومت در آن اسلامی است . به این نوع حکومت امروزه .

(پاورقی ۱ پیرامون انقلاب اسلامی , شهید مطهری , بحث جمهور اسلامی , ص ۷۷

نظر اسلام درباره جایگاه رأی و اندیشه مردم و اهمیّت توسعه سیاسی را بیان کنید.

پرسش

نظر اسلام درباره جایگاه رأی و اندیشه مردم و اهمیّت توسعه سیاسی را بیان کنید.

پاسخ

نقش رأی و نظر مردم در حکومت اسلامی در دو جنبه قابل بررسی است:

۱–در مشروعیّت بخشیدن به حکومت،

۲–در عینیت بخشیدن و محقق ساختن آن در خارج.

مسلمانان درباره حکومت رسول خدا(صلی الله علیه و آله)متفق القولند و اجماع دارند که مشروعیت حکومتِ آن بزرگوار نقشی ندارد،ولی در مقبولیت حکومت و تحقق آن در خارج،نظر مردم نقش تعیین کننده دارد.

پیامبر اکرم(ص)با نیروی قهری و زور و استبداد،حکومت خود را بر مردم تحمیل نکرد،بلکه مسلمانان از جان و دل با پیامبر

بیعت کرده و حکومتش را پذیرفتند.

در مورد مشروعیت حکومت امامان معصوم(علیهم السلام)اهل تسنّن عقیده مندند که جز حکومت حضرت رسول(ص)هم مشروعیت هر حکومتی از طریق آرا و انظار مردم ثابت می شود و هم مقبولیّت آن.

امّا اهل تشیع می گویند:مشروعیت حکومت ائمه اطهار(ع)هم مثل حکومت نبی گرامی اسلام با نصب الهی است؛یعنی خداوند حکومت را به امامان معصوم واگذار نموده است و پیامبر اکرم در این زمینه نقش مبلّغ را ایفا کردند.اما درمقبولیت بخشیدن و تحقق پیدا کردن حکومت امامان(ع)مردم نقش به سزایی دارند و تا وقتی که از امام حمایت نکنند و دست بیعت به او ندهند،نمی تواند زمام امور را به عهده بگیرد.به همین خاطر امام علی (ع)با این که حکومتش از سوی خداوند متعال مشروعیت داشته،۲۵سال از دخالت در امور اجتماعی خودداری کردند،چون با ایشان بیعت نکرده بودند.

درباره حکومت در عصر غیبت حضرت بقیةْ الله اکثر فقهای شیعه معتقدند:فقیه حق حاکمیت دارد؛یعنی حکومت از ناحیه خداوند توسّط امامان به فقهای جامع الشرایط واگذار شده است.

پس در عصر غیبت هم رأی

مردم در اصل مشروعیت دادن ولایت فقیه نقشی ندارد.آرای مردم تنها در تحقق بخشیدن و استقرار حکومت فقها در خارج نقش دارد[۲۴].

گفتنی است:مشروعیت و مقبولیت ریاست جمهوری،خبرگان رهبری،مجلس شورای اسلامی و شورای شهر و...به دست مردم است.

مفهوم توسعه سیاسی انتزاعی است که بر حسب شاخصه های خود قابل تعریف هستند.

شاخصه های عمده توسعه سیاسی عبارت است از:

۱-افزایش حق رأی و انتخاب آزاد.

۲-مشارکت بیش تر مردم در روندهای سیاسی.

۳-مشارکت مردم در هیأت ها و مراکز تصمیم گیری.

۴-تراکم منافع فزاینده توسّط احزاب سیاسی.

۵-آزادی مطبوعات و رشد رسانه های جمعی.

۶-گسترش امکانات آموزشی.

۷-استقلال قوه قضاییه و حاکمیت قانون.

۸-دنیایی کردن فرهنگ(سکولار).

۹-داشتن نیروهای مسلح غیر سیاسی.

یک سری ویژگی های مخلّ در روند توسعه سیاسی وجود دارد که برخی عبارتند از:

الف)فساد سیاسی به جهت منافع سیاسی.

ب)بت شدن،یا بت قرار دادن فرمان روایان.

ج)تعظیم و تکریم ایدئولوژی رسمی و حاکم.

د)تعهّد کارمندان به خط حزب حاکم.

ه)مداخله خارجی در امور داخلی کشور.

و)تظاهرات اعتراض آمیز با استفاده از خشونت.

ز)سرکوبی ناراضیان.

ح)سیاسی شدن نیروهای مسلّح.

ط)سوء قصدهای سیاسی[۲۵].

در یک نگاه به شاخصه ها توسعه سیاسی را می توان به دو بخش"مشروعیّت و کارآمدی"تقسیم نمود.

مشروعیت یعنی چرا و به چه دلیل کسی یا کسانی حق امر و نهی بر دیگران را باید داشته باشند؟

هر چه پاسخ به این پرسش ها دقیق تر و عقلانی تر باشد،حکومت از بُعد مشروعیت پیش رفته تر و توسعه یافته تر است.

از دیدگاه اسلام برترین ملاک مشروعیت"حق الهی در امر و نهی و حکومت بر بندگان"است.

نظامی که مبتنی بر چنین دیدگاهی مشروعیت خود را بنا می نهد،توسعه یافته ترین نظام سیاسی خواهد بود.

بنابراین آن دسته از معیارها و آثار توسعه که مستلزم کنار گذاردن منشأ الهی

از حکومت و روی آوری به ملاک های دیگر است،در تعارض با اسلام و نظام اسلامی است و ابداً مورد قبول اسلام نخواهد بود.

در بُعد کار آمدی که به نوبه خود شامل شاخصه هایی چند از توسعه سیاسی می شود تفکر دینی اقتضا می کند که در چارچوب قوانین الهی مشی کنیم.

به عبارت دیگر:آن جا که شاخصه ای،یا بخشی از یک شاخصه و حتی معنای شاخصه ای،مستلزم نادیده گرفتن احکام ثابت و قطعی اسلام است،حکم خدایی و قانون الهی مقدّم است و آن مورد، معارض و منافیِ با دین کنار گذاشته می شود.

به عنوان نمونه:یکی از شاخصه های توسعه سیاسی،سکولاریزه کردن(غیر دینی)معرّفی شده است.

یقیناً چنین مؤلفه ای هرگز مورد تأیید اسلام نخواهد بود و اسلام با چنین توسعه ای مخالف است.یا مثلاً اسلام با افزایش فعالیت های سیاسی تا جایی موافقت دارد که به وحدت ملی ضربه نرساند و کوششی برای بر اندازی حکومت نباشد؛یعنی با فعالیت سیاسی که به وحدت ملی ضربه برساند،مخالف است۲[۲۶].

بنابراین اسلام دینی است که نه تنها با پیش رفت و توسعه در عرصه های گوناگون مخالف نیست،بلکه هر روز انسان را بهتر از روز قبل می خواهد،منتها پیش رفت را در چارچوب احکام و ارزش های دینی می خواهد،چون معتقد است سعادت دنیوی و اخروی از همین راه حاصل می شود.

نمونه عینی مُدّعای ما، کشور اسپانیا (اندلس)در عصر حاکمیت اسلام بر آن سرزمین است که به اعتراف غربی ها اگر میراثی که اسلام در اسپانیا بر جای گذاشت نبود،غربی ها هنوز در حالت نیمه وحشی به سر می بردند و هرگز این صنایع پیش رفته نصیب شان نمی شد.

نگاهی گذرا به پیشینه ۲۲ساله انقلاب اسلامی در

ایران نشان می دهد که بسیاری از شاخصه های توسعه ارمغان انقلاب اسلامی است،به گونه ای که نظام جمهوری اسلامی را یکی از مردمی ترین و سیاسی ترین نظام های جهان معرفی کرده است.

افزایش مقبول و معقول آزادی مطبوعات،حق رأی و انتخابات آزاد و فزونی مشارکت سیاسی مردم در عرصه های مختلف همه از دست آوردهای انقلاب اسلامی می باشد[۲۷].

توسعه سیاسی تا جایی که منجر به کنار گذاشتن منشأ الهی حکومت و روی آوردن به ملاک های دیگر نشود،همچنین اگر مستلزم نادیده گرفتن احکام ثابت و قطعی قانون الهی نباشد،مورد قبول و تأیید اسلام می باشد و گرنه مورد پذیرش اسلام نیست.

[۲۴] آیت الله مصباح یزدی،پرسش ها و پاسخ ها،ج۱ص ۲۰-۲۱،با تلخیص.

[۲۵] آیت الله مصباح یزدی،پرسش ها و پاسخ ها،ج۳،ص۵۶،پاورقی.

[۲۶] آیت الله مصباح یزدی،پرسش ها و پاسخ ها،ج۳،ص۵۸.

[۲۷] آیت الله مصباحی،پرسش ها و پاسخ ها،ج۳،ص۵۸.

چرا اسم حکومت ما جمهوری اسلامی است؟

پرسش

چرا اسم حکومت ما جمهوری اسلامی است؟

پاسخ

راه کارهای متعددی برای گزینش اسم برای نوع حکومت ها وجود دارد: یکی از این راه کارها آن است که نظریه سازان و صاحبان اندیشه برای حکومت اسم گذاری می کنند؛ مثلا افلاطون حکومت آرمانی را جمهوری دانسته و اسم جمهوری را بر آن گزینش نموده است.

امروزه برخی از حکومت ها اگر با عنوان جمهوری یاد می شوند، ریشه در همان جمهوریت افلاطون دارد. گر چه ساختار و مؤلفه های آن حکومت ها با جمهوریت افلاطون تفاوت دارد. یکی از راه کارهای دیگر برای گزینش اسم و نوع حکومت ان است که نخبگان جوامع و با الهام گیری از حکومت های ارائه شده از سوی نظریه سازان، حکومتی را گزینش می کنند که با آداب، فرهنگ و سنت های جامعه خویش همسویی داشته باشد. حکومت اسلامی ایران نیز از قاعده جدا نبوده و اسم و نوع حکومت آن از سوی بنیانگذار و معمار انقلاب، حضرت امام خمینی(س) انتخاب و به رفراندوم عمومی گذاشته شد و مردم با

اکثریت قاطع (حدود۹۸٪) به آن رأی دادند. جمهوریت نظام پدیده جدیدی نیست که از سوی امام ارائه شده باشد؛ زیرا حکومت جمهوری هم از سوی نظریه پردازان دیگر ارائه شده بود و هم در جهان سابقه داشت، اما آن چه که حکومت اسلامی ایران را از سایر حکومت ها متمایز می کند محتوا و مؤلفه ها و شاخصه های آن است.

امام اسم حکومت را جمهوری اسلامی گزینش نمود، حتی اجازه نداد که پسوندهای دموکراتیک، خلق و... بر آن اضافه گردد، گر چه برخی از نظریه پردازان بر این باور بودند که اسم حکومت ایران، جمهوری دموکراتیک و... گزینش گردد. امام فرمود: "من رأی به

جمهوری اسلامی می دهم و از شما تقاضا دارم که رأی به جمهوری اسلامی بدهید. نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد، جمهوری اسلامی... آن ها که در نوشته هایشان از جمهوری دم می زنند، جمهوری فقط، یعنی اسلام نه آنهایی که جمهوری دموکراتیک می گویند. یعنی جمهوری غربی، جمهوری اسلامی نه".(۱)

جمهوریت نظام نوع و شکل حکومت را نمایش می دهد که در حکومت جمهوری به مردم سالاری دینی سخت توجه شده است. امام راحل عقیده دارد که ستون فقران نظام ایران را مردم تشکیل می دهند و این مردم بودند که انقلاب کردند و نظام دیکتاتوری شاه ایران را ساقط کردند، از این رو مردم جایگاه ویژه در ساختار حکومت دارد. امام عقیده دارد که در ایران رأی مردم حکومت نبوده و میزان رأی مردم است، از این رو امام بارها به مردم سالاری در حکومت اشاره نمود؛ بر این اساس، جمهوری نظام ناظر به جایگاه مردم در حکومت است. اسلامیت نظام نیز به آن معنا است که محتوای نظام ایران باید بر اساس دستوران شرع شکل گرفته و باید بر اساس دستورات اسلام اداره و حفظ گردد. به عبارت دیگر در جامعه اسلامی که اکثریت آن را مسمانان تشکیل می دهند، لازم است قوانین اسلام در آن جامعه حاکمیت داشته باشد، یکی از اهداف مردم ایران از انقلاب اجرا و حفظ قوانین اسلام بوده و لازم بود حاکمیت قانون اسلامی در ساختار نظام پیش می شد. امام با گزینش اسم جمهوری اسلامی هم به جایگاه مردم در حکومت توجه داشت و هم به اسلامیت آن. امام باور دارد که جمهوریت با اسلامیت نه تنها پارادکس و تضاد ندارد،

بلکه مکمل یکدیگرند؛ زیرا تمام آزادی های معقول، منطقی و شرعی در اسلام وجود دارد، یکی از شاخصه های حکومت جمهوری مردم سالاری است و مردم سالاری در برنامه و دستورات اسلام نهفته است و اسلام آزادی های معقول و منطقی را تأمین نموده است. از سوی دیگر امام عقیده دارد که در جامعه اسلامی ایران به دلیل این که اکثریت قاطع آن را مسلمانان تشکیل می دهند، نمی توان حکومت غیر دینی و غیر اسلامی ارائه نمود. مردم ایران اسلام را خواسته و باید به خواست مردم توجه شود. یکی از شاخصه های مهم حکومت اسلامی ایران نیز در اسلامیت آن ظهور می کند.

پی نوشت ها:

۱ - صحیفه نور، ج ۵، ص ۱۸۱.

مفهوم "استبداد دینی" را از منظر آیات و روایات و شواهد تاریخی توضیح دهید.

پرسش

مفهوم "استبداد دینی" را از منظر آیات و روایات و شواهد تاریخی توضیح دهید.

پاسخ

مفهوم این سؤال روشن نیست. اگر سخن در این است که دین در مورد استبداد چه می گوید، پاسخ این است: دین، به ویژه اسلام به عدل و اعتدال حکم می کند. خداوند عادل است و بشر را به عدل فرا می خواند و از هر گونه ظلم و ستم بیزاری می جوید.

خداوند هدف از بعثت پیامبران را اقامه عدل یاد کرده است: "لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط".(۱)

امام حسین(ع) برای اقامه عدل و نابودی استبداد نهضت رهایی بخش عاشورا را به راه انداخت.

اگر سخن در این است که آیا از دین استبداد برمی خیزد، پاسخ منفی است. خصلت دین به ویژه اسلام، استبداد ستیزی است. امام علی(ع) فرمود: "من استبد برأیه هلک؛(۲) هر که استبداد به رأی داشته باشد هلاک می شود". اسلام به رأی مردم و مشورت ارزش قائل شده و با انواع راهکارها در پی استبداد زدایی قدم برداشته است.

گاهی اتفاق افتاده که از دین سوء استفاده شده است. همانگونه که در قرون وسطی از دین مسیحیت سوء استفاده شده و یا در جهان اسلام، حاکمان ستم پیشه بنی امیه و بنی عباس، از این استفاده ابزاری بردند و مستبدانه به عنوان دین بر مردم ستم راندند. این ها واقعیت هایی است که در تاریخ وجود دارد، لیکن از ماهیت دین بیرون است.

اسلام به ذات خود ندارد عیبی هر عیبی که هست از مسلمانی ماست

پی نوشت ها:

۱ – حدید، آیه ۲۵.

۲ – نهج البلاغه، حکمت ۱۶۱.

چه فرقی بین نظام جمهوری اسلامی با حکومت اسلامی است؟

پرسش

چه فرقی بین نظام جمهوری اسلامی با حکومت اسلامی است؟

پاسخ

از عنوان جمهوری اسلامی دو چیز فهمیده می شود: یکی جمهوریت که اشاره به مشارکت و حضور مردم در صحنه های انتخابات دارد، و دیگری اسلامیت که بیانگر این است که حکومت بر اساس رهنمودهای اسلام حرکت می کند.

امّا عنوان "حکومت اسلامی" از این عنوان به دست می آید که حکومت می بایست بر اساس اسلام اداره شود و در مشروعیت، عملکرد و قوانین نظام می بایست با رهنمودهای اسلامی باشد.

در مشروعیت حکومت از نگرش اسلام، فرقه ها و مذاهب اسلامی، دیدگاه های متعددی دارند که به مقتضای برخی از این دیدگاه ها "حکومت اسلامی" با "جمهوری اسلامی" منطبق است و به مقتضای برخی دیگر منطبق نیست.

اگر مشروعیت حکومت را از طریق بیعت و رأی مردم قائل شویم، با جمهوریت منطبق است.

اگر مشروعیت حکومت را از طریق نصب و بیعت مردمی قائل شویم، با جمهوریت منطبق است.

اگر از راه نصب و بدون بیعت مردم قائل شویم، با جمهوریت منطبق نیست.

نیز اگر راه قهر و غلبه نظامی را یکی از راه های مشروعیت حکومت بپذیریم، با جمهوریت منطبق نیست.

سفارش می کنیم به کتاب فقه سیاسی، نوشته عمید زنجانی مراجعه نمایید.

حکومت اسلامی با حکومت دموکراتیک چه تفاوت هایی دارند؟

پرسش

حکومت اسلامی با حکومت دموکراتیك چه تفاوت هایی دارند؟

پاسخ

این دو نوع حکومت در برخی از اصول مشترك بوده و در برخی از اصول و مؤلفه ها تفاوت دارند که جهت رعایت اختصار به برخی از آن ها اشاره می شود:

یکم: یکی از تفاوت های مهم این دو حکومت در ماهیت آن دو ظهور می کند. ماهیت حکومت با پسوند "اسلامی" مبتنی بر خدا محوری بوده و حق حاکمیت از آن خداوند می باشد و قانون گذار خداوند است. یکی از اهداف مهم حکومت دینی حفظ و اجرای قوانین اسلامی و ارزش های آن است. زندگی سیاسی، فردی و اجتماعی مردم نیز بر اساس دستورهای اسلامی اداره شده و مسئولان حکومت وظیفه دارند قوانین اسلامی را اجرا نمایند. در اندیشه سیاسی اسلام ساختار حکومت به گونه ای تعریف شده است که حق حاکمیت مردم و نقش آفرینی آنان و جایگاه آن ها در مقبولیت حکومت، با بهره گیری از آموزه های اسلامی شکل می گیرد، و حقوق مردم نیز با رعایت قوانین الهی رعایت می شود. از آن جا که در جامعه دینی اکثریت را مسلمانان تشکیل می دهند، و آن ها خواستار اجرای قوانین الهی هستند، اجرای احکام الهی با مردم سالاری منافات ندارد، زیرا در ساختار حکومت اسلامی رعایت حقوق همه شهروندان پیش بینی شده است.

در حکومت دموکراتیک دستورهای دینی یا اصلاً مدّ نظر نیست و یا کم رنگ هستند. آنچه در این حکومت محوریت دارد، مردم است و قوانین آن را نخبگان جامعه وضع می کنند، و هر آنچه را که مردم خواستند، وجاهت قانونی دارد. اگر چه بر خلاف حکم الهی

باشـد، هر چه را که اکثریت مردم بپذیرنـد یا اکثریت قانون گذاران آن را تأیید و تصویب کنند، قانونی و لازم الاجرا است، اگر چه این مسئله غیر اخلاقی، غیر دینی و یا حتی غیر انسانی باشد.

یکی از مؤلفه هـای مهم حکـومت دموکراتیـک مـاهیت غیر دینی بـودن آن است که معمولاًـ حکـومت دموکراتیـک حکومت لائیک می باشد. بر اساس تفاوت ماهوی این دو نوع حکومت بود که امام راحل(ره) در اوّل انقلاب در برابر آن ها که پیشـنهاد نمودند حکومت ایران حکومت دموکراتیک باشد، مخالفت نمود و فرمود: "حکومت اسلامی ایران، جمهوری اسلامی است. نه یـک کلمه زیـاد و نه یـک کلمه کم، که جمهوریت نظـام حکایتگر جایگاه مردمی آن و اسـلامیت نظام بیانگر ماهیت دینی آن است.یکی از نویسـندگان در خصوص تفـاوت حکومت دینی بـا برخی از حکومت هـای دیگرماننـد حکومت دموکراتیک می نویسد: "شعار اسلام، با شعار حکومت های بشری، به ویژه غربی متفاوت است. شعار حکومت دینی و حکومت اسلامی، پیروی از حـق است و شـعار حکومت دموکراسـی، پیروی از "اکـثریت" محوری است... در این نظـام (نظـام اسـلامی) هر حقی از ذات اقدس الله که حق محض است سرچشمه می گیرد...".

دوم: یکی از تفـاوت های حکومت اسـلامی و حکومت دموکراتیک در معنا و قلمرو آزادی ظاهر می شود. در آموزه های دینی آزادی های فردی و سیاسی و ... با بهره گیری از قانون الهی تعریف شده و در چارچوب قوانین الهی مشروعیت پیدا می کند، از این رو است که برخی از مسایل از مصادیق آزادی محسوب نمی شوند. و حال آن که در ساختار حکومت دموکراتیک

آن هـا از مصاديق آزادى به حساب آمـده و آزادى هاى غير منطقى و غير معقول وجود دارد. تفاوت عمـده اين دو حكومت در تفسـير قلمرو آزادى موجب شده است كه برخى تصور كنند حكومت اسلامى با آزادى هاى فردى و سياسى و ... تعارض دارد، و حـال آن كه واقعيت غير از اين است؛ زيرا در حكومت اسـلامى آزادى هـاى فردى و سياسـى و ... وجود داشـته و همگـان در بهره گيرى معقول و منطقى از آن مجاز هستند.

سوم: يكى از تفـاوت هـاى اين دو نوع حكومت در مشـروعيت آن ها ظهور مى كنـد. نظريه پردازان حكومت دموكراتيك باور دارنـد كه مشـروعيت حكومت بـا رأى اكثر مردم شـكل مى گيرد و هرگاه اكثر مردم كسـى را به عنوان رئيس حكومت انتخاب نمودند، او حق حاكميت دارد، و حال آن كه در انديشه سياسى اسلام مشروعيت حكومت از سوى شرع به وجود مى آيد؛ يعنى خداوند است كه به رهبر حق حكومت مى دهد؛ و اگر رأى مردم و مقبوليت آن ها در شـكل گيرى نظام و حفظ آن لحاظ شده است، بـا اذن شارع بوده و اين مشـروعيت در حقيقت برگشت به اذن الهى دارد؛ زيرا او به بنـدگان خويش حق تعيين سرنوشـت داده است كه حكومت را گزينش نموده و با راهنمايى هاى آموزه هاى دينى حكومت تشكيل دهند.

آيا اسلام اعتقادى به دموكراسى دارد؟

پرسش

آيا اسلام اعتقادى به دموكراسى دارد؟

پاسخ

دموكراسى(۱) واژه اى يونـانى اسـت و از ريشـه "demos" بـه معنـاى مردم و كراسـيا "cratia" يـا "krato" به معنـاى حكومت اخذ شده و به معناى حكومت مردم مى باشد.

براى اين واژه معـانى گوناگونى نقل شـده و يك تعريف روشن و داراى حـدّ و مرز مشـخص (كه مورد قبول همه باشـد) وجود ندارد هر يك از انديشمندان سياسى به فراخور پيش فرض هاى فكرى خويش تعريفى ارائه داده اند، به همين خاطر پاسخ گويى به سؤال نيازمنـد تبيين دقيق معناى دموكراسـى و بيان حقيقت آن است تا بعد بتوان گفت كه اسـلام با دموكراسـى توافق دارد يا نه؟ اگر دارد، با كدام قسم از آن موافق است.

نويسـندگان و انديشـمندانى كه درباره دموكراسى بحث كرده اند، هر يك به اعتبارى خاص و از زاويه اى به آن نگريسته و آن را به انواع و اقسامى تقسـيم كرده انـد، به طور مثال "ديويـد هلـد" يازده مـدل دموكراسـى را بيان مى دارد، ماننـدذ دموكراسـى كلاسيك، دموكراسى حمايتى، دموكراسى تكاملى راديكال، دموكراسى حقوقى و... "ساموئل هانتينگتون" امواج سه گانه براى دموكراسـى بر مى شـمارد كه هر كدام در زمانى ظهور نموده و "بر تراند راسل" شش نوع دموكراسى بيان نموده است.(۲) پس مى بينيـد كه در مورد دموكراسـى معركه اى از آرا و انظار است كه بسيار با هم متفاوت مى باشد و گاه معانى متضاد بيان شده

است. در بسیاری از مباحث مطرح شده در مورد دموکراسی به این تفاوت ها توجه کامل نشده است. عدم توجه عاملی برای گمراهی و تحلیل های ناصحیح شده است.

از دیگر سو در سیستم حکومتی اسلام، مردم و مسئولان دارای جایگاه کاملاً مشخص می باشند و مقولاتی همانند آزادی، جامعه مدنی و

نیز کاملاً تعریف شده می باشد. با توجه به این سخنان در می یابید که پاسخ گویی به این سؤال دشوار است، آن هم در مجال اندک، ولی با توجه به همه این مسائل می توان گفت: دموکراسی یعنی حکومت مردم یا به تعبیر دیگر مردم سالاری بدین معنا که در امور حکومتی، اعم از قانونگذاری و اجرای قانون و سایر شؤون سیاسی جامعه، مردم نقش داشته باشند.

مراحل چند گانه ای بر دموکراسی گذشته تا این که امروزه بدین شکل ظهور کرده است.

مرحله اوّل: دموکراسی کلاسیک: در حدود پنج قرن قبل از میلاد در آتن (پایتخت یونان) به وجود آمد. از ویژگی های این شیوه دخالت مستقیم مردم در امور حکومتی می باشد. این شیوه در یکی از شهرهای یونان اجرا شد و بعد منقرض گردید. شاید بتوان خاستگاه اولیه دموکراسی را از همین جا دانست. در این شیوه همه مردم به جز بردگان و افراد زیر بیست سال می توانستند در امور سیاسی شهر مستقیماً دخالت کنند. این شیوه علاوه بر آن که مخالفت قاطعانه فیلسوفان و اندیشمندان را به دنبال داشت، در عمل مشکلات زیادی به بار آورد و از این رو چندان دوام نیافت.

مرحله دوم: با گسترش شهرها و پیچیده تر شدن مسائل اجتماعی، چون دخالت مستقیم مردم در تمام امور جامعه عملی نبود، شکل دیگری از دموکراسی به وجود آمد که در این شیوه دخالت مردم در حکومت به وسیله انتخاب نمایندگان گوناگون صورت می گیرد. این شیوه امروزه در تمام کشورها و از جمله کشور ما اجرا می شود. مردم با انتخاب نمایندگان مجلس شورای اسلامی، شوراهای اسلامی شهر و روستا و انتخاب رئیس جمهور و... در حکومت دخالت

می کنند. این شیوه دراصطلاح "دموکراسی روشی" یا "متدیک" نامیده می شود. این روش مورد قبول اسلام می باشد، البته با شرایطی، چرا که اسلام برای حکام، قانون گذاران و مجریان قانون شرایطی را تعیین کرده است؛ بدین معنا که مردم در انتخاب افرادی که صلاحیت قانونگذاری و اجرای قانون را دارند، مشارکت جدی داشته باشند.

در شیوه دموکراسی روشی با استفاده از شیوه های دموکراتیک و مشارکت عمومی، جامعه اداره می شود، ولی اصول و ضوابط کلی و محتوای قوانین را اسلام تنظیم نموده است. در این قوانین مردم حق دخالت ندارند و در مورد مسائل شرعی و حلال و حرام نیز مجتهد جامع الشرائط این گونه احکام را از متون دین استنباط می نماید، ولی در امور اجتماعی، نظر مردم محترم است و خداوند به پیامبر خویش دستور می دهد که "و شاور هم فی الأمر؛ با مردم به مشورت بپرداز"(۳) یا "و أمرهم شوری بینهم؛ امور جامعه باید به شورا واگذار شود".(۴) بر اساس این دیدگاه اسلامی معیارها توسط دین بیان شده و تشخیص و گزینش بر عهده مردم نهاده شده است و در مسائل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و امنیتی، مردم با مشورت، شیوه صحیح و راهکار مناسب را در مسائل گوناگون بر می گزینند. در این ساز و کار جایگاه شرع و رأی مردم و فلسفه هر کدام کاملاً مشخص است و دراین زمینه هیچ گونه اختلافی بین اندیشمندان اسلامی نیست.

مرحله سوم: امروزه شیوه نوینی از دموکراسی در جوامع غربی رایج می باشد که این دموکراسی به مثابه ایدئولوژی بر جوامع غربی حاکم می باشد. در این شیوه دین را از دخالت در امور سیاسی و اجتماعی منع می کنند و

اجازه نمی دهند مجریان قانون در مقام اجرا صحبت از دین کنند.

بالاتر از آن، در این شیوه هیچ گونه التزام و پای بندی به قوانین دینی وجود ندارد.

طبق این تفسیر دموکراسی مساوی است با رژیم لائیک و سکولار؛ رژیمی که به هیچ وجه به دین اجازه نمی دهد که در شؤون سیاسی و اجتماعی دخالت داشته باشد. بر طبق این تفسیر تمام شؤون حکومت (اعم از قانون گذاری و اجرا) از دین جدا می باشد؛ یعنی شرط دموکراتیک بودن سکولار و لائیک بودن است.(۵) اگر هم دینی باشد، جنبه شخصی دارد ارتباطی بین دین و جامعه و سیاست نیست و دین حق هیچ گونه دخالتی در امور اجتماعی را ندارد. دین مرجع انسان در امور شخصی مانند نماز و روزه است، لیکن در حکومت و سیاست معیار مشروعیت قانون، رأی مردم، یا رأی اکثریت است.

بر اساس رأی اکثریت مردم می توان زشت ترین و پلیدترین اموری را که بر خلاف دین و فطرت انسانی است، تصویب نموده و به اجرا در آورد، اگر چه واقعاً و حقیقتاً رأی اکثریت در بسیاری موارد وجود ندارد، مثلاً ازدواج با هم جنس و ثبت رسمی آن در برخی کشورهای غربی و قانون سقط جنین که کلیسا با آن مخالفت نموده است.

این شیوه دموکراسی، که امروزه سایه سنگین آن بر جوامع غربی گسترانیده شده است، با وجود این که اندیشمندان آن، هر گونه ایدئولوژی را آفتی برای بشریت می دانند، اما همین دموکراسی، نزد آنان (با همین تفسیر جدید) به منزله ایدئولوژی در آمده است.

این شیوه دموکراسی در تضاد مسلّم و قطعی با دین قرار دارد، چرا که با توجه به جامعیّت اسلام این

نکته باید دقت شود که اسلام علاوه بر برنامه های دقیق برای سعادت فردی، در بردارنده برنامه و اصول جامع اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... می باشد و دین مختص مسجد و گوشه منزل نیست، بلکه در صحنه زندگی اجتماعی نیز حضور کامل دارد. دموکراسی در قانون گذاری بدین معنا است که بدون توجه به دین و با توجه به رأی اکثریت مردم (۵۰٪ به اضافه یک) هر قانونی معتبر بوده و رسمی و واجب الاتباع می باشد، گرچه خلاف نص قرآن و بر خلاف سیره علمی و عملی معصومین(ع) باشد اما هرگز اسلام چنین قانون گذاری را نمی پذیرد.

در چارچوب اسلام نمی توان به نام آزادی، قوانین اسلام را تعطیل نمود و نمی توان قوانین بر خلاف دین وضع کرد. این مجموعه سخنان هرگز بدین معنا نیست که همه دستاوردهای دموکراسی مردود است، بلکه دموکراسی روشی مورد تأیید دین می باشد.

یکی از معایب دیگر لیبرال دموکراسی حاکم بر غرب، پشت نمودن به معنویت و اخلاق و دوری از خداوند است. این نوع دموکراسی خدازدا و خداگریز می باشد. این معایب در دکترین اسلامی وجود ندارد.

امام خمینی معمار انقلاب می فرمایند:

"رژیمی که به جای رژیم ظالمانه شاه خواهد نشست، رژیم عادلانه ای است که شبیه آن رژیم در دموکراسی غرب نیست و پیدا نخواهد شد. ممکن است دموکراسی مطلوب ما با دموکراسی هایی که در غرب هست، مشابه باشد؛ امّا آن دموکراسی ای که ما می خواهیم به وجود آوریم، در غرب وجود ندارد. دموکراسی اسلام کامل تر از دموکراسی غرب است...(۶) حکومت جمهوری اسلامی مورد نظر ما از رویه پیامبر اکرم(ص) و امام علی(ع) الهام گرفت و متّکی به آرای عمومی ملّت می باشد و نیز

شکل حکومت با مراجعه به آرای ملّت تعیین خواهد گردید.

به پا داشتن حکومت جمهوری اسلامی مبتنی بر ضوابط اسلام و متکی بر آرای ملت".(۷)

دموکراسی لیبرالی غرب دارای ایرادات دیگری نیز می باشد که در حوصله این مقال نمی گنجد.

برای اطّلاع بیشتر به کتب زیر رجوع شود که ما در این نوشته از برخی بهره برده ایم:

۱- فلسفه سیاست، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).

۲- ولایت فقیه، آیت اللّه جوادی آملی.

۳- فصلنامه علوم سیاسی، مؤسسه آموزش عالی باقر العلوم(ع)، سال ششم، شماره ۲۲.

پی نوشت ها:

۱. democracy.

۲. فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، شماره ۲۲، مقاله الگوهای دموکراسی.

۳. آل عمران (۳) آیه ۱۵۹.

۴. شوری (۴۲) آیه ۳۸.

۵. مصباح یزدی، پاسخ های استاد به جوانان پرسشگر، ص ۱۷۴ تا ۱۷۷.

۶. صحیفه نور، ج ۲، ص ۲۱۶.

۷. همان، ص ۲۳.

نقش مردم در حکومت اسلامی چیست ؟

پرسش

نقش مردم در حکومت اسلامی چیست ؟

پاسخ

نقش مردم در دو جنبه قابل بررسی است : یکی در مشروعیت بخشیدن به حکومت اسلامی ودیگری در عینیت بخشیدن به آن . به اتفاق نظر مسلمانان مشروعیت حکومت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله از سوی خدای متعال بوده است ; یعنی خدا حق حکومت را به ایشان عطا فرمود و رای و نظرمردم هیچ نقشی در مشروعیت حکومت آن حضرت نداشت . ولی در تحقق حکومت پیامبر صلی اللّه علیه و آله نقش اساسی از آن مردم بوده ; یعنی آن حضرت با یک نیروی قهری حکومت خویش را بر مردم تحمیل نکرد , بلکه خود مسلمانان از جان و دل با پیامبربیعت کرده , با رغبت حکومت نبوی را پذیرا شدند . کمکهای بی دریغ مردم بود که باعث تحکیم پایه های حکومت پیامبر گشت . در مورد مشروعیت حکومت امامان معصوم علیهم السلام میان اهل تسنن و شیعیان اختلاف نظر وجود دارد . اهل تسنن بر این عقیده اند که حکومت هر کس - بجز رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله - با رای مردم و بیعت آنان مشروعیت می یابد . آنها معتقدند اگرمردم با حضرت علی علیه السلام بیعت نکرده بودند , حکومت آن حضرت نامشروع بود . ولی شیعیان معتقدند مشروعیت حکومت ائمه معصومین علیهم السلام با نصب الهی است ,یعنی خدای متعال است که حق حکومت را به امامان معصوم علیهم السلام واگذار کرده است , و پیامبر اکرم نقش مبلغ را در این زمینه داشته اند . ولی در تحقق بخشیدن به حکومت ائمه علیهم السلام

بیعت و همراهی مردم نقش اساسی داشته است , از این رو علی علیه السلام با اینکه از سوی خدا به امامت و رهبری جامعه منصوب شده بود وحکومت ایشان مشروعیت داشت ولی ۲۵ سال از دخالت در امور اجتماعی خودداری کرد ,زیرا مردم با ایشان بیعت نکرده بودند . ایشان با توسل به زور حکومت خویش را برمردم تحمیل نکرد . در مورد دیگر ائمه نیز همین سخن درست است . حکومت اسلامی در عصر غیبت درباره حکومت در زمان غیبت معصوم باید گفت :از آنجا که در نظر اهل تسنن زمان حضور امام معصوم علیه السلام با زمان غیبت تفاوتی ندارد - زیرا آنها امامت بعد از پیامبر را آن گونه که در شیعه مطرح است قبول ندارند - مشروعیت حکومت با رای مردم است ; یعنی سنی ها معتقدند با رای مستقیم مسلمانان یا تعیین خلیفه قبلی و یا با نظر شورای حل و عقد حکومت یک شخص مشروعیت می یابد . فقهای شیعه - به جز معدودی از فقهای معاصر - بر این باورند که در زمان غیبت , (فقیه) حق حاکمیت دارد و حکومت از سوی خدا به وسیله امامان معصوم علیهم السلام به فقها واگذار شده است . پس در زمان غیبت - مشروعیت حکومت از سوی خداست نه از سوی آرای مردم . نقش مردم در زمان غیبت فقط عینیت بخشیدن به حکومت است , نه مشروعیت بخشیدن به آن . برخی خواسته اند نقش مردم در حکومت اسلامی - در زمان غیبت - را پر رنگ تر کنند ;از این رو گفته اند آنچه از

سوی خدا توسط امامان معصوم علیهم السلام به فقهاواگذار شده , ولایت عامه است ; یعنی نصب فقها همانند نصب معصومان برای حکومت وولایت نیست , زیرا نصب امامان به گونه ای خاص و معین بوده است فقها به عنوان کلی به ولایت منصوب شده انـد و برای معین شـدن یک فقیه و واگذاری حکومت و ولایت به اوباید از آرای مردم کمک گرفت ; پس اصل مشروعیت از خداست , ولی تعیین فقیه برای حاکمیت به دست مردم است . این نقش افزون بر نقشی است که مردم در عینیت بخشیدن به حکومت فقیه دارند . در مقام نقد و بررسی این نظریه باید گفت : یا مقصود گوینده این است که در زمان غیبت حکومت فقیه مشروعیتی تلفیقی دارد , بدین معنا که مشروعیت ولایت فقیه به نصب الهی و نیز رای مردم است ; و به تعبیر دیگر : رای مردم همراه با نصب الهی جزءتعیین کننده برای مشروعیت حکومت فقیه است , و یا اینکه مقصود این است که عامل اصلی مشروعیت حکومت فقیه در زمان غیبت , نصب الهی است . ولی خداوند شرط کرده است تا آرای مردم نباشد فقیه حق حاکمیت ندارد ; یعنی رای مردم شرط مشروعیت حکومت فقیه است نه جزء دخیل در آن . به هر صورت که بخواهیم نظر مردم را در مشروعیت دخالت بدهیم , با این اشکال مواجه می شویم که آیا حاکمیت حق مردم بود تا به کسی واگذار کنند ؟ پیشتر گفتیم حاکمیت فقط حق خداست , و امامان معصوم از سوی خدا حق حاکمیت بر مردم یافته اند .

اگر نظر مردم در مشروعیت حکومت دخالت داشته باشد , باید هر زمان که مردم نخواستند فقیه حاکم باشد , حکومت او نامشروع باشد , ولی گفتیم که فقیه در زمان غیبت حق ولایت دارد این حق با موافقت مردم تحقق عینی می یابد . افزون بر این ,لازم می آید که در صورت عدم موافقت مردم , جامعه اسلامی بدون حکومت مشروع باشد .

آیا این احتمال وجود ندارد که در صورت برگزاری انتخابات مجدد مردم به جمهوری اسلامی رای ندهند ؟

پرسش

آیا این احتمال وجود ندارد که در صورت برگزاری انتخابات مجدد مردم به جمهوری اسلامی رای ندهند ؟

پاسخ

قبل از پرداختن به پاسخ , توضیحی درباره احتمال ضروری است . احتمال به معنای عام امری است که در هر جا راه دارد . مثلا در اتاقی که شما به استراحت پرداخته اید , احتمال هست سقف آن فرو ریزد , یا اگر برای اصلاح سر و صورت به آرایشگر مراجعه می کنید , احتمال دارد آرایشگر دچار جنون شده , به جای اینکه با تیغ موهای زیر گلوی شما را اصلاح کند , رگ گردنتان را قطع نماید نمی توان گفت این احتمالات وجود ندارند , ولی این احتمالات بسیار ضعیف است . شکی نیست هیچ عاقلی به چنین احتمالاتی وقعی نمی نهد و آنها را سفیهانه و غیر عاقلانه می شمارد . گاهی یک احتمال , قراین و شواهدی دال بر صحت دارد . این گونه احتمالات را(عقلایی) یا (احتمال به معنای خاص) می نامیم . خردمندان به چنین احتمالاتی ترتیب اثر می دهند و آنها را در زندگی بعید نمی دانند . مثلا اگر کسی در سقف اتاق شکافهایی مشاهده کند , احتمال عقلایی می دهد سقف فرو ریزد , از این رو به بنامراجعه می کند , تا آن را تعمیر کند . با توجه به این توضیح , می توان به سئوال چنین پاسخ داد :احتمالی که در سئوال مطرح شده , احتمال عقلایی نیست , بلکه احتمال به معنای عام است ; پس جواب دادن به این احتمال , لزومی ندارد . ممکن است کسی

پافشاری کند و بگوید : در مسائلی مانند تعیین نوع حکومت , هر چنداحتمال ضعیفی وجود داشته باشد لکن چون محتمل بسیار اهمیت دارد بایـد به آن ترتیب اثر داد ; ولی خواهیم گفت : این احتمـال در مورد هر نظـام و حکومتی وجود دارد . فرض کنید کسی بگویـد : اگر در آمریکـا انتخابات برگزار شود , مردم نظام دو حزبی کنونی را نمی پذیرنـد , پس بایـد رفرانـدوم برگزار شـود . آیـا فقـط بـا این احتمـال می تـوان انتخابـات مجـدد برگزار کرد ؟ آیـا تـاکنون در کشوری - بـا هر شـکل از حکومت - انتخاباتی به صرف احتمال و ادعا انجام شده است تا نظام جمهوری اسلامی هم چنین کند ؟ اگر این ادعا را بررسی کنیم مستلزم تالی فاسد مهمی است ; توضیـح آنکه :اگر مردم با انتخابات آزاد نماینده ای را برگزینند و پس از گذشت زمان اندکی احتمال داده شـود رای دهنـدگان از نظر خویش برگشـته انـد , بایـد تقاضـای تجدیـدانتخابات بشود ؟ همین احتمـال در مورد انتخابـات ریاست جمهوری , اعضای شورای شـهر , شـهرداران ومسوولان دیگری که در نظامهای مختلف از طریق انتخابات برگزیـده می شونـد , نیز مطرح می شـود . اگر در انتخابـات بـه صـرف احتمـال تغییر نظر و رای مردم - کـه در هیـچ زمـانی منتفی نیسـت - انتخابـات مجـدد برگزار گردد , کـار دولتها و حکومتها فقط برگزاری انتخابات می شود آیا چنین امری در دنیا پـذیرفته است ؟ مشـروعیت نظام و رای مردم بایـد توجه کنیم انتخابات و مراجعه به آرای مردم از دیـدگاه عقیـدتی ما هیـچ گاه مشـروعیت آور نیست , تا

با منفی شدن آرای عمومی , مشروعیت نظام باطل گردد . گواینکه آرای مثبت و موافق مردم , عامل تحقق حاکمیت دینی است ; یعنی اگر مردم موافق نباشـند , حـاکمیت دینی برقرار نمی گردد , چرا کـه چنیـن حـاکمیتی بـا قهر وغلبـه تحقـق نمی یابـد . انتخابات از نظر ما دو فایده دارد ; یکی اینکه با برگزاری آن و توجه به آرای مردم , آنها خود را در ایجاد حکومت دینی سهیم خواهنـد دانست ,و در نتیجه بیشتر و بهتر در حمایت از نظامی که به دست خودشان تحقق یافته ,می کوشـند , و آنگاه آرمانهای مهم حکومت دینی تحقق می یابـد . فایـده دیگر این است که امـام راحـل قـدس سـره - بنیانگـذار این نظـام الهی - با تاکیـد بر اهمیت نقش مردم و آرای آنان مخالفان نظام را خلع سـلاح کردند , زیرا آنان با تبلیغات مسـموم خودقصد داشتند نظام اسلامی را , مستبد جلوه دهند , ولی هنگامی که آرای مردم در این نظام مورد احترام و اهتمام باشد , حربه مخالفان از کار خواهد افتاد . نظامهایی که مشروعیت خویش را وامدار آرای مردم می دانند , و به زعم سردمداران آنها همیشه باید آرای عمومی به نفع آنان باشد , تا مشـروعیت شان محفوظ بماند , هیچ گاه بااحتمال تغییر در آراء مردم به انتخابات جدید مبادرت نمی کنند , و تاکنون کسی به آنها اشکالی نکرده است با اینکه به نظر می آید این اشکال به صورت جدی , متوجه آنان است ; ولی وقتی مشروعیت نظام اسلامی به حکم الهی است - نه آرای مردم -ضرورتی

ندارد که به صرف این احتمال ضعیف مساله انتخابات مجدد را پیش کشید .

آیا دموکراسی غربی , در جامعه اسلامی می تواند اجرا شود ؟

پرسش

آیا دموکراسی غربی , در جامعه اسلامی می تواند اجرا شود ؟

پاسخ

در ابتدا ببینیم دموکراسی , به چه معناست و چگونه در غرب به وجود آمد . دموکراسی به معنای حکومت مردم بر مردم یا (مردم سالاری) است . دموکراسی جدیددر غرب , هنگامی شروع شد که متدینین غربی متوجه شدند آئینی که به نام مسیحیت دردست آنهاست , کارآیی و قابلیت آن را ندارد که در تمام جنبه های زندگی انسان بویژه در زندگی اجتماعی نقش داشته باشد و قانونگذاری نماید . از این رو مشکل رابدین گونه حل کردند که حوزه کاربرد دین و حکمرانی خدا محدود به زندگی فردی انسان و چگونگی رابطه او با خدا باشد . آنها حاکمیت دین را در مسائل اجتماعی وسیاسی نپذیرفتند به عبارت ساده تر , دین کارش این شد که بگوید : نماز بخوان ;دعا بکن ; توبه و مناجات بنما ; و اما اینکه بگوید حکومت چگونه باید باشد ,سیاست چیست , قضاوت کدام است و یا نظامهای ارزشی جامعه بر چه مبنایی است , ربطی به دین ندارد و به صلاح خداست که در این مسائل مهم بشر دخالت نکند بدین ترتیب دنیای غرب , تکلیف خود را با دین مسیحیت که تحریف شده بود , روشن کرد و در مسائل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی خیال خود را از خدا راحت کرد . آنگاه این مساله برای غربیها مطرح شد که پس از گرفتن حکومت از دست خدا , آن را به چه کسی بسپاریم ؟ متفکران غربی به دو راه حل رسیدند : نخست آنکه حکومت به

دست یک نفر سپرده شود و او مطابق میل خود با مردم رفتار کند این شیوه را (دیکتاتوری)نامیدند . راه حل دوم : آنکه حکومت را به دست مردم بسپارند ; مردمی که بالغ هستند ومی توانند مصلحت و مفسده خود را تشخیص دهند و مطابق با رای خود , قانون وضع کنندو یا هر چه را دوست دارند تصویب کنند یا تغییر دهند . بر اساس این نظریه , ملاک خوب و بد , خواست مردم است . خوب و بد مفاهیمی اعتباری اند که تابع سلیقه مردم اند و ما در عالم واقع و در حقیقت , خوب و بدی نداریم . اگر مردم یک روز گفتند فلان عمل خوب است , آن عمل خوب می شود , ولی نه برای همیشه , بلکه تا وقتی مردم بخواهند ; اگر روز بعد گفتند : همان عمل بداست , آن کار بد می شود باز هم نه برای همیشه . بنابراین , ما خوب و بد حقیقی وعینی نداریم , اینها مفاهیمی اعتباری و ساخته و پرداخته خود مردم اند , غربی هااین شیوه را که متکی بر رای مردم بود , دموکراسی نامیدند . هنگامی که آنها حل مشکل حکومت را منحصر در این دو راه یافتند , به این نتیجه رسیدند که حکومت دموکراسی و آزاد بر حکومت فاشیستی و دیکتاتوری رجحان دارد . آنها یکدل و یکصدا شدند و فریاد زدند : درود بر دموکراسی درود بر آزادی و بدین ترتیب دموکراسی در دنیای غرب رواج یافت و روز به روز بر ارج و قرب آن افزوده گشت ,

تـا آنجـا که هم اکنون به عنوان ارمغان دنیای غرب به کشورهای دیگر صادرشـده , در مملکت ما نیز شـعار برخی از روشـنفکر نماها گردیـده است . غافل از آنکه دموکراسـی غربی , زاییده تفکر جدایی دین از سـیاست است و هیچ گاه نمی تواند بااسـلام همسو گردد . زیرا همان گونه که بیان شـد ; در غرب ابتدا فرض کردند دین نباید در عرصه مسائل حکومتی و سیاسـی دخالت کند , آن گاه ناچار شدند حکومت را به دست مردم بسپارند , تا گرفتار دیکتاتوری نشوند . دلیل ناسازگاری دموکراسی غربی با اسـلام اما آیا مسـلمانان هم ناچارند چنین کاری بکنند ؟ آیا اسـلام مانند مسیحیت تحریف شده است که نتواند درباره مسائل اجتماعی و حکومتی و بین المللی نظر دهد و حکم کند ؟ اگر اسـلام مانند مسـیحیت بود , ما دموکراسـی را روی چشـممان می گـذاشتیم و باغربیها همـدل و همنوا می شدیم , اما هرگز اسـلام همچون مسـیحیت نیست , بدون تردیداسـلام به تمام جنبه های زنـدگی بشـر عنایت دارد و متن قرآن و سـنت پیامبر صـلی اللّه علیه و آله و سـیره ائمه اطهار علیهم السـلام سـرشار از دسـتورات اجتمـاعی و حکومتی است . آیا چنین اسـلامی به ما اجازه می دهـد فقط در مسائل فردی بنـده خـدا باشـیم و درمسائل اجتماعی بنـده مردم ؟ آیا اسـلام به ما اجازه می دهـد فقط در مسائل نماز ,روزه , زکات وماننـد اینها به سـراغ خـدا برویم , اما در مساله حکومت و سیاست معیار مشروعیت قانون را رای مردم بدانیم ؟ بهتر است روشنفکران جامعه ما , ابتدا اسلام را

به درستی بشناسند , آن گاه اندکی تامل کنند آیا اسلام با دموکراسی غربی قابل جمع است , آن گاه شعار دهند مامسلمانیم و در عین حال دموکراسی غربی را می خواهیم

آیا حکومت اسلامی حکومت فردی است یا حکومت اکثریت مردم ؟

پرسش

آیا حکومت اسلامی حکومت فردی است یا حکومت اکثریت مردم ؟

پاسخ

حکومت اسلامی , حکومت انسانی است که در آن حقوق همه افراد اجتماع , ضعیف و قوی وغنی و فقیر و آزاد و حر و زن و مرد و فرد و جمع و بعض , رعایت شده است . از این رو نه حکومت فردی استبدادی است که بر اساس هوای نفس و امیال یک فرد حاکم استواراست , نه حکومت اکثریت است که بر اساس امیال و خواسته های اکثریت مردم است و نصف به علاوه یک مردم را راضی و خشنود می کند و حقوق نصف منهای یک را نادیده می گیرد .

میزان سازگاری دموکراسی و دین چقدر است ؟

پرسش

میزان سازگاری دموکراسی و دین چقدر است ؟

پاسخ

برای ورود به هر بحث , در ابتدا باید مفردات آن بخوبی روشن شود . واژه دموکراسی - که از آن به (مردم سالاری) نیز تعبیر می شود - همچون واژه آزادی , توسعه ,جامعه مدنی و ۰۰۰ تعریف روشنی ندارد و مفهومی شناور و لغزنده را تداعی می کند . باید مقصود خود را از دموکراسی مشخص کنیم و به تعریف مشترکی از آن دست یابیم ,سپس آن را با دین بسنجیم , تا به نتیجه درستی برسیم . اگر مراد از دموکراسی آن باشد که هر قانونی را مردم وضع کردند , معتبر و لازم الاجراست و باید محترم شناخته شود , چنین مفهومی قطعا با دین سازگار نیست . زیرااز نظر دین حق حاکمیت و تشریع مختص به خداست ; [ان الحکم الا للّه] . (۱-۱)فقط خداست که همه مصالح و مفاسد انسان و جامعه را می شناسد و حق قانونگذاری وتصمیم گیری برای انسان را دارد و انسانها باید در مقابل امر و نهی الهی وقوانین دینی , فقط پیرو و فرمانبردار بی چون و چرا باشند . زیرا عبودیت خداوند ,عالیترین درجه کمال است و اطاعت از فرامین الهی سعادت آدمی را تامین می نماید . بنابراین دموکراسی و مردم سالاری اگر به معنای ارزش رای مردم در مقابل حکم خداوند باشد , هیچ اعتباری ندارد , زیرا آنچه باید در مقابل آن

خاضع و مطیع باشیم , فرمان خداست نه رای مردم . بنابراین , اگر مردم کشوری در وضعیتی خاص بر امر نامشروعی توافق نمایند

و رای دهند - چنان که در برخی از کشورهای غربی این گونه است - در چنین موقعیتی قطعافرمان دین مقدم است , زیرا حکم خدا بر تشخیص مردم رجحان دارد . اگر رای مردم رابر حکم خدا ترجیح دهیم , عملا خدا را نپرستیده ایم و تابع فرمان او نبوده ایم وربوبیت تشریعی خداوند را زیر پا گذاشته ایم , که این عمل با توحید منافات دارد . دموکراسی غربی به معنای بی نیازی از احکام دین و بسنده کردن به آرای جمعی است ,و این دقیقا سرپیچی از اطاعت پروردگار به شمار می آید . اهمیت دادن به رای مردم در مقابل حکم الهی , روگرداندن از توحید و پذیرش شرک جدید دنیای معاصر است , که باید با این بت پرستی جدید مبارزه شود .

اگر منظور از دموکراسی این باشد که مردم در چارچوب احکام الهی و قوانین شرعی درسرنوشت خود موثر باشند , چنین تعبیری با دین مخالفت ندارد . در قانون اساسی این معنا - بروشنی - تایید شده و مقصود امام امت که فرمودند : میزان رای مردم است ,بدون تردید همین بوده است ; نه آنکه هر چه مردم خواستند - حتی اگر مخالفت حکم خدا باشد - ارزش و اعتبار دارد . میزان , رای مردم است تا زمانی که از قوانین الهی خارج نشود و با مبانی شرع مخالفتی نداشته باشد ; در غیر این صورت , رای مردم ارزشی ندارد . آیه شریفه [و امرهم شوری بینهم] (۲-۱) به این معنا نیست که مردم در همه چیزمی توانند نظر بدهند و حلال و

حرام خدا را با شور و گفتگو تغییر دهند ; بلکه طبق آیه شریفه [و ما کان لمومن و لا مومنه اذا قضی اللّه و رسوله امرا ان یکون لهم الخیره من امرهم] (۲) در احکامی که از سوی خدا و پیغمبر صادر شده است , مومنان هیچ اختیاری در دخل و تصرف ندارند .

آیا نظام دموکراسی و حکومت مردم بر مردم با اسلام سازگار است؟

پرسش

آیا نظام دموکراسی و حکومت مردم بر مردم با اسلام سازگار است؟

پاسخ

اصولاً نظام دموکراسی و حکومت مردم بر مردم با شرایع ابراهیمی و توحیدی، خصوصاً اسلام که ابعاد گوناگون توحید را شرح بسط داده و دعوت توحیدیش خالص و دور از شائبههای شرک در اختیار بشریت قرار دارد، منافات دارد و قبول این گونه رژیمها با قبول سائر نظامات اسلام مثل تلفیق بین شرک و توحید است. بین حکومت خدا بر مردم و حکومت مردم بر مردم همان فاصله است که بین حکومت خدا بر مردم و حکومت شاه بر مردم است

حکومت انتخابی یعنی چه؟ آیا اسلام با حکومت انتخابی موافق است؟

پرسش

حکومت انتخابی یعنی چه؟ آیا اسلام با حکومت انتخابی موافق است؟

پاسخ

این حکومت به اصطلاح حکومت مردم بر مردم است و مبنایش اصالت خود انسان و جدا بودن سیاست از روحانیت و دین از دنیا است، در مقابل نظام اسلام و امامت که مبنایش اصالت حکومت «الله» و جدا نبودن روحانیت از سیاست و دین از دنیا و قانون از وحی خدا است.

اساس این نظام این است که «دین»، قانون عقیده، سیاست، حکومت و نظام، اخلاق، اقتصاد و برنامه های روح و جسم و فرد و اجتماع است. بنابراین، نظام دموکراسی و انتخابی به آن معنای مطلقی که در غرب دارد و به قوه مقننه و قضائیه و مجریه تقسیم می شود و هیچ شرطی ندارد از نظر اسلام قابل قبول نیست.

بنابر این، دموکراسی با توجه به ماهیت آن، اصالت اسلامی ندارد و اگر در بعض کلمات دیده می شود که بر شوری یا بیعت استدلال شده، با ملاحظه، بیانات دیگر که در آنها بالصراحه این مبدأ رد شده است، بطور مماشات و جدل و برای اقناع و اثبات حقانیّت، حتی طبق رای و عقیده طرف است و الّا در اسلام غیر از نظام امامت، نظام دیگری مطرح نیست که امتداد زمامداری و ولایت پیغمبر است و همانگونه که در حیات پیغمبر غیر از زمامداری آن حضرت نظام دیگری قابل طرح نبود، بعد از پیغمبر نیز همان نظام و همان ولایت ادامه می یابد.

معایب دموکراسی چیست؟

پرسش

معایب دموکراسی چیست؟

پاسخ

اول این است که چون بر مبنای اصالت رأی خود انسان و عدم تعهّد دینی و عدم اعتماد به رهنمودهای الهی است، پشتوانه وجدانی و عقیدتی ندارد و چنان نیست که رأی دهندگان وجداناً خود را مسئوول بدانند که فرد لایق تر و شایسته تر را انتخاب کنند و تحت تأثیر اغراض شخصی و عوامل مختلف قرار نگیرند و جاه طلبی و علاقه به شخصی، یا به بُرد یک حزب و باخت دیگر، در نامزد شدن نامزدها دخالت نداشته باشد، یا نمایندگان در اظهار رأی، فقط به حق و عدالت نظر داشته باشند هرگز چنین نیست. چیزی که در این مجالس کمتر مطرح است، حق و عدالت است و بهترین نمونه، سازمان ملل است که با اینکه در سطح عالی تر است، اکثر یا همه نمایندگان در رأیی که می دهند، ملاحظات خصوصی و جبهه بندی های سیاسی را می نمایند. اگر پیشنهادی را «وتو» می کنند، اگر سخنرانی و داد و فریاد می نمایند و برای حقوق ملتهای ضعیف دلسوزی می کنند، غیر از بازیهای سیاسی چیز دیگر نیست.

دوم از معایب دموکراسی این است که رأی اکثریت، خواه حزبی باشد یا غیر حزبی، همیشه موافق مصلحت نیست، بلکه غالباً رأی اقلیتها اگر وابسته نباشند به صواب نزدیک تر است، خصوصاً اگر از جهت کیفیت بیشتر مورد اعتماد باشند مثل اینکه در یک مسأله سیاسی یا حقوقی، متخصصان سیاست و حقوق رأیشان با اینکه در اقلیّت می باشند، مخالف اکثریت باشد.

سوّمین ایراد بر این رژیم این است که اگر اکثریّت، مثلاً ـ هشتاد درصد، رأی به نظام اکثریت و به اصطلاح حکومت مردم بر مردم دادند و بیست درصد مخالف بودند، چه مجوزی برای تحمیل

رأی هشتاد درصد بر بیست درصد دیگر خواهد بود، و به فرض که صد در صد افراد جامعه ای نظام اکثریّت و هر نظام دیگر را پذیرفتند، چرا افرادی که بعد به سن بلوغ می رسند، در صورتی که در اقلیّت باشند، محکوم به قبول آن نظام باشند؟

این خود استبداد و استضعافی است که اگر چه مفاسد استبداد مطلق را ندارد، جز به عنوان دفع افسد به فاسد نمی توان آن را پذیرفت. با اینکه دفع افسد به فاسد، در صورتی منطقی و عقلائی است که چاره منحصر به فرد باشد، در صورتی که با وجود نظام کامل شرعی و الهی هیچگونه ناچاری در قبول این استبداد و استضعاف نیست.

چهارم، این است که در نظام اکثریت، مسأله اکثریت حقیقی و آرای اکثریّت افراد مطرح نیست و به هیچ وجه اعتماد و اطمینان به حصول این جهت فراهم نخواهد شد، زیرا در نظام اکثریت که مثلاً نود در صد یک جمعیت ده میلیونی به آن رأی داده باشند، اگر حزبی هم باشد و تک حزبی هم نباشد و دو حزب یا بیشتر داشته باشند و به اکثریت نسبی یا مطلق، یکی از احزاب در انتخابات پیروز شوند، این پیروزی در صورت اکثریت نسبی، مربوط به اکثریت جامعه نیست و در صورت اکثریت مطلق هم، در بعض صورتش، با توجه به اینکه در اصل نظام، آرای موافق به صد در صد نرسیده باشد، اکثریت حاصل نمی شود.

در نظام تک حزبی نیز همین اشکالات هست و در آرای مجالس و کنگره ها و شوراها نیز این اشکالات بیشتر است و گاه می شود رأیی که در کل و با احتساب آرای رأی دهندگان

به هر نماینـده ای که کاملاً در اقلیّت است، به صورت اکثریت، قانونیّت پیدا می کند و حاصل این است که در این نظام اکثریت و شورایی و به اصطلاح دموکراسی نیز رأی اکثریت واقعی غالباً به دست نمی آید.

و اگر فرض شود که رأی اکثریت به مصلحت نزدیک تر است (با اینکه همیشه چنین نیست) در این نظام، رأی اکثریت واقعی ملاک اعتبار نیست و إلّا باید آرای نمایندگان در اندازه اعتبار، به کثرت و قلت انتخاب کنندگان آنها مربوط باشد، بنابر این در اکثریتی که می گویند و حکومت مردم بر مردمی که از آن دم می زننـد، مسأله اکثریت واقعی معیار نیست، بلکه معیار، یک اکثریت قراردادی و اعتباری است که به عذر ضرورت آنهائی که آن حکومت و نظام را می پذیرند، قبول می نمایند، با اینکه معلوم و یقین است که در بسیاری از موارد، بلکه اکثر موارد مخالف اکثریت می شود و به این ترتیب از نظام و رأی اکثریّت به نظام و رأی اقلیّت می روند.

پنجم این است که اگر انتخابات آزاد باشد و دولت هیچگونه مداخله ای در انتخابات ننماید از اعمال نفوذهای دیگر و مداخله سایر متنفذّین، مثل صاحبان کارخانجات و نویسندگان؛ حتی خوانندگان و نوازندگان و بلکه در بعضی کشورها فواحش، مصونیّت نخواهد داشت بالأخره دموکراسی و انتخاب، بهر شکل که باشد، اطمینان بخش نیست، بلکه چنانکه می بینیم تقلب و تزویر و تبلیغ و اغفال انتخاب کنندگان در آن رایج است.

آیا نوع نظام و رهبر امّت با مشورت مردم تعیین میشود؟

پرسش

آیا نوع نظام و رهبر امّت با مشورت مردم تعیین میشود؟

پاسخ

تعیین نوع نظام و رهبر امت مورد مشورت مردم قرار نمیگیرد؛ چون مسألهای است که از جانب خدا معین شده است؛ چنانکه سایر اصول و احکام اسلام نیز در مشورت گذارده نمیشود و آنچه مورد مشورت قرار میگیرد، موارد اجرای برنامههای اسلامی و رساندن رسالت اسلام و تکالیف کفایی و اتخاذ تصمیمات انتظامی و دفاعی و عمرانی و اجتماعی و سیاسی و تربیتی و اقتصادی و دفاعی و غیره است، اگر چه موازین و معیارهای کلی آن معلوم است، در چگونگی پیاده کردن آن به شور و مشورت نیاز میافتد و چنان نیست که کارگران و حکام و عمّال نظام امامت با احتمال وجود رأیها و پیشنهادهای بهتر در بین امّت بتوانند خودسرانه و مستبدانه تصمیم بگیرند.

طرفداران استبداد سیاسی در غرب، چگونه سبب دین گریزی مردم شدند؟

پرسش

طرفداران استبداد سیاسی در غرب، چگونه سبب دین گریزی مردم شدند؟

پاسخ

در تاریخ فلسفه سیاسی می خوانیم که آنگاه که مفاهیم خاصّ اجتماعی و سیاسی در غرب مطرح شد و مسأله حقوق طبیعی و مخصوصاً حق حاکمیت ملی به میان آمد وعده ای طرفدار استبداد سیاسی شدند و برای توده مردم در مقابل حکمران حقی قائل نشدند و تنها چیزی که برای مردم در مقابل حکمران قائل شدند، وظیفه و تکلیف بود، این عده در استدلالهای خود برای اینکه پشتوانه ای برای نظریات سیاسی استبداد مآبانه خود پیدا کنند، به مسأله خدا چسبیدند و مدعی شدند که حکمران در مقابل مردم مسؤول نیست، بلکه او فقط در برابر خدا مسؤول است، ولی مردم در مقابل حکمران مسؤول اند و وظیفه دارند. مردم حق ندارند حکمران را بازخواست کنند که چرا چنین و چنان کرده ای؟ و یا برایش وظیفه معین کنند که چنین و چنان کن؛ فقط خداست که می تواند او را مورد پرسش و باز خواست قرار دهد. مردم حقی بر حکمران ندارند، ولی حکمران حقوقی دارد که مردم باید ادا کنند.

از این رو طبعاً در افکار و اندیشه ها نوعی ملازمه و ارتباط تصنعی به وجود آمد میان اعتقاد به خدا از یک طرف و اعتقاد به لزوم تسلیم در برابر حکمران و سلب حق هر گونه مداخله ای در برابر کسی که خدا او را برای رعایت و نگهبانی مردم برگزیده است و او را فقط در مقابل خود مسؤول ساخته است از طرف دیگر. و همچنین قهراً ملازمه به وجود آمد میان حق حاکمیت ملی از یک طرف، و بی خدایی از طرف دیگر.

پر واضح است که چنین روشی،

جز گریزانـدن افراد از دین و سـوق دادن ایشـان به سوی ماتریـالیسم و ضـدیت بـا مـذهب و خـدا و هر چه رنـگ خـدایی دارد، محصولی نخواهد داشت.

چگونه اعتقاد به خدا در فلسفه اجتماعی اسلام، مانع پدید آمدن استبداد سیاسی می شود؟

پرسش

چگونه اعتقاد به خدا در فلسفه اجتماعی اسلام، مانع پدید آمدن استبداد سیاسی می شود؟

پاسخ

از نظر فلسـفه اجتماعی اسلامی، نه تنها نتیجه اعتقاد به خدا پذیرش حکومت مطلقه افراد نیست و حاکم در مقابل مردم مسئولیت دارد، بلکه از نظر این فلسفه، تنها اعتقاد به خداست که حاکم را در مقابل اجتماع مسؤول می سازد و افراد را ذی حق می کند و استیفای حقوق را یک وظیفه لازم شرعی معرفی می کند.

امیر المؤمنین پیشوای سیاسی و اجتماعی و امام معصوم و برگزیده حضرت حق در گیرودار صفّین با مردم سخن گفت و فرمود:

«اَمّا بَعْـدُ، فَقَدْ جَعَلَ اللّهُ سُـبْحانَهُ لی عَلَیْکُمْ حَقّاً بِوِلایَهِ اَمْرِکُمْ، وَ لَکُمْ عَلَیَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذی لی عَلَیْکُمْ... لا یَجْری لِاَحَدٍ اِلّاجَری عَلَیْهِ، وَ لاـ یَجْری عَلَیْهِ اِلّاجَری لهُ، وَ لَوْ کانَ لِاَحَـدٍ اَنْ یَجْرِیَ لَهُ وَ لا یَجْریَ عَلَیْه لَکانَ ذَلِکَ خالِصاً لِلّهِ سُـبْحانَهُ دونَ خَلْقِهِ، لِقُـدْرَتِهِ عَلی عِبادِهِ وَ لِعَدْلِهِ فی کُلِّ ماجَرَتْ عَلَیْهِ صُروفُ قَضائِهِ» (نهج البلاغه، خطبه۲۰۷)

[حق تعالی با حکومت من بر شـما برای من حقی بر شـما قرار داده است و شـما را همان انـدازه حق بر عهـده من است که مرا بر عهده شـماست. حق همواره دو طرفی است؛ کسـی را بر دیگری حق نیست مگر اینکه آن دیگری را هم بر او حقی است. و اگر کسـی باشد که بر دیگران حق دارد و دیگران بر او حقی ندارند، او تنها خداست و آفریدگانش را چنین مزیتی نیست، زیرا او بر بندگانش توانایی و قدرت دارد و قضای گوناگون او جز بر عدالت جاری نمی گردد.]

یعنی حق، متبادل است؛ هر کس از آن بهره مند شد، مسؤولیتی در

مقابل خواهد داشت.

از نظر اسلام، مفاهیم دینی، همیشه مساوی آزادی بوده است، درست برعکس آنچه در غرب جریان داشته، یعنی اینکه مفاهیم دینی، مساوی با اختناق اجتماعی بوده است.

مفاسد حکومت های دیکتاتوری چیست؟

پرسش

مفاسد حکومت های دیکتاتوری چیست؟

پاسخ

قتل بی گناهان، انواع شکنجه ها، جنگهای بی دلیل و مخرّب، غارت سرمایه ها، به استضعاف کشاندن محرومان، انواع تبعیض ها و بی عدالتی ها، صرف کردن سرمایه های اجتماع در راه عیاشی ها و هوسرانی ها، از آثار نکبت بار حکومت های خودکامه و استبدادی است و قرآن مجید در یک آیه حق مطلب را ادا کرده، می گوید «اِنَّ الْمُلُوکَ اِذا دَخَلُوا قَرْیَهً اَفْسَدُوها وَجَعَلُوا اَعِزَّهَ اَهْلِها اَذِلَّهً وَکَذلِکَ یَفْعَلُونَ»

[پادشاهان (خودکامه) هنگامی که وارد منطقه آبادی شوند، آن را به فساد و تباهی می کشند و عزیزان آنجا را ذلیل می کنند و کارشان (همیشه) این گونه است!]

نارسائیهای حکومت دمکراسی چیست؟

پرسش

نارسائیهای حکومت دمکراسی چیست؟

پاسخ

حکومت دموکراسی واقعی که نماینده اکثریت مردم باشد، (اگر چنین حکومتی در دنیا یافت شود) از جهات زیادی توام با نارسائیها، بلکه ظلم و ستم و بیدادگری است، زیرا اولاً در غالب کشورهایی که ظاهراً یا واقعاً چنین حکومتی را دارند، بسیاری از مردم عملاًـ در انتخابات شرکت نمی کنند، مثلاً تنها شصت یا هفتاد درصد و یا حتی کمتر از آن در انتخابات شرکت می کنند و با این حال، گاه جمعی از مردم، اکثریت را می برند که هرگز اکثریت در جامعه را ندارند، مثلاً سی ویک درصد در

مقابل بیست ونه درصد (از مجموع شصت درصد مردمی که در انتخابات شرکت کرده اند).در چنین صورتی که مصداقهای فراوانی دارد، اقلیتی از مردم جامعه زمام حکومت را به دست گرفته و اکثریت را تحت سیطره خود قرار می دهند و بدیهی است که آنها قوانین و نظامات جامعه را طبق منافع گروهی خود تنظیم می کنند و این یک ظلم فاحش است.

ثانیاً فرض کنید تمام مردمی که حق شرکت در انتخابات را دارند، بدون استثنا در آن شرکت کنند (البته این فرضی است که هرگز واقع نشده است) باز ممکن است گروهی با اکثریت ضعیف بر سر کار آیند (مثلاً پنجاه ویک درصد در مقابل چهل ونه درصد یا کمی بیشتر یا کمتر)این نیز در واقع یک نوع «استبداد اکثریت» بر ضد اقلیت است و در یک کشور صد میلیون نفری چهل ونه میلیون (مثلاً) باید تحت فرمان پنجاه ویک میلیون نفر بوده باشد و همه چیز جامعه در مسیر منافع آن اکثریت و گاه به زیان این اقلیت وسیع و گسترده باشد. از این رو بسیاری از اندیشمندان اذعان دارند

که حکومت اکثریت، یک نوع حکومت ظالمانه ای است که چاره ای جز آن نیست، اگر آن را محور قرار ندهیم چه کاری می توان انجام داد؟

ثالثاً از این گذشته به فرض که حکومت دموکراسی، هیچ یک از این دو اشکال را نداشته باشد، حکومتی است دنباله رو خواستهای اکثریت مردم و می دانیم گاه می شود که توده های مردم بر اثر بد آموزی ها، گرفتار انحرافاتی می شوند و در این گونه موارد باید آگاهان و صالحان جمعیت به پا خیزند و با این آفت بزرگ مبارزه کنند، در حالی که در نظامهای دموکراسی، در این گونه موارد نه تنها مبارزه ای صورت نمی گیرد، بلکه انحرافات شکل قانونی به خود می گیرد، مثلاً هم جنس بازی در انگلستان و آمریکا قانونی می شود! و سقط جنین و مفاسد دیگر در بسیاری از کشورهای غربی به حکم قانون مجاز می گردد، چرا که نمایندگان مردم در این گونه نظام ها مجری خواسته های مردمند نه ناظر بر مصالح آنها!

اعتبار رای اکثریت

برتری اکثریت بر اقلیت در اسلام چه حکمی دارد و آیا رأی اکثریت بر اقلیت حاکم است ؟ اسلام بادموکراسی چگونه برخورد می کند؟

پرسش

برتری اکثریت بر اقلیت در اسلام چه حکمی دارد و آیا رأی اکثریت بر اقلیت حاکم است ؟ اسلام بادموکراسی چگونه برخورد می کند؟

پاسخ

دموکراسی و آزادی به معنای حقیقی جزء خمیرهء اسلام است . مبارزه با ظلم و تجاوز به حقوق دیگران در رأس برنامه های اسلامی است . نجات انسان از رقیّت و بردگی و ظلم پذیری از شعارهای بزرگان اسلام است .آزادی انسان از ظلم و ظالمان و تسلیم نشدن در برابر زورگویان و چپاول گران از اهداف اسلامی است وقتی که لشکراسلام پیشروی می کرد و نقاطی از ایران آن زمان را تحت کنترل خود در می آورد, عده ای از مردم به روسای لشکراسلام گفتند شما چه کار به ما دارید و هدف شما چیست ؟ آنان در پاسخ گفتند: هدف ما این است تا شما را از یوق بندگی شاهان در آورده و به بندگی خدا بکشانیم .

اسلام می گوید: هر انسانی آزاد آفریده شده او باید آزاد بماند و آزاد زندگی کند و کسی حق ندارد به او زوربگوید و حق او را پایمال کند. امام علی ۷فرمود: . توضیح این نکته ضروری است که مراد ما از آزادی , آن است که در محدودهء قوانین اسلامی باشد و آزادی دیگران مزاحمتی نداشته باشد. اگر کسی بخواهد در خیابان عربده بکشد و مزاحمت برای دیگران ایجاد کند, اسلام و عقل این نوع آزادی را ممنوع می داند. آزادی هایی که مرادف با ولنگاری و فساد است نه مورد تأیید اسلام است و نه مورد تأیید عقل .

بنابراین وقتی دموکراسی و آزادی در نهاد و خمیرهء اسلام باشد, دیگر

مسئله اکثریت و اقلیّت معنا نـدارد, زیراگاهی ممکن است اکثریت موافق با فساد و ظلم باشـند. حاکم اسـلامی یکه پیامبر یا امام معصوم یا فقیه جامع الشـرایطاست , چون عادل است و سـعی می کنـد که عدالت را در جامعه اجرا کند و جلوی ظلم و احجاف را بگیرد, آزادی درمحـدودهء شـرع و دین از اهـداف عـالی او و جزء برنـامه های حکومتی او است . در نظام حکومتی اسـلام , نقش مردم مسـلمان در ادارهء حکـومت بـدون شـك نقشـی اساسـی اسـت و در حقیقـت حکـومت دینی بر دوش مردم متـدین استواراست . از این رو شـرکت و مساعی مردم در حکومت - که خود صاحب اصـلی آن هستند - و نظارت و دقت درعملکرد مسـئولان بسـیار مهم است . برای ایفای این نقش , عقلای از مسـلمانان , مسئله انتخابات و رأی اکثریت راملاك قرار داده اند و این کـار بسیار خوبی است و اگر درست اجرا شود مخـالفتی بـا اصول اسـلامی نـدارد و مورد تأییـداست , اما اگر رأی اکثریت مخالف با قوانین اسلام باشد, مورد تأیید نیست .

اگر در دوران حکومت علی(ع) ۹۰٪ مردم بر فرض می خواستند امام (ع) از حکومت کناره گیری کند، حضرت چه کار باید می کرد؟

پرسش

اگر در دوران حکـومت علی(ع) ۹۰٪ مردم بر فرض می خواسـتند امام (ع) از حکومت کناره گیری کنـد، حضـرت چه کار باید می کرد؟

پاسخ

حضرت علی(ع) در خطبه سوم نهج البلاغه می فرماید: "سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید! "اگر نه این بود که جمعیت بسـیاری گرداگردم را گرفته به یـاریم قیـام کرده انـد و از این جهت حجت بر من تمـام شـده بود و اگر نبود عهـد و مسئولیّتی که خداونـد از علمـا و دانشـمندان هر جـامعه گرفته که در برابر شـکم خـوارگی سـتمگران و گرسـنگی سـتمدیدگان سکوت نکننـد، من مهـار شتر خلافـت را رهـا می ساختم و از آن صـرف نظر می کردم و آخر آن را با جام آغازش سـیراب می کردم، آن وقت خوب می فهمیدید که دنیای شما در نظر من بی ارزش تر از آبی است که از بینی گوسفندی بیرون آید".

امام(ع) دراین جملات به دو نکته بسیار مهم تصریح دارد:

۱- حضور مردم نقش اساسـی دارد و بـدون آن حکومت بر مردم، حکومت اجبـاری می شود. در تأسیس حکومت و روی کار آمـدن حـتی شخصـیتی ماننـد پیـامبر(ص) و علی(ع) بیعت و همراهی مردم نقش اساسی داشت. اگر بیعت مردم نبـود، حکومت پیامبر(ص) و علی(ع) پا نمی گرفت.

البته این به معنای مشـروعیت حکومت پیامبر(ص) و حضـرت علی(ع) نمی باشد، بلکه در مقام تحقق چنین شرطی لازم است. به همین جهت اگر فرض شـود که در ادامه این نـوع حکـومت بـا مـوافقت ۱۰٪ بتوانـد باقی بمانـد و پیامدهای سیاسـی و اجتماعی نداشـته باشد، یعنی ۹۰٪ حمـایت نکننـد، نـه این که مخـالفت کننـد و حضـرت علی(ع) بتواننـد به اجرای احکـام الهی بـپردازد، حکومت حضرت ادامه خواهد یافت، مگر آن که

آثار دینی، سیاسی، اجتماعی و... داشته باشد که دراین حال نمی تواند حکومت ادامه یابد. از ظاهر عبارات حضرت به دست می آید که چنین حکومتی را رها می کند.

۲- مطلب دوم یک مسئولیت شرعی و الهی را بیان می کند. در چنین موقعیتی حمایت یا عدم حمایت مردمی نقشی ندارد. بنابراین اگر بر اساس مسئولیت الهی، کسی حکومت را به دست گرفت، اگر در ادامه کار بتواند نقش و مسئولیت دینی را اجرا کند و پیامدهایی که ذکر شد، نداشته باشد، حکومت خواهد داشت.

مشورت در انتخابات چگونه باید باشد؟ وظیفه رأی دهنده و رأی گیرنده چیست؟

پرسش

مشورت در انتخابات چگونه باید باشد؟ وظیفه رأی دهنده و رأی گیرنده چیست؟

پاسخ

انتخابات یک مسئله ملّی به نظر می رسد. افراد مختلفی با سلیقه ها و گرایش های متفاوت در عرصه انتخابات حضور پیدا می کنند و با رأی مردم انتخاب می شوند.

انتخابات نیز از جمعه موضوعاتی است که نمی توان بدون مشورت در آن شرکت کرد و به طور دلخواهی رأی داد.

برای انتخاب فرد اصلح و شایسته ابتدا می بایست به کارنامه کاندیدا مراجعه کرد و سپس با مشورت افرادی که از تجربه برخوردارند، شخصی را که متخصص و متعهّد است، انتخاب نمود.

امام سجاد(ع) در رساله حقوق می فرماید: "حق کسی که از تو مشورت می خواهد، این است که اگر عقیده و نظری داری، در اختیار او بگذاری. اگر درباره آن چیزی نمی دانی، او را به کسی راهنمایی کنی که می داند اما حق کسی که مشاور تو است، آن است که اگر نظری داد و تو موافق نیستی، او را متهم نکنی".(۱)

وظیفه رأی دهنده، انتخاب بهترین گزینه است، یعنی از میان جمعی که در انتخابات به عنوان کاندیدا حضور پیدا می کنند، فردی را که مناسب تر است انتخاب کند. وظیفه انتخاب شونده این است که رأی مردم را امانتی گران بها بداند و به شعار تبلیغاتی خود جامه عمل بپوشاند تا رضای خدا و خلق را به دست آورد و خواسته های مردمی را که به او رأی داده اند، پیگیری نماید و از هر کوششی دریغ نکند.

پی نوشت ها:

۱. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۴۷.

قرآن در بسیاری از آیات اکثریت را مذمت می کند بنابراین اسلام نمی تواند باحکومت دموکراسی کنار بیاید , چرا که پایه دموکراسی بر آراء اکثریت مردم است که قرآن شدیدا آن را مورد نکوهش قرار داده است

پرسش

قرآن در بسیاری از آیات اکثریت را مذمت می کند بنابراین اسلام نمی تواند باحکومت دموکراسی کنار بیاید , چرا که پایه دموکراسی بر

آراء اکثریت مردم است که قرآن شدیدا آن را مورد نکوهش قرار داده است

پاسخ

برای بدست آمدن یک دموکراسی سالم باید نخست کوشش کرد که توده های جامعه آگاه ومومن گردند سپس نظرات اکثریت را معیار برای پیشبرد اهداف اجتماعی قرار دادوگرنه دموکراسی بر اساس نظرات اکثریت گمراه ،جامعه را به انحراف می کشاند حتی اکثریت آگاه و رشید و با ایمان در صورتی نظراتشان محترم است که بر خلاف فرمان الهی و کتاب و سنت نبوده باشد .

آیا نظام اجتماعی اسلام بر اساس رای اکثریت است ؟

پرسش

آیا نظام اجتماعی اسلام بر اساس رای اکثریت است ؟

پاسخ

مŠ…ƐǝàƐ…حق و پیروی ďř…ی…نظری از حق است نه رای اکثریت . از این رو میان اهداف نظام اسلامی با اهداف نظام های به اصطلاح دموکراتیک تفاوت فاحش وجود دارد . هدف نظام اسلامی سعادت حقیقی انسان می باشد که منطبق بر عقل است . به این معنا که از انسان می خواهد اعتدال پیشه کند و به اندازه هر یک از قوای جسمانی و روحانی به آنها بها دهد . به همین دلیل بر اساس مراعات عقل پیرو حق , قوانین خود راوضع نموده است . اما هدف اجتماع مدنی روزگار معاصر استفاده هر چه بیشتر از لذات مادی است . از این رو هر چه را میل و احساسات تجویز کند , گرچه مخالف با عقل باشد , خوب و پسندیده است .

آیا انتخابات ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی – که با رای مستقیم مردم انجام می شود – دارای ارزش و اعتبار بیشتری نسبت به انتخاب غیر مسقیم رهبری است ؟

پرسش

آیا انتخابات ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی - که با رای مستقیم مردم انجام می شود - دارای ارزش و اعتبار بیشتری نسبت به انتخاب غیر مسقیم رهبری است ؟

پاسخ

برای پاسخ به این پرسش باید معیار ارزش و اعتبار سازمانها و اشخاص در نظام سیاسی اسلامی را مورد توجه قرار داد . معیار اعتبار و مشروعیت در نظام سیاسی اسلام , انتساب به خداوند است . این انتساب در عصر غیبت با تایید و تنفیذ ولی فقیه است .

از این رو کسانی که انتخاب می شود - چه مستقیم و چه غیر مستقیم - اگرمیزان انتسابشان به خدا مساوی باشد , دارای اعتبار و ارزش یکسانند . اگر مقصود از پرسش این باشد که برای انتخاب اصلح و اطمینان بیشتر در صحت تشخیص او , انتخاب مستقیم بهتر است , این گمان درست نیست , زیرا دست کم در موردانتخاب رهبر - که مردم غیر مستقیم به او رای می دهند - انتخاب غیر مستقیم بیشترقابل اطمینان است , زیرا مردم , توسط گروهی از فقها (خبرگان) که از فقاهت بهره دارند . و آنها افراد شایسته را می شناسند , رهبر را انتخاب می کنند . این انتخاب , دقیق تر و مطئمن تر از انتخاب مستقیم است . شیوه عقلایی شناسایی متخصص مردم حتی در زندگی روزمره خود وقتی می خواهند برای امر مهمی تصمیم بگیرند وانتخابی را انجام دهند , برای اطمینان بیشتر در صلاحیت شخص انتخاب شده , کسانی را واسطه انتخاب خود قرار می دهند و یا با آنان مشورت می کنند , بویژه

هنگامی که بخواهند متخصص را انتخاب کنند در جمهوری اسلامی که هدف آن اداره جامعه با قوانین اسلامی است و اسلامیت نظام , فقط با ولی فقیه تضمین می گردد , راه معقول و قابل اعتماد برای انتخاب بهترین فقیهی که دارای ویژگیهای رهبری است , انتخاب توسط فقیهانی است که فقها را می شناسند . بدون تردید انتخاب بهترین قاضی , باید توسط قضات انجام گیرد , همچنان که استادان دانشگاه می توانند بهترین استاد را معرفی کنند چنانکه ما برای انتخاب بهترین متخصص جراح قلب , از مردم کوچه و بازار سئوال نمی کنیم , بلکه پرسش ازمتخصصان را بهترین راه انتخاب می دانیم . معرفی متخصصان واقع نمایی بیشتری داردو بیشتر می توان به آن اعتماد کرد بنابراین , برای اطمینان بیشتر در صلاحیت رهبری , انتخاب وی توسط خبرگان از اعتبار بالاتری برخودار است . افزون بر اینکه فقهای عضو خبرگان , کمتر تحت تاثیر تبلیغات و جو سازی ها واقع می شوند . و درنتیجه در جو آرام و مطلوبی ولی فقیه را کشف و به مردم معرفی می کنند .

آیا مسأله اکثریت ملاک و مبنای شرعی دارد؟

پرسش

آیا مسأله اکثریت ملاك و مبنای شرعی دارد؟

پاسخ

مسأله اکثریت نیز به نحوی که در زمان ما مطرح است که اصولاً ـ ملاـك و معیار، در اصل حکومت و تمام برنامهها و قوانین، رأی اکثریت است، علاوه بر معایب بسیاری که دارد، شرعی نیست و اینگونه اکثریت که در همهجا ملاك و معتبر باشد، بر حسب آیات متعدد قرآن بیاعتبار است

با توجه به نکوهش اکثریت در قرآن، آیا مصوبات مجلس شورا که بر اساس رأی اکثریت است مشروعیت دارد؟ چگونه؟

پرسش

با توجه به نکوهش اکثریت در قرآن، آیا مصوبات مجلس شورا که بر اساس رأی اکثریت است مشروعیت دارد؟ چگونه؟

پاسخ

از آنجا که اتفاق آراء در غالب مسائل غیر ممکن است، چاره ای جز این نیست که رأی اکثریت که غالباً به واقع نزدیکتر است معیار باشد. البتّه اکثریّت در اینجا اکثریّتی است که از افراد با ایمان و آگاه تشکیل یافته زیرا فرض ما این است مردم به حکم وظیفه اسلامی خود نمایندگان خویش را از افراد واجد شرایط انتخاب می کنند. بنابراین آنچه گفته می شود که قرآن اکثریّت را در بسیاری از موارد نکوهش کرده است به طور مسلّم محلّ کلام ما را شامل نمی شود، اکثریتی که در آیه «اَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلوُنَ» مائده/۱۰۳ «اَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ» انعام/۳۷ «اَكْثَرُهُمْ فاسِقُونَ» توبه/۸ «اَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كارِهُونَ» مؤمنون/۷۰ و امثال اینها ذکر شده همه ناظر به اکثریّت جوامع منحرف و تربیت نایافته است، نه اکثریّت مؤمنان و متعهّدان و آگاهان.

این ضـمائر به قرینه آنچه قبـل از آن آمـده، همه بـاز گشت به افراد مشـرک و آلوده و نـادان و متعصّب و بی بنـد و بـار بـاز می گردد، هرگز قرآن نمی گوید «اکثر المؤمنین یا اکثر المتقین لا یعلمون و لا یفقهون» به همین دلیل در علم اصول در باب «تعادل و تراجیح» آنجا که سـخن از روایات متعارضه است می خوانیم که شهرت د رمیان فقهاء یکی از مرجّحات است و شهرت همان اسـتناد به قول اکثریّت فقهاء می باشد، در حدیث وارد شده است «خُذْ بما اشْتَهَرَ بَیْنَ اَصْحابِکَ وَدَعِ الشّاذَّ النّادِرَ فَاِنَّ الْمُجْمَعَ عَلَیْهِ لا رَیْبَ فیه» (وسائل الشیعه ۸/۷۵، حدیث ۱) [آن روایتی را که در میان اصحاب (

مؤمن و آگاه) تو مشهور است، بگیر، و آن روایتی را که طرفداران کمی دارد رها نما، زیرا روایت مشهور (که اکثریّت قاطع فقهای آگاه به آن رأی داده اند) مورد اطمینان است و شک و تردید در آن راه ندارد.]

حتّی از تاریخ پیامبر(ص) نیز به خوبی استفاده می شود که آن حضرت با اینکه عقل کلّ بود، باز به نظر اکثریّت مسلمانان در موارد مشورت احترام می گذاشت.ازجمله در جنگ احد هنگامی که درمورد ماندن در مدینه یا بیرون رفتن و جنگیدن در خارج مدینه با مسلمانان مشورت فرمود و اکثریّت مسلمین طرفدار نظریّه دوّم بودند آن را پذیرفت و به آن جامه عمل پوشانید، حتّی نظر مبارک خود را که موافق اقلیّت بود نادیده گرفت و به این وسیله بزرگترین درس را در تاریخ اسلام در مورد مشورت به مسلمانان داد، حتّی چنانکه می دانیم نتیجه این کار چندان مطلوب نشد، ولی با این حال فایده احترام به شورا از ضایعات عظیم جنگ احد بیشتر بود!در جنگ«خندق» نیز شبیه این معنی اتفاق افتاد.

باز تکرار می کنیم که در مشورتها هنگامی که گروهی طرف مشورت واقع شوند مخصوصاً در مسائل مهمّ اجتماعی، کمتر اتّفاق آراء صورت می گیرد و اگر اکثریّت مورد توجّه قرار نگیرد، هرگز کار به جایی نمی رسد.

ذکر این نکته نیز لازم است که مسأله شورا و مشورت، پیش از آنکه در اسلام وارد شود در میان سایر عقلای جهان نیز بوده و به اصطلاح اسلام آن را با افزودن شرایط دقیقی امضا فرموده است، در میان عقلای جهان نیز مطلب همین گونه است که معیار نظر اکثریّت می باشد.

در حالی که قرآن در بسیاری از آیات، اکثریت را محکوم می کند، چگونه مردم سالاری در لباس رای اکثریت پرتوی از حکومت اسلامی خواهد بود؟

پرسش

در حالی که قرآن

در بسیاری از آیات، اکثریت را محکوم می کند، چگونه مردم سالاری در لباس رای اکثریت پرتوی از حکومت اسلامی خواهد بود؟

پاسخ

درست است قرآن در بیشترین موارد از اکثریت مردم نکوهش کرده و شعار او این است که «وقلیل من عبادی الشکور». سبأ/۱۳

و نیز می فرماید: «الحق من ربک ولکن أکثر الناس لایؤمنون» هود/۱۷.

ولی باید نقطه انتقاد قرآن از اکثریت را، بدست آورد او هر نوع اکثریت را به باد انتقاد نمی گیرد بلکه اکثریت جامعه دور از پیروی از آیین الهی را، کفر پیشه و گمراه می داند.

ولی در جامعه اسلامی که افراد با اخلاق و ضوابط اسلامی زندگی می کنند مسلماً اکثریت از قوت بیشتری برخوردار خواهد بود.

قرآن نشانه های جامعه اسلامی را در آیه چنین بیان می کند:

«محمد رسول الله و الذین مَعه أَشِدّاء علی الکُفار رُحَماء بینهم تَراهم رُکَعا سُجَّداً یبتغون فضلًا من الله و رضواناً سیماهم فی وجوههم من أثر السجود» فتح/۲۹.

[محمد فرستاده خداست و کسانی که با او هستند در برابر کافران سر سخت و شدید و در میان خود مهربانند آنها را پیوسته در حال رکوع و سجود می بینی و همیشه فضل خدا و رضای او را می طلبند نشانه آنها در صورتشان از اثر سجود نمایان است.]

در یک چنین جامعه ترجیح اکثریب بر اقلیت یک ترجیح عقلانی و خردمندانه است.

در سخنان امیرمؤمنان(ع) بر چنین ترجیح به گونه ای اشاره شده است. امیرمؤمنان(ع) در نامه ی خود به مالک چنین می نویسد: «ولیکن أحب الأمور إلیک أوسطها فی الحق و أعمها فی العدل و أجمعها لِرضی الرَعیه فان سَخَط العامه یجحف برضا الخاصه، و ان سخط الخاصه یغتفر مع رضا العامه». (نهج البلاغه،نامه ۵۳.) [و باید از کارها، آن

را بیشتر دوست بداری که از نظر حق درخشنده، و از نظر عدالت فراگیرتر باشد، و رعیت را دلپذیرتر که ناخشنودی همگان خشنودی نزدیکان را بی اثر گرداند، و خشم نزدیکان، خشنودی همگان را زیانی نرساند.]

در این سفارش امیرمؤمنان خشنودی اکثریت را بر خشنودی یک اقلیت که وابستگان والیند مقدم میشمارد.

شرایط رأی دهندگان در حکومت مردم سالاری دینی چیست؟

پرسش

شرایط رأی دهندگان در حکومت مردم سالاری دینی چیست؟

پاسخ

شرایط عمومی در رأی دهندگان کاملاً باید رعایت شود، و آن عبارت است از عقل و بلوغ، زیرا در غیر این دو صورت رأی بی ارزش خواهد بود.

علاوه بر این، نمی توان تمام افراد را به مجرد داشتن عقل و بلوغ در تعیین سرنوشت کشور، سهیم کرد، زیرا غالباً نونهالانی که تازه به عرصه ی بلوغ پا گذارند، فاقد بینش صحیح می باشند، و پیوسته از احساسات پیروی می کنند، و در کشوری که اکثریت رأی دهندگان را این گروه تشکیل می دهد، نمی توان در انتظار گزینش صحیح بود لذا باید در نشستی قانونی برای رأی دهندگان، سن و معلومات خاصی تعیین کرد.

درست است که در کشور ما حداقل سن، ورود به شانزده سالگی است ولی قطعاً چنین سنی کافی در صحت گزینش نیست، جوان پانزده ساله بی تجربه ناآگاه از تاریخ گذشته چگونه می تواند رأی او واقع نما و واقع گرا باشد، او تحت تأثیر احساسات و تبلیغات داغ و گرم قرار گرفته و مطابق آن رأی می دهد، دموکراسی در این حد با سعادت کل در تضاد است و باید از طریقی این مشکل را حل کرد.

آیا آیه ((و شاورهم فی الامر)) دلالت بر اعتبار رأی مردم در قوانین جامعه می کند؟

پرسش

آیا آیه ((و شاورهم فی الامر)) دلالت بر اعتبار رأی مردم در قوانین جامعه می کند؟

پاسخ

کوتاه سخن این که، ((شاورهم فی الامر)) دستوری است همانند ((اعف عنهم)) و ((استغفر لهم))؛ یعنی امر به مشاوره هم، مانند امر به عفو و استغفار برای جذب قلوب مردم و جلب موافقت جامعه و —در نهایت- حفظ مصالح اجتماعی است. پس این آیه

در مقام تأسیس این اصل نیست که قانون حاکم بر جامعه و زمامدار و رهبر مردم، باید توسط خود مردم تعیین شود. این آیه می گوید زمامدار و رهبر مردم چگونه می تواند به بهترین شیوه قانون معتبر جامعه را اجراء کند.

ذیل آیه نیز، شاهد برداشت ماست که می فرماید:

((فاذا عزمت فتوکل علی الله؛ پس هنگامی که تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن)).

این جملات دلالت دارد بر این که پس از مشاوره و بعد از آن که بعضی امور خفیّ به ظهور پیوست یا میزان موافقت و مخالفت مردم نسبت به راه حل مسأله و روش رفع مشکل معلوم شد، پیامبر(ص) ملزم نیست که رأی اکثریت مردم را بپذیرد و به مرحله عمل در آورد کمکی که مشورت به ولی امر مسلمین می کند این است که هم خود مسأله و هم راه حل پیشنهادی او برای مسأله را روشنتر می سازد و بعضی از امور مرتبط به مسأله را -که احیاناً از چشم او دور مانده- آشکار می کند و پس از پایان مشاوره، ولی امر بر اساس مصلحت جامعه اسلامی تصمیم می گیرد؛ خواه مصلحت اقتضا کند که بر وفق رأی اکثریت مردم عمل شود -مانند آنچه به هنگام جنگ احد پیش آمد- و خواه مقتضای مصلحت، عمل کردن بر خلاف رأی اکثریت

مردم باشد و چنین نباشد که موافقت با اکثریت، مصلحتی قویتر از مصلحت خود کار داشته باشد. به هر حال، عزم او تابع رأی اکثریت اعضای شورا نیست؛ وی محکوم مردم نیست و نمی تواند مکلف باشد به این که احکام و مقرراتی وضع کند که آنان بپسندند و بخواهند. آری فقط در آنجا که ادله طرفین (اکثریت و اقلیت) کاملاً مساوی باشد یا هیچ یک از طرفین برای قول خود دلیلی نداشته باشد، چون به هر حال باید یکی از دو قول را برگزید، رهبر رأی اکثریت را می پذیرد و قانونیت می دهد.

پس رأی رهبر مطاع و متبع است، نه رأی اکثریت افراد شورا. آیه مورد بحث هرگز دلالت ندارد بر این که رهبر مکلف است که مطیع رأی اکثریت مردم باشد، این آیه حتی وجوب مشاوره با مردم را هم نمی رساند. آیا می توان گفت که عفو کردن مردم و استغفار برای آنان بر پیامبر(ص) واجب است؟ همان گونه که عفو و استغفار به عنوان دو کار خوب و اخلاقی توصیه شده است، مشاوره هم اخلاقاً کار خوبی است و به همین جهت به آن سفارش شده است و همان طورکه رهبر ملزم نیست همیشه عفو کند –وحتی گاهی حق ندارد که از گناهی درگذرد- لزومی هم ندارد که در همه کار ها با دیگران به مشورت بپردازد.

اگر در جامعه ای اکثر مردم مخالف تشکیل حکومت اسلامی باشند و اقلیت موافق آن , تکلیف چیست ؟

پرسش

اگر در جامعه ای اکثر مردم مخالف تشکیل حکومت اسلامی باشند و اقلیت موافق آن , تکلیف چیست ؟

پاسخ

برای ارائه پاسخی دقیق و روشن به مفروضاتی که مطرح نموده اید، ابتدا لازم است مروری اجمالی بر جایگاه «اکثریت» در منابع و متون اسلامی بیندازیم و بعد وارد مفروضات سه گانه بشویم.

* جایگاه اکثریت در منابع و متون اسلامی:

مطالعه دقیق منابع اندیشه سیاسی اسلام (آیات، روایات و سیره حضرت رسول(ص) و امام علی(ع)) ما را به این نکته رهنمون می سازد که بر خلاف دیدگاه قرار داد اجتماعی که منشأ مشروعیت همه مسائل سیاسی و حتی ملاک و معیار ارزشی را در رأی اکثریت (نصف بعلاوه یک) می داند در اندیشه سیاسی اسلام، اکثریت از آن جهت که اکثریت است، اعتبار و ارزشی ندارد و مبنای هیچ گونه مشروعیّت و مقبولیّتی نمی باشد؛ بلکه اکثریت از آن جهت که نمودار ارزش های انسانی اسلامی و منادی و مدافع حقایق راستین دینی و فضایل و کرامت هایانسانی است، محترم و مقبول است.

در قرآن کریم و دیگر منابع اسلامی به این دو نوع اکثریت اشاره شده است: الّذین یستمعون القول فیتبعون احسنه بندگان خدا کسانی هستند که سخنان رامی شنوند و بهترینش را پیروی می کنند.{M، (سوره زمر، آیه ۱۸). این آیه معیار «احسن» را برای گزینش مطرح می کند، نه کمیت افراد را.

امام علی(ع) نیز می فرماید: لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقلّه اهله فانّ الناس قد اجتمعوا علی مائده شبعها قصیر وجوعها طویل ؛ درطریق هدایت و رستگاری، از کمی نفرات وحشت نکنید؛ زیرا مردم در اطراف سفره ای اجتماع کرده اند که مدت سیری آن کوتاه و گرسنگی آن طولانی است{M، (نهج البلاغه، صبحی

صالح، خطبه ۲۰۱، ص ۳۱۹). در آیه ۱۱۶ سوره انعام آمده است: و ان تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن سبیل الله ان یتبعون الا الظن و ان هم الایخرصون اگر از بیش تر مردم روی زمین پیروی کنی، تو را از راه (درست) خدا گمراه می کنند؛زیرا آن ها تنها از گمان پیروی می کنند و تخمین و حدس (واهی) می زنند{M».

در مقابل این اکثریتی که تابع هواهای نفسانی و مطرود اسلام می باشند، اسلام برای اکثریت هوشمند، مؤمن و آگاه به مسایل، ارزش بسیاری قابل است. اگر جامعه در چارچوب اسلام و اصول و ارزش های آن و با آگاهی و هوشیاری در مسایل سیاسی وارد شود و در راهیابی به حقایق و عدالت و یا تشخیص قانون درست از نادرست، اختلاف پیش آید، رأی چنین اکثریّتی بر رأی اقلیّت ترجیح دارد؛ زیرا در این صورت، اکثریت به واقعیات نزدیک ترند و آرای چنین اکثریتی را عقل و شرع تأیید می کند. رأی چنین اکثریتی بر وفق فطرت پاک و سرشت اولیه انسان ها می باشد که در قرآن کریم به آن اشاره شده است: فأقم وجهک للدین حنیفا فطرت الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله... ، (سوره روم، آیه۳۰). امام علی(ع) می فرماید: و الزموا السواد الأعظم فان یدالله علی الجماعه و ایّاکم و الفرقه فان الشاذ للشیطان، کما ان الشاذّ من الغنمللذئب ، (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۱۱۲).

با انبوه مردم هم گام باشید؛ زیرا دست عنایت الهی بر سر انبوه مردم است. زنهار از کناره گیری و پراکندگی! بپرهیزید که آن که کنار گرفت، طعمه شیطان خواهد بود؛ همان گونه که گوسفند جدا از

گله، طعمه گرگ است» در جای دیگری می فرمایند: الزموا ماعقد علیه حبل الجماعه و بنیت علیه ارکان الطاعه ؛ بر آن چه بافت جماعت امت است، بپیوندید که پایه های طاعت حق بر آن نهاده شده است{M، (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۱). و تعابیری از این قبیل اشاره به همان اصل فطرت پاک انسان هاست.

نکته دیگری که در این جا لازم به ذکر می باشد جایگاه اکثریت در ارتباط با تشکیل حکومت اسلامی باشد: اما قبل از پرداختن به آن باید توجه شود در این جا مراد از مشروعیت، مشروعیت به مفهوم مقبولیت (agreement) و مورد رضایت مردم در حوزه جامعه شناسی سیاسی نمی باشد بلکه منظور مشروعیت به مفهوم حقانیت (truthability) در برابر غصب (usurpation) یعنی ناحق بودن حکومت در حوزه فلسفه، کلام، حقوق سیاسی می باشد. بر اساس آیات و روایات متعدّد مشروعیت حاکم اسلامی(اعم از ائمه اطهار در زمان حضور و ولی فقیه در عصر غیبت) وابسته به رأی و رضایت مردم نمی باشد بلکه رأی و رضایت کمک و همدلی مردم باعث به وجود آمدن و تحقق حکومت اسلامی می شود حضرت امیر(ع) می فرماید: لولا حضور الحاضر وقیام الحجه بوجود الناصر... لالقیت حبلها علی غاربها ؛ اگر حضور بیعت کنندگان نبود و با وجود یاوران حجّت بر من تمام نمی شد...رشته کار [حکومت] را از دست می گذاشتم{M، (نهج البلاغه، خطبه سوم). همچنین می فرماید: لا رأی لمن لا یطاع ؛ کسی که فرمانش پیروی نمی شود رأیی ندارد{M، (نهج البلاغه، خطبه ۲۷).

این سخنان همگی بیانگر نقش مردم در پیدایش و تثبیت و کارآمدی حکومت الهی، خواه حکومت رسول الله(ص) و امامان معصوم(ع) و خواه حکومت فقیه در زمان غیبت است. حکومت اسلامی بر اراده تشریعی الهی استوار است

و رأی خدا در همه جا مطاع است و اعتبار رأی مردم تا وقتی است که با دین تنافی نداشته باشد. بر اساس این مبانی مشروعیت، دینی محور است. البته اگر چه مقبولیت مردمی با مشروعیت الهی، تلازمی ندارد اما حاکم دینی حق استفاده از زور برای تحمیل حاکمیت خویش را ندارد. اگر نفوذ کلمه حاکمیت ولی فقیه از دست برودمشروعیتش از دست نمی رود، بلکه تحقق حاکمیت با مشکل مواجه می گردد. که به حمد الله این فرض در زمان ما واقع نشده است.

حال با توجه به چنین رویکرد و دیدگاهی نسبت به نقش و جایگاه اکثریت (مردم) در حکومت اسلامی باز می گردیم به مفروضات مورد بحث: * الف. بر اساس آیات و روایات متعدد و ادله عقلی ولی فقیه در عصر غیبت از طرف امام معصوم(ع) برای اداره جامعه اسلامی منصوب گردیده است و از آنجا که تشکیل حکومت نیازمند همدلی و همکاری همه یا اکثریت افراد جامعه را دارد اگر اقلیت جامعه توان تشکیل حکومت اسلامی را دارند و تالی فاسد مهمی در پی نداشته باشد آنان وظیفه دارند به این امر اقدام نموده و برای تثبیت حکومت اسلامی وکارآمدی آن زمینه های پذیرش حکومت اسلامی را از سوی اکثریت جامعه آماده سازند از قبیل آشنایی جامعه با اصول اخلاقی و دستورات دینی، فضایل انسانی و آراسته نمودن آن به زیور تقوا، درستکاری، احساس مسؤولیت و تعهدات انسانی، یعنی همان کاری که رهبران دینی بویژه رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران امام خمینی(ره) انجام داد. امیر مؤمنان امام علی(ع) می فرمایند: ان القلیل من المؤمنین کثیر ؛ مؤمنان (حق باوران) گر چه اندک باشند، بسیارند».(یعنی هم آنان اند

که انبوه است و اکثریت مورد قبول را تشکیل می دهند)،{M (محاسن برقی، ج ۱، ص ۳۴۵).

* ب. اما اگر اقلیت توان تشکیل حکومت اسلامی را نداشته باشد مثلاً مردم با دین مشکل داشته و به هیچ رای حکومت دینی را نپذیرند، در این صورت چه در مورد امام معصوم(ع) و چه فقیه جامع الشرایط حاکمیت حکومت دینی تحقق نخواهد یافت. زیرا شرط تحقق حکومت اسلامی پذیرش مردم است نمونه بسیار روشن این فرض، ۲۵ سال خانه نشینی حضرت علی(ع) است ایشان از سوی خدا به ولایت منصوب شده بودند ولی حاکمیت بالفعل نداشتند زیرا مردم با آن حضرت بیعت نکردند. بنابراین اقلیت در این زمینه تکلیفی بر عهدهندارند.

* ج. اما اگر تعداد موافقین و مخالفین مساوی باشد در این جا هم مسأله بستگی به توان موافقین در تشکیل حکومت اسلامی و جذب آراء و رضایت دیگران و کشاندن آنها به طیف موافق با استفاده از تبلیغ احکام و معارف و اصول و ارزش های اسلامی و...، و غلبه بر مخالفین دارد. تا زمینه را برای همراهی اکثریت و تشکیل حکومت اسلامی فراهم آورد.

نکته ای که در پایان لازم به یادآوری می باشد این است که مباحث و مفروضات فوق مربوط به تشکیل حکومت اسلامی در ابتدای امر می باشد اما بعد از تشکیل حکومت اسلامی حفظ آن بر همه حتی اقلیت واجب است و باید تمامی امکانات و ابزار مقبولیت مردمی را برای کارآمدی حکومت و تثبیت آن به کار گیرند. و اگر بعد از تشکیل حکومت شرعی مورد پذیرش مردم، اکثریت قاطع آنها مخالفت کنند مثلاً بگویند ما حکومت را نمی خواهیم. در این حال حاکم شرعی هنوز شرعا حاکم

است ولی با از دست دادن نفوذ کلمه خویش و مقبولیت مردمی قدرت اعمال حاکمیت مشروع را از دست می دهد.

برای مطالعه بیشتر ر.ک:

۱. جوادی آملی، ولایت فقیه، ص ۴۹۰

۲. نبی الله ابراهیم زاده آملی، حاکمیت دینی، ص ۷۹.

۳. کتاب نقد شماره ۷، آیت الله مصباح یزدی، حکومت و مشروعیت، ص ۵۴.

۴. محمدهادی معرفت جامعه مدنی، ص ۷۱.{J

حقوق و آزادی

مگر نه این است که همه انسان ها آزاد آفریده شده اند و برتری به تقوا است، پس چرا کنیز یا غلام در اسلام مورد قبول واقع شده و چرا ائمه کنیز و غلام داشته اند؟ آیا اکنون نیز می توان دختران آواره را به عنوان کنیز در خانه نگه داشت؟ آیا صرفاً به دلیل کنیز بودن محر

پرسش

مگر نه این است که همه انسان ها آزاد آفریده شده اند و برتری به تقوا است، پس چرا کنیز یا غلام در اسلام مورد قبول واقع شده و چرا ائمه کنیز و غلام داشته اند؟ آیا اکنون نیز می توان دختران آواره را به عنوان کنیز در خانه نگه داشت؟ آیا صرفاً به دلیل کنیز بودن محرم می شوند یا باید خطبه عقد را خواند؟

پاسخ

گرچه در قرآن مجید مسئله استرقاق (برده گیری و برده داری) به عنوان یک دستور حتمی در مورد اسیران جنگی نیامده، ولی نمی توان انکار کرد که احکامی در قرآن برای بردگان ذکر شده است که اصل وجود بردگی را در زمان پیامبرصلی الله وعلیه وآله و صدر اسلام اثبات می کند، مانند احکامی که در مورد ازدواج با بردگان یا احکام محرمیت در آیات متعدد آمده است.

ریشه یابی استرقاق (برده داری):

بردگی و برده داری قبل از اسلام در زمان جاهلیت و قبل از آن در میان ملل جهان رواج داشت و علت آن، یکی جنگ ها و درگیری های فراوان بین اقوام و قبایل بود. در این جنگ ها تعدادی کشته و تعدادی به اسارت گرفته می شدند. هر قبیله و قوم علامت پیروزی خود را کشتار بیشتر و اسیر گرفتن از طرف مقابل می دانست. هر کدام که بیشتر کشته می داد و افرادش بیشتر اسیر دشمن می شد، شکست خورده و مغلوب محسوب می شد.

عامل دوم: فقر و فلاکت و بـدبختی برخی از جوامع عقب افتاده یکی از ریشه های بردگی بود. افراد طماع و سودجو وارد مناطق محروم و فقیر می شدند و با اندک پول و غذایی آنان را فریب داده، به مناطق ثروتمند می بردند و آنان را به این و آن

می فروختند و پول هنگفتی به جیب می زدند.

گرچه در زمان ما که زمان تمدن و ترقی محسوب می شود، بردگی ظاهراً الغا شده و رسماً در جایی مسئله بردگی مطرح نیست؛ اما عملاً ـ بردگی به شکل دیگر بلکه به صورت خطرناک تر رواج دارد. بردگی تابع اسم نیست. آنچه زشت و ناپسند است، مفهوم و محتوای بردگی است. می دانیم این مفهوم و محتوا در کشورهای استعمارگر و استعمارزده و عقب افتاده هر دو وجود دارد و فروش دختران و کودکان و بهره گیری از آنها، یکی از نمونه های آن است.

بنابراین بردگی و برده داری چیزی نیست که اسلام آن را آورده باشد، بلکه قبل از اسلام بوده است. فقط در مورد عامل اول یعنی اسیران جنگی، طرح برده داری را آن هم نه به شکل غلطآمیز، بلکه به شکل صحیح و معقول به عنوان طرحی برای اداره اسیران جنگی پذیرفته، ولی مقصود اسلام از آن اصلاح و تربیت بوده است. اسیران کافری که به دست مسلمانان می افتادند، کم کم در جامعه اسلامی تربیت یافته و بعد آزاد می شدند. اگر صلاح در این باشد که اسیران را نگه دارند و آنها را آزاد نکنند تا دوباره در مقابل مسلمانان به جنگ برخیزند، از طرفی مؤونه ای برای دولت اسلامی نداشته باشد و در ضمن آنان در جامعه اسلامی حل شده و تحت تأثیر تربیت های اسلامی قرار گیرند، بهترین طرح این است که آنان را به افراد متموّل مسلمان بفروشند، در نتیجه مسئولیت حفظ و نگهداری اسیر جنگی برعهده دولت نیست، بلکه پولی از بابت آن به بیت المال افزوده می شود و حاکم اسلامی پول آن یا خود اسیران را بین رزمندگان تقسیم

می کند و برای دولت هزینه ای ایجاد نمی کند. در ضمن اسیر کافر نیز میان جامعه اسلامی به کار و تلاش مشغول می شود و با اسلام و مسلمانان و فرهنگ اسلامی آشنا شده و هدایت می یابد.

از برنامه ها و دستورهای اسلامی، اصلاح و تربیت اسیران و تأکید بر حفظ حرمت مقام انسانی بردگان است، مثلاً پیامبرصلی الله وعلیه وآله می فرمود: " کاری که برده تاب آن را ندارد، به او واگذار نکنید و هر چه خودتان می خورید، به او بدهید."

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۴۲۲.

علی علیه السلام به غلام خود قنبر فرمود: "من از خدای خود شرم دارم که لباسی بهتر از تو بپوشم، زیرا رسول خداصلی الله وعلیه وآله می فرمود: "از آنچه خودتان می پوشید، بر آنها بپوشانید و از آنچه خود می خورید، به آنان غذا دهید".

همان، ص ۴۲۱.

این روایت و روایات دیگر به خوبی می رساند که مفهوم بردگی در اسلام با آنچه دیگران داشته و دارند، کاملا. متفاوت است. از طرفی تأکید اسلام بر آزادی بندگان و تشویق مسلمانان بر آزادسازی آنان فراوان است و راه های گوناگونی را برای تحقق این مسئله در احکام دینی در نظر گرفته است، مثلاً مقداری از زکات را برای آزادی بندگان در نظر گرفته یا کفاره کسی که قسم بخورد و بر آن پای بند نباشد یا عمداً روزه خواری کند، آزاد کردن یک بنده دانسته شده است.

بنابراین اسلام در مرحله اول با بردگی و برده داری موافق نیست، ولی در مقام اضطرار در مورد اسیران جنگی، طرح بردگی به شکل صحیح (نه به مفهوم غلط) آن طرح خوب و بی دردسری برای دولت اسلامی است. با این حال اصل برده داری در مورد

اسیران جنگی به صلاحدید حاکم اسلامی (پیامبر، امام و فقیه جامع الشرائط) است. امروزه مسئله برده داری به آن صورت که در گذشته وجود داشته، بین فقها و مجتهدان مطرح با استفاده از تفسیر نمونه، ج ۲۱، از ص ۴۱۲ به بعد.

نیست و طریق محرمیت جز از راه عقد شرعی نمی تواند باشد.

به نظر شما چرا بعضی از انسان ها از آزادی برداشت بد می کنند؟ آیا آزادی خوب و بد هم دارد؟

پرسش

به نظر شما چرا بعضی از انسان ها از آزادی برداشت بد می کنند؟ آیا آزادی خوب و بد هم دارد؟

پاسخ

انسان به دلیل اختیاری که خدا به او اعطا کرده است، دوست دارد هیچ محدودیتی در زندگی او نباشد.

چون مسئله آزادی و اختیار برای انسان مطرح است، نیک و بد نیز در مورد وی صدق می کند، یعنی آزادی انسان به گونه ای است که می تواند هم عمل نیک انجام دهد و هم عمل بد.

انسان آزاد خلق شده است، ولی خدا او را آزاد عاقل آفرید تا در سایه تدبیر عقل همراه با دستور شرع مقدس در یک چارچوب معیّن حرکت کند. بسیاری از انسان ها به توصیه شرع و عقل گوش فرا می دهند و از آزادی استفاده صحیح می کنند، ولی بعضی از افراد برای آزادی حدّ و مرز نمی شناسند این دیگر به عهده آن ها است که از آزادی چنین برداشتی می کنند.

مثال ساده : شما اکنون گرسنه اید و بر سفره ای پر از طعام دعوت می شوید. از این که چه غذایی بخورید ، مختار هستید. در این صورت اگر طعام را به اندازه نیاز میل کنید، از خوردن غذا لذت برده اید، حتی در جهت سلامیت خود رفتار کرده اید، اما اگر چون آزاد هستید، بیش از مقدار نیاز غذا صرف کنید، در ابتدا شاید به نظر لذت بیشتری برده اید، اما عوارض پرخوری به سراغتان خواهد آمد، یا روی سفره دو نوع غذا (یکی مفید برای بدن و دیگری مضر) وجود دارد. انسان آزادی دارد که از هر کدام خواست استفاده کند، اما

اگر عقل و انـدیشه خود را به کار نبرد و به جهت آنکه آزادی اسـتفاده از غـذای ناسالم و مضـر را دارد، آن را اسـتفاده کند، از آزادی سوء اسـتفاده کرده ، یعنی آزادی را به ضـرر خود به کـار گرفته است. آزادی در عمل و رفتار نیز چنین است که اگر در محدوده مشروع باشد، دارای فوائد خوبی است اما اگر از اندازه آن بگذرد و یا ناسالم استفاده کند، ضرر و زیان به خود رسانده است.

بنابراین ، اصل آزادی ، بد نیست، اما چگونه استفاده کردن آن می توان خوب یا بد باشد.

منظور از آزادی که در قرآن به آن اشاره شده، چه می باشد؟

پرسش

منظور از آزادی که در قرآن به آن اشاره شده، چه می باشد؟

پاسخ

قرآن کریم از دو جهت انسان را آزاد و صاحب اختیار می دانـد: یکی از جهت انـدیشه و پـذیرش عقیـده و مـذهب ؛ دیگری از ناحیه کردار و گفتار.

درباره انتخاب عقیده می فرماید: "لا اکراه فی الدین ؛ در قبول دین اکراهی نیست".(۱)

و می فرمایـد: "فبشّر عباد الـذین یستمعون القول فیتبعون احسـنه؛ بنـدگان مرا بشارت ده، کسانی که سـخنان را می شـنوند و از نیکوترین آن ها پیروی می کنند".(۲)

درباره آزادی می فرمایـد: "انّا هدیناه السّبیل اما شاکراً و امّا کفوراً؛ (۳) ما راه را به او نشان دادیم ، خواه شاکر و پـذیرا باشد، یا کفران کننده و ناپذیرا، و فرمود: "و ان لیس للأنسان الا ما سعی، (۴) بر آدمی جز نتیجه تلاش چیزی نیست".

"نیز فرمود: "کـل نفس بمـا کسـبت رهینه؛ هرانسـان در گرو کار خود می باشـد".(۵) و : "من عمـل صالحـاً فلنفسه و من أسـاء فعلیها؛ (۶) هر کس کار نیک انجام دهـد، به سود خود انجام داده است و هر کس کار بـد انجام داده است، بر زیان خود او می باشد".

این آیـات نشـان از آن است که قرآن بـا صـراحت آزادی انسـان را در دو حوزه انـدیشه و عمل مورد تأییـد و تأکیـد قرار داده ، آزادی و اختیار انسان را زیر بنای تشریع خود دانسته و سرنوشت او را در دست وی می داند.

به این نکته بایـد توجه کرد که آزادی انسـان بـدین معنی نیست که اگر به هر کاری دست بزنـد و یا هر عقیـده ای را برگزینـد، درست است و خوش بختی او

در آن است و یا نباید مؤاخذه شود، بلکه به این معنا است که مختار و آزاد است، لیکن اگر بخواهد به سعادت برسد، باید با اختیار خود عقیده درست انتخاب کند و اعمال نیک و خوب انجام دهد. به دیگر سخن: خداوند انسان را آزاد آفریده و با دادن عقل و فرستادن پیامبران، عقیده صحیح و اعمال صالح را به انسان معرض کرده و از پذیرفتن عقاید باطل و اعمال ناشایست برحذر کرده، در این مورد به او اعلان خطر کرده است.

قرآن در این مورد می فرماید: "والعصر انّ الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات؛ قسم به عصر که همه انسان ها در خسارت و زیانند، مگر آنان که به خدا ایمان آورده و نیکوکار شدند".

پی نوشت ها :

۱ – بقره (۲) آیه ۲۵۶.

۲ – زمر (۳۹) آیه ۱۷ و ۱۸.

۳ – دهر (۷۶) آیه ۳.

۴ – نجم (۵۳) آیه ۳۹.

۵ – مدثر (۷۴) آیه ۳۸.

۶ – فصلت (۴۱) آیه ۴۶.

۷ – عصر (۱۰۳) آیه ۱ تا ۳.

چرا پسران در جامعه از آزادی بیشتری نسبت به دختران برخوردارند؟

پرسش

چرا پسران در جامعه از آزادی بیشتری نسبت به دختران برخوردارند؟

پاسخ

مفهوم آزادی باید در جایگاه خودش تفسیر شود و باید فهمید که مقصود از آزادی چیست. آزادی حتی برای پسران به معنای مطلق آن نیست. اگر قرار باشد برای آزاد بودن به معنای مطلق مصداقی پیدا کنیم، فرد مشخص آن جز حیوانات نخواهند بود.

اما این که چرا پسران در جامعه از آزادی بیشتری نسبت به دختران برخوردارند، زیرا دختران نسبت به پسران آسیب پذیرترند.

دختران در جامعه حتی اگر بخواهند به طور کامل از آزادی مشروع استفاده کنند، از آسیب های احتمالی در امان نیستند، چه رسد که بخواهند در محیطی آزاد و بدون هیچ گونه قید و بندی با پسران رقابت کنند.

اسلام در مورد حجاب زن قائل به محدودیت است، نه برای آن که بخواهد عرصه زندگی را برای آنان تنگ کند، بلکه از این جهت است که این گوهر ارزنده و با ارزش در صدف عفاف و حجاب محفوظ بماند تا از تعرض بیگانه و سوء استفاده های احتمالی در امان باشد.

اگر منظور از آزادی، آزادی قلم، بیان، انتخاب همسر، انتخاب شغل، تعیین سرنوشت و غیره باشد، فرقی بین زن و مرد نیست و هر دو از این آزادی ها برخوردارند.

منظور از آزادی که در قرآن به آن اشاره شده، چه می باشد؟

پرسش

منظور از آزادی که در قرآن به آن اشاره شده، چه می باشد؟

پاسخ

قرآن کریم از دو جهت انسان را آزاد و صاحب اختیار می داند: یکی از جهت اندیشه و پذیرش عقیده و مذهب ؛ دیگری از ناحیه کردار و گفتار.

درباره انتخاب عقیده می فرماید: "لا اکراه فی الدین ؛ در قبول دین اکراهی نیست".(۱)

و می فرماید: "فبشّر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه؛ بندگان مرا بشارت ده، کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آن ها پیروی می کنند".(۲)

درباره آزادی می فرماید: "انّا هدیناه السّبیل اما شاکراً و امّا کفوراً؛ (۳) ما راه را به او نشان دادیم ، خواه شاکر و پذیرا باشد، یا کفران کننده و ناپذیرا، و فرمود: "و ان لیس للأنسان الا ما سعی، (۴) بر آدمی جز نتیجه تلاش چیزی نیست".

"نیز فرمود: "کل نفس بما کسبت رهینه؛ هرانسان در گرو کار خود می باشد".(۵) و : "من عمل صالحاً فلنفسه و من أساء فعلیها؛ (۶) هر کس کار نیك انجام دهد، به سود خود انجام داده است و هر کس کار بد انجام داده است، بر زیان خود او می باشد".

این آیات نشان از آن است که قرآن با صراحت آزادی انسان را در دو حوزه اندیشه و عمل مورد تأیید و تأکید قرار داده ، آزادی و اختیار انسان را زیر بنای تشریع خود دانسته و سرنوشت او را در دست وی می داند.

به این نکته باید توجه کرد که آزادی انسان بدین معنی نیست که اگر به هر کاری دست بزند و یا هر عقیده ای را برگزیند، درست است و خوش بختی او

در آن است و یا نباید مؤاخذه شود، بلکه به این معنا است که مختار و آزاد است، لیکن اگر بخواهد به سعادت برسد، باید با اختیار خود عقیده درست انتخاب کند و اعمال نیک و خوب انجام دهد. به دیگر سخن: خداوند انسان را آزاد آفریده و با دادن عقل و فرستادن پیامبران، عقیده صحیح و اعمال صالح را به انسان معرض کرده و از پذیرفتن عقاید باطل و اعمال ناشایست برحذر کرده، در این مورد به او اعلان خطر کرده است.

قرآن در این مورد می فرماید: "والعصر انّ الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات؛ قسم به عصر که همه انسان ها در خسارت و زیانند، مگر آنان که به خدا ایمان آورده و نیکوکار شدند".

پی نوشت ها :

۱ – بقره (۲) آیه ۲۵۶.

۲ – زمر (۳۹) آیه ۱۷ و ۱۸.

۳ – دهر (۷۶) آیه ۳.

۴ – نجم (۵۳) آیه ۳۹.

۵ – مدثر (۷۴) آیه ۳۸.

۶ – فصلت (۴۱) آیه ۴۶.

۷ – عصر (۱۰۳) آیه ۱ تا ۳.

آیا کسانی هستند که بندگی در برابر حق را به جا آورند اما از آزادی محروم باشند؟

پرسش

آیا کسانی هستند که بندگی در برابر حق را به جا آورند اما از آزادی محروم باشند؟

پاسخ

انسان براساس نگرش اسلامی تنها باید بنده خداوند باشد، نه غیر خدا، از این رو حق ندارد خود را از آزادی حقوقی و تشریعی محروم سازد، از این جهت می توان گفت: بندگی خداوند موجب آزادی است. اما از آن جا که انسان موجودی اجتماعی است، طبیعی است که باید قانونی را که حدودی برای آزادی های مردم معیّن کرده بپذیرد. از طرف دیگر در نگرش اسلامی قانون بر پایه اخلاق است. آزادی در این چهارچوب هر شده است، پس مؤمن تا آن جا آزاد است که به آزادی و حقوق

دیگران تجاوز نشود و حدود الهی آسیب نبیند، یعنی محدودیت از دو ناحیه است، حقوق مردم و حقوق الهی.

پذیرش محدودیت امری عقلایی است و بیشتر مکاتب بشری آن را پذیرفته اند ، هر چند در چگونگی محدودیت اختلاف نظرهایی وجود دارد و این به جهان بینی انسان بر می گردد.

کسی که به خدا و آخرت ایمان دارد، محدودیت های اخلاقی را نیز می پذیرد، از این رو نمی تواند به بهانه آزادی، دروغ بگوید یا تهمت بزند و یا فساد و بی بند و باری را در جامعه ترویج نماید، یا به نشر اکاذیب بپردازد. پس دست و پا و چشم و گوش و اعضا و جوارح مؤمن از این جهت در بند است، ولی این اسارت ، عین آزادی معنوی است، بنابراین در حقیقت بندگی در مقابل خداوند، به انسان عالی ترین نوع آزادی یعنی آزادی معنوی را می بخشد.

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

زهر چه که رنگ تعلق پذیرد آزاد است

آزادی از دلبستگی دنیا، آزادی از تعلق به آنچه به دست می آید و آنچه از دست می رود، همه در نتیجه عبودیت حق حاصل می شود.

برای آگاهی بیشتر به کتاب آزادی معنوی اثر استاد شهید مرتضی مطهری مراجعه فرمایید.

اگر در روز رستاخیز همه انسان ها مجازات می شوند، پس چرا در بعضی جوامع آزادی کامل برای هر کاری وجود دارد؟

پرسش

اگر در روز رستاخیز همه انسان ها مجازات می شوند، پس چرا در بعضی جوامع آزادی کامل برای هر کاری وجود دارد؟

پاسخ

در ابتدا باید توجه داشت که در هیچ جامعه ای آزادی کامل برقرار نیست. هر جامعه ای برای خود چارچوب و قوانینی دارد که بر اساس آنها امور جامعه اداره شده و تخلف از آن قوانین، مجازات دارد، با این تفاوت که مبنای قوانین در جوامع مختلف است.

از دیدگاه اسلام قانون برای این است که مسیر صحیح زندگی انسان ها را ترسیم کند و جامعه را به سوی مصالح مادی و معنوی هدایت نماید.

هر نظامی بر اساس فرهنگ خاص خود اموری را مشروع و معقول می داند، هر چند دیگران آن را نامشروع بدانند، پس آزادی کامل و مطلق در هیچ جامعه ای معنا ندارد و هیچ قانونی نمی تواند مطلق آزادی را تأمین کند. اصولاً قرار گرفتن انسان ها در درون جامعه، خواه ناخواه، محدودیت هایی را برای انسان ها به وجود می آورد.

این محدودیت ها همان قانون است و برای کسی که از این قانون سرپیچی کند، قانونگذار مجازات های را در نظر گرفته است.

اگر هر گونه آزادی در جامعه مجاز باشد، معنایش این است که هیچ قانونی برای جامعه لازم نیست اما هیچ عاقلی نمی تواند چنین حرفی را بزند، مگر این که متوجه حرفی که می زند نباشد و پیامد حرفش را نیابد، پس هر کس دم از آزادی می زند، حتماً منظورش در بعضی امور است که البته برای آن ها نیز قوانین وضع شده و آزادی مطلق نمی تواند باشد.

در مورد تعیین حدود آزادی اگر

به دلخواه افراد باشد، باز هرج و مرج لازم می آید، زیرا هر کس می خواهد منافع خودش تأمین شود. باید کسانی باشند که حدود آزادی ها در جوامع را تعیین کنند و به ناچار باید قانون و مجازاتی توسط قانونگذار معیّن شود.

در هیچ جامعه ای انسان آزاد نیست که به حقوق دیگران تجاوز نموده و حق آن ها را پایمال کند، زیرا در چنین صورتی جامعه آنارشیسم (هرج و مرج) و بدون قانون خواهد بود.

بنابراین، فرقی در جوامع مختلف از نظر محدودیت هایی که قوانین بر انسان ها تحمیل می کند، وجود ندارد، اما این که تا چه اندازه انسان ها باید با محدودیت ها مواجه باشند و مبنای محدودیت ها بر اساس چیست، در جوامع مختلف است.

در جوامع غربی، مبنای قوانین، حقوق و نیازهای مادی و دنیوی انسان ها است و قانون باید نظم و امنیت برای رسیدن به نیازها وحقوق مادی را تأمین کند.

اما مبنای قانون در جوامع دینی، حقوق ها و نیازهای مادی و معنوی و آنچه که خداوند برای انسان ها تعیین کرده، مدّ نظر قرار می گیرد. در چنین جوامعی، عدالت اجتماعی و ارزش های اخلاقی نیز از نظر قانون گذاران مورد توجه قرار می گیرد.

بنابراین لزوم قانون و مجازات برای متخلفان جامعه برای حفظ نظم اجتماعی امری لازم بوده و وجود دارد، با این تفاوت که برخی از جوامع، نظم اجتماعی را فقط برای رسیدن و دست یابی به نیازهای مادی و تولید ثروت و سودخواهی، وضع می کنند که قوانین آن ها با جامعه ای که سنّت ها و فرهنگ جامعه و اعتقادات و باورهای

دینی مردم و عدالت اجتماعی و ارزش های اخلاقی را در وضع قوانین در نظر می گیرد، متفاوت است. محدودیت هایی که از طریق این قوانین برای شهروندان ایجاد می شود، نیز متفاوت می باشد.

در همه نظام های حقوقی، مجازات ها و محدودیت هایی برای متخلّفان معیّن می کنند. باید قوانین و مقرراتی وجود داشته باشد که مردم را به انجام رفتارهایی وادار کند و در صورت تخلّف با آنان برخورد نماید.

بنابراین، ادعای آزادی مطلق، مستلزم انکار ضرورت وجود دولت است. فلسفه وجودی دولت در زمینه ایجاد نظم و وجود قوانین و مقررات اجتماعی شکل می گیرد. موضوع مجازات های اخروی دخالتی در لزوم اصل قانون و حفظ جامعه بر اساس آن ها و مجازات مجرمان برای برقرار ماندن نظم اجتماعی ندارد.

برای مطالعه بیشتر به کتاب نظریه سیاسی اسلام، استاد مصباح یزدی مراجعه فرمایید.

چنانچه ابهام باقی ماند یا مقصود تان از سؤال چیز دیگری است، در مکاتبه بعدی برای ما بنویسید تا پاسخ داده شود.

چرا شورای نگهبان قانون منع شکنجه در زندان ها را در زمان مجلس ششم تأیید نکرد؟

پرسش

چرا شورای نگهبان قانون منع شکنجه در زندان ها را در زمان مجلس ششم تأیید نکرد؟

پاسخ

در ساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران هر کدام از نهادها و مراکز تصمیم گیری وظایف تعریف شده دارند که باید بر اساس آن رسالت خویش را انجام دهند. یکی از وظایف شورای نگهبان نظارت بر قوانین مصوب توسط مجلس شورای اسلامی است. فلسفه وجودی شورای نگهبان آن استکه قوانین مصوب مجلس را با معیارها و موازین قوانین الهی تطبیق دهد. در صورت همسویی آن را تصویب و در غیر آن، رد کند.

علت این که شورای نگهبان، این قانون را تأیید نکرده آن بود که قانون منع شکنجه زندانیان مبهم بوده، مجلس محترم تعریف جامع و شفاف از آن ارائه نداده بود. عدم شفافیت و نبود تعریف جامع، تصویب آن را مشکل کرد، چنان که تصویب آن پیامدهای منفی در پی داشت، زیرا مجلس قانون منع شکنجه در زندان را به گونه ای تعریف کرده بود که حتی اجرای احکام الهی از مصادیق آن محسوب می شد.

اگر قانون پیشنهادی مجلس تصویب می شد، لازمه آن، اجرا نشدن حدود الهی مانند قصاص و حدّ بود. طبیعی است قانونی که تعطیلی احکام الهی را در پی داشته باشد، قابلیت تصویب ندارد و تشخیص آن بر عهده شورای نگهبان است. بر همین اساس بود که شورای نگهبان به مجلس پیشنهاد کرد تعریف شفاف از قانون منع شکنجه زندانیان ارائه دهد و برخی از اشکالات و

ابهامات آن را رفع نماید.

بنابراین، عـدم تصویب قانون منع شـکنجه زندانیان بدان جهت نبود که اعضای محترم شورای نگهبان، با شـکنجه زندانیان موافق بودند، زیرا در آموزه

های دینی، انسان ها از حرمت و قداست خاصی برخوردار هستند. برای شیوه رفتار با زندانیان قوانین خاصی تعریف شده است و همه موظف هستند بر اساس آن قوانین با زندانیان رفتار کنند. اگر جرم کسی ثابت شد، باید احکام الهی درباره او اجرا شود و در برابر اجرای قانون همه مردم یکسان هستند.

در صورتی که شورای نگهبان در تشخیص خود دچار اشتباه شد و یا بین آن و مجلس اختلاف به و جود آمد، قوانین مورد اختلاف این دو نهاد، به مجمع تشخیص مصلحت نظام ارجاع داده می شود. ارجاع برخی از لوایح به مجمع تشخیص مصلحت نظام بیانگر آن است که ممکن است شورای نگهبان در تطبیق قوانین مصوّب با معیارهای اسلامی دچار اشتباه شود.

پی نوشت ها:

۱. دایره المعارف اسلامی، ج ۲، ص ۱۶۳۳.

۲. دایره المعارف تشیع، ج ۱، ص ۵۲۴ ۵۲۵.

۳. معجم البلدان، ج ۳، ص ۵۵۶.

۴. دایره المعارف تشیع، ج ۱، ص ۵۲۴.

۵. دایره المعارف فارسی، ج ۲، ص ۱۶۳۳.

۶. دایره المعارف تشیع، ج ۱، ص ۵۲۴.

۷. ترجمه اخبار الطوال، ص ۴۳۳.

۸. همان، ص ۴۰۶.

۹. سیره پیشوایان، ص ۴۷۶.

چرا یک مسلمان نمی تواند دین دیگری انتخاب کند اماشخص دیگری می تواند اسلام را انتخاب کند. وحکم ارتداد با آزادی عقیده چگونه قابل جمع است؟

پرسش

چرا یک مسلمان نمی تواند دین دیگری انتخاب کند اماشخص دیگری می تواند اسلام را انتخاب کند. وحکم ارتداد با آزادی عقیده چگونه قابل جمع است؟

پاسخ

دین اسـلام فطری است. اگر فردی به اصول و فروع اسـلام آشنا باشد و حالت انکار نداشته باشد، به صورت طبیعی و معمولی به آن ایمان می آورد. قرآن می گویـد: "لا اکراه فی الـدین؛ در پـذیرش عقیده اکراه نیست". اصولاً عقیده با اکراه سازگار نیست. این سـخن درستی است، ولی نبایـد از این گزاره، تفسیر نـاروا نمود و گفت: هر که هرگونه دلش بخواهـد، آزاد است تا عقاید دیگران را به بازی بگیرد، بلکه قرآن به دنبال سـخن مذکور می گوید: "قد تبیین الرشد من الغی؛ راه راست از راه های انحرافی و نادرست روشن است".(۸) یعنی وقتی راه رشد و حقیقت آشـکار است، دلیلی برای اکراه و اجبار وجود ندارد، زیرا عقل سلیم بـدون داشـتن انکار و عناد آن را پـذیرا است. بنابراین، انسان حق نـدارد از آزادی سوءاسـتفاده کند و به بهانه آزادی، اعتقادات جامعه را به باد مسخره بگیرد و امنیت فکری و فرهنگی اجتماع را متزلزل و مختل نماید.

این سخن نیز مورد پذیرش عقل و عرف است.

حال اگر فردی در خانواده مسلمان تشخیص داد که دین اسلام بر حق نیست، می تواند دین دیگر را انتخاب کند، اما در جامعه ای که براسـاس اعتقـادات و باورهـای دینی، قوانین، رفتارهـای اجتماعی و فردی، امیال و آرزوهای انسان ها ارزش های اخلاقی شکـل گرفتـه کـه هر یـک از ایـن مـوارد کارکردهـای بسـیاری در زنـدگی فردی و اجتمـاعی دارد، حـق نـدارد در برابر دین و اعتقادات موضع گیری نموده و درصدد تخریب آنها باشد، زیرا

آثار نامطلوب در زنـدگی فردی و ا جتماعی ایجاد خواهد کرد و باعث تزلزل ارکان اجتماعی خواهد شد، بنابراین ارتداد از این جهت که افکار عمومی و ایمان مردم را متزلزل می کند، اظهار آن روا و شایسـته نیست، و با وجود یک سـری شـرایط اسـلام با مرتد برخورد می کند. اما اگر باور خود را رواج نداد و به امنیت فکری و فرهنگی جامعه آسـیبی وارد نکرد، به او کاری ندارند و حکم ارتداد نداشته و عقیده اش نزد خودش محترم است.

این که خـدا با او چگونه برخورد می کنـد، تنها خـدا می داند که وی صداقت دارد یا از روی عناد و لجاجت به این عقیده روی آورده است. خداوند فردای قیامت بر پایه عدل و حکمت، با او رفتار خواهد کرد. همو فرموده است: "اگر حجت بر کسـی تمام نشده باشد، مؤاخذه اش نمی کند.(۹) می گویـد: هر قدر که عقلش خوبی ها را که درک کرده، به آن عمل کرده است، ثواب و پاداش دریافت می کند و به هر اندازه، در عمل، کوتاهی و یا ضد باورش را انجام داده است، جزا و کیفر می بیند.

پی نوشت ها:

۱ – سوره نساء، آیه ۲۹ و سوره بقره، آیه ۱۹۵.

۲ – سوره مائده، آیه ۳۲.

۳ – سوره بقره، آیه ۱۷۰.

۴ – سوره بقره، آیه ۲۵۶ و یوسف، آیه ۱۰۸ نیز سوره انسان، آیه ۳ و کهف، آیه ۲۹.

۵ – یوسف، آیه ۹۹ و انعام، آیه ۱۴۹ و ۳۵.

۶ – آل عمران، ۲۰ و مائده، آیه ۹۲، یونس، آیه ۴۱ .

۷ – انفال، آیه ۶۱، آیه ۶۱.

۸ – بقره (۲) آیه ۲۵۶.

۹ – اسراء (۱۷) آیه ۱۵.

آیا آزادی مستلزم وحدت ادیان نیست ؟

پرسش

آیا

آزادی مستلزم وحدت ادیان نیست ؟

پاسخ

هر چند دین اسلام اهل کتاب را آزاد گذاشت اما هرگز مسلمانی و الحاد با هم سازگارنیست و از دو گروه مردم یکی مسلمان و دیگری کافر ملت واحده تشکیل نمی یابد ووحدت حقیقی حاصل نمی شود . چون مسلمان ملحد را نجس می داند و با او معاشرت نمی کند و دختر باو نمی دهد ونمی گیرد و اینها از ضروریات دین اسلام است بر خلاف دین مسیحی که این احکام راندارد و میان آنها از ضروریات دین اسلام است بر خلاف دین مسیحی که این احکام راندارد و میان آنها می بینی شوهری ملحد است و زن متدین دارد و دین مسیحی این ازدواج را مشروع و صحیح دانسته است و برادر و پدر متدینند و فرزند و برادردیگر ملحد و بر سر یک میز طعام می خورند و یکدیگر را نجس نمی دانند و اگر توتصور کنی وقتی ممالک اسلامی چنین شود خیال محال و آرزوی باطل است چون یا بایدهمه مسلمانان دست از دین بردارند و ملحد شوند , که هرگز نخواهد شد ; یا بامسلمان بودن ملحدان را پاک بدانند مانند نصاری و با هم برادروار زندگی کنند ;آنهم البته نخواهد شد . مسلمان را ممکن است در احکام سیاسی و کلی تابع قوانین نامشروع قرارداد اما دراحکام شخصی نمی توان . مثلا اگر زانی را حد شرعی نزنند تحمل می کند و می گوید آن وظیفه دیگری است اما حاضر نمی شود نجس بخورد و با نجس نماز بخواند مگر لاابالی گردد . و زندگی مسلمانان با ملاحده دشوارتر از مسلمان و

هندو , یا مسلمان و بودائی است زیرا که هندو و بودائی آرامند بر خلاف ملاحده و اگر مذهب الحاد در اینجا مانندارویا شایع گردد فتنه ای برخیزد سخت تر از فتنه ای که در هندوستان است و همه عقلااز فرو نشانیدن آن عاجز باشند پس آنها که ترویج تجدد می کنند باید بکوشندبی دینی با فرنگی مابی آمیخته نشود .

معنای آزادی در اسلام چیست ؟

پرسش

معنای آزادی در اسلام چیست ؟

پاسخ

آزادی در اسلام یعنی رهایی از بندگی غیر خدا . این جمله گرچه بسیار کوتاه است اما معنای آن بی اندازه وسیع است . غیر خدا یعنی هواهای نفسانی خود انسان یاانسان های دیگر که به صورت استعمار و استحمار ظهور و بروز می کند . اما آزادی به معنایی که امروزه در غرب رایج است هیچ گاه مطلوب اسلام نیست . حتی کسانی که آیه شریفه لا اکراه فی الدین را به آزادی عقیده تفسیر نموده اند , درست نیست . زیرا اساس همه جوامع و عقاید اسلامی توحید است و با این وجود چگونه ممکن است اسلام آزادی عقیده را تجویز و تشریع نماید . آیا میان آزادی عقیده و توحید تناقض آشکار وجود ندارد ؟ به عبارت دیگر عقیده به معنای حصول ادراک تصدیقی امری اختیاری نیست تا از آن منع شود یا آزاد شمرده شود . آنچه منع و الزام می پذیردملتزم شدن به لوازم عقیده است . لوازمی از قبیل عمل و دعوت و احتجاج و استدلال بر عقیده از طریق گفتار و نوشتار , و فاسد کردن عقاید مردم ... طبیعی است که هیچ اجتماعی و هیچ قانونی چنین اجازه ای به کسی نخواهد داد . البته آزادی اظهارنظر و عقیده در بحث مساله دیگری است که در جای خود باید به آن پرداخت .

گرفتن مبلغی در برابر آزاد ساختن اسیران چگونه با اصول عدالت سازگار می باشد ؟ وآیا این یک نوع انسان فروشی نیست ؟

پرسش

گرفتن مبلغی در برابر آزاد ساختن اسیران چگونه با اصول عدالت سازگار می باشد ؟ وآیا این یک نوع انسان فروشی نیست ؟

پاسخ

فداء در حقیقت یک نوع غرامت جنگی است زیرا در هر جنگی مقدار زیادی ازسرمایه های اقتصادی و نیروی انسانی از میان می رود گروهی که به حق می جنگند حق دارند پس از پایان جنگ جبران خسارات خود را از دشمن بخواهند یکی از طرق گرفتن خسارت مساله فداء است . البته گرفتن فداء جنبه الزامی ندارد و حکومت اسلامی می تواند در صورتی که صلاح ببیند ,

اسیران جنگی را مبادله کند و یا بدون گرفتن هیچ گونه امتیازی آزاد سازد .

اسـلام می گویـد : پیروان هر دین و آیینی حق حیات دارند و بطور آزاد می تواند خود رامعرفی کند پس چرا از پیروان دیگر مالیات و جزیه دریافت می کند ؟

پرسش

اسلام می گویـد : پیروان هر دین و آیینی حق حیات دارنـد و بطور آزاد می توانـد خود رامعرفی کنـد پس چرا از پیروان دیگر مالیات و جزیه دریافت می کند ؟

پاسخ

اسلام به پیروان مـذاهب دیگر هماننـد مسلمانها آزادی می دهد و اگر مالیات مختصری به نام جزیه از آنان دریافت می شد به خـاطر تـامین امنیت و هزینه نیروهـای حافـظ امنیت بود زیرا که جان و مال و ناموس آنها در برابر پناه اسلام محفوظ بود و حتی مراسم عبادی خویش را آزادانه انجام می دادند در تواریخ نقل شده : جمعی از مسیحیان که برای گزارشها و تحقیقاتی خدمت پیامبر (ص) رسیده بودند مراسم نیایش مذهبی خود راآزادانه در مسجد پیامبر در مدینه انجام دادند .

نظر اسلام درباره آزادی انسان چیست ؟

پرسش

نظر اسلام درباره آزادی انسان چیست ؟

پاسخ

اسلام آزادی را حق فطری و مشروع انسان می داند . اما از آنجا که اسلام انسان رانیز فطرتا متوجه و مایل به زندگی اجتماعی می دانـد به گونه ای که اگر اجتمـاع نباشـد , حیات انسان رو به زوال خواهـد گـذاشت ; اسلام حق آزادی فطری را با توجه به اجتمـاعی بودن فطری انسـان بـا هم در نظر گرفته و از آنجا که وجود مشترکات میان افراد اجتماع امری ضـروری است و قوانین اجتماعی برای روشن شـدن حـد و مرز و تکالیف هر فرد لازم است ; اسلام به آزادی مطلق انسان نه تنها معتقد نیست بلکه آنرا مخـالف و منـاقض حیات بشـری می دانـد . پس حـد آزادی قانون است , و قلمرو آزادی در جوامع گوناگون با توجه به مقـدار قوانین و سعه و ضیق قوانین , متفاوت می گردد .

از چه رو اسلام برای بردگان حق مالکیت قائل نشده ؟

پرسش

از چه رو اسلام برای بردگان حق مالکیت قائل نشده ؟

پاسخ

از آنجا که بردگان از محاربین و مخالفان اسلام بوده اند , اسلام آنها را از داشتن مال محروم ساخته است تا نتوانند به وسیله آن دست به نیرنگ و توطئه بزنند . البته وقتی بردگان با حکومت و جامعه اسلامی آشنا می شدند و امتحان خود را نیز پس می دادند می توانستند مالك برخی از چیزهایی که ارباب آنان به ایشان می داد شوند . بنابراین اولا از نظر اسلام بردگان فی الجمله حق مالکیت دارند . ثانیا همان ملاکی که حق آزادی را که بالاتر از حق دارایی بود از بردگان سلب می کرد , دشمنی و فسادو تن ندادن به حق , حق مالکیت آنها را نیز سلب می کرد .

چرا اسلام , اسلام آوردن بردگان را موجب آزادی آنان ندانسته است ؟

پرسش

چرا اسلام , اسلام آوردن بردگان را موجب آزادی آنان ندانسته است ؟

پاسخ

زیرا اولا این کار سبب می شد که بسیاری از کفار تظاهر به اسلام کنند , و در واقع اسلام نیاورند , و پس از آزادی دوباره به توطئه و ستیز علیه نظام اسلام بپردازند . ثانیا , در حال بردگی بهتر می شد به آنان آموزش اسلامی داد و آنان راتربیت کرد و نباید فراموش نمود که هدف اسلام اساسا هدایت و انسان سازی است . ثالثا ; در کدام کشور و کدام حکومت وقتی جنگی درمی گیرد و یك طرف پیروز می شود ,به محض تسلیم طرف مقابل , طرف پیروز آنان را رها می کند . به بیان دیگر عقلاءچنین روشی را امضا نمی کند .

نظر اسلام درباره برده و برده داری چیست ؟

پرسش

نظر اسلام درباره برده و برده داری چیست ؟

پاسخ

اسلام همه انسان ها را آزاد می داند و هیچ انسانی را مالك انسان دیگر نمی داند ; وتمام تلاش خود را انجام داده است تا همه اسباب بردگی را از بین ببرد و تنها درمورد کسانی که با دین به جنگ برخاسته , در زمین فساد می کنند و حاضر به شنیدن حرف حق نیستند , این حکم را جایز شمرده است . با وجود این حتی مورد این دسته ازافراد نیز اسلام تلاش کرده تا از همه راه های ممکن اسباب آزادی آنها را فراهم سازد .

آیا امر به معروف و نهی از منکر موجب سلب آزادی است ؟

پرسش

آیا امر به معروف و نهی از منکر موجب سلب آزادی است ؟

پاسخ

از آنجا که در زندگی اجتماعی سرنوشت افراد به هم مربوط است , و به اصطلاح افراداجتماع در سرنوشت یکدیگر اثر دارند حق نظارت در اعمال دیگران حق طبیعی و خاصیت زندگی دست جمعی است بنابراین انجام این فریضه نه تنها با آزادیهای فردی مخالف نیست , بلکه وظیفه ای است که افراد در مقابل یکدیگر دارند .

علت توقیف روزنامه ها چیست ؟ بعضی می گویند چون روزنامه ها واقعیت ها را می گویند, توقیف می شوند.

پرسش

علت توقیف روزنامه ها چیست ؟ بعضی می گویند چون روزنامه ها واقعیت ها را می گویند, توقیف می شوند.

پاسخ

علت توقیف هر روزنامه ای , در دادخواستی که پیش از صدور حکم توقیف برای آن تهیه شده است ,گفته می شود. ما کاری به به نصحت و سقم آن نداریم و ممکن است قانون بعد نارسا باشد, مثلاً معتقدیم اگر مقاله ای انحرافی بود, در قدم اول باید نویسنده تعقیب شود, نه این که روزنامه توقیف گردد. برای مرتبه بعد اگر مدیر مسئول منحرف در آمد روزنامه پس از چند اخطار تعطیل شود, لیکن ممکن است قانون مطبوعات نارسایی داشته باشد وباید مجلس آن را اصلاح نماید. در هر حال روزنامه هایی که تا به حال توقیف شده اند, از نظر دستگاه قضایی دارای پنج مورد بوده اند:

۱ توهین , تخطئه یا مبارزه با ارزش های دین اسلام و مبانی آن , مثلاً گفته شده است که روزنامه ای به حضرت آدم در مقاله ای توهین کرده و ایشان را به مسخره گرفته است . روزنامهء دیگر حجاب زنان را زیر سؤال برده و قانوارث زن در اسلام را بی

عدالتی خوانده است .

۲ توهین به نظام اسلامی , مثل زیر سؤال بردن انقلاب و جنگ تحمیلی و نادیده گرفتن حرمت خون شهدا وتوهین به امام راحل یا رهبر معظم انقلاب .

۳ جانبداری یا تبلیغ از افراد و گروه ها و باندهای شناخته شده ای که ضدیت آن ها با اسلام و نظام اسلامی اثبات شده است .

۴ افشای اسرار محرمانه و طبقه بندی شده و و بزرگ نمایی اتفاقات و حوادث

جاری کشور و دروغ پردازی وآشوب گری در عرصهء قلم و هنر.

۵ عدم رعایت ادب روزنامه نگاری و در نظر نگرفتن عفت عمومی .

تمامی آن چه بر شمردیم , می تواند حق نشر را از یک جریده سلب کند.

در این جا سه نکته قابل تأمل است :

نکتهء اول : متاسفانه , مردم زود تحت تأثیر شایعات قرار می گیرند و چیزهای بی اساسی از این دست , بسیار زوددر میان آنان رسوخ می کند و به صورت یک تفکر نوعاً سیاسی در می آید. کافی است از کسانی که می گویند چون روزنامه ها واقعیت را می گویند, توقیف می شوند, بپرسید آن واقعیت ها چیست و از کجا آمده است ؟ اصلاً شخص آن روزنامه را خوانده یا این که از مردم شنیده است ؟ بدین ترتیب ملاحظه خواهید کرد بسیاری از این نوع تحلیل ها,تقلیدی است , نه این که از اطلاعات سیاسی و اجتماعی به دست آمده باشد.

نکتهء دوم : همگی قبول داریم کشور دارای مشکلات فراوانی است ; ما در سه عرصهء فرهنگ و اقتصاد و وحدت ملی مشکل داریم . اما آیا با زیر سؤال بردن ولایت فقیه و ریاست جمهوری و مجلس خبرگان و مجلس شورای اسلامی و قوهء قضاییه و... این مشکلات حل می شود؟

آیا وحدت ملی در سایهء این کشمکش ها حاصل می گردد؟ به راستی آزادی زنان و مردان و روابط آنان با هم ,فرهنگ ما را می سازد و کشور را آباد می کند؟ اگر دنبال آبادی کشور خود با این دستمایه ها بودیم , چرا انقلاب کردیم و خون این همه جوان را

به هدر دادیم ؟ آیا رژیم شاهنشاهی ما را سریع تر به این اهداف نمی رساند؟

نکتهء سوم : یکی از بـدبختی هـای بزرگ ما این است که هر طور دلمان می خواهـد, حرف می زنیم و این عمومیت دارد. میان طبقهء تحصـیل کرده و غیر آنان , هر سـخنی دارای دو بُعد است : مفهوم سـخن و شـکل آن , و از این باب به چهار صورت می توان سخن گفت :

حرف خوبی را به صورتی خوب زد;

حرف خوبی را به صورتی بد عرضه نمود;

حرف بدی را به صورتی خوب مطرح کرد;

حرف بدی را به صورتی بد بر زبان جاری کرد.

شایـد بسـیاری از انتقـاداتی که بر اصل نظام و دین و... مطرح میش ود. از سـر دلسوزی و شـناخت حقیقت مطرح می شود, ولی متأسـفانه چون به صورتی بـد و لجوجانه مطرح می گردنـد, ارزش و سـلامتی را که در انتقاد و در انـدیشه منتقد وجود دارد, از میان می برد.

بسـیاری از جراید ما به آن ها که توقیف شده یا نشده اند. از این مسئله رنج می بردند; یعنی بد حرف می زنند و چون بد حرف می زنند, مفهوم کلامشان خوب باشد یا بد, انسان از آن احساس نوعی تضاد و معارضه می کند.

بسیاری از روزنامه نگاران و روزنامه ها از نظر مسئولان قضایی چوب همین را می خورند. این در حالی است که در آیین اسلام , سخن گفتن دارای شرایطی است و هر گونه سخن گفتنی پسندیده نیست . در قرآن به شش نوع از قول تصریح شده است :

اول) قولاً لیّنا(۱): خداوند به حضرت

موسی و هارون فرمان داد با فرعون به نرمی سخن بگویند, شاید متذکر شود(

یا بترسد.

دوم) قولاً سدیداً(۲): خداوند به مؤمنان دستور می دهد تقوا پیشه کنند و جز سخن استوار و حق نگویند.

سوم) قولاً بلیغاً(۳): خداوند به پیامبر دستور می دهد با منافقان به طرزی روشن و شایسته سخن بگوید.

چهارم) قولاً معروفاً(۴): این عبارت چهار بار در قرآن آمده که دعوت به سخن گفتن نیکو و شایسته با سه قسم ازافراد است : تهی دستان و مستمندان ; سفیهان و بی خردان ; با زبان در وقت خواستگاری و یک قسم طرز سخن گفتن زنان را با نامحرمان بیان می دارد.

پنجم) قولاً میسوراً(۵) فرمان خداوند به پیامبر دربارهء نیازمندان و مستمندان است .

ششم) قولاً کریماً(۶): امر به همهء فرزندان است که با پدر و مادر به روشی کریمانه سخن گویند.

پاورقی ۱.طه (۲۰ آیه ۴۴

(پاورقی ۲.نساء (۴ آیهء ۹ احزاب (۳۳ آیهء ۷۰

(پاورقی ۳.نساء (۴ آیهء ۶۳

(پاورقی ۴.بقره (۲ آیهء ۲۳۵ نساء, آیه ۵ ۸; احزاب , آیهء ۳۳

(پاورقی ۵.اسرا (۱۷ آیهء ۲۸

(پاورقی ۶.اسراء, آیهء ۲۳

در حالی که براساس پاسخنامه آن دفتر, شماره ۲۶۸۹۷حیات بعضی از گروه های سیاسی ایجادبحران است , این گروه های از کدام طیف و جناح اند؟ چرا دولت عملاً با آن ها مقابله نمی کند؟ آیا می توان گروه هایی همچون انصار حزب الله و دفتر تحکیم وحدت را در شمار آن ها جا داد؟

پرسش

در حالی که براساس پاسخنامه آن دفتر, شماره ۲۶۸۹۷حیات بعضی از گروه های سیاسی ایجادبحران است , این گروه های از کدام طیف و جناح اند؟ چرا دولت عملاً با آن ها مقابله نمی کند؟ آیا می توان گروه هایی همچون انصار حزب الله و دفتر تحکیم وحدت را در شمار آن ها جا داد؟

پاسخ

در نظام های مبتنی بر رأی مردم و مردم سالاری , وجود احزاب و تشکلهای سیاسی ضروری است ; ازاین رو در اکثر کشورها احزاب سیاسی وجود داشته و به فعالیت می پردازند. اصولاً فلسفهء وجودی احزاب زمینه سازتوسعه های سیاسی و حضور فعال مردم در صحنه های سیاسی است . از سوی دیگر تعدد احزاب سیاسی سبب می شود رقیبان آنان که در مسند قدرت قرار می گیرند, از استبداد قانون شکنی و بی عدالتی پرهیز کنند; زیرا رقیبان سیاسی تمام فعالیت مسئولان حکومتی را تحت نظر داشته و هرگونه سوء استفاده از حکومت را به مردم اعلام مکننددر قانون اساسی ایران , قانون احزاب و شرح وظایف آنان پیش بینی شده است , گرچه در ایران بعد از انقلاب به دلائلی , احزاب به طور گسترده به وجود نیامد.

اگر گروه ها و احزاب , ضابطه مند و براساس مصالح نظام فعالیت کنند, در جامعه بحران سازی نشده و بحران آفرینی نخواهد بود, ولی اگر گروه های سیاسی , برای به دست آوردن قدرت و از صحنه خارج نمودن رقیبان سیاسی فعالیت کنند و مصالح گروهی را بر مصالح نظام ترجیح دهند, بحران آفرین هستند. متأسفانه برخی گروه ها در کشور,وظایف و رسالت اصلی خود را فراموش کرده ,

دنیاطلبی و قدرت گرایی آن آنان سبب می شود در جامعه بحران به وجود و مصالح نظام تهدید شود.

در جامعهء ایران که اکثریت آنان را شیعیان تشکیل می دهند, باید گروه ها از اختلاف غیر اصولی و منطقی پرهیزکرده , به رقابت های سالم و همسو با مصالح نظام بپردازند. در جامعهء ایران به رغم آن که احزاب رقابت های سالم انجام دهند, متأسفانه برخی تشکل ها, رسالت اصلی خود را فراموش کرده , بحران سازی می کنند. این مطلب , هیچ گروه و تشکلی را متهم به بحران سازی نمی کند, ولی اوضاع سیاسی و اجتماعی جامعه , حکایت از بحران سازی برخی احزاب دارد. البته هر جامعه ای بحران دارد و عوامل بحران متعدد است , که یکی وجود برخی گروه ها است .

وظیفهء دولت اسلامی , هدایت و سمت و سو دادن فعالیت احزاب است , نه برخورد با آنان ; براین اساس درمجلس شورا بودجه برای فعالیت احزاب تصویب می شود. البته اگر حزب و گروهی با فعالیت های سیاسی مصالح نظام را به خطر اندازد, وظیفهء دولت برخورد قانونی است ; زیرا مصالح عمومی بر منافع گروهی ترجیح دارد و حفظنظام از اهم واجبات است . در نامهء قبل نیز یکی از عوامل بحران تعدد احزاب ذکر شده است که مقصود از بحران گروه ها آن نیست که همهء گروه ها ایجاد بحران می کنند, بکلی مقصود آن است که برخی گروه ها بحران آفرین هستند.واقعیت آن است که همهء گروه ها به مصالح نظام نمی اندیشند, همان طور که برخی گروه ها جز به مصالح نظام به چیزی دیگر

نمی اندیشند, از این روی نمی توان همهء گروه ها را بحران آفرین توصیف کرد و همین طور نمی توان گفت هی گروهی بحران آفرین نیستند. بیان این مطلب ضروری است که جامعهء دینی ایران یکی از سالم ترین جوامع است که فعالیت های سیاسی , منطقی و اصولی در آن شکل می گیرد.

قرآن می گوید : در قبول دین اکراهی نیست پس چرا اسلام برای از بین بردن بت پرستی و بت پرستان متوسل به قدرت نظامی شده است ؟

پرسش

قرآن می گوید : در قبول دین اکراهی نیست پس چرا اسلام برای از بین بردن بت پرستی و بت پرستان متوسل به قدرت نظامی شده است ؟

پاسخ

از آنجا که دین و مذهب با روح و فکر مردم سر و کار دارد و اساس آن بر ایمان ویقین استوار است خواه و ناخواه راهی جز منطق و استدلال نمی تواند داشته باشد وکلام قرآن اشاره به همین است در حقیقت این جمله پاسخی است به آنها که تصورمی کنند اسلام در بعضی از موارد جنبه تحمیلی و اجباری داشته و با زور و شمشیر وقدرت نظامی پیش رفته است . اما در مورد بت پرستی و بت پرستان , از نظر اسلام بت پرستی دین و آیین نیست بلکه انحراف و خرافه است و هرگز نباید اجازه داد جمعی دریك مسیر صد در صد غلط و خرافی پیش روند و به سقوط کشانده شود لذا اسلام بت پرستان را از راه تبلیغ به توحید دعوت کرد و آنجا که مقاومت کردند متوسل به زورشد بتخانه ها را در هم کوبید تا این بیماری روحی و فکری به کلی ریشه کن گردد .

هدف از جزیه چیست ؟ آیا مخالف آزادی عقیده نیست ؟

پرسش

هدف از جزیه چیست ؟ آیا مخالف آزادی عقیده نیست ؟

پاسخ

جزیه مالیاتی است که حکومت اسلامی از اهل کتاب (یهودی , مسیحی و مجوسی) که درحمایت او هستند دریافت می کند . برخی از خاورشناسان از این موضوع سوء استفاده نموده اند و گرفتن جزیه را نوعی تحمیل ظالمانه و تجاوز به حریم مال و شخصیت وآبروی جزیه پردازان جلوه داده اند . ما , در این جا , از روی واقعیت جزیه , پرده برمی داریم و این موضوع را با

کمال بی طرفی بررسی می کنیم . می دانیم هر حکومتی برای اداره امور کشور و تامین وسائل زندگی و رفاه ملت و دفاع از مرزهای مملکت , به بودجه نیازمند است و تمام یا قسمتی از این بودجه را معمولاافراد مملکت , به صورت یک سلسله مالیاتهای مستقیم و غیر مستقیم می پردازند . در مورد اصل قانون مالیات , جای هیچ گونه اعتراضی نیست و اعتراض تنها جائی وارداست که شیوه گرفتن و مقدار آن از صورت عادلانه بصورت ظالمانه درآید , وهماهنگی بین درآمد پرداخت کنندگان و نیازهای مملکت , و بین آنچه از آنان مطالبه می شود منظور نگردد , و یا مالیاتی که از مردم گرفته می شود , صرف عیاشی وخوشگذرانی و استفاده های شخصی افراد معینی شود . در اسلام , مالیات از مسلمانان به عناوینی مانند خمس و زکات دریافت می گردد واز غیر مسلمانانی که تابع حکومت اسلامی هستند , بعنوان جزیه گرفته می شود . مهمترین تفاوت بین این دو شیوه مالیات گیری , این است که در نوع

نخست , تعیین مقدار آن , تا حدی به شخص پرداخت کننده واگذار می شود , یعنی مثلا شخص مسلمان ,خود باید بگوید که در سال , چه اندازه پس انداز داشته و میزان خمسی که به اوتعلق می گیرد چه اندازه است . معمولا اظهارات خود او درباره میزان دارائیش پذیرفته می شود (هر چند در مواردی مانند زکات , حاکم یا اعزام ماموران خاصی ,میزان بدهی اشخاص از غلات و دامها و ۰۰۰ را معین می کند) . ولی در نوع دوم , مالیات غالبا بطور سرانه دریافت می شود . و گاهی هم ممکن است به جای محاسبه تعداد افراد , مقدار زمینی که تحت تصرف افراداست در نظر گرفته شود , و یا تناسب موقعیت و ارزش آنها , مالیات گرفته شود . این نوع مالیات را خراج مینامند و خراج غالبا از غیر مسلمان تابع حکومت اسلامی بجای جزیه گرفته می شود (البته چنانچه از اراضی دولتی در دست فرد مسلمانی باشد از او نیز می توان خراج گرفت) بنابر این مسلمان و ذمی از این نظر تفاوت چندانی ندارند لیکن طبق آنچه از روایات شیعه و تعالیم ائمه علیهم السلام استفاده می شود از ذمیان یا باید جزیه گرفته شود و یا خراج (۱)امام باقر علیه السلام در ضمن بیانی می فرماید :ذمیان آنچه را که در متن قرارداد پذیرفته اند باید بپردازند و امام مسلمانان بیش از آن حق ندارد از آنا مطالبه ای کند , لیکن اگر خواست جزیه را بطور سرانه از آنان می گیرد , و دیگر نسبت به اموال و

دامهای آنان حقی نـدارد و اگر خواست نسبت به اموال و دامهای آنان حساب کند , دیگر نمی تواند مالیات سرانه بگیرد (۲) . در روایت دیگر می فرمایـد : ذمیان برای تامین جان و مال خود یا مالیات سرانه می پردازنـد یا از زمین (۳) این تفاوت ناشی از این است که مسلمان معمولا به مقررات اسلامی ایمان و اعتقاد دارد و همین ایمان او می تواند بهترین ضامن اجرای قانون باشد و لذا اسلام اظهارات او را در مورد بسیاری از درآمدها پذیرفته است اما غیرمسلمان که چنین اعتقادی ندارد , قانون مالیاتی او طوری نیست که توانسته باشدبا کتمان حقایق از پرداخت آن شانه خالی کند . فلسفه تصویب هزینه وقتی منطقه ای جزو کشور اسلامی قرار گرفت , نسبت به افراد غیر مسلمان آن منطقه چند نوع رفتار می توان تصور کرد مانند : کشتار دسته جمعی , اخراج از کشور ,زندانی نمودن , محاصره های سیاسی و اقتصادی , تحمیل اجباری دین بر آنان , آزادگذاشتن مطلق و غیره ۰۰۰۰روشی را که اسلام در این زمینه انتخاب نموده , طرح یک نوع زندگی مسالمت آمیز ,دوستانه و دو جانبه است , بطوری که هم آنان آزادی عقیده و امنیت جانی و مالی داشته باشند , و هم احترام اسلام و قوانین آن محفوظ مانده باشد . بدین ترتیب که نخست تعالیم اسلام را بر آنان عرضه نموده , پیشنهاد می کنند که اسلام را بپذیرند . و چنانچه نپذیرفتند به آنان پیشنهاد می شود که پیمان اتحاد ببندند و مالیات عادلانه ای بعنوان جزیه یا خراج به حکومت بپردازند .

و اگر برای چنین پیمانی نیز حاضر نبودند , چاره ای جز توسل به زور نیست . پیامبر اسلام (ص) به سپاهیان اسلام در مورد برخورد با دشمنان چنین دستور می داد : تقوی و پرهیزکاری داشته باشید و وقتی با دشمنان روبرو می شوید , آنان را به یکی از سه پیشنهاد دعوت کنید : نخست آنان را به اسلام دعوت کنید . چنانچه نپذیرفتند , پیشنهاد صلح و عقد قرارداد ذمه را عرضه کنید . اگر پذیرفتند ,شما نیز از آن استقبال نمائید , و از هرگونه اقدام خصمانه بپرهیزید . و اگر صلح را هم نپذیرفتند , از خدا یاری بجوئید و آماده جنگ گردید ۰۰۰ این موضوع , از آیه **۲۹** سوره توبه نیز استفاده می شود . متن آیه شریفه این است : قاتلوا الذین لایومنون باللّه و لا بالیوم الاخر و لایحرمون ما حرم اللّه و رسوله و لایدینون دین الحق من الذین اوتوا الکتاب حتی یعطوا الجزیه عن یدوهم صاغرون . با کسانی که ایمان به خدا و روز باز پسین ندارند و آنچه را خدا و رسولش تحریم نموده اند حرام نمی شمرند و متدین به دین حق نیستند از بین اهل کتاب , در مواقع لزوم بجنگید , تا به اندازه توانائی جزیه بپردازند و در برابر قوانین اسلام خضوع کنند . از این آیه شریفه استفاده می شود که هرگاه اهل کتاب حاضر به پرداخت جزیه شدند ,دیگر نباید با آنان جنگید , بلکه بر حکومت اسلامی واجب است که با آنان پیمان ببندد و از آنان جزیه بپذیرد , و به جنگ با

آنـان خـاتمه دهـد . در ضـمن , دو نکته دیگر نیز از آیه اسـتفاده می شود :نخست اینکه مقـدار جزیه ای که معین می شود بـاید متنـاسب بـا توانـائی مالی جزیه پردازان باشـد . زیرا کلمه یـد (که بمعنی دست است) کنایه از قـدرت و توانایی است . و معنی جمله یعطوا الجزیه عن یـد این است که از روی توانائی و تمکن مالی جزیه بپردازند . دوم اینکه جزیه پردازان چون می خواهند در کشور اسلامی زندگی کنند , باید در برابرمقررات اسلامی خاضع و تسلیم باشند و منظور از جمله و هم صاغرون همین معنی است . البته اسـلام این امتیـاز را تنهـا برای اهـل کتـاب قائـل شـده , و اگر قرار شـد که مسـلمانان با غیر اهل کتاب پیمان دوستی ببندنـد , ترتیب دیگری دارد . چگونگی پیمـان ذمه قراداد ذمه دارای شـرایط و احکـامی است که حتما بایـد در نظر گرفته شود شرایطی که بسـتگی به مصـلحت زمـان و مکـان و موقعیت و رضـایت طرفین دارد . مهمترین احکام لازم این قرارداد از این قرار است . ۱ - حق حاکمیت اسـلام باید محفوظ بماند , و ذمیان در برابر قوانین اسلام خاضع گردند , و حاضر شوند که اگر مثلا با مسـلمانی اختلاف پیدا کردند , اختلاف آنان درمحاکم قضائی مسـلمین حل و فصل گردد . حکمت تشـریع این حکم آن است که چون کشور , کشور اسـلامی است افراد آن باید تابع قوانین مملکتی آنجا باشـند , اعم از مسـلمان و غیر مسـلمان , و لذا این حکم توهینی به ذمیان محسوب نمی شود , زیرا خود

مسلمانان و حتی حاکم اسلامی نیز باید در برابرقانون اسلام خاضع و تسلیم باشد و دادگاه اسلامی می تواند در مواقع لزوم طبق قوانین قضائی اسلام , او را محاکمه نماید , همچنانکه در تاریخ اسلام نمونه هائی پیش آمده که زمامداران وقت در دادگاهها حاضر گشته , تسلیم حکم آن شده اند . دادگاه نیزموظف است در هر حال عدالت را رعایت نماید . به یک نمونه توجه فرمائید :در دوران خلافت حضرت علی علیه السلام هنگامی که کوفه پایتخت آن حضرت بود , یک روز , زره او را در بازار کوفه در دست یک نفر ذمی دیدند و آن را مطالبه نمودند . مرد ذمی حاضر نبود زره را تحویل دهد و کار به نزد شریح قاضی کشیده شد . امیرالمومنین علیه السلام شخصا در دادگاه حاضر شد و بدون هیچ امتیازی درکنار طرف دعوای خویش نشست . قاضی امیرالمومنین را بعنوان مدعی شناخت و از وی شاهد خواست . اما چون گواهان او حضرت امام حسن علیه السلام و قنبر بودند , شریح شهادت آنان را نپذیرفت . و به حکم اینکه زره در دست مرد ذمی بوده , او را ذوالید شمرد و به نفع وی داوری کرد , و امیرمومنان نیز تسلیم گردید . اما مرد ذمی که این مساوات را در برابر قانون و این فروتنی را از شخص امیرالمومنین دید , اعتراف کرد که زره از آن او نیست و آن را هنگامی که از روی شتر حضرت علی افتاده , پیدا کرده است و بیش از همه تحت تاثیر این جریان قرارگرفت و اسلام آورد (۴)

.

گرفتن مبلغی در برابر آزاد ساختن اسیران چگونه با اصول عدالت سازگار می باشد ؟ وآیا این یک نوع انسان فروشی نیست ؟

پرسش

گرفتن مبلغی در برابر آزاد ساختن اسیران چگونه با اصول عدالت سازگار می باشد ؟ وآیا این یک نوع انسان فروشی نیست ؟

پاسخ

فداء در حقیقت یک نوع غرامت جنگی است زیرا در هر جنگی مقدار زیادی ازسرمایه های اقتصادی و نیروی انسانی از میان می رود گروهی که به حق می جنگند حق دارند پس از پایان جنگ جبران خسارات خود را از دشمن بخواهند یکی از طرق گرفتن خسارت مساله فداء است . البته گرفتن فداء جنبه الزامی ندارد و حکومت اسلامی می تواند در صورتی که صلاح ببیند , اسیران جنگی را مبادله کند و یا بدون گرفتن هیچ گونه امتیازی آزاد سازد .

اگر نظام اجتماعی اسلام چنانکه ادعا شده کامل و جامع باشد و همه جهات لازم برای سعادت انسان را در نظر گرفته باشد و آزادی عقیده را نیز منتفی بداند ,لازمه اش این است که جامعه دچار رکود و خمودی شده , از رشد و کمال باز ماند . زیرا رشد و کمال نیازمند نشاط

پرسش

اگر نظام اجتماعی اسلام چنانکه ادعا شده کامل و جامع باشد و همه جهات لازم برای سعادت انسان را در نظر گرفته باشد و آزادی عقیده را نیز منتفی بداند ,لازمه اش این است که جامعه دچار رکود و خمودی شده , از رشد و کمال باز ماند . زیرا رشد و کمال نیازمند نشاط علمی و نظری و وجود افکار و آرای مخالف است . علم همواره از طریق مخالفت ها پیشرفت نموده است .

پاسخ

آراء و عقاید انسان دو دسته اند . دسته ای که تحول و تکامل پذیرند که عبارت باشنداز علوم فنی و صنعتی و نظایر آن . در این نوع علوم و معارف وجود آراء و نظرات گوناگون سبب رشد و اعتلا می شود و دلیل آن هم این است که علم انسان محدود است . اما دسته دیگری از معارف و آراء انسانی تحول و تغییر ناپذیرند ; و آن علوم وآرایی است که مربوط به مبداء و معاد و سعادت و شقاوت انسان است . این نوع معارف البته از لحاظ دقت و عمق می توانند متفاوت باشند اما اصل آنها ثابت است . اسلام دینی است که تحول و تغیر و اختلاف در دسته اول از آرای انسانی را نه تنها جایزبلکه توصیه نیز می کند . اما دسته دوم

از معارف و عقاید که مربوط به مبداء ومعاد انسان است به بهترین , کاملترین شکل آن در اسلام بیان گشته است . حال باوجود این معارف چه نیازی به تغییر و تحول است . مجرد تحول و تغییر سبب کمال نیست , و انسان نیز

به چنین تحول و تغییری که سبب کمال نباشد نیازی ندارد .

نظر اسلام درباره آزادی عقیده چیست ؟

پرسش

نظر اسلام درباره آزادی عقیده چیست ؟

پاسخ

دین مبین اسلام همانگونه که بر حفظ و وفاداری به معارف الهی خاص خود تاکیدمی کند , آزادی کامل فکری برای انسان را مجاز می شمارد . در کتاب و سنت موکدا ازانسان خواسته شده است که در حقایق دین تفکر کنند و در مورد معارف آن در حداجتهاد تلاش کنند و در صورتی که برای آنها شبهه پیش آمد هیچ اشکالی ندارد و براو واجب است که با رجوع به قرآن و سنت شبهه خود را حل کند و اگر نتوانست بارجوع به علمای راستین این کار را انجام دهد . البته آزادی در ابراز عقیده به این معنا نیست که , قبل از عرضه آنها به کتاب و سنت و علما , در جامعه شبهه پراکنی کند . زیرا این کار به اختلاف و چند دستگی می انجامد و وحدت جامعه را ازبین می برد .

آئین اسلام , آیین حریت و آزادی است , و شعار آن , از روز نخست , آیه لا اکراه فی الدین بوده است . مع الوصف , چرا مسلمانی که از دین اسلام برگشت و به اصطلاح مرتد شد , باید کشته شود ؟ مگر پذیرفتن اسلام جبری است که اگر کسی از آن خارج شد , جان او محترم نباشد

پرسش

آئین اسلام , آیین حریت و آزادی است , و شعار آن , از روز نخست , آیه لا اکراه فی الدین بوده است . مع الوصف , چرا مسلمانی که از دین اسلام برگشت و به اصطلاح مرتد شد , باید کشته شود ؟ مگر پذیرفتن اسلام جبری است که اگر کسی از آن خارج شد , جان او محترم نباشد ؟ . گذشته از این , آیا این حکم در صورتی که یک نفر از طریق ایجاد شبهه در ذهن او ,مرتد شده باشد , باز به قوت خود باقی است ؟

پاسخ

اسلام افراد بشر را به پذیرفتن دین مجبور نمی کند , هر چند همه را به سوی خودبعنوان تنها آئین مورد پذیرش الهی دعوت می کند پیروان آئین یهود و مسیح می توانندتحت شرائطی در آئین خود باقی بمانند . این شرائط , به نفع دسته ای و به ضرر گروه دیگر نیست , بلکه تعهد دو جانبه ای است که حکومت اسلامی در برابر اقلیت های مذهبی که دین الهی دارند , متعهد می شود

, که جان و مال و نوامیس و معابد آنان راحراست و صیانت کند , و آنان نیز در برابر این خدمت متعهد می شوند , که با دشمنان اسلام همکاری ننمایند , و تنها مالیات مختصری (جزیه یا مالیات سرانه) به دولت اسلامی بپردازند . اصولا , ایمان و اعتقاد , چیزی نیست که بتوان به زور و جبر آن را در دل افرادپدید آورد . تا زمانی که علل و عوامل آن در انسان وجود نداشته باشد , به هیچ

وجه نمی توان در شخصی ایمان و اعتقاد ایجاد کرد , از این جهت قرآن از روز نخست شعار خود را چنین قرار داده است : لااکراه فی الدین . در واقع اکراه , هدفی را که اسلام به دنبال آن است , تامین نمی کند . ایمان به حقانیت مکتبی که از جانب خدا آمده , حالتی است که با مرور زمان , یا مطالعه درخصوصیات و ریشه های دین و دلائل و براهین آن , در اعماق دل پدید می آید , و ضرب وزور درباره آن مفید نیست . ایمان به یک مکتب و گرایش به یک دین , بسان نام نویسی در دفتر یک حزب نیست که به هر عنوانی شد , انسان , اسم خود را بنویسد و در جرگه آنان درآید , خواه به منشور و ایدئولوژی حزب و یا فلسفه آن معتقد باشد یانباشد . با این همه , آئین اسلام درباره فرد مرتد , احکام مخصوصی دارد که در آغاز نظر باانعطاف اسلام , سازگار نیست . ولی با توجه به ملاک تشریع و حکمت این سخت گیری ,صحت و استواری این احکام روشن می گردد . از میان احکام مرتد (۱) , حکمی را که مورد توجه سوال کننده است مورد بررسی قرار می دهیم . ۱ - مردی که در یک خانواده اسلامی متولد شده , خواه پدر او مسلمان باشد و خواه مادر و یا هر دو , هرگاه پس از بلوغ , یکی از اصول دین مشترک بین همه طوائف اسلامی (توحید , رسالت پیامبر اسلام یا معاد) را انکار کند

, یا به طور عالمانه حکم مسلمی را انکار نمایـد , که انکار آن , ملازم با انکار رسالت پیامبر اسـلام باشـد , چنین فردی هر چند توبه کند , پس از ثبوت ارتداد او نزد حاکم شـرع , کشته می شود . چنین مرتدی را , مرتد فطری می گویند . ۲ - مردی که در خانواده مسلمان به شکلی که بیان گردید , متولد نشده باشد , ولی پس از بلوغ به آئین اسلام بگرود , سپس به انکار آن برخیزد , و به اصطلاح مرتد گردد , چنین فردی نیز هرگاه پس از رفع شبهه و اشکال (اگر اشکال و شبهه ای داشته باشد) توبه نکرد و به آئین اسـلام برنگشت , کشـته شود . چنین مرتـدی را مرتـد ملی می گوینـد . ۳ - هرگـاه زنی مرتـد شود , خواه ارتـداد او به صورت اولی باشـد یا دومی بازداشت می شود و حاکم اسـلام مقـدمات بازگشت او را به اسـلام , فراهم می سازد . اکنون وقت آن رسـیده اسـت که نکته تشـریع اسـلامی دربـاره مرتـد را مـورد بررسـی قراردهیم . برای روشن شـدن مطلب , قبلا- دو نکته را یادآور می شویم . ۱ - اجرای احکام مربوط به مرتد , وظیفه رئیس اسـلام و به اصطلاح حاکم شرع است که در راس حکومت اسلامی قرار دارد , و افراد عادی حق مداخله در این کارها راندارند (۲) . و باید افراد عادل و موثق به ارتداد او گواهی دهند , و حاکم بادر نظر گرفتن تمام جوانب دادرسی اسلام , موضوع را مورد بررسی قرار دهد و

در صورت ثبوت ارتداد , دستور اعدام او را صادر می کند , سپس ماموران حکم او را اجراءمی نمایند . نه تنها در مورد ارتداد , صدور حکم و امر به اجراء آن منوط به نظر حاکم است , بلکه در تمام قوانین جزائی اسلام , این مطلب حکم فرما است . قرآن می فرماید : السارق و السارقه فاقطعوا ایدیهما دست مرد و زن دزد را ببرید . الزانیه و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما ماه جلده زن و مرد بدکار را صدتازیانه بزنید . مقصود از آیات این است که زمامدار مسلمانان این کار را انجام دهد , نه این که هر رهگذری , دست سارق را ببرد و یا بد کار را تازیانه بزند , بلکه حاکم ,که نماینده جامعه و مظهر قدرت آن است , باید این کار را انجام دهد . قرآن جامعه را مورد خطاب قرار می دهد , ولی در عمل مسئول اجرای آن , حاکم است . ۲ - حکومت اسلامی , حکومتی است بر اساس ایمان و عقیده . تمام افراد , از بالا تاپائین , از بزرگ و کوچک به خاطر ایمان , به صحت و استواری دین و کتابی که ازجانب خدا فرستاده شده و اصول و فروع آن از ناحیه او است , دور هم گرد آمده اند وچنین حکومتی را تشکیل داده اند . تنها چیزی که این گروه را به هم پیوند داده ,همین است و بس . و قدر مشترکی میان افراد , جز این وجود ندارد . این نوع حکومت , بر خلاف دیگر حکومت های جهان بر

اساس وحدت زبان , آب و خاک ,خون و نژاد , و دیگر عناصر خلاق ملیت تاسیس نشده است , بلکه تمام این عناصر درعنصر ایمان به خدا و رسالت پیامبر هضم و ذوب شده , و تمام بشر را با داشتن امتیازات گوناگون , زیر پرچم واحدی گرد آورده است ۰با توجه به این دو مطلب ; موضع مرتد در برابر حکومت اسلامی کاملا روشن می گردد ,زیرا ارتداد انکار اساس و پایه های حکومتی است که این گروه مسلمان به وجودآورده اند . فرد مرتد می گوید : تمام این نظامات و تشکیلات فردی و اجتماعی مسلمانان , که براساس یکتاپرستی و ایمان به رسالت استوار است , باطل و بی اساس , بلکه مضر وزیانبخش است . و باید به جای این نظام , نظام دیگری جایگزین گردد . درست است که ارتداد فردی , گاهی از حدود زبان تجاوز نمی کند . ولی بحث ما جنبه کلی دارد و مربوط به فرد نادر آن نیست . از این جهت می توان گفت : بازگشت یک فردمومن به سوی انکار و اعتراض , غالبا از واکنش و تحریکات بر ضد نظام موجودنخواهد بود , آنهم به تحریک بر ضد مسائل سطحی و فرعی , بلکه تحریک علیه نظامی که به قیمت خون میلیونها انسان فداکار و جانباز تمام شده است . در این موقع , ارتداد یک فرد به صورت هسته فتنه درآمده , و تحریکات و واکنش های او مایه جذب دشمنان و مغرضان و ماجراجویان و افراد ضعیف الایمان گردیده , و به ایجاد شورش منجر می شود . آئین

مقدس , برای ریشه کن ساختن چنین فتنه ها و فسادها بطور قاطع دستور می دهد که مرتد کشته شود , تا نظام دین و حکومت اسلام , و آئین و کتاب او دستخوش چنین حوادث شوم نگردد , و مغرضان با مکتب خدا بازی نکنند . درست است که در حکومت های دموکراتیک , بحث و انتقاد آزاد است . ولی آنچه آزاداست , همان انتقاد از شخص و مقام و مسول خاصی است . هرگز انتقاد از اساس یک اجتماع و مبارزه با رژیم حاکم بر کشور , آزاد نیست , بلکه فعالیت بر ضد آن ,شدیدترین مجازات را در جهان در بر دارد . بنابر این , تنها اسلام نیست که مبارزه با اساس و رژیم حکومت اسلامی را ممنوع کرده است . بلکه در تمام جهان , قیام بر ضد اساس کشوری , نیز همین حکم را دارد . چیزی که هست , حکومت اسلام , براساس ایمان و آسمانی بودن آن استوار است , ولی اساس حکومت های دیگر را قومیت ها و عناصر مخصوصی تشکیل می دهد . مجازات این گروه از افراد در غیر محیط اسلامی , قابل مقایسه با مجازات اسلام نیست . در حکومت اسلامی , تنها خود او محکوم می گردد و بس . اسلام , میان مرتد فطری و ملی , فرق گذارده است . اولی بدون قید و شرط کشته می شود , در حالی که دومی در صورت عدم بازگشت به اسلام اعدام می گردد . نکته این این تفاوت روشن است . ضرر ارتداد فردی که اصالتا مسلمان بوده است ,

به مراتب بالاـتر از فرد بیگـانه است که غیر مسـلمان بود , سـپس رو به اسـلام آورد . فرد اول به خـاطر داشـتن ارتباطـات قوی و نیرومند , روی خانواده های اسـلامی بیشتر می تواند , اثرمنفی بگذارد و بهتر می تواند بر ضد حکومت اسلام قیام و فعالیت کند , در حـالی که اثر منفی فرد دوم از آن کمتر است . ولی زن مرتـد در اسـلام کشـته نمی شود , زیرا زن در حـالی که یک انسان کامل است , براثر داشـتن عواطف سرشار , زودتر تحت تاثیر قرار می گیرد . و اگر چه زودتر به انحراف فکری کشیده می شود , زودتر هم به سوی حق بـاز می گردد . در این پاسـخ , جای دو سوال نیز باقی است . ۱ - گـاهی فردی بر اثر تماس و ارتباط با گروه باطل , شـبهاتی در دل او تولیـدمی گردد و کم کم رسوب پیـدا کرده و صورت انکار به خود می گیرد و برخی از احکام ضروری اسـلام را انکار می کنـد . ولی اگر شـبهه او زایل شود , فورا به آغوش حق بازمی گردد . آیا چنین فردی نیز کشـته می شود ؟پاسخ : این مسئله در کتابهای فقهی , به دقت مورد بررسـی قرار گرفته است . نظرمحققان این است که انکاری که مستند به شـبهه باشـد , موجب قتل نمی گردد . زیرا دراحادیث اسـلامی , موضوع حکم , جحـد و انکار است . این حالات در صورتی صادق است که انسان با علم و آگاهی , روی اغراض غلط , دست به انکار بزنند ,

نه از روی اغوای دیگران و شبهه دشمنان . اینک نمونه ای از این احادیث را برای شما می آوریم . امام صادق علیه السلام فرمود : الاسلام قبل الایمان , و هو یشارک الایمان . فاذا اتی العبد بکبیره من کبائرالمعاصی , او صغیره من صغائر المعاصی التی نهی اللّه عنها , کان خارجا من الایمان , و ثابتا علیه اسم الاسلام . فان تاب و استغفر , عاد الی الایمان , و لم یخرجه الی الکفر و الجحود و الاستحلال . و اذا قال للحلال هذا حرام , و للحرام هذاحلال , ودان بذلک , فعندها یکون خارجا من الایمان و الاسلام الی الکفر . اسلام , قبل از ایمان است . و ایمان , شامل اسلام نیز هست . هرگاه بنده گناه کبیره ای مرتکب شد , یا گناه صغیره ای از مناهی خدا را انجام داد , از ایمان خارج شده , ولی در دایره اسلام قرار دارد . اگر توبه و استغفار کرد , به ایمان برمی گردد . و (در نتیجه توبه) , آن گناه وی را به کفر و انکار و حلال شمردن حرامها سوق نمی دهد . و هرگاه حلال را حرام و حرام را حلال دانست , و به این عقیده شخصی معتقد شد و آن را دین خدا دانست , در این هنگام , قدم از ایمان و اسلام به وادی کفر می نهد (۳) . امام محمد باقر علیه السلام می فرماید : فما بال من جحد الفرائض کان کافرا . هر کس واجبات را انکار کند , کافر می گردد .

فقهای اسلام , مانند صاحب کتاب جواهر الکلام , در جلد ششŠ, محقق همدانی در مصباح الفقاهه ص ۵۲ , بحث کافر , و مرحوم آیه اللّه حکیم در کتاب مستمسک ,ج ۱ , ص ۱۷۳ چاپ نجف , مسئله را به طور گسترده بحث کرده اند . ۲ - هرگاه فرد مرتد , به عللی کشته نشود , ولی به اسلام بازگردد , آیا می تواندبا زن گذشته خود مجددا ازدواج کند و یا باید همسر دیگر بگیرد ؟پاسخ : اسلام مجدد او سبب می شود که بتواند با زن مسلمان ازدواج کند , و اموالی را که پس از بازگشت به اسلام , بلکه از لحظه ارتداد بدست می آورد , مال خود اوباشد و عبادتی را که بجا می آورد پذیرفته گردد . و توبه او در باطن در نزد خداپذیرفته است , هر چند حکم قتل او در مرتد فطری به قوت خود باقی است و هیچگاه ساقط نمی گردد (۴) .

آیه ۴۷ سوره آل عمران می گوید : در میان مسلمانان باید امتی باشند که این دووظیفه بزرگ اجتماعی (امر به معروف و نهی از منکر) را انجام دهند اینکه می گوید از میان آنها باید امتی باشند بعضی از جمعیت مسلمانان را تشکیل می دهد نه همه آنها را و به این ترتیب

پرسش

آیه ۴۷ سوره آل عمران می گوید : در میان مسلمانان باید امتی باشند که این دووظیفه بزرگ اجتماعی (امر به معروف و نهی از منکر) را انجام دهند اینکه می گوید از میان آنها باید امتی باشند بعضی از جمعیت مسلمانان را تشکیل می دهد نه همه آنها را و به این ترتیب این وظیفه جنبه عمومی نخواهد داشت بلکه وظیفه طائفه خاصی است اما از آیه ۱۱۰ همین سوره و همچنین از سوره والعصر برمی آید که این دووظیفه جنبه عمومی دارد

پاسخ

امر به معروف و نهی از منکر دو مرحله دارد : یکی مرحله فردی که هر کس موظف است به تنهایی ناظر اعمال دیگران باشد و دیگری مرحله دسته جمعی که امتی موظفند برای پایان دادن به نابسامانیهای اجتماعی دست به دست هم بدهند و با یکدیگر تشریک مساعی کنند . قسمت اول وظیفه عموم مردم است و چون جنبه فردی دارد طبعا شعاع آن محدود به توانایی فرد است اما قسمت دوم شکل واجب کفایی به خود می گیرد و چون جنبه دسته جمعی دارد و شعاع قدرت آن وسیع , طبعا از شوون حکومت اسلامی محسوب می شود , این دو شکل از مبارزه با فساد و دعوت به سوی حق , از شاهکارهای قوانین اسلامی محسوب می گردد .

آیه ۱۰۵ سوره مائده می گوید : شما مراقب خود باشید , انحراف دیگران اثری دروضع شما نمی گذارد این با دستور امر بمعروف و نهی از منکر تضاد دارد ؟

پرسش

آیه ۱۰۵ سوره مائده می گوید : شما مراقب خود باشید , انحراف دیگران اثری دروضع شما نمی گذارد این با دستور امر بمعروف و نهی از منکر تضاد دارد ؟

پاسخ

شک نیست که مساله امر به معروف و نهی از منکر از مهمترین ارکان اسلام است که به هیچ وجه نمی توان شانه از زیر بار مسئوولیت آن خالی کرد تنها در موردی این دووظیفه ساقط می شود که امیدی به تاثیر آن نباشد و شرایط لازم در آن جمع نگردد وآیه مزبور ربطی به امر به معروف و نهی از منکر ندارد بلکه می فرماید شما مراقب خود باشید چه آنکه اگر راه یافته باشید کسانی که بیراهه می روند نمی توانند آسیبی به شما وارد کنند . معنای دیگری نیز می توان از آیه استفاده نمود و آن این است که لایضرکم را فعل بدانیم بر این اساس معنای آیه این است : مراقب خود باشید نباید انحراف دیگران در شما تاثیر بگذارد به عبارت دیگر آیه می فرماید مراقب خود باشید تا گمراهان شما را منحرف نکنند .

اگر نظام اجتماعی اسلام چنانکه ادعا شده کامل و جامع باشد و همه جهات لازم برای سعادت انسان را در نظر گرفته باشد و آزادی عقیده را نیز منتفی بداند ,لازمه اش این است که جامعه دچار رکود و خمودی شده , از رشد و کمال باز ماند . زیرا رشد و کمال نیازمند نشاط

پرسش

اگر نظام اجتماعی اسلام چنانکه ادعا شده کامل و جامع باشد و همه جهات لازم برای سعادت انسان را در نظر گرفته باشد و آزادی عقیده را نیز منتفی بداند ,لازمه اش این است که جامعه دچار رکود و خمودی شده , از رشد و کمال باز ماند . زیرا رشد و کمال نیازمند نشاط علمی و نظری و وجود افکار و آرای مخالف است . علم همواره از طریق مخالفت ها پیشرفت نموده است .

پاسخ

آراء و عقاید انسان دو دسته اند . دسته ای که تحول و تکامل پذیرند که عبارت باشنداز علوم فنی و صنعتی و نظایر آن . در این نوع علوم و معارف وجود آراء و نظرات گوناگون سبب رشد و اعتلا می شود و دلیل آن هم این است که علم انسان محدود است . اما دسته دیگری از معارف و آراء انسانی تحول و تغییر ناپذیرند ; و آن علوم وآرایی است که مربوط به مبداء و معاد و سعادت و شقاوت انسان است . این نوع معارف البته از لحاظ دقت و عمق می توانند متفاوت باشند اما اصل آنها ثابت است . اسلام دینی است که تحول و تغیر و اختلاف در دسته اول از آرای انسانی را نه تنها جایزبلکه توصیه نیز می کند . اما دسته دوم از معارف و عقاید که مربوط به مبداء ومعاد انسان است به بهترین , کاملترین شکل آن در اسلام بیان گشته است . حال باوجود این معارف چه نیازی به تغییر و تحول است . مجرد تحول و تغییر سبب کمال نیست , و انسان نیز

به چنین تحول و تغییری که سبب کمال نباشد نیازی ندارد .

شعاع میدان آزادی انسان چقدر است؟

پرسش

شعاع میدان آزادی انسان چقدر است؟

پاسخ

بـدیهی است که انسـان در عین آزادی برای سـاختن انـدامهای روانی خویش و تبـدیل محیـط طـبیعی به صورت مطلوب خود و سـاختن آینـده خویش آنچنـانکه خود می خواهـد، محـدودیّتهای فراوانی دارد و آزادی اش آزادی نسبی است؛ یعنی آزادی در داخل یک دایره محدود است.

محدودیّتهای انسان از چند ناحیه است:

۱. وراثت

انسان با طبیعت انسانی به دنیا می آیـد. از آن جهت که پـدر و مادرش انسان بوده انـد او هم قهراً و جبراً مانند یک فرد انسان به دنیا می آیـد. و از طرف دیگر، پـدر و مادرش یک سلسـله صـفات موروثی خود را در فرزندشان به یادگار می گذارند که اینها نیز قهراً و جبراً همراه این افراد هست.

۲. محیط طبیعی و جغرافیایی

محیـط طبیعی و جغرافیایی انسان و منطقه ای که در آن منطقه رشـد و نما می کنـد، خواه ناخواه یک سلسـله آثار قهری بر روی اندام و روحیه انسان می گذارد.

۳. محیط اجتماعی

محیـط اجتمـاعی انسـان عامل مهمّی است در تکوین خصوصـیّات روحی و اخلاقی انسان. زبان انسان، آداب عرفی و اجتماعی، دین و مذهب، غالباً همان چیزی است که محیط اجتماعی بر انسان تحمیل می کند.

۴. تاریخ و عوامل زمانی

انسان از نظر محیط اجتماعی تنها تحت تأثیر زمان حال نیست؛ زمان گذشـته و وقایع و حوادثی که در گذشـته رخ داده است نیز در ساختن او تأثیر بسزایی دارد.

منظور از «آزادی معنوی » در اسلام و راه حصول آن، چیست؟

پرسش

منظور از «آزادی معنوی » در اسلام و راه حصول آن، چیست؟

پاسخ

رسول خدا(ص) در آخرین جمعه ماه شعبان خطبه ای ایراد فرمودند که «یا أَیُّها النّاس إِنَّ أَنفسکم مَرهونةٌ بِأَعمالکم فَفُکّوها بِاستغفارِکم» (الأمالی و المجالس صدوق/۸۵، مجلس ۲۰، ح۴) مردم شما آزاد نیستید؛ در قفس هستید. و نمی دانید که در قفس هستید. گناهانتان شما را در قفس زندانی کرده است. در ماه مبارک رمضان با استغفار، خود را آزاد کنید. انسان گناهکار بدهکار است و بدهکار باید گرو بسپرد. اینجا خانه و زمین را به عنوان گرو قبول نمی کنند؛ بلکه جان را به گرو می گیرند. آنکه می گوید من هر چه بخواهم می کنم، هر جا بخواهم می روم و هر چه بخواهم می گویم، او اسیر است، آزاد نیست. گرفتار هوس و آز، برده است نه آزاد.

هیچ ارزشی در اسلام به اندازه ارزش آزادی نیست. علی(ع) می فرماید «مَن تَرک الشَهوات کان حُرّاً» (بحار۷۴/۲۳۹) [آزاد کسی است که شهوتها را ترک کند.] معصومین(ع) در بسیاری از کلمات به ما آموختند که آزاد بشوید. آزاد شدن از دشمن بیرونی چندان مهم نیست. آزاد شدن از دشمن درونی مهم است.

راه تشخیص بنده بودن یا آزاد بودن این است که اگر به دلخواه خود عمل می کنیم معلوم می شود در قفس آز و طمع زندانی هستیم؛ و اگر به خواسته خدای سبحان عمل کنیم، آزاد هستیم. انسان آزاد به غیر خدا نمی اندیشد.

راه آزادی، استغفار و طلب آمرزش است. از این رو گفته اند در شبانه روز چندین بار بگویید «استغفر الله ربی و أتوب إلیه». (بحار ۱۷/۴۴) در نماز و غیرنماز برای

خود و دیگران طلب آمرزش کنید، نه برای رهایی از آتش و نه برای رفتن به بهشت و متنعم شدن در آن بلکه باید هدف بالاتر از این مسائل باشد.

انقلاب اسلامی، هم برای آزادی بود؛ اما نه آزادی از بندگی خدا. انقلاب برای این بود که ما بنده خدا شویم و لاغیر. دین را از حکومت دیگران نجات دهیم تا فقط در اختیار خداوند باشد.

امیر مؤمنان(ع) در نامه ای به مالک اشتر می فرماید «إِنّ هـذا الّدِین کان أَسیراً فی أَیدی الأَشرار، یَعمل فیه بِالهَوی و یطلب بِه الدنیا» (نهج البلاغه، نامه۵۳) [این دین اسیر دشمنان بود، به میل خود عمل کرده و دنیاطلبی می نمودند].

کسانی که در دنیا شکست می خورند گرفتار اسارت نفس هستند. هم میل به ماندن در دنیا دارند و هم از رها شدن می ترسند. اسلام این دو اصل را محکوم، و دو اصل دیگری جایگزین آن کرده است یکی اینکه به طبیعت دلْ نبندید، دیگر آنکه از ماورای طبیعت نترسید.

علی(ع) فرمود «أَلا حرٌّ یَدَعُ هذه اللُّماظه لِأهلها» (نهج البلاغه، حکمت۴۵۶) [آیا انسان آزاده ای پیدا می شود که این مانده لای دندان نسل گذشته را ترک کند]؟ آنچه فعلاً به نام دنیا است مانند مقام، مسکن، زمین و یا ثروت و ... از آنها نسل قبل، استفاده کرده و لای دندانش مانده و امروز به شما رسیده است. آنچه فعلًا در روی زمین است، همه این مقامها، ثروتها، اوهام و خیالها، ته مانده و لُماظه ای است که انسان آزاده باید آن را رها کند.

در قرآن کریم می فرماید «کُلُ امرءٍ بِما کَسب رَهین» طور/۲۱ یا «کُلّ نَفس بِما

کَسبت رَهینه» [همه در گرو عمل خویش هستند.] فقط یک عده آزادند «إلّا أصحاب الیمین» مدّثر/۳۸-۳۹. اصحاب یمین افرادی هستند که، مصاحب با میمنت و همنشین با یُمن و برکتند. چیزی جز برکت از آنها انتظار نمی رود. و آنها هم کاری جز یُمن و برکت ندارند. این بهترین نعمت است که خداوند سبحان ما را به تحصیل آن فرا می خواند.

بهترین راه برای آزاد شدن پی بردن به حکمتهای عبادات است.

آیا حکم زندان در قرآن آمده است؟

پرسش

آیا حکم زندان در قرآن آمده است؟

پاسخ

آنچه مسلّم است در قرآن مجید حداقل یک مورد از موارد حکم زندان دیده می شود و با تعبیر «امساک» ذکر شده است می فرماید

«وَ الَّلاتی یَأْتینَ الفاحِشَهَ مِن نِسائِکُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَیْهِنَّ أَرْبَعَهَ مِنْکُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَامْسِکُوهُنَّ فِی الْبُیُوتِ حَتَّی یَتَوَفّاهُنَّ الْمُوتُ اَوْ یَجْعَلَ اللهُ لَهُنَّ سَبیلاً» نساء/۱۵ [و کسانی از زنان شما که مرتکب زنا شوند، چهار نفر از مسلمانان را به عنوان شاهد بر آنها بطلبید، اگر گواهی دادند آن زنان را در خانه های خود نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد یا اینکه خداوند راهی برای آنها قرار دهد.]

معروف در میان مفسّران این است که این آیه ناظر به مجازات زنانی است که مرتکب زنا می شدند پیش از آن که حدّ نازل شود و در اینجا حکمشان به صورت «زندان ابد» ذکر شده، هر چند این حکم بعداً تبدیل به حکم جلد(تازیانه) یا رجم(سنگسار کردن) گردید.

جمله «اَمْسِکُوهُنَّ فِی الْبُیُوتِ حَتَی یَتَوَفّاهُنَّ الْمَوْتُ» [آنها را در خانه ها نگهدارید تا مرگشان فرا رسد.]

گرچه سخنی از زندان در آن به میان نیامده، ولی نگهداشتن در خانه ها، تا آخر عمر چیزی شبیه زندان ابد است. این تنها موردی است که در قرآن درباره حکم زندان دیده می شود.

آیا در روایات اسلامی موارد زندان وجود دارد؟

پرسش

آیا در روایات اسلامی موارد زندان وجود دارد؟

پاسخ

در روایات اسلامی، موارد متعدّدی برای زندان ابد و غیر آن آمده است، از جمله

۱ در مورد معاونت در قتل هر گاه کسی، دیگری را بگیرد و شخص دیگری او را به قتل برساند، حکم قاتل از نظر فقه اسلامی، اعدام است و حکم معاون او زندان ابد، این حکم در میان فقهای ما مورد اتّفاق و اجماع است و احادیث متعدّدی که در منابع معتبر حدیث نقل شده به آن گواهی می دهد.

در حدیثی از علی(ع) می خوانیم که در باره دو مرد که یکی از آن دو کسی را گرفته و دیگری او را به قتل رسانده چنین قضاوت فرمود

«یُقْتَلُ الْقاتِلُ و یَحْبَسُ الاخِرُ حَتّی یَمُوتَ غَمّاً کَما حَبَسَهُ حَتّی ماتَ غَمّاً» (وسائل الشیعه ۱۹/۳۵) [قاتل را می کشند و نفر دیگر را حبس می کنند تا با اندوه بمیرد، همان گونه که او مقتول را نگهداشت تا با اندوه کشته شود.]

۲ دستور قتل دادن از نظر فقه اسلامی، اگر کسی دیگری را مجبور به قتل بی گناهی کند، حتّی اگر مأمور را تهدید به مرگ در صورت تخلّف نماید، او حق ندارد که بی گناه را به قتل رساند، زیرا تقیّه در مورد خون، مشروع نیست، وَ الْمَأْمُورُ مَعْذُور در این مورد، سخن بی اساس است.

حال اگر کسی به این حکم اسلامی اعتنا نکرد، و برای حفظ جان خویش در برابر تهدید ظالم اقدام به کشتن بی گناهی کرد، قانون اسلام می گوید حکم قاتل، قصاص است، و حکم آمر زندان ابد!

امام باقر (ع) درباره چنین کسی فرمود

«یُحْبَسُ الامِرُ بِقَتْلِهِ حَتّی یَمُوتَ» (وسائل الشیعه ۱۹/۳۲) [امر کننده را زندان

می کنند تا بمیرد.]

۳ در مورد تکرار سرقت نیز دستور داده شده که در مرتبه سوّم، او را به زندان ابد مجازات کنند، این حکم را گروهی از اصحاب بزرگ امام باقر و امام صادق(ع) از آن حضرات نقل کرده اند.

۴ در مورد زنان مرتد فطری، اگر حاضر به توبه نشوند نیز حکم زندان ابد آمده است. در حدیثی از امام باقر و امام صادق(ع) می خوانیم

«وَ االْمَرْئَهُ اِذا اِرْتَدَّتْ عَنِ الاِسْلامِ اُستُتیبَتْ، فَاِنْ تابَتْ وَ اِلّا خُلِّدَتْ فِی السِّجْنَ» (وسائل الشیعه ۱۸/۵۴۹) [به زن مرتد پیشنهاد توبه می کنند، اگر پذیرفت و بازگشت آزاد می شود و گرنه محکوم به زندان ابد خواهد شد.]

دیدگاه روایات اسلامی نسبت به حقوق زندانیان چیست؟

پرسش

دیدگاه روایات اسلامی نسبت به حقوق زندانیان چیست؟

پاسخ

در روایات اسلامی درباره حقوق زندانیان و دادن مرخصی به آنان برای شرکت در نماز جمعه و ملاقات بستگان و دوستان، مطالب قابل ملاحظه ای دیده می شود.

از جمله در حدیثی از امام صادق(ع) می خوانیم که فرمود

«عَلَی الْامامِ اَنْ یُخْرِجَ الْمُحْبَسینَ فِی الدَّیْنِ، یَوْمَ الْجُمْعَهِ اِلَی الْجُمْعَهِ، وَ یَوْمَ الْعِیْدِ اِلَی الْعِیْدِ، فَیُرْسِلُ مَعَهُمْ فَاِذا قَضَوُا الصَّلاهَ وَ الْعِیْدَ رَدَّهُمْ اِلَی السِّجْنِ» (وسائل الشیعه ۱۸/۲۲۱) [بر پیشوای مسلمانان لازم است کسانی را که به خاطر بدهکاری (و امثال آن) به زندان افتاده اند، روز جمعه برای نماز جمعه و روزعید برای نماز عید، همراه مأموران بفرستد، هنگامی که نماز جمعه یا مراسم عید را به جا آوردند آنها را به زندان باز گردانند.]

باید توجه داشت که نماز جمعه و عید، هر کدام دارای دو خطبه است که اثر تربیتی فوق العاده ای دارد.

در حدیث دیگری از این فراتر رفته، می فرماید

«اِنَّ عَلِیّاً عَلَیْهِ السَّلام کانَ یُخْرِجُ اَهْلَ السُّجُونِ مَنْ حُبِسَ فی دَیْنٍ اَوْ تُهْمَهٍ اِلَی الْجُمْعَهِ فَیَشْهَدُونَها وَ یُضَمِّنَهُمُ الاوْلِیاءِ حَتّی یُرَدّوُهُمْ» (مستدرک ۱۷/۴۰۳) [علی(ع)، زندانیانی را که به خاطر بدهکاری یا اتّهام دیگری به زندان افتاده بودند، به نماز جمعه می آورد

تا در آن حضور یابند و از اولیای آنان تضمین می گرفت که آنها را به زندان باز گردانند.] (درست شبیه بعضی از مرخصّی هایی که امروز در بعضی کشورهای اسلامی معمول است).

از حدیث دیگری استفاده می شود که علی (ع) هر جمعه سری به زندان می زد، آنهایی که در انتظار اقامه حدّ بودند، اجرای حدّ بر آنها می کرد (و آزاد می کرد) و کسی را که حدّی بر او

نبود آزاد می ساخت.

آیا تشکیل دستگاههای اطلاعاتی و غیر اطلاعاتی با اصل عدم تجسس در حالات شخصی افراد منافات ندارد؟

پرسش

آیا تشکیل دستگاههای اطلاعاتی و غیر اطلاعاتی با اصل عدم تجسس در حالات شخصی افراد منافات ندارد؟

پاسخ

این یک واقعیّت است که سرمایه اصلی هر کس را در جامعه آبروی او تشکیل می دهد و مسائل دیگر، همه تحت الشّعاع آن است و بدون شک، سوء ظنّ و تجسّس و غیبت این سرمایه گرانقدر را به مخاطره می افکند، یا به باد فنا می دهد.

ولی با این حال مواردی پیش می آید که اگر با حسن ظنّ با آن برخورد شود و اقدام به تجسّس نکنند و اسرار نهانی آشکار نشود، خطراتی برای جامعه اسلامی به وجود می آید، خواه این خطر، توطئه ای باشد از سوی منافقان داخلی یا نقشه های شومی از سوی دشمنان خارج که به دست مزدورانشان در داخل انجام می گیرد.

در چنین مواردی باید حسن ظنّ را کنار گذاشت و با سوء ظن به مسائل نگریست و برای حفظ اهداف مهمتر و والاتر به تجسّس پرداخت و این همان فلسفه تشکیل دستگاههای اطّلاعاتی و ضدّ اطلاعاتی است، فلسفه ای است معقول و منطقی و موافق عقل و شرع، هر چند دنیا پرستان و دولتهای خودکامه و استکباری از آن سوء استفاده کرده و می کنند، ولی سوء استفاده آنها هرگز از منطقی بودن اصل موضوع نمی کاهد و ضروری بودنش را در جای خود که در بالا اشاره شد زیر سؤال نمی برد، کدام قانون مقدّس است که از آن سوء استفاده نشده باشد؟!

کو تاه سخن اینکه عدم تجسّس در کارهای دیگران و زندگی خصوصی آنها یک «اصل» است، که باید حفظ شود، ولی تجسّس در موارد خاصّی یک «استثناء» است که آن هم باید با حفظ حدود و شرایطی به

عنوان یک وظیفه الهی و اجتماعی دنبال گردد.

و در واقع این استثناء از قانون اهم و مهم سرچشمه می گیرد و تحت عنوان ثانوی واقع می شود، حفظ آبروی افراد، بسیار مهم است، امّا حفظ موجودیّت جامعه اسلامی و نظام حکومت و امنیّت و آرامش، از آن مهمتر و لازمتر است، به همین دلیل در موارد خاصّی، دوّمی فدای اوّلی می شود.

از آنچه در بالا گفته شد روشن می شود که همیشه تجسّس و تفتیش در حال دیگران نیاز به دلیل کافی دارد و اقدام خودسرانه در این مورد مجاز نیست.

تجسس در چه مواردی لازم است؟

پرسش

تجسس در چه مواردی لازم است؟

پاسخ

مسلمانان همیشه باید از آنچه در ظاهر و باطن جوامع بیگانه می گذرد که ممکن است با سرنوشت مسلمین ارتباط داشته باشد با خبر باشند و توطئه ها را در نطفه بشناسند و خفه کنند و گرنه زمانی با خبر می شوند که از عهده خنثی کردن آن بر نمی آیند، یا باید بهای گزافی برای آن بپردازند!

نوع دیگری از تجسّس نیز در حکومت اسلامی (و همه حکومتهای جهان) وجود دارد و آن تجسّس در کار مأموران و کارگزاران حکومت اسلامی است تا اطمینان حاصل شود آنها وظایف خود را خوب انجام می دهند، اجحاف و تعدّی بر مسلمین روا نمی دارند و از مقام خود سوء استفاده نمی کنند.

پ آیا استراق سمع جایز است ؟

پرسش

پ آیا استراق سمع جایز است ؟

پاسخ

بی شک، کنترل مکالمات تلفنی اشخاص و تجسس محتوای آنها جهت آگاهی بر اسرار مردم، یکی از مصادیق روشن آیه

شریفه سوره حجرات دائر بر حرام بودن «تجسس» است و روایات اسلامی نیز آن را شامل می شود.

در حدیث داریم که پیغمبر اکرم(ص) فرمود «لا تَتَّبعُوا عَثَراتِ الْمُسْلِمینَ فَإِنَّهُ مَنْ تَتَّبَعَ عَثَراتِ الْمُسْلِمینَ تَتَّبَعَ اللهُ عَثْرَتَهُ وَ مَنْ تَتَّبع اللهُ عَثْرَته یَفْضَحُهُ»

[لغزشهای مسلمین را جستجو نکنید، چرا که هر کس جستجوی لغزشهای مسلمین کند، خداوند لغزشهای او را جستجو می کند و هر کس خداوند لغزشهایش را جستجو کند رسوایش می سازد!]

جالب اینکه در صدر این حدیث مخاطبین چنین ذکر شده اند «یا مَعْشَرَ مَنْ اَسْلَمْ بِلِسانِهِ وَ لَمْ یُسْلِمْ بِقَلْبِهِ» (اصول کافی ۲/۳۵۵)
[ای کسانی که به زبان ایمان آورده اید و با قلب خود اسلام را نپذیرفته اید!]

به هر حال جای تردید نیست که استراق سمع، به معنی کنترل مکالمات مردم، خواه مکالمات عادی باشد یا تلفنی و همچنین تجسس در نامه ها و مکاتبات خصوصی، همه از مصادیق روشن تجسس و حرام است.

ولی گاه، ضرورتهایی ایجاب می کند که حکومت اسلامی در پاره ای از موارد این کار را مرتکب شود و آن در جایی است که بیم توطئه هایی بر ضد اسلام و مسلمین و به خطر افتادن نفوس و اموال قابل ملاحظه ای وجود داشته باشد، در چنین مواردی چاره ای جز استراق سمع و تفتیش در کارها نیست، درست همانگونه که برای کشف مواد مخدر و یا اموری همانند آن، وسایل و یا اشخاص را در گلوگاههای شهرها تفتیش می کنند!

در واقع، این مسأله، یکی از شاخه های مسأله تزاحم واجبات یا تزاحم واجب و حرام

است و باید با در نظر گرفتن «مرجحات» و «مسأله اهم و مهم» با آن رفتار شود.

آزادی عقیده، آزادی انسان و امنیت در قرآن چگونه پیش بینی شده است؟

پرسش

آزادی عقیده، آزادی انسان و امنیت در قرآن چگونه پیش بینی شده است؟

پاسخ

آزادی عقیده، آزادی انسان و امنیت در تمام ابعاد از مهمترین اموری است که در قوانین قرآن پیش بینی شده است، آیه معروف «لااِكْراهَ فِی الدّینِ قَدْ تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ» [اكراهی در پذیرش دین نیست، چرا كه راه راست از گمراهی آشكار شده و دلایل منطقی به قدر كافی وجود دارد.] بقره/ ۲۵

در یک جا یكی از اهداف مهم بعثت رسول الله (ص) را، شكستن زنجیرهای اسارت می شمرد و می فرماید «وَیَضَعُ عَنْهُمْ اِصْرَهُمْ وَالْاَغْلالِ الَّتی كانَتْ عَلَیْهِمْ» [پیامبر بارهای سنگین را از دوش آنها بر می دارد، و زنجیرهایی را كه در دست و پای آنها بود فرو می نهد.] اعراف/ ۱۵۷

و در جای دیگر افراد با ایمان را مخاطب ساخته می گوید «یا عِبادِیَ الَّذینَ آمَنُوا اِنَّ اَرْضی واسِعَةٌ فَاِیّایَ فَاعْبُدُونِ» عنكبوت/ ۵۶

[ای بندگان من كه ایمان آورده اید! زمین من گسترده است (آزاد هستید و هر جا می خواهید بروید) تنها مرا بپرستید.]

در قرآن مجید ماجرای عجیبی درباره «اصحاب اخدود» همان شكنجه گرانی كه افراد صالح و با ایمان را به خاطر اعتقاداتشان در گودالهای آتش می افكندند، نقل می كند و می گوید این شكنجه گران تنها برای سلب آزادی عقیده و ایمان دست به این كار زده بودند، سپس شدیدترین عذابهای الهی را برای آنها بیان می كند «اِنَّ الَّذینَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنینَ وَالْمُؤْمِناتِ ثُمَّ لَمْ یَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذابُ الْحَریقِ» بروج/ ۱۰

[كسانی كه مردان و زنان با ایمان را (به منظور سلب آزادی عقیده) مورد آزار و شكنجه قرار دادند سپس توبه

نکردند، عذاب دوزخ، عذاب آتش سوزان، ویژه آنها است.]

قرآن مجید نعمت «امنیت» را آن چنان بزرگ بر می شمرد که بر هر چیز دیگر مقدم می دارد. به همین دلیل هنگامی که ابراهیم خلیل (ع) وارد سرزمین خشک و سوزان و بی آب و علف مکه شد و خانه کعبه را بنا کرد، قرآن می گوید اولین چیزی که از خداوند برای ساکنان آینده آن سرزمین تقاضا کرد نعمت امنیت بود «رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَداً امِناً وَارزُقْ اَهْلَهُ مِنَ الثَّمراتِ» [پروردگارا! این سرزمین را شهر امنی قرار بده و اهل آن را، از ثمرات گوناگون روزی ده.] بقره/ ۱۲۶

و در جای دیگر همین معنی را با تعبیر دیگری از او نقل می کند «رَبِّ اجْعَلْ هذَا الْبَلَدَ امِناً وَاجْنُبْنی وَبَنِیَّ اَنْ نَعْبُدَ الْاَصْنامَ» [پروردگارا این شهر (مکه) را شهر امنی قرار ده، و من و فرزندانم را از پرستش بتها دور نگاه دار.] ابراهیم/ ۳۵

قرآن حتی ناامنی را از کَشت و کشتار بدتر می شمرد، و می گوید «وَالْفِتْنَهُ اَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ» [فتنه از کشتار هم بدتر است] بقره/ ۱۹۱

گرچه «فتنه» معانی زیادی دارد (مانند شرک، شکنجه و آزار و فساد) ولی هیچ بعید نیست که مفهوم آیه فوق آنچنان گسترده باشد که همه این معانی را شامل شود.

این نکته نیز گفتنی است که در اسلام نوعی «امنیت» پیش بینی شده که در هیچ قانونی از قوانین دنیا وجود ندارد و آن امنیت حیثیت و آبروی افراد، حتی در محیط افکار دیگران است.

آیا میتوان ازولی فقیه انتقاد کرد؟

پرسش

آیا میتوان ازولی فقیه انتقاد کرد؟

پاسخ

میتوان ازولی فقیه کرد. بلکه براساس تعالیم دینی معتقدیم یکی از حقوق رهبربرمردم لزوم دلسوزی وخیرخواهی برای اوست.این حق تحت عنوان(النصیحه لائمّه المسلمین) تبیین شده است. نصیحت دراین عبارت به معنای پند واندرزنیست, بلکه دلسوزی وخیرخواهی برای رهبران اسلامی است؛ بنابراین نه تنها انتقاد ازولی فقیه جایزاست, بلکه واجب شرعی مسلمانان است, ومنافع ومصالح شخصی یا گروهی نباید مانع انجام آن شود. درانتقاد ازرهبربایدد اخلاق اسلامی, شرایط عمومی انتقاد, قداست رهبروعدم سوء استفاده دشمن را درنظر گرفت. به نظر میرسد برای رعایت همه اصول مزبور, بهترین شیوه انتقاد, نوشتن نامه به دبیرخانه مجلس خبرگان وبیان موارد لازم است.

آزادی یعنی چه ؟

اشاره

آزادی در مکتب اسلام و لیبرالیسم ؟

پرسش

آزادی یعنی چه ؟

آزادی در مکتب اسلام و لیبرالیسم ؟

پاسخ

آزادی در لغت ((رهایی)) ، ((استقلال)) و ((ناوابستگی)) است . به عبارت دیگر آزادی مفهومی حقوقی است که براساس مبانی انسان شناختی و فلسفه حقوق مکاتب تعریف می شود، اما تعریف دقیق و واحدی که در سطحجهانی بر آن وفاق باشد ندارد .در اسلام آزادی نه تنها در برابر قیود و بندهای اسارتبار حاکمان جبار و ستمگر است ، بلکه در برابر پندارها و آموزه های کفرآلود و شیطانی نیز هست و یکی از فلسفه انگیزش پیامبر اکرم (ص) درقرآن این است که : ((و یضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت علیهم)) ، (اعراف ، آیه ۱۵۷) . و او (پیامبر) ((اصر)) و پای بست های تحمیلی (اجتماعی ،عقیدتی و ...) و زنجیرهای (اسارت فکری ، معنوی ...) که بر آنان بود رابرمی دارد .بعد دیگر آزادی در اسلام رهایی از تعلقات و وابستگی های درونی و نفسانی است. ;

مفهوم آزادی در مکتب لیبرالیسم

توماس هابز نظریه پرداز لیبرال در تعریفی از آزادی می گوید: »آزادی در مفهوم صحیح آن، فقدان مخالفت است.« {P - سید مجید ظهیر، »درآمدی بر بنای معرفت شناختی، آزادی در اسلام و لیبرالیسم، اندیشه حوزه، سال پنجم، شماره چهارم، بهمن و

اسفند ۱۳۷۸، ص ۳۵. P}

(مراد از فقدان مخالفت، موانع خارجی موجود در مقابل حرکت است). بر اساس این تعریف، آزاد کسی است که اگر مایل به انجام عملی باشد و قدرت بر انجام

آن کار نیز داشته باشد، با مانع و رادعی برخورد نکند.

جـان لاک نیز تعریفی از آزادی ارائه می دهـد که دلالت بر اصالت فرد در تفکر لیبرالی دارد. وی می گویـد: »تا آنجا که انسان قـدرت فکر کردن یا فکر نکردن، حرکت کردن یا حرکت نکردن، بر اساس ترجیح یا هدایت ذهن خود را دارا است، تا آن حد انسان آزاد است.«

{P – همان، ص ۳۶. P}

بر اساس تعاریف ذکر شده، آزادی در مکتب لیبرالیسم این است که انسان هرچه می خواهد انجام بدهد، یا به عبارتی دیگر، هر چه حـاکمیت نفس امـاره آدمی را محـدود کنـد، آزادی او را مخـدوش نمـوده است. لیـبرالیسم در صـدد برداشـتن موانع تحقق خواسـته های بی قید و شرط جهت سود و لذت بیشتر و آزادی برای حیثیت فرد انسانی است و تا زمانی که این آزادی مزاحمتی برای دیگران به وجود نیاورد، اصالت دارد.

در مبـانی نظری لیـبرالیسم، آزادی بی حـد و حصـر و بـدون هیـچ مزاحمتی اصـالت دارد و اگر اصـل عـدم تزاحم آزادی هـا در اندیشه لیبرالی باعث وضع قوانینی جهت محدود نمودن انسان ها می شود، یک اجبار و اضـطرار مربوط به زندگی جمعی اسـت نه یک اعتقاد و باور نظری؛ یعنی اگر قرار باشـد که همه انسان ها آزاد باشـند که هر کاری می خواهنـد انجام دهنـد، آن گاه به علت اصـل تزاحم آزادی هـا، یک محـدودیت عملی مهم پیش می آیـد که همه انسان ها متضـرر می شونـد؛ زیرا آن وقت هیچ یک از انسان ها آزاد نخواهند بود که هر کاری می خواهند انجام دهند.

{P – همان، ص ۳۶ – ۳۷. P}

در تفکر لیبرالیسم اگر چه در مقام نظر، آزادی بی حد و حصر یک آرمان است، اما

در عمل مقید و محدود به قیدهای زیادی مثل نظم اجتماعی، امنیت ملی، عفت عمومی، منافع جمعی و آزادی دیگر افراد جامعه می باشد.

مفهوم آزادی در مکتب اسلام

در بینش دینی انسان آزاد آفریده می شود و عنصر اختیار گستره عظیمی فرا روی او می نهد که او را در میان اوج کمال و حضیض نقصان مخیر می نماید. اما پس از اعطای این اختیار و آزادی برای انسان، به مفهوم بسیار مهم دیگری اشاره دارد و آن مسؤولیت اوست. در ادیان الهی انسان آزاد و مختار و سازنده سرنوشت خویش است و بنابراین مسؤول اعمال، رفتار و گفتارش نیز می باشد. و اعمال او باید در مسیر هدایت و تربیت باشد تا

هدف نهایی خلقت متجلی شود. البته او در همان حال مختار است که به جای عزت و کمال به ذلت تن دهد؛ علاوه بر این چون تربیت اضافه بر حوزه ذهن و نظر با عالم واقع پیوندی محکم دارد، تمامی رفتارهای فردی و اجتماعی انسان با آزادی او ارتباط دارد. انسان آزاد و مختار است که هر کاری که میل اوست انجام دهد، اما سعادت و حتی رفاه جسمی و روحی او در گرو اِعمال آزادی و اراده در مسیر هدایت و تربیت است.

در واقع آزادی در بینش توحیدی اسلام یک ارزش مسلم است، مشروط بر آن که با سایر ارزش ها متناسب باشد و باعث نقض آن نشود. کمال طلبی یکی از شاخص های آدمی و کمال، از ارزش های مسلم دینی است. آزادی با این ارزش نباید در تضاد بیفتد و کمال هم در بعد آگاهی و معرفت به حریم مقدس خدای تعالی و هم در بعد عمل آگاهانه ارادی به

شریعت است و آزادی باید در هر دو بعد متناسب با این ارزش باشد.

{P – همان، ص ۴۳. P}

در اسلام به چه کسی آزاد می گویند؟

پرسش

در اسلام به چه کسی آزاد می گویند؟

پاسخ

در اندیشه ناب توحیدی ((آزاد)) کسی است که از هر آنچه غیر الهی باشد رهایی یافته و در بند اسارت هیچ جریان وحرکت غیرخدایی نیست . چنین کسی آزاد از هر گونه موانع درونی ؛ یعنی ،تعلقات نفسانی و هواهای شیطانی است . ((من ترك الشهوات کان حراً؛ آن کس که شهوات و تمایلات نفس خود را رها کند آزاد است)) . هم چنین انسان آزاد می کوشد خود را از همه قیود و موانع خارجی که مانع تکامل و عروج اوو رسیدن به سعادت جاودان است رهایی یابد و در مبارزه دایمی با سپاه شیطان از درون و برون در جست وجوی حاکمیت توحید بر کشور نفس خویش و بر جامع بشری می باشد .برای آگاهی بیشتر پیرامون مساله ازادی ومبانی ، ابعاد و جوانب و بررسی تطبیقی بین آزادی در اسلام و غرب ، رجوع کنید به : ماهنامه اندیشه حوزه ، شماره چهارم و پنجم (ویژه آزادی ۱ و ۲). ;

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پرسش

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پاسخ

بشر به عنوان یک موجود صاحب حیات و زندگی در این کره خاکی صاحب حقوقی است حقوق به معنای بهره، منافع، ثروت و دارایی و استفاده هایی که برای شخص ثابت شده است.

پس از جنگ جهانی دوم رساله ای تحت عنوان «حقوق بشر» تدوین شد که در ضمن مواد و تبره هایی حقوق بشر را بیان داشته است. لیکن متأسفانه کشورهای غربی در رأس کشورهایی هستند که حقوق بشر را نقض می کنند. و سیاست دروغین آنها

اقتضاء می کند که کشورهایی شرقی بخصوص کشورهای اسلامی را متهم به نقض حقوق بشر کنند تا از آب گل آلوده بهره بگیرند.

در حالی که اسلام با بهره گیری از منبع وحی و علم الهی، که به ساخت انسان و جامعه انسانی و حقوق آنان احاطه دارد، منادی واقعی حقوق انسان هاست .

(بخش پاسخ به سؤالات)

آرمان آزادی و مقداری از جوانب آن را توضیح دهید؟

پرسش

آرمان آزادی و مقداری از جوانب آن را توضیح دهید؟

پاسخ

شایان ذکر است که زمینه آزادی خواهی در درون انسان و از ساختار او شروع می شود. ترکیب توانمندی های انسان مثل عقل، فکر، وجدان و اراده آدمی، زمینه آزادی و انتخاب او را آماده می کند.

پس چیزی بیرون از ما نیست که با دستور به ما بدهند یا از ما بگیرند. این ماییم که آزادانه می توانیم بردگی را نخواهیم و یا زنجیرها را پاره کنیم. برای این آزادی وسیع، انسان گام هایی برداشته، مکتب های سیاسی، انقلابی و عرفانی را همراه علوم آزادیبخش، طرح ریخته است. با تحلیل آزادی، می توان این مکتب های انسان دوست و طرفدار آزادی را نقد زد.

انسان به خاطر عامل تجدید طلبی و نوگرایی، نیازهایی را در خود می یابد. سپس در سیر تأمین این نیازها به تنوع روزی می آورد. این حرکت او را با بن بست هایی روبرو، و قید بندهایی را احساس می کند. آن گاه برخورد با این قیدها متفاوت می شود. او می تواند سنت ها را زیر پا گذارد و تجاوز کند. این ظلم و ستمگری وقتی درسطح گسترده جامعه شیوع یافت، نیاز به آزادی شکل تازه تری می یابد و انسان ها نیاز به عدل و قسط را می یابند.

اما باید دید ازادی مشروع و مناسب انسان و جامعه انسانی چیست. مقدار آزادی تابعی از متغیر آرمانی است که برای انسان کشف می کنیم. اگر آرمان انسان را لذت و ثروت و شهرت و قدرت و حتی عدالت و رفاه بدانیم، دیگر نیازی به سنت های محدود کننده دینی نبوده، قراردادهاو

وفاق های اجتماعی کافی خواهد بود; همان مقاصدی حکومت های دمکراسی و لیبرال برای تأمین آن تقریباً موفق بوده اند. اما هنگامی که انسان را در گستره ای فراتر از این مقاصد دیدیم و با نظام دقیق هستی آشنا شدیم، دیگر نمی توان چشم بسته را افتاد. در این جا در عین حال که برای انسان به خاطر شکوفایی استعدادهایش، آزادی تفکر و مجال برخورد با اندیشه های گوناگون را می دهیم، اما دیگر نه تنها آزادی به هر صورت مفید برای انسان نیست، بلکه مدفون نمودن استعدادهای انسانی خواهد بود. به همین خاطر است که دین بالاتر از آزادی را برای انسان رقم زده است. و آن، عبدشدن و عبودیت است. و این عبد بودن یک حرکت منفی نیست که یکی از روشنفکران گفته است مسیحیت بهتر از اسلام است; زیرا اسلام از انسان بنده و عبد می سازد در تعریف دین، عبد آزاده ایست که شکل گرفته و جهت یافته است، و این است راز کلام آن سرور آزادگان که فرمود: اگر دین ندارید، لااقل آزاده باشید.

آزادگی مرتبه ای نازل از دین داریست; چون دین این نجار آزاد و رها را در سازمانی شکل و جهت داده و از بیهودگی نجات می دهد. با این توضیحات، می توان در ابعاد دیگر دین مطالعه نمود تا شفاف شود که چرا انسان نمی تواند این حرف بی اساس را بپذیرد که آدمی آزاد است هر کاری بکند مگر آنجا که مخالف با آزادی دیگران باشد; زیرا غیر از آزادی دیگران کرامت انسانی و نظام هستی و ویژگیهایش، مراعاتی را می طلبد که اجتناب ناپذیر است.

(بخش پاسخ به سؤالات)

آیا به نظر شما در حکومت جمهوری اسلامی ایران، آزادی مطلق وجود دارد؟

پرسش

آیا به نظر شما در حکومت جمهوری اسلامی ایران، آزادی مطلق وجود دارد؟

پاسخ

اگر منظور از آزادی مطلق، تمام آزادی هایی است که یک انسان باید از آن برخوردار باشد، باید بگوییم در جمهوری اسلامی تمام این آزادیها تضمین و در قانون اساسی آن تصویب شده و به تدریج در حال اجراست. و اگر منظور از آزادی مطلق، تمام انواع آزادی ها، گرچه آزادی هایی باشد که از نظر اسلام ممنوع است، روشن است که این گونه آزادی ها با طبیعت جمهوری اسلامی ما منافات دارد; زیرا نظامی که ملت ما برای برپا کردن آن، انقلاب کرده و ده ها هزار شهید و مجروح داده، جمهوری اسلامی است و طبعاً آزادیی که براساس این نظام بوجود آمد، در پرتو اسلام و در قلمرو تعالیم اسلام است. و از دیدگاه اسلام آزادی های دیگر برخلاف مصلحت انسان و منافی با شخصیّت، کرامت و ارزش واقعی انسان است.

اساساً بینش دینی برای مؤمن حدود قایل است. در قرآن می خوانیم: «و من یتعدّ حدودالله فاولئک هم الظالمون(۱۶); و کسانی که از حدود خدا تجاوز کنند، همانا ستمگرانند».

امام علی((علیه السلام)) فرمودند: مؤمن لجام دارد و افسار گسیخته نیست. حتّی هواداران آزادی مخالفان خود را سرکوب می کنند بنابراین، قانون اساسی به اندازه نیاز واقعی جامعه، آزادی را تأمین نموده است.

(بخش پاسخ به سؤالات)

جوانان

جوان و خودشناسی غرائز

انتقاد صحیح کدام است و چه ضوابطی دارد؟

پرسش

انتقاد صحیح کدام است و چه ضوابطی دارد؟

پاسخ

انتقاد از مادّه نقد به معنی وارسی کردن، جدا کردن است انتقاد جدا سازی خوب از بد می باشد. اساساً همه ما و به ویژه کسانی که در جایگاه مدیریتی هستند باید انتقاد پذیر باشند. و برخوردمان طوری باشد که دیگران جرات داشته باشند عیوب را متذکّر شوند امّا این حرکت مشروط به شرایطی است:

۱. منتقد باید حق را بشناسد و از ناحق تمیز دهد. عیب را از صحت تشخیص دهد.

۲. انتقاد به گونه ای باشد که آبرو و شخصیّت طرف انتقاد مصون بماند.

۳. ذکر عیوب و ایرادات اگر آشکار نبوده، در خلوت و حتی الامکان از صراحت بپرهیزد.

۴. انتقاد از روی خیرخواهی باشد نه انتقام و برتری جویی این چنین انتقادی، آثاری چون فزونی عقل، کمال فکر عاقبت خیر، نجات از سرزنش، دوستی، انصاف، پیشرفت در کارها و... را خواهد داشت.

در حدیث می خوانیم علامت ناصح چهار چیز است:

حکم به حق می کند;

انصاف دارد;

آنچه برای خود می پسندد برای مردم هم خشنود است;

تجاوز به حدود کسی نمی کند(۱).

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱ - پیامبر اکرم((صلی الله علیه وآله))، تحف العقول، ص ۲۱.

آیا این آزادی بی اندازه که به مردم داده شده صحیح است؟

پرسش

آیا این آزادی بی اندازه که به مردم داده شده صحیح است؟

پاسخ

مردمی که تحت یک رژیم حکومتی زندگی می کنند، باید از آزادی برخوردار باشند تا استعدادهای آنان به طور کامل شکوفا شود و به فعلّیت برسد، ولی از این آزادی نباید سؤء استفاده کرد. به نظر می رسد که رفتار مردم در حال حاضر عکس العمل محدودیت و فشاری که در دوران طاغوت بر آنان حاکم بوده است، می باشد. در هر صورت مردم باید خودشان رشد انقلابی داشته باشند و به مسائل اصلی توجّه کنند و همان گونه که امام دستور فرمودند «وحدت کلمه» را که یکی از رمزهای موفقیّت و پیروزی انقلاب بود، حفظ کنند و از درگیری و تفرقه بپرهیزند.

(بخش پاسخ به سؤالات)

به چه علت دولت اجازه هیچگونه مخالفت عملی را به افراد جامعه نمی دهد؟ منظور مخالفت عملی در برگزاری تظاهرات و تحصّن ها و از این قبیل برنامه ها می باشد.

پرسش

به چه علت دولت اجازه هیچگونه مخالفت عملی را به افراد جامعه نمی دهد؟ منظور مخالفت عملی در برگزاری تظاهرات و تحصّن ها و از این قبیل برنامه ها می باشد.

پاسخ

بر اساس و مبنای پذیرفته شده در همه حکومتهایی که به اصطلاح رعایت دموکراسی در آن می گردد برای مخالفین حکومت یا کسانی که در اقلیت قرار گرفته اند، قانوناً راههایی برای ابراز عقیده در نظر گرفته شده است تا حدی که ضرر به حکومت اکثریت نزند و به منزله مبارزه عملی علیه حکومت محسوب نگردد و تنها جنبه ابراز عقیده و اظهار نظر داشته باشد فلذا تحصّن در هیچ حکومت لیبرالیستی هم جنبه قانونی ندارد بطوری که قانوناً مردم مجاز باشند چرخه های اقتصاد و جریان طبیعی امور را متوقف کنند و تا خواسته های آنها بر آورده نشده دست از تحصّن بر ندارند. افزون بر این در اسلام و حکومت اسلامی که مسائل معنوی و تربیتی، اساس حکومت را تحت الشعاع خود قرار می دهد و مانند حکومتهای دموکراسی سایر کشورها تنها به رضایت اکثریت بسنده نمی کند محدودیتهای دیگری نیز وجود دارد، به گونه ای که اجازه نشر عقاید باطل و فرهنگ مبتذل را نیز نمی دهد در این رابطه به سخنی از آیت الله مصباح یزدی توجه فرمایید:

"همگان می دانند آزادی مطلق و بی حد و مرز معنا و امکان ندارد و آزادی عمل و بیان و آزادیهای اجتماعی و سیاسی بهر حال حدودی دارند. ما معتقدیم حد آزادی، مصالح واقعی جامعه- اعم از مادی و معنوی- است و اگر کاری بر خلاف قوانین اسلام بود هرگز آزاد نخواهد بود... در اسلام گفتن و شنیدن

و خواندن و سایر اعمال احکامی دارند ... از جمله مهمترین وظایف دولت اسلامی نیز همین است که برای رعایت مصالح مادی و معنوی و اخلاقی شهروندان و مردم مسلمان، از حرکتهای خلاف اسلام و منکرات در عرصه های مختلف فرهنگی، مطبوعاتی، اجتماعی ، سیاسی و اقتصادی جلوگیری نماید، قرآن فرموده است: "و البته (خدا) در کتاب (قرآن) بر شما نازل کرده که: هرگاه شنیدید آیات خدا مورد انکار و ریشخند قرار می گیرد، با آنان منشینید تا به سخنی غیر از آن در آیند، چرا که در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود... آنچه از این آیه نتیجه می گیریم این است که پای هر سخنی نباید نشست، و حتی با هر کسی نباید نشست و برخاست نمود . هر سخنی را در هر محفلی نمی توان ، و نباید گفت و هر مطلبی را خصوصا در سطح کلان و در حد روزنامه و مجلات و رسانه های عمومی نباید نوشت یا خواند . (۱)

بنابراین آزادی راهپیمایی و تحصن در حدود قوانین نظام اسلامی باید باشد و تا آنجا که ما اطلاع داریم در حدود قوانین اجازه به چنین برنامه هایی داده شده است، اگر مورد خاصی مورد نظر جنابعالی بود باید بررسی شود .

۱ نساء /۱۴۰

۲ پرسشها و پاسخ ها (آزادی و پلورالیسم)، ص ۵۰ و ۵۱

تعریف اساسی از آزادی در چهارچوب قانون اساسی بیان فرمائید؟

پرسش

تعریف اساسی از آزادی در چهارچوب قانون اساسی بیان فرمائید؟

پاسخ

آزادی به معنی انجام هرکاری بدون هیچ قید و بندی لازمه اش تجاوز به حریم دیگران و توسعه هرج و مرج و ظلم و ستم به عموم مردم است و چنین آزادی را هیچ عاقل و اندیشمندی بدان معتقد نبوده و نیست. از این رهگذر لازم است آزادی در چهارچوبه قانون و مقررات شکل گیرد و به جامعه تزریق گردد و تا محدوده ای که قانون اجازه می دهد اعمال گردد چنانچه در مغرب زمین و لیبرال ترین حکومتهای دنیا چنین است.

بنابراین آزادی در قانون اساسی جمهوری اسلامی تا جائی است که به اصول و مبانی ذیل ضربه نزند و موجب اخلال در آن نگردد.

۱. مبانی دینی و موازین اسلامی

۲. حقوق عمومی و مصالح عمومی

۳. اصول: استقلال، آزادی، وحدت ملی

۴. اخلال به اصل اساسی جمهوری اسلامی

بر این اساس هر نشریه و مجله ای آزاد است مگر اینکه اخلال در مبانی اسلامی با حقوق عمومی ایجاد نماید و هر تشکل و حزبی آزاد است مگر اینکه اصول استقلال، آزادی، و حدت ملی و موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض کنند.

وگزینش هر شغلی آزاد است مگر اینکه مخالف با اسلام و مصالح عمومی و یا حقوق دیگران باشد.

اصل بیست و چهارم

نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند مگر آنکه مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد. تفصیل آن را قانون معین می کند. اصل بیست و پنجم

بازرسی و نرساندن نامه ها، ضبط و فاش کردن مکالمات تلفنی و افشای مخابرات تلگرافی و تلکس، سانسور، عدم مخابره و نرساندن آنها، استراق سمع و هر گونه تجسس ممنوع مگر به حکم قانون.

اصل بیست و ششم

احزاب، جمعیت ها، انجمن های

سیاسی و صنفی و انجمنهای اسلامی یا اقلیتهای دینی شناخته شده آزادند، مشروط به اینکه اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند. هیچکس را نمی توان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت.

اصل بیست هفتم

تشکیل اجتماعات و راهپیمائی ها، بدون حمل سلاح، به شرط آنکه مخل به مبانی اسلام نباشد آزاد است.

اصل بیست و هشتم

هرکس حق دارد شغلی را که بدان مایل است و مخالف اسلام و مصالح عمومی و حقوق دیگران نیست برگزیند.

دولت موظف است با رعایت نیاز جامعه به مشاغل گوناگون برای همه افراد امکان اشتغال به کار و شرایط مساوی را برای احراز مشاغل ایجاد نماید.

در یک نگاه کلی منظور از آزادی که چند سال پیش مطرح شد چه نوع آزادی بود؟

پرسش

در یک نگاه کلی منظور از آزادی که چند سال پیش مطرح شد چه نوع آزادی بود؟

پاسخ

خوشحالیم که مسائل عمده و مهم و ریشه ای مانند آزادی، ذهن، فکر و اندیشه جوانان و دانشجویان را به خود معطوف داشته و این عزیزان تلاش می کنند به شناخت و باوری درست و دقیق نسبت به این مباحث کلیدی دست پیدا کنند.

دوست عزیز شما خودت خوب می دانی که هر کس از آزادی برداشتی مخصوص به خود دارد. آن کس که در زندان گرفتار است (به حق یا ناحق) خودش را مستحق آزادی می داند و رهایی از میله های زندان را آزادی می شمارد. جوان دانشجو و دانش آموزی که می خواهد با دوست دختر یا پسرش ارتباط داشته باشد و موانعی اجتماعی و ... بر سر راه این ارتباط دوستانه می بیند آزادی را روابط بدون قید و شرط دوستانه دختر و پسر می داند.

دانشجویی که در دانشگاه پذیرفته شده ولی باور مذهبی ندارد گذراندن دروسی مثل معارف اسلامی، اخلاق و تربیت اسلامی، تاریخ اسلام و ... را بر خلاف آزادی می داند و انتخاب گزینش واحد های درسی را آزادی می شمارد. دختر یا پسری که می خواهد ازدواج کند، آزادی را در گزینش همسر آینده اش می داند و تحمیل و اجبار والدین را خلاف آزادی می شمارد. ملتهایی که کشورشان در چنبره قدرتهای بزرگ گرفتار است رهایی از سلطه بیگانگان را آزادی می دانند. مذهبیون آزادی را

در محدوده حدود و مقررات شرعی می دانند. لائیک ها تقیدات مذهبی را خلاف آزادی می شمارند. قانونمداران آزادی را در حدود قوانین آزادی

می دانند و ورای آن را هرج و مرج و مخالف آزادی می شمارند. برخی ولنگاری را هم آزادی می خوانند و ...

خلاصه آزادی تیغ چند لبه ای است که هر کس به زعم خود آن با یک لبه آن می برد. و اما برای آگاهی بیشتر از این مسأله توصیه می کنم دو کتاب زیر را مطالعه بفرمایید:

۱ آزادی از دیدگاه امام خمینی (ره)

۲ آزادی از دیدگاه شهید مطهری

«آزادی در فکر و اندیشه امام علی (۷) چگونه است

پرسش

«آزادی در فکر و اندیشه امام علی (۷) چگونه است

پاسخ

به طور کلی در بررسی آیات شریفه قرآن کریم و سخنان گهربار بزرگان دین از جمله مولای متقیان امیرالمومنین علی (۷) به روشنی درمی یابیم که تأکید بر آزادی انسانها بسیار است هم آزادی اجتماعی که نقطه مقابل استعمار و استثمار است و هم آزادی معنوی که سبب آزادی اجتماعی نیز می باشد. بلکه آزادی اجتماعی جز در سایه آزادی معنوی میسور نیست زیرا نه علم می تواند جلوی منفعت طلبی بشر را بگیرد و نه قوانین بشری تنها چیزی که بشریت را به آزادی اجتماعی می رساند آزادی نشأت گرفته از معنویت انسان یعنی همان تقوای اوست امام المتقین علی (۷) در خطبه ۲۲۱ نهج البلاغه چنین می فرماید:« «انَّ تَقوَی الله مِفتاحُ سِدادٍ و ذَخیرهُ معادٍ وَعِتقٌ مِن کُلِ مِلکهٍ و نجاه من کُلِ هلکهٍ» یعنی شرط آزادی و رها شدن از قیود بندگی رعایت تقوای الهی است حضرت آزادی را رها شدن از بند هوای نفس و خواهشهای نفسانی می داند و انسان را چون آفریده خداست فقط بنده خدا می شمارد و لذا می فرماید:

«لا تَکُن عَبدَ غَیرِک فَقَد جَعَلک الله حُرّاً» (۸۰)

بنده غیر خود نباش زیرا خداوند ترا آزاد آفریده است

که مراد از این «غیر» می تواند هر چیزی باشد که انسان را از حقیقت انسانیت و کمال خواهی او دور کند، چه مال و چه ثروت باشد یا مقام و منصب و چه هوای سرکش و شهوات و یا انسانهای استعمارگر. بنده خدا تمام اعمال خود را در راه کسب رضای الهی انجام می دهد و در جهت خواست او تنظیم می کند تا به سوی او قدم

بردارد و به همین خاطر از هر قیـد و بند دنیوی رها و آزاد است در جامعه ای که قوانین و مقرراتش بر اساس فرامین الهی وضـع شـده اجرای این قوانین و عـدم تخطی از آنها برای عبد خدا در واقع به منزله گام نهادن در مسـیر «الله» و قرار گرفتن در راسـتای وحی و هـدایتی است که از نـاحیه معمار آفرینش برای سعادت او مقرر گردیـده و لـذا عین حرّیت و آزادی است چنین انسانی دارای آزادی فردی است زیرا جز خـدا از هیـچ کس نمی هراسد و تنها از او اطاعت می کند و نیز دارای آزادی اجتماعی اسـت چون قوانین این جامعه اسلامی را که بر اساس عدالت وضع گردیده مانع آزادی خود و دیگران نمی بیند.

در کتاب غررالحکم از حضرت نقل شده که فرمود:«جَمَال ُالحُرّ تَجَنُّب العَار» زیبایی باطنی و جمال آزادمنش به دوری کردن از چیزی است که سبب ذلت و حقارت او شود.

و همچنین فرمود:«من تَرَكَ الشَّهوات ِ كان حرّاً» یعنی کسی را می توان آزاد دانست که زیر بار هوس و خواسته های نفس نرود.

باز در فراز دیگر می فرماید:«مَن قَام َبشـرائطِ الحُريَّه ِ اَهْل ُلِلعِتْق و مَن قَصَّر عن احكام ِالحريه ِاُعيدَ اِلَى الرِّق » کسیکه به شرایط آزادگی متعهـد باشـد سزاوار آزاد زیسـتن است و کسـی که در این امر کوتاهی کنـد و روی گردان باشد دچار ذلت و بندگی مجدد خواهد شد.»(۸۱)

و در کلمه قصار ۴۴۸ آمده است «الا حُرٌّ يَدَع ُهذه اللُّمَاظَه لِا َهْلِها اِنّه ليس لاَنْفُسكم ثَمَن ُالا الجَنّه فَلَا تَبِيعُوهَا اِلاّ بها»(۸۲)

آیا آزادمنشی نیست که این ته مانده طعام در دهان «دنیا» را به اهلش واگذارد؟ نفس «و واقعیت شما»

بهایش جز بهشت نیست پس آن را به غیر بهشت معامله نکنید.

در تمام این سخنان گهربار که تنها قطره ای از دریای کلام روح افزای آن حضرت است محور آزادی ، نفس اماره آزادی از قیود بندگی غیر خدا قرار داده شده اعم از استعمارگران خارج از وجود انسان و یا استثمارگر درونی که همان نفس اماره است در واقع انسان ریسمان ذلت و بردگی استعمار را آن وقتی بر گردن خود می پذیرد که اسیر هوای نفس خود باشد. به عبارت دیگر، فردی یا افرادی که روحشان استخدام و برده شده است تن به هر ذلتی می دهند. به عنوان نمونه یکی از عوامل بلکه مهمترین عاملی که روح انسان را اسیر می کند «طمع است حضرت در این زمینه می فرمایند:«الطّمع رِق ٌمُؤَبَّد(۸۳) طمع و حرص بندگی ابدی و اسارت همیشگی را موجب می شود. و یا «لایَسْتَرِقَّنَّکَ الطَّمع ُوقد جَعَلَکَ الله حُراً(۸۴) مراقب باش حرص و طمع ترا زیر بار ذلت و بندگی خود نکشد. درحالی که خداوند ترا آزاد خلق کرده است

خداوند متعال انسان را موجودی کمال خواه و حقیقت طلب آفریده و از او خواسته که جز در راه رسیدن به کمال مطلق (که همان قرب الهی و تقرب به سوی کامل مطلق است قدم بر ندارد ولی در این دنیا ممکن است موانعی بر سر راهش قرار گیرد و او را از رفتن به سوی سعادت واقعی بازدارد.این موانع متنوع و جذاب از قبیل «مال وثروت مقام و منصب شهرت یا شهوت و...» هر کدام به نوعی انسان را از مسیر انسانیت و آزادگی دور و به اسارت در خواهد آورد. خلاصه این که آزادی حقیقی

که در اصطلاح به آن آزدامنشی و حرّیت گفته می شود، آزادی از قید و بندگی غیر خداست که به وسیله تقوی یعنی ایمان و عمل صالح به دست می آید و بزرگترین برنامه انبیأ عظام نیز رسیدن بشر به چنین آزادی معنوی است اما متأسفانه بزرگترین خسارت و ضرر بشر عصر ما این است که همواره دم از آزادی می زنند ولی توجهی به آزادی معنوی که اساس و ریشه است ندارد و لذا هرگز به آزادی اجتماعی نیز نمی رسد. آن چه انسان را به آزادی واقعی می رساند که در پیشگاه «آزادی آفرین و «آزادی بخش واقعی یعنی خدای سبحان و فرامین او سر خضوع فرود آورد و احکام انسان ساز دین را به قوت تمام به کار بندد. آن چه در زبانها به عنوان آزادی مطرح است اگر انسان را به سوی عدالت حق و حقیقت و انسانیت سوق دهد مطلوب است والا گر چه به نام آزادی است اما به بیان صریح مولا امیرالمومنین علی (۷)، عین بندگی و اسارت است و یوغ استعمار و استثمار را بر گردن انسان می نهد.

توصیه ما به شما خواهر عزیز این است که به این پاسخ مختصر بسنده نکنید و برای کسب معارف بیشتر در این خصوص کتاب «آزادی معنوی از استاد شهید مطهری (;) را مطالعه فرمایید.

پاورقی:

۸۰- غررالحکم حضرت علی (۷).

۸۱- غررالحکم میزان الحکمه ج ۲، «باب القیام بشرائط الحریه

۸۲- نهج البلاغه فیض الاسلام .

۸۳- نهج البلاغه فیض الاسلام حکمت ۱۷۱.

۸۴- غررالحکم ...

"آزادی" از دیدگاه "اسلام" و آزادی در مکتب "لیبرالیسم" را توضیح دهید.

پرسش

"آزادی" از دیدگاه "اسلام" و آزادی در مکتب "لیبرالیسم" را توضیح دهید.

پاسخ

واژه "آزادی" در لغت، به معنای قدرت انتخاب، رهایی، خالص شدن از آمیختگی، مبرا بودن از عیب و نقص و میانه شئ است و در اصطلاح، معانی گوناگون دارد که تا بیش از دویست تعریف میرسد; به عنوان نمونه، آزادی عبارت است از "فقدان موانع در راه تحقق آرزوهای انسان"(ر.ك: گفتارهای معنوی، شهید مطهری، ص ۱۴، انتشارات صدرا.)

با توجه به گستردگی مبحث آزادی، در این پاسخ به اختصار به انواع آزادی و سپس به حدود آنها از نظر قرآن اشاره میکنیم.

انواع آزادی

۱. آزادی اندیشه: تعقل و آزاد اندیشی، زیر بنای انتخاب صحیحِ هدف، مسیر و شیوه زندگی و شرط برخورداری از هدایت الهی است. قرآن کریم، در بیش از سیصد آیه، همگـان را به تفکر و آزادی اندیشه دعوت فرموده; "... كـذَلك يبيّن اللّه لكم الأـيَت لعلّكم تتفكّرون; (بقره، ۲۱۹) این گونه، خداوند آیات]خود را[برای شما روشن میگرداند; باشد که در]کار[دنیا و آخرت بیندیشید" و اساس دعوت حقپرستان را بر بصیرت و برهان میداند.

افزون بر این، قرآن کریم، برای اندیشیدن، موضوع و منابعی را معرفی کرده که عبارتند از: ۱. آفاق; "أفلم ينظروا إلى السّـمآء فوقهم كيف بنينَهـا و زيّنَّهـا و مـا لهـا مِن فروج و الأـرض مـددنَها و ألقينا فيها روَسـى و أنبتنا فيها مِن كلّ زوج بهيـج" (ق، ۶و۷) ۲.انفس; "سـنريهم ءايَتنـا فى الأفـاق و فىَّ أنفسـهم حتّىَ يتبيّن لهم أنّه الحقّ..." (فصلت، ۵۳); ۳. قرآن; "و لقـد صـرّفنا فى هَذا القرءان ليذّكّروا; (اسرأ، ۴۱); ۴. تاریخ گذشتگان; "أفلم يهدلهم كم أهلكنا قبلهم مّن

القرون یمشون فی مسَکنهم إنّ فی ذَلک لأیَت لّأولی النّهیَ" (طه، ۱۲۸)

قرآن کریم، آدمی را از گرفتار آمدن در دام موانع درونی و برونی آزادی اندیشه به شرح ذیل بر حذر میدارد: الف) تقلید کورکورانه از گذشتگان; ب) تعصبهای غلط و جمود فکری به نام ارث مقدس پدران; "و إذا قیل لهم اتّبعوا مآ أنزل اللّه قالوا بل نتّبع مآ ألفینا علیه ءابآءنآ أولو کان ءابَآؤهم لایعقلون شی ئ‌ا و لا یهتدون" (بقره، ۱۷۰)

۲. آزادی انتخاب دین

قرآن کریم، با نهی و نفی هرگونه تحمیل عقیده، بر آزادی انسان در انتخاب و پذیرش دین به عنوان ابتداییترین حق انسانی تأکید فرموده است; "لآ إکراه فی الدّین قد تّبیّن الرّشد مِن الغیّ" (بقره، ۲۵۶) البته چنانکه مؤلف المیزان نیز نوشتهاند، توحید در اصل، روح و اساس همه نوامیس اسلامیو زیربنای معارف، اخلاق و قوانین و مبنای تشریع دین است; بر این اساس فقط آزادی دین در دایره ادیان توحیدی (اسلام، یهودیت، مسیحیت و زرتشت) است و نیز آزادی دینی، به معنای آزادی دعوت، تبلیغ و نشر همه ادیان نیست.(المیزان، علامه طباطبایی، ج ۴، ص ۱۱۷، جامعه مدرسین.)

۳. آزادی سیاسی اجتماعی

الف) آزادی سیاسی

قرآن با به رسمیت شناختن حق دخالت مردم در نظام سیاسی و برخورداری از حق انتخاب (فتح، ۱۰) و با نهی از استبداد و استبعاد (آلعمران، ۱۵۹) و لزوم دخالت مردم در تعیین و تمشیت امور خویش "و شاورهم فی الأمر" (آلعمران، ۱۵۹) آزادی سیاسی آنان را تأمین کرده است.

از سوی دیگر، تحمل و مدارای پیامبر اکرم، حتی در برابر اعتراض نابهجای منافقان; "و منهم مّن یلمزک فی الصّدقَت" (توبه، ۵۸) نشانگر

رفتار حاکم اسلامی با مردم و دادن آزادی به آنان است; افزون براین، حاکمان دینی موظف به تأمین فضای سالم بحث و گفتگو و تحقیق در معارف دینی حتی برای غیر مسلمانانند; "و إن أحد مّن المشرکین استجارک فأجره حتّیَ یسمع کلَم اللّه ثمّ أبلغه مأمنه" (توبه، ۶)

ب) آزادی بیان

آزادی بیان به عنوان یک سنت الهی و توصیه اولیای او در قرآن کریم، در قالب وجوه مختلفی نشان داده شده.

۱. برخورداری از هدایت را گوش دادن به بیانهای مختلف و انتخاب نیکوترین آنها دانسته است; (زمر، ۱۸)

۲. امر به معروف و نهی از منکر را بر همه واجب کرده و راه را برای اظهارنظر و بیان حقایق در همه سطوح جامعه گشوده است.

۳. در صورت درخواست مباهله از سوی آنان، پیامبر۹ موظف است بدون هیچگونه تهدید و ارعابی با آنان به مباهله برخیزد. (آلعمران، ۶۱)

۴. آزادی انتخاب همسر و آزادی جنسی

در قرآن کریم به آزادی انسان در انتخاب همسر (نور،۳۲) و برقراری رابطه جنسی با او اشاره شده است; "نسآؤکم حرث لّکم فأتوا حرثکم أنّیَ شئتم" (بقره، ۲۲۳) همچنین مذاکره و گفتگوی متین و شایسته با زنان در مورد ازدواج را مجاز شمرده است; حتی اگر در حال عدّه باشند; (بقره، ۲۳۵) و... .

۵. آزادی وطن

آزادی در انتخاب وطن و سکونت در آن، حق طبیعی و از سوی قرآن مورد تأیید قرار گرفته است.

از آیات متعددی نظیر (بقره، ۸۴ و ۸۵ و ۱۹۱ و ۲۲۷ و ۲۴۶) و... میتوان آزادی انسانها را در انتخاب مسکن و حرمت سلب آزادی مسکن که میثاق الهی شمرده است استفاده

کرد. البته از انتخاب بلا و کفر برای مسکن نهی شده است. (نسأ،۹۷)

حدود آزادی

آزادی موهبتی الهی است که بر اساس حکمت بالغه خداوند به انسانها عطا و در تشریع احکام یک پیش فرض تلقی شده است; ولی بدون شک، آزادی تامین کننده سعادت انسان، آزادی حیوانی نیست و در همه جوامع و بر طبق همه ادیان و مکاتب دارای حدودی است; زیرا آزادی مطلق با بندگی نسبت به خدا، توحید و با حق فطری انسان، یعنی اجتماعی بودن قابل جمع نیست. در ذیل، دیدگاه قرآن در مورد حدود آزادی در ابعاد مختلف ارائه میشود.

الف) آزادی بیان

این آزادی، محدود به امور ذیل است:

عدم مخالفت با حکم خدا و پیامبرانش; (احزاب، ۳۶)

نیامیختن حق و باطل و عدم کتمان حقایق دینی; (بقره، ۴۲)

عدم بدعتگذاری در دین و اظهار نظرهای خلاف واقع; (نحل، ۱۱۶)

عدم غلوّ در دین و پرهیز از گفتار باطل; (نسأ، ۱۷۱)

عدم اشاعه زشتیها; (نور، ۱۹)

عدم تمسخر و عیبجویی از دیگران; (حجرات، ۱۱) و...

ب) آزادی سیاسی، اجتماعی

این آزادی، محدود به امور ذیل است:

عدم پذیرش ولایت و سلطه کافران و بیگانگان; (نسأ، ۱۴۴)

عدم برقراری ارتباط ویژه، به عنوان محرم اسرار خود با بیگانگان; (آلعمران، ۱۱۸)

عدم افشای اخبار امنیتی; (نسأ، ۸۳)

حفظ ادب نسبت به رهبران الهی; (حجرات، ۲)

عدم ایجاد فساد در جامعه; "و لاتعثوا فی الأرض مفسدین; (بقره، ۶۰) و در سرزمین سر به فساد بر مدارید."

عدم ایجاد تفرقه و اختلاف; "و اعتصموا بحبل اللّه جمیعا و لاتفرّقوا" (آلعمران، ۱۰۳)

عدم

تجسس در امور دیگران; (حجرات، ۱۲)

عدم ورود به خانه دیگران بدون اذن; (نور، ۲۷) و... .

آزادی جنسی و انتخاب همسر

با عنایت به آن که برقراری روابط جنسی در اسلام تنها در قالب ازدواج به رسمیت شناخته شده، این آزادی محدود به امور ذیل است:

۱. ازدواج نکردن با زنان و مردان مشرک (بقره،۲۲۱)

۲. حفظ نگاه; "به مردان با ایمان بگو دیده فرو نهند و به زنان با ایمان بگو دیدگان خود را]از هر نامحرمی[فرو بندند."

۳. حفظ حریم عفاف; "ولا یبدین زینتهنّ إلاّ لبعولتهنّ" (نور، ۳۱)

۴. عدم برقراری ارتباط جنسی نامشروع; "و لاتقربوا الفوَحش ما ظهر منها و ما بطن" (انعام، ۱۵۱)

۵. عدم برقراری روابط جنسی با هم جنس; (نمل، ۵۴ و ۵۵) و... .

امّا آزادی در مکتب لیبرالیسم:

چون مبنای نظام "لیبرال"، سرمایهداری است، آزادی نیز بر همین اساس، پایهگذاری شده است. در اندیشه لیبرال، معیار و محور، برای هر کار و هر چیز، مال است و بدینسان تعالیطلبی سرمایهداران لیبرالی بدان جا میرسد که دینشان و خدایشا ن را اموالشان میدانند.

نوع روابط اجتماعی آنها از دو طبقه "اقلیت فرادست" و "اکثریت فرودست" شکل گرفته است و لذا آزادی انسانی و مشروع را باور ندارند; بلکه آن آزادیای را میپذیرند که هیچ گونه مانع و محدودیتی در راه کارهای سرمایهداری پدید نیاورد و همه انواع سرمایهگذاری و تولید و توزیع را آزاد سازد.

از این رو، "سرمایهداری" به اقتصاد آزاد و آزادی اقتصادی، تولید آزاد، توزیع آزاد، نرخگذاری آزاد و مصرف آزاد میاندیشد و با هر فکر و فرهنگ و هنر و فنآوری

و دانشی که پایهها و پایگاههای سرمایهداری را متزلزل سازد و یا از نفوذ آن بکاهد و از عدالت و ارزشها سخن بگوید، مبارزه میکند. در نظام لیبرالی، منافع و امنیت انسانها و نسلها باید فدای امنیت نظام اقتصادی شود.

خلاصه این که، نظام لیبرالی بر ضد ارزشها و آزادیهای فردی و اجتماعی انسانها پایهگذاری شده و محور همه چیز را سرمایه و اقتصاد میداند. آزادی در زبان آنان، در جهت سرمایه بیشتر است، به هر وسیلهای که ممکن باشد; لذا عملاً در نظام لیبرالیسم، جامعه به دو طبقه "سلطهطلب" و "تحت سلطه" و پیدایش جامعه طبقاتی با روابط ظالمانه تقسیم میشود و هیچگاه منافع تودهها منظور نمیگردد.

امّا قرآن، انسان را موجودی با اراده و اختیار و آزاد با معیارهای انسانی و اخلاقی معرفی میکند. بر همین اساس، اسلام، آزادی را بر مبنای انسانیت و ارزشهای انسانی، برابری و مساوات، حق و عدالت میداند و گردش ثروت و فعالیتهای اقتصادی را در چهارچوب آنها قرار میدهد و از خودسری و یکهتازی گروهی متکاثر و مالاندوز ممانعت به عمل میآورد و جامعه را از زیر بار تحمیلهای ناروای آنان آزاد میسازد. همه اهرمهای فشار و ابزاری را که ثروتمندان به کار بسته و میبینند تا تودههای مردم را در تنگنا قرار دهند و آزادیهای آنان را سلب کنند، در تعالیم انبیا محکوم و مردود شمرده شده است. مانند: احتکار، کمفروشی، گرانفروشی، استسمار، ظلم و انواع انحصارطلبیها و بیعدالتیهای اقتصادی.

از مجموع آن چه درباره آزادی از دید اسلام و لیبرالیسم بیان گردید، نتایج زیر به دست میآید:

با توجه به اینکه در قرآن کریم میفرماید: "لاَ ـَ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ;(بقره،۲۵۶) در دین هیچ اجباری نیست"، اولاً) این شبهه به وجود میآید که هر فردی در جامعه اسلامی، بدون هیچگونه شرطی آزادانه زندگی کند و هر کاری دلش خواست انجام دهد، آیا چنین است؟

پرسش

با توجه به اینکه در قرآن کریم میفرماید:

"لاَ ـَ إِكْرَاهَ فِی الـدِّین ;(بقره،۲۵۶) در دین هیـچ اجباری نیست"، اولاً) این شـبهه به وجود میآیـد که هر فردی در جامعه اسـلامی، بدون هیچگونه شرطی آزادانه زندگی کند و هر کاری دلش خواست انجام دهد، آیا چنین است؟

ثانیاً) آیا این آیه، با آیات دیگر قرآن کریم که حکم قصاص و تازیانه و... را مطرح میکند در تناقض نیست؟

پاسخ

خداونـد در مورد اجباری نبودن پـذیرش دین میفرمایـد: "لاَ إِکْرَاهَ فِی الدِّینِ قَد تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ...;(بقره،۲۵۶) در دین هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه به خوبی آشـکار شده است..." چون حقیقت دین، یک سلسـله اعتقادات قلبی است که در پی آن، در ظـاهر، آدمیکارهـایی را انجـام میدهـد; در اعتقادات و امور قلبی، جای اجبار و اکراه نیست، تا خداونـد در دین اجباری قرار دهد. اجبار مربوط به کارهای ظاهری است; مثل این که بچه را مجبور میکنند، دارو بخورد.

نمیشود با زور و اجبار به کسی گفت، به فلان چیز اعتقاد پیدا کن. پیدایش اعتقاد قلبی و یقین، مقدمات و اسباب خاص خود را دارد، که اگر آن اسـباب و مقـدمات فراهم بود، اعتقاد حاصل میشود و اگر حاصل نبود، اعتقاد پیـدا نمی شود. نمیشود با زور و تهدید، شخصی که خورشید را مشاهده میکند، وادار کرد تا معتقد شود که شب است.

افزون بر این، در اسـلام، راه حق از باطـل بـا دلایل و معجزات آشـکار، روشن شـده است و نیازی به اجبار و زور نیست; کسانی متوسـل به اجبـار، زور و تحمیل میشونـد که فاقـد منطق و اسـتدلال باشـند; نه دین اسـلام که دارای دلایل روشن و اسـتدلالهای نیرومند است.(ر.ک: المیزان، علامه

طباطبایی، ج ۲، ص ۳۴۲ ۳۴۳، دفتر انتشارات اسلامی/ تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۲، ص ۲۰۵، دارالکتب الاسلامیه / مجمع البیان، طبرسی، ج ۲، ص ۱۶۲، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.) گر چه تکویناً در ماهیت دین اکراه و اجبار راه ندارد؛ ولی از نظر تشریع، انسانها مکلف به پذیرش دین اسلام هستند و غیر از دین اسلام، دین دیگری از آنان پذیرفته نیست، "وَمَن یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلَامِ دِیناً فَلَن یُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِی الآخِرَهِ مِنَ الْخَاسِرِینَ ;(آلعمران،۸۵)

خلاصه آنکه اولاً: بعد نظری و اعتقادی و پذیرش دین از بعد عملی و فروع دین و قوانین آن جدا است، مجازاتهای اسلامی و حکم قصاص و...، به خاطر ماهیت مجرمانه عمل مرتکبان آنها است و هیچ رابطهای با تضاد عقیده و آزادی عقیده ندارد.

ثانیاً: هیچ جامعهای بدون پذیرش ضوابط و محدودیتها و قوانین خاص، نمیتواند به حیات خود ادامه دهد; هر قانونی با صراحت و یا تلویحاً میگوید: رفتارها باید محدود شود و در چارچوب خاصی انجام شود.

از نظر اسلام نیز آزادی باید در محدوده قانون باشد، یعنی هر کس در آن محدودهای که قانون مشخص کرده، آزاد است، زیرا برای حفظ کرامت انسانی، آزادیهایی در محدوده قانون برای افراد، لازم است، تا افراد بتوانند در پرتو آن با عبادت خداوند، به کمال مطلوب خود برسند.

آزادی، موهبتی الهی و عنصری بسیار شریف است و موجب ترقی و تکامل مادی و معنوی انسان است، ولی استفاده از هر موهبتی، حد و مرز مشخصی دارد. ای بسا! تجاوز از این حدود، سبب شقاوت و باعث از دست دادن موهبت الهی گردد، یعنی

همان چیزی که موجب سعادت انسان میشود، وقتی از حد و مرز خود تجاوز کند، زمینه بدبختی را برای انسان فراهم میسازد. (ر.ك: در ساحل اندیشه، اکبر اسد علیزاده، ص ۱۰۵، نشر مؤسسه تعلیماتی و تحقیقاتی امام صادق.)

آزادی یعنی چه ؟

پرسش

آزادی یعنی چه ؟

پاسخ

به طور کلی آزادی دو گونه است آزادی حیوانی و آزادی انسانی آزادی حیوانی همان آزادی است که در حیوانات مشاهده می شود مثلاً یك گوسفندرا اگر رها کنید به هر مرغزار و باغ و بستان که می رسد آزادانه از آن استفاده می کند و دیگر توجه ندارد که آیا خوردن این علف در این بستان شرعاً و عقلاًجایز است یا نه چون شعور و درك این معنی را ندارد. انسان هم از آن جهت بعد حیوانی که دارد می خواهد در همه کارها و رفتار آزاد باشد و هیچ قیدی رادر جلوی خود نمی تواند تحمل کند و اما بحسب جنبه عقلانی و انسانی عقل و دین می گوید ای انسان تو آنچنان هم آزاد نیستی واگر بخواهی یله ورهاباشی عواقبی دارد که به صلاح دنیا و آخرت تو نیست و خداوند عالم که خالق بشر است و مصالح و مفاسد انسان ها را می داند بوسیله انبیاء به مردم دستور داده که ای انسان ها آزادی مطلق حیوانی شما را به پرتگاه سقوط می کشاند و بین تو و حیوان فرق است

چرا از مقام معظم رهبری نمی شود انتقاد کرد و حال اینکه از علی (ع) انتقاد می نمودند

پرسش

چرا از مقام معظم رهبری نمی شود انتقاد کرد و حال اینکه از علی (ع) انتقاد می نمودند

پاسخ

نقد و بررسی، اَشکال و گونه های مختلفی دارد؛ برخی از آنها مفید و آگاهی بخش و بعضی شکننده و ضربه زنندهاست. اصل نقد و ارزیابی خردمندانه، هوشیارانه و سازنده مورد نفی نیست، ولی مشکل اساسی یافتن اصولی است کهراه های سوء استفاده و تخریب را مسدود و راه نقد رشد و تکامل آفرین را هموار نماید. در این رابطه در صورتی کهپیشنهاد خوبی داشته باشید، می توانید به دفتر ایشان در تهران ارسال نمایید.{J

چرا به قوانین آزادی بیان احترام گذاشته نمی شود؟

پرسش

چرا به قوانین آزادی بیان احترام گذاشته نمی شود؟

پاسخ

احترام به این قوانین، مراتبی دارد و در هیچ جامعه ای نمی توان گفت به طور کامل و صد در صد به قوانین احترامگذاشته می شود. در جامعه ما عموماً احترام به قانون سطح متوسطی داد، و برای رسیدن به حد مطلوب، تلاش زیادیلازم است.

چرا در دانشگاه بعضی از دانشجویان را به خاطر نخواندن نماز از حقوقشان محروم می کنند؟

پرسش

چرا در دانشگاه بعضی از دانشجویان را به خاطر نخواندن نماز از حقوقشان محروم می کنند؟

پاسخ

در این که عبادات باید مقبول حق تعالی باشد تردیدی نیست؛ لیکن اگر کسی را در موردی به خاطر نماز نخواندن وامثال آن نپذیرند، به معنای این نیست که عبادت باید نزد آنان مقبول افتد؛ بلکه هر تشکیلاتی متناسب با اهداف وچشم اندازی که دارد دست به گزینش نیروهایی با معیارهای ویژه می زند و این شیوه ای است که در همه جای دنیاوجود دارد. البته در چگونگی معیارها تفاوت هایی وجود دارد.

اما این که جامعه فقط با متعهدان پیشرفت می کند یا با متخصصان؟ روشن است که پیشرفت بدون تخصص دربسیاری از زمینه ها امکان پذیر نیست و اصلاً مسأله، مسأله تقابل تعهد و تخصص نیست؛ بلکه مسأله مهم آن است که باید تنها متخصص پرورانْد یا متخصصی که علاوه بر تخصص از تعهد نیز برخوردار باشد؟ و مسلما متخصص متعهدصدها بار بهتر از متخصص نامتعهد است.

معنای آزادی عقیده در اسلام چیست

پرسش

معنای آزادی عقیده در اسلام چیست

پاسخ

در مورد مسأله آزادی عقیده، خلط بزرگی پدید آمده که نیازمند توضیح است: آنچه نظام اسلام به آن تأکید دارد،آزادی تفکر، تدبر، اندیشه و خردورزی است نه آزادی عقیده. تفکر و تدبر یک فرآیند است و برای رسیدن به غایات وبرآیندهای نیکو، امری لازم و اجتناب ناپذیر است. اما عقیده به حق و باطل تقسیم می شود، و چنان نیست که هرعقیده ای مطلوب و از نظر اسلام مورد قبول باشد. بنابراین، این که «هر کس آزاد است عقاید خود را داشته باشد»،مطلب درستی نیست. بلی از نظر «تکوینی» چنین اختیاری وجود دارد؛ ولی از نظر «تشریعی» همه انسان ها موظف به شناخت راه حقیقت و پیروی از آن هستند. بنابراین اگر واقعا کسی با تحقیقات دقیق و جامع و گسترده، یقین پیدا کردکه راه اهل سنت درست است، نه تنها می تواند؛ بلکه باید به آن راه ایمان بیاورد و اگر دریافت که مسیر تشیع درستاست، واجب است به آن بگرود و در مسیر باطل درنگ نورزد.

چرا در ایران آزادی بیان وجود ندارد؟

پرسش

چرا در ایران آزادی بیان وجود ندارد؟

پاسخ

آزادی بیان در جمهوری اسلامی ایران در حد بسیار بالایی وجود دارد به گونه ای که هیچ گاه در تاریخ این کشورآزادی بیان در این حد نبوده و در بسیاری از جاهای جهان نیز هم اکنون وجود ندارد. جالب آن است که شعار دهندگانعدم آزادی بیان در حد اعلاـ از این آزادی استفاده می کنند لیکن طبیعی است که اگر بخواهند به بیان اموری بپردازند کهمخالف خواست و ارزشهای پذیرفته شده جامعه اسلامی است توسط مردم با واکنش جدی مواجه خواهند شد.

در جمهوری اسلامی تخلف از قوانین اجتماعی و دولتی چه حکمی دارد؟

پرسش

در جمهوری اسلامی تخلف از قوانین اجتماعی و دولتی چه حکمی دارد؟

پاسخ

طبق فتوای حضرت امام خمینی (ره) و آیت اللّه فاضل و رهبر انقلاب تخلف از قوانین جمهوری اسلامی مثل مقررات رانندگی جایز نیست، اما به طور کلی باید عرض کنیم که در این رابطه دو دیدگاه ممکن است وجود داشته باشد: اول این که احکام و قوانین حکومتی مثل احکام نماز باشد، که اگر کسی عمدا تخلف کرد و بدون توبه از دنیا رفت، عذاب داشته باشد.

دوم این که گرچه قوانین برای حفظ نظام اجتمایی لازم است، و نباید از آن تخلف شود،لیکن این طور نیست که در آخرت کسی که مثلا از چراغ قرمز عبور کرده عذاب داشته باشد به نظر می رسد که معنای دومی مد نظر باشد. در هر صورت شما می توانید برای اطلاع بیشتر با دفتر آیت اللّه سیستانی (قم – یخچال قاضی – دفتر آیت اللّه سیستانی) مکاتبه نمایید.

بعضی ها از آزادی سوء استفاده می کنند و دنبال اهداف خود هستند چرا؟

پرسش

بعضی ها از آزادی سوء استفاده می کنند و دنبال اهداف خود هستند چرا؟

پاسخ

مشکلی که مطرح کرده اید از مسایل مهم و اساسی جامعه ما است. البته معنا و مفهوم آزادی و حقیقت و چگونگیو حدود آن در اسلام در لابه لای صدها کتاب و مقاله بیان گردیده است؛ لیکن متأسفانه سوء استفاده کنندگان از آزادی،هیچ کاری به این مسأله ندارند و راهی را می روند که بعضا در کشورهای غربی نیز سابقه ندارد. از سوی دیگر یکی ازمشکلات جدی در میان برخی از جوانان، این است که بدون مطالعه و تحقیق در پی امواج مختلف به حرکتدرمی آیند و ژرفای آزادی و ارتباط دین با آن را نمی سنجند و لاجرم روح لطیف و مقدس آزادی اسلامی رادرنمی یابند.

در عین حال جوانان پرشور و با ایمان نیز در جامعه ما بسیار است و لزوم ارتباط دفاتر نهاد با دانشجویانی این چنینبسیار لازم و اساسی است و تا آن جا که ما اطلاع داریم در برخی از دانشگاه ها رابطه خوبی بین نهاد و دانشجویان فعالمذهبی و فرهنگی برقرار است؛ لیکن لازم است این ارتباط روز به روز گسترده تر و بهتر شود تا به این وسیله بتوان بهشیوه ها و راه کارهایی مناسب در جهت حل مشکلات دست یافت و اقدام نمود. لازم است جناب عالی نیز در این بارهبا مسؤولان نهاد در دانشگاهی که اشتغال به تحصیل دارید گفت و گو کنید و در صورتی که با اشکالی مواجه شدید اینمرکز را در جریان بگذارید.{

چرا با این همه مفاسدی که در آزادی غربی هست بعضی آن را ترویج می کنند؟

پرسش

چرا با این همه مفاسدی که در آزادی غربی هست بعضی آن را ترویج می کنند؟

پاسخ

}این موضوع را از کسانی بپرسید که خواهان آن وضعیت هستند.{

انتقاد از مسوولان مملکتی چه حکمی دارد؟

پرسش

انتقاد از مسوولان مملکتی چه حکمی دارد؟

پاسخ

انتقاد صحیح و به جا اشکال ندارد، اما سعی کنید غیبت و بدگویی نباشد. اگر کار به اینجا رسید، از گناه کبیره و حرام است.

چرا فضای گفت و گو در جامعه وجود ندارد و چه باید کرد؟

پرسش

چرا فضای گفت و گو در جامعه وجود ندارد و چه باید کرد؟

پاسخ

}این سؤال تـا حـدودی کلی است، یعنی معلوم نیست فضـای گفت وگو دقیقـا به چه چیز می گوینـد و چه مقـدار از آنمطلوب است، تـا پاسـخ داده شود که این فضـا وجود دارد یـا نـدارد. به نظر مـا تا حـدود زیادی فضای گفت وگو در جامعهوجود دارد، لیکن دو عامل در محدودسازی آن مؤثر بوده است:

۱– سوء استفاده از فضای گفت وگو و استفاده از شیوه های اغفال کننده از آن،

۲– عدم تحمل دیدگاه های مخالف توسط برخی از عناصر تندرو و استفاده آنان از روش های فیزیکی.

حل این مشکل حداقل در گرو سه چیز است:

۱– تحدید دقیق دایره آزادی بیان،

۲– استفاده صحیح از آزادی،

۳- تقویت فرهنگ تحمل اسلامی و مقابله علمی و فرهنگی به جای حرکت های فیزیکی.

آیا از ولی فقیه می توان انتقاد کرد؟

پرسش

آیا از ولی فقیه می توان انتقاد کرد؟

پاسخ

انتقاد از ولایت فقیه شرعا و قانونا ممنوع نیست؛ لیکن در این جا چند نکته را باید در نظر داشت:

اولاً، انتقاد حتما باید به شیوه ای مفید و سازنده و متناسب با مصالح واقعی جامعه باشد؛ نه به گونه ای کوبنده و تخریب گر.

ثانیا، انتقاد باید همراه با بررسی های دقیق و عالمانه باشد، نه به بهانه های واهی و ناسنجیده.

ثالثا، انتقاد باید براساس خیر همگانی باشد؛ نه مبتنی بر خواست ها و منافع شخصی، جناحی و... .

رابعا، انتقاد نباید موجب خلل در عمل شود.

گفتنی است که اگر ولی فقیه پس از بررسی نهایی تصمیم به امری گرفت شرعا و قانونا رأی او لازم الاجراست و مخالفت عملی جایز نیست. این مسأله در مورد پیامبر(ص) و امیرالمؤمنین(ع) نیز مصداق داشته است و خداوند به پیامبر(ص) امرنموده است که: فاذا عزمت فتوکل علی الله . این نه تنها در حکومت اسلامی بلکه در همه نظام های سیاسی جهان رایج است که رأی نهایی شده باید اجرا شود و کسانی که به صورت نظری انتقاد دارندنمی توانند مخالفت عملی نمایند. زیرا جامعه به آنارشیسم و هرج و مرج کشیده شده و هیچ دستورالعملی پشتوانه عملی نخواهد داشت. لیکن مخالفین و ناقدین ضمن التزام و اطاعت عملی آیا نمی توانند رأی خویش را ابراز دارند و انتقاد و مخالفت خود را اعلام نمایند؟ در این جا سه گونه جواب ممکن است:

۱- بلی به طور مطلق در هر موردی و به هر شکلی.

۲- هرگز در هیچ مورد تحت هیچ شرایطی و به هیچ شکلی.

۳- در مواردی و با اشکال ویژه ای متناسب با رعایت مصالح اجتماعی می توان؛ ولی در مواردی که به نحوی به

مصالح اجتماعی خدشه وارد سازد و اشکالی که زمینه ساز سوء استفاده دشمنان بشود نمی توان؛ زیرا موجب دفع فاسد به افسد است و حرام می باشد. نظر ما صورت سوم مسأله می باشد و در این رابطه هیچ منعی نیست.

اما این که آیا تاکنون انتقادی از ولی فقیه شده است یا نه باید به آگاهی برسانیم که:

اولاً، در بسیاری از موارد در مطبوعات، بردهای دانشکده ها و در حضور مقام معظم رهبری، انتقادات و بلکه اهانت های زیادی صورت گرفته و در موارد مقتضی، ایشان بسیار محترمانه و صبورانه پاسخ گفته اند.

ثانیا، در مواردی نیز از طریق مجلس خبرگان که اهرم نظارتی و کنترل کننده رفتار سیاسی ولی فقیه است، مسائل و انتقاداتی با ایشان مطرح شده است. جزئیات این مسأله را باید از مجلس خبرگان جستجو کنید.

J}

مفهوم و حدود واژه آزادی در اسلام را بیان کنید؟

پرسش

مفهوم و حدود واژه آزادی در اسلام را بیان کنید؟

پاسخ

پرسش شما به دلیل عمومیت و گستره خودِ آزادی، بسیار مطلق بوده و ازاین رو پاسخ دهی تفصیلی در یک نوشتار کوتاه میسور نیست؛ ولی در عین حال سعی می کنیم آنچه را که در نگاه نخست این سؤال به دنبال آن است توضیح دهیم. قبل از پاسخ، توجه به یک نکته ضروریاست: در تبیین و تفسیر هر موضوع و مسأله ای باید نوع رویکرد به آن را مشخص ساخت، چرا که هر ره یافتی مبانی، پیش فرض و روش خود را می طلبد: مثلًا هیچ گاه نمی توان با روی کردی جامعه شناسانه، تحلیلی روان شناسانه طلبید و یا بالعکس. بنابراین اگر آزادی از منظر اسلام بررسی و تشریح می شود باید با پیش فرض های خود، منابع اسلامی و متد خویش پی گیری شود. با عنایت به این نکته، پیش از توضیح دیدگاه اسلام نسبت به مقوله «آزادی» باید چند مطلب به عنوان مبادی و مبانی پاسخ مد نظر قرار گیرد:

۱- واژه «آزادی» به معنی باز بودن راه انجام فعل و ترک آن است، خواه آن فعل جنبه ارزشی داشته باشد یا خیر. خواه در حوزه تفکر باشد یا در حوزه سیاسی، در حوزه اخلاق باشد یا خیر، فردی باشد یا اجتماعی، معقول باشد یا غیرمعقول.

۲- انسان بر حسب خلقت خاص خویش، موجودی صاحب عقل و اراده بوده به صورتی که در هر کاری می تواند جانب انجام آن را اختیار کرده یا جانب ترک آن را برگزیند. براساس فطرت آدمی، وی در مورد انجام و ترک فعل مطلق العنان بوده و مقید به یکی از دو طرفنمی باشد. از این نوع آزادی انسان به «آزادی تکوینی» یاد می کنند.

۳- لازمه آزادی

فوق، آزادی دیگری است که عبارت از: امکان بهره منـدی آدمی از مواهب «آزادی تکوینی» بـدون دخالت قوه، قدرت و اراده قاهری بیرون از نفس انسان. این آزادی، «آزادی تشریعی» یا «آزادی حقوقی» نام دارد، (المیزان، ج ۱۰، ص ۳۷۰).

۴- این واژه از دیـدگاه ها و حیثیت های گوناگون تقسـیمات و انواع متعددی پیدا می کند چون: آزادی درونی، آزادی برونی، آزادی جمـادی، آزادی نبـاتی، آزادی حیوانی، آزادی انسـانی، آزادی ولا‌یی، آزادی اخلاقی، آزادی فردی، آزادی اجتماعی، آزادی اندیشه، آزادی بینش،آزادی بیان و نوشتار و... .

۵- با دقت در مطالب شـماره های ۱ تا ۳ مشـخص می گردد که منشأ «آزادی» اراده آدمی است که او را وادار به عمل یا ترک آن ساخته و حالت نفسانی است که از میان رفتن آن مساوی با از بین رفتن اصل انسانیت می باشد.

۶- تعریف آزادی بـا تعریف انسـان ارتباط تنگاتنگی دارد، چرا که متعلق آزادی خود انسان است، ازاین رو هر تعریفی از انسان در برداشت از آزادی دخیل خواهـد بود و بالاتر، بـدون ارائه تعریفی از انسان، تعریف آزادی ممکن نخواهد بود. اکنون تعریف آزادی از منظر اسلام را بامطلب اخیر؛ یعنی، تعریف و دیدگاه اسلام به انسان شروع می کنیم:

الف) انسان در نگرش اسـلامی: ۱- کـارگزار یـا خلیفه خداونـد بر روی زمین و عبـد اوست، در مقـام عبودیت مطیع خواست و اراده اوست اما در مقام کارگزاری بر روی زمین باید فعال باشد. انسان پلی میان ملك و ملکوت و ابزاری است که مشیتخداوند از طریق آن در این جهان تحقیق و تبلور می یابد (بقره، آیه ۳۰).

۲- انسان هم دارای عقل است و هم دارای اراده، اسلام می خواهد انسان اراده اش را تابع مشیت خداوند

قرار دهـد زیرا تنهـا در این صورت است که آدمی به یک زنـدگی توأم با سعادت و رستگاری در دنیا و آخرت دست خواهد یافت، (احزاب، ۲۹ - اسراء،آیه ۱۹).

۳- انسان از آن جهت که به مستقیم ترین وجهی منعکس کننـده حکمت الهی است و به کامل ترین وجهی مظهر صفات الهی است، اشرف همه مخلوقات است، (اسراء، آیه ۷۰).

۴- انسان قـدرت دارد که بر همه مخلوقات دیگر سلطه پیـدا کنـد اما مسؤولیت نیز دارد که از همه این مخلوقات مراقبت نماید، (برای آگاهی بیشتر ر.ک: جوان مسلمان و دنیای متجدد، دکتر سید حسین نصر، ص۶۳ - ۶۶).

۵- انسان دارای دو ضلع وجودی است: طبیعت و فطرت و از همین رو آدمی نقطه صفری است که قابلیت تا بی نهایت صعود یا سقـوط را دارا اسـت، (انسـان، آیـه ۳). از تعـبیرات دوگـانه و متضـاد برخـی آیـات قرآن کریـم از انسـان در همیـن خصوصـیت نهفتهاست (در برخی آیات انسان ضعیف و ناتوان «نساء، آیه ۲۸»، ستمکار «ابراهیم، آیه ۳۴»، جهول و بسیار نادان «احزاب، آیه ۷۲»، ناسپاس «عادیـات، آیه ۶»، سرکش «علق، آیه ۶»، و در بعضـی آیـات دیگر خودآگـاه «قیـامت، آیه ۱۴»، حق گرا «زمر، آیه۱۸»، مسؤولیت پذیر «احزاب، آیه۷۲»، و... خوانده شده است.

حاصل آن که در یک برآیند کلی، اسلام آدمی را محدود در همین که هست و تاکنون خود را نشان داده نمی بیند، بلکه برای او آرمانی فراتر از بینش طبیعی و مادی دارد. اسلام می خواهد انسان ایده آل بسازد نه انسان صرفا نرمال که تنها با جامعه ساخته و با دیگران هماهنگباشد (برخلاف نگرش لیبرالیزم از انسان که طبیعت گرا بوده و آدمی را همین می بیند که هست و تاکنون

خود را نشان داده است).

تو ز کر منا بنی آدم شهی هم به خشکی هم به دریا پا نهی

که حملناهم علی البحری به جان از حملنا هم علی البر پیش ران

مر ملایک را سوی بر راه نیست جنس حیوان هم ز بحر آگاه نیست

تو به تن حیوان به جانی از ملک تا روی هم بر زمین هم بر فلک

تا به ظاهر مثلکم باشد بشر با دل یوحی الیه دیده ور

مثنوی / ۲ / ابیات ۳۷۷۳ – ۳۷۷۷.

ب) با توجّه به همین دوگانگی وجودی انسان (طبیعت و فطرت؛ سقوط و صعود) از نگرش اسلام است که خداوند هم «آزادی تکوینی» به بشر اعطاء فرموده و هم بر «آزادی تشریعی» صحه گذاشته است تا در پرتو آن آدمی بر ترمیم کاستیی ها و مصونیّت از آسیب های ناشی از کژی های ضلع طبیعت خود توانا گشته و با شناخت و پرداخت آزادانه به ضلع فطرت خویش مرتبه خلافت الهی و کارگزاری خداوند را به دست آورد. به عبارت دیگر، از نگاه اسلام خداوند متعال انسان را واجد قابلیت ها و صلاحیت هایی می داند که سبب شایستگی و بایستگی بهره مندی او از موهبت «آزادی» است و از همین رو است که قرآن غایت قصوای بعثت پیامبر گرامی(ص) را تحقق آزادی تکوینی و تشریعی تلقی کرده است. صلی الله علیه وسلم و یضع عنهم إصرهم و الأغلال التی کانت علیهم رحمهما الله اعراف / ۱۵۷. «و از [روش آنان قید و بندهایی را که برایشان بوده است بر می دارد» گویا با نبود آزادی دعوت به دین و دینداری لغو و عبث است.

ج) با توجّه به مطالب پیش گفته روشن گشت که

تعریف آزادی در نگرش اسلام چیست؟ اسلام هم آزادی تکوینی برای انسان قائل است و هم آزادی تشریعی. براساس آیات قرآن، انسان از آزادی تکوینی برخوردار است؛ یعنی، مختار است بر انجام فعل و ترک آن؛ و این آزادی، فطری بشر است. همچنین آزادی تشریعی - که در منظر اسلام امری شایسته و بایسته است - یعنی، انسان آزاد است که از آزادی تکوینی خود در عمل و زندگی خویش بهره مند شود و هیچ کسی حق ندارد با اعمال فشار، زور و قدرت از بهره وری معقول از آزادی تکوینی او جلوگیری کند. به فرموده خداوند متعال: «بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرید» آل عمران / ۶۴. و «هیچ بشری را نسزد که خدا به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد؛ سپس او به مردم بگوید: به جای خدا، بندگان من باشید» همان / ۷۹. و این همان آزادی است که حضرت علی(ع) در وصیت خود به فرزندش امام حسن(ع) سفارش نمود: «نفست را از هر پستی گرامی دار، هر چند دنائت، تو را به خواهش هایت برساند. چرا که هرگز در برابر نفس [ارجمند]ت که می بخشی، چیز ارزنده ای به دست نخواهی آورد. بنده دگری مباش! زیرا خدایت آزاد آفریده است». نهج البلاغه، نامه ۳۱.

براساس روح توحیدی - که در نگرش اسلامی از جایگاه ویژه ای برخوردار است - انسان تنها باید بنده خداوند باشد، نه غیر خدا؛ و چنان که گفته شد، اراده خود را تابع مشیت و اراده خداوند قرار دهد و آزادی تکوینی خود را محدود و مقید به خواست خداوند گرداند که در آن صورت به زندگی با سعادت در

دنیا و آخرت بار خواهد یافت. اما همین انسان در نگرش اسلامی حق ندارد بهره وری از آزادی تکوینی خود را محدود به خواسته ها و اراده های انسان های دیگر کرده، خود را بنده دیگران سازد و عملاً خویش را از آزادی حقوقی و تشریعی محروم سازد. آزادی تشریعی با تعریفی که از آن در دیدگاه قرآن ارائه شد، حق مسلّم و طبیعی بشر است و هیچ انسانی حق بازستانی و محدودیت آن را ندارد. خلاصه آن که: بندگی خداوند موجب آزادی و بندگی غیر خداوند موجب فقدان آزادی است؛ چنان که «همسر عمران [مادر مریم]گفت: پروردگار من! نذر کردم که آنچه در رحم من است آزاد و در خدمت تو باشد». آل عمران / ۳۵.

گفت ای صدّیق آخر گفتمت که مرا انباز کن در مکرمت

گفت ما دو بندگان کوی تو کردمش آزاد من بر روی تو

تو مرا می دار بنده و یارِ غار هیچ آزادی نخواهم، زینهار

که مرا از بندگیت آزادی است بی تو بر من محنت و بی دادی است

(مثنوی/ ۶ / ۱۰۷۵ – ۱۰۷۸)

د) اما باید توجه داشت که انسان های دیگر نمی توانند آزادی تشریعی را محدود سازند ولی از آن جا که انسان یک موجود اجتماعی است , به صورت طبیعی ملزم می شود که اراده خود را در اراده دیگران دخالت دهد و به بیان دیگر, اراده خود را در عرصه اجتماع با اراده دیگران شریک سازد. از این رو باید در برابر قانونی که حدودی برای اراده ها و آزادی های مردم معین نموده و آنها را تعدیل کرده , خضوع کند. پس همان طبیعتی که به یک فرد انسان

آزادی اراده و عمل داده , عینا" همان طبیعت در عرصه اجتماع اراده و عمل را محدود و آزادی تشریعی انسان را مقید می سازد. در نگرش اسلامی از آن جهت که قانون را براساس توحید و سپس بر پایه اخلاق فاضله گذاشته و متعرض همه اعمال فردی و اجتماعی تحت عنوان ضوابط شرع شده است , آزادی تشریعی در این چارچوب مرزبندی می شود. با توجه به این مطلب مهم , از دیدگاه اسلام , آزادی تشریعی به این معنا می شود که انسان آزاد و مختار است از تمامی حقوقی که قوانین شرع برای او مشخص کرده بهره مند شود. مثلا" یکی از قوانین شرع آن است که انسان می تواند تا هر جا که بخواهد در عرصه علم اندوزی پیش برود و در این ساحت آزاد است و حتی دولت اسلامی موظف است که امکاناتی برای افراد فراهم کند تا از این حق بهره مند شود. برای آگاهی بیشتر ر . ک : المیزان , علامه طباطبایی , ج ۱۰, ص ۳۷۱ - ۳۷۲ و ج ۴, ص ۱۱۶. آزادی بیان و نوشتار, آزادی اجتماعی , آزادی بینش و ازادی اندیشه (در ساحت های اقتصادی - فرهنگی و سیاسی) همه در چارچوب مقوله پیش گفته معنا می یابد و تحلیل می شود. به دلیل مجال اندک به همین مقدار بسنده کرده و تفصیل ابعاد دیگر این مسائله دامن گستر را به فرصت مناسب و مکاتبات بعدی شما موکول می کنیم . در این باره به پیوست (تصویر صص ۲۷ - ۴۴ از مجله اندیشه حوزه , سال پنجم , شماره چهارم

, بهمن و اسفند ۷۸) مراجعه نمایید.

چگونه باشبهات مربوط به سازگاری حاکمیت ولایت فقیه با مقوله آزادی برخوردباید کرد ؟

پرسش

چگونه باشبهات مربوط به سازگاری حاکمیت ولایت فقیه با مقوله آزادی برخوردباید کرد ؟

پاسخ

وجود افکار و عقاید گوناگون در جامعه خصوصا دانشگاه، در زمینه ها و موضوعات مختلف، از جمله مسائل و اندیشه های سیاسی مربوط به اداره جامعه امری کاملاً طبیعی می باشد. بعلاوه در جامعه ای مانند جامعه ما که دارای نظام سیاسی جدید و متفاوت با نظامهای حاکم دردنیا، و مبتنی بر آموزه های دین می باشد، و تهاجمات فکری و فرهنگی گسترده ای از سوی دشمنان داخلی و خارجی، در جهت تضعیف مبانی نظری و تئوریک آن طراحی و در حال اجرا می باشد. وجود شبهات و شبهه افکنی خصوصا در بین دانشجویان به عنوان نیروهای مولد فکر وان..........و مدیران آینده جامعه ا...ЪЛŘبدیهی و مشخص می باشد. در برخورد با این جریان سه فرض متصور است:

۱. آن که سکوت اختیار کرده و کاملاً بی تفاوت نسبت به این جریانات باشند که مسلما این بی تفاوتی با وظایف اجتماعی که در اسلام بر عهده تک تک افراد جامعه گذاشته و آنها را نسبت به سرنوشت خود و دیگران مسئول داشته، سازگار نمی باشد.

۲. این که دانشجو نسنجیده و بدون شناخت و ریشه یابی شبهات با تعصب و بدون منطق و استدلال برخورد نماید. مسلما این نوع برخورد نه تنها اقدامی مثبت نمی باشد بلکه معایب و آفات بسیار زیادی به دنبال دارد زیرا اولاً، این نوع برخورد با روحیه دانشجویی و فضایدانشگاه که فضای گفتگو و تفاهم و نقد و بررسی علمی، بدون هر گونه تعصب و... می باشد، کاملاً مغایر بوده و زیبنده جو دانشگاه خصوصا دانشجویی که خود را حامی نظام سیاسی می داند که متکی به قوی ترین استدلالهای علمی و منطقی است، نمی باشد.

ثانیا: این

برخوردهای نسنجیده و غیرعلمی، باعث تقویت شبهه و محق جلوه دادن مروّجان آن می شود. بنابراین باید از این گونه اقدامات نیز پرهیز نمود.

۳. این که دانشجو بصورت فعّال و بدون هیچ گونه یأس و ناامیدی و تأثیری پذیری از جو روانی و فضای مسموم ناشی از ترویج شبهات، وارد عرصه بشود. در اینجا لازم است تا به ترتیب در سه حوزه کاری ذیل عمل نماید:

الف. گسترش آگاهی با صیانت شخصی:

در این مرحله ابتدا دانشجو باید سعی در بالا بردن و افزایش میزان معلومات خود خصوصا در زمینه هایی که بیشتر مورد هجوم شبهات است بنماید، که برای اینکار بهترین راه مطالعه کتابها و مجلاّت معتبری است که در آن زمینه از جمله ولایت فقیه و حکومت اسلامی نگاشتهشده اند، می باشد: برخی از منابعی که در این زمینه توصیه می شود عبارتند از:

۱. عبدالحسین خسروپناه، جامعه مدنی و حاکمیت دینی، انتشارات وثوق.

۲. نبی الله ابراهیم زاده آملی، حاکمیت دینی، پژوهشکده تحقیقات اسلامی سپاه.

۳. احمد واعظی، حکومت دینی، ناشر، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

۴. احمد واعظی، جامعه دینی، جامعه مدنی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

بنابراین با مطالعه منابع و کتابهای معتبر علاوه بر کسب اطلاعات و آگاهیهای لازم و خصوصا صیانت خویش از گرفتاری در دام شبهات، می توانید زمینه های مشارکت فعال و مؤثر در حوزه های بعدی را فراهم آورید.

ب. مرحله بعدی گسترش آگاهی و اطلاعات در حد تأثیرگذاری بر افراد آسیب پذیر از فضای مسموم ناشی از ترویج شبهات می باشد. در این مرحله علاوه بر مطالعات فوق نیازمند به انجام اموری از قبیل؛ افزایش مطالعات از لحاظ کمی و کیفی و عمیق تر شدن در منابع وموضوعات مربوطه، شناسایی و ریشه یابی شبهاتی که برای دوستانتان

مطرح است و ارائه پاسخ های روشن، مستدل و قانع کننده به آنان می باشد. که در این زمینه می توانید از منابع ذیل کمک بگیرید:

۱. مصباح یزدی، پرسشها و پاسخها

۲. هادوی تهرانی، ولایت و دیانت

۳. علی شیرازی پاسخ به شبهات ولایت فقیه.

ج. مرحله سوم: گسترش آگاهی عمیق و گسترده در خود و دیگران در حد رویارویی با شبهات و عناصر فعال شبهه افکن می باشد. این مرحله از مراحل قبل مشکل تر و نیازمند به آمادگی و تسلط کافی و دقیق برای رویارویی با هرگونه شبهه ای که در زمینه ولایت فقیه وحکومت اسلامی و... مطرح می شود، می باشد. لذا ابتدا باید بر منابع اصلی در این زمینه تسلط کافی داشته باشید از قبیل:

۱. امام خمینی(ره)، ولایت فقیه.

۲. آیت الله جوادی آملی، ولایت فقیه و عدالت.

۳. از حقوق و سیاست در قرآن، آیت الله مصباح یزدی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).

۴. فلسفه سیاست، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).

۵. دین و دولت در اندیشه اسلامی، محمد سروش.

۶. مجلات؛ اندیشه حوزه، حکومت اسلامی، کتاب نقد.

به علاوه سعی کنید همواره با مراکز علمی و افرادی که به این قبیل موضوعات تسلط کافی دارند و مورد اطمینان می باشند در ارتباط باشید. و همچنین مطالعات جمعی و گروهی با راهنمایی یک نفر استاد راهنما و کارشناسی در این مسائل، داشته باشید.

گام بعدی انجام یکسری امور در مقابله با فردی که در حال ترویج شبهه است، می باشد، در اینجا دانشجو باید با کمال خون سردی و خوشرویی از طرف مقابل مدرک و مستند ادعایش را بخواهد و سعی کند طرف مقابل را کاملاً حلّاجی کرده و با سؤالات گوناگون پیرامونموضوع او را به چالش و انفعال بکشاند. ببیند هدف

طرف از طرح این شبهه چیست؟ چه نتیجه ای می خواهد بگیرد. مثلاً منظورش از آزادی آیا آزادی بدون هیچ قید و بند قانونی می باشد؟ یا اینکه کدامیک از ویژگیهای نظام ولایت فقیه که مبتنی بر آموزه های دینی و مطمئن ترینمکانیزمهای کنترل قدرت می باشد، باعث سلب آزادی قانونی می شود؟ خلاصه با سؤالاتی از این قبیل هم شما در شناسایی شبهه قوی تر می شوید و هم در قاطعیت طرف مقابل در ترویج شبهه تشکیک وارد می نمایید، زیرا اکثر شبهاتی که در جامعه مطرح می شود ناشی از عدم فهم دقیقآن مسأله برای گوینده آن می باشد یعنی فرد بر اساس برداشتهای ذهنی یا داده ها و اطلاعاتی مبهم و نادرست، شبهه را طرح یا ترویج می کند. و.. در هر صورت توصیه می شود که در برخورد با شبهات مراحل فوق را رعایت نمایید از آنجا که در سؤال از موضوع آزادی نام بردید نکاتیرا در این موضوع بیان می داریم:

در تبیین و تفسیر هر موضوع و مسأله ای بایـد نوع رویکرد به آن را مشخص ساخت، چرا که هر ره یافتی مبانی، پیش فرض و روش خود را می طلبد: مثلاً هیچ گاه نمی توان با روی کردی جامعه شناسانه، تحلیلی روان شناسانه طلبید و یا بالعکس. بنابراین اگر آزادی از منظر اسلامبررسی و تشریح می شود باید با پیش فرض های خود، منابع اسلامی و متد خویش پی گیری شود. با عنایت به این نکته، پیش از توضیح دیدگاه اسلام نسبت به مقوله «آزادی» باید چند مطلب به عنوان مبادی و مبانی پاسخ مد نظر قرار گیرد:

۱- واژه «آزادی» به معنی باز بودن راه انجام فعل و ترک آن است، خواه آن فعل جنبه ارزشی داشته باشد یا خیر. خواه در حوزه تفکر باشد یا در حوزه

سیاسی، در حوزه اخلاق باشد یا خیر، فردی باشد یا اجتماعی، معقول باشد یا غیرمعقول.

۲- انسان بر حسب خلقت خاص خویش، موجودی صاحب عقل و اراده بوده به صورتی که در هر کاری می تواند جانب انجام آن را اختیار کرده یا جانب ترک آن را برگزیند. براساس فطرت آدمی، وی در مورد انجام و ترک فعل مطلق العنان بوده و مقید به یکی از دو طرفنمی باشد. از این نوع آزادی انسان به «آزادی تکوینی» یاد می کنند.

۳- لازمه آزادی فوق، آزادی دیگری است که عبارت از: امکان بهره مندی آدمی از مواهب «آزادی تکوینی» بدون دخالت قوه، قدرت و اراده قاهری بیرون از نفس انسان. این آزادی، «آزادی تشریعی» یا «آزادی حقوقی» نام دارد، (المیزان، ج ۱۰، ص ۳۷۰).

۴- این واژه از دیدگاه ها و حیثیت های گوناگون تقسیمات و انواع متعددی پیدا می کند چون: آزادی درونی، آزادی برونی، آزادی جمادی، آزادی نباتی، آزادی حیوانی، آزادی انسانی، آزادی ولایی، آزادی اخلاقی، آزادی فردی، آزادی اجتماعی، آزادی اندیشه، آزادی بینش،آزادی بیان و نوشتار و... .

۵- با دقت در مطالب شماره های ۱ تا ۳ مشخص می گردد که منشأ «آزادی» اراده آدمی است که او را وادار به عمل یا ترک آن ساخته و حالت نفسانی است که از میان رفتن آن مساوی با از بین رفتن اصل انسانیت می باشد.

۶- تعریف آزادی با تعریف انسان ارتباط تنگاتنگی دارد، چرا که متعلق آزادی خود انسان است، ازاین رو هر تعریفی از انسان در برداشت از آزادی دخیل خواهد بود و بالاتر، بدون ارائه تعریفی از انسان، تعریف آزادی ممکن نخواهد بود. اکنون تعریف آزادی از منظر اسلام را بامطلب اخیر؛ یعنی، تعریف و دیدگاه اسلام

به انسان شروع می کنیم:

الف) انسان در نگرش اسلامی: ۱- کارگزار یا خلیفه خداوند بر روی زمین و عبد اوست، در مقام عبودیت مطیع خواست و اراده اوست اما در مقام کارگزاری بر روی زمین باید فعال باشد. انسان پلی میان ملك و ملکوت و ابزاری است کهمشیت خداوند از طریق آن در این ج

نظر رهبر معظم انقلاب درباره متعرضین به شاءن ایشان چیست ؟

پرسش

نظر رهبر معظم انقلاب درباره متعرضین به شاءن ایشان چیست ؟

پاسخ

هر فرد ایرانی خصوصا دانشجویان عزیز که خود را نسبت به حفظ نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران و ارزشهای الهی متعهد و مسئول می بیند و دغدغه دفاع از آن را دارد لازم است که اولاً، درباره موضوعاتی که در جامعه و محیط دانشگاهی مورد بحث قرار می گیرد،اطلاعات و معلومات در حدّ کافی داشته باشد، تاریخ و تئوریها و رهیافتهای گوناگون فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و... در مورد انقلاب اسلامی، حوادث مهم دوران انقلاب و بعد از آن، شخصیت ها و گروه های فعال و تأثیرگذار در عرصه سیاسی کشور، افکار و عقاید آنان و... رابه خوبی بشناسد تا بتواند در مواقع نیاز با منطق و دلیل و مدرك به صورت مستدل از انقلاب دفاع نماید. و این کار نیازمند مطالعات گسترده منابع معتبری که در این زمینه ها نوشته شده، می باشد.

ثانیا: علاوه بر آمادگی های علمی، هر وقت شبهه یا مسأله ای را کسی مطرح کرد که مورد قبول و پسند شما نبود، هیچ وقت عصبانی نشوید بلکه در کمال خونسردی و خوشرویی از طرف مقابل مدرك و مستند ادعایش را بخواهید و سعی کنید طرف مقابل را کاملاً حلّاجی کردهو به سؤال بکشانید که منظور شما چیست؟ و بالفرض چنین باشد چه هدفی را دارید؟؟؟ و... زیرا اکثر شبهاتی، که در جامعه مطرح می شود ناشی از عدم فهم دقیق آن مسأله برای گوینده آن می باشد یعنی آن فرد بر اساس برداشتهای ذهنی خود شبهه را مطرح می کند. که با کمی سؤالخود او نیز در ادعایش سست می شود.

مخالفان و یا منتقدان نظام، بر چند دسته اند: برخی به خاطر بی دینی

با نظام مخالف اند و برخی دیگر نیز با وجود آن که از زمره متدینین هستند، نسبت به نظام دیدگاه خاصی دارند.

این گروه نیز یکسان نیستند؛ برخی به خاطر دیدگاه های خاص خود مسأله دار هستند که در این موارد بایستی با ریشه یابی، علت را دریافت و با منطق و حسن برخورد، سعی در رفع شبهه از اذهان آنان نمود و در برخی از موارد نیز با قبول اشکالات، از کلیت نظام و اهداف وخدمات آن دفاع کرد.

اگر احتمال می دهید که امر به معروف و نهی از منکر در وی تأثیر داشته باشد، لازم است که وی را ارشاد نمایید، ولی اگر امیدی به اصلاح ندارید و ترس داشته باشید که رفت و آمد و همنشینی با ایشان در اخلاق و رفتار شما تأثیر سوء داشته باشد، سزاوار است که از ادامهمجالست و همنشینی با وی خودداری کنید.

صحبت های بی جا نیز گر چه چیز لغوی است، ولی تا وقتی که همراه با غیبت، دروغ، توهین، تمسخر و فحش نباشد حرام نیست.

ثالثا: ایجاد درگیری میان طرفداران گروه های سیاسی و نیروهای انقلاب و بسیج و اهانت به مقدسات و شخصیت های نظام یکی از اهداف دشمنان نظام اسلامی می باشد که باید با کمال خونسردی در دام دشمن نیافتاد.

رهبر معظم انقلاب اسلامی می فرمایند: «اگر یک چیزی که خون شما را به جوش می آورد مثلاً فرض کنید اهانت به رهبری کردند، باز هم باید صبر و سکوت کنید. اگر عکس من را هم آتش زدند و یا پاره کردند باید سکوت کنید. نیرویتان را برای آن روزی که کشور به آننیازمند است برای آن روزی که نیروی جوان و مؤمن و حزب اللهی باید در

مقابله با دشمن بایستد حفظ کنید»، (روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۲ تیر ۷۸، ص ۲).

همچنین معظم له در جای دیگری می فرمایند: «بعضی ها گفته اند که ما اقدام می کنیم، مجازات می کنیم؛ ابدا در جمهوری اسلامی، این کار به مسؤولان مربوط است... اگر کسی احساساتی هم دارد، آن احساسات پیش خدای متعال قطعا اجر خواهد داشت؛ اما اگر عمل و اقدامیبرخلاف موازین باشد - از آحاد مردم - یقینا پیش خدا هم اجری ندارد. من هم که حالا نهی کردم غیر از حرمت قانونی، حرمت شرعی نیز پیدا کرد، مراقب باشید... کسی حق ندارد یک وقت کار نسنجیده ای انجام بدهد»، (روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۰مهر ۷۸، ص ۱۳).

رابعا: قبل از دست زدن به هر کاری و یا ارائه هر پاسخ عجولانه ای، ابتدا خداوند متعال را در نظر گرفته و از او استعانت بجویید و خوب بیاندیشید که مبادا با مسلط شدن خشم و غضب بر شما، ناخواسته آب در آسیاب دشمنان ریخته و مسأله ای را که می شد با خوشرویی وپاسخ های منطقی حل کرده و به تقویت نظام اسلامی و وحدت دانشجویان کمک نمود را به ضد آن مبدل کرد.{J

چرا در جامعه مسئولان و مطبوعات از آزادی برخوردار نیستند؟

پرسش

چرا در جامعه مسئولان و مطبوعات از آزادی برخوردار نیستند؟

پاسخ

در نظام اسلامی آزادی تا آنجا که مخل به ضوابط و ارزش های دینی و مصالح اجتماعی و حقوق دیگران نباشد وجود دارد و مورد حمایت دولت می باشد. ازاین رو آزادی های اساسی و دیگر اقسام آزادی در گسترده ترین شکل آن در نظام جمهوری اسلامی ایران به رسمیتشناخته شده است:

در اصل بیست و چهارم قانون اساسی آمده است: «نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند مگر آن که مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد...».

در اصل بیست و ششم آمده است: «احزاب، جمعیت ها، انجمن های سیاسی و صنفی و انجمن های اسلامی یا اقلیت های دینی شناخته شده آزادند، مشروط به این که اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند». هیچ کس رانمی توان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت. همچنین اصول دیگری از فصل سوم قانون اساسی در مورد آزادی های دیگر سخن گفته و آنها را به رسمیت شناخته است.

برای آگاهی بیشتر ر.ك: آزادی در اسلام، ابراهیمی ورکیانی.

در تمامی نظام های مدعی آزادی و دموکراسی، برای آزادی حد و مرزی وجود دارد؛ مثلاً توهین به مقدسات و یا نشر اکاذیب و توطئه برای براندازی، ممنوع و خلاف قانون است.

ترویج فساد نیز از جمله موارد ممنوع در قوانین است؛ ولی هر نظامی با توجه به مبانی فکری و اجتماعی خود، تعریفی از فساد دارد؛ مثلاً در کشورهای غربی نوعا استفاده ابزاری از زن و تصاویر مختلف آن و نیز اشاعه مبتذل ترین روش های ارضای غریزه جنسی، منعی ندارد؛چون در بینش آنان، فساد تعریف دیگری دارد. ولی در

بینش اسلام، «فساد» تعریف شده است و مبانی آن نیز از وحی سرچشمه می گیرد. بر این اساس هیچ کس مجاز به ترویج فساد نیست؛ چرا که در صورت مجاز بودن ترویج فساد، هیچ قدرتی نمی تواند مانع گسترش مفاسد گردد؛زیرا جامعه به راحتی به سوی فساد حرکت می کند، حال آن که به سختی در مسیر صلاح ره می پیماید. از همین رو اسلام، راه های گسترش فساد را بسته و اجازه ترویج آنان را به کسی نمی دهد.

البته موضوع عقاید و افکار و طرح مناسب آن، موضوع دیگری است که در این مورد اسلام منعی برای طرح افکار و عقاید قرار نداده است؛ ولی از آن جا که ممکن است برخی با تبلیغات بخواهند از اذهان مردم عادی که چندان آشنایی با مبانی ندارند - سوء استفاده کنند، نبایداجازه داد، از کم اطلاعی آنان سوء استفاده شود.

در زمان پیامبران الهی - مانند حضرت ابراهیم(ع) و پیامبر اسلام(ص) - نیز طرح افکار منعی نداشته است؛ بلکه خود قرآن مجید نیز سخنان آنان را نقل و به بررسی و ابطال آنها پرداخته است.

در زمان ائمه(ع) نیز، افراد بسیاری شبهات خود را نزد آنان مطرح می کردند و پاسخ های لازم را دریافت می نمودند. بنابراین، طرح افکار در جای خود اشکالی ندارد؛ ولی نباید اجازه داد که از طرح اندیشه ها و شبهات سوء استفاده شود و اذهان ساده مردم، دستخوش آسیب هایمختلف گردد.

آزادی بیان در جمهوری اسلامی ایران در حد بسیار بالایی وجود دارد به گونه ای که هیچ گاه در تاریخ این کشور آزادی بیان در این حد نبوده و در بسیاری از جاهای جهان نیز هم اکنون وجود ندارد. جالب آن است که شعار دهندگان

عـدم آزادی بیـان در حـد اعلاـ از این آزادی اسـتفادهمی کننـد لیکن طبیعی است که اگر بخواهنـد به بیان اموری بپردازنـد که مخالف خواست و ارزشهای پذیرفته شده جامعه اسلامی است توسط مردم با واکنش جدی مواجه خواهند شد.

یکی از آرمان های بلند نظام مقدس جمهوری اسلامی آن است که فضایی سالم برای عرضه اندیشه های مختلف به وجود آید. البتـه به شـرط آن که در این فضـا عقیـده هـا و افکـار به میـدان آینـد نه عقـده هـا و انگیزه هـای سـوء. لیکن متأسـفانه برخی از مطبوعات کشور به دلایل خاصـی عقـده ها رابا عقیـده و انگیزه را با انگیخته آمیخته و عرضه می دارند. از این فضای آزادی که در پنـاه جمهـوری اسـلامی به دست آورده انـد بر علیه آن شـعار فاشـیسم و خفقـان و... سـر می دهنـد لیکن همین برخورد خود بهترین گواه نزد اربـاب خرد نسـبت به رحمت و آزادی بخشـی اسـلام و نظـام اسـلامیاست و آنـان جز رسوایی برای خود به بار نخواهند آورد.

یکی از شـیوه های تبلیغاتی که متأسـفانه از غرب به داخل ایران سـرایت کرده است، این که اخبار متضاد و مشـتمل بر اکاذیب و تحریفات چنان گسترده و با تب و تاب نقل شود که اگر همه آن هم جا نمی افتد، لااقل بخشی از آنها مورد قبول واقع شود و یا افراد را در تردید افکند. اینوضـعیت به بدترین مشکل ممکن در حال حاضر در کشور ما در جریان است و رویارویی با این موج کار ساده ای نیست.

به نظر می رسـد در این شـرایط ضـمن آن که نبایـد از این گونه اخبـار به کلی خود را دور داشت، ولی تکیه اساسـی را بایـد بر کاوش و تحقیق در ریشه ها و

مسائل پشت پرده این جنجال ها معطوف داشت و همت جدی بر حفظ اصول نمود؛ زیرا خاکریز بعدی اصول و ارزش هایبنیادین انقلاب و اسلام است و حفاظت از آن ها نیازمند کار جدی در شرایط حاضر می باشد.{J

چگونه آیه ی (لا اکراه فی الدین) با آیه ی دیگری که می فرماید: (و هر کس غیر از اسلام دینی بجوید هرگز از او پذیرفته نشود), سازگار است ؟

پرسش

چگونه آیه ی (لا اکراه فی الدین) با آیه ی دیگری که می فرماید: (و هر کس غیر از اسلام دینی بجوید هرگز از او پذیرفته نشود), سازگار است ؟

پاسخ

برای برخی این گونه تداعی شده است، که نباید دیگران را ملزم کنیم که دین خاصی را بپذیرند؛ بلکه هر دین از ادیان را داشته باشد کافی است.... آن چه مهم است این است که انسان به خدا ایمان داشته باشد و طبق یکی از برنامه های خدایی عمل کند، چه مسیحی، چه یهودی وچه اسلام.

امّا در پاسخ باید گفت؛ عدم اجبار بر پذیرش دین خاصی، دلیل بر حق بودن تمام ادیان و مسلک ها نمی باشد بلکه دلیل بر احترام به آزادی انسان در انتخاب دین و عدم ثمربخشی اجبار در گرایش به دین خاص می باشد.

از سوی دیگر، حق بودن ادیان و شریعت ها در طول تاریخ، دلیلی بر حقیقت جو بودن پیروان آن ها، پس از ظهور شریعت کامل تر و تجلی حقِ آشکارتر نخواهد بود.

بنابراین، حقیقت جوی واقعی کسی است که به تمام مظاهر حق در طول تاریخ ایمان داشته باشد و به کامل ترین شریعت عمل کند. بنابراین «مسلمان حقیقی» در طول تاریخ کسی است که به پیامبر عصر خود و تمام پیامبران پیشین ایمان داشته باشد و در برابر آخرین شریعت وفرمان های خداوند «تسلیم» باشد. (این مطلب به استناد به آیه ی ۲۸۵، سوره ی بقره، تأیید می شود)برای توضیح بیش تر به نقل آن چه مرحوم شهید مطهری در این باره گفته، می پردازیم: (ر.ک مجموعه آثار، ج ۱ (عدل الهی) ، ص۲۷۷)

«... درست است که در دین، اکراه و اجباری نیست: لااکراه فی الدین ولی این سخن به این معنا نیست که دین خدا

در هر زمانی متعدد است و ما حق داریم هر کدام را که بخواهیم انتخاب کنیم. چنین نیست، در هر زمانی یک دین حق وجوددارد و بس. هر زمان پیغمبر صاحب شریعتی از طرف خدا آمده، مردم موظف بوده اند که از راهنمایی او استفاده کنند و قوانین و احکام خود را چه در عبادات و چه در غیر عبادات از او فراگیرند تا نوبت به حضرت خاتم الانبیاء رسیده است. در این زمان اگر کسی بخواهد به سوی خداراهی بجوید؛ باید از دستورات دین او راهنمایی بجوید.

قرآن کریم می فرماید: و مَن یبتغ غیرَ الاسلام دینا فَلَن یُقبَلَ منه و هو فی الاخرهِ مِن الخاسرین (سوره ی آل عمران (۳) ، آیه ی ۸۵)؛« هر کس غیر از اسلام دینی بجوید هرگز از او پذیرفته نشود و او در جهان دیگر از جمله زیانکاران خواهد بود {M».

اگر گفته شود که مراد از اسلام، خصوص دین ما نیست؛ بلکه منظور، تسلیم خدا شدن است؛ پاسخ این است که البته اسلام همان تسلیم است و دین اسلام همان دین تسلیم است؛ ولی حقیقت تسلیم در هر زمانی شکلی داشته و در این زمان، شکل آن، همان دین گران مایه ای استکه به دست حضرت خاتم الانبیاء ظهور یافته است و قهرا کلمه ی اسلام بر آن منطبق می گردد.

به عبارت دیگر، لازمه ی تسلیم خداشدن، پذیرفتن دستورهای او است و روشن است که همواره به آخرین دستور خدا باید عمل کرد و آخرین دستور خدا همان چیزی است که آخرین رسول او آورده است».

در نتیجه، اگر چه نباید شریعت اسلام را بر پیروان ادیان دیگر تحمیل کرد؛ امّا این به معنای امضای حقانیت ادیان به موازات هم دیگر نیست؛ بلکه

باید با گفت گو و تبلیغ آنان را به سوی جلوه ی کامل حق، در این عصر و زمان یعنی شریعت اسلام دعوت کرد. روش پیامبر درصدر اسلام و دیگر امامان و بزرگان دین در طول تاریخ اسلام این گونه بوده است. بنابراین، پلورالیسم به معنای حقانیت تکثر ادیان، مردود است؛ امّا به معنای زندگی مسالمت آمیز پیروان ادیان مختلف بلااشکال است.

چنان که در قرآن مجید می خوانیم و قُل لِلّذین أوتوا الکتاب و الأُمیینَ ءَأَسلمتم فإن أسلَموا فقد اهتدَوا و اِن تولّوا فانّما علیك البلغ (سوره ی ال عمران (۳) ، آیه ی ۲۰)؛ « و به کسانی که اهل کتاب اند و به مشرکان بگو: آیا اسلام آورده اید؟ پس اگر اسلام آوردند، قطعاهدایت یافته اند. و اگر روی برتافتند فقط رساندن پیام بر عهده ی توست{M»

از این آیه ی شریفه به خوبی آشکار می شود، در پذیرفتن شریعت اسلام هیچ گونه اجباری نیست و مسلمانان نباید دیگران را مجبور سازند؛ اما عدم اجبار دلیل بر حقانیت پیروان ادیان دیگر نیست؛ بلکه اگر با آگاهی به حقانیت پیامبر اسلام، به انکار بپردازند و کفر بورزند، در«قیامت» جایگاه آنان در جهنم خواهد بود.

در قرآن مجید می خوانیم: اِنّ الذین کفروا مِن اهل الکتب و المشرکین فی نار جهنم خلدین فیها (سوره ی بینه (۹۸)، آیه ی ۶)« کسانی از اهل کتاب که [به آن چه پیامبر اسلام آورده است {M(ر.ك: آیه ی قبل)[؛ کفر ورزیده اند و [نیز] مشرکان در آتشدوزخند [و [در آن همواره می مانند{M».

از این آیه ی شریفه به خوبی آشکار می شود که مراد از آیاتی که پیروان ادیان دیگر را اهل نجات دانسته اند؛ (ر.ك: سوره ی مائده، آیه ی ۶۹) یقینا منکران حقانیت اسلام و صف آرایان در مقابل شریعت اسلام، نیستند؛ و حتی چه بسا

کسانیکه توانایی شناخت حقانیت اسلام را داشته اند ولی به آسانی از کنار شناخت حق گذشته اند نیز در قیامت عذری نداشته باشند.{J

چرا رهبری انقلاب افرادی را که واقعا سوء نیت و دشمنی آنها با نظام جمهوری اسلامی ایران مشخص است (عوامل داخلی) و پیوسته در پی اخلال هستند را به مردم معرفی نمی کنند و یا چرا این افراد را اینقدر آزاد گذاشته اند که هر کاری دلشان می خواهد انجام دهند؟

پرسش

چرا رهبری انقلاب افرادی را که واقعا سوء نیت و دشمنی آنها با نظام جمهوری اسلامی ایران مشخص است (عوامل داخلی) و پیوسته در پی اخلال هستند را به مردم معرفی نمی کنند و یا چرا این افراد را اینقدر آزاد گذاشته اند که هر کاری دلشان می خواهد انجام دهند؟

پاسخ

جهت ارائه پاسخی مناسب ابتدا لازم است تا مطالبی را درباره ی شیوه ی برخورد رهبران الهی با دشمنان و مخالفان حکومت اسلامی، بیان نماییم: بررسی آموزه های دینی و سیره ی حکومتی بزرگان اسلام در برخورد با مخالفان بیانگر این حقیقت است که در نظام اسلامی برای تک تک افراد جامعه (صرف نظر از گرایش سیاسی، نژاد و..). جایگاه ارزشی و حقوقی خاص در نظر گرفته شده است؛ مهیا نمودن زمینه های هدایت و فرصت های بازگشت، حفظ آبروی افراد، از جایگاهی بالا برخوردار است. یکی دیگر از اصول مهم نظام مدیریتی اسلامی؛ سعه ی صدر و مدارا و تسامح با دشمنان و مخالفان است:

قرآن کریم به صورت متعدد، نه تنها پیروان خود را به مدارا و تسامح نسبت به مخالفان می خواند، گاه نیکوکاری در حق مشرکان را نیز توصیه می کند. چنان که می فرماید: لاینهاکم عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تبروهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین (ممتحنه، آیه ی ۸).

سیره ی پیامبر گرامی اسلام و امام علی(ع) نشان دهنده ی موارد متعددی است که با این که آن بزرگواران به خوبی افراد منافق و مخالفِ حکومت خود را می شناختند، تا آن جا که این افراد به امنیت و وحدت جامعه اسلامی آسیب نمی رساندند و دست به قیام مسلحانه نمی زدند، با کمال مدارا و سعه ی صدر با

آنـان برخـورد و از معرفی آنـان خـودداری می کردنـد: به عنوان نمونه در جریـان توطئه ای که منافقـان برای قتـل و ترور پیـامبر گرامی اسـلام در غزوه تبـوک طراحی نمودنـد، سـرانجام بـا درایـت آن حضـرت(ص) ناکـام ماندنـد؛ حـذیفه یکی از اصـحاب پیامبر(ص) می گوید: «من آن ها را از نشانه های شترانشان شناخته و به پیامبر(ص) گفتم: من آن ها را به شما معرفی می کنم تا آنـان را به سـزای خویش برسـانی. پیامبر با لحن عطوفت آمیزی به من دسـتور داد که از افشاری راز آن ها خودداری کنم. شاید آن ها راه توبه را در پیش گیرنـد و نیز افزود: اگر من آن ها را مجازات نمایم، بیگانگان می گویند محمد پس از آن که به اوج قـدرت رسـید، شمشـیر بر گردن یـاران خود نهـاد»فروغ ابـدیت، جعفر سـبحانی، انتشارات دفتر تبلیغات اسـلامی حوزه علمیه قم، چاپ شانزدهم، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۴۰۵.

.)

امام علی(ع) نیز در برخورد با مخالفان خویش سه راهبرد اساسی داشت(دانشنامه ی امام علی(ع)، ج ۶، امام علی و مخالفان، ص ۲۳۸). : گفت و گو؛ مـدارا؛ برخوردِ قـاطع. تلاـش اولیه ی امیرالمؤمنین(ع) پاسـخ گویی به شـبهات مخالفـان بود و می کوشـید راهی برای پایـان بخشـیدن مسالمت آمیز؛ نزاع و دشـمنی بیابـد. اگر از این راه نتیجه ی دل خواه به دست نمی آمـد، با مخالفان خود، تا جایی که به امنیت و وحدت جامعه ی اسـلامی آسیبی نمی رسید، مدارا، و از شدت و خشونت پرهیز می کرد. سرانجام اگر مخالفان دست به قیام مسلحانه می زدند و امنیت شهرها و راه ها را به خطر می انداختند، نوبت به برخورد قاطعانه می رسید. البته امام در این مرحله نیز هیچ گاه از ارشاد و راهنمایی دشمنان غفلت نمی کردند و در عمل نیز نشان می داد که همواره این

سخن پیامبر اکرم(ص) را پیش خود دارد که در غزوه ی خیبر، خطاب به ایشان فرمود: «اگر خداوند یک تن را به دست تو هدایت کند، بهتر از هر چیزی است که خورشید بر آن می تابد»شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۴ / بحارالانوار، محمدباقر مجلسی، ج ۳۲، ص ۴۴۸.

.)

امام علی(ع) با آن که از انگیزه ی طلحه و زبیر برای رفتن به مکه آگاه بود و می دانست جز جنگ افروزی مقصود دیگری ندارند، با آنان مدارا کرد و در پاسخ به پیشنهاد ابن عباس که از وی می خواست تا آن دو را زندانی کند و از رفتن به مکه بازدارد، فرمود: «آیا از من می خواهی که آغازگر ستم باشم... و بر اساس ظن و گمان به مجازات افراد بپردازم و پیش از انجام کار مؤاخذه نمایم؟ هرگز! به خدا قسم از رفتار عادلانه... که خدا مرا بدان امر فرموده، روی نمی گردانم»مصنفات شیخ المفید، ج ۱، الجمل، ص ۱۶۶.

(و... .

نتیجه آن که بر اساس آموزه های دین و سیره ی بزرگواران اسلام، اصل مدارا و تسامح با مخالفان و دشمنان است تا جایی که به وحدت و امنیت جامعه اسلامی خدشه ای وارد نشود.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز که نشأت گرفته از آموزه های حیات بخش دین مبین اسلام و سیره ی معصومین(ع) می باشد؛ تمامی حقوق شهروندی را برای مخالفین نظام به رسمیت شناخته و حدود آن را به: عدم اخلال به مبانی نظام، حفظ امنیت، منافع و وحدت ملی و مصالح نظام اسلامی مشخص کرده است(اصول ۲۰ و ۲۶ و ۲۷ و ۳۷ و ۴۰ قانون اساسی، ج.....).

اما در مواردی که مخالف حدود قانونی را رعایت نکند، حکومت اسلامی جهت حفظ

مبانی نظام اسلامی و امنیت و وحدت جامعه، موظف به برخورد با مخالفین اخلال گر است. شیوه ی برخورد نیز باید بر اساس راهکارهای دینی و قانونی باشد که طبق قانون اساسی این وظیفه بر عهده ی قوه قضائیه گذاشته شده است. در اینجا مقام معظم رهبری بر اساس اصل رأفت و رحمت اسلامی ابتدا به چنین افرادی تذکر داده و راه بازگشت و هدایت را به روی آنان همچنان باز می گذارد. در مرحله ی بعد با ارائه ی معیارهایی به مردم، زمینه های شناخت صنفی این قبیل افراد و پرهیز از آن ان را برای مردم فراهم می نماید. و در صورتی که باز هم دست از اخلال گری خود برندارند، برخورد قانونی از طریق دستگاه های ذی ربط به عمل می آید.

بنابر این چنین که با افراد مُخِلّ هیچ گونه برخوردی نشود و آنان در جامعه آزاد باشند، خیر. بلکه بر عکس در موارد متعددی که نیازمند برخورد قاطع بوده از طریق قوه قضائیه اقدامات لازم انجام شده و می شود. و علّت عدم معرفی چنین افرادی از سوی مقام معظم رهبری هم به دلیل؛ مهر و عطوفت اسلامی، مدارا و تسامح با مخالفین برای هدایت آنان، محوّل شدن وظیفه ی شناسایی و اعلان متخلفین به دستگاه های مربوطه می باشد.

حکم اعدام مرتد چگونه با آزادی اندیشه قابل جمع است؟ مخصوصا در مورد اعدام جوانی که پدر و مادرش مسلمانند ولی خود او در هنگام بلوغ فکری بلافاصله آیینی مغایر اصول دین اسلام را برگزیند(یعنی حتی اول اسلام را نپذیرفته و بعدا تغییر دین دهد بلکه از اول یهودی شده)(م

پرسش

حکم اعدام مرتد چگونه با آزادی اندیشه قابل جمع است? مخصوصا در مورد اعدام جوانی که پدر و مادرش مسلمانند ولی خود او در هنگام بلوغ فکری بلافاصله آیینی مغایر اصول دین اسلام را برگزیند(یعنی حتی اول اسلام را نپذیرفته و بعدا تغییر دین دهد بلکه از اول یهودی شده)(من این مورد را خودم از دفتر آقای خامنه ای استفتائ کردم گفتند اعدام می شود)

پاسخ

– اولاً آنچه اسلام بر آن تأکید دارد آزادی فکر و اندیشه است، نه عقیده. یعنی اسلام نمی گوید هر عقیده ای را می توانی بپذیری، بلکه از نظر عقیده تنها یکی را قابل قبول و پذیرش می داند و آن اسلام است. قرآن مجید در این باره می فرماید: «ان الدین عنداللّه الاسلام»، (آل عمران، ١٩) و نیز «و من یتبغ غیر الاسلام دنیا فلن یقبل منه»، (آل عمران، ٨۵).

اما در عین حال اسلام جلوی آزادی فکر را نمی گیرد، بلکه توصیه می کند که انسان ها به تدبر، خرد ورزی، کاوش و جستجو درباره حقیقت بپردازند و بهترین را برگزینند. لذا در جای دیگر قرآن می فرماید: «فبشّر عباد الذین یستعمون القول فیتبعون احسنه»، (زمر،١٨) اگر این دو آیه را کنار هم بگذاریم چند نکته به دست می آید:

١– خدایی که می گوید بهترین را برگزینید تنها اسلام را به رسمیت می شناسد، پس معلوم می شود بهترین نزد او همان اسلام است و بس.

۲- دعوت شـارع به تحقیق و تـدبر نشـانه اطمینـان او به این مسأله است که هر کس خالصانه و بـدون تعصبات کورکورانه پا به وادی تحقیق و حقیقت جویی گذارد، و خود را داور قرار دهد، جز اسلام را نخواهد پذیرفت. بنابر این انحراف از اسلام ثمره

چیزی جز تعصبات کور یا نقصان تحقیق و خردورزی نیست. ممکن است کسی برای دفاع از نظریه «آزادی عقیده » به آیه «لااکراه فی الدین» تمسک کند در حالی که:

اولاً: این آیه بحثی تکوینی دارد، نه تشریعی. یعنی نمی خواهد بگوید شرعاً هر کسی در گزینش هر عقیده ای آزاد است، بلکه هر کس موظف به پذیرش و تبعیت از حقیقت می باشد، لیکن چنین چیزی از طریق زور و اکراه انجام پذیر نیست، و ایمان واقعی و قلبی را نمی توان دیکته کرد.

ثانیاً: اگر هم از آیه حکم تشریعی استفاده شود اطلاق ندارد و شامل مرتد نمی شود.

ثالثاً: بنابر فتوی برخی از فقها حکم مرتد اختصاص به کسی دارد که از روی عناد و برای ضربه زدن به دین از اسلام برگردد، و در واقع نوعی حفاظ و سپر امنیتی در برابر توطئه کسانی است که به ظاهر ایمان می آورند، و با برنامه ریزی های حساب شده، در شرایط خاصی اعلام بازگشت می کنند، تا در صفوف متحد و عزم راسخ مسلمین خلل وارد نمایند.

رابطه آزادی عقاید با بحث ارتداد؟

پرسش

رابطه آزادی عقاید با بحث ارتداد؟

پاسخ

آیه مبارکه «لااکراه فی الدین» حامل دو معنا است:

اول اینکه دین قابل اکراه نیست زیرا پذیرش دین با اعتقاد و ایمان است و حصول اعتقاد و ایمان مقدمات خود را می طلبد. اکراه فقط می تواند بر اعمال ظاهری تأثیر کند اما اعمال قلبی اکراه بردار نیستند. این معنا از آیه یک جمله خبری است که از واقعیت اکراه ناپذیری اعتقاد و ایمان دینی خبر می دهد.

دوم اینکه دیگران را نباید به پذیرش دین اکراه کرد. یعنی نباید دیگران را مجبور کرد که اسلام را بپذیرند. این معنا از آیه، یک جمله انشایی و یک حکم است مبتنی بر معنای اول است.

و آیه مبارکه شامل هر دو معنا می شود. دلیل این حکم نیز ادامه آیه است که فرمود: «قد تبین الرشد من الغی» (راه درست از راه انحرافی روشن شده است) پس زمانی که حق از ناحق بیان شده دیگر نیازی به اکراه وجود ندارد. اما این حکم در نظر ابتدایی با برخی از احکام دیگر مانند جهاد و مجازات های اسلامی مخالف به نظر می رسد.

درباره جهاد که خارج از سؤال شماست به دو نکته اشاره می کنیم:

۱ جهاد دفاعی به هیچ وجه توهم مخالفت با آیه را ندارد.

۲ جهاد ابتـدایی نیز در واقع از میان بردن موانع تبلیغ آزادی دین است لـذا اسـلام در جهاد ابتدایی پس از تأمین این هدف اجازه هیـچ گونه تعـدی به انسان ها و حتی مظاهر ادیان دیگر را نمی دهد. جز با بت پرستی که اسـلام هیچ سازشـی با آن ندارد. زیرا اسلام بت پرستی را دین نمی داند.

اما درباره مخالفت آیه مذکور با مجازات های اسلامی و از جمله مجازات ارتداد، ذکر چند

نکته لازم است:

اول) حیطه احکام فردی و اجتماعی چیست؟ هر رفتاری که تنها تأثیر فردی بر فاعل آن داشته باشد، در حیطه احکام فردی، و هر رفتاری که به صحنه جامعه کشیده شود و تأثیر اجتماعی داشته باشد در حوزه احکام اجتماعی قرار می گیرد.

احکام اجتماعی بر اساس مصالح اجتماعی وضع می شوند و گاه تأمین این مصالح، بخشی از آزادی های فردی را محدود می کند. این نکته در هیچ جامعه ای قابل انکار نیست.

دوم) آیا ارتداد جرم است؟ قطعا شخصی که تمام تلاش خود را برای شناخت حق به کار برده است و به هر دلیلی نتیجه تلاش او به خروج از دین و ارتداد انجامید، نزد خداوند معذور است «لا یکلف الله نفسا الا وسعها»، (بقره، آیه ۲۸۶).

این که سرنوشت او در قیامت چگونه است، مسئله دیگری است که در مباحث عدل الهی مطرح می شود. اما اگر او ارتداد خود را به سطح جامعه کشاند و به دیگران اعلام کرد و به تبع، شبهاتی که او را به ارتداد کشاند دین دیگران را نیز در معرض شک قرار داد، چطور؟ در این صورت رفتار او دیگر در حوزه احکام فردی نیست و به حیطه احکام اجتماعی کشیده شده است، و ملاک فردی نیست و به حیطه احکام اجتماعی کشیده شده است، و ملاک های احکام اجتماعی، که همان مصالح نوعی جامعه است، بر آن حاکم می شود نه ملاک های رفتار فردی.

اگر ارتداد او، از روی هوای نفس و لجاجت نباشد، و در انکار حق مستضعف فکری و جاهل قاصر محسوب شود، نه جاهل مقصر، در حوزه احکام فردی مجرم و گنهکار نیست ولی در حوزه احکام اجتماعی مجرم است

زیرا: اولاً: حقوق دیگران را ضایع کرده است. زیرا کسی که از دین خارج شده و ارتداد خود را تبلیغ می کند در اذهان عمومی ایجاد شبهه و شک می کند. و واضح است که ترویج شبهات در افکار عمومی باعث ضعف روحیه ایمانی جامعه می شود. از سوی دیگر، طرح شبهات و بررسی آنها وظیفه دین شناسان و محققان است و آحاد جامعه توانایی آن را ندارند. لذا مردم دین دار حفظ روحیه دینی جامعه را حق خود می دانند و مشروعیت این حق از دیدگاه آن دین بدیهی است.

مثال دیگری که در آن نیز حکم فردی و اجتماعی متفاوت است به فهم این مطلب کمک می کند مریض یا مسافری که از نظر شرعی معذور در روزه گرفتن اند و بلکه روزه بر آنان حرام است، حق ندارند در ملأ عام روزه خواری کنند و این روزه خواری جرم به شمار می آید و دارای مجازات است.

این بدان دلیل است که ملاک حکم فردی و اجتماعی با هم متفاوت است. ثانیا: با قطع نظر از اینکه حفظ روحیه دینی از حقوق مردم است، اسلام آن را از مصالح اجتماعی، بلکه از مهمترین مصالح می داند و لذا تعظیم شعائر دین را ترغیب فرموده (سوره حج، آیه ۳۲) و از شکستن حرمت آن نهی فرموده (سوره مائده، آیه ۲) این دو نکته ثابت می کند که ارتداد گرچه در برخی از موارد از لحاظ فردی جرم نیست از لحاظ اجتماعی جرم است.

سوم) فلسفه مجازات مرتد چیست؟ با توجه به دو نکته ای که برای اثبات جرم بودن ارتداد گفته شد فلسفه مجازات مرتد نیز تا حدودی واضح می شود اما برای توضیح بیشتر، باید به فلسفه مجازات های حقوقی در

اسلام توجه کرد.

۱ استحقاق مجازات

مجرم با جرم خود به حقوق دیگران تجاوز کرده است و اختلالی در نظم اخلاقی جامعه به وجود آورده است. از این رو استحقاق مجازات دارد و مجازات او رنجی است که به تبع این اختلال تحمل می کند. بر اساس این فلسفه مجازات، میزان کیفر او باید متناسب با میزان اختلالی باشد که در جامعه ایجاد کرده است. در این باره باید دید تضعیف روحیه دینی به وسیله اظهار و ترویج ارتداد در جامعه از چه اهمیتی برخوردار است.

دین به عنوان بزرگترین نعمت خداوند، که بدان بر بشر منت نهاده است (آل عمران، آیه ۱۶۴)، عامل اصلی هدایت انسان به سوی کمال و سعادت واقعی است جامعه ای که در آن دین و روحیه دینی ضعیف و منزوی است هر چند از نظر مادی پیشرفته باشد جامعه ای به دور از سعادت واقعی است پس دین در جامعه از جایگاه ارزشی بالا و بلکه بالاترین ارزش برخوردار است. و باید از هر گونه تحریف و تضعیف به دور ماند بنابراین علاوه بر ارتداد، هر عملی دیگری دین و اعتقادات دینی را تضعیف یا تحریف کند جرم است و مجازات سنگین دارد. مثلاً ناسزاگویی به پیامبر اکرم(ص) و ائمه اطهار(ع) مجازات مرگ دارد. زیرا وقتی تقدس آنها در جامعه شکسته شود راه نابود کردن دین نیز باز می شود و یا بدعت و تحریف دین که نه تنها شخص مجرم را به گمراهی می کشد گاه نسلهای آینده را به گمراهی می کشد. لذا در اسلام تأکید فراوانی بر مبارزه با بدعت و تحریف در دین شده است.

۲ هدفمندی مجازات

آنچه گفته شد فقط از زاویه استحقاق مجازات

بود اما مجازات در اسلام علاوه بر استحقاق هدفمند نیز هست. این هدف هم در راستای سعادت مجرم است و هم در راستای سعادت جامعه.

آنچه مربوط به سعادت جامعه است عبارت است از:

۱ جلوگیری از ادامه تبلیغ ارتداد توسط شخص مجرم؛

۲ جلوگیری از تبلیغ ارتداد توسط افراد دیگر؛

۳ نشان دادن اهمیت دین و جایگاه ارزشی آن؛

۴ حفظ روحیه دینی جامعه.

در اینجا دوباره تأکید می شود که پاسخگویی علمی به شبهات دینی اولاً از اسلام شناسان و متخصصان دینی ساخته است و آحاد جامعه شاید در برابر شبهات بدون پاسخ بمانند و ایمان آنها تهدید شود. ثانیا فضای سالم می خواهد. طرح شبهات جامعه زمانی می تواند باعث پیشرفت علمی دین و اعتقادات دینی شود که در فضایی سالم مطرح شودو امکان پاسخ گویی علمی به آن فراهم باشد اما اگر شبهات دینی در فضایی ناسالم مطرح شود پاسخگویی به آن نیز نمی تواند تأثیرات سوء شبهه را در افکار عمومی از بین ببرد.

لذا وظیفه روشنفکران و عالمان دینی است که با طراحی و برنامه ریزی دقیقی، فضای سالم را برای طرح شبهات و پاسخگویی به آن فراهم کنند به گونه ای هم اعتقادات عمومی ارتقاء یابد و هم روحیه دینی تقویت شود.

فضایی که معمولاً از سوی شخص مرتد برای ابراز و تبلیغ عقاید خود فراهم می شود فضای ناسالم است و متأسفانه در جامعه اسلامی امروز، اهداف سوء سیاسی بیگانگان و برخی مغرضان سیاسی داخلی فضای طرح مسائل علمی را تحت الشعاع خود قرار داده طرح شبهات دینی ابزاری برای بهره بری سیاسی گشته است که فضای علمی را مغشوش می کند.

و آنچه مربوط به سعادت شخص مجرم است عبارت است از:

۱ بازداشتن او از جرم بیشتر

از

دیدگاه اسلام بازداشتن قهری مجرم از ارتکاب جرم به نفع او است گرچه مخالف اراده فردی او باشد. زیرا هر جرمی او را از رسیدن به سعادت واقعی باز می دارد و از کمال، دورتر می کند و بر ورز و جرم او می افزاید.

۲ مجازات دنیوی از مجازات اخروی جرم می کاهد.

هر گناه و جرمی عقاب اخروی دارد، هرکس حاضر به تحمل مجازات دنیوی گناه خود شود کیفر اخروی او بخشیده می شود و خدا کریم تر از آن است که انسان را برای یک گناه دوبار کیفر دهد.

لذا در صدر اسلام بسیار دیده می شود که مجرمین خود برای تحمل کیفر اقدام به اعتراف نزد قاضی می کردند تا از عقاب اخروی مصون بمانند. البته اسلام این راه نجات از عقاب اخروی را توصیه نکرده است بلکه توبه و بازگشت به سوی خدا و اصلاح آنچه فاسد شده را توصیه نموده است.

چهارم ارتداد چگونه ثابت می شود؟

از مسائل مهمی که در نظام کیفری اسلام مطرح است این است که قوانین کیفری آن به گونه ای است که قبل از اجرای قانون کیفری بتواند از ارتکاب جرم جلوگیری کند نه اینکه راه ارتکاب جرائم را باز بگذارد و با اجرای کیفر بخواهد از ارتکاب مجدد آن جلوگیری کند. لذا قوانین کیفری اسلام بسیار محکم است اما راه های اثبات جرم را سخت کرده است. اصل وجود قانون کیفری مانع از ارتکاب جرم می شود ولی اثبات جرم، مخصوصا در جرایمی که کیفر سنگین دارد مانند حد زنای محصنه یا ارتداد بسیار دشوار است. نگاهی اجمالی به تاریخ صدر اسلام و نیز به تاریخ دو دهه انقلاب اسلامی ایران در آمار کسانی که حد زنای محصنه یا

ارتـداد نشان می دهـد که راه اثبات این چه قـدر دشوار و اسـلام بیش از آنکه به اجرای کیفر اهتمام ورزد به بازدارندگی اصـل قانون از جرم توجه داشته است.

در اثبات ارتـداد یک مسأله مهم، ملاک اصـلی است و آن اینکه وجود خـدا و توحیـد یا رسالت نبی اکرم(ص) انکار شود. لـذا انکار هر مسأله ای از اعتقادات اسلام ارتداد محسوب نمی شود. هر گاه توحید یا رسالت حضرت محمد(ص) به صورت مستقیم انکـار شود یا چیزی انکار شود که مسـتلزم انکار این ها باشـد و انکار کننـده، متوجه این اسـتلزام باشـد به گونه ای که آن ها را انکار کرده باشد ارتداد ثابت می شود.

شرایط دیگری نیز در اثبات ارتـداد مطرح است که در کتب فقهی و حقوقی نوشـته شـده است. و هدف از بیان این مطلب توجه دادن خواننده محترم به این مسأله بود که اسـلام با قوانین کیفری، می خواهد قبل از ارتکاب جرم، از آن جلوگیری کند نه صرفا بعد از آن، کیفری دهد.

پنجم) آیا توبه مرتد پذیرفته است؟

توبه مرتد اگر قبل از اثبات ارتداد نزد قاضی باشد هم از لحاظ حکم فردی پذیرفته است و هم از لحاظ حکم اجتماعی. یعنی اثر فردی آن را که بین شخص مرتد و خداوند است اصلاح می کند و هم مجازات دنیوی آن را از بین می برد.

ولی اگر این توبه بعد از اثبات ارتداد نزد قاضـی باشد، مجازات آن در برخی موارد (مرتد فطری «مسلمان زاده» مرد) ساقط نمی شود ولی توبه او به لحاظ حکم فردی، یعنی آنچه بین او و خـدا است پذیرفته می شود. و عدم سـقوط مجازات او به دلیل همان فلسفه ای است که قبلاً ذکر شد.

برای مطالعه بیشتر مضموم

آیه لااکراه فی الدین رجوع کنید به:

المیزان، علامه طباطبایی، ذیل آیه ۲۵۶ سوره بقره، ج ۲، ص ۲۷۸.

تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی، ج ۲، ص ۳۶۰.

برای مطالعه فلسفه کیفر در اسلام رجوع کنید به:

۱ فلسفه حقوق، قدرت الله خسروشاهی و مصطفی دانش پژوه، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ سوم، ۱۳۷۸، ص ۲۰۱۲۲۲.

۲ عدل الهی، شهید مطهری، انتشارات صدرا.

حقوق زنان و فمینیسم یعنی چه؟ دیدگاه اسلام در آن باره چیست؟

پرسش

حقوق زنان و فمینیسم یعنی چه؟ دیدگاه اسلام در آن باره چیست؟

پاسخ

فمینیسم: فمینیسم که از واژه Feme به معنی زن مشتق است به معنی عقیده به حقوق زنان و گرایش به دفاع از زن است. اولین هسته سازمان دهی شده این گرایش، در نشست مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۵ گذارده شد. هر چند در این نشست، واژه هایی از قبیل مقام زن و حقوق بشر، ترنمی خوش داشت اما اینک که بیش از پنجاه سال از طنین افکنی آن نـدای اولیه می گذرد آثار ناخوشایند آن در حرکت ها و تشکل های ایجاد شده در دنیا به خوبی به چشم می خورد. قبل از این حرکت سازمان دهی شده، در اوایل دهه ۱۹۱۰، پیشروان حقوق زنان در آمریکا، کلمه فمینیسم را به فرهنگ لغات غربی وارد کردند. در سال ۱۹۱۶ حزب ملی زنان فعالیت خود را آغاز کرد. با انقلاب صنعتی، نهضت های فمینیستی نیز فشار خود را در راستای اشتغال زنان در فعالیت های صنعتی افزایش دادند. بدون آن که برای کانون خانواده و نقش حیاتی آن به عنوان همسر و مادر، برنامه ای اندیشیده باشند. به نام آزادی زن و برابری او با مرد، جایگاه والای زن به عنوان مربی جامعه لگدمال شد و ارزش اقتصادی دادن به وقت و کار وی، جانشین ارزش نقش تربیتی او گردید. سیگار ویژه زنان، حق انتخاب برای تنها زیستن و تشکیل خانواده یک نفره، ایجاد مرکز بحران تجاوز، عشق آزاد و... از ارمغان های دیگر این جریان بود.

فلسفه اجرای حدود و ارتباط آن با ازادی چیست ؟ در نامه ۱۱۲۷۳ شرایط قطع دست دزد را نوشته بودید. می خواستم بپرسم با توجه به اینکه بسیاری از دزد ها این شرایط را دارند پس چرا حکومت اسلامی این حکم صریح و آیه ی قرآن را اجرا نمی کند؟

پرسش

فلسفه اجرای حدود و ارتباط آن با ازادی چیست ؟ در نامه ۱۱۲۷۳ شرایط قطع دست دزد را نوشته بودید. می خواستم بپرسم با توجه به اینکه بسیاری از دزد ها این شرایط را دارند پس چرا حکومت

اسلامی این حکم صریح و آیه ی قرآن را اجرا نمی کند؟

پاسخ

در بینش الهی اجرای حدود الهی یکی از ضروری ترین و حیاتی ترین مسائل اجتماعی و از وظایف مهم حکومت اسلامی است. بدون اجرای حدود، دوام و بقای جامعه اسلامی تضمین نخواهد شد و هر نوع تأخیر، تعدیل و تخفیف در آن به مثابه تعطیل قانون الهی و در حقیقت یک نوع نافرمانی در مقابل احکام الهی و اسلامی است. امام صادق(ع) در اهمیت اجرای حدود می فرماید: «حد یقام فی الارض ازکی فیها من مطر اربعین لیله و ایامها» ؛ حدی که در روی زمین اجرا شود از باران چهل شبانه روز پاکیزه تر است.»، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۰۸ و فروع کافی، ج ۷، ص ۱۷۴)

با این همه، دین مبین اسلام علیرغم اهتمام شدید به اجرای حدود الهی در جامعه اسلامی، به موضوع مهم دیگری نیز اهمیت داده و آن رعایت کرامت و شخصیت انسانی و توجه به اجرای دقیق عدالت حتی در مورد متهمین، است. زیرا شخصیت انسان، محور نظم اجتماعی و قوانین است، چه آن که برای حفاظت از انسان و تأمین حقوق او و تضمین کرامت و رساندن وی به سعادت، نظم و قانون مقرر می شود. و از این رو باید در وضع و اجرای هر قانونی، به شخصیت و کرامت او توجه داشت، (عدالت حقوقی، ناصر قربان نیا، نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۸، ص ۲۷۳) بر این اساس در فقه اسلامی و قوانین کیفری اسلام وقتی فرد، مستحق مجازات و اجرای حدود است که ارتکاب جرم توسط وی بر اساس معیارها

و شرایط مشخص شده، به اثبات رسیده باشد. در غیر این صورت اصول «برائت» و قاعده مهم «درء» (الحدود تدرء بالشبهات» از ایراد هر گونه اتهام و اجرای مجازات علیه افراد تا مادامی که به مرحله ثبوت در نزد حاکم شرع نرسیده باشد، جلوگیری بعمل می آورد. پیامبر اکرم(ص) می فرماید: «ادرئوا الحدود عن المسلمین ما استطعتم، فان کان له مخرج فخلوا سبیله، فان الامام ان یخطی فی العفو خیر من ان یخطی فی العقوبه» ؛ تا جایی که می توانید حدود را از مسلمانان دفع کنید و آنان را کیفر ندهید و اگر راه گریزی برای مجازات نکردن آنان یافتید، رهایشان کنید، زیرا که اگر امام در عفو و بخشش دچار اشتباه شود [و گناهکار را به اشتباه ببخشد] بهتر است از آن که در مجازات اشتباه کند [و بی گناهی را به اشتباه کیفر دهد]»، (ابو عیسی، محمد بن عیسی الترمذی، سنن الترمذی (جامع ترمذی)، ج ۲، ص ۴۳۸. و ر.ک: وسائل الشیعه، محمد بن الحسن الحر العاملی، ج ۱۸، ص ۳۳۵ و ۳۸۲ و ۹۹۹). معنای این اصل آن است که حکم به مجازات، فقط در زمانی درست است که موضوع آن یعنی ارتکاب جرم به وسیله متهم محرز و ثابت باشد و تا زمانی که تردید وجود دارد آیا متهم مرتکب جرم شده یا قانون، بر فعل ارتکابی وی منطبق است یا نه، عفو جانی و حکم به برائت وی واجب است: چه آن که تبرئه متهم در حالت شک، به نفع جامعه و تأمین کننده عدالت است، نه مجازات کردن وی. از این رو برای اجرای حدود شرایط متعددی لحاظ

گردیـده و حتی راههایی نیز برای عـدم اجرای حـدود در مورد مجرمین و کیفرزدایی در نظر گرفته شده است. مثلاً حد سـرقت، در صورتی ثابت می شود که سارق دو مرتبه اقرار کنـد و یا اینکه دو نفر شاهد عادل به جرم او گواهی دهند. و حتی اگر قبل از اقرار و یـا گواهی شـهود، توبه کنـد، حـد از او ساقـط می شود، (ترجمه تحریرالوسـیله، حضـرت امام خمینی(ره)، دفتر انتشارات اسلامی، ج ۴، ص ۲۳۳). و این اینکه اگر موضوع سـرقت با تمامی شرایط از طریق اقرار سارق یا شهود، نزد حاکم ثابت شود، تا زمانی که کسی که از او دزدی شده، سارق را نزد حاکم نبرد، دست دزد قطع نمی شود و اگر قبل از بردن نزد حاکم، او را عفو نمایـد، حد ساقط می شود، (همان، ص ۲۳۵) . و یا اینکه در برخی موارد به دلیل عدم تحقق یکی از شـرایط سـرقت به مجازات حدی به مجازات تعزیری تبدیل می شود، (مواد ۱۹۸، ۲۰۰ و ۲۰۲ قانون مجازات اسلامی، مصوب ۱۳۷۰)

نتیجه آنکه؛ صـرف وجود حـد سـرقت در قوانین جزائی و مجـازات هـای اسـلامی دلیل بر اجرای این حـد در مورد همه سارقین نیست، زیرا با توجه به مطالبی که گذشت در موارد نادری تمامی شـرایط ثبوت حد سـرقت تشکیل می شود. و در این موارد نیز از ابتدا تاکنون سعی حکومت اسلامی بر اجرای حدود بوده و هست و در مواردی نیز این حکم عملی شده است.

بنابراین اگر مشاهـده می شود این حکم به صورت گسترده در جامعه انجام نمی شود تا حد زیادی به مطالب فوق باز می گردد. اما

در کنار این، باید به واقعیت مهم دیگری نیز توجه داشت و آن وجود برخی موانع ناشی از فشارهای بین المللی است که به غلط تحت عنوان دفاع از حقوق بشر مطرح گردیده و با استفاده سیاسی از آن سعی در نشان دادن چهره ای خشن و نامطلوب از تعالیم عالیه اسلام در نزد افکار عمومی جهان داشته و بر این اساس محدودیتهای زیادی را بر علیه نظام اسلامی اعمال می دارند. نظام اسلامی ضمن مقاومت شدید در برابر این فشارها، در برخی موارد که مصالح و اولویت ها اقتضا کند در کوتاه مدت و به صورت مقطعی می تواند از اجرای برخی حدود صرف نظر نماید. حضرت امام خمینی(ره) می فرمایند: «حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله(ص) است یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است ... حکومت می تواند هر امری را چه عبادی و یا غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادام که چنین است، جلوگیری کند...»، (صحیفه نور، امام خمینی(ره)، ج ۲، ص ۱۷۰ و ۱۷۱)

و نکته آخر اینکه «تشخیص بسیاری از دزدیها این شرایط را دارند،...» عمل کاملاً فنی و تخصصی است که باید توسط قضات و کارشناسان حقوق، بررسی و ارزیابی شود. و بدون آن، طرح چنین ادعایی پذیرفتنی نیست.

در حکومت حضـرت علی ایشان تا کسی دست به شمشیر نمی برد با او نمی جنگید مانند طلحه و زبیر در جنگ جمل . پس چرا ما شخصی مثل آغاجری را که یک فکری را ایجاد کرده و مبارزه فیزیکی نکرده با او برخورد میکنیم؟

پرسش

در حکومت حضرت علی ایشان تا کسی دست به شمشیر نمی برد با او نمی جنگید مانند طلحه و زبیر در جنگ جمل . پس چرا ما شخصی مثل آغاجری را که یک فکری را ایجاد کرده و مبارزه فیزیکی

نکرده با او برخورد میکنیم؟

پاسخ

جهت ارائه پاسخی مناسب ابتدا لازم است تا مطالبی را درباره ی شیوه ی برخورد رهبران الهی با دشمنان و مخالفان حکومت اسلامی، بیان نماییم: بررسی آموزه های دینی و سیره ی حکومتی بزرگان اسلام در برخورد با مخالفان بیانگر این حقیقت است که در نظام اسلامی برای تک تک افراد جامعه (صرف نظر از گرایش سیاسی، نژاد و..). جایگاه ارزشی و حقوقی خاص در نظر گرفته شده است؛ مهیا نمودن زمینه های هدایت و فرصت های بازگشت، حفظ آبروی افراد، از جایگاهی بالا برخوردار است. یکی دیگر از اصول مهم نظام مدیریتی اسلامی؛ سعه ی صدر و مدارا و تسامح با دشمنان و مخالفان است:

قرآن کریم به صورت متعدد، نه تنها پیروان خود را به مدارا و تسامح نسبت به مخالفان می خواند، گاه نیکوکاری در حق مشرکان را نیز توصیه می کند. چنان که می فرماید: لاینهاکم عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تبروهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین (ممتحنه، آیه ی ۸).

سیره ی پیامبر گرامی اسلام و امام علی(ع) نشان دهنده ی موارد متعددی است که با این که آن بزرگواران به خوبی افراد منافق و مخالفِ حکومت خود را می شناختند، تا آن جا که این افراد به امنیت و وحدت جامعه اسلامی آسیب نمی رساندند و دست به قیام مسلحانه نمی زدند، با کمال مدارا و سعه ی صدر با آنان برخورد و از معرفی آنان خودداری می کردند: به عنوان نمونه در جریان توطئه ای که منافقان برای قتل و ترور پیامبر گرامی اسلام در غزوه تبوک طراحی نمودند، سرانجام با درایت آن حضرت(ص) ناکام ماندند؛ حذیفه یکی از اصحاب پیامبر(ص) می گوید: «من آن ها را از نشانه های

شترانشـان شـناخته و به پیـامبر(ص) گفتم: من آن ها را به شـما معرفی می کنم تا آنان را به سـزای خویش برسانی. پیامبر با لحن عطوفت آمیزی به من دستور داد که از افشاری راز آن ها خودداری کنم. شاید آن ها راه توبه را در پیش گیرند و نیز افزود: اگر مـن آن هـا را مجـازات نمـایم، بیگانگـان می گوینـد محمـد پس از آن که به اوج قـدرت رسـید، شمشـیر بر گردن یـاران خـود نهاد»(فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ شانزدهم، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۴۰۵)

امـام علی(ع) نیز در برخورد بـا مخالفـان خویش سه راهبرد اساسـی داشت : گفت و گو؛ مـدارا؛ برخوردِ قاطع (دانشـنامه ی امام علی(ع)، ج ۶، امام علی و مخالفان، ص ۲۳۸)

تلاش اولیه ی امیرالمؤمنین(ع) پاسخ گویی به شبهات مخالفان بود و می کوشید راهی برای پایان بخشیدن مسالمت آمیز؛ نزاع و دشـمنی بیابـد. اگر از این راه نتیجه ی دل خواه به دست نمی آمـد، بـا مخالفـان خود، تـا جایی که به امنیت و وحـدت جامعه ی اسـلامی آسـیبی نمی رسید، مدارا، و از شدت و خشونت پرهیز می کرد. سرانجام اگر مخالفان دست به قیام مسلحانه می زدند و امنیت شهرها و راه ها را به خطر می انداختند، نوبت به برخورد قاطعانه می رسید. البته امام در این مرحله نیز هیچ گاه از ارشاد و راهنمایی دشمنان غفلت نمی کردند و در عمل نیز نشان می داد که همواره این سخن پیامبر اکرم(ص) را پیش خود دارد که در غزوه ی خیبر، خطاب به ایشان فرمود: «اگر خداونـد یک تن را به دست تو هـدایت کند، بهتر از هر چیزی است که خورشـید بر آن می تابد»(شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۴ / بحارالانوار، محمدباقر مجلسی،

ج ۳۲، ص ۴۴۸)

امام علی(ع) با آن که از انگیزه ی طلحه و زبیر برای رفتن به مکه آگاه بود و می دانست جز جنگ افروزی مقصود دیگری ندارند، با آنان مدارا کرد و در پاسخ به پیشنهاد ابن عباس که از وی می خواست تا آن دو را زندانی کند و از رفتن به مکه بازدارد، فرمود: «آیا از من می خواهی که آغازگر ستم باشم... و بر اساس ظن و گمان به مجازات افراد بپردازم و پیش از انجام کار مؤاخذه نمایم؟ هرگز! به خدا قسم از رفتار عادلانه... که خدا مرا بدان امر فرموده، روی نمی گردانم»(مصنفات شیخ المفید، ج ۱، الجمل، ص ۱۶۶)

نتیجه آن که بر اساس آموزه های دین و سیره ی بزرگواران اسلام، اصل، مدارا و تسامح با مخالفان و دشمنان است تا جایی که به وحدت و امنیت جامعه اسلامی خدشه ای وارد نشود.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز که نشأت گرفته از آموزه های حیات بخش دین مبین اسلام و سیره ی معصومین(ع) می باشد؛ تمامی حقوق شهروندی را برای مخالفین نظام به رسمیت شناخته و حدود آن را به: عدم اخلال به مبانی نظام، حفظ امنیت، منافع و وحدت ملی و مصالح نظام اسلامی مشخص کرده است(اصول ۲۰ و ۲۶ و ۲۷ و ۳۷ و ۴۰ قانون اساسی)

اما در مواردی که مخالف حدود قانونی را رعایت نکند، حکومت اسلامی جهت حفظ مبانی نظام اسلامی و امنیت و وحدت جامعه، موظف به برخورد با مخالفین اخلال گر است. شیوه ی برخورد نیز باید بر اساس راهکارهای دینی و قانونی باشد که طبق قانون اساسی این وظیفه بر عهده ی قوه قضائیه گذاشته شده است.

در مورد قضیه آقاجری هم همین طور است. مسلما نظام اسلامی

هم از نظر اصول و مبانی اسلامی خویش و هم در عملکرد هیچ گونه مخالفتی با آزادی بیان و عقیده نداشته بلکه آن را مایه رشد و شکوفایی و پویایی جامعه و اصلاح آن و حکومت می داند و در زمان گذشته و حال کم نیستند مخالفینی که به صورت کاملاـ آزاد به بیان اندیشه ها و آراء خود می پردازند و در مطبوعات به صورت آزاد منتشر می شود. اما اگر موضوع از حالت بیان اندیشه و انتقاد سازنده خارج شود و به صورت اهانت به مقدسات مردم و اخلال در مبانی نظام و امنیت کشور گردد، این دیگر آزادی بیان و اندیشه نیست بلکه توطئه و اخلال گری است که هیچ حکومتی در مقابل آن ساکت نخواهد نشست.

برده فروشی رفتاری غیر انسانی است یعنی یک انسان را مانند مال خرید و فروش می کنیم و خود را مالک وصاحب آن می دانیم چرا در قرآن احکامی در مورد کنیز یا غلام آمده که نشان دهنده تایید این نظام است و چرا ائمه ما با خرید غلام و کنیز آنها را به خدمت گرفته و بر این

پرسش

برده فروشی رفتاری غیر انسانی است یعنی یك انسان را مانند مال خرید و فروش می کنیم و خود را مالك وصاحب آن می دانیم چرا در قرآن احکامی در مورد کنیز یا غلام آمده که نشان دهنده تایید این نظام است و چرا ائمه ما با خرید غلام و کنیز آنها را به خدمت گرفته و بر این کار مهر تایید می زدند ؟البته شنیده ام که چون اسلام یك دفعه نمی توانسته این مسئله را ریشه کن کند به تدریج با کفاره روزه و امثال آن به مبارزه با آن پرداخته است.

پاسخ

نظام های اجتماعی در هر دوران تابعی از مجموعه شرایط اقتصادی , سیاسی , فرهنگی و ... می باشد. همان گونه که امروزه نظام کارگری و کارفرمایی و ... در جهان حاکم است و شرایط اقتصادی , اجتماعی , فرهنگی خاص آن را ایجاب نموده است . تا چند قرن پیش در تمامی جهان نظام برده داری روش مناسب برای اداره امور آن دوران بوده است ; به گونه ای که هیچ نظامی در شرایط آن روز امکان جایگزینی آن را نداشته است . از این رو مناسب ترین شیوه در شرایط آن روز, شیوه برده داری بوده است . بررسی زمینه های این موضوع بسیار وسیع و گسترده و از مجال این پاسخ خارج است . اسلام نیز با توجه به اینکه تغییر اساسی در سیستم اجتماعی آن روز نه ضروری بوده و نه ممکن , به اصل این مسائله صحه گذاشت , ولی با وضع قوانین در چند جهت حرکت کرده است :

۱- تأمین حقوق افراد با وضع

قوانین در مورد کیفیت استرقاق (بنده گرفتن) و تحریم آن جز در موارد خاص.

۲- وضع قوانین در جهت حمایت از حقوق بردگان و تنظیم روابط صحیح بین مالک و برده .

۳- ترغیب مردم به آزادسازی بردگان و وضع قوانینی برای حصول این مقصود (مانند کفارات و شرایط عتق). در مجموع اسلام شرایطی را برای بردگان فراهم ساخت که آنان به مقامات و درجات مهم علمی و سیاسی در جامعه اسلامی دست یافتند و حتی مدت ها حکومت ((ممالیک)) بر بسیاری از نقاط کشورهای اسلامی پدیدار شد. در حقیقت اسلام با فراهم آوردن شرایط انسانی و عاطفی برای زندگی بردگان , بردگان را از سراسر دنیا مشتاق به پیوستن به جامعه اسلامی نمود و آنان در بازگشت به موطن خود همراه با آزادی، مبلغ و مروج اسلام می شدند. اسلام راه برده شدن افراد آزاد را مسدود کرد و از سوی دیگر راه آزادی بردگان را گشود و مسلما" یکی از عوامل دگرگونی نظام بردگی در جهان , نقش اسلام در این زمینه بوده است . کنیزها نیز در این بین مشمول همین قاعده و قانون بوده اند. آنان از کشورهای دیگر که در جنگ با مسلمانان اسیر می شدند, و یا به صورت تجاری وارد ممالک اسلامی می گشتند, با فرهنگ اسلامی و مزایای نجات بخش آن آشنا شده و بسیاری از آنان همانند دیگر مردم در جامعه اسلامی زندگی می کردند و مالکیت کنیز در حکم عقد ازدواج بود و موجب محرمیت به مالک آن می گردید. بجاست بدانیم که مادر برخی از ائمه ما کنیز بوده اند, حتی مادر امام زمان

(عـج) نیز کنیزی رومی بوده است . سـخن در این مقوله بسـیار گسترده می باشد. اما توجه به این نکته مهم است که تنها عاملی که در اسـلام مجوز استرقاق (گرفتن بنده و کنیز) است موردی است که کسانی در جنگ با اسـلام به عنوان دین حق اسـیر شده باشـند و پرواضـح است کسـی که به خداونـد رحمان کفر ورزیده است و باز به این حد هم بسـنده نکرده است بلکه با دین حق مبارزه می نماید. آیا حق حیات برای این گروه قائل شدن , جز از روی تفضل الهی است ؟! معذ لک , اسلام حق حیات اینان را تضـمین کرده، کشـتن اسـیر را جز در شـدت درگیری و در معرکه جنگ روا ندانسـته است , لکن باید این افرادی که از آزادی عمل خود سوء اسـتفاده نموده علیه دین خدا قیام نموده در نبرد علیه دین خدا و مؤمنین به آن شرکت جسته است , دایره فعالیت هایشان و آزادی آنها محدود گردد. (با وجود این آموزه های بسیاری در اسلام برای رهایی آنان ارائه نموده است و برای تحقق این آموزه ها نیز پاداش بسیار زیادی قرار داده است).

پس کسـی که کافر حربی است یعنی به جنگ علیه مسـلمین پرداخته و شـروع کننده جنگ است، احترامی از نظر اسـلام ندارد، زیرا اولا؛ زیر بار منطق و دین حق نرفته و در مواجه با حقائق به لج بازی پرداخته است و ثانیا؛ به جنگ مسـلحانه با مسلمین روی آورده.

و شخصی که با اختیار خود کرامت انسانی خویش را پای مال می نماید و خود را در حد یک حیوان درنده تنزل

می دهـد (حیوان از آن جهت که زیر بـار حق و منطق نرفته و درنـده از این جهت که به جنگ با مسـلمین پرداخته) نبایـد انتظار داشته باشد که اسلام برای او شرافت و ارزش قائل باشد.

برای چنین اشخاصی در دین چیزی به نام کمپ اسراء که به راحتی بخورند و بخوابند در نظر نگرفته بلکه باید به عنوان مستخدم در اختیار مسلمین قرار گیرد و این حکم چندین فایده دارد:

۱. موجب تنبیه و جریمه این اشخاص می گردد.

۲. نگهداری آنها هزینه ای را برای حکومت اسلامی در بر ندارد.

۳. در اثر معاشرت با مسلمین با فرهنگ و احکام اسلامی آشنا می شوند و لذا اغلب آنان در طول تاریخ مسلمان شده اند.

با این وجود راه های گوناگونی را برای آزادی آنها پیش بینی نموده.

برای مطالعه بیشتر ر . ک :

۱- تفسـیر المیزان، علامه طباطبـایی، ج ۶ (عربی) ج ۱۲ (فارسـی) ، ذیـل آیت ۱۱۶ تـا ۱۲۰ (سـخنی دربـاره بردگی و بردگی گرفتن)

۲- اسلام و مسأله آزادی , بردگی , موسوی زنجانی

۳- از بردگی روم قدیم تا مارکسیسم , حجتی کرمانی

۴- فرآورده های دینی , ناصر مکارم

۵- برده داری در روم باستان , بیدار فکر

۶- حقوق بشر, اسدالله مبشری

۷- نگاهی به بردگی , محمد علی گرامی

۸- بردگی در اسلام , صادق ایرجی

آیا اینکه به ما اجازه داده نشده در ذات خود کنکاش کنیم مخالف آزادی نیست؟

پرسش

آیا اینکه به ما اجازه داده نشده در ذات خود کنکاش کنیم مخالف آزادی نیست؟

پاسخ

برخلاف نظر شما، نه تنها کنکاش در ذات خود منع نشده است بلکه در روایات متعدد چنین تفحصی توصیه شده است. چنان که در روایت می فرماید: «معرفه النفس انفع المعارف؛ شناخت خود پرفایده ترین شناخت ماست» (غرر الحکم، ج ۶، ص ۱۴۸).

گذشته از آن شناخت خود، مقدمه شناخت خداوند شمرده شده است: «من عرف نفسه فقد عرف ربه؛ کسی که خود را شناخت خداوند را شناخته است» (غرر الحکم، ج ۵، ص ۱۹۴، انتشارات دانشگاه تهران).

آنچه در روایات ما از آن نهی شده است، کنکاش در ذات خداست. امام باقر(ع) می فرمایند: درباره آفرینش الهی گفتگو کنید. اما درباره ذات خداوند گفتگو نکنید. زیرا جز حیرانی و سرگردانی عاید نمی شود (اصول کافی، ج ۱، ص ۹۲).

دلیل آن نیز این است که شناخت ذات خداوند برای ما انسانها غیرممکن و محال است و ما هیچ راهی برای شناخت آن نداریم. زیرا ما فقط اموری را می شناسیم که با ذهنمان بیاید و ذات خداوند برتر از فهم و وهم و ذهن ماست. همچنین شهود و کشف نیز تنها در حیطه صفات واسماء و افعال خداوند است. به عبارت دقیق تر شناخت صفات و اسماء و افعال خداوند امکان دارد. اما نیاز به کنکاش عمیق عقلی و از آن بالاتر صفای باطن و سیر و سلوك و ریاضت های شرعی دارد. پس نه تنها نهی از کنکاش در ذات خداوند، مخالف آزادی نیست. بلکه به رسمیت شناختن حیطه و محدوده عقل و خرد و شهود و آزادی انسان است

که انسان تا چه حد توان و امکان شناخت دارد و بیش از آن که منطقه ذات الهی است، برای او غیرقابل شناخت است.

پس نباید تصور شود که ذات خداوند قابل شناخت است و ما از کنکاش از آن نهی شده ایم. بلکه اصولا کنکاش و ورود با محدوده ذات امکانپذیر نیست. با تعبیر شیخ محمود شبستری در شرح گلشن راز:

در آلا فکر کردن شرط راه است ولی در ذات حق محض گناه است

بود در ذات حق اندیشه باطل محال محض دانی تحصیل حاصل

چو آیات است روشن گشته از ذات نگردد ذات او روشن زآیات

همه عالم ز نور اوست پیدا کجا او گردد از عالم هویدا؟

نگنجد نور ذات اندر مظاهر که سجای جلالش هست قاصر

اماکن عقل را با حق همی باش که تاب خود ندارد چشم خفاش

پس دلیل نهی از اندیشه در ذات خداوندی این است که عقل و اندیشه به آن سامان راهی ندارد و جز گیر و سرگردانی و اغراض و گمراهی عاید دیگری ندارد. زیرا اینجا منطقه ای است که عقل، شری بدان راه ندارد و به تعبیر زیبای حافظ: «عنقا شکار کس نشود، وام پس گیر».

آیا می شود از ولی فقیه انتقاد نمود و از سر دلسوزی راهکار و طرحی به ایشان ارائه شود و نظراتمان را در مورد تصمیمات ولی فقیه اعلام داشته و همچنین تصمیمات ایشان را مورد نقد و ارزیابی قرار دهیم و احیانا رد کنیم.

پرسش

آیا می شود از ولی فقیه انتقاد نمود و از سر دلسوزی راهکار و طرحی به ایشان ارائه شود و نظراتمان را در مورد تصمیمات ولی فقیه اعلام داشته و همچنین تصمیمات ایشان را مورد نقد و ارزیابی قرار دهیم و احیانا رد کنیم.

پاسخ

یکم. براساس اعتقادات دینی ما، فقط پیامبران، حضرت زهرا و ائمه اطهار(ع) معصوم اند. ازاین رو هیچ کس ادعا نمی کند که احتمال اشتباهی در رفتار و نظرات ولی فقیه نیست. احتمال خطا و اشتباه در مورد ولی فقیه وجود دارد و ممکن است دیگران به خطای او پی ببرند. ازاین رو می توان از ولی فقیه انتقاد کرد. ما نه تنها انتقاد از ولی فقیه را جایز می شماریم؛ بلکه براساس تعالیم دینی، معتقدیم یکی از حقوق رهبر بر مردم، لزوم دلسوزی و خیرخواهی برای او است. این حق تحت عنوان «النصیحه لائمه المسلمین» و امر به معروف و نهی از منکر تبیین شده است. نصیحت به معنای خیرخواهی برای رهبران اسلامی است که

یکی از ساز و کارهای تحقق آن اندرزدهی است. بنابراین نه تنها انتقاد از ولی فقیه جایز است؛ بلکه در جای خود واجب شرعی است و منافع و مصالح شخصی یا گروهی نباید مانع انجام دادن آن شود.

دوم. نظرات و تصمیمات ولی فقیه به سه بخش تقسیم می شود: فتوا، توصیه ها و بیانات ارشادی،

احکام حکومتی که یا مستقیماً خود صادر می کند و یا از مجاری قانونی (مانند مجلس شورای اسلامی) صادر می شود.

بخش اول، برای مقلدان او لازم الاجرا است و انتقاد در آن به معنای مناظره علمی و فقهی است که جایز و مطلوب می باشد؛ ولی نیازمند قدرت اجتهاد است.

بخش دوم، الزامی – افزون بر آنچه قبل از آن

توصیه ها داشته – نمی آورد و نقش عمده آن آگاهی بخشی، روشنگری و هدایت به واقع است. انتقاد، بحث و تحقیق درباره این امور جایز است و حتی اگر شخصی نظری مخالف با رهبری داشت، اطاعت از این گونه توصیه های رهبری – تا جایی که با قانونی مخالفت نکند – الزامی نیست. در این موارد او می تواند؛ بلکه بنا به اهمیت موضوع باید آرای خود را به رهبر برساند و وظیفه مشاوره را در این باب انجام دهد، البته آرای خود را در سطح جامعه، نباید به گونه ای تبلیغ کند که باعث بی حرمتی، کوچکی و تضعیف رهبر و حکومت اسلامی شود که در این صورت عمل حرامی انجام داده است.

بخش سوم، اطاعت از دستورات و احکام ولایی یا قوانین مدون جمهوری اسلامی – که به یک اعتبار احکام ولی فقیه اند – برای همگان (حتی غیر مقلدان او) لازم و واجب است و تخلف از آن به هیچ وجه جایز نیست (حتی اگر شخصی آن قانون را خلاف مصلحت بداند)؛ زیرا روشن است که اگر در هر قانون و کشوری، لزوم رعایت قوانین و دستورات الزامی، تابع سلیقه های متنوع شود، آن کشور با هرج و مرج مواجه شده و قوانین آن ضمانت اجرایی نخواهد داشت.

البته در همین موارد هم – به ویژه قبل از صدور حکم – تحقیق و بحث علمی می تواند به عنوان مشورت برای حکومت اسلامی ارائه شود. در نهایت مرجع تصمیم گیری، خود شخص ولی فقیه یا مجاری قانونی منصوب از ناحیه او است.(۱)

سوم. در انتقاد از ولی فقیه، رعایت نکات ذیل لازم است:

۱. اخلاق اسلامی در هنگام انتقاد رعایت شود. در این مسأله رهبر با دیگر

مؤمنان مشترک است. شرایط انتقاد شامل موارد ذیل است:

۱-۱. پیش از انتقاد بایـد اصل موضوع محرز و عیب و اشـکال، قطعی باشـد و مبتنی بر شایعات و اخبار غیرقابل اعتماد نباشد و یا براساس حدس و گمان و بدون تحقیق، مطلب ناحق به کسی نسبت داده شود و موجب اعتراض و انتقاد قرار گیرد.

۱-۲. به منظور اصلاح و سازندگی انتقاد شود؛ نه برای عیب جویی و رسوایی اشخاص و نه به سبب برتری طلبی.

۱-۳. بـدون هیـچ توهین و جسارت، مؤدبانه و با رعایت شـئون وی بیان شود و در حقیقت انتقاد باید بسان هدیه ای تقدیم شود. امام صادق(ع) فرمود: «احب اخوانی الیّ من اهدی الیّ عیوبی».(۲)

۲. شخصـیت محترم و قـداست خـاص رهبری در نظـام اسـلامی و مسائل دیگری نیز بایـد در نظر گرفته شود. به یقین میان انتقاد کردن فرد از دوست خود یا زن از شوهر و یا فرزنـد از پـدر یا شاگرد از اسـتاد، تفاوتی روشن وجود دارد. فرزنـد و شاگرد برای پـدر و اسـتاد خود احترام خاصـی قائل انـد. اما فوق آنان قـداستی است که برای امام و جانشـین او وجود دارد. قـداست، محبتی همراه بـا احترام و تواضع است و چون ولی فقیه در مقـام نیـابت معصوم قرار دارد؛ ازاین رو از قـداست والایی برخوردار است و رعـایت کمال احترام و ادب برای او ضـروری است و حفظ حرمت و شأن او بر همه لازم است. از این رو انتقاد بایـد به گونه ای بیان شود که هیچ گونه تأثیر سویی بر قداست و جایگاه ولی فقیه نداشته باشد.

۳. انتقاد از رهبر باید هوشمندانه طراحی شود تا موجب سوء استفاده دشمنان نشود.

چهارم. به نظر می رسد برای رعایت همه اصول

مزبور، بهترین شیوه انتقاد از رهبری در نظام جمهوری اسلامی، نوشتن نامه به دبیرخانه مجلس خبرگان و یا دفتر مقام معظم رهبری و بیان موارد لازم است. انتقاد از دیگر مسؤولان نظام (مجلس، قوه مجریه و قویه قضائیه) در اصل ۹۰ قانون اساسی مطرح شده است: «هر کسی شکایتی از طرز کار مجلس یا قوه مجریه و یا قوه قضاییه داشته باشد، می تواند شکایت خود را کتباً به مجلس شورای اسلامی عرضه کند. مجلس موظف است به این شکایات رسیدگی کند و پاسخ دهد...». عمل به این قانون موجب حفظ حرمت نهادهای یاد شده خواهد بود. طبق اصل ۱۱۳ قانون اساسی، رهبر، عالی ترین مقام رسمی کشور محسوب می شود؛ ازاین رو رعایت این نکات درباره او اولویت دارد.

پنجم. مطیع محض و کامل بودن از ولی فقیه با انتقاد کردن از او هیچ منافاتی ندارد، زیرا ولی فقیه تا زمانی که واجد شرایط مذکور در قانون می باشد و مجلس خبرگان حکم به عزل او ندهد؛ بر همه مسلمانان ولایت دارد و آنان بالطبع باید از او اطاعت کنند. اما در عین حال وظیفه انتقاد و نصیحت ولی فقیه را نیز بر عهده دارند.

در پایان ذکر این نکته لازم است که انتقاد کننده، نباید انتظار داشته باشد که ولی فقیه یا دیگر مسؤولان، به هر انتقادی جامه عمل بپوشند. چه بسا مسؤولان دلایل محکمی برای افعال خود دارند که انتقاد کننده از آنها بی خبر باشد و حتی گاهی ممکن است نظرات و انتقادات گوناگون و متناقضی ارائه شود که امکان عمل به همه آنها برای مسؤولان ممکن نباشد. بله چیزی که وظیفه حکومت اسلامی است و از مسؤولان انتظار می رود، گوش دادن

به انتقادات و فراهم آوردن بستری است که مردم بتوانند انتقادات و نظرات خود را از عملکرد مسؤولان و... از طریق مجاری و ساز و کارهای معین - بدون هیچ نگرانی و ترس - به سمع و نظر آنان برسانند و آنان با انتقادهای مردم برخوردی منطقی داشته باشند؛ یعنی، اگر درست است بپذیرند و اگر درست نیست مردم را توجیه کنند نه اینکه به محض انتقاد فکر کنیم بلافاصله باید پذیرفته شود و تغییر و تحولی در کارکرد نظام پدید آید و اگر چنین نشد، بگوییم پس گوش شنوایی وجود ندارد.(۳)

پی نوشت ها:

۱) برای مطالعه بیشتر ر.ك:

- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۳

- امر به معروف و نهی از منکر، محسن قرائتی

- میزان الحکمه، ماده نصح، محمدی ری شهری

- نهج البلاغه، عهدنامه مالك اشتر

- نصیحت ائمه مسلمین، فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۱، محمد سروش

۲) تحف العقول، ص ۳۶۶.

۳) برای آگاهی بیشتر ر.ك:

- محمد تقی مصباح یزدی، پرسش ها و پاسخ ها (ولایت فقیه، خبرگان)، ج ۱، ص ۶۹

- احمد واعظی، جامعه دینی، جامعه مدنی، ص ۱۲۶

می گفت مسلمانان در فرانسه ۵۰ مسجد جامع دارند ولی اینجا اجازه نمی دهند حکومت ،که ما یک کلیسای جدید بسازیم و زنانمان نمی توانند انطور که می خواهند (کم پوشش)در جامعه ظاهر شوند.

پرسش

می گفت مسلمانان در فرانسه ۵۰ مسجد جامع دارند ولی اینجا اجازه نمی دهند حکومت ،که ما یک کلیسای جدید بسازیم و زنانمان نمی توانند انطور که می خواهند (کم پوشش)در جامعه ظاهر شوند.

پاسخ

اقلیت های دینی غیر مسلمان در نظام جمهوری اسلامی از امتیازات بسیار متعدد و محدودیت های اندکی برخوردارند:

الف – امتیازات :

نظام جمهوری اسلامی ایران، با الهام از آموزه ها و تعالیم حیات بخش اسلام اهمیت و جایگاه ویژه ای در احترام و رعایت حقوق اقلیت های مذهبی قائل بوده و این مهم با مراجعه به اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و سایر قوانین عادی و عملکردها و اقدامات نظام اسلامی بعد از پیروزی انقلاب، در قبال این دسته از هموطنانمان به خوبی قابل اثبات است:

۱. براساس اصل سیزدهم قانون اساسی اقلیت های دینی (زرتشتی، کلیمی و مسیحی) به رسمیت شناخته شده اند که در حدود قانون در انجام مراسم دینی خود آزادند ودر احوال شخصیه و تعلیمات دینی بر طبق آیین خود عمل می کنند. «قولوا آمنا بالله و ما انزل الینا و... و ما اوتی موسی و عیسی و ما اوتی النبیون من ربهم لانفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون» (بقره، آیه ۱۳۶).

۲. اقلیت های دینی در برگزاری مراسم و مناسک مذهبی خود آزاد بوده و نظام اسلامی چنین حقی را کاملا برای آنان محترم می شمارد و آنان می توانند به صورت کاملا آزاد در معابد رسمی خود (کلیسا، کنیسه و...) به انجام مراسم دینی خود بپردازند.

۳. در احوال شخصیه و تعلیمات دینی بر طبق آیین خود عمل می کنند.

۴. براساس اصل ۲۶ حق تشکل

دارند: «... انجمن های ... اقلیت های دینی شناخته شده آزادند، مشروط به این که اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساسی جمهوری اسلامی را نقض نکند...» به موجب ماده ۴ قانون فعالیت احزاب مصوب ۷/۶/۱۳۶۰ «انجمن اقلیت های دینی موضوع اصل ۱۳ قانون اساسی تشکیلاتی است که مرکب از اعضای داوطلب همان اقلیت دینی که هدف آن حل مشکلات و بررسی مسائل دینی، فرهنگی، اجتماعی و رفاهی ویژه آن اقلیت باشد.

۵. حق نمایندگی مجلس شورای اسلامی بر اساس اصل ۶۴ قانون اساسی و شرکت در تمام انتخابات اعم از شوراها، ریاست جمهوری، همه پرسی، خبرگان رهبری و...

۶. براساس اصل تساوی عموم در مقابل قانون (اصل ۳ و ۱۴) و تساوی و برخورداری همه افراد ملت از حقوق مساوی در تمام زمینه ها (اصول ۱۹ و ۲۰) آنان در زمره افراد ملت از این حقوق برخوردار خواهند بود (حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، سید محمد هاشمی، ج ۱، ص ۱۸۶، سال ۱۳۷۸).

۷. در پیرو این اصول و با الهام از ارزش ها و تعالیم اسلامی بهترین حسن سلوك و حسن رفتار و همزیستی مسالمت آمیز را با پیروان اقلیت های دینی داشته است و این واقعیتی است که اکثریت این هموطنان که به طور منصفانه واقعیات را در نظر می گیرند و گروه های بازدید کننده از ایران، بدان اذعان دارند، به عنوان نمونه در زمانی که ایالات متحده آمریکا، اتهام نقض حقوق یهودیان و نحوه غیرقانونی محاکمه آنها را بر ایران وارد می نمود، خاخام های یهودی وابسته به گروه «نتوریاکارتا» که در آمریکا مستقر هستند، پس از بازدید دو هفته ای

خود از ایران در بـاز گشت به نیویورک در یک کنفرانس خبری از مقامات ایران به خاطر میهمان نوازی از جامعه یهودیان ایران تشکر و تأکید کردند که در دیدار با اقشار مختلف، جامعه یهودیان آمریکا از نزدیک شاهد بوده اند که یهودیان ایران نسبت به یهودیـان سایر کشورها از وضع بهتری برخوردار هسـتند و جو سازی رسانه های درباره وضع یهودیان ایران، بی مورد و سیاسـی می باشد (چالش های ایران و آمریکا، حمید عبادی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱، ص ۱۸۸).

و این در حالی است که سایر مسـلمانان جهان که در کشورهای مسـیحی نشـین و... زنـدگی می کنند نه تنها از حقوق اجتماعی یکسـان با سایر شـهروندان آن کشورها برخوردار نبوده، هیـچ حق نماینـده داشـتن در مجالس قانونگـذاری و... را ندارنـد، بلکه معمولاً مورد خشونت و آزار واقع شده و حتی از انجام تعالیم مذهبی خویش نیز ممنوع می باشـند، مانند قضیه حجاب در فرانسه و یا اعمال خشونت شدید نسبت به مسلمانان در آمریکا و...

۸. در مورد مسـیحیان و کلیساهای انان نیز باید گفت اگر بخواهید آمار کلیساهای ایران را نسـبت به مساجد مسلمانان در فرانسه تصـدیق می نمایید که مسـیحیان ایران علی رغم تعداد بسـیار اندکی که دارند در مقابل مسـلمانان فرانسه که جمعیت عظیمی را تشکیل می دهند از اماکن مذهبی بسیار بیشتری برخوردارند، و حتی به مراتب بیشتر از عدد ۵۰ و بالاتر از آن می شود.

ب – محدودیت ها:

وجود برخی محدودیت های ظاهری برای اقلیت های دینی غیر مسلمان ناشی از دلایل منطقی و دینی می باشد زیرا:

اولاً، باید توجه به رسمیت دین اسلام و مذهب شیعه براساس

خـواست و اراده اکـثریت قـاطع کشور، طبعـا اقلیت هـای دینی کشور، در امور سیاسـی و اجتمـاعی خود نـاگزیر به تبعیت از این رسمیت و انصراف از قسمتی از آیین خویش می باشند (سید محمد هاشمی، همان، ص ۱۷۴).

و این امری کاملا منطقی است و نمی شود انتظاری غیر از این داشت.

ثانیا، همان گونه که می دانیم سـکونت اقلیت های دینی غیر مسـلمان در دارالاسـلام و کشورهای اسلامی، تابع عقد قرارداد ذمه می باشـد که براسـاس آن اقلیت هـای دینی غیر مسـلمان در چـارچوب رعـایت شـرایط و مقررات خاصـی که البته در مقابل آن تعهـدات و امتیازات بیشـماری برای آنان از طرف دولت اسـلامی وجود دارد می توانند در کشورهای مسـلمان زندگی مسالمت آمیز و دوسـتانه ای داشـته و از حسن همجواری و معاشـرت با مسلمانان برخوردار باشند (ر.ک: فقه سیاسی، حقوق تعهدات بین الملل و دیپلماسی در اسلام، عمید زنجانی، نشر سمت، ۱۳۷۹، ص ۸۸ به بعد).

بررسـی تـاریخی وضـعیت اقلیت هـای دینی که در کشورهـای اسـلامی زنـدگی می کرده انـد، بیـانگر کمـال آسایش، امنیت و رضایت آنان از حکومت های اسـلامی است تا جایی که عـده زیادی از این اقلیت ها به رغم آزادی ها و زنـدگی قابل قبول که داشتند و هیچ گونه اجباری برای آنان نبود، به مرور زمان مسلمان شدند از این رو در تاریخ اسلام به کمتر موردی برمی خوریم که اقلیت های دینی برای احقاق حقوق و آزادی های خود دسته به مبارزه و قیام و درگیری های منظم زده باشند.

ثالثا، معابد و اماکن مقدسه اهل کتاب مورد احترام مسلمین است و قرآن مجید یکی از زمینه های جهاد علیه

اشـرار را حفظ همه اماکنی می دانـد که پیروان ادیان توحیدی به عبادت می پردازند و نام مبارک خداوند را بر زبان می آورند: «... ولو لا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یذکر فیها اسم الله» (حج، آیه ۴۰).

بر این اسـاس حفـظ امنیت و مصونیت همه جـانبه معابـد و اموال و موقوفـات آنـان از مسؤولیت هـا و وظایف مسـلمین است. اما مسائلی نظیر ایجاد معابد نوبنیاد منوط به نوع سرزمین و توافقی است که در متن قرارداد ذمه منظور شده است.

توضیح آن که: فقها سرزمین هایی را که در قلمرو حکومت اسلامی است به سه دسته تقسیم کرده اند:

۱. سـرزمین ها و شـهرهایی که مسـلمانان مسـتقیما آن را آباد کرده اند هرگاه اقلیت ها در این گونه سـرزمین ها و شهرها اقامت گزینند، نمی توانند کلیسا و دیر و کنشت و معبدی ایجاد نمایند زیرا این آبادی ها متعلق به مسلمین است و اقلیت ها حقی نسبت بدان ندارند و مسـلمانان نیز نمی توانند به آنها چنین حقی را بدهند چنانکه مرحوم علامه حلی می گوید: «هرگاه با مسـلمین در این باره مصالحه و قراردادی امضا گردد، بی اعتبار خواهد بود»)تذکره الفقهاء، ج ۱، ص ۴۴۶).

و مرحوم شـیخ طوسـی در المبسوط با صـراحت بیشتری چنین می گویـد: «پیشوای مسـلمین نمی تواند اجازه دهد تا اهل ذمه در سرزمین های مزبور به ایجاد کنشت یا کلیسا یا دیری یا مرکزی برای عباداتشان اقـدام نماینـد و هرگاه چنین معاهـده ای صورت بگیرد، قرارداد باطل خواهد بود» و این حکم در مورد سرزمین هایی که اهالی آن

اسلام بیاورند نیز صادق است (همان).

۲. بلاد و سرزمین هایی که اهالی آن در جنگ با مسلمین شرکت نموده و پس از پیروزی مسلمین با اجبار (عنوه) به تصرف و اشغال مجاهدان مسلمان درآمده باشد. از آنجا که بر طبق قانون جهاد، این گونه سرزمین ها متعلق به عموم مسلمین است، گروه های سه گانه مذهبی نمی توانند در این سرزمین ها کلیسا یا معبد دیگری را بنا نهند ولی کلیسا و معابدی که به هنگام تصرف این شهرها و آبادی ها به جای مانده به مقتضای قرارداد ذمه همچنان به حال خود باقی مانده، از امنیت و مصونیت کامل برخوردار خواهد بود.

۳. هرگاه پیش از درگیری، مردم کشور یا شهر یا ساکنان سرزمینی با مسلمین قرارداد صلح امضا کنند و بر طبق قرارداد مزبور اراضی به اهالی آن واگذار شود، به طوری که متعهدان تنها به پرداخت مالیات مؤظف شوند در این صورت اهالی و سکنه این سرزمین ها نه تنها حق ابقای عبادتگاه های موجود را خواهند داشت بلکه می توانند آزادانه اقدام به احداث کلیساها ومعابد جدید نیز بنمایند.

در هر صورت درباره حق تجدید و احداث معابد و کلیسا در شهرها و سرزمین های اسلامی باید علاوه بر نوع سرزمین، شرایط و مواد صریح قرارداد صلح و عقد ذمه را در نظر گرفت و در صورتی که توافقی در این زمینه بین پیشوای صلاحیت دار مسلمین و متحدان متعهد انجام بگیرد، مانعی در احداث معابد جدید از طرف گروه های سه گانه متعهد نخواهد بود. ممکن است طرفین معاهده بر منع اقدام مزبور توافق نمایند، در این صورت هرگونه اقدامی در

این زمینه محکوم خواهد بود (مسلمان، به نقل از عمید زنجانی، پیشین، ص ۱۶۰).

رابعا، با توجه به مطالب گفته شده، پاسخ آخرین قسمت سؤال درباره پوشش زنان اهل کتاب در مجامع عمومی مسلمانان مشخص می شود که از یک سو در سرزمین اسلامی زندگی می کنند واز کلیه امکانات، حقوق مادی و معنوی، امنیت و... برخوردارند از این رو موظفند که مانند همگان به قوانین آن احترام بگذارند و از سوی دیگر هیچ محدودیتی در حریم خصوصی آنان وجود ندارد که هرگونه می خواهند براساس آیین و کیش خود عمل نمایند، اما انتقال این گونه مسائل به حوزه اجتماعی جامعه اسلامی در واقع توطئه و توهین به مقدسات و ارزش های اسلامی بوده که براساس قرارداد ذمه متعهد به پرهیز از آن می باشند.

آخرین نکته این که بی حجابی حتی در آیین حضرت مسیح(ع)، نوعی انحراف است که مسیحیت واقعی آن را بر نمی تابد و حتی سنگین تر از اسلام می باشد و از این رو در این زمینه هیچ فرقی بین زنان مسلمان و زنان اهل کتاب نیست، بنابراین رعایت پوشش در اسلام به هیچ وجه مذهب ستیزی نیست اما ممنوعیت حجاب در فرانسه مذهب ستیزی می باشد.

مرز آزادی اندیشه چیست؟

پرسش

مرز آزادی اندیشه چیست؟

پاسخ(قسمت اول)

در پاسخ به این سؤال، مقاله ای با مشخصات ذیل آورده می شود که به صورت مبسوط و مستدل به تبیین آزادی اندیشه در اسلام، مبانی، موارد و انواع و بالاخره حدود و مرزهای آن پرداخته است: (آزادی اندیشه, مهدی منتظر قائم,به نقل از فصلنامه حکومت اسلامی شماره ۷ به نقل از سایت شبکه شارح)

چکیده

این مقاله سه مورد برای آزادی اندیشه مطرح می کند: ۱ انتخاب اندیشه ۲ کتمان اندیشه ۳ اظهار و تبلیغ اندیشه. و در بحث از مورد سوم, اندیشه دینی, ضددینی و غیردینی را مورد بررسی قرار می دهد.

برای اندیشه ضددینی, چهار مورد ذکر می کند: ۱ اظهار کفر ۲ افترا به خدا و رهبران دینی ۳ اظهار ارتداد ۴ اضلال. برای ممنوع بودن اضلال, هفت دلیل عقلی و هشت دلیل نقلی نقل می کند و به بررسی آن ها می پردازد, و با یک تذکار در مورد راه های جلوگیری از اضلال, این بحث را تمام می کند, و اندیشه غیر دینی را مورد بحث قرار می دهد. پایان این مقاله سخنی در باب اظهارات ممنوع است که به سه مورد اندیشه مذل, مضلّ و مخلّ اشاره می کند.

آزادی, اساسی ترین حق بشر است و در میان انواع آزادی ها, (آزادی فردی), و در بین آزادی های فردی آزادی اندیشه برای دست یابی به کمالِ انسانی, ضروری ترین وسیله است. (آزادی اندیشه) به معنای آزادی در انتخاب و داشتن هر نوع اندیشه است اما کتمان و اظهار آن نیز به طور معمول در همین بحث مطرح می شود.۱

به نظر برخی, آزادی

اندیشه از فرهنگِ اروپا و غرب گرفته شده است.۲ و منشأ افراط اروپاییان در این مسئله دو چیز است: (۱ برخورد کلیسا با عقاید مردم در محاکم تفتیش عقاید. ۲ نظر بعضی از فلاسفه غرب در مورد مذهب که معتقدند مذهب یک سرگرمی لازم برای بشر است و برای آن حقیقتی قائل نیستند و به همین دلیل می گویند انسان هر عقیده ای را برگزیند آزاد است.)۳

همان گونه که آزادی مطلق, عملی نیست; آزادی هر اندیشه نیز, در عمل, به سلب خود می انجامد. از این رو هر جامعه ای آزادی اندیشه را به گونه ای محدود کرده است. به نظر می رسد اسلام به آزادی فردی قائل است و بنابر (اصل آزادی)۴, انسان در عقیده, گفتار و رفتار خود آزاد است و نمی توان کسی را ملزم کرد که عقیده ای را بپذیرد یا اندیشه اش را اظهار کند و یا مخفی بدارد. این اصل بدون شک در مواردی قید خورده است و در این مقاله پس از بیان گستره موارد آزادی اندیشه به قیود آن نیز اشاره می شود.

موارد آزادی اندیشه

یک انتخاب اندیشه:

اسلام, مثل هر دین دیگر به نظر پیروانش خود را بهترین دین می داند ولی به آزادی مردم در انتخاب یا عدم انتخاب آن احترام می گذارد و کسی را به پذیرش اسلام مجبور نمی کند. آیه (لااکراه فی الدین)۵ دلیل بر این سخن است و اگر اِخباری باشد حاکی از این است که پذیرش عقیده دینی قابل اجبار نیست. (عقیده عمل اختیاری نیست تا این که منع یا تجویز به آن تعلق بگیرد.)۶ و اگر اِخبار

در مقـام انشـا باشـد به معنـای عـدم جواز تحمیـل آن بر مردم است. (لااکراه فی الـدین یک حقیقت تشـریعی است که متکی به حقیقت تکوینی است و از قبیل احکام ارشادی است; یعنی کسـی را مجبور به پذیرفتن دین حق نکنید چه این که ممکن نیسـت از راه اجبار به مقصود رسید.)۷

البته هر کس بایـد تلاش کند که دین حق را بشـناسد و آن را انتخاب نماید و (هرکس دینی جز اسـلام اختیار کند از او پذیرفته نمی شود.)۸ولی این, به معنای مجبور کردن مردم به پـذیرش آن نیست. خـدا مردم را آزاد گذاشـته است که هر دینی بخواهند انتخاب کنند ولی او تنها دینِ حق را می پذیرد. البته اکثر کفار نیز در قیامت از رحمت الهی برخوردارند. (اینان چون به صـحّت مذهب خود و بطلان سایر مذاهب قطع دارند معذورند و گناه کار و عصـیان گر نمی باشـند, حتی اکثر علمای آنان نیز چون در محیط کفر بزرگ شـده انـد, به مـذاهب باطلشان اعتقاد یقینی پیدا کرده اند و هر دلیل علیه اندیشه خود را رد می کنند. اما آنان که احتمال می دهند مذهبشان باطل است و از روی لجاجت, از مطالعه ادله ادیان دیگر سـر باز می زنند, مقصّر هستند و مستحق عذاب الهی می باشند.)۹

بعضـی, آزادی عقیـده به معنای آزادی فکر کردن, را مجاز دانسـته انـد و گفته انـد: (اعتقادهایی که کوچک ترین ریشه فکری ندارد و فقط با یک انعقاد و یک انجماد روحی است که از نسـلی به نسلی آمده است, عین اسارت است و جنگیدن برای از بین بردن این عقیده ها جنگ در راه آزادی

بشـر است نه جنگ علیه آزادی بشر)۱۰ و (عقایـدی که بر مبناهـای وراثتی و تقلیـدی و از روی جهـالت به خاطر فکر نکردن و تسلیم شدن در مقابل عوامل ضد فکر در انسان پیدا شده است, این ها را هرگز اسلام به نام آزادی عقیده نمی پذیرد.)۱۱و (اگر عقیده ای از مبنای صحیح و منطقی به دور باشد اجبار بر ترک آن جایز است.)۱۲

بعضـی دیگر گفته انـد: (توحیـد حق انسانی است... و برای برقراری آن اگر به زور هم متوسل شـدیم نه تنها اشـکال نـدارد که لازم نیز هست.)۱۳ و (جنگی که آیـات جهاد از آن سـخن می گویـد برای میرانـدن شـرک است... دفاع از حق فطری انسانیت موجب می شود که آنان به پذیرش دین حق مجبور شوند.)۱۴

به نظر می رسـد: ۱ درست است که عقیـده ای که منشأ خرافی دارد و از مبنـای صـحیح و منطقی برخـوردار نیست, از ر[illegible]...اسلام عقیده موجّه نی...Ə اما چگونه می توان در بحث های نظری, مبانی صحیح و منطقی را از غیر آن تمیز داد؟ هر صاحب نظری به گونه ای استدلال می کند و به نتیجه ای می رسد و آن را مبتنی بر بدیهیات می داند. اگر کسی در مقام بحث و مطالعه به اشتباه بودن اعتقـاد خود پی بَرد می توانـد از آن دست بردارد امـا چگونه می توان با زور یقین او را از بین برد؟ اعتقاد امر قلبی است و زمانی از بین می رود که مردم آن عقیـده را نخواهند. توسل به اجبار در صورتی لازم است که مؤثر باشد اما اعتقاد به توحید در فضای باز و هدایت گر

حاصل می شود نه در جوّ زور. عقیده چون ایمان و محبّت۱۵ غیرقابل تحمیل است.

۲ توحیـد حق انسانی است, اما به چه دلیل مردم را می توان مجبور کرد که از حق طبیعی خود بهره مند شوند؟ و از طرف دیگر, آزادی در انتخاب عقیده نیز از اوّلی ترین حقوقِ اساسیِ انسانی است. علاوه بر آن, عدم اعتقاد به توحید ظلم به نفس است و به حکم عقل باید از آن جلوگیری کرد اما نه از راه اجبار.

۳ میرانـدن شـرک, مطلوب دین توحیـدی است امـا راه آن ارائه برهـان و جـدال احسن است نه جنگ. آیات و روایات جهاد در مقام بیانِ دفاع در مقابل کافران جنگ جو و فتنه گر و ظالم و پیمان شکن و متجاوز است۱۶, نه جنگ علیه عقیده.

(بـدیهی است اگر منظور اسـلام از جنگ, تحمیل عقیده بود معنا نداشت جهاد تنها در مورد جنگ جویان متجاوز تجویز شود و از جنگ با رهبانان و زنان و اطفال و افرادی که قادر به جنگ نیسـتند و یا سـلاح با خود همراه نداشـته اند و یا پشت به مسـلمین نموده اند نهی گردد.... از آن جا که برای انتشار دعوت اسـلام در میان ملّت ها, تأمین امنیّت و آزادی فکری ضـروری بود, لذا مسـلمانان مجبور بودنـد برای تـأمین این منظور حکومت هایی را که مانع از ارتباط مسـتقیم مسـلمین با توده های مردم بودنـد از میان بردارنـد... روی همین اصل بود که مسـلمانان به شـهادت تاریخ و گواهی بیگانگان در تمامی این فتوحات پس از برچیدن دستگاه ظلم حکم رانان, مردم را به حال خود وا می گذاشتند تا آن

چه را که در محیط امن و آزاد به عقل و فهم خود درک می نمودند اختیار کنند... پس از فتح سرزمین های شامات و روم و ایران و نقاط مجاور دیگر توده های وسیعی از مردمان آن به همان آیین سابق خود باقی ماندند و نیز قسمت عمده آن هایی که به اسلام گرویدند با مرور زمان به طور تدریج مسلمان شدند.)۱۷

بنابراین غیر مسلمان هیچ گاه مجبور نمی شود که از عقیده اش دست بردارد و اسلام را بپذیرد. ولی به حکم خرد موظف است برای انتخاب دین بهتر تلاش کند. جمود و لجاجت در آیین شریعت نیز مجاز نیست. مسلمان نیز مجاز نیست کفر اختیار کند و مرتد شود ولی این انتخاب او تا به مرحله اظهار نرسیده و آثار سوء به بار نیاورده است مؤاخذه و مجازاتی در پی ندارد. هر چند که اگر در محیطی قرار دارد و یا به کتابی دست رسی دارد که, با اطمینان او را از دین منحرف می کند باید او را از حضور در آن محیط و یا مطالعه آن کتاب منع کرد.

در این مبحث آن چه مهم است انتخاب کفر و یا دینی غیر از اسلام است که مورد بحث قرار گرفت. امّا انتخاب عقاید غیردینی (فلسفی, علمی و...) به طور مطلق مجاز است و مادام که با عقاید ضروری اسلامی اصطکاک نداشته باشد و موجب ارتداد نشود, دلیلی بر ممنوعیت آن ها وجود ندارد.

دو کتمان اندیشه:

اگر کسی مجبور شود اندیشه خود را اظهار کند به همان اندازه از او سلب آزادی شده است که اجازه اظهار اندیشه به او داده نشود. تجسّس

و تفتیش به دلالت قرآن۱۸ و روایات۱۹ به طور مطلق حرام است و لازمه این حرمت, آزادی مردم در کتمان هرگونه اندیشه دینی, فلسفی, علمی, سیاسی و... است.

قرآن برای نهی از تجسّس, مؤمنان را مخاطب و مکلف قرار داده و تجسّس از یکدیگر را برای آنان حرام دانسته است ولی از آن جا که کفاری که در پناه حکومت اسلامی هستند در این گونه حقوق فردی و اجتماعی با مسلمین برابرند, تجسّس مسلمین از آنان نیز جایز نیست.

علاوه بر آن, تفتیش عقیده تجاوز به حقوق مردم است و به منظور هدایت آنان نیز نمی توان به درونشان راه یافت. حتی اگر کسی, به یقین, نفاق دیگری را می داند نمی تواند او را مجبور کند که به اعتقاد کفر آمیزش اعتراف کند. افراد را به ادای شهادت هم نمی توان مجبور کرد.۲۰ متهمان یا مجرمان را نیز نمی توان به اعتراف وادار کرد. (و ظاهراً زدن و تعزیر متهم برای کشف احتمالی یک خبر ظلم به حق اوست و با حکم وجدان و تسلّط مردم بر خود و اصل برائت از اتّهام ها مخالف است.)۲۱ و (اگر در بعضی از موارد حاکم می داند که فردی اطلاعات مهمی دارد که حفظ جامعه مسلمین به اظهار آن ها وابسته است می تواند از باب تزاحم واجب اهم با حرام مهم فرد را با تعزیر وادار به اعتراف کند, اما از این اعتراف ها فقط می تواند استفاده اطلاعاتی کند نه این که در قضاوت علیه فرد به آن ها استناد نماید.)۲۲ و (تشخیص موارد وجوب اخبار و اعلام, به گونه ای که تعزیر را مجاز می

شمارد, از امور دقیقی است که جز به کسی که واجد شرایط و اهل تشخیص است نمی توان سپرد وگرنه طغیان و تجاوز بروز می کند و در نهایت برای دولت و ملّت فاجعه می آفرینند.)۲۳

حاکم اسلامی نه تنها نباید مفتّش عقاید و اعمال مردم باشد بلکه باید عیوب آنان را بپوشاند. حضرت امیر(ع) مالک اشتر را چنین راهنمایی می کند: (کسانی که بیش از دیگران در جست وجویِ عیوب مردم اند باید دورترین مردم از تو و پست ترین آنان نزد تو باشند. به راستی مردم عیوبی دارند که حاکم در پوشیدن آن ها از همه سزاوارتر است.)۲۴

در باب نصیحت, روایاتی وارد شده است که ابتدا ممکن است به ذهن برسد که برای نصیحت کردن مردم, تجسّس و آگاه شدن از عیوب آنان جایز است. از جمله: (هرکس عیب تو از تو بپوشاند دشمن توست)۲۵ و (هرکس عیب تو را به تو بنمایاند تو را نصیحت کرده است.)۲۶ روشن است که با توجه به حرمت تجسّس, این روایات شامل عیوب مخفی و یا احتمالی فرد نمی شود. دوست آن است که عیوب علنی فرد را برایش توجیه نکند بلکه او را نسبت به آن بینا سازد, و در حضور دیگران نیز به نصیحت او نپردازد.۲۷

سه اظهار و تبلیغ اندیشه:

اگر اندیشه را در رابطه با دین بسنجیم, یا دینی و ضددینی است و یا غیر دینی:

۱ اندیشه دینی:

منظور از اظهار اندیشه دینی, بیان نظریه های مختلف عقیدتی, اخلاقی و فقهی است که می تواند به عنوان نظریه اسلامی مطرح شود و ممکن است با معارف و احکام واقعی اسلام مطابق باشد. هر کس

آزاد است در این دایره وسیع سخن بگوید و در رساندن آن به دیگران بکوشد. بخش کوچکی از معتقدات دینی از بداهت عقلانی, صراحت قرآنی و یا تواتر روایی برخوردار است و بخش اعظم آن مستند به ظواهر ظنی الدلاله قرآنی و یا اخبار ظنی الصدور است. در طول تاریخ اسلام در این دایره وسیع, مردم نظرهای موافق و مخالف, متضاد و متناقض ابراز کرده اند, که بدون شک در بین آن ها, به دلیل محال بودن ارتفاع نقیضین, رأی صحیح و مطابق با واقع وجود دارد اما به روشنی نمی توان آن را نشان داد. باب اجتهاد و تلاش علمی باز است تا هرکس در این دایره بزرگ به فراخور توان خود نظر دهد و بی هیچ دغدغه آن را به صحنه تبلیغ و تعلیم بیاورد. این کار نه سر از تشریع در می آورد و نه بدعت است. امروزه مردم به خوبی با آرای مختلف صاحب نظران دینی, به ویژه فقیهان, آشنا شده اند و بیش از پیش می دانند که هر نظریه دینی از مقدار فهم صاحب آن نظر از قرآن و سنّت

خبر می دهد, نه این که به یقین سخن دین باشد. البته مراجع تقلید تا به صحّت نظریه ای اطمینان نداشته باشند نمی توانند به آن فتوا دهند, چون فتوای آنان دستورالعمل به مردم است و نباید مردم را در عمل به دنبال شک و ظن غیر معتبر خود بکشانند, اما خودشان می دانند که اغلب آرائشان می تواند در معرض تجدید نظر قرار بگیرد و فهم آنان وحی مُنزَل نیست. به هر حال اظهار نظر در مسائلِ دینی در

انحصار مراجع و مجتهدان در اصول و فروع دینی نیست. هر نظریه ای که مخالف با ضروریات دین نباشد و سر از کفر و تبلیغ الحاد و اضلال مؤمنان در نیاورد, می تواند اظهار, تبلیغ و تعلیم شود. و نظریه های دینی, چون ممکن است مطابق با واقع باشد, نه ضلال است و نه مُضل و صاحبش را نمی توان لعنت و یا تکفیر کرد.

پاسخ(قسمت دوم)

از حضرت امیر(ع) نقل شده است که (هرگاه حدیثی می نویسید اسنادش را نیز ذکر کنید. اگر سخن حقی است شما در اجر آن شریک هستید و اگر باطل باشد گناه آن برای ناقل اولی است.)۲۸[که حدیث را به دروغ به ما نسبت داده است.] گروهی از اهل سنت نیز معتقدند که (هیچ مسلمانی با گفتن سخنی در اعتقاد یا فتوا به کفر و فسق کشانده نمی شود و هر که در این زمینه اجتهادی کند و نظر خود را حق بداند به هر حال مأجور خواهد بود. این سخن ابن ابی لیلی و ابوحنیفه و شافعی و سفیان ثوری و داوود بن علی و سخن همه صحابه ای است که دانسته ایم در این زمینه نظری دارند و به هیچ روی در میان آن ها اختلافی دیده نمی شود.)۲۹

البته تفسیر قرآن به رأی مذموم است; به عبارت دیگر, تفسیر قرآن با قیاس و استحسان و ترجیح ظنی و میل نفس به هوا و هوس۳۰, جایز نیست و باید جلو آن گرفته شود اما چگونه می توان اثبات کرد که مفسّری, به رأیِ مذموم خود تفسیر می کند؟ هرکس که نظرش را به قرآن مستند می کند, به صحّت احتمالی

تفسیر خود معتقد است و نمی توان او را از آن بازداشت مگر این که ضروریات دین را رد کند و یا به اشتباه بودن نظرش معتقد شود و اعتراف نماید ولی باز از تکرار آن ابا نکند. غیر از ضروریات دین را نباید به طور قطع به خدا استناد داد, اما به صورت احتمال جایز است.

با توجه به این دو روایت: (آن چه نمی دانی نگو, هر چند آن چه می دانی کم باشد.)۳۱ و (اظهار نظر را درباره آن چه نمی دانی رها کن)۳۲ ممکن است گفته شود جز سخن یقینی نباید بر زبان جاری ساخت ولی به نظر می رسد منظور این است که سخن ظنی را به صورت یقینی نباید مطرح کرد: آن چه نمی دانی یقینی است به عنوان سخن یقینی نگو, و اظهار نظر قطعی در مورد آن چه قطع نداری رها کن. مردم سخنان ظنی خود را با درصدی از احتمال خطا بیان می کنند و این دو روایت نمی تواند رادع این سیره باشد. رادع, با قوت سیره باید متناسب باشد۳۳ وگرنه باید بین آن دو جمع کرد.

در یک جامعه اسلامی که افراد از مذاهب مختلف اسلامی زندگی می کنند, نه تنها همه در بیان عقاید مذهب خود برای پیروان آن مذهب آزادند بلکه حکومت شیعی نیز در بیان آن ها به آنان کمک می کند.

امام صادق(ع) به ابان بن تغلب, که به دستور امام در مسجد مدینه فتوا صادر می کرد, می فرماید: (به آن چه از نظر آنان [مذاهب گوناگون] آگاهی داری به ایشان خبر بده) و امام صادق(ع) به مسلم بن معاذ هروی فرمود:

به من خبر رسیده که تو در مسجد می نشینی و برای مردم فتوا صادر می کنی. وی عرض کرد: آری و می خواستم به شما عرض کنم که گاهی فردی به من مراجعه می کند و من براساس نظر شما برای او فتوا صادر می کنم و گاهی فردی نزد من می آید و می بینم که جز مذهب شما را دارد لذا براساس مذهب خودش برای او فتوا صادر می کنم. گاهی نیز شخصی به من مراجعه می کند که از مذهبش آگاهی ندارم, لذا اقوال ائمه, از جمله اقوال شما, را برای او باز می گویم. در این هنگام چهره امام جعفرصادق(ع) درخشید و فرمود: (آفرین, آفرین, من نیز چنین می کنم.)۳۴

۲ اندیشه ضددینی:

اندیشه ضد دینی به گونه های زیر اظهار می شود:

الف اظهار کفر

اظهار کفر توسط کافران و مشرکانی که تابع نظام اسلامی اند آزاد است. اهل کتاب حتی می توانند در محل کار یا سکونت خود با نصب علامتی اعلام دارند که جزء اقلیت های دینی جامعه اسلامی اند, و یا این که لباس هم گون و هم رنگ بپوشند. بیان استدلال های کفار و مشرکان نیز اگر همراه با نقد و ردّ باشد و یا به گونه ای باشد که موجب تضعیف دین مردم نشود و به ضلالت آنان منجر نگردد آزاد است.

ب افترا به خدا, دین و رهبران دینی

دروغ بستن به خدا۳۵, پیامبر(ص) و ائمه حرام است. و امر غیردینی را, آگاهانه, جزء دین معرفی کردن (:بدعت و تشریع) نیز جایز نیست: (بدعت کاری است که فردی بدون دلیل و مدرک شرعی آن را برای

دیگران به عنوان یک عمل شرعی قلمداد کند, نظیر آن چه خلفای جور از پیش خود در دین داخل می کردند مثل اذان سوم در روز جمعه .)۳۶ در بعضی از روایات, بدعت در مقابل سنت بکار رفته است. سنت یعنی عملی که پیامبر(ص) بر آن مواظبت می کرده و آن را بنیان گذاشته است, و بدعت طریقه ای است که غیر شارع آن را به نام دین رواج دهد. بعضی تشریع را نیز مترادف با بدعت دانسته و گفته اند: (تشریع یعنی وارد کردن چیزی که جزء دین نیست در دین, یا از سوی عالم به عدم مشروعیت آن یا از جانب جاهل غیرمعذور.)۳۷ و بعضی در فرق بین این دو گفته اند: (تشریع عملی است که شارع آن را اراده نکرده است و بدعت عملی است که شارع عدمِ آن را اراده کرده است, بدعت حرمت ذاتی دارد.)۳۸

بنابراین افترا به خدا و معصومان(ع) و دین جایز نیست. مسئولان رسانه ها نیز موظّف اند از نشر افترا خودداری کنند. و اگر کسی, ناآگاهانه, به تحریف قرآن, سخنان ائمه یا ضروریات دینی پرداخت و پس از انتشار سخنانش, به طور مثال در روزنامه, از کذب آن ها آگاه شد, باید ردّ آن ها را نیز در همان سطح منتشر نماید و توزیع کنندگان و فروشندگان آن اگر به این دروغ یقین پیدا کردند باید به مشتریان آن روزنامه اعلام نمایند وگرنه فروش آن ها نیز, به ظاهر, در حکم نقل کذب است و جایز نیست هر چند که معامله صحیح است. اهانت به مقدسات مذهبی و دشنام دادن به معصومان(ع) نیز همین حکم را دارد.

ج

اظهار ارتداد

حکومت اسلامی باید زمینه دین داری را به گونه ای فراهم آورد که مردم مشتاقانه به اسلام روی آورند و مسلمانان صادقانه در حفظ و تعالی دین خود بکوشند, ولی حکومت نمی تواند مردم را به حفظ دین خود مجبور کند, زیرا عقیده مستمر, مثل اعتقاد ابتدایی, قابل اکراه و تحمیل نیست و اگر دین آوری منافقانه بدتر از کفر است, دین داری دو رویانه بهتر از کفر نیست. حکومت اسلامی مسئول حفظ آزادی کافران و مسلمانان در عقیده خودشان است. و اگر مسلمانی به دلیل شرایط اجتماعی و شخصی, در یک بحران روحی و فکری قرار گرفت و در مقابل شبهه های دینی توان پاسخ گویی نداشت و برتری اسلام را بر ادیان دیگر و یا بر بی دینی مشکوک دانست و در حوزه بحث و تحقیق نیز راه به جایی نبرد و مرتد شد, نمی توان او را به دین داری مجبور کرد. اجبار او به دین داری و اظهار آن, چیزی جز انداختن او در وادی نفاق نیست و مجازات اش نیز جز بر ارتدادش نمی افزاید. او جاهل قاصر است و تنها راه خدمت به وی ارائه پاسخ مناسب به شبهات اش می باشد. اما اگر مسلمانی, بدون استناد به شبهه, برای تضعیف دین داری مردم و تضییع حقوق آنان از دین برگشت و یا باعث اضلال دیگران شد مستحق

مجازات است; همانند گروهی از اهل کتاب که می گفتند (در آغاز روز به آن چه بر آنان که ایمان آوردند فرو فرستاده شد ایمان آورید و در پایان روز بدان کافر شوید, شاید آنان برگردند.)۳۹ به نظر می

رسد حرمت اظهار ارتداد از باب حرمت اعانت به انحراف عقیدتی است و مجازات آن از باب قلع ماده فساد است.

د اضلال

ضلالت در مقابل هدایت است.۴۰ قرآن نیز در چند مورد این مقابله را بیان کرده است.۴۱ ضلالت در قرآن , بیش تر, در مورد انحراف عقیدتی به کار رفته است۴۲,ولی معصیت خدا و رسول نیز ضلالت به حساب آمده است.۴۳ قرآن در مواردی به معرفی مضلان نیز پرداخته است و هوای نفس, مفتریان بر خدا, مشرکان, شیطان, کفار و گروهی از اهل کتاب را گمراه کننده دانسته است.۴۴ به نظر می رسد ضلالت اعم از انحراف عقیدتی است و گمراهی در اخلاق و عمل را نیز در بر می گیرد. هرگونه عقیده, خصلت و یا عملی که به روشنی مخالف مسلمات دینی است باطل و ضلالت است.

در فقه برای اثبات حرمت نگه داری, اظهار و نشر سخن ضلال به این دلایل عقلی ونقلی تمسک شده است:

الف. دلایل عقلی

۱ حسن قطع ماده فساد:

به نظر می رسد حسن قطع ماده فساد به معنای حسن از بین بردن هر چیز مفسد است و بیان ضلالت در صورتی که مضلّ باشد مفسد است و به گونه ای باید جلو آن را گرفت.

۲ وهن حق و احیاء باطل: وهن حق و احیای باطل نیز در صورتی محقق می شود که افرادی از دین منحرف و یا مرتکب معصیت شوند.

۳ مفسده ضلالت:

مفسده ضلالت در جایی مترتب می شود که ضلالت تحقق یابد. هرجا, به یقین یا اطمینان, با سخنی یا کاری مردم در وادی ضلالت می افتند باید جلو آن گرفته شود.

۴ دفع ضرر

محتمل:

اگر کسی احتمال عقلایی می دهد که با انجام کاری زمینه وقوع در ضرر اخروی (یعنی معصیت یا انحراف عقیدتی) برای او فراهم می شود و از ارتکاب حرام گریزی نخواهد داشت نباید انجام دهد. و اگر فرد دیگری درباره او چنین احتمالی می دهد نیز باید جلوش را بگیرد. البته این حکم عقل,به فرض اثبات, در مورد مقدمه های بعید نیست و بیش از مقدمه هایی که قدر متیقن است شامل نمی شود. احتمال عقلایی, مقدمه بی واسطه انجام گناه را در بر می گیرد ولی صدق حکم عقل در موارد دیگر مشکوک است.

۵ حسن دفع منکر:

نهی از منکر, به نظر اکثر متکلمان حسن عقلی ندارد اما بسیاری از فقها آن را یک حکم عقلی می دانند و بعضی از آنان بین رفع و دفع منکر فرقی قائل نیستند, زیرا لازمه قبح ظلم لزوم جلوگیری از وقوع آن است که با جلوگیری از استمرار آن نیز تحقق می یابد. پس نهی از منکر یعنی دفع و رفع آن. اگر علم داشتیم که کسی اراده ایجاد حرام دارد و به آن همّت گماشته و به انجام مقدماتش مشغول شده, واجب است او را نهی کنیم. عقل بین وجود اراده معصیت به طور بالفعل و بین تجدد آن و بین این که انگیزه فرد, به گناه کشاندن دیگران یا گناه کردن خودش باشد فرقی نمی گذارد.۴۵ بنابراین اگر علم داریم کسی اکنون مرتکب معصیت می شود باید او را نهی کنیم و اگر او را مشغول انجام دادن مقدمه ای می بینیم که سبب ارتکاب گناه است و بعد از آن, گناه, بدون

واسطه انجام می شود, نهی کردن او از انجام آن مقدمه واجب است. اما اگر کسی را مشغول مقدمات با واسطه و غیر سببی می بینیم نهی کردن او از انجام آن مقدمات جایز نیست. البته اگر می دانیم قصد انجام گناه دارد و یا در او پدید خواهد آمد نصیحت و نهی کردن او از ارتکاب گناه واجب است ولی حق نداریم او را چنان محدود و مقید کنیم که از ارتکاب گناه عاجز, و از او سلب اختیار شود.

۶ القاء غیر در حرام:

اگر فرد با انجام کاری سبب وقوع غیر در حرام شود و آن فرد قصد این القا را داشته باشد و یا به سببیّت کارش بر این القا علم داشته باشد قطعاً مرتکب حرام شده است.

۷ قبح کمک به گناه و انحراف عقیدتی:

کمک به کسی در انجام گناه به نظر بسیاری قبح عقلی دارد, ولی در مورد چگونگی تحقق آن اختلاف نظر زیادی وجود دارد. هر نظریه یک یا چند تا از این شرایط را لازمه تحقق اعانت دانسته و به گونه ای آن را تعریف کرده است: ۱ انجام مقدمه ای از مقدمات حرام توسط کمک کننده ۲ قصد یاریِ کمک کننده به کمک شونده در انجام گناه ۳ وقوع گناه توسط کمک شونده ۴ صدق عرفی کمک به کمک شونده در انجام گناه ۵ ایجاد بعضی از مقدمه های نزدیک گناه برای کمک شونده ۶ علم یا ظن کمک کننده به تحقق گناه توسط کمک شونده ۷ علم یا ظن کمک کننده به دخالت و تأثیر کار او در

تحقق گناه توسط کمک شونده ۸ قصد کمک شونده به انجام گناه و علم کمک کننده به وجود آن قصد ۹ علم کمک کننده به پیدایش قصد ارتکاب گناه در کمک شونده ۱۰ تخیّل کمک کننده به وجود کنونیِ قصد گناه در کمک شونده یا پیدایش بعدی آن ۱۱ انجام مقدمه بی واسطه گناه کمک شونده توسط کمک کننده ۱۲ انجام مقدمه ای که در انحراف عقیدتی کمک شونده مؤثر باشد ۱۳ علم اجمالی کمک کننده به دخالت و تأثیر کار او در تحقق گناه از فرد یا افرادی نامعین در

میان یک جمع محدود ۱۴ انجام مقدمه ای که با ترک آن, کمک شونده نتواند مرتکب گناه شود.

به نظر می رسد شرایط ۱ و ۲ و ۳ و ۶ برای تحقق کمک به حرام لازم است, چون اولاً: بدون انجام مقدمه ای از مقدمات حرام توسط کمک کننده, کاری صورت نگرفته است تا حکم حرمت, به آن تعلّق بگیرد. ثانیاً: قصد کمک کننده به ارتکاب گناه توسط کمک شونده و یا علم او به آن نیز شرط کمک حرام است, زیرا اطاعت و عصیان, بر قصد و علم افراد مترتب می شود و در بعضی از موارد با وجود علم, قصد نیز به طور قهری حاصل می شود. ثالثاً: با کمک به انجام مقدمات گناه, بدون تحقق آن در خارج, عنوان (اعانت به گناه) محقق نمی شود؛ هر چند انجام آن مقدمات با قصد تحقق گناه همراه باشد.

علاوه بر آن با توجه به تعریف های مختلفی که برای کمک به حرام شده است, به نظر می رسد بتوان گفت مفهوم

(کمک) مجمل است و تا به حصول آن یقین حاصل نشود موضوع حکم حرمت قرار نمی گیرد. بنابراین بعید نیست بعضی از شرایط دیگر نیز در تحقق کمک به حرام سهیم و لازم باشد, از جمله: علم یا ظن کمک کننده به دخالت و تأثیر کار او در تحقق گناه توسط کمک شونده, قصد کمک شونده به انجام گناه و علم کمک کننده به وجود فعلی و یا پیدایش بعدی آن قصد, انجام مقدمه بی واسطه گناه توسط کمک شونده, علم اجمالی کمک کننده به دخالت و تأثیر کار او در تحقق گناه از فرد یا افرادی نامعین در میان یک جمع محدود, انجام مقدمه ای که با ترک آن, فرد نتواند مرتکب گناه بشود.

پاسخ(قسمت سوم)

قبحِ کمک به گناه, حکم عقل است, و حرمت آن, حکم شرع و مخصِّص اصل اباحه است, و در صورت مجمل بودنِ مفهوم آن, با توجه به دَوَران آن بین اقل و اکثر, اجمالش به عامِ (کل شیء لک حلال) سرایت نمی کند و در مواردی که کمک به حرام مشکوک است, می توان به عام تمسک نمود.

ب دلایل نقلی

۱ حرمت کمک به گناه:

بعضی در توضیح آیه (لاتعاونوا علی الاثم والعدوان), (تعاون) را با (اعانه) به یک معنا گرفته اند و به مناسبت حکم و موضوع و قرینه بودن عدوان, این آیه را دال بر حرمت اعانه به گناه دانسته اند. بعضی دیگر نهی در آیه را تنزیهی دانسته اند, و برخی بین اعانه و تعاون فرق قائل شده اند و آیه را دال بر حرمت مشارکت دو یا چند نفر در انجام معصیت دانسته اند و نه

حرمت کمک به انجام معصیت.

به نظر می رسد هیئتِ باب تفاعل برای مشارکت طرفینی و اجتماع آنان بر انجام کار به طور حقیقی به کار می رود و در آیه قرینه کافی بر استعمال آن به معنای باب افعال وجود ندارد و نمی توان اثبات کرد که خدا معنای لاتعینوا را در قالب لاتعاونوا بیان کرده است. و به فرض دلالت آیه بر حرمت شرعیِ کمک به حرام, این آیه ارشاد به حکم عقل است, چون قبح کمک به گناه یک حکم عقلی است. در این صورت, طبق این آیه, هر جا موضوع اعانه محقق شد حکم حرمت شامل آن می شود و در مورد شناخت مفهوم اعانه, همان اختلاف نظرها به میان می آید.

بعضی از روایات نیز مردم را به طور کلی از کمک به قتل و ظلم نهی کرده است.۴۶ این روایات مطابق حکم عقل به قبح کمک به گناه است و منظور آن ها کمک به دیگری در ارتکاب قتل یا ظلم است به گونه ای که همه شرایط کمک به گناه را دربرداشته باشد و موضوعِ اعانه محرز باشد. هم چنین ممکن است این روایات بیان گرِ وجوب نهی از منکر باشد.

روایات متعددی, بعضی از مقدمات کار حرام غیر را نام برده و آن ها را جایز شمرده است, از جمله: فروش انگور۴۷ یا خرما۴۸ به کسی که می دانیم از آن شراب می سازد۴۹, فروش آب انگور به کسی که می خواهد از آن شراب بسازد۵۰ و فروش چوب به کسی که از آن آلات لهو می سازد.۵۱

به نظر می رسد این روایات بیان گر مواردی است که موضوعِ کمک

به گناهِ کمکْ شونده محقق نشده است. به طور مثال فروش انگور یا آب انگور, به قصد کمک به شراب سازی صورت نگرفته, و چون مقدمه بی واسطه ارتکاب گناه نبوده است علم به ارتکاب گناه به وسیله آن, قصد قهری به دنبال نداشته است.

در مقابل این روایاتِ مستفیض, سه روایت قرار گرفته است: یکْ روایت, ده طایفه دست اندرکار شراب را مورد لعنت قرارداده۵۲ و دو روایت, از فروش چوب به کسی که صلیب یا بت درست می کند نهی کرده است.۵۳ درباره جمع بین این دو دسته روایاتِ مجوّز و مانع وجوه ارزنده ای بیان شده است.۵۴

به نظر می رسد این سه روایت, به فرض این که حرمت را برساند, برای از بین بردن ماده فساد است و در یکْ موقعیت استثنایی, که از رواج شراب خواری و صلیب سازی برای جامعه مسلمین احساس خطر می شده, بیان شده است. بنابراین در وضعیت عادی, فروش انگور و آب انگور و خرما به کسی که شراب می سازد و فروش چوب به کسی که صلیب یا بت می سازد کمکْ به گناه نیست و حرمت ندارد, ولی اگر در جامعه اسلامی یکْ معصیت و یا انحراف عقیدتی چنان گسترش یابد که هیچ راهی جز بستن همه راه های وقوع آن وجود نداشته باشد باید از انجام مقدمات بعید آن نیز جلوگیری کرد. حکومت ها گاه به صلاح مردم می بینند که برای ریشه کن کردن یکْ منکر در جامعه از این شیوه استفاده کنند. پیامبر(ص) موقع نزول آیه حرمت شراب, دستور داد مردم ظرف های شراب را بیاورند و آن ها را شکست. روایت

لعنت به ده طایفه دست اندرکار شراب نیز از پیامبر(ص) است و شاید در همان موقعیّت بیان شده باشد. طبق این نظر, سه روایتِ مانع, بیان گر حکم مصلحتی است.

اگر این وجه را نپذیریم به نظر می رسد (بهترین وجه جمع این است که, به شهادت صحیحه ابن اذینه, بین فروش چوب به کسی که صلیب یا بت می سازد و فروش انگور به کسی که شراب می سازد فرق بگذاریم و اگر بتوانیم ملاک این حرمت و حلیّت را به دست آوریم بگوییم هرگونه کمک به انحراف عقیدتیِ افراد حرام است, چون از امور مهمّ است و مفسده اش قوی است, اما کمک به افراد در ارتکاب معاصی اگر همه شرایط کمک به گناه را نداشته باشد جایز است.)۵۵ البته با پذیرش این نظریه مشکل روایت لعنت به ده طایفه دست اندرکار شراب هم چنان باقی می ماند مگر این که لعنت پیامبر(ص) را دالّ بر حرمت ندانیم.

از آن چه گذشت می توا ن نتیجه گرفت که:

۱ اظهار اندیشه ای که به واسطه آن انحراف عقیدتی و یا ارتکاب معصیت صورت نگیرد, هر چند با قصد اضلال و یا تخیّل به تحقق آن اظهار شود, به دلیل عدم حرمت تجرّی جایز است.

۲ اگر کسی با قصد ایجاد انحراف عقیدتی یا ارتکاب معصیت به وسیله دیگری, با او صحبت کند و یا او را به خواندن کتابی ضددینی و یا در وصف معاصی وادارد و بداند یا اطمینان داشته باشد و یا احتمال بدهد که در او انگیزه ارتکاب معصیت و یا احتمال بطلان اندیشه دینی اش پیدا می شود و ممکن است

بعـد مرتکب معصـیت شود و یا منحرف گردد, کار او کمک به انجام گناه است و جایز نیست. و اگر بـدون قصد چنین کند, باز هم ممکن است کارش مصداق کمک به گناه باشد.

۱۳اگر کسـی انگیزه ارتکاب گناه دارد و به دنبال شناخت راهِ آن است, و دیگری با علم به آن انگیزه, او را بدان راه نمایی کند, به گونه ای که اگر او را راه نمایی نکنـد او نمی توانـد مرتکب گناه شود, و یا به گونه ای او را کمک کند که کمکِ او مقدمه بی واسـطه ارتکاب گناه باشد, این راه نمایی و کمک, اگر چه بدون قصد اضلال باشد, کمک به گناه است و جایز نیست. زیرا در این مورد, قصد به طور قهری حاصل می شود.

۱۴اگر کسـی به قصد اضـلال دیگران بر ضد عقاید دینی و یا در وصف معاصـی کتابی منتشر نمود و یا سخن رانی کرد و علم یا اطمینان داشت و یا احتمال داد که در میان مخاطبان اش بعضـی از افراد گمراه می شوند و یا انگیزه انجام گناه در آنان پدید می آیـد و مرتکب آن می شونـد, مخاطبان اش محـدود باشـند یا نامحدود, نوشـتن و نشـر این کتاب و یا ایراد سـخن رانی, مصداقِ کمک به گناه است و جایز نیست. و اگر بـدون قصـد اضـلال چنین کرد و علم او به گونه ای نبود که به طور قهری در او قصـد اضلال پیدا شود, شاید کمک به گناه بر آن صادق نباشد.

اظهار بعضی از اندیشه های دینی و یا غیر دینی مفید, در میان جمعی که به علّت قصور

فهم منجر به گمراهی شان می شود, نیز جایز نیست; اما به صرف این که بعضی از مردم, این سخن درست و حق را نمی توانند بفهمند و یا از آن سوء استفاده خواهند کرد نمی توان از نشر آن در جامعه جلوگیری کرد و عموم مردم را از حقّ مسلّمشان بازداشت, هر چند که آن افراد موظف اند در استفاده از اندیشه ها, وضعیّت علمی و روحی خود را در نظر گیرند.

۵ در فرض های بالا, نوشتن کتاب, چاپ و انتشار آن, سخن رانی, ضبط و تکثیر و پخش آن, نوشتن فیلم نامه, اجرا و به نمایش درآوردن آن و... یک حکم دارد.

۲ وجوب جهاد با اهل ضلال و تضعیف آنان به هر وسیله ممکن:

در توضیح این دلیل گفته شده است: (روشن است که وجوب جهاد با آنان به خاطر از بین بردن مذهب آنان است به وسیله از بین بردن خودشان, پس آن چه باعث قوّت آنان می شود به طریق اولی

حرامی در کنار محرمات دیگر باشد و عنوان تازه ای بر محرمات قولی بیفزاید. بنابراین دلالتی بر حرمت سخن ضلال ندارد.

۴ وجوب اجتناب از سخن لهو, به دلیل سخن خدا:

(و از میان آدمیان کسی هست که داستان بیهوده را می خرد تا بدون این که دانشی داشته باشد مردم را از راه خدا بلغزاند و آیات خدا را به مسخره گیرد, این ها هستند که عذابی خوارکننده دارند.)۵۹

به نظر می رسد طبق این آیه در صورتی اشترای سخن لهو حرام است که برای گمراه کردن دیگران از راه خدا باشد. بدین معنا که یا به قصد اضلالِ مردم صورت گیرد و یا منجر به اضلال شود. و چون مراد از حرف لام در (لیضل) به درستی روشن نیست که کدام یک از این دو احتمال می باشد: تعلیل و یا غایت, حکم حرمت در مورد قدر متیقن جاری است و با تحقق یک شرط, در تحقق موضوعِ حرمت شک می شود و جای اجرای اصل برائت می باشد. در مورد لزوم تحقق اضلال در خارج می توان به عدم حرمت تجری نیز استدلال نمود. البته ممکن است گفته شود اصلِ در معنای لام, تعلیل است و در صورت تردید بین تعلیل و غایت, معنای تعلیل مقدم است. بنابراین معنای آیه چنین می شود: اشترای سخن لهو که به انگیزه اضلال مردم صورت گیرد حرام است.

۵ روایت عبدالملک: (به امام صادق(ع) گفتم:

من به نگاه کردن به ستارگان مبتلا شده ام. امام گفت: آیا قضاوت می کنی؟ گفتم: بله. گفت: کتاب هایت را بسوزان.)۶۰ استفسار امام از عبدالملک دلالت بر این دارد که

نگه داری کتاب باطل حرام نیست بلکه ملاک حرمت, ایجاد ضلالت در افراد است. اگر کتاب های نجوم موجب انحراف کسی نشود و شرک آور نباشد, از بین بردنش واجب نیست.ممکن است سؤال امام به این معنا باشد که (آیا این کتاب ها برای تو به اندازه ای اطمینان می آورد که اگر بخواهی, بتوانی بر طبق آنها قضاوت کنی؟) در این صورت این کتاب ها, چون باعث پیدایش یک عقیده باطل می شود, هر چند بر طبق آن قضاوت هم نکند, برای او مطالعه اش حرام و از بین بردن اش واجب است.

۶ امر به القای تورات:

(روزی حضرت علی(ع) به طرف مسجد رفت و در دست عمر قسمتی از تورات بود. حضرت به او امر کرد که آن را بیندازد, و گفت: اگر موسی و عیسی زنده بودند هر آینه جز به پیروی از من مجاز نبودند.)۶۱

ذیل روایت حاکی از این است که تورات و انجیل اگر موجب عدم تبعیّت از آن حضرت بشود منحرف کننده است و باید کنار گذارده شود. در غیر این صورت دلیلی بر جلوگیری از پخش آن وجود ندارد.

۷ روایت حذاء:

(هرکس بابی از گمراهی تعلیم دهد همانند گناه کسی که به آن عمل می کند برای او نیز هست.)۶۲

در این روایت سخن از تعلیم ضلال به میان آمده اما به دنبالش عمل به آن مطرح شده است, بنابراین مطلق بیان ضلالت و باطل را حرام نمی داند بلکه اظهار سخنی که اضلال مردم را در پی دارد جایز نیست.

۸ دو روایت از تحف العقول:

(... هر چه که از آن نهی شده است, که به

وسـیله آن به سوی غیرخدا تقرب جسته می شود یا به وسیله آن کفر و شرک تقویت می شود, از همه وجوه معاصی, یا بابی که حق به وسـیله آن خوار می شود, حرام است; خریـد, فروش, نگه داری, تملـک, بخشـیدن, عاریه دادن و هرگونه تبـدیل در آن حرام است مگر آن که ضرورت, آن را ایجاب کند.) و (خدا, تنها صناعتی را حرام کرده است که همه اش حرام است و از آنان فقط فساد به بار می آید مثل بربط ها و مزمارها و شطرنج و هر چه ابزار لهو است... و هر چه از آن, تنها فساد حاصل می شود و در آن فقط فساد است, و از آن هیچ گونه صـلاحی بر نمی خیزد و در آن هیچ گونه صـلاحی نیست.) در این دو روایت (اظهار آن چه موجب تقویت کفر و شـرک و تضـعیف حق می شود) و (فعـل مُفسـد), حرام شـمرده شـده است. بنـابراین بیـان مُضـل و مفسد, یعنی آن چه که از آن ضلالت و فساد تحقق می یابد, حرام است نه مطلق اظهار سخن ضال و فاسد.

راه های جلوگیری از اضلال

بر طبق آن چه گـذشت, انـدیشه ای که اظهار شده و برای اضـلال جمعی معیّن و یا اکثر مردم سـببیّت دارد و در حکم القای در ضلالت است و یا مقـدمه بی واسـطه تحقق ضـلالت آنان به حساب می آیـد, به حکم نهی از منکر, به معنای رفع آن, بایـد جلو ادامـه اضـلالش را گرفت. و اگر انـدیشه ای هنـوز اظهـار نشـده ولی عرف و مراجع صالـح برای تشـخیص مصالـح مردم علم یا اطمینان دارند که اگر

اظهار بشود همان اثر را خواهد داشت به حکم نهی از منکر, به معنای دفع آن, باید از اظهارش جلوگیری کرد.

اکنون سخن درباره راه های ممکن برای این نهی از منکر است:

۱ جلوگیری از تألیف, اظهار, نگه داری, نشر و فروش بیان مضلّ, که به معنای بریدن زبان و شکستن قلم فرد و از بین بردن آثار او است. ۲ جلوگیری از خرید, قرائت, استماع و رؤیت آن, که به معنای بستن چشم و گوش مردم است. ۳ برگرداندن توجه مردم به چیزی غیر از آن بیان مضل, که با ایجاد راه های سرگرمی و... میسّر است. ۴ تقویت بعد دین شناسی و دین داری مردم.

پاسخ(قسمت چهارم)

بعضی از مورخان متأخر که کتاب سوزاندن را به مسلمانان نسبت داده اند نقل کرده اند که (سعد وقاص به عمر نامه نوشت و اجازه خواست کتاب های ایرانیان را به مسلمانان انتقال دهد. عمر در پاسخ نوشت: همه آن کتاب ها را در آب بریزید, چه اگر در آن رستگاری هست خدا ما را به بهتر از آن راه نمایی فرموده و اگر گمراهی در آن بوده خدا ما را از آن گمراهی رهایی داده است.) و هم چنین عمر در پاسخ به سعد وقاص نوشت: (اگر مطالب آن کتاب ها موافق مطالب کتاب خداست که به آن محتاج نیستیم و اگر مخالف آن است که بازهم به آن محتاج نیستیم پس در هر صورت کتاب ها را نابود کن.)۶۳

گفته اند احمد حنبل نیز در مخالفت با عقاید معتزله حتی از بیان موضع متکلمان و بحث عقلی با ایشان خودداری می کرده است.۶۴ روایت

عبدالملك و روایتی که در مورد تورات بود نیز به راه اول و دوم اشاره دارد.روشن است که در این دو روایت, دو تعبیر (سوزاندن) و (کنار گذاردن) خصوصیتی ندارد و هر دو, مصداق خارج کردن کتاب از صحنه اضلال است. آن چه واجب است همین کلی است که در موارد مختلف به گونه های متفاوت تحقق پیدا می کند. این دو روایت بر این دلالت دارد که این دو راه نیز می تواند مصداق این کلی قرار بگیرد و در مواردی جایز باشد. این دو روایت بر انحصار مواردِ ذکر شده دلالت ندارد. واضح است که اگر کتب مضل را خمیر هم بکنند باز به این روایات عمل شده است.

به علاوه, این دو راه ارائه شده, امروزه در مورد بسیاری از بیان های مضل قابل اعمال نیست به این دلیل که اولاً: وضعیّت جدید تبلیغات به گونه ای است که حتی حکومت های مقتدر هم نمی توانند آن را به کنترل خود درآورند. سابق, به خاطر محدودیت کتاب ها, از بین بردن آن ها مؤونه زیادی نمی برده است اما اکنون نه می شود جلو پخش صدا و تصویر رادیو, تلویزیون, ویدیو, کامپیوتر و ... را گرفت و نه می توان چشم و گوش مردم را بست. ثانیاً : در بعضی از موارد, اِعمال شیوه اول و دوم باعث ضلالت عده ای از مردم می شود. چنین نیست که همیشه فقط با نشر بیان مُضلّ, ضلالت ایجاد شود بلکه ممکن است باجلوگیری از اظهار و استماع آن نیز اضلال تحقق یابد.

طبق روایتی از حضرت امیر(ع): (توانایيِ سلطانِ حجّت, بیش از توانایيِ سلطان قدرت است.)۶۵

بنابراین برای جلوگیری از اضلال, ابتدا نباید سراغ شیوه اول و دوم رفت برای برنامه ریزی درازمدت باید به سراغ راه چهارم رفت, که از همه راه ها قوی تر است, و در برنامه ریزی کوتاه مدت باید از راه سوم استفاده برد. البته ممکن است مواردی نیز پیش آید که باید به ناچار از آن دو راه اول کمک گرفت, که تشخیص آن به عهده عرف آگاه و متخصص است; چون هم توانایی آن دو راه در جلوگیری از تحقق ضلالت باید مورد بررسی قرار گیرد و هم انحصار علاج به آن. سخن بزرگ حضرت امیر(ع) بیان گر این است که اولاً: دین اسلام که حق است حجّت ها و برهان های قوی دارد که هیچ عاقلی نمی تواند در برابرش زانوی تسلیم به زمین نزند, ثانیاً: مردم نیز عاقل اند و قدرت فهم براهین حق را دارند و در انتخاب نیز راه هدایت را بر می گزینند. باید آنان را آزاد گذاشت و از ضلالت اجباری آنان نهراسید, چون همان طور که هدایت تحمیلی ممکن نیست ضلالت اجباری نیز امکان ندارد. البته باید در نحوه بیان حجّت های حق, به سطح آگاهی و احساسات مخاطبان توجه داشت و سخن حق را در موقعیت م

ناسب و در قالب شایسته بیان کرد. روایتِ (با مردم به اندازه عقل آنان صحبت کن.)۶۶بیان گر همین نکته است. علاوه بر روایتِ حضرت امیر(ع) که قدرت سلطان حجت را بیش از قدرت سلطان زور می داند, این دو روایت نیز می نمایاند که راه مبارزه با انحراف, تقویت بُعد دین شناسی مردم است:

۱ (خدا لعنت کند

بنی امیه را که مردم را برای آموزش دادن دین آزاد گذاشتند. اما برای شناساندن کفر آزاد نگذاشتند.) ۲ (حذیفه گفت مردم از پیامبر(ص) درباره توحید می پرسیدند و من از شرک می پرسیدم.) علاوه بر آن, تأکید اسلام بر فراگیری دانش و ارج نهادن به دانش مندان, بر همه روشن است; و در روایتی حیاتِ علم وابسته به نقد و ردّ دانسته شده است. حیات علم, یعنی پویایی و بالندگی آن, به این نیست که فقط سخن حق مطرح شود بلکه در تضارب آرا است که سخن حق شناخته و امتیازش بر باطل روشن می گردد. و در روایت دیگر, حضرت عیسی(ع) مردم را توصیه می کند که نقّاد سخنان باشند.۶۷ قرآن نیز در دو آیه همین روش را برای جلوگیری از اضلال, و گسترش شعاع هدایت ارائه می دهد: (پس بندگان مرا که به سخن گوش می دهند, آن گاه بهترینش را پیروی می کنند مژده بده. اینان هستند آن کسانی که خدا آنان را هدایت کرد و اینان همان خردمندانند.)۶۸ این آیه به طور معمول برای اثبات آزادی بیان مورد استدلال قرار می گیرد. ولی به نظر می رسد فقط مجوّز استماع اقوال حق و باطل, هادی و ضال است و البته این استماع را بر کسانی روا می دارد و مورد تشویق قرار می دهد که در خود توانایی شناخت و تبعیت از بهترین سخن را می یابند. هر چند در کل جامعه باید افکار مختلف بتواند خودنمایی کند و امکان عرضه بر همگان را داشته باشد و نظام اسلامی باید مدافع این حق مشروع مردم باشد, اما بر هرکس

در هر موقعیت سنّی و فکری روا نیست که به هر سخنی گوش بسپارد و به هر کتابی چشم بدوزد. حضرت امیر(ع) در وصف متقین می گوید: (گوش های شان را بر علمی که برایشان نافع است وقف کرده اند.)۶۹ این سخن بیان گر ظرفیّت های مختلف افراد است.

قرآن, سخن و منطق مؤمن آل فرعون را در برابر فرعون قرار می دهد و شیوه آن مؤمن را تمجید می کند. وقتی فرعون گفت: (بگذارید موسی را بکشم, می ترسم دین شما را عوض کند یا این که فسادی به بار آورد, موسی گفت: من از هر متکبری که به روز قیامت ایمان ندارد به پروردگار خودم و شما پناه می برم.) مؤمن آل فرعون گفت: (آیا کسی را به صرف این که می گوید اللّه پروردگار من است و شاهد هم می آورد می خواهید بکشید؟ اگر دروغ گو باشد که گناهش بر خودش است و اگر راست گو است, بعضی از وعده هایش به شما خواهد رسید. فرعون گفت: جز رأی خودم را به صلاح شما نمی دانم.)۷۰

پس به نظر می رسد راه چهارم بهترین راه جلوگیری از اضلال مردم است و راه سوم راه کوتاه مدت است و به ضرورت می توان از راه های اول و دوم استفاده کرد.

۳ اندیشه غیردینی و موضوع های احکام دینی

اسلام از نظریه های مختلف علمی که در جهت اداره بهتر زندگی مردم ارائه می شود استقبال می کند و به صاحبان آن به دیده احترام می نگرد۷۱ و مسلمانان را به فراگیری آن هر چند در دورترین نقاط بر می انگیزد.۷۲ اظهار نظر در موضوعات

احکام فقهی و اخلاقی نیز مجاز است و ارشاد جاهلان به موضوع همانند تبلیغ دین به جاهلان به احکام, گاهی واجب است. تنها در مواردی که اسلام نخواسته است مردم به خاطر آن ها در سختی قرار گیرند و بنا را بر مسامحه گذاشته است, از قبیل طهارت و نجاست, آگاه کردن دیگران به چیزی که موضوع حکم شرعی قرار می گیرد و فرد را به زحمت می اندازد رجحان ندارد, اما آن جا که به مردم نفعی می رسد بیان موضوع, راجح است و در مورد جان و ناموس و مال, ارشاد جاهلان واجب است. وجوب حضور مسلمانان در صحنه های سیاسی, اقتصادی, فرهنگی و لزوم اظهار نظر آنان به همین خاطر است. اظهار نظر درمورد حقوق عمومی و شخصی افراد و دفاع از آن ها برای همه ساکنان جامعه اسلامی آزاد است و هیبت هیچ کس نباید مانع شود که مردم حقی را که دیدند یا شنیدند اظهار کنند.۷۳ و در دفاع از حقوق خود نیز نباید از کسی بهراسند, (عربی صحرانشین به تندی بر پیامبر(ص) وارد شد, در حالی که پیامبر(ص) در میان یارانش بود:عرب به پیامبر گفت: به من عطا کن, این مال نه از آن توست و نه از مال پدرت. پیامبر(ص) لب خندی زد و گفت: راست گفتی, این, مالِ خداست. عمربن الخطاب بر آشفت و تلاش کرد تا عرب را به شدّت براند, پیامبر(ص) با نرمی او را بازگرداند در حالی که لب خند بر لبانش نقش بسته بود و می گفت: عمر او را واگذار, به راستی صاحب حق سخنی دارد.)۷۴

اظهارات ممنوع

با نگاهی به محرمات شرعی

چنین بر می آید که تنها موردی که آزادی اندیشه محدود می شود جایی است که حقی تضییع گردد, آزادی اندیشه حق مسلّم یک فرد است امّا فقط حق او نیست و در تزاحم با حقوق دیگر, باید دید کدام اولی

او می شود جایز نیست.

حضرت امیر(ع) نیز مردم را از چاپلوسی و تملق گویی و تعظیم بی مورد به امیران خود نهی کرد.۷۷ و مردم شهر انبار را از انجام حرکاتی که باعث تحقیر وتوهین به خودشان بود بازداشت.۷۸ و اصحابش را از پیاده رفتن به دنبال خود, در حالی که او سوار بود, برحذر داشت.۷۹ البته حاکمان از دو جهت باید جلو آن حرکات و پیاده رفتن ها را بگیرند: یکی از این جهت که باعث ذلت و تحقیر مردم است و دیگری, چون زمینه ساز فساد آنان است. حاکمان غیرمعصوم همیشه در معرض خطر بزرگ قدرت طلبی قرار دارند و به سخن معروف, دیکتاتورها به تدریج ساخته می شوند.

ب. حرمت اذلال دیگران

ذلیل کردن و تحقیر دیگران, تضییع حقوق روحی و معنوی آنان است و طبق روایتی از حضرت عیسی(ع) ناشی از کبر و خودخواهی انسان است. در جامعه اسلامی, همه مردم باید از جهت روحی و معنوی امنیّت داشته باشند.

بعضی از روایات , مردم را از تحقیر و اهانت به مؤمنان برحذر داشته است: هر کس بنده مؤمن مرا به ذلت بخواند با من اعلان جنگ داده است.۸۰ هر کس بنده مؤمن مرا به ذلت بکشاند با من مخالفت کرده و از روی دشمنی از من جدا شده است. ۸۱ هر کس یکی از اولیای مرا ذلیل کند مرا به جنگ خود وا داشته است.۸۲ هر کس مؤمنی را به خاطر تنگ دستی اش به ذلت بکشاند و تحقیر کند, خدا روز قیامت او را در جمع مخلوقات نمایان می کند.۸۳ در روایات متعدد ذلیل کردن مؤمن به وضوح مورد نهی قرار گرفته

است.۸۴ غیبت کردن مؤمن, تهمت زدن و فحش دادن به او, تفسیق, تکفیر, قذف, تشبیب, عدم رعایت امانت در مجالس, دروغ, اشاعه فحشا و افشای اسرار شخصی مردم نیز از جهتی جزء حق الناس است و می تواند مواردی از حرمت اذلال قلمداد شود.

تهمت زدن و نسبت ناروا دادن به شهروندان غیرمؤمن جامعه اسلامی نیز حرام است. طبق روایاتی اذلال و اهانت به مطلق مردم مورد نهی قرار گرفته و مذمت شده است.۸۵ در مورد نحوه جزیه گرفتن از کفار بعضی معتقدند صاغر بودنِ آنان ملازم با ذلت وتحقیر نیست. شیخ طوسی (حتی یعطوا الجزیه) را به معنای التزام آنان به پرداخت جزیه حمل کرده است و (هم صاغرون) را به معنای التزام به احکام اسلام دانسته است.۸۶ جزیه به انگیزه عقوبت و اهانت و ذلیل کردن کفار وضع و واجب نشده است.۸۷

در قلمرو حکومت اسلامی حتی گناه کاران نباید مورد اهانت قرار بگیرند. هر چند طبق روایتی از حضرت عیسی(ع) قرب به خدا در بغض به اهل معاصی است,۸۸ اما کینه داشتن به گناه گار مجوّز اهانت به او نیست. در دل باید از گناه کار رنجید تا عصیان او در انسان تأثیر سوء نگذارد و قلب را به معصیت مایل نکند اما با او نیز باید رحیمانه و دل سوزانه رفتار کرد و همواره کوشید تا از گناه دست بکشد.

۲ اندیشه مضلّ

اظهار اندیشه ای که باعث القای دیگران در گناه و یا انحراف عقیدتی بشود و یا عنوانِ (کمک به گناه) بر آن صدق کند. هم چنین اظهار اندیشه ای که برای وارد کردن ضرر حرام به دیگران سببیّت دارد و یا

مصداق کمک به غیر در اضرار به خود است, حرام می باشد.۸۹

۳ اندیشه مخلّ به جامعه اسلامی

جامعه اسلامی مجموعه ای متشکل از مردم و دولت است که برای حفظ اصول و ارزش های اسلامی تلاش می کنند. و آزادی اندیشه از بهترین اصول و ارزش های اسلامی است که دولت و ملت باید برای حفظ و گسترش آن بکوشند. آزادی اصل تغییرناپذیر قانون اساسی ایران نیز هست۹۰ و اگر در جامعه وضع فوق العاده ای به وجود آمد و برای محدود کردن آن قانون لازم بود, به نظر نایب رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی, مجلس شورا نیز نمی تواند برای آن قانون تصویب کند, بلکه با رفراندم و مراجعه به آرای عمومی می توان چنین کرد.۹۱ آزادی اندیشه به نفع جامعه اسلامی است اما اگر اندیشه ای فتنه آفریند و برای ایجاد تفرقه بین مردم و بروز هرج ومرج سببیّت داشته باشد و یا بسیاری از مردم را به بی قانونی و اعمال حرام وادارد مخلّ جامعه است و باید جلو آن گرفته شود.

پاسخ(قسمت پنجم)

از این رو آزادی باید قانون مند باشد تا آزادی همه مردم حفظ شود; اظهارنظرها و انتقادها در موقعیت مناسبی صورت گیرد که نظم عمومی به هم نخورد و هر کس مسئولیت اظهارات خود را به عهده بگیرد. البته تشخیص جرائمی که از آزادی اندیشه بر می خیزد کار آسانی نیست و باید گروهی از متخصصان عادل به آن اقدام کنند. فی

لم, رمان, طنز و... زبان خاص خود دارد و به سادگی نمی توان به عنوان توهین به افراد و یا کمک به اختلال نظام جلو آن را گرفت,

بلکه باید آن ها را در ظرف خود و با فرهنگ ویژه اش مورد نقد و بررسی قرار داد.

پی نوشت ها:

- سه مقاله (زندگی و آزادی), (آزادی سیاسی) و (آزادی اندیشه) حاصل تحقیقی است که سال ۱۳۷۴ در معاونت اندیشه اسلامی مرکز تحقیقات استراتژیک انجام گرفته و با مقداری اصلاح و اضافه در شماره های ۲و۳و۷ این مجله چاپ شده است.

۱. ر.ك به:جان استوارت میل, رساله درباره آزادی, ص۵۴; (آزادی بیان و نشر عقاید ممکن است در وهله اول مشمول اصل دیگری به نظر برسد چون که گفتن و پخش کردن عقیده متعلق به آن قسمت از رفتار فرد است که به دیگران مربوط می شود, اما از آن جایی که بیان و نشر اندیشه تقریباً به همان اندازه مهم است که خود آن اندیشه و تا حدّ زیادی روی همان دلایلی استوار است که آزادی اندیشه, درعمل نمی توان آن را از بحث اندیشه جدا کرد.)

نیز, ابوالفضل قاضی, حقوق اساسی و نهادهای سیاسی, ج۱, ص۶۶۰; مجله حوزه, ش۳۳, ص۱۰۰.

۲. مجله حوزه, ش۳۱, ص۱۱۷.

۳. مرتضی مطهری, پیرامون جمهوری اسلامی, ص۱۰۴.

۴ . ر.ك به: مقاله (زندگی و آزادی), مجله حکومت اسلامی, ش۲, ص۱۵۷ ۱۶۱.

۵ . بقره (۲) آیه ۲۵۶.

۶ . علامه طباطبائی, المیزان, ج۴, ص۱۱۷.

۷ . علامه طباطبائی, بررسیهای اسلامی, ص۵۱.

۸ . آل عمران(۳) آیه ۸۵: (ومن یبتغ غیرالاسلام دیناً فلن یقبل منه وهو فی الآخره من الخاسرین.)

۹ . امام خمینی, المکاسب المحرمه, ج۱, ص۱۳۳.

۱۰ . مرتضی مطهری, جهاد, ص۵۵.

۱۱ . مرتضی مطهری, پیرامون جمهوری اسلامی, ص۱۰۳.

۱۲ . مجله حوزه, ش۳۳, ص۱۰۲.

۱۳ . مجله حوزه, ش۳۳, ص۱۰۳.

۱۴ . علامه طباطبایی, المیزان, ج ۲, ص ۶۶.

۱۵ . مرتضی

مطهری, پیرامون جمهوری اسلامی, ص۱۱۷.

۱۶ . ر.ک: مقاله (زندگی و آزادی), مجله حکومت اسلامی, ش۲, ص۱۵۴ ۱۵۷.

۱۷ . عمید زنجانی, اسلام و همزیستی مسالمت آمیز, ص۲۰۰.

۱۸ . حجرات (۴۹) آیه ۱۲: (یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظنّ ان بعض الظنّ اثم و لاتجسّسوا ولایغتب بعضکم بعضاً...)

۱۹ . ر.ک به: ولایه الفقیه, ج۲, ص۵۴۱ ۵۴۶.

۲۰ . ر.ک به: مذاکرات مجلس خبرگان قانون اساسی, ج۱, ص۷۷۹ و ماده ۳۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.

۲۱ . ولایه الفقیه, ج۲, ص۳۷۵.

۲۲ . همان, ص۳۷۷ و ۳۸۱.

۲۳ . همان, ص۵۸۵.

۲۴ . حضرت امیر(ع), نهج البلاغه, نامه ۵۳: (ولیکن ابعد رعیّتک منک واشنأهم عندک اطلبهم لمعایب الناس, فان فی الناس عیوباً الوالی احقّ من سترها).

۲۵ . حضرت امیر(ع), غررالحکم, ج۵, ص۲۵۳: (من ساترک عیبک. فهو عدوّک).

۲۶ . همان, ص۱۵۷: (من بصّرک عیبک فقد نصحک).

۲۷ . همان, ج۶, ص۱۷۲: (نصحک بین الملأ تقریع).

۲۸ . کنزالعمال, ج۱۰, ص۱۲۹ .

۲۹ . حسن الصفار, چندگونگی و آزادی در اسلام, ترجمه حمید رضا آژیر, ص۲۳ .

۳۰ . ر.ک به: محمد علی ایازی, المفسرون حیاتهم و منهجهم, ص۱۱.

۳۱ . حضرت امیر(ع), نهج البلاغه, صبحی صالح, نامه ۳۱: (ولاتقُل مالا تعلم وان قلّ ماتعلم).

۳۲ . همان: (دع القول فی ما لاتعرف).

۳۳ . ر.ک به: امام خمینی, تهذیب الاصول, ج۲, ص۲۰۰; الرسائل, ج۲, ص۱۲۳; شهید سید محمد باقر صدر, مباحث الاصول, ج۲, ص۱۲۶; بحوث فی علم الاصول, ج۴, ص۲۴۴.

۳۴ . حسن الصّفار, چندگونگی و آزادی در اسلام, ترجمه حمید رضا آژیر, ص۲۱۴.

۳۵ . طه (۲۰) آیه ۶۱: (قال لهم موسی ویلکم لاتفتروا علی اللّه کذباً فیسحتکم بعذاب وقد خاب من افتری.)

۳۶ . احمد نراقی, عوائدالایام,

ص ۱۱۰.

۳۷ . محمد حسن نجفی, جواهر الکلام, ج ۲, ص ۲۷۹.

۳۸ . میرزای نائینی, کتاب الصلاه, ص ۳۱۸.

۳۹ . آل عمران(۳) آیه ۷۲: (وقالت طائفه من اهل الکتاب آمنوا بالذی انزل علی الذین آمنوا وجه النهار واکفروا آخره لعلّهم یرجعون.)

۴۰ . ر.ك به: صحاح اللغه, قاموس, مفردات.

۴۱ . ر.ك به: سبأ (۳۴) آیه ۸; نمل (۲۷) آیه ۸۱; روم (۳۰) آیه ۲۹; طه (۲۰) آیه ۷۹; بقره (۲) آیه ۱۶; اعراف (۷) آیه ۳۰; انعام(۶) آیه ۵۶, یونس (۱۰) آیه ۳۲.

۴۲ . ر.ك به: بقره (۲) آیه ۱۰۸: تبدیل ایمان به کفر; نساء (۴) آیه ۱۱۶: شرك به خدا; نساء (۴) آیه ۱۳۶: کفر به خدا; سبأ (۳۴) آیه ۸: عقیده نداشتن به آخرت; زمر (۳۹) آیه ۲۲: قساوت قلب; غافر (۴۰) آیه ۲۵: کید کافران; غافر (۴۰) آیه ۵۰: دعاء کافران; شوری (۴۲) آیه ۱۸: مراء در مورد روز قیامت; ملك (۶۷) آیه ۹: تکذیب رسالت پیامبر(ص).

۴۳ . ر.ك به: احزاب (۳۳) آیه ۳۶: (وما کان لمؤمن ولامؤمنه اذا قضی الله ورسوله امراً ان یکون لهم الخیره من امرهم و من یعص اللّه ورسوله فقد ضلّ ضلالاً مبینا).

۴۴ . به ترتیب ر.ك به: ص(۳۸) آیه ۲۶; انعام (۶) آیه ۱۴۴; ابراهیم (۱۴) آیه ۳۰; نساء (۴) آیه ۶۰; نوح (۷۱) آیه ۲۷; آل عمران (۳) آیه ۶۹.

۴۵ . ر.ك به: امام خمینی, المکاسب المحرمه, ج ۱, ص ۱۳۶.

۴۶ . وسائل الشیعه, ج ۱۲, ص ۱۲۸ و ۱۳۰.

۴۷ . همان, ج ۱۲, ص ۱۶۹.

۴۸ . همان, ج ۱۲, ص ۱۶۹, حدیث ۶ و ص ۱۷۰, حدیث ۸.

۴۹ . همان, ج ۱۲, ص ۱۶۹, حدیث ۱ و ۴. ج ۱۲, ص ۱۷۰, حدیث ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰.

. همان, ج۱۲, ص۱۶۹, حدیث۲.

۵۱ . همان, ج۱۲,ص ۱۲۷, حدیث۱.

۵۲ . همان, ج۱۲, ص۱۶۵,حدیث۴ و ۵: (لعن رسول اللّه فی الخمر عشره, غارسها و حارسها و عاصرها و شاربها و ساقیها و حاملها والمحموله الیه وبایعها و مشتریها و آکل ثمنها).

۵۳ . همان, ج۱۲, ص۱۲۷: (عن ابن اذینه قال کتبت الی ابی عبداللّه(ع) اسأله عن رجل له خشب فباعه ممّن یتّخذه برابط. فقال: لابأس به. وعن رجل له خشب فباعه ممّن یتّخذه صلبانا. قال: لا.)

۵۴ . امام خمینی, المکاسب المحرمه, ج۲, ص۲۹۳۲۹۷.

۵۵ . همان, ج۲, ص۲۹۵ .

۵۶ . محمد حسن نجفی, جواهر الکلام, ج۲۲, ص۵۷.

۵۷ .حج (۲۲) آیه ۳۰: (ذلک ومن یعظّم حرمات اللّه فهو خیر له عند ربّه واحلّت لکم الانعام الاّ مایُتلی علیکم فاجتنبوا الرجس من الاوثان واجتنبوا قول الزور).

۵۸ . مفسران در مورد (قول زور) چند وجه ذکر کرده اند: ۱ افترا به شریعت و از پیش خود چیزی را حلال یا حرام اعلام کردن ۲ شرک به خدا ۳ دروغ و تهمت ۴ تلبیه مردم در دوران جاهلیت: لبیک لاشریک لک الا شریک هو لک بملکه و ما ملک. (تفسیر الفخر الرازی, ج۱۲, ص۲۳).

۵۹ . لقمان (۳۱) آیه ۶: (ومن الناس من یشتری لهو الحدیث لیضلّ عن سبیل اللّه بغیر علم و یتّخذها هزواً اولئک لهم عذاب مهین.)

۶۰ . وسائل الشیعه, ج۸, ص۲۶۸: (عبدالملک بن اعین قال: قلت لابی عبداللّه(ع): انی قد ابتلیت بهذا العلم فارید الحاجه, فاذا نظرت الی الطالع ورأیت الطالع الشّر جلست ولم اذهب فیها واذا رأیت طالع الخیر ذهبت فی الحاجه. فقال لی, تقضی؟ قلت: نعم. قال: احرق کتبک.)

۶۱ . علامه حلّی, نهایه الاحکام فی

معرفه الاحکام, ج۲, ص۴۷۱: (وخرج علی یوماً الی المسجد و فی ید عمر شیء من التوراه فامره بالقائها وقال: لوکان موسی و عیسی علیهما السلام حیّین لما وسعهما الاّ اتّباعی).

۶۲ . نراقی, مستند الشیعه, (۲ جلدی), ج۲, ص۳۴۶: (من علّم باب ضلال کان علیه مثل وزر من عمل به).

۶۳ . جرجی زیدان, تاریخ تمدن اسلام, ج۳,ص ۶۱ و ۶۳.

۶۴ . نصراللّه پورجوادی, نشر دانش, سال ۱۰, ش۳.

۶۵ . غررالحکم و درر الکلم, ج۴, ص۵۰۸: (قوّه سلطان الحجّه اعظم من قوّه سلطان القدره).

۶۶ . مجله الفکر الجدید, سال ۲, ش۸, ص۳۵۱.

۶۷ . بحارالانوار, ج۲, ص۹۶: (قال المسیح(ع): خذوا الحق من اهل الباطل ولاتأخذوا الباطل من اهل الحق کونوا نقاد الکلام. فکم من ضلاله زخرفت بآیه من کتاب الله کما زخرف الدرهم من نحاس بالفضّه المموهه, النظر الی ذلک سواء والبصراء به خبراء).

۶۸ . زمر (۳۹) آیات ۱۷ ۱۸: (والذین اجتنبوا الطاغوت ان یعبدوها و انابوا الی اللّه لهم البشری فبشّر عباد. الذین یستمعون القول فیتّبعون احسنه اولئک الذین هدیهم الله واولئک هم اولوا الالباب).

۶۹ . نهج البلاغه, خطبه ۱۹۳. (وقفوا اسماعهم علی العلم النافع لهم.)

۷۰ . غافر (۴۰) آیات۲۶ ۲۸: (وقال فرعون ذرونی اقتل موسی ولیدعُ ربّه انی اخاف ان یبدّل دینکم او ان یظهر فی الارض الفساد. وقال موسی انی عذتُ بربّی وربّکم من کل متکبر لایؤمن بیوم الحساب. وقال رجل مؤمن من آل فرعون یکتم ایمانه أتقتلون رجلاً ان یقول ربّی اللّه وقد جاءکم بالبیّنات من ربّکم و ان یک کاذباً فعلیه کذبه و ان یک صادقاً یصبکم بعض الذی یعدکم ان الله لایهدی من هو مسرف کذاب).

۷۱ . از همین قبیل

است احترام مرحوم سید رضی به (صابی).

۷۲ . علامه مجلسی, بحارالانوار, ج۱, ص۱۸۰,حدیث ۶۵: (قال النّبی (ص): اطلبوا العلم ولو بالصّین فان طلب العلم فریضه علی کل مسلم).

۷۳ . ابو الحسین ورام, مجموعه ورام, ج۱, ص۳: (لایمنعنّ احدکم هیبه الناس ان یقول فی حق اذا رآه او سمعه).

۷۴ . خالد محمد خالد, بین یدی عمر, ص۱۱۴. این روایت را بخاری چنین نقل کرده است: (اتی النّبی(ص) رجلٌ یتقاضاه فاغلظ له فهمّ به اصحابه. فقال دعوه فانّ لصاحب الحق مقالا). صحیح البخاری (بیروت, دار الجیل), ج۳, ص۱۵۵.

۷۵ . کافی, ج۵, ص۶۴.

۷۶ . همان, ج۲, ص۳۲۰.

۷۷ . نهج البلاغه, خطبه ۲۱۶: (و ربّما استحلی الناس الثناء بعد البلاء فلاتثنوا علیّ بجمیل ثناء لاخراجی نفسی الی الله سبحانه والیکم من التّقیه فی حقوق لم اَفرغ من ادائها و فرائض لابدّ من امضائها فلا تکلّمونی بما تکلّم به الجبابره ولاتتحفّظوا منی بما یتحفّظ به عند اهل البادره ولاتخالطونی بالمصانعه).

۷۸ . بحارالانوار, ج۴۱, ص۵۵, حدیث۳: (وترجّل دهاقین الانبار له واسندوا بین یدیه. فقال(ع): ماهذا الذی صنعتموه؟ قالوا: خلق منا نعظّم به امراءنا. فقال: واللّه ماینتفع بهذا امراؤکم وانّکم لتشقّون به علی انفسکم وتشقّون به فی آخرتکم وما اخسر المشقّه وراءها العقاب وما اربح الراحه معها الامان من النار).

۷۹ . همان, روایت ۲: (عن ابی عبداللّه(ع) قال: خرج امیرالمؤمنین علی اصحابه وهو راکب, فمشوا خلفه فالتفت الیهم فقال: لکم حاجه؟ فقالوا: لا یا امیرالمؤمنین ولکنّا نحبّ ان نمشی معک فقال لهم: انصرفوا فانّ مشی الماشی مع الراکب مفسده للراکب ومذلّه للماشی. قال ورکب مره اخری فمشوا خلفه. فقال: انصرفوا فانّ خفق النعال خلف اعقاب الرجال مفسده لقلوب النوکی).

۸۰ . کافی, ج۲,

ص۳۳۷.

۸۱ . همان, ص۳۵۲.

۸۲ . همان, ص۳۵۳.

۸۳ . همان.

۸۴ . همان, ج۳, ص۵۶۴; فقیه, ج۲, ص۱۳; تهذیب, ج۴, ص۱۰۳.

۸۵ . کافی, ج۸, ص۴۴; فقیه, ج۴, ص۳۹۴ و ج۱, ص۳۳۷.

۸۶ . ولایه الفقیه, ج۳, ص۴۶۸.

۸۷ . همان, ص۴۷۱.

۸۸ . بحارالانوار, ج۱۴, ص۳۳۰, حدیث ۶۵: (یا معشر الحواریین تحبّبوا الی اللّه ببغض اهل المعاصی و تقرّبوا الی اللّه بالتباعد منهم والتمسوا رضاه بسخطهم).

۸۹ . درباره محدوده موارد حرمت اضرار به خود نظریه های مختلف وجود دارد, که پرداختن به آن مقاله مستقلی می طلبد.

۹۰ . قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران, اصل۱۷۷.

۹۱ . مشروح مذاکرات مجلس خبرگان قانون اساسی, ج۱, ص۴۲۹.(سخن نایب رییس مجلس خبرگان).

با وجود اقدامات غیر قانونی و غیر شـرعی شیرین عبادی و اینکه او خود را نمونه یک زن مسلمان معرفی می کند در حالی که حجاب را که یک اصل واجب اسـلامی است تنها در محدوده جمهوری اسلامی ایران آن هم به عنوان یک قانون حقوقی مصوب مجلس قبول دارد و دست دادن با مرد نامحرم

پرسش

با وجود اقدامات غیر قانونی و غیر شرعی شیرین عبادی و اینکه او خود را نمونه یک زن مسلمان معرفی می کند در حالی که حجاب را که یک اصل واجب اسلامی است تنها در محدوده جمهوری اسلامی ایران آن هم به عنوان یک قانون حقوقی مصوب مجلس قبول دارد و دست دادن با مرد نامحرم در منظر عوام مسلمان و دیگر اهانت هایش به شرع مقدس ، چرا این شخص به عنوان یک مجرم در مراجع قضایی محاکمه نمی شود. مگر عدل علوی به گناهکار فرصت اشاعه فساد در جامعه را می دهد؟ آیا تردید در یکی واجب دینی همان ارتداد نیست؟

پاسخ

متأسفانه همانگونه که بیان نمودید، نامبرده بسیاری از مقدسات و احکام صریح اسلام را انکار نموده و از نظر شرعی و قانونی مستحق محاکمه و مجازات می باشد اما دلیل این که چرا دستگاه قضایی نسبت به این موضوع اقدام نمی کند ارتباط مستقیمی با مقتضیات زمان و رعایت مصالح نظام و جامعه اسلامی دارد.

توضیح آن که حکومت اسلامی براساس آموزه ها و معارف ارزشمند الهی، همانگونه که به اجرای احکام اسلامی در جامعه اهتمام ویژه ای قائل است به رعایت مصالح نظام اسلامی اهمیت فوق العاده ای قائل است و چه بسا در تزاحم این دو با در نظر گرفتن مصالح مهمتر مجبور به ترک موقت و یا تأخیر در اجرای برخی احکام و حدود الهی شود. چنانکه حضرت امام می فرماید: «حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله(ص) است یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است..

حکومت می توانـد هر امری را چه عبادی و یا غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح اسـلام است از آن مادام که چنین اسـت جلوگیری کند...» (صحیفه نور ، ج ۲۰، صص ۱۷۱ – ۱۷۰).

برای مطالعه بیشتر ر.ک: تشـخیص مصلحت نظام از دیدگاه فقهی – حقوقی، محمد جواد اوسطا ، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۰.

بررسـی شـرایط زمانی و مکانی که نظام اسلامی خصوصا با توجه به تحولات بین المللی جدید با آن روبروست و از سوی دیگر موج شدیـد تبلیغـاتی برای تخریب وجهه نظـام اسـلامی ایران و وارد کردن اتهـام خشونت طلبی و نقض حقوق بشـر بـا تعـاریف غربی آن و... و در نتیجه آمادگی افکار عمومی جهان برای تشدیـد فشارهای سیاسـی، اقتصادی و نظامی، به منظور نابودی نظام اسـلامی، همگی این مصـلحت مهم و اساسـی را ایجاب می نمایـد که نظام اسـلامی در برخی زمینه ها به صورت موقت در قبال اجرای برخی حدود و احکام خصوصا در مواردی همانند شـخص نامبرده که حساسـیت بین المللی بیشتری روی آن وجود دارد، انعطـاف به خرج دهـد. البته بـدیهی است این موضوع هیـچ وجه به معنای عقب نشـینی در اصول و ارزش های الهی نیست بلکه وجـود برخی محـدودیت هـا و موانع در اجرای احکـام و حـدود الهی است که به مجرد برطرف شـدن این موانع، نظـام اسـلامی احکام و حدود الهی را در مورد متخلفان باید اجرا خواهد نمود.

قبول دارم که ادعاهای غرب در مورد آزادی یک دروغ و یک وسیله برای فریب افراد است و نیز آزادی نه به معنای مورد نظر غرب جزو اصول انقلاب اســلامی ماست.ولی باید کمی انصاف داده و در مورد خود قضاوت کنیم :امروز جو حاکم بر جامعه ما طوری است که کمتر کسی جرات می کند در

پرسش

قبول دارم که ادعاهـای غرب در مورد آزادی یک دروغ و یک وسـیله برای فریب افراد است و نیز آزادی نه به معنای مورد نظر غرب جزو اصول انقلاب اسلامی ماست.ولی

بایـد کمی انصاف داده و در مورد خود قضاوت کنیم :امروز جو حاکم بر جامعه ما طوری است که کمتر کسـی جرات می کند در مورد مسئولان عالی رتبه نظام در روزنامه ،سینما،و محافل عمومی انتقاد کند،درست است که گاهی این مخالفت ها که در روزنـامه هـا بیـان می شـود ،مخـالفت بـا نظـام است نه شـخص ،ولی همیشه این طـور نیست چرا در این مورد منطقی اعتراضـات پذیرفته نمی شود در حالیکه می بینیم در همین کشورهای غربی مردم بر علیه رئیس جمهور و تصـمیمات کلان کشور به راحتی تظاهرات می کنند و حتی کسی مثل مایکل مور چنان فیلمی می سازد؟

پاسخ

به هیـچ وجه ادعـا نمی کنیم که جـامعه و نظـام سیاسـی ایران، از همه نظر از جمله وجود انواع آزادی هـا، جـامعه ای ایـده آل و کاملا مطلوب است، اما نگاهی منصـفانه به وضـعیت قبل از انقلاب و سایر کشورهای پیرامون و حتی کشورهای مدعی لیبرالیسم و آزادی و مقایسه آن با وضـعیت کنونی جامعه و نظام اسـلامی به خوبی بیانگر این واقعیت است که بسیاری از وجوه آزادی در حـد نسـبتا مطلوبی در کشور ما وجود دارد – هر چند تحقق کامل آنها منوط به فرهنگ سازی عمیق و ریشه ای در کل جامعه و سیسـتم سیاسـی نسـبت به اسـتفاده صـحیح از آزادی هـا و نحوه به کـار گیری آنـان از یـک سو و بالا رفتن سـطح تحمل و انتقاد پـذیری از سوی دیگر در تمامی بخش های جامعه و نظام می باشـد که به برکت وجود انقلاب اسـلامی گام های مؤثری در این زمینه برداشته شده و به پیش می رود.

برای اثبات

این مدعی کافی است نیم نگاهی به مطبوعات شبهه افکن و دگراندیش داشته باشید که پر است از انواع انتقادها، اعتراض های غیر منطقی و غیر منصفانه نسبت به نظام و مسؤولین عالی رتبه آن که تنها در موارد بسیار محدودی که منجر به اخلال در امنیت و نظم عمومی می شود با آنها برخورد می شود و در قبال بسیاری از اینها مجموعه نظام با بزرگواری و رحمت برخورد می کند و بسیاری از انتقادهای منطقی پذیرفته می شود. اما در کشورهای غربی و مدعی لیبرالیسم به هیچ وجه این طور نیست که آنها پذیرای اعتراضات منطقی و آزادی کامل باشند. کافی است حوادث مربوط به اشغال عراق و بازتاب آن را در جامعه آمریکا بررسی نمایید، آیا مطبوعات که نماد آزادی در یک جامعه هستند، توانایی انتشار واقعیات را داشتند؟ آیا دولت بوش به این همه تظاهرات مخالف جنگ و اشغال عراق، اعتنایی کرد؟ و یا در حوادث دیگر چه قدر از سناتورها یا اندیشمندان و متفکرانی که به دلیل تلاش برای کشف حقایق، جان خود را از دست دادند و یا در محدودیت های زیادی قرار دارند؟ آیا محاکمه و مجازات روژه گارودی غیر از پرده برداشتن از واقعیات تاریخی بود؟ و...

بی جهت نیست که براساس آمار، مردم کشورهای غربی از بی خبرترین کشورهای جهان نسبت به واقعیات جهان و عملکردهای نظام سیاسی خود می باشند و اگر مشاهده می نماییم که بر علیه رئیس جمهور یا فلان نخست وزیر دست به راهپیمایی می زنند، بیشتر بازی های تبلیغاتی جناح های سیاسی آنان برای کسب قدرت است و الا آیا تا به

حال نمونه ای سراغ دارید که فلان رئیس جمهوری آمریکا به دلیل ارتکاب جرائم و تخلفات از قدرت سیاسی خویش، برخورد اساسی شده باشد، در مورد کلینتون، حزب رقیب موجی از اعتراض بر علیه مفاسد اخلاقی وی راه اندازی کرد، و حتی به محاکم قضایی آن کشور کشیده شد، اما بعد از پایان انتخابات ریاست جمهوری، همه چیز به فراموشی سپرده شد و یا قضیه فرقه دیویدیه در آمریکا که چگونه به خاطر مخالفت سیاسی، زن و مرد و بچه و همه را زنده زنده در آتش سوزاندند و... و یا همین فیلم «فارا نهایت ۱۱/۹» مایکل مور به خوبی بیانگر فقدان آزادی بیان مطبوعات آزاد و حقیقت گو و در نتیجه فقدان اطلاع جامعه آمریکا از واقعیات خویش و جهان می باشد و او می کوشد این حقایق را به جامعه غافل آمریکا منتقل نماید و البته این چنین نیست که امثال آقای مایکل مور در افشای حقایق مربوط به نظام و جامعه خود هیچ گونه محدودیتی نداشته اند، بلکه برعکس موانع بیشماری را پشت سر گذاشته اند به عنوان نمونه کتاب «مرد سفید احمق» نوشته مایکل مور در ابتدا به هیچ وجه منتشر نمی شد و پس از کلی کارهای تبلیغاتی ایشان و کشاندن موضوع به افکار عمومی و ... از چنین مجوزی برخوردار می شود و حتی فیلم اخیرش هم به هیچ وجه مورد رضایت دولتمردان آمریکا نبود ولی موضوعی به نحوی پیش رفت که پس از اکران این فیلم در جشنواره کن و آوردن جایزه و مطرح شدن در سطح افکار عمومی، بالاخره نتوانستند در مقابل آن محدودیتی ایجاد نمایند.

نتیجه این

که حتی در جامعه آمریکا که مثال آوردید آزادی بیان و اعتراض واقعی وجود ندارد و این قبیل موارد استثنائاتی است که نظام سیاسی آمریکا ناگزیر است برای حفظ پرستیژ تبلیغاتی خویش در مورد آزاد بودن جامعه آمریکا آن را تحمل نماید، هر چند همچنان که گذشت به هیچ وجه مسأله از مرحله اعتراض و تظاهرات و...، پیشتر نرفته و در دسیسه های تبلیغاتی امپریالیسم خبری آنان به فراموشی سپرده می شود.

و بالاخره این که باید این واقعیت را نیز در نظر داشت که جامعه ما تا قبل از پیروزی انقلاب جامعه ای کاملا بسته بوده که به هیچ وجه سابقه کار مردم سالاری و آزادی و... را نداشته و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی گام های بسیار مهمی برداشته شده است و البته طبیعی است که نهادینه شدن و قانونمند شدن چنین موضوعاتی نیازمند تمرین مستمر و البته زمان بر می باشد تا به صورت یک فرهنگ در آمده و مخالفین داخلی و خارجی نتوانند از وجود چنین حقوقی، بهره برداری نموده و هرگونه اعتراض صنفی یا موردی را به کل نظام و سیستم مرتبط نمایند.

آزادی چیست و دیدگاه اسلام را در مورد آزادی بیان کنید.

پرسش

آزادی چیست و دیدگاه اسلام را در مورد آزادی بیان کنید.

پاسخ

پرسش شما به دلیل عمومیت و گستره آزادی، بسیار مطلق بوده و پاسخ دهی در یک نوشتار کوتاه میسور نیست؛ ولی در عین حال سعی می کنیم نکاتی را پیرامون اصل آزادی و مبانی آن در اسلام، توضیح دهیم؛

الف – آزادی از منظر اسلام:

قبل از پاسخ، توجه به یک نکته ضروری است: در تبیین و تفسیر هر موضوع و مسأله ای باید نوع رویکرد به آن را مشخص ساخت، چرا که هر ره یافتی مبانی، پیش فرض و روش خود را می طلبد: مثلاً هیچ گاه نمی توان با روی کردی جامعه شناسانه، تحلیلی روان شناسانه طلبید و یا بالعکس. بنابراین اگر آزادی از منظر اسلام بررسی و تشریح می شود باید با پیش فرض های خود، منابع اسلامی و متد خویش پی گیری شود. با عنایت به این نکته، پیش از توضیح دیدگاه اسلام نسبت به مقوله «آزادی» باید چند مطلب به عنوان مبادی و مبانی پاسخ مد نظر قرار گیرد:

۱– واژه «آزادی» به معنی باز بودن راه انجام فعل و ترک آن است، خواه آن فعل جنبه ارزشی داشته باشد یا خیر. خواه در حوزه تفکر باشد یا در حوزه سیاسی، در حوزه اخلاق باشد یا خیر، فردی باشد یا اجتماعی، معقول باشد یا غیرمعقول.

۲– انسان بر حسب خلقت خاص خویش، موجودی صاحب عقل و اراده بوده به صورتی که در هر کاری می تواند جانب انجام

آن را اختیار کرده یا جانب ترک آن را برگزینند. براساس فطرت آدمی، وی در مورد انجام و ترک فعل مطلق العنان بوده و مقید به یکی از دو طرف نمی باشد. از این نوع آزادی انسان به «آزادی تکوینی» یاد می کنند.

-۳

لازمه آزادی فوق، آزادی دیگری است که عبارت از: امکان بهره مندی آدمی از مواهب «آزادی تکوینی» بدون دخالت قوه، قدرت و اراده قاهری بیرون از نفس انسان. این آزادی، «آزادی تشریعی» یا «آزادی حقوقی» نام دارد، (المیزان، ج ۱۰، ص ۳۷۰).

۴- این واژه از دیدگاه ها و حیثیت های گوناگون تقسیمات و انواع متعددی پیدا می کند چون: آزادی درونی، آزادی برونی، آزادی جمادی، آزادی نباتی، آزادی حیوانی، آزادی انسانی، آزادی ولایی، آزادی اخلاقی، آزادی فردی، آزادی اجتماعی، آزادی اندیشه، آزادی بینش، آزادی بیان و نوشتار و... .

۵- با دقت در مطالب شماره های ۱ تا ۳ مشخص می گردد که منشأ «آزادی» اراده آدمی است که او را وادار به عمل یا ترك آن ساخته و حالت نفسانی است که از میان رفتن آن مساوی با از بین رفتن اصل انسانیت می باشد.

۶- تعریف آزادی با تعریف انسان ارتباط تنگاتنگی دارد، چرا که متعلق آزادی خود انسان است، ازاین رو هر تعریفی از انسان در برداشت از آزادی دخیل خواهد بود و بالاتر، بدون ارائه تعریفی از انسان، تعریف آزادی ممکن نخواهد بود. اکنون تعریف آزادی از منظر اسلام را با مطلب اخیر؛ یعنی، تعریف و دیدگاه اسلام به انسان شروع می کنیم:

الف) انسان در نگرش اسلامی: ۱- کارگزار یا خلیفه خداوند بر روی زمین و عبد اوست، در مقام عبودیت مطیع خواست و اراده اوست اما در مقام کارگزاری بر روی زمین باید فعال باشد. انسان پلی میان ملك و ملکوت و ابزاری است که مشیت خداوند از طریق آن در این جهان تحقیق و تبلور می یابد (بقره، آیه ۳۰).

۲- انسان هم دارای عقل است و هم دارای اراده، اسلام می خواهد

انسـان اراده اش را تـابع مشـیت خداونـد قرار دهـد زیرا تنهـا در این صورت است که آدمی به یـک زنـدگی توأم بـا سـعادت و رستگاری در دنیا و آخرت دست خواهد یافت، (احزاب، ۲۹ – اسراء، آیه ۱۹).

۳– انسان از آن جهت که به مسـتقیم ترین وجهی منعکس کننـده حکمت الهی است و به کامل ترین وجهی مظهر صـفات الهی است، اشرف همه مخلوقات است، (اسراء، آیه ۷۰).

۴– انسان قـدرت دارد که بر همه مخلوقات دیگر سـلطه پیـدا کنـد اما مسؤولیت نیز دارد که از همه این مخلوقات مراقبت نماید، (برای آگاهی بیشتر ر.ک: جوان مسلمان و دنیای متجدد، دکتر سید حسین نصر، ص ۶۳ – ۶۶).

۵– انسان دارای دو ضـلع وجودی است: طبیعت و فطرت و از همین رو آدمی نقطه صفری است که قابلیت تا بی نهایت صعود یا سقوط را دارا است، (انسـان، آیه ۳). از تعبیرات دوگـانه و متضـاد برخی آیات قرآن کریم از انسان در همین خصوصـیت نهفته است (در برخی آیات انسان ضعیف و ناتوان «نساء، آیه ۲۸»، ستمکار «ابراهیم، آیه ۳۴»، جهول و بسیار نادان «احزاب، آیه ۷۲»، ناسپاس «عادیات، آیه ۶»، سـرکش «علق، آیه ۶»، و در بعضـی آیـات دیگر خودآگاه «قیامت، آیه ۱۴»، حـق گرا «زمر، آیه ۱۸»، مسؤولیت پذیر «احزاب، آیه ۷۲»، و... خوانده شده است.

حاصل آن که در یک برآیند کلی، اسـلام آدمی را محدود در همین که هست و تاکنون خود را نشان داده نمی بیند، بلکه برای او آرمانی فراتر از بینش طبیعی و مادی دارد. اسلام می خواهد انسان ایده آل بسازد نه انسان صرفا نرمال که تنها با جامعه ساخته و با دیگران هماهنگ باشد (برخلاف نگرش لیبرالیزم از انسان

که طبیعت گرا بوده و آدمی را همین می بیند که هست و تاکنون خود را نشان داده است).

تو ز کر منا بنی آدم شهی هم به خشکی هم به دریا پا نهی

که حملناهم علی البحری به جان از حملنا هم علی البر پیش ران

مر ملایک را سوی بر راه نیست جنس حیوان هم ز بحر آگاه نیست

تو به تن حیوان به جانی از ملک تا روی هم بر زمین هم بر فلک

تا به ظاهر مثلکم باشد بشر با دل یوحی الیه دیده ور

مثنوی / ۲ / ابیات ۳۷۷۳ – ۳۷۷۷.

ب) با توجّه به همین دوگانگی وجودی انسان (طبیعت و فطرت؛ سقوط و صعود) از نگرش اسلام است که خداوند هم «آزادی تکوینی» به بشر اعطاء فرموده و هم بر «آزادی تشریعی» صحه گذاشته است تا در پرتو آن آدمی بر ترمیم کاستیی ها و مصونیّت از آسیب های ناشی از کژی های ضلع طبیعت خود توانا گشته و با شناخت و پرداخت آزادانه به ضلع فطرت خویش مرتبه خلافت الهی و کارگزاری خداوند را به دست آورد. به عبارت دیگر، از نگاه اسلام خداوند متعال انسان را واجد قابلیت ها و صلاحیت هایی می داند که سبب شایستگی و بایستگی بهره مندی او از موهبت «آزادی» است و از همین رو است که قرآن غایت قصوای بعثت پیامبر گرامی(ص) را تحقق آزادی تکوینی و تشریعی تلقی کرده است. صلی الله علیه وسلم و یضع عنهم إصرهم و الأغلال التی کانت علیهم رحمهما الله اعراف / ۱۵۷. «و از [روش آنان قید و بندهایی را که برایشان بوده است بر می دارد» گویا با نبود آزادی دعوت به دین و دینداری لغو

و عبث است.

ج) با توجّه به مطالب پیش گفته روشن گشت که تعریف آزادی در نگرش اسلام چیست؟ اسلام هم آزادی تکوینی برای انسان قائل است و هم آزادی تشریعی. براساس آیات قرآن، انسان از آزادی تکوینی برخوردار است؛ یعنی، مختار است بر انجام فعل و ترک آن؛ و این آزادی، فطری بشر است. همچنین آزادی تشریعی - که در منظر اسلام امری شایسته و بایسته است - یعنی، انسان آزاد است که از آزادی تکوینی خود در عمل و زندگی خویش بهره مند شود و هیچ کسی حق ندارد با اعمال فشار، زور و قدرت از بهره وری معقول از آزادی تکوینی او جلوگیری کند. به فرموده خداوند متعال: «بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرید» آل عمران / ۶۴. و «هیچ بشری را نسزد که خدا به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد؛ سپس او به مردم بگوید: به جای خدا، بندگان من باشید» همان / ۷۹. و این همان آزادی است که حضرت علی(ع) در وصیت خود به فرزندش امام حسن(ع) سفارش نمود: «نفست را از هر پستی گرامی دار، هر چند دنائت، تو را به خواهش هایت برساند. چرا که هرگز در برابر نفس [ارجمند]ت که می بخشی، چیز ارزنده ای به دست نخواهی آورد. بنده دگری مباش! زیرا خدایت آزاد آفریده است». نهج البلاغه، نامه ۳۱.

براساس روح توحیدی - که در نگرش اسلامی از جایگاه ویژه ای برخوردار است - انسان تنها باید بنده خداوند باشد، نه غیر خدا؛ و چنان که گفته شد، اراده خود را تابع مشیت و اراده خداوند قرار دهد و آزادی تکوینی خود را محدود و مقید به

خواست خداونـد گردانـد که در آن صورت به زنـدگی با سـعادت در دنیا و آخرت بار خواهد یافت. اما همین انسان در نگرش اسـلامی حق نـدارد بهره وری از آزادی تکوینی خود را محـدود به خواسـته ها و اراده های انسان های دیگر کرده، خود را بنده دیگران سازد و عملاً خویش را از آزادی حقوقی و تشـریعی محروم سازد. آزادی تشریعی با تعریفی که از آن در دیدگاه قرآن ارائه شـد، حق مسلّم و طبیعی بشـر است و هیچ انسانی حق بازسـتانی و محدودیت آن را ندارد. خلاصه آن که: بندگی خداوند موجب آزادی و بندگی غیر خداوند موجب فقدان آزادی است؛ چنان که «همسـر عمران [مادر مریم]گفت: پروردگار من! نذر کردم که آنچه در رحم من است آزاد و در خدمت تو باشد». آل عمران / ۳۵.

گفت ای صدّیق آخر گفتمت که مرا انباز کن در مکرمت

گفت ما دو بندگان کوی تو کردمش آزاد من بر روی تو

تو مرا می دار بنده و یارِ غار هیچ آزادی نخواهم، زینهار

که مرا از بندگیت آزادی است بی تو بر من محنت و بی دادی است

(مثنوی/ ۶ / ۱۰۷۵ – ۱۰۷۸)

د) اما بایـد توجه داشت که انسان های دیگر نمی تواننـد آزادی تشـریعی را محدود سازند ولی از آن جا که انسان یک موجود اجتمـاعی است، به صورت طبیعی ملزم می شود که اراده خود را در اراده دیگران دخالت دهـد و به بیان دیگر، اراده خود را در عرصه اجتمـاع با اراده دیگران شـریک سازد. ازاین رو بایـد در برابر قانونی که حـدودی برای اراده ها و آزادی های مردم معین نموده و آنها را تعدیل کرده، خضوع کند. پس همان طبیعتی که به

یک فرد انسان آزادیِ اراده و عمل داده، عینا همان طبیعت در عرصه اجتماع اراده و عمل را محدود و آزادی تشریعی انسان را مقید می سازد.

در نگرش اسلامی از آن جهت که قانون را براساس توحید و سپس بر پایه اخلاق فاضله گذاشته و متعرض همه اعمال فردی و اجتماعی تحت عنوان ضوابط شرع شده است، آزادی تشریعی در این چارچوب مرزبندی می شود. با توجه به این مطلب مهم، از دیدگاه اسلام، آزادی تشریعی به این معنا می شود که انسان آزاد و مختار است از تمامی حقوقی که قوانین شرع برای او مشخص کرده بهره مند شود. مثلاً یکی از قوانین شرع آن است که انسان می تواند تا هر جا که بخواهد در عرصه علم اندوزی پیش برود و در این ساحت آزاد است و حتی دولت اسلامی موظف است که امکاناتی برای افراد فراهم کند تا از این حق بهره مند شود.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: المیزان، علامه طباطبایی، ج ۱۰، ص ۳۷۱ - ۳۷۲ و ج ۴، ص ۱۱۶.

آزادی بیان و نوشتار، آزادی اجتماعی، آزادی بینش و آزادی اندیشه (در ساحت های اقتصادی - فرهنگی و سیاسی) همه در چارچوب مقوله پیش گفته معنا می یابد و تحلیل می شود. به دلیل مجال اندک به همین مقدار بسنده کرده و تفصیل ابعاد دیگر این مسأله دامن گستر را به فرصت مناسب و مکاتبات بعدی شما موکول می کنیم.

ب - آزادی بیان در اسلام:

در اسلام نه تنها «بیان» آزاد است، بلکه بعضا بر «عالم» و «داننده»، بیان کردن واجب است. از مصادیق والای آزادی «بیان» امر به معروف و نهی از منکر است. امر به مشورت و ترغیب به آن، یکی دیگر از

احکـام ملازم آزادی بیان و اظهار رأی و نظر افراد جامعه است. آن چه در روایات به طور خاص، آزادی بیان را یکی از وظایف مردم در قبال حاکم، مطرح کرده، عبارت «النصـیحه لائمه المسـلمین» است. امیر مؤمنان(ع)، در این باره می فرمایند: «و اما حقّی علیکم فالوفاء بالبیعه و النصیحه فی المشهد و المغیب؛ حق من بر شما این است که به بیعت وفا نمایند و در حضور و غیب نسبت به من خالص خیر خواه باشید»، (نهج البلاغه، خطبه ی ۳۴).

مسـلما وجود آزادی بیان در جامعه، برای خیرخواهی از حاکم و مصادیق آن (مانند انتقاد صـحیح و سازنده همراه با شرایط آن) لازم است. مواردی نظیر امر به جدال احسن «ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن»، (نحل، آیه ۱۲۵) و «ولا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن»، (عنکبوت، آیه ۴۶) و امر و ترغیب به گزینش بهترین کلام «فبشر عباد * الذین یستمعون القول فیتّبعون احسنه»، (زمر، آیه ۱۷ و ۱۸) و مواردی که از مخالفان درخواست برهان شده «قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین» همه با بیانی روشن، به لزوم آزادی بیان در جامعه ی اسـلامی نظر دارد. بنابراین در انـدیشه اسـلامی، در اصـل ضرورت «آزادی بیان» و ثمراتی که بر آن مترتب است و ضـررهای ناشـی از منع آن، هیـچ تردیدی نیست. اما سؤال اساسـی آن است که آیـا برای این «آزادی» حـد و مرزی هست یا نه؟ آیا هر کس هر چه بخواهـد، می توانـد بگویـد؟ و هر نظر و انـدیشه یا هنر، رمان و... را می تواند آزادانه پخش کند؟

گفتنی است در هیچ نظامی، آزادی بیان به

صورت مطلق و بـدون حـد و مرز وجود ندارد؛ بلکه آزادی محدود و در چارچوب ارزش های پذیرفته شده در هر جامعه است، این چـارچوب ها از هر نظام و جامعه ای تا نظام و جامعه دیگر، متفاوت است و مبتنی بر جهان بینی و نظام فکری آن جامعه می باشد.

«موریس دوورژه» درباره ی چارچوب «آزادی» در دموکراسی می نویسد: «آیا با اعطای آزادی به دشمنان آزادی، به آنها اجازه داده نمی شود که آزادی را در هم بکوبنـد؟... دموکراسـی به مخالفـان خود اجازه بیان عقایـدشان را می دهـد؛ ولی تا وقتی که این کار را در چارچوب روش های دموکراتیک انجام دهند»، (جامعه شناسی سیاسی، ص ۳۴۳).

در متن اعلامیه «حقوق بشـر فرانسه» آزادی از اطلاق افتاده و مقیّد به حدود قانونی شده است: «آزادی آگاهی از افکار و عقاید از گران بهـاترین حقوق بشـر است. بنابراین هر یک از افراد کشور، می تواننـد آزادانه هر چه می خواهنـد بگوینـد، بنویسـد و به چاپ برساننـد؛ مگر مواردی که قانون معین کرده باشـد. در آن صورت تجاوز از آزادی مزبور، مسـتلزم مسؤولیت خواهـد بود»، (ماده ی یازده قانون مزبور؛ حقوق اساسی در جمهوری اسلامی ایران، ج ۷، ص ۳۰).

آزادی بی حدّ و حصر و بدون کنترل، آسیب ها و تباهی های گوناگونی را متوجه جامعه می کند؛ مانند:

۱. تحریک و تهییج عموم به اعمال و افعال و یا خودداری هایی که مضرّ به حال جامعه و دولت است (نظیر آنارشیسم)؛

۲. هتّاکی و فحّاشی به مقامات مذهبی، ملّی و سیاسی و افراد مردم؛

۳. افشاگری و انتشار اسرار خصوصی افراد و مقامات و نیز اسرار نظامی و سیاسی کشور؛

۴. انتشار و القای اخبار نادرست و شایعه پراکنی و ایجاد اختلال در امنیت فکری جامعه، (حقوق اساسی جمهوری

اسلامی ایران، ج ۲، ص ۴۵۵) بنابراین هیچ منطقی، آزادی لجام گسیخته و بدون حد و مرز را در هیچ عرصه ای از جمله در عرصه «بیان» و امثال آن تأیید نمی کند، لیکن آنچه در اینجا مهم است اصول و ارزش هایی است که می تواند دایره آزادی ها را محدود کند و در این عرصه بین اندیشه اسلامی و تفکر لیبرالی تفاوت بسیار است.

در دیدگاه دینی، گرچه آزادی بیان جایگاه مهمی دارد؛ اما با توجه به احکامی چون حرمت غیبت؛ تهمت و دروغ، این نکته روشن می شود که آزادی مطلق در گفتن وجود ندارد؛ بلکه گفتار باید صادق باشد و موجبات اذیت و آزار دیگران و تضییع حقوق عمومی را فراهم نسازد. از دیدگاه اسلام آزادی بیان مقید به مصالح شخصی و جامعه ی اسلامی و مصالح عالیه دینی است. ازاین رو در مواردی که احتمال فساد در کار است، یا آزادی بیان انحراف عقیدتی و اخلاقی و امثال آنها را پدید می آورد، جایی برای آن وجود ندارد. از منظر حضرت امام(ره)، مهم ترین قیود آزادی بیان عبارت است از:

۱. آزادی تا مرز فساد؛ یعنی آنجا که از آزادی فساد خیزد دایره آن محدود به حدی می شود که سلامت معنوی جامعه حفظ شود.

۲. آزادی در چارچوب اسلام و قوانین کشوری؛

۳. آزادی تا مرز اضرار مردم؛

۴. آزادی تا مرز توطئه بر ضد نظام اسلامی، (صحیفه ی نور، ج ۷، ص ۲۳۲؛ ج ۲۲، ص ۲۸۳؛ و ج ۶، ص ۲۷۰؛ و ج ۲۲، ص ۱۶۹)

از دیدگاه آیت الله خامنه ای رهبر معظم انقلاب اسلامی، اختلاف نظر و سلیقه امری کاملاً طبیعی و مایه پیشرفت کشور و طرح مطالبی که مخالف نظر مشهور باشد، اشکال ندارد، «به

شرط آن که نحوه ی مطرح کردن و پرداختن به آن علمی باشد». به نظر ایشان، بررسی همه مسائل از جمله مسائل سیاسی در فضای «آرام و با دید علمی» امری کاملاً ـ ضروری است؛ «ضدیت با نظم و جهت گیری آنارشیستی، شایسته محیط های دانشگاهی نیست و صددرصد مخالف لوازم و ضروریات محیطهای علمی است»ر.ك: روزنامه کیهان، ۹/۹/۸۱، ص ۲).

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، انواع آزادی ها به رسمیت شناخته شده است و دولت نیز موظف به تهیه و تدارک تمامی زمینه های لازم برای تحقق این نعمت الهی است؛ مشروط به آن که مخلّ به مبانی اسلام یا حقوق عمومی نباشد: «نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند؛ مگر آن که مخلّ به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد...»، (اصل ۲۴ قانون اساسی).

ج – آزادی عقیده از دیدگاه اسلام:

از آن جایی که اسلام صاحب مکتب و جهان بینی ویژه است، هرگز آزادی عقیده مطرح در غرب را نمی پذیرد؛ یعنی، نمی گوید: هر کس مادام که زیانی به دیگران نرساند آزاد است، هر عقیده ای داشته باشد(۱). در عین حال کسی را مجبور به پذیرفتن مکتب خود نمی کند؛ بلکه اصول پایه آن را با دلایل روشن عقلی و نقلی (قرآن و حدیث)، مشخص می کند و سپس همگان را به پذیرش عقیده اسلامی دعوت می نماید.

از دیدگاه اسلام، عقیده ی مطلق، آزاد نیست؛ بلکه حد و مرز دادن به آزادی عقیده، با توجه به موارد زیر امری لازم و ضروری است. یکم. عقیده ای که انسان انتخاب می کند، همیشه بر مبنای تفکر و اندیشه نیست؛ بلکه اغلب این عقاید، بر اساس تقلید و بررسی کورکورانه از نیاکان و پدر و مادر و یا از محیط است.

گاهی نیز بر اساس احساسات، عقیده ای شکل می گیرد. و از آن جایی که دلبستگی ها، موجب تعصّب، جمود، خمود و سکون می شود، بشر نمی تواند در عقیده به طور مطلق آزاد باشد.

دوم. عقیـده، مانع تفکر و آزادی انـدیشه می شود؛ زیرا وقتی به امری دلبسـته شد، چشم و گوش بصـیرت، کور و کر می گردد، (ر.ک: شهید مطهری، پیرامون جمهوری اسلامی، ص ۸ و ص ۹۷ ۹۸).

سوم. عقایـد غلـط، بـاعث اسارت انسان ها و خروج از مسـیر انسانیت می شود و بایـد این زنجیرها را از دست و پای او باز کرد؛ماننـد طبیبی که آزادی انسان هایی را که از خارش بـدن لـذت می برنـد، می گیرد و به طبابت آنان می پردازد، (شـهیدمطهری، آشنایی با قرآن، ج ۳، ص ۲۲۸ ۲۲۵).

چهارم. از آن جهت که لازمه ی محترم شـمردن بشر، هدایت نمودن او در راه ترقی و تکامل است، باید جلوی هر عقیده ای که انسان را از تکامل باز می داد، گرفته شود، (شـهید مطهری، پیرامون جمهوری اسلامی، ص ۱۰۰). بنابراین جواز آزادی در مورد عقایدی است که مبنای آن تفکر و اندیشه باشد؛ در واقع آزادی چنین عقیده ای به آزادی فکر مستند است.

علاوه بر مطالب یاد شـده، مهم ترین نکاتی را که در مورد آزادی عقیـده از متون اسـلامی حاصل می شود، می توان به صورت مختصر در نکات ذیل بیان کرد:

۱. اسـلام هرگز اجازه ی تفتیش عقاید را نمی دهد و کسـی را از این نظر، تحت فشار نمی گذارد. اگر کسـی اظهار قبول اسلام کرد، این اظهـار را محترم می شـمارد و بـدبینی و سوء ظن را در این زمینه مجـاز نمی دانـد: «و لا تقولوا لمن القی الیکم السـلام لست مؤمنا»، (نساء، آیه ی ۹۴).

۲. در نظر اسلام، اصولاً

عقیده ی دینی، چیزی نیست که با اجبار و اکراه درست شود؛ بلکه باید از دیدگاهی منطقی و دلایل مستحکم سرچشمه گیرد: «لا اکراه فی الدین قد تبیّن الرشد من الغی»، (بقره، آیه ۲۵۶).

۳. پیروان ادیان آسمانی، هر چند با آمدن اسلام منسوخ شده اند، حق دارند به عنوان یک اقلیت مذهبی (طبق شرایط اهل ذمه که در کتاب های فقهی آمده است، در کشور اسلامی زندگی کنند و با رعایت شرایط زیر تحت حمایت حکومت و قوانین اسلامی باشند.

الف. عدم قیام مسلحانه علیه مسلمین و عدم همکاری با دشمنان کشور اسلامی؛

ب. عدم تظاهر به منکرات اسلامی؛

ج. محترم شمردن احکام دادگاه های اسلامی؛

د. عدم ایذا نسبت به مسلمانان و خودداری از فحشا، سرقت اموال و جاسوسی، (امام خمینی(ره)، تحریرالوسیله، ج ۲، ص ۵۰۵).

در صورتی که اقلیت های مذهبی، شرایط حکومت اسلامی را رعایت کنند، نمی توان آنان را به ترک عقیده و یا حتی ترک مراسم مذهبی خویش، مجبور ساخت.

امام علی(ع) در نامه ی معروفش به مالک اشتر می فرماید: «و اشعر قلبک الرحمه للرّعیه و المحبه لهم و اللطف بهم و لا تکوننّ علیهم سبعا ضاریا تغتنم اکلهم، فانهم صنفان؛ اما اخ لک فی الدّین او نظیر لک فی الخلق»، (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

۵. اسلام به همگان اجازه ی تحقیق مذهبی می دهد تا آن جا که هرگاه فرد مشرک و بت پرستی، برای تحقیق به رهبر حکومت اسلامی پناه آورد، باید از او حمایت کند و در پایان نیز او را تحت حفاظت به وطنش برساند: «و ان احد من المشرکین استجارک فاجره حتی یسمع کلام الله ثم ابلغه مأمنه ذلک بانهم قوم لا یعلمون»، (توبه، آیه ۶).

برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک:

۱. کاظم

قاضی زاده، اندیشه های فقهی سیاسی امام خمینی(ره)، مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری، چاپ اول خرداد ۱۳۷۷.

۲. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، درآمدی بر حقوق اسلامی، انتشارات سمت، تهران ۱۳۶۸.

۳. دکتر سید محمد هاشمی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۱، نشر دادگستر، ۱۳۷۸.

۴. عبدالحسین خسروپناه، جامعه مدنی و حاکمیت دینی، انتشارات وثوق، ۱۳۷۹.

پی نوشت:

۱. آزادی عقیده در غرب بر مبانی متعددی استوار است که یکی از آنها، فردگرایی (Individualism) است. فردگرایی برای جامعه ی غرب، علاوه بر نقش متافیزیکی و هستی شناختی، نقش اخلاقی و ارزشی نیز دارد؛ یعنی، به مثابه مبنایی فلسفی برای اخلاق، سیاست، حقوق، فرهنگ و اقتصاد قرار می گیرد. از منظر این ایدئولوژی، انسان ها به صورت اتم های مستقل و خود بنیاد که از خدا و آسمان و از دیگر مردمان مستقل و بی نیازند فرض می گردند. هر انسان واحد کانونی از گرایش ها و خواسته ها است و با تکیه بر «عقل تجربی» که تنها منبع فهم و شناخت فرض می شود خود قادر به شناخت و تشخیص راه تأمین گرایش ها، تمایلات و ارزش های خود است و در این روند نیازمند هدایت دیگران نیست. بنابراین تنها حقیقت (truth) فرد و خواست و تشخیص او است که مبنای شناخت، عقاید، اخلاق، حقوق و سیاست و... است. هیچ ملاک و معیار بیرونی نداریم که بگوید این بهتر است یا آن، هر کس مستقلاً گرایش هایی دارد و از عقل کافی برای رسیدن به خواسته هایش برخوردار است و دیگر نهادها باید از قضاوت درباره ی این امور پرهیز کنند. چنین دیدگاهی که در بستر «امانیسم» (انسان محوری) شکل گرفته و منتهی به نفع انگاری مطلق می شود، دارای اشکالات اساسی

متعددی است و هرگز در اسلام جایگاهی برای خود ندارد. برای اطلاع بیشتر ر.ک:

– شهریار زرشناس، اشاراتی درباره ی لیبرالیسم، انتشارات کیهان، ۱۳۷۸.

– مجله اندیشه ی حوزه، شماره ۲۱ و ۲۰، ویژه ی آزادی.

– احمد واعظی، جامعه دینی، جامعه مدنی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۷، ص ۹۶.

با عرض سلام و خسته نباشید خواهشمند است در اسرع وقت پاسخی برای این سخنان دکتر سروش که در ذیل می آید و اخیرا در دانشگاه پراکنده می شود بیان فرمایید که بر می گردد به نحوه عملکرد و دوام فیزیکی و اهداف جمهوری اسلامی ایران. با تشکر سید وحید هاشمی دکتر سروش: این

پرسش

با عرض سلام و خسته نباشید خواهشمند است در اسرع وقت پاسخی برای این سخنان دکتر سروش که در ذیل می آید و اخیرا در دانشگاه پراکنده می شود بیان ف.........ЉŘکه بر می گردد به نحوه عملکرد و دوام فیزیکی و اهداف جمهوری اسلامی ایران. با تشکر سید وحید هاشمی دکتر سروش: این اولین بار است که حکومت ایران با حکومتی در آمریکا روبرو شده است که مثل خودش ایدئولوژیک است. سروش: بدینوسیله ده تفاوت و ده شباهت میان ایران و آمریکا را ذیلاـ عرض می کنیم تفاوت ها: ۱) آمریکا با ایجاد آزادی اخلاقی کاری کرده است که مردم به فساد و فحشا روی بیاورند اما جمهوری اسلامی از طریق محدودیت اخلاقی کاری کرده است که مردم به فساد و فحشا روی می آورند. ۲) دولت آمریکا از روشنفکران خودش بدش می آید، اجازه می دهد آنها حرفشان را بزنند اما کاری می کند که هیچکس حرف آنها را نشنود، جمهوری اسلامی هم از روشنفکران خودش بدش می آید، جلوی حرف زدن آنها را می گیرد، اما همه حرف آنها را می شنوند. ۳) در ایران اول قدرت سیاسی پیدا می کنند بعد پولدار می شوند، در آمریکا اول پولدار می شوند بعد قدرت سیاسی پیدا می کنند. ۴) رئیس جمهور آمریکا یک گاوچران بیسواد است، اما کشورش پیشرفت

علمی می کند، رئیس جمهور ما یک فیلسوف است اما پیشرفت علمی نمی کنیم. ۵) ما گذشته مان عظیم است، حال مان خراب است و آینده مان نامعلوم است. آنها گذشته شان نامعلوم است، حال شان بد نیست و آینده شان مشخص است. ۶) مردم ما در جریان ریز و درشت اخبار جهان هستند ولی نقشی در حکومت ندارند، اما آمریکاییها در جریان مسائل کشور خودشان هم نیستند ولی نقش تعیین کننده در سرنوشت شان دارند. ۷) در آمریکا گروهی عظیم با فکر کردن یک کشور بزرگ را اداره می کنند. و در کشور ما گروهی عظیم با فکر کردن جلوی اداره یک کشور بزرگ را می گیرند. ۸) در آمریکا هرکس کار جدیدی بکند یا فکر تازه ای داشته باشد خوشبخت می شود، در ایران هر کس کار جدیدی بکند یا فکر تازه ای به سرش بزند بیچاره می شود. ۹) آمریکا کشور فردگرایی است اما همه چیز با سیستم اداره می شود، در کشور ما فردگرایی ممنوع است، هیچ سیستمی هم وجود ندارد. ۱۰) در آمریکا هر کسی هر غلطی بخواهد می کند دولت هم کاری به کارش ندارد، در ایران حکومت هر غلطی خواست می کند، کسی هم کاری به کارش ندارد. شباهت ها: ۱) در هر دو کشور رئیس جمهور هیچ کاره است. ۲) هر دو کشور برای بقای خود به یک یا چند دشمن احتیاج دارند. ۳) هر دو کشور دوست دارند در مسائل کشورهای دیگر دخالت کنند، یکی زورش می رسد، یکی نمی رسد. ۴) درهر دو کشور مردم در حال خوشگذرانی اند، در یکی دولت از این موضوع

ناراحت است، در یکی خوشحال است. ۵) در هر دو کشور رسانه ها در شکل دادن به افکار عمومی نقش دارند. در آمریکا این رسانه ها وجود دارنـد، اما در ایران این رسانه ها مدتهاست نابود شده اند. ۶) مردم ایران و مردم آمریکا از خارجی ها خوششان می آیـد، بـا این تفـاوت که ایرانی هـا خـارجی ها را در خارج از کشورشان می بیننـد، اما آمریکایی ها خارجی ها را در کشور خودشان می بیننـد. ۷) در هر دو کشور رسوایی اخلاقی یـک اسـلحه سیاسـی علیه مخـالف است، بـا این تفـاوت که در آمریکا رسوایی اخلاقی باعث محبوبیت در کوتاه مدت می شود، در ایران در دراز مدت. ۸) هر دو حکومت با تبلیغات اداره می شوند، اما یکی شان تبلیغات را بلد است، دیگری بلد نیست. ۹) هر دو کشور متکی به تلویزیون هستند، در یکی تلویزیون هیجان انگیز است و در دیگری نفرت انگیز. ۱۰) در هر دو کشور مردم اعتقادات دینی دارند، در یکی مردم می خواهند بروند بهشت، اما در دیگری حکومت به زور قصد دارد همه را به بهشت بفرستد.

پاسخ

گذشـته از درسـتی یـا نـادرستی مطـالب گفته شـده؛ آنچه به طور بـدیهی حتی برای فرد منتقـد آشـکار است این است که نظـام جمهوری اسـلامی ایران از انحرافات و کاستی ها ناخشـنود است. اما دولت آمریکا از خوشـگذرانی ها و بی بندو باریها خشـنود است. این همان تفاوت اساسی است که باید میان «نقطه ضعف» و «نقطه انحراف» فرق قایل شویم. اگر چه ما نقاط ضعف متعدد را در کشور خودمان می پذیریم. اما معتقدیم همت و تلاش مسؤولین و

بـدنه مردم در جهـت اصـلاح و تجربه راهکارهـا برای رسـیدن به مـوفقیت هـا و حـل مشـکلات است و آرمـان ملت و دولت ما رسـیدن به جـامعه مـدنی نبوی و زمینه سازی برای حکومت جهانی حضـرت مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف می باشـد. بر خلاـف نظـام های سیاسـی لاییک و لیبرالیست و ... که گرفتار نقطه انحراف شـده انـد و زاویه آن دو به گسترش و ایجاد بحران است.

و اما درباره موارد ذکر شده در نامه، توجه شما را به مطالب زیر جلب می کنیم:

مسـلما طرح مطـالب شـعارگونه، غیر مسـتند و ادعاهایی کلی، امری بسـیار ساده است که از عهـده هر کس ساخته می باشـد، اما آنچه ارزش علمی و قابلیت پاسخگویی و توجه دارد که اولا عالمانه و به صورت مستدل و با استفاده از چارچوب و روش علمی دقیق طرح و بررسـی شـده باشد، ثانیا، به دور از اغراض سیاسـی و مباحث ژورنالیستی باشد. اما متأسـفانه آنچه که از این مطالب برداشت می شود، خلاف این ویژگی هاست. از اینرو با رعایت اختصار، مطالبی را بیان می نماییم.

۱. ایـدئولوژیک بودن نظـام جمهوری اسـلامی ایران و نوع مقـابله آن بـا آمریکـا، مطلب حقی است که اتفاقـا بیشـترین هراس و وحشت آمریکا و ایدئولوژی لیبرال ـ دموکراسی آن موجه با ایدئولوژی اصیل و رو به رشد اسلامی می باشد.

۲. اینکه در نظام اسـلامی ایران مسائل ضـد اسـلامی و ضـد اخلاقی، محـدودیت دارد، حرفی درست است اما اینکه این موضوع باعث روی آوردن به فساد و فحشا شده است ، حرفی غلط و غیرقابل قبول است، زیرا:

اولا: اصل این مدعا نیاز به کارشناسی و

آماری دقیق دارد.

ثانیا: چنین محدودیت هایی مطابق شرع مقدس اسلام و بر اساس منافع و مضار فرد و جامعه وضع گردیده و از پشتوانه عقلی و منطقی محکمی برخوردار است. و به هیچ وجه در مقابل غرائز طبیعی انسان محدودیت مطلق نمی گذارد، بلکه با آزادگذاشتن راههای مشروع برای ارضای آنان، آنها را به مسیر صحیح انسانی هدایت کرده و از انحراف و تفریط در این غرایز _که موجب انحطاط فرد و جامعه می شود_ جلوگیری می نماید.

ثالثا: مشاهده جنبه های از مفاسد اخلاقی در جامعه ما معلول عوامل متعددی است از جمله، فقدان جامعه پذیری صحیح بر اساس ارزشهای اسلامی، مشکلات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی موجود _که باعث بالا-رفتن سن ازدواج و کاهش نرخ ازدواج شده است_ و بالاخره تهاجم فرهنگی غرب نیز با استفاده از این زمینه ها، نقش زیادی را در ترویج و گسترش فساد در بخش هایی از جامعه دارد.

رابعا: متأسفانه در پی بسط آموزه های منحط لیبرالیسم و مادیگرایانه در جهان، فساد در انواع مختلف آن، رو به گسترش و تزاید داشته و آنچه توانسته است در مقابل این سی ویرانگر، سلامت روحی، فکری و اخلاقی جامعه ما را در مقایسه با جوامع دیگر، حفظ نماید همان پای بندی به ارزش ها و آموزه های اسلامی می باشد. و چه بسیارند جوانهایی که علی رغم مشکلات و نارسائی ها با الهام و پای بندی به این ارزشهای اسلامی، پاکی و صفای باطنی خویش را حفظ نموده اند.

خامسا: بهترین دلیل برای اینکه محدودیت های منطقی دینی، فسادآور نیست، بلکه فرهنگ مادی گرایی غرب فساد آور است، اینکه مشاهده می نماییم

گسترش و شیوع فساد در جامعه ما درست در زمانی است که از سوی برخی مسؤولین فرهنگی به ارزش های اسلامی بی توجهی شد.

۳. نظام اسلامی ایران به هیچ وجه از روشنفکران متعهد که به دنبال پیشرفت فکری و علمی جامعه و تعالی مادی و معنوی جامعه هستند، بدش نمی آید، بلکه با تمام توان به دنبال جذب و پرورش چنین انسان هایی است، آنچه نظام اسلامی به آن بی علاقه است، روشنفکری وابسته و بیگانه پرستی است که با تقلید کورکورانه از غرب و شرق به دنبال خودباختگی و تسلیم هویت، استقلال، منافع و مصالح کشورمان به بیگانگان می باشند.

نظام اسلامی وجود روشنفکران متعهد و نظرات و انتقادات سازنده آنها را مایه رشد، پویایی و تکامل خود دانسته و همواره از آنها استقبال می کند.

۴. هر چند در نظام جمهوری اسلامی ایران، متأسفانه برخی مسؤولین در بدنه نظام وجود دارند که از قدرت جهت منافع شخصی و گروهی خود سوء استفاده می کنند ولی بین نظام جمهوری اسلامی ایران با نظام لیبرالیستی آمریکا تفاوتی بسیار اساسی وجود دارد؛ بر اساس آموزه های لیبرالیسم سودانگاری، منفعت طلبی شخصی، لذت طلبی و تلاش برای کسب قدرت از هر راهی و استفاده از آن به هر طریقی، یک ارزش و یک اصل اساسی شمرده می شود و حال آنکه در نظام جمهوری اسلامی ایران بر اساس تعالیم اسلامی، قدرت و استفاده از آن هدف نبوده بلکه باید وسیله ای باشد برای خدمت به جامعه در راه تکامل مادی و معنوی آن. به فرموده امام علی(ع): «ان عملک لیس لک بطعمه و لکنه فی عنقک امانه...» ؛ (نهج

البلاغه، نامه ۵) یعنی همانا پست فرمانـداری برای تو وسـیله آب و نان نخواهـد بود، بلکه امانتی است در گردن تو و این اصـلی است که نه تنها در مبانی فکری و تئوریکی نظام اسـلامی ایران وجود دارد، بلکه مسؤولین عالی رتبه نظام و بسیاری از مسؤولین دیگر واقعـا بـدان پـای بنـد هسـتند. و چنین تفکری را در جامعه می پرورانند. و زنـدگی حضـرت امام(ره) و مقام معظم رهبری نمونه عینی آن است.

۵. در اینکه رئیس جمهور آمریکا یک گاوچران بی سواد است شکی نیست، و این از سیاست های او و اینکه چگونه زمینه های افول و انحطـاط آمریکا را فراهم آورده، کاملا مشـخص است. اما پیشـرفت های علمی آمریکا هیـچ گونه ارتباطی با بی سوادی رئیس جمهورهای آن نـدارد بلکه عمـدتا مرهون تلاش و کوشـش مهاجرینی است که از اطراف دنیا در آن کشور گردآورده و از سوی دیگر با اسـتثمار منابع اقتصادی، فرهنگی، فکری و انسانی کشورهای جهان سوم، هزینه های توسعه صنعتی و تکنولوژی خود را پرداخته است.

تعجب اینکه مدعیان روشنفکری ما چگونه خود را در آغوش این گاوچرانهای بی سواد انداخته و در فکر و عمل مرید و مقلد و مدافع آنها شده اند.

امـا پیشـرفت هـای علمی ایران، اگر بـا نگـاهی منصـفانه، واقع بینـانه و آمـاری بـا پیشـرفت هـای آمریکـا _که بـا تکیه بر عنصـر اسـتثمارگری خـود از تمـامی امکانـات و منـابع جهـان بهره منـد بوده و هست_ مقـایسه شود، به خوبی اثبـات می شود که ایران اسـلامی بیشترین پیشـرفت هـا را در این مـدت زمـان کوتاه _در مقابله با چنـدین قرن قـدمت آمریکا_ آنهم در شـرایطی کاملا نامساوی و

در نهـایت مشـکلات داخلی ناشـی از وقوع انقلاب، جنگ، بازسازی، محاصـره های بین المللی و ... داشـته است. تا جایی که با لطف و عنایت الهی و تلاش جوانان متعهـد و انقلابی ما در بسـیاری از زمینه های مهم، پا به پای کشورهای پیشـرفته حرکت می نماییم. (فصلنامه راهبرد، پاییز ۱۳۸۲، ش ۲۹، ص ۲۴.)

۶. اگر منظور از گذشـته ما، ایران قبل از اسـلام است، بایـد گفت که این فقط شـعاری ناسـیونالیستی و غیرواقع بینانه و تنها برای تخریب چهره عزیز اسلام توسط روشنفکر نماهای خودباخته غرب زده می باشد. نگاهی تاریخی به دوران قبل از اسلام به خوبی بیـانگر ایـن واقعیـت است که هر چنـد ایران قبـل از اسـلام در دوران آن روز از شـکوه و عظمت در مقـایسه بـا سـایر قـدرت ها برخوردار بود ولی این عظمت صـرفا ظاهری بود، زیرا نظام سیاسـی حاکم بر آن از درون تهی و بـدون پشـتوانه فکری و مردمی مسـتحکمی بود به نحوی که در مقابله با نیروهای اندک مسـلمان از هم پاشـیده شد و مردم ایران با آغوش باز از اسـلام استقبال نمودند. (خدمات متقابل اسلام و ایران، شهید مطهری، انشارات صدرا.)

و اما اگر منظور ایران بعد از اسلام است، بله تمدن عظیم ایرانی ـ اسلامی بعد از ورود اسلام به ایران، شکوفا شده و در بسیاری از عرصه های علوم رایـج آن زمان پیشـرو بود تا جایی که تمـدن کنونی غرب به شـدت وامدار آن می باشد. (پویایی فرهنگ و تمدن اسـلام و ایران، علی اکبر ولایتی، مرکز اسناد و خدمات پژوهشی، ۱۳۸۲) و اینها مرهون اسـلام و آموزه های اصیل آنست که در زمان

حال نیز باید با تکیه بر آن به شکوفایی مجدد تمدن اسلامی بپردازیم.

اما وضعیت حال ما علی رغم همه مشکلات و کمبودها، به هیچ وجه خراب نیست، بلکه وضعیت کنونی کشور ما سرشار از غرور و عظمت و دستاوردهای شگرف است. تا جایی که سرزمین ایران از ابتدای تاریخ تا کنون به چشم خود ندیده است؛ پیروزی انقلاب اسلامی و تأسیس نظامی مردمی با خواست مردم و کسب استقلال و آزادی کامل، مجاهدت و تلاش برای دفاع از میهن اسلامی و شکست دنیایی منسجم و متحد برای نابودی ما، کسب توسعه و خودکفایی در عرصه های مختلف و پیشرفت های علمی درخشان، تلاش برای آبادانی و گسترش عدالت اجتماعی و مطرح بودن ایران در منطقه و جهان به عنوان یک قدرت منطقه ای و ام القرای جهان اسلام و کانون بیداری و حمایت از مظلومان و مستضعفان جهان و نهضت های آزادی بخش، آنهم تنها با تکیه بر امکانات خود و به دور از هرگونه استعمار و استضعاف کشورهای دیگر و ...، همگی از افتخارات ما می باشد. که هر ایرانی غیور بدان بالیده و افتخار می ورزد.

البته جای تعجب نیست از منافقینی که به هیچ وجه از اول انقلاب تاکنون چشم دیدن انقلاب ما و پیشرفت های آن را نداشته اند، ناجوانمردانه و با کمال بی انصافی به سیاه نمایی این دستاوردهای عظیم که حتی دشمنان نظام ما بدان معترفند بپردازند.

اما آینده ما: با لطف و عنایت الهی، آینده ای درخشان و نوید بخش در رو بروی خود داریم، آینده ای همراه با پویایی و شکوفایی تمدن اصیل اسلامی و ایرانی آباد، آزاد و

سربلند و این واقعیتی است که حتی از سخنان دشمنان نظام اسلامی و نگرانی های آنان از این موضوع به راحتی قابل فهم است: «نخستین هدف ما اینست که نگذاریم رقیب جدیدی، خواه در قلمرو شوروی سابق و خواه در سایر نقاط جهان، سر بلند کند. رقیبی که به اندازه شوروی سابق برای ما خطرناک باشد». (به نقل از نیمه پنهان آمریکا، شهریار زرشناس، ص ۱۱۴.) و با ترس از این واقعیت است که وزیر خارجه آمریکا می گوید: «باید ریشه ملت ایران را سوزاند». (آمریکا دنیا را به کدام سو می برد؟، بنیاد فرهنگی پژوهش غرب شناسی، ص ۱۳۵)

اما آینده آمریکا همانگونه که بیان شد کاملا روشن است و آن اینکه آمریکا در آینده ای نه چندان دور محکوم به انحطاط و فروپاشی است حتی آن قدر روشن است که آمارهای ریاضی، فروپاشی آمریکا در ۲۵ سال آینده نشان میدهند. و آنچه مراکز داخل آمریکا و حتی اروپا برآورد کرده اند این است که این موضوع نهایتا سال ۲۰۲۵ رخ خواهد داد. (جنگ جهانی چهارم، دکتر حسن عباسی، انتشارات پارسایان، ۱۳۸۲، ص ۳۴.) و این واقعیتی است که بحرانهای عظیم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، امنیتی، فرهنگی و ... موجود در آمریکا بیانگر آن است. (ر.ک: عصر امام خمینی(ره)، میراحمدرضا حاجتی، بوستان کتاب قم، ۱۳۸۲).

و از سوی دیگر به گفته «آرنولد توتین بی» بزرگترین مورخ و تمدن شناس غرب، «هرگاه تمدنی، رویکرد نظامی گری افراطی داشته باشد، و بخواهد با زور شمشیر خودش را حفظ کند، اوج زمان انحطاط او است که این قاعده دقیقا منطبق با شرایط امروز آمریکا است». (جنگ جهانی چهارم، همان، ص

۷. نقش خواست و اراده مردم ایران در تمـامی عرصه های سیاست گـذاری و اجرایی نظام اسـلامی و تعیین مسؤولان عالی رتبه آن واقعیتی است غیرقابـل انکـار و آیـا جز اینست که مجلس خبرگـان رهبری، ریاست محترم جمهور و یا مجلس و شوراها و ... تنها با رأی مستقیم مردم انتخاب و اداره بخش های مختلف جامعه را در دست می گیرند؟!!

۸. در آمریکـا تنها لابی های قدرتمنـد صـهیونیسم و سـرمایه داران آن هسـتند که حرف اول و آخر را می زننـد و اکثریت مردم تحت القاء تبلیغات شدید رسانه ها، آن را باور کرده و مطابق خواست خود می دانند. و ...

جهت پرهیز از اطاله کلام، به مطالب فوق بسنده می نماییم.

چرا آقای آغاجری حکمش به تاخیر افتاده است؟

پرسش

چرا آقای آغاجری حکمش به تاخیر افتاده است؟

پاسخ

همـانگونه که می دانیم، پرونـده آقای آغاجری؛ صـحبت های ایشان در همـدان و بازتاب های آن در میان اقشار مختلف جامعه دینی و مذهبی کشورمان، حساسیت ویژه ای را به وجود آورد که رسیدگی به این پرونده و صدور حکم در مورد آن را با دقت و ظرافت خاصـی همراه سـاخته است. از این رو علی رغم دیـدگاه هـایی که هم در سـطح جـامعه پیرامون شـدت عمل در مورد ایشان وجود دارد و مقام معظم رهبری نیز خواهان تجدید نظر در پرونده نامبرده و رسیدگی سریع به آن می باشند (روزنامه جام جم، ۲۷/۲/۸۳) و دادگستری تهران نیز در صدد می باشد که هر چه زودتر رسیدگی به این پرونده را به اتمام برساند.

به پایان رساندن هر چه زودتر این پرونده به نفع نظام اسـلامی است (حجت الاسـلام علیزاده ۱۵/۴/۸۳ روزنامه جام جم). بر این اسـاس مجمـوعه قـوه قضـائیه در صـدد پایـان بخشـیدن به این پرونـده است هر چنـد صـدور حکم نهـایی بـا توجه به نوع جرم و حساسیت هایی که در جامعه پیرامون آن وجود دارد دقت خاصی می طلبد که به صورت طبیعی زمانی هر چند کوتاه را به خود اختصاص خواهد داد.

مگر اسـلام آزادی عقیدتی را قبول ندارد، پس چرا مجازات سـختی را بر مرتد تحمیل می کند؟ آیا اسـلام دین حق و منطبق بر عقل و برهان نیست، پس چرا با تحمیل مجازات درصدد ابقاء اجباری مسلمانان بر دین خود که سابقاً و چه بسا از روی ناآگاهی انتخاب کرده اند، برمی آید؟ اصول

پرسش

مگر اسلام آزادی عقیدتی را قبول ندارد، پس چرا مجازات سختی را بر مرتد تحمیل می کند؟ آیا اسلام دین حق و منطبق بر عقل و برهان نیست، پس چرا با تحمیل مجازات درصدد ابقاء اجباری مسلمانان بر دین خود که سابقاً و چه بسا از روی ناآگاهی انتخاب کرده اند، برمی آید؟ اصولاً ـ ارتداد به چه معنی است؟ اسباب تحقق آن کدام است؟ ماهیت حقوقی آن چیست؟

پاسخ

در قلمرو حقوق و آزادی های مذهبی، مسأله ارتداد، از مهم ترین و حساس ترین موضوعات شمرده می شود.

ارتداد چیست؟

«ارتداد» که از واژه «رد» گرفته شده، در لغت به معنای بازگشت است. در فرهنگ دینی، بازگشت به کفر ارتداد و ردّه نامیده می شود،(۱) البته مسأله ارتداد و احکام جزایی مترتب بر آن به اسلام اختصاص ندارد. در برخی دیگر از ادیان و مذاهب بزرگ نیز هر گاه کسی از دین برگزیده و منتخب روی گرداند ،کافر به شمار می آید و بدان سبب که از دین سابق برگشته، مرتد خواند و مجازات می شود.(۲) در فرهنگ اسلامی از آن جهت که دین حقیقی نزد خدا اسلام است،(۳) هر کس خدای متعال یا وحدانیت وی، حیات پس از مرگ(معاد)، شریعت اسلامی یا نبوت حضرت محمد(ص) را باور نداشته باشد، کافر قلمداد می شود.(۴) البته جوهره همه ادیان الاهی واحد است؛ گرچه به مقتضای تفاوت شرایط اجتماعی، شرایع نیز تفاوت می یابند؛ در هر عصری، تنها یک شریعت بر حق است و سایر شرایع، به دلیل تفاوت شرایط قبلی یا وقوع تحریف، نسخ می شود.(۵) احترام اسلام برای شریعت های پیش، مانند یهودیت و مسیحیت، صرفاً به دلیل تحمل و بردباری و تسامح عملی و تأیید همزیستی مسالمت آمیز است نه

پذیرش حقانیت و اصالت کنونی آن ها.(۶) بنابراین، چنان که علامه مطهری می فرماید:

«کافی نیست که انسان یک دینی داشته باشد و حداکثر این باشد که آن دین، منتسب به یکی از پیامبران آسمانی باشد، با این استدلال که همه ادیان آسمانی از لحاظ اعتبار، در همه وقت یکسان هستند، بلکه دین حق در هر زمانی یکی بیش نیست و بر همه کس لازم است که در هر زمان، پیغمبر صاحب شریعت از سوی خدا در آن عصر را اطاعت کنند تا آن که نوبت به حضرت خاتم الانبیا(ص) رسیده است. در این زمان، اگر کسی بخواهد به سوی خدا راهی را بجوید، باید از دستورهای دین او راهنمایی بجوید و به حکم صریح قرآن، دینی جز اسلام پذیرفته نیست.(۷) و حتی اگر مراد از اسلام، خصوص دین ما نباشد بلکه منظور(معنای لغوی آن یعنی) تسلیم خدا شدن باشد، باید دانست که حقیقت تسلیم در هر زمانی شکلی داشته و در این زمان، شکل آن همان شریعت محمدی(ص) است و قهراً کلمه اسلام بر آن منطبق می گردد و بس؛ چه این که این شریعت، آخرین دستور الاهی است و همواره باید از آخرین دستورها تبعیت کرد. البته باید توجه داشت که میان پیامبران اختلاف و نزاعی وجود ندارد، لکن انسان باید همه پیامبران را قبول داشته باشد(۸) و بداند که پیامبران سابق، مبشر پیامبران لاحق، خصوصاً خاتم و افضل آن ها، بوده اند و پیامبران لاحق، مصدق پیامبران سابق بوده اند.(۹) پس لازمه ایمان به همه پیامبران(که مورد تأکید قرآن است)(۱۰) این است که در هر زمانی تسلیم شریعت همان پیامبری باشیم که دوره او است».(۱۱)

البته کفار به

سه گروه تقسیم می شوند:

۱. اهل کتاب: یهودی ها و مسیحی ها

۲. شبیه اهل کتاب: زرتشتی ها. بر اساس روایات، زرتشتیان دارای کتاب آسمانی بودند که در طول تاریخ ازمیان رفته است.

۳. مشرکان و سایر کفار(۱۲)

قرآن کریم، همواره اهل کتاب را از مشرکان جدا کرده است؛ برای مثال می فرماید: « ما یودالذین کفروا من اهل الکتاب و لا المشرکین أن ینزل علیکم من خیر... .»(۱۳) از این رو، با آن که یهودیان حضرت «عزیر» و مسیحیان حضرت «عیسی(ع)» را پسر خدا می دانستند(۱۴)، مشرک نامیده نشده اند و در اسلام روش برخورد و تعامل با آنان مانند مشرکین نیست.(۱۵)

هر مسلمانی که منکر دین اسلام گردد، مرتد نام می گیرد(۱۶) و مجازاتی سخت بر او تحمیل می شود.

عوامل ارتداد

اموری که سبب کفر می شود، هر گاه از سوی یک مسلمان صورت پذیرد، عوامل تحقق ارتداد نیز به شمار می آید. این امور عبارت است از:

۱. انکار اصل دین: مانند انکار وجود خدا، وحدانیت وی، رسالت حضرت ختمی مرتبت(ص) یا معاد و حیات پس از مرگ. با انکار یکی از این امور فرد کافر می شود؛ مثلاً اگر به خدا ایمان داشته باشد، ولی به شریعت حضرت محمد(ص) ایمان نیاورد، کافر شمرده می شود؛ « الکافر هو من انتحل غیر الاسلام».(۱ ۷)

۲. انکار یکی از احکام ضروری و بدیهی دین اسلام{۲:(۱۸) مانند انکار وجوب نماز یا روزه. هر مسلمانی می داند در دین اسلام نماز و روزه واجب است. ممکن است کسی منکر اصل دین اسلام و شریعت محمدی(ص) نشود؛ ولی به دلیل انکار یکی از احکام ضروری اسلام کافر گشته، حکم ارتداد بر وی جاری گردد؛ « الکافر هو من...

و انتحله(یعنی الاسلام) و جحد ما یعلم من الدین ضروره ».(۱۹) البته فقها در این مسأله که آیا صرف انکار یکی از ضروریات دین موجب کفر و ارتداد می شود – مانند بهائیان، قادیانی ها و افرادی چون کسروی که پیامبر را تکذیب نمی کنند ولی می گویند شما معانی کلمات پیامبر(ص) را نمی فهمید –(۲۰) یا باید مستلزم انکار اصل دین باشد و فرد به این نکته توجه داشته باشد –(۲۱) مثلاً انکار وجوب نماز و روزه، به این معنا باشد که من قبول ندارم در اسلام چنین حکمی وضع شده، پس(نعوذ الله) پیامبر دروغ گفته است – اختلاف نظر دارند. اگر منکر جدید الاسلام به شمار آید یا دور از کشورهای اسلامی زندگی کند، به گونه ای که روشن نبودن بداهت این حکم نزد وی ممکن باشد، به کفر وی حکم نمی شود.(۲۲)

۳. انکار یکی از احکام قطعی ولی غیر ضروری اسلام{۲:(۲۳) هر گاه کسی به طور مشخص بداند مثلاً روزه در عید فطر حرام است یا روزه مسافر(جز در موارد خاص) باطل است و یا پوشش اسلامی بانوان واجب است، ولی با وجود این منکر آن گردد، مرتد می شود؛ چون این امر به انکار رسول خدا(ص) یا تکذیب آن حضرت می انجامد.

البته لازم نیست انکار دین یا ا حکام شریعت مقدس حتماً با گفتار صریح و آشکار باشد. هر گفتار یا کرداری که سبب تکذیب، انکار، عیب گذاری و ناقص شمردن، تمسخر و استهزای دین اسلام یا اهانت به مقدسات(۲۴) و کوچک شمردن و دست برداشتن از آن گردد، موجب تحقق کفر و ارتداد می شود؛ مانند افکندن قرآن در کثافات یا پاره یا تیرباران کردن آن. از این

روی، هر رفتار و گفتاری که نتیجه آن عدم حقانیت دین اسلام و در نتیجه بی فایده بودن اعتقاد به آن باشد، موجب کفر و ارتداد می گردد.(۲۵) یکی از نمونه های روشن آن حکم حضرت امام خمینی درباره سلمان رشدی و مرتد خواندن او است. سلمان رشدی با صراحت به نفی و انکار اسلام نپرداخت؛ ولی به نحوی مزورانه و شرم آور به ساحت مقدس قرآن کریم، پیامبر اکرم(ص) و همسران و برخی از یاران آن حضرت توهین کرد - این خود جرمی جداگانه به نام«سب النبی» است و مجازات مستقل دارد - و مسأله وحی و نزول قرآن را به سُخره گرفت. او به خواننده کتابش تلقین می کند که رسالت پیامبر(ص) و نزول قرآن کریم، دروغ و - معاذ الله - ساخته ذهن نبی اکرم(ص) است و حتی بعضی از سخنان شیطان نیز در قرآن گنجانیده شده است.

انواع مرتد

در فقه اسلامی مرتد دو نوع است و هر یک احکامی جداگانه دارد:

الف) مرتد فطری: کسی است که پدر یا مادر یا والدینش هنگام انعقاد نطفه وی مسلمان بوده، بعد از بلوغ، آیین اسلام را پذیرفته و سپس به کفر روی آورده است؛ مانند سلمان رشدی که پدرش مسلمان است.

ب) مرتد ملی: کسی است که پدر و مادرش هنگام انعقاد نطفه وی کافر بوده اند؛ بعد از بلوغ، اظهار کفر کرده، سپس مسلمان شده و بعد از آن به کفر باز گشته است.(۲۶)

البته برخی از فقها نیز اسلام یا کفر پدر یا مادر هنگام ولادت طفل را شرط دانسته اند نه هنگام انعقاد نطفه.(۲۷)

فرزندان نابالغ، از جهت اسلام و کفر، تابع آیین پدر و

مادرند.(۲۸) هر گاه یکی از والدین مسلمان باشد، فرزند، مسلمان شمرده می شود؛(اسلامِ حکمی) چون اسلام بر کفر برتری دارد و تابعیت برتر برای فرزند منظور می شود.(۲۹) اگر پدر و مادر هر دو کافر باشند، فرزند نیز در حکم کافر است.(۳۰) البته باید توجه داشت، برای حکم به ارتداد و اجرای مجازات آن، اسلامِ حکمی کفایت نمی کند. باید فرد، پس از بلوغ، خود اسلام را انتخاب کند و سپس کفر بورزد.(۳۱)

مجازات ارتداد

اگر مرتد فطری مرد باشد، علاوه بر برخی از احکام مدنی مانند فسخ پیمان نکاح و جدایی از همسر بدون نیاز به طلاق و تقسیم اموال بین ورثه، به اعدام محکوم است و توبه اش، از جهت ظاهری، پذیرفته نمی شود؛ یعنی اگر با اعتقاد و باور قلبی توبه کند، خدای متعال می پذیرد و نماز و عبادتش صحیح است؛ اما بر جریان حکم اعدامش تأثیر ندارد. اگر مرتد ملی توبه کند، پذیرفته می شود؛ حتی قبل از جریان هر گونه حکمی، نخست وی را به توبه و بازگشت به ا سلام دعوت می کنند و سه روز - برخی از فقها مانند شیخ طوسی گفته اند به قدر لازم -(۳۲) به او مهلت می دهند. اگر در این مدت توبه کرد، آزاد می شود؛ و گرنه به اعدام محکوم می گردد. البته زن مرتد، از هر نوع که باشد کشته نمی شود. او را به توبه فرا می خوانند، چنانچه توبه کرد، آزادش می کنند؛ و گرنه در زندان باقی می ماند، هنگام نماز تازیانه می خورد و در تنگنای معیشتی قرار می گیرد تا توبه کند. (۳۳)

موضوع ارتداد و آثار حقوقی اش در شریعت و فقه اسلام به اندازه ای روشن و بدیهی است که درباره اصل

حکم کم ترین تردیدی وجود ندارد و همه مذاهب فقهی آن را پذیرفته اند؛(۳۴) البته درباره جزئیاتش اختلاف نظرهایی دیده می شود؛ برای مثال، بر اساس رأی مشهور اهل سنت، بین مرتد ملی و فطری یا زن و مرد تفاوتی وجود ندارد؛ - هر نوع که باشد - ابتدا به توبه دعوت می شود، چنانچه توبه کرد آزاد و گرنه کشته می شود.(۳۵) ابوحنیفه، مانند فقهای شیعه، بین زن و مرد فرق گذاشته است.(۳۶) حسن بصری نیز معتقد است مرتد، بی آن که به توبه دعوت گردد، کشته می شود.(۳۷)

آیا ارتداد جرم است؛ ماهیت حقوقی آن چیست؟

هر جرم از سه عنصر قانونی، مادی و روانی تشکیل می شود.

الف) عنصر قانونی

مراد از عنصر قانونی، «جرم شناخته شدن در قانون» است؛ چون هیچ عملی جرم نیست مگر این که قبلاً قانونی آن فعل یا ترک فعل را جرم شناخته و برایش مجازات تعیین کرده باشد. همان گونه که گفته شد، در نظام حقوقی اسلام، ارتداد جرم شناخته و مجازات آن بیان شده است. در قوانین جزایی جمهوری اسلامی ایران، درباره ارتداد نصی وجودندارد؛ ولی چون اصل چهارم قانون اساسی، همه قوانین جمهوری اسلامی ایران را بر احکام شریعت اسلام مبتنی دانسته است و اصل ۱۶۷ قانون اساسی مقرر می دارد «قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوی را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد، با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوای معتبر، حکم قضیه را صادر نماید و نمی تواند به بهانه سکوت یا نقض یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه، از رسیدگی به دعوی و صدور حکم امتناع ورزد» و چون دعوی مذکور به دعاوی مدنی اختصاص یا انصراف

ندارد، باید براساس منابع فقهی مرتد را مجرم شناخت و به مجازات حکم کرد.

ب) عنصر مادی ارتداد

عنصر مادی یعنی عنصر خارجی، ملموس و محسوس که به سبب آن ارتداد عینیت می یابد؛ به عبارت دیگر، اظهار موجبات ارتداد، عنصر مادی این پدیده به شمار می آید. البته ارتداد با انکار قلبی حاصل می شود؛ ولی آنچه مجازات دنیوی بر آن مترتب می گردد، ارتدادی است که با گفتار یا رفتار اظهار شود؛ مانند سخنرانی، نوشتن کتاب، مقاله و... . ارتداد تا وقتی ابراز نشود، جرم حقوقی نیست و کسی حق تحقیق و تفحص و تفتیش عقاید ندارد.(۳۸) افزون بر این، اگر مسلمانی اظهار کفر کند و پس از آن مدعی شود تحت فشار یا اکراه به چنین کاری مبادرت ورزیده است، چنانچه احتمال آن وجود داشته باشد، ادعایش پذیرفته می شود.(۳۹)

ج)عنصر روانی ارتداد

عنصر روانی یعنی قصد مجرمانه داشتن. برخی از متفکران معاصر، مانند راشد الغنوشی و شیخ محمد عبده، معتقدند ارتداد، از آن جهت که جرمی سیاسی و اقدامی عملی علیه حکومت اسلامی است، مجازات دارد. بنابراین، مجازات ارتداد تعزیری است و صرف تغییر دین جرم شمرده نمی شود.(۴۰)

اما آیات و روایات نشان می دهد خود ارتداد، یعنی «صرف تغییر دین و عقیده»، موضوع حکم است نه همراه شدن آن با جرائم دیگر؛ برای نمونه توجه به آیات سوره محمد آیه ۲۵، مائده آیه ۵۴، بقره ایه ۲۱۷ و روایاتی که شیعه و سنی از رسول اکرم(ص) نقل فرمودند(۴۱) و نیز روایات نقل شده از امام باقر(ع)(۴۲) و علی بن جعفر از امام کاظم(ع)(۴۳) سودمند می نماید.

در آیات و روایات دیگر، جزئیات بحث آمده است؛ ولی قیدی که بتوان

به یاری آن ارتداد را جرمی سیاسی و اقدام علیه نظام حاکم اسلامی قلمداد کرد، به چشم نمی خورد. البته برخی آیات از جمله آیه ۲۱۷ سوره بقره و مخصوصاً آیه ۷۲ سوره آل عمران نشان می دهد ارتداد به عنوان یک جریان فتنه انگیز برای ایجاد تزلزل درباورهای دینی مسلمانان از سوی دشمنان داخلی و خارجی مطرح بود.

خداوند متعال می فرماید: « و جمعی از اهل کتاب یهودی ها به پیروان خود] گفتند [بروید در ظاهر] به آنچه بر مؤمنان نازل شده، در آغاز روز ایمان بیاورید و در پایان روز کافر شوید[و از آیین اسلام بازگردید] شاید آن ها از آیین خود بازگردند{۴۴}»(M) این آیه صریح در تلقی ارتداد به عنوان یک توطئه است. در واقع، نه اسلام آوردن آنان حقیقی بود و نه کفرشان در تحقیق علمی ریشه داشت. این کردار آن ها مقدمه ای بود برای ایجاد تزلزل درباورهای دینی مردم مسلمان تا آنان از خود بپرسند اگر اسلام حق و درست است، پس چرا اهل کتاب که از بشارات آسمانی پیشین آگاهند، از آن بازگشتند؟ این کار آن ها به واسطه حسادت بود نه خیرخواهی.(۴۵) عامل سوم هوس برخی از مسلمانان است. شیطان این کار ناروا را نزد آنان خوب جلوه می دهد و از جاه طلبی و دیگر مطامع پست دنیوی برای فریفتن و پیوند زدنشان با دشمنان بهره می برد.(۴۶) چه بسا بتوان به واسطه قرائن و شواهد مذکور در این آیات، مجازات مذکور در روایات را به ترتب آثار اجتماعی بر ارتداد افراد مقید دانست؛ یعنی هر گاه کسی که از دین خارج شده، با تبلیغ ارتداد خود، در اذهان عمومی تردید و شبهه پدید آورد و

روحیه ایمانی جامعه را تضعیف کند، با آن مجازات روبه رو می شود.(۴۷)

بنابراین، ارتداد به عنوان اخلال در نظم عمومی تردید و فتنه انگیزی جرم شمرده می شود نه به عنوان یک جرم سیاسی و اقدام علیه نظام حاکم. پس، بر خلاف نظر شیخ محمد عبده و راشد الغنوشی، مجازات ارتداد از باب حدود الاهی است نه تعزیرات.(۴۸) به همین جهت، در روایات آمده است: «بر امام واجب است؛ علی الامام» نه «امام می تواند؛ للأمام» که ناظر به تعزیر باشد.

با تعلیل مذکور، فتنه انگیزی به عنوان قصد مجرمانه در جرم ارتداد، عنصر روانی آن را تشکیل می دهد؛ ولی فتاوای فقها، مانند عمده یا همه روایات، مطلق است. بدین ترتیب، شاید جرم ارتداد در زمره جرائم صرفاً مادی قرار گیرد. جرائم صرفاً مادی جرائمی است که تنها باانجام عمل مادی از سوی افراد و بدون در نظر گرفتن قصد مجرمانه یا وجود تقصیر جزایی از ناحیه مرتکب، عنصر روانی جرم تحقق پیدا می کند؛ مانند صدور چک بی محل.(۴۹) در این گونه موارد، قانون گذار صرف تحقق کاری را اماره قانونی یا فرض قانونی(۵۰) بر قصد فاعل منظور می کند؛ مثلاً ـ در مسأله حرمت اجتماع زن و مرد نامحرم، فقها معتقدند اجتماع زن و مرد نامحرم در یک فضای بسته، هر چند قصد گناه نداشته باشند، حرام و ممنوع است. حکمت منع از ارتداد در این استنباط جلوگیری از نفوذ بیگانگان و استفاده از ضعف فکری افراد سست ایمان است؛ به عبارت دیگر، آن قدر این شیوه برای ایجاد تزلزل درباورهای دینی مردم مؤثر و رایج و در عین حال شیوه ساده است که قانون گذار به کسی اجازه نمی دهد به

آن نزدیک شود، خواه مرتد قصد مجرمانه داشته باشد یا نه.

فلسفه مجازات مرتد

در تفکر الحادی اومانیستی غرب، انسان جایگزین خدا شده است و محور همه ارزش ها قلمداد می شود؛ حقوق و قانون چیزی است که انسان ها وضع می کنند و براساس میل آن ها تنظیم می گردد. در این نظام، معیار حقانیت و مشروعیت هر قانون و حکومتی، خواست مردم است.(۵۱) از این رو، انسان حاکم بر سرنوشت خویش است و هیچ کسِ دیگر، حتی خدای متعال حق ندارد برایش تصمیم بگیرد. به همین سبب، اومانیسم به لیبرالیسم، یعنی اباحه گری، می انجامد و دولت نیز جز تأمین رفاه و لذت های مادی افراد وظیفه ای ندارد. در فرهنگ لیبرالیسم سخن از امیال، شهوت و تمنیات است نه حکمت و مصلحت؛ قواعد و مقررات آن گاه اعتبار دارند که در جهت برخورداری مردم از خواسته های نفسانی و رسیدن به هوس هایشان تنظیم شوند؛ به گونه ای که حتی عقل نیز در این ساحت فقط خدمت گزار و ابزار سنجش کم و کیف لذت است.(۵۲) بر این اساس، حق همجنس بازی به همان اندازه مقدس و قابل دفاع و از حقوق طبیعی انسان قلمداد می شود که حق پرستش خدای متعال در عقاید مذهبی مقدس و قابل دفاع است؛(۵۳) و چون حق پرستش خدا این قدر بی ارزش شمرده می شود، تغییر مذهب به سلیقه افراد و مطلقاً آزاد است و کسی حق ندارد از آن جلوگیری کند.(۵۴)

اما در فرهنگ اسلامی، انسان موجودی دو بُعدی(مادی و معنوی) است؛ حکومت باید در جهت تأمین منافع مادی(دنیوی) و اخروی(معنوی) مردم تلاش کند و منافع مادی باید مقدمه ای برای تأمین منافع اخروی و معنوی به شمار آید. از این رو،

هنگام تزاحم و تعارض، مصالح معنوی مقدم است. خدای متعال به مقتضای لطف و حکمتش برای تأمین مصالح دنیوی و اخروی، شریعتی آسمانی به بشر ارزانی داشته است. در این زمان، پذیرش عقاید اسلامی و اجرا کردن قوانین آن تنها راه نیل به آن مصالح شمرده می شود.

دین مقدس اسلام بنیان های اصلی ساختار فکری خود را بر پایه خردمندی بشر نهاده، همواره انسان ها را به بهره گیری از فروغ عقل و تعالیِ اندیشه و جدال فکری صحیح سفارش کرده است. از این رو، بزرگ ترین خیانت به بشر آن است که با فتنه انگیزی فضای فکری جامعه را آلوده ساخت و اذهان عمومی را در تشخیص حق و باطل مشوش کرد. اعدام و مجازات مرتد در برابر جنگ روانی و تبلیغاتی علیه اسلام و مسلمانان، سدّی مستحکم به شمار می آید. دولت اسلامی، همان گونه که موظف است در صورت مسموم شدن آب شهر آفت زدایی کند و آب سالم برای مردم فراهم آورد، وظیفه دارد در صورت مسمومیت یا آلودگی فضای فکری جامعه و شیوع عقاید گمراه کننده در جهت سالم سازی آن بکوشد.(۵۵)

بنابراین، مجازات مرتد اقدامی شایسته و بازدارنده است تا دیگران دریابند نمی توانند ارزش های جامعه را نادیده بگیرند و هر روز به دینی جدید روی آورند.

مجازات ارتداد برای استفاده بهینه از آزادی مذهبی و ایجاد فضای سالم برای بهره برداری شایسته از آن است نه محدود ساختن آزادی مذهبی. اسلام از پیروان خود پیروی کورکورانه و بی دلیل را نمی پذیرد. هر گاه کسی تحت تأثیر پدر و مادر و محیط و عوامل دیگر به اسلام گردن نهد با توبیخ این آیین روبه رو می شود. اسلام معتقد

است پیروانش باید براساس دلیل های منطقی و دور از ابهام و پیچیدگی که فرا راه همگان قرار دارد، به مبانی مذهبی پایبند گردند و گرنه صرف اظهار ایمان و به کار بستن مقررات دینی، بدون اتکا به اصول علمی درست، هیچ ارزشی ندارد. اسلام مانند مسیحیت کنونی و دیگر مذاهب ساختگی نیست که قلمرو ایمان را از قلمرو منطق و استدلال جدا بداند. در اسلام، ایمان به مبادی مذهب و ریشه های عقاید باید از منطق و استدلال سرچشمه گیرد. اگر از مسیحیان کنونی بپرسیم: چگونه ممکن است خدا در عین آن که یکی است، سه تا(أب و ابن و روح القدس)باشد؟ پاسخ می دهند: قلمرو ایمانی از قلمرو عقل و منطق جدا است!ولی اسلام می گوید: «به بندگانم آن هایی که همه گونه حرف ها را می شنوند و در میان آن ها نیکوترینشان را انتخاب می کنند، بشارت بده اینان کسانی هستند که از ناحیه خدا هدایت یافتند و اینان صاحبان خردند».(۵۶) قرآن کریم از کسانی که برای خدا شریک قائل شده اند یا به سبب تعصب مذهبی و غرور ملی بهشت را مخصوص خود و خود را ملت برگزیده خدا می دانند، دلیل و برهان می خواهد و می فرماید: « قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین» (۵۷)

بنابراین، اسلام پیش از آن که کسی را به عنوان پیرو بپذیرد، به او هشدار می دهد چشم و گوش خود را باز کند و درباره آیینی که می خواهد بپذیرد، آزادانه بیندیشد؛ چنانچه از لحاظ عمق و استدلال روحش را قانع ساخت - البته حتماً قانع می سازد - در شمار پیروانش در آید و گرنه حق دارد هر چه بیش تر درباره اش تحقیق و بررسی کند. قرآن مجید به پیامبرش

دستور می دهد: «اگر یکی از مشرکان به تو پناهنده شد به او پناه بده تا گفتار خدا را بشنود آنگاه به امانگاهش برسان؛ این به خاطر آن است که آن ها مردمی نادانند». (۵۸)

در پی این فرمان، فردی به نام «صفوان» خدمت پیامبر اسلام(ص) شرفیاب گردید و از حضرتش خواست اجازه دهد دو ماه در مکه بماند و درباره اسلام تحقیق کند شاید حقیقت و درستی آن برایش روشن گردد و در زمره پیروانش درآید. پیامبر فرمود: من، به جای دو ماه، چهار ماه به تو مهلت و امان می دهم.(۵۹)

بر همین اساس، اسلام هشدار می دهد چشم و گوش خود را باز و دلایل و منطق این دین را دقیقاً بررسی کنید، اگر شما را قانع نکرد و مجذوب اصالت و واقعیت خود نساخت، در برابرش گردن ننهید: « لا اکراه فی الدین ؛ ولی هر گاه مسلمان شدید، دیگر نمی توانید از آن باز گردید»(۶۰)

این سختگیری، علاوه بر آن که سبب می شود مردم دین را امری سرسری و تشریفاتی ندانند و در پذیرش و انتخابش بیش تر دقت کنند، راه سودجویی را بر مغرضان و دشمنان کینه توز اسلام می بندد تا نتوانند از این راه، آیین میلیون ها مسلمان را بازیچه امیال شوم خود قرار دهند و در انظار عمومی آن را از اعتبار ساقط کنند.

البته اسلام برای زنان مرتد، بدان سبب که از نظر سازمان دفاعی و فکری نوعاً از مردها ضعیف ترند و زودتر تحت تأثیر قرار می گیرند، کیفری آسان تری در نظر گرفته است.(۶۱)

اساساً خدای متعال انسان را آزاد ولی هدفمند آفریده است. از این رو، آزادی و حق انتخاب انسان موهبتی الاهی

برای نیـل به کمـال شـمرده می شود. به همین جهت، از نظر اسـلام، بت پرسـتی و شـرک و کفر و الحـاد در شـأن انسـان نیست؛ خداوند شرک و کفر را از انسان نمی پذیرد(۶۲) و مشـرکان را نمی بخشد؛ «ان الله لایغفر أن یشرک به و یغفر ما دون ذلک...» (۶۳)

پی نوشت ها:

۱. المفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی، ص ۱۹۳و۱۹۲.

۲. عهد قدیم، سفر توریه مثنی، فصل ۱۳؛ عهد جدید، نامه ای به مسیحیان یهودی نژاد عبرائیان، بند۱۰، جمله ۳۲-۲۶.

۳. آل عمران(۳):۱۹.

۴. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ابوعلی طبرسی، ج ۱-۲، ص ۱۲۸.

۵. تفسیر المنار، محمد رشیدرضا، ج ۶، ص ۴۱۷-۴۱۶.

۶. پرسش ها و پاسخ ها(آزادی و پلورالیسم)، آیت الله مصباح یزدی، ج ۴. ص ۷۸-۶۲و۳۸.

۷.(آل عمران(۳):۸۵.

۸. بقره(۲):۲۸۵.

۹. صف:(۶۱):۶؛ بقره(۲):۱۴۶

۱۰. بقره(۲):۱۳۶.

۱۱. عدال الهی، مرتضی مطهری، ص ۳۰۰-۲۹۶.

۱۲. ر.ک: کتب فقهی شیعه و اهل سنت؛ بخش جهاد.

۱۳. بقره(۲): ۱۰۵.

۱۴. توبه(۹): ۳۱و۳۰؛ مائده(۵):۷۳و۷۲و۱۷.

۱۵. المیزان فی تفسیر القرآن، سید محمد حسین طباطبایی، ج ۹، ص ۲۸۲-۲۸۱.

۱۶. تحریرالوسیله، امام خمینی، ج ۲، ص ۴۹۹ و المغنی، ابن قدامه(از فقهای بزرگ اهل سنت)، ج ۱۰، ص۷۴.

۱۸و۱۷. ر.ك: کتب فقهی باب نجاسات، از جمله مرحوم محقق در شرایع اسلام و امام خمینی(ره) در تحریر الوسیله.

۱۹. مدارك الاحکام فی شرح شرایع الاسلام، سید محمد موسوی عاملی، ج ۲، ص ۲۹۴.

۲۰. جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج ۴۱، ص ۶۰۱ و ج ۶، ص ۴۸۸و ۴۹؛ فقه الحدود و التغریرات، سید عبدالکریم موسوی اردبیلی، ص ۸۳۹.

۲۱. التنقیح فی شرح العروه الوثقی، سید ابوالقاسم خویی، ج ۳؛ ص ۶۱و۵۹-۵۸ تحریرالوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۱۱۵.

۲۲. جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج ۶، ص ۴۹.

۲۳. همان.

۲۴. مانند

حکم به ارتداد خانمی از سوی حضرت امام خمینی(ره) که در مصاحبه رادیویی به مناسبت تولد حضرت زهرا(س) در پاسخ به این پرسش که الگوی شما کیست، گفته بود: خانم اوشین الگوی من است؛ چون حضرت فاطمه(س) به چهارده قرن قبل تعلق داشته اند.

۲۵. جواهرالکلام، محمد حسن نجفی، ج ۶، ص ۴۸وج ۴۱، ص ۶۰۰.

۲۶. تحریرالوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۴۹۹.

۲۷. مبانی تکمله المنهاج، سید ابوالقاسم خویی، ج ۱، ص ۳۲۵.

۲۸. جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج ۴۱، ص ۶۰۲؛ تحریرالوسیله، امام خمینی، ج ۲، ص ۴۹۸.

۲۹. همان، ج ۶، ص ۴۹.

۳۰. همان، ص ۴۵و۴۴.

۳۱. همان. ج ۴۱، ص ۶۱۷و۶۰۵و۶۰۳.

۳۲. همان، ص ۶۱۳.

۳۳. تحریرالوسیله، امام خمینی، ج ۲، ص ۶۲۴؛ جواهر الکلام، نجفی، ج ۴۱، ص ۶۱۶-۶۰۵.

۳۴. فقه الحدود و التعزیرات، موسوی اردبیلی، ص ۸۳۶ و المغنی، ابن قدامه، ج ۱۰، ص ۷۶.

۳۵. الفقه علی المذاهب الاربعه، عبدالرحمن الجزیری، ج ۵، ص ۴۲۴.

۳۶. بدایع الصنایع، ابوبکر الکاسانی، ج ۷، ص ۱۳۵.

۳۷. المغنی، ابن قدامه، ج ۱۰، ص ۷۶.

۳۸. فقه الحدود و التعزیرات، موسوی اردبیلی، ص ۸۵۹.

۳۹. همان.

۴۰. نابردباری مذهبی، محمد حسین مظفری، ص ۸۳-۸۲.

۴۱. مستدرک الوسایل، محدث نوری، ج ۳، ص ۲۴۲؛ المغنی، ابن قدامه، ج ۱۰، ص ۷۶.

۴۲. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۱۰، ص ۱۶۱، ح ۵۵۳.

۴۳. همان، ص ۱۵۹، ح ۵۴۴.

۴۴. آل عمران(۳): ۷۲.

۴۵. بقره(۲): ۱۰۹.

۴۶. محمد(۴۷): ۳۰-۲۵.

۴۷. ر.ك: جزوه «دين و آزادى» سخنرانى آيت الله مصباح يزدى در مدرسه فيضيه قم.

۴۸. از اين روى، همه فقهاى شيعه و سنى بحث ارتداد را در باب حدود مطرح كرده اند.

۴۹. حقوق جزاى عمومى، محمد صالح وليدى، ج ۲(جرم)، ص ۳۲۴-۳۲۳.

۵۰. در اماره قانونى. اثبات خلاف اماره ممكن است و در اين صورت رفع اثر مى شود؛ اما

اگر قانون گذار چیزی را به عنوان فرض قانون لحاظ کند، در صورت اثبات خلاف آن مطلب نیز آثار حقوقی اش مرتفع نمی شود.(ر.ک: الوسیط، عبدالرزاق هوری، ج ۱ و کتاب های ادله اثبات دعوی).

Art.۲۱/۳/universal)...The will of the people shall be the basis of the authority of government .۵۱ (.Dec.of Humanights ۵. ر.ک: لیبرالیسم غرب ظهور و سقوط، آنتونی آربلاستر، ترجمه عباس مخبر دزفولی.

Arguing About law,An Introduction to LegaL phiLosophy;u.s.A:Wadsworth ;Altman Andrew .۵۳ .publishingompany,۱۹۹۶,p.۱۴۶ ۵۴. ماده ۱۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر.

۵۵. هفته نامه پرتو، ۸۱/۱۰/۲.(سخنرانی آیت الله مصباح یزدی)

۵۶. زمر(۲۹): ۱۸.

۵۷. بقره(۲):۱۱۱؛ انبیاء(۲):۲۴؛ نحل(۱۶):۶۴.

۵۸. توبه(۹): ۶.

۵۹. اسدالغابه، ج ۳، ص ۲۲.

۶۰. بقره(۲): ۲۵۶.

۶۱. اسلام و حقوق بشر، زین العابدین قربانی، ص ۴۸۲-۴۸۰.

۶۲. زمر(۲۹):۷.

۶۳. نساء(۴):۱۱۶.

آزادی های فردی در حکومت دینی تا چه انــدازه ای تضــمین شــده است و حاکمان و حکومت دینی تا چه اندازه ای به این آزادی ها احترام می گذارند؟

پرسش

آزادی های فردی در حکومت دینی تا چه اندازه ای تضمین شده است و حاکمان و حکومت دینی تا چه اندازه ای به این آزادی ها احترام می گذارند؟

پاسخ

یـک. آزادی فردی: در چشم انـداز اسـلامی، این مقـوله به نیکـوترین وجهی مـورد توجه قرار گرفته است. از نظر اسـلام آزادی انسان، امری «فطری و ذاتی» است که خداونـد در نهاد او به ودیعت نهاده است؛ نه امری «جعلی و قراردادی». از همین رو کسـی حق ندارد آزادی دیگران را بی جهت سلب کند.

امیرالمؤمنین(ع) فرموده است: «اَیُّهَا النَّاس اِنَّ آدَمَ لَمْ یَلِدْ عَبْداً وَ لا اَمَهً وَ اِنَّ النَّاسَ کُلُّهُمْ اَحْرارٌ» ؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۳۳، ب ۱، ح ۱۰۷. «ای مردم! همانا آدم نه برده خلق شد و نه کنیز و همانا آدمیان همه آزادند».

نیز از آن حضـرت روایت شده است: «لا تَکُنْ عَبْدَ غَیْرِکَ وَ قَدْ جَعَلَکَ اللَّهُ حُرّاً» ؛ نهج البلاغه، نامه ۳۱. «بنده دیگری مباش، که خداونـد تورا آزاد آفریـده است». در عین حـال آزادی در هر مکتب، انـدیشه و نظامی، محـدودیت هایی دارد. گستره آزادی و محدودیت های آن، بر اساس مبانی معرفت شـناختی، هستی شـناختی و انسان شـناختی تفاوت پیدا می کند. از این رو نمی توان آزادی فردی در اسـلام و حکومت دینی را بـا انـدیشه و نظـام هـای لیبرالی یکسـان انگاشت. برای آگاهی بیشتر ر.ک: فتحعلی، محمود، تساهل و تسامح.

دو. آزادی هـای اساسـی: قـانون اساسـی جمهـوری اسـلامی ایران نیز، آزادی هـای اساسـی؛ ماننـد: آزادی فردی، آزادی فکر و عقیده، آزادی سیاسی، آزادی انتخاب شغل، آزادی انتخاب محل اقامت و دیگر اقسام آزادی را به رسمیت شناخته است. در بند هفتم از اصل سوم مقرر می دارد: «دولت جمهوری اسلامی ایران موظف است برای نیل به اهداف مذکور در اصل

دوم، همه امکانات خود را برای تأمین آزادی های سیاسی و اجتماعی در حد قانون به کار برد». برای آگاهی بیشتر ر. ک: حقوق اساسی و ساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران، ص ص ۱۱۰ – ۱۱۹، نیز: ابراهیمی ورکیانی، محمد، اسلام و آزادی.

اینکه حاکمان دینی، تا چه اندازه به آزادی های فردی احترام می گذارند، مطلبی است که در تجارب تاریخی می توان آن را ارزیابی کرد. کامل ترین و بارزترین نمونه های حکومت اسلامی، دوران زمامداری پیامبر اکرم (ص) و حضرت امام علی (ع) است.

شیوه حکمرانی این دو پیشوای بزرگ، به زیباترین شکلی «رعایت آزادی افراد» را به نمایش می گذارد. این تجربه تاریخی، در عصری رخ می نماید که در محیط قدرت های سیاسی بزرگ جهان، اثری از آزادی یافت نمی شود. در جمهوری اسلامی نیز آزادی افراد، در چارچوب قوانین اسلام و هنجارهای دینی، مورد تأکید و خواست نظام و رهبران آن بوده است.

آیا می توان از ولی فقیه انتقاد کرد؟ این مسأله با ولایت و لزوم پیروی از او منافات ندارد؟ اگر انسان انتقاد کرد، گوش شنوایی هست؟

پرسش

آیا می توان از ولی فقیه انتقاد کرد؟ این مسأله با ولایت و لزوم پیروی از او منافات ندارد؟ اگر انسان انتقاد کرد، گوش شنوایی هست؟

پاسخ

گفتار ولی فقیه به سه بخش تقسیم می شود:

۱. فتوا،

۲. توصیه ها و بیانات ارشادی،

۳. احکام حکومتی که یا مستقیماً خود صادر می کند و یا از مجاری قانونی (مانند مجلس شورای اسلامی) صادر می شود.

بخش اول، برای مقلدان او لازم الاجرا است و انتقاد در آن به معنای مناظره علمی و فقهی است که جایز و مطلوب می باشد؛ ولی نیازمند قدرت اجتهاد است.

بخش دوم، الزامی نمی آورد و نقش عمده آن آگاهی بخشی، روشنگری و هدایت است. انتقاد، بحث و تحقیق درباره این امور جایز است و حتی اگر شخصی، نظری مخالف با رهبری داشت، اطاعت از این گونه توصیه های رهبری -تا جایی که با قانونی مخالفت نکند الزامی نیست. در این موارد او می تواند؛ بلکه بنا به اهمیت موضوع باید آرای خود را به رهبر برساند و وظیفه مشاوره را در این باب انجام دهد. البته آرای خود را در سطح جامعه، نباید به گونه ای تبلیغ کند که باعث بی حرمتی و تضعیف

رهبر و حکومت اسلامی شود.

بخش سوم، اطاعت از دستورات و احکام ولایی یا قوانین مدون جمهوری اسلامی -که به یک اعتبار احکام ولی فقیه اند برای همگان (حتی غیر مقلدان او) لازم و واجب است و تخلّف از آن به هیچ وجه جایز نیست (حتی اگر شخصی آن قانون را خلاف مصلحت بداند)؛ زیرا روشن است در هر قانون و کشوری، اگر رعایت قوانین و دستورات الزامی، تابع سلیقه های متنوع شود، آن کشور با هرج و مرج مواجه شده و قوانین آن ضمانت اجرایی

نخواهد داشت.

البته در همین موارد هم -به ویژه قبل از صدور حکم تحقیق و بحث علمی، می تواند به عنوان مشورت برای حکومت اسلامی ارائه شود. در نهایت مرجع تصمیم گیری، شخص ولی فقیه یا مجاری قانونی منصوب از ناحیه او است.برای مطالعه بیشتر ر.ك:

الف. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۳؛

ب. قرائتی، محسن، امر به معروف و نهی از منکر؛

پ. محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ماده نصح؛

ت. نهج البلاغه، عهدنامه مالك اشتر؛

ث. سروش، محمد، نصیحت ائمه مسلمین، فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۱.

براساس اعتقادات دینی ما، فقط پیامبران، حضرت زهرا و ائمه اطهار(ع) معصوم اند. ازاین رو هیچ کس ادعا نمی کند که احتمال اشتباهی در رفتار و نظرات ولی فقیه نیست. احتمال خطا و اشتباه در مورد ولی فقیه وجود دارد و ممکن است دیگران به خطای او پی ببرند.

ازاین رو می توان از ولی فقیه انتقاد کرد. در نگرش دینی نه تنها انتقاد از ولی فقیه با شرایط آن جایز است؛ بلکه یکی از حقوق رهبر بر مردم، لزوم دلسوزی و خیرخواهی برای او است. این حق تحت عنوان «النصیحه لائمه المسلمین» و امر به معروف و نهی از منکر تبیین شده است. نصیحت به معنای خیرخواهی برای رهبران اسلامی است که یکی از ساز و کارهای تحقق آن اندرزدهی است. بنابراین نه تنها انتقاد از ولی فقیه جایز است؛ بلکه در جای خود واجب شرعی است و منافع و مصالح شخصی یا گروهی نباید مانع انجام دادن آن شود.

در پایان گفتنی است که انتقاد کننده، نباید انتظار داشته باشد که ولی فقیه یا دیگر مسؤولان، به هر انتقادی، جامه عمل بپوشند. چه بسا مسؤولان دلایل محکمی برای افعال خود دارند که انتقاد کننده از آنها بی خبر است

و حتی گاهی ممکن است نظرات و انتقادهای گوناگون و متناقضی ارائه شود که امکان عمل به همه آنها برای مسؤولان ممکن نباشد. آنچه وظیفه حکومت اسلامی است و از مسؤولان انتظار می رود، گوش دادن به انتقادات و فراهم آوردن بستری است که مردم بتوانند دیدگاه های خود را از عملکرد مسؤولان و... از طریق مجاری و ساز و کارهای معین –بدون هیچ نگرانی و ترس به سمع و نظر آنان برسانند و آنان با انتقادهای مردم، برخوردی منطقی داشته باشند؛ یعنی، در صورت درست بودن بپذیرند و یا مردم را توجیه کنند.برای آگاهی بیشتر ر.ک:

الف. مصباح یزدی، محمد تقی، پرسش ها و پاسخ ها (ولایت فقیه، خبرگان)، ج ۱، ص ۶۹؛

ب. واعظی، احمد، جامعه دینی، جامعه مدنی، ص ۱۲۶

با توجه به اینکه آیین اسلام، آیین حریت و آزادی است مع الوصف، چرا مسلمانی که از دین اسلام برگشت و به اصطلاح «مرتد» شده باید کشته شود؟

پرسش

با توجه به اینکه آیین اسلام، آیین حریت و آزادی است مع الوصف، چرا مسلمانی که از دین اسلام برگشت و به اصطلاح «مرتد» شده باید کشته شود؟

پاسخ

اسلام افراد بشر را به پذیرفتن دین مجبور نمی کند، هر چند همه را به سوی خود بعنوان تنها آئین مورد پذیرش الهی دعوت می کند پیروان آئین یهود و مسیح می توانند تحت شرائطی در آئین خود باقی بمانند. این شرائط، به نفع دسته ای و به ضرر گروه دیگر نیست، بلکه تعهد دو جانبه ای است که حکومت اسلامی در برابر اقلیت های مذهبی که دین الهی دارند، متعهد می شود، که جان و مال و نوامیس و معابد آنان را حراست و صیانت کند، و آنان نیز در برابر این خدمت متعهد می شوند، که با دشمنان اسلام همکاری ننمایند، و تنها مالیات مختصری (جزیه یا مالیات سرانه) به دولت اسلامی بپردازند.

اصولاً، ایمان و اعتقاد، چیزی نیست که بتوان به زور و جبر آن را در دل افراد پدید آورد. تا زمانی که علل و عوامل آن در انسان وجود نداشته باشد، به هیچ وجه نمی توان در شخصی ایمان و اعتقاد ایجاد کرد، از این جهت قرآن از روز نخست شعار خود را چنین قرار داده است: «لا اِکْراه فی الدّینِ».

در واقع اکراه، هدفی را که اسلام به دنبال آن است، تامین نمی کند. ایمان به حقانیت مکتبی که از جانب خدا آمده، حالتی است که با مرور زمان یا مطالعه در خصوصیات و ریشه های دین و دلائل و براهین آن ، در اعماق دل پدید می آید، و ضرب و زور درباره آن مفید نیست. ایمان به یک مکتب و گرایش به یک دین،

بسان نام نویسی در دفتر یک حزب نیست که به هر عنوانی شد، انسان، اسم خود را بنویسد و در جرگه آنان درآید، خواه به منشور و ایدئولوژی حزب و یا فلسفه آن معتقد باشد یا نباشد.

با این همه، آئین اسلام درباره فرد مرتد، احکام مخصوصی دارد که در آغاز نظر با انعطاف اسلام، سازگار نیست. ولی با توجه به ملاک تشریع و حکمت این سخت گیری، صحت و استواری این احکام روشن می گردد. از میان احکام مرتد [مرتد احکام دیگری نیز دارد، فردی که مرتد می گردد، اموال او میان وارثان او تقسیم می گردد، همسرش از او جدا می شود وعده وفات نگاه می دارد. و در مرتد ملی، این سه حکم در صورتی است که توبه نکند.]، حکمی را که مورد توجه سؤال کننده است مورد بررسی قرار می دهیم.

۱- مردی که در یک خانواده اسلامی متولد شده، خواه پدر او مسلمان باشد و خواه مادر و یا هر دو، هرگاه پس از بلوغ، یکی از اصول دین مشترک بین همه طوائف اسلامی (توحید، رسالت پیامبر اسلام یا معاد) را انکار کند، یا به طور عالمانه حکم مسلمی را انکار نماید، که انکار آن، ملازم با انکار رسالت پیامبر اسلام باشد، چنین فردی هر چند توبه کند، پس از ثبوت ارتداد او نزد حاکم شرع، کشته می شود. چنین مرتدی را، «مرتد فطری» می گویند.

۲- مردی که در خانواده مسلمان به شکلی که بیان گردید، متولد نشده باشد، ولی پس از بلوغ به آئین اسلام بگرود، سپس به انکار آن برخیزد، و به اصطلاح «مرتد» گردد، چنین فردی نیز هرگاه پس از رفع شبهه و اشکال (اگر اشکال و

شبهه ای داشته باشد) توبه نکرد و به آئین اسلام برنگشت، کشته می شود.

چنین مرتدی را «مرتد ملی» می گویند.

۳- هرگاه زنی مرتـد شود، خواه ارتداد او به صورت اولی باشد یا دومی بازداشت می شود و حاکم اسـلام مقدمات بازگشت او را به اسلام، فراهم می سازد.

اکنـون وقت آن رسـیده است که نکته تشـریع اسـلامی دربـاره مرتـد را مـورد بررسـی قرار دهیم. برای روشن شـدن مطلب، قبلاً دونکته را یادآور می شویم.

۱- اجرای احکام مربوط به مرتد، وظیفه رئیس اسـلام و به اصطلاح حاکم شرع است که در رأس حکومت اسلامی قرار دارد، و افراد عـادی حق مـداخله در این کارها را نـدارد و بایـد افراد عادل و موثق به ارتـداد او گـواهی دهنـد، و حاکـم با در نظر گرفتن تمام جوانب دادرسـی اسـلام، موضوع را مورد بررسـی قرار دهـد و در صورت ثبوت ارتداد، دسـتور اعدام او را صادر می کند، سپس مأموران حکم او را اجراء می نمایند.

نه تنها در مورد «ارتداد»، صدور حکم و امر به اجراء آن منوط به نظر حاکم است، بلکه در تمام قوانین جزائی اسلام، این مطلب حکم فرما است.

قرآن می فرماید:

«السارِقُ وَ السارِقهُ فَاقطَعوا اَیدیهما» [دست مرد و زن دزد را ببرید].

«الزانیهُ وَالزانی فاجلدوا کل واحد منهما مأه جلده» [زند و مرد بدکار را صدتازیانه بزنید].

مقصود از آیات این است که زمامدار مسلمانان این کار را انجام دهد، نه این که هر رهگذری، دست سارق را ببرد و یا «بدکار» را تازیانه بزنـد، بلکه حاکم، که نماینـده جامعه و مظهر قدرت آن است، باید این کار را انجام دهد. قرآن جامعه را مورد خطاب قرار می دهد، ولی در عمل مسئول اجرای آن، حاکم است.

۲- حکومت

اسلام، حکومتی است بر اساس ایمان و عقیده. تمام افراد، از بالا- تا پائین، از بزرگ و کوچک به خاطر ایمان، به صحت و استواری دین و کتابی که از جانب خدا فرستاده شده و اصول و فروع آن از ناحیه او است، دور هم گرد آمده اند و چنین حکومتی را تشکیل داده اند. تنها چیزی که این گروه را به هم پیوند داده، همین است و بس. و قدر مشترکی میان افراد، جز این وجود ندارد.

این نوع حکومت، برخلاف دیگر حکومت های جهان بر اساس وحدت زبان، آب و خاک، خون و نژاد و دیگر عناصر خلاق ملیت تأسیس نشده است، بلکه تمام این عناصر در عنصر ایمان به خدا و رسالت پیامبر هضم و ذوب شده، و تمام بشر را با داشتن امتیازات گوناگون، زیر پرچم واحدی گرد آورده است.

با توجه به این دو مطلب؛ موضع مرتد در برابر حکومت اسلامی کاملاً- روشن می گردد، زیرا ارتداد انکار اساس و پایه های حکومتی است که این گروه مسلمان به وجود آورده اند.

فرد مرتد می گوید: تمام این نظامات و تشکیلات فردی و اجتماعی مسلمانان، که بر اساس یکتاپرستی و ایمان به رسالت استوار است، باطل و بی اساس، بلکه مضر و زیانبخش است. و باید به جای این نظام، نظام دیگری جایگزین گردد.

درست است که ارتداد فردی، گاهی از حدود زبان تجاوز نمی کند. ولی بحث ما جنبه کلی دارد و مربوط به فرد نادر آن نیست. از این جهت می توان گفت: بازگشت یک فرد مؤمن به سوی انکار و اعتراض، غالباً خالی از واکنش و تحریکات بر ضد نظام موجود نخواهد بود، آن هم به تحریک بر ضد مسائل

سطحی و فرعی، بلکه تحریک علیه نظامی است که به قیمت خون میلیون ها انسان فداکار و جانباز تمام شده است.

در این موقع، ارتداد یک فرد به صور هسته فتنه درآمده، و تحریکات و واکنش های او مایه جذب دشمنان و مغرضان و ماجراجویان و افراد ضعیف الایمان گردیده، و به ایجاد شورش منجر می شود.

آئین مقدس، برای ریشه کن ساختن چنین فتنه ها و فسادها بطور قاطع دستور می دهد که «مرتد» کشته شود، تا نظام دین و حکومت اسلام، و آئین و کتاب او دستخوش چنین حوادث شوم نگردد، و مغرضان با مکتب خدا بازی نکنند.

درست است که در حکومت های دموکراتیک، بحث و انتقاد آزاد است. ولی آنچه آزاد است، همان انتقاد از شخص و مقام و مسئول خاصی است. هرگز انتقاد از اساس یک اجتماع و مبارزه با رژیم حاکم بر کشور، آزاد نیست، بلکه فعالیت بر ضد آن، شدیدترین مجازات را در جهان در بردارد.

بنابراین، تنها اسلام نیست که مبارزه با اساس و رژیم حکومت اسلامی را ممنوع کرده است. بلکه در تمام جهان، قیام بر ضد اساس کشوری، نیز همین حکم را دارد. چیزی که هست، حکومت اسلام، بر اساس ایمان و آسمانی بودن آن استوار است، ولی اساس حکومت های دیگر را قومیت ها و عناصر مخصوصی تشکیل می دهد.

مجازات این گروه از افراد در غیر محیط اسلامی، قابل مقایسه با مجازات اسلام نیست، در حکومت اسلامی، تنها خود او محکوم می گردد و بس.

اسلام، میان مرتد فطری و ملی، فرق گذارده است. اولی بدون قید و شرط کشته می شود، در حالی که دومی در صورت عدم بازگشت به اسلام اعدام می گردد. نکته این تفاوت روشن است. ضرر ارتداد

فردی که اصالتاً مسلمان بوده است، به مراتب بالاتر از فرد بیگانه است که غیر مسلمان بود، سپس رو به اسلام آورد. فرد اول به خاطر داشتن ارتباطات قوی و نیرومند، روی خانواده های اسلامی بیشتر می تواند، اثر منفی بگذارد و بهتر می تواند بر ضد حکومت اسلام قیام و فعالیت کند، در حالی که اثر منفی فرد دوم از آن کمتر است.

ولی زن مرتد در اسلام کشته نمی شود زیرا زن در حالی که یک انسان کامل است، بر اثر داشتن عواطف سرشار، زودتر تحت تأثیر قرار می گیرد. و اگر چه زودتر به انحراف فکری کشیده می شود، زودتر هم به سوی حق باز می گردد.

۱- آیا همه انسانها آزاد نیستند اگر آزادند پس چرا مامجبوریم دین اسلام راقبول کنیم؟ چرا نمی توانیم وآزاد نیستیم، یهود وزردشتی راانتخاب کنیم؟

اشاره

۲- آیا عاشق بودن ونگاه کردن به کسی که عاشق آن هستیم گناه است یاخیر؟

پرسش

۱- آیا همه انسانها آزاد نیستند اگر آزادند پس چرا مامجبوریم دین اسلام راقبول کنیم؟ چرا نمی توانیم وآزاد نیستیم، یهود وزردشتی راانتخاب کنیم؟

۲- آیا عاشق بودن ونگاه کردن به کسی که عاشق آن هستیم گناه است یاخیر؟

پاسخ

درخصوص سؤال اول شما، ذکر چند نکته مناسب می باشد :

۱- واژه آزادی از مفاهیم به اصطلاح انتزاعی است مثل واژه فرهنگ ودموکراسی که دارای معانی متعدد ومتغایر می باشد. مثلاً برخی از نویسندگان غربی برای آزادی، حدود ۲۰۰ تعریف ذکر کرده اند که بسیاری نزدیک به هم وبعضی هم با هم منافات دارند، فلذا توافق بر سر یک تعریف واحد، چندان لازم وآسان نیست بلکه مهم این است که ماموارد خاصی از آزادی را نام ببریم ودرمورد آن گفتگو کنیم."۱"

۲- درمورد دین اسلام که شما فرمودید ما مجبوریم آنرا قبول کنیم، باید بگوئیم که مسأله برعکس است، چون حجت برما تمام شده، دراصل پذیرش اسلام هیچ گونه اجباری نیست واعتقاد به خدای متعال ورسولانش و قیامت، هرگز قابل تحمیل نیست همانطور که بعضی آیات شریفه قرآن براین مطلب دلالت دارند مثل :

"لاـ اکراه فی الـدین، قـد تبین الرشـد من الغی" "۲"، "إنـا هـدیناه السبیـل امـا شاکرا واما کفورا" "۳"، "فمن شـاء فلیؤمن ومن شاءفلیکفر" "۴"

اما بعـد ازاینکه اسـلام را پـذیرفتیم، بایـد به تمام احکام و قوانین آن بدون اسـتثناء عمل نمود. زیرا قبول کردن هر دین و قانونی، قبول کردن لوازم و پیامدهای آن هم می باشد و گرنه هیچ نظام اجتماعی شـکل نخواهد گرفت، وهر کسی به میل و خواسته خود نمی تواند عمل کند."۵"

درمورد (لزوم پیروی از تمامی دستورات دینی) خدای متعال می فرماید : "ان

الـذين یکفرون بالله ..." "۶"، یعنی کسـانی که می خواهنـد دین را تجزیه وقطعه قطعه کننـد وبگوینـد یک بخش را قبول داریم وبخش دیگر را قبول نـداریم اینهـا حقیقتاً دین را قبول ندارنـد وکافر می باشـند زیرا همه احکام از طرف خداونـد است واز این جهت میان آنها فرقی نیست، پس انکار بعضی از دین، همانند انکار جمیع دین است فلذا کفر وعذاب الهی را درپی دارد"۷"

۳- باید دانست که حکومت اسـلامی درمسائل شخصی وپنهانی مردم دخالت نمی کند، ولی درمسائل اجتماعی ورعایت حرمت دین ومقـدسات دخالت می کنـد ومردم را وادار به عمل و اطاعت ازآن می کنـد ودرهمین حالت است که ولایت پیامبر وامام و فقیه، تحقق پیدا می کند."۸"

درخصوص سؤال دوم شـما بایـد عرض کنیم که اولاًـ: مسـأله عـاشق بودن دو جنبه دارد، یک جنبه آن جنبه الهی می باشـد که بسـیار مطلوب است به این معنا که این عشق، او را لحظه به لحظه به خـدا نزدیکتر کنـد واز رذائل وپلیـدیها دورتر کنـد. اما جنبه دیگر که جنبه انسانی است اگر بـدون درنظر گرفتن حدود باشد، باعث فاسد شدن عقل وزنگار گرفتن دل است وعشـقی اسـت که لحظه به لحظه انسان را از خـدا دورتر وبه رذائل وپلیـدیها نزدیکتر می کند تا جائی که عنصـر غفلت، بر این انسان غالب می شود واو را به کلی ازخـدا دور می سازد.ثانیاً : درمورد نگاه کردن بایـد گفت که نگاه به نامحرم حرام است وبه هیـچ وجه جائز نیست. برای آگاهی بیشتر به کتب فقهی که به طور مفصل به این مطلب پرداخته اند مراجعه فرمائید.

(۱) با استفاده از کتاب پرسش وپاسخ

ها آیت ا... مصباح یزدی(حفظه ا...) ج۴، ص ۱۰و۱۱

(۲) بقره/۲۵۶

(۳) انسان/۳

(۴) کهف/۲۹

(۵) با استفاده از کتاب پرسش وپاسخ ها آیت ا... مصباح یزدی(حفظه ا...) ج۴، ص۱۹

(۶) نساء/۱۵۰و۱۵۱

(۷) با استفاده از کتاب پرسش وپاسخ ها آیت ا... مصباح یزدی(حفظه ا...) ج۴، ص۱۹

با استفاده از کتاب پرسش وپاسخ ها آیت ا... مصباح یزدی(حفظه ا...) ج۴، ص ۲۰

مرز آزادی بیان در حکومت اسلامی ایران را بیان فرمایید و قانون اساسی در این مورد چه می گوید؟

پرسش

مرز آزادی بیان در حکومت اسلامی ایران را بیان فرمایید و قانون اساسی در این مورد چه می گوید؟

پاسخ

در قانون اساسی انواع آزادی ها به رسمیت شناخته شده است؛ مشروط بر آن که مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی نباشد در اصل بیست و چهارم قانون اساسی آمده است: «نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند مگر آن که مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد...». در اصل بیست و ششم آمده است: «احزاب جمعیت ها انجمن های سیاسی صنفی و انجمن های اسلامی یا اقلیت های دینی شناخته شده آزادند مشروط به این که اصول استقلال آزادیوحدت ملی موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند. هیچ کس را نمی توان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آن ها مجبور ساخت». از نظر شرعی نیز آزادی تا آن جا آزاد است که به حقوق دیگران ویا مبانی دینی و سلامت معنوی جامعه آسیب نرساند.

آیا وضعیت منع حجاب در فرانسه و کشورهای دیگر تجاوز به حقوق فرد و حقوق جامعه مسلمان نیست پس چرا کشورهای اسلامی به مخالفت از راه حقوقی نپرداختند.

پرسش

آیـا وضـعیت منع حجـاب در فرانسه و کشورهـای دیگر تجاوز به حقوق فرد و حقوق جامعه مسـلمان نیست پس چرا کشورهای اسلامی به مخالفت از راه حقوقی نپرداختند.

پاسخ

براساس ماده ۱۸ اعلامیه جهـانی حقـوق بشـر، «هر کس حق دارد که از آزادی فکر، وجـدان و مـذهب بهره منـد شود. این حق متضـمن آزادی تغییر مـذهب یا عقیـده و همچنین متضـمن آزادی اظهار عقیـده و ایمان می باشـد و نیز شامل تمایلات مذهبی و اجرای مراسم دینی است. هر کس می تواند از این حقوق منفردا یا مجتمعا به طور خصوصـی یا به طور عمومی برخوردار باشد» (فلسفه حقوق، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۸، ص ۲۹۰).

و همچنین براسـاس ماده دوم قانون اساسـی ۱۹۵۸ فرانسه، فرانسه کشوری غیر مـذهبی است ولی در عین حـال به تمـام اعتقادات دینی، متساویا احترام می گذارد (حقوق اساسی جمهوری ایران، دکتر سید محمد هاشمی، نشر دادگستر ۱۳۷۸، ص ۱۶۳).

بنابراین از نظر حقوقی عملکرد دولت فرانسه در مبارزه با حجاب مسلمانان این کشور و ممنوعیت آن، با معیارها و موازین قانون حقوق بشر و حقوق داخلی آن مغایر می باشد.

امـا در مورد مخـالفت حقوقی مسـلمانان و کشورهـای اسـلامی بـا این اقـدام فرانسه، گفتنی است تـاکنون علاوه بر راهکارهـای سیاسـی، فرهنگی و... که مسـلمانان فرانسه و یا سایر کشورهای غربی برای احقاق حقوق خود داشـته اند راهکار حقوقی و طرح شکـایت در داد گاه های این کشور هم مورد اهتمام آنها بوده است؛ به عنوان نمونه در سال ۱۹۸۹ سه دانش آموز دختر مسلمان به دلیل ممانعت از ورودشان به مدرسه به خاطر حجاب، موضوع را به داد گاه کشیدند، رأی داد گاه

به شرح ذیل صادر گردید:

«استفاده از حجاب اسلامی را تنها در شرایط ویژه می توان ممنوع کرد، هرگاه حجاب به عنوان نشانه یک عقیده مانع کار در عرصه های تبلیغاتی، امنیتی و بهداشتی گردد، می توان استفاده از آن را ممنوع کرد» (مسأله حجاب در اروپای غربی، رجب کارگز، ترجمه داود وفایی، منصوره حسینی، نشریه غرب در آیینه فرهنگ، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۱، ص ۲۰ – ۱۹).

و یا در سال ۱۹۹۰ پنج دانش آموز محجبه مسلمان از مدرسه اخراج شدند. مسلمانان برای احقاق حقوق خود به دادگاه مراجعه کردند. دادستان در نهایت به نفع دانش آموزان رأی داد لکن تبصره «مخالفت با تبلیغات دینی و عقیدتی» رأی مذکور را محدود می نمود» (همان، ص ۲۰).

به طور کلی اگر بخواهیم نتایج مواردی را که مسلمانان فرانسه از راهکارهای حقوقی استفاده نموده اند، مورد ارزیابی قرار دهیم مشخص می شود که این راهکار نتوانسته است نتایج مثبتی برای مسلمانان داشته باشد و دادستان فرانسه به استفاده از حجاب تنها در موارد استثنایی اجازه می دهد و استثناء را هم چنین تفسیر می کنند که «حجاب نباید ماهیت ایدئولوژیک، سیاسی، دینی و گروهی به خود بگیرد».

با نگاهی دقیق و واقع بینانه می توان مهمترین عوامل ناکارآمدی راهکارهای حقوقی مسلمانان فرانسه را در مورد حجاب چنین بیان نمود:

الف) ترس و وحشت نظام های سکولار از گسترش سریع ایدئولوژی اسلامی:

دکتر اسعد حیدر کارشناس امور خاورمیانه در شبکه های تلویزیون فرانسه درباره روند افزایش مسلمانان فرانسه می گوید: «روند گرایش و بازگشت به اسلام از سال ۱۹۸۰ میلادی – بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران – در فرانسه رو به گسترش

نهاد و تا سال ۱۹۸۰ اسلام به عنوان دین دوم رسمیتی نداشت، اما امروزه این یک حقیقت است که اسلام دین دوم فرانسه می شود» (روزنامه جمهوری اسلامی، خرداد ۱۳۷۷).

و روزنامه فرانسوی فیگارو می نویسد: «امروز، جوانان فرانسوی بیش از پیش به اسلام روی می آورند» (روزنامه کیهان، ۲۲/۳/۷۵).

و ژان لین لکابن از سرشناسترین تحلیل گران فرانسه در اعتراض توأم با هشدار اعلام می نماید: «هر سال در فرانسه پنجاه هزار نفر به آیین اسلام می گروند» (ماهنامه غرب در آیینه فرهنگ، بهمن ۸۰، ش ۱۶).

ترس از گسترش ایدئولوژی اسلامی واقعیتی است که سیاستمداران طرفدار ایدئولوژی متزلزل لیبرال - دموکراسی را واداشته که علیرغم تمامی ادعا و شعارهای خود پیرامون آزادی و حقوق بشر و... ماهیت دیکتاتور مأبانه لیبرال - دموکراسی غرب را آشکار نموده و با تمامی امکانات از گسترش ایدئولوژی نوپا و پرقدرت اسلامی و نمادها و مظاهر آن - از جمله حجاب - جلوگیری نمایند.

استدلال وزیر فرهنگ آلمان در رد درخواست «لادن» - معلم محجبه مسلمان - این بود که: «مدارس ما به موازات آموزش دانش آموزان، پرورش هم می بینند، از آنجا که وجود یک معلم زن مسلمان با حجاب، با تعالیم اساسی مسیحیت در تضاد است، نمی توانیم در مدارسمان پذیرای مسلمانان با حجاب باشیم. ما می خواهیم فرزندانمان را براساس فرهنگ مسیحیت تربیت کنیم» (مسأله حجاب در اروپای غربی، همان، ص ۱۸).

جمله فوق نه تنها مبین ترس سیاستمداران اروپایی از گسترش اسلام است، بلکه در واقع اعتراف به ضعف و ناکارآمدی مبانی اعتقادی و فکری فرهنگ مسیحیت در پاسخ به نیازهای فردی و اجتماعی بشر می باشد، به

نحوی که در مواجهه ایدئولوژی اسلامی توان مقاومت و استدلال منطقی را ندارد.

ب) مشکلات زیربنایی و وجود ابهامات و برداشت های سلیقه ای از حقوق بشر:

افزون بر اشکال عمده ای که بر اعلامیه حقوق بشر به دلیل پذیرش مطلق آزادی مذهبی - اعم از حقیقت یا خرافه بودن مذاهب و این که انسان را در داشتن و نداشتن مذهب آزاد گذاشته است - وارد است، محدودیتی که در ماده ۲۹ اعلامیه آمده تعارض عمده ای با اصل آزادی مذهبی به وجود آورده است.

توضیح آن که: براساس ماده مذکور، استفاده از حق آزادی مذهبی تا آنجاست که به حقوق و آزادی دیگران لطمه ای وارد نسازد. یکی از بارزترین مصادیق این محدودیت آنجاست که دستورات مذهبی با قوانین و نظام حقوقی حاکم بر جامعه ای ناسازگار باشد که طبعا در چنین مواردی این تعارض به ضرر مذهب و آزادی مذهبی و به نفع نظام حقوقی حاکم حل خواهد شد (فلسفه حقوق، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۸، ص ۱۹۸ - ۱۹۶).

ج) مشکلات مربوط به جهان اسلام:

واقعیت این است که جهان اسلامی علیرغم ظرفیت ها و امکانات بسیار وسیع، مادی، فرهنگی، انسانی و... به دلایل متعددی نظیر اختلافات مذهبی، سیاست های استعماری قدرت های بزرگ، خیانت زمامداران کشورهای اسلامی و وابستگی آنان به بیگانگان و... از جایگاه مناسب در ساختار جهانی برخوردار نبوده و توانایی اعمال و به کارگیری ظرفیت های موجود را در دفاع از حقوق مسلم خویش ندارد.

فقدان اتحاد و تصمیم گیری قاطعانه از سوی کشورهای اسلامی در مقابل سیاست های کشورهای استعماری، وضعیت را به گونه ای ساخته است که

مسلمانان با این که از لحاظ جمعیتی درصد بسیار بالایی از جمعیت فرانسه را تشکیل می دهند و به عنوان دومین دین فرانسه می باشند، امکان استفاده از حق آزادی مذهبی خود را ندارند و حال آن که اقلیت های غیر مذهبی و غیر دینی در جهان اسلام نظیر فرقه خرافی و بی پایه بهائیت – که از پیروان بسیار معدودی برخوردار است – مورد حمایت کشورهای اروپایی و مجامع بین المللی بوده و با محکوم نمودن کشور ایران به نقض حقوق بشر، خواستار رسمیت بخشیدن به آن می باشد.

در هر صورت وجود مشکلات و موانعی این چنین باعث نمی شود تا مسلمانان فرانسه از ادامه دادن به راهکارهای حقوقی کناره گیری نمایند، بلکه باید علاوه بر پیگیری مستمر این روند، راهکارهای ذیل را نیز مورد اهتمام خود قرار دهند:

۱. فعالیت برای تصحیح برداشت های منفی مردم اروپا و تصورات غلط آنان پیرامون اسلام و تبیین فرهنگ صحیح اسلامی.

۲. مبارزه برای متوقف ساختن خصومت رسانه ها با اسلام.

از سوی دیگر کشورهای اسلامی نیز با اتحاد و همبستگی به اتخاذ تصمیمات قاطع پیرامون دفاع از حقوق مسلم مسلمانان از طریق مجامع اسلامی نظیر سازمان کشورهای اسلامی و... پرداخته و این موضوع را در مجامع بین المللی نظیر مجمع عمومی سازمان ملل، کمیته حقوق بشر و... مطرح نمایند.

آیا حاکمیت و اختیارات دولت معارض با آزادی های فردی نیست؟

پرسش

آیا حاکمیت و اختیارات دولت معارض با آزادی های فردی نیست؟

پاسخ

به طور کلی زیست اجتماعی و تشکیل جامعه مدنی و جامعه سیاسی، به محدود شدن آزادی های فردی و طبیعی می انجامد. این مسأله در هرجامعه ای، وجود دارد و گریزی از آن نیست.

از این رو تعیین و تحدید حوزه آزادی های فردی و قلمرو دخالت دولت موجب دل مشغولی همه اندیشمندان و متفکّران در حوزه مسائل سیاسی و اجتماعی بوده است. آنچه به اختصار در این باب می توان گفت، این است که در رابطه با چگونگی تنظیم حوزه آزادی های فردی و قلمرو دخالت دولت، سه دیدگاه کلی وجود دارد:

۱. لیبرالیسم (Liberalism) که جوهره اساسی آن فردگرایی (Individualism) است و به آزادی هر چه بیشتر فرد و محدود شدن هر چه بیشتر قلمرو دخالت دولت و به عبارت دیگر به «دولت حداقلی» فتوا می دهد. در این انگاره اساسی ترین کارویژه دولت حفظ آزادی های فردی است.

۲. سوسیالیسم (Socialism) که مبتنی بر انگاره اصالت جمع (Collectivism) است و به طور کلی نظام های توتالیتر (Totalitare) مانند رژیم های فاشیستی، نازیستی و ... که به اقتدار، نفوذ و دخالت هر چه بیشتر دولت و حداقل نمودن آزادی های فردی بها می دهند.

۳. نگرش اسلامی که نه مبتنی بر اصالت فرد است، نه اصالت جمع؛ نه دولت حداقلی را روا می دارد و نه نظام توتالیتر را؛ بلکه گزینه ای متعادل در برابر دو انگاره تفریطی و افراطی یاد شده دارد. برای آگاهی بیشتر ر.ک: تساهل و تسامح.

آیا ولایت فقیه موجب تضییع حقوق مردم نمی شود؟

پرسش

آیا ولایت فقیه موجب تضییع حقوق مردم نمی شود؟

پاسخ

برخی گفته اند حقوق طبیعی انسان، در اسلام -با تشریع ولایت از بالا به رسمیت شناخته نشده است. پس اشکال در این است که اسلام بعضی از حقوقِ انسان ها را نادیده گرفته است.

قبل از پاسخ ذکر مقدمه ای لازم است:

همان گونه که «در نظام تکوین هیچ تناقضی وجود ندارد» (ملک، آیه ۳)، نظام تشریع الهی نیز تناقضی ندارد و نظام تکوین و تشریع همگون اند؛ یعنی:

اولاً، در نظام تکوین به هر موجودی هر آنچه شایسته او بوده، داده شده و نیازهای همه موجودات برآورده شده است.

ثانیاً، در نظام تشریع الهی هرگز دو قانون یافت نمی شود که با یکدیگر تناقض داشته باشد.

ثالثاً، نظام تشریع به گونه ای است که قوانین آن برآورنده همه نیازهایی است که در نظام تکوین وجود دارد، نه خواسته ای در نظام تکوین وجود دارد که در تشریع، بدون پاسخ مانده باشد و نه قانونی در نظام تشریع وجود دارد که با نظام تکوین ناسازگار باشد.

دلیل همه این امور علم، حکمت و قدرت خداوند است. خداوند متعال هم خالق نظام تکوین است و هم شارع قانون، و چون این دو به دست یک موجود عالم، حکیم و قادر صورت گرفته، همگون و سازگاراند.

احتمال تضییع حقوق طبیعی

از این رو اگر مقصود از حقوق انسان، حقوقی باشد که انسان بر اساس مقتضیات طبیعت خود در نظام تکوین دارد؛ این حقوق قطعاً در نظام تشریع الهی مورد توجه قرار گرفته است و از آنجا که ولایت فقیه، یکی از قوانین مسلم نظام تشریع الهی است، قطعاً با حقوق طبیعی برخاسته از نظام تکوین، منافات ندارد.

در عین حال حقوق طبیعی -به معنای آنچه

مطابق با طبیعت انسان است گر چه تا حدی مورد پذیرش اسلام است؛ اما تشخیص اینکه چه چیزی جزء حقوق طبیعی است، روشن نیست؛ مثلاًـ فطرت انسان، عدالت را می پسندد، اما عدالت چیست؟ در بسیاری از موارد تشخیص مصداق «عدالت» مشکل است و عقل به تنهایی قادر به آن نیست.

ارسطو که از طرفداران حقوق طبیعی است، می گوید: طبیعت به ما نشان می دهد که برخی از انسان ها، برای بردگی و گروهی برای زندگی اجتماعی آفریده شده اند. او بردگی را از لوازم حقوق طبیعی می داند. هیتلر نیز که از طرفداران حقوق طبیعی است – چون نژاد خود را برتر و قانون طبیعت را حکم رانی نژاد برتر می دانست سلطه بر جهان را حق طبیعی خود می انگاشت.

از این رو اسلام، گرچه احکام خود را هماهنگ با نظام تکوین و مصالح و مفاسد واقعی می داند و عقل را نیز یکی از منابع احکام دین می شمارد؛ اما نیاز به دین در شناخت احکام حقوقی را انکار نمی کند؛ زیرا دایره ای از احکام –که به وسیله عقل مستقل از دین فهمیده می شود بسیار اندک و کلی است.برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ك: دانش پژوه، مصطفی و خسروشاهی، قدرت الله، فلسفه حقوق، ص ۴۷-۵۶.

آیا تمرد و مخالفت در برابر حکومت ها جایز است؟

پرسش

آیا تمرد و مخالفت در برابر حکومت ها جایز است؟

پاسخ

از دیدگاه اسلام تمرّد و شورش علیه حکومت، به طور مطلق ممنوع نیست؛ هر چند برخی از مکاتب و مذاهب چنین حقی را قائل نیستند.

حق تمرّد رابطه مستقیمی با مسأله الزام سیاسی و چرایی وجوب اطاعت از دولت –به عنوان اساسی ترین مسأله فلسفه سیاسی دارد. در توضیح این مسأله که آیا می توان علیه دولت قیام کرد؟ ابتدا باید به این مسأله بپردازیم که اصولاً چرا باید از دولت اطاعت کنیم؟ آیا اطاعت از دولت همواره مطلق بوده و هیچ جایی برای مخالفت وجود ندارد؟ اگر وجود دارد، تحت چه ضوابط و شرایطی است؟ پاسخ این سؤالات را از دیدگاه نظریه دموکراسی و نظریه حق الهی، پی می گیریم.

یك. حق تمرد در نظریه دموکراسی

غرب مبنای مشروعیت حکومت را «قرارداد اجتماعی و رضایت مردم» می داند. مهم ترین رسالت حکومت، تأمین امنیت شهروندان است و در مقابل، وظیفه شهروندان اطاعت از حکومت است. وضع و اجرای قوانین از سوی حکومت بر این اساس، ناشی از وکالتی است که از ناحیه مردم –در جهت تأمین امنیت به تعبیر «هابز» و یا حمایت از حقوق طبیعی به تعبیر «لاک» دارد.

طرفداران نظریه قرارداد یـا اصـلاً به حق تمرّد و شورش علیه دولت قائـل نیسـتند (ماننـد هابز) و یا آنکه چنین حقی را تنها برای «ملت» جایز می شـمارند؛ نه «افراد». چنان که اعلامیه اسـتقلال آمریکا می گویـد: «حکومت ها قدرت عادلانه شان را از رضایت حکومت شونـدگان می گیرنـد. ما معتقـدیم که هرگاه شـکلی از حکومت به نابود کننده این اهداف تبدیل شود، این حق مردم است که آن حکومت را سرنگون سازند و یا تغییر دهند و

بر جای آن، حکومت جدیدی تأسیس کنند».جان سالوین شاپیرو، لیبرالیسم، ص ۱۵۷.

جـان لاـک، بـا آنکه از حقوق طبیعی انسان ها دفاع می کنـد و در برابر انحراف حکومت، حق شورش مردم را مطرح می کنـد؛ ولی سخن او چندان روشن نیست. او در «رساله ای درباره حکومت مدنی» می گوید:

«بنابر قانونی که بر تمام قوانین موضوعه انسانی، مقـدم است و بر همه آنها برتری دارد، مردم حق تصـمیم گیری نهایی را –که به افراد جامعه متعلق است برای خود محفوظ می داننـد و تا هنگامی که «داوری زمین» برای رسیـدگی نباشد، می توانند به «درگاه الهی» توسل جویند.ژان ژاك شوالیه، آثار بزرگ سیاسی، ص ۱۰۴.

اما با این وجود «افراد» جامعه، حق شوریـدن علیه کسـی را که به نظرشان امانت دار خوبی نیست، ندارنـد؛ هر چند این حق برای «جامعه» –از طریق اکثریت افراد آن وجود دارد.جین همپتن، فلسفه سیاسی، ص ۱۰۷.

از این رو بسـیاری از طرفـداران نظریه دموکراسـی، حق تمرّد را در یک نظام دموکراتیک به رسـمیت نمی شناسـند. آنان بر این باورنـد که در نظـام هـای دموکراتیک، می توان از این مسأله چشم پوشـی کرد؛ زیرا دموکراسـی فرصت و امکان کافی را برای ابراز عقایـد اقلیـت فراهـم می آورد و در حقیقـت، «حـق تمرد» را بـه شـکل نهـادینه در می آورد.سـروش، محمـد، مقـاومت و مشروعیت، فصلنامه حکومت اسلامی، سال هفتم شماره سوم، پاییز ۱۳۸۱، ص ۷۹.

چنین دیدگاهی در مورد عدم جواز تمرد در حکومت های دموکراتیک با اعتراضات زیادی مواجه شده است؛ از جمله اینکه:

یکم. چرا فرد نمی تواند از «توافق اول» خارج شده و در شـرایطی که حکومت را برای سـعادت خود خطرناك می بیند، رضایت خود را پس بگیرد؟فلسفه سیاسی، ص ۱۱۷.

دوم. این فرض را که اکثریت حاکم، به حقوق دیگران تجاوز

کننـد، نمی توان همیشه منتفی دانست؛ چنان که تجربه نشان می دهـد رژیم های دموکراتیک، نیز می تواننـد حکومت اختناق و اسـتعمار و گـاهی وحشت باشـند. «تاریـخ نشـان می دهـد که همیشه امکـان این هست که اصـل اراده عمومی، به خودکامگی و استبداد منجر شود».آلن دو بنوا، تأملی در مبانی دموکراسی، ترجمه بزرگ نادرزاده، ص ۴۳ و ص ۷۱.

سوم. تشـخیص اینکه در دموکراسـی برای اقلیت، فرصت کافی وجود دارد، باکیست؟ چه کسی قضاوت می کند که منافع اقلیت تـأمین شـده و جـایی برای تمرّد وجود نـدارد؟ اگر این تشـخیص –از سوی هر مرجعی مطابق نظر اقلیت نباشـد، قهراً ادعای آنان برای تضـییع حقوق شان، بـدون پاسـخ خواهـد مانـد و به گفته «فرانتس نویمان»: «نظریه طرفدار دموکراسـی، هیچ چاره ای برای مشکل حق تمرّد نیندیشیده است».فرانتس نویمان، آزادی و قدرت و قانون، ص ۳۶۸.

چهـارم. در نظریه دموکراسـی، از آنجـا که تنهـا خواست و رضـایت اکثریت مبنای حقوق بوده و بایـد ارزش شـمرده شود، هیچ کس نمی توانـد بر خلاف اراده عمومی چیزی را «حق» یـا «ارزش» تلقی و به آن اسـتناد کنـد. ازاین رو هیـچ فرصتی نمی تواند برای تمرد وجود داشته باشد.

مسدود شدن فضای سیاسی جامعه در دموکراسی و یکه تازی اکثریت –به خصوص که معمولاً «اقلیتی» به عنوان «اکثریت نسبی» قـدرت را تصاحب می کنـد و بر «اکثریت مطلق» فرمانروایی مطلق می یابـد زمینه گرایش مجـدد به «آنارشـیسم» را فراهم آورده است.مقاومت و مشروعیت، ص ۸۱.

دو. حق تمرّد در نظریه حق الهی

در این نظریه مشـروعیت حکومت مسـتند به اذن الهی بوده و از حـاکمیت الهی سرچشـمه می گیرد. این نظریه از پیشـینه زیـادی برخوردار است و در بستر تاریخ به اشکال گوناگونی پدیدار شده است. در امپراتوری کهن شرقی، امپراتوران

و در عصر فراعنه، فرعون ها خود را خدا می دانستند. در برخی دیدگاه ها، پادشاه منشائی الهی داشت و حاکمیت او از خداوند نشأت می گرفت. در قرون وسطی، مسیحیان معتقد بودند که حکومت منشائی الهی دارد و در مشرق زمین نیز رواج اندیشه «ظلل اللّه» بیانگر ارتباط پادشاه با خداوند بود.فلسفه سیاست، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، ص ۱۲۷.

در مورد حق تمرد در این نظریه دیدگاه های متفاوت وجود دارد:

۲-۱. در کتاب مقدس؛ آغاز فصل سیزدهم آمده است:

«همه باید از فرمان روایان اطاعت کنند؛ زیرا هر قدرتی ناشی از خداوند است و هر ولیّ امری را، او گمارده است. پس آن که در برابر فرمانروا مقاومت کند، بر نظام الهی خروج کرده و خود را در معرض عذاب قرار داده است».

توماس قدیس، نیز بر این عقیده بود که: هیچ فردی نباید با فرمانروای خودکامه، به مقابله برخیزد یا او را به قتل برساند، هر چند این کار با«اقتدار عمومی» می تواند عملی شود.مقاومت و مشروعیت، ص ۸۱.

در گذشته، متون سیاست غرب، حامل این پیام بوده است: از آنجا که حکمران به مشیت الهی، قدرت را به دست گرفته است، باید پادشاه را هرچند ستمگر، پذیرفت و چاره ای جز اطاعت کردن و دم نزدن وجودندارد.روسو، ژان ژاک، قرارداد اجتماعی، ترجمه مرتضی کلانتریان، ص ۳۱۸.

۲-۲. دیدگاه اهل سنت

در میان مسلمانان، غالباً چنین دیدگاهی، مورد تأیید و قبول قرار نگرفته است و بسیاری از فرقه های اسلامی، قیام علیه فرمانروای بیدادگر و عزل او را جایز شمرده اند؛ هر چند که «نگرانی از فراگیر شدن فتنه و آشوب» هم، به عنوان یک مانع جدّی در فتوا به جواز شورش پیوسته وجود داشته است.موسوعه الفقیهه، ج ۶،

ص ۲۲۰.

البته برخی هم مانند ابوحنیفه علاوه بر فتوا به جواز، عملاً هم از قیام های ضد جور، حمایت کرده اند.مقاومت و مشروعیت، ص ۸۴.

در مقابل نیز جماعتی نظیر «حنابله» خروج بر حاکم جائر را به صراحت تخطئه نموده و از آن منع کرده اند. متأسفانه همین رأی، معمولاً در میان اهل سنت، از اقبال و نفوذ بیشتری برخوردار بوده است؛ زیرا؛

یکم. برداشت های سطحی از برخی روایات پیامبر(ص) مانند: «اسمعوا و اطیعوا فانما علیهم ما حمّلوا و علیکم ما حمّلتم» در میان آنها رواج یافته است.

دوم. بسیاری از صاحبان این آرا، ارتباط نزدیکی با صاحبان قدرت داشته اند.

سوم. جریان عقل گرایی در میان آنها رو به افول گذاشته و فرقه هایی مانند معتزله، درحاشیه قرار گرفته اند. ابن ابی الحدید معتزلی می گوید: اصحاب ما قیام علیه ائمه جور را واجب می شمارند؛ در حالی که پیروان مسلک اَشعری -مانند ابوحامد غزالی چنین اعتقادی ندارند.همان، ص ۸۴.

متأسفانه نفوذ این افکار در میان اهل سنت، سبب شده که در حال حاضر، پاره ای از گروه های مخالف و مبارز در کشورهای عربی -که پایبند مسائل دینی اند با این نگرانی مواجه اند که مبادا قیام مسلحانه در برابر حکومت جائر، خلاف شرع باشد.

۲-۳. دیدگاه شیعه

به دلیل ارتباط مسأله شورش و تمرّد با موضوع مشروعیت حکومت، جواز تمرّد را به صورت مختصر در «حکومت غیر مشروع» و «حکومت مشروع» بررسی می کنیم:

۲-۳-۱. تمرّد در دولت جور

بر اساس اعتقاد شیعه، چون در عصر حضور، «عصمت» از شرایط امامت و رهبری است، لذا حاکم غیر معصوم، با هر عملکردی،حاکم غاصب و جائر تلقی می شود و دخالتش در مسائل حکومتی، ناروا و غصب است. در عصر غیبت نیز حاکمی که از سوی «امام

عصر» مأذون نباشد، جائر است و چون چنین اجازه ای، اختصاص به فقیه عادل دارد و برای غیر او به اثبات نرسیده است؛ لذا دولتی که تحت زعامت فقیه جامع شرایط قرار نگیرد، دولت جور و طاغوت است.امام خمینی(ره)، ولایت فقیه، ص ۳۷.

دستگاه حاکم با عدم مشروعیت، حق فرمانروایی ندارد و شهروندان ملزم به فرمانبرداری از آن نیستند. اما با این وجود باید بین دولت های جور در شرایط اضطرار و دولت های جور در شرایط عادی تفکیک قائل شد؛ زیرا:

در قسم اول هر چند دولت به طور ذاتی فاقد مشروعیت است؛ ولی در اثر شرایط اجتماعی و سیاسی، باید از پاره ای مخالفت ها با آن چشم پوشی کرد تا مصلحت بالاتری تأمین شده و یا از فساد بیشتری جلوگیری شود. در چنین وضعی، لزوم اطاعت برخاسته از مشروعیت حکومت نیست؛ بلکه در اثر یک عنوان ثانوی (شرایط اضطراری) است.

به عنوان نمونه فقهای شیعه همکاری با دولت جور را حرام می دانند؛ اما در مواردی نظیر دفع تهاجمات دشمنان اسلام به سرزمین اسلامی و ... در حد ضرورت همکاری و اطاعت از فرمان های دولت جور را لازم می دانند. طبیعی است چنین موضوعی اولاً به معنای مشروعیت دادن به دولت جور نبوده و ثانیاً در شرایط اضطراری و با رعایت مصالح جامعه اسلامی و در حدّ ضرورت بوده است. پشتوانه چنین دیدگاهی، آموزه های اصیل اسلامی است؛ چنان که امام هشتم(ع) -در پاسخ به فردی که درباره حکم مرزبانی از کشور اسلامی در برابر مهاجمان خارجی سؤال کردفرمود: «در صورتی که احتمال خطر بر حوزه اسلام و مسلمانان می رود، باید جنگید، ولی جنگ و قتال، نه برای تقویت سلطان، بلکه برای حراست از جامعه اسلامی

است: «و ان خاف علی بیضه الْاِسْلامِ و المسلمین قاتل فیکون قتاله لنفسه و لیس للسلطان» ؛کلینی، فروع کافی، ج ۵، ص ۲۱.

مراحل تمرّد:

بر اساس آموزه های اسلامی تمرّد در مقابل حاکم جور دارای مراحلی است:

یکم. انکـار و امتنـاع؛ انکـار و امتنـاع از پـذیرش فرمـانروا و خودداری از بیعت با حکومت جور، سیره امامان معصومین(ع) بوده است؛ چنان که امام علی(ع) در مدت حیات حضـرت زهرا(س)، حاضـر به بیعت با خلیفه نگردید و یا امام حسـین(ع) از بیعت با یزید خودداری نموده و به عبداللّٰه بن زبیر فرمود:

«انّی لاـ ابـایع له ابـداً لِاَن الْاَمْرَ اِنما کانَ لی مِنْ بَعْـدِ اَخِی الْحَسَنْ» ؛ «هرگز با یزیـد بیعت نخواهم کرد؛ زیرا پس از برادرم حسن، خلافت از آنِ من است».بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵.

البته گـاهی بیعت بالاصـاله جـایز نیست؛ امـا تحت شـرایطی ممکن است این حکم تغییر کنـد. به عنوان نمونه امـام علی(ع) برای حفظ و تقویت دین مبین اسـلام و کیان اسـلامی بیعت با خلفا را پذیرفتند: «فخشـیت ان لم انصرالاسلام و اهله ان اری فیه ثلماً او حدماً تکون المصیبه به علیّ اعظم من فوت ولایتکم» .نهج البلاغه، نامه ۶۲.

در قضـیه امام حسین(ع) نیز از آنجا که بیعت با یزید به معنای صحّه گذاشتن بر فساد و فسق و فجوری بود که یزید به طور علنی بـدان مبادرت می ورزیـد و دین اسـلام را به بازی گرفته بود و در نتیجه نابودی این دین محسوب می گشت؛ آن حضـرت حتی در اضطراری ترین شرایط حاضر به بیعت با آن حاکم فاسق نشد. آن بزرگوار در تبیین امتناعشان از بیعت با یزید می فرماید: «ان السنه قد امیتت و ان البدعه قد احییت» .تاریخ طبری، ج ۳،

ص ۲۸۰. همانا سنت مرده است و بدعت زنده شده است.

دوم. قیام و مبارزه؛ دومین وظیفه در مقابل حاکم جور، امر به معروف و نهی از منکر است که از تـذکّر زبانی آغاز می شود و تا اقـدام عملی برای ساقط کردن حاکم جائر و فروپاشـی دولت جور، ادامه می یابـد. در این زمینه قیام و شورش از اهمیت بیشتری برخوردار است. شورش عـده ای از مسـلمانان در مقابل عثمان - که بدعت های زیادی در دین اسـلام به وجود آورده بود اولین تجربه مسلمانان در این زمینه بود.

نمونه دیگر قیـام در برابر حـاکم جور، نهضت امـام حسـین(ع) است که شـخصاً بر مبنـای وظیفه امر به معروف و نهی از منکر به مخالفت با یزید برخاست. امام(ع) مخالفت با ظالم را به عنوان امر به معروف و نهی از منکر، واجب شـمرد و عالمان و دانایان را مورد عتـاب قرار داد که چرا به سازش با ظلمان تن داده و آسوده خاطر نشسـته ایـد: «بالادهان و المصانعه عنـد الظلم تأمنون کل ذلک مما امرکم ال...ҿЉЪӀṢمن النهی و التنـاهی و انتم عنه غافلون» .حرانی، تحف العقول، ص ۱۶۸. یعنی، چرا با فرار از مرگ، ستمگران را قدرت بخشـیده اید تا هوس های خود حاکم کنند، ضـعیفان را در چنگ بگیرند، مستضعفان را در تنگنا قرار دهند، حکومت را بر وفق خودخواهی های خویش اداره کنند و ....

امام حسـین(ع) برای اثبات عدم مشروعیت حاکمیت بنی امیه و لزوم حمایت و اطاعت از آن حضرت در جهت رسیدن به دولت حق به بیان ویژگی های امام و رهبر راستین جامعه پرداخته، می فرماید:

«فلعمری ما الامام الا العامل بالکتاب، والآخذ بالقسط و الدائن بالحق، والحابس نفسه علی ذات اللّه» ؛موسوعه کلمات

امام حسین(ع)، ص ۳۱۴. و در خطابه ای به سپاهیان حرّ بن یزید ریاحی برای ضرورت قیام در برابر فرمانروایی یزید می فرماید: «الاـ و ان هولاـء القوم قد لزموا طاعه الشیطان و ترکوا طاعه الرحمن و اظهروا الفساد و عطّلوا الحدود و استأثروا بالفی ء واحلّوا حرام اللّه و حرّموا حلال اللّه و انا احق من غیر» .تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۰۶.

۲-۳-۲. تمرّد در دولت حق

در اعتقاد شیعه، دولت حق و حکومت مشروع، با امامت و پیشوایی امام معصوم(ع) برقرار می گردد و در عصر غیبت امام(ع)، نیازمند اذن و نصب معصوم(ع) است که به فقهای جامع شرایط اعطا شده است.

مسلماً در دوره امامت و حکومت معصوم(ع) تمرّد در برابر آنان قابل توجیه نیست؛ زیرا با توجه به ویژگی عصمت، احتمال خطا و اشتباه و یا گناه و انحراف، منتفی است. ازاین رو تمرّد و شورش بر امام معصوم، قطعاً «بغی» تلقی می شود و باید با آن مقابله کرد. علامه حلّی در این زمینه می گوید: «هر کس بر امام عادل خروج کند، بالاجماع جنگیدن با او واجب است».تذکره الفقهاء، ج ۹، ص ۴۱۰.

اما بحث در دوره غیبت و حکومت ولی فقیه واجد شرایط است که در این صورت چگونه می توان تمرد را موجّه دانست؟

همچنان که می دانیم در نظریه حق الهی، اطاعت از فرمانروا، پیوسته «در محدوده اذن الهی» مشروع است و در خارج از آن، هرگز اطاعت جایز نیست. ازاین رو در برابر هیچ فرمانروایی اطاعت مطلق -به معنای اطاعت حتی خارج از ضوابط شرع پذیرفتن نیست: «لاطاعه لمخلوق فی معصیه الخالق» ؛نهج البلاغه، حکمت ۱۶۵. در مورد امامان معصوم(ع) با وجود عصمت طبعاً اعمال و فرمان مخالف شرع

از آن بزرگواران صادر نمی شود، تا نیازی به تمرّد باشد.

اما در مورد منصوبان آن بزرگواران، اطاعت فقط در محدوده ضوابط شرعی و احکام اسلامی و مصالح اجتماعی است؛ چنان که امام علی(ع) در هنگام نصب مالک اشتر –ضمن تمجید و تکریم فراوان از او، از مردم مصر می خواهد؛ «...فاسمعوا له و اطیعوا امره فیما طابق الحق» ؛همان، نامه ۳۸. «تا آنجا که سخنش مطابق حق است، اطاعتش کنید». همچنین امام(ع) در هنگام معرفی عبداللّٰه بن عباس به عنوان حاکم بصره به مردم فرمود: «تا آنجا که مطیع خدا و پیامبر است، اطاعتش کنید و اگر بدعتی در میان شما پدید آورد و یا از حق منحرف گردید، به من اعلام کنید تا او را عزل کنم».شیخ مفید، الجمل، ص ۴۲۰..

البته ارزیابی و تشخیص حق و باطل در عملکرد حاکم و یا دولت اسلامی و احکام صادره از آنان، از عهده کسانی ساخته است که از یک سو بر مبانی حقوق اسلامی مسلّط بوده و موازین شرعی را به خوبی بفهمند و از سوی دیگر بر مقتضیات زمان اشراف داشته باشند.

به علاوه آنچه انحراف یا اشتباه حاکم تلقی می شود، صورت های مختلفی دارد که بخشی از آن به خروج از موازین تقوا و عدالت و بخشی دیگر به درک نادرست از مسائل اسلامی و یا اوضاع اجتماعی مربوط می شود.مشروعیت و مقاومت، ص ۱۰۶.

بنابراین باید بین این دو موضوع تفاوت قائل شد؛ زیرا خروج از موازین تقوا و عدالت به هیچ وجه پذیرفتنی نیست و خود به خود باعث عزل و عدم مشروعیت حاکم اسلامی می شود. اما اشتباه در تشخیص صحیح و تحلیل مسائل و یا اوضاع اجتماعی و پیش

بینی حوادث و مصالح –در صورتی که به ندرت اتفاق بیفتد و یا اینکه ناشی از خودرأیی و عدم مشورت با کار شناسان و متخصصان امر نباشد در همه حکومت های دنیا بوده و عقلاً و شرعاً امری پذیرفتنی و قابل اغماض است؛ چنان که شهیدصدر در این باره می گوید: «در صورتی که مجتهد از جایگاه ولایت عامه بر شؤون مسلمین –و نه قضاوت حکمی صادر کند، نقض آن حتی با علم به مخالفت، جایز نیست و کسی که به خطای آن پی می برد، نمی تواند بر طبق علم خود عمل کند و حکم حاکم را نادیده گیرد».صدر، سید محمد باقر، حاشیه بر منهاج الصالحین، ج ۱، ص ۱۱.

اما اگر اشتباهات حاکم به صورت مکرر اتفاق افتد و نشان از عدم درک اجتماعی صحیح و سیاست و تدبیر لازم برای ولایت باشد، شایستگی فرد را برای منصب رهبری زایل می سازد.

تمرد در برابر کارگزارن

یکی از اقسام تمرّد، سرپیچی در برابر کارگزاران و مسؤولان تحت امر حاکم اسلامی است. شهید بهشتی در این زمینه می گوید: «اگر نهادهای قانونی در انجام وظایف قانونی خود در برخورد با جریانات ضد اسلامی کوتاهی کنند، افراد و تشکل های اسلامی باید از مسؤولان بخواهند که وظیفه خود را انجام دهند و اگر آنان طفره رفتند و برای مصالح جامعه اسلامی، احساس خطر شد، باید افراد و احزاب مسلمان از رهبری مستقیماً کسب تکلیف کنند و طبق دستور مستقیم ولی امر عمل نمایند، تا بدین ترتیب هم واجب مهمِ نگهبانی از جمهوری اسلامی زمین نماند و هم به راه هرج و مرج کشانده نشود».مواضع ما، ص ۶۹.

حضرت امام(ره) نیز در مواردِ کوتاهی مسؤولان در انجام وظایف خویش،

راه حضور مردم را باز گذاشته و در وصیت نامه الهی – سیاسی خویش تصریح می کند: «و از آنچه در نظر شرع حرام و آنچه بر خلاف مسیر ملت و کشور اسلامی و مخالف با حیثیتِ جمهوری اسلامی است، به طور قاطع اگر جلوگیری نشود، همه مسؤول می باشند و مردم و جوانان حزب اللهی اگر برخورد به یکی از امور مذکور نمودند به دستگاه های مربوطه رجوع کنند و اگر کوتاهی نمودند، خودشان مکلف به جلوگیری هستند».صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۴۳۶.

آیا ولایت فقیه با آزادی بیان و عقیده مخالف است؟

پرسش

آیا ولایت فقیه با آزادی بیان و عقیده مخالف است؟

پاسخ

در اسلام نه تنها «بیان» آزاد است؛ بلکه گاهی بر «عالم» و «دانا»، بیان کردن واجب است. از مصادیق والای آزادی «بیان»، امر به معروف و نهی از منکر است. امر به مشورت و ترغیب به آن، یکی دیگر از احکام ملازم آزادی بیان و اظهار رأی و نظر افراد جامعه است. آنچه در روایات به طور خاص، آزادی بیان را یکی از وظایف مردم در قبال حاکم مطرح کرده، انگاره «النصیحه لائمه المسلمین» است. امیر مؤمنان(ع)، در این باره می فرماید: «و اما حقّی علیکم فالوفاء بالبیعه و النصیحه فی المشهد و المغیب» ؛نهج البلاغه، خطبه ۳۴. «حق من بر شما این است که به بیعت وفا کنید و در آشکار و نهان، خیرخواهی را از دست ندهید».

وجود آزادی بیان در جامعه، برای خیرخواهی از حاکم و مصادیق آن (مانند انتقاد صحیح و سازنده همراه با شرایط آن) لازم و باسته است. مواردی نظیر امر به جدال احسن (ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ) نحل (۱۶)، آیه ۱۲۵: «با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه ای که نیکوتر است، مجادله کن». و امر و ترغیب به گزینش بهترین کلام (فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ) زمر (۳۹)، آیه ۱۷ و ۱۸: «پس بشارت ده به آن بندگان که: به سخن من گوش فرا می دهند و بهترین آن را پیروی می کنند» و مواردی که از مخالفان درخواست برهان شده (قُلْ هاتُوا بُرْهانَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ) ، همه با بیانی روشن، به لزوم

آزادی بیان در جامعه اسلامی نظر دارد. بنابراین در اندیشه اسلامی، در اصل ضرورت «آزادی بیان» و ثمراتی که بر آن مترتب است و ضررهای ناشی از منع آن، هیچ تردیدی نیست. اما پرسش اساسی آن است که آیا برای این «آزادی» حد و مرزی هست یا نه؟ آیا هر کس هر چه بخواهد، می تواند بگوید و هر نظر و اندیشه یا هنر، رمان و... را می تواند آزادانه پخش کند؟

گفتنی است در هیچ نظامی، آزادی بیان به صورت مطلق و بدون حد و مرز وجود ندارد؛ بلکه آزادی، محدود بوده و در چارچوب ارزش های پذیرفته شده در هر جامعه قرار دارد. این چارچوب ها از هر نظام و جامعه ای تا نظام و جامعه دیگر، متفاوت و هماهنگ بر جهان بینی و نظام فکری آن است.

«موریس دوورژه» درباره چارچوب «آزادی» در دموکراسی می نویسد: «آیا با اعطای آزادی به دشمنان آزادی، به آنها اجازه داده نمی شود که آزادی را در هم بکوبند؟... دموکراسی به مخالفان خود اجازه بیان عقایدشان را می دهد؛ ولی تا وقتی که این کار را در چارچوب روش های دموکراتیک انجام دهند». جامعه شناسی سیاسی، ص ۳۴۳.

در متن اعلامیه «حقوق بشر فرانسه»، آزادی مقیّد به حدود قانونی شده است: «آزادی آگاهی از افکار و عقاید از گران بهاترین حقوق بشر است. بنابراین هر یک از افراد کشور، می توانند آزادانه هر چه می خواهند بگویند، بنویسند و به چاپ برسانند؛ مگر مواردی که قانون معین کرده باشد. در آن صورت تجاوز از آزادی مزبور، مستلزم مسؤولیت خواهد بود».ماده یازده قانون مزبور؛ حقوق اساسی در جمهوری اسلامی ایران، ج ۷، ص ۳۰.

آزادی بی حدّ و حصر و بدون کنترل، آسیب ها و تباهی های گوناگونی

را متوجه جامعه می کند؛ مانند:

۱. تحریک و تهییج عموم به اعمال و افعال و یا خودداری هایی که مضرّ به حال جامعه و دولت است (نظیر آنارشیسم)؛

۲. هتّاکی و فحّاشی به مقامات مذهبی، ملّی و سیاسی و افراد مردم؛

۳. افشاگری و انتشار اسرار خصوصی افراد و مقامات و نیز اسرار نظامی و سیاسی کشور؛

۴. انتشار و القای اخبار نادرست و شایعه پراکنی و ایجاد اختلال در امنیت فکری جامعه.حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، ص ۴۵۵. بنابراین هیچ منطقی، آزادی لجام گسیخته و بدون حد و مرز را در هیچ عرصه ای –از جمله در عرصه «بیان» و امثال آن تأیید نمی کند؛ لیکن آنچه مهم است، اصول و ارزش هایی است که می تواند دایره آزادی ها را محدود کند و در این عرصه، بین اندیشه اسلامی و تفکر لیبرالی تفاوت بسیار هست.

در دیدگاه دینی، گرچه آزادی بیان جایگاه مهمی دارد؛ اما با توجه به احکامی –چون حرمت غیبت، تهمت و دروغ این نکته روشن می شود که آزادی مطلق در گفتن وجود ندارد؛ بلکه گفتار باید صادق باشد و موجبات اذیت و آزار دیگران و تضییع حقوق عمومی را فراهم نسازد. از دیدگاه اسلام آزادی بیان، مقید به مصالح شخصی و جامعه اسلامی و مصالح عالی دینی است. ازاین رو در مواردی که فساد در کار است، یا انحراف عقیدتی و اخلاقی و... پدید می آید، آزادی محدود می شود. از منظر امام راحل(ره)، مهم ترین قیود آزادی بیان عبارت است از:

۱. آزادی تا مرز فساد (یعنی آنجا که از آزادی فساد خیزد، دایره آن محدود به حدی است که سلامت معنوی جامعه حفظ شود)؛

۲. آزادی در چارچوب اسلام و قوانین کشوری؛

۳. آزادی

تا مرز اضرار به مردم؛

۴. آزادی تا مرز توطئه بر ضد نظام اسلامی.صحیفه نور، ج ۷، ص ۲۳۲؛ ج ۲۲، ص ۲۸۳؛ ج ۶، ص ۲۷۰؛ ج ۲۲، ص ۱۶۹.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، انواع آزادی ها به رسمیت شناخته شده است و دولت نیز موظف به تهیه و تدارک تمامی زمینه های لازم برای تحقق این نعمت الهی است؛ مشروط بر آنکه مخلّ به مبانی اسلام یا حقوق عمومی نباشد: «نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند؛ مگر آنکه مخلّ به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد...».اصل ۲۴ قانون اساسی.

آزادی عقیده از دیدگاه اسلام

از آنجایی که اسلام صاحب مکتب و جهان بینی ویژه ای است، هرگز آزادی عقیده به شکل مطرح در غرب را نمی پذیرد؛ یعنی، نمی گوید: هر کس مادامی که زیانی به دیگران نرساند، آزاد است هر عقیده ای داشته باشد. آزادی عقیده در غرب، بر مبانی متعددی استوار است که یکی از آنها، فردگرایی (Individualism) است. فردگرایی برای جامعه غرب -علاوه بر نقش متافیزیکی و هستی شناختی نقش اخلاقی و ارزشی نیز دارد؛ یعنی، به مثابه مبنایی فلسفی برای اخلاق، سیاست، حقوق، فرهنگ و اقتصاد قرار می گیرد. از منظر این ایدئولوژی، انسان ها به صورت اتم های مستقل و خود بنیاد فرض می گردند. هر انسان واحد کانونی از گرایش ها و خواسته ها است و با تکیه بر «عقل تجربی» -که تنها منبع فهم و شناخت فرض می شود قادر به شناخت و تشخیص راه تأمین گرایش ها، تمایلات و ارزش های خویش است و در این روند نیازمند هدایت دیگران نیست. بنابراین تنها حقیقت (truth) فرد و خواست و تشخیص او است که مبنای شناخت، عقاید، اخلاق، حقوق و سیاست و... است.

هیـچ ملاـک و معیـار بیرونی نـداریم که بگویـد: این بهتر است یا آن. هر کس مسـتقلاً گرایش هایی دارد و از عقل کافی برای رسـیدن به خواسـته هایش برخوردار است و دیگر نهادها بایـد از قضاوت درباره ی این امور پرهیز کنند. در چنین دیدگاهی که در بستر «امانیسم» (انسان محوری) شـکل گرفته همجنس بازی همان انـدازه مورد احترام است که خـداپرستی! این انگاره دارای اشکالات بنیادین متعددی است و هرگز در اسلام جایگاهی ندارد.

برای اطلاع بیشتر ر.ک:

الف. زرشناس، شهریار، اشاراتی درباره ی لیبرالیسم.

ب. مجله اندیشه حوزه، شماره ۲۱ و ۲۰، ویژه آزادی.

پ. واعظی، احمد، جامعه دینی، جامعه مدنی، ص ۹۶.

ت. حسینی، سیدابراهیم، اصل منع توسل به زور، ص ۳۰۰–۳۱۰. در عین حال کسی را مجبور به پذیرفتن مکتب خود نمی کند؛ بلکه اصول پـایه آن را بـا دلایل روشن عقلی و نقلی (قرآن و حـدیث)، مشـخص و سـپس همگان را به پـذیرش عقیـده اسـلامی دعوت می کند.

از دیدگاه اسـلام، عقیده مطلق، آزاد نیست؛ بلکه حد و مرز دادن به آزادی عقیده –با توجه به موارد زیر امری ضروری و بایسته است.

یکم. عقیده ای که انسان انتخاب می کند، همیشه بر مبنای تفکر و اندیشه نیست؛ بلکه اغلب این عقاید، بر اساس تقلید و بررسی کورکورانه از نیاکان و پدر و مادر و یا از محیط است. گاهی نیز بر اساس احساسات، عقیده ای شکل می گیرد و از آنجایی که دلبستگی ها، موجب تعصّب، جمود، خمود و سکون می شود، بشر نمی تواند در عقیده به طور مطلق آزاد باشد.

دوم. عقیـده گاهی مانع تفکر و آزادی انـدیشه می شود؛ زیرا وقتی به امری دلبسـته شـد، چشم و گوش بصـیرت، کور و کر می گردد.ر.ک: شهید مطهری، پیرامون جمهوری اسلامی، ص

۸ و ص ۹۷ – ۹۸.

سوم. عقاید غلط، باعث اسارت انسان ها و خروج از مسیر انسانیت می شود و باید این زنجیرها را از دست و پای او باز کرد؛ مانند طبیبی که آزادی انسان هایی را که از خارش بدن لذت می برند، می گیرد و به طبابت آنان می پردازد.همان، آشنایی با قرآن، ج ۳، ص ۲۲۸ – ۲۲۵.

چهارم. از آن جهت که لازمه محترم شمردن بشر، هدایت نمودن او در راه ترقی و تکامل است، باید جلوی هر عقیده ای که انسان را از تکامل باز می دارد، گرفته شود.پیرامون جمهوری اسلامی، ص ۱۰۰.

بنابراین جواز آزادی، در مورد عقایدی است که مبنای آن تفکر و اندیشه باشد. در واقع آزادی چنین عقیده ای به آزادی فکر مستند است.

علاوه بر مطالب یاد شده، مهم ترین نکاتی را که در مورد آزادی عقیده از متون اسلامی حاصل می شود، می توان به صورت مختصر در انگاره های ذیل بیان کرد:

۱. اسلام هرگز اجازه تفتیش عقاید را نمی دهد و کسی را از این نظر، تحت فشار نمی گذارد. اگر کسی اظهار قبول اسلام کرد، این اظهار را محترم می شمارد و بدبینی و سوء ظن را در این زمینه مجاز نمی داند: (وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقى إِلَيْكُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً) نساء (۴)، آیه ۹۴. «به کسی که نزد شما [اظهار] اسلام می کند، مگویید: تو مؤمن نیستی».

۲. در نظر اسلام، اصولاً عقیده دینی، چیزی نیست که با اجبار و اکراه درست شود؛ بلکه باید از دیدگاهی منطقی و دلایل مستحکم سرچشمه گیرد: (لا إِكْراهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ) بقره (۲)، آیه ۲۵۶. «در دین هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه به خوبی آشکار شده است».

۳. ادیان

آسمانی، هر چند با آمدن اسلام منسوخ شده اند؛ اما پیروان آنها حق دارند به عنوان یک اقلیت مذهبی –طبق شرایط اهل ذمه که در کتاب های فقهی آمده است در کشور اسلامی زندگی کنند و با رعایت شرایط زیر تحت حمایت حکومت و قوانین اسلامی باشند:

– عدم قیام مسلحانه علیه مسلمین و همکاری با دشمنان کشوراسلامی،

– عدم تظاهر به منکرات اسلامی،

– محترم شمردن احکام دادگاه های اسلامی،

– عدم ایذا نسبت به مسلمانان و خودداری از فحشا، سرقت اموال و جاسوسی.امام خمینی(ره)، تحریرالوسیله، ج ۲، ص ۵۰۵.

در صورتی که اقلیت های مذهبی، شرایط حکومت اسلامی را رعایت کنند، نمی توان آنان را به ترک عقیده و یا حتی ترک مراسم مذهبی خویش، مجبور ساخت.

امام علی(ع) در نامه معروفش به مالک اشتر می فرماید: «و اشعر قلبک الرحمه للرّعیه و المحبه لهم و اللطف بهم و لا تکوننّ علیهم سبعاً ضارياً تغتنم اکلهم، فانهم صنفان؛ اما اخ لک فی الدّین او نظیر لک فی الخلق» ؛ نهج البلاغه، نامه ۵۳..

۵. اسلام به همگان اجازه تحقیق مذهبی می دهد تا آنجا که هرگاه فرد مشرک و بت پرستی، برای تحقیق به رهبر حکومت اسلامی پناه آورد، باید از او حمایت کند و در پایان او را تحت حفاظت، به وطنش برساند: (وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَعْلَمُونَ) توبه (۹)، آیه ۶. «و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست، پناهش ده تا کلام خدا را بشنود؛ سپس او را به مکان امنش برسان؛ چرا که آنان قومی نادانند».

آنچه گذشت اصول اندیشه اسلامی در باب آزادی بیان و عقیده و اندیشه است و

ولایت فقیه نیز ضمانت اجرایی این اصول است. بنابراین در چارچوب تعریف شده در اسلام ولایت فقیه هیچ تضادی با آزادی های یاد شده ندارد.برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ك:

الف. قاضی زاده، کاظم، اندیشه های فقهی – سیاسی امام خمینی(ره).

ب. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، درآمدی بر حقوق اسلامی.

پ. هاشمی، سیدمحمد، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران.

ت. خسروپناه، عبدالحسین، جامعه مدنی و حاکمیت دینی.

آیا می توان ولی فقیه را مورد انتقاد قرار داد؟ چه کسانی می توانند این کار را بکنند و در چه شرایطی؟

پرسش

آیا می توان ولی فقیه را مورد انتقاد قرار داد؟ چه کسانی می توانند این کار را بکنند و در چه شرایطی؟

پاسخ

گاهی نقد و انتقاد از حکومت و نظام سیاسی است و سیاست کلی یک نظام مورد انتقاد قرار می گیرد و گاهی هم اصل آن سیاست مورد توافق است ولی نسبت به شیوه اجرای آن و یا مجریان ابهامهائی در ذهن افراد می باشد با نقد از حکومت و ولی فقیه و سایر مجریان رفع ابهام شده و بدون هیچ گونه اشکالی ارتباط حاکم اسلامی و مردم برقرار شده و حاکم اسلامی نیز در پاسخ به تنگناها – مشکلات اشاره داشته و در نتیجه نقش مردم در پشتیبانی از نظام اسلامی بیشتر و روز افزونتر خواهد شد – در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران اهرمهای نظارتی مختلفی برای احاطه بر سیستم اداری و تصمیم گیری کشور پیش بینی شده – سازمان بازرسی کل کشور – عدالت اداری – حق تحقیق و تفحص مجلس شورای اسلامی – و حق پیشگیری و نظارت قوه قضائیه و سایر سازمانها و ادارات دولتی و غیره نشان از احتمام نظام اسلامی به داشتن نظامی قانونمند و پاسخگو و جلوگیر کننده از هر نوع فسادی در سیستم ساختاری کشور می باشد.

ادله قرآنی امر به معروف و نهی از منکر نیز حق انتقاد را برای عموم مردم از همه مسئولین محقق دانسته و در قانون اساسی نیز به آن اشاره گردیده است. اما برای نظارت هر یک از دستگاههای نظارتی قوانین خاصی تدوین گردیده که با مطالعه آئین نامه های داخلی آنها به چهارچوب هر کدام می توان پی برد.

در نظام که بفرموده رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت

آیت اللّه خامنه ای{۱} در مورد این انقلاب عظیم به نظر من باید یک نکته همواره مورد توجه باشد و آن این است که این انقلاب حرف نویی را در جهان بشریت مطرح کرده سعی بر این است که این حرف تازه و نو را که در دنیای امروز کاملاً بدیع و جدید است از صحنه خارج کنند و ذهنهای مردم بخصوص جوانان را در همه عالم از این مقوله منحرف نمایند آن حرف نو این بود که انقلاب علیه حکومتهای مبتنی بر ناپرهیزکاری و ظلم قیام کرد - برای اینکه جلوی این سخن نو را یعنی اینکه باید قدرت سیاسی در کشور در دست انسانهای پرهیزکار و عادل باشد و شرط این اقتدار سیاسی - پرهیزکاری و عدالت باشد بگیرند این سخن چیزی است که هر صاحب قدرتی را در دنیا تکان می دهد و هر دستگاهی را که از قدرت انتفاع مادی برد دچار وحشت می کند لذا همه جای دنیا با این فکر مخالفند.

از روشهای مشخص اصولاگرایی علوی و شیعی شفافیت و صراحت بیان - مواضع و بی پرده - سخن گفتن از سیاست و مشی خود با مردم است که نظام ولایی این مشخصات را دارد و اصول سیاست داخلی و خارجی بطور مداوم برای مردم و تبیین توسط نیروهای مختلفی مورد نقد و بررسی قرار می گیرد. از آنجائی که حکومت ولایی الگوی جدید در عرصه ساختاری سیاسی جهانی است و دشمنان متعددی در پی خدشه نمودن آن هستند لذا هر گونه انتقاد باید در چهارچوب تقویت نظام و برای به کمال رساندن آن باشد.{۲}

در اصل ۱۱۱ قانون اساسی پیش بینی شده که هرگاه

رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود و یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصل یکصد و نهم گردد و یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است از مقام خود بر کنار خواهد شد - تشخیص این امر بعهده خبرگان مذکور در اصل یکصد و هشتم می باشد.

خبرگان در دوره اول تشخیص دادند که کمیسیونی که وظیفه اش اشراف بر کارهای رهبری است و اسم آن را هئیت تحقیق است تشکیل بدهند این هئیت دو مسئولیت بزرگ دارد یکی آمادگی خود را برای مشاوره با رهبری اعلام می کند - کار دیگر هئیت این است که از دور و نزدیک بر کارهای رهبری اشراف دارند و سخنرانی ها - موضع گیریها - عزل و نصب ها و کارهای دیگر رهبر را بررسی می کنند یا بر عملکرد نهادهایی که زیر نظر رهبری کار می کنند بطور غیر رسمی اشراف دارد و اگر در کار آنها مشکلاتی دید به رهبری تذکر دهد - جلسه های هئیت تحقیق هم مستمر است یعنی در طول سال هر پانزده روز و یا هر ماه یک مرتبه جلسه دارد.{۳}

با توجه به مطالب فوق طبق قانون اساسی هرگونه بررسی رفتار و عملکرد رهبری در حوزه اختیارات مجلس خبرگان است و آنها که نمایندگان مردمند و در ارتباط با مردم.

مردم شکایات - انتقادات و پیشنهادات خود را به نمایندگان خود خواهند داد که مرجع بررسی آن می باشند.

[۱]. سخنرانی روز ۲۷ بهمن ۷۹ در دیدار با اعضای مجلس خبرگان.

[۲]. مصاحبه آیت اللّه امینی نائب رئیس مجلس خبرگان با فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۸، ص ۱۰۸.

[۳]. فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۱۷، انتقاد و انتقاد پذیری

در حکومت علوی.

آیا ولایت فقیه باعث تضییع حقوق مردم و حکومت فردی استبدادی نمی شود؟

پرسش

آیا ولایت فقیه باعث تضییع حقوق مردم و حکومت فردی استبدادی نمی شود؟

پاسخ

حکومت از دیدگاه اسلام و ملت و مردمی که به آن معتقدند برخاسته از موضع طبقاتی و سلطه گری فردی یا گروهی نیست بلکه تبلور آرمان سیاسی ملتی هم کیش و هم فکر است که به خود سازمان می دهد تا در روند تحوّل فکری و عقیدتی راه خود را به سوی هدف نهایی یعنی حرکت به سوی اللَّه ادامه داده و بر اثر قدرت متمرکز موانع این حرکت را که از طرف دشمنان اسلام ایجاد می شود برطرف نماید. خداوند می فرماید: "واعدوا لهم مااستطعتم من قوه؛(۱) هر نیرویی در قدرت دارید برای مقابله با آن ها (=دشمنان) آماده سازید تا دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید".

از طرفی ما متعتقدیم حکومت از آنِ خدا و پیامبر و امام معصوم(ع) و در زمان غیبت از آنِ کسی است که از ناحیه شرع به عنوان نایب امام عصر عجل اللَّه فرجه الشریف معرّفی شده و او فقیه جامع الشرایط است. در این نایب شرایطی معتبر شده که یکی از آن ها تقوا و عدالت است معلوم است کسی که از ملکه عدالت و تقوی برخوردار است مستبد نخواهد بود و وقتی فاقد شرط عدالت شد به حکم شرع و قانون از مقام خود منعزل است. با مراجعه به اصل ۵ و ۱۰۷ و ۱۰۹ و ۱۱۱ قانون اساسی این مسئله روشن خواهد شد.

بنابراین وقتی پذیرش حکومت و چگونگی ولایت و سرپرستی آن ناشی از ایمان و اعتقاد مردم باشد و از شرایط رهبری تقوا و عدالت باشد و با زوال این شرط خود به خود

برکنار شود حکومت چنین فردی مستبدانه نخواهد بود بلکه به وسیله رهبری وی احکام اسلام اجرا و حقوق مردم احقاق خواهد شد.

پی نوشت ها:

۱. انفال (۸) آیه ۶۰.

آیت الله طالقانی فرمود: استبداد در زیر پرده دین، وحشتناک ترین استبدادهاست، لطفاً این عبارت را که از آن به "مذهب علیه مذهب" تعبیر می شود، با استدلالات قرآنی و شواهد و قرائن تاریخی، توضیح بفرمایید.

پرسش

آیت الله طالقانی فرمود: استبداد در زیر پرده دین، وحشتناك ترین استبدادهاست، لطفاً این عبارت را که از آن به "مذهب علیه مذهب" تعبیر می شود، با استدلالات قرآنی و شواهد و قرائن تاریخی، توضیح بفرمایید.

پاسخ

برادر بزرگوار! ضمن تقدیر و تشکّر از اعتماد و مکاتبه شما با این واحد و آرزوی توفیق و موفقیّت روز افزون برای شما و خانواده محترمتان.

در آموزه های دینی استداد به معنای واقی کلمه وجود ندارد، زیرا تمام آموزه های دینی و قوانین الهی مبتنی بر مصلحت و عدالت بوده و اجرای آن عدالت و احقاق حق را در پی دارد. از سوی دیگر در اندیشه و فلسفه سیاسی اسلام برای رهبران و مدیران حکومت شرایطی مانند عدالت بیان شده است که در صورت عدم رعایت آن ها لیاقت و حق حکومت نداشته و مشروعیت حاکمیت سیاسی ندارند، از این رو آن دسته از رهبران که با عنوان رهبر دینی بر مردم حکومت می کنند ولی عدالت را رعایت نمی کنند و حقوق مردم را نادیده گرفته، ظلم و استبداد می کنند، از عملکرد آن ها به عنوان استبداد دینی یاد می شود.

یکی از اقسام استبداد را می توان، استبداد دینی بیان کرد البته همیشه استبداد دینی توأم با اعتراض مذهب علیه مذهب نیست. البته اکثر استبدادهای دینی توأم با جنگ مذهب علیه مذهب بوده و استبداد دینی در جامعه دینی به وجود می آید، زیرا رهبران ستمگر با رنگ و بوی مذهبی علیه مخالفان خود فعالیت نموده و آنان را متهم به بی دینی نموده و تمام ظلم های خود را توجیه و تفسیر کرده و فعالیت های

خویش را منتسب به دین ومقدسات آن می کنند.

در حوزه تاریخ اسلام، استبداد دینی سابقه پس طولانی دارد، زیرا در شکل گیری فضای سقیفه و اولین شعار مذهب علیه مذهب شروع شد، چون آنان که علی(ع) را از صحنه سیاست خارج نمودند، حکومت را حق خود دانسته و حق حاکمیت سیاسی خویش را مستند به دین نمودند و علی(ع) را که تندیس عدالت و دین داری بود، از صحنه رهبری کنار گذاشتند.

بی تردید امام علی(ع) حافظ دین و پاسدار ارزش های آن بود. شعارهای فریبنده خلفا طرفداران آن ها فضای اعتراض مذهب علیه مذهب را گسترش داد.

رهبرانی مانند معاویه نیز به عنوان مسلمان و جانشین پیامبر(ص) علیه امام حسن(ع) که حافظ دین بود توطئه نمود و جنگ علیه او را به وجود آورد و در این جنگ از ابزار استفاده نمود. متأسفانه مردم نیز تحت تأثیر تبلیغات مذهبی معاویه قرار گرفتند و امام حسن(ع) را تنها گذاشتند. یزید نیز با شعار مذهبی و به عنوان خلیفه مسلمانان کمر به قتل امام حسین(ع) بست و فرزند پیامبر(ص) را که مجسمه همه خوبی ها و نماد مذهب واقعی بود به شهادت رساند. متأسفانه تبلیغات مذهبی یزید بر مردم تأثیر گذاشت، تا آنجا که سی هزار نفر با قصد قربت امام حسین(ع) را به شهادت رساندند!.۱

دیگر خلفای اموی و عباسی نیز از شعار مذهبی بهره گرفته و به سرکوبی مخالفان خون پرداختند. اصولاً خلفا نمی توانستند بدون شعار و ابزار مذهبی بر مردم حکومت کنند، زیرا ساختار جامعه و غیرت دینی مسلمانان می طلبد که رهبران آن با رنگ و بوی مذهبی بر مردم حکومت کنند. از

این رو خلفای اموی و عباسی تمام جنایات و ستم های خود را مستند به دین و مقدسات آن می کردند و خود را جانشینان پیامبر خوانده وحق حاکمیت خویش را خواستگاه الهی می دانستند.

اکثر جنگ هایی که در حوزه تاریخ اسلام شکل گرفتند، به بهانه و انگیزه مذهب علیه مذهب به وجود آمدند. اعتراض مذهب علیه مذهب اختصاص به حوزه تاریخ اسلام ندارد، بلکه در جوامع دینی دیگر هم وجود داشته است. در جهان مسیحیت برخی رهبران مسیحی با شعار دین، بر مردم ستم نموده و ظلم های خود را به دین منتسب می کردند. جنگ های صلیبی نیز جنگ های مذهب علیه مذهب بود.

طرح استبداد دینی از سوی آیت الله طالقانی - بر فرض صحت استناد - مسئله جدیدی نبوده و برخی دیگر از صاحبان اندیشه نیز آن را طرح نموده اند. در این جا بیان این نکته ضروری است که شعار مذهب علیه مذهب این پیام را دارد که در جامعه دینی تنها یک مذهب واقعی وجود دارد و دیگر مذاهب به ظاهر مذهب بوده و ساخته و پرداخته شده افکار طرفداران و حاکمان ستمگر هستند. البته در این که کدام مذهب واقعی است و طرفداران آن چه کسانی هستند و دارای چه ویژگی هایی می باشند، هر کدام بحث مفصّلی را می طلبد. در هر صورت اگر قدرت مستبدی به نام دین بر مردم حکومت کند، بسیار وحشتناک خواهد بود.

چنان که درگذشته کلیسا به نام دین محاکم تفتیش عقاید را تشکیل داده و عده ای از دانشمندان را در این محاکم به اعدام و توبه محکوم نمودند که هنوز تأثیر منفی

آن در اذهان مردم باقی است.

۱ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۸.

اگر ممکن است تعریف جامعی درباره کلمه فتنه بیان نمایید و ذکر کنید که آیا مسئله آغاجری فتنه است؟

پرسش

اگر ممکن است تعریف جامعی درباره کلمه فتنه بیان نمایید و ذکر کنید که آیا مسئله آغاجری فتنه است؟

پاسخ

خواهر گرامی! ضمن تقدیر و تشکر از اعتماد و مکاتبه شما با این مرکز.

در لغت: فتنه به معنای امتحان، آزمایش و ابتلا است. این واژه در مجمع البحرین چنین آمده است: "فتنت الفضّه والذّهب بالنّار؛ نقره و طلا - برای جدا کردن خالص از ناخالص - با آتش ذوب شد".

ابن الاعرابی گفته: فتنه یعنی: آزمایش، سختی، مال، اولاد، کفر اختلاف رأی مردم، سوزاندن به آتش، نیز آن را به "ظلم" تأویل کرده اند. مفتون: کسی که گرفتار جنون شده، دیوانه.۱

در تفسیر المیزان آمده است: با فتنه چیزی امتحان می شود. فتنه به امتحان و به لازم امتحان که شدّت و عذاب است و به ضلال و شرک که سبب عذابند، اطلاق می شود. در قرآن در این معانی به کار رفته است:

۱- امتحان کردن به سختی، آزمودن به تکالیف سخت: "وکذلک فتنّا بعضهم ببعض".۲

۲- مبتلا کردن به بلا و فتنه، هلاک کردن: "و لکنّکم فتنتم أنفسکم وارتبتم وغرّتکم الامانیّ".۳

۳- در آتش سوزاندن، عذاب کردن به آتش: "إنّ الّذین فتنوا المؤمنین والمؤمنات ثمّ لم یتوبوا فلهم عذاب جهنّم و لهم عذاب الحریق".۴

۴- صدمه زدن و کشتن. در آیه ۱۰۱ سوره نساء به آن اشاره شده است.

۵- گمراه کردن و فریفتن و لغزاندن از راه حقّ. آیه ۲۷ سوره اعراف به آن اشاره کرده است.

۶- شکنجه دادن، به رنج انداختن (برای وادار کردن به ترک دین) آیه سیزده سوره یونس به آن اشاره دارد.

۷- منحرف کردن از چیزی، باز داشتن از پذیرش چیزی. آیه ۴۹ مائده به

آن اشاره دارد.

۸- "فتنه" همچنین به معانی: الف) عقوبت، عـذاب و عذاب کردن آمده است. آیه ۱۴ ذاریات و آیه ۵۳ عنکبوت و ۴۱ مائده و سوره انفال آیه ۲۵ و نور آیه ۶۳ و صافات، آیه ۶۳ به این معانی اشاره می کنند.

ب) شرک و کفر، آیه ۱۹۱ بقره به آن اشاره دارد.

ج) مورد سلطه و تحت سلطه، مورد آزمایش. آیه ۸۵ یونس به آن اشاره دارد.

د) آزمایش و امتحان به تکالیف سخت، آیه ۶۰ اسراء به آن اشاره دارد.

ص) آزار و اذیّت و صدمه زدن. آیه دهم عنکبوت به آن اشاره دارد.

ط) معذرت و عذر آوردن، آیه ۲۳ انعام به آن اشاره می کند.

ع) گمراه کردن و اختلاف کلمه و فساد در دین، آیه هفتم آل عمران به آن اشاره می کند.۵

فتنه: در قرآن هم به خدا نسبت داده شده و هم به غیر خدا، همانند آیه سوم عنکبوت درباره امتحان خدا و آیه ۱۰۱ نساء درباره غیر خدا. در قرآن، هر جا که درباره بشر آمده مراد فتنه مذموم و آزمایش ناهنجار است، بر خلاف امتحان خدا، که به وسیله آن هاخوب و بد از هم جدا شده و خوبان در راه کمال وانسان های بد در راه شـقاوت پیش می روند. خیر وشـرّ امتحان الهی است. شایـد امدن آن ها عنان زندگی و افعال را عوض کند. در راه رجوع الی اللّه خیر و شـر پیش می اید تا عدّه ای را به راه کمال و گروهی را به راه شقاوت ببرد. دستورها و تکالیف بر بشر نازل می شود تا بشر را رشد دهند و به طرف کمال ببرند،

در نتیجه صادقـان از کاذبـان جـدا می شونـد و هر یک راه خویش را بر می گزیننـد. با امتحان الهی که احکام و پیش آمـدها و وسائل زندگی است، مردم به راه کمال یا سقوط می افتند تا اهل سعادت به خوشبختی و اهل شقاوت به بدبختی برسند.۶

بـا این تعـاریف مختلف می توانیم بگوییم مسئله هـاشم آغاجری و گفته های ایشان از مصادیق فتنه های اجتماعی است. در این گونه مسایل باید بدون درگیر ساختن مردم، دسـتگاه قضایی به وسـیله قضاتی که دید سیاسـی و اجتماعی دارند، این فتنه را حل کنند و حکم مناسبی را صادر نماید. این اهانت به معتقدات مردم بوده است. اگر قرار باشد از اهانت به معتقدات دینی به آسانی بگذریم باید شاهد

اهـانت های بیشتری باشـیم ولی ما بر این باوریم که اگر در همان محـدوده دانشـگاه می مانـد و نوار فقط به دسـتگاه قضایی می رفت و چنین حکم حادی صادر نمی شد بهتر بود. نباید محتوای سخنرانی به جامعه کشیده می شد.

۱ لسان العرب، به نقل از بهاءالدین خرمشاهی، دانشنامه قرآن، ج۲، ص ۱۵۴۵.

۲ انعام (۶) آیه ۵۳.

۳ حدید (۵۷) آیه ۴.

۴ بروج (۸۵) آیه ۱۰.

۵ دانشنامه قرآن ج ۲، ص ۱۵۴۵ - ۱۵۴۶؛ قاموس قرآن، ج ۵، ص ۱۴۷ - ۱۵۰، با اقتباس و تلخیص.

۶ قاموس قرآن، ج۵، ص ۱۴۷ - ۱۵۱؛ ترجمه تفسیر المیزان ج ۴، ذیل آیه ۴۲، سوره آل عمران؛ معـارف و معاریف، ج ۷، ص ۷۲۲ ۷۲۵ با اقتباس و تلخیص.

امام(ره) گورباچف را به اسلام دعوت کرد. آیا این دعوت با آزادی در دین منافات ندارد، ایدئولوژی حاکم بر شوروی سابق چگونه بود؟

پرسش

امام(ره) گورباچف را به اسـلام دعوت کرد. آیا این دعوت با آزادی در دین منافات نـدارد، ایـدئولوژی حاکم بر شوروی سابق چگونه بود؟

پاسخ

دعوت به توحیـد با اصل آزادی انسان ها منافات نـدارد. یکی از وظایف پیامبران ابلاغ رسالت و انذار و بشار بود. قرآن مجید بر این نکته تأکیـد دارد ولی در عین حـال گوشـزد می کنـد که وظیفه پیامبر اجبار و تحمیل نیست: "فـذکّر إنّما أنت مـذکّر لست

علیهم بمصیطر؛ آن ها را یادآوری کن. تو فقط یادآوری کننده ای. تو هرگز مسلط بر آنان نیستی که به ایمان مجبورشان سازی".[۴]

دلیلش آن است که ایمان و انتخاب دین اجبار بردار نیست. دعوت مردم به اسلام، با اصل ازادی فکر منافات ندارد، زیرا اساساً در دعوت، تنها درخواست نمودن و برقراری ارتباط و گفتگو وجود دارد و هرگز اکراه و الزامی در کار نیست. امام درعین حال که به "لااکراه فی الدین" معتقد بود، بنابر وظیفه شرعی خود گورباچف را به گرایش به اسلام دعوت کرد ولیحق انتخاب را از ایشان سلب ننمود. ایدئولوی شوروی سابق و بلوک شرق، کمونیستی بود. برای شناخت کمونیست باید با جهان بینی مادی آشنا شد.

"اصول جهان بینی مادی عبارتند از:

۱ــ هستی مساوی با ماده و مادیات است و چیزی را می توان موجود دانست که یا ماده و دارای حجم و امتدادات سه گانه باشد یا از خواص ماده به شمار آید. بر این اساس، وجود خدا به عنوان یک موجود غیر مادی، انکار می گردد.

۲ــ ماده ازلی و ابدی و ناآفریدنی است و احتیاج به هیچ علتی ندارد و طبق اصطلاح فلسفی ما واجب الوجود

است.

۳ــ برای جهان، هدف و علت غائی نمی توان قائل شد، زیرا فاعل با شعور و اراده ای ندارد که بتوان هدفی را به او نسبت داد.

۴ــ پدیده های جهان در اثر انتقال ذرات ماده و تأثیر آن ها بر یکدیگر، پدید می آیند.

۵ــ تنها شناختی اعتبار دارد که برخاسته از تجربه حسی باشد".[۵]

البته نقد جهان بینی مادی و کمونیست احتیاج به بحث مفصلی دارد که در جای خود مطرح شده است. برای مطالعه کتاب های پاسداری از سنگرهای ایدئولوژیك و اصول عقاید آقای مصباح و نقد کمونیسم از آقای مطهری معرفی می شود. [۴]غاشیه (۸۸) آیه ۲۱ و ۲۱.

[۵]محمد تقی مصباح، آموزش عقاید، ص ۱۳۶.

آیه ۱۰۵ سوره مائده می گوید : شــما مراقب خود باشید , انحراف دیگران اثری دروضع شما نمی گذارد این با دستور امر بمعروف و نهی از منکر تضاد دارد ؟

پرسش

آیه ۱۰۵ سوره مائده می گوید : شما مراقب خود باشید , انحراف دیگران اثری دروضع شما نمی گذارد این با دستور امر بمعروف و نهی از منکر تضاد دارد ؟

پاسخ

شک نیست که مساله امر به معروف و نهی از منکر از مهمترین ارکان اسلام است که به هیچ وجه نمی توان شانه از زیر بار مسئوولیت آن خالی کرد تنها در موردی این دووظیفه ساقط می شود که امیدی به تاثیر آن نباشد و شرایط لازم در آن جمع نگردد وآیه مزبور ربطی به امر به معروف و نهی از منکر ندارد بلکه می فرماید شما مراقب خود باشید چه آنکه اگر راه یافته باشید کسانی که بیراهه می روند نمی توانند آسیبی به شما وارد کنند . معنای دیگری نیز می توان از آیه استفاده نمود و آن این است که لایضرکم را فعل بدانیم بر این اساس معنای آیه این است : مراقب خود باشید نباید انحراف دیگران در شما تاثیر بگذارد به عبارت دیگر آیه می فرماید مراقب خود باشید تا گمراهان شما را منحرف نکنند .

از افتخارات انسان این است که دستگاه آفرینش او را آزاد آفریده و دست او را درانتخاب راه و شیوه زندگی , کاملا باز گذارده است . با در نظر گرفتن چنین اصلی ،چگونه اسلام دستور می دهد که افراد با ایمان همدیگر را به کارهای نیک دعوت کنند واز کارهای بد با

پرسش

از افتخارات انسان این است که دستگاه آفرینش او را آزاد آفریده و دست او را درانتخاب راه و شیوه زندگی , کاملا ـ باز گذارده است . با در نظر گرفتن چنین اصلی ,چگونه اسلام دستور می دهد که افراد با ایمان همدیگر را به کارهای نیک دعوت کنند واز کارهای بد باز بدارند ؟ آیا اجرای دو اصل امر به معروف و نهی از منکر , مایه سلب آزادی از انسانها و افراد جامعه نیست ؟گذشته از این , اگر همه مردم به چنین وظیفه ای قیام کنند نظامات اجتماعی دچاراختلال و هرج و مرج نمی شود ؟

پاسخ

مقصود از امر به معروف و نهی از منکر که دو رکن بزرگ اجتماعی اسلام به شمارمی روند , همان دعوت و راهنمایی افراد به کارهای نیک و سودمند و بازداشتن آنان از کارهای زشت و مبارزه با انواع انحرافهای اجتماعی و اخلاقی است . پیش از همه , باید دید که آیا اجرای این دو اصل در اجتماعی که افراد آن معمولاهمه با هم همبستگی کامل دارند و سرنوشت همه را یک چیز تشکیل می دهد , به سودجامعه هست یا نه ؟ هرگاه اجرای چنین اصلی به نفع اجتماع باشد , باید در این صورت به خاطر فواید مهم آن از آزادی فردی کاست و آزادی افراد را در چهارچوب این اصل محدود ساخت . شیوه زندگی انسان در اعصار کهن به شکل اجتماعات بسیار کوچکی در درون غارها وشکاف کوهها و داخل جنگلها بود و تقریبا همبستگی و تشریک مساعی و ارتباط و تعاون اجتماعی بر اجتماعات آنان حکومت نمی کرد .

در چنین زنـدگی که سـرنوشت افراد به یکـدیگر چندان بسـتگی ندارد , شاید مبارزه بافساد و جلوگیری از انحراف ضـروری به نظر نرسد . ولی در شیوه زندگی دسته جمعی با سرنوشت مشترک , مبارزه با فساد و دعوت مردم به کارهای نیک , یک وظیفه خطیر اجتناب ناپـذیر است . زیرا در این نوع زندگی , همه افراد یک اجتماع به صورت اعضای یک خانواده درمی آیند و پیوند وحـدت و ارتباط آنچنان در میان آنان محکم و اسـتوار می گردد که هیـچ فردی نمی توانـد برای خود حساب جـداگانه ای باز کند و خود را از نتایج اعمال خوب و بد دیگران جدا فرض کند . در چنین اجتماعی تمام افراد , در سود و زیان اعمال یکدیگر کاملا شـرک و سـهیم بوده و نتیجه عمل یک فرد دامنگیر همه افراد می شود . اینجاست که هیچ فردی - هر چه هم خود را دور از اجتماع تصور کنـد - نمی تواند تماشاگر صـحنه زندگی گردد و خود را ازسود و زیان کارهای افراد دیگر دور بدارد ; روی همین پیونـد و ارتبـاط است که اگربر اثر خلافکـاری برخی , ضـربه اقتصادی یا فرهنگی بر پیکر اجتماعی وارد شـد , دودآن به چشم همه رفته و همه در برابر آن متاثر خواهنـد شد . انحرافهای اخلاقی , بسان بیماریهای واگیرداری است که - خواه ناخواه - دامن دیگران را نیز می گیرد هرگـاه میکروب التـور در نقطه ای پیـدا شـد , فـورا بایـد مبـارزه پیگیری بر ضـد آن آغـاز نمود و دیگران را از معاشرت با آن بیمار بازداشت و در غیراین صورت

, همه کشـور و یـا کشورهـا را فرا می گیرد . همچنین , انحراف اخلاـقی و اجتمـاعی و هر نوع آلودگی فکری و روحی - بسـان بیمـاری جسـمی - برق آسـا در دل اجتمـاع رسوخ نموده و همه اجتماع را فرا می گیرد . فرض کنیـد به یک نفر خانه خود را به صورت لاـنه فسـاد درآورد و پـای افراد لاابالی به آنجاز باز شود , آیا می توان تصور نمود که دختران و پسـران آن نقطه که هر روز شاهد رفت و آمد گروهی منحرف به آن لانه هستند مصون و پاک بمانند , یااین که آنان نیز به مقتضای طغیان شهوت , به آن نقطه کشیده می شوند و روز به روزدایره فساد گسترش پیدا کرده و بازار آن داغ تر می گردد . اینجاست که می توان گفت اجرای پیگیر اصـل مبارزه با انحرافهای اخلاقی واجتماعی ضامن سـعادت اجتماعی است که افراد آن در کنار یکـدیگر زنـدگی می کننـد ;و سـکوت در برابر گناه و مفاسـد , غلط و گناهی بزرگ است و هرگز نمی توان حساب فردرا از حساب جامعه جدا ساخت . در حقیقت یک فرد مبارز , از حقوق خود و اجتماعی که در آن زنـدگی می کنـد دفاع می نمایـد و هرگز نباید اصـل آزادی افراد بهانه شود که ما از این وظیفه انسانی شانه خالی کنیم و باید به این نکته توجه و ایمان داشـته باشـیم که آزادی افراد تا آنجا محترم است که سـلب آزادی از دیگران نکند و مصالح جامعه را به خطر نیفکند . قرآن مجید با واقع بینی خاصـی که از ویژگیهای این

کتاب آسمانی است به این حقیقت اشاره کرده و می فرماید : و اتقوا فتنه لا ـ تصیبن الذین ظلموا منکم خاصه و از فتنه ای بپرهیزید که تنهابه ستمکاران شما نمی رسد (بلکه همه را فرا خواهد گرفت ; چرا که دیگران سکوت اختیار کردند) . (۱)عین این سوال را یکی از یاران پیامبر اکرم از حضرتش پرسید , پیامبر در پاسخ او مثلی را مطرح کرد که خلاـصه آن این است :اجتماع ما بسان کشتی بزرگی است که در آن کالاهای تجارتی حمل شده و سرنشینانی نیزهمراه دارد . هر فردی از سرنشینان در طی راه مختار و آزاد می باشد , ولی او هرگزنمی تواند زیر پوشش آزادی فردی بدنه کشتی و یا زیر پای خود را سوراخ کند ودر مقام پاسخ بگوید : من نقطه ای از کشتی را مورد تصرف قرار می دهم که زیر پای من قرار گرفته است , در صورتی که چنین جوابی از این فرد پذیرفته نیست ; زیراتنها سلامت خویشتن را به خطر نمی افکند , بلکه او با این عمل سرنوشت همه سرنشینان و کالاهای تجارتی را به خطر افکنده و همه را به سوی نابودی و نیستی سوق می دهد . جامعه ما نیز بسان کشتی است ; افراد جامعه سرنشینان این کشتی می باشند ; آنان در ضرر و نفع یکدیگر شریک و سهیمند و هرگز نمی توان حساب فرد را از اجتماع جدانمود . روش اسلام درباره محترم شمردن آزادیهای فردی با روش مکتبهای امروز جهان یک تفاوت حقیقی دارد , در جهان امروز آزادی تا آنجا محترم است که

از نـاحیه فرد ,ضـرری متوجه اجتمـاع نگردد و منـافع دیگران به خطر نفتـد - هر چنـد به ضـرر خود آن شـخص تمام گردد و بر سعـادت او لطمه جبران ناپـذیر وارد سازد . ولی در اسـلام آزادی فردی تا آنجا محترم است که مزاحم دیگران نباشـد و سـقوط وآلودگی اجتماع را فراهم نسازد ; همچنین به سعادت خودش نیز لطمه ای وارد نکند وکاری انجام ندهد که موجب بدبختی او گردد . مثلا در جهان امروز گرایش به بت پرستی و پرسـتش انواع موجودات رایج و آزاد است و جهان غرب در پوشش آزادی فردی این عمل را تخطئه نمی کند , ولی اسـلام چنین عملی را که مایه انحطاط فرد و سـقوط پرسـتش کننده است سخت تخطئه کرده و با فشار هر چه بیشتر مانع از انجام چنین اعمالی می گردد امر به معروف و نهی از منکر و دعوت مردم به کارهای نیک و بازداشـتن آنان ازکارهای زشت , دارای درجات و مراتبی است . آنچه مربوط به توده مردم است این است که با زبان نرم و بیان دلنشـین برادران دینی خود را پنـد و انـدرز دهنـد و آنان رااز عواقب بـد گناه باز دارند و اگر احتمال تاثیر دهند حتی می توانند روابطدوسـتانه خـود را بـا آنـان قطع کننـد . این نوع مبـارزه بـا فسـاد و نظـارت عمومی هرگز ایجـاد هرج و مرج نمی کنـد , اما درجـات بالاـتر از این (ماننـد اجرای مجـازات و کیفرها و حـدود الهی درباره افرادگناهکار) بایـد زیر نظر حکومت اسـلامی و مانند زمان پیامبر انجام گیرد و هیچ فردعادی حق ندارد در اجرای

نظارت عمومی خودسرانه اقدام نماید .

آیا این آزادی بی اندازه که به مردم داده شده صحیح است؟

پرسش

آیا این آزادی بی اندازه که به مردم داده شده صحیح است؟

پاسخ

مردمی که تحت یک رژیم حکومتی زندگی می کنند، باید از آزادی برخوردار باشند تا استعدادهای آنان به طور کامل شکوفا شود و به فعلّیت برسد، ولی از این آزادی نباید سوء استفاده کرد. به نظر می رسد که رفتار مردم در حال حاضر عکس العمل محدودیت و فشاری که در دوران طاغوت بر آنان حاکم بوده است، می باشد. در هر صورت مردم باید خودشان رشد انقلابی داشته باشند و به مسائل اصلی توجّه کنند و همان گونه که امام دستور فرمودند «وحدت کلمه» را که یکی از رمزهای موفقیّت و پیروزی انقلاب بود، حفظ کنند و از درگیری و تفرقه بپرهیزند.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۲

به نظر شما آیا قانون مطبوعات کشور ما نیازی به تغییری ندارد؟

پرسش

به نظر شما آیا قانون مطبوعات کشور ما نیازی به تغییری ندارد؟

پاسخ

می دانیم که بعد از انقلاب اسلامی قانون مطبوعات دوبار اصلاح شده و ممکن است در آینده نیز بر اساس مصلحت نظام اسلامی تغییراتی در آن صورت پذیرد اما در شرایط فعلی تقریباً نواقص کمتری نسبت به گذشته دارد و پاسخگوی شرایط فرهنگی، سیاسی و اجتماعی ما نیز می باشد.

برای آگاهی بعضی از مواد قانون مطبوعات اخیر که در سال ۷۸ در مجلس پنجم به تصویب رسیده عرض می شود.

۱. انتشار مطالب علیه قانون اسلامی ممنوع است.

۲. مصوبات شورای امنیت ملی برای مطبوعات لازم الاتباع است.

۳. ضد انقلاب و مخالفین نظام ولو مدت محکومیت و محرومیت اجتماعی خود را طی کرده باشند در مطبوعات نمی توانند قلم بزنند.

۴. برای تعیین صلاحیت مدیر مسئول باید از وزارت اطلاعات دادگستری و نیروی انتظامی استعلام شود.

۵. علاوه بر مدیر مسئول، هر نوع نویسنده ای نیز از باب (لاترزوازره وزر اخری) مسئول نوشته خود می باشد.

۶. اعضاء هیئت نظارت بر مطبوعات باید مسلمان باشند.

۷. اگر به مراجع نظام تقلید اهانت شود، مطبوعه تعطیل می گردد.

حدود آزادی

حدود آزادی از دیدگاه مکاتب مختلف دنیا را بیان کنید.

پرسش

حدود آزادی از دیدگاه مکاتب مختلف دنیا را بیان کنید.

پاسخ

مفاهیم بر دو گونه است : عینی و واقعی ; ذهنی و انتزاعی .

تفاهم و ارائهء تعریف از مفاهیم عینی , کار چندان مشکلی نیست . به عنوان مثال : مفهوم گوش , چشم , حرکت , آب ,کوه , برق و... همگی مفاهیمی عینی و غیر ذهنی دارند, اما آن جایی که سر و کار با مفاهیم انتزاعی و ذهنی است , ماننـدمفاهیم فلسفی و بسیاری از علوم انسانی همانند روان شناسی , جامعه شناسی و علوم سیاسی , ارائهء تعریف جامع , امری مشکل و غالباً دست نیافتنی است , چنان که گفته می شود: به تعداد ذهن ها و فکرها, جهان بینی وجوددارد. به بیان دیگر: امور ذهنی و مفاهیمی که ذهن آن را تولید می کند, آن چنان گسترده است که می توان گفت به تعدادهر انسان , برداشت ها و بینش های مختلف و گاه متضاد وجود دارد. به عنوان مثال مفهوم سعادت , دموکراسی ,سوسیالیسم , فرهنگ و توسعهء فرهنگی , آزادی و لیبرالیسم , همگی از مقولهء مفاهیم ذهنی هستند.

مفهوم سعادت گرچه در ابتدا واضح و بدیهی به نظر می رسد, اما یکی از ابهام آمیزترین مفاهیم است , به گونه ای که دو فیلسوف در جهان یافت نمی شود که نظر یکسانی در پاسخ سؤال بدهد.(۱) و برخی نویسندگان غربی برای آزادی حدود

دویست تعریف ذکر کرده اند.(۲)

آزادی , مورد بحث علوم مختلف

از سویی , کلمهء آزادی , گاه به معنای اختیار در مقابل جبر به کار می رود. گاهی نیز مراد از آزاد, انسان حرّ, درمقابل

انسان مملوک و برده است . گاهی گفته می شود فلانی آزادرایی دارد; یعنی رأی مستقل دارد, در مقابل نظرتقلیدی و بعضی مواقع , آزادی به این معنا است که انسان هر کاری را بخواهد, انجام دهد و هر چه را می پسندد بگوید,بدون این که هیچ حدّ و مرزی به عنوان خط قرمز برای وی وجود داشته باشد.

بحث در یونان باستان به گونه ای دیگر هم پیگیری شده است . آیا طبیعت و سرشت انسان اجتماعی آفریده شده و به اصطلاح مدنی است ؟ یا این که ذات انسان بر تنهایی بنا گشته است . درعلم جامعه شناسی از بحث فرد به اصطلاح اندیویدوآلیسم نتیجه می گیرند: اگر گفتیم اصالت از آن جامعه است , یعنی سرشت انسان اجتماعی آفریده شده است . لازمهء زندگی اجتماعی رعایت یک سری قیودات و شرایط و ضوابط است . پس طبیعت آدمی به گونه ای سرشته گشته است که دارای آزادی مطلق نباشد, بلکه در چارچوب آزادی داشته باشد.

اگر گفتیم اصالت از آنِ فرد است و طبیعت آدمی فرگرا است , لازمهء زندگی فردیت , داشتن آزادی مطلق است . به این ترتیب آزادی مقوله ای نیست که موضوع بحث علم خاص باشد, بلکه فلسفه و روان شناسی , جامعه شناسی وعلم حقوق و علوم سیاسی و علم عقاید و کلام , و به طور کلی ادیان و مکاتب الهی و غیر الهی همگی به خود حق می دهند در این مورد اظهار نظر کنند. بنابراین , استقرا و احصا و جمع آوری دیدگاه های مکاتب مختلف در موردآزادی , نه ممکن است و نه

مفید, لذا به بیان دیدگاه اسلام از منظر امام (ره) و شهید مطهری ره در مورد آزادی و حدودآن بسنده می کنیم .

الف) دیدگاه شهید مطهری (ره) در مورد آزادی

آزادی ; یعنی جلوی راه موجود زنده را نگیرند و پیش رویش مانع ایجاد نکنند. بشر باید در اجتماع از ناحیه ءسایر افراد, آزادی داشته باشد و دیگران مانعی در راه رشد و تکامل او نباشند.

اما دو سؤال اساسی این جا مطرح است . یکی این که مطلوب و منظور شهید مطهری از آزادی , آزادی مطلق است یا آزادی محدود و در چارچوب ضوابط پذیرفته شدهء جامعه ؟

دوم این که : هدف از آزادی چیست ؟

شهید مطهری (ره) آزادی انسان را مقیّد به دو شرط می داند:

۱ آزادی هر فرد نباید معارض با آزادی دیگران باشد;

۲ مصالح فرد یا جامعه آزادی را محدود می کند.

او می گوید: .(۳) سپس هشداری دهد و

اعلان خطر می کند و می فرماید: .(۴)

درست است که انسان آزاد آفریده شده و حق دارد و هر عقیده ای را که مایل است برگزیند و این حق طبیعی وفطری او است , اما با این شرط که آن عقیده با استعدادها و کمالات انسانی سازگار باشد. به دیگر سخن : .(۵)

استاد مطهری در یکی از آثارش در مورد می فرماید: .(۶)

آزادی اندیشه غیر از آزادی عقیده

بسیاری می پندارند چون یکی از فصول ممیز انسان و حیوان است , انسان آزادانه می تواندبیندیشد و تعقل و تعمق نماید و در نتیجه خویش را اظهار کند. پس گرایش به هر عقیده , و بلکه اظهار نظر و عقیده مطلقاً

آزاد است . شـهید مطهری ره , میان آزادی تفکر و آزادی عقیـده , تفاوت قائل شده ومی فرماید: اغفال و توطئه و نفاق صورت بگیرد>.(۷)

آزادی هدف نیست , وسیله است

اگر چه طبیعت انسـان قرین است , بنـابراین آزادی انـدیشه و عمـل از دیـدگاه مـذهب , حق طبیعی و فطری انسـان است , لکن آزادی هدف نیست . بلکه وسیله ای است برای رسیدن به هدف .

هـدف نهـایی , کمـال انسـانی است و کمـال او در و نیـل به است . هر انـدیشه و عمـل که انسـان را به هـدف آفرینش برسانـد, ارزشمند است و انسان در این محدوده آزادی دارد.

شهید مطهری می گوید: .(۸)

ب) دیدگاه امام خمینی (ره) در مورد آزادی

از دیـدگاه امـام خمینی ره , آزادی جزء حقـوق اولیهء بشـر است ; یعنی حقی که خداونـد به انسـان داده و و حی وانبیـای الهی بشارت این آزادی را به بشریت داده اند.

امام ره می فرماید: .(۹)

را هرگز فدای چیزی نمی کنیم >.

هیچ جامعه ای نمی تواند معتقد به آزادی مطلق باشد, زیرا آزادی مطلق به معنی قانونی و مشروع بودن هرج ومرج و آنارشیست است که موجب سلب آزادی و امنیت جانی و مالی و عِرضی , لااقل اکثریت آحاد جامعه می باشد.

بنابراین در هر جامعه ای , محـدودیت ها و چراغ قرمز هایی برای آزادی وجود دارد. تعـداد چراغ قرمزها و میزان محـدودیت ها در جوامع مختلف , یکسان نیست , بلکه به خاطر شدت و ضعف ها, متفاوت است .

از دیدگاه امام خمینی (ره) دو نوع محدودیت برای آزادی وجود دارد:

۱ محدودیت قانون اجتماعی ;

محدودیت قانون دینی .

در نتیجه هر دو نوع محدودیت قانونی است ; زیرا قانون دینی در جامعه ای مطرح است که اکثریت افراد جامعه ,متدین به آن دین هستند و خواستار اجرای قوانین و احکام همان دین می باشند.

۱ محدودیت قانون و اجتماعی

در ارتباط با محدودیت قسم اول امام (ره) می فرماید: .(۱۰)

در حدود قوانین , در حدود کارهای عقلایی آزاد است .(۱۱)

آزادی باید منطقی و طبق قانون باشد.(۱۲) آزادی اگر به هرج و مرج منجر شود و به بهانهء آزادیِ بیان و قلم , کسی بخواهد توطئه کند یا فساد و بی بندو باری راه بیندازد, باید جلوی آن ها را گرفت و بلکه دفنشان نمود. آزادی غیر ازتوطئه است . آزادی بیان است . هر چه می خواهند بگویند. توطئه نکنند. این آدم کش ها و توطئه گرها را دفن خواهیم کرد.(۱۳)

آزادی که منتهی می شود به فساد, آزادی که منتهی بشود به تباهی ملت , به تباهی کشور, آن آزادی را نمی توانیم بدهیم .

در جمهوری اسلامی هر فردی از حق آزادی عقیده و بیان برخوردار خواهد بود, لیکن هیچ فرد و یا گروه وابسته به قدرت های خارجی را اجازهء خیانت نمی دهیم >.(۱۴)

در مملکت ما آزادی اندیشه هست . آزادی قلم هست , آزادی بیان هست , ولی آزادی توطئه و آزادی فساد کاری نیست . مشا اگر توقع دارید که ما بگذاریم بر ما توطئه کنند و مملکت ما را به هرج و مرج بکشند, به فساد بکشند ومقصودشان از آزادی این است , در هیچ جای دنیا همچو آزادی نیست .(۱۵) چنان که ملاحظه شد و امام

خمینی (ره)

آزادی اندیشه و عقیده و بیان و قلم را جزء سیاست نظام اسلامی می داند. سیاستی که به عنوان یک اصل اساسی هرگز فدای چیزی دیگری نمی شود, اما این آزادی ها باید,

اولاً: عقلایی و منطقی و در حدود قوانین مملکت باشد: به بیان دیگر: مصالح کشور و امنیت و منافع اساسی مردم گاهی باعث مقیّد و محدود گشتن آزادی می گردد.

ثانیاً: جامعه را به سوی هرج و مرج و بی بندوباری و فساد سوق ندهد.

ثالثاً: بوی توطئه و خیانت و وابستگی به قدرت های خارجی نداشته باشد.

آزادی هدف مقدماتی برای استقلال کشور و حفظ منافع مردم است . اگر افراد یا گروه هایی بخواهند خواسته وگفته های بیگانگان را در جامعه ترویج نمایند, باید دفن شوند و از صفحه زمین محو گردند.

۲ محدودیت قانونی و دینی

در جامعهء اسلامی , یعنی مملکتی که اکثریت مردم آن مسلمان باشند و خواستار اجرای احکام و قوانین اسلامی گردند, تشکیل حکومتی بر مبنای ضوابط و مقررات اسلام , امکان پذیر است .

چنین حکومتی چون مبتنی بر آرای اکثریت مردم است , جمهوری است و چون مردم مسلمان هستند و خواهان تحقق قوانین اسلامی هستند, جمهوری اسلامی است .

بنابراین در چنین جامعه ای اوّلاً باید در حدود قوانین اسلامی باشد;

ثانیاً: آزادی نباید وسیله ای برای هجمه به اسلام و تضعیف اعتقادات مردم شود, زیرا همان گونه که دولت موظف به دفاع از جان و مال و ناموس مردم است , مکلف , به دفاع از افکار و عقاید و دین و احساسات و عواطف مردم می باشد.

امام خمینی (ره) در این مورد می

فرمايد: .(۱۶) ما آزادى كه

اسلام در آن نباشد نمى خواهيم .

ما استقلالى كه اسلام در آن نباشد نمى خواهيم . ما اسلام مى خواهيم ... آزادى و استقلال بى اسلام به چه دردمان مى خورد؟ وقتى اسلام نباشد. وقتى پيغمبر اسلام مطرح نباشد, وقتى قرآن مطرح نباشد, هزار تا آزادى باشد. ممالك ديگر هم آزادى دارند. ما آن را نمى خواهيم >.

و لذا در مورد آزادى نشريات و مطبوعات مى فرمايد: .(۱۷)(۱۸)

(پاورقى ۱.سازمان پژوهش , بينش اسلامى , سال دوم دبيرستان , ص ۱۲

(پاورقى ۲.هفته نامهء پرتو سخن , شماره ۴۷ چهارشنبه ۷۹۶۳۰.

(پاورقى ۳.مرتضى مطهرى , اخلاق جنسى در اسلام و جهان غرب , ص ۳۹

(پاورقى ۴.اخلاق جنسى در اسلام و جهان غرب , ص ۴۵

(پاورقى ۵.همان , ص ۳۹

(پاورقى ۶.آشنايى با قرآن , ج ۳ ص ۲۲۴

(پاورقى ۷.پژوهش هاى قرآنى , بهار و تابستان ۷۸ شماره ۱۷ ۱۸ ص ۷۱

(پاورقى ۸.همان , ص ۶۱

(پاورقى ۹.امام خمينى , صحيفهء نور, ج ۵ ص ۲۳۸

(پاورقى ۱۰.صحيفهء نور, ج ۷ ص ۱۸

(پاورقى ۱۱.همان , ص ۳۰۲

(پاورقى ۱۲.همان , ج ۶ ص ۱۹۲

(پاورقى ۱۳.همان , ص ۸۶

(پاورقى ۱۴.همان , ج ۳ ص ۱۷۸

(پاورقى ۱۵.همان , ج ۳ ص ۱۷۸

(پاورقی ۱۶.صحیفهء نور, ج ۷ ص ۹۲

(پاورقی ۱۷.صحیفه نور, ج ۶ ص ۲۵۸

(پاورقی ۱۸.همان , ج ۵ ص ۱۳۰

۶ قرآن می فرمایـد: اگر دیدید نمی توانید عدالت را رعایت کنید, بیش از یک زن نگیرید و کنیزبگیرید. مگر کنیز انسان نیست که عدالت در مورد او رعایت نشود؟! چرا مجازات جرم کنیزکان نصف آزادگان می باشد؟

پرسش

۶ قرآن می فرماید: اگر دیدید نمی توانید عدالت را رعایت کنید, بیش از یک زن نگیرید و کنیزبگیرید. مگر کنیز انسان نیست که عدالت در مورد او رعایت نشود؟! چرا مجازات جرم کنیزکان نصف آزادگان می باشد؟

پاسخ

دربارهء کنیز و غلام که در صدر اسلام احکامی در مورد آنان در قرآن و روایات آمده و حتی در کتب فقهیه کتابی به نام آمده و احکام مربوط به آن ها در آن جا بحث شـده , همه مربوط به اسـیران جنگی بوده است که توسط پیامبر یا امام و یا نائب او در جنگ با کفار, اسیر شده اند و از آنان اموال و مردان و زنانی رابه عنوان غنیمت جنگی می گرفتند و اموال را بین رزمندگان که شرک در جهاد داشـتند, تقسـیم می کردنـد. اما با افرادی که اسیر می شدند, اعم از مردان و زنان کافر چکار کنند؟ آیا آنان را زندانی کنند؟ آزاد کنند و یا به خود کفّار برگرداننده از آنان امتیازاتی بگیرند, یا آنان را بکشند, یا از آنان مخصوصاً از افرادی که کـارایی خوبی دارنـد اسـتفاده کننـد؟این هـا همه احتمالاـت و راه هایی است که اختیار هر یک به دست پیامبر و یا امام و یا نائب او با مشورت با مسـلمانان بوده است . یکی از مهم ترین احتمالات این است که این اسیران را به طور ضـمنی با هـدایت و تربیت اسـلامی آشنا کنندو بعد آنان را آزاد کنند, چون هدف از جنگ با کفار این بوده است که آنان را هدایت کنند. بنابراین در اختیار داشتن این اسیران توسط مسلمانان , برای دولت اسلامی

منفعت دارد و برای اسیران مناسبت تر است . آن ها در بین جامعه پخش هستند و تحت تأثیر جوّ اجتماعی قرار می گیرند و نیازی به زندان کردن و خرجی دادن به آنان نیست , از این رو حاکم اسلامی از بین اسیران آنان را که صلاح می داند, به افراد متموّل مسلمان می فروشد و از این بابت پول هنگفتی به بیت المال واریز می شود و آن اسیر وظیفه دارد برای مولایِ مسلمان خود کار کند و اگر اسیر زن است , برمسلمان , آمیزش با وی حلال است و می تواند در داخل خانه یا خارج خانه کار کند و درآمد وی در اختیار صاحبش باشد. بنابراین توضیحات احکام و حقوق فراوانی در این باب وجود خواهد داشت که همهء آن ها در فقه اسلامی بیان شده است . یکی از احکامی که در مورد اسیران وجود دارد, این است که سخت گیری هایی که بر زنان و مردان مسلمان است , برای آنان وجود ندارد و از تخفیف های ویژه ای برخوردارند. از طرفی با توجه به اسیر بودن آنان طبیعی است در جامعه از نظر احترام و حرمت هم عرض مسلمانان نباشند. درست است که آنان انسان هستند, اماانسان ها در دید جوامع مختلف از حیث اعتقادات (ایمان و کفر), علم و دانش , فضائل و رذائل با هم مساوی نیستند.

آیا یک قاتل جانی یا متجاوز با یک انسان بی گناه و عالم و فاضل مساوی است ؟ درست است که همه انسان هستند,اما از نظر حقوق اجتماعی در دید اجتماع همه را به یک چشم نگاه نمی کنند.

بنابراین احکامی که در اسلام برای کنیزکان یا بندگان وضع شده , با توجه به نکات ریز جامعه شناسی و روان شناسی است که باید مورد توجه قرار گیرد.

تذکر مهم : اسلام با بردگی و برده داری و جنگ و اسیر گرفتن و قتل و خونریزی موافق نیست , اما با هدایت کردن و تعالی بخشیدن به روح و روان افراد و مجازات متجاوزان و گرفتن حق مظلومان از ظالمان و جلوگیری از فساد وفحشا موافق است .

تذکر دوم : حاکم اسلامی (پیامبر و امام و نائب او) می تواند با توجه به مصالح دربارهء اسیران جنگی از راه های دیگر غیر از کنیز و عبد بودن استفاده کند, مثلاً اسیران را زندان کند یا آنان را با امتیاز گرفتن از دشمن آزاد کند یابدون چشمداشتی آزاد یا مبادله کند.

من چنــدی پیش در مقاله ای در مورد آزادی آیه قرآنی را دیــدم که ترجمه مربوط به آزادی عقیده بود اینکه خداوند فرموده من می توانســتم همه بنــدگان را خــدا پرست بیافرینم اما اینکار را نکردم در مورد این آزادی عقیده برایم ابهاماتی پیش آمده می خواهم بدانم محدوده این آزادی

پرسش

من چندی پیش در مقاله ای در مورد آزادی آیه قرآنی را دیدم که ترجمه مربوط به آزادی عقیده بود اینکه خداوند فرموده من می توانستم همه بندگان را خدا پرست بیافرینم اما اینکار را نکردم در مورد این آزادی عقیده برایم ابهاماتی پیش آمده می خواهم بدانم محدوده این آزادی تا کجاست ؟

پاسخ

مطلبی برگرفته از آثار استاد مطهری درباره آزادی عقیده در اسلام خدمتتان ارسال می شود امید است پاسخ مناسبی برای پرسش شما باشد .

عقیده در اصل لغت اعتقاد است از ماده عقد به معنای بستن و منعقد شدن یعنی تفکری که با یک نوع دلبستگی همراه است . این نوع تفکر مبنایش آزادی در تفکر نیست بلکه علت دیگری مانند پیروی از نیاکان ، محیط و حتی علایق شخصی دارد که عقیده اکثر مردم از همین نوع می باشد .

این نوع عقیده دست و پای تفکر را می بندد و بطور کلی انسان را کور وکر میکند . مغالطه ایی که در باب آزادی عقیده وجود دارد همین جاست از یک طرف می گویند فکر و عقل بشر باید آزاد باشد و از طرف دیگر می گویند عقیده هم باید آزاد باشد . گاو پرست ، پول پرست ، و هم باید در اظهار عقیده اش آزاد باشد در حالی این نوع عقیده جمود و رکودی بهمراه دارد که درست نقطه مقابل آزادی است .

به عبارت دیگر اگر کسی آمد زنجیر به دست و پای خودش بست از آن جهت که بشر است باید احترام شود باید آزاد باشد آیا آزادی و احترام بشر به این است که

او را در قید و زنجیر رها کنیم یا راه هدایت و نجاتش را فراهم سازیم ملکه انگلستان به معبد بت پرستها می رود کفشهایش را در می آورد ، احترام می گذارد یعنی انسان را در زنجیرهای بت پرستی جاهلی تشویق می کند.

مقصود همان رجعتی است که اول امام حسین (ع) بعد حضرت امیر (ع) و بعد حضرت رسول(ص) و بعد باقی ائمه رجوع می نمایند .

برگرفته از : ۱ معاد، استاد مطهری (ره)

از این طرف ابراهیم (وقتی مردم را در اسارت بت پرستی و طبیعت گرایی می بیند زنجیرها را می شکند منطق قرآن در عمل ابراهیم تجلی می کند بنابراین آزادی عقیده که مبنای آن تفکر آزاد باشد از نظر قرآن مشروع و جایز است اما آزادی عقیده که مبنایش علتی غیر از تفکر آزاد باشد در اسلام و قرآن جایی ندارد .

برگرفته از : پیرامون جمهوری اسلامی ، استاد مطهری (.

در تبیین میزان آزادی انسان در انتخاب راه حق و باطل وارتباط آن با اراده ازلی خدای سبحان با الهام از آیه شریفه (انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا) نکاتی چند را به عرض تان می رسانم پیشاپیش از درگاه خدای مهربان هدایت و توفیق را تمنا می نمایم.

اگر با قلبی لطیف و مشتاق حق به این آیه شریفه نظر کنیم و در پرتو آن به مطالعه افعال و رفتار خویش بپردازیم اینگونه می یابیم که همه ما در مواجهه با هدایت های الهی دو گونه عمل می کنیم یا به آن هدایت ها و جلوه های حق تمسک نموده

و بـا عمـل به مقتضـای آنهـا بهره لازم را می بریم که در نتیجه این انتخـاب در دل احساس بهره منـدی از حیات طیبه و نورانیت خواهیم کرد و یا در برابر آن نور هدایت به وسوسه های شیطانی و توجیهات نفسانی متمسک شده راه پوشانیدن حق را در پیش گرفته و به آن پشت می کنیم که ثمره آن جز افتادن در مسیر غفلت و تاریکی و احساس محرومیت و اسارت نخواهد بود.

به بیان دیگر این آیه شـریفه تفسـیر گر نحوه مواجهه ما با الهامات هـدایت بخش است حال اگر سؤال نماییم این الهامات به اذن چه کسی و از کجا در وجود ما تایید و با چشمانی پندار دنبال مبدا و منشاء آن باشیم در می یابیم که مبداء و منشاء این الهامات و هـدایت ها خارج از وجود ماست به خواست و اذن حقیقتی برتر به ما روی آورده است و ما را مهیای برداشتی گامی دیگر در مسـیر تربیت نموده است به بیان دیگر این خواست خداوند بود که همراه با نور هدایتی به ما روی می آورد چونان ریسـمانی که محبوب ازلی برای نجات بنده خود فرستاد تا او را از حجاب نفس رهایش سازد .

بـا این توجه در می یـابیم که آن مقـدمات همه از جانب او فراهم گردیـد او اراده کرد تا ما هـدایت شویم . او تقـدیر نمود تا ما انتخاب نماییم و او جنودش را پیش فرستاد تا از ما دستگیری نمایند. و به دنبال این تنبه معنای بسیاری از آیات شریفه از قبیل (و ما تشاؤون الا ان یشاء الله) را در می

یابیم . در سوی دیگر وقتی به انوار هدایت پشت می کنیم و در مسیر سقوط قرار می گیریم در می یابیم که از حق محجوب می شویم توان درک از حق را از دست می دهیم با یک انتخاب اسیر دست قدرت الهی شده و خود را محروم از خوان کرم و نعمتهای حق می یابیم براستی که این عذابها و فشارها آثار قهر الهی و ظهور مشیت و اراده او برای چنین انتخابی است می خواهد به بنده خو د بفهماند در نهاد آنچه مطلوب تو بود چه ها نهفته است (فذوقوا عذاب الهون بما کنتم تعملون)

در نتیجه این توجهات و جدانی که در حقیقت مطالعه و قرائت کتاب نفس مان می باشد به وضوح نسبت بین اراده خود و خدای متعال را در می یابیم و به طور خلاصه به نکات زیر به راحتی دست می یابیم .

۱ انسان براستی در موقعیتی خود را صاحب اراده و اختیار می بیند که این امر مطابق واقع نیز هست.

۲ وقتی انسان در پرتو بهره مندی از هدایت های الهی از حجابی خارج می شود می یابد که حتی اراده و عملکرد او نیز ظهوری از اراده خدا بوده است این امر نتیجه و ثمره مسیر به سوی توحید حقیقی است که در آن بنده به عوالم قرب نزدیک تر شده و در خود احساس آزادی و اراده ای واقعی و بالاتر را می نماید تا جایی که مظهر اراده و اختیار حق گردد و در او اسما و صفات الهی به نحو کامل تجلی نماید .

۳ این نحوه ارتباط

نه تنها بین اراده انسان و اراده حق تعالی بلکه بین همه صفات وجودی ظهور یافته در انسان و سایر موجودات با اصل آن صفات که در نزد خدای سبحان است وجود دارد نظیر رابطه بین علم انسان و علم حق تعالی در پایان از باب اینکه راه تامل و تدبر برای حضرتعالی باز باشد و بتوانید بیشتر پیرامون این موضوع "درک رابطه بین اوصاف وجودی در مخلوقات و خدای سبحان" به خصوص اراده و اختیار که موضوع سوال تان بود شما را به بیانی شیوا از استاد حسن زاده آملی دعوت می نمایم .

آزادی در اندیشه و آزادی بیان اندیشه آیا حدی دارد؟ و در آزادی بیان اندیشه چه کسی باید حد مشخص کند اگر مشخص کننده حدود خود جزء اندیشه اکثریت جامعه باشند، آیا عدالت است که تنها ایشان توانایی وضع حدود را داشته باشند؟

پرسش

آزادی در اندیشه و آزادی بیان اندیشه آیا حدی دارد؟ و در آزادی بیان اندیشه چه کسی باید حد مشخص کند اگر مشخص کننده حدود خود جزء اندیشه اکثریت جامعه باشند، آیا عدالت است که تنها ایشان توانایی وضع حدود را داشته باشند؟

پاسخ

بدون شک آزاد بودن بویژه در عرصه های اندیشه و بیان ارزشها اجتناب ناپذیر بوده وهست ولی مفهوم آزادی انجام بی ضابطه و تلاش دلبخواه و بی حساب و کتاب و بدون مقررات که بسترساز تجاوز به حریم دیگران گردد و حقوق آنان را ضایع سازد نیست زیرا این چنین برداشتی از آزادی در عمل هرج و مرج زا و توحش آفرین بوده و فاقد هرگونه پشتوانه علمی، منطقی و دینی می باشد و بدور از خرد و هوشمندی است.

از این رهگذر آزادی در حدود و مرزهای قانونی با عقلانیت سازگار است و برترین قانون سعادت بخش این است که تأمین گر نیازمندیهای واقعی بوده و شکوفا ساز استعدادهای نهفته در انسان باشد و آن جز مقررات الهی و وحی نخواهد بود. بنابراین:

۱. آزادی بی حد و مرز توحش و هرج و مرج، و توسعه آن توسعه استبداد است.

۲. حدود آزادی را قانون مشخص نموده و می نماید.

۳. آزادی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران محدود به پاس داشتن حرمت ارزشهای اسلامی و حقوق عمومی است.

برای اطلاع بیشتر به قانون اساسی مراجعه فرمائید.

در پایان به موضوع حق قانونگذاری می پردازیم. بصورت اشاره می توان گفت پیشرفته ترین شکل دموکراسی (حکومت مردم بر مردم) حق قانونگذاری را به نمایندگان مردم می دهد و همه مردم صرف نظر از اینکه چه اعتقادی داشته باشند در انتخابات شرکت می کنند بنابراین حق قانونگذاری در انحصار عده خاصی نیست. لکن بعد از انتخابات و شرکت همه مردم

بصورت آزادانه معلوم می شود که چه اندیشه ای اکثریت آراء را به خود جلب نموده از این نظر همه مردم از چنین حقی استفاده نموده اند. در جمهوری اسلامی ایران از این حق عمومی مردم غفلت نشده و می توان گفت در رعایت چنین حقی بر سایر کشورهای مدعی آزادی برتری دارد.

روحیه برهنگی در زنان و بی تفاوتی مردان در قبال آن ها، چه ضرر و اشکال و سودی دارد؟

پرسش

روحیه برهنگی در زنان و بی تفاوتی مردان در قبال آن ها، چه ضرر و اشکال و سودی دارد؟

پاسخ

پرسشگر گرامی بدون شک عصر ما که بعضی نام آن را عصر برهنگی و آزادی جنسی گذارده اند و افراد غرب زده بی بند و باری زنان را جزئی از آزادی او می دانند، روحیه برهنگی از سوی دشمنان و دوستان ناآگاه ترویج می شود و قطعاً ضررهای زیادی دارد که جامعه و خانواده را به منجلاب و سقوط می کشاند.

اسلام طرف دار حجاب و حفظ عفت زن است و کام یابی جنسی را محدود به حریم خانواده می داند. برهنگی پیامدهایی هم چون آرایش و عشوه گری و امثال آن را به همراه دارد; به خصوص جوانان را در حال تحریک دائم قرار می دهد; تحریکی که سبب کوبیدن اعصاب آن ها و ایجاد هیجان های بیمارگونه عصبی و گاه سرچشمه امراض روانی می گردد.

دوم این که برهنگی بی حرمتی به شخصیت زن و تنزل دادن او به اندازه یک کالا که مورد سوء استفاده و بازیچه مردان هوس باز قرار می گیرد است و دیگر آن که اخلاق و معنویت را در جامعه سست و متزلزل می کند و بی بند و باری و فساد و فحشا را در جامعه گسترش داده و سبب تزلزل و سقوط کانون خانواده می شود، و انرژی فکری و اخلاقی جامعه اعم از زن و مرد را به هدر می دهد.

افزایش آمار طلاق و به هم پاشیدگی خاندان در جوامعی که برهنگی در آن وجود دارد، شاهد صدقی بر این ادعا است از این رو، همه افراد جامعه چه زن چه مرد، موظفند نسبت به ظواهر شرعی و دینی حسّاس باشند و حجاب اسلامی

را رعایت نمایند که "ذلک ازکی لهم برای سعادت جامعه این بهتر است و برهنگی فساد و انحطاط و سقوط اخلاق و خلاقیت را در پی دارد.(ر.ک تفسیر نمونه آیت الله مکارم شیرازی و دیگران ج ۱۴، ص ۴۴۰، دارالکتب الاسلامیه)

تمایلات و آزادی انسان تا چه حد مجاز شناخته شده است

پرسش

تمایلات و آزادی انسان تا چه حد مجاز شناخته شده است

پاسخ

واژه "آزادی در لغت به معنای قدرت انتخاب رهایی خالص شدن از آمیختگی مبرا بودن از عیب و نقص در شئ است و در اصطلاح معانی گوناگون دارد که تا بیش از دویست تعریف می رسد; به عنوان نمونه آزادی عبارت است از "فقدان موانع در راه تحقق آرزوهای انسان (ر.ک گفتارهای معنوی شهید مطهری ص ۱۴، انتشارات صدرا.)

با توجه به گستردگی مبحث آزادی در این پاسخ به اختصار به انواع آزادی و سپس به حدود آنها از نظر قرآن اشاره می کنیم

انواع آزادی

۱. آزادی اندیشه تعقل و آزاد اندیشی زیر بنای انتخاب صحیح ِهدف مسیر و شیوه زندگی و شرط برخورداری از هدایت الهی است قرآن کریم در بیش از سیصد آیه همگان را به تفکر و آزادی اندیشه دعوت فرموده "... کذَلک یبیّن اللّه لکم الأیَت لعلّکم تتفکّرون (بقره ۲۱۹) این گونه خداوند آیات]خود را[برای شما روشن می گرداند; باشد که در]کار[دنیا و آخرت بیندیشید" و اساس دعوت حق پرستان را بر بصیرت و برهان می داند.

افزون بر این قرآن کریم برای اندیشیدن موضوع و منابعی را معرفی کرده که عبارتند از: ۱. آفاق "أفلم ینظروا إلی السّمآء فوقهم کیف بنینَها و زیّنَّها و ما لها مِن فروج و الأرض مددنَها و ألقینا فیها روَسی و أنبتنا فیها مِن کل ِزوج بهیج (ق ۶و۷)

۲. انفس "سنریهم ءایَتنا فی الأفاق و فی َأنفسهم حتّی َیتبیّن لهم أنّه الحق ُ..." (فصلت ۵۳); ۳. قرآن "و لقد صرّفنا فی هَذا القرءان لیذّکّروا"(اسرأ، ۴۱); ۴. تاریخ گذشتگان "أفلم یهدلهم کم أهلکنا قبلهم

مّن القرون يمشون فی مسَكنهم إن ّفی ذَلك لأيَت لّأولی النّهی ِ" (طه ۱۲۸)

قرآن کریم آدمی را از گرفتار آمدن در دام موانع درونی و برونی آزادی اندیشه به شرح ذیل بر حذر می دارد: الف تقلید کورکورانه از گذشتگان ب تعصب های غلط و جمود فکری به نام ارث مقدس پدران "و إذا قيل لهم اتّبعوا مآ أنزل اللّه قالوا بل نتّبع مآ ألفينا عليه ءابآءنآ أولو كان ءابَآؤهم لايعقلون شی ?ا و لا يهتدون (بقره ۱۷۰)

۲. آزادی انتخاب دین

قرآن کریم در راستای تکریم انسان و احترام به اراده اندیشه و شعور او، با نهی و نفی هرگونه تحمیل عقیده و اجبار در امر انتخاب دین بر آزادی انسان در انتخاب و پذیرش دین و دعوت به آن به عنوان ابتدایی ترین حق انسانی تأکید فرموده است "لآ إكراه فی الدّين قد تّبيّن الرّشد مِن الغی ّ" (بقره ۲۵۶)

البته چنان که مؤلف المیزان نیز نوشته اند، توحید در اصل روح و اساس همه نوامیس اسلامی و زیربنای معارف اخلاق و قوانین و مبنای تشریع دین است بر این اساس فقط آزادی دین در دایره ادیان توحیدی (اسلام یهودیت مسیحیت و زرتشت است و آزادی دینی به معنای آزادی دعوت تبلیغ و نشر همه ادیان نیست (المیزان علامه طباطبایی ج ۴، ص ۱۱۷، انتشارات جامعه مدرسین)

نکته مهم دیگر این است که پس از پذیرش دین حق (اسلام کسی نمی تواند از آن روی گردان شود و خداوند در آیه ۲۱۷ سوره بقره کسانی را که بعد از اسلام کفر ورزیده اند، تهدید به آتش می کند: "وَمَن يَرْتَدِدْ مِنكُم ْعَن دِينِه ِ فَيَمُت ْوَهُوَ كَافِرٌ فَأُوْلَئِكَ حَبِطَت ْأَعْمَلُهُم ْفِى الدُّنْيَا وَالاْ ?خِرَه ِ

وَأَوْلَئِکَ أَصْحَب ُالنَّارِ هُم ْفِيهَا خَلِدُون َ".

۳. آزادی سیاسی اجتماعی

الف آزادی سیاسی

قرآن با به رسمیت شناختن حق دخالت مردم در نظام سیاسی و برخورداری از حق انتخاب (فتح ۱۰) و با نهی از استبداد و استبعاد (آل عمران ۱۵۹) و لزوم دخالت مردم در تعیین و تمشیت امور خویش "و شاورهم فی الأمر" (آل عمران ۱۵۹) آزادی سیاسی آنان را تأمین کرده است

از سوی دیگر، تحمل و مدارای پیامبر اکرم حتی در برابر اعتراض نابه جای منافقان "و منهم مّن یلمزک فی الصّدقَت (توبه ۵۸) نشانگر رفتار حاکم اسلامی با مردم و دادن آزادی به آنان است افزون براین حاکمان دینی موظف به تأمین فضای سالم بحث و گفتگو و تحقیق در معارف دینی حتی برای غیر مسلمانانند; "و إن أحد مّن المشرکین استجارک فأجره حتّی َیسمع کلَم اللّه ثم ّأبلغه مأمنه (توبه ۶)

ب آزادی بیان

آزادی بیان به عنوان یک سنت الهی و توصیه اولیای او در قرآن کریم در قالب وجوه مختلفی نشان داده شده

۱. برخورداری از هدایت را گوش دادن به بیان های مختلف و انتخاب نیکوترین آنها دانسته است (زمر، ۱۸)

۲. امر به معروف و نهی از منکر را بر همه واجب کرده و راه را برای اظهارنظر و بیان حقایق در همه سطوح جامعه گشوده است

۳. در صورت درخواست مباهله از سوی آنان پیامبر۹ موظف است بدون هیچ گونه تهدید و ارعابی با آنان به مباهله برخیزد. (آل عمران ۶۱)

۴. آزادی وطن

آزادی در انتخاب وطن و سکونت در آن حق طبیعی و از سوی قرآن مورد تأیید قرار گرفته است

از آیات متعددی نظیر (بقره ۸۴ و

۸۵ و ۱۹۱ و ۲۲۷ و ۲۴۶) و... می توان آزادی انسان ها را در انتخاب مسکن و حرمت سلب آزادی مسکن که میثاق الهی شمرده است استفاده کرد.

حدود آزادی

آزادی موهبتی الهی است که بر اساس حکمت بالغه خداوند به انسان ها عطا و در تشریع احکام یک پیش فرض تلقی شده است ولی بدون شک آزادی تأمین کننده سعادت انسان آزادی حیوانی نیست و در همه جوامع و بر طبق همه ادیان و مکاتب دارای حدودی است زیرا آزادی مطلق با بندگی نسبت به خدا، توحید و با حق فطری انسان یعنی اجتماعی بودن قابل جمع نیست در ذیل دیدگاه قرآن در مورد حدود آزادی در ابعاد مختلف ارائه می شود.

الف آزادی بیان

این آزادی محدود به امور ذیل است

عدم مخالفت با حکم خدا و پیامبرانش (احزاب ۳۶)

نیامیختن حق و باطل و عدم کتمان حقایق دینی (بقره ۴۲)

عدم بدعت گذاری در دین و اظهار نظرهای خلاف واقع (نحل ۱۱۶)

عدم غلوّ در دین و پرهیز از گفتار باطل (نسأ، ۱۷۱)

عدم اشاعه زشتی ها; (نور، ۱۹)

عدم تمسخر و عیب جویی از دیگران (حجرات ۱۱) و...

ب آزادی سیاسی اجتماعی

این آزادی محدود به امور ذیل است

عدم پذیرش ولایت و سلطه کافران و بیگانگان (نسأ، ۱۴۴)

عدم برقراری ارتباط ویژه به عنوان محرم اسرار خود با بیگانگان (آل عمران ۱۱۸)

عدم افشای اخبار امنیتی (نسأ، ۸۳)

حفظ ادب نسبت به رهبران الهی (حجرات ۲)

عدم ایجاد فساد در جامعه "و لاتعثوا فی الأرض مفسدین (بقره ۶۰) و در سرزمین سر به فساد

بر مدارید."

عدم ایجاد تفرقه و اختلاف "و اعتصموا بحبل اللّه جمیعا و لاتفرّقوا" (آل عمران ۱۰۳)

عدم تجسس در امور دیگران (حجرات ۱۲)

عدم ورود به خانه دیگران بدون اذن (نور، ۲۷) و... .

آزادی جنسی

با عنایت به این که برقراری روابط جنسی در اسلام تنها در قالب ازدواج (دایم و موقت به رسمیت شناخته شده این آزادی محدود به امور ذیل است

۱. حفظ نگاه "به مردان با ایمان بگو دیده فرو نهند و به زنان با ایمان بگو دیدگان خود را]از هر نامحرمی فرو بندند."

۲. حفظ حریم عفاف "ولا یبدین زینتهن ِإلاّ لبعولتهن ّ" (نور، ۳۱)

۳. عدم برقراری ارتباط جنسی نامشروع "و لاتقربوا الفوَحش ما ظهر منها و ما بطن (انعام ۱۵۱)

۴. عدم برقراری روابط جنسی با هم جنس (نمل ۵۴ و ۵۵) و... .

برای کسب آگاهی بیشتر می توانید به کتاب فرهنگ قرآن تحقیق مرکز فرهنگ و معارف قرآن واژه آزادی و نیز نرم افزار تبیان ۳ (تفسیر راهنمای آیت الله هاشمی رفسنجانی و تبیان نرم افزار کلید واژه های قرآنی ساخت همین مرکز مراجعه فرمایید.

حدود آزادی در اسلام چیست

پرسش

حدود آزادی در اسلام چیست

پاسخ

در این مقوله سخن بسیار است.مسلماش آزادی مطلق مقبول دین نیست;همان گونه که عقلا نیزچنین لجام گسیختگی را نمی پذیرند.دین برای آزادی حدو مرزی قائل است. ازدیدگاه اسلام اساساش عقیده قابل تحمیل نیست: ((لا اکراه فیالدین)); یعنی،نمی توان هیچ کس رابه پذیرش قلبی عقیده ای وادار نمود.ولی در نظام اجتماعی دین قطعاش محدودیت هایی را دربرنامه های عملی خود دارد. مثلاش اجازه فساد و ترویج فحشا را نمی دهد و نیز پس ازپذیرش دین، خروج علنی از آن را مردود وقابل مجازات می شمارد; ولی درعرصه آزادی های اجتماعی اسلام برای

انتقاد سازنده

محدودیتی قائل

نیست و آزادی های

معقول اجتماعی را

محترم می شمارد.

آیاانسان شریف است یااندیشه او؟ چراانسان را به خاطراندیشه اش مجازات می کنند؟

پرسش

آیاانسان شریف است یااندیشه او؟ چراانسان را به خاطراندیشه اش مجازات می کنند؟

پاسخ

در رابطه با این که انسان شریف تر است یا اندیشه او ابتدا باید دید مقصودمان از «انسان» چیست؟

الف) اگر منظور انسان با تمام ابعاد وجودی و انسانی او از جمله فکر و اندیشه و... است به قول مولوی: ای برادر توهمه اندیشه ای مابقی تو استخوان و ریشه ای در این صورت اصل سوءال خطا و غلط می نماید. باید در نظر داشت کهدر مورد اندیشه نیز امور مختلفی وجود دارد:

۱) گاه مقصود از اندیشه عمل «اندیشیدن» و فکر کردن است. در این صورت اگر اندیشه در راستای بازیابی حقایق وشناخت و ایمان نسبت به آنها باشد امری ارزشمند است. قرآن مجید می فرماید: «... فبشر عباد الذین یستمعون القولفیتبعون احسنه ....» (زمر آیه ء ۲۰) در مقابل اگر اندیشه در جهت تحریف و کتمان حقایق یا مبارزه با راه حق باشد امرینایپسند و شایسته کیفر و مجازات است. چنان که قرآن مجید در رابطه با ولید می فرماید: انه فکر و قدر فقتل کیفقدر همانا او اندیشید و سنجید پس مرگش باد که چسان سنجید{M (مدثر آیه ۱۹ - ۲۰).

۲) گاه مقصود از اندیشه خود «فکر» به معنای اسم مصدری است. در این صورت نیز چنان نیست که هر اندیشه ایارزشمند باشد بلکه افکار و آرا و اندیشه ها برخی صواب و برخی خطایند. طبیعی است اندیشه خطا دارای هیچارزشی نیست و ارزش یک نظریه به میزان مطابقت آن با واقع است.{J

میزان آزادی بیان چیست و چرا قوانین در این موارد صراحت ندارد؟

پرسش

میزان آزادی بیان چیست و چرا قوانین در این موارد صراحت ندارد؟

پاسخ

در رابطه با آزادی بیان و مطبوعات، اصل ۲۴ قانون اساسی می گوید: «نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادندمگر آنکه مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد، تفصیل آن را قانون معین می کند». بر اساس اصل فوق، اخلال بهمبانی اسلام یا حقوق عمومی، مرز نهایی آزادی بیان، ترسیم شده است و جزئیات آن در قانون مطبوعات مشخصمی باشد.

در رابطه با شفاف بودن این قوانین، باید دید منظور از آن شفافیت در نظر چه کسانی است؟ اگر مقصود شفافیت درسطح عموم است، نمی توان به آن پاسخ مثبت داد؛ ولی برای کارشناسان و متخصصان مربوطه به طور نسبی واضح وروشن است. به نظر می رسد مشکل اصلی شفافیت و عدم آن در ناحیه قوانین نیست؛ بلکه در شیوه عملکرد معارضاناست؛ زیرا آنان همواره می توانند از شیوه های بدیل و مبهم و متنوعی استفاده کنند که گاه اندیشمندان و متفکران نیز درانطباق آنها با اصول و قوانین دچار لغزش می شوند و چه بسا یک حرکت نادرست وانحرافی، چنان با ظواهریحق نماآراسته می شود که خودی ها نیز در تشخیص سره از ناسره گرفتار خطا می شوند.

حدود آزادی در دین چیست ؟

پرسش

حدود آزادی در دین چیست ؟

پاسخ

در این مقوله سخن بسیار است. مسلما آزادی مطلق مقبول دین نیست همان گونه که عقلاـ نیز چنین لجام گسیختگیرا نمی پذیرند.

دین برای آزادی حد و مرزی قائل است. از دیدگاه اسلام اساسا عقیده قابل تحمیل نیست لا اکراه فی الدین یعنی نمی توان هیچ کس را به پذیرش قلبی عقیده ای وادار نمود. ولی در نظام اجتماعی دین قطعا محدودیت هایی رادر برنامه های عملی خود دارد. مثلاًـ اجازه فساد و ترویج فحشا را نمی دهد و نیز پس از پذیرش دین، خروج علنی از آنرا مردود و قابل مجازات می شمارد ولی در عرصه آزادی های اجتماعی اسلام برای انتقاد سازنده محدودیتی قائلنیست و آزادی های معقول اجتماعی را محترم می شمارد.{J

با اینکه مردم عصر ما دارای رشد عقل بیشتری از مردم زمان های گذشته اند چرا آزادی آنها را محدود می کنند؟

پرسش

با اینکه مردم عصر ما دارای رشد عقل بیشتری از مردم زمان های گذشته اند چرا آزادی آنها را محدود می کنند؟

پاسخ

در تمامی نظام های مدعی آزادی و دموکراسی، برای آزادی حد و مرزی وجود دارد؛ مثلًا توهین به مقدسات و یانشر اکاذیب و توطئه برای براندازی، ممنوع و خلاف قانون است.

ترویج فساد نیز از جمله موارد ممنوع در قوانین است؛ ولی هر نظامی با توجه به مبانی فکری و اجتماعی خود،تعریقی از فساد دارد؛ مثلاً- در کشورهای غربی نوعا استفاده ابزاری از زن و تصاویر مختلف آن و نیز اشاعه مبتذل ترینروش های ارضای غریزه جنسی، منعی ندارد؛ چون در بینش آنان، چنین فساد تعریف دیگری دارد.

ولی در بینش اسلام، «فساد» تعریف شده است و مبانی آن نیز از وحی سرچشمه می گیرد. بر این اساس هیچ کسمجاز به ترویج فساد نیست؛ چرا که در صورت مجاز بودن ترویج فساد، هیچ قدرتی نمی تواند مانع گسترش مفاسدگردد؛ زیرا جامعه به راحتی به سوی فساد حرکت می کند، حال آن که به سختی در مسیر صلاح ره می پیماید. ازهمین رو اسلام، راه های گسترش فساد را بسته و اجازه ترویج آنان را به کسی نمی دهد.

البته موضوع عقاید و افکار و طرح مناسب آن، موضوع دیگری است که در این مورد اسلام منعی برای طرح افکار وعقاید قرار نداده است؛ ولی از آن جا که ممکن است برخی با تبلیغات بخواهند از اذهان مردم عادی که چندان آشناییبا مبانی ندارند - سوء استفاده کنند، نباید اجازه داد، از کم اطلاعی آنان سوء استفاده شود.

در زمان پیامبران الهی - مانند حضرت ابراهیم و پیامبر اسلام - نیز طرح افکار منعی نداشته است؛ بلکه خود

قرآنمجید نیز سخنان آنان را نقل و به بررسی و ابطال آنها پرداخته است.

در زمان ائمه(ع) نیز، افراد بسیاری شبهات خود را نزد آنان مطرح می کردند و پاسخ های لازم را دریافت می نمودند.بنابراین، طرح افکار در جای خود اشکالی ندارد؛ ولی نباید اجازه داد که از طرح اندیشه ها و شبهات سوء استفاده شودو اذهان ساده مردم، دستخوش آسیب های مختلف گردد.{J

حدود آزادی در نظام اسلامی چیست ؟

پرسش

حدود آزادی در نظام اسلامی چیست ؟

پاسخ

}در نظام اسلامی آزادی تا آنجا که مخل به ضوابط و ارزش های دینی و مصالح اجتماعی و حقوق دیگران نباشدوجود دارد و مورد حمایت دولت می باشد. ازاین رو آزادی های اساسی و دیگر اقسام آزادی در گسترده ترین شکل آندر نظام جمهوری اسلامی ایران به رسمیت شناخته شده است:

در اصل بیست و چهارم قانون اساسی آمده است: «نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند مگر آن که مخل بهمبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد...».

در اصل بیست و ششم آمده است: «احزاب، جمعیت ها، انجمن های سیاسی و صنفی و انجمن های اسلامی یااقلیت های دینی شناخته شده آزادند، مشروط به این که اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساسجمهوری اسلامی را نقض نکنند». هیچ کس را نمی توان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها مجبورساخت. همچنین اصول دیگری از فصل سوم قانون اساسی در مورد آزادی های دیگر سخن گفته و آنها را به رسمیتشناخته است.

برای آگاهی بیشتر ر.ك: آزادی در اسلام، ابراهیمی ورکیانی.{

آیا پیامبر برای افرادی که در رد پیامبری یا امامت حرف زده باشند حکم اعدام می دادند؟ آیا اصولا این کار مجازات حکومتی داشته؟

پرسش

آیا پیامبر برای افرادی که در رد پیامبری یا امامت حرف زده باشند حکم اعدام می دادند؟ آیا اصولا این کار مجازات حکومتی داشته؟

پاسخ

نخست باید دانست گاهی عدم پذیرش اسلام و انکار امامان علیهم السلام به جهت عدم آشنایی با حقانیت اسلام و عدم شناخت مقام امامان علیهم السلام است. در این صورت حکم آن اعدام نیست اما گاهی پس از علم به حقانیت پیامبر اسلام و امامان علیهم السلام و پس از «اظهار اسلام» به ستیزه گری و انکار دست می زد و در پی توطئه و تزلزل اعتقادات مردم است در این صورت چون دانسته و به طور عمدی حق را نادیده می گیرد و توطئه می کند حکم او اعدام است.

همین طور درباره کسانی که به پیامبر و امام معصوم ناسزا می گویند. گاهی به جهت عدم آشنایی و عصبانیت و به طور شخصی چنین کار ناروایی را انجام می دهند قابل بخشش است چنان که شخصی نادانسته به امام سجاد(ع) توهین کرد و سپس عذرخواهی کرد.

اما اگر شخصی دانسته و به طو رعمدی در پی توهین به مقدسات و متزلزل کردن اعتقادات مردم و توطئه بر علیه حقانیت پیامبر(ص) و امامان باشد و به طور علنی به عنوان ساب النبی، در جامعه ظاهر شود حکم او اعدام است و چنین حکمی مورد اتفاق شیعه و اهل سنت می باشد چنان که درباره سلمان رشدی اظهار شد.

در این باره باید دانست که مجازات چنین اشخاصی به اندازه ای آشکار است که اگر دسترسی به آن شخص برای حکومت میسر نباشد خود مردم نیز می توانند اقدام کنند. لذا مجازات این گونه

افراد فراتر از مجازات حکومتی است.

برای توضیح بیشتر در این باره توجه شما را به متن ذیل جلب می کنیم:

ارتداد چیست؟

«ارتـداد» که از واژه «رد» گرفته شـده، در لغت به معنای بازگشت است. در فرهنگ دینی، بازگشت به کفر ارتـداد و ردّه نامیـده می شود،(۲) البته مسأله ارتداد و احکام جزایی مترتب بر آن به اسلام اختصاص ندارد. در برخی دیگر از ادیان و مذاهب بزرگ نیز هر گاه کسـی از دین برگزیـده و منتخب روی گردانـد ،کافر به شـمار می آیـد و بدان سـبب که از دین سابق برگشـته، مرتد خوانده و مجازات می شود.(۳)

در فرهنگ اسـلامی از آن جهت که دین حقیقی نزد خدا اسـلام است،(۴) هر کس خـدای متعال یا وحدانیت و□حیات پس از مرگ(معاد)، ش...□...Љاسـلامی یا نبوت حضـرت محمدصـلی الله علیه وآله را باور نداشـته باشد، کافر قلمداد می شود.(۵) البته جوهره همه ادیان الهی واحد است؛ گرچه به مقتضای تفاوت شـرایط اجتماعی، شـرایع نیز تفاوت می یابند؛ در هر عصـری، تنها یک شریعت بر حق است و سایر شرایع، به دلیل تفاوت شرایط قبلی یا وقوع تحریف، نسخ می شود.(۶)

احترام اسـلام برای شـریعت هـای پیش، ماننـد یهـودیت و مسـیحیت، صـرفاً به دلیـل تحمـل و بردبـاری و تسامـح عملی و تـأیید همزیستی مسالمت آمیز است نه پذیرش حقانیت و اصالت کنونی آنها.(۷) بنابراین، چنان که علامه مطهری می فرماید:

«کافی نیست که انسان یک دینی داشـته باشـد و حداکثر این باشد که آن دین، منتسب به یکی از پیامبران آسـمانی باشد، با این اسـتدلال که همه ادیان آسـمانی از لحاظ اعتبار، در همه وقت یکسان هستند،؛ بلکه دین حق در هر زمانی یکی بیش نیست و بر همه کس لازم است

که در هر زمان، پیغمبر صاحب شریعت از سوی خدا در آن عصر را اطاعت کنند تا آنکه نوبت به حضرت خاتم الانبیاصلی الله علیه وآله رسیده است. در این زمان، اگر کسی بخواهد به سوی خدا راهی را بجوید، باید از دستورهای دین او راهنمایی بجوید و به حکم صریح قرآن، دینی جز اسلام پذیرفته نیست.(۸) و حتی اگر مراد از اسلام، خصوص دین ما نباشد؛ بلکه منظور(معنای لغوی آن یعنی) تسلیم خدا شدن باشد، باید دانست که حقیقت تسلیم در هر زمانی شکلی داشته و در این زمان، شکل آن همان شریعت محمدی صلی الله علیه وآله است و قهراً کلمه اسلام بر آن منطبق می گردد و بس؛ چه اینکه این شریعت، آخرین دستور الهی است و همواره باید از آخرین دستورها تبعیت کرد. البته باید توجه داشت که میان پیامبران اختلاف و نزاعی وجود ندارد، لکن انسان باید همه پیامبران را قبول داشته باشد(۹) و بداند که پیامبران سابق، مبشر پیامبران لاحق، خصوصاً خاتم و افضل آنها، بوده اند و پیامبران لاحق، مصدق پیامبران سابق بوده اند.(۱۰) پس لازمه ایمان به همه پیامبران - که مورد تأکید قرآن است(۱۱) - این است که در هر زمانی تسلیم شریعت همان پیامبری باشیم که دوره او است».(۱۲)

البته کفار به سه گروه تقسیم می شوند:

۱. اهل کتاب: یهودی ها و مسیحی ها

۲. شبیه اهل کتاب: زرتشتی ها. بر اساس روایات، زرتشتیان دارای کتاب آسمانی بودند که در طول تاریخ از میان رفته است.

۳. مشرکان و سایر کفار(۱۳)

قرآن کریم، همواره اهل کتاب را از مشرکان جدا کرده است؛ برای مثال می فرماید: «ما یودالذین کفروا من اهل الکتاب و لا المشرکین أن ینزل علیکم

من خیر ... .»(۱۴) از این رو، با آنکه یهودیان حضرت «عزیر» و مسیحیان حضرت «عیسی علیه السلام» را پسر خدا می دانستند، مشرک نامیده(۱۵) نشده اند و در اسلام روش برخورد و تعامل با آنان مانند مشرکین نیست.(۱۶)

هر مسلمانی که منکر دین اسلام گردد، مرتد نام می گیرد(۱۷) و مجازاتی سخت بر او تحمیل می شود.

عوامل ارتداد

اموری که سبب کفر می شود، هر گاه از سوی یک مسلمان صورت پذیرد، عوامل تحقق ارتداد نیز به شمار می آید. این امور عبارت است از:

۱. انکار اصل دین: مانند انکار وجود خدا، وحدانیت وی، رسالت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله یا معاد و حیات پس از مرگ. با انکار یکی از این امور فرد کافر می شود؛ مثلاً اگر به خدا ایمان داشته باشد، ولی به شریعت حضرت محمدصلی الله علیه وآله ایمان نیاورد، کافر شمرده می شود؛ «الکافر هو من انتحل غیر الاسلام».(۱۸)

۲. انکار یکی از احکام ضروری و بدیهی دین اسلام:(۱۹) مانند انکار وجوب نماز یا روزه. هر مسلمانی می داند در دین اسلام نماز و روزه واجب است. ممکن است کسی منکر اصل دین اسلام و شریعت محمدی صلی الله علیه وآله نشود؛ ولی به دلیل انکار یکی از احکام ضروری اسلام کافر گشته، حکم ارتداد بر وی جاری گردد؛ «الکافر هو من... و انتحله(یعنی الاسلام) و جحد ما یعلم من الدین ضروره».(۲۰) البته فقها در این مسأله که آیا صرف انکار یکی از ضروریات دین موجب کفر و ارتداد می شود – مانند بهائیان، قادیانی ها و افرادی چون کسروی که پیامبر را تکذیب نمی کنند ولی می گویند شما معانی کلمات پیامبرصلی الله علیه وآله را نمی فهمید –(۲۱) یا باید مستلزم انکار اصل دین باشد

و فرد به این نکته توجه داشته باشد(۲۲) - مثلاً انکار وجوب نماز و روزه، به این معنا باشد که من قبول ندارم در اسلام چنین حکمی وضع شده، پس (نعوذ الله) پیامبر دروغ گفته است - اختلاف نظر دارند. اگر منکر جدید الاسلام به شمار آید یا دور از کشورهای اسلامی زندگی کند، به گونه ای که روشن نبودن بداهت این حکم نزد وی ممکن باشد، به کفر وی حکم نمی شود.(۲۳)

۳. انکار یکی از احکام قطعی ولی غیر ضروری اسلام:(۲۴) هر گاه کسی به طور مشخص بداند مثلاً روزه در عید فطر حرام است یا روزه مسافر(جز در موارد خاص) باطل است و یا پوشش اسلامی بانوان واجب است، ولی با وجود این منکر آن گردد، مرتد می شود؛ چون این امر به انکار رسول خداصلی الله علیه وآله یا تکذیب آن حضرت می انجامد.

البته لازم نیست انکار دین یا ا حکام شریعت مقدس حتماً با گفتار صریح و آشکار باشد. هر گفتار یا کرداری که سبب تکذیب، انکار، عیب گذاری و ناقص شمردن، تمسخر و استهزای دین اسلام یا اهانت به مقدسات(۲۵) و کوچک شمردن و دست برداشتن از آن گردد، موجب تحقق کفر و ارتداد می شود؛ مانند افکندن قرآن در کثافات یا پاره یا تیرباران کردن آن. از این روی، هر رفتار و گفتاری که نتیجه آن عدم حقانیت دین اسلام و در نتیجه بی فایده بودن اعتقاد به آن باشد، موجب کفر و ارتداد می گردد.(۲۶) یکی از نمونه های روشن آن حکم حضرت امام خمینی درباره سلمان رشدی و مرتد خواندن او است. سلمان رشدی با صراحت به نفی و انکار اسلام نپرداخت؛ ولی به نحوی

مزورانه و شرم آور به ساحت مقدس قرآن کریم، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و همسران و برخی از یاران آن حضرت توهین کرد - این خود جرمی جداگانه به نام«سب النبی» است و مجازات مستقل دارد - و مسأله وحی و نزول قرآن را به سُخره گرفت. او به خواننده کتابش تلقین می کند که رسالت پیامبرصلی الله علیه وآله و نزول قرآن کریم، دروغ و - معاذ الله - ساخته ذهن نبی اکرم صلی الله علیه وآله است و حتی بعضی از سخنان شیطان نیز در قرآن گنجانیده شده است.

انواع مرتد

در فقه اسلامی مرتد دو نوع است و هر یک احکامی جداگانه دارد:

الف. مرتد فطری: کسی است که پدر یا مادر یا والدینش هنگام انعقاد نطفه وی مسلمان بوده، بعد از بلوغ، آیین اسلام را پذیرفته و سپس به کفر روی آورده است؛ مانند سلمان رشدی که پدرش مسلمان است.

ب. مرتد ملی: کسی است که پدر و مادرش هنگام انعقاد نطفه وی کافر بوده اند؛ بعد از بلوغ، اظهار کفر کرده، سپس مسلمان شده و بعد از آن به کفر باز گشته است.(۲۷)

البته برخی از فقها نیز اسلام یا کفر پدر یا مادر هنگام ولادت طفل را شرط دانسته اند نه هنگام انعقاد نطفه.(۲۸)

فرزندان نابالغ، از جهت اسلام و کفر، تابع آیین پدر و مادرند.(۲۹) هر گاه یکی از والدین مسلمان باشد، فرزند، مسلمان شمرده می شود؛(اسلامِ حکمی) چون اسلام بر کفر برتری دارد و تابعیت برتر برای فرزند منظور می شود.(۳۰) اگر پدر و مادر هر دو کافر باشند، فرزند نیز در حکم کافر است.(۳۱) البته باید توجه داشت، برای حکم به ارتداد و اجرای مجازات آن، اسلامِ

حکمی و تبعی از پدر و مادر کفایت نمی کند. باید فرد، خودش پس از بلوغ، اسلام را اظهار کند و سپس کفر بورزد.(۳۲)

مجازات ارتداد(۳۳)

اگر مرتد فطری مرد باشد، علاوه بر برخی از احکام مدنی مانند فسخ پیمان نکاح و جدایی از همسر بدون نیاز به طلاق و تقسیم اموال بین ورثه، به اعـدام محکوم است و توبه اش، از جهت ظاهری، پـذیرفته نمی شود یعنی اگر با اعتقاد و باور قلبی توبه کند، خدای متعال می پذیرد و نماز و عبادتش صحیح است؛ اما بر جریان حکم اعدامش تأثیر ندارد. اگر مرتد ملی توبه کند، پذیرفته می شود؛ حتی قبل از جریان هر گونه حکمی، نخست وی را به توبه و بازگشت به ا سـلام دعوت می کنند و سه روز - برخی از فقها مانند شـیخ طوسی گفته اند به قدر لازم -(۳۴) به او مهلت می دهنـد. اگر در این مدت توبه کرد، آزاد می شود؛ و گرنه به اعـدام محکـوم می گردد. البته زن مرتـد، از هر نـوع که باشـد کشـته نمی شود. او را به توبه فرا می خواننـد، چنـانچه توبه کرد، آزادش می کننـد؛ و گرنه در زندان باقی می ماند، هنگام نماز تازیانه می خورد و در تنگنای معیشتی قرار می گیرد تا توبه کند.(۳۵)

موضوع ارتـداد و آثـار حقوقی اش در شـریعت و فقه اسـلام به انـدازه ای روشن و بـدیهی است که درباره اصل حکم کم ترین تردیـدی وجود نـدارد و همه مذاهب فقهی آن را پذیرفته اند؛(۳۶) البته درباره جزئیاتش اختلاف نظرهایی دیـده می شود؛ برای مثال، بر اساس رأی مشهور اهل سنت، بین مرتد ملی و فطری یا زن و مرد تفاوتی وجود ندارد؛ - هر نوع که باشد - ابتدا به توبه دعوت می شود،

چنانچه توبه کرد آزاد و گرنه کشته می شود.(۳۷) ابوحنیفه، مانند فقهای شیعه، بین زن و مرد فرق گذاشته است.(۳۸) حسن بصری نیز معتقد است مرتد، بی آنکه به توبه دعوت گردد، کشته می شود.(۳۹)

ماهیت جرم ارتداد

هر جرم از سه عنصر قانونی، مادی و روانی تشکیل می شود.

الف. عنصر قانونی؛ مراد از عنصر قانونی، «جرم شناخته شدن در قانون» است؛ چون هیچ عملی جرم نیست مگر اینکه قبلاً قانونی آن فعل یا ترک فعل را جرم شناخته و برایش مجازات تعیین کرده باشد. همان گونه که گفته شد، در نظام حقوقی اسلام، ارتداد جرم شناخته و مجازات آن بیان شده است. در قوانین جزایی جمهوری اسلامی ایران، درباره ارتداد نصی وجودندارد؛ ولی چون اصل چهارم قانون اساسی، همه قوانین جمهوری اسلامی ایران را بر احکام شریعت اسلام مبتنی دانسته است و اصل ۱۶۷ قانون اساسی مقرر می دارد «قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوی را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد، با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوای معتبر، حکم قضیه را صادر نماید و نمی تواند به بهانه سکوت یا نقض یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه، از رسیدگی به دعوی و صدور حکم امتناع ورزد» و چون دعوی مذکور به دعاوی مدنی اختصاص یا انصراف ندارد، باید براساس منابع فقهی مرتد را مجرم شناخت و به مجازات حکم کرد.

ب. عنصر مادی ارتداد؛ عنصر مادی یعنی عنصر خارجی، ملموس و محسوس که به سبب آن ارتداد عینیت می یابد؛ به عبارت دیگر، اظهار موجبات ارتداد، عنصر مادی این پدیده به شمار می آید. البته ارتداد با انکار قلبی حاصل می شود؛ ولی آنچه مجازات دنیوی بر آن مترتب می گردد،

ارتدادی است که با گفتار یا رفتار اظهار شود؛ مانند سخنرانی، نوشتن کتاب، مقاله و... . ارتداد تا وقتی ابراز نشود، جرم حقوقی نیست و کسی حق تحقیق و تفحص و تفتیش عقاید ندارد.(۴۰) افزون بر این، اگر مسلمانی اظهار کفر کند و پس از آن مدعی شود تحت فشار یا اکراه به چنین کاری مبادرت ورزیده است، چنانچه احتمال آن وجود داشته باشد، ادعایش پذیرفته می شود.(۴۱)

ج. عنصر روانی ارتداد؛ عنصر روانی یعنی قصد مجرمانه داشتن. برخی از متفکران معاصر، مانند راشد الغنوشی و شیخ محمد عبده، معتقدند ارتداد، از آن جهت که جرمی سیاسی و اقدامی عملی علیه حکومت اسلامی است، مجازات دارد. بنابراین، مجازات ارتداد تعزیری است و صرف تغییر دین جرم شمرده نمی شود.(۴۲)

اما آیات و روایات نشان می دهد خود ارتداد، یعنی «صرف تغییر دین و عقیده»، موضوع حکم است نه همراه شدن آن با جرائم دیگر؛ برای نمونه توجه به آیات سوره «محمد» آیه ۲۵، «مائده» آیه ۵۴، «بقره» آیه ۲۱۷ و روایاتی که شیعه و سنی از رسول اکرم صلی الله علیه وآله نقل فرمودند(۴۳) و نیز روایات نقل شده از امام باقرعلیه السلام(۴۴) و علی بن جعفر از امام کاظم علیه السلام(۴۵) سودمند می نماید.

در آیات و روایات دیگر، جزئیات بحث آمده است؛ ولی قیدی که بتوان به یاری آن ارتداد را جرمی سیاسی و اقدام علیه نظام حاکم اسلامی قلمداد کرد، به چشم نمی خورد. البته برخی آیات از جمله آیه ۲۱۷ سوره بقره و مخصوصاً آیه ۷۲ سوره آل عمران نشان می دهد ارتداد به عنوان یک جریان فتنه انگیز برای ایجاد تزلزل درباورهای دینی مسلمانان از سوی دشمنان داخلی و خارجی مطرح

بود.

خداونـد متعـال می فرمایـد: «و جمعی از اهـل کتاب [یهودی ها به پیروان خود]گفتنـد [برویـد در ظاهر] به آنچه بر مؤمنان نازل شــده، در آغـاز روز ایمـان بیاوریــد و در پایـان روز کـافر شویــد[و از آییـن اســلام بازگردیــد]شایــد آن هـا از آییـن خـود بازگردند»(۴۶) ایـن آیـه صـریح در تلقی ارتـداد به عنـوان یـک تـوطئه است. در واقع، نه اسـلام آوردن آنـان حقیقی بـود و نه کفرشان در تحقیق علمی ریشه داشت. این کردار آنها مقدمه ای بود برای ایجاد تزلزل درباورهای دینی مردم مسـلمان تا آنان از خود بپرسـند اگر اسـلام حق و درست است، پس چرا اهل کتاب که از بشارات آسـمانی پیشـین آگاهند، از آن بازگشـتند؟ این کار آنها به واسـطه حسادت بود نه خیرخواهی.(۴۷) عامل سوم هوس برخی از مسـلمانان است. شیطان این کار ناروا را نزد آنان خوب جلوه می دهد و از جاه طلبی و دیگر مطامع پست دنیوی برای فریفتن و پیوند زدنشان با دشمنان بهره می برد.(۴۸) چه بسا بتوان به واسـطه قرائن و شواهـد مذکور در این آیات، مجازات مذکور در روایات را به ترتب آثار اجتماعی بر ارتداد افراد مقید دانست؛ یعنی هر گاه کسـی که از دین خارج شـده، با تبلیغ ارتـداد خود، در اذهان عمومی تردیـد و شـبهه پدیـد آورد و روحیه ایمانی جامعه را تضعیف کند، با آن مجازات روبه رو می شود.(۴۹)

بنابراین، ارتداد به عنوان اخلال در نظم عمومی تردید و فتنه انگیزی جرم شـمرده می شود نه به عنوان یک جرم سیاسـی و اقدام علیه نظام حاکم. پس، بر خلاف نظر شـیخ محمـد عبـده و راشد الغنوشـی، مجازات ارتداد از باب حدود الهی است نه تعزیرات. (۵۰) به همین

جهت، در روایات آمده است: «بر امام واجب است؛ علی الامام» نه «امام می تواند؛ للأمام» که ناظر به تعزیر باشد.

با تعلیل مذکور، فتنه انگیزی به عنوان قصد مجرمانه در جرم ارتداد، عنصر روانی آن را تشکیل می دهد؛ ولی فتاوای فقها، مانند عمده یا همه روایات، مطلق است. بدین ترتیب، شاید جرم ارتداد در زمره جرائم صرفاً مادی قرار گیرد. جرائم صرفاً مادی جرائمی است که تنها باانجام عمل مادی از سوی افراد و بدون در نظر گرفتن قصد مجرمانه یا وجود تقصیر جزایی از ناحیه مرتکب، عنصر روانی جرم تحقق پیدا می کند؛ مانند صدور چک بی محل.(۵۱) در این گونه موارد، قانون گذار صرف تحقق کاری را اماره قانونی یا فرض قانونی(۵۲) بر قصد فاعل منظور می کند؛ مثلاً ـ در مسأله حرمت اجتماع زن و مرد نامحرم، فقها معتقدند اجتماع زن و مرد نامحرم در یک فضای بسته، هر چند قصد گناه نداشته باشند، حرام و ممنوع است. حکمت منع از ارتداد در این استنباط جلوگیری از نفوذ بیگانگان و استفاده از ضعف فکری افراد سست ایمان است؛ به عبارت دیگر، آن قدر این شیوه برای ایجاد تزلزل درباورهای دینی مردم مؤثر و رایج و در عین حال شیوه ساده است که قانون گذار به کسی اجازه نمی دهد به آن نزدیک شود، خواه مرتد قصد مجرمانه داشته باشد یا نه.

فلسفه مجازات مرتد

در تفکر الحادی اومانیستی غرب، انسان جایگزین خدا شده است و محور همه ارزش ها قلمداد می شود؛ حقوق و قانون چیزی است که انسان ها وضع می کنند و براساس میل آنها تنظیم می گردد. در این نظام، معیار حقانیت و مشروعیت هر قانون و حکومتی، خواست مردم است.(۵۳) از این

رو، انسان حاکم بر سرنوشت خویش است و هیچ کسِ دیگر، حتی خدای متعال حق ندارد برایش تصمیم بگیرد. به همین سبب، اومانیسم به لیبرالیسم، یعنی اباحه گری، می انجامد و دولت نیز جز تأمین رفاه و لذت های مادی افراد وظیفه ای ندارد. در فرهنگ لیبرالیسم سخن از امیال، شهوت و تمنیات است نه حکمت و مصلحت؛ قواعد و مقررات آن گاه اعتبار دارند که در جهت برخورداری مردم از خواسته های نفسانی و رسیدن به هوس هایشان تنظیم شوند؛ به گونه ای که حتی عقل نیز در این ساحت فقط خدمت گزار و ابزار سنجش کم و کیف لذت است.(۵۴) بر این اساس، حق همجنس بازی به همان اندازه مقدس و قابل دفاع و از حقوق طبیعی انسان قلمداد می شود که حق پرستش خدای متعال در عقاید مذهبی مقدس و قابل دفاع است؛(۵۵) و چون حق پرستش خدا این قدر بی ارزش شمرده می شود، تغییر مذهب به سلیقه افراد و مطلقاً آزاد است و کسی حق ندارد از آن جلوگیری کند.(۵۶)

اما در فرهنگ اسلامی، انسان موجودی دو بُعدی(مادی و معنوی) است؛ حکومت باید در جهت تأمین منافع مادی (دنیوی) و اخروی (معنوی) مردم تلاش کند و منافع مادی باید مقدمه ای برای تأمین منافع اخروی و معنوی به شمار آید. از این رو، هنگام تزاحم و تعارض، مصالح معنوی مقدم است. خدای متعال به مقتضای لطف و حکمتش برای تأمین مصالح دنیوی و اخروی، شریعتی آسمانی به بشر ارزانی داشته است. در این زمان، پذیرش عقاید اسلامی و اجرا کردن قوانین آن تنها راه نیل به آن مصالح شمرده می شود.

دین مقدس اسلام بنیان های اصلی ساختار فکری خود را بر پایه خردمندی بشر

نهاده، همواره انسان ها را به بهره گیری از فروغ عقل و تعالیِ اندیشه و جدال فکری صحیح سفارش کرده است. از این رو، بزرگ ترین خیانت به بشر آن است که با فتنه انگیزی فضای فکری جامعه را آلوده ساخت و اذهان عمومی را در تشخیص حق و باطل مشوش کرد. اعدام و مجازات مرتد در برابر جنگ روانی و تبلیغاتی علیه اسلام و مسلمانان، سدّی مستحکم به شمار می آید. دولت اسلامی، همان گونه که موظف است در صورت مسموم شدن آب شهر آفت زدایی کند و آب سالم برای مردم فراهم آورد، وظیفه دارد در صورت مسمومیت یا آلودگی فضای فکری جامعه و شیوع عقاید گمراه کننده در جهت سالم سازی آن بکوشد.(۵۷)

بنابراین، مجازات مرتد اقدامی شایسته و بازدارنده است تا دیگران دریابند نمی توانند ارزش های جامعه را نادیده بگیرند و هر روز به دینی جدید روی آورند.

مجازات ارتداد برای استفاده بهینه از آزادی مذهبی و ایجاد فضای سالم برای بهره برداری شایسته از آن است نه محدود ساختن آزادی مذهبی. اسلام از پیروان خود پیروی کورکورانه و بی دلیل را نمی پذیرد. هر گاه کسی تحت تأثیر پدر و مادر و محیط و عوامل دیگر به اسلام گردن نهد با توبیخ این آیین روبه رو می شود. اسلام معتقد است پیروانش باید براساس دلیل های منطقی و دور از ابهام و پیچیدگی که فرا راه همگان قرار دارد، به مبانی مذهبی پایبند گردند وگرنه صرف اظهار ایمان و به کار بستن مقررات دینی، بدون اتکا به اصول علمی درست، هیچ ارزشی ندارد. اسلام مانند مسیحیت کنونی و دیگر مذاهب ساختگی نیست که قلمرو ایمان را از قلمرو منطق و استدلال جدا بداند.

در اسلام، ایمان به مبادی مذهب و ریشه های عقاید باید از منطق و استدلال سرچشمه گیرد. اگر از مسیحیان کنونی بپرسیم: چگونه ممکن است خدا در عین آنکه یکی است، سه تا(أب و ابن و روح القدس)باشد؟ پاسخ می دهند: قلمرو ایمانی از قلمرو عقل و منطق جدا است!ولی اسلام می گوید: «به بندگانم آنهایی که همه گونه حرف ها را می شنوند و در میان آنها نیکوترینشان را انتخاب می کنند، بشارت بده اینان کسانی هستند که از ناحیه خدا هدایت یافتند و اینان صاحبان خردند».(۵۸)

قرآن کریم از کسانی که برای خدا شریک قائل شده اند یا به سبب تعصب مذهبی و غرور ملی بهشت را مخصوص خود و خود را ملت برگزیده خدا می دانند، دلیل و برهان می خواهد و می فرماید: «قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین».(۵۹)

بنابراین، اسلام پیش از آنکه کسی را به عنوان پیرو بپذیرد، به او هشدار می دهد چشم و گوش خود را باز کند و درباره آیینی که می خواهد بپذیرد، آزادانه بیندیشد؛ چنانچه از لحاظ عمق و استدلال روحش را قانع ساخت - البته حتماً قانع می سازد - در شمار پیروانش در آید و گرنه حق دارد هر چه بیش تر درباره اش تحقیق و بررسی کند. قرآن مجید به پیامبرش دستور می دهد: «اگر یکی از مشرکان به تو پناهنده شد به او پناه بده تا گفتار خدا را بشنود آنگاه به امانگاهش برسان؛ این به خاطر آن است که آنها مردمی نادانند».(۶۰)

در پی این فرمان، فردی به نام «صفوان» خدمت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله شرفیاب گردید و از حضرتش خواست اجازه دهد دو ماه در مکه بماند و درباره اسلام تحقیق کند شاید حقیقت و درستی

آن برایش روشن گردد و در زمره پیروانش درآید. پیامبر فرمود: من، به جای دو ماه، چهار ماه به تو مهلت و امان می دهم.(۶۱)

بر همین اساس، اسلام هشدار می دهد چشم و گوش خود را باز و دلایل و منطق این دین را دقیقاً بررسی کنید، اگر شما را قانع نکرد و مجذوب اصالت و واقعیت خود نساخت، در برابرش گردن ننهید: «لا اکراه فی الدین»؛(۶۲) ولی هر گاه مسلمان شدید، دیگر نمی توانید از آن باز گردید. این سختگیری، علاوه بر آنکه سبب می شود مردم دین را امری سَرسَری و تشریفاتی ندانند و در پذیرش و انتخابش بیش تر دقت کنند، راه سودجویی را بر مغرضان و دشمنان کینه توز اسلام می بندد تا نتوانند از این راه، آیین میلیون ها مسلمان را بازیچه امیال شوم خود قرار دهند و در انظار عمومی آن را از اعتبار ساقط کنند.

البته اسلام برای زنان مرتد، بدان سبب که از نظر سازمان دفاعی و فکری نوعاً از مردها ضعیف ترند و زودتر تحت تأثیر قرار می گیرند، کیفری آسان تری در نظر گرفته است.(۶۳)

اساساً خدای متعال انسان را آزاد ولی هدفمند آفریده است. از این رو، آزادی و حق انتخاب انسان موهبتی الهی برای نیل به کمال شمرده می شود. به همین جهت، از نظر اسلام، بت پرستی و شرک و کفر و الحاد در شأن انسان نیست؛ خداوند شرک و کفر را از انسان نمی پذیرد(۶۴) و مشرکان را نمی بخشد؛ «ان الله لایغفر أن یشرک به و یغفر ما دون ذلک...».(۶۵)

پی نوشتها

۲) راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۱۹۲و۱۹۳.

۳) عهد قدیم، سفر توریه مثنی، فصل ۱۳؛ عهد جدید، نامه ای به مسیحیان یهودی نژاد عبرائیان،

بند ۱۰، جمله ۲۶–۳۲.

۴) آل عمران (۳)، آیه ۱۹.

۵) طبرسی، ابوعلی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱–۲، ص ۱۲۸.

۶) رشیدرضا، محمد، تفسیر المنار، ج ۶، ص ۴۱۶–۴۱۷.

۷) مصباح یزدی، محمدتقی، پرسش ها و پاسخ ها (آزادی و پلورالیسم)، ج ۴. ص ۳۸ و۶۲–۷۸.

۸) آل عمران (۳)، آیه ۸۵.

۹) بقره (۲)، آیه ۲۸۵.

۱۰) صف (۶۱)، آیه ۶؛ بقره (۲)، آیه ۱۴۶.

۱۱) بقره (۲)، آیه ۱۳۶.

۱۲) مطهری، مرتضی، عدال الهی، ص ۲۹۶–۳۰۰.

۱۳) ر.ك: کتب فقهی شیعه و اهل سنت؛ بخش جهاد.

۱۴) بقره (۲)، آیه ۱۰۵.

۱۵) توبه (۹)، آیه ۳۰ و ۳۱؛ مائده (۵)، آیات ۱۷ و ۷۲ و ۷۳.

۱۶) طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۲۸۱ – ۲۸۲.

۱۷) امام خمینی، تحریرالوسیله، ج ۲، ص ۴۹۹؛ ابن قدامه (از فقهای بزرگ اهل سنت)، المغنی، ج ۱۰، ص ۷۴.

۱۸) ر.ك: کتب فقهی باب نجاسات، از جمله: شرایع الاسلام و تحریر الوسیله.

۱۹) ر.ك: کتب فقهی باب نجاسات، از جمله: شرایع الاسلام و تحریرالوسیله.

۲۰) موسوی عاملی، سید محمد، مدارك الاحکام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۹۴.

۲۱) نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۶۰۱ و ج ۶، ص ۴۸۸ و ۴۹؛ موسوی اردبیلی، سیدعبدالکریم، فقه الحدود و التغریرات، ص ۸۳۹.

۲۲) خویی، سیدابوالقاسم، التنقیح فی شرح العروه الوثقی، ج ۳، ص ۵۸ – ۵۹ و ۶۱؛ امام خمینی، تحریرالوسیله، ج ۱، ص ۱۱۵.

۲۳) نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، ج ۶، ص ۴۹.

۲۴) همان.

۲۵) مانند حکم به ارتداد خانمی از سوی حضرت امام خمینی رحمه الله که در مصاحبه رادیویی به مناسبت تولد حضرت زهراعلیها السلام در پاسخ به این پرسش که الگوی شما کیست، گفته بود: خانم اوشین الگوی من است؛ چون حضرت فاطمه علیها السلام به چهارده

قرن قبل تعلق داشته اند.

۲۶) نجفی، محمدحسن، جواهرالکلام، ج ۶، ص ۴۸ و ج ۴۱، ص ۶۰۰.

۲۷) امام خمینی، تحریرالوسیله، ج ۱، ص ۴۹۹.

۲۸) خویی، سیدابوالقاسم، مبانی تکمله المنهاج، ج ۱، ص ۳۲۵.

۲۹) نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۶۰۲؛ امام خمینی، تحریرالوسیله، ج ۲، ص ۴۹۸.

۳۰) همان، ج ۶، ص ۴۹.

۳۱) همان، ص ۴۴ و ۴۵.

۳۲) امام خمینی(ره)، تحریرالوسیله، ج ۴، ص ۱۰، م ۱۰.

۳۳) همان. ج ۴۱، ص ۶۰۳ و ۶۰۵ و ۶۱۷.

۳۴) همان، ص ۶۱۳.

۳۵) امام خمینی، تحریرالوسیله، ج ۲، ص ۶۲۴؛ نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۶۰۵ - ۶۱۶.

۳۶) موسوی اردبیلی، فقه الحدود و التعزیرات، ص ۸۳۶ و ابن قدامه، المغنی، ج ۱۰، ص ۷۶.

۳۷) الجزیری، عبدالرحمن، الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۴۲۴.

۳۸) الکاسانی، ابوبکر، بدایع الصنایع، ج ۷، ص ۱۳۵.

۳۹) ابن قدامه، المغنی، ج ۱۰، ص ۷۶.

۴۰) فقه الحدود و التعزیرات، ص ۸۵۹.

۴۱) همان.

۴۲) مظفری، محمدحسین، نابردباری مذهبی، ص ۸۲ - ۸۳.

۴۳) محدث نوری، مستدرک الوسایل، ج ۳، ص ۲۴۲؛ المغنی، ج ۱۰، ص ۷۶.

۴۴) شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۱۶۱، ح ۵۵۳.

۴۵) همان، ص ۱۵۹، ح ۵۴۴.

۴۶) آل عمران (۳)، آیه ۷۲.

۴۷) بقره (۲)، آیه ۱۰۹.

۴۸) محمد (۴۷)، آیات ۲۵-۳۰.

۴۹) ر.ك: مصباح یزدی، محمدتقی، جزوه دین و آزادی.

۵۰) از این روی، همه فقهای شیعه و سنی بحث ارتداد را در باب حدود مطرح کرده اند.

۵۱) ولیدی، محمد صالح، حقوق جزای عمومی، ج ۲ (جرم)، ص ۳۲۳ - ۳۲۴.

۵۲) در اماره قانونی. اثبات خلاف اماره ممکن است و در این صورت رفع اثر می شود؛ اما اگر قانون گذار چیزی را به عنوان فرض قانون لحاظ کند، در صورت اثبات

خلاف آن مطلب نیز آثار حقوقی اش مرتفع نمی شود.(ر.ک: الوسیط، عبدالرزاق سنهوری، ج ۱ و کتاب های ادله اثبات دعوی).

۵۳) The will of the people shall be the basis of the authority of government... (Art.۱۲/۳/universal Dec.of Human Rights).

۵۴) ر.ک: آنتونی آربلاستر، لیبرالیسم غرب ظهور و سقوط، ترجمه عباس مخبر دزفولی.

۵۵) Altman Andrew; Arguing About law,An Introduction to LegaL philosophy; u.s.A:Wadsworth publishing Company,۶۹۹۱,p.۶۴۱.

۵۶) ماده ۱۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر.

۵۷) هفته نامه پرتو، ۲/۱۰/۸۱. (سخنرانی آیت الله مصباح یزدی)

۵۸) زمر (۲۹)، آیه ۱۸.

۵۹) بقره (۲)، آیه ۱۱۱؛ انبیاء (۲۱)، آیه ۲۴؛ نحل (۱۶)، آیه ۶۴.

۶۰) توبه (۹)، آیه ۶.

۶۱) اسدالغابه، ج ۳، ص ۲۲.

۶۲) بقره (۲)، آیه ۲۵۶.

۶۳) قربانی، زین العابدین، اسلام و حقوق بشر، ص ۴۸۰-۴۸۲.

۶۴) زمر (۲۹)، آیه ۷.

۶۵) نساء (۴)، آیه ۱۱۶.

فلسفه مجازات مرتد چیست؟ مگر اسلام آزادی اندیشه و عقیده را قبول ندارد؟ مگر اسلام خود به تحقیق و پیشرفت و عدم تبعیت کورکورانه و تعصب بیجا سفارش نمی کند، پس چرا اگر فردی با تحقیق و تفکر به این نتیجه رسید که دین دیگر بر حق یا کامل تر است، نمی تواند از اسلام ب

پرسش

فلسفه مجازات مرتد چیست؟ مگر اسلام آزادی اندیشه و عقیده را قبول ندارد؟ مگر اسلام خود به تحقیق و پیشرفت و عدم

تبعیت کورکورانه و تعصب بیجا سفارش نمی کند، پس چرا اگر فردی با تحقیق و تفکر به این نتیجه رسید که دین دیگر بر حق یا کامل تر است، نمی تواند از اسلام برگردد و به آن دین عقیده ورزد؟

پاسخ

مرتد کسی است که از اسلام خارج شده و کفر را اختیار نماید، (امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۶۶) . مرتد در مذهب اهل سنت نیز همین تعریف را دارد، (ابن قدامه، المغنی، ج ۱۰، ص ۷۴)

خروج از اسلام به این است که فعل یا قولی از انسان صادر شود که نشان دهنده انکار اصل دین یا اصلی از اصول دین، چون توحید، نبوت یا معاد باشد و یا انسان یکی از ضروریات دین را منکر شود به گونه ای که این انکار به تکذیب توحید یا رسالت پیامبر اکرم(ص) منتهی گردد. در این صورت ارتداد حاصل می شود، (تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۱۱۸)

تذکر (۱): انکار ضروری دین آن گاه موجب ارتداد خواهد بود که شخص منکر، به ملازمه انکار آن با انکار رسالت ملتفت باشد ازاین رو انکار ضروری توسط مسلمان جاهل و یا توسط محققی که با تحقیق روشمند ضروری بودن حکمی را نمی پذیرد یعنی ملتفت به رسالت است ولی آن حکم را انکار می کند مرتد نخواهد بود.

تذکر (۲): صرف شک در اصلی از اصول دین یا حکم ضروری، انکار آن محسوب نمی شود. زیرا در ارتداد باید انکار صدق کند.

امام صادق(ع) فرمود: «در جامعه اسلامی هر مسلمانی که از دین اسلام

رجوع کرد و پیامبری رسول اکرم(ص) را منکر شد و او را تکذیب نمود خونش بر کسی که این انکار و تکذیب را از وی بشنود مباح است»، (حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ابواب حد المرتد، باب ۱، ص ۵۴۵، حدیث ۳) . و نیز از آن حضرت سؤال شد: «درباره کسی که در خدای تعالی شک کند چه می گویید؟ امام فرمود: «کافر است» دوباره سؤال شد: «اگر در رسالت پیامبر اکرم(ص) شک کند چه؟ امام فرمود: «آن هم کافر است» آن گاه امام فرمود: «تنها هرگاه انکار کند کافر است»، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۱۰ از ابواب حد المرتد، ص ۵۶۹، حدیث ۵۶)

۲ اقسام مرتد: از آنجا که در فقه شیعه و برخی از فرق اهل سنت اقسام مرتد احکام متفاوت دارند شناخت اقسام مرتد لازم است.

مرتد فطری: کسی است که پدر یا مادر او هنگام انعقاد نطفه اش مسلمان بوده اند و خود پس از رسیدن به بلوغ اظهار اسلام کرده و سپس از اسلام خارج شده است، (تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۳۶).

تذکر: برخی اسلام یکی از والدین را به هنگام تولد شرط می داند نه انعقاد نطفه <Font face=MTR Style="font-size:۱۵">(خویی، مبانی تکمله المنهاج، ج ۱، ص ۳۲۵) و برخی اظهار اسلام بعد از بلوغ را شرط نمی دانند، (شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۲، ص ۴۵۱).

مرتد ملی: کسی است که پدر و مادرش به هنگام انعقاد نطفه او کافر بوده اند و او پس از بلوغ اظهار کفر کرده و پس از آن مسلمان شده و مجددا کافر شده است، (تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۶۶).

حکم مرتد : حکم مرتد در فقه شیعه:

مرتد دارای برخی از احکام مدنی درباره ارث و جدایی از زوجیت و برخی از احکام وضعی فقهی مانند نجاست است که ظاهرا هیچ یک از اینها محل سؤال شما نیست پس فقط به تفصیل حکم جزایی آن می پردازیم.

مرد مرتد فطری: اگر مرتد فطری مرد است کشته می شود و توبه او ظاهرا قبول نمی شود، (تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۹۴) و این قول قول مشهور است.

زن مرتد فطری و ملی: زن مرتد چه مرتد فطری باشد چه ملی، کشته نمی شود بلکه دعوت به توبه می شود، اگر توبه کرد آزاد می شود و الّا در زندان باقی می ماند، (تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۹۴).

مرتد ملی: مرد مرتد ملی نخست تا سه روز دعوت به توبه می شود. اگر توبه کرد آزاد می شود و الّا کشته می شود.

تذکر: در مدت دعوت به توبه اختلاف است برخی آن را سه روز می دانند و برخی آن را مدت لازم برای توبه، که به اختیار حاکم تعیین می شود، می دانند، (شیخ طوسی، المبسوط، ج ۷، ص ۲۸۲).

آیا می توان باوری را صرفا به این دلیل که صحیح است به دیگران تحمیل کرد ،آیا در این صورت مساله عادت دادن به جای پرورش تفکر و شناخت علمی که باور عمیق و رفتار با بصیرت را دنبال خواهد داشت ،قرار نمی گیرد؟

پرسش

آیا می توان باوری را صرفا به این دلیل که صحیح است به دیگران تحمیل کرد ،آیا در این صورت مساله عادت دادن به جای پرورش تفکر و شناخت علمی که باور عمیق و رفتار با بصیرت را دنبال خواهد داشت ،قرار نمی گیرد؟

پاسخ

انسانها در انتخاب راه، انتخاب عقیده و فکر آزاد هستند و هیچکس حق تحمیل عقاید خود و لو صحیح را به دیگران ندارد و خداوند نیز چنین وظیفه ای را بعهده هیچکس حتی انبیا قرار نداده و در قرآن کریم می فرماید : «انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا»ما را ه هدایت و (صراط مستقیم) را به انسانها نشان می دهیم خواه آنرا بپذیرند و شاکر باشند و خواه با نپذیرفتن کفورا نعمت الهی کنند البته آنهایی که با اختیار حق را می پذیرند هدایت می شوند و از چشمه سار زلال هدایت و نورانیت بهره می گیرند و آنهایی که با اختیار خود حق را کناری می نهند و نمی پذیرند مسیرضلالت در پیش می گیرند و طبعا جز خسران ، گمراهی و عذاب الهی را بدست نخواهند آورد . بنابراین وظیفه ما نشان دادن راه حق به دیگران است. وظیفه تبلیغ صحیح آموزه های دینی است و برای انجام این وظیفه مهم باید از همه امکانات موجود بنحو صحیح استفاده کنیم و از هر گونه تحمیل و تحکم نسبت به دیگران باید دوری کنیم.

محدوده آزادی برای غیر مسلمانان در قرآن چیست

پرسش

محدوده آزادی برای غیر مسلمانان در قرآن چیست

پاسخ

۱. انسان به دلیل داشتن اراده به طور تکوینی آزاد است ولی عواملی اراده او را محدود می سازند; از جمله این عوامل پذیرفتن اسلام است که محدودیت هایی را برای آنان به ویژه در عرصه زندگی اجتماعی با مسلمانان فراهم می آورد.

۲. از جمله آیاتی که به این موضوع پرداخته آیه های ۹ ۷ از سوره مبارکه ممتحنه است "عَسَی اللّه ُاَن یَجعَل َبَینَکُم وبَین َالَّذین َعادَیتُم مِنهُم مَوَدَّه ًواللّه ُقَدیرٌ واللّه ُغَفورٌ رَحیم لا یَنهغ کُم ُاللّه ُعَن ِالَّذین َلَم یُقَتِلوکُم فِی الدّین ِولَم یُخرِجوکُم مِن دیَرِکُم اَن تَبَرّوهُم وتُقسِطو ا اِلَیهِم اِن َاللّه َیُحِب ُالمُقسِطین اِنَّما یَنهغ کُم ُاللّه ُعَن ِالَّذین َقَتَلوکُم فِی الدّین ِواَخرَجوکُم مِن دیَرِکُم وظَهَروا عَلی َاِخراجِکُم اَن تَوَلَّوهُم ومَن یَتَوَلَّهُم فَاُولغ کَ هُم ُالظَّلِمون (ممتحنه ۹ ۷) امید است خداوند میان شما و دشمنانتان]از طریق اسلام ، پیوند محبت بر قرار کند، و خداوند قادر، آمرزنده و مهربان است خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند، نهی نمی کند; چرا که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد.]خداوند[، شما را تنها از دوستی با کسانی نهی می کند که در امر دین با شما پیکار کردند، و شما را از خانه هایتان بیرون راندند، یا به بیرون راندن شما کمک کردند، هر کس اینان را دوست بدارد، ظالم و ستم گر است " این آیات شریفه به دنبال آیاتی مطرح شده که به گسستن پیوند با مشرکان تصریح نموده است

۳. به دلیل آیه شریفه

پنجم از سوره توبه که می فرماید: "فَاقتُلوا المُشرِکین َحَیث ُوجَدتُموهُم هر کجا که مشرکین را یافتید; آن ها را بکشید."، آیات فوق به کفّار ذمّی مربوط است نه کفّار حربی ولی آیه سوره مبارکه توبه به کفّار حربی مربوط است (تفسیر المیزان علامه طباطبایی ، ج ۱۹، ص ۲۳۴، مؤسسه اعلمی)

۴. با توجه به این دو دسته از آیات که غیر مسلمانان را نیز به دو گروه تقسیم می کنند، می توان گفت غیر مسلمانان به دو گروه تقسیم می شوند: دسته ای که در برابر مسلمانان ایستاده و دشمنی خود را در عمل با آنان نشان داده اند; تکلیف مسلمانان این است که هر گونه رابطه را با این گروه قطع کنند; اما دسته دیگر که با وجود کفر و شرک به مسلمانان کاری نداشته و یا حتی با آنان پیمان ترک دشمنی بسته اند; آیات فوق آشکارا به این حقیقت اشاره دارند که پیوند دوستی مسلمانان با آنان بی اشکال است (جواهر الکلام محمد حسن نجفی ج ۲۱، کتاب الجهاد، داراحیأ التراث العربی)

۵. کفّر ذمّی (غیر حربی و نیز اقلیت های دینی غیر مسلمان که دستور اسلام هم زیستی مسالمت آمیز با آن ها است مسلمانان در این هم زیستی موظفند برخی حریم ها را رعایت کنند که در اصول قانون اساسی کشور، از جمله اصل های بیست و ششم و سیزدهم بدان تصریح شده است زیر پا نگذاشتن موازین اسلامی به طور آشکار، از جمله این حریم هاست البته این دسته از غیر مسلمانان در حدود قانون در انجام مراسم دینی خود آزاد بوده و در احوال شخصی از قبیل ازدواج ارث و... و نیز تعلیمات دینی بر اساس

آیین خود عمل می کنند. مجاز نبودن به تأسیس معابد جدید، ورود به مساجد مسلمانان مجاز نبودن به اسکان در برخی از سرزمین های اسلامی مانند حجاز، نگنجاندن آن چه انجامش در معاهده صلح برای مسلمانان جایز نیست مانند تظاهر به منکرات بازگرداندن زنانی از همسران آن ها که اسلام آورده و به سوی مسلمانان هجرت کرده اند و در آیه دهم از سوره ممتحنه بدان تصریح شده است و بازگرداندن مردان مهاجر، به سرزمین کفار حربی پرداختن جزیه و... از محدودیت های دیگری است که برای غیر مسلمانان در کتب فقهی بر شمرده شده است (تفسیر نمونه آیت اللّه مکارم شیرازی و دیگران ج ۲۴، ص ۳۱ ۳۳، دارالکتب الاسلامیه)

۶. البته مسلمانان باید هوشیار باشند تا از رهگذر این معاهده صلح و هم زیستی اجتماعی با غیر مسلمانان از نظر ایمانی ضربه نخورند; همان گونه که پیشینه عملکرد غیر مسلمانان چنین چیزی را نشان می دهد.(تفسیر نمونه آیت اللّه مکارم شیرازی و دیگران ج ۲، ص ۳۷۲، دارالکتب الاسلامیه)

۷. در آیات ۱۲۵ ۱۲۸ سوره مبارکه نحل دستوراتی درباره مقابله با مخالفان آمده است که دقت در مفاهیم آن ها برای شما پرسش گر محترم مفید است

آیا اسلامی که عقاید زشتی مانند دفن دختران را طرد می کرد ،نمی توانست برده داری هم را حذف کند؟

پرسش

آیا اسلامی که عقاید زشتی مانند دفن دختران را طرد می کرد ،نمی توانست برده داری هم را حذف کند؟

پاسخ

واقعیت آن است که موضوع برده داری با زشتی و بی عدالتی زنده به گور کردن دختران و بطلان بت پرستی کاملاً متفاوت است زیرا بردگان کسانی بودند که در جنگ شرکت می کردند وبعد از اسارت، آنان از مجازات مرگ نجات می یافتند اما به بردگی گرفته می شدند و این یک لطفی بود که نسبت به لشکریان فریب خورده دشمن انجام می پذیرفت. اما آن چه زشت بود روابط ناسالم و تضییع حقوق بردگان بود. پس از ظهور اسلام بردگی به عنوان نجات فریب خوردگان از کشته شدن پذیرفته شد. اما برای اصلاح روابط با بردگان و زمینه سازی برای رشد و آزادگی آنان برنامه های متعددی لحاظ شد

که به بهانه های مختلف آزاد می شدند.

آیه یا روایتی نقل کنید که در آن از آزادی اندیشه و بیان مردم (حتّی آزادی مخالفان) سخن گفته باشد.

پرسش

آیه یا روایتی نقل کنید که در آن از آزادی اندیشه و بیان مردم (حتّی آزادی مخالفان) سخن گفته باشد.

پاسخ

تفکر و انـدیشه در حـوزه علـوم عقلی و نقلی از لـوازم حیـات فرهنگی هر فرد است. یـک انسـان از این جهت که بایـد بینشـی و دیدگاهی درباره جهان و خدا و پیامبران و ادیان الهی داشته باشد باید با فکر و تعقل و اندیشه آزادانه و بدون هیچ اکراه و اجبار بتواند تحقیق بکند، سؤال بکند، کاوش و جستجو کند تا بتواند مسیر حقّ را پیدا کند و یا لااقل برای خودش حقّی را پیدا کند تا نزد عقـل و وجـدان و خـدا جوابگو باشـد و حجّت بر او تمـام شود. برای نمونه ابن ابی العوجا که شخصـی دهری و بی دین بود اشـکالات و پرسـش های خود را با شاگردان امام صادق(ع) مانند هشام بن حکم و دیگران مطرح می کند و با یکدیگر بحث و گفتگو می کردنـد و حتی با خود امام صادق(ع) نیز بحث و مـذاکره می کردنـد یا جاثلیق و کشیشـهای مسـیحی و علمای ادیان دیگر با امام رضا(ع) بحث و مذاکره می کردند و امامان بزرگوار نیز از بحث های آنان اسـتقبال می کردند و جواب شبهات آن هـا را می دادنـد. بنـابراین، هر فرد بایـد دنبـال کشف حقیقت باشـد و با متخصّ‌صان هر رشـته به بحث و گفتگو بنشـیند تا بتواند حجت و برهان عقلی بر روش و متد و افکار خود داشـته باشد. اصولاً دین و تدیّن که زیر بنای اعمال انسان است و به عمل ها و کارهای انسان شکل می دهد، قابل اجبار و اکراه نیست و نمی توان کسی را بر آن مجبور ساخت. اعتقاد قلبی

آن چنان در قلب انسان رسوخ می کند که حتی با سرنیزه نیز نمی توان آن را تغییر داد، مانند گالیله که اعتقاد داشت که زمین به دور خورشید می چرخد، ولی دیگران او را تهدید به مرگ کردند که چرا می گویی زمین به دور خورشید می چرخد، ولی ایشان دست از عقیده خود برداشت.

اسلام و علمای اسلام بر این مطلب تأکید دارند که هر انسان عاقل و بالغی باید حجت و برهانی بر معتقدات خود داشته باشد در اصول دین نمی توان تقلید کرد. اسلام موافق با آزادی بیان است، اما نه آزادی مطلق، برای این که آزادی بیان نباید موجب شبهه و انحراف و نحل به مبانی و اندیشه های دینی و آزادی های عموم مردم شود، برای نمونه شخصی با بیان خود مطالب خرافی پوچی را به مردم القا می کند در زمان حضرت موسی(ع) سامری با بیان خود مردم را به گوساله پرستی کشاند و آنان را از خداپرستی که راه صحیح و همراه با حجّت و برهان بود، منحرف کرد. بیان و سخن گفتن مانند دست وپای انسان، وسیله و حربه ایت است که با آن می توان به دیگران ظلم کرد و می توان به مردم و جامعه کمک کرد. اگر دست و پای انسان آزاد مطلق است بیان هم باید آزاد مطلق باشد در حالی که چنین نیست. همان طوری که انسان نمی تواند به عنوان آزادی صبح که از خانه بیرون می آید با پای خویش به هر کس و هر چیز که می رسد اذیّت و آزار برساند یا با دستش به هر کس که می رسد ظلم کند، همین طور با زبانش هم نمی تواند و نباید هر چه خواست

بگوید. از کلمات زیبای امیرالمؤمنین(ع) است که می فرماید: ربّ قول أنفذ من صول؛(۱) چه بساگفتاری که از شمشیر برنده تر است.

اعتقادات انسان بایـد بر میزان و مبانی صحیح و عاقلانه استوار باشد اما ابراز و بیان آن ها در جامعه و القای آنها به دیگران در صورتی آزاد است که بر اساس عقل و منطق و برهان استوار باشد، اگر بیان و سخنی بر میزان حقّ و عدل نباشد نباید برای دیگران مطرح شود و انسان نباید به خود حق دهد که آن را به دیگران القا کند.

اسلام و عالمان اسلامی هرگز مخالف با آزادی اعتقاد نیستند، بلکه اصرار دارند که چشم بسته چیزی را قبول نکنید. در اعتقادات باید تحقیق کنید و تقلید از دیگران نکنید و اگر کسی با عالمان دینی مجالست داشته باشد و در درس های آنان شرکت کند متوجه می شود که هر شخص با هر مرامی که باشد می تواند سؤال کند و حرف خود را مطرح کند و جواب بشنود. البته این گونه بحث ها و سؤال و پرسش ها در محیطهای مخصوص علم و دانش و مربوط به حوزه اندیشه دینی آزاد است و هیچ کس مخالف با آن نیست، ولی اگر کسی بدون تحقیق کافی و بدون بحث و گفتگو با اهل فنّ و با متخصصان آن علم بخواهد مطالب غیر منطقی خود را در بین مردم مطرح کند و تراوشات فکری خود را به دیگران القا کند آزاد نیست و خود او نیز نباید به خود اجازه دهد هر حرفی را به دیگران القا کند، چون سطح معلومات مردم متفاوت است و در بین آنان افراد کم سواد، کوتاه بین، کم ظرفیت،

نـاتوان وجود دارد. القـای افکـار انحرافی در سـطح عموم جـامعه ماننـد اینـاست که داروهای یک داروخانه را آزادانه در اختیار اقشـار مختلف مردم قرار دهنـد، بـدیهی است که تمـامی این داروهـا برای همگـان مفیـد نیست و امکان دارد سوء اسـتفاده های خطرناکی از آن ها بشود.

پاورقی۱ نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۳۹۴.

خداوند بزرگ چندین بار در قرآن، در سوره های نور و نساء، مؤمنان را نصیحت می کند که با کنیزان و بردگان خود خوش رفتاری کنند. آیا برده داری اشکال ندارد؟

پرسش

خداونـد بزرگ چنـدین بار در قرآن، در سوره های نور و نساء، مؤمنان را نصـیحت می کند که با کنیزان و بردگان خود خوش رفتاری کنند. آیا برده داری اشکال ندارد؟

پاسخ

آری قرآن در سوره هـای نسـاء، نحـل، مؤمنون، نور، روم و احزاب از احکام بردگان سـخن به میان آورده و به مؤمنان سـفارش نموده است که با آنان خوش رفتاری نمایند؛ اگر چه قرآن امر بردگی و استرقاق را به عنوان یک دسـتور حتمی در مورد اسیران جنگی بیان نکرده است، ولی با بیان احکام بردگی، آن را به عنوان یک واقعیت و امر پـذیرفته شـده در جوامع بشـری آن زمان، به رسـمیت شـناخته است. این پـذیرش واقعیت و سـنت حـاکم بر جوامع بشـری آن زمـان و بیـان احکـام فقهی در این امر، جای اشـکال و خرده گیری بر اسـلام ندارد. آن چه در ترازوی داوری و قضاوت خردورزان نقش دارد، محتوا و کیفیت جهت گیری احکـام فقهی استرقـاق در اسـلام است که آیا جهت گیری این احکام به سـمت و سوی تقویت بردگی است، یا درجهت رهایی تدریجی آنان؟ پاسخ دوم درست است که در این صورت نه تنها نقطه ضعفی برای اسلام نیست، بلکه نقطه قوّت این ایدئولوژی است.

توجه به این نکته در قضـاوت نهـایی به مـا کمک می کنـد و آن این است که اسـلام بردگی را ابـداع نکرده است، بلکه در آن عصـری که مسـئله بردگی با تار و پود جوامع بشـر آمیخته بود، به عنوان یک امری که وجود دارد، پذیرفته و با بیان یک سلسـله دستورها در جهت رهایی بردگان قدم برداشت. به بیان دقیق تر، اسلام در

راه آزادی بردگان پیش قدم شد.

حال چرا یکباره و به صورت انقلابی در جهت رهایی بردگان گام بر نداشت، بلکه در جهت رهایی تدریجی آنان کوشید، پاسخش این است که رهایی دفعی، مشکلاتی را به دنبال داشت. در توضیح آن می گوییم: اگر نظام غلطی در بافت جامع ای وارد شود، ریشه کن نمودن آن به زمان و برنامه حساب شده ای نیاز دارد. در غیر این صورت نمی توان آن را ریشه کن نمود. درست مانند انسانی که به بیماری خطرناکی مثل اعتیاد مبتلا شده و بیماریش کاملاً پیشرفت نموده است. آزادی دفعی بردگان ممکن بود مفاسدی را در پی داشته باشد بدین شرح:

۱ اگر اسلام یک باره و به طور کلی بردگی را لغو می کرد، نظام اقتصادی و اجتماعی مردم به ناگاه از هم می پاشید؛ در این صورت بردگان که فاقد کار و زندگی و خانه و مسکن بودند، ممکن بود از جهت معیشتی و اقتصادی جامعه را به بحران سوق دهند. این هم به ضرر بردگان بود و هم به ضرر دیگران.

۲ اگر بردگان به یک باره آزاد می شدند، با توجه به ظلم و ستمی که در طول سالیانی دراز متحمل شده بودند، به انتقام جویی روی می آوردند و سرانجام امنیت عمومی، وضع سیاسی جامعه و شرف انسانی متحمل خسارات فراوانی می شد.

۳ اسلام در مسیر حرکت تکاملی خویش خواه ناخواه با جنگ هایی روبه رو می شد و اسیران می گرفت. حال اگر این اسیران را کی باره آزاد می کرد، ممکن بود بار دیگر توطئه نمایند و با مسملانان دیگر بار بجنگند. اسلام راه

بهتری را انتخاب نمود؛ اوّل اسیران جنگی را به صورت غلامان و کنیزان وارد خانه مسلمانان نمود و به مسلمانان سفارش نمود که با آنان خوش رفتاری نمایند، تا از نزدیک خوبی های مسلمانان را بنگرند و تدریجاً با فرهنگ و اخلاق اسلامی آشنا شوند و از دشمنی با اسلام دست بردارند و به تدریج آزاد شوند. در این صورت نه تنها با اسلام و مسلمانان دشمنی نمی ورزند، بلکه به یاوران و سربازان اسلام تبدیل می شوند.

علامه طباطبایی در این خصوص می گوید: "اسلام تا می توانست از جامعه های غیر اسلامی (= کافران حربی) گروهی را به شکل اسیر جنگی می گرفت و در جامعه حق و عدالت وارد می ساخت و به تعلیم و تربیتشان می پرداخت، سپس از راه های مختلف به تدریج آنان را آزاد ساخته و جزء جامعه اسلامی می نمود".[۱]

برنامه های اسلام برای زدودن بردگی:

اسلام برای از بین بردن پدیده بردگی برنامه هایی را ارائه داده است. اینک به بیان برخی از آن ها می پردازیم:

الف) لغو همه راه های بردگی جز یک راه:

در عصر بعثت رسول گرامی اسلام(ص) برای بردگی راه های متعددی وجود داشت. وجود هر یک به بردگی رسمیت می بخشید و قانونی به حساب می آمد و آن راه ها بدین قرار بود:

۱ اسارت درجنگ ها: طبیعی است که دو طرف درگیر در جنگ از یکدیگر اسیر بگیرد. این اسیران به صورت برده به خدمت گرفته می شدند.

۲ خواست حاکم و سرپرست: حاکم و سرپرست ستمگر افراد زیر دست را به بردگی می گرفت و در مزارع و دامداری و مانند

آن، به کار می گماشت و احیاناً آنان را به عنوان برده به دیگری می فروخت.

۳ تبعیت طفل از مادر خویش که برده و کنیز بود، اگر چه پدرش آزاد بود، ولی به جهت کنیز بودنِ مادر، طفل هم به بردگی محکوم بود.

۴ فرار از لشکر، امتناع از جنگیدن و خدمت سربازی.

۵ فراریان از کشوری و پناهنده شدن به دولت دیگر و خود را تسلیم آن حکومت نمودن که این کار برای حکمرانان کشوری که بدان پناهنده شده بودند، ایجاد حق می کرد و آنان می توانستند پناهندگان را به بردگی بگیرند.

۶ ارتکاب جرایمی همانند قتل، دزدی و ... (جریان به بردگی گرفتن ساختگی بن یاسین، برادر حضرت یوسف(ع) به جرم سرقت گویای این امر است).

۷ فقری که به موجب آن شخص خودش را به دیگری بفروشد و خود را ملزم سازد برای مولایش کار کند.

۸ فروختن فرزند؛ پدر حق داشت فرزند خویش را به جهت تنگدستی به عنوان برده بفروشد.

۹ فروختن همسر؛ شوهر حق داشت همسر خویش را به عنوان برده به فروش برساند.

۱۰ آدم ربایی، فرد دزدیده شده به عنوان برده فروخته می شد، مانند زید بن حارثه که ربوده و به عنوان غلام فروخته شد.

۱۱ باختن در قمار؛ گاهی فرد قمار باز خود را گرو قمار قرار می داد و در صورت باختن وی برده می شد.

اسلام همه این راه ها و سرچشمه های بردگی را مسدود نمود، و تنها اوّلی را با شرایطی پذیرفت. و آن را هم هرگز به عنوان جنبه الزامی اعلان نکرد. حاکم اسلامی می تواند با رعایت مصلحت از برده گرفتن پرهیز نماید.

ب) زشت

شمردن انسان فروشی:

حال که یک سرچشمه بردگی آن هم به ناچار مورد پذیرش قرار گرفت، ممکن است از همین راه مردم سوء استفاده کنند و سایه شوم بردگی را بر جامعه اسلامی چیره گردانند. برای این که چنین اتفاقی نیافتد، اسلام آمد و خرید و فروش بردگی را بدترین و منفورترین معاملات اعلام کرد. پیامبر(ص) فرمود: "شرّ النّاس مَن باع النّاس؛۱[۲] بدترین مردم کسی است که انسان ها را بفروشد".

ج) رفتار انسانی با بردگان:

اسلام در مورد رفتار انسانی با بردگان بسیار سفارش نموده است. پیامبر(ص) فرمود: "کسی که برادرش زیردست او است، باید از آنچه می خورد، به او بخوراند و از آن چه می پوشد، به او بپوشاند و زیادتر از توانایی به او تکلیف نکند."۲[۳] امام علی(ع) به غلامش، قنبر گفت: " من از خدای خود شرم دارم که لباسی بهتر از تو بپوشم".[۴]

د) احیای شخصیت بردگان:

در همین دوره محدودی که فردی به سبب اسارت در جنگ به صورت برده زندگی می کند، اسلام ضمن این که با برنامه حساب شده ای آنان را به سوی آزادی و ازادگی سوق می دهد، برای آنان شخصیت قایل است. تا آن جاکه از نظر شخصیت انسانی، هیچ تفاوتی میان بردگان و افراد آزاد نمی گذارد و معیار ارزش را تقوا قرار می دهد.[۵] بدین منظور به بردگان اجازه میدهد که همه نوع پست های مهم اجتماعی را عهده دار شوند تا آنجا که بردگان می توانند مقام مهم قضاوت را بر عهده بگیرند.[۶]

ه) گشودن دریچه های آزادی:

اسلام راه های فراوانی را برای آزادی بردگان در نظر گرفته است که با توجه به این راه ها

خواه ناخواه بردگی از جامعه بشری زدوده می شود. ان راه ها به دو دسته تقسیم می شود:

۱ راه استحبابی و سفارش های اخلاقی:

درباره پسندیده بودن آزاد نمودن بردگان، در سخنان رسول گرامی اسلام(ص) و امامان معصوم(ع) بسیار سفارش و تأکید شده است. این اسوگان با انواع لطایف و شگردها تلاش کردن میان مردم آزاد نمودن بردگان را فرهنگ کنند و بدون نیاز به دستورهای الزامی با قصد قربت و ثواب خداوند به آن اقدام نمایند.

پیامبر(ص) فرمود: "هر که برده مسلمانی را آزاد کند، خداوند او را از آتش جهنم آزاد می سازد".۳[۷]

۲ راه وجوبی و دستورهای قانونی:

اسلام افزون بر سفارش های اخلاقی و ارزش نهادن به آزاد نمودن بردگان، در موارد متعددی با دستورهای الزامی، مسلمانان را به آن وادار نموده است.

اینک نگاهی اجمالی به راه های قانونی برای آزادی بردگان:

۱- آزادی بردگان از راه معاهده و مکاتبه (مکاتبه مشروط یا مطلق)؛

۲- عتق تدبیر؛

۳- تبعیت اشرف ابوین؛

۴- عتق برای تملک انثی بر احدالعمودین؛

۵- عتق برای تملک ذکر بر احدالعمودین یا محارمی از زنان؛

۶- عتق سرایت؛

۷- عتق استیلاد (ام ولد)؛

۸- عتق مرضی، همانند کوری، جذام، لنگ و زمینگیر؛

۹- مسلمان شدن عبد قبل از این که مولایش در محیط کفر مسلمان شود؛

۱۰- هرگاه مولا گوش، بینی و یا عضو دیگری از اعضای بدن برده را جدا کند؛

۱۱- اگر مولا وارث نداشته باشد، برده با مال میت آزاد می شود؛

۱۲- برده مؤمن پس از هفت سال آزاد می شود؛[۸]

۱۳- یکی از مصارف هشتگانه زکات، آزاد کردن بردگان است. گویند که در زمان خلاف عمربن عبدالعزیز فقیری یافت نمی شد که زکات به آنان

بدهند. زکات را برای آزاد کردن بردگان مصرف کردند و شمار زیادی از آنان آزاد شدند.

۱۴- آزادی به واسطه عهده نذر و قسم.

۱۵- آزادی به واسطه کفاره در موارد مختلف مانند کفاره روزه، قتل خطایی و ... .[۹]

کوتاه سخن این که: اسلام به جهت رعایت مصلحت و پذیرش شرایط اجتماعی زمان به ناچار پدیده بردگی را پذیرفت و برای آن احکامی در نظر گرفت تا برای رهایی تدریجی و معقول بردگان برنامه ریزی نماید و اسرانجام اسلام در حرکت رهایی بخش بردگان پیشگام شد و با توجه به راهکار های اسلام مبنی بر رهایی بردگان عملاً بردگی در جوامع اسلامی به صورت کامل زدوده شده است.

[۱]ماهنامه پاسدار اسلام، ش ۲۲، ص ۱۳.

[۲]کلینی، کافی، ج ۵، ص ۱۱۴.

[۳]مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۴۱ و ۱۴۲.

[۴]همان، ص ۱۴۴.

[۵]حجرات (۴۹) آیه ۱۳.

[۶]تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۴۲۰.

[۷]کلینی، کافی، ج ۴، ص ۱۳۴.

[۸]وسایل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۶.

[۹]ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۴۱۲ _ ۴۲۳؛ شرایع الاسلام، کتاب العتق؛ شرحلمعه، کتاب العتق.

چرا اگر کسی در ممالک شیعه به علی(ع) توهین نماید، حکمش اعدام است، ولی کسانی را که با عمر هستند سرشان را از تنشان جدا نمی سازند؟

پرسش

چرا اگر کسی در ممالک شیعه به علی(ع) توهین نماید، حکمش اعدام است، ولی کسانی را که با عمر هستند سرشان را از تنشان جدا نمی سازند؟

پاسخ

در منطق اسلام هیچ کس به خاطر عقیده اعدام نمی شود. قرآن به صراحت می فرماید: " لا إکراه فی الدین؛ هیچ گونه اکراهی در دین نیست".[۱] چرا که عقیده از چیزهایی است که اکراه بردار نیست و نمی شود عقیده ای را به زور سر نیزه بر کسی تحمیل کرد یا کسی را از عقیده اش برگرداند. عقیده باید آزادانه انتخاب شود. اسلام حتی مسیحیان و یهودیان و مجوسیان را مجبور به پذیرش اسلام نمی کند.

حکم اعدام برای سبّ کننده پیامبر(ص) یا امام(ع)[۲] به خاطر عقیده او نیست، بلکه به جهت این است که سب کننده به عقیده مسلمانان و شیعیان توهین نموده و این کار ضربه به نظام اسلامی و حمله به باور جامعه اسلامی و مسلمانان و برهم زدن نظم اجتماعی تلقی می شود.

چنانچه از چنین کارهایی، قاطعانه جلوگیری نشود، کم کم اصل نظام اسلامی به خطر می افتد.

بنابراین حکم اعدام برای سابّ النّبی یا سابّ الأئمه(ع) از مسایل حکومتی است،[۳] که به خاطر حفظ کیان اسلام چنین حکمی از طرف شارع مقدس مقرّر شده است، نه به خاطر

کوبیدن عقاید مخالف تا باعث اعدام مخالفان عقیدتی تشیع گردد.

ضمناً سؤال شما دقیقاً برای ما مفهوم نشد. طبق آن چه که از سؤال شما فهمیدیم، جواب دادیم، چنانچه منظور دیگری از سؤال داشتید، روشن تر بنویسید تا جواب داده شود.

[۱] بقره (۲) آیه ۲۵۶.

[۲] امام خمینی، تحریرالوسیله، ج ۲، ص ۴۷۶.

[۳] لطف الله صافی، معارف دین، ص

چرا فرزند یک پدر و مادر مســلمان باید به دین اســلام گرایش داشته باشد؟ چرا به او قدرت تصمیم گیری درباره سرنوشت خود را نمی دهند؟

پرسش

چرا فرزند یک پدر و مادر مسلمان باید به دین اسلام گرایش داشته باشد؟ چرا به او قدرت تصمیم گیری درباره سرنوشت خود را نمی دهند؟

پاسخ

از نظر جهان بینی اسلامی همه انسان ها از آزادی، اختیار و قدرت بر تصمیم گیری برخوردارند و خودشان سرنوشت خویش را رقم می زنند.

اسلام از راه های گوناگون می کوشد اندیشه بشریت را از اسارت باطل برهاند و آدمی با دید باز و وسعت نظر بیاندیشد و داوری کند و دین و آیین حق را برگزیند. این سخن قرآن است که می گوید:

"به آن بندگانی مژده باد که همه سخنان را می شنوند و بهترین را برمی گزینند".(۱)

"و چون به ایشان گفته شود که از آن چه از سوی خدا فرود آمده است، پیروی کنید، گویند: نه، ما به همان راهی می رویم که پدران ما می رفتند. حتی اگر پدرانشان بی خرد و گمراه بوده اند!". (۲)

نیز اسلام می گوید: اعتقادات و پذیرش دین نمی تواند تحمیلی باشد (لا اکراه فی الدین) سپس می افزاید: راه راست، اندیشه راستین و آیین درست و نجات بخش، از اندیشه دروغین و آیین باطل واضح و روشن است (قد تبین الرشد من النهی) (۳)

آری آدمی با دقت و خردورزی می تواند راه و آیین حق (که آیین اسلام است) را باور کند و آن را برگزیند .

بنابراین اگر چه پذیرش دین اکراه بردار نیست، اما این بدین معنا نیست که آدمی هرگونه دلش بخواهد با آن بازی کند، بلکه به حکم خرد ملزم است دین حق و راه راست را انتخاب نماید و به آن گردن نهد. اگر جز این رفتار کند، مورد سرزنش و مؤاخذه قرار می گیرد. به حکم فطرت پاک و سلیم که

فطرت حق طلبی است، آدمی آن گاه که خورشید را می بیند و آثار و برکات آن را درک می کند، به آن ایمان می آورد، نه این که آن را انکار نماید. به حکم فطری بودن ایمان و اعتقادات بنیادین اسلامی، اگر مانعی در مسیر راه آدمی نباشد و در محیط اسلامی و از پدر و مادر مسلمان رشد و پرورش یابد، از عمق جان خویش ندای اسلام را لبیک می گوید و پذیرای آن می گردد، حال اگر بعد از این از روی هوا و هوس به عناد و ستیز با آن مبادرت ورزید و در زمره مرتدان قرار گرفت، طبیعی است که قوانین مدنی در پی تأدیب و کیفر او برآید، چون که به مقتضای فطری بودن و روشن بودن حقانیت دین اسلام (قد تبین الرشد من الرشد) آیین حق آشکار است و بشر به حکم خرد می بایست تسلیم آن شود و هرگونه حق ستیزی و عناد با آن حرکتی مجرمانه تلقی می شود.

با نگاهی به آیات قرآن در مورد ارتداد استفاده می شود که ارتداد و احکام آن مربوط است به کسی که:

۱ - با انگیزه توطئه و دشمنی با اسلام و مسلمانان بخواهد از این راه ضربه ای به اسلام وارد کند؛ (۴)

۲ - با انگیزه شهوت طلبی، دنیاگرایی و دیگرهواهای نفسانی؛ (۵)

نه این که کسی شناخت درستی از اسلام ندارد و یا برایش شبهه علمی پدید آمد، و او را به این سو کشانده است.

بـا این وجود می گوییم: تفاوت بین مرتد فطری و ملی در همین نکته است که در مرتد فطری چون روشن بودن حقانیت آیین اسلام بیش از دیگران برایش روشن است، طبیعی است که

حکمش هم به مقتضای آن تفاوت داشته باشد .

همان گونه که در آغاز بیان شد، بین این سخن و آزادی و نقش انسان در سرنوشت خود هیچ تضاد وجود ندارد. در پایان خوب است به این نکته توجه شود که اصولاً ـ عقیده جبر بردار نیست لیکن اسلام و عقل حکم کرده که آدمی در به دست آوردن عقیده حق تمام سعی و تلاش خود را به کار بندد. اگر چنین کند، غالباً به حق می رسد و اگر نرسید، به خاطر عدم پذیرش دین حق در دنیا مجازات و مؤاخذه نمی شود. حکم ارتداد مربوط به عقیده نیست، بلکه به اظهار کردن عقیده باطل و انکار عمدی آن، در نتیجه موضع گیری در مقابل آن است؛ آن هم به لحاظ پیامدهای سیاسی و اجتماعی مقابله با اسلام.

پی نوشت ها:

۱ – زمر (۲۹) آیه ۱۸.

۲ – بقره (۲) آیه ۱۷۰.

۳ – بقره (۲) آیه ۲۵۶.

۴ – آل عمران (۳) آیه ۷۲.

۵ – نحل (۱۶) آیه ۱۰۶.

آیا این درست است که اگر دین را عوض کنیم، حکم ما اعدام است، اگر پاسخ مثبت است، چرا؟ مگر اسلام دین جبر است که باید به زور آن را قبول کنیم؟!

پرسش

آیا این درست است که اگر دین را عوض کنیم، حکم ما اعدام است، اگر پاسخ مثبت است، چرا؟ مگر اسلام دین جبر است که باید به زور آن را قبول کنیم؟!

پاسخ

اسلام دین جبر نیست. قرآن می گوید: "لا اکراه فی الدّین؛(۱) در دین جبر و اکراه نیست".

لیکن آیا این امر موجب می شود که آدمی از روی هوا و هوس و عناد و حق ستیزی هر روز به رنگی در آید و با دین حق (اسلام) بازی کند و روزی بگوید مسلمان هستم و روز دیگر بگوید پیراهن اسلام را از تن در آورده ام و از اسلام برگشته ام؟! چنین چیزی درست نیست. اسلام به حکم این که خود را بر حق می داند و نمی خواهد دشمنان سوء استفاده کنند و با آمد و شدها، اعتقادات مردم را متزلزل نمایند، قانون بازدارنده ارتداد را وضع کرده است. همان گونه که دین یهود در زمان حقانیت خود اجازه ارتداد نمی داد و با شدّت برخورد می کرد،(۲) نیز در زمان حقانیت دین حضرت عیسی(ع) قانون ارتداد وجود

داشت.(۳) در زمان دین اسلام نیز این قانون وجود دارد.(۴) اگر اسلام در مورد مرتد مجازات شدیدی وضع کرده، بدین جهت است که می خواهد با قاطعیت، تمام پیامدهای ناگواری را که در صورت عدم پیشگیری پدید خواهد آمد، مسدود کند.

از جمله پیامدهای ناگوار است:

۱- تحقیر و نابودی دین؛ اگر حکم ارتداد نبود، دشـمنان اسلام به ظاهر مسلمان می شدند، سپس با سازماندهی قبلی از اسلام بر می گشتند و کفر خود را اظهار می نمودند و با جار و جنجال به دیگران می گفتند: اسلام دین درستی نیست.

ما رفتیم و دیدیم که دین کامل و بر

حقی نیست! اگر مسلمانی خوب بود، ما مسلمان باقی می ماندیم؛ نتیجه این عمل تحقیر دین و ناچیز شمردن مسلمانان و عقیده آنان است. قرآن در همین رابطه می گوید: "طایفه ای از اهل کتاب (یهودیان) گفتند: در اوّل روز به آن چه بر مؤمنان نازل شده است (قرآن)، ایمان بیاورید و در آخر روز انکارش کنید، تا مگر از این راه مسلمانان از اعتقادشان باز گردند".(۵)

۲- جنگ روانی: اگر حکم ارتداد نباشد، با توجه به توطئه مذکور آرامش روانی و ایمان واعتقاد افراد جامعه از بین می رود. تزلزل در ایمان و اعتقاد، آثار و نتایج بسیار منفی در زندگی فردی و اجتماعی خواهد داشت. به عبارت دیگر با سست شدن ایمان انسان ها در جامعه همه آثار و برکاتی که در سایه ایمان و تقوا ایجاد می شود، کاهش یافته و یا به طور کل از بین می رود. طبیعی است که این مسئله با اصل آمدن دین و تشریع آن، ناسازگار است، بنابراین نتیجه می گیریم: ارتداد و جنگ روانی علیه دین و اعتقاد مردم، اصل دین را مورد هدف قرار می دهد.

۳- سهل انگاری مردم در انتخاب دین اسلام: عده ای از مردم یک روز مسلمان می شوند و روز دیگر از دین اسلام خارج می گردند. اسلام با قانون ارتداد از اوّل اتمام حجت کرده است که اگر بررسی کردی و اسلام را دین حق تشخیص دادی و بینات را درک کردی و سپس ایمان آوردی، دیگر حق بازگشت نداری، چرا که دین بازیچه نیست. اسلام به خودش بها می دهد و برای خویش ارزش والایی قایل است و به احدی اجازه نمی دهد آن را بی ارزش قلمداد نماید.

۴- تضعیف عقاید دیگران: همه

انسـان هـا از درک عقلی بسـیار بالا ـیی برخوردار نیسـتند. انسـان ها در توان عقلی متفاوتنـد. با توجه به توطئه ها و تبلیغات سوء دشـمنان اسـلام و اظهار کفر افرادی که قبلاً مسـلمان بودنـد، مسـلمانان که عقیده چندان محکمی ندارند، در اعتقادات اسـلامی خود سست و متزلزل می شوند و نتایجی که ذکر شد، در پی خواهد داشت.

۵- خطر نفوذ دشـمن: در صورت نبودن مجازات برای مرتـدان، دشـمن به راحتی می توانـد درون خانه اسـلامی نفوذ کنـد و بر اطلاعـات مخفی دست یابـد. اگر چه بـا وجـود مجـازات برای مرتـدین نیز این خطر وجود دارد، امّا در صورت نبودن مجـازات مرتـدان، نفوذ دشـمن آسـان تر می گردد، بنـابراین یکی از راه هـای جلوگیری از نفوذ دشـمن حکم مجازات مرتـدان است. در پایان اضافه می کنیم که با توجه به نکات فوق، حکم ارتـداد در مورد کسانی است که دین اسـلام را پـذیرفته انـد و یا به عنوان مسـلمان شـناخته می شوند، اما با انکار دین اسلام واعلام آن، در مقابل اسلام موضع گیری می کنند. آنچه در روایات به عنوان ارتـداد شـناخت شـده، انکار جاحدانه دین اسـلام است و انکار جاحدانه همان است که بیان شد، امّا اگر کسـی تحقیق کند و یا عقیـده و اعتقـاد و پس از تحقیق چنین دریابـد که دین اسـلام حق نیست (اگر واقعـاً و حقیقتاً چنین شود)، اسـلام در مورد چنین کسانی، حکم ارتـداد نـداده است، مگر همان گونه که بیان شـد، در صدد تخریب اعتقاد جامعه و بر هم زدن نظم اجتماعی (که در سایه اعتقادات دینی حاصل می شود) باشد؛ بنابراین در واقع حکم ارتداد به خاطر این امور است، نه تغییر و انتخاب دین.

پی نوشت ها:

۱. بقره (۲) آیه ۲۵۶.

۲.

کتاب مقدس، تورات، سفر تثنیه، فصل ۱۳.

۳. عهد جدید (انجیل)، نامه ای به مسیحیان عبرانی، بند ۱۰.

۴. نحل (۱۶) آیه ۱۰۶.

۵. آل عمران (۳) آیه ۷۲.

دین ما دین پدران ما است. اگر ما خواهان تغییر در دین خود باشیم، آیا ریختن خون ما به سبب عقاید جدیدمان حلال است؟ پس آزادی در دین چه جایگاهی دارد؟

پرسش

دین ما دین پـدران ما است. اگر ما خواهان تغییر در دین خود باشـیم، آیا ریختن خون ما به سـبب عقاید جدیدمان حلال است؟ پس آزادی در دین چه جایگاهی دارد؟

پاسخ

قبـل از پاسـخ بایـد به دو نوع امنیت جـانی و امنیت عقیـده اشاره کنیم. امنیت جانی در قرآن بسـیار مورد توجه قرار گرفته است. برخی از احکام جزایی قرآن با هدف تأمین امنیت جانی فرود آمده است. برای نمونه بعضـی آیات از خودکشی و دیگر کشی و صـدمه رسانـدن به دیگران منع می کنـد. این آیـات برای آنان که دیگران را مصـدوم می سازنـد و به قتل می رساننـد، مجازات سنگین قرار می دهد و این مجازات ها را عامل مهم تأمین امنیت دیگران می خواند.(۱)

امنیت شـناسان، امنیت جانی را بسیار درخور اهمیت می داننـد و ناامنی جانی و احساس ناامنی را زمینه آسـیب پذیری اجتماعی می دانند. در قرآن امنیت جانی بسـیار اهمیت دارد و کشـتن یک فرد مانند کشـتن تمام انسان ها دانسـته شده است. (۲) هر چند امنیت جانی در قرآن بسـیار پر اهمیت گفته شده است اما این امنیت مطلق نیست. امنیت جانی تا زمانی حق هر شهروند است که امنیت دیگران را محترم شمارد و از تجاوز به حقوق دیگران خودداری کند.

در مو رد امنیت عقیـده بایـد گفت که تمامی انسان ها از جهت باورها و انـدیشه ها دارای امنیت هسـتند و نمی توان ایشان را به سبب باورهایی که دارنـد، تهدیـد کرد و در ناامنی قرار داد، چه این که باورها و انـدیشه ها خاسـتگاه زنـدگی اجتماعی است و بیشترین نقش را در بروز رفتارهای فردی و اجتماعی دارد.

براین اساس در اسلام باورها و عقاید بسیار با ارزش است و

صاحبان عقیده در امنیت کامل به سر می برند و نمی توان ایشان را به پذیرش باوری جدید و وانهادن عقیده خود وادار ساخت. آیات جهاد درباره مخالفانی است که برای مسلمانان ناامنی ایجاد می کنند.

قرآن، تهدید و ارعاب صاحبان عقیده را برنمی تابد و با هر شکل تهدید مخالفت می کند، چه این که اولاً از انسان رهایی از تقلید (به عنوان یک عامل درونی بر اکراه) را می طلبد و تقلید کنندگان را نکوهش می کند،(۳)

دوم: انسان را به بهره گیری از عقل فرا می خواند و از ایشان تأمل و تدبر در آفرینش و آفریدگار را خواسته است.

سوم: عقیده را امری درونی و اختیاری و جبرناپذیر معرفی می کند.(۴)

چهارم: ناسازگاری های عقیدتی و دینی را خواست خداوند می داند: "و لو شاء ربك لامن من فی الارض کلّهم؛ اگر پروردگار تو می خواست همه کسانی که روی زمین هستند، (به اجبار) ایمان می آوردند".(۵)

پنجم: وظیفه پیامبران را تبلیغ، بیم و بشارت می شناسد و اجبار مردم بر پذیرش دین را وظیفه ایشان نمی خواند.(۶)

ششم: مسلمانان را به مدارا با مخالفان دعوت می کند و ایشان را از درگیری با کافران باز می دارد و مخالفان را (به شرط عدم تعرض به مسلمانان و اعلام بی طرفی) در امنیت می داند.(۷)

بنابراین بر طبق آیات قرآن هیچ کس را نمی توان بر پذیرش عقیده ای اجبار کرد و یا فردی را از باورهایش جدا نمود، زیرا عقیده (دین، مذهبی، سیاسی و...) امری اختیاری و قلبی است و به هیچ روی اجبار و اکراه نمی پذیرد.

بعد از این مقدمه به پاسخ می پردازیم: در ابتدا گفته اند: "دین ما دین پدرمان است". این مطلب تا حدودی درست است و ممکن است برخی از ما به صورت تقلیدی

و بدوت تعقل و بررسی به دین پدرانمان گرویده باشیم، ولی جای این نیز هست که با تعقل و بررسی و به جهت بر حق بودن به آن رو بیاوریم و از روی بصیرت به احکام آن گردن بنهیم. اسلام به ما سفارش می کند در امور اعتقادی می بایست از عقل یاری طلبید و هر که متناسب با توان عقلی خود بر این باورهای اعتقادی دلیل داشته باشد.

این پیام و دعوت اسلام خردپسند و عقل پذیر است.

اما پاسخ به این که پس احکام ارتداد در اسلام چگونه توجیه می شود؟ باید گفت: دین اسلام فطری است. اگر فردی به اصول و فروع اسلام آشنا باشد و حالت انکار نداشته باشد، به صورت طبیعی و معمولی به آن ایمان می آورد. قرآن می گوید: **"لا** اکراه فی الدین؛ در پذیرش عقیده اکراه نیست**"**. اصولاً عقیده با اکراه سازگار نیست. این سخن درستی است، ولی نباید از این گزاره، تفسیر ناروا نمود و گفت: هر که هرگونه دلش بخواهد، آزاد است تا عقاید دیگران را به بازی بگیرد، بلکه قرآن به دنبال سخن مذکور می گوید: **"**قد تبیین الرشد من الغی؛ راه راست از راه های انحرافی و نادرست روشن است**"**.(۸) یعنی وقتی راه رشد و حقیقت آشکار است، دلیلی برای اکراه و اجبار وجود ندارد، زیرا عقل سلیم بدون داشتن انکار و عناد آن را پذیرا است. بنابراین، انسان حق ندارد از آزادی سوءاستفاده کند و به بهانه آزادی، اعتقادات جامعه را به باد مسخره بگیرد و امنیت فکری و فرهنگی اجتماع را متزلزل و مختل نماید.

این سخن نیز مورد پذیرش عقل و عرف است.

حال اگر فردی در خانواده مسلمان تشخیص داد

که دین اسلام بر حق نیست، می تواند دین دیگر را انتخاب کند، اما در جامعه ای که براساس اعتقادات و باورهای دینی، قوانین، رفتارهای اجتماعی و فردی، امیال و آرزوهای انسان ها ارزش های اخلاقی شکل گرفته که هر یک از این موارد کارکردهای بسیاری در زندگی فردی و اجتماعی دارد، حق ندارد در برابر دین و اعتقادات موضع گیری نموده و درصدد تخریب آنها باشد، زیرا آثار نامطلوب در زندگی فردی و ا جتماعی ایجاد خواهد کرد و باعث تزلزل ارکان اجتماعی خواهد شد، بنابراین ارتداد از این جهت که افکار عمومی و ایمان مردم را متزلزل می کند، اظهار آن روا و شایسته نیست، و با وجود یک سری شرایط اسلام با مرتد برخورد می کند. اما اگر باور خود را رواج نداد و به امنیت فکری و فرهنگی جامعه آسیبی وارد نکرد، به او کاری ندارند و حکم ارتداد نداشته و عقیده اش نزد خودش محترم است.

این که خدا با او چگونه برخورد می کند، تنها خدا می داند که وی صداقت دارد یا از روی عناد و لجاجت به این عقیده روی آورده است. خداوند فردای قیامت بر پایه عدل و حکمت، با او رفتار خواهد کرد. همو فرموده است: "اگر حجت بر کسی تمام نشده باشد، مؤاخذه اش نمی کند.(۹) می گوید: هر قدر که عقلش خوبی ها را که درک کرده، به آن عمل کرده است، ثواب و پاداش دریافت می کند و به هر اندازه، در عمل، کوتاهی و یا ضد باورش را انجام داده است، جزا و کیفر می بیند.

پی نوشت ها:

۱ - سوره نساء، آیه ۲۹ و سوره بقره، آیه ۱۹۵.

۲ - سوره مائده، آیه ۳۲.

۳ - سوره بقره،

آیه ۱۷۰.

۴ – سوره بقره، آیه ۲۵۶ و یوسف، آیه ۱۰۸ نیز سوره انسان، آیه ۳ و کهف، آیه ۲۹.

۵ – یوسف، آیه ۹۹ و انعام، آیه ۱۴۹ و ۳۵.

۶ – آل عمران، ۲۰ و مائده، آیه ۹۲، یونس، آیه ۴۱ .

۷ – انفال، آیه ۶۱، آیه ۶۱.

۸ – بقره (۲) آیه ۲۵۶.

۹ – اسراء (۱۷) آیه ۱۵.

نظر اسلام درباره برده داری و خرید و فروش برده چیست؟

پرسش

نظر اسلام درباره برده داری و خرید و فروش برده چیست؟

پاسخ

تا چند قرن پیش در تمامی جهان، نظام برده داری حاکم بود و مناسب ترین شیوه در شرایط آن روز شیوه برده داری بود.

اسلام با توجه به این که دگرگونی اساسی در نظام اجتماعی آن روز نه ضروری بود و نه ممکن، بر اصل این مسئله صحه گذاشت، ولی با وضع قوانین در چند جهت حرکت کرد:

۱– تأمین حقوق افراد با وضع معیارهایی در مورد کیفیت استرقاق (بنده گرفتن) و تحریم آن جز در موارد خاص؛

۲– وضع قوانین جهت حمایت از حقوق بردگان و تنظیم روابط صحیح بین مالك و برده؛

۳– تشویق مردم به آزادسازی بردگان و وضع ظوابطی برای دسترسی به این هدف در مجموع اسلام وضعی را برای بردگان فراهم ساخت که آنان به مقام ها و درجات مهم علمی و سیاسی در جامعه اسلامی دست یافتند. اسلام با فراهم آوردن اوضاع انسانی و عاطفی برای زندگی بردگان، اینان را مشتاق به پیوستن به جامعه اسلامی کرد. آنان در بازگشت به موطن خود همراه با آزادی، مبلّغ اسلام شدند. نیز اسلام راه برده شدن را مسدود کرد و راه آزادی بردگان راگشود. مسلّماً یکی از عوامل دگرگونی نظام بردگی، اسلام بوده است.

کنیزها نیز مشمول همین قاعده و قانون بودند. آنان از کشورهای دیگر که در جنگ با مسلمانان اسیر می شدند و یاتوسط

تاجران وارد ممالك اسلامی می گشتند، با فرهنگ اسلامی و مزایای نجات بخش آن آشنا شده، بسیاری از آنان همانند دیگر مردم در جامعه اسلامی زندگی می کردند. مالکیت کنیز در حکم عقد ازدواج بود و موجب محرمیت مالك می گردید.

اگر در

جنگی مشروع، مسلمان ها بر کفار مسلط شوند و آن ها را اسیر بگیرند، اسیر کافر حکم برده را دارد.

بردگی آن روز بر اساس تبعیض نژادی بود و سیاهان و مردم ضعیف را به دام می انداختند و می فروختند اما اگر میان دو گزینه باشیم: بین این که دشمن شکسته خورده را بکشند یا اسیرش کنند، کدام انسانی تر است؟ دشمنی که اسیر شده، به تدریج در کشور اسلامی تربیت شده، ممکن است انسانی شایسته شود. اما اگر وی را بکشند، ادامه حیات و بازگشت از راه و کردارش، به رویش بسته می شود.

در اسارت نیز دو فرض مطرح است: دولت اسلامی، آن ها را در زندان ها قرار داده، یا در دست مسلمانان قرار دهد. فرض دوم بهتر است؛ زیرا قرار گرفتن اینان در دست مسلمانان اوّلاً هزینه مالی برای نگهداری آن را از دوش دولت اسلامی بر می دارد؛ مسلمانان می توانند از نیرو و خدمات آن ها استفاده کنند، بردگان به درون جامعه اسلامی وارد شوند و تحت سرپرستی مسلمانان، با فرهنگ و آداب و قوانین اسلامی آشنا شده، تدریجاً در دارالسلام تربیت شوند، تا به صورت انسانی شایسته در آیند. سرانجام با تمهیداتی که در احکام فقهی اسلامی اندیشیده شده، زمینه آزادی آنها فراهم شود.

بازگشت آن ها پس از آزادی به سرزمین های خود، در عین حال که آثار تربیتی بسیاری برای آن ها داشته، از اینان مبلّغان خوبی برای فرهنگ و تمدن و برخورد انسانی اسلام و قوانین عالی آن خواهد ساخت.

برای توضیح بیشتر مراجعه به کتاب های ذیل کنید:

اسلام و مسئله آزادی بردگی، موسوی زنجانی؛

از بردگی روم قدیم تا مارکسیسم، حجتی کرمانی؛

فرآوردهای دینی، ناصر مکارم؛

حقوق بشر،

اسد اللّه مبشری؛

نگاهی به بردگی، محمد علی گرامی؛

بردگی در اسلام، صادق ایرجی.

با توجه به این که قرآن می فرمایــد: "لا اکراه فی الدین" چرا هر کس که از دین اســلام خارج بشود، حکم او اعدام است؟ اگر کســی مسلمان باشد و بعداً کافر شود یا کافر بوده، بعد مسلمان شده، سپس مرتد شود، حکمشان چیست؟ آیا مرتد نمی تواند توبه کند؟

پرسش

با توجه به این که قرآن می فرمایـد: "لا اکراه فی الـدین" چرا هر کس که از دین اسـلام خارج بشود، حکم او اعدام است؟ اگر کسـی مسـلمان باشـد و بعداً کافر شود یا کافر بوده، بعد مسـلمان شده، سـپس مرتد شود، حکمشان چیست؟ آیا مرتد نمی تواند توبه کند؟

پاسخ

پیش از پاسخ باید به دو نوع امنیت جانی و امنیت عقیده اشاره کنیم.

۱ امنیت جانی:

امنیت جـانی در قرآن بسـیار مورد توجه قرار گرفته است. برخی از احکـام جزایی قرآن بـا هـدف تأمین امنیت جانی فرود آمـده است. برای نمونه بعضی آیات از خودکشی و دیگرکشی و صدمه رساندن به دیگران منع می کند.

این آیات برای آنان که دیگران را مصـدوم می سازنـد و به قتل می رساننـد، مجازات سـنگین قرار می دهد و این مجازات ها را عامل مهم تأمین امنیت دیگران می خواند.(۱)

متخصـصان امور امنیتی، امنیت جانی را بسـیار در خور اهمیت می دانند و نا امنی جانی و احساس نا امنی را زمینه آسـیب پذیری اجتماعی می دانند. در قرآن امنیت جانی بسـیار اهمیت دارد و کشـتن یک فرد مانند کشـتن تمام انسان ها دانسته شده است.(۲) هر چند امنیت جانی در قرآن بسیار پر اهمیت دانسته شده است اما این امنیت مطلق نیست.

امنیت جانی تا زمانی حق هر شهروند است که امنیت دیگران را محترم شمارد و از تجاوز به حقوق دیگران خودداری کند.

۲ امنیت عقیده:

در مورد امنیت عقیـده بایـد گفت که تمـامی انسان ها از جهت باورها و انـدیشه ها دارای امنیت هسـتند و نمی توان ایشان را به سبب باورهایی که دارند، تهدید کرد و در

ناامنی قرار داد.

نمی توان ایشان را به پذیرش باوری جدید و وانهادن عقیده خود وادار ساخت.

قرآن، تهدید و ارعاب صاحبان عقیده را بر نمی تابد و با هر شکل تهدید مخالفت می کند، چه این که اوّلاً انسان را از تقلید کورکورانه در مبانی دینی بر حذر می دارد و تقلید کنندگان را نکوهش می کند.(۳)

دوم: انسان را به بهره گیری از عقل فرا می خواند و از ایشان تأمل و تدبّر در آفرینش و آفریدگار را خواسته است.

سوم: عقیده را امری درونی و اختیاری و جبرناپذیر معرفی می کند.(۴)

چهارم: وظیفه پیامبران را تبلیغ دین، بیم و بشارت می شناسد و اجبار مردم بر پذیرش دین را وظیفه ایشان نمی داند.(۵)

بنابراین طبق آیات قرآن هیچ کس را نمی توان بر پذیرش عقیده ای اجبار کرد و یا فردی را از باورهایش جدا نمود، زیرا عقیده دینی، مذهبی، سیاسی و ... امری اختیاری و قلبی است و به هیچ روی اجبار و اکراه نمی پذیرد، ولی جای این نیز هست که با تعقل و بررسی و به جهت بر حق بودن به عقیده صحیح رو بیاوریم و از روی بصیرت به احکام آن گردن بنهیم. اسلام به ما سفارش می کند در امور اعتقادی می بایست از عقل یاری طلبید و هر که متناسب با توان عقلی خود بر این باورهای اعتقادی دلیل داشته باشد. این پیام و دعوت اسلام خردپسند و عقل پذیر است.

احکام ارتداد در اسلام چگونه توجیه می شود؟ پاسخ این است که دین اسلام فطری است. اگر فردی به اصول و فروع اسلام آشنا باشد و حالت انکار نداشته باشد، به

صورت طبیعی و معمولی به آن ایمان می آورد. قرآن می گوید: "لا اکراه فی الدین؛ در پذیرش عقیده اکراه نیست". اصولاً عقیده با اکراه سازگار نیست. این سخن درستی است، ولی نباید از این گزاره، تفسیر ناروا نمود و گفت: هر که هر گونه دلش بخواهد، آزاد است تا عقاید دیگران را به بازی بگیرد، بلکه قرآن به دنبال سخن مذکور می گوید: "قد تبیّن الرّشد من الغیّ؛ راه راست از راه های انحرافی و نادرست روشن است".(۶) یعنی وقتی راه رشد و حقیقت آشکار است، دلیلی برای اکراه و اجبار وجود ندارد، زیرا عقل سلیم بدون داشتن انکار و عناد آن را پذیرا است. بنابراین، انسان حق ندارد از آزادی سوء استفاده کند و به بهانه آزادی، اعتقادات جامعه را به باد مسخره بگیرد و امنیت فکری و فرهنگی اجتماع را متزلزل و مختل نماید. این سخن نیز مورد پذیرش عقل و عرف است.

حال اگر فردی در خانواده مسلمان تشخیص داد که دین اسلام بر حق نیست، می تواند دین دیگر را انتخاب کند، اما در جامعه ای که بر اساس اعتقادات و باورهای دینی، قوانین، رفتارهای اجتماعی و فردی، امیال و آرزوهای انسان ها و ارزش های اخلاقی شکل گرفته (که هر یک از این موارد کارکردهای بسیاری در زندگی فردی و اجتماعی دارد) حق ندارد در برابر دین و اعتقادات موضع گیری نموده و در صدد تخریب آن ها باشد، زیرا آثار نامطلوب در زندگی فردی و اجتماعی ایجاد خواهد کرد و باعث تزلزل ارکان اجتماعی خواهد شد، بنابراین ارتداد از این جهت که افکار عمومی و ایمان مردم را متزلزل

می کنـد، اظهار آن روا و شایسـته نیست، و با وجود یکسـری شـرایط اسـلام با مرتـد برخورد می کند. اما اگر باور خود را رواج نـداد و به امنیت فکری و فرهنگی جـامعه آسـیبی وارد نکرد، به او کاری ندارنـد و عقیـده اش نزد خودش محترم است. در واقع ارتداد یک حکم سیاسی اجتماعی برای حفظ امنیت فکری و حقوقی جامعه دینی است، نه یک حکم اعتقادی و دینی.

این که خـدا با او چگونه برخورد می کنـد، تنها خـدا می داند که وی صداقت دارد یا از روی عناد و لجاجت به این عقیده روی آورده است. خداوند فردای قیامت بر پایه عدل و حکمت، با او رفتار خواهد کرد. همو فرموده است: "اگر حجت بر کسـی تمام نشده باشد، مؤاخذه اش نمی کند.(۷) می گویـد: هر قدر که عقلش خوبی ها را که درک کرده، به آن عمل کرده است، ثواب و پاداش دریافت می کند و به هر اندازه، در عمل، کوتاهی و یا ضد باورش را انجام داده است، جزا و کیفر می بیند.

مرتد بر دو قسمت است:

۱ اگر کسـی از مسـلمان زاییـده شـده باشد، یعنی از پدر و مادر مسـلمان متولّد شده، اما از اسـلام برگردد، او را مرتد فطری می گویند.

۲ اگر کسـی از پـدر و مادر غیر مسـلمان زائیده شده باشد و بعد از بلوغ، اسـلام را اختیار کند، سـپس مرتد شود، او را مرتد ملّی می گویند.

اما از نظر حکم فقهی این دو نوع مرتـد، حکمشان متفاوت است. مرتـد (چه فطری و چه ملّی) اگر پی به اشـتباه خود ببرد و توبه کند، خداوند

توبه او را می پذیرد. در بحث توبه ثابت شده که پشیمانی از گناهان پذیرفتنی است و خداوند توبه را می پذیرد، مشروط به این که مفاسد اعمال خود را اصلاح نماید و اگر کسی را گمراه یا تشویق به گناه کرده، جبران نماید. اگر مال کسی را خورده، از او حلالیت بطلبد و وی را راضی کند: "إلّا الّذین تابوا و اصلحوا و بیّنوا فأولئك أتوب علیهم و أنا التوّاب الرّحیم؛ کسانی که توبه کردند و عمل صالح انجام دادند (و بدیهای خود را جبران نمودند) من توبه آنان را می پذیرم و من توبه پذیر مهربان هستم".(۸)

پی نوشت ها:

۱. نساء (۴) آیه ۲۹ و بقره، آیه ۱۹۵.

۲. مائده (۵) آیه ۳۲.

۳. بقره، آیه ۱۷۰.

۴. همان، آیه ۲۵۶؛ یوسف (۱۲) آیه ۱۰۸؛ انسان (۷۶) آیه ۳؛ کهف (۱۸) آیه ۲۹.

۵. آل عمران (۳) آیه ۲۰، مائده (۵) آیه ۹۲؛ یونس (۱۰) آیه ۴۱.

۶. بقره (۲) آیه ۲۵۶.

۷. اسراء (۱۷) آیه ۱۵.

۸. بقره، آیه ۱۶۰.

آیا یک فرد مسلمان می تواند تغییر دین دهد؟ چرا حکم مرتد اعدام است؟

پرسش

آیا یك فرد مسلمان می تواند تغییر دین دهد؟ چرا حکم مرتد اعدام است؟

پاسخ

برای فهم این که مسلمان می تواند به آئین دیگر در آید یا نه موضوع ارتداد و شرایط آن چیست، باید خاستگاه وضع این حکم از دیدگاه قرآن بررسی شود. قرآن نقل می نماید:

"جمعی از اهل کتاب (یهود) گفتند (بروید ظاهراً) به آنچه بر مؤمنان نازل شده در آغاز روز ایمان بیاورید، و در پایان روز کافر شوید و (باز گردید) شاید آن ها (از دین خود) باز گردند".(۱)

دوازده نفر از دانشمندان یهود خیبر و نقاط دیگر، نقشه ای ماهرانه برای متزلزل ساختن باور و ایمان بعضی از مؤمنان طرح نموده و با یکدیگر تبانی کردند که صبحگاهان خدمت پیامبر اسلام(ص) برسند و در ظاهر ایمان بیاورند، ولی در آخر روز از آیین برگردند. هنگامی که از علت کارشان سؤال شد بگویند: ما صفات محمّد(ص) را از نزدیک مشاهده کردیم و هنگامی که به کتب دینی خود مراجعه نموده یا با دانشمندان دینی خود مشورت کردیم، دیدیم صفات و روش او با آنچه در کتب ما است، تطبیق نمی کند و از این رو برگشتیم. این موضوع سبب می شود که عده ای بگویند این ها که به کتب آسمانی از ما آگاه ترند، لابد آنچه را گفته اند راست می گویند و به این وسیله ایمان مسلمانان متزلزل می گردد.(۲)

مکر و نیرنگ کفار به وسیله خداوند آشکار گردید و خدا حدّ ارتداد را وضع نمود. باید توجه داشت که این ترفند مختص زمان رسول خدا(ص) نمی باشد، بلکه در همه زمان ها امکان اجرای آن وجود دارد.

اسلام با وضع چنین حکمی جلوی مفاسد احتمالی را (که

برخی نیز به وقوع پیوسته) گرفته است که در زیر به نمونه هایی از این مفاسد اشاره می کنیم:

۱- همه مسلمانان از نظر اعتقاد و ایمان درونی در سطح بالاـ نیستند، بلکه برخی افراد در ایمانشان سست هستند. این گونه تبلیغات، افراد سست ایمان را تحت تأثیر قرار می دهد و آن ها را از مسیر حق باز می دارد. حدّ و حکم شرعی ارتداد می تواند افراد را از انحراف باز دارد.

۲- اگر اسلام جلوی این روند را نمی گرفت، نوعی جنگ روانی علیه دین صورت می گرفت و کفار با تبلیغات شدید علیه اسلام، علاوه بر این که مسلمانان را دلسرد می کردند، باعث دلسرد شدن افرادی که گرایش به اسلام داشتند می شدند.

۳- مهم ترین مسئله ارتداد، پیامدهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن است.

در جامعه اسلامی که و احکام و قوانین آن پایه برای رفتارهای فردی و اجتماعی و روابط خانوادگی می باشد، نیز تعیین کننده رفتار انسان ها با یکدیگر و ارزش های اخلاقی جامعه است، هر گونه اختلالی در ایمان و اعتقاد انسان ها با توجه به همسنگ نبودن آگاهی ها، در رفتارها تأثیر گذاشته ،

پای بندی به احکام و قوانین دینی واجتماعی را سست می کند ، نیز ارکان جامعه را مورد تهدید جدّی قرار می دهد.

همچنین گسترش افکار انحرافی در جامعه که توسط افراد مرتد ایجاد می شود، نیروی مسلمانان را از جهت کمّی و کیفی مورد تهدید قرار می دهد، از این جهت هر گونه برنامه ریزی بر اساس نیروهای اسلامی در جامعه، غیر ممکن خواهد بود.

با توجه به موارد برشمرده مشخّص می شود حکم ارتداد، یک حکم اجتماعی و

سیاسی است، هم چنین آنچه در روایات در مورد حکم ارتداد بیان شده، در زمانی است که انکار دین اسلام "جاحدانه " و مغرضانه باشد، یعنی شخصی به رغم حقانیّت دین اسلام، به جهت انگیزه های نادرست، از دین اسلام خارج شده و در مقابل آن موضع گیری نماید؛ بنابراین اگر کسی دین دیگری غیر از اسلام را (آن هم پس از بررسی و به دور از هر گونه دوستی و دشمنی و مشکلات دیگر) انتخاب نماید، این عقیده برای او محترم است، تا زمانی که به صورت موضع گیری در مقابل اسلام در نیاید ، یا به صورت سخنرانی و تحریک دیگران در مقابل اسلام جبهه گیری نکند.

حکم ارتداد در ادیان آسمانی دیگر نیز بیان شده و طبیعی است که هر دینی برای پاسداری از کیان خود، راهکارهایی را برای وحدت پیروان اندیشیده باشد.

در موردحکم ارتداد و آزادی عقیده اضافه می کنیم که دین اسلام فطری است. اگر فردی به اصول و فروع اسلام آشنا باشد و حالت انکار نداشته باشد، به صورت طبیعی و معمولی به آن ایمان می آورد. قرآن می گوید: "لا اکراه فی الدین؛ در پذیرش عقیده اکراه نیست". عقیده با اکراه سازگار نیست. این سخن درستی است اما قرآن در دنباله می گوید: "قد تبیّن الرشد من الغی؛ راه راست از راه های انحرافی و نادرست روشن است".(۳) یعنی وقتی راه رشد و حقیقت آشکار است، دلیلی برای اکراه و اجبار وجود ندارد، زیرا عقل سلیم بدون داشتن انکار و عناد آن را پذیرا است.

اما انسان حق ندارد از آزادی سوءاستفاده کند و به بهانه آزادی، اعتقادات جامعه را مسخره نماید و امنیت فکری و

فرهنگی اجتماع را متزلزل و مختل کند. حکم ارتداد برای چنین موردی است.

این سخن مورد پذیرش عقل و عرف است.

حال اگر فردی در خانواده مسلمان تشخیص داد دین اسلام بر حق نیست، می تواند دین دیگر را انتخاب کند، اما در جامعه ای که براساس اعتقادات و باورهای دینی، قوانین و رفتارهای اجتماعی و فردی، نیز گرایش ها و آرزوهای انسان ها و ارزش های اخلاقی شکل گرفته (که هر یک از این موارد کارکردهای بسیاری در زندگی فردی و اجتماعی دارد) حق ندارد در برابر دین و اعتقادات موضع گیری نموده و درصدد تخریب آنها باشد، زیرا آثار نامطلوب در زندگی فردی و ا جتماعی ایجاد خواهد کرد و باعث تزلزل ارکان اجتماعی خواهد شد، بنابراین ارتداد از این جهت که افکار عمومی و ایمان مردم را متزلزل می کند، اظهار آن روا و شایسته نیست، و با وجود یک سری شرایط، اسلام با مرتد برخورد می کند. اما اگر باور خود را رواج نداد و به امنیت فکری و فرهنگی جامعه آسیبی وارد نکرد، به او کاری ندارند و عقیده اش نزد خودش محترم است.

این که خدا با او چگونه برخورد می کند، تنها خدا می داند که وی صداقت دارد یا از روی عناد و لجاجت به این عقیده روی آورده است. خداوند فردای قیامت بر پایه عدل و حکمت، با او رفتار خواهد کرد. همو فرموده است: "اگر حجت بر کسی تمام نشده باشد، مؤاخذه اش نمی کند.(۴) می گوید: هر قدر که عقلش خوبی ها را که درک کرده، به آن عمل کرده است، ثواب و پاداش دریافت می کند و به هر اندازه، در عمل، کوتاهی و یا ضد باورش را انجام

داده است، جزا و کیفر می بیند.

برای اطلاع بیشتر در موضوع ارتداد ، به کتاب احکام مرتد از دیدگاه اسلام و حقوق بشر، تألیف سیف الله صرامی مراجعه فرمایید.

پی نوشت ها:

۱. آل عمران (۳) آیه ۷۳.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۶۶.

۳ – بقره (۲) آیه ۲۵۶.

۴ – اسراء (۱۷) آیه ۱۵.

چرا هر کس که ازدین اسلام خارج بشود حکم او اعدام است ؟

پرسش

چرا هر کس که ازدین اسلام خارج بشود حکم او اعدام است ؟

پاسخ(قسمت اول)

پاسخ را می توان از دو زاویه تبیین نمود: یکی از منظر درون دینی و با نگاه به معارف اسلامی، دیگری از منظر برون دینی و بدون نگاه به معارف اسلامی.

منظر درون دینی:

یک مسلمان با توجه به آموزه های دینی، حکم می کند اسلام بر دیگر ادیان برتری دارد، با این توضیح که مسلمان در اندیشه برون دینی، ایمان به تمامی پیامبران الهی پیشی جزء ضروری دین است. " آمن الرسول والمؤمنون کل آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله... ".(۱) لیکن شریعت یا دین برتر، اسلام است. در این خصوص قرآن می گوید: "و من یبتغ غیر الاءسلام دیناً فلن یقبل منه و هو فی الاخره من الخاسرین؛ هر که دینی جز اسلام اختیار کند، از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران خواهد بود".(۲)

از منظر درون دینی، اسلام، دین تکامل یافته آدم، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی(ع) است، که با تکمیل رهنمودهای وحیانی، این دین مورد رضای خداوندی است.

دینی که خداوند آن را دین کامل و مورد رضای خداوندی معرفی کرده است. (الیوم أکملت لکم دینکم و أتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً).(۳) نیز فرمود: "و تمّت کلمه ربک صدقاً و عدلاً؛ پیام راستین خدا کامل گشت. (۴)

به همین جهت پیام آور این شریعت را خاتم انبیا معرفی کرده است.(۵) خاتم مایه زینت و گُل سرسبد پیامبران است. آیات بر شمرده، برتری پیامبر اسلام و شریعتش را بر پیامبران پیشین و شرایعشان دلالت دارد.

در منظر درون دینی، پیامبران جملگی در یک مسیر

در حرکتند و آخرین آنان، بهترین و پیامش بهترین پیام ها است، که از آن به دین حق، در برابر ادیان باطل، یا دین برتر در برابر شرایع پیشین آسمانی، یاد می شود.

به قول محمود شبستری:

یکی خط است از اوّل تا به آخر

بر او خلق خدا جمله مسافر

در این ره انبیا چون ساربانند

دلیل و راهنمای کاروانند

وزایشان سید ما گشته سالار

هم او اوّل، هم او آخر در این کار

بر او ختم آمده پایان این راه

بدو مُنْزل شده "ادعوا الی الله"

ادیان الهی هر کدام برای تکامل بشر آمده اند، بنابراین ادیان ب......ب.......کامل تر از ادیان قبلی Π.......Șچون دین حق در هر زمانی، یکی بیش نیست، در این زمان، دین اسلام که آخرین و کامل ترین دین است، باید پیروی شود.

استاد شهید مرتضی مطهری با استناد به آیه "و من یبتغ غیرالاسلام دیناً فلن یقبل منه" می فرماید که: دین تسلیم است، ولی حقیقت تسلیم در هر زمان، شکلی دارد و در این زمان، شکل آن، دین گران مایه ای است که به دست حضرت خاتم الانبیا ظهور یافته است. لازمه تسلیم خدا بودن، پذیرفتن دستورهای او است. روشن است که همواره به آخرین دستور خدا باید عمل کرد و آخرین دستور همان است که آخرین رسول آورده است.(۶)

منظر برون دینی:

در این منظر نمی توان برای برتری دین اسلام به آیات قرآنی و روایات اسلامی تمسک نمود، چون که غیر مسلمان این ها را قبول ندارد، بلکه باید نخست حقانیت اسلام را ثابت نمود. در قدم بعدی نوبت به این می رسد که دین بر حق تنها یک دین است، نه بیشتر. نمی شود پذیرفت هم

اسلام بر حق است و هم ادیان دیگر (پلورالیسم دینی و تکثر گرایی در دنیا مردود است.

اگر در پی اثبات حقانیت دین اسلام بر آییم، بحث به درازا می کشد که در این فرصت اندک نمی توان به طور مبسوط و کافی آن را بیان نمود از این رو به صورت مختصر به آن پرداخته می شود.

برای پی بردن به حقانیت اسلام و برتری آن بر سایر ادیان، راه هایی وجود دارد که یکی از آن ها بررسی ویژگی های اسلام در بُعد شناخت شناسی، جهان بینی، انسان شناسی، عقیده و مسائل اخلاقی و ارزشی است، سپس با معیار عقل و خِرَد که اولین داور و معیار پذیرفته شده است اگر در این زمینه خواهان بررسی هستید، توجه شما را جلب می کنیم به کتاب های شهید مطهری و کتاب های شهید محمد باقر صدر (به ویژه کتاب فلسفتنا که در فارسی به نام های "فلسفه ما"، جهان بینی ما" و "شناخت ما" ترجمه شده است). به عنوان نمونه شهید مطهری درباره ویژگی های اسلام می نویسد: دیدگاه اسلام از نظر شناخت شناسی چنین است:

۱ بشر می تواند جهان و حقایق آن را بشناسد و خود مشوق آن است... .

۲ شناخت حقایق جهان از این راه ها ممکن است: طبیعت یا آیات آفاقی، انسان یا آیات انفسی، تاریخ یا سرگذشت اجتماعی اقوام و ملل و عقل... .

۳ ابزار شناخت عبارتند از: حواس، قوه تفکر و استدلال، تزکیه و تصفیه نفس و مطالعه آثار علمی دیگران.

۴ موضوعات شناخت عبارتند از: خدا، جهان طبیعت، انسان با جامعه و زمان.

از نظر جهان بینی و انسان شناسی عبارت است

از:

۱ جهان واقعیتش از خدا است. یعنی تمام واقعیتش انتساب به حق است.

۲ واقعیتش و نسبتش به حق یکی است.

۳ این واقعیت متغیر و متحرک است.

۴ واقعیت های این جهان درجه تنزل یافته و مرتبه نازله واقعیات جهانی دیگر است که جهان غیب نامیده می شود.

این جهان ماهیت "به سوی اویی" دارد؛ یعنی همان طور که از اوست به سوی او هم هست... .

۶ جهان دارای نظام متقن علّی و معلولی و سببی و مسببی است. فیض الهی و قضا و قدر او به هر موجودی تنها از مسیر علل و اسباب خاص خود او جریان می یابد... .

۷ جهان یک واقعیت هدایت شده است. تمام ذرات جهان در هر مرتبه ای که هستند از نور هدایت برخوردارند.

۸ بعد از این جهان جهانی دیگر است... .

۹ روح انسان حقیقتی جاودانه است.

۱۰ انسان ها به حسب خلقت مساوی آفریده شده اند، تنها ملاک فضیلت، علم، جهاد و تقوا است.

۱۱ انسان ها به حسب اصل خلقت از یک سلسله استعدادهای فطری از جمله فطرت دینی و اخلاقی برخوردارند.

۱۲ به حکم این که هر فردی بالفطره انسان متولد می شود. در هر انسانی استعداد توبه و بازگشت و پند پذیری هست... .

۱۳ انسان ها همواره در عمق جانشان یک تضاد درونی (تضاد بین عقل و هوای نفس) دارند و مختار و آزادند، لذا مسئولیت دارند.

۱۴ جهان زیر چتر اراده خداوند واحد است... .

از نظر ایدئولوژی:

ایدئولوژی اسلام همه جانبه جامع و فراگیر است، در آن اجتهاد راه دارد، از سماحت و سهولت برخوردار است. زندگی گرا است(نه زندگی گریز)، اجتماعی است و مقررات اجتماعی دارد. در عین اجتماعی

بودن، حقوق و آزادی فردی را محترم می شمارد... (۷)

با نگاه به این خصائصی که از اسلام بیان شد. می گوییم: این معارف را می توان با معارف دیگر مکاتب و مذاهب مقایسه کرد. زیرا مقایسه یکی از مهمترین معیارهای ارزیابی است. می توان در وهله نخست مکاتب را بر دو قسم تقسیم نمود، مادی و الهی با بطلان مکاتب عادی، اعم از مکتب مادی میکانیک و دیالک تیک،(۸) بحث در مکاتب الهی متمرکز می شود. مکاتب الهی هم بر دو قسم است: توحیدی و غیر توحیدی (شرک)، عقل سلیم توحید را می پذیرد، بنابراین بحث در ادیان توحیدی متمرکز می شود. در بین ادیان و مکاتب الهی و توحیدی سه دین مطرح است، اسلام، مسیحیت و یهود. تبلور اسلام در قرآن، مسیحیت در انجیل و یهود در تورات است. با تأمّل در این سه کتاب به راحتی حقانیت و برتری قرآن بر دو کتاب دیگر را می توان دریافت نمود.(۹)

کوتاه سخن این که: با نگاه مقایسه ای بین اسلام و سایر ادیان و مکاتب می گوییم: دین اسلام برتری دارد،

اوّل: دین های امروز، توحیدشان و تصویری که از خدا ارائه می کنند، قابل خدشه است، بر خلاف اسلام.

دوم: حقوق فردی انسان ها در دین های دیگر به صورتی که در اسلام شمولیت دارد، لحاظ نشده و گاه نادیده گرفته شده است.

سوم: در دیگر ادیان تعادل میان زندگی دنیوی و اخروی رعایت نشده است، بر خلاف اسلام.

چهارم: رهنمود های دین های دیگر به جهاتی ایدئالیستی اند، مثلاً عدم خشونت بودایی ها و مسیحیان، در حالی که دنیا پر است از خیر و شر و نیک و

بد. از این رو جا به جا باید خشن یا نرم بود. این دستور اسلام است. هم قانون دارد و هم اخلاق؛ یعنی رهنمودش با واقعیت ها همخوان است.

پنجم: اکثر دین ها عهده دار زندگی اجتماعی انسان ها نیستند، یا اگر هستند، تعادلی در آن ها دیده نمی شود و قوانین اجتماعی آنان سبب پایمال شدن حقوق انسان ها می شود. این وضع در اسلام بهتر است.

ششم: اکثر مذاهب با پیروان دیگر ادیان با خشونت برخورد می کنند، در اسلام این امر تعدیل شده است. تاریخ هم نشان داد. که در همزیستی مسالمت آمیز، مسلمانان گوی سبقت را از همه ربوده اند.

هفتم: تحریف در ادیان آسمانی تعالیم آنان را دچار خدشه کرده است، ولی در اسلام (قرآن) تحریفی وجود ندارد.

پی نوشت:

۱- بقره (۲) آیه ۲۸۵.

۲- آل عمران (۳) آیه ۸۵.

۳- مائده (۵) آیه ۳.

۴-آل عمران (۳) آیه ۶۷.

۵- احزاب (۳۳) آیه ۴۰.

۶- ر.ک: مرتضی مطهری، عدل الهی، ص ۳۲۹ تا ۳۳۴.

۷- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲، ص ۲۲۹ تا ۲۵۰.

۸- حال چگونه دو مکتب مادی میکانیک و دینامیک باطل است، رجوع شود: محمدتقی مصباح یزدی، پاسداری از سنگرهای ایدئولوژی تطبیقی.

۹- رجوع شود به: دکتر بوکای، مقایسه ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم،ذبیح الله دبیر.

سؤال : پلورالیسم دینی چیست؟ آیا مورد تأیید اسلام است؟

پاسخ: پلورال به معنای جمع و کثرت است و پلورالیسم یعنی تکثّر گرایی یا گرایش به تعدد و کثرت.

گرایش پلورالیتس در مقابل گرایش "مونیستی"MONOISTIE)) به معنای وحدت گرایی است.

اگر پذیرفتیم کار در اختیار چند فرد یا چند گروه باشد به آن پلورالیسم گفته می شود، ولی اگر پذیرفتیم کار در

انحصار یک فرد و یا گروه باشد، آن را مونیسم می نامند.

زادگاه این واژه ، مغرب زمین است. در گذشته به هر کسی که در کلیسا مناصب متعددی داشت و یا به کسی که معتقد بود اشکالی ندارد یک فرد در کلیسا چند منصب داشته باشت، پلورالیست اطلاق می شود.

تکثّر گرایی دو نوع است: بنیادی و دینی.

کثرت گرایی بنیادی، عبارت است از : اعتقاد به وجود نهادهایی که در جامعه مدنی به طور طبیعی و خود جوش با توجه به نیاز های ساختاری در بستر تحوّلات اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی ظهور پیدا می کند، مانند احزاب سیاسی و اتحادیه ها و انجمن های صنفی وشوراهای محلّی که برای تبیین خواست ها و تقاضاهای گوناگون به وجود می آیند تا در روند و فرایند تبدیل این خواسته ها به سیاست حاکم جامعه مؤثر باشند.

در جامعه مدنی این نوع نهارها از پایین پا به عرصه وجود می گذارند و تنوّع آن ها نمودی از نیاز های واقعی گروه بندی های اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی است.

البته تنوع ساختاری برای تحقق جامعه مدنی اصیل ، شرط لازم است، نه کافی، چون امکان دار رژیمی ظاهراً از تنوع ساختاری برخوردار باشد، یعنی دارای نهادهایی چون حزب و اتحادیه و سندیکاها و شوراهای محلّی باشد، امّا در مقام عمل آن ها هیچ نوع استقلالی نداشته باشند و همه مطیع فرمان مقامات بالای حکومت باشند.

اسلام با این گونه تکثر گرایی موافق است و به طور کلی سر ستیزی با آن ندارد، امّا تکثر گرایی دینی درباره حق و باطل بودن باورهای دینی و عقیدتی و ناظر به صحّت و سقم روش

های اتخاذ شده در راه رسیدن به سعادت حیات جاودانی است.

پلورالیسم دینی دو بُعد دارد: عملی و نظری.

پلورالیسم در بُعد عملی یعنی احترام به عقیده و دین و مذهب طرف مقابل و زندگی مسالمت آمیز در کنار یکدیگر.

بنابراین پلورالیست کسی است که معتقد است دو یا چند ظرز تفکّر متضاد صرف نظر از حق و باطل بودن باید در کنار هم زندگی مسالمت آمیز داشته و برای یکدیگر مزاحمت اجتماعی ایجاد نکنند.

در مقابل اگر کسی قائل به حذف دیگران و حاکمیت یک طیف و جناح باشد، ضد تکثر گرایی است، مثلاً در مورد مذهب کاتولیک، یا پروتستان برخی عقیده مندند باید یکی از دو مذهب حاکم باشد و با دیگری مبارزه کرد تا از بین برود.

پاسخ(قسمت دوم)

اسلام با پلورالیسم دینی در بُعد عمل هم موافق است و می گوید: همه انسان ها با هر دین و مسلکی که دارند، هر چند باطل و خلاف اسلامباشد تا جایی که اختلال در نظام نکنند و توطئه ای در کار نباشد، با کمال آزادی می توانند در کنار هم زندگی کنند، مثلاً اهل کتاب (مسیحی، یهودی، زرتشتی و ...) در نظام اسلامی بر اساس قرار داد تحت حمایت هستند و جان و مال و ناموسشان محترم است. کفّار هم دو دسته اند: حربی و غیر حربی. آن دسته ای که با اسلام سر ستیز دارند و ایجاد مزاحمت برای مسلمانان و حکومت اسلامی می کنند، به عنوان یاغی و طاغی معرفی می شوند و باید با زور آنان را وادار به تسلیم کرد و یا از میان برداشت.

امّا دسته ای که با حکومت اسلامی پیمان بسته

و به کفّار مُعاهد معروفند، در همسایگی مسلمانان یا حتّی در کنار آنان طبق قرارداد به زندگی خود ادامه می دهند و کسی حق تعرض به آنان را ندارد.

پلوراليسم دينی در بعد نظری به معنا حقانيت فی الجمله همه اديان و مذاهب است.

اين مطلب (حقّانيّت فی الجمله همه اديان) با قالب های متفاوت مطرح می شود. گاهی می گويند: هيچ دينی باطل محض و يا حق مطلق نيست. هر دينی آموزه های صحيح و نادرست دارد. يا می گويند: حقيقت مجموعه ای از اجزا و عناصر است که هر يک از بخش های آن در يک دين پيدا می شود.

اين طور نيست که يک دين کاملاً نادرست و باطل بوده و هيچ دستور و تعليمات صحيح نداشته باشد. چنان که نداريم دينی که همه آموزه هايش صحيح باشد و هيچ آموزه نادرستی نداشته باشد.

بسياری از احکام مسيحيت و يهوديت در اسلام به گونه ای آمده است. لذا نمی توان آن ها را به طور کلّی باطل شمرد.

از اين جا نتيجه می گيرند که بايد به همه اديان و مذاهب به يک اندازه احترام گذاشت و معقول نيست يکی را صحيح و بقيه را باطل اعلام نمود.

در پاسخ اين ديدگاه گفته می شود:

ما هم قبول داريم که همه اديان و مذاهب کم و بيش حاوی عناصر و آموزه های حق می باشند و کسی در آن حرفی ندارد، چون باطل صد در صد در عالم نداريم، امّا اين حرف(دينی نداريم که تمام آموزه هايش صحيح باشد) حرف غلطی است و واقعيت ندارد.

اسلام می گويد: دين الهی و شريعت محمد(ص) کاملاً صحيح است و با دين اسلام،

دین به کمال و نعمت به اتمام رسیده است: " الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الأسلام دیناً".(۱)

وانگهی اسلام به صراحت ایمان به بعضی از ّیات و کفر و نپذیرفتن برخی دیگر را رد می کند و می گوید: تبعیض بین تعالیم دین، مساوی با عدم پذیرش کل دین است. قرآن می فرماید: " کسانی که خدا و پیامبران او را انکار می کنند و می خواهند در میان آن ها تبعیض قایل شوند و می گویند: به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می کنیم و می خواهند در میان این دو راهی برای خود انتخاب کنند، آن ها کافران حقیقی هستند و برای کافران مجازات توهین آمیزی فراهم ساخته ایم".(۲)

برخی در حقانیت فی الجمله همهادیان اظهار می کنند:

دین حق به منزله قله واحدی است که همه ادیان موجود در عالم، راه هایی به سوی آن نقطه واحد هستند . هر دینی خواه از راه طولانی، خواه از راه کوتاه و یا به نحو یکسان ما را به مقصد می رساند. کسی که به مسجد می رود، یا به کلیسا و کنشت و بتخانه ... همه به دنبال معبود واحدی هستند.

در پاسخ گفته می شود: این حرف صحیح نیست، چون وقتی اسلام اولین و آخرین سخنش که " خدا یکی است" راه فلاح و سعادت در پذیرش توحید است، چگونه می شود این راه را با مسیحیتی که دعوت به تثلیث و شرکت می کند ، یکی دانست؟!

چگونه این دو راه (توحید و شرک) نهایتاً ما را به نقطه واحدی می رساند؟

قرآن به صراحت می فرماید: " به

خدای یکتا وپیامبرانش ایمان آورید و قایل به تثلیث نشوید که این برای شما بهتر است ".(۳)

در آیه دیگر آمده: " کسانی که می گویند: خداوند، یکی از سه خدا است، کافر شده اند".(۴)

هیچ عاقلی قبول نمی کند که توحید و شرک هر دو صحیح و حق باشند. کی می گوید شرط اولیه برای ورود به اسلام و حقانیت، توحید است و دیگری (مسیحیت) می گوید: تا تثلیث را نپذیری، مسیحی نمی شود و به سعادت نمی رسی. بدیهی است که بین این دو فاصله بسیار است. یا وقتی به شرایع و احکام اسلام و مسیحیت نگاه کنیم ، می بینیم اعتراف به حقانیت هر دو امکان ندارد. اسلام می گوید: گوشت خوک نجس و حرام است، مسیحیت می گوید پاک است و حلال! اسلام می گوید: شراب حرام است، مسیحیت می گوید حلال است!

انگیزه پیدایش تفکر پلورالیسم چه بود؟

برای گرایش به پلورالیسم می توان دو انگیزه عقلای بر شمرد:

۱ روانی و عاطفی،

۲ انگیزه اجتماعی.

در مورد انگیزه اوّل می گویند: هر کسی در میان هر ملتی با هر گرایشی که متولد شود و نشو و نما کند، به احتمال قوی آداب و سنن و عقاید آن ملّت را می پذیرد و خود را بر حق و دیگران را باطل می شمارد. ای بسا اصلاً فکر نمی کند که دین و مسلک و آداب دیگری وجود دارد که باید به آن ها مراجعه کرد آیا عقلاً صحیح است چنین کسی اهل عذاب و جهنم باشد و فردای قیامت مورد خشم و غضب پروردگار قرار گیرد؟

از طرفی چگونه می توان پذیرفت که از میانشش میلیارد و اندی

انسان ها که روی کره خاکی زنـدگی می کننـد، فقط حدود ویست و خرده ای میلیون نفر شیعه آن هم اگر واجبات و محرّمات شرعی را مراعات کنند بر حق و اهل بهشت باشند و دیگران (سنّی ها ، مسیحی ها، یهودیان، زرتشتی ها و سایر انسان ها) اهل جهنم و عذاب ؟!این تحلیل موجب می شود که همه مذاهب و ادیان را بر حق بدانیم.

در پاسخ این انگیزه گفته می شود: ما در عین این که از میان شش میلیارد و انـدی انسان هـا تنها شیعه دوازده امامی را اهل سعادت و نجات می دانیم، آن هم به شرطی که رعایت محرّمات و واجبات شرعی را نموده باشند ، امّا هرگز معتقد نیستیم غیر از این طایفه، بقیه انسان ها اهل جهنم و عذاب هستند، زیرا دیگران را یا عالم و عامد می دانیم یا جاهل غیر عامد. عالمان را اهل عذاب می دانیم ، چون عمداً بر خلاف علم خود عمل کرده اند. جاهل هم دو دسته اند: مقصر و قاصر. مقصران نیز مثل عالمان، جهنّمی اند امّا قاصران که اکثر مردم را تشکیل می دهند، به طور حتم اهل نجاتند، هر چند عقیده شان باطل باشد.

قرآن مجید می فرماید: " و ما کنّا معذبین حتی نبعث رسولاً؛ هیچ طایفه ای را عذاب نمی کنیم مگر حجّت را بر آن ها تمام کرده باشیم".(۵)

حتماً بر جاهلان قاصر اتمام حجّت نشده است، زیرا یا غافلند واصلاً احتمال خلاف در گفتار و کردار خود را نمی دهند یا احتمال خلاف می دهند، امّا راه و وسیله ای برای رسیدن به حق در اختیار

ندارند. و یا در پی کشف حقیقت رفته و تحقیق کرده اند، ولی نتوانسته اند بفهمند گفتار و کردارشان باطل بوده و خلاف واقع است.

با این حساب اکثر انسان های غیر شیعه اثنی عشریه اهل نجات خواهند بود.

درباره انگیزه دوم (اجتماعی) اظهار می دارند: اگر آرا و عقاید دیگران را قبول نکنیم و همه را بر حق ندانیم، سبب فتنه و خون ریزی می شود. جنگ های صلیبی بین مسلمانان و مسیحیان و جنگ های فرقه ای بین شیعه و سنی، یا بین کاتولیک و پروتستان نمونه هایی از بر حق دانستن یک طایفه و باطل شمردن سایر طوایف است.

بنابراین برای جلوگیری از خون ریزی و اغتشاش و بر طرف نمودن عداوت و دشمنی بین آحاد انسان ها عقل حکم می کند که همه مذاهب را بر حق و همه را راهی به سوی سعادت ونجات بدانیم؛ یعنی معتقد به پلورالیسم بشویم.

در پاسخ گفته می شود: پرهیز کردن از جنگ و خون ریزی سبب نمی شود که همه آرا و عقاید متضاد و متناقض ر ا بر حق بدانیم . مقوله حق و باطل و حقانیت و عدم حقانیت، غیر از مقوله انسان ها و کینه ورزی ها و اشتباها ت می باشد و از یکی به دیگری نمی توان پل زد.

برای پرهیز از خون ریزی های غیر ضروری راه صحیحی وجود دارد که اسلام به نحو احسن آن را طی کرده است.

توضیح: فرقه های شیعه و سنی که مسلمانند، جز ناصبی ها و اهل سبّ و عناد با ائمه اطهار (ع) با شیعهاثنی عشریه در توحید، نبوت، معاد، کتاب، قبله و ضروریات دین مشترکند

و همگی تحت حکومت اسلامی به عنوان مسلمان از حقوق متناسب برخوردارند. اهل کتاب (مسیحیت ، یهودیت ، زرتشتی و ...) هم در نظام اسلامی بر اساس قرارداد و تحت حمایت حکومت اسلامی هستند و جان ومال و ناموسشان محترم است.

غیر مسلمان و غیر اهل کتاب یعنی کفّار هم دو دسته اند:

گروهی که با حکومت اسلامی عهد و پیمان بسته اند که به کفّار معاهد خوانده می شوند. اینها نیز در همسایگی یا در کنار مسلمانان طبث قرار و پیمان به زندگی خود ادامه می دهند و کسی حق تعرض به آنان را ندارد.

امّا آن دسته از کفّاری که هیچگونه پیمانی با حکومت اسلامی ندارند و یا پیمان خود را نقض کرده و برای حکومت ایجاد مزاحمت می کنند، این گروه را باید با زور قدرت وادار به تسلیم نمود و یا از میان برداشت.

برای جلوگیری از خون ریزی و ایجاد نظم و امنیّت لازم نیست همه مذاهب متفاوت و متضاد را صحیح دانسته و حق بدانیم و به پلورالیسم دینی نظری معتقد شویم.

انگیزه طرح تفکر پلورالیسم دینی در جامعه اسلامی چیست؟

ممکن است انگیزه طرح عبارت از امور زیر باشد:

الف) جلوگیری از صدور انقلاب و فرهنگ اسلامی.

وقتی همه ادیان ومذاهب و عقاید، صحیح و حق باشد، دیگر لزومی ندارد غیر مسلمانان به اسلام دعوت شوند.

وقتی سخن یک مسیحی، یهودی، زرتشتی و حتی بودایی حق باشد و راه نجات و سعادت، چه لزومی دارد مسلمان شوند و از ایین خود دست بردارند؟!

در نتیجه فکر انقلابی و اسلامی در محدوده خاصی باقی مانده و تحرّک و بالندگی خود را از دست می دهد.

ب) هموار کردن راه افکار

و عقاید و ارزش های بیگانگان.

وقتی ارزش ها و احکام نظام مقدس جمهوری اسلامی مطلق نباشد و تنها دین حق را اسلام ندانستیم، قهراً راه برای ادیان و مذاهب دیگر باز می شود. وقتی ادیان و مذاهب دیگر حق باشند، چرا از ارزش های آن ها بهره مند نشویم؟

مثلًا از شراب استفاده نکنیم، گوشت خوک نخوریم، بی حجاب نباشیم و ...

نتیجه دو مطلب فوق، از بین رفتن تعصّب دینی است.

وقتی حمیّت و عزّت و غیرت دینی از میان برود، روحیه تسامح و تساهل نسبت به عقیده و مقدسات و ارزش ها در بین مردم به ویژه میان نسل جوان رسوخ می کند. در این صورت دشمنان اسلام به اهداف خود نایل شده و به ملّت غیور ایران ریشخند خواهند زد.(۶)

پی نوشت:

۱- مائده (۵) آیه ۳.

۲- نساء (۴) آیه ۱۵۰ - ۱۵۱.

۳- نساء (۴) آیه۷۱.

۴- مائده (۵) آیه ۷۳.

۵- اسراء (۱۷) آیه ۱۵.

۶- ر.ک: جامعه مدنی ، آیت الله معرفت، صفحات- ؛ پرسش ها و پاسخ ها ک آیت الله مصباح یزدی، ج ۴، ص ۶۴ تا آخر.

سؤال ۱: به چه دلیل تنها اسلام دین حق است و سایر ادیان باطل است؟ (آیات و روایات هم مورد قبول غیر مسلمان نیست).

پاسخ: بشر آفریده شده تا به کمال برسد، و چون به تنهایی و با تکیه بر عقل خود نمی تواند راه سعادت را تشخیص دهد و نیاز مند پیام و راهنمایی الهی است، خداوند پیامبران را به عنوان راهنمای راه سعادت برانگیخت. در این را ادیان الهی از ادیان غیر الهی جدا می شود و اصولاً در قدم اول ضرورت آمدن پیامبران از طرف خداوند

ثابت می شود که طبعاً ادیان غیر الهی مانند بودا و هندو (اگر غیر الهی باشند) جدا می شوند. اما در مورد ادیان الهی که بحث اصلی و بلکه تمام بحث این نوشتار است، انسان در تعلیمات انبیا مانند یک دانش آموز بوده که او را از کلاس اوّل تا آخرین کلاس بالا برند. از این رو بشر در هر دوره ای طبق مقتضیات زمان و پیشرفتی که پیدا می کرد، نیازمند پیام نو و پیام آور نو بوده است که بدین لحاظ ظهور پیامبران، تجدید دائمی شرایع نزول کتاب های آسمانی انجام می گرفت. با تکامل انسان، دین هم متکامل می شد، تا این که بشریت به حدی رسید که بتواند برنامه کامل سعادت را دریافت نماید.

در این زمان که دوره خاتمیت است، توسط حضرت محمد(ص) که آخرین پیامبر الهی است، دین اسلام به صورت کامل عرضه شد و با آمدن اسلام همه ادیان گذشته منسوخ گردید و همه بشر مکلف شدند از اسلام پیروی نمایند.[۱] پس از آن جا که اسلام آخرین دین آسمانی و کامل ترین ادیان است و با آمدن این دین، ادیان قبلی نسخ شده است، (زیرا با وجود کامل، نیازی به ناقص نمی باشد)[۲]و تنها دین حق، اسلام است.

پاسخ(قسمت سوم)

به بیانی دیگر: دین حق در هر زمانی، یکی بیش نیست و بر همه کس لازم است از آن پیروی کند. البته میان پیامبران اختلاف و نزاعی وجود ندارد. پیامبران خدا همگی به سوی یک هدف و یک خدا دعوت می کنند. آنان نیامده اند که میان بشر گروه های متناقضی به وجود آورند، ولی این سخن به آن معنی

نیست که در هر زمانی چندین دین حق وجود دارد و انسان می تواند در هر زمانی، هر دینی را که می خواهد بپذیرد. بر عکس معنای سخن این است که انسان باید همه پیامبران را قبول داشته باشد و بداند که پیامبران سابق مبشّر پیامبران لاحق خصوصاً خاتم و افضل شان بوده اند و پیامبران بعدی مصدّق پیامبران سابق بوده اند، پس لازمه ایمان به همه پیامبران این است که در هر زمانی تسلیم شریعت همان پیامبری باشیم که دوره او است و قهراً لازم است در دوره ختمیه به آخرین دستورهایی که از جانب خدا به وسیله آخرین پیامبر رسیده عمل کنیم.

قرآن کریم می فرماید: " هر کس غیر از اسلام دینی بجوید، هرگز از او پذیرفته نیست و او در جهان دیگر از جمله زیانکاران خواهد بود".[۳]

ممکن است گفته شود مراد از اسلام، خصوص دین اسلام نیست، بلکه منظور تسلیم خدا شدن است. پاسخ این است که البته اسلام همان تسلیم است و دین اسلام، دین تسلیم است، ولی حقیقت تسلیم در هر زمانی شکل داشته و دراین زمان شکل آن، دین گران مایه ای است که به دست حضرت خاتم الأنبیا ظهور یافته است و قهراً کلمه اسلام فقط بر آن منطبق می گردد. به عبارت دیگر: لازمه تسلیم خدا شدن پذیرفتن دستورهای او است، و روشن است که همواره به آخرین دستور خدا باید عمل کرد و آخرین دستور خدا همان است که آخرین رسول آورده است.[۴]پس بعد از بعثت رسول اکرم(ص) تنها دین حق، اسلام است و ادیان دیگر منسوخ شده و باطل اعلام گردیده است. چنان که

پیامبر اسلام(ص) رسالت خود را جهانی اعلام نمود و یهود و نصارا و همه پیروان ادیان دیگر را دعوت به اسلام کرد. قرآن خطاب به پیامبر(ص) می گوید: "بگو ای مردم، من فرستاده خدا برای همه شما هستم".[۵] "ای محمد، ما تو را برای همه مردم بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم".[۶]

" او است که پیامبر خود را با هدایت و دین حق و پایداری فرستاد، تا پیامبر خود و آیین او را بر تمام دین ها غالب سازد، اگر چه مشرکان نخواهند".[۷]

بنابراین از نظر یک فرد مسلمان با دلایل عقلی مسئله قطعی است که تنها دین حق، اسلام است.

افزون بر این می توان گفت: پس از ظهور اسلام، غیر از اسلام، دین واقعی که بتوان گفت دین خدا است، وجود ندارد، زیرا کتاب های آسمانی پیامبران صاحب شریعت که در بردارنده قوانین الهی بودند و محتوای دین محسوب می شدند، به مرور زمان به کلی محو شد و یا دستخوش تحریف قرار گرفت. چنان که تورات موسی(ع) مورد تحریف های فراوان قرار گرفت، و چیزی به نام انجیل عیسی(ع) باقی نماند، بلکه از دست نویس های افرادی که از پیروان حضرت شمرده می شدند، مجموعه هایی تهیه شد و به نام کتاب مقدس معرفی گردید. هر شخص بی غرضی که نظری بر عهدین (تورات و انجیل فعلی) بیفکند، خواهد دانست که هیچ کدام از آن ها کتابی که بر موسی(ع) با عیسی(ع) نازل شده نیست.

تورات خدا را به صورت انسانی ترسیم می کند که نسبت به بسیاری از امور آگاهی ندارد.[۸] و بارها از کار خود پشیمان می شود،[۹] با

حضرت یعقوب کشتی می گیرد و نمی تواند بر او غالب شود و سرانجام التماس می کند که از او دست بردارد تا مردم خدا را در چنین حالی نبینند.[۱۰]

وضع انجیل از تورات هم رسواتر است، زیرا اوّلاً- چیزی به نام کتابی که بر حضرت عیسی(ع) نازل شده، در دست نیست و مسیحیان چنین ادعایی ندارند که انجیل فعلی کتابی است که خدا بر حضرت عیسی(ع) نازل کرده، بلکه محتوای آن گزارش هایی است منسوب به چند تن از پیروان آن حضرت، و علاوه بر تجویز شرب خمر، ساختن آن را به عنوان معجزه عیسی قلمداد می کند.[۱۱] در یک جمله: وحی های نازل شده بر این دو پیامبر بزرگوار تحریف شده و نمی تواند نقش خود در هدایت مردم را ایفا کند و نمی تواند به عنوان دین و وحی الهی تلقی شود، ولی وحی نازل شده بر پیامبر اسلام(ص) بدون هیچ تحریف موجود است و برای همیشه از تحریف مصون باقی خواهد ماند، چرا که خدا مصونیت قرآن کریم از هر گوفه تحریف را ضمانت کرده و فرمود: "ما قرآن را نازل کردیم و ما به طور قطع نگهدار آنیم".[۱۲]

افزون بر آن چه گفته شد، با اثبات نبوت و رسالت حضرت محمد(ص) حق بودن اسلام و بطلان ادیان دیگر ثابت می شود، زیرا همه قبول دارند که آن حضرت که آورنده اسلام است، همه ادیان گذشته را منسوخ اعلام نمود و پیروان آن ادیان را دعوت به پذیرش اسلام نمود.

نبوت پیامبران از سه طریق اثبات می شود:

۱- قرائن و شواهدی که به صدق دعوی او گواهی دهند.

۲- تصدیق پیامبر

پیشین.

۳- معجزه ای که همراه با ادعای نبوت آورده شود.

نبوت پیامبر اسلام(ص) از هر سه راه اثبات می شود:

الف) وارستگی حضرت از آلودگی های محیط، محتوای دعوت او، شخصت و خصال گروندگان به مکتب او، تأثیر مثبت در محیط و پی ریزی یک تمدن عظیم و با شکوه و سوابق زندگی آن حضرت، همه گواه بر صدق دعوای او است.

مردم مکه چهل سال زندگی پر افتخار آن حضرت را از نزدیک دیده بودند که کوچک ترین نقطه تاریکی در آن یافت نمی شد و آن چنان او را به راستگویی و درست کرداری شناخته بودند که لقب امین به حضرت داده بودند. طبعاً در مورد چنین شخصی احتمال دروغ و ادعای کذب داده نمی شد.

ب) پیامبران پیشین، بشارت بعثت آن حضرت را داده بودند و گروهی از اهل کتاب، انتظار ظهور او را می کشیدند و نشانه های روشن و گویایی از وی در دست داشتند. حتی به مشرکان عرب می گفتند که از میان فرزندان حضرت اسماعیل کسی مبعوث به رسالت خواهد شد که پیامبران پیشین و ادیان توحیدی را تصدیق خواهد کرد. بعضی از دانشمندان یهود و نصارا، با استناد به پیشگویی ها به حضرت ایمان آوردند. عجیب این است که در همین تورات و انجیل تحریف شده، با همه تلاش و کوششی که برای محو کردن این گونه بشارت ها آمده، نکته هایی یافت می شود که حجت را بر حق جویان تمام می کند، چنان که بسیاری از علمای یهود و نصارا که طالب حق و حقیقت بودند، با استفاده از همین نکات و بشارت ها هدایت شدند و به

دین مقدس اسلام ایمان آوردند. از جمله می توان از "میرزا محمد رضا" از دانشمندان بزرگ یهود تهران، صاحب کتاب "اقامه الشهود فی ردّ الیهود" و پروفسور "عبدالأحد داود" اسقف سابق مسیحی، صاحب کتاب "محمد در تورات و انجیل" یاد کرد.[۱۳]

ج) رسول اکرم(ص) معجزه های گوناگون برای صدق نبوت خود داشته، ولی قرآن کریم معجزه جاوید خاتم الأنبیا است که در تمام ادوار می درخشد و در هر عصر و نسلی، بُرهانی قاطع بر نوبت حضرت است. از بدو نزول قرآن در مکه که با سوره های کوچک آغاز شد، رسول اکرم(ص) رسماً بر آن تحدّی کرد، یعنی مدعی شد که قرآن کار خدا است و از من و هیچ بشر دیگر ساخته نیست که مانند آن را بیاورد. اگر باور ندارید، آزمایش کنید و از هر کسی می خواهید کمک بگیرید، ولی بدانید اگر همه آدمیان و جنّیان با یکدیگر همکاری کنند، قدرت چنین کاری را نخواهند داشت. نه تنها قدرت برآوردن کتاب کاملی مثل قرآن را ندارند، بلکه ده سوره، حتی یک سوره و یا یک سطری مانند سوره توحید و سوره کوثر را نخواهند داشت.[۱۴]

پس جای شکی نیست که قرآن ادعای معجزه بودن خودش را دارد و آورنده این کتاب آن را به عنوان معجزه جاودانی و دلیلی محکم بر پیامبری خود بر همه جهانیان و برای همیشه عرضه داشته است. اکنون بعد از گذشتن بیش از چهارده قرن، این ندای الهی هر صبح و شام به وسیله فرستنده های دوست و دشمن به گوش جهانیان می رسد و حجت را برایشان تمام می کند.

می دانیم که پیامبر اسلام(ص)

از نخستین روز اظهار دعوتش با دشمنان سر سخت و کینه توزی مواجه شد که از هیچ گونه کوششی برای مبارزه با این آیین الهی کوتاهی نکردند و پس از نومید شدن از تأثیر تهدیدها و تطمیع ها، کمر به قتل حضرت بستند که با تدبیر الهی خنثی شد و حضرت به مدینه هجرت کرد و بعد از هجرت هم بقیه عمر شریفش را در جنگ های متعدد با مشرکان سپری کرد، و از هنگام رحلتش تا امروز هم همواره منافقین داخلی و دشمنان خارجی در صدد خاموش کردن این نور الهی بوده و هستند و از هیچ کاری در این راه فروگذار نکرده و نمی کنند. اگر آوردن کتابی مانند قرآن کریم امکان می داشت، هرگز از آن صرف نظر نمی کردند. دراین عصر هم که همه دولت های بزرگ دنیا اسلام را بزرگ ترین دشمن برای سلطه ظالمانه خودشان شناخته و کمر مبارزه جدّی با آن را بسته اند و همه گونه امکانات مالی و عملی و سیاسی و تبلیغاتی را در اختیار دارند، اگر می توانستند اقدام به تهیه یک سطر مشابه یکی از سوره های کوچک قرآن می کردندو آن را به وسیله رسانه های گروهی و وسایل تبلیغات جهانی عرضه می داشتند، زیرا این کار ساده ترین و کم هزینه ترین و مؤثرترین راه برای مبارزه با اسلام و جلوگیری از گسترش آن است.

قرآن از جهات مختلف اعجاز دارد، از جمله:

۱- اعجاز از نظر فصاحت.

۲- از نظر معارف.

۳- از نظر طرح مسایل تاریخی.

۴- از نظر قوانین.

۵- از نظر علوم روز.

۶- از نظر اخبار غیبی.

۷- از نظر عدم اختلاف

میان آیات.

قرآن بـا این که از حروف الفبـایی تشـکیل شـده، ولی از لحـاظ فصـاحت و بلاـغت و زیبـایی و چینش الفاظ معجزه است. حتی سخن فصـیح ترین مردم و مأنوس ترین آنان با قرآن یعنی پیامبر اسـلام(ص) و حضرت علی(ع) از نظر زیبایی و فصاحت، کاملاً با قرآن متفاوت است.

سبک قرآن نه شـعر است و نه نثر. شعر نیست برای این که وزن و قافیه ندارد. به علاوه شعر معمولاً با تخیّل شاعرانه همراه است. قوام شعر به مبالغه واغراق است که نوعی کذب است.

در قرآن تخیّلات شـعری و تشبیه های خیالی وجود نـدارد. در عین حال نثر معمولی هم نیست. زیرا از نوعی انسـجام و آهنگ و موسـیقی برخوردار است که در هیـچ سـخن نثری تا کنون دیده نشده است. مسـلمانان همواره قرآن را با آهنگ های مخصوص تلاوت کرده و می کنند که مخصوص قرآن است.

هیـچ سـخن نثری مانند قرآن آهنگ پذیر نیست؛ آن هم آهنگ های مخصوصـی که متناسب با عوالم روحانی است، نه آهنگی منـاسب مجـالس لهو. پس از اختراع رادیو هیـچ سـخن روحـانی نتوانست بـا قرآن از نظر زیبـایی و تحمـل آهنـگ های روحانی برابری کنـد. علاـوه بر کشورهـای اسـلامی، کشورهای غیر اسـلامی نیز از نظر زیبایی و آهنگ، قرآن را در برنامه های رادیویی گنجانیدنـد. هر کس از شـنیدن قرآن لذتی می برد که از هیچ شـعر و نثر دیگر عربی آن لذت حاصل نمی شود. از این رو با آن که تورات و انجیل به عربی ترجمه شده است و پیروان آن ها بسیار مایلند که به جای قرآن، آن ها با آهنگ خوانده شود، ولی

این کار را نمی کنند، چون می دانند که موجب تمسخر خواهد بود.

عجیب این است که زیبایی قرآن، زمان و مکان را در نوردیده و پشت سرگذاشته است. بسیاری از سخنان زیبا مخصوص یک عصر است و با ذائقه عصر دیگر جور در نمی آید و یا حداقل مخصوص و سلیقه یک ملت است که از فرهنگی ویژه برخوردار می باشند، ولی زیبایی قرآن نه زمان می شناسد و نه نژاد و نه فرهنگ مخصوص همه مردمی که با زبان قرآن آشنا شدند، آن را با ذائقه خود مناسب یافتند. هر چه زمان می گذرد و به هراندازه ملت های مختلف با قرآن آشنا می شوند، بیش از پیش مجذوب زیبایی قرآن می شوند.[۱۵] در زمینه اعجاز قرآن به پیام قرآن، ج ۸ از آیت الله مکارم شیرازی مراجعه شود.

نتیجه: هر فرد عاقلی که جویای حقیقت باشد، با توجه به این نکات یقین خواهد کرد که قرآن کریم کتاب استثنایی و معجزه است. از بزرگترین نعمت های الهی بر جامعه همین است که این کتاب شریف را به گونه ای نازل فرمود که همواره به صورت معجزه ای جاویدان باقی بماند و دلیل صدق و صحتش را با خودش داشته باشد.

از این رو بهترین دلیل قاطع بر صدق دعوت پیامبر اسلام(ص) و حقانیت اسلام است. چون قرآن و پیامبر آشکار را اعلام کرده اند دینی جز اسلام پذیرفته نیست،[۱۶] باطل بودن ادیان دیگر روشن می شود.

ضمناً می توان با مقایسه احکام و قوانین اسلام با مسایل طرح شده در سایر ادیان هم به حقانیت اسلام پی برد.

پی نوشت:

[۱] مرتضی مطهری، مجموعه

آثار، ج ۲، ص ۱۸۱ و ج ۳، ص ۱۵۴.

[۲] علامه طباطبایی، خلاصه تعالیم اسلام، ص ۲۲.

[۳] آل عمران (۳) آیه ۸۵.

[۴] مرتضی مطهری، عدل الهی، ص ۳۳۳.

[۵] اعراف (۷) آیه ۱۵۸.

[۶] سبا (۳۴) آیه ۲۸.

[۷] توبه (۹) آیه ۳۳.

[۸] ر.ك: تورات، سفر پیدایش، باب سوم، شماره ۸ _ ۱۲.

[۹] همان، باب ۶، شماره ۶.

[۱۰] همان، باب ۳۲، شماره ۲۴ – ۳۲.

[۱۱] انجیل یوحنا، باب دوم.

[۱۲] حجر(۱۵) آیه ۹.

[۱۳] محمد تقی مصباح یزدی، آموزش عقاید، ص ۳۰۳. برای اطلاع بیشتر به پیام قرآن، ج ۸، ص ۳۸۶ به بعد نوشته آیت الله مکارم شیرازی مراجعه شود.

[۱۴] اسراء (۱۷) آیه ۸۸؛ هود (۱۱) آیه ۱۳؛ یونس (۱۰) آیه ۳۸؛ بقره (۲) آیه ۲۳ – ۲۴.

[۱۵] مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲، ص ۲۱۴ (وحی و نبوت).

[۱۶] آل عمران (۳) آیه ۸۵.

آیه ۴۷ سوره آل عمران می گوید : در میان مسلمانان باید امتی باشند که این دووظیفه بزرگ اجتماعی (امر به معروف و نهی از منکر) را انجام دهند اینکه می گوید از میان آنها باید امتی باشند بعضی از جمعیت مسلمانان را تشکیل می دهد نه همه آنها را و به این ترتیب

پرسش

آیه ۴۷ سوره آل عمران می گوید : در میان مسلمانان باید امتی باشند که این دووظیفه بزرگ اجتماعی (امر به معروف و نهی

از منکر) را انجام دهند اینکه می گوید از میان آنها باید امتی باشند بعضی از جمعیت مسلمانان را تشکیل می دهد نه همه آنها را و به این ترتیب این وظیفه جنبه عمومی نخواهد داشت بلکه وظیفه طائفه خاصی است اما از آیه ۱۱۰ همین سوره و همچنین از سوره والعصر برمی آید که این دووظیفه جنبه عمومی دارد

پاسخ

امر به معروف و نهی از منکر دو مرحله دارد : یکی مرحله فردی که هر کس موظف است به تنهایی ناظر اعمال دیگران باشد و دیگری مرحله دسته جمعی که امتی موظفند برای پایان دادن به نابسامانیهای اجتماعی دست به دست هم بدهند و با یکدیگر تشریک مساعی کنند . قسمت اول وظیفه عموم مردم است و چون جنبه فردی دارد طبعا شعاع آن محدود به توانایی فرد است اما قسمت دوم شکل واجب کفایی به خود می گیرد و چون جنبه دسته جمعی دارد و شعاع قدرت آن وسیع , طبعا از شوون حکومت اسلامی محسوب می شود , این دو شکل از مبارزه با فساد و دعوت به سوی حق , از شاهکارهای قوانین اسلامی محسوب می گردد .

کسی که مسلمان باشد و از اسلام برگردد اگرچه توبه کند در دادگاه اسلام حکم به اعدام او خواهد شد و اموال او به ورثه مسلمان او می رسد و همسرش از او جداخواهد شد و توبه او نمی تواند جلوی این احکام شدید را بگیرد چگونه این سختگیری و خشونت غیر قابل انعطاف با

پرسش

کسی که مسلمان باشد و از اسلام برگردد اگرچه توبه کند در دادگاه اسلام حکم به اعدام او خواهد شد و اموال او به ورثه مسلمان او می رسد و همسرش از او جداخواهد شد و توبه او نمی تواند جلوی این احکام شدید را بگیرد چگونه این سختگیری و خشونت غیر قابل انعطاف با روح اسلام سازگار است ؟ چرا این حکم درباره زنان خفیفتر است ؟

پاسخ

این حکم یک فلسفه اساسی دارد و آن حفظ جبهه داخلی کشور اسلامی و جلوگیری ازمتلاشی شدن آن و نفوذ بیگانگان و منافقان است زیرا ارتداد در واقع یک نوع قیام بر ضد کشور اسلامی است که در بسیاری از قوانین دنیای امروز نیز مجازات آن اعدام است , حکم مزبور در واقع یک حکم سیاسی است که برای حفظ حکومت و جامعه اسلامی ومبارزه با ایادی و عوامل بیگانه ضروری است . اگر می بینیم این حکم درباره زنان خفیفتر است به خاطر آن است که همه مجازاتها در مورد آنها تخفیف می یابد .

دولت یا قانون تا چه حد می تواند محدود کننده ی آزادی های فردی باشد؟

پرسش

دولت یا قانون تا چه حد می تواند محدود کننده ی آزادی های فردی باشد؟

پاسخ

جواب اجمالی:

آزادی در معانی مختلفی مانند اختیار، رهایی از غرایز و وارستگی به کار رفته است، ولی آنچه محور بحث آزادی در سیاست محسوب می شود، آزادی مدنی، یا اجتماعی است.

گروهی در مورد آن راه افراط را پی گرفته و هر گونه محدودیت برای انسان را موجب بدبختی و بی چارگی دانسته اند. آنها در صورتی محدودیت آزادی را می پذیرند که آزادی مانع آزادی شود. در بین این گروه برخی، قانونگذاری را حق ملت و برخی دیگر، حق متخصصان و کاردانان و سیاستمداران می دانند.

برخی دیگر راه تفریط را پیش گرفته اند و مردم را وحوش و درندگانی می دانند که تمدن آنها را به بنده کشیده است. در نظر آنها علت رفتار نسبتاً متمدنانه انسان در جوامع کنونی این می باشد که صلاح خود را کنار گذاشتن ستیز متقابل با همنوعان و پذیرش قدرت دولت می بیند. او در ازای امنیت اجتماعی از سبعیت فطری دست برداشته است.

دیدگاه متفکران غرب در باب آزادی از یک سو به تفسیری که از انسان عرضه می کنند، ارتباط کامل دارد. و از سوی دیگر، تمامی این متفکران دوران روشنگری، با تمام اختلافات مبنایی، در یک نکته با هم مشترکند و آن این که قانون گذاری حق بشر است.

در اندیشه ی سیاسی اسلام هیچیک از آن دو راه پذیرفته نیست. از دیدگاه اسلام انسان هم فطرتی الهی دارد و هم دارای طبیعتی مادی است که منشأ تمایلات حیوانی در او می باشد. قانون گذاری و تعیین مسیر دنیایی انسان می

بایست با هدایت الهی و در پرتو وحی ربانی باشد، زیرا این خداوند است که از صلاح و فساد آدمی آگاه است.

جواب تفصیلی:

آزادی در معانی مختلفی مانند اختیار، رهایی از غرایز و وارستگی به کار رفته است، ولی آنچه محور بحث آزادی در سیاست محسوب می شود، آزادی مدنی، یا اجتماعی است. سؤال اصلی در باب آزادی اجتماعی این است که دولت یا قانون تا چه حد می تواند محدود کننده ی آزادی های فردی باشد؟

گروهی در پاسخ به سؤال مزبور راه افراط را پی گرفته و هر گونه محدودیّت برای انسان را موجب بدبختی و بی چارگی دانسته اند. جان استوارت میل می گوید:

«جامعه ای که به صورتی آزادی رامحدود کند، افرادی کم عقل، کم جرأت و به طور خلاصه کم استعداد به بار می آورد.»(۱) روسو می گوید:

( )

«کسی که از آزادی صرف نظر کند از مقام آدمیّت، از حقوق و حتّی از وظایف بشریّت صرف نظر نموده است و هیچ چیزی نمی تواند این خسارت را جبران کند.»

اینگونه اندیشمندان تنها در صورتی محدودیّت آزادی را می پذیرند که آزادی مانع آزادی شود. یعنی وضعیّت به گونه ای باشد که آزادی یک فرد آزادی دیگران را سلب نماید. از این رو، به اعتقاد آنان تنها مرز آزادی، آزادی است.

در بین این گروه برخی، مانند روسو، قانونگذاری را حقّ ملّت می دانند و دولت را مجری اراده ی ملّت می شمارند. امّا برخی دیگر، مانند جان استوارت میل، معتقدند که شرکت در انتخابات و قانونگذاری، حقّ متخصّصان و کاردانان و سیاستمدارانی است که می توانند امور اجتماعی را بررسی کنند، صلاح و فساد

را از یکدیگر تشخیص دهند.

از دیدگاه اسلام هر چند انسان فطرتی الهی دارد که او را به سوی خیرات و معنویّات دعوت می کند،(۴) ولی این موجود دارای طبیعتی مادّی نیز هست که منشأ تمایلات حیوانی در او می باشد. سعادت بشر در غلبه ی فطرت او بر طبیعتش تأمین می شود. البته در این میاندیکتاتوری دولت را چنین توجیه می کند که مردم بر اساس قرار داد اجتماعی پیمانی یک طرفه (ایقاعی) با دولت به امضاء رسانده اند، که براساس آن در برابر امنیّت اجتماعی از آزادی خود صرف نظر نموده اند.

مروری اجمالی بر آنچه گذشت نشان می دهد که دیدگاه متفکّران غرب در باب آزادی به تفسیری که از انسان عرضه می کنند، ارتباط کامل دارد. اگر نسبت به انسان بدبین باشند، مسیر ماکیاولی و هابز را در پی می گیرند و اگر خوشبین باشند، در راه جان لاک و ژان ژاک روسو گام می نهند.

از سوی دیگر، تمامی این متفکّران دوران روشنگری، با تمام اختلافات مبنایی، در یک نکته با هم مشترکند و آن این که قانون گذاری حقّ بشر است ولو معتقد به فطرتی وحشی و درنده خو برای او باشند.طبیعت نیز به سهم شایسته ی خود باید برسد.

از سوی دیگر، قانون گذاری و تعیین مسیر دنیایی انسان می بایست با هدایت الهی و در پرتو وحی ربّانی باشد، زیرا این خداوند است که از صلاح و فساد آدمی آگاه است.

با این وصف، در اندیشه ی سیاسی اسلام نه آزادی افراطی تجویز می شود که موجب فساد و تباهی او گردد، و نه با نگاهی بدبینانه به انسان، او مجبور به

پـذیرش هر حکومت ناعادلانه ای می باشـد که همه ی کرامت او را از بین ببرد و از او به جای موجودی فعّال، مختار و مسئول مهره ای خوار و بی اراده بسازد.

دولت یا قانون تا چه حد می تواند محدود کننده ی آزادی های فردی باشد؟

پرسش

دولت یا قانون تا چه حد می تواند محدود کننده ی آزادی های فردی باشد؟

پاسخ

جواب اجمالی:

آزادی در معانی مختلفی ماننـد اختیار، رهایی از غرایز و وارسـتگی به کار رفته است، ولی آنچه محور بحث آزادی در سیاسـت محسوب می شود، آزادی مدنی، یا اجتماعی است.

گروهی در مورد آن راه افراط را پی گرفته و هر گونه محـدودیت برای انسان را موجب بـدبختی و بی چارگی دانسـته اند. آنها در صـورتی محـدودیت آزادی را می پذیرنـد که آزادی مـانع آزادی شود. در بین این گروه برخی، قانونگـذاری را حق ملت و برخی دیگر، حق متخصصان و کاردانان و سیاستمداران می دانند.

برخی دیگر راه تفریط را پیش گرفته اند و مردم را وحوش و درندگانی می دانند که تمدن آنها را به بنده کشـیده است. در نظر آنها علت رفتار نسـبتاً متمـدنانه انسان در جوامع کنونی این می باشد که صـلاح خود را کنار گذاشـتن ستیز متقابل با همنوعان و پذیرش قدرت دولت می بیند. او در ازای امنیت اجتماعی از سبعیت فطری دست برداشته است.

دیـدگاه متفکران غرب در باب آزادی از یک سو به تفسـیری که از انسان عرضه می کنند، ارتباط کامل دارد. و از سوی دیگر، تمـامی این متفکران دوران روشـنگری، بـا تمام اختلافات مبنایی، در یک نکته با هم مشترکنـد و آن این که قانون گـذاری حق بشر است.

در انـدیشه ی سیاسـی اسـلام هیچیـک از آن دو راه پـذیرفته نیسـت. از دیـدگاه اسـلام انسـان هم فطرتی الهی دارد و هم دارای طبیعتی مادی است که منشأ تمایلات حیوانی در او می باشد. قانون گذاری و تعیین مسیر دنیایی انسان می

بایست با هدایت الهی و در پرتو وحی ربانی باشد، زیرا این خداوند است که از صلاح و فساد آدمی آگاه است.

جواب تفصیلی:

آزادی در معانی مختلفی مانند اختیار، رهایی از غرایز و وارستگی به کار رفته است، ولی آنچه محور بحث آزادی در سیاست محسوب می شود، آزادی مدنی، یا اجتماعی است. سؤال اصلی در باب آزادی اجتماعی این است که دولت یا قانون تا چه حد می تواند محدود کننده ی آزادی های فردی باشد؟

گروهی در پاسخ به سؤال مزبور راه افراط را پی گرفته و هر گونه محدودیّت برای انسان را موجب بدبختی و بی چارگی دانسته اند. جان استوارت میل می گوید:

«جامعه ای که به صورتی آزادی رامحدود کند، افرادی کم عقل، کم جرأت و به طور خلاصه کم استعداد به بار می آورد.»(۱) روسو می گوید:

( )

«کسی که از آزادی صرف نظر کند از مقام آدمیّت، از حقوق و حتّی از وظایف بشریّت صرف نظر نموده است و هیچ چیزی نمی تواند این خسارت را جبران کند.»

اینگونه اندیشمندان تنها در صورتی محدودیّت آزادی را می پذیرند که آزادی مانع آزادی شود. یعنی وضعیّت به گونه ای باشد که آزادی یک فرد آزادی دیگران را سلب نماید. از این رو، به اعتقاد آنان تنها مرز آزادی، آزادی است.

در بین این گروه برخی، مانند روسو، قانونگذاری را حقّ ملّت می دانند و دولت را مجری اراده ی ملّت می شمارند. امّا برخی دیگر، مانند جان استوارت میل، معتقدند که شرکت در انتخابات و قانونگذاری، حقّ متخصّصان و کاردانان و سیاستمدارانی است که می توانند امور اجتماعی را بررسی کنند، صلاح و فساد

را از یکدیگر تشخیص دهند.

از دیدگاه اسلام هر چند انسان فطرتی الهی دارد که او را به سوی خیرات و معنویّات دعوت می کند،(۴) ولی این موجود دارای طبیعتی مادّی نیز هست که منشأ تمایلات حیوانی در او می باشد. سعادت بشر در غلبه ی فطرت او بر طبیعتش تأمین می شود. البته در این میاندیکتاتوری دولت را چنین توجیه می کند که مردم بر اساس قرار داد اجتماعی پیمانی یک طرفه (ایقاعی) با دولت به امضاء رسانده اند، که براساس آن در برابر امنیّت اجتماعی از آزادی خود صرف نظر نموده اند.

مروری اجمالی بر آنچه گذشت نشان می دهد که دیدگاه متفکّران غرب در باب آزادی به تفسیری که از انسان عرضه می کنند، ارتباط کامل دارد. اگر نسبت به انسان بدبین باشند، مسیر ماکیاولی و هابز را در پی می گیرند و اگر خوشبین باشند، در راه جان لاک و ژان ژاک روسو گام می نهند.

از سوی دیگر، تمامی این متفکّران دوران روشنگری، با تمام اختلافات مبنایی، در یک نکته با هم مشترکند و آن این که قانون گذاری حقّ بشر است ولو معتقد به فطرتی وحشی و درنده خو برای او باشند.طبیعت نیز به سهم شایسته ی خود باید برسد.

از سوی دیگر، قانون گذاری و تعیین مسیر دنیایی انسان می بایست با هدایت الهی و در پرتو وحی ربّانی باشد، زیرا این خداوند است که از صلاح و فساد آدمی آگاه است.

با این وصف، در اندیشه ی سیاسی اسلام نه آزادی افراطی تجویز می شود که موجب فساد و تباهی او گردد، و نه با نگاهی بدبینانه به انسان، او مجبور به

پـذیرش هر حکومت ناعادلانـه ای می باشـد که همه ی کرامت او را از بین ببرد و از او به جای موجودی فعّال، مختار و مسئول مهره ای خوار و بی اراده بسازد.

حدود آزادی فکر و آزادی عقیده چه فرقی دارند؟

پرسش

حدود آزادی فکر و آزادی عقیده چه فرقی دارند؟

پاسخ

آنچـه که از نظر آزادی بحث می کنیم که بایـد بشـر در آن آزاد باشـد فکر کردن است. امـا اعتقادهـایی که کوچکـترین ریشـه فکری نـدارد، فقط یک انعقاد و یک انجماد روحی است که نسل به نسل آمده است، آنها عین اسارت است و جنگیدن برای از بین بردن این عقیـده هـا جنـگ در راه آزادی بشر است، نه جنگ علیه آزادی بشـر، آن کسـی که آمـده در مقابل یک بت که خودش به دست خودش ساخته از او حاجت می خواهد، او به تعبیر قرآن از یک حیوان خیلی پست تر است؛ یعنی عمل این آدم کوچکترین مبنای فکری ندارد، اگر فکرش یک ذره تکان بخورد این کار را نمی کند. این فقط انعقاد و انجماد است که در دل و روحش پیـدا شـده و ریشه اش تقلیـدهای کور کورانه است او را بایـد به زور از این زنجیر درونی آزادکرد تا بتواند فکر کند. بنابر این کسانی که آزادی تقلیـد و آزادی زنجیرهای روحی را به عنوان آزادی عقیده تجویز می کنند اشـتباه می کنند. آنچه ما به حکم آیه «لا اِکراهَ فِی الدّینِ» طرفدار آنیم آزا دی فکر است نه آزادی عقیده.

محتسب بر چه مسائلی نظارت می کند؟

پرسش

محتسب بر چه مسائلی نظارت می کند؟

پاسخ

محتسب بر امور منکرات، نظارت، و به مقدار لازم تعزیر و تأدیب می کند و مردم را به رعایت مصالح عامّه در شـهرها وادار می سـازد، ماننـد جلوگیری از سـدّ معبر، جلوگیری از باربرهـا و صاحبـان کشتی از اینکه بیش از حـدّ بر مرکب خود حمل کننـد (و سبب ضایعاتی بر مرکب یا اموال گردند) ونیز دستور می دهد دیوارهای سست و خطرناک را ویران کنند و هر چیزی که ممکن است به رهگـذران آسیب برسانـد از جاده ها بردارند و نسبت به مسأله تقلب و تدلیس در کسب و کار و پیمانه و وزن، نظارت کرده از هر گونه اجحاف و تعدّی جلوگیری کنند.

این امر در اصل از وظایف قاضـی بود، ولی به خاطر این که قاضـی عملاً نمی توانست همه این کارها را انجام دهـد آن را جـدا

ساخته، به صورت وظیفه مستقلّی در آوردند... .

ریاست این امر حتماً بایـد بر عهده فرد صالح و موجهّی می بود، زیرا یک خدمت دینی محسوب می شد (و بدون چنین موقعیتی قادر بر انجام وظیفه نبود).

رئیس امور حسبه نیز نمایندگانی برای خود جهت رسیدگی به سایر مناطق تعیین می کرد، او می توانست هر روز در مساجد مهم بنشیند و نایبان امر در بازارها بر امور پیشه وران و صاحبان مشاغل مختلف نظارت کنند.

آیا آزار بدنی برای کشف اطلاعات جایز است؟

پرسش

آیا آزار بدنی برای کشف اطلاعات جایز است؟

پاسخ

بی شک آزار هیچ انسانی بی دلیل جایز نیست و نمی توان کسی را برای گرفتن اقرار تحت فشار قرار داد و هر گونه اقرار که از طریق تهدید و ضرب و شکنجه گرفته شود بی اعتبار است و هیچ ارزش شرعی و قانونی ندارد.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی(ع) می خوانیم «مَنْ اَقَرَّ عِنْدَ تَجْرِيدٍ اَوْ تَخْويفٍ اَوْ حَبْسٍ اَوْ تَهْديدٍ فَلا حَدَّ عَلْيهِ» (وسائل الشیعه ۱۸، حدیث) [کسی که هنگام برهنه کردن او یا ترساندن یا حبس و تهدید اقرار کند حدّی بر او نیست!]

ولی اگر متهم غیر از گناهی که متهم به آن شده و ثابت نگردیده گناه واضح دیگری مرتکب شده باشد، می توان او را به خاطر آن تعزیر کرد، مثل اینکه سارقی را به هنگام ورود در خانه دیگری دستگیر کنند درحالی که سرقت او ثابت نشده باشد، حال اگر او را به خاطر ورود بدون اجازه در خانه دیگری تعزیر نمایند و او به گمان اینکه تحت فشار قرار گرفته اعترافاتی کند و از قراین، صدق آن اعترافات ثابت شود (مثل اینکه اجناس مسروقه را با نشانیهایی که او داده است پیدا کنند) این اعتراف می تواند دارای ارزش باشد چرا که قراین قطعیه نشان داده که اعترافی است مطابق به واقع و مقرون به صحّت.

در مورد جاسوسان بیگانه نیز می توان از این طریق استفاده کرد، حتی اگر کار قطعی خلافی انجام نگرفته باشد، ولی حاکم شرع یقین یا ظنّ قوی دارد که نزد او اطلاعات بسیار مهمی است که در سرنوشت کشور اسلام و مسلمین دخالت دارد، در چنین حالی می توان او را تحت

فشار قرار داد، ولی فشارهایی که ضدّ انسانی نباشد

ولی هرگز نبایـد با این بهانه، اجازه داد که از این قانون سوء اسـتفاده شود و افراد متهم را تحت فشارهای شدیـد و شـکنجه های طاقت فرسا قرار دهند و یا به کمترین سوء ظن استفاده از این استثنا را برای خود مباح شمرند.

نباید فراموش کرد این یک استثناء است و جز در موارد ضرورت، آن هم با رعایت جهات انسانی در کم و کیف آن نباید مورد استفاده قرار گیرد.

آیا ارتکاب برخی از گناهان، برای کشف اطلاعات جایز است؟

پرسش

آیا ارتکاب برخی از گناهان، برای کشف اطلاعات جایز است؟

پاسخ

گاه مأموران اطلاعاتی برای به دست آوردن خبرهای حساس و سرنوشت ساز مجبورند به رنگ دشـمن در آیند و در میان آنها نفوذ کننـد، در چنین شـرایطی گاه ناچار به ارتکاب بعضـی از گناهان می شونـد، فرضاً غذای حرامی را می خورند، یا سـخنانی ظاهراً بر ضـدّ اسـلام و مقـدّسات آن می گوینـد، برای اینکه بتواننـد کسب خبر کنند، این مسأله مشـمول «قاعده تزاحم واجب و حرام» و «اهم و مهم» است که هر گـاه هـدف بالا ـتر و مهمـتر از گنـاهی که انجـام می شود باشـد، آن گنـاه برای رسـیدن به آن هدف مجاز می شود.

<html/>

چرا در اسلام برای مرتد سختگیری شده است؟

پرسش

چرا در اسلام برای مرتد سختگیری شده است؟

پاسخ

اسـلام در مورد کسانی که هنوز اسلام را نپذیرفته اند سختگیری نمی کند و آنها را با دعوت مستمر و تبلیغات پی گیر منطقی به اسـلام فرا می خواند، هر گاه نپذیرفتند و حاضـر شدند طبق شرایط ذمّه، همزیستی مسالمت آمیز با مسلمانان داشته باشند، نه تنها به آنها امان می دهد، بلکه حفظ مال و جان و منافع مشروعشان را بر عهده می گیرد.

ولی در مورد کسـانی که اسـلام را پـذیرا شونـد سپس عـدول کننـد فوق العـاده سـختگیر است، چرا که این عمل موجب تزلزل

جامعه اسلامی می گردد و یکنوع قیام بر ضدّ رژیم و حکومت اسلامی محسوب می شود و غالباً دلیل بر سوء نیّت است.

لـذا همان گونه که اشاره شد چنین کسـی اگر پدر یا مادرش هنگام انعقاد نطفه او مسـلمان بوده و به تعبیر ساده تر اگر مسـلمان زاده باشد و از اسـلام برگردد و آشـکارا از این بازگشت سـخن گوید و در دادگاه اسلامی به ثبوت رسد، اسلام خونش را مباح می شـمرد، اموال او بایـد در میان وارثان مسـلمانش تقسـیم گردد و همسـرش از او جـدا می شود و توبه او در ظاهر نیز پـذیرفته نیست، یعنی این احکـام سه گـانه دربـاره چنین کسـی به هر حال اجرا می شود، ولی اگر واقعاً پشـیمان گردد توبه او در پیشـگاه خدا پذیرفته خواهد شد (البته اگر مجرم زن باشد توبه اش مطلقاً پذیرفته و حکم اعدام ندارد)، و اگر پشـیمان نشود و توبه نکند، ولی در ظاهر سخنی که دلیل ارتداد باشد نگوید کسی به او کاری ندارد.

و اگر شخصی که از اسلام برگشته، مسلمان زاده نباشد به او تکلیف توبه می کنند، اگر

توبه کرد مورد قبول واقع خواهد شد و همه مجازاتها از میان خواهد رفت، و اگر توبه نکرد مجازات می شود (در تمام این موارد توبه ظاهری او کافی است و ما مأمور به باطن او نیستیم).

حکم سیاسی مرتد فطری برای آنها که از محتوای آن آگاه نیستند ممکن است یکنوع خشونت و تحمیل عقیده و سلب آزادی اندیشه تلقّی گردد.

ولی اگر به این واقعیّت توجّه کنیم که این احکام، مربوط به کسی نیست که اعتقادی در درون دارد و در مقام اظهار آن بر نیامده، بلکه تنها کسی را شامل می شود که به اظهار یا تبلیغ بپردازد و در حقیقت قیام بر ضدّ رژیم موجود جامعه اسلامی کند روشن می شود که این خشونت، بی دلیل نیست و با مسأله آزادی اندیشه نیز منافات ندارد و شبیه این قانون در بسیاری از کشورهای شرق و غرب، با تفاوتهایی وجود دارد که خون افرادی که قیام بر ضدّ رژیم آنها کنند مباح می شمرند.

کوتاه سخن اینکه

اولاً حکم توبه مرتد فطری مخصوص کسانی است که مرد و مسلمان زاده باشند و در آغاز اسلام را بپذیرند و سپس از آن باز گردند، کسی که اسلام را از آغاز بلوغ نپذیرد، مشمول احکام مرتد نیست!

ثانیاً کسانی که در حال تحقیق باشند، مشمول این حکم نیستند حتی اگر نتیجه تحقیق آنها بازگشت از اسلام و گرایش به آیین دیگری باشد، مشروط بر اینکه سخنی برخلاف اسلام نگویند، کسی با آنها کاری ندارد و از این مجازاتها معافند.

ثالثاً هر گاه در برابر مرتد سکوت شود، بیم آن می رود که هر روز گروهی (مانند یهودیان در آغاز اسلام) به توطئه ای بر ضدّ مسلمین

برخیزنـد و برای درهم ریختن اعتقادات مردم و قیام بر ضـد حکومت اسـلامی از طریق اظهار ارتـداد وارد شونـد و اینجاست که هرج و مرج عظیمی در داخل جوامع اسـلامی روی می دهد. به خصوص اینکه کارهای تخریبی، معمولاً آثار سـریع دارد. اسلام در برابر این کار ایستاده و عکس العمل شدیدی نشان داده است.

آزادی های فردی در اسلام مشروط به چیست؟

پرسش

آزادی های فردی در اسلام مشروط به چیست؟

پاسخ

آزادیهای فردی در قلمرو مسایل اقتصادی، سیاسـی و غیره در اسـلام مشـروط به این است که با تعالی معنوی او منافات نداشته و نیز مصالـح عمومی را خـدشه دار نسازد. در حقیقت فلسـفه تکلیف در اسـلام همین است که می خواهد با موظف کردن انسان، کرامت ذاتی او را حفظ نموده و مصالح عمومی را تأمین کند. جلوگیری اسلام از بت پرستی و میگساری و نظایر آن برای حفظ کرامت و حرمت انسانی است، و از اینجا حکمت قوانین کیفری اسلام نیز روشن می گردد.

قرآن کریم اجرای قانون قصاص را عامل حیات انسان دانسته و می فرمایـد: «وَلَكُمْ فِي القِصاصِ حَياةٌ يا أَولی الأَلْبابِ» بقره/۱۷۹ [ای خردمندان، قصاص حافظ حیات شما است].

پیامبر گرامی فرمود: «أنَّ المعصـیه أذا عَمِلَ بها العبدُ سرّاً لم یضرّ إلا عامَلها، فإذا عمل بها علانیه ولم یُغیر أضرت بالعامه»: [هرگاه فردی به صورت پنهانی مرتکب گناه شود فقط به خود ضـرر می زند، ولی اگر آشکارا انجام دهد و مورد اعتراض واقع نشود به عموم ضرر می رساند].

امام صادق (ع) پس از نقل حدیث می افزاید: «ذالک انّه یُذِّلُ بعمله دینَ الله و یقتدی به أهلُ عداوه الله»: [علت این امر آن اسـت که فرد متظاهر به گناه با رفتار خود حرمت احکام الهی را می شکند و دشمنان خدا از او پیروی می کنند].

آیا مبارزه با فساد با آزادی بشر منافات دارد؟

پرسش

آیا مبارزه با فساد با آزادی بشر منافات دارد؟

پاسخ

در اجتماعی که من و شـما در آن زندگی می کنیم، حساب من و شما از حساب جامعه جدا نیست اگر ضرر و ضربه ای و لو در

اثر نادانی یک اقلیت، به جامعه وارد آید، همه آن جامعه متضرر می شوند حتی آنها هم که نقش تماشاگری داشته و عامل فساد و ضرر نبودند، زیرا اجتماع بسان یک پیکر و افراد به طور کلی اعضاء آن پیکرند، به هر نقطه ای از اعضاء بدن صدمه ای وارد آید همه اعضا در آتش آن می سوزند.

ضربه های اقتصادی، اخلاقی، فرهنگی که در اثر جهالت یک اقلیت وارد می شود، دود آن به چشم همه می رود، گنهکاران و غیر گنهکاران در برابر آن یکسانند.

سقوط اخلاقی در قسمتی از اجتماع، بسان بیماری سرایت کننده است که دامنگیر همه می شود، ضررهای مالی و اقتصادی و فلج شدن کشاورزی در یک منطقه، هر فرد را به سهم خود بدبخت و تیره روز می سازد و هرگز نمی توان حساب فرد را از حساب اجتماع جدا ساخت و بنابر این سکوت در برابر مفاسد ، غلط و گناه است. این حقیقت را قرآن در ضمن یک آیه کوتاه بیان کرده است: «وَاتَّقُوا فِتْنَةً لا تُصيبَنَّ الَّذينَ ظَلَمُوا مِنْكُم خاصّةً» انفال/۲۵ [ای مردم از بلاهایی بترسید که هنگامی که وارد میشود تنها دامنگیر گناهکاران نمی شود بلکه گناهکار و بی گناه در آتش آن می سوزند.]

بنابراین مبارزه با فساد، راهنمائی و دعوت به کارهای نیک، جلوگیری از انحراف، هرگز با آزادی فردی منافات ندارد، زیرا آزادی در صورتی محترم است که سلب آزادی از دیگری نکند، منافع دیگری را در خطر نیفکند

در حقیقت فرد مبارز از حقوق خود و دوستان خود که در سایه افراط و انحراف چند فرد مفسد در خطر میافتد، دفاع می کند.

پیامبر اکرم پاسخ این پرسش را در ضمن یک مثال روشن فرموده است او در پاسخ سؤال کننده مطلبی فرموده که توضیح "آن چنین است:

اجتماع ما بسان یک کشتی است، سر نشینان کشتی تا آنجا آزادند که موجبات هلاک دیگران را فراهم نکنند، هر گاه مسافری از این آزادی سوء استفاده بنماید و بخواهد با میخ یا تیشه بدنه کشتی را سوراخ کند کلیه مسافران روی غریزه دفاعی که دارند، بشدت هر چه تمامتر با او مبارزه می نمایند و عمل او را یک نحوه سوء استفاده از آزادی تلقی می کنند.

جامعه نیز بسان کشتی است افراد جامعه، سرنشینان این کشتی هستند، آنها در ضرر و نفع یکسانند و نمی توان حساب ضرر یک فرد را از اجتماع جدا نمود.

آیا آزادی مطلق است یا محدود؟ حدود آزادی چیست؟ چه کسی باید محدوده آزادی را معین کند؟

پرسش

آیا آزادی مطلق است یا محدود؟ حدود آزادی چیست؟ چه کسی باید محدوده آزادی را معین کند؟

پاسخ

آزادی مطلق وبدون قید, یعنی هرکس هرکاری میخواهد انجام دهد وهرچه میخواهد بگوید وبخورد وسایراعمال, این آزادی هردین وقانونی را نفی میکند؛ چون همیشه هرقانونی, حد ومرزی برای یکی ازاعمال بشری تعیین میکند. پس آزادی مطلق یعنی بیقانونی ودرنتیجه هرج ومرج وتوحّش, واین مطلب را هیچ انسان عاقلی نمیتواند بپذیرد. پس قهراً همیشه آزادی محدود به قیودی است. حال که آزادی مقید شد, بحث برسر قید آزادی واقع میشود که این قیدها چیست وچه مرجعی باید آن را تعیین کند؟ گفته میشود که آنچه معتبراست آزادی مشروع وقانونی است. حال مراد ازآزادیهای مشروع چیست؟ اگرمراد ازمشروع, یعنی شرعی ودینی, این همان سخن ماست که آزادیهایی اعم ازفردی واجتماعی معتبراست که دین تعیین نموده وخداوند تجویز کرده باشد. پس دیگرنباید گفت آزادی فوق دین است ونباید دین آزادیهای بشر را محدود کند. واگرمنظور ازمشروع کما اینکه درحقوق سیاسی رایج است یعنی آزادیهای مشخص شده درقانون, در اینجا باید سخن را متمرکز کرد بر روی قانون که این قانون راچه کسی باید تصویب کند. علاوه براین که روشن میشود که پس آزادی را هم قانون معتبرمیکند وآزادی فوق قانون نیست. واما قانونِ محدود کننده آزادی, به نظرما مسلمانان ومتدیّنان قانونی است که مالك هستی وانسان, یعنی خداوند متعال, آن را وضع کرده باشد, زیرا حق تشریع وقانونگذاری اصالتاً واوّلاً مختص خداوند است. درمواردی که قانونی وضع فرموده بشرباید تبعیت کند ودرمواردی که وضع قانون را به کسانی واگذار کرده, باید قوانین وضع شده را از طرف

ایشان را رعایت کند. پس آزادی قانونی هم برگشت میکند به آزادی دینی ومشروع بمعنای شرعی, درنتیجه آزادی همیشه باید درچارچوب قوانین الهی واسلامی باشد نه کمترو نه بیشتر. کسانی که تفکرلیبرالی وغربی دارند ملاک قانون ومقنّن را مردم ورأی اکثریت میدانند. اگرمردم یک نوع آزادی را پسندیدند, قانونی میشود والاّ نه. اگر دریک زمان پسندیدند, قانونی است ودر زمان دیگر اگر ردّ کردند, غیرقانونی است. اما درتفکراسلامی ودینی مقنّن خداوند است. حد آزادی درغرب, مزاحمت با آزادی دیگران ومصالح مادی آنها است, اما در اسلام حد آزادی, مصالح واقعی اعم ازمادی ومعنوی انسانها است. آزادیهای انسان بردو نوع است: ۱ آزادی فردی واخلاقی ۲ آزادی اجتماعی وحقوقی. درهردو زمینه, آنچه آزادی را محدود میکند مصالح مادی ومعنوی فرد وجامعه است که درضمن احکام دینی بیان شده است. کسی که دین را پذیرفت, قوانین وحدود الهی را هم باید بپذیرد. اعتقاد به اسلام وعمل برطبق مادیت ومکتب لیبرالیسم قابل جمع نیستند.

حد و مرز آزادی بیان را از نظر اسلام بیان فرمایید .

پرسش

حد و مرز آزادی بیان را از نظر اسلام بیان فرمایید .

پاسخ

در تمامی نظام های مدعی آزادی و دموکراسی ، برای آزادی حد و مرزی وجود دارد؛ مثلًا توهین به مقدسات و یا نشر اکاذیب و توطیه برای براندازی ، ممنوع و خلاف قانون است . ترویج فساد نیز از جمله موارد ممنوع در قوانین است ؛ ولی هر نظامی با توجه به مبانی فکری و اجتماعی خود، تعریقی از فساد دارد؛ مثلاً ـ درکشورهای غربی نوعاً استفاده ابزاری از زن و تصاویر مختلف آن و نیز اشاعه مبتذل ترین روش های ارضای غریزه جنسی ، منعی ندارد؛ چون در بینش آنان ، فساد تعریف دیگری دارد .ولی در بینش اسلام ، ((فساد)) تعریف شده است و مبانی آن نیز از وحی سرچشمه می گیرد .بر این اساس هیچ کس مجازبه ترویج فساد نیست ؛ چرا که در صورت مجاز بودن ترویج فساد، هیچ قدرتی نمی تواند مانع گسترش مفاسد گردد؛ زیرا جامعه به راحتی به سوی فساد حرکت می کند، حال آن که به سختی در مسیر صلاح ره می پیماید .ازهمین رو اسلام ، راه های گسترش فساد را بسته و اجازه ترویج آنان را به کسی نمی دهد .البته موضوع عقاید و افکار و طرح مناسب آن ، موضوع دیگری است که در این مورد اسلام منعی برای طرح افکار و عقاید قرار نداده است ؛ولی از آن جا که ممکن است برخی با تبلیغات بخواهند از اذهان مردم عادی که چندان آشنایی با مبانی ندارند – سو استفاده کنند، نباید اجازه داد، از کم اطلاعی آنان سو

استفاده شود .در زمان پیامبران الهی – مانند حضرت ابراهیم (ع) و پیامبر اسلام (ص) – نیز طرح افکار منعی نداشته است ؛ بلکه خود قرآن مجید نیز سخنان آنان را نقل و به بررسی و ابطال آنها پرداخته است . در زمان ایمه (ع) نیز، افراد بسیاری شبهات خود را نزد آنان مطرحمی کردند و پاسخ های لازم را دریافت می نمودند .بنابراین ، طرح افکار درجای خود اشکالی ندارد؛ ولی نباید اجازه داد که از طرح اندیشه ها و شبهات سو استفاده شود و اذهان ساده مردم ، دستخوش آسیب های مختلف گردد.;

آیا این آزادی بی اندازه که به مردم داده شده صحیح است؟

پرسش

آیا این آزادی بی اندازه که به مردم داده شده صحیح است؟

پاسخ

مردمی که تحت یک رژیم حکومتی زندگی می کنند، باید از آزادی برخوردار باشند تا استعدادهای آنان به طور کامل شکوفا شود و به فعلّیت برسد، ولی از این آزادی نباید سؤء استفاده کرد. به نظر می رسد که رفتار مردم در حال حاضر عکس العمل محدودیت و فشاری که در دوران طاغوت بر آنان حاکم بوده است، می باشد. در هر صورت مردم باید خودشان رشد انقلابی داشته باشند و به مسائل اصلی توجّه کنند و همان گونه که امام دستور فرمودند «وحدت کلمه» را که یکی از رمزهای موفقیّت و پیروزی انقلاب بود، حفظ کنند و از درگیری و تفرقه بپرهیزند.

(بخش پاسخ به سؤالات)

آزادی در چه حد در محیط دانشگاهها قابل قبول است ؟

پرسش

آزادی در چه حد در محیط دانشگاهها قابل قبول است ؟

پاسخ

برغم ضرورت توسعه ازادی در مجامع بشری بویژه در محیطهای علمی پژوهشی و دانشگاهی پر واضح است که انجام بی ضابطه و تلاش دلبخواه بگونه ایکه حقوق دیگران را بی ضابطه سازد نه تنها ازادی نیست که توحش و هرج و مرج آفرینش در جامعه است و جنین تمدنی بدور از خرد و هوشمندی و عقلانیتی است که لازمه اش قانونمندی نه قانونگربزی نیست از این رهگذر ازادی در همه محیطهای بویژه محیطهای علمی و پژوهشی در چهار جوب قانون معقول و منطقیست و بر اساس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ازادی مشروط به رعایت مقررات اسلامی و حقوق عمومی می باشد.

چرا ما جوانان به خصوص جامعه دانشـگاهی از طرح مسائل سیاسی تا حدی محدود هستیم با اینکه سران مملکتی دائم دم از آزادی بیان می زنند؟

پرسش

چرا ما جوانان به خصوص جامعه دانشگاهی از طرح مسائل سیاسی تا حدی محدود هستیم با اینکه سران مملکتی دائم دم از آزادی بیان می زنند؟

پاسخ

در پاسخ به این سؤال توجه به نکات ذیل حائز اهمیت است:

یکم - چه خوب بود به صورت شفاف منظورتان را از طرح مسائل سیاسی بیان می نمودید تا به صورت دقیق تری امکان بحث و اظهار نظر فراهم می شد. در هر صورت در یک تقسیم بندی کلی مسائل سیاسی در ارتباط با نظام اسلامی به دو بخش تقسیم می شود:

۱. مباحث نظری و مبانی فکری و اندیشه ای و حقوق نظام اسلامی و ارکان تشکیل دهنده آن از جایگاه رهبری و مسؤولین گرفته تا مردم و حقوق آنان اگر قضاوتی منصفانه و واقع بینانه داشته باشیم مشخص می شود که هیچ گونه محدودیتی در این زمینه ها برای اظهار نظر علمی و منطقی و طرح آن خصوصا در محیط های علمی دانشگاه وجود ندارد و اساتید دانشگاه، دانشجویان، مطبوعات و بالاخره تمامی صاحبان فکر و اندیشه کاملا از این حق برخوردارند که به صورت علمی و منطقی به طرح و اظهار نظر پیرامون مسائل و موضوعات یاد شده بپردازند و اصلا چنین حقی از مبانی اساسی نظام اسلامی بوده و در قانون اساسی در اصول متعدد بر آن تأکید شده است. کافی است برای اثبات این موضوع سری به کتابخانه ها، مجلات علمی و تخصصی، مطبوعات و کتاب فروشی ها بزنید که پر است از اظهار نظرهای گوناگون صاحب نظران پیرامون مسائل یاد شده و اساسا نظام اسلامی ترویج و گسترش چنین اظهار نظرهایی را باعث تقویت

و استحکام مبانی خود می داند.

بله، همچنان که به صورت مبسوط در ادامه می آید باید بین طرح علمی و منطقی مبانی و اصول یک نظام سیاسی از سوی افراد دارای تخصص با اظهار نظرهای غیر علمی و فاقد کارشناسی لازم که باعث ایجاد شبهه و ابهام برای افراد جامعه شده و به تضعیف مبانی عقیدتی و فکری نظام سیاسی می انجامد، تفاوت قائل شد، همانگونه که در مباحث پزشکی و بهداشتی از انتقال و شیوع ویروس ها و بیماری های مسری به افراد آسیب پذیر جلوگیری می کنند، ولی در عین حال در آزمایشگاه ها آن ویروس ها و بیماری ها را تکثیر و بر روی آنها کار کارشناسی انجام میدهند.

در هر صورت اگر منظورتان از طرح مسایل سیاسی، این قبیل موضوعات است باید گفت نظام اسلامی در این زمینه ها نسبت به قبل از انقلاب و سایر نظام هایی که مدعی آزادی و دموکراسی اند، از نظر کمی و کیفی، دارای امتیازات و دستاوردهای بسیار ارزنده ای می باشد. به عنوان نمونه کافی است به تشکل های مختلف و بسیار متعدد دانشجویی در دانشگاه های کشور اشاره نمود که هر کدام با سلایق و دیدگاه های مختلف، فکری، سیاسی و...، به صروت کاملا آزادانه به فعالیت می پردازند، نظرات خود را پیرامون مسائل و موضوعات جامعه از خدا و دین و ... گرفته تا مسایل سیاسی و... بیان می نمایند. یا این که در جلسه های پرسش و پاسخ با مسؤولین عالی رتبه نظام و... آن بدون هیچ گونه ترس و واهمه ای دیدگاه های خود را مطرح و از رسانه ها نیز

منتشر می شود.

و نمونه بسیار گویای دیگر برای اثبات آزادی بیا ن در جامعه دانشگاهی ما، وجود بیش از ۶۰۰۰ نشریه دانشجویی است که هر کدام با دیدگاه ها و سلایق مختلفی که دارند به ارائه نظرات خود پیرامون مسائل مختلف جامعه می پردازند که در دنیا بی نظیر می باشد. تا جایی که بسیاری از دلسوزان انقلاب نسبت به تسامح و سعه صدر بیش از اندازه نظام اسلامی در مقابل عدم رعایت محدودیت های قانونی و شرعی توسط برخی افراد فاقد صلاحیت های علمی لازم در میان جوانان و دانشجویان به شدت هشدار داده و احساس خطر می کنند.

۲. عملکردهای نظام اسلامی در حوزه سیاست داخلی و خارجی:

در این زمینه ها هم واقعا نه تنها هیچ گونه محدودیتی نیست بلکه فضای دانشگاه ها، رسانه ها و مطبوعات و... پر است از اظهار نظرهای کارشناسی و غیر کارشناسی افراد مختلف و به قول معروف «آنچه عیان است چه حاجت به بیان است».

بله در مواردی رعایت مصالح، منافع، امنیت و استقلال یک کشور، ایجاب می کند که برخی موضوعات که ازدرجه اهمیت بسیار بالایی برخوردار بوده و مستقیما با منافع حیاتی کشور مرتبتند، به صورت رده بندی و سلسله مراتب قرار بگیرد و توسط هر شخصی و در هر مکانی قابل طرح نباشد؛ این دیگر در واقع محدودیت نبوده بلکه رعایت منافع و مصالح یک جامعه و کشور است که در تمام کشورهای جهان به صورت اساسی بر آن تأکید دارند.

دوم – آز آنجا که در سؤال به بحث مهم آزادی بیان اشاره نمودید به صورت مختصر به بررسی این موضوع می پردازیم:

در اینجا لازم است

تا جایگاه آزادی بیان و عقیده را از منظر دینی مورد بررسی قرار دهیم.

در اسلام نه تنها «بیان» آزاد است، بلکه بعضا بر «عالم» و «داننده»، بیان کردن واجب است. از مصادیق والای آزادی «بیان» امر به معروف و نهی از منکر است. امر به مشورت و ترغیب به آن، یکی دیگر از احکام ملازم آزادی بیان و اظهار رأی و نظر افراد جامعه است. آن چه در روایات به طور خاص، آزادی بیان را یکی از وظایف مردم در قبال حاکم، مطرح کرده، عبارت «النصیحه لائمه المسلمین» است. امیر مؤمنان(ع)، در این باره می فرمایند: «و اما حقّی علیکم فالوفاء بالبیعه و النصیحه فی المشهد و المغیب؛ حق من بر شما این است که به بیعت وفا نمایند و در حضور و غیب نسبت به من خالص خیر خواه باشید»، (نهج البلاغه، خطبه ی ۳۴).

مسلما وجود آزادی بیان در جامعه، برای خیرخواهی از حاکم و مصادیق آن (مانند انتقاد صحیح و سازنده همراه با شرایط آن) لازم است. مواردی نظیر امر به جدال احسن «ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن»، (نحل، آیه ۱۲۵) و «ولا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن»، (عنکبوت، آیه ۴۶) و امر و ترغیب به گزینش بهترین کلام «فبشر عباد * الذین یستمعون القول فیتّبعون احسنه»، (زمر، آیه ۱۷ و ۱۸) و مواردی که از مخالفان درخواست برهان شده «قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین» همه با بیانی روشن، به لزوم آزادی بیان در جامعه ی اسلامی نظر دارد. بنابراین در اندیشه اسلامی، در اصل ضرورت «آزادی بیان» و ثمراتی که بر آن مترتب است و

ضررهای ناشی از منع آن، هیچ تردیدی نیست. اما سؤال اساسی آن است که آیا برای این «آزادی» حد و مرزی هست یا نه؟ آیا هر کس هر چه بخواهد، می تواند بگوید؟ و هر نظر و اندیشه یا هنر، رمان و... را می تواند آزادانه پخش کند؟

گفتنی است در هیچ نظامی، آزادی بیان به صورت مطلق و بدون حد و مرز وجود ندارد؛ بلکه آزادی محدود و در چارچوب ارزش های پذیرفته شده در هر جامعه است، این چارچوب ها از هر نظام و جامعه ای تا نظام و جامعه دیگر، متفاوت است و مبتنی بر جهان بینی و نظام فکری آن جامعه می باشد.

«موریس دوورژه» درباره ی چارچوب «آزادی» در دموکراسی می نویسد: «آیا با اعطای آزادی به دشمنان آزادی، به آنها اجازه داده نمی شود که آزادی را در هم بکوبند؟... دموکراسی به مخالفان خود اجازه بیان عقایدشان را می دهد؛ ولی تا وقتی که این کار را در چارچوب روش های دموکراتیک انجام دهند»، (جامعه شناسی سیاسی، ص ۳۴۳).

در متن اعلامیه «حقوق بشر فرانسه» آزادی از اطلاق افتاده و مقیّد به حدود قانونی شده است: «آزادی آگاهی از افکار و عقاید از گران بهاترین حقوق بشر است. بنابراین هر یک از افراد کشور، می توانند آزادانه هر چه می خواهند بگویند، بنویسد و به چاپ برسانند؛ مگر مواردی که قانون معین کرده باشد. در آن صورت تجاوز از آزادی مزبور، مستلزم مسؤولیت خواهد بود»، (ماده ی یازده قانون مزبور؛ حقوق اساسی در جمهوری اسلامی ایران، ج ۷، ص ۳۰).

آزادی بی حدّ و حصر و بدون کنترل، آسیب ها و تباهی های گوناگونی را متوجه جامعه می کند؛ مانند:

۱. تحریک و تهییج عموم به اعمال و افعال و یا خودداری هایی که مضرّ

به حال جامعه و دولت است (نظیر آنارشیسم)؛

۲. هتّاکی و فحّاشی به مقامات مذهبی، ملّی و سیاسی و افراد مردم؛

۳. افشاگری و انتشار اسرار خصوصی افراد و مقامات و نیز اسرار نظامی و سیاسی کشور؛

۴. انتشار و القای اخبار نادرست و شایعه پراکنی و ایجاد اختلال در امنیت فکری جامعه، (حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، ص ۴۵۵) بنابراین هیچ منطقی، آزادی لجام گسیخته و بدون حد و مرز را در هیچ عرصه ای از جمله در عرصه «بیان» و امثال آن تأیید نمی کند، لیکن آنچه در اینجا مهم است اصول و ارزش هایی است که می تواند دایره آزادی ها را محدود کند و در این عرصه بین اندیشه اسلامی و تفکر لیبرالی تفاوت بسیار است.

در دیدگاه دینی، گرچه آزادی بیان جایگاه مهمی دارد؛ اما با توجه به احکامی چون حرمت غیبت؛ تهمت و دروغ، این نکته روشن می شود که آزادی مطلق در گفتن وجود ندارد؛ بلکه گفتار باید صادق باشد و موجبات اذیت و آزار دیگران و تضییع حقوق عمومی را فراهم نسازد. از دیدگاه اسلام آزادی بیان مقید به مصالح شخصی و جامعه ی اسلامی و مصالح عالیه دینی است. ازاین رو در مواردی که احتمال فساد در کار است، یا آزادی بیان انحراف عقیدتی و اخلاقی و امثال آنها را پدید می آورد، جایی برای آن وجود ندارد. از منظر حضرت امام(ره)، مهم ترین قیود آزادی بیان عبارت است از:

۱. آزادی تا مرز فساد؛ یعنی آنجا که از آزادی فساد خیزد دایره آن محدود به حدی می شود که سلامت معنوی جامعه حفظ شود.

۲. آزادی در چارچوب اسلام و قوانین کشوری؛

۳. آزادی تا مرز اضرار مردم؛

۴. آزادی تا مرز توطئه

بر ضد نظام اسلامی، (صحیفه ی نور، ج ۷، ص ۲۳۲؛ ج ۲۲، ص ۲۸۳؛ و ج ۶، ص ۲۷۰؛ و ج ۲۲، ص ۱۶۹)

از دیدگاه آیت الله خامنه ای رهبر معظم انقلاب اسلامی، اختلاف نظر و سلیقه امری کاملاً طبیعی و مایه پیشرفت کشور و طرح مطالبی که مخالف نظر مشهور باشد، اشکال ندارد، «به شرط آن که نحوه ی مطرح کردن و پرداختن به آن علمی باشد». به نظر ایشان، بررسی همه مسائل از جمله مسائل سیاسی در فضای «آرام و با دید علمی» امری کاملاً ضروری است؛ «ضدیت با نظم و جهت گیری آنارشیستی، شایسته محیط های دانشگاهی نیست و صددرصد مخالف لوازم و ضروریات محیطهای علمی است»ر.ک: روزنامه کیهان، ۹/۹/۸۱، ص ۲).

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، انواع آزادی ها به رسمیت شناخته شده است و دولت نیز موظف به تهیه و تدارک تمامی زمینه های لازم برای تحقق این نعمت الهی است؛ مشروط به آن که مخلّ به مبانی اسلام یا حقوق عمومی نباشد: «نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند؛ مگر آن که مخلّ به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد...»، (اصل ۲۴ قانون اساسی).

آزادی عقیده از دیدگاه اسلام

از آن جایی که اسلام صاحب مکتب و جهان بینی ویژه است، هرگز آزادی عقیده مطرح در غرب را نمی پذیرد؛ یعنی، نمی گوید: هر کس مادام که زیانی به دیگران نرساند آزاد است، هر عقیده ای داشته باشد(۱). در عین حال کسی را مجبور به پذیرفتن مکتب خود نمی کند؛ بلکه اصول پایه آن را با دلایل روشن عقلی و نقلی (قرآن و حدیث)، مشخص می کند و سپس همگان را به پذیرش عقیده اسلامی دعوت می نماید.

از دیدگاه اسلام، عقیده ی مطلق، آزاد نیست؛ بلکه

حـد و مرز دادن به آزادی عقیـده، با توجه به موارد زیر امری لازم و ضـروری است. یکم. عقیـده ای که انسان انتخاب می کند، همیشه بر مبنای تفکر و اندیشه نیست؛ بلکه اغلب این عقاید، بر اساس تقلید و بررسـی کورکورانه از نیاکان و پدر و مادر و یا از محیـط است. گاهی نیز بر اساس احساسات، عقیـده ای شـکل می گیرد. و از آن جایی که دلبسـتگی ها، موجب تعصّب، جمود، خمود و سکون می شود، بشر نمی تواند در عقیده به طور مطلق آزاد باشد.

دوم. عقیـده، مانع تفکر و آزادی انـدیشه می شود؛ زیرا وقتی به امری دلبسـته شد، چشم و گوش بصـیرت، کور و کر می گردد، (ر.ک: شهید مطهری، پیرامون جمهوری اسلامی، ص ۸ و ص ۹۷ ۹۸).

سوم. عقایـد غلـط، بـاعث اسارت انسان ها و خروج از مسـیر انسانیت می شود و بایـد این زنجیرها را از دست و پای او باز کرد؛ماننـد طبیبی که آزادی انسان هایی را که از خارش بـدن لـذت می برنـد، می گیرد و به طبابت آنان می پردازد، (شـهیدمطهری، آشنایی با قرآن، ج ۳، ص ۲۲۸ ۲۲۵).

چهارم. از آن جهت که لازمه ی محترم شـمردن بشر، هدایت نمودن او در راه ترقی و تکامل است، باید جلوی هر عقیده ای که انسان را از تکامل باز می داد، گرفته شود، (شـهید مطهری، پیرامون جمهوری اسلامی، ص ۱۰۰). بنابراین جواز آزادی در مورد عقایدی است که مبنای آن تفکر و اندیشه باشد؛ در واقع آزادی چنین عقیده ای به آزادی فکر مستند است.

علاوه بر مطالب یاد شـده، مهم ترین نکاتی را که در مورد آزادی عقیـده از متون اسـلامی حاصل می شود، می توان به صورت مختصر در نکات ذیل بیان کرد:

۱. اسلام هرگز اجازه ی

تفتیش عقاید را نمی دهد و کسی را از این نظر، تحت فشار نمی گذارد. اگر کسی اظهار قبول اسلام کرد، این اظهار را محترم می شمارد و بدبینی و سوء ظن را در این زمینه مجاز نمی داند: «و لا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمنا»، (نساء، آیه ی ۹۴).

۲. در نظر اسلام، اصولاً ـ عقیده ی دینی، چیزی نیست که با اجبار و اکراه درست شود؛ بلکه باید از دیدگاهی منطقی و دلایل مستحکم سرچشمه گیرد: «لا اکراه فی الدین قد تبیّن الرشد من الغی»، (بقره، آیه ۲۵۶).

۳. پیروان ادیان آسمانی، هر چند با آمدن اسلام منسوخ شده اند، حق دارند به عنوان یک اقلیت مذهبی (طبق شرایط اهل ذمه که در کتاب های فقهی آمده است، در کشور اسلامی زندگی کنند و با رعایت شرایط زیر تحت حمایت حکومت و قوانین اسلامی باشند.

الف. عدم قیام مسلحانه علیه مسلمین و عدم همکاری با دشمنان کشور اسلامی؛

ب. عدم تظاهر به منکرات اسلامی؛

ج. محترم شمردن احکام دادگاه های اسلامی؛

د. عدم ایذا نسبت به مسلمانان و خودداری از فحشا، سرقت اموال و جاسوسی، (امام خمینی(ره)، تحریرالوسیله، ج ۲، ص ۵۰۵).

در صورتی که اقلیت های مذهبی، شرایط حکومت اسلامی را رعایت کنند، نمی توان آنان را به ترک عقیده و یا حتی ترک مراسم مذهبی خویش، مجبور ساخت.

امام علی(ع) در نامه ی معروفش به مالک اشتر می فرماید: «و اشعر قلبک الرحمه للرّعیه و المحبه لهم و اللطف بهم و لا تکوننّ علیهم سبعا ضاریا تغتنم اکلهم، فانهم صنفان؛ اما اخ لک فی الدّین او نظیر لک فی الخلق»، (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

۵. اسلام به همگان اجازه ی تحقیق مذهبی می دهد تا آن جا که هرگاه فرد مشرک و بت پرستی، برای تحقیق

به رهبر حکومت اسلامی پناه آورد، باید از او حمایت کند و در پایان نیز او را تحت حفاظت به وطنش برساند: «و ان احد من المشرکین استجارک فاجره حتی یسمع کلام الله ثم ابلغه مأمنه ذلک بانهم قوم لا یعلمون»، (توبه، آیه ۶).

برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک:

۱. کاظم قاضی زاده، اندیشه های فقهی سیاسی امام خمینی(ره)، مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری، چاپ اول خرداد ۱۳۷۷.

۲. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، درآمدی بر حقوق اسلامی، انتشارات سمت، تهران ۱۳۶۸.

۳. دکتر سید محمد هاشمی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۱، نشر دادگستر، ۱۳۷۸.

۴. عبدالحسین خسروپناه، جامعه مدنی و حاکمیت دینی، انتشارات وثوق، ۱۳۷۹.

پی نوشت :

۱ .آزادی عقیده در غرب بر مبانی متعددی استوار است که یکی از آنها، فردگرایی (Individualism) است. فردگرایی برای جامعه ی غرب، علاوه بر نقش متافیزیکی و هستی شناختی، نقش اخلاقی و ارزشی نیز دارد؛ یعنی، به مثابه مبنایی فلسفی برای اخلاق، سیاست، حقوق، فرهنگ و اقتصاد قرار می گیرد. از منظر این ایدئولوژی، انسان ها به صورت اتم های مستقل و خود بنیاد که از خدا و آسمان و از دیگر مردمان مستقل و بی نیازند فرض می گردند. هر انسان واحد کانونی از گرایش ها و خواسته ها است و با تکیه بر «عقل تجربی» که تنها منبع فهم و شناخت فرض می شود خود قادر به شناخت و تشخیص راه تأمین گرایش ها، تمایلات و ارزش های خود است و در این روند نیازمند هدایت دیگران نیست. بنابراین تنها حقیقت (truth) فرد و خواست و تشخیص او است که مبنای شناخت، عقاید، اخلاق، حقوق و سیاست و... است. هیچ ملاک و معیار بیرونی نداریم که

بگوید این بهتر است یا آن، هر کس مستقلاً گرایش هایی دارد و از عقل کافی برای رسیدن به خواسته هایش برخوردار است و دیگر نهادها بایـد از قضاوت درباره ی این امور پرهیز کنند. چنین دیدگاهی که در بستر «امانیسم» (انسان محوری) شکل گرفته و منتهی به نفع انگاری مطلق می شود، دارای اشکالات اساسی متعددی است و هرگز در اسلام جایگاهی برای خود ندارد. برای اطلاع بیشتر ر.ک:

– شهریار زرشناس، اشاراتی درباره ی لیبرالیسم، انتشارات کیهان، ۱۳۷۸.

– مجله اندیشه ی حوزه، شماره ۲۱ و ۲۰، ویژه ی آزادی.

– احمد واعظی، جامعه دینی، جامعه مدنی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۷، ص ۹۶.

عدالت

آیاکار شورای نگهبان در تأیید یا ردّ صلاحیت افرادی که خواه مورد قبول مردم باشند یا نباشند,خلاف عدالت نیست ؟

پرسش

آیاکار شورای نگهبان در تأیید یا ردّ صلاحیت افرادی که خواه مورد قبول مردم باشند یا نباشند,خلاف عدالت نیست ؟

پاسخ

شورای نگهبان دوازده عضو دارد: شش نفر حقوق دان و شش نفر فقیه .

و طبق قانون اساسی تأیید یا رد صلاحیت کاندیداهای انتخابات را به عهدهء شورای نگهبان گذاشته است .

یکی از شرایط فقیه عدالت است ; یعنی کارهایش بر مبنای عدالت انجام گیرد, نه از روی هوا و هوس .

وقتی آنان را عادل دانستیم , بایـد بپـذیریم کارهای آن ها عادلانه است , نه ظالمانه , و اگر بر فرض در موردی ثابت شود کارشان غیر عادلانه بوده , بایـد بگوییم از روی عمـد و قصـد نبوده , بلکه اشتباه بوده است , چون از افراد عادل انتظاری غیر از این نیست .

البته بایـد گفت که تأییـد یـا رد صـلاحیت کاندیـدهای انتخابـات , با رأی اکثریت اعضای شورای نگهبان (حقوق دانان و فقها) انجام می گیرد.

در کشور اسلامی ما چرا این قدر بی عدالتی وجود دارد؟ مگر اسلام دین عدالت نیست و اکثر مردم کشور ما مسلمان نیستند؟

پرسش

در کشور اسلامی ما چرا این قدر بی عدالتی وجود دارد؟ مگر اسلام دین عدالت نیست و اکثر مردم کشور ما مسلمان نیستند؟

پاسخ

معنای اسلامی بودن یک کشور و مسلمان بودن افراد، این نیست که در آن جامعه همه شاخصه های عدالت رعایت شود. در جامعه ای که در صدد تشکیل جامعه آرمانی است و رهبر آن را انسان های غیر معصوم بر عهده دارند، نباید انتظار داشت که در آن حقوق همه انسان ها به صورت کامل و تمام رعایت شود و هیچ ظلمی در آن وجود نداشته باشد؛ زیرا برای از بین بردن ظلم و ایجاد عدالت در ابعاد گسترده آن، باید زمینه ها به وجود آمده و موانع رفع گردد. همه انبیا و رهبران الهی در صدد تشکیل مدینه فاضله بودند، ولی عملاً موفق نشدند، زیرا عدالت ستیزان نگذاشتند که قسط و عدالت به وجود آید. از سوی دیگر مردم نیز از نظر فکری به آن حد نرسیده بودند که خود به گسترش عدالت پرداخته و با ستمگران و ناهنجاری ها مبارزه همه جانبه داشته باشند.

بی تردید امام علی(ع) طلایه دار و منادی عدالت بود، ولی وی نیز نتوانست عدالت همه جانبه را به وجود بیاورد؛ زیرا افکار عمومی آمادگی پذیرش عدالت امام را نداشته و سیاست های عادلانه امام را دشمنان وی و حتی مردم عادی و در برخی موارد یاران او بر نمی تابیدند.

البته این مطلب را نباید از نظر دور داشت که در جامعه اسلامی ایران باید عدالت بیشتر از این رعایت شود و جامعه ما بهتر از این که است، باید باشد، زیرا در جامعه ای که

بر اساس قانون اسلامی اداره می شود و مردم آن را مسلمانان تشکیل می دهند، انتظار می رود که در آن عدالت بیشتر رعایت شود. بر اساس ضرورت حاکمیت عدالت است که بارها مقام معظم رهبری، مسئولان نظام را به برقراری عدالت و تبعیض زدایی فرا خوانـد. رسیدن به مهم ترین و اصلی ترین نیاز جامعه و انسان ها یا حتی نزدیک شدن به آن (که هدف از بعثت پیامبران در قرآن برقراری قسط و عدل شناخته شده) تلاش همه جانبه ای را هم از طرف مردم مسلمان و هم از طرف مسئولان و حاکمان می طلبد.

دولتمردان باید سعی کنند که در تصمیم گیری ها و تعریف سیاست ها به گونه ای عمل کنند که زمینه های بی عدالتی از بین برود. مردم نیز بایـد با رعایت حقوق یکدیگر و پرهیز از زیاده خواهی و زیاده طلبی با عوامل بی عدالتی مبارزه کرده و عوامل و زمینه های گسترش عدالت را فراهم نمایند؛ زیرا حکومت و مردم مکمل یکدیگر در ایجاد و گسترش عدالت هستند.

مقصود از بعد قانونی قسط و عدل چیست؟

پرسش

مقصود از بعد قانونی قسط و عدل چیست؟

پاسخ

مقصود این است که در قوانین، مصالح و منافع همگان، واقع و حقیقت، نیازمندیهای افراد جامعه و خواسته های حقیقی و فطری و غرائز بشر منظور شده باشد. و برای فرد و طبقه و صنف خاصی در شرایط متساوی امتیازی نباشد و بر قانون فطرت بشر تحمیل نباشـد. نصیب هر کس را از نعمتها و مواهب به عـدل و استحقاق تعیین کنـد و نقشه توزیع و تقسیم أشیاء و مواد طبیعت، در زندگی آزاد انسانها پیاده گردد و همه سهم واقعی خود را ببرند.

مثلاًـ از نعمت هوا، انسان، حیوان و نبات، هر یک به مقـدار نیازی که دارد بهره می برنـد. یا از نعمت آب و مواد غـذائی، تمام أجزاء و أغصان و أوراق و شاخ و برگ یک درخت، بطور مساوی بهره می برند. یعنی هیچیک بیشتر از آنچه باید ببرند و کمتر از آن، نصیبشان نمی شود. نه اینکه همه مقدار واحد و به اندازه واحد می برند، بلکه هر کدام آنچه را که لازم دارند.

فرضاً ماده ای که برگ از آن ساخته می شود، شکوفه و میوه مادی دیگری که لازم دارنـد، هر کـدام سـهم خود و آنچه را که لازم دارند و حقشان باشد می برند، مانند اعضای بدن که به هرکدام مواد لازم می رسد.

نظیر این نقشه، در زنـدگی انسانها و معاش و تولیـد و توزیع نعمتها، وقتی پیاده شود عـدل و نصـیب به عـدل، استحقاق و سـهام صحیح و متعادل برقرار می گردد. ناموس عدل و قسط، چنانکه در عالم تکوین است، باید در عالم اختیار و محیط خداداد آزاد بشر نیز مقرر باشد و استفاده از مواهب و مواد

لازم مادی و معنوی، به قدر استعداد و کفایت و اشباع غرائز، دز دسترس هر کس باشد که برای سالخوردگان و افتادگان، حتی دیوانگان و حیوانات هم در این تقسیم به قسط، سهم کافی مقرر باشد.

عدالت به چه معناست؟

پرسش

عدالت به چه معناست؟

پاسخ

عدالت نقطه مقابل ظلم است، نقطه مقابل تبعیض است و به عبارت دیگر: افراد بشر در دنیا به حسب خلقت خودشان و به حسب فعالیتهایی که میکنند و استعدادهایی که از خود نشان میدهند، استحقاقهایی پیدا میکنند؛ عدالت عبارت است از اینکه آن استحقاق و آن حقی که هر بشری به موجب خلقت خودش و به موجب کار و فعالیت خودش به دست آورده است به ......داده شود؛ نقطه مقابل ظلŠاست ...Ùآنچه را که فرد استحقاق دارد به او ندهند و از او بگیرند و نقطه مقابل تبعیض است که دو فرد که در شرایط مساوی قرار دارند، یک موهبتی را از یکی دریغ بدارند و از دیگری دریغ ندارند.

ارکان تضمین کننده عدالت اجتماعی و اجرای قوانین در جوامع فعلی چه چیزهایی هستند؟

پرسش

ارکان تضمین کننده عدالت اجتماعی و اجرای قوانین در جوامع فعلی چه چیزهایی هستند؟

پاسخ

ضمانت اجرایی در نظامات کنونی بشر، از دو عامل ترکیب یافته است: ۱- نیروی بازدارنده از گناه یا قوای انتظامی. ۲- مجازات متخلفان از طریق قوه مجریه.

نیروهای بازدارنده گناه، خلاف را در نطفه خفه می کند و نمی گذارد خلاف در اجتماع پدید آید و از این جهت شایسته است نام چنین قدرتی را «نیروی انتظامی» بنامیم. مجازات و کیفر دادن متخلفان، مربوط به کسانی است که گناه را مرتکب شده اند و اکنون باید قانون درباره انان به وسیله قوه مجریه اجرا گردد. این دو عامل هر چند تأثیر مشترکی دارند زیرا اجرای قانون درباره گنهکاران، خود نیز یکنوع عامل بازدارنده است نسبت به دیگران، ولی در عین حال، دو نوع تأثیر مختلف نیز دارند اینکه بحثی فشرده درباره عامل نخست:

وجود نیروی انتظامی در معابر و مراکز، خود نیروی بازدارنده اجتماع از ارتکاب گناه است. زیرا برخی از مردم در غیاب دیدگاه پلیس، آماده قانون شکنی هستند و با خود چنین می اندیشند که در این فرصت می توانند به مقصد برسند و در چنگال قانون گرفتار نشوند و با وجود مشاهده پلیس حاضر به خلاف نمی باشند برای چنین گروه، نیروهای انتظامی، بهترین عامل بازدارنده از گناه و قانون شکنی است. هیچ حکومتی حتی حکومت اسلامی از چنین قوایی بی نیاز نیست و اصولا هیچ حکومتی در جهان نمی تواند بدون چنین نیرویی پایدار باشد. قوای انتظامی در حکومت اسلامی جزئی از گروه امر به معروف است که باید آن را نظارت خصوصی نام نهاد و قرآن آن را با جمله زیر بیان کرده است آنجا

که می فرمایـد: «و لتکن منکم امه یدعون إلی الخیر یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر» آل عمران/۱۰۴ [باید از شما گروهی باشـند که نیکی هـا را در میـان مردم اشـاعه دهنـد و از بـدیها بـاز دارنـد]. به طـور مسـلم امر به معروف دارای مراتب مختلف و گونـاگونی است و هر مرتبه ای برای خود، مـأمور و مسـئول مشخصـی دارد و مجریـان تمـام قوانین در تمام مراحل حتی مراقبان مواد غـذایی جزو آمران معروفنـد که سـتونی از حکومت اسـلامی را تشـکیل می دهند. اسـلام برای تأمین این اهدف و بازداری مردم از گنـاه از دو راه دیگر نیز وارد شـده است و بـا تأسـیس نظـارت عمومی و پرورش ایمان و اعتقاد به خـدا و روز رسـتاخیز توانسته است قوانین خود را در سطوح مختلف اجرا سازد.

بیان این دو قسمت:

الف: نظارت عمومی

نظارت عمومی این است که تمام افراد می توانند بر اجرای قوانین نظارت کنند البته این نوع نظارت از حدود نصیحت و اندرز و آگاه ساختن مراجع صلاحیتدار از جرمها و مجرمها، خارج نیست و یک چنین نظارت به عنوان یک وظیفه مهم مذهبی است که تخلف از آن گناه و مایه دوری از رحمت حق است.

یـک چنین نظارت عمومی که همه جامعه را نسبت به یکـدیگر سـراپا گوش وچشم، قرار می دهـد، نقش مهم در اجرای قوانین دارد. چه بسـا در پرتو نظـارت عمومی، گنـاه و جرم در همین مراحل خنثی می گردد و نوبت به مراحل دیگر نمی رسـد، هـدف آیـاتی که همه افراد جـامعه را موظـف می سـازد که بایـد امر به معروف کننـد، نظـارت عمـومی است و وظیفه این گروه از قوه مجریه که ما آن را نظارت خصوصی

می نامیم کاملا جدا است.

ب: ایمان به خدا و اعتقاد به سرای دیگر

این نوع اجرا در مناطقی می تواند فعالیت کند که از کنترل مأموران نظارت خصوصی و عمومی بیرون باشد و اجرای قوانین برای آنان در آن مراحل ممکن نباشد. تأثیر ایمان به خدا و کیفرهای الهی در بازداری انسان از گناه، آنچنان روشن است که ما خود را از هر نوع توضیحی بی نیاز می دانیم و در این مورد به طور فشرده به یک واقعه تاریخی اشاره می کنیم:

جرمهای مکتوم و پنهانی در خلوتخانه ها و تاریکخانه ها ضامن اجرایی جز ایمان ندارد و از این جهت قوانین اسلام از نظر وسعت ضامن اجرا، جلوه خاصی دارد و عظمت خود را در برابر دیگر قوانین و نظامات مادی که فاقد این نوع ضمانت اجرایی هستند نشان می دهد. این حقیقت را دادستان دیوانعالی ایالات متحده «ماربرت هوگوت جاکسون» در مقدمه کتاب «حقوق در اسلام» به خوبی درک کرده است و پس از گفتاری چنین می نویسد:

«قانون در امریکا فقط یک تماس محدودی با اجرای وظایف اخلاقی دارد در حقیقت یک شخص امریکایی در همان حال که ممکن است یک فرد مطیع قانون باشد، ممکن است یک فرد پست و فاسدی هم از حیث اخلاق باشد. ولی به عکس آن، در قوانین اسلامی سرچشمه و منبع قانون اراده خدا است، اراده ای که به رسول او «محمد» مکشوف و عیان گردیده است، این قانون و این اراده الهی، تمام مؤمنان را جامعه واحدی می شناسد گرچه از قبایل و عشایر گوناگون تشکیل یافته در مواضع و محلهای دور و مجزای از یکدیگر واقع شده باشند، در این جا مذهب، نیروی صحیح و

سـالم التصـاق دهنـده جمـاعت می باشـد، نه ملیت و حـدود جغرافیـایی. در اینجا خود دولت هم مطیع و فرمانبردار قرآن است و مجالی برای قانونگذار دیگری باقی نمی گذارد تا چه رسد به این که اجازه انتقاد و شـقاق و نفاق بدهد. به نظر مؤمن این جهان دهلیزی است به جهـان دیگر که جهان بهتر باشـد و قرآن قواعـد و قوانین و طرز سـلوک افراد را نسـبت به یکـدیگر و نسبت به اجتماع آنها معین می کند تا آن تحول سالم را از این عالم به عالم دیگر نماید.

غیر ممکن است تئوریهـا و نظریـات سیاسـی و یـا قضـایی را از تعلیمات پیامبر تفکیک نمود؛ تعلیماتی که طرز رفتار را نسـبت به اصول مـذهبی و طرز زنـدگی شخصـی و اجتماعی و سیاسـی همه را تعیین می کنـد. دین تعلیمات بیشتر و وظیفه و تکلیف برای انسـان تعیین می کنـد تا حقوق، یعنی تعهـدات اخلاقی که فرد، ملزم به اجرای آن می باشـد مطرح است و هیـچ مقامی در روی زمین نمی تواند فرد را از انجام آن معاف بدارد و اگر از اطاعت سرپیچی کند حیات آینده خود را به مخاطره انداخته است».

از آنجا که آمریکاییها اساس مذهبی و یا فلسـفی قوانین اسلامی را قبول ندارند اینطور فکر می کنند که هر چیز بر اساس مذهب مبتنی گردیـده نمی توانـد نظر و توجه ما را جلب کنـد. ولی حقیقت این است که همین سیسـتمی که غیر عملی قلمداد می شود اعمال بزرگی را توانسته است به طرز حیرت انگیزی انجام دهد بگونه ای که نیروی حیاتبخش و التصاق دهنده آیین محمدی را قادر ساخت تا بر سواحل آفریقایی مدیترانه ای، استیلاء یابد. (مقدمه حقوق در اسلام به

قلم هوگون جاکسون، ترجمه زین العابدین رهنما)

عامل دوم

مجازات متخلفان

مجازات و کیفرهای دنیوی دومین رکن تأمین کننده عدالت اجتماعی و اجرای قوانین است و در حقیقت نمی توان موضوع مجازات متخلفان را رکن جداگانه ای شمرد بلکه مجازات به ضمیمه عامل پیشین، عامل واحدی است که می تواند اجرای قوانین را در سطوحی تضمین کند ولی اسلام در مسئله مجازات و کیفرها راه خاصی دارد که می تواند مسئله اجرای قوانین را به صورت کاملتری درآورد.

اولا: اسلام مخالفان و متمردان را تنها به کیفرهای دنیوی مانند قتل و زندان و تبعید و تنبیه های بدنی تهدید نکرده است بلکه برای مجرم دو نوع کیفر قرار داده است:

۱-کیفرهای دنیوی: که باید به وسیله قوه مجریه اجرا گردد از قبیل بریدن دست دزد، قصاص قاتل و شلاق زدن.

۲-کیفرهای اخروی: شاهکار قوانین الهی در همین نقطه است که به کیفرهای دنیوی اکتفا نکرده و برای گناه، کیفر اخروی که چاره و فراری از آن نیست قائل شده است. ممکن است مجرم به عناوینی بتواند از چنگال کیفرهای دنیوی خود را برهاند اما کیفرهای اخروی آنچنان در کمین گنهکار نشسته است که چاره ای از آن نیست چه بسا برخی از این کیفرها لازمه عمل و صورت واقعی گناه است و به این معنی که گناه در روز رستاخیز به آتشی تبدیل می گردد.

راستی اگر فردی به مفاد آیه زیر که درباره زر اندوزان وارد شده است مؤمن باشد، ممکن نیست دور گناه بگردد.

«وَ الـذینَ یکنِزوُنَ الـذَّهَبَ وَ الفِضَّهَ وَ لاـ یُنفِقُونَهـا فِی سَبیـلِ اللهِ فَبَشِّـرهُم بِعَـذاب ألیم - یَومَ یُحمی عَلَیهـا فی نارَ جَهَنَّمَ فَتُکوی بِها جِباهُهُم و جُنوبُهُم وَ ظُهورُهُم هذا ما کَنَزتُم لإنفُسِکُم فَذُوقُوا ما

كُنتُم تكِنزوُنَ» توبه/۳۵و۳۴

[گروهی را که طلا و نقره را گنج می کننـد و آن را در راه خـدا انفاق نمی نماینـد، به عذاب دردناک بشارت بده روزی همان طلاهـا در آتش دوزخ سـرخ می گردنـد و پیشـانی و پشت آنهـا داغ زده می شود [به آنـان گفته می شود] که این آتشـها همان گنجها است پس عذاب دردناک را بچشید.]

همچنین اگر گنهکـار از کیفرهـای الهی دربـاره قتـل مـؤمن و ربـاخوار و ... آگـاه گردد به طور مسـلم از میزان جرایم به وضـع روشنی کاسته می شود.

از نظر یک فرد با ایمان جهان سراسر چشم و گوش است و دستگاههای گیرنده و منعکس کننده، کلیه افعال و کارهای انسان را ضبـط نموده، و منعکس می نماینـد و روزی فرا می رسـد که تمـام این اسـناد در برابر محکمه عـدل الهی قرار گرفته مطـابق این اسناد قطعی کیفر می بیند قرآن این حقیقت را در آیات زیر بیان می کند.

«هذا کِتابُنا یَنطِقُ عَلَیکُم بِالحَقِّ إنا کُنا نَستَنسِخُ ما کُنتُم تَعمَلونَ». جاثیه/۲۹

[این نوشته های ما است که به حق سخن می گوید ما آنچه را عمل می کردیم می نوشتیم.]

«ما یَلفِظَ مِن قَول إلا لَدَیهِ رَقیبُ عَتِیدُ» ق/۱۸ [سخن نمی گوید مگر اینکه مراقبی برای ضبط آن آماده است.]

پاداش ها

ثانیا: اسـلام علاوه بر تعدد کیفر، به شـرحی که بیان گردید به موضوع پاداش توجه کرده و در پرتو آن به موضوع اجرای قوانین کمک شایان تقدیری نموده است. در قوانین امروز برای عاملِ به قانون، پاداشـی در نظر گرفته نشده است. زیرا قانونگذار تصور می کنـد که عمـل به قانون وظیفه انسانی و اجتماعی است که برای تأمین عـدالت اجتماعی که سود آن عایـد عامل می گردد و این مطلب منطقی است ولی

آیا تمام افراد این منطق را درک می کنند؟ و آیا توده مردم که اکثر قوانین متوجه آنها است خلاف آن را انتظار ندارند؟ آنان با خود می گویند همان طور که تخلف کیفر دارد باید عامل به قانون نیز پاداشی داشته باشد. اسلام با تعیین پاداشها توانسته است این خلأ را در ذهن توده ها پر کند، تا آنان به طور خودکار از گناهان دوری جویند و به اطاعت و پیروی از قوانین بگرایند.

در مضمون آیه زیر دقت بفرمایید که چگونه در افراد، روح آزادگی و گذشت از جان و مال را در برابر گسترش آیین خدا پرورش می دهد:

«إِنَّ اللَه اشتَری مِنَ المؤُمِنینَ أَنفُسَهُم وَ أَموالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الجَنَّهَ وَ یُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللهِ فَیَقْتُلُونَ وَ یُقتَلُونَ» توبه/۱۱۱

[خداوند جان و مال افراد با ایمان را در برابر بهشت خریداری نموده است، آنان در راه خدا جهاد می کنند، می کشند و کشته می شوند.]

انگیزه بسیاری از افراد با ایمان برای رعایت قوانین اعم از فرایض و نوافل همین پاداشها است که آنان را به سوی هدف اعزام می کند و هرگز نباید از یک چنین عامل مؤثر غفلت نمود. اسلام برای نفوذ قانون در دل اجتماع، هرگز کیفر متخلف را با پاداش مطیع یکسان نگرفته است بلکه به خاطر رعایت عدالت، کیفر را معادل جرم قرار داده در حالی که پاداش بر عمل نیک را ده برابر معرفی کرده چنانکه می فرماید:

«مَن جاءَ بِالحَسَنَهِ فَلَهُ عَشرُ أَمثالِها وَ مَن جاء ِبِالسَیِّئَهِ فَلا یُجزی إِلا مِثلَها» انعام/۱۶۰.

[هر کس یک کار نیک انجام دهد ده برابر پاداش دارد و هر کس گناهی انجام دهد به مقدار تخلف، کیفر می بیند.]

در یکی از اصول قانون اساسی (که شماره آن را به خاطر ندارم) آمده است :

اشاره

با دشمنان

و معاندان اسلام ، دین و اسلام و مملکت باید با رافت اسلامی و عدالت اسلامی بر خورد شود مگر آنکه اثبات شود علیه نظام اساسی توطئه کرده و قصد بر اندازی داشته باشد.

- آیا بر خورد

پرسش

در یکی از اصول قانون اساسی (که شماره آن را به خاطر ندارم) آمده است :

با دشمنان و معاندان اسلام ، دین و اسلام و مملکت باید با رافت اسلامی و عدالت اسلامی بر خورد شود مگر آنکه اثبات شود علیه نظام اساسی توطئه کرده و قصد بر اندازی داشته باشد.

- آیا بر خورد قاطعانه از جمله حکم اعدام عدالت اسلامی تلقی نمی شود که این مورد استثناء شده است یا می توان با کسی که اینگونه عمل کرده عمل غیر اسلامی و عدالت اسلامی را اجرا ننمود؟

پیشنهاد : این اصل استثناء پذیر نباید باشد چون اصل مساله دائمی است .

پاسخ

آگاهی و ارزش شما از قانون اسلامی مهمترین میثاق ملی ما ، قابل تقدیر و تحسین است کاش این ذات و بینش در میان تمامی آحاد جامعه نسبت به اصول و مفاد قانون اساسی وجود داشت و آرزو می کنیم روز به روز سطح آگاهی های دینی ، قانونی ، حقوقی و ...جامعه افزایش یابد ، چه زیر بنای بسیاری از مشکلات و نا بسامانی های جوامع ریشه در جهل و ناآگاهی ملت ها دارد .

برای آگاهی شما دوست عزیز یکی از اصول قانون اساسی را که مطلب مو رد اشاره شمارا درج کرده است ، ابتدا ذکر می کنیم سپس توضیح مختصری را بیان می کنیم .

اصل چهاردهم :

به حکم آیه شریفه "لاینهاکم ا... عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تبروهم و تقسطوا الیهم ان ا... یحب المقسطین" دو لت جمهوری اسلامی ایران و مسلمانان موظفند نسبت به افراد غیر مسلمان با اخلاق حسنه و قسط و عدل

اسـلامی عمل نماینـد و حقوق انسانی آنان را رعایت کننـد ، این اصل در حق کسانی اعتبار دارد که بر ضـد اسـلام و جمهوری اسلامی ایران توطئه و اقدام نکنند.

دوست عزیزو بزرگوار ملاحظه کردی که قانون، رافت اسـلامی را برای انسانها اعم از مسـلمان وغیر مسـلمان مقرر داشته است و لی برای افراد ظالم ، ستمگر و متجاوزان به حریم انسانها و توطئه گران و بر هم زنندگان امنیت عمومی چنین

بر خوردی را ضرورت ندانسته است . از دید گاه قوانین قضائی کسی که حکمش اعدام است باید اعدام شود و رافت و مهربانی در مورد مهـدور الـدم ، قاتل و محارب، مفهومی نـدارد ولی البته این بدان معنا نیست که حالا فلان فرد قاتل و جنایتکار است و باید اعدام شودهتک حرمت و شـکنجه روحی و جسـمی و... او نیز جایز است و یا اگر کسـی در دادگاه محاکمه نشده ومتهم به جرم می باشـد اماتـا وقتی که جرمش ثابت نشـده وحکمش صادر نشـده و به تائیـد نرسـیده است نبایـد او را قاتل و جانی و . . . دانست تا اگر تبرئه شد وجرمش ثابت نشد حیثیت و اعتبار اجتماعی خود را از دست داده باشد.

اصـل در اسـلام و جـامعه ی اسـلامی اجرای عـدالت است و تنهـا افراد می تواننـد از حقـوق فردی خـود بگذرنـد ولی ازحقـوق اجتماعی نمی تواننـد در گذرنـد . لذا ملاحظه کردید که قانون ضـمن تاکید بر رافت اسـلامی و اجرای عدالت و قسط و رعایت حقوق انسانی آنها یاد آور می شود که : این اصل در حق کسانی اعتبار دارد که بر ضد اسلام وجمهوری

اسلامی توطئه و اقدام نکرده باشد.

بر اساس قوانین موجود ، فردی که برای نابودی نظام توطئه بکند قابل ترحم نیست و باید به اشد مجازات برسد تا دیگران هوس توطئه و اقدام پیدا نکنند .

حال اگر کسی به خاطر قتل یک نفر محکوم به اعدام شده باشد و اولیای دم رضایت بدهند چون حق فردی است ، قاتل اعدام نمی شود و صاحب دم می تواند دیه بگیرد و حتی می تواند بطور کامل از او بگذرد و قاتل فقط جرم مربوط به جامعه را که در قوانین مشخص شده است باید تحمل کند و آزاد خواهد شد این مساله فرق می کند با کسی که بر علیه نظام و حکومت توطئه می کند یا قصد بر اندازی دارد و یا امنیت عمومی را سلب می کند .

عوامل انحراف از عدالت چیست

پرسش

عوامل انحراف از عدالت چیست

پاسخ

۱. عدل در لغت به معنی استقامت و در اصطلاح شرعی عبارت است از استقامت بر طریق حق به وسیله دوری از آن چه که در دین از آن نهی شده است در اصطلاح فقه که موضوع برخی از احکام مانند شهادت و امامت جماعت می باشد، عدالت عبارت است از ملکه ای نفسانی که سبب ملازمت شخص با تقوا می شود و موجب می گردد شخص مکلّف بر واجبات قیام کند و از انجام گناهان کبیره و اصرار بر گناهان صغیره دوری نماید. نیز همین ملکه او را به لزوم پیروی از اخلاق حسنه وادار سازد. به طور خلاصه عادل کسی است که دارای ملکه انجام کارهای خوب و دوری از کارهای بد باشد.(معارف و معاریف مصطفی حسینی دشتی ج ۷، ص ۲۹۰، انتشارات مفید، تهران)

۲. عدالت بر دو قسم است فردی و اجتماعی عدالت فردی عبارت است از این که شخص خود را در قید و بند دستورات شریعت نگه دارد و به اخلاق اسلامی پای بند کند. عدالت اجتماعی نیز بدین معنی ٍاست که نسبت به دیگران به انصاف عمل کند و درباره کسی ستم روا ندارد. این ویژگی بیشتر به زمامداران و سردمداران حکومت مربوط می شود. جنبه اجتماعی عدالت آن قدر مهم است که پیامبر بزرگوار اسلام درباره آن فرمود: پست ترین و بی مقدارترین مردم نزد خداوند کسی است که مسئولیت امور مسلمین را بر عهده گیرد و در میان آنان به عدل و داد رفتار ننماید.

۳. عدل در منطق قرآن کریم جایگاهی بس والا دارد. از میان آیات بی شماری که درباره عدل سخن گفته اند به

یک نمونه اشاره می شود: "ای کسانی که ایمان آورده اید; همواره برای خدا قیام کنید و از روی عدالت گواهی دهید. دشمنی با جمعیتی شما را به گناه و ترک عدالت نکشاند. عدالت بورزید که به پرهیزگاری نزدیک تر است "(مائده آیه ۸) تصریح به عدالت ورزی حتّی با دشمن و نیز برشمردن آن به عنوان نزدیک ترین راه به تقوا، حاکی از اهمیت این عنصر در نگاه قرآن کریم است نیز نشان می دهد یکی از مهم ترین راه های انحراف از خط عدالت کنارگذاشتن و دوری جستن از خطّ تقوای الهی است در جای دیگری از قرآن نیز به راه دیگر انحراف از حق و عدالت اشاره شده است "ای کسانی که ایمان آورده اید، به طور کامل قیام به عدالت کنید. برای خدا شهادت دهید; گرچه (این گواهی به زیان خود شما، یا پدر و مادر و نزدیکان شما بوده باشد. چرا که اگر آنان غنی یا فقیر باشند، خداوند سزاوارتر است که از آنان حمایت کند. بنابراین از هوی ٔو هوس پیروی نکنید که از حق منحرف خواهید شد."(نسأ، آیه ۱۳۵) گرچه آیات شریفه یاد شده در خصوص شهادت از انحراف از عدل نهی کرده اند; امّا به عنوان یک راه کار کلی در آیه اول عدل را وسیله حصول تقوی ٔو در آیه دوّم پیروی از هوای نفس و ترک تقوی ٔرا وسیله ناخوشایندی در ترک عدالت بر شمرده اند(المیزان علامه طباطبایی ، ج ۵، ص ۲۳۶، چاپ جامعه مدرسین حوزه علمیه قم) از این رو روشن می شود که مهم ترین و دست کم یک راه مهم انحراف از عدل ترک تقوی ٔو به عبارت دیگر پیروی از هواهای نفسانی

است

۴. با توضیحات یاد شده درباره عدالت عوامل انحراف از عدالت نیز به خودی خود روشن می شود; چه آن که در حوزه عدالت فردی کنترل نکردن خواهش های منفی نفس انجام گناه و از دست دادن ملکه و روحیه تقوی ٍاست

زمینه ها و دلایل دُچار شدن به چنین وضعیتی محور قرار دادن خواستنی های پست و به فراموشی سپردن خواستنی های متعالی روح و کرامت انسانی است نیز در قلمرو عدالت اجتماعی پشت پا زدن به معیارها، ضابطه گرایی شایسته سالاری و... و محور قرار دادن روابط، چاپلوسی ها، باندسالاری و... به جای آن گوهرهای گران مایه است

آیا عدالت می تواند، همه را در خود جای دهد؟

پرسش

آیا عدالت می تواند، همه را در خود جای دهد؟

پاسخ

پاسخ به پرسش نیاز به بررسی معنای واژه "عدل و "عدالت دارد. عدل در لغت به معانی ذیل آمده است

عدالت و دادگری کردن مساوات برقرار نمودن معادل و برابر چیزی و...(لسان العرب

در قران کریم نیز، عدل به تبع معانی لغوی در معانی گوناگونی به کار رفته است از جمله تعدیل کردن و معتدل ساختن (انفطار،۷) به عدالت و مساوات رفتار کردن نسأ،۳)، به عدالت حکم کردن (مائده ۸)، شرک ورزیدن و مساوی کردن چیزی با خدا (انعام ۱)، دادگری حق و انصاف و راستی (نسأ،۵۸)

در اصطلاح نیز، علمای کلام برای عدالت تعریف های متعددی ذکر کرده اند:

۱. موزون بودن موزون بودن به معنای تناسب است به این معنا که هر مجموعه ای برای باقی ماندن و اثر مطلوب داشتن نیاز به ارتباط اجزأ با یکدیگر به شیوه مناسب و لوازم خاصی دارد. مثلاً برای داشتن اجتماعی متعادل و موزون نیاز به کارهای فرهنگی اقتصادی معنوی و... است در این معنا ملاک تساوی اشیأ در بهره مندی نیست بلکه ملاک استفاده از هر چیزی و بهره دادن به آن چیز به قدر لازم است در مقابل این معنا، بی تناسبی قرار دارد نه ظلم

این معنا از عدالت فراگیر است و همه موجودات جهان را که مخلوق خداوند می باشند، شامل است چرا که مجموعه جهان با تناسب خاصی آفریده شده و هدف خاصی را دنبال می کند. در قرآن کریم نیز به این معنا در آیات متعددی تصریح شده است هم چنان که در آیه ۷ سوره انفطار آمده است "یَٰٓأَیُّهَا الْ ???نسَٰنُ مَا غَرَّکَ بِرَبِّکَ الْکَرِیمِ الَّذِی

خَلَقَکَ فَسَوَّغ کَ فَعَدَلَکَ ;(انفطار،۶۷) ای انسان چه چیز تو را درباره پروردگار بزرگوارت مغرور ساخته همان کسـی که تو را آفرید، و]اندام تو را درست کرد و]آن گاه تو را سامان بخشید".

۲. تساوی و نفی هر گونه تبعیض به این معنا که هیچ گونه تفاوتی میان افراد مجموعه یا جهان نباشد و همه حق بهره مندی را به صورت مساوی داشته باشند.

گاهی مقصود کسانی که این معنا را برای عـدالت برگزیدند، این است عدالت ایجاب می کند که هیچ گونه اسـتحقاقی رعایت نگردد و با همه چیز و همه کس به یک چشم نظر شود. مسـلم است که این معنا از عـدالت عین ظلم است و ذات خداوند به این معنا متصف نیست

اما گاهی مقصود از تساوی تساوی در زمینه استحقاق های متساوی است که به معنای سوم باز گشت می کند.

۳. رعایت حقوق افراد و عطا کردن به هر ذی حق حق او را: یعنی حقوق و اولویت های افراد جامعه در بهره منـدی لحاظ شود و همه به این حقوق احترام بگذارنـد. این معنـا نیز فراگیر بوده و از سوی خداونـد و دین اسـلام حقوق افراد باتوجه به خصوصـیت آنـان به عـدالت تبیین شـده است در قرآن کریم نیز به این عـدالت توصـیه شـده است چنـان که دربـاره حکم کردن و قضـاوت عادلانه آمده است "وَلَا یَجْرِمَنَّکُم ۡشَنَ ?‹?ان ُقَوْم ٍ عَلَی َّ أَلَاّ تَعْدِلُواْ اعْدِلُواْ هُوَ أَقْرَب ُلِلتَّقْوَی َ"(مائده ۸)

۴. رعایت استحقاق در افاضه وجود و امتناع نکردن از افاضه و رحمت به آنچه امکان وجود یا کمال وجود دارد.

بر اساس این معنا عدالت خداوند عبارت است از فیض عام و بخشش گسترده در مورده

همه موجوداتی که امکان هستی یا کمال در هستی دارند بدون هیچ گونه امساک یا تبعیض

به عبارت دیگر، همه موجودات نسبت به خداونـد نیازمنـد و ممکن اند و هر موجودی که امکان وجود یا امکان نوعی از کمال وجود داشته باشد، خداوند متعال به حکم این که فیضش واجب است افاضه وجود یا کمال وجود می نماید.

این معنا از عـدالت نیز، فراگیر بوده و هر موجودی که امکان وجود داشـته بر اساس قابلیتی که دارد، وجود یافته یا وجود خواهد یافت "قَالَ ـ رَبُّنَا الَّذِی ـَ أَعْطَی ـ كُل ـَ شَی ءٍ خَلْقَه ُو ثُم ـَ هَدَی ـ"(طه ۵۰)(ر.ك مجموعه آثار شهید مطهری ج ۱، ص ۷۸، انتشارات صدرا.)

چرا گروهی از مدیران دولتی دست به فساد مالی وارتشا می زنند و قوه قضائیه نیز در مقابل آنها سکوت می کند ؟

پرسش

چرا گروهی از مدیران دولتی دست به فساد مالی وارتشا می زنند و قوه قضائیه نیز در مقابل آنها سکوت می کند ؟

پاسخ

قوه قضائیه موظف به برخورد با هرگونه تخلف از قانون است البته عدالت در هرجای جهان ایجاب می کند که باتخلف واقعی و بـا وجود قرائن و مـدارك اثبات کننـده مقابله شود.در رابطه با نهادهایی که اشاره فرمودیـد چنان چهمـدارك متقنی وجود دارد ارسال فرمایید بسیار متشکر خواهیم شد.{J

چرا شیخ علی تهرانی که به ایران بازگشت محاکمه و مجازات نشد

پرسش

چرا شیخ علی تهرانی که به ایران بازگشت محاکمه و مجازات نشد

پاسخ

شیـخ علی تهرانی شوهر خواهر مقام معظم رهبری می باشـند. البته این قرابت مربوط به نیم قرن پیش است. شـیخعلی تهرانی پس از پناهنده شدن به عراق، به ایراد سـخنرانی هایی علیه نظام اسـلامی، پرداخت و در همان زمان دچارپشیمانی از کارهای خویش شـد. از این رو بـا عـذر خواهی و درخواست عفو از ایران بـازگشت. در عین حـال در دادگاهمحـاکمه و به علت کهولت سن به تحت نظر بودن محکوم گردید و فعلاً نیز تحت نظر می باشد.

لازم به ذکر است قانون در این خصوص تمهیداتی را دارد که اجازه تخفیف در مورد افرادی که از کار خود پشیمان ودچار بیماری و کهولت سن باشند، می دهد.{J

آیا عدالت اجتماعی با آزادی منافات دارد؟

پرسش

آیا عدالت اجتماعی با آزادی منافات دارد؟

پاسخ

}همان گونه که نوشته اید از کلمه «آزادی» برداشت های مختلفی می توان کرد. می توان آن را به معنای بی بند و باری وبی قانونی به کار برد و می توان آن را در محدوده قوانین و رفتارهای معقول تفسیر کرد.

روشن است که در وادی تفسیرهای گوناگون، هر کس از ظن خود معنایی برای آزادی در نظر گرفته و از همان زاویهبه آن نگریسته است.}هر کسی از ظن خود شد یار من </E>از درون من نجست اسرار من {> به همین جهت است که معنای مقدس «آزادی» در مذبح های گوناگون قربانی می شود؛ قربانی هوس ها،بی قانونی ها، لاابالی گری ها، باندبازی ها و... .

در این عرصه پرفراز و نشیب، باید در جست وجوی معنای منطقی و معقول از آزادی بود و آن را دقیقا تفسیر کرد وآن گاه از آن زاویه به بیرون نگریست. مسلما آزادی به معنای بی قانونی نیست، حتی در لیبرال ترین جوامع، صدها بند وماده قانونی محدوده ها را مشخص ساخته است و برای کمترین تخلف ها جریمه های سنگینی در نظر گرفته است و بهشدت با کارهای خلاف قانون برخورد می شود. پس بایستی بر اساس هنجارهای پذیرفته شده در هر جامعه، آزادیمطلق را محدود کرد وگرنه جامعه جهنمی از بی قانونی و شکستن حریم ها خواهد شد.

آزادی معقول و قابل دفاع، آزادی در بیان اندیشه ها، انتقاد سازنده، آزادی قلم، آن هم در ورای اصول غیر قابلخدشه و پذیرفته شده است. این نوع آزادی ها و محدوده آن در قانون اساسی تبیین شده و از نیازهای جامعه برای رشدو کمال است.

در مورد رابطه عدالت اجتماعی و آزادی، می توان گفت: از آزادی ممکن است در راه عدالت اجتماعی بهره گرفتو نیز ممکن است در جهت عکس

آن، بنـابراین این موضوع به برداشت و عملکرد افراد جامعه از آزادی بسـتگی دارد.البته آزادی های معقول، نوعا نقش مثبتی در جهت اجرای عدالت ایفا می کند.{

علت این همه تبعیض در جهان چیست ؟

پرسش

علت این همه تبعیض در جهان چیست ؟

پاسخ

برای روشن شـدن این مطلب ابتـدا بایـد دقت کنید که سؤال شـما و تبعیض خواندن، تفاوت های موجود بر چهپیش فرض هایی استوار است و اگر آن پیش فرض ها را در نظر بگیریم، چه نتایجی به بار می آید:

الف) نگاشـته شـما این است که چون موجودات همه قبل از خلقت وضـعیتی کاملاً مساوی داشـته انـد، پس هر تغییریکه پس از آفرینش آنها رخ دهد، دقیقا تبعیض خواهد بود. با صـرف نظر از اشکالات دقیق و پیچیده فلسفی وارد بر ایننگرش، اکنون فرض می کنیم که دیـدگاه مزبور صـحیح است، حال سؤال می شود که اگر قرار شود به خاطر تساوی درظرف عـدم، عین آن تساوی در مرحله و ایجـاد و آفرینش رعـایت شود، لازمه آن چه خواهـد بود؟ لازمه آن این است کههمه مخلوقات کاملاً و از هر جهت مساوی باشند و در این صورت هرگز آفرینش یک جهان نظام وار و منظم - که اجزایآن دارای روابط حساب شده و در حرکت به سوی هـدفی معین باشـد - ممکن نیست. در مثل اگر شـما صـدها تُن مادهساختمانی کاملاً مشابه و یکسان داشـته باشـیدو در مصـرف هم بخواهید، به گونه ای از آنها استفاده کنید که منزلت کاملاًمساوی داشته باشند، هیچ ساختمانی را نمی توانید با آنها بسازیـد. یا اگر صـدها نیروی انسانی با تحصـیلات، توانمندیو قابلیت های کاملاً یکسان وجود داشـته باشد و در پست دهی و به کـار گماری نیز بخواهیـد کاملاً مساوی (به معنایمشابه) عمل کنیـد، هرگز یک نظام اداری و کاری موفق نخواهیـد داشت؛ زیرا اگر یکی رئیس باشد باید همه رئیسباشند، آن هم در یک حوزه واحد با اختیارات و قدرت واحد. بنابراین ایجاد هر

نظـامی - اعم از اعتبـاری و تکوینی -مسـتلزم وجود یک سـری تفاوت ها است؛ لیکن در نظام های اعتباری (ماننـد سیسـتم های اجتماعی و سیاسی) اینتفاوت ها وضعی است؛ ولی در نظام تکوینی (مانند جهان خلقت) این تفاوت ها ذاتی و حقیقی است.

ب) پیش فرض دیگری که نگاشته شما بر آن مبتنی است، این که پنداشته اید، چون همه موجودات درکتم عدم باهم برابر بوده انـد، پس خداونـد می توانست همه آنها را مساوی بیافریند!! این فرض نیز باطل و نادرست است. درکدقیق و عالمانه این مطلب، نیازمند کاوش و ژرف نگری دقیق فلسـفی و فهم عمیق و حکیمانه نظام طولی و عرضی عالماست. این بحث را شهید مطهری در کتـاب «عـدل الهی» به خوبی طرح کرده است؛ لیکن برای روشن شـدن مطلبمختصـرا بـا بیـان دیگری اشـکال پیش فرض بالا را روشن می سازیم:

۱- نظـام هسـتی نظـام علت و معلـول است و غیر از این نیز نمی توانـد باشـد. گـاهی ممکن است پنداشـته شـود که خداونـد می توانست جهان را به گونه ایغیر از نظام علّی بیافرینـد، لیکن این انـدیشه باطل و محال است؛ زیرا فرض آن است خداوند هرگونه که اراده کنـد، جهـان همـان طور خواهـدبود و این دقیقـا به این معنـا است که اراده او علت نظـام هستی است. بنـابراین هر طور خداوند اراده کند، دارای نقشی علّی است و بدون رابطهعلیّت پیدایش هیچ چیز ممکن نیست.

۲- نظـام علیـت اصـولی دارد که از این اصـول انفکـاک پـذیر نیست. به عبـارت دیگر لـوازم علیت به معنـای این نیست که مثلاً خداونـد به طوردلبخواهی و گزینشـی، قـانون علیت را چنین کرده است؛ بلکه نظـام علیت ذاتـا چنین است؛ یعنی غیر از این نمی تواند باشد و اگر چنین نباشد بهمعنای نفی

علیت است. برخی از این قواعد عبارت است از:

الف) ضرورت علی و معلولی: مراد از «ضرورت» در این جا این است که هرگاه علت تامه چیزی تحقق یافت، محال است که معلولش پدید نیاید، نیز محال است کهپدیده ای پیش از پیدایش علت تامه اش پدیدار شود. به عبارت دیگر تخلف معلول از علت تامه وجودا و عدما محال است.

ب) سنخیت علی و معلولی: بر اساس این قاعده، بین علت و معلول باید نوعی تسانخ باشد؛ یعنی، هر معلولی از هر علتی پدیدار نمی شود؛ مثلاً با ترکیب H_2Oهرگز نمک پدید نمی آید. راز اصلی تفاوت در نظام هستی همین جا است که در سلسله طولی عالم محل است که معلولات اولیه خداوند، قدرت ایجاد موجودیمانند خود را داشته باشند؛ بلکه آفرینش مثل آنها تنها از علتی چون خداوند ممکن است و معلولی که از آنها پدید آید، در رتبه ای پایین تر و دارای درجات ومراتب کمالی فروتری خواهد بود و هم چنین این سلسله سیر تنازلی خواهد داشت تا به جهان ماده برسد. ازاین رو است که می گوییم تفاوت ها، ذاتی نظامهستی است. در کنار این تفاوت های طولی قهرا یک سری تفاوت های عرضی نیز وجود خواهد داشت؛ مثلاً فرزندی که از فرد «الف» متولد می شود از جهاتیتابع شرایط و اوضاع داخلی و خارجی او خواهد بود و فرزندی که از «ب» متولد می شود نیز به همین سان. بنابراین جهانی بی تفاوت ممکن نیست.

J}

«من به دولت راجع به مجانی کردن آب و برق و بعضـی چیزهای دیگر فعلا برای طبقات کم بضاعتی که در اثر تبعیضات خانمان برانـداز رژیم شاهنشاهی دچار محرومیت شده اند و با برپایی حکومت اسلامی به امید خدا این محرومیتها برطرف خواهد شد». (۹ اسفند ۱۳۵۷) «ما علاوه بر اینکه

پرسش

«من به دولت راجع به مجانی کردن آب و برق و بعضی چیزهای دیگر فعلاـ برای طبقات کم بضاعتی که در اثر تبعیضات خانمان برانداز رژیم شاهنشاهی دچار محرومیت شده اند و با برپایی حکومت اسلامی به امید خدا این محرومیتها برطرف

خواهد شد». (۹ اسفند ۱۳۵۷) «ما علاوه بر اینکه زندگی مادی شما را می خواهیم مرفه بشود زندگی معنوی شما را هم می خواهیم مرفه باشد. شما به معنویات احتیاج دارید. معنویات ما را بردند اینها . دل خوش نباشید که مسکن فقط می سازیم آب و برق را مجانی می کنیم برای طبقه مستمند، اتوبوس را مجانی می کنیم برای طبقه مستمند، دلخوش به این مقدار نباشید . معنویات شما را، روحیات شمارا عظمت می دهیم شما را به مقام انسانی می رسانیم اینها شما را منحط کرده اند. اینقدر دنیا را پیش شما جلوه داده اند که خیال کردید همه چیز این است ما هم دنیا را آباد میکنیم هم آخرت را».(۱۰ اسفند ۱۳۵۷) با توجه به عبارت فوق از امام راحل (ره) شبهه و مسئله ای که مطرح می با شد اینست که آیا منظور امام از جملات فوق این بوده است که مواردی مانند آب وبرق مجانی باشد؟ اگر منظور امام چنین چیزی بوده چرا این مسئله محقق نشده و اگر منظور ایشان این نبوده چه تعبیری میتوان از جملات فوق داشت؟

پاسخ

جملات فوق و برخی دیگر از بیانات حضرت امام در اوان انقلاب و بعد از آن که به مناسبتهای مختلف بیان شده بیش از هر چیز بیانگر اهتمام جدی و عنایت خاص آن بزرگوار به قشر مستضعف و محروم جامعه و توجه زمامداران جامعه به مشکلات پایین ترین طبقات اجتماعی است که در سیره عملی آن بزرگوار نیز با تأسیس بنیادها ونهادهایی نظیر کمیته امداد، حساب ۱۰۰ امام، بنیاد مستضعفان و غیره تبلور عینی و مصداق بیرونی پیدا کرده

است، اساساً امام قشر مستضعف جامعه را که اکثریت جامعه آن دوران را نیز تشکیل می داد صاحبان و سرمایه های اصلی انقلاب دانسته و بر توزیع درست امکانات و بسط عدالت اجتماعی و حذف محرومیتها با تکیه بر اسلام ناب به عنوان یک آرمان بزرگ الهی و نه یک اتوپیای خیالی می نگریست نگاه ناقد و معرفت عمیق حضرت امام به اسلام، آن بزرگوار را به این باور حقیقی رسانده بود که در صورت پیاده شدن احکام نورانی اسلام با تمام ملزومات آن مسلماً مشکلات قشر محروم جامعه به حداقل ممکن خواهد رسید. آنچه مسلم است رسیدن به این نقطه مطلوب نیاز جدی به پشتکار و جدیت مسؤولین، خواست عمومی و تولید ثروت در کشور و سپس بسط و توزیع مناسب آن، مستلزم گذشت زمان است. مسلماً ایجاد چنین فضای آرمانی، ساختمان پیش ساخته ای نیست که یک شبه آن را ساخت، باید دیوارهای آن را آجر به آجر و با عنایت به امکانات کشور بالا برد و آن را بنا کرد. با نگاه منصفانه به عملکرد دولتهای پس از انقلاب چه در زمان حیات حضرت امام و چه بعد از ایشان به وضوح می توان دید که علیرغم نارساییهای موجود، قدمهای مؤثری در این راه برداشته شده هر چند با نقطه آرمانی و مطلوب حضرت امام فاصله بسیار است و نیازمند تلاشهای جدی تری است. به عنوان نمونه می توان به بسط و تعمیق آموزش و پرورش، بهداشت، آب و برق و امکانات ارتباطی به دوردست ترین نقاط کشور و نیز هدفمند کردن یارانه ها در این اواخر اشاره کرد که به طور

مسلم نقش بسزائی در رفع محدودیتها داشته و خواهد داشت.

آنچه در پایان تـذکر آن ضـروری به نظر می رسد، توجه به این نکته است که محقق شدن مصادیق آرمانهای حضـرت امام نظیر آنچه که در متن سؤال فرض شـده است، نیازمنـد عنایت خاص همه اقشار جامعه به اندیشه های متعالی آن حضـرت که ملهم از اسـلام نـاب است می باشـد و به طور قطع اگر چنین امری تحققق یابـد،(به عنوان مثـال اگر خمس و زکـات به عنوان مالیات از سوی اقشـار پردرآمـد جـامعه پرداخت شود) و امکانات کشور اجازه دهـد. تأمین سـعادت دنیوی و اخروی مردم و یا آب و برق مجانی برای اقشار مستضعف امری دست یافتنی خواهد بود.

مسـئله مهم دیگر موانع و معضـلاتی بود که اسـتکبار جهانی و در رأس همه آمریکا در قالب جنگ تحمیلی و محاصره اقتصادی برای کشور عزیزمان پدید آوردند و در واقع طلایی ترین فرصـتهای ترقی و پیشرفت را از مردم خوب ما گرفته و آن روحیه ایثار و تلاش و آن غیرت پرصـلابت انقلابی را مصروف دفاع و جنگ نمودند تا جایی که کشور به جای اینکه به سمت و سوی رفاه و پیشـرفت پیش رود روز به روز رو به خرابی و ویرانی ناشی از جنگ و تحریم اقتصادی گذاشت و پس از آن نیز نیاز به انرژی و امکاناتی عظیم جهت بازسازی وجود داشت. ولی با وجود همه این مشـکلات با وجدان کاری و انضباط اجتماعی می توان به قله های ترقی دست یافت.

در جامعه فعلی ما منظور از بیت المال چیست و آیا عموم مردم حق استفاده از آن را دارند و اگر دارند آیا واقعاً و انصافاً این حق به آنها تعلق می گیرد چگونه؟

پرسش

در جامعه فعلی ما منظور از بیت المال چیست و آیا عموم مردم حق استفاده از آن را دارند و

اگر دارند آیا واقعاً و انصافاً این حق به آنها تعلق می گیرد چگونه؟

پاسخ

در گذشته یعنی صدر اسلام بیت المال به محلی گفته می شده که محل جمع آوری زکات ها و غنائم جنگی و خراج و مالیات هائی که از بعضی اموال مانند بعضی اراضی گرفته می شد، بوده است و امروزه معنای گسترده تری پیدا کرده و شامل هر منفعت و درآمد یا مالی که متعلق به حکومت اسلامی است و باید با اجازه ولی فقیه یا دولت جمهوری اسلامی در آن دخل و تصرف کرد می شود و به طور کلی از نظر شرعی استفاده از این اموال در هر کجا باشد باید با اجازه مسئولین مربوطه و در حد قانون باشد و این طور نیست که هر فردی شخصا بتواند در آن تصرف نماید و در صورتی که شرایط و مقررات رعایت شود البته این حق برای همه افراد محفوظ است.

به عبارت دیگر این طور نیست که همواره بیت المال را مستقیما و متساویا بین مردم تقسیم کنند آنچه که ملاک در مصرف آن است این است که در جهت مصالح امت اسلامی هزینه شود و تشخیص آن با رهبری امت اسلامی است و در عصر فعلی که روابط اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و ... بسیار پیچیده شده است و لذا نهادهای حکومتی بوجود آمده است. آنچه که در مرحله عمل تحقق می یابد تقسیم بندی وظایف و نظارت مستقیم رؤسای قوا بر نحوه مصرف است و هر قوه ای نیز خود زیر مجموعه هائی دارد که متاسفانه در این لایه های میانی حکومت احیانا روابط بر ضوابط مقدم

می شود و گاهی (که متأسفانه کم نیست) حسابرسی های دقیق و عملی آنچنان که نظارت موثر باشد صورت نمی گیرد و از این جهت گاهی شاهد بروز سوء استفاده از بیت المال هستیم. البته این مسئله اختصاص به حکومت ما ندارد در همه حکومت های دیگر نیز به چشم می خورد، در زمان معصومین نیز چنین جریاناتی از سوی کسانی صورت می گرفت لیکن مهم برخورد قاطع بااین امر است.

شاید مطالب و سؤالات من به نظرتان تلخ و گزنده باشد اما بدانید جوانی شما را مخاطب و همراز خودش قرار داده که زندگی همیشه چهره خشنی از خود به او نشان داده است و حال که وارد دانشگاه شده بیشتر تبعیض طبقاتی را احساس می کند و دیگر تحمل زندگی را ندارد و حتی می بین

پرسش

شاید مطالب و سؤالات من به نظرتان تلخ و گزنده باشد اما بدانید جوانی شما را مخاطب و همراز خودش قرار داده که زندگی همیشه چهره خشنی از خود به او نشان داده است و حال که وارد دانشگاه شده بیشتر تبعیض طبقاتی را احساس می کند و دیگر تحمل زندگی را ندارد و حتی می بیند چون مرده ای متحرک باید ادای زندگی را د رآورد و حتی اختیار ملاقات ارادی با جناب عزرائیل هم از او سلب شده (خودکشی) و برایش گناه و عذاب در نظر گرفته شده ناچاراً چنین مطالبی را بر دل سفید کاغذ حک می کند هر چند می داند که زبان سرخ سر سبز می دهد بر باد اما حداقل سؤال کردن و انتقاد کردن که دیگر گناه نیست.

پاسخ

سؤال دامنه وسیع و گسترده ای دارد، ولی ما تلاش می کنیم که با رعایت اختصار چند نکته را بررسی نماییم:

الف) در این که هم اکنون در جامعه اسلامی ما فاصله طبقاتی رنج آوری وجود دارد جای بحث نیست. البته ممکن است گفته شود شکاف طبقاتی در کشورهای سرمایه داری به مراتب وسیع تر و عمیق تر از ایران اسلامی ماست ولی بدون تردید جامعه ما نیز به نوبه خود به این بلیّه جانکاه مبتلا است.

ب) اما این که چه عواملی منجر به فاصله طبقاتی گشته است طبیعی است که عوامل گوناگونی دخیل است.

۱- آنچه از فاصله طبقاتی هم اکنون در ایران می گذرد مسأله نوظهوری نیست، بلکه میراث شومی است که از گذشته به ما رسیده است که ذیلاً به برخی از آنها اشاره می کنیم.

۲- استعداد ذاتی افراد رانباید از نظر دور داشت، برخی تواناتر و

برخی کندتر هستند و برخی دچار معلولیت های جسمی و ذهنی بوده و در نتیجه عقب می مانند،

۳- مسأله تکنولوژی و صنعت نیز نقش مؤثری را ایفا می کند. به عنوان مثال: دیروز محیط کارگری محدود به کارگاه های کوچک می شد و تفاوت فاحشی بین حقوق کارگر و کارفرما احساس نمی شد ولی «غول صنعت» ناگهان سر برآورد و کارگاه کوچک مبدل به کارخانه عظیمی شد و با افزایش تولید ثروت سرمایه داران به طور تصاعدی افزونی گرفت درحالی که حقوق کارگر تقریبا ثابت ماند؛ (همین نکته را در کشاورزی و سایر ابعاد تولید و درآمد مقایسه کنید)،

۴- نظام اقتصادی غلط و بیمارگونه،

۵- طفره رفتن از پرداخت حقوق قانونی (مالیات) و حقوق شرعی (خمس و زکات)،

۶- احتکار و گران فروشی،

۷- رباخواری،

۸- خیانت به بیت المال و اموال دولتی،

۹- کلاهبرداری وخیانت به دیگران،

۱۰- احیانا و به ندرت حوادث غیرمترقبه هم دخیل است. نظیر این که تاجری مقدار زیادی از یک جنس را خریده و ناگهان بر اثر پیشامدی قیمت آن چند برابر شده است یا فرض بفرمایید کسی چند هکتار زمین زراعی داشته و بر اثر موقعیت غیرمترقبی که آن زمین پیدا کرده، قیمت آن به چندین برابر افزایش یافته است و...،

۱۱- ضعف مدیریت کارگزاران اقتصادی،

۱۲- نقش واسطه ها و دلال ها در اجحاف به طبقه ضعیف،

۱۳- اسراف و ریخت و پاش های کلان که در نهایت به دوش فقرا و قشر آسیب پذیر بار می شود،

۱۴- فشار و دخالت عوامل خارجی،

۱۵- نبود کار و اشتغال نیز عقب ماندگی و فلاکت را در پی خواهد داشت.

ج) اما چگونه می توان از پیشرفت این فاصله جلوگیری کرد؟ راه کارهای گوناگونی وجود دارد که باید مورد توجه قرار گیرد:

۱- در درجه اول باید

این نظام اقتصادی بیمار را جراحی و معالجه کرد،

۲- پرورش مدیران کارآمد و با تجربه،

۳- جدی گرفتن پرداخت مالیات های قانونی و هم چنین گرفتن اخماس و زکوات و پرداخت آن در مصالح عامه ای که شرع مقدس تعیین فرموده است،

۴- زمینه کار و تولید را به طور عادلانه برای همه اقشار فراهم ساختن،

۵- تا آنجا که امکان دارد به مقابله با فشارهای خارجی پرداختن و کوتاه کردن دست های مرئی و نامرئی عوامل خارجی،

۶- جلوگیری از اسراف و حیف و میل و با صرفه جویی زمینه رفاه عامه مردم فراهم کردن،

۷- همان گونه که اسلام اخطار شدید فرموده (سوره توبه، آیه ۳۴) با زر اندوزی و انباشتن ثروت، قاطعانه برخورد کردن،

۸- برخورد جدی با افراد خائن و اختلاس گر در بیت المال،

۹- سیاست تربیتی نظام به گونه ای باشد که مردم از دوران ابتدایی تا مراحل عالی، مملکت را خانه خود و سایر افراد را همچون اعضاء یک خانواده احساس کنند و رهیافت هر کس تنها به منافع شخصی نباشد. ۱۰- حقوق کارگر منصفانه ادا گردد و از بیمه و سهام و سایر مزایا برخوردار شوند و در جمع از میزان سود کارخانه دار کاسته و به میزان حقوق کارگز افزودن،

۱۱- در همه مواردی که ذکر شد، مکانیسم نظام و دولت بسیار سرنوشت ساز خواهد بود.

در خاتمه این قسمت، جهت اطلاع بیشتر مطالعه چند کتاب پیشنهاد می گردد:

۱- اقتصاد ما، ج ۱، ص ۳۵۳ و ج ۲، ص ۳۰۳، سید محمد باقر صدر

۲- اسلام و اجتماع، ص ۳۸ و ص ۹۲، علامه طباطبایی

۳- مسائل عصر ما، ص ۱۰۳، شهید هاشمی نژاد

۴- نابرابری اجتماعی، ادوارد ج. کرب، ترجمه: محمد سیاهپوش

۵- جامعه شناسی قشرها و نابرابری ها، گروهی از نویسندگان

۶-

اسلام و نظام طبقاتی، ص ۱۲۳، محمد قطب

۷- شناخت اسلام، ۵۰۶، شهید بهشتی و باهنر و علی گلزاده غفوری

آنچه در بالا۔ به عنوان عوامل تبعیض طبقاتی ذکر شد در واقع بیان گوشه ای از واقعیات جامعه ماست و آنچه به عنوان راهکارهای عملی و نظری برای درمان آن بیان گردید فعلا در حد سیاهه هائی بر روی کاغذ بیش نیست ولی ما امید واریم که روز عملی شود و ما شاهد حداقل تبعیض های موجود باشیم اما به عنوان برادری دلسوز و کارشناسی مجرب که همواره به زمزمه های دردآلود شما جوانان گوش جان می سپاریم یا نوشته های آکنده از غم و رنج شما را می خوانیم و حقیقتا با شما همدرد می شویم و با همه وجود برای لحظاتی و حتی گاهی اوقات برای ساعت ها و بلکه روزها به فکر حل مشکل شما عزیزان هستیم و هر کجا احساس می کنیم کاری از دست ما بر نمی آید آه سردی می کشیم و با خود می گوئیم ای کاش ...

نکاتی به شما توصیه می کنم امیدوارم در کاهش مشکلات روحی شما مؤثر واقع گردد.

نکته اول: همانطور که در بالا خاطر نشان کردیم مشکل تبعیض به قول روان شناسان عمومی و فراگیر است لذا شما همدرد زیاد دارید وقتی درد همگانی شد معمولا نگرانی و استرس آن کاهش پیدا می کند بنابراین شما نیز سعی کنید این گونه به مشکل نگاه کنید تا حداقل زیر فشار آن اعصاب و روان خود را ضایع نکنید. افراد زیادی هستند که مشکل تبعیض و دهها مشکل فرهنگی، سیاسی، اخلاقی و فکری جامعه را بخوبی

درک می کننـد و دنبـال راه حـل آنهـا نیز هسـتند ولی هرگز خود را در چمبره مشـکلات اسـیر نمی کننـد و بـا اعصـابی راحت زندگی می کنند. افراد زیادی هستند علاوه بر اینکه این مشکلات را درک می کنند بلکه بعضا با آنها شب و روز دست و پنجه نرم می کننـد ولی هرگز تسـلیم آن نشـده انـد و خودشـان را نیز در بن بست نمی بیننـد و با دنیائی از امیـد به دنبال حل آنها می گردنـد و اگر هم در حل مشـکلات با شـکست مواجه شونـد مایوس نمی شوند بلکه شـکست ها را سـکوی پرش خود قرار می دهند.

نکته دیگر اینکه زنـدگی انسان فراز و نشـیب های زیادی دارد و بسـیاری از آنجه را ما بعنوان مشـکلات تلقی می کنیم در واقع حوادث طبیعی زنـدگی است و اگر این فراز و نشـیب هـا و این پیـچ و خم هـا و گردنه هـا نباشـد انسان هرگز به تکامل علمی و معنوی دست نمی یابد.

نکته سوم اینکه سـعی کنیـد نگـاه خود را به دیگران و همچنین زنـدگی خود یک نگاه واقع بینانه و در عین حال مثبت نگر قرار دهیـد همواره کسانی که عینک منفی بر چشم می زنند همه چیز را بد می بینند و تفسـیر بد می کنند و جهان را با همه وسـعتش برای خود تنـگ می بیننـد و آرزوی خلاصـی از این قفس تنگ را می کننـد در حالی که افراد مثبت نگر علیرغم اینکه همه این مشکلات را با تمام وجود درک می کنند ولی با نشاط زندگی می کنند و به این دنیا به عنوان مزرعه ای

نگاه می کننـد که باید بذر نیکبختی و سـعادت خود را در آن بکارند و پرورش دهند تا در سـرای دیگر ثمرات شـیرین و زیبای آن را برچیننـد در حالی که افراد منفی نگر دائما به فکر آتش زدن خرمن وجود خود هسـتند و راحتی و آسایش خود رادر فرار از مشـکلات می دانند. در پایان لازم می بینم راهکارهای عملی را برای حل مشکلات و بحرانهائی که شما با آنها مواجه هستید ارائه نمایم.

۱. سعی کنید جز مواقعی که ضرورت دارد در تنهایی قرار نگیرید.

۲. بـا افکـار منفی خود مقـابله کنیـد. هر وقت این افکار به شـما هجوم آورد، به هر صورتی که شـده خود را از چنبره آن نجات دهیـد؛ برای مثـال خود را به مطـالعه یـا هر کـار دیگری که انجـام آن برایتان ممکن است، مشـغول کنیـد و نگذاریـد ذهن شـما جولانگاه افکار منفی باشد.

۳. به جنبه های مثبت خود بیندیشید و سعی کنید فهرست آن ها را در برگه ای بنویسید.

۴. به جـای کمبودهـا و عیب هـا و ناکامی ها به موفقیت ها و امکاناتی که در زنـدگی از آن بهره مندیـد، فکر کنیـد. امکانات و شرایط زندگی ما مانند لیوانی است که بخشـی از آن پر است و بخشی خالی. بکوشید به بخش پر فکر کنید و از آن بهره ببرید. غصه آن نیمه خالی را نخوریـد؛ زیرا در این صورت نمی توانیـد از آنچه دراختیار دارید بهره مند شوند. فرصت های زندگی را مغتنم شمارید و از آنچه در آینده پیش می آید، نگران نباشید.

۵. با افراد شاداب، فعال، اجتماعی، متدین و در عین حال مثبت نگر معاشـرت کنید واز افرادی که همیشه از زندگی شکایت می کنند،

دوری گزینید.

۶. ورزش را از ضروری ترین فعالیت های خود بدانید و هر روز حداقل ۳۰-۶۰ دقیقه به ورزش مورد علاقه تان بپردازید.

۷. هر چه می توانید قرآن بخوانید و از مضامین بلند دعاهای اهل بیت(ع) بهره گیرید. البته قرآن را تأنی و توجه به معنا تلاوت کنید.

۸. از بیکاری و بی برنامگی بپرهیزید و همه اوقات خود را به طور منطقی پر کنید.

۹. برای برنامه ریزی اوقات شبانه روز حتماً با مشاور روان شناختی دانشگاه خود مشورت کنید یا از دوستان موفق کمک بگیرید.

۱۰. به تغذیه، خصوصاً صبحانه، اهمیت دهید و هیچ گاه بدون خوردن صبحانه به کار (مطالعه، حضور در کلاس و...) نپردازید.

۱۱. هر وقت احساس دلتنگی می کنید، حدود ۱۰ دقیقه دوش آب ولرم بگیرید و در صورت امکان شنا کنید.

۱۲. به مسائل معنوی، به ویژه نماز اول وقت، فوق العاده اهمیت دهید.

۱۳. باتوسل به اهل بیت(ع) از آن ها بخواهید به شما کمک کنند و همواره به لطف و رحمت خدا امیدوار باشید.

۱۴. مطالعه کتب زیر می تواند در حل مشکل شما سودمند باشد:

الف) راز شاد زیستن، اندرومیتوس، ترجمه وحید افضلی راد.

ب) رمز پیروزی مردان بزرگ، استاد جعفر سبحانی.

یکی از دلایل مخالفت طلحه و زبیر با امام علی این بود که خواستار سهم بیشتری از بیت المال و مقام بودند و آن به دلیل اینکه در جنگ ها و غزوه های بیشتری شرکت داشتند اما امام این کار را نکرد آیا سهمیه هایی که در کنکور و ادارات و پولهایی که بعضی از جانبازان از اد

پرسش

یکی از دلایل مخالفت طلحه و زبیر با امام علی این بود که خواستار سهم بیشتری از بیت المال و مقام بودند و آن به دلیل اینکه در جنگ ها و غزوه های بیشتری شرکت داشتند اما امام این کار را نکرد آیا سهمیه هایی که در کنکور و ادارات و پولهایی که بعضی از جانبازان از ادارات می گیرند و یا سهمیه هایی که بعضی از اینها دارند غیر از آنهایی که

توان کار کردن ندارند و وظیفه حکومت است که به آنها برسد با موازین اسلام و امام علی (ع) سازگار است.

پاسخ

مسلما" تشکیل چنین بنیادهایی و قراردادن سهمیه برای این عزیزان یکی از وظایف و افتخارات حکومت اسلامی می باشد که جمهوری اسلامی ایران نیز تا حدودی توانسته است این وظیفه را انجام دهد و مسؤولین نظام از امام گرفته تا مقام معظم رهبری و ریاست محترم جمهور و... همه بر انجام این وظیفه و رسیدگی به مشکلات این عزیزان تأکید و به آن مباهات ورزیده اند و دلائل متعددی نیز پشتوانه این اقدامات می باشد که مهمترین آنها عبارتند از:

۱- اجرای عدل و قسط که یکی از مهمترین وظایف حکومت اسلامی در جامعه می باشد اقتضا می کند که به هر فردی از افراد جامعه براساس میزان خدمات و اقداماتی که برای جامعه انجام می دهد, توجه شده و حق متناسب خود را دریافت نماید. بر این اساس رزمندگان سلحشوری که جان بر کف نهاده و با ایثار و فداکاری خود امنیت ملی , تمامیت ارضی , منافع ملی کشور را از هجوم بیگانگان به قیمت جان خود یا قسمتی از اعضای بدن خود یا از دست دادن بهترین سال های خود در زندان های دشمن , تأمین نموده اند براساس عدل و انصاف حکومت اسلامی باید متولی امور زندگانی آنها و جبران خسارت های وارده باشد. چنانچه حضرت علی (ع) در فرمان خود به مالك اشتر می نویسد: ((هرگاه کسی از سپاه تو به درجه شهادت رسید و یا شخصی از دشمنانت در اثر قتل و جرح به گرفتاری شدید مبتلا

گردیـد در این صورت همانند وصـی دلسوز و مورد اعتماد کارهای خانواده آنان رااداره کن تا اثر فقدانش در میان اهل بیت او ظاهر نگردد)), (بحارالانوار, ج ۷۷, ص ۲۵۱).

حضـرت این مسـأله را یـک حرکـت حکومتی و عمومی تلقی می نمایـد و این مسـأله علاـوه بر جنبه اقتصـادی شامـل سـایر امور عاطفی , تربیتی , آینـده کاری می شود. همچنین در پیمان صـلح امام حسن آمده است : ((معاویه مؤظف است همواره از خراج مبلغ یـک میلیون درهم تسـلیم امام حسن (ع) نمایـد تا میان بازمانـدگان شـهدای جنگ جمل و صـفین که در رکاب علی (ع) کشـته شده اند تقسـیم شود)). بنا بر مطالبی که گفته شد هرگونه کوتاهی در رسـیدگی به امور این عزیزان ظلم به حقوق مسـلم آنـان بوده و منـافی عـدل و قسط می باشـد چگونه می توان کسـانی را که در راه تـأمین امنیت و آسـایش دیگران و حفظ کیان اسـلامی بهترین شـخص خود را که از همه لحاظ تأمین کننـده زندگی آنها بوده از دست داده اند یا معلول و مجروح شده اند یا بهـترین سـال هـای عمر خـود را در زنـدان هـای دشـمن یـا در جبهـه هـا از دست داده انـد و گرفتـار عقب مانـدگی اقتصـادی , تحصیلاتی و... شده اند را با افرادی مرفه که در پشت جبهه ها در سایه امنیت و آرامش ناشی از فداکاری این عزیزان به زندگی خود پرداخته و از همه مواهب دولت اسلامی برخوردار شده اند را مساوی دانست . آیا این عین ظلم و بی عدالتی نیست ؟.

۲- مسأله دیگری که حائز اهمیت می باشد تغییر اوضاع و

شرایط اجتماعی , فرهنگی , اقتصادی , امنیتی و... می باشد. براساس قوانین حاکم در آن زمان غنایم حاصل از جنگ ها اعم از سلاح , زیورآلات و... بین رزمندگان توزیع می شد و کسانی که در جنگ حاضر نبودند بهره ای نیز نداشتند به عنوان نمونه، ابن ابی الحدید از ابوالاسود دئلی روایت می کند که پس از پیروزی امام علی (ع) در جنگ جمل آن حضرت وارد بیت المال بصره شدند و تمام آن را که بسیار هم زیاد بود بین سپاهیان خود که در جنگ حاضر بودند تقسیم نمودند. مردی که در جنگ شرکت نکرده بود تقاضا کرد که به او هم سهمی بدهند. امام (ع) سهم خود را به او بخشیدند)). اما در زمان ما به علت تغییر اوضاع و شرایط زمانه و تغییر شیوه تأمین امنیت مردم , مدیریت اقتصادی و... دیگر نمی توان مثلا" سلاح های به دست آمده در جنگ مثل هواپیما, توپ , تانک و... را یا منابع عظیمی را که از دشمن به دست می آید یا باز پس گرفته می شود و... را بین رزمندگان تقسیم نمود و مصلحت حکومت اسلامی نیز اقتضا نمی کند ولی باید حداقل به میزان سایر افراد جامعه امکانات پیشرفت و وسایل مورد نیاز این عزیزان را تأمین نمود.

۳- یکی از اصول و استراتژی های حضرت علی (ع) در چگونگی اداره جامعه استفاده از اصل تشویق می باشد مثلا" حضرت در عهدنامه خود به مالک اشتر می فرماید: ((همیشه سپاهیان را تشویق کن و کارهای مهمی را که انجام داده اند بر شمار, زیرا یادآوری کارهای نیک

شجاعان سپاه را به حرکت بیشتر وادار می کنـد و آنان را که تنبلی می کنند به کار تشویق می شوند...)). در واقع ارائه خدمات به این عزیزان به نوعی تشویق سـایر افراد جامعه برای خـدمت و جانفشانی در راه حفظ حکومت و جامعه اسـلامی و ایجاد نوعی روحیه و اطمینـان که مردم و حکومت رشـادت هـای آنهـا را ارج نهـاده و در مواقع نیـاز نیز دوبـاره با اطمینان و فراغت خاطر از آینـده خانواده خود و... به میادین نبرد بشـتابند. چنانچه این اقـدامات در سایر کشورهای غیراسـلامی نیز مانند ژاپن , کشورهای غربی , آمریکـا و... انجـام می شود, مقـام کشـته هـای خود را, رزمنـدگان و کسـانی که در جنگ برای منافع و امنیت ملی خود شرکت کرده ارج می نهند, بودجه های کلان اختصاص می دهند. زندگی آنها و آینده شغلی و... آنها را تضمین نموده و روی تعهد و وفاداری آنها نسبت به کشورشان حساب کرده و در گزینش ها امتیاز قائل می شوند.

۴- امـا آنچه طلحه و زبیر طلب می کردنـد باج خواهی و زیاده طلبی بود. مثلا اگر امروزه، رزمنـده ای بگویـد چون من رزمنـده بوده ام بـدون این که شایسـتگی لازم را داشـته باشم اسـتاندار شوم یا بـدون انتخاب و صـلاحیت های لازم نماینده مجلس شوم. مسـلما بایـد جلوی آن ایسـتاد. طلحه و زبیر به دلیـل رانت هـایی که از حکومت هـای پیشـین به ویژه عثمـان در اختیار داشـتند و امکانـات و ثروت و موقعیت ویژه ای به دست آورده بودنـد امـام(ع) جلوی چنین زیاده خواهی ای ایسـتاد وگرنه در همان زمان هم به گواهی اسناد تاریخی امام(ع)

برای اصحاب پیامبر(ص) و آنهایی که در جنگ های اولیه اسلام شرکت کرده بودند امتیازاتی قائل بود و این اقتضای عدالت است. اما باید توجه داشت که سیاست های غلط خلفای پیشین، برخی از صحابه را زیاده طلب کرده بود به گونه ای که برای خود حق ویژه قائل بودند.

آیا رهبری از مشکلات جامعه خبر دار است اگر هست پس چرا این همه ظلم در جامعه هست؟

پرسش

آیا رهبری از مشکلات جامعه خبر دار است اگر هست پس چرا این همه ظلم در جامعه هست؟

پاسخ

کسانی که با دیدگاه ها، عملکردها و نحوه مدیریت مقام معظم رهبری آشنایی داشته و لااقل سخنان و مواضع ایشان را در زمینه های مختلف تعقیب می نمایند به خوبی می دانند که انتساب «سکوت» به ایشان در قبال مشکلات و معضلات جامعه، به هیچ وجه صحت نداشته و ایشان با قاطعیت، درایت و صراحت کامل، در مقابل هرگونه قصور و یا تقصیری در قبال اهداف و آرمان های انقلاب اسلامی ایستادگی و هشدارهای لازم را به مسؤولین و یا دستگاه های مربوطه، ارائه می دهند: فرمان مقابله با ثروت های بادآورده و مفاسد دولتی، تأکید بر ساده زیستی مسؤولان، بسیج قوای سه گانه باری حل مشکل اشتغال و بیکاری، تأکید مداوم در مقابل تبعیض ها و بی عدالتی ها در بخش هایی از جامعه، توجه به وضعیت اقشار محروم جامعه و ملزم نمودن دولت به مراعات وضعیت آنان و...، همه نمونه هایی برای اثبات این واقعیت است. بنابراین سکوت به معنای عدم استفاده از اختیارات و وظایف قانونی در برخورد با مشکلات و معضلات جامعه به هیچ وجه در مورد مقام معظم رهبری صحت ندارد و خوب است اگر مواردی را سراغ دارید بیان نمایید.

اما گذشته از این مسأله، مسلما وجود مشکلات و معضلات در جامعه، یکی از دغدغه های اصلی جوانان متعهد و انقلابی است که از یک طرف برخی از مشکلات و معضلات را در جامعه مشاهده می کنند که به هیچ وجه زیبنده نظام اسلامی و ارزش ها و آرمان های انقلاب اسلامی نیست و

از سوی دیگر در یافتن پاسخی دقیق و قانع کننده در قبال این مشکلات، احساس عجز و ناتوانی می کنند.

مسلما بررسی تک تک مسائل و مشکلات جامعه به صورت دقیق، امری غیرممکن و نامتناسب با ظرفیت یک نامه است؛ از این رو به صورت کلی نکات و راه کارهای لازم و بایسته ارائه می گردد. و سپس پاسخ هایی در خصوص مسائل مذکور بیان می شود.

الف) راه کارها و اصول کلی در پاسخ به منتقدان:

۱. اولین وظیفه مهم، بالا- بردن سطح آگاهی ها و اطلاعات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در خصوص مسائل مهم و اساسی کشور است. مسلما تا زمانی که ما به یک شناخت دقیق در مورد واقعیت های موجود و ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، شرایط محیطی و بین المللی، توانمندی ها و محدودیت ها و نارسائی های کشورمان نداشته باشیم؛ در شناخت و دفاع از انقلاب اسلامی در مقابل شبهات و ایراداتی که مطرح می شود، ناموفق خواهیم بود. بر این اساس ضمن اهمیت به برنامه های درسی

خود، سعی کنیم تا درباره مسائل و مشکلات اساسی کشور از طریق منابع معتبر، اطلاعات مهمی را درباره ماهیت، چرایی و عوامل مؤثر در شکل گیری آن، راه های مقابله و مبارزه با آن و... را به دست بیاوریم.

۲. رعایت آداب گفت وگو و مناظره، در برخورد با دوستان و منتقدان:

باید با کمال خونسردی و رعایت احترام به طرف مقابل، نکات و راه کارهای ذیل را مورد توجه قرار دهیم:

۱.۲. باور داشته باشیم که انتقاد و حساسیت نسبت به مسائل کشور و عملکرد مسؤولان، یکی از حقوق و وظایف اساسی مردم، در نظام اسلامی است و در صورتی که با شرایط و مکانیسم های صحیح اجرا شود، دستاوردهای مثبتی را در حلّ و پیشگیری از

برخی مشکلات کنونی جامعه، در پی خواهد داشت.

۲.۲. به میزان تحصیلات، آگاهی و تخصص فرد، شیوه استدلال و... افراد توجه داشته باشیم؛ زیرا در برخورد با آنان باید راه کارهای متفاوتی اتخاذ کرد؛ مثلاً در مقابل یک شخص عادی، می توان او را با ذکر چند نمونه خلاف آن مطالبی که استناد می کند، قانع کرد؛ ولی در مقابل افراد تحصیل کرده با معلومات زیاد، باید از راه های دقیق تر و عملی تری وارد شد.

۳.۲. با کمال خونسردی و خوش رویی، انتقادات را شنید و آنها را ریشه یابی کرد که منظور اصلی شخصِ منتقد چه می باشد. که برای این کار می توانیم با طرح سؤالاتی اساسی و حساب شده، ضمن ایجاد شک و تزلزل در قاطعیت استدلالات وی، او را به چالش و موضع تدافعی کشاند و هدف و منظور اصلی او را که در ارائه پاسخی دقیق حائز اهمیت می باشد دریافت. بنابراین مهم ترین کار برای درمان حالت تردید و انفعال، کسب اطلاعات صحیح و قرار گرفتن در جریان مسائل جاری کشور است.

۳. در مقام پاسخ گویی:

۱۳. اندیشیدن در استدلالات شخص انتقاد کننده و پاسخ های صحیح؛ در ایجاد رابطه با به کارگیری چارچوبی صحیح در مقام پاسخ گویی به نحوی که استدلالات شما را به صورت علمی، مرتب و همه را در اثبات هدفی واحد سازماندهی کند می توان پاسخ های درست ارائه داد. امام علی(ع) می فرماید: H{اهل السلامه من الزلل الفکر قبل الفعل؛ و الرّویه قبل الکلام}H.

۲۳. تکیه بر نقاط مشترک و مورد قبول همگان، خصوصا در استدلالات نقضی؛ مثلاً در مقام پاسخ به کسانی که عدم قاطعیت رهبری در برخورد با مشکلات را علّت اصلی مشکلات می دانند، می توانید چنین استدلال کنید که: آیا

شما در قاطعیت پیامبر اکرم(ص) و امام علی(ع) شک می کنید. مسلما در پاسخ ی گویند نه، بعد می پرسید پس چرا در آن زمان، آن همه مشکلات وجود داشت که آن بزرگواران نیز از اصحاب خود شکوه و انتقاد می کردند.

آیا با وجود قاطعیت حضرت امام(ره)، در جامعه مشکلی وجود نداشت؟ و ... نتیجه ای که می توان گرفت این است که هر چند قاطعیت رهبری، امری بسیار مهم در حل معضلات جامعه است؛ ولی این در زمانی مؤثر است که سایر شرایط و امکانات (از قبیل همکاری مسؤولان متعهد و متخصص، وفاق و وحدت گروه های اجتماعی، حساسیّت شدید و واقعی مردم در برخورد با مفاسد و...) نیز وجود داشته باشد؛ و گرنه به فرموده امام علی(ع): H{و لکن لا رأی لمن لایطاع}H.

۳۳. در بررسی مشکلات جامعه، باید از دیدگاهی کلان و تحلیلی جامع نگر با توجه به علل و عواملی که در تحقیق موضوع دخیل اند برخوردار شد و به ریشه یابی دقیق مشکلات پرداخت. البته ضمن پذیرفتن خطا، تخلّفات و سوءاستفاده های برخی از مسؤولان (که در لایه های میانی و پایین ساختار اجرایی کشور قرار گرفته اند) شرایط، زمینه ها و زیرساخت های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی که در به وجود آمدن این قبیل معضلات و نارسایی ها بسیار مؤثر می باشند اشاره کرده حل اساسی آنها نیز در گرو حل این زیرساخت ها است که آن هم نیاز به تغییر و اصلاح بسیاری از ساختارهای معیوب دارد.

۴۳. باید موارد و دستاوردهای مثبت انقلاب اسلامی (مانند استقلال و خودکفایی در بسیاری از زمینه ها، نهادینه شدن بسیاری از احکام و ارزش های اسلامی و...)، جدّیت و تلاش مسؤولان و عزم راسخ آنان در مبارزه

و حل مشکلات، اشاره به تذکّرات و هشدارهای مقام معظم رهبری از سال های گذشته و...) را شناخت و آنها را به دیگران بیان کرد. سپس آنان را به توطئه دشمنان که در صدد بزرگ نمایی مشکلات کشور ما در جهت تضعیف روحیه مردم و ایجاد شک و تردید در توانمندی های نظام اسلامی القا می شود متوجه ساخت.

ب) پاسخ در خصوص برخی مسائل یادشده در نامه:

۱. در مورد نقش رهبری در برخورد با مفاسد و معضلات جامعه، گفتنی است که مدیریت قوی، تنها یکی از عوامل لازم برای اصلاح معضلات و مفاسد دستگاه اداری ناسالم است. و تا زمانی که سایر عوامل و شرایط مهیّا نباشد، نمی توان انتظار چندانی برای اصلاح سیستم داشت. به علاوه این مطلب که رهبری بر اعمال و رفتار کارکنان بخش ها و دستگاه های مختلف دولتی و حکومتی نظارت دقیق داشته باشد، این نه امری ممکن است و نه از وظایف قانونی ایشان می باشد.

به عبارت دیگر اطلاع رهبری از برخی نواقص و معایب در بدنه اجرایی کشور و اهتمام ایشان بر اصلاح آن، علت تامه برای برطرف شدن این گونه مفاسد اداری نمی باشد بلکه عوامل دیگری نیز دخیل می باشند که با فقدان آنها، عنصر مدیریتی ایده آل نیز در رسیدن به هدف تأثیر عمده ای نمی تواند داشته باشد. این عوامل عبارتند از:

۱- حاکم شدن ارزش های الهی خصوصا در سایر مراتب و رده بندی های بدنه اجرایی نظام از مسؤولین گرفته تا رده های پایین (نظارت درونی).

۲- حل شدن مشکلات اقتصادی و معیشتی کارکنان و...

۳- نظارت دقیق و قاطع نسبت به عملکردهای کارکنان و مأموران و... (نظارت بیرونی) و برخورد با متخلفین.

۴- همکاری مردم با مسؤولین و به وجود

آمـدن یـک نوع عزم ملی در مبـارزه بـا مفاسـد اداری از قبیـل رشوه خواری، پارتی بازی و... با ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر و برخورد با افراد متخلف.

۵- وحدت

۱–چرا عدالت اجتماعی در این برهه از زمان اجرا نمی شود ؟

اشاره

۲–چرا نظام اداری در جامعه دچار فساد شده است ؟لطفاً به سؤالات دقیق و همراه با مثالهای عینی پاسخ فرمائید .

پرسش

۱–چرا عدالت اجتماعی در این برهه از زمان اجرا نمی شود ؟

۲–چرا نظام اداری در جامعه دچار فساد شده است ؟لطفاً به سؤالات دقیق و همراه با مثالهای عینی پاسخ فرمائید .

پاسخ

جواب :

بااهـداء سـلام وآرزوی توفیق الهی ضـمن تشـکرازحسن اعتمادشـمابه این بخش پاسخ سؤال مطرح شده به حضورتان تقدیم می گردد.

تحقّق عدالت اجتماعی مانند هر فضیلت دیگری به اراده و خواست انسانها و آمادگی و قابلیّتهای تربیتی آنان است و امری نیست که با دسـتورالعملی و بخش نامه بتواند تحقّق پذیرد البتّه اراده نظامها ،حاکمیّتها و دولت هم در این بین بسـیار تعیین کننده است ولی نباید از نظر دور داشت که آنها هم بخشـی از جامعه انسانی را تشـکیل می دهند و در همه اقتضائات خیر و شر با سایر مردم برابرند .

از اینجـا پاسـخ سؤال دوم معلوم می شود که اصـلاح فساد نظام اداری وابسـته به اصـلاح فساد فرهنگ و اخلاق و تربیت اجتماع است البته نباید از نظر دور داشت که رفتار جهان هر چه درست تر با شد و اصل نظارت و بازرسی فعالیّتها دقیقتر اعمال شود راه برای انحرافهـا بیشـتر مسـدود می شود .زیرا اصـلاح جهـان سـبب می شود که مردم هم از آن درس گیرنـد و النـاس الی امرائهم اشبهه من ابائهم

و اعمال نظارت هم سـبب می شود که فرد متوجّه خطا و انحراف همواره چشمان تیز بین ناظران را بر اعمال خود بنگرد در نتیجه

دست به خطا نیالاید .

و مهم تر از همه این است که جامعه تربیت دینی و الهی بیابد در نتیجه چشمان ذات حق را بر کار خود همواره ناظر بیابد ناظری که

هیچ چیز از حیطه عمل او بیرون نیست بنابر این سه عامل ذیل به ترتیب اهمیّت در اصلاح جامعه دخیل است

۱-تقوی و مراقبت نفس و خود را در محضر حق یافتن. ۲-رفتار شایسته رهروان جامعه و گرایش حداکثری آنان به عدالت.

۳-تقویت نهاد های نظارت و بازرسی در همه بخش های نظام اداری به گونه ای که هیچ چیز در این بین استثناء نشود .

چرا در کشوری که الگوی حکومت علوی دارد, بی عدالتی و تبعیض وجود دارد؟

پرسش

چرا در کشوری که الگوی حکومت علوی دارد, بی عدالتی و تبعیض وجود دارد؟

پاسخ

در مورد این سوئال نکاتی قابل تائمل و تحلیل می باشد که ما در ذیل بصورت خلاصه به آنها می پردازیم : اولا": ما هم قبول داریم که در حکومت اسلامی آنچه که باید همواره مورد اهتمام جدی مسوئلان نظام باشد و در همه برنامه ریزیها و سیاستگزاریها مراعات شود اجرای عدالت اجتماعی و برقراری قسط و مساوات است , زیرا دوام و بقائ حکومت نیز منوط به اجرای عدالت در جامعه می باشد چنانکه حضرت علی (ع) در عهد نامه خود به مالك اشتر می فرمایند: ((و ان افضل قره عین الولات استقامه العدل فی البلاد...)) یعنی تحقیقا" بهترین چیز (نور چشم) برای حاکمان اقامه عدالت است و ظهور محبت مردم]را به دنبال دارد[و به درستی که محبت مردم خلاصی نمی شود مگر به سلامت سینه هایشان]به خالی بودن از کینه و بغض حاکمان [(نهج البلاغه نامه ۵۳) بر این اساس مسوئلان عالی رتبه نظام جمهوری اسلامی ایران همواره سعی در تحقیق عدالت اجتماعی و برخورد با تبعیض , فسادو فقر و... را داشته اند و در این راستا با متخلفان و سوئ استفاده کنندگان از بیت المال شدیدا" برخورد شده و برای بهبود وضعیت اجتماعی و اقتصادی و معیشتی اقشار محروم و مستضعف جامعه بودجه های کلان اختصاص یافته است .اما نکته ای که لازم است دقت شود اینست که مسوئلان کشور از امام (ره) و مقام معظم رهبری و سایر مسوئلان خدمتگذار هرگز ادعا نکرده اند که ما نتوانسته ایم حکومت

عـدل علی (ع) را در تمـامی ابعـاد و بـا تمامی ویژگیهایش در جامعه پیاده نماییم , بلکه همواره تائکیـد نموده انـد که ما این را شروع کرده و با تمام توان سـعی در رسیدن به آن مقصد عالی را داریم . ثانیا": اگر در بعضی موارد متائسفانه در جامعه اسلامی مان شاهد تبعیض ها می باشـیم به عوامل متعددی بر می گردد که نیاز به بررسـیهای دقیق جامعه شـناختی دارد لذا ما در اینجا به صورت مختصـر به برخی از آنـان می پردازیم : ۱- برخی از اقـدامات انجام گرفته بعـد از سال ۱۳۶۸ از قبیل سیاسـتهای پولی و ارزی و... که به منظور تسـریع در روند توسـعه و رشد اقتصادی , صنعت و... انجام گرفت ناخواسته موجب کاهش قدرت خرید مردم بالا‌رفتن تورم و... شـد و از طرف دیگر عـدهای که در آمـدهای خود را با نوسانات ارزی تطبیق و افزایش می دادنـد و یا افرادی که در موقعیتهای مناسب قرار داشـتند از این شرایط سودمند گشته و در نتیجه فاصله بین فقیر و غنی یا نابرابری در جامعه بیشتر شد در همین راستا ما شاهد هشدارهای مکرر و دلسوزانه مقام معظم رهبری می باشیم که می فرمایند: ((در نظام جمهوری اسـلامی ایران , اساس همه فعالیتها باید مبتنی بر عدالت باشد زیرا قسط و عدل از همه آرمان ها و اهداف نظام اسـلامی والاتر و بارزتر است و بر ای اساس رونق و شـکوفایی اقتصادی ,هنگامی خوب و ارزشمند است که جهت آن مبتنی بر اقامه قسط و عدل در جامعه باشد)) ۲- از آنجایی که قبل از انقلاب بسیاری از مشاغل

دولتی در دست وابستگان به رژیم بود و با وقوع انقلاب این افراد یا از ایران فرار کرده و یا کنار گذاشته شدند و متأسفانه برخی از افرادی که تعهد چندانی به انقلاب و ارزشهای اسلامی نداشته یا اعتقادشان در حد سطحی بود این مشاغل را در دست گرفته و با استفاده از شرایط اول انقلاب و دوران جنگ با نادیده گرفتن قوانین و مقررات به نفع خود و بستگان خود سودهای کلان برده و تبعیضهایی را در جامعه بوجود آوردند. ۳- ضعف کنترلهای درونی (از قبیل تعهد, تقوی ,ایمان به خدا و...) در برخی از مسوئلین و همچنین ضعف کنترل های بیرونی (از قبیل نظارت ها و بازرسی های مرتب و دقیق بر اعمال و کردار مسوئلان در سطح پایین تر و...) موجبات تبعیض و فاصله طبقاتی را فراهم آورد.

عدالت اجتماعی در سیره امام علی(ع) چگونه بود؟

پرسش

عدالت اجتماعی در سیره امام علی(ع) چگونه بود؟

پاسخ

واژه عدالت، درباره انسان دو گونه کاربرد دارد:

۱. گاه درباره فعل انسان نسبت به خویش استعمال می شود که در این صورت، عادل به کسی گفته می شود که آنچه موجب سعادت اوست به جا آورد و از کارهایی که برای سعادتش زیان بار است، دوری گزیند؛

۲. گاه واژه عدالت، درباره فعل انسان نسبت به دیگری به کار می رود؛ بدین معنا که انسان با هر فرد از افراد جامعه، آن چنان که حق اوست، رفتار می نماید و هر کس را در جای مناسب خود قرار می دهد. وقتی معنای اخیر عدالت درباره همه شخصیت های حقیقی و حقوقی یک جامعه، اعم از مردم و دولت، در نظر گرفته شود، مفهوم عدالت اجتماعی پدید می آید. بر این اساس، «عدالت اجتماعی» بدین معنا است که در جامعه حقوق همگان رعایت شود. در مقابل عدالت اجتماعی، ظلم اجتماعی قرار دارد که به معنای پایمال کردن حقوق دیگران است. امیر مؤمنان علی(ع) را شهید عدالت نامیده اند. روشن است عدالتی که زمینه ساز شهادت حضرت شد، عدالت در بُعد اجتماعی قرار دارد که به معنای پایمال کردن حقوق دیگران است. در واقع عدالتی که سبب شهادت آن امام همام گردید، عدالت در بُعد اجتماعی و نوع تفکر مخصوصی بود که آن حضرت درباره عدالت اجتماعی داشت؛ تفکری که نه تنها بارها و بارها در ضمن سخنان خویش بر آن تأکید می ورزید، بلکه در طول عمر مبارک خویش، بویژه در دوران کوتاه حکومتش، در عمل بدان پایبند بود و در این راه هیچ مسامحه و انعطافی را روا نمی دانست تا آن جا که این شیوه قاطع

را حتی نسبت به نزدیک ترین کسان خویش نیز آن را اجرا می کرد؛ چنان که این شیوه در داستان برخورد آن حضرت با برادرش عقیل به خوبی مشهود است. شخصی از آن حضرت پرسید: «أَیُّهُما أَفضَل؟ العَدلُ أَم الجُودُ»؛ عدل برتر است یا جود؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: «العَدلُ یَضَعُ الاُمُورَ مَوَاضِعَهَا وَ الجُودُ یُخْرُجُها مِن جِهَتِها»؛{۱} عدل بهتر است؛ زیرا عدل هر چیزی را در جای خود قرار می دهد و هر حقی را به ذی حق واقعی خود می رساند، اما جود و بخشش، امور را از محل و مدار خود خارج می سازد»؛{۲} سپس فرمود: «وَ العَدلُ سَائِسٌ عامٌّ و الجُودُ عارِضٌ خاص»؛{۳} عدالت تدبیر عمومی مردم است، در حالیکه بخشش گروه خاصی را شامل می شود. عدالت، اداره کننده عموم است و پایه و مبنای زندگی عمومی است، اما جود و بخشش حالتی استثنایی است که در موقعیتی خاص به کسی عطا می شود. جود و ایثار را نمی توان مبنای اصلی زندگی عمومی قرار داد و بر اساس آن مقررات و قانون وضع کرد؛ زیرا در این صورت دیگر جود و بخشش نام نمی گیرد. ایثار وجود، زمانی ایثار وجود است که هیچ قانون و مقررات حتمی و لازم الاجرا نداشته باشد و آدمی تنها از روی کرم و بزرگواری و گذشت و نوع دوستی جود و ایثار کند؛ از این روی اگر در جامعه ای جود نباشد، آن قدر مشکل پیش نمی آید که در صورت عدم وجود عدالت پیش می آید. پاسخ آن حضرت که عدل را از جود بالاتر می داند به روشنی نشان می دهد که آن حضرت با نظر به بعد اجتماعی عدالت این سخن را فرموده اند؛ زیرا افزون بر

این که از نظر فردی و اخلاقی جود بالاتر از عدل است، کسی که تفکر اجتماعی ندارد و با مقیاس های فردی محاسبه می کند، هیچ گاه عدل را از جود بالاتر نمی داند. شخص عادل کسی است که در آن حد از کمال انسانی است که به حق دیگران تجاوز نمی کند، اما آن که جود می کند و ایثار می نماید، نه تنها به حقوق دیگران تجاوز نمی کند، بلکه از دسترنج و حق خویشتن می گذرد و آن را به دیگران می بخشد. بنابراین از دیدگاه فردی و اخلاقی جود از عدل بالاتر است. اما از دیدگاه اجتماعی درست به عکس است؛ زیرا عدل در اجتماع به منزله پایه های ساختمان است و جود و احسان به منزله رنگ آمیزی و نقاشی و زینت ساختمان. اول باید پایه درست باشد تا آن گاه نوبت به زینت و رنگ آمیزی برسد. اگر خانه ای از پای بست ویران باشد، دیگر چه فایده که خواجه در بند نقش ایوان باشد؟ اما اگر پایه محکم باشد، در ساختمان بی زینت هم می توان زندگی کرد. ممکن است ساختمانی از نظر زینت و رنگ آمیزی فوق العاده خواب باشد، اما چون پایه اش سست است، با یک باران بر سر اهلش خراب شود. این پرسش و پاسخ به روشنی نشان می دهد که آن حضرت عدالت را از بعد اجتماعی می نگریسته و همین نگرش ها در سیره حکومتی خویش اجرا فرموده است تا آن جا که می توان گفت: عدالت برای آن حضرت به صورت یک فلسفه اجتماعی اسلامی مطرح بود و آن حضرت عدالت اجتماعی را از هر چیز دیگری بالاتر می دانست و سیاست خود را بر مبنای همین اصل تأسیس کرد و در این راه

هیچ منظور و هدف دیگری نتوانسته آن حضرت را از اجرای عدالت باز دارد، هر چند همین مسأله مشکلات فراوانی را برای آن حضرت در طول دوران حکومتش ایجاد کرد. در پایان سخن، تنها به ذکر چند نمونه از سیره حکومتی آن حضرت که به خوبی جایگاه عدالت اجتماعی در آن روشن می شود، بسنده می کنیم:

۱. درباره قطایع عثمان (اراضی ای که متعلق به همه مسلمانان بود و خلیفه سوم آنها را در اختیار اشخاصی خاص قرار داده بود)، فرمود: «وَ الله لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تُزَوِّجَ بِهِ النِّسأُ وَ مُلِکَ بِهِ الإِماَ لَرَدَدتُهُ، فَإِنَّ فِی العدلِ سَعًَ»؛ {۴} به خدا سوگند، بیت المال تاراج شده را هر کجا بیابم به صاحبان اصلی آن باز می گردانم، گرچه با آن ازدواج کرده و یا کنیزانی خریده باشند؛ زیرا در عدالت گشایش برای عموم است/

۲. عمرو عاص در نامه ای به معاویه نوشت: «ما کُنتَ صانِعاً فاصنَع، إذا قَشَّرَکَ ابنُ أبی طالِبٍ مِن کُلِّ مالٍ تَملِکُهُ کَما تَقَشَّرَ عَنِ العَصا لَحاها»؛ {۵} هر کاری از تو ساخته است بکن که پسر ابوطالب هر چه را در این مدت جمع کرده ای از تو باز پس خواهد گرفت، آن گونه که پوست عصای دستی را از آن جدا می کنند.

۳. عبدالله بن زمعه {۶} که یکی از یاران آن حضرت بود، در زمان خلافت آن حضرت نزد وی آمد و درخواست کرد که از بیت المال مالی به او ببخشد. آن حضرت در پاسخ فرمود: «إِنَّ هَذا المَالِ لَیسَ لِی وَلالَکَ وَ إِنَّما هُوَ فَیٌ للمسلمین، جَلبُ أَسیافِهِمْ، فَإِنْ شَرِکتَهُم فَی حربِهِم، کان لَکَ مِثلُ حَظِّهِمْ»؛ {۷} این اموال که می بینی نه مال من و نه از آن

توست، بلکه غنیمتی گرد آمده از مسلمانان است که با شمشیرهای خود به دست آورده اند. اگر تو در جهاد همراهشان بودی، سهمی چونـان سـهم آنان داشتی. به هر حال نمود عـدالت آن خورشـید فروزان عالم هستی چنان است که نویسـنده ای مسـیحی درباره آن حضرت کتابی می نویسد و عنوان آن را «علی، صدای رسای عدالت انسانی» قرار می دهد.{۸}

[۱].نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷/

[۲].لازم به یادآوری است که این کلام به معنای مذمت جود نیست؛ چنان که توضیح داده خواهد شد/

[۳].نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، حکمت ۴۳۷/

[۴].نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۱۵/

[۵].شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۷۰، (چاپ کتابخانه آیت الله مرعشی)/

[۶].عبدالله بن زمعه کسی است که پدر و عمو و برادرش در جنگ بدر به دست مسلمانان کشته شدند. جد او أسود، رسول خدا را فراوان آزار می داد، امـا او از یـاران امـام علی(ع) شـد و فکر می کرد در تقسـیم بیت المـال به او بیش تر تـوجه می شـود، اما پاسخ قاطع امام او را بیدار کرد.

[۷].نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۲۳۲/

[۸].ر.ك: علی و حقوق بشر، جورج جرداق، ترجمه عطامحمد سردارنیا، (مؤسسه انتشارات فراهانی، تهران)/

در تعارض بین مصلحت و عدالت کدام یک را باید گرفت ؟

پرسش

در تعارض بین مصلحت و عدالت کدام یک را باید گرفت ؟

پاسخ

}الـف) در این مورد نمی توان بـا یـک تعبیر کلی برای همیشه یکی را بر دیگری مقـدم داشت؛ زیرا این موضوع تابعمتغیرهـای بسـیاری است، چـون که در هر مـورد بایـد به طور جزئی و دقیق مشاهـده کرد که چه مقـدار مصـلحت بـا چهمقـدار عـدالت در تعارض است؛ مثلاً اگر مصلحت ملزمه و حیاتی جامعه در گرو مقدار اندکی بی عدالتی بود، مسلما آنمصلحت مقدم است. ولی در مـواردی یـک مصـلحت جزئی ممکن است مسـتلزم بی عـدالتی بزرگی شـود. در این حـالتچگونه می توان عـدالت را فـدای مصلحت کرد؟!

ب) نکته دیگر آن که اصلاً منظور از عدالت و مصلحت چیست؟ اگر عدالت را همان اصل حاکمی بدانیم که در پرتوآن مصالح جامعه تأمین پذیر است، در این صورت اصطکاک مفروض دیگر مصداق نخواهد داشت؛ زیرا براساس آن،عدالت همواره آن چیزی خواهد بود که مصالح عالیه و اهم و جامعه اقتضا می کند.{

چرا احکام قضایی اسلام در دوره کنونی بصورت تمام وکمال اجرا نمی شود. مثلاً قطع انگشتان دزد یا سنگسار ، اعدام و...آیا بخاطر حقوق بشر و کوفت زهر مارهای دیگر این قوانین اجرا نمی شود؟

پرسش

چرا احکام قضایی اسلام در دوره کنونی بصورت تمام وکمال اجرا نمی شود. مثلاً قطع انگشتان دزد یا سنگسار ، اعدام و...آیا بخاطر حقوق بشر و کوفت زهر مارهای دیگر این قوانین اجرا نمی شود؟

پاسخ

سرقت از معاصی کبیره , و جرایم سنگینی است که قانون گذاری جزایی اسلام برای ریشه کن کردن آن , کیفری سنگین ومتناسب با جرم , معین و مقررداشته است . هیچ جرمی را سراغ نداریم که در دومین و سومین بار ارتکاب آن کیفرهای سنگینی چون کیفرهای سرقت قانون گذاری شده باشد آیات ۳۸ و ۳۹ و۴۲ و۴۳ از سوره مائده , جرم سرقت , و کیفر آن را مقرر کرده است . سرقت مال دیگران , هرگاه با آن شرایطی که بیان خواهد شد همراه باشد , علاوه بر حیف و میل اموال دیگران از طرق نادرست , موجب سلب امنیت و عدالت اجتماعی , و ایجاد وحشت و اضطراب مردم می شود , واین چیزی است که هر جا و در مورد هرجرمی وجود داشته باشد , اسلام برای آن کیفری سنگین قانون گذاری کرده است .نظام مال ومالکیت ودرمورد هرجرمی وجود داشته باشد , اسلام برای آن کیفری سنگین قانون گذاری کرده است .نظام مال ومالکیت خصوصی با شرایطی هر گاه همراه باشد , مورد حمایت اسلام است . واز ویژگیهای همه انسان های روی زمین بشمار می رود . مالکیت از حقوق اولیه انسان است که خداوند برای اقوام ودوام او مقرر داشته وهم ادیان آسمانی , و اکثر قریب به کل حقوق های وضعی جهان , از آن دفاع کرده اند . مالکیت ,

هر گز از انسان جدا نبوده واز آغاز پدید آمدن انسان , با او پدید آمده تا درروی زمین انسانی وجود دارد , مالکیت نیز وجود خواهد داشت .

اسلام , مال را ولو دردست اشخاص و متعلق به افراد باشد , قوام ومایه بقاء و هستی جامعه می شناسد و به هر وسیله ممکن پاسداری از آن را که خود یکی از ارزشهای پنج گانه معتبر انسانی است وجهه همت در قانون گذاری های خود قرار داده است . وبدین جهت است که سرقت مال دیگران را از جرایم بزرگ و سنگین بر شمرده و کیفرهای بازدارنده, وجلوگیری کننده ای برای آن قانون گذاری کرده است , به هدف این که دیگر کسی پیدا نشود که کار نکرده و رنج نبرده بخواهد براموال و رشته های دیگران دست اندازی کند و با بی اعتنایی به عرف و ارزش های انسانی به اموالی بادآورده دست یابد .

د رحقوق جزایی اسلام برای جرم سرقت درصورت تحقق داشتن شرایط آن , چهار کیفر قانون گذاری شده است . بدین ترتیب که حد سارق درمرتبه نخست , قطع چهار انگشت دست راست است . درصورتی که آن حدود درباره او اجرا شده وبار دیگر سرقت کند , کیفر او قطع پای چپ است , از پایین برجستگی پشت به گونه ای که پاشنه و قسمتی از کف پا باقی می ماند . ودر صورتی که کیفر دوم درباره او اجرا شده باشد , ودرسومین بار دست به سرقت بزند , کیفر او زندان ابد است , وهرگاه درزندان از حرزسرقت کند وسایر شرایط در او احراز شود ,در این چهارمین

بار کشته می شود .

حد قطع در صورتی برسارق لازم می شود که شروط زیر وجود داشته باشد :

۱- سارق , بالغ باشد اگر کودک مرتکب سرقت شود , حد ندارد ومسولیت جنایی متوجه او نخواهد گردید , بلکه به آن چه حاکم صلاح ببیند , تادیب می شود .(۱)

۲- سارق , عاقل باشد . پس اگر دیوانه ولو این که جنون ادواری داشته باشد سرقت کند مسئولیت جنایی ندارد و کیفرقطع درباره او اجرا نخواهد گردید , البته اگر دیوانه , تنبیه شدن را درک کند (یعنی بفهمد که مثلاُ برای چه او راکتک می زنند) وامکان داشته باشد که تادیب در او موثر است , ادب می شود .)

۳- سارق , مختار باشد . پس اگر او را به زور به سرقت واداشته باشند , محکوم به کیفر نمی شود .

۴- سارق , مضطر نباشد . پس هر گاه کسی برای دفع اضطرار , دست به سرقت بزند دست او قطع نمی شود .

۵- آنچه سارق به سرقت می برد . از طعام و خوراک درسال قحطی نباشد , پس اگر سارق درقحط سالی , ودر اثر اضطرار وناچاری به دزدیدن خوراکی ها مبادرت ورزد , حد قطع نخواهد داشت .(۲)

۶- سارق خود به تنهایی یا به کمک شریک جرم , حرز را بشکند (ومالی رااز آن سرقت کند وبیرون برد) پس اگر دیگری حرز را بشکند , واو آن را بدون حرز سرقت کند , درباره هیچ یک کیفر قطع اجرا نمی شود . اگر چه هر دو با هم برای سرقت کردن , و کمک به هم درسرقت ,

آمده باشند . شکننده حرز ضامن خسارات وارده برحرزاست وسارق ضامن اموال مسروقه .

۷- سارق از حرز سرقت کند . وحرز محفظه و صندوق و جای دربسته و قفل شده ای است که انواع اموال درهر یک نگاهداری می شود . حرز اموال مختلف , متنوع ومتفاوت است و هر چیزی محفظه مخصوص به خود را دارد . مثلاً ـ صندوق قفل دار وگاوصندوق , حرز اشیاء گرانبها واسناد بهادار , وجواهر و پول است .ومغازه و دکان حرزکالاست , وخانه وباغ , حرزدرخت و میوه , وطویله واصطبل حرز چهارپایان .

(مثلاً ـ اگر کسی پولش رادر جیب جلو پیراهنش بگذارد ومورد سرقت قرار گیرد , سرقت از حرزتلقی نمی شود ولی اگر در جیب بغل باشد حرز محسوب می شود .)

۸- سارق , کالا ـ را خود (به تنهایی) یا خود به مشارکت دیگری از حرز بیرون برد , و بیرون بردن فوق نمی کند به مباشرت باشد , مثل این که سارق کالای دزدی را بر دوش بگذارد وبیرون برد , یا به تسبیب باشد , مثل اینکه آن را به طنابی ببندد, وسپس ازبیرون حرزآن را بکشدیاآن را از درون حرز و سیله ای بار کند وبیرون ببرد و ...

۹- سارق , مال را از فرزند خود سرقت کرده باشد , بنابراین , پدر برای دزدیدن مال فرزند , کیفر قطع ندارد , ولی فرزند اگر از پدر سرقت کند قطع می شود (۳) ...

۱۰- سارق , پنهانی مال را برگیرد , پس اگر حرز را به زور وقهر , ولی آشکارا بشکند ومال را برگیرد , محکوم به قطع دست نیست , بلکه

هرگاه حرز را پنهانی بشکند , ولی مال را به زور وبه طور آشکارا بردارد , کیفر قطع نیست .

۱۱- هرگاه سارق عمل خود را جرم نپندارد , حد ندارد , مثلاً شریک مال مشترک را بدون اذن شریک دیگر بردارد به گمان آنکه جایزاست , محکوم به کیفر قطع دست نخواهد شد .

۱۲- مال سرقت شده از چیزهای حرام نباشد .

۱۳- سارق اجیرویا مهمان نباشد , پس اگر اجیر از مال صاحب کار و مهمان از میزبان و ...اموالی را سرقت کند که درحرز نیست , و پنهان نکرده اند , کیفر قطع دست ندارد .

۱۴- کسی که از او سرقت شده است شکایت نزد حاکم برد مطالبه قطع ید کند , واگر مطالبه نکند ,سارق , حد قطع دست نخواهد داشت .

۱۵- آن چه سرقت شده است , مال باشد . پس اگر کودکی یا انسان بالغی را بدزدد , محکوم به قطع دست تحت عنوان حد نخواهد شد .

۱۶- مال مسروق به حد نصاب برسد , پس اگر کمتر از حد نصاب باشد , حد قطع نخواهد داشت حد نصاب ربع دینار (یک چهارم مثقال) طلای خالص مسکوک , یا معادل بهای آن است ازهر چیزی که مالیت داشته با شد مثل : لباس , معدن , میوه , خوراک وهر آن چیزی که مسلمان می تواند مالک آن بشود .(۴)

با توجه به آنچه بیان شد روشن است که تحقق شرایط ۱۶ گانه فوق در سرقت امر ی است تقریباً غیر ممکن وشاید محال . لذا انتقاد از عدم اجرای حکم درجایی که شرایط کاملاً تحقق یافته باشد وارد است وباید درجهت

تنویر افکار عمومی و تبیین احکام الهی تلاش کرد ولی اگر درجایی مواجه شدید که بدون تحقق این شرایط از عدم اجرای حد سرقت انتقاد می کنند لازم است شروط مذکور را به آنان متذکر شوید. ضمن اینکه هر از چند گاهی از طریق رسانه های عمومی نسبت به اجرای این حد درموارد تحقق شروط _ اگر چه نادر اطلاع رسانی شده است.

(۱) جهت آگاهی به بند ۷ مراجعه فرمائید .

(۲) تحریر الوسیله امام خمینی(ره) جلد ۲ , ص ۴۸۲

(۳) تحریرالوسیله امام خمینی (ره) , جلد ۲ ,صص ۴۸۳- ۴۸۲

(۴) تحریرالوسیله امام خمینی (ره) , جلد ۲, ص ۴۸۴

چرا در کشورمان عدالت علی (ع) درباره کارگزاران متخلف اجرا نمی شود؟

پرسش

چرا در کشورمان عدالت علی (ع) درباره کارگزاران متخلف اجرا نمی شود؟

پاسخ

با توجه به شریعت مقدس اسلام و اجرای احکام کیفری و نیز سیره عدالت جویانه و برخورد قاطع حضرت امامعلی(ع) که کوچکترین اغماض از تخلف کارگزارانش نمی کرد چرا در جمهوری اسلامی، برای پاسخ به این سؤال ابتداسیره حکومت حضرت علی(ع) را در برخورد با کارگزارانش به صورت مختصر مرور می نماییم و سپس نحوه برخوردبا کارگزاران جمهوری اسلامی را بررسی می نماییم.

الف بررسی سیره حکومتی حضرت علی(ع) در برخورد با کارگزارانش:

یکی از بزرگترین اهداف پذیرش حکومت توسط امام(ع) مبارزه با ظلم، فساد و طغیان، تبعیض و بی عدالتی واحقاق حقوق مردم و حاکمیت اسلام اصیل و ایجاد اصلاحات همه جانبه، عمیق و گسترده و کار ساز و فراگیر درجامعه اسلامی بود و بدون تردید شرط اساسی برای هر گونه تحول و اصلاح، به کارگیری کارگزاران شایسته و مدیرانلایق و خردمند و با کفایت و مسئولان دردمند و دلسوز و استفاده از نیروهای توانا و متخصص و دانا و با تقوا و زجرکشیده و رنج کشیده می باشد بر این اساس امام(ع) در ابتدای حکومت کارگزاران دوره عثمان را بر کنار و عزل می نماید.سیاست هایی که امام علی(ع) برای اداره جامعه بر می گزیند و به شدّت بر آنها تأکید دارند عبارتند از:

۱ صداقت در سیاست،

۲ حق محوری،

۳ قانون گرایی،

۴ انضباط اداری،

۵ گزینش کارگزاران صالح و توانا،

۶ تأمین نیازهای اقتصادی کارگزاران صالـح. امام(ع) معتقد بودند برای پیش گیری از فساد اداری باید کارگزاران دولتاز حقوق کافی برای تأمین زنـدگی برخوردار باشـند تا زمینه اصـلاح آنان فراهم گردد و نیاز به اخذ اموال عمومی وبهانه ای برای فساد و خیانت نداشته

باشند. (عهدنامه مالك اشتر)

۷ توجه به نیروهای مسلّح،

۸ تشکیلات بازرسی بر عملکرد کارگزاران. امام(ع) مراقبت از کارمندان نظام اسلامی را از طریق تشکیلات اطلاعاتی ومأموران مخفی ضروری می دانست تا مبادا در انجام وظایف کوتاهی کنند و یا با تکیه بر مسند قدرت به حقوق مردمتجاوز نمایند.

۹ ممنوعیت هدیه و رشوه،

۱۰ قاطعیت توأم با مدارا. در نظام علوی کارگزاران حکومت باید در عین قاطعیت، از رفق و مدارا برخوردار باشند ازدیدگاه امام(ع) خشونت مطلق، آفت مدیریت است چنانچه نرمش بی حساب هم برای اداره امور مردم مورد نیاز استو مدیریتی موفق است که بتواند میان نرمش و قاطعیت را با هم جمع کند. بررسی بخشنامه ها و نامه های امام(ع) بهکارگزاران متخلف مانند اشعث بن قیس، زیاد بن ابیه، عبیدالله بن عباس و... نشان دهنده سیاست تشویق و تنبیه اداریکارگزاران می باشد. نیکوکاران تشویق می شدند و خیانتکاران پس از اثبات جرم بر کنار و مجازات می شود و حضرت درتمام این موارد از رعایت عدل و انصاف و در نظر گرفتن مصالح جامعه اسلامی عدول نمی کردند. در بین کارگزارانحضرت علی(ع) مواردی یافت که هر چند با معیارهای آنحضرت در انتخاب کارگزارانشان سازگاری چندانی نداشتنداما آنحضرت به دلائلی آنها را به مسئولیتهای اداری می گماردند:

۱ اشعث بن قیس از طرف عثمان فرماندار آذربایجان بود و امیرالمؤمنین (ع) نیز مدتی وی را در سمت خود باقی گذاشتند البته هشدارهایلازم را می دادند.

۲ امام علی (ع) پس از رسیدن به خلافت، خواستند شریح قاضی را از کار قضاوت معزول کنند ولی مردم کوفه درخواست کردند او را به حالخود در کارش باقی دارد و حضرت با شرایطی این درخواست را پذیرفتند.

۳ زیاد بن ابیه در زمان

حکومت آنحضرت فرماندار بصره بود و حضرت به برخی از اقدامات او هشدار داده و او را از عواقب خیانت دربیت المال می ترساند.

به طور کلی حضرت علی(ع) برای حسن جریان امور و رسیدن به اهداف حکومتی خود همواره در صدد بودند تا ازبروز خطا و انحراف جلوگیری کنند و خطاهایی را که احتمالاً پیش می آید اصلاح نمایند مثلاً در مورد خطاها وانحراف هایی که پیش می آمده و نیاز به اصلاح دارد می توان به مکاتبه های آن حضرت با ابن عباس استناد کرد.حضرت بعد از دست اندازی ابن عباس به بیت المال، او را شدیدا توبیخ می نمایند، و می فرمایند: «تقوای الهی پیشهکن و اموال این قوم را به آنان بر گردان...» (نهج البلاغه ترجمه فیض الاسلام، ص ۹۵۷ نامه شماره ۴۱)

در تاریخ آمده است که بر اثر این جریان ابن عباس توبه کرد و حضرت(ع) در نامه دیگری رضایت خود را از این کارابن عباس ابراز نمود.

روزی مالک اشتر به امام علی (ع) اعتراض کرد که چرا فرزندان عباس را به کار گمارده است، امام (ع) ضمن ارائهدلایل منطقی خود، فرمودند: «هم اکنون اگر افرادی لایق تر از آنان سراغ داری معرفی کن تا آن ها را به کار گمارم و بهحکومت ایالت ها منصوب کنم» (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۹۸ ۹۹)

با بررسی این حوادث این نتیجه بدست می آید که هر چند آن حضرت کوشیدند با تمام قدرت جلوی مفاسد اداری وخطا و اشتباه کارگزاران خود را بگیرد ولی در مواردی پیدا می شد که مردم از کارگزاران آن حضرت ناراضی و یا در موردانتخاب آنان ابهام داشته باشند.

ب بررسی نحوه برخورد با کارگزاران متخلف در جمهوری اسلامی ایران:

در

نظام جمهوری اسلامی مسئولان و مدیران به طور مستقیم و غیر مستقیم پاسخ گوی مردم و نمایندگان آن ها شناختهشده اند، علاوه بر آن نهادهای متعددی در قانون اساسی و دیگر قوانین پیش بینی شده است تا بر حسن جریان امورنظارت داشته و از تخلّفات و اشتباههای احتمالی مدیران و مسئولان جلوگیری کنند و در صورتی که حقی از مردم درجامعه اسلامی پایمال شود از آن ها بازخواست کرده و پاسخ بخواهند و در صورت احراز تخلف افراد خاطی رامجازات کنند. و در مقام عمل هم ما شاهد می باشیم که نظام جمهوری اسلامی ایران علی رغم مشکلات ونارسائی هایی که دارد تا به حال تعداد زیادی از متخلفین شاغل را از کار بر کنار نموده و عده ای را به زندانهای طویلالمدت محکومت نموده و کسانی را مورد تعزیر و تنبیه بدنی و یا پرداخت غرامت و استرداد اموال دولتی و برخی ها رااعدام نموده است. در این کشور اسلامی طبق اخبار رسمی رسانه های گروهی تعداد زیادی از کارگزاران متخلف رسواشده یا به جریمه های نقدی و جبران حیف و میل ها ملزم شدند. رئیس جمهور متخلف عزل گردیده و بعضینمایندگان متخلف زندانی شدند و گروهی از منقب و مقام خود عزل گردیدند.

اما در مورد اغماض و رأفت اسلامی یا وجود برخی تخلّفات در سطح کارگزاران نکاتی قابل ذکر می باشند:

۱ آنچه که برای یک نظام اسلامی لازم می باشد عزم مسئولین نظام به برخورد با متخلفین می باشد و در نظام ج. ا. اهم مسئولین امر در عمل نیز با کمک تمام دستگاههای نظارتی اطلاعاتی، قضائی و... این عزم خود را نشانداده اند.

۲ همچنانکه در سیره حضرت علی(ع) مشاهده نمودیم در برخوردها همیشه باید قاطعیت توأم با مدارا

در نظر گرفته شود در مقابل خیانتکار شدید بود و خطاکار را با نرمی اصلاح کرد. در نظام ج. ا. ا هم نمی شود بمجرد هر خطاییو اشتباهی کارگزاران را بر کنار کرد باید کارگزار خیانتکار را بر کنار کرد اما آنکه شخص با صلاحیت و متعهد و متخصصمی باشد، تذکّر داد و اصلاح نمود.

۳ رعایت عدل و انصاف حتی در مورد کارگزاران، باید میزان خدمت و سابقه عملکرد او را با خطایی که مرتکبشده در نظر گرفت.

۴ رعایت مصلحت جامعه و استفاده از کارگزاران متخصص و متعهد نیازمند حفظ روحیه کارگزاران و اطمینان آناناز آینده شغلی خود می باشد. (تأمین امنیت شغلی کارگزاران)

۵ عفو و رأفت اسلامی از موارد مسلّم احکام اسلامی می باشد که هم در منابع اسلامی و هم در سیره معصومینشاهد آن می باشیم و در قانون اساسی اصل ۱۱۰ هم این حق از وظایف و اختیارات رهبری می باشد حق اعطاء عفوموجب می شود که محکوم در جریان تحمل مجازات دگرگون گردد و بسوی تهذیب اخلاق گرایش پیدا کند و در صددجبران اشتباهات خود بر آید. عفو و رأفت اسلامی دریچه ای است جهت بازسازی محکوم بنابراین همانطور که رهبرجامعه اسلامی هر کجا مصلحت ببیند می تواند محکومیت عادی را عفو نماید در مورد کارگزاران هم بنا بر اقتضایمصلحت جامعه اسلامی عفو و رأفت اسلامی جاری می شود اما در مورد اینکه عدالت حضرت علی(ع) پیاده می شودباید عرض کرد که همچنانکه مسئولین نظام بارها اعلام نموده اند ما تا تحقق حکومت اسلامی و ایجاد عدالتاجتماعی کامل فاصله زیادی داریم ولی سعی مسئولین و حکومت بر پا داشتن و اجرای احکام اسلامی و حرکت بهسوی تحقق حکومت اسلامی و عدالت اجتماعی می باشد و

اگر در این زمینه کاستی هایی دیـده شود هم مسئولند کهاقـدامات لازم را به جای آورنـد مردم نیز باید از تذکرات و راهنمایی های مفید و خیرخواهانه دریغ نکنند.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱ کتاب سیمای کارگزاران حضرت علی (ع) علی اکبر ذاکری

۲ کتاب امام خمینی و حکومت اسلامی، ج ۶، ص ۲۴۳

۳ فصلنامه حکومت اسلامی شماره ۱۷، ص ۲۵۳

مشروعیت

اگر مشروعیت ولایت فقیه از ناحیهء خدا است , چرا مردم ازراه خبرگان رهبر را انتخاب می کنند؟

پرسش

اگر مشروعیت ولایت فقیه از ناحیهء خدا است , چرا مردم ازراه خبرگان رهبر را انتخاب می کنند؟

پاسخ

ولایت فقیه دو بُعد دارد: مشروعیت و مقبولیت . بنابر دیدگاه نصب , بُعد مشروعیت آن با نصب فقیه از سوی امام معصوم ۷و در نتیجه پیوستن او به زنجیرهء ولایـت الهی است , و بُعـد مقبولیت آن بـا پـذیرش مردم صورت می گیرد; بنابراین نظر مردم نقش اساسی دارد. تا مردم به ولی فقیه مستقیم یا غیر مستقیم رأی ندهند و ولایت وی را نپذیرند, ولایت او از قوه به فعل در نمی آید. امـام خمینی ره در کنـار مشـروعیت الهی ولی فقیه , مقبولیت مردمی را نیز در نظر داشت و در کنـار ولایـت شـرعی , برای رأی مردم اهمیت خاصـی قائل بود. ایشان در فرمانی که برای تشـکیل شورای انقلاب صادر کردنـد,رأی قاطع مردم را پشـتوانهء کار خود بر شـمردند و فرمود: به موجب حق شرعی وبر اساس رأی اعتماد اکثریت قاطع مردم ایران که نسبت به این جانب ابراز شده است , در جهت تحقق اهداف اسـلامی ملت , شورایی به نام شورای انقلاب اسـلامی ... موقتاً تعیین شده و شروع به کار خواهد کرد.

چه بسـا در یک زمان فقهای زیادی واجـد شـرایط باشـند که طبیعی است هریک به طور مسـتقل نمی تواننـد رهبری جامعه را بر عهده گیرند. از میان آن ها یکی حق به کار بستن ولایت خود را دارد و آن یک نفر با انتخاب خبرگان شناخته می شود.

منشأ مشروعیت حکومت اسلامی چیست ؟

پرسش

منشأ مشروعیت حکومت اسلامی چیست ؟

پاسخ

از نظر عموم فقها و پیاده نمودن احکام اسلام در عصر غیبت کبری در صورت وجود شرایط لازم ضروری است و پیاده شدن همهء احکام الهی اعم از عبادی , سیاسی و اجتماعی از قبیل اجرای حدود و قصاص وجلوگیری از هرج و مرج و حراست از مرزهای کشور اسلامی بدون تشکیل حکومت اسلامی مقدور نمی باشد.حکومت رئیس و رهبر لازم دارد, و چون حکومت اسلامی است , همه کس نمی تواند در رأس آن قرار گیرد, بلکه باید کسی حکومت را اداره کند که علاوه بر داشتن شرایط رهبری جامعه , عمیقاً آشنا با مسایل اسلامی باشد و آن عبارت از فقیه جامع الشرایط می باشد. از سوی دیگر همهء افراد جامعه از نظر برخورداری از آزادی مساوی هستند وهیچ کس حق ولایت و سرپرستی و حکومت بر دیگری را ندارد. لذا منشأ مشروعیت و ولایت فقیه مورد بحث وگفتگو قرار می گیرد. در این باره دیدگاه های و مطرح می شود.

به عبارت دیگر: تنها گروهی که شایستگی تشکیل حکومت و سامان دهی امور مسلمانان را دارند, فقیهانِ دارای شرایط هستند, ولی در این که فقها چگونه به این منصب می رسند و در این جایگاه قرار می گیرند اختلاف نظر وجوددارد که مجموعاً سه دیدگاه وجود دارد:

۱ ولایت انتصابی فقیهان : فقهای دارای شرایط, به گونهء عام از طرف امامان معصوم : به ولایت گمارده شده اند. هر فقیه جامع الشرایط, اینولایت را دارد, ولی انتخاب یک فقیه از میان فقهای دارای شرایط, و از قوه به فعل درآوردن حکومت وی , بستگی به رأی

مردم دارد.

گزینش و انتخاب مردم , به منزلهء پذیرش ولایت و حاکمیّت فقیه است . پس از انتخاب فقیه , حکومت وی جامه ءعمل می پوشد. در حقیقت ولایت فقیه دو بُعد دارد: یکی مشروعیت که با نصب از طرف اما معصوم : تأمین شده است ; دیگری مقبولیت که با پذیرش مردم صورتمی گیرد. بدون پذیرش مردم سرپرستی وی جامهء عمل نمی پوشد.

۲ ولایت انتخابی : بنابر این دیدگاه هیچ یک از فقها از سوی ائمه : به ولایت منصوب نشده اند. آن چه درروایات آمده , تنها بیان ویژگی ها و شرایط لازم برای حاکم اسلامی است .معیار انتخاب مردم خواهد بود. مردموقتی فقیه دارای شرایط را برگزیدند, ولایت و حکومت وی مشروعیت می یابد.

به عبارت دیگر: همین که فقیهی ویژگی ها را داشت , تنها با تکیه بر این ه انمی تواند بر مردم حکومت کند. آن چه مهم و کلیدی است , رأی مردم است . هرگاه آنان از بین دارندگان شرایط, یکی را برگزیدند, حکومت می یابد و همین برای شروع بودن و نفوذ کلمهء او بسنده است (انتصاب به معنای شأنیت و مشروط به انتخاب).

۳ انتصابی و ولایت بالفعل : فقیهان دارای شرایط, از سوی امامان : به ولایت و سرپرستی مردم گمارده شده اند (انتصابی) و منصوب شدن تمامی آنان به سرپرستی امت فعلی است . رأی مردم نه در مشروعیت آن اثر دارد ونه در مقبولیت و کارآمدی آن . همهء فقیهان ولایت بالعفل دارند, ولی هر گاه یکی از آنان حکومت را در دست گرفت ,دیگران حق سرپیچی از فرمان وی و

ناسازگاری با وی را ندارند. بر اساس این نظر مردم در پذیرش و کارآمدی ولایت نقشی ندارند و تنها باید مراقب دستگاه اجرایی باشند و به نصیحت و خیر خواهی مردم بپردازند (انتصاب مطلق).()البته این نظرها درباره‌ء ولایت فقیه است و در مورد حکومت و ولایت ائمه اطهار: همه متفقند که آنان (پاورقی ۱.عبداللّه جوادی آملی , ولایت فقیه ولایت فقاهت و عدالت , ص ۳۸۹ محمد هادی معرفت , ولایت فقیه , ص ۵۷و ۹۱ مجله حوزه , شماره ۸۵ ۸۶ص ۱۰۹ ۱۱۰

منصوب از طرف خداوند هستند. درباره ولایت فقیه هم اکثر فقیهانی که این بحث را مطرح کرده اند, نظریه‌ء اول (انتصابی) را پذیرفته اند.

بیعت چیست؟ و آیا از راه بیعت امامت و خلافت کسی مشروعیت می یابد؟

پرسش

بیعت چیست؟ و آیا از راه بیعت امامت و خلافت کسی مشروعیت می یابد؟

پاسخ

بیعت عبارت است از قرارداد و تعهدی بین مردم و زمامدار برای وفاداری و عمل کردن به وظایف هر دو طرف؛ چنان که به خرید و فروش «بیع» گفته می شود که لازمه خرید و فروش نقل و انتقال پول و جنس است. بیعت معامله و قرارداد و اظهار وفاداری بین آحاد جامعه با پیامبر(ص) امام و یا رهبر جامعه اسلامی می باشد و لازمه آن، این است که رهبری در برابر پیروی و وفاداری مردم، برای رفع مشکلات آنان، ایجاد امنیت و اجرای احکام اسلام بکوشد/

علامه طباطبایی در خصوص واژه بیعت می نویسد: «واژه بیعت از لغت بیع به معنای معروف آن یعنی خرید و فروش گرفته شده است چرا که - در گذشته - شیوه مردم برای تمامیّت یافتن معامله این بوده است که فروشنده دست خویش را در دست خریدار می گذاشت و به این صورت مشخص می شد که چیزی مورد معامله قرار گرفته است و به وسیله دست دادن، همه تصرفات به مشتری منتقل می گردید. بدین جهت دست دادن برای ابراز مراتب اطاعت از فرمانده و رهبر، بیعت خوانده می شود و حقیقت این عمل آن است که بیعت کننده با دست دادن، خود را در اختیار رهبر می گذارد تا هرگونه که خواست با او رفتار نماید». {۱}

نظریه علامه با بررسی گفتار لغت شناسان اثبات می شود:

۱- راغب اصفهانی می نویسد: «بایَع السلطان...» یعنی در برابر خدماتی که رهبر انجام می دهد، بیعت کننده باید از او اطاعت و پیروی داشته باشد و به این عمل، بیعت و مبایعه گفته می شود.{۲}

۲- در صحاح آمده است: «واژه بایعته برای

بیع و معامله و برای بیعت به کار برده می شود». {۳}

۳- نویسنده لسان العرب می گوید: «بیعت عبارت است از دست دادن با یکدیگر همراه با ایجاب و قبول، و نیز به معنای دست به هم دادن برای بیعت و اطاعت آمده است». {۴}

توجه به چگونگی بیعت مسلمانان صدر اسلام با رسول خدا(ص) مسأله بیعت و مفاهیم آن را تبیین می کند. در این خصوص به چند آیه از قرآن کریم اشاره می شود:

۱- قرآن کریم درباره بیعت رضوان می فرماید: «لَقَد رَضِیَ الله عَنِ المُؤمِنینَ اَذْ یُبایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرْ فَعَلِمَ ما فی قُلُوبِهِمْ...»؛ {۵} به حقیقت خداوند از مؤمنانی که زیر درخت با تو بیعت کردند خوشنود گشت/

۲- در جای دیگر می فرماید: «اَنَّ الذینَ یُبایِعُونَکَ اَنَّما یُبایِعُونَ الله، یَدُالله فِوْقَ أَیْدیهم فَمَنْ نَکَثَ فَاَنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ وَ مَنْ أوفی بِما عاهَدَ عَلیهُ الله فَسَیُؤتیه أجْراً عَظیماً»؛ {۶} به درستی مؤمنانی که با تو بیعت کردند، با خداوند بیعت نمودند. دست خدا بالاترین دست هاست؛ پس هر کس نقض بیعت کند به زیان خویش اقدام کرده و هر کس به عهدی که با خدا بسته وفادار بماند، خداوند به او پاداش بزرگی خواهد داد/

۳- قرآن در آیه دیگر می فرماید: «یا أَیُّها النَّبی اَذا جأَکَ المُؤمِناتُ یُبایِعْنَکَ عَلی أنْ لا یُشْرِکْنَ...»؛ {۷} ای پیامبر! هنگامی که زنان مؤمن نزد تو آیند که با تو بیعت کنند تا به خدا شرک نورزند/

امام صادق(ع) در روایتی درباره چگونگی بیعت زنان با پیامبراسلام(ص)، می فرماید: «آنگاه که پیامبر خدا(ص) مکّه را فتح نمود، مردان با وی بیعت کردند، سپس زنان برای بیعت حضور یافتند که این آیه نازل شد. ام حکیم گفت:... ای پیامبر خدا! چگونه با تو بیعت

کنیم؟ حضرت فرمود: من با زن ها دست نمی دهم آنگاه ظرفی از آب فرا خواند و دست مبارک خود را در آب زد و فرمود: دست خویش را؛ق ق ظظس در این آب فرو برید».{۸} برخی گفته اند که پیامبر اکرم(ص) با استفاده از پوشش با زنان دست می داد.{۹}

با توجه به مفهوم بیعت و روایت نقل شده در این خصوص می توان گفت که بیعت از نگاه اسلام برای اعلان وفاداری و اهمیت دادن به تعهّدها از ارزش بسیار بالایی برخوردار است.

سلمه بن اکوع در مقام پاسخ به این پرسش که در روز حدّیبیه برای چه چیزی با پیامبر خدا(ص) بیعت کردید؟ گفت: در راستای پایداری تا شهادت.{۱۰} از جابر نیز روایت شده که در روز حدّیبیه با پیامبر خدا(ص) بیعت کردیم که از صحنه جهاد نگریزیم.{۱۱}

مورخان موارد متعدد بیعت های مردم با پیامبر(ص) را نقل کرده اند، از جمله ابن هشام می نویسد: - پیمان - عقبه به بیعت نسا معروف است.{۱۲} و عباده بن صامت می گوید: من در عقبه اولی حضور داشتم و مجموع کسانی که در آن روز با پیامبر بیعت کردند دوازده نفر بودند.{۱۳}

بنابراین بیعت یکی از راه های نشان دادن وفاداری و عمل به تعهداتی است که بین پیامبر(ص) و مسلمانان به وجود می آید، چنان که در بین خلفا و مردم نیز وجود داشته است/

از امام علی(ع) در نهج البلاغه روایت شده است که آن حضرت، در اشاره به علت پذیرش خلافت توسط ایشان می فرماید: «شادمانی و سرور مردم از بیعت با من به آنجا رسید که کودکان به وجد آمده و افراد پیر و مسّن برای بیعت با من به راه افتادند».{۱۴}

همچنین امام علی(ع) در نامه ای به طلحه و زبیر

می نویسد: «من به دنبال مردم نیامدم تا آن که آنان به سراغ من آمدند و با آنان بیعت نکردم تا آنان با من بیعت کردند و شما نیز از ایشان بودید». {۱۵}

ایشان در نامه ای دیگر، به معاویه می نویسد: «همه کسانی که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت نمودند بر اساس آنچه با آنان بیعت کرده بودند، با من نیز بیعت کردند و هرگز کسانی که در روز بیعت حضور داشتند بلکه غایبان نیز نمی توانند بیعت را نپذیرند و رد نمایند». {۱۶}

آن حضرت در نامه هفتم به معاویه می نویسد: «بیعت یک بار بیش نیست و تجدید نظر و اختیار فسخ در آن راه ندارد». {۱۷}

بنابراین بیعت، اصلی است که برای تثبیت حکومت و خلافت و به عبارت دیگر مقبولیت و به فعلیت رسیدن حکومت اسلامی نقش اساسی دارد؛ چنان که بیعت بین پیامبر اکرم(ص) و رؤسای قبایل و نیز سایر مسلمانان وجود داشته است. مسأله بیعت پیش از اسلام نیز در میان قبایل عرب مرسوم بوده و بدان عمل می شده است و اسلام نیز آن را مورد تأیید و امضا قرار داده است/

در اینجا مطلبی که مطرح می شود این است که آیا بیعت به معنای نصب امام و خلیفه است؟ و به دیگر سخن، آیا پس از بیعت، مقام امامت و خلافت پدید می آید یا بایستی پیش از بیعت فردی که با او بیعت می شود، از لیاقت ها و شایستگی های مقام رهبری برخوردار باشد تا بیعت با او مشروعیت پیدا نماید؟

در پاسخ این پرسش، به بیعت با پیامبر(ص) می پردازیم. هرگز کسی نمی تواند ادعا کند که پیامبر اسلام(ص) با بیعت مردم، مقام نبوت و امامت را به دست آورده است

و به روشـنی مشخص است که ایشان پیش از بیعت نیز دارای آن مقام بوده اند و تنها با بیعت، عمل به تعهد و اظهار وفاداری در راستای اهـداف و دسـتورات ایشـان حاصل شـده است. اگر با بیعت مردم، مقام رهبری برای ایشان پدیـد آمـده باشـد، می توان گفت که یا این بیعت از روی شـناخت و توانایی مردم در تشخیص منزلت آن حضرت و توانایی ایشان برای اداره جامعه صورت گرفته است که در این حالت فلسـفه نبوت و رسالت ایشان برای هـدایت جامعه مورد تردیـد قرار می گیرد و یا بیعت مردم بدون شناخت صورت گرفته است که در این صورت نیز عملی است تصادفی که می تواند به راحتی نقض شود و هرگز ثبات نخواهد داشت/

و البتـه این در حـالی است که جـدایی بعثت و مـأموریت آن حضـرت برای هـدایت جـامعه و مسأله بیعت مردم بـا ایشـان مـورد پـذیرش و اتفاق تمامی مسـلمانان می باشـد؛ بنابراین صـرف بیعت مردم با کسـی نمی توانـد مقام رهبری و هـدایتگری جامعه را برای او به اثبـات برسانـد، بلکه لازم است تا مقتـدایی در خور و شایسـته وجود داشـته باشـد تا مردم برای سپردن امور خویش و پیروی از او با وی بیعت کنند/

در هر صورت در مورد مسأله بیعت در بین مسلمانان دیدگاه های متفاوتی دیده می شود که به صورت مختصر بیان می شود.

۱ – دیدگاه اهل سنت

این دیـدگاه به صورت هـای گونـاگون بیان شـده است. ماوردی در کتاب احکام السـلطانیه به بررسـی دیـدگاه های اهل سنّت پرداخته و می نویسـد: «امـامت به دو گونه منعقـد می گردد؛ یکی توسـط انتخـاب اهل حل و عقـد و دیگری انتخاب توسط امام پیشین. در بین کسانی که می گویند امامت توسط

اهل حل و عقـد منعقـد می گردد اختلاف است، گروهی می گوینـد امامت منعقـد نمی شود جز آن که تمام اهل حل و عقد از شهرهـای گونـاگون بر امامت فردی اجتماع نماینـد تا رهبری او فراگیر، و امت اسـلامی به طور دسـته جمعی پیرو دسـتورهای او باشند. این نظریه با نحوه بیعت با ابوبکر نقض می شود، چرا که افراد حاضر در سقیفه، منتظر افراد غایب نماندند. دسته دیگر می گوینـد کمترین تعـدادی که امامت با رأی و بیعت آنان منعقد می شود پنج نفر است که هر پنج نفر در انتخاب امام نقش دارند، یا یکی از آنان با رضایت چهار نفر دیگر امامت را به عهـده می گیرد. برای این نظریه به دو مطلب اسـتدلال شده است؛ یکی به بیعت ابوبکر که با بیعت پنـج نفر محقق شـد و دیگران از آن پنـج نفر متابعت کردنـد که آنان عبارت بودنـد از عمر بن خطاب، ابوعبیده جرّاح، اسید بن حضیر، بشیر بن سعد و سالم مولی ابی حذیفه. و دلیل دیگر عمل خلیفه دوم است که شورای خلافت را بین شـش نفر قرار داد تـا بـا رضـایت پنـج نفر دیگر یکی از آنـان به عنوان خلیفه مشـخص شود. این نظریه اکثر فقها و متکلمان بصـره است، امـا علمـای کوفه می گوینـد امـامت بـا حضور سه نفر از اهـل حـل و عقـد که یکی از آنها با رضایت دو نفر دیگر خلافت را به دست گیرد حاصل می شود که در این صورت یکی از آنان حاکم و دو نفر دیگر شاهداند چنان که عقد نکاح نیز با حضور دو شاهد و ولی صحت پیدا می کند/

گروه دیگر می گویند: امامت با بیعت یک نفر تحقق

پیـدا می کنـد، چون عباس به علی(ع) گفت: دسـتت را بده با تو بیعت کنم تا مردم بگویند عموی رسول خدا با پسـر برادر خود بیعت کرده و در این صورت حتی دو نفر نیز در امامت تو اختلاف نخواهند کرد». {۱۸}

قاضـی ابویعلی پس از یادآوری این مطالب که امام از دو راه برگزیـده می شود، از احمدبن حنبل روایت می کند که: «امامت و خلافت با زور و پیروزی نظامی نیز محقق می شود و نیازمنـد پیمان و قرار نیست. در روایت عبدوس بن مالک عطار آمده است: کسـی که به وسـیله شمشـیر بر مردم غلبه کند، به گونه ای که خلیفه مسلمانان و امیرمؤمنان نامیده شود، هرگز بر کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد روا نیست که شب بخوابد و او را امام خویش نداند. خواه آن حاکم نیکوکار باشد یا خیر...». {۱۹}

ابن قـدامه حنبلی می نویسـد: «اگر کسـی بر امامی خروج کرد و پیروز شـد و مردم را با؛ک ك ظظس زور شمشـیر تحت فرمان خود درآورد و مردم به اطـاعت و فرمـانبرداری او گردن نهادنـد و از او پیروی کردنـد، او امـام جـامعه می شود و جنـگ علیه او حرام است، چرا که عبـدالملك مروان بر عبـداله بن زبیر شوریـد و او را کشت و بر شـهرها تسلّط یافت، تا جایی که مردم خواه ناخواه با او بیعت کردند که در این صورت وی امام است و شورش علیه وی حرام می باشد». {۲۰}

بنابراین از نظر اهل سـنت راه های گوناگونی برای تعیین رهبری اسلام وجود دارد، چنان که وهبه زحیلی نیز به این مطلب اشاره می کند که راه های تعیین امام عبارت است از:

۱- نص؛

۲- بیعت؛

۳- ولایت عهدی؛

۴- تسلط با قهر و غلبه/

این نویسنده

در نهایت راه اجماع اهل حل و عقد همراه با رضایت عموم مردم را برمی گزیند.{۲۱}

اما از نگاه تشیع، مسأله امامت را باید از دو منظر مورد بررسی قرار داد؛ نخست این که چه کسانی امام و خلیفه می باشند و دوم این که مردم به چه کسانی اقبال می کنند/

از دیدگاه شیعه، امام را خداوند بزرگ نصب و معرفی می نماید و تشخیص امام تنها توسط خداوند بزرگ ممکن است چرا که تنها او می داند که خلیفه خدا و امام مسلمانان باید دارای چه شرایطی باشد و تنها خداوند می داند که چه کسانی از این شرایط برخوردارند. از این رو در این مرحله شیعه بر این باور است که امام و خلیفه باید از جانب خداوند مشخص شود؛ چنان که نسبت به مقام نبوّت نیز چنین است. خداوند متعال در سوره بقره می فرماید: «لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمینَ»؛ هرگز عهد من – امامت – به ستمگران نمی رسد. و در جای دیگر می فرماید: «وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئمًّ یَهْدونَ بِأمرِنا لَمَّا صَبَروا».{۲۲}

روشن است که این مقام با بیعت اهل حل و عقد و یا راه های دیگر پدید نمی آید و همان گونه که در معاملات باید طرفین پیش از معامله دارای مبیع و مثمن باشند تا پس از خرید و فروش به نقل و انتقال آن ملتزم گردند. در مقام رهبری نیز اگر رهبری که انتخاب شده از لیاقت ها و شایستگی های لازم برخوردار نباشد و به زور بر مردم مسلط گردد بیعت با او هیچ گونه التزامی برای مسلمانان نخواهد داشت.

[۱]. المیزان، سیدمحمدحسین طباطبایی، ج ۱۸، ص ۲۷۴/

[۲]. مفردات، راغب اصفهانی، ص ۶۶/

[۳]. صحاح اللغه، جوهری، ج ۳، ص۱۸۹، ماده بیع/

[۴]. لسان

العرب، ابن منظور، ج ۸، ص ۲۶/

[۵]. سوره فتح، آیه ۱۸/

[۶]. همان، آیه ۱۰/

[۷]. سوره ممتحنه، آیه ۱۲/

[۸]. تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۳۰۷/

[۹]. سوره ممتحنه، آیه ۱۲/

[۱۰]. مسند، احمد، ج ۴، ص ۵۱/

[۱۱]. همان، ج ۲، ص ۲۹۲/

[۱۲]. سیره، ابن هشام، ج ۲، ص ۷۳/

[۱۳]. همان، ج ۲، ص ۷۵/

[۱۴]. نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۲۲۹/

[۱۵]. همان، نامه ۵۴/

[۱۶]. همان، نامه ۶/

[۱۷]. همان، نامه ۷/

[۱۸]. احکام السلطانیه، ماوردی، ص ۶ – ۷/

[۱۹]. همان، ص ۲۳/

[۲۰]. مغنی، قاضی عبدالجبار بن احمد، ج ۱۰، ص ۵۳/

[۲۱]. فقه الاسلامی و ادلته، وهبْ الزحیلی، ج ۶، ص ۶۷۲/

[۲۲]. سوره سجده، آیه ۲۴/

موضوع: عصمت و امکان اختصاص آن به غیر پیامبران

آیا مشروعیت ولی فقیه در غیبت وابسته به نظر مردم می باشد؟

پرسش

آیا مشروعیت ولی فقیه در غیبت وابسته به نظر مردم می باشد؟

پاسخ

بر اساس آیات و روایات، مشروعیّت حاکم اسلامی اعم از ائمه اطهار(ع) در زمان حضور، ولی فقیه در عصر غیبت وابسته به رأی و رضایت مردم نمی باشد؛ بلکه رأی و رضایت، باعث تحقّق حکومت اسلامی می شود. حضرت امیر(ع) می فرماید: لولاحضور الحاضر و قیام الحجه بوجود الناصر... لا لقیتُ حبلها علی غاربها ؛ اگر حضور بیعت کنندگان نبود و با وجود یاوران حجّت بر منتمام نمی شد... رشته کار [حکومت] را از دست می گذاشتم.{M، (نهج البلاغه، خطبه سوّم). هم چنین می فرماید: لا رأی لمن لا یطاع ؛ کسیکه فرمانش پیروی نمی شود، رأیی ندارد {M، (نهج البلاغه، خطبه ۲۷).

این سخنان، بیانگر نقش مردم در پیدایش، تثبیت و کارآمدی حکومت اسلامی خواه حکومت رسول الله(ص) و امامان معصوم(ع) و خواه حکومت فقیه در زمان غیبت است. حکومت اسلامی بر اراده تشریعی الهی استوار است و رأی خدا در همه جا مُطاع است. اعتبار رأیمردم تا وقتی است که با دین منافاتی نداشته باشد. بر اساس این مبانی مشروعیت حکومت، دین محور است. البته اگر چه مقبولیت مردمی با مشروعیت الهی، تلازمی ندارد اما حاکم دینی حق استفاده از زور برای تحمیل حاکمیت خویش را ندارد. اگر نفوذ کلمه حاکمیت ولی فقیه ومقبولیت مردمی او از دست برود مشروعیتش از دست نمی رود، بلکه ادامه حاکمیت با مشکل مواجه می گردد که بحمدالله این فرض در زمان ما واقع نشده است. در هر صورت بعد از تشکیل حکومت اسلامی اگر خدای ناکرده اکثریت مردم دیگر تمایلی به ادامه حکومت نداشته باشند؛باز هم حفظ آن بر همه حتی اقلیت واجب است

زیرا حکومت اسلامی همچنان دارای مشروعیت می باشد لذا باید تمامی امکانات و ابزارها و زمینه های فراهم سازی مقبولیت مردمی را برای کارآمدی حکومت و تثبیت دوام و استمرار حکومت اسلامی به کار گیردن، ریشه های نارضایتیمردم را شناسایی و در صدد حل آن برآیند. ولی اگر این امر محقق نشد و حکومت اسلامی نتوانست آن حد و نصاب از مقبولیت را که برای ادامه حفظ و بقای حکومت لازم می باشد بدست آورد و یا منجر به کشتار خونریزی و خلاصه مفسده عظیمی در این مرتبت باشد که موجبرضایت شارع نباشد، تکلیف ساقط می شود.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱. جوادی آملی، ولایت فقیه، ص ۴۹۰

۲. نبی الله ابراهیم زاده آملی، حاکمیت دینی، ص ۷۴.

۳. کتاب نقد شماره ۷، آیت الله مصباح یزدی، حکومت و مشروعیت، ص ۵۴.

۴. محمدهادی معرفت، جامعه مدنی، ص ۷۱.{J

رابطه مقبولیت و مشروعیت در حکومت دینی بویژه در نظریه ولایت فقیه چگونه است؟

پرسش

رابطه مقبولیت و مشروعیت در حکومت دینی بویژه در نظریه ولایت فقیه چگونه است؟

پاسخ

دو دیدگاه ذکر شده در باب نظریه مشروعیت (نصب و انتخاب) در رابطه مشروعیت و مقبولیت، نتیجه متفاوتی خواهد داد:

الف. بر اساس نظریه «انتخاب»، رابطه «مقبولیت و مشروعیت»، عموم و خصوص مطلق و مقبولیت اعم از مشروعیت است. به عبارت دیگر مقبولیت به شرط وجود شرایط دیگر - چون فقاهت، کفایت و عدالت - به مشروعیت می انجامد. مقبولیت بدون مشروعیت، تصورپذیر است؛ ولی مشروعیت بدون مقبولیت، تصورپذیر نیست. بنابراین مشروعیت، اخص مطلق از مقبولیت خواهد بود؛ زیرا «مشروعیت» همواره مشروط به «مقبولیت» است. به عبارت دیگر، در این رابطه سه فرض متصور است:

۱. وجود «مقبولیت عمومی»، همراه با سایر شرطهای شرعی، لازم برای رهبری و مدیریت کلان اجتماعی؛ در این صورت نتیجه مشروعیت است:

(مقبولیت + «فقاهت، عدالت، کفایت» ----------> مشروعیت)

۲. وجود مقبولیت بدون دیگر شرطهای شرعی، موجب عدم مشروعیت است: (مقبولیت – «فقاهت، یا عدالت، یا کفایت» ----- ------> عدم مشروعیت)

۳. وجود همه شرطهای مقرر شده در شرع – به استثنای مقبولیت عام – مساوی با عدم مشروعیت است:

(«فقاهت، عدالت، کفایت» – مقبولیت -----------> عدم مشروعیت)

ب. بر اساس نظریه «انتصاب»، رابطه «مشروعیت و مقبولیت»، عموم و خصوص من وجه است؛ یعنی، (در این نگاه) در فرض سوم، با دیدگاه پیشین تفاوت می یابد. بنابراین، وجوه مفروض به شرح زیر خواهد بود:

یك. «مقبولیت عمومی» همراه با شرطهای شرعی، موجب مشروعیت است: (مقبولیت + «فقاهت، عدالت، کفایت» --------- --> مشروعیت)

دو. «مقبولیت عمومی»، بدون شرطهای شرعی، مساوی با عدم مشروعیت است؛ (مقبولیت – «فقاهت یا عدالت یا کفایت» عدم – ----------> مشروعیت)

سه. شرطهای شرعی، بدون «مقبولیت عمومی»، مساوی

با مشروعیت است: («فقاهت، عدالت، کفایت» - مقبولیت ----------> مشروعیت)

البته بر اساس این دیدگاه نیز چنان نیست که «ولیّ فقیه» مجاز باشد در هر شرایطی و به هر شکلی، قدرت سیاسی را به دست گیرد و به اعمال قدرت بپردازد؛ زیرا بدون حد نصابی از مقبولیت، امکان تأسیس حکومت و موفقیت آن، در عمل بسیار ناچیز یا ناممکن خواهد بود.

از سوی دیگر، کسب قدرت به روش های استبدادی و مزوّرانه، در اسلام جایز نیست. آنچه بر اساس نظریه «انتصاب»، اهمیت دارد، این است که ولی فقیه در زمان عدم اقبال اجتماعی، از ولایت برخوردار است؛ هر چند دارای حکومت و تولّی نیست. چنان که امیرمؤمنان(ع) در دوران خلفای سه گانه، ولایت و مشروعیت داشت؛ اما از حکومت ظاهری بی بهره بود. ثمره این مشروعیت آن است که اگر «ولی امر» در چنین موقعیتی، حکم حکومتی صادر کند، در صدور این حکم، مجاز و اطاعت از او بر مردم واجب است. در حالی که بر اساس نظریه «انتخاب» اساساً او «ولایت» ندارد تا حکم صادر کند و در صورت صدور آن، «اطاعت» از وی بر مردم واجب نیست.

اینکه «ولی فقیه» می تواند بدون قدرت سیاسی، حکم حکومتی صادر کند، به معنای دیکتاتوری نیست؛ زیرا او نمی تواند با زور و دیکتاتوری یا فریب و نیرنگ، به حکومت و قدرت سیاسی دست یابد و اراده خویش را بر دیگران تحمیل کند؛ هر چند دیگران به دلیل عدم پیروی از او گناهکارند.

امیر مؤمنان(ع) می گوید:

«پیامبر(ص) به من فرمود: ای پسر ابوطالب! ولایت امت من برعهده تو است. پس اگر به سلامت قدرت را به تو سپردند و در مورد زمامداری تو، با خشنودی اتفاق

کردند، سرپرستی امورشان را برعهده گیر؛ ولی اگر در مورد تو رأی دیگری ابراز داشتند، آنان را به حال خود رها کن». «یابن ابیطالب لک ولاء امتی فان ولّوک فی عافیه و اجمعوا علیک بالرضا فقم بامرهم و الا فدعهم و ما هم فیه»؛کشف المحجه، ص ۱۸۰. این روایت نشان می دهد:

۱. امیرمؤمنان(ع) از سوی پیامبر(ص) به ولایت منصوب شده است؛ بنابراین اصل ولایت وابسته به رأی مردم نیست.

۲. اعمال ولایت آن حضرت، به مقبولیت و پذیرش مردمی مشروط است.

بنابراین وقتی کسی از سوی خداوند، به ولایت منصوب می شود، ولایتش - بدون توجه به استقبال یا عدم استقبال مردم - همواره پابرجا است و جامعه، وظیفه دارد از او پیروی کند؛ اما تشکیل عملی حکومت از سوی «ولی امر» به آرای عمومی و وجود شرایط و بستر مناسب اجتماعی، مشروط است.

به عبارت دیگر، همان طور که جامعه به پیروی از ولی امر موظف است؛ ولیّ منصوب نیز وظیفه دارد، مسؤولیت سنگین اداره و رهبری جامعه را انجام دهد. شرط اعمال این رسالت، وجود موقعیت و بستر مناسب اجتماعی است که «پذیرش و مقبولیت مردمی» مهم ترین رکن آن به شمار می آید. امام خمینی(ره) درباره «ولایت فقیه» می فرماید:

«اگر برای فقها امکان اجتماع و تشکیل حکومت نباشد، هر چند نسبت به عدم تأسیس حکومت اسلامی معذورند؛ ولی منصب ولایت آنان ساقط نمی شود. با اینکه حکومت ندارند، بر امور مسلمین و بلکه بر نفوس مسلمین ولایت دارند». امام خمینی، البیع، ج ۲، ص ۴۶۶.

با توجه به آنچه گذشت، نقش و کارکرد «مقبولیت عمومی» حاکم دینی، بر اساس هر یک از دو دیدگاه چنین است:

یک. نقش مقبولیت بر اساس

نظریه نصب:

۱. مشارکت در ایجاد حکومت دینی و زمینه سازی جهت انتقال قدرت به ولی منصوب از سوی خداوند.

۲. مشارکت در جهت کار آمدسازی، حفظ و حمایت و پایایی حکومت دینی.

دو کارکرد یاد شده، در همه مصادیق حکومت دینی - اعم از حکومت پیامبر، امام معصوم یا ولی فقیه - جاری است. اما در خصوص ولی فقیه و نظام جمهوری اسلامی، کارکردهای دیگری نیز وجود دارد.

۳. در صورت وحدت شخص واجدشرایط رهبری - در میان فقیهان متعدد - رأی و انتخاب عموم مردم، شرکت غیر مستقیم آنان در فرایند تشخیص و کشف ولیّ منصوب و مرضی خداوند از طریق خبرگان است. در صورت تعدد واجدان شرایط رأی، آنان ایجاد کننده بستری عقلایی، در جهت اعمال ولایت از سوی یک نفر از منصوبان شارع است. در نتیجه زمینه اعمال قدرت دیگران، از بین می رود و مسؤولیت آنان سلب می شود. برای جلوگیری از تشاح و درگیری، حق اعمال ولایت نخواهد داشت.

دو. نقش مقبولیت بر اساس نظریه انتخاب:

این دیدگاه در کارکرد اول و دوم، با نظریه «انتصاب» همسو است؛ اما نسبت به کارکرد سوم، رویکردی دیگر دارد؛ یعنی، معتقد است رأی مردم یا گزینش خبرگان منتخب مردم، به عنوان جزء شرعی، موضوعیت دارد؛ نه طریق عقلایی.

به عبارت دیگر آرای عمومی، چون عدالت و فقاهت، از «شرطهای شرعی» ولایت است و بدون آن، فقیه جامع الشرایط، شرعاً ولایت ندارد. پس بین فرض تعدد یا وحدت واجدان شرایط رهبری، تفاوتی نیست. برای آگاهی بیش تر: ر.ک: حکومت اسلامی، سال دوم، شماره ۴، ص ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۲۷.

آیا ولایت از دیدگاه اسلام نیاز به مقبولیت دارد؟

پرسش

آیا ولایت از دیدگاه اسلام نیاز به مقبولیت دارد؟

پاسخ

رابطه مقبولیت و مشروعیت: دو دیدگاه ذکر شده در باب نظریه مشروعیت (نصب و انتخاب) در رابطه مشروعیت و مقبولیت، نتیجه متفاوتی خواهد داد:

الف. بر اساس نظریه «انتخاب»، رابطه «مقبولیت و مشروعیت»، عموم و خصوص مطلق و مقبولیت اعم از مشروعیت است. به

عبارت دیگر مقبولیت به شرط وجود شرایط دیگر – چون فقاهت، کفایت و عدالت – به مشروعیت می انجامد. مقبولیت بدون مشروعیت، تصورپذیر است؛ ولی مشروعیت بدون مقبولیت، تصورپذیر نیست. بنابراین مشروعیت، اخص مطلق از مقبولیت خواهد بود؛ زیرا «مشروعیت» همواره مشروط به «مقبولیت» است. به عبارت دیگر، در این رابطه سه فرض متصور است:

۱. وجود «مقبولیت عمومی»، همراه با سایر شرطهای شرعی، لازم برای رهبری و مدیریت کلان اجتماعی؛ در این صورت نتیجه مشروعیت است:

(مقبولیت + «فقاهت، عدالت، کفایت» مشروعیت)

۲. وجود مقبولیت بدون دیگر شرطهای شرعی، موجب عدم مشروعیت است: (مقبولیت – «فقاهت، یا عدالت، یا کفایت» عدم مشروعیت)

۳. وجود همه شرطهای مقرر شده در شرع – به استثنای مقبولیت عام – مساوی با عدم مشروعیت است:

(«فقاهت، عدالت، کفایت» – مقبولیت عدم مشروعیت)

ب. بر اساس نظریه «انتصاب»، رابطه «مشروعیت و مقبولیت»، عموم و خصوص من وجه است؛ یعنی، (در این نگاه) در فرض سوم، با دیدگاه پیشین تفاوت می یابد. بنابراین، وجوه مفروض به شرح زیر خواهد بود:

یک. «مقبولیت عمومی» همراه با شرطهای شرعی، موجب مشروعیت است: (مقبولیت + «فقاهت، عدالت، کفایت» مشروعیت)

دو. «مقبولیت عمومی»، بدون شرطهای شرعی، مساوی با عدم مشروعیت است؛ (مقبولیت – «فقاهت یا عدالت یا کفایت» عدم مشروعیت)

سه. شرطهای شرعی، بدون «مقبولیت عمومی»، مساوی با مشروعیت است: («فقاهت، عدالت، کفایت»

- مقبولیت مشروعیت)

البته بر اساس این دیدگاه نیز چنان نیست که «ولیّ فقیه» مجاز باشد در هر شرایطی و به هر شکلی، قدرت سیاسی را به دست گیرد و به اعمال قدرت بپردازد؛ زیرا بدون حد نصابی از مقبولیت، امکان تأسیس حکومت و موفقیت آن، در عمل بسیار ناچیز یا ناممکن خواهد بود.

از سوی دیگر، کسب قدرت به روش های استبدادی و مزوّرانه، در اسلام جایز نیست. آنچه بر اساس نظریه «انتصاب»، اهمیت دارد، این است که ولی فقیه در زمان عدم اقبال اجتماعی، از ولایت برخوردار است؛ هر چند دارای حکومت و تولّی نیست. چنان که امیرمؤمنان(ع) در دوران خلفای سه گانه، ولایت و مشروعیت داشت؛ اما از حکومت ظاهری بی بهره بود. ثمره این مشروعیت آن است که اگر «ولی امر» در چنین موقعیتی، حکم حکومتی صادر کند، در صدور این حکم، مجاز و اطاعت از او بر مردم واجب است. در حالی که بر اساس نظریه «انتخاب» اساساً او «ولایت» ندارد تا حکم صادر کند و در صورت صدور آن، «اطاعت» از وی بر مردم واجب نیست.

اینکه «ولی فقیه» می تواند بدون قدرت سیاسی، حکم حکومتی صادر کند، به معنای دیکتاتوری نیست؛ زیرا او نمی تواند با زور و دیکتاتوری یا فریب و نیرنگ، به حکومت و قدرت سیاسی دست یابد و اراده خویش را بر دیگران تحمیل کند؛ هر چند دیگران به دلیل عدم پیروی از او گناهکارند.

امیر مؤمنان(ع) می گوید:

«پیامبر(ص) به من فرمود: ای پسر ابوطالب! ولایت امت من برعهده تو است. پس اگر به سلامت قدرت را به تو سپردند و در مورد زمامداری تو، با خشنودی اتفاق کردند، سرپرستی امورشان را برعهده گیر؛ ولی

اگر در مورد تو رأی دیگری ابراز داشتند، آنان را به حال خود رها کن». («یابن ابیطالب لک ولاء امتی فان ولّوک فی عافیه و اجمعوا علیک بالرضا فقم بامرهم و الا فدعهم و ما هم فیه»؛کشف المحجه، ص ۱۸۰.) این روایت نشان می دهد:

۱. امیرمؤمنان(ع) از سوی پیامبر(ص) به ولایت منصوب شده است؛ بنابراین اصل ولایت وابسته به رأی مردم نیست.

۲. اعمال ولایت آن حضرت، به مقبولیت و پذیرش مردمی مشروط است.

بنابراین وقتی کسی از سوی خداوند، به ولایت منصوب می شود، ولایتش - بدون توجه به استقبال یا عدم استقبال مردم - همواره پابرجا است و جامعه، وظیفه دارد از او پیروی کند؛ اما تشکیل عملی حکومت از سوی «ولی امر» به آرای عمومی و وجود شرایط و بستر مناسب اجتماعی، مشروط است.

به عبارت دیگر، همان طور که جامعه به پیروی از ولی امر موظف است؛ ولیّ منصوب نیز وظیفه دارد، مسؤولیت سنگین اداره و رهبری جامعه را انجام دهد. شرط اعمال این رسالت، وجود موقعیت و بستر مناسب اجتماعی است که «پذیرش و مقبولیت مردمی» مهم ترین رکن آن به شمار می آید. امام خمینی(ره) درباره «ولایت فقیه» می فرماید:

«اگر برای فقها امکان اجتماع و تشکیل حکومت نباشد، هر چند نسبت به عدم تأسیس حکومت اسلامی معذورند؛ ولی منصب ولایت آنان ساقط نمی شود. با اینکه حکومت ندارند، بر امور مسلمین و بلکه بر نفوس مسلمین ولایت دارند». (امام خمینی، البیع، ج ۲، ص ۴۶۶.)

با توجه به آنچه گذشت، نقش و کارکرد «مقبولیت عمومی» حاکم دینی، بر اساس هر یک از دو دیدگاه چنین است:

یک. نقش مقبولیت بر اساس نظریه نصب:

۱. مشارکت در ایجاد حکومت دینی

و زمینه سازی جهت انتقال قدرت به ولی منصوب از سوی خداوند.

۲. مشارکت در جهت کار آمدسازی، حفظ و حمایت و پایایی حکومت دینی.

دو کارکرد یاد شده، در همه مصادیق حکومت دینی – اعم از حکومت پیامبر، امام معصوم یا ولی فقیه – جاری است. اما در خصوص ولی فقیه و نظام جمهوری اسلامی، کارکردهای دیگری نیز وجود دارد.

۳. در صورت وحدت شخص واجدشرایط رهبری – در میان فقیهان متعدد – رأی و انتخاب عموم مردم، شرکت غیر مستقیم آنان در فرایند تشخیص و کشف ولیّ منصوب و مرضی خداوند از طریق خبرگان است. در صورت تعدد واجدان شرایط رأی، آنان ایجاد کننده بستری عقلایی، در جهت اعمال ولایت از سوی یک نفر از منصوبان شارع است. در نتیجه زمینه اعمال قدرت دیگران، از بین می رود و مسؤولیت آنان سلب می شود. برای جلوگیری از تشاح و درگیری، حق اعمال ولایت نخواهد داشت.

دو. نقش مقبولیت بر اساس نظریه انتخاب:

این دیدگاه در کارکرد اول و دوم، با نظریه «انتصاب» همسو است؛ اما نسبت به کارکرد سوم، رویکردی دیگر دارد؛ یعنی، معتقد است رأی مردم یا گزینش خبرگان منتخب مردم، به عنوان جزء شرعی، موضوعیت دارد؛ نه طریق عقلایی.

به عبارت دیگر آرای عمومی، چون عدالت و فقاهت، از «شرطهای شرعی» ولایت است و بدون آن، فقیه جامع الشرایط، شرعاً ولایت ندارد. پس بین فرض تعدد یا وحدت واجدان شرایط رهبری، تفاوتی نیست.

برای آگاهی بیش تر: ر.ک: حکومت اسلامی، سال دوم، شماره ۴، ص ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۲۷.

مقبولیت حکومت اسلامی در ابتدای اسلام با بیعت مفهوم می یافته است . بیعت یعنی مردم اعلام کنند که شخص خاصی را برای مسؤولیت قبول دارند و به حقوق و وظایف متقابل با او متعهدند. آیا رفراندوم در جامعه امروزی همان بیعت مدرن است؟ با توجه به اینکه در رفراندوم فقط یک

پرسش

مقبولیت حکومت اسلامی در ابتدای اسلام با بیعت مفهوم می یافته است . بیعت یعنی مردم اعلام کنند که شخص

خاصی را برای مسؤولیت قبول دارند و به حقوق و وظایف متقابل با او متعهدند. آیا رفراندوم در جامعه امروزی همان بیعت مدرن است؟ با توجه به اینکه در رفراندوم فقط یک مسئله مطرح می شود و مردم با آری یا نه جواب می دهند.

پاسخ(قسمت اول)

سؤال دقیق شما پاسخی دقیق و مفصل می طلبد از این رو جهت بررسی کامل موضوع مقاله ای آورده می شود:

بیعت و نقش آن در حکومت اسلامی (نویسنده : محمد فاکر میبدی)

یکی از مسائل مهم در حکومت اسلامی بیعت مردم با امام و رهبر است, این مسئله با توجه به برد مفهومی آن می تواند از مشروعیت حاکم تا لزوم اطاعت و پیروی, ایفای نقش نماید, در این مقال, بیعت و نقش آن در حکومت اسلامی مورد بررسی اجمالی قرار گرفته است.

بیعت نزد لغویان

الف) خلیل بن احمد فراهیدی: بیعت دست به دست هم دادن بر ایجاب بیع و معامله است, هم چنین به معنای دست به هم دادن برای اطاعت نیز به کار می رود.۱

ب) فیومی: البیعه الصفقه علی ایجاب البیع و تطلق ایضا علی المبایعه والطاعه ومنه ایمان البیعه.۲ وی دقیقا همان معنارا می گوید که خلیل گفته است.

ج) راغب اصفهانی: بایع السلطان (با سلطان بیعت کرد) یعنی این که فرد به ازای خدماتی که سلطان انجام می دهد پیروی و اطاعت از وی را پذیرفته و تضمین نموده است که بدان مبایعه و بیعت می گویند.۳

د) ابن اثیر: وی با ذکر حدیث الا تبایعونی علی الاسلام می نویسد:

بیعت عبارت است از معاقده و معاهده. ۴ از آن چه گذشت ملاحظه شد

که بیعت و بیع افزون بر آن که از یک ریشه و ماده هستند, دارای معنای نزدیک به هم نیز می باشند. در سر این ارتباط معنوی, ارباب لغت می گویند: اصل این واژه (ب,ی,ع) دلالت بر معاقده و مبادلهء مال به مال دارد, و بیعت نیز چون در حقیقت نوعی مبادله و معامله است از همین ریشه گرفته شده است. ابن اثیر در ادامهء معنای بیعت می افزاید: گویا هریک از آن دو مبایعان آن چه در اختیار دارد به طرف مقابل می فروشد و جان و اطاعت و اختیار کار خویش را به دست او می دهد.

بیعت در کلام دانش مندان

از گفته های ارباب لغت معلوم شد که بیعت در مجموع نوعی تعهد در مقابل بیعت شونده مبنی بر اطاعت از وی است. به جز لغویان, دیگران نیز همین معنا را با حذف و یا افزودن جمله ای بیان کرده اند که در این جا به آن ها اشاره می کنیم: ابن خلدون: بیعت پیمان بستن برای فرمان بری و اطاعت است. بیعت کننده با امیر خویش پیمان می بندد که در امور مربوط به خود و مسلمانان, تسلیم نظر وی باشد و در هیچ چیز از امور مزبور با او به ستیز برنخیزد و تکالیفی که بر عهدهء وی می گذارد و وی را به انجام دادن آن مکلف می سازد اطاعت کند خواه تکالیف به دل خواه او باشد یا مخالف میلش.۵

آیه الله سبحانی:

بیعت این است که بیعت کننده خود را در اختیار بیعت شونده قرار می دهد و بیعت شونده سعی می کند امور او را

به صورت صحیح تدبیر کند گویا بیعت کننده وبیعت شونده به کاری تجاری اقدام می کنند, زیرا هرکدام از آن ها در مقابل دیگری متعهد بر کاری می شود.۶ سخنان آیه الله سبحانی از یک سو شبیه سخن ابن خلدون است, چنان که خود بدان اعتراف دارد و از سوی دیگر مانند سخن صاحب دراسات است. از این رو همان اشکال بر آن وارد است.

آیه الله مکارم شیرازی:

بیعت عبارت است از تعهدی که از ناحیهء بیعت کننده صورت می گیرد بر این که از بیعت شونده اطاعت کند و مخالفت امر وی نکند, و گویا چیزی به او فروخته است.۷ آن چه همهء این دانش مندان بدان توافق دارند این است که بیعت از مقولهء تعهد است و طبعا مشمول اوفوا با العقود و لازم الاجراست اما در این که به وسیلهء انشا, انعقاد ولایت و امامت می شود یا خیر, دو نظریهء اول جواب مثبت می دهد و دو نظریه اخیر جواب منفی می دهد.

اقسام بیعت

اگرچه ابتدائا چنین به نظر می رسد که بیعت فقط یک نوع است اما با مراجعه به قرآن کریم, روایات و تاریخ, و کاربرد این واژه به خوبی روشن می شود که بیعت خود تقسیماتی دارد.

اقسام بیعت از جهت اهداف و محتوا:

از این جهت می توان بیعت را به سه نوع تقسیم کرد:

الف) بیعه الاتباع : این همان بیعتی است که در عقبهء منا و نیز بعد از فتح مکه و اعلان اسلام, بر متابعت از خدا و رسول انجام شد.

قرآن می فرماید: ((یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات یبایعنک علی ان

لایشرکن بالله شیئا ولایسرقن و لایزنین و لا یقتلن اولادهن و لا یاتین ببهتان یفترینه بین ایدیهن و ارجلهن و لا یعصینک فی معروف فبایعهن واستغفر لهن))۹

مفاد این بیعت, اطاعت از خدا و رسول است که در قالب امور اعتقادی, اخلاقی و حقوقی جلوه کرده است. این امور عبارت اند از:

شرک نورزیدن به خدا, دزدی نکردن, مرتکب فحشا نشدن, نکشتن فرزندان خود, تهمت نزدن و بالاخره نافرمانی پیامبر نکردن. در روایتی نیز آمده که عباده بن صامت گفت: «بایعنا رسول الله علی السمع والطاعه فی العسر والیسر»۱۰

ب) بیعه الجهاد : این همان بیعتی است که معمولا فرمانده سپاه از نیروهای تحت امر خود می گیرد تا در میدان جنگ تا آخرین قطرهء خون با وی باشند. قرآن کریم به این نوع بیعت اشاره کرده و می فرماید: «ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله یدالله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه»۱۱ این بیعت به قرینهء آیات بعد, که در آن سخن از مغانم کثیره, مخلفون و... است, معلوم می شود که, بیعت جهاد است و مفاد و اسم پیمان صلحی هم که بسته شد خود مؤید این حقیقت است. در روایتی نیز پیامبر صریحا فرمود: ابایعه علی الجهاد. ۱۱

ج) بیعه الخلافه و الامامه : این همان بیعتی است که از عصر پیامبر و خلفا و ائمه با کیفیت مخصوص آن زمان بوده است و در امروز نیز ممکن است به اشکال دیگر خودنمایی کند. و ویژگی آن, ملاک تشخیص موافق از مخالف بودن آن است. و انجام این بیعت به معنای پذیرش ولایت امر در تمام امور و به تمام معنا

است. باید توجه داشت که بیعت متابعت و بیعت جهاد, خود بخشـی از بیعت خلافت و امامت است که ممکن است در برخی از موارد از نوع اخیر منفـک شود و آن زمـانی است که شـخص امـام و خلیفه به عنوان ولی امر, بیعت جهاد را از فردی بردارد, اما بیعت امامت قابل برداشتن نیست.

تقسیم بیعت از جهت گستردگی یا ضیق دایره

الف) بیعت عام و بیعت خاص: بیعت, از این جهت می تواند شـکل عام و یا خاص به خود بگیرد که در طول تاریخ اسلام مکرر مشاهده شده است. از جمله بیعت اولیه با ابوبکر در سقیفه که بیعت خاص بود و بیعت مردم با وی در مسجد پیامبر که بیعت عام بود.

بیهقی می نویسـد: قـدکانت طـائفه منهم بـایعوه قبـل ذلک فی سـقیفه بنی ساعـده و کانت بیعته علی المنبر بیعه العامه گروهی از مردم قبلا در سقیفه با ابوبکر بیعت کرده بودند ولی بیعتی که روی منبر در مسجد صورت گرفت. بیعت عمومی بود.۱۲

علی علیه السـلام بیعتی را که با وی انجام شد به بیعت عمومی توصـیف می کند و می فرماید: وهذه بیعه عامه این بیعتی عمومی است.۱۳ وان العامه لم تبایعنی لسلطان غالب عموم مردم با من با زور بیعت نکردند.۱۴

ب) بیعت آغازین و بیعت مجـدد: از سوی دیگر بیعت ممکن است بیعت اولیه تلقی شود چنان که افراد و قبایلی به حضور پیامبر میآمدنـد و بر اسـلام و اطـاعت بـا وی بیعت می کردنـد, و در فرصـتی دیگر, مخصوصـا در مواقع بحرانی برای تاکیـد وفـاداری, مجددا بیعت می کردند که عنوان تجدیدبیعت به خود می گیرد

که پس از این بدان اشارت خواهیم کرد.

مراتب بیعت

بامراجعه به تاریخ و روایات به روشنی درمی یابیم که بیعت دارای مراتبی است وشخص بیعت کننده به هنگام بیعت کردن می تواند حدود آن را مشخص کند.

الف) بیعت تمام معیار: در روایتی عباده بن صامت می گوید: بایعنا رسول الله علی السمع والطاعه فی النشاط والکس وعلی النفقه فی العسر والیسر وعلی الامر بالمعروف والنهی عن المنکر وعلی ان نقول: فی الله تاخذنا لومه لائم و علی ان ننصره اذا قدم علینا یثرب فنمنعه مما نمنع منه انفسنا وازواجنا وابناءنا۱۵ با پیامبر این گونه بیعت کردیم که هرچه بگوید بشنویم و اطاعت کنیم (سمعه وطاعه) چه در حال نشاط و خوشی و چه در حال ناخوشی, و او را کمک مالی کنیم چه در سختی و چه در آسایش, امربه معروف و نهی ازمنکر کنیم, تحت تاثیر تبلیغات و شماتت ها قرار نگیریم, به هنگام ورود پیامبر به مدینه او را یاری و حمایت کنیم چنان که زن و فرزند خود را حمایت می کنیم. سیوطی این روایت را زیر بیعت رضوان و حدیبیه نقل می کند, اما قرائن و شواهد حکایت از آن دارد که این بیعت مربوط به بیعت عقبهء دوم می باشد.

ب) بیعت تا پای جان: در روایتی سلمه بن اکوع می گوید: بایعت رسول الله تحت الشجره.

قیل علی ای شیء کنتم تبایعون؟ قال: علی الموت در بیعت رضوان با پیامبر بیعت کردم. پرسیده شد بر چه چیز بیعت کردی؟ گفت: تا پای جان ۱۶.

ج) بیعت در حد فرارنکردن از جنگ: در روایتی معقل بن یسار می

گوید: بایعناه علی عن لانفر با پیامبر بیعت کردیم که فرارنکنیم۱۷. از این رو برخی از مفسران و فقها می نویسند:

گاه در ضمن بیعت شرایط و حدودی برای آن قرار می دادند مثلا: بیعت تا حد فرارنکردن, بیعت تا پای مال, بیعت تا پای جان و بیعت تا سرحد همه چیز حتی ازدست دادن زن و فرزند.۱۸ نسائی با ذکر روایاتی به یازده قسم از بیعت اشارت کرده است که عبارتند از: البیعه علی السمع والطاعه, البیعه علی ان لاتنازع, البیعه علی القول بالحق, البیعه علی القول بالعدل, البیعه علی الاثره, البیعه علی النضح, البیعه علی ان لانفر, البیعه علی الموت, البیعه علی الجهاد, البیعه علی الهجره, البیعه علی فراق المشرک. ۱۹

کیفیت بیعت و شیوه های آن

از بیان اهل لغت و تعبیر به صفقه و این که می گویند:

صفقت له بالبیعه ای ضربت بیدی علی یده و نیزاز تعبیر قرآن به یدالله فوق ایدیهم, این گونه برداشت می شود که در اعلان بیعت و پیروی, دست نقش اساسی داشته است, چون با نهادن دست در دست یکدیگر پذیرش مفاد بیعت را اعلام می کردند که به اشکال مختلفی بروز می کرده است.

الف) بیعت مستقیم: این که هرکسی دست خود را در دست پیامبر, خلیفه و یا امام قرار می داد و یا این که دست خود را به دست او می زد. چنان که در جریان بیعت عقبه می گویند: اول من ضرب علی ید رسول الله البراءبن معرور ثم تتابع القوم. ۲۰

ب) وساطت نمایندهء اعزامی به سوی مردم: اگر مردم به دلیل بعد مسافت و یا دلیل دیگری

نمی توانستند به طور مستقیم با فرد مورد نظر بیعت کنند, با فرستاده وی بیعت می کردند. چنان که با حضرت مسلم, نماینده‌ء حضرت امام حسین(ع) در کوفه بیعت کردند.

ج) وساطت نماینده‌ء اعزامی از سوی مردم: در برخی از موارد بیعت اهالی, این گونه صورت می گرفت که جمعیت منطقه یا قبیله ای نماینده‌ء خود را به سوی پیامبر, خلیفه و امام اعزام می کردند تا وفاداری مردم آن شهر را اعلام نمایند. این دو شیوه, مخصوصا بعد از گسترش اسلام و فزونی جمعیت مسلمانان و پراکندگی آن ها, رواج داشته است. هیئت های نمایندگی از قبایل, بیان گر این نوع از بیعت است.

د) وساطت ابزار: در برخی از موارد بنا به دلایلی غیر از بعد مسافت و امثال آن که امکان تصافق مستقیم نبود, اموری دیگر نقش واسطه را برعهده می گرفت چنان که بعد از فتح مکه و گرفتن بیعت از زنان, عملی شد که به روایات آن پس از این اشارت خواهد شد. ه) ابزار کنونی: اگر بناباشد امروزه نیز بیعت گرفته شود بدیهی است که تحت تاثیر زمان و تحول در ابزار, این شیوه ها نیز متحول خواهدشد و دست کم اخذ بیعت به صورت اخذ رای انجام می گردد که پس از این شرح خواهیم داد.

بیعت در نزد شیعه و سنی

بیعت و اهل سنت: شاید چنین به نظر رسد که با توجه به بینش های موجود در میان فرقه های اسلامی, گرفتن بیعت تنها در میان اهل سنت رواج داشته و این امر در فرهنگ شیعه جایگاهی ندارد, اما با بررسی تاریخ به وضوح آشکار می

شود که این مسئله نیز همانند بسیاری از امور دیگر, جزء مشترکات است و از ویژگی مذهب خاصی نیست اگرچه در حوزهء اهل سنت به صورت چشم گیرتر خودنمایی کرده تا بدان حد که مورخان می نویسند: چون فلانی (خلیفه قبلی) از دنیا رفت, با فلان کس (خلیفه بعدی) بیعت کردند. و این امر از بیعت با خلفای راشدین گرفته تا بیعت با خلفای اموی و عباسی هم چنان ادامه داشته است. بیعت و شیعه: در شیعه نیز مسئلهء بیعت با فرض بی تاثیری آن در نصب امام خواه به صورت مثبت (بیعت نمودن) و یا به صورت منفی (بیعت نکردن) بوده است, و ائمهء معصومین و نمایندگان آن ها نقش قابل توجهی برای آن قائل بوده اند و روی آن تکیه می کردند که به مواردی از آن اشارت می شود.

پاسخ(قسمت دوم)

۱ بیعت گرفتن پیامبر(ص) برای علی(ع): در روایت احتجاج آمده که: کذلك اخذ رسول الله(ص) البیعه لعلی بالخلافه علی عدد اصحاب موسی فنکثوا البیعه الاوانی قد بایعت الله وعلی قدبایعنی وانا آخذکم بالبیعه له عن الله عزوجل۲۱ پیامبر برای خلافت علی به تعداد اصحاب موسی بیعت گرفت, ولی آن ها آن را نکث (نقض) کردند و نیز فرمود: بدانید من با خدا بیعت کردم و علی با من بیعت کرده, و من از سوی خدا از شما برای علی بیعت می گیرم.

۲ بیعت علی(ع) با خلفای سه گانه: خواه به فوریت ویا کندی و خواه از روی میل ورغبت و یا علی رغم میل باطنی آن حضرت.
۳ نپذیرفتن بیعت ابوسفیان از سوی علی(ع): قال: اباحسن! ابسط یدك حتی ابایعک

فابی علی علیه۲۲ ابوسفیان گفت: ای ابوالحسن! دست را بده تا با تو بیعت کنم که علی نپذیرفت.

۴ بیعت مردم بـا علی(ع) : بعـد از قتـل عثمـان مردم با میل خود با علی بیعت کردنـد و او نیز بیعت آن ها را پـذیرفت. خود می فرمایـد: انه بایعنی القوم الـذین بایعوا ابابکر وعمر وعثمان۲۳ همـان مردمی که بـا ابوبکر و عمر و عثمـان بیعت کردنـد با من هم بیعت کردند.

۵ حساسیت علی(ع) نسبت به بیعت شـکنی اصحاب جمل: علی(ع) از بیعت شکنان جمل ناراحت بود, به ویژه از برخورد طلحه وزبیر که بعدا به روایات آن اشاره خواهدشد.

۶ بیعت مردم با امام حسن مجتبی (ع) : در تاریـخ آمـده است که : فبایعه الناس علی انه الخلیفه والامام۲۴ مردم با آن حضرت به عنوان خلیفه و امام بیعت کردنـد. خود امام مجتبی(ع) نیز در نامه ای به معاویه می نویسـد: وادخل فیما دخل فیه الناس من بیعتی فانک تعلم انی احق بهذا الامر منک ۲۵ در بیعت من که مردم در آن وارد شده اند واردشو, زیرا تو خود می دانی که من به این امر از تو سزاوارترم.

۷ بیعت نکردن امام حسین(ع) با یزید: فرمود: مثلی لایبایع مثله چون منی با مثل او بیعت نمی کند.

۸- بیعت گرفتن مسـلم از مردم کوفه برای امام حسین(ع): تاریخ می نویسد: و اخذه البیعه للحسین بن علی ۲۶ مسلم برای حسین بن علی بیعت گرفت. وبایع الناس حتی بایعه منهم ثمانیه عشر الفا۲۷ هجده هزار نفر با او بیعت کردند.

۹ برداشتن بیعت امام حسین از اصحابش در شب عاشورا:

فرمود: قد عزمت لکم فانطلقوا جمیعا فی حل لیس لکم من ذمام البته بیعت جهاد را از آن ها برداشت نه بیعت امامت و اطاعت را۲۸.

۱۰ بیعت مردم کوفه با زیدبن علی برای خون خواهی از امام حسین: مورخان درباره‌ء وی می نویسند: فلما وصل الی الکوفه اجتمع الیه اهلها فلم یزالوا له حتی بایعوه علی الحرب چون زید به کوفه رسید مردم آن شهر اطرافش را گرفتند و از او جدا نشدند تا این که برای جنگیدن با او بیعت کردند.۲۹

۱۱ بیعت مردم برای ولایتعهدی حضرت رضا(ع): خود حضرت در جریان اخذ بیعت فرمود: کل من بایعنا بایع بفسخ البیعه غیر هذا الفتی فانه بایعنا بعقدها همه‌ء کسانی که با من بیعت کردند به جای عقد بیعت, بیعت را فسخ کردند مگر این جوان که عقد بیعت نمود. ۳۰ حضرت با این سخن به کیفیت بیعت اشاره می کند.

۱۲ بیعت مردم با حضرت مهدی(عج) به هنگام ظهور: امام باقر(ع) در این باره می فرماید: فوالله لکانی انظر الیه بین الرکن و المقام یبایع الناس بامر جدید گویی او را می بینم در بین رکن و مقام که مردم با وی در کاری جدید بیعت می کنند. ۳۱ امام صادق(ع) نیز می فرماید: ینادی باسم القائم فیوتی وهو خلف القائم ثم یوخذ بیده فیبایع قائم را به نام صدا می زند و او به پشت مقام آورده می شود, سپس مردم شروع به بیعت با وی می کنند. ۳۲ اگرچه مفهوم بیعت در بینش شیعه و سنی متفاوت است, اما اجمالا در بین هردو وجود دارد که نمونه های آن بیان شد.

بیعت در قرآن

در این مبحث به اختصار به تبیین اهمیت بیعت از دیدگاه قرآن و سنت و تاریخ می پردازیم.

اگرچه به بعضی از انحا در مباحث دیگر نیز اشاره شده است, ولی در این جا از زاویهء دیگری بدان نگریسته می شود.قرآن کریم درسه آیه به بیعت مردم با پیامبر اشارت دارد:

الف) سورهء فتح: می فرماید: ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله یدالله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه ومن اوفی بما عاهد علیه الله فسیوتیه اجرا عظیما۳۳ ای پیامبر آن ها که با تو بیعت می کنند درحقیقت با خدا بیعت می کنند. دست خدا بالای دست آن هاست. پس هرکس پیمان شکنی کند, به زیان خود پیمان شکنی کرده است و آن کس که نسبت به عهدی که با خدا بسته وفاکند, به زودی به پاداش بزرگی خواهدرسید. در آیه دیگر همین سوره می فرماید: لقد رضی الله عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجره ۳۴ خداوند از مومنان راضی شد, هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت می کردند. در این دو آیه این نکته ها وجوددارد:

۱. بیعت با پیامبر, بیعت با خداست چراکه اطاعت از پیامبر اطاعت از خداست.

۲. بیعت با پیامبر حمایت و نصرت الهی را جلب می کند.

۳. زیان پیمان شکنی به خود ناکث و ناقض برمی گردد.

۴. وفای به بیعت نه تنها ثمره دنیوی دارد, بلکه اجر عظیم اخروی نیز دارد.

۵. این بیعت با توجه به قرائن و شواهد, بیعت جهاد است نه بیعت زعامت و امامت.

۶. با توجه به عبارت لقد رضی الله این بیعت به

بیعت رضوان مشهورشد.

۷. مسلما اطلاق و عموم آیه, تخصیص خورده است و همه بیعت کنندگان در رضایت خدا باقی نماندند.

بارزترین نمونه آن عبدالله بن ابی, رئیس منافقان مدینه, است که او نیز در این بیعت شرکت داشته و حال آن که مشمول ولاتقم علی قبره ۳۵ گردید. تعبیر به اذ یبایعونک به جای بایعونک نیز موید همین معناست یعنی به هنگام بیعت, از آن ها به خاطر آن عمل خاص راضی بود اما در همه اوقات و با هر شرایطی, خیر.

ب) سوره‌ء ممتحنه: یاایها النبی اذا جاءک المومنات یبایعنک علی ان لایشرکن بالله شیئا ولا یسرقن و لا یزنین و لا یقتلن اولادهن و لا یاتین ببهتان یفترینه بین ایدیهن وارجلهن ولایعصینک فی معروف فبایعهن ۳۶ ای پیامبر! هنگامی که زنان مومن نزد تو آیند و با تو بیعت کنند که چیزی را شریک خدا قرارندهند, دزدی نکنند, آلوده به زنا نشوند, فرزندان خود را نکشند, تهمت و افترا نیاورند و در هیچ کار ناشایسته ای مخالفت فرمان تو نکنند, با آن ها بیعت کن.

دو نکته:

۱ این بیعت از نوع بیعت اطاعت است واموری ازاعتقادات,اخلاق و حقوق رادربرمی گیرد.

۲ ازاین بیعت به خوبی روشن می شود که اسلام همان گونه که برای مردان, حقوق و شخصیت قائل است برای زنان نیز به عنوان نیمی از جامعه‌ء انسانی ارزش قائل است و این بدان معنا است که در جامعه‌ء اسلامی زنان دوشادوش مردان در امور سیاسی, اجتماعی و نقش دارند.

بیعت در اخبار و روایات

روایاتی که متعرض بیعت و فروعات آن شده است, زیاد است که در این جا به

برخی از آن ها اشاره می شود:

۱ در روایتی امام صادق(ع) می فرماید:

((لما فتح رسول الله مکه بایع رجال ثم جاءت النساء یبایعنه فانزل الله عزوجل یا ایها النبی قالت ام حکیم یارسول الله کیف نبایعک قال اننی لااصافح النساء فدعا بقدح من ماء فدخل یده ثم اخرجها فقال ادخلن ایدیکن فی هذا الماء)) ۳۷

هنگامی که پیامبر مکه را فتح کرد ابتدا مردان با آن حضرت بیعت نمودند, پس از آن زنان برای بیعت آمدند که آیهء یا ایها النبی نازل شد.

ام حکیم, همسر عکرمه پسر ابوجهل, گفت: ای رسول خدا! چگونه بیعت کنیم؟ پیامبر فرمود: من با زنان مصافحه (دست دادن) نمی کنم و بعد دستورداد ظرف آبی آوردند و دست خود را در آن فروبردند و بیرون آوردند و به زنان دستورداد دست خود را در آن آب فروبرند.

۲ در روایتی امام کاظم(ع) از پدر بزرگوارش نقل می کند که: لما هاجر النبی الی المدینه وحضر الخروج الی بدر دعا الناس الی البیعه فبایع کلهم علی السمع والطاعه۳۸ بعد از هجرت پیامبر به مدینه, وقتی می خواست به سوی جنگ بدر برود همگان را به بیعت دعوت کرد و آن ها نیز سمعا و طاعتا بیعت کردند.

۳ سیوطی در تفسیر الدر المنثور در خصوص بیعت زنان بعد از فتح مکه می نویسد:

سلیمی بنت قیس گفت: جئت رسول الله ابایعه علی الاسلام فی نسوه من الانصار۳۹ ونیز می نویسد: جاءت امیمیه بنت رقیقه الی رسول الله(ص) فبایع علی الاسلام فقال ابایعک علی ان لاتشرکی ۴۰.

۴ یعلی بن امیه می گوید:

روز فتح مکه همراه پدرم به

حضور پیامبر رسیدیم و عرض کردم یا رسول الله با پدرم بر هجرت بیعت کن, فرمود:

((ابایعه علی الجهاد وقدانقطعت الهجره)) بر جهاد با او بیعت می کنم یعنی بیعت او را می پذیرم زیرا هجرت پایان یافت.۴۱

۵ شخصی به نام جریر می گوید: به هنگام بیعت کردن مردم با پیامبر به حضور آن حضرت رسیدم و گفتم:دستت را بده تابا تو بیعت کنم و هر شرطی که می خواهی قراربده.

فرمود: ابایعک علی ان تعبدالله وتقیم الصلوه وتوتی الزکاه وتناصح المسلمین وتفارق المشرکین ۴۲ با تو بیعت می کنم (بیعتت را می پذیرم) بر این که خدا را عبادت کنی, نماز را برپا داری, زکات بدهی, رفیق مسلمانان باشی و از کفار دوری گزینی.

۶ آن چه در نهج البلاغه دربارهء بیعت با حضرت علی(ع) و مکاتبات آن حضرت با معاویه و طلحه و زبیر آمده است از جمله این که حضرت به معاویه نوشت: انه بایعنی القوم الذین بایعوا ابابکر وعمر وعثمان علی ما بایعوهم علیه ۴۳ ای معاویه! همان هایی که باابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند با من هم بیعت کردند.

بیعت در تاریخ اسلام

با مروری در صفحات تاریخ نیز می توان به اهمیت بیعت پی برد.بیعت هایی که در تاریخ ثبت شده بیش از آن است که خواسته باشیم و یا بتوانیم آن را در این جا بیاوریم, چراکه در طول تاریخ خلافت, از عصر خلفای راشدین تا خلفای اموی(سفیانی و مروانی) و عباسی, هر خلیفه ای که از دنیا می رفت و خلیفهء دیگری روی کار میآمد اولین برنامه,بیعت با خلیفه جدید بود که مهم ترین آن

هـابیعت باخلفـای راشـدین و بعـداز آن بیعت با مروان بن حکم بود که حکومت را از آل ابوسـفیان به آل مروان منتقل کرد,هم چنین بیعت مردم با ابوالعباس سفاح که موجب انتقال قدرت از بنی امیه به بنی عباس گردید.

در عصر نبوی نیز بیعت های سرنوشت سازی به وقوع پیوست که از همه مهم تر دو بیعت انصار است.

بیعت های عقبهء اول و دوم

در سال دوازدهم بعثت بود که حـدود دوازده نفر از اهالی مدینه در موسم حج در عقبهء منا با پیامبر بیعت کردند و درست یک سال بعـد نیز جمعی دیگر که تعدادشان به ۷۵نفر می رسـید در مراسم حج در همان محل با پیامبر بیعت کردند.۴۴ ابن هشام می نویسد: مفاد بیعت عقبهء اول این بود که به خدا شرک نورزند, دزدی نکنند, مرتکب فحشا نشوند, اما در بیعت دوم برنامه فراتر از این بود, زیرا از آن ها بیعت گرفته شـد تا از پیامبر آن گونه دفاع کننـد که از خودشان دفاع می کنند ۴۵. آقای دکتر آیتی به نقل از سیره ابن اسحاق می نویسد:

پیـامبر در بیعت عقبه دوم فرمود: ابـایعکم علی ان تمنعونی مما تمنعون منه نساءکم وابناءکم۴۶ با شـما بیعت می کنم تا چنان که زنـان و فرزنـدان خویش را حمـایت می کنیـد, مرا نیز حمـایت کنیـد. این دو بیعت آن چنـان سـرنوشت سـاز بود که زمینه سـاز هجرت پیـامبر و اصـحاب را به یثرب فراهم کرد و بـاعث شـد که این شـهر به عنوان مـدینه النبی و مرکز حکومت پیـامبر و محل نزول نیمی از قرآن درآید. هم چنین هیئت هایی از قبایل برای بیعت

میآمدند که برخی از آن ها به خاطر شرایط غیرمقدور, بیعت انجام نمی گرفت.۴۷

مفهوم بیعت ها

بیعت ها اگرچه درمعنای اصطلاحی یکسان اند,اما با توجه به وجود اقسام واختلاف مراحل و نوع بینش ها, نمی توانند به یک مفهوم باشند . از این رو می بایست بیعت های نبوی و بیعت خلفا و بیعت های ائمه راجداگانه موردبررسی قرارداد .

بیعت های نبوی

بیعت هایی که با نبی اکرم صورت می گرفت بی تردید برای زعامت و رهبری آن حضرت نبود, چراکه آن ها نمی خواستند با این بیعت ها به ریاست و زعامت پیامبر اعتراف کنند و به طریق اولی قصد نصب آن حضرت را به عنوان رهبر نداشتند تنها نقشی که این بیعت ها می تواند داشته باشد, اظهار علامت و نشانهء اعتراف به زعامت آن حضرت و تاکید عملی به التزام به لوازم ایمان است.

چراکه نبوت و همهء مقامات ناشی از آن, ازناحیه ذات حضرت حق بدو افاضه شده بود و مردم موظف به اطاعت از آن حضرت بودند.اطیعوا الله واطیعوا الرسول از این رو هر کسی که به وی ایمان میآورد به همه مسئولیت ها و مقامات وی نیز معترف می شود و هیچ نیازی به بیعت ندارد.

پاسخ(قسمت سوم)

بیعت خلفا

بیعت های عصر خلفا به حسب ظاهر برای امامت و خلافت است, زیرا هر خلیفه ای با بیعتی که از مردم می گرفت, به زعم خود سند مشروعیت حکومت خود را نیز دریافت می کرده است. اما حقیقت این است که بیعت نمی تواند تنها دلیل تعیین و نصب رهبر و امام باشد, زیرا اگر چنین بود می

بـایست در احـادیث نبوی بـدان تصـریح و یا دست کم بـدان اشاره می شـد یعنی به فرض که پیامبر(ص), امامان بعـد از خود را معرفی نکرده بـود می بـایست می فرمـود کـه خلیفـهء بعـد از مـن به وسـیلهء بیعت مردم معین می شـود. افزون بر آن این شـیوهء انتخاب نسبت به همهء خلفای چهارگانهء صدر اول اعمال نشد. ۴۸ از سوی دیگر در اوراق تاریـخ به چشم می خورد که برخی از خلفای اموی و عباسـی به زور از مردم بیعت می گرفتند, مگر نه این است که بیعت همان بسـتن پیمان بر اطاعت و فرمان بری است, آیـا می شود کسـی را در بسـتن پیمان اطاعت مجبورکرد؟ اگرچه بر اصل اطاعت, اجبار متصور است و همه می دانیم که خلفـای امـوی و عباسـی و بلکه دیگران حـتی بـا مخـالفت صـریح بسـیاری از مردم به حکومت و ریـاست خود ادامه می دادنـد. بنـابراین بایـد گفت این گونه بیعت هـا برای گزینش امـام, تنها در سیسـتم های اکثریتی قابل قبول است, چرا که اجماع و اتفاق کل ممکن نیست و اقدام برخی اجماع نخواهد بود.

بیعت با علی(ع)

بعد از قتل عثمان, مردم با میل و رغبت با علی(ع) بیعت کردند و خود آن حضـرت نیز در مقابل ناکثین و قاسـطین بدان استناد و احتجاج می کرد. وی در نامه ای به معاویه می نویسـد: انه بایعنی القوم الذین بایعوا ابابکر وعمر وعثمان علی ما بایعوهم علیه فلم یکن للشاهدان ان یختار ولا للغایب ان یرد ۴۹ همان کسانی که با ابوبکر, عمر و عثمان بیعت کردند با همان شـرایط و کیفیت با من بیعت

کردند. بنابراین نه آن که حاضر بود, اختیار فسخ دارد و نه آن که غایب بود, اجازه ردکردن دارد. و در جای دیگر درباره زبیر می فرماید: یزعم انه قد بایع بیده ولم یبایع بقلبه فقد اقر بالبیعه وادعی الولیجهء فلیات علیها بامرمعروف والا فلیدخل فیما خرج منه ۵۰ زبیر خیال می کند که بیعتش تنها با دست بوده نه با دل, پس او اقرار به بیعت کرده ولی مدعی است که با قلب نبوده است. بنابراین بر او لازم است دلیل روشن بیاورد والا باید به بیعت خود بازگردد. در جای سومی خطاب به طلحه و زبیر می نویسد: فقد علمتما وان کتمتما انی لم ارد الناس حتی ارادونی ولم ابایعهم حتی بایعونی وانکما ممن ارادنی وبایعنی وان العامه لم تبایعنی لسلطان غالب ۵۱ شما خود می دانید, اگرچه کتمان

می کنید, که من به دنبال مردم نرفتم, آن ها به سراغ من آمدند, من دست بیعت را به سوی آن ها نگشودم, آن ها با اصرار زیاد با من بیعت کردند. شما دو نفر از کسانی بودید که مرا خواستید و با من بیعت کردید, عموم مردم با من با زور یا به خاطر متاع دنیا بیعت ننمودند. و بالاخره خطاب به کسانی که به او رای دادند و عده ای مخالفت کردند می فرماید: ایها الناس انکم بایعتمونی علی ما بویع علیه من کان قبلی وهذه بیعه عامه من رغب عنها عن دین الاسلام واتبع غیر سبیل اهله ۵۲ ای مردم! شما با من بیعت کردید بر آن چه با پیش از من نمودید و این بیعتی است عمومی که هرکس از آن سرباز

زند, از دین اسلام سربازده و راه دیگری جز راه مسلمانان پیموده است.

بررسی

از ظاهر این کلمات ودیگر جملات حضرت علی(ع) در خصوص بیعت استفاده می شود که بیعت در تعیین آن حضرت به عنوان خلیفهء حاکم,نقش اساسی داشته است و حتی چنین برداشت می شود که دلیل منحصربه فرد است, لکن با توجه به بینش شیعی مبنی بر لزوم تعیین تنصیصی امام که خود آن حضرت نیز بدان اشاره دارد و می فرماید:

((والله لقد تقمصها فلان وانه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی فرایت ان الصبر علی هاتا احجی فصبرت وفی العین قذی وفی الحلق شجی)) ۵۳

به خدا سوگند فلانی (ابوبکر) ردای خلافت را بر تن کرد, در حالی که خوب می دانست که جایگاه من نسبت به آن (حکومت و خلافت) همانند محور سنگ های آسیایم عاقبت دیدم بردباری و صبر به عقل و خرد نزدیک تر است, لذا شکیبایی پیشه کردم ولی به کسی می مانم که خاشاك در چشمش و استخوان در گلویش باشد.چنان که در جای دیگر از گزینش و بیعتی که صورت گرفته بود

و امر خلافت در جای دیگر قرار داده بود گلایه می کند و می فرماید: ((فوالله ما کان یلقی فی روعی ولا یخطر ببالی ان العرب تزعج هذا الامرمن بعد(ص) عن اهل بیته ولا انهم منحوه عنی من بعده فما راعنی الا انثیال الناس علی فلان یبایعون)) ۵۴

به خدا سوگند هرگز فکر نمی کردم و به ذهن ام خطور نمی کرد که عرب, بعد از پیامبر, امر امامت را از اهل بیت او بگردانند آن ها آن

را از من دور سازند, تنها چیزی که مرا ناراحت کرد, اجتماع مردم اطراف فلان بود که با او بیعت کنند.

از همهء این ها به خوبی روشن می شود که حضرت(ع) با استدلال به بیعت های مردم با وی نمی خواهد خلافت خود را با بیعت اثبات کند, بلکه در مقام جدال با خصم, و استدلال به همان منطقی است که مقبول اوست, چراکه آن ها بر بیعت مردم تکیه می کردند و حضرت نیز به همان ملاک و معیار تمسک می کند به ویژه که مخاطب این استنادها یا معاویه است که در شام بود و به بیعت با علی(ع) اشکال تراشی می کرد, یا طلحه و زبیر که پیمان شکستند و جزء ناکثین شدند و یا عبدالله بن عمر, سعدبن ابی وقاص, محمدبن مسلمه, حسان بن ثابت, اسامه بن زید و زید ابن ثابت و که با آن حضرت اصلا بیعت نکردند.

نقش بیعت

دراین جا ممکن است این سوال مطرح شود که بیعت های انجام شده با پیامبر(ص) و علی(ع) چه نقشی داشتند؟ در پاسخ این سوال باید گفت: این مسئله مبنایی است یعنی نزد اهل سنت, بیعت تا تعیین و نصب خلیفه و امام نقش دارد, اما بر مبنای شیعه (تعیین تنصیصی) نظریات چندی ارائه شده که به برخی از آن ها اشاره می شود:

۱ بیعت های نبوی و علوی برای نبوت و امامت نبوده بلکه برای حکومت بوده است.

۲ این بیعت ها برای تاکید و دل پذیری و اطاعت بیش تر صورت گرفته است.

۳ گرفتن بیعت برای رعایت شیوه متعارف مردم بوده, چرا که در عرف

و عادت های مردم این معنا وجودداشته که ریاست و رهبری باید با انتخاب و اخذ بیعت مسلم شود, از این رو پیامبر و علی نیز برای تحکیم ولایت ظاهری چنین کردند. ۵۵

۴ تنصیص بر نبوت و امامت در مرحله اقتضا است ولی بیعت برای مرحله فعلیت است.۵۶

۵ این بیعت ها تنها علامت اعتراف و پذیرش نبوت و امامت است.۵۷

۶ این بیعت ها تنها ملاک برای اعمال ولایت و حکومت است نه اثبات و تعیین امام.

۵۸ به نظر می رسد این سخن امام علی(ع) که می فرماید: لولا ـ حضور الحاضر وقیام الحجه بوجود الناصر لالقیت حبلها علی غاربها ۵۹ اگر نه این بود که جمعیت بسیاری اطراف ام را گرفته و به یاریم قیام کرده اند و از این جهت حجت تمام شده است مهار شتر خلافت را رها می ساختم.,موید نظراخیر است, یعنی حضور مردم و بیعت با آن حضرت زمینه را فراهم کرد تا حضرت بتواند امامتی که حق اوست و ولایتی که دارد اعمال نماید.

نقض و نکث بیعت

وقتی بناشد, انعقاد بیعت از سنخ عهد و پیمان باشد, طبعا موجب اثبات حق برای بیعت شونده می شود که علی(ع) فرمود: واما حقی علیکم فالوفاء بالبیعه ۶۰ حق من بر شما این است که در بیعت خود وفادار باشید. بنابراین روشن است که نقض بیعت جایز نیست, به ویژه این که در خصوص نقض بیعت و یا به دیگر سخن, نکث آن نکوهش زیاد واردشده که فرمود: انما الخیار قبل ان یبایعوا فاذا بایعوا فلا خیار لهم ۶۱ تا مردم بیعت نکرده اند اختیاردار و آزادند, و چون بیعت

کردنـد اختیـاری ندارنـد. افزون بر آن, امیرالمـومنین علی(ع) نکث بیعت توسـط طلحه و زبیر را مـورد نکوهش قرار داد که متن سخن حضـرت را پیش از این آوردیم. و در روایـتی از پیـامبر می خـوانیم که فرمـود: ثلاـث موبقـات نکث الصـفقه۶۲ سه گناه موجب هلاکت انسان است یکی از آن ها بیعت شکنی است.

حضور همگان یا فقط گروهی از مردم

بیعت را به هر معنـایی که بپـذیریم این سـوال را در خـود دارد که آیـا شـرکت همه مردم شـهرها در مشـروعیت مسئولیت بیعت شونده لازم است و یا مردم مرکز کشور کافی است و به فرض کفایت مردم مرکز آیا حضور کل, شرط است و یا اکثریت کافی است؟ در لابه لای سخنان امیرالمومنین(ع) که مظهر بارز اخذ بیعت است به این دو سوال پاسخ داده شده است.

درباره مورد اول می فرمایـد: فلم یکن للشاهد ان یختار ولا للغائب ان یرد ۶۳ حاضـران حق فسخ ندارند و غائبان حق رد ندارند. غایب اعم از این اهل آن شـهر باشد و حضور نداشـته باشد و یا این که اصـلا ساکن شهر دیگری باشد به ویژه این که این سخن امام خطاب به معاویه است که در شام بود و به بهانه عدم حضور در مراسم بیعت از فرمان علی سرباز می زد. و درباره مورد دوم فرمود: هذه بیعه عامه من رغب عنها رغب عن دین الاسلام واتبع غیر سبیل اهله ۶۴ این بیعتی است عمومی, هرکس از آن سرباز زند از دین اسلام خارج شده است و راه دیگری غیر از راه مسلمین پیموده است. ملاحظه می شود که امام در حالی بیعت

خـود را بیعت عمـومی توصـیف می کنـد و همگـان را ملزم به مفـاد آن می دانـد, که افرادی چون عبـدالله بن عمر, سـعدبن ابی وقاص, حسان بن ثابت, محمدبن مسلمه, اسامه بن زید, زیدبن ثابت و در این بیعت شرکت نداشتند.

تجدید نظر در بیعت

مطلب دیگر این است که: آیا بیعت قابل تجدیـد نظر است بدین معنا که اگر مردم روزی گرد هم آمدند و از روی میل و رغبت با کسـی بیعت کردنـد آیا می تواننـد پس از آن در بیعتی دوباره فردی دیگر را برگزینند؟ علی(ع) در پاسخ نامه معاویه کلماتی دارد که پاسـخ این سوال نیز در آن داده شـده است, آن حضـرت می فرماید: لانها بیعه واحده لایثنی فیها النظر ولا یسـتانف فیها الخیار ۶۵ بیعت یک بار بیش نیست و تجدیدنظر در آن راه ندارد. سـر این امر روشن است, چراکه هر روز ممکن است عده ای به بهانه ای مردم را بـدبین و خواهان تجدیـدنظر شونـد. بلی اگر بیعت شونـده فاقد شـرایط لازم برای خلافت و امامت باشد و یا بشـود, مسـئله شـکل دیگری بـه خـود می گیرد. نکته ای را که نبایـد از نظر دور داشت این است که تجدیـدنظر به معنـای بیعت دوبـاره و تغییر رهبر, صـحیح نیست, امـا به معنـای تقویت رهبر برگزیـده نه تنهـا جـایز است که در مواقع حساس و بحرانی لازم است, و اثرات روانی شایان توجهی دربر خواهد داشت.

آزادی یا اجبار؟

نکته دیگری که قابل توجه است این که آیا اخذ بیعت به هر نحوی که باشد هرچند از روی اجبار و یا اغفال ارزش مند است, یا این که

لازم است بیعت با اراده و آزادی و از روی آگاهی باشد. برای دست یابی به جواب سوال فوق هم چنان به سراغ نهج البلاغه و کلام علی(ع) می رویم و پاسخ خود را از آن می یابیم. امام(ع) می فرماید: بایعنی الناس غیر مستکرهین ولامجبرین بل طائعین مخیرین ۶۶ مردم بدون اکراه و اجبار و با میل و رغبت با من بیعت کردند. از این سخن علی(ع) معلوم می شود که اگر مردم به زور با آن حضرت بیعت کرده بودند مخالفان می توانستند علیه وی استدلال و احتجاج کنند. و در جای دیگر می فرماید: لم تکن بیعتکم ایای فتله ۶۷ بیعت شما با من ناگهانی (بدون تفکر و مشورت) نبود. یعنی اگر چنین بود ارزشی نداشت حال آن که بیعت با برخی دیگر فتله صورت گرفت. ۶۸

بیعت در روزگار معاصر

انتخاب رهبر در عصر ما یکی از جنجالی ترین مباحث حکومتی این دوره است و مسائل مهمی نیز در پی دارد که سزاوار است با دقت مورد بررسی قرارگیرد, ولی از آن جا که در این مختصر مجال بررسی همه جانبه آن نیست به ناچار با توجه به مبانی ارائه شده به کلیاتی اشاره می شود.

مبنای اهل سنت:

روشن است بر مبنای اهل سنت که رهبر و خلیفه در هر زمان جانشینی پیامبر(ص) را بر عهده دارد و تعیین آن با اخذ بیعت ممکن بلکه متعین است, می توانند با انجام بیعت عمومی همانند دیگر زمان ها اقدام کنند, البته لازم است این برنامه قانون مند و طبق ضوابط صورت گیرد و برای بیعت کننده و بیعت شونده شرایط

و صفاتی درنظر گرفته شود. شرایطی که در منابع حدیثی خود اهل سنت وجوددارد که از جمله آن ها می توان به علم, عدالت, شجاعت, اشاره کرد. به این صورت نیز می توان عمل کرد که مردم عده ای از اهل حل و عقد را گزینش نمایند تا آن ها با بینش بیش تر در معرفی رهبر و اولوالامر اقدام نمایند تا افزون بر حمایت ضمنی فرهیختگان جامعه, گزینش ولی امر نیز با آرای کیفی صورت پذیرد.

پاسخ(قسمت چهارم)

مبنای انتخاب:

برخی عقیده دارند که تعیین رهبر در اصل باید تنصیصی باشد ولی اگرنصی در بین نبود همانند دوران غیبت در نزد شیعه و بعد از پیامبر نزد اهل سنت, تعیین رهبر با انتخابات انجام می شود. ۶۹ طبق این نظر در عصر کنونی, انتخابات می تواند جای بیعت را بگیرد و همه آثار آن را در بر داشته باشد. و کاملاـ روشن است که این امر مبتنی است بر مشروعیت اصل انتخابات و این که انتخابات امروز همان بیعت عصر گذشته است, و نیز قانون مندشدن انتخابات و حل فروعات آن نظیر لزوم نامزد شدن در صورت تعدد, ترجیح برخی بر بعض دیگر در صورت توزیع شرایط, پذیرش سیستم اکثریتی و جزآن.

آیا انتخابات امروز همان بیعت است: باید یادآور شد که انتخاباتی که امروزه صورت می گیرد نمی تواند همان بیعت عصر اول باشد چراکه آن گونه که پیش از این نیز گفته شد: بیعت به معنای پذیرش طاعت است و بیعت کننده متعهد می شود طبق رأی و نظر بیعت شونده عمل کند و حال آن که ماهیت انتخابات عکس بیعت است و شخص

منتخب بایـد بر اساس توکیل و اراده موکل اقـدام کند. افزون بر آن بیعت قابل فسخ و عزل نیست ولی در انتخابات و توکیل این امر متصور است. و اگر بنا باشـد در آیات و روایات دلیل بر صـحت انتخاب پیداکرد می بایست این امر را در دیگر عناوین نظیر شورا جستجو نمود.

مبنای بیعت بعـد از شورا: بعضـی عقیده دارند در این زمان که دسترسـی به امام منصوب ممکن نیست می بایست به طریقه بیعت بعد از شورا مسئله را حل کرد بدین معنا که ابتدا اهل حل و عقد با بررسـی های لازم نامزد ولایت را تعیین می کنند و سپس با مراجعه به آرای عمومی (بیعت به مفهوم سیاسـی) و بیعت عمومی, مردم بر این انتخاب صـحه می گذارنـد. ۷۰ قبول این نظر در این روزگار مبتنی بر پذیرش شیوهء گزینش اهل سـنت بعد از پیامبر است که در شورا و با بیعت خاص تعیین و سپس در مسجد پیامبر و با بیعت عمومی صورت گرفت.

مبنای تعیین توصیفی: مطابق این مبنا, انتخاب رهبر و ولی امر, در عصر غیبت که به نیابت از حضرت حجه ابن الحسن(عج)است به نحو تعیین از سوی آن حضرت می باشد.

لکن این تعیین به شـکل تنصیصـی و آن گونه که در عصـرائمه و نواب خاصه انجام شده نیست بلکه تعیین توصـیفی است بدین معنـا که منوب عنه (امام معصوم) با بیان شـرایطی مردم را در شـناخت ولی و رهبر راهنمایی کرده است و این خود مردم هسـتند که باید با تحقیق و تفحص و یا مراجعه به خبره و اهل نظر و تشخیص به رهبر واقعی

دست یابند. ۷۱ تفاوت این دو مبنای اخیر در این است که بر مبنای اول, مردم رهبر را انتخاب می کننـد و یا بر انتخاب اهل حل و عقد صحه می گذارند, ولی بر مبنای دوم مردم نقشـی در انتخاب رهبر ندارند, چراکه اصلا رهبر انتخابی نیست بلکه انتصابی است.

بررسی

با ملاحظه در ادله نقلی ولایت فقیه می توان گفت حق با نظر اخیر است چراکه از تعابیری چون:

«من کـان من الفقهـاء... فللعوام ان یقلـدوه, هو حجتی علیکم, جعلته علیکم قاضـیا, جعلته علیکم حاکمـا» آن چه به ذهن متبـادر است نصب بر شیوه غیرمعین است. بر این اساس نه بیعت و نه انتخاب نقش مسـتقیم در تعیین رهبر نـدارد, بلی بعـد از تعیین می توان با بیعت به مفهوم اصلی و یا مفهوم جایگزینی, رهبر را در اعمال ولایت یاری داد و به او دل گرمی بخشید.

نقش غیرمستقیم مردم در معرفی رهبر

در سیسـتم تعیین توصـیفی, وظیفه ای که بر عهـده مردم گـذارده شـده است شـناخت مصـداق موجود در میان واجـدان شـرایط رهبری است, ولی از آن جا که بسیاری از مردم قادر به تشخیص نیستند و یا نمی خواهند خود اقدام نمایند و یا به هر دلیل دیگر در این تشـخیص دخالت نمی کننـد, می تواننـد این حق را به خبره و اهل تشـخیص واگذارکننـد تا آنان این کار را انجام دهند, این واگـذاری و گزینش می بـایست به صورت انتخابـات قـانون منـد انجـام شود و بر اسـاس پـذیرش اصل شورا و قبول سیسـتم اکثریتی که در خلال کلمات امام امیرالمومنین(ع) وجوددارد انجام شود, از این رو می توان گفت مردم

رهبر منصوب را با واسطه خبرگان شناسایی می کنند که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز بدان اشاره شده است که می گوید: تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است ۷۲ تعبیر به تعیین در این جا و معرفی در پایان اصل مربوط گواه این است که حتی خبرگان نیز, در نصب رهبر دخالتی ندارند, زیرا کسی حق ندارد برای منوب عنه تعیین تکلیف کند و کسی را به عنوان نماینده وی منصوب نماید.

نقش بیعت در تحکیم ولایت فقیه

نقشی که بیعت به طور کلی در حکومت اسلامی قطع نظر از مصداق های آن ایفا می کند, همان تحکیم ارکان حکومت و ایجاد هم دلی بین رهبر و رهرو نه به عنوان دلیل برنصب است که از عصر نبوی و عهد علوی بوده و در زمان ظهور حضرت ولی عصر(عج) نیز طبق روایات (یبایع الناس) خواهدبود. در عصر غیبت نیز که حاکمیت با فقیه جامع الشرایط است همین نقش بر عهده بیعت است و به عنوان عاملی برای تحکیم پایه های ولایت و هم دلی و هم سویی بین ولی امر و امت اسلام خواهدبود, چراکه این سنت و سیره ای که از آغاز بوده و در انجام نیز خواهدبود دلیلی ندارد که در عصر میانی وجود نداشته باشد و ایفای نقش ننماید. درنتیجه اگر بیعت برای امام زمینه ساز اعمال امامت است برای فقیه نیز زمینه ساز اعمال ولایت و اعلام پذیرش از سوی مردم خواهد بود.

نمود بیعت در عصر غیبت

در این جا ممکن است این سوال مطرح شود که در عصر حاضر بیعت چگونه می تواند نمود پیداکند,

به شیوه تصافق و دست دادن و یا به شیوهء دیگر؟ اگر بپذیریم تصافق تنها به عنوان شیوه ای رایج در هر برهه ای از زمان, نشان اعلام حمایت و وفاداری و پذیرش اطاعت بوده است همان معنا امروز نیز در قالب دیگر نظیر اخذ رای و بیان آری یا خیر, می تواند صورت داد. توجه به این نکته لازم است که نمی گوییم بیعت همان انتخابات است و یا این که همه انتخابات تایید و اعلام پشتیبانی است بلکه می گوییم تایید و پذیرش را می توان از طریق انجام اخذ آرا تحصیل کرد به عبارت دیگر, تصافق, که خود نوعی ابزار اعلان بوده, با دگرگونی زمان, دست خوش تحول و دگرگونی شده و به شکل اخذ رای جلوه گر شده است. بنا بر این اگر روزی بنا باشد بیعت مصطلح از مردم گرفته شود این شیوه, بهترین خواهدبود, افزون بر این که تصافق و دست دادن همه امت با رهبر برای مردم امکان ندارد.

نتیجه آن که: در بررسی و تطبیق این دو اصطلاح، علاوه بر در نظر گرفتن معانی بیعت و انواع آن باید به معانی مختلف رفراندوم از دیدگاه اندیشمندان غربی و ماهیت آن توجه داشت زیرا در برخی از رفراندوم ها تعهد نیست بلکه یک نوع خواست است. از این رو برخی از انواع بیعت با رفراندوم همخوانی پیدا می کند و برخی نه. بر این اساس رفراندوم و رأی گیری همگانی می تواند یکی از کارکردهای اساسی بیعت - یعنی پذیرش و تأیید حاکم را - به دبنال داشته باشد و آری یا نه هم در رفراندوم منافاتی با این

موضوع ندارد زیرا در بیعت نیز یا شخص بیعت می کند یا این که بیعت نکرده و آن حاکم یا نظام را نمی پذیرد.

پی نوشت ها:

۱. ترتیب کتاب العین, بیع.

۲. مفردات, بیع.

۳. النهایه فی غریب الحدیث والاثر, بیع.

۴. همان.

۵. مقدمه ابن خلدون (مترجم), ج۱, ص۴۰۰.

۶. دراسات فی ولایه الفقیه ج۱, ص۵۲۳.

۷. معالم الحکومه الاسلامیه, ص۲۶۰.

۸. انوار الفقاهه, ج۱, ص۵۱۷.

۹. ممتحنه(۶۰) آیه۱۲.

۱۰. سنن النسائی, ج۷, ص۳۸.

۱۱. فتح(۴۸) آیه۱۰.

۱۲. سنن النسائی, ج۷, ص۱۴۱.

۱۳. الاعتقاد والهدایه الی سبیل الرشاد, ص۲۷۵.

۱۴. ارشاد مفید, ج۱, ص۲۳۵.

۱۵. نهج البلاغه, صبحی صالح, نامه۵۴.

۱۶. تفسیر الدرالمنثور, ج۷, ص۵۱۷.

۱۷. همان, ص۵۲۲.

۱۸. همان, ص۵۲۲.

۱۹. همان.

۲۰. سنن النسائی, ج۷, ص۱۳۷۱۴۳.

۲۱. تاریخ طبری, ج۲, ص۹۴.

۲۲. طبرسی, احتجاج, ص۵۶و۶۴.

۲۳. تاریخ طبری, ج۲, ص۴۴۹ فروع ولایت, ص۱۵۵.

۲۴. نهج البلاغه فیض, ص۸۴۰.

۲۵. کشف الغمه, ج۲, ص۱۵۸.

۲۶. مقاتل الطالبین, ص۳۵, به نقل از دراسات فی ولایه الفقیه, ج۱, ص۵۰۶.

۲۷. کشف الغمه, ج۲, ص۲۵۴.

۲۸. ارشاد مفید,ج۲, ص۳۸.

۲۹. همان, ص۹۴.

۳۰. همان, ص۱۶۸.

۳۱. عیون الاخبار, ج۲, ص۲۳۸.

۳۲. غیبت نعمانی, ص۲۶۲.

۳۳. همان, ص۲۶۳.

۳۴. فتح(۴۸) آیه۱۰.

۳۵. همان, آیه۱۸.

۳۶. توبه(۹) آیه۸۴.

۳۷. ممتحنه(۶۰) آیه۱۲.

۳۸. نورالثقلین, ج۵, ص۳۰۷ وسائل الشیعه, ابواب مقدمات نکاح, باب۱۱۷, ح۴.

۳۹. بحارالانوار, ج۶۸, ص۳۹۵.

۴۰. الدر المنثور, ج۸, ص۱۳۹.

۴۱. همان, ص۱۳۹ موطا, ص۶۵۱.

۴۲. سنن النسائی, ج۷, ص۱۴۱.

۴۳. همان, ص۱۳۹.

۴۴. نهج البلاغه صبحی صالح, نامه۶, و نیز ر.ک: نامه ۷و۹و۵۴ و خطبه ۸و۳۴.

۴۵. تاریخ طبری, ج۲, ص۸۷و۹۴ تاریخ پیامبر اسلام, ص۱۸۱ و

.۱۸۹

۴۶. سیره ابن هشام (دار احیاء التراث العربی), ج۲, ص۷۵ و ۹۷.

۴۷. تاریخ پیامبر اسلام, ص۱۹۰.

۴۸. همان, ص۶۶۳.

۴۹. خلیفه اول بـا بیعت دو مرحله ای (بیعت خـاص در سـقیفه و بیعت عـام در مسـجد) , خلیفه دوم به وصـیت خلیفه اول, خلیفه سوم با رای اکثریت شورای تعیینی و بالاخره خلیفه چهارم با بیعت مردم معرفی شدند.

۵۰. نهج البلاغه صبحی صالح, نامه۶.

۵۱. همان, خطبه۸.

۵۲. همان, نامه۵۴.

۵۳. ارشاد مفید, ج۱, ص۲۳۷.

۵۴. نهج البلاغه صبحی صالح, خطبه۳.

۵۵. همان, نامه۶۲.

۵۶. دراسات فی ولایه الفقیه, ج۱, ص۵۲۳.

۵۷. انوارالفقاهه, بیع, ج۱, ص۵۲۶.

۵۸. معالم الحکومه الاسلامیه, ص۲۶۲.

۵۹. انوارالفقاهه, بیع, ج۱, ص۵۱۶.

۶۰. نهج البلاغه, خطبه۳ انوارالفقاهه, بیع, ج۱, ص۵۲۶.

۶۱. نهج البلاغه صبحی صالح, خطبه۳۴.

۶۲. ارشاد مفید, ج۱, ص۲۳۷.

۶۳. بحارالانوار, ج۲۷, ص۶۸.

۶۴. نهج البلاغه صبحی صالح, نامه۶.

۶۵. ارشاد مفید, ج ۱, ص۲۳۷.

۶۶. نهج البلاغه صبحی صالح, نامه۷.

۶۷. همان, نامه۱.

۶۸. همان, خطبه۱۳۶.

۶۹. ر.ك: الاسكانی, المعیار والموازنه, ص۳۸.

۷۰. دراسات فی ولایه الفقیه, ج ۱, ص۴۹۳.

۷۱. معالم الحكومه الاسلامیه, ص۲۵۸.

۷۲. محمدهادی معرفت, ولایت فقیه, ص۱۳۴ انوارالفقاهه (بیع), ج ۱, ص۵۱۹.

۷۳. ر.ك: قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۶۸, اصل۱۰۷.

(فصلنامه حکومت اسلامی شماره۵)

مشروعیّت حکومت اسلامی یعنی چه؟

پرسش

مشروعیّت حکومت اسلامی یعنی چه؟

پاسخ

مفهوم مشروعیّت که از فلسفه سیاسی اسلام مطرح می شود مفهومی اصطلاحی دارد که نباید با معنای لغوی این واژه و واژه های هم خانواده اش اشتباه گرفت؛ به عبارت دیگر نباید مشروعیّت را با «مشروع» و «متشرعه» و «متشرعین» که از شرع به معنای دین گرفته شده است همسان گرفت.

بنابراین، معنای این واژه در مباحث سیاسی تقریباً مرادف «قانونی» بودن است. و چون حکومتی مشروع بود، پس موظف اند از آن اطاعت کنند، و با توجّه به این معنا مشروعیّت یعنی «حقانیّت» زیرا میان «حق حاکمیّت» و تکلیف مردم در اطاعت تلازم برقرار است(۱).

« بخش پاسخ به سؤالات »

۱) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت اللّه مصباح یزدی.

ملاک مشروعیّت حکومت اسلامی چیست؟

پرسش

ملاک مشروعیّت حکومت اسلامی چیست؟

پاسخ

براساس بینش و عقیده اسلامی، چون خدای متعال مالک کل جهان است و همه عالم هستی مَلِك مُلك خداوند است. هیچ کس حق تصرّف در چیزی را ندارد مگر با اذن پروردگار عالم، زیرا او مالك حقیقی است و حکومت بر انسانها نیز در اصل حق خدای متعال می باشد و از شؤون ربوبیّت او است. هیچ کس حق حاکمیّت بر دیگری ندارد مگر آنکه از طرف خدای متعال مأذون باشد، یعنی حکومت کسی که از طرف خداوند نصب شده باشد، مشروع است.

مصداق بارز و مورد قبول همه مسلمانان جهان حکومت رسول گرامی اسلام«صلی الله علیه وآله» می باشد و ما شیعیان معتقدیم که خداوند متعال بعد از رسول گرامی اش، امامانِ معصوم«علیهم السلام» را هم به عنوان جانشینان رسول اکرم«صلی الله علیه وآله» نصب فرموده است و آنها از طرف خداوند متعال منصوب شده اند که در بحث امامت مطرح شده است.

ولی در زمان غیبت معصومین چگونه مشروعیّت حکومت اسلامی فهمیده می شود؟

آنچه که از روایات موجود در کتب فقهی و روایی شیعی به دست می آید این است که در زمان غیبت، فقیهی که واجد شرایط مذکور در روایات باشد حق حاکمیّت دارد و به تعبیر برخی روایات از طرف معصومان«علیهم السلام» به حکومت نصب شده است. پس مشروعیّت حکومت فقها زائیده نصب عام آنان از سوی معصومان«علیهم السلام» است(۲).

« بخش پاسخ به سؤالات »

۲) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت اللّه مصباح یزدی.

چه اشکالی دارد که رأی مردم را در مشروعیّت حکومت اسلامی دخیل بدانیم؟

پرسش

چه اشکالی دارد که رأی مردم را در مشروعیّت حکومت اسلامی دخیل بدانیم؟

پاسخ

اگر بخواهیم رأی مردم را در مشروعیّت حکومت فقیه دخیل بدانیم باید ملتزم شویم که مشروعیّت دو جزء دارد و یک جز آن رأی مردم است و با عدم رأی مردم مشروعیّتی برای حکومت فقیه وجود ندارد. التزام به این سخن یعنی مردم حق حاکمیّت دارند آنهم در عرض حق حاکمیّت خداوند، در حالی که گفتیم حق حاکمیّت فقط از آن خدای متعال می باشد و هیچ کس جز ذات احدیّت مالک حقیقی هیچ چیز نیست تا حقّی برای او به وجود آورد. پس رأی مردم هیچ نقشی در مشروعیّت نظام الهی ندارد و فقط خواست تشریعی خدای تبارک و تعالی است که برای حکومت اسلامی مشروعیّت می آورد(۳).

« بخش پاسخ به سؤالات »

۳) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت اللّه مصباح یزدی.

با توجّه به مشروعیّت اسلامی مردم دیگر چه نقشی دارند؟

پرسش

با توجّه به مشروعیّت اسلامی مردم دیگر چه نقشی دارند؟

پاسخ

نقش اساسی در حکومت، تحقق آن است که این را مردم مسلمان عهده دار می باشند در واقع نقش مردم عینیّت و تحقق بخشیدن به حکومت اسلامی است، زیرا گفته شد ملاک مشروعیّت انتصاب خداوند است ولی تحقق این اراده خداوند به اقبال و پذیرش مردم می باشد. همانطوری که خداوند حضرت علی«علیه السلام» به جانشینی پیامبر برگزیده بود ولی مردم از قبول این امر سرپیچی کردند و حضرت ۲۵ سال خانه نشین شده بود. پس مشروعیّت حکومت حضرت علی«علیه السلام» با نصب الهی محقق شده بود ولی تحقق آن در خارج به خاطر عدم استقبال مردم به تعویق افتاده بود(۱).

« بخش پاسخ به سؤالات »

۱) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت اللّه مصباح یزدی.

اگر مشروعیّت حاکم اسلامی به آراء مردم نیست، پس چه لزومی به انتخابات خبرگان است؟

پرسش

اگر مشروعیّت حاکم اسلامی به آراء مردم نیست، پس چه لزومی به انتخابات خبرگان است؟

پاسخ

اینکه مردم در مشروعیّت بخشیدن به حاکم اسلامی هیچ نقشی ندارند ولی در فقه بحثی است بنام «بیّنه» که با بیّنه است که حجت شرعی تحقق پیدا می کند. توضیح اینکه: مردم با رأی دادن به خبرگان، رجوع به بیّنه کرده اند یعنی کارشناسان دینی را برگزیده اند تا سخن آنان به عنوان حجّت شرعی اعتبار داشته باشد و ای امر تازگی ندارد زیرا مردم همیشه در امور شرعی خویش به بیّنه رجوع می کنند، مثلاً برای تشخیص مرجع تقلید به افراد خبره عادل مراجعه می کنند تا حجّت شرعی داشته باشند، با این تحلیل انتخابات زمینه ای برای کشف رهبر می شود، و روشن است که بهترین راه برای تشخیص فقیه جامع الشرایط رهبری، مراجعه به خبرگان است(۱).

« بخش پاسخ به سؤالات »

۱) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت اللّه مصباح یزدی.

آیا عدم پذیرش امام حسین(ع) از سوی مردم نقشی در مشروعیت ایشان داشت ؟

پرسش

آیا عدم پذیرش امام حسین(ع) از سوی مردم نقشی در مشروعیت ایشان داشت ؟

پاسخ

در جواب نکته دوم (عدم پذیرش امام حسین(ع) از سوی مردم) نیز به موارد ذیل توجه کنید:

الف) پیامبران الهی وائمه هدی(ع) سمت پیامبری و امامت خود را با رأی مردم کسب نمی کنند؛ بلکه این یکسمتی است ربانی و خداوند هم نیک می داند که بار این سمت خطیر را بر دوش چه کسی قرار دهد: اللّه یعلم حیثیجعل رسالته ، (انعام، آیه ۱۲۴) و اصولاً علم و عصمت آن ستارگان درخشان به گونه ای نیست که در دسترس افرادبشر باشد. حضرت رضا(ع) در وصف ائمه هدی(ع) می فرماید: انّ الامامه اجلّ قدرا واعظم شانا و اعلی مکانا... من انیبلغها الناس بعقولهم، او ینالوها بارائهم او یقیموا اماما باختیارهم ؛ همانا منصب امامت قدر و منزلتش والاتر و شأنش بزرگ تر ومکانتش رفیع تر از آن است که مردم با عقول خود به آن دسترسی پیدا کنند یا با اختیار خود بخواهند امامی را نصب کنند{M»، (عیون اخبارالرضا، ج ۲، ص ۱۹۶). پس مردم چه رأی بدهند یا ندهند ائمه از جمله امام حسین(ع) از سمت امامت و رهبری برخورداربودند.

ب) در این جا ممکن است سؤالی مطرح شود که به هر تقدیر آیا پذیرش یا عدم پذیرش مردم هیچ نقشی ندارد؟جواب این

است که پـذیرش مردم تنهـا در عینیت بخشـیدن امـامت در جـامعه می توانـد نقش داشـته باشـند؛ یعنی آن جا کهمردم به طرف حضـرت علی(ع) نرفتند و به ایشان رأی ندادند، باز هم حضـرت علی(ع) امام بود، لکن امامت آنحضرت عینیت پیدا نکرد و آن جا که به سمت حضرتش رفته و ایشان را بر کرسی

خلافت نشاندند این امامت عینیتپیدا کرد. با این بیان تعبیر به این که «چون مردم امام حسین(ع) را نخواستند ایشان از مشروعیت ساقط شد» هرگزصحیح نیست؛ چون امامت و رهبری ائمه هدی(ع) سمتی نیست که قائم به رأی مردم باشد. البته چون مردم از امامحسین(ع) حمایت نکردند، رهبری آن حضرت عینیت پیدا نکرد.

ج) نکته دیگر این که در عقیده برخی، مشروعیت به قدرت است و آنان بدین وسیله هر سلطه جابرانه و ظالمانه راتوجیه می کنند و اگر خواست و میل درونی مردم منشأ مشروعیت باشد، اتفاقا علاقه و خواست قلبی مردم نسبت بهامام حسین خیلی زیاد بود و شاهد این مطلب نامه هایی بود که به امام می نوشتند و ارادت خود را بدین وسیله ابرازمی داشتند. بزرگان و مورخان نیز در این زمینه مطالب زیادی نقل کرده اند از جمله این که امام حسین(ع) هنگام سفر بهسوی عراق در محلی به نام صِفاح با فرزدق برخورد کرد که از کوفه می آمد. اوضاع کوفه را پرسید، وی جواب داد:دل های مردم با تو؛ ولی شمشیرهایشان علیه تو است.

(حیاه الامام الحسین، ج۳، ص ۶۱) {

مشروعیت حکومت به چه معناست ؟

پرسش

مشروعیت حکومت به چه معناست ؟

پاسخ

بهتر است ابتدا توضیحی درباره مفاهیم اصلی سئوال داده شود , سپس به پاسخ بپردازیم . حکومت گرچه تعریفهای مختلفی از این واژه در کتب علوم سیاسی ارائه شده است , اما ,می توان حکومت را به طور ساده این گونه تعریف کرد : حکومت ارگانی رسمی است که captured بررفتارهای اجتماعی افراد جامعه نظارت داشته , و سعی می کند به رفتارهای اجتماعی مردم جهت ببخشد . اگر مردم از طریق مسالمت آمیز , جهت دهی را پذیرا شدند ,مطلوب حاصل است وگرنه حکومت با توسل به قوه قهریه اهدافش را دنبال می کند ; یعنی اگر کسانی از مقررات وضع شده که برای رسیدن به هدف مورد نظر حکومت لازم است ,تخلف کنند با کمک دستگاههای انتظامی مجبور به پذیرفتن مقررات می شوند . که این تعریف شامل حکومتهای مشروع و نامشروع می شود . ضرورت حکومت در نظریات مختلفی که درباره حکومت گفته شده است به ضرورت وجود حکومت در جامعه اعتراف شده است . تنها مکتب (آنارشیسم) منکر ضرورت وجود حکومت است . آنارشیستها معتقدند بشر می تواند با اصول اخلاقی , زندگی اجتماعی خویش را اداره کند و نیازی به حکومت نیست . آنها معتقدند باید آن چنان حرکت کرد که به این نتیجه رسید ; یعنی باید مردم چنان تعلیم و تربیتی دارا باشند که بدون نیاز به حکومت , جامعه را اداره کنند . مکاتب دیگر , این نظریه را منافی با واقعیات و به تعبیری آن را غیر واقع بینانه می دانند در طول قرنها بلکه هزاران سال تجربه

نشـان داده است در هر جـامعه ای افرادی هسـتند که به قوانین اخلاـقی ملتزم نیسـتند و اگر قـدرتی آنـان را مهار نکنـد ,زنـدگی اجتماعی را به هرج و مرج می کشانند . مفهوم مشـروعیت مشـروعیتی که در فلسـفه سـیاست مطرح می شود مفهومی اصطلاحی دارد که نباید آن را بامعنای لغوی این واژه و واژه های هم خانواده اش اشتباه گرفت ; به عبارت دیگر نباید(مشروعیت) را با (مشـروع) , (متشـرعه) و (متشـرعین) که از (شـرع) به معنـای دین گرفته شـده همسـان گرفت . بنـابراین , معنای این واژه در مبـاحث سیاسـی تقریبـا مرادف قـانونی بـودن است . هنگـامی که پـذیرفتیم حکـومت ضـرورت دارد و اساسـش به این است که دسـتوری از مقامی صادر شود و دیگران به آن عمل کننـد , قوام حکومت به وجود شـخص یا گروهی است که (حاکم) اند و همین طور به انسانهایی که می بایست دسـتورات شـخص یا گروه حاکم راپـذیرنـد و بدان عمل کنند . آیا مردم از هر دسـتوری باید اطاعت کنند ؟ آیا هر شـخص یا گروهی حق دارد ومی تواند که دسـتور دهد ؟در طول تاریخ کسانی بوده اند که با زور بر مردم تسـلط یـافته و بر آنـان حکـم فرمـایی کرده انـد , ولی شایسـتگی فرمـانروایی را نداشـته انـد . در مقابـل , گـاهی فرد یا افرادشایسـته ای بوده اند که مردم می بایست از آنان اطاعت کنند . با توجه به نکته فوق می توان گفت منظور از (مشـروعیت) این است که کسی حق حاکمیت و در دست گرفتن

قدرت و حکومت را داشته باشد , و مردم وظیفه خواهند داشت از آن حاکم اطاعت کنند . تلازم میان حق و تکلیف با توجه به معنایی که از مشروعیت ارائه شد , میان (حق حاکمیت) و (تکلیف مردم در اطاعت) تلازم و به اصطلاح منطقی , تضایف برقرار است . یعنی وقتی کسی (حق)داشت , دیگران (تکلیف) دارند آن حق را رعایت کنند . برای تقریب به ذهن به این مثال توجه کنید : وقتی می گوییم : پدر حق دارد به فرزندش دستور بدهد , یعنی چه ؟ یعنی فرزند باید اطاعت کند . این (حق) و آن (تکلیف به اطاعت) از هم جدا شدنی نیستند . تقدم و تاخری میان این دو نیست . اگر هم تقدم و تاخری در نظربگیریم ثمره عملی ندارد . به هر حال وقتی می گوئیم حاکم (حق) دارد فرمان بدهد , یعنی مردم باید به دستورش عمل کنند . و مکلف اند از وی اطاعت کنند . پس می توان گفت : (مشروعیت) یعنی (حقانیت) . باید توجه داشت در اینجا فقط قصد روشن ساختن مفهوم (مشروعیت) را داریم , نه چیز دیگر , یعنی گاه در تعریف , فقط مفهوم را توضیح می دهند و گاه در تعریف توجه به مصادیق خارجی مفهوم , چگونگی تحقق آن مصادیق , مولفه های پیدایش آن مصادیق وامثال آن دارند . اگر بخواهیم به معنای اخیر توجه کنیم , باید وارد مسائل دیگری مانند معیار مشروعیت , نظرات

مختلف درباره آن و دیگر مباحث بشویم , ولی اکنون ما فقط درصدد بیان مفهوم هستیم . توضیحی درباره حق گفتیم که مشروعیت حکومت یعنی حق حکومت بر مردم . در میان مردم این باور وجوددارد که در هر جامعه ای کسانی حق دارند بر مردم حکومت کنند و کسان دیگری چنین حقی را ندارند . پس اگر گفته شود فلان حکومت مشروع است , یعنی حق است , بدین معنا نیست که دستورهای آن حکومت , حق و مطابق با واقعیت است . حقی که در اینجا گفته می شود , مفهومی اعتباری است که در روابط اجتماعی مطرح می گردد . اکنون ما درباره معیار حق داشتن , چگونگی دریافت حق , منبع اعطا کننده حق و ۰۰۰ سخن نمی گوییم و فقط بحث مفهومی مورد نظر ماست . هر کس از مشروعیت یک حکومت سخن به میان می آورد , تصورش این است که کسانی حق حکومت کردن دارند و کسانی دیگر چنین حقی ندارند . مثلا خردسالان , دیوانه ها ,افراد عقب مانده ذهنی , افراد جاهل و بی سواد و امثال آنها حق ندارند که بردیگران حکم کنند و فرمان برانند . حق حاکمیت چرا و لزوم اطاعت به چه دلیل ؟گفته شد (حق حاکمیت) و (تکلیف به اطاعت) با هم ملازمند . پس تفاوتی نیست اگربپرسیم : چرا حاکم حق دارد دستور دهد , یا اینکه سئوال کنیم : چرا باید مردم ازحاکم پیروی کنند و دستورهای او را اجرا نمایند . اگر پذیرفتیم که اولا : در هر جامعه ای باید حکومتی وجود داشته

باشـد , و ثانیا :حکومت , به معنای تـدبیر امور اجتماعی یک جامعه است ; باید بپذیریم کسانی حق دسـتور دادن و حکم کردن دارنـد , و در مقابـل , مردم مکلف انـد دسـتورهای حاکم یاهیات حاکمه را اطاعت کننـد . اگر دسـتوری در کار نباشـد , دیگر حکومتی وجود نخواهدداشت . اگر دسـتور و اوامری باشد , ولی کسی اطاعت نکند , حکومت بیهوده خواهد بودو اعتبار حاکم و محکوم بی فایـده است . دلایل عقلی که رابطه حاکم و محکوم یا رئیس و مرووس و یا امام و امت را به وجودمی آورد , مثل این که بـدون داشـتن چنین رابطه ای مصالـح جامعه تامین نمی شود , همان دلیلها ثابت می کنـد حاکم حق حکم کردن دارد و مردم بایـد از او اطاعت کننـد . تاکید می کنیم اصل لزوم حکومت و حق حاکم در دسـتور دادن و وظیفه مردم در اطاعت ,امری جـدا از ایـن اسـت که به چه دلیلی حـاکم حـق حکـومت دارد و چرا مردم وظیفه اطـاعت کردن دارنـد . اکنـون بحث در مسـاله نخست است , نه مسـاله اخیر . در جای دیگر به این مبحث خواهیم پرداخت که آیا مشـروعیت از سوی خواست مردم ومقبولیت عامه است , یا از جای دیگر نشات می گیرد , و در نهایت نظر اسلام درباره مشروعیت را بررسی خواهیم کرد .

ملاک مشروعیت حکومت چیست ؟

پرسش

ملاک مشروعیت حکومت چیست ؟

پاسخ

درباره ملاک مشـروعیت حکومت , دیدگاههای متعددی وجود دارد . در اینجا به چندنظریه مشـهور به صورت گذرا اشاره می کنیم :۱ . نظریه قرارداد اجتماعی : این نظریه مشـروعیت حکومت را از قرارداد اجتماعی می داند ; بدین معنا که بین شـهروندان و دولت قراردادی منعقـد شـده که بر اساس آن ,شـهروندان خود را ملزم به پیروی از دسـتورهای حکومت می داننـد , در مقابل حکومت هم متعهد است که امنیت , نظم و رفاه شـهروندان را فراهم سازد . در اینکه طرفین قرار داد اجتماعی چه کسانی هستند نظرات متفاوتی اظهار شـده , که یکی از آنها این است که یک طرف قرارداد شـهروندان هسـتند و طرف دیگر حاکم یا دولت . نظریه دیگراین است که بین خود شهروندان این قرارداد منعقد می شود .

۲ . نظریه رضـایت : رضـایت شـهروندان معیـار مشـروعیت است ; یعنی وقتی افراد جـامعه به حکومتی راضـی بودنـد اطـاعت از دسـتورهای حکومت بر آنـان لازم است . رضـایت افرادبـاعث می شود آنـان خود را به الزام سیاسـی وارد کرده , حکومت حق دستور دادن بدانان را پیدا می کند .

۳ . نظریه اراده عمومی : اگر همه مردم یا اکثریت آنان خواهان حاکمیت کسانی باشـند , حکومت آنان مشـروع می شود . معیار مشروعیت , خواست عمومی مردم است .

۴ . نظریه عدالت : اگر حکومتی برای عدالت تلاش کند , مشروع است . عدالت است که زاینده الزام سیاسی است .

۵ . نظریه سعادت یا ارزشهای اخلاقی : مشروعیت یک حکومت در گرو آن است که حکومت برای سعادت

افراد جامعه و برقراری ارزشـهای اخلاقی تلاش کنـد . دلیل اینکه مردم ملزم به پیروی از حکومت اند , این است که حکومت به دنبال سعادت آنان است .

۶ . نظریه مرجعیت امر الهی یـا حکومت الهی : معیار مشـروعیت یک حکومت , حق الهی وامر اوست حکومت دینی در واقع بر اساس همین نظریه است . توضـیح هر کدام از این نظریات در کتب فلسفه سیاسی ذکر شده است . ما به اختصار به نقد و بررسی این نظریات می پردازیم . این شـش نظریه را می توان به سه محور اساسـی برگرداند ; خواست مردم , عدالت یامطلق ارزشـهای اخلاـقی , و حکـومت دینی (الهی) . خواست مردم طبق سه نظریه نخست , معیـار مشـروعیت , خواست مردم است . اگر معیـار مشـروعیت خواست مردم باشـد , لازمه اش آن است که اگر مردم حکومتی را نخواسـتند آن حکومت نامشـروع باشد - هر چند آن حکومت در پی مصالـح مردم باشـد - و اگر مردم خواسـتار حکومتی بودنـد آن حکومت مشـروع گردد هر چنـد بر خلاـف مصالح مردم حرکت کند و ارزشـهای اخلاقی را رعایت نکند . در اینجا باید ریشه یابی کرد که پایه و اساس ارزشـهای اخلاقی چیست ؟در قرون اخیر گرایشـی در فلسـفه اخلاـق پدیـد آمـده که پـایه و اسـاس ارزشـهای اخلاـقی راخواست مردم می دانـد (پوزیتویسم اخلاقی) . بر اساس این گرایش همیشه خواست مردم و ارزشـهای اخلاقی همسان و همسوینـد و هیچ اختلافی با هم پیدا نمی کنند . وقتی حکومتی مورد خواست مردم بود , لزوما آن حکومت رعایت کننده ارزشهای اخلاقی خواهدبود

. ولی باید دانست گرایشهای دیگری در فلسفه اخلاق نیز هست ; از جمله (فلسفه اخلاقی اسلام) که معتقد است بین خواست مردم و ارزشهای اخلاقی , همیشه همخوانی نیست . بر اساس این گرایش اشکال فوق مطرح خواهد شد . اشکال دیگر این است که اگر اکثریت جامعه حکومتی را خواستند , تکلیف اقلیتی که چنین حکومتی را نمی خواهند چه می شود ؟ چرا این اقلیت ملزم به اطاعت از اوامرحکومت باشند ؟ این اشکال بسیار جدی است و در برابر دموکراسی به معنای (حکومت اکثریت) بسیارمنطقی جلوه می کند . همین طور است اگر افرادی موافقت مشروط به حکومتی داشته باشند , ولی حکومت به آن شرط عمل نکند ; آیا این حکومت مشروعیتی خواهد داشت و آن افراد التزامی به آن حکومت پیدا خواهند کرد ؟درباره سه نظریه نخست اشکالات خاص و جزیی دیگری مطرح است که برای دوری از اطاله کلام از بیان آنها خودداری می کنیم . عدالت یا مطلق ارزشهای اخلاقی اگر معیار مشروعیت حکومت را عدالت و یا ارزشهای اخلاقی بدانیم آن گونه که درنظریه چهارم و پنجم بیان شد مشروعیت دستورها و اوامر حکومت توجیه شده است , ولی نسبت به دلیل اعتبار حاکم یا گروه حاکم سخنی گفته نشده است ; یعنی اگر قانونی عادلانه و یا تامین کننده ارزشهای اخلاقی بود , اعتبار و مشروعیت می یابد , همان گونه که در نظریه چهارم و پنجم مطرح شده است . با این سخن اعتبار قانون تثبیت شده است ولی سخن در اعتبار و مشروعیت حاکم است ; یعنی در بحث

مشروعیت حکومت سخن در این است که به چه معیاری حاکم یا گروه حاکم حق فرمان دادن و دستور صادر کردن دارند . به عبارت دیگر : وقتی قانون و دستوری عادلانه بود , لازم الاجراست , ولی چرا اجرای این قانون به دست شخص حاکم باشد ؟ عادلانه بودن فرمان , توجیه گر حکومت به دست شخص یا گروه خاصی نیست . این ایراد در نظریه چهارم و پنجم مسکوت مانده است . حکومت دینی و الهی اگر نظریه ششم را بپذیریم , اشکالات وارده بر نظریات قبلی , بر این نظریه واردنیست . چون همه کسانی که به وجود خدا معتقد هستند , خدا را مالک و سلطان (دارای تسلط تکوینی بر مردم) می دانند . اگر خدا آفریدگار انسانهاست , چرا حق دستور دادن و حکم کردن نداشته باشد ؟ از سوی دیگر کسانی که معتقد به وجود خداهستند , بر این باورند که احکام الهی به سود خدا نیست , بلکه در جهت مصالح مردم است , همچنین این احکام عادلانه و مطابق با ارزشهای اخلاقی است . پس اگر خدا حکم کند , لزوم اطاعت از آن بدون اشکال است . اگر خدا کسی را برای اجرای حکم الهی معین کند , او حق حاکمیت دارد . و حکومت اوبا اشکالی رو به رو نخواهد شد . حکومت پیامبر صلی اللّه علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام با نصب خاص الهی صورت گرفته است و حکومت ولی فقیه در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام با نصب عام از طرف امام معصوم انجام شده است که

خودوی منصوب خداست .

ملاک مشروعیت حکومت از دیدگاه اسلام چیست ؟

پرسش

ملاک مشروعیت حکومت از دیدگاه اسلام چیست ؟

پاسخ

مقدمتا باید گفت وقتی می خواهیم مساله ای را از دیدگاه اسلام بررسی کنیم , از آن رو که اسلام به مذاهب متعددی منشعب شده , و مشهورترین آن مذاهب شیعه و سنی است ,باید حداقل دیدگاه این دو مذهب ارائه گردد . گاه شیعه و سنی در یک مساله اتفاق نظر دارند , ولی گاه این دو مذهب از هم جدا می شوند و بالاخره ممکن است حتی میان علمای شیعی در یک مساله وحدت نظر وجود نداشته باشد . در معیار مشروعیت حکومت , شیعه و سنی متفقند که : اگر خدا کسی را برای حکومت تعیین کند , حکومت او مشروعیت دارد و او دارای حق حاکمیت است ; زیرا بر اساس بینش اسلامی همه جهان ملک طلق خداست و همه چیز از آن اوست . هیچ کس حق تصرف درچیزی را ندارد مگر با اجازه خدایی که مالک حقیقی همه است . حکومت بر انسانها هم در اصل حق خداست و از شوون ربوبیت اوست . هیچ کس حق حاکمیت بر دیگری را نداردمگر آنکه از طرف خدای متعال ماذون باشد ; یعنی حکومت کسی که از طرف خدا نصب شده باشد , مشروع است . حکومت پیامبر صلی اللّه علیه و آله بهترین نمونه حکومت دینی یک مصداق از این حکومت که مورد قبول شیعه و سنی است - حکومت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله است . همه مسلمانان اتفاق نظر دارند حکومت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله به دلیل نصب الهی , مشروع بوده است .

از نظر اهل تسنن بجز رسول اللّه کس دیگری از سوی خدای متعال به حکومت نصب نشده است , ولی شیعیان معتقدند پس ازرسول اللّه صلی اللّه علیه و آله امامان معصوم علیهم السلام نیز از سوی خدای متعال به حکومت منصوب شده اند . باید توجه داشت ولایت و حکومت معصومان پس از رسول خدا -به واسطه نصب رسول اللّه نیست , بلکه اگر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله , حضرت علی علیه السلام را به عنوان جانشین خویش معرفی کرده اند , ابلاغ تعیین الهی بوده است . حضرت علی علیه السلام از طرف خدا برای ولایت و حکومت منصوب شده بود . درباره دیگر امامان نیز همین گونه است . لیکن مطلب دیگری که مطرح است این است که :آیا از جانب خدا کسی در زمان غیبت معصوم علیه السلام برای حکومت نصب شده است ؟آنچه از روایات موجود در کتابهای روایی شیعی استفاده می شود این است که در زمان غیبت , فقیهی که واجد شرایط مذکور در روایات باشد , حق حاکمیت دارد و به تعبیربرخی روایات از طرف معصومان علیهم السلام به حکومت نصب شده است . مشروعیت حکومت فقها زاییده نصب عام آنان از سوی معصومان است که آنان نیز منصوب خاص از جانب خدای متعال هستند . از نظر شیعه به همان معیاری که حکومت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله مشروعیت دارد , حکومت امامان معصوم و نیز ولایت فقیه در زمان غیبت مشروعیت خواهد داشت ; یعنی مشروعیت حکومت هیچ گاه مشروط به رای انسانها نبوده ,بلکه امری الهی و با نصب

او بوده است . تفاوت نصب امامان معصوم با نصب فقها در این است که معصومان علیهم السلام به صورت معین نصب شده اند , ولی نصب فقها عام بوده و در هر زمانی برخی از آنها ماذون به حکومت هستند . مشروعیت حکومت از دیدگاه اهل تسنن از دیدگاه اهل تسنن - که بجز رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله هیچ کس از طرف خدامنصوب نشده است - حکومت چگونه , مشروعیت می یابد ؟ در جواب باید گفت : سه راه برای مشروعیت حکومت وجود دارد ; اول : اجتماع مسلمانان برای حکومت یک فرد ;دوم : نصب توسط خلیفه قبلی . سوم : تعیین اهل حل و عقد . راه سوم معروفترین راه حصول مشروعیت از نظر اهل تسنن است و مقصود از آن این است که اگر بزرگان مسلمانان - که اهل نظر و رای هستند - اجماع کنند و کسی را برای حکومت معین نمایند , حکومت او مشروعیت خواهد داشت . برخی دیدگاه اهل تسنن در مساله مشروعیت حکومت را با دموکراسی غربی یکسان دانسته و حتی از این راه خواسته اند اسلام را پیشتاز دموکراسی بدانند . در جای دیگر به بررسی دیدگاه اهل تسنن درباره مشروعیت حکومت خواهیم پرداخت و عدم همخوانی نظریه اهل تسنن با دموکراسی را بیان خواهیم کرد .

اگر مشروعیت حاکم اسلامی منوط به آرای مردم نیست , انتخابات چرا ؟

پرسش

اگر مشروعیت حاکم اسلامی منوط به آرای مردم نیست , انتخابات چرا ؟

پاسخ

شایسته است ابتدا به چند نظریه اشاره کنیم که معتقدند آرای مردم باید در حکومت دینی نقش داشته باشند . ۱ . برخی می گویند : حکومت یا (لیبرالی) است و توسط آرای مردم مشروعیت پیدامی کند , و یا (فاشیستی) است و در آن مردم هیچ دخالتی ندارند . در نظام اسلامی باید آرای مردم را معتبر بدانیم , تا انگک فاشیستی به نظام زده نشود . ۲ . معدودی از فقهای معاصر شیعه به عنوان احتمال گفته اند : در زمان غیبت معصوم , مشروعیت حکومت منوط به آرای مردم است . ۳ . برخی معتقدند : چون از طرف خدا برای حکومت - در زمان غیبت - حکمی صادر نشده و امر و نهی ای به ما نرسیده است , یعنی امر حکومت در عصر غیبت مسکوت مانده است , پس این امر به مردم واگذار شده و آنان باید به حاکمیت شخص و یا اشخاصی نظر بدهند , یعنی نظر و رای مردم نقش تعیین کننده در مشروعیت نظام دارد . ۴ . گروهی می گویند : چون توسط خدا به کسی حق حاکمیت اعطا نشده است , خود مردم باید تصمیم بگیرند زیرا مردم بر جان و مال خویش مسلط هستند (الناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم) : مردم حاکمیت را - که حق آنان است - به شخصی واگذار می کنندو یا او را وکیل خود می گردانند . - تفاوت (توکیل) با (تفویض) این

است که دراولی حق تجدید نظر داریم , ولی در تفویض نمی توانیم از رای خود برگردیم , - پس مشروعیت حاکمیت در هر دو صورت , به آرای مردم است . در نقد نظریه نخست باید گفت : به چه دلیل حکومت باید در دو شکل یاد شده منحصرباشد ؟ ما شکل سومی از حکومت را می شناسیم که در آن مشروعیت , با آرای مردم به دست نمی آید , بلکه مشروعیت آن با حکم الهی است , در همان حال هیچگونه تحمیلی هم برمردم وجود ندارد , زیرا توسل به زور برای دستیابی به حکومت مورد نظر ما روانیست . درباره نظریه دوم باید توجه کرد اکثریت فقهای شیعه , مشروعیت حکومت در زمان غیبت را از ناحیه خدا می دانند , اگر چه پذیرش و بیعت مردم باعث عینیت بخشیدن به حکومت دینی خواهد شد . و اگر مشروعیت , بسته به آرای مردم باشد , اشکالاتی پیش خواهد آمد که در نقد نظریات دیگر مطرح می شود . درباره نظریه سوم باید گفت : خدای متعال در مورد حکومت در عصر غیبت سکوت نکرده است ; متون دینی می گویند : مردم در زمان غیبت باید تحقیق کنند و فقیه جامع شرائط را برای حکومت بیابند و حکومت را به او بسپارند . درباره نظریه چهارم باید گفت : در بینش دینی حق حاکمیت از آن خداست , همه چیزمملوک اوست . هیچ کس حق تصرف در چیزی را مگر با اجازه خدا ندارد , حاکمیت برمردم در صورتی مشروع است که با اذن خدا باشد . پس حاکمیت حق

مردم نیست , تابخواهند آن را به کسی واگذار کنند یا کسی را وکیل نمایند . اشکالاتی - که در جای خود - بر (دموکراسی) وارد است , بر نظریه چهارم هم وارداست , از جمله اینکه اگر اکثر مردم حاکمیت را به کسی توکیل یا تفویض کردنـد ,وظیفه مخالفان چیست ؟ آیا باید اطاعت کنند ؟ چرا ؟ همچنان که می توان اشکال کردچرا مردم حق حاکمیت را فقط به فقیه واگذار کننـد ؟ اگر حق مردم است , می تواننـدآن را به هر کس که بخواهنـد واگذارنـد . پس طبق نظریه چهارم ولایت فقیه ضـرورت نـدارد . جایگاه حقیقی مردم در حکومت دینی پس از بررسی نظریه ها , به نظریه مورد قبول می پردازیم . گفته شـد مردم هیچ مشروعیتی به حکومت فقیه نمی دهنـد رای و رضـایت آنـان باعث بوجود آمـدن آن می شود . خـدا به پیامبر می فرمایـد : [هو الذی ایدک بنصره و بالمومنین] (۱) ; (خداست که تو را با یاری خویش و مومنان تقویت کرد .) کمک و همدلی مردم موثر در عینیت بخشیدن به حکومت - حتی حکومت پیامبر است . حضرت امیر علیه السلام می فرماید :(لو لا حضور الحاضر و قیام الحجه بوجود الناصر ۰۰۰ لالقیت حبلها علی غاربها)(۲) می فرماید : (اگر حضور بیعت کنندگان نبود و با وجود یاوران حجت بر من تمام نمی شد ۰۰۰ رشته کار [حکومت] را از دست می گذاشتم .) همچنین از آن حضرت نقل کرده اند : (لا رای لمن لا یطاع

(۳) ; (کسی که فرمانش پیروی نمی شود , رایی ندارد . این سخنان همگی بیانگر نقش مردم در پیدایش و تثبیت حکومت الهی , خواه حکومت رسول اللّه و امامان معصوم و خواه حکومت فقیه در زمان غیبت , دارد . اکنون به این مطلب می پردازیم که اگر چنین است , حکمت شرکت مردم در انتخابات خبرگان رهبری برای تعیین رهبر چیست ؟مردم با رای به خبرگان , رجوع به (بینه) کرده اند یعنی کارشناسان دینی رابرگزیده اند تا سخن آنان به عنوان حجت شرعی اعتبار داشته باشد و این امر تازگی ندارد , زیرا مردم همیشه در امور شرعی خویش به (بینه) رجوع می کنند , مثلا برای تشخیص مرجع تقلید به افراد خبره عادل مراجعه می کنند , تا حجت شرعی داشته باشند . با این تحلیل , انتخابات زمینه ای برای کشف رهبر می شود , نه اینکه به اومشروعیت ببخشد . روشن است که بهترین راه فقیه جامع شرائط رهبری , مراجعه به خبرگان است .

ملاک شما در ترجیح مشروعیت دینی بر مقبولیت مردمی چیست ؟

پرسش

ملاک شما در ترجیح مشروعیت دینی بر مقبولیت مردمی چیست ؟

پاسخ

به اعتقاد ما همه هستی از آن خداست . انسانها نیز همچون همه پدیده های عالم هستی , مملوک خدا هستند . بنده ای که همه چیزش از آن خداست , تصرف در او بدون اذن مالك حقیقی مجاز نخواهد بود . انسان حتی در خودش بدون اجازه خدا حق تصرف ندارد , تا چه رسد به دیگران . برای مثال ما حق نداریم دست یا چشم خود رامعیوب کنیم , چرا ؟ برای اینکه همه چیز از آن خداست . وقتی ما اختیار خود رانداشته باشیم , چگونه اختیار دیگران را خواهیم داشت ؟ اگر کسی به هر دلیل مرتکب دزدی شد , چه کسی حق دارد او را مواخذه , جریمه , تنبیه یا حبس کند و یادستش را ببرد ؟ فقط کسی که مالك حقیقی به او اذن داده باشد , می تواند اختیاردیگران را داشته باشد . ما معتقدیم این نظام باید بر اراده تشریعی الهی استوار باشد و رضایت خداوند واذن او در امور مختلف لازم است . کاری که می کنیم , قانونی که درباره دیگران اجرامی کنیم , تصمیماتی که برای دیگران می گیریم , تصرفی که در زمینها , جنگلها ,کوهها و بیابانها می کنیم , نفت , گاز , طلا , مس و معادنی که استخراج می کنیم -این کارها و تصرفات را باید با مجوز انجام دهیم . در بینش اسلامی , مجوز این تصرفات اذن خداوند است . در حد اجازه او , مجاز به تصرف هستیم . رای مردم جایگاه خود

را دارد ولی برای ما حجیت شرعی ندارد , مشروعیت نمی آورد , از این رواگر اسلام چیزی را نهی کرده باشد , حق نداریم با رای و انتخاب خود آن را مجازبشماریم . رای خداوند در همه جا مطاع است و اعتبار رای مردم تا وقتی است که بادین تنافی نداشته باشد . بر اساس این مبانی مشروعیت دینی محور است و بر مقبولیت مردمی برتری دارد .

اگر زمانی مقبولیت عامه حاکمیت ولی فقیه از دست برود , وظیفه حاکم اسلامی چیست ؟

پرسش

اگر زمانی مقبولیت عامه حاکمیت ولی فقیه از دست برود , وظیفه حاکم اسلامی چیست ؟

پاسخ

از دیدگاه اعتقادی ما (مقبولیت) با (مشروعیت) تلازمی ندارد , یعنی (مشروعیت) ولایت فقیه , که ادامه ولایت معصومان علیهم السلام است , منوط به (مقبولیت) آن نیست , و (مقبولیت) فقط به حکومت دینی عینیت می بخشد , زیراحاکم دینی حق استفاده از زور برای تحمیل حاکمیت خویش را ندارد . بر این اساس مختصرا باید گفت : اگر مقبولیت حاکمیت ولی فقیه از دست برود ,مشروعیتش از دست نمی رود , بلکه تحقق حاکمیت و پیاده شدن آن با مشکل مواجهه می گردد . پیش از پرداختن به جواب تفصیلی باید گفت : فرض مطرح شده در سئوال , در زمان ماواقع نشده است و آنچه در نوشته ها و سخنان دگر اندیشان برون مرزی یا مقلدان آنها - مبنی بر عدم مقبولیت نظام اسلامی در میان مردم - ادعا می شود فقط برای ایجاد جو کاذب است . در زمان حیات امام راحل قدس سره بارها از سوی مخالفان جمهوری اسلامی تبلیغ می شدمردم ایران به دلیل مشکلات اقتصادی ناشی از جنگ و محاصره اقتصادی , از جمهوری اسلامی بریده اند , ولی ما شاهد بودیم در همان اوضاع مردم به طور گسترده در صحنه حاضر می شدند و از هیچ فداکاری دریغ نمی کردند . پس از رحلت حضرت امام جریان اجتماعی همان شکل و جهت را حفظ کرده , از این رو پشتیبانی مردم از نظام و رهبری آن محفوظ است . پس

بررسی این فرض و پاسخ گفتن به آن به معنای عدم مقبولیت نظام اسلامی و رهبری آن از سوی مردم نیست . احتمال عدم مقبولیت نظام اسلامی از سوی مردم , به دو صورت متصور است :اول : مردم به هیچ روی حکومت دینی را نپذیرند ; در این صورت اگر فرض کنیم امام معصوم علیه السلام یا فقیه دارای شرایط حاکمیت , در جامعه باشد , به اعتقاد مااو از جانب خدا حاکم و والی است , ولی حکومت دینی تحقق نخواهد یافت , زیرا شرطتحقق حکومت دینی پذیرش مردم است . نمونه بسیار روشن این فرض , ۲۵ سال خانه نشینی حضرت علی علیه السلام است . ایشان از سوی خدا به ولایت منصوب شده بودند ,ولی حاکمیت بالفعل نداشتند , زیرا مردم با آن حضرت بیعت نکردند . دوم : این است که حاکمیت شخصی که دارای حق حاکمیت شرعی است به فعلیت رسیده باشد ; ولی پس از مدتی عده ای به مخالفت با او برخیزند . این فرض خود دو حالت دارد :یکی اینکه مخالفان گروه کمی هستند و قصد براندازی حکومت شرعی را - که اکثر مردم پشتیبان آن هستند - دارند ; شکی نیست در این حال , حاکم شرعی موظف است بامخالفان مقابله کند و آنان را به اطاعت از حکومت شرعی وادار کند . نمونه روشن این مورد برخورد خونین حضرت امیر علیه السلام با اصحاب جمل , صفین , نهروان وغیره بود و در زمان کنونی برخورد جمهوری اسلامی با منافقان و گروههای الحادی محارب از همین گونه است , زیرا روا نیست حاکم شرعی

با مسامحه و تساهل راه رابرای عده ای که به سبب امیال شیطانی قصد براندازی حکومت حق و مورد قبول اکثرمردم را دارند , باز بگذارد . صورت دوم - از این فرض - این است که بعد از تشکیل حکومت شرعی مورد پذیرش مردم ,اکثریت قاطع آنها مخالفت کنند ; مثلا بگویند : ما حکومت دینی را نمی خواهیم . باتوجه به جواب اجمالی پیش باید گفت : در این حال , حاکم شرعی , هنوز شرعا حاکم است , ولی با از دست دادن مقبولیت خویش , قدرت اعمالش حاکمیت مشروعش را از دست می دهد . تنها در صورتی مشروعیت حکومت دینی از دست می رود که او یکی از شرایط لازم حاکمیت شرعی را از دست بدهد , ولی در غیر این صورت مشروعیت باقی است . شاید بتوان دوران امامت امام حسن مجتبی علیه السلام و درگیری ایشان با معاویه و فرار سران سپاه آن حضرت به اردوگاه معاویه را نمونه ای از فرض اخیر دانست تاریخ نشان داد حضرت به علت پیروی نکردن مردم از ایشان عملا حاکمیتی نداشتند ومجبور به پذیرش صلح تحمیلی شدند , ولی مردم هم مکافات این بد عهدی و پیمان شکنی خود را دیدند و کسانی بر آنان مسلط شدند که دین و دنیای آنها را تباه کردند .

با توجه به تفکیک مشروعیت از مقبولیت , در نظام سیاسی اسلام و جایگاه مقبولیت مردمی در حکومت دینی , قید (جمهوری) نظام , چگونه تفسیر می شود ؟

پرسش

با توجه به تفکیک مشروعیت از مقبولیت , در نظام سیاسی اسلام و جایگاه مقبولیت مردمی در حکومت دینی , قید (جمهوری) نظام , چگونه تفسیر می شود ؟

پاسخ

اصطلاح (جمهوری) در فلسفه سیاسی مفهومی متعین , ثابت و غیر قابل تغییر ندارد . گاه این اصطلاح در مقابل رژیم سلطنتی , گاه در برابر رژیم دیکتاتوری و خود کامه به کار می رود . نظام حکومتی در امریکا , فرانسه و خیلی از کشورها جمهوری است . حتی شوروی سابق که رژیم سوسیالیستی داشت , خود را جمهوری می خواند و مناطق تابع آن به عنوان جمهوریهای شوروی خوانده می شدند و اکنون که آزاد شده و خودمختارند , باز جمهوری های جدید به شمار می آیند با اینکه هر یک از این کشورها بادیگری - از جهات گوناگون - تفاوت دارد . اگر دقت کنیم می بینیم خیلی از کشورهاکه از لحاظ نوع اداره و تدبیر حکومتی , مردمی هستند , هنوز رژیم سلطنتی دارند ;مثل انگلستان , بلژیک , تایلند , دانمارک , سوئد و هلند . نباید گمان کرد (جمهوری) دقیقا شکل خاصی از حکومت است , تا نظام فعلی ما - که جمهوری است - همان شکل را تقلید کند . هنگامی که مردم مسلمان ایران به رهبری امام خمینی مبارزه با رژیم سلطنتی را شروع کردند و سرانجام آن را برانداختند ونظام جمهوری را به جای رژیم سلطنتی جایگزین نمودند , بواقع حکومتی را نفی کردندکه معیار مشروعیت خویش را موروثی بودن حاکمیت می دانست . مردم نظامی را جایگزین رژیم سابق

کرده اند که شکل و خصوصیات آن همخوان با موازین اسلامی و دیدگاههای دینی درباره حکومت است و بر اساس مصالحی که باید در اوضاع متغیر زمان مورد توجه قرار گیرد , تعیین می شود . از این رو باید ارزشها و احکام اسلامی مبنای عمل مسوولان نظام باشد , نه اینکه (جمهوری) بودن نظام به معنای (غیر دینی) بودن آن قلمداد شود .

نقش مردم در حکومت اسلامی چیست ؟

پرسش

نقش مردم در حکومت اسلامی چیست ؟

پاسخ

نقش مردم در دو جنبه قابل بررسی است : یکی در مشروعیت بخشیدن به حکومت اسلامی ودیگری در عینیت بخشیدن به آن . به اتفاق نظر مسلمانان مشروعیت حکومت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله از سوی خدای متعال بوده است ; یعنی خدا حق حکومت را به ایشان عطا فرمود و رای و نظرمردم هیچ نقشی در مشروعیت حکومت آن حضرت نداشت . ولی در تحقق حکومت پیامبر صلی اللّه علیه و آله نقش اساسی از آن مردم بوده ; یعنی آن حضرت با یک نیروی قهری حکومت خویش را بر مردم تحمیل نکرد , بلکه خود مسلمانان از جان و دل با پیامبربیعت کرده , با رغبت حکومت نبوی را پذیرا شدند . کمکهای بی دریغ مردم بود که باعث تحکیم پایه های حکومت پیامبر گشت . در مورد مشروعیت حکومت امامان معصوم علیهم السلام میان اهل تسنن و شیعیان اختلاف نظر وجود دارد . اهل تسنن بر این عقیده اند که حکومت هر کس - بجز رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله - با رای مردم و بیعت آنان مشروعیت می یابد . آنها معتقدند اگرمردم با حضرت علی علیه السلام بیعت نکرده بودند , حکومت آن حضرت نامشروع بود . ولی شیعیان معتقدند مشروعیت حکومت ائمه معصومین علیهم السلام با نصب الهی است ,یعنی خدای متعال است که حق حکومت را به امامان معصوم علیهم السلام واگذار کرده است , و پیامبر اکرم نقش مبلغ را در این زمینه داشته اند . ولی در تحقق بخشیدن به حکومت ائمه علیهم السلام

بیعت و همراهی مردم نقش اساسی داشته است , از این رو علی علیه السلام با اینکه از سوی خدا به امامت و رهبری جامعه منصوب شده بود وحکومت ایشان مشروعیت داشت ولی ۲۵ سال از دخالت در امور اجتماعی خودداری کرد ,زیرا مردم با ایشان بیعت نکرده بودند . ایشان با توسل به زور حکومت خویش را برمردم تحمیل نکرد . در مورد دیگر ائمه نیز همین سخن درست است . حکومت اسلامی در عصر غیبت درباره حکومت در زمان غیبت معصوم باید گفت :از آنجا که در نظر اهل تسنن زمان حضور امام معصوم علیه السلام با زمان غیبت تفاوتی ندارد - زیرا آنها امامت بعد از پیامبر را آن گونه که در شیعه مطرح است قبول ندارند - مشروعیت حکومت با رای مردم است ; یعنی سنی ها معتقدند با رای مستقیم مسلمانان یا تعیین خلیفه قبلی و یا با نظر شورای حل و عقد حکومت یک شخص مشروعیت می یابد . فقهای شیعه - به جز معدودی از فقهای معاصر - بر این باورند که در زمان غیبت , (فقیه) حق حاکمیت دارد و حکومت از سوی خدا به وسیله امامان معصوم علیهم السلام به فقها واگذار شده است . پس در زمان غیبت - مشروعیت حکومت از سوی خداست نه از سوی آرای مردم . نقش مردم در زمان غیبت فقط عینیت بخشیدن به حکومت است , نه مشروعیت بخشیدن به آن . برخی خواسته اند نقش مردم در حکومت اسلامی - در زمان غیبت - را پر رنگ تر کنند ;از این رو گفته اند آنچه از

سوی خـدا توسط امامان معصوم علیهم السـلام به فقهاواگذار شده , ولایت عامه است ; یعنی نصب فقها همانند نصب معصومان برای حکومت وولایت نیست , زیرا نصب امامان به گونه ای خاص و معین بوده است فقها به عنوان کلی به ولایت منصوب شده انـد و برای معین شـدن یک فقیه و واگذاری حکومت و ولایت به اوباید از آرای مردم کمک گرفت ; پس اصل مشـروعیت از خـداست , ولی تعییـن فقیه برای حـاکمیت به دست مردم است . این نقش افزون بر نقشـی است که مردم در عینیت بخشـیدن به حکومت فقیه دارنـد . در مقام نقد و بررسـی این نظریه باید گفت : یا مقصود گوینده این است که در زمان غیبت حکومت فقیه مشـروعیتی تلفیقی دارد , بـدین معنا که مشـروعیت ولایت فقیه به نصب الهی و نیز رای مردم است ; و به تعبیر دیگر : رای مردم همراه با نصب الهی جزءتعیین کننده برای مشروعیت حکومت فقیه است , و یا اینکه مقصود این است که عامل اصلی مشروعیت حکومت فقیه در زمان غیبت , نصب الهی است . ولی خداونـد شـرط کرده است تا آرای مردم نباشد فقیه حق حاکمیت ندارد ; یعنی رای مردم شـرط مشروعیت حکومت فقیه است نه جزء دخیل در آن . به هر صورت که بخواهیم نظر مردم را در مشروعیت دخالت بـدهیم , با این اشـکال مواجه می شویم که آیا حاکمیت حق مردم بود تا به کسـی واگذار کنند ؟ پیشتر گفتیم حاکمیت فقط حق خداست , و امامان معصوم از سوی خدا حق حاکمیت بر مردم یافته اند .

اگر نظر مردم در مشروعیت حکومت دخالت داشته باشد , باید هر زمان که مردم نخواستند فقیه حاکم باشد , حکومت او نامشروع باشد , ولی گفتیم که فقیه در زمان غیبت حق ولایت دارد این حق با موافقت مردم تحقق عینی می یابد . افزون بر این ,لازم می آید که در صورت عدم موافقت مردم , جامعه اسلامی بدون حکومت مشروع باشد .

آیا عدم مشروعیت جز، دلیل بر عدم مشروعیت کل می شود؟

پرسش

آیا عدم مشروعیت جز، دلیل بر عدم مشروعیت کل می شود؟

پاسخ

درباره اینکه اگر فرض کنیم جزیی به طورمسلم دارای شرایط مشروعیت نیست ، آیا این می تواند دلیل بر عدم مشروعیت کل هم بشود یا نه ؟ پاسخش این است که جز حکم فرع، و کل حکم اصل را دارد .روشن است که کل چیزهایی را دارد که فرع فاقد آنهاست . یعنی از نظر سعه وجودی و اوصاف کمالی کل در مرتبه ای است که فرع در آن مرتبه واقع نیست . حالا اگر فرض کنیم فرع در دایره وجودی خود فاقد مشروعیت باشد .معلوم است که این نقص به دایره وجودی او محدود خواهد بود و جانب کل را فراتر نخواهد گرفت . چرا که این دو از نظر وجودی و ارزشی با هم تفاوت دارند .از این رو به نظر می رسد عدم مشروعیت در جانب کل می تواند د لیل بر عدم مشروعیت در جانب جز گردد .اما عکس آن درست نیست . افزون بر آن ، از نظر علم سیاست وقتی فرض کردیم که جز مشروعیت خود را از کل اخذ می کند و این کل است که به او مشروعیت می بخشد .دیگر معنا ندارد که جز، این قوه و توانایی را داشته باشد، برای اینکه کل را از مشروعیت ساقط بکند . به این علت نمی توان از عدم مشروعیت جز عدم مشروعیت کل را استنتاج کرد . گذشته از آن ، نسبت بین جز و کل نسبت میان لازم و ملزوم است در علم منطق ثابت گشته که از کذب ملزوم می توان کذب لازم

را نتیجه گرفت . اما ازکـذب لازم نمی توان کـذب ملزوم را حاصل کرد .و چون در مورد بحث جز لازمه کل می باشد بنابراین نمی تـوان از کـذب فسـاد جز بطلاـن کـل را اسـتخراج نمود.در عین حـال این مسـاله یـک قاعـده کلی نیست ، زیرا در مواردی مشروعیت کل وابسته به مشروعیت تمام اجزا است و با فقدان مشروعیت یک جز کل آن فاقد مشروعیت است . بنابراین موارد و شرایط نیز در این زمینه متفاوت است و باید به صورت موردی و جزیی تر مساله را کاوید.;

چه اشکالی دارد که رأی مردم را در مشروعیّت حکومت اسلامی دخیل بدانیم؟

پرسش

چه اشکالی دارد که رأی مردم را در مشروعیّت حکومت اسلامی دخیل بدانیم؟

پاسخ

اگر بخواهیم رأی مردم را در مشـروعیّت حکومت فقیه دخیل بدانیم باید ملتزم شویم که مشـروعیّت دو جزء دارد و یک جز آن رأی مردم است و بـا عـدم رأی مردم مشـروعیّتی برای حکومت فقیه وجود نـدارد. الـتزام به این سـخن یعنی مردم حق حـاکمیّت دارنـد آنهم در عرض حق حاکمیّت خداونـد، در حالی که گفتیم حق حاکمیّت فقط از آن خـدای متعال می باشـد و هیچ کس جز ذات احـدیّت مالک حقیقی هیـچ چیز نیست تا حقّی برای او به وجود آورد. پس رأی مردم هیـچ نقشـی در مشـروعیّت نظام الهی ندارد و فقط خواست تشریعی خدای تبارک و تعالی است که برای حکومت اسلامی مشروعیّت می آورد(۱).

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱ - نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

۴

مشروعیت ولایت فقیه ازمردم است یاخدا؟

پرسش

مشروعیت ولایت فقیه ازمردم است یاخدا؟

پاسخ

برای جواب به سؤال شـما لازم است ابتدا کلمه "مشـروعیت " رابررسی کنیم . هرفعلی که انسان انجام می دهد حکمی دارد که

به مجموع این احکام ، احکام خمسه می گویند وعبارتند از: واجب ، حرام ، مستحب ، مکروه ومباح . مراد ازشرعیّت ومشروعیت ، دیدگاهی است که بااین احکام منطبق باشد بنابراین وجوب استحباب واباحه دارای معنای مشروع هستند وحتی کراهت رانیز مشروع دانسته اند وغیر مشروع راعملی می دانند که باحرام منطبق باشد. دراسلام مردم مسلط براحکام خودنیستند تاهرگونه خواستند عمل کنند بلکه احکام ازطرف خداوند بیان شده است. مردم درمصرف اموال خودمختارند اما احکام آن راخداوند بیان فرموده است . الناس مسلطون علی اموالهم لا-علی احکامهم . دربحث ولا-یت فقیه اینکه درحکومت اسلامی درعصر غیبت باید فردی حاکم باشد که ازمراجع تقلید باشد ودرامر حکومت نسبت به سایر مجتهدین اعلم باشد ، شرایط وویژگیهایی دارد که احکام آن ازجانب خداوند بیان شده است ومردم موظفند طبق آن احکام عمل کنند . تشخیص شخص ولی فقیه را به عهده خبرگان از فقها گذاشته اند وعامه مردم درتعیین اونقشی ندارند . نقش مردم دراصل انتخاب اسلام وپذیرفتن آن است واگر پذیرفتند یعنی توافق کردند که اسلام واحکام آن راقبول کنند ودرجزئیات احکام تصرف نکنند . پس مشروعیت ولایت فقیه را خدا می بخشد اما راه تعیین شخص آن برعهده خبرگان است . حضرت آیت الله مصباح د راین زمینه می فرمایند: "فقهای شیعه براین باورند که درزمان غیبت "فقیه" حق مالکیت دارد و حکومت از سوی خدا به وسیله امامان معصوم (به فقها واگذار

شده است، پس در زمان غیبت، مشروعیت حکومت ازسوی خداست نه ازسوی آرای مردم ." (۱)ودرجای دیگر ی فرمودند : " با نصب عام ازناحیه خداوند وامام زمان (فقیه حاکمیت پیداکرده ومشروعیت دارد. "(۲)

۱ آیت الله مصباح یزدی ، پرسشها وپاسخها ، جلد ۱ ۳ ، ص ۲۱

۲ آیت الله مصباح یزدی ، نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه (برگرفته ازمباحث استاد مصباح) ، ص ۷۲

آیا ارزش ها و مشروعیت ها را مردم تعیین می کنند؟

پرسش

آیا ارزش ها و مشروعیت ها را مردم تعیین می کنند؟

پاسخ

}در جواب نکته اول (ارزش ها و مشروعیت را مردم تعیین می کنند) گفتنی است که:

الف) در آیین اسلام خواست مردم (اکثریت) ملاک ارزش نیست و اصولاً ـ ارزش، چیزی است که به سعادت و کمالفرد و اجتماع در دنیا و عقبی منتهی گردد. با این وصف چگونه ممکن است خواست اکثریت ملاک باشد؟ مکرر درتاریخ دیده شده و به ویژه در جهان معاصر و جوامع غربی شنیده شده است که خواست مردم (اکثریت) چیزی بودهاست که هیچ عقل سلیمی آن را به صلاح فرد و اجتماع نمی داند؛ مثل خواست مردم درباره هم جنس گرایی و تصویبآن در پارلمان، حال هم جنس گرایی با کدام منطق قابل توجیه است؟ مگر نوشابه های الکلی خواست اکثریت درجوامع غربی نیست؟ با این که شراب منشأ جرایم و جنایات بی شمار است، آیا به صرف این که مردم خواستند ومجلس هم تصویب کرد ارزش یافت؟ باز در جوامع غربی روابط آزاد و نامشروع زن و مرد خواست مردم و اکثریتاست، پارلمان هم تصویب کرده است با چه توجیهی می توان پذیرفت که این آزادی جنسی به صلاح آنان است و بهطور کلی برای سرنوشت یک اجتماع خطرناک نیست؟

بر همین اساس خواست مردم نمی تواند ملاک ارزش به شمار رود. لابد سؤال می کنید چگونه خواست مردم ملاکنیست با این که پیامبران برای بشر و در خدمت انسان ها بودند؟ جواب این است که در خدمت مردم بودن دوگونهاست یکی به صورت نوکر که هر چه ارباب خواست باید انجام دهد و در برخی از جوامع وکلای پارلمان و کابینه دولتبه این کیفیت هستند. صورت دوم این است که افراد و

کسانی به صورت «طبیب» در خدمت مردم باشند و اصولاً ـطبیب به میل و خواست بیمار توجه ندارد؛ بلکه او خود را مسؤول سلامتی و نجات بیمار می داند و بر همین اساسـممکن است نسخه ای بنویسد که هرگز خوشایند مریض نباشد. در متون اسلامی نیز ذات اقدس الهی به طبیب تشبیهشده است. پیامبر اکرم(ص) می فرماید: یا عبادالله انتم کالمرضی و رب العالمین کالطبیب... ؛ ای بندگان خدا، شماهمچون بیمار و خدای جهانیان چونان پزشک معالج شما است{M»، (بحارالانوار، ج ۴، ص ۱۰۴، روایت ۱۸). امیر مؤمنان علی(ع) نیز دروصف نبی اکرم(ص) می فرماید: طبیب دوار بطبه... ؛ پیامبر اکرم(ص) طبیب سیاری بود که هر کجا نیاز بود به معالجهمی پرداخت{M»، (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸). حال نه تنها آیین اسلام بلکه حکم خرد ناب نیز این است که خواست اکثریتـدر همه جا تعیین کننده نیست. لابد می پرسید که با این وصف آیا نظر اکثریت به کلی فاقد ارزش است؟ جواب ایناست که خواست اکثریت با چند شرط پذیرفته شده است:

الف) در جایی که دستور صریحی از آیین اسلام در میان نباشد،

ب) در هر زمینه ای نظر اکثریت متخصص و آگاه آن فن ملاک است،

ج) در عین حال خواست اکثریت باید در چارچوبه اسلام باشد.

در تاریخ اسلام مکررا دیده شده است که پیامبر اکرم(ص) از یاران خود نظرخواهی می کرد و پیشنهاد دیگران و رأیاکثریت را محترم می شمرد.

برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک: فروغ ابدیت، ج ۲ و تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۴۰ (ذیل آیه ۱۵۹ آل عمران «وشاورهم فی الامر...»)

برای آگاهی در زمینه مشروعیت و مردم ر.ک:

۱- مجله دانشگاه اسلامی، شماره ۶

۲- فصلنامه کتاب نقد، شماره ۷

۳- مجله

حکومت اسلامی، شماره ۸

۴- دین و دولت ربانی گلپایگانی

۵- فلسفه سیاست مصباح یزدی

۶- مجموعه مقالات «تأملات سیاسی»، شماره ۵ - ۱ چاپ پژوهشگاه علوم انسانی

۷- مبانی مشروعیت در اسلام مرندی

منشأ مشروعیت حکومت ها را از دیدگاه مکاتب مختلف بررسی کرده و آنها را با دیدگاه اسلام و شیعه مقایسه کنید؟

پرسش

منشأ مشروعیت حکومت ها را از دیدگاه مکاتب مختلف بررسی کرده و آنها را با دیدگاه اسلام و شیعه مقایسه کنید؟

پاسخ

برای بررسی انگاره «مشروعیت» در اسلام و دیگر مکاتب ابتدا باید تعریف مشروعیت را به دست آورد؛ سپس منبع و منشأ آن را در نگاه های مختلف کاوید و در بوته سنجش نهاد.

تعریف مشروعیت

«مشروعیت» در عرف سیاسی برابر نهاده «Legitimacy» است. این واژه از صفت «Legitimate» (قانونی) اشتقاق یافته و تعاریف مختلفی دارد؛ برای نمونه توجه به تعریف های زیر سودمند می نماید:

۱. توجیه عقلانی اعمال سلطه و اطاعت؛(۱)

۲. توجیه عقلی اعمال قدرت حاکم؛(۲)

۳. قانونی بودن یا طبق قانون بودن؛(۳)

۴. اعتقاد مردم تحت فرمان به شایستگی و برخورداری رهبران و حکومت نسبت به صدور قواعد الزام آور؛(۴)

۵. اصل دال بر پذیرش همگانی دست یافتن شخص یا گروه معینی به مقام سیاسی.(۵)

مؤلفه ها و کاربردهای مشروعیت

مشروعیت دو رکن اساسی دارد:

۱. تبیین این که بر اساس چه مجوزی شخصی یا گروهی حق دارد یا مجاز است، بر دیگران حکومت کرده، دستورهای الزام آور صادر کند؟

۲. چه چیز لزوم پیروی جامعه از دستورهای حکومت را توجیه می کند؟

به عبارت دیگر، حکومت همواره با فرمان ها و قواعد الزام آور همراه است و بین «حق حکومت» و «لزوم اطاعت»، نوعی رابطه منطقی لزومی و به اصطلاح «تضایف» وجود دارد. بنابراین، هر دیدگاه درباره مشروعیت، باید هر دو جنبه را پوشش داده، توجیهی خردپذیر از آن ارائه کند.

واژه «مشروعیت» در علوم مختلف مرتبط با سیاست، در معانی نسبتاً متفاوت استعمال می شود:

الف) در فلسفه، کلام و فقه سیاسی، مشروعیت به معنای «حقانیت» است و در برابر «غصب» (Usurpation) به کار می رود و اصطلاحاً می توان

آن را «مشروعیت هنجاری» (Normative Legitimacy) نامید.

دانش های یاد شده، علومی هنجار گذار و در پی روشن سازی بایسته ها و نبایدها در عرصه سیاست و حکومت است. بنابراین، نظریه «مشروعیت» در این علوم، بیانگر آن است که چه کسی یا کسانی و بر اساس چه ضوابطی و چرا، حق دارند بر مردم اعمال حکومت کنند. نیز چرا جامعه باید از حاکمان پیروی و فرمانبرداری کند.

ب) در جامعه شناسی سیاسی - که دانشی توصیفی (Descriptive) شمرده می شود و در جست و جوی توضیح و تبیین پدیده ها، رفتارها و ساختارهای سیاسی، به وسیله عوامل اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی است(۶) و فارغ از داده های ارزشی، به ساختارهای سیاسی می نگرد - مشروعیت عمدتاً به معنای «مقبولیت» به کار می رود. در این نگاه، جایی برای پرسش از رابطه «مشروعیت» و «مقبولیت» باقی نمی ماند؛ زیرا بر اساس آن «مقبولیت» و «مشروعیت» دو لفظ، برای معنای واحدند. بنابراین، مسأله باید با نگاه هنجارگرایانه بررسی شود.

بایسته های نظریه مشروعیت:

۱. معیار «مشروعیت» باید شمول و کلیت داشته باشد و حکومت بر کل آحاد جامعه و افراد تحت سلطه را توجیه کند؛ نه آن که تنها بر پاره ای از اعضای جامعه، انطباق پذیرد و در توجیه حکومت بر دیگر اعضا، ناتوان باشد.

۲. مقصود از ملاک و منبع «مشروعیت»، منشأی است که ذاتاً دارای این ویژگی باشد و در مشروعیت، وامدار سبب و منبعی دیگر شمرده نشود. در غیر این صورت، مشروعیت حقیقتاً از آنِ سبب و منشأ نخستین است و اسناد آن به وام گیرنده، مجازی و بالعرض خواهد بود.

۳. معیار و ضابطه «مشروعیت»، باید از جامعیت و شمول برخوردار باشد و پرسش های اساسی در گستره توجیه اعمال «قدرت

سیاسی» را بی پاسخ نگذارد؛ به عبارت دیگر، از آن جا که نظریه مشروعیت، توجیه گر دو عنصر «الزام» و «اطاعت» است، باید به سه پرسش اساسی پاسخ دهد:

یک. چه کسی و با چه خصوصیتی حکومتش مشروع و اطاعتش لازم است؟ به عبارت دیگر، نظریه مشروعیت باید روشن سازد آیا شخص یا گروه حاکم باید از ویژگی های خاص برخوردار باشند یا اساساً چنین عنصری در مشروعیت دخالت ندارد؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، آن ویژگی ها چیست؟

دو. مشروعیت وروش های کسب قدرت سیاسی، چه رابطه ای دارند؟ به عبارت دیگر، آیا مشروعیت حکومت در گرو کسب قدرت از راه های ویژه ای است یا مشروعیت به چگونگی کسب قدرت ارتباط ندارد؟

سه. آیا نحوه اعمال و به کارگیری قدرت، در مشروعیت سیاسی دخالت دارد؟ به عبارت دیگر، آیا مشروعیت افزون بر شرایط حدوثی، از شرایط بقایی نیز برخوردار است؟

منابع مشروعیت

فیلسوفان و جامعه شناسان سیاست، دیدگاه های مختلفی درباره «منابع مشروعیت» ارائه داده اند. ماکس وبر منبع مشروعیت را به سه قسم تقسیم کرده است: ۱. سنت، ۲. فرّه مندی یا صفات شخصی ویژه، ۳. قانون.

بر این اساس او مشروعیت را سه نوع می داند:

۱. مشروعیت سنتی (Traditional Legitimacy) که ریشه در سنن جاری بین اقوام و ملل دارد؛ مانند حکومت های موروثی، پدر سالاری، نژادپرستی، اشراف گرایی و ... .

۲. مشروعیت کاریزمایی (Charismatic Legitimacy) که بر ویژگی های شخصی رهبر تکیه دارد و مبتنی بر پیروی غیرعادی و استثنایی از یک فرد، به جهت تقدّس، قهرمانی و سرمشق بودن وی است.

۳. مشروعیت قانونی (Rational/legal Legitimacy) که مبتنی بر توافقات عقلانی است.(۷)

فردریک منابع مشروعیت را پنج چیز می داند:

۱. دینی، ۲. فلسفی و حقوقی، ۳. سنتی، ۴. روشی، ۵.تجربی.(۸)

برخی خاستگاه دولت و منابع مشروعیت

را به سه دسته و به شرح زیر تقسیم کرده اند:

یکم. نظریه های اختیارگرا:

این نظریه ها خود به سه گروه تقسیم پذیراند:

الف) نظریه قرارداد اجتماعی (Social Contract)

بر اساس این نظریه بین دولت و شهروندان، قراردادی منعقد شده است که بر اساس آن، شهروندان خود را ملزم به پیروی از فرمان های حکومت دانسته اند و حکومت نیز تأمین نظم، رفاه و امنیت آنان را متعهد شده است.

ب) نظریه اراده عمومی (Public Will)

بر این اساس اگر همه یا اکثریت مردم، خواستار حاکمیت کسانی باشند، حکومت آنان مشروع است.

ج) رضایت (Consence)

رضایت افراد جامعه نسبت به یک حکومت ملاک مشروعیت است و باعث می شود که آنان خود را در جرگه الزام سیاسی وارد کنند، لا جرم حکومت حق دستور دادن پیدا کرده است و مردم نیز باید اطاعت کنند.

نقد

هر یک از دیدگاه های بالا دارای اشکالاتی ویژه و مشترک است که به جهت اختصار تنها به بیان مشکلات مشترک آن سه می پردازیم:

اولاً، همه دیدگاه های یاد شده، فاقد جامعیت و همه سونگری درباره ی «ملاک مشروعیت»اند، به عبارت دیگر همه آنها، تنها و تنها به این مسأله چشم دوخته اند که قدرت سیاسی از کجا باید اخذ گردد؛ اما برای چگونگی استفاده از قدرت در مشروعیت، سهمی قائل نشده اند. نتیجه این گونه نگرش آن است که اگر حکومت، ارزش های اخلاقی را رعایت نکند مشروع باشد! چنین چیزی مطلقاً قابل قبول نیست؛ مگر بر اساس پوزیتویسم اخلاقی (Ethical Positivism) که در آن ارزش های اخلاقی اساساً از اصالتی برخوردار نیست.(۹)

ممکن است گفته شود که جامعه می تواند در «قرارداد اجتماعی» بر رعایت آن امور تضمین کافی ایجاد کند و یا اراده خود را نسبت به حاکمان تغییر داده و یا با

اعلام عدم رضایت نسبت به رفتارهای غیراخلاقی، مشروعیت حکومت را سلب کند و دیگری را جایگزین نماید و یا حاکمان را وادار به رعایت آن اصول کند.

پاسخ: در این صورت رعایت اصول اخلاقی، تابع خواست، قرار و رضایت اجتماعی خواهد شد و اصالتاً نقشی در مشروعیت و عدم مشروعیت ندارد. بنابراین اگر جامعه به ظلم حاکمان تن در دهد، مشروعیت حاکم همچنان باقی خواهد بود!

ثانیاً، در هر جامعه، اقلیتی مخالف وجود دارد. بر اساس انگاره های بالا، باید دید تکلیف اقلیتی که حکومت را نمی خواهند و در «قرارداد اجتماعی» شرکت نکرده، یا حکومت متکی بر اراده آنان نیست، یا رضایت به حکومت موجود و حاکمان آن نداده اند و یا صلاحیت شرکت در آن را ندارند (مانند افرادی که سن آنان قانونی نشده، دیوانگان و ...) چه می شود؟!

به عبارت دیگر اگر مشروعیت صرفاً تابع قرارداد، اراده عمومی و یا رضایت شهروندان است؛ دیگر نمی تواند حکومت بر گروهی را که از این جرگه خارج اند، توجیه کند و آنان را ملزم به پیروی از حکومت گرداند. افزون بر آن چه بسا مخالفان، اقلیت نیز نباشند و شامل نیمی از جامعه شوند. بنابراین اگر نیمی از جامعه به حکومت کسی رضایت داد و نیم دیگر رضایت نداد، بر اساس این نگرش، حکومت بر نیم دیگر، فاقد ملاک مشروعیت است. از طرف دیگر در جامعه واحد، دو حکومت هم عرض و یا اعمال حکومت بر بخشی و رهاسازی بخش دیگر، ممکن نیست. بنابراین به طور منطقی منشأ دیگری برای مشروعیت حکومت باید در نظر گرفت که بتواند حکومت بر همگان را مشروع سازد؛ و گرنه هیچ حکومتی در سطح جهان، وجود

نخواهد داشت که با تکیه بر نظریات «مردم گرا» دارای توجیه اعمال حکومت بر همه شهروندان باشد.

ثالثاً، در بسیاری از موارد، بافت اجتماعی تغییر می کند؛ مثلاً با بلوغ قانونی افراد صغار، نیروهای جدیدی صلاحیت شرکت در «قرارداد اجتماعی» را پیدا می کنند و کسان دیگری که دارای صلاحیت بودند، از دنیا می روند. این امکان وجود دارد که نیروهای جدید، نگرش، اراده و گرایشی مخالف با عناصر گذشته داشته باشند. همچنین عناصر پیشین نیز ممکن است، تغییر رأی دهند. بر اساس انگاره مردم گرا، علی القاعده باید به محض تغییر دیدگاه جامعه و یا تحول بافت اجتماعی، حکومت و حاکمان «مشروعیت» خود را از دست بدهند. در این صورت با تغییراتی - مانند تبدیل مخالفان و ناراضیان از ۴۹ درصد به ۵۱ درصد - باید بلافاصله به تغییر حکومت یا حاکم دست زد و قرارداد، اراده و رضایت پیشین، نمی تواند در وضع تغییر یافته موجود مؤثر باشد. بنابراین ادامه و پایایی حکومت، هر چند برای چند سال معین، نیازمند ملاک و معیاری فراتر از این معیار است.

۲. نظریه های کارکردگرا:

انگاره های کارکرد گرایانه (Functionalistic Theories) دیدگاه هایی است که نقش و کارکرد حکومت را ملاک مشروعیت می داند. عمده ترین این دیدگاه ها عبارت است از:

الف) نظریه عدالت و ارزشهای اخلاقی (Moral Values)؛

در این دیدگاه اجرای عدالت، منشأ الزام سیاسی است؛ بنابراین هر حکومتی که در جهت اجرای عدالت تلاش کند، مشروع است و حکومت ها و حاکمانی که در جهت خلاف عدالت گام برمی دارند، فاقد مشروعیت سیاسی اند. در اینجا «عدالت» به مثابه یکی از مهم ترین و اساسی ترین ارزش های اخلاقی و به عنوان ملکه نفسانی در حاکم مراد نیست؛ بلکه اجرای عدالت، در رفتار سیاسی

حکومت و حاکمان مورد نظر است. بنابراین طبق این دیدگاه، چنانچه شخصی خارج از دایره اعمال قدرت سیاسی، فردی ظالم به حساب آید؛ ولی در رفتار سیاسی عدالت ورزی کند؛ حکومتش مشروع است و مشروعیت تابع «عدالت شخصی» حاکمان نیست.

ب) نظریه تأمین نیازمندی ها؛

بر اساس این انگاره، تلاش در جهت برقراری رفاه و امنیت و تأمین خوشبختی افراد جامعه، منشأ الزام سیاسی و موجب مشروعیت است.

نقد:

با صرف نظر از مشکل تعریف «عدالت»، اشکال این دو نظریه آن است که فقط جهت گیری و سمت و سوی دستور حاکمان را توجیه می کند، اما نسبت به دیگر مؤلفه های نهفته در معمّای «مشروعیت»، ساکت و تهی است؛ در حالی که صرف عادلانه بودن حکم، یا در جهت تأمین رفاه و خیر عمومی بودن. توجیه کننده حکومت شخصی یا گروه خاصی نیست.

۳. نظریه مشروعیت الهی:

در این نگرش منشأ و معیار مشروعیت، اذن و فرمان خدا است. نظریه «مشروعیت الهی» در طول تاریخ، سه گونه مطرح بوده است که به جهت اختصار تنها به طرح دیدگاه «اسلام» در این باره می پردازیم.(۱۰)

مشروعیت در اسلام

در بررسی نظریه «مشروعیت در اسلام» ابتدا باید منشأ مشروعیت و منبع شناخت آن را تفکیک کرد. منشأ مشروعیت، همان خاستگاه اصلی مشروعیت است. مراد از منبع مشروعیت در این جا، ادله و منابع کشف مشروعیت در اسلام، مانند کتاب و سنت است.

در اسلام، منشأ ذاتی مشروعیت تنها خداوند است؛ زیرا آفریدگار جهان و انسان و مالك همه هستی، تنها قدرت مستقل، تأثیر گذار و اداره کننده (مدبر) جهان و پروردگار عالم و آدم است. در اسلام، حکومت و حاکمیت سیاسی نیز - که نوعی تصرف در امور مخلوقات است

– از شؤون ربوبیت شمرده می شود. آموزه توحید در ربوبیت الهی، چه در نظام تکوین و چه در نظام تشریع، هیچ مبدأ و منشأ دیگری را در عرض خداوند بر نمی تابد. قرآن مجید در این باره می فرماید:

۱. «ان الحکم الاللّه»؛(۱۱) «حاکمیت نیست مگر از آن خدا».

۲. «انما ولیکم اللّه و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکوه و هم راکعون»(۱۲)؛ «همانا ولیّ و سرپرست شما خداوند است و فرستاده او و مؤمنان اند؛ همان کسانی که نماز به پا می دارند و در رکوع صدقه می پردازند».

۳. «ام اتخذوا من دون اللّه اولیاء فاللّه هو الولی»(۱۳)؛ «آیا برای خود اولیایی جز خدا گرفته اند همانا تنها خداوند صاحب ولایت است» .

پس هیچ کس حق حاکمیت و تصرف در شؤون اجتماعی مردم را ندارد؛ مگر آن که به دلیل معتبر شرعی منصوب یا مأذون بودن اش از سوی خداوند، ثابت شده باشد. نصب یا اذن الهی، می تواند به صورت مستقیم یاغیر مستقیم؛ یعنی، از سوی پیامبرصلی اللّه علیه وآله یا اوصیای او بیان شود. از طرف دیگر، همه مسلمانان، پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله را منصوب از سوی خداوند می دانند. این حقیقت را قرآن مجید در آیات متعدد بیان فرموده است. شماری از این آیات عبارت است از:

۱. «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم ...»؛(۱۴) «پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است».

۲. «اطیعوا اللّه و اطیعو الرسول و اولی الامر منکم»(۱۵)؛ «خدا را فرمان برید و از پیامبر و اولی الامر اطاعت کنید».

۳. «و ما کان لمؤمن و لا مؤمنه اذ قضی اللّه و رسوله امراً اَن یکون لهم الخیره من امرهم ...»؛(۱۶) «هیچ زن و مرد مؤمنی

را نسزد که وقتی خدا و فرستاده اش حکمی کنند، در کار خویش اختیاری داشته باشد؛ و هر که نافرمانی خدای متعال و فرستاده اش کند، گمراه شده است».

همچنین شیعه امامیه، بر اساس ادله قطعی، ائمه اطهارعلیه السلام را امامان منصوب به نصب خاص، از سوی پروردگار عالم می داند.(۱۷)

افزون بر این عالمان شیعه، بر اساس ادله عقلی و نقلی، فقیهان عادل و با کفایت را منصوب از سوی شارع و نایب امام عصرعلیه السلام در امر حکومت و رهبری سیاسی واجتماعی امت در عصر غیبت می دانند. البته این مسأله - که از آن به «ولایت فقیه» تعبیر می شود - به عصر غیبت اختصاص ندارد و در عصر حضور و بسط ید معصوم نیز امکان تحقق دارد؛ چنان که مالك اشتر از سوی امیرمؤمنان علیه السلام، به ولایت مصر منصوب گردید.

انتخاب ولایت فقیه

در کنار این نگرش - که نظریه «نصب» خوانده می شود و نزد علمای امامیه مشهور بوده است - اخیراً دیدگاه جدیدی از سوی برخی ارائه شده است. بر اساس این انگاره، «ولی فقیه» از سوی شارع منصوب نیست؛ بلکه شارع مردم را موظّف ساخته است که فقیه عادل با کفایت را به رهبری انتخاب کنند. او پس از انتخاب مردم، «ولایت» خواهد یافت و مجاز خواهد شد در شؤون اجتماعی تصرف کند و رهبری را به دست گیرد. بررسی تطبیقی یا ارزشی داوری درباره این دیدگاه ها، مجالی ویژه می طلبد؛ ولی آنچه توجه بدان ضرورت دارد، این است که آیا بر اساس این دو دیدگاه، پاسخ پرسش اساسی این بحث متفاوت خواهد بود؟ اگر متفاوت است، تفاوت در چیست؟

گروهی نظریه اول را «مشروعیت الهی» و دیدگاه

دوم را نظریه «انتخاب» یا «مشروعیت الهی – مردمی» نامیده اند. البته باید توجه داشت که مبنای اساسی هر دو دیدگاه، همان نظریه «مشروعیت الهی» است؛ زیرا هر دو دیدگاه، منشأ ذاتی مشروعیت را خدا می دانند و در عرض مشروعیت الهی، هیچ مبدأ دیگری را نمی پذیرند. بنابراین، افزودن قید «مردمی»، نوعی مجاز و مسامحه گویی و در طول مشروعیت الهی به شمار می رود؛ به عبارت دیگر در این گمانه خاستگاه مردمی ولایت، نوعی شرط وضعی و اعتباری است که شارع مقدس در جعل ولایت برای فقیه یا تأیید و تنفیذ ولایت، قرار داده است. بنابراین:

۱. اگر نظریه «انتخاب» اساساً حکومت را امری زمینی و از پایین به بالا بینگارد؛ به کلی از نگرش اسلامی دور شده است؛

۲. اگر به دو مبدأ نخستین «آسمانی و زمینی» بگرود؛ در دام ثنویت در مبدأ مشروعیت فرو افتاده است؛

۳. اگر مشروعیت مردمی را در طول مشروعیت الهی بداند، دیگر نظریه ای در مقابل نظریه مشروعیت الهی نخواهد بود؛ بلکه قسمی از اقسام آن است. چنین انگاره ای، با نظریه نصب نیز سازگار است.

انتصاب ولایت فقیه علیهم السلام به عبارت دیگر، نظریه «نصب و جعل ولایت الهی» را به دو صورت قابل تصور می سازد:

یک. نصب مطلق؛ بر اساس آن، شارع انتخاب و عدم انتخاب مردم را در جعل ولایت برای فقیه دخالت نداده و در هر صورت برای فقیه صالح و با کفایت، ولایت قائل است. تصرفات اجتماعی وی را مجاز و اطاعت از او در امور اجتماعی را واجب می داند.

دو. نصب مقید؛ یعنی، شارع پس از انتخاب مردم برای ولی فقیه، جعل ولایت می کند، نه قبل از آن.

پی نوشت

۱) محمد جواد لاریجانی، دینداری و

مدرنیسم، ص ۵۸.

۲) اندرو وینست، نظریه های دولت، ترجمه حسین بشریه، ص ۶۷ و ۶۸.

۳) بنیادهای علم سیاست، ص ۱۰۵.

۴) Robert A.Dahl, Modern Political Analysis srhid. p:۰۶

۵) بنیادهای علم سیاست، ص ۱۰۶.

۶) برای آگاهی بیش تر ر.ك: حسین بشریه، جامعه شناسی سیاسی، ص ۱۷ و ۲۳.

۷) ماکس وبر، اقتصاد و جامعه، ص ۲۷۴ - ۲۷۳.

۸) بنیادهای علم سیاست، ص ۱۰۷.

۹) برای آگاهی بیشتر ر.ك: بنیادهای علم سیاست، فصل ۶؛ نظریه های خاستگاه دولت ؛ و نیز فلسفه سیاست، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

۱۰) ر.ك: محمدتقی مصباح یزدی، فلسفه سیاست، ص ۱۷۷.

۱۱) انعام (۶)، آیه ۵۷.

۱۲) مائده (۵)، آیه ۵۵.

۱۳) شوری (۴۲)، آیه ۹.

۱۴) احزاب (۳۳)، آیه ۶.

۱۵) نساء (۴)، آیه ۵۹.

۱۶) احزاب (۳۳)، آیه ۳۶.

۱۷) برای آگاهی بیش تر ر.ك: آیت الله مکارم شیرازی، پیام قرآن (تفسیر موضوعی قرآن)، ج ۹؛ امامت در قرآن.

برای مشروعیت یک حکومت اسلامی یا غیر اسلامی یکی از مهمترین رکن های آن مقبولیت است چنانچه حضرت علی(ع) بعد از ۲۵ سال که مقبولیت بـــدست آورد توانست حـــاکم شود در نظام ما نیز با توجه به بحث برگزاری رفرانـــدوم چرا برای تثبیت این مقبولیت به آرای عمومی مراجعه نمی شود ا

پرسش

برای مشروعیت یک حکومت اسلامی یا غیر اسلامی یکی از مهمترین رکن های آن مقبولیت است چنانچه حضرت علی(ع) بعد از ۲۵ سال که مقبولیت بدست آورد توانست حاکم شود در نظام ما نیز با توجه به بحث برگزاری رفراندوم چرا برای تثبیت این مقبولیت به آرای عمومی مراجعه نمی شود البته متذکر شوم راهپیمایی های ۲۲ بهمن و ... یک نمایش است و تمام ملت ایران آنها نیستند در تهران با جمعیت بیش از ۱۲ میلیون نفر حداقل ۲۰۰ هزار نفر پیدا می شوند (با ارادهء خود یا تهدید یا تطمیع) به راهپیمایی ها بیایند ولی با مراجعه به آرای مردم در یک انتخابات آزاد می توان تکلیف این انقلاب را روشن نمود و از این همه بحث و درگیریهای بی پایه و

اساس برای کسب قدرت جلوگیری نمود.

پاسخ

به یقین نظام اسلامی ایران یکی از مردمی ترین نظام های سیاسی است که از بدو شکل گیری تاکنون و در تمامی زمینه ها از انتخاب مسؤولین گرفته تا تصمیم گیری و... متکی به آراء مردمی و نمایندگان آنان است و این واقعیتی است غیر قابل انکار و خدشه ناپذیر. اما از آنجا که حکومت های دروغین لیبرال دموکراسی و وابستگان آنان در داخل کشور - که دارای ماهیتی کاملا ضد مردمی بوده و چنین حکومت مردمی را بر نمی تابند و پیشرفت آن را موجب رسوایی و اضمحلال خود می بینند - دست به ایجاد شک و تردید پیرامون مشروعیت مردمی ترین نظام سیاسی یعنی جمهوری اسلامی ایران می زنند و برای فریب و دلسرد نمودن نسل جوان شبهاتی بی پایه در جهت به چالش کشاندن و زیر سؤال بردن وجهه مردمی نظام اسلامی، مطرح می کنند و در نهایت سخن از برگزاری رفراندم مجدد به میان می آورند.

واقعیت این است که طرح این قبیل موضوعات از سوی گروه های ضد مردمی وابسته به بیگانگان، بیانگر این حقیقت است که طراحان آن، یا به کلی از واقعیت ها و حقایق دوران انقلاب اسلامی و پس از آن بی خبرند و یا این که خود را به بی خبری و نادانی می زنند. مسلما طرح چنین مطالبی خلاف حقایق تاریخی و واقعیات کنونی جامعه بوده و توهین بزرگ به ملت فهیم و آگاه ایران است. جهت آشنایی با این قبیل شبهات، به اختصار، در خصوص هر کدام نکاتی را بیان می نماییم:

الف) گاهی چنین القاء می کنند که «مردم

در زمان انقلاب اسلامی به آنچه نمی خواستند علم داشتند ولی نمی دانستند چه می خواهند» اما نگاهی واقع بینانه به محتوای اعلامیه ها، سخنرانی ها، شعارها، تظاهرات و... که در زمان قبل از انقلاب و سال های پیش از آن مطرح بوده و به کرات از سوی رهبران فکری مذهب و اکثریت قاطع مردم به کار می رفت بطلان این موضوع را ثابت می کند. مثلا اصل مهم ولایت فقیه که به عنوان مهمترین رکن نظام جمهوری اسلامی است از مدت های پیش از پیروزی انقلاب (در سال ۱۳۲۲ش) از سوی حضرت امام در کشف الاسرار تبیین شده و پس از آن در سایر آثار، مکتوبات دروس خارج فقه و... ایشان بسط و گسترش یافته و از طریق سخنرانی شاگردان ایشان و اعلامیه، نوارکاست و... به اطلاع و آگاهی مردم می رسید (حضرت امام در کشف الاسرار (ص ۱۸۷ – ۱۸۵) بیان می دارد: «حکومت اسلامی حق فقیه جامع الشرایط است و...».

همچنین تشکیل حکومت براساس آموزه های دین مبین اسلام و اجرای احکام و ارزش های الهی در جامعه از مهمترین خواست های مردم و رهبران فکری مذهبی (تحصیلکردگان حوزه و دانشگاه) آنان بود.

میشل فوکو فیلسوف مشهور فرانسوی و نظریه پرداز فرامدرنیسم که در جریان انقلاب اسلامی به تهران و قم مسافرت کرده و از نزدیک شاهد وقوع انقلاب اسلامی بود بر این واقعیت تأکید دارد. روح انقلاب اسلامی در این حقیقت یافت می شود که ایران ما از خلال انقلاب خود در جست و جوی ایجاد تحول و تغییر در خویش بودند. هدف اصلی آنها ایجاد یک تحول بنیادین در وجود فردی و

اجتماعی، حیات اجتماعی و سیاسی و در نحوه تفکر و شیوه نگرش بود. ایرانیان در صدد ایجاد تحول در تجربه و نحوه زیستن خود بودند و قبل از هر چیز خود را هدف قرار داده بودند، آنان راه اصلاح را در اسلام یافتند. اسلام برای آنان هم دوای درد فردی و هم درمان بیماری ها و نواقص جمعی بود.

فوکو برای درک انقلاب اسلامی، مستقیما به سراغ مردم انقلابی در خیابان ها رفته است. به نظر وی از دید مردم حاضر در خیابان ها و تظاهرات و درگیری ها، حکومت اسلامی از یک طرف حرکتی برای ارائه نقشی دائمی و تعریف شده به ساختارهای سنتی جامعه اسلامی و از جانب دیگر راهی برای وارد کردن ابعاد معنوی در زندگی سیاسی بود. مفهوم «معنویت گرایی سیاسی» قلب تحلیل فوکو از انقلاب اسلامی ایران را تشکیل می دهد (جهت اطلاع بیشتر ر.ك: ایرانی ها چه رؤیایی در سر دارند؟، میشل فوکو، ترجمه حسین معصومی؛ و درباره فوکوو انقلاب اسلامی ر.ك: جرعه جاری، مقاله ای پژوهشی پیرامون انقلاب اسلامی، علی ذوعلم).

مستندات بیشماری از این نوع همگی حاکی از این واقعیت است که آحاد مردم ایران با علم و آگاهی کامل خواستار تشکیل حکومتی بر مبنای آموزه های اسلامی و اجرای کامل آنها در جامعه خویش بودند و بر این اساس انقلاب اسلامی را به پیروزی رساندند.

ب – گاهی می گویند «انتخاب این نظام توسط مردم از روی ناچاری بوده و گزینه های بیشتری برای انتخاب بهتر وجود نداشته» اما این هم به هیچ وجه صحت ندارد؛ زیرا الگوهای مختلف لیبرال، دموکراسی، نظام سوسیالیستی و... مطرح و مدافعان هر کدام

به شدت به ترویج دیدگاه های خود می پرداختند.

اما عاملی که باعث شد این الگوها از سوی مردم مورد پذیرش و اقبال قرار نگیرد به اصل شناخت و انتخاب مردم باز می گردد که از یک سو به ماهیت دروغین و ضد مردمی این الگوها پی برده بودند و از سوی دیگر با شناخت کامل تشکیل حکومت براساس آموزه های اسلام را از صمیم جان خواستار بودند.

ج – و در جایی می نویسند «اول انقلاب نگاه مردم به دین عوامانه و سنتی بود و دین را به صورت دینی تفسیر ناپذیر و به روز نشده درک می کردند»، این نیز با ماهیت و فلسفه قیام مردم ایران و به پیروزی رساندن انقلاب اسلامی از سوی آنان منافات دارد زیرا مردم با علم و آگاهی به این که اسلام و آموزه های آن اختصاص به زمان و مکان خاصی ندارد و توانایی پاسخگویی به مقتضیات نیازها و مسائل روز جامعه را دارد خواهان تشکیل حکومتی منطبق با تعالیم آن شدند. به علاوه این موضوع به کرات توسط رهبران، معماران و مهندسان فکری انقلاب و روشنفکران دینی نظیر حضرت امام، علامه طباطبایی، آیت الله مطهری، دکتر شریعتی و شهید بهشتی و باهنر و... تبیین و توضیح داده شده بود.

د – و یا صحبت از کاریزما بودن حضرت امام(ره) به میان می آورند. در این زمینه نکات ذیل حائز اهمیت است:

مقدمه اول:

در علوم سیاسی حکومت را از حیث منشأ قدرت و مشروعیت به اقسامی تقسیم می کنند. ماکس وبر منشأ قدرت را سه گونه معرفی می کند:

۱- اگر منشأ آن قداست سنتهای موجود، که از ادوار گذشته آن

سرزمین به جای مانده است باشد حکومت سنتی است مانند حکومت های موروثی و فئودالی.

۲ پیشوایی (کاریزمایی): حکومتی که منشأ قدرت آن نبوغ فوق العاده، جذبه، نیروی معنوی رهبر آن باشد حکومت کاریزمایی است حکومت پیامبران را از این دست حکومت ها می دانند.

۳ قانونی عقلایی: حکومتی که منشأ قدرت آن قدرت قانونی آن است حکومت قانونی عقلایی نامیده می شود که قدرت آن، قدرت نهاد یافته است. یعنی قدرت از فرد یاافراد صاحب قدرت به یک شخصیت حقوقی انتقال یافته است. حکومتهای دموکراسی امروز از این نوع حکومت ها می باشند.

بر اساس همین تقسیم، منشأ فرمانبری مردم را نیز از حکومت به سه دسته تقسیم می کنند:

۱ فرمانبری ناشی از گرایشهای سنتی، که در حکومت های سنتی است.

۲ فرمانبری ناشی از عاطفه و انفعال محض که در حکومت های کاریزمایی است.

۳ فرمانبری ناشی از اعتقاد عقلایی به اعتبار قانون که در حکومت های قانونی عقلایی است.

مقدمه دوم: از ویژگی های رهبری کاریزمایی و فرمانبری عاطفی در حکومت های کاریزمایی می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱ رهبر کاریزما غالبا دعوت به تحقیق یک رسالت می کند.

۲ رهبر کاریزما عظیم ترین نیروی انقلابی در براندازی حکومتهای سنتی است که عقاید و ارزشهای مردم را دگرگون می کند و راه و رسم تازه ای را جایگزین می کند.

۳ پیروی مردم از جان و دل و فداکارانه است.

مقدمه سوم: آنچه باعث این شده که حکومت ولایت فقیه از نوع حکومت های کاریزمایی تلقی شود وجود همین ویژگی های مذکور در مقدمه دوم است.

بر اساس این سه مقدمه به ذکر دو مطلب در پاسخ اکتفا می کنیم:

مطلب اول: منشأ قدرت انحصار در سه مورد مذکور ندارد و منشأ دیگری نیز به نام استناد به حکم خدا

وجود دارد. در حکومت دینی منشأ قـدرت، اسـتناد به حکم خداونـد است. خداوند درباره قدرت حکومتی پیامبر اکرم(ص) می فرماید: «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم» (سوره احزاب، آیه ۶) (پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است).

و دربـاره ولاـیت پیـامبر و جانشـین او فرمود: «انما ولیکم الله و رسوله و الـذین امنوا الـذین یقیمون الصـلوه و یؤتون الزکوه و هم راکعون» (سوره مائده، آیه ۵۵) (ولی و سـرپرست و متصرف در امور شما سه کس است: خداو پیامبر و کسانی که ایمان آورده انـد و نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند) و نیز فرمود: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولوالامر منکم» (سوره نساء، آیه ۵۹) (اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولی الامر را)

مطلب دوم: چنین نیست که در هر حکومتی تنهـا یکی از این منشأها قـدرت را مشـروع کنـد بلکه ممکن است در یک حکومت دو منشأ یا چنـد منشأ با هم ترکیب شونـد. بله، در مواردی که چنـد منشأ در اعتبار قدرت حکومت دخالت دارند جای این سؤال است که آیـا همه آنهـا در یـک رتبه انـد و به صورت مساوی در اعتبار قـدرت دخالت دارنـد یا یکی از آنها بر دیگری رجحان دارد که سؤال می شود کدام یک از آنها اصلی و کدام فرعی است؟

مطلب سوم: در حکومت ولایی فقیه منابع زیر دخالت دارند:

۱ استناد به حکم خداوند: چنانکه ادله آن در کتب ولایت فقیه به تفصیل بیان شده است.

۲ حکم عقل: عقل نیز چنانکه در دلایل عقلی ولایت فقیه بیان شده است بر اعتبار حکومت ولایی فقیه صحه می گذارد.

۳ پس از تصویب قانون اساسی

ایران توسط رأی قاطع مردم حکومت ولایی فقیه علاوه بر مشروعیت تام شرعی که به واسطه استناد به خداوند داشته بود مقبولیت مردم نیز یافت و این مقبولیت در حد مشروعیت قانونی عقلایی است.

۴ عامل احساس و عاطفه که محرکی قوی برای حرکت های انقلابی است، علاوه بر مشروعیت شرعی، عقلی و قانونی عقلایی، توانی مضاعف به حکومت ولایی فقیه می بخشد، این عامل در حکومت های کاریزمایی نیز وجود دارد. اما آن نیروی معنوی و خارق العاده ای که در رهبری حکومت ولایی فقیه موجود است ناشی از فقاهت (علم)، تقوی، کفایت و عدالت است که از پشتوانه عقلی و مذهبی برخوردار است برخلاف نیروی معنوی و خارق العاده ای که در رهبرانی چون هیتلر، که از بزرگترین رهبران کاریزمای قرن اخیر به شمار می آید.

نتیجه آن که؛ پیروی مردم از حضرت امام(ره) تنها براساس احساسات و عواطف نبوده، بلکه مردم ایران با آگاهی کامل به جایگاه قانونی و شرعی مجتهدان جامع الشرایط در اسلام و شناخت خصوصیات علمی، شخصیتی، اخلاقی حضرت امام و توانایی ایشان در هدایت انقلاب و اداره جامعه، از ایشان اطاعت و پیروی می کردند.

ه- علاوه بر مواردی که در اثبات آگاهی مردم در زمان انقلاب اسلامی نسبت به انتخاب خویش، گذشت، شواهد بسیار متعدد دیگری نیز وجود دارد که همگی حاکی از این موضوع است:

۱- شرکت گسترده مردم از اوایل انقلاب تاکنون در ۲۵ انتخاب مهم و سرنوشت ساز - که از لحاظ کمی و کیفی در دنیا بی نظیر است - حاکی از وفاداری مردم به انتخاب اولیه خود است.

۲- حضور گسترده مردم در تظاهرات و راه پیمایی های میلیونی و مراسم مختلف نظیر سالگرد

پیروزی انقلاب اسلامی، سالگرد رحلت حضرت امام(ره)، روز جهانی قدس، مناسبت های خاص و فراخوان های رهبری انقلاب و... همگی بیانگر عزم راسخ مردم بر ادامه راهی است که از سال ها پیش از پیروزی انقلاب اسلامی آغاز و در راستای تحقق اهداف و آرمان های آن به پیش می روند.

۳- حضور شکوه آفرین و غیورانه اقشار مختلف مردم در جنگ تحمیلی و تقدیم هزاران شهید، جانباز، آزاده و... بررسی وصیت نامه های شهدا و سخنان ایثارگران و...، بهترین شاهد اثبات مدعای فوق است.

حقایق فوق بیانگر این واقعیت است که مردم ایران هرگز از انتخاب خود پشیمان نشده اند و همچنان مصمم به پیگیری خواست های خود مبنی بر تحقق کامل آموزه های اسلام می باشند و اگر انتقادی از مردم مشاهده می شود بازگشت به برخی کوتاهی ها و اهمال کاری هایی که در تحقق احکام و ارزش های اسلامی شده است، دارد نه بازگشت از انتخاب اولیه خویش. مردم نگران این موضوع مهم هستند که چرا با گذشت بیش از دو دهه از انقلاب اسلامی هنوز ارزش ها و آرمان های انقلاب اسلامی، به صورت کامل محقق نمی شود، چرا از ورود افراد غیر متعهد و یا بعضا وابسته به بیگانگان در بدنه اجرایی و یا سیاستگذاری نظام اسلامی، به صورت جدی ممانعت به عمل نمی آید تا شاهد مشکلات و معضلات کنونی جامعه از قبیل، فقر، تبعیض، فساد اداری، بحران اشتغال، به خطر افتادن استقلال کشور و... نباشیم.

در هر صورت انقلاب اسلامی مسأله ای اتفاقی و دفعی نبوده که بتوان احتمال ناآگاهی و عدم شناخت و... را مطرح نمود. انقلاب اسلامی مسأله

ای است که قدمتی به اندازه یک قرن دارد با حوادث مختلف، لذا با طرح چنین شبهاتی سازگاری ندارد. نظام جمهوری اسلامی ایران براساس خواست و رأی آگاهانه مردم تشکیل شده و با حمایت و مشارکت گسترده آنان تداوم داشته و هرگز مردم از انتخاب اولیه خویش مبنی بر تشکیل حکومت اسلامی و اجرای آموزه های اسلام، پشیمان نیستند.

جهت تکمیل بحث اگر کسی این شبهه را مطرح کند که شاید رأی نسل جدید مغایر با رأی نسل قدیم درباره ی نظام جمهوری اسلامی است، در پاسخ باید به چند نکته توجه نمود:

اولاً احتمال و شاید دو گونه است، گاهی مواقع احتمالی است که هیچ گونه قراین و شواهدی دال بر صحت آن نداریم؛ به این گونه احتمالات عقلاء و خردمندان عالم در هیچ کجا وقعی نمی نهند. و گاهی مواقع بر عکس احتمالی است که قرائن و شواهدی دال بر صحت آن داریم، به چنین مواردی خردمندان ترتیب اثر می دهند. اکنون در رابطه با سؤال نیز باید دید که این احتمال از کدام نوع است.

بررسی قرائن و شواهدی که در زمینه ارزیابی دیدگاه نسل جوان نسبت به نظام جمهوری اسلامی ایران وجود دارد از قبیل: شرکت درصد بسیار بالایی از جوانان در انتخابات های گوناگون خصوصاً انتخابات های اخیر، شرکت در راهپیمایی ها و فراخوان های مسؤولان نظام، نظرسنجی هایی که به عمل آمده و...، همگی حاکی از این است که اکثر نسل جوان به اصل نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی علاقمند می باشند و اگر انتقادی دارند نسبت به عدم اجرای صحیح اصول مترقی نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی و برخی عملکرهای غلط مسؤولین، و وجود برخی مشکلات و معضلات در جامعه

است، نه اصل نظام جمهوری اسلامی.

بر این اساس در چنین مواردی که عقلاء قراین و شواهدی بر خلاف احتمال معارض دارند، اصل را بقاء و ادامه ی شرایط قبلی گذاشته، و به احتمال معارض و مخالف، وقعی نمی نهند.

ثانیاً ممکن است کسی پافشاری کند و بگوید در مسائلی مانند تعیین نوع حکومت هر چند احتمال ضعیفی وجود داشته باشد لکن چون محتمل بسیار اهمیت دارد باید به آن ترتیب اثر داد؛ ولی خواهیم گفت: این احتمال در مورد هر نظام و حکومتی وجود دارد. فرض کنید کسی بگوید: اگر در آمریکا انتخابات برگزار شود، نسل جدید نظام دو حزبی کنونی را نمی پذیرند، پس باید رفراندوم برگزار شود. آیا فقط با این احتمال می توان انتخابات مجدد برگزار کرد؟ آیا تاکنون در هیچ کشوری با هر شکل از حکومت انتخاباتی به صرف احتمال و ادعا انجام شده است تا نظام جمهوری اسلامی هم چنین کند؟!

اگر این ادعا را بررسی کنیم مستلزم تالی فاسد مهمی است.

توضیح آن که اگر مردم با انتخابات آزاد نماینده ای را برگزینند و پس از گذشت زمان اندکی احتمال داده می شود رأی دهندگان از نظر خویش برگشته اند، باید تقاضای تجدید انتخابات شود؟! همین احتمال در مورد انتخابات ریاست جمهوری، اعضای شورای شهر، شهرداران و مسئولان دیگری که در نظام های مختلف از طریق انتخابات برگزیده می شوند نیز مطرح می شود. اگر در انتخابات به صرفِ احتمال تغییر نظر و رأی مردم که در هیچ زمانی منتفی نیست انتخابات مجدد برگزار گردد، کار دولت ها و حکومت ها فقط برگزاری انتخابات می شود! آیا چنین امری در دنیا پذیرفته است؟!

سخن امام اینکه میزان رای ملت است دلیل مطابق بودن مشروعیت با مقبولیت می باشد.

پرسش

سخن امام اینکه میزان رای ملت است

دلیل مطابق بودن مشروعیت با مقبولیت می باشد.

پاسخ

جهت ارائه پاخی مناسب ابتدا لازم است به جایگاه رأی مردم در نظام اسلامی اشاره ای داشته باشیم و سپس بعد از بررسی رابطه مشروعیت با مقبولیت در دو نظریه انتصاب و انتخاب بپردازیم:

الف) در اندیشه سیاسی شیعه «ولی امر» از سوی شارع منصوب است؛ لیکن این به معنای نبود نقش برای مردم در نفی یا اثبات حکومت نیست؛ زیرا ولی امر در تشکیل حکومت دینی و اعمال ولایت، حق تحمیل سلطه خود را ندارد.

بنابراین حکومت اسلامی، با خواست مردم پدید می آید. دلیل های متعددی بر این مسأله وجود دارد؛ از جمله اینکه امیرالمؤمنین(ع) از پیامبر(ص) نقل می کنند: «پیامبر(ص) به من فرمود: ای پسر ابوطالب! ولایت امت من برعهده تو است. پس اگر به سلامت قدرت را به تو سپردند و در مورد زمامداری تو، با خشنودی اتفاق کردند، سرپرستی امورشان را برعهده گیر؛ ولی اگر در مورد تو رأی دیگری ابراز داشتند، آنان را به حال خود رها کن».

امام خمینی(ره) در پاسخ به دبیرخانه ائمه جمعه درباره گستره و چگونگی «ولایت فقیه» می نویسد: «باسمه تعالی. ولایت در جمیع صور دارد؛ لکن تولی امور مسلمین و تشکیل حکومت بستگی دارد به آرای اکثریت مسلمین که در قانون اساسی هم از آن یاد شده است و در صدر اسلام تعبیر می شده است به بیعت با ولی مسلمین». (سند شماره ۶۵۷، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی؛ به نقل از: کواکبیان، مصطفی، مبانی مشروعیت در نظام ولایت فقیه، ص ۲۵۸.)

ب) رابطه مقبولیت و مشروعیت: دو دیدگاه ذکر شده در باب نظریه مشروعیت (نصب و انتخاب) در رابطه

مشروعیت و مقبولیت، نتیجه متفاوتی خواهد داد:

الف. بر اساس نظریه «انتخاب»، رابطه «مقبولیت و مشروعیت»، عموم و خصوص مطلق و مقبولیت اعم از مشروعیت است. به عبارت دیگر مقبولیت به شرط وجود شرایط دیگر - چون فقاهت، کفایت و عدالت - به مشروعیت می انجامد. مقبولیت بدون مشروعیت، تصورپذیر است؛ ولی مشروعیت بدون مقبولیت، تصورپذیر نیست. بنابراین مشروعیت، اخص مطلق از مقبولیت خواهد بود؛ زیرا «مشروعیت» همواره مشروط به «مقبولیت» است. به عبارت دیگر، در این رابطه سه فرض متصور است:

۱. وجود «مقبولیت عمومی»، همراه با سایر شرطهای شرعی، لازم برای رهبری و مدیریت کلان اجتماعی؛ در این صورت نتیجه مشروعیت است:

(مقبولیت + «فقاهت، عدالت، کفایت» مشروعیت)

۲. وجود مقبولیت بدون دیگر شرطهای شرعی، موجب عدم مشروعیت است: (مقبولیت - «فقاهت، یا عدالت، یا کفایت» عدم مشروعیت)

۳. وجود همه شرطهای مقرر شده در شرع - به استثنای مقبولیت عام - مساوی با عدم مشروعیت است:

(«فقاهت، عدالت، کفایت» - مقبولیت عدم مشروعیت)

ب. بر اساس نظریه «انتصاب»، رابطه «مشروعیت و مقبولیت»، عموم و خصوص من وجه است؛ یعنی، (در این نگاه) در فرض سوم، با دیدگاه پیشین تفاوت می یابد. بنابراین، وجوه مفروض به شرح زیر خواهد بود:

یک. «مقبولیت عمومی» همراه با شرطهای شرعی، موجب مشروعیت است: (مقبولیت + «فقاهت، عدالت، کفایت» مشروعیت)

دو. «مقبولیت عمومی»، بدون شرطهای شرعی، مساوی با عدم مشروعیت است؛ (مقبولیت - «فقاهت یا عدالت یا کفایت» عدم مشروعیت)

سه. شرطهای شرعی، بدون «مقبولیت عمومی»، مساوی با مشروعیت است: («فقاهت، عدالت، کفایت» - مقبولیت مشروعیت)

البته بر اساس این دیدگاه نیز چنان نیست که «ولیّ فقیه» مجاز باشد در هر شرایطی و به هر شکلی، قدرت سیاسی را به

دست گیرد و به اعمال قدرت بپردازد؛ زیرا بدون حد نصابی از مقبولیت، امکان تأسیس حکومت و موفقیت آن، در عمل بسیار ناچیز یا ناممکن خواهد بود.

از سوی دیگر، کسب قدرت به روش های استبدادی و مزوّرانه، در اسلام جایز نیست. آنچه بر اساس نظریه «انتصاب»، اهمیت دارد، این است که ولی فقیه در زمان عدم اقبال اجتماعی، از ولایت برخوردار است؛ هر چند دارای حکومت و تولّی نیست. چنان که امیرمؤمنان(ع) در دوران خلفای سه گانه، ولایت و مشروعیت داشت؛ اما از حکومت ظاهری بی بهره بود. ثمره این مشروعیت آن است که اگر «ولی امر» در چنین موقعیتی، حکم حکومتی صادر کند، در صدور این حکم، مجاز و اطاعت از او بر مردم واجب است. در حالی که بر اساس نظریه «انتخاب» اساساً او «ولایت» ندارد تا حکم صادر کند و در صورت صدور آن، «اطاعت» از وی بر مردم واجب نیست.

اینکه «ولی فقیه» می تواند بدون قدرت سیاسی، حکم حکومتی صادر کند، به معنای دیکتاتوری نیست؛ زیرا او نمی تواند با زور و دیکتاتوری یا فریب و نیرنگ، به حکومت و قدرت سیاسی دست یابد و اراده خویش را بر دیگران تحمیل کند؛ هر چند دیگران به دلیل عدم پیروی از او گناهکارند.

امیر مؤمنان(ع) می گوید:

«پیامبر(ص) به من فرمود: ای پسر ابوطالب! ولایت امت من برعهده تو است. پس اگر به سلامت قدرت را به تو سپردند و در مورد زمامداری تو، با خشنودی اتفاق کردند، سرپرستی امورشان را برعهده گیر؛ ولی اگر در م...Sj‌تو رأی دیگری ابراز داشتند، آنان را به حال خود رها کن». («یابن ابیطالب لک ولاء امتی فان ولّوک فی عافیه و اجمعوا علیک

بالرضا فقم بامرهم و الا فدعهم و ما هم فيه»؛کشف المحجه، ص ۱۸۰.) این روایت نشان می دهد:

۱. امیرمؤمنان(ع) از سوی پیامبر(ص) به ولایت منصوب شده است؛ بنابراین اصل ولایت وابسته به رأی مردم نیست.

۲. اعمال ولایت آن حضرت، به مقبولیت و پذیرش مردمی مشروط است.

بنابراین وقتی کسی از سوی خداوند، به ولایت منصوب می شود، ولایتش - بدون توجه به استقبال یا عدم استقبال مردم - همواره پابرجا است و جامعه، وظیفه دارد از او پیروی کند؛ اما تشکیل عملی حکومت از سوی «ولی امر» به آرای عمومی و وجود شرایط و بستر مناسب اجتماعی، مشروط است.

به عبارت دیگر، همان طور که جامعه به پیروی از ولی امر موظف است؛ ولیّ منصوب نیز وظیفه دارد، مسؤولیت سنگین اداره و رهبری جامعه را انجام دهد. شرط اعمال این رسالت، وجود موقعیت و بستر مناسب اجتماعی است که «پذیرش و مقبولیت مردمی» مهم ترین رکن آن به شمار می آید. امام خمینی(ره) درباره «ولایت فقیه» می فرماید:

«اگر برای فقها امکان اجتماع و تشکیل حکومت نباشد، هر چند نسبت به عدم تأسیس حکومت اسلامی معذورند؛ ولی منصب ولایت آنان ساقط نمی شود. با اینکه حکومت ندارند، بر امور مسلمین و بلکه بر نفوس مسلمین ولایت دارند». (امام خمینی، البیع، ج ۲، ص ۴۶۶.)

با توجه به آنچه گذشت، نقش و کارکرد «مقبولیت عمومی» حاکم دینی، بر اساس هر یک از دو دیدگاه چنین است:

یک. نقش مقبولیت بر اساس نظریه نصب:

۱. مشارکت در ایجاد حکومت دینی و زمینه سازی جهت انتقال قدرت به ولی منصوب از سوی خداوند.

۲. مشارکت در جهت کار آمدسازی، حفظ و حمایت و پایایی حکومت دینی.

دو کارکرد یاد شده،

در همه مصـادیق حکومت دینی – اعم از حکومت پیـامبر، امـام معصوم یـا ولی فقیه – جـاری است. امـا در خصوص ولی فقیه و نظام جمهوری اسلامی، کارکردهای دیگری نیز وجود دارد.

۳. در صورت وحـدت شـخص واجدشـرایط رهبری – در میان فقیهان متعـدد – رأی و انتخاب عموم مردم، شـرکت غیر مسـتقیم آنان در فرایند تشـخیص و کشف ولیّ منصوب و مرضـی خداوند از طریق خبرگان است. در صورت تعدد واجدان شرایط رأی، آنان ایجاد کننـده بستری عقلایی، در جهت اعمال ولایت از سوی یک نفر از منصوبان شارع است. در نتیجه زمینه اعمال قدرت دیگران، از بین می رود و مسؤولیت آنان سلب می شود. برای جلوگیری از تشاح و درگیری، حق اعمال ولایت نخواهد داشت.

دو. نقش مقبولیت بر اساس نظریه انتخاب:

این دیـدگاه در کـارکرد اول و دوم، بـا نظریه «انتصـاب» همسو است؛ امـا نسـبت به کـارکرد سوم، رویکردی دیگر دارد؛ یعنی، معتقد است رأی مردم یا گزینش خبرگان منتخب مردم، به عنوان جزء شرعی، موضوعیت دارد؛ نه طریق عقلایی.

به عبارت دیگر آرای عمومی، چون عدالت و فقاهت، از «شـرطهای شـرعی» ولایت است و بدون آن، فقیه جامع الشـرایط، شرعاً ولایت ندارد. پس بین فرض تعدد یا وحدت واجدان شرایط رهبری، تفاوتی نیست.

برای آگاهی بیش تر: ر.ک: حکومت اسلامی، سال دوم، شماره ۴، ص ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۲۷.

با توجه به دستورات اسلام حکومت با مقبولیت باید باشد یا مشروعیت.

پرسش

با توجه به دستورات اسلام حکومت با مقبولیت باید باشد یا مشروعیت.

پاسخ

در انـدیشه سیاسـی اسـلام و براساس منابع و متون دینی، حکومت اسـلامی هم نیازمند مشـروعیت و هم نیازمند مقبولیت است و بدون این دو نمی تواند قوام و تداوم یابد.

توضـیح این موضوع نیازمنـد تبیین رابطه این دو بـا هم و در ارتبـاط بـا حکومت اسـلامی است. البته بایـد توجه داشت که رابطه مقبولیت با مشـروعیت در نظام اسـلامی با نظام های دموکراتیک، متفاوت است، زیرا در نظام اسـلامی بین مشروعیت و مقبولیت تفاوت بوده و در ضمن بر وجود هر دو تأکید دارد اما در نظام های دموکراتیک بین مشروعیت و مقبولیت تفاوتی نیست.

رهبری توســط مجلس خبرگان تأیین می شود و مجلس خبرگان توسط آرای مردم ،آیا اگر مردم در رای گیری مجلس خبرگان خیلی کم شرکت کنند آیا می توان از این عمل به عنوان ســست شدن مشروعیت رهبر در اجتماع نام برد. در صورتی که تنها کمی از ولایت فقیه در

کشور حمایت می کنند آیا و

پرسش

رهبری توسط مجلس خبرگان تأیین می شود و مجلس خبرگان توسط آرای مردم ،آیا اگر مردم در رای گیری مجلس خبرگان خیلی کم شرکت کنند آیا می توان از این عمل به عنوان سست شدن مشروعیت رهبر در اجتماع نام برد. در صورتی که تنها کمی از ولایت فقیه در کشور حمایت می کنند آیا ولایت فقیه باید به کار خود در این کشور مبادرت کند.؟

پاسخ

در نظام اسلامی حاکم (پیامبر (ص)، امام (ع) و ولی فقیه) منصوب (بی واسطه یا با واسطه ، خاص یا عام) خداوند متعال بوده و تنها مشروعیتش از این ناحیه تأمین می شود و مقبولیت مردمی و آرا آنان صرفا جنبه کارآمدی دارد، بر این اساس:

اولا: کار ویژه مجلس خبرگان تنها شناسایی ولی فقیه جامعه الشرایط و معرفی آن به مردم است نه تعیین و نصب آن.

ثانیا ؛ میزان مشارکت مردم در انتخابات مجلس خبرگان رهبری با مشروعیت ولی فقیه هیچ گونه ارتباطی ندارد بلکه می تواند تا حدودی بیانگر مقبولیت مردمی حکومت ولی فقیه باشد.

نکته قابل توجه در اینجا این است که مشارکت مردم در انتخابات مجلس خبرگان، به هیچ وجه به تنهایی بیانگر میزان مقبولیت حکومت ولی فقیه نیست، زیرا علاوه بر این شاخص شاخصهای متعدد دیگری برای شناسایی این موضوع وجود دارد ؛ شاخصهایی از قبیل حضور گسترده در موقعیتهای حساس و سرنوشت ساز و اجابت فراخوانهای مقام معظم رهبری نظیر راهپیمایی های میلیونی و حمایت از نظرات ایشان ، انتخابات و ... ، و همچنین استقبالهای که در شهرهای متعدد از مقام معظم رهبری در زمان مسافرت ها و بازدیدهای ایشان می شود

و شاخص های دیگری از این قبیل همگی بیانگر مقبولیت نظام و ولی فقیه و شخص مقام معظم رهبری می باشد و همین بس که حضور جدی و پرشور مردم در مواردی است که مقام معظم رهبری تأکید بر مشارکت گسترده مردم داشته اند. از سوی دیگر باید به این واقعیت نیز توجه داشت که دلایلی نظیر اعتماد زیاد مردم به مقام معظم رهبری و یا عدم احساس ضرورت و نیاز جدی به مشارکت در انتخابات مجلس خبرگان از سوی مردم ، باعث چشمگیر نبودن این انتخابات می شود و الا انتخابات مجلس خبرگان در همه دوره ها از حد نصاب مقبولی برخوردار بوده است.

در هر صورت در شرایط کنونی ولایت فقیه و مقام معظم رهبری از مقبولیت بسیار بالایی در کشور ما حتی در میان بسیاری از شیعیان و مسلمانان جهان تاجایی که این عامل از مهمترین عوامل ایجاد ثبات ، همبستگی و وحدت ملی ما بوده و از اصلی ترین عوامل بازدارنده در مقابل تهاجم نظامی دشمنان به حساب می آید .

ثالثا: در فرض وقوع عدم مقبولیت مردمی برای ولی فقیه، زمینه های کناره گیری آن از حکومت فراهم می شود و در نظام اسلامی به هیچ وجه حاکم دینی حق استفاده از زور برای تحمیل حاکمیت خویش را ندارد. (فصلنامه کتاب نقد، شماره ۷، ص ۵۳ (مقاله حکومت و مشروعیت نوشته آیت الله مصباح یزدی)

اگر حکومت و حاکمیت اسلامی مبتنی بر خواست مردم است؛ چنانچه رأی مردم عوض شد، حاکمیت اسلامی چه جایگاهی پیدا می کند؟

پرسش

اگر حکومت و حاکمیت اسلامی مبتنی بر خواست مردم است؛ چنانچه رأی مردم عوض شد، حاکمیت اسلامی چه جایگاهی پیدا می کند؟

پاسخ

بر اساس آیات و روایات متعدّد، مشروعیت حکومت و حاکم اسلامی –اعم از امام معصوم یا نایب او مانند ولی فقیه در عصر غیبت وابسته به رأی مردم نیست ؛ بلکه رأی، رضایت، کمک و همدلی مردم، باعث به وجود آمدن و تحقق عینی حکومت اسلامی می شود. حضرت امیر(ع) می فرماید: «لولا- حضور الحاضر و قیام الحجه بوجود الناصر... لالقیت حبلها علی غاربها» ؛ «اگر حضور بیعت کنندگان نبود و با وجود یاوران حجّت بر من تمام نمی شد... رشته کار [حکومت را از دست می گذاشتم»نهج البلاغه، خطبه سوم.. همچنین می فرماید: «لا- رأی لمن لا- یطاع» ؛ «کسی که فرمانش پیروی نمی شود، رأیی ندارد».همان، خطبه ۲۷.

این سخنان همگی بیانگر نقش مردم در پیدایش، تثبیت و کارآمدی حکومت الهی –خواه حکومت رسول الله(ص) و امامان معصوم(ع) و خواه حکومت فقیه در زمان غیبت است. حکومت اسلامی بر اراده تشریعی الهی استوار است و رأی خدا در همه جا مطاع بوده و اعتبار رأی مردم تا وقتی است که با دین تنافی نداشته باشد. بنابراین «مقبولیت مردمی» با «مشروعیت الهی» نه

تلازمی دارد و نه تنافی. در عین حال حاکم دینی حق استفاده از زور برای تحمیل حاکمیت خویش را ندارد. اگر نفوذ کلمه ولی فقیه از دست برود، مشروعیتش از دست نمی رود؛ بلکه تحقق حاکمیت با مشکل مواجه می گردد. بحمد الله این فرض در زمان ما واقع نشده است.

در هر صورت بعد از تشکیل حکومت اسلامی –اگر خدای ناکرده اکثریت مردم دیگر تمایلی به ادامه حکومت نداشته باشند؛ باز هم

حفظ آن بر همه – حتی اقلیت واجب است؛ زیرا حکومت اسلامی همچنان دارای مشروعیت است. از این رو باید تمامی امکانات و ابزارها و زمینه های فراهم سازی مقبولیت مردمی را برای کارآمدی حکومت اسلامی و تثبیت، دوام و استمرار آن به کار گرفت. همچنین باید ریشه های نارضایتی مردم را شناسایی کرد و در صدد حل آن برآمد. اگر این امر محقق نشد و حکومت اسلامی نتوانست حد نصاب مقبولیت را –که برای ادامه حفظ و بقای حکومت لازم است به دست آورد و ادامه حکومت منجر به کشتار، خونریزی و خلاصه مفسده عظیمی باشد –به گونه ای که موجب رضایت شارع نباشد تکلیف ساقط می شود.

آیا مشروعیت ولایت فقیه و قدرت رهبری کاریزمایی است؟

پرسش

آیا مشروعیت ولایت فقیه و قدرت رهبری کاریزمایی است؟

پاسخ

در ابتدا چند مطلب به عنوان مقدمه ذکر می شود:

یکم. در علوم سیاسی حکومت را از حیث منشأ قدرت و مشروعیت، به اقسامی تقسیم می کنند. ماکس وبر منشأ قدرت را سه گونه معرفی می کند:

۱. حکومت سنتی: منشأ این حکومت سنت های موجود است، که از ادوار گذشته یک سرزمین به جای مانده است (مانند حکومت های موروثی و فئودالی).

۲. پیشوایی کاریزمایی: حکومتی است که منشأ قدرت در آن نبوغ فوق العاده، جذبه و نیروی معنوی رهبر آن است.(حکومت هیتلر را از این دست حکومت ها می دانند).

۳. قانونی – عقلایی: منشأ قدرت در این حکومت، قدرت قانونی است و در آن، قدرت نهاد یافته است؛ یعنی، قدرت از فرد یا افراد صاحب قدرت به یک شخصیت حقوقی انتقال یافته است (حکومت های جمهوری را از این نوع حکومت ها می دانند).

بر اساس همین تقسیم، منشأ فرمانبری مردم از حکومت را نیز به سه دسته تقسیم می کنند:

۱. فرمانبری ناشی از گرایش های سنتی که در حکومت های سنتی است.

۲. فرمانبری ناشی از عاطفه و انفعال محض که در حکومت های کاریزمایی است.

۳. فرمانبری ناشی از اعتقاد عقلایی به اعتبار قانون که در حکومت های قانونی – عقلایی است.

دوّم. از ویژگی های رهبری کاریزمایی می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. رهبر کاریزما غالباً دعوت به تحقق یک رسالت می کند.

۲. رهبر کاریزما عظیم ترین نیروی انقلابی در براندازی حکومت های سنتی است که عقاید و ارزش های مردم را دگرگون ساخته، راه و رسم تازه ای را جایگزین می کند.

۳. پیروی مردم از جان و دل و فداکارانه است.

سوم. آنچه باعث این شده که حکومت «ولایت فقیه» از نوع حکومت های کاریزمایی تلقی شود، وجود ویژگی های مذکور در مقدمه

دوم است.

منابع حکومت ولایی

بر اساس این مقدمه، به ذکر سه مطلب در پاسخ اکتفا می شود:

یکم. منشأ قدرت، منحصر در سه مورد مذکور نیست و منشأهای دیگری مانند مشروعیت الهی (استناد به حکم خدا) نیز وجود دارد. در حکومت دینی منشأ قدرت، استناد به حکم الهی است.

خداوند درباره قدرت سیاسی پیامبر اکرم(ص) می فرماید: (النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ) احزاب (۳۳)، آیه ۶. «پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است». درباره ولایت پیامبر(ص) و جانشین او فرمود: (إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ) مائده (۵)، آیه ۵۵. «ولی و سرپرست [و متصرف در امور شما] خداو پیامبر و کسانی اند که ایمان آورده و نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند» و (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) نساء (۴)، آیه ۵۹. «اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولی الامر را».

دوم. چنین نیست که در هر حکومتی تنها یکی از این منشأها، تولید قدرت کند؛ بلکه ممکن است در یک حکومت دو یا چند منشأ با هم ترکیب شوند. در مواردی که چند منشأ در اعتبار قدرت حکومت دخالت دارند، جای این سؤال است که آیا همه آنها در یک رتبه اند و به صورت مساوی در اعتبار قدرت دخالت دارند، یا یکی از آنها بر دیگری تقدم دارد؟ در این صورت کدام یک از آنها اصلی و کدام فرعی است؟

سوم. در حکومت ولایی فقیه منابع زیر دخالت دارند:

۱. استناد به حکم خداوند؛ چنان که ادله آن در کتاب های «ولایت فقیه» به تفصیل بیان شده است.

۲.

عقـل –چنـان که در دلیـل عقلی ولاـیت فقیه بیـان شـد بر اعتبـار حکومت ولاـیی فقیه صـحه می گـذارد. نقش عقـل با آنچه در حکومت قانونی عقلایی گفته شد، متفاوت است و منشأ مسـتقلی به شـمار می آید. البته با توجه به اینکه عقل نیز در شـمار منابع دینی است، می توان حکم عقل را در اینجا راهی برای شناخت استناد «مشروعیت حکومت ولایی فقیه» به خدا دانست.

۳. پس از تصویب قـانون اساسـی ایران با رأی قاطع مردم، حکومت ولایی فقیه علاوه بر مشـروعیت تام شـرعی، مقبولیت مردمی نیز یافت و این مقبولیت در حد مشروعیت قانونی – عقلایی است.

۴. عامـل احسـاس و عـاطفه کـه محرکی قـوی برای حرکت هـای انقلاـبی است، در کنـار مشـروعیت شـرعی، عقلی و قـانونی – عقلایی، توانی مضاعف به حکومت ولایی فقیه می بخشـد. این عامل در حکومت های کاریزمایی نیز وجود دارد؛ اما آن نیروی معنوی و خارق العاده ای که در رهبری حکومت ولایی فقیه موجود است، ناشـی از فقاهت (علم)، تقوا، کفایت و عـدالت اسـت که از پشتوانه عقلی و مذهبی برخوردار است. برخلاف نیروی معنوی و خارق العاده ای که در رهبرانی چون هیتلر –بزرگ ترین رهـبر کاریزمـای قرن اخیر وجـود داشت که هیـچ پشـتوانه دینی و عقلاـنی نـداشت. بنـابراین کاریزمـایی خوانـدن «ولاـیت فقیه» نگرشی ناقص و مقایسه ای غیر دقیق است.

مشروعیت ولایت فقیه به چه معنا است؟

پرسش

مشروعیت ولایت فقیه به چه معنا است؟

پاسخ

«مشـروعیت» دارای معانی متعـددی است. در اصـطلاح رایـج منظور از مشـروعیت(Legitimacy) ایـن است که براسـاس چه ملاک و با اتکا به چه منبع یا منابعی، اِعمال قدرت و حاکمیت توجیه می شود. به عبارت دیگر مشروعیت؛ یعنی اینکه:

۱. حکومت و حاکمان بر چه اساسی می توانند احکام و قواعد الزام آور صادر کرده و به اجرا گذارند.

۲. جامعه بر چه اساسی موظف است از قواعد الزام آور حکومت پیروی کند.

با این توضیـح روشن می شود که مراد از «مشـروعیت ولایت فقیه» این است که ولی فقیه «مشـروعیت» خود را از کجا کسب می کنـد؛ یعنی، چه منبعی حاکمیت او را توجیه نموده و او را مجاز می دارد که در امور اجتماعی تصـرف کنـد و لزوم اطاعت از او را موجّه می سازد.

پاسخ مشـهور فقهای شـیعه در برابر پرسـش های فوق، این است که منبع مشروعیت ولایت فقیه «نصب الهی» است؛ یعنی، از ادله دینی اسـتفاده می شود که شـارع ولی فقیه را در زمـان غیبت معصوم، برای رهبری جامعه اسـلامی نصب کرده و مسـلمانان را به

اطاعت از او فراخوانده است. ادله ولایت فقیه غالباً بر چنین چیزی دلالت دارند.

مبانی مشروعیت نظامهای سیاسی و نظام اسلامی چیست؟

پرسش

مبانی مشروعیت نظامهای سیاسی و نظام اسلامی چیست؟

پاسخ

مشروعیت «Legitimacy» -که از صفت (Legitimate) اشتقاق یافته در لغت به معنای «قانونی» بودن و «مطابق با قانون» است. در تعریف «مشروعیت» تعاریف گوناگونی از سوی متفکران ارائه شده است. به طور کلی «مشروعیت» اشاره به «حقانیت» دارد و پاسخ به این سؤال است که چرا عده ای حق حکومت و دیگران وظیفه اطاعت دارند. بنابراین «مبنای توجیه حق حکومت حاکم و لزوم پذیرش و اطاعت از سوی شهروندان» را مشروعیت می نامند. مهم ترین نظریه ها در منشأ مشروعیت حکومت ها، عبارت است از:

یک. قهر و غلبه

بر اساس این مبنا کسانی که بهره بیشتری از قدرت جسمی، فکری و روانی دارند، با استفاده از آن، زمام سیاسی جامعه را به دست می گیرند و همین قهر و غلبه، مبنای مشروعیت آنان می شود. در اندیشه سیاسی غرب، این نظریه در افکار ماکیاولی و نیچه به چشم می خورد. مسلماً صرف قدرت قهر و غلبه، نمی تواند مبنایی برای مشروعیت و به اطاعت واداشتن شهروندان به وسیله اجبار یا هر وسلیه دیگر تلقی شود. در قرآن کریم، رهبران الهی همواره در مقابل زورمندان موضع گرفته و برخورد داشته اند.

دو. قرارداد اجتماعی

برخی از اندیشمندان غربی، خاستگاه تاریخی دولت و مبنای مشروعیت حکومت را برون رفت از حالت طبیعی به وسیله «قرارداد اجتماعی» می دانند.

بر این اساس وضع و اجرای قوانین از سوی حکومت، ناشی از وکالتی است که از ناحیه مردم دارد. هابز، لاک و روسو از مهم ترین طرفداران نظریه «قرارداد اجتماعی» می باشند. نظام دموکراسی از نظر مبنایی ریشه در «قرارداد اجتماعی» دارد. در این نگرش حاکمیت از آن مردم است و مشروعیت حکومت بر اساس

این قرارداد، ناشی از خواست مردم است که در قالب انتخابات تجلّی می یابد.

نظریه قرارداد اجتماعی مورد انتقاد زیادی واقع شده است و متفکران زیادی مانند هیوم، بنتام، یورک، اوستین، لی بر، ولسی، ماین گرین، بلونشلی، پولاک و... آن را مورد نقد قرار داده و افسانه و دروغ خوانده اند.ر.ک: عالم، عبدالرحمان، بنیادهای علم سیاست، ص ۲۰۵. این نظریه ها عبارت است از:

۲-۱. نقد تاریخی

این نظریه به لحاظ تاریخی قابل دفاع نیست؛ زیرا:

یکم. در هیچ مرحله ای از تاریخ بشر -حتی در بین مردمان بدوی نمی توان مرحله ای را یافت که در آن هیچ سازمان اجتماعی وجود نداشته و انسان در وضع طبیعی به سر برده باشد. مردم شناسان نشان داده اند که مردمان بدوی نیز در نوعی نظام دارای مقررات، زندگی می کردند و با شیوه های مرسوم رفتار اجتماعی، هماهنگی داشتند.

دوم. تاریخ هیچ نمونه ای از انسان های نخستین را نشان نمی دهد که گرد هم آمده و آگاهانه توافقی -مانند قرارداد اجتماعی به عمل آورده باشند.

سوم. نظریه «قرارداد اجتماعی» مسلم می داند که افراد به جهت تأمین امنیت شخصی و تضمین مالکیت شخصی خود، این قرار داد را گذاشتند. اما تاریخ می گوید: قوانین اولیه بیشتر عمومی بودند تا فردی؛ گروه اجتماعی موقعیت فرد را تعیین می کرد و فرد آزادی تغییر آن را نداشت. بنابراین قرارداد اجتماعی حاکی از مرحله ای پیشرفته تر در جامعه بشری است و نمی تواند در وضع طبیعی گذاشته شده باشد.

۲-۲. نقد حقوقی

از دیدگاه حقوقی هم انتقادهای زیادی بر نظریه «قرارداد اجتماعی» وارد شده است؛ زیرا:

یکم. برای قرارداد اجتماعی هیچ ضمانت اجرایی وجود ندارد؛ چون دولت بر آن مقدم نیست.

دوّم. وقتی خود قرارداد معتبر نباشد، حقوق ناشی از آن نیز هیچ گونه

پایه معتبر قانونی نخواهد داشت. بنابراین مسأله تکلیف سیاسی همچنان حل نشده باقی می ماند.

سوّم. قرارداد فقط برای طرف هایی که در آن آزادانه شرکت داشته انـد الزام آور است؛ نه برای نسـل هـای بعـدی و یـا افراد غایب.

۲-۳. نقد فلسفی

از دیدگاه فلسفی نیز بر قرارداد اجتماعی اشکالات متعددی وارد شده است؛ از جمله:

یکم. از آنجا که دولت ریشه در نیاز انسان دارد، پس پدیـده ای طبیعی است و نمی توانـد آفریـده ای مصـنوعی باشد؛ در حالی که قرارداد اجتماعی اعتباری است.

دوّم. به گفته بلونشلی: «نظریه قرارداد اجتمـاعی بسیار خطرناك است؛ زیرا دولت و نهادهای آن را تابع و حاصل هوس فرد می کند و...».همان.

۲-۴. نقد اندیشمندان مسلمان

از دیدگاه اندیشمندان اسلامی نیز انتقادهای زیادی بر این نظریه شده است:

یکم. بر اسـاس بینش توحیـدی، از آنجـا که مـالکیت حقیقی از آن خداونـد است، قـانون گـذاری، قضاوت و اجرای قانون باید مستند به او باشـد: (یـا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناکَ خَلِیفَهً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ) ص (۳۸)، آیه ۲۶. (إِنِ الْحُکْمُ إِلاَّ لِلَّهِ) انعام (۶)، آیه ۵۷ و یوسف (۱۲)، آیه ۴۰ و ۶۷. و (إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً) بقره (۲)، آیه ۱۲۴..

دوم. از آنجا که در بسیاری از موارد، مردم یک جامعه از نامزدهای مقامات اجرایی شـناخت کافی ندارنـد؛ لـذا احتمال دارد به شایسته ترین آنان رای ندهند و حتی لایق ترین آنها را کنار زنند.

سوم. در نظریه «قرارداد اجتمـاعی»، دو مفهوم مقبولیت و مشـروعیت به هم آمیخته است.برای مطالعه بیشتر ر.ك: مصـباح یزدی، حقوق و سیاست در قرآن، ص ۸۶ (از مجموعه معارف قرآن) ج ۹.

سه. سنت ها و وراثت

وراثت و سنت یکی دیگر از مبانی مشروعیت حکومت ها به شمار می رود. معمولاً در نظام های

مبتنی بر وراثت، شیخوخیت، پدر سالاری، نژادپرستی، اشرافی گری و پادشاهی رواج دارد؛ نظیر آنچه امروز در نپال، عربستان و کشورهایی از این قسم می گذرد. در این کشورها وراثت و سنت ها، نقش مهمی در مشروعیت بخشی ایفا می کند. منظور از سنت ها، مجموعه باورداشت ها و رسوم پایداری است که به یک ملت تعلق دارد و به عنوان «میراث اجتماعی» از نسلی به نسل دیگر منتقل می شود؛ نه سنت دینی ای که برگرفته از متون و آموزه های اصیل دینی است.

چهار. نظریه مارکسیستی

مارکسیست ها مشروعیت را تابع روابط تولیدی و نیروهای مولد یک جامعه می دانند. در نظر آنان طبقه کارگر، برآیند این رابطه است که حاکمیت را به دست می گیرد. بنابراین مناسبات تولیدی، مشروعیت ساز نظام های مبتنی بر مارکسیسم است.

پنجم. مشروعیت الهی

یکی دیگر از منابع مشروعیت –که در بستر تاریخی در کشورهای شرق و غرب، مورد تأیید قرار گرفته نظریه مشروعیت الهی است. البته مشروعیت الهی در غرب قرون وسطی و یا در حکومت فراعنه مصر باستان، با این رویکرد بوده است که حاکمان و پادشاهان –با بسط ید و اختیارات تام و حتی خارج از فرمان ها و دستورهای الهی خلیفه خداوند معرفی می شدند و تمام فسق و فجورهای آنان با تفکر جبرگرایی یا تئوری حقوق الهی پادشاهان (خود را صاحب حق پادشاهی از سوی خداوند دانستن و نداشتن مسؤولیت در مقابل مردم و فوق چون و چرا بودن) توجیه می گردید.

بر اساس این انگاره، حکومت های سنتی و وراثتی نیز از مصادیق مشروعیت الهی قلمداد می شوند. این نوع از مشروعیت در دوران قرون وسطی، در مغرب زمین از سوی امپراتوران و در مشرق زمین به وسیله نظام سیاسی بنی امیه، بنی عباس و

حکومت های عثمانی مطرح شده بود.

در مقابل، اسلام ناب محمدی(ص) -با توجّه به آیات الهی و روایات پیشوایان دین تفسیر دیگری از مشروعیت الهی به دست می دهد. این نگرش مبتنی بر جهان بینی توحیدی، انسان شناسی و معرفت شناسی معینی است. در این انگاره حاکم اسلامی بر اساس شرایط و ویژگی های مشخص و تعریف شده ای، مسؤولیت می پذیرد. از جمله مشخصه های این نگرش، دارا بودن مسؤولیت توأمان در برابر خدا و مردم، وجود حقوق متقابل حاکم و ملت و نیز محدود بودن در چارچوب مصالح و احکام الهی است و تفاوت ماهوی و کارکردی با نظام های پیشین دارد.

شش. مشروعیت در اسلام

مشروعیت در اسلام، مسلماً منشأ الهی دارد؛ اما نه آن نوع مشروعیت الهی و تئوکراسی که در دوران قرون وسطی در مغرب زمین و حکومت های توتالیتر و نظام سیاسی بنی امیه، بنی عباس و حکومت های عثمانی ظاهر بوده است. مشروعیت در فلسفه، کلام و فقه اسلامی، به معنای «مطابقت با موازین و آموزه های شریعت اسلام است»؛ یعنی، حکومت و حاکمی مشروع است که دارای پایگاه دینی باشد.

بر این اساس حکومتی که پایبند موازین شرعی و الهی باشد، حقانیت دارد. مشروعیت سیاسی در اندیشه و تفکر اسلامی، از نوع پدر سالاری، وراثت، شیخوخیت، نژاد، ملیت پرستی و حکومت های اشراف گرایی، نخبه گرایی، کاریزمایی و... نیست.

البته به لحاظ توجه تام اسلام به ویژگی ها و خواص رهبری و اوصاف مدیران و کارگزاران، مدیران نمونه دینی از فرّه مندی و وارستگی خاصی نیز برخوردارند و همین امر سبب می شود تا بر اطاعت پذیری و علاقه و رضایت مردم، تأثیر منطقی و روان شناسانه ای داشته باشد؛ ولی این نکته از مبنای بنیادین حقانیت حاکم و حکومت کاملاً جدا است. در نتیجه اگر

حکومت یا حاکمی، تمام اسباب و عوامل رضایت مردم را فراهم کند؛ اما مطابق موازین شریعت عمل ننماید، مشروعیت دینی پیدا نمی کند و در مقابل حکومت و حاکمی که آموزه های دینی را مد نظر بگیرد و به احکام الهی پایبند باشد -همچنان که مشروعیت دینی دارد باید اسباب و عوامل رضایت مشروع اکثریت مردم را فراهم آورد و حقوق طبیعی و شرعی ملت را تحقق بخشد. در این صورت متدینان به دلیل اعتقادشان به فرمان های الهی و پایبند بودن شان به شریعت، مشروعیت و مقبولیت جامعه شناسانه را نیز پدید می آورند.

در زمینه منبع مشروعیت در اسلام، باید دانست که در نگرش توحیدی، خداوند تنها منبع ذاتی مشروعیت سیاسی است. توحید در خالقیت و ربوبیت، حاکمیت و قانون گذاری را از آن خداوند سبحان می داند. عالم هستی ملک خداوند است و او مالک همه انسان ها است: (فَإِنَّ لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ) نساء (۴)، آیه ۱۳۱.

همه بنده اویند و در این جهت تفاوتی بین افراد نیست و همه به طور یکسان از حقوق بندگی خدا برخوردارند. چنان که پیامبر اسلام می فرماید: «المؤمنون کأسنان المشط یتساوون فی الحقوق بینهم» ؛ «مؤمنان چون دانه های شانه مساوی اند و از حقوق مساوی و متقابل برخوردارند».بحارالانوار، ج ۹، ص ۴۹.

بنابراین مبانی هستی شناختی، انسان شناختی و ارزش شناختی اسلام، مشروعیت دینی و الهی را تثبیت می کند. در این نگرش مشروعیت سیاسی و حق حاکمیت از ناحیه خداوند، به افراد ذی صلاحیت -مانند پیامبر، امام و...، تفویض می گردد.

این اصل در مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز متجلی شده است: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خدا است و هم او انسان را

به سرنوشت خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروه خاصی قرار دهد و ملت این حق خدادادی را از طرقی که در اصول بعد می آید، اعمال می کند».

با عرض سـلام و خسـته نباشـید و تشـکر فراوان از تدارک این شـیوه پاسخ گویی بنده دانشجوی رشته مهندسی برق دانشگاه و مسئول عقیدتی– سیاسی انجمن اسلامی مستقل این دانشگاه می باشم . طی جلساتی با عنوان (کانون بحث و پژوهش) در این دانشگاه ضمن یکی از مو ضوعات این جلسات با

پرسش

با عرض سلام و خسته نباشید و تشکر فراوان از تدارك این شیوه پاسخ گویی بنده دانشجوی رشته مهندسی برق دانشگاه و مسئول عقیدتی- سیاسی انجمن اسلامی مستقل این دانشگاه می باشم . طی جلساتی با عنوان (کانون بحث و پژوهش) در این دانشگاه ضمن یکی از مو ضوعات این جلسات با عنوان(مشروعیت و مقبولیت نظام- دمکراسی و مردم سالاری دینی) سئوالاتی بدون پاسخ باقی ماند که درخواست پاسخگویی داریم: می دانیم مشروعیت حاکم و حکومت اسلامی از جانب خداوند است و در حال حاضر این مشروعیت منتصب به ولی فقیه می باشد. ضمنا حاکم و حکومت اسلامی جهت پیش برد کار و ادره جامعه جواز و مشروعیت فعالیت را به عوامل و با زوهای اجرایی و نمایندگان خود می دهد که در حال حاضر از جمله این سلسله موارد قوای مجریه . قضائیه . مجلس . شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت می باشد. بدین ترتیب حکم عقل است که اگر از عوامل حکومت کسی خلافی انجام داد بلا فاصله عزل و جایگزین شود. ۱- چرا امام(ره) بنی صدر را عزل نکردند در حالی که می توانستند همان ابتدا با اعلام اینکه :مردم این مرد فلان خیانت ها را مرتکب شده عزل میشود. او را بر کنار سازند.چرا او هر خیانتی که خواست انجام داد؟

پاسخ

نخست باید دانست که داشتن قدرت و داشتن حق با بکارگیری قدرت و اعمال حق دو مرحله است. هم چنان که خداوند قدرت انجام هر کاری را دارد و حق اوست اما اعمال آن با توجه به مصالح و در زمان مناسب است لذا هر چند در حکومت اسلامی،

مشروعیت امری الهی است و مشروعیت تمامی بخشهای نظام از طریق حاکم اسلامی تأمین می شود، اما باید به موضوع مهم دیگری که در حکومت اسلامی نقش به سزا و عمده ای دارد توجه داشت و آن نقش مقبولیت مردمی و توجه به آراء آنان از یک سو در نظر گرفتن مصالح جامع و نظام اسلامی بر اساس شرایط و مقتضیات زمان و مکان می باشد. به عنوان نمونه، مراجعه به تاریخ صدر اسلام و سیره حکومتی پیامبر اکرم(ص) و امام علی(ع) مبین نکات فوق است:

وجود برخی شخصیتها و بزرگان قریش در جمع کارگزاران و فرماندهان نظام اسلامی نظیر، خالدبن ولید، عمرو عاص، شریح قاضی، اشعث بن قیس، ابوموسی اشعری و...، با اینکه در التزام و پای بندی آنان به اسلام تردید بود و بعضاً تخلفات مهمی نیز داشتند، (ر. ک: فروغ ابدیت، استاد جعفر سبحانی؛ و سیای کارگزارن علی بن ابی طالب(ع)، علی اکبر ذاکری، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی) همه حاکی از اهمیت و توجه به جایگاه مردمی افراد، استفاده از توانایی و کارآمدی آنان، و رعایت مقتضیات و مصالح جامع می باشد.

اکنون با توجه به مقدمه فوق به بررسی عملکرد حضرت امام(ره) در قبال بنی صدر می پردازیم:

۱. بررسی شرایط بنی صدر به عنوان اولین رئیس جمهور نظام جمهوری اسلامی بود که از پشتوانه یازده میلیون رأن از میان چهارده میلیون شرکت کننده در انتخابات (قریب به هفتاد درصد آرای مأخذه) برخوردار بود. بنابراین علی رغم شناختی که حضرت امام(ره) از ابتدا به عدم لیاقت و کفایت نامبرده برای تصدی ریاست جمهوری ایشان داشتند، می بایست هر گونه اقدامی کاملاً سنجیده صورت می پذیرفت تا از یک سو وجهه نظام

نوپای اسلامی خدشه دار نشود و مخالفین ظلم در داخل و خارج چنین القاء نکنند که نظام اسلامی، تحمل جمهوری بودن و آراء مردم را ندارد و به سرعت اولین رئیس جمهور مردمی خویش را برکنار نمود، و از سوی دیگر به آراء و انتخاب احترام گذاشته، تا با گذشت زمان به صورت طبیعی زیمه های تجدید نظر در آراء مردم با دیدن عملکردها و رفتارهای بنی صدر، فراهم آید. و مردم واقعاً به این نتیجه برسند که بنی صدر علی رغم شگردهای تبلیغاتی خود، فرد شایسته و لایقی برای مسئولیت مهم ریاست جمهوری نوبده و صلاحیت این کار را ندارد.

و بعلاوه قانون اساسی جمهوری اسلامی هم راهکارهای عزل و برکناری رئیس جمهور را مشخص نموده بود و دلیلی برای استفاده حضرت امام از اختیارات حکومتی خود وجود نداشت.

و آخرین نکته ای که باید در بررسی شرایط آن مقطع زمانی در نظر گرفت، اوضاع آشفته داخلی ناشی از وقوع انقلاب، درگیریهای جناحها و گروههای سیاسی، شروع جنگ تحمیلی و...، بود که شدیداً از هر گونه اقدامی سبب ایجاد تشنت و التهاب در کشور می شد، باید جلوگیری بوجود می آمد.

۲. در چنین شرایطی حضرت امام(ره) دو گونه می توانستند با این جریان برخورد کنند: یا حکم ریاست جمهوری بنی صدر را تنفیذ نکنند و در برابر رأی ملت بیاستند، یا با تنفیذ حکم ریاست جمهوری و مدارا و مماشات با وی، کشور را از بحران نجات دهند.

حضرت امام(ره) با درایت و مدیریت حکیمانه ای که داشتند، راه دوم را برگزیدند و با فرصت دادن بیشتر به بنی صدر و بازگذاتتشن دست وی برای خدمت، هر گونه بهانه را از او گرفتند

تا در رونـد کارش نتواند امام نیروهای ارزشـی را به انحصارطلبی و تمامیت خواهی متهم سازد و همه ناتوانی ها دشت را به مانع تراشـی هـای نیروهـای ارزشـی منتسب سـازد. از این رو نه امـام(ره) در همان اولین روزهای پیروزی بنی صـدر، در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری وی که در بیمارسـتان قلب تهران برگزار شـد، پس از نصایـح دلسوزانه و پدرانه با ایشان، حکم ریاسـت جمهوری اش را تنفیـذ کردنـد و فرمودنـد: «من یـک کلمه به آقای بنی صـدر تـذکر می دهم، این کلمه تـذکر برای همه است، «حب الدنیا رأس کل خطیئه» یعنی دنیادوستی در رأس همه خطاهاست. (صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۲۵۷).

حضـرت امام حکم تنفیـذ خویش را به «عـدم تخلف بنی صـدر از احکام اسـلام و تبعیت از قانون اساسـی» مشـروط کردنـد: «بر اسـاس آن که ملت شـریف ایران بـا اکثریت قـاطع، جنـاب آقـای دکتر سـید ابوالحسن بنی صـدر را به ریـاست جمهوری کشور جمهوری اسـلامی ایران برگزیـده انـد و بر حسب آن که مشـروعیت آن باید به نصب ولی فقیه جامع الشـرایط باشد، اینجانب به موجب این حکم، رأی ملت را تنفیـذ و ایشان را به این سـمت منصوب نمودم، لکن تنفیذ و نصب اینجانب و رأی ملت مسـلمان ایران، محـدود است به عدم تخلف ایشان از احکام مقدسه اسـلام و تبعیت از قانون اساسـی ایران...» (همان، ص ۲۶۰ (۱۵ بهمن ۵۸)

ایشان در راسـتای همان سـیاست، پس از تنفیذ حکم ریاست جمهوری، وی را به قائم مقامی خود در فرماندهی کل قوا منصوب کردند، در این حکم آمده است:

«جناب آقای بنی صدر، رئیس جمهوری ایران! در این مرحله حساس که احتیاج به تمرکز قوا بیشتر از

هر مرحله است، جناب عالی به نمایندگی این جانب به سمت فرماندهی کل نیروهای مسلح به ترتیبی که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تعیین کرده است، منصوب می شوید، امید است که با شایستگی که جناب عالی دارید، امور کشوری و لشکری و قوای مسلح به نحو شایسته با موازین اسلامی جریان پیدا کند» (همان، ص ۲۶۰).

حضرت امام(ره) برای حفظ اصل نظام و جلوگیری از هر گونه تشتت و التهاب در کشور که مقتضای زمان جنگ بود و برای جذب بنی صدر، در حد امکان سیاست مدارا و مماشات را با وی به کار می بردند.

و برای این که رشد سیاسی مردم بالا برود و حقایق کم کم روشن شود، دو پروژه دیگر نیز به اجرا گذاشته بودند:

الف. افشای خط بنی صدر و جریان فکری او؛

ب. تقویت جناح ارزشی که در رأس آن، بزرگانی چون شهید بهشتی و شهید باهنر و مقام معظم رهبری و آقای هاشمی رفسنجانی و.. قرار داشتند.

در بخش اول، امام در طول این مدت افشای جریان ملی گرایی و لیبرالیسم را در دستور کار خود قرار داده بودند، و نسبت به خطرات آن، مردم را آگاه، می ساختند:

«آقای رئیس جمهور نخست وزیری معرفی می کند شخصی باشد مکتبی، و در صدد باشد که احکام اسلام را پیاده کند، نه درصدد این باشد که ملیت را احیا بکند، آنهایی که می گویند ما ملیت را می خواهیم احیا بکنیم، آنها مقابل اسلام ایستاده اند. اسلام آمده است که این حرف های نامربوط را از بین ببرد. افراد ملی به درد ما نمی خورند؛...» (صحیفه نور، ج ۱۲ ص ۲۷۳).

و در جای دیگر می فرمایند:

«ما از این ملی های هیچی ندیدیم جز خرابکاری؛ اگر یک

نفرشان آدمی بود که اسلامی بود که صحیح بود، ما ندیدیم چیزی از اینها. همه ما اسلامی پیش برویم...» (همان، ص ۱۱۸).

و در بخش دوم حضرت امام(ره) نسبت به نیروهای ارزشی مانند شهید بهشتی، مقام معظم رهبری و...، سنگ تمام گذاشتند و با این کـار جـامعه رابه سوی این شخصـیت هـا که مطابق با معیارها و الگوهای اسـلامی بودنـد راهنمایی و هـدایت می کردنـد. تا جامعه بتواند در انتخابهای بعدی دقیق تر عمل کند. حضرت امام(ره) در مورد شهید دکتر بهشتی فرمودند:

«یک نفر آدمی را که من بیست و چنـد سال است از نزدیک می شـناسم، او پیش من درس خوانده، با من معاشـر بوده، من همه چیزش را می دانم، حالا افتادند به جان مثل آقای بهشتی، آقای دکتر بهشتی را از او می ترسند اینها برای این که یک فرد لایقی است و اینها نمی خواهند این طور افراد باشند.» (همان، ج ۹، ص ۲۸۸).

در جای دیگر فرمودند:

«من آقای خامنه ای را بزرگش کردم، من آقای هاشـمی را بزرگ کردم، من آقای بهشتی را بزرگش کردم» (همان، ج ۱۵، ص ۱۳۹).

نکته دیگر اینکه، حضـرت امام(ره) می دانستند که بیشتر، این اطرافیان بنی صدر هستند که او را تحریک می کنند، اگر خودش بود و خودش، ممکن بود بتوان با او کنار آمـد. لـذا همواره بنی راه نصـیحت می کردنـد که از اطرافیانش فاصـله بگیرد. چنانکه حضرت امام پس از عزل بنی صدر فرمودند:

«خـدا می دانـد که من مکرر به این گفتم که آقا اینها تو را تباه می کنند این گرگ هایی که دور تو جمع شده اند وبه هیچ چیز عقیده ندارند، تو را از بین می برند، گوش نکرد، هی قسم خورد که اینها فداکار هستند....» (همان،

ج ۱۵، ص ۶۹ و ۶۸).

متأسـفانه با همه مدارا و مماشاتی که حضرت امام نسبت به بنی صدر داشتند، ولی وی متنبه نشد و همچنان به دنبال اهداف خود و تحریکات اطرافیانش بود. جنگ را به نقطه شکست کشانده بود، نیروهای ارزشی مانند شهید صیاد شیرازی را از ارتش برکنار کرد، بود، دست سپاه را در جنگ بسته بود، نیروهای ضد انقلاب و گروهک ها را تقویت کرده بود و در پشت صحنه با آمریکا رابطه داشت، نسبت به شهید رجایی که نخست وزیرش بود همواره بی مهری می کرد و در هر فرصتی وی را تحمیلی، ناکارآمد و بی سواد معرفی می نمود و در نامه ای به حضرت امام به تغییرناپذیر بودن شـهید رجایی و هیأت وزیران در برابر سیاست های خود اعتراض می کند و حضرت امام در پاسخ وی می فرماید:

«این جـانب دخـالتی در امـور نمی کنم، مـوازین همـان بود که کراراً گفته ام و سـفارش من آن است که آقایـان تفـاهم کننـد و اشخاص مؤمن به انقلاب و مدیر و مدبر و فعال انتخاب نمایند» (همان، ج ۱۳، ص ۵۵).

نتیجه درایت و تدبیر الهی و برخورد هوشمندانه حضرت امام(ره) با مسأله بنی صدر این بود تا زمینه های بیداری و آگاهی مردم نسبت به انتخاب خویش فراهم شـده و آن پشـتوانه عظیم مردمی که همواره بنی صـدر به آن افتخار می کرد و آن را به رخ می کشید، از او گرفته شود و زمینه برای عزل بنی صدر بر اساس مکانیسم قانونی فراهم آید. و در روز ۳۱ خرداد ماه ۱۳۶۰، مجلس به عدم کفایت سیاسی بنی صدر با ۱۷۷ رأی موافق و یک رأی مخالف، موافقت نمود.

و این تصمیم با استقبال

پرشور مردمی که مدتی قبل به بنی صدر رأی داده بوده و هم اکنون با هدایتهای حضرت امام(ره) آگاه شده بودند روبرو شد.

با این کار رهبری و هدایت پیام گونه حضرت امام (ره) به اثبات رسید که چه در برخورد با شاه – که از اول سعی بر نصیحت و هدایت او داشتند – و چه در برخورد با بنی صدر و... همواره سعی در هدایت و اتمام حجت دارند آنگونه که پیامبران الهی نظیر حضرت موسی سعی در هدایت فرعون داشت و...

و آخرین نکته اینکه همیشه عزل نمی تواند راه حل اساسی محسوب گردد، بلکه برخی مواقع مصالح جامعه، شرایط، و یا کمبود نیروهای کارآمد و یا فقدان زمینه های لازم در جامع و امثال آن، عزل را بر نمی تابد و چه بسا در چنین شرایطی عزل باعث به هم ریختن جامعه و تنظل و تضیع، مصالح، استقلال و منافع ملی شود.

آیا نظام فعلی جمهوری اسلامی با عملکرد فعلی مسئولان و مسابقه رفاهشان و هر نوع خیانت به اسلام و سنگ اندازی در برابر اجرای احکام اسلام مشروعیت دارد یا خیر؟

پرسش

آیا نظام فعلی جمهوری اسلامی با عملکرد فعلی مسئولان و مسابقه رفاهشان و هر نوع خیانت به اسلام و سنگ اندازی در برابر اجرای احکام اسلام مشروعیت دارد یا خیر؟

پاسخ

در پاسخ به این سؤال ابتدا لازم است به موضوع بپردازیم که اصولا از دیدگاه حکومت مشروع چه خصوصیات و ویژگی هایی دارد و سپس با توجه به این ویژگی ها مشروعیت نظام فعلی جمهوری اسلامی ایران را ارزیابی نماییم:

الف. ویژگی های حکومت مشروع از دیدگاه اسلام:

از دیدگاه آموزه های اسلامی حکومت مشروع است که اولا: فرد حاکم، واجد شرایط و ویژگی هایی که در اندیشه سیاسی اسلام برای حاکم اسلامی مشخص شده است، باشد. ثانیا: طریقه و روش در دست گرفتن قدرت مطابق با آموزه های اسلامی و بدون هیچ گونه اجبار، زور و تحمیل بر مردم باشد. ثالثا: عملکردهای حکومت در عرصه های مختلف قانونگذاری و اجرا کاملا مطابق با تعالیم اسلامی باشد. و کارگزاران حکومتی نیز مطابق موازین اسلامی انتخاب و عمل نمایند.

ب. بررسی مشروعیت نظام فعلی جمهوری اسلامی:

در نظام کنونی جمهوری اسلامی، حاکم اسلامی، ولی فقیه جامع الشرایط است که کاملا مطابق با آموزه های اسلامی پیرامون رهبری جامعه اسلامی در عصر غیبت و احادیث و روایاتی که در این زمینه وجود دارد، قدرت سیاسی و رهبری جامعه اسلامی را بر عهده گرفته است. و از سوی دیگر در دست گیری قدرت سیاسی با انتخاب مجلس خبرگان و نمایندگان بوده است و

بیعت هـای مکرر و حمـایت هـای متعـدد بعـدی و اعلاـم وفاداریهای اقشار مختلف مردم همه بیانگر رضایت مردم و نبودن هیچ گونه تحمیل و اجبار می باشد. و دیگر

اینکه تمامی ساختارهای سیاسی، حقوقی، اقتصادی، فرهنگی و ... نظام با الهام از آموزه های اسلامی تدوین شده و اصول جهت گیریهای نظام در ابعاد مختلف در راستای تحقق این آموزه ها در جامعه می باشد.

نگاهی به اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اسلامی بودن، مبانی، اهداف و راهکارهای تحقق آن را به خوبی نشان می دهد، در عرصه قانون گذاری علاوه بر اینکه نمایندگان باید التزام قلبی و عملی به اسلام داشته باشند، مصوبات مجلس به منظور عدم مغایرت با تعالیم اسلامی توسط شورای نگهبان کنترل می شود و در عرصه اقتصادی تأکید بر اسلامی ساختن اقتصاد و پرهیز از مناسبات اقتصادی غیراسلامی است. و در عرصه فرهنگ نیز گرایش و خط مشی اصلی و کلان نظام هم اسلامی نمودن جامعه و فراهم نمودن بستر ها و زمینه های سالم برای رشد و تکامل معنوی افراد و تأمین سعادت دنیوی و اخروی آنان می باشد.

و بالاخره اینکه، کارگزاران نظام اسلامی ما نیز، اعم از رئیس جمهوری، هیئت وزیران، قوه قضائیه و مقننه سعی و اهتمام بر انتخاب آنان از میان افراد مسلمان و متدین می باشد و کارکردها و وظایف آنان نیز در این چارچوب تعریف شده است. بنابراین نظام فعلی کاملا مشروعیت اسلامی دارد.

در اینجا لازم است به نکته ای اشاره شود و آن اینکه: همانگونه که گذشت نظام ما چه از نظر مبانی و چه از نظر ساختارها و عملکردهای کلان خود اسلامی بود و مشی اسلامی دارد، اما این موضوع به معنای اسلامی بودن تمامی اجزاء و عملکردهای کارگزاران نظام نیست، بلکه چه بسا مواردی وجود دارد که علی رغم تأکید

اصول وقوانین اساسی نظام اسلامی و رهبران آن، تخلفات و یا اینکه کوتاهی هایی صورت می پذیرد. چنین مواردی را ما نه اسلامی و مشروع می دانیم ولی باعث سلب مشروعیت نظام اسلامی هم نمی شود، زیرا همانگونه که گذشت نظام جمهوری اسلامی به هیچ وجه مفاسد، و انحرافات را در هیچ بخش تجویز نمی کند بلکه به شدت با آن مخالف است و تمامی سعی و توان خود را برای اصلاح این گونه موارد به کار برده است و از سوی دیگر اگر قائل بشویم که وجود این قبیل انحرافات در نظام، باعث عدم مشروعیت کل نظام اسلامی می شود، باید به دلیل وجود برخی انحرافات در کارگزاران پیامبر(ص) و یا امام علی(ع) (نمونه خالد بن ولید، ابو موسی اشعری، اشعث بن قیس و ...) حکومت آنان را نامشروع بدانیم و حال آنکه نمی توان چنین چیزی صحت داشته باشد.

در یکی از بیانهای پابرجایی مقبولیت در نظام جمهوری اسلامی ابراز می شود (ان الله لا یغییر ما بقوم حتی یغییروا ما به انفسهم) واستدلال درون دینی می شود که :اگر مقبولیت نباشد پس چرا هنوز نظام فعلی پابرجاست در حالی که طبق وعده اللهی نباید موجود باشد. سوال مطرح

پرسش

در یکی از بیانهای پابرجایی مقبولیت در نظام جمهوری اسلامی ابراز می شود (ان الله لا یغییر ما بقوم حتی یغییروا ما به انفسهم) واستدلال درون دینی می شود که :اگر مقبولیت نباشد پس چرا هنوز نظام فعلی پابرجاست در حالی که طبق وعده اللهی نباید موجود باشد. سوال مطرح این است که تعریف مقبولیت و عدم مقبولیت چیست که اگر مقبولیت نباشد نظام نابود می شود و رمز بقائ آن بشمار می رود . و آیا در حکومت دیکتاتوری چندین ساله صدام با مردم ناراضی مقبولیت بوده که سالها دوام یافت؟

پاسخ

در پاسخ به این سؤال توجه به نکات ذیل حائز اهمیت است:

الف. تعریف مقبولیت و نقش آن در حکومت:

منظور از مقبولیت «پذیرش مردمی» است. اگر مردم به فرد یا گروهی برای حکومت تمایل نشان دهند و خواستار اعمال حاکمیت از طرف آن فرد یا گروه باشند و در نتیجه حکومتی بر اساس خواست و اراده مردم تشکیل گردد، گفته می شود آن حکومت دارای مقبولیت است و در غیر این صورت از مقبولیت برخوردار نیست.

به عبارت دیگر، حاکمان و حکومت ها را می توان به دو دسته کلی تقسیم کرد:

۱. حکومت هایی که مردم و افراد یک جامعه از روی رضا و رغبت تن به حاکمیت و اعمال سلطه آنها می دهند؛

۲. حاکمان و حکومت هایی که مردم و افراد یک جامعه از روی اجبار و اکراه از آنان اطاعت می کنند:

ویژگی مقبولیت اختصاصی به دسته اول دارد. (نگاهی گذرا به ولایت فقیه، محمدمهدی نادری قمی، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، ۱۳۷۸، ص ۵۳) و به طور کلی می توان دو

نقش و کارکرد را برای مقبولیت بر شمرد:

۱. مشارکت در ایجاد حکومت دینی و زمینه سازی جهت انتقال قدرت به ولی منصوب از سوی خداوند.

۲. مشارکت در جهت کارآمد سازی، حفظ و حمایت و پایایی حکومت دینی. (حکومت دینی، حمیدرضا شاکرین، نشر معارف، ۱۳۸۲، ص ۱۰۶).

ب. رابطه مقبولیت با تداوم حکومت ها

همانگونه که گذشت یکی از کارکردهای مقبولیت عمومی مردم، تشکیل و تداوم حکومت است، اما هرگز نباید تصور کرد که این رابطه دو سویه بوده و تشکیل و تداوم هر حکومتی هم به معنای مقبولیت داشتن آن حکومت است، خیر، زیرا چه بسا حکومت هایی که علیرغم مقبولیت با استفاده از مکانیزم هایی نظیر اعمال قوه قهریه، زور و فشار، ایجاد گردیده و تداوم داشته باشند. اما نکته مهم اینجاست که تداوم چنین حکومت هایی تا جایی است که آن مکانیزم ها نظیر زور و اجبار بتوانند کارایی و تأثیر خود را داشته باشند، اما زمانی که فاقد چنین تأثیری بشوند، آن حکومت به سرعت راه انحطاط و زوال را در پیش گرفته و نابود خواهد شد. درست مانند آنچه که در کشور مجاورمان یعنی عراق دیدیم. بنابراین در چنین حکومت هایی اصلا مقبولیت وجود ندارد و تداوم آن نیز دلیل بر مقبولیت مردمی نیست.

ج. شاخصه های مقبولیت یک نظام

مسلما اگر بخواهیم وجود مقبولیت یک نظام را بررسی نماییم باید شاخصه هایی نظیر میزان رضایت، خواست و مشارکت داوطلبانه مردم را در مراحل شکل گیری، استقرار نظام و مراحل بعد از آن ، در نظر گرفته شود. نگاهی به عرصه های مختلف نظام جمهوری اسلامی از زمان قبل از انقلاب، پیروزی انقلاب و پس

از آن، همه بیـانگر حضور گسترده و مشـارکت داوطلبانه مردم در عرصه های مختلف است که جلوه هایی یاز آن در راهپیمایی هـا و مناسبت هـای انقلاب، انتخابـات و حمایت های مردمی از نظام اسـلامی در مراحل حساس نظیر دوران دفاع مقـدس و ...، نمایـان می باشـد. و مردم به طور گسـترده ای و به دور از هر گونه اجبـار و تحمـل در تعیین سـرنوشت خویش، مشـارکت فعـال دارنـد. و اگر بخواهیم به صورت مقـایسه ای به بررسـی میزان مقبولیت نظـام جمهوری اسـلامی بـا سایر کشورهای مـدعی مردم سالاری و دموکراسـی بپردازیم، بایـد گفت که نظام اسـلامی از مقبولیت بسـیار بیشتری برخوردار است. چون مشارکت سیاسـی مردم در جامعه ایران نوعا همراه با عنصر آگاهی و شـناخت است و حال آنکه در حکومت های غربی، هر چند مانند جامعه ما، مسأله اجبار و زور نیست اما عنصر تبلیغات و موج سهمگین رسانه ها، قدرت تصمیم گیری آزادانه را از آنان گرفته و آنها را در فضایی مجازی و به دور از واقعیات جامعه و حکومت خود و جهان قرار داده است.

در هر صورت در این سؤال شـما فرض را بر عدم مقبولیت نظام اسـلامی گذاشته اید، خوب است در مکاتبات بعدی دلایل خود را برای ما بیان نمایید.

د. مراتب مقبولیت

مقبولیت دارای مراتبی است و یک امر بسیط و تک درجه ای نیست. نظام های سیاسی به تناسب میزان کارآمدی خود در تأمین و برآوردن انتظارات و خواسته های مردم (اعم از مادی و معنوی) و حل مشکلات آنان، از مراتب متفاوتی از مقبولیت برخوردار می باشند. و به هر میزان بین عملکردهایشان با اصول و

اهدافی که برای خود ترسیم کرده اند، مطابقت بیشتری دیده شود، از مقبولیت بالاتری نیز برخوردار خواهند بود.

از این رو نظام اسلامی ما نیز از این قاعده مستثنی نبوده دستاوردهای مثبت و یا برخی نواقص و معضلات بر میزان مقبولیت آن تأثیر گذاشته و از این رو برخی عملکردها و یا سیاست ها در بدنه نظام از مقبولیت مردمی برخوردار نبوده و نظام اسلامی هم با وقوف به این موضوع مهم، در صدد اصلاح خود می باشد.

و. آخرین نکته اینکه، آیه ای که از قرآن کریم نقل نمودید، ارتباط مستقیمی با مسأله مقبولیت ندارد، هر چند می توان با واسطه تأثیر مقبولیت را در تغییرات اجتماعی جوامع بشری بیان نماید با این توضیح که مقبولیت باعث می شود که مردم در حفظ، تداوم و کارآمدی نظام مشارکت فعال داشته باشند و نظام سیاسی آنان همچنان پویا و پابرجا بمانند، اما عدم مقبولیت یک نظام باعث محروم بودن از حمایت های مردمی شده و آن نظام را در مقابل تهدیدات داخلی و خارجی آسیب پذیر می سازد و زمینه های تغییر آن را فراهم می آورد.

جامعه مدنی

در تعریف جامعه مدنی گفته شده که جامعه ای است براساس قانون مداری جامعه ولایی چه جامعه ای است ؟ آیا بین جامعهء ولایی و مدنی تناقض وجود دارد؟

پرسش

در تعریف جامعه مدنی گفته شده که جامعه ای است براساس قانون مداری جامعه ولایی چه جامعه ای است ؟ آیا بین جامعهء ولایی و مدنی تناقض وجود دارد؟

پاسخ

جامعهء مدنی دو اصطلاح عام و خاص دارد.(۱)

اگر جامعه مدنی بدان معنا باشد که در آن باید حکومت تشکیل شود و قانون حاکمیت داشته و همهء شهروندان به حقوق خود برسند حق مشارکت و آزادی سیاسی داشته و عدالت اجرا شود, این جامعه ای است که همهء صاحبان اندیشه بر تشکیل آن اتفاق نظر دارند.

شاید این جامعه همان باشد که بزرگانی مانند افلاطون از آن به عنوان مدینهء فاضله یاد کرده اند.

در حوزه فلسفهء سیاسی اسلام چنین جامعه ای طرح و پذیرفته شده است که می توان از آن به جامعهء دینی یاجامعهء ولایی تعبیر نمود. در صدر اسلام پیامبر (ص) بهترین جامعهء قانون مند و ضابطه پذیر را تشکیل داد که در آن آزادی های معقول و منطقی و شرعی همهء مردم تأمین می شد.

اگر جامعهء مدنی بدین معنا باشد, با جامعهء ولایی منافات نداشته و ریشه در جامعهء النبی دارد. رهبر انقلاب حضرت آیت ا... خامنه ای فرمود: .(۲)

در یکی از مجلات آمده است : در اصطلاحی دیگر و در معنایی عام , بدون تردید, هر جامعهء دینی , جامعه ای مدنی است . بنابراین , اگر جامعهء مدنی را به مفهوم عام در نظر بگیریم و آن را به هر جامعهء متمدن , قانونمدار وقانونگرا, دارای فرهنگ , آداب , رسوم , هنجارها, ارزش ها و جامعه ای مردم سالار که در آن امکان مشارکت آزادانه ءشهروندان در تعیین سرنوشت و نحوهء

اداره‌ء امور و شئونات زندگی اجتماعی و نیز امکان , تشکیل انجمن ها, احزاب وتشکّل های سیاسی , صنفی , شغلی و فعالیت آزادانه و ضابطه مند آن در عرصه‌ء فعالیت های سیاسی , اجتماعی ,فرهنگی وجود دارد, تعریف کنیم , البته جامعه‌ء دینی هیچ تعارضی با جامعه‌ء مدنی بدین معنا نخواهد داشت , زیراجامعه‌ء دینی جامعه ای است دارای فرهنگ , آداب , رسوم , ارزش ها, هنجارها و ... و به طور کلی , جامعه ای قانونمدارو قانونگرا که در آن گروه ها, احزاب , انجمن ها و در مجموع , تشکل های سیاسی در قالب قانون , آزادانه فعالیت می کند> .(۳)

یکی از ویژه گیهای جامعه‌ء ولایی , قانونگرایی است . در جامعه‌ء ولایی همه‌ء مردم در برابر قانون یکسان اند و بایدقانون اجرا شود. در جامعه‌ء ولایی , پیامبر, قانونمندترین انسان بود. با نمونه‌ء زیر توجه شود: (۴)

اما جامعه‌ء مدنی به معنای خاص آن که در غرب به عنوان جامعه‌ء آرمانی و ایده آل طرح شده و دارای برخی شاخصه ها و مؤلفه ها است که با جامعه‌ء ولایی تفاوت دارد. یکی از شاخصه های آن آزادی فردی است آزادی فردی ,لذت گرایی وآزادی های جنسی از اصول مهم جامعه‌ء مدنی غربی است . یکی از ویژه گیهای جامعه‌ء مدنی به معنای غربی آن , دین زدایی و معنویت ستیزی است . طبیعی است این اصول در جامعه‌ء ولایی قابل قبول نیست در جامعه ‌ءولایی , آزادی فردی سیاسی وجود دارد, وی آزادی به معنای غربی آن در جامعه‌ء دین پذیرفته نشده نیست . درجامعه‌ء ولایی حکومت مردم سالاری دینی وجود

دارد که در جامعه مدنی غربی مردم سالاری , بدون دین وجوددارد. در جامعهء ولایی , مشروعیت حاکمیت رهبر, از سوی شرع به وجود آمده و مقبولیت مردم مکمل آن است حال آن که در جامعهء مدنی غربی مشروعیت حکومت از سوی مردم به وجود می آید.

(پاورقی ۱- ر . ك : محمد هادی معرفت , جامعه مدنی , از ص ۹به بعد.

(پاورقی ۲ له - ماهنامه کوثر, شماره ۲۵ ص ۳۳

(پاورقی ۳- مجله معرفت , شماره , شمارهء ۲۸ ص ۵۶ با تلخیص

(پاورقی ۴- جعفر سبحانی , فروغ ولایت , ص ۳۲۸

جامعه ی مدنی به چه معناست؟

پرسش

جامعه ی مدنی به چه معناست؟

پاسخ

جواب اجمالی:

جامعه مدنی از اصطلاحاتی است که در دوران روشنگری در غرب رایج شد و فیلسوفان سیاسی غرب تفسیرهای گونه گونی از آن ارایه کردند. از لابلای تفسیرهای گونه گونی که برای جامعه ی مدنی عرضه شده است، می توان مشخصاتی کلی برای چنین جامعه ای به دست آورد که نتنها با مفاهیم اسلامی ناسازگاری ندارد بلکه اندیشه ی سیاسی اسلام بر اساس آن شکل گرفته است.

این مشخصات کلی عبارتند از:

۱. قانون مداری

۲. صیانت از حقوق فردی.

۳. مساوات افراد در برابر قانون.

۴. آزادی مدنی.

از این رو، می توان مدینه النبی(صلی الله علیه وآله) را نمونه ای از عینیت جامعه ی مدنی در اسلام دانست و اسلام را پیشگام تأسیس چنین جامعه ای شمرد.

جواب تفصیلی:

جامعه ی مدنی از اصطلاحاتی است که در دوران روشنگری در غرب رایج شد و فیلسوفان سیاسی غرب تفسیرهای گونه گونی از آن ارایه کردند.

بدبین هایی مانند هابز با تصویری سیاه از انسان و جامعه، زور، تزویر، خودخواهی، ترس، بی اعتمادی، طمع و بدی را فضایل جامعه ی مدنی دانستند.(۱) جامعه ی مدنی هابز جامعه ای است که در آن اژدهایی خونخوار جنگلی از وحوش در حال جنگ را کنترل می کند.

جامعه مدنی چیست؟ ویژ گیهای آن را نام ببرید؟

پرسش

جامعه مدنی چیست؟ ویژ گیهای آن را نام ببرید؟

پاسخ

به سه معنا از معانی متداول وامروزین جامعه مدنی اشاره خواهیم کرد.

الف: جامعه مدنی در مقابل جامعه بدوی وغیر متمدّن: جامعه مدنی در این اصطلاح به جامعه ای گفته میشود که در آن قانون وضابطه بر رفتار شهروندان حاکم است وهیچ کس حق ندارد بامعیارها وسلایق شخصی دیگران را محکوم یا مجازات کند.

ب جامعه مدنی یعنی جامعه ای که مردم حداکثر وظایف اجتماعی را خودشان داوطلبانه به عهده میگیرند وبدین ترتیب بار دولت را سبک میکنند.

ج جامعه مدنی(در معنای نوین خود): بخشی از زندگی عمومی انسانهاست که مستقل از دولت است ودر قالب انجمن ها, اصناف, احزاب, گروهها, مجامع فرهنگی و... جریان مییابد ونقش واسطه میان فرد ودولت را بازی میکند. جامعه مدنی در این مفهوم مبتنی بر مبانی ویژه ای است که عبارتنداز: ۱. سکولاریزم در مورد بنیادهای زندگی از عرصه فردی گرفته تا تمامی عرصه های اجتماعی خودمان قانونگذاری کنیم. قدم اول در این عرصه این است که ما در همه مسائل زندگی خود حتی از قیود دینی نیز آزاد باشیم. ۲. انسان محوری(=اومانیسم): محور بودن واصل بودن انسان ومنافع او در همه زمینه ها, پایگاه فکری

دیگر جامعه مدنی است که به موجب آن همه چیز در خدمت انسان است وحتّی دین در صورتی وتا جایی که آسایش روانی

انسان را تأمین میکند ومنافاتی با منافع او ندارد خواستنی وارزشمند است, واساساً ارزش هر چیز بر اساس مفید بودن برای انسان تعیین میگردد. ۳. نسبیّت ارزشی ومعرفتی: مطابق این دیدگاه, هیچ شناخت ویا ارزش مطلق وثابتی وجود ندارد. ۴. طبیعت گروی(در حقوق),

سود گروی(در اخلاق) وعقلائیّت ابزاری دیگر مبانی این تفکر هستند.

نظر شما در مورد جامعه مدنی چیست ؟

پرسش

نظر شما در مورد جامعه مدنی چیست ؟

پاسخ

جامعه مدنی (Civil Society) در فرهنگ سیاسی بر وضعیتی اطلاق می شود که انسان از یک سری حقوق طبیعی وعمل آزادانه خود دست کشیده و به دولت و قانون گردن نهاده است. طبیعی است جامعه مدنی به این معنا، موردمناقشه هیچ کس نمی باشد، در عین حال تاکنون تصاویر مختلفی از جامعه مدنی ذکر شده است. تصویری که جهانغرب از آن به دست می دهد با برخی از اصول اسلامی سازگاری ندارد و بسط و بررسی آنها، سخن را به درازا می کشد.روی کرد جدیدی نیز در جامعه اسلامی پدید آمده که از آن به «جامعه مدنی اسلامی» تعبیر می کنند، لیکن طلایه داراناین روی کرد هنوز به طور دقیق و کامل آن طور که به راحتی بتوان، آن را در ترازوی نقد سنجید، ارائه نکرده اند.{J

تفاوت جامعه ولایی و جامعه مدنی در چیست و معایب جامعه مدنی غربی را بیان کنید؟

پرسش

تفاوت جامعه ولایی و جامعه مدنی در چیست و معایب جامعه مدنی غربی را بیان کنید؟

پاسخ

از «جامعه مدنی» و «حکومت دینی» تعابیر و تفاسیر مختلفی داده شده است که برخی از آنها با یکدیگر ناسازگار وبرخی سازگار است. اجمالاً ـ می توان گفت: برخی از مؤلفه های جامعه مدنی غربی اساسا با حکومت دینی و ولایی،وفاق و آشتی ندارد؛ اما تعبیر دیگری از جامعه مدنی که با اصول اسلامی سازگار است، (مدنیت اسلامی) که برخی ازویژگی های بارز آن عبارت است از: مشارکت سیاسی و اجتماعی مردم، اصل مسؤولیت همگانی، نظارت بر عملکردحاکمان و پذیرش داوری دین در مسائل اجتماعی و سیاسی هیچ گونه مغایرتی با جامعه ولایی ندارد.

برای آگاهی بیشتر ر.ك: مجله «دانشگاه اسلامی»، شماره ۵ ، تابستان ۷۷{J

آیا وجود جامعه مدنی به تعدد و کثرت مجله و روزنامه است یا با عدالت اجتماعی بوجود می آید؟

پرسش

آیا وجود جامعه مدنی به تعدد و کثرت مجله و روزنامه است یا با عدالت اجتماعی بوجود می آید؟

پاسخ

مسلما تحقق جامعه مدنی، منحصر به تعدد مطبوعات نیست و بر عوامل متعددی تکیه دارد. در رابطه با عدالتاجتماعی، باید گفت: اگر مقصود از جامعه مدنی، همان چیزی است که غربی ها از آن دم می زنند، متأسفانه مسألهعدالت در آن چشمگیر نیست. البته در این رابطه بین فیلسوفان سیاست در غرب اختلاف نظرهایی وجود دارد که آیاعدالت مقدم است یا آزادی های فردی؟ لیکن جامعه مدنی، بیشترین بها را به آزادی می دهد. اما در جامعه مدنیاسلامی. [اگر این تعبیر درست باشد] بر عدالت تأکید افزون تری می شود و امید است مسؤولین امور نیز بدان اهتمامبیشتری ورزند.{J

مگر اسلام روش حکومتی و سیاسی ندارد که آقای خاتمی بحث جامعه مدنی را مطرح می کند

پرسش

مگر اسلام روش حکومتی و سیاسی ندارد که آقای خاتمی بحث جامعه مدنی را مطرح می کند

پاسخ

در این رابطه توجه به چند نکته لازم است:

الف) آن چه در گفته های ایشان دیده می شود، تماما منطبق با فلسفه سیاسی افلاطون، ارسطو و... نیست؛ گرچه ازجهاتی نیز ممکن است با آنها موافقت داشته باشد.

ب) نظر ایشان این است که این امور با دیدگاه اسلامی مطابقت دارد. البته این مطابقت با یک سری قیود و شرایط خاص است. ازاین رو اسلام، جامعه مدنی لیبرالی را بر نمی تابد؛ بلکه مدنیت ویژه خود را دارد. البته این که مرز اشتراک و تفاوت این آرا با نگرش اسلامی چیست؟ جای بررسی های وسیع و گسترده ای می طلبد. بنابراین ایشان نیز معتقداست که اسلام سیستم حکومتی خاص خود را دارد؛ ولی از جهاتی این سیستم را با آنچه ذکر شده هماهنگ می داند.

جامعه مدنی چیست ؟

پرسش

جامعه مدنی چیست ؟

پاسخ

}جامعه مـدنی واژه رایـج در قرن هیجـدهم که بعـد از معرفی و توضـیح نظریه قرار داد اجتماعی وارد انـدیشه سیاسـیشد. جامعه مـدنی دلالت بر وضـعی از جامعه دارد که در آن انسان از حالت طبیعی (یعنی پیش از درآمدن در زیر قدرتو حکومت و قانون) خـارج شـد و بـا دست کشـیدن از آزادیهای طبیعی و عمل آزادانه به دولت و قانون گردن نهاد. هگل(۱۸۳۱ - ۱۷۷۰) فیلسوف آلمانی جامعه را به مدنی و سیاسی تقسیم می کرد و اولی را مرکب از شهرها و گروههایگوناگون با حرفه های مختلف آنها می دانست و از جامعه سیاسی دولت و دستگاه اداری آن را در نظر داشت و آن رامحصول تا ثیر متقابل اجزای تشکیل دهنده جامعه مدنی می پنداشت. منبع : فرهنگ علوم سیاسی . مرکز اطلاعات ومدارک علمی ایران . بهار{

جامعه مدنی چیست و آیا با جامعه اسلامی سازگاری دارد یا نه ؟

پرسش

جامعه مدنی چیست و آیا با جامعه اسلامی سازگاری دارد یا نه ؟

پاسخ

جامعه مـدنی واژه رایـج در قرن هیجـدهم که بعـد از معرفی و توضـیح نظریه قرار داد اجتماعی وارد انـدیشه سیاسـی شد. جامعه مـدنی دلاـلت بر وضـعی از جـامعه دارد که در آن انسـان از حـالت طبیعی (یعنی پیش از درآمـدن در زیر قـدرت و حکومت و قـانون) خـارج شـد و بـادست کشـیدن از آزادیهـای طبیعی و عمـل آزادانه به دولت و قانون گردن نهاد. هگل (۱۸۳۱ - ۱۷۷۰) فیلسوف آلمـانی جـامعه را به مـدنی و سیاسـی تقسـیم می کرد و اولی را مرکب از شـهرها و گروههـای گونـاگون با حرفه های مختلـف آنهـا می دانست و از جـامعه سیاسـی دولت و دسـتگاه اداریآن را در نظر داشت و آن را محصول تـا ثیر متقابـل اجزای تشکیل دهنده جامعه مدنی می پنداشت. منبع : فرهنگ علوم سیاسی . مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران . بهار

از «جـامعه مـدنی» و «حکومت دینی» تعـابیر و تفاسـیر مختلفی داده شـده است که برخی از آنهـا بـا یکـدیگر ناسازگـار و برخی سازگـار است. اجمالاًـ می توان گفت: برخی از مؤلفه هـای جـامعه مـدنی غربی اساسـا با حکومت دینی و ولایی، وفاق و آشتی نـدارد؛ اما تعبیر دیگریاز جامعه مـدنی که با اصول اسـلامی سازگار است، (مـدنیت اسـلامی) که برخی از ویژگی های بارز آن عبارت است از: مشارکت سیاسـی و اجتماعی مردم، اصل مسؤولیت همگانی، نظارت بر عملکرد حاکمان و پذیرش داوری دین در مسائل اجتماعی و سیاسی هیچ گونه مغایرتی با جامعهولایی ندارد.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: مجله «دانشگاه اسلامی»، شماره ۵ ، تابستان ۷۷{J

جامعه مدنی یعنی چه؟

پرسش

جامعه مدنی یعنی چه؟

پاسخ

مفهوم جامعه مدنی (civil society) به لحاظ تاریخی، به اندیشه های ارسطو، حکیم بلند آوازه یونانی، باز می گردد/

جامعه مدنی مانند بسیاری از مفاهیم پیچیده، معانی متعددی دارد و در تعریفی ساده از آن می توان گفت: جامعه مدنی نهادی است که در اصل به تأسیس و تقویت نهادهایی می پردازد که جامعه را شکل می دهد و تا حدّ بسیار زیادی از تحولات ایجاد شده در زندگی شهری به دست آمده است. در حقیقت، پس از خانواده، که روابط جزیی فرد را در پیوند با اعضای خود، به گونه ای دوستانه، سامان می بخشد، جامعه مدنی دومین عرصه ای است که زمینه رابرای حیات اجتماعی و اخلاقی افراد فراهم می آورد و انسان ها در سایه این ساختار اجتماعی خاص، به دنبال تحقق خواست های خود می روند/

در جامعه مدنی، فرد با مشارکت خود، تنها در پی تحقق یافتن منافع جزیی خویش نیست، بلکه به طور ناخودآگاه، به اهداف کلی اجتماع و منافع جمعی نیز خدمت می کند. هر چند ویژگی های جامعه مدنی، در گونه های تفسیری مختلف آن، مورد اتفاق صاحب نظران نیست ، با این حال شاید بتوان مهم ترین ویژگی های پذیرفته شده آن را، یکی وجود نهادهایی دانست که عرصه ای مناسب برای مشارکت مردم و سهیم شدن آنان در سرنوشت اجتماعی - سیاسی فراهم می آورد و دیگری حکومت قانون بر جامعه است. شاید امروزه کمتر کسی را بتوان یافت که وجود قانون، حتی نوع بد آن را در جامعه، بهتر از بی قانونی نداند، اما باید این نکته را نیز در نظر داشت که قانون، در صورتی اجرا شدنی است که نخست از صراحت برخوردار باشد، و دوم آن که همه افراد،

از مفـاد آن و نیز از حقوق قانونی خویش آگاه باشـند و یکی از رسالت های جامعه مـدنی ایجاد بستری مناسب، برای تحقق این امر به شمار می آید/

در این که بتوان در جوامع غیر غربی که از فرهنگ خاص خود برخوردارانـد، از جامعه مدنی و تحقق آن - که ره آورد اندیشـه سیاسی مغرب زمینیان است - سخن به میان آورد، اختلاف نظر شدیدی وجود دارد/

به نظر می رسـد این اختلاف، ریشه در اصـل بنیـادین دیگری دارد و آن نحوه پاسـخگویی بـدین پرسـش است که رکن اصـلی جامعه مدنی چیست؟

آنان که جامعه مـدنی را ره آوردی غربی می دانند بر ناسازگاری حتمی آن با ویژگی های فرهنگ شـرقی و اسـلامی تأکید می ورزنـد و محتـوای جـامعه مـدنی و ظرف آن را - کـه فرهنـگ غربی است - از هم تفکیـک ناپـذیر دانسـته و این دو را در ذات همگون می پندارند و بر این اساس، آن را نسبت به جوامع دیگر غیرقابل تعمیم، ارزیابی می کنند/

اما پاره ای صاحب نظران که جامعه مـدنی را در جوامع دیگر نیز تحقق پـذیر می دانند، بر این نکته اصـرار می ورزند که جامعه مـدنی، به سان ظرفی است که با هر مظروف و محتوایی - که فرهنگ آن جامعه به حساب می آید - سازگار است. و از این رو نه تنهـا مفهوم جامعه مـدنی و بسـیاری از مشـخصه هایی که برای آن ذکر کرده انـد، مورد اتفاق همه صاحب نظران نیست بلکه حتی مؤلفه های مورد اتفاق آن نیز، تفسـیر واحـدی برنمی تابانـد. بنابراین در صورتی که نظریه دوم یعنی امکان تشـکیل جامعه مـدنی شـرقی را بپـذیرم می توانیم بگوییم هر اجتماعی، می تواند جامعه مدنی ویژه خود را؛خ خ ظظس داشـته باشد، بی آن که لازمه آن، دست برداشتن از

ویژگی های فرهنگ خودی باشد. با پذیرش این مبنا می توان از جامعه مدنی اسلامی سخن گفت که ریشه در «مدینْ النبی(ص)» دارد/

بی تردید، در مجالی چنین اندک، بحث از جامعه مدنی که یکی از دامنه دارترین مباحث فلسفه سیاسی است، آن گونه که شایسته است، به سامان نخواهد رسید، بنابراین سزاوار است که علاقمندان این گونه مباحث، به کتاب ها و مقالاتی که در این زمینه منتشر شده مثل جامعه مدنی، آیت الله معرفت - جامعه دینی و جامعه مدنی، احمد واعظی - جامعه مدنی، مجید محمدی و... مراجعه کنند/

موضوع: ایمان ابوطالب

جامعه ء مدنی دینی چیست ؟ مقایسه ء تحلیلی آن با جامعه ء مدنی غربی را بیان کنید.

پرسش

جامعه ء مدنی دینی چیست ؟ مقایسه ء تحلیلی آن با جامعه ء مدنی غربی را بیان کنید.

پاسخ

از «جامعه مدنی» و «حکومت دینی» تعابیر و تفاسیر مختلفی داده شده است که برخی از آنها با یکدیگر ناسازگار وبرخی سازگار است. اجمالاًـ می توان گفت: برخی از مؤلفه های جامعه مدنی غربی اساسا با حکومت دینی و ولایی،وفاق و آشتی ندارد؛ اما تعبیر دیگری از جامعه مدنی که با اصول اسلامی سازگار است، (مدنیت اسلامی) که برخی ازویژگی های بارز آن عبارت است از: مشارکت سیاسی و اجتماعی مردم، اصل مسؤولیت همگانی، نظارت بر عملکردحاکمان و پذیرش داوری دین در مسائل اجتماعی و سیاسی هیچ گونه مغایرتی با جامعه ولایی ندارد. و اینک تفصیلمسأله:

الف) شرح و توصیف جامعه مدنی دینی: منظور از این اصطلاح این است که مدنیت و تشکیل مجتمع مدنی،پیشنه ای دراز در تاریخ زندگی بشر دارد و حضرت رسول(ص) اولین مجتمع مدنی اسلامی را تشکیل دادند. جامعهمدنی دینی جامعه ای است که روح آن دعوت به جامعه دینی واقعی ودعوت به بازیافت عناصر اساسی مدنیتاسلامی است. محتوای این دعوت و پیام تصلب و محصور شدن بر ساخت و قالب سنتی خاصی نیست، بلکه پویاییمنظام سیاسی اسلام در تلفیق دائمی و مستمر عناصر جوهری واساسی آن با تجارب و بنائات عقلایی مثبت بشری درعرصه سیاست و اجتماع است.

براساس این تعریف «جامعه مدنی» به معنای رایج آن در غرب به کار نرفته است، بلکه به معنای جامعه ای متشکلاز نهادها، مؤسسه ها، انجمن ها، احزاب و تشکل های خصوصی و مدنی مستقل از دولت باشد که جهت دخالت دروضع قوانین منطقه الفراغ (قوانین الزامی که صریحا یا اجتهادا از شریعت، کتاب و سنت

استفاده نمی شود) و نیزتصمیم گیری مردم در آن حوزه، جهت حداقل رساندن وظایف دولت و نیز نظارت مردم در اجرای صحیح قوانینشرعی (در محدوده شریعت) و قوانین مردمی (در محدوده منطقه الفراغ) و حق انتقاد از سیاست های اجرایی دولتبه وجود آمده باشد و منظور از «دین» مجموعه ای از عقاید و قوانین سیاسی، اجتماعی، دنیوی و اخروی می باشد. دراین صورت جامعه مدنی دینی قابل تعریف بوده و با آیات و روایات و فرهنگ دین اسلام منطبق می باشد. البته تحققچنین جامعه ای نیازمند به تعلیم و تربیت و پرورش مردم در مراکز علمی برای ایجاد روحیه مدنی، بالا ـ بردن و ارتقایسطح اعتماد سیاسی و اجتماعی، احساس امنیت مردم در احزاب و تشکل ها، پیشرفت اندیشه سیاسی مردم، تحملنسبت به اختلاف ها و سلیقه های گوناگون، نفی هرگونه انحصاریت حزبی، حاکمیت قانون الهی و مردمی، ارتباطدولت مردان با مردم و تساوی همگان در برابر قانون و... می باشد.

براساس این توضیحات اگر جامعه را به عنوان یک هرم در نظر بگیریم در رأس آن قوانین الهی و ارزش ها قرارمی گیرند که بر همه آحاد جامعه حاکمیت دارند و بر طبق قوانین ولی فقیه دارای ولایت می باشد و مردم از طریقتشکل ها و نهادها در جریان امور قرار گرفته، وظایف اجتماعی خود را انجام داده و بر مسؤولین نظارت دارند ومسؤولین در مقابل مردم و قوانین الهی، پاسخگو می باشند.

ب) مقایسه جامعه مدنی دینی با جامعه مدنی غربی: در این بخش مبانی نظری و اصول و مبانی این دو نوع جامعه رابررسی و مقایسه می نماییم.

* مبانی نظری جامعه مدنی غربی:

۱- فردگرایی (Individualism): فردگرایی برای جامعه مدنی معاصر غرب علاوه بر نقش متافیزیکی وهستی شناختی، نقش اخلاقی و ارزشی نیز دارد. فرد

از جامعه واقعی تر است و بر آن تقدم دارد و بهترین داور برایقضاوت در باب شهوات و تمایلات هر فرد خود اوست و بر دیگر نهادها است که از قضاوت درباره این امور پرهیزکنند. فرد ملزم به پذیرش فرمان های اخلاقی نهادهای دینی یا دنیوی نبوده و وظیفه دولت و قدرت سیاسی تلاش برایتأمین هر چه بهتر حقوقی است که ریشه در طبیعت و امیال و غرایز بشر دارند (حقوق طبیعی). نتیجه منطق فردگراییدر حوزه اقتصاد، ترویج اقتصاد بازار آزاد و دفاع از رقابت آزادانه اقتصادی افراد و پرهیز از اعمال محدودیت اقتصادیاست.

۲- نفع انگاری (Utilitarianism): سرشت انسان همواره در جست وجوی بالاترین نفع و سود خویش تشکیلنهادها و وضع قوانین با معیار «بیشترین نفع برای بیشترین افراد» قابل داوری است. در این معیار اکثریت محور است وسمت و سوی اکثریت، شاخص درستی و اعتبار قانون و اخلاق قرار می گیرد.

۳- سکولاریزم (Secularism): سکولاریزم نفی رابطه دین و سیاست و اعتقاد به بشری بودن کامل امور سیاسی واجتماعی است. دین از شؤون دنیوی انسان جداست و اداره این شؤون، اعم از سیاسی و اقتصاد به انسان تعلقدارد.

۴- عقلانیت ابزاری (Instumental Reason): عقل و خرد دارای مفهومی عام است که شامل ذهن به عنوان ابزارشناخت و کلیه دستاوردهای آن اعم از علمی، فلسفی، حقوقی و هنری می شود. لیکن در راسیونالیسم تنها به خردسوداندیش و ابزار هواهای نفس آدمی بسنده شده و اسفبارتر این که عقل مادی و ابزاری خود بسنده و مقدم بر همهمنابع معرفتی دیگر حتی وحی و آموزه های دینی انگاشته شده است. عقل جمعی نیز به عنوان ابزاری برای تأمیناهداف و آرمان های مادی و سودانگارانه مدرنیته می باشد.

۵- تکثرگرایی

و شکاکیت اخلاقی (Plularism Ethical Scepticism): پلورالیسم سیاسی و شکاکیت اخلاقی، بسترمساعدی برای رواج نسبیت اعتقادی و به رسمیت شناختن آراء و عقاید و ایده های کاملاً متضاد را فراهممی سازد.

۶- ضد ایدئولوژیک بودن (Anti - Ideology): تکثرگرایی سیاسی و اخلاقی، طبعا جایی برای حاکمیت نوعیخاص از ایدئولوژی که هنجارها و محدودیت هایی را در حوزه مناسبات اجتماعی در پی دارند نمی گذارد.

* مبانی نظری جامعه دینی:

۱- انسان شناسی (Antroplogy) ویژه: از منظر متون دینی، انسان ترکیبی از روح و بدن است. در این ترکیب اصالتاز آن روح می باشد و بدن ابزاری برای تحقق ادراکات و انجام افعال انسان است. از سویی سرشت و ذات آدمیفرودگاه فطرت الهی و گرایش به خیرات و معرفت به نیک و بد خویش است فأقم وجهک للدین حنیفا فطرت اللّه التیفطر الناس علیها ، (روم، آیه ۳۰) از سوی دیگر انسان جایگاه شهوات و امیال بسیار است زین للناس حبالشهوات ، (آل عمران، آیه ۱۴). بنابراین انسان می تواند در پرتو عمل اختیاری خویش راه سعادت یا راه شقاوت رابپیماید قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها ، (شمس، آیه ۹ و ۱۰).

انسان در امیال و غرایز خویش محدود نمی گردد و سعادت حقیقی او در گرو پاسخ گفتن به نیازهای فطری وروحانی او، در کنار ارضای معقول و منطقی نیازهای طبیعی و غریزی اش می باشد.

۲- نفی خودگرایی: فردگرایی غربی آن گونه که در بستر اومانیسم شکل گرفت و منتهی به نفع انگاری مطلق گردید،هرگز در اسلام جایی برای خود نخواهد یافت. اصول و پایه های اخلاقی و قضایای ارزشی، امور عینی (Objective) ومستقل از ذهنیت و خواست و میل آدمیان است، لذا قضایای پایه و اصلی اخلاق، مطلق

و پالوده از نسبیت هستند ودر همه شرایط و در همه جوامع با هر بافت اجتماعی، التزام و اعتنا به آنها لازم است. انسان باید امیال و غرایز وتمنیات خویش را با این قضایای عینی و مطلق هماهنگ کند. فردگرایی نمی تواند به لحاظ منطقی، نتایج سیاسی – اقتصادی و حقوقی ای که در جامعه مدنی غربی بر آن مترتب می سازند به دنبال داشته باشد. گرچه جامعه وجودیاعتباری دارد ولی مقولا-تی نظیر نفع اجتماعی، مصلحت جامعه و رشد اجتماعی اعتباری محض نبوده و در تصادم وتزاحم با منافع و مصالح فردی، باید بر آن مقدم شوند. در نظام حقوقی و سیاسی و اقتصادی اسلام، جمع گرایی در کنارفردگرایی کانون توجه است.

۳- نفی سکولاریزم: سکولاریزم، حق قانونگذاری و حاکمیت را به غیر خدا واگذار می کند، اما بینش توحیدیمی گوید: مالکیت و حاکمیت حقیقی و اصلی از آن خداست و بدون اذن او هیچ انسانی حق ندارد بر دیگری حکمبراند. اسلام برای همه شؤون انسانی، چه فردی و چه اجتماعی، قوانین و مقررات دارد. مثلاً در پاره ای از آیات بهپیامبر(ص) مؤکدا دستور داده شده که از وحی الهی پیروی کند و از پیروی آراء دیگران شدیدا بپرهیزد و ان احکمبینهم بما انزل اللّه ولا تتبع اهواءهم ، (مائده، آیه ۴۹) و در عمل نیز شاهد تشکیل حکومت توسط پیامبر(ص) وحضرت علی(ع) برای اجرای احکام و مقررات الهی، می باشیم.

۴- فرا دستوری بودن شریعت: در جامعه دینی قوانین شریعت جنبه فرادستوری دارد و منابع قانون گذار حق ندارندکه برخلاف شریعت، وضع و جعل قانون کنند.

۵- دین و ایدئولوژی: دین درباره انسان و شؤون فردی و اجتماعی او و در زمینه های مختلف حقوقی، اقتصادی،سیاسی، سخنان، ثابت و

جهت گیری های مشخص و غیرزمانی و غیرموقت دارد. تنوع جوامع و پیدایش مناسباتاقتصادی و اجتماعی نو به نو، مانع از آن نیست که اسلام به عنوان یک مکتب و ایدئولوژی از انسان ها بخواهد کهرفتارهای فردی واجتماعی و نظام ارزشی و اخلاقی و آرمان ها و ایده آل های خود را با این مجموعه هماهنگ دراعتقادات و ارزش ها که مکتب و ایدئولوژی اسلام نام دارد هماهنگ و سازگار کنند.

۶- نفی خردبسندگی: اسلام به عقل به عنوان ابزاری صرف برای تأمین امیال و غرایز و منافع مادی بشر نمی نگرد.شأن و جایگاه عقل کنترل و هدایتگری امیال و غرایز فرداست. علاوه بر این خردگرایی به معنای آن که خرد آدمی یگانهو برترین منبع شناخت است ن

مدارا و خشونت

آیا ترور حلال است ؟ اگر حرام است , چرا امام خمینی (ره) دستور ترور سلمان رشدی و حسنعلی منصور را داد؟

پرسش

آیا ترور حلال است ؟ اگر حرام است , چرا امام خمینی (ره) دستور ترور سلمان رشدی و حسنعلی منصور را داد؟

پاسخ

ترور و تروریسم یک اصطلاح سیاسی است که دارای دو معنا است :

در معنای اوّل به حکومتی که پیرو اصل استیلای رعب و وحشت و شدت عمل باشد, تروریسم گفته می شود.تروریسم اگر چه سابقه ای طولانی دار, ولی از وقتی مصطلح شده که پس از سقوط حکومت ژیروندن ها در فرانسه ,حکومتی بر سر کار آمد که به حکومت انقلابی معروف شد و از ۳۱مه ۱۷۹۳تا ۱۷۹۴ادامه یافت . این انقلاب اعدام های فراوانی را متضمّن بود و در طی آن مخالفان حکومت به شدت سرکوب شدند.(۱)

معنای دوم ترور معنای مصطلح فارسی تآن است که را شامل می شود. به هر ترتیب ,معنای دوم را زیر مجموعهء معنای اوّل باید دانست و از دستاوردهای آن طرز تفکر تلقی نمود.

آیا اسلام با این تفکر هم عقیده است و بر آن صحّه می گذارد؟

جواب این پرسش را باید از تاریخ جست . اسلام در سرزمینی ظهور کرد که به بت پرستی و اشرافی گری و فسادعادت کرده بود. لذا از آغاز دعوت , پیامبر و پیروان اندکش در تنگنای بسیار قرار گرفتند و متحمل سختی های فراوان شدند. ایجاد نا امنی و عدم احساس آرامش برای مسلمانان و شکنجه و آزار کسانی که پناهی نداشتند تا ازتعرض در امام باشند و کشتار زنان و مردان مسلمان , همچون یاسر و سمیه (پدر و مادر عمار) به خاطر اصرار برعقیدهء توحید و هجرت گروهی از مسلمانان به حبشه

, گواه صادقی

است بر این که اسلام در محیطی آمیخته با رعب وفشار و تهدید به مرگ رشد کرد. در تاریخ می بینید مشرکان بارها قصد جان پیامبر را کردند, ولی چون ابوطالب بزرگ قریش قسم یاد کرده بود اگر خون پیامبرریخته شد, خون ها از اشراف قریش ریخته خوهد شد, از تروپیامبر منصرف شدند. تبعید مسلمانان به شعب ابی طالب , نشانهء دیگری از تفکر تروریستی است .(۲)

همچنین می بینید پس از وفات حضرت ابوطالب , توطئهء قتل پیامبر طراحی و برنامه ریزی می شود و در به اجرا در می آید که علی ۷به جای پیامبر در بستر قرار می گیرد و توطئه نقش بر آب می شود. هجرت پیامبر به مدینه نیز به دلیل نجات جان خویش و مسلمانان روی داده است .

در دوران ائمه نیز, این تفکر شوم ملاحظه می شود. سرکوبی مخالفان به هر وجه و هر نوعی که امکان دارد! درحکومت معاویه این شیوه را به خوبی می تواند دریافت . قتل عام شیعیان علی ۷در زمان معاویه , سوء قصد به جان امام حسن ۷و پس از آن شهادت امام بر اثر توطئهء معاویه , شاهدی بر این مدعا است .

حکومت سایر سلاطین بنی امیه و خلفای بنی عباس , جز در مواردی اندک , حکومتی استبدادی و تروریستی است و سرنوشت امامانی چون امام حسین و امام سجاد تا امام حسن عسگری : و غیبت امام زمان ۷نشانه های وجود این شیوه در حکومت های آن دوره است .

با این پیشینهء تاریخی , آیا می توان گفت که اسلامی که بهترین خلق خدا و فرزندان پاکش در

این راه آزرده ورنجیده و شهید شده اند, طرفدار ترور و تروریسم است ؟ مسلّماً خیر!

در انقلاب اسلامی ما نیز, ترور نقش خانمان نسور و ناجوان مردانهء خویش را بازی کرد و بهترین فرزندان انقلاب را از ملت گرفت . امام خمینی (ره) دربارهء این عمل شوم فرمود: . الحق چنین است , زیراتحمل نکردن مخالفان و سرکوبی آنان به هر نحو ممکن , جز بی منطقی و ناجوانمردی و زیر پا گذاردن معمولی ترین وابتدایی ترین اصول و حقوق انسانی چه چیز دیگری می تواند باشد؟

در مورد حکم اعدام سلمان رشدی باید بگوییم این حکم با ترور به طور کلی تباین دارد. مگر امام نمی توانست پیش از صدور حکم , چند نفر را بفرستد تا رشدی را بکشند؟ اتفاقاً راحت می توانست , زیرا از او محافظتی نمی شود وقتل او کار بسیار راحتی بود, ولی آیا با مرگ سلمان رشدی و بانیان نشر کتاب آیات شیطانی , ریشهء توطئه بر ضداسلام و توهی به مقدس ترین ارکان اسلام , مانند پیامبر خدا و جبرئیل و... کنده می شد؟

حکم امام دربارهء اعدام سلمان رشدی , از آن رو بود که مقدس ترین اعتقادات متجاوز از سه میلیارد مسلمان جهان را زیر سؤال برده و هم پیامبر را استهزا کرده و هم قرآن را آیات شیطانی قلمداد نموده بود و با هماهنگی استکابر جهانی بر ضد اسلام کتابی نوشته بود تا در اذهان مردم اروپا و امریکاو شرق و غرب , آیین اسلام را برگرفته از شیطان جلوه دهد و سلمان رشدی تنها یک مرتد و محارب و مفسد فی الارض نیست ,

بلکه وسیله ای برای تهاجم فرهنگی آمیخته با اتهامات و دروغ ها علیه اسلام و حضرت محمد شده است . فتوای امام در جهت خنثی کردن یک توطئهء جهانی بود که همهء آن ها می خواستند کتاب را به تمامی زبان ها ترجمه کنند و به سهولت در اختیار جوان های مسلمان و کسانی که هوادار اسلام هستند بگذارند. حکم قتل او در درجهء اوّل یک حرکت سیاسی و تدافعی علیه استکبار بود و در درجهء دوم یک حکم شرعی و در درجهء بعد یک حکم اعتقادی و مذهبی و سیاسی .

حکم , هشدار و اخطاری به روشنفکران اسلامی بود که بیدار باشید توطئهء جهانی در حال تشکل است .

واضح است این با دستور ترور که یک نظر افراطیِ شخصی یا گروهیِ پنهانی است , خیلی فرق دارد و قیاس این دو با هم مانند این است که حکم قاضی و حاکم شرع اسلامی را در مورد قتل یک نفر, ترور بدانیم ! بسیاری از

در مورد ترور حسنعلی منصور, چیزی شبیه آن چه گفتیم , مطرح است . باید تذکر بدهیم قتل وی به فرمان امام خمینی نبود. امام با قانون کاپیتولاسیون به شدت مخالفت کرد و لغو سریه آن را خواستار شد, ولی دستور ترورمنصور توسط ایشان صادر نشد و شواهد تاریخی این مطلب را تأیید می کند. پس از مرگ منصور, مرحوم آیت اللّه خویی و آیت اللّه بهبهانی و دیگران تلگراف هایی , با مضمون اسلام ستیزی منصور, برای نخست وزیر وقت (امیرعباس هویدا) فرستاده اند و او را از پیگری رویه برحذر داشتند و امام خمینی در ترکیه تبعید بود و

تلگرافی صادرنکرد.(۳)

ترور منصور به دست محمد بخارایی صورت گرفت که از اعضای هیأت مؤتلفهء اسلامی بود. این هیأت تحت نفوذآیت اللّه انواری بود و علی الظاهر از آیه الله میلانی حکم قتل منصور را گرفته بودند.

به هر صورت , قتل منصور اگر چه هنوز معلوم نیست دقیقاً چه کسی حکم قتل را صادر کرد جهت تأمین منافع شخصی یا گروهی صورت نگرفت , بلکه جهت پاسداری از ارزش های اسلامی و حیثیت مسلمانان به وقوع پیوست ;که با ترورهای سیاسیِ مصطلح فرق بسیار دارد.

البته این بدان معنا نیست که هر کس با عنوان پاسداری از ارزش های اسلامی حق دارد دست به ترور و قتل دیگری بزند, بلکه در روزگار کنونی که ولایت فقیه در رأس امور است , چنین احکامی از سوی ایشان یا حاکمان شرع دیگر, به صورت علنی و از طرف دادگاه های اسلامی باید صادر گردد و برای پاسداری از ارزش ها, نیازی به پنهان کاری و ترورهای مخفیانه که ثمره ای جز بدنام کردن اسلام و شیوع نا امنی و نا آرامی ندارد نیست . چنین کارهایی امروز قطعاً حرام است و نوعی مبارزه با ارزش های اسلامی محسوب می گردد.

(پاورقی ۱.فرهنگ اصطلاحات سیاسی , ذیل عنوان ; لغت نامه دهخدا, ذیل همان کلمه .

(پاورقی ۲.تاریخ پیامبر اکرم , صفایی حایری , انتشارات مسجد جمکران , ذیل عنوان شخصیت ابوطالب .

(پاورقی ۳.نهضت روحانیون ایران , علی دوانی , ج ۳; نهضت امام خمینی , حمید روحانی , ج ۱

عوامل ایجاد امنیت و موانع ایجاد آن را توضیح دهید.

پرسش

عوامل ایجاد امنیت و موانع ایجاد آن را توضیح دهید.

پاسخ

واژه امنیت به مواردی قابل تقسیم است:

۱ – امنیت فردی و اجتماعی؛

۲ – امنیت سیاسی، اقتصادی و نظامی.

هر کدام از این موارد مصادیق و جزئیاتی دارد که باید برای هر کدام باب جداگانه ای باز کرد، ولی آن چه را که از امنیت

مورد اشتراک جمیع اقسام ا ست، مورد بحث قرار می دهیم.

مفهوم امنیت به این معنا است که انسان در زندگی فردی و اجتماعی خود از هیچ ناحیه ای ترس نداشته باشد و در امنیت کامل بتواند زندگی سعادتمندانه ای داشته باشد.

اسلام برای ایجاد امنیت در جامعه و در فرد، تقوا و خوف از خدا را پیشنهاد کرده، که مانع ظلم به دیگران می شود و انسان با تقوا حاضر نیست به حقوق دیگران تجاوز کند و حتی حقوق حیوانات و نباتات را محترم می شمارد. درباره حضرت امام(ره) نقل کرده اند که ایشان در و پنجره اتاق را باز می کرد و پشه ها و مگس ها را بیرون می کرد و آن ها را نمی کشت. شما می توانید با مؤانست و مجالست با افراد با تقوا، مفهوم واقعی امنیت را لمس کنید. انسان مؤمن با تقوا به خاطر ترس از عقوبت ها و مجازات های اخروی هیچ گونه لغزش و انحرافی انجام نمی دهد. او سعی می کند از زبانش به کسی اهانت یا بی احترامی نشود. درتعریف مسلمان واقعی گفته شده است: "المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه؛ مسلمان واقعی کسی است که دیگران از دست و زبان او راحت و در امان باشند".

عامل دوم برای اجیاد امنیت غنا و توانمندی افراد جامعه است. اگر جامعه ای فقیر باشند، دست به دزدی و غارتگری می زنند و

امنیت را از دیگران سلب می کنند.

عامل سوم برای ایجاد امنیت و پایبندی هر فردی به قوانین مدوّن است. اگر هر فرد از قانون تخطی نکند، امنیت ایجاد می شود.

عامل چهارم: فرهنگ و علم و دانش مردم نیز درایجاد امنیت بسیار مؤثر است.

عامل پنجم: استفاده از نیروهای امنیتی برای جلوگیری از عوامل خارجی و داخلی فساد.

تقیه یعنی چه ؟

پرسش

تقیه یعنی چه ؟

پاسخ

تقیه به معنای سپر گرفتن است تقیه اقسامی دارد که عبارت است از:

تقیه در برابر دشمنان اسلام مثلاً ـ اگر ابراز عقیده در جایی موجب ریخته شدن خون مسلمانی شود در این صورت ابراز آن واجب نیست حتی درمواردی ممکن است اظهار کفر کند، مانند آنچه عمار یاسر د/ برابر مشرکان انجام داد و آیه تقیه در همین مورد نازل شد. «الا ان تتّقوا منهم تقاه (آل عمران ۲۸)

هم چنین اگر ابراز مذهب موجب آزار و تهدید گردد تقیه مورد پیدا می کند.

براساس آنچه گفته شد تقیه اختصاص به نماز ندارد.

نوع دیگر تقیه مداراتی است که برای حفظ وحدت و انسجام مسلمانان است که این نیز اختصاص به نماز ندارد و بلکه هر کجا اقتضا باشد تقیه نیزمورد پیدا می کند.

چرا بعضی به مسوولین از جمله رهبر انقلاب توهین می کنند و ما چگونه می توانیم آنها را توجیه کنیم

پرسش

چرا بعضی به مسوولین از جمله رهبر انقلاب توهین می کنند و ما چگونه می توانیم آنها را توجیه کنیم

پاسخ

توهین به دیگری به خصوص نسبت به بزرگترین مقام دینی و سیاسی نه تنها جایز نیست؛ بلکه نشانه جهل آدمی و سستی ایمان و عقیده است. همچنین بیانگر این نکته است که چنین افرادی با وضعیت کشور واختیارات مقامات و مسؤولان رده بالا و احزاب و گروه هایی که امور اجرایی را در دست دارند ،آشنا نیستند.

در ابتدا باید بدانیم که قانون اساسی چهار وظیفه مهم را بر عهده رهبر گذاشته است.

۱. تعیین سیاست های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران (پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام)

۲. نظارت بر حسن اجرای سیاست های کلی نظام؛

۳. حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه گانه؛

۴. حل معضلات نظام که از طریق عادی قابل حل نیست. (با ارجاع به مجمع تشخیص مصلحت نظام)

بر این اساس وظایف و اختیارات مقام معظم رهبری، در ارتباط با مسائل کلی کشور وسیاست گذاری های کلان آن بوده و ایشان نیز دستورالعمل ها و رهنمودهای لازم را ارائه می دهند و بر حسن اجرای سیاست های کلی نظام، نظارت دقیق و مستمر دارند و در مقابل مشکلات و نارسایی های موجود در جامعه، به مسؤولان مربوطه تذکرات و هشدارهای لازم را می دهند و از طریق آنان مسائل را پیگیری می کنند.

نکته غیر قابل قبول در ریشه یابی مشکلات جامعه، نگاه تک عاملی به آنها است؛ در حالی که مشکلات کشور عوامل مختلفی دارد (مانند نارسایی ساختار اداری، ضعف برخی از مسؤولان و مدیران میانی، اختلاف بین جناح ها و گروه ها، عدم رعایت قانون هم از ناحیه مردم و هم از

ناحیه کارمندان دولت، مشکلات اقتصاد جهانی، ترویج فرهنگ غربی مانند تجمل پرستی و مصرف گرایی و...)

مسؤولیت رفع و از بین بردن آنها بر عهده مسؤولان اجرایی و برنامه ریزی کشور (دولت و مجلس) است و کمبودها و نقص ها نیزمربوط به خود آنان است، نه رهبری. پس باید ضمن تبیین مسؤولیت ها و کارکردهای رهبری و مسؤولیت مستقیم قوای سه گانه در برطرف کردن مشکلات جامعه و با توجه به هشدارها و سفارش های مداوم و اکید مقام معظم رهبری؛ جوانان را درباره مشکلات کشور آگاه نمود و جلوی هر گونه افترا و توهین را گرفت.

آیا کشتن افراد بصورت ترور در اسلام جایز است ؟

پرسش

آیا کشتن افراد بصورت ترور در اسلام جایز است ؟

پاسخ

چنین روشی در کتاب های فقهی و قوانین مدون آن یافت نمی شود. البته مواردی وجود دارد که اگر دادگاه صالح کسی را مهدورالدم شناخت و محکوم فراری بود و در دسترس نبود می تواند وی را مهدور الدم اعلام کند؛ مثلا کافرحربی (کسی که در جنگ با مسلمانان است) می تواند مهدور الدم اعلام گردد و در این صورت با مجوز دادگاه صالح می توان به هر نحوی او را مجازات کرد. ولی به هیچ وجه این کار در صلاحیت افراد و یا گروه ها نیست (حتی در موردمهدور الدم)؛ چون این کار موجب اختلال نظام جامعه و ناامنی آن می گردد که از بزرگ ترین گناهان و فسادها است.

آیا امام خمینی قبل از فتوای ارتداد سلمان رشدی کتاب او را خوانده بود؟

پرسش

آیا امام خمینی قبل از فتوای ارتداد سلمان رشدی کتاب او را خوانده بود؟

پاسخ

حضرت امام، کانال های اطلاعاتی رسمی و غیررسمی متعددی داشتند که به روز اخبار و اسناد و مدارک مسائل مهم کشوری و مسائل مربوط به جهان اسلام و ترفندهای دشمنان را بررسی می کردند و از طریق این عوامل اصل کتاب و ترجمه عربی آن در اختیار ایشان قرار گرفتهبود. آنگاه پس از مطالعه و آگاهی دقیق از مضامین و محتویات کتاب آیات شیطانی، حکم الهی خود را در مورد سلمان رشدی، نویسنده این کتاب صادر نمودند.{J

آیا جهاد ابتدایی نشانه ی (نابردباری مذهبی) و موجب جنگ افروزی نمی شود؟

پرسش

آیا جهاد ابتدایی نش.......ی (نابردباری مذهبی) و موجب جنگ افروزی نمی شود؟

پاسخ

واقعیت مطلب آن است که، تحقق شرایط جهاد ابتدایی بسیار مشکل است، به ویژه در این زمان که تمام کشورها، بر اساس روابط بین المللی، موجودیت یک دیگر را به رسمیت شناخته اند. و با هم دیگر عهد و پیمان دارند؛ در نتیجه هیچ کس حق جنگ با کشورهای دیگر حتیکافر و مشرک را ندارد.

چنان که در قرآن مجید می خوانیم: «الاّ الّذین عَهدتُم مِن المشرکین ثم لَم ینقُصُوکم سیئا و لم یُظهِرُوا علیکُم أَحَدا فأُتمُّوا الیهم عهدَهُم اِلیٰمدتهم اِن الله یحبُّ المتقین مگر کسانی از مشرکان که با آن ها عهد بستید، و چیزی از آن را در حق شما فروگذار نکردند و کسی را علیه شما تقویت ننمودند، پیمان آن ها را تا پایان مدّتشان محترم بشمرید؛ زیرا خداوند پرهیزگاران را دوست دارد» (سوره ی توبه (۹) ، آیه ی ۴، ور.ک: مجله ی فقه اهل بیت، سال سوم، شماره ی نهم، بهار ۱۳۷۶، ص ۷، تقریر درس خارج مقام معظم رهبری درباره ی حکم صائبان و کافران)

مگر آن که از سوی آنان عهدشکنی شود و به توطئه چینی اقدام کنند که در این صورت باید به دفاع پرداخت و با از بین بردن سردمداران آنان، آن ها را به عقب نشینی واداشت؛ چنان که در قرآن مجید می خوانیم: «و إن نکَثُوا ایْمَنهم من بعد عهدهم و طعنوا فی دینکم فقتلوا أئمه الکفر اِنَّهم لاأَیْمَنَ لَهم لَعلَّهم ینتهون و اگر پیمان های خود را پس از عهد خویش بشکستند و آیین شما را مورد طعن قرار دهند، با پیشوایان کفر پیکار کنید؛ چرا کهآن ها پیمانی ندارند، شاید دست بردارند»(سوره ی توبه (۹) ،آیه ی ۱۲)

بنابراین، مبارزات مسلمانان بیش تر جنبه ی دفاعی

دارد و از بروز جنگ و جنگ طلبی به دور می باشند. گذشته از این که جهاد ابتدایی، تنها به منظور رفع موانع و ایجاد بستر مناسب برای رساندن ندای توحید است و از غرض ورزی های گوناگون فرقه ای و مذهبی در آن چیزنیست و گرایش به توحید، نه تنها موجب جنگ افروزی نمی شود که مهم ترین عامل و محکم ترین ریسمان برای وحدت و اتحاد می باشد.

چنان که در قرآن مجید می خوانیم:

قل یأهل الکتب تعالَوا اِلَی کلمه سواء بیننا و بینکم الاّ نَعبُد اِلاّ الله و لا نشرکَ به (سوره ی ال عمران (۳) ، آیه ی ۶۴)« بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یک سان است که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرارندهیم{M».

ناگفته نماند که اصطلاح «نابردباری مذهبی»، از رفتار نامناسب پیروان فرقه های مذهبی نسبت به یکدیگر، برگرفته شده است؛ و منشأجنگ های چه بسا طولانی در میان پیروان ادیان، و حتی فرقه های مختلف یک دین نیز در کشورهای مسیحی نشین و مسلمان نشین به دنبالنابردباری مذهبی گرفتار اختلافات شدید و خون ریزی های فراوان شده است. که برای حل این معضل، برخی از نظریه پردازان در حوزه ی معرفت دینی، نظریه ی پلورالیسم و تکثر حقانیت ادیان را مطرح کردند و در عرصه ی نظام سیاسی، نظریه ی سکولاریسم و جدایی دین از حکومت راپی گیری نمودند؛ با این هدف که با التزام به این نظریه، هیچ گروهی، آیین خویش را حق مطلق نخواهد دانست؛ بلکه پیروان دیگر ادیان را نیز بر حق خواهد دانست و وجود آنان را تحمل خواهد کرد و «نابردباری مذهبی» به «بردباری» تبدیل خواهد شد و بازدودن این حساسیت ها حتیجنگ های فرقه ای در میان پیروان یک دین نیز از بین

خواهد رفت.

در پاسخ باید گفت؛ اگر چه تلاش برای یافتن راهی که جنگ و خون ریزی را از بین ببرد، بسیار شایسته و قابل تقدیر است؛ اما نبایـد این راه، ابزار و پوششـی برای قربانی کردن حق و حقیقت باشد؛ بلکه علاوه بر ارائه ی راه کارهای پسـندیده برای زندگی مسالمت آمیز پیروان ادیانو فرقه ها، باید تلاش کرد که حق و راه کامل رسـیدن به سعادت واقعی، برای مردم آشکار شود. و به دنبال چنین تلاشـی، انسان های حقیقت جو، راه خویش را می یابنـد و بر دیگران عذری باقی نمی ماند. چنان که تلاش پیامبران این گونه بوده است و از فرهنگ قرآن نیز این گونه به دستمی آیـد. که علاوه بر این که نباید از حساسـیت های حقیقت جویی انسـان هـا، کاست و دائما درباره ی حقانیت اسـلام تبلیغ شود؛ در عین حال به زنـدگی مسالمت آمیز و روابط عادلانه و انسانی، سفارش فراوان شده است و از هر گونه ظلم و تجاوز و نقض حقوق دیگران، مسلمانان را برحذرداشته است.

به همین منظـور، آیـات بسـیاری در قرآن وجـود دارد، که از حقـانیت قرآن و شـریعت اسـلام سـخن به میـان آورده و علاـوه بر مشـرکان، پیروان ادیـان دیگر را نیز به پـذیرفتن اسـلام دعوت نموده است و کسـانی را که پس از آگاهی از قرآن، روی گردان شونـد، از حقیقت جویان و تسـلیمشدگان در برابر فرمان خداونـد، جـدا دانسـته و به عنوان کافر معرفی کرده و لعنت و دوری از رحمت خدا را سزاوار آن ها دانسته است. چنان که در قرآن مجید می خوانیم:

و لمّا جاءَهم کتب مِن عنـدالله مصـدق لِمَا معهم و کانوا مِن قبلُ یَستفتحونِ عَلی الذین کفروا فلمّا جاءَهم مَا عَرفوا کفروا بِهِفلعنهُ الله عَلَی الکفرین و هنگامی که از طرف

خداونـد کتابی برای آن ها آمـد که موافق نشانه هایی بود که با خود داشـتند، و پیش ازاین، به خود نویـد پیروزی بر کافران می دادنـد؛ با این همه هنگامی که این کتاب و پیامبری را که از قبل شـناخته بودنـد نزد آن ها آمـد، به او کافر شدنـد،لعنت خـدا بر کافران باد {M (سوره ی بقره(۲) ، آیه ی ۸۹).

از این آیه ی شـریفه به نحوی آشـکار می شـود که در هر زمـان بایـد کامـل ترین جلـوه ی حق را پـذیرفت؛ و گرنه از زمره ی حقیقت جویان خارج خواهـد بود. و در جرگه ی کافران به شـمار خواهد آمد. و این گونه بطلان پلورالیسم دینی، به معنی تکثر حـق در ادیـان و پیروان آنهـا، آشـکارمی شـود؛ مگر آن که پلـورالیسم به معنـای زنـدگی مسـالمت آمیز پیروان ادیـان باشـد؛ نه حقانیت تمام ادیان، که این پسندیده است و سنت و سیره ی پیامبر و امامان علیهم السلام، این گونه بوده است.

برای آگاهی بیشتر ر.ك:

علی ربانی گلپایگانی، تحلیل و نقدپلورالیسم دینی، ص ۲۲

شهید مطهری، مجموعه آثار، ج ۱ (عدل الهی)، ص ۲۷۷

برای توضـیحات بیش تر و هم چنین برای بحث ارتـداد ر.ك: محمدحسـینمظفری، نابرابری مذهبی، مؤسـسه ی دانش و اندیشـه معاصر

قصاص نیز یکی دیگر از قوانین است چرا بعضی آنرا وحشی گری دانسته و آنرا وسیله ای برای ضربه زدن به اسلام استفاده می کنند؟

پرسش

قصاص نیز یکی دیگر از قوانین است چرا بعضـی آنرا وحشـی گری دانسته و آنرا وسیله ای برای ضربه زدن به اسلام استفاده می کنند؟

پاسخ

اینک با تحلیل ابعادِ پرسش، مقدماتی بیان می کنیم تا جواب اصلی را بهتر گفته و دریافت نماییم:

مقدمه اول) اساساً ملاک قانون گذاری نه تنها در اسلام بلکه در سایر نظام های حقوقی به جعل احکام و حقوق و تکالیف برابر برای همه افراد نیست بلکه عوامـل مختلفی در هنگام قانون گـذاری بایـد مـد نظر واقع شود از جمله توجه به تفاوت های نوعی، شخصـی و... حتی در نگرش فمینیستی نیز چنین است لیکن آنـان وجود هرگونه تفـاوت بین زن یا مرد را یا انکار می کننـد و یا آن را ساختگی و معلول شـرایط عارضـی اجتماع می داننـد. وگرنه معنی ندارد و معقول نیست که برای احکام افراد با شـرایط و ویژگی هـای مختلف، احکـام حقوقی یکسـان وضع شود. البته بایـد توجه داشت که هر نوع تفاوت باعث تفاوت گـذاری در هر قانونی نمی شود بسـیاری از تفاوت ها مـدخلیتی در قانون گـذاری ندارنـد. [تفصـیل بحث را باید در جزوه دست نویس معارف

قرآن، حقوق و سیاسیت، استاد آیت الله مصباح یزدی جستجو نمود].

یکی از مبانی مهم قانون گذاری، اصل ِعدالت و حفظ تناسبات است. عدل به معنای «وضع الشی ء فی موضعه» بیانگر این مفهوم است که باید هر چیز در جای خود قرار گرفته و نسبت و تناسب، ملاک در حقّ و پیامدهای اعتباری و مالی باشد. خداوند نیز نگرش عدالت (قانون نسبت و تناسب) دارد نه تساوی (یکسان پردازی) طبق این نگرش، مرد موظف است تمامی هزینه ی معاش

مطابق با شئونات همسرش را بپردازد، بدون این که زن در قبال این وظیفه، مسؤولیت تأمین مالی مرد را داشته باشد تا در نتیجه، تساوی و همسان سازی پدید آید. ولی او نیز تکالیفی در برابر مرد دارد تا مستحقِ نفقه باشد (ر.ک:

توضیح المسائل، احکام ازدواج و نفقه همسر)

در نتیجه: پایه ی اشکال گفته شده، مقایسه ی بین مرد و زن است. حال آن که اسلام دین تساوی و یکسان سازی نیست تا شما دست به مقایسه بزنید و موارد عدم تطابق و همانندی را کشف کنید. آن چه مهم است، عنایت به قانونِ عدالت (نسبت و تناسب) است که در فقه و حقوق اسلامی، در کنار فاکتور جسم و ارزش های مادی - دنیایی، عامل تأثیرگذار روح و ارزش های روحی - معنوی، نیز در اجراء و شناختِ قانونِ عدالت نقش دارد. از این رو، چه بسا تساوی سازی، خود ظلم و اجحاف باشد.

مقدمه دوم) قتل و کشتنِ جان محترم مسلمان، گناهی کبیره است و در این خصوص، هیچ تفاوتی بین زن و مرد نیست «و من قتل مؤمنا متعمداً فجزاؤه جهنم خالدین فیها» (نساء، آیه ی ۹۳) و بلکه اگر بگوییم گناه کشتنِ زن بیش از مرد است، گزاف نگفته ایم. زیرا همچنان که هر کار خیر و هر عنوان پسندیده، ثوابی جداگانه دارد، هر کار شرّ و هر عنوان قبیح و شرّی که از یک یا چند فعل، برداشت شود نیز گناه و عقابی مخصوص به خود دارد. مثلاً سلام کردن، ۶۹ ثواب دارد. ولی همین کار، در مقایسه با سلام کردن به عالم ثواب بیشتری دارد.

چون چند کار مثبت انجام شده: احترام دانشمند، اداء حق شاگردی و استادی،

تواضع، ترویج شعائر و سنت های الهی، ارج گذاری علم و... . همچنان که هر چند سلام کردن واجب نیست و گناه ندارد، امّا سلام نکردن به والدین یا عالم و استاد، فقط صرف سلام نکردن نبوده و چند عنوان دیگر از آن برداشت می شود. عنوان هایی که زشتی و گناه خاصّ خود دارند: تکبر، دل شکستن پدر و مادر و استاد، ترویج ضد ارزشی مثل بی تفاوتی و... از این رو قتلِ یک زن (به ویژه مادر) از حدّ یک عنوان آن هم قتل فراتر رفته و موجب پدیدآوری چند عنوان قبیح دیگر شده که هر یک گناه (و شاید تعزیر و جریمه ی دنیایی) مستقل دارند. مثلِ ایجاد خلاء عاطفی در فرزندان و همسر، اذیّت کردن بستگان دور و نزدیک، بر هم زدن امنیّت روانی بانوان و... .

مقدمه سوم) با توجه به مقدمه ی پیشین، به دست می آید که «دیه» به معنای ارزش وجودی زن (و بلکه مرد) نیست؛ و آن چه در عرف از دیه به «خون بها» تعبیر می شود، واژه ای نارسا از ترجمه ی عربی واژه ی «دیه» است. به راستی اگر بهای خون، مقدار دیه ی پرداخت شده است پس چرا همچنان عقاب و عذاب اخروی برقرار بوده و خداوند در قرآن، کشتن یک نفس (چه مرد چه زن) را به منزله ی کشتن همه ی مردم دانسته؟! (ر.ک: مائده ۵)

آیا در این صورت، حتّی محاسبه ی دیه زن و مرد به صد برابر هم، در مقابل قتل جمیع مردم کم نیست؟ آن چه از مجموع آیات، روایات و مفاهیم لغوی «دیه» برداشت می شود این است که پرداخته دیه، بر اساس روایات «وسائل الشیعه»، ج ۱۹ «ابواب دیات الاعضاء»، باب ۱، ح ۱ الخ؛

برداشت می شود که: هر عضوی که در بدن، دو نمونه داشته باشد (یک جفت باشد) دیه ی کامل دارد (دست، پا، چشم و...) و در غیر این صورت، نصف دیه ی کامل برایش منظور شده و شاید این بدان خاطر است که با رفتن یک نمونه، باز نمونه ی دیگر باقی است. لذا جهت جبرانِ خسارت آن عضو مفقود شده، دیه داده می شود. آن هم ناقص! ولی در اعضاء مفرده، کلّ دیه را می پردازند چون کل عضو از بین رفته و با پرداخت کل دیه هر چند دیگر آن عضو برنمی گردد، امّا تا اندازه ای جبران بیشتر خسارات وارده را می نماید.

تنها جبران کننده ی برخی خسارت های دنیایی است که در اثر قتل یا جنایت، متوجه مقتول یا آسیب دیده یا خانواده اش می شود(با الهام از تفسیر نمونه آیه الله مکارم، ج ۱، ص ۶۱۱)

«دیه در اسلام یک دستور خاصّی است که ناظر به مرتبه ی بدنِ انسان کشته شده می باشد. به این نشان که اسلام بین عالم و جاهل تفاوت می گذارد(ر.ک: زمر، آیه ۹). ولی در عین حال، دیه ی آن ها را مساوی می داند»(زن در آئینه جمال و جلال، آیه الله جوادی آملی، ص ۳۵۴).

الف) ادله ی قرآن و روایات:

۱ در قرآن: قرآن کریم، با تصریح به عدم تساویِ ارزش های الهی زن و مرد، نسبت به دیه ی آن ها در دو جا صحبت فرموده:

آیه ی اول: «ما، در تورات [نیز] قانونِ قصاص را مقرّر داشتیم که اگر کسی عمداً بی گناهی را به قتل برساند، اولیای مقتول می توانند قاتل را در مقابل، اعدام کنند؛ و همچنین اگر شخصی به چشم دیگری آسیب برساند و آن را از بین ببرد او می تواند، چشم او را از بین ببرد؛ و همین حکم

در مقابل بریـدنِ گوش طرف مجاز است؛ و اگر دنـدان دیگری شکسـته شود، او می توانـد در مقابل چنین کند؛ و به طور کلّی، هر کس جراحتی به دیگری بزنـد، می توان او را قصاص نمود. امّا اگر کسـی از حقّ خود گذشـته و عفو نمایـد، کفّاره ای برای گناهـان او محسوب شـده، و به همان نسبت که گـذشت به خرج داده، خـدا نیز از او درمی گـذرد، و بدانیـد کسانی که بر طبقِ حکم خداوند داوری نکنند ستمگرند» (مائده، آیه ی ۴۵ / تورات، فصل ۲۱، سفر خروج، جمله های ۲۳، ۲۴ و ۲۵)

یعنی هر انسـانی، اعم از زن و مرد در قبـال انسـانِ دیگر (خـواه زن و مرد) قصـاص می شود. لیکن همین شـمولیت (عموم) و بی شرط و قید بودن حکم آیه (اطلاق)، در آیه ی دیگر تخصیص و تقیید شده (توضیح در آیه ی دوم).

آیه ی دوم: «ای کسـانی که ایمان آورده ایـد، درباره ی کُشـتگانتان این حکم مقرر شـده که: در قبال کشـتنِ یک نفر آزاد(غیر بنـده)، یک نفر آزاد [= همان قاتلی که عبـد هم نیست [قصاص شود؛ و همچنین با کشـته شـدن یک بنـده بایـد یک بنده کشـته شود] پس: در قصاص باید همانندی رعایت شود] و در عوض کشـته شدنِ زن، باید فقط زن، کشته شود [نه این که مرد در قبال زن کشته شود]» (بقره، آیه ی ۱۷۸)

توضـیح: با این آیه، عموم یا اطلاق آیه ی قبلی تخصـیص یا تقییـد می پـذیرد، یعنی زن: در قبالِ زن قصاص می شود نه این که مرد در ازاء کشـته شدنِ زن، قصاص شده و کشته گردد. حال این سؤال مطرح می شود که: در اثر قتلِ زن، با ممنوع بودن کشته شدن مرد، تکلیف چیست؟ جواب

این پرسش در روایات آمده (ر.ک: ادله روایی)

۲ در روایات: مجموع روایاتی که در بحثِ زن و مرد داریم، به شرح زیر می باشند:

– وسائل الشیعه، ج ۱۹، باب ۲۳ (حکمِ مردی که زنی را می کشد و حکم زنی که مردی را کشته)، صفحه ۵۹: در این باب، ۲۱ حدیث وجود دارد که عمدتاً دلالتَ دارند که: اگر مردی، زنی را عمداً بکشد، اولیاء زن حق دارند یکی از این دو راه را انتخاب نمایند:

۱ مرد را قصاص کرده و بکشند، ولی نصف دیه ی مرد را به خانواده ی مرد بدهند. ۲ فقط نصفِ دیه زن را گرفته و از قصاص و کشتنِ مرد دست بردارند.

وسائل الشیعه، ج ۱۹، باب ۵ (از باب های دیه ی نفس)، صفحه ی ۱۵۱: در این باب نیز، چهار حدیث آمده که ضمن تصریح بر نصف بودن دیه ی زن (حدیث امام صادق(ع)): دیه المرأهِ نصف دیهُ الرجُل) دستور صادره در روایات فوق تکرار گردیده و تأکید شده که منظور از نصف دیه، پنج هزار سکه نقره است.

نتیجه: در قصاص باید در ازاء کشتن مرد، نصف دیگر دیه (که زیادتر از دیه ی زن است) به خانواده ی قاتل داده شود.

نکته: ۱. علت ذکر احادیث، دلالت و آدرس آن ها، این است که تا خواسته شما مبنی بر اطلاع از مستند شرعی را اجابت کرده باشیم.

۲. علت واقعی این حکم، همان حکمت و مصلحتی است که خداوند عالم و حکیم می داند و ما در ادامه ی پاسخ به بررسی اجمالی دلیل حکم (= روایات و آیات مربوطه) می پردازیم. با ما همراه باشید!

ب) تأمل و بررسی پیرامون چرائی و چگونگی ادله ی دیه ی زن (حکمت مسئله): گفته شد(اصل این پاسخ،

برداشتی است از تفسیر نمونه، آیه الله مکارم، ج ۱، ص ۶۱۱، و ما آن را با تغییر و تصرف در عبارات و محتوی، به پاسخگویی پرداخته ایم.) مفهوم آیات و روایات دیه زن و قصاصِ مرد، این نیست که مرد نباید در برابر زن، قصاص شود؛ بلکه این حق، حقّی مشروط بوده و متوقّف بر این است که اولیای زنِ مقتول، نصفِ دیه ی آن مرد را به خانواده اش بدهند. از این رو، منظور از «عدم قصاصِ مرد در برابر قتل زن، قصاص بدون قید و شرط است، ولی با پرداخت نصف دیه، کشتن وی جایز می باشد و تذکر دادیم که این تفاوت، نه از این روست که زن از مرتبه ی انسانیت دورتر و خون او کم بهاتر است، بلکه آن چه می تواند تا اندازه ای در فهم حکمت و علّت این حکم تأثیرگذار باشد، دلیلی است که در ذیل به آن می پردازیم. اینک مجدداً خاطرنشان می داریم که علّت اصلی و دلیل واقعی این حکم، از سرچشمه ی علم و حکمت و مصلحت بینی خداوند نشأت گرفته و آن چه موجب اطمینان است، این است که خدائی این نظر را صادر فرموده که دو صفتِ رحمان و رحیمی، جزء ذاتش بوده و به جای متّصف بودن به وصفِ مساوات، به عدالت و حکمت توصیف شده. اینک، نگرشی در آن چه می تواند تا اندازه ای حکمت این حکم را نمایان کند:

هر چند زن و مرد، همدوش یکدیگر به گردانیدن چرخ زندگی و گذراندنِ آن مشغول اند و چه بسا در بعضی خانواده ها، زن نیز عضو شاغل بوده و در سودآوری مالی – اقتصادی خانواده نقش داشته باشد، امّا همچنان این واقعیت وجود دارد که

مرد، نان آور اصلی خانواده بوده و اوست که شرعاً، عرفاً و قانوناً متحمّل هزینه و نفقه ی زن و فرزند است. مؤثر بودن و مسئول بودن مرد در اقتصادِ خانواده و جامعه آن چنان است که نمی توان، بازتاب منفی حذف مرد از اقتصاد را با جنبه های مالی زن مقایسه کرد. چندان که خلاء فقدان مرد در اقتصاد، از خلاء زن بیشتر است.

البته ممکن است زنانی برای خانواده ی خود، نان آورتر از مردان باشند، ولی باید دانست که: در عُرف قانون گذاری عقلاء، احکام و قوانین بر محور افراد دور نمی زند، بلکه کل مردان و کل زنان در نسبت سنجی قرار گرفته و با لحاظ مصلحت اکثر (از نظر کمی و کیفی)، به تشریع و قانون گذاری اقدام می شود (ر.ک: تفسیر نمونه، آیه الله مکارم، ج ۱، ص ۶۱۱).

همچنان که در بین حقوق دانان، این رویه وجود دارد که: همیشه در وضع قوانین، به دنبال رعایت حدّ قریب به یقینی اند که در آن مصلحت همگان یا اکثریت حفظ شده و معمولاً چاره اندیشی برای رعایت مصلحت همگان، توأم با نفی مصلحت واقعی یا همراه با سختی هایی که خلافِ حکمت و عقل قانونگذاری است.

نتایج و جمع بندی ها:

همچنان که در قسمتِ شناخت مستندات قرآنی و روایی این حکم گفته ایم، دلیل اصلی بر چند و چون قضیه، همان روایات و آیات است و آن چه ما در خصوص جایگاه اقتصادی مرد در خانه خاطر نشان کرده ایم، برداشتی است جهت نزدیک سازی حکم شرعی با نظام خانواده و روابط اجتماعی(به اصطلاح، دلیل این حکم، تعبّدی و استناد به آن چیزی است که خدا گفته).

– نظریه ی مشهور بین فقهاء همان است که گفته ایم؛ ولی با این حال، هر کس باید از

نظر مرجع تقلید خودش تبعیّت کند.

برای اطلاع بیشتر ر.ک:

۱. نظام حقوق زن در اسلام، شهید مظهری

۲. زن در آئینه جمال و جلال، استاد جوادی آملی

لطفا بفرمایید کار ابولولو خراسانی –با عنایت به این مطلب که مطابق بعضی نقلها خرده حساب شخصی با خلیفه اول داشته – مورد تائید و یا احیانا سـکوت معنی دار حضرت امیر علیه السلام بوده یا خیر – بلکه آیا اصولا ترور روش قابل تجویز یا تائیدی می باشد و اگر چنین است چط

پرسش

لطفـا بفرماییـد کار ابولولو خراسانی -با عنایت به این مطلب که مطابق بعضـی نقلها خرده حساب شخصـی با خلیفه اول داشـته - مورد تائید و یا احیانا سـکوت معنی دار حضـرت امیر علیه السـلام بوده یا خیر - بلکه آیا اصولا ترور روش قابل تجویز یا تائیدی می باشد و اگر چنین است چطور حضرت امیر برای این کار از یاران صدیق خود یاری نگرفته بود؟

پاسخ

۱- ابولؤلؤ اهل نهاوند بود که به اسارت رومیان در آمد و مسلمانان در نبرد با روم او را اسیر کردند.(تاریخ طبری (۸جلدی) ج۳ ص۲۲۱) البته شاید خراسانی بودن او همانند کاشانی بودنش به دلیل بنای یادبودی است که در یکی از شـهرهای خراسان وجود داشـته است و یکی از سـفرنامه نویسـان به آن اشـاره می کنـد.(سـفرنامه خـانلر خـان اعتصام الملک ص۱۳۵، حمـاسه کویر ج۲ ص۷۹۴(نشر خرم قم))

۲- اینکه گفته شـده مطابق برخی نقل ها خرده حساب شخصـی با خلیفه دوم داشته درست است. مورخان گوینـد خلیفه دوم از ورود غیر عرب ها به مدینه جلوگیری می کرد. اما وقتی مغیره بن شعبه که ابولؤلؤ را به غلامی گرفته بود از هنر و مهارت ابولؤلؤ نزد خلیفه سخن گفت عمر با آوردن این غلام به مدینه موافقت کرد. اما چون مالیات سنگین مغیره بر دوش ابولؤلؤ سنگینی کرد نزد خلیفه آمده شـکایت کرد. عمر گفت با مهارت هائی که تو داری چنین مالیاتی زیاد نیست. سـپس از ابولؤلؤ خواست برایش آسـیابی بسازد. فیروز ایرانی که از بی توجهی خلیفه به شـکایتش ناراحت بود گفت آسـیابی بسازم که همه از آن تعریف کنند. چند روز بعد با خنجری دو

سر عمر را مجروح کرد و پس از آنکه فرار کرد و افرادی را کشته و مجروح نمود بر روی او گلیمی انداختند و فیروز ابولؤلؤ که راه را بسته دید خودکشی کرد.(انساب الاشراف (۱۳ جلدی) ج۱۰ صفحات ۴۱۴ و۴۲۳، مروج الذهب ج ۲/۳۲۰) این مطلب را علمای شیعه نیز نقل کرده و گویا پذیرفته اند.(العدد القویه ص۳۲۸ (از علامه حلی)، بحارالانوار، ج ۳۱ ص۱۱۳)

۳- آنچه در سوال «سکوت معنا دار حضرت علی علیه السلام» عنوان شده صحیح نیست چون ابولؤلؤ ارتباطی با آن حضرت نداشته و اساسا مسلمان بودن او منتفی است چه رسد به آنکه او را شیعه بدانیم. البته درباره ارتباط او با علی علیه السلام یا احتمال تشیع وی مطالبی گفته شده(ر.ک: ارشاد القلوب دیلمی ج۲ ص۲۸۵، مشارق الانوار ص۷۹، مدینه المعاجز بحرانی ج۲ ص۴۴، کامل شیخ بهائی ج۲ ص۱۰۵ و ۱۱۱) که صحیح نیست. اینکه آن حضرت در کنار خانه نشسته بود و ابولؤلؤ را دید و او را با اسب و دلدل فراری داد و با طی الارض به کاشان فرستاد ساخته قرن هفتم به بعد است چون در متون اولیه از آن خبری نیست. دلایل دیگر مانند اینکه برخی او را با استغفار و ترحم نام برده اند(مانند سفینه البحار ذیل ماده ابولؤلؤ که می گوید دعای حضرت زهرا مستجاب شد و عمر به دست قاتل رحمت الله علیه کشته شد. این مطلب مستند علمی ندارد و هیچ دلیل بر تشیع شخص نمی شود. همچنین ر.ک: ریاض العلماء (چاپ کتابخانه آیت الله نجفی ج۴ ص۳۷۸ و الهدایه الکبری (موسسه البلاغ بیروت) ص۱۶۲) دلیل تشیع یا ارتباطش با اهل بیت

نمی شود و چه بسا مستند آن حدیث مجعول رفع القلم است. علاوه بر اینها اگر امیرالمؤمنین قصد حذف رقیب را داشت وقتی درباره رفتن به عراق و جبهه جنگ با امام مشورت کرد نمی فرمود بهتر است در مدینه بمانی و از دور رزمندگان را هدایت کنی.(نهج البلاغه) بنابر این می توان گفت کشتن خلیفه روش مورد تایید امام علی نبوده و هیچ گونه همکاری و دستوری در این باره نداشته است. چنان که درباره قتل عثمان نیز روش امام علی این چنین بوده است. اما کشته شدن دو خلیفه به هر انگیزه ای که انجام گرفته باشد نمونه ای از مکافات عمل خود آنان بوده است و جای دلسوزی و جانبداری از مظلومیت ندارد. لذا سکوت معنادار امام علیه السلام به همین مقدار قابل توجیه است.

۴- اینکه ترور روش قابل تأییدی است یا خیر، در حدیث مشهوری که شیعه و سنی نقل کرده اند رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرموده است: «الایمان (یا الاسلام) قید الفتک و المومن لا یفتک» یعنی ایمان یا اسلام مانع ترور است و مومن چنین نمی کند.(رجال کشی (اختیار معرفه الرجال، چاپ موسسه آل البیت بیروت) ج۲ ص۸۱۱ و کنز العمال (چاپ دار الکتب العلمیه بیروت) ج۱ ص۶۲ و ۶۳) و به فرض اینکه لازم بود کسی از دشمنان اسلام یا دشمنان ولایت به قتل برسد آن حضرت رسما اعلام می فرمود و لازم به پنهان کاری نبود چنانکه رسول خدا یا برخی ائمه وقتی لزوم قتل دشمنانی مانند یهود یا غالیان را تشخیص دادند به شخص یا افراد خاصی اعلام نکردند بلکه به

همه اصحاب خود چنین دستوری را اعلام فرموند.(مانند سریه های قتل کعب ابن اشرف، ابورافع و ... ر.ک: سیره ابن هشام (دار المعرفه بیروت) ج۲ صفحات ۵۱-۳۶۵-۶۳۶-۲۷۳، رجال کشی ج۲ ص ۸۱۱-۸۰۴-۸۰۸)

مدارای امام علی (ع) بامخالفان چگونه توجیه میشود ؟متأسفانه عده ای سعی دارند علی(ع)را شخصیتی لیبرال معرفی کنند و خودشان را با بعضـــی از عملکردهای این امام توجیه کنند چه جوابی می توانیم به آنها بدهیم(چون ایشان اجازه فعالیت به دشمنان ،خونسردی در مقابل منتقدان ،

پرسش

مـدارای امام علی (ع) بامخالفان چگونه توجیه میشود ؟متأسـفانه عـده ای سـعی دارند علی(ع)را شخصـیتی لیبرال معرفی کنند و خودشـان را بـا بعضـی از عملکردهـای این امـام توجیه کننـد چه جوابی می توانیم به آنهـا بـدهیم(چون ایشـان اجـازه فعالیت به دشمنان ،خونسردی در مقابل منتقدان ،سکوت ۲۵ ساله و...)

پاسخ

مسـلما در این واقعیت که امام علی(ع) شخصـیتی رئوف و مهربان، آزاده و آزاداندیش بودند، شکی نیست. اما باید توجه داشت که سـعه صـدر و آزادگی آن امام همام با آزادی و تساهل و تسامح در ادبیات غربی بسـیار متفاوت است. آزادگی امام علی(ع) مبتنی بر جهان بینی الهی و شـناختی واقعی از ابعاد وجودی انسان و نیازهای اساسی آن در چارچوب احکام و ضوابط اسلامی و حقوق و تکالیف الهی و در جهت اصلاح و تعالی فرد و جامعه انسانی بود؛ امام علی(ع) با توجه به اصل کرامت انسانی و رأفت و رحمت الهی بـا مخـالفین برخورد و نهـایت سـعی خویش را برای هـدایت آنـان به کار می برد اما به هیـچ وجه حـدود الهی و مصالح جامعه اسلامی را فدا نمی نمود بلکه قاطعانه در مقابل متخلفین ایستادیگی می کرد.

امـا در مقابل، آزادی و تساهل لیبرالی مبتنی بر نگرشـی مادی گرایانه و غیر واقعی از انسان و جهان و با محور قرار دادن انسان و لذایـذ دنیوی اوست و شـعاری فریبنـده در جهت نیـل به مطامع و منافع حزبی و گروهی آنان است که حتی در عمل جایی که با منافعشان ناسازگار باشد، به هیچ وجه به آن پای بند نیستند.

در هر صورت جهت شناخت واقعی شخصیت امام علی(ع) و اثبات مدعای فوق، مطالبی

را درباره عملکرد آن حضرت در قبال مخالفین خود و همچنین موضوع سکوت ۲۵ ساله ایشان بیان می نمایید:

الف- شیوه برخورد امام علی(ع) با مخالفین:

در ابتدا لازم است تا مطالبی را درباره ی شیوه ی برخورد رهبران الهی با دشمنان و مخالفان حکومت اسلامی، بیان نماییم: بررسی آموزه های دینی و سیره ی حکومتی بزرگان اسلام در برخورد با مخالفان بیانگر این حقیقت است که در نظام اسلامی برای تک تک افراد جامعه (صرف نظر از گرایش سیاسی، نژاد و..). جایگاه ارزشی و حقوقی خاص در نظر گرفته شده است؛ مهیا نمودن زمینه های هدایت و فرصت های بازگشت، حفظ آبروی افراد، از جایگاهی بالا برخوردار است. یکی دیگر از اصول مهم نظام مدیریتی اسلامی؛ سعه ی صدر و مدارا و تسامح با دشمنان و مخالفان است:

قرآن کریم به صورت متعدد، نه تنها پیروان خود را به مدارا و تسامح نسبت به مخالفان می خواند، گاه نیکوکاری در حق مشرکان را نیز توصیه می کند. چنان که می فرماید: «لاینهاکم عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تبروهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین (ممتحنه، آیه ی ۸).

سیره ی پیامبر گرامی اسلام و امام علی(ع) نشان دهنده ی موارد متعددی است که با این که آن بزرگواران به خوبی افراد منافق و مخالفِ حکومت خود را می شناختند، تا آن جا که این افراد به امنیت و وحدت جامعه اسلامی آسیب نمی رساندند و دست به قیام مسلحانه نمی زدند، با کمال مدارا و سعه ی صدر با آنان برخورد و از معرفی آنان خودداری می کردند: به عنوان نمونه در جریان توطئه ای که منافقان برای قتل و ترور پیامبر گرامی اسلام در غزوه تبوک طراحی نمودند، سرانجام با

درایت آن حضرت(ص) ناکام ماندند؛ حذیفه یکی از اصحاب پیامبر(ص) می گوید: «من آن ها را از نشانه های شترانشان شناخته و به پیامبر(ص) گفتم: من آن ها را به شما معرفی می کنم تا آنان را به سزای خویش برسانی. پیامبر با لحن عطوفت آمیزی به من دستور داد که از افشاری راز آن ها خودداری کنم. شاید آن ها راه توبه را در پیش گیرند و نیز افزود: اگر من آن ها را مجازات نمایم، بیگانگان می گویند محمد پس از آن که به اوج قدرت رسید، شمشیر بر گردن یاران خود نهاد»(فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ شانزدهم، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۴۰۵).

امام علی(ع) نیز در برخورد با مخالفان خویش سه راهبرد اساسی داشت: گفت و گو؛ مدارا؛ برخوردِ قاطع. (دانشنامه ی امام علی(ع)، ج ۶، امام علی و مخالفان، ص ۲۳۸).

تلاش اولیه ی امیرالمؤمنین(ع) پاسخ گویی به شبهات مخالفان بود و می کوشید راهی برای پایان بخشیدن مسالمت آمیز؛ نزاع و دشمنی بیابد. اگر از این راه نتیجه ی دل خواه به دست نمی آمد، با مخالفان خود، تا جایی که به امنیت و وحدت جامعه ی اسلامی آسیبی نمی رسید، مدارا، و از شدت و خشونت پرهیز می کرد. سرانجام اگر مخالفان دست به قیام مسلحانه می زدند و امنیت شهرها و راه ها را به خطر می انداختند، نوبت به برخورد قاطعانه می رسید. البته امام در این مرحله نیز هیچ گاه از ارشاد و راهنمایی دشمنان غفلت نمی کردند و در عمل نیز نشان می داد که همواره این سخن پیامبر اکرم(ص) را پیش خود دارد که در غزوه ی خیبر، خطاب به ایشان فرمود: «اگر خداوند یک تن را به دست تو هدایت کند، بهتر از هر چیزی است

که خورشید بر آن می تابد»(شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۴ / بحارالانوار، محمدباقر مجلسی، ج ۳۲، ص ۴۴۸).

امام علی(ع) با آن که از انگیزه ی طلحه و زبیر برای رفتن به مکه آگاه بود و می دانست جز جنگ افروزی مقصود دیگری ندارند، با آنان مدارا کرد و در پاسخ به پیشنهاد ابن عباس که از وی می خواست تا آن دو را زندانی کند و از رفتن به مکه بازدارد، فرمود: «آیا از من می خواهی که آغازگر ستم باشم... و بر اساس ظن و گمان به مجازات افراد بپردازم و پیش از انجام کار مؤاخذه نمایم؟ هرگز! به خدا قسم از رفتار عادلانه... که خدا مرا بدان امر فرموده، روی نمی گردانم»(مصنفات شیخ المفید، ج ۱، الجمل، ص ۱۶۶).

نتیجه آن که بر اساس آموزه های دین و سیره ی بزرگواران اسلام، اصل مدارا و تسامح با مخالفان و دشمنان است تا جایی که به وحدت و امنیت جامعه اسلامی خدشه ای وارد نشود.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز که نشأت گرفته از آموزه های حیات بخش دین مبین اسلام و سیره ی معصومین(ع) می باشد؛ تمامی حقوق شهروندی را برای مخالفین نظام به رسمیت شناخته و حدود آن را به: عدم اخلال به مبانی نظام، حفظ امنیت، منافع و وحدت ملی و مصالح نظام اسلامی مشخص کرده است(اصول ۲۰ و ۲۶ و ۲۷ و ۳۷ و ۴۰ قانون اساسی).

اما در مواردی که مخالف حدود قانونی را رعایت نکند، حکومت اسلامی جهت حفظ مبانی نظام اسلامی و امنیت و وحدت جامعه، موظف به برخورد با مخالفین اخلال گر است. شیوه ی برخورد نیز باید بر اساس راهکارهای دینی و قانونی باشد که طبق قانون اساسی این وظیفه بر

عهده ی قوه قضائیه گذاشته شده است. در اینجا مقام معظم رهبری بر اساس اصل رأفت و رحمت اسلامی ابتدا به چنین افرادی تذکر داده و راه بازگشت و هدایت را به روی آنان همچنان باز می گذارد. در مرحله ی بعد با ارائه ی معیارهایی به مردم، زمینه های شناخت صنفی این قبیل افراد و پرهیز از آنان را برای مردم فراهم می نماید. و در صورتی که باز هم دست از اخلال گری خود برندارند، برخورد قانونی از طریق دستگاه های ذی ربط به عمل می آید.

بنابر این چنین که با افراد مُخِلّ هیچ گونه برخوردی نشود و آنان در جامعه آزاد باشند، خیر. بلکه بر عکس در موارد متعددی که نیازمند برخورد قاطع بوده از طریق قوه قضائیه اقدامات لازم انجام شده و می شود. و علّت عدم معرفی چنین افرادی از سوی مقام معظم رهبری هم به دلیل؛ مهر و عطوفت اسلامی، مدارا و تسامح با مخالفین برای هدایت آنان، محوّل شدن وظیفه ی شناسایی و اعلان متخلفین به دستگاه های مربوطه می باشد.

ب – مسأله سکوت ۲۵ ساله امام علی(ع):

این موضوع در بخشهای ذیل بررسی می شود:

یکم. افرادی که سکوت و خانه نشینی امام علی(ع) را دلیل بر خونسردی و تسامح ایشان در مقابل انحرافات مخالفین می دانند، اگر کمی منصفانه لااقل در سایر سخنان آنحضرت(ع) حوادث تاریخی آن زمان بیاندازند، به بطلان ادعای خود پی می برند. زیرا:

اولاً: امام علی(ع) در ماجرای سقیفه و غصب خلافت، کوشش هایی را در تصدی حکومت انجام دادند تا جایی که مورد اعتراض برخی، مانند ابو عبیده و ویا ابو اشعث در روز سقیفه، قرار گرفت و آن حضرت را متهم به حرص و طمع در امر حکومت کردند، حضرت در

پاسخ به آنها، به جای انکار درخواست خود مبنی بر واگذاری امر حکومت به ایشان، به درخواست و جهد خود اذعان کرده و آن را حق مسلم خویش می داند: H{انما طلبت حقّا لی و أنتم تحولون بینی و بینه و تضربون وجهی دونه}H

ثانیا: یکی از راهکارهای عملی تصدی مقام حکومت، درخواست یاری و مساعدت از صحابه بود. حضرت نه تنها از این راهکارها استفاده کرد، بلکه برای بالا بردن ضریب موفقیت آن، به تنها یادگاران پیامبر(ص)، یعنی حضرت فاطمه(س) و امام حسن(ع) و امام حسین(ع) توسل جست. امام با سوار کردن حضرت فاطمه(س) بر مرکب در دل شب ها به در خانه های انصار می رفت تا آنان را به حق خود تذکر دهد و آنان به درخواست بیعت حضرت پاسخ مثبت دهند. و حضرت زهرا(س) نیز در خطبه ی معروف خویش به این حوادث تصریح می نمایند.

بنابراین، اگر مراد از عدم تلاش یا تقاضای حکومت در مرحله ی اولیه باشد، این بر خلاف تاریخ و سخنان خود حضرت است. اما اگر مراد در مراحل بعدی باشد؛ به این معنا که حضرت بعد از مشاهده ی عدم زمینه ی لازم برای تصدی حکومت، لب به سکوت گذاشت، این ادعای صحیحی است، اما از آن نمی توان به عنوان تساهل امام(ع) در مقابل مخالفین نام برد، زیرا پرواضح است که چنین مسأله ای در صورت مهیا نبودن شرایط و زمینه های لازم روی داده است نه در شرایط عادی.

ثالثا: حضرت در موارد لازم به انتقال حق حاکمیت از طریق پیامبر(ص) به ایشان تصریح می کرد و آن را به «حق» و «ارث» یاد می کرد که در ذیل به بعضی اشاره می شود: H{فانه لما قبض الله

نبيّه(ص)، قلنا: نحن اهله و ورثته و عترته و اولياؤه دون الناس، لا ينازعنا سلطانه احد و لا يطمع فی حقنا طامع، اذ انبری لنا قومنا فغضبونا سلطان نبينا فصارت الامره لغيرنا.}H

حضرت در اين خطبه، اعتقاد و حسن ظن خود را در اين که مطابق وصيت پيامبر(ص) لازم بود امر حکومت به ايشان منتقل شود و احدی نبايد حق طمع آن را داشته باشد، بيان می کند، اما جريان بر عکس شد و حکومت به غاصبان رسيد.

H{«فو الله مازلتُ مدفوعا عن حقّی مستأثرا علی منذ قبض الله نبيّه(ص) حتی يوم الناس هذا؛ }Hسوگند به خدا از آن زمان که رسول اکرم(ص) رحلت نمود تا به امروز، مرا از حقم باز داشته اند و ديگری را بر من برتری داده اند و برگزيده اند».

و همچنين خطبه ی معروف شقشقيه که مملو از گلايه های آن حضرت از مردم و حاکمان روزگار است که حق او را به يغما بردند.

H{«اما والله لقد تقمّصها فلانٌ، و انه ليعلم انّ محلی منها محل القطب من الرحی...؛ }H آگاه باشيد به خدا سوگند که «فلان» خلافت را چون جامه ای بر تن کرد و نيک می دانست که پايگاه من نسبت به آن چونان محور است به آسياب... پس ميان خود و خلافت پرده ای آويختم و از آن چشم پوشيدم... می ديدم که ميراث من به غارت می رود...».

بنابراين هم عملکرد امام علی(ع) و هم صحبت های ايشان کاملا با کسانی که از اين ماجرا به «سکوت» امام(ع) يا «خونسردی» امام(ع) و... تعبير می کنند منافات دارد.

دوم. علاوه بر اين، پرهيز امام(ع) از هر گونه اقدام عملی برای مقابله با غاصبان حق حاکميت دلايل ديگری نيز دارد که امام علی(ع)

در سخنان خویش به آنها اشاره می نمایند:

۱}T. حفظ وحدت مسلمین }Tحضرت حفظ اتحاد اسلامی و خوف از برگشت دوباره ی کفر را یکی دیگر از علل سکوت خویش ذکر می کند.H{ و ایم الله لولا ـ مخافه الفرقه بین المسلمین و ان یعود الکفر و یبور الدین لکنا علی غیر ما کنا لهم علیه}H

۲}T. نبود انصارT{ }Hفنظرت فاذا لیس لی معین الا اهل بیتی...}H اقدام به قیام با این تعداد کم، نتیجه ای جز شهادت و از دست دادن رهبر و مرجعی چون حضرت علی(ع) نداشت که هیچ سودی برای آیین نوپای اسلامی بدنبال نداشت.

۳}T. فرا رسیدن وقت لازم }Tچنانکه آن حضرت در پاسخ ابوسفیان مبنی بر اقدام به بیعت و مخالفت عملی با خلیفه ی وقت فرمود: «این مانند آب تلخ و لقمه ای است که در گلوی خورنده ی آن گیر می کند، و مانند کسی است که میوه ی نارسی را می چیند...»

به صورت خلاصه اگر بخواهیم یک جمع بندی سخنان امام علی(ع) و اوضاع و شرایط آن زمان داشته باشیم باید گفت که:

اولاً: شرایط سیاسی و اجتماعی امت اسلام پس از رحلت پیامبر(ص) مهیا نبود. وقتی رهبر یک حرکت عظیم تاریخی که بنیان های جامعه آن روز را زیر و رو کرده و اندیشه و نظامی نوین برقرار نموده از میان مردم می رود بهترین شرایط برای حرکت ارتجاعی و ضد تکاملی فراهم می آید حال اگر در داخل امت و در بین سران آن نیز درگیری بوجود آید روشن است که امور آن جامعه و امت هیچ گاه به سامان نخواهد رسید و چه بسا نتایج همه حرکتهای قبلی نیز از دست برود. در صدر اسلام نیز دقیقا همین شرایط پیش آمد دشمنان

خارجی حرکت عظیم اسلام همانند روم و ایران آن زمان از یکسو منافقان و عناصر ارتجاعی داخلی از سویی دیگر منتظر فراهم آمدن شرایطی بودند تا نهال نورسته اسلام را از بیخ برکنند. اگر فرضا علی (ع) برای احقاق حق دست به شمشیر می برد مسلما جنگ دامنه داری درگیر می شد که پایان آن چیزی جز از بین رفتن زحمات پیامبر (ص) نبود.

ثانیا: اقدام برای یک حرکت اجتماعی آن هم به صورت نظامی نیازمند شرایط مختلف و آمادگیهای مختلف است و به دلایل مختلفی این زمینه پس از ارتحال پیامبر(ص) وجود نداشت.

امام علی(ع) (بنابر نقل تاریخ) بارها بزرگان اصحاب را برای ایجاد حرکتی بر علیه وقایع پیش آمده فراخواند ولی جز معدودی انگشت شمار به دعوت آن حضرت پاسخ ندادند. از سوی دیگر شرایط محیط و افکار عمومی نیز آمادگی قبول نبردی داخلی در بین اصحاب پیامبر(ص) را نداشت، زیرا همگان انتظار داشتند که اصحاب بزرگ پیامبر(ص) پس از آن حضرت همانند او عمل نمایند و محور وحدت جامعه باشند نه اینکه به نزاع و درگیری در بین خود اقدام نمایند. خلاصه سخن آنکه علی (ع) برای حفظ اساس اسلام و حراست از نهال نورسته آن از احقاق حق خلافت خویش خودداری نمود تا ریشه های اسلام در پرتو تعالیم پیامبر و قرآن و اهل بیت استحکام یابد. لذا علی (ع) تا آن روزی که مردم به خانه آن حضرت هجوم آوردند و خواهان خلافت آن حضرت شدند از خلافت ظاهری برکنار ماند. نکته دیگری که شایان توجه است آنکه در امور داخلی امت اسلامی روا نیست که هرکس برای احقاق حق خود دست به شمشیر ببرد و

مسلحانه و به زور در صدد احقاق حق خود باشد از روش علی (ع) و دیگر ائمه چنین بر می آید که آنان برای احقاق حق خود در جامعه هرگز و ابتدا دست به شمشیر نبرده اند بلکه سعی آنها بر این بوده که با روشنگری و تبلیغ حقیقت زمینه را برای یک حرکت عمومی در جامعه فراهم نمایند هیچ گونه آشنایی دقیقی با متون، معارف اسلامی و حوادث تاریخی صدر اسلام ندارند، برای القاء افکار نادرست خود در مورد جدایی دین از سیاست، دست به هر گونه تحریف در مبانی دین مقدس اسلام، حکومت اسلامی و واقعیات تاریخی می زنند و حتی در این راه از شبهات و دلایل بی اساس که برخی منصوب بودن امام علی(ع) از طرف پیامبر اکرم(ص) ایراد کرده اند، استفاده می کنند، شبهه ای که مطرح نمودید از همین دسته می باشد.

در هر صورت خوشبختانه وقایع تاریخی و مبانی حکومت اهل بیت(ع) آنقدر واضح و مستحکم است که هیچ جایی برای این گونه توهّمات نمی گذارد. و بهترین نوع برخورد با این گونه افراد نیز نقد علمی و دادن پاسخهای متین به آنها می باشد.

برای مطالعه بیشتر ر.ک:

۱. محمدحسن قدردان قراملکی، سکولاریزم در مسیحیت و اسلام، نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه

علمیه قم

۲. ۲۵ سال سکومت علی(ع)، فؤاد فاروقی، نشر عطائی، تهران

چرا در جمهوری اسلامی گاهی خشونت پیش می آید مثلا گفته می شود زهرا کاظمی یا وقایع کوی دانشگاه و یا در جریان استان شدن شهرستان فردوس که از نزدیکان شنیدم که خشو.نت زیادی افراد مامور که از خارج شهر آورده بودند انجام شد چرا.

پرسش

چرا در جمهوری اسلامی گاهی خشونت پیش می آید مثلا گفته می شود زهرا کاظمی یا وقایع کوی دانشگاه و یا در جریان استان شدن شهرستان فردوس که از نزدیکان شنیدم که خشو.نت زیادی افراد مامور که از خارج شهر آورده بودند انجام شد چرا.

پاسخ

همانگونه که می دانید، خشونت دو قسم است:

۱. خشونت قانونی و مشروع ؛ در مقابل تخطی از قانون و ارتکاب جرائم اجتماعی، دینی و... که عموما این قبیل خشونت ها و به کارگیری قوه قهریه توسط حکومت و نظام سیاسی حاکم بر جامعه اعمال می گردد. چنین خشونتی در همه نظام های سیاسی اعم از دینی یا سکولار پذیرفته است و وجود دارد و در نظام اسلامی نیز علی رغم اصالت ندادن به خشونت و تکیه بر راه های مسالمت آمیز در مواقع ضرورت برای اصلاح فرد و جامعه و تأمین هدایت، کمال معنوی و سعادت اخروی آن، اعمال می شود

(بازکاوی پدیده خشونت در جامعه مدرن، سید مجید ظهیری، اندیشه حوزه، ش ۲۳، ص ۱۲۸).

۲. خشونت غیر قانونی و نامشروع؛ چنین خشونتی علی رغم این که از نظر فطرت، عقل و منطق و آموزه های اصیل دینی و شرایع الهی به هیچ وجه مجاز نمی باشد، اما متأسفانه نگرش های مادی و متأثر از امیال نفسانی در عمل شدیدا به آن پای بند بوده و تفاوتی در این زمینه بین فرد و یا دولت وجود ندارد؛ به عنوان نمونه در فلسفه سیاسی نظام های سکولار که از دیدگاه هابز «انسان گرگ انسان» است خشونت اصالت داشته و با الهام از آموزه های ماکیاولیستی، خشونت را در اعماق

فرد و جامعه و عرصه سیاست دولت ها می پروراند، از این روست که مشاهده می نماییم دولت های سردمدار و منادی لیبرالیسم علی رغم ادعای حقوق بشر، بیشترین خشونت را در داخل جوامع خود و در سطح جهان در راستای دستیابی به منافع نامشروع خود به کار می برند و در این راه از ارتکاب فجیع ترین جنایات بشری دریغ نمی ورزند.

اکنون با توجه به مقدمه فوق درباره سؤال شما باید گفت که خشونت ها در جامعه ما نیز به دو نوع قانونی و غیر قانونی تقسیم می شوند، برخورد قانونی با متخلفین و مجازات مجرمین و به کارگیری قوه قهریه در مواردی که مصالح، منافع و امنیت جامعه اقتضا می کند امری لازم و ضروری است که کاملا پشتوانه منطقی و شرعی دارد. البته ما به هیچ وجه ادعا نمی نماییم که تمامی خشونت هایی که از سوی نظام اسلامی و مراکز دولتی، انتظامی و قضایی اعمال می گردند، کاملاـ در چارچوب قانون و با تشخیص صحیح مصادیق آن می باشد، بلکه مواردی وجود دارد که علی رغم اصرار و تلاش نظام اسلامی در اجرای دقیق قانون و رعایت موازین و حقوق شهروندان، باز هم افراط و تفریط هایی در این زمینه از سوی برخی افراد و یا بخش های نظام روی می دهد که بیشتر ناشی از عواملی نظیر اشتباه در تشخیص صحیح مصداق، دخالت امیال و اغراض نفسانی و منافع حزبی و عدم پای بندی به رعایت اصول و ارزش های نظام اسلامی و... می باشد. نظیر چنین مسائلی حتی در زمان پیامبر اکرم(ص) نیز وجود داشت به عنوان نمونه در

قبیله «بنی جزیمه» علی رغم این که پیامبر اکرم(ص) خالد بن ولید را از خونریزی و جنگ منع کرده بود، او به صورت ناجوانمردانه عده ای از آنان را کشت و پیامبر اکرم(ص) بعد از اطلاع از این جریان از عملکرد خالد بن ولید برائت جست و به امام علی(ع) دستور دادند که تمام خسارات جنگ و خون بهای افراد بی گناه را به طور دقیق پرداخت نماید (فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، ج ۲، ص ۳۴۸).

بنابراین به هیچ وجه نباید انتظار داشت که در حکومت اسلامی تا زمانی که همه افراد و بخش های آن صد در صد مطابق اسلام و قانون عمل نمی کنند به هیچ وجه مجریان آن مرتکب تخلف نشوند به آنچه از نظام اسلامی انتظار می رود دو اصل است:

۱. تلاش برای قانونی نمودن و مشروع بودن تمامی بخش های حقوقی اداری و اجرایی خود.

۲. تأکید بر دفاع از حقوق مردم و کسانی که در تخلفات احتمالی مجریان، حقوقشان تضییع شده است و برخورد با متخلفان که به حمدالله جمهوری اسلامی ایران در راستای عملی نمودن این دو اصل گام بر می دارد.

و نکته آخر درباره موضوعاتی که نام بردید باید گفت قضاوت پیرامون هر کدام از این موضوعات نیازمند اطلاعات دقیق و مستند و تشخیص صحیح تخلفات احتمالی آن هم توسط مراجع و دستگاه های مربوطه می باشد که از عهده این مرکز خارج می باشد.

علت عدم برخورد مقام رهبری با گروههای خودسری که به اسم حمایت از ایشان دست به خشونت میزنند چیست؟

پرسش

علت عدم برخورد مقام رهبری با گروههای خودسری که به اسم حمایت از ایشان دست به خشونت میزنند چیست؟

پاسخ

در پاسخ به این سوال گفتنی است:

اولا : بحمدلله به دنبال هشدار ها و تذکرات مقام معظم رهبری مبنی بر عدم مداخله افراد غیر مسئول در نتشاشات و توطئه های عناصر ضد انقلاب و وابسته به بیگانگان، و به دلیل فهم و شعور بالای جامعه و نیروهای انقلاب ، تعداد این افراد و گروهها بسیار اندک است .

ثانیا: وظیفه مقام معظم رهبری تعیین سیاسیتهای کلی نظام ، نظارت و هدایت نظام در سیر اصول و اهداف انقلاب ، و دادن هشدارها و تذکرات به موقع به منظور جلوگیری از اختلال نظم و پیشگیری از وارد شدن هر گونه آسیبی به آن است. که بحمدلله معظم له بدلیل درایت و مدیریت قاطع خویش ، بحرانهای عظیمی را از انقلاب دور نموده و هشدارهای به موقع را در

حساسترین مقاطع به نیروهای انقلاب داده اند . همانگونه که درایت و تیزبینی ایشان در دادن هشدار و تذکر به نیروهای انقلابی مبنی بر عدم دخالت در آشوبها و ... ، نقشه های شوم استکبار جهانی و ایادی داخلی آنها را نقش بر آب کرد.

ثالثا: برخورد قانونی با افراد متخلف و به اصطلاح خودسر در حیطهء وظایف و اختیارات محاکم قضایی و نیروهای انتظامی است ، که این موضوع نیز هم در گذشته انجام شده و هم در زمان حال پرونده این قبیل افراد در دست بررسی و پیگیری می باشد.

چرا شـما به ما جوانان حزب الهی دستور جهاد نمی دهید تا حساب این خائنین به این کشور رابرسیم زیرا مردم کم کم دارند از شما هم نا امید می شوند ؟

پرسش

چرا شـما به ما جوانان حزب الهی دسـتور جهاد نمی دهید تا حساب این خائنین به این کشور رابرسیم زیرا مردم کم کم دارند از شما هم نا امید می شوند ؟

پاسخ

هر چند منظور شما از خائنین مشخص نیست اما اگر منظور افراد متخلف و کسانی است که در راستای اهداف دشمنان عمل می کننـد، بایـد گفت بحمـد الله نظـام اسـلامی از اقتـدار و توانایی های لازم برخوردار بوده و هر کـدام از بخش های آن وظایف و کارکردهـای قانونی خویش را انجام می دهنـد. برخورد با افراد متخلف نیز از مجاری قانونی خویش، پس از اثبات وقوع جرم و مجازات متناسب با آن انجام می شود. بنابراین هر گونه اقـدام خودسـرانه علاوه بر اینکه به شدت از نظر شـرعی و قانونی ممنوع است؛ باعث هرج و مرج، جلوگیری از اجرای کامل و دقیق عدالت شده و سوء استفاده دشمنان را به دنبال خواهد داشت.

و مردم نیز زمانی ناامیـد می شونـد که ببیننـد دسـتگاه های مربوطه وظایف قانونی خود را به خوبی انجام نمی دهند، اما در زمان حـال، این چنین نیست دسـتگاه هـای امنیتی و قضـایی، در مجموع اقـدامات مناسبی در دست اجرا دارنـد، و از ابتـدای انقلاب تا کنـون بـا خیـانت کـاران و تـوطئه گران بـا قـاطعیت برخورد نموده و می نماینـد، منتهی برخی مسائـل این چنین زمـان بر بوده و سیاست نظام اسـلامی نیز حفظ آبرو و حیثت افراد و خصوصا خانواده های آنان در جامعه است. از این رو بسـیاری از برخوردها به اطلاع عموم نمی رسد.

از سوی دیگر هر چند جوانان حزب اللهی باید آماده و حساس در مقابل

افراد وطن فروش باشند، اما دفاع از انقلاب فقط در برخورد فیزیکی منحصر نمی شود، بلکه تلاش برای کارآمدتر نمودن نظام اسلامی و حل مشکلات و معضلات جامعه از مهمترین عواملی است که باعث می شود نقشه های دشمنان و ایادی آنان نقش بر آب شود. و مسلما دانشجویان عزیز با خوب درس خواندن و تلاش بر تقویت بنیه های علمی و عملی خویش، به عنوان مدیران آینده نظام اسلامی می توانند بهترین نقش را در این زمینه ایفا نمایند.

تحمل اندیشه ؛ تبادل نظر و مباحثه در زمینه های مذهبی و سیاسی، چه ویژگی هایی را از طرفین مطالبه می کند؟

پرسش

تحمل اندیشه ؛ تبادل نظر و مباحثه در زمینه های مذهبی و سیاسی، چه ویژگی هایی را از طرفین مطالبه می کند؟

پاسخ

برای روشن شدن بهترِ پاسخ، توجه به سه نکته اساسی لازم و ضروری است:

اوّل) انسان موجودی است متفکر؛ و خوش بختی و خسران او در گرو بهره مندی از افکار و اندیشه اوست؛ به همین جهت، وحی آسمانی که برای هدایت انسان آمده، می کوشد که از راه تفکر، او را به منافع مادی و معنوی خود متوجه کند، تا اسباب سعادت او را از راه اندیشیدن به وی نشان دهد؛ و از راه دل در او شوق و انگیزه ایجاد کند که با فکر بفهمد و با دل بدان گرایش پیدا کند. بر همین اساس، بیدار کردن افکار و عقول در سر لوحه برنامه های انبیای الهی قرار گرفته است. علی(ع) فرمود: فبعث فیهم رسله و واتر إلیهم أنبیائه... و یثیروا لهم دفائن العقول و... ؛ «یعنی خداوند پیامبران خود را برانگیخت و پی در پی آنان را فرستاد ...[تا موانع سر راه اندیشه را بزدایند] و گنجینه های خود را بر ایشان آشکار گردانند». نهج البلاغه، خطبه اوّل.

با توجه به این نکته، انسان که با اندیشیدن، شخصیت والای خود را رقم می زند، اگر این جایگاه بلند انسانی را از او بازدارند، پیامدهای ناگوار و ناهنجاری متوجه او و مجتمع بشری خواهد شد.

دوّم) مردم به طور طبیعی در افکار و اندیشه ها مختلفند و اساساً تنوع در افکار، از شرایط اصلی و ضروری زندگی بشر است. آنچه این عالم را از ملال و یکنواختی به در می آورد و زیستن در آن را لذت بخش و موجب خرسندی و خوش وقتی می گرداند، علاوه بر آن که

قوای عقلانی و اخلاقی و ذوقی را رشـد می دهـد، گونه گونی افکار و انـدیشه های انسان ها است که از فطرت آنان سرچشـمه می گیرد. نک: نصری، عبدالله، تکاپوگر اندیشه ها، (زندگی، آثار و اندیشه های استاد محمد تقی جعفری)، ص ۴۰۸.

این تفاوت عقل ها را نیک دان در مراتب از زمین تا آسمان

هست عقلی همچو قرص آفتاب هست عقلی کمتر از زهره و شهاب

هست عقلی چون چراغی سرخوشی هست عقلی چون ستاره آتشی

مثنوی/۵/۴۵۹–۴۶۱.

عدم توجه به این نکته، پیامدهای ناگواری دارد که از شمارش آنها در این مجال معذوریم.

سوّم) اکنون که اندیشیدن امری مهم تلقی گشته و گونه گونی فکرها نیز امری فطری دانسته شده است، چگونه می توان در عین حفـظ تفکر و تعقـل، به اختلاـف انـدیشه ها احترام گـذاشت؟ آنچه ما از آن به صورت «تبادل نظر» و «مباحثه» و... نام می بریم، همه برای ارج گـذاری بر انـدیشه با حفظ تفاوت آراء است. در واقع، در پرتو تضارب آراء و اندیشه ها است که علاوه بر حفظ دو نکته پیش گفته، فکر و خلاـقیت ذهن، رشـد می یابـد و معـارف و علـوم کامـل تر می گردنـد. به هر روی، استفاده از آراء، افکار و نظریّات دیگران و دوری جستن از خودمحوری و استبداد رأی و درهم آمیختن افکار و تضارب آراء، آدمی را در عقول دیگران شریک می گرداند و در نتیجه از تجارب دیگران بهره می برد.

اسـلام که همه ابعـاد تکامـل و ترقی بشـر را مورد نظر دارد، به این موضوع ارزش ویژه ای داده است. حضـرت علی(ع) تضارب آراء و تبـادل نظر را وظیفه هر عاقـل و صاحب فکر دانسـته و فرموده انـد: «سـزاوار است انسان خردمنـد، رأی دیگران را بر رأی خویش بیفزاید و دانش

و آگاهی خویش را با به دست آوردن دانش حکیمان افزون سازد». مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۰۰.

از منظر امیر خرد، جمع آوری آراء و نقد و بررسی آن ها، انسان را به واقعیت و حقیقت رهنمون می سازد. علی(ع) فرمود: «آراء و نظریات دیگران را همانند مایه ای که در مشک می زنند تا زبده و شیره آن را بیرون آورند، در عالم ذهن در هم بزنید و نقادی کنید تا ذهن فعال گشته و بر اثر آن، هم به رشد و ابتکار برسد و هم بتواند نظریات منفی از مثبت را در میان انبوه آراء اختیار کند». میزان الحکمه، ج ۴، ص ۳۶، حدیث ۶۸۳۴.

زانکه با عقلی چو عقلی جفت شد مانع بد فعلی و بد گفت شد

نفس با نفس دگر چون یار شد عقل جزوی عاطل و بی کار شد

عقل قوت گیرد از عقل دگر پیشه گر کامل شود از پیشه گر

آشنایی عقل با عقل از صفا چون شود هر دم فزون باشد ولا

عقل را با عقل یاری یارکن اَمْرُهُمْ شوری بخوان و کار کن

مثنوی/۲/۲۰-۲۱ - ۲۲۷۷ و ۳/۲۶۸۹ و ۵/۱۶۷.

پیامدهای جلوگیری و محدود کردن تبادل نظر، رکود استعدادها، طغیان و انفجار جامعه، سطحی نگری و آسیب پذیری و رشد تسلیم پذیری و جمودگرایی است. هر یک از این امور، نتایج سوئی را برای جامعه بشری به دنبال خواهد داشت که تحلیل و توضیح آن ها مجال دیگری می طلبد.

حال که اهمیت و ماهیت تبادل نظر در پرتو خردورزی انسان و تکثر اندیشه ها روشن گشت، به مهم ترین ویژگی های آن می پردازیم:

۱- رعایت روش گفت و گو: هر فعلی روش و متد خود را دارد که باید با پذیرش آن از سوی شرکت

کننـدگان در گفت و گو و فعالان تحلیل و نقـد آراء پیرامون یک موضوع، «تبادل نظر» سامان گیرد. روش بحث مسـتلزم تحلیل سؤال، محور مبحث و در نتیجه مشـخص ساختن مفاهیم، توضـیح آنها و آشـکار نمودن اصل یا مقدماتی است که این مفاهیم با توجه به آنها استنباط شده اند و در راستای آن، دیدگاهی گزینش شده است.

۲- حق جویی: هـدف هر تبادل نظری بایـد شـناخت حقیقت باشـد و شـرکت کنندگان در مباحث فکری باید حق جویی را سـر لوحه کار خود قرار دهنـد. نباید در گفت و گو اصالت به نفس تضارب آراء داده شود و سـرنوشت آب و سـراب یا حق و باطل مهم تلقی نگردد. متأسـفانه برخی از معاصـران این گمـان را رواج می دهنـد که آنچه در آن به سـر می بریم یـک بازی است و اساساً دیگر حق و باطلی معلوم و مطرح نمی باشد و آنچه اصالت دارد، تنها و تنها اصل گفت و شنود است. این پندار خطا منجر به این خواهد شد که از هیچ تعامل فکری، نتیجه ای برای رشد و خلاقیت ذهن به دست نیاید و این، بسیار خطرناک است.

مقصـود از «حق جویی» آن است که از مـدعایی که متکی به دلیلی قوی است، بـا هیـچ تهدیـد، تطمیع و فشـاری - چه از نـاحیه افکار عمومی و چه از ناحیه دیگر - نبایـد دست برداشت؛ و البته این دست برنداشـتن، بایـد تا زمانی باشد که این مدعا همچنان متکی به آن دلیل متقن باشد؛ ولی بعد از نقض و یا ردّ دلیل، در طرد آن نباید تسامح ورزید.

۳- عقل مداری: حق جویی در سایه «عقل مداری» امکان تحقق دارد. مراد از «عقل مداری» آن است که

از مشـارکت جویـان در مبـاحث نظری انتظـار می رود که برای تحقق حق جویی و ترویـج آن، تنهـا تابع اسـتدلال باشـند و روح «چرا؟ به چه دلیل؟» را در فضای گفتمان های خود حاکم سازنـد و برای این سـنجش گری خود حـدّی قائل نباشـند. بایـد توجه داشت که برای حاکمیّت عقل مداری، پرسش ها و نقد و بررسی ها، باید منطقی، صحیح و واقع بینانه باشد. حال فرقی نمی کند که موضوع مورد تبادل نظر در ساحت مباحث علمی باشد، یا در ساحت مسائل فکری، یا در ساحت مشکلات اجتماعی.

عقل باشد ایمنی و عدل جو بر زن و بر مرد، اما عقل کو؟

مثنوی/۶/۳۸۶۱.

در این جا تذکر دو نکته ضروری است:

اوّل آنکه مقصود از عقـل مـداری، «عقـل گرایی معتـدل» است؛ یعنی، عقلی که در کشف حق و اثبـات حقـانیت یک مطلب در چـارچوب خاصـی و محـدوده مشخصـی که در منطق اسـلامی بیان شـده است، عمل می کنـد. چنین عقلی، از دیـدگاه فرهنگ دینی، ابزاری است که با آن می توان مجهولات را از معلوماتی که در فطرت سالم انسانی وجود دارد (یعنی بـدیهیات) کشف و استنباط نمود. از این رو مراد ما از عقل گرایی، عقلانیتی نیست - که قواعد استنتاج را مورد تردید قرار داده و اثبات یک مطلب و حقـانیت آن را، چیزی جز حصول اجمـاع و توافق عقلای یک جامعه در باب آن اعتقاد نمی دانـد. همچنین، منظور ما از عقل گرایی، عقلانیت حداکثری یا عقل گرایی حداکثری (Rationalism Strong) که هر چند به قواعد استنتاج صحه گذاشته، معتقـد است به مـدد قواعد منطق می توان صدق پاره ای قضایا را قاطعانه اثبات کرد؛ ولی بیش از حد بر عقل تکیه کرده، آن را عالی ترین ابزار کسب دانش می شمرد، نیست. همین طور عقل گرایی انتقادی (Critical Rationalism)

نیز مورد نظر ما نیست. چرا که در چارچوب عقل گرایی انتقادی، روش واحـد، لزوماً به نتایـج واحد نمی انجامد؛ مجموعه پیش فرض هـا و مبـادی شـخص یـا اشـخاص به کاربرنـده روش، لزومـاً یکسان نیست؛ از این رو تنوع در مبادی [به فرض که روش و قواعـد اسـتنتاج واحـد باشـد] در نتیجه حاصـل از آن روش تـأثیر مسـتقیم دارد؛ و در آن صورت چون مبادی و پیش فرض های مقبول اشـخاص و جوامع متنوع است، نـتیجه حاصـل نیز متنوع و متکثر خواهـد بود. نقـد این سه رویکرد که در قبـال مفـاد عقل مداری در فرهنگ دینی است، مجال دیگری می طلبد.

دوّم آن که ما معتقـدیم که مطالب و مسائلی فوق خرد - نه خردستیز (antiraional) - داریم که برای داوری در حق بودن یا نبودن اعتقادات ما، توانمندند. در اندیشه اسلامی، تنها ذهن عاقل نیست که به گونه ای انحصاری، عینیات جهان خارج را درک و تعقل می کنـد؛ بلکه وحی، به منزله حقیقتی مافوق ذهن - نه مخالف و ضـد آن - نقشـی اساسـی در درک و کشف حقایق و اثبات آن بر عهده دارد.

۴- آزاد منشـی: بدون شک یکی از نخستین و اساسی ترین شرایط پدید آمدن روح تحقیق و علمی که در سایه تبادل نظر ظهور می کنـد، پرورش فکر آزاد و رهیـده از هر گونه تعصب و عقاید تقلیدی است. افرادی که در مباحث نظری پا به عرصه گفت و گو می گذارنـد، بایـد برای نهادینه کردن حق جویی و ترویج عقل مداری، در پذیرش یا ردّ مدعا و دلیلی، هیچ گاه پیش فرض های ذهنی و دلبسـتگی های شخصـی یا گروهی را دخیل نگردانند؛ بلکه با کاوشـی آزادانه، هدف هر «گفت و شـنودی» را تنها شناخت حقیقت بدانند.

درست است که هیچ فردی بدون ارتباط با اندیشمندان دیگر و برخورداری از دانش آنان در صحنه های گوناگون زندگی به پیروزی نمی رسد؛ ولی اگر این عشق و علاقه به انسان های والا – که در جای خود بسیار ارزشمند و مقدس است – فکر را در چارچوبی خشک و بی روح به نام پیروی از بزرگان به بند کشد، تا آن جا که در کوچک ترین مسائل، تصمیم گیری مشکل باشد؛ خود مانع بزرگی برای اندیشه و رشد آن خواهد بود.

علم تقلیدی بُوَد بهر فروخت چون بیاید مشتری، خوش برفروخت

مشتریّ علم تحقیقی حق است دایماً بازار او با رونق است

مثنوی/۲/۳۲۶۵ – ۳۲۶۶.

۵– توافق ارزشی: یک شرط اساسی تبادل نظر، توافق ارزشی است. در صورتی که در یک «گفت و شنود» وحدت ارزشی از میان برود، یعنی توافق بر سر ارزش های اصولی وجود نداشته باشد و هر کس علائق و منافع فردی یا گروهی خود را بر منافع جمع و مصالح عمومی و ارزش های اصولی پذیرفته شده از سوی یک اجتماع، ترجیح دهد و تعامل فکری را تنها برای نفوذ بر دیگران به کارگیرد، دیگر مباحثات نظری به معنی قانون جنگل خواهد بود؛ و آنچه از یک بحث فکری انتظار می رود، به وقوع نخواهد پیوست؛ و تنها در حد یک شکل صوری و راهی برای طرح دیدگاه های شخصی و گروهی و تبلیغ و نفوذ بر افکار دیگران خواهد بود، نه بیش از آن.

یادمان نرود که برخی کشورهای استثمارگر می کوشند تا در کشورهای زیر سلطه توافق ارزشی کمتر و آشفتگی مباحث نظری بیشتر گردد، تا در پرتو آن هیچ گاه سخن حق و اندیشه درست مکشوف نشود؛ و مدام نخبگان جامعه

- که در واقع نقش آفرینان هدایت و تعالی جامعه اند - به دنبال جدل های بیهوده و منازعات فردی و گروهی باشند.

۶- خوش خویی: برای آنکه تبادل نظر به میدان ستیز تبدیل نشود، باید اصول اخلاقی و انسانی بر آن حاکم باشد؛ و یکی از بارزترین این اصول، حسن رفتار و گفتار در طول بحث است. کسانی که در باب موضوع یا مسأله ای خاص به گفت و گو می پردازند، باید سعی کنند با جلوگیری از به کار بردن کلمات پوچ و آزاردهنده؛ و با رویی خوش و رفتاری پسندیده و انسانی، منظور و مقصود را به درستی برای یکدیگر تفهیم کنند؛ به صورتی که گفته ها و کردارشان رنگ احساسات منفی به خود نگیرد. در یک تعامل فکری، باید کوشش شود با انتخاب انگیزه ای مناسب - که برای شخص مقابل ارزشمند است - ضعف دلایل و گفته های او خاطر نشان گردد. چه خوب است که این گفته امام محمد باقر(ع) را مدّ نظر قرار دهیم که در تفسیر آیه: صلی الله علیه وسلم قولوا للناس حسنارحمهما الله با مردم نیک سخن بگویید. بقره / ۸۳. فرمود: «نیکوتر از آنچه دوست دارید با شما سخن گفته شود، با دیگران سخن بگویید». وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۶۳.

من ندیدم در جهانِ جست و جو هیچ اهلیّت به از خوی نکو

مثنوی/۲/۸۱۰.

۷- تحمل اندیشه ها: باید توجه داشت که در فضای صبوری در برابر افکار و اندیشه هاست که می توان تبادل نظر را بهبود بخشید و به راه اصلی و هویت اصیل خویش بازگردانید. اگر به ثمرات مثبت تحمل اندیشه ها و نتایج منفی نابردباری در مقابل طرز تفکر دیگران دقت کنیم؛ اذعان خواهیم کرد که

تحمل افکار یکی از شرایط اساسی افرادی است که در تعاملات فکری مشارکت دارند. با صبوری در برابر افکار، قدرت تعقل و نقادی در جامعه رشد می کند، روابط کلامی و ارتباطی تغییر می یابد، روح تعاون، کار جمعی، وحدت ملی، مسئولیت اجتماعی، مفاهمه سیاسی، تبادل فرهنگ ها و اندیشه ها، ترویج و بالنده می شود.

اما اگر ظرفیت شنیدن آراء و نظرهای گوناگون را نداشته باشیم، نمی توانیم با دیگران مفاهمه برقرار کنیم؛ لاجرم علاوه بر آنکه روح تعاون، همیاری و همکاری از میان می رود، روح تعصب و بدتر از آن خشونت بر مباحث نظری حاکم خواهد گشت و این، مساوی است با «مرگ اندیشه».

در پایان، توجه به این نکته ضروری است که براستی «مشکل کجاست؟!» اصحاب فکر و اندیشه به امور پیش گفته و شرایط فوق وقوف کامل دارند و خود از همه بهتر می دانند که شرایط ورود به عرصه تبادل نظر چیست؛ پس چرا با اطلاع کافی و وافی از این ویژگی ها، باز هم از «بحث» و «گفت و شنود» ناخشنودیم؟ به نظر می رسد تعامل فکری در دوران معاصر دچار آفت های جدی است و این، خود مانع بزرگی بر سر راه تبادل اندیشه هاست.

خودمحوری به جای حق محوری، نقد اشخاص به جای نقد افکار، پرخاشگری به جای منطق ورزی، مطلق اندیشی به جای آزادمنشی، از مهمترین آفات مباحثات فکری است. عدم وجود آموزش رفتار مشارکت جویانه در خانه، مدرسه، دانشگاه و جامعه باعث شده است که تحلیل و بررسی و نقد آراء و اندیشه ها جنبه بسیار مضر و تخریب کننده به خود بگیرند؛ که این خود دلیل مناسبی برای جلوگیری از استفاده درست و صحیح از «تبادل نظر» می شود. نحوه برخورد آراء و

تقابـل انـدیشه هـا حتی در موضوعات مهمّی همچون «تبادل نظر و بحث»، به صورتی است که خود منجر به نفی آنها می گردد. متأسـفانه برخی از اندیشـمندان ما در فکر، آزاداندیش انـد، ولی در عمل آزادمنش نیسـتند. نبایـد غفلت کرد که جمود در فکر چیزی است و جمـود در برخـورد چیزی دیگر. تمـایز میـان این دو، یکی از گره هـای کورتحلیـل جریـان هـای فکری در کشور است.

چو پرده دار به شمشیر می زند همه را کسی مقیم حریم حرم نخواهد ماند

از حافظ.

به هر حال در چنین فضایی تبادل آراء و نقـد و بررسـی آنها عموماً همراه با احساسات می باشد و طی آن از الفاظی اسـتفاده می شود که بار ارزشـی منفی دارند و توهین آمیز و پرخاشگرانه اند. در نتیجه نیاز به احترام در شخص مقابل تحریک می شود و در پی آن آمادگی او برای پـذیرش آراء و نظرهای دیگران کاهش می یابـد و بدتر موجب تثبیت رفتار و مقابله با اندیشه مقابل می گردد. عمومـاً هـدف مشـارکت جویان در تعامل فکری در چنین شـرایطی، بزرگ نشان دادن خود و تحقیر طرف دیگر است؛ و لـذا در طی فراینـد «گفت و شـنود»، علاـوه بر آنکه از روش هـای مضـبوط و منطقی اسـتفاده نمی شود، جنبه های مثبت نادیـده انگاشته می شود و آراء و اندیشه های دیگران در کلیه زمینه ها نفی می گردد.

ای ز خود پوشیده، خود را بازیاب در مسلمانی حرام است این حجاب

اقبال لاهوری.

در قرآن مجید، چه چیزهایی مانع صلح و آشتی بین افراد و باعث عدم تحمل معرفی شده است

پرسش

در قرآن مجید، چه چیزهایی مانع صلح و آشتی بین افراد و باعث عدم تحمل معرفی شده است

پاسخ

برخی از اموری که از آیات قرآن کریم استفاده می شود، مانع صلح و آشتی می شوند، عبارتند از:

۱. گناهانی همچون غیبت سوء ظن تجسّس مسخره کردن و با لقب زشت از یکدیگر یاد نمودن از موانع صلح و آشتی است که قرآن کریم بعد از سفارش به صلح از آن ها نهی نموده است (ر.ک حجرات ۱۰ ۱۲)

۲. ظلم ستم و تجاوز که قرآن از آن به "بغی تعبیر نموده است (ر.ک حجرات ۹)

۳. بخل شدید، بخل توأم با حرص که قرآن از آن به عنوان "شح ّنفس یاد نموده است (نسأ، ۱۲۸)

۴. پیروی از وسوسه های شیطان (ر.ك اسرأ، ۵۳)

۵. اعتماد به خبر فاسق بدون تحقیق و بررسی (ر.ك حجرات ۶)

نمی دانم در این برگه می توان از شـــما پرسمانی ها انتقاد کرد یا خیر ولی با این حال این کار را می کنم در قرآن خوانده اید در سوره انعام آیه ۱۰۸ فرموده مشـــرکان را دشـــنام ندهید تا به ســـبب آن شما را دشنام ندهند این کاریکاتور و آن تذکره الاشقیا در شماره ۲۸ پرسمان که

پرسش

نمی دانم در این برگه می توان از شما پرسمانی ها انتقاد کرد یا خیر ولی با این حال این کار را می کنم در قرآن خوانده اید در سوره انعام آیه ۱۰۸ فرموده مشرکان را دشنام ندهید تا به سبب آن شما را دشنام ندهند این کاریکاتور و آن تذکره الاشقیا در شماره ۲۸ پرسـمان که بوش را مسـخره کرده انـد در شان مجله شـما نیست فکر کنید نشـریه ای از آنان مثلا رییس انقلاب ما را اینگونه مسخره کند چه می کنید ؟

پاسخ

آیه شـریفه، به یکی از ادب های دینی اشاره می کنـد که با رعایت آن، احترام مقـدّسات جامعه دینی محفوظ مانده، دسـتخوش اهانت، ناسـزا و یا سـخرّیه نمی شود. این مسأله بدیهی است که هر فرد از مقدّسات مذهبی خود دفاع کند؛ بنابراین اگر مسـلمین به منظور دفـاع از پروردگار،بت های مشـرکان را هـدف دشـنام خود قرار دهنـد، در نتیجه عصبیت جاهلی، آنان را نیز وادار می سازد که حریم مقـدس خدای متعال را مورد هتك قرار دهند. از این رو دسـتور می دهد که به خدایان مشـرکان ناسـزا نگویند، (المیزان، ج ۷، ص ۳۳۲؛ ترجمـه المیزان، ج ۷، ص ۴۳۳). بنابراین مشـخص می شود که مورد آیه مقـدّسات مـذهبی کافران و مشـرکان است و هیچ ارتباطی با اعلام برائت از کافران، منافقان و قدرت های زورگو و سـلطه طلب ندارد که در آیات متعددی مورد لعن و نفرین خداوند متعال قرار گرفته اند و دستور صریح به اعلام برائت و انزجار وتبرّی از اعمال زشت آنان، داده شده

در مورد لعن، باید گفت لعن که به معنای دوری از لطف و رحمت الهی است و آنچه نکوهش شده ناسزاگویی

و سب به خـدایان مشـرکان است «لاتسـبوا الـذین یـدعون من دون الله فیسـبوا الله عـدوا بغیر علم؛ ... و آنهایی را که جز خدا می خوانند دشنام مدهید که آنان از روی دشمنی [و] به نادانی خدا را دشنام خواهند داد» (انعام، آیه ۱۰۸).

اما لعن به معنای طلب دوری از رحمت الهی، نسبت به کافران و ظالمان در قرآن نیز آمده است «ان الله لعن الکافرین و اعد لهم سعیرا؛ خداوند کافران را لعن می کند و عذاب را برای آنان آماده کرده است» (احزاب، ایه ۶۴).

و همچنین کسانی که پیامبر را آزار داده اند مورد لعن قرار گرفته اند. «ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره؛ کسانی که خداوند و پیامبرش را آزار می دهند خداوند آنان را در دنیا و آخرت مورد لعن قرار می دهد» (احزاب، آیه ۵۷).

برای معانـدان و محاربان با امام حسـین(ع) و ظالمین به اسوه ها و الگوهای هدایت مردم،لعن ابدی است. زیرا ملاک لعن، ابدی است. آنچه که موجب لعن و نفرین نسـبت به ظالمین به حق محمـد و آل محمد(ص) شده است، و ملاک لعن است، چون باقی است لعن هم باقی است. علاوه بر این، حقیقت و روح دین را همین حب و بغض ها تشکیل می دهد.

حب و عشق نسـبت به کسانی که بندگان مطیع و عارف درگاه الهی بوده اند و بغض نسـبت به کسانی که دشمن حق و حقیقت بوده انـد (تولی و تبری) از نشانه های ایمان است. همچنان که در متون دینی آمـده است «هل الدین الاّ الحبّ؟ و هل الایمان الاّ الحبّ و البغض؟ آیا دین و ایمان

چیزی غیر از حبّ و بغض است؟»، (میزان الحکمه، ج ۲، ص ۹۴۴)

و در حدیث قدسی آمده است: «خداوند به موسی(ع) فرمود: آیا هرگز کاری برای من انجام داده ای؟ موسی عرض کرد: برایت نماز گزاردم، روزه گرفتم، صدقه دادم و تو را یاد کردم؛ خداوند فرمود: نماز برهان و حجّت برای توست و روزه سپر تو در برابر آتش جهنم است و صدقه، سایه ی سرت و یاد من، نوری است برای تو چه کاری برای من کرده ای؟ موسی(ع) عرض کرد: مرا به کاری که برای توست راهنمایی فرما. خداوند فرمود: ای موسی! آیا هرگز برای من با کسی دوستی کرده ای و برای من با کسی دشمنی کرده ای؟ پس، موسی دانست که برترین اعمال، حبّ و دوستی به خاطر خدا و بغض و دشمنی به خاطر خداست»، (همان، ص ۹۶۶).

در زمینه حب و بغض به خاطر خدا، نقل متواتر از شیعه و سنی رسیده است. نبی اکرم می فرماید: «حب و بغض به خاطر خداوند، واجب است»، (کنزالعمال، ح ۲۴۶۸۸) از این رو، یکی از فلسفه های زیارت عاشورا را همین تحکیم حب و بغض به خاطر خدا می توان برشمرد.

با توجه به آنچه گفته شد شعار بر علیه سردمداران استکبار و ترسیم کاریکاتور به عنوان شکناندن ابهت آنان و اعلام تنفر و انزجار است و ماهیت آن با ناسزاگویی تفاوت دارد و چنین روش هایی به طور معمول در سطح جهان مطرح است. البته گفتنی است نسبت به شخصیت های مذهبی به خاطر حفظ قداست اعتقادات مردم چنین روشی نکوهیده است و در فرهنگ عموم سطح جهان نیز حفظ حریم و احترام شخصیت های مذهبی پذیرفته شده

است.

آیا سکوت رهبری و برخی مراجع تقلید در برابر پاره ای انحرافها که گاه و بیگاه از بعضی مسئولین سر می زند از مصادیق تساهل و تسامح است ؟

پرسش

آیـا سـکوت رهبری و برخی مراجع تقلیـد در برابر پـاره ای انحرافها که گاه و بیگاه از بعضـی مسـئولین سـر می زنـد از مصادیق تساهل و تسامح است ؟

پاسخ

کسانی که با دیدگاه ها، عملکردها و نحوه مدیریت مقام معظم رهبری آشنایی داشته و لااقل سخنان و مواضع ایشان را در زمینه های مختلف تعقیب می نماینـد به خوبی می دانند که انتساب «سـکوت» به ایشان در قبال مشـکلات و معضـلات جامعه، به هیچ وجه صـحت نداشته و ایشان با قاطعیت، درایت و صراحت کامل، در مقابل هرگونه قصور و یا تقصیری در قبال اهداف و آرمان های انقلاب اسـلامی ایستادگی و هشدارهای لازم را به مسؤولین و یا دستگاه های مربوطه، ارائه می دهند: فرمان مقابله با ثروت های بادآورده و مفاسد دولتی، تأکید بر ساده زیستی مسؤولان، بسـیج قوای سه گانه باری حل مشـکل اشـتغال و بیکاری، تأکید مـداوم در مقابل تبعیض ها و بی عدالتی ها در بخش هایی از جامعه، توجه به وضـعیت اقشار محروم جامعه و ملزم نمودن دولت به مراعات وضـعیت آنان و...، همه نمونه هایی برای اثبات این واقعیت است. بنابراین سـکوت به معنای عدم استفاده از اختیارات و وظایف قانونی در برخورد با مشـکلات و معضلات جامعه به هیچ وجه در مورد مقام معظم رهبری صحت ندارد و خوب است اگر مواردی را سـراغ دارید بیان نمایید. و همچنین مراجع عظام تقلید هر کدام در موقعیت هایی که احساس تکلیف می کردند، تـذکرات و هشـدارهای لازم را به مسؤولین مربوطه داده و می دهنـد. بر این اساس نه مقام معظم رهبری و نه مراجع عظام تقلید، هیچ

کدام در مقابل انحراف از ارزش ها و اصول و احکام اسلامی تساهل و تسامح نداشته و نخواهند داشت.

اما گذشته از این مسأله، مسلما وجود مشکلات و معضلات در جامعه، یکی از دغدغه های اصلی جوانان متعهد و انقلابی است که از یک طرف برخی از مشکلات و معضلات را در جامعه مشاهده می کنند که به هیچ وجه زیبنده نظام اسلامی و ارزش ها و آرمان های انقلاب اسلامی نیست و از سوی دیگر در یافتن پاسخی دقیق و قانع کننده در قبال این مشکلات، احساس عجز و ناتوانی می کنند.

مسلما بررسی تک تک مسائل و مشکلات جامعه به صورت دقیق، امری غیرممکن و نامتناسب با ظرفیت یک نامه است؛ از این رو به صورت کلی در مورد چرایی وجود مشکلات مختلف در جامعه مطالبی بیان می نماییم:

الف) در مورد نقش رهبری در برخورد با مفاسد و معضلات جامعه، گفتنی است که مدیریت قوی، تنها یکی از عوامل لازم برای اصلاح معضلات و مفاسد دستگاه اداری ناسالم است. و تا زمانی که سایر عوامل و شرایط مهیّا نباشد، نمی توان انتظار چندانی برای اصلاح سیستم داشت. به علاوه این مطلب که رهبری بر اعمال و رفتار کارکنان بخش ها و دستگاه های مختلف دولتی و حکومتی نظارت دقیق داشته باشد، این نه امری ممکن است و نه از وظایف قانونی ایشان می باشد.

به عبارت دیگر اطلاع رهبری از برخی نواقص و معایب در بدنه اجرایی کشور و اهتمام ایشان بر اصلاح آن، علت تامه برای برطرف شدن این گونه مفاسد اداری نمی باشد بلکه عوامل دیگری نیز دخیل می باشند که با فقدان آنها، عنصر مدیریتی ایده آل نیز در رسیدن به هدف تأثیر عمده ای نمی تواند داشته

باشد. این عوامل عبارتند از:

۱- حاکم شدن ارزش های الهی خصوصا در سایر مراتب و رده بندی های بدنه اجرایی نظام از مسؤولین گرفته تا رده های پایین (نظارت درونی).

۲- حل شدن مشکلات اقتصادی و معیشتی کارکنان و...

۳- نظارت دقیق و قاطع نسبت به عملکردهای کارکنان و مأموران و... (نظارت بیرونی) و برخورد با متخلفین.

۴- همکاری مردم با مسؤولین و به وجود آمدن یک نوع عزم ملی در مبارزه با مسائل ضد ارزشی مفاسد اداری از قبیل رشوه خواری، پارتی بازی و... با ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر و برخورد با افراد متخلف.

۵- وحدت و همدلی میان جناح های سیاسی و مسؤولان قوای سه گانه و سایر دستگاه های دولتی و بسیج کلیه امکانات برای برخورد با این گونه مسائل و حل ریشه ای آنان.

ب) در بررسی چرایی وجود معضلاتی از قبیل فقر و بی عدالتی در کشور اگر بخواهیم جانب انصاف را رعایت نماییم و واقعیات جامعه را در نظر بگیریم، باید بگوییم که انقلاب اسلامی ایران با هدف اجرای احکام و ارزش های الهی، دفاع از حقوق مظلومان، رعایت عدالت اجتماعی، نفی تبعیض و... شکل گرفت و به پیروزی رسید. از اوّل انقلاب اسلامی تا کنون، مسؤولان عالی رتبه نظام چه در گفتار و ارائه خط مشی و اصول کلی نظام و تدوین برنامه های دولت و چه در عمل همیشه بر این اصول تأکید و پافشاری داشته و برای بهبود وضعیت فرهنگی جامعه اقدامات متعددی انجام داده اند؛ بسیاری از مردم و جوانان به برکت انقلاب اسلامی و برنامه های فرهنگی آن با معارف و آموزه ها و ارزش های اسلامی آشنا شده اند و آن را در زندگی فردی

و اجتماعی خود به کار می گیرند. اما اگر مشاهده می شود که در بعضی جاها احکام و ارزش های اسلامی رعایت نمی شود، ما هم در این مقدار با شما موافقیم و مسؤولین عالی رتبه نظام نیز ضمن اذعان به آن همیشه دغدغه و نگرانی خود را از این وضع اعلام داشته و به مسئولین مربوطه تذکرات و توصیه های لازم را ارائه نموده اند.

در اینجا ابتدا علل و عوامل این قبیل مشکلات و نارسایی ها را بیان می کنیم و سپس به ارائه راه کارهای حل این مشکلات می پردازیم:

۱- وجود فقر در کشور تا حدودی ناشی از ساختار اقتصادی کشور، وابستگی به صادرات نفت، جمعیت زیاد، عدم رشد صنایع مادر، وابستگی در بسیاری از مواد صنعتی به خارج از کشور، مشکلات ناشی از جنگ تحمیلی، محاصره اقتصادی و سیاسی و...است. شاید بتوان مهم ترین عامل آن را عدم اجرای کامل عدالت اجتماعی در کشور دانست؛ چنان که مقام معظم رهبری می فرمایند: «... در وضعیت کنونی، ثروت در کشور می جوشد و کسانی هستند که می توانند ثروت های زیادی را به دست آورند.... عدالت اجتماعی بدین معنی است که فاصله ژرفِ میان طبقات و برخوردارهای نا به حق و محرومیت ها از میان برود و مستضعفان و پابرهنگان که همواره مطمئن ترین و وفادارترین مدافعان انقلابند، احساس و مشاهده کنند که به سمت رفع محرومیت حرکتی جدی و صادقانه انجام می گیرد...»، (آیت الله خامنه ای: حدیث ولایت، ج ۱، ص ۲۸۷).

۲- ادامه و بقای فرهنگ فاسد و منحوس ۲۵۰۰ ساله پادشاهی در ایران از قبیل رشوه خواری، پارتی، روابط را مقدم بر ضوابط دانستن، استبداد رأی جاه پرستی و سلطه پذیری و تقدم منافع شخصی بر منافع اجتماعی

و قانون، بی اعتنایی به حقوق محرومان و...

۳- عـدم تثبیت ارزش های اسـلامی و قانون گرایی و پایبندی به ضوابط در حدی که مسؤول یا مدیر اداره خودش را خدمتگزار بداند نه سوار بر مردم و... که این خود ناشـی از عوامل مختلفی از قبیل: فقدان برنامه ای جامع و همه جانبه برای تربیت، آموزش و توجیه آنـان، کم کـاری یـا بعضا عملکردهای غلط نهادهای فرهنگی کشور، سـردر گمی مسؤولان امور فرهنگی و عـدم ارائه برنامه منسجم فرهنگی، فقدان اجماع نظر دولتمردان در کیفیت برخورد با این مسأله و... می باشد.

۴- عدم تصفیه کامل افراد در سطوح پایین بعد از وقوع انقلاب از یک سو و رعایت ننمودن مسائل اصیل اسلامی از قبیل: لیاقت و شایستگی، تعهد و تقوا، تجربه و مهارت و تخصص و... در گزینشها چنانچه حضرت علی (ع) در عهد نامه خود به مالک اشتر می فرمایـد: «ثم انظر فی امور عمالـک فاسـتعملهم اختبـارا و لاتولهم محاباه و اثره فانهما جماع من شـعب الجور و الخیانه و توخ منهم اهل التجربه و الحیاء من اهل البیوتات الصالحه والقـدم فی الاسـلام المتقـدمه...؛ در امور و کارهای کارمندان و کارگزاران خود دقت کن و پس از اینکه آنهـا را امتحـان نمودی به کـار بگمـار و در تعیین آنـان چنین کن: قبل از این که آنها را به کاری بگماری آنان را مورد آزمایش و امتحان قرار بده به خاطر تمایل خاص به شخصی کسی را به کاری منصوب مکن خود سرانه و بـدون مشورت و یـا اسـتبداد رأی آنهـا را به کـار مگمـار زیرا اینگونه انتخـاب و منصوب نمودن یعنی از روی تمایل شخصـی و بدون مشورت و آزمایش

خود ستمگری و ظلم و خیانت است و برای انتخاب کارمندان و کارگزاران دولت اینگونه افراد را انتخاب نما افرادی که اهل تجربه هستند و در کشاکش کارها ساخته و پرداخته شده اند اهل شرم و حیاء و عفت هستند از خاندانهای پاک دامن و صالح باشند سابقه و حسن سابقه آنها در اسلام بیش از دیگران باشد...»، (نهج البلاغه، نامه ۵۳) و از طرف دیگر ضعف در بازرسی نظارت، حراست و مراقبت دولتی، حضرت آیت الله خامنه ای می فرمایند: «باید در گزینش کارمندان دولت دقت لازم صورت گیرد و به دنبال گزینش خوبان نظارت بر کار آنان نیز ضرورت است چون مقام و قدرت غالبا اخلاق و رفتار مسؤولان را تغییر می دهد بنابراین اگر بعد از گزینش حتی افراد پارسا و کاردان از بالاـ بر عمل کرد آنان نظارت دقیق نشود ممکن است به تدریج تغییر رویه داده و به سبب سستی در انجام وظیفه، موجب بی اعتمادی ملت نسبت به دستگاه حکومت اسلامی شوند. لذا نظام انقلابی در چگونگی انجام امور توسط کارگزاران و مسؤولان باید نظارت مستمر به کار آنان داشته باشد.» (فجر انقلاب در بهار قرآن ص ۲۰۳و ص ۲۰۵).

۵- تهاجم فرهنگی و تغییر ارزشها پس از دوران دفاع مقدس مانند با ارزش شدن پول شهرت، مدرک گرایی، رفاه طلبی، و تجمل پرستی و منفعت طلبی و بی توجهی به ارزش های اسلامی.

۶- اجرا نشدن امر به معروف ونهی از منکر یا نظارت ملی و همگانی که در روایات متعدد ضامن حفظ و سلامت جامعه و اجزاء اداری و... می باشد حضرت علی(ع) در بستر شهادت به فرزندان خویش امام حسن و امام حسین(ع) چنین سفارش می نمایند «امر به

معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که در این صورت اشرار شما بر شما حاکم می شوند سپس شما برای رفع آنها دعا کنید اما دعای شما اجابت نمی شود»، (نهج البلاغه، نامه ۴۷) و در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز این فریضه الهی در اصل هشتم در سه قسم مردم نسبت به یکدیگر دولت نسبت به مردم ومردم نسبت به دولت در نظر گرفته شده هر چند متأسفانه راهکارها عملی شده این فریضه مهم و اساسی در جامعه تبیین و اجرا نشده است. بنابراین، تا حسّاسیت قابل توجهی که منجر به عزم ملّی برای برخورد با این معضلات (تبعیض و بی عدالتی، مفاسد اقتصادی و...) به وجود نیاید، قطعا این معضل همچنان باقی می ماند، هر چند بقیه عوامل نیز اصلاح بشوند؛ قرآن کریم می فرماید: «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم؛ خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی دهد مگر آن که آنان آن چه را در خودشان است تغییر دهند»، (سوره رعد، آیه ۱۱).

در اندیشه سیاسی اسلام، انسان قادر به تغییر سرنوشت خویش و سمت دهی آن در جهت خواست خود و نیز اصلاح ساختار اجتماعی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خود می باشد.

۷- وجود مشکلات و نارسایی های اقتصادی، ناکافی بودن درآمدها، وجود تورم و خلاصه عدم تأمین نیازهای معیشتی و رفاهی کارمندان.

۸- پس از دوران دفاع مقدس و آغاز دوران بازسازی کشور، مدلی برای توسعه اقتصادی و اجتماعی در پیش گرفته شد که این مدل موجب بروز تضادهای ارزشی و فاصله گرفتن جامعه از شاخص های مطلوب گردید. به گونه ای که توسعه نتایج عکس خود را ظاهر ساخت و فاصله ها را تشدید نمود و

باعث تغییر ارزش ها و با ارزش شدن پول و ثروت در نزد افراد جامعه گردید و در نتیجه موجب بی توجهی از سوی برخی مسؤولان رده پایین به حقوق اقشار مستضعف گردیده است.

در هر صورت، علیرغم اهتمام فراوان دین مقدس اسلام و بزرگان الهی بر رعایت عدالت اجتماعی در تمامی عرصه های جامعه، و تأکیدات فراوان امام راحل(ره) و مقام معظم رهبری و مراجع عظام تقلید در این خصوص و وجود قوانین بسیار در حمایت از اقشار مستضعف، هنوز در جامعه اسلامی ما شاهد وجود برخی از بی عدالتی ها و مشکلات می باشیم که هم نظام اسلامی موظف به مبارزه و محو تمامی اشکال بی عدالتی در جامعه بوده و هم از چنین توانی برخوردار می باشد. بر این اساس راهکارهای اقدامات مبارزه اصولی با بی عدالتی های موجود در جامعه را می توان در موارد ذیل بصورت مختص بیان نمود:

اول- توجه جدی به رعایت عدالت اجتماعی در برنامه ریزیهای توسعه و سازندگی کشور: پس از دوران دفاع مقدس و آغاز دوران بازسازی کشور مدل برای توسعه اقتصادی و اجتماعی در پیش گرفته شد که این مدل موجب بروز تضادهای ارزشی و فاصله گرفتن جامعه از شاخصهای مطلوب گردید. به گونه ای که توسعه نتایج عکس خود را ظاهر ساخت و فاصله ها را تشدید نمود. این عامل در برخی از تحلیلها و تحقیقات به عمل آمده، عامل اصلی افول ارزشها و ایجاد نابرابری در جامعه دانسته شده است. حضرت

آیت الله خامنه ای ضمن انتقاد از این روند، می فرمایند: «در این مرحله از انقلاب، هدف عمده عبارت است از ساختن کشور نمونه که در آن، رفاه مادی هم راه با عدالت اجتماعی و توأم با روحیه و آرمان

انقلابی، با برخورداری از ارزش های اخلاقی اسلام، تأمین شود.

هر یک از این چهار رکن اصلی ضعیف یا مورد غفلت باشد، بقای انقلاب و عبور از مراحل گوناگون آن ممکن نخواهد شد»، (حدیث ولایت، ج ۱، ص ۲۸۶ و ۲۸۷).

و در جای دیگر می فرمایند: «در نظام جمهوری اسلامی ایران اساس همه فعالیت ها باید مبتنی بر عدالت باشد زیرا قسط و عدل از همه آرمان ها و اهداف نظام اسلامی والاتر و بارزتر است و بر این اساس رونق و شکوفایی اقتصادی هنگامی خوب و ارزشمند است که جهت آن مبتنی بر اقامه قسط و عدل در جامعه باشد. رشد اقتصادی در جامعه ما هدف اصلی هم نیست، بلکه رشد اقتصادی جزئی از هدف ماست و جزء دیگر عبارت از عدالت است... هر برنامه اقتصادی آن وقتی معتبر است که یا خودش به تنهایی، یا در مجموع برنامه ها ما را به هدفِ عدالت نزدیک کند، و الا اگر ما را از عدالت اجتماعی دور کند، فرض بر این که به رشد اقتصادی منتهی بشود کافی نیست»، (روزنامه رسالت، ۹/۳/۱۳۷۲).

دوم - برخورد فیزیکی، مصادره و بازپس گیری اموال غاصبان و صاحبان ثروتهای نامشروع و بادآورده و قاطعیت در مبارزه با مفاسد اقتصادی و پرهیز از سیاسی و جناحی شدن این مسأله مهم.

امام علی(ع) دو اقدام مهم و انقلابی را سرلوحه اقدامات حکومت عدلِ خویش قرار دادند:

۱ مصادره و باز پس گیری اموال غاصبان

۲ احیاء سنت برابری و مساوات در بهره مندی از بیت المال.

حضرت آیت الله خامنه ای در این زمینه می فرمایند: «... با قوانین لازم و تأمین امنیت قضائی در کشور بساط تجاوز و تعدّی به حقوق مظلومان و دست اندازی به حیطه

مشروعِ زندگی مردم، جمع شود...»، (حدیث ولایت، ج ۱، ص ۲۸۷).

و در فرمان مبارزه با فساد که در یازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۸۰ خطاب به سران سه قوه صادر فرمودند بر این امر مهم تأکید نمودند که خود بیانگر، عزم، همدلی و همکاری قوای سه گانه با برنامه ریزی های دقیق و حساب شده برای ریشه کن کردن فساد و تحقق عدالت اجتماعی می باشد.

سوم- پیشگیری از پیدایش ثروتها و ثروتمندان نامشروع جدید: یکی دیگر از راههای مبارزه با وجود بی عدالتی در جامعه، جلوگیری از روی آوردن و دلباختگی والیان و کارپردازان حکومتی به اندوختن ثروت و افزودن بر حجم دارایی خویش است در این راستا اهم اقدامات پیشگیرانه عبارتند از:

۱ اسوه و نمونه بودن مسؤولان حکومت برای دیگر کارگزاران: امام علی(ع) می فرمایند: «ان الله تعالی فرض علی ائمه العدل ان یقدّروا انفسهم بضعفه الناس، کیلا یتبیَّغَ بالفقیر فقره؛ خداوند بر امامان عدل فرض و واجب فرموده، خود را با اقشار ناتوان و محروم جامعه اندازه گیری کنند و زندگی خود را با آنان برابر نهند. تا تنگدستی فقیر، او را به هیجان نیاورد و موجب هلاکت و نابودی او نگردد»، (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۹، ص ۳۲۵)

۲ زیر نظر گرفتن رفتار اقتصادی نزدیکان: حضرت علی(ع) در فرازی از عهدنامه مالک اشتر، در این زمینه می فرمایند «والی را نزدیکان و خویشاوندانی است که خوی برتری طلبی و گردن فرازی دارند و در داد و ستد، کمتر حاضر به رعایت انصافند، وظیفه تو، آن است که ریشه ستم چنین افرادی را قطع نمایی»، (نهج البلاغه، نامه ۵۳، ص ۴۴۱).

۳ بازرسی، نظارت، حراست و مراقبت دولتی و نظارت بر دارایی کارگزاران: حضرت

آیت الله خامنه ای در این زمینه می فرمایند: «باید در گزینش کارمندان دولت دقت لازم صورت گیرد و به دنبال گزینشِ خوبان، نظارت بر کار آنان نیز ضروری است، چون مقام و قدرت، غالبا اخلاق و رفتار مسؤولان را تغییر می دهد، بنابراین اگر بعد از گزینش حتی افراد پارسا و کاردان، از بالا بر عمل کرد آنان نظارت دقیقی نشود، ممکن است به تدریج تغییر رویه داده و به سبب سستی در انجام وظیفه موجب بی اعتمادی ملت نسبت به

دستگاه حکومت اسلامی شوند...»، (فجر انقلاب در بهار قرآن، ص ۲۰۳ و ۲۰۵).

چهارم- بالا بردن میزان آگاهی مردم: با بالا رفتن میزان آگاهی مردم، درک آنها از حقوقشان افزایش می یابد و بی عدالتی را نمی پذیرند و به انحاء مختلف برای دستیابی به حقوقشان می کوشند از این طریق قشر متوسط گسترش و نقش آنها در تصمیم گیری های سیاسی افزایش می یابد.

توجه جدی به گسترش و تثبیت ارزشهای اسلامی در جامعه: زیرا وجود ارزشهای اسلامی مانند ایمان، تقوا، تعهد و... موجب ایجاد و اجرای عدالت در سطح جامعه می شود قرآن کریم می فرماید «اعدلوا هو اقرب للتقوی»، (مائده / ۸) امام علی(ع) نیز می فرماید: «قد الزم نفسه العدل فکان اول عدله نفی الهوی عن نفسه؛ هر که می خواهد به حُلیه عدل و داد آراسته شود می بایست هوا و هوسهای گوناگون را از خود دور کند»، (نهج البلاغه، خطبه ۸۷).

لذا برای مبارزه با بی عدالتی در جامعه، تحقق باوری عمیق، درونی ریشه دارد، عقلایی و مبتنی بر نظام ارزشی اسلام در مدیران جامعه به معنی کسانی که در دستگاههای رسمی تقنینی، اجرایی، قضایی، نظامی، و انتظامی، آموزشی، فرهنگی و تبلیغی و نیز

دستگاهها و نهادهای غیر رسمی ولی مؤثر جامعه نقش تعیین کننده، ایفا می کنند، لازم و ضروری می باشد و باید این نظام ارزشی در ۱ رفتار حقیقی و حقوقی مدیران، ۲ ساختار کلان کشور ۳ برنامه های اجرایی، تبلور و تجلّی یابد.

فراهم نمودن امکانات و شرایط و فرصتهای مساوی برای همه افراد جامعه از لحاظ تحصیلات، اشتغال، مسکن؛ رفاه و... که در اصول متعددی از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران متبلور می باشد.

جهت اطلاع بیشتر ر.ک:

۱. انقلاب و ارزش ها، علی ذوعلم، نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۹.

۲. توسعه و تضاد، دکتر فرامرز رفیع پور، شرکت سهامی انتشار چاپ، اول ۱۳۷۶.

۳. فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۱۷، ص ۴۸

۴. فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۱۸، ص ۲۶ و ص ۵۶

۵. محمدنقی نظرپور، ارزشها و توسعه، ص ۱۹۶ و ۹۳

با توجه به داستان مسلم بن عقیل آیا می توان یک فرد را در جامعه ای اسلامی کشت یا دستور ترور آن را داد؟ یا مستقیماً بدون نیاز به دستور قاضی، کسی را ترور کرد؟

پرسش

با توجه به داستان مسلم بن عقیل آیا می توان یک فرد را در جامعه ای اسلامی کشت یا دستور ترور آن را داد؟ یا مستقیماً بدون نیاز به دستور قاضی، کسی را ترور کرد؟

پاسخ

پاسخ آن است که: در اسلام ضمن تأکید بر رعایت حرمت و کرامت اشخاص – اعم از مسلمان یا غیر مسلمان –، حفظ جان اتباع یا حتی ساکنان در کشور اسلامی، به عنوان یک وظیفه دولت اسلامی دانسته شده است. حفظ جان و حق حیات انسان ها به قدری در اسلام مورد اهتمام است که کشتن هر انسان بی گناهی، برابر با کشتن همه انسان ها و زنده کردن یک نفر برابر با زنده کردن همه مردم تلقی شده است.مائده (۵): آیه ۳۲.

از این رو حق حیات یک موهبت الهی است که جز براساس فسق و فجور غیر قابل تحمل – آن چنان که در شرع مقدس بیان شده است – از قبیل قتل عمد انسان های بی گناه، ارتداد (به عنوان یک فتنه علیه نظم و امنیت عمومی جامعه اسلامی) و یا مبارزه با نظام اسلامی حاکم (بغی یا جنگ و ...)، نمی توان از او سلب حیات کرد. بله در اثر برخی از ستمگری ها، فرد

متخلف، خود با سوء استفاده از اختیار خود، حق حیات را از خود سلب کرده، موجبات مجازات را پدید می آورد. البته همه این امور براساس محاکمه در دستگاه قضایی عادلانه و مبتنی بر قوانین شرعی امکان پذیر است.

اما در خصوص ترور افراد؛ پاسخ صریح و شفاف به این سؤال، مستلزم یک بحث مفهوم شناختی است. دیوید آرون شوارتز در مقاله ای تحت عنوان «تروریسم بین الملل و حقوق اسلامی» می نویسد: «توجه قضایی

صحیح به این پدیده، نباید به یک معنای منحصرا غربی از قانونیت محدود شود. غرب برای فهم کامل و در نهایت کنترل تروریسم بین المللی، نخست باید تحقیق کند که نظریه حقوق اسلامی؛ یعنی، شریعت، چگونه ترور، خشونت را به مفهوم کشیده و به چه نحو به آن پاسخ داده است».مجله سیاست خارجی، سال هفتم، تابستان وپاییز ۱۳۷۲، شماره ۲ و ۳، ص ۴۳۰.

بر این اساس برای روشن شدن مطلب، ابتدا لازم است که مسأله «ترور» در ادبیات غرب و در ادبیات اسلامی، مورد بررسی قرار گیرد.

الف. ترور (Terror) در ادبیات غرب:

ترور در فرهنگنامه های غربی عبارت است از: «رفتار اجبارآفرین فردی یا دسته جمعی با به کارگیری استراتژی های خشونت بار همراه با ترس و وحشت که با یک هدف و انگیزه سیاسی و قدرت طلبی صورت می گیرد».همان، ص ۴۳۱.

در هر صورت مفهوم ترور در ادبیات غرب، مفهومی بسیار مبهم است که هر کشور براساس منافع خود، تعریفی از آن ارائه داده و این خود اختلاف بر سر مصادیق را پدید آورده است؛ مثلاً آیا اقدامات خشونت باری که همه گروه های محروم از حق تعیین سرنوشت، مرتکب می شوند – حتی در صورتی که این خشونت متوجه غیر نظامیان نباشد – مشمول مفهوم تروریسم است؟

آیا فلسطینی هایی که از همه حقوق خود محروم شده اند و بدین وسیله پاسخ اسرائیل را می دهند، محکوم اند و در نتیجه باید تسلیم تجاوزگران اسرائیل شوند؟ و یا آنکه که منشأ این اقدامات خشونت بار را دولت متجاوز اسرائیل و کلاً دولت هایی که به ناحق مردم را از حق تعیین سرنوشت خود محروم کرده اند، دانست؟

ب. ترور در ادبیات اسلامی

در ادبیات اسلامی این واژه مترادف با کلمه «فتک» به معنای کشتن

غافلگیرانه آورده شده است.محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج ۹، ص ۴۵۰۸. از نظر فقه اسلامی می توان گفت:

۱. کشتن انسان های بی گناه - از هر فرقه یا مذهب و در هر مکانی که باشد - حرام است. مقام معظم رهبری در خصوص حادثه ۱۱ سپتامبر نیویورک و واشنگتن و انهدام مرکز تجارت جهانی و پنتاگون - که منجر به کشتار انسان های بی گناه زیادی شده است - به حوادث اخیر آمریکا و دیدگاه اسلام در محکومیت هرگونه قتل عام در کشتار انسان های بی دفاع اعم از مسلمان، مسیحی و افراد دیگر، در هر مکان و با هر وسیله و سلاحی - اعم از بمب اتم، موشک دوربرد و سلاح های میکروبی و شیمیایی و یا هواپیمای مسافری و جنگی - از جانب هر سازمان یا کشوری و یا افراد نفوذی، اشاره تصریح کردند:

«تفاوتی ندارد که این کشتار در هیروشیما و یا ناکازاکی، در قانا و یا صبرا و شتیلا، در دیریاسین و یا بوسنی و کوزوو، در عراق و یادر نیویورک و واشنگتن باشد».

بر این اساس روایت منقول از رسول خدا(ص) «الایمان قید الفتک» و یا «الاسلام قید الفتک» .همان، ص ۴۵۰۹: «ایمان یا اسلام مانع کشتن به نحو غافلگیرانه است».

- به فرض صحت آن، مربوط به همین مورد است.البته اطلاق این روایت با توجه به ادله دیگر که خواهد آمد، مقید می شود.

۲. افرادی به دلیل جرمی که مرتکب شده اند، مهدورالدم شناخته می شوند. کشتن این افراد براساس ضوابطی واجب می گردد. جرم آنها ممکن است شرکت در جنگ علیه مسلمین و نظام اسلامی باشد (کفار حربی) و یا توطئه علیه مقدسات اسلامی - مثلاً ناسزا گفتن به پیامبر(ص)و ائمه(ع) و یا اذیت

و آزار آنان – و یا شرکت فعال در تحکیم پایه های حکومت طاغوتی و ستمگر که دست های آن به خون هزاران مسلمان بی گناه آلوده است.

این از مسلمات تاریخ اسلام است که رسول مکرم اسلام(ص) در جریان فتح مکه، پیش از آنکه لشکریان اسلام وارد شاهراه های مکه شوند، تمام فرماندهان را احضار نموده، خطاب به آنان فرمود: تمام کوشش من این است که فتح مکه بدون خونریزی صورت گیرد، لذا ازکشتن افراد غیرمزاحم باید خودداری کنید؛ ولی باید ده نفر را هر کجا یافتید – ولو آنکه به پرده های خانه خدا آویخته باشند – را دستگیر و بلافاصله اعدام کنید.

آن ده نفر عبارت بودند از: عکرمه ابن ابی جهل، هبار بن اسود، عبدالله بن سعد ابی سرح، مقیس صبابه لیثی، حویرث بن نفیل، عبدالله بن خطل، صفوان بن امیه، وحشی بن حرب (قاتل حمزه)، عبداللّه بن الزبیری و حارث بن طلاطله و چهار زن (از جمله آنان هند همسر ابوسفیان بود). دو نفر از آنان آوازخوان بوده و در مذمت رسول خدا(ص) سخنان زشت می گفتند. تمام این افراد به نحوی مجرم یا توطئه گر بودند و رسول خدا(ص) به حکم حکومتی، دستور قتل آنان را صادر فرمودند.برای آگاهی بیشتر در این باره ر.ک:

الف. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۴، صص ۵۴ – ۵۱؛

ب. الطبرسی ابن علی الفضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیرالقرآن، ج ۹ و ۱۰، ص ۸۴۸ (ذیل تفسیر سوره النصر)؛

پ. القمی، عباس، سفینهالبحار، ج ۷، ص ۱۷؛

ت. واقدی، محمد بن عمر، مغازی، تاریخ جنگ های پیامبر(ص)، ج ۲، ص ۶۳۱؛

ث. سبحانی، جعفر، فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام(ص)، ص ۴۴۳.

نکته ای که بسیار حائز اهمیت است، ساز و کار اجرایی این مسأله

است:

یکم. اصل این حکم، یک امر مخفی و پوشیده و سری نیست. هرگاه ولی امر مسلمین تشخیص دهد که فردی یا افرادی توطئه گر بوده و تحت تعقیب هستند و از کیفر اسلامی می گریزند و یا در دسترس حکومت اسلامی نیستند؛ به طور علنی و آشکار چنین دستوری را صادرخواهد کرد. همان گونه که رسول گرامی اسلام(ص) فرمان اعدام افراد یاد شده را به وسیله فرماندهان به تمام سربازان اعلام کرد،فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، ص ۴۴۳. از این رو هم همه لشکریان اسلام می دانستند که چه کسانی باید کشته شوند و هم کفار می دانستند که چه کسانی مهدورالدم هستند.ر.ک: همه مدارک و منابع پیشین.

این قضیه به معنای سلب امنیت از شهروندان حکومت اسلامی یا دیگران نیست؛ بلکه قاعده اولیه همانا حرمت جان، مال و ناموس و حفظ حقوق همه انسان ها – با هر مسلک و مذهب و اعتقادی – است؛ مگر آنکه مرتکب خیانت یا جرمی گردیده باشند. در این صورت نیز مسأله به روشنی بیان می شود.

حضرت امام به صراحت در مورد سلمان رشدی، این حکم را صادر نموده و فرمود: «به اطلاع مسلمانان غیور سراسر جهان می رسانم، مؤلف کتاب آیات شیطانی که علیه اسلام و پیامبر و قرآن، تنظیم و چاپ و منتشر شده است، هم چنین ناشرین مطلع از محتوای آن، محکوم به اعدام می باشند. از مسلمانان غیور می خواهم تا در هر نقطه که آنان را یافتند سریعا آنان را اعدام نمایند تا دیگر کسی جرأت نکند به مقدسات مسلمین توهین نماید و هر کس در این راه کشته شود شهید است «ان شاءالله». ضمنا اگر کسی دست رسی به مؤلف کتاب دارد ولی خود قدرت اعدام او

را ندارد، او را به مردم معرفی نماید تا به جزای اعمالش برسد».ر.ک: صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۸۶.

همـان طور که مقام معظم رهبری در بحث خشونت قانونی و غیرقانونی، صریحا متذکر شدند: اصل حکم ترور برخی از توطئه گران – که دور از دسترس محکمه و دادگاه اسلامی قرار می گیرند – در اسلام وجود دارد؛ ولیکن هر زمانی حاکم اسلامی بخواهد به چنین کاری اقدام کند، تصمیم خود را به طورعلنی به مردم خواهد گفت؛ نه سری و به طور نجوا.

دوم. در مواردی که نیاز به ضرب و جرح است، – جز در ساب النبی(ص) یا ساب الائمه(ع) – چند نکته را باید مد نظر داشت:

الف. همه موارد به اذن و اجازه رهبری آگاه اسلامی (پیامبر(ص) یا ائمه(ع) و یا در عصر غیبت، فقهای عظام) باید صورت پذیرد.التحریرالوسیله، ج ۱، ص ۴۶۲ (مسأله ۱۱ ذیل: القول فی مراتب الامر بالمعروف والنهی عن المنکر.

ب. در زمان وجود حکومت اسلامی، خود حکومت – که در رأس آن فقیهی آگاه، عادل، مدیر و مدبر قرار دارد – اقدام قانونی به این امر خواهد نمود؛ ولی هنگامی که حکومت اسلامی و ولی فقیه نافذالرأی در سراسر بلاد وجود نداشته باشد، صدور اذن به وسیله هر یک از فقهای عظام ممکن است.

ج. این اجازه ممکن است به جمع یا گروه خاصی با تحدید موارد آن واگذار گردد، مثلاً اصل تلاش برای نابودی حکومت طاغوتی سابق و کارگزاران آن در رأس برنامه های مبارزاتی فقیه شامخ و بی بدیل عصر؛ یعنی، حضرت امام خمینی(ره) قرار داشت.

سوم. در مسأله ناسزاگویی به رسول گرامی اسلام(ص) و ائمه(ع) و نیز حضرت صدیقه طاهره(س)، حکمی جداگانه مقرر شده

است.برای آشنایی بیشتر با جزئیات بحث و فروع بیشتر آن از جمله دشنام دادن به انبیای دیگر: ر.ک:

الف. فاضل لنکرانی، آیه الله محمد، تفصیل الشریعه فی شرح تحریرالوسیله، کتاب الحدود، صص ۳۲۵ – ۳۱۸.

ب. موسوی اردبیلی، آیت الله سید عبدالکریم، فقه الحدود والتعزیرات، صص ۵۲۱ – ۵۱۱.

خلاصه سخن آنکه اسلام با کشتار انسان های بی گناه با هر عنوان و نام – ترور یا غیرترور – و با هر انگیزه ای سیاسی یا مذهبی و ... و از هر فرقه ای که باشد – مسیحی، یهودی یا مسلمان – و در هر کجای عالم که باشند و با هر وسیله ای مخالف است؛ بلکه این کار جنایت است و باید محکوم و عامل آن مجازات گردد. اما در مورد اعدام های انقلابی که در زمان قبل از انقلاب انجام می گرفت، باید گفت که این اعدام ها دو نوع بودند:

الف. گروه هایی از آنان مانند هیأت مؤتلفه و فدائیان اسلام، پای بند به مسائل شرعی بوده و با مجتهدان و مراجع تقلید در ارتباط بودند و ترور آنها مستند به حکم مجتهدی واجد شرایط درباره مفسد بودن و واجب القتل بودن افرادی (مانند هژیر، کسروی، رزم آرا و ...) صورت گرفته است. که بالتبع این عمل موافق قوانین اسلامی و شرعی بوده است؛ چون فتوای مجتهد جامع شرایط از نظر قوانین اسلامی معتبر و حجت است.

ب. ترورهایی که برای اهداف صرف سیاسی یا و ... بدون هیچ پشتوانه فقهی و شرعی بوده (مانند ترورهایی که توسط مجاهدین خلق، کمونیست ها و ... انجام می شد)؛ از آنجا که براساس موازین و هنجارهای شرعی و ضوابط تعیین شده در فقه اسلامی نبوده است، نمی تواند قطعاً

مورد قبول اسلام باشد.

چرا تا کنون سلمان رشدی اعدام نشده است

پرسش

چرا تا کنون سلمان رشدی اعدام نشده است

پاسخ

پس از حکم اعدام سلمان رشدی که توسط امام خمینی ره صادر گردید، وی زندگی مخفیانه را شروع کرد و مسلمانان دسترسی به او را ندارند تا حکم اعدامش را اجرا کنند.

آیا توهین یا حتی انتقاد از "ولیّ فقیه" گناه است در حالی که بر سر پیغمبر صلی الله وعلیه وآله خاک و خاکستر می ریختند و... و پیامبر آن ها را شلاق نمی زد؟

پرسش

آیا توهین یا حتی انتقاد از "ولیّ فقیه" گناه است در حالی که بر سر پیغمبر صلی الله وعلیه وآله خاک و خاکستر می ریختند و... و پیامبر آن ها را شلاق نمی زد؟

پاسخ

لازم است پاسخ در دو قسمت داده شود:

۱ - آیا توهین به "ولی فقیه" گناه است؟

۲ - انتقاد از ولی فقیه چه حکمی دارد؟

از دیدگاه اسلام، توهین به هیچ مسلمانی و حتی اهانت به کفار ذمّی که به شرایط ذمه عمل می کنند - جایز نیست، چه برسد به رهبر مسلمانان یا انبیای الهی و امامان معصوم علیهم السلام هر کس به پیامبر اسلام یا به یکی از انبیای الهی و یا امامان معصوم علیهم السلام اهانت کند، از دایره مسلمانان خارج است.

استاد فقها محمد حسن نجفی (صاحب جواهر الکلام) با نقل روایت صحیح از امام رضا علیه السلام می فرماید: "هر کسی به

پیغمبری - اعم از پیامبر اسلامی یا سایر انبیای الهی - دشنام دهد، کشته می شود و اگر به مؤمنان یا یاران پیامبری دشنام دهد، تعزیر و تازیانه زده می شود".

ج ۴۱، ص ۴۳۷.

در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است: "مردی از طایفه هذیل به رسول خدا اهانت کرد و دشنام داد. خبر آن به نبی اکرم رسید، فرمود چه کسی داوطلب کشتن او است؟ دو نفر از انصار گفتند: ای رسول خدا! ما او را می کشیم. آن دو نفر به امر پیامبر صلی الله وعلیه وآله به سوی قبیله آن مرد رفتند و کنار نهر آبی رسیدند. در آن جا سراغ مرد اهانت کننده را گرفتند. آن مرد مشغول شبانی گوسفندانش بود. وقتی آن دو نفر را دید پرسید: شما کیستید و اسم تان

چیست؟

دو مرد انصاری از او پرسیدند: آیا تو فلانی پسر فلانی هستی؟ پاسخ داد: آری مأموران پیامبر صلی الله وعلیه وآله از مرکب خود پیاده شدند و گردن آن مرد را زدند".

سپس محمد بن مسلم راوی حدیث می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: نظر شما درباره کسی که (در

زمان ما) به رسول خدا صلی الله وعلیه وآله دشنام بگوید چیست؟ فرمود: "اگر برای جان خودت بیم نداشته باشی، او را بکش".

وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۶۰.

اهانت به امامان علیهم السلام حکم اهانت به پیامبر اکرم صلی الله وعلیه وآله را دارد در روایت صحیح هشام بن سالم می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چه می فرمایید درباره مردی که به امیرالمؤمنین علیه السلام دشنام می گوید: فرمود: "به خدا قسم! ریختن خونش حلال و جایز است. اگر با این بهانه (حکومت یا دیگران) خون عده ای از بی گناهان را نریزند".

نوشته اید آیا توهین به ولی فقیه گناه است در حالی که بر سر پیغمبر صلی الله وعلیه وآله خاک و خاکستر می ریختند و

پیامبر آن ها را شلاق نمی زد؟

چه کسانی به پیامبر صلی الله وعلیه وآله توهین و اذیت می کردند یا بر سر مبارکش خاک و خاکستر می ریختند؟ مسلمانان بودند یا مشرکان؟ آیا می شود گفت کسی ذره ای ایمان در وجودش باشد اما به پیامبر اکرم صلی الله وعلیه وآله توهین کند؟ اگر افراد نادان و جاهل به پیامبر اکرم صلی الله وعلیه وآله اهانت می کردند، حضرت به حکم آیه "فاصفح الصفح الجمیل" و آیات حجر (۱۵) آیه ۸۵.

دیگر. مأمور بود از گناهان آن ها صرف نظر کند و آن ها را ببخشد تا ملایمت و رأفت رهبری مسلمانان زمینه ای برای بیداری و آگاهی آنان گردد و آن ها

را به سوی حق گرایش دهند ولی ا گر رحمت "رحمه للعالمین" در این اشاره به آیه: و ما ارسلناك الا رحمه للعالمین. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۷.

گونه افراد تأثیری نداشت و آن ها عمل زشت خود را تکرار می کردند، حکم عوض می شد، چنان که صاحب جواهر روایتی را نقل می کند که هنگام فتح مکه رسول خدا صلی الله وعلیه وآله با مسلمانان عهد بست هیچ کس را در مکه نکشند و از آنان انتقام نگیرند مگر کسانی را که با آنان بجنگند یا کسانی که رسول خدا را می آزردند: و از جمله

آنان دخترانی بودند که با آوازه خوانی به پیامبر صلی الله وعلیه وآله توهین می کردند. حضرت فرمود: آن دو نفر را هر کجا یافتید بکشید، حتی اگر به خانه خدا و برده کعبه آویخته و پناه برده باشند.

جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۴۳۴.

حکم توهین به رهبر مسلمانان (ولی فقیه) و سایر مسلمانان

پیامبر اکرم صلی الله وعلیه وآله فرمود: "به رهبران و پیشوایان خود ناسزا نگویید و برای اصلاح و شایستگی آنان دعا کنید، زیرا شایستگی آنان شما را به شایستگی می رساند". در حدیث دیگری می فرماید: "شما را از ناسزا گفتن به مسلمانی و نافرمانی کردن از رهبر و پیشوای عادل نهی می کنم".

صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج ۸، ص ۱۶۸.

امام صادق علیه السلام از قول پیامبر اکرم می فرماید: "هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد، نباید در مجلسی که در آن به رهبر و پیشوای مسلمانان ناسزا گفته می شود یا عیب مسلمانی ذکر می گردد، بنشیند".

وسایل الشیعه، ج ۶، ص ۵۰۷، به نقل از آثار الصادقین.

در مورد اهانت و

مذمت پیامبر اکرم صلی الله وعلیه وآله فرمود: "یا معشر من اسلم بلسانه و لم یُخلص الایمان الی قلبه لا

تـذموا المسـلمین و...؛ ای کسـانی که به زبان اسـلام آورده و ایمان در قلبتان جای نگرفته است، مسـلمانان را اصول کافی، ج ۴، ص ۵۷، ترجمه سید جواد مصطفوی.

مـذمت و نکوهش نکنیـد و از عیوب آنان جسـتجو نکنیـد، زیرا هر که عیوب آن ها را جسـتجو کنـد، خداوند عیوب او را دنبال کند، و هر که خداوند عیبش را دنبال کند، رسوایش نماید، اگر چه در خانه اش بنشیند".

وقتی بـدگویی و اهـانت به هر مسـلمانی موجب گردد که فرد از زمره مؤمنـان خـارج گردد و از جمله کسـانی باشـد که به زبان اسـلام آورده است، پس چه حکمی دارد کسی که به رهبر مسلمانان ولی فقیه که به نیابت از امام عصر (عج) در رأس حکومت قرار گرفته است، توهین روا می دارد؟!

حکم اهانت به ولی فقیه یا هر مسـلمان شیعه پیرو دوستدار اهل البیت را با حدیث معراجی که پیامبر اکرم صلی الله وعلیه وآله از قول خداوند بیان فرموده، به پایان می بریم.

امام باقر علیه السـلام فرمود: "وقتی پیامبر اکرم را به آسـمان بردند، خداوند به پیامبر اکرم صلی الله وعلیه وآله فرمود: "یا محمد: من

أهـان لی ولیّاً فقـد بـارزنی بالمحاربه...؛ هر که به ولیّ و دوست من اهانت کنـد، آشـکارا به جنگ من آمـده است. چنین فردی بداند که من برای یاری کردن دوستان و ولیّ خود از هر کس و هر چیز دیگری شتابان تر عمل

می کنم. (یعنی زود از او انتقام می گیرم)".

اصول کافی، ج ۴، ص ۵۶ تا ۵۲، حدیث ۳ و ۵ و ۷ و ۸ و

.۱۰

۲ - آیا انتقاد از "ولیّ فقیه" گناه است؟

اگر نقد عملکرد ولی فقیه جهت اصلاح امور و رعایت و حفظ مصالح مسلمانان و از باب دل سوزی و تذکر باشد و ا ین نقد به صورت مستقیم مانند نامه به اطلاع وی برسد تا منشأ اثر و عمل گردد و باعث بازنگری رهبری در کارهایش شود، عملی ارزشمند و بلکه از باب "النصحه الائمه المسلمین "تکلیف و وظیفه ا ست، ولی ا گر صرفاً در نوشته ها و گفته ها و سخنرانی ها با انگیزه تضعیف رهبری و محوریت مسلمانان و ایجاد اختلال در نظام سیاسی و اجتماعی باشد، جایز نیست، بلکه از گناهان کبیره می باشد، زیرا چنین موضع گیری، و انتقادها، زمینه را برای تفرقه و اختلاف و هرج و مرج فراهم می سازد، در نتیجه اجانب و دشمنان را برای تهاجم و نفوذ به کشور اسلامی تحریم می نماید.

همان گونه که قرآن می فرماید: "فرمان خدا و پیامبرش را(به عنوان رهبر و ولیّ امر اطاعت کنید و نزاع و

کشمکش نکنید، که سست می شوید و قدرت و شوکت شما از میان می رود (در نتیجه راه نفوذ بیگانگان باز می شود) بلکه صبر و استقامت کنید که خداوند با استقامت کنندگان است".

انفال (۸) آیه ۴۶.

اگر مسلم بن عقیل در خانه هانی، ابن زیاد را غافل گیر می کرد، آیا گناهی مرتکب شده بود یا فقط کار خلاف اخلاق کرده بود؟ بر فرض این که کار خلاف اخلاق بود، ولی گناه نداشت. لا اقل مصلحت آن بیش از مفسده زنده بودن ابن زیاد نبود و به خاطر مصلحت، مسلم باید ابن زیاد

پرسش

اگر مسلم بن عقیل در خانه هانی، ابن زیاد را غافل گیر می کرد، آیا گناهی مرتکب شده بود یا فقط کار خلاف اخلاق کرده بود؟ بر فرض این که کار خلاف اخلاق بود، ولی گناه نداشت. لا اقل مصلحت آن بیش از مفسده زنده بودن ابن زیاد نبود و به خاطر مصلحت، مسلم باید ابن زیاد را می کشت.

پاسخ

دو دلیل برای عدم اقدام حضرت مسلم، از زبان ایشان نقل شده است. در مقتل ابی مخنف آمده است: "مسلم گفت: یکی عدم خشنودی هانی از کشته شدن [ابن زیاد] و دیگری سخنی بود که مردم از پیامبر(ص) نقل کرده اند [که آن حضرت فرمود] "ایمان مانع کشتن پنهانی [و ترور] است. مؤمن کسی را نمی کشد [و ترور نمی کند]".

پس علاوه بر این که صاحب خانه راضی به انجام ترور در منزل خود نبود، مطلب مهم دیگر این است که چون مسلم نماینده

امام حسین(ع) است، باید فضائل اخلاقی را مو به مو رعایت نماید. به اصطلاح نزدانیان هدف، توجیه گر وسیله نمی باشد، یعنی برای رسیدن به هدف مقدس و عالی از ابزارهای ناپسند و غیر اخلاقی استفاده نمی کنند.

پس انجام ترور عملی است که از سوی رسول خدا(ص) نهی گردیده است و نباید صورت بگیرد. در سرتاسر زندگی ائمه از این اخلاقیات به چشم می خورد و رمز بقا و جاودانگی آنان توجه به این امور است که نمونه بارز آن قیام حضرت اباعبدالله می باشد.

[۱] وسائل الشیعه، ج ۱۸،[ص ۵۷۹، باب ۶، ح ۳.

اگر دین اسلام به عنوان یک دین آزاد و طرفدار دمکراسی است، چرا مسلمانان را به عنوان حامیان اصلی تروریسم در جهان معرفی می کنند؟

پرسش

اگر دین اسلام به عنوان یك دین آزاد و طرفدار دمكراسی است، چرا مسلمانان را به عنوان حامیان اصلی تروریسم در جهان معرفی می کنند؟

پاسخ

ترور (Terror) به معنای ترس و وحشت فوق العاده، یا کسی و چیزی است که باعث ترس شود. اصطلاحاً به حالت وحشت فوق العاده ای اطلاق می شود که ناشی از توسل یك فرقه یا حزب است به اعمال شدید (قتل و خونریزی، حبس و مصادره اموال و غیره) برای این که قدرت را به دست آورد یا آن را حفظ کند، مانند دوره ترور در فرانسه، سالهای ۱۷۹۳ تا ۱۷۹۴.

تروریسم (Terrorism) نظام حکومت ترور است. تروریست (Terrorist) به کسی گفته می شود که برای پیش بردن هدف های سیاسی خود متوسل به اعمال شدت و ایجاد وحشت و هراس می شود. در فارسی عبارت ترور کردن به معنی "غافلگیر کردن " است و تروریست به معنای کسی است که چنین کند.(۱)

در زبان عربی به ترور، فتك و اغتیال گویند. چنین قتلی در اسلام شدیداً نهی شده است و میان ملل و فرق اسلامی، خوارج این عمل وحشیانه را آغاز و اسماعیلیه آن را دنبال کردند.

در روایتی که از امام صادق(ع) وارد شده، حضرت فرمود: "ان الاسلام قید الفتك؛ اسلام ترور را منع کرده است".(۲)

در روایت دیگری پیامبر اکرم(ص) فرمود: "اسلام برای مسلمان، امان است. هر کس مسلمانی را به صورت ترور بکشد، چنان باشد که مسلمانی را به جرم مسلمان بودن کشته باشد و قاتل از اهل دوزخ است، هر چند مقتول ستمگری جایزالقتل باشد".(۳)

با ملاحظه سیره پیامبر اکرم(ص) و ائمه(ع) می بینیم که هیچ گاه دستور ترور کسی را صادر نکردند و به طور کلی این عمل

را نهی نمودند. دین اسلام براساس اصول والاـ که به آن پایبند است، حربه حذف فیزیکی مخالفان و دشمنان را تجویز نمی کند، بعد از شکل گیری انقلاب اسلامی و تشکیل نظام مقدس جمهوری اسلامی، دشمنان قسم خورده اسلام و انقلاب و در رأس آنها آمریکا با مطرح کردن اتهام های بی اساس علیه جمهوری اسلام ایران و به طور کلی اسلام، جنگ روانی جدیدی را آغاز کردند که یکی از محورهای اساسی آن استفاده از حربه ای به نام تروریسم است. کشورهای غربی و آمریکا برای از بین بردن جمهوری اسلامی و نهضتی به نام اسلام خواهی، از حربه های متعددی استفاده کردند: حربه نقض حقوق بشر، تحمیل جنگ بر جمهوری اسلامی و تروریسم برای منفعل کردن جمهوری اسلامی ایران.

اما آمریکا و غرب خود مظهر تروریسم هستند و در حمایت از تروریسم دولتی (رژیم غاصب اسرائیل) از هیچ کوششی دریغ نمی کنند، گرچه اینان مدعی مبارزه با تروریسم هستند.

اسلام به عنوان یک دین جامع که سعادت بشری را تأمین می کند، برای کرامت و آزادی انسان ارزش زیادی قائل است و جمهوری اسلامی ایران یک نظام حکومتی مستقل و آزاد است. حضور و مشارکت مردم در راهپیمایی ها و انتخابات متعددی که برگزار شده، نشانگر حمایت از دمکراسی و حضور مردمی در صحنه است.

کشور جمهوری اسلامی ایران خود قربانی تروریسم است، چون بسیاری از مسئولین و شخصیت های طراز اول خود را به واسطه تروریسم از دست داده و همواره تروریسم را در اشکال و ابعاد مختلف محکوم نموده است، حال آن که منافقین و دیگر گروهک های تروریستی از حمایت های آمریکا و غرب بهره مند هستند، اما از آنجا که ابزارهای تبلیغاتی و رسانه های

جهانی در دست صهیونیسم و آمریکا و جهان غرب وجود دارد، از حربه ترویسم مانند بسیاری از حربه ها علیه اسلام و مسلمانان استفاده می کنند، تا از یک طرف بر خیانات خود در جهان اسلام مانند فلسطین و افغانستان و عراق و چپاول منابع آنها سرپوش گذاشته، از طرف دیگر بر کشتار انسان ها مشروعیت بخشند. هم چنین خود را از اتهام تروریسم و نقض حقوق بشر مبرا کنند، این موضوع تنها در اتهام به تروریسم نیست، بلکه در تولید سلاح های کشتار جمعی و نقض حقوق بشر و موارد بسیار دیگر (که کشورهای غربی و آمریکا در این جهت پیشگام هستند) کشورهای اسلامی را متهم می کنند.

پی نوشت ها:

۱ – دایرهالمعارف فارسی، غلامحسین مصاحب، ج ۱، ص ۶۳۶ و ۶۳۷.

۲ – بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۳۷.

۳ – همان ج ۵۰، ص ۱۶۹.

آیا قوانین مجازات های اسلامی خشن نمی نماید، مثل قطع ید و سنگسار؟

پرسش

آیا قوانین مجازات های اسلامی خشن نمی نماید، مثل قطع ید و سنگسار؟

پاسخ

در سیاست جزایی اسلام اوّلین مرحله مبارزه با جرم، توسل به خشونت و کیفر نیست، بلکه با ریشه های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی آن ها مقابله می شود تا با از بین بردن عواملی، از شکل گیری فکر مجرمانه وتصمیم به ارتکاب جرایم جلوگیری شود.

مرحله بعد مبارزه با شرایط و وضعیت هایی است که معمولاً خشونت و جرم در آن واقع می شود.

بنابراین اسلام در راه مبارزه با جرم واصلاح مجرمان، مرحله به مرحله پیش رفته و هیچگاه از تربیت فرد و جامعه غفلت نکرده است با این حال اگر هیچ یک از شیوه های مسالمت آمیز در تربیت گروهی مؤثر واقع نشود، حفظ مصلحت جامعه و افراد اقتضا می کند با سیاست کیفری سنجیده، مبارزه علیه جرائم پیش گرفته شود.

این مرحله را اسلام از سر ضرورت پذیرفته و از بررسی آیات و روایات که در مورد مجازات ها وجود دارد، به دست می آید که پذیرش مجازات ها از باب ضرورت اجتماعی است و تأکید اسلام بیشتر بر راهکارهای اصلاح و درمان است.

دراین که اصل مجازات خشن است، جای بحث و گفت و گو نیست. تمامی اقسام مجازات ها تا حدی خشونت بار هستند، ولی

خشن بودن، هدف مجازات نیست، بلکه ویژگی مجازات است.

هدف مجازات در اسلام، درمان درد جامعه وجلوگیری از سقوط آن در ورطه انحطاط و انحراف است. گرفتن این ویژگی از مجازات، به معنای لغو آن است.

همان طور که برای درمان یک بیمار در مراحل مختلف دارو و درمان ها تجویز می شود، راه درمان دردهای جامعه نیز متفاوت است. گاه درد آن قدر شدید است که درمان های شدید و همراه

با مشقت تجویز می شود، سیاست کیفری اسلام نیز دارای دو نوع درمان برای دو مرحله ویژه از وضعیت جامعه است:

أ) پیش بینی مجازات های شدیـد: اعمال این مجازات ها منوط به شـرایط و قیود فراوان است، به نحوی که گاه به نـدرت فراهم می شود. این نوع درمـان برای جـامعه ای تجویز می شود که بزهکـاری در آن به وضع حـادّ و بغرنجی رسـیده، پرده هـای عفت دریـده شده و ارتکاب جرائم در ملاء عام قبحی ندارد. در کدام جامعه زنا واقع می شود، در حالی که چهار نفر مرد عادل شاهد وقوع آن باشـند؟ چنین جامعه ای قطعاً دچار بیماری چنان شدیـدی شـده که مداوای آن از راه های عادی ممکن نیست و نیاز به شـوک دارد. در جـامعه ای که خـون بی گنـاهی را به نـاحق بر زمین می ریزنـد، کـدام اهرم قوی می توانـد از وقوع مجـدد این بیماری خطرناک جلوگیری کند؟

گرفتن اموال مجرم، سـلب آزادی او، اصـلاح و در مـان مجرم، یـا سازگار کردن او با جامعه، همه این امور در جای خود لازم و مفید هستند، اما برای حفظ امنیت و حیات جامعه کافی نیست.

اسـلام، سـلب حیات مجرم را هدف قرار نداده است. اسلام مخالف خشونت است و هدف سیاست کیفری اسلام بیش تر تهدید به مجازات است، تا اجرای آن، از این رو برای سرقت، شرایط فراوانی گذاشته که جمع شدن همه آن ها بسیار بعید است. همین طور در زنا، لواط و جرایم عفافی، شرایطی را بیان می کند که مشخص می کند هدف شارع بیش تر جلوگیری از اشاعه فحشا و علنی شدن بزهکاری در جامعه است.

ب) پیش بینی مجازات های خفیف تر با شرایط اجرای آسان تر.

جرائمی که حاکی از وخامت شدید اوضاع اجتماعی نبوده

و در شـرایط عادی جامعه رخ می دهد، در این دسـته قرار می گیرد. این دسته از مجازات ها، جرائمی است که اختیارات قضات در این نوع جرائم وسـیع تر بوده و می توانند با در نظر گرفتن شخصیت مجرم و اوضاع واحوال ارتکاب جرم، تصمیم مقتضی را در برخورد با وی اتّخاذ نمایند.(۲)

چگونه می توان راه صحیح را انتخاب کرد، در حالی که خیلی از تعابیر قرآنی و حتی احادیث را مبنی بر صلاح حکومتی و یا حتی جامعه تعبیر و تحت تأثیر آن تفسیر می کنند؟

پرسش

چگونه می توان راه صـحیح را انتخـاب کرد، در حالی که خیلی از تعابیر قرآنی و حتی احادیث را مبنی بر صـلاح حکومتی و یا حتی جامعه تعبیر و تحت تأثیر آن تفسیر می کنند؟

پاسخ

قوانین اسـلام دو گونه است : ثـابت و متغیّر. برخی از قوانین به شـرایط زمـان و مکـان و محیـط متوقف است و دلیـل ثابت بودن بعضی قوانین، عدم تغییر و تبدّل انسان است. انسان، انسان است؛ پس قانون هم، همان قانون باید باشد ماهیت انسان عوض نشده است که قانونش هم عوض بشود.

رویدادهای نامتناهی را می توان با قوانینی که از ویژگی های "غنا و وسعت" و "انعطاف پذیری" بهره مند باشد، اداره کرد. این دو ویژگی در قوانین اسـلام وجود دارد. کارشـناسان اسـلامی به کمک این دو ویژگی می تواننـد با توجّه به موقعیت ها, قوانین اسلامی را تبیین نمایند و آن را برای اداره کردن امور فردی و اجتماعی بشر به کار ببرند.

توضیح این سخن:

دربـاره ویژگی "غنـا و وسـعت" احکـام و شـریعت اسـلامی می گـوییم: اسـلام برای ایـن کـه مسـلمانان در تکالیفشـان متحیّر و سرگردان نباشند، چند راه پیش پای آنان گذاشته است:

۱ حکم عقل به عنوان حجّت باطنی و بـدون واسـطه. آن چه عقل قاطعانه به درستی چیزی حکم صادر کند، شـریعت محمدی و دین اسلام آن را می پذیرد. امام کاظم(ع) عقل را همسنگ بعثت پیامبران و رهنمودهای وحیانی می داند:

"ان اللّه علی النـاس حجتین، حجه ظـاهره وحجّه باطنه فأمّا الظاهره فالرسل و الانبیاء و الائمّه علیهم السـلام و أمّا الباطنهفالعقول". (۱)

متفکر بزرگ اسلام، علاّمه شهید مرتضی مطهری می نویسد:

شیعه به این معنا است که اگر در موردی عقل، حکم قطعی داشت، آن حکم، از آن رو قطعی و یقین است، حجّت است.(۲)

در این باره متکلمان و علمای علم اصول بیان داشته اند:

"کلّ ما حکم به العقل حکم به الشرع و کلّ ما حکم به الشرع حکم به العقل".(۳)(قانون ملازمه)

۲ تابعیت احکام از مصالح و مفاسد: احکام اسلامی، گزافی و بدون معیار نیست، بلکه در افعالی که حکم

وجوب صادر شده، حتماً در انجام آن مصلحت، و در افعالی که حکم حرمت صادر شده، حتماً مفسده وجود دارد.

پیروی احکام از مصالح و مفاسد دو نتیجه دارد:

الف) ابدی و جاودانه بودن.

ب) تابع قانون عقلی اهمّ و مهمّ قرار داشتن؛ یعنی در راه رسیدن به مصلحت مهم و مهم تر، می توان محذوریّت محرمات کوچک، با شرایطی تمسک کرد، چون جلب مصلحت اهم، بیش تر از مفسده مهم است.

۳ اصول و قوانین کلّی و زاینده: در اسلام قوانین کلی وجود دارد که در تمامی ابعاد زندگی به گونه ای وظیفه مسلمان را تعریف نموده است. به همین خاطر در روایات اسلامی آمده است:

"ما من شیء الاّ و فیه کتاب أو سنّه؛ درباره هر چیز، در کتاب و سنت حکمی وجود دارد".

۴ اجتهاد و استنباط احکام: در هر عصری باید فقیه، مجتهد و کارشناس دین باشد، تا با توجه به مدارک اجتهاد، ازجمله شرایط زمان و مکان نظر کارشناسانه بدهد. این امر در بقای شریعت نقش بزرگی دارد.

۵ اختیارات حاکم اسلامی: اسلام به پیامبر(ص) و جانشینان و حاکمان اسلامی اختیاراتی عطاکرده است تا بتوانند با توجه به وضعیّت و حوادث جدید، مشکلات را

حل و فصل نمایند و گره های اجتماعی را بگشایند.

در این باره مرحوم نائینی می نویسد:

مجموع وظایف راجع به نظم و انضباط کشور و رهبری امور امت، خارج از دو قسم نیست:

۱ قانون هایی که شارع مقدس بیان کرده است و به هیچ وجه قابل تغییر و تبدیل نیست.

۲ مقرراتی که از طرف شارع صادر شده و جعل و تنظیم آن ها به نظر و صلاحدید پیامبر و امام و پیشوای مسلمانان موکول شده است و به تفاوت زمان و مکان و اوضاع قابل اختلاف و تغییر می باشد.

قسم دوم همان طور که در زمان پیامبر و امام به آنان موکول شده، در زمان غیبت امام هم به نواب عام حضرت، یعنی حاکم شرع و مجتهد جامع الشرایط واگذار شده است و آنان اختیار دارند برای رعایت مصلحت جامعه و برطرف کردن نیازهای آن مقرراتی جعل کنند و مردم هم موظفند از دستورهای آنها اطاعت کنند.(۴) این گونه تغییر و تبدیل بر اساس مصلحت جامعه بوده و از معیارهای ثابت پیروی می کنند.

ویژگی انعطاف پذیری: انعطاف پذیری در شریعت اسلام را از چند راه می توان دریافت کرد:

۱ جامعیّت آیین اسلام: در اسلام به امور دنیایی و دینی بها داده شده است . امام علی(ع) فرمود: "شخص با ایمان زندگی خود را در سه بخش تقسیم می کند: مناجات با خدا، تحصیل معاش و تفریح و استراحت، و بهره مندی از لذائذ دنیایی".(۵)

۲ واقع نگری: در شریعت اسلام تمام توجه به معنا و واقعیت شده است، نه به ظاهر و صورت. از این جهت هیچ گاه بین شریعت محمدی و پیشرفت های

علمی، تعارض و تضادی نیست. به عنوان مثال اسلام در نوشتن، راه رفتن، جنگ و جهاد، مسافرت کردن و... به شکل و صورت ظاهری خاصی مقید نکرده است.

اسلام نگفته است باید با فلان ابزار قدیمی باید نوشت یا تنها با حیوانات که در قدیم برای مسافرت مرسوم بود، مسافرت نمود و یا تنها با شمشیر جنگید بلکه می گوید: "وأعدوالهم ما استطعتم من قوّه؛(۶) برای مبارزه با دشمن، تمامی توان و امکانات خود را بسیج نمایید".

این امکانات و ساز و برگ نظامی، زمانی شمشیر سپر نیزه و تیر و کمان بود، ولی در زمان کنونی توپ و تانک و مسلسل است. اسلام می گوید به دنبال کسب علم و دانش بروید: "طلب العلم فریضه علی کل مسلم" دانش طلبی در گذشته به چند علم محدود بود، ولی امروز بسیار گسترده است. این سخن شامل همه علوم مفید امروز می شود. بنابراین نگاه اسلام به باطن، معنا و واقعیّت، به جای نگریستن به ظاهر و شکل و صورت، موجب می شود قوانین شریعت اسلام قدرت مانور زیادی داشته و انعطاف پذیر باشد و به واسطه مرور زمان کهنه و فرسوده نگردد.

۳ وجود قوانین حاکم و کنترل کننده (حکومت در لسان ادله): در اسلام یک سری قوانین کلی و فراگیر وجود دارد که به دیگر قوانین نظارت دارد. در اصطلاح علمای اصولی و اجتهادی از این قواین به "ورود" و "حکومت" یاد می شود.

مثلاً- آیه: "ما جعل علیکم فی الدین من حرج".(۷) یا روایت: "لا ضرر و لا اضرار فی الاسلام"(۸). بر تمامی قوانین اسلامی حکومت دارد. علمای اسلام از اولی قاعده "لاحرج" و از دومی، به

قاعده "لا ضرر" نام برده اند.

این گونه قوانین کلی و حاکم و کنترل کننده، به کمک حاکم اسلام می شتابد و او را یاری می دهد نکات کور و گره خورده در قوانین مدنی را بگشاید و نگذارد با پیشرفت فرهنگ و فن آوری مقررات اسلامی کهنه گردد.

تشخیص دلیل حاکم و اعمال این گونه قوانین کنترل کننده، به اجتهاد و فقاهت محتاج است، بلکه ازموارد مهم تخصصی فقه و اجتهاد اسلامی است. کوتاه سخن این که : گر چه رویدادها و پیشرفت بشر محدود نیست، امّا قوانین شریعت محدود و مشخص است، لیکن به جهت دو خصلت در قوانین شریعت (غنا و انعطاف) شریعت قدرت مانور دارد و نمی گذارد اسلام مشمول مرور زمان گردد.

در اسلام قوانین ثابت و متغیری وجود دارد که قوانین متغیر آن نیز بدون ملاک نخواهد بود. طبق تفسیر شرایط زمان و مکان و تفسیر موضوع، حکم جدیدی برای آن صادر می شود و هیچ وقت دین توقف نخواهد کرد و حاضر به پاسخگویی به تمام پرسش ها و شبهات خواهد بود.

در مواردی که ولیّ امر یا حاکم اسلامی به دلیل چیرگی بر فقه اسلامی و شناخت مصالح اجتماعی، مدتی حکم اوّلی را می گذارد و به حکم ثانوی رجوع می کند، در واقع از حکمی به حکم دیگر رجوع می نماید که آن حکم ثانوی نیز از احکام خدا است. این رجوع ظابطه مند و به اذن و تجویز خدا است و هرگز پیرو سلیقه و دلخواه ولی فقیه نیست.

به عبارت دیگر: اگر چه برخی از قوانین در معرف دگرگونی و اصلاحات هستند، اما آن ها

نیز بر اساس معیارهای ثابت و روشن و غیر قابل تغییر، می تواننـد متحول و متکامل به روز شونـد. بنابراین نبایـد معیارهای ثابت، حتی در احکام متغیر و حکومتی مورد غفلت قرار گیرد.

فلسفه وجودی حاکم اسلامی، اجرای احکام الهی و زمینه سازی برای پیاده شدن احکام متعال و مترقی اسلام، نیز تطبیق آن ها با نیازهای روز و با توجه به تغییر روابط حقوق انسان ها است، نه به کارگیری سـلیقه شخصـی و پیروی از هواهای نفسانی و بـدون معیار و ضابطه.

پی نوشت ها:

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۶.

۲. آشنایی با علوم اسلامی، ج ۳، ص ۱۶.

۳. همان، ص ۴۰.

۴. تنبیه الامّه و تنزیه الملّه، به نقل از کتاب خاتمیت، سبحانی، ص ۲۴۰.

۵. نهج البلاغه صبحی صالح، قصار ش ۳۹۰.

۶. انفال (۸) آیه ۶۰.

۷. حج (۲۲) آیه ۷۸.

۸. بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۳۴۵ چاپ بیروت.

قرآن می گوید : در قبول دین اکراه و اجباری نیست در حالی که تاریخ اسلام پر است از جنگها و خونریزیها بخاطر دین و مذهب ؟

پرسش

قرآن می گویـد : در قبول دین اکراه و اجبـاری نیست در حـالی که تاریـخ اسـلام پر است از جنگهـا و خونریزیهـا بخاطر دین و مذهب ؟

پاسخ

از بررسـی جنگهای اسـلامی به خوبی آشـکار می شود که قسـمتی از این جنگها جنبه دفاعی داشته مانند جنگ احد - احزاب , حنین , موته و تبوک در زمـان پیـامبر اسـلام (ص) ,و قسـمت دیگری که جنبه جهـاد ابتـدایی داشـته است برای کشورگشایی و

اجبار افراد به آیین اسلام نبوده بلکه برای واژگون کردن نظامات غلط و ظالمانه و اجازه یافتن مردم برای مطالعه آزاد درباره مذهب و شیوه های زندگی اجتماعی بوده است . درتاریخ اسلام کرارا دیده می شود هنگامی که مسلمانان شهرها را فتح می کردند به پیروان مذاهب دیگر همانند مسلمانها آزادی می دادند .

جزیه برای چیست آیا موجب اکراه در دین نیست ؟

پرسش

جزیه برای چیست آیا موجب اکراه در دین نیست ؟

پاسخ

یکی از افتخارات اسلام این است که کسی را مجبور نمی کند که بطور اکراه پیرو این آیین گردند , چنان که در آیه ۲۵۶ از سوره بقره فرموده است : لا ـ اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی در قبول دین اکراهی نیست . (زیرا) راه درست از راه انحرافی روشن شده است . سر این مطلب هم واضح است زیرا اسلام از روز نخست دعوت عمومی خود را بر اساس منطق و دلیل نهاده و در راه مبارزه با خرافات وو موهومات , یگانه سلاحش همان تشریح حقایق و روشن نمودن افکار عمومی بوده است . با داشتن چنین سلاح نیرومندی که افراد بیدار و فهمیده را به خود جلب می کند , چه نیازی به زور و اجبار دارد ؟اساسا عقیده و ایمان واقعی احتیاج به مقدمات و مبانی مخصوصی دارد که تا درانسان از روی درک و بصیرت و اختیار حاصل نشود , محال است در دل جای گیرد ; واگر روزی با جبر و فشار تحمیل شود , از محیط زبان بیرون نمی رود و راهی به قلب پیدا نخواهد کرد ; و البته با برطرف شدن عوامل جبر , فورا به صورت نخست بازخواهد گشت . ایمان یک چنین افرادی در اسلام بی ارزش است . اسلام می خواهد افرادی را تربیت کند که تا آخرین نفس , پایبند به اصول مقدس اسلام بوده و آنی از آن غفلت نورزند . این چنین ایمانی جز با منطق و دلیل و تنویر افکار , میسر نمی شود .

هدف جهاد در اسلام , و مبارزه در برابر تهاجم دشمن , خود بحثی است جداگانه . اماجزیه : جزیه مالیات سرانه ای بود که اهل کتاب آن را در هر سال , به دولت اسلامی می پرداختند ; و علت قرار دادن چنین مالیاتی این بود که چون کشورهای آنان به دست مسلمانان اداره می شد و یا به صورت یک اقلیت در جوامع اسلامی زندگی می کردند ;دولت اسلامی مجبور بود که حفاظت و نظم و امنیت آنها را به عهده بگیرد ; از این لحاظ لازم بود مالیات عادلانه ای از هر فردی که اسلام را نپذیرفته است دریافت کند ودر راه تامین وسایل زندگی و حفظ جان و مال آنان صرف نماید . ناگفته پیداست , نیروهایی که دولت اسلامی مجبور بود در نقاط مختلف کشور متمرکزسازد تا جان و مال آنها را از هرگونه تجاوز احتمالی مصون دارد , احتیاج به هزینه های زیادی داشت که یگانه راه تامین آن این بود که از خود مردم گرفته و درطریق رفاه خودشان مصرف نماید - به خصوص این که غیر مسلمانان هرگز در جنگهایی که با دشمنان اسلام روی می داد , نفراتی به میدان نمی فرستادند . شواهد تاریخی گواهی می دهند مبلغی که از اهل ذمه دریافت می کردند , عنوان جریمه و فشار نداشت ; بلکه هدف صرف آن در تامین آسایش آنان بوده است . اینک نمونه هایی را یادآور می شویم :۱ - هنگامی که عباده بن صامت فرمانروایان مصر و سایر قبطیان را به دین اسلام دعوت می کرد , به آنان چنین گفت :

اختیار با شماست , خواستید آیین اسلام را باکمال آزادی اختیار کنید و اگر نمی خواهید مسلمان شوید , می توانید جزیه بدهید وتحت فرمان حکومت اسلامی باشید و تا ما باشیم و شما باشید , همه ساله رفتاری باشما خواهیم نمود که طرفین از هم خوشنود باشیم ; ما با شما هم پیمان می شویم ,جان و دارایی شما را حفاظت می کنیم و هر کس به اموال شما تجاوز کند با اومی جنگیم ۲ - پس از آن که مسلمانان در نبرد با رومیان فاتح شدند و قسمتهای زیادی از شامات به دست آنان افتاد , مردم حمص حاضر شدند جزیه بپردازند ; سپس مسلمانان به عللی صلاح دیدند پیمانی که بین خود و مردم مسیحی حمص بسته بودندبا رضایت طرفین ملغی سازند از این لحاظ سردار بزرگ مسلمانان در یک مجمع عمومی به مردم حمص چنین خطاب کرد : آنچه به ما داده اید از ما پس بگیرید و ما رااز هم پیمانی خود آزاد سازید . مردم حمص در پاسخ گفتند : هرگز ما از شماجدا نمی شویم , دادگستری و پرهیزکاری شما به مراتب بهتر از رفتار رومیان است ,ما حاضریم - اگر شما بپذیرید - همراه نیروهای اسلامی با ارتش رومیان بجنگیم ۳ - مقدار جزیه هایی را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای نصارای نجران معین نموده , درست مطلب ما را روشن می سازد زیرا قرار شد که مردم آنجا سالی سه هزار حله که بهای هر حله چهل درهم بود , بطور تدریج در دو وقت بدهند دو هزار آن را

در ماه صفر و هزار دیگر را در ماه رجب و همچنین رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلم با اهل اذرح صلح نموده که سالی صد دیناربدهند . بطور مسلم این رقم پولها در برابر نگهبانی و حفظ جان و مال آنها در برابردشمن , چندان قابل توجه نبود .

جهاد یکی از ارکان برنامه های اسلامی است آیا بهتر نبود بجای توسل به شمشیر وخشونت همه چیز بر محور توصیه , نصیحت و اندرز می بود ؟

پرسش

جهاد یکی از ارکان برنامه های اسلامی است آیا بهتر نبود بجای توسل به شمشیر وخشونت همه چیز بر محور توصیه , نصیحت و اندرز می بود ؟

پاسخ

اسلام جهاد را با اصول صحیح و منطق عقل هماهنگ ساخته و هرگز آن را وسیله سلطه جویی و کشور گشایی و غصب حقوق دیگران و تحمیل عقیده , و استعمار و استثمارقرار نداده است بلکه جهاد در اسلام برای چند هدف مجاز شمرده شده است ۱ - خاموش کردن آتش فتنه ها و آشوبها که سلب آزادی و امنیت از مردم می کند ۲ - محو آثار شرك و بت پرستی ۳ - مقابله با متجاوزان و ظالمان و دفاع در برابر آنان .

قرآن می گوید : در قبول دین اکراهی نیست پس چرا اسلام برای از بین بردن بت پرستی و بت پرستان متوسل به قدرت نظامی شده است ؟

پرسش

قرآن می گوید : در قبول دین اکراهی نیست پس چرا اسلام برای از بین بردن بت پرستی و بت پرستان متوسل به قدرت نظامی شده است ؟

پاسخ

از آنجا که دین و مذهب با روح و فکر مردم سر و کار دارد و اساس آن بر ایمان ویقین استوار است خواه و ناخواه راهی جز منطق و استدلال نمی تواند داشته باشد وکلام قرآن اشاره به همین است در حقیقت این جمله پاسخی است به آنها که تصورمی کنند اسلام در بعضی از موارد جنبه تحمیلی و اجباری داشته و با زور و شمشیر وقدرت نظامی پیش رفته است . اما در مورد بت پرستی و بت پرستان , از نظر اسلام بت پرستی دین و آیین نیست بلکه انحراف و خرافه است و هرگز نباید اجازه داد جمعی دریك مسیر صد در صد غلط و خرافی پیش روند و به سقوط کشانده شود لذا اسلام بت پرستان را از راه تبلیغ به توحید دعوت

کرد و آنجا که مقاومت کردند متوسل به زورشد بتخانه ها را در هم کوبید تا این بیماری روحی و فکری به کلی ریشه کن گردد .

آیا واقعیّت دارد حکم کسی که مرتد شده، اعدام است یا خیر؟ و اگر صحّت دارد، چرا؟ به حکم آیه شریفه «لا إِکْراهَ فِی الدّینِ...» هرکس مخیّر است دین را آزادانه و با تفکّر و تحقیق بپذیرد نه اجبار؟

پرسش

آیا واقعیّت دارد حکم کسی که مرتد شده، اعدام است یا خیر؟ و اگر صحّت دارد، چرا؟ به حکم آیه شریفه «لا إِکْراهَ فِی الدّینِ...» هرکس مخیّر است دین را آزادانه و با تفکّر و تحقیق بپذیرد نه اجبار؟

پاسخ

در جواب این سؤال دو مسأله را باید مطرح کنیم: «لا إِکْراهَ فِی الدّینِ» بقره/۲۵۶ و دوم اینکه حکم جهاد با کفّار خصوصاً غیر اهل ذمّه که باید یا اسلام بیاورند یا اینکه حکم اعدام بر آنها جاری شود و همچنین حکم قتل مرتد فطری با اجازه تحقیق و کاوش در عقاید و ترک تقلید کورکورانه، چگونه قابل جمع و توجیه است؟

امّا تفسیر آیه: بنابر قول آنان که میگویند مدلول این آیه منسوخ به آیات دعوت کفّار به اسلام و جهاد با آنها است، جواب واضح است؛ زیرا با نسخ حکم مستفاد از آیه، آن چه واجب الاتّباع و حجّت است، آیات جهاد و احکام ارتداد است.

بنابر این که این آیه نسخ نشده باشد در تفسیر آن فرمودهاند: این جمله، جمله اخباریّه است نه انشائیّه؛ و مراد این است که دین امری قلبی و عقیدتی و باطنی است و اکراه بر آن ممکن نیست؛ زیرا شخص در کار قلبی خود و در اعتقاد به نفی یا اثبات هر موضوع آزاد است.

عقیده و دین از افعال جوارح و اعضا نیست که اکراه بر آنها ممکن است؛ بلکه از افعال قلب و باطن است؛ بنابراین، این معنی با دستور جهاد یا حکم مجازات مرتد منافات ندارد و آنها از دو مقوله هستند و به هم ارتباط پیدا نمیکنند.

عقیده شخص مرتد در اختیار خود اوست. بنابراین، معنای اخباری «لا

إِکراهِ فِی الدِینِ» با معنای انشایی احکام جهاد با هم قابل جمع است و هیچیک، نفی دیگری را ندارند.

اگر هم معنای «لا إِکْراهَ فِی الدِّینَ» را انشایی بگوییم، باز هم با معنای انشایی احکام جهاد و ارتداد، تعارضی ندارند؛ زیرا معنای انشایی «لا اِکْراهَ فِی الدّینِ»، معنای ارشادی است و مفهوم نهی آن این است که کسی را بر عقیده باطنی و دینی اکراه نکنید که اکراه بر آن نمیشود. بنابراین در ناحیه مدلول این آیه با ادلّه جهاد و ارتداد، هیچ اشکالی توهّم نمیشود.

امّا مسأله دیگر که در این جا طرح میشود این است که با اجازه تحقیق و اجتهاد در عقاید و ترک تقلید کورکورانه، الزام بر اتّخاذ عقیده اسلامی و آزاد نبودن عقیدهای که شخص، به هر حال در نتیجه بحث و بررسی به آن رسیده، چگونه قابل توجیه است؟ به گفته سؤال کننده اگر شخص حسب الوظیفه در مقام تحقیق بر آمد و به غلط به نتیجهای رسید، آیا باید اعدام شود یا اینکه باید او را معذور بشماریم؟

جواب این است که: هیچکس بر اصل عقیده باطنی، مجازات و اعدام نمیشود. آنچه شخص بر آن در ظاهر و بر حسب نظامات به آن تکلیف دارد، آن است که در نظام اسلامی باید تسلیم مقرّرات نظام باشد. در نظام اسلامی اعلام عدم اعتقاد به احکام اسلام جز از اهل ذمه پذیرفته نیست و خلاف تسلیم به اسلام و نظام است.

آیا تسامح و تساهل با اهل کتاب ریشه حدیثی دارد؟

پرسش

آیا تسامح و تساهل با اهل کتاب ریشه حدیثی دارد؟

پاسخ

ما احادیث زیادی در این زمینه داریم. مرحوم مجلسی در بحار نقل میکند و در نهجالبلاغه نیز هست که پیغمبر فرمود: «خُذُوا الْحِکْمَةَ وَ لَوْ مِنْ مُشْرِکٍ» (حکمت یعنی سخن علمی صحیح) سخن علمی صحیح را فرا گیرید ولو از مشرک. این جمله معروف: «اَلْحِکْمَةُ ضالَّةُ الْمُؤْمِنِ یَأْخُذُها اَیْنَما وَجَدَها» مضمونش همین است یعنی حکمت که قرآن میگوید: «یُؤْتِی الْحِکْمَةَ مَنْ یَشاءُ وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ اُوتِیَ خَیْراً کثیراً» بقره/۲۶۹ و به معنی سخن علمی محکم، پابرجا، صحیح، معتبر و حرف درست است گمشده مؤمن است.

از بهترین و افتخارآمیزترین تعبیرات اسلامی یکی همین است: حکمت گمشده مؤمن است، هرجا که پیدایش کند میگیرد ولو از دست یک مشرک؛ یعنی تو اگر مالت را، گمشدهات را در دست یک مشرک ببینی آیا میگویی من کاری به آن ندارم، یا میگویی این مال من است؟ امیرالمؤمنین میفرماید: مؤمن علم را در دست مشرک عاریتی میبیند و خودش را مالک اصلی و میگوید او شایسته آن نیست، آن که شایسته آن است، من هستم.

برخی مسأله تسامح و تساهل نسبت به اهل کتاب را به حساب خلفا گذاشته‌اند که «سعه صدر خلفا ایجاب میکرد که در دربار آنها مسلمان و مسیحی و یهودی و مجوسی و غیره با همدیگر بجوشند و از یکدیگر استفاده کنند» ولی این سعه صدر خلفا نبود دستور خود پیغمبر بود حتی جرجی زیدان این مسأله را به حساب سعه صدر خلفا میگذارد. داستان سید رضی را نقل میکند که سید رضی که مردی است در ردیف مراجع تقلید و

مرد فوقالعادهای است و برادر سید مرتضی است وقتی که دانشمند معاصرش «ابو اسحق صابی» وفات یافت قصیدهای در مدح او گفت:

اَرَاَیْتَ مَنْ حَمَلوا عَلَی الاَعْوادِاَرَاَیْتَ کَیْفَ خَبا ضِیاءُ النّادی

[دیدی این چه کسی بود که روی این چوبهای تابوت حملش کردند؟! آیا فهمیدی که چراغ محفل ما خاموش شد؟! این یک کوه بود که فرو ریخت...]

برخی آمدند و به او ایراد گرفتند که آیا شایسته است که یک سید اولاد پیامبر و یک عالِم بزرگ اسلامی اینچنین یک مرد کافر را مدح کند؟! گفت: بله، «اِنَّما رَثَیتُ عِلْمَهُ» من علمش را مرثیه گفتم، چونکه مرد عالمی بود. جرجی زیدان بعد از نقل این داستان میگوید: ببینید سِعه صدر را، یک سید اولاد پیغمبر مثل سید رضی با این همه عظمت روحی و این مقام شامخ سیادت و علمی، یک کافر را چنین مدح میکند. بعد میگوید: «همه اینها ریشهاش از دربار خلفا بود که اینها مردمانی واسع الصدر بودند.» این به دربار خلفاء مربوط نیست. سید رضی که گردآورنده نهجالبلاغه است شاگرد مکتب امام علی است. او از همه مردم به دستور جدش پیغمبر و علی بن ابیطالب آشناتر است که میگوید حکمت و علم در هرجا که باشد محترم است.

فلسفه وجود زندان چیست؟

پرسش

فلسفه وجود زندان چیست؟

پاسخ

عشق انسان به آزادی، از عشق سوزان او به تکامل و پیشرفت سرچشمه می گیرد، چراکه هیچ موجودی در اسارت نمی تواند به سیر تکامل خود ادامه دهد، حتی حیوانات، از قفس رنج می برند، هر چند تمام وسایل زندگیشان در آنجا فراهم باشد، و آزاد شدن از قفس را بر اسارت ترجیح می دهند، هر چند در بیرون قفس، انواع خطرات آنها را تهدید کند.

به همین دلیل، جاندارانی که در قفس اسیرند، نه شوری در سر و نه نوایی در گلو و نه هیجانی در تن دارند، مگر اینکه متولد قفس بوده، و طعم آزادی را نچشیده باشند.

اگر در حیوانات، این مسأله به صورت یک غریزه نهفته است، در انسان این درک عاطفی با درک عقلی هماهنگ می گردد، و با دلیل و برهان، آزادی خود را می طلبد و درست به همین دلیل است که یکی از انواع مجازات های سخت برای بشر، سلب آزادی و زندان است. بی شک بیشتر زندان ها در طول تاریخ، ظالمانه و به صورت ابزاری در دست افرادی خود کامه، کینه توز و انتقام جو برای رسیدن به مقاصد نا مشروع بوده است، ولی این مانع از فلسفه واقعی زندان و آثار مثبت آن در اصلاح افراد

متخلف و مبارزه با فساد اجتماعی نیست.

این سلب آزادی، یک اهرم سنگین برای فشار روی افراد زندانی است تا اهداف مورد نظر تحقق یابد.

تاریخ پیدایش زندان در اسلام، چه زمانی است؟

پرسش

تاریخ پیدایش زندان در اسلام، چه زمانی است؟

پاسخ

گرچه بعضی از مورخان اسرار دارند که در عصر سه خلیفه اول، زندان به معنی محل خاصی برای نگهداری مجرمان وجود نداشت و تنها در عصر امیر مؤمنان علی(ع) بود که زندان ساخته شد، ولی این ادعا مخالف روایات بسیاری است که می گوید «عمر» نخستین کسی بود که اقدام به تأسیس زندان کرد.

شاهد این سخن مطلبی است که «ابن همان» در کتاب «شرح فتح الغدیر» که در فقه حنفی نوشته شده آورده است، او نقل می کند «در عصر پیامبر(ص) و زمان خلافت ابوبکر زندانی وجود نداشت و مجرمان یا در مسجد یا دالان خانه زندانی می شدند تا اینکه «عمر» خانه ای را در مکه به چهارهزار درهم خرید و زندان قرار داد.» (شرح فتح الغدیر ۵/۴۷۱)

مسأله خریدن خانه ای در مکه توسط عمر در کتب دیگر مانند کتاب «النظم الاسلامیه» و کتاب «الجنایات المتحده بین القانون و الشریعه» نیز آمده است.

آنها تصریح کرده اند که «عمر» آن خانه را از «صفوان بن امیّه»، یکی از سران مکه، خریداری کرد. ابو اسحاق شیرازی نیز در کتاب «مهذّب» که در فقه شافعی نوشته شده، خریداری خانه توسط «عمر» و تبدیل آن را به زندان آورده است.

تنها سخنی که می توان در زمینه جمع میان گفتار کسانی که وجود زندان را درعصر عمر نفی کرده و کسانی که روی وجود آن پا فشاری دارند بیان کرد، این است که عمر اقدام به ساختن زندان نکرد، تنها همان خانه «صفوان بن امیّه» را به چهار هزار درهم خریداری کرد و از آن برای این منظور استفاده می نمود، ولی در عصر امیر مؤمنان علی(ع) حضرت شخصاً

اقدام ساختن زندان کرد (تا مسائل انسانی، نسبت به زندانیان بهتر رعایت شود و از فرار آنها نیز جلوگیری کند.)

جالب اینکه در تواریخ آمده است که حضرت، نخست زندانی از بوریا ساخت که هم نور فراوان داشت وهم هوا و نام آن را «نافع» گذاشت (شاید به این منظور که این زندان از نظر اخلاقی در روح مجرمان اثر بگذارد و بزودی اصلاح شوند) ولی متأسفانه وضع این زندان مورد سوء استفاده قرار گرفت و دزد ها دیوار آن را سوراخ کرده فرار کردند، امام ناچار زندان محکمی از گل ساخت و آن را «مُخَیّسْ» نامید.

دیدگاه قرآن نسبت به برخورد اسلام با اقلیت های مذهبی چیست؟

پرسش

دیدگاه قرآن نسبت به برخورد اسلام با اقلیت های مذهبی چیست؟

پاسخ

دیدگاه قرآن چگونگی برخورد مسلمانان با غیر مسلمانان را مورد توجه قرار داده است می فرماید

۱ «لا یَنْهاکُمُ اللهُ عَنِ الَّذینَ لَمْ یُقاتِلُوکُمْ فِی الدّینِ وَ لَمْ یُخْرِجُوکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ اَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا اِلَیْهِمْ اِنَّ اللهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطینَ اِنَّما یَنْهاکُمُ اللهُ عَنِ الَّذینَ قاتَلُوکُمْ فِی الدّینِ وَ اَخْرَجُوکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ وَظاهَرُوا عَلَی اِخْراجِکُمْ اَنْ تَوَلَّوهُمْ وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ فَاولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ» ممتحنه/۸ و ۹

۲ «قاتِلُوا الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ لا بِالْیَوْمِ الاخِرِ وَ لا یُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ لا یَدینُونَ دینَ الْحَقِّ مِنَ الَّذینَ اُوتُوا الْکِتابَ حَتّی یُعْطُوا الْجِزْیَهَ عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صاغِرُونَ» توبه/۲۹

۳ «وَ لا تُجادِلُوا اَهْلَ الْکِتابِ اِلّا بِالَّتی هِیَ اَحْسَنُ اِلّا الَّذینَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَ قُولُوا آمَنّا بِالَّذی اُنْزِلَ اِلَیْنا وَ اُنْزِلَ اِلَیْکُمْ وَ اِلهُنا وَ اِلهُکُمْ واحِد وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» عنکبوت/۴۶

۴ «قُلْ یا اَهْلَ الْکِتابِ تَعالَوْا اِلی کَلِمَهٍ سَواء بَیْننا وَ بَیْنَکُمْ اَنْ لا نَعْبُدَ اِلّا اللهَ وَ لانُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً وَلا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً اَرْباباً مِنْ دونِ اللهِ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِاَنّا مُسْلِمُونَ» آل عمران/۶۴

۵ «لَتَجِدَنَّ اَشَدَّ النّاسِ عَداوَةً لِلَّذینَ آمَنُوا الْیَهُودَ وَ الَّذینَ اَشْرَکُو وَ لَتَجِدَنَّ اَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ قالُوا اِنّا نَصاری ذلِکَ بِاَنَّ مِنْهُمْ قِسّیسینَ وَ رُهْباناً وَ اَنَّهُمْ لا یَسْتَکْبِرُونَ» مائده/۸۲

۱ [خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند، نهی نمی کند، چرا که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد تنها شما را از دوستی کسانی نهی

می کند که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه هایتان بیرون راندند، یا به بیرون راندن شما کمک کردند، با آنها دوستی نداشته باشید و هر کس آنها را دوست دارد ظالم و ستمگر است.]

۲ [با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا ایمان دارند و نه به روز جزا و نه آنچه را خدا و رسولش تحریم کرده، حرام می شمرند و نه آیین حق را می پذیرند، پیکار کنید تا زمانی که با خضوع و تسلیم «جزیه» را به دست خود بپردازند.]

۳ [با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید، مگر کسانی از آنان که ستم کردند و (به آنها) بگویید ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده ایمان آورده ایم و معبود ما و شما یکی است و ما در برابر او تسلیم هستیم.]

۴ [بگو ای اهل کتاب بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی دیگر را، غیر از خدای یگانه، به خدایی نپذیرد، هرگاه (از این دعوت) سر باز زنند بگویید گواه باشید که ما مسلمانیم (و در برابر فرمان خداوند یگانه تسلیم هستیم).]

۵ [به یقین، دشمن ترین مردم نسبت به مؤمنان را یهود و مشرکان خواهی یافت و نزدیکترین دوستان به مؤمنان را کسانی می یابی که می گویند «ما نصاری هستیم» این به خاطر آن است که در میان آنها افرادی عالم و تارک دنیا هستند و آنها (در برابر حق)

تکبر نمی ورزند.]

آیا خشونت جایگاهی در اسلام دارد؟

پرسش

آیا خشونت جایگاهی در اسلام دارد؟

پاسخ

درقرآن کریم واژه(خشونت) وجود ندارد, امّا به جای آن دو کلمه دیگر؛ یعنی: (غلظت) و(شدّت) که هردو مترادف با خشونت هستند به کاررفته اند. غلظت به معنای: خشونت, شدّت, درشت شدن. درشتی وتندخویی است ودرمقابل رقّت به کارمیرود. واژه شدّت نیز به معنای: غلظت, صلابت وسختی است, ودر مقابل رقّت استعمال میگردد. وبالأخره واژه خشونت به معنای به معنای شدّت, درشتی ودرشتخویی است ودر مقابل نرمی به کارمیرود. گرچه اسلام دین رحمت وعطوفت وخداوند متعال ارحم الرّاحمین است واصل اوّلی دراسلام بررأفت ومهربانی است, امّا این هیچگاه به معنای نفی هرگونه برخورد قاطع واعمال خشونت وشدّت درموضع خود نیست. بنابراین, شدّت به خرج دادن دربرابر کسانی که حریم اسلام واحکام تابناک آن را میشکنند, یا جان ومال وآبروی مسلمانان را به مخاطره میافکنند, نه تنها از مصادیق خشونت منفی نیست؛ بلکه ازویژگیهای پیامبر(ص) ومومنان راستین است. درحقیقت این برخورد محکم وبا صلابت که به انگیزه

اجرای اوامر خدای متعال درقالب امربه معروف ونهی ازمنکر صورت میگیرد, برخاسته ازهواها یا ضعفهای نفسانی نمیتواند باشد, بلکه تنها در جهت تحفّظ براحکام وارزش های دینی است.

چرا غربی ها اسلام را کمتر پذیرفتند آیا بخاطر خشونت اسلام نبوده است ؟

پرسش

چرا غربی ها اسلام را کمتر پذیرفتند آیا بخاطر خشونت اسلام نبوده است ؟

پاسخ

در اینکه چرا غربیها اسلام را کمتر پذیرفتند دلایلی وجود دارد ولی واقع مطلب ا ین است که مربوط کردن مسیله به خشونت دروغین که به اسلام نسبت داده اند تبلیغات ناجوان مردانه ای بیش نیست ، لذا لازم است به چند نکته پاسخ داده شود : ۱- آیا اسلام دین خشونت است ؟۲- آیا غربیها از اسلام پذیرش فرهنگ و علم نداشته اند؟۳- علت اینکه غربیها کمتر اسلام را به

عنوان یک دین پذیرفته اند چیست ؟ (البته منظور پذیرش عمومی و گسترده است والاراجع به سوال اول گوستاولوبون فرانسوی می گوید : تمام آسانی و سهولت بی نظیر اسلام روی همین توحید خالص است و رمز پیشرفت اسلام نیز در همان سهولت و آسانی آن بوده است ، آن تناقضات و پیچیدگی هایی که قالباً در سایر کیش ها و آیین های دیگر دیده می شود در دین اسلام جود ندارد،همین صاف و سادگی اسلام و دستورات داد و دهش آن کمک زیادی به پیشرفت این دین در جهان نموده و به همین خاطراست که ملت های زیادی از مسیحیان را می بینیم که دین اسلام را می پذیرند و آن را بر مسیحیت ترجیح می دهند، مصریان که در زمان امپراطوران قسطنطنیه مسیحی بودند و به محض آشنا شدن با اصول اسلام یکباره مسلمان شدند و به همین سبب است که هر ملتی مسلمان شد دوباره زیر بار دین نصرانیت نخواهد رفت ، خواه پیروز شوند و یا شکست بخورند، زور وشمشیر موجب پیشرفت قرآن نگشت زیرا

رسم اعراب این بود که هرکجا را فتح می کردنـد مردم آن جا را در دین خود آزادمی گذاردنـد و اینکه مردم مسیحی از دین خود دست بر می داشتند و به دین اسلام می گرویدنـد و زبان عرب را بر زبان مادری خود بر می گزیدنـد بـدان جهت بود که عدل و داد که از آن عربهای فاتح می دیدند مانندش را از زمامداران پیشین خود ندیده بودند)) روبرتسون می گوید : ((تنها مسلمانان هستند که با عقیده محکمی که نسبت به دین خو دارند یک روح سازگاری و تسامحی نیز نسبت به ادیان دیگر در آنها هست)) در کتاب جنگهای صلیبی می نویسد : ((همان قرآنی که دستور جهاد داده است نسبت به ادیان دیگر سهل انگاری و مسامحه کرده است ، هنگامی که مسلمانان بیت المقدس را فتح کردند هیچ گونه آزاری به مسیحیان نرساندند ولی برعکس هنگامی که نصاری ها این شهر را گرفتند با کمال بی رحمی مسلمانان را قتل و عام کردندن و یهود نیز وقتی به آنجا آمدند بی باکانه همه راسوزاندند .)) وی در کتاب دیگر خود به نام فرمذهبی شرق می گوید : ((باید اقرار کنم که این سازش و احترام متقابل به ا دیان را که نشانه رحم و مروت ، انسانی است ملتهای مسیحی مذهب ازمسلمانان یاد گرفته اند .)) ، (تحلیل و نقد پلورالیسم دینی - علی ربانی گلپایگانی). جنگهای پیامبر هم هیچ یک جنبه خشونت طلبی و بی رحمی نداشته بلکه یا به سبب فتنه و نقض عهد

طرف مقابل بود.مانند جنگ با بنی قنیقاع در مدینه و جنگ با مشرکان و فتح مکه که به سبب نقض عهد قریش در صلح حدیبیه روی داد.یا برای جلوگیری از تجاوز بود مانند جنگ احد و خندق و یا قصاص و معامله به مثل بود یا به سبب محاصره اقتصادی بود، مثل جنگ بدر و یا پشگیری از تجاوز و جنگ بزرگتر بود مانند : تجاوزهای پراکنده عمال روم و امپراطوری روم و همچنین ایران وعوامل آنان در سر حدات و جنگ تبوک ، حتی رومیان سفیر پیامبر را کشتند .)) جورج سیل انگلیسی می گوید : ((آنها که می پندارند این شریعت اسلام با زور شمشیر پیش رفته است ، خیانت و خدعه بزرگی مرتکب شده اند .)) آرنولد می گوید : ((پیروزی اسلام عمدتاً بدون شمشیر بود و جز در موارد کمی متوسل به شمشیر شده است .)) در این جا بد نیست نمونه ای از اخلاق جنگی پیامبر اسلام (ص) را نقل کنیم . رفتار اخلاقی و عاطفی ایشان در جنگ بادشمنان کینه توز بسیار عجیب است از جمله :

۱- در جنگ حنین نه فقط اکثریت را بخشید و اموال و اسیرانشان را برگرداند بلکه مالک بن عوف رهبر هوازن را نیز عفو کردو صد اشتر به او داد و بعد از اینکه مالک اسلام آورد پیامبر او را به رهبری مسلمانان هوازن و بنی سعد که به نوشته ابی هاشم شش هزار نفر بودند گمارد و بنی سعد را بخشید.

۲- در فتح مکه قریش دشمنان ۲۱ ساله پیامبر که اسیر شده

بودنـد، برخی از مسـلمانانماننـد سـعد بن عباده فریاد الیوم یوم الملحمـد سـر دادنـد فرموده بگوییـد الیوم یو المرحمه و در برابر چشمان وحشت زده مردم مکه و سران جنگ افروز فرمودبروید همه آزاد هستید.

۳- در جنـگ خیبر وقتی به او پیشـنهاد شـد که راه آب را به قلعه یهودیان ببنـدد یا آب مشـروب آنان را مسـموم کنـد به شـدت مخالفت فرمود و القا سم در شهر دشمنان و به طور کلی در همه جا را نهی کرد.

۴- اسود راعی با گله گوسـفندان یهودیان خیبر و به هنگام محاصـره خیبر مسلمان و پناهنده شد و پیامبر فرمود گوسفندان امانت یهود پیش شما است هر چند در حال جنگیم ولی باید آنها برگردانده شود آن هم در مقابل صدها سرباز گرسنه))

۵- در جنگ خندق پس از مرگ عمروبن عبدود به دست علی (ع) نوفل ابن عبدالله سردار دیگر مشرکان به خندق پرت شد و ابوسـفیان از ترس تلافی پیامبر (ص) و مثله شدن جسد او به جای جسد حمزه مبلغ ده هزار دینار یا درهم برایش فرستادتا جسد او را برگرداند اما پیامبر هم پول وهم جسد را برگرداند و فرمود ((ما پول مرده نمی خوریم)).

۶- وقتی در جنـگ احـد که دنـدان رسول خـدا شکسـته شـد و جراحـات متعـدد و فراوانی بر پیکر نازنین حضـرت وارد شـد به حضـرت گفتنـد دشـمنان را لعن کنند، حضـرت فرمود : ((انی لم ابعث لعاناً ولکن بعثت داعیا و رحمةً)) من به عنوان بدگو و نفرین کننده مبعوث نشدم بلکه عنوان دعوت کننده و هدایت

گر و صاحب رحمت مبعوث شده ام ، سپس دست به آسمان بلند کردو گفت : خدایا! این قوم را هدایت کن زیرا که کوته نظر و ناداننـد .)) از این گونه وقایع که دال بر عطوفت و مهربانی و منطق دین مبین اسـلام است در تاریـخ اسـلام بی شـمار است . (برای اطلاعبیشتر ر.ك به : تاریخ تحلیلی و سیاسی اسـلام – علی اکبر حسـنی) اما راجع به پرسش دوم که آیا غربیها از اسلام و مسلمانان پذیرش فرهنگ و علم داشته اند یا خیر؟ پاسخ بسیار روشن است ، چه از نظر علوم انسانی و اخلاقی و چه علوم تجربی آنان تاثیرپذیری فراوانی از اسـلام داشـته اند، به عنوان مثال کشف مسـیله گردش خون که به اسم هاروی انگلیسی ثبت گردیده مربوط به مسـلمانان است ، زیرا ابن نفیس متولد ۱۲۱۰ میلادی اولین کسـی بود که اندیشه گردش خون را پرورد او این اندیشـه را چهارصد سال قبل از هاروی انگلیسـی و بیش از سیصد سال قبل از زروت اسپانیایی اثبات کرده بود مردی که درباره او گفته می شود روی زمین نظیر نـداشت و از ابن سـینا گذشـته دیگرهمطراز او نیامد)) از نظر آداب اجتماعی و بهداشتی نیز غرب قبل از اسـلام چنـدان نمودی نـداشت. برای اطلاـع بیشتر ر.ك به : فرهنگ اسـلام در اروپا، دکتر زیگریـد هونکه – ترجمه مرتضـی رهبانی. اما پاسخ پرسـش سوم که با وجود این همه درخشانی در تعالیم اسـلامی چرا در گذشـته اسـلام کمتر در غرب گسترش پیداکرد .به نظر ما باید گفت اسلام که از مشرق زمین متولد شد روز

به روز گسترش یافت و به سمت جنوب و شمال و غرب عالم پیش رفت ولی در آنجا ظهور اسلام مصادف با قرون وسطای غرب و دیکتاتوری دینی مسیحی در مغرب زمین (سال ۶۰۰میلادی به بعد) بود و مردم تحت دیکتاتوری دینی کشیشان و راههای خشک مغز بودند، آن سخت گیری و فشار و اختناق و ازآن بدتر تحریف و بد جلوه دادن عمدی اسلام مانع از ورود فرهنگ و دستورات و تعالیم اسلام به غرب شد گرچه هر جاروزنه ای باز شد موجب مسلمان شدن عده زیادی می گشت و بسیاری از بازرگانان و جهان گردان غرب توانستند از این آیین اطلاع یافته و مسلمان شوند ولی با این وجود گسترش و نفوذ عمومی و همه جانبه ممکن نبود، از طرفی آن سخت گیریهای قرون وسطای مسیحیت ، مردم را از دین آزرده و گریزان کرده بود به مشکلی که در قرن ۱۶ میلادی منجر به انقلاب علیه حضور دین در جامعه (رنسانس) گردید البته به چند عامل مهم دیگر هم باید، اشاره کرد : الف) فاصله گرفتن خود مسلمانان از اسلام اصیل و نفوذ خرافات در عقاید مسلمین و حرکت فضایل اخلاقی و رسوخ اوصاف رذیله درمیان اقشار مسلمین است. ب) فرقه گرایی و تفرقه و جدایی میان مسلمین ج) فساد تدریجی حکام و فاصله گرفتن آنها از دین د) تبلیغات و دشمنی حکام غربی با اسلام ، غرب از همان زمانی که دولت اسلام در اندلس و نواحی جنوبی اروپا تاسیس شد به دشمنی با اسلام و مسلمین برخاست و به طرز وحشیانه ای

تشکیلات اسلامی را در هم کوبید .در جنگ های صلیبی نیزتهاجمات وسیعی را بر علیه مسلمانان ترتیب داد و پس از آن غرب که از اقتدار دولت عثمانی به شدت متوحش شده بود باایجاد دسیسه ها و ترتیب دادن توطیه هایی به تجزیه این دولت قدرتمند پرداخت و موجبات فروپاشی آن را فراهم ساخت وپس از آن به منظور بدست آوردن مواد خام برای کارخانجات صنعتی و تامین بازار محصولات خود به سرزمین های غنی وسرشار اسلامی چشم دوخت که در اولین قدم چون نیروهای معنوی و قدرت های مذهبی را در راه خود می دید برای کوبیدن آنها تهاجم فرهنگی وسیعی را بر علیه این سرزمین ها ترتیب داد و فرهنگ فساد و فحشا توسط ایادی استعمار و استکبار دربین ملت های مسلمان ترویج گردید .فرهنگ مصرف زدگی روز به روز همت های مصمم را در مرداب وابستگی فرو برد، سلطه سیاسی استکبار بوسیله حکومت های دست نشانده و خودکامه در نقاط مسلمان نشین تثبیت گردید و بدین گونه استعمارگران سرزمیهای مسلمان را قطعه قطعه کرده و در تمام ابعاد، بر آنها سلطه یافتند و چون مردمان این نواحی با عقیده مذهبی پیوندی ناگسستنی داشتند ...از طریق دیگری وارد شدند و آن این که جنبه های ظاهری و تشریفاتی مذهبی را حفظ کردند وتعالیم اساسی را که موجودیت دین بدان وابسته است از دین گرفتند و بین مسایل سیاسی و اجتماعی از یک سو و مذهب ازسوی دیگر انفکاک ایجاد کردند ...و دروازه های خود را به سوی مهاجمین غربی گشودند و تسلیم فرهنگ غرب شدند.;

بعضی ازاحکام شرعی نشان ازخشونت اسلام دارد مثل اینکه اگر کسی دزدی کرد دستش بریده شود ویادرمواردی حد برمتخلف جاری شود چرا اسلام این افراد رابامهروعطوفت به سوی خود جلب نمی کند بلکه باخشم وغضب ازخود می راند؟

پرسش

بعضی ازاحکام شرعی نشان ازخشونت اسلام دارد

مثل اینکه اگر کسی دزدی کرد دستش بریده شود ویادرمواردی حد برمتخلف جاری شود چرا اسلام این افراد رابامهروعطوفت به سوی خود جلب نمی کند بلکه باخشم وغضب ازخود می راند؟

پاسخ

ابتدا توضیح یک بحث تربیتی لازم است آیا درامر تربیت تشویق وتنبیه هردو ضرورت دارد ، یا تشویق به تنهایی تأمین کننده مقصود است ؟ برای اثبات ضرورت تنبیه درکنار تشویق مناسب است به آیات طبیعی وبه موجودات که درکنار قوه جذب وبرآوردن نیازها ، یک سیستم دفاعی دارندکه درمقابل آسیب ها مصون بمانند اشاره کنیم انسان نیز چنین است ، هم خشم دارد وهم شهوت .آیا خشمی که درانسان وجود دارد مضر است ؟ خیر . خشم برای حفظ منافع ودفاع درمخاطرات وجلوگیری ازصدمات است . جمال وجلال بدون هم معنی ندارند . جمال به معنی زیبایی نیز درجایی است که نقص وعیب وجود نداشته باشد . این دو، دوچهره ازیک حقیقتند .

لذا دروجود خود می بینیم شهوت که برای جذب منافع است مجهز به نیرویی است که موانع راکنار می زند . واین درحیوانات وگیاهان نیز مطابق با حکمت وخلقت هرموجود است .

عدم درک جایگاه خشم ازضعف معرفت ماست . حضرت امام دراربعین حدیث به بیان این دوجنبه به تفصیل پرداخته اند تن ندادن به ظلم وحفظ عائله وحفظ نظام وکشور همه درگرو قوه غضبیه است بسیاری از رذائل اخلاقی به خاطر قوه غضبیه است . ۱ [مطلب ازچند صورت خالی نیست یاباید بگوئیم دزدی مجازات ندارد ، ازباب اینکه مسئله مهمی نیست ، هرکس دزدی کرد نباید کاری بکارش داشت واحیاناً اگر مجازات می شود آنچنان ملایم باشد که

بـار دیگر تشویق شود وتکرار کنـد ، ویا بایـد بگوئیم دزد را نبایـد مجازات کرد. بلکه تربیت کرد ونجات داد ، این سـخن خیلی فریبنده وعوام پسند است اما سخن دراین نیست که یا تربیت یامجازات ، سخن دراین است که آنجا که

تربیت مثبت وملایم مؤثر نشـد چه بایـد کرد؟آیا مجازات خود آخرین دوای تربیت نیست ویاباید بگوئیم که بریدن انگشت دزد خشونت است وبایـد به کمتر ازآن مثلاًـ چنـد ضـربه شـلاق قنـاعت کرد . جواب این است . ملاک خشونت وملایمت چیست ؟ دزدی ضـرر به امانت است ، ضـربه به ناموس اجتماع است ، دائماً می بینیم ومی خوانیم که خود دزدی احیاناً منجر به کشـتن ها وکشـته شـدنها ودست وپاشکسـتن ها وناقص الخِلقه شـدنها می شود . بایـد دیـد چه مجازاتی قادر است که نقش آخرین دوا را بـازی کنـد ، تجربه نشان داده است که درجاهائی که این مجازات اجرا نمی شود صـدها وهزارها دزدی می شود وخانمان هایی سقوط می کند وآدم هایی کشـته می شوند وآدمهای دیگری ناقص العضو می گردند ، اما آن جا که این قانون اجرا می شود با بریـدن انگشـتان یـک دزد بکلی بـاب دزدی بـا همه تبعـات وآثـار قهریش ازبین می رود ، بریـدن انگشـتان خیـانت یـک خائن خشونت نیست بلکه جلوگیری ازخشونت است . جلوگیری ازیک سلسـله خشونتهای صددرجه سـختتر است . البته این نکته باید ناگفته نمانـد که ازنظر اسـلام قوانین جزائی آنگاه اجرا می شود که قبلاً صـریحاً اعلام شده باشد . نکته دیگر اینکه ازنظر اسـلام مجازات آخرین دوا وآخرین عامل تربیتی اجتماع است .] ۱ سیستم دفاعی

موجود دربـدن ، درجامعه نیز دقیقاً وجود دارد . اگر بخواهیم که نیکوکاری رواج یابـد باید خلافکاران به مجازات خود برسـند ونیکوکـاران تشویـق شونـد نبودن یکی ازاین دو ، جـامعه رامتضـرر می کنـد.انبیاء نیز برای هـدایت خلق به این دو سـلاح مجهز بودنـد. همچنانکه برای حفظ تعادل وتوازن درپرواز استفاده ازهردو بال نیاز است . پیامبران باهردو صـفت بشیر ونذیر آمده اند وتعالیم قرآن براین مبنا پایه گـذاری شـده است . بنابراین اگر کسـی بخواهـد جنبه خشم یاتنبیه وانـذار رانادیده بگیرد این ناشـی ازعـدم درک صـحیح او ازجایگاه این قوه است . ذکر مثالی دراینجا مناسب به نظر می رسد . فردی دچار بیماری سـرطان اسـت واین بیماری هنوز پیشـرفت نکرده ومابه راحتی اینجا قضاوت می کنیم که اگر جلوگیری ازسـرایت بیماری به دیگر اعضای بدن به بریـدن عضو آلوده متوقف است آن عضو را بایـد قطع کرد . این بریـدن درحقیقت نه تنهـا به معنای خشونت نیست بلکه عین رحمت است . زیرا بـاعث حفـظ حیـات وزنـدگی آن فرد می شود . حـال اگر این مثـال را به جامعه تعمیم وتطبیق بـدهیم درمی یـابیم که جـامعه نیز ماننـد بـدن انسـان از اعضـایی تشـکیل شـده است .و وقـتی معلـوم می شود که آثـار دزدی کردن درجـامعه برحسب آمار غیر قابل انکاری موجب کشـتار، درگیریها وصدمات مالی وجانی فراوان می شود . درمی یابیم که برای جلوگیری ازسـرایت این آلودگی به دیگر اعضای جامعه وسـلامت جامعه باید دست دزد را قطع کرد . در آیه " وفی القصاص حیاه یااولی الباب " آمده است که درقصاص کردن حیات وزندگی است ، به چه دلیل ؟ چون

افراد که می بینند که هرصدمه ای بزنندآن صدمه راخواهند خورد وبه این قانون یقین پیدا کنند این کار رانخواهند کرد واین درمان قطعی است بنابراین اگر یقین کنند که کور کردن چشم دیگری یعنی کور کردن چشم خود و شکستن دندان دیگری مساوی با شکستن دندان خود است این درمان قطعی است و او ازاین کار باز داشته می شود . اما اگر بداند که می تواند با دادن مبلغی غائله راختم کند هرزه گی پیدا می کند و اگر جلوی او گرفته نشود ، هم باعث می شود خودش روز به روز بیشتر درمنجلاب فساد وبدبختی فرورفته ودنیا وآخرت خود راتباه نماید و هم موجب آزار واذیت و وتضییع حقوق دیگران می شود.

دراین موارد هم به صلاح خود فرد وهم به صلاح جامعه است که او را گوشمالی داده وتنبیه کنند تا ازفساد وتباهکاری باز ایستاده وبه مسیر خیر وصلاح بازگردد ، یعنی باطن این تنبیه رحمت است وهم از انحراف وسقوط بیشتر خود او جلوگیری می کند وهم مانع انتقال فساد او به دیگران می شود .

البته ظاهر تنبیه ، چه جریمه مالی باشد ، وچه شلاق ، چه زندان ویااعدام وسایر موارد ، به هرحال موجب ناراحتی فرد واسباب زحمت او می شود وطبعاً کسی ازآن خوشش نمی آید . به هرحال اسلام می گوید درشرایط خاصی رفتار شما باید خشونت آمیز بوده ودافعه داشته باشد وجاذبه درهمه جا مطلوب نیست وتوصیه نمی شو د .] ۲

درجامعه اسلامی ما اگر کسی آمار راکنارهم بگذارد مشاهده می کند که آمار قطع کردن دست دزد برای حفظ سلامت جامعه درمقابل

کشتار ها وصدمات مالی وجانی ناشی ازدزدی بسیارناچیز است ودرحقیقت بریدن دست دزد عملی است برای جلوگیری ازتسری این بیماری وحفظ سلامت جامعه .

جنبه دیگری که قابل طرح ا ست تعبد به احکام قرآن کریم است . خداوند احکامی را که درقرآن مطرح کرده رعایت مصالحی رادرآن احکام کرده است اگر چه این مصالح به عقل وفکر ما نرسد . آیا واقعاً به قرآن ایمان داریم یابه اعلامیه حقوق بشر ؟ ۳ [مابایـد تکلیفمان را روشن کنیم که آیا پیرو قرآن هستیم یااعلامیه حقوق بشر ؟ مابایـد هرآن چه رادرقرآن است بپـذیریم ، نه فقط مواردی ازآن را که با اعلامیه جهانی حقوق بشر موافق است ، وآیه قطع دست دزد وتازیانه زدن زناکار واعدام قاتل ، درقرآن آمده ، پس علیرغم اعلامیه جهانی حقوق بشر باید آن را بپذیریم . اگر آیه

" ادع الی سبیل ربك بالحکمه والموعظه الحسنه " درقرآن هست ، آیه " وقاتلوهم حتی لاتکون فتنه " (وباآنان بجنگید تافتنه ای برجای نماند) نیز درقرآن آمده ومابایـد به هردو عمل کنیم . اگر کسی خدا رابه "ارحم الراحمینی" می شناسد ، بایـد به "شدید العقابی " هم بشناسد . نمی شود آن جا که قرآن می گوید خدا ارحم الراحمین است بگوئیم روی چشم ، اما آن جا که می گوید شدیدالعقاب ا ست ، بگوئیم این خشونت است وقبول نداریم . خداوند ، هم " ارحم الراحمین فی موضع العفو والرحمه " است وهم " اشد المعاقبین فی موضع النکال والنقمه " است] ۳

۴[مرحوم امام وقتی می فرمودند : نترسید ازاین که شمارا به خشونت

وتحجر متهم کننـد ، اشاره به چنین مواردی داشـتند . اسـلامی که ما می خواهیم مردم را به آن دعوت کنیم یک مجموعه اسـت که همه آن بـاهم است وازجمله آنهـا همین مجازات هایی است که اعلامیه حقوق بشـر آنها رانفی کرده وما نمی توانیم مردم را به ده آیه یاصد آیه یاشش هزار آیه منهای یک آیه ازقرآن دعوت کنیم .] ۴

لطفاً نظر اسلام را در مورد ترور بنویسید؟ اگر اسلام آن را رد می کند آیا کار شهید نواب صفوی و افراد مثل او اشتباه بوده است؟

پرسش

لطفاً نظر اسـلام را در مورد ترور بنویسـید؟ اگر اسـلام آن را رد می کند آیا کار شـهید نواب صـفوی و افراد مثل او اشـتباه بوده است؟

پاسخ

بهتر است ابتدا تعریفی از ترور داشـته باشیم. ترور به معنی وحشت و ترس زیاد است و اصطلاحاً به حالت وحشت فوق العاده ای اطلاق می شود که ناشـی از دست زدن به خشونت و قتل و خونریزی است.(۱) اول بار در سال ۱۹۷۶.م فرهنگستان علوم فرانسه تروریسم را نظـام یـا رژیم وحشت معنـا کرد. سـتاد مشترک ارتش و وزارت دفـاع آمریکـا در تعریف تروریسم از واژه "کاربرد منظم خشونت غیرقانونی یا تهدید به کاربرد آن" اسـتفاده کرده است(۲) که نکته قابل توجهی است. عمـدتاً برای مخالفان یک رژیم واژه تروریسم بکار می رود، درحالیکه مخالفان ترجیـح می دهند به آنها انقلابی، نهضت مقاومت و یا پارتیزان گفته شود. حـال سؤال اینجـاست که راه و معیـار تمـایز مبـارزِ راه آزادی و حقیقت از تروریست چیست؟ می توانیم به معیارهـای زیر توجه کنیم :

۱.انقلابیون یا مبارزان راه آزادی با نظام و حاکمیت ظالمانه می جنگند.

۲. تروریستها با رژیمهای خودکامه هم پیمانند.

۳. در مورد دیدگاه اسلام معیار دیگری نیز وجود دارد و آن مبارزه در راه حق برای محو نابودی طاغوت، استقرار حاکمیت دین و جلوگیری از خطر آشـکار نسبت به اسـلام می باشـد. رهبر فرزانه انقلاب با توجه دادن به واژه "خشونت قانونی و غیرقانونی" مرز هر نوع اعمال خشـونت را تعیین فرمودند. اگر به تاریخ بنگریم مشاهده می کنیم که اصولاً بین ترور شخصیتهایی نظیرکندی از سویی و گاندی و علامه محمد باقر حکیم از سوی دیگر تفاوتی

آشکار وجود دارد و نمی توان تمام اینها را که همگی اعمالی قبیح هستند در یک سطح بررسی کرد.

اما به سؤال شما که می رسیم، موضوع تفاوتی اساسی می یابد. فراموش نکنیم که حضرت امام(رسماً و در قالب یک فتوا، خواستار قتل سلمان رشدی شدند. به تعبیر دیگر در جبهه اسلام اینگونه اقدامات منحصراً پس از فتوی و نظر مجتهد جامع الشرایط که معیار آن در بالا ذکر گردید صورت می گیرد و دستور چنین قتلی در متن دین وجود دارد. و اگر به تاریخ مراجعه کنیم رسول ا...(نیز در چندین مورد فرمان

تعقیب و قتل عده ای را صادر فرمودند. شخصیتی را که شما مثال زده اید از بنیانگذاران جمعیت فدائیان اسلام است و یاران او به همراه عده ای دیگر بعد از شهادت ایشان (یعنی شهید نواب صفوی) اقدام به تشکیل هیأت مؤتلفه اسلامی نمودند. اعدامهای انقلابی که این دو گروه انجام می دادند بعد از اعلام فرد مذکور بعنوان "مفسد فی الارض" که در اسلام مهدورالدم می باشد، صورت می گرفت از جمله این افراد می توان به بازوی شهید نواب صفوی و پیشکسوت انقلاب، شهید عراقی اشاره نمود. از اقدامات او می توان به مأموریت در اعلام انقلابی هژیر، مأموریت برای ترور شاه و ترور یا اعلام انقلابی رزم آرا اشاره کرد. این مجاهد، مدیر داخلی بیت امام(در نوفل لوشاتو بود و امام راجع به ایشان می فرماید : "من ایشان را حدود ۲۰ سال است که می شناسم. حاج مهدی عراقی برادر و فرزند خوب و عزیز من بود."(۴) یا در مورد اعدام انقلابی حسنعلی منصور، توسط شهید

اندرزگو و سایر دوستان ایشان، در کمیته مرکزی و پس از اخذ فتوی از آیت ا...میلانی به قتل او که طرّاح لایحه کاپیتولاسیون و مجری سیاستهای غرب بود، تصمیم گرفته شد.(۵) نمونه بارز تعهد مبارزان مسلمان در این مورد؛ سفر شهید بروجردی از ایران به عراق و فروش اموالش برای تهیه خرج سفر برای دریافت فتوا از امام خمینی(در مورد بمب گذاری در ارتش است.

پس به عنوان جمعبندی می توان گفت : خون انسانها حرمت دارد، اما زمانی که بدلیلی طبق قانون اسلام مانند ارتداد، افساد فی الارض و یا کافر حربی بودن، فتوایی مبنی بر قتل فرد مورد نظر صادر گردد، یکی از راههای اجرای حدّ شرعی تعقیب و اقدام به قتل وی است و این موضوع در سیره رسول ا...(سابقه داشته است و در عصر حاضر نیز جواز انجام عملیات استشهادی با نظر مراجع تقلید نمونه آن می باشد و مسؤولین سیاست خارجی ایران نیز خواستار تفکیک ترور از این موضوع، با عنوان دفاع مشروع می باشند.

منابع و مآخذ :

۱. فرهنگ علوم سیاسی، علی آقا بخشی، ص۵۸۳

۲. فرهنگ سیاسی، غلامرضا علی بابایی، ص۱۸۸ و ۱۸۹

۳. فرهنگ علوم سیاسی، علی آقا بخشی، ص۵۸۴

۴. یاران امام بروایت اسناد ساواک، کتاب دوازدهم، ص۱۱ به بعد

همان، کتاب هشتم، ص۱۴ به بعد

برای برقراری عـدالت، خشونت لازم است، ولی فکر میکنم تساهل و تسامـح نیز لازم باشد; لطفاً بگویید رعایت تساهل تا چه حدی مجاز است؟

پرسش

برای برقراری عدالت، خشونت لازم است، ولی فکر میکنم تساهل و تسامح نیز لازم باشد; لطفاً بگویید رعایت تساهل تا چه حدی مجاز است؟

پاسخ

در اجرای قانون، برای برقراری عدالت، خشونت ناپسند نیست، بلکه باید گفت خشونت نیست. این که به مجرمی که حریم جامعه را شکسته، با سستی و سهل انگاری برخورد شود، نه تنها رحمت نیست، بلکه ظلم به افراد جامعه است.

نکته مهمی که باید توجه داشت، این است که در دین مبین اسلام، برای اثبات جرم و حدّ، سختگیری شده است و حتی با

کوچکترین شبههای، حد از انسان ساقط میشود. فرهنگ جامعه، باید به سمت و سویی حرکت کند که مجرم نشان دادن دیگران، به محض مشاهده کوچکترین چیزی، حذف شود و اساس تعامل اجتماعی، حسن ظن و خوش بینی باشد; حتی دستور اسلام به قضات محاکم این است که حدّ، با شبهه از بین میرود;("درؤ الحدود با شبهات" (میزان الحکمه، ج ۲، ص ۳۰۶).) پیامبر گرامی اسلاممیفرماید: "ادفعوا الحدود عن عباد اللّه ما وجدتم له مدفعا;(همان، ص ۳۰۵.)

اگر راه و محملی یافتید، حد را از بندگان خدا دفع نمایید."

این جا، جای آسانگیری است، جرم انگاری باید محدود بوده و برخورد با دیگران با دید خوش بینانه باشد. زمانی که امکان تبرئه وجود دارد، کنکاش و سختگیری لازم نیست.

با همه این احوال، اگر حدّی ثابت شد و جرمی، با راههای قانونی به اثبات رسید، بعد از ثابت شدن جای سستی و کوتاهی نیست و باید حد و قانون الهی اجرا شود، تا جامعه به رشد و تعالی برسد. حفاظت از حرمت جامعه و حریم قانون، نکتهای است

که به هیچ وجه نباید مغفول بماند.

صلاح و سعادت یک جامعه، در گرو اجرای قانون است؛ پیامبر اکرممیفرماید: کسی به سعادت نمیرسد، مگر با اجرای حدود و به شقاوت مبتلا نمیگردد، مگر با سهل انگاری و تضییع حدود. (همان، ص ۳۰۷)

اجرای قانون به هیچ وجه و تحت هیچ شرایطی؛ نباید تعطیل شود و تحت الشعاع مسائل دیگری قرار گیرد.

در سیره رسول اکرمآمده است: زنی از قوم با موقعیتی، دزدی کرده بود، بعد از اثبات جرم، پیامبر۶ امر فرمود قانون الهی، در حق او جاری شود، برخی گفتند: یا رسول اللّهفلانی دارای قبیله با نفوذی است، در اجرای حد تأملی بفرمایید، فرمود: علّت هلاکت بنی اسرائیل این بود که بر ضعیفان، قانون را اجرا میکردند، و نسبت به اشراف تعلّل میورزیدند؛ آن گاه حد را بر آن زن جاری نمود.(همان.)

لذا، آسانگیری در اثبات جرم است که حتی مولا علیدر برخی موارد راه تبرئه را به متّهم میآموخت، امّا آن گاه که وقوع جرمی ثابت شد، جای دقت و پیگیری است، نه سهل انگاری و سستی. دقت در اجرای حدود و قانون، برای تعالی و رشد جامعه، بسیار مؤثر است، تا آن جا که پیامبر اکرمفرمود: "اقامه حد من حدود اللّه خیر من مطر اربعین لیله فی بلاد اللّه؛((همان، ص ۳۰۶).) اجرای یک حد، بهتر از باران چهل روزه است."

پس نتیجه میگیریم که دقت در اجرای حد و جلوگیری از تضییع آن، خشونت نیست.

در پایان، تذکر این نکته لازم است که تساهل و تسامح مطرح شده در ادبیات کنونی جامعه، که به معنای کوتاه آمدن و معامله و مصالحه کردن است،

به هیچ وجه پسندیده نیست، نه در بخش اوّل که اثبات جرم است (یعنی در اثبات جرم، آسانگیری با معامله کردن فرق میکند) و نه در بخش دوّم که اجرای حد است; لذا تساهل و تسامح، مطلوب نیست، بلکه آن چه که مطلوب است، سهلگیری است. اسلام، دین سهل و آسان است، نه دین تساهل و معامله و ساخت و پاخت.

الف آیا ترور به طور کلی در اسلام مردود است یا با اجازه مراجع تقلید مجاز می باشد؟ ب درباره ترور ابوالاسوه عنسی و حسنعلی منصور، که اولی پیامبر دروغین و دومی به وسیله فدائیان اسلام ترور گردید; توضیح دهید که چه مراجعی آن را تأیید کردند؟ در صورت صلاح دید،

پرسش

الف آیا ترور به طور کلی در اسلام مردود است یا با اجازه مراجع تقلید مجاز می باشد؟ ب درباره ترور ابوالاسوه عنسی و حسنعلی منصور، که اولی پیامبر دروغین و دومی به وسیله فدائیان اسلام ترور گردید; توضیح دهید که چه مراجعی آن را تأیید کردند؟ در صورت صلاح دید، در این باره منبعی معرفی نمایید.

پاسخ

۱. از آیاتی مانند مائده ۳۳ استفاده می شود که دین مقدس اسلام با پدیده تروریسم مخالف است (آیت الله مکارم شیرازی و دیگران ج ۴، ص ۳۵۸۳۶۲، دارالکتب الاسلامیه)

۲. با وجود چنین موضعی از قرآن کریم روایاتی از معصومین وجود دارد که حاکی از جواز قتل دشنام دهنده پیامبر و جانشینان او است "... عن الرضا۷ عن آبائه قال قال رسول الله۶: من سَب َنبیاً من الانبیأفاقتلوه و من سب ّوصیاً فقد سب ّنبیّاً; پیامبر بزرگوار اسلام فرمود: کسی که پیامبری از پیامبران الهی را دشنام دهد، او را بکشید و کسی که اوصیا و جانشینان پیامبر۹ را دشنام دهد، در حکم دشنام دهنده پیامبر است "(بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۲۲۱، المکتبه الاسلامیه)

کشتن مزبور، به کسب اجازه از مراجع تقلید نیازی ندارد; البته قاتل باید ادعای خود مبنی بر سب ّو دشنام معصومین از سوی مقتول را ثابت کند.

۳. در سایر موارد، ترور و کشتن اشخاص به دلیل تضعیف مبانی اعتقادی به کسب اجازه از سوی مراجع تقلید نیازمند است به همین جهت ترور اشخاص مانند احمد کسروی و حسنعلی منصور، به وسیله فداییان اسلام از همین راه صورت گرفته است یعنی مراجع مشهور تقلید آن زمان از قبیل آیت الله حکیم و... مبنای فقهی چنین مطلبی آن

است که احکام الهی بایـد اجرا گردنـد; از جمله احکام مزبور، حکم شـرعی درباره مرتد، ساب‌النبی و... می باشد; حال شـیوه اجرای احکام مزبور، در دو حالت ِوجود حکومت اسـلامی یا نبود آن متفاوت است بدین ترتیب که در صورت وجود حکومت اسلامی یا به اصطلاح فقهی مبسوط الید بودن امام (ولی فقیه ، چنان چه به علت ارتداد و مانند آن قتل کسی ضرورت پیدا کند، تصـمیم گیری درباره آن مربوط به محاکم اسـلامی است اما در فرض نبودن حکومت اسـلامی فرد متجاوز، مرتـد، ساب النبی و مانند آن در صورتی کشـته می شود که از ولی فقیه به طور خاص و در همان مورد اجازه گرفته شود یا به طور عام از سوی ولی فقیه اجازه صادر شده باشد; مانند اجازه عام امام به مسلمانان درباره قتل سلمان رشدی

۴. درباره ابوالاسود عنسی توجه به نکات زیر ضروری است

الف وی از قبیله "عَنَس از منطقه یمن بود که در زمان زندگی پیامبر ادعای نبوت کرد.(ابوالفدأ، المختصر فی اخبار البشر، ج ۱، ص ۲۱۸.)

وی پس از جمع کردن طرف دارانی حرکت خود را از شهر صنعا آغاز کرد. شهر بن باذان از کارگزاران پیامبر۹ در یمن با او به مقابله پرداخت در این درگیری اسوه پیروز و شـهر بن باذان کشته شد. "اسود از حَضْرَ موت تا طائف و از بحرین و اَحْسأ تا عدن را در مـدت سه تا چهار ماه تصرّف کرد."(الکامل فی التار...... ، ابـن اثیر، ج ۲، ص ۳۳۷.) این در حـالی بود که پیامبر اسـلام با ارسال نامه هایی او را با نصیحت از شورش بر حذر داشت ولی به دلیل لجاجت وی پیامبر تصمیم

گرفت شورش او را سرکوب کند; از این رو، با اعزام نماینده ای نزد گروهی در یمن به نام ابنأ، از آن ها خواست که به مبارزه با اسوه بپردازند. سرانجام فیروز بن دیلمی به کشتن اسوه موفق شد. با توجه به آن چه گذشت معلوم می شود که قتل ابوالاسود عنسی به دستور پیامبر۹ صورت گرفت و روشن است چنین اقدامی از نظر اسلام ترورِ نابه جا تلقی نمی شود و تصمیم های پیامبر۹، تصمیم منطبق بر اسلام و دین بود.

درباره ابوالاسود عنسی ر.ک جنگ های ارتداد و بحران جانشینی پیامبر، علی غلامی دحقی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ، قم ۱۳۸۱.

قرآن در مورد خشونت چه می فرماید؟

پرسش

قرآن در مورد خشونت چه می فرماید؟

پاسخ

قابل توجه است که اولاً: خداوند، صفت مشخصه خود را رحمان معرفی فرموده است "قُل ِادْعُواْ اللَّه َأَوِ ادْعُواْ الرَّحْمَن َأَيًّا مَّا تَدْعُواْ فَلَه ُالاْ ?سْمَآءُ الْحُسْنَى َ;(اسرا، ۱۱۰) بگو: الله را بخوانید یا رحمان را، هر کدام را بخوانید،]ذات پاکش یکی است و[برای او بهترین نام ها است " دوم این که همواره خداوند را با دو صفت رحمان و رحیم می خوانیم "بِسْم ِاللَّه ِالرَّحْمَن ِالرَّحِيم سوم این که خداوند می فرماید: "وَرَحْمَتِى وَسِعَت ْكُل َّشَى ءٍ;(اعراف ۱۵۶) و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است "; "رَبَّنَا وَسِعْت َكُل َّشَى ءٍ رَّحْمَه ًوَ عِلْمًا; پروردگارا! رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته است " چهارم این که پیامبر اسلام مهم ترین وظیفه اش رساندن رحمت به مردم جهان است "وَ مَآ أَرْسَلْنَك َ إِلاَّ رَحْمَه ًلِّلْعَلَمِين (انبیأ،۱۰۷) ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم "

در عین حال باید دانست که رحمت و عطوفت گاهی اقتضای قهر و خشونت را نیز دارد، همانند پزشک مهربانی که گاه از روی مهربانی چاقوی جراحی را به دست مهربانش می گیرد، تا غدّه خطرناک و پلید را از بدن بیمار خارج کند. اگر پزشک به بهانه دل سوزی و مهربانی چنین جراحی را صورت ندهد، خیانت به بیمار کرده است این است که در قرآن کریم که نامه رحمت از جانب خدای رحمان و رحیم است و به دست پیامبر رحمت آمده است می خوانیم

۱. "يَأَيُّهَا النَّبِى ُّجَهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَفِقِين َوَ اغْلُظْ عَلَيْهِم (تحریم ۹; توبه ۷۳) ای پیامبر! با کفار و منافقان پیکار کن و با "غلظت با آنان رفتار کن "; "وَاقْتُلُوهُم ْحَيْث ُثَقِفْتُمُوهُم

(بقره ۱۹۱) هر کجا بر ایشان دست یافتید، آنان را بکشید."

۲. "یَأَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُواْ کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِصَاصُ فِی الْقَتْلَی (بقره ۱۷۸) ای کسانی که ایمان آورده اید! درباره کشتگان بر شما]حق قصاص مقرر شده "

۳. "الزَّانِیَهُ وَ الزَّانِی فَاجْلِدُواْ کُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَهَ جَلْدَه (نور،۲) به هر زن زناکار و مرد زناکار، صد تازیانه بزنید." و سایر آیات

به هر حال با توجه به آن چه بیان شد، معلوم می شود که قرآن فی الجمله و در موارد خاصی به استفاده از خشونت امر می کند، و "خشونت را در کنار "عطوفت ، برای سلامتی بشر و استمرار روند تکاملی انسان ها، لازم و ضروری می داند.

چرا برخی از عناصر لیبرالی نو، دین را به خشونت و خشونت گری متهم می کنند؟

پرسش

چرا برخی از عناصر لیبرالی نو، دین را به خشونت و خشونت گری متهم می کنند؟

پاسخ

با توجه به آن چه در پاسخ پرسش دوم در رابطه با نگرش خاص اسلام در مورد رحمت و مهر و عطوفت بیان شد، باید از خود آنان پرسید که چرا باید چنین پزشک مهربانی متهم به خشونت شود؟! این اتهام یا در اثر جهل و یا تقلید از غربیان است که در گذشته از اسلام ضربه دیده اند و در این عصر نیز، تنها اسلام بود که آنان را رسوا نمود و یا در اثر خیانت به اسلام و قرآن است

چگونه می توان نفی خشونت در جامعه را پذیرفت

پرسش

چگونه می توان نفی خشونت در جامعه را پذیرفت

پاسخ

در دین مقدس اسلام کارها به دو گروه "حق و "باطل طبقه بندی می شود; یعنی ملاک تشخیص خوبی یک کار و یا قبح و بدی آن حق یا باطل بودن آن کار است و مفروض پرسش شما به گونه و شکل بهتر این است که آن چه ممکن است قابل پذیرش در جامعه نباشد وجود خشونت در جامعه است نه نفی خشونت یعنی اصل این است که در جامعه خشونت نباشد مگر

در موارد استثنایی که با شرایط ویژه ای همراه است توضیح این که برخی از پدیده های حق با ملایمت و نرمی همراهند; ولی برخی دیگر قاطعیت استحکام فشار و قوه قهریه پشتوانه آن ها می باشد گرچه ممکن است قاطعیت و استفاده از قوه قهریه به طبع گناهکاران و حق گریزان خوش نیاید; ولی ملاک و محور حق بودن است

در جامعه اسلامی باید امنیت و آسایش مردم و مؤمنان فراهم شود و از قانون گریزی و حق ستیزی جلوگیری کرد و خشونت های غیر قانونی و غیر اسلامی باید در سطح جامعه زدوده شده و با آن مقابله کرد و با اجرای حدود و تعزیرات اسلامی با خلافکاران و گناهکاران ومتجاوزان به حدود الهی و حقوق مردم با قاطعیت برخورد شود، بی تردید تشریع احکام الهی به خاطر دعوت مردم به قسط و عدل و هدایت جامعه به روش امن و امان و بدور از هرگونه خشونت است تا انسان ها بتوانند به کسب فضائل و نفی رذائل و رسیدن و نزدیک شدن به خداوند متعال بپردازند، و از آن جا که احکام الهی به تنهایی در تمام نفوس مؤثر

نمی شود لازم است در کنار آن بشارت و انذار قرار گیرد تا در مردم انگیزه ایجاد شود از طرفی از آن جا که بشارت و انذارهای اخروی برای بازداشتن گروهی از مردم از اعمال خلاف و وادار ساختن به انجام وظایف فردی و اجتماعی و رعایت حقوق مردم کافی نیست لازم است مجازاتهای دنیوی برای کسانی که به حدود الهی و حقوق مردم تجاوز می کنند و حق و عدالت را زیر پا می گذارند، تعیین گردد، تا ضامن اجرای احکام در میان کسانی شود که تربیت کافی دینی و تقوای الهی ندارند و دیگر این که تشریع حدود و دیات در اسلام جنبه پیشگیری از وقوع جرم را دارد به اصطلاح مصلحت و حکمت در انشأ آن ها می باشد، زیرا همین که روشن شود که قاتل مجازات و قصاص خواهد شد و سارق به جزای عمل خود خواهد رسید و... به طور طبیعی از ارتکاب جرم به صورت محسوسی کاسته می شود و ممکن است مدت ها بگذرد و موارد اجرای حدود اسلامی بسیار اندک و ناچیز باشد; پس حدود و دیات اسلامی در واقع بیشتر نقش بازدارنده و پیشگیرانه دارند.

خداوند متعال درباره یکی از حقوق اجتماعی که ظاهری سخت و قهری دارد می فرماید: "يَٰٓأَيُّهَا الَّذِين َءَامَنُواْ كُتِب َعَلَيْكُم ُالْقِصَاص ُفِي الْقَتْلَى (بقره ۱۷۸) ای کسانی که ایمان آورده اید! درباره کشتگان بر شما]حق قصاص مقرر شده است .

بنابراین حکم قصاص در واقع قاطعیت و فشار قهری است برای جلوگیری از حرکت های خشونت آمیز و خشن در جامعه "وَلَكُم ْفِي الْقِصَاص ِحَيَوٰة ٌيَٰٓأُوْلِي الأ ??لْبَٰب ِلَعَلَّكُم ْتَتَّقُون (بقره ۱۷۹) و برای شما در قصاص حیات و زندگی

است ای صاحبان خرد، تا شما تقوی پیشه کنید."(ر. ك تفسیر نمونه آیه الله مکارم شیرازی و دیگران ج ۱، ص ۶۰۳ ۶۱۲; دارالکتب الاسلامیه تهران)

مسأله «آیات شیطانی» و «افسانه غرانیق» چیست؟

پرسش

مسأله «آیات شیطانی» و «افسانه غرانیق» چیست؟

پاسخ

نگارش انتشار کتاب موهن «آیات شیطانی» در سال های اخیر، یکی از حلقه های مهم رویارویی قدرت های استکباری غرب با اسلام و مسلمانان به شمار می آید. غرب به پندار خام خود، چنین می انگاشت که این بار در صحنه هجومی گسترده و مؤثر و در قالبی به ظاهر فرهنگی، باورها و اعتقادات مسلمانان را هدف قرار داده و سنگ بنای فرهنگ و تمدن اسلامی را سست کرده است و برای دوره ای طولانی، مسلمانان را در چنبره انفعال و سر درگمی فرو خواهد برد و نهضت بیدارگرانه و حماسی تجدید حیات اسلامی را که با سرعتی چشمگیر و غافلگیرکننده در حال پیشروی تا اعماق قلوب همه جویندگان حقیقت و انسانیت در سر تا سر عالم بود، به شکست و اضمحلال خواهد کشید؛ غافل از آن که: «و مکروا و مکر الله و الله خیر الماکرین {۱} و یریدون لیطفئو نور الله بافواههم و الله متم نوره و لو کره الکافرون». {۲} نور خدا را با دهانشان خاموش کنند و البته خدا نور خود را هر چند کافران خوش ندارند بر همه ادیان عالم غالب گرداند/

در تاریخ ۱۳۶۷/۶/۱۴ ۱۹۸۸/۹/۵ انتشارات او وایکنگز پنگوئن که متکلف به یک یهودی است، در بریتانیا، کتاب آیات شیطانی، نوشته سلمان رشدی را منتشر ساخت. زمان درازی نگذشت که محافل اسلامی در لندن ، چند تن از مهاجران مسلمان را واداشتند تا با ناشر تماس بگیرند و از او بخواهند که پخش کتاب را متوقف کند؛ زیرا در آن به مسلمانان اهانت شده بود؛ ولی ناشرِ یاد شده با قاطعیت، درخواست آنان را ردّ کرد. این مهاجران شروع به راه اندازی

راهپیمایی ها و تظاهراتی کردند که کتاب و نویسنده آن را محکوم می کرد. در «براد فورد»، عده ای از تظاهر کنندگان ، تعدادی از نسخه های کتاب را به آتش کشیدند تا خشم خود را نشان دهند/

پیرو دستور امام خمینی دولت جمهوری اسلامی ایران روز چهارشنبه ۲۶ بهمن ماه را عزای عمومی اعلام کرد. مراجع تقلید نیز درس های خود را در حوزه علمیه قم و مشهد تعطیل کردند/

متن فتوای امام خمینی(ره) چنین بود:

بسم اللهالرحمن الرحیم

انا لله و انا الیه راجعون

به اطلاع مسلمانان غیور سراسر جهان می رسانم، مؤلف کتاب آیات شیطانی که علیه اسلام و پیامبر(ص) و قرآن، تنظیم و چاپ و منتشر شده است ، همچنین ناشرین مطلع از محتوای آن ، محکوم به اعدام می باشند . از مسلمانان غیور می خواهم تا در هر نقطه که آنان را یافتند، سریعاً آن ها را اعدام نمایند تا دیگر کسی جرأت نکند به مقدسات مسلمین توهین نماید و هر کس در این راه کشته شود، شهید است . ان شأ الله . ضمناً اگر کسی دسترسی به مؤلف کتاب دارد ، ولی خود قدرت اعدام آن را ندارد ، او را به مردم معرفی نماید تا به جزای اعمالش برسد/

والسلام علیکم و رحمْ الله

روح الله الموسوی الخمینی ۲۵ / ۱۱ / ۱۳۶۷

فتوای تاریخی امام(ره) بازتاب بسیار گسترده و شگفتی در دنیا، برجای گذاشت . از سویی، افزون بر مسلمانان سراسر جهان ، بسیاری از علمای مسلمان در همه کشورها از این فتوا حمایت کرده ، به تبیین مبانی فقهی و حقوقی آن پرداختند.{۳} و از سوی دیگر، کشورهای استعمارگر غربی که این فتوا را به مثابه رویارویی جهان اسلام با مبانی فرهنگی

جهان استکباری و سرمایه داری غرب تلقی کرده، به شدت علیه جمهوری اسلامی موضع گرفتند و سفیران خود را از ایران فرا خواندند؛ هر چند بعدها با عقب نشینی آشکاری، مجبور شدند دوباره سفیران خود را به ایران بازگردانند. {۴} شاید بزرگ ترین واکنش مسلمانان اروپا در حمایت از فتوای امام و علیه کتاب مذکور، تظاهرات لندن باشد/

یک رشته تحریم ها در کشورهای اسلامی بر ضد این کتاب آغاز شد. ورود این کتاب به عربستان سعودی، مصر و ایران ممنوع شد. سپس این ممنوعیت ، همه کشورهای اسلامی و غیر اسلامی مانند هند و جنوب آفریقا، را در برگرفت. {۵}

مسلمانان در تاریخ ۱۳۶۷/۱۱/۲۳ برابر با ۱۲ فوریه۱۹۸۹، در شهر اسلام آباد به تظاهرات پرداختند و به طرف مرکز فرهنگی آمریکا حرکت کردند. این تظاهرات که به برخورد نیروهای انتظامی یا افراد مسلح از درون مرکز فرهنگی آمریکا با تظاهر کنندگان انجامید، باعث شهادت ۶ نفر و مجروح شدن بیش از ۱۰۰نفر شد.

در تاریخ ۱۳۶۷/۱۱/۲۴ برابر با ۱۳ فوریه۱۹۸۹ در تظاهرات مسلمانان هند، یک نفر به شهادت رسید. در تاریخ ۱۳۶۷/۱۱/۱۵، برابر با ۱۴ فوریه ۱۹۸۹ فتوای امام خمینی(ره) فتوایی کوبنده درباره کتاب آیات شیطانی و نویسنده اش، صادر کرد.

در روز شنبه، ۱۳۶۸/۳/۲۶ (برابربا ۲۷ماه مه ۱۹۸۹)، ۲۰۰ هزار نفر از مسلمانان انگلستان علیه کتاب آیات شیطانی دست به تظاهرات زدند. با توجه به این که خبر گزاری ها و رسانه های غربی معمولاً رقم تظاهرات و حضور مسلمانان را در همه جای جهان با خسّت نقل می کنند ، ممکن است رقم واقعی، بیش از این باشد ، چنان که اعضای «کمیسیون برابری نژادها» معتقدند در این تظاهرات حدود نیم میلیون نفر

شرکت کرده اند /

درباره سلمان رشدی ، مؤلف کتاب آیات شیطانی ، همین قدر کافی است بدانیم که وی در سال ۱۹۴۷ م؛ در بمبئی، در یک خانواده مسلمان متولد شده است. او در ۱۳ سالگی به انگلستان مهاجرت کرد و فعلاً مقیم انگلستان است و تابعیت انگلیسی دارد.

کتاب آیات شیطانی، رمانی است در ۵۴۷ صفحه که انتشارات وایکلینگ در سال ۱۹۸۸ م، در انگلستان آن را منتشر کرد. انتشارات وایکینگ جز گروه انتشاراتی پنگوئن است.

نام این کتاب، اشاره به افسانه و داستان ساختگی «غرانیق» دارد. «غرانیق»، جمع غرنوق یا غرنیق است. غرنوق به معنای مرغ آبی است که گردن بلندی دارد و سپید یا سیاهرنگ است، به معنای جوان سپید زیباروی نیز به کار رفته است . برخی غرنوق را لک لک ، بوتیمار (غم خورک) نیز معنا کرده اند.{۶} اعراب جاهلی گمان می داشتند که بت ها، مانند پرندگان ، به آسمان عروج می کنند و برای پرستندگان خود شفاعت می نمایند.{۷}

آنان که این افسانه واهی را نقل کرده اند ، می گویند : در نخستین سال های بعثت که آزار و اذیت مشرکان نسبت به مسلمانان سخت و طاقت فرسا شده بود و به همین جهت عده ای از مسلمانان به حبشه مهاجرت کرده بودند،{۸} پیامبر(ص) نگران و پر دغدغه بود و انتظار داشت که خداوند آیاتی بر او فرو فرستند که موجب نوعی نزدیکی به قریش شود یا حداقل آیاتی نازل نشود که بر کدورت و دشمنی بیفزاید و به سخت تر شدن محیط زندگانی مسلمانان بینجامد. روزی پیامبر(ص) وعده ای از مسلمانان در یکی از انجمن خانه های قریش دور کعبه نشسته بودند، که پیامبر(ص) این آیات از

سوره نجم را تلاوت کرد: «أفرأیتم اللات و العزی و منآ الثالثه الأخری»;{۹} «آیا دیدید لات و عزی را و منات را که سومین آن دو بود؟» پیـامبر(ص) بلافاصـله بعـد از تلاوت آیات فوق، خوانـد: «تلک الغرانیق العلی و أن شـفاعتهن سترتجی»؛ «این ها مرغان آبی بلند پروازند که شفاعتشان امید است ...».{۱۰} بنا به گفته نقل کنندگان افسانه غرانیق، شیطان این جملات را بر زبان پیامبر جـاری سـاخت. پیـامبر سـپس بـاقی آیـات را خوانـد و هنگـامی که به آیه سـجده رسـید، خود پیامبر(ص) و تمام حضار، اعم از مسـلمان و مشـرک، در برابر بت ها سـجده کردند؛ جز ولید که به دلیل پیری موفق به سـجده نشد. غلغله و شادی در مسجد بلند شـد و مشـرکان گفتنـد: محمـد(ص) خـدایان ما را به نیکی یاد کرده است . خبر صـلح محمـد(ص) با قریش به گوش مهاجران مسلمان حبشه رسید و صلح قریش با محمد(ص) وسیله ای شد تا گروهی از مسلمانان از هجرت گاه خود، باز گردند؛ ولی پس از بازگشت ، وضع را دو مرتبه دگرگون شـده یافتنـد. از این روی، وحی بر پیامبر(ص) نازل گردیـد و او را بار دیگر به پیکار با مشـرکان مأمور ساخته، گفت :«این دو جمله را شـیطان بر زبان تو جاری ساخته است و من هرگز چنین جمله هایی نگفته بودم!» آیات و ۵۴ - ۵۲ سوره حج نازل گردید/

این بود خلاـصه ای از افسانه غرانیق ، که طبری{۱۱} آن را در تاریـخ خود آورده است و خاور شـناسان هم با آب و تاب بیش تری نقل کرده اند. دانشمندان مسلمان با توجه به واقعیات تاریخی و ناسازگاری مضمون یاد شده با اصول

مسلم دینی و قرآنی، به نقد و بررسی افسانه یاد شده پرداخته؛ واهی بودن آن را به اثبات رسانیده اند که ما در این جا تنها به نقل خلاصه ای از این نقدها بسنده می کنیم :

۱. افزون بر تعارض این داستان با عصمت پیامبر(ص) که مورد قبول فریقین (شیعه و سنی) است ، این داستان صبر و شکیبایی پیامبر(ص)، یعنی نخستین ویژگی اصلی همه پیامبران در راه هدایت بندگان، را مورد تردید قرار می دهد؛ زیرا می گوید : پیامبر(ص) از سختی و دشواری راه نگران و پر دغدغه شده بود و آرزو می کرد که ای کاش آیاتی نازل شود تا او را با مشرکان آشتی دهد/

۲. این داستان با نص صریح آیاتی که راهیابی هر گونه باطل و تحریفی را در قرآن، نفی می کند، معارض است /

۳. آیاتِ قبل و بعدِ این جمله های ساختگی ، همگی در طرد و سرزنش خدایان مشرکین است؛ آن گاه چگونه ممکن است در میانه این آیات، آن خدایانِ دروغین مدح گردند و بنابه فرض مذکور، چگونه ممکن است مشرکانِ سخن شناس و فصیح و بلیغ عرب متوجه این تعارض نشوند؟

۴. این داستان، با دعوت اساسی و اصلی پیامبر(ص) که مبارزه با هر نوع شرک و بت پرستی است، ناسازگار است. چگونه ممکن است پیامبری که از روز نخست دعوت خویش، همواره با هر نوع شرک و بت پرستی مبارزه کرده است، جملاتی از سوی شیطان بر او القا شود که تأیید بت پرستی است و او خود متوجه نشود؟!

۵. این قصه را تنها کسانی نقل کرده اند که همانند طبری در نقل افسانه های مجعول و اسرائیلیات پروا ندارند؛ حال آن که مورخان و محدّثان

معتبری همچون ابن اسحاق (متوفای ۱۵۰) و بخاری (متوفای ۲۵۶) که کتاب های خود را پیش از طبری نوشته اند، هیچ گونه اشاره ای به این داستان جعلی و موهِن نکرده اند/

[۱].سوره آل عمران، آیه ۵۴/

[۲].سوره صف، آیه ۸/

[۳].ر.ك: آیات شیطانی، ستیز بی پایان میان اسلام و غرب، ص ۲۱۶ – ۱۸۵/

[۴].ر.ك: فصل پنجم از کتاب نقد توطئه آیات شیطانی با عنوان «سردرگرمی غرب در برابر فتوای امام خمینی» ص ۱۹۱ الی ۱۴۷/

[۵].آیات شیطانی، ستیز بی پایان میان اسلام و غرب، ص ۱۰۵ – ۱۰۶، ترجمه عباسعلی براتی، (چاپ اول، قم ۱۳۷۲، انتشارات سعید بن جبیر)/

[۶].اسماعیل بن حماد جوهری، الصحاح، ص ۱۵۳۷/

[۷].ابن الاثیر، النهایه، ج ۳، ص ۳۶۴؛ الطریحی، مجمع البحرین (مکتبْ المرتضویه)، ج ۵، ص ۲۲۲/

[۸].سیرت رسول الله، با تصحیحات اصغر مهدوی (انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۰)، ج ۱، ص ۳۱۳ – ۳۱۲/

[۹].سوره النجم، آیه ۲۰ – ۱۹، ج ۱، ص ۳۴۱ – ۳۴۰ (انتشارات دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، چاپ یازدهم، پاییز ۷۵)/

[۱۰].نقد توطئه آیات شیطانی، ص ۵۴ – ۵۳/

[۱۱].تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۶ – ۷۵ به نقل از فروغ ابدیت، آیت الله سبحانی/

۷: بعضی از افراد می گویند: مسلمانان و به خصوص شیعیان انسان های فتنه جویی هستند، و در هر جای جهان که جنگ وجدان و تعصب و درگیر هست، مسلمانان در آن نقش دارند (مانند فلسطین، بوسنی، افغانستان و...) نیز می گویند: مسلمانان خیلی از خود راضی و خودبرترین هستند و

پرسش

۷: بعضی از افراد می گویند: مسلمانان و به خصوص شیعیان انسان های فتنه جویی هستند، و در هر جای جهان که جنگ وجدان و تعصب و درگیر هست، مسلمانان در آن نقش دارند (مانند فلسطین، بوسنی، افغانستان و...) نیز می گویند: مسلمانان خیلی از خود راضی و خودبرترین هستند و

کارهای خود را صحیح و کارهای دیگران را غلط می دانند!

اگر چنین است، پس چرا مسلمانان از همه دنیا عقب ترند؟

پاسخ

متأسفانه یکی از تبلیغات نظام استکباری غرب بر ضد مسلمانان این است که می گویند آنان خشونت طلبند.

در بیشتر موارد در تبلیغات رسانه ای غرب به همراه نام اسلام، کلمه تروریسم را می آورند، در حالی که کاملا. برعکس است. یک بار نگاه به اسم هایی کنیم که در سؤال آمد: فلسطین، بوسنی، افغانستان و... آیا این ها کشورهای اسلامی نیست؟ پس غربی ها و آمریکایی ها در آن جا چه می کنند؟! آیا این مسلمانان نیستند که در کشورهای خود کشته می شوند؟ آیا مسلمانان بوسنی نبودند که در سرزمین خود کشته می شدند؟ آیا عراقی ها در آمریکا و اروپا هر روز کشته می دهند، یا در عراق؟ "نوآم چامسکی" منتقد آمریکایی می گوید: طوری از تروریسم اسلامی و دشمن سخن می گویند که گویا ناوگان کشورهای اسلامی، قاره آمریکا را محاصره کرده است، اما نه، این ناوگان آمریکا است که در خلیج فارس و در قلب کشورهای اسلامی لنگر انداخته است. آیا این فلسطین است که در اشغال است، یا آمریکا و اروپا؟ این مسلمانان هستند که هر روز کشته می شوند، فقط به این خاطر که می گویند می خواهیم خانه خود را داشته باشیم. جالب است که با همه این تبلیغات مسموم، آمار روی آوری به اسلام در

غرب بالاترین آمار را دارد، چون امروز بسیاری از انسان ها به دنبال واقعیات هستند، نه تبلیغات.

با نگاهی به تاریخ معاصر و تاریخ جهان بعد از رنسانس این ادعا به راحتی ثابت می شود که اولاً: مسلمانان در طول تاریخ روحیه ستم ستیزی داشتند که در پهنه زمانی از دین و ارزش های دین و کشورهای خود دفاع می کردند. این خشونت نیست، بلکه به معنای اعتقاد راسخ مسلمانان به دین است.

ثانیاً: اگر جهان امروز با خشونت مواجه است، این مسلمانان نیستند که به خشونت گرایش پیدا کردند، بلکه این بانیان جنگ های صلیبی بودند که فضای خشونت را به وجود آوردند. این سخن خود غربی ها است که آنان به قدری خشونت به خرج دادند که حتی یک تن از آنان در عمل پای بند دین مسیح نبود. صلیبی ها شکم مرده ها را پاره می کردند، در کوچه های بیت المقدس از لاشه کشته ها تل هایی ساخته بودند و تنها در مسجد عمر ده

هزار تن را کشته بودند.

گوستاولوبون، تاریخ تمدن اسلام و عرب، ص ۳۹۹ – ۴۰۱.

امروز بعد از چند سال رهبر مسیحیان کاتولیک (پاپ) به خاطر جنایت هایی که در جنگ های صلیبی شده، از تمام مسلمانان جهان عذرخواهی و اظهار شرمندگی می کنند. جالب است بدانید که جنگ های صلیبی وقتی که صلاح الدین ایوبی بر صلیب ها در فلسطین پیروز شد، هیچ آزاری به مردم مسیحی نرساند.

همان، ص ۴۰۶.

اگر احیاناً مسلمانان بعضاً دست به خشونت می زنند، عملشان واکنشی است، برای دفاع از خود و جان و مال و سرزمین خویش و چاره ای جز این ندارند.

توضیح: بین جهان اسلام و جهان غرب عمدتاً مسیحی در طی قرون متمادی بارها

درگیری شدیدی اتفاق افتاد که در همین زنجیره درگیری ها جنگ های صلیبی، فتح قسطنطنیه و لشکرکشی ترکان عثمانی به بالکان وجود دارد.

بعد از فتح قسطنطنیه توسط سلطان محمد فاتح در سال ۱۴۵۳ میلادی، اروپائیان به خود آمدند و بیدار شدند و در پی زدودن غبار قرون وسطایی برآمدند، و این آغاز رنسانس و بیداری مغرب زمین است. در دوره رنسانس اروپاییان متحد شدند و با بهره گیری از علوم و فنون مسلمانان به پیشرفت هایی نایل شدند. در جهان اسلام در این دوره سه حکومت مقتدر وجود داشت: حکومت های عثمانی، صفویه و گورکانیان. این سه به

جای این که برای تعالی جهان اسلام به همکاری بپردازند، با هم درگیر جنگ شدند، در نتیجه اروپاییان با اتحادشان در سیر صعودی افتادند، ولی مسلمانان با اختلافشان در سیر نزولی حرکت کردند.

از این دوره به بعد اروپاییان با سه دانش کلید (قطب نماها باروت و کروی بودن زمین) که از جهان اسلام گرفته بودند، در پی جهان گشایی برآمدند و ثروت های زیادی از مردم جهان به ویژه مسلمانان را به اروپا بردند.

در قرن هیجدهم میلادی که توسط "جیمزوات" ماشین بخار ساخته شد و انقلابی در صنعت رخ داد و تحولی شگرف در فنون غرب پیش آمد و تعادل قدرت بین کشورهای اسلامی و غربی ها را از بین برد، از این به بعد اروپاییان سوار بر مرکب غرور پیروزی، هر چه توانستند در سرزمین های اسلامی با خشونت برخورد کردند

و به اشغال سرزمین های دیگر و از جمله کشورهای اسلامی و به قتل و غارت و چپاول و استعمار پرداختند. خشونت فرانسویان در الجزایر که بیش از صد هزار تن

کشته داد، تنها یکی از این نوع خشونت ها است. پس استعمالگران و اشغالگران سرزمین های دیگر و از جمله کشورهای اسلامی، کشورهای اروپایی مسحی بوده اند بعد از جنگ جهانی اول انگلیسی ها قلمرو حکومت عثمانی را قطعه قطعه کردند و با انواع حیله ها مسلمانان را ذلیل نمودند، و فلسطین را به اشغال خودشان درآوردند، پیش یهودیان را از سراسر جهان به آن سرزمین فراخواندند، و به آنان اسلحه دادند تا مسلمانان را از بین ببرند و کشورشان را تصاحب نمایند. آیا این ها جز خشونت است؟!

خلاصه این که اروپاییان عمدتاً مسیحی از فناوری بهره گرفتند و با مسلمانان تصفیه حساب نمودند. امروزه وجدان های بیدار بدون کم ترین شبهه ای مظلومیت مسلمانان را در نقاط جهان می نگرند و به آن اعتراف دارند. طبیعی است که مسلمانان مظلوم از خود واکنش نشان دهند، و این در فطرت آدمی نهفته است که مظلوم فریاد بزند و با فریادش وجدان های خفته را بیدار کند. حال ممکن است برخی از فریادها حساب شده نباشد.

این مظلومیت که یک سرش به فناوری دنیای غرب و سردیگرش به تعامل و تنازع دیرینه بین پیروان دو دین بزرگ اسلام و مسیحیت مربوط است، شامل تمامی مسلمانان می شود، از این جهت فرقی بین شیعیان و سنی ها وجود ندارد، لیکن شیعیان از یک مظلومیت دیگری نیز رنج می برند و آن برآیند سیاست تفرقه اندازی انگلستان است که با تحریک برخی از اهل سنت (به ویژه وهابی ها) پدید می آید بنابراین چون شیعه مظلوم تر است تبلیغات علیه آن بیشتر است و عناصر تبلیغاتی مانند رسانه ها و دلارها و ریال ها نیز دست دیگران است.

اما این که چرا مسلمانان نسبت به غربی ها

عقب مانده اند، می گوییم: رشد یا انحطاط ملت ها، حاصل عوامل گوناگونی است که بررسی این مسئله تفصیل بسیاری می طلبد. گاهی برخی از عوامل نقش محوری پیدا می کند. و دیگر عوامل را برگرد خود جمع می کند، مثلا: عامل محوری در تمدن اسلامی، دین بود، اما همین که مسلمانان از دین فاصله گرفتند، از تمدن درخشانشان محروم شدند. گاهی یک عامل سقوط نقش محوری پیدا می کند و دیگر عوامل را به دنبال خود می کشاند، مثلاً وقتی که در دوره رنسانس، سه قدرت بزرگ مسلمانان (عثمانیان، صفویان و گورکانیان) از وظیفه اصلی خود که دفاع از کیان اسلامی و خیرخواهی مسلمانان باشد،

دست کشیدند و به جای کمک به یکدیگر، به جان هم دیگر افتادند، عامل سقوط مهمی بود و دیگر عوامل را به دنبال خود کشید، مانند بازی شطرنج که اگر یک طرف اشتباه فاحش کند، این شکست، شکست های متعددی را به دنبال خود می کشاند. مگر آن که در اثنای شکست ها طرف مقابل اشتباه کند و یا از این طرف تدبیری اندیشیده شود و نقطه عطفی ایجاد گردد و بار دیگر تعادل قدرت و یا دگرگونی دو کفه ترازو حاصل شود.

در جهان اسلام، امام خمینی و نهضتش نقطه عطفی در سیر حرکت مذکور به وجود آورد و امید داریم با ادامه راه آن بزرگ مرد، آینده از آن جهان اسلام گردد.

کلام و فقه سیاسی

درباره شیعه و سنّی توضیحاتی بدهید.

پرسش

درباره شیعه و سنّی توضیحاتی بدهید.

پاسخ

شیعه در لغت به معنای پیرو است و به کسانی گفته می شود که جانشینی پیامبر اکرم(ص) را حق اختصاص خانواده رسالت می دانند و در معارف و احکام اسلام پیرو مکتب اهل بیت(ع) می باشند.(۱)

این دسته معتقدند امامت مانند نبوت انتصابی است، یعنی امام را مانند پیامبر(ص) خداوند تعیین می کند و مردم در آن نقشی ندارند، بر خلاف اهل سنّت که امامت را همانند نبوت نمی دانند و معتقدند پیامبر(ص) آن را به مردم واگذار کرده تا شخصی را برگزینند، از این رو در حالی که پیامبر(ص) رحلت فرموده و هنوز دفن نشده بود، عده ای در سقیفه جمع شدند و درباره خلیفه بعد از رسول اللّٰه به گفتگو پرداختند، بدون آن که با اهل بیت و خویشاوندان پیامبر مشورت کنند. اینان ابوبکر را به عنوان خلیفه پیامبر(ص) معرفی کردند، در حالی که بزرگانی مانند سلمان و مقداد و ابوذر و عمار از این روش انتقاد نمودند و جانشینی پیامبر(ص) را حق علی(ع) می دانستند.

انتقاد اقلیت را از اکثریت جا کرد و پیروان علی(ع) را به همین نام (شیعه علی) به جامعه شناساند. شیعه برای امام، عصمت را لازم می داند، اما سنّی برای خلیفه و ولی امر عصمت را شرط نمی داند.

مبانی فقه شیعه بر اساس قران و سنت و عقل و اجماع می باشد، وی اساس استنباط تسنن را، کتاب و سنت و رأی و قیاس و استحسان، تشکیل می دهد. از آن جا که فقه شیعه در زمان امام صادق(ع) و به دست توانای آن حضرت تدوین گردیده، فقه شیعه را فقه جعفری و مذهب جعفری نام نهادند.

نحوه به رسمیّت یافتن مذاهب اربعه

اهل سنت:

دولت عباسی از میان مجتهدان، چهار نفر را به عنوان صاحبان فتوا برگزید و آنان عبارت بودند از: ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمد حنبل و مذهب فقهی آنان را رسمیت داد. امروز سرتاسر دنیای تسنن مقلد دائمی این چهار فقیه می باشند. ابوحنیفه و مالک از شاگردان امام صادق(ع) بودند.

پی نوشت ها:

۱. علامه طباطبایی شیعه در اسلام، ص ۴.

نقش محوری حج در «برائت» از مشرکان چگونه است؟

پرسش

نقش محوری حج در «برائت» از مشرکان چگونه است؟

پاسخ

انسانهای متعهد و متعبد، همواره با تعقیب هدف به مقصد نهایی خود نائل میگردند. خدای سبحان که انسان را برای کمال عبادی آفرید و همه جوامع انسانی را به یک سمت و هدف فرا خواند و کعبه را با ویژگیها و مزایای فراوان آن بنیانگذاری کرد، برای هدفی برتر و مقصودی والاتر از آنچه در اذهان ساده اندیشان خطور میکند، بود و چون هیچ کمالی بالاتر از نیل به توحید ناب نیست و وصل به آن بدون نزاهت از هرگونه شرک میسر نخواهد بود، از این رو کعبه را که خانه توحید و مرکز گردهمایی مسلمانان سراسر عالم است، محور تبرّی از هر تباهی دانست و مقدّمات مناسب آن را چنین تمهید فرمود:

اوّلاً بعد از اِتمام بنای بیتِ طاهر و عتیق و مساوات و مواسات و بعد از تأمین حرم و تشریع امنیت برای مهمانان و زائران و راکعان و ساجدان و عاکفان، به پیامبر خویش دستور داد: «وأَذِّن فِی الناس بِالحَجّ یَأتوُکَ رِجالا وعلی کُل ضامِرٍ یَأتینَ مِنْ کُلِّ فَجٍ عَمیق» حج/۲۷. و هدف از این اعلان عمومی ابراهیم(ع) فراخوانی کسانی بود که توان حضور را به طور متعارف دارند.

ثانیاً، وقتی همگان از باختر و خاور، از شمال و جنوب و از دور و نزدیک آمدند و در گردهمایی سراسری شرکت کردند تا شاهد منافع معنوی و مادی خود باشند، آنگاه نوبت به اذان و اعلان محمّدی(ص) فرا میرسد. از این رو فرمود: «و أذان من الله و رسوله الی الناس یَوم الحَجِّ الاَکبر أن الله بَریء مِنَ المُشرِکینَ و رسوله» توبه/۳.

یعنی هدف نهایی اعلان

پیشین، ساختن کعبه با همه مزایای الهی آن نبود، بلکه زمینهای برای اعلان دوم که هدف نهایی کعبه است، خواهد بود و آن اذان که به وسیله خاتم پیامبران(ص) از طرف خدای سبحان صورت میپذیرد تبرّی خدا و رسول او از هر مشرک و ملحد است و برای آنکه آن اعلان جهانی باشد و به سمع مردم سراسر گیتی برسد فرمود: در روز «حج اکبر»، یعنی زمانی که همه زائران حضور دارند انجام شود. روز مزبور در ایام حج مصادیق فراوان دارد که از آن جمله روز عرفه و روز عید اضحی است. چنانکه خود «حج» در مقابل «عمره» نیز اکبر از آن است، و عمره «حج کبیر» خواهد بود.

هدف نهایی ساختن بیت الله، رسیدن به توحید است و نیل به توحید ناب بدون تبرّی تام از هر شرک و الحاد و انزجار از هر مشرک و ملحد میسور نیست. از این رو اعلام این هدف نهایی به صورت اعلان تبری خدا و رسول اکرم(ص) از مشرکان متبلور شده است و تا انسان در روی زمین زندگی میکند وظیفه حج و زیارت بر عهده اوست و تا مشرک در جهان هست اعلام تبرّی از او نیز جزو مهمترین وظیفه حج به شمار میرود.

برای تبرّی از ملحدان شوروی سابق که سالیان متمادی به سرزمین اسلامی افغانستان تجاوز کرده و با استفاده از انواع سلاحهای پیشرفته، بیرحمانه مردم را به خاک و خون کشیدند، هیچ جایی مناسبتر از حرم خدا نخواهد بود و نیز هیچ مکانی برای اعلان انزجار از اسرائیل غاصب، که سالهای طولانی به قبله اول مسلمانان و سرزمین آنان تعدّی کرده و از کشتار

دسته جمعی کودکان و سالمندان و زنان و مردان بیگناه فلسطینی مضایقه ندارد، سزاوارتر از مکه نیست. و نیز هیچ محلی برای اعلان نفرت و انزجار و تبرّی از اَبَر جنایت پیشه عصر و دولتمردان درنده خوی آمریکا که جهان سوم را مقهور سلطه اهریمنی خود قرار دادهاند، شایستهتر از حرم الهی نیست.

رابطه دین و سیاست

آیا به نظر شما مسائل روز, مانند دخالت روحانیون در سیاست , پذیرش مسئولیت و عملکرد آنها,ابطال آراء و رد صلاحیت ها به جرم گرایش به فلان حزب , توقیف روزنامه ها... می تواند در باورهای دینی جوانان اثرمنفی بگذارد؟

پرسش

آیا به نظر شما مسائل روز, مانند دخالت روحانیون در سیاست , پذیرش مسئولیت و عملکرد آنها,ابطال آراء و رد صلاحیت ها به جرم گرایش به فلان حزب , توقیف روزنامه ها... می تواند در باورهای دینی جوانان اثرمنفی بگذارد؟

پاسخ

در خصوص دخالت روحانیت به سیاست و عملکرد آنها باید گفت : برخی عقیده دارند که وظیفه روحانیت , تنها هدایت مردم و بیان احکام است و دخالت در سیاست , منافی شأن روحانیت است ;از این رو روحانیت نباید در سیاست دخالت کنند و اصولاً دین با سیاست رابطه ندارد این تز که طرفداران زیادی ندارد, ازسوی اکثریت صاحبان اندیشه اسلامی رد شده است .

اکثریت دانشمندان اسلامی عقیده دارند که وظیفه روحانیت دخالت در سیاست است ;زیرا فقها دین شناسان بوده و همان طور که هبری دینی مردم را برعهده دارند, رهبری سیاسی مردم را نیز باید برعهده گیرند. امام راحل که درعصر حاضر پرچمدار, این تز است , باور دارد, که رهبری سیاسی حق فقیهان بوده و دیگران در طول تاریخ این حق را غضب کرده اند او در خصوص حاکمیت غاصبانه رهبران ستمگر سروده است :

]تا به کی این ناکسان باشند برما حکمرانان تاکی این دزدان کنند این بی کسان را پاسبانی

]امام عقیده دارد که تز جدایی دین از سیاست , شعار استعمارگران بوده است که از سوی عمال داخلی آن درکشورهای اسلامی تبلیغ و فرهنگ سازی شده است . دیدگان امام راحل ۱با سیره و گفتار معصومان ۷همخوانی دارد, زیرا پیامبر اسلام ۷در مدینه بعد از فراهم شدن شرایط حکومت , حکومتی دینی تشکیل داده و بر مسندقدرت قرار گرفت

. پیامبر ۷به رغم آنکه رهبر دینی مردم بودنـد, رهبر سیاسـی جامعه را نیز برعهـده داشت . امام علی ۷با تشکیل حکومت عدالت مند, و ضابطه پذیر علوی , اثبات کرد, که بین دین و سیاست رابطه وجود دارد, واگر دین از سیاست جدا بود, چرا آن حضرت حکومت تشکیل داد؟! امامـان دیگر نیز در حـدود تشـکیل حکومت بودنـد;از این رو رهبران قـانون شـکن و دین ستیز, از آنان وحشت داشـته و آنها را زنـدانی و به شـهادت می رساندند اگرائمه ۷حکومت را حق خود نمی دانسـتند و فقـط در مساجـد و یا کنج خانه ها, به بیان احکام می پرداختند, هیچ گاه حاکمان ستمگر و غاصب از آنان وحشت نداشتند.

امروزه در جمهوری اسـلامی ایران که نظریه پرداز و معمـار آن امـام راحـل است , او نظـام مبتنی بر ولایت فقیه راارائه داد و خو عملاً دخالت در سیاست را وظیفه دانسته و سکان دار کشتی انقلاب اسلامی بود.

بی تردیـد عملکرد رهبران دینی نقش بنیادی در گرایش جوانان به دین و دین گریزی آنان دارد از رو, در اسـلام سـفارش شده است که عالمان دینی قبل از آنکه دیگران را به معارف دین فرا می خوانند, خود پایبند به قوانین الهی باشند.

یکی از علـل دین گریزی جوانان را می توان مربوط به عملرکـد برخی از روحانیان دانست . پس دین گریزی جوانان اختصاص به عملکرد روحانیت نـدارد, زیرا مشـکلات اقتصادی , رقابت های سیاسـی غیر منطقی مدیران حکومتی و گروههای که به اسـم اسلام , عوامل مهم دین گریزی جوانان هستند. خانواده ها اساسی ترین نقش را دردین گریزی جوانان دارند. در

برخی از خانواده ها, معنویت , تقوا و خدا باوری فراموش شده و نوارهای مبتذل ویدئوی , به جای نوارهای قرآن ... قرار گرفته و همچنین ماهواره ها که دهها فیلم های مستحجن پخش می کند و برخی از خانواده ها به آن علاقه دارند, عوامل مهم دین گریزی جوانان هستند. البته نقش جامعه را نیز نمی توان در دین گریزی جوانان نادیده گرفت .

در فرهنگ اسلام آزادی بیان و عقیده از اهمیت ویژه ای برخوردار است . آزادی بیان و قلم که رسالت اصلی آنهاهدایت مردم , افزایش قدرت تحلیل سیاسی آنان و فرهنگ سازی معنویت و ۱۰۰۰همیت داده شده است . امام راحل ۱عقیده دارد که قلم ها شهید پرور هستند: (۱)

مهم آن است که قلم و مطبوعات از رسالت اصلی خود فاصله نگرفته , شایعه سازی نکرده و مقدسات دین را زیرسؤال نبرند, زیرا وظیفه قلم شبه زدایی , ترویج دین مداری و فرهنگ سازی سالم است . متأسفانه برخی از قلم ها ومطبوعات تبدیل به مسلسل ها شده , و مقدسات دین , ارزشهای ملی و نظامی دینی را زیر سؤال می برند که نقش این گونه رسانه ها از مسلسل ها خطرناک تر است . امام راحل فرمود۶(۲)آزادی بیان و قلم تا آنجا قداست دارد که مصالح جامعه را تهدید نکرده و با بهره گیری از قانون شکل گیرد

منستکیو می نویسد: (۳)

این واحد درحدود حمایت از جناح چپ و است نیست , بلکه اصلی آن جواب دادن به پرسش ها است که وظیفه دارد واقعیت ها را بیان کند توقیف برخی از روزنامه ها و مجله ها,

بـدون در نظر گرفتن مقدرات و با انگیزه های سیاسـی قابل قبول نیست , زیرا تعطیل رسانه ها و مطبوعات سـبب می شود که در جامعه پویای و بالنـدگی و روحیه انتقادگری را از دست دهد, ولی تعطیل برخی از روزنامه ها و مجله های دیگر, منطقی و قابل قبول است . متأسـفانه برخی ازمطبوعـات به شـبهه سـازی و توطئه علیه نظام می پردازنـد و مقـدسات دین را زیر سؤال می برنـد. طبیعی است که مصالح نظام اقتضا می کند که از این گونه روزنامه ها جلوگیری شود.

در خصوص ابطـال برخی از انتخابـات از سوی نهادهـا, نیز بایـد گفت : در هر جامعه ای برای انتخابات سالم , فیلتر وفاکتورهای خاصـی پیش بینی می کنند, تا انتخابات سالم به وجود آید. در آمریکا نیز برای انتخاب رئیش جمهور ونمایندگان مجلس سنا... شرایـط و ترازهـایی را پیش بینی کرده است , تـا بهـترین فرد و یـا بهـترین افراد گزینش شوند.بعـد از انتخابـات نیز, در صـورت اختلاف و تقلب , باید نهادی و مرجعی صـلاحیت دار, باشـند که وضـعیت انتخابات رابررسی کنند. انتخابات ریاست جمهوری امریکا در سال ۲۰۰۰نشان داد که باید قوه قضائیه بحران انتخابات را حل کند.

در جمهوری اسـلامی ایراین نیز لازم است که نهادها و مراجعی باشـند تا صـلاحیت رئیس جمهوری و نماینـدگان مجلس ... را بررسـی کننـد. حـل بحران انتخابـات در ابتـدا بایـد به مراجع قـانونی ارجاع داده شود که در ساختار جامعه ایران شورای نگهبان عهـده دار آن است . طبیعی است یـک نهادی که رسالت آن بررسـی تخلفات و یا ابطال انتخابات است , بایـد وظیفه خویش را انجام

بدهنـد. متأسـفانه در ایران جناح گرایی سـبب شده است که حق , باطل و باطل , حق نمایش داده شود و این یکی از آفات نظام دینی ما است .

در فضای سیاسـی و بحران ساز, ضـروری است که قـدرت تحلیل و رشـد سیاسـی همه مردم , بویژه جوانان افزایش داده شود, تا آنها در مسایل سیاسـی دچار اشـتباه نشوند و همه روحانیت را زیر سؤال نروند. در حکومتی که مدیران ورهبران او را روحانی و غیر روحانی تشـیل می دهند وقتی مدیران و مسؤلان غیر روحانی , از مسؤلان روحانی بیشتر,هسـتند چرا تنها روحانیت زیر سؤال برونـد و دین گریزی جوانـان منسوب به روحـانیت شود؟ البته از رواحانیت انتظارمی رود که در عملکرد خود دقت بیشتر داشـته باشند, زیرا آن ها به رغم آنکه رهبران سیاسی هستند رهبران دینی ومعنوی نیز هستند.

(پاورقی ۱ رسول سعادتمند, مطبوعات و رسانه ها از دیدگاه امام خمینی ۴ص ۲۱

(پاورقی ۲ مطبوعات و رسانه ها از دیدگان امام خمینی , ص ۱۸

(پاورقی ۳ مکتب اسلام , شمارهء ۲۶ ص ۲۷

چند آیه در قرآن از آیات سیاسی است ؟ در چه سوره هایی و در مورد چه کسانی است ؟

پرسش

چند آیه در قرآن از آیات سیاسی است ؟ در چه سوره هایی و در مورد چه کسانی است ؟

پاسخ

آیات سیاسی در قرآن زیاد است , ذکر همه برای ما میسّر نیست . به ذکر چند آیه بسنده می شود:

۱ به مسلمانان فرمان می دهد که بیگانگان را محرم اسرار خود قرار ندهید.(۱)ء

۲ در مقابله و مواجهه با مخالفان , ده فمران صادر می کند.(۲)

۳ فرمان می دهد: با قوم طرح دوستی نریزید.(۳)

۴ از مداهنه و سازش کای با غیر خودی که روش بازیگران سیاسی است , جلوگیری می کند.(۴)

۵ می پذیرد حکومت برای حفظ نظام , جاسوس و اطلاعاتی داشته باشد.(۵)

۶ نقش رهبر را در زندگی بیان می کند.(۶)

بالاءخره همهء آیاتی که دربارهء حکومت و حاکم نازل شده است و به قول استاد مرحوم محمد تقی شریعتی سوره ءمائده همهء

حوادثی را که پیامبر۶از آن ها می ترسید, در بر دارد. اگر اسامی امت ها و ملل مختلف را کنار بگذاریم ,درست با جامعهء مسلمان بعد از رحلت انطباق کامل دارد.(۷)

چنان که ملاحظه می فرمایید طبق عقیدهء ایشان تمام ۱۲۰آیهء سورهء مائده جنبهء سیاسی دارند و دربارهء خلافت حضرت علی ۷و کارشکنی ومخالفت خلفای راشدین و پیروان آنان نازل شده است .

(پاورقی ۱.آل عمران (۳ آیهء ۲۸

(پاورقی ۲.نحل (۱۶ آیات ۱۲۵ ۱۲۸

(پاورقی ۳.ممتحنه (۶۰ آیهء ۱۳

(پاورقی ۴.قلم (۶۸ آیات ۸و ۹

(پاورقی ۵.حجرات (۴۹ آیهء ۱۲

(پاورقی ۶.اسراء (۱۷ آیهء ۷۱

(پاورقی ۷.محمد تقی شریعتی , خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت , ص ۴۱

نامه ای که آقای دکتر خاتمی به عنوان نامه ای برای فردا نوشتند مطالب بسیار مهمی بود که از شما خواهش می کنم ابهاماتی که راجع به این نامه برایم پیش آمده را بنویسید.

اشاره

ایشان در اول نامه از آیت ا...خمینی به عنوان مظلوم بزرگ انقلاب یاد می کنند چرا ایشان امام را

پرسش

نامه ای که آقای دکتر خاتمی به عنوان نامه ای برای فردا نوشتند مطالب بسیار مهمی بود که از شما خواهش می کنم ابهاماتی که راجع به این نامه برایم پیش آمده را بنویسید.

ایشان در اول نامه از آیت ا...خمینی به عنوان مظلوم بزرگ انقلاب یاد می کنند چرا ایشان امام را مظلوم وانمود کردند؟

ایشان در جایی می فرمایند (مفاهیم غربی وقتی وارد کشورهای استعمار زده می شوند دچار تحریف می شوند و سکولاریزم هم از این قاعده مستثنی نیست)منظور ایشان چیست؟ آیا ایشان قائل به سکولار هستند؟

در جایی دیگر می فرمایند: (مردم ما هیچگاه خواستار عدم حکومت جدایی دین از سیاست نبوده اند منظور ایشان آیا

سکولاریست بودن مردم است؟)

نظر ایشـان در مورد مردم و ولایـت این است (از ذوب در ولایت تا آزادی راه درازی در پیش است) نظرتان را در این مورد هم بنویسید آیا ایشان ذوب در ولایت را با آزادی ضد می دانند؟ آیا کسی در جواب نامه ایشان نامه ای نوشته ؟

پاسخ

مظلومیت امـام در جهـان حقیقتی است غیر قابـل انکار و اگر می بینیم در جامعه ما امام از بزرگی و عظمت برخوردار است نمی توان آن را به همه دنیـا تعمیم داد بخصوص در میـان سیاسـتمداران حکّـام کشورهای مختلف جهان، امام در عصـر خودشان چه زمانی که در تبعید بودند و چه زمانی که در مسـند رهبری جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی قرار داشتند در میان حکومتگران کشورهای دنیا مظلوم بودند چون مشـی ایشان با همه سردمداران جهان متفاوت بود بنابراین از این بُعد امام مظلوم بوده است. از نظر فکری نیز، فکر و اندیشه ایشان هنوز

در دنیا مظلوم است و شما آنچه در افغانستان و عراق اتفاق افتاد می بینید حتی فکر و اندیشه ایشان در میان مسلمانان و جوامع اسلامی و شیعی نیز مظلوم است. هنوز هم بسیاری از عالمان و اندیشمندان شیعی معتقد به حکومت دینی نیستند و ولایت فقیه را به معنا و مفهومی که امام مد نظر داشتند قبول ندارند و برای فقیه

حداکثر ولایت قضایی قائل اند ولی معتقد نیستند حکومت باید زیر نظر مجتهد جامع الشرایط و فقیهی عادل و آگاه و ... اداره شود. شما در عراق و در میان علمای عراق چنین دیدگاهی را هم در دوران حیات مادی امام و هم در حال حاضر می توانید مشاهده کنید. اگر دیدگاه امام مظلوم نبود و مورد قبول همطرازان خودش قرار داشت بهترین شرایط برای تشکیل حکومت اسلامی یا حکومتی شبیه حکومت ایران در عراق فراهم شده بود ولی متأسفانه چنین امری مورد قبول برخی از علما و مراجع عراق نیست و ترجیح می دهند از دخالت در حکومت و مناصب حکومتی خودداری ورزند.

بنابراین فقه حکومتی امام هنوز هم مظلوم است. وقتی فکر امام از مقبولیت در میان هم کیشان و هم لباسهای خودش برخوردار نباشد می توانیم بگوییم امام مظلوم است چون امام به خاطر فکر و اندیشه اش امام شد نه جسم و هیکلش.

در مورد سکولاریزم و دیگر مفاهیم که وقتی وارد شرق می شوند مفهوم خودش را از دست می دهد یا تغییر می دهد درست است. سکولاریزم در جامعه ما به معنای ضدیت و تعارض با دین است. به معنای دین ستیزی است ولی در غرب به این معنا نیست

به معنای جدایی دین از سیاست است به این معنا بسیاری از علمایی که در گذشته و حال معتقد به ولایت فقیه نبوده و از حکومت دوری گزیده اند سکولار هستند ولی به معنایی که در جامعه ما رواج یافته است خیر، هرگز نمی توان آنان را متهم به سکولار دانست. آقای خاتمی به هیچ عنوان سکولار نیست نه به معنای غربی آن و نه به معنای رایج در کشور ما. دیدگاهها و نظرات ایشان متفاوت است با سایر دیدگاهها، ولی اصل حکومت دینی و ولایت فقیه را قبول داشته و دارد.

در بحث آزادی و ذوب در ولایت واقعیت این است که برخی به بهانه آزادی به ولنگاری اخلاقی دست می زنند و برخی نیز با سرمایه ولایت و رهبری می خواهند اهداف و مقاصد خویش را پیش ببرند. هر دو خلاف است و نادرست. باید با چنگ زدن به ریسمان وحدت و قرآن و اهل بیت "ع" و فصل الخطاب قرار دادن ولایت فقیه و رهبری معظم انقلاب اسلامی به جنجال های بی حاصل جناحی خاتمه داد و نیرو و توان و انرژی جامعه را برای پیشرفت و توسعه کشور و هدایت نسل جوان و جستجوگر و خلاق کشور به کار گرفت. به امید آنروز

بفرمایید پاسخ ما در برابر افرادی که می گویند دین از سیاست جداست چیست؟

پرسش

بفرمایید پاسخ ما در برابر افرادی که می گویند دین از سیاست جداست چیست؟

پاسخ

سکولاریزم به مفهوم جدایی دین از نظام سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جامعه می باشد؛ و جامعه سکولار بر جامعه ای اطلاق می شود که دین تعیین کننده ارزش ها، روش ها و نظام اجتماعی آنان نبوده، بر ارگان های آن حاکم نباشد؛ و سکولاریزاسون به مفهوم سکولار کردن جامعه، صرفاً به هر روندی گفته می شود که دین زدایی جامعه را در پیش گیرد؛ و این دید به حدّی در اروپا گسترده و رایج است که نمی توان گروه خاصی را سکولار نامید؛ زیرا تقریباً همه سکولارند و شاید در طی صدسال گذشته، تمام یا اکثر جریانات ضد اسلامی صاحب نفوذ، در این جهت اشتراک داشته باشند. (۱)

ادعای فوق که در سؤال خود به آن اشاره کرده اید امروزه توسط کسانی مطرح می شود که تحت تأثیر فرهنگ غربی، بخصوص "لیبرالیسم" قرار دارند و جهت گیری آن در واقع نفی و کنار گذاردن احکام و قوانین اسلام در مسائل حکومتی، از جمله قضا، مالیات و احکام جزایی است. این گروه برای نیل به مقصود، حرکتی چند مرحله ای را برگزیده اند: ابتدا این سخن را مطرح می کنند که مسائل حکومتی دنیوی و عرفی هستند و به مردم واگذار شده اند و اسلام درباره آنها هیچ اظهار نظری ندارد. شاهدی که برای سخن خود ارائه می کنند این است که اسلام نه درباره حکومت جمهوری سخنی دارد و نه درباره حکومت سلطنتی و نه درباره اقسام دیگر حکومت . پس معلوم می شود که مسائل حکومتی از زمره مسائلی نیست

که باید از دین انتظار بیان آنها را داشته باشیم، تا خداوند و پیامبر از آنها سخن گفته باشند بلکه این مسائل مربوط به دنیاست و مردم خود درباره آنها تصمیم می گیرند.

رفته رفته پا را فراتر می گذارند و می گویند نه تنها شکل و ساختار حکومت را مردم باید تعیین کنند، بلکه قوانین را نیز باید خود مردم وضع کنند، هر چند آن قوانین حقوقی و جزایی که در آیات و روایات متواتر آمده است مربوط به صدر اسلام و زمان پیامبر اکرم "ص" است اسلام در آن زمان در مسائل حکومتی دخالت کرده و قوانینی ارائه کرده است، چون در آن عصر مردم خود توانایی و دانش کافی برای تدوین قوانین مورد نیاز خود را نداشتند. ولی در این دوران که عصر مدرنیته است بشر از این توانایی برخوردار است و دیگر آن دستورات و قوانین کارآیی ندارد و باید کنار نهاده شود!

گاهی هم که جرأت نمی کنند احکام اجتماعی و حکومتی اسلام را زیر سؤال ببرند، به برخی از قوانین جزائی اسلام از جمله "قانون بریدن دست دزد" ایراد می گیرند. آنها می گویند: قانون بریدن دست دزد، برای جلوگیری از دزدی، خیانت به مال مردم و برای حفظ امنیّت مالی جامعه بوده است. اگر ما برای حفظ امنیّت جامعه قانون و روش بهتری داشتیم، باید آن را اعمال کنیم که در عین حال خشونت آمیز و ناسازگار با کرامت انسان هم نباشد، نه این که در هر زمان و عصری باید دست دزد را قطع کنیم.

ناگفته پیداست که معنای این سخنان کنار گذاردن احکام مسلّم و قطعی اسلام

است که این روزها توسط برخی مدّعیان دروغین اسلام مطرح می شود.

برای پاسخ شبهه یاد شده، نخست باید مقدمه ای بیان کنیم: احکام اسلام از یک نظر به دو قسم تقسیم می شود: احکام ثابت و احکام متغیّر. از طرفی کلیّه احکام و قوانین اسلام اعم از ثابت و متغیّر تابع مصالح و مفاسد واقعی هستند، یعنی یک عمل معیّن از آن رو که انجامش مصلحتی از مصالح انسان اعم از مصلحت دنیوی و اخروی را برآورده می کند و یا مفسده ای از مفاسد اعم از دنیوی و اخروی را برای او رقم می زند مورد باید و نباید دین قرار می گیرد و به اصطلاح واجب یا حرام می گردد.

هرگاه این مصالح و مفاسد که پشتوانه احکام اسلام هستند، مصالح و مفاسد ثابت و غیر قابل تغییر باشند و اختصاص به زمان و مکان و شرایط ویژه ای نداشته باشند در آن صورت احکام مبتنی بر آنها احکام ثابت دین خواهند بود، و الی الأبد غیر قابل تغییر باقی خواهند ماند.(۲) و چنانچه این مصالح و مفاسد متغیّر و محدود به زمان و مکان خاصّی باشند، احکام برآمده از آنها نیز احکام متغیّر خواهند بود، و طبعاً تا وقتی اعتبار خواهند داشت که آن مصالح و مفاسد متغیّر موجودند، و گرنه در صورت برطرف شدن آنها احکام نیز نسخ و زائل خواهند شد.

این را هم باید بیفزاییم که مصالح و مفاسد متغیّر و در نتیجه وضع احکام متغیّر باید در چهارچوب مصالح و مفاسد و احکام ثابت صورت پذیرد. اما این که چگونه می توان تشخیص داد

که احکـام ثـابت کدامنـد و احکـام متغیر کـدام، و این که مصالـح و مفاسـد ثـابت چیسـتند و مصالـح و مفاسـد موقّت کـدام، و معیارهای این تشخیص ها چیستند و از کجا آمده اند؛ همگی بحث هایی کاملاً تخصّصی است که تنها از عهده یک دین شناس تمام عیار که اصطلاحاً "فقیه" و "مجتهد" نامیده می شود بر می آید. (۳)

اینک می گوییم، مسائل حکومتی در اسلام هم دارای احکام ثابت است و هم دارای احکام متغیّر. احکام ثابت حکومتی، که از جمله شامـل احکـام قضایی و بسیاری از احکام جزایی اسـلام است و از جمله شامل قانون قطع دست دزد می شود احکامی غیر قابـل تغییرنـد و در واقع کرامت حقیقی همه انسان ها، و نه صـرفاً کرامت یک شـخص خاص، با اجرا شـدن این احکام و احکام متغیّر دین حاصل می شود.

تعیین احکام متغیّر اسـلام نیز، که تعیین شـکل حکومت از آن جمله است: بر عهده ولی امر مسلمین، یعنی پیامبر اکرم"ص"،امام معصوم "ع" حاضـر در هر عصری و ولی فقیه در زمان غیبت معصوم"ع"، نهاده شده است تا با تکیه بر مبانی و ارزش های کلّی و ثابت اسـلام و با توجه به مصالح متغیّر زمانه و نیز با مشورت با متخصـصان و صاحبنظران، به وضع و معرّفی آن بپردازد. و پس از آن مردم موظّف اند به آنها عمل کنند.

بنابراین، بر خلاف ادّعای دگراندیشان، اسلام در تمام مسائل حکومتی دارای رأی و نظر است و این رأی و نظر در بخش احکام و قوانین ثابت هرگز تغییر نمی کند، و در بخش احکام متغیّر نیز با عنایت به فرایند یاد شده در تعیین

و وضع این گونه قوانین، بسیار پویا، سازنده و کارآمد خواهد بود.

در قرآن نیز صریحاً احکام و قوانین و دستوراتی ذکر شده که همواره ثابت و تغییر ناپذیرند و قابل استثناء نیستند و بعلاوه، اسلام و قرآن کراراً تأکید کرده اند که نباید در آنها خدشه و تغییری ایجاد گردد. از جمله آنها احکام قضایی است.

خداوند در جایی به پیامبر فرمان می دهد که بر طبق حکم خدا حکم کند:

"انا انزلنا الیک الکتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اراک الله..." (۴) ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم، تا به آنچه خداوند به تو آموخته در میان مردم قضاوت کنی.

در جای دیگر از قرآن، خداوند در چند آیه متوالی کسی را که به غیر از حکم خدا قضاوت کند، فاسق و کافر و ظالم معرّفی می کند.

"... و من لم یحکم بما أنزل الله فأولئک هم الکافرون" (۵) و آنها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی کنند کافرند.

"... و من لم یحکم بما أنزل الله فأولئک هم الظالمون" ... "و من لم یحکم بما انزل الله فأولئک هم الفاسقون" (۶) آیا کسی که آیات قرآن را با این لحن ملاحظه کند، احتمال می دهد که احکام قضایی اسلام تنها مربوط به زمان پیامبر و حدّاکثر بیست سال پس از آن است و پس از آن کارآیی خود را از دست داده و احکام قضایی به عهده مردم سپرده شده است؟ یا برداشتش این خواهد بود که مفاد آن آیات این است که در هیچ شرایطی و زمانی نباید حکم خدا را زیر پا نهاد و از آنها تجاوز کرد؟

"...

و من يتعد حدود الله فأولئك هم الظالمون" (۷) و هر کس از حدود الهی تجاوز کند، ستمگر است.

بعلاوه، اگر مضمون برخی آیات چندان آشکار و صریح نبود و تا حدّی ابهام داشت، وظیفه دین شناس است که تشخیص دهد مفاد آن آیات اختصاص به زمان خاصّی دارد، یا از اطلاق زمانی برخوردار است، آیا اختصاص به قوم خاصّ و اعراب جزیره العرب دارد و یا سایر افراد نیز مشمول قوانین مذکور در آن آیات می گردند

منابع و مآخذ:

۱. غلامعلی حداد عادل، "سکولاریزم و دینداری" مجله طب و تزکیه، شماره ۱۱و۱۰، ص۱۰۹-۱۱۲

* برگرفته از کتاب: اسلام و توسعه، محمد جلال خلیلیان مرکز مطالعات و پژوهشهای فرهنگی حوزه علمیه قم، ص۲۴

۲. حلال محمد(، حلال ابداً الی یوم القیامه و حرامه حرام ابداً الی یوم القیامه لا یکون غیره و لا یجیئ غیره. (اصول کافی،ج۱،ص۵۸، روایت۱۹)

۳. فقیه و مجتهد چون با روح اسلام و منابع اسلامی، یعنی، کتاب، سنت و سیره پیامبر و امامان معصوم(ع) آشنایی دارد، می تواند احکام ثابت را از احکام متغیّر باز شناسد و مشخّصه ها و مؤلّفه های هر یک را تشخیص دهد.

۴. سوره مبارکه نساء/آیه ۱۰۵

۵. سوره مبارکه مائده/آیه۴۲

۶. سوره مبارکه مائده/آیات ۴۵-۴۷

۷. سوره مبارکه بقره/آیه۲۲۹

برگرفته از کتاب: پاسخ استاد به جوانان پرسشگر، استاد محمد تقی مصباح یزدی، ص ۱۷۰الی۱۷۳

آیا اگر دین واقعاً حاکم شود، کشور باید عقب گرد کند و دیگر شادی را نخواهیم دید؟

پرسش

آیا اگر دین واقعاً حاکم شود، کشور باید عقب گرد کند و دیگر شادی را نخواهیم دید؟

پاسخ

خواهر گرامی با توجه به اینکه با افرادی مواجه هستید که این شبهات را مطرح می کنند، چه خوب است که تصمیم گرفته اید به آنها با دقت بیشتری پاسخ دهید:

در مورد این سؤال باید عرض کنیم

اول آنکه این جمله بیشتر یک قضاوت غیر صحیح است تا یک سؤال یعنی نظری مطرح شده مبنی بر تأثیرات منفی دین در اجتماع .

اگر از ما سؤال می کنید، قطعاً جوابمان منفی است یعنی معتقدیم اگر دین به معنی واقعی حاکم شود دینی که مبتنی بر قرآن و عترت باشد مطمئناً کشور پیشرفت خواهد داشت و به معنی حقیقی کلمه شادی را خواهیم دید. در واقع نمی دانیم چرا این سؤال شکل گرفته است اما چند احتمال وجود دارد: ۱) اطلاعات ناقص و غلط درباره دین داده شده و برداشت نادرست ایجاد شده است ۲) اعمال و رفتار و کردار برخی افراد متدین مغایر با روش صحیح بوده و این انحراف ذهنی را پدید آورده است . ۳) تبلیغات سوء دشمنان در اذهان اثر کرده و دین را با چهره ای خشن نمایانده است و یا... اما در هر صورت راه درست پی بردن به جواب حرکت در مسیر «شناخت صحیح دین از سرچشمه زلال آن یعنی قرآن و عترت است و مطمئن ترین راه آن مطالعه کتب دانشمند شهید، استاد مطهری و سایر نویسندگان معتبر شیعی همچون آیت الله جوادی آملی استاد جعفر سبحانی استاد مظاهری حضرت امام خمینی (ره) و... می باشد و پس از مطالعه می توان میزان نزدیکی جامعه خود به

اسلام واقعی را تشخیص داد و دانست که شادی حقیقی تنها در سایه دین حقیقی است و لاغیر.

چرا مراجع تقلید از مسأله جدایی دین از سـیاست به آسانی می گذرند و جوابی قانع کننده به عاملین آن نمی دهند و در مسائل سیاسی نیز حساسیتی نشان نمی دهند؟

پرسش

چرا مراجع تقلیـد از مسأله جدایی دین از سـیاست به آسانی می گذرند و جوابی قانع کننده به عاملین آن نمی دهند و در مسائل سیاسی نیز حساسیتی نشان نمی دهند؟

پاسخ

شکی نیست که وظیفه بزرگان دینی ماست که پاسـخگوی سؤالات و شـبهات فکری مردم به خصوص جوانان باشـند و خود آن بزرگواران نیز مشوّق دیگران در این امر بوده همواره طلاب را به پرداختن به حل مشکلات فکری و دینی مردم ترغیب و توصیه می کنند مانند مسأله عدم جدایی دین و سیاست در اسلام که یک اصل پذیرفته شده و مسلّم از سوی تمام علمأ و فقهأ ماست و اقدامات عملی به صورت تألیف کتب و برگزاری مجالس مخصوص در این زمینه با افراد متفاوت و در سطوح مختلف به کرّات انجـام گرفته است و بـاز هم بـا کمال تعجب از شـما خواهر گرامی که چگونه به آسانی حکم می کنیـد به اینکه علمأ ما از کنار این مسایل به آسانی می گذرنـد، و مع الاسف با نقل حدیثی از پیامبر اکرم (۹) و تطبیق آن بر فقهأ و علمأ اسلام سبب یادآوری آن حـدیث منقول از امام صادق ۷) در باب قضاوت به غیر حق و علم می شویـد که ان شأالله با این توضـیحات تعمق بیشتری در حقایق خواهید نمود. البته هرگز نمی توان ادعا کرد همه کسانی که در لباس عالم دین هسـتند، منزه از هرگونه اشـتباه می باشند ولی باید منصـفانه و با علم قضاوت نمود. آیا مبارزه علمأ اسـلام به خصوص شـیعه با حکّام جور در طول قرون متمادی ناشـی از نظریه عینیت دین با سیاست نبوده است آیا پیروزی انقلاب ما که نتیجه مجاهدتهای علمأ اسلام از

جمله امام خمینی (ره) می باشد از اندیشه ای غیر از عینیت دین با سیاست ریشه گرفته است و عجیب تر آن که شما با وجود توجه تان درباره این امر مهم دین را متفاوت از سیاست معنا می کنید به طوریکه گویا از دو مقوله جداگانه اند. در حالیکه سیاست یکی از جلوه های دین ماست دین به ابعاد مختلف زندگی انسانها نظر دارد، (زندگی فردی و اجتماعی مادی و معنوی گر چه به اقتضای پرداختن به هر مسأله و در مقام بحث مجبوریم این ابعاد را از هم جدا فرض کنیم ولی حقیقت آنها یک چیز بیش نیست هرگز نمی توان گفت بعد اجتماعی زندگی افراد جدای از بعد فردی زندگیشان می باشد، و این دو جدای از بعد معنوی یا مادی زندگی اوست

جدایی دین از سیاست چه آثار و منافعی دارد؟

پرسش

جدایی دین از سیاست چه آثار و منافعی دارد؟

پاسخ

پرسشگر گرامی اسلام دین حکومت و سیاست است و دین منهای سیاست دین الهی اسلام نیست و جدایی این دو از هم نه تنها منافعی ندارد، بلکه ضررهای غیرقابل جبرانی نیز در پی خواهد داشت اگر ما بخواهیم دین را از سیاست جدا کنیم لازمه اش این است که احکام سیاسی ِدین را تعطیل نماییم و بخشی از دین تعطیل بماند، که این کار، ماهیت دین را منقلب می نماید. (جدا کردن حکومت و سیاست از اسلام امری غیر ممکن است و به منزله این است که بخواهند اسلام را از اسلام جدا کنند.)(پیام قرآن آیت الله مکارم شیرازی ج ۱۰، ص ۶۶، دارالکتب الاسلامیه)

بخشی از احکام غیرسیاسی و (حقوقی اسلام برای اجرا و پیاده شدن نیاز به حکومت دارد که حدود از این قبیلند، و اگر حکومت غیر دینی شد، فشاری که بر دین و متدینین وارد می شود، سبب ضعف آن ها و در نتیجه از بین رفتن آن خواهد شد. این ها، ضررهایی است که به دین از ناحیه جدایی و تفکیک با سیاست وارد می شود; از طرف دیگر، سیاست و حکومت نیز، خسارت های غیر قابل جبرانی از این ناحیه خواهد دید; اگر دین در مصدر حاکمیت نباشد هوا و هوس در رأس آن قرار می گیرد و حتی دنیای مردم را نیز خراب می کند; به نام منافع مردم و حقوق بشر ،بدترین ظلم ها در حق مردم اجرا می شود و حقوق واقعی آنان سلب شده و مورد بازیچه قرار می گیرد، به این خاطر تفکیک دین از سیاست به دین و سیاست به دنیا و آخرت مردم ضرر

می زند; ضرری که غیر قابل جبران است

با توجه به عدم جدایی دین از سیاست چه رابطه ای بین نماز و سیاست وجود دارد ؟

پرسش

با توجه به عدم جدایی دین از سیاست چه رابطه ای بین نماز و سیاست وجود دارد ؟

پاسخ

در نماز، مبانی و قواعد سیاست را مرور می کنیم «الله اکبر» نفی استکبار مستکبران و قدرت برخورد با آنها را بیان می کند و «ایاک نعبد وایاک نستعین نفی ذلت و خواری و بردگی برای کمک گیری از قدرت ها رامی آموزد «و اهدنا الصراط المستقیم نمازگزار را به تشخیص صحیح خط فکری و سیاسی دعوت می نماید. نمازهای جماعت به مسلمانان وحدت وهمدلی و انسجام می بخشد و جبهه آنان را تقویت می کند.

اگر دین از سیاست جدا باشد بهتر نیست و چرا نباید باشد؟

پرسش

اگر دین از سیاست جدا باشد بهتر نیست و چرا نباید باشد؟

پاسخ

اگر ماهیت دین و وجه نیاز آدمی بدان به خوبی شناخته شود قلمرو آن نیز تعیین می گردد و مشخص می شود که آیاجدایی دین از سیاست به نفع بشریت است یا نه. دین مجموعه ای است از:

۱) معارف و بینش ها (جهان بینی).

۲) سلسله دستورات اخلاقی که سازنده خصائل نیکو و شخصیت حقیقی انسان است.

۳) سلسله قوانین و مقرراتی که مناسبات انسان را با خداجامعه و طبیعت به نیکوترین وجهی تبیین نموده و سعادتبشر را در پی آنها تضمین می نماید .

از طرف دیگر سعادت انسان ها چه در دنیا و چه در سرای آخرت در گرو قوانینی جامع کامل و بی نقص است وچون این جهان گذران و سرای جاوید ابدی با یکدیگر در ارتباط وثیق بوده و هر کنشی در این دنیا نسبت به سر نوشتآدمی در حیات پایدار خویش موءثر است. پس قانونگذار علاوه بر احاطه کامل به تمام نیازهای دنیایی بشر باید ربط آنها را با زندگی اخروی نیز منظور دارد و این در حالی است که هنوز متفکران بشری تعریف واحدی از سعادت انسان به دست نداده اند و حتی در این

که تنها در همین دنیا واقعا کدامین راه تضمین کننده کمال و سعادت بشری است اختلافشدیدی وجود دارد و از همین رو مکتب های گوناگونی به وجود آمده که هر یک پس از چند صباحی تجربه ضعف وشکست خود را برملا نموده اند. بنابراین بشریت بر سر دو راهی قرار دارد:

الف) یا همواره در مسائل انسانی سیاسی و اجتماعی خویش به دنبال مکاتب بشری راه افتد و هر روز چیزی راتجربه

کند و پس از شکست راه دیگر برگزینند تا پایان حیات تاریخی خود.

ب) از ناحیه خداوند که عالم به تمام نیازهای او و راه کمال حقیقی اوست قانونی بدون خطا به او عرضه شود تا باتبعیت از آن به سمت سعادت و خوشبختی حرکت نماید. این است معنای عدم جدایی دین از سیاست و راه اول راه سکولاریسم و جدایی دین از سیاست است.

چون اکثریت حجم کاری حکومت ها تامین حوایج زندگی عادی مردم است , پس نمی توان آنها را دینی دانست ؟

پرسش

چون اکثریت حجم کاری حکومت ها تامین حوایج زندگی عادی مردم است , پس نمی توان آنها را دینی دانست ؟

پاسخ

در این سوءال پیش فرض هایی وجود دارد که نوعا نادرست و قابل ابطال است:

(۱) اینکه حیات بشر به دو قسمت منفصل تقسیم گشته که جز در موارد خاصی ارتباط چندان وثیقی با یکدیگر ندارند.بنابراین برای دنیا باید حسابی وبرای آخرت پرونده دیگری گشود. چنین فرضی با آموزه های دینی سازگاری ندارد.بلکه در اسلام همه امور حتی هنجارهای مربوط به رفتار معیشتی نیز با جهان آخرت هماهنگ و در آن تأثیر گذاراست.

(۲) پیش فرض دیگر آن است که دین تنها وتنها برای اصلاح آخرت آمده و نسبت به مسائل دنیایی و خوشبختی وبهروزی دنیایی بشر بی تفاوت مانده است. چنین فرضی نیز هیچ تلائمی با تعالیم اسلامی ندارد. وجود اینهمه احکاماقتصادی سیاسی قضایی و ... در دین مبین اسلام نشانگر آن است که شارع مقدس در صدد پایه گذاری نظام و مناسباتانسانی ویژه ای بر اساس توحید قسط و عدل است وبرای تحقق چنین آرمان مقدسی هنجارگذاری های گسترده ووسیعی کرده است.

(۳) پیش فرض دیگر آن است که اگر دین بخواهد ناظر به دنیای مردم باشد باید تمام شناخت ها و آگاهی های لازم را درتمام ابعاد و مسائل مورد نیاز انسان به طور مدون و یک جا عرضه کند و دیگر جای نیاز به هیچ یک از علوم وفرآورده های تجربی و عقلانی بشر فرونگذارد درحالی که این نیز فرض نادرستی است. زیرا دین می تواند هنجارها وروش های لازمی را عرضه کند ودر بسیاری از عرصه ها راه را برای مراجعه به دانش های عصر بازگذارد. به نظر می رسدتفکر فوق ناشی از حرکت ضد

علمی کلیسایی قرون وسطی است که نهایتا موجب شد راه دین و علم از یکدیگر متمایزو جدا گردد. درحالی که در اسلام از اساس چنین تفکری وجود نداشته. بلکه اسلام شدیدا به تحقیقات و کاوش هایعلمی و بهره گیری از فرآورده های ارزشمند آن توصیه و تأکید کرده است. به علاوه برخی از امور دو جنبه و دو حیثیتدارند. مثل اینکه اقتصاد از دو جهت قابل بررسی است و همین مسأله موجب دوگونه علم اقتصاد گردیده:

الف) اقتصاد توصیفی که مانند دیگر علوم طبیعی به کشف نحوه تأثیر و تأثرات در روابط اقتصادی می پردازد. مانندقانون عرضه و تقاضا نهایی مطلوبیت و... در این جا سخنی از ارزش ها و ضدارزش ها مثل عدالت و...نیست.

ب) اقتصاد برنامه ای سیاسی هنجارگذار این بسامد مکتب اقتصادی را تشکیل می دهد و درهمین جاست که دغدغهعدالت و... پیدا می شود. درکاوش های اقتصاد توصیفی می توان انتظار جدی از دین نداشت اما اقتصاد برنامه ای(مکتب اقتصادی) بخش عظیمی از مکتب گران قدر اسلام را تشکیل می دهد و از دین جدایی پذیر نیست. جوابسوءال نیز از تحلیل بالا روشن می شود. به علاوه حکومت دینی باید هم برای اصلاح امور دنیوی تلاش کند و همدرجهت تبلیغ دین زدودن انحرافات و گسترش معنویت تلاش نماید.{J

در انقلاب اسلامی نظام جامعه , بر پایه اسلام شکل نگرفته است * بلکه التقاطی از سیستم اقتصادی سیاسی جهان به اضافه رنگ وبویی از اسلام است ؟

پرسش

در انقلاب اسلامی نظام جامعه , بر پایه اسلام شکل نگرفته است * بلکه التقاطی از سیستم اقتصادی سیاسی جهان به اضافه رنگ وبویی از اسلام است ؟

پاسخ

در جمهوری اسلامی اساس و شالوده نظام برپایه آموزه های دینی استوار گردیده است. لیکن دراین رابطه چند نکتهرا باید در نظر داشت:

الف) اسلامی بودن نظام به این معنا نیست که باید همه چیز صد درصد طبق موازین دین انجام گیرد. بلکه چه بسادرمواردی خارج از تعالیم دینی فعالیتی انجام داده شود کما اینکه در هر سیستمی کمابیش چنین مسائلی وجوددارد.

ب) اسلامی بودن نظام به این معنانیست که دیگر از هیچ تجربه یاتئوری ساخته دیگران نتوان استفاده کرد. بلکه درمواردی متعدد یافته ها و تجربه های دیگران با هنجارهای دینی ملائمت داشته و قابل استفاده می باشد.

ج) شیوه بانکداری مصوب در جمهوری اسلامی در صورت اجرای صحیح متخذ از احکام نورانی اسلام و درجهانفعلی شیوه ای نوین وابتکاری است. مبانی تئوریک روبناهای حقوقی و امتیازات این روش بر دیگر نظام های بانکداریرایج در سطح جهان مجال مفصلی را می طلبد.

برای آگاهی بیشتر ر . ک : (عملیات بانکی داخلی چاپ موسسه بانکداری جمهوری اسلامی.{J

چرا دین از سیاست جدا نیست در حالی که سیاست پر از دروغ و نیرنگ است و دین با دروغ و کلک مخالف است ؟ اگر روایتی هست ارسال نمایید.

پرسش

چرا دین از سیاست جدا نیست در حالی که سیاست پر از دروغ و نیرنگ است و دین با دروغ و کلک مخالف است ؟ اگر روایتی هست ارسال نمایید.

پاسخ

اینکه در سیاستهای رایج جهان نیرنگ ودروغ وجود دارد به معنای آن نیست که سیاست لزوما همین است و باید بااینها آمیخته باشد بلکه این نوعی سیاست یعنی سیاست تزویر است که هم در هدف و هم در روش و متد با سیاستاسلامی مغایرت دارد. اما آیا نمی توان نوع دیگری از سیاست داشت که در پی اهداف بلند الهی وسعادت و کمالبشری باشد چنانکه پیامبر(ص) و امیرالمومنین(ع) و حضرت امام عمل نمودند؟ بلی دین از سیاست جدا نیست اما ازسیاست قسم دوم. البته این به این معنی نیست که در سیاست اسلامی چون همه چیز راست و پوست کنده است پسهمیشه کلاه سر مسلمین می رود بلکه اسلام اساس سیاستش صداقت و راستگویی است ولی در برابر تزویراتدشمنان دستورالعمل های ویژه ای دارد.{J

در مورد جدایی دین از سیاست که امروزه بعضی ها سر داده اند توضیح دهید؟

پرسش

در مورد جدایی دین از سیاست که امروزه بعضی ها سر داده اند توضیح دهید؟

پاسخ

جدایی دین از سیاست شعار جدیدی نیست. این روی کرد پس از خیزش علمی اروپا در جهان غرب طرفدارانزیادی پیدا کرد و عامل اصلی آن از یکسو نقایص و تحریفات پدید آمده در متون دینی مسیحیت بود که شدیدا وثاقتآنها را زیر سوءال می برد و از سوی دیگر عملکرد ارباب کلیسا که خود را نمایندگان خدا خوانده و پاپ را معصومدانسته و با چنگ اندازی به دستگاه سیاست شدیدا به ثروت انبازی تکاثر افزون خواهی و مصادره و تملک بی حد وحصر اراضی می پرداختند. چنین سیمای تیره ای از حکومت به نام دین ضربه های بزرگی بر پیکر دین و دین باوریوارد ساخت و روشنفکران را به اندیشه بیرون راندن دین از صحنه سیاست اجتماع و حتی مسائل فرهنگی رهنمونشد. از طرفی نیز طمع ورزان دنیا طلبی که برخی از تعالیم اخلاقی و فرهنگی دین را مانع هواهای نفسانی خویشمی یافتند از این آب گل آلود ماهی گرفته و برای گسترش سلطه سرمایه داری خود بهترین چاره را در محصور ساختندین در زندان فردیت یافتند. مجموع این عوامل باعث شد که این تفکر در جهان غرب جا بیفتد که اساسا دین یکمسأله فردی بیش نیست و تنها تنظیم کننده در رابطه فرد با خداست و قلمرو اجتماع و سیاست برای آن

منطقه ممنوعهمی باشد. اشـتباه بزرگ بسیاری از به اصطلاح روشنفکران جامعه ما نیز این است که یک اشتباه بزرگ تاریخی را - که دریکسوی عـالم رخ داده - تعمیم می دهنـد و اسـلام و روحـانیت را نیز بـا مسـیحیت و اربـاب کلیسا مقایسه می کننـد در حالیکه «میان

ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است». با اندك تأملی در متون دینی می توان دریافت که بسیاریاز احکام نورانی اسلام احکام سیاسی و اجتماعی است و رهبران و پیشوایان دینی ما نیز چون پیامبر و امیرالمومنین(ع) عالی ترین مدل حکومت را در طول تاریخ بشری عرضه کرده و پیاده کرده اند. امام امت نیز با جدیت و قاطعیت برتفکیك ناپذیری دین و سیاست تأکید می ورزیدند و حرکت انقلابی ایشان نیز پرتوی از همین طرز تفکر است.{J

اگر دین از سیاست جدا نیست علماء دین در این رابطه چقدر تلاش کرده اند ولایت فقیه در انقلاب مشروطیت چگونه مطرح بود

پرسش

اگر دین از سیاست جدا نیست علماء دین در این رابطه چقدر تلاش کرده اند ولایت فقیه در انقلاب مشروطیت چگونه مطرح بود

پاسخ

در جواب این پرسش گفتنی است:

الف) مسأله پیوند دین و سیاست، پدیده نوظهوری نیست که فقط مربوط به روزگار ما یا عصر نراقی (ره) و دورهقاجار باشد؛ بلکه سابقه طولانی تری دارد واز عصر پیامبر(ص) سرچشمه گرفته است و باز این مسأله، اختصاص به عالمان شیعی ندارد که علمای اهل سنت نیز بر این مسأله تأکید داشته اند. ابن خلدون (دانشمند و مورخ معروف)می نویسد: «باید بدانیم که صاحب شرع، عهده دار دو امر مهم است: یکی اجرای امور دینی - که مأموریت آنها را تبلیغکند - و دیگری تنفیذ سیاست به مقتضای مصالح عمومی و عمران واجتماع بشری».

قاضی ابو یوسف کتاب «الخراج» را در زمینه مسائل سیاسی، اقتصادی و روابط خارجی، از دیدگاه فقه رایج تدوینکرد.

در قرن سوم، ابن قتیبه (از علمای به نام اهل سنت) کتاب «الامامه والسیاسه» را در تاریخ خلافت و شرایط خلیفهمسلمانان نوشت.

ماوردی کتاب «الاحکام السلطانیه» را نوشت و پیوند دین و حکومت را در آن شرح داد.

در قرن هشتم سعد الدین تفتازانی کتاب «المقاصد» را در دانش کلام و پیوند دین و حکومت و شرایط حاکم به نگارش درآورد و به همین کیفیت در طول تاریخ، دانشمندان اهل تسنن این مسأله را پیگیری کرده اند.

و اما از عالمان شیعی: به عنوان نمونه شیخ صدوق، با دیلمیان پیوند نزدیکی داشت و با همکاری رکن الدوله وصاحب بن عباد، توانست به تبلیغات دینی شیعیان سامان بخشد.

شیخ مفید نیز با همکاری و ارتباط با دیالمه، توانست سمت و سوی کارها و جهت گیری حکومت دیالمه را به

سوداسلام و اهل بیت(ع) متوجّه سازد. سید رضی، عهده دار سمت های پدرش شد و نقابت سادات و نظارت بر امورداردرسی و نیز ریاست حاجیان به او واگذار گردید.

شهید اول، با مبارزان شیعه در شام، فارس، خراسان و ری در پیوند بود و میان ایشان و دولت نوپای سربداران درخراسان پیوند تنگاتنگی وجود داشت و همواره با یکدیگر مکاتبه داشتند.

خواجه نصیر طوسی، از نیازی که دستگاه مغول به فکر و دانش وی داشت، توانست به خوبی بهره ببرد و جلوویران گری آنها را گرفته و مهارشان کند و در راستای گسترش اسلام و علم و دانش، از قدرت آنان بهره بگیرد. شیخ بهاییو علامه مجلسی، که در دوران صفویه می زیستند، در راستای اجرای احکام سیاسی و اجتماعی اسلام، قدم هایشایسته ای برداشتند.

جهت اطلاع بیشتر ر.ك: نشریه حوزه، شماره ۸۶ و ۸۵، ص ۲۹۵ .

در یک صد سال اخیر اشخاصی مانند آیت اللّه نائینی را مشاهده می کنیم که در کتاب «تنزیه الامه و تنبیه الملّه» برپیوند دین و سیاست تأکید بسیار دارد. هم چنین نقش میرزای شیرازی را در تحریم تنباکو و مختل نمودن طرح استعمارانگلیس می توان مشاهده کرد. شهید مدرس، یکی از مجتهدان قرن اخیر است. در تعبیرات آن بزرگوار، رابطه تنگاتنگ بین دین و سیاست را مکرّر می توان یافت و این جمله معروف از ایشان است که دیانت ما عین سیاست ما است وسیاست ما عین دیانت ما است و اصولاً ـ اگر نظام و سیاستی برای دین مطرح نباشد، وضع آن همه قوانین در اقتصاد وسیاست و قضاوت، عبث و بیهوده خواهد بود.

ب) درباره بخش دوم این سؤال، می توان گفت که:

۱ حضرت آیت اللّه سید عبدالحسین لاری که از عالمان مبارز در مشروطیت

به شمار می رود، ضابطه کلی و مشروعیت قانون ملی و مجلس و...را ولایت فقیه دانسته و می گوید: ضابطه کلی و جامع علمی و عملی شرایط ملّی و فقه موانع فعلی، «ولایت فقیه» است، (ولایت فقیه زیربنایفکری مشروطه، مشروعه، ص ۱۳۶).

هم چنین معظم له در حواشی خود بر کتاب «مکاسب» بر مسأله ولایت فقیه تأکید بسیار داشته و این سمت را برای فقیه جامع الشرایط عقلاً و عرفاو شرعا محرز می دانند، (ر.ک: التعلیقه علی المکاسب، آیت اللّه مجاهد سید عبدالحسین لاری، ج ۲، ص ۵۷).

۲ در اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطیت چنین آمده است: مقرّر است در هر عصری از اعصار، هیئتی که کمتر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و فقهای متدینین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند تعیین نموده به سمت عضویت بشناسند»، (قانون اساسی مشروطیت) وگزینش آنان بدین منظور است که مطلبی برخلاف شرع مقدس اسلام عنوان قانونی پیدا نکند.

۳ همه می دانیم که شیخ فضل اللّه نوری تأکید بر مشروطه مشروعه داشت. اینها همه نشانگر آن است که در آن عصر هم مسأله ولایت فقیه مطرح بوده است. گرچه ممکن است که این لفظ کمتر استعمال شده باشد؛ چون معنای ولایت فقیه اصولاً چیزی جز مراقبت قوانین شرعی واجرای آن، توسط فقیه جامع الشرائط نیست.

از آنجا که دروغگویی جزء لاینفک سیاست است آیا نباید دین از سیاست جدا باشد؟

پرسش

از آنجا که دروغگویی جزء لاینفک سیاست است آیا نباید دین از سیاست جدا باشد؟

پاسخ

افرادی که این شبهه را برای اثبات «جدایی دین از سیاست» القا می کنند، از چند نکته ی کلیدی و مهم، غفلت وزیده اند؛ زیرا این چنین نیست که دروغ گویی و نیرنگ، جزء جدایی ناپذیر سیاست باشد. به دلیل این که سیاست منحصر در یک قسم نیست. خواجه نصرالدین طوسی در این زمینه می نویسد: «اما اقسام سیاست، اول سیاست «فاضله» باشد که آن را امامت خوانند، و غرض ازآن «تکمیل خلق» بود و لازمه اش نیل [به] سعادت. دوم سیاست «ناقصه» بود که آن را تغلّب خوانند، و غرض آن «استبعاد خلق» بود و لازمه اش نیل [به] شقاوت و مذمّت». و در جای دیگر از ارسطاطایس حکیم یونان باستان نقل می کند: «سیاست چهار نوع است: سیاست ملک، سیاست غلبه، سیاست کرامت و سیاست جماعت». بنابراین در یک تقسیم کلی و اساسی، «سیاست» بر دو قسم است: سیاست خوب و ارزشمند، و سیاست ناپسند و ضد ارزشی مبتنی بر زور، غلبه، نیرنگ و خدعه. بنابراین اول باید مشخص کرد که کدام قسم از سیاست، مورد نظر گوینده است و از چه منظر و دیدگاهی به تعریف «سیاست» می پردازد. این که در سیاست های رایج دنیا، نیرنگ و دروغ وجود دارد؛ به معنای آن نیست که «سیاست» لزوما همین است و باید با اینها آمیخته باشد؛ بلکه این نوعی از سیاست (سیاست تزویر) است که هم در هدف و هم در روش، با «سیاست اسلامی» مغایرت دارد.

امام خمینی(ره) پس از آزادی از زندان ضمن بیان خاطره ای از دوران اسارت فرمود: «آمد یک نفر...

گفت: آقا سیاست عبارت است از دروغ گفتن، خدعه، فریب، نیرنگ و خلاصه پدر سوختگی است و آن را شما برای ما بگذارید... گفتم: از اول ما وارد این سیاست که شما می گویید، نبوده ایم». اما آیا نمی توان نوع دیگری از «سیاست» داشت که در پی اهداف بلند الهی و سعادت و کمال بشری است؛ همان طور که پیامبر(ص)، امام علی(ع)، امام حسن(ع)، امام حسین(ع) و امام راحل(ره) عمل کرده اند. بر این اساس هر چند دین از «سیاست شیطانی» و ماکیاولی که آمیخته با تزویر و نیرنگ است به دور است؛ اما با سیاست فاضله و اخلاقی که منطبق با تعالیم و آموزه های دین اسلام و عملکرد پیشوایان دین است کاملاً هماهنگی و انطباق دارد. البته دین در مقابل سیاست های شیطانی نیز، تدابیر هوشمندانه ای در اداره ی جامعه و مخصوصا در برخورد با دشمنان اعمال می کند.

برای مطالعه بیشتر ر.ک:

۱. اندیشه های فقهی سیاسی امام خمینی(ره)، کاظم قاضی زاده، مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری، چاپ اول ۱۳۷۷، ص ۹۵ ۵۴.

۲. حاکمیت دینی، نبی الله ابراهیم زاده آملی، اداره ی آموزشهای عقیدتی سیاسی نمایندگی ولی فقیه در سپاه.

۳. دانشنامه ی امام علی(ع)، ج ۶، سیاست (مقاله ی هدف و وسیله)، احمد مبلغی، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۰، صص ۴۱۲ ۳۵۳.

آیا وجوب اجرای قوانین حکومت اسلامی به این علت نیست که در این حکومت قوانین نشات گرفته از اسلام میباشد و مطابق با اسلام است و یا حداقل تضادی ندارد ؟

پرسش

آیا وجوب اجرای قوانین حکومت اسلامی به این علت نیست که در این حکومت قوانین نشات گرفته از اسلام میباشد و مطابق با اسلام است و یا حداقل تضادی ندارد ؟

پاسخ

وجوب اجرای قوانین و لزوم رعایت آن در حکومت اسلامی، ناشی از اسلامی بودن قوانین و الزامات سیاسی است که جهت حفظ نظام اجتماعی و مصالح جامعه، منجر به وضع آن قوانین شده است.

جهت آگاهی بیشتر ر.ک:

۱- نظام سیاسی اسلام، محمد جواد نوروزی، نشر مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۹ ، ص ۶۱

۲- درآمدی بر حقوق اسلامی، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، انتشارات سمت، ۱۳۷۶، ص ۲۸۹

این حکومت به نام اســلام و به این عنوان که قرار است هم دین مردم راکامل کنــد و هم دنیای آنها آباد را کند ، مردم را با خود همراه کرد، اما اکنون هر موضوعی را که نگاه می کنیم نسبت به گذشته بدتر شده است. دین و اعتقادات مردم، اقتصاد، فاصله فقیر و غنی و ... . حال ب

پرسش

این حکومت به نام اسـلام و به این عنوان که قرار است هم دین مردم راکامل کند و هم دنیای آنها آباد را کند ، مردم را با خود همراه کرد، اما اکنون هر موضوعی را که نگاه می کنیم نسبت به گذشـته بدتر شده است. دین و اعتقادات مردم، اقتصاد، فاصله فقیر و غنی و ... . حـال با فرض اینکه اسـلام یک دین کارآمـد در عرصه های مختلف باشـد نتیجه ای که می توان گرفت اینکه (بجز دوره کوتـاهی در اوایـل پیروزی انقلاـب) سـردمداران این حکومت بنایشان بر اغفال مردم و حکومت بر آنها بوده نه پیاده کردن اسلام و آباد کردن دنیا و آخرت مردم».

پاسخ

۱- این که نظام جمهوری اسـلامی ایران با خواست و مشارکت مردم و با نام اسـلام و با هدف تحقق ارزشـهای اسـلامی و تأمین سعـادت دنیـوی و اخروی افراد بـه پیروزی رسـید و شـکل گرفت سـخن حقی است امـا بایـد موضـوع مهم دیگری را نیز در نظر گرفت که صـرف تشـکیل حکومت و نظامی اسـلامی با رهبران صالح الهی و داشـتن چنین اهدافی هرگز باعث تحقق جامعه ای ایـده ال و مطلوب از هر نظر و عاری از هرگونه مشـکلی نمی گردد، به عبارت دیگر در این پروسه تشـکیل حکومت اسـلامی با ساختار سیاسـی و حقوقی مطابق با تعالیم اسـلامی فقط شـرط لازم است ولی هرگز شرط کافی نیست بلکه نیازمند علل و عوامل دیگری از جمله فراهم بودن سایر شرایط و زمینه های انسانی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و... است.

آیا می توان در اسلامی بودن حکومت پیامبر اکرم(ص) و امام علی(ع) تردید کرد؟ ولی با این حال

آیا تمامی افراد آن جامعه از نظر دینی تکامل یافتند و یا این که تمامی مشکلات جامعه حل شد؟ امام علی(ع) چقدر از کمبود یاران وفادار و عدم همکاری مردم گله و شکایت می کند و از وجود مشکلات گوناگون در جامعه خویش شکوه می کند و....

۲- آنچه که از حکومت اسلامی در همه احوال مورد توقع و انتظار است، عزم جدی و استفاده از تمامی توان خود در تحقق این اهداف است که در این باره با قاطعیت باید گفت که نظام اسلامی ایران از ابتدا تاکنون سعی و توان خود را در این راه مبذول داشته و حقا" دستاوردهای مثبت بسیار زیادی را در عرصه های گوناگون سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی و... به دنبال داشته است که از دید هیچ فرد آگاه منصفی نمی تواند پوشیده بماند.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱- چارچوبی برای تحلیل و شناخت انقلاب اسلامی در ایران، محمد باقر حشمت زاده، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول، ۱۳۷۸، صص ۳۲۵ - ۳۸۰

۲- انقلاب اسلامی و چرایی و چگونگی رخداد آن، نشر معارف، ۱۳۸۰، صص ۱۵۷)

۳- کسی منکر مشکلات و کمبودها نیست اما باید اینها را با وضعیت قبل از انقلاب در عرصه های مختلف جامعه و همچنین با وضعیت سایر کشورهای همانند و مشکلات جوامع انسانی کنونی، مقایسه و موانع داخلی (از قبیل مشکلات ناشی از ساختارهای فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی قبل از انقلاب و...) و بین الملل و پیدایش متغیرهای جدیدی از قبیل جنگ تحمیلی و پیامدهای آن، رشد سریع جمعیت، تورم و مشکلات اقتصاد جهانی، دوران سازندگی، تهاجم فرهنگی و تغییر ارزشهای جامعه و گسترش فرهنگ

مـادی، تجمـل گرایی، تغییر الگوی مصـرف و... را در نظر گرفت و بعـد بـا توجه به آمارهـا و شـاخص هـای دقیق، به ارزیابی و قضاوت نشست.

۴- حکومت اسـلامی دارای مراتبی است، بالاـترین مرتبه آن حکومتی است که در تمامی عرصه ها از ساختار سیاسـی، قوانین و مقررات آن گرفته تا سایر عملکردهای مسؤولین و کارگزاران، منطبق با آموزه ها و ارزش های دینی باشد و بتواند این آموزه ها و ارزش هـا را در سـطوح مختلف جـامعه به صورت کامل محقق سازد که این در زمان امام زمان(عـج) تحقق خواهـدیافت و ما هرگز مـدعی این چنین حکومتی نبودیم (چون چنین حکومتی بعـد از فراهم بودن سایر شـرایط و زمینه ها و با کمک امـدادهای غیبی قابل تحقق است) اما در راستای دستیابی به آن حرکت می کنیم.

۵- براسـاس مطـالب فوق مشـخص می شود که کارآمـدی دین اسـلام بسـتگی به فراهم بودن زمینه ها و بسترهای مورد نیاز آن است و به هر میزان این بسترهـا فراهم تر باشـد دین در عرصه هـای مختلف کارآمـدتر خواهـد بود. بر این اساس از وجود برخی مشـکلات در جامعه نمی توان اسـلامی نبودن حکومت و اغفال مردم و... را نتیجه گرفت چه بسا حکومتی اسـلامی باشد ولی به علت فقدان بسترهای مناسب از کارآمدی کامل برخوردار نباشد.

مضافا" بر این دستاوردهای عظیم انقلاب در عرصه های مختلف کارآمدی نظام اسلامی را به اثبات رسانیده است.

نسبت دین و سیاست با هم چگونه است؟ آیا دین و سیاست با هم قابل جمع هستند؟

پرسش

نسبت دین و سیاست با هم چگونه است؟ آیا دین و سیاست با هم قابل جمع هستند؟

پاسخ

اگر ماهیت دین و وجه نیاز آدمی بدان به خوبی شـناخته شود، قلمرو آن نیز تعیین می گردد و مشخص می شود که عدم جدایی دین از سیاست چراست. دین مجموعه ای است از:

۱. معارف و بینش ها (جهان بینی)؛

۲. سلسله دستورات اخلاقی که سازنده خصایل نیکو و شخصیت حقیقی انسان است؛

۳. سلسله قوانین و مقرراتی که مناسـبات انسان را با خدا، جامعه و طبیعت به نیکوترین وجهی تبیین نموده و سـعادت بشـر را در پی آنها تضمین می نماید (ایدئولوژی).

از طرف دیگر سـعادت انسان ها ــچه در دنیا و چه در سـرای آخرتــ در گرو قوانینی جامع کامل و بی نقص است و چون این جهان گذرا و سـرای جاوید ابدی، با یکدیگر در ارتباط وثیق بوده و هر کنشـی در این دنیا نسـبت به سر نوشت آدمی در حیات پایـدار خویش مؤثر است؛ پس قانونگـذار علاوه بر احاطه کامل به تمام نیازهای دنیایی بشـر، باید ربط آنها را با زندگی اخروی

نیز منظور دارد و این در حالی است که هنوز متفکران بشری، تعریف واحدی از سعادت انسان به دست نداده اند و حتی در این که تنها در همین دنیا واقعا کدامین راه تضمین کننده کمال و سعادت بشری است، اختلاف شدیدی وجود دارد. و از همین رو مکتب های گوناگونی به وجود آمده که هر یک پس از چند صباحی تجربه، ضعف و شکست خود را برملا کرده اند. بنابراین بشریت بر سر دو راهی قرار دارد:

یک. یا همواره در مسائل انسانی سیاسی و اجتماعی خویش، به دنبال مکاتب بشری

راه افتد و هر روز چیزی را تجربه کند و پس از شکست راه دیگر برگزیند تا پایان حیات تاریخی خود.

دو. از ناحیه خداوند ــ که عالم به تمام نیازهای او و راه کمال حقیقی او است ــ قانونی بدون خطا به او عرضه شود تا با تبعیت از آن به سمت سعادت و خوشبختی حرکت نماید. این است معنای عدم جدایی دین از سیاست و راه اول راه «سکولاریسم» و جدایی دین از سیاست است.

با مروری کوتاه بر قوانین اسلامی و آیات قرآن روشن می گردد که اسلام دینی جامع و همه سونگر است که تمام ابعاد زندگی انسان (فردی، اجتماعی، دنیوی، اخروی، مادی و معنوی) را در نظر گرفته و همان گونه که مردم را به عبادت و یکتا پرستی دعوت نموده و دستورات اخلاقی و مربوط به خودسازی فردی را دارد؛ احکام و دستوراتی در مورد مسائل حکومتی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، قضایی و اداره صحیح جامعه، روابط بین الملل، حقوقی و ... دارا است و مقررات قضایی حقوقی روابط اجتماعی مسائل اقتصادی تربیتی و ... دارد.

سیره و روش رسول اکرم(ص) نشان دهنده این است که دین از سیاست جدا نیست و خود آن حضرت ضمن تشکیل حکومت، مسؤولیت اجرایی و قضایی آن را بر عهده داشت. امیرالمؤمنین علی(ع) نیز حکومتی بر اساس عدل و اجرای دستورات الهی بنا نهاد و ... پس تشکیل حکومت از ضروریات دین اسلام است و آیات فراوانی در این زمینه وجود دارد؛ از جمله:

۱. آیات مربوط به امر به معروف و نهی از منکر (آل عمران ۱۰۴و ۱۱۰ ؛ توبه ۷۱)؛

۲. اطاعت از اولی الامر (نسا ۵۹ ۶۵ ۱۰)؛

۳. نپذیرفتن ولایت و سرپرستی

بیگانگان کافران و ظالمان (آل عمران/ ۲۸ و ۱۱۸ ؛ نساء / ۶ ،۱۴۱ و ۱۴۴ ؛ مائده /۵۱ و ۵۷؛ هود / ۱۱۳)؛

۴. ولایت پیامبر و ولایت مؤمنین بر یکدیگر (احزاب / ۶ ؛ توبه / ۷۱)؛

۵. مشورت با مومنان (آل عمران / ۱۱۵ و ۱۵۱ ؛ شوری / ۳۸)؛

۶. نجات مظلومان و مستضعفان (نساء / ۷۵) و همه آیات مربوط به جهاد و دفاع؛

۷. هـدف از دین و بعثت انبیـاء برپایی عـدالت اجتماعی و قوانین الهی است (نساء / ۵۸ و ۱۳۵ ؛ حدید / ۲۹؛ مائده / ۸ ؛ نحل / ۹۰)؛

۸. نهی از حکم به غیر دستورات الهی (مائده / ۴۴، ۴۵، ۴۷ و ۵۰)؛

۹. خصوصیات جامعه اسلامی (اعراف / ۱۵۷ ؛ فتح / ۲۹)؛

۱۰. لزوم وجود نیرو و تجهیزات برای حکومت اسلامی (انفال / ۶۰)؛

۱۱. رهبر و کسی که مردم از او اطاعت و پیروی می کنند باید از همه اصلح باشد (یونس/ ۳۵)؛

۱۲. سـرانجام دین خـدا بر همه ادیان و مکاتب پیروز می گردد و حکومت در دست صالحان قرار می گیرد (قصـص / ۵ ؛ فتح / ۲۸ ؛ توبه / ۳۳)؛

۱۳. نمـونه حکومت انبیـا در قرآن، ماننـد حکومت داود و سـلیمان(ع) (نمـل / ۲۶) و روایـات در ایـن زمینه زیـاد است؛ از جمله روایتی است که صدوق در کتاب «علل الشـرایع» نقل کرده است که فضل بن شاذان از امام رضا(ع) پرسـید: چرا خداوند دستور داد که از اولوالامر اطاعت کنید؟ حضـرت در ضـمن جواب فرمودند: اگر خداوند امامی که امین و حافظ دسـتورات الهی باشـد برای مردم قرار ندهد، دین از بین می رود و سنت ها و دستورات الهی

دگرگون می گردد علل الشرایع، ج ۱، باب ۱۸۲، حدیث ۹. و نامه امیرالمؤمنین(ع) به مالک اشتر و... همه اینها دلالت بر عدم تفکیک سیاست از این دین دارد.

بنابراین اگر یک مسلمان نخواهد نظام و اندیشه سیاسی اسلام را بپذیرد در واقع به نوعی گزینش گری در دین دست زده است و بخشی را برگرفته و بخش دیگر را فرونهاده است و این در منطق قرآن مردود می باشد.

سکولایسم به چه معنی است؟ دیدگاه اسلام درباره آن چیست؟

پرسش

سکولایسم به چه معنی است؟ دیدگاه اسلام درباره آن چیست؟

پاسخ

در تبیین مفهوم واژه سکولاریسم «Secularism» در زبان فارسی معادلها و معانی متعدّدی برای آن از قبیل: «مخالفت با شرعیّات و مطالب دینی، روح دنیاداری، طرفداری از اصول دنیوی و عرفی و غیر آن بیان شده است. اما رایج ترین معادل فارسی آن همان«جدا انگاری دین، دنیا» است. چنانکه سکولار «Secular» نیز به فردی گفته می شود که به امور معنوی و مذهبی عل......من......نشان نمی دهد، آن را به ام...Șمادی و غیر مذهبی نیز ترجمه کرده اند، (محمدرضا باطنی، فرهنگ انگلیسی فارسی معاصر، ص ۶۱۰) یکی از پژوهشگران و اندیشمندان غربی درباره مفهوم سکولاریسم می نویسد: «اگر بخواهیم «جداانگاری دین و دنیا» را به اجمال تعریف کنیم می توانیم بگوییم: فرایندی است که طی آن وجدان دینی، فعالیت های دینی و نهادهای دینیاعتبار و اهمیّت اجتماعی خود را از دست می دهند و این بدان [معنا [است که دین در عملکرد نظام اجتماعی به حاشیه رانده می شود، و کارکردهای اساسی در عملکرد جامعه با خارج شدن از زیر نفوذ و نظارت عوامل که اختصاصا به امر ماوراء طبیعی عنایت دارند عقلانی می گردد...جداانگاری دین و دنیا مفهومی غربی است که اساسا فرایندی را که به خصوص بارزترین وجهی در طول قرن جاری در غرب رخ داده است توصیف می کند»، (میرچاالیاده، فرهنگ و دین، ترجمه هیأت مترجمان، مقاله«جداانگاری دین و دنیا» نویسنده «براین ر. ویلسون»، ص ۱۲۹ و ۱۴۲).

سکولاریسم به جدایی قلمرو دین از سیاست اشاره دارد، و به تحولاتی نظر دارد که پس از عصر نوزایی در مغرب زمین شکل گرفت (از قبیل: رنسانس علمی و صنعتی، رواج تمدن ماشین، زرق و برق زندگی

مادی و مادی گرایی، روی گردانی از حقایق دینی و...) و در نهایت منجربه حاشیه نشینی دین از عرصه اجتماعی و فردی قلمداد شـدن دین، سیطره علوم تجربی و پایه ریزی دولت بر مبنای ناسـیونالیسم گردید. مروری اجمالی بر گذار تاریخی سـکولاریسم، نشـان می دهـد که خاسـتگاه سـکولاریسم، غرب است و ریشه در رخـدادها و مسائل دارد که در قرون وسـطیبر غرب گـذشت. نارسـایی مفـاهیم انجیـل و مسـیحیت، حـاکمیت رجال کلیسا و عـدم جواز نشـر مسائل که با انجیل تحریف شـده منافات داشت، تعارض علم و عقل با دین، انحطاط جامعه مسـیحی و حاکمیت استبداد و اختناق کلیسا موجب کنار گذاشته شدن دین از عرصه جامعه گردید، ودر نهایت نهضت اصـلاح دینی، حاکمیت کلیسا را متزلزل کرد و با ارائه آموزه هایی که سـکولاریسم را در پی داشت، زمینه ساز حاکمیت پادشاهان و سلاطین بر امور سیاسی و اجتماعی و منزوی شدن کلیسا و رجال دین گردید.

حال که با مفهوم سـکولاریسم آشـنا شـدیم این سؤال مطرح می شود که نظر اسـلام درباره سـکولاریسم چیست؟ در پاسـخ این سؤال بایـد گفت: اسـلام، اندیشه سـکولاریسم را بر نمی تابد، در اندیشه سـکولاریسم، حق قانونگذاری و حاکمیت، به غیر خدا یعنی انسان واگـذار گردیـدهاست، در حالی که در بینش توحیدی، مالکیت و حاکمیت حقیقی و اصـلی از آن خداست و بدون اذن او هیچ انسانی حق ندارد بر دیگری حکم براند. در اندیشه سـکولار، دین امری فردی قلمداد شده و به رابطه فردی انسان و خـدا ارتبـاط دارد ولی آن گـاه که ضـرورت دین به عنوانمجموعه ای مشـتمل بر قوانین اجتمـاعی برای سـعادت مادی و معنوی انسان ثابت گردد، طبعا گرایش سکولاریسم طرد می شود. اسلام برای همه شؤون

انسانی اعم از فردی و اجتماعی، قوانین و مقرراتی دارد، بی شک، هیچ دین الهی و آیین آسمانی تفکیک دین از سیاست را نمی پذیرد وآنچه در متون مذهبی مسیحیان آمده و ارباب کلیسا آنرا ترویج می کنند چیزی جز قلب و تحریف تعلیمات راستین حضرت مسیح(ع) نیست. از نظر ما، دین مجموعه ای است از معارف نظری و احکام عملی؛ و احکام عملی دین، هر سه قلمرو ارتباط انسان با خدا، ارتباط انسان باخودش، و ارتباط انسان با دیگران را در بر می گیرد بنابراین شامل اخلاق و حقوق و سیاست می شود. در قرآن کریم و در روایات معصومین(ع) مجموعه سرشاری از احکام حقوقی و سیاسی موجود است. حقوق و سیاست نیز بر مبنای دینی از جمله توحید و معاد مبتنی است به دیگرسخن، اخلاق، حقوق و سیاست، هم بخشی هایی از کل دین را می سازد و هم ریشه در اساسی ترین معارف نظری دین دارند. در این جا به برخی آیات و روایات که مبیّن این امر است اشاره می کنیم:

۱ در برخی از آیات، به این نکته اشاره شده که مردم باید اختلافات خویش را با رجوع به کتاب و احکام الهی حل کنند مانند: کان الناس اُمّةً واحده فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین و انزلمعهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه ، (بقره، ۲۱۳).

۲ خداوند کسانی را که احکامی فردی یا اجتماعی از نزد خود و بدون اذن الهی وضع می کنند، مذمت می کند، در آیه ای خطاب به مشرکان می فرماید: قل ارأیتم ما انزل الله لکم من رزقٍ فجعلتم منه حراماو حلالاً قل الله اذن لکم ام علی الله تفترون ، (یونس، ۵۹).

۳ در

برخی از آیات به پیامبر(ص) مؤکدا دستور پیروی از وحی الهی و عدم تبعیت از آرای دیگران داده شده است: و ان احکم بینهم بما انزل الله و لا تتبع اهوائهم ، (مائده،۴۹)

۴ خداوند کسانی را که بر خلاف آنچه از جانب وحی نازل شده حکم کند، فاسق، ظالم و کافر معرفی می کند: و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون ، (مائده، ۴۴)و...

با توجه به آن چه گفتیم دانسته شد که اسلام در زمینه مسائل اجتماعی قانون دارد و ازاین رو با سکولاریسم که بر تفکیک دین از مسائل سیاسی، حقوقی، اجتماعی و خانوادگی استوار است، سازگار نیست.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱ مجموعه آثار، شهید مطهری، ج ۱، بخش علل گرایش به مادیگری، ص ۴۷۹ ۴۹۱

۲ مبانی اندیشه سیاسی در اسلام، عمید زنجانی، ص ۴۸

۳ محمدجواد نوروزی، نظام سیاسی اسلام، ص ۳۳

۴ علی ربانی گلپایگانی، ریشه ها و نشانه های سکولاریسم، کانون اندیشه جوان

۵ محمد قطب، سکولارها چه می گویند؟

۶ محمدحسن قدردان قراملکی، سکولاریزم در مسیحیت و اسلام، انتشارات دفتر تبلیغات.{J

برخی از دانشجویان مطرح می کنند که اگر مدل حکومت اسلامی ،بهترین مدل حکومتی می باشد و روحانیون دینی از شایسته ترین افراد می باشند پس چرا در حال حاضر ما با مشکلات عدیده و کمبودهای فراوان مواجه هستیم و نتیجه می گیرند پس دین و اختصاصا دین اسلام نباید در خدمت ح

پرسش

برخی از دانشجویان مطرح می کنند که اگر مدل حکومت اسلامی ،بهترین مدل حکومتی می باشد و روحانیون دینی از شایسته ترین افراد می باشند پس چرا در حال حاضر ما با مشکلات عدیده و کمبودهای فراوان مواجه هستیم و نتیجه می گیرند پس دین و اختصاصا دین اسلام نباید در خدمت حکومت و سیاست و نیز روحانیون دینی نباید عهده دار حکومت باشند و برخی نیز پا را فراتر گذاشته و می گویند چون دین نتوانسته در اجتماع مفید واقع شود پس ما در زندگی فردی نیز نیازی به آن نداریم البته بنده به هیچ

یک از این دو قول معتقـد نیسـتم اما خواسـتار پاسـخی مسـتند و مسـتدل و مفصل در این مورد می باشم تا بتوانم به سـهم خودم پاسخگوی چنین افرادی باشم.

پاسخ

سؤال شـما حاوی موضوعات متعـددی است که هر کـدام به تنهایی نیازمنـد بررسـی و تبیین دقیق می باشد، از این رو به اختصار مطالبی را بیان می نماییم:

الف) صـرف تشـکیل حکومت و نظامی اسلامی با رهبران صالح الهی و داشتن اهداف والا هرگز باعث تحقق جامعه ای ایده ال و مطلوب از هر نظر و عـاری از هرگونه مشـکلی نمی گردد، به عبارت دیگر در این پروسه تشـکیل حکومت اسـلامی با ساختار سیاسـی و حقوقی مطابق با تعالیم اسـلامی فقط شرط لازم است ولی هرگز شرط کافی نیست بلکه نیازمند علل و عوامل دیگری از جمله فراهم بودن سایر شرایط و زمینه های انسانی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و... است.

آیـا می توان در اسـلامی بودن حکومت پیامبر اکرم(ص) و امام علی(ع) تردیـد کرد؟ ولی با این حال آیا تمامی افراد آن جامعه از نظر دینی تکامـل یافتنـد و یـا این که تمـامی مشـکلات جـامعه حـل شـد؟ امـام علی(ع) چقـدر از کمبود یاران وفادار و عـدم همکاری مردم گله و شکایت می کند و از وجود مشکلات گوناگون در جامعه خویش شکوه می کند و....

۲- آنچه که از حکومت اسلامی در همه احوال مورد توقع و انتظار است، عزم جدی و استفاده از تمامی توان خود در تحقق این اهداف است که در این باره با قاطعیت باید گفت که نظام اسـلامی ایران از ابتدا تاکنون سـعی و توان خود را در این راه مبذول داشته و حقا"

دستاوردهای مثبت بسیار زیادی را در عرصه های گوناگون سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی و... به دنبال داشته است که از دید هیچ فرد آگاه منصفی نمی تواند پوشیده بماند.

برای آگاهی بیشتر ر.ك:

۱- چارچوبی برای تحلیل و شناخت انقلاب اسلامی در ایران، محمد باقر حشمت زاده، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول، ۱۳۷۸، صص ۳۲۵ - ۳۸۰

۲- انقلاب اسلامی و چرایی و چگونگی رخداد آن، نشر معارف، ۱۳۸۰، صص ۱۵۷ - ۱۶۸

۳- کسی منکر مشکلات و کمبودها نیست اما باید اینها را با وضعیت قبل از انقلاب در عرصه های مختلف جامعه و همچنین با وضعیت سایر کشورهای همانند و مشکلات جوامع انسانی کنونی، مقایسه و موانع داخلی (از قبیل مشکلات ناشی از ساختارهای فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی قبل از انقلاب و...) و بین الملل و پیدایش متغیرهای جدیدی از قبیل جنگ تحمیلی و پیامدهای آن، رشد سریع جمعیت، تورم و مشکلات اقتصاد جهانی، دوران سازندگی، تهاجم فرهنگی و تغییر ارزشهای جامعه و گسترش فرهنگ مادی، تجمل گرایی، تغییر الگوی مصرف و... را در نظر گرفت و بعد با توجه به آمارها و شاخص های دقیق، به ارزیابی و قضاوت نشست.

۴- حکومت اسلامی دارای مراتبی است، بالاترین مرتبه آن حکومتی است که در تمامی عرصه ها از ساختار سیاسی، قوانین و مقررات آن گرفته تا سایر عملکردهای مسؤولین و کارگزاران، منطبق با آموزه ها و ارزش های دینی باشد و بتواند این آموزه ها و ارزش ها را در سطوح مختلف جامعه به صورت کامل محقق سازد که این در زمان امام زمان(عج) تحقق خواهدیافت و ما هرگز مدعی این چنین حکومتی نبودیم (چون

چنین حکومتی بعد از فراهم بودن سایر شرایط و زمینه ها و با کمک امدادهای غیبی قابل تحقق است) اما در راستای دستیابی به آن حرکت می کنیم.

۵- براساس مطالب فوق مشخص می شود که کارآمدی دین اسلام بستگی به فراهم بودن زمینه ها و بسترهای مورد نیاز آن است و به هر میزان این بسترها فراهم تر باشد دین در عرصه های مختلف کارآمدتر خواهد بود. بر این اساس از وجود برخی مشکلات در جامعه نمی توان اسلامی نبودن حکومت و اغفال مردم و... را نتیجه گرفت چه بسا حکومتی اسلامی باشد ولی به علت فقدان بسترهای مناسب از کارآمدی کامل برخوردار نباشد.

مضافا" بر این دستاوردهای عظیم انقلاب در عرصه های مختلف کارآمدی نظام اسلامی را به اثبات رسانیده است.

ب) شناخت دقیق و کامل اسلام و آگاهی به زوایای مختلف آن موضوع بسیار مهمی است که در صورت کوتاهی در این امر، انحرافات، کجروی ها و برداشت های سطحی و نادرست در افراد و به تبع آن جامعه به وجود می آید، متأسفانه موضوعی را که بیان نمودید، هم در این راستا قابل تبیین و ارزیابی است.

اما نکته قوت در اینجاست که با دوستان مذهبی مواجه اید که اعتقاد آنان به اصل مذهب و دین، می تواند - به عنوان قدر مشترک - نقطه شروع خوبی باشد با تأکید بر این عنصر، توجه به راهکارهای ذیل حائز اهمیت است:

یکم؛ مسلما تشخیص وظایف دینی، متنوع بر شناخت کامل قلمرو دین و زوایای مختلف آن است؛ به عبارت دیگر، باید مشخص شود که آیا دین برای اداره امور دنیوی افراد بشر، برنامه و راهکارهای مشخصی دارد

یـا تنهـا به امور معنوی و اخروی افراد بسـنده کرده است؟ آیـا دین در مسایل سیاسـی و حکومتی به بیان سلسـله ای از وظایف و تکـالیف پرداخته و همانگونه که در مسایل عبادی و تجاری، واجب و حرام رسـیده در این امور هم واجبات و محرمات داریم یا خیر؟ آیا اسـلام بشـر را در انجام و ترک افعال سیاسـی و حکومتی، آزاد گذاشـته و امور سیاسـی را از مباحات دانسته است؟ آیا اگر دین به اینگونه امور توجه کند، صـبغه خدایی و اخروی بودن خود را از دست می دهد و دنیوی می شود یا این که به همان دلیل خـدایی و اخروی بودن باید به اینگونه امور توجه جدی کند و برای هموار کردن راه زندگی سـعادتمندانه اخروی و تقرب به خـدا، مردم دینـدار را به تشـکیل حکومتی تشویق کنـد که معیارها و ضوابط خود را از دین بگیرد، مجری احکام خدا باشد و در عین حال از تزکیه و تعلیم انسان ها چیزی دریغ ندارد؟

ارائه پاسخی صحیح و مطابق با دیدگاه اسلام، مستلزم :

۱. ارجاع به گزاره ها، متون و منابع اسلامی.

۲. سیره و روش پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) است.

در دین اسـلام با توجه به حجم عظیمی از احکام اجتماعی و اهداف سیاسـی دینی، می توان هدفگیریهای اصلی این دین مقدس را شناخت. حضرت امام(ره) در این باره می فرمایند: «اسلام دین سیاست است با تمام شئونی که سیاست دارد این نکته برای هر کسـی که کمترین تدبری در احکام حکومتی، سیاسـی، اجتماعی و اقتصادی اسلام بکند آشکار می گردد. پس هر که را گمان بر او برود که دین از سیاست جداست، نه دین

را شناخته و نه سیاست را.»، (صحیفه نور، ج ۱، ص ۶).

با مروری کوتاه بر قوانین اسلامی و آیات قرآن روشن می گردد که اسلام دینی است جامع و همه سونگر که تمام ابعاد زندگی انسان (فردی، اجتماعی، دنیوی، اخروی، مادی و معنوی) را در نظر گرفته و همان گونه که مردم را به عبادت و یکتا پرستی دعوت نموده و دستورات اخلاقی و مربوط به خودسازی فردی را دارد احکام و دستوراتی در مورد مسائل حکومتی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، قضایی و مربوط به اداره صحیح جامعه روابط بین المللی، حقوقی و... داراست و مقررات قضایی، حقوقی، روابط اجتماعی، مسائل اقتصادی، تربیتی و ... دارد و بدیهی است که اجرا و پیاده کردن چنین احکام و دستوراتی بدون قدرت اجرایی امکان پذیر نیست و حکومت دینی به معنای صحیح آن حکومتی است که جامعه را بر اساس قوانین الهی اداره کند و زمینه های رشد و استعدادها و امکان رسیدن انسانها به کمال و ایجاد جامعه ای برین صالح و شایسته را برای مردم آماده کند و با فسادهای اخلاقی اجتماعی و ... مبارزه کند.

قرآن کریم در وصف مردان الهی فرموده : «الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلاه و اتوا الزکاه و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله عاقبه الامور»، (حج، آیه ۴۱) سیره و روش رسول اکرم(ص) نشان دهنده این است که دین از سیاست جدا نیست وخود آن ضمن تشکیل حکومت مسؤولیت اجرایی و قضایی آن را بر عهده داشت. امیرالمومنین علی(ع) نیز حکومتی بر اساس عدل و اجرای دستورات الهی بنا نهاد و حکومت کوتاه مدت امام حسن(ع)، قیام خونین امام حسین(ع) و مشروع

ندانستن حکومت های وقت از سوی دیگر امامان(ع) همه بیان کننده این واقعیت هستند که تشکیل حکومت از ضروریات دین اسلام است و آیات فراوانی در این زمینه وجود دارد؛ از جمله:

۱- «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب والمیزان لیقوم الناس بالقسط و انزلنا الحدید فیه بأس شدید و منافع للناس؛ به راستی که پیامبران را با پدیده های روشن گر فرستادیم و همراه آنان کتاب و میزان نازل کردیم، تا مردم به دادگری برخزیند و آهن را که در آن نیروی سخت و سودهای فراوان برای مردم است پدید آوردیم»، (حدید، آیه ۲۵).

۲- «یا ایها الذین آمنوا کونوا قوّامین لله شهداء بالقسط؛ ای مؤمنان برای خدا برخیزید و به عدل شهادت دهید»، (مائده، آیه ۸).

۳- «ولقد بعثنا فی کل امه رسولاً ان اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت؛ و به راستی در هر امتی پیامبری فرستادیم که خداوند را بندگی کنید و از بندگی طاغوت دوری جویید»، (نحل، آیه ۳۶).

۴- «و ما لکم لاتقاتلون فی سبیل الله والمستضعفین من الرجال والنساء والولدان الذین یقولون ربنا اخرجنا من هذه القریه الظالم اهلها واجعل لنا من لدنك ولیّا واجعل لنا من لدنک نصیرا؛ چیست شما را که در راه خدا و ضعیف شدگان جامعه، از مردان، زنان و کودکان کارزار نمی کنید؟! آنان که می گویند: پروردگارا! ما را از این قریه (جامعه) بیرون بر و رها ساز که اهلش ستمکار است و قرار ده برای ما از جانب خودت سرپرست و یاوری و قرار ده از نزد خودت یاری کننده ای»، (نساء، آیه ۷۵).

۵- «اطیعوا الله واطیعوا الرسول و اولی الامر منکم؛ اطاعت کنید از خدا و پیامبر و صاحبان فرمان

از خودتان»، (نساء، آیه ۵۹).

و آیات متعدد بسیاری که در آنها سخن از کتاب، میزان، آهن و منافع آن، شهادت به قسط و داد، دوری از طاغوت، جنگ در راه خدا و مستضعفان، نجات محرومان، هجرت در راه خدا و.. از مقوله های اجتماعی است که در کتاب الهی آن فرمان داده شده است.

البته شرح و تفسیر هر کدام ازاین آیات و چگونگی اثبات ضرورت تشکیل حکومت به وسیله پیامبران و رهبران الهی، نیازمند ارائه مباحث طولانی است که در حوصله یک نامه نمی گنجد.

در اینجا تنها به مهمترین مبانی اندیشه های سیاسی مربوط به تشکیل حکومت و ارتباط دین و سیاست اشاره می شود:

۱- اثبات حاکمیت ولایت و سرپرستی همه جانبه مادی و معنوی، دنیوی و اخروی برای خدا، رسول و اولیای خاص او، (مائده، آیه ۵۵ - یوسف، آیه ۴۰ - مائده، آیه ۴۲ و ۴۳).

۲- اثبات امامت و رهبری سیاسی - اجتماعی برای پیامبر(ص)، امام(ع) و منصوبین از ناحیه آنان، (نساء، آیه ۵۸ و ۵۹ - مائده، آیه ۶۷).

۳- اثبات حکومت و خلافت در زمین برای برخی از پیامبران گذشته مانند حضرت داود(ع) و سلیمان(ع)، (ص، آیات ۲۰ و ۲۶ - نمل آیات ۲۶ و ۲۷ - نساء، آیه ۵۴).

۴- قرآن، داوری و فصل خصومت در میان مردم را از وظایف پیامبران الهی معرفی می کند، نساء، آیات ۵۸ و ۶۵ - مائده، آیه ۴۲ - انبیاء، آیه ۷۸ - انعام، آیه ۸۹).

۵- دعوت به کار شورایی و جمعی کردن، (شوری، آیه ۳۸ - آل عمران، آیه ۱۵۹).

۶- مبارزه با فساد و تباهی، ظلم زدایی و عدل گستری جزو وظایف اصلی اهل ایمان است، (بقره، آیه ۲۷۹ - هود، آیه

۱۱۳ – نساء، آیه ۵۸ – نحل، آیه ۹۰ – ص، آیه ۲۸ – حج، آیه ۴۱).

۷- احترام به حقوق انسان ها و کرامت بخشی به انسان از اصول سیاست ادیان الهی است، (اسراء، آیه ۷۰ – آل عمران، آیه ۱۹ – نساء، آیه ۳۲).

۸- امر به جهاد و مبارزه با طاغوت ها، مستکبران و ستمگران و نیز تهیه امکانات دفاعی، (بقره، آیه ۲۱۸ – تحریم، آیه ۹ – نساء، آیه ۷۵ – انفال، آیه ۶۰ – اعراف، آیه ۵۶).

۹- عزت و آقایی را مخصوص خدا واهل ایمان دانستن و نفی هرگونه سلطه پذیری و ذلت، (منافقون، آیه ۸ – محمد، آیه ۳۵ – هود، آیه ۱۱۳ – آل عمران، آیه ۱۴۶ و ۱۴۹).

۱۰- تبیین و تعیین حقوق متقابل والی و مردم، (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶، ص ۳۳۵ و ۳۳۶).

۱۱- اثبات سلطنت و حکومت برای برخی از حاکمان صالح و عادل، مانند طالوت و ذوالقرنین، (بقره، آیه ۲۴۶ و ۲۴۷ - کهف، آیات ۸۳ – ۹۸).

۱۲- اختصاص دادن حقوق مهم و کلان مالی به ولی امر مسلمین و حکومت اسلامی جهت مصرف در مصالح جامعه، (اصول کافی، باب صله الامام و باب الفی ء والانفال و تفسیر الخمس).

از آنچه گذشت روشن می شود که جدایی دین از سیاست در مورد اسلام به هیچ وجه صادق نیست و بخش عظیمی از معارف و آموزه های اسلامی شامل مسائل سیاسی و اجتماعی است.

به تعبیر حضرت امام در میان حدود ۵۷، ۵۸ کتاب فقهی، تنها ۷،۸ تای آنها مربوط به مسائل عبادی صرف است و بقیه آنها در حوزه مسایل سیاسی، اجتماعی، قضایی و مناسبات اساسی است.

بنابراین هم بر اساس متون اسلامی و هم بر اساس

مراجعه به سیره بزرگـان دین، ثابت می شود که هر فرد مسـلمان، وظایفی فراتر از احکام عبادی، مسائل معنوی و تکالیف فردی بر عهده داشـته و موظف است تا در قبال جامعه و مسائل و موضوعات سیاسـی و مربوط به اداره جامعه اسلامی حساس و نهایت اهتمام را داشته باشد.

دوم؛ دستیابی به کمال واقعی و معنویات به جز از طریق عمل به وظایف و تکالیف الهی آن هم در تمامی زمینه ها (اعم از فردی و اجتماعی) میسـر نیست و هرگونه کوتاهی و قصور در انجام برخی از این وظایف به همان انـدازه انسان را از دستیابی به کمال حقیقی باز می دارد. آیا زندگی و سیره پیامبر اکرم(ص) و ائمه اطهار(ع) و حضور آنان به تمامی عرصه های جامعه از حکومت تا جهاد و شـهادت بهترین الگو برای کسانی که به دنبال معنویات هستند، نیست؛ به علاوه کسب معنویات جز از طریق مجاهدت و پیروز بیرون آمـدن از امتحانات مختلف الهی آن هم در میادین مختلف جامعه، حاصل نمی شود وگرنه گوشه گیری و ادعای کسب معنویت، ارزشی نداشته و آب در هاون کوبیدن است.

از سوی دیگر این چنین نیست که سـیاست لزوما با مسائل ضد اخلاقی و معنویات آمیخته باشد، زیرا آمیختگی سیاسـی با مسائل ضـد اخلاقی و مغایر با معنویات، هنگامی پیش می آید که سـیاست از ارزش های الهی دور باشد (عمید زنجانی، مبانی اندیشـه سیاسی اسلام، ص ۴۹).

سیاستی که بر پایه عـدل و انصاف باشد، از متن دین است و سـیاستی که مبتنی بر حیله و تزویر باشد با دین تضاد خواهد داشـت (آیت الله معرفت، ولایت فقیه، ص

(۲۲).

سیاست دینی نه تنها از آلودگی به مسائل ضد اخلاقی منزه است بلکه خود منبعث از آموزه های دین و در واقع عمل به تکالیف و وظایف دینی است که در کسب معنویت و رشد روحی و معنوی بشر بسیار حائز اهمیت است.

نتیجه آن که دخالت در سیاست، از وظایف و تکالیف الهی است و این نه تنها با کسب معنویات مغایرت ندارد بلکه گامی مؤثر در این زمینه است و نکته مهم این که باید سعی کنیم تمامی افعالمان اعم از سیاسی و غیر سیاسی صبغه الهی داشته باشد.

برای آگاهی بیشتر ر.ك:

انتظار بشر از دین، عبدالله نصیری

انتظارات بشر از دین، عبدالحسین خسروپناه

رابطه دین و سیاست، ایرج میر

کتاب نقد، شماره ۲ و ۳

ج) نکته آخری که لازم است دوستان گرامی به آن توجه داشته باشند رابطه دین با پیشرفت و توسعه است: در اینجا لازم است میان دین اصیل و ناب و خالص - که از طرف خداوند به عنوان برنامه ای کامل برای زندگی بشر آمده است - با عقاید موهوم و خرافات - که ساخته دست بشری بوده و به عنوان دین معرفی می گردیده، (مانند عقاید موهوم ارباب کلیسا درباره خداوند و تعالیم آنها درباره علم و نحوه زندگی مردم) - تفکیک قائل شد؛ زیرا نفس دین که در جهت رشد و تعالی و تکامل و پیشرفت بشر در ابعاد مختلف زندگی باشد و بر علم، دانش، کار و تلاش نیز توصیه و تأکید دارد؛ هرگز نمی تواند عامل عقب ماندگی و انحطاط باشد و شواهد و دلایل بسیاری را می توان برای اثبات این موضوع اقامه نمود که بعضی از آنها عبارت است از:

۱. پیشینه تمدن

مسلمانان در طی قرون متمادی و صدور آن به کشورهای دیگر - از جمله کشورهای اروپایی - نشان می دهد نه تنها دین موجب عقب ماندگی نمی شود؛ بلکه اعتقاد به دین در کنار عمل به آن سبب درجات بالایی از پیشرفت و رشد می گردد.

۲. تنها مسلمانان و کشورهای اسلامی نیستند که به این گرفتاری مبتلایند؛ بلکه کشورهای غیر اسلامی و غیردینی و سکولار بسیاری نیز به دلایلی - از جمله سلطه استعمار - در فقر مطلق یا نسبی باقی مانده اند.

۳. در کشورهای پیشرفته نیز به رغم در اختیار داشتن منابع فراوان و دسترسی به ارقام بالایی از رشد اقتصادی، رفاه همگانی تحقق نیافته است و به طور معمول گروه خاصی از ره آورد توسعه بهره می گیرند و عده زیادی در فقر زندگی می کنند.

۴. به رغم رشد و ترقی تمدن غرب در بعضی از زمینه ها، از دیگر سو انحطاطات و بحران های جدی دیگری در کنار آن پدید آمد که بشریت را در ورطه خطرناکی قرار داده و فریاد متفکران و اندیشمندان را بلند کرده است.

۵. بسیاری از دانشمندان غربی و پدید آورندگان تمدن جدید غرب نیز دین گرا می باشند، هر چند تمدن نوین بر پایه دین گرایی بنیان نهاده نشده است.

علل عقب ماندگی

پس مشخص می شود که نه دین سبب عقب ماندگی است و نه پیشرفت غرب محصول دین گریزی است. برعکس رگه هایی از دین گریزی - که در اوان پیدایش تمدن نوین غرب رخ نمود - یکی از آسیب های جدی و نواقص تمدن غرب می باشد که متفکران و اندیشمندان غربی به سرعت متوجه این خلأ گردیده و کوشیدند گرایش به دین را همواره زنده نگه دارند؛ لیکن مشکل اساسی جهان غرب این

است که دین حاکم بر آن، از اصالت، جامعیت، وثاقت و خردپذیری کافی برخوردار نیست و راه یافتن تحریف در آن، مشکلات بسیاری را پدید آورده است.

اما در مورد اینکه چرا کشورهای اسلامی به رغم برخورداری از دین مبین اسلام، عقب افتاده اند؛ باید گفت: این مسأله علل و ریشه های تاریخی مختلفی دارد و بررسی جامع و همه جانبه آن نیازمند تحقیقاتی ژرف و گسترده است.

که به صورت اختصار به بعضی از آنها اشاره می شود:

۱. تردیدی نیست که اگر مسلمانان از تعالیم وحی فاصله نمی گرفتند و قوام سیاسی و وحدت اجتماعی خود را حفظ می کردند، هم اکنون نیز می توانستند از هر نظر جلوتر از غرب باشند؛ چرا که اگر به جای درگیری های بیهوده و اتلاف منابع خود، دست وحدت به یکدیگر بدهند و به ریسمان الهی چنگ بزنند، اینک نیز می توانند قدرتی بزرگ با امکاناتی وسیع در سطح جهان باشند و با چند برنامه و استفاده از استعدادها، از نظر فن آوری نیز به رقابت با دیگران بپردازند.

۲. آنچه که موجب عقب ماندگی صنعتی و سیاسی مسلمانان گشته، فاصله گرفتن آنان از اسلام و برداشت های بدون دلیل از دین بوده است. برداشت غلط از زهد، دنیا، دعا و قدرت موجب عقب ماندگی شده؛ وگرنه همین مفاهیم در صدر اسلام و حتی در غرب، موجب پیشرفت شده است. بلی، باید اعتراف کرد که رواج اندیشه های صوفی گرانه و برخی انحرافات دیگر فکری - که معلول التقاط است - نقش مؤثری در جاماندن مسلمانان از قافله صنعت و پیشرفت داشته است.

۳. مسلمانان بر اساس انگیزش و هدایت های دینی، مسیر رشد تعالی را پوییدند و بر اثر انحراف از دین و آلودگی به مفاسد،

دنیاپرستی، سستی و کاهلی، به انحطاط و عقب ماندگی گراییدند.

۴. وجود نظام های سیاسی فاسد و استبدادی که به جای همت در جهت رشد و پیشرفت مسلمانان، فقط به فکر حفظ قدرت خویش و صرف هزینه های عمومی مسلمانان در جهت خوش گذرانی و... بودند، وجود این نظام ها و حاکمان فاسد خود ناشی از انحرافات سیاسی صدر اسلام پس از رحلت پیامبر عظیم الشأن و انحرافات اعتقادی و اجتماعی بعد از آن بود. این نظام های سیاسی، در شخصیت و منش انسان ها و فرهنگ این جوامع نیز آثار زیان باری داشتند.

۵. هجوم بیگانگان و استعمارگران و تلاش آنها برای عقب نگاه داشتن کشورهای جهان سوم برای استثمار منابع انسانی و طبیعی و تداوم سلطه غرب بر این کشورها.

۶. سرگرم شدن مسلمانان به تفرقه و جنگ های داخلی و جانشین ساختن شعارهای استعماری همچون، ناسیونالیزم، پان عربیسم و به جای تکیه بر اصولگرایی و اتحاد بین الملل اسلامی.

عوامل پیشرفت

باید دانست: کشورهای غربی هرگز بعد از کنار گذاشتن دین به این همه رشد و... دست نیافته اند؛ بلکه عوامل بسیاری می تواند موجب پیشرفت و رکود شود که اساسی ترین آنها تلاش و فعالیت در جهت شناخت سنن و قوانین حاکم بر جهان هستی و استفاده درست از امکانات می باشد که خداوند در اختیار بشر نهاده است. علت پیشرفت غرب هرگز دین گریزی نبوده؛ بلکه در آنجا خرافات در لباس دین آنان را به عقب ماندگی وامی داشت و پشت پا زدن به آنها نقش مانع زدایی در جهت رشد و ترقی را ایفا نمود. لذا پیشرفت علمی و صنعتی غرب مرهون عوامل بسیاری است که بررسی تمام موارد آن مجالی وسیع می طلبد؛ ولی مختصرا به برخی از آنها اشاره می شود:

۱.

آشنایی غربی ها با تمدن اسلامی و شرقی در طول جنگ های صلیبی و نیز مسافرت های جهانگردان (مانند مارکوپولو)؛

۲. رنسانس فکری در اروپا (با توجه به مجموعه عواملی که این تحول فکری را ایجاد کرد) و مبارزه با خرافات و عقاید موهومی که در بین مردم آن دیار رایج بود؛

۳. کنار گذاشتن کلیسا از اداره امور جامعه و به وجود آوردن نهادهای جدیدی برای اداره آن.

گفتنی است که اروپا در قرون وسطی، غرق در تاریکی جهل و خرافه ها بود. ارباب کلیسا با تلقین بعضی از عقاید موهوم، اجازه رشد علم و دانش را نمی داد؛ در حالی که در همان قرون دانشمندان اروپایی تحت تأثیر تمدن اسلامی قرار داشتند که تا قلب اروپا پیش رفته بود (آندلس یا اسپانیای امروزی و شبه جزیره بالکان) و... خواهان تحول اروپا و نگرش جدید به علم و دانش شده بودند. ارباب کلیسا با تفتیش عقاید حتی اظهار نظر درباره پدیده های جهان را گمراهی تلقی می کردند، چنان که گالیله در همین رابطه محاکمه شد و صدها دانشمند به همین دلیل محکوم گردیدند. این وضعیت در حالی بود که مراکز علمی جهان اسلام در آن زمان، محل فراگیری دانش و ساخت ابزارهای دقیق (مانند ساعت و لوازم جراحی و...) بود. ده ها دانش پژوه اروپایی در این مراکز مشغول به تحصیل بودند. تعالیم اسلامی همگان را به علم و دانش و تفکّر در آفرینش دعوت می کرد و آیات قرآنی، خود پیشگام در بیان حقایق هستی و چگونگی رخدادهای آن بود. همین شرایط بود که اروپا تحت تأثیر قرار گرفت و خیزشی علمی در آن سامان شکل داده شد. آنچه گفتیم ادعا نیست، شما می توانید در

این زمینه به کتاب های «تمدن اسلام و غرب» نوشته گوستاولوبون فرانسوی و «تاریخ تمدن» ویل دورانت و ده ها اثر دیگر مراجعه کنید. غرض از همه این مقدمات آن است که، آنچه مورد انکار پیشقراولان رنسانس در اروپا قرار گرفت، عقاید موهوم ارباب کلیسا درباره خداوند و تعالیم آنها درباره علم و نحوه زندگی مردم بود؛ وگرنه اصل خدای جهان کمتر مورد انکار دانشمندی فرهیخته قرار گرفته است.

در هر صورت، اندیشه و تمدن اسلامی امروزه جانمایه نیرومندی برای احیا دارد؛ برعکس تمدن غرب به شدت گرفتار انحطاط فرهنگی و زوال پذیری شده است. در این فرصت اگر مسلمانان بخواهند جایگاه شایسته خود را دریابند، رعایت نکات زیر ضروری است:

۱. بالا بردن سطح شناخت و بینش های دینی در همه ابعاد آن،

۲. تقویت روح ایمان، تقوا، استواری در دین و مبارزه با کژی ها،

۳. ارتقای دانش و سطح علمی،

۴. ارتباط وثیق و همدلی در سطح بین الملل اسلامی و تعاون و همکاری گسترده و همه جانبه،

۵. از میان برداشتن نظام های فاسد،

۶. تلاش همه جانبه و همگانی در جهت ایجاد و احیای تمدن عظیم و مدینه فاضله اسلامی،

۷. اعتماد به نفس و دوری از خودباختگی. ض. زمانی، مصطفی، حدود خسارت جهان و انحطاط مسلمین.

در پایان توصیه می شود در صورتی که همچنان درباره سؤال ارسالی و یا پاسخ ها و یا سایر موارد، ابهاماتی وجود دارد، به صورت دقیق و شفاف برای این مرکز ارسال نمایید.

با توجه به این که ما معتقدیم که دین از سیاست جدا نیست چرا برخی از علمای بزرگ کشور در مناسبات سیاسی کشور و جهان حتی یک بیانیه نیز نمی دهند. به عنوان مثال آیت الله بهجت که از والاترین مجتهدین هستند فعالیت سیاسی آشکاری ندارند .هم چنین در سالها و قرن های گذشت

پرسش

با توجه به این که ما معتقدیم که دین از سیاست جدا نیست چرا برخی از علمای بزرگ کشور در مناسبات سیاسی کشور و جهان حتی یک بیانیه نیز نمی دهند. به عنوان مثال آیت الله

بهجت که از والا‌ترین مجتهدین هستند فعالیت سیاسی آشکاری ندارند .هم چنین در سالها و قرن های گذشته که دین و سیاست به معنای واقعی در هم آمیخته نبودند باز هم مردان بزرگی در عرصه دین و عرفان و رسیدن به مقام والای معنوی نام خود را در تاریخ ثبت کرده اند.البته من خود به جدایی دین از سیاست معتقد نیستم اما معتقدم در صورت ایجاد چنین جامعه ای دیگر بر همگان واجب نیست در عرصه سیاست وارد شوند و می توانند به دور از تشنج های سیاسی روند کمال مطلوب را طی کند.

پاسخ

در جواب این پرسش گفتنی است:

الف) مسأله پیوند دین و سیاست، از موضوعات مورد اتفاق علما و بزرگان دین مبین اسلام می باشد که هم در اندیشه و هم در عمل بر آن تأکید داشته اند. این مسأله، اختصاص به عالمان شیعی ندارد که علمای اهل سنت نیز بر این مسأله تأکید داشته اند. ابن خلدون (دانشمند و مورخ معروف)می نویسد: «باید بدانیم که صاحب شرع، عهده دار دو امر مهم است: یکی اجرای امور دینی - که مأموریت آنها را تبلیغ کند - و دیگری تنفیذ سیاست به مقتضای مصالح عمومی و عمران واجتماع بشری».

قاضی ابو یوسف کتاب «الخراج» را در زمینه مسائل سیاسی، اقتصادی و روابط خارجی، از دیدگاه فقه رایج تدوین کرد.

در قرن سوم، ابن قتیبه (از علمای به نام اهل سنت) کتاب «الامامه والسیاسه» را در تاریخ خلافت و شرایط خلیفه مسلمانان نوشت.

ماوردی کتاب «الاحکام السلطانیه» را نوشت و پیوند دین و حکومت را در آن شرح داد.

در قرن هشتم سعد الدین تفتازانی کتاب «المقاصد» را در دانش کلام و پیوند

دین و حکومت و شرایط حاکم به نگارش درآورد و به همین کیفیت در طول تاریخ، دانشمندان اهل تسنن این مسأله را پیگیری کرده اند.

و اما از عالمان شیعی: به عنوان نمونه شیخ صدوق، با دیلمیان پیوند نزدیکی داشت و با همکاری رکن الدوله وصاحب بن عباد، توانست به تبلیغات دینی شیعیان سامان بخشد.

شیخ مفید نیز با همکاری و ارتباط با دیالمه، توانست سمت و سوی کارها و جهت گیری حکومت دیالمه را به سوداسلام و اهل بیت(ع) متوجّه سازد. سید رضی، عهده دار سمت های پدرش شد و نقابت سادات و نظارت بر اموردادرسی و نیز ریاست حاجیان به او واگذار گردید.

شهید اول، با مبارزان شیعه در شام، فارس، خراسان و ری در پیوند بود و میان ایشان و دولت نوپای سربداران درخراسان پیوند تنگاتنگی وجود داشت و همواره با یکدیگر مکاتبه داشتند.

خواجه نصیر طوسی، از نیازی که دستگاه مغول به فکر و دانش وی داشت، توانست به خوبی بهره ببرد و جلوویران گری آنها را گرفته و مهارشان کند و در راستای گسترش اسلام و علم و دانش، از قدرت آنان بهره بگیرد. شیخ بهاییو علامه مجلسی، که در دوران صفویه می زیستند، در راستای اجرای احکام سیاسی و اجتماعی اسلام، قدم هایشایسته ای برداشتند.

جهت اطلاع بیشتر ر.ک: نشریه حوزه، شماره ۸۶ و ۸۵، ص ۲۹۵ .

در یک صد سال اخیر اشخاصی مانند آیت اللّه نائینی را مشاهده می کنیم که در کتاب «تنزیه الامه و تنبیه الملّه» برپیوند دین و سیاست تأکید بسیار دارد. هم چنین نقش میرزای شیرازی را در تحریم تنباکو و مختل نمودن طرح استعمارانگلیس می توان مشاهده کرد. شهید مدرس، یکی از مجتهدان قرن اخیر است. در تعبیرات آن بزرگوار، رابطه تنگاتنگ

بین دین و سیاست را مکرّر می توان یافت و این جمله معروف از ایشان است که دیانت ما عین سیاست ما است وسیاست ما عین دیانت ما است و اصولاً اگر نظام و سیاستی برای دین مطرح نباشد، وضع آن همه قوانین در اقتصاد وسیاست و قضاوت، عبث و بیهوده خواهد بود.

و یا این که در عصر و زمان خودمان چه شخصیت های بزرگ علمی و عرفانی، نظیر مرحوم آیت الله بروجردی، حضرت امام، مرحوم آیت الله گلپایگانی، مرحوم آیت الله اراکی، شهدای محراب، علامه طباطبایی، شهید مطهری، مرحوم بهاءالدینی و... و بالاخره علماء و مراجع عظام فعلی، همگی قائل به پیوند و عدم انفکاک دین از سیاست بوده و هم از نظر مبانی فکری و هم در عرصه فعالیت های اجتماعی خویش بر آن تأکید دارند، بنابراین رسیدن به مقامات والای علمی و عرفانی، نه تنها باعث جلوگیری انسان از دخالت در امور سیاسی و امورات جامعه اسلامی نمی شود بلکه عارف و عالم واقعی تمامی وجود خویش را برای اصلاح امور جامعه و هدایت انسانها در ابعاد مختلف فردی و اجتماعی براساس تعالیم دینی به کار می برد. همانگونه که وجود نازنین پیامبر اکرم(ص) به عنوان انسان و عارف کامل و امام علی(ع) و سایر امامان معصوم(ع) در هیچ شرایطی از اهتمام به امور مسلمین در ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... غافل نبودند بنابراین از دیدگاه اسلامی بین عرفان و سیاست رابطه ای ناگسستنی وجود دارد.

ب) هر چند پیوند دین و سیاست در اسلام و سیره بزرگان دین و علمای اسلام، اصلی ثابت و مسلم است اما در بررسی میزان فعالیت

های سیاسی علما باید به این مهم توجه داشت که این موضوع با عوامل مختلفی در ارتباط می باشد.

۱. توانایی های اشخاص:

«لا یکلف الله نفسا الا وسعها» (بقره، آیه ۲۸۶). از این رو مشاهده می نماییم که برخی علماء با توجه شناختی که از توانایی ها و استعدادهای خویش داشتند، به همان میزان در مسائل مختلف از جمله موضوعات سیاسی وارد می شده اند.

۲. شرایط محیطی و میزان احساس نیاز:

بسیاری مواقع علت این که علماء در مسائل اظهار نظر نمی کنند نه به خاطر عدم اهتمام به آن مسأله بلکه به خاطر احساس عدم نیاز به اظهار نظر می باشد خصوصا در شرایطی که فقیهی عادل و جامع الشرایط هدایت و رهبری جامعه اسلامی را به عهده گرفته و رهنمودهای لازم را ارائه می نمایند. بنابراین در چنین شرایطی دیگر ضرورتی برای ورود سایر علماء و اظهار نظر نمی ماند. هر چند مسلما در برخی موضوعات که با سرنوشت جامعه اسلامی در ارتباط است اظهار نظر و مشارکت آنان می تواند پشتوانه عظیمی برای نظام اسلامی محسوب گردد.

خلاصه در بررسی چرایی میزان فعالیت سیاسی هر یک از بزرگان خصوصا در زمان کنونی باید به این قبیل مسائل توجه داشت. نه این که عدم مشهود بودن فعالیت های سیاسی آنان را دلیل بر، مطلوب بودن کناره گیری افراد جامعه از فعالیت ها و مشارکت های سیاسی دانست. بلکه هر فرد باید با شناخت وظایف و تکالیف فردی و اجتماعی خویش و نقش و جایگاهی که در جامعه و نظام اسلامی دارد به انجام وظایف خود در عرصه های مختلف سیاسی، اجتماعی و... بپردازد و بهترین

الگو هم در چنین شرایطی، اسوه های کامل بشریت؛ یعنی پیامبر اکرم(ص) و ائمه معصومین(ع) و جانشین واقعی آنان یعنی ولی فقیه جامع الشرایط می باشد.

ج) حضرت آیت الله بهجت همیشه نسبت به امور سیاسی جامعه اهتمام ویژه ای داشته اند و بستگی به توان خودو شرایط پیرامون، به انجام وظایف پرداخته اند. در قبل از پیروزی انقلاب اسلامی بعضی از فضلای برجسته حوزه در اثر تشویق و تأکید ایشان به فعالیت های سیاسی و مبارزه با رژیم منحوس پهلوی پرداختند و در طول انقلاب و دفاع مقدس دست مبارکشان نوازشگر همیشگی نیروهای انقلابی و بسیجی بود. حضور مقام معظم رهبری و مسؤولین نظام مقدس جمهوری اسلامی در بیت ایشان و ارتباط مستمر آنان با این فقیه ژرف اندیش تأیید مستحکمی است از خردمندی های سیاسی و ارزش های معنوی آن بزرگوار (برگی از دفتر آفتاب، گذری بر زندگی نامه فقیه عارف آیت الله العظمی بهجت، رضا باقی زاده، ص ۷۳).

یکی از شاگردان برجسته ایشان (آیت الله مصباح) می گوید: «... بزرگترین مشوق لااقل خود بنده در پرداختن به مسائل سیاسی و اجتماعی، ایشان [آیت الله بهجت] بود و به صورت های مختلف دوستان و کسانی که در درس شرکت می کردند سفارش می کردند که به اینگونه مسائل اهمیت بدهند و اشاره می کردند اگر کسانی که تقید به مسائل معنوی و علمی دارند به این کارها نپردازند، روزگاری بیاید که جو سیاست و اجتماع به دست نا اهلان بیفتد و جامعه اسلامی را از مسیر خود منحرف کند در عین حال که به ما تأکید می کردند مثلا درس فقه را بنویسید

دقت کنید یا توصیه های اخلاقی می کردند. در عین حال، اهتمام داشتند که ما دور از مسائل سیاسی و اجتماعی نباشیم و فعالیت هایی به خصوص در بعد فرهنگی به ما توصیه می کردند که انجام بدهیم و حتی گاهی یک پیغام های خاصی برای حضرت امام در ارتباط با همین مسائل سیاسی می دادند...» (همان، ص ۷۴).

بعد از مرجعیت، ایشان بیشتر در مسائل سیاسی وارد می شوند و رهنمود می دهند که پیام های ایشان در ایام انتخابات تبیین شرایط انتخاب شوندگان (ریاست جمهوری، مجلس خبرگان) در این راستا قابل ارزیابی است (همان، ص ۷۵).

نظریه جدایی دین از سیاست یعنی چه ؟چه کسی برای اولین بار آن را طرح کرده است و چرا؟

پرسش

نظریه جدایی دین از سیاست یعنی چه ؟چه کسی برای اولین بار آن را طرح کرده است و چرا؟

پاسخ

نظریه جدایی دین از سیاست (Secularism) گرایش و تفکری است که طرفدار و مروج حذف یا بی اعتنایی و به حاشیه راندن نقش دین در ساحت های مختلف حیات انسانی، از قبیل سیاست، حکومت، علم، اخلاق و ... است. بر اساس این نظریه، بشر در سایه خرد و دانش تجربی خود همانگونه که توانسته است در شناخت طبیعت کامیاب شود، می تواند قوانین مربوط به فرهنگ، سیاست، قضاوت، اقتصاد، داد و ستد و آداب و معاشرت و بالاخره هر آنچه که به شؤون مادی و معنوی حیات او مربوط می شود را - نیز - در سایه خرد و دانش خود بشناسد و بسازد و از این پس دیگر به دخالت دین در اداره زندگی اش نیازی نخواهد داشت.

فرهنگ آکسفورد سکولاریسم را این گونه تعریف می کند: «اعتقاد به این که قوانین، آموزش و پرورش و ... باید بر واقعیات علم مبتنی باشد نه مذهب».

خاستگاه اصلی اندیشه جدایی دین از سیاست غرب است. در قرون وسطی و پس از آن عواملی دست به دست هم داد تا این اندیشه را بر فرهنگ غرب حاکم ساخت.

از یک سو مسیحیت تحریف شده با مفاهیمی نارسا و غیر معقول، در کنار حاکمیت استبداد و اختناق رجال کلیسا؛ و از سوی دیگر تعارض عقل و علم با آموزه های انجیل باعث شد تعارضی آشکار میان دین و تجدد در گیرد. تعارضی که سرانجام به تفکیک دو حوزه علم و دین انجامید و در نتیجه دین از صحنه همه حوزه هایی که علم

در آن سخن می گوید کنار رفت.

در جهان اسلام اندیشه جدایی دین از سیاست از سوی سه قشر مطرح شده است: نخست از سوی حاکمان جوری که در صدر اسلام می خواستند جریان خلافت را به سلطنت تبدیل کنند مثلاً وقتی معاویه در سال چهل هجری به خلافت رسید به عراق آمد و چنین گفت: «من با شما بر سر نماز و روزه نمی جنگیدم بلکه می خواستم بر شما حکومت کنم و به مقصود خود رسیدم»، (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۰).

پس از او حکومت در جامعه اسلامی از جنبه دینی خارج و به سلطنت تبدیل شد. سلاطین جور در هر دوره ای برای مبارزه با علمای دین، همواره سیاست را جدای از دین و شأن علما را بالاتر از دخالت در سیاست معرفی می کردند، (صحیفه نور / ج ۸۳، ص ۲۱۷: درباره سخن رضا شاه به آیت الله کاشانی).

گروه دوم استعمارگران خارجی بودند. بزرگترین ضربه هایی که استعمار از ممالک اسلامی دیدند از سوی تعالیم دینی و علمای دین رهبری می شد لذا فرهنگی که همواره از سوی استعمارگران برای ممالک اسلامی نسخه و ترویج می شد فرهنگ جدایی دین از سیاست بود، (ر.ک: محمد سروش، دین و دولت در اندیشه اسلامی، صص ۱۲۰ ۱۲۶).

قشر سوم: جریان روشنفکری بیمار بود که از سوی تحصیل کرده های غرب آغاز شده بود و سعی در تطبیق همان جریان جدایی دین از سیاست در فضای غرب بر حوزه اسلام کردند غافل از این که: اسلام غیر از مسیحیت است.

ثانیا: آنچه به نام مسیحیت در غرب قرون وسطی بود مسیحیت ناب نبود.

ثالثا: علمای اسلام نه تنها هرگز حاکمیت استبداد و اختناق

نداشتند و هرگز با علم سر ستیز نداشتند که هر دوره که قدرت به دست علمای اسلام بوده است دوره شکوفایی و رشد علم شناخته شده است.

به طور کلی در پاسخ به طرفداران اندیشه جدایی دین از سیاست استدلالهای مفصل و متینی بیان شده است که پرداختن به تمامی آنها از حوصله نامه خارج بوده لذا ما بصورت کلی به بیان دو شیوه مهم برای مقابله با طرفداران این اندیشه می پردازیم که عبارتند از:

۱. ارجاع به گزاره ها، متون و منابع اسلامی

۲. سیره و روش پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) در دین اسلام با توجه به حجم عظیمی از احکام اجتماعی و اهداف سیاسی دینی، می توان هدفگیریهای اصلی این دین مقدس را شناخت. حضرت امام(ره) در این باره می فرمایند: «اسلام دین سیاست است با تمام شئونی که سیاست دارد این نکته برای هر کسی که کمترین تدبری در احکام حکومتی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اسلام بکند آشکار می گردد. پس هر که را گمان بر او برود که دین از سیاست جداست، نه دین را شناخته و نه سیاست را.»، (صحیفه نور، ج ۱، ص ۶).

با مروری کوتاه بر قوانین اسلامی و آیات قرآن روشن می گردد که اسلام دینی است جامع و همه سونگر که تمام ابعاد زندگی انسان (فردی، اجتماعی، دنیوی، اخروی، مادی و معنوی) را در نظر گرفته و همان گونه که مردم را به عبادت و یکتا پرستی دعوت نموده و دستورات اخلاقی و مربوط به خودسازی فردی را دارد احکام و دستوراتی در مورد مسائل حکومتی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، قضایی و مربوط به اداره صحیح جامعه روابط بین المللی، حقوقی و... داراست و

مقررات قضایی، حقوقی، روابط اجتماعی، مسائل

اقتصادی، تربیتی و ... دارد و بدیهی است که اجرا و پیاده کردن چنین احکام و دستوراتی بدون قدرت اجرایی امکان پذیر نیست و حکومت دینی به معنای صحیح آن حکومتی است که جامعه را بر اساس قوانین الهی اداره کند و زمینه های رشد و استعدادها و امکان رسیدن انسانها به کمال و ایجاد جامعه ای برین صالح و شایسته را برای مردم آماده کند و با فسادهای اخلاقی اجتماعی و ... مبارزه کند.

قرآن کریم در وصف مردان الهی فرموده : «الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلاه و اتوا الزکاه و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله عاقبه الامور»، (حج، آیه ۴۱) سیره و روش رسول اکرم(ص) نشان دهنده این است که دین از سیاست جدا نیست وخود آن ضمن تشکیل حکومت مسؤولیت اجرایی و قضایی آن را بر عهده داشت. امیرالمومنین علی(ع) نیز حکومتی بر اساس عدل و اجرای دستورات

الهی بنا نهاد و حکومت کوتاه مدت امام حسن(ع)، قیام خونین امام حسین(ع) و مشروع ندانستن حکومت های وقت از سوی دیگر امامان(ع) همه بیان کننده این واقعیت هستند که تشکیل حکومت از ضروریات دین اسلام است و آیات فراوانی در این زمینه وجود دارد؛ از جمله:

۱- «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب والمیزان لیقوم الناس بالقسط و انزلنا الحدید فیه بأس شدید و منافع للناس؛ به راستی که پیامبران را با پدیده های روشن گر فرستادیم و همراه آنان کتاب و میزان نازل کردیم، تا مردم به دادگری برخزیند و آهن را که در آن نیروی سخت و سودهای فراوان

برای مردم است پدید آوردیم»، (حدید، آیه ۲۵).

۲- «یا ایها

اللذین آمنوا کونوا قوّامین لله شهداء بالقسط؛ ای مؤمنان برای خدا برخیزید و به عدل و شهادت دهید»، (مائده، آیه ۸).

۳- «ولقد بعثنا فی کل امه رسولاً ان اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت؛ و به راستی در هر امتی پیامبری فرستادیم که خداوند را بندگی کنید و از بندگی طاغوت دوری جویید»، (نحل، آیه ۳۶).

۴- «و ما لکم لاتقاتلون فی سبیل الله والمستضعفین من الرجال والنساء والولدان الذین یقولون ربنا اخرجنا من هذه القریه الظالم اهلها واجعل لنا من لدنک ولیّا واجعل لنا من لدنک نصیرا؛ چیست شما را که در راه خدا و ضعیف شدگان جامعه، از مردان، زنان و کودکان کارزار نمی کنید؟! آنان که می گویند: پروردگارا! ما را از این قریه (جامعه) بیرون بر و رها ساز که اهلش ستمکار است و قرار ده برای ما از جانب خودت سرپرست و یاوری و قرار ده از نزد خودت یاری کننده ای»، (نساء، آیه ۷۵).

۵- «اطیعوا الله واطیعوا الرسول و اولی الامر منکم؛ اطاعت کنید از خدا و پیامبر و صاحبان فرمان از خودتان»، (نساء، آیه ۵۹).

و آیات متعدد بسیاری که در آنها سخن از کتاب، میزان، آهن و منافع آن، شهادت به قسط و داد، دوری از طاغوت، جنگ در راه خدا و مستضعفان، نجات محرومان، هجرت در راه خدا و.. از مقوله های اجتماعی است که در کتاب الهی آن فرمان داده شده است.

البته شرح و تفسیر هر کدام ازاین آیات و چگونگی اثبات ضرورت تشکیل حکومت به وسیله پیامبران ور هبران الهی، نیازمند ارائه مباحث طولانی است که در حوصله یک نامه نمی گنجد.

در اینجا تنها به مهمترین مبانی اندیشه های سیاسی مربوط به تشکیل حکومت

و ارتباط دین و سیاست اشاره می شود:

۱- اثبات حاکمیت ولایت و سرپرستی همه جانبه مادی و معنوی، دنیوی و اخروی برای خدا، رسول و اولیای خاص او، (مائده، آیه ۵۵ - یوسف، آیه ۴۰ - مائده، آیه ۴۲ و ۴۳).

۲- اثبات امامت و رهبری سیاسی - اجتماعی برای پیامبر(ص)، امام(ع) و منصوبین از ناحیه آنان، (نساء، آیه ۵۸ و ۵۹ - مائده، آیه ۶۷).

۳- اثبات حکومت و خلافت در زمین برای برخی از پیامبران گذشته مانند حضرت داود(ع) و سلیمان(ع)، (ص، آیات ۲۰ و ۲۶ - نمل آیات ۲۶ و ۲۷ - نساء، آیه ۵۴).

۴- قرآن، داوری و فصل خصومت در میان مردم را از وظایف پیامبران الهی معرفی می کند، نساء، آیات ۵۸ و ۶۵ - مائده، آیه ۴۲ - انبیاء، آیه ۷۸ - انعام، آیه ۸۹).

۵- دعوت به کار شورایی و جمعی کردن، (شوری، آیه ۳۸ - آل عمران، آیه ۱۵۹).

۶- مبارزه با فساد و تباهی، ظلم زدایی و عدل گستری جزو وظایف اصلی اهل ایمان است، (بقره، آیه ۲۷۹ - هود، آیه ۱۱۳ - نساء، آیه ۵۸ - نحل، آیه ۹۰ - ص، آیه ۲۸ - حج، آیه ۴۱).

۷- احترام به حقوق انسان ها و کرامت بخشی به انسان از اصول سیاست ادیان الهی است، (اسراء، آیه ۷۰ - آل عمران، آیه ۱۹ - نساء، آیه ۳۲).

۸- امر به جهاد و مبارزه با طاغوت ها، مستکبران و ستمگران و نیز تهیه امکانات دفاعی، (بقره، آیه ۲۱۸ - تحریم، آیه ۹ - نساء، آیه ۷۵ - انفال، آیه ۶۰ - اعراف، آیه ۵۶).

۹- عزت و آقایی را مخصوص خدا واهل ایمان دانستن و نفی هرگونه سلطه پذیری و ذلت، (منافقون، آیه

۸ – محمد، آیه ۳۵ – هود، آیه ۱۱۳ – آل عمران، آیه ۱۴۶ و ۱۴۹).

۱۰- تبیین و تعیین حقوق متقابل والی و مردم، (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶، ص ۳۳۵ و ۳۳۶).

۱۱- اثبات سلطنت و حکومت برای برخی از حاکمان صالح و عادل، مانند طالوت و ذوالقرنین، (بقره، آیه ۲۴۶ و ۲۴۷ – کهف، آیات ۸۳ – ۹۸).

۱۲- اختصاص دادن حقوق مهم و کلان مالی به ولی امر مسلمین و حکومت اسلامی جهت مصرف در مصالح جامعه، (اصول کافی، باب صله الامام و باب الفی ء والانفال و تفسیر الخمس).

از آنچه گذشت روشن می شود که جدایی دین از سیاست در مورد اسلام به هیچ وجه صادق نیست و بخش عظیمی از معارف و آموزه های اسلامی شامل مسائل سیاسی و اجتماعی است.

به تعبیر حضرت امام در میان حدود ۵۷، ۵۸ کتاب فقهی، تنها ۷،۸ تای آنها مربوط به مسائل عبادی صرف است و بقیه آنها در حوزه مسایل سیاسی، اجتماعی، قضایی و مناسبات اساسی است.

در خاتمه برای آشنایی شما با چگونگی استدلال در مقابل طرفداران اندیشه تفکیک، به صورت مختصر به نقد یک دلیل مهم از طرفداران این اندیشه می پردازیم:

علی عبدالرزاق که یکی از طرفداران نظریه تفکیک است با تمسک به آیاتی از قرآن، مانند: «قل لست علیکم بوکیل»، (انعام، آیه ۶۶). «ان علیك الا البلاغ»، (شوری، آیه ۴۸). ادعا می کند که قرآن وظایفی فراتر از مسئولیت دینی را از دوش پیامبر(ص) برداشته است، (علی عبدالرزاق، الاسلام و اصول الحکم، ص ۱۷۱). مهندس بازرگان نیز از آیات قرآن چنین برداشتی دارند، (مجله کیان، شماره ۲۸، ص ۵۱) در پاسخ باید گفت که این برداشت از قرآن ناشی از

نگرش سطحی به آن کتاب مقدس است. این آیات وظیفه پیغمبر(ص) در زمینه رسالت و انذار را به صورت حقیقی حصر نمی کنند تا با مقامات ومناصب دیگر پیامبر اکرم(ص) منافات داشته باشد. این کلام به قرینه آیات دیگر که مقام قضاوت و حکومت را برای آن حضرت اثبات کرده فهمیده می شود. آیاتی که به طور مشخص به این امر پرداخته، زیاد است. به جهت رعایت اختصار تنها به یک آیه اشاره می کنیم: «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم»، (احزاب، آیه ۶). این آیه وجود مبارک پیامبر(ص) را در موارد تصرف در امور مؤمنان سزاوارتر دانسته است. به طور قطع این اولویت در تصرف، چیزی افزون بر مقام نبوت آن حضرت است. از امام باقر(ع) روایت شده که آن حضرت در تفسیر آیه مذکور فرمود: این آیه درباره امارت و حکومت نازل شده است، (مجمع البحرین، ص ۹۲). در آیاتی از قرآن، پیامبران موظف به اقامه قسط در جامعه شده اند «و لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط»، (سوره حدید، آیه ۲۵). آیا می توان بدون اصلاح جامعه و در دست گرفتن تشکیلات حکومتی عدالت را تحقق بخشید؟ همچنین خدای سبحان در یکی از آیات قرآن کریم، هدف از ارسال پیامبران را چنین بیان می کند: «کان الناس امه واحده فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین وانزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه»، (بقره، آیه ۲۱۳). در این آیه مسأله رفع اختلاف میان مردم، به عنوان هدف بعثت پیامبران مطرح شده است. اگر اختلاف میان انسان ها، امری طبیعی و قطعی است و رفع اختلافها، امری ضروری برای ایجاد نظم در جامعه

بشـری و دوری از هرج و مرج می باشد، موعظه و نصیحت و مسأله گویی صرف، نمی تواند مشکل اجتماعی را حل کند. ازاین رو هیـچ پیـامبر صـاحب شـریعتی، نیامـده است، مگر آن که علاوه بر بشارت و انـذار مردمان مسأله حاکمیت را نیز مطرح نموده است. خـدای سـبحان در این آیه نمی فرمایـد پیامبران به وسـیله تعلیم و یا بشارت و انذار، اختلاف جامعه را رفع می کنند؛ بلکه می فرمایـد به وسـیله «حکم» اختلافات را برمی دارنـد؛ زیرا حل اختلافات، بدون حکم و حکومت - که دارای ضـمانت اجرایی است - امکان پـذیر نمی باشـد. بنابراین هر مکتبی که پیام آور شـریعتی برای بشـر باشـد، به یقین، احکام فردی و اجتماعی را با خود آورده است و این احکـام، در صورتی مفیـد و کارسـاز خواهـد بود که به اجرا درآینـد، و اجرای قـانون واحکـام الهی نیز، ضرورتا نیازمنـد حکومتی است که ضامن آن باشد. در غیر این صورت یا اساسا احکام دینی به اجرا درنمی آید و یا اگر اجرای آنها به دست همگان باشد هرج و مرج پیش می آید.

صرفِ وجود قـانون، توان تأثیر در جامعه را نـدارد مگر این که شخصـی توانا و مرتبط با غیب، مسؤول تعلیم، حفظ و اجرای آن باشد.

سؤال: اگر رهبری سیاسی و تشکیل حکومت بخشی از وظایف نبوت است چرا برخی از پیامبران الهی حکومت نداشته اند؟

پاسخ: چند احتمال در اینجا مطرح است:

یکم: تشـکیل حکومت ممکن است در شـرایطی خاص برای پیامبری مقـدور نباشد؛ مانند رسول اکرم(ص) که در چند سال اول رسالت خود، از اعمال مقام حکومت معذور بودند.

دوم: ممکن است در عصر پیامبری بزرگ - که مسؤولیت زمامداری جامعه بر عهده او است - برخی دیگر از انبیاء

الهی زیرمجموعه رسالت او باشند و آنان تنها سمت تبلیغ احکام دین را داشته و حق تشکیل حکومت جدا و مستقل را نداشته باشند؛ مانند حضرت لوط(ع) که نبوت او زیر مجموعه نبوت ابراهیم خلیل(ع) بود. قرآن می فرماید: «فآمن له لوط»، (عنکبوت، آیه ۲۶) و این هیچ محذوری را به همراه ندارد؛ زیرا نبوت چنین اشخاصی، شعاعی از نبوت گسترده همان پیامبر بزرگ است که زمامدار منطقه رسالت خود می باشد و قرآن مجید صراحتا منصوب بودن حضرت ابراهیم(ع) از سوی خدا برای امامت و رهبری جامعه را بیان کرده است: «انی جاعلك للناس اماما»، (بقره، آیه ۱۲۴). بنابراین هیچ نبوتی بدون حکومت نیست؛ خواه به نحو استقلال باشد و خواه به نحو وابسته؛ زیرا در مثال یاد شده، حضرت لوط(ع) تحت حکومت ابراهیم(ع)، زندگی سیاسی و اجتماعی خود و دیگران را در محیط مخصوص خویش اداره می کرد. ازاین رو، حضور پیامبران در صحنه سیاست و اجتماع و زمامداری آنان، به صورت موجبه جزئیه در قرآن کریم آمده است: «و کاین من نبیّ قاتل معه ربّیون کثیر»، (آل عمران، آیه ۱۴۶).

حال چنانچه درباره حضرت نوح و عیسی(ع) و برخی دیگر از پیامبران الهی به صراحت مطلبی در باب حکومت و سیاست در قرآن کریم نیامده باشد، این عدم تصریح، دلیل بر نبودن حکومت نیست؛ بلکه از قبیل «و رسلاً لم نقصصهم علیك»، (نساء، آیه ۱۶۴) است؛ یعنی، همان گونه که برخی از انبیای الهی در تاریخ بشر بوده آند و نامی از آنان در قرآن نیامده است، تمامی ویژگی های پیامبران نام برده شده نیز در قرآن نیز ذکر نشده است. بنابراین هم تشکیل حکومت از سوی پیامبران الهی،

امری ضروری بوده و هم آنان با توجه به فراهم بودن شرایط و امکانات و توانایی ها به آن اقدام نموده اند و علاوه بر دلالت آیات متعدد قرآن، سیره پیامبر اکرم(ص) در تشکیل حکومت و... نیز گواه خوبی است که چنین برداشتی از برخی از آیات قرآن به هیچ وجه صحیح نمی باشد.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱- امام خمینی و حکومت اسلامی، شماره ۱، مبانی کلامی، کنگره امام خمینی و اندیشه حکومت اسلامی

۲- کاظم قاضی زاده، اندیشه های فقهی - سیاسی امام خمینی

۳- امام خمینی، ولایت فقیه

۴- آیت الله جوادی آملی، ولایت فقیه

۵- آیت الله مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲

۶- محمد جواد نوروزی، نظام سیاسی اسلام

۷- نبی الله ابراهیم زاده آملی، حاکمیت دینی

۸- علی ذوعلم، مبانی قرآنی ولایت فقیه

۹- عبدالله نصری، انتظار بشر از دین، ص ۳۰۷

۱۰- حسن قدردان قراملکی، سکولاریسم در اسلام و مسیحیت

اگر دین، امری فردی تلقی شود و حکومت، امری اجتماعی، آیا در این فرض حکومت دینی قابل تصور است

پرسش

اگر دین، امری فردی تلقی شود و حکومت، امری اجتماعی، آیا در این فرض حکومت دینی قابل تصور است

پاسخ

در فرض فوق «دین» و «حکومت» هر یک حوزه و قلمروی جداگانه دارند و دیگر نمی توان «حکومت دینی» را تصویر کرد؛ زیرا فرض این است که دیگر دین دخالتی در مسائل اجتماعی ندارد و حکومت نیز نباید در عرصه فردی دخالت کند.

این انگاره، دیدگاه «جان لاک» در تفکیک قلمرو دین از سیاست

,Concerning)New York: the Bobbs - Merrill, ۵۵۹۱, J.Toleration,ed.P.Romanell

See: John Locke, A letter

و در نقد آن بنگرید: محمودی، سیدعلی، عدالت و آزادی، صص ۷۹ - ۹۹. و یکی از مبانی و زیرساخت های نظری «سکولاریسم سیاسی» (Political Secularism) است. لیکن این گمانه با اشکالات چندی مواجه است:

یکم. مرزبندی دقیق و جامع و مانعی، بین امور فردی و اجتماعی وجود ندارد.

دوّم. انحصار دین به «امور فردی»، اگر با دین فاقد شریعتی (مانند مسیحیت کنونی) سازگار باشد؛ ولی هرگز با واقعیت آیین جامع اسلام سازگار نیست. به ویژه آنکه رشد و بالندگی اسلام از آغاز، همراه با سیاست و دولتی بود که پیامبر(ص) از بدو ورود خود به مدینه تشکیل دادند.

گیب Hamilton A.R.Gibb. می نویسد: «جامعه اولیه مسیحیت، علی الاصول، به هنگام پیدایش خود، تابع یک قدرت غیرمذهبی و عرفی بوده؛ به طوری که همین که به خود آمده - و به اصطلاح چشم باز کرده - خود را در یک وضع مخالفی که از پیش هم به آن نیندیشیده و عجولانه صورت گرفته، یافته است ... اما اسلام در دنیایی که خود سازمان سیاسی اش را پایه گذاری نموده، نشو و نما کرده است» هامیلتون آ.ر.گیب، مذهب و سیاست و

اسلام، ترجمه مهدی قائنی، صص ۲۶-۲۷..

سوّم. در خود جهان غرب نیز - که زادگاه و بستر رشد سکولاریسم بوده و دین رایج در آن نیز از شریعتی جامع و سیاست شمول برخوردار نیست - همچنان سکولاریسم و تفکیک دایره دین از سیاست و اجتماع، رو به افول است و تأثیرگذاری دین در این حوزه، به تدریج پررنگ تر می شود. این نشان می دهد که تفکیک و جدایی کامل «دین» و «سیاست» از یکدیگر امکان پذیر نیست. برای آگاهی بیشتر ر.ک: پیتر،ال،برگر، افول سکولاریزم، موج تازه سکولارزدایی از جهان، صص ۱۷-۳۳، ترجمه افشار امیری و نیز: ژان پل ویلم، جامعه شناسی ادیان، ترجمه عبدالرحیم گواهی.

آیا در میان عالمان دینی کسی هست که مخالف حکومت دینی باشد؟ اگر هست دلیلشان چیست؟

پرسش

آیا در میان عالمان دینی کسی هست که مخالف حکومت دینی باشد؟ اگر هست دلیلشان چیست؟

پاسخ

گاه به طور نادر، دیدگاه مخالفی مطرح می شود؛ از جمله در عصر ما آقای «مهدی حائری» بر اساس مبانی خاصی، حکومت دینی را بی معنا خوانده است. این نظریه صرفاً ناظر به عصر غیبت و ولایت فقیه نیست؛ بلکه ریشه «حکومت دینی» را از بن بر می کَنَد و دینی بودن حکومت پیامبر (ص) را نیز انکار می کند. دیدگاه ایشان درکتاب «حکمت و حکومت» چنین بیان شده است:

۱. انسان نیازمند و وابسته به مکانی است که بتواند در آن آزادانه زندگی کند. این وابستگی به طور طبیعی و بی نیاز از قرارداد و اعتبار، موجب مالکیت انحصاری انسان بر آن فضای خصوصی می شود که برای زندگی برگزیده است.

۲. انسان به لحاظ زیست مشترک با دیگران، نسبت به فضای بزرگ تر؛ یعنی، محیط زیست مشترک، مالکیت مشاع دارد. این مالکیت مشاع نیز اختصاصی و طبیعی و بی نیاز از قرارداد است. بنابراین همه افراد یک جامعه، مالکان مشاع سرزمین خود می باشند.

۳. حاکمیت در یک سرزمین به معنای آن است که مالکان مشاع، افرادی را جهت بهزیستی و همزیستی مسالمت آمیز به عنوان وکیل انتخاب کنند.

۴. اگر همه مالکان مشاع در انتخاب یک وکیل، با یکدیگر توافق نداشته باشند، راه حل نهایی انتخاب اکثر است.

نقد:

این دیدگاه، نه تنها از منظر دین مردود است؛ بلکه از دیدگاه فرامتنی و فلسفه سیاسی نیز مخدوش و دارای اشکالات متعددی است؛ از جمله:

۱. ادعای نخست، از نظر حقوقی عمومیت ندارد و تنها در مورد «زمینی» صادق است که مالک دیگری نداشته و شخص پس از اشغال آن را احیا کرده

باشد.

۲. ادعای دوم، مالکیت مشاع نسبت به فضای بزرگ تر دلیلی ندارد. افزون بر آن «محیط زیست مشترک»، تعبیری کلی و از نظر حقوقی فاقد حدود معین است؛ یعنی، معلوم نیست که فضای زیست مشترک تا کجا است؟ محله خود؟ روستا؟ شهر؟ کشور؟ قاره؟ یا تمام جهان؟

۳. اگر حاکم، وکیل مالکان مشاع باشد، اشکالات زیر پدید می آید:

الف. وکالت عقدی جایز است و لاجرم موکّل، هر زمان که اراده کند، می تواند وکیل خود را عزل کند. در این صورت حکومت هیچ ثباتی ندارد و همواره متزلزل است.

ب. موّکل موظف به پیروی از وکیل نیست. لاجرم حکومت وکالتی، فاقد مبنای قدرت است و هرگز نمی تواند جامعه را به اطاعت فراخواند و کسی را به کاری وادار کند.

۴. ادعای چهارم منافی مالکیت خصوصی مشاع است؛ زیرا:

الف. تصرف در ملک مشاع، بدون استثنا منوط به رضایت همه مالکان، است. در نتیجه اگر اکثر جامعه، کسی را به وکالت حاکمیت بخشند؛ او بدون اجازه اقلیتی که به او رأی نداده اند، حق هیچ گونه اِعمال حاکمیتی ندارد.

ب. در مالکیت مشاع، هر یک از مالکان به تنهایی می تواند وکالت را ابطال و وکیل را عزل کند. در نتیجه هر یک از آحاد جامعه، می تواند حاکم را عزل کند؛ درحالی که چنین چیزی در اندیشه سیاسی قابل طرح نیست.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: آیت الله جوادی آملی، ولایت فقیه ولایت فقاهت و عدالت، صص ۲۰۷-۲۳۲؛ آیت الله جوادی آملی، ولایت فقیه، صص ۱۱۰-۱۱۲.

دیدگاه مهندس بازرگان درباره حکومت دینی چیست؟ آیا ایشان مخالف حکومت اسلامی بود؟

پرسش

دیدگاه مهندس بازرگان درباره حکومت دینی چیست؟ آیا ایشان مخالف حکومت اسلامی بود؟

پاسخ

مهندس بازرگان، در اواخر عمر خویش به نفی «حکومت دینی» و «انکار رابطه دین و سیاست» متمایل شد. ایشان در مقاله «آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا»، مجله کیان، ش ۲۸. دلایلی بر نفی حکومت دینی اقامه کرده، که عبارت است از:

۱. هدف بعثت و رسالت، سرای آخرت است. وی می گوید: «قرآن که ثمره و خلاصه دعوت و زبان رسالت است، نه تنها

سفارش و دستوری برای دنیا به ما نمی دهد؛ بلکه ما را ملامت می کند که چرا این اندازه به دنیا می پردازید و آخرت را که بهتر است و ماندگارتر، فراموش و رها می کنید».

۲. قرآن درس حکومت، مدیریت و اقتصاد نداده است. وی می افزاید: «آنچه در هیچ یك از این سرفصل ها یا سرّ سوره ها و جاهای دیگر دیده نمی شود؛ این است که گفته شده باشد: ما او را فرستادیم تا به شما درس حکومت، اقتصاد و مدیریت یا اصلاح امور زندگی دنیا و اجتماع رابدهد».

۳. مسائل دنیایی، از نتایج فرعی دین است. مهندس بازرگان می گوید: «قرآن و رسالت پیامبران نسبت به امور دنیایی، نه بیگانه است و نه بی نظر و بی اثر؛ آنچه از این بابت عاید انسان ها می گردد، محصول فرعی محسوب می شود و به طور ضمنی به دست می آید ؛ بدون آنکه اصل و اساس باشد، یا به حساب هدف بعثت و وظیفه دین گذاشته شود».

۴. وی در ادامه می گوید:

«پیامبر یادآورنده است، نه اجبار کننده. نام اسلام، هم ریشه با تسلیم است؛ ولی نه تسلیم آمرانه و اجباری؛ بلکه تسلیم داوطلبانه عارفانه و عاشقانه به اسلام و صفا و رضا».

وی در تأیید

این مسأله از آیات شریفه زیر مدد می جوید:

(اِنَّما اَنْتَ مُذَکِّرٌ، لَسْتَ عَلَیْهِمْ بِمُصَیْطِر) غاشیه (۸۸)، آیه ۲۱ و ۲۲. (لا اِکْراهَ فِی الدّین) انعام (۶)، آیه ۱۰۷. (وَ ما عَلَی الرَّسوُلِ اِلاّ اْلبَلاغُ) . مائده (۵)، آیه ۹۹.

۵. وی می افزاید: «سیره امامان و پیشوایان دین، نشان دهنده جدایی دین از سیاست است؛ زیرا امام علی (ع) و امام حسن(ع) با بیعت مردم، حکومت را عهده دار شدند؛ نه بر اساس یک وظیفه دینی. امام حسن (ع) با معاویه صلح کردند و حکومت را به او وا نهادند. امام حسین (ع) پس از بیعت مردم کوفه با مسلم، راهی آن دیار شدند و پس از آگاهی از بیعت شکنی آنان، قصد بازگشت کردند. امام صادق (ع) درخواست ابومسلم خراسانی را برای در دست گرفتن خلافت رد کردند. امام رضا (ع) تفویض ولایت از سوی مأمون را نپذیرفته و ولایت عهدی را به شرط عدم دخالت در امور پذیرفتند».

نقد دیدگاه بازرگان:

در پاسخ به استدلال های مهندس بازرگان به طور فشرده به چند نکته اشاره می شود:

۱. برخلاف دیدگاه بازرگان، قرآن مجید هم اهداف اخروی برای بعثت انبیاء ذکر نموده و هم اهدافی در ارتباط با حیات دنیایی؛ مانند: برقراری مناسبات عادلانه اجتماعی، تلاش برای آزادی و رهایی انسان از یوغ اسارت و بندگی و بردگی دیگران. اهدافی که قرآن مجید در رابطه با بعثت انبیاء ذکر نموده عبارت اند از:

۱/۱. تلاوت و گوشزد نمودن آیات الهی؛ آل عمران (۳)، آیه ۱۶۴.

۲/۱. تزکیه نفوس؛ همان.

۳/۱. آموزش کتاب و حکمت؛ همان.

۴/۱. توحید و عبادت پروردگار؛ نحل (۱۶)، آیه ۳۶.

۵/۱. طاغوت گریزی؛ همان.

۶/۱. برقراری قسط و عدالت اجتماعی؛ حدید (۵۷)، آیه ۲۵.

۷/۱. داوری و حکمرانی در

میان انسان ها بر اساس عدالت؛ بقره (۲)، آیه ۲۱۴ و نیز نساء (۴)، آیه ۱۰۵.

۸/۱. آزادی و رهایی انسان از زنجیر اسارت؛ اعراف (۷)، آیه ۱۵۷.

۹/۱. امر به معروف و نهی از منکر؛ همان.

استاد مطهری می نویسد: «از زمان نوح(ع) هر پیامبری که آمده است و نظم مذهبی موجود را به هم ریخته، به نظم اجتماعی هم توجه داشته و درپی اصلاح بوده است» مطهری، مرتضی، پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۱۲۸، قم: صدرا، ۱۳۶۹.. وی سپس به آیه (لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْمِيزانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) حدید (۵۷)، آیه ۲۵. «ما پیام آوران خویش را با دلایل روشن فرستاده و همراه آنان کتاب و میزان فروفرستادیم تا آدمیان عدل و قسط بپا دارند»، اشاره نموده و می گوید:

«یعنی برهم زدن یک نظم فاسد موجود و استقرار یک نظم عادلانه مطلوب، هدف همه رسالت ها و نبوت ها بوده، منتها این امر در اسلام ختمیه محرزتر و مشخص تر است». مطهری، همان جا.

بنابراین تکیه اکید نصوص دینی بر مسأله آخرت، نافی پرداختن به مسائل دنیایی - به گونه ای که مغایر با سعادت جاودان اخروی نباشد - نیست. حکومت دنیا، به عنوان مطلوب نهایی اندک ارزشی ندارد؛ ولی برای اجرای عدالت و برقراری قسط و حاکمیت ارزش های دینی، بسیار مطلوب و پسندیده است. امیرالمؤمنین(ع) می فرماید:

«به خدا سوگند! این کفش کهنه از نظر من بیش از حکومت بر شما ارزش دارد؛ مگر اینکه حقی را برپا دارم و یا باطلی را ریشه کن سازم» . نهج البلاغه، خطبه ۳۳.

۲. از نظر نصوص دینی، دنیا و آخرت با یکدیگر رابطه ای تنگاتنگ دارند و پرداختن به یکی و وانهادن دیگری، سخت مذموم است.

بنابراین اگر در برخی از آیات و روایات مذمت دنیا شده است، در جایی دیگر روشن شده که منظور از آن دنیاپرستی، دلبستگی به دنیا، و غفلت از یاد خدا و سرای آخرت است. اما پرداختن به امور لازم دنیا و اصلاح و آباد آن و تنظیم صحیح مناسبات انسانی و اجتماعی نه تنها ناپسند نیست، که مورد تأکید دین و در بردارنده خیر و سعادت اخروی نیز می باشد. در روایت از امام زین العابدین(ع) آمده است: «الدنیا دنیاءان: دنیا بلاغ و دنیا ملعونه» ؛ محمدی ری شهری، محمد، منتخب میزان الحکمه (مترجم)، ج ۱، ص ۳۶۴، قم: دارالحدیث، ۱۳۸۱. «دنیا دو گونه است: دنیا آنسان که به آخرت می رساند و دیگری دنیای نفرین شده (که از آخرت بازمی دارد)».

در روایت دیگری نیز از امام علی(ع) آمده است: «بالدنیا تحرز الآخره» ؛ «آخرت، با دنیا به دست می آید». همان.

۳. حکومت، یکی از مهم ترین ضرورت های حیات اجتماعی آدمی است و بدون آن زندگی امکان ندارد. اگر حکومت و زمامداری صالح در کار نباشد، جامعه گرفتار حکومت ناصالح خواهد شد؛ چنان که امیرالمؤمنین(ع) فرمود: «لابد للناس من امیر برّ او فاجر» . نهج البلاغه، خطبه ۴۰.

از دیگر سو قرآن مجید، اکیداً پیروی از حاکمان و نظام های ناصالح و غیر الهی را منع کرده است. لاجرم گریزی از تأسیس «حکومت صالح» نیست، وگرنه جامعه دچار هرج و مرج خواهد شد. بعضی از آیات و روایاتی که بر ولایت صالحان آگاه و توانا دلالت دارد، پیش ترگذشت. ر.ک: صص ۳۱-۳۴.

۴. بر خلاف دیدگاه آقای بازرگان، حکومت در نگاه قرآن ریشه دینی دارد. آیات قرآن به صراحت اعلام می کند که حق حکومت، قانون گذاری و داوری

از آن خدا و کسانی است که از سوی او مأذون باشند؛ و هر گونه داوری و حکمرانی نامبتنی بر قوانین الهی کفر و فسق و ظلم است. ر.ک: صص ۲۵-۲۸.

۵. بر خلاف ادعای آقای بازرگان بررسی کوتاهی در زندگی امامان شیعه به خوبی نشان می دهد که بخش مهمی از زندگی آنان شامل فعالیت های سیاسی و اجتماعی می شود. برای آگاهی بیشتر ر.ک: جعفریان، رسول، سیره سیاسی امامان شیعه و نیز: پیشوایی، مهدی، سیمای پیشوایان. این تلاش ها در برخی موارد منتهی به تشکیل حکومت و به دست گیری کامل قدرت سیاسی نشده است. سر آن نیز عمدتاً فقدان شرایط و عدم همراهی جامعه بوده است. براین مطلب ادله بسیاری گواهی می دهد از جمله عدم همراهی مردم مدینه در برابر دعوت امام علی(ع) پس از رحلت پیامبر(ص)، سرباز زدن سربازان امام حسن(ع) از جنگ با معاویه، عدم همراهی مردم کوفه با امام حسین(ع) و کشتن آن حضرت. حضرت امام علی(ع) در رابطه با حوادث پس از رحلت پیامبر(ص) می فرماید: «سپس دست فاطمه و دو پسرم حسن و حسین را گرفته و نزد اهل بدر و سابقین در اسلام آمدم. با آنان بر حق خود استدلال نمودم و از ایشان برای یاری خود دعوت نمودم، از میان آنان جز چهار نفر مرا پاسخ مثبت نداد. آن چهار عبارت بودند از: سلمان، عمار، مقداد و ابوذر... .» بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۴۱۹ و نیز: الطبرسی، الاحتجاج، ص ۷۵.

سخنان دیگر ائمه اطهار(ع) نیز در اینکه حکومت حق آنان بوده و این حق از ناحیه پروردگار به آنان عطا شده و دیگری در این مسأله با ایشان شریک نمی باشد در کمال صراحت و

وضوح است. برای آگـاهی بیشتر در این زمینه ر.ک: اصول کافی، ج ۱، کتاب الحجه. در این باره ائمه هـدی(ع) بارها به مسأله غـدیر اشاره و بر اساس آن احتجاج کرده انـد. ر.ک: علامه امینی، الغـدیر، ج ۱، صص ۱۵۹-۲۱۳المناشده و الاحتجاج بحدیث الغـدیر، دارالکتـاب العربی، بیروت، لبنان، ۱۳۸۷ ه. - ۱۹۶۷ م. از جمله امیرمؤمنـان(ع) دربـاره اهـل بیت پیغمبر(ع) می فرماینـد: «آنان جایگاه اسرار خدایند و باشگاه فرمان او. گنجینه دانش و مرجع احکام اویند، پناهگاه کتاب خدا هستند و کوه های استوار دین او. خداونـد به وسـیله آنـان خمیـدگی پشت دین را راست نمود و لرزش های وجود آن را از میان برد». نهـج البلاغه، خطبه دوم. آنگاه حضـرتش به جفایی که بر اهل بیت(ع) رفته اشاره نموده و می فرماید: «بذر فجور را افشاندند و با آب غرور و فریب آن را آبیاری کردنـد و محصول آن را که جز بدبختی و نابودی نبود درو کردند. به راستی احدی از این امت به آل محمد(ص) قیاس پـذیر نیست، و آنان که جیره خوار خوان آل محمدنـد با آنان برابر نتواننـد بود. آنان اساس دینند و ارکان یقین ... ویژگی هـای شایسـته حکـومت از آن ایشـان است، و وصـیت پیـامبر و وراثت او در میـان آنـان. لیـک اکنون پس از آنکه حق به اهلش بازگشت دوباره به جای باش نخستین بازگردید!» همان.

در جای دیگر نیز حضـرتش می فرماید: «دیدم بردباری و صبر به عقل و خرد نزدیکتر است، لذا شکیبایی ورزیدم، ولی به کسی می مانـدم که: خاشاک چشـمش را پر کرده و اسـتخوان راه گلویش را گرفته، با چشم می دیدم که میراثم را به غارت می برند! تا آنکه اولی به راه خود رفت

(و مرگ او را فراگرفت) و خلافت را پس از خود به دیگری سپرد.» همان، خطبه ۳.

نکته دیگری که توجه به آن لازم است اینکه حکومت دینی اساساً تحمیلی و اجبارآمیز نیست و از همین رو بدون پشتوانه و حمایت مردمی امکان تحقق ندارد. بنابراین اگر امیرمؤمنان(ع) پس از بیعت مردم با آن حضرت حکومت را بر عهده گرفتند، نه تنها تعارضی با حق الهی ایشان ندارد، بلکه رابطه تنگاتنگی با سرشت خدایی و مردمی حکومت دینی دارد. جهت آگاهی بیشتر نگا: پرسش شماره ۳۰.

در رابطه با صلح امام حسن(ع) با معاویه شواهد فراوان تاریخی به خوبی نشان می دهد که به علت عدم همراهی جامعه گزینه بهتری فراروی امام(ع) نبوده است. جهت آگاهی بیشتر نگا: پیشوایی، مهدی، سیمای پیشوایان در آینه تاریخ، صص ۲۷-۳۸، قم: دارالعلم، چاپ اول، ۱۳۷۵ و نیز: همو، سیره پیشوایان، صص ۹۲-۱۴۰، قم: توحید، چاپ سیزدهم، ۱۳۸۱.

تصمیم امام حسین(ع) نسبت به بازگشت از مسیر کوفه پس از عهدشکنی کوفیان نیز از باب اتمام حجت بر دشمن و از این رو بوده است که دیگر شرایط مبارزه و قیام در آن جا فراهم نبوده است. بنابراین امام(ع) چاره ای جز تغییر برنامه ها و تنظیم حرکت به گونه ای دیگر نداشته، ولی این هرگز به معنای تسلیم در برابر حکومت جور و دست کشیدن از قیام و مبارزه نیست؛ همچنانکه آن حضرت، به جای سازش و تسلیم، تا آخرین قطره خون و فداکردن آخرین عزیزان در راه هدف مقدس اسلامی خود ایستادگی کرد و لحظه ای مبارزه را فرونگذاشت.

رد کردن درخواست ابومسلم خراسانی از سوی امام صادق(ع) نیز از آن رو بود که قیام آنان شرایط

یک مبارزه اسلامی و در راستای اهداف دینی نبود، از این رو آن حضرت نمی توانستند چنین قیامی را تأیید کنند. نیز: جهت آگاهی بیشتر ر.ک: پیشوایی، مهدی، همان، صص ۱۰۹-۱۱۱ و نیز: همو، سیره پیشوایان، صص ۳۸۲-۴۱۰، قم: توحید، چاپ سیزدهم، ۱۳۸۱.

عدم پذیرش ولایت از سوی مأمون توسط حضرت امام رضا(ع) نیز دلایل متعددی دارد. از جمله اینکه اولاً چنین حرکتی به تصریح خود امام نمایشی تهی از واقعیت بود. ثانیاً پذیرش حکومت از سوی مأمون توسط آن حضرت به معنای مشروعیت بخشیدن به حکومت مأمون و انهدام فلسفه سیاسی شیعه و اساس امامت الهی می باشد. بنابراین مخالفت امام(ع) هوشمندانه ترین روش در جهت ناکام کردن دسیسه های مأمون بوده است. جهت آگاهی بیشتر ر.ک: مطهری، مرتضی، سیری در سیره ائمه اطهار(ع)، صص ۱۹۴-۲۱۶، قم: صدرا، چاپ یازدهم، ۱۳۷۴ و نیز: قدردان قراملکی، محمد حسن، تقابل مشی ائمه با سکولاریسم (مقاله)، معرفت، ش ۳۹.

رابطه بین استقلال نهاد دین با طرح جدایی دین از سیاست و نفی حکومت دینی چیست؟ آیا اینکه برخی می گویند دین از سیاست جدا نیست؛ ولی نهاد دین از نهاد سیاست جدا است، درست است؟

پرسش

رابطه بین استقلال نهاد دین با طرح جدایی دین از سیاست و نفی حکومت دینی چیست؟ آیا اینکه برخی می گویند دین از سیاست جدا نیست؛ ولی نهاد دین از نهاد سیاست جدا است، درست است؟

پاسخ

در پاسخ به این سؤال چند نکته را باید در نظر گرفت:

یکم. طرح کنندگان مسأله جدایی «نهاد دین» از «سیاست» یا «نهاد سیاست»، تعریف و ضابطه دقیق و جامعی از این مفهوم نداده اند. بنابراین با وجود ابهام در تعبیر، نمی توان پاسخی دقیق دراین باره عرضه داشت و آنچه گفته شود، مبتنی بر تعاریف احتمالی است.

دوم. حدود استقلال نهادهای دینی از سیاست و یا نهادهای سیاسی، به خوبی روشن نشده است و این نیز امکان پاسخ دهی را دشوارتر می کند.

سوم. یکی از اموری که به عنوان «نهاد دینی» مطرح و جدایی آن از «سیاست» مورد تأکید برخی از دگر اندیشان قرار گرفته است؛ «روحانیت و فقهای دین» می باشند. جدایی این نهاد از سیاست، عملاً به جدایی دین از سیاست می انجامد و در واقع دینی بودن نظام را نفی می کند؛ زیرا در این فرض، هیچ نهاد علمی و تخصصی دینی - که دارای قدرت و ضمانت اجرایی قانونی باشد - در نظام سیاسی وجود نخواهد داشت و لاجرم حکومت، لائیک و سکولار خواهد شد.

در عین حال می توان گفت، نوعی جدایی بین پاره ای از نهادهای دینی و سنتی از حکومت وجود دارد؛ ولی این جدایی قیود و

حدودی دارد که در عمل به جدایی دین از سیاست نمی انجامد. به عنوان مثال می بینیم مردم، مراجع عظام تقلید را انتخاب می کنند و مراجع نیز در استنباط و اعلام فتاوای خود، در مسائل شرعی کاملاً آزاد هستند و نظرات آنان برای مقلدانشان

حجت و مورد اتباع است. اما همه آنان – اعم از مردم و مراجع – در مسائل سیاسی و اجتماعی، باید پیرو احکام ولایی صادر شده از سوی «ولی امر» باشند و موجب تزاحم نشوند.

مثال دیگر اینکه جلسات دینی، مساجد و فعالیت های خیریه و عام المنفعه، بر اساس دین و جدای از سازمان سیاسی حاکم بر جامعه دینی شکل می گیرد.

با توجّه به تشکیکی بودن حکومت دینی (بالاترین نوع حکومت دینی و مراتب پایین تر از آن)، آیا رژیم گذشته را – که قانون حاکم در آن و مذهب رسمی کشور شیعه بوده – می توان حکومت دینی و اسلامی دانست؟

پرسش

با توجّه به تشکیکی بودن حکومت دینی (بالاترین نوع حکومت دینی و مراتب پایین تر از آن)، آیا رژیم گذشته را – که قانون حاکم در آن و مذهب رسمی کشور شیعه بوده – می توان حکومت دینی و اسلامی دانست؟

پاسخ

چنان که در مطالب گذشته، یادآوری شد، مرتبه نازل و بدل اضطراری حکومت دینی، آن است که در روند سیاست گذاری، اعمال قدرت و در فعالیت های سیاسی و اجتماعی، قوانین دینی را رعایت کند. چنین چیزی هر چند در قانون اساسی پس از مشروطیت، به گونه ای پیش بینی شده است؛ اما کسانی که در عمل قدرت سیاسی را در دست داشتند؛ نه تنها هیچ گونه وفاداری به احکام دینی نداشتند؛ بلکه عملاً برنامه های ضداسلامی دیکته شده از سوی غرب را اعمال می کردند.

بنابراین نمی توان آن رژیم های فاسد را «دینی» به حساب آورد. بلی اگر بتوان با تعیین شاخص های دقیق، به مطالعه میزان رعایت قوانین اسلامی در حکومت های پیشین پرداخت؛ آن گاه می توان گفت که چند درصد هماهنگ با اسلام و چند درصد غیراسلامی بوده اند.

معنای حکومت دینی چیست؟ حاکمیت متدینان؛ اجرای احکام دینی یا برآمدن همه ارکان حکومت از دین؟

پرسش

معنای حکومت دینی چیست؟ حاکمیت متدینان؛ اجرای احکام دینی یا برآمدن همه ارکان حکومت از دین؟

پاسخ

«حکومت دینی» آن است که هماهنگ باتعالیم دینی و بر اساس «دین» باشد و دست کم در هیچ زمینه ای، با آموزه های دینی ناسازگار ننماید. البته در این بحث، «دین اسلام» محور سخن است؛ نه هر دینی. برای درک دقیق معنای حکومت دینی، توجه به نکات زیر سودمند است:

یکم. بی تردید دین داریِ حاکمان و کارگزاران امری بایسته و لازم است، اما بدون رعایت احکام و قواعد دینی درتدوین و اجرای قوانین، کافی نیست؛ زیرا حکومت دینی، به معنای نظام «دین مدار» است. بنابراین نمی تواند احکام و دستورهای الهی را زیر پا نهد. پس التزام به احکام الهی، از ویژگی های اساسی وجدایی ناپذیر حکومت دینی است. قرآن مجید پشت پازنندگان به این اصل را کافر خوانده، می فرماید:

(وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْکافِرُونَ) .مائده (۵)، آیه ۴۴.

دوم. آیا افزون بر رعایت احکام الهی، ساختار و ارکان حکومت نیز باید تماماً برگرفته از دین باشد؟ برای پاسخ به این پرسش، باید گستره سیاسی دین بررسی شود؛ یعنی، باید مشخص گردد، دین در حوزه «سیاست»، چه ارمغانی برای بشر آورده است؟ آیا تنها به ذکر پاره ای از تعالیم و هنجارهای مربوط به مناسبات سیاسی و اجتماعی - بدون ارائه شکلی ویژه از حکومت - بسنده کرده است؟ یا به نوعی خاص از حکومت با ساختاری ویژه و نیز به چگونگی شکل گیری و انتقال قدرت سیاسی توجّه دارد؟

بنابر دیدگاه دوم، فقط به کارگیری هنجارها و عدم ستیز با آنها، برای دینی خواندن حکومت کافی نیست و حکومت دینیِ مطلوب، نظامی است که همه

ارکان و ابعادش، برگرفته از دین و سازگار با آن باشد.

با مراجعه به نصوص دینی و سیره پیشوایان معصوم(ع) در می یابیم که اسلام، هر گونه حکومتی را بر نمی تابد. واپسین آیین آسمانی، حکومتی را تأیید می کند که:

۱. حاکمانش، دارای ویژگی ها و صلاحیت های معیّن و تعریف شده در نصوص دینی باشند.

۲. آنان از راه های معین - نصب الهی و مقبولیت مردمی - قدرت رابه دست گیرند.

۳. در حکومت داری، شیوه ها و هنجارهای تبیین شده، در منابع دینی را رعایت کنند.

این بدان معنا نیست که تمام ساختار و ارکان حکومت، به نحو ثابت و انعطاف ناپذیری، در دین مشخّص گردیده است. مراد آن است که اصول و زیر ساخت هایی اساسی و مشخص، در دین وجود دارد که حکومت با آنها ماهیت و چهره ای ویژه می یابد و از دیگر نظام های سیاسی متمایز می شود.

برای مثال یکی از شاخصه های اصلی حکومت اسلامی «ولایت» معصوم و نایب او بر جامعه، از طریق نصب الهی است؛ ولی پاره ای از خصوصیات مربوط به ساختار و ارکان حکومت، متناسب با مقتضیات زمان و مکان و گسترده و پیچیده شدن نهادهای اداری - اجتماعی و گسترش دایره وظایف و خدمات دولتی، انعطاف پذیر است؛ یعنی، مثلاً می توان حکومت اسلامی را به صورت متمرکز یا نامتمرکز تشکیل داد.

سوّم. حکومت دینی، مراتب و درجاتی دارد. مرتبه عالی و ایده آل آن، این است که همه امور و ارکانش، مبتنی بر دین و هماهنگ با آن باشد؛ ولی وقتی تأسیس دولت تمام عیار دینی، ممکن نیست، باید مرتبه نازل تر آن را اجرا کرد.

مرتبه نازل یا بدل اضطراری حکومت دینی، حکومتی است که در آن احکام و قوانین دینی

رعایت شود؛ هر چند کل نظام از تعالیم دینی برنیامده و در رأس آن حاکم منصوب از سوی خداوند قرار نگرفته باشد. البته چنین حکومتی، تنها در صورت عدم امکان تأسیس «دولت کامل» اسلامی، روا است.

برای آگاهی بیش تر ر.ك:

۱. نوروزی، محمد جواد، نظام سیاسی اسلام؛

۲. اندیشه حوزه، سال پنجم، شماره اول و دوم؛

۳. ویژه نامه ولایت فقیه، دانشگاه علوم اسلامی رضوی؛

۴. مصباح یزدی، محمدتقی، پرسش ها و پاسخ ها، ج ۱، صص ۴۵ - ۴۷.

تفاوت حکومت دینی در اندیشه کلیسا در قرون وسطی و اندیشه حکومت دینی در عصر حاضر و در ایران و در اندیشه شیعی چیست؟

پرسش

تفاوت حکومت دینی در اندیشه کلیسا در قرون وسطی و اندیشه حکومت دینی در عصر حاضر و در ایران و در اندیشه شیعی چیست؟

پاسخ

بین «تئوکراسی» (Theocracy) قرون وسطایی - که به غلط حکومت کلیسا نامیده می شود - با حکومت اسلامی و نظام جمهوری اسلامی، تفاوت های عمده وجود دارد. برای روشن شدن این مطلب، توجه به نکات زیر ضرورت دارد:

یکم. اساساً در تفکر رایج کلیسایی، حکومت و سیاست از دین جدا است؛ زیرا:

الف. مسیحیت، فاقد شریعت و دستور العملی جامع و منسجم، درباره حیات سیاسی و اجتماعی بشر است و تعالیم مسیحیت درباره مناسبات اجتماعی، از حد چند دستور العمل اخلاقی تجاوز نمی کند.

ب. پاره ای از تعالیم انجیل در طول تاریخ، اندیشه جدایی دین از سیاست را در جهان مسیحیت تبلیغ کرده است. در انجیل آمده است که حضرت عیسی به «پیلاطس» فرمود: «پادشاهی من از این جهان نیست ... ». انجیل یوحنا، باب ۱۹، آیه ۳۶. و نیز به «هیرودسیان» می گوید: «مال قیصر را به قیصر دهید و مال خدا را به خدا». انجیل لوقا، باب ۲۰، آیه ۲۵.

از همین رو می توان گفت بذر اندیشه سکولاریستی و تفکیك دین و دنیا، در اندیشه رایج مسیحی نهفته است. البته مقصود از مسیحیت، آیین امروز مسیحی است؛ نه تعالیم حقیقی عیسای پیامبر(ص). بنابراین اساساً کلیسا، درباره حکومت واداره امور جامعه، بر اساس وحی و قانون شریعت، ادعایی نداشته و ندارد. مرجعیت و اقتدار کلیسا، در پاره ای از امور اجتماعی (مانند

تعلیم و تربیت و قضاوت و مانند آن) نه به معنای حکومت کلیسا در همه ارکان سیاسی و اجتماعی است و نه به معنای دخالت

دین در این گونه امور. حکومت نیز همواره در دست پادشاهان بوده است. در این صورت حکومت «پادشاه»، حکومت «خدا بر مردم» (Theocracy) خوانده می شد؛ زیرا معتقد بودند: شاه مشروعیت خود را از خدا دریافت می کند و تنها در برابر او مسؤول است.

بنابراین حکومت خدا بر مردم (تئوکراسی) در اندیشه غربی، هرگز به معنای «حاکمیت دین» و «قوانین الهی» نبوده است؛ در حالی که نظام اسلامی، یک نظام دینی کامل است که خاستگاه، اهداف، قوانین، شرایط و ویژگی های حاکم و کارگزاران و اصول روابط اجتماعی آن، در متن دین ریشه دارد. دین پایه گذار جامعه و تمدنی ویژه است؛ بر خلاف جامعه مسیحی که میهمان و وارث تمدن روم بود و جز تأیید و پذیرش و هماهنگ سازی خود، با آن راهی نداشت. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱. رهنمایی، سیداحمد، غرب شناسی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی؛، چ اول، ۱۳۷۹؛

۲. هامیلتون آ.ر. گیب، مذهب و سیاست، ترجمه: مهدی قائنی.

دوم. در تئوکراسی قرون وسطایی، شعار حاکم این بود که: «فرمانروا تنها دربرابر خدا مسؤول است؛ نه در برابر مردم». آن هم خدایی که نه شرایطی برای پادشاه مقرر ساخته و نه برنامه ای برای حکومت وی صادر کرده است. از جیمز اول پادشاه انگلستان - یکی از تئوریسین های این نظریه - نقل شده است: «سلاطین تصاویر تنفس کننده خداوند در روی زمین هستند. همچنانکه جدل کردن درباره این که خداوند چه کاری را می تواند انجام دهد و چه کاری را نباید انجام دهد، کفر و الحاد است؛ همان طور هم جدل کردن رعایا درباره این که پادشاه چه چیزی می تواند بگوید و یا انجام دهد و چه کاری

را نمی تواند، کفر و الحاد است. سلطنت ما فوق همه چیز در روی زمین است؛ چرا برای اینکه پادشاهان نه تنها معاونین خداوند در روی زمین هستند و بر روی تخت خداوند می نشینند، بلکه آنها حتی از طرف خود خداوند به نام خدایان نامیده شده اند»!. خدادادی، محمد اسماعیل، مبانی علم سیاست، ص ۵۴، قم: یاقوت، چاپ اول، ۱۳۸۰.

چنین تفکری باعث می شد «قدرت»، نه از طریق نهادهای دینی مهار و کنترل شود و نه از سوی نهادهای مدنی و اجتماعی. در نتیجه به فساد حکومت و سوء استفاده از قدرت می انجامید.

لوتر می گفت: «هیچ مسیحی نمی تواند به مخالفت با فرمانروای خود - خوب یا بد - برخیزد؛ بلکه باید به هر بیدادگری تن دهد. هر کس مقاومت ورزد، لعن خواهد شد» علی عبدالرزاق، الاسلام و اصول الحکم، ص ۱۰۳، اقتباس: محمد سروش، دین و دولت در اندیشه اسلامی، ص ۱۳۹، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چ اول، ۱۳۷۸.؛ در مجموع اصول حاکم بر این دکترین عبارتند از:

۱. پادشاهی را خداوند مقرر کرده است و شاه اقتدار خود را از او می گیرد.

۲. پادشاهی موروثی است و حق موروثی شاه از پدر به فرزند می رسد.

۳. پادشاه تنها در برابر خدا مسؤولیت دارد، نه در برابر اتباع خود.

۴. مقاومت در برابر اقتدار شاه و دستورات او گناه محسوب می شود. نگا: عالم، عبدالرحمن، بنیادهای علم سیاست، ص ۱۶۸، تهران: نشر نی، چاپ دوم، ۱۳۷۵.

اما در اسلام وضعیت کاملاً متفاوت است. در حکومت اسلامی، حاکم هم در پیشگاه خداوند مسؤول است و هم در برابر جامعه.

از طرف دیگر قرآن مجید نه تنها نقد قدرت های فاسد را موجب خروج از دین نمی انگارد؛

بلکه آن را یکی از واجبات دینی اعلام کرده، می فرمایـد: «از پیشوایان ستمگر پیروی نکنید، همان ها که فساد پیشه ساخته و به اصلاح امور خلق نمی پردازند». شعراء (۲۶)، آیه ۱۵۱ و ۱۵۲. مناسبات دولت – ملت در اسلام، بر اساس حقوق و وظایف متقابل استوار است؛ ولی در تئوکراسی غربی، پادشاه بر مردم «حق» دارد و مردم در برابر حاکم فقط «وظیفه» دارند.

سوّم. در دوران حاکمیت فئودالیسم قرون وسطایی، کلیسا یکی از مهم ترین کانون های فئودالی و صاحب املاک فراوان بود.سفر بن عبدالرحمن الحوالی، العلمانیه؛ ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۴، عصر ایمان، فصل بیست و هفتم؛ دکتر علیرضا رحیمی بروجردی، سیر تحول تفکر جدید در اروپا.

دنیا پرستی، زرق و برق و تشریفات، شدیداً بر ارباب کلیسا حاکم شد و کاخ نشینی، عملاً به نسخ آموزه های معنوی مسیحیت انجامید. این پدیده ناگوار، موجب شد کلیسا در کنار اربابان زر و زور قرار گرفته، توجیه گر نظام های فاسد باشد و با عدالت خواهی و ستم ستیزی – که روح حاکم بر دین الهی است – فاصله بسیار یابد.

در جامعه اسلامی، یکی از مهم ترین شرایط رهبران دینی و حکومتی، وارستگی از «دنیاطلبی» است. زندگی پیشوایان دینی، همچون امیر مؤمنان(ع) از برجسته ترین نمونه ها در تاریخ بشریت است. همچنین زندگی حضرت امام خمینی، بنیان گذار جمهوری اسلامی و ساده زیستی او در اوج قدرت، جلوه بارز این مسأله است.

«ارنست کاردیناله»، کشیش مسیحی و وزیر آموزش و پرورش در دولت انقلابی ساندنیست های نیکاراگوئه، می گوید:

«بعد از انقلاب نیکاراگوئه، شدیداً تحت محاصره اقتصادی بودیم و نیشکر – که مهم ترین منبع درآمد ارزی کشور ما بود – از ما خریداری نمی شد. وضعیت بسیار بغرنج و

مبهمی داشتیم. در سفری به ایران، خدمت رهبر انقلاب اسلامی رسیدم. از کوچه های پرپیچ و خم جماران گذشتم. خانه رهبر انقلاب را در نهایت سادگی یافتم. مردی که شرق و غرب را به لرزه انداخته بود، پیرمردی است با لباس ساده و در اتاقی محقّر. تنها حرفی که ایشان گفتند، این بود: «ما در کنار مبارزان علیه ستمکاران هستیم». این سخن قوّت قلبی بود که با هیچ چیز قابل مقایسه نیست.

در ادامه سفر به مقر پاپ، رهبر کاتولیک های جهان رفتم. آن کاخ تو در تو و آن مقر باشکوه، آن لباس های گران قیمت و فاخر و رفتار تند و برخورد تلخ پاپ که گفت: اگر می خواهی کمکی از جانب کلیسا به شما بشود، نباید به سیاست، کاری داشته باشید و همچنین با امریکا درنیفتید.

من گفتم: رهبر من قاعدتاً باید شما باشید، اما نیستید. رهبر من امام خمینی است که به آن سادگی زندگی می کند و واقعاً راه حضرت مسیح(ع) را می رود و با آمریکا دشمن است. اگر حضرت مسیح(ع) حالا بود، رفتار امام خمینی قدس سره را داشت». پیام زن، سال ۵، ش ۱ (فروردین ۷۵).

اسلام و حکومت

آنچه گذشت، نشان می دهد که اساساً در مسیحیت چیزی به نام «حکومت دینی» وجودندارد وتئوکراسی مسیحی و غربی، هرگز به معنای «حکومت دینی» نیست؛ ولی در اسلام مسأله کاملاً متفاوت است؛ زیرا:

الف. در اسلام «دین و سیاست» پیوندی ژرف با هم دارند؛

ب. اسلام در همه زمینه های مربوط به حکومت، برنامه های ویژه دارد. اهم این زمینه ها عبارت است از:

۱. تعیین شرایط حاکم،

۲. تنظیم سیاست داخلی و خارجی،

۳. تبیین حقوق وتکالیف متقابل جامعه و حکومت،

۴.

تنظیم ساز و کار کنترل قدرت و جلوگیری از فساد،

۵. تقویت و رشد مشاЉЬØ...عمومی،

۶. ارائه مبنای مشروعیت،

۷. تبیین چگونگی تولید، حفظ و هزینه کرد قدرت.

برای آگاهی بیشتر ر.ك:

۱. قدردان قراملکی، محمدحسن، سکولاریسم در مسیحیت و اسلام؛

۲. فلسفه سیاست، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی؛

۳. امام خمینی(ره)، ولایت فقیه؛ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی؛

۴. سبحانی، جعفر، مبانی حکومت اسلامی، ترجمه داود الهامی.

آیا درست است که ارتباط و پیوستگی روحانیت با سیاست، باعث کناره گیری مردم از دین و روحانیت می شود؟

پرسش

آیا درست است که ارتباط و پیوستگی روحانیت با سیاست، باعث کناره گیری مردم از دین و روحانیت می شود؟

پاسخ

برای دستیابی به پاسخی مناسب و منصفانه، بایسته است کار ویژه های عالمان دینی را در ابعاد مختلف، به صورت مختصر بررسی کنیم. این امور عبارت است از:

۱. دفاع از دین اسلام و تبیین و ترویج آن؛

۲. بسط و تعمیق معرفت دینی، در شرایط و دوران های سخت تاریخی با امکانات محدود و...؛

۳. پیشگامی در نهضت های سیاسی در طول تاریخ، در مقابل ظالمان و ستمگران و دفاع از حقوق مظلومان؛

۴. بسیج اجتماعی؛

روحـانیت به لحـاظ تـاریخی نشـان داده است که مهم ترین عامل بسـیج کننـده و حرکت دهنـده به سوی اهـداف و ارزش های اسلامی و خیرخواهانه و دفاع از نوامیس دینی و ملی بوده است.

۵. فراهم نمودن زمینه های جامعه پذیری اسلامی؛

علمـای دینی با ابزارها و شـیوه هایی همچون وعظ، خطابه و تبلیغ موظف به فراهم نمودن زمینه های لازم برای پویایی و فرهنگ پـذیری اجتماعی و نهادینه کردن ارزش ها و هنجارهای متعالی اسـلام در ابعاد مختلف فرهنگی، سیاسـی، اقتصادی، حقوقی و... هستند.

۶. همبستگی اجتماعی؛

از آنجـا که جوامع اسـلامی در حـال تجربه کردن دوران گـذار از نظامات «ضـددینی، اسـتبدادی و وابسـته»، به نظامات «مترقی، مردمی و مسـتقل» هسـتند و در هر جـامعه در حـال گـذار، ضـریب همبسـتگی مردمی پـایین می آیـد؛ در این موقعیت، وظـایف دلسوزان و متفکران، کمـک در جهت کـاهش بحران های شـکاف زا و برانگیختن حسّ همبسـتگی بیشتر در میان مردم است و بهترین عامل برای انجام دادن این مهم در جامعه دینی «روحانیت» است.

اکنون می توان تصوّر کرد که اگر روحانیت در امور سیاسی و اجتماعی دخالت نکند، چه مشکلاتی ایجاد می شود:

یکم. ارزش ها و احکام

اسلامی به تدریج از صحنه اجتماعی و فردی زندگی مسلمانان محو می گردد.

دوم. در مسیر سیاسی حکومت دینی انحراف ایجاد می شود.

سوم. موجب وابستگی کشور به قدرت های سلطه گر و از دست رفتن استقلال، آزادی، وحدت و تمامیت ارضی کشور و چپاول منابع داخلی می شود.

امام راحل(ره) در این زمینه می فرماید: «من با یقین شهادت می دهم که اگر افرادی غیر از روحانیت جلودار حرکت انقلاب و تصمیمات بودند، امروز جز ننگ و ذلّت و عار در برابر آمریکا و جهانخواران و جز عدول از همه معتقدات اسلامی و انقلاب، چیزی برایمان باقی نمی ماند».صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۲۸۸ (پیام منشور روحانیت، ۳/۱۲/۱۳۶۷).

اکنون باید به قضاوت بنشینیم که بهترین راه چیست؟

با توجه به دلایل عقلی و نقلی (آیات و روایات) و سیره پیامبر اکرم(ص) و معصومین(ع) –که با تمام قداستشان در امور سیاسی و اجتماعی دخالت کرده و اداره آن را بر عهده می گرفتند و با توجه به کار ویژه ها و اثرات مثبتی که عالمان برجسته دینی در شرایط مقتضی، در توسعه، پیشرفت، رشد و شکوفایی جامعه –در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، علمی، اجتماعی، فرهنگی، هنری و... دارند و با تجربه تلخ کنار زدن روحانیت از عرصه سیاست در طول تاریخ –به ویژه در عصر مشروطه آیا سزاوار است که قائل به جدایی روحانیت دین مدار از سیاست شد و در دام توطئه های دشمنان ملّت افتاد؟

از دیگر سو با در نظر گرفتن واقعیات جامعه و دستاوردهای مثبت و متعددی که بعد از سالیان متمادی، به برکت رشد و بالندگی دین در عرصه های مختلف زندگی، در ایران اسلامی به وجود آمده است؛ به نظر می رسد اصل حضور روحانیت در صحنه، نه تنها

آسیب به دین نمی زند؛ بلکه یک ضرورت است. البته در این زمینه توجه به چند نکته ضروری است:

۱. رفتار سیاسی روحانیت باید همچون حضرت امام خمینی(ره) نمایان گر رفتار سیاسی پیامبر(ص) و امامان(ع) باشد. چنین شیوه ای نه تنها موجب دین زدایی نمی شود؛ بلکه به تقویت دین گرایی نیز خواهد انجامید.

۲. فعالیت های سیاسی، نباید روحانیت را از وظیفه خطیر ارشاد، هدایت و تبلیغ دینی و خدمات فرهنگی باز دارد.

۳. حضور روحانیت در عرصه سیاست، باید راه گشای دیگر دلسوزان و فعالان سیاسی دین مدار و ارزش گرا نیز باشد و آنان را از صحنه خارج نسازد.

۴. وحدت و یکپارچگی روحانیت، نباید دستخوش اغراض و گرایش های مختلف سیاسی شود.

کسانی که از تز جدایی دین از سیاست دفاع می کنند، می گویند قرآن حکومت پیامبر(ص) را نفی کرده است، جواب آنان چیست؟

پرسش

کسانی که از تز جدایی دین از سیاست دفاع می کنند، می گویند قرآن حکومت پیامبر(ص) را نفی کرده است، جواب آنان چیست؟

پاسخ

چندی از سکولاریست های عرب –چون العشماوی، علی عبدالرزاق و... با تمسّک به آیاتی چند ادعا می کنند: قرآن وظایف فراتر از مسؤولیت تبلیغ دینی را از دوش پیامبر(ص) برداشته است.عبدالرزاق، علی، الاسلام و اصول الحکم، ص ۱۷۱. مهندس بازرگان نیز با پیروی از عبدالرزاق قرآن چنین برداشتی را مطرح کرده است.مجله کیان، شماره ۲۸، ص ۵۱. برخی از این آیات عبارت است از:

۱. (... إِنْ عَلَيْکَ إِلاَّ الْبَلاغُ...) شوری (۴۲)، آیه ۴۸. «...برعهده تو جز رسانیدن [پیام]نیست...».

۲. (... إِنْ أَنَا إِلاَّ نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) اعراف (۷)، آیه ۱۸۸. «من جز بیم دهنده و بشارتگر برای گروهی که ایمان می آورند، نیستم».

۳. (... فَما أَرْسَلْناکَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً) نساء (۴)، آیه ۸۰. «... ما تو را بر ایشان نگهبان نفرستاده ایم» و....

در پاسخ گفتنی است:

یکم. این آیات وظیفه پیغمبر(ص) در زمینه رسالت و انذار را به صورت حقیقی حصر نمی کند تا با دیگر مقام ها و مناصب پیامبر اکرم(ص) منافات داشته باشد. این کلام به قرینه آیات دیگر –که مقام قضاوت و حکومت را برای آن حضرت اثبات

کرده فهمیده می شود. آیاتی که به طور مشخص به این امر پرداخته، زیاد است؛ از جمله قرآن می فرماید: (النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ) احزاب (۳۳)، آیه ۶. «پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است». این آیه وجود مبارک پیامبر(ص) را در تصرّف در امور مؤمنان، سزاوارتر از خودشان دانسته است. به طور قطع این اولویت در تصرف، چیزی افزون بر مقام نبوت آن حضرت است. امام باقر(ع) در تفسیر

آیه یاد شده فرمود: «این آیه درباره امارت و حکومت نازل شده است».طریحی، مجمع البحرین، ص ۹۲.

دوم. در آیاتی از قرآن، یکی از اهداف بعثت پیامبران، اقامه قسط در جامعه دانسته شده است: (لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَ الْمِیزانَ لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) حدید (۵۷)، آیه ۲۵. «ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند». آیا می توان بدون اصلاح جامعه و در دست گرفتن تشکیلات حکومتی، عدالت را تحقّق بخشید؟

سوم. در یکی دیگر از آیات، هدف از ارسال پیامبران چنین بیان شده است: (کانَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِیِّینَ مُبَشِّرِینَ وَ مُنْذِرِینَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْکِتابَ بِالْحَقِّ لِیَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ فِیمَا اخْتَلَفُوا فِیهِ) بقره (۲)، آیه ۲۱۳. «مردم [در آغاز]یک دسته بودند [و تضادی در میان آنان وجود نداشت؛ ولی به تدریج جوامع و طبقات پدید آمد و اختلافات و تضادهایی در میان آنها پیدا شد؛ در این حال]خداوند، پیامبران را بر انگیخت؛ تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی که به سوی حق دعوت می کرد، به آنان نازل نمود تا در میان مردم در آنچه اختلاف داشتند، داوری کند».

در این آیه مسأله رفع اختلاف و داوری عادلانه در میان مردم، به عنوان هدف بعثت پیامبران مطرح شده است.

اگر اختلاف میان انسان ها، امری طبیعی و قطعی و رفع اختلاف ها، برای ایجاد نظم در جامعه بشری و دوری از هرج و مرج بایسته است؛ موعظه و نصیحت و مسأله گویی به تنهایی نمی تواند مشکل اجتماعی را حل کند.

ازاین رو هیچ پیامبر صاحب شریعتی، نیامده؛ مگر آنکه علاوه بر بشارت و انذار مردمان، مسأله حاکمیت را نیز مطرح کرده است. خدای سبحان در این آیه نمی فرماید: پیامبران به وسیله تعلیم و یا بشارت و انذار، اختلاف جامعه را رفع می کنند؛ بلکه می فرماید: به وسیله «حکم» اختلافات را برمی دارند؛ زیرا حل اختلافات، بدون حکم و حکومت -که دارای ضمانت اجرایی است امکان پذیر نیست.

بنابراین هر مکتبی که پیام آور برنامه ای فراگیر و جامع برای بشر است، به یقین احکام فردی و اجتماعی را با خود آورده است و این احکام، در صورتی مفید و کارساز خواهد بود که به اجرا درآیند و اجرای قانون واحکام الهی نیز، ضرورتاً نیازمند حکومتی است که ضامن آن باشد. در غیر این صورت اساساً احکام دینی به اجرا درنمی آید و یا اگر اجرای آنها بدون رعایت شرایط لازم در دست هر کسی باشد، هرج و مرج رخ می نماید.

چهارم. در خصوص آیاتی که طرفداران نظریه تفکیک به آن استناد کرده اند، باید گفت: آیاتی که در آنها سلطه، قدرت، وکالت و اکراه به وسیله پیامبر(ص) نفی شده است؛ مربوط به فراخوانی اشخاص کافری است که به آیین اسلام نگرویده اند و پیامبر(ص) بسیار کوشش کرد تا آنان در صراط مستقیم اسلام گام نهند. منظور از نفی وکالت و... بیان این نکته است که: ای پیامبر! هدایت امری اجباربردار نیست و تو از سوی کافران وکیل نیستی که متکفل ایمان آنان شوی. پس این آیات از قلمرو بحث حکومت و سلطه -که لازمه حاکم و حکومت است خارج بوده و استدلال به آنها خروج از محل بحث است ر.ک: المیزان، ج ۵، ص ۵ و ج

۱۲، ص ۲۵۶ و ج ۱۰، ص ۱۳۶؛ آیت الله خوئی، تفسیر البیان، ص ۳۲۷..

پنجم. در مورد آیه ۸۰ سوره «نساء» -که در آن حفیظ بودن پیامبر(ص) نفی شده گفتنی است: هر چند مخاطبان این آیه مسلمانان هستند؛ اما با مراجعه به آیات پیش از آن، روشن می شود که مخاطب آیه، آن دسته از مسلمانانی اند که از جهاد و شهادت در راه خدا هراس داشتند و بر این باور بودند که پیروزی ها و حسنات از جانب خداوند است؛ اما ناکامی ها و بدی ها از جانب پیامبر(ص). خداوند در مقام دفع این توهم می فرماید: ای پیامبر! حسنات از جانب خداوند و بدی ها از سوی خود شما است و تو در تحقق ناکامی ها و بدی ها نقشی نداری؛ چرا که شأن تو بیان رسالت الهی است و هر کس از تو اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و هر که با تو مخالفت ورزد، با خداوند مخالفت کرده است. ما تو را موظف به حفظ آن نکردیم. این آیه به خوبی می فهماند که ناکامی های جامعه در رسیدن به خواسته های شان، ناشی از کج روی های خود و عدم پیروی شایسته از پیامبر(ص) است.

ششم. آیاتی که در آنها شأن و وظیفه الهی پیامبر(ص)، منحصر به ابلاغ و رساندن پیام الهی است؛ باید در تحلیل و تفسیر آنها توجه نمود که حصر در این آیات، حصر اضافی است نه حصر حقیقی؛ یعنی، خداوند شأن و وظیفه الهی پیامبر(ص) را تنها در ابلاغ پیام دین و توحید خلاصه نکرده است. مراد از آنها، بیان اهمیت فوق العاده ابلاغ پیام الهی به مخاطبانی است که بیشتر آنها، نه تنها از پذیرفتن آن شانه خالی می کنند؛ بلکه اقدام

به اذیت و آزار فیزیکی و روحی پیامبر(ص) نیز می نمایند.

رابطه میان دین و سیاست در مکتب عرفان چگونه است؟

پرسش

رابطه میان دین و سیاست در مکتب عرفان چگونه است؟

پاسخ

پاسخ به این پرسش در حد یک نوشتار محدود مقدور نیست. این مسأله زوایای تو در توی تاریخی، هستی شناختی و معرفت شناختی دارد که روشن کردن هر یک از آنها هفتاد من کاغذ را پرخواهد کرد و باز حق مطلب ادا نخواهد گشت. آنچه می توان در اینجا بدان اشاره کرد، چند نکته اساسی است که امید می بریم با دقت و توجه به آنها، پاسخی فراگیر و جامع برای شما فراهم آید.

۱. دین دارای سه رکن اساسی است که ما از آنها به «نظام اعتقادی»، «نظام ارزشی یا اخلاقی» و «نظام فقهی» یاد می کنیم. هیچ دینی بدون سه رکن پیش گفته تحقق پذیر نیست؛ هر چند ممکن است محتوای این ارکان در ادیان مختلف با یکدیگر تفاوت های جدی داشته باشند.

۲. در شناخت دین، معرفت به هر سه رکن یاد شده لازم و ضروری است. اگر فردی تنها به یکی از این سه رکن توجه کند و آن را فراگیرد، دانش و نگرش دینی او ناقص خواهد بود.

۳. متأسفانه به دلیل متفاوت بودن فهم و نگرش آدمیان و استعدادها و ظرفیت های گوناگون و عدم توجه به ارکان دیگر دین، دست کم سه نوع دین شناسی را می توان در طول تاریخ رهیابی کرد:

یکم – دین شناسی متکلمانه که از تأملات عقلی و با مرکزیت نظام اعتقادی به دین نگریسته و سایر ارکان دین را در پیرامون آن تلقی می کنند.

دوم – دین شناسی فقیهانه که از مدخل شریعت و احکام ظاهری، نظام فقهی را اصل پنداشته و دو رکن دیگر را با این دید می کاود و تبیین می کند.

سوم – دین شناسی اخلاقی که از دریچه

احکام اخلاقی و پردازش به باطن اعمال، نظام اخلاقی را رکن اصلی دین انگاشته و دو رکن دیگر را با این نظرگاه می جوید.

۴. آفت یکسویه نگری برای کیان دین و رشد فکر دینی و کمال یابی جوامع دینی، ضایعه ای بزرگ است. اگر به طور مطلق هر یک از سه رکن پیش گفته مساوی با تمام دین فرض گردد، دین به پیکری بی جان تبدیل می شود. محمدرضا کاشفی، دین و فرهنگ؛ فصل دوم (دین شناسی)، مبحث رهیافت به دین و ارکان دین.

۵. به تدریج در دنیای اسلام، تصور عده ای نسبت به نگرش اجتماعی اسلام تغییر کرد. آنان فرد را بر جمع برتری دادند و او را از جمع جدا کردند و به خودش مشغول داشتند؛ به او توصیه کردند که به اطراف خود نگاه نکند چون تمرکزش را از اندیشه درباره خدا از دست می دهد. این گروه با برداشت افراطی از آیات متضمن مذمت دنیا از یک سو و نیز برداشت های افراطی از آیاتی که تأکید بر زهد و تقوا دارد، از سوی دیگر؛ بخش عمده ای از فقه را که دانش اجتماعی زیستن اسلام است، بی اعتبار ساختند. بریدن از خلق خدا، گریز از مسؤولیت های اجتماعی، فاصله گرفتن از قدرت سیاسی جامعه، فرو رفتن در خود با غفلت از اطراف، کم ترین آموزه هایی بود که این طیف بر آن پای می فشردند. این جریان بستر را برای پدید آمدن «تصوف» و «خانقاه سازی» و فاصله گرفتن از مسجد فراهم ساخت. در این باب نگا: رسول جعفریان، خانقاه سازی از قرن هفتم تا نهم هجری و نقش آن در کاهش تحرک اجتماعی مسلمانان، در مجموعه مقالات تاریخی، ج ۱، صص ۲۷۲ - ۲۶۰ و سید محمد دامادی،

شرح بر مقامات اربعین، صص ۲۸۸ - ۲۸۲.

۶. برخی از این بزرگان، پیامبر و مردم عصر پیامبر را چنان وانموده اند که گویی پیغمبر شخص درویشی بوده است که در خانقاهی در مکه می نشسته است و برای درویش های دیگر درس تصوف می داده است. تصویری که اینان از قرآن و شخصیت پیامبر عرضه کرده اند، تحریف عمدی در تعلیمات اسلامی نبوده؛ بلکه ریشه در نگرش یکسویه به دین و آموزه های آن بوده است. چنین نگاهی به دین، بی اعتنایی مطلق به دنیا و «به فکر خود بودن» را تقویت می کرد و بی اعتنایی توام با ترحم را نسبت به مردمِ افتاده در چاه طبیعت به دنبال می آورد. در این باب نگاه کنید به: سه تفسیر «تأویلات»، ملا- عبدالرزاق -«کشف الاسرار»، رشید الدین میبدی «عرائس البیان» شیخ روزبهان بقلی.

۷. در طول تاریخ عرفان بسیاری از عارفان، پرهیز از ثروت و قدرت؛ و پیشه کردن عجز و فقر را در صدر دنیاگریزی می دیدند و ازاین رو دین را از سیاست جدا کرده، آن دو را امری غیر قابل اجتماع تلقی می کردند. آنها معتقد بودند که کم کسی است که بتواند در برابر وسوسه های قدرت و ثروت مفتون نشود و ازاین رو بهترین کار این است که گرد آنها نگردد و به عبارت دیگر، دنیا را به دنیاخواهان و دنیاداران بسپارد و برای سلامت و سعادت خود، با آن وداع کند.

نیست قدرت هر کسی راسازوار عجز بهتر مایه پرهیزگار

فقر ازاین رو فخر آمد جاودان که به تقوی ماند دستِ نارسان

زان غنا و زان غنی مردود شد که زقدرت صبرها بدرود شد

آدمی را عجز و فقر آمد امان از بلای نفسِ پرحرص و غمان

البته گاهی برای

برخی از عارفان علل و انگیزه هایی برای چنین تفکیکی، مددکار بوده است که فرصت طرح تفصیلی آن نیست. در این باب نگا: محمد سروش، دین و دولت، صص ۱۴۶ – ۱۲۰.

۸. اما آیا به راستی عرفان اسلامی که از رسول خدا(ص) ریشه گرفته و در آموزه های امام علی(ع) توسعه یافته، به صورتی که بیشتر شاخه های عرفان خود را به آن حضرت منتسب می دانند، عبدالحمید ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱، ص ۱۷. میان دین و سیاست انفکاک می بیند؟!

خیر، سیره عملی حضرت محمد(ص) و امیرمؤمنان که در تاریخ ضبط و ثبت است، خلاف این امر را نشان می دهد؛ چرا که به تعبیر صدرالمتألهین، معلم اول یعنی پیامبر خدا(ص) و معلم ثانی یعنی حضرت علی(ع) تمامی ارکان دین را با هم می دیدند و با هم می خواستند و با هم آنها را تحقق می بخشیدند.

امام علی(ع) که در رسیدگی به بینوایان و یتیمان، در ساده زیستی و اجتناب از کم ترین لذائذ دنیوی، در اجرای عدالت و حفظ و رعایت بیت المال، در اخلاق نیکو و ایثار، در سخاوت، صلابت، شجاعت، عبادت و درایت سرآمد روزگار بود، در صحنه سیاست و کارزار حضوری همیشگی داشت. او که خود مدت زمان کوتاهی متصدی امر حکومت گشت، در زمانی که در کنار بود همچون ناظری دقیق، اعمال حاکمان را تحت نظارت داشت. نگا: سید یوسف ابراهیمیان، آئینه حق نما، صص ۴۱۱ – ۲۰۵، فصل سوم و پنجم.

۹. حضرت امام خمینی که خود از احیاگران راستین فرهنگ محمدی و علوی و سرآمد عارفان بودند، در زمان معاصر تئوری سازگاری دین و سیاست را، با الگوگیری از سرور خود علی(ع)، عینیت بخشیدند. ایشان

نشـان دادنـد که لازمه عـارف بودن اهـل عزلت بودن نیست. او آشـکار ساخت که هیـچ منافاتی نیست که ما هم انـدیشه والای عرفانی را داشته باشیم و هم اندیشه اجتماعی نهادی دیدن ثروت و قدرت را و این دو را؛ نه تنها با هم عجین کنیم، بلکه یکی را دقیقاً مجرای اِعمال دیگری بـدانیم. ولی هیچ گاه معتقد نبود حالا که ما دانستیم نوعی آلودگی و میکرب در جامعه وجود دارد، خودمان را مصون بدانیم و دیگران را ملوّث باقی بگذاریم. بلکه اقتضای ارکان سه گانه دین آن است که دین در کنار سیاست و عرفـان، همراه مسائـل و مسؤولیت اجتماعی و شـریعت و طریقت و حقیقت همگام با هم باشـند. حضـرت امام که به شـدت از کسـانی که به ارکـان دین نگرش نـاقص و یکسـویه دارنـد نگران بودنـد، شـکوه خود را این گونه مطرح می سازنـد: «... اسـلام غریب است. از اول غریب بوده و الآن هم غریب است. برای این که غریب آن است که نمی شناسـند او را. در یـک جـامعه ای هست او، اما نمی شناسـند. همیشه یک ورق را گرفته انـد وآن ورق دیگر را حـذف کرده انـد، یا مخالفت با آن کرده اند. یک مـدت زیادی، گرفتار عرفا ما بودیم. اسـلام گرفتار عرفا بود، آنها خدمتشان خوب بود، اما گرفتاری برای این بود که همه چیز را برمی گردانند به آن طرف. هر چه دسـتشان، هر آیه ای دسـتشان می آمد، می رفت آن طرف. مثل تفسـیر ملاعبدالرزاق. خوب، او مرد بسـیار دانشـمندی، مرد بافضـیلتی است، امـا همه قرآن را برگردانـده آن طرف، کـانّه قرآن بـا این کارهـا کـار نـدارد...». سخنرانی در تاریخ ۱۷/۴/۵۸ در جمع وعاظ و روحانیون تهران.

بنابراین، از نظرگاه عرفان

اسلامی که ریشه در سیره و کلمات حضرت رسول(ص) و حضرت علی(ع) دارد، دین و سیاست از یکدیگر انفکاک ندارند و سیاست که عمدتاً در نظام فقهی جای می گیرد، یکی از اجزاء ارکان دین به شمار می رود؛ چنانکه عرفان نیز به منزله جزئی از نظام اخلاقی از دین منفک نیست. همچنین روشن شد که گرچه برخی از عارفان بزرگ، به دلیل خارج ساختن عرفان از مجرای خود و رویکردی عرفانی به دین، فتوا به انفکاک سیاست از دین دادند؛ در تاریخ معاصر حضرت امام که هم در عرفان نظری صاحب نظر بودند و هم در عرفان عملی سرآمد؛ این حقیقت را روشن ساختند که از منظر عرفان، دین و سیاست هیچ تضادی با یکدیگر ندارند؛ چنان که قدرت سیاسی با عارف بودن ناسازگار نیست.

سیاست چیست وآیاعلم سیاست بادین پیوند دارد ؟

پرسش

سیاست چیست وآیاعلم سیاست بادین پیوند دارد ؟

پاسخ

پاسخ از :: عبدالحسین خسروپناه

«سیاست» از حیث گستره و رهیافت بسیار متنوع است. با توجّه به این توسعه موضوعی و تکثر رهیافت، این پرسش مطرح است: آیا دانش سیاست با دین پیوند دارد و آیا می توان از دین در عرصه سیاست انتظاری معقول داشت؟ برای پاسخ به این پرسش مهم، نخست علوم سیاسی و مجموعه رشته های پیرامون آن تعریف می شود و آنگاه چگونگی پیوند دین و علم سیاست بررسی می گردد.

برای آشنایی با انتظار بشر از دین در گستره علوم سیاسی، ناگزیر باید نخست علم سیاست و شاخه های پراکنده آن در عرصه هایی چون جامعه شناسی، اقتصادی، حقوقی توضیح داده شود.

علم سیاست

نظریه پردازان تعاریف گوناگون از سنخ توصیفی، تجویزی یا مختلط درباره سیاست ارائه داده اند؛ برای نمونه توجّه به تعریف های زیر سودمند می نماید:

۱. سیاست، علم فرمانروایی بر کشورها است.۱

۲. سیاست، یعنی فن و عمل فرمانروایی در جوامع انسانی.۲

۳. سیاست عبارت است از مطالعه قدرت و نفوذ.۳

۴. علم سیاست به تحلیل و بررسی جنبه های سیاسی پدیده های اجتماعی نظر دارد.۴

۵. سیاست هنر استفاده از امکانات، حکومت کردن بر انسان ها، مبارزه برای قدرت، دانستن این که چه کسی می بَرد، چه می بَرد، چه موقع می بَرد، چگونه می بَرد و چرا می بَرد و توزیع آمرانه ارزش ها است.۵

۶. علم سیاست دانشی است که پدیده ها و روندهای سیاسی موجود و سازمان ها و گروه های جویای قدرت و روابط شهروندان و گروه های گوناگون با دولت و روابط دولت با دیگر دولت ها و سازمان های بین المللی را مطالعه می کند.۶

امروزه علم سیاست دانشی تجربی شمرده می شود و در پی کشف روابط بین پدیده ها و رفتارهای سیاسی با روش تجربی و طبیعی است. بریتانیایی ها

اغلب به استفاده از اصطلاح علوم سیاسی تمایل ندارند. مدرسه اقتصاد لندن (LSE) در سال ۱۸۹۵ با عنوان مدرسه اقتصاد و علوم سیاسی گشایش یافت؛ امّا دانشگاه های بریتانیایی در سراسر قرن بیستم از به کار بردن چنین عنوانی اجتناب ورزیده و عناوینی چون حکومت، سیاست، اندیشه و نهادهای سیاسی یا سیاست و روابط بین الملل را ترجیح داده اند. انگلستان، به جای انجمن علوم سیاسی امریکا (APSA)، انجمن مطالعات سیاسی (PSA) دارد. بی تردید عدم استفاده از واژه «علم» نشان دهنده موقعیت ویژه ای است که دانشمندان علوم طبیعی برای دیسیپلین خود قائل هستند.۷

فلسفه سیاسی

تفکر منظم درباره غرض و غایت حکومت و یا تنقیح مناط تحلیل مفاهیم سیاسی که به صورت انتزاعی ارائه می گردد، فلسفه سیاسی نام دارد.۸ در گذشته فلسفه سیاسی غالباً به دو مسأله می پرداخت:

۱. توضیح چگونگی عملکرد حکومت ها، خاستگاه و کیفیت تحقق آن ها و ضرورت اطاعت از آن ها.

۲. اظهار نظر درباره هدف حکومت و روش سازمان یافتن آن و نیل به این هدف.۹

برخی از نویسندگان بر این باورند که فلسفه سیاسی از دو بخش توصیفی و تجویزی پدید می آید. در مباحث توصیفی، پرسش هایی چون حکم حاکم بر چه اساس است؟ چرا باید از حکومت اطاعت کرد؟ ماهیّت دولت چیست؟ پاسخ داده می شود و در مباحث تجویزی که ناب ترین بخش فلسفه سیاسی است، مسائلی مانند غایت اصلی زندگی سیاسی و روش تأمین آن، مصلحت و خیر عامه و چگونگی تأمین آن، رابطه عدالت و برابری و رابطه آزادی و خیر تبیین می گردد.۱۰ بنابراین، فلسفه سیاسی که در گذشته با علم سیاست یکسان تلقی می شد، از ویژگی های زیر بهره می برد:

۱. به شیوه انتزاعی وعقلی دنبال

می شود.

۲. به مباحث بنیادین و فکری حکومت مانند مشروعیت حاکم و حکومت، غایات حکومت و ابزار آن ها می پردازد.

۳. به زمان و مکانی خاص محدود نمی شود.

۴. توسط متفکران حرفه ای و متخصص پی گیری می شود.

کلام سیاسی

تعلیمات سیاسی که از وحی الاهی ناشی می شود، کلام سیاسی نام دارد؛ به عبارت دیگر اگر پرسش های مربوط به فلسفه سیاسی که به روش انتزاعی و عقلی پاسخ داده می شوند، از طریق وحی الاهی و متون دینی پاسخ داده شود، کلام سیاسی تحقق می یابد.

فقه و حقوق سیاسی

مجموعه مباحث حقوقی و فقهی که به رفتار سیاسی دولت ها و مردم ارتباط پیدا می کند، مانند حقوق اساسی و حقوق بین الملل، فقه و حقوق سیاسی خوانده می شود.

نظام سیاسی

مجموعه نظریه ها و آرای هماهنگ به شکل یک کل)نظام و سیستم(که خطوط اصلی ارزش های مورد نظر مکتب در زمینه مباحث سیاسی مثل فرد، دولت و عدالت را بیان می کند و میان حقوق سیاسی)بایدهای جزیی(و جهان بینی)بینش های کلی(ارتباط منسجم برقرار می سازد، نظام سیاسی نام دارد.

نظریه یا تئوری سیاسی

در گذشته به معنای مجموعه تفکرات فیلسوفان سیاسی همچون افلاطون، ارسطو به کار می رفت؛ ولی در اصطلاح جدید به معنای مجموعه منسجمی است که در آن متغیرهایی معین در شرایط مشخص با یکدیگر ارتباط دارند. بنابراین، نظریه سیاسی باید به ظاهر از گرایش های ایدئولوژیکی و فلسفی فارغ و از عنصر تجویز و عمل تهی بوده، جنبه اثباتی داشته باشد. تا نیمه دوم قرن ۲۰، تئوری سیاسی در معنای علوم سیاسی و فلسفه سیاسی به کار برده می شد.

اندیشه سیاسی

اندیشه سیاسی، مجموعه منسجم فلسفی و غیر فلسفی در ارتباط با سیاست و حکومت است که همواره حالت

توصیفی و تفسیری دارد. اندیشه سیاسی در روش عقلی و ترکیبی با فلسفه سیاسی تفاوت دارد؛ چنان که تفاوت آن با نظام سیاسی در جنبه توصیفی و ترکیبی از توصیفی و تجویزی است.

جامعه شناسی سیاسی

دانشی که به بررسی محیط اجتماعی سیاست می پردازد، جامعه شناسی سیاسی نام دارد؛ به عبارت دیگر، بررسی تأثیرات جامعه به طور کلی اعم از حوزه روابط تولید و اقتصاد و لایه بندی های اجتماعی و فرهنگ بر ساخت و فرآیند و رفتار سیاسی جوهر جامعه شناسی سیاسی را پدید می آورد؛ به عبارت ساده تر، در جامعه شناسی سیاسی، زندگی سیاسی به وسیله متغیرهای اجتماعی توضیح داده می شود. بی شک همواره میان دولت و جامعه تعامل و تأثیر متقابل وجود دارد؛ ولی جامعه شناسی سیاسی به آن وجه از این روابط که محیط اجتماعی سیاست و حکومت می سازد، نظر دارد.۱۱

رابطه میان دولت با جامعه و احزاب و تشکل ها و طبقات اجتماعی مانند ارتش، روشنفکران، روحانیان، زنان و دانشجویان موضوع اصلی جامعه شناسی سیاسی است.

تحلیل سیاسی

تبیین و تفسیر پدیده های سیاسی و بررسی علل و عوامل آن ها که از سوی افراد یا گروه های سیاسی ارائه می گردد، تحلیل سیاسی خوانده می شود. تحلیل سیاسی، انسان را در شناخت بهتر جهانی که در آن زندگی می کند یاری می دهد تا از میان گزینه های گوناگون پیش روی خویش بهترین را برگزیند و موفق شود تأثیر، تغییرات کوچک و بزرگ را که جنبه های لاینفک زندگی به شمار می آیند، فزون تر سازد.۱۲

شکل سیاسی

نوع و فرم حکومت، مانند سلطنتی و جمهوری، را شکل سیاسی می خوانند.

جریان سیاسی

مجموعه پدیده های منظم و پی در پی سیاسی، جریان سیاسی خوانده می شود.

رفتار سیاسی

مجموعه اعمال سیاسی فرد یا گروه، رفتار سیاسی نام دارد.

موضوع علوم سیاسی

درباره عرصه و

مرزهـای علوم سیاسـی نمی توان به آسـانی نظر داد. شایـد بتوان تمـام جنبه هـای زنـدگی اجتمـاعی بـا سـیاست را موضوع علوم سیاسـی دانسـت. گروهی مطـالعه قـدرت و نفـوذ و عـده ای مطـالعه دولت یـا علم دولت یـا فن حکـومت کردن را موضـوع علم سیاست دانسته اند.۱۳ موضوعاتی که در علم سیاست مطالعه می شود، عبارت است از:

۱. نظریه سیاسی و تاریخ اندیشه های سیاسی

۲. حکومت

۳. احزاب و گروه ها و افکار عمومی

۴. روابط بین الملل و سازمان ها و حقوق بین الملل۱۴

آنچه گـذشت، نشان می دهـد علوم سیاسـی تنها به مطالعه دولت محدود نمی شود. سـیاست فعالیتی بسـیار گسترده است که در همه عرصه های حیات انسان دخالت دارد. سـیاست می تواند شامل منازعه و همکاری باشد و به ایجاد و حلّ مشکلات از طریق تصمیم گیری جمعی انجامد.۱۵ سـیاست، علاوه بر مطالعه فعالیت های متمرکز در نهادهای دولت، به سایر عرصه های زنـدگی اجتماعی مانند جنسیت، نژاد، طبقه، جوان، زنان نیز می پردازد.۱۶

علوم سیاسـی نه تنها از حیث موضوع و گستره، از جهت رهیافت و رویکرد نیز بسیار متنوع است. همین امر به تکثر مکاتب علوم سیاسی می انجامد. رهیافت هایی چون نظریه هنجاری، مطالعات نهادی، تحلیل رفتاری، نظریه انتخاب عقلایی، دیدگاه فمینیستی و تحلیل گفتمانی از یک زاویه و رهیافت هایی چون حقوقی، اقتصادی، روان شناسـی، تجربی و علمی و هنجاری از زاویه دیگر که از روش های مختلفی چون کمّی، مقایسه ای، ساختارگرایی، تحلیل کیفی تاریخی، مشاهده ای، تطبیقی استفاده می کنند. بر این اساس، درباره دولت نظریه های مختلف مانند کثرت گرایی، نخبه گرایی و نظریه متقارب ارائه می گردد.۱۷

×××

آیا علوم سیاسی با دین پیوند دارد؟

با توجّه به توسـعه موضوعی و تکثر رهیافت روش و نظریه در علوم سیاسی، پیوند این دانش ها با رشته های مختلف مانند جامعه شناسی،

روان شناسی اجتماعی، اخلاق، حقوق، اقتصاد، جغرافی آمار و غیره آشکار می گردد. آیا علوم سیاسی با دین نیز پیوند دارد و آیا می توان از دین در عرصه وسیع سیاست انتظاری معقول داشت.

پاسخ بدین پرسش به نگاه دین به مقولاتی محوری که امروز در گستره علوم و مکاتب سیاسی وجود دارد، وابسته است. بدین معنا که برخی از این مقولات با مبانی دینی تعارض ندارند و حتّی از متن دین بر می آیند. بررسی اجمالی مرزهای پیوند دین با برخی از مبانی علوم سیاسی، خود به خود مرز «سیاست دینی» را از «سیاست غیر دینی» آشکار می سازد.

۱. باید دانست، دین جامع و کامل اسلام با عقل و تجربه عناد ندارد و وقتی از سیاست دینی سخن به میان می آید، هرگز به معنای نفی بهره برداری از عقل و تجربه نیست. براین اساس، باید سیاستمداران و عالمان مسلمان به مطالعه تجربی و آماری پدیده ها، رفتارها و تصمیم های سیاسی در جوامع اسلامی و غیر اسلامی روی آورند و علم تجربی سیاست و جامعه شناسی سیاسی را جهت کشف روابط بین دولت و گروه ها و طبقات و احزاب و رفتارهای سیاسی مردم توسعه دهند تا راه برای تصمیم گیری های مناسب بر اساس اصول و ارزش های اسلامی هموار گردد. همچنین مطالعه نظریه های سیاسی و دیدگاه فیلسوفان سیاست در زمینه قدرت، دولت، آزادی، حاکمیت، حکومت و غیره بسیار ضرورت دارد. غفلت متفکران و عالمان سیاسی جهان اسلام از مطالب و نظریه ها و روش ها و رهیافت های مختلف و استفاده از روش عقل و تجربه در عرصه موضوعات سیاسی، خسارتی جبران ناپذیر به همراه خواهد داشت. البتّه باید توجّه کرد:

الف) علم سیاست اثباتی و تجربی محض

نیست. چنان که گذشت، متافیزیک و آکسیوم ها و پارادایم های غیر تجربی بر تمام علوم تجربی از جمله علم سیاست اثر می گذارند. از این جهت، علم تجربی سیاست می تواند از متافیزیک دینی تأثیر پذیرد.

ب(مسائل فلسفه سیاست با روش عقلی دنبال می شود؛ ولی امروزه روش های مختلف عقلانی پدید آمده و انواع مکاتب رئالیسم و ایدئالیسم را در پی داشته است. فیلسوفان اسلامی با توجّه به روش معرفت شناختی رئالیستی یعنی با پذیرش نظریه مطابقت)در تئوری های صدق(و نظریه مبناگرایی و بداهت)در تئوری های توجیه(و امکان شناخت و معیار معرفت و نفی شکاکیت و نسبی گرایی، مباحث عقلی را دنبال می کنند و دیدگاه فلسفی خود درباره قدرت، دولت، حکومت، حاکمیت، آزادی و غیره را ارائه می دهند. از آن جا که این رویکرد از تأیید اسلام و آموزه های آن بهره می برد، می توان فلسفه سیاست را به اسلام نسبت داد. افزون بر این، باید دستاوردهای فلسفی را به متون دین اسلام عرضه کرد تا از انحراف عقلایی پیشگیری شود.

۲ – قرآن و سنّت پیشوایان دین اسلام، به صورت موجبه جزئیه، برخی روابط علت و معلولی میان رویدادهای سیاسی را بیان کرده اند؛ برای نمونه می توان به رابطه رهبری شایسته و آزمایش های توانفرسا،۱۸ نسبت مستقیم تحولات سیاسی و اجتماعی و اراده مردم،۱۹ رابطه امر به معروف و نهی از منکر و نظارت عمومی و کنترل جامعه سیاسی،۲۰ عملکرد حاکمان فاسق و فاجر و متکبر در تفرقه افکنی و نفاق انگیزی۲۱ و گزارش خداوند متعال و امامان معصوم از تحولات سیاسی دنیای آینده مانند حاکمیت مستضعفان بر زمین۲۲ اشاره کرد.

۳ – کلام سیاسی، به معنای تعلیمات سیاسی برگرفته از کتاب و

سنّت، برای هر انسان آگاه به دین اسـلام انکارناپذیر است. در اسـلام آشـکارا از مقولاتی مانند امامت، امّت، قبایل و گروه ها و احزاب، حکومت های طاغوت، مسـتکبر، مستضعف، راهکارهای نظارت درونی)تقوا(و بیرونی)امر به معروف و نهی از منکر(و اهـداف حکومت)مسؤولیت پـذیری، ظلم ستیزی و پاسـداری از حقوق عمومی مردم به ویژه امنیت جانی، مالی، حریم حقوق اشـخاص و عـدالت و مشـارکت(سـخن به میان آمـده است. تفسـیر اسـلام از قـدرت، مسؤولیت پـذیری و توجّه حاکم به خیر و رحمت مردم و عدالت اجتماعی و احترام به افکار عمومی است.

اگر عناصـر بنیـادین دولت را مردم)جمعیت(، سـرزمین، حکومت)سازمان(و حاکمیت بـدانیم، اسـلام به تمام ارکان چهارگانه دولت توجّه کرده است، برای مثال اسـلام درباره خاسـتگاه دولت نظریه هاییماننـد زور، ژنتیک)پدر سالاری و مادر سالاری(، طبیعی، قرارداد اجتماعی و مدل ها و تفسـیرهای گوناگون آن ها را طرد می کند و نظریه خاسـتگاه الاهی با تفسیر مردم سالاری دینی را مطرح می سـازد. حـاکمیت تکوینی و تشـریعی و سیاسـی و اجتمـاعی را از آنِ خداونـد و کسانی که از سوی وی اجازه دارنـد، می دانـد؛ به مردم بسـیار اهمیّت می دهـد و بر این اسـاس، بر نظارت عمومی و مسؤولیت همگانی و آمادگی مردم برای دفـاع از سـرزمین و شـرافت و کرامت و حقوق انسـان ها)حق داد خواهی، آموزش و پرورش و برخورداری از تأمین اجتماعی و امنیت عمومی و آزادی های مشروع و...(تأکید می ورزد.۲۳

اسـلام وجود احزاب و کثرت گرایی گروه هـای سیاسـی در چارچوب قوانین و اصول الاهی و تشـکیل پارلمان و تفکیک قوا را ردّ نمی کند؛ ولی بر تمرکز و اقتدار حکومت نیز تأکید می ورزد.۲۴ قرآن،

پیامبران را دعوت کنندگان بشر به اجتماع و رفع اختلافات می خواند۲۵ و ملّت ها و قبیله ها را منشأ اختلاف و تشتت می داند.۲۶ سرزمین های جغرافیایی که جمعیت ها در آن جا استقرار می یابند و رکن مهم حکومت ها است، در اسلام مورد احترام قرار می گیرد. اسلام درباره سازمان دولت و نوع حکومت با هر گونه حکومت و سلطنت مطلقه فردی، سلطنت مشروطه، اشرافی، زرمداری، استبداد مطلقه فردی، استبداد فراگیر، استبداد کارگری و دموکراسی - به اصطلاح غربی - مخالفت می کند و جمهوری اسلامی را جایگزین آن ها می سازد. حکومتی که مبنای قانونش، خواست خداوند است، مشارکت سیاسی اکثریت و تساوی افراد در برابر قانون را می پذیرد و آزادی های مشروع اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را مجاز می شمارد.۲۷

متون دینی اسلام درباره حاکمیت و مشروعیت حاکم، موازینی خاص ارائه می کند و ویژگی هایی برای مدیران و حاکمان بر می شمارد؛ چنان که کارآمدی و صلاحیت و توان بالفعل حاکم و حکومت را نیز مورد توجّه قرار می دهد.۲۸

۴ - در عرصه نظام سیاسی، چهار نظریه سیاسی از سوی مسلمانان مطرح گردیده است. نظریه خلافت که سقیفه را راه انداخت؛ نظریه امامت که نظام سیاسی تشیع است؛ نظریه خوارج که به آنارشیسم و نفی حاکمیت روی آوردند و نظریه سلطنت که از سوی بنی امیّه و بنی عبّاس تعقیب شد. آموزه های اسلام و تفسیر صحیح آن ها از نظریه امامت و ولایت دفاع می کنند.

۵ - کتاب و سنّت نیز بر پذیرش حقوق و فقه سیاسی و مباحث حقوقی مربوط به رفتار سیاسی دولت ها و مردم یعنی حقوق اساسی و حقوق بین الملل در اسلام گواهی می دهند.

۶ - با نگاه بیرون دینی نیز می توان انتظار منطقی بشر از

دین در عرصه سیاست را تأیید کرد؛ زیرا پرسش های اساسی سیاست بر محور حکومت و قدرت می چرخد؛ مانند حکومت چیست؟ چگونه باید باشد؟ چه هدفی را دنبال می کند و در برابر مردم چه وظایفی به دارد؟۲۹ اگر پژوهشگر سیاسی نگرشی خاص به جهان و انسان داشته باشد و در هستی شناسی در خالقیت، مالکیت و ربوبیت تکوینی و تشریعی خداوند اعتقاد داشته باشد و ازنظر معرفت شناسی، به حجیت و اعتبار عقل و تجربه از یک سو و محدودیت و ناتوانی آن ها در درک تمام مصالح و مفاسد انسان ها از سوی دیگر اعتراف کند، ناگزیر به اطاعت از پیامبر اکرم)ص(و امامان معصوم تن در می دهد و دستورها و بینش های سیاسی آن ها را سر مشق خویش می سازد. در این موقعیت، پژوهشگر اصولاً حق خود می داند که کیستی حاکم و چیستی و اهداف حکومت را از خداوند متعال که هدایتگر دنیا و آخرت است، بپرسد. البتّه - همان گونه که گذشت - این مطلب تحقیقات تجربی در عرصه علم سیاست و جامعه شناسی سیاسی یا تحقیقات عقلانی در عرصه فلسفه سیاسی و تحلیل سیاسی را نفی نمی کند و بدان معنانیست که حکومت اسلامی کارگزار منفرد و تک ذهنی در سطح دولت را می پذیرد.

۷ - با توجّه به حقوق و فقه سیاسی و کلام سیاسی در اسلام و فلسفه سیاسی با گرایش معرفت شناسی و فلسفه اسلامی و علم سیاست با رویکرد متافیزیک اسلامی، می توان از نظام سیاسی و اندیشه سیاسی اسلام نیز سخن گفت و با روش بیرون و درون دینی، انتظار عقلایی بشر از دین در عرصه سیاسی را تثبیت کرد.

بر این اساس، شخصیت های علمی و متفکران سیاسی از جمله

ماوردی، غزالی، ابن جماعه، ابن تیمیه، فارابی، ابن سینا، علی عبدالرزاق، ابن رشد، خواجه طوسی، ابن خلدون، سید جمال، محمد عبده، کواکبی، رشید رضا، نائینی، شیخ فضل اللّه، سید جعفر کشفی، سید عبدالحسین لاری، امام خمینی، در کتاب های ادب الدنیا والدین، میزان الملوک و الطوائف و صراط المستقیم فی سلوک الخلائف اندیشه های اهل مدینه فاضله اوصاف الاشراف، عروه الوثقی، طبیعت استبداد، الاسلام و اصول الحکم، تنبیه الامه و تنزیه المله و ولایت فقیه به بیان اندیشه یا نظام سیاسی اسلام پرداختند. البتّه فقهای مسلمان از دوران آغازین اسلام به تدوین مسائل حقوق سیاسی اسلام اشتغال داشتند.

.......منابع......

۱. اصول علم سیاست، موریس دوورژه، ترجمه ابوالفضل قاضی شریعت پناهی، ص ۱۱.

۲. همان.

۳. مبانی علم سیاست، عبدالحمید ابوالمحمد، ج ۱، ص ۲۷.

۴. بنیادهای علم سیاست، عبدالرحمن عالم، ص ۲۶.

۵. همان، ص ۲۹ – ۳۰.

۶. همان، ص ۳۳.

۷. روش و نظریه در علوم سیاسی، دیویدمارش و جری استرکر، ترجمه امیر محمد حاجی یوسفی، ص ۲۴.

۸. فلسفه سیاسی، آنتونی کوئیس، مرتضی اسعدی، ص ۴۴ و ۴۸.

۹. همان، ص ۴۵.

۱۰. دولتِ عقل، حسین بشیریه، ص ۳۲.

۱۱. جامعه شناسی سیاسی، حسین بشیریه، ص ۱۹.

۱۲. بنیادهای علم سیاسیت، ص ۲۶.

۱۳. قدرت، برتراند راسل، ترجمه نجف دریابندری، ص ۱۲ و اصول علم سیاست، ص ۴ و علم سیاست، ص ۳۴؛ و مقدمه ای بر سیاست، هارولدج. لاسکی، تجرمه منوچهر صفا، ص ۱۰.

۱۴. بنیادهای علم سیاسیت، ص ۳۴ – ۳۵.

۱۵. روش و نظریه در علوم سیاسی، ص ۳۰.

۱۶. همان، ص ۲۷۰.

۱۷. همان، ص ۴۷ – ۲۲۰.

۱۸.)وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ( )بقره(۱۲۴ :(۲)

۱۹.)إِنَّ اللَّهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ(.)رعد(۱۱ :(۱۳)

۲۰.)کُنْتُمْ

خَيْرَ أُمَّهٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ( )آل عمران(۱۱۰ :(۳)

۲۱.)إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَها شِيَعاً يَسْتَضْعِفُ طائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْناءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِساءَهُمْ إِنَّهُ كانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ( )قصص(۴ :(۲۸)

۲۲.)وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ( )قصص(۵ :(۲۸)

۲۳. مبانی اندیشه سیاسی اسلام، عباسعلی عمید زنجانی، ص ۲۱۵ – ۳۷۱.

۲۴. ر. ک: جامعه مدنی و حاکمیت دینی، عبدالحسین خسروپناه، فصل جایگاه احزاب در حکومت ولایی.

۲۵. بقره(۲۱۳ :(۲).

۲۶. حجرات(۱۲ :(۴۹).

۲۷. ر. ک: اصول سیاست و حکومت، احمد جهان بزرگی، ص ۱۷۱.

۲۸. جامعه مدنی و حاکمیت دینی، عبدالحسین خسروپناه، ص ۲۰ – ۲۱.

۲۹. مسائل اساسی علم سیاست، محمدباقر حشمت زاده، ص ۲۵.

در برابر کسانی که اندیشه جدایی دین از سیاست را مطرح می کنند، چه پاسخی می توان داد؟

پرسش

در برابر کسانی که اندیشه جدایی دین از سیاست را مطرح می کنند، چه پاسخی می توان داد؟

پاسخ

در پاسخ به طرفداران اندیشه جدایی دین از سیاست، استدلال های مفصّل و ارزش مندی بیان شده است که پرداختن به تمامی آنها، از حوصله این نوشتار خارج است؛ از این رو به طور فشرده به بیان چند نکته بسنده می شود:

یک. گستره قوانین اسلام

با توجه به حجم عظیمی از احکام اجتماعی و اهداف سیاسی – دینی اسلام، می توان هدف گیری اصلی این دین مقدّس را شناخت. امام خمینی(ره) در این باره می فرماید: «اسلام دین سیاست است، با تمام شئونی که سیاست دارد. این نکته برای هر کسی که کمترین تدبّری در احکام حکومتی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اسلام بکند، آشکار می گردد. پس هر که را گمان بر او برود که دین از سیاست جدا است، نه دین را شناخته و نه سیاست را».صحیفه نور، ج ۱، ص ۶.

با مروری کوتاه بر قوانین اسلامی و آیات قرآن، روشن می گردد که اسلام دینی جامع و همه سونگر است که تمام ابعاد زندگی انسان (فردی، اجتماعی، دنیایی، اخروی، مادی و معنوی) را در نظر گرفته است و همان گونه که مردم را به عبادت و یکتا پرستی، دعوت نموده و دارای دستورات اخلاقی و خودسازی فردی است؛ احکام و دستوراتی در مورد مسائل حکومتی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، قضایی، امور مربوط به اداره صحیح جامعه، روابط بین الملل و... دارا می باشد.

بدیهی است اجرای چنین احکام و دستوراتی، بدون قدرت اجرایی، امکان پذیر نیست. به عبارت دیگر آموزه های سیاسی و اجتماعی دین لزوماً حکومت دینی را نیز به دنبال دارد. حکومت دینی –به معنای صحیح آن حکومتی است

که جامعه را بر اساس قوانین الهی اداره کنـد و زمینه های رشد اسـتعدادها و امکان رسـیدن انسان ها به کمال و ایجاد جامعه ای برین، صالح و شایسته را برای مردم آماده سازد و با فسادهای اخلاقی، اجتماعی و... مبارزه کند.

دو. سیره پیشوایان دین

سیره و روش رسـول اکرم(ص) نشـان دهنـده ایـن است که دین از سـیاست جـدا نیست. آن حضـرت ضـمن تشـکیل حکـومت، مسؤولیت اجرایی و قضایی آن را نیز بر عهـده داشت. امیر مؤمنان علی(ع) نیز حکومتی بر اساس عـدل و اجرای دسـتورات الهی بنـا نهاد. حکومت کوتاه مـدت امام حسن(ع)، قیام خونین امام حسـین(ع) و مشـروع ندانسـتن حکومت های وقت از سوی دیگر امامان(ع)، همه بیانگر این واقعیت است که آموزه های سیاسی و «تشکیل حکومت صالح» از ضروریات دین اسلام است.

سه. اهداف سیاسی و اجتماعی بعثت انبیا

در نگـاه قرآن، پرداختن به مسائـل سیاسـی و اجتمـاعی، اصـلاح امور جـامعه و برقراری مناسـبات عادلانه، از اهـداف نبوت و از تعالیم اساسی دین است. پاره ای از آیاتی که بر این مطلب گواهی می دهد، عبارت است از:

۱. (لَقَـدْ أَرْسَـلْنا رُسُـلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْمِيزانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ) حدید (۵۷)، آیه ۲۵. «به راستی که پیـامبران را بـا پدیـده هـای روشن گر فرسـتادیم و همراه آنان کتاب و میزان نازل کردیم، تا مردم به دادگری برخیزند و آهن را که در آن نیروی سخت و سودهای فراوان برای مردم است، پدید آوردیم».

۲. (وَ لَقَـدْ بَعَثْنـا فِی کُـلِّ أُمَّهٍ رَسُولاًـ أَنِ اعْبُـدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ) نحـل (۱۶)، آیه ۳۶. «و به راسـتی در هر امـتی، پیـامبری فرستادیم که خداوند را بندگی

کنید و از پیروی طاغوت دوری جویید».برای آگاهی بیشتر ر.ك: نصری، عبدالله، انتظار بشر از دین، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

چهار. مبانی قرآنی رابطه دین و سیاست

۱. اختصاص حاکمیت، ولایت و سرپرستی همه جانبه مادی، معنوی، دنیوی و اخروی برای خدا، رسول و اولیای خاص او: (إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ) مائده (۵)، آیه ۵۵ و ر.ك: یوسف (۱۲)، آیه ۴۰؛ مائده (۵)، آیه ۴۲ و ۴۳. «سرپرست و ولی شما تنها خدا و پیامبر او است و کسانی که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که نماز به پا می دارند و در حال رکوع زکات می پردازند».

۲. اثبات امامت و رهبری سیاسی - اجتماعی برای پیامبر(ص)، امام(ع) و منصوبان از ناحیه آنان: (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها وَ إِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ...) نساء (۴)، آیه ۵۸ و ر.ك: مائده (۵)، آیه ۶۷. «خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبانشان بدهید و هنگامی که میان مردم داوری می کنید، به عدالت داوری کنید».

توضیح اینکه امانت در قرآن، گستره وسیعی دارد و یکی از مهم ترین عرصه های آن، مسأله امامت و رهبری است. امام رضا(ع) در تفسیر این آیه، می فرماید: «اهل امانت امامان هستند؛ هر امامی امانت رهبری را باید به امام بعد از خود بسپارد...»الشیخ عبد علی بن جمعه العروسی الحویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ۴۹۶.

۳. اثبات حکومت و خلافت در زمین برای برخی از پیامبران گذشته؛ مانند حضرت داود(ع) و سلیمان(ع): (يا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ) ص (۳۸)، آیه ۲۶ و

ر.ک: همـان، آیه ۲۰؛ نمل (۲۷)، آیه ۲۶ و ۲۷؛ نساء (۴)، آیه ۵۴. «ای داود! مـا تو را خلیفه در زمین قرار دادیم، پس در میـان مردم به حق داوری کن».

۴. قرآن، داوری و فصـل خصومت در میـان مردم را از وظایف پیامبران الهی معرفی می کنـد: (وَ داوُدَ وَ سُلَیْمانَ إِذْ یَحْکُمانِ فِی الْحَرْثِ...) انبیاء (۲۱)، آیه ۷۸ و ر.ک: نساء (۴)، آیات ۵۸ و ۶۵؛ مائده (۵)، آیه ۴۲؛ انبیاء (۲۱)، آیه ۷۸؛ انعام (۶)، آیه ۸۹. «و داود و سلیمان هنگامی که درباره کشتزاری داوری می کردند...».

۵. دعوت به کـار شورایی و جمعی کردن: (وَ شاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ) آل عمران (۳)، آیه ۱۵۹ و ر.ک: شوری (۴۲)، آیه ۳۸. «در کارها با آنان مشورت کن؛ اما هنگامی که تصمیم گرفتی، [قاطع باش و] بر خدا توکل کن».

۶. مبـارزه با فساد و تباهی، ظلم زدایی و عـدل گستری از وظایف اصـلی اهل ایمان است: (وَ لا تَرْکَنُوا إِلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّکُمُ النَّارُ) هود (۱۱)، آیه ۱۱۳ و ر.ک: نساء (۴)، آیه ۵۸؛ نحل (۱۶)، آیه ۹۰؛ ص (۳۸)، آیه ۲۸؛ حج (۲۲)، آیه ۴۱؛ بقره (۲)، آیه ۲۷۹. «بر ظالمان تکیه نکنید که موجب می شود آتش شما را فرا گیرد».

۷. احترام به حقوق انسان ها و کرامت بخشـی به انسان از اصول سیاست ادیان الهی است: (وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنِی آدَمَ...) اسراء (۱۷)، آیه ۷۰ و ر.ک: آل عمران (۳)، آیه ۱۹؛ نساء (۴)، آیه ۳۲. «ما آدمی زادگان را گرامی داشتیم...».

۸. امر به جهاد و مبارزه با طاغوت ها، مستکبران و ستمگران و لزوم تهیه امکانات دفاعی: (یا أَیُّهَا النَّبِیُّ جاهِدِ الْکُفَّارَ وَ

الْمُنافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ) تحریم (۶۶)، آیه ۹ و ر.ک: اعراف (۷)، آیه ۵۶؛ بقره (۲)، آیه ۲۱۸. «ای پیامبر! با کفار و منافقان پیکار کن و بر آنان سخت بگیر». (وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ) انفال (۸)، آیه ۶۰. «هر آنچه از نیروی سلاح و اسبان آماده می توانید برای تهدید دشمنان خداوند و دشمنان خودتان فراهم سازید». (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُباتٍ أَوِ انْفِرُوا جَمِيعاً) نساء (۴)، آیه ۷۱. «ای اهل ایمان، سلاح جنگ برگیرید و آن گاه دسته یا با هم برای جهاد بیرون روید». (ما لَكُمْ لا تُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ) همان، آیه ۷۵. «چرا در راه خدا جهاد نمی کنید»....

۹. عزت و آقایی را مخصوص خدا واهل ایمان دانستن و نفی هرگونه سلطه و ذلت پذیری: (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خاسِرِينَ) آل عمران (۳)، آیه ۱۴۹ و ر.ک: منافقون (۶۳)، آیه ۸؛ محمد (۴۷)، آیه ۳۵؛ هود (۱۱)، آیه ۱۱۳؛ آل عمران (۳)، آیه ۱۴۶. «ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از کسانی که کافر شده اند اطاعت کنید، شما را به گذشته هایتان باز می گردانند و سرانجام زیانکار خواهید شد».

۱۰. اثبات سلطنت و حکومت برای برخی از حاکمان صالح و عادل؛ مانند طالوت و ذوالقرنین: (وَ قالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طالُوتَ مَلِكاً) بقره (۲)، آیه ۲۴۶ و ۲۴۷ و ر.ک: کهف، آیات ۸۳-۹۸. «و پیامبرشان به آنان گفت: خداوند طالوت را برای زمامداری شما مبعوث کرده است».برای آگاهی بیشتر ر.ک: عباسعلی عمید زنجانی، مبانی اندیشه سیاسی اسلام،

فصل ۵، اندیشه سیاسی در متون اسلامی؛ آیه الله مکارم شیرازی، پیام قرآن (تفسیر موضوعی)، ج ۹و۱۰.

از آنچه گذشت روشن می شود که بخش عظیمی از معارف و آموزه های اسلامی شامل مسائل سیاسی - اجتماعی است. و نه تنها تعیین خط مشی های مهمی در این باره از سوی خداوند انجام شده است؛ بلکه مأموریت رهبری و اجرای سیاست های تعیینی، از سوی خداوند بر عهده پیامبران و دیگر اولیای الهی و مؤمنان برجسته، نهاده شده است.

به تعبیر حضرت امام(ره) «آن قدر آیه و روایت که در سیاست وارد شده است، در عبادت وارد نشده است. شما از پنجاه و چند کتاب فقه را ملاحظه کنید؛ هفت، هشت تایش کتابی است که مربوط به عبادات است. باقی اش مربوط به سیاسات و اجتماع و معاشرات و این طور چیزها است. ما همه آنها را گذاشتیم کنار و یک بُعد را، بُعد ضعیفش را گرفتیم». صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۸۰.

درمورد جدایی دین ازسیاست (سکولاریزم) درامر سیاست کشور اسلامی کامل توضیح دهید.

پرسش

درمورد جدایی دین ازسیاست (سکولاریزم) درامر سیاست کشور اسلامی کامل توضیح دهید.

پاسخ

سکولاریزم، نظامی است که دارای مشخصه هایی از جمله جدایی دین از دولت، شکل گیری دولت براساس ناسیونالیسم، قانونگذاری طبق خواست بشر، تاکید برعینی گرایی به جای ذهنی گرایی وحاکمیت علوم تجربی به جای علوم الهی است.

بنابراین، سکولاریزم برجدایی دین از سیاست تاکید دارد ودراین نظام دین امری فردی قلمداد شده ورسالت آن تنها ایجاد رابطه میان فرد وخداوند است، که درآن سیاست هیچ دخالتی ندارد.

اما سکولاریزم درمورد سیاست کشور ما :

استکبار جهانی نسخه ای که از ابتدای انقلاب برای ما برنامه ریزی نموده است مخدوش جلوه دادن نظام اسلامی ما و یکسان انگاری آن با نظام قرون وسطی که بوسیله کلیسای کاتولیک اداره می شد، می باشد که مطابق این طرح اسلام بعنوان مانعی دربرابر پیشرفت علم ودانش وصنعت معرفی می گردد. وهمچنین بعنوان دیدگاهی ناکاروناقص که نظام مبتنی برآن توانائی حل مشکلات جامعه واداره آن را ندارد. شناخته می شود وبا برشمردن مؤلفه هایی آن را دلیل همسانی این دونظام یعنی نظام اسلامی ونظام حکومتی مسیحیت قلمداد می کنند. که اولین وجه شباهت چنین بیان می شود : کسانیکه درآن زمان به نام دین برمردم حکومت می کردند اکنون وضع به همین منوال است.

واکنش غرب برای مبارزه با آن نظام درگام اول نهضت اصلاح دینی یا پروتستانیسم بود. یعنی دربین خود کشیش ها ورجال دینی کسانی رفتار کلیسای کاتولیک را تقبیح نموده وگفتند این شیوه مسیحیت واقعی نیست. وما باید به مسیحیت واقعی

برگردیم. و پیشنهاد کردند مذهب باید به گونه ای مطرح شود که درآن حکومت نباشد وبه کار سیاست

نپردازد.

بهرحال درنظام اسلامی ما چنین القاء می شود که خلط بین دین وسیاست وقراردادن دین بعنوان اساس حکومت فرجامی نیک تر از آنچه برای کلیسای کاتولیک واقع شد نخواهد داشت وشکستی عظیم برای اسلام به وجود خواهد آورد.

پس همان بهتر که برای نجات دین حساب آن را از سیاست جدا کنیم. از طرفی ورود درسیاست قداست روحانیت ومتدینین را می شکند، چرا که اولاً : سیاست دغل بازی های خاص خود را دارد.

وثانیاً : با دخالت این گروه چه بسا نابسامانی ها ونارسائی هایی بوجود آید که پیامدهای منفی آن دامنگیرشان شود وحرمت روحانیت را درجامعه زایل گرداند. پس خوب تر آنکه اینها فقط به رابطه با خدا وموعظه مردم بپردازند وکارهای سیاسی را به اهلش واگذارند. پرسش وپاسخها، ج۲،استاد محمد تقی مصباح یزدی، ص۷۴

سکولاریسم سیاسی را تعریف نمایید؟

پرسش

سکولاریسم سیاسی را تعریف نمایید؟

پاسخ

جدایی دین از سیاست (سکولاریسم سیاسی) به معنای این است که دین نباید در حوزه مسائل سیاسی وارد شود، و نباید دستورات دینی را در مسائل سیاسی مورد توجه قرار داد؛ بلکه دین باید محدود به حوزه رابطه فرد با خدا بشود، و امور سیاسی و اجتماعی صرفا متکی به خواست ها و گرایش های بشری غیر دینی تنظیم شود.

سکولاریسم یعنی چه ؟

پرسش

سکولاریسم یعنی چه ؟

پاسخ

برای سکولاریسم (Secularism) در زبان فارسی، معادل هایی پیشنهاد شده است مانند: علم گرایی، دنیامداری،دنیاگرایی، جدا انگاری دین و دنیا، لادینی، عرفی شدن، غیردینی شدن، نامقدس شدن، کنارگذاشتن دین، استغنای ازدین.

ریشه سکولاریسم به معنای جدیدش در مغرب زمین با ماکیاول (۱۵۲۷ ۱۴۶۹) شروع می شود. وی هر چند به تبع کلیسا معتقد بود که هدف سیاست، جلب رضایت خداوند است لکن پرسش دنباله دار ماکیاول آن است که چگونه مشخص می گردد که

انجام سیاست به خصوصی خداوند را راضی می نماید. آیا ملاک همان مراجعه به کشیشان گذشته است؟ حال آنکه در این زمان بااصلاحات دینی آنها زیر سؤال رفته بودند. از این رو، ماکیاول مطلب دیگری را پیشنهادمی نماید و آن این که آنچه بنده خدا [بشر [را راضی می کند، خداوند را هم راضی می کند زیرا خشنودی بنده درخشنودی خداوند خلاصه می شود.

این سرآغاز سکولاریسم است، بدین معنا که خدامحوری به انسان محوری تبدیل می گردد و آنچه در انسان محکو م عیار است عقل می باشد. بنابراین، ایمان به اصالت عقل در فردگرایی به جای ارزشهای کلیسایی شکل می گیرد.مشخصه این دوره، اولاً: رهایی فرد از قیود و فشارهای کلیسا است و ثانیا شکل گرفتن کشورهای مستقل (StateNation) است.

با تعمیق و توسعه این روند سکولاریسم مساوی می شود با نفی حکومت دینی و اعتقاد به بشری بودن کامل امورسیاسی، بر اساس این مفاد، دین از شئون دنیوی انسان جداست و اداره این شئون، اعم از سیاسی و اقتصادی به انسان تعلق دارد و انسان باید در سایه عقل و علم خودش بدون استمداد از آموزه های دینی، مناسبات اقتصادی و سیاسی جامعه را سامان دهد. از سوی دیگر، سکولاریسم، آرمان ها

و غایات و ارزش های سیاسی و اجتماعی بشر را کاملاً دنیوی می بیند و از این رو در راه شناخت این اهداف و ارزش ها و راه وصول به آنها هیچ نیازی به استمداد و تمسک به دین وجود ندارد.

اگر بخواهیم ماهیت سکولاریسم را بطور فشرده و خلاصه مطرح کنیم باید بگوییم: سکولاریسم یعنی: ۱ عملکردن بر وفق انگیزه های غیردینی؛ ۲ تفسیر کردن جهان و حیات و انسان بر حسب مفاهیم و مقولات غیردینی؛ ۳ کشف استقلال مقولاتی چون علم، سیاست، فلسفه، هنر، علوم، نهادهای اجتماعی و... از دین.

در این باب ر.ک:

۱- بخشایشی، احمد، پیدایش سکولاریسم، کتاب نقد، شماره یک زمستان ۷۵، صص ۱۹ ۱۷

۲- ویلسون براین، جداانگاری دین و دنیا، ترجمه مرتضی اسعدی

در کتاب فرهنگ و دین. مجموعه مقالات. طرح نو، تهران چاپ اول، ۱۳۷۴، صص ۱۴۲ ۱۲۸

۳- نقیب العطاس، سیدمحمد، اسلام و دنیو گری، ترجمه احمد آرام، دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۷۴، ص ۱۵ و ...

می توان گفت سکولاریسم جمع بندی همه موضع گیریهای مغرب زمین در مقابل دین است که در قرن نوزدهم ذیل این عنوان تشخص پیدا کرده است. یعنی برآیند موضع گیری های مکاتب مختلف غربی را نسبت به دین می توانسکولاریسم نامید.

باید توجه داشت که سکولاریسم با سکولاریزاسیون (Desacralization) متفاوت است. سکولاریسم به منزله یک مکتب و مشرب فکری مبتنی بر یک سلسله پیش فرض ها و مقدمات نظری خاصی است. اما سکولاریزاسیون جریانی است که در طی آن دین به حاشیه جامعه منتقل می شود و دچار انحطاط و زوال گشته و قدرت و سیطره و نفوذ آن کاهش می یابد. ولی به هر حال سکولاریسم پایه ای نظری برای جریان انزوای دین و خصوصی شدن دین(Privatization) و در

نهایت سکولاریزاسیون است. این هر دو ملازم یکدیگرند و صرف تفاوت معنا نباید رهزن شودکه این دو را به کلی از یکدیگر منفک ساخت.

برای آشنایی بیشتر شما با مختصات جامعه سکولار سه نمونه برجسته با شرحی کوتاه مطرح می کنیم.

۱ دینداری امری فردی می گردد؛ زیرا عمل دینی (یعنی عملی که معطوف به ماوراء طبیعت باشد) در جامعه سکولار دیگر دین در امور دنیایی چندان مؤثر و مربوط تلقی نمی گردد. به همین جهت، میزان و محدوده آن رو به کاهش نهاده است. بر این اساس، دینداری دیگر تکلیفی بر عهده اعضای جامعه نیست و به صورت امری کاملاًدلخواهانه و داوطلبانه درآمده است. با توجه به این مشخصه سکولاریسم به معنی مخالفت صریح با دین نمی باشد بلکه در جامعه سکولار اعتقادات دینی تا زمانی که صرفا اعتقاد شخصی باشد محترم است اما اگر بخواهد از جنبه شخصی و فردی خارج و مدعی نفوذ و تأثیر اجتماعی شود سکولاریسم در مقابلش می ایستد.

۲ انسان محوری (Humanism) به جای خدامحوری؛ جامعه سکولار وقعی بر وحی نمی نهد، در این جامعه انسان وقتی می خواهد به مسائل اجتماعی بپردازد تنها باید به عقل خود متمسک شود، در واقع در این تفکر «عقل» در مقابل«وحی» قرار می گیرد نه در پرتو آن. از این رو، در جامعه سکولار اصطلاح «حرام»، «حلال»، «مجاز»، «ممنوع» جائی ندارد. در آنجا قانون و غیرقانونی بودن مطرح است و این قانون تابع اکثریت عقل اجتماعی است. بنابراین، اگر زمانی جامعه مشروع بودن ازدواج جنس موافق را امضاء کرد این امر قانونی است ولو برخلاف وحی باشد.

۳ ملاک هویت جامعه، ملیّت است نه دین؛ وقتی در جامعه ای، دین ملاک وحدت و هویت

اجتماعی نباشد،ناگزیر باید به جای آن چیز دیگری گذاشت، سکولاریسم مفهوم «امت» را (که به معنی تشخیص جامعه بر حسب عقیده دینی است) کنار می گذارد و به ناچار به مفهوم «ملت» متمسک می شود. ملت در اینجا یک مفهوم و تشخص اعتباری برحسب ملاک هایی از قبیل نژاد، زبان، تاریخ مشترک و سرزمین است. بنابراین، اگر مسلمانی در نقطه ای ازدنیا از رهبر دینی در نقطه دیگری از دنیا اطاعت کند در تفکر سکولار اشکال دارد.

در پایان سخن برای آشنایی بیشتر شما، شمایی از تأثیر سکولاریسم را در فعالیت های اجتماعی خاطر نشانمی سازیم. با مشخصه های جامعه سکولار، ۱ باید مجلس قانون گذاری «لائیک» باشد چرا که در جامعه سکولار دیگرخلاف شرع مطرح نیست، از این رو معنا ندارد که در مجلس قانون گذاری کسی بگوید این خلاف شرع است.

۲ در مدارس تعلیم دین بطور کلی ممنوع است و یا اگر هم باشد تنها بصورت یک آموزش فردی و شخصی است نه اجتماعی، بنابراین، آزادی دینی تنها در حد یک امر فردی مجاز است نه بیشتر.

۳ دین عصری می شود چرا که از آنجا که جامعه هر روزه امور خود را بیشتر از پیش مطابق با معیارهای فنی و علمی سامان می دهد، نهادهای دین نیز تحت تأثیر این جریان قرار گرفته و در نتیجه خود نهادها و رفتار دینی نیز به نحوی روزافزون تحت نفوذ ارزش ها و معیارها و ضوابطی درمی آید که در جامعه غیردینی رواج دارد.

آیا سکولاریزم نکات مثبتی هم دارد توضیح دهید ؟

پرسش

آیا سکولاریزم نکات مثبتی هم دارد توضیح دهید ؟

پاسخ

شناخت دقیق ماهیت سکولاریسم، اصول و مبانی آن و همچنین شناخت دقیق نظام اسلام، اصول و مبانی آن، ما را به این حقیقت رهنمون می سازد که هر چند سکولاریسم برخی وجوه و نکات به ظاهر مثبت را در جوامع غربی (به دلیل انحرافات و کاستی های مسیحیت و...)، به دنبال داشت؛ ولی در جوامع اسلامی به دلیل تضاد اساسی برخی از اصول و مبانی سکولاریسم (مانند دنیاگرایی محض، جداانگاری دین و دنیا، انسان محوری و...) و یا به دلیل وجود داشتن برخی دیگر از این اصول و مبانی به نحو اتم و دقیق تر و بدون هر گونه عیب و نقص، در نظام اسلامی (مانند تأکید بر عقل به عنوان یکی از مبانی دینی و علم و...) نمی توان به هیچ وجه منتظر دستاوردها یا نکات مثبتی از سوی سکولاریسم در تقویت نظام اسلامی بود. بر این اساس در پاسخ سؤال ابتدا نکاتی را به اختصار درباره ی ماهیت سکولاریسم و برخی تأثیرات منفی آن بیان و در ادامه جهت آشنایی شما با برخی وجوه به ظاهر مثبت سکولاریسم و نقد آن ها، تصویر صفحاتی از کتاب:

انتظار بشر از دین، عبدالله نصری، نشر مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ دوم، ۱۳۷۹، صص ۳۵۸ – ۳۷۵ به ضمیمه نامه ارسال می گردد.

در تـبیین مفهوم واژه سـکولاریسم «Secularism» در زبـان فارسـی معادلهـا و معـانی متعـدّدی برای آن از قبیـل: «مخالفت با شرعیّات و مطـالب دینی، روح دنیـاداری، طرفـداری از اصول دنیوی و عرفی و غیر آن بیـان شـده است. امـا رایـج ترین معـادل فارسی آن همان «جدا انگاری دین، دنیا» است. چنانکه سکولار «Secular»

نیز به فردی گفته می شود که به امور معنوی و مـذهبی علاقه مندی نشان نمی دهد، آن را به امور مادی و غیر مذهبی نیز ترجمه کرده اند، (محمدرضا باطنی، فرهنگ انگلیسی فارسی معاصر، ص ۶۱۰) یکی از پژوهشگران و اندیشمندان غربی درباره مفهوم سکولاریسم می نویسـد: «اگر بخواهیم «جـدااانگاری دین و دنیا» را به اجمال تعریف کنیم می توانیم بگوییم: فرایندی است که طی آن وجـدان دینی، فعـالیت های دینی و نهادهای دینی اعتبار و اهمیّت اجتماعی خود را از دست می دهنـد و این بـدان [معنا است که دین در عملکرد نظام اجتماعی به حاشیه رانـده می شود، و کارکردهای اساسـی در عملکرد جامعه با خارج شـدن از زیر نفوذ و نظـارت عوامـل که اختصاصـا به امر ماوراء طبیعی عنایت دارنـد عقلانی می گردد... جـدااانگاری دین و دنیا مفهومی غربی است که اساسا فرایندی را که به خصوص بارزترین وجهی در طول قرن جاری در غرب رخ داده است توصیف می کند»، (میرچاالیـاده، فرهنگ و دین، ترجمه هیـأت مترجمـان، مقـاله «جـدااانگاری دین و دنیا» نویسـنده «براین ر. ویلسون»، ص ۱۲۹ و ۱۴۲).

سکولاریسم به جدایی قلمرو دین از سیاست اشاره دارد، و به تحولاتی نظر دارد که پس از عصر نوزایی در مغرب زمین شـکل گرفت (از قبیل: رنسانس علمی و صنعتی، رواج تمدن ماشین، زرق و برق زندگی مادی و مادی گرایی، روی گردانی از حقایق دینی و...) و در نهایت منجر به حاشـیه نشینی دین از عرصه اجتماعی و فردی قلمداد شدن دین، سیطره علوم تجربی و پایه ریزی دولت بر مبنای ناسـیونالیسم گردیـد. مروری اجمالی بر گـذار تاریخی سـکولاریسم، نشان می دهـد که خاسـتگاه سـکولاریسم، غرب است و ریشه در رخدادها و مسائل دارد که

در قرون وسطی بر غرب گذشت. نارسایی مفاهیم انجیل و مسیحیت، حاکمیت رجال کلیسا و عدم جواز نشر مسائل که با انجیل تحریف شده منافات داشت، تعارض علم و عقل با دین، انحطاط جامعه مسیحی و حاکمیت استبداد و اختناق کلیسا موجب کنار گذاشته شدن دین از عرصه جامعه گردید، و در نهایت نهضت اصلاح دینی، حاکمیت کلیسا را متزلزل کرد و با ارائه آموزه هایی که سکولاریسم را در پی داشت، زمینه ساز حاکمیت پادشاهان و سلاطین بر امور سیاسی و اجتماعی و منزوی شدن کلیسا و رجال دین گردید.

اگر بخواهیم ماهیت سکولاریسم را بطور فشرده و خلاصه مطرح کنیم باید بگوییم: سکولاریسم یعنی:

۱ عمل کردن بر وفق انگیزه های غیردینی؛

۲ تفسیر کردن جهان و حیات و انسان بر حسب مفاهیم و مقولات غیردینی؛

۳ کشف استقلال مقولاتی چون علم، سیاست، فلسفه، هنر، علوم، نهادهای اجتماعی و... از دین.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱- بخشایشی، احمد، پیدایش سکولاریسم، کتاب نقد، شماره یک زمستان ۷۵، صص ۱۹ 17

۲- ویلسون براین، جداانگاری دین و دنیا، ترجمه مرتضی اسعدی

در کتاب فرهنگ و دین. مجموعه مقالات. طرح نو، تهران چاپ اول، ۱۳۷۴، صص ۱۴۲ ۱۲۸

۳- نقیب العطاس، سیدمحمد، اسلام و دنیوگری، ترجمه احمد آرام، دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۷۴، ص ۱۵ و ...

می توان گفت سکولاریسم جمع بندی همه موضع گیریهای مغرب زمین در مقابل دین است که در قرن نوزدهم ذیل این عنوان تشخص پیدا کرده است. یعنی برآیند موضع گیری های مکاتب مختلف غربی را نسبت به دین می توان سکولاریسم نامید.

باید توجه داشت که سکولاریسم با سکولاریزاسیون (Desacralization) متفاوت است. سکولاریسم به منزله یک مکتب و مشرب فکری مبتنی بر یک سلسله پیش فرض ها و

مقدمات نظری خاصی است. اما سکولاریزاسیون جریانی است که در طی آن دین به حاشیه جامعه منتقل می شود و دچار انحطاط و زوال گشته و قدرت و سیطره و نفوذ آن کاهش می یابد. ولی به هر حال سکولاریسم پایه ای نظری برای جریان انزوای دین و خصوصی شدن دین (Privatization) و در نهایت سکولاریزاسیون است. این هر دو ملازم یکدیگرند و صرف تفاوت معنا نباید رهزن شود که این دو را به کلی از یکدیگر منفک ساخت.

برای آشنایی بیشتر شما با مختصات جامعه سکولار سه نمونه برجسته با شرحی کوتاه مطرح می کنیم.

۱ دینداری امری فردی می گردد؛ زیرا عمل دینی (یعنی عملی که معطوف به ماوراء طبیعت باشد) در جامعه سکولار دیگر دین در امور دنیایی چندان مؤثر و مربوط تلقی نمی گردد. به همین جهت، میزان و محدوده آن رو به کاهش نهاده است. بر این اساس، دینداری دیگر تکلیفی بر عهده اعضای جامعه نیست و به صورت امری کاملاً دلخواهانه و داوطلبانه درآمده است. با توجه به این مشخصه سکولاریسم به معنی مخالفت صریح با دین نمی باشد بلکه در جامعه سکولار اعتقادات دینی تا زمانی که صرفا اعتقاد شخصی باشد محترم است اما اگر بخواهد از جنبه شخصی و فردی خارج و مدعی نفوذ و تأثیر اجتماعی شود سکولاریسم در مقابلش می ایستد.

۲ انسان محوری (Humanism) به جای خدامحوری؛ جامعه سکولار وقعی بر وحی نمی نهد، در این جامعه انسان وقتی می خواهد به مسائل اجتماعی بپردازد تنها باید به عقل خود متمسک شود، در واقع در این تفکر «عقل» در مقابل «وحی» قرار می گیرد نه در پرتو آن. از این رو، در جامعه سکولار اصطلاح «حرام»، «حلال»، «مجاز»، «ممنوع»

جائی ندارد. در آنجا قانون و غیرقانونی بودن مطرح است و این قانون تابع اکثریت عقل اجتماعی است. بنابراین، اگر زمانی جامعه مشروع بودن ازدواج جنس موافق را امضاء کرد این امر قانونی است ولو برخلاف وحی باشد.

۳ ملاک هویت جامعه، ملیّت است نه دین؛ وقتی در جامعه ای، دین ملاک وحدت و هویت اجتماعی نباشد، ناگزیر باید به جای آن چیز دیگری گذاشت، سکولاریسم مفهوم «امت» را (که به معنی تشخیص جامعه بر حسب عقیده دینی است) کنار می گذارد و به ناچار به مفهوم «ملت» متمسک می شود. ملت در اینجا یک مفهوم و تشخص اعتباری برحسب ملاک هایی از قبیل نژاد، زبان، تاریخ مشترک و سرزمین است. بنابراین، اگر مسلمانی در نقطه ای از دنیا از رهبر دینی در نقطه دیگری از دنیا اطاعت کند در تفکر سکولار اشکال دارد.

در پایان سخن برای آشنایی بیشتر شما، شمایی از تأثیر سکولاریسم را در فعالیت های اجتماعی خاطر نشان می سازیم. با مشخصه های جامعه سکولار، ۱ باید مجلس قانون گذاری «لائیک» باشد چرا که در جامعه سکولار دیگر خلاف شرع مطرح نیست، از این رو معنا ندارد که در مجلس قانون گذاری کسی بگوید این خلاف شرع است.

۲ در مدارس تعلیم دین بطور کلی ممنوع است و یا اگر هم باشد تنها بصورت یک آموزش فردی و شخصی است نه اجتماعی، بنابراین، آزادی دینی تنها در حد یک امر فردی مجاز است نه بیشتر.

۳ دین عصری می شود چرا که از آنجا که جامعه هر روزه امور خود را بیشتر از پیش مطابق با معیارهای فنی و علمی سامان می دهد، نهادهای دین نیز تحت تأثیر این جریان قرار گرفته و در نتیجه خود نهادها

و رفتار دینی نیز به نحوی روز افزون تحت نفوذ ارزش ها و معیارها و ضوابطی درمی آید که در جامعه غیردینی رواج دارد.

حال که با مفهوم سکولاریسم آشنا شدیم این سؤال مطرح می شود که نظر اسلام درباره سکولاریسم چیست؟ در پاسخ این سؤال باید گفت: اسلام، اندیشه سکولاریسم را بر نمی تابد، در اندیشه سکولاریسم، حق قانونگذاری و حاکمیت، به غیر خدا یعنی انسان واگذار گردیده است، در حالی که در بینش توحیدی، مالکیت و حاکمیت حقیقی و اصلی از آن خداست و بدون اذن او هیچ انسانی حق ندارد بر دیگری حکم براند. در اندیشه سکولار، دین امری فردی قلمداد شده و به رابطه فردی انسان و خدا ارتباط دارد ولی آن گاه که ضرورت دین به عنوان مجموعه ای مشتمل بر قوانین اجتماعی برای سعادت مادی و معنوی انسان ثابت گردد، طبعا گرایش سکولاریسم طرد می شود. اسلام برای همه شؤون انسانی اعم از فردی و اجتماعی، قوانین و مقرراتی دارد، بی شک، هیچ دین الهی و آیین آسمانی تفکیک دین از سیاست را نمی پذیرد و آنچه در متون مذهبی مسیحیان آمده و ارباب کلیسا آنرا ترویج می کنند چیزی جز قلب و تحریف تعلیمات راستین حضرت مسیح(ع) نیست. از نظر ما، دین مجموعه ای است از معارف نظری و احکام عملی؛ و احکام عملی دین، هر سه قلمرو ارتباط انسان با خدا، ارتباط انسان با خودش، و ارتباط انسان با دیگران را در بر می گیرد بنابراین شامل اخلاق و حقوق و سیاست می شود. در قرآن کریم و در روایات معصومین(ع) مجموعه سرشاری از احکام حقوقی و سیاسی موجود است. حقوق و سیاست نیز بر مبنای دینی از جمله

توحید و معاد مبتنی است به دیگر سخن، اخلاق، حقوق و سیاست، هم بخشی هایی از کل دین را می سازد و هم ریشه در اساسی ترین معارف نظری دین دارند. در این جا به برخی آیات و روایات که مبیّن این امر است اشاره می کنیم:

۱ در برخی از آیات، به این نکته اشاره شده که مردم باید اختلافات خویش را با رجوع به کتاب و احکام الهی حل کنند مانند: «کان الناس اُمّةً واحده فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین و انزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه»، (بقره، ۲۱۳).

۲ خداوند کسانی را که احکامی فردی یا اجتماعی از نزد خود و بدون اذن الهی وضع می کنند، مذمت می کند، در آیه ای خطاب به مشرکان می فرماید: «قل ارأیتم ما انزل الله لکم من رزقٍ فجعلتم منه حراما و حلالاً ـ قل الله اذن لکم ام علی الله تفترون»یونس، آیه ۵۹.

).

۳ در برخی از آیات به پیامبر(ص) مؤکدا دستور پیروی از وحی الهی و عدم تبعیت از آرای دیگران داده شده است: «و ان احکم بینهم بما انزل الله و لا تتبع اهوائهم»، (مائده، ۴۹)

۴ خداوند کسانی را که بر خلاف آنچه از جانب وحی نازل شده حکم کند، فاسق، ظالم و کافر معرفی می کند: «و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون»، (مائده، ۴۴) و...

با توجه به آن چه گفتیم دانسته شد که اسلام در زمینه مسائل اجتماعی قانون دارد و ازاین رو با سکولاریسم و تأثیرات آن که بر تفکیک دین از مسائل سیاسی، حقوقی، اجتماعی و خانوادگی استوار است، سازگار نیست.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱ مجموعه آثار، شهید مطهری، ج ۱، بخش علل

گرایش به مادیگری، ص ۴۷۹ ۴۹۱

۲ مبانی اندیشه سیاسی در اسلام، عمید زنجانی، ص ۴۸

۳ محمدجواد نوروزی، نظام سیاسی اسلام، ص ۳۳

۴ علی ربانی گلپایگانی، ریشه ها و نشانه های سکولاریسم، کانون اندیشه جوان

۵ محمد قطب، سکولارها چه می گویند؟

۶ محمدحسن قدردان قراملکی، سکولاریزم در مسیحیت و اسلام، انتشارات دفتر تبلیغات.

آیا می توان سیاست را حق انحصاری دیانت ندانست و دولت دینی داشت ؟

پرسش

آیا می توان سیاست را حق انحصاری دیانت ندانست و دولت دینی داشت ؟

پاسخ

با این که سؤال مبهم می باشد و به روشنی مقصود پرسشگر را بیان نمی نماید، می توان این چنین گفت که هر چند یکی از مبانی اساسی حکومت دینی، لزوم مطابقت سیاست و راهبردهای اداره جامعه، با آموزه های دینی است اما این بدان معنا نیست که تنها منبع تصمیم گیری پیرامون سیاست و اداره جامعه تنها آموزه های دینی می باشد، توضیح این موضوع نیازمند شناخت «سیاست» و منابع آن در دو دیدگاه اسلامی و دیدگاه سکولار می باشد.

در حکومت های سکولار، سیاست علم یا هنر اداره جامعه در جهت تأمین نیازها و مصالح مادی آن براساس عقل ابزاری می باشد. اما از دیدگاه دینی هدف سیاست هرگز در نیازها و مصالح مادی بشر خلاصه نمی شود بلکه فراتر از آن تأمین سعادت و نیازهای واقعی انسان اعم از مادی و معنوی را مورد توجه داشته و برای این منظور علاوه بر عقل، وحی و شریعت نیز از منابع اصلی آن به شمار می آیند (حکومت دینی، احمد واعظی، نشر مرصاد ۱۳۷۸ ؛ نظریه دولت دینی، علی اکبر نوایی، نشر معارف ۱۳۸۱).

بر این اساس علاوه بر وحی و شریعت، عقل نیز از منابع بسیار مهم در اداره جامعه و مدیریت سیاسی آن می باشد و در تشخیص مقتضیات زمان و مکان و همچنین حوزه هایی که از دیدگاه دینی مسکوت مانده است در چارچوب معیارها و ارزش های کلی دینی به سیاستگذاری و اجرا می پردازد (حکومت دینی، حمید رضا شاکرین، نشر معارف ۱۳۸۲).

نتیجه آن که هر چند

سیاست حق انحصاری دیانت نیست، ولی با توجه به این که منابع مختلف و اهداف متعدد سیاست اسلامی، برخواسته از دین می باشند، باز هم سیاست در محدوده کلی آموزه ها و ارزش های اسلامی مشروعیت یافته و بر این اساس نیز حکومت دینی شکل می گیرد.

انگیزه های طرح اندیشه سکولاریسم پس از انقلاب اسلامی چیست؟

پرسش

انگیزه های طرح اندیشه سکولاریسم پس از انقلاب اسلامی چیست؟

پاسخ

طرح اندیشه سکولاریسم در ایران از سوی کسانی مطرح می شود که دین را سدّ راه رسیدن به مطامع و منافع خود می بینند.

با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی در ایران، و مطرح شدن اسلام در سطح وسیعی در زمینه های سیاست و اقتصاد و فرهنگ و حقوق بشر و روح برادری و برابری و... نیز مقاومت پیروزمندانه ۸ سال دفاع مقدس در برابر دشمنان خارجی و رشد فرهنگ ایثار و شهادت و ظلم ستیزی و بیداری مسلمانان در خاورمیانه و آسیا و آفریقا و... باعث شد که دشمنان اسلام و انقلاب از راه های دیگری پس از شکست سختی که از ۸ سال مقاومت مردم شریف ایران دیده بودند وارد شود. این بود که دست به هجوم فرهنگی زدند آنهم در دو زمینه، زمینه اوّل طرح مسائل اعتقادی و فلسفی در مورد بنیان های دینی و طرح اندیشه جدایی دین از سیاست و مباحث معرفت شناسی و... .

زمینه دوم، ترویج روح غرب گرایی و فرهنگ غربی و ادبیات مبتذل و فقر منحط و منحرف.

بنابراین طرح این اندیشه برای جدا کردن دین از سیاست و بلکه دین از تمام عرصه های اجتماعی، دلیلی ندارد جز نابودی انقلاب اسلامی. و منزوی کردن مذهب و دور کردن جوانان از دین ولی آنچه که مهم است وظیفه خطیر دلسوختگان اسلام و انقلاب اعم از اندیشمندان حوزه های علمیه و دانشگاهها است که ابتدا توطئه های دشمن را به درستی شناسایی کنند و سپس برای مقابله با آن برنامه ای منسجم و حساب شده ارائه نمایند و با جهاد فکری و فرهنگی خود راه را برای دین ستیزان بسته و دَیْن خود

را ادا نمایند تا هم جوانان به خصوص دانشجویان که آماج چنین حکلاتی هستند خالص را از ناخالص تشخیص دهند و هم ملّت عزیز بار دیگر در عزم خود بر حاکمیّت اسلام و قرآن در کشور و اعتلای دین راسخ تر شوند(۱).

« بخش پاسخ به سؤالات »

۱) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت اللّه مصباح یزدی.

برخی از فقیهان در امور سیاسی دخالت نمی کنند، برخی دخالت می کنند. آنان که دخالت نمی کنند، اهل کرامتند، ولی آنان که در امور سیاسی دخالت می کنند، کمتر اهل کرامت و معنا هستند. آیا میتوان از این راه فهمید که عدم دخالت در امور سیاسی موجب رضا و تقرب خداوند است؟

پرسش

برخی از فقیهان در امور سیاسی دخالت نمی کنند، برخی دخالت می کنند. آنان که دخالت نمی کنند، اهل کرامتند، ولی آنان که در امور سیاسی دخالت می کنند، کمتر اهل کرامت و معنا هستند. آیا میتوان از این راه فهمید که عدم دخالت در امور سیاسی موجب رضا و تقرب خداوند است؟

پاسخ

دخالت در امو سیاسی به یک معنا یعنی امر به معروف و نهی از منکر؛ در مقابل ظالمان و متجاوزان سکوت نکردن؛ اقدام برای برپایی نماز و تثبیت اخلاق و ارزش های اسلامی در جامعه؛ حمایت از مظلومان و گرفتن حق آنان از ظالمان؛ اجرای عدالت اجتماعی در جامعه؛ توزیع صحیح و عادلانه پول و مقام و قدرت بین افراد؛ زدودن فقر از جامعه؛ پیشبرد مسلمانان در امور سیاسی و نظامی و اقتصادی و صنعتی؛ جلوگیری از فساد و طغیان و... که از واجبات دینی مسلمانان است.

بنابر این اگر سیاست اسلامی به این معنی باشد، هیچ فقیهی و هیچ مسلمان متدیّنی نمی تواند خود را از این گونه امور کنار بکشد. اگر خود را کنار بکشد و دخالت نکرد یا مخالفت کرد، گناهکار است.

گماننمی شود از بین فقهای شیعه که عادل و پاک و با تقوا باشند، فردی باشد که دخالت در سیاست به معانی مذکور را قبول نداشته باشد یا اصلا دخالت نکند. امام (ره)که مؤسس وبنیانگذار انقلاب بود، از فقهایی بود که در عرفان و تقدّس و تهذیب نفس از سرآمدترین افراد بود.

آیات عظام: گلپایگانی و اراکی و نجفی مرعشی و دیگران افرادی بودند که در زهد و تقوا و پاکی نمونه بودند. اینان نقش مهمّی در انقلاب اسلامی داشتند.

این که گفته اید

آنان که دخالت نمی کنند اهل کرامتند، با واقعیت تطبیق ندارد، زیرا اگر دخالت آنان در امور سیاسی مذکور از روی عمد و آگاهی به موضوع باشد، گناهکار محسوب می شوند و عند اللّه معذب خواهند بود. چگونه قابل تصور است کسی که گناهکار است، اهل کرامت باشد؟!

اکثر کرامت هایی که از برخی افراد نقل می شود، صحیح نیست و شایعاتی بیش نمی باشد.

امیرالمؤمنین(ع) در خطبه سوم نهج البلاغه می فرماید: "آگاه باشید، به خدا سوگند! خدایی که دانه را شگافت و انسان را آفرید، اگر نه این بود که جمعیت بسیار گرداگردم را گرفته و به یاریم قیام کرده اند و حجت بر من تمام شده است، و اگر نبود عهد و مسئولیتی که خدا از علما و دانشمندان جامعه گرفته که در برابر شکم خوارگی ستمران و گرسنگی ستمدیدگان سکون نکنند، من مهار شتر خلافت و ریاست را رها می ساختم و از آن صرف نظر می کردم. آن وقت خوب می دیدید که دنیای شما باهمه زینت هایش در نظر من بی ارزش تر از آبی است که از بینی گوسفندی بیرون آید".

تاریخ گواه است که دخالت دین در سیاست به تضعیف دین انجامیده است و هیچ گاه نتوانسته حاکمیت را در مورد طولانی نگه دارد، مانند حکومت امام علی(ع). آیا بهتر نیست دین در سیاست دخالت نکند؟

پرسش

تاریخ گواه است که دخالت دین در سیاست به تضعیف دین انجامیده است و هیچ گاه نتوانسته حاکمیت را در مورد طولانی نگه دارد، مانند حکومت امام علی(ع). آیا بهتر نیست دین در سیاست دخالت نکند؟

پاسخ

مطلبی که مطرح شده تنها یک ادعا است و تاریخ خلاف آن را گواهی می دهد. هر جا دین از سیاست تفکیک شده، در حقیقت بخشی از احکام دین تعطیل مانده و عملاً دین از صحنه اجتماع و زندگی روزمره مردم خارج شده و به بُعد عبادی دین بسنده شده است. این امر به معنای نفی جامعیت دین است. چگونه می توان دین را از سیاست تفکیک کرد در حالی که سیاست در متن دین قرار دارد و بسیاری از احکام رنگ سیاسی دارد، مانند امر به معروف، نهی از منکر، تولی، تبری، جهاد و غیره؟

آیا در زمان پیامبر اکرم(ص) و امام علی(ع) که دین با سیاست و حکومت تلفیق شده بود دین ضعیف گشته بود؟ مراد از دین، قطعاً ظاهر و اسم دین نیست بلکه دینی است که در جامعه در ابعاد مختلف نمود خارجی داشته باشد. بدیهی است که در مدت کوتاه حکومت امام علی(ع) به اذعان دوست و دشمن، دین مداری و عدالت گستری، در رأس برنامه های حکومتی حضرت قرار داشت تا جایی که فرمود: "خدایا! تو می دانی که آن چه از سوی ما بود و از ما سرزد برای رقابت و کشمکش در قدرت و ریاست یا برای دست یابی به اموالِ ناچیز دنیا نبود، بلکه برای آن بود که اصول روشن دین تو را برگردانیم و در سرزمین تو اصلاح پدید آوریم

تا در نتیجه آن، بندگان ستمدیده ات امنیت یابند و حدود تعطیل شده تو اجرا گردد".۱

امام علی(ع) در عمل این ادعا را ثابت کرد. رفع تبعیض در تقسیم بیت المال، برگرداند دارایی های عمومیِ به تاراج رفته، جلوگیری از پیدایش ثروت های نامشروع، تلاش در راه عمران و آبادانی، تأمین اجتماعی محرومان، اجرای حدود اسلامی، تحقق عدالت اجتماعی، احقاق حقوق مردم، شایسته سالاری، قانون گرایی و غیره از اهداف دینی است که حضرت در حکومت خویش به آن ها جامه عمل پوشاند، که بسط و توضیح آن مجالی واسع می طلبد. برای آشنایی بیشتر مجله حکومت اسلامی شماره ۱۷ و ۱۸ را جهت مطالعه معرفی می کنیم.

ناپایداری حکومت علوی موضوع دیگری است و عوامل مختلفی در آن دخیل بود. اگر حضرت بر محافظت از ارزش ها و اصول پافشاری نمی کرد قطعاً حکومتش با دوام تر بود ولی مگر حکومت بر مردم و حفظ حاکمیت، در فرهنگ اسلام هدف و مقصود است؟ حضرت واقف بود که با زور و استبداد و خشونت می تواند حکومت خود را پایدار سازد اما او کسی نبود که به هر شیوه ای متوسل شود، و این نقطه قوّت حضرت است. ایشان می فرماید: "به خدا سوگند! من می دانم چه چیز شما را سامان می دهد و کجی شما را به اذن خدا راست می کند ولی من اصلاح شما را به قیمت افساد خودم شایسته نمی بینم".۲

ناپایداری حکومت امام علی(ع) را نباید به حساب ناکارا بودن نظریه تلفیق دین و سیاست دانست بلکه باید به سبب نا آگاهی مردم و عدم تحمل آن ها یا خیانت خواص و

عوامل خارجی دانست. هرگز دخالت دین در سیاست به تضعیف دین نمی انجامد بلکه آن را تقویت می کند. با حذف دین، حکومت ممکن است ثبات داشته باشد ولی آن وقت حکومت دینی نخواهد بود. هرگز به نفع دین نیست که خود را از صحنه سیاست خارج کند ولی به نفع سیاستمداران و فرصت طلبان و سود جویان و دنیا گرایان است که برای عملی کردن نقشه های شیطانی خود دین را به انزوا بکشانند. حضرت امام خمینی می گوید: "این را که دیانت باید از سیاست جدا باشد و علمای اسلام در امور اجتماعی و سیاسی دخالت نکنند، استعمارگران گفته و شایع کرده اند. این را بی دین ها می گویند ... این حرف ها را استعمارگران و عمال سیاسی آن ها درست کرده اند تا دین را از تصرف در امور دنیا و از تنظیم جامعه مسلمانان بر کنار سازند".۳

۱ نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱.

۲ مجله حکومت اسلامی، ش ۱۷، ص ۳۶۶.

۳ ولایت فقیه، ص ۱۶.

۶: در مورد حضرت علی علیه السلام می گویند: ایشان سیاست نداشتند، چون که نتوانسته به مدت طولانی حکومت کنند.

اشاره

اصولاً منکران دین و حکومت دینی می گویند: سیاست یعنی دروغ و دین می گوید دروغ نه. چه پاسخی دارید؟

پرسش

۶: در مورد حضرت علی علیه السلام می گویند: ایشان سیاست نداشتند، چون که نتوانسته به مدت طولانی حکومت کنند.

اصولاً منکران دین و حکومت دینی می گویند: سیاست یعنی دروغ و دین می گوید دروغ نه. چه پاسخی دارید؟

پاسخ

حضرت علی علیه السلام در پاسخ به این سخن که معاویه سیاستمدار است، ولی شما از سیاست بهره ای ندارید، فرمود: "چنین نیست که معاویه زیرک تر از من باشد. آن چه او دارد و از آن بهره می گیرد، شیطنت است، نه سیاست". اصلاً تفاوت بین حکومت حق و باطل در صداقت و عدم صداقت است. حکومت باطل از هر (نهج البلاغه، صبحی صالح، ج ۲۰۰، ص ۳۱۸.)

نیرنگ و خدعه و وسیله ای بهره می گیرد، ولی حکومت حق این گونه عمل نمی کند. ممکن است آن گونه عمل کردن، در تداومش کمک کند، ولی فراموش نکنیم که حکومت هدف نیست، بلکه وسیله است. بدون شیطنت و دروغ و حیله می توان سیاست به خرج داد و امور را تدبیر و رهبری نمود.

سیاست به معنای دروغ و نیرنگ نیست، بلکه به معنای تدبیر امور است. اگر چه بعضی آن را آن گونه

تعریف کرده و مانند بسیاری از کلمات و اصطلاحات تحریف می کنند. اگر در جامعه این گونه تصور می شود که سیاست همواره با نیرنگ و دروغ قرین است، رمزش این است که معمولاً سیاستمداران و دولتمردان جهان از اهرم ها و سیاست های غیر مشروع بهره می گیرند و براساس شیطنت و نیرنگ گام برمی دارند و چون از اخلاق و انسانیت و دین فاصله دارند و حکومت هایشان نامشروع است، بقای حکومتشان را با این وسیله جستجو می کنند. معنایش این نیست که سیاست به معنای درستش کارایی ندارد،

حتماً سیاستمداران دروغین برای

پیشبرد اهداف خود، سعی در حفظ ظاهر می کنند و خود را خواهان عدالت می دانند. پیامبر اسلام صلی الله وعلیه وآله سیاست به معنای درستش را به کار برد و حضرت علی علیه السلام نیز همین سیاست را داشت، و سیاستش کارایی داشت. و امروزه الگوی بسیار مناسب برای هر جامعه ای است که می خواهند به آن نوع حکومت دست یابند سیاست به معنای درستش که از هر وسیله ای برای پیشبرد اهدافش بهره نمی گیرد، ممکن است به جهت حفظ اصول و ارزش ها با موانع و دشواری ها یا مواجه شود، اما این به معنای ناکارآمدی سیاست به معنای درستش نیست.

ایدئولوژی اسلام، مسلمان را وامی دارد در پی برقراری حکومت عدل و مشروع برآید و از آن حمایت کند، و هم به سیاستمداران فرمان می دهد که در چارچوب ارزشی و برای حفظ اصول و ارزش ها حرکت کنند. و هم می گوید حکومت وسیله است تا در پناه آن فرد و جامعه بتواند به بهترین وجه رشد نمایند و خوبی ها را رواج دهند. نیز می گوید: این وسیله اگر در چارچوب قانونی و انسانی حرکت کند، حفظ آن از مهم ترین دستورها است و مصلحت حفظ نظام را می بایست بر خیلی از امور مقدم داشت.

اگر در جوانبی که از ایدئولوژی اسلام بیان شد، ابهامی باقی است، در نامه بعدی بیان نمایید تا پاسخ خویش را دریافت دارید. توصیه می شود در نامه های بعدی بیش از ده سؤال مرقوم نفرمایید، بلکه سؤالات بیش تر را در نامه های متعدد بفرستید.

این مرکز نمی تواند به سئوالات زیاد به صورت تفصیلی پاسخ دهد.

آیا دین از سیاست جدا است؟ اگر نه، پس چرا خردمندان گفته اند که سیب سالم را از خراب جدا کنید؟ زیرا هر که را عصمت کاری نیست، حتم بر خطایش حتمی است. سیاست نیز

اشاره

خطاپذیر است. چرا که در حال غیبت معصوم به دست غیر معصوم

می باشد و دین بیچاره در کنار آن فاسد می شود؟

پرسش

آیا دین از سیاست جدا است؟ اگر نه، پس چرا خردمندان گفته اند که سیب سالم را از خراب جدا کنید؟ زیرا هر که را عصمت کاری نیست، حتم بر خطایش حتمی است. سیاست نیز

خطاپذیر است. چرا که در حال غیبت معصوم به دست غیر معصوم می باشد و دین بیچاره در کنار آن فاسد می شود؟!

پاسخ

پاسخگویی بیان مطالب زیر را می طلبد:

الف) معنای سیاست

"السیاسه القیام علی الشی بما یصلحه؛ سیاست یعنی اقدام برای سامان دادن چیزی به وسیله اموری که آن را اصلاح کند

(مجمع البحرین، ج ۴، ص ۷۸؛ تاج العروس، ماده "ساس"؛ لسان العرب، ماده "سوس"، القاموس، ماده "سوس") "سیاست در اصل از واژه "ساس - یَسُوسُ" گرفته شده و به معنای مملکت داری و اصلاح مردم و اداره کردن کارهای کشوری است". برخی سیاست را به معنای حکمرانی، زرنگی، روش صحیح زندگی و ترجمه المنجد الطلاب، ص ۲۶۳.

اداره امور مملکت معنا کرده اند. گرچه لغت شناسان در تعریف سیاست تعریف جامع ارائه نداده اند، ولی عبدالوهاب فراتی، رهیافتن بر علم سیاست، ص ۲۳.

همگان در این مهم اتفاق دارند که سیاست به معنای برقراری نظم در جامعه، اداره مملکت و اصلاح جامعه از ضروریات است.

ب) اقسام سیاست:

به یک اعتبار سیاست را می توان به دو قسم: مشروع و غیر مشروع تقسیم نمود. سیاست غیر مشروع، یعنی خدعه، نیرنگ و فریب. متأسفانه غالب اوقات از واژه سیاست همین معنا متبادر می شود. امام راحل فرمود: "وقتی که ما در حبس بودیم... رئیس امنیت آن وقت.. گفت: آقا، سیاست عبارت است از دروغگویی، عبارت است از خدعه، عبارت است از فریب، عبارت است از پدرسوختگی... این را

بگذارید برای ما، من به او گفتم: این سیاست مال شما است...".

رساله نوین ،ج ۴، ص ۴۶؛ صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۱۶ – ۲۱۷.

سیاست مشروع، سیاست اصولی و منطقی است که جهت اصلاح جامعه و حفظ نظم از آن بهره گرفته

می شود. امام راحل (س) در تعریف سیاست مشروع می گویند: "اما سیاست به معنای این که جامعه را ببرد

هدایت کند و به آن جایی که صلاح جامعه و افراد است، این در روایات ما برای نبی اکرم با لفظ سیاست ثابت شده است". "و انبیا شغلشان سیاست است و دیانت همان سیاستی است که مردم را از این جا حرکت روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۷۳/۵/۱۰، ص ۱۵.

می دهد [و به] تمام چیزهائی که به صلاح ملت و مردم است هدایت می کند".

رساله نوین، ج ۴، ص ۴۶؛ ولایت فقیه، ص ۱۵۱.

ج) دیدگاه ها

درخصوص رابطه و عدم رابطه دین و سیاست دو دیدگاه عمده وجود دارد.

۱) جدایی دین از سیاست

برخی از صاحبان مسلمان عقیده دارند که دین با سیاست ارتباط ندارد، زیرا دین آمده است که پاسخگویی نیازهای معنوی انسان بوده و در امور دنیا دخالت نمی کند.

۲) رابطه دین و سیاست

اکثر دانشمندان اسلامی عقیده دارند که دین با سیاست همگرایی دارد طرفداران این دیدگاه معتقدند که دین به صورت مجموعه قوانین الهی، براساس نیازهای دنیوی و اخروی انسان تشریع شده است و دơ...در تمام صحنه های سیاسی و اجتماعی و... حضور دارد. اگر دین نتواند نیازهای دنیا و آخرت انسان ها را تأمین کند، ناقص است.

دانشمندان مانند فاضل مقداد، علامه حلی و امام راحل از طرفداران این نگرش هستند.

اللوامع

الالهیه فی مباحث الکلامیه، ص ۲۶۴، به نقل از مجله حوزه، سال ۱۳۶۳، شماره ۸.

الفین، ص ۲۷.

تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۲۳۴.

واقعیت آن است که دین با سیاست رابطه دارد متأسفانه واژه سیاست مانند برخی واژگان دیگر از معنای اصلی خود تحریف شده و به معنای خدعه و نیرنگ تفسیر شده است. پس از تحریف، سیاست بدین معنا است

که نه تنها دین با آن همگرایی ندارد، بلکه با آن تضاد داشته و با آن مبارزه نموده است. اما سیاست به معنای

مشروع آن با دین همگرایی داشته و یکی از بایسته های جامعه است. سیاست به معنای مشروع را اندیشمندان از ضروریات زندگی دانسته اند و اولیای خدا از آن بهره می گرفتند در زیارت جامعه در وصف امامان معصوم علیهم السلام

آمده است: "... و ساسه العباد و ارکان العباد..." سیاست به معنای مشروع آن است که برخی از صاحبان اندیشه عقیده دارند که نسبت دین و سیاست مانند روح و بدن است. شهید مطهری فرمود: تنها در یک صورت است که می توان مسأله حکومت را از دین در آیین اسلام جدا کرد و آن هنگامی است که بتوان پیوند جسم را از روح آدمی گسست و با این وصف او فردی زنده و منشأ اثر باشد!

امامت و رهبری، ص ۳۲.

بزرگان دین بین سیاست مشروع و غیر مشروع مرزبندی کرده اند و هیچ گاه از سیاست غیر مشروع بهره نمی گرفتند. امام علی علیه السلام در دوران حکومت خود از سیاست مشروع بهره گرفت. از این رو یکی از مشکلات حضرت، صداقت در سیاست بود، که دشمنان حضرت آن را برنمی تابیدند.

مرتضی مطهری، سیری در سیره ائمه اطهارعلیهم السلام

ص ۲۸.

برخی از اصحاب به ایشان عرض نمودند که در سیاست این قدر صداقت شرط نیست. امام فرمود: "آیا به من دستور می دهید که برای پیروزی خود از ظلم در حق کسانی که بر آن ها حکومت می کنم - استمداد جویم؟! به خدا قسم! تا خورشید طلوع می کند و ستاره ها در آسمان چشمک می زند چنین کاری نمی کنم". به خاطر الغارات، ج ۱، ص ۷۵؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۱۰۹.

عدم بهره گیری علی علیه السلام از سیاست غیر مشروع بود که مردم تصور می کردند معاویه از علی علیه السلام سیاست مدارتر است. امام علی علیه السلام در برابر چنین تصوری فرمود: "قسم به خدا! معاویه از من سیاستمدارتر نیست، ولی او نیرنگ می زند و مرتکب گناه می شود. اگر نیرنگ خصلت زشتی نبود، من سیاستمدارترین مردم بودم".

نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰؛ منهاج البراعه، ج ۱۲، ص ۳۶۶.

سیاست غیر مشروع با دین تضاد دارد، که مانند سیب سالم در کنار سیب فاسد قرار می گیرد، اما سیاست به

معنای مشروع، مقدس بوده با دین همگرایی دارد. تقدس و عدم تقدس سیاست موجب شده است که برخی از بزرگان درخصوص رابطه دین و سیاست، نخست به تعریف سیاست پرداخته اند. مرحوم کاشف الغطا می نویسد: "اگر مفهوم سیاست خیرخواهی و خدمت و راهنمایی و جلوگیری از فساد و خیانت و نصیحت زمامداران و توده مردم و برحذر داشتن آنان از گرفتار شدن در زنجیر استعمار و بندگی و جلوگیری از افکندن دام ها بر گردن ملت ها است، آری ما تا فرق سر در آن غرقیم".

روزنامه کیهان، ۱۳۷۳/۵/۱۱.

دلائل و شواهد نیز مؤید آن است که دین با سیاست همگرایی دارد و نگرش

جدایی دین از سیاست، تز استعماری است که از سوی جاهلان و یا مغرضان طرح شده، از این رو امام راحل (س) عقیده دارد که یکی از عوامل جدایی دین از سیاست، استعمارگران می باشد. امام راحل فرمود: "آن کس که خیال می کند دین از سیاست جداست، او نا‌آگاه است که نه اسلام را شناخته و نه سیاست را". تشکیل حکومت توسط پیامبران تحریرالوسیله، ج ۱، ص ۲۳۴.

اسلام صلی الله وعلیه وآله و امام علی علیه السلام بهترین دلیل بر همگرایی دین و سیاست است. اگر دین با سیاست مانند سیب سالم در کنار سیب خراب بود و سیاست با قداست دین منافات داشت، چرا پیامبر صلی الله وعلیه وآله و علی علیه السلام حکومت تشکیل دادند؟! امام راحل (س) فرمود: "سنت و رویه پیامبر اکرم صلی الله وعلیه وآله دلیل بر لزوم تشکیل حکومت است، زیرا اوّلاً خود تشکیل حکومت داده و به اجرای قوانین و برقراری نظامات اسلام پرداخته و به اداره جامعه برخاسته، والی به اطراف فرستاده... و قاضی نصب می نمود". از سوی دیگر ائمه علیهم السلام درصدد تشکیل حکومت بوده و صحیفه نور، ج ۳، ص ۵؛ ولایت فقیه، ص ۲۴.

حکومت را حق خود می دانستند. از این رو توسط حاکمان ستمگر شکنجه و شهید می شدند. در کلمات ارشاد مفید، ص ۲۰۵.

معصومان علیهم السلام هم با ضرورت تشکیل حکومت سفارش شده و هم به رابطه دین و سیاست.

نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۱۲۵؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۸۳؛ بحارالانوار، ج ۶، ص ۶۰.

د) رهبر جامعه

بعد از اثبات رابطه دین و سیاست، این پرسش مطرح می شود که رهبر جامعه در جامعه دینی. چه کسی باید

باشد؟

اسلام

نسبت به رهبری جامعه بی اعتنا نبوده و با بیان برخی از ویژگی ها مانند عدالت و فقاهت، رهبر حسین علی منتظری، دراسات فی ولایه الفقیه، ج ۱، ص ۳۰۱ به بعد؛ امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۵۱ دراسات...،

دراسات...، ص ۲۸۹؛ ولایت فقیه، ص ۵۱.

جامعه را تعیین کرده است. اکثر دانشمندان شیعی عقیده دارند که در زمان غیبت امام زمان (عج) فقیهان واجد شرایط از سوی ایشان به رهبری منصوب شده اند. امام راحل از طرفداران این نگرش است.

ولایت فقیه، ص ۶۴.

فقیه به رغم آن که معصوم نیست، ولی کارشناس و عادل بوده و این شرایط موجب می شود که فقیه

لایق ترین فرد برای رهبری باشد خطای او به مراتب کم تر از غیر فقیه است.

خطاهای احتمالی فقیه موجب نمی شود که دین با سیاست رابطه نداشته باشد و غیر از فقیه کسی دیگر رهبر جامعه باشد، زیرا همان اسلامی که رابطه دین و سیاست را مطرح نموده، فقیه را نیز به عنوان رهبر منصوب نموده است. در طول تاریخ، فقیهان نبودند که دین را تباه کردند، بلکه حاکمان دین ستیز بودند که به دین زدایی پرداخته و از هیچ جنایتی دریغ نکردند. از سوی دیگر فقیهان به عنوان امانت داران الهی به حفظ دین پرداختند. متأسفانه نادیده گرفتن دستور اسلام موجب شد که جامعه اسلامی دچار مشکل گردد. ولایت و رهبری حق فقیهان واجد شرایط بود، لکن غاصبان نگذاشتند فقیهان واجد شرایط بر مسند قدرت قرار گیرند همان گونه که نگذاشتند بعد از رحلت پیامبر صلی الله وعلیه وآله علی علیه السلام و ائمه دیگر بر مسند قدرت قرار گیرند.

در رابطه با عصمت باید عرض شود:

پیامبر صلی الله وعلیه وآله و امام علی علیه السلام معصوم بودند، ولی بقیه دست اندرکاران حکومت مانند فرماندهان و قضات و استانداران و فرمانداران در زمان آن بزرگواران معصوم نبودند و بیشترکار حکومت در دست آنان بود این که گفته شود در زمان غیبت معصوم وجود ندارد و دین خراب می شود، صحیح نیست و این مطلب (هر که را عصمت کاری نیست، حتم بر خطایش حتمی است) صحیح نیست، زیرا بسیاری از افراد معصوم نیستند، ولی در اثر تقوا و عدالت خطا نمی کنند و لااقل خطایشان حتمی و قطعی نیست.

چرا در اسلام، دین و سیاست از یکدیگر جدا نیست، اما کشورهایی که این دو را از هم جدا کرده اند، پیشرفت نموده اند؟

پرسش

چرا در اسلام، دین و سیاست از یکدیگر جدا نیست، اما کشورهایی که این دو را از هم جدا کرده اند، پیشرفت نموده اند؟

پاسخ

انسان در رهگذر زندگی این جهانی، چهار نوع رابطه دارد: رابطه با خود، خدا، طبیعت و انسان های دیگر. اسلام به عنوان دین کامل به این ابعاد چهارگانه توجه نموده و برای هر یک دستور عمل هایی صادر کرده است. سیاست، رابطه انسان با دیگران را تنظیم می کند، پس در قلمرو دین قرار می گیرد، بر خلاف پندار غلط که دین اسلام را در یک سلسله مسایل عبادی فردی محدود می کند. بنابراین جامعیت اسلام اقتضا می کند دین در سیاست دخالت نماید.

نکته دیگر آن است که: اهتمام اسلام به ابعاد مختلف حیات بشر و از جمله سیاست، در جهت فعلیت بخشیدن به قوا و استعدادهای او و آمادگی وی برای حیات اخروی است، بعثت انبیا و شریعت اسلام در جهت تحقق بخشیدن به یک سلسله اهداف والا است، مانند برقراری عدالت اجتماعی، رها سازی مردم از بند طاغوت و احقاق حقوق مستضعفان.

بدیهی است که برای این منظور نیاز به وسائل و ابزار و امکانات فراوانی است که باید در جامعه فراهم گردد. بدون ساختار سیاسی و حکومتی دستیابی به اهداف مزبور ممکن نیست.

نکته سوم آن است که: ماهیت احکام اسلام اقتضا می کند که در سیاست دخالت کند. اجرای مقررات اسلام در زمینه مسائل مالی و اقتصادی و قضایی و نظام حقوقی مدنی و کیفری و اجرای حدود و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و غیره به جز از طریق تشکیل حکومت و سازمان گسترده

سیاسی امکان پذیر نیست.

نکته چهارم آن که: یکی از اهداف اساسی فرستادن پیامبران الهی و نزول آیات خداوند، اجرای قسط و عدالت در جامعه است. عدالت در جامعه زمانی امکان دارد که سیاستمداران بر اساس آموزه ها و تعالیم دینی عمل نموده و آن را گسترش دهند. مفهوم همراه بودن سیاست با دین همین است.

البته منظور از سیاست، سیاست غیر مشروع یعنی خدعه، نیرنگ و فریب نیست، بلکه مراد سیاست مشروع است که جهت اصلاح جامعه و حفظ نظم از آن بهره گرفته می شود.

این معنا جدا شدنی از اسلام نیست. استاد مطهری می گوید: "تنها در یک صورت است که می توان مسئله حکومت را از دین در آیین اسلام جدا کرد و آن هنگامی است که بتوان پیوند جسم را از روح آدمی گسست و با این وصف او فردی زنده و منشأ اثر باشد".(۱)

در مورد پیشرفت کشورهای صنعتی و عقب ماندگی مسلمانان، این مسئله اختصاص به ایران نداشته و شامل تمام کشورها می شود، خواه کسانی که به پیوند دین و سیاست اعتقاد دارند و یا ندارند. باید عوامل و ریشه های آن را جستجو کرد که در واقع به چندین قرن پیشین بر می گردد و عوامل متعددی دارد. چنانچه بخواهید از آن آگاه شوید، در نامه های بعدی برای شما ارسال خواهد شد. در هر حال این موضوع ربطی به پیوند دین به سیاست یا جدایی آن دارد و اگر نقشی هم داشته باشد، با اجرای صحیح دین و احکام آن، مطمئناً تأثیر مثبت خواهد بود، نه منفی.

پی نوشت ها:

۱. استاد مطهری، امامت و رهبری، ص ۳۲.

برخی می گویند دین از سیاست جدا است، آیا مراد از سیاست، دورویی و تزویر است یا چیز دیگر؟

پرسش

برخی

می گویند دین از سیاست جدا است، آیا مراد از سیاست، دورویی و تزویر است یا چیز دیگر؟

پاسخ

سیاست واژه ای عربی است که ریشه آن "السوس" به معنای ریاست به معنای خلق و خو می باشد. (۱) بنا به تعریف اهل لغت "السیاسه القیام علی الشیء بما یصلحه؛(۲) سیاست، اقدام و انجام چیزی طبق مصلحت است".

اگر به حاکم و زمامدار، در سیاستمدار گفته می شود، از آن رو است که در امور اجتماعی و عمومی توده مردم، به مصلحت اندیشی و تدبیر و اقدام می پردازد.(۳)

سیاست بدین معنا که حاکم اسلام به تدبیر امور اجتماعی و زندگی مردم بپردازد و امنیت و عدالت را برقرار نماید، از ضروریات است؛ زیرا تشکیل جامعه آرمانی و برقراری عدالت و امنیت، لازمه زندگی اجتماعی است، از این رو در طول تاریخ، جوامع حکومت داشته اند، اگر چه ساختار و نحوه حکومت ها متفاوت بوده است.

در آموزه های اسلامی نیز بر این نوع سیاست تأکید شده و از ضروریات شناخته شده است، تا آنجا که امام علی (ع) از امامت به عنوان نظام امت یاد کرد: "الامامه نظاماً للامّه و الطاعه تعظیماً للامه".(۴)

معصومان (ع) نیز درصدد تشکیل حکومت بوده و پیامبر (ص) و امام علی (ع) تشکیل حکومت دادند. امام خمینی (ره) فرمود: "سنت و رویه پیغمبر اکر (ص) دلیل بر لزوم تشکیل حکومت است، زیرا اوّلاً تشکیل حکومت داد و به اجرای قوانین و برقراری نظامات اسلام پرداخته ، به اداره جامعه برخاسته است...

ثانیاً پس از خود به فرمان خدا تعیین حاکم کرده، تعیین حاکم بدین معنا است که حکومت پس از رحلت رسول اکرم (ص)

نیز لازم است".(۵)

متأسفانه حکومت و سیاست در طول تاریخ از معنای واقعی خود دچار تحریف شده است.

هر گاه از "سیاست" استفاده می شود، تزویر و خدعه و نیرنگ به اذهان مردم تبادر می کند.! سیاستی که به معنای خدعه و نیرنگ است، نه تنها دین با آن رابطه ندارد، بلکه با آن در تضاد و تقابل می باشد.

اندیشورانی مانند امام راحل که رابطه دین و سیاست را مطرح کرده اند، نخست سیاست را به سیاست مشروع و غیر مشروع تقسیم نموده اند. از سیاست غیر مشروع به عنوان سیاست شیطانی یاد کرده و باور دارند که دین با سیاست غیر مشروع رابطه ندارد.

آنچه که در طول تاریخ، حاکمان ستمگر از آن بهره گرفته اند، سیاست غیر مشروع بوده است.

انبیا و رهبران الهی هیچ گاه از سیاست غیر مشروع بهره نگرفته اند. به سبب عدم بهره گیری بزرگان دین از سیاست غیر مشروع بود که برخی تصور کردند معاویه از امام علی (ع) سیاستمدار تر است ! در برابر چنین نگرشی امام علی (ع) فرمود: "و لولا کراهیه الغدر لکنت من أدهی الناس و لفکّه یغدر و یفجر؛ (۶) اگر حیله و نیرنگ ناپسند نبود، من از همه انسان ها در زیرکی برتر بودم، اما معاویه نیرنگ می زند و فساد می کند" و این سیاست نیست.

بنابراین ، سیاست، معنای مثبت دارد که اداره امور اجتماعی انسان ها است اما مانند بسیاری از کلمات و واژه ها ، از آن معنای نادرستی برداشت می شود، به همین خاطر به نیرنگ و فریب و به هر وسیله حکومت کردن، سیاستمداری گفته می شود! این نحوه تفکر

نه متعلق به زمان حاضر، بلکه به زمان حضرت علی (ع) و شاید پیش تر از آن می رسد، حتی یاران حضرت علی (ع) با این تفکر و خیال به امام اعتراض می کردند و می گفتند که معاویه از تو سیاستمدار تر است. حضرت معنای سیاست و تفاوت آن با نیرنگ را ارائه فرمود.

پی نوشت ها :

۱ - دانشنامه امام علی (ع) ج۶، ص ۱۲.

۲ - لسان العرب، ج۶، ص ۱۰۷.

۳ - مجمع البحرین، ج۴، ص ۷۸ به بعد.

۴ - نهج البلاغه، خطبه ۴۰.

۵ - ولایت فقیه، ص ۲۵.

۶ - نهج البلاغه موضوعی ، دشتی، ج۳، ص ۳۲۵؛ مرتضی مطهری ، سیری در سیره ائمه اطهار (ع) ص ۲۸ - ۲۹.

سیاست عین دیانت است و دیانت عین سیاست است، یعنی چه؟ سیاست را تعریف کنید.

پرسش

سیاست عین دیانت است و دیانت عین سیاست است، یعنی چه؟ سیاست را تعریف کنید.

پاسخ

پاسخگویی بیان مطالب زیر را می طلبد:

أ) معنای سیاست

"السیاسه القیام علی الشی بما یصلحه؛ (۱)سیاست یعنی اقدام برای سامان دادن چیزی به وسیله اموری که آن را اصلاح کند". "سیاست در اصل از واژه "ساس - یَسُوسُ" گرفته شده و به معنای مملکت داری و اصلاح مردم و اداره کردن کارهای کشوری است".(۲) برخی سیاست را به معنای حکمرانی، زرنگی، روش صحیح زندگی و

اداره امور مملکت معنا کرده اند.(۳) گرچه لغت شناسان در تعریف سیاست تعریف جامع ارائه نداده اند، ولی همگان در این مهم اتفاق دارند که سیاست به معنای برقراری نظم در جامعه، اداره مملکت و اصلاح جامعه از ضروریات است.

ب) اقسام سیاست:

به یـک اعتبار سـیاست را می توان به دو قسم: مشـروع و غیر مشـروع تقسـیم نمود. سـیاست غیر مشـروع، یعنی خـدعه، نیرنگ و فریب. متأسـفانه غالب اوقات از واژه سیاست همین معنا متبادر می شود. امام راحل فرمود: "وقتی که ما در حبس بودیم... رئیس امنیت آن وقت گفت: آقـا، سـیاست عبـارت است از دروغگویی، عبارت است از خـدعه، عبارت است از فریب، عبارت است از پدرسوختگی... این را بگذارید برای ما، من به او گفتم: این سیاست مال شما است...". (۴)

سیاست مشروع، سیاست اصولی و منطقی است که جهت اصلاح جامعه و حفظ نظم از آن بهره گرفته

می شود. امام راحل (س) در تعریف سیاست مشروع می نویسد: "اما سیاست به معنای این که جامعه را ببرد

هدایت کند و به آن جایی که صلاح جامعه و افراد است، این در روایات ما برای نبی اکرم با لفظ سیاست ثابت

شده است".(۵) "و انبیا شغلشان سیاست است و دیانت همان سیاستی است که مردم را از این جا حرکت می دهد [و به] تمام چیزهایی که به صلاح ملت و مردم است هدایت می کند".(۶)

ج) دیدگاه ها

درخصوص رابطه و عدم رابطه دین و سیاست دو دیدگاه عمده وجود دارد:

۱) جدایی دین از سیاست

برخی از صاحب نظران مسلمان عقیده دارند که دین با سیاست ارتباط ندارد، زیرا دین آمده است که پاسخگوی نیازهای معنوی انسان بوده و در امور دنیا دخالت نمی کند.

۲) رابطه دین و سیاست

اکثر دانشمندان اسلامی عقیده دارند که دین با سیاست همگرایی دارد. طرفداران این دیدگاه معتقدند که دین به صورت مجموعه قوانین الهی، براساس نیازهای دنیوی و اخروی انسان تشریع شده است و دین در تمام صحنه های سیاسی و اجتماعی و... حضور دارد. اگر دین نتواند نیازهای دنیا و آخرت انسان ها را تأمین کند، ناقص است.

دانشمندانی مانند فاضل مقداد، (۷)علامه حلی(۸) و امام راحل(۹) از طرفداران این نگرش هستند.

جملات "دین ما عین سیاست ماست و سیاست ما عین دیانت است" ناظر به دیدگاه دوم است. مرحوم سید حسن مدرس این جملات را بیان کرده و او از طرفداران همگرایی دینی و سیاست است. حق نیز با این گروه است، زیرا دین با سیاست رابطه دارد . متأسفانه واژه سیاست مانند برخی واژگان دیگر از معنای اصلی خود تحریف شده و به معنای خدعه و نیرنگ تفسیر شده است. پس از تحریف، سیاست بدین معنا است

که نه تنها دین با آن همگرایی ندارد، بلکه با آن تضاد داشته و با آن مبارزه نموده است. اما سیاست به

معنـای مشـروع آن بـا دیـن همگرایی داشـته و یکی از بایسـته هـای جـامعه اسـت. سـیاست بـه معنـای مشـروع را اندیشـمندان از ضروریات زندگی دانسته اند و اولیای خدا از آن بهره می گرفتند، در زیارت جامعه در وصف امامان معصوم علیهم السلام

آمده است: "... و ساسه العباد و ارکان البلاد..." سیاست به معنای مشروع آن است که برخی از صاحبان اندیشه عقیده دارند که نسبت دین و سیاست مانند روح و بدن است. شهید مطهری فرمود: تنها در یک صورت است که می توان مسأله حکومت را از دین در آیین اسلام جدا کرد و آن هنگامی است که بتوان پیوند جسم را از روح آدمی گسست و با این وصف او فردی زنده و منشأ اثر باشد!(۱۰)

بزرگان دین بین سیاست مشروع و غیر مشروع مرزبندی کرده اند و هیچ گاه از سیاست غیر مشروع بهره نمی گرفتند. امام علی علیه السلام در دوران حکومت خود از سیاست مشروع بهره گرفت. از این رو یکی از مشکلات حضرت، صداقت در سیاست بود، که دشمنان حضرت آن را برنمی تابیدند.(۱۱)

برخی از اصحاب به ایشان عرض نمودند که در سیاست این قدر صداقت شرط نیست. امام فرمود: "آیا به من دستور می دهید که برای پیروزی خود از ظلم در حق کسانی که بر آن ها حکومت می کنم ، استمداد جویم؟! به خدا قسم! تا خورشید طلوع می کند و ستاره ها در آسمان چشمک می زنند چنین کاری نمی کنم". (۱۲)به خاطر عدم بهره گیری علی علیه السلام از سیاست غیر مشروع بود که مردم تصور می کردند معاویه از علی علیه السلام سیاست مدارتر است. امام علی علیه السلام در برابر چنین تصوری فرمود: "قسم به خدا! معاویه از من سیاستمدارتر نیست، ولی او نیرنگ

می زند و مرتکب گناه می شود. اگر نیرنگ خصلت زشتی نبود، من سیاستمدارترین مردم بودم". (۱۳)

سیاست غیر مشروع با دین تضاد دارد، که مانند سیب سالم در کنار سیب فاسد قرار می گیرد، اما سیاست به

معنای مشروع، مقدس بوده با دین همگرایی دارد. تقدس و عدم تقدس سیاست موجب شده است که برخی از بزرگان درخصوص رابطه دین و سیاست، نخست به تعریف سیاست پرداخته اند. مرحوم کاشف الغطا می نویسد: "اگر مفهوم سیاست خیرخواهی و خدمت و راهنمایی و جلوگیری از فساد و خیانت و نصیحت زمامداران و توده مردم و برحذر داشتن آنان از گرفتار شدن در زنجیر استعمار و بندگی و جلوگیری از افکندن دام ها بر گردن ملت ها است، آری ما تا فرق سر در آن غرقیم".(۱۴)

دلائل و شواهد نیز مؤید آن است که دین با سیاست همگرایی دارد و نگرش جدایی دین از سیاست، تز استعماری است که از سوی جاهلان و یا مغرضان طرح شده، از این رو امام راحل (س) عقیده دارد که یکی از عوامل جدایی دین از سیاست، استعمارگران می باشند. امام راحل فرمود: "آن کس که خیال می کند دین از سیاست جداست، او ناآگاه است که نه اسلام را شناخته و نه سیاست را".(۱۵) تشکیل حکومت توسط پیامبر اسلام (ص) و امام علی (ع) بهترین دلیل بر همگرایی دین و سیاست است. اگر دین با سیاست مانند سیب سالم در کنار سیب خراب بود و سیاست با قداست دین منافات داشت، چرا پیامبر (ص) و علی (ع) حکومت تشکیل دادند؟! امام راحل (س) فرمود: "سنت و رویه پیامبر اکرم صلی الله وعلیه وآله دلیل بر لزوم تشکیل حکومت است، زیرا اوّلاً

خود تشکیل حکومت داده و به اجرای قوانین و برقراری نظامات اسلام پرداخته و به اداره جامعه برخاسته، والی به اطراف فرستاده... و قاضی نصب می نمود".(۱۶) از سوی دیگر ائمه علیهم السلام درصدد تشکیل حکومت بوده وحکومت را حق خود می دانستند. (۱۷) از این رو توسط حاکمان ستمگر شکنجه و شهید می شدند. در کلمات معصومان علیهم السلام هم به ضرورت تشکیل حکومت سفارش شده(۱۸) و هم به رابطه دین و سیاست.

د) رهبر جامعه

بعد از اثبات رابطه دین و سیاست، این پرسش مطرح می شود که رهبر جامعه در جامعه دینی. چه کسی باید

باشد؟

اسلام نسبت به رهبری جامعه بی اعتنا نبوده و با بیان برخی از ویژگی ها مانند عدالت (۱۹)و فقاهت(۲۰)، رهبر جامعه را تعیین کرده است. اکثر دانشمندان شیعی عقیده دارند که در زمان غیبت امام زمان (عج) فقیهان واجد شرایط از سوی ایشان به رهبری منصوب شده اند. (۲۱) امام راحل از طرفداران این نگرش است.

فقیه به رغم آن که معصوم نیست، ولی کارشناس و عادل بوده و این شرایط موجب می شود که فقیه لایق ترین فرد برای رهبری باشد. خطای او به مراتب کم تر از غیر فقیه است.

خطاهای احتمالی فقیه موجب نمی شود که دین با سیاست رابطه نداشته باشد و غیر از فقیه کسی دیگر رهبر جامعه باشد، زیرا همان اسلامی که رابطه دین و سیاست را مطرح کرده، فقیه را نیز به عنوان رهبر منصوب نموده است. در طول تاریخ، فقیهان نبودند که دین را تباه کردند، بلکه حاکمان دین ستیز بودند که به دین زدایی پرداخته و از هیچ جنایتی دریغ نکردند. از سوی دیگر فقیهان به عنوان امانت داران الهی به حفظ

دین پرداختند. متأسفانه نادیده گرفتن دستور اسلام موجب شد که جامعه اسلامی دچار مشکل گردد. ولایت و رهبری حق فقیهان واجد شرایط بود، لکن غاصبان نگذاشتند فقیهان واجد شرایط بر مسند قدرت قرار گیرند همان گونه که نگذاشتند بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و ائمه دیگر بر مسند قدرت قرار گیرند.

پی نوشت ها :

۱ - مجمع البحرین، ج ۴، ص ۷۸؛ تاج العروس، ماده "ساس"؛ لسان العرب، ماده "سوس"، القاموس، ماده "سوس" .

۲ - ترجمه المنجد الطلاب، ص ۲۶۳.

۳ - عبدالوهاب فراتی، رهیافتن بر علم سیاست، ص ۲۳.

۴ - رساله نوین ،ج ۴، ص ۴۶؛ صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۱۶ - ۲۱۷.

۵ - روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۷۳/۵/۱۰، ص ۱۵.

۶ - - رساله نوین، ج ۴، ص ۴۶؛ ولایت فقیه، ص ۱۵۱.

۷ - اللوامع الالهیه فی مباحث الکلامیه، ص ۲۶۴، به نقل از مجله حوزه، سال ۱۳۶۳، شماره ۸.

۸ - الفین، ص ۲۷.

۹ - تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۲۳۴.

۱۰ - امامت و رهبری، ص ۳۲.

۱۱ - مرتضی مطهری، سیری در سیره ائمه اطهارعلیهم السلام ص ۲۸.

۱۲ - الغارات، ج ۱، ص ۷۵؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۱۰۹.

۱۳ - نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰؛ منهاج البراعه، ج ۱۲، ص ۳۶۶.

۱۴ - روزنامه کیهان، ۱۳۷۳/۵/۱۱.

۱۵ - تحریرالوسیله، ج ۱، ص ۲۳۴.

۱۶- صحیفه نور، ج ۳، ص ۵؛ ولایت فقیه، ص ۲۴.

۱۷ - ارشاد مفید، ص ۲۰۵.

۱۸ - نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۱۲۵؛ علل الشرایع، ج ۱، ص

۱۸۳؛ بحارالانوار، ج ۶، ص ۶۰.

۱۹ - حسین علی منتظری، دراسات فی ولایه الفقیه، ج ۱، ص ۳۰۱ به بعد؛ امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۵۱ دراسات.... .

۲۰- دراسات...، ص ۲۸۹؛ ولایت فقیه، ص ۵۱.

۲۱ - ولایت فقیه، ص ۶۴

پاسخ شما عزیزان به مخالفانی که نظر به جدایی دین از سیاست را با حدیث امام علی(ع) : " لا بد للّناس للامیر مؤمناً او فاسقاً " توجیه می کنند، چیست؟

پرسش

پاسخ شما عزیزان به مخالفانی که نظر به جدایی دین از سیاست را با حدیث امام علی(ع) : " لا بد للّناس للامیر مؤمناً او فاسقاً " توجیه می کنند، چیست؟

پاسخ

پرسش فوق مبهم بوده و نیاز به توضیح دارد. لطفاً توضیح دهید آنانی که به نظریه جدایی دین از سیاست معتقدند، چگونه از حدیث مذکور برای مدعای خودشان استفاده می کنند، تا پاسخ آن ارائه شود.

فرمایش حضرت علی(ع) در بیان ضرورت وجود حاکم در هر جامعه است، خواه جامعه دینی باشد (که رهبر آن دینی است) یا جامعه غیر دینی باشد (که رهبر آن طبعاً غیر دینی خواهد بود).

بنابر این سخن حضرت ربطی به نظریه جدایی دین از سیاست در جامعه دینی ندارد.

علت اعتراض روشنفکرمابان به احکام فقهی چیست ؟

پرسش

علت اعتراض روشنفکرمابان به احکام فقهی چیست ؟

پاسخ

اگر بینی امروز مردم برده فروشی یا قصاص و دیات و حدود فقه ما را نمی پسندند نه برای آنستکه بمصالح آن واقف گشته و ضرری برای آن استنباط کرده اند بلکه چون مسلمانان ضعیفند و اروپائیان قوی هر ضعیف ناچار تقلید از قوی می کند حتی درچیزهائی که خود اروپائیان بزشتی آن اقرار دارند مانند شراب نوشیدن ; و حال امروز مسلمانان بعینه مانند زمان مغول است که چون غالب گشتند یاسای چنگیزی جای احکام اسلام را گرفت و مردم بزی مغول درآمدند حتی آنکه مقداری از ریش

خود رامیتراشیدند تا مانند مغولان که کوسه طبیعی بودند خود را کوسه نمایند و ازتاریخ وصاف معلوم می شود که چون ابش ملکه فا که مسلمان بود از دنیا رفت اورا برسم مغول تجهیز کردند نه با غسل و کفن و نماز مسلمانی وقتی غلبه مغول باآنکه در تمدن از مسلمانان پست تر بودند آن اثر داشت غلبه اروپائیان که متمدن ترنداثرش بیش از آن خواهد بود , و اکنون از هر کس که جانبداری آنان کند بپرسی دلیل تو چیست جواب گوید امروز دنیا این احکام را می پسندد یعنی تقلید آنها را بایدکرد و اینها دلیل کامل بودن احکام ایشان نیست , و اگر فرض کنیم دست تسلطایشان از سر مسلمانان کوتاه شود و عقل ها از حصار تقلید بیرون آید آنوقت می توانیم دریافت دست دزد را با شرائط ببرند مصلحت است یا او را حبس کنند ؟ اماامروز خود را برای فهم این مطالب نمی توانیم حاضر کنیم تا چه رسدکه بفهمیم

آیا ایجاد حکومت دینی و دخالت روحانیت در سیاست تکرار تجربه مسیحیت در قرون وسطی نیست ؟

پرسش

آیا ایجاد حکومت دینی و دخالت روحانیت در سیاست

تکرار تجربه مسیحیت در قرون وسطی نیست ؟

پاسخ

اخیرا , در برخی نوشته ها و سخنرانی ها , شرایط کنونی ایران اسلامی به حکومت مسیحیت در قرون وسطی تشبیه می شود و با در نظر گرفتن وجوهی چند برای این شباهت چنین وانمود می گردد : همانگونه که حکومت بنام دین در جهان غرب پیامدهای ناهنجاری به دنبال داشت و عامل سرخوردگی و عقب افتادگی شد , در ایران امروز نیزچنین حالتی رخ نموده است و برای رهایی از آن , چاره ای جز پیمودن همان راهی که در آن سامان صورت گرفت , وجود ندارد . قبل از هر چیز باید توجه داشت که از همان روزی که پیامران (ع) برای هدایت بشرمبعوث شدند , حزب شیطان هم برای مقابله با آنها و خنثی کردن برنامه ها وفعالیتشان دست به کار شده در هر زمانی و هر جامعه ای متناسب با شرایط آن حرکتهایی انجام داد و در آینده هم صورت خواهد داد . مخدوش کردن چهره انقلاب نسخه ای که استکبار جهانی برای ما پیچیده است و از همان سال های نخستین بعد ازپیروزی انقلاب شروع به برنامه ریزی و اجرای آن نموده است , مخدوش جلوه دادن نظام اسلامی ما و یکسان انگاری آن با نظام قرون وسطی که بوسیله کلیسا (خصوصا کلیسای کاتولیک) اداره می شد , می باشد . مطابق این طرح اسلام بعنوان مانعی در برابر پیشرفت علم و دانش و صنعت و فن آوری معرفی می گردد , همچنان که بعنوان دیدگاهی ناکارآ و ناقص که نظام مبتنی بر آن توانایی حل مشکلات جامعه

و اداره آن را نـدارد شـناخته می شود و بـا برشـمردن مولفه هـایی آن را دلیـل همسانی این دو نظام – یعنی نظام اسـلامی و نظام حکومتی مسـیحیت – قلمداد می کنند . تا از سویی تجارب مبارزاتی قرون وسـطی با چنین نظامی را بهترین راه وانمود کنند و از سویی ادعـا کننـد , آنچه برای آن نظـام اتفـاق افتـاد , برای این نظـام هم خواهـد افتاد . اولین وجه شـباهت چنین بیان می شود : کسانی در آن زمان به نام دین بر مردم حکمرانی می کردند . اکنون نیز وضع بر همین منوال است , چرا که عده ای می خواهند به نام خدا و دین بر مردم حکومت کنند . پس وجه مشترکی بوجود آمد . سپس می افزایند :سخت گیری هایی که آن گروه در مورد افکار و عقایـد خود می کردنـد , این عده نیزاعمال می کنند . آنها مخالف آزادی فکر و اندیشه بودند و مخالفین با افکار کلیسـارا زنـدانی , محـاکمه و یـا اعـدام می کردنـد . اینهـا نیز چنین اعمـالی روا می دارنـد . پیشـنهاد پروتسـتانتیسم برای جـامعه مـاواکنش جهـان غرب برای مبـارزه بـا آن نظـام در گـام اول , نهضت اصـلاح دینی یا(پروتسـتانتیسم) بود , یعنی در بین خود کشیشـها و رجال دینی کسانی رفتار کلیسای کاتولیک را تقبیـح نموده و گفتند : این شـیوه , مسـیحیت واقعی نیست و ما باید به مسـیحیت اصـیل برگردیم و پیشـنهاد کردنـد , بایـد مـذهب به گونه ای مطرح شود که در آن حکومت نباشد و به کار سیاسـت نپردازد , و فقط وظیفه اش برقراری روابط

بین خدا وفرد باشد و بدین ترتیب به مبارزه با روحانیت رسمی مسیحیت پرداختند (این درواقع آغاز فکر پروتستانتیسم است که مارتین لوتر ابتدا مطرح و بعد کالون ودیگران به صورت های مختلف دنبال کردند و فرقه های پروتستان بوجود آمد . بهر حال در نظام اسلامی ما نیز چنین القاء می شود که : خلط بین دین و سیاست وقراردادن دین بعنوان اساس حکومت فرجامی نیک تر از آنچه برای کلیسای کاتولیک واقع شد , نخواهد داشت و شکستی عظیم برای اسلام به وجود خواهد آورد . پس همان بهتر که برای نجات دین حساب آن را از سیاست جدا کنیم . از طرفی ورود در سیاست قداست روحانیت و متدینین را می شکند چرا که اولاً : سیاست دغل بازی های خاص خود را دارد , و ثانیا : با دخالت این گروه چه بسا نابسامانی هاو نارسائی هایی بوجود آید که پیامدهای منفی آن دامنگیرشان شود و حرمت روحانیت درجامعه را زایل گرداند , پس خوب تر آن که اینها فقط به رابطه با خدا و موعظه مردم بپردازند و کارهای سیاسی را به اهلش واگذارند . سابقه پروتستانتیسم در جامعه اسلامی باید گفت : این نسخه هم شیوه جدیدی نیست و سابقه ای طولانی در این کشور دارد ,همچنان که قبل از پیروزی انقلاب نیز عده ای که بعضا گرایش های دینی هم داشتند ,چنین مطالبی را مطرح می کردند که بعنوان نمونه می توان به کتابچه (مرز بین دین وسیاست) نوشته مهندس مهدی بازرگان اشاره کرد . و قبل از آن فتحعلی آخوندزاده ایجاد پروتستانتیسم اسلامی را

بعنوان راهی برای جبران عقب ماندگیهای ایران پیشنهاد کرده بود و بعدا هم دیگران آنرا تکرار کردند . در هر حال , بررسی تفصیلی این مقایسه (بین اسلام و مسیحیت) , همچنین ریشه یابی عواملی که منجر به نهضت اصلاح دینی در اروپا شد و تبیین این واقعیت که چنین مولفه هایی اساسا در اسلام و حکومت اسلامی وجود ندارد (و اسلام با مسیحیت تحریف شده ماهیتا تفاوت بسیار دارد) , خود مجالی گسترده می طلبد , اما آنچه اجمالا دراینجا می توان گفت آن است که :اسلام اینجا نیست که فقط برنامه ای محدود برای برقراری رابطه بین خدا و فرد ارائه کرده باشد و بس , بلکه دینی جامع و گسترده است که برای تمام شوون زندگی بشر اعم از شوون فردی (ارتباط انسان با خدا , و ارتباط انسان با خود) و شوون اجتماعی (از جمله حقوق , سیاست , اقتصاد , خانواده , تجارت و ۰۰۰) دارای قانون وبرنامه است که البته سمت و سوی همه آن احکام و قوانین بسوی تامین کمال نهایی انسان یعنی قرب به خدا و سعادت اخروی , همینطور تامین مصالح فردی و اجتماعی وخوشبختی زندگی این جهانی بشر می باشد . همچنان که دخالت در سیاست به مفهوم اسلامی آن نه تنها دامن قداست روحانیت ومتدینین را نمی آلاید که بعنوان مجریان احکام الهی و خدمتگزاران مسلمین وظیفه ای واجب و غیر قابل اجتناب را بر دوش آنها می نهد و اجرای هر یک از احکام الهی دراین زمینه و حل مشکلات مردم گامی بلند در جهت

تعـالی روحی و قرب به خـدا , و نیزتـامین سـعادت انسان ها و مصالـح واقعی آنها در جامعه است . ملخص کلام آنکه دشـمن با کمک عوامل داخلی خود سـعی بر این دارد که ایده (پروتسـتانتیسم اسـلامی) را در میان قشر تحصیل کرده و جوانان ما مطرح کرده وآنها را به اصـطلاح به سوی (قرائتی نو) از دین بکشاند که نه قرآن و سـنت (۱-۱)آن را برمی تابد و نه مردم مسلمان و دینـدار ما . بقول حضـرت امام خمینی (ره) :یکی از مصـیبتها این است که یک آدمی که از اسـلام نمی داند که اسـلام با سـین است یابا صاد از اسـلام بی اطلاع است , از مدارک اسلام بی اطلاع است , این , یک کلمه رابرمی دارد و می رود پیش جوانان می خوانـد و داد می زنـد و فریاد می زند و جوان ها راوادار به یک کار می کند ۰۰۰ یک همچو آدم هایی خیال می کننـد که حالایی که مثلا انقلاب شده باید در اسـلام هم انقلاب بشود ۰۰۰ اینها نمی فهمند بسـیارشان هم فهمیده هستندلکن می خواهند اساس را از بین ببرند) . (۲)پیشنهاد رنسانس اسلامی دومین اقدام دشمن پیشنهاد رنسانس است , رنسانس اسلامی , یعنی جامعه ما بایـد ازنو متولد شود با یک فرهنگ جدید , فرهنگی که در آن از باورها و قواعد دینی خبری نباشد و دین منزوی گردد . هر چند این کار در یک جامعه دینی اینجا مانند کشور مابسـیار مشکل است . اما شاید بتوان زمینه هایی پیدا کرد و از طریق آنها به هدف

مورد نظر دست یافت . طبعا نمی توان به عده ای که نابسامانی ها , بی عدالتی ها ومفاسد رژیم گذشته را تجربه و دست به انقلاب زده اند امیدوار بود . همچنین ازجوانان جبهه رفته و در راه اسلام و انقلاب سختی دیده نیز انتظار نمی توان داشت . پس باید سراغ طیفی رفت که مولود بعد از انقلاب است و هرگز شاهد مشکلات قبل ازپیروزی انقلاب نبوده است و هیچگاه رنجهای اوایل انقلاب و دوران جنگ تحمیلی راتجربه نکرده است . نسلی نو که در فضایی اسلامی متولد شده است و خواسته هایی چون رفاه , آسایش , آینده روشن , پست و مقام و چیزهایی از این دست دارد . راههای نفوذ دشمن در قشر جوان اما چگونه باید نفوذ کرد و اندیشه ها را تغییر داد و شرایط کافی برای تحول را به وجود آورد ؟ چندین کار را انجام دادند و می دهند :۱ - سکوت نسبت به ارزشهای اسلامی و انقلابی مانند جهاد , شهادت , فداکاری , زهد وپارسایی و دم زدن از مفاهیمی نو مانند دموکراسی , توسعه , آزادی و ۰۰۰ که ازسویی برای همه خصوصا قشر جوان جذاب باشد و از سوی دیگر مقدمه و تمهیدی برای ازبین بردن و محو ارزشهای اسلامی قرار گیرد . ۲ - معرفی روحانیت به عنوان عامل مشکلات اقتصادی مردم , گرانی و تورم , کمبودوسایل رفاهی , وقوع جنگ و پیامدهای آن و وانمود کردن اینکه مسوول همه این نابسامانیها مسوولین نظام هستند و مسوول نظام هم کسی نیست مگر روحانیت , پس عامل همه نابسامانی ها و

مشـکلات , قشر روحانی است و بس . باز بقول حضرت امام (ره) : (اینها اساس را می خواهند بگیرند و هر چیز را می خواهند یک کاری کننـد که غربی بشود , اینها می خواهنـد این کار را بکننـد , مطلب این نیست که اینها باآخوند بد هسـتند , برای این که با اسـلام بد هستند , می بینند آخوند برای اسلام داردچه می کند . چهارتا آخوند هم بد است جهنم , اما نمی گویند چهارتا آخونـد , می گوینـدروحانیین . باید خرده خرده جلو بیایند , یک قدم جلو بیایند و سـنگر گیری کنند .) (۲-۱)۳ - از بین بردن حساسـیت ها و غیرت دینی : الگوی عملی و حساسـیت پیامبر اکرم (ص) وائمه اطهار (ع) خصوصا قیام اباعبـدالله در برابر دین ستیزی , تحریف وبدعت گذاریها خود سرمشـقی نیک برای مردم مسـلمان کشور ما بوده است تا هر جا خطری را متوجه اسـلام ببینند با تمام وجود و با بذل جان و مال درصدد دفع آن برآیند . دشـمن با شـناخت این عامل حیاتی و سـرنوشت ساز سعی وافر در از بیـن بردن و خاموشــی آن دارد . ۴ - دین و دینـداری را عامـل اختلاـف معرفی کردن : در عصـر جدیـد که انسانها تلاش دارنـد تا از نتیجه تعامل و همکاری با یکـدیگر بهره ببرنـد و به پیشـرفت های جهانی نائل آیند و چون همه مردم از دین واحدی پیروی نمی کنند دین عاملی برای اختلاف ودشـمنی خواهد بود , در حالی که ما برای ورود به جامعه بین المللی و پذیرفته شدن از سوی

دیگران راهی جز لبخند زدن به دیگران و تسامح و تساهل در دین و احکام مربوط به آن نداریم . بنابراین , باید دین را کنار گذاشت یا حداکثر آن را در حدیک سلیقه انگاشت و همانطور که سلایق مختلف دیگران را در اموری مانند رنگ لباس ودوخت آن تحمل می کنیم , سلایق آنها را در اصل دینداری و کیفیت آن تحمل و این آسان گیری را در مورد گرایش های جدید و به اصطلاح قرائت های نو از دین در داخل کشور هم داشته باشیم . همانطور که می دانید این تلاش ها , سال های بسیاری است که از سوی دشمنان اسلام وقرآن صورت می گیرد و بخصوص بعد از پیروزی انقلاب روند گسترده و عمیق تری را به خودگرفته است و متاسفانه چنین برنامه هایی بعضا توسط کسانی اجرا می شود که خود نیزمتوجه نیستند و بنحوی فریب دشمن را خورده اند . وظیفه سنگین دلسوختگان اسلام و انقلاب اما آنچه مهم است وظیفه خطیر دلسوختگان اسلام و انقلاب اعم از اندیشمندان حوزه های علمیه و دانشگاههاست که ابتدا توطئه های دشمن را به درستی شناسایی کنند و سپس برای مقابله با آن , برنامه ای منسجم و حساب شده ارائه نمایند و با جهاد فکری وفرهنگی خود راه را برای دین ستیزان بسته و دین خود را ادا نمایند تا هم جوانان , بخصوص دانشجویان که آماج چنین حملاتی هستند سره را از ناسره تشخیص دهندو هم ملت عزیز بار دیگر در عزم خود بر حاکمیت اسلام و قرآن در کشور و اعتلای دین راسخ تر شوند .

آیا پیروی از دین تقلید کورکورانه و مخالف با علم نیست ؟

پرسش

آیا

پیروی از دین تقلید کورکورانه و مخالف با علم نیست ؟

پاسخ

دین مجموعه ای از معارف مربوط به مبدا و معاد و قوانین اجتماعی است که شامل عبادات و معاملات می باشد و از طریق وحی و نبوت که مبرهن و مستدل است و مجموعه ای از اخبار که صدق آنها نیز توسط علم و استدلال به اثبات رسیده , به دست ما رسیده است . لذا پیروی از دین پیروی کورکورانه و تقلید مخالف علم نیست .

بعضی میگویند دین از سیاست جدا است، ولایت فقیه معنا ندارد و اصلاً رهبر یک جامعه اسلامی نباید فقیه باشد. آیا این سخن صحیح است ؟

پرسش

بعضـی میگویند دین از سیاست جدا است، ولایت فقیه معنا ندارد و اصلاً رهبر یک جامعه اسلامی نباید فقیه باشد. آیا این سخن صحیح است ؟

پاسخ

احکام دین مبیّن اسـلام منحصـر به عبادات نماز و روزه و حج و خمس و زکات و اخلاقیّات نیست. احکام اسلام شامل و فراگیر تمـام نواحی حیـات بشـر است. ابواب معاملـات، مثل بیع و اجاره و صـلح و رهن و قرض و مزارعه و مساقات و ابواب سیاسـی و نظام حیات، مثل قضا و شهادت، حدود و دیّات و ابواب نظام عائله، مثل نکاح و طلاق و نشوز و نفقات و ابواب بسیار دیگر مثل وصیّت و ارث و امور غُیَّب و قُصَّر و اموال عمومی و طرق و شوارع و حفظ امنیّت و امر به معروف و نهی از منکر و دفاع و جهاد و... که همه یا بیشتر آنها از امور سیاسـی، و ولائی است که همه باید مجری مشـروعی طرف شارع مقدّس داشته باشد، چنان که این امور در همه ملّتها محتاج به اجرا و مـدیر اجرایی است، بـدیهی است مجری این احکام مهم که حافظ کیان جامعه است باید عـالم بر تمام جهات این احکام، و از همه ابعاد و وجهات آن مطّلع باشـد و الّا فساد کار او از اصـلاح بیشتر میشود و چنان کسـی که حتماً باید علاوه بر این صـلاحیّت علمی، صـلاحیّت اخلاقی داشته باشد کسی است که به او فقیه جامع شرایط و مجتهد عالم عادل گفته میشود که ولایت او بر حسب ادلّه ثابت است.

بدیهی است برای تصدّی این مقام عقلاً و شرعاً کسی از چنین شخصی سزاوارتر و شایستهتر

نیست. حال اگر این حقیقت را برخی به واسطه عدم اطّلاع از برنامههای سیاسی و نظامی اسلام و گسترش و وسعت احکام شرع، یا اغراض دیگر نپسندند، ایراد به خودشان وارد است و خدا در قرآن کریم فرموده است: «اِنّا هَدَیْناهُ السَّبیلَ اِمّا شاکِراً وَ اِمّا کَفوراً» انسان/۳.

آیا دین با سیاست سازگار است؟

پرسش

آیا دین با سیاست سازگار است؟

پاسخ

جواب اجمالی:

دینی که آمده تا راه سعادت را برای بشر تا انتهای تاریخ بیان کند، نمی تواند نسبت به امری که همه ی جوامع به آن نیاز دارند، یعنی حکومت، ساکت و بی تفاوت باشد. از سوی دیگر، ساخت و بافت احکام اسلامی به گونه ای است که وجود حکومت را اقتضا می کند و اسلام بدون حکومت نمی تواند به حیات خود ادامه دهد.

جواب تفصیلی:

تصویر صحیح از دین، به طور طبیعی مسأله ی مراجعه به دین را به عنوان منبعی برای سیاست، عقلانی می سازد. دینی که آمده تا راه سعادت را برای بشر تا انتهای تاریخ بیان کند، نمی تواند نسبت به امری که همه ی جوامع به آن نیاز دارند، یعنی حکومت، ساکت و بی تفاوت باشد. از این رو، امام رضا(علیه السلام) در فرازی از بیانات خود پیرامون علت وجود حکومت اسلامی می فرماید:«ما هیچ گروه یاملّتی را نمی یابیم که بدون زمامدار و سرپرست زندگی کرده، ادامه ی حیات داده باشد، زیرا اداره ی امور دینی و دنیوی آنان به زمامداری مدبّر نیازمند است. از حکمت باری تعالی به دور است که آفریدگان خود را بدون رهبر و زمامدار رها کند، حال آن که به خوبی می داند مردمان به ناچار باید حاکمی داشته باشند که جامعه را قوام و پایداری بخشد و مردم را در نبرد با دشمنانشان رهبری کند و اموال عمومی را میانشان تقسیم کند و نماز جمعه و جماعات آنان را بر پا دارد و از ستم ستمگران نسبت به مظلومان جلوگیری کند.»

از سوی دیگر، ساخت و بافت

احکـام اسـلامی به گونه ای است که وجود حکومت را اقتضا می کنـد و اسـلام بـدون حکومت نمی توانـد به حیات خود ادامه دهـد. از این رو، امـام رضـا(علیه السـلام) در فراز مزبور به اقـامه ی نمـاز جمعه و جماعات اشاره می کنـد و در فرازی دیگر می فرمایـد:«چنـانچه خداونـد برای مردم زمـام داری امین، حفیظ، و مورد اطمینان قرار نمی داد، به یقین آیین و دین الهی از بین می رفت، احکام و سـنن خداونـدی تغییر می کرد، بـدعت ها در دین افزایش می یافت، بی دینان در مـذهب الهی دست برده آن را دچار کاستی می کردند و شبهاتی پیرامون اسلام در میان مسلمانان رواج می دادند.»

به همین دلیـل، در بین مسـلمانان، و بلکه غیر مسـلمانان، این امر که اسـلام دارای نظـامی خـاص در حکـومت است و حکـومت نبوی(صـلی الله علیه وآله) در مـدینه مصـداقی از این نظام می باشـد، هیـچ جای تردید نبوده و نیست. به گونه ای که وقتی «علی عبدالرزاق» در سال ۱۳۴۳ هجری قمری در کشور مصر با کتاب «الاسلام و اصول الحکم(۳)» حکومت نبوی را انکار کرد و ادعا نمود که حضـرت(صـلی الله علیه وآله) تنها پیامبر خـدا بوده و هرگز اقدام به تشـکیل مملکت یا دولتی نکرده است،(۱) از سوی علمای جهان تسـنّن تکفیر شـد. او در روزگاری این کتاب را نوشت که کمال آتاتورک در ترکیه با انکار خلافت عثمانی، نظام لائیک خویش را بنیان نهاد و در مصر طرفداران خلافت، ملک فؤاد را به عنوان خلیفه مسلمین بر مسند ( )

قدرت نشاندند. این همزمانی نشان می دهد که او نیز تحت تأثیر اندیشه های سکولار

غرب قرار داشته و با الهام از مطالب فیلسوفان و سیاست مداران لائیک این مطالب را نگاشته است.

در واقع، سخن علی عبدالرزاق مشتمل بر دو ادعا بود: أ. آنچه رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) در مدینه ایجاد کرد، حکومت نبود. ب. آنچه در مدینه رخ داد، دینی نبود.

او برای ادعای اول خود بر این نکته تأکید داشت که آنچه حضرت(صلی الله علیه وآله)در مدینه ایجاد کرد، هیچیک از ویژگی های حکومت را، به معنای شناخته شده ی آن، نداشت. برای مدعای دوم، او بر این امر اصرار می ورزید که شأن نبوت ارتباطی با حکومت و سیاست ندارد.

در پاسخ به ادعای نخست او باید به این نکته توجه کرد که اگر ما شکل خاصی از حکومت را معیار تحقق آن بدانیم، بدون شک این شکل در تمام زمان ها و در بین تمام اقوام تحقق نداشته است. بنابراین، باید تعریفی جامع برای حکومت عرضه کرد، که دارای قابلیت تحقق در اشکال مختلف باشد، تا بر حکومت های گوناگون تطبیق شود.

چنین تعریفی را این گونه می توان عرضه کرد: حکومت مجموعه ی قدرت سامان یافته ای است که اداره ی امور جامعه را بر عهده دارد. در این تعریف حکومت مشتمل بر مجموعه ی ساختار موجود در حاکمیت است که شامل بخش های قانون گذاری، قضایی و اجرایی می شود.(۲) از سوی دیگر، در این تعریف تعبیر «قدرت» به حاکمیت(۳) و اقتدار(۴) حکومت و عبارت «سامان یافته» به ساختار(۵) آن اشاره دارد.

اما دینی بودن حکومت نبوی با توجه به چند نکته آشکار می شود:

أ. احکام اسلامی به گونه ای است که بسیاری از آنها بدون تشکیل

حکومت قابل اجرا نیست، مانند احکام جزایی، یا قضایی، یا مالی اسلام.

ب. ادله ای وجود دارد که ولایت و زمام داری جامعه را از آن حضرت(صلی الله علیه وآله) معرفی می کند.

ج. اگر به راستی نبوت و رسالت با حکومت و سیاست بیگانه باشد، حضرت(صلی الله علیه وآله) چرا اقدام به تشکیل حکومت و صرف وقت و انرژی در این باب کرد؟ آیا در این صورت غفلت از انجام وظیفه نشده است. اگر گفته شود: حضرت(صلی الله علیه وآله) برای تبلیغ دین و انجام رسالت به این کار دست زد. این جواب از یک سو ترابط وسیع و وثیق دیانت و سیاست را نشان می دهد و از سوی دیگر، این سؤال را جواب نمی دهد که چرا حضرت(صلی الله علیه وآله) خود شخصاً متصدی حکومت شد و آن را به یکی از یاران مطمئن خود مانند علی(علیه السلام) واگذار نکرد.

به هر حال آنچه علی عبدالرزاق هفتاد سال پیش از این مطرح کرد و این جریان که امروز در جهان اسلام به اشکال مختلف بروز و ظهور دارد، هنگامی قابل فهم و نقد خواهد بود که ما ریشه های آن را در موطن اصلی آن، یعنی غرب، بازشناسی کنیم و برای شناخت و فرهنگ و فلسفه ی معاصر غرب، باید نگاهی، ولو گذرا، بر تاریخ تفکر مسیحی که بستر فرهنگی غرب را تشکیل می دهد، داشته باشیم.

سکولاریسم یا اندیشه ی جدایی دین از سیاست چگونه شکل گرفت؟

پرسش

سکولاریسم یا اندیشه ی جدایی دین از سیاست چگونه شکل گرفت؟

پاسخ

جواب اجمالی:

در دوران نوزایی دین باوران مسیحی متوجّه شدند که این آیین با کاستی هایی که دارد، نمی تواند جوابگوی نیازهای اجتماعی سیاسی جدید باشد. بدین سان اندیشه ی جدایی دین از سیاست شکل گرفت.

سکولاریسم فرزند مشروع تمدّن غرب است، زیرا آیینی که از مسیر زلال الهی خود منحرف و با اهواء و آراء زمینی ممتزج شده بود، نمی توانست داعیه ی پاسخگویی به همه ی نیازهای انسان در هر زمانی را داشته باشد.

جواب تفصیلی:

خرد کاربردی و عقلانیت عرفی تجسم یافت، دین باوران مسیحی متوجّه شدند که این آیین با کاستی هایی که دارد، نمی تواند جوابگوی نیازهای اجتماعی سیاسی جدید باشد و خود را با شرایط تازه ی زندگی بشر در این عصر هماهنگ سازد. از این رو، اعلام کردند که دین تنها برای ارتباط انسان با خدا و آخرت آمده است و در امور اجتماعی یا سیاسی ضرورتی نیست که به آن مراجعه شود. بدین سان اندیشه ی جدایی دین از سیاست و انکار مرجعیت دین در حوزه ی مباحث اجتماعی سیاسی شکل

گرفت و فیلسوفان سکولار(۴) یکی پس از دیگری ظهور کردند.

با توجه به آنچه پیرامون تفکر مسیحی مطرح است، به جرأت می توان گفت: سکولاریسم فرزند مشروع تمدّن غرب است، زیرا آیینی که از مسیر زلال الهی خود منحرف و با اهواء و آرای زمینی ممتزج شده بود، نمی توانست داعیه ی پاسخگویی به همه ی نیازهای انسان را در هر زمانی داشته باشد. افزون بر این، دین عیسی(علیه السلام) دین خاتم نبود و هرگز

عیسی(علیه السلام) خود را آخرین پیام آور الهی معرفی نکرده بود، بلکه با تأکید بر ظهور احمد(ستوده شده) بشارت بعثت پیامبر خاتم(صلی الله علیه وآله) را داده بود.

امّا اسلام دین خاتم و از آفت تحریف در امان است، از این رو، مجالی برای طرح جدایی دین از سیاست به طور طبیعی در بستر فرهنگ اسلامی وجود نداشت و هنگامی این اندیشه در این دیار سربرآورد که برخی مسلمانان با افکار غربیان آشنا و شیفته ی آن شدند و گمان

کردند که تکرار آن مطالب موجبات تکامل و ترقی جوامع اسلامی را فراهم می کند. به عنوان مثال دکتر جابر عصفور در مقدمه ی خود بر ( )

کتاب «الاسلام و اصول الحکم» نوشته ی علی عبدالرزاق می گوید: ما به امثال رفاعه طهطاوی، محمد عبده و علی عبدالرزاق افتخار و به آنها اقتدا می کنیم، چون طرفدار دولتی متمدن و اجتماعی مدنی هستند.

دلیل اندیشمندان سکولار بر سکولاریسم چیست؟

پرسش

دلیل اندیشمندان سکولار بر سکولاریسم چیست؟

پاسخ

جواب اجمالی: (۱۵)

ادله ی آنها بر نفی سیاست دینی به دو دسته قابل تقسیم است:

أ. دلیل هایی که هر سکولاری می تواند به آن تمسک کند، چه خود را مسلمان شمارد، چه مسیحی و چه ملحد.

ب. ادله ای که سکولارهای مسلمان، و به طور خاص، ایرانی برای سکولاریسم بیان کرده اند.

در گروه اول چند دلیل مهم وجود دارد: ۱. تفاوت ذات سیاست و دین. ۲. گزاره های دینی، قضایای اقتضایی. ۳. دین ثابت و دنیای متغیّر. درگروه دوم نیز به یک دلیل می توان اشاره کرد: عدم کارآیی مدیریت فقهی.

جواب تفصیلی: (۱۵)

هر چند زمینه های خاص فرهنگی تاریخی بستر سکولاریسم را مهیّا کرد، ولی اندیشمندان سکولار برای ادعای خود دلیل های فلسفی کلامی نیز اقامه کردند. ادله ی آنها بر نفی سیاست دینی به دو دسته قابل تقسیم است:

أ. دلیل هایی که هر سکولاری می تواند به آن تمسک کند، چه خود را مسلمان شمارد، چه مسیحی و چه ملحد.

ب. ادله ای که سکولارهای مسلمان، و به طور خاص، ایرانی برای سکولاریسم بیان کرده اند.

در گروه اول چند دلیل مهم وجود دارد: ۱. تفاوت ذات سیاست و دین. ۲. گزاره های دینی، قضایای اقتضایی. ۳. دین ثابت و دنیای متغیّر. درگروه دوم نیز به یک دلیل می توان اشاره کرد: عدم کارآیی مدیریت فقهی. ما در اینجا به اختصار این دلیل ها را تبیین و ارزیابی خواهیم کرد

۱. تفاوت ذات سیاست و دین

گروهی از سکولارها با تأکید بر ذات گرایی(۱)، گفته اند: هر چیز ذات و ماهیت مخصوص به خود دارد و ذات دین متفاوت با ذات

سیاست است. از این رو، «سیاست دینی» مانند «چوب آهنی» امری محال و یافت نشدنی است.

در جواب باید گفت: ماهیت سیاست، اداره ی امور جامعه است و ماهیت دین، راهنمایی انسان از سوی خداوند متعال به سوی سعادت واقعی می باشد. با این وصف، «سیاست دینی» یعنی اداره ی جامعه بر اساس معیارها و ارزش های دینی تا تأمین کننده ی سعادت واقعی بشر باشد. پس هیچ مانع عقلی در تحقق «سیاست دینی» وجود ندارد.

۲. گزاره های دینی، قضایای اقتضایی

برخی گفته اند: گزاره های دینی از قبیل قضایای اقتضایی است که نمی توان از آن رهنمود مشخصی در هر حادثه ی خاص به دست ( )

آورد، در حالی که سیاست و اداره ی جامعه به چنین رهنمودهای معینی نیاز دارد، پس دین نمی تواند در سیاست به عنوان مرجع یا راهنما مطرح شود.

برای توضیح این ادعا باید مراد از قضایای اقتضایی را روشن ساخت. احکام و قضایا را در هر حوزه، از جمله دین ، به سه دسته قابل تقسیم هستند:

۱. احکام سببی: احکامی است که در تمام شرایط به یک شکل باقی می ماند، مانند ظلم حرام است یا عدل واجب است که در هیچ شرایطی این احکام تغییر نمی کند.

۲. احکام اقتضایی: احکامی است که در صورت عدم برخورد با مانع به شکل خاصی می باشد، مانند راستگویی واجب است، که اگر با مانعی مواجه شود و مثلاً راستگویی موجب از بین رفتن جان کسی باشد، واجب نخواهد بود.

۳. احکام تابع شرایط: احکامی است که در هر شرایطی به شکل خاصی تحقق می یابد، به عنوان مثال تنبیه بدنی بدون دلیل امری نادرست

است، ولی در مقام جلوگیری از انحراف اخلاقی می تواند امری درست باشد.

هر چند، همه ی این اشکال سه گانه در دین قابل تصور، و بلکه موجود است، اما بیشتر احکام شرعی از قبیل قضایای اقتضایی هستند که در صورت عدم برخورد با مانع به شکل خاصی می باشند.

ولی باید توجه دانست که این امر اختصاص به دین، یا احکام دین در حوزه ی سیاست ندارد، بلکه هر مجموعه ی قانونی به همین صورت است، یعنی اکثریت قضایای آن اقتضایی است. و به طور کلی نمی توان قانونی وضع کرد که در آن وظیفه ی افراد در هر مسأله ی جزیی به صورت خاص مشخص شده باشد. قانون همواره به صورت کلی وضع می شود و این کلیات ممکن است در مواجهه با موانعی تغییر و تبدیل شود. موانع متصور متنوع است، ولی شاید مهم ترین و شایع ترین آن موردی است که اجرای یک حکم مانع از اجرای حکم دیگر شود. دراین مورد که از آن در فقه اسلامی به «تزاحم احکام» یاد می شود، معیاری برای ترجیح یکی از دو حکم بر دیگری وجود دارد و آن این که حکم مهم تر را بر حکم کم اهمیت تر باید رجحان داد و آن را برگزید. از سوی دیگر، در شرع ضوابطی برای اهمیّت بیان شده است، از جمله حفظ جان افراد از حفظ مال آنها مهم تر است.

کوتاه سخن، آن که اقتضایی بودن ویژگی اکثریت قوانین است و اختصاص به احکام دین ندارد و آنچه برای روشن شدن وظیفه در هر مورد می توان انجام داد - یعنی تعیین معیار برای حالات مختلف

- کاری است که در دین انجام شده است. پس از این جهت مانعی در وجود احکام دینی یا سیاست دینی وجود ندارد.

۳. دین ثابت و دنیای متغیّر

مهمترین دلیل سکولارها بر عدم مرجعیت دین در امور سیاسی، معضل ثبات دین و تغییر دنیا است. حاصل استدلال آنها را اینگونه می توان بیان کرد: دین امری مقدس است و امور مقدس ثابت و بدون تغییر می باشند، در حالی که دنیا دائم در حال تغییر و تحوّل است و مناسبات موجود در آن پیوسته دگرگون می شود، با این وصف دین نمی تواند در اداره ی دنیا کارآیی و مرجعیت داشته باشد.

اگر به آنچه در گذشته آمد توجه شود، آشکار می گردد که در این استدلال دو نقصان وجود دارد که مجموع آنها مغالطه ای را در پیش داشته است. کاستی اول آن است که تصور شده در دین هیچ گونه عنصر متغیّر وجود ندارد و ما در بحث های قبل چگونگی پیدایش عناصر متغیّر در دین را تبیین کردیم و نتیجه گرفتیم که دین برای بُعد ثابت هویت انسان رهنمودهای جهان شمول و برای چهره ی متغیّر این موجود آموزه های موقعیتی دارد. در جُستار بعدی ضمن توضیح چگونگی پیدایش عناصر جهان شمول و موقعیتی در اسلام، نحوه ی ارتباط آن دو در ساحت های مختلف حیات بشر را در قالب «نظریه ی اندیشه مدوّن» بیان خواهیم کرد.

کاستی دوم استدلال مزبور در این است که ادعا کرده دنیا متغیّر است، گویا هیچ امر ثابتی در دنیا وجود ندارد و تمام هویت آن در گذر ایام دستخوش دگرگونی می شود. در حالی که دنیا، به تبع

انسان، دارای جلوه ای ثابت و مانـدنی است که جوهر روابط موجود در آن را تشـکیل می دهد و افزون بر این، از بُعدی متحوّل برخوردار است که به شکل روابط ارتباط دارد. با این وصف دین و دنیا هر یک دارای ابعادی ثابت و جنبه هایی متغیر هستند و هر بخش از دین ناظر به بخش متناظر از آن در دنیا می باشد.

۴. عدم کارآیی مدیریت فقهی

برخی بـا پـذیرش کارآیی مـدیریت فقهی در گذشـته، آن را امری پایان یافته دانسـته و روزگار معاصـر را زمان مـدیریت علمی اعلام کرده انـد. زیربنای این بیان اعتقاد به ناسازگاری فقه و علم ، یا به تعبیر دیگر دین و دانش، است. گویا دین در متن نادانی شکل گرفته و در روزگار علم رخت بر می بندد.

از این رو، می گویند: «سامان بخشی و مشکل زدایی و فراغت آفرینی فقه، مخصوص جوامعی ساده و تحوّل و تشعّب نایافته بود که روابطی ساده و حاجـاتی انـدک آدمیـان را به یکـدیگر پیونـد می داد...قانونمنـدی حیات جامعه و بازار و خانواده و حرفه و حکومت هنوز کشف نشـده بود و فرمـان سـلطان و فقیه به جای فرمان علم نشسـته بود و لـذا گمان می رفت هر جا مشـکلی رخ دهـد به سـر پنجه ی احکام فقهی گشوده خواهـد شد. برای محتکران حکم فقهی هست تا احتکارشان را ریشه کن کند، زانیان، راهزنـان، مفسـدان، گران فروشـان و دیگر نابکاران نیز هر کـدام با حکم فقهی درو یا دارو خواهنـد شـد. هنوز روش علمی حلّ مسایل و مدیریت علمی جامعه، اندیشه ای ناآشنا بود. مدیریت مألوف و معروف، مدیریت فقیه بود و بس.

لکن امروزه مگر می توان انکـار کرد که غوغـای صـنعت و تجارت و غبار روابط تیره ی سیاسـی جهان را فقه فرو نمی نشانـد و تحول عظیم مشکلات بشر امروز را فقه مهار نمی کند؟!(۱)»

این نوع برخورد نـتیجه ی مقـایسه ی اسـلام بـا مسـیحیت از یـک سو، غفلت از توانـایی هـای فقه از سوی دیگر و بی توجهی به تأکید اسلام در

بهره گیری از علوم در زمینه های گوناگون از جهت دیگر است.

فقه اسـلامی با توجه به وجود عناصـر جهان شـمول و موقعیتی در آن در بُعد ثابت و متغیر حیات فرد و جامعه می تواند راهنما و مرجع باشد. وجود روش اجتهاد که شـیوه ای معیار برای فهم دین است، هم صحت و اتقان برداشت های دینی را تأمین می کند و هم امکـان پاسـخ به پرسـش هـای جدیـد را فراهم می آورد. از طرف دیگر، کاربرد فقه و مراجعه به آن به معنای طرد علوم و دانش هـا نیست، بلکه به تنـاسب هر موردی بایـد به دانش هـای لازم در آن زمینه مراجعه کرد و در حوزه ی آموزه هـای متغیّر دین، این علم است که نقش اصلی را در نحوه ی تحقّق عناصر جهان شمول ایفا می کند.

پس نه زمان مراجعه به فقه گذشته و نه رجوع به فقه مانع بهره گیری از علوم می باشد، بلکه در واقع مدیریت فقهی به کارگیری توانایی های دانش بشری در رسیدن به اهداف و آرمان های دینی است.

کلیسا، چگونه به رشد مادیگری کمک کرد؟

پرسش

کلیسا، چگونه به رشد مادیگری کمک کرد؟

پاسخ

کلیسـا چه از نظر مفـاهیم نارسـایی که در الهیّات عرضه داشت و چه از نظر رفتـار غیر انسـانی اش بـا توده مردم، خصوصاً طبقه دانشمندان و آزاد فکران، از علل عمده گرایش جهان مسیحی و به طور غیر مستقیم جهان غیر مسیحی به مادیگری است.

چگونه حج تجلی حکومت اسلامی است؟

پرسش

چگونه حج تجلی حکومت اسلامی است؟

پاسخ

حج نمایشگر حکومت اسـلامی است و حکومت اسـلامی در بقا و تکرر حج تأثیر دارد. برای این مطلب، شواهدی است که در

اینجا بدانها اشاره میشود:

۱ حضرت ابراهیم وقتی همراه با فرزندش اسماعیل(ع) ستونهای کعبه را بالا میبرد، پروردگار را به دعاهای بلندی که خداوند نیز آنهـا را پاسـخ داد میخوانـد، ماننـد: «رَبنـا وَابْعَث فیهم رَسوُلا مِنهُم یَتلُوا علیهم ایاتک و یُعلِّمهُم الکِتاب و الحِکمه و یزکیهم إنک أَنتَ العَزیز الحَکیم». بقره/۱۲۹

راز این درخواست آن است که چون موحـدان از نقاط مختلف جهان و در همه اعصار به حج فرا خوانده شدند و پروردگارشان را پاسخ دادند و در پیشگاه او حضور یافتند باید کسی باشد که امور آنان را سامان دهد و نیز باید افزون بر مناسک عبادی حج، اصول و احکام دیگری در خصوص امور سیاسـی خود داشـته باشـند وگرنه چگونه ممکن است مردم در مکانی گرد هم آیند و هر یـک آداب و سـننی خـاص خود داشـته باشـند؟ و چگونه نظم امور آنان ممکن است اگر همه آنها یک اصل مقبول نداشـته باشـند و نیز اگر شخصـی وجود نداشـته باشـد که مورد قبول همه حـج گزاران بوده، آنها را به سـنّتی واحـد که مقبول این جمع است، راهنمـایی کرده و بـا قـانونی یگـانه که همه در برابرش خاضع باشـند، آنها را سیاست کنـد؟ این همان حکومت است که برای تأمین این امور ضروری است.

دینی که میگوید: اگر در سـفر سه تن بودید، یکی را امیر خود گردانید: «إذا کنتم ثلاثه فی سـفر فأمروا أحدکم» (محجه البیضاء ۴/۵۸)، حاشا که مردم را در آنجا به حال

خود وانهـد و بر این گروه بیشـمار که شـهرها و صـحراها و بیابانها و دریاها را در مینوردند و در آسـمان به پرواز در میآیند و به حـج مشـرف میشونـد، فرمـانروا و حاکمی نگمارد و آنها را با هواها و خواهشـهایشان رها کنـد تا هر کس پی کار خود برود!! و چنین امری با سـخن امام علی(ع) که فرمود: «ونظم أمرکم!» (نهـج البلاغه، نامه ۴۷، بند ۳) مغایر است. بنابراین، باید برای اینان، که پروردگارشان را اجابت گفتند، پیشوایی واحد باشد که این جماعت فرمان او را اطاعت کرده، در برابرش تسلیم باشند.

حـج خصیصـهای دارد که در دیگر عبـادات یافت نمیشود؛ زیرا جماعت کوچکی که با حضور دو نفر در نمازهای یومیه متحقّق میشود بـا جمـاعت میانهـای که جز بـا هفت یا پنـج نفر در نماز جمعه متحقق نمیشود، تکامل مییابـد. سـپس این جماعت میانه با جماعت بزرگتری که حـدی برای آن نیست، در حـج تکامل مییابـد. آیا ممکن است که برای این امر سـیاست خاصـی نباشـد تا آنهـا را در معاملات و برخورد اندیشـهها و خـاتمه بخشـیدن به نزاعهـا و چگونگی معیشت آنهـا و ارتباطشـان بـا یکـدیگر و نیز روابطشان با سایر ملل، جهت دهد و مصلحت اندیشی کند؟!

۲ در برخی روایات آمده است: اگر در زمانی مردم نخواستند و یا مقدورشان نبود به مکّه روند، بر رهبر مسلمانان لازم است که برخی را با هزینه بیت المال به حج بفرستد و عدهای را که توان مالی دارند و به حج نمیروند به اجبار روانه مکّه کند.

امام صادق(ع) فرمود: اگر مردم، حج را معطل گذارند بر امام است که آنها را به این

کار وادار کند، چه بخواهند و چه نخواهند، زیرا این خانه برای حج قرار داده شده است. (وسائل الشیعه ۸/۱۵)

در انجام این تکلیف است که امیر المؤمنین امام علی(ع) آنگاه که عهده‌دار حکومت شد، در نامه‌ای به فرماندار مکه، قثم بن عباس، وی را به اقامه حج امر فرمود: «أقم للناس الحج». (نهج البلاغه، نامه ۶۷، بند ۱)

کته مستفاد از فرمان مزبور این است که در طی ۲۵ سال، پس از رحلت رسول اکرم(ص) حج جاهلی وجود داشت: «هکذا کان یطوفون فی الجاهلیه» (بحار ۲۴/۳۱۴) و هیچ گاه حج ابراهیمی و محمّدی(ع) اقامه نشد.

راز این که امام صادق(ع) در حدیث مزبور، فرمود: «کعبه برای حج قرار داده شد» این است که کعبه به عنوان خانه عتیق، آموزگار آزادگی و رهایی از هر گونه هوا و پلیدی درونی و بیرونی است و خانه‌ای است که بر شالوده توحید بنیان نهاده شده که طرد شرک جلی و خفی را می‌آموزد و خانه‌ای است پاک که پاکی از هر پلیدی و آلودگی را یاد می‌دهد و خانه‌ای است که مجاورانش با افراد بیابانی در آن یکسانند و درس مساوات میان سپید و سیاه را می‌آموزد و یادشان می‌دهد که همه چون دندانه‌های شانه با هم برابرند و ویژگیهای ارزشمند دیگری دارد که مردم را وامی‌دارد تا به سوی آن رهسپار شوند و چنانکه از روی قصور یا تقصیر از گزاردن آن باز ماندند بر والی مسلمانان است تا مردمی را که از رفتن به حج قصور کردند وادار سازد تا به بیت الحرام درآیند و به گردش طواف کنند و آن را وانهند و این همان حکومت

اسلامی است که زمامداری عادل بر آن فرمان میراند و بیت المال مسلمانان به دست اوست.

همچنین امام صادق(ع) میفرماید: اگر مردم زیارت قبر رسول اکرم(ص) را ترک کردند بر والی است که آنها را بر انجام این کار و ماندن در جوار قبر پیامبر(ص) وادارد و چنانچه مردم فاقد مال باشند از بیت المال مسلمین بر آنان انفاق کند. (وسائل الشیعه ۸/۱۶)

از این روایت، که در آن سخن از اجبار مردم بر زیارت قبر رسول اکرم(ص) است، استظهار میشود که زیارت آن حضرت، به منزله تجدید میثاق و بیعتی مجدد برای تحکیم حکومت اسلامی است.

۳ امام باقر(ع) فرمود: مردم فرمان داده شدند تا نزد این سنگها بیایند و به گرد آنها طواف کنند و سپس نزد ما آیند و از ولایت خویش ما را آگاه سازند و یاری خویش را بر ما عرضه دارند. (وسائل الشیعه ۱۰/۲۵۲)

این حدیث بر این نکته دلالت میکند که حج دو بخش دارد: یکی طواف، سعی، رمی و مانند آن که با سنگهای کعبه ارتباط دارد و دیگری دیدار امام و نزد وی آمدن و او را از ولایت آگاهانیدن و یاری و اطاعت را بر او عرضه کردن که این مغز حج و محتوای عمره و روح کعبه است. پس اگر حکومت و ولایت به معنای سیاست مورد نظر نباشد، نیازی به آگاهانیدن امام از ولایت و عرضه کردن نصرت بر او نیست.

بنابر این، محتوای حج و روح آن عبارت از دیدار والی و عرضه نصرت بر او و قیام با او و رغبت و گرایش بدو و بیم از مخالفت با او، و اموری همانند اینهاست.

چنـانکه اگر این والی اسـلامی و حـاکم الهی نمیبود مکه به همـان وضع خود که عبارت از بازار عکاظ بود، باز میگشت و کعبه پناهگـاه و جایگـاه بتـان بود و «هُبَلْ» بر بام کعبه ظاهر میشـد و کلیـدهای آن در برابر یک شتر و یا یک مَشک شـراب به فروش میرسید و ... .

۴ اسـلام که پیامبران بدان مبعوث شدهاند در توحید محض که هر گونه شـرکی را طرد میکند، تجلّی مییابد: «ولقد بَعَثْنا فی کُلِّ أُمَهٍ رَسوُلا أن اعبدُوالله وَاجْتَنِبوا الطاغوُت». نحل/۳۶

معنای «اجتناب» از طاغوت این است که طاغوت در جانبی قرار داده شود و شـخص دوری گزیننده از او در جانب و جایی دیگر و جدا از او باشد؛ زیرا در صورت التقاط و اختلاط، مجالی برای صدق اجتناب باقی نمیماند.

مفـاد این آیه کریمه اثبـات دو امر مسـتقل، یکی «لزوم عبادت خـدا» و دیگری «طرد طاغوت»، نیست بلکه مفاد آن تنبّه به چیزی است که فطرت مردم بر آن سرشـته شـده و آن توحیـد و بندگی خداست که بنفسه طغیان را طرد و رفع میکند. همانگونه که در عبـادت فرعی، نمـاز از فحشـا و منکر جلوگیری میکنـد، در عبادت اصـلی نیز توحیـد، طاغوت را نفی میکنـد. بـدین جهت گفته میشـود کـه لفـظ «إلّـا» در کلمـه طیبـه «لاـ إلـه إلّـا الله» به معنـای «غیر» است، نه اسـتثنا؛ یعنی مفـاد آن عبـارت از نفی معبودهـای غیرخداست.

این طرد و نفی تنهـا اعتقـاد قلبی یـا ذکر قـالبی نیست، بلکه اعلاـم انزجار و نـدای تبری و فریاد برائت در برابر سـرکشان فرومایه است. این معنا در حج تحقق مییابد، چون حج جایگاه «اِعلام» و «اَذان» این نکته

است که اسـلام از شـرک بری بوده و مسلمانان از مشرکان برائت میجویند و هیچ گونه دوستی میان مسلمانان و مشرکان نیست: «وأذانٌ مِنَ الله و رَسوُلَه إلی الناس یَوم الحَج الأَکبر أن الله بَریءٌ مِنَ المُشرِکین و رَسولَه فإن تبتم فَهُوَ خَیرٌ لَکُم و إِن تَوَلَّیتُم فَاعْلَموُا أنکم غیر معجزی الله». توبه/۳

مفـاد این آیه تبلور بعـد سیاسـی در حـج و تجلّی اسـتقلال فرهنگی در آن است، به طوری که سـیطرهای برای احـدی از کفار و مشـرکان بر هیـچ یک از مسـلمانان باقی نمانـد و این شـعار رعـدآسا در مکانی تحقّق مییابد که مردم از دورترین نقاط جهان به سوی آن میآیند تا حاضران ایشان غایبان را آگاهی دهند و این شعار چون بوی خوش مشک در همه جهان انتشار یابد.

پس آیـا ایـن امر چیزی جز تجسم عـالیترین مراتب حکـومت اسـلامی در حـج است؟ و آیـا طرد سـران الحـاد و در هم کوبیـدن سنگرهایشان جز در پرتو حکومت اسـلامی امکان پـذیر است؟ اگر حضور سیاسـی اسـلام در سـرزمین منا که «حـج اکبر» بـدان تفسـیر شده (وسائل الشیعه ۱۰/۶۱ ۶۲)، نمیبود امکـان اعلام برائت از عُمّال جور و طاغوت پرسـتان وجود نـداشت و اگر دوستی مؤمنان با یکدیگر و همدستی آنان در برابر دیگران، و بیعتشان با رهبری که از جانب خداوند منصوب است و یا از جانب اولیای خـدا مـأذون اسـت نمیبـود، دشـمنی و کینه آنهـا در برابر گردن کشـانی که تنهـا خویشـتن را مهم میشـمارند و به عیش و نـوش سرگرمند و آرزو آنها را فریفته است، اعلان نمیشد و اگر اقتدار متشکل سیاسی نمیبود دفع این اَکاسره و قیاصره ممکن نمیشد و

اگر اینان دفع نمیشدنـد پرستشـگاهها، کلیساها و مسـجدهایی که نام خداونـد در آنها یاد میشود، ویران میشـد. حج/۴۰ پس اگر حـج نمیبود همه مراکز عبـادی رو به نـابودی میرفت و با نابودی آنها زمین به تباهی میگراییـد و سـرانجام اگر خداونـد رخصـت جنگ نمیداد و شر برخی از مردم را با برخی دیگر دفع نمیکرد، زمین فاسد میگردید. بقره/۲۵۱

حاصل اینکه، تجلّی تام در پاسخ به فراخوان خداوند، تنها در حج اکبر، یعنی روز عرفه و ایام تشریق، ممکن است. برنامه محکم و رسـا در آن هنگـام اعلـم برائت و دشـمنی در برابر کافران و مشـرکان است و این امر بـدون وجود حکومت اسـلامی که حج نمایشـگر کامـل آن و کعبه که خداونـد آن را برای مردم مـایه قیـام قرار داد، تقریر تـام آن است گسترش نمییابـد. روشن اسـت مردمی کـه حکـومت ندارنـد، در آشـفتگی بـه سـر میبرنـد؛ از ایـن رو نمیتواننـد قسـط را در برابر سـتمگران و داد را در مقـابل بیدادگران برپای دارند و همچون سدی آهنین در راه خدا و در یک صف به جهاد برخیزند.

انگیزه های طرح اندیشه سکولاریسم پس از انقلاب اسلامی چیست؟

پرسش

انگیزه های طرح اندیشه سکولاریسم پس از انقلاب اسلامی چیست؟

پاسخ

طرح اندیشه سکولاریسم در ایران از سوی کسانی مطرح می شود که دین را سدّ راه رسیدن به مطامع و منافع خود می بینند.

با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی در ایران، و مطرح شدن اسلام در سطح وسیعی در زمینه های سیاست و اقتصاد و فرهنگ و حقوق بشـر و روح برادری و برابری و... نیز مقـاومت پیروزمنـدانه ۸ سال دفاع مقـدس در برابر دشـمنان خارجی و رشد فرهنگ ایثار و شـهادت و ظلم ستیزی و بیداری مسـلمانان در خاورمیانه و آسیا و آفریقا و... باعث شد که دشمنان اسلام و انقلاب از راه های دیگری پس از شـکست سختی که از ۸ سال مقاومت مردم شـریف ایران دیده بودند وارد شود. این بود که دست به هجوم فرهنگی زدند آنهم در دو زمینه، زمینه اوّل طرح مسائل اعتقادی و فلسفی در مورد بنیان های دینی و طرح اندیشه جدایی دین از سیاست و مباحث معرفت شناسی و... .

زمینه دوم، ترویج روح غرب گرایی و فرهنگ غربی و ادبیات مبتذل و فقر منحط و منحرف.

بنـابراین طرح این انـدیشه برای جـدا کردن دین از سـیاست و بلکه دین از تمـام عرصه هـای اجتمـاعی، دلیلی نـدارد جز نابودی انقلاب اسـلامی. و منزوی کردن مـذهب و دور کردن جوانان از دین ولی آنچه که مهم است وظیفه خطیر دلسوختگان اسـلام و انقلاب اعم از اندیشـمندان حوزه های علمیه و دانشـگاههاست که ابتدا توطئه های دشـمن را به درستی شـناسایی کنند و سـپس برای مقابله با آن برنامه ای منسجم و حساب شده ارائه نمایند و با جهاد فکری و

فرهنگی خود راه را برای دین ستیزان بسته و دَیْن خود را ادا نمایند تا هم جوانان به خصوص دانشجویان که آماج چنین حکلاتی هستند خالص را

از ناخالص تشخیص دهند و هم ملّت عزیز بار دیگر در عزم خود بر حاکمیّت اسلام و قرآن در کشور و اعتلای دین راسخ تر شوند(۱).

۱ - نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

سکولاریسم چیست؟

پرسش

سکولاریسم چیست؟

پاسخ

سکولاریسم، نظامی است که دارای مشخصه هایی از جمله جدایی دین از دولت، شکل گیری دولت بر اساس ناسیونالیسم، قانونگذاری طبق خواست بشر، تأکید بر عینی گرایی به جای ذهنی گرایی و حاکمیّت علوم تجربی به جای علوم الهی است.

بنابراین، سکولاریسم بر جدایی قلمرو دین از سیاست تأکید دارد. در این نظام، دین امری فردی قلمداد شده و رسالت آن تنها ایجاد رابطه میان فرد و خداوند است که در آن سیاست هیچ دخالتی ندارد.

ارزیابی نظریات علمی بر مبنای انجیل تحریف شده، باعث انحطاط جوامع مسیحی شد. بعضی از نویسندگان گفته اند در مسیحیّت تحریف شده، زمینه مساعد رشد سکولاریسم یافت می شود. یعنی یکی از عوامل موثّر در شکل گیری سکولاریسم نارسایی تعالیم انجیل و مسیحیّت تحریف شده بود(۱).

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱ - نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

سکولاریزم را توضیح دهید و آیا در آئین تشیع سکولاریزم وجود دارد؟

پرسش

سکولاریزم را توضیح دهید و آیا در آئین تشیع سکولاریزم وجود دارد؟

پاسخ

سکولاریزم (Secularism) یک واژه وارداتی است و در زبان فارسی معادل ها و معانی متعددی برای آن از قبیل مخالفت با شرعیات و مطالب دینی، روح دنیاداری، طرفداری از امور دنیوی و عرفی و مانند آن بیان شده است. اما رایج ترین معادل فارسی آن، »جداانگاری دین از دنیا« است؛ چنان که سکولار (Secular) نیز به کسی گفته می شود که به امور دینی و معنوی علاقه ای نشان نمی دهد. یکی از پژوهشگران و اندیشمندان غربی درباره مفهوم سکولاریسم می نویسد:

{P - فرهنگ انگلیسی - فارسی معاصر، محمدرضا باطنی، ذیل واژه مزبور. P}

»اگر بخواهیم »جداانگاری دین و دنیا« را به اجمال تعریف کنیم می توانیم بگوییم: فرایندی است که طی آن وجدان دینی، فعالیت های دینی و نهادهای دینی، اعتبار و اهمّیّت اجتماعی خود را از دست می دهند و این بدان معناست که دین در عملکرد نظام اجتماعی به حاشیه رانده می شود و کارکردهای اساسی در عملکرد جامعه با خارج شدن از زیر نفوذ و نظارت عواملی که اختصاصاً به امور ماورای طبیعی عنایت دارند عقلانی می گردد...«

{P - فرهنگ و دین، میرچا الیاده، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی و جمعی دیگر، ص ۱۲۹، نشر طرح نو. P}

اما این که آیا در تشیع هم »سکولاریزم« وجود دارد یا نه؟ پاسخ این است که خیر، اسلام و مکتب شیعه هرگز دین را از دنیا و دین را از سیاست جدا نمی داند و پرداختن به دنیا و حل مشکلات دنیوی انسان را بخشی از تأمین سعادتمندی انسان می داند که اسلام در صدد تحقق آن است. چنان که ائمه معصومین (ع) به دنیا می پرداختند و برای

برخی ائمه (ع) به ویژه حضرت علی (ع) طی چند سالی که زمینه فراهم بود به تشکیل حکومت اسلامی پرداخته و به امور دینی و دنیایی مردم توأماً رسیدگی می کرده است.

از این رو، سکولاریسم، تماماً خاستگاه غربی داشته و به اعتراف خود پژوهشگران غربی از جمله میرچا الیاده، در غرب مسیحی و در رابطه با آیین مسیحیت و عملکرد غلط آن پدید آمده است و موجب فرار مردم از دین مسیحی و روی آوری به دنیا شده است. همچنین سکولارها عقل را جایگزین دین و وحی کرده اند. به این بیان که به عقل گرایی افراطی (راسیونالیسم) معتقد گشتند و همه چیز را از عقل ناقص بشر گرفته و دین را به حاشیه ای رانده و صرف رابطه فردی با خدا پنداشته اند.

عوامل چندی موجب شد تا در غرب، دین عموماً و دین مسیحی خصوصاً از صحنه زندگی مردم حذف شود و به حاشیه زندگی رانده گردد. برخی از این عوامل عبارت اند از:

۱- نارسایی مفاهیم دینی مسیحی و ناتوانی اش در پاسخ به پرسش ها و نیازها؛ زیرا دین مبین اسلام، تنها دین کامل و پاسخگو به همه پرسش ها و نیازهای آدمی است و دین مسیحیت و یهودیت برای دوره خاصی اعتبار داشته اند. گرچه همان دین مسیحیت نیز در طی قرون متمادی تحریف گشته است.

۲- برخورد خشن و مستبدّانه سردمداران کلیسا (پاپ، کشیش و اسقف ها) با مردم و به ویژه با دانشمندان و مخترعان بزرگ نظیر گالیله و نیوتن و غیر آنان به بهانه مخالفت داشتن عقل و علم با دین و برعکس!

۳- شروع رنسانس علمی و تحولات صنعتی و اتکا و اعتماد بیش از حد به حس و عقل و

مظاهر زندگی دنیوی و رواج فساد و تباهی، موجب غوطه وری غربیان در فساد و منجلاب اخلاقی و دوری از دین خدا، معنویت و اخلاق گشته است.

{P - برای تکمیل اطلاعات خود درباره سکولاریسم و علل پیدایش آن از جمله ر.ك. ریشه ها و نشانه های سکولاریسم، علی ربانی گلپایگانی، نشر کانون اندیشه جوان؛ فصلنامه

کتاب نقد، ویژه سکولاریسم، شماره ۱ P}

تا آنجا که من اطلاع دارم در تاریخ غرب (اروپا) در قرون وسطی یک بار حکومت دینی را تجربه کردند که معتقد هستند دوران تلخی را تجربه کردند و با توجه به اینکه الان ما حکومت اسلامی (دینی) در پیش داریم و بدست آوردن آن برای ما خیلی گران تمام شد و مهمترین آرزوی ما ا

پرسش

تا آنجا که من اطلاع دارم در تاریخ غرب (اروپا) در قرون وسطی یک بار حکومت دینی را تجربه کردند که معتقد هستند دوران تلخی را تجربه کردند و با توجه به اینکه الان ما حکومت اسلامی (دینی) در پیش داریم و بدست آوردن آن برای ما خیلی گران تمام شد و مهمترین آرزوی ما این است که یک حکومت ایده آل باشد در صورتیکه مهمترین مشکل جامعه بیکاری جوانان مملکت است.

الف) چگونه می شود این مشکل مهم را برطرف کرد؟

آیا این مشکل انقلاب و حکومت ما را تهدید نمی کند؟

پاسخ

اولاً ذات اسلام با یهودیت و مسیحیت تحریف شده که ۱۰۰۰ سال حکومت دینی را بعهده داشتند بسیار متفاوت است و قیاس اسلام با مسیحیت در اداره جامعه قیاس مع الفارق است چراکه مسیحیت یك دین فردی است در حالیکه اسلام علاوه بر احکام فردی احکام سیاسی و اجتماعی فراوان دارد.

اما مشکلات پیش روی نظام دینی بعد از ۲۳ سال را باید در مسائل دیگر جستجو کرد.

منجمله:

۱. سوء مدیریت برخی از مدیران که در جامعه عملکرد مدیران به نام دین تمام شده است و این دو باید از هم تفکیك شود.

۲. تجربه کم در کشور داری، جمهوری اسلامی بعد از ۱۴۰۰ سال اولین حکومتی است که با عنوان اسلام اداره جامعه را بعد از نبی اکرم (و علی (بهره گرفته است .

۳. فشارهای اقتصادی، نظامی، سیاسی، فرهنگی خارجی نیز از این خلاء ها استفاده کرده و مزید بر علت شده است.

۴. بنابراین، این شکل قطعاً انقلاب را تهدید می کند اما برای حل مشکل باید موارد فوق را اصطلاح کنیم.

اگر سیاسی بد باشد این حرف امام (که فرمودند: "سیاست ما عین دیانت ماست" تناقض دارد.

اشاره

لطفاً جواب سؤالات را برایم واضح توضیح دهید.

پرسش

اگر سیاسی بد باشد این حرف امام (که فرمودند: "سیاست ما عین دیانت ماست" تناقض دارد.

لطفاً جواب سؤالات را برایم واضح توضیح دهید.

پاسخ

سیاسی بودن یعنی چه؟

در فرهنگ غرب، سیاست یعنی فن بدست آوردن قدرت و حفظ آن در این فرهنگ، قدرت فی نفسه هدف می باشد. و هر اقدامی برای حفظ قدرت جایز شمرده می شود. هرکس بتواند بهتر دروغ بگوید و اگر لازم شد توطئه کند و انسان بکشد سیاستمدار است.

در فرهنگ اسلامی، سیاستمدار کسی است که شیفته خدمت باشد نه تشنه قدرت و قدرت وسیله ای است (نه هدف) برای تأمین سعادت مردم.

از نظر سیاستمدار اسلامی، حکومت، طعمه نیست بلکه مسؤولیت است و پستی می باشد که بار سنگینی بر دوش می گذارد و باید پاسخگوی تصمیمات خود در دنیا و آخرت باشد.

در سیاست اسلامی، اگر حفظ قدرت منوط به جنایت و خیانت باشد سیاستمدار اسلامی به این آلودگیها تن نمی دهد حتی اگر اصل حکومت به خطر بیافتد.

حضرت علی (در ماجرای شورای شش نفره عمر با یک دروغ می توانست قدرت را کسب کند اما آن حضرت چون برای حفظ فضایل می خواست حکومت را در دست بگیرد با وسیله نابودی فضایل نمی توانست این کار را انجام دهد.

البته اصلی وجود دارد تحت عنوان الحرب خدعه گاهی در جنگ می توان برای فریب دشمن دروغ گفت و این یک تاکتیک است. با برای حفظ مصالح عمومی می توان بخشی از واقعیت ها را بپوشاند ...

در بین برخی از مردم اصطلاحی شایع است تحت عنوان سیاسی کاری، منظور از این اصطلاح سیاست از نوع غربی آن است.

آیا می شود یک امر دنیایی را با یک امر دینی مخلوط کرد؟ آیا می شود جمهوری که یک امر سکولاریزم و دنیوی است را با اسلام که یک امر دینی است مخلوط کرد و به هر دو عمل کرد؟ آیا ائمه"ع" و پیامبران "ص" تا به حال چنین کاری کرده اند؟

پرسش

آیا می شود یک امر دنیایی را با یک امر دینی مخلوط کرد؟ آیا می شود جمهوری که یک امر سکولاریزم و دنیوی است را با اسلام که یک امر دینی است مخلوط کرد و به هر دو عمل کرد؟

آیا ائمه"ع" و پیامبران "ص" تا به حال چنین کاری کرده اند؟

پاسخ

۱.دین مجموعه ای از دستورات الهی است که در دنیا اجرا می شود و به چگونگی زندگی ما مرتبط است و برای چگونه زیستن می باشد بنابراین قسمت اول سؤال شما که فرمودید یک امر دنیایی با یک امر دینی مخلوط شود، معلوم شد که اتفاقاً دین ، به دنیای ما کار دارد. اگر به ابواب پنجاه و یک گانه فقه اسلام مراجعه کنیم می بینیم عموم آنها برای چگونه زیستن است : رهن، اجاره، خرید و فروش، ازدواج و بسیاری دیگر که همه امور دنیوی هستند. همچنین باید توجه کنیم بخشی از دین عبادات فردی نظیر نماز است و بخشی از آن مسایل اجتماعی است، نظیر خدمت به دیگران، تشکیل حکومت، جهاد فی سبیل ا... و...

۲. در مورد قسمت دوم سؤال، کلیّت فرمایش شما صحیح است و اصطلاحاً به چنین چیزی تفکّر التقاطی می گویند اما نکته قابل توجه این است که خداوند برای هدایت انسانها دو رسول فرستاده است. رسول ظاهری یعنی پیامبران و رسول باطنی یعنی عقل.

بنابراین گرچه، اهالی مغرب زمین، نظام سکولاریستی دارند و به ظاهر دین مدار نیستند اما چون فطرت و عقل، که دو استعداد بزرگ خداوند است، در اختیار آنهاست، قسمتی از نظام اجتماعی که ارایه نموده اند منطبق و یا شبیه به دین می باشد. به عبارت دیگر، ما تفکر خودمان را از آنها نگرفته ایم، بلکه آنها از سویی برای اداره امور ناچارند به آراء مردم مراجعه کنند تا دچار استبداد یا هرج و مرج نشوند و ما نیز از سویی بوسیله دین مأمور

هستیم از رأی و نظر مردم در اداره حکومت استفاده کنیم. که نمونه آیات آن را برای شما ذکر می کنم که نشان می دهد اهل بیت و قرآن کریم آمر و عامل به آن هستند.

۱. "وَأمْرهم شوری بینهم ..."(۱) آنچه نزد خداست برای کسانی که ایمان آورده و بر پروردگارشان توکل می کنند بهتر و پایدارتر است کسانی که ... دعوت پروردگارشان را اجابت کرده و ... و کارهایشان بصورت مشورت میان آنهاست.

۲. "لقد رضی ا... عن المؤمنین اذ یبایعونکَ تحت الشجره"(۲) خداوند از مؤمنان هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند، راضی و خشنود شد.

۳. "... الیوم اکلمت لکم دینکم... "امروز کافران از آیین شما مأیوس شدند بنابراین از آنها نترسید و از من بترسید. امروز دین شما

را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم.

که نزول هر دو آیه آخر بعد از بیعت مردم با رسول ا... برای استقامت با امیرالمؤمنان به جانشینی رسول ا... بود. بعبارت دیگر قبل از اینکه حتی پدربزرگهای مبتکرین دموکراسی یا سکولاریزم به دنیا بیایند مردم برای جانشینی حضرت امیر با او بیعت می کردند که به مفهوم رأی گیری و مشارکت مردم در اداره حکومت است با این تفاوت که ما معتقدیم مردم با حضور خود باعث ایجاد حکومت می شوند گرچه مشروعیت آن با نصب یا امر الهی است اما در دموکراسی می گویند همینقدر که اکثریت مردم چیزی را گفتند، مشروع است و نیازی به قانون الهی نداریم. پس ما هم به رأی و نظر مردم احترام می گذاریم ولی با آنچه غربیان می گویند نیز، نظر ما

تفاوتهایی دارد.

پس با بیان آنچه به عرض رسید در می یابیم که اصل "جمهوری" یک امر سکولار نیست زیرا خداوند در آیات متعددی از قرآن امر به مشورت با مردم کرده است و حضرت علی (نیز علت قبول حاکمیت جامعه راتقاضا و خواست اکثریت مسلمین بیان کردند که شرح مفصل آن در نهج البلاغه آمده است.

امام خمینی(که معمار جمهوری اسلامی ایران و احیا کننده اسلام در عصر حاضر است در زمینه جمهوریت نظام مقدس اسلامی می فرمایند : "جمهوری اسلامی ما وضعی دارد که خود ملت یک فردی را می آورند و خود ملت یک فردی را کنار می گذارند و خود ملت وقتی که یک فردی شهید شد به جای او باز یکی را انتخاب می کنند و خود را از دولت می دانند و دولت را از خود می دانند و خود را از رئیس جمهوری مکتبی می دانند و رئیس جمهوری مکتبی را از خود می دانند."(۳)

در جای دیگر در پاسخ به سؤالی که از ایشان شده بود فرمودند : "حکومت جمهوری اسلامی مورد نظر ما از رویه پیامبر اکرم(و امام علی(الهام خواهد گرفت و متکی به آرای عمومی ملت می باشد و نیز شکل حکومت با مراجعه به آرای ملت تعیین خواهد گردید"(۵)

پس جمهوری که منظور امام (است بسیار متفاوت با جمهوری غربی است، بلکه از نظر ما حکومت دول غربی اصلاً جمهوری نیست زیرا در اکثر برنامه هایشان درصد بسیار کمی از مردم در انتخابات شرکت می کنند که می توانید به آمار شرکت مردم در انتخابات آمریکا (۲۵٪ مردم) مراجعه کنید.

منابع و مآخذ :

۱.

سوره مبارکه شوری / آیات ۳۶تا۳۸

۲. سوره مبارکه فتح / آیه۱۸

۳. سوره مبارکه مائده/آیه۳

۴. مجموعه تبیان، دفتر ۳۶، جایگاه مردم در نظام اسلامی، ص۱۵

مجموعه تبیان، دفتر ۳۶، جایگاه مردم در نظام اسلامی، ص۲۸

آیا بهتر نیست با توجه به اینکه اشتباهات حکومت به پای دین نوشته می شود در جوامع اسلامی حساب حکومت و دین را از هم جدا کنیم نه به معنای جدایی دین از سیاست بلکه بدین معنا که هر چه در حکومت منتسب به اسلام انجام داد عین دین نیست بلکه ممکن است اشتباه باشد.

پرسش

آیا بهتر نیست با توجه به اینکه اشتباهات حکومت به پای دین نوشته می شود در جوامع اسلامی حساب حکومت و دین را از هم جدا کنیم نه به معنای جدایی دین از سیاست بلکه بدین معنا که هر چه در حکومت منتسب به اسلام انجام داد عین دین نیست بلکه ممکن است اشتباه باشد.

پاسخ

مبحث جدایی دین و حکومت از مباحث شایع و رایج در اعصار و قرون اخیر بوده و یکی از راه های سلطه و تسلط بیگانگان و اجانب بر جوامع اسلامی و دینی بوده است و ریشه آن نیز در مسیحیت و غرب است و از عهد رنسانس آغاز و شروع شده و هنوز نیز بر آن پافشاری می کنند و دلیل آنان نیز این است که دین و قوانین و مقررات دینی توانایی اداره جوامع را ندارد و چون دستورات آن مربوط به گذشته است نمی تواند پاسخگوی نیازهای امروزی باشد. این حرف و سخن در مورد دین ناقص و تحریف شده مسیحیت کلیسایی قرون وسطایی کاملاً درست و صحیح است ولی در مورد آیین جامع و کامل اسلام که از پویایی برخوردار بوده و متناسب بر هر شرایط و در هر موقعیتی می تواند پاسخگوی نیازهای جوامع و افراد باشد چنین حکمی صحّت ندارد. ولی آنان آنچه مربوط به مسیحیت بوده است به همه ادیان تعمیم داده و مدعی شده اند دین توانایی و قدرت اداره جامعه و تشکیل حکومت را ندارد ولی تجربه و بیان عقول بشری تأیید کرده است که اسلام قادر است بهترین نوع حکومت عادلانه را تشکیل بدهد که نمونه عالی آن در عصر رسول ا..."ص"

و امیرالمؤمنین علی "ع" و دوران اولیه پس از ظهور اسلام دلیل اثبات این مدعاست.

نکته دیگر این که ممکن است بین دستورات دینی و عمل دینداران تفاوت وجود داشته باشد به این معنی که دین امری و مسأله ای را مقرر کرده باشد ولی دینداران به آن عمل نکنند اگر مسلمانی به غیبت بپردازد بدین معنا نیست که اسلام غیبت را جایز شمرده است و نیز سایر مسایل و احکام. حال اگر همین افراد مسلمان در نظام و حکومت دینی بر مسند حکومت نشستند ممکن است دستورات دینی را اجرا نکنند قطعاً مفهوم آن این نخواهد بود که دین آن مسأله را خواسته است. بنابراین عمل دینداران چه در موضع فردی باشند و چه در موضع حکومتی مبنای قضاوت درباره دین و حکومت دینی نیست بلکه متن دین مبنای قضاوت درباره دین و حکومت دینی است. اسلام بهترین دین است و بهترین نظام حکومتی را ارایه داده است و اگر دینداران در اجرای آن ناتوان باشند به معنای ناتوانی دین در اداره جامعه و تشکیل و حکومت و یا نقص حکومت دینی نیست بلکه نقص از دینداران است نه حکومت.

آیا در زمان ائمه اطهار (ع بعد از نماز شعار دادن مرسوم بود اگر مرسوم بود، چه کسانی مورد لعن و نفرین قرار می گرفتند؟

پرسش

آیا در زمان ائمه اطهار (ع بعد از نماز شعار دادن مرسوم بود اگر مرسوم بود، چه کسانی مورد لعن و نفرین قرار می گرفتند؟

پاسخ

شعار به معنای علامت و نشانه است که به منظور تشخیص گروهی از گروه دیگر و تشخیص سربازان خودی از غیر خودی و بیان اهداف جنگ و معرفی شخصیت ها استفاده می شود. شار بدین معنا پشینه طولانی دارد و حتی عرب های جاهلی در میدان جنگ و معرفی شخصیت های خود از آن بهره می گرفتند، گر چه نحوه شعار دادن و گزینش شعار تأثیر گذار بوده از این رو شعارها به حسب شرایط فرمان تفاوت داشته است معصومان (ع نیز از آن بهره گرفته و از این شعار به منظور معرفی خود و یا در جنگ ها جهت تهیج و تحریک یاران استفاده می کردند. امام علی (ع گزارش نموده که پیامبر اسلام (ص دستور داد که پیش از جنگ شعار دهید و بایستی شعارتان نامی از نام های خدا باشد. پیامبر اسلام (ص در جنگ احد دستور داد که در برابر دشمنان که شعار می دادند "نحن لنا العزّی و لا عزّی لکم شعار دهند: "اللّه أعلی و أجلّ اللّه أعلی و أجلّ". امام صادق (ع فرمود: "شعار مسلمانان در جنگ بدر" یا نصر اللّه اقترب اقترب و در جنگ احزاب "حم لا ینصرون و در فتح مکه "نحن عباد اللّه حق حقاً" و در جنگ صفین "یا نصر اللّه بود شعار حسن]ع ["یا محمد" بود و شعار ما (ائمه یا محمد است .

امام حسین (ع و یاران او نیز از شعار و رجزهای استفاده می کردند. امام حسین (ع فرمود:

الموت خیرٌ مِن رکوب

العارِ والْعارُ اَوُلی مِن دخول النار.

أنا الحسین بن علیّ آلیتُ أنْ لا أنثنی

احمی عیالات أبی أمضی علی دین النبیّ. شعارهای دسته جمعی نیز در عصر ائمه (ع وجود داشته است چنان که شعار هوا داران مسلم بن عقیل در کوفه "یامنصور، أمِت بود پس از دستگیر شدن هانی و فاش شدن محل اختفای حضرت مسلم بستگان هانی یقین کردند که او کشته خواهد شد، از این رو نوحه خوانی در خانه هانی بریانند. پس از این حادثه مسلم بن عقیل شعار و ندای "یا منصور أمت سرداد. در نهضت توّابین به رهبری "سلیمان بن صرد" نیز که در سال ۶۵ هجری در کوفه قیام کردند، شعار شان "یا لثارات الحسین یا اهل ثارات الحسین بود.

از متون دین استفاده می شود در عصر معصومان (ع از شعارها استفاده م… شد، وی در تاریخ ضبط نشده است که بعد از نماز جمعه و جماعت شعار به معنای امروز که به منظور ابراز محبت نسبت به شخصیت ها و شرکت در را هپمای ها و بیان مرگ بر فلان گروه و شخص است وجود داشته است البته بعد از نمازها مردم بر پیامبر (ص وفانـدان او صلوات می فرستادند البته این خود نوعی دعا است و یا شعار "لا إله إلا الا اللّه سرمی دادند. معصومان (ع اهداف خویش را با بهره گیری از دعاها، مناجات و زیارت نامه ها بیان می کردند، چنانه که در زیارت عاشورا دشمنان اهل بیت (ع بویژه امام حسین (ع نفرین و نکوهش شده اند. اما شعارهای امروزی بعد از نماز، بخشی از آن ها به صورت دعا است واصل دعا پس از نماز سفارش شده و گروهی

خوانـده دعاها در روایات آمـده است بنابر این به عنوان دعا خواندن سابقه داشـته اما به صورت امروزی که همراه آن نفرین می آید و شکل خاص دارد، سابقه ندارد.

امروزه بحث جدایی دین از سیاست ،تنها از سوی مخالفین دین مطرح نمی شود بلکه گروهی از دانشجویان مذهبی ما نیز این حرف را می زنند و معتقدند که وظیفه ما تنها بالا بردن بعد معنوی است و دخالت در سـیاست ما را از هدف اصـلی مان دور می کند اینان به شدت با فعالیتهای ما م

پرسش

امروزه بحث جـدایی دین از سـیاست ،تنها از سوی مخالفین دین مطرح نمی شود بلکه گروهی از دانشـجویان مـذهبی ما نیز این حرف را می زنند و معتقدند که وظیفه ما تنها بالا بردن بعد معنوی است و دخالت در سیاست ما را از هدف اصلی مان دور می کنـد اینان به شدت با فعالیتهای ما مخالفت کرده و ضـربه ای که به ما وارد می کنند به مراتب سـنگین تر از ضـربه مخالفین دین است در این مورد وظیفه ما چیست ؟و چگونه می توان آنها را قانع کرد ؟

پاسخ

شنـاخت دقیـق و کامـل اسـلام و آگـاهی به زوایـای مختلف آن موضوع بسـیار مهمی است که در صورت کوتـاهی در این امر، انحرافات، کجروی ها و برداشت های سطحی و نادرست در افراد و به تبع آن جامعه به وجود می آید، متأسفانه موضوعی را که بیان نمودید، هم در این راستا قابل تبیین و ارزیابی است.

امـا نکته قوت در اینجـاست که با دوسـتان مـذهبی مواجه ایـد که اعتقاد آنان به اصل مـذهب و دین، می توانـد – به عنوان قـدر مشترک – نقطه شروع خوبی باشد با تأکید بر این عنصر، توجه به راهکارهای ذیل حائز اهمیت است:

یکـم؛ مسـلما تشـخیص وظـایف دینی، متنـوع بر شـناخت کامـل قلمرو دین و زوایـای مختلـف آن است؛ به عبـارت دیگر، بـاید مشـخص شود که آیـا دین برای اداره امور دنیوی افراد بشـر، برنامه و راهکارهای مشخصـی دارد یا تنها به امور معنوی و اخروی افراد بسنده کرده است؟ آیا دین در مسایل سیاسی و حکومتی به بیان سلسله ای از وظایف و تکالیف پرداخته و همانگونه که

در مسایل عبادی و تجاری، واجب و حرام رسیده در این امور هم واجبات و محرمات داریم یا خیر؟ آیا اسلام بشر را در انجام و ترک افعال سیاسی و حکومتی، آزاد گذاشته و امور سیاسی را از مباحات دانسته است؟ آیا اگر دین به اینگونه امور توجه کند، صبغه خدایی و اخروی بودن خود را از دست می دهد و دنیوی می شود یا این که به همان دلیل خدایی و اخروی بودن باید به اینگونه امور توجه جدی کند و برای هموار کردن راه زندگی سعادتمندانه اخروی و تقرب به خدا، مردم دیندار را به تشکیل حکومتی تشویق کند که معیارها و ضوابط خود را از دین بگیرد، مجری احکام خدا باشد و در عین حال از تزکیه و تعلیم انسان ها چیزی دریغ ندارد؟

ارائه پاسخی صحیح و مطابق با دیدگاه اسلام، مستلزم :

۱. ارجاع به گزاره ها، متون و منابع اسلامی.

۲. سیره و روش پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) است.

در دین اسلام با توجه به حجم عظیمی از احکام اجتماعی و اهداف سیاسی دینی، می توان هدفگیریهای اصلی این دین مقدس را شناخت. حضرت امام(ره) در این باره می فرمایند: «اسلام دین سیاست است با تمام شئونی که سیاست دارد این نکته برای هر کسی که کمترین تدبری در احکام حکومتی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اسلام بکند آشکار می گردد. پس هر که را گمان بر او برود که دین از سیاست جداست، نه دین را شناخته و نه سیاست را.»، (صحیفه نور، ج ۱، ص ۶).

با مروری کوتاه بر قوانین اسلامی و آیات قرآن روشن می گردد که اسلام دینی است جامع و همه سونگر

که تمـام ابعـاد زنـدگی انسـان (فردی، اجتمـاعی، دنیوی، اخروی، مـادی و معنوی) را در نظر گرفته و همان گونه که مردم را به عبادت و یکتا پرستی دعوت نموده و دستورات اخلاقی و مربوط به خودسازی فردی را دارد احکام و دستوراتی در مورد مسائل حکومـتی، سیاسـی، اقتصـادی، اجتمـاعی، قضـایی و مربـوط بـه اداره صـحیح جـامعه روابـط بین المللی، حقـوقی و... داراست و مقررات قضـایی، حقوقی، روابط اجتماعی، مسائل اقتصادی، تربیتی و ... دارد و بـدیهی است که اجرا و پیاده کردن چنین احکام و دسـتوراتی بدون قدرت اجرایی امکان پذیر نیست و حکومت دینی به معنای صـحیح آن حکومتی است که جامعه را بر اساس قوانین الهی اداره کند و زمینه های رشد و اسـتعدادها و امکان رسیدن انسانها به کمال و ایجاد جامعه ای برین صالح و شایسته را برای مردم آماده کند و با فسادهای اخلاقی اجتماعی و ... مبارزه کند.

قرآن کریم در وصف مردان الهی فرموده : «الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصـلاه و اتوا الزکاه و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله عاقبه الامور»، (حـج، آیه ۴۱) سـیره و روش رسول اکرم(ص) نشان دهنده این است که دین از سـیاست جدا نیسـت وخود آن ضـمن تشکیل حکومت مسؤولیت اجرایی و قضایی آن را بر عهده داشت. امیرالمومنین علی(ع) نیز حکومتی بر اساس عـدل و اجرای دسـتورات الهی بنـا نهـاد و حکومت کوتـاه مـدت امـام حسن(ع)، قیام خونین امام حسـین(ع) و مشـروع ندانسـتن حکومت های وقت از سوی دیگر امامان(ع) همه بیان کننـده این واقعیت هسـتند که تشـکیل حکومت از ضـروریات دین اسـلام است و آیات فراوانی در این زمینه وجود دارد؛ از

جمله:

۱- «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب والمیزان لیقوم الناس بالقسط و انزلنا الحدید فیه بأس شدید و منافع للناس؛ به راستی که پیامبران را با پدیده های روشن گر فرستادیم و همراه آنان کتاب و میزان نازل کردیم، تا مردم به دادگری برخزیند و آهن را که در آن نیروی سخت و سودهای فراوان برای مردم است پدید آوردیم»، (حدید، آیه ۲۵).

۲- «یا ایها الذین آمنوا کونوا قوّامین لله شهداء بالقسط؛ ای مؤمنان برای خدا برخیزید و به عدل شهادت دهید»، (مائده، آیه ۸).

۳- «ولقد بعثنا فی کل امه رسولاً ان اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت؛ و به راستی در هر امتی پیامبری فرستادیم که خداوند را بندگی کنید و از بندگی طاغوت دوری جویید»، (نحل، آیه ۳۶).

۴- «و ما لکم لاتقاتلون فی سبیل الله والمستضعفین من الرجال والنساء والولدان الذین یقولون ربنا اخرجنا من هذه القریه الظالم اهلها واجعل لنا من لدنک ولیّا واجعل لنا من لدنک نصیرا؛ چیست شما را که در راه خدا و ضعیف شدگان جامعه، از مردان، زنان و کودکان کارزار نمی کنید؟! آنان که می گویند: پروردگارا! ما را از این قریه (جامعه) بیرون بر و رها ساز که اهلش ستمکار است و قرار ده برای ما از جانب خودت سرپرست و یاوری و قرار ده از نزد خودت یاری کننده ای»، (نساء، آیه ۷۵).

۵- «اطیعوا الله واطیعوا الرسول و اولی الامر منکم؛ اطاعت کنید از خدا و پیامبر و صاحبان فرمان از خودتان»، (نساء، آیه ۵۹).

و آیات متعدد بسیاری که در آنها سخن از کتاب، میزان، آهن و منافع آن، شهادت به قسط و داد، دوری از طاغوت، جنگ در راه

خـدا و مستضـعفان، نجات محرومان، هجرت در راه خدا و.. از مقوله های اجتماعی است که در کتاب الهی آن فرمان داده شده است.

البته شـرح و تفسـیر هر کدام ازاین آیات و چگونگی اثبات ضـرورت تشـکیل حکومت به وسیله پیامبران و رهبران الهی، نیازمند ارائه مباحث طولانی است که در حوصله یک نامه نمی گنجد.

در اینجا تنها به مهمترین مبانی اندیشه های سیاسی مربوط به تشکیل حکومت و ارتباط دین و سیاست اشاره می شود:

۱- اثبات حاکمیت ولایت و سـرپرستی همه جانبه مادی و معنوی، دنیوی و اخروی برای خـدا، رسول و اولیای خاص او، (مائده، آیه ۵۵ - یوسف، آیه ۴۰ - مائده، آیه ۴۲ و ۴۳).

۲- اثبـات امامت و رهبری سیاسـی - اجتماعی برای پیامبر(ص)، امام(ع) و منصوبین از ناحیه آنان، (نساء، آیه ۵۸ و ۵۹ - مائده، آیه ۶۷).

۳- اثبات حکومت و خلافت در زمین برای برخی از پیامبران گذشـته مانند حضرت داود(ع) و سلیمان(ع)، (ص، آیات ۲۰ و ۲۶ - نمل آیات ۲۶ و ۲۷ - نساء، آیه ۵۴).

۴- قرآن، داوری و فصـل خصومت در میان مردم را از وظایف پیامبران الهی معرفی می کنـد، نساء، آیات ۵۸ و ۶۵ - مائده، آیه ۴۲ - انبیاء، آیه ۷۸ - انعام، آیه ۸۹).

۵- دعوت به کار شورایی و جمعی کردن، (شوری، آیه ۳۸ - آل عمران، آیه ۱۵۹).

۶- مبـارزه با فساد و تباهی، ظلم زدایی و عـدل گستری جزو وظایف اصـلی اهل ایمان است، (بقره، آیه ۲۷۹ - هود، آیه ۱۱۳ - نساء، آیه ۵۸ - نحل، آیه ۹۰ - ص، آیه ۲۸ - حج، آیه ۴۱).

۷- احترام به حقوق انسان ها و کرامت بخشی به انسان از اصول سیاست ادیان الهی

است، (اسراء، آیه ۷۰ – آل عمران، آیه ۱۹ – نساء، آیه ۳۲).

۸- امر به جهاد و مبارزه با طاغوت ها، مستکبران و ستمگران و نیز تهیه امکانات دفاعی، (بقره، آیه ۲۱۸ – تحریم، آیه ۹ – نساء، آیه ۷۵ – انفال، آیه ۶۰ – اعراف، آیه ۵۶).

۹- عزت و آقایی را مخصوص خدا واهل ایمان دانستن و نفی هرگونه سلطه پذیری و ذلت، (منافقون، آیه ۸ – محمد، آیه ۳۵ – هود، آیه ۱۱۳ – آل عمران، آیه ۱۴۶ و ۱۴۹).

۱۰- تبیین و تعیین حقوق متقابل والی و مردم، (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶، ص ۳۳۵ و ۳۳۶).

۱۱- اثبات سلطنت و حکومت برای برخی از حاکمان صالح و عادل، مانند طالوت و ذوالقرنین، (بقره، آیه ۲۴۶ و ۲۴۷ – کهف، آیات ۸۳ – ۹۸).

۱۲- اختصاص دادن حقوق مهم و کلان مالی به ولی امر مسلمین و حکومت اسلامی جهت مصرف در مصالح جامعه، (اصول کافی، باب صله الامام و باب الفی ء والانفال و تفسیر الخمس).

از آنچه گذشت روشن می شود که جدایی دین از سیاست در مورد اسلام به هیچ وجه صادق نیست و بخش عظیمی از معارف و آموزه های اسلامی شامل مسائل سیاسی و اجتماعی است.

به تعبیر حضرت امام در میان حدود ۵۷، ۵۸ کتاب فقهی، تنها ۷،۸ تای آنها مربوط به مسائل عبادی صرف است و بقیه آنها در حوزه مسایل سیاسی، اجتماعی، قضایی و مناسبات اساسی است.

بنابراین هم بر اساس متون اسلامی و هم بر اساس مراجعه به سیره بزرگان دین، ثابت می شود که هر فرد مسلمان، وظایفی فراتر از احکام عبادی، مسائل معنوی و تکالیف فردی بر عهده داشته و موظف است تا در

قبال جامعه و مسائل و موضوعات سیاسی و مربوط به اداره جامعه اسلامی حساس و نهایت اهتمام را داشته باشد.

دوم؛ دستیابی به کمال واقعی و معنویات به جز از طریق عمل به وظایف و تکالیف الهی آن هم در تمامی زمینه ها (اعم از فردی و اجتماعی) میسر نیست و هرگونه کوتاهی و قصور در انجام برخی از این وظایف به همان اندازه انسان را از دستیابی به کمال حقیقی باز می دارد. آیا زندگی و سیره پیامبر اکرم(ص) و ائمه اطهار(ع) و حضور آنان به تمامی عرصه های جامعه از حکومت تا جهاد و شهادت بهترین الگو برای کسانی که به دنبال معنویات هستند، نیست؛ به علاوه کسب معنویات جز از طریق مجاهدت و پیروز بیرون آمدن از امتحانات مختلف الهی آن هم در میادین مختلف جامعه، حاصل نمی شود وگرنه گوشه گیری و ادعای کسب معنویت، ارزشی نداشته و آب در هاون کوبیدن است.

از سوی دیگر این چنین نیست که سیاست لزوما با مسائل ضد اخلاقی و معنویات آمیخته باشد، زیرا آمیختگی سیاسی با مسائل ضد اخلاقی و مغایر با معنویات، هنگامی پیش می آید که سیاست از ارزش های الهی دور باشد (عمید زنجانی، مبانی اندیشه سیاسی اسلام، ص ۴۹).

سیاستی که بر پایه عدل و انصاف باشد، از متن دین است و سیاستی که مبتنی بر حیله و تزویر باشد با دین تضاد خواهد داشت (آیت الله معرفت، ولایت فقیه، ص ۲۲).

سیاست دینی نه تنها از آلودگی به مسائل ضد اخلاقی منزه است بلکه خود منبعث از آموزه های دین و در واقع عمل به تکالیف و وظایف دینی است که

در کسب معنویت و رشد روحی و معنوی بشر بسیار حائز اهمیت است.

نتیجه آن که دخالت در سیاست، از وظایف و تکالیف الهی است و این نه تنها با کسب معنویات مغایرت ندارد بلکه گامی مؤثر در این زمینه است و نکته مهم این که باید سعی کنیم تمامی افعالمان اعم از سیاسی و غیر سیاسی صبغه الهی داشته باشد.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

انتظار بشر از دین، عبدالله نصیری

انتظارات بشر از دین، عبدالحسین خسروپناه

رابطه دین و سیاست، ایرج میر

کتاب نقد، شماره ۲ و ۳

«صبغه الله و من احسن من الله صبغه و نحن له عابدون» (بقره، آیه ۱۳۸).

مسایل کلام و فقه سیاسی

ولایت فقیه

لطفاً ثابت کنید که ولایت فقیه، صراط مستقیم است؟

پرسش

لطفاً ثابت کنید که ولایت فقیه، صراط مستقیم است؟

پاسخ

باید توجه داشت که اسلام دینی است که درباره همه نیازها و ضرورتهای مادی و معنوی انسان اظهار نظر کرده، و برای هر یک از آنها قانونی وضع نموده است به گونه ای که حتی احکام و مسائل غیر ضروری را نیز از نظر دور نداشته است که با رجوع به کتب فقهیّه و رساله های عملیه، این موضوع به خوبی روشن می گردد. و هر صاحب اندیشه ای بدین نتیجه می رسد، که دینی که دیه یک خراش کوچک را معین کرده، و این همه درباره مستحبات و مکروهات و مباحات حکم وضع کرده، آیا ممکن است در خصوص موضوع و مسأله حکومت و سرپرستی جامعه اسلامی و مسلمین، سکوت کرده باشد؟! بنابراین منطق و عقل چنین حکم می کند که در این باره نیز بی تفاوت نبوده، پیش بینی های لازم را نسبت به ضروری ترین و حیاتی ترین مسأله جامعه مسلمین که حکومت است، کرده باشد. چرا که قوانین و احکام مربوط به امور اجتماعی و سیاسی مردم، با نبودن

حکومت اسلامی، دستخوش انحراف، بدعت و کاستی می گردد، و امور اخلاقی و عبادی مسلمین نیز در یک حکومت غیر اسلامی، می تواند به طور صحیح و کامل عملی گردد، و بدین ترتیب کل اسلام آسیب خواهد دید.(۱) از اینرو برای حراست از دین اسلام و جامعه مسلمین، از هر گونه تحریف و بدعتی توسط بی خردان و گمراهان، و علی الخصوص عُمّال اجانب، نیاز به حکومتی که در رأس آن فقیهی عادل، مدیر آگاه به زمان، و عالم به حدود و قوانین الهی قرار

دارد، اجتناب ناپذیر است. تحت سرپرستی فقیه عادل، عالم، آگاه به مسائل و جریانات سیاسی روز، و امین است که احکام اسلام اجرا، نظامات دین خدا مستقر، حدود و قصاص جاری، و تمامیّت ارضی سرزمین اسلامی پاسداری می گردد.(۲)

پیامبر (می فرماید : "علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل"(۳) (علمای امت من مانند پیامبران بنی اسرائیل هستند.) این بدان معناست که وظایف خطیر را در جامعه اسلامی، باید عالمان امّت متصدی باشند.

امیرالمؤمنین علی(می فرماید : "واجب است در حکم خدا و حکم اسلام بر مسلمین، که هیچ عملی انجام ندهند، و دست بسوی چیزی و یا کاری دراز نکنند، و قدم در هیچ مسأله ای بر ندارند، قبل از آنکه برای خود رهبری عفیف و باورع و خداترس و عارف و عالم به احکام و مسائل قضایی و سنت رسول خدا، اختیار نمایند."(۴)

سید و سالار شهیدان، حسین بن علی(می فرماید : "جریان همه کارها باید بدست علماء توحید، و بوسیلهمتخصصان دین

الهی که نسبت به حلال و حرام خداوند، پاسدارانی امین هستند، تحقق یابد."

اگر مسلمانان در هر یک از سرزمینهای اسلامی، به این اصل مهم عنایت و توجه جدّی می کردند، این همه فساد و تبهکاری و قوانین ظالمانه، در جوامع آنان لانه نمی کرد، و اینگونه تحت سیطره استثمارگران تاریخ، و زورگویان داخلی، و دول متجاوز خارجی، قرار نمی گرفتند.

آنچه که در این ۲۵ ساله اخیر، با وجود تمام کاستیها و کارشکنیها و مخالفتهای خارجی و بعضاً داخلی، موجبات سربلندی و عزت و رهایی ملّت و دولت ایران را از سیطره و نفوذ اجانب و دول شرق و غرب فراهم آورده، رهبری قاطع

فقیه مجتهد عادل، بصیر، عالم و امین است ولاغیر.

پس صراط مستقیم همان دین خداست. جایی است که شیطان کمین کرده است. کسی که با معرفت و اهل مراقبت است، می داند راهی که می رود، صراط مستقیم است. و ولایت فقیه چون احکام الهی را بیان می کند و دین خدا را برای مردم روشن می کند، پس در صراط مستقیم است. چون در زمان غیبت امام زمان(خود حضرت فرموده اند که در امور دین، به راویان حدیث، که همان فقهای جامع و شرائط است، مراجعه کنید و احکام دین را از آنها اخذ کنید.(۵)

منابع و مآخذ :

۱. ولایت فقیه و حاکمیت ملت، سید حسن طاهری خرم آبادی

۲. ولایت فقیه، امام خمینی(

۳. مکاسب، شیخ انصاری، بحث ولایت فقیه

۴. بحار، جلد ۸۹،ص۱۹۶

ر.ك : توصیه ها، پرسشها و پاسخ ها، حضرت آیت ا... جوادی آملی، ص ص۳۳-۳۲

.۱– استنادات روایی وعقلی در خصوص ضرورت ولایت مطلقه فقیه چیست؟

پرسش

.۱– استنادات روایی وعقلی در خصوص ضرورت ولایت مطلقه فقیه چیست؟

پاسخ

–برای تأ مین مصالح اجتماعی فردی جامعه نیاز به مقررات و قوا نینی جزایی قضائی ، نظامی ، اقتصادی ، فرهنگی و تربیتی دارد .

۲– اختلاف و تنازع لازمه طبیعی فردی و اجتماعی است لذا برای جلوگیری از هرج و مرج نیاز به قانون و مجری آن داریم که الزاماً باید در غالب حکومت شکل بگیرد .

۳– حکومت ایده آل در جامعه اسلامی حکومتی است که بر مبنای ایدئولوژی اسلام که اصطلاحاً فقاهت می گویند .

۴– شایستگی فردی حاکم از مسائل روحی اخلاقی که تحت هوای نفسانی نباشد و مدیریت متمرکز ومطمئن عاقل ، عادل، که

جریان امور را با سیر منطقی و با علم به قوانین به پیش ببرد .

۵- بطور قطع و یقین از دسترسی مستقیم به امام معصوم ع محروم هستیم .

بنا براین :

۱-جامعه، حکومت می خواهد .

۲- حکومت حاکم می خواهد .

۳- حاکم به استقرار و حکم عقلی از چند حالت خارج نیست .

۱- نه عادل باشد و نه اسلام شناس .

۲- فقط عادل باشد ولی اسلام شناس نبا شد .

۳- فقط اسلام شناس باشد (فقیه اما عادل نباشد .

۴- هم اسلام شناس باشد (فقیه) و هم عادل باشد .

چون در این خصوص مباحثی در چند سال اخیر گفته شده بعضاً نیاز به مطالعه بیشتر و گفتگو و مباحثه می باشد، اما برای سؤال کننده محترم دو کتاب معرفی میکنم .

۱-ولایت فقیه، آیهً الله جوادی آملی

۲- بیع امام (البته ترجمه هم شده است به اسم شئو نات و اختیارات فقیه)

۳- حکومت اسلامی

،سخنرانی در نجف اشرف قبل از انقلاب.

با توجه به مقدماتی که بدیهی روشن است حتی اگر حدیث و آیه ای هم دلا لت نکند آیا عقل از میان گزینه های ذکر شده کدام را انتخاب می کند؟

حتی در کارهای عادی و روز مره خود ۲ ملاک را لحاظ میکنم در انتخاب افراد و کاملاً عقلانی است . ۱- امانت ۲- اطلاع بر آن کار : اصطلاحاً (کار شناسی میگویند)

لذا ولایت فقیه در ۳حوزه قابل بحث است :

۱- کلامی ۲- فقهی و حقوقی ۳- اجتماعی و سیاسی

گر چه در حال حاضر جنبه سیا سی اجتماعی آن بیشتر نمود پیدا کرده لذا خیلی ها خیال می کنند این مباحث جدیداً وارد مبانی معرفتی و کلامی و یا فقهی شده است لکن با دقت در مبانی علماء قرون گذشته این مباحث مطرح بوده السا عه برای نمونه حدیث دوران غیبت را ذکر میکنم .

اما این از مباحث کلامی است که قبل از اسلام حتی انبیاء بنی اسرائیل جا نشینان برای ادامه راه و مبانی آنها به بنای عقلی باید باشند، که بودند .

اما به ۳ موضوع در مبانی اسلامی توجه کنیم :

۱-جامعیت دین اسلام

دین اسلام صرفاً یک مسئله شخصی نیست، بلکه قسمت اعظم مسا ئل فقهی مربوط به مبانی جزائی ، اقتصادی ، تربیتی و فرهنگی است لذا در یک تقسیم بندی فقه را به ۳ قسم تقسیم میکنند : عبادات ، معاملات ، (اقتصاد) دیات (حقوق و جزاء) تقسیم میکند، بنابر این ، اجرای این امور مسیر نمی شود مگر در غالب تشکیل یک حکومت.

تمام خطابات قرآن در

موضوعات مثل امر به معروف نهی از منکر (امر به معروف و نهی از منکر یک موضوع فردی نیست بلکه قیام عاشورا شعبه ای از آن بود) جهاد و دفاع ، انفال اموال عمومی تمام اینها اگر بخواهد طبق احکام عالیه اسلام اجراء شود که باید بشود باید تحت مدیریت واحد و قویی اعمال شود هیچ قیدی در این موارد نداریم و خدا راضی به تعطیل بودن این امور نیست .

۲- خاتمیت اسلام

بنا به تصریح قرآن کریم احکام اسلامی برای همیشگی ثابت است چه پیغمبر و امام ع) در میان مردم باشند چه نباشد .

۳- اصل عدم سلطه انسا ن بر انسان دیگر :

اصل اولیه انسانها اینست که آزاد آفریده شده اند، هیچ کس حق سرپرستی کسی را ندارد مگر خداوند متعال ، و این موضوع عملاً محقق نمی شود مگر به توسط انبیاء که انتخاب خدا بودند وکسانی که به عنوان جانشینان در میان مردم توسط انبیاء معرفی می شدند .

بنا به قاعده لطف، پیامبر اسلام(صلی الله علیه واله) نباید جامعه را بعد از خودش رها کند. مطا لبی را به عنوان حدیث بیان فرموده اند . علاوه بر آن تصریحات قرآن اجتناب از طاغوت را شرط توحید و موحد میداند .

{فمن یکفر بالطا غوت و یؤ من با لله} «بقره، ۲۵۴ »

«هر نوع توجهی و اطاعتی غیر ازکتاب و نبی، میل به طاغوت است .»

قال الامام ابی جعفر(علیه السلام) : قال الله تبارک و تعالی : لاعربن کل رعیهً فی الا سلام و انت بولایهً الامام جائر لیس من الله و ان کانت الرعیهً

فی اعمالها برهٍ تقیهٍ

امام جعفر صادق(علیه السلام) فرمود : خدای تبارک وتعالی فرموده؛ هرآینه عذاب می کنم مردمی را که در اسلام اطاعت می کنند از حاکم ظالمی که از جانب خداوند نیست هرچند آن مردم اهل تقوی و نیکو کاری باشند . (۱)

اما حدیث دوران غیبت،شخصی از امام عصر (علیه السلام)سوال کردکه در حوادث و اتفاقات و مسائلی که در دوران غیبت اتفاق می افتد به چه کسی رجوع کنیم که ایشان جواب دادند :

{... واماالحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی الرواه حدیثنا انا حجه الله وهم حجتی علیکم}

«اما درحوادث ومشکلاتی که برای شما اتفاق می افتد به راویان احادیث ما مراجعه کنید ، زیرا من حجت خدا برشما هستم وآنها حجت من برای شما» (۲)

قبلا از ایشان امام جعفرصادق (علیه السلام) درکتاب وسائل فرموده :

{... منازعه فی دَین اومیراث فتحاکما الی السلطان او الی القضاه ...}

به لحاظ طولانی نشدن فقط ترجمه حدیث را ذکر می کنم .

از امام جعفر صادق(علیه السلام) سؤال کردند : هرگاه ۲ نفر از شیعیان ما در مورد مسئله ای مثل بدهکاری ویا ارث با یکدیگر اختلاف کنند برای رفع نزاع و قضاوت آیا صحیح است پیش قاضی وقت بروند.؟

امام فرمود : رجوع به طاغوت است، اگر به نفع او حکم کند ودر واقع هم حکم صحیح باشد رجوع به طاغوت است باید به طاغوت بی اعتنا باشید، بعد فرمودند ببیند درمیان شما چه کسی راوی حدیث ما است و درحلال وحرام ما صاحب نظر است و... (۳)

منابع :

۱-اصول کافی، جلد ۲ ،ص۲۰۶

۲- وسائل، ج۱۸ ،ص۱۰۵ ،حدیث ۹ بیع امام ،حدیث ۳ روایات

۳- حدیث ۴ ،بیع امام به نقل وسائل ۱۸

ولایت فقیه یعنی چه ؟وقتی می گویند ولایت فقیه مطلقه منظور آنان چیست خواهش می کنم جدا از دیدگاه حزب راستی ها برایم توضیح دهید؟

اشاره

ولایت مشروعه یعنی چه ؟

وقتی می گوئیم ولایت فقیه ادامه ولایت پیامبر بر امت و ادامه ولایت اهل بیت برامت است آیا این اشکال وارد می

پرسش

ولایت فقیه یعنی چه ؟وقتی می گویند ولایت فقیه مطلقه منظور آنان چیست خواهش می کنم جدا از دیدگاه حزب راستی ها برایم توضیح دهید؟

ولایت مشروعه یعنی چه ؟

وقتی می گوئیم ولایت فقیه ادامه ولایت پیامبر بر امت و ادامه ولایت اهل بیت برامت است آیا این اشکال وارد می شود که پیامبران و امامان اطاعت از حکم و حرفشان بعلت دارا بودن عصمت و متصل به منبع وحی و امامت خاص فاقد اشتباه بوده و در حقیقت معصوم می بوده اند اما آقای خامنه ای معصوم نیست ممکن است درحکمی اشتباه کرده باشد پس تکلیف چیست خواهش می کنم با دلیل و منطق برایم توضیح دهید نه با احساس دینی ، وقتی می گوییم مااهل کوفه نیستیم علی تنها بماند آیا مقایسه شخصیتی والا وخالی از اشتباه علی با آقای خامنه ای یک رهبر یا یک روحانی قابل اشتباه درست است ؟

وظایف رهبر چیست ؟ آیا جز یک مهره انفعالی درجامعه که پشت تریبون فقط تعریفها و تمجید های دروغین از وضعیت نا بسامان جامعه اعم از مدیریتی فرهنگی، دینی و.... ارائه می دهد و قدرت حذف مهره های فاسد و پول پرست که دین را ملعبه ساخته است ندارد لایق رهبر است ؟ فکر نکنید من با رهبر مخالفم نه، فقط دوست دارم او را شایسته رهبری بشناسم .

پاسخ

ولایت مطلقه فقیه در گفتمان فقه امامیه مکانیسمی است برای تحقیق و اجرای مقاصد و اهداف دین در عرصه حکومت و اجتماع

ولایت مطلقه فقیه به مفهوم مطلق العنا ن بودن و فراتر ازقانون بودن رهبر جامعه نیست . رهبر جامعه هم در برابر

قانون از حقوق و الزاماتی برابر با جمع شـهروندان برخوردار است . به نظر می رسـد مناسب ترین تعریف برای ولایت مطلقه این باشـد که ویژه اختیـارات فقیـه برای اجرای همـه بخش هـای دیـن و شـریعت محـدود بـوده و همه جـوانب آن را در بر می گیرد. بنابرین حکومت دینی در زمان نسبت به سان دوران حضور معصوم مسئولیت اجرا و پیاده کردن همه بخش های شریعت وفقه را به عهده دارد.

آنچه تحت عنوان عصمت در گفتمان کلا می شیعه برای معصوم مطرح است به این جهت است که شخص امام در مقام بستن و تبلیغ احکـام دین بایـد مصون از اشـتباه باشـد و در مقام هـدایت و ارشاد و تربیت هم به عنوان یک انسان کامل از هر لغزشـی و انحراف وی باشـد این دومـورد از شـئون اختصـاص امـام است که اصـل عصـمت هم بر آن دو اتنبـا می یابـد ولی موضوع اداره اجتماع و تشـکیل حکومت هیچگونه پیش نیازی همچون عصـمت را طلب نمی کند و آنچه در باب فقیه مطرح است صلا حیت نسبی او و برخورداری از شایسـتگی نسبی می باشد . در بحث حکومت و ولایت فقیه هرگز صحبت از این نیست که هیچ اشتباه روی نمی دهد به دلیل عصـمت شـخص ولی بلکه صحبت ا ین است که این الگوی حکومتی کم اشتباه ترین مدل و نزدیکترین الگو به مبانی دین و شریعت است.

مقـایسه هر شـخص غیر معصـوم بایگـانه تاریـخ علی (ع) کـار نـاروایی است و آنچه در شعارها گفته می شـود مقصـود مقایسـه اشخاص نیست بلکه مقایسه شرائط اجتمائی دو دوره تاریخی است.گویا شعار دهندگان در حد نه بگویند

ما نسلی هستیم که بر خلاف حاضـران دوران علی (ع) اسم وفا و حمایت و حضور در صـحنه های مقاومت و جهاد و ایستادگی را پیشه کرده ایم.رهبر جامعه اسـلامی بیش از هر کس دیگر به مسئولیت ادامه اهداف دین را به دوش داشته و کمتر از هر کس باید بر خورداری شخصی داشته باشد ولی غفلت نشود که او در چار چوب امکانات و ظرفیتهاو وظایف خود را باید انجام دهد. ضمن اینکه توقع و دسـتاوردها ی نـا محـدود را نمی توان داشت ولی این حق برای آحاد شـهروندان محفوظ است که با نظارت دقیق و اسـتفاده از حق اجتهـاد خود . رهبر جـامعه را یـاری می رسانـد . بی گمان هر چه حساسـیتها بیشتر باشـد و مطالبات برای تحقیق عـدالت ومبارزه با فساد از سوی جمیع مردم بیشتر باشـد امکان اجرائی بیشتر پدید می آید . امید وارم این اندک توانسـته باشد پاسـخی مناسب برای سـئوال و ابهامات شـما باشد . در غیر این صورت برای گفتگوی بیشتر می توانیددر اوقات مقتضی به بخش مشاوره دینی اداره پاسخگوئی مراجعه فرمائید.

برایتان آرزوی توفیق دارم.ر

چرابایدحتماً ولایت فقیه برجامعه اسلامی حکومت کند؟

پرسش

چرابایدحتماً ولایت فقیه برجامعه اسلامی حکومت کند؟

پاسخ

اینکه بایـد فردی برجامعه حکومت کنـد وریاست جامعه دردست اوباشـد که امری است اتفاقی وهمگان برآن اتفاق نظر دارنـد، امـااینکه چرا این فردبایـد ولایـت فقیه باشـد چـون ممکن است این سؤال مطرح شود که مردم می تواننـد خود این ریـاست رابه عهده گیرند اصلاً ازطریق انجام حکومتهای دمکراسی وانتخاب رئیس جمهور .

اولاً : دررأس همه امورخـداست واوست که عالم به تمام احتیاجات ماست وخیروصـلاح مارااوبهتراز هرکسـی هم می دانـدوهم می توانـد عهـده دارباشـد. لـذا برهمیـن اسـاس قـانونی اکمـل واصـلح است که ازآن نـاحیه حـق آمـده باشـدوجوابگوی تمـامی احتیاجات بشری باشدبعلاوه انسانهایی که مجری این قوانین باشند.

بایـد بگویم حکوتهایی مثل دیکتاوری که اصـلأقابل قبول نیست چرا که انسانی که خودراباهرلقبی رئیس مردم می دانـد وبطور رسـمی ایـن سـمت رابعهـده دارد(مثـل رئیس جمهـور مـادام العمر، شـاه و...)وهیـچ دسـتگاه اجرایی دیگری اولـویت به اونـداردهرلحظه اورابه ورطه هلاکت نزدیک می کنـد چراکه به بیان قرآن(ان الانسان لیطفی ان رأه استغنی) = آری طغیان می کندوقتی خودرابی نیاز ببیند.

ودررأس حکومت هرکشوری اگر فردی باشـدکه بالادست اوهیچ نباشدوکسـی به کار اونظارت نکند همین عامل طغیان اوسـت وماتجربه ناموفق استبدادرادرهمه ممالک دیده ایم.

اماحکومتهای دمکراتیک که مردم انتخابگران رؤسای خود هستند.این ایده تاحدودی مطلوب است ولی باز بنظر کارآمد نیست، چراکه اولاً غالباً توده مردم عوامند وانتخابشان ازروی دقت وعقل منطقی نیست وعلاوه برآن تبلیغات هم غالباً (قید غالباًرااضافه میکنم تاهمه موارد راشامل نشود) ممکن است ناسالم باشدوروش تشخیص صحیحی برای مردم نباشدوعلاوه برآن مدت مثلاً ریاست جمهوری (بطور مثال ۴سال) این فرد اگر حاکم برزمام امور شود عنان گسیخته است ودیگر کسی قادر

به این نیست که اورااز این منصب پائین بکشد(مکر بوسیله کودتا – که خود خلاف قاعده است)لذا این هم راه منطقی واساسی ای نیست.

پس می توانی راه دیگری را عرضه کرد وآن اینستکه درراًس حکومت فردی که واجد شرایط الهی باشد(مثلاً- نیابت از امام معصوم) وپس از آن حکومت به نحو دمکراسی اداره شود که این فرد بالا-دست واجدشرایط (ولا-یت فقیه) راهم ارگانهایی نظارت دائمی داشته باشند که اگر ازراه اصلی خارج شدسمت اوفسخ شود.

که درباب ولایت فقیه حکم چنین است . مجلس خبرگان ، شورای نگهبان ومواردی از این قبیل برکار رهبر نظارت دارندواوکه وارسته ودین مدار است خودرادرچهارچوب شرع وعقل وقانون می بیند.لذا حکومت وکشور ایمن از ضرروشرر خواهدبود..٪ز

با توجه به عدم عصمت ولی فقیه از خطا, چرا مردم باید از اوامر و نواهی ایشان پیروی کنند؟

پرسش

با توجه به عدم عصمت ولی فقیه از خطا, چرا مردم باید از اوامر و نواهی ایشان پیروی کنند؟

پاسخ

۱) خطاهای فاحش و روشنی که حداقل برای عموم کارشناسان مسائل دینی سیاسی و اجتماعی واضح و روشن است در این صورت از طریق مجاری مربوط تذکر داده خواهد شد و عدم قبول آن ممکن است مجلس خبرگان را به اتخاذ موضع مناسب وادار نماید.

۲) خطاهای پیچیده که حتی در میان کارشناسان نیز چندان روشن نیست و چه بسا مورد تعدد آرا و نظرات باشد. در این صورت نمی توان با قاطعیت حکم کرد که نظر کدام یک صحیح است؛ زیرا هر کس بر اساس مبانی پذیرفته شده خود حکم می راند. از این موارد در مسائل اجتماعی و سیاسی زیاد به چشم می خورد. در چنین مواردی چاره ای جز این نیست که رأی ولی فقیه ملاک عمل قرار گیرد؛ زیرا در غیر این صورت جامعه دچار هرج و مرج وآنارشیسم می شود. ضمن آن که از نظر فکری راه تحلیل و نقد و بررسی سالم برای همگان باز است اما نظم و انضباط اجتماعی از نظر عقلی و عقلانی مستلزم وحدت رویه و عمل است. در تمام نظام های سیاسی این گونه عمل می شود و از آن گریزی نیست.

از طرف دیگر باید توجه داشت که ولی فقیه در ظرف عدم حضور یا ظهور معصوم رهبری می کند و شارع مقدس که به او ولایت داده است، خطاهای احتمالی وی را برای جامعه اسلامی موجب عذر قرار داده است، زیرا برای امت راهی بهتر از پیروی از فقیه عادل و با تقوا وجود ندارد و چنانچه او پس از

بررسی، مشورت و کارشناسی های لازم مرتکب اشتباهی شود، خداوند او و مردم را در آن باره مورد بازخواست قرار نخواهد داد.

اصطلاحات فقه , فقیه , ولایت مطلقه فقیه و ولایت غیر مطلقه فقیه را تعریف نمایید.

پرسش

اصطلاحات فقه , فقیه , ولایت مطلقه فقیه و ولایت غیر مطلقه فقیه را تعریف نمایید.

پاسخ

}الف) فقه؛ یعنی، علم به احکام الهی و توان استنباط آنها از طریق ادله تفصیلیه (کتاب، سنت، عقل و اجماع).

ب) فقیه؛ کسی است که در علوم چهارده گانه اسلامی تخصص داشته باشد و بتواند احکام الهی را از ادله آن استنباط کند.

ولایت معنای مختلفی دارد و معنای مصطلح آن جواز تصرف در شؤون مربوط به مولّی علیه است.

ج) ولایت فقیه؛ یعنی، رهبری سیاسی جامعه اسلامی بر عهده فقیه عادل و با تقوا و دارای شرایط لازم رهبری

د) ولایت مطلقه فقیه؛ یعنی، در صورتی که یکی از احکام فرعیه دینی با یکی از مصالح اهم اجتماعی تزاحم کند، ولی فقیه می تواند به خاطر حفظ مصلحت اهم جامعه آن حکم اولی را موقتا تعطیل کند و آنچه مصلحت جامعه است را بر آن مقدم بدارد.

ه) این طور نیست که هر سخن ولی فقیه جنبه حکم حکومتی داشته باشد؛ بلکه سخنان ولی فقیه به دو بخش تقسیم می شود: ۱- نظریات کارشناختی، ۲- احکام حکومتی.

قسمت اول مانند فتاوای ولی فقیه در مسائل مختلف عبادی و فردی و یا نظریات اجتماعی قبل از صدور دستور و فرمان عمومی؛ در این زمینه موافقت عملی واجب نیست؛ اما در قسمت دوم که ولی فقیه دستوری را به ارگان های دولتی و یا به عموم مردم بدهد، مخالفت با آن جایز نیست. احکام حکومتی ولی فقیه به مسؤولان بسیار زیاد است و در مواردی نیز به مردم مانند لزوم شرکت در انتخابات و... .

نصب ولی فقیه به چه صورتی است و با توجه به عدم عصمت ولی فقیه چگونه قائل به مطلقه بودن ولایت فقیه هستیم ؟

پرسش

نصب ولی فقیه به چه صورتی است و با توجه به عدم عصمت ولی فقیه چگونه قائل به مطلقه بودن ولایت فقیه هستیم ؟

پاسخ

نصب الهی ولی فقیه نصب عام است، یعنی هر فقیهی که عادل زمان شناس و دارای توان کافی در مدیریت کلاناجتماعی باشد از سوی خداوند منصوب است لیکن نقش مجلس خبرگان کشف و تشخیص فردی است که اینخصوصیات را دارد. همچنین اگر ولی فقیه شرایط لازم را از دست داد از ولایت معزول است. یکی از وظایفمجلس خبرگان کنترل رهبری و بررسی این مسئله است که آیا رهبر موجود شرایط لازم را همچنان دارا است یا این کهفاقد برخی از آنها شده است. بنابراین نصب و عزل الهی به نحو ثبوتی است ولی نقش مجلس خبرگان اثباتی و کشفیاست. به عبارت دیگر خبرگان که ترکیبی از فقهای عادل می باشند به وکالت از مردم عملیات کارشناسی را انجاممی دهند و ولی امر را شناسایی می کنند. این از نظراسلامی کاملا مقبول است زیرا رجوع به خبره در تعیین مصداقمی باشد و مشمول آیه (فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون) است.

مقصود از (ولایت مطلقه فقیه) آن است که دایره اختیارات ولی فقیه محدود به احکام اولی و ثانوی و قوانینمدون نیست. بلکه هرگاه مصالح عالیه و الزامی جامعه اسلامی ایجاب کند که موقتا برنامه ای برخلاف آنها انجام شودولی فقیه می تواندبه آن کار اقدام نماید. به عنوان مثال در فقه اسلامی تخریب مسجد حرام می باشد. اکنون اگر بهتخریب مسجدی جهت خیابان کشی حاجت افتاد چه باید کرد؟ یک رویکرد (نظریه مخالف ولایت مطلقه) آن است کهتا زمانی که تخریب مسجد به حد ضرورت نرسد یعنی چنان کارد به استخوان نرسیده که هیچ راه حل دیگری جزتخریب آن نباشد نمی توان

آن را تخریب نمود.

رویکرد دیگر (دیدگاه ولایت مطلقه) آن است که: شارع مقدس به ولی امر اجازه داده است که در صورت مصلحتاهم دست به این کار بزنـد و لازم نیست آن قدر صبر کند که برای جامعه مشکلات عدیده ای پدید آید و مسئله را به حدضرورت و حکم ثانوی برسانـد. حضـرت امـام پس از ذکر مثـال فوق می فرمایـد: اگر بخواهیم در این گونه امور دایره ولا-یترا به احکـام ثـانوی محصور کنیم هرگز نمی توانیم تمـدن داشـته باشـیم. و همواره جامعه اسـلامی گرفتار رکود درمانـدگی وعقب افتادگی خواهد بود.

از اینجـا روشن می شود که ولایت مطلقه مطلق به معنای عام نیست بلکه از جهاتی مقیـد است و قیـد آن (مصالـح اهماجتماعی) می باشند و او فراتر از آنها ولایتی ندارد.

ولا-یت مطلقه به معنـایی که گفته شـد نیازمنـد عصـمت نیست، زیرا مقصود از ولا-یت در اینجـا (ولایت اعتباری) اسـتو ربطی به مقامـات تکـوینی ائمـه(ع) کـه متکی بر عصـمت است نـدارد. مسـئله امکـان خطـا درست است ولی از آنگریزی نیست زیرا اگر اختیارات لازم از ولی فقیه گرفته شود مصالـح اجتماعی مسـلیمن بر زمین خواهـد ماند. افزون بر آنساز و کارهایی برای رساندن خطاها به حداقل ممکن در نظام اسلامی وجود دارد که نیازمند بحث تفصیلی است. لزوماطاعت از ولی فقیه در احکام حکومتی و اجتماعی است و این تا زمانی است که کفایت او پابرجاست و برخلاف حق وعدل و مصلحت جامعه حکم نمی راند.

برای آگاهی بیشتر ر.ك: ولایت فقیه آیت الله جوادی آملی.{J

آیا نظریه انتصابی ولایت فقیه لطمه زدن به ولی فقیه نیست ؟

پرسش

آیا نظریه انتصابی ولایت فقیه لطمه زدن به ولی فقیه نیست ؟

پاسخ

مقصود از لطمه زدن نظریه انتصاب به ولی فقیه چیست؟

احتمال اول: نظریه انتصاب، مقبولیت اصل ولایت فقیه را در عقیـده مردم تضـعیف می کند؛ زیرا مردم نمی پذیرند خداکسـی را به ولایت بر آنان معین کند.

پاسخ:

اولاً، مسأله مذکور، که سعی می شود به عنوان یکی از افکار عمومی ثابت و مسلم جامعه تلقی شود، اندیشه ایبرخاسته از مبانی

لیبرالیستی است که بر فرهنگ جوامع اسلامی نیز سایه افکنده است؛ و گرنه جامعه اسلامی، از آغاز،در مدینه با ولایت انتصابی پیامبر اکرم(ص) شکل گرفت (گرچه این مسئله نیز سعی می شود از سوی لیبرال هایمسلمان انکار شود) و در مکتب تشیع، ولایت انتصابی معصومین(ع) از مسلمات مذهب به شمار می آید.

درباره ولی فقیه در عصر غیبت نیز، تجربه تاریخی انقلاب اسلامی ایران با پذیرش قاطع ولایت امام خمینی(ره) نشانداد که مبنای نصب هرگز نمی تواند مایه ضعف اعتقادات مردم در امر ولایت، چه ولایت معصومان(ع) و چه ولایتفقیه شود.

ثانیا، اثبات یا انکار مسائل دینی روش خاص خود را دارد. این نکته که «نظریه انتصاب، مقبولیت اصل ولایت فقیه را درعقیده مردم تضعیف می کند» از نظر علمی نمی تواند دلیل انکار نظریه انتصاب قرار گیرد. اثبات یا انکار نظریه انتصاببایـد مبتنی بر عقل یا نقل باشد. و نکته مذکور نه عقلی است و نه نقلی.

احتمال دوم: از آنجا که در نظریه انتصاب مشروعیت تصرفات ولی فقیه منوط به انتخاب مردم نیست، مردم احساسهمیاری و مشارکت کم تری در امر حکومت می کنند؛ لذا حکومت ولی فقیه از یاری مردم بی بهره می ماند.

پاسخ:

اولاً: تجربه تاریخی انقلاب اسلامی ایران خلاف این نتیجه را ثابت کرده و می کند. حضور مردم

در صحنه های مختلفدر جریان شکل گیری جمهوری اسلامی و مراحل پس از آن اگر بی نظیر نباشد در جوامع بشری امروز کم نظیراست.

البته قانون اساسی ایران، که مبتنی بر مبنای نصب می باشد، به گونه ای تنظیم شده است که با نظریه انتخاب نیز سازگاراست، یعنی شرایط آن را تأمین می کند ولی این نکته در روح حاکم بر افکار عمومی قبل و بعد از پیروزی انقلاباسلامی دخالت چندانی ندارد.

ثانیا: در این احتمال فرض شده است که در نظریه انتصاب مشارکت مردم در امر حکومت نادیده گرفته شده است، درحالی که مسأله ملاک مشروعیت تصرفات، یک مسأله تحلیلی حقوقی، و خارج از حیطه افکار عمومی است. میزاندخالت مردم در امر حکومت آن مقدار که در افکار عمومی مؤثر است، در مبنای نصب و انتخاب یکسانمی باشد.

مثلاً شرکت در انتخابات خبرگان، ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی در هر دو مبنای نصب و انتخاب، به یکصورت در افکار عمومی تجلی می کند و فقط در انتخابات خبرگان، از لحاظ تحلیلی با یکدیگر متفاوت است.

نمایندگان خبرگان نباید مبنای انتخاب، ولایت را به ولی اعطا می کنند و بنابر مبنای نصب، لایق ترین فقیهجامع الشرایط را شناسایی و اعلام می کنند. ولی این تفاوت در تحلیل تأثیری در دخالت مردم در تعیین ولی فقیه، که درحیطه افکار عمومی مطرح می شود، ندارد.

برای مطالعه تفاوت تحلیلی مبنای نصب و انتخاب در رأی خبرگان به مجله حکومت اسلامی، شماره ۸، ویژه مجلس خبرگان رجوع کنید.

آیا ولایت فقیه با جمهوریت نظام تضاد ندارد؟

پرسش

آیا ولایت فقیه با جمهوریت نظام تضاد ندارد؟

پاسخ

اولاً، مسأله مذکور، که سعی می شود به عنوان یکی از افکار عمومی ثابت و مسلم جامعه تلقی شود، اندیشه ایبرخاسته از مبانی لیبرالیستی است که بر فرهنگ جوامع اسلامی نیز سایه افکنده است؛ و گرنه جامعه اسلامی، از آغاز،در مدینه با ولایت انتصابی پیامبر اکرم(ص) شکل گرفت (گرچه این مسئله نیز سعی می شود از سوی لیبرال هایمسلمان انکار شود) و در مکتب تشیع، ولایت انتصابی معصومین(ع) از مسلمات مذهب به شمار می آید.

درباره ولی فقیه در عصر غیبت نیز، تجربه تاریخی انقلاب اسلامی ایران با پذیرش قاطع ولایت امام خمینی(ره) نشانداد که

مبنای نصب هرگز نمی تواند مایه ضعف اعتقادات مردم در امر ولایت، چه ولایت معصومان(ع) و چه ولایتفقیه شود.

ثانیا، اثبات یا انکار مسائل دینی روش خاص خود را دارد. این نکته که «نظریه انتصاب، مقبولیت اصل ولایت فقیه را درعقیده مردم تضعیف می کند» از نظر علمی نمی تواند دلیل انکار نظریه انتصاب قرار گیرد. اثبات یا انکار نظریه انتصاببایـد مبتنی بر عقل یا نقل باشد. و نکته مذکور نه عقلی است و نه نقلی.

احتمال دوم: از آنجا که در نظریه انتصاب مشروعیت تصرفات ولی فقیه منوط به انتخاب مردم نیست، مردم احساسهمیاری و مشارکت کم تری در امر حکومت می کنند؛ لذا حکومت ولی فقیه از یاری مردم بی بهره می ماند.

پاسخ:

اولاً: تجربه تاریخی انقلاب اسلامی ایران خلاف این نتیجه را ثابت کرده و می کند. حضور مردم در صحنه های مختلفدر جریان شکل گیری جمهوری اسلامی و مراحل پس از آن اگر بی نظیر نباشد در جوامع بشری امروز کم نظیراست.

البته قانون اساسی ایران، که مبتنی بر مبنای نصب می باشد، به گونه ای تنظیم شده است که با نظریه

انتخاب نیز سازگاراست، یعنی شرایط آن را تأمین می کند ولی این نکته در روح حاکم بر افکار عمومی قبل و بعد از پیروزی انقلاباسلامی دخالت چندانی ندارد.

ثانیا: در این احتمال فرض شده است که در نظریه انتصاب مشارکت مردم در امر حکومت نادیده گرفته شده است، درحالی که مسأله ملاک مشروعیت تصرفات، یک مسأله تحلیلی حقوقی، و خارج از حیطه افکار عمومی است. میزانـدخالت مردم در امر حکومت آن مقدار که در افکار عمومی مؤثر است، در مبنای نصب و انتخاب یکسانمی باشد.

مثلاً شرکت در انتخابات خبرگان، ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی در هر دو مبنای نصب و انتخاب، به یکصورت در افکار عمومی تجلی می کند و فقط در انتخابات خبرگان، از لحاظ تحلیلی با یکدیگر متفاوت است.

نمایندگان خبرگان نباید مبنای انتخاب، ولایت را به ولی اعطا می کنند و بنابر مبنای نصب، لایق ترین فقیهجامع الشرایط را شناسایی و اعلام می کنند. ولی این تفاوت در تحلیل تأثیری در دخالت مردم در تعیین ولی فقیه، که درحیطه افکار عمومی مطرح می شود، ندارد.

برای مطالعه تفاوت تحلیلی مبنای نصب و انتخاب در رأی خبرگان به مجله حکومت اسلامی، شماره ۸، ویژه مجلس خبرگان رجوع کنید.

آیا ولایت فقیه با جمهوریت نظام تضاد ندارد؟

پرسش

آیا ولایت فقیه با جمهوریت نظام تضاد ندارد؟

پاسخ

در اینجا به دو مبنا در تضاد جمهوریت با ولایت فقیه اشاره می شود:

اول) مبنای اصلیِ تهافت و تضاد میان جمهوریت و ولایت فقیه این است که گمان کرده اند لازمه جمهوری بودن یکحکومت حق رأی داشتن مردم است و لازمه ولایت داشتن فقیه، مهجوریت مردم و رشد و بلوغ اجتماعی نداشتن آناناست.

پاسخ این است که ولایت در قرآن و روایات به دو معنا استعمال می شود:

۱ ولایت بر مهجورین که تصدی امور مردگان و سفیهان و صغیران و دیوانگان است. در این معنا از ولایت، مولّیعلیهم به نوعی عاجز و قاصر از امور خود می باشند و لذا شخصی به نام ولی تصدی امور آنان را به عهدهمی گیرد.

۲ ولایت حکومتی که تصدی امور حکومتی است. مولّی علیهم در این ولایت بالغ، رشید و عاقل می باشند. آیه انّماولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکاه و هم راکعون (سوره مائده، آیه ۵۵)

که مخاطب این سخن مردم عاقل و بالغ و رشید است.

مراد از جمهوری در جمهوری اسلامی ایران، معنای دوم است و مردم در این جمهوری، حق رأی و دخالت در تعیینسرنوشت و نحوه حکومت دارند. در جمهوری اسلامی ایران هم شکل حکومت و هم قانون اساسی آن با رأی مردمتعیین شده است و هم انتخاب رهبر به طور غیرمستقیم از طریق نمایندگان خبرگان توسط مردم صورت می گیرد و هممردم در انتخاب مسئول قوه مجریه و نمایندگان قوه مقننه دخالت دارند.

دوم) مبنای نصبِ فقیه از سوی شارع، ولایت را برای او ثابت می کند، بدون اینکه رأی مردم در آن هیچ گونه دخالتیداشته باشد و رأی مردم در

آن صوری است. در حالی که در جمهوریت دخالت رأی مردم حقیقی است نهصوری.

پاسخ این است که طبق مبنای نصب، که در پاسخ سؤال چهارم به تفصیل درباره آن توضیح داده شد، اگر در زمانی بیشاز یک فقیه جامع الشرایط وجود داشته باشد اعمال ولایت همه آنان باعث هرج و مرج می شود و لذا انتخاب رهبر ازسوی مردم تأثیر واقعی دارد یعنی مکانیزم موجود در قانون اساسی برای تعیین رهبر (مجلس خبرگان) یکی از راههایتشخیص ولی منصوب است.

بله در قانون اساسی شرایط خاصی برای ولی فقیه (فقاهت، عدالت و درایت) ذکر شده است و تعیین شرایط حاکمتوسط قانون منافاتی با معنای جمهوریت حکومت ندارد؛ زیرا در همه حکومت های جمهوری، رئیس جمهوری بایددارای شرایطی باشد که قانون آن را تعیین کرده است.

برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به:

۱ ولایت فقیه، جوادی آملی، ص ۵۰۰ ۵۰۴.

۲ ولایت و دیانت، مهدی هادوی تهرانی.

آیا غیرمعصوم می تواند حجت بین خدا و انسان باشد؟

پرسش

آیا غیرمعصوم می تواند حجت بین خدا و انسان باشد؟

پاسخ

اولاً این دلیل اختصاص به موردی دارد که در یک زمان چند فقیه جامع الشرایط وجود داشته باشند و در جاییکه فقط یک فقیه جامع الشرایط موجود است جاری نیست.

ثانیا: در مورد تعدد فقهای جامع الشرایط احتمال دوم را انتخاب می کنیم یعنی همه آنها منصوب به ولایت اند ولی فقطیکی از آن ها حق اعمال ولایت رادارد و در پاسخ به اشکال لغویت نصب ولایت برای دیگران می گوییم:

الف) امامان معصوم(ع) فقهای جامع الشرایط را در زمان غیبت به صورت عام نائب خود کرده اند اگر در زمانی، تنهایک فقیه جامع الشرایط موجود باشد همان حق ولایت دارد و اگر بیش از یک نفر موجود باشد گر چه فقط یکی از آنهاحق اعمال ولایت دارد ولی نصب همه آنها دارای فوائدی است از جمله:

۱ اگر مردم به هر دلیلی رغبت به تشکیل حکومت ولایی نداشتند، فقیهان جامع الشرایط هر کدام در حیطه و حوزه ایکه بسط ید

دارند می توانند اعمال ولایت کنند تصرف آنان در امور شرعی اجتماعی مشروع خواهد بود.

۲ اگر یکی از این فقیهان بدون انتخاب و رأی گیری بلکه، مقبولیت عمومی بسط ید یافت تصرفات او مشروع و قانونیاست مانند ولایت حضرت امام خمینی(ره)

۳ حتی در موردی که بسط ید فقیه جامع الشرایط توسط انتخاب صورت می پذیرد مانند ولایت مقام معظم رهبریحفظه اللّه نصب از سوی امام معصوم برای مشروعیت بخشیدن به تصرفات او لازم است زیرا مشروعیت تصرفاتولی فقیه در امور اجتماعی حق مردم نیست تا به او اعطا کنند (دقت کنید که اکثریت می خواهد حق تصرف در همهامور را به گونه ای به او بدهند که بر اقلیت و کسانی نیز که پس از انتخابات

به سن رأی دادن می رسند، جاریمی شود).

و برای مطالعه اشکالهای دیگر و نیز پاسخ آنها می توانید رجوع کنید به:

۱ دراسات فی ولایه الفقیه، حسینعلی منتظری، ج ۱، ص ۴۱۵.

۲ دین و دولت در اندیشه اسلامی، محمد سروش، ص ۴۳۰.

آیا غیرمعصوم می تواند حجت بین خدا و انسان باشد؟

پرسش

آیا غیرمعصوم می تواند حجت بین خدا و انسان باشد؟

پاسخ

بنا بر روایاتی که از معصومان(ع) نقل شده است، پس از غیبت حضرت صاحب(عج) یک سلسله دانشمندان واندیشمندان دینی با شرایط مشخص و ویژه ای که در جای خود مطرح گشته است حجت میان ما و خدایند. از جملهآن روایات این حدیث شریف است که حضرت ولی عصر(عج) در پاسخ اسحق بن یعقوب فرمود: اما الحوادثالواقعه فارجعوا فیها الی رواه احادیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجه اللّه ؛ در رخدادها و حوادث به راویان حدیث ما رجوع کنید،زیرا آنان حجت من بر شمایند و من حجت خدایم {M، (شیخ صدوق، اکمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۴).

محقق همدانی – که آثار و تحقیقات فقهی اش در دوره اخیر محور عالی ترین مباحث اجتهادی حوزه قرار داشتهاست – در تحلیل این حدیث می نویسد: «تأمل در این روایت، آشکار می سازد. فقیهی که روایات ائمه(ع) را اخذ وهضم کرده است، در جایگاه ایشان قرار دارد و شیعه در مسائلی که به ائمه مراجعه می کرد، موظف است به چنینفقهایی مراجعه نماید تا در عصر غیبت، متحیر و سرگردان نباشد. امام(ع) با این توقیع خواسته اند حجت را بر شیعیانتمام کنند تا هیچ کس به بهانه غیبت امام معصوم از دستورات الهی تحطی نکند»، (حاج آقا رضا همدانی، مصباح الفقیه، کتابالخمس، ص ۱۶۱ به نقل از سروش، محمد، دین و دولت در اندیشه اسلامی، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم، چاپ اول، ۱۳۷۸، ص ۲۸۴ و۲۸۵).

بنابراین حضرت امام خمینی که از لحاظ فقهی و سایر شرایط در مرتبه ای رفیع قرار داشتند، مصداق بارزی ازحجت میان ما و خداوند متعال در عصر غیبت بودند.

کسی که ولایت فقیه را قبول نداشته باشد حکمش چیست ؟

پرسش

کسی که ولایت فقیه را قبول نداشته باشد حکمش چیست ؟

پاسخ

برای پاسخ باید به سه مقدمه توجه کرد:

مقدمه اول: در جمهوری اسلامی ایران، غیرمسلمانان و دیگر کسانی که به هر علت ولایت فقیه را قبول ندارند،در حکومتی زندگی می کنند که مانند دیگر حکومت های مردمی متکی بر آرای مردم است.

مقدمه دوم: مخالفان ولایت فقیه چند دسته اند:

اول) غیرمسلمانان و غیرشیعیانی که مبنای ولایت فقیه را نمی پذیرند.

دوم) شیعیانی که ولایت مطلقه فقیه را از روی اجتهاد یا تقلید نمی پذیرند.

سوم) کسانی که با پذیرش اصل ولایت مطلقه فقیه، شخص ولی فقیه را قبول ندارند.

چهارم) کسانی که حتی با اعتقاد به صلاحیت شخص ولی فقیه، پاره ای از احکام حکومتی صادره از وی را نادرست می انگارند.

مقدمه سوم: مخالفت در هر یک از صور بالا دو گونه متصور است:

الف) مخالفت اعتقادی (قلبی)؛ یعنی در اعتقاد و بینش خود مسأله را نمی پذیرد و آن را صحیح نمی داند. چنینمخالفتی فی نفسه از دیدگاه اسلام موضوع حرمت نیست و از نظرگاه قانونی نیز جرم به شمار نمی آید.

ب) مخالفت عملی، این گونه مخالفت مسلما حرام و جرم است. البته مخالفت عملی نیز اقسام و مراتبی دارد کهحکم هر یک جداگانه قابل بررسی است، لیکن رعایت اختصار ما را از بررسی تفصیلی آن معذور می دارد.

حکم ولی فقیه برای همه افراد حوزه ولایت او، چه موافق و چه مخالف، نافذ و از دیدگاه اسلام لازم الاجراست.چه واضح است که اعطای ولایت با تجویز مخالفت عملی دیگران مستلزم هرج و مرج است در حالی که مسائلاجتماعی و حکومتی نیازمند وحدت رویه می باشد و هیچ قانون و نظام سیاسی اعم ازا سلام و غیر اسلام آشوب،قانون گریزی و دلخواه گزینی را برنمی تابد، بنابراین ولی فقیه می تواند

در صورت لزوم همگان را به اطاعت در احکاماجتماعی الزام کند.

در نظام جمهوری اسلامی ایران زمینه قانونی و منطقی التزام شخصی افراد به حکم ولی فقیه وجود دارد؛ یعنی،چه کسی معتقد بر مشروعیت الهی باشد و چه معتقد به مشروعیت مردمی از طریق تفویض امر و یا قرارداد اجتماعی؛در هر صورت شرایط مقبول و پذیرفته شده براساس هر یک از مبانی یاد شده به طور عینی در این نظام وجود دارد و برپذیرندگان هر یک از آن مبانی منطقا لزوم پیروی از ولایت فقیه حکم را ثابت می کند. لذا حال که هم الزام ولی فقیه و همالتزام شخصی افراد دارای مبانی مشروع و قانونی است می توان گفت اطاعت از ولی فقیه واجب و مخالفت عملی با اوحرام است. البته مخالفان دسته سوم چنانچه دلیل خاصی بر نظر خود دارند می توانند آن را در اختیار خبرگان رهبریقرار دهند و هم چنین گروه چهارم که حکم ولی فقیه را صحیح نمی دانند باید ضمن التزام عملی به آن، رأی خود را بهعنوان مشاوره به ولی فقیه منتقل کنند. اما در نهایت این ولی فقیه است که در آن باره تصمیم گیری می کند.{J

آیا شعار مرگ بر ضد ولایت فقیه شامل کسانی که ولایت فقیه را از نظر تئوری قبول ندارند هم می شود؟

پرسش

آیا شعار مرگ بر ضد ولایت فقیه شامل کسانی که ولایت فقیه را از نظر تئوری قبول ندارند هم می شود؟

پاسخ

برای روشن شدن این موضوع، لازم است ابتدا ببینیم که مخالفت با ولایت فقیه، از نظر شرع چه حکمی دارد؟ علمای شیعه به کفر منکرین امامت و ولایت حکم نداده اند و بحث اصول دین را از اصول مذهب تفکیک کرده اند. از آن جا که امامت و عدل از اصول مذهب می باشند،هر کسی به این دو اصل پای بند نباشد، بر او حکم کفربار نمی شود. وقتی عدم اعتقاد به امامت، باعث کفر نشود، یقینا نفی ولایت فقیه هم نمی تواند انسان را از دین خارج نماید؛ زیرا ولایت فقیه در امتداد ولایت ائمه(ع) است؛ ولی عدم کفر، دلیل عدم خُسران و زیان نیست. امام هادی(ع)در زیارت جامعه می فرمایند: و علی من جحد ولایتکم غضب الرحمن ؛ و بر آن که منکر ولایت شما شود، غضب خداوند، بخشنده مسلّطگردد{M. ممکن است انسان کافر نباشد، ولی خشم الهی وجودش را فرا گیرد. مگر می شود بدون ولایت، راهی به سوی بهشت برد! مگر در عصر حاضر، بدون تبعیت از ولایت فقیه، می توان در پهنه اطاعت از امام معصوم(ع) سر بلند شد و حال آن که یکی از فرمان هایائمه(ع) اطاعت از فقیه جامع الشرایط است. امام زمان(عج) در توقیع شریف می فرماید: ... فانهم حجتی علیکم ؛ آنان حجت من بر شمایند{M. نکته دیگر اینکه ما با چند دسته مخالف روبرومی باشیم:

۱. کسانی که نه اجتهادا و نه تقلیدا به این نتیجه (ولایت فقیه) نرسیده اند و لذا از نظر تئوریکی مخالف می باشند، در مورد این دسته باید گفت، عقل هر انسان عاقبت اندیش حکم

می کنـد که با در نظر گرفتن بسیاری از ادله های عقلی و نقلی (آیات و روایات) که در جهت اثبات ولایت فقیهوجود دارد، به صورت عمیق و ریشه ای موانع علمی و فکری و... که در این زمینه برایش وجود دارد، حلّ نمایـد و از صـمیم دل و جان به این حکم الهی معتقد و مؤمن گردد.

۲. کسـانی که اجتهـادا یـا تقلیـدا به این نتیجه رسـیده انـد که فقیه ولایت بر همه دارد، ولی امیال نفسانی و... باعث غلبه هواهای نفس او بر عقلش شـده و زیر بـار این واقعیت نمی رود چنین شخصـی، حکم به فسـق او می شود و چون وی اصـل دین را قبول دارد ولی پایبند به آن نیست، تنها ازعدالت می افتد.

۳. امـا اگر مخالفت با ولایت فقیه، در جایگاه حکومتی به عنوان تضـعیف نظام اسـلامی و یا براندازی آن باشـد. حکمش حکم اخلال در حکومت و به عنوان مفسـد فی الارض می باشـد. اکنون با توجه به مطالب فوق، در مورد شـعار «مرگ بر ضـد ولایت فقیه» باید گفت که قطعامنظور این شعار، کسانی که صرفا از دیدگاه تئوریکی (دسته اول) با این نظریه مخالف باشند نمی باشد. زیرا نه اجتهادا و نه تقلیـدا به آن نرسـیده انـد. اما دسـته دوم یعنی کسانی که اجتهادا و تقلیدا به آن رسـیده اند ولی باز هم قبول نمی کنند و دسـته سوم یعنی کسانی که در جهت تضـعیفولایت فقیه و براندازی حکومت اسـلامی دست به توطئه و... می زنند، شامل این شعار می باشند. و مصداق این حدیث امام صادق(ع) می شود که فرمودند: ... فانی قد جعلته علیکم حاکما، فاذا حکم بحکمنا فلمیقبله منه، فانما استخفّ بحکم الله و علینا ردّ و الرادّ علینا

الرادّ علینا الرادّ علی الله و هو علی حدّ الشـرک ؛ ردّ و انکار حکم حاکماسلامی ردّ و انکار ماست و ردّ و انکار ما ردّ بر خداست که حدّ شـرک برخداست {M، (وسائل الشـیعه، ج ۱۸، ص ۹۹ و اصـول کـافی، ج ۱، ص ۶۷). ودر فرهنگ و ادبیات اسـلامی موارد متعددی یافت می شود که خداوند و بزرگان دین مشـرکان، ظالمان و مستکبران و کسانی که از اطاعت فرامین خداوند و پیـامبر اکرم(ص) و حاکمـان بر حق جامعه اسـلامی سـرباز می زننـد و... را مورد لعن و نفرین قرار داده و بر آنها مرگ فرسـتاده است: ازجمله این آیات ک ان الـذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره ، (احزاب، آیه ۵۷) قتل الانسان ما اکفره ، مرگ بر انسان چه قـدر کافر و ناسـپاس است {M، (عبس، آیه ۱۷) و... و از طرف دیگر یکی از وظـایف و واجبـات «تـبرّی» و بیزرای از دشـمنان اسـلام و منافقان و کسانیکه در صدد تضـعیف مبانی حکومتاسـلامی بوده و یا با این که حق بر آنها مشـخص است بـاز از اطاعت و قبول آن خودداری می نماینـد، می باشـد که این بیزاری در زبان و عمل ظهور می یابـد. و خداونـد نیز در آیات زیادی برائت خود را اعلام نموده است ان الله بری ء من المشرکینو رسوله ، (توبه، آیه ۳) و چنانچه که گذشت در روایت امـام صـادق(ع) مخالفت با حکم ولی فقیه جامع الشـرایط در حـدّ شـرک می باشـد. یا در آیه دیگر فان عصوک فقل انی بری ءٌ مماتعملون... ، (شعراء / ۲۱۶) خداوند به پیامبر اکرم(ص) می فرماید اگر از دستورات تو سرپیچی کردند بگو من از

شما بیزاری و برائت می جویم.

در هر صورت «شعار مرگ بر ضد ولایت فقیه» از مبانی اصولی و محکمی در شرع مقدس اسلام برخوردار می باشد.

برای آگاهی بیشتر ر.ك:

جوادی آملی، ولایت فقیه، ص ۴۹۱.

امام خمینی(ره)، ولایت فقیه، ص ۴۸.

علی شیرازی، پاسخ به شبهات پیرامون ولایت فقیه، ص ۱۲ و ۲۴.{J

دلایل ضرورت ولایت فقیه چیست ؟

پرسش

دلایل ضرورت ولایت فقیه چیست ؟

پاسخ

به دلیل گستردگی دامنه ی سؤال ابتدا مطالبی را درباره ی ضرورت وجود ولایت فقیه در نظام اسلامی بیان داشته و سپس به بیان ادله ی نقلی (قرآن و روایات) و عقلی که در جهت اثبات ولایت فقیه، وارد شده است، می پردازیم:

الف) ضرورت وجود «ولایت فقیه» در نظام اسلامی بدون شناخت ماهیت حکومت دینی و لوازم و کار ویژه های آن امکان پذیر نیست. حکومت دینی از چند جهت با نظام های سکولار (secular)، لائیک (laic) و بی اعتنا به دین تفاوت دارد؛ پاره ای از این تفاوت ها عبارت است از:

۱ تفاوت در اهداف: رژیم های نامبتنی بر دین، اعم از مردم سالار (Democratic)، فردسالار (Monarhy) و الیگارشی (Oligarchy) به یک معنا دولت های حداقلی (Minimal) هستند. به عبارت دیگر اساسی ترین هدف آنها تأمین نیازمندی های دنیوی شهروندان می باشد و هدفی فراتر از آن در نظر ندارد. لیکن نظام دینی در هدف دو منظوره (Biplay) است و علاوه بر نیازمندی های این جهانی، تأمین خیر و سعادت اخروی و جاودانی را نیز مد نظر دارد.

۲ تفاوت در کار ویژه های دولت: وظایف و کارکردهای (Functions) نظام های غیردینی نیز متناسب به هدف آنها حداقلی می باشد. یعنی اساسی ترین وظیفه آنها تأمین بهداشت، آموزش، امنیت، رفاه و توسعه (Development) مادی است. در مقابل حکومت دینی وظایف بیشتری برعهده دارد، یعنی علاوه بر لزوم ارایه خدمات بالا، باید به برنامه ریزی صحیح و تلاش

در جهت تربیت دینی و معنوی جامعه، رشد و بالندگی فضایل و کمالات عالیه انسانی و گسترش تقوی همت گمارد و جامعه را به سوی تأمین سعادت پایا و فناناپذیر رهبری کند.

۳ تفاوت در روش ها: روش های اجرایی نظام های سکولار و دینی در پاره ای از موارد

تفاوت دارد. تفاوت در اهداف و کار ویژه ها لاجرم در گزینش شیوه ها کارگر خواهد افتاد. به عبارت دیگر در نظام های بی اعتنا به دین انگاره «هدف وسیله را توجیه می کند» امری پذیرفته شده و عقلانیت ابزاری(Instrumental Reason) آخرین مرجع تصمیم گیری است. اما در حکومت دینی استفاده از روش های معارض با کرامت الهی و ارزش های والای اخلاقی و ویرانگر سعادت جاودانی بشر مجاز نیست، بنابراین عقل ابزاری در کادر قوانین الهی و احکام عقل فراابزاری و توحیدی فعالیت دارد.

۴ تفاوت در خاستگاه قانون: در نظام های نامبتنی بر دین خاستگاه قانون چیزی جز تمایلات، خواسته ها، هوس ها و گرایشات آدمیان نیست. به عبارت دیگر همه نظام های سکولار مبتنی بر نوعی انسان مداری و اومانیسم (Humanism) می باشند؛ اعم از اومانیسم فرد مدارانه (Individual Humanism) که در نظام های دمکراتیک جاری است، و یا اومانیسم جمع گرایانه (Collectivist Humanism) که در رژیم های سوسیالیستی و کمونیستی جاری است. اما در حکومت دینی منشأ اصلی قانون خداوند است. و تنها قانونی رسمیت دارد که از سوی خداوند جعل شده و یا لااقل با اصول و قواعد کلی مورد قبول شارع سازگار باشد. بنابراین کارکرد مجاری قانون گذاری در چنین نظامی کشف و استنباط قوانین الهی و تطبیق آن بر نیازمندی های زمان است.

۵ تفاوت در زمامداران و کارگزاران: رهبری هر جامعه ای متناسب با ارزش ها و آرمان های جامعه و اهداف اساسی حکومت در آن جامعه تعیین می شود. از این رو در نظام های لائیک و سکولار شرایطی بیش از توانایی مدیریت کلان اجتماعی لازم نیست، اما در نظام اسلامی شرایط بیشتری لازم است که اصول آنها عبارت است از:

۱) صلاحیت علمی، که اصطلاحا از آن به «فقاهت» تعبیر می شود

و به معنـای شـناخت دقیق فقهی و حقوقی اسـلام در همه ابعاد و مسائل فردی و اجتماعی است. زیرا فرض آن است که آنچه در جامعه اسلامی ملاک عمل و قانون قرار می گیرد همان قوانین الهی است. بنابراین وجود رهبری که توانا بر استنباط احکام الهی در مسائل کلان اجتماعی بوده و بتواند در مسائل مختلف حکم دینی را کشف و به اجراء درآورد ضروری می نماید.

ممکن است گفته شود مجلس شورای اسـلامی و شورای نگهبـان برای این امر کـافی است. در حالی که چنین نیست، این مسأله علل متعددی دارد که پاره ای از آنها در مطالب بعدی آشکار خواهد شد.

۲) صـلاحیت اخلاقی، یعنی تعهـد و التزام و پای بنـدی عمیق به هنجارها و ارزش های دینی و اخلاقی، دوری از اوصاف رذیله، دوری از هواپرستی و خودخواهی و دنیاطلبی، که اصطلاحا از آن به عدالت و تقوی تعبیر می کنیم.

رهبر یک جامعه اسلامی نمی تواند فاقد ارزش های عالیه اخلاقی باشد، زیرا:

اولاً، انسانی که فاقد صـلاحیت اخلاقی است، نمی تواند کارکرد مثبت تربیتی و اخلاقی که از اهداف نظام اسـلامی است داشته باشد.

ثانیا، معمولاً انسان ها الگوپـذیری شدیـدی از اخلاق، سـیره و منش زمامـداران دارند، چنانکه پیامبر اکرم(ص) فرمودند: «الناس علی دین ملوکهم» (بحارالـنوار، ج ۱۰۲، ص ۷) بنابراین کسـی که الگوی درستی برای جامعه نباشـد نمی توانـد در رأس نظام اسلامی قرار گیرد.

۳) کفایت در مدیریت کلان اجتماعی، منش صـحیح سیاسـی و اجتماعی، شجاعت، تدبیر. مجموع این شرایط همان چیزی است که اصطلاحا «ولی فقیه» گفته می شود. بنابراین اگر قرار باشد ولی فقیه در رأس نظام نباشد یکی از دو کار بایدانجام گیرد:

۱/۳ رئیس جمهور دارای همه صلاحیت های لازم رهبری

باشد. در این صورت همان ولی فقیه را رئیس قوه مجریه قرار داده ایم و در واقع نقش او را در امور اجرایی پررنگ تر کرده ایم.

۲/۳ ولی فقیه نقش مشاور برای رئیس قوه مجریه داشته باشد و در مسائل کلان حکومتی نظر او را راهنمایی کند. در این صورت دو فرض پدید می آید:

۱/۲/۳ یا اینکه رئیس جمهور موظف به اجرای منویات او است، در این صورت این همان ولایت فقیه است، زیرا او بر رئیس قوه مجریه ولایت دارد.

۲/۲/۳ رئیس جمهور موظف به پیروی از منویات او نباشد، در این صورت رعایت احکام الهی تضمین نشده و دیگر نظام اسلامی نخواهد بود.!!

افزون بر آن ولایت فقیه کارکردهای دیگری دارد، از جمله: ایجاد تعادل بین قوا که در نظام های مبتنی بر تفکیک قوا (Decenteralized) از مهمترین مشکلات است. لیکن رعایت اختصار ما را از بررسی و تفصیل آن معذور می دارد.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: فلسفه سیاست، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

سوالهای مربوط به ولایت فقیه را ذکر کنید

پرسش

سوالهای مربوط به ولایت فقیه را ذکر کنید

پاسخ

۱ ــ فرق ولایت و جمهوریت را توضیح دهید.

۲ ــ آیا در جامعه اسلامی ایران پیرو ولایت فقیه ائمه معصومین هستند؟

۳ ــ آیا ولایت از دیدگاه مردم نیاز به مقبولیت دارد؟

۴ ــ تفاوت ولایت فقیه با مراجع عظام تقلید را توضیح دهید؟

۵ ــ آیا ولایت فقیه امری ذاتی است یا اکتسابی است؟

۶ ــ آیا جوامع غربی اصطلاحی با عنوان ولایت فقیه را برای جوامع اسلامی پذیرفته اند؟ توضیح دهید.

۷ ـ ولایت فقیه چرا ثابت است و تغییر نمی کند؟

۸ ـ چرا ولی فقیه توسط خود مردم انتخاب نمی شود و مثل رئیس جمهور هر ۴ سال یک بار انتخاب نمی شود؟

۹ ـ مطلقه بودن در ولایت فقیه یعنی چه؟ آیا ولایت فقیه چون معصوم نیستند آیا اگر حتی حرفی بر خلاف عقل بزنند باید بدون چون و چرا قبول کرد؟

۱۰ ـ اولین کسی یا کسانی که نظریه ولایت فقیه را مطرح کردند چه کسانی بودند؟

۱۱ـ به نظر شما بهترین و قوی ترین تئوریسین که در مورد ولایت فقیه نظر داده کیست؟

۱۲ـ آیا با توجه به واژه ولایت و اینکه ولایت حق والی بر مردم است و حادثه کنونی به طور کامل این امر رعایت می شود؟ یعنی حق حاکمیت تحت تاثیر عوامل دیگری قرار نگرفته است؟

۱۳ ـ آیا حق ولایت در کشورهائی دیگر اسلامی و یا دیگر مذاهب (سنی) به شکلی که در احادیث و روایات گفته شده است بیان می شود

۱۴ـ آیا الفاظی که امروز استفاده می شود مثل قدس سره ـ دام ظله ......که برای ولایت فقیه استفاده می شد همان استفاده از

لغاتی مثل شاهنشاه آریامهر و یا اعلی حضرت......که القاب شاه بود نیست ما را توجیه کنید.

۱۵ _ نظر ولایت فقیه در مورد تبعیض طبقاتی چیست؟ راه حل آن را چه می داند؟

۱۶ _ آیا ولایت فقیه و رهبری در زمان حال و زمان پیامبر و ائمه اطهار چه تفاوتی دارد آیا کشور ما که یک کشور مسلمان است و ادعای رهبری مسلمان را میکند چرا بعضی از افراد ملت در بعضی از شهرها از حکومت می نالند؟ و انتظار اصلاح و بهبود آن را دارند؟ مقصر کیست؟

۱۷ _ آیا خداوند ولایت فقیه را نصب کرده یا انتخاب شده است؟

۱۸ _ مقام معظم رهبری در جایگاه ولایت فقیه اکنون چه دیدگاهی در مقابله با تهدیدات امریکا دارد . آیا با این تهدیدات امکان سازش با آمریکا وجود دارد و اگر این کار صورت گرفت آیا به گفته امام خمینی در مخالفت با آمریکا و نداشتن هیچ گونه رابطه با این غده شیطانی عملی شده است؟

۱۹ _ ولایت فقیه یک مقام دینی است یا سیاسی؟

۲۰ _ چه چیزی نشان می دهد که ولایت فقیه اشتباه نمی کند؟

۲۱ _ آیا ولایت فقیه می تواند حکمی غیر از حکم مسلم اسلام بدهد؟

۲۲ _ آیا ولایت فقیه یک مقام معنوی به تمام است یعنی حکم او مانند احکام اسلامی یا آنچه در کتاب دین و غیره آمده امده ...

۲۳ _ آیا ولایت فقیه در قران و عبارت پیامبر ائمه آمده است؟

۲۴ _ ولایت فقیه چه کاری در جامعه انجام می دهد یعنی حیطه وظایف او چقدر است؟

وظایف ولی فقیه در زمان غیبت چیست.

پرسش

وظایف ولی فقیه در زمان غیبت چیست.

پاسخ

این موضوع را می توان از دو منظر مورد بررسی قرار داد:

الـف – از منظر متـون اسـلامی: براسـاس آموزه هـا ومنـابع دین مـبین اسـلام (آیـات، روایـات، عقـل)، فقیه جـامع الشـرایطی که سرپرستی حکومت اسلامی را بر عهده گرفته دارای چهار وظیفه می باشد:

یک – وظیفه حفاظت از دین اسلام و ارزش های آن:

از آنجا که مهمترین وظیفه امام معصوم(ع) جلوگیری از تحریف و سوء برداشت از قرآن کریم و سـنت معصومین(ع) می باشـد، همین رسالت بزرگ در عصـر غیبت، بر عهـده فقیه جامع الشـرایط خواهـد بود؛ زیرا سـرپرست نظام اسـلامی، جامعه مسـلمین را براساس معارف اعتقادی و احکام عملی کتاب و سـنت معصومین(ع) اداره می کنـد، از این رو باید بیش از هر چیز، به حفاظت، صیـانت و دفـاع از این دو منبع مهم بپردازیـد (ر.ک: ولاـیت فقیه، ولایت فقاهت و عـدالت، آیت الله جوادی آملی، نشـر اسـراء، ۱۳۸۱، ص ۲۴۳).

دو – وظیفه افتاء:

کشف و به دست آوردن احکـام اسـلامی از طریق اجتهـاد مسـتمر بـا اسـتفاده از منـابع معتبر و مبانی مورد اعتماد، یکی دیگر از مسؤولیت های فقیه جامع الشرایط می باشد.

سه – وظیفه قضاء:

ولی فقیه به نیابت از پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) عهـده دار منصب قضاوت در جامعه اسـلامی می باشد؛ به این معنا که نخست با تلاش و کوشش متمادی و اجتهاد عملی، مبانی و احکام قضاء اسلامی را از منابع اصیل آن به دست می آورد و سپس براساس همان علوم و احکام و بدون آن که تصرفی از خود در آنها داشته باشد به رفع تخاصمات و اجرای احکام قضایی و

صادر نمودن فرامین لازم می پردازد.

چنان که امام رضا(ع) می فرماید: «حاکم اسلامی موظف است حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام شمارد (حلال و حرام خدا را پاس بدارد) و حدود الهی را اقامه کرده و از دین خدا دفاع نماید و نیز موظف است که به سوی پروردگارش از راه حکمت، موعظه نیکو و دلیل و برهان دعوت کند» (بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۱۲۳، چاپ بیروت).

چهار - وظیفه ولایت و سرپرستی:

ولی فقیه پس از اجتهاد عمیق در متون و منابع دین و به دست آوردن احکام اسلام در همه ابعاد زندگی مسلمین براساس مقتضیات زمانی و مکانی، موظف به اجرای دقیق آنهاست. فقیه جامع الشرایط در زمینه های مختلف اجتماعی، چه در امور فرهنگی نظیر تعلیم و تربیت و تنظیم نظام آموزشی صالح و چه در امور اقتصادی مانند منابع طبیعی، جنگل ها، معادن، دریاها و... و چه در امور سیاسی داخلی و خارجی مانند روابط بین الملل، در زمینه های نظامی همانند دفاع در برابر مهاجمان و تجهیز نیروهای رزمی و خلاصه در آنچه که برای اداره جامعه اسلامی و تأمین مصالح و منافع آن لازم است، به تطبیق قوانین اسلامی و اجرای احکام الهی مبادرت می ورزد. ولی فقیه پس از شناخت احکام فردی و اجتماعی اسلام، وظیفه هر فرد یا گروهی را در جامعه اسلامی مشخص می سازد و با هماهنگ ساختن آنان، اداره درست جامعه را محقق می نماید. امام علی(ع) در تبیین مفهوم ولایت و وظایف حاکم اسلامی می فرماید: «فالولایه هی حفظ الثغور و تدبیر الامور...؛ ولایت و امامت به معنای پاسداری از مرزهای (خاکی

و ایمانی) میهن اسلامی و اداره امور آن می باشد» (همان، ص ۱۷۰).

و در جای دیگر می فرماید: «... ولکن لنرد المعالم من دینک و نظهر الاصلاح فی بلادک...؛ بار خدایا! تو می دانی که آنچه از ما سرزده است نه برای میل و رغبت در سلطنت و خلافت بوده و نه برای به دست آوردن چیزی از متاع پست دنیا، بلکه برای این بود که نشانه های (از بین رفته) دین تو را بازگردانیم و در شهرهای تو اصلاح و آسایش برقرار کنیم، تا بندگان ستم کشیده ات در امن و آسودگی باشند و احکام تو که به دست فراموشی سپرده شده بود اقامه و احیا شود» (نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۳۱، ص ۱۸۹).

ب – وظایف ولی فقیه از منظر قانون اساسی:

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، رهبر را در رأس هرم قدرت و حاکمیت کشور قرارداده است، چنانکه از بندهای اصل دوم و نیز از اصل یکصد و سیزدهم و اصل یکصد و هفتم، این مطلب به دست می آید.

در اصل یکصد و هفتم آمده: «... رهبر منتخب خبرگان ولایت امر و همه مسؤولیت های ناشی از آن را بر عهده خواهد داشت».

براین اساس، قانون اساسی همان اقتدار و جایگاه رهبری را که در اسلام مطرح است برای ولی امر مسلمین قائل شده است؛ مقام رهبری در حوزه کلان، مسؤول نظارت بر حسن اجرای قوانین اسلامی و قانون اساسی می باشد و در چارچوب مصالح اسلام و امت اسلامی پیش خدا و خلق او مسؤول عملکرد خود و همه مسؤولان و مدیران تحت امر خویش است، به حدی که هرگاه احساس کرد

در گوشه ای از کشور حدود الهی زیرپا گذاشته شده و یا حقوق مردم پایمال گشته است، باید جلویش را بگیرد و با اعمال ولایت دستور لازم را صادر کند.

در این راستا اصل یکصد و دهم قانون اساسی بخشی از وظایف ولی فقیه را چنین بیان می دارد:

۱- تعیین سیاست های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام.

۲ نظارت بر حسن اجرای سیاست های کلی نظام.

۳ فرمان همه پرسی.

۴ فرماندهی کل نیروهای مسلح.

۵ اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها.

۶ نصب و عزل و قبول استعفاء:

الف) فقهای شورای نگهبان

ب) عالی ترین مقام قوه قضائیه

ج) رئیس سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

د) رئیس ستاد مشترک

ه) فرماندهی کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

و) فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی

۷ حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه گانه.

۸ حل معضلات نظام که از طریق عادی قابل حل نیست از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام.

۹ امضای حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم.

۱۰ عزل رئیس جمهور با در نظر گرفتن مصالح کشور پس از حکم دیوان عالی کشور به تخلف وی از وظایف قانونی یارأی مجلس شورای اسلامی به عدم کفایت وی بر اساس اصل ۸۹ .

۱۱ عفو یا تخفیف مجازات محکومین در حدود موازین اسلامی پس از پیشنهاد رئیس قوه و قضائیه.

و بالاـخره این که قـانون اساسـی بخش مهمی از وظـایف و مسؤولیت های حکومت اسـلامی را به مقام رهبری واگـذار نموده و بخشـی دیگر آن را بر عهـده دولت جمهوری اسـلامی که تحت ولاـیت فقیه اداره می شود نهاده است که در اصول دیگر آن از جمله در اصل

سوم بیان شده است (حاکمیت دینی، نبی الله ابراهیم زاده آملی، پژوهشکده تحقیقات اسلامی سپاه، ۱۳۷۷، ص ۱۴۴).

آیا آیت الله خامنه ای نائب بر حق امام زمان(عج) هستند و شرایط رهبری نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران را دارا می باشند؟

پرسش

آیا آیت الله خامنه ای نائب بر حق امام زمان(عج) هستند و شرایط رهبری نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران را دارا می باشند؟

پاسخ

ابتدا باید شرایط و ویژگی های لازم برای نیابت از معصومین(ع) و رهبری در نظام اسلامی را به طور دقیق، مورد شناسایی قرار داد. شرایطی که در متون و منابع اسلامی مورد تأکید قرار گرفته، عبارت است از:

۱. صلاحیت علمی لازم برای افتا در ابواب مختلف فقه (فقاهت و اجتهاد)؛

۲. عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلامی؛

۳. بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت و مدیریت و قدرت کافی برای رهبری.

در مرحله بعد نوبت به تطبیق هر یک از این شرایط بر رهبر معظم انقلاب می رسد.

در اینجا به صورت خلاصه به پاره ای از ویژگی ها و صلاحیت های حضرت آیت اللّه خامنه ای برای احراز منصب رهبری نظام، به نیابت از امام زمان(عج) اشاره شود:

یک. صلاحیت علمی

یکم. اجتهاد آیت اللّه خامنه ای از سوی بسیاری از مراجع و بزرگان –از جمله حضرت امام(ره) از قبل تصدیق شده بوده است.

دوّم. همه رساله های عملیه نوشته اند که اگر دو نفر عادل خبره به اجتهاد کسی شهادت دهند، اجتهاد او قابل قبول است؛ این در حالی است که جامعه مدرسین حوزه علمیه قم –که مرکب از ده ها مجتهد مطلق و چندین مرجع تقلید است ایشان را به مرجعیت پذیرفتند. همچنین در اساسنامه جامعه مدرسین آمده است: چیزی به عنوان نظر آن جامعه معتبر است که حداقل شانزده تن از اعضا آن را امضا کرده باشند. بنابراین اعلامیه جامعه مدرسین به این معنا است که حداقل شانزده تن از مجتهدان و خبرگان در فقه، ایشان را مرجع می دانند.

سوّم. درس خارج مقام معظم رهبری –که در آن

بسیاری از فضلا شرکت کرده و همگی به وزانت علمی آن شهادت می دهند دلیل بر بنیه علمی نیرومند و ملکه اجتهاد ایشان است. این توان علمی سابق بر رهبری و حتی ریاست جمهوری ایشان است؛ نه اینکه ایشان پس از رهبری، درس خوانده و به این رتبه از دانش رسیده باشند.

دو. صلاحیت اخلاقی (عدالت و تقوای لازم)

صلاحیت اخلاقی مقام معظم رهبری نیز از اموری است که در رفتار و عملکردهای فردی و اجتماعی ایشان –از زمان کودکی، جوانی و مبارزات سیاسی و نیز مسؤولیت های متعددی که در بعد از انقلاب در شرایط حساس داشته اند به روشنی قابل اثبات بوده و تمام اشخاصی که از نزدیک با معظم له در ارتباطاند، گواه بر این مدعا هستند.

سه. توانایی های شخصی

در بند سوم اصل یکصد و نهم «بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری» از جمله شرایط و صفات رهبر دانسته شده است.

یکم. مقصود از «بینش صحیح سیاسی و اجتماعی» آن است که رهبر، آن چنان از مسائل و موضوعات و قضایای سیاسی آگاه باشد که بر آن اساس، هم قادر به اداره امور جامعه باشد و هم در جهت گیری های ظریف بین المللی، تصمیمات بجا، شایسته و مفید به حال جامعه اتخاذ کند.

دوّم. «مدیریت و تدبیر» عبارت از مجموعه استعدادهایی است که در شرایط خاص، در رهبری بارز و ظاهر می شود و او را در اجرای وظایف سنگین خود یاری می کند. کشف این استعدادها از جمله مواردی است که در تعیین رهبر، به یقین باید مورد توجه خاص قرار گیرد.

سوّم. «قدرت و شجاعت» نیز از جمله شرایطی است که یا از برجستگی های علمی و

اخلاقی ناشی می شود و یا آنکه در زمره استعدادهای درونی رهبر به شمار می رود. به هر حال مقام شامخ رهبری چنین مراتبی را می طلبد و به هنگام تعیین و انتخاب رهبری، باید به این موضوع توجه جدی داشت.

مقام معظم رهبری تاکنون توانایی های فوق العاده ای در راستای رهبری و مدیریت جامعه -خصوصاً در مواقع بحرانی و سرنوشت ساز از خود بروز داده اند. از دیگر سو ایشان از بینش صحیح سیاسی و اجتماعی و قدرت و شجاعت بالایی برخوردار می باشند. این مهم با مروری بر پیشینه مدیریتی ایشان -در شورای انقلاب، دوران ریاست جمهوری، سخت ترین شرایط ناشی از جنگ و محاصره های بین المللی، بیش از یک دهه رهبری نظام و با موفقیت بیرون آمدن از فراز و نشیب ها و مشکلات متعدد داخلی و بین المللی به خوبی قابل اثبات است.

آخرین مرحله ای که شایسته است مورد توجه قرار گیرد، انتخاب قانونی ایشان از سوی خبرگان رهبری است. این انگاره خود متأثر از دو عامل است که هر کدام به تنهایی، مهم ترین دلیل بر شایستگی ایشان برای رهبری نظام اسلامی است:

۱. دارا بودن شرایط لازم برای رهبری در حضرت آیت الله خامنه ای و احراز این شرایط از سوی خبرگان، به عنوان بهترین و شایسته ترین فردی که قدرت و توانایی رهبری نظام را دارد. این مسأله از سوی اکثریت قاطع اعضای مجلس خبرگان تأیید شد.

۲. تأکید امام خمینی(ره) بر شایستگی آیت الله خامنه ای برای رهبری نظام؛ حضرت امام در موارد متعددی به شایستگی ایشان تصریح کرده اند. حجت الاسلام و المسلمین هاشمی رفسنجانی در مجلس خبرگان رهبری در سال ۶۸ در حضور شاهدان این قضیه را نقل کرد: در قضایای مهدی هاشمی همراه با آقایان خامنه ای، موسوی

اردبیلی و میرحسین موسوی خدمت امام راحل رسیدیم و سید احمد خمینی نیز حضور داشت. در آنجا به امام گفتیم: شما با اقدامات خود ما را درباره رهبری آینده در بن بست قرار می دهید. امام با اشاره به آقای خامنه ای فرمود: «در میان شما کسی است که شایسته رهبری است و شما در بن بست قرار نخواهید گرفت». مرحوم حجت الاسلام سیداحمد خمینی نیز نقل نموده که امام راحل فرمود: «آقای خامنه ای شایسته رهبری است».

اگر بنا شد احراز صلاحیت خبرگان منتخب مردم، به وسیله شورای نگهبان –که منصوب رهبر هستند انجام گیرد؛ خود رهبر –که حجیتش متوقف بر رأی خبرگان است چگونه می تواند اعضای شورای نگهبان را تعیین کند؟

پرسش

اگر بنا شد احراز صلاحیت خبرگان منتخب مردم، به وسیله شورای نگهبان –که منصوب رهبر هستند انجام گیرد؛ خود رهبر –که حجیتش متوقف بر رأی خبرگان است چگونه می تواند اعضای شورای نگهبان را تعیین کند؟

پاسخ

این سؤال فقط در فرض تأسیس و ابتدای نظام جمهوری اسلامی ایران صحیح است. در تمام نظام های جهان، این مشکل به نوعی وجود دارد؛ مثلاً قانون اساسی هر کشوری، در ابتدا از سوی هیأت مؤسسان تدوین می گردد که خود این هیأت، به وسیله انتخابات تعیین می شوند و باید کسانی صحت این انتخابات را تأیید کنند. حال آنکه هنوز قانونی وضع نشده که بتوان بر مبنای آن، این گروه را قانونی دانست. اما در نظام جمهوری اسلامی به چند شکل، این مسأله حل شده است:

یکم. بر اساس مبنای نصب، حجیت رهبر به رأی مردم نیست؛ زیرا رهبری در جامعه اسلامی از پشتوانه دیگری –که همان نصب از طرف پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) است برخوردار می باشد. بنابراین خبرگان مقام ولایت را، به رهبر اعطا نمی کنند؛ بلکه مصداق آن را با احراز شرایط، کشف و معرفی می کنند.

دوّم. در تأسیس نظام جمهوری اسلامی، ولایت امام خمینی(ره) با پذیرش مستقیم مردم انجام گرفت و نهادهایی چون شورای نگهبان و مجلس خبرگان، پس از آن است. بنابراین چنین مشکلی اساساً وجود نداشت.

آیا اعتقاد به ولایت فقیه از ضروریات است ؟ آیا انکار آن موجب خروج از دین است ؟

پرسش

آیا اعتقاد به ولایت فقیه از ضروریات است ؟ آیا انکار آن موجب خروج از دین است ؟

پاسخ

اعتقاد به ولایت فقیه از ضروریات دین نیست , هر چند از مسائل مهم سیاسی اسلام به شمار می رود. در مورد ولایت معصومان : که حقیقت امامت را تشکیل می دهد, مسلّماً موظفیم به امامت به عنوان جزئی از اصول مذهب معتقد باشیم , اما در مورد ولایت فقیه این گونه نیست که لازم باشد مردم به عنوان جزئی از اصول مذهب به آن اعتقاد داشته باشند, چون این امر لازم اعتقادی نیست , اما مسلّم است خداوند تبارك و تعالی برای فقیه ولایت قرارداده است ;(۱) بنابراین اعتقاد به ولایت فقیه از ضروریات نیست و شاهد بر این مطلب , اختلاف بزرگان در این موضوع و تفاوت انظار فقها در محدودهء آن می باشد.

(پاورقی ۱.محمد مؤمن , مجله حکومت اسلامی , شماره دوم , ص ۹

در مورد ولایت فقیه و اثبات آن از طریق قرآن و احادیث وفرمایش های امام (ره) لطفاً توضیح فرمایید.

پرسش

در مورد ولایت فقیه و اثبات آن از طریق قرآن و احادیث وفرمایش های امام (ره) لطفاً توضیح فرمایید.

پاسخ

نظریهء ولایت فقیه سابقهء دیرینه ای در منابع شیعه دارد و افرادی مانند سید بحرالعلوم , ملا احمد نراقی , فاضل دربندی , میرفتاح حسینی وبسیاری دیگر از فقها آن را به طور مستقل بحث کرده اند; با این حال , انزوای مذهب تشیع و حاکمیت حاکمان جور باعث شد این نظریه از افکار عمومی مسلمانان فاصله بگیرد, تا جایی که بعضی آن را تئوری نوظهور بدانند. امام خمینی (ره) این نظریه را در فرهنگ دینی احیا کرد و آن را به صورت درس رسمی , در حوزهء علمیهء نجف اشرف مطرح ساخت و با تشکیل حکومت اسلامی در ایران , این تئوری به واقعیت مبدل شد.

امام خمینی (ره) برای اثبات ولایت فقیه ابتدا ضرورت تشکیل حکومت رادر قالب سه دلیل مطرح می کنند که عبارت اند از:

۱ جاودانگی اسلام : منظور از جاودانگی اسلام , پایدار ماندن نام دین نیست , بلکه حضور دین در سه سطح اندیشه , بیان و عمل است . این امر نزدتمام مسلمانان پذیرفته شده است و آیات و روایات زیادی بر آن دلالت دارد.امام در این باره می فرماید:
.

وقتی جاودانگی اسلام پذیرفته و روشن شد احکام دفاعی و مالی و نظامی و غیره در همهء زمان ها باید اجرا شود و این مقدمه را ضمیمه کردیم که بدون تشکیل حکومت نمی توان به همهء اهداف اسلامی نایل شد, به روشنی ضرورت تشکیل حکومت ثابت می شود.

۲ جامع بودن شریعت : جامع بودن اسلام که

به معنـای توجه دین به همه ءزوایای وجود و نیازهای مادی و معنوی بشـر است , اقتضا می کنـد حکومتی براساس اسـلام شـکل گیرد. هنگامی که خداوند جریمهء خراش یک ناخن و تازیانه و نصف آن را مشـخص فرمود, چگونه می توان گفت اسـلام در مورد تشـکیل حکومت که اجرای بسـیاری از احکـام منوط به آن است , طرح و برنـامه ای نـدارد ودر این مورد سـکوت اختیار کرده است ؟!

۳ ماهیت قوانین اسلام : امام ره یکی از دلایل ضرورت تشکیل حکومت را ماهیت قوانین اسلام می داند و می فرماید: .

حال که ضـرورت تشـکیل حکومت اسـلامی ثابت شـد, سؤال این است که درزمان غیبت امام ۷تشـکیل حکومت به عهدهء چه کسی است ؟

امام خمینی (ره) و بسـیاری از فقها بر این باورند که تشـکیل حکومت دردوران غیبت بر عهدهء فقیهان و دین شناسان قرار دارد و این همان نظریهء ولایت فقیه است . ایشان برای اثبات این نظریه دو دلیل عقلی و نقلی ذکر کرده انـد, که خلاصهء دلیل عقلی آن , ایـن اسـت کـه : اجرای قـانون الهی به دست کسـی می توانـدانجام گیرد که دو ویژگی و را داشـته است . ولی فقیه این دو ویژگی را دارا است , چون او کسـی است که با اجتهاد خود حکم الهی را ازمنابع موجود اسـتخراج می کند و به نیازهای جامعه پاسخ مثبت می دهد و از دژمستحکم اسلام پاسداری می نماید.

اما دلیل نقلی , ورایات زیادی دارد که ما فقط به یکی از آن ها می پردازیم :رسول خدا۶می فرماید:

جانشینان من رحمت فرست ! پرسیدند: یا

رسول اللّه ۶ خلفای تو کیانند؟فرمود: آن ها که بعد از من می آیند و حدیث و سنت مرا نقل می کنند>.

امام (ره) در دلالت این حدیث می فرماید: شامل راویان حدیثی که حکم کاتب را دارند, نمی شود و یک کاتب و نویسنده نمی تواند خلیفهء رسول اکرم ۶باشد. منظور از خلفا, فقهای اسلام اند, اما دلالت حدیث شریف بر ولایت فقیه نباید جای تردید باشد; زیراخلافت همان جانشینی در تمام شئون نبوت است و جملهء دست کمی از جملهء ندارد و معنای خلافت در آن , غیر معنای خلافت در دوم نیست و جملهء معرفی خلفا است , نه معنای خلافت , زیرا معنای خلافت را نپرسید, بلکه اشخاص راخواست معرفی فرماید و ایشان با این وصف معرفی فرمودند>.(۱)

البته در زمینهء اثبات ولایت فقیه به آیات قرآنی هم استدلال شده است ; به کتاب های ولایت فقیه از امام خمینی , , ازآیت الله جوادی آملی , از آیت الله معرفت و دیگر کتب و مجلّات مراجعه فرمایید.

(پاورقی ۱.مجله شماره ۴۴ ص ۱۲۱ ۱۲۳

اثبات ولایت فقیه از طریق قرآن چگونه است ؟

پرسش

اثبات ولایت فقیه از طریق قرآن چگونه است ؟

پاسخ

ابتدا توجه به این نکته لازم است که گاه گمان می شوند که تنها مدرک اسلامی بودن یک مساله مطرح شدن آن به صورت صریح در قرآن کریم است و هر آنچه با قطع نظراز این که عقل و سنت نیز هر یک دلیل و مدرک معتبری در کنار قرآن است واسلام را می توان و بلکه باید از مجموع هر سه منبع (قرآن ، سنت و عقل) شناخت به توضیح این مساله می پردازیم که قرآن کریم که روشن گر راه هدایت است برخی از امور را خود به طور مستقیم و بدون واسطه بیان کرده است مانند کلیات بسیاری از احکام و برخی از امور را به طور غیر مستقیم و باواسطه پیامبران بیان کرده است ولی خودش به این واسطه تصریح کرده است . قرآن کریم تبیین هدایت خود را بر عهده پیامبر می گذارد ((و انزلناالیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم ؛ و این قرآن را به سوی تو فروفرستادیم تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیحدهی)) ، (نحل ، آیه ۴۴) و نیز فرمود ((ما آتاکم الرسول فخذوه و مانهاکم عنه فانتهوا؛ آنچه را رسول خدا برای شما آورد بگیرید و آنچه را نهی کرد خودداری کنید)) ، (حشر، آیه ۷) . از این آیات به دست می آید که خداوند متعال فرامین رسول خود را نازل منزل و قایم مقام خود کرده است پس هر چه را پیامبرخداگفت می

توان بـا اسـتناد به این آیـات سـخن غیر مسـتقیم قرآن دانست درست ماننـد این که مالک خانه از دو طریق می توانـد کلیـد همه اتاقهای خانه رابه شخصی بدهد یکی این که مستقیما" همه کلیدها را به او بدهد و دیگر این که کلید یک اتاق را بدهد و کلید اتاقهای دیگر را در آن اتاق بگذارد و محل آن رانیز به آن شـخص بگوید در هر دو طریق می توان گفت آن شـخص کلید همه اتاقهـارا از مالـک خانه گرفته است . بااین سـخن می توان عمل به همه روایات معصومین (ع) را عمل به قرآن و سـخن آنان را سخن قرآن دانست پس ادله روایی مسـاله ولایت مطلقه فقیه که در همه کتب مربوط به ولایت فقیه آمـده است بیگانه از اسـتناد به قرآن نیست . به هر روی قبل از پاسـخ ، ذکر دو مقـدمه لازم است : مقـدمه اول : ولایت مطلقه از سه طریق قابل اثبات است : الف) دلیل عقلی محض : یعنی بـدون اسـتناد به هیـچ آیه و روایتی . ب) دلیل نقلی محض : یعنی فقط از آیه و روایت و بدون مـدد از دلیل عقلی . ج) دلیل تلفیقی : یعنی از مجموع دلیل عقلی و نقلی . هر یک از این سه طریق به تفصـیل در کتب مربوطه مطرح شـده است ولی در این پاسـخ فقط بخش قرآنی آن (یعنی اسـتناد ولایت فقیه به قرآن) مطرح می شود .مقـدمه دوم : در ولایت مطلقه فقیه ولایت به معنی زعامت ، رهبری و حکومت اسلامی و اطلاق آن بدین

معنااست که دایره اختیارات در ولایت فقیه اختصاص به یک حوزه خاص از مسایل اجتماعی ندارد بلکه هر حوزه ای را که دخالت حکومت در آن لازم است شامل می شود پس فقیه می تواند در تمامی این حوزه ها با رعایت ضوابط وقوانینی که اسلام تعیین کرده تصمیم گیری و اجرا کند .ولایت مطلقه فقیه هرگز بدین معنا نیست که فقیه در تصمیم گیری و اجرا هیچ قید و شرطی نداردو رعایت هیچ ضابطه ای بر او لازم نیست این معنای باطل از ولایت مطلقه توسط هیچ فقیهی ابراز نشده فقط توسط ناآگاهان یا غرض ورزان شده است پس اطلاق در ولایت به معنای گستره ولایت بر همه حوزه هایی است که دخالت حکومت در آن لازم است بدین معنا اختیارات همه حکومت های متعارف در سطح جهان امروز مطلقه است زیرا بقای هیچ حکومتی بدون اجازه ودخالت در همه حوزه های حکومتی امکان پذیر نیست البته هر حکومتی در جهان برای تصمیم گیری و اجرا رعایت ضوابطی را بر خود لازم می داند در حکومت ولایت فقیه نیز این ضوابط از سوی دین تعیین شده است . پس از ذکر این دومقدمه به اصل پاسخ می پردازیم : برای اثبات ولایت مطلقه فقیه از قرآن باید مسایل زیر را از قرآن به دست آورد : ۱- اصل حکومت و ولایت در اسلام. ۲- اطلاق ولایت . ۳- شرایط حاکم یعنی اسلام و ایمان ، عدالت آگاهی به اسلام (فقاهت) ، کفایت .

مساله اول ، اصل حکومت در اسلام : لزوم حکومت درهر جامعه ای از بدیهیات و نیازی به دلیل ندارد

در اینجا فقط به آیاتی که ولایت پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) را ثابت می کند اشاره می کنیم . ((النبی اولی بالمومنین من انفسهم)) (احزاب آیه ۶) پیامبر نسبت به مردم از خود آنان سزاوارتر است پس اگر تصمیمی درباره آنان گرفت اطاعت از آن بر مردم لازم است ((و ماکان لمومن و لا مومنه اذ اقضی الله و رسوله اـŘjان یکون لهم الخیره من امرهم)) (احزاب آیه ۳۶) هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارند هنگامی که خدا و پیامبرش مطلبی را لازم بدانند اختیاری از خود دربرابر خدا داشته باشند و مجموع آیاتی که امر به اطاعت از پیامبرکرده است (آل عمران آیه ۳۲ و۱۳۲) (مایده آیه ۹۲) (انفال آیه ۲۰) (نور آیه ۵۴ و۵۶) (محمد آیه ۳۳) (مجادله آیه ۱۳) (تغابن آیه ۱۲) و درباره ولایت امامان معصوم (ع) نیز فرمود : ((انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یوتون الزکاه و هم راکعون)) (مایده آیه ۵۵) همانا ولی شما خداوند است و پیامبر او و مومنانی که نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند این آیه به اتفاق همه مفسرانی که (شیعه و سنی) برای آن شان نزول ذکر کرده اند در حق علی بن ابیطالب (ع) نازل شده است ((اطیعوا الله واطیعوا الرسول

و اولی الامر منکم)) (نسا آیه ۵۹) از خداونـد و پیـامبر و اولوالامرتان اطاعت کنیـد مساله دوم : اطلاق ولایت : آیاتی که در مساله قبل ذکرشد هیچ یک اطاعت از پیامبر و اولواالامر را مقید به مورد خاص یا موضوع خاص نکرده است و آن را به صورت مطلق بیان فرموده است . در آیه دوم اطاعت هرحکمی که خـدا و رسول کردنـد بر مردم لازم شـمرده شـده است . در آیاتی که امربه اطاعت از پیامبر و اولواالامر شده است نیز هیچ قیدی برای آن ذکر نشده است پس از این آیات اطلاق در ولایت ثابت می شود .از آن جا که حکومت درجامعه اسـلامی از ضـروریات است و اختصاص به زمان رسول الله یا زمان حضورمعصوم ندارد از این آیات می توان اطلاق ولایت را برای حاکم اسلامی در هردوره ای ثابت کرد .

مسـاله سوم شـرایط حـاکم و ولی : شـرط اول : اسـلام و ایمـان. خداونـد می فرمایـد : ((لن یجعـل الله للکـافرین علی المومنین سبیلا"؛ خداونـد هرگزکافران را بر مومنان سـلطه نمی دهـد)) ، (نسا آیه ۱۴۱) و ((لایتخـذ المومنون الکـافرین اولیا من دون المومنین و من یفعل ذالک فلیس من الله فی شـی ؛مومنان نبایـد کافران را به جای مومنان دوست و ولی خود بگیرنـد و هر کس چنین کنـد از لطـف و ولایـت خـدا بی بهره است)) ، (آل عمران آیه ۲۸) . شـرطدوم : عـدالت در مقابل ظلم است . خداوند حکومت و ولایت ظالمین رانمی پذیرد پس حاکم و ولی

بایـد عـادل باشـد .فرمـود : ((ولا۔ترکنوا الی الـذین ظلمـوا فتمسـکم النـار؛ بـه سـتم پیشـگان گرایش نیابیـد کـه آتش دوزخ به شماخواهد رسـید)) ، (هود آیه ۱۱۳) و این رکون در روایات به رکون دوستی واطاعت تفسـیر شـده است ، (تفسـیر علی بن ابراهیم ج ، ۱ ص ، ۳۳۸) و در شـرطامامت به حضـرت ابراهیم فرمود : ((قـال انی جاعلـك للناس اماما" قال و من ذریتی قال لاینال عهـدی الظالمین)) (بقره آیه ۱۲۴) خـدا فرمود : من تو راپیشوای مردم گماردم گفت : و از فرزندان من ؟ فرمود : عهد من به ستمکاران نمی رسد شرط سوم : فقاهت . حاکم اسلامی باید عالم به احکام اسلام باشد تابتواند آنها را اجرا کند در زمان پیـامبر (ص) و امام معصوم (ع) این علم از سوی خداونـد به آنان داده شـده است و در زمان غیبت امام معصوم (ع) داناترین مردم به احکام یعنی فقها این علم را دارند قرآن درباره شرط علم می فرماید : ((افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لایهدی الا ان یهدی فمالکم کیف تحکمون ؛ آیا کسـی که به راه حق هدایت می کند سـزاوارتر است ك از او پیروی شود یا کسی که راه نمی یابد مگر آن که راه برده شود شـما را چه می شود؟چگونه داوری می کنید؟)) ، (یونس ، آیه ۳۵) . فقیه کسی است که با تخصصی که سالها در تحصیل آن کوشش کرده خودش می

توان احکام اسلام را از قرآن وسنت و عقل و اجماع به دست آورد و غیر فقیه کسی است که این تخصص راندارد و باید احکام اسلام را از فقیه بیاموزد .اشکال : غیر فقیه می تواننداحکام اسلام را از فقیه بگیرد و حکومت کند پس لازم نیست خودش فقیه باشد .پاسخ : اولا"، آگاهی های لازم از اسلام برای حکومت اختصاص به فتواندارد تا گفته شود غیر فقیه از فقیه تقلید می کند بلکه در بسیاری از مواردفقیه باید با توجه به ملاک های ترجیح در تزاحم احکام و یا تشخیص مواردمصلحت به حکم حکومتی صادر کند و حکم حکومتی خارج از دایره فتوا و تقلیداست . صدور حکم حکومتی در تخصص فقیه است . ثانیا" آیا غیر فقیه اطاعت ازفقیه را در همه موارد بر خود لازم می داند؟ یا فقط در مواردی که خود تشخیص می دهد از فقیه اطاعت می کند در صورت دوم هیچ ضمانت بر اطاعت از فقیه وجود ندارد و در صورت اول در واقع آن فقیه ولایت دارد و این شخص مجری از سوی او به شمار می آید این با ولایت فقیه منافاتی ندارد .اشکال : در این آیه اطاعت از ((من یهدی الی الحق)) سزاوارتر از ((من لایهدی الایهدی)) معرفی شده است و در تطبیق آن بر مورد ما اطاعت از فقیه را سزاواتر ازاطاعت غیر فقیه می داند .این است که پس اطاعت غیر فقیه نیز با وجودفقیه مقبول است گرچه اطاعت از فقیه بهتر است (مانند این سخن را ابن ابن الحدید در شرح

خود بر نهج البلاغه ج ، ۹ ص ، ۳۲۸ نسبت به مقایسه امام علی (ع و خلفای پیش از او می گوید) پاسخ : این سزاواتر بودن سزاواری در حدالزام است یعنی فقط باید از او پیروی کرد به قرینه اینکه در ذیل آیه مردم را توبیخ می کند که چرا از ((من یهدی الی الحق)) پیروی نمی کنید ((فما لکم کیف تحکمون)) این سزاواری در حد الزام در واقع معنای صفت تفصیلی راساقط می کند مانند آیه ((واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض)) (احزاب آیه ۶) که در بحث ارث است و وجود هر طبقه مانع از ارث طبقه دوم می شود.آیات بیشمار دیگری نیز وجود دارد که فضیلت عالمان را بر غیر عالمان بیان کرده است ، (زمر، آیه ۹) . شرط چهارم : کفایت : یعنی توانایی شایستگی دراداره امور جامعه که از آن به مدیر و مدبر بودن نیز تعبیر می شود .حضرت یوسف فرمود : ((قال اجعلنی علی خزاین الارض انی حفیظ علیم ؛ گفت مرا برخزاین این سرزمین بگمار که من نگهبان امین و کاردانم)) ، (یوسف ، آیه ۵۵). درباره داستان حضرت موسی و دختر شعیب نیز فرمود : ((ان خیر من استیجرت القوی الامین ؛ بهترین کسی که می تواند به کارگیری (اوست که) توانای دستکار است)) ، (قصص ، آیه ۲۶) .
در داستان عفریت جنی و حضرت سلیمان (ع) نیز از

قول آن عفریت فرمود : ((و انی علیه لقوی امین ؛ من بر این کار توانای درستکارم)) ، (نمل آیه ۳۹) . از مجموع این آیات به دست می آیداگر کسی کاری و پستی را به عهده می گیرد باید توانایی و صلاحیت لازم برای آن را داشته باشد .از مجموع آیاتی که در این موضوعات ذکر شد می توان تصویری کلی از سیمای حاکم از دیدگاه قرآن به دست آورد در منطق قرآن حکومت و زمامداری تنها شایسته کسانی است که از صلاحیتهای علمی و اخلاقی و توانمندی های لازم برخودار باشند .به دست آوردن این تصویر در زمان غیبت امام معصوم (ع) بر ولایت مطلقه فقیه تطبیق می کند .از طرف دیگرحکومت اسلامی حکومت قانون خداست ((و من لم یحکم بما انزل الله فاولیك هم الکافرون ؛ و آن بدون حاکمیت دین شناسی و متخصص مستعد دراجرای احکام الهی (فقیه عادل و جامع الشرایط) امکان پذیر نیست)) ، (مایده ،آیه ۴۴) . برای مطالعه بیشتر مستندات قرآنی ولایت مطلقه فقیه و حکومت اسلامی به منابع زیر رجوع کنید : ۱- نگاهی به مبانی قرآن ولایت فقیه علی ذوعلم موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر پاییز ۷۹ .۲- پیام قرآن ج ۱۰قرآن مجید و حکومت اسلامی آیت الله مکارم شیرازی مدرسه امام علی بن ابی طالب قم ۱۳۷۴ .((اظهار نظر دقیق شما [با ذکر شماره نامه قبلی] درباره ی پاسخ ها، موجب تکامل و پویایی کار ماست)) ;

نظر شهید مطهری در مورد ولایت فقیه چه بوده است ؟

پرسش

نظر شهید مطهری در

مورد ولایت فقیه چه بوده است ؟

پاسخ

مساله نظارت که شهید مطهری بیان کرده اند، باآنچه امروزه تحت عنوان ((نظارت فقیه)) توسط برخی از افراد یا جریانات سیاسی مطرح می شود، تفاوت اساسی دارد .امروزه معمولاً کلمه ((نظارت)) را در مقابل ((ولایت)) به کار می برند؛ در حالی که شهید مطهری با حفظ مساله ولایت ، این نکته را روشن می کند که ولی فقیه مانند رییس جمهور یانخست وزیر رییس دولت نیست ؛ بلکه به عنوان یک ایدیولوگ از بالاجریانات را هدایت و کنترل می کند و بر آنها نظارت دارد .ایشان در صفحه ۸۵ کتاب ((پیرامون انقلاب اسلامی)) می گوید : ((ولایت فقیه به این معنا نیست که فقیه خود در راس دولت قرار بگیرد و عملاـ" حکومت کند .نقش فقیه دریک کشور اسلامی ؛ یعنی ، کشوری که در آن مردم ، اسلام را به عنوان یک ایدیولوژی پذیرفته و به آن ملتزم و متعهد هستند، نقش یک ایدیولوگ است ،نه نقش یک حاکم . وظیفه ایدیولوگ این است که بر اجرای درست و صحیحایدیولوژی نظارت داشته باشد .او صلاحیت مجری قانون و کسی را که می خواهد رییس دولت بشود و کارها را در کادر ایدیولوژی اسلام به انجام برساند، مورد نظارت و بررسی قرار دهد .سپس به فرمان حضرت امام ومبنی بر نخست وزیری بازرگان اشاره کرده و این فراز را نقل می کند : ((به موجب حق شرعی (ولایت فقیه) و به موجب رای اعتمادی که

از طرف اکثریت قاطع ملت به من ابراز شده ، من رییس دولت را تعیین می کنم)). ;

احکام اوّلیه و ثانویه و نقش ولایت فقیه را در اجرای آن شرح دهید.

پرسش

احکام اوّلیه و ثانویه و نقش ولایت فقیه را در اجرای آن شرح دهید.

پاسخ

احکـام اوّلیه احکـامی است که موضوع آنهـا عناوین اوّلیه است و احکام ثانویه به احکامی می گوینـد که متعلّق آنها موضوعات عنـاوین ثـانویه است; مثلاـ این که وضـو واجب است، حکم اوّلی است، ولی این که وضـوی ضـرری یـا وضـوی حرجی واجب نیست، از احکـام ثـانویه است. «لاـ ضـرر» و «لا حرج» دو قاعـده است که احکام اوّلیه را مقیّـد می سازد; یعنی مثلا واجب بودن وضو مطلق است و هم هنگـام حرج و ضـرر و هم دیگر هنگامهـا را شامـل است. دلیل نفی ضـرر و حرج، این حکم را مقیّـد می کند به گونه ای که حرج و ضرر در آن نباشد.

در پاره ای موارد، احکام ثانویه با ولایت فقیه ارتباط می یابـد; مانند آن گاه که شخصـی املاکی دارد و از این رو، تصـرّف در ملکش بر هر کسـی بدون رضایت او حرام است، ولی ممکن است ولّی فقیه بر اساس ولایتی که دارد در صورت اضـطرار اجازه دهد که در مال او بدون رضایت تصرّف کنند، یا شخص محتکر را وادارد که به قیمت عادلانه جنس خویش را در اختیار عموم بگذارد.

(بخش پاسخ به سؤالات)

با توجّه به معصوم نبودن ولی فقیه، چرا به قداست وی معتقدید؟

پرسش

با توجّه به معصوم نبودن ولی فقیه، چرا به قداست وی معتقدید؟

پاسخ

قـداست به معنـای محبوبیّت همراه بـا احترام شدیـد است. انسـان به علّت کمـال خاصّـی که در شـخص سـراغ دارد، به او محبّت ورزیـده و به وی احـترام خاصـی می گـذارد. انسانهـا همه کمالاـت را به طـور یکسـان دارا نیسـتند، از این رو انسـانی که دارای

کمالات فوق العاده و برتری است از محبوبیّت و احترام بیشتری برخوردار است.

این قداست پس از خداوند به پیامبر و پس از او به جانشینان او یعنی امامان معصوم((علیهم السلام)) که از طرف خدا منصوب شده اند، گسترش می یابد. بوسیدن ضریح امامان((علیهم السلام)) و زیارت حرم آنها همگی بر خاسته از همین قداست است. در مراتب بعدی یعنی پس از امامان((علیهم السلام)) این قداست به همه کسانی که به گونه ای به آنان ؟؟؟ مانند سادات و مراجع و علمای دینی سرایت می کند. و از این رو ولی فقیه گرچه معصوم نیست ولی به دلیل انتسابش به امام معصوم((علیهم السلام)) و جانشینی وی مراتبی از همان قداست را داراست. زیرا آیا می شود کسی معصومین((علیهم السلام)) را دوست داشته باشد ولی جانشین او را گرامی ندارد؟!

(بخش پاسخ به سؤالات)

(۱)۱ – نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

۲

قداست ولی فقیه چه تأثیری در جامعه دارد؟

پرسش

قداست ولی فقیه چه تأثیری در جامعه دارد؟

پاسخ

کیان شیعه و حیات آن در زمان غیبت با همین قداست حفظ شده است. مردم در طول تاریخ برای مرجع خود احترام خاصّی قائل بوده اند. دشمنان نیز همواره از این قداست در هراس بوده اند. به طوری که همیشه از حکم جهاد مرجع دینی می ترسیده اند. باید دید حکم جهاد یک مرجع پیر چه تأثیر در جامعه دارد. از آن رو که ولی فقیه از قداست ویژه ای برخوردار است و مردم او را نایب امام زمان((علیه السلام)) می دانند، حاضرند همگی جان و مال و هستی خود را فدا کنند. فتوی تاریخی میرزای بزرگ در تحریم تنباکو، استعمار پیر انگلستان را شکست داد و کشور ایران را از بحران رهایی بخشید.

در عصر حاضر نیز همگی شاهد بودیم که چگونه امام خمینی((رحمه الله)) انقلابی را رهبری کرد که حکومت ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی را ریشه کن ساخت و به جای آن جمهوری اسلامی را برقرار کرد. اگر قداست مرجعیّت نبود چه کسی حاضر بود خود را آماجگاه گلوله های دژخیمان شاه قرار دهد. اگر مردم حکم خدا را حکم امام زمان((علیه السلام))نمی دانستند، چه کسی حاضر بود از لذّتهای دنیا دست شسته و شب و روزش را در جبهه ها بگذراند و بهترین عزیزانش را در راه خدا فدا کند!!!

اکنون می توان فهمید که چرا دشمنان اسلام از ولی فقیه و مرجعیّت قداست زایی می کنند(۱).

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱ - نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

۳

آیا قداست فقیه در امر حکومت مؤثّر است؟

پرسش

آیا قداست فقیه در امر حکومت مؤثّر است؟

پاسخ

تجربه نشان داده است که مرجعیّت و ولایت همواره مایه امید شیعیان در زمان غیبت بوده است. مرجعیّت، پیوسته جامعه را از خطرات جدّی رهانیده است. اکنون دشمنان اسلام، پس از مطالعات روان شناسانه، رمز وحدت امّت و پایداری نظام اسلامی را به خوبی شناخته اند; آنها دریافته اند قداستی که مردم برای رهبر و ولایت امر قائلند، نظام و انقلاب را بیمه کرده است. از این رو تمام تلاش و همّت خود را برای شکستن این قداست به کار گرفته اند، تا چنین وانمود کنند رهبر و مرجع در ردیف دیگر دولت مردان یا حتّی افراد عادّی است.

آنها چنین القاء می کنند همان گونه که از وزیر، وکیل و یا یک شخصیّت قضایی می توان انتقاد کرد از ولی فقیه می توان انتقاد کرد!

البته ما نیز معتقد به جواز انتقاد از ولی فقیه هستیم، ولی با روش صحیحی که نشانه خیرخواهی و دلسوزی است. به هر حال زمانی که قداست رهبری همچنان با قدرت و قوّت باقی باشد خود سبب بقای نظام و اعتقاد و ایمان مردم و آمادگی آنها برای جانفشانی و ایثار و شهادت می باشد(۱).

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱ - نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

۴

آیا دلیل عقلی برای ولایت فقیه وجود دارد؟

پرسش

آیا دلیل عقلی برای ولایت فقیه وجود دارد؟

پاسخ

بله، اگر ما به روایات معصومین((علیهم السلام)) در مورد رجوع به فقیه نظری نداشته باشیم، باز به حکم عقل باید ولی فقیه در عصر غیبت حاکم جامعه اسلامی باشد زیرا; خداوند متعال برای اداره جامعه احکامی را نازل فرموده است که در بسیاری از موارد نیاز به شخصی دارد که آنها را تفسیر و تبین کند همانطور که تمام قوانین دنیا چنین اند، به علاوه برای تطبیق احکام بر مصادیق و موارد آنها نیز گاه ابهاماتی وجود دارد، و بعد از تعیین مصداق، نوبت به اجرا می رسد.

روشن است بهترین فرد برای اجرای احکام و قوانین اسلام کسی است که در هر سه مورد ایده آل باشد، یعنی بهترین قانون شناس، بهترین مفسر و بهترین مجری باشد که هیچ انگیزه ای برای تخلّف نداشته باشد. و هیچ اشتباهی در فهم و تفسیر و اجرای قانون برای او پیش نیاید. در فرهنگ ما چنین خصوصیّتی «عصمت» نام دارد و با وجود معصوم، او بر تمام افراد دیگر - به حکم عقل - برای اجرای قانون اولویّت دارد. در جوامع بزرگ که یک شخص نمی تواند اداره تمام امور را به عهده بگیرد، چنین فردی باید در رأس هِرَم قدرت باشد و تمامی مدیران با نظارت و ولایت او امور را به عهده گیرند. برترین مصداق معصوم، رسول اکرم((صلی الله علیه وآله)) است و پس از ایشان ائمه معصومین((علیهم السلام))قرار دارند. امّا در زمان غیبت که عملا چنین ایده آلی در میان ما نیست و نمی توانیم از وجود او بهره مند شویم، عقل حکم می کند که باید

در عصر غیبت کسی باید در رأس هرم قدرت باشد که از هر جهت به امام معصوم شبیه تر باشد، یعنی در دین شناسی، تقوا و صلاحیّت برای اجرای احکام و قوانین اسلامی بهترین باشد. وقتی جامعه بدون حکومت نمی شود طبیعی است که باید به سراغ کسی رفت که شناختنش از

اسلام و عدالتش و تقوایش، بیشتر از دیگران باشد. و این صفات در ولی فقیه متجلی می شود. پس به حکم عقل ولایت فقیه یعنی رجوع به اسلام شناس عادلی که از دیگران به امام معصوم نزدیک تر است(۱).

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱ - نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

آیا می توان ولی فقیه را نایب امام زمان دانست؟ از کجا ثابت می کنید که ولی فقیه فعلی در جامعه اسلامی جامع همه شرایط است؟ (با ذکر حدیث و روایت ثابت کنید)

پرسش

آیا می توان ولی فقیه را نایب امام زمان دانست؟ از کجا ثابت می کنید که ولی فقیه فعلی در جامعه اسلامی جامع همه شرایط است؟ (با ذکر حدیث و روایت ثابت کنید)

پاسخ

پاسخ پرسش اول مثبت است زیرا در روایات و آثار به جامانده از ائمه (نصب و نیابت توسط ائمه(ثابت گردیده است نظیر روایت عمر بن حنظله که در آن جمله "وقد جعلنا علیکم حاکما" به کار رفته است یعنی من فقیه جامع الشرایط را بعنوان حاکم و فرمانروا گزینش نموده و منصوب می نمایم.(۱)

امام خمینی (در این باره فرموده اند:

"می فرمایند: فانی قد جعلته علیکم حاکماً (من کسی را که دارای چنین شرایطی باشد، حاکم (فرمانروا) بر شما قرار دادم.) و کسی که این شرایط را دارا باشد، از طرف من برای امور حکومتی و قضایی مسلمین تعیین شده؛ و مسلمانها حق ندارند به غیر او رجوع کنند. بنابراین، اگر قلدری مال شما را خورد، مرجع شکایت عبارت از مجریانی است که امام تعیین فرموده. و اگر با کسی سر دین (وام) نزاع دارید و احتیاج به اثبات دارد، نیز مرجع آن قاضی است که حضرت تعیین فرموده؛ و نمی توانید به دیگری رجوع نمایید. این، وظیفه عمومی مسلمانها است؛ نه اینکه "عمربن حنظله" به چنین مشکله ای گرفتار شده و تکلیف او چنین باشد.

این فرمان که امام (صادر فرموده کلی و عمومی است. همانطور که حضرت امیرالمؤمنین (در دوران حکومت ظاهری خود

حاکم و والی و قاضی تعیین می کرد، و عموم مسلمانان وظیفه داشتند که از آنها اطاعت کنند، حضرت امام صادق (هم چون "ولی امر" مطلق می باشد و بر همه

علما، فقها و مردم دنیا حکومت دارد، می تواند برای زمان حیات و مماتش حاکم و قاضی تعیین فرماید. همین کار را هم کرده، و این منصب را برای فقها قرار داده است. و تعبیر به حاکماً فرموده تا خیال نشود که فقط امور قضایی مطرح است، و به سایر امور حکومتی ارتباط ندارد.

نیز از صدر و ذیل روایت و آیه ای که در حدیث ذکر شده، استفاده می شود که موضوع تنها تعیین قاضی نیست، که امام(فقط نصب قاضی فرموده باشد، و در سایر امور مسلمانان تکلیفی معین نکرده، و در نتیجه یکی از دو سؤال را که راجع به دادخواهی از قدرتهای اجرایی ناروا بوده بلاجواب گذاشته باشد.

این روایت از واضحات است؛ و در سند و دلالتش وسوسه ای نیست. جای تردید نیست که امام فقها را برای حکومت و قضاوت تعیین فرموده است. بر عموم مسلمانان لازم است که از این فرمان امام (اطاعت نمایند.

اما در مورد پرسش دوم توجه تان را به دو نکته جلب می نمایم:

۱. جامعیت واژه ایست که دارای مفهوم نسبی و مقایسه ای یعنی کسیکه در دانش و یا فنی نظیر پزشکی و یا دین شناسی جامع است نسبت به دیگران بیشتر می داند و دانش اندوخته است نه اینکه هیچ کاستی نداشته باشد.

۲. متد و شیوه اندیشمندانه و عقلائی بشر برای گزینش جامعترین فرد با هر هدف و انگیزه ای در هر رشته ای عبارت است از مشاوره با اندیشمندان آن رشته علمی و به حداقل رساندن ضریب خطا و اشتباه. بنابراین اگر بخواهیم جامعترین و ماهرترین چشم پزشک را گزینش نمائیم با مشاوره با پزشکان و چشم پزشکان ضریب خطا را به

حداقل رساند آنگاه گزینش می نمائیم.

از این رهگذر ولی فقیه هر زمان در حکومت دینی که نایب امام زمان (و منصوب از ناحیه آن بزرگوار است را مردم با رایزنی و مشاوره های فراوانی توسط متخصصین و کارشناسان دینی و اسلامی بعنوان جامعترین و شایسته ترین فرد برای اجرای احکام و مقررات دینی گزینش می گردد و ضرورتی به اثبات از راه حدیث و روایه نیست زیرا در روایات فقیه جامع الشرایط نایب و منصوب امام زمان (معرفی گردیده کار تطبیق و گزینش آن فرد به شیوه ای عقلائی انجام می پذیرد و به مردم واگذار گردیده.

استاد مصباح در این باره فرموده اند:

مردم حتی در زندگی روزمره خود وقتی می خواهند برای امر مهمی تصمیم بگیرند و انتخابی را انجام دهند، برای اطمینان بیشتر در صلاحیت شخصی انتخاب شده، کسانی را واسطه انتخاب خود قرار می دهند و یا با آنان مشورت می کنند، بویژه هنگامی که بخواهند بهترین متخصص را انتخاب کنند. در جمهوری اسلامی که هدف آن اداره جامعه با قوانین اسلامی است و اسلامیت نظام، فقط با ولی فقیه تضمین می گردد، راه معقول و قابل اعتماد برای انتخاب بهترین فقیهی که دارای ویژگی های رهبری است، انتخاب توسط فقیهانی است که فقها را می شناسند. بدون تردید انتخاب بهترین قاضی، باید توسط قضات انجام گیرد، همچنان که استادان دانشگاه می توانند بهترین استاد را معرفی کنند چنانچه ما برای انتخاب بهترین متخصص جراح قلب از مردم کوچه و بازار سؤال نمی کنیم، بلکه پرسش از متخصصان را بهترین راه انتخاب می دانیم. معرفی متخصصان واقع نمایی بیشتری دارد و بیشتر می توان به آن اعتماد کرد بنابراین، برای اطمینان بیشتر در صلاحیت رهبری، انتخاب وی توسط

خبرگـان، از اعتماد بالاتری برخوردار است.افزون بر اینکه فقهای عضو خبرگان کمتر تحت تأثیر تبلیغات و جوسازی ها واقع می شوند. و در نتیجه در جو آرام و مطلوبی ولی فقیه را کشف و به مردم معرفی می کنند.

...توضـیح آنکه بدین گونه نیست که عده ای کاندیدا بشوند و اعضای خبرگان مجبور به گزینش شایسـته ترین فرد باشند، بلکه کاندیداهای رهبری در مرحله اول تمامی اسلام شناسان دارای صلاحیت می باشند، و کار خبرگان نخبه شناسی است آن هم در گستره تمـامی جـامعه اسـلامی، نه فقـط در محـدوده عـده ای خـاص به همین دلیل کشف (تشـخیص) آنها دارای اهمیت است. هرگـاه و به هر دلیـل منطقی خبرگـان به این نتیجه رسـیدند که رهبر شـرایط رهبری را از دست داده است و یـا کس دیگری در زمان رهبری ایشان پیـدا شـده که از او اقوی و بهتر است، رهبری خود به خود از مقام خود عزل شـده و لازم است خبرگان عزل ایشان را اعلام کننـد و فقیه دیگری را جانیشـین وی سازنـد. دراین صورت دیگر لازم نیست هر از چنـد گاهی انتخابات صورت گیرد. همه خوب می دانیم برگزاری انتخابات تا چه انـدازه لوازم و پیامـدهای اجتماعی دارد گذشـته، از آنکه با اقتدار رهبری و نقطه ثبات بودن ایشان در جامعه سازگاری ندارد.

اهمیت این نکته هنگامی آشـکار می شود که فقیهی با کفایت و لایق چون حضرت آیه الله خامنه ای بر مسند ولایت تکیه زند و تدبیر امور را به عهده بگیرد و به گونه ای عمل کند که دوست و دشـمن به کفایت و لیاقتش اعتراف کنند و گاه آشـکارا آن را بر زبان آورند. در چنین مواقعی است که محوریت چنین

فقیهی نقطه قوت نظام است، بر همگان است قدر آن را بدانند و در تبعیت از ایشان بکوشند.

در پایان خوب است به این نکته توجه شود که تئوری دوره ای بودن رهبری و ریاست در جوامعی مطرح شده که بسیاری از کاندیداها دارای ضعفهای اخلاقی و حتی حقوقی هستند و هر روز در دنیا شاهد به دادگاه کشیده شدن رؤسای جمهوری و نخست وزیران و سایر مقامات عالیرتبه هستیم طبعاً هرچه دوران حکومت چنین کسانی کوتاه تر باشد احتمال سوء استفاده شان کمتر است اما در نظامی که رهبر آن دارای عالیترین مقام تقوی و عدالت و تالی تلو معصوم است جای چنین توهمی نیست و اکنون که دو دهه از حکومت چنین افرادی در ایران اسلامی می گذرد کوچکترین نقطه ضعفی در زندگی امام راحل یا مقام معظم رهبری دیده نشده است و اگر چنین چیزی وجود می داشت دشمنان اسلام و انقلاب هزاران مرتبه آن را بزرگ می کردند و هزاران برابر در رسانه ها گروهی پخش می کردند.

آیا واقعا به حکم اصل خاتمیت هیچ شخصیت حقوقی که آثار شخصیت حقوقی پیامبر را داشته باشد و ولایت تشریعی به او تفویض شده باشد وجود ندارد؟ پس ولایت فقیه چه می شود؟

پرسش

آیا واقعا به حکم اصل خاتمیت هیچ شخصیت حقوقی که آثار شخصیت حقوقی پیامبر را داشته باشد و ولایت تشریعی به او تفویض شده باشد وجود ندارد؟ پس ولایت فقیه چه می شود؟

پاسخ

در پاسخ باید گفت خاتمیت و ولایت تشریعی دو حکم جداگانه دارند. و مسأله خاتمیت غیر از بحث ولایت تشریعی است. ولایت تشریعی هیچگاه خاتمه نمی پذیرد و تا زمانی که افراد وجود دارند مکلف به احکام الهی هستند و ولایت تشریعی، متولی تبیین و تشریع احکام الهی است. اما بحث خاتمیت مربوط به مسأله وحی از سوی خداوند و سلسله جلیله انبیا است. و آیات قرآن تصریح بر این دارد که پیامبر اسلام (آخرین نبی و فرستاده خداست که از طریق وحی. احکام الهی را برای مردم بیان می کردند "الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیتُ لکم الاسلام دنیا" (۱) و به این دلیل که احکام الهی به کمال خودش رسیده، دیگر نزول وحی نداریم. لذا خاتمیت در اصل نزول وحی معنا دارد. در واقع دین اسلام، دین کاملی است اما تشریع و تبیین احکام آن در زمانهای مختلف متولی می خواهد تا دین رسول خدا (را برای مردم تبیین کند.

مطلب دیگر اینکه تعبیر جایگاه حقوقی درباره ولایت تشریعی درست است و به خاطر اینکه این مسئله تداوم دارد و همیشه فردی متولی آن است، جایگاه و شخصیت حقوقی ولایت تشریعی همیشه برقرار است.

اما بحث خاتمیت جایگاه حقوقی نیست. در واقع شخصیت حقوقی به تعمیم و عدم اختصاص به فرد است اما مسئله خاتمیت به شخص رسول خدا(ص) تحقق پیدا کرده و تعبیر

جایگاه حقوقی از مقام خاتمیت تعبیر صحیحی نیست.

حضرت امام (در کتاب ولایت فقیه دلایلی را برای اثبات این مطلب ذکر کرده اند به این مضمون که: همه اموری که در حکومت به عهده پیامبر اسلام (بوده است به خاطر دوام و بقاء جامعه، این اختیارات به جانشین حقیقی پیامبر (ص) منتقل می شود و چون این نیازها در اداره حکومت، دقیقا به عینه پا بر جاست، اختیارات به ولی فقیه منتقل می شود.

آیت ا... جوادی آملی در ای زمینه می فرمایند: "جریان و همچنین امامت امام معصوم (نصاب معینی داشته که نه افزایش آن ممکن است و نه کاهش آن مقدور می باشد. یعنی سلسله جلیله انبیا (به نصاب نهایی خود رسیده و با انتصاب حضرت ختمی مرتبت (ص) از طرف خدای سبحان محال است کسی به مقام شامخ نبوت راه یابد، چه اینکه سلسله شریفه امامان (ع) به نصاب نهایی خود بالغ شده و با انتصاب حضرت بقیه الله- ارواح من سواه فداه- محال است احدی به مقام والای امامت معصوم(ع) راه یابد. لیکن برهان عقلی بر ضرورت زعیم اعم از نائب و موب عنه در عصر غیبت ولی عصر- ارواحنا فداه- به قوت خود باقی است؛ زیرا برای امام معصوم(ص) شئون فراوانی است که همه آنها در هدایت جوامع بشری ضروری است و برخی از آنها شئون نه غیبت می کند و نه نیابت پذیر می باشد؛ مانند مقام شامخ ختم ولایت تکوینی و ... که هماره ظاهر و مؤثر است. نه پیوند آن به مقام ربوبی ذات اقدس حق برای فیض یابی قطع می شود و نه ارتباط آن

به جهان هستی برای افاضه نخعی و زایل خواهد شد؛ چه اینکه آن مقام منیع قابل کسب و یا غصب نبوده و نخواهد بود، لیکن بخی از آن شئون که جزءِ امور اعتباری و قرار دادی است و در زمره تشریع قرار دارد مانند افتاء و تعلیم و تربیت و اداره امور مردم در حفظ نظام از تهاجم بیگانگان غیبت می کند و نیابت پذیر می باشد" (۲)

۱ مائده /۳

۲ پیرامون وحی و رهبر، آیت الله جوادی آملی، ص ۱۳۴

چرا ولی فقیه منصوب شده از سوی امام زمان محسوب می شود؟

پرسش

چرا ولی فقیه منصوب شده از سوی امام زمان محسوب می شود؟

پاسخ

از آنجایی که اسلام زنده و پویا، پاسخگوی نیازهای انسانها در هر عصر و تمدنی است و در این پویایی و همگانی با نیازمندیها، عواملی نقش بسیار موثری دارند که از مهمترین آنها وجود امام و الگوی جامعه بعنوان نتبین کننده معرف و احکام دینی و مصادیق آن می باشد دارای اختیارات فراوانی جهت اجرای دقیق آن قوانین و مقررات الهی و پاسداری از ارزشهای دینی در هر عصری می باشد.

مسولیت فوق در عصر غیبت بعهده کارشناس مبانی دینی و دین پژوهان متعهد و اسلام شناسان فرهیخته نهاده شده است که واگذاری اختیارات لازم از جانب امام زمان (به ولی فقیه ضروری می نماید که در غیر این صورت تصرفات وای فقیه نظیر همه حاکمان دنیا فاقد مشروعیت و توجیه عقلانی می گردد. بر این اساس بدون شک ولی فقیه منصوب از سوی امام زمان (می باشد ولیکن به تصریح روایات چنین واگذاری به صورت خصوصی به افراد مشخص (نواب اربعه) بعد از عصر غیبت صغری خاتمه یافته است و امام (انتصابی عمومی نسبت فقهای عالم و عادل که دارای شرایط بخصوصی هستند نموده اند. "و اما من كان من الفقهاء..."

و لازم به یادآوری است جمله "قد جعلته علیکم حاکما" در روایات متعدد بیانگر گزینش و نصب ولی فقیه از سوی امام معصوم(می باشد این روایات را در کافی ج ۱و ۷ و التهذیب در ۶ و عوال اللتالی ج ۳و۴ می توانید مشاهده فرمایید.

برای توضیح بیشتر کتاب پاسخ به پرسشهای استاد مصباح را مطالعه فرمایید.

در زمینه جایگاه ولایت فقیه در اسلام چگونه می توان به یک موضع اصولی بر اساس احکام اسلامی رسید؟

پرسش

در زمینه جایگاه ولایت فقیه در اسلام چگونه می توان به یک موضع اصولی بر اساس احکام اسلامی رسید؟

پاسخ

با بکارگیری اندیشه در اموری نظیر موارد ذیل

۱. زیست اجتماعی نیازمند به حاکمیت و مدیریت کلان اجتماعی است برای بر قراری عدالت، پیشرفت، شکوفایی فرهنگی، اجتماعی وسیاسی.

۲. اسلام دین اراده جامعه در راستای سعادت و خوشبختی بشری است.

۳. از احکام مترقی اسلام گزینش حاکم اسلامی با انگیزه برقراری عدالت و شکوفا سازی استعدادها

۴. برقراری عدالت و سازماندهی امور جامعه با زیاده روی و منافع برخی در تنش است.

۵. اختیارات لازم حاکم اسلامی در تصمیم گیری شایسته و بایسته بر اساس مبانی دینی و مصالح عمومی ولایت

نامیده می شود.

از این رهگذر ولایت فقیه همان اختیارات بایسته حاکم اسلامی در عصر غیبت است برای تصمیم گیری و صدور دستورهای لازم در راستای شکوفا سازی استعدادهای بشری بویژه آنگاه که با منافع نامشروع برخی درتضاد باشد. آنچه گفته شد دیدگاهی عقلی بود اما حکومت از دیدگاه اسلام تابع قوانین و دستورات الهی است که برای اطلاع بیشتر می توانید به کتابهای ذیل مراجعه فرمایید:

۱. ولایت فقیه، اثر امام خمینی (

۲. پرسشها و پاسخ ها، استاد مصباح یزدی

موضوع ولایت فقیه را از دیدگاه قرآن مجید توضیح دهید؟

پرسش

موضوع ولایت فقیه را از دیدگاه قرآن مجید توضیح دهید؟

پاسخ

رهبری جزئی از وظایف پیامبران و امامان معصوم(است، و این مطلب را آیات و روایات به خوبی روشن کرده است. قرآن کریم، عالمان دین را رونده راهی می داند که انبیاء و اولیاء رفته اند، و به همین دلیل نیازی به تصریح همه مسائل دینی در قرآن وجود ندارد. خداوند به همه مسلمانان و به طریق اولی به عالمان دین می فرماید که سیره و روش و رفتار رسول اکرم(را اسوه والگوی خود قرار دهند : "لقد کان لکم فی رسول ا... اسوه حسنه"(۱) و همگان را به پیروی از ابراهیم خلیل(و پیامبران الهی در ظلم ستیزی و شرک زدایی دعوت می کند، "قد کانت لکم اسوه حسنه فی ابراهیم و الذین معه اذقالوا لقومهم اِنا بُرَءاؤ منکم"(۲)

بنابراین بسیاری از امور را قرآن کریم به سنّت و روایات محوّل کرده است، و لازم نیست که خودش تصریح کند و ثانیاً با دستور پیروی از پیامبران و با روشن ساختن سیره سیاسی، اجتماعی آنان و عهده داری وظیفه اجرای دین و تشکیل حکومت، قهراً وظیفه و رسالت عالمان دین نیز روشن می شود. و در اثبات ولایت فقیه نیز روشن است که عقل، حکم می کند که اجرای احکام دین، باید استمرار داشته باشد و مختص به زمان پیامبر(و حضرت امیرالمؤمنین(نبوده و اگر چه (اولی الامر) در آیه کریمه "اطیعوا ا... و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم"(۳)، ظاهر در معصومین (است و آنان اولی الامر بالاصاله هستند. ولی در عصر غیبت معصوم(طبق رهنمود عقل و نیز به دستور

خود معصومین(نائبـان ایشـان اولی الامـر هسـتند، و همان گونه که در عصـر حضور و ظهور معصوم(، نائبان خاص، بسـیاری از کارها را به عهده داشتند و مباشرت خود معصوم شرط نبود، در عصر غیبت نیز نائبان عام اداره امور را به دست دارند.

بررسـی موارد فراوانی که وظیفه عالمان دینی را تعدیل اقتصاد، رفع ظلم از مظلومان، جلوگیری از شـکمبارگی ظالمان، و ... می داند. لزوم دخالت و بلکه تشکیل حکوت آنان را روشن می کند.

منابع و مآخذ :

۱. سوره مبارکه احزاب / آیه ۲۱

۲. سوره مبارکه ممتحنه / آیه ۴

۳. سوره مبارکه نساء / آیه ۵۹

* ولایت فقیه (ولایت فصاحت و عدالت)، آیت ا... جوادی آملی، ص۳۶۹و ۳۷۰

چا باید حتماً ولایت فقیه بر جامعه اسلامی حکومت کند؟

پرسش

چا باید حتماً ولایت فقیه بر جامعه اسلامی حکومت کند؟

پاسخ

ما شـیعیان معتقـدیم که حاکمیت از آن خـداست و خداونـد متعال خودش در اداره جامعه بطور مسـتقیم دخالت نمی کنـد بلکه حاکمیت را به انبیاء و امامان معصوم واگذار کرده است.

در موقعیتی که معصوم منصوب از طرف خدا، در اجتماع حکومت نمی کند "چه بواسـطه جور حاکمان یا عصر غیبت" چه باید کرد؟ آیا می توان گفت که حکومت را رها کرده و اداره امور جامعه را به حال خودش واگذاریم؟ چنین سـخنی صـحیح نیست چرا که در جـای خودش ثـابت شـده است که اصل حکومت در هر جامعه ای ضـرورت دارد در چنین موقعیتی است که ولایت فقیه را با استناد به اصل "تنزل تدریجی" ضروری می دانیم.

فقیه جامع الشـرایط حجت و نائب امام معصوم در بین مردم است اگر چه فاصـله بین امام معصوم با فقیه جامع الشرایط زیاد است ولی فقیه جامع الشرایط نزدیکترین و شبیه ترین افراد در امرحکومت بر مردم، نسبت به امام است.

خداوند در مرتبه اول حاکمیت است پس از او انبیاء الهی و پس از آنها معصومین در رتبه سوم قرار دارند، و طبق دیدگاه شیعه،

در عصر غیبت ولایت ولی فقیه در مرتبه چهارم از حکومت و حاکمیت بر جامعه اسلامی قرار دارد زیرا فقیه جامع الشرائط به امام معصوم نزدیکتر است چرا که حاکم اسلامی باید واجد صفاتی از قبیل آگاهی به قوانین و مقررات اسلامی، مصالح اجتماعی، و دارای صلاحیت اخلاقی که ضامن امانتداری و رعایت مصلحت عمومی است باشد، در معصوم تمامی این شرایط و صفات وجود دارد، فقیه جامع الشرایط باید همین شرایط

را در رتبه پایینتر از امام معصوم داشته باشد تا بتواند بر مردم ولایت داشته باشد و ولایت او مشروع باشد.

یعنی بایـد دارای ملکه فقـاهت و اجتهـاد باشـد تـا احکام اسـلام را بخصوص در زمینه مسائل سیاسـی و اجتماعی بهتر از دیگران بشـناسد و نیز بایـد دارای ملکه تقوی و عدالت باشد تا مصالح جامعه را فدای مسائل شخصـی و گروهی نکند و همچنین باید به مصالح سیاسی و اجتماعی و بین المللی آگاه باشد شیاطین نتوانند او را فریب داده و از مسیر عدل منحرف کنند.

علاوه بر آنچه گفته شد، در روایات ائمه معصومین (ع) و در توضیـحاتشان به علماء، به صـراحت آمده است که در عصر غیبت، بایـد به فقیهان جامع الشـرایط رجوع کننـد و دسـتورات آنها را رعایت نموده و رد نکنند چرا که رد دسـتور آنها رد دسـتور امام معصوم، و در نتیجه رد دستور خدا و این کار شرک است.

برای آگاهی بیشتر از مضمون این روایات می توانید به کتاب شریف اصول کافی ج۱ ص۶۷ و کتاب کمال الدین ج۲، ص۴۸۳ مراجعه فرمایید.

نتیجه: چرا بایـد فقیه بر جـامعه اسـلامی ولایت داشـته باشـد؟ زیرا فقیه جامع الشـرایط نزدیکترین و شبیه ترین افراد به معصوم در عرصه حکومت دارای و حـاکمیت بر جـامعه اسـلامی می باشـد، مضافـاً به اینکه امامان معصوم در روایاتشان به این امر تصـریح کرده اند.

منابع و مآخذ:

پرسشها و پاسخها، آیت الله مصباح

پاسخ استاد به جوانان پرسشگر، آیت الله مصباح

ولایت فقیه چیست؟ و ولایت چه معنایی دارد؟

پرسش

ولایت فقیه چیست؟ و ولایت چه معنایی دارد؟

پاسخ

از آنجـائیکه مقررات و قـوانین الهی در صورتی شـکوفا سـاز اسـتعدادهای انسـان است که عملی گردد و بخش قابـل توجهی از مقررات اجتمـاعی اسـلام مجری لازم دارد و آشـکار است که مجری قوانین وقتی از موفقیت بیشتر و کاملی برخوردار می گردد

که نسبت به آن مقررات و قوانین آگاهی اش بیشتر باشد از این رو ولایت فقیه یعنی حاکمیت کارشناس دینی و دین شناس متعهد برای اجرای حکومت دینی و اسلامی و از آنجائیکه مسئولیت اجرائی مجری احکام الهی در عصر غیبت نظیر مسئولیت اجرایی پیامبر (ص) می باشد این همگونی در اجرای احکام و مقررات الهی اختیارات مشابه و یکسان را می طلبد در غیر اینصورت مستلزم تعطیلی و از کار افتادن برخی از مقررات دینی در عصر غیبت خواهد گشت و ناکار آمدی دینی در تأمین سعادت و خوشبختی را در پی خواهد داشت از اینرو اجرای مقررات دینی که تنها تأمین گر سعادت و خوشبختی بشر است وجود حاکم و مجری احکام اسلامی در هر عصر و نسلی با اختیارات همگون و مشابه را می طلبد و از این تعبیر شده است به ولایت مطلقه فقیه در مقابل ولایت غیر فقیه که ناتوانی و ناکار آمدی و تعطیلی دینی را در پی دارد.

برای آگاهی بیشتر به کتابهای امامت و ولایت و بحثهای ولایت فقیه محققین مراجعه فرمایید.

همچون پرسش و پاسخ استاد مصباح پیرامون حکومت دینی ولایت فقیه شهید دستغیب

وظیفه انسان در برابر ولایت چیست؟

پرسش

وظیفه انسان در برابر ولایت چیست؟

پاسخ

۱ شناخت امام و ولی امر در هر زمانی از اهمیت قابل توجهی برخوردار است بگونه ایکه در طول تاریخ افراد و گروهها و احزاب و سازمانهای فراوانی بدلیل نشناختن امام زمان خود به بیراه رفته اند و سقوط کرده اند از این رو در برخی روایات نقل شده است کسیکه بدون شناخت امام زمانش بمیرد همچون انسانهای عصر جاهلیت مرده است.

۲ اطاعت بی چون و چرا از فرمانها و دستورات امام و ولی امر، تا تحقق بخشی آرمانها و اهداف حاکمیت دینی در همه عرصه ها گردد در غیر اینصورت برترین امام و انسان جهان هستی همچون امام علی (ع) دستوراتش روی زمین مانده و دشمنانش ابتدا وی را ترور شخصیت نموده و سپس آن بزرگوار را از صحنه خارج ساخته و بشهادت رسانند.

برای آگاهی بیشتر به کتابهای امام شناسی وولایت فقیه مراجعه فرمایید.

در زمان غیبت چگونه ولی امر مسلمین انتخاب می شود و ما چگونه به اعلم بودن او پی ببریم؟

پرسش

در زمان غیبت چگونه ولی امر مسلمین انتخاب می شود و ما چگونه به اعلم بودن او پی ببریم؟

پاسخ

۱. اداره کشور به وسیله ولیّ فقیه عادل واجد شرایط در زمان حاضر مختصّ ایران است. و در سایر ممالك چنین چیزی وجود ندارد. حتی کشورهایی مانند پاکستان و یا افغانستان که نام حکومت آنها نیز جمهوری اسلامی است، در رأس حکومتشان، فقیه عادلِ واجدشرایط وجود ندارد؛ و توسط افرادی مانند ژنرال پرویز مشرّف، و یا حامد کرزای اداره می شوند.

۲. وقتی ولایت فقیه مختصّ کشور ایران است، لزوماً انتخاب ولی فقیه هم توسط خبرگانی انجام می شود که مردم ایران آنها را برگزیده اند، و مردم سایر کشورها حق دخالت در این امر را ندارند.

۳. درشرایطی که هنوز نظام اسلامی و مجلس خبرگان تأسیس نشده باشد، بنا به احادیث معتبر و منابع موجود اسلامی، هر فقیه عادلِ واجد شرایط،حق ولایت و زعامت و سرپرستی جامعه را به واسطه "نصب عامّی" که امام زمان (عج) فرموده اند، دارا می باشد. که باروی آوردن مردم به او،وپذیرش رهبری ایشان توسط مردم،مسأله ولایت فقیه درآن شخص تحققّ عینی یافته، به اجرا درخواهد آمد.

مانند ولایت و زعامت مؤسّس و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، حضرت آیت ا...العظمی امام خمینی (ره) ،که به واسطه واجد شرایط بودن و پذیرش ولایت ایشان توسط مردم، تحقق عینی نیز پیدا کرد. و قبل از تأسیس مجلس خبرگان، مستقیماً به خواست مردم رهبری جامعه را بدست گرفتند.

و منظور از "نصب عام" که در بالا مطرح شد این است که در زمان غیبت، هر فقیهی که واجد شرایط علمی و عملی(اجتهاد و عدالت) باشد، از طرف ائمه معصومین

(ع) برای منصب ولایـت منصوب و تعیین شـده است. و نقش مردم در مرحله اجرائی کردن و عملی شـدن این ولایت مطرح می شود.(۱)

منابع و مآخذ:

۱. ولایت فقیه، ولایت، فقاهت و عدالت؛ حضرت آیت ا...جوادی آملی ص۳۸۹

مسأله ولایت فقیه و مشروعیت قانونی و شرعی آن را توضیح دهید.

پرسش

مسأله ولایت فقیه و مشروعیت قانونی و شرعی آن را توضیح دهید.

پاسخ

سوال از مشروعیت قـانونی و شـرعی ولایـت فقیه سوالی بسـیار مهم است چرا که در برگیرنـده مباحث اعتقادی شـیعه و مباحث سیاسی اسلام است یعنی از دو منظر می توان به آن نگاه کرد: ۱. دیدگاه اعتقادی صِرف

۲. دیدگاه سیاسی که البته سیاست اسلامی برگرفته از نقطه نظرات اعتقادی ناب اسلام است طبیعی است برای ورود به این بحث مقدمات شـناختی لازم است به عبارت دیگر، این سؤال تقریباً در پایان یک راه قرار دارد که مقدمات قبلی آن برای فهم و تبیین این سؤال ضروری و مهم است از جمله اینکه تمام اصول دین به هم پیوستگی منطقی و عینی دارند و بر این اساس سؤال مربوط به ولایت فقیه هم که جرعه ای از بحث امامت است متصل با مباحث اعتقادی اصیل اسلام است

به طور خیلی خلاصه می توان گفت ۱) توحید و صفات حق تعالی بالاخص بعد هدایتگری عام حق تعالی . ۲) مباحث مربوط به معـاد و حیـات جاودانه اخروی که بر اساس حیات دنیایی انسان تبیین می شود. ۳) مباحث مربوط به نبوت که چگونگی پیمودن راه از دنیا به عقبی است ۴) مباحث مربوط به امامت که در دوران خاتمیت ادامه دهنده رسالت هدایتگری انسان کمال جوسـت ۵) مباحث مربوط به عدل الهی که هیچ انسانی و امتی را بدون راهبر حقیقی قرار نمی دهد. ۶) مباحث مربوط به علل غیبت امام عصـر و شـرایط تـداوم دینداری انسانها در این دوران . اینها رؤوس بسـیار کلی مطالبی است که باید به آنها پرداخت تا بتوان به سؤال بالا پاسخی عمیق

داد اما می توان به کتبی در این زمینه مراجعه کرد که مستقیماً به مسأله مورد نظر پرداخته است مانند کتاب ولایت فقیه حضرت امام خمینی (;).

ولایت فقیه آیت الله جوادی آملی

ولایت فقیه آقای جوان

امامت و رهبری آیت الله جوادی آملی

پرسش و پاسخ (۳ جلد) از آیت الله مصباح یزدی

ولایت فقیه آقای هادوی آیت الله مصباح یزدی

علاوه بر این از آنجا که مسئله ولایت فقیه امری صِرفاً سیاسی نیست بلکه اساساً اعتقادی می باشد، لذا برای فهم آن قوت اعتقادی لازم است .بنابراین شما بهتر است کتابهایی را مطالعه کنید که این سیر مباحث را تجلی می دهد و در آن صورت خود به ضرورت آن پی خواهید برد. (از جمله کتب اعتقادی و بالاخص کتابهای استاد شهید مطهری مانند: توحید نبوت امامت و رهبری عدل و معاد و سایر کتب این نویسنده ارجمند) در هر صورت خیلی خلاصه عرض می کنیم

اما لطف خدا که منقطع نیست و در دوران غیبت هدایت تعطیل نمی شود. لذا امام زمان (۷)، در دوران غیبت نیز همچون خورشید پشت ابر، نورافشانی می کند و با اذن خدا، به هدایت انسانها و حفظ حیات هستی مشغول و مأمور است و لطفش به جهان می رسد ولیکن مضاف بر آن به امر خودش در این دوران باید به فقیه مراجعه کرد، فقیهی که جامع تمام شرایطی باشد که ایشان در حدیث معروف خود فرموده است پس ولایت فقیه در تداوم ولایت «خدا، پیامبر و امام و به امر اوست بنابراین مشروعیت ولایت فقیه از نظر شرعی امر امام زمان (۷) و از نظر عقلی ضرورت نیاز به هدایت و سرپرستی است و

مشروعیت قانونی آن نیز به این معناست که وقتی جامعه ای به فقیه واجد شرایط روی آورده و حکومتی را بر این اساس بر پا می کند. طبق قانون اساسی نظر او مشروعیت قانونی هم پیدا می کند.

ادله اثبات ولایت فقیه را بیان فرمائید. و آیا روایتی از امام زمان (عج الله) در این زمینه وجود دارد؟

پرسش

ادله اثبات ولایت فقیه را بیان فرمائید. و آیا روایتی از امام زمان (عج الله) در این زمینه وجود دارد؟

پاسخ

اگر فلسفه امامت و ضرورت وجود راهنمایان بشری که از درجات بالای کمال علمی و عصمت برخوردارند به خوبی روشن باشد، ادامه این امر مهم یعنی هدایت انسان در زمان غیبت کبری توسط افرادی برگزیده با ویژگیهای خاص نیز ضروری می نماید.

توضیح مطلب اینکه بعد از ختم نبوت پیامبراکرم ۶) رابطه انسان با ملکوت از طریق وحی قطع شد. در حالی که جمعیت انسان ها رو به افزایش و قهراً مسایل جدیدی در حوزه اندیشه و عمل به وجود می آمد. و از طرفی به تناسب زمان و مکان باید مصادیق آیات و روایات روشن شود، تا مردم از نعمت بزرگ قرآن و سنت نبوی ۶) محروم نگردند.

در زمان حضور هر کدام از ائمه معصومین :) و تفسیر و توضیح متون دینی توسط آن بزرگواران مشکلی وجود نداشت اما در زمان غیبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف ، که مردم از نعمت بهره مندی از منابع علم ناب محروم بودند و با گذشت زمان و فاصله گرفتن از صدر اسلام و هجوم بی وقفه شیاطین فکری از یک سو و پیشرفت های صنعتی و گرایش به تجملات در زندگی از سوی دیگر، نیاز به راهنمایانی وارسته و شاگردانی که در مکتب وحی زانو زده و به تناسب ظرفیت وجودی خود از چشمه علم و معرفت دین نوشیده اند، همچنان باقی و روز به روز شدیدتر می شود. و قرار گرفتن بشریت در مسیر نادرست و دور شدن از راه صحیح در درازمدت مورد پیش بینی حضرات معصومین :)از جمله امام

عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده و به این خاطر راهنمایی های لازم را به مردم نموده اند که به صورت روایات و احادیث به دست ما رسیده است از جمله در تحف العقول حدیثی از امام حسین ۷) در این مورد نقل شده که حضرت فرمودند: «مجاری الامور بیدالعلمأ بالله الامنأ علی حلاله و حرامه جریان کارها باید به دست افرادی باشد که عالم به خداوند و امین بر حلال و حرام اویند.» قهراً این افراد متخصص در دین الهی هستند که پاسدار حفظ احکام (حلال و حرام می باشند.

و یا در پاسخ سؤالاتی که اسحق بن یعقوب در طی نامه ای از محضر شریف امام عصر ارواحنا فداه نموده آن حضرت فرمودند: «واماالحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی راوه حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله(۷۹)؛ در رویدادهای آینده به راویان و متخصصان حدیث ما رجوع کنید که آنها از طرف من برای شما حجت می باشند و من حجت خدا هستم »

و مراد از «حوادث واقعه تنها احکام شرعی نمی تواند باشد بلکه معنای وسیع تری دارد که شامل مسایل و مشکلات اجتماعی نیز می شود. زیرا تعبیر به «حوادث واقعه در مورد احکام شرعی باید به علمای دین مراجعه کنند و نیازی به سؤال نبوده است

این دو نمونه از روایات فراوان در این زمینه می باشد. از این روایات روشن می شود که لزوم رهبری جامعه خصوصاً در زمان غیبت کبری مورد عنایت معصومین :) بوده است و مسأله ای با این اهمیت هرگز نمی توانسته مورد غفلت قرار گیرد. و به خصوص از ناحیه دین جامعی نظیر اسلام که در تمام مسایل از جزئی ترین آنها تا مسایل کلّی توجه نموده

و برای هر یک حکمی بیان نموده است مسایلی از قبیل طهارت و نحوه تطهیر، بحث مربوط به دیات نماز، روزه حج خمس و.... حال آیا عقل سلیم می پذیرد که تشکیل حکومت که سبب اجرای بهتر و کامل تر دستورات دینی و تکامل مردم می شود، را مورد عنایت قرار نداده باشد و یا در مورد شرایط رئیس حکومت سخنی به میان نیاورده باشد؟

لذا حضرت ولی عصر ارواحنا فداه در زمان غیبت کبری نواب خود را به طور عموم و با ذکر صفات و ویژگی معرفی کرده اند و از مجموع روایات متعدد در این زمینه شرایط حاکم دینی (ولایت فقیه بدست می آید که عبارتند از: تخصص و فقاهت در دین تقوای الهی دارا بودن بینش سیاسی و مدیریت و شجاعت

برای مطالعه بیشتر در مورد مبحث ولایت فقیه می توانید به کتابهای زیر مراجعه نمایید: ۱ حکومت اسلامی امام خمینی (;)

۲ پرسش و پاسخ پیرامون ولایت فقیه (سه جلد)، آیت الله مصباح یزدی ۳ ولایت فقیه آیت الله جوادی آملی

۴ وحی و رهبری آیت الله جوادی آملی

۵ ولایت فقیه حجه الاسلام هادوی تهرانی

۶ نگاهی گذار به ولایت فقیه محمد مهدی نادری قمی

پاورقی:

.۱۷۹اکمال الدین ج ۱ ص ۴۸۳.

آیا ما می توانیم با کسانی که بر علیه مقام معظم رهبری (حفظه الله تعالی صحبت می کنند و یا او را به علتهای مختلف قبول ندارند، بحث کنیم

پرسش

آیا ما می توانیم با کسانی که بر علیه مقام معظم رهبری (حفظه الله تعالی صحبت می کنند و یا او را به علتهای مختلف قبول ندارند، بحث کنیم

پاسخ

خواهر محترم ما باید با نظرات مخالفان با سعه صدر برخورد کرده و میزان تحمل خود را در برابر گفتارها و اعمالی که نمی پسندیم افزایش دهیم اگر یادتان باشد، مقام معظم رهبری (حفظه الله تعالی فرمودند: «اگر کسی عکس مرا پاره کرد، با او کاری

نداشته باشید» همین تواضع ایشان به ما می فهماند که نباید با مخالفان برخورد بدی داشته باشیم به عبارت دیگر، تا زمانی که مخالفت افراد با ایشان جنبه عملی و تشکیلاتی نداشته باشد، قابل اعتنا نیست

البته شما می توانید به سخنان مخالفان گوش داده و به طرز مؤدبانه ای پایبندی خود را به نظام و رهبری معظم آن به آنها تفهیم کنید. بی شک آنها نیز از شما نمی خواهند، آنچه را که می گویند مورد قبول و تأیید شما باشد. بهترین شیوه در این خصوص همان است که قرآن مجید از آن به حکمت و موعظه و جدال احسن تعبیر فرموده است برای آشنایی بیشتر با این شیوه به کتاب تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۲۵ سوره نحل مراجعه فرمایید.)

مردم از چه راه هایی بهتر می توانند ولایت مطلقه فقیه را بشناسند؟

پرسش

مردم از چه راه هایی بهتر می توانند ولایت مطلقه فقیه را بشناسند؟

پاسخ

۱. تئوری ولایت فقیه به گونه جدی باتلاش فقهای بزرگوار اسلام از قرن پنجم هجری به وسیله شیخ مفید; آغاز شده و هم چنان ادامه دارد.

۲. بر اساس نگرش ولایت فقیه حاکمیّت بر مردم در زمان غیبت ولی عصرغ فقط از آن ولایت فقیه است شرایط آن فقیه نیز، در کتب فقهی ذکر شده که مهم ترین آن ها عبارت است از: اجتهاد، عدالت مدیریّت و... ولّی فقیه در حوزه امور اجتماعی سیاسی جامعه همان جایگاه معصوم را داراست (مهدی هادوی تهرانی ولایت فقیه (مبانی ادلّه و اختیارات ، کانون اندیشه جوان ۱۳۷۷، ص ۸۸.)

۳. ساده ترین دلیل عقلی این تئوری آن است که به یقین خداوند، اسلام و مسلمانان را در زمان غیبت معصوم رها نکرده بلکه جانشینانی را برای وی معیّن کرده است (آیت اللّه جوادی آملی ولایت فقیه اسرأ، ۱۳۷۹، ص ۱۶۸.)

۴. در روایات معصومین نیز بدین موضوع اشاره شده است که به یک نمونه از آن ها اشاره می شود: امام زمان غ در پاسخ و پرسش های اسحاق بن یعقوب چنین نوشتند: "اما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه احادیثنا، فانهم حجّتی علیکم و انا حجه اللّه علیهم در رویدادهای آینده به راویان حدیث ما رجوع کنید; زیرا آنان حجّت من به شماو من حجّت خدا به آنان هستم "(اکمال الدین ج ۲، ص ۴۸۳، باب التوقیعات التوقیع الرابع)

۵. درباره این که چگونه باید ولایت مطلقه فقیه را به مردم شناساند، افزون به تحلیل جایگاه این تئوری که به اختصار به آن اشاره شد; باید

این مطلب به مردم توضیح داده شود که ۱. در این که جامعه نیازمند به رهبر و زمام دار است تردیدی نیست ۲.در جامعه ای که در آن حکومت اسلامی برقرار شده باشد; رهبر و زمام دار آن باید فقیه باشد. دلیل چنین مطلبی آن است که اداره این حکومت باید به وسیله کسی انجام شود که به مجموعه همه مسائل اسلام آشنایی کامل داشته باشد; زیرا چگونه می توان پذیرفت کسی که می خواهد اسلام را پیاده کند، شناخت کافی بدان نداشته باشد; چنین فرد آشنا به مبانی اسلام شخصی جز فقیه نیست

۶. منظور از مطلق بودن ِ ولایت فقیه آن است که قلمرو این ولایت به همه عرصه ها مربوط است نه آن که محدود و مقید به قلمرو خاصّی باشد. او، اجرای احکام اسلام را به عهده دارد; در این صورت دلیلی نداریم که بگوییم مثلاً فقط در محدوده امور حسبه ولایت دارد; همان گونه که برخی چنین گفته اند.

۷. سرانجام برای شناساندن ماهیت ولایت مطلق فقیه و نقش محوری آن می توان به ایفای چنین نقشی در تاریخ معاصر استناد جست و آن را برای مردم توضیح داد. آیا این حرکت عظیم انقلاب اسلامی که به وسیله ولیّ فقیهی چون امام راحل اتفاق افتاد و هم اکنون نیز، ولیّ فقیه گران قدر دیگری آن را ادامه می دهد، بدون محوریّت آن ها امکان داشت تحقق و ادامه یابد؟ توجه به نمونه های عینی که در زمان این دو شخص ارزشمند و ولی فقیه معاصر انجام گرفته و جبهه کفر و ضد اسلام را با همه توانمندی های ظاهری و بهره گیری از عالی ترین دست آوردهای فن آوری و تکنولوژی نظامی روز، به تسلیم وا داشته است

برای ترسیم ضرورت ولایت فقیه برای سامان دادن مسائل اسلام بسیار مفید است

۸. در قرآن کریم به موضوع حکومت خداوند در برابر حکومت طاغوت در سطحی گسترده اشاره شده و دلیل فرستادن پیامبران با شرایع را در هم شکستن حکومت طاغوت و جایگزینی حکومت خداوند به جای آن دانسته است راهکار این جایگزینی نیز آن است که کسانی که جنبه الهی دارند و با نام خلیفه اللّه بر روی زمین مطرح اند؛ حکومت کنند تا دست طاغوت را از حاکمیت بر مردم کوتاه سازند.(ولایت فقیه محمدهادی معرفت التمهید، ص ۱۱۹.)

۹. آیات بی شماری از قرآن کریم بدین موضوع پرداخته از جمله "يَدَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَكَ خَلِيفَه ًفِى الأ ?رْض ِفَاحْكُم بَيْن َالنَّاس ِبِالْحَق ِّوَ لَا تَتَّبِع ِ الْهَوَى َفَيُضِلَّكَ عَن سَبِيل ِ اللَّه ِ إِن َّالَّذِين َيَضِلُّون َعَن سَبِيل ِ اللَّه (ص ۲۶) ای داوود! ما تو را خلیفه و نماینده خود در زمین قرار دادیم پس در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف سازد." روشن است که این آیه شریفه تنها به قضاوت به حق اختصاص ندارد؛ بلکه حکمی کلی را درباره حکومت بیان کرده است این مطلب به ویژه با توجه به این که حق حکم کردن رانتیجه خلیفه الهی بودن دانسته است صورت آشکارتر می یابد؛ چه آن که این نتیجه گیری نمی تواند به یک جنبه موضوع حکومت یعنی قضاوت نظر داشته باشد.(همان)

۱۰. از جمله آیات دیگری که می توان به آن اشاره کرد: عبارت است از: "إِنَّآ أَنزَلْنَآ إِلَيْكَ الْكِتَب َبِالْحَق ِّلِتَحْكُم َبَيْن َالنَّاس ِبِمَآ أَرَغ كَ اللَّه (نسأ،۱۰۵) ما این کتاب

را به حق به تو نـازل کردیم تـا به آن چه خداونـد به تو آموخته در میان مردم حکم کنی " در این جا نیز منظور از حکومت تنها قضاوت نیست بلکه قضاوت زیرمجموعه ای از آن است وانگهی اگردین بر جامعه حاکم نباشـد، قضاوت به حق نیز امکان پـذیر نیست به همین جهت آیـاتی که دربـاره قضـاوت به حق یـا به عـدل آمـده به گونه ای ضـمنی و به اصـطلاح به دلالـت اقتضأ، بر چیزی فراتر از قضـاوت نظر دارنـد، زیرا قضـاوت به حق در سـایه حکومت طـاغوت که بر اساس ظلم و جور اسـتواراست امکان پذیر نیست آیاتی از قبیل

"وَ لاَ تَرْكَنُوٓاْ إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُواْ فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَآءَ ثُمَّ لاَ تُنصَرُونَ ;(هود،۱۱۳) به ظالمان تکیه نکنیـد که موجب می شود آتش شـما را فرا گیرد و در آن حـال هیـچ ولی و سـرپرستی جز خـدا نخواهیـد داشت و یـاری نمی شوید." به همین حقیقت اشاره دارند.(همان ص ۱۲۵.)

می دانیم که ممکن است در یک عصـــر و زمان چند یا چندین پیامبر وجود داشـــته باشد، مثل اکثر پیامبران در دین یهود که در یک زمان خاص چندین پیامبر وجود داشـــته حال بگویید: اگر ولایت فقیه مطلقه باشد، در یک عصـــر و زمان چند ولی مطلق می تواند وجود داشته باشد؟ اگر مطل

پرسش

می دانیم که ممکن است در یک عصـر و زمان چنـد یا چنـدین پیامبر وجود داشـته باشد، مثل اکثر پیامبران در دین یهود که در یک زمان خاص چندین پیامبر وجود داشـته حال بگویید: اگر ولایت فقیه مطلقه باشد، در یک عصـر و زمان چند ولی مطلق می تواند وجود داشته باشد؟ اگر مطلقه است که بیشتر از یک نفر معنا ندارد.

پاسخ

در قرآن کریم شرح حال پیامبرانی که معاصر بودند، آمده است که به عنوان نمونه به سه مورد اشاره می شود.

نمونه اول حضـرت موسی غ و حضـرت هارون غ است که در یک زمان و مکان بودند و در قرآن ضمن آیات متعددی به طور واضح مطرح شده که مسئولیت رهبری مردم (یهود و بنی اسرائیل بر عهده حضرت موسی بوده است و حضرت هاورن به عنوان وزیر موسی مطرح بوده است مگر در مدت چهل شبانه روزی که موسی به میقات و کوه طور رفته بود تا الواح تورات بر او نازل گردد. که در این مدت حضـرت موسـی از حضرت هارون درخواست نمود تا در میان مردم به عنوان خلیفه و جانشین او رهبری نماید.

در این مورد کاملاـ واضـح است که گرچه دو نفر پیامبرنـد ولی تعـدد آنـان به معنای تعـدد رهبری نیست بلکه رهبری به عهـده موسی است و هارون به عنوان وزیر و معاون مطرح است

نمونه دوم حضـرت ابراهیم و حضـرت لوط است که در یک زمان و دو مکان بودند. حضـرت ابراهیم در کنعان می زیست ولی

مسئولیت رهبری جامعه به عهده او بود و حضرت لوط چون از اهالی شهر انطاکیه بود و مردم این شهر به عناد و سرکشی شهره

بودنـد، خداونـد فردی را از میان آنان برگزیـد تا آنان ار برای پذیرش رهبری ابراهیم آماده سازد. اسـتاد جواد آملی در این باره می فرمایـد: حضـرت لوطغ که نبوت او زیر مجموعه نبوت ابراهیم خلیـل بود "فـامن له لوط"(عنکبوت ۲۶) (یعنی پس لـوط به ابراهیم ایمان آورد) و حکومت جدا نداشت و این هیچ مخدوری ار به همراه ندارد، زیرا نبوت چنین اشخاصـی شـعاعی از نبوت گسترده همان پیامبر بزرگ است که فرمانروای کل منطقه رسالت خود می باشد."((ولایت فقیه ولایت فقاهت و عدالت ۳۳۲.)

در این مورد نیز تعـدد پیامبر موجب تعـدد رهبری نگردیـد تنها به لحاظ برخی مصالح مردم انطاکیه از لوط اسـتفاده شد زیرا هر فردی مصلحت جامعه خویش را از دیگران بهتر درک می کند.

نمونه سوم حضـرت عیسـی غ و حضرات یحیی شمعون یوحنا، و بولس (سه پیامبر اخیر پیامبرانی هستند که در سوره یس آیه ۱۴ به آنان اشاره شـده او از طرف حضـرت عیسـی به سوی مردم انطاکیه فرسـتاده شدند تا آنان را به دین عیسـی دعوت نمایند. می باشـند همـانگونه که ملاحظه می شود حضـرت عیسـی به لحـاظ گستردگی رسالتش مسـئولیت رهبری جامعه به دوش او بود و پیـامبران نـامبرده مبلغ دین عیسـی محسوب می شدنـد که مردم شـهرهای اطراف را که سرکشـی می نمودنـد به فرامین حضـرت عیسی دعوت می نمودند.

در این مورد همماننـد موارد قبـل تعـدد پیـامبران موجب تعـدد رهبری نمی باشـد. البته روشن است که در هر سه نمونه یکی از پیامبران اولوالعزم وجود داشـته است که رسالت آنان گسترده و همگانی بوده است و پیامبران دیگر که با آنان معاصـر بودنـد به عنوان وزیر و معاون و مبلغ و سفیر مطرح بوده اند.

استاد جوادی در این زمینه می فرمایـد: "همچنین ممکن است در عصـر پیامبری بزرگ که مسئولیت زمامـداری جامعه به عهده اوست برخی دیگر از انبیـا الهی زیر مجموعه رسالت او باشـند و فقط به سـمت تبلیغ احکام دین منصوب گردنـد و حق تشـکیل حکومت جدا و مستقل را نداشته باشند; مانند حضرت لوطغ که نبوت او زیر مجموعه نبوت ابراهیم خلیل غ بود.(همان)

مشابه این مطلب هم در امامت مطرح است یعنی در زمان خلافت حضـرت امیرالمؤمنین علی غ با وجود اینکه امام حسـین و امام حسن بودند، خلافت و رهبری مردم و جامعه بر عهده امام علی غ بودن و ایشان به عنوان وزیر و کارگزار حکومت مطرح بودند.

در نتیجه گرچه در یـک زمان و مکان بیش از یک پیامبر و امام بوده است ولی ولایت و رهبری و تأسـیس حکومت اسـلامی بر عهده یک نفر بوده است و بقیه پیامبران و سایر مؤمنان وزیران و مشاوران و کارگزاران او محسوب می شوند.

در ولاـیت فقیه و حکومت اسـلامی در عصـر غیبت نیز اینگونه است یعنی از میان افراد واجـد شـرایط زعامت و رهبری جامعه و حکومت اسلامی یک نفر به عنوان فرد اعلم در رهبری انتخاب می شود که ولایت و رهبری جامعه اسلامی و مسئولیت حکومت اسلایم بر عهده اوست و بقیه عالمان دینی او را در این امر خطیر همکاری و همیاری می نمایند.

مثلا برخی به عنوان مرجع تقلیـد عهـده دار منصب افتأ می گردنـد و بعضـی به عنوان قاضـی سـمت قضأ را به عهده می گیرند و گروهی امر تعلیم و تربیت دانشجویان علوم دینی را قبول می نمایند و پاره ای به ارشاد و هدایت مردم همت می گمارندو...

که همه این اصناف تحت رهبری حاکم اسلامی می باشند.

استاد جوادی می فرماید: امّا شناختن نائب معصوم راه دیگری دارد که از شواهد عقلی و نصوص نقلی مربوطه به طور کامل اسنباط می شود، امّا به لحاظ قانون اساسی در اصل یکصد و هفتم قانون اساسی چنین آمده است پس از مرجع عالیقدر تقلید و رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلام .. امام خمینی (ره که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت رهبری شناخته و پذیرفته شدند، تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است

مجلس خبرگان که از افراد خبره اسلام شناس منتخب مردم تشکیل شده است وظیفه شناسایی فقیه جامع الشرایط برای رهبری را دارد. این مجلس چند وظیفه دارد:

۱. تشخیص فقهأ واجد شرایط رهبری

۲. تشخیص فقیه برتر و اعلم به این امر (رهبر جامعه اسلامی از میان فقهأ جامع شرایط رهبری و معرفی او به مردم .."(همان مأخذ / ص ۲۳۰-۲۳۱.)

پس ولایت فقیه مطلقه است و یک نفر به عنوان ولی مطلق رهبری جامعه و مسئولیت حکومت اسلامی را بر عهده می گیرد و بقیه افراد که از جهت رهبری پایین تر از او هستند به عنوان کارگزاران حکومت اسلامی در امور مختلف حکومت همکاری خواهند نمود.

البته ممکن است منظور پرسشگر محترم تعدد منطقه جغرافیایی باشد یعنی در یک منطقه جغرافیایی یک ولی فقیه حاکم است در مناطق دیگر و کشورهای اسلامی دیگر وضعیت به چه شکل است

در پاسخ به این احتمال استاد جوادی آملی می فرماید: "ولایت فقیه نسبت به کشورهای دیگر چگونه است آیا می شود در هر کشوری فقیه ولایت داشته باشد؟ در صورتی که یک از فقیهان اعلم از

دیگر فقیهان باشد چگونه است

پاسخ همـان گونه که اقلیم جغرافیـایی فتوای مجتهـد و مرجع تقلیـد را شـرعاً محـدود نمی کنـد، قلمرو ولایـت فقیه را نیز شـرعا تحدید نمی سازد. یک ولی فقه شـرعاً می تواند همه جوامع اسـلامی روی زمین را اداره کند در صورتی که محدودیت خارجی وجود نداشته باشد؛ ولی در شرایط کنونی عملا چنین امری در خارج میسر نیست زیرا مسئولان ممالک دیگر، آن را دخالت در امور کشورها می دانند و مانع چنین امری می شوند و دیگر امکان ندارد فقیهی در یک کشور شرقی است است برای مردم یک کشور غربی برنامه تعیین کند و بالعکس

ولایت فقیه نظیر نیابت از انبیأ اولوالعزم است مثل جانشینی پیامبر اسلام است که ذاتاً محدودیتی ندارد مگر مانع طبیعی یا سیاسی در بین باشـد. در زمـان هـای گذشـته موانع طبیعی وجود داشت و مثلاـ دو طرف یـک اقیـانوس یا از یکـدیگر خبر نداشـتند و یا امکـان ارتبـاط میان آنان جـدی نبود در هر یک از موانع طبیعی و سیاسـی هر فقیهی که داری شـرایط رهبری و ولایت است در منطقه خود، کشور را اداره می کند.

این سـخن در جایی است که فقیهان متساوی الاقدام و همتای یکدیگر باشند، امّا اگر یکی از آنان در فقه سیاسی یا سایر شرایط رهبری اعلم باشد، در این صورت دیگر فقیهان ولایت ندارند؛ مگر آنکه مانع سیاسی و ممنوعیت از دخالت به منزله فقدان اعلم تلقی شود که در این صورت تصـدی دیگر فقیهـان برای کشورهـای خود مـانعی نـدارد، لیکن اگر فقهـای عـادل ممالک دیگر، منصوب از سیو فقیه اعلم باشند و زمامداران جهان این نصب را هر چند به صورت

اذن زبـانی جلوگیری نکننـد و مفاسـدی را بر آن مترتب نسازنـد، به صواب نزدیـک و از خطأ و لغزش دور خواهـد بود و همین نحو، متعین می شود...."(همان مأخذ/ ص ۴۰۰-۴۰۱.)

لطفاً جایگاه اصل رهبری و ولایت فقیه در دین مبین اسلام را بیان کنید.

پرسش

لطفاً جایگاه اصل رهبری و ولایت فقیه در دین مبین اسلام را بیان کنید.

پاسخ

برای پاسـخ به این پرسـش به چنـد مطلب کلی اشـاره می کنیم الـف ولاـیت فقیه از جهـتی یـک موضـوع کلاـمی و جزء اصول اعتقـادی است و از جهت دیگر یک موضوع فقهی است از این نظر که در باره کار خـدا است جزء اصول اعتقادی می باشـد، به این معنا که خداوند متعال که آگاه به همه ذرات جهان است "لَا یَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّهٍ ;(سبا،۳) و به اندازه سنگینی ذره ای در آسمان ها و زمین از علم او دورنخواهد ماند." او که می داند امامان معصوم زمان محدودی حضور و ظهور دارند و امام زمان غ مـدت زیادی غیبت می کنـد، آیا برای زمان غیبت دسـتوری داده است یا این که امت را به حال خود رها کرده و اگر دسـتوری داده است آیـا آن دسـتور، قرار دادن فقیه جـامع شـرایط، برای رهـبری است و لاـزم است مردم به او مراجعه کننـد یـا نه به تعبیر دیگر، از این جهت که تعیین ولی فقیه مانند پیامبر و امام از سوی خداوند است از موضوعات اصول اعتقادی است

امـا فقهی بودن بحث ولاـیت فقیه که به فعل خود فقیه و مکلفان مربوط است از دو جهت مطرح می باشـد: نخست این که چون خداونـد در عصـر غیبت ولایت را برای فقیه تعیین فرموده پس بر فقیه جامع الشـرایط واجب است که این وظیفه را انجام دهـد و دیگر این که بر مردم بـالغ و عاقـل و حکیم و فرزانه و مکلف نیز، واجب است که ولاـیت چنین رهـبری را بپذیرنـد و از احکـام شرعی و قضاوت ها و ولایت های

شرعی که به وسیله او ثابت یا صادر می شود، اطاعت کنند؛ در نتیجه اگر تعیین ولی ّفقیه وظیفه مکلّفان و از افعال آنان باشد یک موضوع فقهی است هم چنین بحث از حدود و اختیارهای ولی ّفقیه هم مسئله فقهی است وظیفه مردم هم در برابر او از مسائل فقهی است در مطالب بعدی جایگاه رهبری و ولایت فقیه بیش تر توضیح داده خواهد شد.(ر.ک ولایت فقیه آیت اللّه جوادی آملی ج ۱۴۱۱۴۵، مؤسسه اسرأ.)

ولایت فقیه برای توده های جاهل آمده است برای بشر متمدن و جامعه مدنی و انسان های متفکر، اندیشمند و روشنفکر، پذیرفتن ولایت فقیه یعنی قبول صغرویت جهالت حقارت و ناتوانی در تشخیص خوب و بد و امورات زندگی و قبول سرپرستی یک اسلام شناس می باشد. ولایت فقیه و م

پرسش

ولایت فقیه برای توده های جاهل آمده است برای بشر متمدن و جامعه مدنی و انسان های متفکر، اندیشمند و روشنفکر، پذیرفتن ولایت فقیه یعنی قبول صغرویت جهالت حقارت و ناتوانی در تشخیص خوب و بد و امورات زندگی و قبول سرپرستی یک اسلام شناس می باشد. ولایت فقیه و مرجع تقلید هر دو از یک جنسند؛ تقلید از آخوندهای کهنسال که به احتمال قوی اکثراً به نوعی دچار زوال عقلی نیز می شوند، یک ظلم فاحش بر بشریت متمدن است تقلید یک جامعه شناس از یک آدم قدیمی چه معنایی دارد؟ و آن وقت هر کس که از این آدم ها تقلید نکند، اعمالش پذیرفته نمی شود و مورد قهر و غضب خداوند قرار می گیرد؟ آیا مسخره تر از این نظریه مسئله ای وجود دارد؟

پاسخ

پرسش شما را به چند پرسش تفکیک می کنیم اولین و مهم ترین آن ها این است که ولایت فقیه به کار انسان های متمدن نمی آید و آن ها بدون نیاز به ولایت فقیه می توانند به سعادت برسند.

انسان در زندگی اجتماعی خویش بدون پذیرش ولایت حاکمی خواه ولی فقیه یا غیر او، امکان ادامه حیات نمی یابد و هم اینک و همیشه همه مردم خواه دانشمند یا بی سواد و خواه متمدن یا غیر متمدن در سایه حکومتی و تحت قوانین آن زندگی می کنند و راهی جز این نیست اینک پرسش این است که حاکم چه ویژگی هایی باید داشته باشد تا انسان تحت ولایت او به سعادت دنیا و آخرت نایل آید؟ ما ناگزیریم پاسخ را با توضیحی درباره حکومت و ویژگی های حاکم برتر آغاز کنیم

نیاز جامعه به حکومت

هر جامعه ای برای حفظ، بقا و پیشرفت خود نیاز به حکومتی دارد تا

آن را اداره کند و به سر منزل مقصود برساند. برای اثبات این مدعا به چند دلیل اشاره می کنیم

۱. ضرورت نظم و امنیت داخلی جامعه ۲. لزوم تصدی کارهای بی متصدی ۳. ضرورت تعلیم و تربیت ۴. لزوم دفاع و آمادگی در برابر دشمنان ۵. لزوم ایجاد تعادل بین فعالیت های اقتصادی ۶. ضرورت رفع اختلاف ها و کشمکش ها; ۷. لزوم وضع احکام و مقررات جزئی

ضرورت حکومت در جامعه از دیدگاه اسلام

همان گونه که جامعه نیاز به احکام و مقررات اجتماعی و حقوقی دارد و بر این اساس نیازمند به قانونگذار است احتیاج به اجرای احکام و مقررات هم دارد; بنابراین محتاج حکومت است زیرا لازمه این که نظام اجتماع دچار اختلال نشود و شیرازه امور از هم نگسلد، باید دستگاهی وجود داشته باشد که با قدرت و شوکت خود، ضامن اجرای قوانین شود و متخلفان را مجازات کند و برای آن که آدمیان به هدف درست زندگی برسند، باید قوانین مو به مو، به مرحله اجرا درآید و این مهم ممکن نخواهد شد، جز با وجود "حکومت ; چنان که حضرت علی ۷ می فرمایند: "مردم به ناچار باید حاکمی داشته باشند; چه درستکار و چه نادرست "(نهج البلاغه کلام ۴۰.)

از آن جا که اسلام دینی است که کامل ترین و مطلوب ترین نظام حقوقی را دارد که تا روز قیامت از ارزش و اعتبار برخوردار است و مدعی است که برای تمام ابعاد زندگی فردی و اجتماعی همه مردمان در همه زمان ها و مکان ها احکام و مقررات دارد، نمی تواند برای حکومت که ضروری عقل و عقلا است احکام و مقررات نداشته باشد.

پس اصل "ضرورت وجود حکومت از قطعیات

است و اگر مطالب مورد اختلافی هست در خصوص کیفیت حکومت و شرایط زمامدار و وظایف و اختیارات اوست که به آن خواهیم پرداخت

قبل از پرداختن به شرایط حاکم و زمامدار، نکته ای که توجه بدان ضرورت دارد، این است که جوامع الهی به ویژه جامعه اسلامی برای امور معنوی اهمیت فراوانی قائلند. اسلام همان گونه که برای فرد، حفظ دین را بر هر کار دیگری مقدم می داند و برای نگهداری دین بذل مال و جان را توصیه می کند، برای جامعه نیز حراست و پاسداری دین را به هر قیمتی که باشد، واجب و بایسته دانسته است چنان که در سفارش های حضرت علی ۷ آمده است "هنگامی که مصیبتی در رسد، اموال خود را سپر جان هایتان کنید و زمانی که مصیبتی شدید (بر شما) فرود آید، جان های خود را سپر دینتان کنید و بدانید که از میان رفته کسی است که دینش از دست برود و دزد زده و بی چیز کسی است که دینش را از او ربوده باشند."(اصول کافی ج ۲، ص ۲۱۶، ح ۲.)

هنگامی که در جامعه دین اصالت داشته باشد، باید: اولاً همه احکام و مقررات اجتماعی و... به گونه ای وضع شود و تمام فعالیت های جمعی چنان صورت پذیرد که نه فقط با اهداف متعالی دین و اخلاق اسلامی مخالفت و منافات نداشته باشد، بلکه با آن ها موافقت داشته در راه تأمین آن ها قرار گیرد; ثانیاً، یکی از وظایف اساسی "حکومت ، تعلیم و تربیت دینی و الهی جامعه باشد.(حقوق و سیاست در قرآن استاد مصباح یزدی ص ۱۸۳، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی .)

حاکمیت فقیه عادل

والی جامعه اسلامی باید

فقیه عادل باشد. برای اثبات این مطلب دلایلی اقامه شده است که به برخی از آن ها اشاره می کنیم

دلایل عقلی

۱. خدای متعال برای اداره جامعه احکامی را نازل فرموده که در بسیاری از موارد، نیاز به شخصی دارد که آن ها را تفسیر و تبیین کند؛ همان طور که تمام قوانین دنیا چنین است

افزون بر این برای تطبیق احکام بر مصادیق و موارد آن ها نیز گاه ابهاماتی وجود دارد؛ یعنی این که آیا فلان حادثه خاص مصداقی از این قانون خاص است یا مصداقی از قانون دیگر؟

پس از تفسیر قانون و تعیین مصداق آن نوبت به اجرا می رسد. هر قانونی نیاز به مجری دارد. برای اداره یک جامعه (بر اساس احکام و قوانین خاص باید فرد یا افرادی باشند که بتوانند این سه مسؤولیت را بر عهده گیرند.

روشن است بهترین فرد برای اجرای احکام و قوانین اسلام کسی است که در هر سه مورد، سرآمد باشد؛ یعنی بهترین قانون شناس بهترین مفسر و بهترین اجراکننده باشد و هیچ انگیزه ای برای تخلف نداشته باشد. در فرهنگ اسلام چنین خصوصیّتی در افراد، "عصمت نام دارد.

به حکم عقل معصوم برای اجرای قانون بر تمام افراد دیگر اولویت دارد. امّا در زمان غیبت که عملاً چنین ایده ای در بین ما نیست و نمی توانیم با او مرتبط باشیم تا از حکومتش بهره مند گردیم بدون تردید، عقل می گوید: در عصر غیبت کسی باید در رأس هرم قدرت باشد که از هر جهت به امام معصوم شبیه تر است یعنی در دین شناسی تقوا و صلاحیت برای اجرای احکام و قوانین اسلام بهترین باشد و این صفات در "ولی فقیه تجلی می کند. در

امور دیگر نیز روش عموم مردم همین است که ابتدا نزد بهترین متخصص می روند; لیکن اگر دسترسی به بهترین ممکن نبود، به کسانی رجوع می کنند که در تخصص و ویژگی ها به فرد ایده آل نزدیک تر باشند. ولایت فقیه معنایی جز رجوع به اسلام شناس عادلی که از دیگران به امام معصوم نزدیک تر است ندارد.(ر.ک حکومت اسلامی و ولایت فقیه استاد مصباح یزدی ص ۱۵۰، سازمان تبلیغات اسلامی)

۲. جامعه انسانی نیازمند به قانون و نظم است وگرنه هرج و مرج لازم می آید و برای رعایت نظم محتاج به حاکم و والی است در حکومت های رایج به دلیل آن که حیات انسانی در محدوده زندگی دنیوی مورد لحاظ قرار می گیرد، قسمت عمده نظم و نظام آن ها متوجه به اعمال و رفتار مادی مردم بوده نسبت به عقاید و بلکه اخلاق و اوصاف نفسانی انسان ها بی اعتنا هستند; از این رو در هیچ یک از نظام های کنونی حاکم وظیفه ای درباره اخلاق و عقاید مردم ندارد; امّا بر اساس عقیده اسلامی حیات انسانی محدود به امور دنیوی نیست بلکه در ارتباط مستقیم با زندگی ابدی است از این رو قوانین اسلام قبل از تدبیر امور مادی عهده دار تهذیب جان حفاظت ایمان و هدایت عقول انسان هاست

بنابراین تنها کسی می تواند مدیر و مدبر قوانین آن باشد که نه تنها امانت دار منابع مالی باشد، بلکه در مرتبه اُولی نسبت به اخلاق و عقاید اسلامی امین باشد و تنها کسی توان حمل این امانت را دارد که ضمن آشنایی به اصول و فروع اسلام متعهد و مؤمن به آن ها باشد و این ویژگی ها در "ولی فقیه جمع است که هم به عنوان امین

از مرزهای اندیشه امت اسلامی حراست می نماید و از افزایش یا کاستی ها در قوانین اسلام پیش گیری می نماید.(ولایت فقیه رهبری در اسلام آیه الله جوادی آملی ص ۱۷۱، نشر رجأ.)

۳. اسلام آیینی جامع است و برای نیل انسان به سعادت در همه ابعاد زندگی انسانی اعم از: سیاسی اجتماعی اقتصادی و عبادی حکم دارد. جامعیت و جاودانگی احکام اسلام مستلزم "قوه مجریه و تشکیل حکومت است چرا که جعل قانون به تنهایی کافی نیست و عمل به قوانینی چون "و السارق و السارقه فاقطعوا أیدیهما"; احکام مالی دفاعی جزایی قضایی و قوانین دیگرِ سیاسی اجتماعی اسلام جز در سایه حکومت و نظام اجرایی ممکن نیست

به اقتضای حکم عقل مجری حکومت باید شخصی آگاه به قوانین و ملتزم به رعایت کامل وظایف دینی باشد. اگر معصوم در میان مردم باشد، عقل حکم به لیاقت او برای این مقام می کند، ولی اکنون که جامعه از فیض معصوم محروم است افرادی عهده دار این امر می شوند که از جهت علم به قوانین الهی تقوا، عدالت و التزام عملی به آن شبیه ترین مردم به معصوم باشند و "ولی فقیه مصداق این ویژگی هاست

سیره عقلا:

اولاً: سیره عقلا بر، داشتن حکومت است چنان که دلایلش پیش از این گذشت ثانیاً: سیره عقلا این است که هنگام سپردن کار به فردی اموری را از قبیل عقل علم امانت و... مدنظر دارند و مردمان هر منطقه و کشوری فردی را که بیشترین اطلاعات را در این زمینه دارد، انتخاب می کنند; چنان که مادی گراها بنابر اعتقادی که دارند فرد ماهر و عالم در این زمینه را برای حکمرانی خود انتخاب می کنند.

از آن جا که

مسلمانان معتقدند که اسلام در بردارنده تمام ضروریات زندگی بشر (فردی و اجتماعی است علاوه بر عقل و قدرت اعتقاد به اسلام اطلاع از مقررات و احکام اسلامی و... را نیز شرط می دانند و در صورت امکان بالطبع چنین فردی را شایسته سرپرستی خود می دانند.

دلایل نقلی

الف قرآن این کتاب شریف اولاً ضرورت وجود حکومت اسلامی و برپا داشتن نظام الهی و جاری ساختن عدالت اجتماعی را گوشزد می کند و در سطحی وسیع موضوع حکومت ِ "الله" را در مقابل حکومت ِ "طاغوت مطرح می کند و می فرماید: انبیا و شرایع آمده اند تا حکومت طاغوت را درهم شکنند و حکومت "الله" را جهان شمول نمایند. جایگزینی حکومت "الله" به جای "طاغوت به آن است که کسانی که خُلقیات و روحیات الهی دارند و "خلیفه الله فی الارض نامیده می شوند، حکومت کنند و دست طاغوت را از حاکمیت ِ بر مردم کوتاه سازند; چنان که آیه ۳۶ سوره نحل به خوبی روشن می سازد که وظیفه یکایک مسلمانان روی گردانی از حکومت طاغوت و روی آوردن به حکومت الهی است "همانا ما در میان هر امتی پیامبری را برانگیختیم]تا مردم را پیام دهد[که فقط خدا را پرستش کنید و از طاغوت دوری گزینید."(ر.ک ولایت فقیه محمدهادی معرفت ص ۱۱۹، مؤسسه التمهید.)

ثانیاً: قرآن در آیات متعددی به شرایط زمامدار و رهبری اشاره کرده است از جمله

۱. عادل باشد (هود، ۱۱۳); ۲. عالم]فقیه و آگاه به مسائل زمان باشد (بقره ۲۴۷); ۳. باید شخصی امین باشد (شعرأ، ۱۴۳); ۴. توانایی و حسن تدبیر داشته باشد (بقره ۲۴۷); ۵. یقین و پایداری و استقامت را پیشه خود سازد (سجده ۲۴) و...

حاصل کلام آن که خداوند دستور به تشکیل حکومت اسلامی داده است و برای رهبری آن شرایطی را مقرر نموده است و کامل ترین مصداق ویژگی هایی که در آیات ذکر شده است (مسلمان و مؤمن اسلام شناس و آگاه به مسائل زمان و...) پیشوایان معصوم و در عصر غیبت نزدیکترین افراد به معصومین "فقها" هستند.

روایات

۱. مقبوله عمربن حنظله از امام صادق ۷ نقل شده که فرمود: "مردم باید دقت کنند و از بین فقهایی که احادیث ما را روایت می کنند و در حلال و حرام به دقت و اجتهاد می نگرند و احکام ما را می شناسند، فقیهی را انتخاب کنند و او را در میان خود داور قرار دهند; چرا که من او را بر شما حاکم قرار دادم .(وسایل الشیعه ج ۱۸، ص ۹۹.)

چند نکته درباره مقبوله

۱. از آن جهت به این حدیث مقبوله می گویند که مورد قبول و پذیرش اصحاب (فقها) قرار گرفته است زیرا همگی در باب "قضا" و باب "افتا" به این حدیث استناد جسته و استدلال کرده اند.

۲. مطرح کردن مسئله "میراث و دین جنبه مثال دارد و اصل پرسش و پاسخ ناظر به این خصوصیت نیست اصولاً از آن جا که مراجعه به طاغوت و سر سپردن به وی مطرح است مخصوص باب قضا و افتا نیز نمی باشد; بلکه تمامی امور جامعه اسلامی را شامل می شود و به طور حتم مسائل سیاسی و تدبیر امور داخلی و خارجی امت مهم تر از مسائل قضایی و فتوایی است

۳. در این مقبوله به طور صریح دستور داده شده که جامعه تشیع برای تعیین "مرجع شایسته در همه امور اجتماعی و سیاسی در پی کسانی

باشند که جامعیت فتوایی داشته باشند. آن گاه پس از جستجو و یافتن فرد لایق به حکم او تن دهند و تحت فرمان او قرار گیرند که این همـان معنـای بیعت و حاکم قرار دادن ولی فقیه می باشـد و عبارت "فانّی قـد جعلته علیکم حاکمًا" حکم امضایی دارد; بـدین معنـا که چنین فرد لایـق و شایسته که از جانب مردم شـناسایی شـده و مورد انتخاب قرار گرفته امضای شارع را نیز در پی دارد و مفاد آن این است که چنان چه فقیه به حکم ائمه حکم کرد و پـذیرفته نشد، حکم خدا سـبک شـمرده شده و در حقیقت کلام ائمه و دستور خدا رد شده است و چنین فردی در حد شرک به خداست بنابراین در این حدیث منصب حکومت برای فقیه از سوی امام معصوم جعل شده و حکم او حکم امام قلمداد شده است (ولایت فقیه آیه الله معرفت ص ۱۲۴، چاپ یاران)

۲. توقیع شریف حضـرت مهـدی غ در پاسخ به "اسـحاق بن یعقوب می فرمایند: "در رخدادهایی که اتفاق می افتد، به "راویان حدیث ما مراجعه کنید; زیرا آنان حجت من بر شمایند و من حجت خدا بر آنان هستم .(وسایل الشیعه ج ۱۸، ص ۱۰۱.)

در این روایت مقصود از "رواه الحـدیث (راویـان حـدیث صـرفاً ناقلان حـدیث نیسـتند; بلکه مقصود، کسانی هسـتند که بتوانند حقیقت ِ گفتار پیشوایان معصوم را بازگو کنند.

مقصود از "حوادث واقعه رخـدادهاست یعنی مسائل مورد ابتلا که در طول زمان و با تحول احوال و اوضاع پیش می آیـد که به دست آوردن احکام مربوطه به هر یک صـرفاً در تخصص فقهای عالی رتبه است و از جمله حوادث واقعه و از مهم ترین آن ها، مسائل

سیاسی و اجتماعی امت است که با تحول زمان تغییرپذیر است

خلاصه این که در زمان غیبت امام عصر۷ فقها و عالمان دین که خود، عامل به دستورات دین باشند، جانشینان پیامبر و امامان معصوم هستند و عهده دار حفظ اسلام و مرزهای فکری آن می باشند; آن هایند که باید حدود خدا را جاری سازند و احکام الهی را در جامعه پیاده نمایند و مردم باید به آن ها مراجعه کنند و از آنان دستور گیرند و فرمان برند; اطاعت آنان اطاعت از خدا و پیامبر و امام و نافرمانی آنان فرمانبری از طاغوت است

۳. حدیث امام حسین ۷: امام خطاب به علمای عصر خویش و در ضمن کلامی طولانی (ضمن اشاره به جایگاه مهم و حساس علما در مسائل اجتماعی و سرنوشت اسلام و مسلمانان می فرمایند: "مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العلمأ بالله الامنأ علی حلاله و حرامه ..; جریان کارها و احکام الهی به دست علمای دین است که امین حلال و حرام خداوند می باشند."(تحف العقول ص ۲۳۷.)

این حدیث ،عهده دار مسؤولیت حکومت و تدبیر امور امت و نظام جامعه اسلامی را فقهایی معرفی می کند که به شریعت و دین خدا متعهدند.

حدود ولایت ولی ّفقیه

دلیل هایی که برای اثبات ولایت فقیه ذکر شد، بنابه نظر بیشتر فقها، اقتضای اطلاق ولایت فقیه را دارد و مقتضای آن این است که همه اختیاراتی که برای امام معصوم به عنوان ولی ّامر جامعه اسلامی ثابت است برای فقیه نیز ثابت باشد. ولی ّفقیه از این نظر هیچ حد و حصری ندارد; مگر آن که دلیلی اقامه شود که برخی از اختیارات امام معصوم به ولی ّفقیه داده نشده باشد; همان گونه

که بر اساس نظر مشهور فقهای شیعه در مسئله جهاد ابتدایی همین گونه است که اعلان جهادِ ابتدایی از اختیارات ویژه شخص معصوم است این همان چیزی است که از آن به ولایت مطلقه فقیه تعبیر می شود.

در این جا عده ای ناآگاهانه و شاید آگاهانه در صددند که از "اطلاق ولایت فقیه سوءاستفاده کنند و آن را به معنای دیکتاتوری فقیه و یا سلطنت و استبداد فقهی معنا کنند.

در پاسخ شبهه باید به این نکته مهم توجه کنیم که گرچه ظاهر این تعبیر، (ولایت مطلقه فقیه همین معنا را افاده می کند که ولی فقیه هیچ قید و بند و حدومرزی ندارد; امّا باید دقت کنیم که فقیه به هر کسی اطلاق نمی شود، به خصوص به فقیهی که بخواهد بر مردم ولایت و حکومت داشته باشد. اختیارات ولی فقیه در محدوده فقاهت مطلق است "ولی فقیه بودن شرایط علمی و عملی فراوان لازم دارد.

در روایت معروف امام زمان غ می خوانیم

"از میان فقها، آنان که بر نفس خود مسلطند و از دین خود حفاظت و پاسداری می کنند و با هوای نفس مخالفت می نمایند و مطیع دستورات مولای خود هستند، اینان شایسته آنند که توده مردم از آنان تقلید کنند."

در این حدیث قیودی برای مرجعیت و زعامت بیان شده است که اگر کسی این شرایط را نداشته باشد، تخصصاً از دایره تقلید و مرجعیت خارج است چه رسد به مسئله رهبری و زعامت بنابراین این قیود، جلوی دیکتاتوری استبداد و هوس رانی او را می گیرد; همان طور که عصمت امامان با هوس رانی استبداد و دیکتاتوری ناسازگار است (پرسش های فکری و دینی جوانان محسن غرویان ص ۴۷، مؤسسه پژوهشی امام

خمینی .)

در پایان به برخی از شبهات در این زمینه اشاره می شود:

اختیاراتی که در قانون اساسی برای ولی فقیه بر شمرده شده مستلزم تخصص های مختلف است و به طور طبیعی بودن این تخصص ها در یک فرد مشکل است

در هر جامعه متخصصان متعددی هستند که هر گروه در رشته ای خاص صاحب نظرند; ولی ّفقیه نیز باید مشاورانی از متخصصان مختلف داشته باشد: "وشاورهم فی الأمر" (آل عمران ۱۵۹) تا آن ها در مسائل متفاوت اظهار نظر کنند و نظر مشورتی خود را به ایشان انتقال دهند; در نهایت ولی ّفقیه با توجه به مشورت هایی که انجام می دهد، تصمیم می گیرد و سخن نهایی را اعلام می کند; همان طور که در تمام کشورهای دنیا به رغم وجود اختلاف در نوع حکومت رهبران و رؤسای جمهور، مشاورانی دارند.(همان ص ۶۵.)

آیا می توان از ولی ّفقیه انتقاد کرد؟

بر اساس اعتقادات دینی ما فقط پیشوایان معصوم معصومند; از این رو هیچ کس ادعا نمی کند، احتمال اشتباهی در رفتار و نظرات ولی ّفقیه نیست بنابراین احتمال خطا و اشتباه در مورد ولی ّفقیه وجود دارد و ممکن است دیگران به خطای او پی ببرند; لذا می توان از ولی ّفقیه انتقاد کرد و نباید منافع و مصالح شخصی یا گروهی مانع انجام آن شود; امّا لازم است شرایط حاکم در انتقاد کردن از فرد مسلمان رعایت شود:

۱. پیش از انتقاد باید اصل موضوع محرز و عیب و اشکال قطعی باشد; نه آن که مبتنی بر شایعات و اخبار غیر قابل اعتماد و یا بر اساس حدس و گمان سخن بگوید; ۲. به منظور اصلاح و سازندگی انتقاد شود; نه

برای عیب جویی و رسوایی اشخاص ۳. انتقاد، بر اثر دلسوزی خیرخواهی و صمیمیت باشد; نه به سبب برتری طلبی

۴. از آن جا که ولی فقیه در مقام نیابت معصوم قرار دارد، از این رو از قداست والایی برخوردار است و رعایت کمال احترام و ادب برای او ضروری است و حفظ حرمت و شأن او بر همه لازم است تا باعث سوءاستفاده دشمنان اسلام واقع نشود.

آن چه درباره مراجع معظم تقلید آورده اید، کم لطفی و نشان از اخبار نادرستی است که گروهی معاند ساخته و پرداخته اند و برای اثبات نادرستی آن کافی است در مجلس درس آن ها حاضر شوید و شاگردان محقق آن ها را که شماری از آن ها از اساتید حوزه و دانشگاه هستند، ببینید و با آن ها در این خصوص سخن بگویید. اساساً این سخن که هر کس پا به سن گذاشت از نظر فکری ضعیف می شود، نادرست است آیا به راستی می توان پذیرفت که دانشجویان مقطع دکتری برای خوشامد و یا اجبار پای درس استادی کهنسال می نشینند و از او چیزی نمی آموزند؟ بهتر است سری به دانشگاه ها بزنید و از نزدیک ببینید چه تعداد استاد بازنشسته به جهت وسعت معلومات و تجربیات شمع طالبان علم شده اند. آیا مرحوم امام خمینی را به خاطر ندارید که چگونه سیاستمداران را به زانو درآورد؟ نوشته های ایشان در اواخر عمر بابرکتشان موجود است و خود گویای تیزهوشی و تیزبینی و توانایی عقلانی ایشان می باشد هم اینک برخی مراجع معظم تقلید با چند هزار شاگرد که بسیاری از آن ها خود استاد و اهل قلم هستند، به بررسی دقیق ترین و ظریف ترین موضوعات اسلامی (فقه اصول رجال کلام تفسیر و...) مشغولند

و حاصل زحمات آن ها در بازار کتاب عرضه می شود و شما می توانید به آن ها دست یابید. مثال دیگر، آیا علامه طباطبایی تفسیر المیزان را که سرآمد تفسیرهای شیعه و سنی است و مشتمل بر هزاران نکته باریک تر از مو است در سن ِ جوانی نوشته است ! به نظر می رسد با قدری تأمل و تحقیق به آسانی می توانید به واقعیت ها دست یابید.

نکته دیگری این که به فرض اگر مرجعی گرفتار بیماری فراموشی و یا سستی ذهن شد، از مرجع تقلید بودن ساقط می شود و مقلدان با حفظ احترام و شأنیت او به مرجع ذی صلاح دیگری رجوع می کنند و این مسأله با معاشرت و بحث های علمی وی برای شاگردان به خوبی قابل تشخیص است و چه بسا خود او اگر متوجه این نقصان شود، خود را از مرجعیت کنار کشد.

در ذیل پ...jəآمده است "تقلید یک جامعه شناس از à...آدم قدیم...چه معنایی دارد؟"

پاسخ اگر این جامعه شناس به درد دندان گرفتار شود، به دندان پزشک مراجعه نمی کند؟ آیا اگر بخواهد برای خود خانه ای بسازد، خود دست به کار می شود یا به سراغ مهندس و معمار و بنا می رود؟ اگر پزشک برای او نسخه ای بپیچد، آیا او تقلید نمی کند و به دستورهای او عمل نمی نماید؟ وضع اودر مورد مسائل دینی نیز چنین است پزشک روان شناس جامعه شناس و یا هر کس دیگری که در مسائل اسلامی تخصص ندارد، باید در مسائل اسلامی به متخصص آن مراجعه نماید و این بدیهی و عقلانی است بنابراین در تقلید هیچ بار منفی برای مقلد وجود ندارد; زیرا جاهل در این جا به معنای جاهل نسبی و کسی است که در مسائل شرعی

مجتهـد و کارشـناس نیست گرچه خودش در مسائل دیگری متخصـص و کارشـناس باشـد، و یا حتی در مسائل فقهی از آگاهی نسبتاً خوبی برخوردار باشد. خود مجتهدان نیز در مسائل دیگر به متخصص رجوع می کنند و این را از باب رجوع جاهل به عالم و اهل خبره می دانند. نمونه بارز آن حضـرت امام خمینی بود که پزشک معالج ایشان گفت تا به حال کسی را ندیده ام که این قدر در درمان مطیع پزشک باشد.

دلایل ضرورت ولایت فقیه را بیان فرمایید؟

پرسش

دلایل ضرورت ولایت فقیه را بیان فرمایید؟

پاسخ

قائلین به ولایت فقیه به ادله نقلی و عقلی مختلفی تمسک کرده اند که بیان هر یک نیاز به شـرح مفصل دارد و ما فهرستی از آن دلایل را به صورت خلاصه ذکر می کنیم و تفصیل آن را به کتاب های مربوطه واگذار می نماییم

الف در میان ادله نقلی به روایات ذیل تمسک شده است

۱- روایت امیرالمؤمنین از پیـامبر اکرم ص : «اللهم ارحم خلفـایی قیـل یـا رسول الله و من خلفائـک قـال الـذین یأتون من بعـدی یروون عنّی حدیثی وسنّتی ، (وسائل الشیعه ج ۱۸، باب ۸، ح ۵۰).

۲- روایت امام موسی بن جعفر(ع : «.. لان ّالمؤمنین الفقهاء حصون الاسلام کحِصن ِ سورِ المدینه لها».

(اصول کافی ج ۱، ص ۳۸، باب فقدد العلماء)

۳- روایت امام صادق ع از پیامبر اکرم ص : «الفقهاء اُمناء الرُسُل ..»، (اصول کافی ج ۱، ص ۴۶).

۴- روایت حضرت رضا(ع : «ان ّالخلق لمّا وقفوا علی حدّ محدود...»،(بحارالانوار، چاپ جدید، ج ۶، ص ۶۰).

۵- توقیع مبارک حضرت ولی عصر(عج : «واما الحوادث الواقعه فارجعوا فیهاالی رواه حدیثنا فانّهم حجتی علیکم و انا حجه الله»، (وسائل الشیعه ج ۱۸، ص ۱۰۱، ح ۸).

۶- فرمایش امیرالمؤمنین (ع) به شریح «قد جلست مجلساً لایجلسه الاّ نبی ّاووصی ّنبی ّاو شقی ّ».

(وسائل الشیعه ج ۱۸، ص ۶، ح ۲)

۷- حدیث امام صادق ع : «اتقوا الحکومه فان ّالحکومه انّما هی للامام ..»،(وسائل الشیعه ج ۱۸، ص ۷، ح ۳).

۸- مقبوله عمربن حنظله از حضرت صادق ع : «.. ینظران من کان منکم ممن قدروی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکمافانّی قد جعلته علیکم حاکماً...».

(وسائل الشیعه ج ۱۸،

ص ۹۸)

۹- روایت ابی خدیجه از امام صادق ع : «... وایاکم ان یخاصم بعضکم بعضاًالی السلطان الجائر».

(وسائل الشیعه ج ۱۸، ص ۱۰۰، ح ۶)

۱۰- حدیث امام صادق ع از رسول الله(ص : «انّ العلماء ورثه الانبیاء»، (اصول کافی ج ۱، ص ۳۴).

۱۱- آیه کریمه «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم ، (احزاب آیه ۶).

۱۲- روایت «منزله الفقیه فی هذا الوقت کمنزله الانبیاء من بنی اسرائیل ،(بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۴۶).

۱۳- روایت رسول اکرم ص : «علماء امّتی کسایر انبیاء قبلی ، (جامع الاخبار).

۱۴- روایت «العلماء حکام علی الناس ، (مستدرک وسائل الشیعه باب ۱۱از ابواب صفات قاضی ح ۳۳).

۱۵- روایت امام حسین ع از حضرت امیر(ع : «مَجاری الامور والاحکام علی اَیدی العلماء بالله الاُمناء علی حلاله و حرامه ، (مستدرک وسائل الشیعه باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی ح ۱۶)

۱۶- حدیث پیامبر اکرم ص : «السلطان ولی من لا' ولی له ، (سنن بیهقی ج ۷،ص ۱۰۵).

۱۷- احادیثی که در باب حدود آمده است و در آنها لفظ امام ذکر شده مانند: «مَن اقرّعلی نفسه عند الامام .. فعلی الامام اَن یقیم الحدّ علیه ، (وسائل الشیعه باب ۳۲ از ابواب مقدمات حدود، ح ۱).

۱۸- روایت امام باقر(ع : «اذا شهد عندالامام شاهدان .. اَمَر الامام ع بالافطار».

(وسائل الشیعه باب ۶ از ابواب احکام ماه رمضان ح ۱)

۱۹- روایات متعددی در باب امر به معروف و نهی از منکر چرا که بعضی از مراتب نهی از منکر جذب و جرح و... است و بدون حاکم اسلامی منجر به هرج و مرج در جامعه می شود و از طرفی هم می دانیم که این احکام در زمان غیبت تعطیل نشده اند.

البته روشن است

که هر یک از این روایات توضیح فراوانی دارند که می توانیدبه کتاب های مفصل از جمله کتاب «شؤون و اختیارات ولی فقیه ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع امام خمینی ره مراجعه کنید.

ب) و اما دلیل عقلی

احکام اسلامی – اعم از قوانین اقتصادی سیاسی و حقوقی – تا روز قیامت باقی و لازم الاجرا است و هیچ یک از احکام الهی نسخ نشده و از بین نرفته است این بقا و دوام ِ همیشگی ِ احکام نظامی را ایجاب می کند که اعتبار وصیانت این احکام را تضمین کرده عهده دار اجرای آنها شود؛ چرا که اجرای احکام الهی جز از رهگذر برپایی حکومت اسلامی امکان پذیر نیست در غیراین صورت جامعه مسلماً به سوی هرج و مرج رفته و اختلال و بی نظمی برهمه امور آن مستولی خواهد شد. از آن جایی که حفظ نظام جامعه از واجبات مورد تأکید شرایع الهی است و بی نظمی و هرج و مرج در امور مسلمانان امری نکوهیده و ناپسند می باشد، روشن است که حفظ نظام و سدّ طریق اختلال جز به استقرار حکومت اسلامی در جامعه تحقق نمی پذیرد. ازاین رو هیچ تردیدی در لزوم اقامه حکومت باقی نمی ماند. علاوه بر آنچه گفتیم حفظ مرزهای کشور اسلامی از هجوم بیگانگان و جلوگیری از تسلط تجاوزگران برآن عقلاً ـ و شرعاً واجب است تحقق این امر نیز جز به تشکیل حکومت اسلامی میسر نیست آنچه برشمردیم جزو بدیهی ترین نیازهای مسلمانان است و از حکمت به دور است که خالق مدبّر و حکیم آن نیازها را به کلّی نادیده بگیرد و از ارایه راه حلی جهت رفع آنها غفلت کند.

آری همان دلایلی که لزوم امامت پس از نبوت را اثبات می کند، عیناً لزوم حکومت در دوران غیبت حضرت ولی

عصر(عج را نیز ثابت می نماید؛ به ویژه پس از این همه مدت که از غیبت آن بزرگوار می گذرد و شاید این دوران هزارها سال دیگر نیز ادامه یابد. در این صورت آیا می توان تصور کرد که آفریدگار حکیم امت اسلامی را به حال خود رها کرده و تکلیفی برای آنهامعین نکرده باشد؟ و آیا خردمندانه است که بگوییم خداوند حکیم به هرج ومرج میان مسلمانان و پریشانی احوال آنان رضایت داده است و آیا چنین گمانی به شارع مقدس روا است که بگوییم حکمی قاطع جهت رفع نیازهای اساسی بندگان خدا تشریع نکرده است تا حجت بر آنان تمام شده باشد؟آری لزوم حکومت به منظور بسط عدالت و تعلیم و تربیت و حفظ نظام جامعه و رفع ظلم و حراست مرزهای کشور و جلوگیری از تجاوز بیگانگان ازبدیهی ترین امور است ؛ بی آن که بین زمان حضور و غیبت امام و این کشور وآن کشور فرقی باشد. گفتنی است که قدر متیقن از اشخاص برای تصدی منصب حکومت فقیه عادل و آگاه به مسائل زمان خود است و تا چنین شخصی هست نوبت به غیر عادل یا غیر فقیه نمی رسد.

در روایت فضل بن شاذان – که در کتاب علل الشرایع از امام رضا(ع نقل شده – به همین دلیل عقلی اشاره شده است

حضرت می فرماید: «اگر کسی بگوید که چرا خداوند اولی الامر برای مردم قرار داده و آنان را به پیروی از ایشان امر فرموده است پاسخ داده می شود که این امر علل بسیار دارد از جمله این که خداوند حدود و قوانینی برای زندگی بشر تعیین فرموده و به مردم فرمان داده است که از آن حدود و قوانین تجاوزنکنند؛ چرا که برای آنان فساد و تباهی به

ارمغان می آورد. اما اجرای این قوانین و رعایت حدود شرعی تحقق نمی پذیرد مگر آن که خداوند زمامداری امین برای آنان بگمارد تا آنان را از تعدی از حدود و ارتکاب محرمات باز دارد.در غیر این صورت چه بسا افرادی باشند که از لذت و منفعت شخصی خود به بهای تباه شدن امور دیگران صرف نظر نکنند. ازاین رو خداوند سرپرستی برای مردم تعیین فرموده است تا ایشان را از فساد و تباهی باز دارد و احکام وقوانین اسلامی را درمیان آنان اقامه کند.

دیگر آن که ما هیچ گروه یا ملتی را نمی یابیم که بدون زمامدار و سرپرست زندگی کرده و ادامه حیات داده باشد؛ زیرا اداره امور دینی و دنیوی آنان به زمامداری مدبّر نیازمند است و از حکمت باری تعالی به دور است که آفریدگان خود را بدون رهبر و زمامدار رها کند، حال آن که خود به خوبی می داند که مردمان به ناچار باید حاکمی داشته باشند که جامعه را قوام وپایداری بخشد و مردم را در نبرد با دشمنانشان رهبری کند و اموال عمومی رامیان آنان تقسیم کند و نماز جمعه و جماعات آنان را برپا دارد و از ستم ستمگران نسبت به مظلومان جلوگیری نماید و... گفتنی است که مردم دارای آرا و افکار و تمایلات مختلف اند. پس اگر حضرت حق زمامداری را که ازره آوردهای پیامبر پاسداری کند تعیین نمی فرمود، مردمان فاسد و تباه می شدند. آیین و سنت و احکام خداوندی تغییر می یافت و ایمان آنان متزلزل می شد و تمامی خلق به تباهی

و ضلالت می افتادند»، (بحارالانوار، چاپ جدید ۱۱۰ جلدی ج ۶، ص ۶۰).

برای مطالعه و تحقیق بیشتر ر.ک

۱- ولایت فقیه و جهاد اکبرامام خمینی

۲- ولایت فقیه از دیدگاه فقها و مراجع علی

عطایی

۳- ولایت فقیه به زبان ساده شفیعی

۴- ولایت فقیه جوادی آملی

۵- حدود ولایت حاکم اسلامی احمد نراقی

۶- حکومت الهی و ولایت و زعامت مصطفی آیت اللهی

۷- ولایت فقیه و حاکمیت ملت طاهری خرم آبادی

۸- ولایت فقیه شهید هاشمی نژاد

۹- مجله حوزه شماره ۸۵ - ۸۶ بحثی درباره ولایت فقیه نجابت

۱۰- ولایت فقیه یا حکومت اسلامی در عصر غیبت محمد یزدی

۱۱- ولایت فقیه آیت اللهمعرفت

آیا مساله ولایت فقیه یک مساله فقهی و تقلیــدی است و هرکس باید از مرجع تقلید خود پیروی کند یا یک مساله عقلی و تحقیقی است که مثل اصول دین انسان خود باید تحقیق کند؟

پرسش

آیـا مسـاله ولایـت فقیه یـک مساله فقهی و تقلیـدی است و هرکس بایـد از مرجع تقلیـد خود پیروی کنـد یا یک مساله عقلی و تحقیقی است که مثل اصول دین انسان خود باید تحقیق کند؟

پاسخ

اصل مساله «ولایت فقیه» ابعاد پیش فرض ها و جهات متعددی دارد که هریک از آن ابعاد جایگاه خاصی در مباحثدارد.

الف) از طرفی این مسـاءله به اصـل ولایـت و تولی دینی بر می گردد که مسـاله کلامی و مربوط به قلمرو دین است. اینبخش از مسـاءله تنها شامل ولایت فقیه نیست، بلکه ولایت ائمه اطهار: و نبی اکرم(ص) نیز دربرمی گیرد و چون مساءلهمساءله ای ریشـه ای و کلامی است از آغاز علمای شیعه امامت و ولایت را در اصول دین مطرح کرده اند.

ب) بخش دیگر این مساله در مورد این است که اگر پذیرفته شد که اسـلام دارای نظام و سیسـتم حکومتی اسـتویژگی های آن

سیستم و خصوصیات گردانندگان اصلی به ویژه رهبری که در راءس آن قرار می گیرد و حدود وظایف واختیاراتشان چیست؟ این قسمت از مساءله مربوط به فقه سیاسی اسلام است. البته فقهی بودن آن باز به این مساءلهنیست که هرکس باید طبق فتوای مرجع تقلید خود بدان بنگرد و موضع عملی خود را تنظیم کند بلکه در اسلام احکامحکومتی جایگاه رفیع تری دارد و چون نظم و نظام اجتماعی مستلزم وحدت رویه است حتی دیگر مجتهدان نیز باتفاوت آرایی که در جزئیات مساءله دارند شیوه ای رفتاری خود را باید با معیارهای نظام اسلامی منطبق سازند.{J

آیا مدیریت فقهی و علمی از هم جداست , یعنی , علمی برای کشورهای غربی و لیبرال است و فقهی برای کشورهای اسلامی ؟

پرسش

آیا مدیریت فقهی و علمی از هم جداست , یعنی , علمی برای کشورهای غربی و لیبرال است و فقهی برای کشورهای اسلامی ؟

پاسخ

به نظر می رسد اساس این تقسیم و دوباره سازی چندان درست نیست بویژه آنکه طراحان این شعار هنوز تصویرروشنی در این زمینه ارائه نداده اند که به چه چیز «مدیریت فقهی» و به چه چیزی «مدیریت علمی» می گویند. در نظامجمهوری اسلامی نیز هیچ گاه مسوءولین بر سر این دو راه قرار نگرفته اند که در تعارض بین مدیریت علمی و فقهی کدامرا وانهند و کدام را برگزینند. بلکه اصولاـ شیوه های مدیریت علمی در کادر نورمها و هنجارهای فقهی قابل اجراست.بلی اگر شیوه خاصی با هنجارهای دینی ناسازگار باشد به نظر ما مردود است ولی درجوامع لیبرالی اصلا این مسالهمطرح نیست که شیوه های خود را با قوانین و اصول الهی منطبق نموده و عناصر سازگار با آن را بر گیرند و ناسازگار راوانهند.{J

چرا ولی فقیه باید شخصی حوزوی باشد در حالی که دیگرانی هم هستند که از لحاظ های دیگر بالاتر هستند؟

پرسش

چرا ولی فقیه باید شخصی حوزوی باشد در حالی که دیگرانی هم هستند که از لحاظ های دیگر بالاتر هستند؟

پاسخ

این که در میان انسان های عادی یک نفر نمی تواند همه چیز را بداند امری بدیهی و روشن است و هیچ ربطی هم بدانش پزشکی ندارد و اصلاً این مسأله جزء موضوعات مورد گفتگو در این علم نیست. لیکن چه کسی گفته است کهولایت فقیه همه چیز را می داند و یا باید بداند؟ ولایت فقیه در واقع ولایت فقه است. به عبارت دیگر این مسأله مربوطبه ساختار جامعه اسلامی از نظر متون دینی است. توضیح این که فقیه به معنای کسی است که بتواند از طریق متونتفصیلیه (کتاب، سنت، اجتماع، عقل)

احکـام الهی را در موضوعات مختلف اسـتنباط و عرضه کنـد و چون به حکم آیهشـریفه «لاحکم الا للّه و من لم یحکم بما انزل اللّه فهو... و...» ملاـک عمـل در حکومت اسـلامی بایـد احکام الهی باشـد،لاجرم در رأس آن نیز بایـد کسـی باشـد که در تمام مسائـل سیاسـی، اجتماعی، اقتصادی و... بتوانـد حکم الهی را اسـتنباطنموده و آن را برای عمل عرضه کنـد و جامعه را به سـمت ارزش های الهی رهبری نماید. ولایت فقیه معنایی جز ایننداردJ}.

اعتقاد شیعه درباره ولایت فقیه چیست و اهل سنت در این مورد چه نظری دارند؟

پرسش

اعتقاد شیعه درباره ولایت فقیه چیست و اهل سنت در این مورد چه نظری دارند؟

پاسخ

شیعیان از زمان غیبت امام زمان(عـج) عالمان دینی و فقیهانی را که دارای شـرایط لازم بوده انـد، به عنوان رهبر دینی ومتصـدی اموری که نیازمنـد به ولایت است پـذیرفته انـد. لذا بحث نظری ولایت فقیه در کتاب های عالمان گذشـته مطرحبوده و عملاً نیز برخی از علمای گذشته به اعمال آن اقدام نموده اند.

اهل سـنت نیز شبیه همین عقیـده را دارند با این تفاوت که شـرایط ویژه ای را که شـیعه برای ولی فقیه قائل است، آنانشـرط نمی دانند؛ بلکه هر کس که حکومت را به دست گرفت، او را ولی و اولی الامر و واجب الاطاعه می دانندJ}.

چرا در ایران از اجرای حدود الهی چشم پوشی می شود

پرسش

چرا در ایران از اجرای حدود الهی چشم پوشی می شود

پاسخ

در مورد اجرای حـدود: اولاً، اجرای حد سـرقت، شـرایطی دارد که در بسـیاری از سـرقت ها تحقق نمی یابد. ثانیا، همانگونه که خود نوشته اید اجرای حدود باید در زمینه مناسبی صورت بگیرد. در وضعیت فعلی و با توجه به عدم آمادگیاذهان برای پذیرش حکم الهی، اجرای برخی از حـدود نه تنهـا فایـده ای در بر نـدارد؛ بلکه از نظر تبلیغـاتی مشـکلاتعدیده ای را برای کشور ایجـاد خواهد کردJ}.

آیا ولایت مطلقه را به یک انسان غیر معصوم دادن صحیح است ؟

پرسش

آیا ولایت مطلقه را به یک انسان غیر معصوم دادن صحیح است ؟

پاسخ

ولایت مطلقه نیازمند عصمت نیست؛ زیرا مقصود از ولایت در اینجا، ولایت اعتباری است و ربطی به مقاماتتکوینی که متکی بر عصمت است ندارد.

مقصود از «ولایت مطلقه فقیه» آن است که دایره اختیارات ولی فقیه محدود به احکام اولی و ثانوی و قوانین مدوننیست. بلکه هرگاه مصالح عالیه و الزامی جامعه اسلامی ایجاب کند که موقتا برنامه ای بر خلاف آنها انجام شود ولیفقیه می تواند به آن کار اقدام نماید. به عنوان مثال در فقه اسلامی تخریب مسجد حرام می باشد. اکنون اگر به تخریبمسجدی جهت خیابان کشی حاجت افتاد چه باید کرد؟ یک روی کرد (نظریه مخالف ولایت مطلقه) آن است که تازمانی که تخریب مسجد به حد ضرورت نرسد، یعنی چنان کارد به استخوان نرسیده که هیچ راه حل دیگری جزتخریب آن نباشد، نمی توان آن را تخریب نمود. روی کرد دیگر (دیدگاه ولایت مطلقه) آن است که شارع مقدس به ولیامر اجازه داده است، که در صورت مصلحت اهم دست به این کار بزند، و لازم نیست آن قدر صبر کند که برای جامعهمشکلات عدیده ای پدید آید و مسأله را به حد ضرورت و حکم ثانوی برساند. حضرت امام پس از ذکر مثال فوقمی فرمایند: اگر بخواهیم در این گونه امور دایره ولایت را به احکام ثانوی محصور کنیم هرگز نمی توانیم تمدن داشتهباشیم و همواره جامعه اسلامی گرفتار رکود، درماندگی و عقب افتادگی خواهد بود.

برای آگاهی بیشتر ر . ک : ولایت فقیه آیت الله جوادی آملی.{J

آیا ولایت فقیه از ضروریات مذهب است و رد آن موجب تکذیب ائمه (ع) می شود؟

پرسش

آیا ولایت فقیه از ضروریات مذهب است و رد آن موجب تکذیب ائمه (ع) می شود؟

پاسخ

آنچه حضرت امام فرموده اند با سخنان آیت اللّه مصباح یزدی تعارضی ندارد؛ زیرا هر یک ناظر به نوعی برخورد بامسأله ولایت

فقیه است. به عبارت دیگر عدم قبول ولایت فقیه، اشکال مختلفی دارد از جمله:

الف) در مواردی ممکن است شخص با تعبّد کامل به احکام اسلامی تحقیق می کند، ولی پس از تحقیقات جدی و گسترده، مسأله ولایتفقیه برایش ثابت نمی شود. بنابراین از جهت نظری، بدون آن که قصد مخالفت با احکام اسلامی داشته باشد، ولایت فقیه را قبولنمی کند. لیکن در عمل هرگز جبهه گیری و مخالفت نمی نماید و از حکومت اسلامی تبعیت می کند. چنین رویکردی در اصطلاح فقهی«رد بر فقیه» تلقی نمی شود و مستلزم تکذیب ائمه(ع) نیست.

ب) صورت دیگر آن است که شخص با علم به ثبوت شرعی ولایت فقیه بر اساس هوای نفس به آن پشت پا زند. چنین رویکردی مصداق«رد برفقیه» است و بر اساس توقیع شریف امام عصر(عج) رد بر ائمه اطهار(ع) و رد بر خدا می باشد.

J}

فهرستی از کتابهایی که در زمینه ولایت فقیه به زبان فارسی تالیف شده بنویسید؟

پرسش

فهرستی از کتابهایی که در زمینه ولایت فقیه به زبان فارسی تالیف شده بنویسید؟

پاسخ

ولایت فقیه و جهاد اکبر امام خمینی(ره)

۲- ولایت فقیه از دیدگاه فقها و مراجع علی عطایی

۳- ولایت فقیه استمرار حرکت انبیا مجاهدین انقلاب اسلامی

۴- ولایت فقیه دستغیب

۵- ولایت فقیه به زبان ساده شفیعی

۶- ولایت فقیه جوادی آملی

۷- حدود ولایت حاکم اسلامی احمد نراقی

۸- اقتصاد سیاسی، ج ۱ (ولایت فقیه) مولائی

۹- کلیات مسأله ولایت سیاهپوش

۱۰- حکومت الهی ولایت و زعامت مصطفی آیت اللهی

۱۱- ولایت فقیه و حاکمیت ملت طاهری خرم آبادی

۱۲- ولایت فقیه حائری شیرازی

۱۳- حاکمیت مستضعفین در پرتو ولایت حسین نژاد

۱۴- نگرشی بر ولایت فقیه انجمن اسلامی

۱۵- ولایت فقیه گروهی از نویسندگان

۱۶- نگانی به مسأله ولایت هادی روحانی

۱۷- ولایت فقیه شهید هاشمی نژاد

۱۸- مجله حوزه شماره ۸۶ - ۸۵

۱۹- بحثی درباره ولایت مطلقه نجابت

۲۰- ولایت از دیدگاه مرجعیت شیعه مقیمی

۲۱- تحقیقی پیرامون ولایت فقیه حبیب اللّه طاهری

۲۲- ولایت فقیه یوسف صانعی

۲۳- ولایت فقیه یا حکومت اسلامی در عصر غیبت محمد یزدی

البته این تنها بخشی کوچک از نوشته ها در این مورد است.

از نظر عقلی وجود ولایت فقیه چه لزومی دارد؟

پرسش

از نظر عقلی وجود ولایت فقیه چه لزومی دارد؟

پاسخ

در این رابطه، ادله عقلی متعددی وجود دارد که:

اولاً هر یک از زاویه خاصی مسأله را مورد بررسی قرار می دهد.

وثانیا برخی از آن ادله، مستقلات عقلیه است و برخی ملازمات عقلیه. یکی از وجوه عقلی که به اختصار بدان اشاره می کنیم این است که یکی از مباحث مهم فلسفه سیاست، ویژگی ها و اوصاف رهبران است. به عبارت دیگر این سؤال همواره وجود دارد که آیا «رهبر و شخص اول حاکم در یک جامعه، چه کسی و با چه خصوصیاتی باید باشد؟» درپاسخ به این سؤال، ابتدا دو فرض قابل تصور است:

۱ هیچ معیار و ویژگی خاصی لازم نیست.

۲ وجود یک سریویژگی ها و خصوصیات لازم است.

بطلان فرض اول کاملاً بدیهی است؛ زیرا همواره بنای عقلا بر این بوده است که برای ابتدایی ترین سطوح مدیریت در جامعه، در جست وجوی افراد ذی صلاح با ویژگی های خاصی باشند؛ چه رسد به مدیریت کلان اجتماعی که سرنوشت یک ملت را در ابعاد گوناگون رقم می زند. بنابراین فرض دوم تعیّن می یابد.

در فرض دوم یک سری ضوابط و ویژگی های عام است که همه عقلای عالم وجود آنها را ضروری و لازم می دانند؛از قبیل: ۱ دانش و بینش سیاسی و اجتماعی، ۲ تدبیر، ۳ قدرت مدیریت. اما آیا این مقدار برای رهبری یک جامعه کافی است؟ جواب این سؤال در گرو ساختار یک حکومت، اهداف تشکیل آن و خاستگاه و پایگاه ارزشی و مکتبی آن است. شایان توجه آن که حکومت اسلامی، حکومتی مبتنی بر احکام و ارزش های الهی است و در آن: اولاً جست وجوی سعادت دنیوی و اخروی انسان ها ملحوظ است و ثانیا

راه تـأمین این هـدف نیز، در احکـام و ارزش های الهی تعیین گردیـده است. لاجرم کسـی که در رأس چنین حکومتی قرار می گیرد، علاوه بر دارا بودن شرایط عام لازم برای رهبری یک جامعه، باید از دو ویژگی دیگر نیز برخوردار باشد:

۱ شـناخت دقیق نظـام حقوقی و احکـام و هنجارهـای الهی و توان کشف و اسـتنباط آنهـا از منابع و مصادر اصـلی در برخورد با مسائل گوناگون اجتماعی (فقاهت).

۲ تعهد والتزام و پای بندی به احکام الهی (عدالت) و دوری از اوصاف اخلاق رذیله و اجتناب از دنیاپرستی و هواخواهی (تقوا). ازاین رو قانون اساسی شرایط رهبر را چنین معرفی می کند:

۱ صلاحیت علمی لازم برای افتا در ابواب مختلف فقه،

۲ عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام،

۳ بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری.

شرایط رسیدن به مقام ولایت فقیه چیست ؟

پرسش

شرایط رسیدن به مقام ولایت فقیه چیست ؟

پاسخ

مناصب اجتماعی مبتنی بر دو امرند

: الف) وجود شرایط لازم در فرد

ب) طی مراحل قانونی

الف) شـرایط لازم برای ولایت فقیه، مسأله عـدالت، اجتهاد، شـجاعت، تدبیر و... است. این شـرایط ممکن است درافراد متعددی وجود داشـته باشـد و هیـچ یـک از آنهـا یـک شـبه پدیـد نمی آیـد. کمـا این که در مورد رهبر انقلاب مسأله اجتهاد از پیش از پیروزی انقلاـب محرز بوده است. در مبارزات خسـتگی ناپـذیر در برابر طاغوت و نیز شـرکت شخصـی در عملیات پارتیزانی در زمـان جنگ، میزان شـهامت و شـجاعت ایشان به خوبی نمایان گردیـده است. از نظر مـدیریت وکارآیی نیز در بالاترین سـطوح مدیریت کشور آزمایشات لازم را پس داده اند. تقوا و عدالت ایشان نیز برای همگان درطول سال ها مسؤولیت، مشخص و مبین گردیده است.

ب) طی مراحل قانونی و به دنبال آن نصب یا انتخاب رسـمی ممکن است دفعی و سریع باشد. مثلاً در یک انتخابات یک روزه یـک نفر نماینـده یـا رئیس جمهـور می شود. هم چنین در انتخابـات خبرگـان یـک نفر به رهـبری برگزیـده می شود. پس آنچه ممکن است یک شبه انجام شود بخش دوم کار است، و این در همه جای دنیا و در همه مشاغل حساس وجود دارد.

افزون بر آن مسأله «ولایت امر مسـلمین» به دنبال بیعتی است که بسـیاری از مسـلمانان جهان به عنوان ولی امر وخلیفه مسـلمین با ایشان انجام دادند.

مشخصات نظام استبدادی (Despotistic) اساسـا با ویژگی های نظام ولایت فقیه متفاوت است، برخی از اینتفاوت ها عبارتند از:

الف) نظام استبدادی، مبتنی بر خودخواهی و خود محوری (Eqocentrism) است و شخص حاکم تا آن جا که درتوان دارد می کوشد از

همه چیز به نفع خود بهره جوید، هر چند خسارت های جدی و جبران ناپذیر به ملت و کشوروارد گردد؛ در حالی که نظام ولایی اسلام – که بخشی از آن ولایت فقیه است – نظام خدا مداری (Theocentrism)است. بنابراین نه تنها مجاز نیست که منافع ملی را به کام خود کشد؛ بلکه باید خود را وقف آرمان ها و ارزش هایمتعالی دین و خدمات اجتماعی کند و از هرگونه خودخواهی و خود محوری به شدت پرهیز نماید.

ب) در نظام استبدادی، قوانین، حتی الامکان، متناسب با خواست شخص حاکم تنظیم می شود و به ابزاری رسمی برای تأمین منافع نامشروع وی تبدیل می شود؛ در حالی که در نظام ولایی اسلام، قوانین صرفا باید هماهنگ باهنجارهای دینی و مصالح امت اسلامی تنظیم شوند و هیچ قانونی در مقابل ارزش های الهی و مصالح جامعه اسلامی ارزش و اعتبار ندارد.

ج) در نظام استبدادی، رابطه حکومت و مردم، رابطه حق و وظیفه یک جانبه است؛ یعنی، شخص حاکم، صاحب حق است و هیچ وظیفه و مسؤولیتی در برابر توده ها ندارد، و مردم فقط موظف به اجرای خواست حاکم یا حاکمانند ودر مقابل از هیچ حقی برخوردار نیستند؛ در حالی که اصل در حکومت اسلامی حقوق و تکالیف متقابل است؛ چنانچه حضرت علی(ع) فرموده اند:«ان لی علیکم حق ولکم علی حق»:؛ همانا من بر شما حقوقی دارم و شما نیز بر من حقوقی دارید.

د) راه به دست آوردن قدرت در نظام های دیکتاتوری بدون اتکا به مردم و از طریق زور، کودتا و امثال آن می باشد؛در حالی که در نظام ولایت فقیه فعلیت حکومت با خواست و اراده مردم انجام می شود و ولی فقیه

نیز با واسطه،منتخب مردم می باشد.

ه) در نظام دیکتاتوری هیچ ملاکی برای اعطای قدرت یا کسب آن وجود ندارد و از شرایطی مانند عدالت و امثال آن خبری نیست، بلکه در بازی قدرت، تنها زور و فریب کار ساز است؛ در حالی که ولایت فقیه بدون شرایط لازم ازقبیل عدالت، تقوا، قدرت استنباط احکام الهی، شجاعت، سیاستمداری و تدبیر اعتبار ندارد.

و) در نظام دیکتاتوری، هیچ اهرمی برای کنترل حاکم یا حاکمان وجود ندارد. از این رو راهی هم برای عزل حاکم نیست مگر با دادن ده ها هزار کشته و صدها هزار مجروح؛ چنان که در ایران اتفاق افتاد؛ در حالی که ولی فقیه با کمترین بی عدالتی شرعا معزول است و مجلس خبرگان اهرم اصلی کنترل عملکردهای رهبر می باشد.

با وجود عقل (که حجت باطنی است) آیا ولایت فقیه لغو و بیهوده نیست ؟

پرسش

با وجود عقل (که حجت باطنی است) آیا ولایت فقیه لغو و بیهوده نیست ؟

پاسخ

آنچه شما از روایات مربوط به عقل برداشت نموده و با مسائله ولایت فقیه انطباق داده اید, از جهاتی مخدوش و نادرست می باشد. در این باره توجه به چند نکته ضروری است : الف) روایت عمده ای که سخن از حجت ظاهر و باطن دارد, وصیت حضرت امام موسی بن جعفر(ع) به ((هشام بن حکم)) می باشد. این روایت در کتاب بحارالانوار, جلد ۷۸, ص ۳۰۰ باب ۲۵, ح ۱ و در ج ۱, ص ۱۳۷ باب ۴, حدیث ۳۰ از کتاب ((تحف العقول)) نقل گردیده است . حدیث فوق دارای متنی بسیار طولانی و حکم و اندرزهای فراوانی است . در قسمتی از آن آمده است : ((... یاهشام ان للأه علی الناس حجتین : حج 2 ظاهره و حج 2 باطن 2; فاما الظاهره فالرسول و الانبیائ و الائم 2 و اما الباطن 2 فالعقول ... ; ای هشام : همانا خداوند دو گونه حجت بر انسان ها قرار داده است : یکی حجت ظاهر و دیگری حجت باطن . حجت ث آشکار, همان رسول و انبیا و ائمه هستند; و حجت نا آشکار عقول است)). لازم به ذکر است نه در این روایت طولانی و نه در هیچ روایت دیگری عقل و حجت درونی , برتر از حجت آشکار و بیرونی (انبیا و ائمه (ع)) قلمداد نگردیده است , بلکه اگر عقل برتر از هدایت های و حیانی و حاملان آن می بود, ارسال رهسهل و انزال کهتهب لغو می نمود و انجام آن

بر خداونـد حکیم قبیـح و محال شـمرده می شـد. فلسـفه ئ اساسـی بعثت انبیا این است که نارسایی های عقل را جبران کننـد. و آنجا که شاهباز انـدیشه قـدرت پرواز نـدارد, از طریق وحی انسان ها را هدایت کنند و آنچه را برای عقل درک پذیر نیست , به بشـر بنمایاننـد و او را از ضـلالت و گمراهی نجات بخشـند. بنابراین اساسا فروغ هـدایت انبیا بسـی برتر و فراتر از جلوه ئ تابش عقل است . ب) مفاد این روایت آن است که : ((خداوند بر مردم دو حجت دارد. یعنی خداوند بر اساس دو نعمتی که به انسان هـا داده است بر آنهـا احتجـاج می کنـد و از آنهـا حساب می کشـد. بنابراین هر انسانی در پیشـگاه الهی بر اساس حجت هایش محاکمه می شود و این حجت ها دو دسته اند: (۱) حجت شرعی : یعنی خداوند بر اساس آنچه توسط انبیا و ائمه فرستاده و آنها به مردم ابلاغ و تبلیغ نمودنـد, سوئـال خواهـد کرد; که از جمله ئ آنهـا مسـائله ئ ولایت و حکومت و یا حجیت فتوای مجتهد اعلم در عصـر غیبت است . (۲) حجت عقلی : در مواردی که کسـی نسـبت به حکم شرع جاهل بوده و در جهالت مقصر نباشد, بلکه امکان دسترسـی به آن را نداشـته است چنانچه عملش منطبق با عقل و فطرت باشد, قابل قبول است , و الا مستحق موئاخذه و عقوبت می باشـد. ج) عقل دارای مراتب و درجات و تقسـیماتی به اعتبارات مختلفی باشد; از قبیل : ۱- عقل بد2وی ; مراد از عقل بد2وی , برخورد ابتدایی عقل

بـا یک مسائله است . چنین عقلی خطاهای بسـیاری دارد و گاهی بر خلاف احکام صـریح دین حکم می رانـد. با کمال تائسـف دیـده می شود افراد بـا اتکـا به چنین عقلی در مسائل دینی حکم می راننـد و عقل خویش را بر حکم دینی ترجیـح داده و آن را ضد عقل می خوانند. این رویکرد بسـیار خطر ناک و زمینه ساز آسـیب های بزرگی می باشد. ۲- عقل مستقأر; مقصود از عقل مسـتقر داوری خثردب پس از ژرف کاوی های دقیق و همه جانبه با استفاده از ابزارهای لازم و به کارگیری روش خاص تحقیق می باشـد. این روی کرد بـدون تخصـص در دایره ئ موضوعی که انسان بر آن داوری می کنـد, امکان ندارد. در مثل مجتهد یا ولی فقیه که در افتا از عقل و خثردب خویش بهره می ببربد, هرگز بدون تخصص در چهارده علم اسلامی معهود در حوزه های علمیه و بدون مهارت در روش شناسی و فهم و استنباط نصوص دینی قادر به فتوا دادن نیست . ۳- عقل ظنی ; عقل ظنی داوری ث نـامبرهن و غیر قطعی خثربـد است . این گونه داوری هـا در میـان آدمیـان بسـیار رایـج و معمول است و در بسـیاری از موارد بـدون آن که بر اسـاس براهین و حجت هـای قـاطع به داوری بر خیزنـد, نسـنجیده و بـا انـدک توجهی حکم می راننـد. این نوع داوری ارتباط وثیقی با همان ((عقل ببدوی)) و نا مسـتقر دارد. ۴- عقل قطعی ; منظور از آن حکم قطعی و خلل ناپـذیر خثربد است , و آن نیز دو قسم است . الف)

عقل قطعی بـدیهی ; یعنی احکام قطعی که ذهن آدمی صـرفاا با تصور صـحیح موضوع و بدون نیاز به تائمل و تحقیق صادر می نمایـد; مثـل آن که ((اجتمـاع و ارتفـاع نقیضـین محـال است)). ب) عقلی قطعی نظری ; عقـل بـدون بررسـی و یـافتن مبانی و مقدمات قطعی پیشـین قادر به صدور نتیجه ئ قطعی نمی باشد. مثل حکم عقل به ((حدوث جهان)) که بدون اسـتناد به صـغری ت و کبرای قطعی ممکن نیست . د) بـا توجه به مقـدمات پیشـین این سوئال پدیـد می آیـد که منظور از این که : ولی فقیه باید اول دلیل ارائه کنـد و بعـد فتوا, و نیز شـخص باید خودش و بر اساس عقل خود تصـمیم بگیرد, نه فتوای فقیه , و گرنه بر خلاف احادیث یاد شـده عمل کرده است , یعنی چه ؟ اولاا: اگر حرف ولی فقیه بر خلاف عقل قطعی بـدیهی باشـد, چه مـدرکی ارائه کند و چه نکند, قابل عمل نیست , و هیچ کس چنین مواردی را حجت نشـمرده است و کسـی که چنین رائیی بدهد, دیگر ولی فقیه نخواهـد بود. ثانیاا: اگر سـخن ولی فقیه برخلاف عقل بـدوی و ظن نامعتبر باشد, در این صورت رائی او حاکم است و باید تبعیت شود, زیرا او براسـاس حجت شـرعی سـخن می گویـد و نمی توان بـا اتکای به عقل غیر حجت با سـخن او مخالفت کرد. ثالثاا: اگر سـخن ولی فقیه بر خلاف عقل مسـتقر و عقل نظری باشد, آیا در این صورت مخالفت با او جایز است ؟ در این جا نیز مسائله صهورب مختلفی دارد: (۱)

اگر او اتکا به عقل بدوی و ظنی نامعتبر و بدون دقت و کاوش در ادله و منابع چنین حکمی را صادر کند, قابل اتباع نیست و در این صورت او فاقد شرط ولایت می شود و ساقط خواهد شد. (۲) اگر او به استناد ادله و با پویش روش ها و مستندهای ویژه استنباط حکم و بررسی های کارشناختی نسبت به موضوع سخنی بگوید و در عین حال دیگری آن را مخالف عقل و اندیشه خود بپندارد, چه باید کرد؟ در این جا نیز صوری وجود دارد; از جمله : الف) اگر شخصی مخالف متخصص و کارشناس در موضوع و در کشف و استنباط حکم شرعی نباشد, حق مخالفت ندارد, زیرا او هر اندازه در مسائله بیندیشد, با توجه به عدم تخصص و عدم آشنایی دقیق با نصوص دینی و چگونگی دلالت و حجیت آنها و روش شناسی کشف احکام , نمی تواند مسائله را به خوبی هضم و فهم نماید و به ژرفای آن راه یابد. این مسائله هم امری عقلایی در تمام امور زندگی بشر است و هم عقل و شرع بر آن حکم می راند, که غیر متخصص به ناچار باید از عالثم و متخصص پیروی کند. پس کنار زدن فرد ناورزیده و عقل خام در این جا و پذیرش قول عالم و متخصص , در واقع به معنای تسلیم شدن عقل ناورزیده در برابر عقل و خرد ورزیده و مضبوط و عالمانه و روشمند است و نباید آن را مخالف با روایاتی که ذکر کرده اید, برشمرد, بلکه عین عمل به آنهاست و تخلف از آن به معنای تخلف

عقـل فروتر از خرد فراتر است و این ترجیـح مرجـوح بر راجـح است . ب) اگر شـخص مخـالف فقیه و مجتهـد و متخصـص در تشـخیص احکام الله است و با خردورزی عالمانه و تحقیق و ژرف اندیشـی دیـدگاهی مغایر با نظر ولی فقیه اختیار نموده است , در این صورت نیز مسـائله دو صورت دارد: ۱- اگر دیـدگاه او مغایر نظر کارشناسـی و فتوایی ولی فقیه در غیر احکام حکومتی است , در این صورت بایـد بر اساس نظر خود عمل نمایـد. پس اگر رائی و اسـتنباط او عین صواب بود, دو پاداش دارد زیرا هم سعی کرده و هـم بـه حکـم واقعی دسـت یـافته اسـت , و اگر برخطـا بـود یـک پـاداش می برد. ۲- اگر دیـدگاه او مغـایر حکم حکومـتی و اجتمـاعی ولی فقیـه بـود, در ایـن صـورت بایـد از حکم ولی امر تبعیت نمایـد, زیرا: اولا: معلـوم نیست که رائی او ائصوب از نظر ولی فقیه باشـد, بلکه در تفـاوت نظرهای کارشـناختی هر کسـی دیـدگاه خود را درست می دانـد و نظر مقابل را خلاف . ثانیاا: مسائل اجتماعی و سیاسـی و حکومتی نیازمند وحدت رویه می باشد و نمی شود هر کسـی دیدگاه خود را ملاک قرار داده و بر اساس آن عمل کنـد. در مثل اگر جنگ پیش آمد و ولی فقیه اعلان جنگ داد, نمی توان با اتکای به مخالفت در دیـدگاه , مخـالفت نموده و جامعه را گرفتار تشـتت و سـستی نمود. این حقیقتی است که هم عقل و حکمت عملی بر آن حکم می راند و هم شرع و دین , و هم در تمام جهان

سیره ئ عقلا-یی چنین است . ه') با توجه به گفته های پیشـین روشن می شود که اگر بخواهیم به مـدلول روایات گفته شـده به ویژه این که اگر ((مجتهد (کسـی که برای اسـتنباط احکام الهی سـعی بلیغ به طور مضبوط و روشمند می نماید) به رائی صواب نائـل آیـد, دو پاداش می برد, و خطاانـدیش , یک پاداش)) عمل کنیم , لازمه ئ آن این است که : اولاا: با تلاش علمی شـبانه روزی و مادام العمر خود را به درجه ئ اجتهاد و قوأت اسـتنباط از ادله تفصـیلیه برسانیم ; نه این که به آن حد نرسـیده نسبت به مسائـل دینی (اعم از اجتمـاعی و فردی) اظهـار نظر کنیم . ثانیـاا: مخالفت با ولی امر و گزینش رائی خود را به جای نظر او باید منطبق با چار چوب های کلی شـریعت و در محـدوده ئ مورد پذیرش کنیم . یعنی نظر کارشـناختی را می توان به نظر او در غیر احکام حکومتی ترجیـح داد. و) این که فرموده ایـد ولی فقیه اول بایـد شواهـد و مدرک ارائه دهد, توجه کنید که همواره ولی فقیه باید ادله و شواهد را بررسـی کند, و چه بسا در مسائلی با کارشـناسان و متخصـصان مشورت نماید و سپس تصمیم بگیرد و فتوا یا حکم صادر نماید. اما این که لزوماا در هر مسائله ای اول مدارک را ارائه کند, به چند دلیل غیر قابل قبول است : ۱- هیچ دلیلی عقلی و شرعی بر چنین لزومی آن هم به طور عام وجود ندارد. ۲- شیوه ئ عقلایی در طول تاریخ و در

میان تمام ملل این نبوده و نیست که در همه اموری که یک متخصص و یا مقام معتبری حکمی صادر کند, از او دلیل بخواهند, بلکه این تصمیم اصلاا شدنی نیست . ۳- در برخی از موارد مصالح جامعه اقتضا می کند علل یک حکم در سطح عمومی مخفی بماند. ۴- به فرض ولی فقیه بخواهد در هر مسائله ای ابتدا ادله مستندات حکم یا فتوای خود را ارائه دهد, این سوئال پیش می آید که این ادله را باید به چه کسی ارائه کند؟ اگر مقصود ارائه کردن به عموم مردم است , بسیاری از این مستندات برای عموم قابل فهم نیست ولی در برخی موارد خوب و مناسب است و اگر برای کارشناسان و متخصصان است , در مواردی چنین چیزی لازم می شود, لیکن کلیت ندارد.

آیا ولایت فقیه برای حکومت اسلامی لازم است و نقش ولایت فقیه در استمرار آن چیست ؟

پرسش

آیا ولایت فقیه برای حکومت اسلامی لازم است و نقش ولایت فقیه در استمرار آن چیست ؟

پاسخ

حکومت اسلامی بدون رهبری کسی که قوانین اسلامی را به درستی بشناسد و بتواند بر اساس آن جامعه را هدایتو رهبری کند، ممکن نیست. بنابراین در عصر حضور و ظهور معصوم(ع) تنها اوست که می تواند رهبری جامعهاسلامی را بر عهده بگیرد و در عصر غیبت، این امر بر عهده فقیه عادل کاردان، زمان شناس و سیاستمدار است. ازهمین رو از حضرت اباعبداللّه ع) نقل شده که فرمودند: مجاری الامور بید العلماء الامناء علی حلال اللّه و حرامه ؛ جریان امور باید به دست عالمانی باشد که نسبت به احکام و حلال و حرام الهی پایبند و وفادار باشند{M»، (تحف العقول) {

چرا اطاعت از دستورات فقهای طالبان حرام و اطاعت از علمای شیعه واجب است ؟

پرسش

چرا اطاعت از دستورات فقهای طالبان حرام و اطاعت از علمای شیعه واجب است ؟

پاسخ

در این باره توجه به چند نکته ضروری است:

الف) برخی از جریانات اصالتاً از ماهیت و خاستگاه دینی برخوردار نیست، و اگر جامعه در تشخیص آنهادقت کافیمبذول ندارد گرفتار خسارتهای بزرگی خواهد شد، از حمله آنهامسأله طالبان و نمونه های دیگری مثل آن است که درطول تاریخ موارد

متعدد داشـته است. ابهام در این مسائل گاهی باعث شده است برخی از مقدسان سـطحی نگر فرقاساسی بین حضرت علی (ع) و معاویه را بدرستی تشـخیص نداده و در اطاعت از آن حضرت وا مانند، بنابراین دردرجه اول شناخت درست مرجعیت دینی لازم است. به عبارت دیگر اساسی ترین اختلاف بین شیعه و سنی در همینجاست که پس از پیامبر مرجعیت دینی با تمام ابعاد عبادی، سیاسی و اجتماعی آن با چه کسی و براساس چهمعیارهایی است. مسلماً اگر ضوابط دقیق شرعی در این مسأله شناخته نشود، آرا و نظرات بـدترین مـدعیان و بـدترینمنادیان دین یکسان و دارای ارزش مشابه قلمـداد می شود. لذا مسأله طالبان و فقهای ادعایی آنها که از ریشه عمیق دینیو خاستگاه اصیل اسلامی برخوردار نیست، با مسأله ولایت فقیه و مرجعیت عالمانی که ملاکهای لازم شرعی را داراهســتند، قابـل قیـاس نیسـت. لیکـن ایـن قیـاس ناپـذیری در سـطوح روئیـن قابـل شـناخت نیسـت و بـدون تأمـل و تحقیقاتژرف نگرانه روشن نخواهد شد.

ب) اختلاف در فتاوا و آرا دو گونه است:

۱- اختلافـات جزئی که در مجموع انـدیشه و فرهنـگ اسـلامی قابل پـذیرش است، ماننـد این که براساس دو تفسـیر از یک آیه قرآن و یا براساسدو روایت متعارض که هر

فقیهی یکی از آنهارا به دلایلی برتر می انگارد، پدید می آید. چنین اختلافی را اسلام در درون خود می پذیرد واستنباط هر فقیهی (با وجود شرایط لازم در مرجعیت دینی) را برای او و مقلدینش حجتِ معتبر می شمارد. بنابراین هر یک از طرفینبراساس حجتی که منطبق با ملاکهای کلی شرع بر او اتمام حجت شده است، می تواند عمل کند، و در صورت عدم انطباق آن با حکمواقعی شرعی نزد خداوند معذور است. بنابراین در این زمینه مشکل چندانی نیست که چرا شیعیان نمازهای ظهر و عصر را پشت سرهممی خوانند و اهل سنت با فاصله زمانی.

۲- نوع دیگر اختلاف آن است که اساساً از متدولوژی (روش شناسی) فهم نصوص دینی و استنباط احکام الهی خارج باشد، و شخصی بهعنوان مفتی (فتوا دهنده) آرایی عرضه کند که از نصوص معتبر دینی استنباط نگردیده و چه بسا با محکمات شریعت در تعارض آشکارباشد، چنین آرایی بر هیچ کس حجت نیست و هیچ مسلمانی حق پیروی از آن را ندارد. در این صورت فرقی نمی کند که عرضه کننده اینآرا مفتیان ادعایی طالبان باشند، یا یک فقیه شیعه و یا ولی فقیه. جالب آن است که دقیقا فتاوایی که از طالبان نقل کره اید از هیمین سنخمی باشد، زیرا هیچ یک از ادله تفصیلیه ای که نزد فقهای شیعه و سنی معتبر است، یعنی کتاب، سنت، عقل و اجماع براین حکم دلالتندارد.

آیا جمهوریت با ولایت فقیه قابل جمع است ؟

پرسش

آیا جمهوریت با ولایت فقیه قابل جمع است ؟

پاسخ

جمهوریت هیچ گونه تضادی با «ولایت» ندارد، زیرا جمهوریت شکل دقیق و معینی از حکومت - که با نوعی نظامسازگار و با دیگری ناسازگار باشد - نیست؛ ازاین رو مشاهده می شود بسیاری از کشورهای دنیا جمهوری هستند؛ اعماز این که نظام آنها دمکراتیک، سوسیالیستی، لاییک و... باشد؛ از همین رو می بینیم حکومت هایی مانند آمریکا،شوروی سوسیالیستی سابق، نظام بعثی عراق و... جمهوری بوده و یا هستند.

چرا شرط مرجعیت برای رهبری , در بازنگری قانون اساسی حذف گردید؟

پرسش

چرا شرط مرجعیت برای رهبری , در بازنگری قانون اساسی حذف گردید؟

پاسخ

}در مورد مسأله مرجعیت در اصل ۱۰۷ و ۱۰۹ قانون اساسی نخست، از آغاز دو گونه مورد تفسیر وجود داشتهاست: ۱- مرجعیت فعلی، ۲- مرجعیت شأنی (صلاحیت مرجعیت).

۱- منظور از مرجعیت فعلی آن است که رهبر از آغاز رهبری دارای منصب مرجعیت بوده و مقلدانی داشتهباشد.

۲- مرجعیت شأنی یعنی شایستگی و صلاحیت افتاء و به تعبیر روشن تر ملکه اجتهاد است، هر چند دارای رسالهعملیه نبوده و مقلدینی نداشته باشد. اکنون این سؤال پدید می آید که در میان دو تفسیر فوق کدامیک و براساس چهمعیارهایی قابل قبول می باشد؟

در این باره باید توجه داشت که هر یک از نظام های سیاسی و حقوقی جهان راه ها و نهادهای ویژه ای را برای تفسیرقانون معتبر می شمارند. این راه ها می تواند یکی از امور زیر باشد:

الف) مراجعه به قانونگذار؛ در این روند مذاکرات قانونگذاران در وضع قانون مورد ملاحظه قرار می گیرد و رأی آنان از لابه لای مذاکراتشانکشف و ملاک داوری قرار می گیرد.

ب) تأسیس یک نهاد رسمی برای تفسیر قانون اساسی؛ در نظام جمهوری اسلامی نهاد رسمی مفسر قانون اساسی شورای نگهبان می باشد.

ج) وجود قراین خارجی.

اکنون با بررسی هر یک از روش های فوق می توان قانونی بودن انتخاب آیت اللّه خامنه ای را مورد کاوش و ارزیابیقرار داد:

۱- در مذاکرات خبرگان قانون اساسی اول مطلبی دال بر وفاق قانون گذاران بر «مرجعیت فعلی» وجود ندارد. بنابراین قانون، مفاد اعمی پیدا می کند و انحصار آن به هیچیک از دو احتمال درست نیست، لاجرم انتخاب مرجع فعلی و شأنی هر دو از نظر قانون معتبر خواهد بود، زیرا عمومیت قانون هر دو را شامل می شود.

۲- بسیاری از

اعضای خبرگان رهبری، از اعضای خبرگان قانون اساسی نخست نیز بوده اند و اگر مفاد قانون را مرجعیت فعلی می دانستند اول کسانی بودند که می بایستبه ایشان رأی نداده و به خاطر فقدان مرجعیت کنار بگذارند، در حالی که بسیاری از آنان از پیشتازان این مسأله بوده و با قاطعیت و اطمینان ایشان را به رهبریبرگزیدند. این مسأله از نظر حقوقی نشان می دهد که خود قانون گذاران تلقی «فعلیت» از مرجعیت نداشته و برای آن معنای اعمی در نظر داشته اند.

۳- در جمهوری اسلامی ایران شورای نگهبان مفسر قانونی و رسمی قانون اساسی است و آنان نه تنها در این باره مخالفت نکرده و قانون را حمل بر لزوم فعلیت نکردند،بلکه برخی از آنان به صراحت از اعم بودن مفاد آن سخن گفته اند، در حالی که هم در شورای نگهبان بوده اند و هم در خبرگان قانون اساسی.

۴- قراین قطعی و تناسب حکم و موضوع در مسأله مرجعیت نیز نشان می دهد که ملاك اصلی مرجعیت فعلی نیست، بلکه دارا بودن ملکه اجتهاد است. توضیح این که:مرجعیت، امری اعتباری و اجتهاد، امری حقیقی و تکوینی است و آنچه صلاحیت رهبری به آن وابسته است توانش ها و شایستگی های واقعی و وجودی است نهصرف امور اعتباری؛ یعنی، آنچه حقیقتا رهبر را در انجام امور لایق و توانا می سازد این است که از نظر علمی در حد اجتهاد باشد، اما این که رساله و مقلد هم داشتهباشد چه اهمیتی دارد؟ آیا دکتر بودن به این است که فرد دارای مطب و مشتری باشد، یا این که در علم طب دانشمند و متخصص باشد؟ از نظر شرعی نیز ملاکولایت، عالم دین و متخصص بودن در

کشف و استنباط احکام الهی و در کنار آن دارا بودن تقوی، عدالت، شجاعت، توان مدیریت و... می باشد، ولی مرجعیت فعلی بهمعنای مقلد داشتن هیچ دخلی ندارد و هیچ دلیل شرعی و قانونی بر آن اقامه نشده است.

در اینجا این سؤال پدید می آید که اگر مراد از مرجعیت اعم از فعلی و شأنی است، پس چرا در بازنگری حذفگردید؟ پاسخ آن است که وجود آن قید موجب ابهام می شد و برای آنکه قانون شفاف و مصرح باشد به جای آن عنوان«اجتهاد مطلق» گذارده شد.{

آیا با فوت ولی فقیه کلیه مناصب و اموری که زیر نظر او انجام می شود, باطل می گردد؟

پرسش

آیا با فوت ولی فقیه کلیه مناصب و اموری که زیر نظر او انجام می شود, باطل می گردد؟

پاسخ

}الف) این که با فوت ولی فقیه کلیه مناصب، تصرفات و اموری که زیر نظر او انجام می شود باطل می شوند سخنیپوچ و نادرست است. این مطلب نه در تفکر اسلامی و نه در هیچ یک از نظام های حقوقی وجود ندارد و قانون اساسیجمهوری اسلامی نیز به آن رأی نداده است و اگر چنین می بود با مرگ هر یک از سران حکومت ها همه چیز به هممی ریخت و از اعتبار ساقط می شد. تنها چیزی که با فوت ولی فقیه ساقط می شود توکیلات اوست، یعنی به هر کسوکالتی داده باشد وکالتش عزل می گردد، این مسأله اختصاص به ولی فقیه ندارد، بلکه در حقوق اسلامی از توابع وخصوصیات عقد وکالت است که بقای آن مشروط به بقای حیات موکّل و وکیل است. ولی دیگر دستورات قانونی وعزل و نصب های او اعتبارشان تا زمانی است که خود او یا ولی فقیه بعدی عزل نکرده و برخلاف آن دستور ندادهباشد.

ب) این که تغییر قانون اساسی باید زیر نظر ولی مرجع انجام گیرد، دو پاسخ دارد:

اولاً: این مبتنی بر ادعای پیشین؛ یعنی، نفی اعتبار حکم حضرت امام(ره) با فوت ایشان می باشد و از نظر فنی باطل و بی اساس است.

ثانیا: به فرض این مطلب درست باشد، چنان که گذشت، مرجعیت اعم از شأنی و فعلی است، بنابراین تغییر قانون اساسی زیر نظر ولی مرجع شأنیانجام پذیرفته است. ازاین رو تغییر قانون اساسی هم به حکم حضرت امام مشروعیت دارد و هم به اعتبار آن که زیر نظر ولی فقیه پس از ایشانانجام و مورد تأیید

قرار گرفته است.

با توجه به این که دیگر شبهات نویسنده این شب نامه مبتنی بر دو ادعای نادرست پیش گفته می باشد که پاسخ آنروشن گردیدد، دیگر نیازی به پاسخ تفصیلی آنها نیست. در ذیل این نکته را یادآور می شود که نویسنده این شب نامه بهدروغ آن را به «جمعی از استادان حوزه علمیه قم» نسبت داده است، در حالی که سه سطر پس از آن خود را لو داده ونشان داده است که توسط کسی نوشته شده که الفبای طلبگی را هم نخوانده و کلمه «مع الاسف» را به غلط «ما الاسف»نوشته است!!

«تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل» {

در عصر ارتباطات , فقیه چگونه قادر به اداره ء جامعه و پاسخ گویی نیازهای آن است ؟

پرسش

در عصر ارتباطات , فقیه چگونه قادر به اداره ء جامعه و پاسخ گویی نیازهای آن است ؟

پاسخ

}در جواب این سؤال به چند نکته اشاره کرده اید که به ترتیب به بررسی و پاسخ هر کدام می پردازیم:

الف) این که چگونه فقه، در عصر ارتباطات قادر به اداره جامعه می باشد؟ گفتنی است:

۱- در قوانین اسلامی یک سلسله مسائل ضروری داریم نظیر نماز، روزه و... که اینها ثابت و تغییر ناپذیرند.

۲- در غیر مسائل ضروری، یک سلسله قوانین کلی داریم که فقهای ما از این اصول، قوانین جزئی و خاص را استنباط می کنند (اجتهاد) که حتی از زماننبی اکرم(ص) مطرح بود و در زمان ائمه هدی(ع) نیز جریان داشته است. در غیبت امام زمان(عج) نیز همچنان ادامه دارد. خود ائمه(ع)فرموده اند: علینا القاء الاصول و علیکم التفریع ؛ ما قواعد کلی را برای شما بیان می کنیم تا شما موارد جزئی را از آن استنباطکنید{M»، (وسائل الشیعه، ج ۲۷، باب ۶، ص ۶۲). بر همین اساس مجتهدین ما نیازهای روز را از این اصول کلی استنباط می کنند.

۳- ممکن است شرایط خاص و استثنایی برای مکلّف پیش آید که در این جا باز قاعده کلی دیگری وجود دارد به نام «حکم اولی و حکم ثانوی»؛یعنی، چه بسا حکم اولی موضوعی حرمت باشد؛ ولی شرایط استثنایی باعث جواز آن شود. مواردی نظیر ضرر، حرج، اضطرار، اکراه، عجز،خوف، مرض و... استثنائاتی هستند که حکم اولی را به حکم ثانوی تبدیل می کنند و تا زمانی که مکلف در حالت فوق العاده و استثنایی باشد، احکامثانوی نیز باقی هستند.

۴- اصل دیگری که دست فقیه را برای رعایت مصالح اجتماعی ونیازهای روز باز می گذارد قاعده تزاحم

است. بـدین معنا که ممکن است حکمی داشـته باشـیم ولی حکم اهمّ دیگری با آن تزاحم پیدا کند و امکان جمع هر دو نباشد. در این جا فقیه اهم را مقدم خواهد داشت؛ مثلاً کسی قطعه زمینی دارد و طبق موازین اسلامی نمی توان در اموال شخصی کسی تصرف کرد، ولی از طرفی مصالـح اجتماعی اقتضا میکنـد که آن زمین تبـدیل به بیمارسـتان یا دانشـگاه شود، در این جا اهم را باید ملاک فتوا قرار داد و مهم را فدای آن ساخت.

۵- وجود احکام حکومتی؛ بـدین معنا که در چارچوب آیین اسـلام، ولی امر می توانـد در کار امت مصـلحت اندیشـی نموده و تصـمیم بگیرد. وقـتی ولی امرتبلـور اراده جمعی و وجـدان عمومی باشـد، در چنین صورتی احکـامی که بر اسـاس مصالـح امت اسـلامی صـادر می کنـد، قـانونی بـوده و بایـد اجرا گردد.به عنـوان نمـونه حکم میرزای شـیرازی در تحریم تنبـاکو یـک «حکم حکومتی» بود. بنابراین ولی امر مسلمین با اختیاری که دارد، نیازهای زمان راارزیابی نموده و برای تأمین آن حکم صادر خواهد کرد.

۶- وجود مجلس شورای اسـلامی؛ به این صورت که نماینـدگان مجلس موظفنـد در چـارچوب اسـلام، قوانین جزئی مورد نیـاز زمـان را به تصویب برساننـد وچون ممکن است مجلس قـانونی را تصویب کنـد که برخلاف آیین اسـلام باشـد، «فقهای شورای نگهبان» مسؤولیت نظارت بر مصوبات مجلس رابر عهده دارند. بنابراین هم فقهای ما می توانند طبق نیاز زمان با اجتهاد خود فتوا صادر نمایند و هم مجلس مسائل مورد نیاز زمان را مطالعه نموده و باتوجه به اصول کلی اسلام قوانینی را وضع کند.

۷- در نظام اسلامی ما فرای مجلس، ارگان دیگری به نام «مجمع تشخیص مصلحت»

وجود دارد که در حل مشکلات و تأمین نیاز زمان مفید و مؤثربوده و به عنوان بازوی نیرومند رهبری تاکنون اقدامات شایسته ای داشته است.

ب) در این که بعد از انقلاب اسلامی آیا فقه اسلام توانسته است پاسخ گوی نیازهای جامعه و مشکلات جوانان باشد ایکاش بعضی از شواهد خود را در این زمینه یادآور می شدید تا مورد بررسی قرار بگیرد. البته هم اکنون مشکلاتی برایجامعه و جوانان وجود دارد و شاید برای حل آن توجه کافی هم نشده است؛ ولی این دلیل پویا نبودن فقه اسلامینیست. باید دید حل مشکل متوجه چه مرکز و ارگانی است و چرا تاکنون بدان توجه کافی نشده است. برای آن کهماشینی بتواند به خوبی مسیری را طی کند، هم باید خود آن استحکام و قدرت لازم را داشته باشد و هم راننده بایدمهارت ویژه کسب کرده باشد و هم جاده هموار و صاف باشد. بنابراین اگر جاده ناهموار و پرپیچ و خم بود، نبایدحرکت کند ماشین را به عهده راننده و به حساب ماشین گذاشت. امروزه مشکل جوانان در همه جای دنیا پیچیده وغامض است و همه در صدد حل این مشکل هستند. بنابراین وجود این مشکلات را نباید برخاسته از نارسایی فقه وفقاهت دانست.

ج) این که فرموده اید موارد کاربرد و استفاده از فقه اسلامی در حل مسائل و نیازمندی های جامعه را ذکر کنید، مواردفراوانی وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می شود:

۱- احکام «قضا» در فقه اسلامی و نقش بزرگی که در حل اختلافات و جلوگیری از جرایم و جنایات ایفا می نماید.

۲- قانون ارث و آینده نگری برای تأمین خانواده و فرزندان مرده.

۳- خمس و نقش بارزی که

این امر در تأمین نیازمندی های حوزه های علمیه و ابعاد گوناگون دیگر دارد.

۴- زکات و صدقات و نقشی که در تأمین فقرا و نیازمندان ایفا می کند.

۵- وقف و نقش بی شماری که از صدر اسلام تاکنون در تأمین نیازهای اجتماعی داشته است (به ویژه مراکز فرهنگی و دانشگاه ها).

۶- قرض الحسنه که از دستورات مؤکد فقه ما است و صندوق های قرض الحسنه در همین راستا تأسیس شده اند و تاکنون تأثیرات فراوانی نیز داشتهاست (از جمله در تأسیس و تأمین مراکز فرهنگی و دانشگاهی).

۷- مساجد و نمازهای جمعه و جماعت و نقشی که در تشکل و وحدت جامعه اسلامی ایفا می کند.

۸- تحریم اعتیاد و نقش بازدارنده ای که تاکنون در جلوگیری از گسترش این آفت خانمان سوز به همراه داشته است.

۹- تحریم روابط نامشروع جنسی و تجاوز به نوامیس مردم و مجازات شدید مرتکبین این جرایم و نقشی که در ایجاد محیط امن و عفاف ایفا نمودهاست.

۱۰- تحریم قمار و نقشی که این دستور در جلوگیری از گسترش این بلای اجتماعی داشته است.

۱۱- تحریم ربا و رشوه و اختلاس و نقش بازدارنده ای که این فرمان در تأمین عدالت اجتماعی به ویژه در دوایر دولتی داشته است و...

آنچه بیان شد تنها به عنوان مشتی از خروار بود. البته بهتر است برای ارزیابی بیشتر، بین بود و نبود این احکام درجامعه و بین محیطی که مردم به آداب دین مقید هستند با محیطی که صبغه الهی و دیانت در آن جا کمتر یافتمی شود، مقایسه ای کنید تا به کاربرد فقه اسلامی در جامعه بیشتر پی ببرید.{

فرق ولی فقیه با دیکتاتور در تفویض اختیارات چیست ؟

پرسش

فرق ولی فقیه با دیکتاتور در تفویض اختیارات چیست ؟

پاسخ

}هر نظامی برای مشروعیت حکومت و تمشیت امور، سیستمی را پیش بینی می کند. در نظام اسلامی مشروعیتحکومت و فعلیت یافتن آن به دو چیز است: ۱- وجود شرایط در فرد یا افرادی برای تصدی حکومت، ۲- رأیمردم.

تبلور این مشروعیت و حاکمیت در نظام اسلامی در «ولی فقیه» است. ازاین رو جهت تنظیم امور و یکپارچه بودنحکومت، تمامی مناصب دیگر به نحوی به رأس هرم منتهی می گردد. این موضوعی ضروری برای همه حکومت هااست؛ چرا که اگر تشتت در حاکمیت رخنه کند، بی ثباتی در همه ارکان مملکت ظاهر خواهد شد.

در مورد تفویض قدرت و یا اختیار گفتنی است که ولی فقیه و یا هر مسؤول دیگر در محدوده ضوابط، می تواندقدرت خود را تفویض کند؛ نه این که مثلاً به جای رئیس جمهور اختیارات وی را به شخص دیگری واگذار نماید و...محدوده این ضوابط در قانون و در ملاک های آن کاملاً روشن شده است.

تشبیه موضوع ولایت فقیه با دیکتاتوری ناشی از بی توجهی است؛ چرا که در نظام های دیکتاتوری نظر یک یاچندنفر به زور بر همه تحمیل می گردد؛ ولی در نظام ولایی مردم با واسطه مجلس خبرگان رهبری را انتخاب کرده و برکار او نظارت دارند و وظایف نیز در قانون اساسی مشخص شده است.

در ضمن شما می توانید همه سؤالهایتان را در برگه های معمولی نوشته و داخل یکی از همین اوراق مخصوصبگذارید و ارسال کنید.{

التزام عملی به ولایت فقیه به چه معناست ؟

پرسش

التزام عملی به ولایت فقیه به چه معناست ؟

پاسخ

}در بحث های سیاسی مربوط به ولایت فقه به دو اصطلاح برخورد می کنیم: ۱- التزام علمی، ۲- التزام عملی.

آنچه لازم است التزام عملی به ولایت فقیه است و این بدان معنا است که اگر کسی از نظر مباحث علمی به این نتیجه نرسیده که فقیه ولایت دارد یا قانون اساسی مفید است؛ ولی باز باید عملاً موافقت و تبعیت کند؛ چون اداره کشور براساس این اصل یا قانون صورت می گیرد و اکثریت مردم آن را پذیرفته اند واو نیز برای جلوگیری از هرج و مرج و حفظ نظم جامعه باید از نظر عملی به مخالفت نپردازد و اعمال خلاف قانون انجام ندهد.

گفتنی است که در تمام کشورها مردم را ملزم به موافقت عملی با قانون می کنند؛ ولی کسی را ملزم به موافقت علمی نمی نمایند؛ زیرا عقیده افراد مختلف است و ممکن است برای کسی فلسفه قانونی از قوانین حل نشده باشد.

نظارت به معنای عدم مداخله مستقیم در اداره کشور است، یک ناظر فقط نظارت می کند و خوبی ها و بدی ها را می بیند و در صورت فراهم بودن شرایط تذکر می دهد و اگر تذکر وی مؤثر واقع نشد، از نظر قانون حق مداخله و قدرت اصلاح امور را

ندارد؛ ولی ولایت – که فراتر از نظارت است – در امور اداره کشور دخالت می کند و در صورت عدم تأثیر تذکرات لازم، مستقیما وارد عمل می گردد. {

نظر شهید مطهری در مورد ولایت فقیه چه بوده است ؟

پرسش

نظر شهید مطهری در مورد ولایت فقیه چه بوده است ؟

پاسخ

مسأله نظارت که شهید مطهری بیان کرده اند، با آنچه امروزه تحت عنوان «نظارت فقیه» توسط برخی از افراد یا جریانات سیاسی مطرح می شود، تفاوت اساسی دارد. امروزه معمولاً ـ کلمه «نظارت» را در مقابل «ولایت» به کار می برند؛ در حالی که شهید مطهری با حفظ مسأله ولایت، این نکته را روشن می کند که ولی فقیه مانند رئیس جمهور یا نخست وزیر رئیس دولت نیست؛ بلکه به عنوان یک ایدئولوگ از بالا ـ جریانات را هدایت و کنترل می کند و بر آنهانظارت دارد. ایشان در صفحه ۸۵ کتاب «پیرامون انقلاب اسلامی» می گوید: «ولایت فقیه به این معنا نیست که فقیه خود در رأس دولت قرار بگیرد و عملاً ـ حکومت کند. نقش فقیه در یک کشور اسلامی؛ یعنی، کشوری که در آن مردم، اسلام را به عنوان یک ایدئولوژی پذیرفته و به آن ملتزم و متعهد هستند، نقش یک ایدئولوگ است، نه نقش یک حاکم. وظیفه ایدئولوگ این است که بر اجرای درست و صحیح ایدئولوژی نظارت داشته باشد. او صلاحیت مجریقانون و کسی را که می خواهد رئیس دولت بشود و کارها را در کادر ایدئولوژی اسلام به انجام برساند، مورد نظارت و بررسی قرار دهد. سپس به فرمان حضرت امام و مبنی بر نخست وزیری بازرگان اشاره کرده و این فراز را نقل می کند: «به موجب حق شرعی (ولایت فقیه) و به موجب رأی اعتمادی که از طرف اکثریت قاطع ملت به من ابراز شده، من رئیس دولت را تعیین می کنم». بنابراین روشن می شود که منظور ایشان از نظارت عدم مباشرت در امور اجراییاست و این همان چیزی است

که اکنون نیز در نظام جمهوری اسلامی اعمال می شود.{J

ولایت مطلقه فقیه چیست ؟ دلایل قائلین و ضرورت آن را در جوامع اسلامی بیان کنید.

پرسش

ولایت مطلقه فقیه چیست ؟ دلایل قائلین و ضرورت آن را در جوامع اسلامی بیان کنید.

پاسخ

کلمه «مطلق» یا «مطلقه» در لغت به معنای آزادی، رهایی و ارسال است؛ لیکن موارد استعمال آن متفاوت است. به عبارت دیگر گاهی «مطلق»(Absolute) در برابر «نسبی»(Relative) به کار می رود و گاهی در برابر«مشروط»(Conditioned). استعمال نخست صرفا در علوم حقیقی است، ولی استعمال دوم هم در علوم حقیقی و هم در علوم اعتباری (مانند علوم سیاسی) جریان دارد. از طرف دیگر کاربرد این واژه در علوم اعتباری نیز از نظر دایره و وسعت اطلاق، بسیار متفاوتاست. به عبارت دیگر هر کجا که این واژه به کار می رود، باید به دقت در نظر داشت که مراد از آن اطلاق در برابر کدامین قید می باشد؛ مثلاً «مطلقه»(Absolutist) در نظام های سیاسی غالبا به رژیم های فاقد قانون اساسی(Constitution) اطلاقمی شود؛ ولی در نظام ولایت فقیه به گونه دیگری استعمال می شود. مقصود از «ولایت مطلقه فقیه» این است که اگر «مصالح اهم اجتماعی» مسلمانان با یکی از احکام اولیه شرعی - که از نظر اهمیت در رتبه پایین تری قرار دارد - در تزاحم قرار گیرد، ولی فقیه که موظف به حفظ مصالحعالیه جامعه اسلامی است. به خاطر حفظ مصالح اهم جامعه اسلامی می تواند، بلکه باید موقتا آن حکم شرعی اولی را تعطیل کند و مصالح جامعه را بر آن مقدم بدارد؛ مثلاً در فقه اسلامی تخریب مسجد حرام می باشد. اکنون اگر به تخریب مسجدی جهت خیابان کشی حاجت افتاد، چهباید کرد؟ دیدگاه مخالف ولایت مطلقه بر آن است که صرف مصلحت اهم اجتماعی مجوز تخریب مسجد نیست و تا زمانی که کار به ضرورت نرسد نمی توان

دست بـه ایـن کـار زد؛ لیکـن براسـاس نظریـه «ولایـت مطلقـه» لازم نیسـت حکـومت اسـلامی آن قـدر صـبر کنـد کـه برای جامعهمشـکلات زیـادی فراهم شود و کـارد به اسـتخوان برسـد، تـا آن گـاه از سـر ناچـاری و برای خروج از بن بست و انفجـار اجتمـاعی، مسـجد را تخریب کنـد. بلکه اساسـا اگر بخواهیم چنین کنیم، همیشه از قـافله تمـدن عقب خواهیم مانـد و همواره در مشکلات است و پا خواهیم زد و شارع مقدس بهچنین چیزی راضی نیست. از آنچه گذشت روشن می شود که:

اولاً؛ ولایت مطلقه فقیه از قواعد رافع تزاحم است؛ یعنی، مطلق بودن ولایت گره گشا در تزاحم احکام و مصالح اجتماعی است.

ثانیا؛ ولایت مطلقه خود، مقید به قیودی است نه این که از هر حیث مطلق باشد.

قیودی که در اعمـال ولایت مطلقه وجود دارد عبارت است از: ۱- مصلحت، ۲- اهم بودن، ۳- اجتماعی بودن. به عبارت دیگر، ولی فقیه نمی تواند:

۱- به طور دل خواهی و بدون رعایت مصالح جامعه اقدامی کند.

۲- مصلحت مورد نظر در اینجا مصالح امت است، نه شخص ولی فقیه.

۳- تنها مصالحی را می توانـد بر احکام نخستین مقدم بدارد که از نظر اهمیت دارای رتبه بالاتری بوده و شارع مقدس راضـی به ترک آنها نباشد.

قائلین به ولایت فقیه به ادله نقلی و عقلی مختلفی تمسک کرده اند که بیان هر یک نیاز به شـرح مفصل دارد و ما فهرستی از آن دلایل را به صورت خلاصه ذکر می کنیم و تفصیل آن را به کتاب های مربوطه واگذار می نماییم:

الف) در میان ادله نقلی به روایات ذیل تمسک شده است:

۱- روایت امیرالمؤمنین از پیامبر اکرم(ص): اللهم ارحم خلفایی قیل یا رسول اللّه و من خلفائک؟

قال الذين يأتون من بعدی یروون عنّیحدیثی و سنّتی ، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۸، ح ۵۰).

۲- روایت امام موسی بن جعفر(ع): .. لأنّ المؤمنین الفقهاء حصون الاسلام کحِصنِ سورِ المدینه لها ، (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸، بابفقدد العلماء)

۳- روایت امام صادق(ع) از پیامبر اکرم(ص): الفقهاء اُمناء الرُسُل... ، (اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶).

۴- روایت حضرت رضا(ع): انّ الخلق لمّا وقفوا علی حدّ محدود... ، (بحارالانوار، چاپ جدید، ج ۶، ص ۶۰).

۵- توقیع مبارک حضرت ولی عصر(عج): واما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانّهم حجتی علیکم و انا حجه اللّه ، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۱، ح ۸).

۶- فرمایش امیرالمؤمنین (ع)) به شریح: قد جلست مجلسا لایجلسه الاّ نبیّ او وصیّ نبیّ او شقیّ ، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۶، ح ۲)

۷- حدیث امام صادق(ع): اتقوا الحکومه فانّ الحکومه انّما هی للامام... ، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۷، ح ۳).

۸- مقبوله عمربن حنظله از حضرت صادق(ع): .. ینظران من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنافلیرضوا به حکما فانّی قد جعلته علیکم حاکما... ، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۸)

۹- روایت ابی خدیجه از امام صادق(ع): ... وایاکم ان یخاصم بعضکم بعضا الی السلطان الجائر ، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۰، ح۶)

۱۰- حدیث امام صادق(ع) از رسول اللّه ص): انّ العلماء ورثه الأنبیاء ، (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴).

۱۱- آیه کریمه: النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم ، (احزاب، آیه ۶).

۱۲- روایت: منزله الفقیه فی هذا الوقت کمنزله الانبیاء من بنی اسرائیل ، (بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۴۶).

۱۳- روایت

رسول اکرم(ص): علماء امّتی کسایر انبیاء قبلی ، (جامع الاخبار).

۱۴- روایت: العلماء حکام علی الناس ، (مستدرک وسائل الشیعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۳۳).

۱۵- روایت امام حسین(ع) از حضرت امیر(ع): مَجاری الامور والاحکام علی اَیدی العلماء باللّه الأُمناء علی حلاله و حرامه ، (مستدرک وسائل الشیعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۱۶)

۱۶- حدیث پیامبر اکرم(ص): السلطان ولی من لا ولی له ، (سنن بیهقی، ج ۷، ص ۱۰۵).

۱۷- احادیثی که در باب حدود آمده است و در آنها لفظ امام ذکر شده مانند: مَن اقرّ علی نفسه عند الامام... فعلی الامام اَن یقیم الحدّعلیه ، (وسائل الشیعه، باب ۳۲ از ابواب مقدمات حدود، ح ۱).

۱۸- روایت امام باقر(ع): اذا شهد عندالامام شاهدان... اَمَر الامام(ع) بالافطار ، (وسائل الشیعه، باب ۶ از ابواب احکام ماه رمضان، ح ۱)

۱۹- روایات متعددی در باب امر به معروف و نهی از منکر چرا که بعضی از مراتب نهی از منکر جذب و جرح و... است و بدون حاکم اسلامی منجر بهرج و مرج در جامعه می شود و از طرفی هم می دانیم که این احکام در زمان غیبت تعطیل نشده اند.

البته روشن است که هر یک از این روایات توضیح فراوانی دارند که می توانید به کتاب های مفصل از جمله کتاب «شؤون و اختیارات ولی فقیه» ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع امام خمینی(ره) مراجعه کنید.

ب) و اما دلیل عقلی:

احکام اسلامی - اعم از قوانین اقتصادی، سیاسی و حقوقی - تا روز قیامت باقی و لازم الاجرا است و هیچ یک از احکام الهی نسخ نشده و از بین نرفته است. این بقا و دوامِ همیشگیِ احکام، نظامی را ایجاب

می کنـد که اعتبـار و سیادت این احکام را تضـمین کرده، عهـده دار اجرایآنها شود؛ چرا که اجرای احکام الهی جز از رهگـذر برپایی حکومت اسـلامی امکان پـذیر نیست. در غیر این صورت جامعه مسـلما به سوی هرج و مرج رفته و اختلال و بی نظمی بر همه امور آن مسـتولی خواهد شد. از آن جایی که حفظ نظام جامعه از واجبات مورد تأکید شـرایع الهی استو بی نظمی و هرج و مرج در امـور مسـلمانان امری نکوهیـده و ناپسـند می باشـد، روشـن اسـت که حفـظ نظـام و سـدّ طریـق اختلال، جز به اسـتقرار حکومت اسـلامی در جـامعه تحقق نمی پـذیرد. ازاین رو هیـچ تردیـدی در لزوم اقـامه حکومت بـاقی نمی مانـد. علاوه بر آنچه گفتیم حفظ مرزهایکشور اسـلامی از هجوم بیگانگان و جلوگیری از تسـلط تجاوزگران بر آن، عقلاً و شرعا واجب است، تحقق این امر نیز جز به تشـکیل حکومت اسـلامی میسر نیست. آنچه برشمردیم، جزو بدیهی ترین نیازهای مسلمانان است و از حکمت به دور است که خالق مدبّر و حکیم، آن نیازها رابه کلّی نادیده بگیرد و از ارایه راه حلی جهت رفع آنها غفلت کند.

آری، همان دلایلی که لزوم امامت پس از نبوت را اثبات می کند، عینا لزوم حکومت در دوران غیبت حضـرت ولی عصـر(عج) را نیز ثابت می نمایـد؛ به ویژه پس از این همه مدت که از غیبت آن بزرگوار می گذرد و شاید این دوران هزارها سال دیگر نیز ادامه یابد. در این صورتآیا می توان تصور کرد که آفریدگار حکیم، امت اسلامی را به حال خود رها کرده و تکلیفی برای آنها معین نکرده باشد؟ و آیا خردمندانه است که بگوییم خداوند حکیم به هرج و مرج میان مسلمانان و

پریشانی احوال آنان رضایت داده است؟ و آیا چنین گمانی به شارع مقدس روا استکه بگوییم حکمی قاطع جهت رفع نیازهای اساسی بندگان خدا تشریع نکرده است تا حجت بر آنان تمام شده باشد؟ آری، لزوم حکومت به منظور بسط عدالت و تعلیم و تربیت و حفظ نظام جامعه و رفع ظلم و حراست مرزهای کشور و جلوگیری از تجاوز بیگانگان، از بدیهی ترین اموراست؛ بی آن که بین زمان حضور و غیبت امام و این کشور و آن کشور فرقی باشد. گفتنی است که قدر متیقن از اشخاص برای تصدی منصب حکومت، فقیه عادل و آگاه به مسائل زمان خود است و تا چنین شخصی هست نوبت به غیر عادل یا غیر فقیه نمی رسد.

در روایت فضل بن شاذان – که در کتاب علل الشرایع از امام رضا(ع) نقل شده – به همین دلیل عقلی اشاره شده است.

حضرت می فرماید: «اگر کسی بگوید که چرا خداوند اولی الامر برای مردم قرار داده و آنان را به پیروی از ایشان امر فرموده است، پاسخ داده می شود که این امر علل بسیار دارد از جمله این که خداوند حدود و قوانینی برای زندگی بشر تعیین فرموده و به مردم فرمان داده استکه از آن حدود و قوانین تجاوز نکنند؛ چرا که برای آنان فساد

ادله نقلی و عقلی ولایت فقیه چیست ؟

پرسش

ادله نقلی و عقلی ولایت فقیه چیست ؟

پاسخ

قائلین به ولایت فقیه به ادله نقلی و عقلی مختلفی تمسک کرده اند که بیان هر یک نیاز به شرح مفصل دارد و ما فهرستی از آن دلایل را به صورت خلاصه ذکر می کنیم و تفصیل آن را به کتاب های مربوطه واگذار می نماییم:

الف) در میان ادله نقلی به روایات ذیل تمسک شده است:

۱- روایت امیرالمؤمنین از پیامبر اکرم(ص): اللهم ارحم خلفایی قیل یا رسول اللّه و من خلفائک؟ قال الذین یأتون من بعدی یروونعّنی حدیثی و سنّتی ، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۸، ح ۵۰).

۲- روایت امام موسی بن جعفر(ع): .. لأنّ المؤمنین الفقهاء حصون الاسلام کحِصنِ سورِ المدینه لها ، (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸،باب فقدد العلماء)

۳- روایت امام صادق(ع) از پیامبر اکرم(ص): الفقهاء اُمناء الرُسُل... ، (اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶).

۴- روایت حضرت رضا(ع): انّ الخلق لمّا وقفوا علی حدّ محدود... ، (بحارالانوار، چاپ جدید، ج ۶، ص ۶۰).

۵- توقیع مبارک حضرت ولی عصر(عج): واما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانّهم حجتی علیکم و انا حجه اللّه ، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۱، ح ۸).

۶- فرمایش امیرالمؤمنین (ع) به شریح: قد جلست مجلسا لایجلسه الاّ نبیّ او وصیّ نبیّ او شقیّ ، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۶، ح ۲)

۷- حدیث امام صادق(ع): اتقوا الحکومه فانّ الحکومه انّما هی للامام... ، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۷، ح ۳).

۸- مقبوله عمربن حنظله از حضرت صادق(ع): .. ینظران من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرفاحکامنا فلیرضوا به حکما فانّی قد جعلته علیکم حاکما... ، (وسائل

الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۸)

۹- روایت ابی خدیجه از امام صادق(ع): ... وایاکم ان یخاصم بعضکم بعضا الی السلطان الجائر ، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۰،ح ۶)

۱۰- حدیث امام صادق(ع) از رسول اللّه ص): انّ العلماء ورثه الأنبیاء ، (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴).

۱۱- آیه کریمه: النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم ، (احزاب، آیه ۶).

۱۲- روایت: منزله الفقیه فی هذا الوقت کمنزله الانبیاء من بنی اسرائیل ، (بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۴۶).

۱۳- روایت رسول اکرم(ص): علماء امّتی کسایر انبیاء قبلی ، (جامع الاخبار).

۱۴- روایت: العلماء حکام علی الناس ، (مستدرک وسائل الشیعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۳۳).

۱۵- روایت امام حسین(ع) از حضرت امیر(ع): مَجاری الامور والاحکام علی اَیدی العلماء باللّه الأُمناء علی حلاله و حرامه ، (مستدرک وسائل الشیعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۱۶)

۱۶- حدیث پیامبر اکرم(ص): السلطان ولی من لا ولی له ، (سنن بیهقی، ج ۷، ص ۱۰۵).

۱۷- احادیثی که در باب حدود آمده است و در آنها لفظ امام ذکر شده مانند: مَن اقرّ علی نفسه عند الامام... فعلی الامام اَن یقیم الحدّعلیه .

(وسائل الشیعه، باب ۳۲ از ابواب مقدمات حدود، ح ۱).

۱۸- روایت امام باقر(ع): اذا شهد عندالامام شاهدان... اَمَر الامام(ع) بالافطار ، (وسائل الشیعه، باب ۶ از ابواب احکام ماه رمضان، ح۱)

۱۹- روایات متعددی در باب امر به معروف و نهی از منکر چرا که بعضی از مراتب نهی از منکر جذب و جرح و... است و بدون حاکم اسلامیمنجر به هرج و مرج در جامعه می شود و از طرفی هم می دانیم که این احکام در زمان غیبت تعطیل نشده اند.

البته روشن است که هر

یک از این روایات توضیح فراوانی دارند که می توانید به کتاب های مفصل از جمله کتاب «شؤون و اختیارات ولیفقیه» ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع امام خمینی(ره) مراجعه کنید.

ب) و اما دلیل عقلی:

احکام اسلامی - اعم از قوانین اقتصادی، سیاسی و حقوقی - تا روز قیامت باقی و لازم الاجرا است و هیچ یک از احکام الهی نسخ نشده و از بین نرفته است. این بقا و دوامِ همیشگیِ احکام، نظامی را ایجاب می کند که اعتبار و سیادت این احکام را تضمین کرده، عهده دار اجرایآنها شود؛ چرا که اجرای احکام الهی جز از رهگذر برپایی حکومت اسلامی امکان پذیر نیست. در غیر این صورت جامعه مسلما به سوی هرج و مرج رفته و اختلال و بی نظمی بر همه امور آن مستولی خواهد شد. از آن جایی که حفظ نظام جامعه از واجبات مورد تأکید شرایع الهی استو بی نظمی و هرج و مرج در امور مسلمانان امری نکوهیده و ناپسند می باشد، روشن است که حفظ نظام و سدّ طریق اختلال، جز به استقرار حکومت اسلامی در جامعه تحقق نمی پذیرد. ازاین رو هیچ تردیدی در لزوم اقامه حکومت باقی نمی ماند. علاوه بر آنچه گفتیم حفظ مرزهایکشور اسلامی از هجوم بیگانگان و جلوگیری از تسلط تجاوزگران بر آن، عقلاً و شرعا واجب است، تحقق این امر نیز جز به تشکیل حکومت اسلامی میسر نیست. آنچه برشمردیم، جزو بدیهی ترین نیازهای مسلمانان است و از حکمت به دور است که خالق مدبّر و حکیم، آن نیازها رابه کلّی نادیده بگیرد و از ارایه راه حلی جهت رفع آنها غفلت کند.

آری، همان دلایلی که لزوم امامت پس از نبوت را اثبات می کند،

عینا لزوم حکومت در دوران غیبت حضرت ولی عصر(عج) را نیز ثابت می نماید؛ به ویژه پس از این همه مدت که از غیبت آن بزرگوار می گذرد و شاید این دوران هزارها سال دیگر نیز ادامه یابد. در این صورتآیا می توان تصور کرد که آفریدگار حکیم، امت اسلامی را به حال خود رها کرده و تکلیفی برای آنها معین نکرده باشد؟ و آیا خردمندانه است که بگوییم خداوند حکیم به هرج و مرج میان مسلمانان و پریشانی احوال آنان رضایت داده است؟ و آیا چنین گمانی به شارع مقدس روا استکه بگوییم حکمی قاطع جهت رفع نیازهای اساسی بندگان خدا تشریع نکرده است تا حجت بر آنان تمام شده باشد؟ آری، لزوم حکومت به منظور بسط عدالت و تعلیم و تربیت و حفظ نظام جامعه و رفع ظلم و حراست مرزهای کشور و جلوگیری از تجاوز بیگانگان، از بدیهی ترین اموراست؛ بی آن که بین زمان حضور و غیبت امام و این کشور و آن کشور فرقی باشد. گفتنی است که قدر متیقن از اشخاص برای تصدی منصب حکومت، فقیه عادل و آگاه به مسائل زمان خود است و تا چنین شخصی هست نوبت به غیر عادل یا غیر فقیه نمی رسد.

در روایت فضل بن شاذان - که در کتاب علل الشرایع از امام رضا(ع) نقل شده - به همین دلیل عقلی اشاره شده است.

حضرت می فرماید: «اگر کسی بگوید که چرا خداوند اولی الامر برای مردم قرار داده و آنان را به پیروی از ایشان امر فرموده است، پاسخ داده می شود که این امر علل بسیار دارد از جمله این که خداوند حدود و قوانینی برای زندگی بشر تعیین فرموده

و به مردم فرمان داده استکه از آن حدود و قوانین تجاوز نکنند؛ چرا که برای آنان فساد و تباهی به ارمغان می آورد. اما اجرای این قوانین و رعایت حدود شرعی تحقق نمی پذیرد مگر آن که خداوند زمامداری امین برای آنان بگمارد تا آنان را از تعدی از حدود و ارتکاب محرمات باز دارد. در غیر این صورت چهبسا افرادی باشند که از لذت و منفعت شخصی خود به بهای تباه شدن امور دیگران صرف نظر نکنند. ازاین رو خداوند سرپرستی برای مردم تعیین فرموده است تا ایشان را از فساد و تباهی باز دارد و احکام و قوانین اسلامی را درمیان آنان اقامه کند.

دیگر آن که ما هیچ گروه یا ملتی را نمی یابیم که بدون زمامدار و سرپرست زندگی کرده و ادامه حیات داده باشد؛ زیرا اداره امور دینی و دنیوی آنان به زمامداری مدبّر نیازمند است و از حکمت باری تعالی به دور است که آفریدگان خود را بدون رهبر و زمامدار رها کند، حال آنکه خود به خوبی می داند که مردمان به ناچار باید حاکمی داشته باشند که جامعه را قوام و پایداری بخشد و مردم را در نبرد با دشمنانشان رهبری کند و اموال عمومی را میان آنان تقسیم کند و نماز جمعه و جماعات آنان را برپا دارد و از ستم ستمگران نسبت به مظلومان جلوگیری نمایدو... گفتنی است که مردم دارای آرا و افکار و تمایلات مختلف اند. پس اگر حضرت حق زمامداری را که از ره آوردهای پیامبر پاسداری کند تعیین نمی فرمود، مردمان فاسد و تباه می شدند. آیین و سنت و احکام خداوندی تغییر می یافت و ایمان آنان متزلزل می شد و

تمامی خلق به تباهی وضلالت می افتادند»، (بحارالانوار، چاپ جدید ۱۱۰ جلدی، ج ۶، ص ۶۰).

برای مطالعه و تحقیق بیشتر ر.ک:

۱- ولایت فقیه و جهاد اکبر امام خمینی

۲- ولایت فقیه از دیدگاه فقها و مراجع علی عطایی

۳- ولایت فقیه به زبان ساده شفیعی

۴- ولایت فقیه جوادی آملی

۵- حدود ولایت حاکم اسلامی احمد نراقی

۶- حکومت الهی و ولایت و زعامت مصطفی آیت اللهی

۷- ولایت فقیه و حاکمیت ملت طاهری خرم آبادی

۸- ولایت فقیه شهید هاشمی نژاد

۹- مجله حوزه شماره ۸۵ - ۸۶ بحثی درباره ولایت فقیه، نجابت

۱۰- ولایت فقیه یا حکومت اسلامی در عصر غیبت محمد یزدی

۱۱- ولایت فقیه آیت اللّه معرفت

J}

آیا ولایت فقیه یک مسئله اعتقادی است یا تقلیدی ؟

پرسش

آیا ولایت فقیه یک مسئله اعتقادی است یا تقلیدی ؟

پاسخ

این مسأله را می توان در دو بُعد اندیشه ای و عملی مورد بررسی قرار دارد:

۱– اندیشه و تئوری: اولین پرسش درباره ولایت فقیه، این است که آیا ولایت فقیه جزء مسائل اعتقادی است و در حوزه علم کلام و عقاید اسلامی باید مطرح شود؟ یا از مسائل فقهی و فرعی دینی است که در حوزه فقه، باید از آن سخنگفت؟

در این زمینه دو دیدگاه وجود دارد: گروهی برآنند که مسأله ولایت فقیه، جزء مسائل فقهی و فرعی است و باید در فقه مطرح شود. گروه دیگری (اکثریت) بر این باورند که مسأله ولایت فقیه، از سنخ مسأله امامت و ولایت ائمه معصومین(ع) است و در زمره مسائل کلامی –اعتقادی به شمار می رود. اگر مسأله یاد شده فقهی باشد، در این صورت از وظیفه فقیه و اقدام برای تصدی ولایت و نیز وظیفه مردم در قبول ولایت و اطاعت و فرمانبرداری از ولی فقیه سخن می رود. اما اگر آن را کلامی بدانیم، از نصب خداوند یا معصومین(ع) بحث خواهیم کرد. بدینبیان که ائمه(ع) از سوی خداوند، در عصر غیبت، فقها را جانشین خود در امر ولایت و سرپرستی دین و دنیای مردم قرار داده اند. به بیان روشن تر امام وظیفه شرعی دارد که رهبری جامعه اسلامی را بر عهده بگیرد بر مردم نیز واجب است که به رهبری او گردن نهند و از وی پیروی کنند.این از منظر فقهی مسأله است. در این نگاه امامت و ولایت، تکلیف مردمی می شود و خداوند امر تعیین و انتخاب حاکم را به خودشان واگذار کرده است و آنان اختیار دارند هر کس

را بخواهند انتخاب کنند و یا هر کس که خود بدین وظیفه قیام واقدام کرد، از او تمکین و اطاعت کنندولی گاهی گفته می شود که «ولایت فقیه» - با حفظ جنبه های فقهی آن - از جایگاه بلندی برخوردار است و از مسائل کلامی و اعتقادی محسوب می شود. توضیح آن که علم «کلام» در معنای خاص آن، علمی است که به مباحث مربوط به اصول دین (توحید، نبوت، معاد و امامت)میپردازد. پس از اثبات نبوت در علم کلام، این سؤال پیش می آید که بعد از پیامبر اسلام، مسأله رهبری و جامعه اسلامی چه می شود؟ به دنبال این سؤال، بحث امامت مطرح می گردد و شیعه بر طبق ادله ای که دارد حق رهبری جامعه را پس از پیامبر اسلام(ص) با امامان معصوم(ع)می داند. پس از اثبات امامت پیشوای معصوم، این سؤال مطرح می شود که در زمانی مثل عصر ما - که عملاً دسترسی به امام معصوم وجود ندارد - تکلیف مردم و رهبری جامعه اسلامی چیست؟ به دنبال این سؤال، بحث ولایت فقیه مطرح می شود؛ بدین معنا که خداوند براساس ضرورتحفظ نظام اجتماعی بشر و وجوب هدایت جوامع بشری در عصر غیبت، همان منصب امامت وولایت معصومین(ع) را برای فقهای واجد شرایط قرار داده و آنان را به جانشینی امامان معصوم نصب عام کرده است و مردم علاوه بر التزام عملی بر فرمان های او، باید اعتقاد قلبی هم به ولایتآنان داشته باشند. از آن جا که مشهور است «تقلید در اصول دین جایز نیست» برخی تصور کرده اند که چون مسأله ولایت فقیه از مباحث اصول دین و علم کلام است، بنابراین - مانند بحث اثبات وجود خدا و یا نبوت

پیامبر(ص) – هر کس خودش بایـد درباره آن تحقیق کند و تقلیدینیست. اما واقعیت این است که چنین تصوری درست نیست و در این رابطه باید بگوییم :

اولاً، این گونه نیست که هر مسأله ای که از مسائل علم کلام و از فرع های مربوط به اصول دین باشد، تقلید در آن جایز نیست و هر شخص خودش بایـد با دلیل و برهان معتبر آن را اثبات کند؛ بلکه بعضـی از مسائل کلامی وجوددارد که مردم باید در آن تقلید کنند و ببینند که افرادصاحب نظر در آن زمینه چه می گویند؛ مثل سؤال شب اول قبر، درجات بهشت، درکات جهنم و...

بسیاری از ما تاکنون در این باره تحقیق نکرده ایم و تخصـص لازم هم برای تحقیق در مورد آنها نداریم، بلکه با خواندن کتاب ها و یا شنیدن سخنان بزرگان دین، مطالبی آموخته ایم و به آنها اعتقاد داریم.

مسأله «ولایت فقیه» گرچه از جهتی یـک مسـأله کلامی و از فروع بحث نبوت و امامت است، اما به لحاظ ماهیتی، از آن دسـته مسائلی است که هر شـخص خودش توانایی و تخصـص لازم برای تحقیق در آن مورد را ندارد؛ ازاین رو باید به گفته اشـخاص متخصص و مورد اعتماد،تکیه کند.

ثانیـا، مسأله ولایت فقیه – هر چنـد یـک مسأله کلامی و از فروع مربوط به مباحث اصول دین است – اما از این نظر که رعایت حکم ولی فقیه بر مردم واجب است و یـا این که وظیفه ولی فقیه حـدود اختیارات او و... یک بحث فقهی به شـمار می رود و به همین دلیل، فقها درنوشته ها و مباحث فقهی خود، از آن بحث کرده اند. شکی نیست که در مسائل مربوط به فقه (یا همان

فروع دین) تقلید نه تنها جایز است؛ بلکه نسبت به بسیاری از افراد واجب می باشد.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱- آیت الله جوادی آملی، ولایت فقیه، ص ۳۵۱ تا ۳۵۹

۲- محمد مهدی نادری قمی، نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه (برگرفته از مباحث استاد مصباح یزدی)، ص ۸۲ و ۸۳).

۲- بررسی بعد عملی مسأله: احکام و مسایل اسلامی را می توان به دو دسته احکام شرعی فردی و احکام اجتماعی و سیاسی تقسیم نمود. در احکام شرعی فردی هر شخصی برای تعیین وظیفه و تکلیف خود به مجتهد اعلم که درکشف و استنباط احکام از دیگران تواناتر است و او را به عنوان مرجع تقلید خود برگزیده، مراجعه می کند. در چنین احکامی از آنجا که به فرد تعلق دارد نه به جامعه، تعدد مراجع و فتاوای مختلف هیچ گونه مشکلی به بار نمی آورد، هر شخص موظف به تقلید از مرجع تقلید خودمی باشد.

اما مسایل اجتماعی به دو دسته تقسیم می شوند:

اول - مسائل اجتماعی که به سیاست کل نظام اسلامی برمی گردد و در آن موضوع حکم حکومتی، قوانین و مقررات الزامی از طرف دولت اسلامی وجود دارد که تک تک افراد را موظف به اطاعت و اجرای آن می سازد. در این قبیل موارد حال می خواهد سیاسی باشد مانند قطعرابطه با آمریکا یا اقتصادی باشد مانند پرداخت مالیات و یا اجتماعی باشد مثلاً قوانین و مقررات راهنمایی و رانندگی در این قبیل مسائل تمامی افراد جامعه اعم از ولی فقیه، مراجع تقلید و مقلدان آنها هم موظف به اجرای فرامین و مقررات حکومت بوده، هر چند نظر مرجع تقلیدشانمغایر با آن باشد، زیرا از آنجا که چندگانگی دیدگاه ها، خصوصا در مسائل کلان، سرنوشت ساز و مشکل آفرین خواهد

بود و چه بسا باعث هرج و مرج و حتی اختلال نظام زندگی اجتماعی می شود، ضرورت دارد در عرصه اجتماعی یک دیدگاه در کشور حاکم گردد که اولاً از سوی فقیهآگاه به مسائل سیاسی و اجتماعی ارائه شده باشد و ثانیا دارای رسمیت باشد و ثالثا صاحب آن دیدگاه از سوی تعداد قابل توجهی از مجتهدان خبره به عنوان اعلم در مسائل اجتماعی معرفی گردیده باشد که همان ولی فقیه جامع الشرایط می باشد، لذا مبنای تصمیم گیری در مسائل کشور وحل معضلات و اجرای احکام اسلامی همین دیدگاه رسمی قرار می گیرد. خلاصه در چنین مواردی اگر بین فتوای مراجع تقلید با نظر حکومت تعارض و اختلاف پیش بیاید، نظر حکومت و ولی فقیه همیشه مقدم است، چنان که فقها در مورد قضاوت تصریح کرده اند و حتی در رساله هایعملیه هم آمده است که اگر یک قاضی شرع در موردی قضاوت کرد قضاوت او برای دیگران حجت است و نقض حکم او حتی از طرف قاضی دیگری که اعلم از او باشد حرام است، (کتاب نقد، شماره ۷، ص ۷۳).

حضرت امام در این باره می فرمایند: «قیام برای تشکیل حکومت و اساس دولت اسلامی از قبیل واجب کفایی است. بر فقهای عدول پس اگر یکی از آنان موفق به تشکیل حکومت شود دیگران باید از او تبعیت کنند»، (امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲،ص ۴۶۵ و ۴۶۶). در این مسأله هیچ گونه اختلافی بین فقهاء نیست و آیت الله فاضل نیز همین نظر را دارند، (استفتا از دفتر معظم له).

دوم - اما در مسائل اجتماعی که در عین اجتماعی بودن کاری به امور حکومتی و قوانین و مقررات دولتی ندارد و از طرف حکومت دولت امر و نهی

در آن زمینه وجود ندارد در اینجا اگر مرجع تقلید نظر خاصـی داشته باشد باید نظر مرجع تقلید اجرا گردد. مثلاً در برخیعملیات هـای بـانکی مراجع تقلیـد نظرات خاصـی دارنـد و از آن جـا که حکومت اسـلامی مردم را موظف به انجـام آنهـا نکرده و مردم مخیرند، لذا باید نظر مرجع تقلید را اطاعت نمود.

برای آگاهی بیشتر ر.ك:

۱- آیت الله جوادی آملی، ولایت فقیه، ص ۴۷

۲- کاظم قاضی زاده، اندیشه های فقهی سیاسی امام خمینی، ص ۲

۳- حسنعلی نوروزی، نظام سیاسی اسلام، ص ۹۳{J

اگر فرضا مجلس خبرگانی نبود مردم ولی فقیه خود را چگونه انتخاب کنند؟

پرسش

اگر فرضا مجلس خبرگانی نبود مردم ولی فقیه خود را چگونه انتخاب کنند؟

پاسخ

در پاسخ به این سؤال چند مطلب قابل بررسی است:

الف. فلسـفه وجودی و مبنای حقیقی کار مجلس خبرگان. بنابر روایات و نصوصـی متعدد، فقهای واجد الشـرایط به صورت عام از طرف امامـان معصوم(ع) منصوب گردیـده و همه دارای ولاـیت انـد. از طرف دیگر تصوّر وجود رهبری های متعـدد در یک حکومت، غیر قابـل قبولاـست؛ زیرا ولایت های موازی در یک دولت، موجب هرج و مرج و آنارشـی امّت و عقل سـلیم به هیچ وجه نمی توانـد آن را بپذیرد. به عبارت دیگر منطق حاکمیت، اقتضای وحدت و عدم تعدد را دارد هم چنین فرض بر این است که هر فقیه واجد شرایط بالفعل واجد ولایت و حاکمیتاست.

نفس تعـدد ولاـیت مشـکل زا نیست؛ بلکه تـداخل در مقـام اجرا و اعمال ولایت است که به هرج و مرج می انجامـد. به عبارت دیگر در صورت تزاحم یا احتمال تزاحم بین فقیهان واجـد شـرایط، نمی توان قائل به جواز اعمال ولایت برای همه شـد. بنابراین فقط یکی از آنان باید اعمالولایت کند. گفتنی است دلیل برقراری نظم، تنها محدوده اعمال ولایت را شامل می گردد، نه اصـل ثبوت ولاـیت را. از این رو، پس از به قـدرت رسـیدن یکی از آنـان، سایر فقها می تواننـد در محـدوده ای که فقیه حاکم اعمال ولایت نکرده به شـرط عـدم تزاحم به اعمال ولایت بپردازند. نکتهدیگر این که بر اساس دلالت مقبوله عمر بن حنظله، برای حل تزاحم احتمالی بین فقهای واجـد شـرایط، باید یکی از آنان را که ثبوتا دارای ملاك ترجیح و برتری نسـبت به دیگران است، به رهبری برگزینیم، این

مرجّحات عبارت است از: اعدل، افقه، اصدق و اورغ بودن. البته اینمرجّحات، منحصر به این موارد نیست، بلکه مرجحاتی دیگری نیز وجود دارد که در امر اداره حکومت دخیل است؛ مانند: مدیریت قوی تر، سیاست استوارتر، آگاهی به مسائل روز و... برای تشخیص فقیه جامع شرایط، چند راه کار منطقی و مورد قبول وجود دارد:

۱. در بعضی از موارد رجحان، برتری و افضلیت یک فقیه نسبت به سایر فقهای هم عصر خویش، کاملاً واضح و روشن است؛ به گونه ای که هیچ رقیبی برای او وجود ندارد تا زمینه تحیّر و تردید پدید آید. در چنین مواردی، نیاز به اقامه بینه یا گزارش کارشناسانه خبرگان نیستو حق حاکمیت با اقدام فقیه و پذیرش مستقیم و بی واسطه مردم اعمال می شود. چنان که پذیرش نظام جمهوری اسلامی، در فروردین ۱۳۵۸، از طریق همه پرسی و به طور مستقیم صورت گرفت. هم چنین پذیرش رهبری بی رقیب امام خمینی(ره) از سوی آحاد مردم که از شروعانقلاب، ولایت ایشان به نحو تعیّن بر همگان روشن بود. در چنین مواردی بعد از این که فقیه واجد شرایط، ا قدام به تشکیل حکومت نمود، تمامی افراد جامعه حتی فقهای معاصر او موظّف به تبعیت از او می باشند.

۲. در مواردی که تشخیص فقیه افضل و اعلم به رهبری، از میان سایر فقها پیچیده و دشوار و نیازمند به کار کارشناسی باشد و مردم خود توانایی تشخیص چنین فقیهی را نداشته باشند، به خبرگان مراجعه می کنند و آنان را وکیل خود قرار می دهند تا ولی فقیه واجد شرایط راشناسایی کنند. البته مراجعه به افراد خبره، کارشناسان، یک قاعده عام و فراگیر است و

اساس زندگی اجتماعی و عقلایی مردم ن......بر این اصل استوار می باشد. در مورد شناسایی ره...Şنیز از طر`شارع مقدس، فقیه اصل تعیین شده است، اما از آن رو که مردم اطلاعات کمتری دربارهفقاهت و شرایط ولی فقیه دارند، به افراد خبره رجوع می کنند و خبرگان نیز رهبر را کشف و شناسایی می نمایند. در قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ هر دو راه کار برای شناسایی و کشف رهبر وجود داشت؛ ولی از آن جا که وجود فردی مانند حضرت امام(ره)، بسیار نادر و در طول تاریخکم نظیر است، در بازنگری قانون اساسی راه کار دوم (تشخیص و شناسای به وسیله خبرگان) رسمیت یافت، و گرنه ارجاع به آرای عمومی به طور مستقیم نه امتناع عقلی دارد و نه منع نقلی. بنابراین اگر نمونه نادری همچون امام راحل(رض) وجود داشته باشد، مردم به طور عادی تکلیفخود را می دانند و عملاً ـ در مرحله تعیین رهبر نیازی به خبرگان ندارند. البته در مرحله بقا و نظارت، خبرگان لازم است. اما در غیر این صورت، وجود خبرگان و وکیلان برجسته مردم ضروری است. نکته دیگر این که هر چند مجلس خبرگان رهبری، با ویژگی های لحاظ شده در قانوناساسی در جهان بی نظیر است. امّا انتخاب از طریق مجلس خبرگان که انتخابی دو درجه ای و غیر مستقیم است در کشورهای دیگر جهان نیز سابقه دارد، مانند انتخاب ریاست جمهور آمریکا و آلمان، نخست وزیر انگلستان و هند که انتخابی دو درجه ای و با واسطه می باشد و...گفتنی است طریق فعلی (مجلس خبرگان منتخب)، گرچه مطابق بعضی نظریات ولایت فقیه، یک ضرورت نیست، اما از آنجا که یکی از شیوه های ممکن است که رسمیت پیدا کرده است،

قانونا تنها طریق انتخاب رهبری محسوب می شود. در عین حال نظر قطعی درباره این که آیاخبرگان تنها طریق است یا نه، تا حد زیادی به تعیین ماهیت عمل و کارکرد خبرگان بستگی دارد.

نکته دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد این است که مبنای فقهی و قانون واگذاری احراز صلاحیت های اعضای مجلس خبرگان به شورای نگهبان چیست؟ در پاسخ باید گفت که اصل احراز صلاحیت علمی و اجتهادی افراد همیشه با فقها و مجتهدان بوده است و مبنای فقهیدرستی دارد. از آنجا که نامزدهای خبرگان باید مجتهد باشند، باید مجتهدشناسان و خبرگان درباره صلاحیت علمی آنان نظر دهند. اما این که حتما باید فقهای شورای نگهبان مرجع تشخیص صلاحیت ها باشند، مبنای فقهی ندارد، بلکه یک امر قانونی است.

این کار از آن رو صورت گرفت که نامه هایی که افراد از اساتید می آورند، با هم تعارض داشت، یا بعضی بزرگان و اعاظم حوزه، در مراجعاتی که به آنان می شد به زحمت می افتادند، بنابراین برای این که این احراز صلاحیت ها نظم و قاعده پیدا کند، به عهده فقهای شورای نگهبانگذاشته شد. البته این راه منحصر به فرد نیست و خبرگان می تواند راه قانونی دیگری را تعیین کند.

بنابر توضیحات فوق می توان چنین نتیجه گرفت در فرضی هم که در سؤال مطرح نمودید اگر ولی فقیه واجد شرایط و اعلم از دیگر فقهاء به طور روشن و واضح برای همه مردم شناخته شده باشد دیگر نیازی به مراجعه به افراد خبره نیست. چنانچه این فرض در زمان تشکیلجمهوری اسلامی ایران اتفاق افتاد و ولایت حضرت امام بدون نیاز به گواهی و معرفی افراد خبره، مورد قبول همگان قرار گرفت و اگر در

موردی هم انقلاب شد و مردم خواهان تشکیل حکومت اسلامی بودند و ولی فقیه کاملاً برای مردم مشخص نبود، در اینجا هر چند هنوز مجلسخبرگان به صورت رسمی و قانونی تحقق پیدا نکرده ولی از آنجا که اصل مراجعه به افراد کارشناس و خبره در هر فنی، یک اصل عقلایی و مورد پذیرش همگان است، مردم باز می توانند بر مبنای این اصل عقلایی و همچنین طبق ساز و کاری که تشکیلات و هسته اصلی انقلاب ارائهمی دهد افراد خبره را برای تشخیص و شناسایی ولی فقیه واجد شرایط انتخاب نمایند، بنابراین در این مسأله به هیچ وجه بحث دور مطرح نمی شود.{J

اختلاف بزرگان در مساءله ولایت فقیه چیست و آیا عدم اعتقاد به آن بی دینی محسوب می شود؟

پرسش

اختلاف بزرگان در مساءله ولایت فقیه چیست و آیا عدم اعتقاد به آن بی دینی محسوب می شود؟

پاسخ

برای پاسخ باید به سه مقدمه توجه کرد:

مقدمه اول: در جمهوری اسلامی ایران، غیرمسلمانان و دیگر کسانی که به هر علت ولایت فقیه را قبول ندارند، در حکومتی زندگی می کنند که مانند دیگر حکومت های مردمی متکی بر آرای مردم است.

مقدمه دوم: مخالفان ولایت فقیه چند دسته اند:

اول) غیرمسلمانان و غیرشیعیانی که مبنای ولایت فقیه را نمی پذیرند.

دوم) شیعیانی که ولایت مطلقه فقیه را از روی اجتهاد یا تقلید نمی پذیرند.

سوم) کسانی که با پذیرش اصل ولایت مطلقه فقیه، شخص ولی فقیه را قبول ندارند.

چهارم) کسانی که حتی با اعتقاد به صلاحیت شخص ولی فقیه، پاره ای از احکام حکومتی صادره از وی را نادرست می انگارند.

مقدمه سوم: مخالفت در هر یک از صور بالا دو گونه متصور است:

الف) مخالفت اعتقادی (قلبی)؛ یعنی در اعتقاد و بینش خود مسأله را نمی پذیرد و آن را صحیح نمی داند. چنین مخالفتی فی نفسه از دیدگاه اسلام موضوع حرمت نیست و از نظرگاه قانونی نیز جرم به شمار نمی آید و مسلما منافاتی با مسلمانی شخص ندارد.

ب) مخـالفت عملی، این گونه مخالفت مسـلما حرام و جرم است. البته مخالفت عملی نیز اقسام و مراتبی دارد که حکم هر یک جداگانه قابل بررسی است، لیکن رعایت اختصار ما را از بررسی تفصیلی آن معذور می دارد.

حکم ولی فقیه برای همه افراد حوزه ولا‌یت او، چه موافق و چه مخـالف، نافـذ و از دیـدگاه اسـلام لا‌زم الاجراست. چه واضـح است که اعطـای ولا‌یت بـا تجویز مخـالفت عملی دیگران مسـتلزم هرج و مرج است در حـالی که مسائـل اجتمـاعی و حکومتی نیازمند وحدت رویه می باشد وهیچ

قانون و نظام سیاسی اعم از اسلام و غیر اسلام آشوب، قانون گریزی و دلخواه گزینی را برنمی تابد.

اما در مورد اختلافی بودن مسأله ولایت فقیه باید متذکر شد: در طول تاریخ تشیع هیچ فقیهی یافت نمی شود که بگوید فقیه هیچ ولایتی ندارد آنچه تا حدودی مورد اختلاف فقهاست مراتب و درجات این ولایت است. امام خمینی معتقد بودند تمام اختیاراتی که ولی معصوم دارااست ولی فقیه نیز همان اختیارات را دارد، مگر این که چیزی استثناء شده باشد. از چنین ولایتی در باب اختیارات ولی فقیه به ولایت مطلقه تعبیر می کنند و قید مطلقه در مقابل نقطه نظر کسانی است که معتقدند فقیه فقط در موارد ضروری حق تصرف و دخالت دارد و این فقها به ولایتمقیده معتقدند، برخلاف معتقدان به ولایت مطلقه فقیه که تمامی موارد نیاز جامعه اسلامی را چه اضطراری و چه غیر اضطراری در قلمرو تصرفات شرعی فقیه می دانند، (محمد تقی مصباح یزدی، پرسش ها و پاسخ ها، ص ۵۹ و ۶۰).

اختلافات فقهاء در میزان دلالت ادله ولایت فقیه می باشد که طرح تفصیلی آن در این مجال ممکن نیست.

برای آگاهی بیشتر ر.ك:

۱- ولایت و دیانت، استاد مهدی هادوی تهرانی، نشر خانه خرد

۲- ولایت فقیه، آیت اللّه جوادی آملی، نشر اسراء {J

به چه دلیل مدعی هستید نظریه ولایت فقیه کاملترین نظریه حکومتی است ؟

پرسش

به چه دلیل مدعی هستید نظریه ولایت فقیه کاملترین نظریه حکومتی است ؟

پاسخ

درباره سوالات و دغدغه های مطرح شده در نامه، گفتنی است که پاسخ این سوءالات هر کدام به تنهایی نیازمند ارائه مباحثی مفصل و خارج از یک نامه است.

در ابتدا، به عنوان مقدمه چند مطلب قابل ذکر است:

۱. نظریه «ولایت فقیه» تنها برخاسته از تفکر امام خمینی(ره) و برخی فقهای معاصر نیست، بلکه از متن اسلام و قرآن برخاسته و در اسلام و تشیّع پیشینه دیرینه ای دارد. نخستین بار به وسیله خود پیشوایان معصوم(ع) طرح و تبلیغ گردیده است. (برای تحقیق در این زمینه وآگاهی از اقدامات عملی پیشوایان معصوم(ع) درباره «ولایت فقیه» ر.ك: احمد جهان بزرگی، درآمدی بر تئوری دولت در اسلام، فصلنامه کتاب نقد ش ۸)

بنابراین اصل اندیشه ونظریه «ولایت فقیه» به هیچ وجه، حاصل تجربه و فهم بشری نیست؛ بلکه ولایت فقیه در نظام اسلامی و در زمان غیبت معصوم(ع)، اصل مسلم و کاملاً پیش بینی شده و مستند به ادله نقلی و عقلی متعدد است. توضیح آنکه:

الف) ضرورت وجود «ولایت فقیه» در نظام اسلامی بدون شناخت ماهیت حکومت دینی و لوازم و کار ویژه های آن امکان پذیر نیست.

ب) حکومت دینی از چند جهت با نظام های سکولار (secular)، لائیک (laic) و بی اعتنا به دین تفاوت دارد؛ پاره ای از این تفاوت ها عبارت است از:

۱ تفاوت در اهداف: رژیم های نامبتنی بر دین، اعم از مردم سالار (Democratic)، فردسالار (Monarhy) و الیگارشی (Oligarchy) به یک معنا دولت های حداقلی(Minimal) هستند. به عبارت دیگر اساسی ترین هدف آنها تأمین نیازمندی های دنیوی شهروندان می باشد و هدفی فراتر از آن در نظر ندارد. لیکن نظام دینی در هدف دو منظوره

(Biplay) است و علاوه بر نیازمندی های این جهانی، تأمین خیر و سعادت اخروی وجاودانی را نیز مد نظر دارد.

۲ تفاوت در کار ویژه های دولت: وظایف و کارکردهای (Functions)نظام های غیردینی نیز متناسب به هدف آنها حداقلی می باشد. یعنی اساسی ترین وظیفه آنها تأمین بهداشت، آموزش، امنیت، رفاه وتوسعه (Development) مادی است. در مقابل حکومت دینی وظایف بیشتری برعهده دارد، یعنی علاوه بر لزوم ارایه خدمات بالا، باید به برنامه ریزی صحیح و تلاش در جهت تربیت دینی و معنوی جامعه، رشد و بالندگی فضایل و کمالات عالیه انسانی و گسترشتقوی همت گمارد و جامعه را به سوی تأمین سعادت پایا و فناناپذیر رهبری کند.

۳ تفاوت در روش ها: روش های اجرایی نظام های سکولار و دینی در پاره ای از موارد تفاوت دارد. تفاوت در اهداف و کار ویژه ها لاجرم در گزینش شیوه ها کارگر خواهد افتاد. به عبارت دیگر در نظام های بی اعتنا به دین انگاره «هدفوسیله را توجیه می کند» امری پذیرفته شده و عقلانیت ابزاری(Instrumental Reason) آخرین مرجع تصمیم گیری است. اما در حکومت دینی استفاده از روش های معارض با کرامت الهی و ارزش های والای اخلاقی و ویرانگر سعادت جاودانی بشرمجاز نیست، بنابراین عقل ابزاری در کادر قوانین الهی و احکام عقل فراابزاری و توحیدی فعالیت دارد.

۴ تفاوت در خاستگاه قانون: هر نظام های نامبتنی بر دین خاستگاه قانون چیزی جز تمایلات، خواسته ها، هوس ها و گرایشات آدمیان نیست. به عبارت دیگر همه نظام های سکولار مبتنی بر نوعی انسان مداری و اومانیسم(Humanism) می باشند؛ اعم از اومانیسم فرد مدارانه (Individual Humanism) که در نظام های دمکراتیک جاری است، و یا اومانیسم جمع گرایانه (Collectivist Humanism) که در رژیم هایسوسیالیستی و کمونیستی جاری است. اما در حکومت دینی منشأ اصلی قانون

خداونـد است. و تنهـا قـانونی رسـمیت دارد که از سوی خداونـد جعـل شـده و یا لااقل با اصول و قواعـد کلی مورد قبول شارع سازگار باشد. بنابراین کارکرد مجاری قانون گذاری در چنین نظامی کشف و اسـتنباطقوانین الهی و تطبیق آن بر نیازمندی های زمان است.

۵ تفاوت در زمامـداران و کارگزاران: رهبری هر جامعه ای متناسب با ارزش ها و آرمان های جامعه و اهداف اساسـی حکومت در آن جـامعه تعیین می شود. از این رو در نظـام هـای لائیک و سـکولار شـرایطی بیش ازتوانایی مـدیریت کلان اجتماعی لازم نیست، اما در نظام اسلامی شرایط بیشتری لازم است که اصول آنها عبارت است از:

۱) صـلاحیت علمی، که اصـطلاحا از آن به «فقاهت» تعبیر می شود و به معنای شناخت دقیق فقهی و حقوقی اسلام در همه ابعاد و مسائل فردی و اجتماعی است. زیرا فرض آن است که آنچه در جامعه اسلامی ملاک عمل و قانون قرار می گیرد همان قوانین الهی است. بنابراین وجودرهبری که توانا بر استنباط احکام الهی در مسائل کلان اجتماعی بوده و بتواند در مسائل مختلف حکم دینی را کشف و به اجراء درآورد ضروری می نماید.

ممکن است گفته شود مجلس شورای اسـلامی و شورای نگهبـان برای این امر کـافی است. در حالی که چنین نیست، این مسأله علل متعددی دارد که پاره ای از آنها در مطالب بعدی آشکار خواهد شد.

۲) صـلاحیت اخلاقی، یعنی تعهـد و التزام و پای بنـدی عمیق به هنجارها و ارزش های دینی و اخلاقی، دوری از اوصاف رذیله، دوری از هواپرستی و خودخواهی و دنیاطلبی، که اصطلاحا از آن به عدالت و تقوی تعبیر می کنیم.

رهبر یک جامعه اسلامی نمی تواند فاقد ارزش های عالیه اخلاقی باشد، زیرا:

اولاً، انسانی

که فاقد صلاحیت اخلاقی است، نمی تواند کارکرد مثبت تربیتی و اخلاقی که از اهداف نظام اسلامی است داشته باشد.

ثانیا، معمولاً انسان ها الگوپـذیری شدیـدی از اخلاق، سیره و منش زمامـداران دارنـد، چنانکه پیامبر اکرم(ص) فرمودند: الناس علی دینملوکهم (بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۷) بنـابراین کسـی که الگوی درستی برای جـامعه نباشـد نمی توانـد در رأس نظـام اسلامی قرارگیرد.

۳) کفایت در مدیریت کلان اجتماعی، منش صحیح سیاسـی و اجتماعی، شجاعت، تدبیر. مجموع این شرایط همان چیزی است که اصـطلاحا «ولی فقیه» گفته می شود. ولایـت فقیه دارای ادله عقلی متعـددی است که در اینجـا به اختصار به یک دلیل عقلی اشاره می شود. این دلیل دارای چندمقدمه است.

مقدمه اول: انسان در زندگی اجتماعی خود ناگزیر از تشکیل حکومت است.

مقدمه دوم: مسائل حکومتی خارج از حوزه دخالت دین نیستند. (یعنی دلیل قطعی بر خروج آنها از حوزه دین وجود ندارد).

نکته: برای تمـام بودن برهـان، همین مقـدار از احتمـال دخـالت دین در مسائـل حکومـتی کـافی است؛ گرچه دلیـل عقلی قطعی دیگری وجود دارد که علاوه بر احتمال دخالت، لزوم دخالت دین در حوزه حکومت را اثبات می کنـد و این دلیل می توانـد به تنهایی به جای دو مقدمه اول ودوم بنشیند.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: شفا، الهیات، ابن سینا، انتشارات بیدار، ص ۵۵۷ و نیز درآمدی بر قلمرو دین، علی اکبریان، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشهاسلامی، ص ۲۲۵.

مقدمه سوم: حال که دین می تواند در وادی مسائل حکومتی سـخن بگوید (یا بنا بر آن دلیل دیگر، لازم است که سـخن بگوید و گفته است) حکومت نیازمند به حاکم است. حاکم باید از سه ویژگی برخوردار باشد:

۱- دین شناس باشد تا در جست و جوی این که آیا دین در فلان

مسأله حکومتی سخن دارد یا نه و یا این که اگر دین در این وادی سخن دارد،سخن او چیست، کارشناس باشد،

۲- قادر به اجرای آن باشد،

۳- التزام و تعهد نسبت به اجرای آن داشته باشد تا با این دو ویژگی بتواند در حفظ و صیانت از احکام دین موفق باشد.

مقدمه چهارم: اگر این ویژگی ها در شخصی با ضمانت کامل موجود باشد (معصوم باشد)، یقینا ایشان باید حکومت کند [تا این جا برهان عقلی (با اندک تفاوت در برخی عبارات) بر امامت معصومان تمام می شود [وگرنه باید کسی حاکم باشد که این سه ویژگی را بیشتر ازدیگران داراست و به عبارت دیگر از جهت شرایط بالا نزدیکترین فرد به معصوم باشد.

[شرط اصلح بودن در قانون اساسی چنین آمده است: شرایط و صفات رهبر: ۱- صلاحیت علمی لازم برای افتا و در ابواب مختلف فقه، ۲- عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام، ۳- بینش سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری.

در صورت تعدد واجدین شرایط فوق شخصی که دارای بینش فقهی و سیاسی قوی تر باشد مقدم است (قانون اساسی، اصل یکصد و نهم)].

مقدمه پنجم: از آن جا که مسائل حکومتی در حوزه رفتار انسان و وظیفه عملی او است، جزء فقه به شمار می آید و دین شناس در آن همان فقیه است.

مقدمه ششم: حکومت غیر فقیه، نمی تواند تأمین کننده احکام اسلام باشد؛ زیرا غیرفقیه یا به فقیه رجوع می کند و احکام را از او می گیرد یا نه. در صورت دوم احکام دین تأمین نمی شود. در صورت اول یا او ملزم به پذیرش و اطاعت از رأی فقیه است یا نه. در صورت

دوم،ضـمانتی برای اجرای احکام دین نیست. در صورت اول، در واقع آن فقیه حکومت دارد و غیرفقیه کارگزار او است که این مسأله به ولایت فقیه باز می گردد.

برخی به جای مقدمه اول و دوم، از یک مقدمه نقلی اسـتفاده می کنند و آن این که: به حکم اسـتقرا اسـلام در مسائل حکومتی دارای احکام است و لـذا دلیل مذکور به دلیل تلفیقی عقل و نقل تبدیل می شود. پس مجموعا دو اسـتدلال عقلی محض و یک استدلال تلفیقی (عقلی و نقلی)برای اثبات ولایت فقیه موجود است و این غیر از ادله لفظی ولایت فقیه است.

ثانیـا": به فرض که ولایت فقیه بادلیل عقلی قابل اثبات نباشـد, جایگاه دلیل نقلی برای اثبات آن محفوظ می مانـد. ادله ی نقلی ولـایت فقیه که عبارت است از روایات رسـیده از پیامبر اکرم (ص) و ائمه ی اطهار(ع) در کتب ولایت فقیه مطرح شـده اسـت که در اینجـا, به دلیـل خروج از موضوع سؤال , به آن اشـاره نمی شود. نکته : بله دلیل عقلی , چه دلیل عقلی محض و چه دلیل تلفیقی عقل و نقل , برخی از ویژگیهای ولایت فقیهماننـد مبانی انتصاب یا انتخاب را اثبات نمی کند و با هر دو سازگار است و مبنـای انتصـاب یـا انتخـاب بایـد بـا دلیـل نقلی اثبـات شود. که طبق ادله ی نقلی , مبـانی انتصـاب را اثبـات می کنـد. با توجه به توضیحات , مشخص می شود که ((ولایت فقیه)) مسأله ای کاملا" ضروری و عقلانی است .

۲. آنچه امروزه به صورت یک نظریه , از سوی حضرت امام (ره) و بسیاری از فقهای بزرگوار

ارائه شـده و بنای نظام جمهوری اسـلامی قرار گرفته است ; دارای تطورات و ادوار مختلفی بوده است . این اندیشه در خط سـیر تـاریخی - تـدریجی خود, مراحل تکوین و تکامل را پیموده است ; تا این که در قرون اخیر - به ویژه از قرن سـیزدهم به بعـد - صورت توسـعه یافته آن , به عنوان یک نظریه سیاسـی کامل آشکار شده است . البته نیازها و شرایط محیطی , مقتضیات زمان و مکان و... نقش بسـیار مهمی در فهم و تکامل این انـدیشه دارد. (برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک : کپی صـفحاتی چند از کتاب ((امام خمینی و حکومت اسلامی)) ج ۴)

۳. این مطلب که نظریه ی ((ولا-یت مطلقه ی فقیه)) کامل ترین نظریه و تنها شـکل حکومت دینی است , به هیـچ وجه متضـمن این معنا نیست که هیـچ گونه جرح و تعـدیل در آن راه ندارد; زیرا بر اساس فقه شـیعه , همیشه راه ارائه ی نظریات تکامل یافته تر و برداشت های دقیق و متناسب با نیازهای روز و مقتضـیات زمان و مکان - بر اساس متدولوژیک خاص (اجتهاد) و با استفاده از مکـانیسم هـا و منـابع مشـخص (قرآن , احـادیث عقـل و...) - بـاز بوده و از آن اسـتقبال می شود. بنـابراین هیـچ کس , حـتی مـدافعان این نظریه , هر گز چنین ادعـایی ندارنـد که درباره ی این نظریه , هیـچ گونه جای چون و چرایی نیست ; بلکه در آثار علمی و تحقیقـاتی صـاحب نظران , مباحث زیادی در جزئیات و گستره ی حـدود اختیارات آن وجود دارد. از لحاظ انـدیشه ای راه

برای ارائه مباحث کارشناسی و نقدهای علمی - که موجب بالندگی و پیشرفت این نظریه مترقی در زوایای مختلف آن می شود - باز بوده و از آن جا که این نظریه , مبنای تشکیل حکومت جمهوری اسلامی ایران بوده و با خواست مردم , به عنوان اصلی ترین محور حکومت و قانون اساسی درآمده است , همه افراد از لحاظ عمل باید در روابط اجتماعی خود پایبند به این اصل مهم باشند.

۴. صرف وجود بعضی از مشکلات در جامعه , به هیچ وجه مهخثل به متکامل بودن این نظریه نیست , زیرا چه بسا وجود مشکلات , مربوط به عوامل متعددی دیگری باشد که باید به آنها توجه داشت . چنان که این مطلب را می توان درباره ی حکومت حضرت علی (ع) نیز مطرح کرد. در حکومت پنج ساله امیرالمؤمنین (ع) آن قدر مشکلات به وجود آوردند که حضرت موفق نشد, چنان که باید جامعه را رشد دهد. جنگ های داخلی صفین , جمل و نهروان , تهدیدات دشمنان خارجی , کمبود نیروهای انسانی توانمند و تربیت شده و کثرت بدعت ها و سنت های فاسد, زمینه های چنین وضعی را فراهم کرد. امام علی (ع) در همان حال , شایسته ترین فرد برای حکومت و زمامداری جامعه بودند و این ناسامانی ها, هیچ گاه تردیدی در مشروعیت ولایت او, بر جامعه ایجاد نکرد. مشکلات نظام جمهوری اسلامی نیز, معلول عوامل مختلف است که داوری راجع به موفقیت نظام ((ولایت فقیه)) در گرو توجه به آنها است . از قبیل ساختار بد اقتصادی کشور و اتکا به نفت ,

رشد سریع جمعیت , مشکلات ناشی از جنگ و تحریم های بین المللی , تهاجم فرهنگی و تغییر ارزش ها و...; با این همه نظام اسلامی با پشت سر گذاشتن بسیاری از مشکلات به صورت موفقیت آمیز و به دست آوردن افتخارات بسیار زیاد و رشد و بالندگی به سوی دست یابی به توسعه همه جانبه , موجب سرافرازی کشور ایران و سربلندی مسلمانان در جهان شده است .

۵. نظام ولایت فقیه , به هیچ وجه منکر نقش پر اهمیت ((اکثریت مردم)) و تأثیر آنان در کارآمدی حکومت و... نیست . نظام اسلامی از ابتدا مردم را ولی نعمت خود دانسته , تمام هدف آن تأمین سعادت دنیوی و اخروی تک تک آحاد جامعه بوده است . اما در مورد این که بیان داشتید مواضع رهبری بعد از دوم خرداد تغییر کرده ; چه خوب بود مواردی را به صورت مستند ذکر می کردید تا بتوان درباره ی آن بررسی و قضاوت کرد.

۶. سعی نمایید محدوده ی مطالعاتی خود را - خصوصا" در زمینه ی ولایت فقیه و اندیشه سیاسی اسلام - گسترش داده یک یا چند منبع اکتفا نکنید. برخی از منابعی که در این زمینه توصیه می شود عبارت است از:

- فلسفه سیاست , تهیه و تدوین از مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)

- نظام سیاسی اسلام , محمدجواد نوروزی , مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)

- نظریه سیاسی اسلام ج ۱ و ج ۲, محمدتقی مصباح یزدی , مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)

- حاکمیت دینی , نبی اله ابراهیم زاده آملی , پژوهشکده تحقیقات

اسلامی سپاه

- ولایت فقیه , ولایت فقاهت و عدالت , آیت الله جوادی آملی , مرکز نشر اسرا

- جامعه مدنی و حاکمیت دینی , عبدالحسین خسروپناه , انتشارات وثوق

- شریعت و حکومت , سیدمحمدمهدی موسوی خلخالی , انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی .

- اندیشه های فقهی - سیاسی امام خمینی (ره), کاظم قاضی زاده , مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری .

- ولایت و دیانت , مهدی هادوی تهرانی , و همچنین فصلنامه ی حکومت اسلامی .

برای یافتن پاسخ هایی دقیق به اتهاماتی که به آقای هاشمی مطرح است , ر.ک : نقد ناتمام , مجموعه ی مقالات و مصاحبه ها در پاسخ به انتقادات از هاشمی رفسنجانی , حبیب الله حمیدی , انتشارات فرنود.

لطفا مفهوم ولایت مطلقه فقیه را از منظر قانون اساسی و امام (ره) توضیح دهید؟

پرسش

لطفا مفهوم ولایت مطلقه فقیه را از منظر قانون اساسی و امام (ره) توضیح دهید؟

پاسخ

تبیین و تحلیل «ولایت مطلقه فقیه» از منظر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به دو شیوه ممکن است:

۱. رجوع به منابع و متون اسلامی و نظرات فقیهان و اندیشمندان اسلامی؛

۲. مراجعه به مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، برای فهم مقصود قانون گذاری از این عبارت.

در این رابطه ابتدا به بازخوانی معنای این اصطلاح، از منظر حضرت امام(ره)، با تکیه بر متون اسلامی می پردازیم. سپس ضمن مراجعه مختصر به مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، تلاش می کنیم تا مقصود قانون گذاران از این اصطلاح را بیابیم:

یکم: نظریه حضرت امام(ره) درباره حوزه اختیارات ولی فقیه که مورد قبول اکثریت فقهای شیعه می باشد، این است که فقیه همه اختیارات لازم حکومتی امام معصوم(ع) را دارد و هر نوع ولایتی که در حوزه رهبری جامعه برای امام ثابت شده برای فقیه نیز ثابت است. جز آنچهکه به دلیل خاص از مختصات امام معصوم(ع) شمرده شده است، از قبیل عصمت، ولایت تکوینی و نیز پاره ای از اختیاراتی که پیامبر در حوزه مسائل خصوصی افراد داشته اند. در حقیقت اختصاصات یاد شده مربوط به جنبه ولایت

به معنی زعامت و رهبری اجتماعی نیست، بلکه بهخاطر جهات شخصـیتی و شرافت مقام امامت و عصمت امام معصوم(ع) است. از اختیارات حکومتی یاد شده به «ولایت مطلقه» تعبیر می شود که ما به اختصار به توضیح آن می پردازیم.

کلمه «مطلق» یا «مطلقه» در لغت به معنای آزادی، رهایی و ارسال است؛ لیکن موارد اسـتعمال آن متفاوت است. به عبارت دیگر گاهی «مطلق»(Absolute) در برابر «نسـبی»(Relative) بـه کـار می رود و گـاهی در برابر«مشـروط»(Conditioned). استعمال

نخست صرفا در علوم حقیقی است، ولی استعمال دوم هم در علوم حقیقی و هم در علوم اعتباری (مانند علوم سیاسی) جریان دارد. از طرف دیگر کاربرد این واژه در علوم اعتباری نیز از نظر دایره و وسعت اطلاق، بسیار متفاوتاست. به عبارت دیگر هر کجا که این واژه به کار می رود، باید به دقت در نظر داشت که مراد از آن اطلاق در برابر کدامین قید می باشد؛ مثلاً «مطلقه»(Absolutist) در نظام های سیاسی غالبا به رژیم های فاقد قانون اساسی(Constitution) اطلاقمی شود؛ ولی در نظام ولایت فقیه به گونه دیگری استعمال می شود. مقصود از «ولایت مطلقه فقیه» این است که اگر «مصالح اهم اجتماعی» مسلمانان با یکی از احکام اولیه شرعی - که از نظر اهمیت در رتبه پایین تری قرار دارد - در تزاحم قرار گیرد، ولی فقیه که موظف به حفظ مصالحعالیه جامعه اسلامی است؛ به خاطر حفظ مصالح اهم جامعه اسلامی می تواند، بلکه باید موقتا آن حکم شرعی اولی را تعطیل کند و مصالح اهم جامعه را بر آن مقدم بدارد؛ مثلاً در فقه اسلامی تخریب مسجد حرام می باشد. اکنون اگر به تخریب مسجدی جهت خیابان کشی حاجت افتاد،چه باید کرد؟ دیدگاه مخالف ولایت مطلقه بر آن است که صرف مصلحت اهم اجتماعی مجوز تخریب مسجد نیست و تا زمانی که کار به ضرورت نرسد نمی توان دست به این کار زد؛ لیکن براساس نظریه «ولایت مطلقه» لازم نیست حکومت اسلامی آن قدر صبر کند که برای جامعهمشکلات زیادی فراهم شود و کارد به استخوان برسد، تا آن گاه از سر ناچاری و برای خروج از بن بست و انفجار اجتماعی، مسجد را تخریب کند. بلکه اساسا اگر

بخواهیم چنین کنیم، همیشه از قافله تمدن عقب خواهیم ماند و همواره در مشکلات دست و پا خواهیم زد و شارع مقدسبه چنین چیزی راضی نیست. از آنچه گذشت روشن می شود که:

اولاً؛ ولایت مطلقه فقیه از قواعد رافع تزاحم است؛ یعنی، مطلق بودن ولایت گره گشا در تزاحم احکام و مصالح اهم اجتماعی است.

ثانیا؛ ولایت مطلقه خود، مقید به قیودی است نه این که از هر حیث مطلق باشد.

قیودی که در اعمال ولایت مطلقه وجود دارد عبارت است از: ۱- مصلحت، ۲- اهم بودن، ۳- اجتماعی بودن. به عبارت دیگر، ولی فقیه نمی تواند:

۱- به طور دل خواهانه و بدون رعایت مصالح جامعه اقدامی کند.

۲- مصلحت مورد نظر در اینجا مصالح امت است، نه شخص ولی فقیه.

۳- تنها مصالحی را می تواند بر احکام نخستین مقدم بدارد که از نظر اهمیت دارای رتبه بالاتری بوده و شارع مقدس راضی به ترک آنهانباشد.

بنابراین دیدگاه هر گاه فقیه واجد شرایط به تشکیل حکومت اسلامی توفیق یابد همان ولایتی را که پیامبر و امام معصوم(ع) در اداره امور جامعه دارند او نیز دارد. و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند به عبارت دیگر اختیارات حکومتی مربوط به حکومت شرعی است،چه در رأس آن پیامبر(ص) یا امام معصوم(ع) باشد، یا نایب آنان (ولی فقیه). و این اختیارات چیزی بیش از اختیارات لازم و ضروری برای حکومت و اداره جامعه نیست و هیچ حکومتی فاقد آن اختیارات نمی باشد. البته فضایل پیامبر(ص) بیش از همه انسانها است و... لیکن فضایلمعنوی بیشتر، اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهد. خداوند همان اختیارات و ولایتی که به پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) در تدارک

و بسیج سپاه تعیین والیان و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داده است، برای حکومت فقیه نیز قرار داده است، نهایتتفاوت این که ولایت فقیه در رابطه با شخصی معین نبوده و روی عنوان عالم عادل ثابت است.»، (ولایت فقیه امام خمینی، ص ۵۵).

حضرت امام خمینی(ره) در توضیح این نظریه می افزاید: «وقتی می گوییم ولایتی را که رسول اکرم(ص) و ائمه(ع) داشتند. بعد از غیبت، فقیه عادل دارد، برای هیچ کس این توهم نباید پیدا شود که مقام فقهاء همان مقام ائمه و پیامبر اکرم(ص) است زیرا اینجا صحبت از مقامنیست، بلکه صحبت از ولایت یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس که یک وظیفه سنگین و مهم است می باشد، نه شأن و مقام برتر و غیر عادی، به عبارت دیگر ولایت مورد بحث یعنی حکومت و اجراء قوانین الهی و اداره جامعه اسلامی و... ولایت فقیه از امورقراردادی و اعتباری عقلایی است و واقعیتی جز جعل قانونی ندارد، وقتی کسی به عنوان ولی در موردی نصب می شود، مثلاً برای حضانت و سرپرستی کسی یا حکومت، دیگر معقول نیست در اعمال این ولایت فرقی بین رسول اکرم(ص) و امام یا فقیه وجود داشته باشد. به عنوان مثال،ولایتی که فقیه در اجرای حدود و قوانین کیفری اسلام دارد، در اجرای این حدود بین رسول اکرم(ص) و امام و فقیه امتیازی نیست. حاکم، متصدی اجرای قوانین الهی است و باید حکم خدا را اجرا نماید، چه رسول الله(ص) باشد و چه امام معصوم(ع) یا نماینده او یا فقیه عصر،(همان، ص ۵۶).

برای اثبات ولایت مطلقه فقیه و گستره اختیارات او

در حوزه اختیارات پیامبر اکرم(ص) و ائمه معصومین(ع) دلایل متعددی وجود دارد که به اختصار عبارتند از:

۱. همه دلایل عقلی و نقلی که ضرورت حکومت و ولایت فقیه را با عنوان فقاهت و عدالت در عصر غیبت اثبات می کند، دامنه و گستره این حکومت و ولایت را اثبات می کند.

۲. رسالتها و مسؤولیت هایی که از جانب خدا و دین او بر عهده ولی فقیه واجد شرایط حکومت و رهبری نهاده شده است درست همان رسالتها و مسؤولیت هایی است که پیامبر و امام معصوم(ع) بر عهده داشتند و آن حفظ احکام اسلام از انحرافات، تبلیغ و اجرای اسلام، اصلاحامور مسلمانان، هدایت و ارشاد آنها و نیز دفاع از مظلومان و مقابله با زورگویان و ستمگران و برقراری عدالت اجتماعی انجام این رسالتها و مسؤولیت ها همان گونه که برای معصومین(ع) قدرت و حکومت مطلقه ای را ایجاب می کند. قدرت و حکومت مطلقه ای را برای فقیه متصدیحکومت و دولت اسلامی نیز ایجاب می کند در غیر این صورت بسیاری از احکام به اجرا در نخواهد آمد و معطل خواهد ماند و ایجاد محدودیت در اختیارات باعث تقویت مصالح جامعه می گردد.

۳. ولایت فقیه به عنوان نهاد حکومتی که در شخصیت حقوقی حاکم تبلور می یابد، مانند همه نهادهای حکومتی دیگر اعم از حکومت های لائیک، دمکراتیک و سایر انواع آن که دارای قدرت مطلقه هستند، او نیز باید دارای قدرت و اختیارات مطلقه باشد تا بتواند امور فردی واجتماعی شهروندان را سامان بخشد و معضلات جامعه اسلامی را حل وفصل کند این مقدار جای هیچ گونه انکاری نیست. بنابراین قوانین جامع و کامل اسلام، جهت اجرا شدن و تأمین سعادت همه جانبه دنیوی و اخروی

انسانها تشکیل حکومت اسلامی با اختیارات کامل و مطلق را کهپیامبر اکرم(ص) و امامان(ع) از آنها برخوردار بودند ایجاب می کند و ولایت فقیه به عنوان نهاد حکومتی و شخصیت حقوقی فقیه تبلور این قدرت و ولایت مطلقه است.

با توجه به مطالب فوق ثابت می شود که امتیازات خاص پیامبر اکرم(ص) و سایر امامان(ع) مربوط به جهات شخصیتی و شرافت مقام امامت و عصمت امام معصوم است و هیچ گونه ربطی به جنبه ولایت و حاکمیت و اداره حکومت و جامعه و اجرای قوانین اسلامی نداردبنابراین هم چنانکه امام(ره) فرمودند، کلیه اختیاراتی که امام(ع) دارد فقیه نیز دارا است، مگر دلیل شرعی اقامه شود مبنی بر آن که فلان اختیار و حق ولایت امام(ع) به سبب حکومت ظاهری او نیست بلکه به شخص امام مربوط می شود و یا اگر چه به مسائل حکومت و ولایت ظاهربر جامعه اسلامی است لکن مخصوص شخص امام معصوم(ع) است و شامل دیگران نمی شود،

(شئون و اختیارات ولی فقیه، ترجمه کتاب البیع امام(ره)، ص ۷۷).

نظر دکتر شریعتی در مورد ولایت فقیه و حکومت اسلامی را برایم بنویسید. همچنین رابطه ایشان با امام(ره) و در کل با روند انقلاب چگونه بود؟

پرسش

نظر دکتر شریعتی در مورد ولایت فقیه و حکومت اسلامی را برایم بنویسید. همچنین رابطه ایشان با امام(ره) و در کل با روند انقلاب چگونه بود؟

پاسخ

مسلما مرحوم دکتر شریعتی، از جمله روشنفکران مسلمان واسلام خواه بوده است. نوشته های او گواه این مطلب است. البته این خصیصه، نه ایشان و نه هیچ کس دیگر را از بوته نقد مستثنی نمی کند. در علاقه و ارادت ایشان به حضرت امام(ره) نیز تردیدی نیست؛ چنان که در نامه ها و آثار خود بدان تصریح کرده و خود را مقلد امام دانسته است.

در مورد نظر ایشان درباره ی ولایت فقیه و حکومت اسلامی باید گفت علیرغم این که ایشان بر دو اصل امامت (رهبری) و عدالت به عنوان اصول محرك مذهب شیعه تأکید می نمود، اما از آنجا که این جریان بیشتر در صدد انقلابی نمودن جامعه و نفی نظام موجود بود، در بعد ارائه نظام جایگزین و حکومت کمال مطلوب، هیچ حرفی برای گفتن نداشت. بنابراین به طور دقیق سخنی بر له یا علیه ولایت فقیه از سخنان ایشان نمی توان به دست آورد.

جهت اطلاع بیشتر ر.ك: درآمدی بر مبانی فکری انقلاب اسلامی، محمد شفیعی فر، نشر معارف، ۱۳۷۸، ص ۲۳۰.

لطفا ادله ولایت فقیه را بطور کامل و صحیح برایم توضیح دهید

پرسش

لطفا ادله ولایت فقیه را بطور کامل و صحیح برایم توضیح دهید

پاسخ

ولایت فقیه اصطلاحی است برای نظام حکومت اسلامی پس از ائمه طاهرین(ع). ولایت در این اصطلاح به معنای حکومت و زمامداری امور جامعه است و ولایت فقیه به مفهوم زمامداری جامعه اسلامی از سوی کسی است که به مقام اجتهاد در فقه رسیده و حائز شرایط رهبری جامعه اسلامی می باشد. موضوع اصلی ولایت فقیه این است که در زمان غیبت امام معصوم(ع) چه باید کرد؟ آیا امت اسلامی باید بدون رهبر باشد؟ یا باید به رهبری طاغوت تن دهد یا باید بهترین کسی را که از نظر علم و زهد و تقوا و مدیریت سیاسی، کمترین فاصله را با معصوم دارد به رهبری امت اسلامی بپردازد؟

در واقع ولایت فقیه به همین معناست که در عصر غیبت به نیابت از امام زمان(عج) ولی فقیه رهبری و زمام امور جامعه را بر عهده دارد تا امت گرفتار هرج و مرج و آنارشیسم و تعبد به حاکمیت طاغوت نشود و احکام و ارزشهای الهی در جامعه عملی گردد.

فقهاء و متفکران اسلامی برای اثبات ولایت فقیه و مشروعیت حکومت ولایی و وجوب اطاعت از اوامر ولی فقیه به دلایل نقلی - اعم از آیات و روایات پیامبر اسلام(ص) و ائمه(ع) - و دلایل عقلی متعددی تمسک جسته اند که بیان هر یک و چگونگی دلالت هر کدام بر ولایت فقیه، نیازمند بررسی های مفصل با استفاده از روش خاص خود، یعنی اجتهاد می باشد. از این رو در اینجا به اختصار به ذکر پاره ای از آنها خواهیم پرداخت.

الف. دلایل نقلی

مقبوله عمر بن حنظله در طول تاریخ

مورد استناد فقهای شیعه بوده است؛ از جمله در میان متأخرین مرحوم محقق نراقی در «عوائد الایام»، صاحب جواهر در «جواهر الکلام» شیخ انصاری در «القضاء و الشهادات»، بحر العلوم در «بلغه الفقیه»، مامقانی در «هدایه الانام فی حکم الاموال الامام»، میرزای نائینی در «منیه الطالب»، سبزواری در «مهذب الاحکام» امام خمینی(ره) در «البیع»، آیت الله گلپایگانی در «الهدایه الی من له الولایه» آیت الله جوادی آملی در «پیرامون وحی و رهبری» و بسیاری از اندیشمندان دیگر قرار گرفته است.

در این روایت، امام صادق(ع) می فرمایند: ... من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا، فلیرضوا به حکما فأنی قد جعلته علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانّما استخف بحکمنا و علینا رد و الراد علینا کالراد علی الله وهو علی حدالشرک بالله. ، (اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۸).

مرحوم کلینی به سند از عمر بن حنظله روایت می کند که: «از امام صادق(ع) پرسیدم: درباره دو نفر از ما (شیعیان) که در باب «دین» و «میراث» نزاعی دارند، آن گاه به نزد سلطان یا قاضیان (قضات حکومت های جور)جهت حل آن می روند. آیا این عمل جایز است؟ حضرت فرمود: هر کس در موارد حق یا باطل به آن ها مراجعه کند، در واقع به سوی طاغوت رفته و از طاغوت مطالبه قضاوت کرده است؛ از این رو آنچه بر اساس حکم او (که خود فاقد مشروعیت است) دریافت می دارد، به باطل اخذ نموده است؛ هر چند در واقع حق ثابت او باشد زیرا آن رابر اساس حکم طاغوت گرفته است، در حالی که

خداونـد امر فرموده است: که بایـد به طاغوت کافر باشـند (و آن را به رسـمیت نشناسـند). خداوند متعال می فرماید: یریدون ان یتحاکموا الی الطّاغوت و قـد امروا ان یکفروا به آنگـاه عمر بن حنظله می پرسـد: پس در این صورت چه بایـد کننـد؟ امـام(ع) فرمود: بایـد به کسانی از شـما (شـیعیان) که حـدیث و سـخنان ما را روایت می کننـد و در حلال و حرام ما به دقت می نگرند و احکام ما را به خوبی باز می شناسـند (عالم عادل) مراجعه کنند و او را به عنوان حاکم بپذیرند. من چنین کسـی را بر شما حاکم قرار دادم. پس هرگاه به حکم ما حکم کنـد و از او پـذیرفته نشود، حکم خـدا کوچک شـمرده شده و مارد شده، و آن که ما را رد کرده و آن که ما را رد کند، خدا را رد کرده است و چنین چیزی در حد شرک به خداوند است.»

این حدیث از جهت سند معتبر و مورد قبول فقهای شیعه است.

دلالت این حدیث بر ولایت فقیه:

مقبوله عمر بن حنظله، مشتمل بر دو توصیه ایجابی و سلبی است:

۱. از یک طرف امام صادق(ع) مطلقا مراجعه به سـلطان سـتمگر و قاضـیان دولت نامشروع را حرام می شمرد و احکام صادره از سوی آن ها را – اگر چه صحیح باشد – فاقد ارزش و باطل می داند.

۲. از طرف دیگر، جهت رفع نیازهای اجتماعی و قضایی شیعیان رابه رجوع به فقهای جامع الشرایط، مکلف می سازد.

۳. عبارت فانی قـد جعلته علیکم حاکما ؛ او را حاکم بر شـما قرار دادم{M بـا وضوح و روشـنی، نصب فقیه عادل بر حکومت و مرجعیت در همه امور سیاسی، اجتماعی و قضایی به دست

می آید.

هر چند ظاهر پرسش در روایت، مسئله منازعه و قضاوت است لیکن آنچه جهت و ملاک عمل است، پاسخ امام(ع) است و سخن آن حضرت عام است، خصوصا جمله فانی قد جعلته علیکم حاکما با توجه به واژه «حاکم» - که دلالت بر حکومت دارد - نسبت به سایر مسائل و شئون حکومتی تعمیم یافته و شامل آن ها نیز می شود.

البته قرائن واضح و روشن دیگری نیر در پاسخ امام(ع) وجود دارد؛ از جمله استناد به آیه شریفه و منع از مراجعه به طاغوت ها به طور کلی از طرف دیگر امام(ع) در صدر روایت، دادخواهی و مراجعه به سلطان و قضات حکومتی را حرام شمرده، حکم آن ها را باطل می داند،حتی اگر قضاوت آن ها عادلانه و به حق باشد؛ زیرا اصل این نظام حکومتی در نگاه قرآن و اهل بیت(ع) مردود است و انحصارا مراجعه به حکومت مشروع که انتصاب از ناحیه شارع مقدس است، مورد توصیه و تکلیف امام قرار گرفته است.

امام راحل(ره) در کتاب «ولایت فقیه» در تفسیر و تبیین روایت عمر بن حنظله چنین می نگارد: «همان طور که از صدر و ذیل این روایت و استشهاد امام(ع) به آیه شریفه به دست می آید، موضوع سؤال، حکم کل بوده و امام هم تکلیف کلی را بیان فرموده است و عرض کردم که برای حل و فصل دعاوی حقوقی و جزائی، هم به قضات مراجعه می شود و هم به مقامات اجرایی و به طور کلی حکومتی رجوع به قضات برای این است که حق ثابت شود و فصل خصومات و تعیین کیفر گردد و رجوع به مقامات اجرایی برای الزام طرف دعوا به قبول محاکمه یا

اجرای حکم حقوقی و کیفری، هر دو است؛ لهذا در این روایت از امام(ع) سؤال می شود که آیا به سلاطین و قدرت های حکومتی و قضات رجوع کنیم، حضرت در جواب، از مراجعه به مقامات حکومتی ناروا – چه اجرایی و چه قضایی – نهی می فرمایند، دستور می دهند که ملت اسلام در امورخود نباید به سلاطین و حکام جور و قضاتی که عمال آنها هستند، رجوع کنند؛ هر چند حق ثابت داشته باشند و بخواهند برای احقاق و گرفتن آن اقدام کنند. مسلمان، اگر پسر او را کشته اند یا خانه اش را غارت کرده اند، باز حق ندارد به حکام جور برای دادرسی مراجعه کند. همچنین اگر طلب کار است و شاهد زنده در دست دارد، نمی تواند به قضات سرسپرده و عمال ظلمه مراجعه نماید. هر گاه در چنین مواردی به آن ها رجوع کرد، به «طاغوت»، یعنی قدرت های ناروا روی آورده است و در صورتی که به وسیله این قدرت ها و دستگاه های ناروا به حقوق مسلّم خویش نایل آمید، فانما یأخذه سحتا و ان کان حقا ثابتات له به حرام دست پیدا کرده و حق ندارد در آن تصرف کند.... این حکم، سیاست اسلام است. حکمی است که سبب می شود مسلمانان از مراجعه به قدرت هایناروا و قضاتی که دست نشانده آن ها هستند، خودداری کنند تا دستگاه های دولتی جائر و غیر اسلامی بسته شوند، و راه به سوی ائمه هدی(ع) و کسانی که از طرف آنها حق حکومت و قضاوت دارند، باز شود. مقصود اصلی این بوده که نگذارند سلاطین و قضاتی که از عمّال آن هاهستند، مرجع امور باشند و مردم دنبال آن ها بروند... بنابر این تکلف ملت اسلام چیست؟

و در پیش آمدها و منازعات باید چه کنند و به چه مقامی رجوع کنند؟ قال: ینظران من کان منکم ممن کان روی حدیثنا ونظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا ؛ در اختلافات به راویان حدیث ما که به حلال و حرام خدا – طبق قاعده – آشنایند و احکام مارا طبق موازین عقلی و شرعی می شناسند، رجوع کنند{M، (ولایت فقیه، صص ۸۰ – ۷۷)

«... این فرمان که امام(ع) صادر فرموده، کلی و عمومی است؛ همان طور که حضرت امیرالمؤمنین(ع) در دوران حکومت ظاهری خود، حاکم و والی و قاضی تعیین می کرد و عموم مسلمانان وظیفه داشتند که از آن ها اطاعت کنند و تعبیر به «حاکما» فرموده تا خیال نشود که فقط امور قضایی مطرح است و به سایر امور حکومتی ارتباطی ندارد؛ غیر از صدر و ذیل روایت و آیه ای که در حدیث ذکر شده، استفاده می شود که موضوع، تنها تعیین قاضی نیست که امام(ع) فقط نصب قاضی فرموده باشد و در سایر امور مسلمانان تکلیفی معین نکرده و در نتیجه، یکی ازدو سؤالی را که مراجعه به دادخواهی از قدرت های اجرایی ناروا بوده بلا جواب گذاشته باشد. این روایت از واضحات است و در سند و دلالتش وسوسه ای نیست. جای تردید نیست که امام(ع) فقها را برای حکومت و قضاوت تعیین فرموده است. بر عموم مسلمانان لازم است که از اینفرمان امام(ع) اطاعت نمایند»، (همان، ص ۱۰۲ – ۱۰۶).

نتیجه استدلال این است که فقهای جامع الشرایط علاوه بر منصب های ولایت در افتاء، اجرای حدود، اختیارات قضایی، نظارت بر حکومت و امور حسبیه، در مسائل سیاسی و اجتماعی نیز ولایت دارند

و ایـن منـاصب و اختیـارات، از اطلاـق ادله ولاـیت فقیه اسـتفاده می گردد.بـدیهی است امـام(ع) شـخص معینی را به حـاکمیت منصوب نکرده است بلکه به صورت عام تعیین نموده است. اطاعت از حاکمی که به نصب عام از جانب معصوم(ع) نصب شده، واجب است و عـدم پـذیرش حکم وی به مشابه عـدم پـذیرش حکم معصوم(ع) می باشـد. علاـوه بر روایت فوق،روایات متعـدد دیگری نیز دلاـلت بر ولاـیت فقیه دارد که به اختصـار به برخی از آنهـا اشـاره می نمـاییم و شـرح چگونگی دلاـلت آن ها را به منابعی که معرفی می شود وا می گذاریم:

- روایت امیرالمؤمنین(ع) از پیـامبر اکرم(ص): اللهم ارحم خلفایی قیل یا رسول اللّه و من خلفائک؟ قال الـذین یأتون من بعـدی یروونني حدیثی و سنّتی ، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۸، ح ۵۰).

- روایت امـام موسـی بن جعفر(ع): .. لأـنّ المؤمنین الفقهاء حصون الاسـلام کحِصنِ سورِ المـدینه لها ، (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸، بابفقدد العلماء)

۳- روایت امام صادق(ع) از پیامبر اکرم(ص): الفقهاء اُمناء الرُسُل... ، (اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶).

- توقیع مبارک حضرت ولی عصر(عج): «واما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانّهم حجتی علیکم و انا حجه اللّه ، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۱، ح ۸).

- حدیث امام صادق(ع): «اتقوا الحکومه فانّ الحکومه انّما هی للامام...»، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۷، ح ۳).

- روایت ابی خـدیجه از امـام صـادق(ع): «... وایاکم ان یخاصم بعضـکم بعضا الی السـلطان الجائر»، (وسائل الشـیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۰، ح ۶)

- حدیث امام صادق(ع) از رسول اللّه ص): «ان العلماء ورثه الأنبیاء»، (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴).

- روایت: «منزله الفقیه فی هذا الوقت کمنزله

الانبیاء من بنی اسرائیل»، (بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۴۶).

- روایت رسول اکرم(ص): «علماء امتی کسایر انبیاء قبلی»، (جامع الاخبار).

- روایت: «العلماء حکام علی الناس»، (مستدرک وسائل الشیعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۳۳).

- روایت امام حسین(ع) از حضرت امیر(ع): «مجاری الامور والاحکام علی اَیدی العلماء باللّه الأُمناء علی حلاله و حرامه»، (مستدرک وسائل الشیعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۱۶)

ب. دلایل عقلی

دلایل عقلی متعددی بر اثبات ولایت فقیه و وجوب اطاعت از اوامر ولی فقیه اقامه شده است که به دو دلیل از آن ها اکتفا می نماییم:

دلیل اول. اصل تنزل تدریجی

این دلیل از مقدمات ذیل تشکیل شده است:

۱. برای تأمین نیازمندی های اجتماعی و جلوگیری از هرج و مرج، فساد و اختلال نظام، وجود حکومت در جامعه، امری ضروری است.

۲. اجرای احکام اجتماعی اسلام ضروری است و این امر به زمان حضور پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) اختصاص ندارد؛ یعنی احکام اسلام جاودان است و باید در همه زمان ها و مکان ها اجرا گردد.

۳. حکومت مطلوب در اسلام، حکومتی است که معصوم(ع) در رأس آن باشد.

۴. هنگامی که فراهم آوردن مصلحت لازم در حد مطلوب میسر نشد، باید نزدیک ترین مرتبه به حد مطلوب را تأمین کرد. هنگامی که مردم از مصالح حکومت معصوم(ع)، محروم باشند، باید به دنبال نزدیک ترین و شبیه ترین حکومت به حکومت امام معصوم(ع) باشیم. نزدیکی یک حکومت به امام معصوم(ع) در سه امر متبلور می شود:

نخست، علم به احکام اسلام (فقاهت)؛

دوم، شایستگی روحی و اخلاقی، به گونه ای که تحت تأثیر هواهای نفسانی و تهدید و تطمیع ها قرار نگیرد (تقوا)

سوم، کارایی در مقام مدیریت جامعه که به خصلت های فرعی از قبیل درک سیاسی، اجتماعی،

آگاهی از مسائل بین المللی، شجاعت در برخورد با دشمنان و تبهکاران تشخیص اولویت ها و اهمیت ها.

با توجه به این مقدمات نتیجه می گیریم کسی که بیش از سایر مردم، واجد این شرایط باشد (فقیه عادل، زمان شناسی و قادر به مدیریت کلان اجتماعی) باید رهبری جامعه را عهده دار شود و ارکان حکومت را به سوی کمال مطلوب سوق دهد. تشخیص چنین کسی طبعا بر عهده خبرگان خواهد بود چنان که در سایر شئون زندگی اجتماعی نیز چنین است و وقتی چنین شخصی اقدام به تشکیل حکومت نمود اطاعت از فرامین وی واجب است.

دلیل دوم: ولایت فقیه یا حاکمیت اصلح در عصر غیبت: این دلیل نیز دارای مقدمات زیر است:

۱- ولایت بر اموال و اعراض و نفوس مردم، از شؤون ربوبیت الهی است و فقط با نصب و اذن خدای متعال، مشروعیت می یابد.

۲- خداوند این حق قانونی را به پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) داده است.

۳- در زمانی که مردم از وجود رهبر معصوم محرومند، یا باید خدای متعال از اجرای احکام اجتماعی صرف نظر کرده باشد، یا اجازه اجرای آن را به کسی که اصلح از دیگران است، داده باشد تا ترجیح بلا مرجوح و نقض غرض و خلاف حکمت لازم نیاید و با توجه به باطل بودن فرض اول، فرض دوم ثابت می شود؛ یعنی ما از راه عقل کشف می کنیم که چنین اذن و اجازه ای از طرف خدای متعال و اولیای معصوم(ع) صادر شده است؛ حتی اگر بیان نقلی روشنی در این خصوص به ما نرسیده باشد.

۴- فقیه جامع الشرایط، همان فرد اصلحی است که هم احکام اسلام را بهتر از دیگران می شناسد، هم ضمانت بیشتری برای اجرای

آن دارد و هم در مقام تأمین مصالح جامعه و تدبیر امور مردم کارآمدتر است.

۵- تشکیل حکومت توسط ولی فقیه جامع الشرایط مستلزم اطاعت سایر افراد جامعه از فرامین چنین فقیهی است، بنابراین اطاعت از ولایت فقیه عقلا نیز واجب می باشد.

دقت در دلیل عقلی و تبیین فلسفی نظام ولایت فقیه، بیانگر آن است که صرف نظر از ادله فقهی و تعبدی، عالی ترین وجه حکومت اسلامی که مطلوبیت دارد، حاکمیت معصوم(ع) است؛ اما در اسلام چون ارزش ها دارای مراتب بوده و بی شک حکومت نیز یک ارزش است، با عدم دسترسی به معصوم، باید کسی را برای حاکمیت برگزید و از او اطاعت کرد که در علم و عمل، شبیه ترین مردم به معصوم(ع) باشد و آن فقیه جامع الشرایط است که از جهت صلاحیت ها، شباهت بیشتری به معصوم(ع) دارد.

بعضی ها ولایت را از طریق عرفان ابن عربی اثبات می کنند آیا نظر متکلمین ما در عصر حاضر هم همین است یعنی اینرا درست می دانند یا نه و اینکه حتماً باید ولی فقیه از نسل پیامبر(ص) و سید باشند اگر چنین است چرا حضرت امام خمینی(رض) که عارفی بینا و عالمی تیز و یر بود

پرسش

بعضی ها ولایت را از طریق عرفان ابن عربی اثبات می کنند آیا نظر متکلمین ما در عصر حاضر هم همین است یعنی اینرا درست می دانند یا نه و اینکه حتماً باید ولی فقیه از نسل پیامبر(ص) و سید باشند اگر چنین است چرا حضرت امام خمینی(رض) که عارفی بینا و عالمی تیز و یر بود اول آقای منتظری را انتخاب کردند؟

پاسخ

پاسخ این سؤال را به صورت مختصر در نکات ذیل بیان می نماییم:

الف. واژه ولایت دارای معانی و کاربردهای متعددی است: «ولایت» در لغت به معنای قرب (نزدیکی، دوستی، صاحب تصرف در امور، رهبری، سیطره و مانند این ها به کار رفته است، (ر.ک: معجم مقاییس اللغه، ج ۶، ص ۱۴۱؛ تاج العروس، ج ۱۰، ص ۳۹۸، لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۰۷) از سوی دیگر این اصطلاح حوزه های گوناگون اندیشه دینی از جمله کلام، عرفان و فقه اعم از فقه سیاسی، اجتماعی و خانوادگی به کار می رود. و متخصصان هر کدام از این علوم، به اثبات ولایت، ویژگیهای آن و ... از منظر تخصصی خود پرداخته اند. بر این اساس در اثبات «ولایت» از طریق عرفان ابن عربی یا سایر عرفا دیگر، اشکالی به نظر نمی رسد.

ب. اگر منظور شما از «ولایت» همان ولایتی است که در بحث ولایت فقیه رایج است باید گفت که: از دیدگاه اکثریت اندیشمندان اسلامی، آنچه مناسب با فلسفه وجودی ولایت فقیه و ضرورت آن در زمان غیبت است؛ کلامی بودن این نوع

ولایت است، نه ولایت فقهی یا ولایت عرفانی زیرا بحث اصلی در ولایت فقیه این است که آیا در زمان غیبت

امـام معصـوم(ع) برای رهـبری و زعـامت سیاسـی جـامعه اسـلامی فکری شـده است یـا نه؟ و آیـا از سـوی خداونـد و یـا امامـان معصوم(ع) شخصـی یـا اشخاصـی بـا ویژگیهـای خـاص برای این مهم در نظر گرفته شـده انـد یـا نه؟ بنـابراین بحث در «ولایـت ظـاهری» است نه «ولایت باطنی» هر چنـد ممکن است احیاناً فقیهی از چنین ویژگی نیز برخوردار بوده دارای کراماتی نیز باشـد. خلاصه آنکه ولایت در زبان اهل معرفت، ناظر به مرحله عالی کمال معنوی بنـده، در وصول به بالاترین مراتب قرب الهی اسـت که منشأ تصـرفات تکوینی و تشـریعی می گردد؛ ولی در اصـطلاح ولایـت فقیه، نـاظر به یـک امر اعتبـاری و از مقوله ریاست و مـدیریت است. در اصـطلاح نخست، «ولی» بـا صـعود در مراتب هسـتی، واسـطه فیض می شود و دستی در اخـذ از حق و دستی دیگر در اعطـای به خلق پیـدا می کنـد؛ ولی در اصـطلاح دوم، «ولی» عهـده دار تـدبیر جامعه و سامان دادن به معیشت اجتماعی مردم می گردد؛ یکی منشأ سـلطه حقیقی است و دیگر منشأ سـلطه اعتباری، (دین و دولت در انـدیشه اسـلامی، محمـد سـروش، انتشارات دفتر تبلیغات اسـلامی، حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۳۷۸، ص ۵۹۷) بنابراین بایـد از خلط این دو مفهوم پرهیز نمود. و مسلماً اثبات ولایت فقیه از طریق ولایت عرفانی صرف، پاسخگویی نیاز جامعه اسلامی در بعد مدیریت و رهبری نیست.

امـام خمینی(ره) طی نامه ای به نماینـدگان مجلس شورای اسـلامی، با اشاره به اظهارات ابهام آمیز برخی از نماینـدگان، در این باره آورده اند:

لازم است عرض کنم آیات و روایاتی وارد شده است که مخصوص به معصومین(ع) است و

فقهـا و علمـای بزرگ‌ک اسـلام در آن هـا شـرکت ندارنـد، تا چه رسـد به مثل این جانب. هر چنـد فقهای جامع الشـرایط از طرف معصومین نیـابت در تمـام امور شـرعی و سیاسـی و اجتمـاعی دارنـد و تولی امور در غیبت کبری موکول به آنان است، لکن این امر، غیر از «ولایت کبری» است که مخصوص به معصوم است. تقاضای این جانب آن است که در صـحبت هایی که می شود و پخش می گردد، ابهامی نباشد و مرزها از هم جدا باشد.»، (صـحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۳۷، (۱/۸/۶۴)، به نقل از: دین و دولت در اندیشه اسـلامی، پیشـین، ص ۵۹۷ ـ ۵۹۸؛ جهت مطـالعه بیشـتر ر.ک: ولاـیت فقیه، ولاـیت فقـاهت و عـدالت، آیت الله جوادی آملی، نشر اسراء)

ج. «سـید» و از نسل پیامبر(ص) بودن، از شرایط و ویژگیهای ولی فقیه نیست. و حتی دستیابی به ولایت و مقامات باطنی نیز برای غیر سـادات هم بلاـ اشـکال است و هر چنـد به قول ابن عربی سـادات به جهت ارتبـاط نسـلی از آمـادگی بیشـتری در این زمینه برخوردارنـد. بر این اساس حتی از نظر کسانی که ولایت فقیه را از طریق ولایت عرفانی اثبات می کنـد؛ هیـچ گونه اشـکالی در ولی فقیه شدن غیر سادات وجود ندارد.

لطفاً ولایت فقیه را برای ما به شیوه عقلی و ... اثبات کنید.

پرسش

لطفاً ولایت فقیه را برای ما به شیوه عقلی و ... اثبات کنید.

پاسخ

چه دلیلی بر ولایت فقیه وجود دارد و آیا این مسأله در گذشته نیز مطرح بوده است؟

مسأله «ولایت فقیه» چه از جهت نظری و چه در عمل – قـدمتی به درازای تشـیع دارد. نصب مالک اشتر به ولایت مصـر از سوی امیرالمؤمنین علیه السـلام، از مصادیق بارز این مسأله است. در فقه شـیعه نیز فقیهان برجسته ای در دوره های مختلف تاریخی، به گونه هـای مختلف به طرح آن پرداخته انـد. از جمله این چهره هـای تابناک فقه شـیعه شـیخ مفیـد، محقق کرکی، علامه نراقی، صاحب جواهر و ... و در میان معاصران نیز بزرگ ترین احیاگر آن در نظر و عمل حضرت امام خمینی قدس سره می باشند.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: احمد جهان بزرگی، پیشینه تاریخی ولایت فقیه.

امام خمینی رحمه الله بر آن بودنـد که مسأله «ولایت فقیه» امری کاملاً بدیهی و بی نیاز از دلیل و از اموری است که تصور دقیق و درسـت موضـوع، بلافاصـله بـه تصـدیق آن می انجامـد؛ لیکن سوگمنـدانه بایـد گفت شـکافی چنـدین قرنه بین «روحـانیت و سیاست» به سبب حاکمیت سلطه های غاصبانه و تبلیغات سوء دشمنان دین، به استدلال بر این مطلب حاجت افتاده است. در عین حال عالمان دین از گذشـته های دور نیز، همواره بر آن اسـتدلال کرده و مبانی آن را استوار نموده اند؛ چنانکه مرحوم نراقی در کتاب «عوائد الایام» نوزده دلیل نقلی بر آن ذکر کرده است.

در مجموع دلایلی که بر ولایت فقیه اقامه می شود به سه دسته کلی تقسیم پذیرند:

یکم. دلایل عقلی صرف؛ یعنی، ادله ای که صغری و کبرای قیاس در آن، همه عقلی است.

دومّ. ادله نقلی محض؛ یعنی، دلایلی که تماماً برآمده از

نصوص دینی – چون کتاب و سنت – است.

سوّم. ادله ترکیبی؛ که ترکیب یافته از دلایل عقلی و نقلی است.

هر یک از سه گروه یاد شده نیز تقریرات و یا مستندات متعددی دارند. در این جا به بیان برخی دلایل ترکیبی می پردازیم:

۱. ماهیت اسلام؛ اسلام دینی جامع و در بردارنده ی همه ابعاد حیات انسانی – اعم از امور فردی، اجتماعی، دنیوی و اخروی – است.

برای آگاهی بیشتر در این باره نگا:

۱. عبدالله نصری، انتظار بشر از دین؛

۲. علی ربانی گلپایگانی، جامعیت و کمال دین، کانون اندیشه جوان.

۲. جاودانگی اسلام؛اسلام دینی است جاودان و احکامش تا قیامت باقی است: «حلال محمد حلال الی یوم القیامه و ...»(اصول کافی، ج ۱، ص ۵۸).

۳. ضرورت حکومت دینی؛ اجرای قوانین سیاسی، اجتماعی و قضایی اسلام بدون تشکیل حکومت دینی، ممکن نیست.

۴. لزوم استمرار حکومت دینی؛ جاودانگی احکام دینی و نیازمندی اجرای آنها به نظام سیاسی اسلامی، ضرورت وجود آن را بر همیشه نتیجه می دهد.

۵. سرشت حکومت دینی؛ حکومت اسلامی، ماهیتاً حکومتی است که در آن قانون و هنجارهای دینی ملاک عمل باشد.

۶. شرایط حاکم؛ با توجّه به سرشت قانونی حکومت دینی، حاکم در آن لزوماً باید از سه عنصر علم (فقاهت)، عدالت، و توانایی (کفایت) برخوردار باشد. این مسأله علاوه بر آن که از ماهیت حکومت دینی به دست می آید، در نصوص فراوانی مورد تأکید واقع شده است.

۷. اصل عدم اهمال شارع (قاعده لطف): محال است که شارع نسبت به مسأله ضروری و مهمی چون حکومت و رهبری شایسته جامعه اسلامی، بی تفاوت باشد و امت را در این باره بلا تکلیف رها بسازد.

۸. نتیجه: لا جرم خداوند «فقیه

عادل» دارای توانایی و کفایت رهبری را برای امت اسلامی برگزیده و مسؤولیت داده است

فرق میان علمای اخباری و علمای اصولی در مورد مسئله ولایت فقیه را توضیح دهید. آیت الله سیستانی (یکی از مراجع تقلید) در این دسته بندی کجا قرار می گیرد.

پرسش

فرق میان علمای اخباری و علمای اصولی در مورد مسئله ولایت فقیه را توضیح دهید. آیت الله سیستانی (یکی از مراجع تقلید) در این دسته بندی کجا قرار می گیرد.

پاسخ

میان علمای اخباری و علمای اصولی در اصل اثبات ولایت فقیه هیچ فرقی وجود ندارد زیرا اصل این قضیه همواره مورد اتفاق تمامی فقهای شیعه اعم از اخباری و اصولی، از ابتدا تاکنون بوده و می باشد (پیشینه تاریخی ولایت فقیه، احمد جهان بزرگی، نشر مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ دوم، زمستان ۱۳۷۸).

بنابراین تقسیم بندی فوق، نمی تواند به عنوان ممیز و فارق درستی میان این دو مسلک در اصل اثبات ولایت فقیه محسوب گردد هر چند در مسائلی از قبیل چگونگی اثبات ولایت فقیه اختلافاتی میان آن دو وجود دارد. توضیح آن که: اثبات اصل ولایت فقیه و محدوده اختیارات ولی فقیه، از دو طریق امکان پذیر است: ۱- تمسک به ادله نقلی (آیات و روایات)، ۲- تمسک به ادله عقلی.

طبیعی است که از آنجا که اخباری ها تنها راه دسترسی به احکام شرعی و نظرات شارع در موضوعات مختلف راه مراجعه ی مستقیم به ظواهر روایات ائمه اطهار(ع) می دانند (تاریخ فقیه و فقها، دکتر ابوالقاسم گرجی، نشر سمت، چاپ اول ۱۳۷۹ ، ص ۲۴۳ به بعد).

تنها راه اثبات ولایت فقیه و حدود و گستره اختیارات آن را منوط به میزان دلالت احادیثی می دانند که در این زمینه وارد شده است. اما اصولیین به دلیل حجت دانستن عقل در کشف احکام شرعی و آموزه های دینی، علاوه بر ادله نقلی که در باب ولایت فقیه وجود دارد، به ادله عقلی

نیز در اثبات این موضوع تمسک می کنند و این خود امتیازی بس ارزنده، در شناخت نظرات شرع مقدس، خصوصا در مواردی است که ادله نقلی دارای مشکلات سندی یا دلالتی بوده و یا این که نظری خاص پیرامون موضوعات جدید و مستحدثه ندارند.

نکته آخر این که آیت الله سیستانی از علمای اصولی بوده و مانند تمامی فقهای شیعه معتقد به ولایت فقیه می باشند معظم له در این زمینه می فرمایند: «ولایت فقیه در زمان غیبت در امور عامه ثابت می شود. اموری که در نظام زندگی مردم متوقف بر تصدی فقیه عادل است اگر مقبول نزد عام مؤمنین باشد» (استفتاء از دفتر معظم له).

آیا ولایت فقیه ریشه های قرآنی دارد؟ چه گونه می توان از آیات قرآن بر ولایت فقیه استدلال نمود؟

پرسش

آیا ولایت فقیه ریشه های قرآنی دارد؟ چه گونه می توان از آیات قرآن بر ولایت فقیه استدلال نمود؟

پاسخ

دلایل موافقان ایجاد حکومت دینی در میان فقها و عالمان دینی را بیان کنید.

فقیهان شیعه به طور عموم، «حکومت صالح دینی» را امری لازم و ضروری دانسته اند و در میان آنان در این مسأله اختلاف چندانی نیست. دلایلی که آنان در این باره ذکر کرده اند، متعدد و متنوع است. پاره ای از این دلیل ها در گذشته روشن شد. (۱) به عبارت دیگر دلایلی که ضرورت حکومت دینی در عصر ظهور را ثابت می کند، بر لزوم آن در زمان غیبت معصوم علیه السلام نیز گواهی می دهد و نیز آنچه در امتیازات حکومت دینی بیان شده، بر لزوم یا لااقل ترجیح عقلی آن دلالت می کند. افزون بر آن دلیل های نقلی بسیاری، لزوم حکومت صالح دینی را ثابت می کند. این دلایل چند دسته است:

حق حاکمیت خداعلیهم السلام دسته نخست. بعضی از آنها، دلایل نقلیِ قطعی، مانند آیات قرآن است که ولایت، قانون گذاری و حکم رانی را از آنِ خدا می داند و هر قانون، حکومت و فرمانروایی را - که مطابق با قانون الهی و در طول ولایت الهی نباشد - منفی و مردود می شمارد. برخی از این دلایل، مجموعه آیات زیر است:

انحصار حاکمیت الهی علیهم السلام یکم. آیاتی که حق حکومت، قانون گذاری، داوری و حکم رانی را منحصر به خدا می داند؛ از جمله:

۱. «إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلَّهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَ هُوَ خَيْرُ الْفاصِلِينَ»(۲)؛ «حکم و داوری سزاوار نیست جز برای خدا؛ او حقیقت را بیان می کند و بهترین فیصل دهندگان است».

۲. «أَلا لَهُ الْحُكْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحاسِبِينَ»(۳)؛ «بدانید که حکم و داوری، مخصوص

او است و او سریع ترین حسابگران است».

۳. «إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلَّهِ أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاهُ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ»(۴)؛ «حکم نیست مگر از آن خدای، دستور داد که جز او را نپرستید؛ این همان دین استوار است، ولی بیشتر مردم نمی دانند».

۴. «إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ»(۵)؛ «حکم و فرمان، تنها از آن خدا است؛ بر او توکل کرده ام و همه متوکلان باید بر او توکل کنند».

۵. «وَ هُوَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولى وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»(۶)؛ «و او خدایی است که معبودی جز او نیست؛ ستایش برای او است در این جهان و در جهان دیگر. حاکمیت [نیز] از آن او است و همه شما به سوی او بازگردانده می شوید».

۶. «وَ لا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ كُلُّ شَيْ ءٍ هالِكٌ إِلاَّ وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»(۷)؛ «معبود دیگری را با خدا مخوان که هیچ معبودی جز او نیست؛ همه چیز جز ذات [پاک او فانی می شود؛ حاکمیت تنها از آن او است و همه به سوی او بازگردانده می شوید».

امامت پیمان الهی علیهم السلام دوّم. آیاتی که رهبری و امامت را پیمانی الهی به حساب می آورد؛ از جمله:

«وَ إِذِ ابْتَلى إِبْراهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّي جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قالَ لا يَنالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»(۸)؛

«[به خاطر آورید] هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود و او به خوبی از عهده این آزمایش ها برآمد؛ خداوند به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم؛ ابراهیم

عرض کرد: از دودمان من [نیز امامانی قرار بده ، خداوند فرمود: پیمان من، به ستمکاران نمی رسد [و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقام اند]».

برترین قانون علیهم السلام سوّم. آیاتی که حکم و قانون الهی را برترین می شمرد؛ از جمله:

۱. «وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»(۹)؛ «و برای مردمی که یقین دارند، حکم چه کسی از خدا بهتر است؟»

۲. «أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحاكِمِينَ»(۱۰)؛ «آیا خداوند بهترین حکم کنندگان نیست؟!»

۳. «وَ إِنْ كانَ طائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَ طائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنا وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمِينَ»(۱۱)؛ «و اگر گروهی از شما به آنچه من بدان فرستاده شده ام ایمان آورده و گروه دیگر ایمان نیاورده اند، صبر کنید تا خدا میان ما داوری کند [که او بهترین داوران است».

۴. «وَ اتَّبِعْ ما يُوحى إِلَيْكَ وَ اصْبِرْ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمِينَ»(۱۲)؛ «و از آنچه بر تو وحی می شود پیروی کن و شکیبا باش تا خدا داوری کند، و او بهترین داوران است».

خدا داور نهایی علیهم السلام چهارم. آیاتی که مرجع داوری در اختلافات را خداوند قرار می دهد؛ از جمله:

۱. «إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ»(۱۳)؛ «در حقیقت، پروردگار تو طبق حکم خود، میان آنان داوری می کند، و او است شکست ناپذیر دانا».

۲. «وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ»(۱۴)؛ «و درباره هر چیزی [که]اختلاف پیدا کردید، داوریش با خدا است. چنین خدایی پروردگار من است؛ بر او توکل کردم و به سوی او بازمی گردم».

۳. «أَ فَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكَماً وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ

إِلَيْكُمُ الْكِتـابَ مُفَصَّلاً ـ وَ الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ»(۱۵)؛ «پس آیا داوری جز خدا جویم؟ با اینکه او است که این کتاب را به تفصیل به سوی شما نازل کرده است. و کسانی که کتاب [آسمانی]بدیشان داده ایم، می دانند که آن از جانب پروردگارت به حق فرو فرستاده شده است. پس تو از تردیدکنندگان مباش».

نفی داوری غیرخدا پنجم. آیاتی که هرگونه حکم و داوری نامبتنی بر قوانین الهی را کفر و فسق و ظلم معرفی می کند:

۱. «و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون»(۱۶)؛ «کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده، داوری نکرده اند، آنان خود کافرانند».

۲. «و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون»(۱۷)؛ «کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده، داوری نکرده اند، آنان خود ستمگرانند».

۳. «و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون»(۱۸)؛ «کسانی که به آنچه خدا نازل کرده، حکم نکنند، آنان خود نافرمانند».

نفی ناشایستگان ششم. آیاتی که تحاکم، پیروی و پذیرش سلطه گروه های زیر را به دلالت مطابقی یا التزامی نفی می کند:

الف) طاغوت:

۱. «یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و قد امروا ان یکفروا به»(۱۹)؛ «بر آنند که داوری نزد طاغوت برند در حالی که امر شده اند که به آن کفر ورزند».

۲. «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِياؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُماتِ أُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ»(۲۰)؛ «خداوند، ولیّ و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند؛ آنها را از ظلمت ها، به سوی نور بیرون می برد. [اما] کسانی که کافر شدند، اولیای آنان طاغوت هستند؛ که آنها را

از نور، به سوی ظلمت ها بیرون می برند؛ آنان اهل آتش اند و همیشه در آن خواهند ماند».

ب) کافران:(۲۱)

۱. «یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تُطِیعُوا فَرِیقاً مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ یَرُدُّوکُمْ بَعْدَ إِیمانِکُمْ کافِرِینَ»(۲۲)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از گروهی از اهل کتاب اطاعت کنید، شما را پس از ایمان، به کفر بازمی گردانند».

۲. «وَ لَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ لِلْکافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلاً»(۲۳)؛ «و خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان سلطه و چیرگی نداده است».

۳. «لا یَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْکـافِرِینَ أَوْلِیـاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَلَیْسَ مِنَ اللَّهِ فِی شَیْ ءٍ إِلاَّ أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقـاةً وَ یُحَذِّرُکُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ إِلَی اللَّهِ الْمَصِیرُ»(۲۴)؛ «افراد باایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند؛ و هر کس چنین کند، هیچ رابطه ای با خدا ندارد [و پیوند او به کلی از خدا گسسته می شود]؛ مگر اینکه از آنان بپرهیزید [و به جهت هدف های مهم تری تقیه کنید] خداوند شما را از [نافرمانی خود، برحذر می دارد؛ و بازگشت [شما] به سوی خدا است».

۴. «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْیَهُودَ وَ النَّصاری أَوْلِیاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ»(۲۵)؛ «ای کسـانی که ایمـان آورده ایـد! یهود و نصـارا را ولیّ [و دوست و تکیه گاه خود]انتخاب نکنیـد! آنان اولیای یکدیگرند؛ و کسانی که از شما با آنان دوستی کنند، از آنان هستند. خداوند، جمعیت ستمکار را هدایت نمی کند».

ج) فاسقان:(۲۶)

«أَ فَمَنْ کانَ مُؤْمِناً کَمَنْ کانَ فاسِقاً لا یَسْتَوُونَ»(۲۷)؛ «آیا کسی که با ایمان باشد، همچون کسی است که فاسق است؟! نه، هرگز این دو برابر نیستند».

د) ظالمان:(۲۸)

«وَ لا تَرْکَنُوا إِلَی

الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ ما لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِياءَ ثُمَّ لا تُنْصَرُونَ»(۲۹)؛ «و بر ظالمان تکیه نکنید، که موجب می شود آتش شما را فرا گیرد؛ و در آن حال، هیچ ولی و سرپرستی جز خدا نخواهید داشت و یاری نمی شوید!»

ه – و) گنهکاران و ناسپاسان:

«فاصبر لحکم ربک و لا تطع منهم اثماً او کفوراً»(۳۰)؛ «در حکم پروردگارت شکیبایی کن و گناهکاران و ناسپاسان ایشان را پیروی مکن».

ز) نابخردان:(۳۱)

«وَ لا تُؤْتُوا السُّفَهاءَ أَمْوالَكُمُ الَّتِی جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِياماً(۳۲)»؛ «اموال خود را، که خداوند وسیله قوام زندگی شما قرار داده، به دست سفیهان نسپارید».

ح – ط) اسراف پیشگان و فسادگران:(۳۳)

«وَ لا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ وَ لا يُصْلِحُونَ»(۳۴)؛ «و فرمان مسرفان را اطاعت نکنید! همان ها که در زمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند».

ی – ک) غافلان و هواپرستان:(۳۵)

«وَ لا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنا وَ اتَّبَعَ هَواهُ وَ كانَ أَمْرُهُ فُرُطاً»(۳۶)؛ «و از آن کس که قلبش را از یاد خود غافل ساخته ایم و از هوس خود پیروی کرده و [اساس کارش بر زیاده روی است، اطاعت مکن».

ل) کسانی که عمل زشت خود را نیکو می پندارند(۳۷):

«أَفَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَ اتَّبَعُوا أَهْواءَهُمْ»(۳۸)؛ «آیا کسی که بر حجتی از جانب پروردگار خویش است، چون کسی است که بدی کردارش برای او زیبا جلوه داده شده و هوس های خود را پیروی کرده اند؟»

م) جاهلان:(۳۹)

«قُلْ هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ»(۴۰)؛ «آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند، یکسانند؟! تنها خردمندان متذکر می شوند».

هفتم. آیاتی که به حکمرانی و داوری بر اساس

احکام الهی حکم می کند، مانند:

«فـاحکُم بَینهم بِما اَنْزَل اللّه و لاتتبع اهوائهم عماجائک من الحق»(۴۱)؛ «برایشان بر اساس آنچه خـدا نازل کرده، حکم بران و در برابر آنچه از حق بر تو نازل گشته، از خواسته های آنان پیروی مکن».

هشتم. آیاتی که هرگونه ولایت پذیری غیر الهی را نفی می کند:

«اتَّبِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ وَ لا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِیاءَ قَلِیلًا ما تَذَکَّرُونَ»(۴۲)؛ «از چیزی که از طرف پروردگارتان بر شما نازل شده، پیروی کنید و از اولیا و سرپرستان دیگر جز او، پیروی نکنید، اما کمتر متذکر می شوید!»

دسـته دو. بعضـی از دلایـل، آیاتی است که نص خاصـی در رهبری پیامبرصـلی الله علیه وآله و یا برخی از دیگر اولیای دین می باشد، از جمله:

۱. «قُلْ أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ ... »(۴۳)؛ «بگو از خدا و از پیامبر فرمان برید ... »

۲. «وَ أَقِیمُـوا الصَّلاهَ وَ آتُوا الزَّکـاهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ»(۴۴)؛ «و نمـاز بپا داریـد و زکات بپردازیـد و از پیامبر فرمان برید تا مورد رحمت قرار گیرید». از این قبیل است آیات دیگری چون: محمد، آیه ۳۳؛ تغابن، آیه ۱۲؛ انفال، آیه ۲۰.

دسته سه. آیاتی که حق مخالفت با حکم و داوری خدا و پیامبر را سلب می کند؛ از جمله:

۱. «إِنَّما کانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِینَ إِذا دُعُوا إِلَی اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ أَنْ یَقُولُوا سَـمِعْنا وَ أَطَعْنا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»(۴۵)؛ «سخن مؤمنـان، هنگـامی که به سوی خـدا و رسولش دعوت شونـد تا میان آنان داوری کنـد؛ تنها این است که می گوینـد: «شـنیدیم و اطاعت کردیم» و اینها همان رستگاران واقعی اند».

۲. «قُلْ أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَیْهِ ما حُمِّلَ وَ عَلَیْکُمْ

ما حُمِّلْتُمْ»(۴۶)؛ «بگو: خدا را اطاعت کنید، و از پیامبرش فرمان برید و اگر سرپیچی نمایید، پیامبر مسؤول اعمال خویش است و شما مسؤول اعمال خود».

۳. «وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»(۴۷)؛ «و نماز را برپا دارید، و زکات را بدهید، و رسول [خدا را اطاعت کنید تا مشمول رحمت [او] شوید».

۴. «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لا تُبْطِلُوا أَعْمالَكُمْ»(۴۸)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول [خدا] را و اعمال خود را باطل نسازید».

۵. «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ»(۴۹)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا و پیامبرش را اطاعت کنید و سرپیچی ننمایید در حالی که [سخنان او را] می شنوید».

۶. «وَ ما كانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً مُبِيناً»(۵۰)؛ «و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد؛ و هر کس خدا و فرستاده اش را نافرمانی کند، قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است».

شرایط رهبری دسته چهار. بعضی از دلایل، آیات و روایاتی است که اوصاف و شرایط کارگزاران و وظایف آنان را بیان می کند. وظایف ذکر شده در آنها، تنها با حکومت دینی و حاکمیت سیاستمداران دین باور، دین شناس و معتقد به اجرای احکام الهی، سازگار است. این آیات – به دلالت مطابقی و یا التزامی – شرایط زیر را برای رهبر لازم

یا مفید می داند:

۱. قدرت و توانایی؛

قرآن مجید در رابطه با فلسفه اعطای فرمانروایی به طالوت می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ»(۵۱)؛ «در حقیقت خدا او را بر شما برتری بخشیده است و او را در دانش و نیرو فزونی بخشیده و پادشاهی خود را به هر که خواهد می دهد. و خداوند گشایش گر و دانا است».

۲. امانت داری و تعهد؛

حضرت یوسف برای پذیرش خزانه داری - که مسؤولیتی حکومتی است - خود را با وصف دانا و امین بودن معرفی کرد: «قالَ اجْعَلْنِي عَلى خَزائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ»(۵۲)؛ «مرا بر خزانه های این سرزمین بگمار که من نگاهبان (امین) و دانایم».

۳. علم؛

بر این مسأله آیات ذکر شده بالا دلالت دارند.

۴. عدالت پیشگی؛

قرآن مجید در این باره به نحو استفهام انکاری می فرماید: « ... هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ»(۵۳)؛ «آیا آنکه به عدالت فرمان می دهد و بر صراط مستقیم قرار دارد و او [غیرعادل و هدایت نایافته برابرند؟»؛ یعنی، هرگز چنین نیست و لاجرم پیروی از غیرعادل و کژروان جایز نمی باشد.

۵. بودن در صراط مستقیم؛

برای این مطلب آیه پیشین گواهی می دهد.

۶. بصیرت و پیروی از وحی؛

«قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمى وَ الْبَصِيرُ أَ فَلا تَتَفَكَّرُونَ»(۵۴)؛ «بگو: آیا نابینا و بینا مساوی اند؟! پس چرا نمی اندیشید؟!»

۷. هدایت یافتگی و هدایت گری؛

«أَ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»(۵۵)؛ «آیا کسی که هدایت به سوی حق می کند، برای پیروی شایسته تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر هدایتش

کنند؟ شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید؟!»

۸. ایمان؛

«افمن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً لا یستوُن»(۵۶)؛ «آیا آن که ایمان آورده است همچون کسی است که فاسق می باشد؟! نه، هرگز این دو برابر نیستند».

این آیه دارای استفهام انکاری است و با نفی یکسان انگاری، اولویت انسان مؤمن را در جهات مختلف - از جمله در مسأله زمامداری - تثبیت می کند.

احکام اجتماعی علیهم السلام دسته پنج. بخش دیگر از دلایل، وجود احکام اجتماعی اسلام است که اجرای آنها، بدون تأسیس حکومت دینی ممکن نیست. این بخش از احکام بسیار گسترده و چندین برابر احکام عبادی فردی است.(۵۷)

ج) بخش دیگری از دلایل سیره عملی معصومان علیهم السلام در تشکیل حکومت دینی در زمان بسط ید می باشد.(۵۸)

در پایان گفتنی است: عالمان دینی برای لزوم و ضرورت حکومت دینی، به ادله اربعه (کتاب، سنت، اجماع و عقل) استناد کرده اند.

با توجه به آنچه گذشت، ضرورت وجود حکومت دینی در جامعه اسلامی، مورد اتفاق مسلمانان شیعه و سنی است.

..................) Anotates (.................

۱) ر.ک: پاسخ پرسش ۲.

۲) انعام (۶)، آیه ۵۷.

۳) همان، آیه ۶۲.

۴) یوسف (۱۲)، آیه ۴۰.

۵) همان، آیه ۶۷.

۶) قصص (۲۸)، آیه ۷۰.

۷) همان، آیه ۸۸.

۸) بقره (۲)، آیه ۱۲۴.

۹) مائده (۵)، آیه ۵۰.

۱۰) تین (۹۵)، آیه ۸.

۱۱) اعراف (۷)، آیه ۸۷.

۱۲) یونس (۱۰)، آیه ۱۰۹.

۱۳) نمل (۲۷)، آیه ۷۸.

۱۴) شوری (۴۲)، آیه ۱۰.

۱۵) انعام (۶)، آیه ۱۱۴.

۱۶) مائده (۵)، آیه ۴۴.

۱۷) همان، آیه ۴۵.

۱۸) همان، آیه ۴۷.

۱۹) نساء (۴)، آیه ۶۰.

۲۰) بقره (۲)، آیه ۲۵۷.

۲۱) آل عمران (۳)، آیه ۱۰۰؛ انسان (۷۶)، آیه ۲۴؛ نساء (۴)، آیه ۱۴۱؛ آل عمران (۳)، آیه ۲۸ و مائده (۵)، آیه ۵۱.

۲۲) آل عمران (۳)، آیه

.۱۰۰

۲۳) نساء (۴)، آیه ۱۴۱.

۲۴) آل عمران (۳)، آیه ۲۸.

۲۵) مائده (۵)، آیه ۵۱.

۲۶) سجده (۳۲)، آیه ۱۸.

۲۷) همان، آیه ۱۸.

۲۸) هود (۱۱)، آیه ۱۱۳؛ بقره (۲)، آیه ۱۲۴.

۲۹) همان، آیه ۱۱۳.

۳۰) انسان (۷۶)، آیه ۲۴.

۳۱) نساء (۴)، آیه ۵.

۳۲) همان.

۳۳) شعراء (۲۶)، آیه ۱۵۱.

۳۴) همان، آیه ۱۵۱ و ۱۵۲.

۳۵) کهف (۱۸)، آیه ۲۸.

۳۶) همان.

۳۷) محمد (۴۷)، آیه ۱۴.

۳۸) همان، آیه ۱۴.

۳۹) زمر (۳۹)، آیه ۹.

۴۰) همان، آیه ۹.

۴۱) مائده (۵)، آیه ۱۱۶.

۴۲) اعراف (۷)، آیه ۳.

۴۳) نور (۲۴)، آیه ۵۴.

۴۴) همان، آیه ۵۶.

۴۵) همان، آیه ۵۱.

۴۶) همان، آیه ۵۴.

۴۷)]– همان، آیه ۵۶.

۴۸) محمد (۴۷)، آیه ۳۳.

۴۹) انفال (۸)، آیه ۲۰.

۵۰) احزاب (۳۳)، آیه ۳۶.

۵۱) بقره (۲)، آیه ۲۴۷.

۵۲) یوسف (۱۲)، آیه ۵۵.

۵۳) نحل (۱۶)، آیه ۷۶.

۵۴) انعام (۶)، آیه ۵۰.

۵۵) یونس (۱۰)، آیه ۳۵.

۵۶) سجده (۳۲)، آیه ۱۸.

۵۷) برای آگاهی بیشتر ر. ك: آیت الله جعفر سبحانی، معالم الحکومه الاسلامیه.

۵۸) برای آگاهی بیشتر ر.ك: محمدحسن قدردان قراملکی، تقابل مشی ائمه با سکولاریسم، مجله معرفت، ش ۱۹.

در مورد مقولهء ولایت فقیه بعضـــی از فقها به مانند دکتر کدیور به شدت منابع نقلی آن را رد کرده اند و ... عمر بن حنظله را نادرســت فرموده اند؟ نظر شما چیست؟

پرسش

در مورد مقولهء ولایت فقیه بعضی از فقها به مانند دکتر کدیور به شدت منابع نقلی آن را رد کرده اند و ... عمر بن حنظله را نادرست فرموده اند؟ نظر شما چیست؟

پاسخ

ولایت فقیه دارای ادله عقلی و نقلی متعدد و بسیار زیادی است که ایراد خدشه در سند یا دلالت برخی از آنان به هیچ وجه در اثبات این اصل مسلم خللی وارد نمی کند. چنانکه صاحب جواهر از فقهای نامی و برجسته شیعه، با احاطه بی نظیر بر ابواب مختلف فقه و پس از یک بررسی تفصیلی و تحقیقی در زوایای گوناگون فقه در پایان تألیف جواهر الکلام، وقتی به مسئله ولایت فقیه می رسد و به ادله مختلف آن اشاره می کند می گوید: «وسوسه در آن، از کسی سر می زند که نه طعم فقه را چشیده است و نه در روایات ائمه علیهم السلام و کلام اصحاب تأمل نموده است.» (جواهر الکلام، ج۲۱ ص۳۹۷)

اما درباره مقبوله عمر بن حنظله باید گفت: بسیاری از فقهای شیعه در بحث ولایت فقیه این روایت را مطرح ساخته و با توجه به این سخن امام صادق (علیه السلام) که درباره فقیه فرموده است «فانی قد جعلته علیکم حاکما» من او را حاکم بر شما قرار دادم، نصب فقیه را برای منصب حکومت پذیرفته اند.

تنها شبهه ای که در اینجا مطرح است در مورد سند این روایت و مربوط به شخصیت راوی حدیث، عمر بن حنظله است و سایر روات این حدیث از اعتماد و اعتبار کامل برخوردار بوده و علمای فن رجال بر وثوق آن ها شهادت داده اند، ولی درباره عمر

بن حنظله تصریح به وثاقت نکرده اند.

در مقابل این شبهه پاسخ های متعددی داده شده است و اعتبار روایت را اثبات کرده است، از جمله:

۱- آنچه ملاک اعتبار است وثاقت روایت است نه وثاقت راوی؛ وثاقت راوی تنها یکی از راههای کشف وثاقت روایت است، ولی خودش موضوعیت ندارد. بنابراین چنان نیست که هر روایت ضعیف السندی از نظر مضمونی نیز بی اعتبار قلمداد شود.

۲- بر اساس یک مبنای مورد قبول در فقه، چنان چه روایتی مستند فتوای فقها قرار گیرد و طی قرن ها از سوی متخصصان حقوق اسلامی و بدون هیچ گونه مناقشه ای در اعتبار آن مورد عمل واقع شود، دلیل اعتبار آن روایت است. در این صورت ضعف هیچ یک از راویان خدشه ای به آن وارد نمی سازد.

با این مقدمه می توان حکم به اعتبار روایت عمر بن حنظله کرد. زیرا این روایت مبنای فتوای فقها و مورد عمل آنها بوده است و همگی در باب «قضا» و «افتاء» به این حدیث استناد جسته و استدلال کرده اند و از دیدگاه فن علم رجال همین اندازه برای حجیت خبر کافی است، زیرا دلیل حجیت خبر واحد بنای عقلا است که شامل این گونه موارد یعنی خبر مورد عنایت اهل خبره فن می گردد.

۳- حتی برخی از بزرگان با وجود قرائن بیشماری قائل به وثاقت عمر بن حنظله هستند. مثلا در تنقیح المقال این گونه آمده است: شیخ در جایی او را از اصحاب امام باقر (علیه السلام) و در جای دیگر او را از اصحاب امام صادق (علیه السلام) دانسته است، در حالی که درباره شرح حال وی در

کتب رجالی چیزی نیامده است، لیکن در کافی در باب وقت الصلوه از علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس از یزید بن خلیفه روایت شده که گفت به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم که عمر بن حنظله درباره وقت نماز از شما مطلبی نقل کرده، حضرت فرمود: انه لا یکذب علینا. یعنی او بر ما دروغ نمی بندد. (علامه مامقانی، تنقیح المقال، ج۱)

۴- در سلسله سند صفوان بن یحیی وجود دارد که از اصحاب اجماع است و شیخ در کتاب «عده» خود درباره صفوان فرموده: «لا یروی الا عن ثقه» یعنی به جز از شخص ثقه و مورد اطمینان روایت نمی کند.

۵- صاحب «مفتاح الکرامه» که در احاطه به آراء فقها و تتبع در متون فقهی ممتاز است می گوید: در سند مقبوله نباید درنگ کرد، زیرا فقها بر قبول این روایت و عمل بر طبق آن اتفاق نظر دارند. (مفتاح الکرامه، سید جواد عاملی، ج۱۰ ص۴)

۶- محدث محقق، ملا محمد تقی مجلسی که از حدیث شناسان متبحر است درباره این حدیث آورده است: این روایت، به «مقبوله» شهرت دارد و اصحاب ما آن را تلقی به قبول کرده اند و در باب تفقه و اجتهاد دلیل عمده است ... آن گونه که شهید ثانی گفته است اصحاب، آن را «مقبوله» نامیده اند. و این نام گذاری ظاهرا از آن جهت است که حکم به صحت مضمون آن - با توجه به روایات دیگر- نموده اند. از این رو در نزد فقها همچون روایتی است که از تواتر معنوی برخوردار است. (محمد تقی مجلسی، روضه المتقین، ج۴ ص۲۷)

۷- فرزند وی، علامه

محمد باقر مجلسی نیز آن را روایتی موثق که مورد قبول اصحاب قرار گرفته است می داند. (مرآه العقول، محمد باقر مجلسی، ج۱۰ ص۲۲۱)

عمر بن حنظله یکی از راویان مشهور است و بزرگان اصحاب مانند زراره، هشام بن سالم، عبدالله بن بکیر و عبدالله بن مسکان و صفوان بن یحیی و ... از وی روایت کرده اند و این برای وثاقت وی کافی است. علاوه بر آن روایت یزید بن خلیفه دلالت بر مدح وی دارد.

۸- حضرت امام خمینی (ره) در کتاب البیع و کتاب ولایت فقیه خویش سند این روایت را معتبر دانسته است و مطالب بسیار زیادی در مورد اثبات دلالت این حدیث بر ولایت فقیه آورده اند. (کتاب البیع، ج۲ ص۴۷۶؛ ولایت فقیه، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، ۱۳۷۷ ص۷۷ – ۸۴)

۹- شیخ انصاری از بزرگان فقهای شیعه نیز در این باره می گوید: روایت عمر بن حنظله با اسانید متعدد آن، مورد اعتماد فراوان است. به علاوه طایفه امامیه بر آن عمل نموده و آن را تلقی به قبول کرده اند و از این رو «مقبوله» نام گرفته است. بلکه چه بسا بتوان چنین روایتی را در نهایت درجه اعتبار و صحت دانست، بلکه از بسیاری از روایت های با سند صحیح، معتبر تر است و این نکته بر افراد صاحب بصیرت واضح است. (الفقهاء الاسلامی، ملا حسینقلی همدانی، (تقریرات درسی شیخ انصاری) ج۱ ص۶۴)

۱۰- همچنانکه گذشت، مسئله ولایت فقیه متکی به یک روایت یا دو روایت نیست، بلکه در نزد فقها از ادله متظافری همچون آیات، روایات، اجماع و دلایل عقلی برخوردار است و هرگز بر احراز وثاقت شخص

عمر بن حنظله و حتی بر قبول روایت خاص او متوقف نیست. چنانکه علامه شیخ ابوالحسن شعرانی می نویسد: مقبوله عمر بن حنظله را باید شاهد و مؤید حکمی که مبنای عقلی داشته و مورد اجماع است دانست، و از این جهت است که فقها در باره ولایت فقیه اختلافی ندارند. (تعلیقه وافی، ابوالحسن شعرانی، ج۱ ص۲۸۶)

و حضرت امام خمینی (ره) نیز این نظریه را تا حد بدیهی می شمارد که می فرماید: قضیه ولایت فقیه بعد از تصور اطراف، موضوع، محمول، و مورد آن به گونه ای روشن است که از مسائل نظری شمرده نمی شود و احتیاجی به بحث و دلیل ندارد. (کتاب البیع، امام خمینی، ج۲ ص۴۶۷)

در هر صورت ولایت فقیه با ادله بسیار زیادی ثابت و غیر قابل خدشه است. (جهت مطالعه بیشتر ر.ک: دین و دولت در اندیشه اسلامی، محمد سروش، انتشارات دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، ۱۳۷۸)

اگر درکشور عراق همانند ایران شورای نگهبان ،مجلس شورای اسلامی ،مجلس خبرگان رهبری و سایر نهادها مانند کشور ما تشکیل شود و رهبری (ولایت فقیه)شـکل گیرد ،آن زمان کدام یک از این دو جانشـین ولی عصر خواهد بود ولی فقیه ایران یا عراق(همه شرایط و مراحل انجام آن مانند

پرسش

اگر درکشور عراق همانند ایران شورای نگهبان ،مجلس شورای اسلامی ،مجلس خبرگان رهبری و سایر نهادها مانند کشور ما تشکیل شود و رهبری (ولایت فقیه)شکل گیرد ،آن زمان کدام یک از این دو جانشین ولی عصر خواهد بود ولی فقیه ایران یا عراق(همه شرایط و مراحل انجام آن مانند ایران باشد .

پاسخ

حل این مسأله در گرو توجه به چندین متغیر است که در ذیل به برخی از آنها اشاره می شود:

۱- نظریه مشروعیت: در رابطه با مبنای مشروعیت (Legitimacy) ولایت فقیه دو دیدگاه اساسی وجود دارد: یکی نظریه نصب و دیگری انتخاب.

الف) نظریه نصب: بنا بر دیدگاه نصب - که اکثر فقها بر آن هستند - ولی فقیه از جانب خداوند به ولایت نصب شده است. البته نصب ولی فقیه نصب شخص خاصی نیست؛ بلکه نصب عنوان است؛ یعنی، هر کس که جمیع شرایط لازم رهبری مطابق با معیارها و استانداردهای شریعت را داشته باشد، از سوی حق تعالی برای ولایت و رهبری امت نصب گردیده است. براساس این نگرش ولی فقیه، رهبر جمیع امت اسلامی است و تا آن جا که مانعی در اعمال ولایت وجود نداشته باشد، دایره حکومت او گسترده است. بنابراین در صورت تعدد حکومت های اسلامی، آن کس که بیشترین امتیاز و شایستگی ها را برای رهبری داشته باشد، ولایت بر کل پیدا می کند و بقیه در دایره هدایت های او، حکومت می کنند.

ب) نظریه انتخاب: براساس این نگرش شارع فقط ویژگی های لازم برای رهبری را اعلام فرموده و مردم راموظف ساخته است که رهبرانی با شرایط تعیین شده در شریعت (مثل ولی فقیه را) انتخاب کنند؛ لیکن مشروعیتحکومت به انتخاب مردم است، نه

به نصب شارع. در این صورت دایره رهبری ولی فقیه در حوزه ای است که او راانتخاب کرده اند و به دیگر کشورهای اسلامی سرایت نمی کند. بنابراین اگر چند جامعه اسلامی هر یک رهبری برایخود برگزینند، هر یک فقط در حوزه انتخابیه خود نفوذ خواهند داشت.

۲- حکم اولی و ثانوی: متغیر اولی و ثانوی فقط در نظریه پیش گفته نخست (نظریه نصب) راه دارد؛ یعنی، در حکومت اسلامی اساسا مرزبندی به شکل کنونی - که شیوه ای استعماری برای جداسازی ملت ها است - وجود ندارد. البته به عنوان یک واقعیت در عصر کنونی نمی توان آن را نادیده گرفت؛ لیکن به طور اساسی اسلام جمیع امت اسلامی راملتی یک پارچه و یک دست می داند که همه دارای سرنوشت، دین، فرهنگ، آیین، نظام سیاسی و رهبری واحدیمی باشند و هرگونه تفرقه و تشتت و جدایی امری عارضی و تحمیلی بر پیکر امت اسلامی است. با توجه به این نگرش پاسخ سؤال اول چنین می شود که:

الف) به عنوان حکم اولی اسلامی رهبری ولی فقیه یک پارچه است و بر کل امت اسلامی سریان و جریان دارد و درصورت وجود حکومت های متعدد در رأس همه، آن که از همه شایسته تر است قرار دارد.

ب) به عنوان حکم ثانوی؛ یعنی، در صورتی که امکان اتحاد و تصمیم گیری های مشترک وجود نداشته باشد، هریک در دایره کشور خود حکم می رانند؛ لیکن اصل بر وحدت امت و نظام و رهبری است. امتیاز این دیدگاه این است که جمیع امت را یک پارچه و دارای سیاست و نظام دفاعی واحد می کند و در صورت عملی شدن، یک قدرت بزرگ جهانی از نیروهای مسلمین پدید می آورد.

در هر صورت با توجه به مطالب

فوق در خصوص سؤال گفتنی است که در شرایط کنونی با توجه به محدودیت های بین المللی اگر شرایط تشکیل حکومت اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه مهیا و مردم خواستار آن شوند، چنین حکومتی می تواند مستقل از نظام ولایت فقیه ایران باشد و طبیعی است که سایر تشکیلات حقوقی آن کشور که مطابق با قانون اساسی آن به وجود می آید از قبیل خبرگان، مجلس و... مستقل و تابع شرایط و قوانین داخل کشور خواهد بود، بنابراین اگر ولی فقیه در آنجا براساس شرایط دینی برگزیده شده هر دو در گستره حکومت خود نیابت از امام زمان(عج) دارند و باید براساس ضوابط دینی حوزه نیابت و مسؤولیت فرد را اداره و رهبری کنند.

دلایل مشروعیت ولایت فقیه در بین تعدادی از فقها و نامشروع بودن آن در نظر تعدادی دیگر چیست و چرا حق با گروه اول است.

پرسش

دلایل مشروعیت ولایت فقیه در بین تعدادی از فقها و نامشروع بودن آن در نظر تعدادی دیگر چیست و چرا حق با گروه اول است.

پاسخ

اصل مشروعیت ولایت فقیه مورد اتفاق تمامی فقها ...Ə...و هیچ ......ş...اختلافی از این لحاظ وجود ندارد، همه فقها براسا...ادله متعدد نقلی (آیات و روایات) و عقلی، نیابت عام امام زمان(عج) را برای مجتهد جامع الشرایط - که از آن به ولایت فقیه تعبیر می شود - قبول دارند چنان که آیت الله نائینی می نویسد: «از قطعیات مذهب امامیه است که در عصر غیبت، ولایت نوعیه ای که شارع رضا به اهمال آن ندارد، به نیابت در اختیار فقهاست» (تنبیه الامه و تنزیه المله، محمد حسین نائینی، ص ۴۶).

و صاحب جواهر از فقهای بزرگ شیعه نیز می فرماید: «وسوسه در آن [ولایت فقیه] از کسی سر می زند که نه طعم فقه را چشیده است و نه در روایات ائمه(ع) و کلمات اصحاب تأمل نموده است» (جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۹۷).

بنابراین اصل مشروعیت ولی فقیه که همان تأیید الهی و منصوب بودن از طرف ائمه معصومین(ع) است به هیچ وجه مورد اختلاف فقها نیست، آنچه که وجود دارد در نوع و کیفیت این مشروعیت اختلاف نظر وجود دارد؛ اکثریت فقها همان نصب الهی و داشتن شرایطی که برای فقیه جامع الشرایط از سوی خداوند و ائمه اطهار(ع) بیان شده است را کافی می دانند اما عده کمی از معاصرین علاوه بر این شرایط الهی، انتخاب مردمی را نیز در مشروعیت ولی فقیه مهم می شمارند. دیدگاه اول به «انتصاب» و دیدگاه دوم به «انتخاب» مشهور است.

نظریه رایج میان فقهای

شیعه در طول تاریخ نظریه انتصاب است و تنها افراد نادری از فقهای معاصر معتقد به نظریه انتخاب هستند(مانند صاحب «دراسات فی ولایه الفقیه»، حسین علی منتظری).

صاحب «دراسات فی ولایه الفقیه» که بیشترین سهم را در تبیین مبانی انتخاب دارد در زمینه نظریه انتصاب می نویسد: «آن چه از ظاهر کلمات فقهای شیعه (اصحاب) و اساتید به دست می آید این است که فقیهان در عصر غیبت منصوب به نصب عام می باشند. بنابر این آنان از طرف امامان معصوم(ع) ولایت بالفعل دارند»(همان، ج ۱، ص ۴۲۵. دیگر قائلان به نظریه انتخاب نیز به غیر معروف بودن آن اذعان نموده اند. ر.ک: محمد مهدی آصفی، ولایت الامر، ص ۱۴۶ و ۱۴۸).

به بیان دیگر نظریه انتخاب جایگاه چندانی در فقه شیعه ندارد(ایرادات و اشکالات زیادی نیز بر این نظریه وارد است که جهت آشنایی به ضمیمه نامه مراجعه نمایید. تصویر صفحاتی از کتاب: دین و دولت، علی ربانی گلپایگانی، نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۸۱، صص ۱۵۷ – ۱۷۰)

و آن چه در میان فقهای متقدم و متأخر مطرح بوده «نصب ولایت به صورت عام» است.

البته در درون نظریه انتصاب دو نظریه وجود دارد که به حوزه و قلمرو ولایت انتصابی مربوط است.

الف) برخی از فقیهان ولایت فقیه را در محدوده امر حسبیّه (در مفهوم مضیق آن) و یا قضاوت و یا اجرای احکام قضایی و حدود الهی دانسته اند که در نظر آنان ولایت انتصابی، مقیّد می باشد.

ب) در مقابل بسیاری از فقیهان به ولایت عامه و مطلقه فقیه معتقدند. از میان فقیهانی که در این دسته قرار دارند می توان از شیخ مفید، ابن ادریس، علامه حلی، محقق کرکی، ملااحمد نراقی، صاحب

جواهر، شیخ انصاری در «کتاب القضاء» میرزای نائینی آیت الله بروجردی و امام خمینی(ره) نام برد.

جهت مطالعه ر.ک:

۱. ولایت فقیه، امام خمینی(ره)، نشر مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام(ره)

۲. ولایت فقیه، ولایت فقاهت و عدالت، عبدالله جوادی آملی، نشر اسراء

۳. ولایت فقیه، محمد هادی معرفت، نشر التمهید

۴. دین و دولت در اندیشه اسلامی، محمد سروش، نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

۵. نظام سیاسی اسلام، محمد جواد نوروزی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)

۶. مبانی حکومت اسلامی، حسین جوان آراسته، نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

چون در مباحثه با عده ای از دانشجویان به بحث ولایت فقیه می رسیم که چرا باید یک فرد باید رهبر و پیشوای ما باشد و... در صورت امکان با معرفی چند منبع در سطح یک دانشجو ما را در این امر یاری فرمایید.

اشاره

ارتباط ولایت با مفهوم شورا و تفکیک قوا را توضیح دهید

پرسش

چون در مباحثه با عده ای از دانشجویان به بحث ولایت فقیه می رسیم که چرا باید یک فرد باید رهبر و پیشوای ما باشد و... در صورت امکان با معرفی چند منبع در سطح یک دانشجو ما را در این امر یاری فرمایید.

ارتباط ولایت با مفهوم شورا و تفکیک قوا را توضیح دهید

پاسخ(قسمت اول)

از آنجا که سؤال شما دارای ابهام بوده و مشخص نیست آیا منظور شما چگونگی اثبات اصل ولایت فقیه است و یا این که رهبری شورایی مراد است و یا جایگاه رهبری در ساختار سیاسی و تفکیک قوا، لذا درباره هر کدام مطالبی بیان می نماییم:

الف)

ولایت فقیه اصطلاحی است برای نظام حکومت اسلامی پس از ائمه طاهرین(ع). ولایت در این اصطلاح به معنای حکومت و زمامداری امور جامعه است و ولایت فقیه به مفهوم زمامداری جامعه اسلامی از سوی کسی است که به مقام اجتهاد در فقه رسیده و حائز شرایط رهبری جامعه اسلامی می باشد. موضوع اصلی ولایت فقیه این است که در زمان غیبت امام معصوم(ع) چه باید کرد؟ آیا امت اسلامی باید بدون رهبر باشد؟ یا باید به رهبری طاغوت تن دهد یا باید بهترین کسی را که از نظر علم و زهد و تقوا و مدیریت سیاسی، کمترین فاصله را با معصوم دارد به رهبری امت اسلامی بپردازد؟

در واقع ولایت فقیه به همین معناست که با وجود معصوم(ع) باید او رهبری کند و در عصر غیبت به نیابت از امام زمان(عج) ولی فقیه رهبری و زمام امور جامعه را بر عهده دارد تا امت گرفتار هرج و مرج و آنارشیسم و تعبد به حاکمیت طاغوت

نشود و احکام و ارزشهای الهی در جامعه عملی گردد.

فقهاء و متفکران اسلامی برای اثبات ولایت فقیه و مشروعیت حکومت ولایی و وجوب اطاعت از اوامر ولی فقیه به دلایل نقلی – اعم از آیات و روایات پیامبر اسلام(ص) و ائمه(ع) – و دلایل عقلی متعددی تمسک جسته اند که بیان هر یک و چگونگی دلالت هر کدام بر ولایت فقیه، نیازمند بررسی های مفصل با استفاده از روش خاص خود، یعنی اجتهاد می باشد. از این رو در اینجا به اختصار به ذکر پاره ای از آنها خواهیم پرداخت.

الف. دلایل نقلی

مقبوله عمر بن حنظله در طول تاریخ مورد استناد فقهای شیعه بوده است؛ از جمله در میان متأخرین مرحوم محقق نراقی در «عوائد الایام»، صاحب جواهر در «جواهر الکلام» شیخ انصاری در «القضاء و الشهادات»، بحر العلوم در «بلغه الفقیه»، مامقانی در «هدایه الانام فی حکم الاموال الامام»، میرزای نائینی در «منیه الطالب»، سبزواری در «مهذب الاحکام» امام خمینی(ره) در «البیع»، آیت الله گلپایگانی در «الهدایه الی من له الولایه» آیت الله جوادی آملی در «پیرامون وحی و رهبری» و بسیاری از اندیشمندان دیگر قرار گرفته است.

در این روایت، امام صادق(ع) می فرمایند: ... من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا، فلیرضوا به حکما فأنی قد جعلته علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانّما استخف بحکمنا و علینا رد و الراد علینا کالراد علی الله وهو علی حدالشرک بالله. ، (اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۸).

مرحوم کلینی به سند از عمر بن حنظله روایت می کند که: «از امام صادق(ع) پرسیدم: درباره

دو نفر از ما (شیعیان) که در باب «دین» و «میراث» نزاعی دارند، آن گاه به نزد سلطان یا قاضیان (قضات حکومت های جور)جهت حل آن می روند. آیا این عمل جایز است؟ حضرت فرمود: هر کس در موارد حق یا باطل به آن ها مراجعه کند، در واقع به سوی طاغوت رفته و از طاغوت مطالبه قضاوت کرده است؛ از این رو آنچه بر اساس حکم او (که خود فاقد مشروعیت است) دریافت می دارد، به باطل اخذ نموده است؛ هر چند در واقع حق ثابت او باشد زیرا آن رابر اساس حکم طاغوت گرفته است، در حالی که خداوند امر فرموده است: که باید به طاغوت کافر باشند (و آن را به رسمیت نشناسند). خداوند متعال می فرماید: یریدون ان یتحاکموا الی الطّاغوت و قد امروا ان یکفروا به آنگاه عمر بن حنظله می پرسد: پس در این صورت چه باید کنند؟ امام(ع) فرمود: باید به کسانی از شما (شیعیان) که حدیث و سخنان ما را روایت می کنند و در حلال و حرام ما به دقت می نگرند و احکام ما را به خوبی باز می شناسند (عالم عادل) مراجعه کنند و او را به عنوان حاکم بپذیرند. من چنین کسی را بر شما حاکم قرار دادم. پس هرگاه به حکم ما حکم کند و از او پذیرفته نشود، حکم خدا کوچک شمرده شده و مارد شده، و آن که ما را رد کرده و آن که ما را رد کند، خدا را رد کرده است و چنین چیزی در حد شرک به خداوند است.»

این حدیث از جهت سند معتبر و مورد قبول فقهای شیعه است.

دلالت این حدیث بر ولایت فقیه:

مقبوله عمر

بن حنظله، مشتمل بر دو توصیه ایجابی و سلبی است:

۱. از یک طرف امام صادق(ع) مطلقا مراجعه به سلطان ستمگر و قاضیان دولت نامشروع را حرام می شمرد و احکام صادره از سوی آن ها را - اگر چه صحیح باشد - فاقد ارزش و باطل می داند.

۲. از طرف دیگر، جهت رفع نیازهای اجتماعی و قضایی شیعیان را بر فقهای جامع الشرایط، مکلف می سازد.

۳. عبارت فانی قد جعلته علیکم حاکما ؛ او را حاکم بر شما قرار دادم{M با وضوح و روشنی، نصب فقیه عادل بر حکومت و مرجعیت در همه امور سیاسی، اجتماعی و قضایی به دست می آید.

هر چند ظاهر پرسش در روایت، مسئله منازعه و قضاوت است لیکن آنچه جهت و ملاک عمل است، پاسخ امام(ع) است و سخن آن حضرت عام است، خصوصا جمله فانی قد جعلته علیکم حاکما با توجه به واژه «حاکم» - که دلالت بر حکومت دارد - نسبت به سایر مسائل و شئون حکومتی تعمیم یافته و شامل آن ها نیز می شود.

البته قرائن واضح و روشن دیگری نیز در پاسخ امام(ع) وجود دارد؛ از جمله استناد به آیه شریفه و منع از مراجعه به طاغوت ها به طور کلی از طرف دیگر امام(ع) در صدر روایت، دادخواهی و مراجعه به سلطان و قضات حکومتی را حرام شمرده، حکم آن ها را باطل می داند،حتی اگر قضاوت آن ها عادلانه و به حق باشد؛ زیرا اصل این نظام حکومتی در نگاه قرآن و اهل بیت(ع) مردود است و انحصارا مراجعه به حکومت مشروع که انتصاب از ناحیه شارع مقدس است، مورد توصیه و تکلیف امام قرار گرفته است.

امام راحل(ره) در کتاب «ولایت فقیه» در تفسیر و تبیین

روایت عمر بن حنظله چنین می نگارد: «همان طور که از صدر و ذیل این روایت و استشهاد امام(ع) به آیه شریفه به دست می آید، موضوع سؤال، حکم کل بوده و امام هم تکلیف کلی را بیان فرموده است و عرض کردم که برای حل و فصل دعاوی حقوقی و جزائی، هم به قضات مراجعه می شود و هم به مقامات اجرایی و به طور کلی حکومتی رجوع به قضات برای این است که حق ثابت شود و فصل خصومات و تعیین کیفر گردد و رجوع به مقامات اجرایی برای الزام طرف دعوا به قبول محاکمه یا اجرای حکم حقوقی و کیفری، هر دو است؛ لهذا در این روایت از امام(ع) سؤال می شود که آیا به سلاطین و قدرت های حکومتی و قضات رجوع کنیم، حضرت در جواب، از مراجعه به مقامات حکومتی ناروا – چه اجرایی و چه قضایی – نهی می فرمایند، دستور می دهند که ملت اسلام در امورخود نباید به سلاطین و حکام جور و قضاتی که عمال آنها هستند، رجوع کنند؛ هر چند حق ثابت داشته باشند و بخواهند برای احقاق و گرفتن آن اقدام کنند. مسلمان، اگر پسر او را کشته اند یا خانه اش را غارت کرده اند، باز حق ندارد به حکام جور برای دادرسی مراجعه کند. همچنین اگر طلب کار است و شاهد زنده در دست دارد، نمی تواند به قضات سرسپرده و عمال ظلمه مراجعه نماید. هر گاه در چنین مواردی به آن ها رجوع کرد، به «طاغوت»، یعنی قدرت های ناروا روی آورده است و در صورتی که به وسیله این قدرت ها و دستگاه های ناروا به حقوق مسلّم خویش نایل آمید، فانما یأخذه سحتا و ان

کان حقا ثابتات له به حرام دست پیدا کرده و حق ندارد در آن تصرف کند.... این حکم، سیاست اسلام است. حکمی است که سبب می شود مسلمانان از مراجعه به قدرت هایناروا و قضاتی که دست نشانده آن ها هستند، خودداری کنند تا دستگاه های دولتی جائر و غیر اسلامی بسته شوند، و راه به سوی ائمه هدی(ع) و کسانی که از طرف آنها حق حکومت و قضاوت دارند، باز شود. مقصود اصلی این بوده که نگذارند سلاطین و قضاتی که از عمّال آن هاهستند، مرجع امور باشند و مردم دنبال آن ها بروند... بنابر این تکلف ملت اسلام چیست؟ و در پیش آمدها و منازعات باید چه کنند و به چه مقامی رجوع کنند؟ قال: ینظران من کان منکم ممن کان روی حدیثنا ونظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا ؛ در اختلافات به راویان حدیث ما که به حلال و حرام خدا – طبق قاعده – آشنایند و احکام مارا طبق موازین عقلی و شرعی می شناسند، رجوع کنند{M، (ولایت فقیه، صص ۷۷ – ۸۰)

«... این فرمان که امام(ع) صادر فرموده، کلی و عمومی است؛ همان طور که حضرت امیرالمؤمنین(ع) در دوران حکومت ظاهری خود، حاکم و والی و قاضی تعیین می کرد و عموم مسلمانان وظیفه داشتند که از آن ها اطاعت کنند و تعبیر به «حاکما» فرموده تا خیال نشود که فقط امور قضایی مطرح است و به سایر امور حکومتی ارتباطی ندارد؛ غیر از صدر و ذیل روایت و آیه ای که در حدیث ذکر شده، استفاده می شود که موضوع، تنها تعیین قاضی نیست که امام(ع) فقط نصب قاضی فرموده باشد و در سایر امور مسلمانان تکلیفی

معین نکرده و در نتیجه، یکی ازدو سؤالی را که مراجعه به دادخواهی از قدرت های اجرایی ناروا بوده بلا جواب گذاشته باشد. این روایت از واضحات است و در سند و دلالتش وسوسه ای نیست. جای تردید نیست که امام(ع) فقها را برای حکومت و قضاوت تعیین فرموده است. بر عموم مسلمانان لازم است که از اینفرمان امام(ع) اطاعت نمایند»، (همان، ص ۱۰۲ – ۱۰۶).

نتیجه استدلال این است که فقهای جامع الشرایط علاوه بر منصب های ولایت در افتاء، اجرای حدود، اختیارات قضایی، نظارت بر حکومت و امور حسبیه، در مسائل سیاسی و اجتماعی نیز ولایت دارند و این مناصب و اختیارات، از اطلاق ادله ولایت فقیه استفاده می گردد.بدیهی است امام(ع) شخص معینی را به حاکمیت منصوب نکرده است بلکه به صورت عام تعیین نموده است. اطاعت از حاکمی که به نصب عام از جانب معصوم(ع) نصب شده، واجب است و عدم پذیرش حکم وی به مثابه عدم پذیرش حکم معصوم(ع) می باشد. علاوه بر روایت فوق،روایات متعدد دیگری نیز دلالت بر ولایت فقیه دارد که به اختصار به برخی از آنها اشاره می نماییم و شرح چگونگی دلالت آن ها را به منابعی که معرفی می شود وا می گذاریم:

– روایت امیرالمؤمنین(ع) از پیامبر اکرم(ص): اللهم ارحم خلفایی قیل یا رسول اللّه و من خلفائک؟ قال الذین یأتون من بعدی یروونني حدیثی و سنّتی ، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۸، ح ۵۰).

– روایت امام موسی بن جعفر(ع): .. لأنّ المؤمنین الفقهاء حصون الاسلام كحِصنِ سورِ المدینه لها ، (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸، بابفقدد العلماء)

۳– روایت امام صادق(ع) از پیامبر اکرم(ص): الفقهاء اُمناء الرُسُل... ، (اصول کافی، ج ۱، ص

.(۴۶

پاسخ(قسمت دوم)

- توقیع مبارک حضرت ولی عصر(عج): «واما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانّهم حجتی علیکم و انا حجه اللّه ، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۱، ح ۸).

- حدیث امام صادق(ع): «اتقوا الحکومه فانّ الحکومه انّما هی للامام...»، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۷، ح ۳).

- روایت ابی خدیجه از امام صادق(ع): «... وایاکم ان یخاصم بعضکم بعضا الی السلطان الجائر»، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۰، ح ۶)

- حدیث امام صادق(ع) از رسول اللّه ص): «ان العلماء ورثه الأنبیاء»، (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴).

- روایت: «منزله الفقیه فی هذا الوقت کمنزله الانبیاء من بنی اسرائیل»، (بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۴۶).

- روایت رسول اکرم(ص): «علماء امتی کسایر انبیاء قبلی»، (جامع الاخبار).

- روایت: «العلماء حکام علی الناس»، (مستدرک وسائل الشیعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۳۳).

- روایت امام حسین(ع) از حضرت امیر(ع): «مجاری الامور والاحکام علی اَیدی العلماء باللّه الأُمناء علی حلاله و حرامه»، (مستدرک وسائل الشیعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۱۶)

ب. دلایل عقلی

دلایل عقلی متعددی بر اثبات ولایت فقیه و وجوب اطاعت از اوامر ولی فقیه اقامه شده است که به دو دلیل از آن ها اکتفا می نماییم:

دلیل اول. اصل تنزل تدریجی

این دلیل از مقدمات ذیل تشکیل شده است:

۱. برای تأمین نیازمندی های اجتماعی و جلوگیری از هرج و مرج، فساد و اختلال نظام، وجود حکومت در جامعه، امری ضروری است.

۲. اجرای احکام اجتماعی اسلام ضروری است و این امر به زمان حضور پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) اختصاص ندارد؛ یعنی احکام اسلام جاودان است و باید در همه زمان ها و مکان ها اجرا گردد.

۳. حکومت مطلوب در اسلام، حکومتی

است که معصوم(ع) در رأس آن باشد.

۴. هنگامی که فراهم آوردن مصلحت لازم در حد مطلوب میسر نشد، باید نزدیک ترین مرتبه به حد مطلوب را تأمین کرد. هنگامی که مردم از مصالح حکومت معصوم(ع)، محروم باشند، باید به دنبال نزدیک ترین و شبیه ترین حکومت به حکومت امام معصوم(ع) باشیم. نزدیکی یک حکومت به امام معصوم(ع) در سه امر متبلور می شود:

نخست، علم به احکام اسلام (فقاهت)؛

دوم، شایستگی روحی و اخلاقی، به گونه ای که تحت تأثیر هواهای نفسانی و تهدید و تطمیع ها قرار نگیرد (تقوا)

سوم، کارایی در مقام مدیریت جامعه که به خصلت های فرعی از قبیل درک سیاسی، اجتماعی، آگاهی از مسائل بین المللی، شجاعت در برخورد با دشمنان و تبهکاران تشخیص اولویت ها و اهمیت ها.

با توجه به این مقدمات نتیجه می گیریم کسی که بیش از سایر مردم، واجد این شرایط باشد (فقیه عادل، زمان شناسی و قادر به مدیریت کلان اجتماعی) باید رهبری جامعه را عهده دار شود و ارکان حکومت را به سوی کمال مطلوب سوق دهد. تشخیص چنین کسی طبعا بر عهده خبرگان خواهد بود چنان که در سایر شئون زندگی اجتماعی نیز چنین است و وقتی چنین شخصی اقدام به تشکیل حکومت نمود اطاعت از فرامین وی واجب است.

دلیل دوم: ولایت فقیه یا حاکمیت اصلح در عصر غیبت: این دلیل نیز دارای مقدمات زیر است:

۱- ولایت بر اموال و اعراض و نفوس مردم، از شؤون ربوبیت الهی است و فقط با نصب و اذن خدای متعال، مشروعیت می یابد.

۲- خداوند این حق قانونی را به پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) داده است.

۳- در زمانی که مردم از وجود رهبر معصوم محرومند، یا باید خدای متعال از اجرای احکام اجتماعی

صرف نظر کرده باشد، یا اجازه اجرای آن را به کسی که اصلح از دیگران است، داده باشد تا ترجیح بلا مرجوح و نقض غرض و خلاف حکمت لازم نیاید و با توجه به باطل بودن فرض اول، فرض دوم ثابت می شود؛ یعنی ما از راه عقل کشف می کنیم که چنین اذن و اجازه ای از طرف خدای متعال و اولیای معصوم(ع) صادر شده است؛ حتی اگر بیان نقلی روشنی در این خصوص به ما نرسیده باشد.

۴- فقیه جامع الشرایط، همان فرد اصلحی است که هم احکام اسلام را بهتر از دیگران می شناسد، هم ضمانت بیشتری برای اجرای آن دارد و هم در مقام تأمین مصالح جامعه و تدبیر امور مردم کارآمدتر است.

۵- تشکیل حکومت توسط ولی فقیه جامع الشرایط مستلزم اطاعت سایر افراد جامعه از فرامین چنین فقیهی است، بنابراین اطاعت از ولایت فقیه عقلا نیز واجب می باشد.

دقت در دلیل عقلی و تبیین فلسفی نظام ولایت فقیه، بیانگر آن است که صرف نظر از ادله فقهی و تعبدی، عالی ترین وجه حکومت اسلامی که مطلوبیت دارد، حاکمیت معصوم(ع) است؛ اما در اسلام چون ارزش ها دارای مراتب بوده و بی شک حکومت نیز یک ارزش است، با عدم دسترسی به معصوم، باید کسی را برای حاکمیت برگزید و از او اطاعت کرد که در علم و عمل، شبیه ترین مردم به معصوم(ع) باشد و آن فقیه جامع الشرایط است که از جهت صلاحیت ها، شباهت بیشتری به معصوم(ع) دارد.

برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک:

۱- کاظم قاضی زاده، اندیشه های فقهی سیاسی امام خمینی(ره)، ص ۱۹۰

۲- جوادی آملی، ولایت فقیه

۳- محمدجوادی نوروزی، نظام سیاسی اسلام، ص ۲۲۱

۴- نبی الله ابراهیم زاده آملی، حاکمیت

دینی، ص ۱۵۳

۵- ولایت فقیه و جهاد اکبر، امام خمینی

۶- ولایت فقیه از دیدگاه فقها و مراجع، علی عطایی

۷- ولایت فقیه به زبان ساده، شفیعی

۸- حدود ولایت حاکم اسلامی، احمد نراقی

۹- حکومت الهی و ولایت و زعامت، مصطفی آیت اللهی

۱۰- ولایت فقیه و حاکمیت ملت، طاهری خرم آبادی

۱۱- ولایت فقیه، شهید هاشمی نژاد

۱۲- مجله حوزه شماره ۸۵ - ۸۶ بحثی درباره ولایت فقیه، نجابت

۱۳- ولایت فقیه یا حکومت اسلامی در عصر غیبت، محمد یزدی

۱۴- ولایت فقیه، آیت الله معرفت

۱۵- عباس کعبی، تبیین مفهوم ولایت مطلقه فقیه، انتشارات ظفر، ۱۳۸۰

۱۶- امام خمینی و حکومت اسلامی، مجموعه آثار، ج ۵، محمد جواد ارسطا، حدود اختیارات ولی فقیه، ص ۵۵

۱۷- محمدمهدی نادری قمی، نگاهی گذرا به ولایت فقیه، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)

۱۸- سید محمد هاشمی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، ص ۵۶، نشر دادگستر، ۱۳۸۰.

ب) اما در مورد رهبری شورایی

ابتدا لازم است تا بین دو نوع استفاده از واژه «شورا» تفکیک قائل شد ؛ زیرا گاهی این واژه در فرایند تصمیم گیری مورد استفاده قرار می گیرد قرآن کریم می فرماید: والذین استجابوا لربهم و اقاموا الصلوه و امرهمشوری بینهم و ممارزقناهم ینفقون و الذین اذا اصابهم البغی هم ینتصرون (شوری، آیه ۳۸)

در بعضی موارد نیز در فرایند رهبری و اداره حکومت مورد استفاده قرار می گیرد چنانچه مراد از رهبری شورایی در ادبیات سیاسی همین مطلب است در پاسخ شما نیز گفتنی است که انجام دادن کارها به صورت شور و مشورت و تصمیم گیری کارشناسانه امری پسندیده، معقول ومورد تأیید اسلام و قانون اساسی ایران است اما با دقت در دلایل عقلی و نقلی مسأله شورا،

به خوبی روشن

می شود که انجام شورایی کارها هرگز بدین معنا نیست که شورا در همه مراحل حتی در مرحله اظهار نظر قطعی و تصمیم گیری در سطح کلان پسندیده و معقول است ؛ بلکه مراداین است که کارها به وسیله عقل جمعی مسلمانان و تحقیق و مشورت مورد بررسی وارزیابی قرار گیرد و برای تصمیم گیری نهایی به مرکز احیای آن ارائه شود ؛ نه این که همه اعضای طرف مشورت در این مرحله نیز نظر دهند این کار به دلایل زیر مردود و ناممکن است:

۱- شیوه رهبری شورایی در آیات و روایات مورد تأیید قرار نگرفته است. خداوند پس از این که پیامبر را به مشورت سفارش کرد؛ می فرماید: فاذا عزمت فتوکل علی الله (سوره آل عمران، آیه ۱۵) اینعبارت به صراحت دلالت می کند که تصمیم نهایی با خود پیامبر است آن حضرت باید حرف آخر را بزند. در روایات نیز شیوه رهبری شورایی مورد تأیید قرار نگرفته است. مانند روایتی که شیخ صدوق از امام رضا(ع) نقل می کند (عیون اخبارالرضا، شیخ ابی جعفر صدوق، ج ۲، ص ۱۰۰-۹۹).

۲- در سیره انبیاء و اولیا نیز نه تنها شیوه رهبری شورایی را سراغ نداریم بلکه شاهد وحدت رهبری هستیم ؛ یعنی با این که در بسیاری از دوران شاهد وجود چندین پیامبر در یک زمان هستیم ولی رهبری با یکی بوده و بقیه از او پیروی می نمایند در زمان ائمه(ع) نیز چنین بوده کهپیوسته امام معصوم واحدی در یک زمان امامت می کرد هر چند امام دیگری با او نبوده است مانند امام حسین(ع) در زمان امام حسن(ع).

۳- روش رهبری جمعی و شورایی در امور اجرایی در تاریخ

کشورها بسیار کم بوده است. در آن موارد اندک هم، موقتی بوده و به محض این که رهبر مقتدری سر کار می آمد کار حکومت و رهبری به او واگذار می شد. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز تشکیل شورای رهبریدر زمان فقدان رهبر اعم از فوت، بیماری یا حادثه دیگری به صورت موقت تا انتخاب رهبر جدید یا بهبود رهبر قبلی و به دست آوردن شرایط پیش بینی شده است.

پاسخ(قسمت سوم)

۴- عقل و منطق نیز مؤید رهبری واحد است نه رهبری جمعی و شورایی زیرا اگر امر تصمیم گیری نهایی به جمع واگذار شود چه بسا اداره امور سیاسی نظام مختل و اوضاع نابسامان می شود و در مواقع حساس که نیازمند اتخاذ یک تصمیم فوری و قاطع باشد اکثریت قاطع بر یک رأی اجتماع نکنند و هر کدام رأیی غیر از دیگری داشته باشند و یا بسیار طول بکشد در چنین صورتی ممکن است فاجعه ای انسانی به وجود آمده و اوضاع بی نظم شود (مثل اوضاع افغانستان و کامبوج).

حضرت امام(ره) در اواخر عمر شریف خود به شورای بازنگری قانون اساسی دستور داد طرح شورایی رهبری نظام را از قانون اساسی حذف و به جای آن رهبری فردی را جایگزین کنند بنابراین شورا در نظام اسلامی به عنوان بازوی متفکر مدیریت و رهبری عمل می کند هرگزنباید اصل مدیریت و رهبری جامعه به شورا واگذار شود.

حال روشن می شود که نه در زمان پیامبر(ص) و نه در زمان امام علی(ع) مدیریت جامعه هرگز شورایی نبوده است البته اصل مهم شورا در اسلام به خصوص نظام اسلامی ایران شدیدا مورد توجه قرار گرفته است و بر این اساس نهادها و

مجموعه هایی مانند شورای عالی امنیتملی مجمع تشخیص مصلحت نظام، مجلس شورای اسلامی در قانون در نظر گرفته شده و اجرا می گردد. (ر. ک نبی الله ابراهیم زاده، حاکمیت دینی، ص ۱۲۶)

ج) از نظر ساختار سیاسی و مسأله تفکیک قوا:

و اگر منظور از سؤال این است که چرا همه بخش ها زیر نظر یک نفر است؟ در پاسخ باید گفت:

اولاـ" به چه دلیل تمام واحدها و بخش ها زیر نظر یک نفر است ؟ چنین چیزی نه ممکن است و نه مطلوب و ثانیا" نظارت کلان و ایجاد هماهنگی بین قوای سه گانه و سایر دستگاه ها امری کاملا ـ" مطلوب ضروری و در همه حکومت ها اعم از اسلامی و غیراسلامی وجود دارد. برای روشن شدن بحث لازم است که ابتدا نظریه تفکیک قوا را هم از دیدگاه غرب و هم از دیدگاه اسلام مورد بررسی قرار دهیم :

الف) بررسی نظریه تفکیک قوا از دیدگاه اندیشمندان غربی : مهم ترین دلایلی را که طرفداران نظریه تفکیک قوا ارائه داده اند عبارتند از:

۱- جلوگیری از فساد و استبداد: منتسکیو معتقد بود از آنجا که بشر در طبیعت و نهاد خود به سلطه و استبداد گرایش دارد و اگر قوای سه گانه در اختیار یک شخص و یا یک گروه قرار گیرد, زمینه برای استبداد و سوء استفاده از قدرت فراهم می گردد.

۲- تنوع امور حکومتی و ضرورت برخورداری از تخصص : شؤون و وظایفی که دستگاه حکومت بر عهده می گیرد از تنوع و پیچیدگی برخوردار است و پرداختن به هر یک مستلزم آگاهی , تجربه و تخصص است . از این رو حکومت از

عهده یک فرد خارج است ; یعنی , ممکن نیست فرد از چنان وسعت معلومات و تجاربی برخوردار باشد که بتواند شخصا" همه امور و شؤون یک جامعه را تصـدی کند, لذا تفکیک قوا امری ضـروری است تا براساس آن هر بخش زیر نظر متخصـصان قرار گیرد. اما سؤالی که باقی می مانـد این است که آیا تنوع مسؤولیت ها در نظام حکومتی می توانـد دلیل کافی برای تقسـیم بندی قوا و استقلال آنها باشد؟ به نظر می رسد که تنوع مسؤولیت ها تنها توجیهی بر مسأله تفکیک و استقلال قوات و هرگز به عنوان علت تـامه آن مطرح نمی گردد زیرا ملاـحظه وظـایف قـوه مجریه حـاکی از آن است که ذیـل آن , مسؤولیت هـای مختلفی که چنـدان ارتباطی با یکدیگر ندارند قرار دارد. اگر تنوع مسؤولیت باعث تعدد قوا می گشت چه بسا لازم بود که چندین قوه دیگر داشته باشیم که هر یک عهده دار مسؤولیتی مستقل باشند. ارزیابی نظریه تفکیک قوا:

اولاـ": تفکیـک کامـل قوا عملاـ" ممکن نیست و به نـدرت می توان حکومتی را یـافت که در آن تفکیک قوا رعایت شود, در حکومت ها معمولا" قوه مجریه سالاری است زیرا بودجه و امکانات عمـده در اختیار آن قوه می باشد. در نظام های ریاستی که قـدرت اجرایی به طور کامـل در اختیـار رئیس جمهور است قوه مجریه در قوه مقننه و قضائیه اعمال نفوذ می کنـد. برطبق برخی قوانین اساسـی کشورهـا, برخورداری رئیس جمهور از حق وتو در قبال مجلس , نشانگر برتری وی در مقابل قوه مقننه است . از این رو حاکمیت در حقیقت از قوه مجریه است

و تفکیک قوای واقعی در مقام عمل وجود ندارد, بلکه یک نوع تداخل کارکردها و اختلاط بین قوا وجود دارد.

ثانیا": بر فرض که تفکیک کامل و مطلق قوا نه از نظر تئوریکی و نه از نظر عملی مشکلی نداشته باشد اما از لحاظ مصلحت اندیشی در اداره کشور با مشکل جدی دیگری که عبارت از تشتت و نوعی چندگانگی در نظام حکومتی است مواجه می شویم . گویی سه دولت که هر کدام عهده دار بخشی از امور هستند و حوزه فعالیت آنان با یکدیگر ارتباطی ندارد در کشور حکومت می کنند, لذا ما با دو مصلحت اندیشی برای اداره جامعه مواجهیم . از یک سو به نوعی تقسیم قوا و تقسیم مسؤولیت ها را باید بپذیریم و از سوی دیگر جامعه نیازمند یک محور وحدت بخش است تا در موارد تزاحم و اصطکاک قوا به جهت جایگاه برتری که از آن برخوردار است میان آنها هماهنگی ایجاد کند و از طرف دیگر در جامعه محور وحدت جامعه باشد, زیرا جامعه ای که سه دستگاه کاملا" مستقل بر آن حاکمیت داشته باشد جامعه واحدی تلقی نمی شود و خواه ناخواه به پراکندگی و چندگانگی می گراید. در راستای رفع این بحران است که در برخی نظام های سیاسی , تفکیک بندی قوا اعمال می شود, یا در برخی نظام های سیاسی راه کارهایی ارائه می گردد که طی آن رئیس جمهور از حق وتو برخوردار می گردد.

ثالثا": هدف از پیشنهاد نظریه تفکیک قوا از سوی منتسکیو, جلوگیری از سوء استفاده صاحبان قدرت از قدرت بوده است ولی این نظریه به طور کامل در رسیدن

به این هـدف عقیم است , زیرا به موازات تفکیک قدرت در سه مقوله , مفاسد جامعه و حکومت نیز تقسیم می شود. به عبارت دیگر تفکیـک قوا در حکومت هـای جهـانی به تفکیک و توزیع فساد انجامیـده است نه به نابودی آن . بنابراین راه حل اساسـی جلوگیری از مفاسـد و دخـالت قوا, تأکیـد بر عنصـر تقوا و صـلاحیت هـای اخلاقی همراه بـا نظارت ها و ضـمانت های اجرایی خاصـی است که کامل ترین شیوه آن منحصرا" در نظام حکومت دینی مشاهده می شود است . هر مدیر و کارگزار حکومتی به تنـاسب هر رده از مسؤولیت اجتمـاعی و جایگاه مقامی که عهـده دار است , بایـد از تقوا برخوردار باشـد و بالطبع کسـی که در رأس هرم قـدرت قرار می گیرد بایـد پارساترین مردمان , کارگزاران و مـدیران باشـد. چنان که از لحاظ مـدیریت و آشـنایی به قوانین نیز باید سـرآمد افراد جامعه باشد. از این رو در نظام اسـلامی برای جلوگیری از تشـتت قوا و جلوگیری از آسـیب ها و نیز برای حفظ یکپارچگی و وحدت جامعه , رهبر و حاکم اسـلامی علاوه بر شـرایط و صلاحیت علمی و مهارت های مدیریتی باید متقی و عادل باشد تا مردم با اطمینان به عدالت و مراتب والای او بر محور وجودش گردآمده , مشکلات جامعه را سامان دهند.

ب) بررسـی نظریه تفکیک قوا از نظر اسـلام : شـکی نیست که در نظام اسـلامی این اصل که کار را باید به کاردان سپرد مورد احترام و تأکید است و چون کارها و شؤون جامعه متعدد و متنوع است و پرداختن صحیح به هر یک

از آنها مستلزم دارا بودن نوعی دانش و کارآیی است , حتی المقدور نباید یک نفر را متصدی چند امر کرد. به هر جهت تقسیم کار تا آنجا که ضرورت داشته باشد و به شرط آن که قلمرو آن تا بدان جا گسترده نشود که خود موجب نقض غرض گردد, معمول خواهد بود. اما در نظام سیاسی اسلام با توجه به دلایلی که برای نظریه تفکیک قوا ذکر شد توجه به دو مسأله ضروری است :

۱- تقوا و صلاحیت های اخلاقی عامل اساسی مهار قدرت در اسلام می باشد. توضیح آن که : مهم ترین استدلال طرفداران تفکیک قوا, مهار قدرت و جلوگیری از فساد است . در نظام سیاسی اسلام این مشکل به گونه ای دقیق چاره اندیشی شده است . در عصر غیبت و مرتبه نازل تر حکومت اسلامی , کسی در رأس هرم قدرت قرار می گیرد که اشبه به امام معصوم است و علاوه بر برخورداری از دیگر شرایط لازم , از لحاظ تقوا و عدالت عالی ترین مرتبه پس از معصوم را واجد است . چنین شخصیتی که به عنوان ولی فقیه شناخته می شود محور وحدت جامعه و حکومت و هماهنگ کننده قوا و ناظر بر عملکردهای کارگزاران می باشد و سیاست گذاری های کلان از سوی ایشان انجام می گیرد.

۲- ضرورت انسجام و هماهنگی در حکومت : اگر چه راه کارهایی در نظام های سیاسی رایج در دنیا در زمینه عدم تداخل قوا و پیامدهای ناشی از تفکیک مطلق قوا صورت گرفته است , اما هیچ یک کارآیی لازم را ندارد و مشکل دخالت قوا در یکدیگر

همچنان باقی است . اما در نظام سیاسی اسلام , عامل هماهنگ کننده و انسجام بخش , پیش بینی شده است . در نظام جمهوری اسلامی که بر مبنای ولایت فقیه استوار است , آن گاه که کشور با بحران های شکننده مواجه گردد, ولی فقیه با هدایت و تدبیر, بحران ها را رفع می کند. در جمهوری اسلامی ایران نیز تفکیک قوا وجود دارد, اما همه , قوای یک نظام هستند و در رأس هرم قدرت با یکدیگر تلاقی می کند و همه در یک نقطه هماهنگ می شوند و کسی که نقطه مرکزی و اصل نظام است , ولی فقیه است که به همه قوا وحدت و یکپارچگی می بخشد. در نظام ولایت فقیه قوای سه گانه تحت اشراف نقطه مرکزی نظام , یعنی ولایت فقیه قرار دارند و او هم حافظ قانون اساسی است و هم مراقب است که از احکام اسلامی , ارزش ها, اهداف و آرمان های انقلاب تخلفی صورت نگیرد. همچنین نقش هماهنگ کننده بین قوای سه گانه را دارد.

برای آگاهی بیشتر ر.ک : محمد جواد نوروزی , نظام سیاسی اسلام , ص ۱۱۹ استاد محمد تقی مصباح یزدی , نظریه سیاسی اسلام , ج ۲, ص ۱۲۵

علاوه بر مطالب فوق یک سری نکات دیگر قابل توجه می باشند که عبارتند از: اولا", آنچه که از ادله عقلی و نقلی (روایات , احادیث) ولایت فقیه استفاده می شود نصب یک نفر از فقهای واجدالشرایط به عنوان ولی فقیه در رأس هرم جامعه اسلامی می باشد.

ثانیا", مگر در سایر مسؤولیت ها مانند ریاست جمهوری و... این اشکال وجود ندارد

زیرا تمام بخش های دستگاه اجرایی کشور زیر نظر ریاست جمهوری اداره می شود, پس در آنجا هم بگویید چرا یک نفر در رأس باشد.

ثالثا", اگر رهبری به صورت شورایی و چندنفره اداره شود مشکلات دیگری از قبیل کندی فرایند تصمیم گیری در مواقعی که نیاز به تصمیم گیری قاطع و نهایی یک نفر می باشد. یا این که در خود شورا هم یک نفر را به عنوان رئیس انتخاب می کنند که سخن نهایی را بزند.

رابعا", همه فلاسفه سیاسی معتقدند که اگر در کشوری بتوان از آفات نقطه ثبات جلوگیری کرد, چنین چیزی (وجود یک نفر در رأس حکومت) خود به خود امری مطلوب و مثبت می باشد. بر همین اساس در بسیاری از کشورهای دنیا افزون بر قوای سه گانه یک شیوه سلطنت یا ریاست جمهوری دائمی یا امپراتوری وجود دارد. مانند انگلستان , ژاپن و... خامسا", با توجه به وجود شرایط بسیار متعدد در ولی فقیه و کنترل های درونی (تقوا, عدالت و...) و کنترل های بیرونی (نظارت خبرگان و...) بر رهبر و استفاده رهبر در اداره امور جامعه از مشاوران و متخصصان و کارشناسان و نخبگان جامعه , احتمال بروز هر مشکلی در این خصوص بسیار بسیار نادر می باشد به صورتی که از نظر عقلاء قابل محاسبه نمی باشد.

مسئله ولایت فقیه در میان اهل تسنن چگونه است و در کشورهای دیگر اسلامی چگونه است.

پرسش

مسئله ولایت فقیه در میان اهل تسنن چگونه است و در کشورهای دیگر اسلامی چگونه است.

پاسخ

شیعیان از زمان غیبت امام زمان(عج) عالمان دینی و فقیهانی را که دارای شرایط لازم بوده اند، به عنوان رهبر دینی ومتصدی اموری که نیازمند به ولایت است پذیرفته اند. لذا بحث نظری ولایت فقیه در کتاب های عالمان گذشته مطرح بوده و عملاً نیز برخی از علمای گذشته به اعمال آن اقدام نموده اند.

اهل سنت نیز شبیه همین عقیده را دارند با این تفاوت که شرایط ویژه ای را که شیعه برای ولی فقیه قائل است، آنان شرط نمی دانند؛ بلکه هر کس که حکومت را به دست گرفت، او را ولی و اولی الامر و واجب الاطاعه می دانند.

مسأله ولایت فقیه، آن گونه که برای ما مطرح است در عقاید اهل سنت جایگاهی ندارد. توضیح آن که:

۱. برای درک بهتر از عقاید اهل سنت درباره ولایت فقیه، ترسیم چشم اندازی از دیدگاه شیعه در این باره، ضروری به نظر می رسد، هر چند بسیار به اختصار.

۲. برخی از خطوط کلی شیعه درباره ولایت فقیه به قرار زیر است:

الف) برای اصلاح جامعه قانون تنها کافی نبوده؛ بلکه، به مجری نیز نیازمندیم؛ از این رو، خداوند در کنار فرستادن احکام شرع، حکومت و دستگاه اجرایی را هم در نظر گرفته است. بخشی از احکام اسلام نیز به گونه ای است که، بدون داشتن ساختاری اجرایی، بیان آن ها بی معنا خواهد بود. این بخش از احکام، احکام سیاسی - اجتماعی آن را تشکیل می دهد (امام خمینی، ولایت فقیه (حکومت اسلامی)).

ب) در رأس تشکیلات اجرایی و اداری جامعه مسلمانان، شخص پیامبر(ص) قرار داشت. تعیین جانشین به

وسیله وی هم، نه تنها برای بیان عقاید و احکام؛ بلکه برای اجرای آنها هم بود. وظیفه تعیین خلیفه هم تا آن اندازه مهم بود که خداوند به پیامبرش خطاب کرد بدون انجام آن، رسالت خود را به پایان نرسانده است.

ج) پیداست کم ترین شرطی را که مجری یک قانون باید دارا باشد، آگاهی به آن قانون است، عدالت، درد دین داشتن، دلسوزی و احساس مسؤولیت یکپارچه در برابر آن و... از جمله دیگر شرایط است.

د) هدف نهایی چنین اقدامی، در معنای لغوی ولایت هم نهفته است، چرا که ولایت در اصل لغت، به مفهوم برداشته شدن واسطه ای است که بین دو چیز حایل شده باشد؛ به گونه ای که بین آن دو چیز، غیر از آن دو باقی نماند (همان).

از این رو اولیاء خداوند، کسانی هستند که کاروان جامعه را می توانند آن گونه به خداوند رسانند که میان آنها و ذات پروردگار، هیچ فاصله و حجابی باقی نماند. چرا که خود، در حیات معنوی و زندگی جاودانی به درجه ای از مقام قرب رسیده اند که بین او و پروردگارش، فاصله و حجابی نیست. شرافت و قدر و منزلت انبیاء و ائمه(ع) نیز از آن روست که به همین مقام ولایت یعنی برداشته شدن هر گونه فاصله با خدا، دست یافته اند.

ه) فقهایی هم که شایستگی احراز مقام ولایت بر مسلمین را پیدا می کند هر چند به مقام معصومین(ع) نمی رسد، ولی دست کم باید به آن تشابه داشته باشند.

و) لزوم سکان داری جامعه مسلمانان به وسیله ولی فقیه، به همان دلیلی است که پس از پیامبر باید مقام

مزبور را معصوم بر عهده گیرد؛ یعنی بر زمین نماندن احکام سیاسی و اجتماعی اسلام که اجرای آنها وامدار تشکیل حکومت است؛ وانگهی در احکام فردی نیز، مسلمان باید الگویی تمام و کامل داشته باشد تا او را به سوی خداوند رهنمون شود.

۳. با آن ماجرای دردناک برخورد با ولی منتخب الهی که انجام آن به وسیله خلفای نا به حق بنی امیه انجام گرفت، آشکارا پیداست که مابین دیدگاه اهل تسنن با حقیقت عمیق، دقیق و حساس ولایت، تا چه میزان فاصله است.

۴. آموزه ولایت بر مسلمانان، آموزه ای قرآنی و دینی است؛ از این رو همه کشورهای اسلامی باید در مسیر آن حرکت کنند.

۵. اشتباه دیدگاه اهل سنت درباره ولایت فقیه، اساسا از اشتباه دیدگاهشان درباره امام ناشی می شود؛ آنان در مورد علم غیب امام معصوم(ع)، طهارت ذاتی آنان، نقص دین در صورت فقدان آنها و... دیدگاه هایی دارند که با صراحت قرآن سازگار نیست. پیداست در ادامه راه آخرین امام در پشت پرده غیب نیز برای جانشینان وی، شرایطی را که در روایات بر آن تصریح شده قایل نیستند از جمله مخالفت با هواهای نفسانی، مراقبت از نفس و تقوای دینی و... که در حدیثی از پیامبر(ص) بیان شده است.

۶. انحرافی که در عالم اسلام پس از ماجرای سقیفه پیدا شده باعث گردید که امام(ع) از مصدر جامعه کنار رود.

لذا بحث ولایت فقیه به گونه ای که در شیعه مطرح است در اهل سنت منتفی شد براساس نظر شیعه در حکومت اسلامی، دوام علم و عدل ضروری است. اما اهل سنت در عین حال که عدالت را شرط حاکم اسلامی می

دانند. اما با طرح این که هر کسی که حاکم جامعه اسلامی شد ولی امر است و اطاعت از وی واجب می باشد. عملا تن به حکومت های جور دادند.

به این شبهه چگونه جواب دهیم؟ولی فقیه ،شورای نگهبان را انتخاب می کند شورای نگهبان مجلس خبرگان را با نظارت بر کاندیداها انتخاب می کنند و مجلس خبرگان رهبری ولی فقیه را . آیا این دور نیست.

پرسش

به این شبهه چگونه جواب دهیم؟ولی فقیه ،شورای نگهبان را انتخاب می کند شورای نگهبان مجلس خبرگان را با نظارت بر کاندیداها انتخاب می کنند و مجلس خبرگان رهبری ولی فقیه را . آیا این دور نیست.

پاسخ

یک. بر مبنای نظریه نصب

بر این اساس اعتبار ولیّ فقیه از ناحیه خبرگان نیست؛ بلکه به نصب از جانب امام معصوم علیه السلام و خدای متعال است و خبرگان، در حقیقت رهبر را نصب نمی کنند؛ بلکه نقش آنان «کشف» رهبر منصوب به نصب عام از سوی امام زمان علیه السلام است. نظیر اینکه برای انتخاب مرجع تقلید و تعیین اعلم، به سراغ افراد خبره و متخصصان می رویم و از آنان سؤال می کنیم. در این صورت نمی خواهیم آنان کسی را به اجتهاد یا اعلمیت نصب کنند؛ بلکه آن فرد در خارج و در واقع مجتهد یا اعلم هست یا نیست؟ اگر واقعاً مجتهد یا اعلم است، تحقیق ما باعث نمی شود از اجتهاد یا اعلمیت بیفتد و اگر هم واقعاً مجتهد و اعلم نیست، تحقیق ما باعث نمی شود اجتهاد و اعلمیت در او به وجود بیاید. پس سؤال از متخصّصان فقط برای این است که از طریق شهادت آنان، برای ما کشف و معلوم شود که آن مجتهد اعلم - که قبل از سؤال ما خودش در خارج وجود دارد - کیست؟ در اینجا هم خبرگان رهبری، ولیّ فقیه را به رهبری نصب نمی کنند؛ بلکه فقط شهادت می دهند آن مجتهدی که به حکم امام زمان علیه السلام حقّ ولایت دارد و فرمانش مطاع است، این شخص است. بنابراین دوری در کار نیست.

دو. فقدان شرایط دور باطل

به نظر می رسد در این باره،

نوعی مغالطه و خلط معنا صورت گرفته است. «دور» فلسفی آن است که وجود چیزی با یک یا چند واسطه، بر خودش متوقف باشد؛ مثلاً «الف» به وجود آورنده «ب» و «ب» به وجود آورنده «الف» باشد. در نتیجه «الف» به وجود آورنده «الف» خواهدبود. [الف ب]چنین چیزی محال است؛ اما در علم حقوق گرچه چیزی به نام دور با تعریف معین نداریم؛ لیکن به مسأله گفته می شود: اگر تعیّن «الف» ناشی از «ب» باشد و «ب» هم به وسیله «الف» تعیّن یابد، می توان «دور» نامید. در اینجا باید توجه کرد که در دور باطل نحوه وابستگی دو پدیده به یکدیگر، باید یکسان باشد؛ به عنوان مثال در دور فلسفی، اولی علّت ایجادی دومی و دوّمی علت ایجادی اوّلی باشد. اما اگر به گونه های متفاوتی دو پدیده نسبت به یکدیگر وابستگی پیدا کنند، دور باطل نیست؛ بلکه وابستگی متقابل است و چنین چیزی، هم در نظام تکوین و علوم طبیعی پذیرفته شده و منطقی است و هم در همه نظام های حقوقی جهان، به اشکال گوناگون وجود دارد. از همین رو گفته اند: دور فلسفی و منطقی محال است؛ ولی دور علمی محال نیست و دور حقوقی نیز باطل نمی باشد.

اکنون باید دید مطلب ادعا شده، دقیقاً چه وضعیتی دارد؟ اگر نسبت شورای نگهبان و خبرگان همان نسبتی بود که خبرگان با رهبری دارد؛ ادعای چنین دور باطلی، قابل قبول بود؛ یعنی، به این شکل که تمام گزینه های زیر بدون استثنا درست باشد:

۱. رهبر شورای نگهبان را تعیین و نصب کند؛

۲. شورای نگهبان، مجلس خبرگان را تعیین و نصب کند؛

۳. خبرگان، رهبر را تعیین و نصب

کند.

در حالی که واقعیت چنین نیست؛ زیرا نسبت مجلس خبرگان و شورای نگهبان با نسبت دیگر اعضای مجموعه، متفاوت است.

سه. عدم تحقق دور

در انتخابات خبرگان، عنصر چهارمی وجود دارد که در دور ادعایی، لحاظ نشده و آن نقش اصلی و عمده مردم است؛ یعنی، شورای نگهبان به هیچ وجه، تعیین کننده اعضای خبرگان نیست؛ بلکه اعضای خبرگان با میل خود برای نمایندگی، نامزد می شوند و کار شورای نگهبان، صرفاً نقش کارشناختی از نظر تشخیص صلاحیت های مصرّح در قانون اساسی و اعلام آن به مردم است و هیچ گونه حق نصب ندارد. خود مردم در میان افراد صلاحیت دار به نامزدهای مورد نظر خود رأی می دهند. بنابراین حلقه دور، باز است و اساساً دوری در کار نیست.

افزون بر آن که خود مجلس خبرگان – طبق مصوبه داخلی – امر تشخیص صلاحیت ها را به اعضای فقهای شورای نگهبان سپرده است و چنانچه بخواهد، می تواند آن را به گروه دیگری بسپارد. این امر مطابق قانون اساسی است؛ زیرا در اصل یکصد و هشتم قانون اساسی، این حق به مجلس خبرگان داده شده است. بنابراین انتخاب رهبری با مجلس خبرگان است و تعیین صلاحیت خبرگان، با گروهی است که خود انتخاب می کنند، نه رهبری؛ هر چند فعلاً گروهی را که خبرگان انتخاب کرده، همان افرادی اند که رهبری برای انجام دادن وظایف قانونی دیگری در نظام اسلامی انتخاب کرده است.

در رابطه با اشکال فوق پاسخ های دیگری نیز وجود دارد. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

– نادری قمی، محمد مهدی، نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، ص ۱۴۱؛

– هدایت نیا، فرج الله، بررسی فقهی، حقوقی شورای نگهبان، ص ۲۱۹.

– مرندی، مرتضی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، صص

۱۱۰ - ۱۲۰.

جهت تکمیل موضوع، وجود چنین مسأله ای را در سایر نظامهای سیاسی جهان، مورد بررسی قرار می دهیم.

توضیح آنکه در انتخابات دیگر کشورهای دنیا از جمله در هر سه مدل عمده لیبرال دموکراسی یعنی ریاست جمهوری در آمریکا پارلمانی در انگلستان و نیمه ریاستی - نیمه پارلمانی در فرانسه، چنین موضوعی وجود دارد:

۱. آمریکا: بر اساس قانون اساسی ایالات متحده آمریکا، پس از انجام مبارزه انتخاباتی و تعیین نامزدهای هر یک از احزاب برای «هیئت انتخاب کنندگان» مردم «هیئت انتخاب کنندگان رئیس جمهوری» را بر می گزینند. نظارت قانونی بر این روند به وسیله وزارت کشور صورت می گیرد و وزیر کشور هم به وسیله، رئیس جمهور تعیین می شود:

هیئت انتخاب کنندگان---> رئیس جمهور ---> وزیر کشور

-->

۲. فرانسه: مطابق قانون اساسی جمهوری پنجم فرانسه پس از اصطلاحات ۱۹۶۲، رئیس جمهور، با رأی مستقیم مردم برگزیده می شود. وی با یک واسطه (نخست وزیر)، وزیر کشور را تعیین می کند. از آنجا که وزارت کشور، نظارت بر بررسی صلاحیت نامزدهای ریاست جمهوری و نامزدهای نمایندگان مجلس را بر عهده دارد، کسانی به انتخابات راه پیدا می کنند که در نهایت وزارت کشور صلاحیت آن ها را تأیید کند و از میان همین نامزدها است که نمایندگان مجلس و رئیس جمهور تعیین خواهند شد.

۳. انگلستان: نخست وزیر، وزیر کشور را تعیین می کند، وزارت کشور نیز، طبق قانون، مسئولیت نظارت بر بررسی صلاحیت های نامزدهای نمایندگان مجلس را بر عهده دارد و بر تأیید و رد صلاحیت آنها نظارت عالی دارد. این نامزدها نیز پس از پیروزی در انتخابات، نخست وزیر را تعیین می کنند پس از معرفی وزیرکشور از سوی نخست وزیر به مجلس نیز به وی

رأی اعتماد می دهند.

نمایندگان پارلمان ---> نخست وزیر ---> وزیر کشور

-->

بنـابراین این موضوع در انتخابـات رؤسـای کشورهـای دیگر نیز وجود دارد. و اختصـاص به انتخابـات خبرگـان رهبری در ایران ندارد (مرتضی مرندی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران. انتشارات پارسایان، ۱۳۸۲، صص ۱۱۳-۱۱۰).

اصطلاحات فقه، فقیه، ولایت فقیه را تعریف نمایید. تعریف فقه تعریف فقیه ولایت فقیه و ولایت مطلقه فقیه.

پرسش

اصطلاحات فقه، فقیه، ولایت فقیه را تعریف نمایید. تعریف فقه تعریف فقیه ولایت فقیه و ولایت مطلقه فقیه.

پاسخ

۱. کلمه «فقه» در لغت به معنـای فهم، آگاهی و دانایی است؛ابن فارس، معجم مقاییس اللغه، ج ۴، ص ۴۴۲. خواه مربوط به دین باشد و یا چیز دیگر. در کتاب لسان العرب معنای «فقه» فراتر از مطلق دانستن است و منظور از آن علم و دانستنی است که همراه با دقت نظر و استنباط باشد.ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۰، ص ۳۰۵..

«فقه» در اصـطلاح؛ به معنـای علم و آگـاهی دقیق نسبت به علوم دین و احکـام الهی و توان اسـتنباط آنها از طریق ادله تفصـیلی (کتـاب، سـنت، عقـل و اجمـاع) است. «فقه» یکی از شـاخه هـای علـوم دینی و عبـارت است از: «علم به احکـام شـرعی از طریق استنباط و اجتهاد».میراحمدی زاده، مصطفی، رابطه فقه و حقوق.

۲. «فقیه» کسی است که در علوم اسلامی تخصّص دارد و احکام الهی را از ادله آن استنباط می کند.

۳. «ولایت» معانی مختلفی دارد. ریشه لغوی آن (ولی) به معنای قرب، اتصال و پیونـد دو یا چنـد شـی ء است. از پیوند عمیق دو شی ء، ولایت پدید می آید.راغب اصـفهانی، المفردات فی غرایب القرآن، ص ۵۳۳. ولایت به «تکوینی» و «تشریعی» تقسیم می شود:

یک. ولایت تکوینی

«ولایت تکوینی» به معنای تصـرف در موجودات و امور تکوینی است. چنین ولایتی از آن خـدا است. اصل پیـدایش، تغییرات و بقـای همه موجودات به دست او است و همه تحت اراده و قـدرت خـدا قرار دارنـد. خداونـد متعال مرتبه ای از این ولایت را به

برخی از بندگانش اعطا می کند. معجزات و کرامات انبیا و اولیا، از آثار همین ولایت تکوینی است. آنچه در

ولایت فقیه مطرح است، «ولایت تکوینی» نیست.

دو. ولایت تشریعی

«ولایت تشریعی» دو قسم است:

۱. قانون گـذاری: بر اساس توحیـد ربوبی، هرگونه قانونی که انتساب به خداونـد نداشـته باشـد، به شـرک در تشـریع منتهی می شود: (إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلَّهِ) یوسف (۱۲)، آیه ۶۷. و فقط کسـی مجاز به جعل قانون است که از طرف خداوند، مأذون باشد، مانند پیـامبر اکرم(ص) و امامـان معصوم(ع)، قرآن در این بـاره می فرمایـد: (وَ مـا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى إِنْ هُوَ إِلاَّ وَحْيٌ يُوحى عَلَّمَهُ شَـدِيدُ الْقُوى نجم (۵۳)، آیات ۵-۳..

امام صادق(ع) نیز فرموده است: «فما فوّض الله الی رسوله، فقد فوّض الینا» ؛بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۳۳۲..

آیت الله معرفت در توضیح این موضوع می نویسد: «اینان حامل ودایع نبوت بودند و طبق تعلیم و تربیت پیامبر اکرم(ص) و تأیید روح القـدس، بینش واقعی لازم را دارا بودنـد و بر ملاکـات اصـلی احکام، نسـبت به پیشامـدها کاملاً واقف بودنـد و بر حسـب رخدادهای زمانه و مصالح مقتضی، تشریع احکام می نمودند».ولایت فقیه، ص ۱۶۲.

زمان غیبت نیز فقیه جامع شـرایطی که به کتاب و سنت آشنایی دارد، نسبت به اوضاع و احوال زمانه آگاه است، مقتضیات زمان و مکان را تشخیص می دهد و از تقوا و پارسایی نیز برخوردار است؛ از سوی معصومین(ع)، مأذون است تا به وضع قوانین متغیر در چارچوب احکام و آموزه های اسـلامی و مصالـح جامعه اسـلامی بپردازد. جعل چنین ولایتی برای فقیه جامع شـرایط، نه تنها منافاتی با ولایت تشریعی و حاکمیت خداوند ندارد؛ بلکه شأنی از شؤون ربوبیّت الهی و در طول آن است.ر.ک: مصباح یزدی، محمد تقی، حقوق و سیاست در قرآن، ص ۱۶۲.

۲. زعامت و رهبری: از دیدگاه اسلامی،

انسـان یکتـاپرست، نبایـد از هیـچ فرد یا نهادی، فرمان ببرد و کسـی را ولی، سـرپرست و ارباب خود قرار دهـد و بی چون و چرا مطیع او گردد:

(اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ ما أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلهاً واحِداً لا إِلهَ إِلَّا هُوَ سُبْحانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ) توبه (۹)، آیه ۳۱. «اینان دانشـمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیّت گرفتند، با آنکه مأمور نبودند جز اینکه خدایی یگانه را بپرستند که هیچ معبودی جز او نیست. منزّه است او از آنچه [با وی]شریک می گردانند».

مگر آنکـه خداونـد سـبحان برای او چنیـن حقی را جعـل و تشـریع کرده باشـد. قرآن فرمـوده اسـت: (النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ) احزاب (۳۳)، آیه ۶. «پیـامبر به مؤمنان از خودشان سـزاوارتر [و نزدیک تر] است» نیز (إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ) مائـده (۵)، آیه ۵۵. «ولیّ شـما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند: همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند».

بر اساس این آیات خداونـد ولایت تدبیری و حق اداره و تنظیم اجتماعی را برای پیامبر و امامان معصوم(ع) تشـریع کرده است و تنها آنان هستند که می توانند حاکمیت سیاسی و زمامداری جامعه را در دست گرفته و در رأس هرم قدرت باشند.

بر اسـاس دلایل گوناگونی، چنین ولایتی از طرف ائمه اطهار(ع) به فقیهان واجـد شـرایط واگـذار شـده است و آنان به نیابت از معصومین(ع)، علاوه بر حق قانون گذاری –با قیود و شرایطی که بیان شد دارای ولایت زعامت

و رهبری جامعه بوده و موظف به تدبیر، سرپرستی و تنظیم اجتماعی، جامعه اسلامی هستند.

در هر صورت معنای اصطلاحی «ولایت» عبارت است از: «تصدی امر و اداره حکومت».نوروزی، محمد جواد، نظام سیاسی اسلام، ص ۱۸۷ و ر.ک: آیت الله جوادی آملی، ولایت فقیه، ولایت فقاهت و عدالت، نشر اسراء، ۱۳۷۸، صص ۱۲۵-۱۲۳.

۴. «ولایت فقیه»؛ یعنی، رهبری سیاسی جامعه اسلامی به وسیله فقیه عادل و با تقوا و دارای شرایط لازم رهبری.

اگر ولایت فقیه، مسأله ای عقلانی است، پس چرا هنوز برخی آن را رد می کنند؟

پرسش

اگر ولایت فقیه، مسأله ای عقلانی است، پس چرا هنوز برخی آن را رد می کنند؟

پاسخ

در پاسخ لازم است به چند نکته کلیدی و مهم اشاره شود:

یک. عقلانیت دینی

آنچه که در ادله «ولایت فقیه» به عنوان «ادله عقلی» استفاده می شود، بر اساس «عقلانیت دینی» است؛ نه «عقلانیت سکولار». بین این دو تفاوت های بسیار زیادی وجود دارد و مبنا قرار دادن هر کدام، دارای نتایج مختلفی است. عقلانیت سکولار، اساساً دخالت خدا و دین در زندگی انسان را نفی می کند و انسان را خرد بسنده می داند. این نگرش را در اصطلاح راسیونالیسم (Rationalism) یا خرد بسندگی می نامند.

در چنین نگرشی، نقش دین در مدیریت اجتماعی نفی می شود و نه تنها ولایت فقیه؛ که ولایت معصومان و پیامبر و خدا نیز منتفی اعلام می شود.

از طرف دیگر اساس عقلانیت سکولار، خرد ابزاری (Instrumental Reason) است که قادر به کشف حقیقت و در جست وجوی آن نیست و اعتبار نظری ندارد؛ بلکه در پی سامان دهی عملی امور بر وفق مراد و پسند انسان و رساندن آدمی به خواسته های دنیایی اش می باشد.

در برابر این انگاره اندیشه های الهی و فلسفه های توحیدی مدعی وجود مرتبه متعالی تری از عقل هستند که تنها عمل و عنایت آن، شکل دادن به جهان -آن چنان که آدمی خوش می دارد و می پسندد نیست؛ بلکه می تواند در کشف جنبه هایی از حقیقت نیز به کار آید. از طرفی عقل عملی -بنابر تصریح نصوص دینی علاوه بر تدبیرگری در امر معاش؛ کارکردی عمده تر و ماناتر نیز دارد و آن راه یابی به حوزه ارزش ها، اخلاقیات و تدبیر برای سعادت فرجامین و زندگی ابدی (معاد) است. در نگاه

دینی حتی همه فعالیت های قسم اول

(معاش) نیز در این راستا قرار می گیرد و هویّت و معنا می یابد.

دو. عقلانیت ابزاری

مشکل اساسی «عقل ابزاری» در بی التفاتی به غایت شناسی و نادیده انگاشتن جهت حرکت و در سو گم کردگی آن است. یکی از ویژگی های «عقلانیت ابزاری» این است که در انتخاب هدف و برنامه ریزی، تنها و تنها بر «عملی بودن» و «کارآمدی» تأکید دارد. عملی بودن مفهومی فراخ تر از امکان داشتن است و حامل مفاهیمی چون: آسان بودن، کم خرج بودن و سودمندی مادی و این جهانی نیز می باشد.

به این ترتیب مفاهیمی مثل «وظیفه» و «تکلیف» -بدون منظور کردن نتایج عاجل در نظام واژگانی این عقل جایی نخواهد داشت. اما از نگاه شریعت های دینی، مفهوم «عقل و عقلانیت»، صرفاً در مفاهیمی مانند «کارآمدی»، خلاصه و منحصر نمی شود. گاهی مفهوم وظیفه، بر کل مفهوم کارآمدی، سودمندی عاجل و مانند آن حکومت می کند؛ یعنی، چه بسیار که رفتار و موضعی در مقیاس و قاموس «عقل مدرن»، رفتاری غیرکارآمد و غلط قلمداد؛ اما از منظر انجام وظیفه، درست باشد.

بنابراین کسانی که از منظر عقلانیت ابزاری و سکولار، به مسائل اجتماعی و سیاسی می نگرند، ضرورت تشکیل حکومت اسلامی و ولایت فقیه جامع شرایط را -که در حیطه مؤلفه های عقلانیت سکولار نیست بر نمی تابند.

سه. مقدمات احکام عقلی

از آنجا که احکام عقلی، مبتنی بر تصوّر و درک صحیح موضوع و مقدّمات است؛ جهل و یا فهم و تصوّر ناصحیح مقدّمات، مانعی در شناخت عقل محسوب می شود. بر این اساس، کسانی که درک و شناخت صحیحی از آموزه های سیاسی - اجتماعی دین مبین اسلام ندارند یا تنها راه شناخت را حسّ و تجربه می دانند؛ از دیدگاهی مادی به جهان

می نگرند و برای انسان تنها غایاتی مادی و این جهانی باور دارند و برای وحی و شریعت جایگاهی قائل نیستند. حال اینان چگونه می توانند به ضرورت «ولایت فقیه» برای اداره و رهبری جامعه اسلامی در عصر غیبت پی ببرند؟!

بر این اساس درک ولایت فقیه از طریق عقل، در گرو توجه به مسائل یاد شده است. امام خمینی(ره) می فرماید: «قضیه ولایت فقیه، بعد از تصور اطراف، موضوع، محمول و مورد آن، به گونه ای روشن است که از مسائل نظری شمرده نمی شود و احتیاجی به بحث و دلیل ندارد».کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۷. لیکن فهم و درک این امر بدیهی، مبتنی بر جهان بینی دینی، عقلانیت اسلامی و شناخت ماهیت و قلمرو اجتماعی آن است.جهت مطالعه بیشتر ر.ک:

الف. اندیشه های فقهی - سیاسی امام خمینی؛

ب. جمعی از نویسندگان، فرهنگ واژه ها، ص ۵۵۸؛

پ. خسروپناه، عبدالحسین، کلام جدید، ص ۶۳.

در صورت تشکیل چند حکومت اسلامی در دنیا، ولایت فقیه چه جایگاهی پیدا می کند؟

پرسش

در صورت تشکیل چند حکومت اسلامی در دنیا، ولایت فقیه چه جایگاهی پیدا می کند؟

پاسخ

حل این مسأله در گرو توجه به چندین متغیر است که در ذیل به بعضی از آنها اشاره می شود:

یک. نظریه مشروعیت

در رابطه با مبنای مشروعیت (Legitimacy) ولایت فقیه، دو دیدگاه اساسی وجود دارد: یکی نظریه نصب و دیگری انتخاب.

۱. نظریه نصب

بنا بر دیدگاه نصب -که بیشتر فقها بر آن هستند ولی فقیه از جانب خداوند به ولایت نصب شده است. البته نصب ولی فقیه، نصب شخص خاصی نیست؛ بلکه نصب عنوان است؛ یعنی، هر کس که جمیع شرایط لازم رهبری -مطابق با معیارها و استانداردهای شریعت را داشته باشد، از سوی حق تعالی برای ولایت و رهبری امت نصب گردیده است. براساس این نگرش، ولی فقیه رهبر جمیع امت اسلامی است و تا آنجا که مانعی در اعمال ولایت وجود نداشته باشد، دایره حکومت او گسترده است. بنابراین در صورت تعدد حکومت های اسلامی، آن کس که بیشترین امتیاز و شایستگی ها را برای رهبری امت داشته

باشد، ولایت بر کل پیدا می کند و بقیه در دایره هدایت های او حکومت می کنند.

۲. نظریه انتخاب

براساس این نگرش، شارع فقط ویژگی های لازم برای رهبری را اعلام فرموده و مردم را موظف ساخته است که رهبری (ولایت فقیه) را با شرایط تعیین شده در شریعت انتخاب کنند؛ لیکن مشروعیت حکومت به انتخاب مردم است، نه به نصب شارع. در این صورت دایره رهبری ولی فقیه در حوزه ای است که او را انتخاب کرده اند و به دیگر کشورهای اسلامی سرایت نمی کند. بنابراین اگر چند جامعه اسلامی هر کدام رهبری برای خود برگزینند، هر یک فقط در

حوزه انتخابیه خود نفوذ خواهند داشت.

دو. شرایط و واقعیات جهانی

اگر چه مرزبندی به شکل کنونی، شیوه ای استعماری برای جداسازی ملت ها است و مرزبندی در نگاه اسلام مرزبندی اعتقادی و دینی است. اما به عنوان یک واقعیت در عصر کنونی، نمی توان مرزهای موجود را نادیده گرفت؛ لیکن به طور اساسی، اسلام جمیع امت اسلامی را ملتی یک پارچه و یک دست می داند که همه دارای سرنوشت، دین، فرهنگ، آیین، نظام سیاسی و رهبری واحدی می باشند و هرگونه تفرقه، تشتت و جدایی، امری عارضی و تحمیلی بر پیکر امت اسلامی است. با توجه به این نگرش پاسخ سؤال چنین می شود:

یکم. به عنوان حکم اولی اسلامی، رهبری ولی فقیه یک پارچه است و بر کل امت اسلامی سریان و جریان دارد و در صورت وجود حکومت های متعدد، در رأس همه و آن کس قرار دارد که از همه شایسته تر است.

دوم. به عنوان حکم ثانوی؛ یعنی، در صورتی که امکان اتحاد و تصمیم گیری های مشترک وجود نداشته باشد، هر یک در دایره کشور خود حکم می رانند؛ لیکن اصل بر وحدت امت و نظام و رهبری است. امتیاز این دیدگاه، این است که جمیع امت را یک پارچه و دارای سیاست و نظام دفاعی واحد می کند و در صورت عملی شدن، یک قدرت بزرگ جهانی از نیروهای مسلمین پدید می آورد.

آیا ولایت فقیه، یک مسأله کلامی است یا مسأله فقهی و تقلیدی؟

پرسش

آیا ولایت فقیه، یک مسأله کلامی است یا مسأله فقهی و تقلیدی؟

پاسخ

ولایت فقیه دارای جنبه های مختلف است: از جهتی مسأله ای کلامی و از جنبه دیگر جزء فقه است:

یکم. مسائل علم کلام از دو ویژگی برخوردار است:

۱. مربوط به خدا و افعال و صفات او می شود.

۲. دفاع از دین در برابر شبهات به شمار می آید.

مسأله ولایت فقیه هر دو ویژگی را دارا است: از یک طرف مربوط به فعل خداوند است و آن اینکه آیا خدا همان گونه که پس

از رحلت پیامبر اکرم(ص)، جانشینی در امر حکومت نصب کرده، در زمان غیبت امام معصوم(ع) نیز جانشینی برگزیده است؟ از طرف دیگر مسأله ولایت فقیه، مورد شبهات کلامی فراوانی است؛ مانند اینکه آیا حکومت فقیه در عصر حاضر می تواند کارا باشد؟ آیا ولایت فقیه با آزادی سازگار است و... که پاسخ به آن از وظایف علم کلام است.

دوم. هر آنچه به رفتار انسان و وظیفه عملی او ارتباط پیدا می کند، جزء فقه است و مسأله ولایت فقیه، دارای این ویژگی نیز می باشد. مانند اینکه آیا تصدّی ولایت بر فقیه واجب است؟ حیطه وظایف او چیست؟ وظیفه مردم در برابر ولایت او چیست؟

پس ولایت فقیه از جهتی کلامی است و از جنبه دیگر فقهی. هر مسأله کلامی که به رفتار انسان مرتبط است، چنین می باشد؛ مانند مسأله امامت معصوم که از یک جهت کلامی و از جهت دیگر فقهی است. جهت کلامی آن قبلاً ذکر شد و جهت فقهی آن، مانند اینکه حکم بغات (کسانی که علیه امام به مبارزه مسلحانه برخیزند) چیست؟ وظیفه متقابل امام و مردم چیست؟ و....

مسأله ولایت فقیه از این نظر که

یک بحث فقهی نیز به شمار می رود، فقها در نوشته ها و مباحث فقهی خود از آن بحث کرده اند. شکی نیست که در مسائل مربوط به فقه (یا همان فروع دین)، تقلید نه تنها جایز؛ بلکه نسبت به بسیاری از افراد لازم است.برای مطالعه بیشتر ر.ک:

الف. جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه (ولایت فقاهت و عدالت)، ص ۱۴۳ و ۱۴۴ و صص ۳۵۱ – ۳۵۹.

ب. مصباح یزدی، محمدتقی، نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، ص ۷۹ به بعد.

پ. همان، پرسش ها و پاسخ ها، ج ۱.

اگر در جامعه ای فقیه جامع شرایط جهت تصدی ولایت مسلمانان وجود نداشت، چه باید کرد؟

پرسش

اگر در جامعه ای فقیه جامع شرایط جهت تصدی ولایت مسلمانان وجود نداشت، چه باید کرد؟

پاسخ

با توجه به همیشگی بودن لزوم تشکیل حکومت صالح دینی، در صورت فقدان فقهای جامع شرایط، نوبت به عدول مؤمنان می رسد که موظف به تشکیل حکومت براساس احکام الهی و مصالح جامعه اسلامی می باشند و سایر مسلمانان وظیفه دارند از آنان اطاعت کنند. عدول مؤمنان از هر منبعی که احکام دینی خود را به دست می آورند، نحوه اداره کشور و احکام سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... را نیز از همان جا اخذ می کنند و حکومت را از باب حسبه تشکیل می دهند.

البته اگر در بین عدول مؤمنان کسانی یافت شوند که از لحاظ فقاهت و اجتهاد در حد متجزی باشند؛ یعنی، در بعضی از ابواب فقه توان استنباط احکام فرعی از مبادی و منابع اصلی را داشته باشند، مقدم هستند و اگر آنان نبودند، همان عدول مؤمنان مسأله دان، اجرای حکومت اسلامی را بر عهده می گیرند.ر.ک: جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه، ص ۳۶۳.

چرا آیت الله سیستانی نظام ولائی حاکم بر ایران را قبول ندارد؟

پرسش

چرا آیت الله سیستانی نظام ولائی حاکم بر ایران را قبول ندارد؟

پاسخ

در پاسخ به این سؤال باید گفت:

۱. نظام ولایی ایران بر محور ولایت فقیه استوار است که آیت الله سیستانی نیز مانند بسیاری از فقهای شیعه معتقد به ولایت فقیه می باشند. معظم له در این زمینه می فرمایند: «ولایت فقیه در زمان غیبت در امور عامه ثابت می شود، اموری که نظام زندگی مردم متوقف بر تصدی فقیه عادل است، اگر مقبول نزد عامه مؤمنین باشد» (استفتاء از دفتر آیت الله سیستانی در قم) بنابراین دلیلی بر مخالفت و یا قبول نداشتن مبانی نظری نظام اسلامی ایران از سوی ایشان وجود ندارد.

۲. ممکن است ایشان برخی انتقادات بر عملکردهای دولت و معضلاتی که درجامعه ما وجود دارد، داشته باشند، ولی این دلیل قبول نداشتن نظام ولائی ایران توسط ایشان نمی شود؛ زیرا اولا، بسیاری از علما و بزرگان طرفدار نظام ولایت فقیه و خصوصا مقام معظم رهبری بیشترین انتقادات را به عملکردها و معضلات دارند، ثانیا، همواره برخی معضلات و ناکارآمدی ها در همه حکومت ها حتی در حکومت پیامبر اکرم(ص) و امام علی(ع) وجود داشته، آنچه که در این زمینه حائز اهمیت است، صحت و سلامت اصل نظام و تلاش برای اصلاح معضلات است که به حمد لله نظام اسلامی ایران شدیدا به این امر مهم، اهتمام دارد.

۳. علاوه بر مبانی نظری ایشان، بهترین دلیل برای واقعیت نداشتن موضوع سؤال، این است که آیت الله سیستانی در دیدارهای زیادی که روحانیون و بزرگان حوزه ها با ایشان داشته اند همیشه تأکید بر اصلاح معضلات و تلاش برای حفظ و تداوم انقلاب

اسلامی ایران و دستاوردهای آن داشته اند.

۴. لطفا در مکاتبه بعدی به طور دقیق مشخص نمایید که از کجا چنین برداشتی نمودید که آیت الله سیستانی نظام ولایی حاکم بر ایران را قبول ندارد.

نظر اهل سنت درباره ولایت فقیه چیست؟

پرسش

نظر اهل سنت درباره ولایت فقیه چیست؟

پاسخ

هرچند معروف است که اهل سنت حاکمیت هر حاکم و سلطانی را پذیرفته اند اما کتابهای فقهی و عقیدتی آنان خلاف این سخن را ثابت می کند زیرا از منابع اهل سنت به دست می آید که رهبری جامعه را کسانی باید در اختیار بگیرند که از جهت علمی و فقهی اعلم از سایر مردم باشند/

عبدالرحمان الجزیری می نویسد: «اتفق الائمْ رحمهم الله تعالی علی ان الامامْ فرض و انه لابد للمسلمین من امام یقیم شعائر الدین و ینصف المظلومین من الظالمین و اتفقوا علی ان الامام یشترط فیه: اولاً ان یکون مسلماً ثانیاً ان یکون مکلّفاً ثالثاً ان یکون حرّاً رابعاً ان یکون ذکراً خامساً ان یکون قرشیاً سادساً ان یکون عالماً مجتهداً لیصرف الاحکام و یتفقه فی الدین فیعلم الناس و لایحتاج الی استفتأ غیره». {۱}

تمام ائمه اتفاق دارند که امامت برای مسلمانان واجب است تا در پرتو آن شعایر دین برپا داشته شود و حق مظلوم از ظالم گرفته شود. چنانکه اتفاق دارند که حاکمان اسلامی باید دارای ویژگیهایی باشد:

۱ - مسلمان باشد؛ ۲ - مکلف باشد؛ (س) - حر و آزاد باشد؛ ۴ - مرد باشد؛ ۵ - قرشی باشد؛ (ص) - عالم و مجتهد باشد تا مردم را از احکام دین آگاه نماید و نیاز به استفتا از غیر خودش نداشته باشد/

امام نووی نیز یکی از شرایط امام را قرشی و مجتهد و صاحب نظر بودن دانسته است {۲}

قاضی باقلانی (متوفای (س)۴۰) که از پیروان ابوالحسن اشعری است و قاضی ابویعلی الفرأ نیز اجتهاد و علم را شرط می دانند {۳} بنابراین از دیدگاه اهل سنت اجتهاد و فقاهت از شرایط

امام و حاکم اسلامی است تا به طور مستقل و آزاد بتواند احکام اسلام را جاری و عمل نماید و به غیر خودش نیاز نداشته باشد در غیر این صورت نفوذ و اقتدار خودش را از دست می دهد. روشن است آنچه در ویژگیهای حاکم اسلامی در منابع اهل سنت آمده به خوبی با ولایت فقیه منطبق است و تفاوتی دیده نمی شود. زیرا شیعه معتقد است که در عصر غیبت امام معصوم(ع) حاکم اسلامی باید از مجتهدان و فقهای دارای شرایط رهبری باشند و اجتهاد را از شرایط رهبری می دانند/

---

[۱].- الفقه علی المذاهب الاربعْ، ج۵، ص (ص)۱(س) - (ع)۱(س)/

[۲].- المنهاج، ص۵۱۸/

[۳].- الاحکام السلطانیه، ص ۲۰ و التمهید، ص ۱۸۱/

چگونه می توان مسئله ولایت فقیه را برای افراد غیر شیعه و یا حتّی غیرمسلمان توجیه کرد؟

پرسش

چگونه می توان مسئله ولایت فقیه را برای افراد غیر شیعه و یا حتّی غیرمسلمان توجیه کرد؟

پاسخ

ضرورت و نظریه ولایت فقیه را می توان برای برادران اهل سنّت و حتّی مردم غیرمسلمان هم توجیه کرد با این توضیح که:

ما مردمی هستیم که دین خاصّی را پذیرا شده ایم، این دین مجموعه ای از عقاید و ارزشها را به ما ارائه می دهد. اعتقاد ما این است که اسلام فقط بیان کننده یک سری عبادت نیست، بلکه دین جامعی است که درباره قضاوت بین مردم، چگونگی برخورد با مجرمان و تبهکاران، انجام معاملات، چگونگی برخورد با غیرمسلمانها، آداب تعلیم و تعلّم، احکام و... قوانینی دارد. بنابراین ضرورت دارد که در تمام زمینه ها از قوانین دینی پیروی کنیم، قانونی معتبر و لازم الاجرا است که بیواسطه یا با واسطه به منابع دینی برسد از این رو:

۱. رئیس حکومت کسی است که باید قوانین آن حکومت را بهتر از دیگران حافظ باشد و برای اجرای کامل آن نظارت داشته باشد. و باید آگاهی او به حدّی باد که خودش بتواند قوانین را «اجتهاد» کند.

۲. رهبر اسلامی باید از تقوای لازم برخوردار باشد تا شهروندان نسبت به کارها و تصمیم هایش مطمئن باشند و بدانند به هیچ وجه خیانتی صورت نخواهد گرفت.

۳. حاکمیّت اسلامی باید از مدیریت بالایی برخوردار باشد تا بتواند جامعه را در راه رسیدن به اهداف مقدّس و عالیه اش رهنمون سازد(۱).

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱ – نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

۲

آیا آقای خامنه ای جایزالصلوات است؟

پرسش

آیا آقای خامنه ای جایزالصلوات است؟

پاسخ

درباره صلوات فرستادن پس از شنیدن نام آیت ا...خامنه ای باید گفت : آنچه مسلم است اینکه حضرت آیت ا...خامنه ای اصلاً با معصومین مورد مقایسه قرار نمی گیرندو کسی برتری یا تساوی رهبری را با معصومین قصد نکرد و نمی کند. بلکه اظهار ارادت امروز مردم که بصورت گسترده با الفاضی چون صلوات و یا "صل علی محمد نایب مهدی آمد، صل علی محمد بوی خمینی آمد..." اظهار ارادت به حاکمیت دین و رهبری اسلام و استقرار نظام مقدس جمهوری اسلامی است این ابراز ارادت جنبه سیاسی، اجتماعی دارد و به استحکام پایه های نظام دین کمک می کند و نشانگر حمایت و پشتیبانی مردم از حکومت دین و اجرای احکام متعالی اسلامی است. لذا با چنین تصوری باید گفت صلوات بر معظم له نه تنها جایز است بلکه واجب است البته وجوب سیاسی است. بنابراین می توان گفت یک نوع استراتژی و شگرد است در مبارزه با دشمنان اسلام.

مقام معظم رهبری حضرت آیت ا...خامنه ای در این زمینه می فرمایند :

"پیش از پیروزی انقلاب بنده در تبعید بودم در ایرانشهر، از یک شهری از نزدیکی های ما چند نفر آدمی بودند که یکی از آنها راننده بود. آدمهای اهل فرهنگ و معرفت و اینها نبودند. به حسب ظاهر به اینها می گفتند عامی، اما آدمهایی جزو خواص بودند. اینها مرتب می آمدند دیدن ما ایرانشهر، قضیه مذاکرات خودشان با روحانی شهرستان را می گفتند خوب، روحانی شهر هم آدم خوبی بود، منتها عوام بود. ملاحظه می کنید! راننده کمپرسی جزو خواص بود ولی روحانی محترم پیش نماز

جزو عوام بود مثلاً ـ آن روحانی می گفت که چرا وقتی که اسم پیغمبر می آید، یک صلوات می فرستید، اسم این آقا که می آید، سه صلوات می فرستید. این راننده به او جواب می داد که آن روزی که دیگر مبارزه ای نداشتیم و اسلام به همه و همه جا فائق بشود، ما همان سه تا صلوات را، یکی اش را هم نمی فرستیم امروز این سه تا صلوات مبارزه است. او می فهمید، این نمی فهمید. توجه کنید! این را، مثال زدم برای اینکه بدانید خواص که می گوییم، معنی آن یک لباس خاص نیست، ممکن است مرد باشد، ممکن است زن باشد،ممکن است تحصیل کرده باشد، ممکن است تحصیل نکرده باشد، ممکن است ثروتمند باشد ممکن است فقیر باشد، ممکن است که یک انسانی باشد که در دستگاههای دولتی باشد، ممکن است جزء مخالفین دستگاههای دولتی طاغوت باشد." "۱"

خواص و رسالت آنان، سخنرانی مقام معظم رهبری در حسینیه لشکر ۲۷ محمد رسول ا...(، ۲۰/۳/۷۵ ،ص۱۶

بنده از طرفداران سرسخت ولی فقیه می باشم اما متأسفانه دلیل مستدل ومحکمی در دست ندارم که بتوانم ازآن دفاع کنم و راه را برمعاندین ومخالفین ببندم لذا خواهشمندم در صورت امکان از دلایل عقلی ونقلی مستدل برای من بیان نمائید تا ازاین طریق راه را برمعاندین ببندم.

پرسش

بنده از طرفداران سرسخت ولی فقیه می باشم اما متأسفانه دلیل مستدل ومحکمی در دست ندارم که بتوانم ازآن دفاع کنم و راه را برمعاندین ومخالفین ببندم لذا خواهشمندم در صورت امکان از دلایل عقلی ونقلی مستدل برای من بیان نمائید تا ازاین طریق راه را برمعاندین ببندم.

پاسخ

ادله ولایت فقیه را از منظر امام خمینی"ره" وآیت ا....مصباح یزدی :

۱–"ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق می شود وچندان به برهان احتیاج ندارد. به این معنی که هر کس عقاید واحکام اسلام را، حتی اجمالاً ـ دریافته باشد چون به ولایت فقیه برسد وآن را به تصور آورد بیدرنگ تصدیق خواهد کرد. وآن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت. اینکه امروز به ولایت فقیه چندان توجهی نمی شود واحتیاج به استدلال پیدا کرده ، علتش اوضاع اجتماعی مسلمانان عموماً و حوزه های علمیه خصوصاً، می باشد. اوضاع اجتماعی ما مسلمانان و وضع حوزه های علمیه ریشه تاریخی دارد. برای توضیح بیشتر به کتاب ولایت فقیه اثر امام خمینی"ره" (مقدمه) مراجعه نمائید" "۱"

۲– دلیلی ساده بر اثبات ولی فقیه :

"خدای متعال برای اداره جامعه، احکامی را نازل فرموده که دربسیاری از موارد نیاز به شخصی دارد که آنها را تفسیر کند.

افزون بر این برای تطبیق احکام بر مصادیق وموارد آنها نیز گاه ابهاماتی وجود دارد. یعنی اینکه آیا فلان حادثه خاص، مصـداقی از این قانون خاص است یا مصـداقی از قانون دیگر پس از تفسـیر قانون وتعیین مصـداق آن، نوبت به اجراء می رسد. هر قانونی نیاز به مجری دارد برای اداره یک جامعه بر اساس احکام وقوانین خاص باید فرد یا افرادی

باشند که بتوانند این سه مسئولیت را به عهده بگیرند. بهترین فرد برای اجرای احکام وقوانین کسی است که در هر سه مورد ایده آل باشد یعنی بهترین قانون شناس، بهترین مفسر وبهترین مجری که هیچ انگیزه ای برای تخلف نداشته باشد وهیچ اشتباهی در فهم وتفسیر واجرای قانون برای او پیش نیاید،

در فرهنگ ما چنین خصوصیتی عصمت نام دارد. به عقیده ما شیعیان پس ازپیامبر"ص" امامان معصوم"ص" قرار دارند که دارای ویژگی عصمت اند. پس تا امامان معصوم باشند این ایده آل وجود دارد ونوبت به غیرآنان نمی رسد. اما درزمان غیبت که چنین ایده آلی نیست. باید سراغ کسی برویم که کمترین فاصله را با او دارد. کسی که شناختش ازاسلام، از دیگران بیشتر وعدالت وتقوایش از همه بالاتر وبرای اجرای احکام وقوانین اسلام، مناسب ترین فرد باشد، این صفات در ولی فقیه تجلی می کند.

درامور دیگر نیز روش عموم مردم همین است که ابتدا نزد بهترین متخصص می روندلیکن اگر دسترسی به بهترین ممکن نبود به کسانی رجوع می کنند که درتخصص و ویژگیها به فرد ایده آل نزدیکتر باشند. ولایت فقیه معنایی جز رجوع به اسلام شناس عادلی که از دیگران به امام معصوم نزدیکتر است، ندارد.""۲"

در طول تاریخ تشیع هیچ فقیهی یافت نمی شود که بگوید فقیه هیچ ولایتی ندارد. آنچه که تاحدودی مورد اختلاف فقهاست مراتب ودرجات این ولایت است. امام خمینی"ره" معتقد بودند تمام اختیاراتی که ولی معصوم دارا است ولی فقیه نیز همان اختیارات را دارد. از جمله جهاد ابتدائی که مشهور بین فقها، این است که از اختصاصات ولی معصوم می باشد. از چنین ولایتی درباب اختیارات ولی فقیه

به "ولایت فقیه" تعبیر می کننـد. قید مطلقه درمقابل نظر کسانی است که معتقدند فقیه فقط درموارد ضـروری تصـرف ودخالت دارد. پس اگر برای زیباسـازی شـهر نیاز به تخریب خانه ای باشـد فقیه نمی توانـد دسـتور تخریب آن را صادر کنـد. این فقها به ولایت مقید معتقدند، برخلاف معتقدان به ولایت مطلقه که تمامی موارد نیاز جامعه اسلامی را چه اضطراری وچه غیر اضطراری در قلمرو وتصرفات شرعی فقیه می دانند."۳"

نظر حضـرت آیت ا...العظمی سیسـتانی دام ظله الشـریف دربـاره ولاـیت فقیه این است که ولی فقیه و فقهاء در عصـر غیبت امام زمان"عـج" برامور عامه ولایت دارد، به همان نحوی که پیامبر گرامی اسـلام "صـلی ا...علیه وآله وسـلم" واهل بیت عصـمت و طهارت"علیهم السلام"ولایت دارند."۴"

---

(۱) ولایت فقیه امام خمینی"ره"،مقدمه

(۲) پرسشها وپاسخها، آیت ا...مصباح یزدی،ص۵۶

(۳) پرسشها وپاسخها،آیت ا... مصباح یزدی،ص۵۹

کتاب "قاعده لاضـرر" حضـرت آیت ا...العظمی سیسـتانی،ص،۱۵۱۱۵۰،قـانون تحقیق العـداله الاجتمـاعیه بین الناس. وهـذا من شؤون الولاـیه فی الأـمور العامه الثابته للبینی صـلی ا...علیه وآله وائمه الهـدی علیهم السـلام، والفقهاء فی عصـر الغیبه إذ لابـد من العداله فی حفظ النظام.

تفاوت ولایت فقیه با شاه چیست؟

پرسش

تفاوت ولایت فقیه با شاه چیست؟

پاسخ

از نظر دین مبین اسلام شخصی می تواند به مردم حکومت کند که واجد شرایط و ویژگیهای ذیل باشد :

۱- این شخص به نیابت ا زامام عصر"عج" ولایت ومدیریت جامعه اسلامی را بر عهده می گیرد.

۲- باید علم به قانون داشته باشد. یعنی فقیه باشد. اسـلام شناس باشد.وبتواند کشور را براساس احکام وفرامین تعالی بخش آن، اداره کند نه براساس آراء غیر خدایی، خواه رأی خود باشد، وخواه رأی دیگران

۳- عادل باشد، عدالت فقیه سبب می شود که شخص فقیه، خواسته های نفسانی خود را دراداره نظام اسلامی دخالت ندهد. و در پی جاه طلبی و دنیا گرایی نباشد.

فقیه، تافته جدا بافته ای نیست که فوق دین وفقاهت باشد؛ او کارشناس دین است وهر چه را که از مکتب وحی می فهمد به جامعه اسلامی دستور می هد. وخود نیز به آن عمل می کند وهرگاه حاکم اسلامی، یکی ازاین دو شرط را نقض کند، از ولایت ساقط است.

۴- فقیه جامع شرائط، سیاست، درایت، تدبیر ومدیریت اوست که به موجب آن، نظام اسلامی را بر محور مشورت با صاحب نظران واندیشمندان ومتخصصان جامعه وتوجه به خواست مشروع مردم اداره می کند. اگر فقیهی بدون مشورت عمل کند مدیر ومدبر وآگاه به زمان نیست ولذا شایستگی رهبری و ولایت را ندارد."۱"

حال اگر شخصی این ویژگی ها را نداشته باشد :

بعنوان مثال : ۱. به نیابت ازامام زمان"عج" حکومت را بدست نگرفته باشد بلکه یا به صورت موروثی از اجدادش به ارث گرفته یا بازور وتطمیع ویا سیاست وفریب وامثال آن بدست آورده است.

۲. ویا اگر به قوانین اسلام آگاه

نباشد "زیرا حکومت اسلامی، حکومت قانون است نه خودسری و نه حکومت اشخاص برمردم،اگر زمامدارمطالب قانونی را نداند، لایق حکومت نیست چون اگر تقلید کند، قدرت حکومت شکسته می شود واگر نکند نمی تواند حاکم ومجری قانون اسلام باشد."" ۲"

۳. یا اگر حاکم عادل نباشد "در دادن حقوق مسلمین، اخذ مالیاتها و وصول صحیح آن واجرای قانون جزاء عادلانه رفتار نخوا نخواهد کرد وممکن است اعوان وانصار ونزدیکان خود را برجامعه تحمیل کند. وبیت المال مسلمین را صرف اغراض شخصی وهوسرانی خویش نماید."" ۳"

این چنین شخصی دیگر صلاحیت حکومت بر مسلمین را ندارد. ولی شاهان وسلاطین ورؤسای جمهور و...کشورها غالباً فاقد چنین خصوصیات و ویژگیهایی هستند همین ویژگیها وخصوصیات است که رهبر اسلامی را از سایر رهبران غیر اسلامی متمایز می کند. توصیه می کنیم کتاب ولایت فقیه امام خمینی "ره" را دقیقاً مطالعه بفرمایید.

---

(۱) ولایت فقیه، آیت ا...جوادی آملی،ص ۴۸۱

(۲)و (۳) ولایت فقیه، امام خمینی "ره" ص۳۸و۳۹

آیا ولایت فقیه فقط مختص کشور ایرانست؟ در غیر این صورت چرا ولی فقیه توسط خبرگان که توسط مردم ایران انتخاب شده اند انتخاب می شود؟ و اگر نظام اسلامی و خبرگان نباشد ولایت فقیه چگونه انتخاب می شود؟

پرسش

آیا ولایت فقیه فقط مختص کشور ایرانست؟ در غیر این صورت چرا ولی فقیه توسط خبرگان که توسط مردم ایران انتخاب شده اند انتخاب می شود؟ و اگر نظام اسلامی و خبرگان نباشد ولایت فقیه چگونه انتخاب می شود؟

پاسخ

۱. اداره کشور به وسیله ولیّ فقیه عادل واجد شرایط در زمان حاضر مختصّ ایران است. و در سایر ممالك چنین چیزی وجود ندارد. حتی کشورهایی مانند پاکستان و یا افغانستان که نام حکومت آنها نیز جمهوری اسلامی است، در رأس حکومتشان، فقیه عادلِ واجدشرایط وجود ندارد؛ و توسط افرادی مانند ژنرال پرویز مشرّف، و یا حامد کرزای اداره می شوند.

۲. با توجه به بخش اول سؤال و پاسخ آن، پاسخ این بخش از سؤال روشن است. به این معنی که وقتی ولایت فقیه مختصّ کشور ایران است، لزوماً انتخاب ولی فقیه هم توسط خبرگانی انجام می شود که مردم ایران آنها را برگزیده اند، و مردم سایر

کشورها حق دخالت در این امر را ندارند.

۳. درشرایطی که هنوز نظام اسلامی و مجلس خبرگان تأسیس نشده باشد، بنا به احادیث معتبر و منابع موجود اسلامی، هر فقیه عادلِ واجد شرایط،حق ولایت و زعامت و سرپرستی جامعه را به واسطه "نصب عامّی" که امام زمان? فرموده اند، دارا می باشد. که باروی آوردن مردم به او،وپذیرش رهبری ایشان توسط مردم،مسأله ولایت فقیه درآن شخص تحققّ عینی یافته، به اجرا درخواهد آمد.

مانند ولایت و زعامت مؤسّس و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، حضرت آیت ا...العظمی امام خمینی(،که به واسطه واجد شرایط بودن و پذیرش ولایت ایشان توسط مردم، تحقق عینی نیز پیدا کرد. و قبل از تأسیس مجلس خبرگان، مستقیماً

به خواست مردم رهبری جامعه را بدست گرفتند.

و منظور از "نصب عام" که در بالا مطرح شد این است که در زمان غیبت، هر فقیهی که واجد شرایط علمی و عملی(اجتهاد و عدالت) باشد، از طرف ائمه معصومین(برای منصب ولایت منصوب و تعیین شده است. و نقش مردم در مرحله اجرائی کردن و عملی شدن این ولایت مطرح می شود.(۱)

منابع و مأخذ :

۱. ولایت فقیه، ولایت، فقاهت و عدالت؛ حضرت آیت ا...جوادی آملی ص۳۸۹

جایگاه مجلس خبرگان در تعیین ولی فقیه چیست؟ آیا طبق نظریه نصب هم جایگاهی دارد؟

پرسش

جایگاه مجلس خبرگان در تعیین ولی فقیه چیست؟ آیا طبق نظریه نصب هم جایگاهی دارد؟

پاسخ

یکم. بنابر نظریه نصب، نمایندگان مجلس خبرگان رهبری، فرد اصلح را از بین مجتهدان واجد شرایط شناسایی می کنند. شناخت آنان، دو فایده دارد:

۱. موجب کشف جواز اعمال ولایت برای مجتهد منتخب است.

۲. موجب کشف اطاعت از ولی منتخب برای دیگران است.

دوّم. بنابر نظریه انتخاب، ائمه اطهار(ع) فقهای جامع شرایط را برای منصب ولایت معرفی کرده، ولی نصب نکرده اند. در این صورت اگر مردم آنان را برای رهبری انتخاب کنند، ولایت شان فعلیت یافته و مشروع می شود.

طبق این دیدگاه، نمایندگان مجلس خبرگان رهبری، به نمایندگی از مردم، مجتهد واجد شرایط یا فرد اصلح را از بین مجتهدان، انتخاب می کنند.

تفاوت این دو نظریه این است که طبق نظریه اول، منشأ جواز تصرفات ولی فقیه، نصب او از سوی ائمه اطهار(ع) است. بنابر نظریه دوم، منشأ آن، انتخاب مردم از طریق خبرگان رهبری است.

در روایات آمده است که «عقل حجت باطنی است»؛ بنابراین با وجود این حجت باطنی، دیگر ولایت فقیه لغو و بیهوده است؛ چرا که با وجود عقل دیگر انسان نیاز به چیزی ندارد؟

پرسش

در روایـات آمـده است که «عقـل حجت بـاطنی است»؛ بنابراین با وجود این حجت باطنی، دیگر ولایت فقیه لغو و بیهوده است؛ چرا که با وجود عقل دیگر انسان نیاز به چیزی ندارد؟

پاسخ

در این باره توجه به چند نکته ضروری است:

یکم. روایت عمده ای که سـخن از حجت ظاهر و باطن دارد، وصیت حضرت امام موسی بن جعفر(ع) به «هشام بن حکم» است. این روایت در کتاب بحارالانوارج ۷۸، ص ۳۰۰، باب ۲۵، ح ۱ و نیز: ج ۱، ص ۱۳۷، باب ۴، ح ۳۰.، از کتاب تحف العقول نقل گردیـده است. حـدیث فـوق، بسـیار طولانـی و دارای حکمت هـا و انـدرزهای فراوانی است. در قسـمتی از آن آمـده است: «... یاهشـام! ان الله علی النـاس حجتین: حجه ظاهره و حجه باطنه؛ فاما الظاهره فالرسول و الانبیاء و الائمه و اما الباطنه فالعقول...» ؛ «... ای هشـام! همانـا خداونـد دو گونه حجت بر انسـان هـا قرار داده است: یکی حجت ظاهر و دیگری حجت باطن. حجتِ آشـکار همان رسول و انبیا و ائمه هستند. حجت نهان، عقول است...».

گفتنی اسـت کـه نـه در این روایت و نه در هیـچ حـدیث دیگری، عقـل و حجت درونی، مکفی از امـور دیگر یـا برتر از حجت آشـکار و بیرونی (انبیا و ائمه(ع)) قلمـداد نشده است؛ بلکه اگر عقل برتر و یا مکفی از هدایت های وحیانی و حاملان آن بود و بـاوجود آن انسـان حـاجت به چیز دیگری نـداشت، فرسـتادن رسولاـن و انزال کتـاب هـای آسـمانی لغو می نمود و انجام آن بر خداوند حکیم، قبیح و محال شمرده می شد.

یکی از فلسفه های اساسی بعثت پیامبران، این است که نارسایی های عقل را جبران کنند و

آنجا که شاهباز انـدیشه قـدرت پرواز نـدارد، از طریق وحی انسان ها را هـدایت کنند و آنچه را برای عقل درک پذیر نیست، به بشر بنمایانند و او را از ضلالت و گمراهی نجات بخشند. بنابراین اساساً فروغ هدایت پیامبران بسی فراخ تر و فراتر از جلوه تابش عقل است.

دوّم. مفـاد ایـن روایت آن است که: خداونـد بر مردم دو حجت دارد؛ یعنی، خداونـد بر اسـاس دو نعمـتی که به انسـان هـا داده است، بر آنـان احتجـاج می کنـد و از آنهـا حسـاب می کشـد. بنـابراین هر انسـانی در پیشـگاه الهی بر اسـاس حجت هـای الهی محاکمه می شود و این حجت ها دو دسته اند:

۱. حجت بیرونی

خداوند بر اساس آنچه به وسـیله انبیا و ائمه فرستاده است و آنان به مردم ابلاغ و تبلیغ کرده اند، سؤال خواهد کرد. از جمله آنها مسـأله «ولا ـیت و حکـومت» و یـا «حجیت فتوا و حکم مجتهـد اعلم در عصـر غیبت» است؛ چرا که فقیه عـادل بر حسب روایـات متعدد، جانشـین پیامبر(ص) و ائمه(ع) است. در روایتی از پیامبر اکرم(ص) آمده است: «اللهم ارحم خلفائی! قیل: یا رسول الله! و من خلفاؤک؟ قال: الـذین یأتون من بعدی یروون عنی حدیثی و سـنتی» ؛وسائل الشـیعه، ج ۱۸، باب ۸، ح ۵۰. «خدایا! جانشینان مرا مشـمول رحمت خود قرار ده! پرسـیده شد: جانشـینان شما کیانند؟ فرمودند: آنان که پس از من می آیند، سخنان و سنت مرا باز می گویند».

در روایت دیگر از آن حضرت آمده است: «الفقهاء امناء الرسل» ؛اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶. «فقیهان امین پیامبرانند...».

۲. حجت درونی

در مواردی که شخصی نسبت به حکم شرع، جاهل بوده و در جهالت مقصر نبوده و امکان دسترسی به حجت خارجی

را نداشته است؛ و یا از مسائلی است که شارع درباره آن حکم نـداده است؛ چنانچه عملش منطبق با عقل و فطرت باشد، حجت باطنی قابل قبول است؛ وگرنه مستحق مؤاخذه و عقوبت می باشد. بنابراین وجود حجت درونی، نافی حجت خارجی نیست و هر دو یار و همراه یکدیگرند.

سوم. مراتب عقل

عقل و خرد مراتب و درجات متفاوتی دارد. در یک تقسیم بندی می توان عقل را به دو قسم تقسیم کرد:

۱. خردورزیده و متخصص

چنین خردی با آموزش و استمداد از منابع مختلف معرفتی –چون دین، شهود، برهان و تجربه ورزیدگی یافته و توان کارشناسی دقیق و عالمانه در یک یا چند حوزه یافته است.

۲. خرد ناورزیده

چنین عقلی در مراحل بـدوی خود باقی مانـده و رشـد و بالنـدگی قابل توجهی نیافته است. به حکم عقل و شـرع خرد ناورزیده، باید از خرد ورزیده تبعیت کند. رجوع به متخصص و تبعیت از فقیه در حقیقت تبعیت از عقل است اما عقل ورزیده.

چهارم. نیاز جامعه بشری

ولایت و حکومت از لوازم همه جوامع بشری است و وجود عقل و خرد و فرزانگی در افراد، آنان را بی نیاز از آن نمی کند.

از نظر عقلی وجود ولایت فقیه چه لزومی دارد؟

پرسش

از نظر عقلی وجود ولایت فقیه چه لزومی دارد؟

پاسخ

در این رابطه ادله عقلی متعـددی وجود دارد. یکی از مبـاحث مهـم «فلسـفه سیاست»، همیـن است که زمامـدار یـا رهـبران و کـارگزاران حکومت در یـک جامعه، چه کسانی و با چه خصوصـیاتی بایـد باشـند؟ در پاسـخ به این سؤال دو فرض قابل تصور است:

۱. هیچ معیار و ویژگی خاصی لازم نیست.

۲. وجود یک سری ویژگی ها و خصوصیات لازم است.

بطلان فرض اول کاملاً روشن است؛ روش عقلی این است که برای ابتدایی ترین سطوح مدیریت در جامعه، در جست و جوی افراد ذی صلاح با ویژگی های خاصی بود؛ چه رسد به مدیریت کلان اجتماعی که سرنوشت یک ملت را در ابعاد گوناگون رقم می زند. بنابراین فرض دوم تعیّن می یابد.

در فرض دوم یک سری ضوابط و ویژگی های عام هست که هر عقل سلیمی وجود آنها را بایسته و لازم می داند؛ از قبیل: دانش و بینش سیاسی و اجتماعی، تدبیر و قدرت مدیریت.

اما آیا این مقدار برای رهبری یک جامعه کافی است؟ افزون بر آن، دانش و بینش و تدبیر بر اساس چه اصول و هنجارهایی مورد نظر است؟ جواب این سؤال در گرو درک اهداف تشکیل یک حکومت و خاستگاه و پایگاه ارزشی و مکتبی آن است. از همین جاست که اندیشه های سیاسی مختلفی بروز نموده و پاسخ های متفاوتی در پاسخ به پرسش های فوق ارائه می شود که نظام های سیاسی خاصی، مبتنی بر آن اندیشه ها پیشنهاد می گردد. شایان توجه است که حکومت اسلامی، نظامی مبتنی بر احکام و ارزش های الهی است و در آن: جست و جوی سعادت دنیا و آخرت انسان ها ملاحظه شده است. راه تأمین این هدف نیز

در احکام و ارزش های الهی، مشخص شده است.

شرایط رهبری

کسی که در رأس چنین حکومتی قرار می گیرد -علاوه بر دارا بودن شرایط عام لازم برای رهبری یک جامعه باید از دو ویژگی دیگر نیز برخوردار باشد:

۱. شناخت دقیق نظام حقوقی و احکام و هنجارهای الهی و توان کشف و استنباط آنها از منابع و مصادر اصلی در برخورد با مسائل گوناگون (فقاهت)؛

۲. تعهد والتزام و پای بندی به احکام الهی (عدالت) و دوری از اوصاف رذیله و اجتناب از دنیاپرستی و هواخواهی (تقوا).

از حضرت اباعبدالله(ع) نقل شده است: «... مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه» ؛ابی محمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبه الحرانی، تحف العقول، ص ۲۴۲. یعنی، جریان امور و احکام باید به دست عالمان ربانی باشد که نسبت به احکام و حلال و حرŠ…الهی پایبند و وفادارانند.

از این رو قانون اساسی جم…ŞЉ…اسلامی ایران، در اصل یکصد و نهم شرایط رهبر را چنین معرفی می کند:

۱. صلاحیت علمی لازم برای افتا در ابواب مختلف فقه؛

۲. عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام؛

۳. بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری.

بنابراین لزوم عقلی ولایت فقیه با کشف ماهیت حکومت دینی و اهداف و کارویژه های آن روشن می شود. و به خوبی آشکار می شود که عقل برهانی نه تنها با ولایت فقیه سازگاری دارد که خود از دلایل آن است و دلایل عقلی متعددی بر اثبات آن اقامه شده است؛ از آن جمله اصل تنزل تدریجی و حاکمیت اصلح است.

اصل تنزل تدریجی

این دلیل از مقدمات ذیل تشکیل شده است:

۱. برای تأمین نیازمندی های اجتماعی

و جلوگیری از هرج و مرج، فساد و اختلال نظام، وجود حکومت در جامعه امری ضروری است.

۲. ولایت بر اموال، اعراض و نفوس مردم، از شئون ربوبیت الهی است و فقط با نصب و اذن خدای متعال مشروعیت می یابد.

۳. خداوند این حق قانونی را به پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) داده است.

۴. احکام اسلام جاودان است و باید در همه زمان ها و مکان ها اجرا گردد.

۵. حکومت مطلوب در اسلام، حکومتی است که معصوم(ع) در رأس آن باشد.

۶. در زمانی که مردم از وجود رهبر معصوم محروم اند، یا باید خدای متعال از اجرای احکام اجتماعی اسلام صرف نظر کرده باشد، یا اجازه اجرای آن را به کسی که اصلح از دیگران است، داده باشد تا ترجیح بلا مرجح و نقض غرض و خلاف حکمت لازم نیاید.

با توجه به باطل بودن فرض اول، فرض دوم ثابت می شود؛ یعنی، با توجه به ابدی بودن احکام اسلامی، از راه عقل کشف می کنیم که چنین اذن و اجازه ای از طرف خدای متعال و اولیای معصوم(ع) صادر شده است؛ حتی اگر بیان نقلی روشنی در این خصوص به ما نرسیده باشد.

از این رو اگر فراهم آوردن مصلحت لازم در حد مطلوب میسر نشد، باید نزدیک ترین مرتبه به حد مطلوب را تأمین کرد. هنگامی که مردم از مواهب حکومت معصوم(ع) محروم باشند، باید به دنبال نزدیک ترین و شبیه ترین حکومت به حکومت امام معصوم(ع) باشند.

کسی که بیش از سایر مردم واجد این شرایطی می باشد، فقیه عادل زمان شناس و قادر به مدیریت کلان اجتماعی است. بنابراین او باید رهبری جامعه را عهده دار شود و حکومت را به سوی اهداف مطلوب سوق دهد.

آیا امام تنها به معنی رهبر است و چگونه می توان به رهبران دینی امام گفت ؟

پرسش

آیا امام تنها

به معنی رهبر است و چگونه می توان به رهبران دینی امام گفت ؟

پاسخ

امام به معنی پیشوا و رهبر است و هر کسی که مردم را در جهتی رهبر کرد و مردم در آن جهت از وی پیروی کردند امام آنان محسوب می شود از این لحاظ مانعی ندارد که به رهبران دینی امام گفته شود ولی گاهی کلمه ی امام به کسی اطلاق می شود که منصوب از جانب خداست و رهبری انسانها را در تمام مراحل تکامل آن ها می تواند به عهده داشته باشد و امام به این معنی تنها امام معصوم است و فقط به ۱۲ امام معصوم گفته می شود، بنابراین حضرت امام خمینی«رحمه الله» امام به معنی اوّل و نایب امام به معنی دوم است .

« بخش پرسش و پاسخ »

چگونه می توان مسئله ولایت فقیه را برای افراد غیر شیعه و یا حتّی غیرمسلمان توجیه کرد؟

پرسش

چگونه می توان مسئله ولایت فقیه را برای افراد غیر شیعه و یا حتّی غیرمسلمان توجیه کرد؟

پاسخ

ضرورت و نظریه ولایت فقیه را می توان برای برادران اهل سنّت و حتّی مردم غیرمسلمان هم توجیه کرد با این توضیح که:

ما مردمی هستیم که دین خاصّی را پذیرا شده ایم، این دین مجموعه ای از عقاید و ارزشها را به ما ارائه می دهد. اعتقاد ما این است که اسلام فقط بیان کننده یک سری عبادت نیست، بلکه دین جامعی است که درباره قضاوت بین مردم، چگونگی برخورد با مجرمان و تبهکاران، انجام معاملات، چگونگی برخورد با غیرمسلمانها، آداب تعلیم و تعلّم، احکام و... قوانینی دارد. بنابراین ضرورت دارد که در تمام زمینه ها از قوانین دینی پیروی کنیم، قانونی معتبر و لازم الاجرا است که بی واسطه یا با واسطه به منابع دینی برسد از این رو:

۱. رئیس حکومت کسی است که باید قوانین آن حکومت را بهتر از دیگران حافظ باشد و برای اجرای کامل آن نظارت داشته باشد. و باید آگاهی او به حدّی باد که خودش بتواند قوانین را «اجتهاد» کند.

۲. رهبر اسلامی باید از تقوای لازم برخوردار باشد تا شهروندان نسبت به کارها و تصمیم هایش مطمئن باشند و بدانند به هیچ وجه خیانتی صورت نخواهد گرفت.

۳. حاکمیّت اسلامی باید از مدیریت بالایی برخوردار باشد تا بتواند جامعه را در راه رسیدن به اهداف مقدّس و عالیه اش رهنمون سازد(۱).

« بخش پاسخ به سؤالات »

۱) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت اللّه مصباح یزدی.

آیا دلیل عقلی برای ولایت فقیه وجود دارد؟

پرسش

آیا دلیل عقلی برای ولایت فقیه وجود دارد؟

پاسخ

بله، اگر ما به روایات معصومین«علیهم السلام» در مورد رجوع به فقیه نظری نداشته باشیم، باز به حکم عقل باید ولی فقیه در عصر غیبت حاکم جامعه اسلامی باشد زیرا؛ خداوند متعال برای اداره جامعه احکامی را نازل فرموده است که در بسیاری از موارد نیاز به شخصی دارد که آنها را تفسیر و تبین کند همانطور که تمام قوانین دنیا چنین اند، به علاوه برای تطبیق احکام بر مصادیق و موارد آنها نیز گاه ابهاماتی وجود دارد، و بعد از تعیین مصداق، نوبت به اجرا می رسد.

روشن است بهترین فرد برای اجرای احکام و قوانین اسلام کسی است که در هر سه مورد ایده آل باشد، یعنی بهترین قانون شناس، بهترین مفسر و بهترین مجری باشد که هیچ انگیزه ای برای تخلّف نداشته باشد. و هیچ اشتباهی در فهم و تفسیر و اجرای قانون برای او پیش نیاید. در فرهنگ ما چنین خصوصیّتی «عصمت» نام دارد و با وجود معصوم، او بر تمام افراد دیگر - به حکم عقل - برای اجرای قانون اولویّت دارد. در جوامع بزرگ که یک شخص نمی تواند اداره تمام امور را به عهده بگیرد، چنین فردی باید در رأس هِرَم قدرت باشد و تمامی مدیران با نظارت و ولایت او امور را به عهده گیرند. برترین مصداق معصوم، رسول اکرم«صلی الله علیه وآله» است و پس از ایشان ائمه معصومین«علیهم السلام» قرار دادند. امّا در زمان غیبت که عملاً چنین ایده آلی در میان ما نیست و نمی توانیم از وجود او بهره مند شویم، عقل حکم می کند که باید در عصر غیبت کسی باید در رأس هرم

قدرت باشد که از هر جهت به امام معصوم شبیه تر باشد، یعنی در دین شناسی، تقوا و صلاحیّت برای اجرای احکام و قوانین اسلامی بهترین باشد. وقتی جامع بدون حکومت نمی شود طبیعی است که باید به سراغ کسی رفت که شناختنش از اسلام و عدالتش و تقوایش، بیشتر از دیگران باشد. و این صفات در ولی فقیه متجلس می شود. پس به حکم عقل ولایت فقیه یعنی رجوع به اسلام شناس عادلی که از دیگران به امام معصوم نزدیک تر است(۴).

« بخش پاسخ به سؤالات »

۴) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت اللّه مصباح یزدی.

آیا لفظ ولی فقیه در کلام معصومین«علیهم السلام» آمده است؟

پرسش

آیا لفظ ولی فقیه در کلام معصومین«علیهم السلام» آمده است؟

پاسخ

لفظ «ولی فقیه» یا «ولایت فقیه» در بیانات معصومین«علیهم السلام» نیامده بلکه به عنوان حاکم منصوب از ناحیه آنها آمده است یعنی حاکمی را که آنها نصب کرده اند و تخلف از آنها حرام می باشد.

مثلاً از ائمه دستوراتی رسیده است که در زمانی که معصوم«علیه السلام» غایب است و دسترسی به او ممکن نیست به کسانی که دارای شرایط خاصّی هستند مراجعه کنند تا کارهای آنان زمین نماند برای نمونه از امام صادق«علیه السلام» نقل شده است: «من کان منکم قد روی حدیثنا و نظرنی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حَکَما...(۱)» منظور از شخص آگاه به حالا و حرام همان فقیه مورد نظر است. یا در روایت دیگری تعبیر دارد که «انّی قد جعلته علیکم حاکما...(۲)» که منظور همان نصب عام ولی فقیه است. که در زمان غیبت مردم موظّف هستند از آنها اطاعت کرده و ولایت آنها را بپذیرند(۳).

« بخش پاسخ به سؤالات »

۱) و ۲ – اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷.

۲)

۳) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت اللّه مصباح یزدی.

با توجّه به معصوم نبودن ولی فقیه، چرا به قداست وی معتقدید؟

پرسش

با توجّه به معصوم نبودن ولی فقیه، چرا به قداست وی معتقدید؟

پاسخ

قداست به معنای محبوبیّت همراه با احترام شدید است. انسان به علّت کمال خاصّی که در شخص سراغ دارد، به او محبّت ورزیده و به وی احترام خالصی می گذارد. انسانها همه کمالات را به طور یکسان دارا نیستند، از این رو انسانی که دارای کمالات فوق العاده و برتری است از محبوبیّت و احترام بیشتری برخوردار است.

این قداست پس از خداوند به پیامبر و پس از او به جانشینان او یعنی امامان معصوم«علیهم السلام» که از طرف خدا منصوب شده اند، گسترش می یابد. بوسیدن ضریح امامان«علیهم السلام» و زیارت حرم آنها همگی بر خاسته از همین قداست است. در مراتب بعدی یعنی پس از امامان«علیهم السلام» این قداست به همه کسانی که به گونه ای به آنان مرتبط اند مانند سادات و مراجع و علمای دینی سرایت می کند. و از این رو ولی فقیه گرچه معصوم نیست ولی به دلیل انتسابش به امام معصوم«علیهم السلام» و جانشینی وی مراتبی از همان قداست را داراست. زیرا آیا می شود کسی معصومین«علیهم السلام» را دوست داشته باشد ولی جانشین او را گرامی ندارد؟!(۱)

« بخش پاسخ به سؤالات »

۱) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت اللّه مصباح یزدی.

قداست ولی فقیه چه تأثیری در جامعه دارد؟

پرسش

قداست ولی فقیه چه تأثیری در جامعه دارد؟

پاسخ

کیان شیعه و حیات آن در زمان غیبت با همین قداست حفظ شده است. مردم در طول تاریخ برای مرجع خود احترام خاصّی قائل بوده اند. دشمنان نیز همواره از این قداست در هراس بوده اند. به طوری که همیشه از حکم جهاد مرجع دینی می ترسیده اند. باید دید حکم جهاد یک مرجع پیر چه تأثیر در جامعه دارد. از آن رو که ولی فقیه از قداست ویژه ای برخوردار است و مردم او را نایب امام زمان«علیه السلام» می دانند، حاضرند همگی جان و مال و هستی خود را فدا کنند. فتوی تاریخی میرزای بزرگ در تحریم تنباکو، استعمار پیر انگلستان را شکست داد و کشور ایران را از بحران رهایی بخشید.

در عصر حاضر نیز همگی شاهد بودیم که چگونه امام خمینی«رحمه الله» انقلابی را رهبری کرد که حکومت ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی را ریشه کن ساخت و به جای آن جمهوری اسلامی را برقرار کرد. اگر قداست مرجعیّت نبود چه کسی حاضر بود خود را آماجگاه گلوله های دژخیمان شاه قرار دهد. اگر مردم حکم خدا را حکم امام زمان«علیه السلام» نمی دانستند، چه کسی حاضر بود از لذّتهای دنیا دست شسته و شب و روزش را در جبهه ها بگذراند و بهترین عزیزانش را در راه خدا فدا کند!!!

اکنون می توان فهمید که چرا دشمنان اسلام از ولی فقیه و مرجعیّت قداست زایی می کنند(۲).

« بخش پاسخ به سؤالات »

۲) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت اللّه مصباح یزدی.

آیا قداست فقیه در امر حکومت مؤثّر است؟

پرسش

آیا قداست فقیه در امر حکومت مؤثّر است؟

پاسخ

تجربه نشان داده است که مرجعیّت و ولایت همواره مایه امید شیعیان در زمان غیبت بوده است. مرجعیّت، پیوسته جامعه را از خطرات جدّی رهانیده است. اکنون دشمنان اسلام، پس از مطالعات روان شناسانه، رمز وحدت امّت و پایداری نظام اسلامی را به خوبی شناخته اند؛ آنها دریافته اند قداستی که مردم برای رهبر و ولایت امر قائلند، نظام و انقلاب را بیمه کرده است. از این رو تمام تلاش و همّت خود را برای شکستن این قداست به کار گرفته اند، تا چنین وانمود کنند رهبر و مرجع در ردیف دیگر دولت مردان یا حتّی افراد عادّی است.

آنها چنین القاء می کنند همان گونه که از وزیر، وکیل و یا یک شخصیّت قضایی می توان انتقاد کرد از ولی فقیه می توان انتقاد کرد!

البته ما نیز معتقد به جواز انتقاد از ولی فقیه هستیم، ولی با روش صحیحی که نشانه خیرخواهی و دلسوزی است. به هر حال زمانی که قداست رهبری همچنان با قدرت و قوّت باقی باشد خود سبب بقای نظام و اعتقاد و ایمان مردم و آمادگی آنها برای جانفشانی و ایثار و شهادت می باشد(۳).

« بخش پاسخ به سؤالات »

۳) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت اللّه مصباح یزدی.

چون اعضای شورای نگهبان از طرف رهبر انتخاب می شوند و آنها صـــلاحیّت کاندیداهای خبرگان رهبری را تأیید می کنند، بنابراین تعین رهبر از سوی وی – با واسطه – مستلزم یک نوع دور نمی باشد؟

پرسش

چون اعضای شورای نگهبان از طرف رهبر انتخاب می شونـد و آنها صـلاحیّت کاندیـداهای خبرگان رهبری را تأییـد می کنند، بنابراین تعین رهبر از سوی وی – با واسطه – مستلزم یک نوع دور نمی باشد؟

پاسخ

شکـل دور به گونه ای در تمام نظام های دنیا وارد است. حتّی در نظام های دموکراسـی که تحقق نظام بایـد براساس رفرانـدم و رأی گیری انجام شود و خود رأی گیری مسـتلزم وجود نظامی است معتبر، پس این شـکل دور را فیلسوفان سـیاست در نظامهای دمکراتیک هم مطرح کرده اند.

ولی باید توجّه داشت که این شکل دَور در نظام ولایت فقیه به وجود نمی آید توضیح اینکه؛ امام راحل«رحمه الله» به سبب حق شرعی، دولت موقّت را منصوب کردند، تا انتخابات مردم را انجام دهد. در نظام سیاسـی اسلام، حجیّت کلام رهبر به رأی مردم نیست و اعتبـار و مشـروعیّت نظـام از آراء مردم و ناشـی از رأی خبرگـان نیست. زیرا خبرگان مقام ولایت را به رهبر اعطاء نمی کننـد، وظیفه خبرگـان فقـط تشـخیص مصـداق رهبری الهی است که ائمه شـرایط آن را بیان کرده انـد، خبرگان موظّف هسـتند کسـی را که امام معصوم«علیه السـلام» برای رهبری و ولایت شایسته می داند به مردم معرّفی کنند، مانند تشخیص مرجع فقهی و یا تشـخیص اعلمیّت. زیرا اعلمیّت واقعیّتی است که حجیت آن از سوی خداونـد است و شـهود فقط آن را تشـخیص می دهند و معرّفی می کننـد. با این بیان بعـد از نصب و تعیین رهبری که حجیّت او از جانب خداونـد معین شـده است نهادها و سایر ؟؟؟ با حکم رهبری حجیّت پیدا می کنند(۳).

« بخش پاسخ به سؤالات »

۳) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت اللّه مصباح یزدی.

در مورد ولایت فقیه و کلاً خود ولایت با این که صحبت های زیادی شنیده ام ولی می خواهم برایم به تفصیل توضیح دهید؟

پرسش

در مورد ولایت فقیه و کلاً خود ولایت با این که صحبت های زیادی شنیده ام ولی می خواهم برایم به تفصیل توضیح دهید؟

پاسخ

ولایت به معنای سرپرستی است، البته معانی دیگری نیز دارد که فعلاً مورد بحث ما نیست و مسأله سرپرستی از مسائلی است که وضع زندگی انسانها آن را ایجاب کرده چون انسان به بیانی که در سابق گذشت طوری خلق شده است که جز با تشکیل اجتماع نمی تواند زندگی کند و زندگی اجتماعی باعث شد انسانها در هر جا دور هم جمع شدند قانونی برای خود درست کنند و افراد آن اجتماع خود را ملزم و متعهد قانونی برای خود درست کنند و افراد آن اجتماع خود را ملزم و متعهد دانستند که به قانون عمل نمایند و برای اجرای قانون نیازمند به فرد و یا افرادی شدند که قانون را در جامعه اجرا کنند، زیرا قریحه استخدامی که در همه انسانها هست یک یک آنان را وادار می کرده است تا دیگران را به خدمت خود بگیرند و تا آنجا که تاریخ نشان داده، وضع زندگی انسانها چنین بوده است/

اسلام هم که دینی است فطری و - به تغبیر بهتر - زبان فطرت بشر است، همه مسائل منشأ گرفته از فطرت (و یا قریحه) و خلقت خاص انسانها را، قبول دارد و بر آنها صحه گذاشته است و از آن جمله، مسأله مورد بحث است و به همین جهت تنها به مسائل اخلاقی و عبادی اکتفا ننموده، قانونی برای بشر آورده است که سعادت او را در همه ابعادش تضمین می کند/

یکی از آن ابعاد، مسأله سرپرستی و مسؤولیت بیان احکام و اجرأ آن است/

اسلام

بر هر کسی اجازه نمی دهد سرپرست انسانها باشد؛ زیرا مقام و منزلت بشر را عالی تر از آن می داند که قلاده اطاعت از هر کسی را به گردن بیندازد/

اسلام نمی خواهد کوری عصا کش کور دگر شود، ولایت و سرپرستی انسانها را در درجه اول، خاص خدای تعالی دانسته در قرآن مجیدش فرموده:

«الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور و الذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات».{۱}

خدای تعالی سرپرست کسانی است که ایمان دارند، آنان را از ظلمت ها بیرون آورده و به سوی نور می برد و کسانی که کفر بورزند سرپرستهایشان طاغوتهایند که آنان را نور بیرون کرده، به سوی ظلمت ها می برند/

و در درجه دوم خاص پیامبرش می داند که از هر جهت کامل ترین فرد بشر و دارای مقام عصمت است و به حکم همان دلیلی که گفتیم جوامع بشری نیازمند به ولی و سرپرست است، اسلام برای بعد از رحلت رسول خدا(ص) نیز سرپرست معین کرد و بعد از تعیین سرپرست، در آیه شریفه:

«الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلاتخشوهم واخشعون».{۲}

امروز دیگر کفار از اینکه بتوانند به هدف خود - که همان از بین بردن دین شماست - برسند، مأیوس گشتند/

پس در این باره، از کفار مترسید و تنها از من بترسید/

فرمود که امروز که فرمان ولایت علی امیرالمؤمنین(ع) و معصومین از ذریه اش نازل شد، دیگر کفار از ضربه زدن به شما مأیوس شدند؛ زیرا کفار تاکنون می پنداشتند اسلام و قرآن قائم به شخص رسول خدا(ص) است و امروز فهمیدند که نظام اسلامی قائم به شخص نیست بلکه قائم به نوع است و آن نوع عبارت است از مقام عصمت؛ یعنی سرپرستانی که

دارای عصمت اند، افرادی که از هر جهت کامل ترین فرد بشرند و بشر از اطاعت کردن آنان ننگ ندارد و فرمانروایی آنان بر بشر، توهین به مقام و منزلت بشر نیست پس آیه شریفه، متضمن دستوری است که مانند همه دستورات دینی، فطری و عقلی پسند است. هر چند این آیه شریفه مربوط به خصوص امامان معصوم(ع) است، اما برای انسان یقین می آورد که خدای تعالی راضی نیست در زمان غیبت معصوم، مسلمانان بی سرپرست باشند و نیز راضی نیست به این که افراد فاسق و آلوده، زمان مسلمین را به دست بگیرند/

این یکی از ادله ولایت فقیه است/

یکی دیگر از ادله ولایت فقیه، وضع احکام در دین مبین اسلام است زیرا – همان طور که گفتیم – اسلام تنها برای امور اخلاقی و عبادی، حکم نیاورده است، بلکه برای همه ابعاد زندگی بشر که یکی از آنها تشکیل اجتماع و اداره آن است، نیز احکام بسیاری دارد مانند احکام مربوط به حدود – که کتاب جداگانه ای از فقه را به خود اختصاص داده است – دیات و خون بها، تعزیرات، تأدیب، قضاً و شهادات و همچنین احکامی مربوط به معاملات (که احکام هر معامله ای کتاب جداگانه ای در فقه دارد) و احکامی مربوط به جنگ، صلح، ارث، و///

معلوم است که اولاً اسلام این احکام را برای یک قرن یا دو قرن نیاورده است و ثانیاً اجرای آن احکام، بدون تشکیل حکومت امکان ندار و ثالثاً یقین داریم که خدای متعال راضی نیست به اینکه در زمان غیبت امام دوازدهم ارواحنا فداه – غیر از فقیه جامع الشرایط کس دیگری، متصدی تشکیل حکومت شود، او که حکیم علی

الاطلاق است، چگونه راضی می شود که مثلاً آمریکا به دست ایادیش بر مسلمانان سروری و حکومت داشته باشد، با اینکه مسلمانان طعم حکومت های این چنینی را چشیدند و دیدند که در چهارده قرن گذشته، طاغوتها چه بر سر اسلام و مسلمین آوردند/

دلیل سوم بر ولایت فقیه؛ روایاتی است که در این باره وارد شده و این مختصر گنجایش نقل همه آنها را ندارد/

اگر خواننده عزیز بخواهد آنها را ببیند باید به کتابهایی که در باب ولایت فقیه نوشته شده است مراجعه کند/

در اینجا به عنوان نمونه، یک حدیث نقل می کنم:

مرحوم کلینی از محمد بن مسلم آورده است که امام باقر(ع) در آخر آن حدیث فرمود:

«و کذلک و الله یا محمد من اصبح من هذه الامْ لا امام له من الله – عزوجل – ظاهر عادل اصبح ضالا تائهاً وان مات علی هذه الحالْ مات میتْ کفر و نفاق و اعلم یا محمد ان ائمْ الجور و اتبائهم لمعزولون عن دین الله قد ضلو و اضلو... {۳}ای محمد! به خدا سوگند وضع مسلمانان در این امت مانند همان گوسفندی است که شبان ورمه خود را گم کرده باشد. ای محمد! کسی که از این امت امامی خدایی (الهی) وظاهر در بین مردم و عادل نداشته باشد، او گمراه و سر گردان است و اگر با چنین حالی بمیرد، به مرگ کفر و نفاق مرده است. ای محمد، بدان که امامان جور و پیروان آنان، بر کنار از دین خدا هستند، آنها هم خود گمراه اند و هم مردم را گمراه می کنند///

[۱].سوره بقره، آیه ۲۵۷/

[۲].سوره مائده، آیه ۳/

[۳].صول کافی، باب معرفْ الامام و الردالیه، حدیث ۸/

نویسنده سخن از «عدم رضایت ولی فقیه عدم رضایت امام زمان است» تعجب کرده و آن را به صورت یک شبهه و اشکال بر باورهای اعتقادی شیعه مطرح می کند.

پرسش

نویسنده سخن از

«عـدم رضایت ولی فقیه عدم رضایت امام زمان است» تعجب کرده و آن را به صورت یک شـبهه و اشـکال بر باورهای اعتقادی شیعه مطرح می کند.

پاسخ

اگر کسـی افزون بر آشـنایی با قرآن و سنّت، به متون کلامی واعتقادی مذاهب اسلامی آگاه باشد به خوبی بحث حاکم اسلامی و مسائل متفرع بر آن را که: اولاً مسأله حکومت و نیاز جامعه اسـلامی به امام در بین تمام مـذاهب اسـلامی پـذیرفته شـده و اگر اختلافی وجود دارد در مصادیق آن است.

ثانیـاً: تمـام مـذاهب اسـلامی در متون کلامی و اعتقادی خویش تصـریح دارنـد که هر فردی توانایی و شایسـتگی رهبری جامعه اسـلامی را نـدارد و بایستی از ویژگیهایی برخوردار باشد، جرجانی در شـرح مواقف درباره فردی که شایسـتگی رهبری مردم را دارد می نویسد: الجمهور علی انّ الامامه و مستحقها من هو مجتهد فی الأصول و الفروع.{۱}

سعـد الـدین تفتـازانی می نویسـد: یشترط فی الامام أن یکون مکلفاً حـداً و ذکراً عـدلا، و زاد الجمهور اشتراط أن یکون شـجاعاً مجتهداً ذارأی، و اتفقت الامامه علی اشتراط کونه قرشـیاً. ذهب معظم اهل السنه و کثیر من الفرق الی انه بتعین الامامهافضل اهل العصر.{۲}

در این باره سایر صاحب نظران اهل سنت نیز بر این شرایط تصریح دارند. بنابراین اگر فردی در جامعه باشد که از شرط اجتهاد، قرشـیث؛ شـجاعت، عـدالت و.. برخـوردار باشـد شایسـتگی رهـبر را دارد و اطـاعت از او واجب است به حکم آیه: اطیعـوا اللّه و اطیعوالرسول و اولوالامر منکم» چرا که مصداق اولوالامه در عصـر غیبت فقها و مجتهدانی هسـتند که سایر شرایط رهبری را دارا می باشند، در اینصورت پیروی از آنان اطاعت از پیامبر(ص) می باشد و رضایت

ولی امر مسلمانان، رضایت پیامبر اکرم و عدم رضایت آنان عدم رضایت پیامبر اسلام است.

در روایات نیز چنین تفسیر شده است البته در روایات تشیع مقصود از اولوالامر ائمه اهل بیت می باشند ودر عصر غیبت فقهای جامع شرایط ابن عباس می گوید: اولی الأمر: یعنی اهل الفقه والدین واهل طاعه اللَّه الذین یعلمون الناس معانی دینهم و یأمرونهم بالمعروف و ینهونهم عن المنکر، فاوجب اللَّه طاعتهم علی العباد.{۳} الدرالمنثور، سیوطی، ج ۲، ص ۵۷۵.

ثالثاً مسأله مهدویت و ظهور حضرت مهدی(ع) از مسلمات فرق اسلام اعم از شیعه و سنی است. بلکه بسیاری از ادیان دیگر نیز به این مسأله باور دارند. بزرگان اهل سنت چون ابونعیم اصفهانی در این باره کتاب نوشته اند و نویسندگان کلام و اعتقادی اهل سنت به ظهور فردی از نسل فاطمه زهرا(س) تصریح کرده ان۷ چنان که در کتابهای حدیثی ده ها حدیث نقل کرده اند (مراجعه شود به شرح عقاید نسفی به شرح مقاصد و صحیح ابن ماجه و نسائی صحبح مسلم و...)

معاصرین اهل سنت چون پیشینیان بر این عقیده اند. قاضی و مفتی حوزه علمیه سنندج در پاسخ به این سؤال که با توجه به اینکه تمام مسلمین اعم از شیعه وسنی در مورد حضرت مهدی(عج) متفق القول هستند ولی درجهت معرفی ایشان قدم مؤثری برداشته نشده است چرا؟» گفته است: دلایل متعددی در این مورد وجود دارد:

۱- علما نسبت به این مطالب بسیار مهم و اساسی بی توجهی کرده اند،

۲- دشمنان، علما را به پرداختن به اموری که شاید مهم هم نباشد، مشغول کرده اند و لذا از توجه به این امر مهم غافل شده اند.

۳- همچنین بزرگان به هر دلیل که بوده است؛ این مطلب

را مختص به شیعیان کرده اند در حالی که هرگز چنین نیست وعلمای اهل سنت و اجماع، همه بر این مطلب صحه گذاشته اند» {۴}

پس از یادآوری این نکات روشن می شود که پیروی از علما و بزرگان دین اطاعت از خدا و، پیامبر و ائمه(علیهم السلام) از جمله امام زمان است چرا که پیروی از ولی امر مسلمین به تصریح قرآن و روایات واجب است. هنگامی که همه مسلمانان عقیده به حضرت مهدی(عج) دارند و اکنون در حال غیبت بسر می برد چنانکه حضرت عیسی(ع) و خضر چنین می باشند، روشن است که جانشین ونماینده امام زمان علماو فقهایی هستند که از شرایط عالی برخوردارند. بنابراین شیعه و سنی متابعت را لازم می دانند چرا که ولی فقیه جز مصداق اولاوالامر نیست و اولوالامر به عقیده شیعیان در عصر غیبت امام زمان نایب آن حضرت می باشند از این رو پیروی از ایشان پیروی از امام زمان(عج) است.

[۱].شرح مواقف، ص ۳۴۹.

[۲].شرح مقاصد، ص ۲۲۴ - ۲۹۰.

[۳].الدر المنثور، سیوطی ۷ ج ۲ / ۵۷۵.

[۴].نقل از «آیا ظهور نزدیک است» انتشارات گل یاس ص ۱۲۷.

حضرت امام رحمه الله درباره ولایت فقیه ظاهراً فرموده اند که وی مقامی دارد که نه نبیّ مرسل و نه ملک مقرب به آن نتواند رسید. لطفا در این باره توضیح دهید.

پرسش

حضرت امام رحمه الله درباره ولایت فقیه ظاهراً فرموده اند که وی مقامی دارد که نه نبیّ مرسل و نه ملک مقرب به آن نتواند رسید. لطفا در این باره توضیح دهید.

پاسخ

امام خمینی رحمه الله در تاریخ ۶۲/۲/۲۱ در روز عید مبعث در دیدار با مسؤولان نظام اسلامی جملاتی درباره بعثت پیامبر اکرم(ص) فرموده اند. قسمتی از این سخنرانی که مورد سؤال جناب عالی واقع گردیده عیناً نقل می شود: «.. تا رسول اکرم(ص) مبعث نشده بودند وقرآن متنزل نشده بود از ان مقام غیب، نازل نشده بود از ان جا و با آن جلوه نزولی اش در قلب رسول خدا جلوه نکرده بود، برای احدی از موجودات ملک و ملکوت ظاهر نبود، بعد از ان که اتصال پیدا کرد مقام مقدس نبوی و ولی اعظم با مبدأ فیض به آن اندازه ای که قابل اتصال بود، قرآن را نازلتاً ومنزلتاً کسب کرد، در قلب مبارکش جلوه کرد، رسول اکرم که بزرگ ترین عارف و بزرگ ترین عابد است می فرماید که ما عرفناک و ما عبدناک حق عبادتی ایاک

(یعنی پیامبر اسلام نمی فرماید که در حد توان خودم تو را نشناختم و در حد توان عبادت خودم تو را عبادت نکردم) برای این که آن را ادا کرده، اما آن حظ انسانی جلوه ظاهری است و از برای معرفت خدا چیزی است که نه ملك مقرب می تواند معرفت آن را پیدا کند ونه رسول مرسل و این از برکات بعثت است.» {۱}

پس منظور امام رحمه الله «ولی اعظم»، رسول اکرم(ص) است واین جملات درباره مسأله ولایت فقیه نمی باشد. منظور امام از این جملات اشرف و اعظم بودن پیامبر گرامی اسلام نسبت به سایر انبیا و ملائک

و مخلوقات عالم است – و این از بـدیهیات و ضـروریات دین اسـلام و مورد موافقت همه علمای اسـلام است و در عین حال، به بزرگی و عظمت الهی اشاره دارد و این که هیچ مخلوقی اعم از انسان و ملک به کنه ذات اقدس الهی شناخت پیدا نمی کند.

[۱].صحیفه نور، ج ۷، ص ۲۵۰ – ۲۵۴.

آیا ولایت فقیه با عقل سازگار است؟

پرسش

آیا ولایت فقیه با عقل سازگار است؟

پاسخ

ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصوّر آن موجب تصدیق می شود به این معنی که هر کس به عقاید و احکام اسـلامی آشـنا باشـد، در می یابـد که پیاده شـدن بسیاری از احکام نورانی اسـلام مانند قوانین جزایی و کیفری آن، در سایه تشـکیل حکومت اسـلامی است. به عبـارت دیگر برای اصـلاح و تـأمین سـعادت فرد و جـامعه اسـلامی، تنها وجود قانون خوب کافی نیست، بلکه علاوه بر لزوم قوانین عادلانه و موافق با فطرت بشر وجود مجری قانون نیز ضروری است، زیرا نبودن حکومت و قوه مجربه در هر جامعه ای، ملازم با هرج و مرج می باشد. از آن جایی که در جوامع اسـلامی احکام و قوانین اسـلام باید حاکم باشد و از طرفی دسترسـی به امـام معصـوم(ع) نـداریم به حکم عقـل در رأس حکومت اسـلامی یـک اسـلام شـناس بایـد باشـد و آن والایـت و سرپرستی فقیه جامع الشرایط است، که از آن به ولایت فقیه تعبیر می شود.(۱) نتیجه این که وقتی کسی اسلام را پذیرفت و قبول کرد که در جـامعه اسـلامی ضـرورتاً بایـد حکومت تشـکیل شود و تصـدیق نمود که نحوه اداره این حکومت بـای طبق قوانین و فرامین اسـلام باشد. عقل او حکم می کند در رأس چنین حکومتی باید فردی آشـنا به مبانی اسلام و متخصص در آن قرار گیرد و او همان فقیه جامع الشرایط می باشد.

پی نوشت ها:

۱. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۱ تا ۵۵، آیت اللّٰه حسینعلی منتظری، ولایت فقیه، ج ۱، ص ۱۱.

چرا ولی فقیه با رأی مستقیم مردم انتخاب نمی شود؟ آیا مردم فهم و شعور این کار ندارند؟

پرسش

چرا ولی فقیه با رأی مستقیم مردم انتخاب نمی شود؟ آیا مردم فهم و شعور این کار ندارند؟

پاسخ

به نظر شما چه کسی می تواند صلاحیت و توان علمی فیزیکدانان، ریاضی دانان، شیمی دانان و... را تعیین کند و به آن ها نمره منصفانه و واقعی بدهد؟ چه کسی می تواند میزان تخصص پزشکان و مهندسان رامورد ارزیابی قرار دهد و قضاوت عادلانه و واقع بینانه داشته باشد؟ اگر تصمیم گرفته شود برای این که قضاوت منصفانه و تعیین عادلانه صورت گیرد، به آرای مردم رجوع شود و انتخاباتی برگزار گردد، کدام دسته از مردم هستند که می توانند با آرای خود، توان علمی دانشمندان را درهر رشته ای تعیین کنند؟ همه مردم یا برخی از آنان؟!

اگر برای تعیین عالم ترین و قوی ترین دانشمند در هر رشته ای، انتخاباتی میان دانشمندان رشته مربوط برگزار شد، آیا می توان اشکال کرد که چرا متخصص در فیزیک یا ریاضیات با رأی مستقیم همه مردم انتخاب نشده است و مگر مردم فهم و شعور این کار را ندارند یا قبول دارید که در هر کاری باید به متخصص و اهل فن آن رجوع کرد؟

وقتی کسی بیماری قلبی یا ناراحتی گوارشی دارد، باید به پزشک مراجعه کند یا دنبال جوشکار و بنا و نجار برود؟

چگونه است که در همه کارها باید به متخصص مراجعه کرد، ولی در مسایل فقهی و شناخت فقیه جایز شرایط و صلاحیت های تعیین شده در روایات و احادیث برای زعامت و رهبری، نیاز به مراجعه به متخصص در فقه و احادیث و روایات نیست، بلکه هر کسی می تواند نظر دهد؟!

آیا عقل آگاه و سالم و به دور از هوی و هوس حکم نمی کند

که در این امر مهم و خطیر نیز که با حیات و سرنوشت میلیون ها انسان مسلمان گره خورده، باید به "فقیه شناسان و خبرگان امت" مراجعه کرد، همان گونه که قرآن کریم دستور فرموده: "فاسئلوا اهل الذکر؛ از آگاهان بپرسید".

مراحل انتخاب ولی فقیه و نقش مردم در آن

هر کسی که با علوم اسلامی و فقه احکام و مقررات عملی دین آشنایی در حد اجتهاد و قدرت استنباط داشته باشد، مجتهد نامیده می شود.

فقهای شورای نگهبان از طریق برگزاری آزمون و مصاحبه یا با توجه به شهرت علمی و فقهی یا گواهی مراجع تقلید، صلاحیت افراد را در امر اجتهاد و قدرت استنباط احراز کرد، به مردم معرفی می کنند.مردم در انتخابات مجلس خبرگان رهبری، از میان کاندیداهایی که صلاحیت آن ها اعلام شده، هر کسی راکه خواستند، رأی می دهند و انتخاب می کنند.

افراد منتخب مردم، بر کارهای رهبری نظارت دارند، تذکر می دهند و نصیحت می کنند، و در صورت از دست دادن صلاحیت و شرایط رهبری ، می توانند بر کنارش کنند. نیز در صورت رحلت ولی فقیه، فرد دیگری را برمی گزینند.

فلسفه وجودی ولایت فقیه چیست؟ از کجا شروع شده است؟ و با توجه به این که گفته می شود سخن ولی فقیه مانند حرف امام معصوم است، پس اشتباهات وی را چگونه می توان توجیه کرد؟

پرسش

فلسفه وجودی ولایت فقیه چیست؟ از کجا شروع شده است؟ و با توجه به این که گفته می شود سخن ولی فقیه مانند حرف امام معصوم است، پس اشتباهات وی را چگونه می توان توجیه کرد؟

پاسخ

خدا انسان را به صورت اجتماعی آفریده و برای رسیدن به کمال ابدی وی برنامه و قوانین لازم را وضع نموده است، و چون انسان ها به صورت اجتماعی زندگی می کنند، نیازمند نظم می باشند. در سایه نظم است که جامعه شکل می گیرد و حیثیت اجتماعی افراد ظهور می کند و حیات اجتماعی تحقق می یابد و از حیات حیوانی و نباتی ممتاز می گردد.

برای انتظام در جامعه، قانون لازم است و این قوانین از سوی خدا وضع شده و به وسیله پیامبران به مردم ابلاغ می شود. در حدیثی امام صادق (ع؟ فرمود: "چون خداوند منزه است که خلقش بتوانند او را ببینند و لمس کنند و ارتباط مستقیم داشته باشند، ضرورت یافت که سفیرانی از سوی خداوند باشند تا واسطه میان خلق و خالق باشند". (۱) بدین صورت قانون الهی و دین اسلام، توسط حضرت محمد (ص) به مردم ابلاغ شد. بعد از آن، راه او توسط امامان معصوم (ع) پی گرفته شد. در عصر غیبت حضرت مهدی (عج)، باز باید اجرای احکام الهی صورت گیرد و به هیچ عنوان نباید تعطیل شود. باید حدود الهی اجرا

شود. برای اجرای احکام، نیازمند شخصی است که ولایت داشته باشد که این ولایت باید به اذن خداوند باشد، چرا که همه چیز آفریده الهی بوده و مالک تمام هستی و از جمله انسان او است و هیچ انسانی حق ولایت بر انسان دیگر ندارد چرا که

هر انسانی آزاد آفریده شده است.

در مورد ولایت فقیه دلائل فراوانی از روایات اهل بیت و عقل وجود دارد. ما به یک دلیل عقلی در بالا اشاره کردیم.

چون ولایت فقیه به معنای ولایت فقاهت بعضی ولایت مکتب و کامل و جامع الهی و اسلامی است، بازگشت چنین ولایت، قیومیتی به ولایت خداوند و قیوم بودن او است. وجه اشتراک فقیه با امام معصوم (ع)، بُعد اجرای احکام و اداره جامعه اسلامی است. ولایت فقیه، ولایت مدیریتی بر جامعه اسلامی است که بدین منظور اجرای احکام و تحقق ارزش های دینی و شکوفا ساختن استعدادهای افراد جامعه و رساندن آنان به کمال در خور صورت می گیرد. تفاوتی بین فقیه و امام معصوم (ع) از جهت اجرای احکام و اداره جامعه اسلامی نیست.

همان گونه که اگر در زمان وجود امام معصوم و حاکمیت و ولایت او، از طرف امام معصوم، فرماندار یا حاکمی برای شهری معین می شد، مردم آن شهر و منطقه ملزم به اطاعت از آن حاکم و فرماندار بودند، همین مسئله در زمان غیبت امام، در حد گسترده تر از یک شهر قرار دارد، بنابراین همان وظایف و حقوقی که بدین بُعد مربوط است، برای فقیه ثابت می باشد، مگر این که از جمله شؤون مختص به معصوم باشد. با توجه به اهمیت جایگاه ولایت هر شخصی نمی تواند عهده دار این وظیفه خطیر شود، بلکه شرایط ذیل در فقیه لازم می باشد:

۱ – اجتهاد مطلق،

۲ – عدالت مطلق،

۳ – قدرت مدیریت و رهبری،

در عصر غیبت فقیهان جامع الشرایط نزدیک ترین انسان ها به امامان معصوم از حیث شرط علم و عدالت و تدبیر و لوازم

آن می باشند.

تفاوت بین ولایت معصومین (ع) و فقیه در این است که بیعت با پیامبر (ص) و امام معصوم هیچ گاه قابل زوال نیست، زیرا آنان از مقام عصمت در علم و عمل برخوردارند، ولی بیعت با فقیه حاکم اولاً تا زمانی است که امام معصوم ظهور نکرده باشد. ثانیاً تا زمانی است که در شرایط رهبری خللی وارد نشده باشد. اگر قصوری از ناحیه ولی فقیه در شرایط و وظایف ایجاد شود، خود به خود از مقام خویش عزل شده است.

از این سخن که حرف ولی فقیه مانند حرف امام معصوم است، بدین معنا است که در شؤون حکومتی و اداره امور اجتماعی و مسائل دینی، همان طور که اطاعت از معصوم واجب است، اطاعت از ولی فقیه نیز واجب می باشد. انجام گناه توسط ولی فقیه بر سه قسم است:

اول: اگر ولی فقیه (که معتقد هستیم معصوم نیست) گناهی عمداً مرتکب شود و از آن گناه توبه نکند، به طور خودکار از مقام خویش منعزل و برداشته می شود.

قسم دوم: اگر گناهی را مرتکب شود و بعد توبه کند، اشکال ندارد، البته با توجه به این که ولی فقیه انسان فرهیخته ای است که سالیان سال با مجاهدت نفس و ترک هوای و هوس و پشت کردن به دنیا، شایستگی لازم برای این مقام را کسب نموده و توسط خبرگان رهبری، این شرایط احراز شده است. از چنین شخصی کمتر احتمال گناه و خطا می رود، هر چند که معصوم نیست.

قسم سوم: از دیگر سو در مواردی احتمال دارد تصمیماتی گرفته باشد که با گذشت زمان، نادرست بودن آن ثابت شود و به اشتباه

خویش اعتراف کند که این قسم هیچ خللی در رهبریش ایجاد نمی کند، بنابراین در هر حال، چون فرض اشتباه و خطا در ولی فقیه وجود دارد، اطاعت و فرمانبرداری از او تا زمانی است که برخلاف حکم الهی و فرمان خداوند و دستورهای دین مبین اسلام عمل نکند، در غیر این صورت اطاعت از او لازم و واجب نخواهد بود.

برای اطلاع بیشتر به کتاب ولایت فقیه استاد فرزانه آیت الله جوادی آملی رجوع نمایید. این نوشتار تماماً، برگرفته از این کتاب می باشد.

پی نوشت ها:

۱ - شیخ کلینی(ره)، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۶۸، ح ۱.

با توجه به معصوم نبودن ولی فقیه چرا به قداست وی معتقدید ؟

پرسش

با توجه به معصوم نبودن ولی فقیه چرا به قداست وی معتقدید ؟

پاسخ

قداست به معنای محبوبیت همراه با احترام شدید است . انسان به علت کمال خاصی که در شخصیتی سراغ دارد , به او محبت ورزیده و به وی احترام خاصی می گذارد . انسانها همه کمالات را بطور یکسان دارا نیستند , از این رو انسانی که دارای کمالات فوق العاده و برتری است از محبوبیت و احترام بیشتری برخوردار است . قداست مانند محبت از یک مورد شخصی محبوب به دیگر امور منتسب به او نیز - به طورطبیعی - منتقل می شود , به گونه ای که وقتی شخصی را دوست می داریم , نزدیکان ووابستگانش را نیز دوست خواهیم داشت ; مثلا وقتی به استاد خود عشق می ورزیم ,فرزندان و حتی وسایل شخصی او را نیز دوست می داریم , به همین دلیل است که مردم ما به خاندان امام قدس سره , خانه , حسینیه و حرم ایشان علاقه شدیدی نشان می دهندو به آنها عشق می ورزند . قداست , روح دین روح دین را همین قداست تشکیل می دهد , به طوری که تمام ادیان الهی بر احترام گذاردن خاص به خداوند و هر چه و هر کس که به او منسوب است تاکید می ورزند , حتی مذاهب انحرافی نیز برای بت و خدایان قداست قائلند . روایات ما بر این مطلب تاکید دارد که (هل الایمان الا الحب) آیا ایمان جز محبت و دوستی امر دیگری است ؟ (۱-۱) از این رو در اسلام اولین مرتبه قداست برای خدای تبارک

و تعـالی است و در مراتب بعـدی هر کس به او نزدیکتر و دارای ارتبـاط بیشتر بـا اوست . پروردگارمتعال به دلیل هستی مطلق , کمال مطلق و ۰۰۰ از برتری بی نظیری برخوردار است وطبیعی است از همه محبوبتر و دوست داشـتنی تر باشد , تا اندازه ای که بایـد در برابراو به خـاک افتـاد و پیشانی را بر زمین سایـد . این سـجده به دلیل همان قـداست است . در مرتبه بعـد , پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلم به دلیـل بیشـترین ارتبـاط بـا خداونـد , دارای تقـدس و احـترام بیشتری است , تـا آنجـا که خـداوند وفرشـتگانش بر او درود می فرستند و از مومنان نیز می خواهند تا درود بفرستند (۲-۱)و شرع مقدس گذاردن دست بدون وضو را بر نام آن حضرت حرام می داند . این قداست پس از خداوند , به پیامبر و جانشینان او یعنی امامان معصوم علیهم السلام - که از طرف خدا منصوب شده اند - گسترش می یابد . بوسـیدن ضـریح امامان علیهم السـلام و زیارت حرم آنها همگی برخاسته از همیـن قـداست اسـت . در مراتب بعـدی یعنی پس از امامـان علیهم السـلام این قـداست به همه کسـانی که به گـونه ای به آنـان منتسب اند , مانند سادات و مراجع و علمای دینی سرایت می کند . با اینکه بوسیدن دست و تواضع بیش از اندازه برای غیر خدا در اسـلام نکـوهش گردیـده , ولی مواردی اسـتثناء شـده است , از جمله : (انه من اریـد به رسول اللّه ; (۲) کسـی که به جهت انتساب به پیامبر دستش

را ببوسند .) یعنی این شخص از چنان عظمتی برخوردار است که به جای پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم دست او را می بوسند . ولی فقیه گرچه معصوم نیست , ولی به دلیل انتسابش به امام معصوم علیه السلام و جانشینی وی مراتبی از همان قداست را داراست . آیا می شود کسی خدا را دوست بدارد , ولی پیامبرش را دوست ندارد ؟ آیا می شود کسی پیامبر را دوست بدارد ولی به جانشینان او (امامان) علاقه نداشته باشد ؟ و آیا می توان امام معصوم علیه السلام رارا دوست داشت , ولی جانشین او را گرامی نداشت ؟

قداست ولی فقیه و مرجع دینی چه تاثیری در جامعه دارد ؟

پرسش

قداست ولی فقیه و مرجع دینی چه تاثیری در جامعه دارد ؟

پاسخ

کیان شیعه و حیات آن در زمان غیبت ; با همین قداست حفظ شده است . مردم در طول تاریخ برای مراجع خود احترام خاصی قائل بوده اند . دشمنان نیز همواره از این قداست در هراس بوده اند , به طوری که همیشه از حکم جهاد مرجع دینی می ترسیده انـد . بایـد دیـد که حکم جهاد یـک مرجع پیر چه تاثیری در جامعه دارد . از آن رو که ولی فقیه از قـداست ویژه ای برخوردار است و مردم او را نـایب امـام زمـان می داننـد ,حاضـرند همگی جـان و مـال و هستی خود را فـدا کننـد . فتوای تاریخی میرزای بزرگ درتحریم تنباکو , استعمار پیر انگلستان را شکست داد و کشور ایران را از بحران رهـایی بخشـید . در عصـر حاضـر نیز همگی شاهـد بودیم که چگونه امام خمینی قـدس سره انقلابی را رهبری کرد که حکومت ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی را ریشه کن ساخت و به جای آن جمهوری اسلامی رابرقرار کرد . اگر قداست مرجعیت نبود , چه کسی حاضر بود خود را آماجگاه گلوله های دژخیمان شاه قرار دهد ؟ اگر مردم حکم امام را حکم خدا و امام زمان نمی دانستند , چه کسی حاضر بود از لذتهای دنیا دست شسته و شب و روزش را درجبهه ها بگذرانـد و بهترین عزیزانش را در راه خـدا فـدا کند ؟ اکنون می توان فهمیدکه چرا دشمنان اسلام از ولی فقیه و مرجعیت قداست زدایی می کنند ؟ قداست , ضامن بقای نظام تجربه نشان داده است

مرجعیت و ولایت همواره مایه امید شیعیان در زمان غیبت بوده است . مرجعیت , پیوسته جامعه را از خطرات جدی رهانیده است . اکنون دشمنان اسلام , پس از مطالعات روانشناسانه , رمز وحدت امت و پایداری نظام اسلامی رابخوبی شناخته اند ; آنها دریافته اند قداستی که مردم برای رهبری و ولایت امرقائلند , نظام و انقلاب را بیمه کرده است , از این رو تمام تلاش و همت خود رابرای شکستن این قداست بکار گرفته اند , تا چنین وانمود کنند رهبر و مرجع در ردیف دیگر دولتمردان و یا حتی افراد عادی است . آنها چنین القا می کنند همان گونه که از وزیر , وکیل و یا یک شخصیت قضایی می توان انتقاد کرد , می توان از ولی فقیه انتقاد کرد البته ما نیز معتقد به جواز انتقاد از ولی فقیه هستیم , ولی با روش صحیحی که نشانه خیرخواهی و دلسوزی است . به هر حال زمانی که قداست رهبری شکسته شد دیگرکسی امر او را مطاع نمی داند و عمل کردن به دستورهای او را وظیفه شرعی نمی شمرد وکسی کشته شدن در این راه را شهادت نمی داند در این هنگام است که دشمن به تمام اهدافش رسیده است , زیرا در مواقع بحرانی دیگر کسی وجود ندارد که با یک فتواتوطئه ها را خنثی کند و کشور را نجات دهد . کمی بیاندیشیم که شکستن این قداست به سود کیست ؟ و القا کنندگان این شبهات درپی چه امری هستند ؟

ولایت فقیه را با دلیلی ساده و قابل فهم برای همگان اثبات کنید .

پرسش

ولایت فقیه را با دلیلی ساده و قابل فهم برای همگان اثبات کنید

.

پاسخ

بیان دلیلی روشن برای اثبات ولایت فقیه که برای همگان قابل فهم باشد مقدمه ای رالازم دارد ;نیازمندیهای قانون (تفسیر - تطبیق - اجرا)خدای متعال برای اداره جامعه احکامی را نازل فرموده که در بسیاری از موارد نیازبه شخصی دارد که آنها را تفسیر و تبیین کند همانطور که تمام قوانین دنیاچنین اند , گو اینکه تلاش قانونگذاران این بوده که آنها را روشن بیان کنند ولی به علت ویژگی ها و نارسایی های زبان , گاه مقررات نیاز به تفسیر دارند . افزون بر این برای تطبیق احکام بر مصادیق و موارد آنها نیز گاه ابهاماتی وجوددارد ; یعنی اینکه آیا فلان حادثه خاص , مصداقی از این قانون خاص است , یامصداقی از قانون دیگر , این امر مشکل دیگری در راه اجرای قانون است که در تمام قوانین دنیا وجود دارد . پس از تفسیر قانون و تعیین مصداق آن , نوبت به اجرا می رسد . هر قانونی نیاز به مجری دارد برای اداره یک جامعه بر اساس احکام و قوانینی خاص باید فرد یا افرادی باشند که بتوانند این سه مسئولیت را به عهده بگیرند . شایسته ترین مجری احکام اسلام روشن است بهترین فرد برای اجرای احکام و قوانین اسلام کسی است که در هر سه موردایده آل باشد ; یعنی بهترین قانون شناس , بهترین مفسر و بهترین مجری باشد , که هیچ انگیزه ای برای تخلف نداشته باشد و هیچ اشتباهی در فهم و تفسیر و اجرای قانون برای او پیش نیاید . در فرهنگ ما , چنین خصوصیتی (عصمت) نام

دارد , وبا وجود معصوم , او بر تمام افراد دیگر - به حکم عقل - برای اجرای قانون اولویت دارد . در جوامع بزرگ که یک شخص نمی تواند اداره تمام امور را به عهده بگیرد ,چنین فردی باید در راس هرم قدرت باشد و تمامی مدیران باید با نظارت و ولایت اوامور را به عهده گیرند و به انجام رسانند . برترین مصداق معصوم , رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله است که در عالیترین مراحل اخلاقی قرار دارد و به اجماع و اتفاق نظر همه فرقه های اسلامی معصوم است . به عقیده ما شیعیان , پس از پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله امامان معصوم علیهم السلام قرار دارند که دارای ویژگی عصمت اند . پس تا امامان معصوم باشند این ایده آل وجود دارد و نوبت به غیر آنان نمی رسد ,اما در زمان غیبت که عملا چنین ایده آلی در میان ما نیست و نمی توانیم با او مرتبطباشیم تا از حکومتش بهره مند گردیم , باید چه کنیم ؟در این زمینه آیات و روایاتی وجود دارد که تکلیف ما را روشن می کند , ولی چون مادرصدد بیان دلیل ساده ای هستیم , فقط از خرد خوانندگان محترم کمک می گیریم ومی پرسیم چه باید کرد ؟ بدون تردید اگر ایده آل را معصومان علیهم السلام بدانیم ,عقل می گوید : در عصر غیبت کسی باید در راس هرم قدرت باشد که از هر جهت به امام معصوم شبیه تر است ; یعنی در دین شناسی , تقوا و صلاحیت برای اجرای احکام وقوانین اسلام ,

بهترین باشد . وقتی که جامعه نمی تواند بدون حکومت باشد و مادسترسی به امام معصوم نداریم , باید به سراغ کسی برویم که کمترین فاصله را بااو دارد ; کسی که شناختش از اسلام , از دیگران بیشتر و عدالت و تقوایش از همه بالاتر و برای اجرای احکام و قوانین اسلام , مناسبترین فرد باشد , این صفات درولی فقیه تجلی می کند . در امور دیگر نیز روش عموم مردم همین است که ابتداء نزدبهترین متخصص می روند لیکن اگر دسترسی به بهترین ممکن نبود , به کسانی رجوع می کنند که در تخصص و ویژگیها به فرد ایده آل نزدیکتر باشند . ولایت فقیه معنایی جز رجوع به اسلام شناس عادلی که از دیگران به امام معصوم نزدیکتر است , ندارد .

ساده ترین و روشنترین دلیل عقلی بر ولایت فقیه چیست ؟

پرسش

ساده ترین و روشنترین دلیل عقلی بر ولایت فقیه چیست ؟

پاسخ

اصل تنزل تدریجی :

می توان با توجه به یک اصل عقلائی , ولایت فقیه را تبیین کرد و آن اینست که اگرامری برای عقلاء مطلوب بود , ولی به دلایلی تحقق آن مشکل یا ناممکن گشت , به طورکلی دست از آن برنمی دارند , بلکه مرتبه نازلتر آن را انجام می دهند و به تعبیردیگر از اهم دست می کشند و به مهم می پردازند . آنها در امور مهم نیز این درجه بندی را رعایت می کنند . اساسا درجه بندی اهمیت امور به همین منظور است که اگربه دلیل شرایطی امر درجه اول ناممکن یا مشکل شد , امر درجه دوم را جایگزین وبدل آن قرار دهند . این اصل عقلایی را (تنزل تدریجی) می نامیم . که آن را اسلام نیز پذیرفته است . در فقه موارد فراوانی داریم که در آنها این اصل اجرا شده است . برای توضیح این مطلب به دو مثال اکتفا می کنیم . ۱ - فرض کنید کسی قصد خواندن نماز را دارد . ایده آل آن است که نماز به حالت ایستاده خوانده شود , ولی اگر شخصی به علت بیماری قادر به خواندن نماز ایستاده نیست , آیا باید نماز را رها کند ؟ همه فقها می گویند : هر مقدار از نماز رامی تواند , ایستاده بخواند و هرگاه نتوانست نشسته بخواند . در مرتبه بعدی اگرشخصی نماز را نمی تواند ایستاده بخواند , دستور فقهی این است که نشسته بخواند واگر نشسته هم نمی تواند , خوابیده

بخواند . ۲ – اگر کسی چیزی را برای جهت خاصی وقف کرد , مثلا منافع باغی را وقف شمع حرم امام معصوم علیه السلام کرد , اکنون که شمعی وجود ندارد , منافع آن باغ را چه کنند ؟ آیا می توان گفت چون مورد اولی منتفی است , این مال موقوفه را رهاکنیم ؟ یقینا چنین نیست . باید در نزدیکترین مورد روشنایی مصرف کنیم , مثلامنافع آن باغ را هزینه برق نمائیم , زیرا برق نزدیکترین امر به شمع است . این را (تنزل تدریجی) می نامیم که اصطلاحا رعایت (الاهم فالاهم) نیز نامیده می شود . فقیه عادل , نزدیکترین فرد به امام معصوم است براساس نظام عقیدتی اسلام , حاکمیت از آن خداست . از طرفی خدای متعال در اداره امور اجتماعی انسانها دخالت مستقیم نمی کند و حاکمیت را به انبیاء و امامان معصوم واگذار کرده است . در موقعیتی که معصوم منصوب از سوی خدا , بر کارهای اجتماع حاکمیت ندارد , چه باید کرد ؟ آیا می توان گفت در چنین موقعیتی حکومت را رهاکنیم ؟ چنین سخنی مقبول نیست , زیرا در جای خودش ثابت شده است که اصل حکومت در هر جامعه ای ضرورت دارد . در اینجاست که ولایت فقیه را با استناد به اصل (تنزل تدریجی) ضروری می دانیم . فقیه جامع شرایط , بدیل امام معصوم علیه السلام است و در رتبه بعد از او قرار دارد . البته فاصله میان معصوم و فقیه عادل بسیاراست ولی نزدیکترین و شبیه ترین افراد به اوست در امر

حکومت ظاهری بر مردم . حاصل آنکه خدای متعال در مرتبه اول حاکمیت است , پس از او رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم و سپس امامان معصوم علیهم السلام حاکم شرعی اند . آیا پس ازاین , مرتبه چهارمی در حاکمیت وجود دارد ؟باید گفت : در زمان غیبت امام معصوم , طبق دیدگاه شیعیان ولی فقیه مرتبه چهارم از حاکمیت را دارد زیرا فقیه جامع الشرایط به امام معصوم نزدیکتر است . چون حاکم اسلامی باید واجد صفاتی مانند آگاهی به قوانین و مقررات اسلامی , آگاهی به مصالح اجتماعی , و صلاحیت اخلاقی که ضامن امانتداری و رعایت مصلحت عمومی است باشد . در معصوم تمامی این شرایط وجود دارد , زیرا معصوم به دلیل عصمتش مرتکب هیچ تخلفی از قانون شرع نمی شود و به سبب علم غیبی که دارد به قوانین شرعی ومصالح جامعه کاملا آگاه است . فقیه جامع شرایط نیز باید همین شرایط را در رتبه نازل داشته باشد , تا حاکمیتش مشروع باشد . یعنی باید دارای ملکه فقاهت واجتهاد باشد تا احکام اسلام را بخصوص در زمینه مسائل سیاسی و اجتماعی بهتر ازدیگران بشناسد . و نیز باید دارای ملکه تقوی و عدالت باشد تا مصالح جامعه رافدای مصالح شخصی و گروهی نکند و همچنین باید به مصالح سیاسی و اجتماعی وبین المللی آگاه باشد تا شیاطین نتوانند او را فریب دهند و از مسیر عدل و قسط منحرف کنند .

چگونه می توان نظریه ولایت فقیه را برای افراد غیر مسلمان توجیه کرد ؟

پرسش

چگونه می توان نظریه ولایت فقیه را برای افراد غیر مسلمان توجیه کرد ؟

پاسخ

همانگونه که از سئوال روشن است تبیین ولایت فقیه برای مسلمانی که عقاید وارزشهای اسلامی را پذیرفته , کار آسانی است , ولی اگر خواستیم این نظریه را برای غیر مسلمان توجیه کنیم , این کار با کار قبلی متفاوت خواهد بود . پس از پیروزی انقلاب , مسائل انقلاب اسلامی در سطح گسترده ای در رسانه های مختلف جهانی مورد توجه قرار گرفت . یکی از مسائل اختصاصی نظام اسلامی , مساله ولایت فقیه است . دشمنان چون به اهمیت مساله پی برده بودند تلاش گسترده ای را برای مشوش کردن اذهان نسبت به این مساله آغاز کردند . هر کس اندک توجهی به نوشته ها وگفته های آنان در این زمینه بکند ; انواع اتهامات و بدگویی ها را در آنها خواهددید . با توجه به تلاش دشمنان در جهت تخریب این امر مهم از یک سو و با عنایت به درخواست جدی حقیقت جویان در کشورهای غیر اسلامی نسبت به کشف و فهم این امر ازسوی دیگر باید مبلغان مسلمان توجیه مقبولی از نظریه ولایت فقیه ارائه کنند , تاجلوی تبلیغات مسموم دشمنان گرفته شود و عطش جویندگان حقیقت نیز سیراب گردد . دراینجا قصد ما این است که توجیهی ساده از این نظریه ارائه کنیم . لازمه مسلمان بودن می توان به هر انسان - خواه مسلمان یا غیر مسلمان - گفت : ما مردمی هستیم که دین خاصی را پذیرا شده ایم . این دین مجموعه ای از عقائد و ارزشها را به ما ارائه

می دهد . اعتقاد ما این است که اسلام فقط بیان کننده یک سری عبادات نیست . بلکه دین جامعی است که درباره قضاوت بین مردم , چگونگی برخورد با مجرمان وتبهکاران , انجام معاملات , چگونگی برخورد با غیر مسلمانها , آداب تعلیم و تعلم و احکام و قوانینی دارد . بنابراین , ضرورت دارد که در تمام زمینه ها از قوانین دینی پیروی کنیم . قانونی معتبر و لازم الاجراست که بی واسطه یا با واسطه به منابع دینی برسد . مثلا اگر مسلمانی بخواهد غذای جدیدی را در برنامه غذایی اش بگنجاند , ابتدا لازم است جنبه حلال و حرام بودن آن را مورد بررسی قرار دهد . مسلمان حقیقی کسی است که در هر کاری توجه به برنامه و قانون شرع داشته باشد وهر اندازه ای این توجه کم باشد , از دایره اسلام واقعی به دور است . شرایط ولی فقیه۱ - از آن رو که رئیس حکومت کسی است که باید قوانین آن حکومت را بهتر از دیگران حفظ کند و بر اجرای کامل آنها نظارت داشته باشد , لازم است که او آشنایی کامل به قوانین داشته باشد . در نظام اسلامی که اکثریت مردم پیرو قوانین اسلامند , بایدکسی که در راس نظام است فقیه جامع الشرایط باشد یعنی آگاهی او از منابع قانون اسلامی به حدی باشد که خودش بتواند قوانین و مقررات را (اجتهاد) کند نه اینکه فقط آگاه از قوانین اسلامی باشد . زیرا غیر مجتهد هم ممکن است آگاه از قوانین باشد ولی چون این آگاهی اش از راه تقلید حاصل

شـده است , نمی توانـد حـاکم شـرعی باشـد . ۲ – از سـوی دیگر بایـد حـاکم و رهـبر اسـلامی از تقـوای لازم برخوردار باشـد تاشـهروندان نسـبت به کارها و تصـمیم هایش مطمئن باشـند , و بداننـد به هیچ وجه خیانتی صورت نخواهد گرفت . ۳ – حاکم اسـلامی باید از مدیریت بالایی برخوردار باشد – البته این شـرط برای هرحاکمی چه اسـلامی و چه غیر اسلامی ضروری است – تا بتواند جامعه را در راه رسیدن به اهداف مقدس و عالیه اش رهنمون سازد . به نظر می آید در صورت پذیرش مقدمات مزبور , نظریه ولایت فقیه , نظریه ای مقبول وآسان است . لکن کسانی بـدون تبیین این مقدمات وارد بحث (ولایت فقیه) می شوند . در نتیجه این نظریه یا همچنان نامعلوم باقی می ماند و یا بصورت نادرستی تصویرمی شود .

چگونه در بحث ولایت فقیه به توقیع شریف که از نظر سند مخدوش است تمسّک می شود؟

پرسش

چگونه در بحث ولایت فقیه به توقیع شریف که از نظر سند مخدوش است تمسّک می شود؟

پاسخ

راجع به توقیع شـریف، اعتبار و حجیّت آن ثابت است؛ زیرا شیخ ما صدوق (ره) در کتاب «کمال الدین» از شیخ خود« محمد بن محمد بن عصام الکلینی» که از طبقه دهم است روایت کرده است. در اینجا با جمله«رحمه الله» و در موارد دیگر با جمله «رضـی الله عنه» از او تجلیل و تعظیم کرده است.

در اینجا توقیع شریف را از « ثقه الاسلام کلینی» و او از «اسحاق بن یعقوب» روایت کرده؛ که او بوسیله جناب« محمد بن عثمان» رضـوان الله تعـالی علیه نـایب دوّم از نوّاب اربعه، کتـابی را که متضـمّن سؤالاـتی بوده، تقـدیم کرده و به خـط اشـرف حضـرت صـاحب الامـر(ع) تـوقیعی در جـواب دریـافت نمود. همچنین «شـیخ طوسـی» در کتـاب «غیبت» این توقیع رفیع را از جمـاعتی از «جعفر بن محمد بن قولویّه» که از ثقات و اجلاء در حدیث و فقه و صاحب تصنیفات بسیار و از طبقه دهم است، و از «ابی غالب زراری احمـد بن محمّد بن سـلیمان»، از طبقه دهم، که او نیز از مشایخ و اجلاء است و به جلالت قدر، و کثرت روایت، و «شـیخ عصابه»، و القابی غیر از آن، تعظیم و توصـیف شـده، و از غیر این دو بزرگوار ، روایت فرموده و آن بزرگواران از جناب کلینی، و او از«اسحاق بن یعقوب» که به احتمال قوی برادر کلینی بوده روایت کرده است؛ و از اعتماد«کلینی» به او، و احتجاج «صدوق» و «شیخ طوسی» (محمدون ثلاثه) جلالت قدر وثاقت او نیز

معلوم می شود. بنابر این نه تنها سند ضعیف نیست، بلکه به نظر می رسد که در کمال قوّت و اعتبار است.

علاوه بر آن که متن آن که متضمّن جواب از مسایل مهم است نیز بر قوّت و اعتبار آن افزوده است، و اباحه خمس در آن، دلیل بر ضعف آن نمی شود، نهایت امر یکی از اخبار، تحلیل و اباحه است که با آن در فقه، مثل سایر روایات، معامله می شود.

مضافاً بر اینکه معلوم نیست سؤال از مطلق خمس بوده یا از خمس مبتلا به در مورد اماء، و جمله قبل از این جمله که می فرماید: «أمّا الْمُتَلَبِّسُونَ بِأَمْوالِنا فَمَنْ اِسْتُحَلَ مِنْها شَيْئاً فَأَكَلَهَ فَإِنَّما يَأْكُلُ النّيرانَ»، (وسائل ج ۹/۵۵۰) نیز قرینه است بر این که سؤال از مطلق خمس نبوده است. بنابراین تعرّض توقیع به صورت اجمال به حکم خمس، شاهدی بر ضعف آن نیست و توقیع رفیع در کمال اعتبار است.

ولایت حقیقی برای تشریع احکام و جعل قوانین عبادی، اقتصادی، سیاسی و... حق چه کسی است؟

پرسش

ولایت حقیقی برای تشریع احکام و جعل قوانین عبادی، اقتصادی، سیاسی و... حق چه کسی است؟

پاسخ

شکی نیست که ولایت حقیقی بر تشریع احکام و جعل قوانین و نظامات عبادی، معاملی، مالی، اقتصادی، سیاسی، قضایی، کیفری، اجتماعی و احوال شخصی و تعلیم و تربیت و امور دیگر، فقط و فقط، اختصاص به ذات بی زوال حضرت حق عز اسمه دارد و خداوند متعال را، در این مورد نیز شریک و عدیل و همتایی نیست.

هیچ کس نه به عنوان فردی و مقام مادی یا معنوی و نه به عنوان عموم و نمایندگی از جانب عموم، حق قانونگذاری و انشاء نظامات و مقررات را ندارد و بدترین استعبادها و کثیفترین قبول استعبادها که کرامت و شرافت انسانیت از آن اباء دارد و بزرگترین ننگ جامعه و دلیل انحطاط افراد و بیشخصیتی و ضایع شدن ارزشهای انسانی، این است که فردی بخواهد احکام و فرمانهای خود را نظام زندگی و حیاط دیگران قرار دهد و افراد استثمار و استعباد شده هم، او را صاحب این حق بشمارند و فکر و حکم او را بر خود و نوامیس خود حاکم بشمارند و خود را مجری اوامر و پیرو منویات او بگویند.

یکی از حقایق آزادی بخش توحیدی اسلام، که درک آن دلیل رشد فکری است، همین است که فردی مالک مقدرات فرد دیگر نیست و حق استضعاف احدی را ندارد و حدود و نظامات، فقط از جانب خدا تعیین میشود و جاری ساختن نظامات دیگر، خروج از عبودیت خدا و تجاوز به حریم حکومت و قوانین او است:

«اِنِ الْحُكْمُ اِلاّ لِلّهِ أَمَرَ اَلاّ تَعْبُدوُ اِلاّ إِيّاهُ» یوسف/۴۰ [تنها

حکم فرمای عالم وجود خدا است و امر فرموده که جزاورا عبادت نکنید.]

مراد از ولایت فقیه چیست؟

پرسش

مراد از ولایت فقیه چیست؟

پاسخ

جواب اجمالی:

در زبان عربی، برای کلمه ی «ولی» سه معنای :۱. دوست، ۲. دوست دار، ۳. یاور، و برای لفظ «ولایت»، افزون بر آنها، دو معنای: ۱. سلطنت و چیرگی ۲. رهبری و حکومت ذکر شده است.

«ولایت» در مصطلحات فقهی در دو مورد به کار رفته است:

۱. مواردی که مولّی علیه قادر بر اداره ی امور خود نیست، مانند میّت، سفیه، مجنون، صغیر. در این گونه موارد «ولایت» به معنای «قیمومت» و سرپرستی است. و ملاک آن ناتوانی مولّی علیه در اداره ی امور شخصی خود است.

۲. مواردی که مولّی علیه قدرت بر اداره ی امور خود دارد، در عین حال اموری وجود دارد که سرپرستی و ولایت شخصی دیگر را می طلبد. ولایت در اینجا به معنای اداره ی امور جامعه می باشد که همان ولایت سیاسی است.

جواب تفصیلی:

هنگامی که لفظ «ولایت» در مورد فقیه به کار می رود، مراد از آن همان حکومت و زمامداری امور جامعه است. برخی در این معنا، وجود مفهوم «آقایی»، «ریاست» و «سلطنت» را ادّعا کرده اند که بیانگر چیرگی «ولیّ» کسی که دارای ولایت است بر «مولّی علیه» کسی که ولایت بر او وجود دارد می باشد.(۵) در حالی که مقصود از آن، سرپرستی امور« مولّی علیه» و اداره شئون اوست که به مثابه ی «سید القوم خادمهم»(۶) نوعی خدمت به «مولّی علیه» و نه باری بر گُرده ی او می باشد.

دلایل اثبات ولایت فقیه چیست؟

پرسش

دلایل اثبات ولایت فقیه چیست؟

پاسخ

جواب اجمالی:

به صورت های گوناگونی می توان «ولایت فقیه» را اثبات کرد ما در اینجا به دلیل عقلی و نقلی در مسأله «ولایت فقیه» اکتفا می کنیم:

أ. دلیل عقلی:

عقل حکم می کند که در رأس یک حکومت اعتقادی و آرمانی، باید شخصی قرار بگیرد که از آرمان آگاهی دارد و در شریعت اسلام، که آیین احکام و قوانین الهی است، مصداق چنین شخصی فقیهان هستند.

ب. دلیل نقلی:

برای اثبات ولایت فقیه به روایات فراوانی استناد شده است که برخی از آنها عبارتند از:

۱. مرحوم صدوق از امیرالمؤمنین(علیه السلام) نقل می کند که رسول الله(صلی الله علیه وآله) فرمودند:

«اللهم ارحم خلفایی»]خدایا! جانشینان مرا مورد رحمت خویش قرار ده [از آن حضرت(صلی الله علیه وآله) سؤال شد: جانشینان شما چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: «الّذین یأتون من بعدی یروون حدیثی و سنّتی»]آنان که بعد از من می آیند و حدیث و سنّت مرا نقل می کنند.[

۲. توقیع شریفی که مرحوم صدوق در کتاب کمال الدین (اکمال الدین) از اسحاق بن یعقوب نقل می کند که حضرت ولی عصر(عج) در پاسخ به پرسش های او به خط مبارکشان مرقوم فرمودند:

أمّا الحوادث الواقعه فارجعوا فیها إلی رواه حدیثنا، فإنّهم حجّتی علیکم و أنا حجّه الله علیهم»]در رویدادهایی که اتّفاق می افتد، به راویان حدیث ما مراجعه کنید; زیرا آنان حجّت من بر شمایند و من حجّت خدا بر آنان هستم.[

جواب تفصیلی:

به صورت های گوناگونی می توان «ولایت فقیه» را اثبات کرد. ما در اینجا به دلیل عقلی و نقلی در مسأله «ولایت فقیه» اکتفا می کنیم:

أ. دلیل عقلی:

بدون شک از یک سو جامعه

به زمامـدار و رهبر نیـاز دارد. از سوی دیگر مسایـل حکومتی اموری نیست که از حوزه ی دین خارج باشـد: بلکه عناصـر جهان شمـول دیـن در ایـن زمینـه بـه صـورت یـک نظـام کامـل در دین خـاتم ارایه شـده است و عقـل نتنهـا در دخـالت دین در زمینه زمامداری منعی نمی بیند، بلکه به مقتضای حکمت بر ضـرورت آن اصـرار دارد. حال اگر حکومت را از منظر دین نگاه کنیم و وظیفه ی اصـلی آن را صـیانت از ارزش های الهی و آرمان های اسـلامی و احکام شـرعی بـدانیم، عقل حکم می کند، بر قله ی چنین حکومتی می بایست کسـی قرار بگیرد که به احکام الهی و وظایف دینی آگاهی دارد و می تواند زمامدار مردم باشد. اگر معصوم در میان مردم بود، عقل او را سـزاوار این منصب می شمرد، ولی اکنون که او نیست، فقیهان عادل قادر بر اداره ی جامعه را لایق این مقام معرفی می کند.

به دیگر سـخن، عقل حکم می کند که در رأس یک حکومت اعتقادی و آرمانی، باید شخصی قرار بگیرد که از آرمان آگاهی دارد و در

شریعت اسلام، که آیین احکام و قوانین الهی است، مصداق چنین شخصی فقیهان هستند.

دلیل نقلی:

برای اثبات ولایت فقیه به روایات فراوانی استناد شده است که برخی از آنها عبارتند از:

۱. مرحوم صدوق از امیرالمؤمنین(علیه السلام) نقل می کند که رسول الله(صلی الله علیه وآله) فرمودند:

«اللهم ارحم خلفایی»]خدایا! جانشـینان مرا مورد رحمت خویش قرار ده [از آن حضرت(صلی الله علیه وآله) سؤال شد: جانشینان شما چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: «الّذین یأتون من بعدی یروون حدیثی و سنّتی»]آنان که بعد از من

می آیند و حدیث و سنّت مرا نقل می کنند.[

در هر روایت دو بحث ضرورت دارد:

بحث سندی تا اعتبار آن احراز شود.

بحث دلالی تا نحوه ی دلالت آن بر مطلوب ارزیابی گردد.

از آنجا که روایت مزبور به سندهای مختلف و در کتب گوناگون نقل شده،(۱) به صدور آن اطمینان داریم و شکی در اعتبار آن راه ندارد.

برای توضیح چگونگی دلالت این روایت بر «ولایت فقیه» باید به دو نکته توجّه کرد:

أ. نبی اکرم(صلی الله علیه وآله) از سه شأن عمده برخوردار بودند:

رسالت: تبلیغ آیات الهی و رساندن احکام شرعی و راهنمایی مردم.

۸قضاوت: داوری در موارد اختلاف و رفع خصومت.

ولایت: زمامداری جامعه ی اسلامی و تدبیر آن.

ب. مراد از «کسانی که بعد از حضرت(صلی الله علیه وآله) می آیند و حدیث و سنّت او را نقل می کنند» فقیهان است، نه راویان و محدّثان، زیرا یک راوی که تنها نقل حدیث می کند، نمی تواند تشخیص دهد که آیا آنچه نقل می نماید، حدیث و سنت خود آن حضرت(صلی الله علیه وآله) است یا نه؟ او تنها الفاظی که شنیده، یا عملی راکه دیده، حکایت می کند، بدون آنکه وجه صدور این الفاظ یا اعمال را بداند و معارض یا مخصّص یا مقیّد آن را بشناسد و نحوه ی جمع آن را با چنین معارض هایی بداند. کسی که از این امور آگاه است، فردی است که به مقام اجتهاد و افتاء رسیده و به درجه شامخ فقاهت نائل شده باشد.

حال با توجّه به این دو نکته، حاصل مفاد این حدیث چنین خواهد بود: «فقیهان جانشینان نبی اکرم(صلی الله علیه وآله)می باشند» و چون

آن حضرت(صلی الله علیه وآله)شئون مختلفی داشته و در اینجا شأن خاصّی برای جانشین ذکر نشده، پس فقیهان در تمامی آن شئون، جانشین آن حضرت(صلی الله علیه وآله)( )

می باشند.

برخی در استدلال به این روایت و امثال آن که در آن واژه «خلیفه» وارد شده، مناقشه و ادّعا کرده اند:

«خلیفه دارای دو معنا می باشد:

می دهم.[یـا آیه ی «یا داود إنّا جعلناک خلیفه فی الأرض فاحکم بین الناس بالحقّ(۴)»]ای داود! ما تو را جانشین(خود) بر روی زمین قرار دادیم. پس میان مردم به حقّ حکم کن.[در آیه ی اوّل خلافت یک امر تکوینی و غیر قابل وضع و تشریع است و در دومی هر چند یک امر تشریعی است، ولی فقط مربوط به مسئله ی داوری و قضاوت می باشد.

۲. مفهوم سیاسی و تاریخی، که در اسلام پس از رحلت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) ظهور کرد. این مفهوم یک مفهوم یا پدیده ی دنیایی وغیر الهی است که از سوی مردم به حقّ یا ناحقّ به شخصی ارزانی می شود و این به کلّی از مقام رفیع امامت یا رسالت که یک مقام و منصب الهی است، جدا می باشد».

اگر در معنای لغوی «خلیفه» که همان «جانشین» است، دقّت شود، آشکار خواهد شد که در تمام کاربردهای قرآنی، روایی، و حتّی تاریخی، همین مفهوم مورد نظر بوده است و اگر تفاوتی هست، تنها در موارد جانشینی می باشد. گاه این خلافت و جانشینی در امور تکوینی و مقامات عینی و واقعی است و زمانی در امور تشریعی و مناصب قانونی. حتّی در تاریخ اسلام، اگر اصطلاح «خلیفه» بعد از رحلت رسول اکرم(صلی

الله علیه وآله) پیدا شد، این مفهوم مورد نظر بود که شخص خلیفه، جانشین حضرت(صلی الله علیه وآله) در زمامداری و اداره ی جـامعه است. بنـابراین «خلیفه» مفاهیم و معانی مختلفی نـدارد، بلکه در تمام کاربردها به یک معناست، هر چنـد موارد جانشـینی دارای تفـاوت است. در روایت مزبور نیز خلیفه به معنای جانشـین آمـده و چون در آن مورد خاصّـِی برای جانشـینی ذکر نشـده، اطلاق،(۵) اقتضای شـمول می کند و از آن اسـتفاده می شود که فقها در تمام شـئون نبی اکرم(صـلی الله علیه وآله) جانشـین آن حضرت هستند.

۲. توقیع(۶) شریفی که مرحوم صدوق در کتاب کمال الدین (اکمال الدین) از اسحاق بن یعقوب نقل می کند که حضرت ولی عصـر(عج) در پاسخ به پرسـش های او به خط مبارکشان مرقوم فرمودندأمّا الحوادث الواقعه فارجعوا فیها إلی رواه حدیثنا، فإنّهم حجّتی علیکم و أنا حجّه الله علیهم»]در رویدادهایی که اتّفاق می افتد، به راویان حدیث ما مراجعه کنید; زیرا آنان حجّت من بر شمایند و من حجّت خدا بر آنان هستم.(۱)[

همین روایت را مرحوم شـیخ طوسـی در کتـاب الغیبه نقـل می کنـد، با این تفاوت که در انتهای آن به جای «أنا حجّه الله علیهم» آمده است: «أنا حجّه الله علیکم»]من حجّت خدا بر شـما هستم.(۲)[در نقل مرحوم طبرسـی در کتاب «الاحتجاج» تنها «أنا حجّه الله»:]من حجت خدا هستم، [آمده است.(۳) البته این تفاوت در نقل، هیچ تأثیری در دلالت این روایت، به توضـیحی که خواهد آمد، ندارد.

کوشـیده انـد او را برادر مرحوم کلینی معرفی کنند.(۵) ولی این تلاشِ نه چنـدان کامیاب، مفیـد نیست. راه صـحیح آن است که بگوییم با

توجّه به وضعیت امام زمان(عج) در دوران غیبت صغرا و فشار و خفقان موجود در آن روزگار که باعث شده بود حضرت(علیه السلام) از انظار عموم پنهان شود و تنها از طریق نوّاب خاصّ با مردم ارتباط برقرار کند صدور توقیعات، که یک سند رسمی بر حیات امام(علیه السلام) و زمامداری او بود، جز نسبت به افراد بسیار قابل اعتماد صورت نمی گرفت. پس خود ارسال نامه از سوی حضرت(علیه السلام)برای شخصی در آن دوران، دلیل وثاقت آن شخص می باشد.

اگر پرسیده شود: از کجا معلوم که اسحاق بن یعقوب توقیعی دریافت کرده است، شاید او در این ادعا دروغ گفته باشد؟

در پاسخ خواهیم گفت: کلینی که این توقیع را از او نقل می کند با توجّه به آنچه گذشت حتماً او را مورد اعتماد می دانسته و الّا هرگز اقدام به این عمل نمی کرده است. با این وصف، جای تردیدی در سند این روایت باقی نمی ماند.

بهترین شیوه ی استدلال به این روایت که در سخنان برخی از فقهای پیشین نیز شاهد آن بودیم این است:

حضرت(علیه السلام) دو جمله ی: «فإنّهم حجّتی علیکم» و «أنا حجّه الله» را به گونه ای آورده که بوضوح می رساند حجّیت راویان حدیث آنان که همان فقیهان هستند و در روایت قبلی علت تطبیق را توضیح دادیم بسان حجّیت خود آنهاست; یعنی فقها نایب امام زمان (عج) در میان مردم می باشند. حال اگر زمان صدور این توقیع یعنی غیبت صغرا را در نظر بگیریم و توجّه کنیم که حضرت(علیه السلام) در این دوران شیعیان را برای

غیبت کبرا آماده می کردند و در واقع آخرین وصایا و آخرین احکام را صادر می نمودند، به وضوح در خواهیم یافت که این روایت به

زمان غیبت نظر دارد و همان گونه که بسیاری از فقهای گذشته اشاره کرده اند، فقیهان شیعه را به عنوان جانشینان امام در تمام امور، از جمله زمامداری جامعه ی اسلامی معرّفی می کند.

برخی در استدلال به این حدیث نیز مناقشه و تمسّک به آن را که در بسیاری از نصوص فقهی شاهد آن بودیم و آنان از آن بی خبرند و تنها از عوائد نراقی خبر دارند نتیجه ی عدم بررسی معنای حجّت و فقدان اجتهاد در لغت شناسی دانسته اند! سپس با جستجوی کاربردهای واژه ی «حجّت» در منطق، فلسفه و اصول فقه در کلاف سردرگمی گرفتار شده اند که هرگز راه خلاصی از آن تصوّر نمی شود!

مقصود از «حجّت» در این روایت، مانند سایر موارد، چیزی است که می توان به آن احتجاج(۲) کرد. پس امام(علیه السلام)حجّت خداست; زیرا اگر او چیزی بگوید و مردم عمل نکنند، خدا به همان گفته ی اوعلیه مخالفت کنندگان احتجاج می کند و آنها نمی توانند عذری در این مخالفت بیابند. همچنان که اگر به گفته ی او عمل کنند، در مقابل این سؤال که چرا چنین کردید؟ همین جواب کافی است که به دلیل گفته ی او با این وصف، اگر فقیه حجّت امام است، یعنی اگر امری کند چه از باب فتوا و استنباط حکم، چه از باب ولایت و انشای حکم و مردم مخالفت کنند، حضرت(علیه السلام) بر علیه مخالفان به همین امر فقیه

احتجاج می کند. همان گونه که مطعیان به این امر برای توجیه عمل خود استدلال می نمایند. به هر تقدیر، همان گونه که بارها در سخن فقیهان پیشین دیدیم، دلالت روایت بر «ولایت فقیه» و نیابت او از امام معصوم(علیه السلام) جای تردید نیست.

در انتخاب غیر مستقیم ولایت فقیه مشکل دور وجود دارد. چگونه می توان آن را حل نمود؟

پرسش

در انتخاب غیر مستقیم ولایت فقیه مشکل دور وجود دارد. چگونه می توان آن را حل نمود؟

پاسخ

جواب اجمالی:

در وضعیت فعلی جمهوری اسلامی ایران صلاحیت نامزدهای مجلس خبرگان توسط شورای نگهبان تأیید می شود. حال این شبهه مطرح می گردد که «رهبر، اعضای شورای نگهبان را تعیین می کند و آنها صلاحیت نامزدهای مجلس خبرگان را تأیید می کنند و اعضای مجلس خبرگان، رهبر را تعیین می نمایند، پس این یک دور محال است.»

آنچه پاسخ به این شبهه را واضح و مغالطه ی موجود در آن را آشکار می کند، توجه به تفاوتی است که بین روابط عناصر موجود در این مورد وجود دارد. زیرا از یک سو تمام اعضای شورای نگهبان منصوب مستقیم رهبر نیستند و از سوی دیگر اعضای شورای نگهبان فقط وجود شرایط معتبر در قانون را در نامزدهای انتخابات مجلس خبرگان مورد تأیید قرار می دهند و اعضای مجلس خبرگان با رأی مستقیم مردم برگزیده می شوند.

جواب تفصیلی:

برای پاسخ به این سئوال ابتدا دور را توضیح می دهیم و سپس به حل آن می پردازیم.

در شیوه ی انتخاب غیر مستقیم مردم خبرگان را به عنوان وکیل و نایب خود انتخاب می کنند و آنها رهبر را از میان فقهای واجد شرایط تعیین می نمایند. در اصل یک صدوهشتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تعیین قانون مربوط به شرایط خبرگان رهبری و کیفیت انتخاب آنها به فقهای اولین شورای نگهبان و از آن پس به خود مجلس خبرگان سپرده شده است.

از سوی دیگر، شورای نگهبان بنابر اصل نودونهم قانون اساسی نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، مجلس شورای

اسلامی و مراجعه به آرای عمومی و همه پرسی را بر عهده دارد. این نظارت هنگامی تحقق پیدا می کند که وجود شرایط معتبر در قانون در نامزدهای این انتخابات و کیفیت برگزاری آن مورد تأیید قرار گیرد. چنین نظارتی را «نظارت استصوابی» می گویند و در مقابل آن نظارتی قرار می گیرد که در آن ناظر تنها از امور اطلاع دارد، و هیچ گونه حق ردّ یا ابطال را واجد نیست که به چنین نظارتی، «نظارت استطلاعی» گفته می شود.

افزون بر تناسب مفهوم نظارت با نظارت استصوابی، شورای نگهبان نیز که بنابر اصل نودوهشتم قانون اساسی مسئولیت تفسیر این قانون را بر عهده دارد، همین تفسیر را برای اصل نودونهم پذیرفته است.

با این وصف، در وضعیت فعلی جمهوری اسلامی ایران صلاحیت نامزدهای مجلس خبرگان توسط شورای نگهبان تأیید می شود. حال این شبهه مطرح می گردد که «رهبر اعضای شورای نگهبان را تعیین می کند و آنها صلاحیت نامزدهای مجلس خبرگان را تأیید می کنند و اعضای مجلس خبرگان، رهبر را تعیین می نمایند، پس این یک دور محال است.»

قبل از پاسخ به این شبهه باید به این نکته توجه کرد که «دور» یک اصطلاح فلسفی است و هنگامی تصور می شود که «الف» معلول «ب» ( )

و «ب» معلول «ج» و «ج» معلول «الف» باشد. در این حال تحقق «الف» مشروط به خودش خواهد شد و چنین چیزی محال است. با این وصف، هرگز «دور» تحقق خارجی ندارد و اگر واقعاً در اینجا دوری باشد،نمی تواند چنین چیزی در عالم واقع محقّق شود و وجود پیدا کند.

اما آنچه پاسخ به این شبهه را

واضـح و مغـالطه ی موجود در آن را آشـکار می کنـد، توجه به تفـاوتی است که بین روابط عناصـر موجود در این مورد وجود دارد. زیرا رهبر تمـام اعضای شورای نگهبان را تعیین نمی کنـد، بلکه بر اساس اصل نودویکم قانون اساسـی از دوازده عضو این شورا، شش فقیه توسط رهبر انتخاب می شوند و شش حقوق دان به وسیله ی رییس قوه قضائیه به مجلس شورای اسلامی معرفی و با رأی مجلس انتخاب می گردند. پس تمام اعضای شورای نگهبان منصوب مستقیم رهبر نیستند.

از سوی دیگر اعضای شورای نگهبان اعضای مجلس خبرگان، را تعیین نمی کنند، بلکه فقط وجود شـرایط معتبر در قانون را در نامزدهای انتخابات مجلس خبرگان مورد تأیید قرار می دهند و اعضای مجلس خبرگان با رأی مستقیم مردم برگزیده می شوند.

پس اعضای مجلس خبرگان، رهبر را تعیین می نماینـد، ولی خود آنها توسط اعضای شورای نگهبان تعیین نمی شوند و از سوی دیگر تمامی اعضای شورای نگهبان از سوی رهبر تعیین نمی گردند. به دیگر بیان نسـبت بین عناصر موجود یعنی: رهبر، شورای نگهبان و مجلس خبرگان، از یک سنخ نیست تا شبهه ای در صحّت فلسفی یا حقوقی آن وجود داشته باشد.

جایگاه ولایت فقیه در نظام سیاسی اسلام چیست؟

پرسش

جایگاه ولایت فقیه در نظام سیاسی اسلام چیست؟

پاسخ

جواب اجمالی:

در عصـر غیبت «ولایت فقیه»، یک مبنای ثابت و عنصـر جهان شـمول از «نظام سیاسـی اسـلام» است و جایگاه فقیه باید به عنوان رأس هرم تصمیم گیری و بالاترین مدیر کشور محفوظ بماند.

جواب تفصیلی:

اگر مکتـب و نظـام(۱) سیاسـی اسـلام تشـریح گردد، یکی از مبـانی مکتـب «ولایت فقیه در عصـر غیبت امامـان معصـوم(علیهم السـلام)» خواهـد بود. همـان گونه که «ثبوت ولایت»، به معنای «سـلطه در عالم تکوین و تشـریع برای خداونـد متعال» یا «ولایت حضـرات معصومین(علیهم السـلام) از نبی خـاتم(صـلی الله علیه وآله) تـا وصـی خاتم(علیه السـلام)» نیز در زمره ی مبانی مکتب سیاسی اسلام می باشد.

بنابراین، اگر «ولایت فقیه» را بپذیریم، این مطلب یک مبنای ثابت و عنصـر جهان شـمول از «نظام سیاسی اسلام» خواهد بود، که هر چنـد شـکل تحقّق این نظـام در خـارج و سازوکارهـای سیاسـی متفـاوت شونـد، این امر همچنـان می بـایست در تمامی آنها محفوظ و دست نخورده باقی بماند و تنها اشکالی از حکومت، و به تعبیر دیگر سازوکارهایی، قابل پذیرش از سوی اسلام است

که در آنها جایگاه فقیه در عصر غیبت به عنوان رأس هرم تصمیم گیری و بالاترین مدیر کشور محفوظ مانده باشد.

نسبت ولایت فقیه با احزاب چیست؟

پرسش

نسبت ولایت فقیه با احزاب چیست؟

پاسخ

جواب اجمالی:

احزاب سیاسی، به معنای دسته بندی های مختلف با دیدگاه های متفاوت، در همه ی جوامع از زمان باستان تا روزگار ما وجود داشته است. امروز وجود احزاب نمادی از مشارکت مردمی و آزادی سیاسی محسوب می شود. بر این اساس، باید به این مفهوم در ساختار حکومت اسلامی به عنوان یک عنصر متغیّر که به شرایط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ارتباط دارد، نگریست.

اگر قانون، وجود احزاب را بپذیرد احزاب، مانند هر امر قانونی دیگری، مادامی که مصالح اقتضا کننده ی آنها به قوّت خود باقی است و تغییری در قانون بر اساس مصالح جدید رخ نداده است، به حیات خود ادامه می دهند.

احزاب نمونه ای از تجلّی اراده مردم هستند، که این اراده ضامن شکل گیری و تداوم حکومت اسلامی است. بنابراین، نسبت احزاب با ولایت همان نسبت مردم با رهبری است.

یکی از مهم ترین آفات تحزّب این است که مصالح کلی نظام یا منافع ملّی فدای منافع و مصالح حزبی گردد، چنین امری بدون شک در نظام اسلامی و هیچ نظام معقول سیاسی دیگری پذیرفته نمی شود.

جواب تفصیلی:

احزاب سیاسی، به معنای دسته بندی های مختلف با دیدگاه های متفاوت، در همه ی جوامع از زمان باستان تا روزگار ما وجود داشته است. اما احزاب سیاسی به معنای جدید، بی شک، محصول الزامات آئین های انتخاباتی و پارلمانی بوده اند.(۱) با این وصف، این مفهوم نیز محصول تمدّن نوینی است که از دوران نوزایی در اروپا شکل گرفت و سپس سیطره ی معیارها و مبانی خود را به سرتاسر جهان گسترش داد. امروز وجود احزاب

نمادی از مشارکت مردمی و آزادی سیاسی محسوب می شود.

بر این اساس، باید به این مفهوم در ساختار حکومت اسلامی به عنوان یک عنصر متغیّر که به شرایط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ارتباط دارد، نگریست. اگر وجود چنین پدیده ای در گسترش حضور مردم در صحنه ی سیاسی و تحکیم نظام اسلامی مؤثر باشد، این امر، ضرورت وجود آن را اقتضا می کند. در همین راستا، اگر قانون، وجود احزاب را بپذیرد احزاب، مانند هر امر قانونی دیگری، مادامی که مصالح اقتضا کننده ی آنها به قوّت خود باقی است و تغییری در قانون بر اساس مصالح جدید رخ نداده است، به حیات خود ادامه می دهند. ضوابط شکل گیری و محدوده ی عمل آنها بر اساس قانون تعیین می شود و در همان چارچوب معنا پیدا می کند.

آنچه باید مورد مداقّه قرار گیرد نسبت بین احزاب با ولایت فقیه است. در واقع احزاب نمونه ای از تجلّی اراده مردم هستند، که این اراده ضامن شکل گیری و تداوم حکومت اسلامی است. بنابراین، نسبت احزاب با ولایت همان نسبت مردم با رهبری است.

البته شواهد تاریخی در کشورهای مختلف اسلامی، از جمله ایران، همواره نشان داده است که اراده ی ملّی، در بسیاری از موارد، با بروز از سوی دیگر، آنچه تا حال در داخل کشور شکل گرفته، کمتر مصداق حزب، به معنای واقعی کلمه بوده است. تشکّل های داخلی تنها بیان گر نوعی سلیقه، بدون وجود تعریف و مبنایی روشن در مورد محورهای اصلی مسایل سیاسی، است. از این رو، نه تحزّب مورد استقبال مردم ما قرار گرفته و نه آنچه ظهور کرده، حزب بوده

است.

یکی از مهم ترین آفات تحزّب این است که مصالـح کلی نظام یا منافع ملّی فدای منافع و مصالح حزبی گردد، چنین امری بدون شک در نظام اسلامی و هیچ نظام معقول سیاسی دیگری پذیرفته نمی شود.

ادله نقلی و عقلی ولایت فقیه را ذکر کنید

پرسش

ادله نقلی و عقلی ولایت فقیه را ذکر کنید

پاسخ(قسمت اول)

ب) ادله نقلی: فقهـاء و متفکران اسـلامی برای اثبـات ولاـیت فقیه و مشـروعیت حکومت ولایی به دلایل نقلی - اعم از آیات و روایات پیامبر اسلام(ص) و ائمه(ع) - و عقلی متعددی تمسک جسته اند که بیان هر یک و چگونگی دلالت هر کدام بر ولایت فقیه، نیازمند بررسی های مفصل با استفاده از روش خاص خود، یعنی اجتهاد می باشد.

۱- ادله قرآنی: گاه گمان می شود که تنها مـدرک اسـلامی بودن یک مسأله این است که اولاً در قرآن کریم مطرح می شود و ثانیـا، با زبانی کاملاً واضـح و صـریح، به صورت کتابی مـدون که هر موضوع را با ذکر همه قیود و جزئیات و لوازمش در کنار هم و به صـورت موضـوعی مطرح می کنـد. چنین نگرشـی در بـاب معـارف قرآنی خطـاست. بنـابراین بایـد دانست که اولاـً به صورت صریح در قرآن کریم است، در حالی که عقل و سنت نیز هر یک منبع و مدرک معتبری هستند و آموزه های اسلامی را می توان و بلکه باید از مجموع هر سه منبع (قرآن، سنت و عقل) شناخت.

توضـیح این که قرآن کریم که روشن گر راه هدایت است برخی از امور را خود به طور مسـتقیم و بدون واسطه بیان کرده است ماننـد کلیـات بسـیاری از احکـام. برخی از امور را به طور غیر مسـتقیم و بـا واسـطه پیامبر بیان کرده است. البته خود قرآن به این واسـطه تصریح کرده و تبیین هدایت خود را بر عهده پیامبر می گذارد «و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم؛ و این قرآن را به سوی تو فرو فرستادیم تا برای مردم

آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی»، (نحل، آیه ۴۴) و نیز فرمود «ما آتاکم الرسول فخذوه و مانهاکم عنه فانتهوا؛ آنچه را رسول خدا برای شما آورد بگیرید و آنچه را نهی کرد خودداری کنید»، (حشر، آیه ۷).

از این آیات به دست می آید که خداوند متعال فرامین رسول خود را نازل منزل و قائم مقام خود کرده است. پس هر چه را که پیامبر خدا گفت می توان با استناد به این آیات سخن غیرمستقیم خداوند دانست. درست مانند این که مالك خانه از دو طریق می تواند کلید همه اتاقهای خانه را به شخصی بدهد یکی این که مستقیما همه کلیدها را به او بدهد و دیگر این که کلید یك اتاق را بدهد و کلید اتاق های دیگر را در آن اتاق بگذارد و محل آن را نیز به آن شخص بگوید. در هر دو طریق می توان گفت آن شخص کلید همه اتاقها را از مالك خانه گرفته است. بااین سخن می توان عمل به همه روایات معتبره پیامبر(ص) و دیگر معصومین که آنان نیز در مقام تبیین حقایق دینی شأن جانشینی پیامبر را دارند، عمل به قرآن و سخن آنان را سخن قرآن دانست. پس ادله روایی مسأله ولایت فقیه که در همه کتب مربوط به ولایت فقیه آمده است بیگانه از استناد به قرآن نیست. و ادله عقلی آن نیز جدا از اسلام نیست زیرا حکم قطعی عقل نیز حکم دین است. به عبارت دیگر دین مشتمل بر دو قسم است: یکی ادله عقلی، دیگری ادله نقلی (کتاب و سنت).

مقدمه یکم: ولایت فقیه از سه طریق قابل اثبات است:

الف) دلیل عقلی محض:

یعنی بدون استناد به هیچ آیه و روایتی.

ب) دلیل نقلی محض: یعنی فقط از آیه و یا روایت، بدون استمداد از دلیل عقلی.

ج) دلیـل تلفیقی: یعنی از مجموع دلیل عقلی و نقلی. هر یک از این سه طریق به تفصـیل در کتب مربوطه مطرح شـده است ولی در این پاسخ فقط بخش قرآنی آن (یعنی استناد ولایت فقیه به قرآن) مطرح می شود.

مقـدمه دوم: در ولایت فقیه، ولایت به معنی زعامت، رهبری و حکومت اسـلامی و اطلاق آن بدین معنا است که دایره اختیارات در ولایـت فقیه اختصـاص به یـک حوزه خـاص از مسائل اجتماعی نـدارد بلکه هر حوزه ای را که دخالت حکومت در آن لازم است شامل می شود پس فقیه می تواند در تمامی این حوزه ها با رعایت ضوابط و قوانینی که اسلام تعیین کرده تصمیم گیری و اجرا کند.

برای اثبات ولایت فقیه از قرآن باید مسائل زیر را از قرآن به دست آورد:

۱- اصل حکومت و ولایت در اسلام.

۲- اطلاق ولایت.

۳- شرایط حاکم یعنی اسلام و ایمان، عدالت، آگاهی به اسلام (فقاهت)، کفایت.

مسـأله اول - اصل حکومت در اسـلام. لزوم حکومت در هر جامعه ای از بـدیهیات است و نیازی به دلیل نـدارد در اینجا فقط به آیـاتی که ولایـت پیـامبر اکرم(ص) و امامـان معصوم(ع) را ثـابت می کنـد اشـاره می کنیم. «النبی اولی بـالمؤمنین من انفسـهم» (احزاب آیه ۶) پیـامبر نسبت به مردم از خود آنـان سـزاوارتر است پس اگر تصـمیمی درباره آنان گرفت اطاعت از آن بر مردم لازم است «و ماکان لمؤمن و لا مؤمنه اذ اقضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیره من امرهم» (احزاب آیه ۳۶) هیچ مرد و

زن با ایمانی حق ندارند هنگامی که خدا و پیامبرش مطلبی را لازم بدانند اختیاری از خود در برابر خدا داشته باشند و مجموع آیاتی که امر به اطاعت از پیامبر کرده است (آل عمران آیه ۳۲ و ۱۳۲) (مائده آیه ۹۲) (انفال آیه ۲۰) (نور آیه ۵۴ و ۵۶) (محمد آیه ۳۳) (مجادله آیه ۱۳) (تغابن آیه ۱۲) و درباره ولایت امامان معصوم(ع) نیز فرمود: «انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکاه و هم راکعون» (مائده آیه ۵۵) همانا ولی شما خداوند است و پیامبر او و مؤمنانی که نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند این آیه به اتفاق همه مفسرانی که (شیعه و سنی) برای آن شأن نزول ذکر کرده اند در حق علی بن ابیطالب(ع) نازل شده است «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» (نساء آیه ۵۹) از خداوند و پیامبر و اولو الامرتان اطاعت کنید

مسأله دوم - اطلاق ولایت. آیاتی که در مسأله قبل ذکر شد هیچ یک اطاعت از پیامبر و اولواالامر را مقید به مورد خاص یا موضوع خاص نکرده است و آن را به صورت مطلق بیان فرموده است. در آیه دوم اطاعت هر حکمی که خدا و رسول کردند بر مردم لازم شمرده شده است. در آیاتی که امر به اطاعت از پیامبر و اولواالامر شده است نیز هیچ قیدی برای آن ذکر نشده است پس از این آیات اطلاق در ولایت ثابت می شود.

از آن جا که حکومت در جامعه اسلامی از ضروریات است و اختصاص به زمان رسول الله یا زمان حضور معصوم ندارد از این آیات می توان

اطلاق ولایت را برای حاکم اسلامی در هر دوره ای ثابت کرد. دقت شود که اطلاق در اینجا به شمول اختیارات لازم حکومتی است.

مسأله سوم – شرایط حاکم و ولی. شرط اول: اسلام و ایمان. خداوند می فرماید: «لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلاً؛ خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان سلطه نمی دهد»، (نساء آیه ۱۴۱) و «لایتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین و من یفعل ذالک فلیس من الله فی شی ء؛ مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان دوست و ولی خود بگیرند و هر کس چنین کند از لطف و ولایت خدا بی بهره است»، (آل عمران آیه ۲۸).

شرط دوم: عدالت در مقابل ظلم است. خداوند حکومت و ولایت ظالمین را نمی پذیرد پس حاکم و ولی باید عادل باشد. فرمود: «ولاترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار؛ به ستم پیشگان گرایش نیابید که آتش دوزخ به شما خواهد رسید»، (هود آیه ۱۱۳) و این رکون در روایات به رکون دوستی و اطاعت تفسیر شده است(تفسیر علی بن ابراهیم ج، ۱ ص، ۳۳۸.

) و در شرط امامت به حضرت ابراهیم فرمود: «قال انی جاعلك للناس اماما قال و من ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین؛ خدا فرمود: من تو را پیشوای مردم گماردم گفت: و از فرزندان من؟ فرمود: عهد من به ستمکاران نمی رسد»(بقره آیه ۱۲۴.

شرط سوم: فقاهت. حاکم اسلامی باید عالم به احکام اسلام باشد تا بتواند آنها را اجرا کند در زمان پیامبر(ص) و امام معصوم(ع) این علم از سوی خداوند به آنان داده شده است و در زمان غیبت امام معصوم(ع) داناترین مردم به احکام یعنی فقها این علم را دارند قرآن درباره شرط

علم می فرماید: «افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لایهدی الا ان یهدی فمالکم کیف تحکمون؛ آیا کسی که به راه حق هدایت می کند سزاوارتر است ك از او پیروی شود یا کسی که راه نمی یابد مگر آن که راه برده شود شما را چه می شود؟ چگونه داوری می کنید؟»، (یونس، آیه ۳۵).

فقیه کسی است که با تخصصی که سالها در تحصیل آن کوشش کرده خودش می تواند احکام اسلام را از قرآن و سنت و عقل و اجماع به دست آورد و غیر فقیه کسی است که این تخصص را ندارد و باید احکام اسلام را از فقیه بیاموزد.

اشکال: غیر فقیه می تواند احکام اسلام را از فقیه بگیرد و حکومت کند پس لازم نیست خودش فقیه باشد.

پاسخ: اولاً، آگاهی های لازم از اسلام برای حکومت اختصاص به فتوا ندارد تا گفته شود غیر فقیه از فقیه تقلید می کند بلکه در ب...ЉЂ......Әاز موارد فقیه باید با توجه به ملاك های ترجیح د...تزاحم احکام و یا تشخیص موارد مصلحت به حکم حکومتی صادر کند و حکم حکومتی خارج از دایره فتوا و تقلید است. صدور حکم حکومتی در تخصص فقیه است. ثانیا آیا غیرفقیه اطاعت از فقیه را در همه موارد بر خود لازم می داند؟ یا فقط در مواردی که خود تشخیص می دهد از فقیه اطاعت می کند؟ در صورت دوم هیچ ضمانت بر اطاعت از فقیه وجود ندارد و در صورت اول در واقع آن فقیه است که ولایت دارد و این شخص مجری از سوی او به شمار می آید پس این با ولایت فقیه منافاتی ندارد، بلکه گونه ای از اجرای آن است.

اشکال: در این آیه اطاعت از

«من یهـدی الی الحـق» سـزاوارتر از «من لایهـدی الایهـدی» معرفی شـده است؛ یعنی در تطـبیق آن بر مسـأله ولاـیت و حکـومت اطـاعت از فقیه را بهتر و سـزاوارتر از اطاعت غیرفقیه می دانـد و این به معنای آن است که پس اطاعت غیر فقیه نیز با وجود فقیه مقبول است گرچه اطـاعت از فقیه بهتر است (ماننـد این سـخن را ابن ابن الحدیـد در شـرح خود بر نهـج البلاغه ج، ۹ ص، ۳۲۸ نسبت به مقایسه امام علی(ع و خلفای پیش از او می گوید)

پاسخ: این سزاواتر بودن سزاواری در حد الزام است یعنی فقط باید از او پیروی کرد به قرینه اینکه در ذیل آیه مردم را توبیخ می کند که چرا از «من یهدی الی الحق» پیروی نمی کنید «فما لکم کیف تحکمون» این سزاواری در حد الزام در واقع معنای صفت تفصـیلی را ساقط می کند. مانند آیه «واولوا الارحام بعضـهم اولی ببعض» (احزاب آیه ۶) که در بحث ارث است و براسـاس آن وجود هر طبقه مـانع از ارث طبقه دوم می شود. آیـات بیشـمار دیگری نیز وجود دارد که فضـیلت عالمـان را بر غیر عالمـان بیان کرده است، (زمر، آیه ۹).

شرط چهـارم: کفایت: یعنی توانایی شایسـتگی در اداره امور جامعه که از آن به مـدیر و مـدبر بودن نیز تعبیر می شود. حضـرت یوسف فرمود: «قـال اجعلنی علی خزائن الا-رض انی حفیـظ علیم؛ گفت مرا بر خزائن این سـرزمین بگمـار که من نگهبان امین و کاردانم»، (یوسف، آیه ۵۵). درباره داستان حضرت موسی و دختر شعیب نیز فرمود: «ان خیر من استأجرت القویّ الامین؛ بهترین کسی که می تواند به کار گیری (اوست که) توانای درستکار است»، (قصص،

آیه ۲۶).

در داستان عفریت جنی و حضرت سلیمان(ع) نیز از قول آن عفریت فرمود: «و انی علیه لقویّ امین؛ من بر این کار توانای درستکارم»نمل آیه ۳۹.

.)

از مجموع این آیات به دست می آید اگر کسی کاری و پستی را به عهده می گیرد باید توانایی و صلاحیت لازم برای آن را داشته باشد. از مجموع آیاتی که در این موضوعات ذکر شد می توان تصویری کلی از سیمای حاکم از دیدگاه قرآن به دست آورد در منطق قرآن حکومت و زمامداری تنها شایسته کسانی است که از صلاحیت های علمی، دینی و اخلاقی و توانمندی های لازم برخودار باشند. به دست آوردن این تصویر در زمان غیبت امام معصوم(ع) بر ولایت فقیه جامع شرایط فقیه و رهبری تطبیق می کند. از طرف دیگر حکومت اسلامی حکومت قانون خداست «و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون؛ و آن بدون حاکمیت دین شناسی و متخصص مستعد در اجرای احکام الهی (فقیه عادل و جامع الشرایط) امکان پذیر نیست»، (مائده، آیه ۴۴).

پاسخ(قسمت دوم)

برای مطالعه بیشتر مستندات قرآنی ولایت فقیه و حکومت اسلامی به منابع زیر رجوع کنید:

۱- نگاهی به مبانی قرآن ولایت فقیه علی ذوعلم مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر پاییز ۷۹.

۲- پیام قرآن ج ۱۰ قرآن مجید و حکومت اسلامی آیت الله مکارم شیرازی مدرسه امام علی بن ابی طالب قم ۱۳۷۴.

۲- روایات: مقبوله عمر بن حنظله در طول تاریخ مورد استناد فقهای شیعه بوده است؛ از جمله در میان متأخرین مرحوم محقق نراقی در «عوائد الایام»، صاحب جواهر در «جواهر الکلام» شیخ انصاری در «القضاء و الشهادات»، بحر العلوم در «بلغه الفقیه»، مامقانی در «هدایه الانام فی حکم الاموال الامام»، میرزای

نـائینی در «منیه الطـالب»، سبزواری در «مهـذب الاحکـام» امـام خمینی(ره) در «البیع»، آیت الله گلپایگانی در «الهـدایه الی من له الولایه» آیت الله جوادی آملی در «پیرامون وحی و رهبری» و بسیاری از اندیشمندان دیگر قرار گرفته است.

در این روایت، امـام صادق(ع) می فرماینـد: «... من کان منکم ممن قـد روی حـدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا، فلیرضوا به حکمـا فـأنی قـد جعلته علیکم حاکمـا فـاذا حکم بحکمنـا فلم یقبـل منه فانّمـا اسـتخفّ بحکمنا و علینا ردّ و الرادّ علینا کالراد علی الله وهو علی حد الشرک بالله.»، (اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۸).

مرحوم کلینی به سـند از عمر بن حنظله روایت می کند که: «از امام صادق(ع) پرسـیدم: درباره دو نفر از ما (شیعیان) که در باب «دین» و «میراث» نزاعی دارنـد، آن گـاه به نزد سـلطان یـا قاضـیان (قضات حکومت های جور) جهت حل آن می رونـد. آیا این عمـل جـایز است؟ حضـرت فرمود: هر کس در موارد حق یـا باطـل به آن هـا مراجعه کنـد، در واقع به سوی طاغوت گرفته و از طاغوت مطالبه قضاوت کرده است؛ از این رو آنچه بر اساس حکم او (که خود فاقد مشـروعیت است) دریافت می دارد، به باطل اخـذ نموده است؛ هر چنـد در واقع حق ثـابت او باشـد زیرا آن را بر اساس حکم طاغوت گرفته است، در حالی که خداونـد امر فرموده است: که باید به طاغوت کافر باشـند (و آن را به رسمیت نشناسند). خداوند متعال می فرماید: «یریدون ان یتحاکموا الی الطّاغوت و قد امروا ان یکفروا به» آنگاه عمر بن حنظله می پرسد: پس در این صورت چه

بایـد کنند؟ امام(ع) فرمود: باید به کسانی از شـما (شـیعیان) که حدیث و سـخنان ما را روایت می کنند و در حلال و حرام ما به دقت می نگرند و احکام ما را به خوبی باز می شناسند (عالم عادل) مراجعه کنند و او را به عنوان حاکم بپذیرند. من چنین کسی را بر شـما حاکم قرار دادم. پس هرگاه به حکم ما حکم کند و از او پذیرفته نشود، حکم خدا کوچک شمرده شده و مارد شده، و آن که ما را رد کرده و آن که ما را رد کند، خدا را رد کرده است و چنین چیزی در حد شرک به خداوند است». این حدیث از جهت سند معتبر و مورد قبول فقهای شیعه است.

دلالت این حدیث بر ولایت فقیه: مقبوله عمر بن حنظله، مشتمل بر دو توصیه ایجابی و سلبی است:

۱. از یک طرف امام صادق(ع) مطلقا مراجعه به سـلطان سـتمگر و قاضـیان دولت نامشروع را حرام می شمرد و احکام صادره از سوی آن ها را – اگر چه صحیح باشد – فاقد ارزش و باطل می داند.

۲. از طرف دیگر، جهت رفع نیازهای اجتماعی و قضایی شیعیان را بر فقهای جامع الشرایط، مکلف می سازد.

۳. عبـارت «فـانی قـد جعلته علیکم حاکمـا؛ او را حـاکم بر شـما قرار دادم بـا وضـوح و روشـنی، نصب فقیه عـادل بر حکومت و مرجعیت در همه امور سیاسی، اجتماعی و قضایی به دست می آید.

هر چنـد ظـاهر پرسـش در روایت، مسـئله منـازعه و قضـاوت است لیکن آنچه جهت و ملاک عمل است، پاسـخ امام(ع) است و سخن آن حضرت عام است، خصوصا جمله «فانی قد جعلته علیکم حاکما» با توجه به واژه «حاکم» –

که دلالت بر حکومت دارد - نسبت به سایر مسائل و شئون حکومتی تعمیم یافته و شامل آن ها نیز می شود.

البته قرائن واضح و روشن دیگری نیر در پاسخ امام(ع) وجود دارد؛ از جمله استناد به آیه شریفه و منع از مراجعه به طاغوت ها به طور کلی از طرف دیگر امام(ع) در صدر روایت، دادخواهی و مراجعه به سلطان و قضات حکومتی را حرام شمرده، حکم آن ها را باطل می داند، حتی اگر قضاوت آن ها عادلانه و به حق باشد؛ زیرا اصل این نظام حکومتی در نگاه قرآن و اهل بیت(ع) مردود است و انحصارا مراجعه به حکومت مشروع که انتصاب از ناحیه شارع مقدس است، مورد توصیه و تکلیف امام قرار گرفته است.

امام راحل(ره) در کتاب «ولایت فقیه» در تفسیر و تبیین روایت عمر بن حنظله چنین می نگارد: «همان طور که از صدر و ذیل این روایت و استشهاد امام(ع) به آیه شریفه به دست می آید، موضوع سؤال، حکم کل بوده و امام هم تکلیف کلی را بیان فرموده است و عرض کردم که برای حل و فصل دعاوی حقوقی و جزائی، هم به قضات مراجعه می شود و هم به مقامات اجرایی و به طور کلی حکومتی رجوع به قضات برای این است که حق ثابت شود و فصل خصومات و تعیین کیفر گردد و رجوع به مقامات اجرایی برای الزام طرف دعوا به قبول محاکمه یا اجرای حکم حقوقی و کیفری، هر دو است؛ لهذا در این روایت از امام(ع) سؤال می شود که آیا به سلاطین و قدرت های حکومتی و قضات رجوع کنیم، حضرت در جواب، از مراجعه به مقامات حکومتی ناروا - چه اجرایی

و چه قضایی - نهی می فرمایند، دستور می دهند که ملت اسلام در امور خود نباید به سلاطین و حکام جور و قضاتی که عمال آنها هستند، رجوع کنند؛ هر چند حق ثابت داشته باشند و بخواهند برای احقاق و گرفتن آن اقدام کنند. مسلمان، اگر پسر او را کشته اند یا خانه اش را غارت کرده اند، باز حق ندارد به حکام جور برای دادرسی مراجعه کند. همچنین اگر طلب کار است و شاهد زنده در دست دارد، نمی تواند به قضات سرسپرده و عمال ظلمه مراجعه نماید. هر گاه در چنین مواردی به آن ها رجوع کرد، به «طاغوت»، یعنی قدرت های ناروا روی آورده است و در صورتی که به وسیله این قدرت ها و دستگاه های ناروا به حقوق مسلّم خویش نایل آمید، «فانما یأخذه سحتا و ان کان حقا ثابتا له» به حرام دست پیدا کرده و حق ندارد در آن تصرف کند.... این حکم، سیاست اسلام است. حکمی است که سبب می شود مسلمانان از مراجعه به قدرت های ناروا و قضاتی که دست نشانده آن ها هستند، خودداری کنند تا دستگاه های دولتی جائر و غیر اسلامی بسته شوند، و راه به سوی ائمه هدی(ع) و کسانی که از طرف آنها حق حکومت و قضاوت دارند، باز شود. مقصود اصلی این بوده که نگذارند سلاطین و قضاتی که از عمّـال آن ها هستند، مرجع امور باشند و مردم دنبال آن ها بروند... بنابر این تکلیف ملت اسلام چیست؟ و در پیش آمدها و منازعات باید چه کنند و به چه مقامی رجوع کنند؟ قال: ینظران من کان منکم ممن کان روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا؛ در اختلافات به

راویان حدیث ما که به حلال و حرام خدا - طبق قاعده - آشنایند و احکام ما را طبق موازین عقلی و شرعی می شناسند، رجوع کنند»، (ولایت فقیه، صص ۸۰ - ۷۷)

«... این فرمان که امام(ع) صادر فرموده، کلی و عمومی است؛ همان طور که حضرت امیرالمؤمنین(ع) در دوران حکومت ظاهری خود، حاکم و والی و قاضی تعیین می کرد و عموم مسلمانان وظیفه داشتند که از آن ها اطاعت کنند و تعبیر به «حاکما» فرموده تا خیال نشود که فقط امور قضایی مطرح است و به سایر امور حکومتی ارتباطی ندارد؛ غیر از صدر و ذیل روایت و آیه ای که در حدیث ذکر شده، استفاده می شود که موضوع، تنها تعیین قاضی نیست که امام(ع) فقط نصب قاضی فرموده باشد و در سایر امور مسلمانان تکلیفی معین نکرده و در نتیجه، یکی از دو سؤالی را که مراجعه به دادخواهی از قدرت های اجرایی ناروا بوده بلا جواب گذاشته باشد. این روایت از واضحات است و در سند و دلالتش وسوسه ای نیست. جای تردید نیست که امام(ع) فقها را برای حکومت و قضاوت تعیین فرموده است. بر عموم مسلمانان لازم است که از این فرمان امام(ع) اطاعت نمایند»، (همان، ص ۱۰۲ - ۱۰۶).

نتیجه استدلال این است که فقهای جامع الشرایط علاوه بر منصب های ولایت در افتاء، اجرای حدود، اختیارات قضایی، نظارت بر حکومت و امور حسبیه، در مسائل سیاسی و اجتماعی نیز ولایت دارند و این مناصب و اختیارات، از اطلاق ادله ولایت فقیه استفاده می گردد. بدیهی است امام(ع) شخص معینی را به حاکمیت منصوب نکرده است بلکه به صورت عام تعیین نموده است. اطاعت از حاکمی که

به نصب عام از جانب معصوم(ع) نصب شده، واجب است و عدم پذیرش حکم وی به مثابه عدم پذیرش حکم معصوم(ع) می باشد. علاوه بر روایت فوق، روایات متعدد دیگری نیز دلالت بر ولایت فقیه دارد که به اختصار به برخی از آنها اشاره می نماییم و شرح چگونگی دلالت آن ها را به منابعی که معرفی می شود وا می گذاریم:

۱- روایت امیرالمؤمنین(ع) از پیامبر اکرم(ص): «اللهم ارحم خلفایی قیل یا رسول اللّه و من خلفائک؟ قال الذین یأتون من بعدی یروون عنّی حدیثی و سنّتی»، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۸، ح ۵۰).

۲- روایت امام موسی بن جعفر(ع): «.. لأنّ المؤمنین الفقهاء حصون الاسلام کحِصنِ سورِ المدینه لها»، (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸، باب فقدد العلماء)

۳- روایت امام صادق(ع) از پیامبر اکرم(ص): «الفقهاء اُمناء الرُسُل...»، (اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶).

۴- روایت حضرت رضا(ع): «انّ الخلق لمّا وقفوا علی حدّ محدود...»، (بحارالانوار، چاپ جدید، ج ۶، ص ۶۰).

۵- توقیع مبارک حضرت ولی عصر(عج): «واما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانّهم حجتی علیکم و انا حجه اللّه ، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۱، ح ۸).

۶- فرمایش امیرالمؤمنین (ع) به شریح: «قد جلست مجلسا لایجلسه الاّ نبیّ او وصیّ نبیّ او شقیّ»، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۶، ح ۲)

۷- حدیث امام صادق(ع): «اتقوا الحکومه فانّ الحکومه انّما هی للامام...»، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۷، ح ۳).

۸- روایت ابی خدیجه از امام صادق(ع): «... وایاکم ان یخاصم بعضکم بعضا الی السلطان الجائر»، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۰، ح ۶)

۹- حدیث امام صادق(ع) از رسول اللّه ص): «انّ العلماء ورثه الأنبیاء»، (اصول کافی، ج ۱، ص

۳۴).

۱۰- آیه کریمه: «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم»، (احزاب، آیه ۶).

۱۱- روایت: «منزله الفقیه فی هذا الوقت کمنزله الانبیاء من بنی اسرائیل»، (بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۴۶).

۱۲- روایت رسول اکرم(ص): «علماء امّتی کسایر انبیاء قبلی»، (جامع الاخبار).

۱۳- روایت: «العلماء حکام علی الناس»، (مستدرک وسائل الشیعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۳۳).

۱۴- روایت امام حسین(ع) از حضرت امیر(ع): «مَجاری الامور والاحکام علی اَیدی العلماء باللّه الأُمناء علی حلاله و حرامه»، (مستدرک وسائل الشیعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۱۶)

۱۵- حدیث پیامبر اکرم(ص): «السلطان ولی من لا ولی له»، (سنن بیهقی، ج ۷، ص ۱۰۵).

۱۶- احادیثی که در باب حدود آمده است و در آنها لفظ امام ذکر شده مانند: «مَن اقرّ علی نفسه عند الامام... فعلی الامام اَن یقیم الحدّ علیه»، (وسائل الشیعه، باب ۳۲ از ابواب مقدمات حدود، ح ۱).

۱۷- روایت امام باقر(ع): «اذا شهد عندالامام شاهدان... اَمَر الامام(ع) بالافطار»، (وسائل الشیعه، باب ۶ از ابواب احکام ماه رمضان، ح ۱)

۱۸- روایات متعددی در باب امر به معروف و نهی از منکر چرا که بعضی از مراتب نهی از منکر جذب و جرح و... است و بدون حاکم اسلامی منجر به هرج و مرج در جامعه می شود و از طرفی هم می دانیم که این احکام در زمان غیبت تعطیل نشده اند.

پاسخ(قسمت سوم)

البته روشن است که هر یک از این روایات توضیح فراوانی دارند که می توانید به کتاب های مفصل از جمله کتاب «شؤون و اختیارات ولی فقیه» ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع امام خمینی(ره) مراجعه کنید.

ج) دلایل عقلی: دلایل عقلی متعددی بر اثبات ولایت فقیه اقامه شده است که به دو

دلیل از آن ها اکتفا می نماییم:

دلیل اول. اصل تنزل تدریجی: این دلیل از مقدمات ذیل تشکیل شده است:

۱. برای تأمین نیازمندی های اجتماعی و جلوگیری از هرج و مرج، فساد و اختلال نظام، وجود حکومت در جامعه، امری ضروری است.

۲. اجرای احکام اجتماعی اسلام ضروری است و این امر به زمان حضور پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) اختصاص ندارد؛ یعنی احکام اسلام جاودان است و باید در همه زمان ها و مکان ها اجرا گردد.

۳. حکومت مطلوب در اسلام، حکومتی است که معصوم(ع) در رأس آن باشد.

۴. هنگامی که فراهم آوردن مصلحت لازم در حد مطلوب میسر نشد، باید نزدیک ترین مرتبه به حد مطلوب را تأمین کرد. هنگامی که مردم از مصالح حکومت معصوم(ع)، مرحوم باشند، باید به دنبال نزدیک ترین و شبیه ترین حکومت به حکومت امام معصوم(ع) باشیم. نزدیکی یک حکومت به امام معصوم(ع) در سه امر متبلور می شود:

نخست، علم به احکام کلی اسلام (فقاهت)؛

دوم، شایستگی روحی و اخلاقی، به گونه ای که تحت تأثیر هواهای نفسانی و تهدید و تطمیع ها قرار نگیرد (تقوا)

سوم، کارایی در مقام مدیریت جامعه که به خصلت های فرعی از قبیل درک سیاسی، اجتماعی، آگاهی از مسائل بین المللی، شجاعت در برخورد با دشمنان و تبهکاران تشخیص اولویت ها و اهمیت ها.

با توجه به این مقدمات نتیجه می گیریم کسی که بیش از سایر مردم، واجد این شرایط باشد (فقیه عادل، زمان شناسی و قادر به مدیریت کلان اجتماعی) باید رهبری جامعه را عهده دار شود و ارکان حکومت را به سوی کمال مطلوب سوق دهد. تشخیص چنین کسی طبعا بر عهده خبرگان خواهد بود چنان که در سایر شئون زندگی اجتماعی نیز چنین است.

دلیل دوم: ولایت فقیه یا حاکمیت اصلح در عصر

غیبت: این دلیل نیز دارای مقدمات زیر است:

۱- ولایت بر اموال و اعراض و نفوس مردم، از شؤون ربوبیت الهی است و فقط با نصب و اذن خدای متعال، مشروعیت می یابد.

۲- خداوند این حق قانونی را به پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) داده است.

۳- در زمانی که مردم از وجود رهبر معصوم محرومند، یا باید خدای متعال از اجرای احکام اجتماعی صرف نظر کرده باشد، یا اجازه اجرای آن را به کسی که اصلح از دیگران است، داده باشد تا ترجیح بلا مرجوح و نقض غرض و خلاف حکمت لازم نیاید و با توجه به باطل بودن فرض اول، فرض دوم ثابت می شود؛ یعنی ما از راه عقل کشف می کنیم که چنین اذن و اجازه ای از طرف خدای متعال و اولیای معصوم(ع) صادر شده است؛ حتی اگر بیان نقلی روشنی در این خصوص به ما نرسیده باشد.

۴- فقیه جامع الشرایط، همان فرد اصلحی است که هم احکام اسلام را بهتر از دیگران می شناسد، هم ضمانت بیشتری برای اجرای آن دارد و هم در مقام تأمین مصالح جامعه و تدبیر امور مردم کارآمدتر است.

دقت در دلیل عقلی و تبیین فلسفی نظام ولایت فقیه، بیانگر آن است که صرف نظر از ادله فقهی و تعبدی، عالی ترین وجه حکومت اسلامی که مطلوبیت دارد، حاکمیت معصوم(ع) است؛ اما در اسلام چون ارزش ها دارای مراتب بوده و بی شک حکومت نیز یک ارزش است، با عدم دسترسی به معصوم، باید کسی را برای حاکمیت برگزید که در علم و عمل، شبیه ترین مردم به معصوم(ع) باشد و آن فقیه جامع الشرایط است که از جهت صلاحیت ها، شباهت بیشتری به معصوم(ع) دارد.

برای مطالعه و تحقیق بیشتر ر.ک:

۱-

ولایت فقیه و جهاد اکبر، امام خمینی

۲- ولایت فقیه از دیدگاه فقها و مراجع، علی عطایی

۳- ولایت فقیه به زبان ساده، شفیعی

۴- ولایت فقیه، ولایت، فقاهت و عدالت، جوادی آملی

۵- حدود ولایت حاکم اسلامی، احمد نراقی

۶- حکومت الهی و ولایت و زعامت، مصطفی آیت اللهی

۷- ولایت فقیه و حاکمیت ملت، طاهری خرم آبادی

۸- ولایت فقیه، شهید هاشمی نژاد

۹- مجله حوزه شماره ۸۵ - ۸۶ بحثی درباره ولایت فقیه، نجابت

۱۰- ولایت فقیه یا حکومت اسلامی در عصر غیبت، محمد یزدی

۱۱- ولایت فقیه، آیت الله معرفت

۱۲- دین و دولت در اندیشه سیاسی اسلام، محمد سروش

۱۳- نظام سیاسی اسلام، محمد جواد نوروزی

۱۴- حاکمیت دینی، نبی الله ابراهیم زاده آملی

۱۵- شریعت و حکومت، سید محمد مهدی موسوی خلخالی

۱۶- جامعه مدنی و حاکمیت دینی، عبدالحسین خسروپناه

صلی الله علیه و سلم صلی الله علیه و سلم ج س ۳ - جهت آشنایی بیشتر شما با چگونگی استدلال صحیح به روایت مذکور، در جهت اثبات ولایت فقیه، تصویر صفحاتی از کتاب ولایت فقیه، امام خمینی(ره)، نشر مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام(ره)، چاپ هفتم، ۱۳۷۷، صص ۶۰ تا ۶۳ به ضمیمه ارسال می گردد.

اما در نکته ای که بیان نمودید (ولی فقیه مورد نظر همان مرجع تقلید امروزه است...)، باید گفت که: همچنان که از توضیحات حضرت امام(ره) پیرامون این دو بحث، مشخص شد؛

اولاً: فقهاء امناءالرسل هستند در کلیه اموری که به عهده ی پیامبران الهی است از ارشاد و تبلیغ و هدایت گرفته تا اداره و رهبری سیاسی و اجتماعی جامعه. آن چه که محور اهل روایت است. مجتهد جامع الشرایط است، که هم شامل ولی فقیه (یعنی مجتهد جامع الشرایطی که اقدام به تشکیل حکومت و اداره و رهبری

جامعه اسلامی نموده است)، و هم شامل مراجع تقلید (یعنی مجتهدانی که از شأن اجتماعی «مرجعیت» برخوردار بوده و دارای رساله ی عملیه و مقلّدین و... می باشند) می شود. زیرا هم چنان که از تفسیر حدیث مشخص شد: وظایف و مسؤولیت های فقها بسیار گسترده بوده، شامل منصب فتوا، قضا، و ولایت سیاسی، اداره و رهبری جامعه است؛ که هر کدام از آنان به تناسب توان شخصی و اجازه ی شرایط محیطی و...، اقدام به انجام وظایف خود می نمایند.

ثانیاً با توجه به تفسیر حدیث، عکسِ این مطلب (ولی فقیه مورد نظر همان مرجع تقلید است) ثابت می شود؛ زیرا مصداق تامِ فقیهی که در روایت از آن به عنوان امین پیامبران در کلیه امور...، توصیف شده است؛ همان فقیه واجدالشرایطی است که اقدام به تشکیل حکومت اسلامی و اداره و رهبری جامعه نموده است که از آن به «ولی فقیه» نام برده می شود. نه فقط مسأله افتاء و بیان مسائل و احکام مورد نیاز مقلّدین.

ثالثاً لفظ «الفقهاء» که در روایت آمده است عام استغراقی است که شامل فرد، فرد فقها می شود و این وظایف را بر عهده ی یکایک آن ها گذاشته است نه، عام مجموعی که به اجماع فقهاء اشاره داشته است. زیرا نه تنها قرینه ای بر چنین عامی (مجموعی) نداریم؛ بلکه با قراین و ادله ی(عقلی و نقلی) زیادی ناثواب بودن چنین برداشتی نیز، ثابت می شود؛ تأسّی به سیره ی پیامبران که هر کدام به صورت شخصی در جهت اصلاح و اداره ی جامعه قیام نمودند شاهدی بر این مدعاست.

رابعاً مطلبی را که در مورد انتخاب فقیه و بیان نمودید مبهم است؛ و به صورت دقیق مشخص ننمودید که آیا این حدیث به

نظر شما دلالت بر نظریه انتخاب دارد و...، اما به صورت مختصر باید گفت: همچنان که از این حدیث و سایر ادله ی ولایت فقیه مشخص می شود، فقهای جامع الشرایط در زمانی که دسترسی به رهبران معصوم(ع) مقدور نباشد، از طرف آن بزرگواران منصوب می باشد وانتخاب و مقبولیت مردم جنبه ی کارآمدی و فعلیّت بخشیدن به ولایت فقیه داشته تأثیری در مشروعیت حکومت ولی فقیه ندارد.

صلی الله علیه و سلم صلی الله علیه و سلم ج س ۴ – به طور خلاصه در پاسخ این سؤال چند نکته بیان می نماییم:

الف) حدود اطاعت از ولی فقیه تا جایی است که اولاً شرایط لازم برای رهبری (مانند فقاهت، عدالت، تدبیر و...) را همچنان داشته باشد. ثانیاً از چارچوب ضروریات دین مبین اسلام و مصالح جامعه ی اسلامی فراتر نرود. مرجع تشخیص چنین مسأله مهمی مجلس خبرگان رهبری است که به صورت مستمر بر شرایط رهبری و اعمال او نظارت دقیق دارد.

ب) در مورد اشتباه ولی فقیه باید گفت که: اولاً رهبر معصوم پیراسته از هر خطایی است؛ ولی انتظار عدم وقوع خطا از غیر معصوم(ع)، انتظاری نابجا است. در عین حال اسلام، شرایطی را برای حاکم اسلامی در عصر غیبت قرار داده است. علم و تقوا از جمله آنها است که عامل مهمی در تقلیل خطاها می باشد. این شرایط در بردارنده دو نوع کنترل است:

۱. کنترل عقلانی،

۲. کنترل اخلاقی.

افزون بر آن، دستوراتی چون لزوم مشورت و خودداری از استبداد به رأی و دیگر عوامل کنترل کننده در کاهش ضریب احتمال خطا و نزدیک کردن آن به صفر، بسیار مؤثر است.

از طرف دیگر شروط یاد شده و دیگر شرایط لازم (چون زمان شناسی و

توانایی مـدیریت کلان اجتماعی) فقط حـدوثی نیسـتند؛ یعنی، چنان نیست که تنها در زمان به دست گرفتن قدرت، لازم بوده و پس از آن اعتبـار نداشـته باشـند؛ بلکه شـرایطی حـدوثی و بقایی هسـتند. بنابراین از آغاز رهبری تا پایان آن، وجود این شـرایط الزامی است و هرگاه ولی امر یکی از آنها را از دست داد، از سمت خود معزول است .

۳. امربه معروف و نهی از منکر یـا اصـل «نظـارت عمومی» نیز یکی از راه هایی است که اسـلام بر آن تأکیـد کرده است. بر این اساس هر مسـلمانی، موظف است با دقت و ژرف نگری، عملکرد مسؤولان نظام اسـلامی را زیر نظر گیرد و در صورت مشاهده خطا و انحراف، به گونه ای خیرخواهانه و مفیـد به حال جامعه، خطاها را تـذکر دهد و رهنمود و یا پیشـنهادی برای بهبود وضـع جامعه، ارائه کند.

ثانیا، نکته دیگر که اشتباه به دو گونه قابل تصور است:

صورت اول) اشـتباهات و خطاهای کارشـناختی؛ مقصود از خطاهای کارشناختی، آن است که در پاره ای از مسائل، متخصصان و کارشـناسان دارای دیدگاه ها و نظرات مختلفی اند که این نظرات، گاهی معارض یکدیگرند و در میان آنها، تنها یک رأی بر صواب و بقیه نادرست است.

طبیعی است رأی حـاکم و یـا کـارگزاران حکومتِ اسـلامی نیز یکی از آن آرا است و در صورت حاکمیت غیرمعصوم، احتمال دارد رأی پـذیرفته شـده برصواب یا بر خطا باشد. این گونه خطاهای احتمالی، کاملاً طبیعی است و چندان گریزی از آن نیست. در هر جـامعه ای این گونه امور وجود دارد و به جهت لزوم وحـدت رویه در حکومت و سـیاست، چـاره ای جز پـذیرش قانونی یک جانب وجود ندارد؛ هر چند

در صورت تکافؤ ادله، احتمال صحت رأی مخالف نیز به همان اندازه احتمال صحت رأی موافق است. این گونه امور به هیچ وجه نشانگر ضعف حاکم نیست و در صورت خطا بودن رأی نیز هر چند فاقد آثار منفی نیست؛ ولی چه بسا آثار آن چندان زیاد نباشد؛ زیرا دارای توجیه خردپذیر و مورد حمایت بخش مهمی از آگاهان و کارشناسان است.

صورت دوم) خطاهای فاحش و ناشی از ضعف؛ پاره ای از خطاها، برخاسته از مبانی نظری و کارشناختی نیست، بلکه ناشی از ناآگاهی و ضعف و ناتوانی در درک نیازمندی های اجتماعی و یافتن پاسخ شایسته آن، از منابع دینی است. چنین خطاهایی به خوبی از سوی خبرگان و متخصصان دین شناس و آشنا به مسائل اجتماعی، تشخیص پذیر است و ناتوانی شخص را در مدیریت اجتماعی برملا می سازد. مسلما این گونه امور زیان ها و آثار منفی بیشتری دارد و به عزل صاحب منصب نیز می انجامد.

ج) این موضوع بستگی به نوع نگاه ما دارد. اگر منظور از این نگاه، دیدگاهی شخصی باشد به نحوی که در اطاعت ما از قوانین اجتماعی و اوامر حکومتی ولی فقیه، هیچ گونه تأثیری به وجود نیاورد و به مخالفت عملی و تضعیف نظام ولایت فقیه نیانجامد، از لحاظ شرعی و قانونی تبعات منفی بر این نوع نگاه مترتّب نیست.

اما اگر این نگاه، همراه با مخالفت عملی، و عدم اطاعت از قوانین اجتماعی و اوامر حکومتی ولی فقیه باشد، مسلماً هم شرعاً و هم قانوناً ممنوع بوده و ترویج چنین نگاهی به کارآمدی و تضعیف نظام ولایت فقیه می انجامد. زیرا محدود کردن اختیارات و مسؤولیت های ولی فقیه در حدّ مراجع (یعنی در حوزه

احوال شخصـی و عبادی مکلفین) و رها گذاشـتن حوزه ی عمومی و مسائل جامعه اسـلامی، مخالفت صریح با دستورات صریح دین مبین اسلام در زمینه ی ضرورت تشکیل حکومت به وسیله ولی فقیه در عصر غیبت و وجوب اطاعت از او است.

آیا ولایت فقیه اخباری است یا انشائی؟

پرسش

آیا ولایت فقیه اخباری است یا انشائی؟

پاسخ

بعضـی معتقدنـد علمـایی کـه در مسأله «ولایـت فقیـه» سـخن گفتـه انـد دو دیـدگاه مختلفـت دارنـد، بعضـی ولایـت فقیـه را به معنی«خبری» پذیرفته اند بعضی به مفهوم «انشایی» و این دو مفهوم در ماهیّت با یکدیگر متفاوتند.

زیرا اوّلی می گوید فقهای عادل از طرف خدا منصوب به ولایت هستند، و دوّمی می گوید مردم، فقیه واجب الشّرایط را باید به ولایت انتخاب کنند.

ولی به اعتقاد ما این تقسیم بندی از اصل، بی اساس به نظر می رسد، چرا که ولایت هر چه باشد انشائی است، خواه خداوند آن را انشا کند یا پیامبر اسلام(ص) ویا امامان (ع) مثلًا امام(ع) بفرماید «اِنِّی قَدْ جَعَلْتُهُ حاکِماً» [من (فقیهی را که دارای شرایط ایمان و تقواست به ولایت و حکومت نصب کردم] یا «فرضاً» مردم انتخاب کنند و برای او انشاء ولایت و حکومت نمایند.

هر دو انشـائی است، تفـاوت در این است کـﻪ در یـﻜ جـا انشـاء حکومت از نـاحیه خـداست، و در جای دیگر از ناحیه مردم، و تعبیر به اخباری بودن در اینجا نشان می هـد که گوینده این سـخن به تفاوت میان اخبار و انشاء دقیقاً آشـنایی نداشـته است، و یا اگر آشنا بوده، این تعبیرات را از روی مسامحه به کار برده است.

تعبیر صـحیح این است که ولایـت در هر صورت، انشائی است و جزء مقاماتی است که بـدون انشاء تحقق نمی یابـد، تفاوت در این است که انشاء این مقام و موهبت ممکن است از سوی خـدا باشد یا از سوی مردم، مکتب های توحیدی آن را از سوی خدا می دانند (و هر جا از سوی مردم باشد باز باید به اذن

خدا باشد) و مکتب های الحادی آن را از سوی مردم می پندارد.

بنابراین دعوی بر سر «اخبار» و «انشاء » نیست، سخن بر سر این است که چه کسی انشاء کند خدا یا خلق؟ یابه تعبیر دیگر مبنای مشروعیّت حکومت اسلامی آیا اجازه و اذن خداوند در تمام سلسله مراتب حکومت است یا اجازه و اذن مردم؟

مسلّم است آنچه با دیدگاههای الهی سازگار می باشد، اوّلی است نه دوّمی.

چرا نظریه ولایت فقیه, تنها شکل حکومت دینی تلقی میشود؟

پرسش

چرا نظریه ولایت فقیه, تنها شکل حکومت دینی تلقی میشود؟

پاسخ

در حکومت دینی, اداره جامعه براساس قوانین اسلامی است, آن کس که در رأس قدرت قرار دارد, باید آگاهی کافی به قوانین اسلامی داشته باشد, تا در جریان اداره اجتماع از این قوانین سرپیچی نشود. این آشنایی باید در حدّ اجتهاد باشد. بنابراین, اولین شرط حاکم دینی, اجتهاد در فقه است. دومین شرط, تقوا وصلاحیت اخلاقی است, زیرا اگر حاکم از تقوا برخوردار نباشد قدرت, او را تباه میکنند وممکن است منافع شخصی یا گروهی را بر منافع اجتماعی وملّی مقدم دارد. سومین شرط, آگاهی واهتمام به مصالح اجتماعی است, یعنی کسی که حاکم مردم است باید بداند در چه اوضاعی جامعه را اداره میکند. او باید روابط بین المللی را بداند ودوستان داخلی وخارجی را تشخیص دهد. ممکن است سایر شرایط مذکور در غیر فقیه موجود باشد, ولی شرط فقاهت, ما را ملزم میدارد حاکم شرعی فقیه جامع شرایط باشد. باید گفت شرایط مذکور برای حاکم دینی, مورد تأکید پیشوایان دینی است. حضرت علی (ع) می فرماید: (ایهاالناس ان احق الناس بهذا الامر اقواهم علیه واعلمهم بامر الله فیه)(۱) ای مردم: شایسته ترین مردم برای حکومت کسی است که از دیگران تواناتر وبه دستور خدا در امر حکومت داناتر باشد) با توجه به شرایط مذکور ما مدعی هستیم حکومت مشروع از دیدگاه ما فقط ولایت وحکومت

فقیه است.

(۱) نهج البلاغه, خطبه ۱۷۳

ولایت فقیه را با دلیلی ساده وقابل فهم برای همگان اثبات کنید؟

پرسش

ولایت فقیه را با دلیلی ساده وقابل فهم برای همگان اثبات کنید؟

پاسخ

در عصر غیبت کسی باید در رأس هرم قدرت باشد که از هر جهت به امام معصوم شبیه تر است؛ یعنی در دین شناسی, تقوا وصلاحیت برای اجرای احکام وقوانین اسلام, بهترین باشد. وقتی که جامعه نمیتواند بدون حکومت باشد وما دسترسی به امام معصوم نداریم, باید به سراغ کسی برویم که کمترین فاصله را بااو دارد؛ کسی که شناختش از اسلام, از دیگران بیشترو عدالت وتقوایش از همه بالاتر وبرای اجرای احکام وقوانین اسلام, مناسبترین فرد باشد, این صفات در ولی فقیه تجلّی میکند. در امور دیگر نیز روش عموم مردم همین است که ابتداء نزد بهترین متخصص میروند لیکن اگر دسترسی به بهترین ممکن نبود, به کسانی رجوع میکنند که در تخصص وویژگیها به فرد ایده آل نزدیکتر باشند. ولایت فقیه معنایی جز رجوع به اسلام شناس عادلی که از دیگران به امام معصوم نزدیکتر است, ندارد.

دلیل معتبر برای مأذون بودن فقیه بر حکومت در دوران غیبت معصوم(ع) چیست؟

پرسش

دلیل معتبر برای مأذون بودن فقیه بر حکومت در دوران غیبت معصوم(ع) چیست؟

پاسخ

در روزگار غیبت امام معصوم(ع) —که انسانها به وی دسترسی ندارند- نیز زمامدار جامعه اسلامی و دیگر متصدیان امور حکومتی —که در رده های پایین تر از وی جای دارند- باید کسانی باشند که در داشتن شرایط به امام معصوم(ع) نزدیک ترند.

نکته مهمی که یاد آوری آن لازم است و مخصوصاً برای کسانی که در مسأله ((ولایت فقیه)) به مطالعه و تحقیق می پردازند، می تواند بسیار کارساز و مشکل گشا باشد، این است که؛ در بسیاری از مسائل فقهی —که نصّی در اختیار نداریم- به دلیل عقل تمسک می کنیم و عقل را کاشف از حکم واقعی شرعی می بینیم؛ یعنی در همه مواردی که عقل به طور قطعی و یقینی داوری و حکم می کند این احکام مستقلّه عقلیه را کاشف از احکام شرعی می دانیم و خود را از دلیل تعبدی بی نیاز می بینیم. همین راه در مسأله ولایت فقیه نیز پیمودنی است؛ وقتی دانستیم که حکمت الهی اقتضا دارد که جامعه دارای حکومت باشد و نیز اقتضا دارد کسانی که در داشتن آن سه شرط (علم به احکام، آگاهی از شرایط، تقوا و عدالت) به امام معصوم(ع) نزدیکترند، متصدی امور حکومتی باشند، به طور یقینی در می یابیم که خداوند به چنین کسانی اجازه حکومت داده است —خواه نصّی در اختیار ما باشد یا نباشد- شاید نصّی بوده ولی به دست ما نرسیده و یا چون مطلب کاملاً برای عقل، واضح بوده اصلاً نیازی به نص نبوده است.

به دیگر سخن، اگر در مبانی و مقدمات این مسأله دقت کافی اعمال کنیم، در می یابیم که از مستقلات عقلیه

است بنا بر این اگر هیچ نصی هم درباره آن نداشته باشیم مهم نیست و نباید در آن شک و تردیدی روا داشت.

چرا دیدگاه ها در مورد ولایت فقیه مختلف است ؟ لطفا در این زمینه توضیح دهید .

پرسش

چرا دیدگاه ها در مورد ولایت فقیه مختلف است ؟ لطفا در این زمینه توضیح دهید .

پاسخ

مساله ولایت فقیه هم جنبه کلامی دارد و هم فقهی و علما نیز در طول تاریخ به ابعاد مختلف این مساله پرداخته اند .البته شرایط زمانی شیعه به گونه ای نبوده است که بتواندیکجا و کاملاً شفاف اندیشه سیاسی خود را بیان کند .از این رو در لابه لای متون فقهی و کلامی مباحث مربوط به مساله ولایت و رهبری به گونه ای مختلف و پیچیده ای طرح شده است . برای آشنایی بیشتر با این مساله به منابع زیر مراجعه کنید : ۱- ولایت فقیه آیت الله معرفت (خلاصه آن ضمیمه می باشد) ۲- فلسفه سیاست موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) ۳-دین و دولت علی ربانی گلپایگانی ۴- پیشینه تاریخی ولایت فقیه احمدجهان ;

کتابهایی درباره ولایت فقیه معرفی کنید؟

پرسش

کتابهایی درباره ولایت فقیه معرفی کنید؟

پاسخ

۱- ولایت فقیه امام خمینی ۲- ولایت فقیه محمد هادی معرفت ۳-پرسش ها و پاسخ ها پیرامون ولایت فقیه محمد تقی مصباح یزدی ۴- حکومت دینی احمد واعظی ۵- دین و دولت علی ربانی گلپایگانی ۶- فلسفه سیاست موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ۷- اندیشه سیاسی اسلام ، ۱و ۲محمد تقی مصباح یزدی ۸- ولایت فقیه ، ولایت فقاهت و عدالت آیت الله جوادی آملی ۹- پیشینه تاریخی ولایت فقیه احمد جهان بزرگی ۱۰-کتاب نقدشماره ۷ - ۱۱ ۱۱- مجله حکومت اسلامی دبیرخانه خبرگان ۱۲-مبانی اندیشه سیاسی اسلام عباسعلی عمید زنجانی ۱۳- فقه سیاسی اسلام ۱۴- ولایت و دیانت مهدی هادوی تهرانی ;

ضرورت وجود ولایت فقیه در نظام اسلامی را چگونه توجیه می کنید؟

پرسش

ضرورت وجود ولایت فقیه در نظام اسلامی را چگونه توجیه می کنید؟

پاسخ

پاسخ دقیق وجامع به این پرسش تحقیقی ژرف و گسترده می طلبد و از حوصله یک نامه و حتی یک مقاله بیرون است ، لیکن با فشردگی و اختصار نکاتی رایادآور می شود : الف) ضرورت وجود ((ولایت فقیه)) در نظام اسلامی بدون شناخت ماهیت حکومت دینی و لوازم و کار ویژه های آن امکان پذیرنیست . ب) حکومت دینی از چند جهت با نظام های سکولار (secular) ، لاییک (laic) و بی اعتنا به دین تفاوت دارد؛ پاره ای از این تفاوت ها عبارت است از : ۱- تفاوت در اهداف : رژیم های نامبتنی بر دین ،اعم از مردم سالار (Democratic) ، فردسالار (Monarhy) والیگارشی (Oligarchy) به یک معنا دولت های حداقلی (Minimal) هستند .به عبارت دیگر اساسی ترین هدف آنها تامین نیازمندی های دنیوی شهروندان می باشد و هدفی فراتر از آن در نظرندارد .لیکن نظام دینی در هدف دو منظوره (Biplay) است و علاوه برنیازمندی های این جهانی ، تامین خیر و سعادت اخروی و جاودانی را نیزمد نظر دارد .۲- تفاوت در کار ویژه های دولت : وظایف و کارکردهای (Functions) نظام های غیردینی نیز متناسب به هدف آنها حداقلی می باشد . یعنی اساسی ترین وظیفه آنها تامین بهداشت ، آموزش ، امنیت ،رفاه و توسعه (Development) مادی است . در مقابل حکومت دینی وظایف بیشتری برعهده دارد، یعنی علاوه بر لزوم

ارایه خدمات بالا، بایدبه برنامه ریزی صحیح و تلاش در جهت تربیت دینی و معنوی جامعه ،رشد و بالندگی فضایل و کمالات عالیه انسانی و گسترش تقوی همت گمارد و جامعه را به سوی تامین سعادت پایا و فناناپذیر رهبری کند .۳- تفاوت در روش ها : روش های اجرایی نظام های سکولار و دینی در پاره ای از موارد تفاوت دارد . تفاوت در اهداف و کار ویژه ها لاجرم در گزینش شیوه ها کارگر خواهد افتاد .به عبارت دیگر در نظام های بی اعتنا به دین انگاره ((هدف وسیله را توجیه می کند)) امری پذیرفته شده و عقلانیت ابزاری (Instrumental Reason) آخرین مرجع تصمیم گیری است . اما در حکومت دینی استفاده از روش های معارض با کرامت الهی وارزش های والای اخلاقی و ویرانگر سعادت جاودانی بشر مجاز نیست ،بنابراین عقل ابزاری در کادر قوانین الهی و احکام عقل فراابزاری وتوحیدی فعالیت دارد .۴- تفاوت در خاستگاه قانون : در نظام های نامبتنی بردین خاستگاه قانون چیزی جز تمایلات ، خواسته ها، هوس ها و گرایشات آدمیان نیست . به عبارت دیگر همه نظام های سکولار مبتنی بر نوعی انسان مداری و اومانیسم (Humanism) می باشند؛ اعم از اومانیسم فردمدارانه (Individual Humanism) که در نظام های دمکراتیک جاری است ، و یا اومانیسم جمع گرایانه (Collectivist Humanism) که در رژیم های سوسیالیستی و کمونیستی جاری است . اما در حکومت دینی منشا اصلی قانون خداوند است . و تنها قانونی رسمیت دارد که از سوی خداوند جعل شده و یا

لااقـل بـا اصول و قواعـد کلی مورد قبول شـارع سازگـار باشـد .بنابراین کارکرد مجاری قانون گـذاری در چنین نظامی کشف و استنباط قوانین الهی و تطبیق آن بر نیازمنـدی هـای زمـان است . ۵- تفـاوت در زمامـداران و کـارگزاران : رهبری هر جامعه ای متناسب با ارزش ها و آرمان های جامعه و اهداف اساسی حکومت در آن جامعه تعیین می شود .از این رو در نظام های لاییک و سکولار شرایطی بیش از توانایی مدیریت کلان اجتماعی لازم نیست ، اما در نظام اسلامی شرایط بیشتری لازم است که اصول آنها عبارت است از : ۱) صلاحیت علمی ، که اصطلاحاً از آن به ((فقاهت)) تعبیر می شود و به معنای شناخت دقیق فقهی و حقوقی اسـلام در همه ابعـاد و مسایـل فردی و اجتمـاعی است . زیرا فرض آن است که آنچه در جـامعه اسـلامی ملاک عمل و قـانون قرار می گیرد همـان قوانین الهی است . بنـابراین وجود رهبری که توانـا براسـتنباط احکام الهی در مسایل کلان اجتماعی بـوده و بتوانـد در مسایـل مختلـف حکـم دینی را کشـف و به اجرا درآورد ضـروری می نمایـد .ممکن است گفته شـود مجلس شورای اسـلامی و شورای نگهبـان برای این امرکافی است . در حالی که چنین نیست ، این مساله علل متعـددی دارد که پاره ای از آنها در مطالب بعـدی آشـکار خواهد شد .۲) صـلاحیت اخلاقی ،یعنی تعهـد و التزام و پای بنـدی عمیق به هنجارها و ارزش های دینی واخلاقی ، دوری از اوصاف رذیله ، دوری از هواپرستی و خودخواهی ودنیاطلبی ، که اصطلاحاً از آن

به عدالت و تقوی تعبیر می کنیم . رهبر یک جامعه اسلامی نمی تواند فاقد ارزش های عالیه اخلاقی باشد، زیرا : اولاً،انسانی که فاقد صلاحیت اخلاقی است ، نمی تواند کارکرد مثبت تربیتی واخلاقی که از اهداف نظام اسلامی است داشته باشد .ثانیاً، معمولاًانسان ها الگوپذ یری شدیدی از اخلاق ، سیره و منش زمامداران دارند،چنانکه پیامبر اکرم (ص) فرمودند : ((الناس علی دین ملوکهم)) (بحارالانوار،ج ۱۰۲، ص ۷) بنابراین کسی که الگوی درستی برای جامعه نباشد نمی تواند در راس نظام اسلامی قرار گیرد .۳) کفایت در مدیریت کلان اجتماعی ، منش صحیح سیاسی و اجتماعی ، شجاعت ، تدبیر .مجموع این شرایط همان چیزی است که اصطلاحاً ((ولی فقیه)) گفته می شود .بنابراین اگر قرار باشد ولی فقیه در راس نظام نباشد یکی از دو کار بایدانجام گیرد : ۱/۳ – رییس جمهور دارای همه صلاحیت های لازم رهبری باشد .در این صورت همان ولی فقیه را رییس قوه مجریه قرار داده ایم و در واقع نقش او را در امور اجرایی پررنگ تر کرده ایم . ۲/۳ – ولی فقیه نقش مشاور برای رییس قوه مجریه داشته باشد و در مسایل کلان حکومتی نظر او راراهنمایی کند .در این صورت دو فرض پدید می آید : ۱/۲/۳– یا اینکه رییس جمهور موظف به اجرای منویات او است ، در این صورت این همان ولایت فقیه است ، زیرا او بر رییس قوه مجریه ولایت دارد .۲/۲/۳–رییس جمهور موظف به پیروی از منویات او نباشد، در این صورت رعایت

احکام الهی تضمین نشده و دیگر نظام اسلامی نخواهد بود.!!افزون بر آن ولایت فقیه کارکردهای دیگری دارد، از جمله : ایجاد تعادل بین قوا که در نظام های مبتنی بر تفکیک قوا (Decenteralized) ازمهمترین مشکلات است . لیکن رعایت اختصار ما را از بررسی و تفصیل آن معذور می دارد .برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به : فلسفه سیاست ، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره) . ;

آیا بحث ولایت فقیه یک بحث فقهی است یا کلامی ؟

پرسش

آیا بحث ولایت فقیه یک بحث فقهی است یا کلامی ؟

پاسخ

مساله ولایت فقیه دارای دو جنبه است : ازیک جنبه داخل علم کلام و از جنبه دیگر جز علم فقه است . توضیح : الف) مسایل علم کلام از دو ویژگی برخوردار فق است : اول این که به نحوی مربوط به خدا و افعال و صفات او می شود، دوم این که دفاع از دین در برابر شبهات به شمار می آید که این ویژگی دوم منشا پیدایش و گسترش علم کلام است. مساله ولایت فقیه هر دو ویژگی را دارا است : از یک طرف مربوط به فعل خداوند است و آن این که آیا خدا همان گونه که پس از رحلت پیامبراکرم (ص) جانشینی در امر حکومت نصب کرد، در زمان غیبت امام معصوم (ع) نیز جانشینی برگزیده است ؟ و از طرف دیگر مساله ولایت فقیه مورد شبهات کلامی فراوانی است ؛ مانند این که آیا حکومت فقیه در عصر مامی تواند کارا باشد؟ آیا ولایت فقیه با آزادی سازگار است و ...که پاسخ به آن از وظایف علم کلام است . ب) هر آنچه به رفتار انسان و وظیفه عملی اوارتباط پیدا می کند، جز فقه است و مساله ولایت فقیه دارای این ویژگی نیزمی باشد .مانند این که آیا تصدی ولایت بر فقیه واجب است ؟ حیطه وظایف او چیست ؟ وظیفه مردم در برابر ولایت او چیست ؟ پس ولایت فقیه ، از یک جنبه در کلام بحث می شود و از جنبه دیگر در فقه . هر مساله کلامی که

به رفتـار انسـان مرتبـط است ، چنین می باشـد؛ماننـد مساله امامت معصوم که ازیک جهت کلامی و از یک جهت فقهی است . جهت کلامی آن قبلا" ذکر شد وجهت فقهی آن ؛ مانند حکم بغات (کسانی که علیه امام به مبارزه مسـلحانه برخیزند) چیست ؟ وظیفه متقابـل امـام و مردم چیست ؟ و ...برای مطـالعه بیشـتر می توانیـد رجوع کنیـد به : ۱- ولا-یت فقیه (ولا-یت ، فقاهت و عدالت) ، ص ۱۴۳- ۱۴۴ و ص ۳۵۱ - ۳۵۹، آیت الله جوادی آملی ، نشر اسرا ۲- نگاهی گذرابه نظریه ولایت فقیه ، ص ۷۹ به بعـد، مصـباح یزدی ، موسـسه امام خمینی ۳- پرسـش هـا و پاسـخ ها، ج ۱، آیت الله مصـباح یزدی تقلیـد در مسـاله ولایت فقیه مربوط به جنبه فقهی آن است نه کلامی . توضـیح : ۱- چنین نیست که هرمساله کلامی جز اصول دین باشد .اصول دین اموری است که اولا-" اعتقاد یقینی به آنها لازم و واجب است و ثانیا" انکار آنها باعث خروج از دین می شود .اصول مـذهب نیز همین گونه است ؛ یعنی ، اعتقاد یقینی به آن لازم وانکار آن باعث خروج از مذهب می شود .ولی بسیاری از مسایل کلامی جزمسایل فرعی این اصول است و اعتقـاد یقینی به آن لا-زم نیست و عـدم اعتقـادبه آن نیز باعث خروج از دین و مـذهب نمی شود .مساله ولایت فقیه از این دسـته مسایل کلامی است . ۲- تنهـا در برخی از مسایل کلامی دلیل تحقیقی لازم است و دلیل تعبـدی معتبر نیست و آن مسایلی است که زیربنای

تعبداست ؛ مانند : اثبات وجود خدا، بعثت نبی و عصمت او .اما در غیر این مسایل ، تعبد امکان پذیر است و مساله ولایت فقیه از این مسایل است. ;

چرا باید از ولی فقیه اطاعت کرد* آیا نماز بدون اعتقاد به ولی فقیه باطل است ؟

پرسش

چرا باید از ولی فقیه اطاعت کرد* آیا نماز بدون اعتقاد به ولی فقیه باطل است ؟

پاسخ

آورده اید: «این که بعضی از انسان های احمق در حمایت از ولی فقیه او را مانند خدا می پرستند و می خواهند در او ذوب شوند...» اولاً کسی ولی فقیه را مثل خدا نمی پرستد و کسانی هم که به حکم ولی فقیه تن می دهند به خاطر تعبدشان به احکام و ملاک های دینی است که بر اساس آن ولایت فقیه را پذیرفته اند. بنابراین همه طرفداران ولایت فقیه ولایت او را در طول ولایت خدا پیامبر(ص) و ائمه(ص) می دانند؛ نه در عرض آن. ثانیاً به چه دلیل شما کسانی کهسخن از ذوب شدن در ولایت فقیه می گویند را «احمق» خوانده اید؟ آیا درست و منطقی است که اگر شما چیزی را به درستی نشناخته و نپسندیده اید و یا معنایی دیگر از آن تصور کرده اید مدعیان آن را «احمق» معرفی کنید؟ ۴ آورده اید «ولایت فقیه همان ولایت فرد بر مردم است که مذموم می باشد». این سخن نیز ناشی از عدم درک صحیح ولایت فقیه است. ولایت فقیه هیچ ارتباطی با مونوکراسی(Monocracy) و حکومت فردی ندارد. ولایت فقیهبه معنای حاکمیت معیارها و ارزشهای متعالی در امر حکومت است. دراین باره مباحث بسیاری وجود دارد که در صورت لزوم در گفت وگوهای آتی به تدریج به آن خواهیم پرداخت لیکن آنچه به اختصار در این جا می توان یادآور شد این است که در تقسیم بندی نظام های سیاسی یکی از وجوه اختلاف در ناحیه کسی است که رهبری و ریاست و حکومت جامعه را بر عهده می گیرد. در این باره همه نظام ها و فلسفه ها و اندیشه های سیاسی به

دو قسم تقسیم می شوند: ۱آنهایی که برای شخص حاکم هیچ معیار و ضابطه شخصی را لحاظ نمی کنند. ۲ آنهایی که ضوابط و معیارهایی را مورد نظر قرار می دهند. در گروه دوم نیز مجموعه معیارهای لازم و مفید در شخص حاکم به سه ویژگی اساسی ختم می شود: ۱ تعهد و دلسوزی نسبت به جامعه ۲ علم آگاهی و بینش در امر حکومت ۳ شجاعت و استواری. اندیشه سیاسی اسلام جزء گروه دوم است؛ یعنی حکومتی معیارگرا است و علاوه بر آن که بر شرایط بالا که اکثر نظامها واندیشه های سیاسی فاقد آنند شرایط برتری را نیز اضافه کرده است و به این وسیله از همه آنها برتر و فراتر می رود. این شرایط عبارت است از: الف) عدالت؛ یعنی رهبر جامعه اسلامی باید کسی باشد که اندك ستمی از او به دیگران نشود و جامعه بیم خیانت و ستمکاری از ناحیه او نداشته باشد. ب) زهد و تقوا و وارستگی از تعلقات دنیایی؛ این شرط باعث می شود که او حکومت را ابزاری برای خودکامگی Autocracy)) یکه سالاری و استبدادDespotism)) قرار ندهد؛ بلکه به جای آن که حکومت و جامعه را به خود در آورد خود را در خدمت جامعه و وقت آن قرار دهد و با تمام وجود تابع قوانین و احکام الهی باشد و از آنها اندك تخلفی نکند. ج) فقاهت و تخصص در حقوق اسلامی؛ این شرط بالاترین رتبه علمی است؛ یعنی ضمن آن که شخص باید هوش ذکاوت بینش سیاسی و قدرت مدیریت کلان اجتماعی را دارا باشد. افزون بر آن از نظر علمی باید بتواند در مسایل و معضلاتاجتماعی حکم الهی

را از منابع اصیل دینی استنباط نموده و بر اساس قوانین الهی که بهترین راه سعادت و نجات بشریت است جامعه را هدایت و رهبری کند (این معنای ولایت فقیه است). در اصل یکصد و نهم قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز شرایط رهبری چنین ذکر شده است: ۱ صلاحیت علمی لازم را برای افتا در ابواب مختلف فقه ۲ عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام ۳ بینش صحیح سیاسی و اجتماعی تدبیر شجاعت مدیریت و قدرتکافی برای رهبری. اکنون اگر شرایط رهبری و ولایت فقیه را با آنچه در قانون های اساسی پیشرفته ترین کشورهای دنیا مقایسه کنید به خوبی درخواهید یافت که مترقی ترین اصل قانون اساسی همین اصل است و «ولایت فقیه» هیچ ارتباطی با سلطه فردی ندارد.

برخی ایراد می گیرند که فارغ التحصیلان حوزه علمیه هیچ درسی را مبنی بر سیاستمداری و مملکت داری نمی خوانند و اطلاعات سیاسی ناکافی دارند بلکه اطلاعاتی ندارند. لذا استدلال می کنند که یک طلبه قادر به رهبری سیاسی جامعه نیست برای این اشکال چه پاسخی دارید.

پرسش

برخی ایراد می گیرند که فارغ التحصیلان حوزه علمیه هیچ درسی را مبنی بر سیاستمداری و مملکت داری نمی خوانند و اطلاعات سیاسی ناکافی دارند بلکه اطلاعاتی ندارند. لذا استدلال می کنند که یک طلبه قادر به رهبری سیاسی جامعه نیست برای این اشکال چه پاسخی دارید.

پاسخ

نخست باید دانست همه فارغ التحصیلان حوزه، سزاوار برای رهبری نیستند بلکه از میان مجتهدان کسانی که توانایی مدیریت و آشنایی با سیاست دارند سزاوار می باشند. علاوه بر این که مسؤولین مملکت مشاوران متعدد در امور اقتصادی و سیاسی و... دارند.

ناگفته نماند بقیه مسؤولان داخلی و خارجی نیز در یکی از رشته های علوم انسانی، مهندسی و حتی پزشکی گاهی تخصص دارند اما عهده دار مسؤولیت های اجتماعی نیز می شوند.

اما آنچه مهم است هر کدام در حوزه مسؤولیت خویش باید تخصص لازم را داشته باشد و از مهمترین وظایف رهبری سکان داری جامعه به سوی ارزش های اسلامی و مراقبت بر تداوم خط اصیل انقلاب است و شالوده این وظیفه خطیر بر «فقاهت» است.

برای توضیح بیشتر توجه شما را به مطالب زیر جلب می کنیم:

به کارگیری و اشتغال علماء و روحانیون در امور سیاسی در دو سطح کلان و خرد قابل بررسی است:

الف) مدیریت کلان نظام اسلامی و رهبری انقلاب توسط روحانیت و علمای دینی: در این بخش این موضوع بررسی می شود که چرا رهبری انقلاب و مدیریت کلان نظام اسلامی باید در دست علمای دینی باشد. ارائه پاسخی مناسب به این موضوع

نیازمند توجه به مطالب ذیل است:

شناخت جایگاه و نقش روحانیت در انقلاب اسلامی و مقایسه آن با سایر اقشار مختلف اجتماعی، همچون

روشنفکران، کارگران و... ؛ این موضوع از راه های متعددی قابل تبیین و بررسی است، یکی از اینها به توانایی ها و شایستگی های روحانیت باز می گردد به عبارت روشن تر، پاسخ به چرایی رهبری انقلاب اسلامی توسط روحانیت، در قبل و بعد از پیروزی آن، در این نکته نهفته است که «روحانیت شیعه در ایران، صاحب توانایی ها و ویژگی های متعددی در ارتباط با انقلاب اسلامی است که سایر طبقات فاقد آن هستند» در ادامه به توضیح مهمترین این ویژگی ها می پردازیم:

۱- مکتبی بودن انقلاب اسلامی:

مسلما هر نهضتی نیازمند به رهبر و رهبری است. در این جهت جای سخن نیست، یک نهضت که ماهیت اسلامی دارد و اهدافش همه اسلامی است، به وسیله چه کسانی و چه گروهی می تواند رهبری شود و باید رهبری شود؟

استاد شهید علامه مطهری، در پاسخ به این سؤال چنین می فرمایند: «بدیهی است به وسیله افرادی که علاوه بر شرایط عمومی رهبری، واقعا اسلام شناس باشند و با اهداف و فلسفه اخلاقی و اجتماعی و سیاسی و معنوی اسلام کاملا آشنا باشند؛ به جهان بینی اسلام - یعنی بینش و نوع دید اسلام درباره هستی و خلقت و مبدأ و خالق هستی و جهت و ضرورت هستی و دید و بینش اسلام درباره انسان و جامعه انسانی - کاملا آگاه باشند؛ ایدئولوژی اسلام را - یعنی طرح اسلام را درباره این که انسان چگونه باید باشد و چگونه باید زیست نماید و چگونه باید خود و جامعه خود را بسازد و چگونه به حرکت خود ادامه دهد و با چه چیزها باید نبرد کند و

بستیزد و خلاصه چه راهی را انتخاب کند و چگونه برود و چگونه بسازد و چگونه زیست نماید و... درک نماید.

بدیهی است افرادی می توانند عهده دار چنین رهبری بشوند که در متن فرهنگ اسلامی پرورش یافته باشند و با قرآن و سنت و فقه و معارف اسلامی آشنایی کامل داشته باشند و از این رو تنها روحانیت است که می تواند نهضت اسلامی را رهبری نماید» (استاد مطهری و روشنفکران، انتشارات صدرا، چاپ ششم ۱۳۷۷، ص ۸۴ – ۸۳).

و در جای دیگر در تبیین این مسأله می فرمایند: «ما فعلا نهضتی داریم موجود، هر نهضت اجتماعی باید پشتوانه ای از نهضت فکری و فرهنگی داشته باشد وگرنه در دام جریان هایی قرار می گیرد که از سرمایه ای فرهنگی برخوردارند و جذب آنها می شود و تغییر مسیر می دهد، چنان که دیدیم گروهی که از سرمایه فرهنگی اسلامی بی بهره بودند، چگونه مگس وار در تار عنکبوت دیگران گرفتار آمدند (مقصود سازمان مجاهدین خلق است که با ادعای روشنفکری از اسلام به مارکسیسم، تغییر ایدئولوژی داد).

و از طرف دیگر هر نهضت فرهنگی اسلامی که بخواهد پشتوانه نهضت اجتماعی ما واقع شود باید از متن فرهنگ کهن ما نشأت یابد و تغذیه گردد نه از فرهنگ های دیگر. این که ما از فرهنگ های دیگر مثلا فرهنگ مارکسیستی یا اگزیستانسیالیستی و امثال اینها، قسمتهایی التقاط کنیم و روکشی از اسلام بر روی آنها بکشیم برای این که نهضت ما را در مسیر اسلامی هدایت کند، کافی نیست. ما باید فلسفه اخلاق، فلسفه تاریخ، فلسفه سیاسی، فلسفه اقتصادی، فلسفه دین، فلسفه الهی خود

اسلام را که از متن تعلیمات اسلام الهام بگیرد، تدوین کنیم و در اختیار افراد خودمان قرار دهیم» (استاد مطهری و روشنفکران).

و «... در پاسخ به این روشنفکران محترم باید عرض کنیم اولا اسلام در ذات خود یک «حقیقت» است نه یک «مصلحت»، یک «هدف» است نه یک «وسیله» و تنها افرادی می توانند از این منبع انرژی اجتماعی بهره گیری نمایند که به اسلام به چشم «حقیقت» و «هدف» بنگرند نه به چشم «مصلحت» و «وسیله» اسلام یک ابزار نیست که در مقتضیات قرن ۱۶ مورد استفاده قرار گیرد و در مقتضیات قرن بیستم به تاریخ سپرده شود اسلام صراط مستقیم انسانیت است. انسان متمدن به همان اندازه به آن نیازمند است که انسان نیمه وحشی و به انسان پیشرفته همان اندازه نجات و سعادت می بخشد که به انسان ابتدایی.

آن که به اسلام به چشم یک وسیله و یک مصلحت و بالاخره به چشم یک امر موقت می نگرد که در شرایط جهانی و اجتماعی خاصی فقط به کار گرفته می شود، اسلام را به درستی نشناخته است و با آن بیگانه است. پس بهتر آن که آن را به همان کسانی وابگذاریم که به آن به چشم حقیقت و هدف می نگرند نه به چشم مصلحت و وسیله، آن را مطلق می بینند نه نسبی.

ثانیا اگر اسلام به عنوان یک وسیله و ابزار، کارآمد باشد، قطعا اسلام راستین و اسلام واقعی است نه هر چه به نام اسلام قالب زده شود. چگونه است که بهره گیری از هر ابزار و وسیله ای، تخصص می خواهد و بهره گیری از این وسیله تخصص

نمی خواهد؟! خیال کرده اید هر مدعی روشنفکری که چند صباح با فلان پروفسور صبحانه صرف کرده است قادر خواهد بود اسلام راستین را از اسلام دروغین بازشناسد و به سود جامعه از آن استفاده نماید!!» (همان، صص ۹۵ – ۹۴).

بنابراین علت انحصار نقش رهبری و هدایت انقلاب در روحانیت به ماهیت انقلاب و اسلامی بودن آن باز می گردد.

۲– تأکید به اجتهاد و عقل گرایی و توجه به مقتضیات زمان و مکان:

تأکید بر اجتهاد و عقل گرایی توسط روحانیت، ایدئولوژی اسلامی انقلاب را متناسب با مقتضیات زمان و مکان پیش می برد و از آن جا که هر نظام ایدئولوژیک باید در حد کافی انعطاف داشته باشد تا برای بقای خود بر تهدیدات چیره شود، این مکتب ظرفیت لازم را برای ارائه بهترین کارکردها در همه شرایط پیش آمده داراست.

مرحوم دکتر شریعتی در این زمینه چنین می گوید: «اجتهاد که برجسته ترین شاخص روح علمی و بینش اعتقادی اسلام است، نه تنها موجب می شد که اندیشه اسلامی در قالب های ثابت زمان متحجر نشود و فهم مذهبی و قوانین و احکام دینی به صورت سنت های راکد و تعبدهای موروثی و اعمال تکراری و بحث بی روح در نیاید، در مسیر تغییر شرایط اقتصادی و اجتماعی و مرگ و زاد نیازها، مقتضیات زندگی از حرکت باز نایستد و با زمان و زمینه جدید بیگانه نگردد و همواره در حرکت و کمال باشد و در طی تاریخ، توسعه و تکامل و غنای بیشتر یابد...

اجتهاد به معنای کوشش آزاد و مستقل علمی است در راه شناخت متکامل و مترقی اسلام در همه ابعادش و

تلقی مجدد آن در بینش متعالی و پیش رونده زمان شناس مجتهدان آگاهش و فهم معانی متعدد، متشابه و.... و بالاخره استخراج و استنباط مداوم حقایق نوین بر حسب تکامل اندیشه و علوم بشری و احکام و موازین حقوقی جدید بر حسب تغییر نیازها و تحول نهادها و بناهای اصلی و فرعی نظام های اجتماعی و حرکت تاریخ و تکامل قطعی بشریت، بنابراین اجتهاد عامل بزرگ حرکت و حیات و نوسازی همیشگی فرهنگ و روح و نظام علمی و حقوق اسلام در طی ادوار متغیر و متحول زمان است» (اجتهاد و نظریه انقلاب دائمی، علی شریعتی، قم، نشر نظیر، چاپ اول ، ص ۱۵ و ۹).

در هر صورت ایدئولوژی شیعه به عنوان یک نظام عقیدتی، چنان که ادوارد شیلز در مورد مفهوم و کارکرد ایدئولوژی بیان می کند با توجه به ویژگی های متعددی، روحانیت انقلابی را پر قدرت و صلاحیت دار رهبری انقلاب کرده است برخی از این ویژگی ها عبارتند از:

صراحت ترکیب مفاهیم؛ یکپارچگی درونی مفاهیم اساسی با یکدیگر و با اصولی که از آنها استنتاج می شود؛ درجه استواری دکترین ها؛ دامنه اجماع نظر مورد خواست پیروان؛ گستره ای که انتظار می رود رفتارها، گویای اعتقادات باشند؛ درجه حساسیت در برابر عقاید بیگانگان، عمق دلبستگی احساس پیروان، قدرت همراهی با یک جنبش اجتماعی یا سازمان مشارکتی؛ همچنین طرح حکومت جهانی حضرت مهدی(عج) نیز آنان را تا پایان تاریخ سرزنده و فعال نگه می داشت (شاهرخ اخوی، ایدئولوژی و انقلاب ایران، کتاب انقلاب ایران، ایدئولوژی و نماد پردازی، گرد آورنده: باری روزن، ترجمه سیاوش مدیری، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۷۹،

ص ۱۸).

بنابراین روحانیت با تأکید بر عنصر اجتهاد و عقل و با همراه داشتن ویژگی های فوق، به عنوان تنها نیرویی هستند که می توانند اولا ماهیت اصلی انقلاب و اسلامی بودن آن را حفظ کنند.

ثانیا با ارائه مدیریتی صحیح به روز و کارآمد، جامعه را در جهت توسعه و دستیابی به کمال مادی و معنوی به پیش می برند.

ثالثا، به علت اصالت مبانی فکری و عدم وابستگی به افکار و اندیشه های وابسته و الحادی و همچنین به دلیل داشتن پشتوانه و جایگاه مستحکم مردمی، تضمین کننده اصلی، سلامت نهضت، استقلال، امنیت، وحدت و منافع ملی می باشند و این در حالی است که مثلا- طبقه روشنفکری دقیقا به خاطر فقدان این ویژگی ها، عملکردهای نامطلوبی را در قبال جامعه و حرکت های اصیل مردمی انجام داده است، شکست جنبش مشروطه، دیکتاتوری رضا خانی، امضای قراردادهای ننگین استعماری و... از واقعیات مسلم تاریخی است. از این رو به هیچ وجه توانایی و شایستگی عهده دار شدن رهبری جامعه اسلامی را نداشته و نخواهند داشت.

برای آگاهی بیشتر ر.ك:

۱- ارتجاع روشنفکری در ایران، محمد مهدی باباپورگل افشانی، انتشارات آل صمد، ۱۳۸۱

۲- حدیث پیمانه، پژوهشی در انقلاب اسلامی، حمید پارسانیا، نشر معارف، ۱۳۷۶

۳- در خدمت و خیانت روشنفکران، جلال آل احمد

۴- ماجرای غم انگیز روشن فکری در ایران، سید یحیی یثربی، نشر مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر

ب) اما درباره مدیریت خرد نظام و سایر قوا و یا وزارت خانه ها باید گفت که: در این قبیل امور غیر از مواردی که از شرایط اشتغال و تصدی آن شرعا و قانونا «مجتهد بودن» است نظیر ریاست قوه

قضـائیه، فقهـای شورای نگهبـان، وزیر اطلاعات، قضات و...، هیـچ منعی برای تصـدی افراد غیر مجتهـد و روحانی وجود نـدارد. چنـانکه اکثریت نماینـدگان مجلس، وزراء و مسؤولین مراکز دولتی و... غیر روحـانی هسـتند و این چیزی که از اول تـاکنون نیز نظام اسلامی بر آن تأکید داشته و دارد و آن سپردن امور به افراد متخصص در هر زمینه ای است.

در هر صورت تصـدی امور کشور براسـاس رعـایت اصل «تخصـص» است که مـدیریت کلان و یا برخی مناصب خاص اقتضای این می کند که افراد مجتهد باشند و در بسیاری از مشاغل و مسؤولیت های دیگر چنین الزامی وجود ندارد.

چرا افرادی که امام خمینی را قبول داشــته اند در حال حاضــر بعضــی از این افراد ولی فقیه را که جانشین آن حضرت هستند را قبول ندارند؟(به عنوان رهبر) در زمره این افراد جانبازانی قرار دارند که در جبهه های جنگ شرکت داشته اند و اعمال دینی را نیز انجام می دهند. عمل این

پرسش

چرا افرادی که امام خمینی را قبول داشته اند در حال حاضـر بعضـی از این افراد ولی فقیه را که جانشـین آن حضـرت هستند را قبول ندارند؟(به عنوان رهبر) در زمره این افراد جانبازانی قرار دارند که در جبهه های جنگ شـرکت داشـته اند و اعمال دینی را نیز انجام می دهند. عمل این افراد چطور توجیه می شود.

پاسخ

موضوعی ار که نام بردیـدی اختصاصـی به زمان ما و حتی نظام اسـلامی ندارد و در طول تاریخ خصوصا در جریان جنبش های الهی به وفور دیده می شود، اصولا جریان های انقلابی در طی مراحل شکل گیری، پیروزی و دوران پس از آن، همیشه با مسأله ریزش هـا و رویش هـا مواجه بوده انـد. نمونه آشـکار این موضوع، انقلاـب الهی پیـامبر اکرم(ص) بود که برخی از مسـلمانان و صحـابه صـدر اسـلام علی رغم تحمـل بیشترین مشـقت ها و رنـج ها در پیروزی و تثبیت آن، به دلایل مختلف در نیمه راه کناره گیری کرده و حتی در مقابـل دسـتورات پیـامبر اکرم(ص) و جانشـین ایشان قرار گرفتنـد،ماننـد، طلحه، زبیر و خوارج و... و در عوض نیز افراد ثابت قدمی به دین اسلام ملحق شدند که علی رغم این که از سابقین در اسلام نبودند اما بیشترین دفاع و حمایت را تـا آخر عمرشـان از دین اسـلام و پیامبر اکرم(ص) و امام علی(ع) نمودنـدماننـد حجر بن عـدی، مالک اشتر و... (ریزش ها و رویش ها، محمد باقر پورامینی، نشر مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۱).

نگاهی ژرف به این واقعیات تاریخی، به ما می آموزد که به هیچ وجه نباید حمایت یا عدم حمایت افراد

را ملاک حقانیت نظام اسلامی دانست بلکه باید با معیار و ملاک های اساسی که مبین حقانیت یک نظام و رهبران آن است، این موضوع را بررسی نمود و آنگاه حقانیت عمل افراد را در میزان همراهی با نظام اسلامی سنجید.

اصولا از دیدگاه جهان بینی توحیدی، دنیا عرصه امتحان و آزمون الهی است و تنها افرادی موفق اند که بتوانند تا آخر در مسیر حق و حقیقت گام بردارند. از این روست که در آیات بیشماری از قرآن کریم بر «ثبات قدم» در دین تأکید شده است (بقره، آیه ۲۵۰ ؛ آل عمران، ۱۴۷ ؛ انفال، ۱۱ و ۱۲ و...).

مسلما نظام جمهوری اسلامی ایران نیز از این قاعده مستثنی نبوده و تمامی افراد اعم از مسؤول و غیر مسؤول در حال آزمایش و امتحان الهی می باشند و بی شک کسی موفق است که بتواند تا آخر در راه حق و حقیقت دوام بیاورد. همانگونه که در سؤال بیان نمودید متأسفانه برخی افراد معدودی که در اوایل انقلاب و حتی در جنگ شرکت دانسته اند و حتی هنوز هم به اعمال دینی پای بند هستند از مسیر انقلاب و رهبری منحرف شده اند ولی همچنان که بیان شد به هیچ وجه نمی شود عمل افراد را ملاک قرار داد بلکه باید براساس معیارهای دینی و ملاک های اساسی که درباره حقانیت یک نظام وجود دارد، به قضاوت نشست. و از سوی دیگر باید در مقابل ریزش ها، به رویش ها و همراهی خیلی عظیمی از انقلابیون و جبهه رفته ها و... که همچنان با نظام اسلامی و رهبری آن وفا دارند و در سخت

ترین شرایط تحت تأثیر امیال نفسانی، شهوات و شبهات قرار نگرفته اند، توجه نمود.

از سوی دیگر در بررسی این موضوع باید به این نکته مهم نیز توجه داشت که بسیاری از افراد که امام را قبول داشتند برداشت ها و دیدگاه های متفاوتی در مورد نظرات و عملکرد ایشان داشتند، از این رو بعضا بین عملکرد و دیدگاه های مقام معظم رهبری با آن دیدگاه و برداشتی که خودشان از حضرت امام داشتند، همخوانی نمی بیند از این رو خود را مخالف می پندارند. در حالی که سوای از مقامات معنوی و عرفانی حضرت امام قطعا بین حضرت امام و مقام معظم رهبری در زمینه ولایت فقیه و اختیارات ایشان و لزوم اطاعت از دستورات حکومتی هیچ تفاوتی وجود ندارد و این مسأله ای است که این عزیزان از آن غفلت دارند.

در هر صورت مقام معظم رهبری دارای تمامی ویژگی های لازم برای رهبری می باشند و این موضوع علاوه بر این که توسط حضرت امام و مراجع عظام و علما و مجلس خبرگان تأیید شده است در عمل نیز لیاقت و رهبری امام گونه ایشان به اثبات رسیده است (زندگینامه مقام معظم رهبری، مؤسسه فرهنگی قدر ولایت و حکایت نامه سلاله زهرا(س)، حسن صدری مازندرانی، انتشارات مشهور).

مرجعیت و ولایت

با تشکیل حکومت اسلامی، گستره مسائل فقهی بسیار وسیع گردیده، به گونه ای که اولاً: اجتهاد و اعلمیت در تمام ابواب فقه امکان پذیر نیست؛ ثانیاً: تعدّد مرجعیت با توجه با اختلاف آرا در مسائل سیاسی و اجتماعی... مشکل ساز است. راه مناسب کدام است؟

پرسش

با تشکیل حکومت اسلامی، گستره مسائل فقهی بسیار وسیع گردیده، به گونه ای که اولاً: اجتهاد و اعلمیت در تمام ابواب فقه امکان پذیر نیست؛ ثانیاً: تعدّد مرجعیت با توجه با اختلاف آرا در مسائل سیاسی و اجتماعی... مشکل ساز است. راه مناسب کدام است؟

پاسخ

مسئله تعدد مرجعیت را از دو منظر می توان مورد بررسی قرار داد:

۱ - اگر مرجعیت واحد باشد، برای انسجام و اتحاد تشیع بهتر است یا متعدد باشد؟

بدیهی است که مرجعیت واحد، موجب پیدایش "مرکزیت و محوریت" قدرت و تصمیم گیری در مسائل سیاسی و اجتمعی می گردد. به بیان دیگر: مرجعیت در متن خویش، رهبریت و زعامت را همراه دارد و یک مرجع تقلید در عین هدایت و رهبری دینی و مسائل فردی و عبادی، زعامت خویش را در مسائل سیاسی و اجتماعی و غیره نیز به عهده دارد. بنابراین، تعدد مرجعیت موجب تفرّق و تشتّت شیعیان می گردد و شکوه و عزّت مسلمانان از بین می رود.

۲ – از آن جـا کـه انسـان پیوســته در معرض وسـوسه شــیاطین جنی و انسـی قرار دارد و ایـن خطر آن گـاه افزون می گردد که احسـاس قـدرت انحصاری در فرد ایجاد گردد، اگر مرجعیت واحـد گردد، ضـریب وسوسه پـذیری و فریب خوردن افزایش می یابـد. بنابراین، تعـدد مرجعیت بااین دیـد و نگاه، مطلوب می نماید. مخصوصاً اگر حوزه های علمیه درصدد برنامه ریزی دقیق و هماهنگی برای تخصصی نمودن فقه برآید و در مرجعیت مسیر پذیرش "تجزّی" را بپیکتید. به بیان دیگر، با توجه به نیاز زمان و گستره وسیع مسائل فقهی، ابواب متقارن و متناظر فقه دسته بنـدی شود و طلاب علوم دینی پس از گذرانـدن سـطح عمومی در یکی از

آن رشته ها، تخصص پیدا کنند و یک نفر، به جای این که فقیه و متخصص در همه ابواب فقهی گردد، فقط در یکی از آن رشته ها تخصص کافی را کسب نماید و مجموع فقه توسط عده ای از فقها مثلاً ده نفر مورد بررسی قرار گیرد. این نهم با تشکیل شورای فقها امکان پذیر است.

در نتیجه مردم در هر یک از رشته های مختلف، مقلد یک مرجع و فقیه خاصی باشند. ضرورت این امر در عصر کنونی که حکومت اسلامی تأسیس شده است و در رأس هرم حکومت، مجتهدی فقیه قرار دارد و به اصطلاح "مبسوطالید" می باشد، بیشتر احساس می شود. با اجرای این طرح، هم اشکال اول شما منتفی می گردد، و هم جامعه شیعیان از آفات و مضرات اختلاف و تفرقه مصون می مانند. مگر این که هوس گرایی و هواپرستی و ریاست طلبی موجب گردد که اشخاص پُر مدعا از "مرکزیت و محوریت" جامعه یعنی ولایت فقیه فاصله گیرند. آفات تمرکز قدرت نیز با نظارت مجلس خبرگان و رجوع به "اهل الذکر" منتفی می گردد.

در صورتی که می دانیم بعضی از مراجع و علما با ولایت مطلقه فقیه موافق نیستند، آیا شعار مرگ بر ضد ولایت فقیه صحیح است؟

پرسش

در صورتی که می دانیم بعضی از مراجع و علما با ولایت مطلقه فقیه موافق نیستند، آیا شعار مرگ بر ضد ولایت فقیه صحیح است؟

پاسخ

کسانی که شعار می دهند، مرگ بر ضد ولایت مطلقه فقیه نمی گویند تا اشکال شما وارد باشد. برخی از فقها ولایت مطلقه فقیه را قبول ندارند، اما هیچ فقیهی از صدر اسلام تاکنون را نمی توان یافت که ولایت فقیه را قبول نداشته باشد. تمامی آنان ولایت فقیه را قبول ندارند. ثانیا این شعار مربوط است به کسانی که با حکومت دینی که رأس آن فقیهی حاکم باشد، مخالف هستند و شعار اسلام منهای روحانیت را سر می دهند. آغاز این شعار در ابتدای انقلاب برای این بود که عده ای مانند بنی صدر و غرب زده ها با آوردن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی مخالف بودند. در حالی که انقلاب به وسیله روحانیت و علما و مراجع مخصوصا رهبر کبیر انقلاب امام خمینی (ره) تأسیس شد و ادایه یافت و پیروز گردید. این شعار علیه آنان است.

با وجودی که امامت در دوازده امام معصوم(ع) محدود است، چرا به آیت اللّٰه خمینی امام اطلاق می شود؟ چرا همین عنوان را به آیت اللّٰه خامنه ای، جانشین ایشان اطلاق نمی کنند؟

پرسش

با وجودی که امامت در دوازده امام معصوم(ع) محدود است، چرا به آیت اللّٰه خمینی امام اطلاق می شود؟ چرا همین عنوان را به آیت اللّٰه خامنه ای، جانشین ایشان اطلاق نمی کنند؟

پاسخ

"امـام" و "اَمـام" هم ریشه انـد. "اَمام" به معنای جلو و رو به رو و "اِمام" به معنای پیشوا و جلودار، آن که از او پیروی می شود (خواه انسان باشد یا کتاب یا چیز دیگر) این شخص یا چیز پیروی شده ممکن است حق باشد یا باطل.

عرب ها به ریسمانی که بَنّاها به دیوار می کشند تا دیوار راست بنا گردد، "اِمام" می گویند.

قرآن خود را اِمام معرفی می کند (و کل شی ءٍ احصیناه فی امامٍ مبین).(۱)

نیز به پیشوایان هدایت و عصمت(۲) و دیگر پیشوایان(حق یا باطل) امام اطلاق می کند.(۳)

در عرف اسـلامی به کسـی که در نماز جماعت جلودار است و دیگران از او در نماز خواندن پیروی می کنند، امام جماعت می گویند. نیز به پیشوا و عالِم مذهبی، امام گفته می شود، مانند امام فخر رازی، امام ابوحامد محمد غزالی، امام بخاری و... .

به پیشوای سیاسـی نیز امام گفته می شود، مانند امام موسـی صدر(رهبر شـیعیان لبنان). بر آیت اللّه خمینی چون پیشوای مذهبی، سیاسی و رهبر انقلاب اسلامی ایران است امام اطلاق می شود.

طبق همین معنا اطلاق امام به آیت اللّه خامنه ای روا است. اگر در عرف ما ایرانیان متـداول نیست که به ایشان امام خطاب کنیم، امّا در عرف عرب زبانان این اطلاق شایع است. عرب ها به آیت اللّه خامنه ای، امام خامنه ای می گویند.

افزون بر این ها در فرهنگ شیعه و در اصطلاح خاص علم کلام واژه امام و

امامت از یک بار معنایی ویژه ای بهره مند است. در این فرهنگ امام آن انسان برگزیده ای است که از سوی خداوند بزرگ رهبری امت را در دست دارد و از ملکه عصمت بهره مند است. امام بدین معنا بعد از پیامبر(ص) در دوازده تن منحصر است. اطلاق کلمه امام به رهبر کبیر انقلاب آیت اللّه خمینی بدین معنا نیست، که ایراد گرفته شود مگر ما از دوازده امام بیشتر داریم که به آیت اللّه خمینی امام گفته می شود. این ایراد در واقع خلط بین این چند معنا است.

چون در فرهنگ شیعه امامت از بار معنایی خاص بهره مند است و با اطلاق کلمه امام، امام معصوم در ذهن تداعی می کند، بدین جهت برای ما شیعیان ایران سنگین و نا مأنوس بود که کلمه امام را به آیت اللّه خمینی اطلاق نماییم. بدین جهت در آغاز می گفتند: نائب الامام خمینی؛ یعنی آیت اللّه خمینی عنوان نایبِ عام امام مهدی(عج) را دارد، چون که فقیهان با شرایط خاص در دوره غیبت کبری نایبان امام مهدی(عج) می باشند.

در جریان مبارزات اسلامی ملت ایران برخی از شخصیت های مذهبی اعلان کردن که به آیت اللّه خمینی امام (به معنای رهبر و پیشوا) گفته شود و کم کم این عنوان برایشان از مقبولیت اجتماعی بهره مند شد.

همین عنوان را می توان درباره آیت اللّه خامنه ای رهبر انقلاب اطلاق نمود و هیچ اشکالی ندارد.

پی نوشت ها:

۱. یس (۳۶) آیه ۱۲.

۲. انبیا (۲۱) آیه ۷۳.

۳. قصص (۲۸) آیه ۴۱.

سوال ۲۲: چرا بعضی از احکام اسلام مانند قطع دست دزد در زمان ما کمتر اجرا می شود؟

پاسخ : اجرای احکام الهی دارای

شرایطی است که بدون تحقق آن شرایط, قابل اجرا نیست . نه تنها قطع دست دزد بلکه تمام حدود الهی شرایطی دارند که باید در اجرای حدود, آن ها را رعایت کرد. قاضی وقتی می تواند دست درد را قطع کند که با اقرار خود دزد یا شهادت دو نفر عادل , دزدی او ثابت شود و همین طور باید برای قاضی احرازشود که دزد, عاقل و بالغ بوده و با اختیار دزدی کرده و مجبور نبوده حرزی را شکسته باشد ; یعنی قفلی را بریده باشدیا دری را شکسته باشد ; بنابراین اگر شخصی در را بشکسته باشد ولی دیگری دزدی کرده باشد, دست هیچ کدام راقطع نمی کنند و هم چنین است شرایطی مانند این که دزدی از بیت المال نباشد, رد زمان قحطی نباشد, پدر, صاحب مال نباشد, مقدار اموالی که دزدیده شده از ربع مثقال طلا کمتر نباشد, وشرایط دیگری که در کتاب های فقهی مفصلاًبحث شده است (۱). بنابراین قطع دست دزد زمانی اتفاق می افتد که تمام شرایط احراز شود و تا قاضی این شرایط را احراز نکند و به آن ها یقین پیدا نکند, نمی تواند دستور بدهد که دست کسی را قطع کنند.

پی نوشت ها :

۱ . تحریرالوسیله , ج ۲ ص ق ۴۸۲

پرسش آیا بانک ها در جمهوری اسلامی سودهایی که می گیرند یا می دهند ربا نیست؟ اگر ربا هست، پس شما روحانیون چه اقدامی در جلوگیری از آن نموده اید؟

پاسخ: بانک ها براساس مصوبه مجلس شورای اسلامی و تأیید شورای محترم نگهبان موظفند براساس عقود و معاملات شرعی و قانونی عمل کنند. از این رو در دستور

عمل بانک ها رعایت اصول اسلامی قید شده است. اصولاً ربا دو نوع است:

۱ - ربای قرضی و آن این است که کسی به دیگری مالی را قرض بدهد به شرط این که اضافه پس بگیرد.

۲ - ربای معاملی و آن خرید و فروش یا مبادله جنس به جنس در چیزهایی که وزن دار هستند، در حالی که رعایت هم وزن بودن نشده باشد، مانند خرید و فروش دو کیلو برنج ایرانی به بیست کیلو برنج تایلندی. این نوع خرید و فروش را معامله ربوی می گویند.

بانک های دولتی قرض الحسنه نمی دهند و اگر بدهند، سودی اضافه نمی گیرند تا ربا پیش آید. معاملات بانکی را به صورت مضاربه، جعاله و مشارکت انجام می دهند. پولی که بانک به افراد به عنوان وام می دهد، قرض الحسنه نیست، بلکه معامله با پول است. بانک با وکالتی که از سپرده گذاران گرفته، پول آنان را به درخواست کنندگان به عنوان مضاربه یا معاملات دیگری می پردازد. بخشی از استفاده ای که از این معاملات می برد، به سپرده گذاری می دهد و بخشی را به خود اختصاص می دهد. این گونه معاملات بانکی را اگر بانک و مشتریان براساس عقود اسلامی عمل کنند، اشکال شرعی ندارد، ولی اگر شرایط را رعایت نکنند، اشکال دارد.

این مسئله در توضیح المسائل یا استفتائات درج شده است. (۱)

پی نوشت ها:

۱ - آیت الله فاضل، جامع المسائل، ج ۱، س ۱۰۸۹؛ آیت الله تبریزی، استفتاءات جدید، س ۲۱۰۰.

جایگاه مراجع تقلید در نظام ولایی کجاست و نسبت آنان با ولی فقیه چیست ؟

پرسش

جایگاه مراجع تقلید در نظام ولایی کجاست و نسبت آنان با ولی فقیه چیست ؟

پاسخ

ابتدا لازم است درباره (مرجع تقلید) , (افتاء) و (حکم) توضیحی داده شود . (مرجع تقلید) در فرهنگ دینی ما فقیهی است که دارای شرایط خاصی است و مردم عادی برای آگاهی از احکام شرعی به او مراجعه می کنند . ایشان نیز مانند هر کارشناس دیگر نظر خود را اظهار می دارد . جایگاه مراجع تقلید و نقش آنان برای عموم مردم جایگاه و موقعیت مرجع تقلید روشن و مشخص است . کار مرجع تقلید(افتاء) است ; یعنی فتوا دادن . وقتی فقیه جامع الشرایط فتوا می دهد , مانندآن است که به پزشکی مراجعه کنیم و درباره ناراحتی جسمی نظرش را بخواهیم و او هم نظرش را می دهد . پزشک در واقع فقط راهنمایی می کند , تا اگر بیمار خواست معالجه شود , به راهنمایی او عمل نماید . پزشک هیچ ولایت و سلطه ای بر بیمار ندارد ودستور او فقط جنبه (ارشاد) دارد , نه (مولویت) (۱) . مرجع تقلید نیز نسبت به مقلدان خود همین نقش را دارد . همچنین فقیه در

هنگام فتوا دادن , نظری کلی می دهـد . او مثلا می گویـد : شـرایط صـحت نماز چیست ; مبطلات روزه کـدام است , خون چه حیوانی نجس است . او حتی در موردمسائل اجتماعی می گوید در چه مواردی جنگ مشـروع است و یا شرکت زنان در جنگ در چه اوضاعی شرعی است . او احکام

کلی را عرضه می کنـد , ولی اینکه آیا امروز و در این جنگ زنان بایـد شـرکت کننـد یا خیر , که در واقع تطبیق احکام کلی بر موارد خاص است , کار فقیه نیست , پس در موارد خاص چه کسـی باید تعیین وظیفه نماید ؟ پاسخ این سئوال گفته خواهد شد . در همین جا به مساله ای دیگر توجه می کنیم و آن این است که ممکن است در یک زمان چند مرجع تقلید داشته باشیم . البته هم ادله شـرعی و هم ذوق عقلایی اقتضا می کنـددر میان آن مراجع هر کس به دنبال اعلم باشـد . اگر کسـی می توانـد اعلم را تشـخیص دهـد , مشـکلی نـدارد , ولی عمـوم مردم کـه تـوان شـناسایی اعلـم را ندارنـد , از اهـل فن سـئوال می کننـد و گفتـار متخصـصان برایشان دلیل است . آیا تعدد مراجع مشـکلی ایجاد نمی کند ؟در مسائل فردی تعدد مراجع و اختلاف فتاوا مشـکلی ایجاد نمی کنـد . فرض کنیـد دو نفربا هم به مسافرت می رونـد ; یکی مقلـد مرجعی است که طبق فتوای او باید نماز راشکسـته بخوانـد و دیگری مقلـد مرجعی است که به فتوای او بایـد نمـاز را تمـام بخوانـد . در اینجا مشـکلی رخ نمی دهـد , ولی اگر در مسائل اجتماعی فتاوا متعددباشـد , موجب هرج و مرج و اختلال در اجتماع می شود . فرض کنیـد زن و مردی قصـد دارنـدباهم ازدواج کنند ; یکی مقلد کسی است که می گوید : فلان امر , شرط صحت ازدواج است , و دیگری مقلد مرجعی است که آن شرط را لازم

نمی دانـد . حـال اگر ازدواج بصورتی واقع شـد که طبق فتوای یکی از مراجع صـحیح و طبق فتوای دیگری باطـل است چه باید کرد ؟از این مثـال سـاده می توان مشـکلاتی را که در صورت تعـدد مراجع و اختلاـف فتـاوای آنان در مسائل مهمتر اجتماعی -ماننـد جنگ و صـلح - پدید می آید , فهمید . پس در مسائل اجتماعی چه باید کرد ؟ پاسخ این سـئوال را بزودی خواهیم داد . نقش ولی فقیه ولی فقیه , فقیهی است که علاـوه بر اجتهـاد در احکـام شـرعی , دارای تقـوا , عـدالت ,مـدیریت کلاـن جـامعه , آگاهی کافی از اوضاع و احوال کشور و جهان , شـجاعت و برخی امور دیگر است , زیرا ولایت و امامت جامعه مانند هر پست و مقام دیگر ضوابطی داردکه تا آن ضوابط در شخصـی نباشد , او نمی تواند آن مقام و پست را احراز کند . فرض ایده آل این است که ولی فقیه اعلم فقهای زمان خویش باشـد ; از دیگران با تقواترباشـد و آگاهترین فرد به مصالـح جامعه باشـد , ولی این ایـده آل معمولا محقق نمی شود ,اما معنایش این نیست که ولی فقیه می توانـد بعضـی از این شـرایط را نداشـته باشد ;بلکه باید حـد نصاب این شـرایط در او وجود داشـته باشـد . وقتی فقیهی منصب ولایت و امامت جامعه را عهده دار شد در این صورت او حق داردمصداق و مورد احکام کلی را در هر اوضاع و احوالی تشـخیص دهد , که البته برای تشخیص صحیح از نظر مشاوران و متخصصان مختلف بهره می برد و مثلا می

گوید : رابطه سیاسی با فلان کشور قطع شود , یا اعلان جنگ یا صلح می دهد و امثال آن . پس پاسخ اولین سئوال – که تعیین مصداق احکام به عهده چه کسی است – معلوم شد . در مسائل اجتماعی تنها نظر و فتوای ولی فقیه است که نظر رسمی در کشور است و درموارد اختلاف فتاوا فقط نظر او را باید مراعات و عمل کرد ; یعنی نظر نهایی درمسائل اجتماعی فتوای ولی فقیه است که باعث ریشه کن شدن اختلاف و رفع هرج و مرج می شود . با این گفته پاسخ سئوال دوم هم داده شد ; یعنی مراجع متعدد در مسائل فردی نظرشان مطاع است و ولی فقیه در مسائل اجتماعی واجب الاطاعه است . تفاوت حکم و فتواتفاوت حکم و فتوا در این است که فقیه در مقام فتوا , حکم کلی را بیان می کند ,ولی (حکم) دستور دادن و الزام کردن است . کار دیگر ولی فقیه حکم دادن است . ولی فقیه با صدور حکم , مردم را به کاری وادار می کند . زمان حیات امام راحل رادر نظر آورید ; ایشان در اوایل جنگ دستور دادند حصر آبادان باید شکسته شود . این فتوا نبود , بلکه حکم بود و جایز نیست که فقهای دیگر آن را نقض کنند . درکتب فقهی گفته شده است : اگر قاضی حکم کرد , هیچ فقیهی حق ندارد حکم آن قاضی فقیه را نقض کند . در باب ولی فقیه این مساله به طریق اولی باید مراعات شود ;یعنی وقتی ولی فقیه در امری

اجتماعی - بنا به اقتضای مصالح اسلام و مسلمانان -لازم دید حکمی بکند , دیگران حتی به فرض اینکه اعلم از او باشند , حق مخالفت باحکم او را ندارند . باید توجه کرد تا (حکم) حکومتی فقیه نباشد , امر اجتماع به سامان نمی رسد چون اگر بنا باشد امور اجتماعی بر اساس فتاوای متفاوت اداره گردد , هرج و مرج واختلال پیش می آید . از این روست که باید اداره امور اجتماعی تحت تسلط و قدرت یک نفر باشد . خلاصه مطالب فوق این است که اولا- با وجود ولی فقیه در راس حکومت اسلامی مراجع تقلید جایگاه خاص خود را دارند و هر کس می تواند از آنان تقلید کند . ثانیا : امور اجتماعی باید تحت نظر یک نفر اداره گردد , تا هرج و مرج رخ ندهد . ثالثا : اگر در موردی ولی فقیه حکمی داد , هیچ فقیهی گرچه از نظر فقهی اعلم ازولی فقیه باشد , حق نقض آن حکم را ندارد .

آیا جدایی رهبری نظام از مرجعیت تقلید - آن گونه که در قانون اساسی جدید پیش بینی شده است - مشکلی برای مردم پیش نمی آورد ؟

پرسش

آیا جدایی رهبری نظام از مرجعیت تقلید - آن گونه که در قانون اساسی جدید پیش بینی شده است - مشکلی برای مردم پیش نمی آورد ؟

پاسخ

اسلام آفرینش انسان را هدفدار و حکیمانه می داند و معتقد است آدمی برای نیل به هدفی خاص آفریده شده است . این هدف والا- رسیدن به کمال نهایی , یعنی قرب به خداو برخورداری از رحمت ابدی اوست . از آن رو که نیل به چنین هدفی بدون برنامه ممکن نیست , بناچار باید راهی فراروی انسان قرار گیرد تا وسیله رسیدن به مقصدباشد . این راه جز عبودیت خدا و تسلیم محض در برابر اوامر و نواهی او نیست . از سوی دیگر اسلام دینی جامع است که هم در جنبه فردی و هم اجتماعی زندگی دارای احکام و مقررات است , و تامین سعادت انسان در گرو عمل به قوانین فردی و اجتماعی است . باید افزود که عمل به احکام و قوانین الهی نیازمند شناخت صحیح و دقیق آن است وتا زمانی که این احکام بخوبی شناخته نشود , نمی توانیم بدرستی به آنها عمل کنیم ; همچنان که شناخت این احکام در غیر ضروریات دین نیازمند پژوهش گسترده وعمیق کارشناسانه و روش تحقیقاتی ویژه ای است (که اصطلاحا به آن (فقاهت) , و به شخص پژوهنده و دین شناس (فقیه) و به علم در بر گیرنده آن , (فقه) می گویند). ضرورت تقلید در احکام از آن رو که رسیدن به فقاهت و اجتهاد و در نتیجه استنباط صحیح دین , نیازمندگذراندن سالیان درازی در

راه تحصیل علوم مختلف اسلامی و تلاش بی وقفه در جهت یافتن قدرت استنباط احکام دینی از منابع آن است , در هر زمان بر گروهی از افراد جامعه واجب است به این مهم بپردازند و نتیجه تحقیقات خود را در اختیار دیگران قراردهند تا از این طریق آنها نیز قوانین اسلامی را بشاسند و به آن عمل کنند . این روش در همه تخصصهای بشر به کار گرفته می شود . از این روست که انسانها به حکم قریحه عقلایی خود در آنچه دارای تخصص کافی نیستند , به کارشناسان مراجعه می کنند , تا ناشناخته های خود را شناسایی کنند و زندگی خویش را سامان دهند ;مانند رجوع افراد به مهندس ساختمان , مکانیک , پزشک و ۰۰۰به همین ترتیب برای شناخت احکام دینی نیز به فقها مراجعه می کنند , تا پس ازآشنایی با احکام اسلام , آن را در زندگی به کار بندند . از این رو در عرف دینی از مجتهدان به عنوان (مرجع تقلید) یعنی کسی که در مسائل دین به او رجوع می شود , یاد می کنند . بنابراین کار ویژه مرجع تقلید بیان کردن مقررات اسلامی به صورت قواعد کلی درجنبه های فردی و اجتماعی است , اما تعیین مصادیق احکام بر عهده وی نیست . دراحکام فردی این وظیفه بر عهده خود اشخاص است یعنی هر شخص خودش باید مصداق مثلااین حکم را که (خون حیوانی که خون جهنده دارد نجس است) پیدا کند . وظیفه فقیه نیست که مشخص کند آیا فلان حیوان خونش جهنده است یا نه . اما

در احکام اجتماعی ,نیازمند مقامی رسمی در جامعه هستیم که برای مردم معتبر باشد . حال این سئوال به ذهن می آید که آیا برای شناخت احکام می توان به هر فقیهی ,مراجعه و از او تقلید کرد ؟ همچنین آیا فقط با تبیین احکام از سوی فقها می توان به حاکمیت اسلام در جامعه امیدوار بود ؟ و بالاخره , آیا شان فقیه در تبیین خلاصه می شود , یا وظیفه دیگری مانند تصدی اجرای احکام الهی نیز بر عهده اوست ؟برای پاسخ به پرسشهای فوق توجه به نکات ذیل ضروری است :۱ - رجوع به اعلم به دلیل اختلاف نظرهایی که در برخی مسائل فقهی وجود دارد افراد به حکم ذوق فطری خود سراغ کسی می روند که از دیگران حاذقتر , برجسته تر , استادتر , یا به اصطلاح (فقیه اعلم) باشد , پس اعلمیت شرط لازم برای رجوع به یک فقیه در امور اختلافی است . ۲ - تعدد مراجع و وحدت ولی فقیه ممکن است افراد پس از تحقیق در مورد فقیه اعلم و بعد از مراجعه به خبرگان به نتایج مختلفی برسند , و در نتیجه هر یک , از مرجعی تقلید نمایند که البته این تعدد مراجع در احکام فردی باعث مشکلی نخواهد شد ; اما در مسائل اجتماعی که رابطه افراد با یکدیگر مطرح است , چند گانگی دیدگاهها خصوصا در مسائل کلان و سرنوشت ساز , مشکل آفرین خواهد بود و چه بسا باعث هرج و مرج و حتی اختلال نظام زندگی اجتماعی بشود . بنابراین ضرورت دارد یک دیدگاه در کشور حاکم باشد

که اولا ـ : از سوی فقیه آگاه به مسائل سیاسی و اجتماعی ارائه شده باشد ; ثانیا :دارای رسمیت باشد ; و ثالثا : صاحب آن دیدگاه , از سوی تعداد قابل توجهی ازمجتهدان خبره به عنوان اعلم در مسائل اجتماعی معرفی گردیده باشد . به این ترتیب مبنای تصمیم گیری در مسائل کشور و حل معضلات و اجرای احکام اسلامی همین دیدگاه رسمی قرار می گیرد . ۳ - شان ولی فقیه در اسلام ولی فقیه به عنوان حافظ شریعت و مجری احکام و قوانین الهی و مقام رسمی برای تعیین مصداق در مواجهه با مشکلات به وجود آمده , و تصمیم گیرنده نهایی در جامعه اسلامی از طرف شارع مقدس معرفی گردیده است . این مقام شامخ , شانی است که برای فقهای جامع الشرایط در عصر غیبت از سوی ائمه معصومین علیهم السلام در نظر گرفته شده است هر چند رهبر برخی از اختیارات خود را مانند قضا به رئیس قوه قضائیه واختیارات قانونگذاری را به مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان - به عنوان ضامن اسلامی بودن قوانین - می سپارد , ولی در همان حال نقش حیاتی او در جلوگیری ازانحرافها , حفظ وحدت , اجرای احکام دینی و همچنین تصمیم گیری در مورد مشکلات کلان و سرنوشت ساز امری غیر قابل انکار است . همچنان که این امر از اختصاصات رهبراست و دیگران حق دخالت در آن را ندارند . ۴ - اعلمیت در مسائل سیاسی اعلمیت در مسائل سیاسی و اجتهادی مفهومی انتزاعی است که دارای دو مشخصه مهم است . الف . داشتن شناخت بهتر از احکام

اسلامی . ب . داشتن شناخت عمیقتر از مصالح اجتماعی مسلمانان و آگاهی کامل از اوضاع سیاسی و بین المللی . هرگاه فقیهی این دو را به ضمیمه شرط عدالت و تقوا و توان مدیریت دارا بود , به ولایت و حاکمیت معرفی می گردد . ۵ - آگاهی به مصالح اجتماعی , سیاسی با عنایت به کار ویژه ولی فقیه , که تدبیر جامعه بر اساس احکام اجتماعی و سیاسی اسلام است , اگر چه در احکام فردی فقهی , اعلم از فقهای دیگر نباشد , اما چون شناخت او نسبت به احکام و مصالح اجتماعی سیاسی بیش از فقهای دیگر است , برای تصدی رهبری جامعه اسلامی اولویت خواهد داشت . ۶ - ضرورت اطاعت از احکام حکومتی مطابق دیدگاه فقهاء هرگاه حاکم اسلامی حکمی صادر کند , بر همه مسلمانان و ازجمله مراجع تقلید و فقهای دیگر اطاعت از آن واجب است و هیچ فقیهی حق نقض حکم اورا ندارد . با در نظر گرفتن مطالب مذکور به این نتیجه می رسیم که مراجع تقلید , محل رجوع مردم در شناخت احکام فقهی هستند و ولی فقیه عهده دار امر و نهی و تصمیم گیری درمورد مسائل اجتماعی کشور بوده و اوامر او لازم الاجراست و به دلیل جدا بودن حیطه وظیفه مراجع تقلید و ولی فقیه تعارضی پیش نخواهد آمد , زیرا یکی فقط به ارائه نظرات کلی اسلامی می پردازد , و دیگری به اجرای احکام الهی امر می کند و احیانا باوضع قوانینی متغیر , راه را برای عملی شدن احکام ثابت و رسیدن به اهدافی چون عزت مسلمانان

و عـدالت اجتمـاعی هموار می سـازد , و بـا نظـارت دقیق بر حسن اجرای احکام دینی , سـیاست گـذاریهای لازم را به عمل می آورد . از سوی دیگر تنها نظر رسـمی و مورد قبول در مسائل اجتماعی همان دیـدگاه (ولی امر) است و احکام صادره از سوی او در مسائـل سیاسـی و اجتمـاعی بر همه لاـزم الاطاعه است و مطابق نظر فقیهان هیـچ فقیهی پس از صـدور حکم ولی فقیه حق صـدور حکمی دیگردر آن باب و یا نقض حکم ولی امر را نـدارد . بنابراین تفکیک مرجعیت از رهبری هیـچ گونه مشـکل و یا تعارضـی در فتـاوی پیش نمی آورد زیرا حـوزه عملکرد ایـن دو مقـام از هـم جـداست . اگر چـه در صـورت امکـان ,جمع بین مرجعیت و رهبری در یک شخص , فوایدی داشته و از جهاتی بهتر است .

جایگاه مراجع تقلید در نظام ولایی کجاست و نسبت آنان با ولی فقیه چیست ؟

پرسش

جایگاه مراجع تقلید در نظام ولایی کجاست و نسبت آنان با ولی فقیه چیست ؟

پاسخ

ابتدا لازم است درباره (مرجع تقلید) , (افتاء) و (حکم) توضیحی داده شود . (مرجع تقلید) در فرهنگ دینی ما فقیهی است که دارای شـرایط خاصی است و مردم عادی برای آگاهی از احکام شرعی به او مراجعه می کنند . ایشان نیز مانند هر کارشناس دیگر نظر خود را اظهـار …ždارد . ج…………مراجع تقلیـد و نقش آنـان برای عموم مرŠ…جایگاه و موقعیت مرجع تقلیـد روشن و مشـخص است . کـار مرجع تقلیـد(افتاء) است ; یعنی فتوا دادن . وقتی فقیه جامع الشـرایط فتوا می دهـد , ماننـدآن است که به پزشکی مراجعه کنیم و درباره ناراحتی جسمی نظرش را بخواهیم و او هم نظرش را می دهد . پزشک در واقع فقط راهنمایی می کنـد , تا اگر بیمار خواست معالجه شود , به راهنمایی او عمل نماید . پزشک هیچ ولایت و سـلطه ای بر بیمار ندارد ودسـتور او فقـط جنبه (ارشـاد) دارد , نه (مولـویت) (۱) . مرجـع تقلیـد نیز نسـبت به مقلـدان خـود همین نقش را دارد . همچنین فقیه در هنگام فتوا دادن , نظری کلی می دهـد . او مثلا می گویـد : شـرایط صـحت نماز چیست ; مبطلات روزه کـدام است , خون چه حیوانی نجس است . او حتی در موردمسائل اجتماعی می گوید در چه مواردی جنگ مشـروع است و یا شرکت زنان در جنگ در چه اوضاعی شرعی است . او احکام کلی را عرضه

می کنـد , ولی اینکه آیـا امروز و در این جنـگ زنان بایـد شـرکت کننـد یا خیر , که در واقع تطبیق احکام کلی بر موارد خاص است , کار فقیه نیست , پس در موارد خاص چه کسـی بایـد تعیین وظیفه نمایـد ؟ پاسخ این سـئوال گفته خواهد شد . در همین جا به مساله ای دیگر توجه می کنیم و آن این است که ممکن است در یک زمان چنـد مرجع تقلید داشـته باشـیم . البته هم ادله شرعی و هم ذوق عقلایی اقتضا می کنـددر میان آن مراجع هر کس به دنبال اعلم باشـد . اگر کسـی می تواند اعلم را تشـخیص دهد , مشکلی ندارد , ولی عموم مردم که توان شناسایی اعلم را ندارند , از اهل فن سئوال می کنند و گفتار متخصصان برایشان دلیـل است . آیا تعـدد مراجع مشـکلی ایجاد نمی کنـد ؟در مسائل فردی تعـدد مراجع و اختلاف فتاوا مشـکلی ایجاد نمی کنـد . فرض کنیـد دو نفربا هم به مسافرت می رونـد ; یکی مقلـد مرجعی است که طبق فتوای او باید نماز راشکسـته بخواند و دیگری مقلـد مرجعی است که به فتوای او بایـد نماز را تمام بخواند . در اینجا مشـکلی رخ نمی دهد , ولی اگر در مسائل اجتماعی فتاوا متعددباشـد , موجب هرج و مرج و اختلال در اجتماع می شود . فرض کنیـد زن و مردی قصـد دارنـدباهم ازدواج کننـد ; یکی مقلد کسـی است که می گوید : فلان امر , شـرط صـحت ازدواج است , و دیگری مقلد مرجعی است که آن شرط را لازم نمی داند .

حال اگر ازدواج بصورتی واقع شد که طبق فتوای یکی از مراجع صحیح و طبق فتوای دیگری باطل است چه باید کرد ؟از این مثال ساده می توان مشکلاتی را که در صورت تعدد مراجع و اختلاف فتاوای آنان در مسائل مهمتر اجتماعی - مانند جنگ و صلح - پدید می آید , فهمید . پس در مسائل اجتماعی چه باید کرد ؟ پاسخ این سئوال را بزودی خواهیم داد .

نقش ولی فقیه ولی فقیه , فقیهی است که علاوه بر اجتهاد در احکام شرعی , دارای تقوا , عدالت ,مدیریت کلان جامعه , آگاهی کافی از اوضاع و احوال کشور و جهان , شجاعت و برخی امور دیگر است , زیرا ولایت و امامت جامعه مانند هر پست و مقام دیگر ضوابطی داردکه تا آن ضوابط در شخصی نباشد , او نمی تواند آن مقام و پست را احراز کند . فرض ایده آل این است که ولی فقیه اعلم فقهای زمان خویش باشد ; از دیگران با تقواترباشد و آگاهترین فرد به مصالح جامعه باشد , ولی این ایده آل معمولا محقق نمی شود ,اما معنایش این نیست که ولی فقیه می تواند بعضی از این شرایط را نداشته باشد ;بلکه باید حد نصاب این شرایط در او وجود داشته باشد . وقتی فقیهی منصب ولایت و امامت جامعه را عهده دار شد در این صورت او حق داردمصداق و مورد احکام کلی را در هر اوضاع و احوالی تشخیص دهد , که البته برای تشخیص صحیح از نظر مشاوران و متخصصان مختلف بهره می برد و مثلا می گوید : رابطه

سیاسی با فلان کشور قطع شود , یا اعلان جنگ یا صلح می دهد و امثال آن . پس پاسخ اولین سئوال - که تعیین مصداق احکام به عهده چه کسی است - معلوم شد . در مسائل اجتماعی تنها نظر و فتوای ولی فقیه است که نظر رسمی در کشور است و درموارد اختلاف فتاوا فقط نظر او را باید مراعات و عمل کرد ; یعنی نظر نهایی درمسائل اجتماعی فتوای ولی فقیه است که باعث ریشه کن شدن اختلاف و رفع هرج و مرج می شود . با این گفته پاسخ سئوال دوم هم داده شد ; یعنی مراجع متعدد در مسائل فردی نظرشان مطاع است و ولی فقیه در مسائل اجتماعی واجب الاطاعه است .

تفاوت حکم و فتواتفاوت حکم و فتوا در این است که فقیه در مقام فتوا , حکم کلی را بیان می کند ,ولی (حکم) دستور دادن و الزام کردن است . کار دیگر ولی فقیه حکم دادن است . ولی فقیه با صدور حکم , مردم را به کاری وادار می کند . زمان حیات امام راحل رادر نظر آورید ; ایشان در اوایل جنگ دستور دادند حصر آبادان باید شکسته شود . این فتوا نبود , بلکه حکم بود و جایز نیست که فقهای دیگر آن را نقض کنند . درکتب فقهی گفته شده است : اگر قاضی حکم کرد , هیچ فقیهی حق ندارد حکم آن قاضی فقیه را نقض کند . در باب ولی فقیه این مساله به طریق اولی باید مراعات شود ;یعنی وقتی ولی فقیه در امری اجتماعی - بنا

به اقتضای مصالح اسلام و مسلمانان -لازم دید حکمی بکند , دیگران حتی به فرض اینکه اعلم از او باشند , حق مخالفت باحکم او را ندارند . باید توجه کرد تا (حکم) حکومتی فقیه نباشد , امر اجتماع به سامان نمی رسد چون اگر بنا باشد امور اجتماعی بر اساس فتاوای متفاوت اداره گردد , هرج و مرج واختلال پیش می آید . از این روست که باید اداره امور اجتماعی تحت تسلط و قدرت یک نفر باشد . خلاصه مطالب فوق این است که اولا با وجود ولی فقیه در راس حکومت اسلامی مراجع تقلید جایگاه خاص خود را دارند و هر کس می تواند از آنان تقلید کند . ثانیا : امور اجتماعی باید تحت نظر یک نفر اداره گردد , تا هرج و مرج رخ ندهد . ثالثا : اگر در موردی ولی فقیه حکمی داد , هیچ فقیهی گرچه از نظر فقهی اعلم ازولی فقیه باشد , حق نقض آن حکم را ندارد .

آیا جدایی رهبری نظام از مرجعیت تقلید – آن گونه که در قانون اساسی جدید پیش بینی شده است – مشکلی برای مردم پیش نمی آورد ؟

پرسش

آیا جدایی رهبری نظام از مرجعیت تقلید - آن گونه که در قانون اساسی جدید پیش بینی شده است - مشکلی برای مردم پیش نمی آورد ؟

پاسخ

اسلام آفرینش انسان را هدفدار و حکیمانه می داند و معتقد است آدمی برای نیل به هدفی خاص آفریده شده است . این هدف والا- رسیدن به کمال نهایی , یعنی قرب به خداو برخورداری از رحمت ابدی اوست . از آن رو که نیل به چنین هدفی بدون برنامه ممکن نیست , بناچار باید راهی فراروی انسان قرار گیرد تا وسیله رسیدن به مقصدباشد . این راه جز عبودیت خدا و تسلیم محض در برابر اوامر و نواهی او نیست . از سوی دیگر اسلام دینی جامع است که هم در جنبه فردی و هم اجتماعی زندگی دارای احکام و مقررات است , و تامین سعادت انسان در گرو عمل به قوانین فردی و اجتماعی است . باید افزود که عمل به احکام و قوانین الهی نیازمند شناخت صحیح و دقیق آن است وتا زمانی که این احکام بخوبی شناخته نشود , نمی توانیم بدرستی به آنها عمل کنیم ; همچنان که شناخت این احکام در غیر ضروریات دین نیازمند پژوهش گسترده وعمیق کارشناسانه و روش تحقیقاتی ویژه ای است (که اصطلاحا به آن (فقاهت) , و به شخص پژوهنده و دین شناس (فقیه) و به علم در برگیرنده آن , (فقه) می گویند). ضرورت تقلید در احکام از آن رو که رسیدن به فقاهت و اجتهاد و در نتیجه استنباط صحیح دین , نیازمندگذراندن سالیان درازی در

راه تحصیل علوم مختلف اسلامی و تلاش بی وقفه در جهت یافتن قدرت استنباط احکام دینی از منابع آن است , در هر زمان بر گروهی از افراد جامعه واجب است به این مهم بپردازند و نتیجه تحقیقات خود را در اختیار دیگران قراردهند تا از این طریق آنها نیز قوانین اسلامی را بشاسند و به آن عمل کنند . این روش در همه تخصصهای بشر به کار گرفته می شود . از این روست که انسانها به حکم قریحه عقلایی خود در آنچه دارای تخصص کافی نیستند , به کارشناسان مراجعه می کنند , تا ناشناخته های خود را شناسایی کنند و زندگی خویش را سامان دهند ;مانند رجوع افراد به مهندس ساختمان , مکانیک , پزشک و ۰۰۰به همین ترتیب برای شناخت احکام دینی نیز به فقها مراجعه می کنند , تا پس ازآشنایی با احکام اسلام , آن را در زندگی به کار بندند . از این رو در عرف دینی از مجتهدان به عنوان (مرجع تقلید) یعنی کسی که در مسائل دین به او رجوع می شود , یاد می کنند . بنابراین کار ویژه مرجع تقلید بیان کردن مقررات اسلامی به صورت قواعد کلی درجنبه های فردی و اجتماعی است , اما تعیین مصادیق احکام بر عهده وی نیست . دراحکام فردی این وظیفه بر عهده خود اشخاص است یعنی هر شخص خودش باید مصداق مثلااین حکم را که (خون حیوانی که خون جهنده دارد نجس است) پیدا کند . وظیفه فقیه نیست که مشخص کند آیا فلان حیوان خونش جهنده است یا نه . اما

در احکام اجتماعی ,نیازمند مقامی رسمی در جامعه هستیم که برای مردم معتبر باشد . حال این سئوال به ذهن می آید که آیا برای شناخت احکام می توان به هر فقیهی ,مراجعه و از او تقلید کرد ؟ همچنین آیا فقط با تبیین احکام از سوی فقها می توان به حاکمیت اسلام در جامعه امیدوار بود ؟ و بالاخره , آیا شان فقیه در تبیین خلاصه می شود , یا وظیفه دیگری مانند تصدی اجرای احکام الهی نیز بر عهده اوست ؟برای پاسخ به پرسشهای فوق توجه به نکات ذیل ضروری است :۱ - رجوع به اعلم :به دلیل اختلاف نظرهایی که در برخی مسائل فقهی وجود دارد افراد به حکم ذوق فطری خود سراغ کسی می روند که از دیگران حاذقتر , برجسته تر , استادتر , یا به اصطلاح (فقیه اعلم) باشد , پس اعلمیت شرط لازم برای رجوع به یک فقیه در امور اختلافی است . ۲ - تعدد مراجع و وحدت ولی فقیه :ممکن است افراد پس از تحقیق در مورد فقیه اعلم و بعد از مراجعه به خبرگان به نتایج مختلفی برسند , و در نتیجه هر یک , از مرجعی تقلید نمایند که البته این تعدد مراجع در احکام فردی باعث مشکلی نخواهد شد ; اما در مسائل اجتماعی که رابطه افراد با یکدیگر مطرح است , چند گانگی دیدگاهها خصوصا در مسائل کلان و سرنوشت ساز , مشکل آفرین خواهد بود و چه بسا باعث هرج و مرج و حتی اختلال نظام زندگی اجتماعی بشود . بنابراین ضرورت دارد یک دیدگاه در کشور حاکم باشد

که اولاـ: از سوی فقیه آگاه به مسائل سیاسی و اجتماعی ارائه شده باشد ; ثانیا :دارای رسمیت باشد ; و ثالثا : صاحب آن دیدگاه , از سوی تعداد قابل توجهی ازمجتهدان خبره به عنوان اعلم در مسائل اجتماعی معرفی گردیده باشد . به این ترتیب مبنای تصمیم گیری در مسائل کشور و حل معضلات و اجرای احکام اسلامی همین دیدگاه رسمی قرار می گیرد . ۳ - شان ولی فقیه : در اسلام ولی فقیه به عنوان حافظ شریعت و مجری احکام و قوانین الهی و مقام رسمی برای تعیین مصداق در مواجهه با مشکلات به وجود آمده , و تصمیم گیرنده نهایی در جامعه اسلامی از طرف شارع مقدس معرفی گردیده است . این مقام شامخ , شانی است که برای فقهای جامع الشرایط در عصر غیبت از سوی ائمه معصومین علیهم السلام در نظر گرفته شده است هر چند رهبر برخی از اختیارات خود را مانند قضا به رئیس قوه قضائیه واختیارات قانونگذاری را به مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان - به عنوان ضامن اسلامی بودن قوانین - می سپارد , ولی در همان حال نقش حیاتی او در جلوگیری ازانحرافها , حفظ وحدت , اجرای احکام دینی و همچنین تصمیم گیری در مورد مشکلات کلان و سرنوشت ساز امری غیر قابل انکار است . همچنان که این امر از اختصاصات رهبراست و دیگران حق دخالت در آن را ندارند . ۴ - اعلمیت :در مسائل سیاسی اعلمیت در مسائل سیاسی و اجتهادی مفهومی انتزاعی است که دارای دو مشخصه مهم است . الف . داشتن شناخت بهتر از

احکام اسلامی . ب . داشتن شناخت عمیقتر از مصالح اجتماعی مسلمانان و آگاهی کامل از اوضاع سیاسی و بین المللی . هرگاه فقیهی این دو را به ضمیمه شرط عدالت و تقوا و توان مدیریت دارا بود , به ولایت و حاکمیت معرفی می گردد . ۵ - آگاهی به مصالح اجتماعی , سیاسی :با عنایت به کار ویژه ولی فقیه , که تدبیر جامعه بر اساس احکام اجتماعی و سیاسی اسلام است , اگر چه در احکام فردی فقهی , اعلم از فقهای دیگر نباشد , اما چون شناخت او نسبت به احکام و مصالح اجتماعی سیاسی بیش از فقهای دیگر است , برای تصدی رهبری جامعه اسلامی اولویت خواهد داشت . ۶ - ضرورت اطاعت از احکام حکومتی :مطابق دیدگاه فقهاء هرگاه حاکم اسلامی حکمی صادر کند , بر همه مسلمانان و ازجمله مراجع تقلید و فقهای دیگر اطاعت از آن واجب است و هیچ فقیهی حق نقض حکم اورا ندارد . با در نظر گرفتن مطالب مذکور به این نتیجه می رسیم که مراجع تقلید , محل رجوع مردم در شناخت احکام فقهی هستند و ولی فقیه عهده دار امر و نهی و تصمیم گیری درمورد مسائل اجتماعی کشور بوده و اوامر او لازم الاجراست و به دلیل جدا بودن حیطه وظیفه مراجع تقلید و ولی فقیه تعارضی پیش نخواهد آمد , زیرا یکی فقط به ارائه نظرات کلی اسلامی می پردازد , و دیگری به اجرای احکام الهی امر می کند و احیانا باوضع قوانینی متغیر , راه را برای عملی شدن احکام ثابت و رسیدن به اهدافی چون عزت

مسلمانان و عدالت اجتماعی هموار می سازد , و با نظارت دقیق بر حسن اجرای احکام دینی , سیاست گذاریهای لازم را به عمل می آورد . از سوی دیگر تنها نظر رسمی و مورد قبول در مسائل اجتماعی همان دیدگاه (ولی امر) است و احکام صادره از سوی او در مسائل سیاسی و اجتماعی بر همه لازم الاطاعه است و مطابق نظر فقیهان هیچ فقیهی پس از صدور حکم ولی فقیه حق صدور حکمی دیگردر آن باب و یا نقض حکم ولی امر را ندارد . بنابراین تفکیک مرجعیت از رهبری هیچ گونه مشکل و یا تعارضی در فتاوی پیش نمی آورد زیرا حوزه عملکرد این دو مقام از هم جداست . اگر چه در صورت امکان ,جمع بین مرجعیت و رهبری در یک شخص , فوایدی داشته و از جهاتی بهتر است .

نسبت بین ولایت و مرجعیت چیست؟

پرسش

نسبت بین ولایت و مرجعیت چیست؟

پاسخ

جواب اجمالی:

«مرجعیت» در فرهنگ شیعی، آمیزه ای از شأن «افتا» و «ولایت» بوده است و مراجع عظام، هم در احکام کلی الهی مردم را ارشاد می کردند و هم در مسایل جزئی اجتماعی زعامت آنها را بر عهده داشتند. و گاه حتی به قضاوت نیز می پرداختند.

اما اگر دو شأن «افتا» و «ولایت» را تفکیک و فقط بر اوّلی عنوان مرجعیت را اطلاق کنیم، با چند پرسش مواجه می شویم:

۱. آیا تفکیک مرجعیت از رهبری جایز است؟

۲. بر فرض امکان تفکیک، آیا تعدد رهبری و تعدد مراجع جایز است؟

۳. بر فرض تفکیک مرجعیت و رهبری، آیا می توان در تمام احکام اجتماعی و فردی از غیر رهبر تقلید کرد؟

جواب این پرسش ها به ترتیب عبارتند از:

أ. نکته ی مرجعیت فقیه، تخصّص او در فقه و توانایی او بر استنباط احکام الهی از منابع شرعی است. در حالی که نکته ی رهبری افزون بر این امر، توانایی در اداره ی جامعه بر اساس معیارها و ارزش های اسلامی می باشد.

از این رو، امکان دارد کسی به دلیل توانایی بیشتر فقهی، بر فقیه دیگر در «مرجعیت» ترجیح داده شود، ولی به جهت توانایی آن دومی بر اداره ی جامعه، او در امر رهبری بر این شخص رجحان داشته باشد.

با این وصف، تفکیک مرجعیت از رهبری امری معقول و در برخی موارد لازم است.

ب. قاعـده ی اوّلی در رهبری، وحدت و در مرجعیت، تعدّد است، هر چند امکان عکس آن برای هر دو وجود دارد. همان گونه که وحدت آنها و تحقّق یک رهبر مرجع نیز ممکن می باشد.

ج. از آنجا که

تبعیت از رهبر بر همگـان واجب و نقض حکم او از سوی تمـام فقهـا مردود است، مردم در مسایـل اجتمـاعی نمی تواننـد از غیر رهبر تقلیـد کننـد و آنچه در پاسـخ به سؤال نخست بیـان شـد، اختصاص به مسایل فردی دارد و در این حوزه است که مردم می توانند ازغیر رهبر تقلید نمایند.

جواب تفصیلی:

رسـول گرامی اسـلام(صـلی الله علیه وآله) از سه شـأن عمـده برخوردار بودنـد: ۱. تبلیغ آیـات الهی و رسانـدن احکام شـرعی و راهنمایی مردم ۲. قضـاوت در موارد اختلاف و رفع خصومت از میان مردم ۳. زمامداری جامعه ی اسلامی و تدبیر آن. که تمام این شئون برای فقها در روزگار غیبت ثابت می باشد و آنها از سه شأن برخوردارند: ۱. افتا و بیان احکام کلّی الهی برای مردم و هدایت آنها از این جهت، ۲. قضاوت و داوری و رفع خصومت، ۳. ولایت و زمامداری.

امر دیگری است. در مقابلِ مفهوم «مرجعیت»، مفهوم «تقلید» قرار می گیرد; یعنی هرگاه کسی «مرجع» است، دیگرانی «مقلّد» او هستند. از این رو، برای تحلیل مفهوم «مرجعیت» ناگزیر از توضیح معنای «تقلید» نیز هستیم.

«تقلید» در زبان فارسی بار معنایی دارد که حکایت از پیروی بدون دلیل از کسی می کند. اقبال در شعر معروف خود:

خلق را «تقلیدشان» بر باد داد ای دو صد لعنت بر این «تقلید»باد

به همین مفهوم نظر دارد، ولی در مصـطلح فقهی مراد از «تقلید»، مراجعه ی غیر متخصّـِص، در یک امر تخصّصـی، به متخصـص آن می باشد. به همین دلیل، بر خلاف مفهوم نخست که در نظر عقلا منفی و مطرود است، این معنا کاملاً مقبول و معقول می

باشد و مهمترین دلیل بر جواز تقلید در مسایل دینی، همین نکته عقلایی است که انسان غیر متخصّص باید در مسایل تخصّصی به متخصّص آن مراجعه نماید و تمام ادّله ی لفظی تقلید از قبیل آیه ی «فاسئلوا أهل الذکر إن کنتم لا تعلمون»(۱)]اگر چیزی را نمی دانید از عالمان سؤال کنید.[و یا روایات به همین امر مقبول در نزد عقلا نظر دارد.

با این وصف، نکته ی مرجعیت فقیه، تخصّص او در فقه و توانایی او بر استنباط احکام الهی از منابع شرعی است. در حالی که نکته ی رهبری افزون بر این امر، توانایی در اداره ی جامعه بر اساس معیارها و ارزش های اسلامی می باشد.

از این رو، امکان دارد کسی به دلیل توانایی بیشتر فقهی، بر فقیه دیگر در «مرجعیت» ترجیح داده شود،(۲) ولی به جهت توانایی آن دومی بر اداره ی جامعه، او در امر رهبری بر این شخص رجحان داشته باشد.

با این وصف، تفکیک مرجعیت از رهبری امری معقول و در برخی موارد لازم است.

نسبت به سؤال دوم، یعنی مسئله ی تعدّد رهبری یا مرجعیت و وحدت آن، بعد از امکان تفکیک، باید توجّه داشت که چون رجوع به مرجع از باب رجوع جاهل به عالم و غیر متخصّص به متخصّص است، وجود متخصّصان متعدّد و مراجع گوناگون در جامعه ی اسلامی، امری ممکن، بلکه مطلوب، است، تا همگان به راحتی بتوانند به آنها مراجعه کنند و احکام خود را به دست آورند. اما مسئله ی رهبری و اداره ی جامعه ی اسلامی چون با نظم اجتماع ارتباط دارد و کثرت مراکز تصمیم گیری در آن

موجب اغتشاش می شود و اطاعت از رهبر بر همگان، حتّی سایر فقها واجب است، قاعده اقتضا می کند، رهبر یکی باشد، بویژه که سرزمین و کشور از دید اسلام تعدّدی ندارد و «سرزمین اسلام» یگانه و کشور واحد تلقّی می شود. البته ممکن است در شرایط خاص مصالح اقتضا کند که رهبری های منطقه ای و یا اشکال دیگری از رهبری وجود داشته باشد. ولی به هر حال، باید تمامی این رهبری ها با هم هماهنگ باشند و به یک رویه عمل کنند، تا امّت اسلام گرفتار تشتّت نشود. در حالی که ضرورت ندارد فتوای مراجع گوناگون یکسان باشد، بلکه هر فقیهی ملزم است به مقتضای تشخیص خود، بر اساس ضوابط استنباط، فتوا دهد.پس قاعده ی اوّلی در رهبری، وحدت و در مرجعیت، تعدّد است، هر چند امکان عکس آن برای هر دو وجود دارد. همان گونه که وحدت آنها و تحقّق یک رهبر مرجع نیز ممکن می باشد.

درباره ی سؤال سوم، یعنی امکان تقلید در تمام مسایل از غیر رهبر، باید به این نکته توجه کرد که رهبر در هنگام «حکم» افزون بر شرایط خارجی، احکام کلّی الهی و نظام های اسلامی را نیز در نظر می گیرد و در این مقام، آنچه برای او ملاک خواهد بود، فتوای خود اوست. از سوی دیگر، گفتیم که حکم رهبر برای همگان مطاع و لازم الاجراء است. حال اگر مردم بتوانند در تمام مسایل فردی و اجتماعی ازغیر رهبر تقلید کنند و از سوی دیگر، ملزم باشند در احکام از رهبر تبعیت نمایند، چه بسا در برخی موارد گرفتار مشکل شوند; یعنی رهبر به استناد

فتوای خاصّی که در یک زمینه ی اجتماعی دارد، حکمی را صادر کند و خود او اذعان داشته باشد که اگر فتوایش چیز دیگری بود، این حکم را صادر نمی کرد، در عین حال فتوای مرجع تقلید مردم، همان حکم دیگر باشد، در این صورت، مردم چگونه ملزم به اطاعت از رهبر خواهند بود؟

با توجّه به این مشکل، به نظر می رسد چون تبعیت از رهبر بر همگان واجب و نقض حکم او از سوی تمام فقها مردود است، مردم در مسایل اجتماعی نمی توانند از غیر رهبر تقلید کنند و آنچه در پاسخ به سؤال نخست بیان شد، اختصاص به مسایل فردی دارد و در این حوزه است که مردم می توانند ازغیر رهبر تقلید نمایند

اگرفتوای ولی فقیه با فقهای دیگراختلاف(تعارض) داشته باشد, چه باید کرد؟

پرسش

اگرفتوای ولی فقیه با فقهای دیگراختلاف(تعارض) داشته باشد, چه باید کرد؟

پاسخ

دراحکام شرعی فردی، هرشخصی برای تعیین مسیرخود به مجتهد اعلم که درکشف واستنباط احکام تواناتر ازدیگران است

میتواند مراجعه کند. درمسائل اجتماعی وسیاسی باید به مجتهدی که دراین جنبه ها اعلم است وبه گونه نظام مند توسط خبرگان انتخاب میشود، مراجعه کرد. ازسوی دیگرمراجعه به مراجع مختلف موجب هرج ومرج واختلال نظام میشود، ازاین رو تکلیف نهایی باید توسّط مجتهد معیّنی اعلام شود ودر جامعه پیاده گردد. به این دلیل اظهار نظر در مسائل جامعه اسلامی، فقط به مجتهدی سپرده شده که در رأس جامعه قراردارد وبه تمام مصالح ومفاسد جامعه آگاهی بیشتری دارد. درصورت تعارض(اختلاف) فتوای ولی فقیه با فقهای دیگر، دراموفردی میتوان به مرجع تقلیدی که در فقاهت، اعلم تشخیص داده ایم مراجعه کرد امّا درامور اجتماعی همیشه نظرولی فقیه مقدّم است.

آیا جدایی رهبری نظام ازمرجعیّت تقلید آن گونه که درقانون اساسی جدید پیش بینی شده است مشکلی برای مردم پیش نمیآورد؟

پرسش

آیا جدایی رهبری نظام ازمرجعیّت تقلید آن گونه که درقانون اساسی جدید پیش بینی شده است مشکلی برای مردم پیش نمیآورد؟

پاسخ

مراجع تقلید, محل رجوع مردم درشناخت احکام فقهی هستند و ولی فقیه عهده دار امرونهی وتصمیم گیری در مورد مسائل اجتماعی کشور بوده و اوامر اولازم الاجرا است وبه دلیل جدا بودن حیطه وظیفه مراجع تقلید و ولی فقیه تعارضی پیش نخواهد

آمـد, زیرا یکی فقـط به ارائه نظرات کلّی اسـلامی میپردازد, ودیگری به اجرای احکـام الهی امر میکنـد واحیانـاً بـا وضع قوانینی متغیّر, راه را برای عملی شدن احکام ثابت ورسیدن به اهدافی چون عزّت مسلمانان وعدالت اجتماعی هموار میسازد, وبا نظارت دقیق برحُسن اجرای احکام دینی, سیاست گذاریهای لازم را به عمل میآورد. ازسوی دیگر تنها نظر رسمی ومورد قبول درمسائلِ اجتمـاعی همان دیـدگاه(ولی امر) است واحکام صادره ازسوی او درمسائل سیاسـی واجتماعی برهمه لازم الاطاعه است ومطابق نظر فقیهـان هیـچ فقیهی پس ازصـدور حکـم ولی فقیه حقّ صـدور حکمی دیگر درآن بـاب ویـا نقض حکم ولی امر را نـدارد. بنابراین تفکیک مرجعیّت از رهبری هیچ گونه مشکل

ویا تعارضـی در فتاوی پیش نمیآورد زیرا حوزه عملکرد این دومقام ازهم جداست. اگرچه درصورت امکان, جمع بین مرجعیّت و رهبری دریک شخص, فوایدی داشته وازجهاتی بهتر است.

اگر فتوای ولی فقیه با فتوای دیگر تعارض داشته باشد چه باید کرد؟

پرسش

اگر فتوای ولی فقیه با فتوای دیگر تعارض داشته باشد چه باید کرد؟

پاسخ

در صورت تعارض در فتوا، باید به مجتهد اعلم که در کشف و استنباط احکام از دیگران تواناتر است رجوع کند.

امّـا در مسائـل سیاسـی و اجتمـاعی بایـد به فقیهی که به صورت نظـام منـد توسط خبرگان در رأس کشور قرار می گیرد مراجعه کرد. و در این مورد نظر ولی فقیه مقـدّم است. و همیشه در امور اجتمـاعی نظر او ثابت است و حتّی فقهای دیگر موظّف هسـتند که از او تبعیّت کنند و قول ولی فقیه برای آنها حجّت است(۷).

(بخش پاسخ به سؤالات)

آیا جدایی مرجعیّت تقلید از رهبریّت نظام مشکلی به وجود نمی آورد؟

پرسش

آیا جدایی مرجعیّت تقلید از رهبریّت نظام مشکلی به وجود نمی آورد؟

پاسخ

از آن رو که رسـیدن به فقاهت و اجتهاد و در نتیجه اسـتنباط صـحیح دین نیازمنـد گذراندن سالیان درازی در راه تحصـیل علوم مختلف اسـلامی و تلاش بیوقفه در جهت یـافتن قـدرت اسـتنباط احکـام دینی از منابع آن است. در هر زمان بر گروهی از افراد

جامعه واجب است به این مهم بپردازند و نتیجه تحقیقات خود را در اختیار دیگران قرار دهند تا از این طریق آنها نیز قوانین اسلامی را بشناسند و به آن عمل کنند.

بنابراین مردم موظّف هستند برای شناخت احکام دینی نیز به فقها مراجعه کنند تا پس از آشنایی با حکام اسلام آن را در زندگی به کار ببندند. این را در عرف دینی «تقلید» می گویند.

اما ولی فقیه به عنوان حافظ شریعت و مجری احکام و قوانین الهی و مقام رسمی برای تعیین مصداق در مواجهه با مشکلات به وجود آمده، تصمیم گیرنده نهایی در جامعه اسلامی از طرف شارع مقدّس معرّفی گردیده است. این مقام شامخ، شأنی است که برای فقهای جامع الشرایط در عصر غیبت از سوی ائمه معصومین((علیهم السلام)) در نظر گرفته شده است.

نقش ولی فقیه همان جلوگیری از انحرافات، حفظ وحدت، اجرای احکام دینی و تصمیم گیری در مورد مشکلات کلان و سرنوشت ساز کشور است و این امر از اختصاصات رهبر است و دیگران حق دخالت در آن را ندارند.

مطابق دیدگاه فقهاء هرگاه حاکم اسلامی حکمی صادر کند، بر همه مسلمانان و از جمله مراجع دینی تقلید و فقهای دیگر اطاعت از آن واجب است و هیچ فقیهی حق نقض حکم او

را ندارد. بنابراین تفکیک مرجعیّت از رهبری هیچ گونه مشکل و یا

تعارضی در رفتار وی پیش نمی آورد زیرا حوزه عملکرد این دو مقام از هم جدا می باشد، گرچه در صورت امکان جمع بین مرجعیّت و رهبری در یک شخص فوایدی داشت و از جهاتی بهتر بود(۱).

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱ – نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

اگر ولایت فقیه اقدام به تصدی حکومت کرد، آیا وظایف بقیه فقیهان و مراجع ساقط می شود؟

پرسش

اگر ولایت فقیه اقدام به تصدی حکومت کرد، آیا وظایف بقیه فقیهان و مراجع ساقط می شود؟

پاسخ

به اعتقاد بیشتر فقهای شیعه، در روایات سه منصب برای فقیهان مشخص شده است:

۱. منصب افتا؛ یعنی، هر فقیه جامع شرایط می تواند در مسائل فرعی و موضوع های استنباطی –که مردم بدان نیازمندند فتوا دهد. این منصب بدون هیچ اشکالی برای همه فقیهان ثابت است و در زمان ولایت فقیه، از بقیه فقها ساقط نمی شود؛ زیرا مجتهد حق ندارد از مجتهد دیگر تقلید کند.

۲. منصب قضاوت؛ یعنی، هر فقیه جامع شرایط در دوران غیبت، حق دارد به حل و فصل دعاوی و مرافعات بپردازد و براساس ایمان و بیّنات، حکم الهی را صادر کند. نقض این حکم بر خود او و متخاصمین و حتی فقیهان دیگر، حرام است و پاسداشت آن –حتی بر مجتهدان و مراجع تقلید واجب می باشد.

۳. منصب ولایت؛ منظور از آن همان حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع است. این منصب به نحو عام، برای تمامی فقیهان ثابت است؛ ولی زمانی که یکی از آنان اقدام به تشکیل حکومت کند، تمامی فقیهان دیگر ملزم به اطاعت از او می باشند و دیگر جایز نیست که در امور مربوط به حکومت، مداخله کرده و برای ولی فقیه ایجاد مزاحمت کنند.

دلایل اطاعت

دلایل این امر، عبارت است از:

یکم. ولی فقیه جانشین و وارث پیامبر(ص) است. همان گونه که برای کسی جایز نیست در امور مربوط به ولایت آن حضرت مزاحم او شود؛ به مقتضای وراثت جایز نیست که مزاحم ولی فقیه در امور مربوط به اداره حکومت شود. از این رو همه فقیهان مزاحمت با ولی فقیه شرعی را حرام و

موجب خروج از عـدالت می دانند، پس اگر کسـی نسـبت به ولی فقیه حاکم مزاحمت کند از عدالت ساقط شده و دیگر ولایتی ندارد تا تزاحم فقیهان پدید آید.ر.ک: امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۵۱۴–۵۱۷.

آیت الله سید محمد کاظم یزدی در کتاب «العروه الوثقی» می نویسد: «حکم الحاکم الجامع للشرایط لا یجوز نقضه و لو لمجتهد آخر...» ؛یزدی، آیت الله سـید محمـد کاظم، العروه الوثقی، ج ۱، مسأله ۵۷، بـاب اجتهاد و تقلیـد. یعنی اگر حاکم –با فرض دارا بودن شـرایط شرعی حکمی صادر کند هیچ کس حق نقض و مخالفت با آن را ندارد، حتی اگر مجتهد دیگری باشد. این مسأله فتوای جمیع فقها است.

دوّم. طریقه عقلاـ و بنـای همه حکومت هـا، این است که در امور حکومتی و اداره جـامعه، دخـالت دیگران را به طور مسـتقل و بـدون اجـازه مسؤولاـن مربوط در امور حکومتی، صـحیح نمی داننـد. این سـیره حـداقل در حکومت صالـح مورد امضای شارع است.

سوّم. برپاداشـتن نظام و حفظ آن از نابسامانی از واجبات ضـروری است و تعـدد حاکمان مسـتقل در سـرزمین واحـد، با دخالت افراد متعـدد در شئون حکـومت –بـدون اجـازه حـاکم مـوجب به هم خـوردن نظم جـامعه و زیـان عمـومی مسـلمانان می شـود. مسؤولیت حفـظ نظـام و اداره حکومت و تأمین مصالـح عامه مسـلمانان، به تمرکز اعمال ولایت و اطاعت دیگران نیاز دارد.برای آگاهی بیشتر ر.ک: نجفی، زین العابدین، امام خمینی و حکومت اسلامی (مجموعه ل آثار، ج ۵، ص ۵۱۵).

حـاکم اسلامی، مجری احکـام الهی است و او نیز ماننـد همگـان مشـمول قـانون الهی و تابع محض آن است و دیگر فقیهان نیز چنین می باشند و باید از این حکم الهی –که از سوی والی

انشا شده است پیروی و تبعیت کنند.

نکته: فقها می تواننـد در محدوده ای که منجر به ایجاد مزاحمت برای فقیه حاکم و باعث هرج و مرج نشود (حوزه افتا) و نیز در محـدوده اموری که فقیه حاکم در آن مـداخله و اعمال ولایت نمی کنـد، اقـدام کننـد؛ همچون انجام دادن بعضـی از امور حسبه (اموری که خداوند راضـی به ترک و زمین ماندن آنها نیست) در سـطح شهرسـتان ها و یا گرفتن خمس و زکات و دیگر وجوه شرعی از مردم و صـرف آنها در مصارف شـرعی. همچنان که ذکر شـد دایره جواز این امور، تا آنجا است که به تزاحم، هرج و مرج و اختلال نظم کشیده نشود و آسیبی به نظام اسلامی نرساند.

ششم اینکه آیا شخص رهبری از بدو رهبری مرجع هم بودند یا خیر شرط نیست که رهبر مرجع تقلید هم باشد؟

پرسش

ششم اینکه آیا شخص رهبری از بدو رهبری مرجع هم بودند یا خیر شرط نیست که رهبر مرجع تقلید هم باشد؟

پاسخ

قبـل از ورود به موضوع اصـلی سؤال ابتـدا لازم است نکـاتی را در مورد مرجعیت و جایگـاه آن در شـرایط رهـبری (صـلاحیت علمی) بیان نماییم:

اصـطلاح «مرجعیت» که به مراتب کمـال علمی، اخلاـقی و اجتمـاعی فقیه اطلاـق می شـود، ظـاهرا برای کسـانی است که عنوان بزرگترین و مشـهورترین مجتهد یک کشور (و حتی یک شـهر) را دارا باشد؛ به عبارت بهتر؛ دانشمندترین همه علمای هر ناحیه عنوان مرجع تقلیـد را دارد و آن، عبـارت از کسـی است که محـل مراجعه ی مقلّـدان و دارای رساله مـدون عملیه برای اسـتفاده مریدان خویش می باشد. (عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران، امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۰، «نهادی به نام مرجعیّت»، صفحات ۸۱ به بعد)

در مورد جایگاه مرجعیت و رابطه آن با ولایت فقیه نکات ذیل حائز اهمیت است:

اول؛ آن که فقاهت به معنای توانایی اسـتنباط احکام اولیّه شـرعی از منابع و متون دینی، امر مشترکی است که هم در مرجعیت و هم در قضـاوت و هم در زعـامت و سـرپرستی جـامعه مورد نیاز است بـدین معنا که تصـدی این سه شأن مهم، تنها از سوی فقها مورد قبول است و دیگران با وجود فقهای صالح، حق تصدی این شؤون را ندارند.

نکته مهم این است که فقـاهت در همه این شـئون متفـاوت به یـک معناست و این گونه نیست که ما برای مرجعیت، به گونه ای فقاهت نیازمند باشـیم و در امر رهبری به گونه ای دیگر از فقاهت، در واقع ما یک فقیه داریم که اجازه پذیرش همه شـئون ذکر شده را

دارد. بـدین معنی که اگر از فقیهی، فتـوا طلب کنیم، مرجـع تقلیـد خواهیم داشت و اگر امر قضـاوت را به او بسـپاریم، به قاضـی تبـدیل می شود و اگر از او زعـامت و سـرپرستی جـامعه را بخواهیم، به ولی فقیه خواهیم رسـید. بنـابراین، اطاعت از ولی فقیه با همان ادله ای به اثبات می رسد که رجوع به مراجع تقلید.

دوم؛ آن که فقاهت و عدالت، شرط مشترک و مقدماتی تصدی مرجعیت، قضاوت و زعامت است یعنی فقاهت شرط لازم است اما کافی نیست. افزون بر آن متصدی هر کدام از مسـئولیت های فوق به داشـتن ویژگی های دیگری نیز متناسب با خصوصـیات آن مسؤولیت نیازمند است. در این میان، ولایت و سـرپرستی جامعه مسؤولیت پیچیده تر و سنگین تری است، پس دارای ویژگی هـای مهم تر و بیشتری است به گونه ای که ممکن است در هر زمـان تعـداد انگشت شـماری از فقهـای عـادل را بتوان یافت که واجد آن شرایط باشند.

سوم؛ آن که مرجعیت یک شأن اجتماعی است نه یک شأن علمی و فقهی جدا و بالاتر از فقاهت در واقع بسـیاری از فقها راضی به پـذیرش این شأن اجتماعی نیسـتند و ضـمن آنکه صـلاحیت مرجعیت را دارا هسـتند ترجیـح می دهند که این مسـئولیت را بر دوش نگیرند اما برخی از فقها نیز این مسئولیت را می پذیرند و مرجع تقلید می شوند. بنابراین نباید تصور کرد که هر فقیهی که مرجع تقلیـد می شود لزومـا از دیگر فقهـایی که این شـأن را نمی پذیرنـد، برتر و عالم تر است. البته مرجع تقلیـد بایـد فقیه اعلم باشد، اما اعلمیت منحصر در مراجع تقلید نیست، و فقهای همطراز با مراجع از نظر علمی و فقاهتی کم نیستند.

چهارم؛ آن که بخش اصلی و اساسی

تکالیف یک فرد مؤمن در جامعه دینی را ولی فقیه تعیین می کننـد چرا که عمده مسائل اجتماعی، قضایی و حقوقی، اقتصادی و مـالی، تعلیم و تربیت، سیاست داخلی و خـارجی و... را بایـد در حوزه حکم حکومتی تعیین تکلیف کرد که به ولی فقیه مربوط است و مراجع تقلیـد درباقی قضایا که عمـدتا شامل ابواب عبادی و فردی فقه می شود، می تواننـد برای مقلدان خود فتوا بدهند. در این میان اگر تعارض میان حکم فقیه حاکم و فتوای مرجع تقلیـد پدیـد آید به نظر عموم فقها، باید حکم فقیه حاکم را مقدم داشت.

بنابر اساس مطالب فوق، مشـخص می شود که مراجع تقلید، هر چند به خاطر برخی از برجستگی های فقهی، اخلاقی و اجتماعی نسبت به سایر فقهاء از اولویت برخوردار می باشـند، اما «مرجعیّت» آنان را نباید شـرط لازم برای امامت مسلمین محسوب کرد؛ چنان که در متون و منابع اسـلامی چنین موضوعی به هیـچ وجه از شـرایط رهبری ذکر نشـده است. (صورت مشروح مـذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، انتشارات مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۱۸۱).

وانگهی، تجربه نشـان داده است که برخی از مراجـع تقلیـد که از مراتب علمی و تقـوایی برتر نسـبت به دیگران برخوردارنـد، یا نسـبت به مسایـل سیاسـی التفـاتی از خود نشان نمی دهنـد و یا آنکه از این جهات، از توانایی های مورد انتظار جامعه برخوردار نمی باشند، همچنانکه در بین علمای متأخّر به جز امام خمینی(ره) سایر مراجع بزرگِ تقلید چندان درگیر اشتغالات فکری فقهی نسبت به مدیریّت سیاسـی نبوده اند. اما اگر قرار بر این باشد (بر اساس ادله نقلی و عقلی متعدد) که فقها رهبری جامعه مسـلمین را بر عهده داشته باشند، داشتن شرایط مدیریت

و تدبیر سیاسی برای اداره ی امور جامعه ضروری و اجتناب ناپذیر به شمار می آید.

البته چنین نیست که اعضاء خبرگـان قـانون اساسـی در زمـان تصـویب اصـل یکصـد و نهم مصوّب ۱۳۵۸ (کـه از جمله شـرایط رهبری را «صـلاحیت علمی... لازم برای افتاء و مرجعیت» مقرر داشـته بود) به این مهم توجه نداشته باشند، بلکه بر عکس منظور آنها از قید مرجعیت صـرف مرجعیت بالفعل و بدون در نظر گرفتن سایر شـرایط بسـیار مهم و اساسی رهبر، نبود لذا مشاهده می کنیم به دلیل برخی سوء برداشت هایی و ابهاماتی که این قیـد بوجود می آورد، در بازنگری قانون اساسـی، خبرگان شورای یاد شده، به بررسی و نقد احادیث و اخبار پرداخته و به این نتیجه رسیدند که: «اصولاً مرجعیت تقلید یک مسأله... که ملاک شرعی ندارد» (همان، ج ۲، ص ۶۴۷) و «در تعابیر سندی و مدارک ما مسأله مرجع و مرجعیت نیست» (همان، ج ۱، ص ۱۸۱)

بـدین ترتیب بود که به دنبال نامه امام(ره) در مورخ ۹/۲/۱۳۶۸ خطاب به ریاست شورای بازنگری قانون اساسـی و بررسی های خبرگان یادشده، «مرجعیت» از حوزه شـرایط رهبری خارج و اصول مربوطه اصلاح گردید، در نامه حضرت امام(ره) چنین آمده است: «در مورد رهبری ما که نمی توانیم نظام اسلامی مان را بدون سرپرست رها کنیم. باید فردی را انتخاب کنیم که از حیثیت اسـلامی مان درجهان سـیاست و نیرنگ دفاع کند. من از ابتدا معتقد بودم و اصـرار داشتم که شرط مرجعیّت لازم نیست. مجتهد عادل مورد تأیید خبرگان محترم سراسر کشور کفایت می کند. اگر مردم به خبرگان رأی دادند تا مجتهد عادلی را برای رهبری حکومتشان تعیین کند، وقتی آنها هم فردی را تعیین کردند

تا رهبری را بر عهـده بگیرد، قهرا او مورد قبول مردم است؛ در این صورت او ولی منتخب مردم می شود و حکمش نافـذ است». (همان، ج ۱، ص ۵۸)

اکنون با توجه به مطالب اساسی فوق نکاتی را به اختصار در خصوص سؤال بیان می نماییم:

اولاً: لازم است تا میان مرجعیت با اجتهاد تفاوت قائل شد زیرا برخلاف مرجعیت و مطالبی که در زمینه عدم اشتراط آن در شرایط رهبری در اسلام گفته شد، اجتهاد (توانایی استنباط احکام از منابع و متون دینی) از اصول بسیار مهم و اساسی این شرایط بوده که هم در منابع و متون اسلامی و هم در نزد قانونگذار مورد تأکید و توجه خاص بوده و می باشد. بنابراین آنچه در بازنگری قانون اساسی حذف شد مرجعیت بود نه اجتهاد.

ثانیا: انتخاب مقام معظم رهبری هر چند بر اساس قانون اساسی قبل از بازنگری (که اصل یکصد و نهم آن متضمن قید مرجعیت بود) صورت پذیرفت، ولی عملی کاملاً قانونی و بر اساس معیارها و ضوابط مشخص شده در قانون اساسی بود. زیرا آنچه که اصول قانون اساسی (قبل از بازنگری) بر آن دلالت داشت صلاحیت و شأن مرجعیت است نه مرجعیت بالفعل. توضیح آنکه در اصل یکصد و هشت قانون اساسی قبلی صلاحیت علمی و تقوایی برای مرجعیت شرط بود نه این که مرجع بالفعل باشد. در اصل پنجم نیز تعبیر مرجعیت نیامده بود: «در زمان غیبت ولی عصر(عج) در جمهوری اسلامی ایران، ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و باتقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبّر است که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند.» در

این اصل تعبیر «مرجع» نیامده، بلکه تعبیر «فقیه عادل» آمده است.

در اصل یکصد و نهم شرایط و صفات رهبر یا اعضای شورای رهبری را ذکر می کند که در آن هم تعبیر «صلاحیت علمی برای مرجعیت» را دارد. تنها جایی که شبهه مرجعیت بالفعل را به وجود می آورد اصل یکصد و هفتم قانون اساسی قبلی بود که در آن لفظ «مرجع» آمده بود. در زمان امام اعضای کمیسیون یک صد و هفت که یکی از وظایفش تفسیر قانون اساسی در این گونه موارد است، این موضوع را مورد بررسی قرار دادند که «منظور از مرجع چیست» میزان و ملاک کدام اصل است، که در نتیجه آن اکثریت اعضاء معیار را «صلاحیت مرجعیت» دانستند نه مرجع بالفعل. لذا بعد از ارتحال حضرت امام بنابر این مصوبه و همچنین با استناد به نامه حضرت امام(ره) (مبنی بر عدم لزوم مرجعیت) انتخاب رهبری صورت پذیرفت. (ر.ك: گفتگو با آیت الله سیدحسن طاهری خرم آبادی، مقررات و عملکرد مجلس خبرگان، فصلنامه حکومت اسلامی، سال سوم، شماره دوم، تابستان ۷۷، صص ۱۳۳ ۱۳۱)

ثالثا: اجتهاد مقام معظم رهبری بر اساس دلایل متعددی ثابت می باشد که برخی از مهمترین آنها عبارتند از:

۱ اجتهاد ایشان توسط بسیاری از مراجع و بزرگان از جمله حضرت امام(ره) از مدتها قبل از تصدّی مقام رهبری، تصدیق شده بوده است.

۲ همه رساله های عملیه نوشته اند که اگر دو نفر عادل خبره به اجتهاد کسی شهادت دهند، اجتهاد او قابل قبول است و این در حالی است که جامعه مدرسین حوزه علمیه قم که مرکب از ده ها مجتهد مطلق و چندین مرجع تقلید می باشد ایشان را به مرجعیت پذیرفته اند. بنابراین اجتهاد ایشان

امری کاملاً مسلّم می باشد.

۳ درس خارج مقام معظم رهبری که در آن بسیاری از فضلا شرکت می کردند و همگی به وزانت علمی آن شهادت می دهند، دلیل بر بُنیه علمی نیرومند و ملکه اجتهاد ایشان است و این توان علمی مسلما زمینه سابق بر رهبری و حتی سابق بر ریاست جمهوری ایشان دارد، نه این که ایشان پس از رهبری درس خوانده و به این مرتبه از دانش رسیده باشند. (ر.ك: زندگی نامه مقام معظم رهبری، مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، چاپ ششم، ۱۳۷۹).

چگونه می توان ولایت کاریزماتیک یک فقیه را به عنوان جانشین بر حق امام معصوم در عصر غیبت پذیرفت ولی در مسائل دینی که این ولایت و اساس آن بر آن شکل گرفته است از فقیهی دیگر تقلید کرده و او را نسبت به ولی امر خود شایسته تر دانست؟ آیا این عمل دوم نفی عمل اول نی

پرسش

چگونه می توان ولایت کاریزماتیک یک فقیه را به عنوان جانشین بر حق امام معصوم در عصر غیبت پذیرفت ولی در مسائل دینی که این ولایت و اساس آن بر آن شکل گرفته است از فقیهی دیگر تقلید کرده و او را نسبت به ولی امر خود شایسته تر دانست؟ آیا این عمل دوم نفی عمل اول نیست؟

پاسخ

سؤال فوق از جهات متعدد قابل بررسی و ارزیابی است:

یکم - اولین موضوعی که باید در مسأله جانشینی ولی فقیه از طرف امام معصوم(ع) توجه شود، «عام بودن نصب و نیابت امام معصوم(ع) برای فقیهان جامع الشرایط» است. بدین معنا که یک فقیه مشخص، جانشین امام معصوم(ع) نیست بلکه همگی مجتهدان و فقیهان جامع الشرایط (از جمله مراجع عظام تقلید) از طرف آن بزرگواران منصوب بوده و حق اعمال ولایت دارند. احادیث متعددی بر این موضوع دلالت دارند؛ از جمله توقیع شریف از جانب امام زمان(عج) که می فرماید: «اما الحوادث الواقعه فارجعوا الی رواه حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله علیهم؛ در رخدادها و حوادثی که پیش خواهد آمد، به راویان حدیث ما رجوع کنید زیرا آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خداوندم» (وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۱۱، ح ۹).

و همچنین روایت شیخ صدوق از پیامبر اسلام(ص): «اللهم ارحم خلفائی قیل یا رسول الله و من خلفائك؟ قال الذین یأتون من بعدی و یروون عنی حدیثی و سنتی؛ خدایا بر جانشینان من رحمت فرست. پرسیدند ای رسول خدا جانشینان شما کیانند؟ فرمود: آنان که بعد از من می آیند و حدیث و سنت مرا به مردم می رسانند» (معانی الاخبار،

شیخ صدوق، ص ۳۷۴).

دوم – به طور کلی می توان محدوده اعمال ولایت و وظایفی را که فقیهان جامع الشرایط به جانشینی از امام معصوم(ع) بر عهده دارند در چهار امر خلاصه نمود:

۱. حفاظت و تبلیغ دین اسلام و معارف و ارزش های آن و جلوگیری از تحریف آن.

۲. افتاء و تبیین احکام اسلامی از طریق اجتهاد مستمر با استفاده از منابع معتبر و مبانی صحیح.

۳. قضاوت و اجرای احکام قضایی و حدود الهی.

۴. ولایت و سرپرستی جامعه اسلامی در ابعاد مختلف، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، نظامی و... (ولایت فقیه، ولایت فقاهت و عدالت، آیت الله جوادی آملی، نشر اسراء ۱۳۸۱، ص ۲۴۳).

از چهار امر فوق، دو امر اول و دوم، شأن و صبغه علمی دانسته و امر سوم و چهارم شأن و صبغه عملی و اجرایی دارند. بدیهی است در امور علمی صاحب نظران متعدد می توانند نظرات خود را ارائه نمایند اما در مقام عمل و اجرا نمی توان به تمامی نظرات جامعه عمل پوشاند. از این رو در مسأله ولایت فقیه – که بحث تشکیل حکومت اسلامی مطرح است و چند فقیه جامع الشرایط حق اعمال ولایت دارند – بین شؤون علمی با شؤون عملی و اجرایی تفکیک می شود بدین صورت که کلیه مجتهدان جامع الشرایط – از جمله مراجع عظام تقلید – حق تبلیغ معارف و ارزش های اسلامی و مقابله با انحرافات و شبهات و جلوگیری از سوء برداشت ها را داشته و با استفاده از منابع اسلامی و اجتهاد و مبانی فقهی و اصول خویش به تبیین احکام الهی می پردازند و سایر افراد جامعه اسلامی –

غیر مجتهدین - به متخصص ترین و کارشناس ترین مجتهد و فقیه جامع الشرایط مراجعه نموده و در مسائل دینی و احکام الهی از او تقلید می نمایند.

اما در شؤون عملی؛ از آنجا که مسأله امامت و رهبری جامعه تعدد بردار نیست، هرگاه فقیهی از میان فقهای واجد الشرایط، اقدام به تشکیل حکومت اسلامی نمود، ولایت در این قبیل شؤون از آنان ساقط می گردد. چنان که امام صادق(ع) در پاسخ سؤال در زمینه این که آیا در یک زمان دو امام امامت و رهبری خواهند داشت؟ فرمودند: «نه، اگر دو امام در زمان واحد بودند یکی زمام امور را در دست می گیرد و دیگری باید ساکت و صامت بماند» (اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، باب ان الارض لا تخلو من حجه).

بر این اساس حضرت امام نیز می فرماید: «هرگاه فقیه واجد شرایط رهبری زمام امور مملکت را در دست گیرد و متصدی تشکیل حکومت گردد، فقهای دیگر حق معارضه با او را ندارند» (کتاب البیع، امام خمینی، ج ۳، ص ۴۶۶).

دلیل این موضوع جلوگیری از هرج و مرج و تضییع مصالح و منافع جامعه اسلامی است. از این رو همگان از جمله فقهای دیگر و مقلدین آنان نیز باید در احکام اجتماعی و مسائلی که به اداره جامعه مربوط می شود از ولی فقیه حاکم پیروی نمایند و تنها در احکام فردی یا احکام اجتماعی که در حکم احکام فردی است - نظیر احکام عبادات و معاملات - از مجتهد جامع الشرایط و مرجع خویش تقلید می نمایند. بر این اساس در امور و شؤون علمی از کارشناس و مجتهد اعلم

در احکـام عبـادی و معاملاتی برتر اسـتفاده می شود و در امور و شؤون عملی و اجرایی نیز از فقیه و مجتهـدی که علاوه بر سایر شرایـط در اداره و رهبری جـامعه تخصـص و مهـارت بیشتری دارد اسـتفاده می شود. بنـابراین همـانگونه که ملاـحظه می نمایید هیچگونه تنافی بین این دو نیست و باعث جدایی دین از سیاست نمی شود.

سوم – هر چنـد ممکن است فقیهی به دلیـل ابعاد معنوی و خصوصـیت های فردی و اخلاقی جنبه کاریزماتیک پیـدا کنـد – نظیر حضـرت امـام – ولی بایـد بـه ایـن نکتـه نیز تـوجه داشت که مبنـای مشـروعیت ولی فقیه به هیـچ وجه مسـائلی نظیر خصوصـیت کاریزمـایی و امثال آنها که در نظام های سیاسـی مادیگرا مطرح است نمی باشـد، بلکه تنها از ناحیه نصب عام الهی است که هر مجتهـد واجـد الشـرایطی را شامـل می شـود (انـدیشه هـای فقهی – سیاسـی، امـام خمینی، کـاظم قاضـی زاده، مرکز تحقیقـات استراتژیک ریاست جمهوری، ۱۳۷۷، ص ۱۴۵).

آیا جدایی مرجعیّت تقلید از رهبریّت نظام مشکلی به وجود نمی آورد؟

پرسش

آیا جدایی مرجعیّت تقلید از رهبریّت نظام مشکلی به وجود نمی آورد؟

پاسخ

از آن رو که رسـیدن به فقاهت و اجتهاد و در نتیجه اسـتنباط صـحیح دین نیازمنـد گذراندن سالیان درازی در راه تحصـیل علوم مختلف اسـلامی و تلاش بی وقفه در جهت یافتن قـدرت اسـتنباط احکام دینی از منابع آن است. در هر زمان بر گروهی از افراد جـامعه واجب است به این مهم بپردازنـد و نتیجه تحقیقـات خود را در اختیـار دیگران قرار دهنـد تـا از این طریق آنهـا نیز قوانین اسلامی را بشناسند و به آن عمل کنند.

بنـابراین مردم موظّف هسـتند برای شـناخت احکـام دینی نیز به فقهـا مراجعه کننـد تـا پس از آشـنایی بـا حکام اسـلام آن را در زندگی به کار ببندند. ای را در عرف دینی «تقلید» می گویند.

اما ولی فقیه به عنوان حافظ شـریعت و مجری احکام و قوانین الهی و مقام رسـمی برای تعیین مصداق در مواجهه با مشـکلات به وجود آمـده، تصـمیم گیرنده نهایی در جامعه اسـلامی از طرف شارع مقدّس معرّفی گردیده است. این مقام شامخ، شأنی است که برای فقهای جامع الشرایط در عصر غیبت از سوی ائمه معصومین«علیهم السلام» در نظر گرفته شده است.

نقش ول فقیه همـان جلوگیری از انحرافـات، حفـظ وحـدت، اجرای احکـام دینی و تصـمیم گیری در مورد مشـکلات کلاـن و سرنوشت ساز کشور است و این امر از اختصاصات رهبر است و دیگران حق دخالت در آن را ندارند.

مطـابق دیـدگاه فقهـاء هرگـاه حاکم اسـلامی حکمی صادر کنـد، بر همه مسـلمانان و از جمله مراجع دینی تقلیـد و فقهای دیگر اطاعت از آن واجب است و هیچ فقیهی حق نقض حکم او را ندارد. بنابراین تفکیک

مرجعیّت از رهبری هیچ گونه مشکل و یا تعارضی در رفتار وی پیش نمی آورد زیرا حوزه عملکرد این رو مقام از هم جدا می باشد، گرچه در صورت امکان جمع بین مرجعیّت و رهبری در یک شخص فوایدی داشت و از جهاتی بهتر بود(۴).

« بخش پاسخ به سؤالات »

۴) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت اللّه مصباح یزدی.

در سوره مبارک جمعه آمده است "...مَثَل ُالقَوم ِالَّذین َکَذَّبوا بِ ?ایَت ِاللّه ِ..."، از آن جا که برخی مراجع بزرگ تقلید را از مصادیق "آیات اللّه می دانند; الف آیا تکذیب آن ها، عقوبت هایی را که در بسیاری از آیات قرآن بیان شده متوجّه تکذیب

پرسش

در سوره مبارک جمعه آمده است "...مَثَل ُالقَوم ِالَّذین َکَذَّبوا بِ ?ایَت ِاللّه ِ..."، از آن جا که برخی مراجع بزرگ تقلید را از مصادیق "آیات اللّه می دانند; الف آیا تکذیب آن ها، عقوبت هایی را که در بسیاری از آیات قرآن بیان شده متوجّه تکذیب کنندگان می کند؟ ب چرا برخی از جمله دکتر شریعتی و یا مؤلّف کتاب احیأ تفکر دینی در صفحه ۲۱۸ کتاب به مرحوم میرزای شیرازی شیخ فضل اللّه نوری و حتی به امام خمینی ، جسارت کرده اند؟

پاسخ

۱. به باور بسیاری از مفسّران مراد از تکذیب آیات الهی در این آیه شریف تکذیب کتاب خدا و وحی الهی است (تفسیر المیزان علامه طباطبایی ، ج ۱۹، ص ۲۶۶، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات / مجمع البیان طبرسی ، ج ۱۰، ص ۸، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات / تفسیر نمونه آیت اللّه مکارم شیرازی و دیگران ج ۲۴، ص ۱۱۵، دارالکتب الاسلامیه) قرائن و نشانه های برداشت مزبور را تأیید می کند، از جلمه

الف در آغاز سوره آیه دوّم سخن از بعثت پیامبران و خواندن آیات الهی بر مردم به وسیله آن هاست نحوه سخن گفتن خداوند نیز در این باره نوعی منّت گذاری بر مردم به دلیل بعثت انبیاست

ب در آغاز همین آیه آیه چهارم سخن از عمل نکردن یهود به کتاب آسمانی پیامبرشان تورات است که به همین دلیل به حمار تشبیه شده اند; آن گاه پر از چنین رفتار نابخردانه ای از سوی یهود، در ادامه آیه از تکذیب آیات الهی سخن به میان آمده است پیوستگی آغاز و پایان آیه بر این مطلب گواهی می دهد که مراد از آیات

الهی مورد تکذیب یهود قرار گرفته مضمون و محتوای تورات است تشبیه به حمار نیز، از آن روست که مانند حمار نبوده و تنها کتاب ها را در حالی که چیزی از آن نمی فهمند، بر دوش نکشند، بلکه به امر دین اهتمام ورزیده در حرکات و سکنات خود، مراقب حضور الهی باشند; هم چنین پیامبرشان را بزرگ و محترم شمارند، و بالاخره آن چه رسولش آورده کوچک نشمرده و تکذیب نکنند.

ج در ادامه آیات نیز، توبیخی را که به اهمیّت دهندگان لهو و تجارت به جای شرکت در نماز جمعه متوجه می کند، حکایت کننده از آن است که این اقدام آنان را، گونه ای تکذیب آیات الهی به حساب آورده است البته تکذیبی عملی و نه زبانی

د در آیات دیگری نیز، تکذیب زبانی گروهی از مخالفان پیامبران را تکذیب آیات الهی به حساب آورده است برای نمونه در آیات ۸۷ سوره مبارک بقره آمده است "اَفَكُلَّما جاَءَكُم رَسولٌ بِما لاتَهوى اَنفُسُكُم اُستَكبَرتُم فَفَريقًا كَذَّبتُم وفَريقًا تَقتُلون ; با توجه به آغاز آیه شریف که سخن از آوردن وحی الهی به وسیله پیامبران است پیداست که مراد از تکذیب رسولان تکذیب آیات الهی است

۲. با وجودی که در نگاه مفسّران مُراد از تکذیب آیات الهی تکذیب عملی یا زبانی وحی الهی بوده و مراجع معظّم تقلید، مصداق تعبیر به کار رفته در آیه شریف نمی باشند، ولی چنین دیدگاهی به هیچ روی به معنای جواز حریم شکنی آنان نیست چرا که جایگاه این بزرگان با توجه به این که هر چه از دین برای ما بر جای مانده به برکت وجود آنان است به

طور کامل آشکار است مراجع تقلید، چشمه های جوشان هستند که احکام نورانی اسلام از بستر وجود آنان به شریان جامعه پخش می شود. و این مهم نیز به وسیله بیان احکام و معارف اسلامی است که از منابع اصیل اسلامی یعنی کتاب خدا و سنّت برگرفته در اختیار مردم قرار می دهند; آیا می تواند پذیرفت حرمت شکنی این حلقه های پیوند مردم با خداوند و احکام اسلامی با سایرین یکسان است به طور قطع چنین نیست اما این که چنین اقدامی عذاب های موعود الهی در قرآن کریم را برای توهین کنندگان به دنبال داشته باشد، مطلبی است که آشکار از آیه مورد پرسش فهمیده نمی شود، چرا که در نگاه مفسّران بزرگی مانند علامه طباطبایی مرحوم طبرسی و...، چنین مصداقی برای آیات الهی بیان نشده است این که از آیه های دیگر، می توان چنین برداشتی کرد یا خیر، مطلبی است که جای بررسی دارد.

۳. تعبیر از مراجع معظم تقلید به "آیت اللّه ، شاید بدان جهت است که آنان همان نقش حلقه اتصال مردم با احکام الهی را بر عهده دارند.

۴. درباره توهین دکتر شریعتی به مراجع معظم تقلید باید گفت وی نسبت به برخی بزرگان دین از جمله علامه مجلسی و مرحوم آیت اللّه میلانی و افراد دیگر، اهانت هایی روا داشته و هیچ توجیهی ندارد، مگر آن که از روی ناآگاهی و بدون سوء نیت بوده باشد; چنان که به گمان او، صِرف ورود مرحوم مجلسی به دربار جرم به حساب می آید، در حالی که امام در پاسخ فرموده بودند: این شخصیت بزرگوار اسلام برای پیش برد اهداف اسلامی چنین کاری را انجام داده بودند. درباره توهین

مورد اشاره در پرسش از سوی نویسنده کتاب احیأ تفکر دینی نیز نکاتی قابل ذکر است

در ص ۲۰۱ کتاب مزبور آمده و آن جایی است که نویسنده در تبیین نگرش های فقهی گوناگون فقهای عراق و حجاز و مقایسه آن ها با یکدیگر، تعابیری به کار می برد که حقیقتاً کم لطفی به فقه غنی ِ شیعه و دفاع از مکاتب فقهی حجاز است اگر فقیه بزرگوار، مرحوم شیرازی و سایر فقها مذکور در پرسش مخاطب این جملات باشند، انتقاد و حساسیّت شما، کاملاً منطقی و به جاست البته توجه دارید که محمد اقبال هر چند در اواخر عمر خود به تشیع گرایش یافت ولی هنگام نوشتن کتاب مزبور، از پایبندان جدی فقه اهل سنت بوده است و طرفداری وی از فقه این فرقه نیز، امری نسبتاً طبیعی است البته تعابیر مذکور، از یک بررسی علمی به دور بوده و فقه شیعه پاسخگوی نیازهای نو در میدان های گوناگون زندگی بشر بوده و خواهد بود.

ب در سرتاسر کتاب یاد شده روحیّه نوگرایی و پرداختن به دغدغه نوین زندگی بشر، از سوی نویسنده به چشم می خورد که در کلیّت خود، امری نامطلوب به حساب نمی آید. خلاصه توقع وی از فقهأ آن است که با روحیه پرداختن به این دست مسایل و گره گشایی درباره آن ها، فقه را عرضه کنند، که در جای خود، انتظاری منطقی و به جاست ولی همچنین روحیه ای نباید شیوه قانونمند استنباط فقهی به وسیله فقهای شیعه را زیر سؤال برده و آنان را از این جهت متهم کند.

شرایط ولی

کسانی که واجد حق الهی حکومت کردن هستند, چه کسانی می باشند و با چه دلیلی ولایت فقیه اثبات می شود؟

پرسش

کسانی که واجد حق الهی حکومت کردن هستند, چه کسانی می باشند و با چه دلیلی ولایت

فقیه اثبات می شود؟

پاسخ

حکومت کردن یکی بر دیگری به معنای سرپرستی او بر دیگری است . این سرپرستی را ولایت یاحکومت می گویند. ولایت یعنی سرپرستی و حکومت و اداره کردن دیگران . سرپرست را حاکم یا والی و یا امام می نامند و مردم را می نامند. حاکم واقعی و حقیقی , خدای متعال است و حق اوّلی برای حکومت برخلق برای او است :

در حکم کردن شریک خدا نیست > و یا

است وی حق را بیان می کند و او بهترین حکم کنندگان است >.

پس حقِ حکومت کردن اولاً از آنِ خدا است و کسی حق حکومت کردن ندارد, مگر این که از طرف خدا که حاکم اصلی و مالک رقاب است (معیّن بشود. از آیات قرآن و روایات استفاده می شود حق ولایت به بعضی پیامبران و رسول خدا۶و همین طور به امامان معصوم : تفویض شده است .

خداوند حضرت ابراهیم ۷را امام قرار داد: ()ء و

فاحکم بین الناس بالحق ;(۱) ای داوود! تو را خلیفهء خود در زمین قرار دادیم ; پس بی مردم به حق حکومت کن > و در

سورهء احزاب فرمود: (۲); یعنی پیامبر

و فرامین و خواسته های ایشان , برخواسته های افراد مقدم است و مردم وظیفه دارند از ایشان تبعیت کنند.

در تفسیر مجمع البیان آمده است : پیامبر خواست جنگ تبوک برود و به مردم دستور حرکت داد. گروهی اجازه خواستند از پدر و مادرشان اجازه بگیرند, که این آیه نازل شد.

امام صادق ۷فرمود: .(۳)

و در قدیر خم فرمود: .(۴)

امیرالمؤمنین ۷در نهج البلاغه می فرماید:

امامان نگهبانان خدا بر خلق هستند و

عارفان به خدا می باشند>.(۵)

و دربارهء اهل بیت می فرماید: .(۶)

ولایت فقهای جامع الشرائط در زمان غیبت امام ۷ ادلهء عقلی و نقلی ثابت می شود.

دلیل عقلی : اگر ولایت پیامبر و امامان معصوم را پـذیرفتیم , دنبالهء ولایت آنان , کسانی خواهند بود که با مبانی اسـلامی آشـنا باشند و راه امامان را بروند و عادل و با تقوا باشند.

کسـی که می خواهد بر امور مسلمانان حکومت کند, باید احکام اسلامی و دستورهای الهی را به طور کامل بشناسد, چون امّت اسـلامی اعتقاد دارنـد اسـلام در تمام امور دنیوی چه امور فردی و چه اجتماعی از جمله درزمینه های اقتصاد و انواع کسب ها و معاملات امر به معروف و نهی از منکر و جهاد و دفاع و حمایت از مظلومان وسکوت نکردن در برابر ظالم , قانون و برنامه دارد. برای اثبـات این مـدّعا کـافی است انسان قرآن و آیات گوناگون آن رادر زمینه های مختلف اجتماعی و فردی مطالعه کنـد تا به این نکته پی بَرَد که اسـلام دین گوشه نشـینی و دعا و نماز فقطنیست , بلکه برنامه های اسلام و قرآن , قانون زندگی است , که بـا تبعیت از آن , انسـان به حیات طیّبه دست می یابـد.کافی است به این آیه در مورد سیاست خارجی , مسـلمان توجه فرماینـد: (۷)؛ یعنی مؤمنان اجازه ندارند کافران و ظالمان را برخود حاکم گردانند. در آیهء آخر سورهء فتح می فرماید: .

از این آیه و آیـات فراوان دیگر اسـتفاده می شـود بایـد مسـلمانان در امر حکـومت , وابسـته به خـود باشـند و از تسـلطبیگانگان جلوگیری کنند. پر واضح است

این مطلب مربوط به دنیای مسلمانان است .

از این جهت فقهای عظام از ابتدا تا کنون حق ولایت و سرپرستی را مخصوص فقهای عادل و امین دانسته اند, ازجمله محقق در کتاب شرایع می فرماید: .(۸)

محقق نراقی در کتاب می فرماید: .(۹)

مرحوم آیه اللّه بروجردی فرمود: .(۱۰)

شرایط حاکم الهی در زمان غیبت :

۱ باید از عقل کافی و وافی و زیرکی و فهم سیاسی بهره مند باشد تا بتواند با انواع توطئه ها مقابله کند. از امام امیرالمؤمنین ۷نقل است :

بر مردم , به قلب و ذهن پر عقل و زبان گویا و قلبی که بر برپایی حق محکم باشد, احتیاج دارد>.

۲ مسلمان و مؤمن باشد, چون بر طبق آیهء

حکومت بر مسلمانان را ندارند>.

و بر طبق آیهء دیگر: (۱۱).

۳ باید عادل باشد. بنابراین ظالم و گناه کار حق حاکمیت را ندارد:

عهد امامت به ظالمان نمی رسد>.

در آیهء دیگر فرمود: (۱۲)

و پیامبر۶فرمود:

۱ با تقوا باشد و معصیت الهی نکند;

۲ حلیم و بردبار باشد;

۳ سرپرست خوبی برای مردم و مانند پدری مهربان باشد>.(۱۳)

امام حسین ۷در نامه ای که برای اهل کوفه نوشت و همراه مسلم بن عقیل فرستاد فرمود:

عمل کند; قسط و عدل را در جامعه اجرا کند; متدین به دین حقّ و فردی با تقوا و امین باشد>.

در روایت دیگر آمده است : پیامبر۶فرمود:

است و حدی که جاری می شود, بهتر است از این که چهل شبانه روز باران ببارد>.

۴ یکی دیگر از شـرایط حاکم اسلامی , این است که فقیه باشد; یعنی احکام اسلامی از حلال و حرام را همراه بااستنباط و دلیل بداند. از امام حسین ۷نقل است

: (۱۳) روایات (پاورقی ۱۳له .تحف العقول , کلام امام حسین ۷

فراوانی در این زمینه وجود دارد, از جمله در تفسیر امام عسکری ۷آمده است :

تبعیت کنند, بعضی از فقهای شیعه این شرایط را دارند>.

البته حاکم اسلامی شرایط دیگری از قبیل این که : بخیل نباشد, حلال زاده و بالغ و حرّ باشد, دارد.

(پاورقی ۱.ص (۳۸ آیهء ۲۶

۶پاورقی ۲.احزاب (۲۳ آیهء ۶

(پاورقی ۳.وسائل الشیعه , ج ۱۷ ص ۵۵۱

(پاورقی ۴.مستدرک حاکم , ج ۳ ص ۱۱۰ منقول از دراسات فی ولایه الفقیه , ج ۱ ص ۳۹

(پاورقی ۵.همان , ص ۲۱۳

(پاورقی ۶.نهج البلاغهء صبحی صالحی , ص ۷۳۳

(پاورقی ۷.نساء(۴ آیهء ۱۴۱

(پاورقی ۸.جواهر الکلام , ج ۲۱ ص ۳۹۶

(پاورقی ۹.العوائد, ص ۱۸۷

(پاورقی ۱۰.البدرالزاهر, ص ۵۲ ۵۷

(پاورقی ۱۱.آل عمران (۳ آیهء ۲۸

(پاورقی ۱۲.هود (۱۱ آیهء ۱۱۳

(پاورقی ۱۳.کافی , ج ۱ ص ۴۰۷ کتاب حجه, ح ۸

ولایت مطلقه فقیه که معصوم نیست، در زمان غیبت چگونه قابل تعیین است؟

پرسش

ولایت مطلقه فقیه که معصوم نیست، در زمان غیبت چگونه قابل تعیین است؟

پاسخ

بی تردید تشکیل حکومت در جامعه ضروری بوده و خردمندان بر آن اتفاق نظر دارند. یکی از ارکان حکومت رهبری آن است. در خصوص گزینش رهبری راهکارهای متعددی ارائه شده است. در جوامع غیر دینی، معمولاً رهبر سیاسی از سوی مردم و یا خبرگان و یا نصب رهبر از سوی حاکم قبل صورت می گیرد. از سوی دیگر برای رهبر شرایط ویژه لحاظ می شودکه این مسؤلیت سنگین به شایسته ترین فرد واگذار شود. در اندیشه سیاسی مسلمانان نیز راهکارهای متعددی جهت گزینش رهبر ارائه شده است. اندیشمندان اهل سنت عقیده دارند که رهبر سیاسی جامعه بعد از پیامبر اسلام (ص) از سوی مردم و یا از سوی اصحاب اهل حل و عقل[۱۹] و یا حاکم قبل شکل می گیرد[۲۰] و شرایط مانند قانون دانی[۲۱]، عدالت[۲۲] لحاظ شده است. البته عصمت برای رهبر شرط نیست. در حوزه اندیشه سیاسی شیعی گزینش رهبری با اندیشه اهل سنت تفاوت دارد. شیعیان عقیده دارند که در زمان حضور معصوم (ع) رهبر از سوی خداوند شکل گرفته و عصمت و شرایط دیگر مانند عدالت[۲۳]، قانون دانی[۲۴] نیز لازم است: از این رو بعد از پیامبر (ص) رهبر، امامان معصوم (ع) بوده و آنان از سوی خداوند نصب شده اند. از سوی دیگر شیعیان عقیده دارند که در زمان غیبت، فقیهان به طور عام با رعایت ویژگی هایی مانند اجتهاد[۲۵]، عدالت[۲۶]، مدیریت و ... از سوی معصومان (ع) با اذن خدا منصوب می شوند. البته در زمان غیبت برای مجتهدان عصمت شرط نیست. عدم عصمت فقیهان با تعیین آنان به عنوان

رهبر، از سوی شارع منافات ندارد؛ زیرا شرع برای فقیه شرایط دیگر مانند عدالت را لحاظ کرده است که با عدم آن، رهبر خود به خود عزل شده و لیاقت رهبری را ندارد. از سوی دیگر، شارع مقدس عصمت را تنها برای پیامبر (ص) و ائمه (ع) شرط دانسته است. در جوامع دیگر نیز، که رهبران از سوی مردم انتخاب می شوند و تمام اختیارات حکومتی را دارند، معصوم نیستند.

در این جا اگر این پرسش مطرح شود که رهبران دیگر جوامع معصوم نیستند چگونه تعیین می شوند؟

در جواب باید گفت: تمامی نظام های حکومتی شرایط خاصی برای انتخاب رهبر و حاکم مقرر شده که گزینش و انتخاب بر اساس آن معیارها صورت می گیرد تا اشتباه و خطا کم شده و بهترین ها انتخاب شوند. در جامعه دینی نیز اگر ولی فقیه رهبر نبوده چه کسی و با چه شرایطی برای رهبری گزینش می شد؟ جز این که رهبر از سوی مردم با شرایط خاصی گزینش می گردید. عدم عصمت آنان منافات با تعیین مردم نداشت. در زمان غیبت، ولی فقیه با شرایط خاص گزینش می شود و مردم نیز حق نظارت بر عملکرد فقیه را داشته که این نظارت ضریب اشتباه فقیه را به حداقل می رساند. از سوی دیگر، در جامعه اسلامی ایران، مجلس خبرگان رهبری وجود دارد که عده ای خبرگان و کارشناسان هستند، که هم رهبر را با شرایط خاصی انتخاب می کنند و هم بر تمام فعالیت های او نظارت کرده و عزل و نصب رهبر را بر عهده دارند. هرگاه رهبر کوچکترین اشتباه را انجام دهند و یا العیاذبالله مرتکب فسقی شود، هم خود از منصب الهی عزل شده

و هـم خبرگـان بایـد آن را عزل و به اطلاع مردم برسانـد؟ از این رو گزینش رهـبری از سـوی خبرگـان مردم آن هم بـا شـرایط خاص، هیـچ منافاتی با عـدم عصـمت آنان نـدارد؛ چنان که در جوامع دیگر نیز رهبران غیر معصوم از سوی مردم به عنوان رهبر گزینش می شوند. البته از دیدگاه شیعه، رهبری از اهمیت ویژه ای برخوردار بوده و امامت ادامه رسالت است، از این رو شرایط خاصـی برای رهبری ارائه شده که با رعایت آن شـرایط مشـکل عدم عصـمت ولی فقیه نیز حل می شود . بر این اساس می توان گفت : تعیین رهبری غیر معصوم، آن هم با شرایط ویژه که ضریب اشتباه فقیه را به حداقل می رساند، نه بر شارع مقدس مشکل آفرین است و نه در جـامعه دینی مشـکل سـاز است . آن چه متأسـفانه جـامعه اسـلامی را دچـار مشـکل کرد، خارج نمودن امام معصوم (ع) و فقیهان عادل از صـحنه سـیاست بود. در صدر اسـلام ، مردم علی (ع) و دیگر امامان (ع) را رها کرده و دسـتورات شرع را نادیـده گرفتـه بودنـد و در زمـان غیبـت حـق فقیهـان عـادل و قـانون دان را غصـب کردنـد. متأسـفانه نادیـده گرفتن حق معصومان (ع) و فقیهان سـبب شد که رهبران سـتمگر و قدرت گرا بر مسـند قدرت قرار گرفته و جهان اسـلام را دچار مشکلات فراوان نماینـد. در عصـر حاضـر فقیهی ماننـد امـام راحـل که رهبری جهان اسـلام، به ویژه ایران اسـلامی را بر عهـده داشت، چه مشکلی به وجود آمد؟! با مقایسه رهبری یک فقیه به نام امام خمینی (س) با رهبران ستمگر دیگر که مدت ها در ایران حکومت می کردند، می

توان دریافت که فقیه، رهبر واقی جامعه بوده و تعیین چنین رهبری از سوی شرع، معقول ترین و کار آمد ترین راهکار بوده است که از سوی شارع مقدس به وجود آمده است.

[۱۹] علی بن محمد ماوردی، الاحکام السلطانیه، ص ۳۳.

[۲۰] همان.

[۲۱] ر.ك: شرح نهج البلاغه ابن ابی اعدیه، ج ۳، ص ۲۱۰ و الامامه و السیاسه دنیوری، ج ۱، ص ۱۹.

[۲۲] ر.ك: حسین علی منتظری، دراسات فی ولایه الفقیه، ج ۱، ص ۲۸۹ – ۳۰۰.

[۲۳] ر.ك: امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۵۱.

[۲۴] همان، حسین علی منتظری، ولایت فقیه، ج ۱، ص ۲۸۸ – ۳۰۰.

[۲۵] ر.ك: حسین علی منتظری، ولایت فقیه، ج ۱، ص ۳۰۰ به بعد.

[۲۶] همان، ص ۲۸۸ – ۳۰۰.

آیا اسلامی که در کشور ما با این همه تبلیغات وسیع معرفی می شود، اسلام ناب محمدی است؟ اگر نیست، موانع آن چیست؟

پرسش

آیا اسلامی که در کشور ما با این همه تبلیغات وسیع معرفی می شود، اسلام ناب محمدی است؟ اگر نیست، موانع آن چیست؟

پاسخ

واقعیت آن است که تا رسیدن به برنامه های اسلام ناب محمدی فاصله زیادی است که با تحقق آن و اهداف و برنامه های اسلامی، ناهنجاری ها و ظلم ها از بین رفته و در سایه آن جامعه آرمانی به وجود می آید. پیامبر اسلام(ص) و ائمه(ع) در صدد بودند اسلام ناب در جهان حاکم شود؛ ولی عملاً آن گونه که باید، ائمه نیز موفق نشدند که اهداف و برنامه های اسلام ناب را تحقق بخشند، زیرا دشمنان اسلام و دین ستیزان با بهره گیری از همه اهرم ها مانع تحقق آن شدند. تلاش های امامان معصوم(ع) نیز در راه تحقق اسلام ناب محمدی(ص) بود. امام علی(ع) با تشکیل حکومت بر آن بود که اسلام ناب را تحقق بخشد، ولی موانع و عواملی به وجود آمدند که حضرت نتوانست همه اهداف و دستورهای اسلامی را پیاده کند،

از برخی آیات(۱) و روایات(۲) استفاده می شود که امام زمان(ع) موفق خواهد شد که جامعه آرمانی را به وجود آورد و احکام و تعالیم اسلام به بهترین وضعیت ممکن پیاده خواهد شد. در حکوت امام زمان(ع)، عدل و داد و امنیت برقرار(۳) شده و جامعه مطلوب به وجود می آید. تشکیل چنین جامعه ای با بهره گیری از امکاناتی است که در اختیار امام زمان(عج) قرار دارد.

حال اگر چه نمی توانیم به جامعه آرمانی آخر الزمان در زمان ظهور امام عصر(عج) دست یابیم، اما می توانیم تلاش و کوشش نماییم تا به آن نزدیک

شـویم، بـه همین خـاطر، امـام راحـل(س) بارهـا مسـئولان نظـام را به تحقـق اسـلام نـاب محمـدی فرا خوانـد. امروزه نیز یکی از شعارهای جمهوری اسـلامی ایران حرکت نمودن به سوی پیاده شـدن برنامه های اسـلام ناب محمـدی است و ایران اسـلامی در تحقق بعضی از برنامه های اسلام موفق بوده است.

در خصوص عـدم تحقق اسـلام نـاب محمـدی عوامل متعـددی مؤثر هسـتند که برخی از این عوامل مربوط به مسـلمانان است و برخی مربوط به دشمنان اسلام می باشد.

تبلیغات سازمان نیافته

یکی از موانع مهم تحقق اسـلام نـاب محمـدی(ص) عـدم تبلیغـات نظـام یـافته است. امروزه تبلیغات از اسـلام به مراتب کمتر از تبلیغاتی است که درباره ادیان دیگر ماننـد مسـیحیت صورت می گیرد. مسـیحیان با بهره گیری از مبلغان آموزش دیـده و برنامه های نظام منـد و ابزارهای بسـیار گسترده و پیشـرفته تبلیغاتی که دارنـد، از مسـیحیت تبلیغ می کنند. امروز متأسـفانه اسـلام را در جهان به گونه ای با تبلیغات وسیع و گسترده معرفی کرده اند که لفظ اسلام را با تروریسم در اذهان مردم جهان القا کرده اند، و بیشترین جنایات بر ضـد مسـلمان به همین بهانه ها انجام می گیرد. بر این اساس برای تحقق اسـلام ناب محمدی باید برنامه های تبلیغی گسـترده صورت گیرد. یکی از علـل مهم گسترش اسـلام در زمـان پیـامبر(ص) معرفی اسـلام نـاب و تبلیغـات از آن بود. گوستاولوبون فرانسوی می گوید: "قرآن به زور شمشیر پیشرفت نکرده، بلکه تنها به وسیله دعوت و تبلیغ بود. تبلیغ بود که ملت های ترک و مغول را پس از ظهور اسلام، هنگامی که بر سر اعراب مسلط شدند، با این که اعراب

مغلوب آن ها بودند، مسلمان کرد".(۴)

سنت گرایی محض

یکی از موانع مهم تحقق اسلام ناب محمدی، اختلاف مسلمان در تعریف دین و تفسیر آنان از برنامه های اسلامی است. متأسفانه مسلمانان در تفسیر برنامه های اسلام افراط و تفریط نموده، از این رو امروزه گروه های مختلفی وجود داشته و هر کدام از دین تفسیر خاص نموده اند. برداشت های متفاوت از دین و آموزه های آن موجب شده که برخی در تفسیر دین و گرایش به آن دچار مشکل گردند. استاد شهید مطهری به نقد دیدگاه اخباریون پرداخته، نمونه ای را نقل می کند که حاکی از سنّت گرایی محض در تفسیر دین است: "... معروف است که بعضی اخباری ها دستور می دادند که به کفن میت شهادتین بنویسند، آن هم به این صورت بنویسد: اسماعیل یشهد أن لا إله إلا الله، یعنی اسماعیل شهادت می دهد به وحدانیت خدا، حالا چرا شهادت را به نام اسماعیل بنویسند، زیرا در حدیث وارد شده که حضرت صادق(ع) در کفن فرزند شان اسماعیل به این عبارت نوشته بودند. دیگر فکر نمی کردند که در کفن اسماعیل این طور می نوشتند، چون اسم او اسماعیل بود، حالا که مثلاً حسن قلی بک مرده چرا اسم خودش را ننویسم و اسم دیگری را بنویسم؟! اخباریین می گفتند: این دیگر اجتهاد و اعمال نظر و اتکا به عقل است و ما اهل تعبد و تسلیم قال الباقر و قال الصادق می باشیم. از پیش خود دخالت نمی کنیم".(۵)

سیاست های ستمگرانه

یکی از موانع بسیار مهم تحقق اسلام ناب محمدی(ص) سیاست های رهبران ظالم است. در طول تاریخ اسلام حاکمان ستمگر

در صدد تحریف اسلام برآمده و نگذاشتند که مردم با معارف والای اسلامی آشنا شوند. آنان می دانستند که در آموزه های اسلامی به ستم ستیزی سفارش شده و رهبری از آن کسانی است که لایق و شایسته باشند، از این رو سعی می کردند دین را از سیاست جدا دانسته و معارف آن را مخدوش نمایند. داده های تاریخی نشان از آن دارد که خلفای اموی و عباسی با جلوگیری از فضایل اهل بیت(ع) دین را به گونه ای تفسیر می کردند که با اهداف آنان همخوانی داشته باشد. قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران نیز حکومت های ستمگر مانع تحقق اسلام ناب محمدی شده و به تحریف آن می پرداختند.

از این رو امام راحل(س) اعلام نمود که اسلام در خطر بوده و ما اسلام امریکایی را نمی خواهیم.

عملکرد مسلمانان

عملکرد مسلمانان نیز یکی از موانع مهم تحقق اسلام ناب محمدی(ص) به حساب می آید. متأسفانه مسلمانان به گونه ای عمل کردند که نه تنها موجب گرایش مردم به اسلام نشدند، که اسلام را وارونه جلوه دادند. از این رو امام علی(ع) فرمود: "یلبس الاسلام لبس الفرو مقلوباً؛(۶) مسلمانان اسلام را مانند پوستین وارونه به تن کردند". برخی از مسلمانان با عملکرد خود نشان دادند که اسلام با تمدن و علم مخالف بوده و مسلمانان را صرفاً به زندگی اخروی و دل خوش بودن به آن فرا می خوانند و بین زندگی دنیا و آخرت تضاد حل نشدنی باقی می گذارند.

تهاجم فرهنگی

تهاجم فرهنگی دشمنان نیز افزون بر عوامل فوق، عامل دیگری است، که در قالب های مختلف ظهور نموده و هدف اصلی آن دین

زدایی و تضعیف باورهای دینی است. استکبار می کوشد اعتقادات مردم تضعیف شود و به جای آن باورهای مادی گرایی و الحادی قرار گیرد. شیوه های مبارزه دشمنان علیه اسلام ناب گاهی به عنوان "اباحه گری" و روزی به عنوان "اومانیسم" و روزی دیگر به عنوان "لیبرالیسم" و ... ظهور می نماید.

دشمنان نه تنها علیه اسلام مبارزه می کنند که حتی شیوه های بسیار مناسب را نیز ارائه می دهند. کارل مارکس می گفت: "اگر در محیطی مذهب قدرت دارد، مستقیماً با مذهب مبارزه نکنید، بلکه واژه های مذهبی را تفسیر مادی کنید و در جهت تحریف دین حرکت کنید تا راه برای محو دین و رواج ماتریالیسم هموار شود".(۶)

پی نوشت ها:

۱. ابراهیم (۱۴) آیه ۵.

۲. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۵۰.

۳. بحارالانوار، ج ۱، ص ۶۱.

۴. تمدن اسلام و عرب، ص ۱۴۶.

۵. مرجعیت و روحانیت، ص ۴۹.

۶. حسن عاشوری، مقاله تهاجم فرهنگی و راه های مقابله با آن، ص ۳۶.

رهبر جامعه اسلامی حتما باید مجتهد باشد یا فرد دیگری هم می تواند باشد؟

پرسش

رهبر جامعه اسلامی حتما باید مجتهد باشد یا فرد دیگری هم می تواند باشد؟

پاسخ

اسلام، دینی جامع است که در عرصه فردی و اجتماعی دارای احکام و مقررات است. عمل به احکام و قوانین الهی نیازمند شناخت صحیح و دقیق آن است. تا زمانی که این احکام به درستی شناخته نشود، نمی توان به خوبی به آن ها عمل کرد.

انسان ها به حکم عقلایی خود، در آن چه دارای تخصص کافی نیستند، به کارشناسان رجوع می کنند تا ناشناخته ها را شناسایی کنند و زندگی را سامان دهند.

در جامعه اسلامی که ملاک عمل مردم و مسؤلان ، قوانین اسلامی است، باید رهبر جامعه اسلامی، مجتهد جامع شرایط باشد.

در واقع ولی فقیه به عنوان حافظ شریعت و مجری و ناظر بر احکام و قوانین الهی ، نیز مقام رسمی برای تعیین مصداق در رویارویی با مشکلات به وجود آمده، تصمیم گیرنده نهایی در جامعه اسلامی از طرف شارع مقدس معرفی گردیده است.

این مقام، شأنی است که در عصر غیبت برای فقهای جامع شرایط ائمه معصومین در نظر گرفته شده است.

هر چند رهبر می تواند از دانشمندان و اندیشمندان دیگر مانند اقتصاددانان ، روان شناسان ، شخصیت های فرهنگی و... به عنوان مشاور استفاده کند یا برخی از اختیارات خود را به نهادهای دیگری نظیر قوه قضائیه ، مجریه و مقننه بسپارد، ولی نقش حیاتی او در جلوگیری از انحراف ها ، حفظ وحدت و اجرای احکام دینی، هم چنین تصمیم گیری در مورد مشکلات کلان و سرنوشت ساز ، امری غیر قابل انکار است.

به عبارت دیگر: اساس حکومت اسلامی بر اجرای قوانین و احکام الهی

است. کسی می تواند در رأس این حکومت و نظام قرار گیرد که نسبت به قوانین و احکام الهی ، تخصص و آگاهی کافی داشته باشند. چنین کسی فقیه به احکام دین و مجتهد است که میان فقها و مجتهدان بسیاری (که در یک عصر و زمان هستند، با توجه به شرایط دیگر مانند آگاهی به زمان و مسایل جامعه در کشورهای دیگر و مدیریت و عدالت) انتخاب می شود.

بنابراین رهبر جامعه اسلامی باید مجتهد باشد، زیرا تکلیف نهایی در جامعه اسلامی باید توسط مجتهد جامع الشرایط اعلام شود و در جامعه پیاده گردد. به همین دلیل اظهار نظر در مسائل جامعه اسلامی فقط به مجتهدی سپرده شد که در رأس جامعه قرار دارد و به تمام مصالح و مفاسد جامعه آگاهی بیشتری دارد. در این زمان با توجه به پیشرفت جامعه و تمدن بشری، از مشاوران و متخصصان در رشته های دیگر بهره می گیرد یا کارهایی را به عهده آنها می گذارد.

آیا اشتراط «ذکوریه» در تصدّی مناصبی که به نحوی ولایت و حکومت بر عامّه مردم دارد، به معنی محروم نمودن زنها و بیتوجّهی به ارزشهای انسانی نیست؟

پرسش

آیا اشتراط «ذکوریه» در تصدّی مناصبی که به نحوی ولایت و حکومت بر عامّه مردم دارد، به معنی محروم نمودن زنها و بیتوجّهی به ارزشهای انسانی نیست؟

پاسخ

از این جهت که معنا و مفهوم این شرط محرومیّت و سلب و عدم توجّه به ارزشهای انسانی زن و اثبات امتیاز و حقّ انتفاع و استفاده و اکتساب و برخورداری بیشتر برای مرد است یا اینکه معنی و مفهومش معاف بودن زن از یک سلسله از تکالیف و مسؤولیّتهای خطرناک و تکلیف مرد و تحمیل بر اوست، و بالاخره نتیجه، راحت زن و زحمت مرد است، از دو دیدگاه قابل بررسی است:

از دید یک فرد غربی این شرط، موجب محرومیّت زن از امتیازات حکومت است؛ چون غربی با دید مادّی و امتیازات مادّی این مقام را بررسی مینماید.

امّا از نظر اسلام و مکتبی که میخواهد به جای کاخ «تیسفون» و یا دربار قیصر روم، مدینه محمّد و کوفه علی و آن روش متواضعانه و بیتجمّل را بسازد و فرمانروایان و همه را با منطق «تِلْکَ الدّارُ الآخِرهِ نَجْعَلُها لِلَذینَ لا یُریدوُنَ عُلُوّاً فی الارَضَ و لا فَساداً وَ الْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقینَ» قصص/۸۳ رهبری نماید، نزدیک شدن به این مقام نزدیک شدن به خطر و موقفی بین بهشت و جهنّم است که جز او احدی و افرادی که کمال وثوق به نفس خود را دارند، خود را برای آن نامزد نمینمایند و اگر کسی را از آن به هر علّت معاف کنند یا به او تکلیف ننمایند، هرگز احساس محرومیّت نمیکند.

بنابراین در اینجا مسأله تفاوت زن و مرد مطرح نیست؛ اشتباه از عدم تمیز بین حکم و حق و

تکلیف و اختصاص ناشی شده است. از بینش الهی و از دیدگاه یک بانوی مسلمان و آگاه در اینگونه احکام مانند عدم وجوب نماز جمعه بر زن و سقوط جهاد از او، زن محروم نیست؛ بلکه مکلّف نیست یا مورد عنایت خاص است و صیانت و حشمت و حفظ ارزشهای والای او مورد نظر است.

البتّه حکمتهای دیگری نیز این حکم را شامل میشود: مانند اینکه تصدّی ولایت حکومت نیازمند به صلابت و انعطاف ناپذیری خاص و بلکه در مواردی نیازمند به خشونت است که در بانوان چنان نیست و این عین کمال آنها است. در آنان زمینههای انعطاف و رقّت و لطف و تأثیر در برابر مناظر رقّت انگیز زیادتر و قویتر است که زن مظهر عاطفه و احساسات است و مرد برای قاطعیّت و تصمیم.

شرایط ولی فقیه چیست؟

پرسش

شرایط ولی فقیه چیست؟

پاسخ

جواب اجمالی:

شرایط اساسی زمامدار اسلامی عبارتند از:فقاهت، عدالت و توانایی بر اداره ی جامعه ی اسلامی. در اصل یک صدونهم قانون اساسی جمهوری اسلامی به این سه شرط اشاره شده و آمده است:

شرایط و صفات رهبر:

۱. صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه.

۲. عدالت و تقوای لازم برای رهبری امّت اسلام.

۳. بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری.

جواب تفصیلی:

بر اساس ادلّه ای که در باره ی ولایت فقیه بیان شد، کسی می تواند زمام امور را در جامعه ی اسلامی به دست گیرد که به مقام فقاهت رسیده باشد و بتواند احکام الهی را از منابع مورد وثوق استنباط نماید. البته در روایات از این شخص به «راویان حدیث یا سنّت امامان معصوم(علیهم السلام)» یاد شده است. واضح است کسی می تواند حدیث یا سنّتی را حدیث یا سنّت امامان معصوم(علیهم السلام) معرّفی کند که فقیه، یعنی مجتهد، باشد و از معارض وحل تعارض و نحوه ی جمع دلالی و اعتبار سندی و اموری از این قبیل، به تفصیل آگاهی داشته باشد. شاید دلیل تعبیر به «راویان حدیث و سنّت امامان معصوم(علیهم السلام)» در

روایات این باشد که اصطلاح «فقیه» یا «مجتهد» در آن زمان به معنای مصطلح امروزی آن شناخته شده، نبوده است، یا شاید علت آن این بوده که فقهای آن روزگار در بین راویان بودند، هر چند تمام راویان فقیه نبودند.

۸به هر حال، یکی از شرایط زمامدار جامعه ی اسلامی در عصر غیبت «فقاهت» است و مراد از آن «اجتهاد مطلق» می باشد; یعنی شخص بتواند حکم هر

مسئله ای را از منابع دینی استنباط کند و قدرت اجتهاد او منحصر در دایره ی خاصّی نباشد که از این امر به «اجتهاد متجزّی» یاد می شود.

شرط دیگر زمامدار اسلامی«عدالت »است. هر چند ذکری از این شرط در ادلّه ی نقلی ولایت فقیه به میان نیامده، اما عقل حکم می کند که نمی توان زمام جامعه ای مبتنی بر یک عقیده را به کسی سپرد که در عمل پای بند به آن اعتقاد نیست و التزامی به قوانین آن ندارد. از سوی دیگر، ما آیات و روایاتی داریم که اطاعت فاسق و غیر عادل یا ولایت او را انکار می کند.(۲) مانند آیه ی شریفه ی: «و لا تطع من أغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتّبع هواه(۳)»]از کسی که او را از یاد خود غافل کرده ایم و او پیرو هوا و هوس خود است، پیروی مکن.[

در اصول کافی روایتی از امام باقر(علیه السلام) نقل شده است که در آن حضرت(علیه السلام) از رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) نقل می کند: امامت و زمامداری سزاوار نیست، مگر مردی را که در او سه ویژگی باشد:

( )

۱. ورعی که او را از معاصی و گناهان الهی منع کند.

۲. حلمی که به واسطه آن مالک و صاحب اختیار غضب خویش باشد.

۳. نیکویی سرپرستی نسبت به کسانی که زمام آنها را به دست دارد، تا برای آنها چون پدری مهربان باشد.

همین روایت بر شرط دیگری، که عقل نیز بر آن گواه است، دلالت می کند و آن «توانایی اداره ی امری که بر عهده گرفته» است. یعنی فقیه عادلی می تواند زمام امور جامعه ی اسلامی را

به دست گیرد که توانایی اداره ی آن جامعه را داشته باشد. این مطلب را ارتکاز(۲) عقلا نیز مورد تأیید قرار می دهد.

پس شرایط اساسی زمامدار اسلامی عبارتند از:فقاهت، عدالت و توانایی بر اداره ی جامعه ی اسلامی. در اصل یک صدونهم قانون اساسی جمهوری اسلامی به این سه شرط اشاره شده و آمده است:

شرایط و صفات رهبر:

۱. صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه.

۲. عدالت و تقوای لازم برای رهبری امّت اسلام.

۳. بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری.

بند اوّل این اصل ناظر به اجتهاد مطلق است. از این رو، بر تحقق صلاحیت علمی رهبر برای افتاء در ابواب مختلف فقه و نه یک باب خاص، تصریح می کند.

بند دوم ناظر به عدالت رهبر است و چون برای عدالت مراتبی را می توان تصور کرد، در این عبارت به وجود عدالتی که برای رهبری امّت اسلام لازم است، تأکید شده است.

در بند سوم کفایت رهبر توضیح داده شده و با تعابیر «بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری» به بایسته های نظری و عملی اداره ی جامعه اشاره شده است.

رهبری و زمامداری، به چه شرطی ملکوتی است و به چه شرطی ظلمانی؟

پرسش

رهبری و زمامداری، به چه شرطی ملکوتی است و به چه شرطی ظلمانی؟

پاسخ

این امر (رهبری و زمامداری) یک سکّه دو چهره است که هر دو چهره آن در کلمات ائمه طاهرین(ع) و سخنان علمای دین تبیین شده است:

اوّل: چهره ملکوتی و نورانی که همان خلافت و جانشینی خداوند بر روی زمین است: «ألسُلطانِ ظلّ الله فی الأرض یَأوی إلیه کلّ مَظلومٍ» (بحار ۷۲/۳۵۴)؛ [سلطان سایه خدا در روی زمین است که پناهگاه هر مظلومی است.]

دوم: چهره مُلکی و ظلمانی که در کلمات امیر المؤمنین(ع) از آن به «عِفْطه عِنْز» (نهج البلاغه، خطبه۳ (شقشقیه)، بند ۱۸)،

«عراقِ خنزيرٍ فى يَد مَجْذوم» (همان، حكمت۲۳۶، بند۲.) و مانند آن تعبیر شده است.

اگر زمامدار جامعه طغیانگر باشد و بخواهد با دام زعامت به مطامع حیوانی و شهوانی خود برسد، حکومت او نازلتر از آب بینی بز و پست تر از استخوان خوك در دست بیمار مبتلا به خوره است. امّا اگر رهبری جامعه، پرخاشگر علیه ظلم و طغیان و خاضع در پیشگاه حق و برهان باشد و بخواهد مجری احکام الهی و پیاده کننده سنتهای او و احیا کننده جامعه بشری و انسانهای حق طلب گردد: «إلّا أَن اُقيم حَقّاً أو أدفع باطلاً» (نهج البلاغه، خطبه۳۳، بند۲.)، زمامداری او خلافت خداوند و خود وی خلیفه حق خواهد بود.

آیا عصمت یکی از شرایط واجب اصل ولایت و امامت است؟ یا ولی فقیه هم می تواند معصوم باشد؟

پرسش

آیا عصمت یکی از شرایط واجب اصل ولایت و امامت است؟ یا ولی فقیه هم می تواند معصوم باشد؟

پاسخ

اگر منظور از ولایت و امامت ولایت در سطح کلّی یعنی امامت جانشینان بلافصل پیامبر باشد عصمت در آن شرط است بدین جهت شیعه معتقد است که امامان دوازده گانه که جانشینان پیامبر می باشند همه آنها معصوم و از گناه و اشتباه مصوم بوده اند. ولی در ولایت فقیه معصوم بودن شرط نیست بلکه عدالت در آن شرط است بر این اساس پاسخ سؤال دیگر هم که آیا ولی فقیه می تواند دارای عصمت باشد روشن می شود چه اینکه عصمت مقام ویژه ای است که خداوند به افراد معدودی که خود مصلحت می دانسته موهبت کرده است و برای دیگری نمی توان این مقام را ادعا کرد(۲).

(بخش پاسخ به سؤالات)

اگر خلیفه ای کسی را به جانشینی خود برگزیند، آیا شکل جامعه اسلامی در امر رهبری حلّ نمی شود؟ مانند کاری که خلیفه اوّل نسبت به خلیفه دوّم انجام داد.

پرسش

اگر خلیفه ای کسی را به جانشینی خود برگزیند، آیا شکل جامعه اسلامی در امر رهبری حلّ نمی شود؟ مانند کاری که خلیفه اوّل نسبت به خلیفه دوّم انجام داد.

پاسخ

براساس ادله قاطع که مذهب تشیع بر آن استوار است استخلاف تنها براساس نصب از جانب خدا و گزینش وی صورت می گیرد از این رو پیامبر((صلی الله علیه وآله)) به دستور خداوند علی((علیه السلام)) را پس از خود به جانشینی منصوب کرده

است و خلافت خلفای دیگر از دیدگاه تشیع به هیچ وجه مشروعیّت ندارد.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۲

آیا امام زمان (عج) بطور مستقیم در انتخاب آیت الله خامنه ای نقش داشته است ؟

پرسش

آیا امام زمان (عج) بطور مستقیم در انتخاب آیت الله خامنه ای نقش داشته است ؟

پاسخ

در زمان غیبت کبری , هیچ کس به طور مستقیم از ناحیه امام زمان (عج) و یا پیامبر(ص) به عنوان رهبر و پیشوا مشخص نشده و نخواهد شد. انتخاب رهبر در زمان غیبت , براساس ملاک ها و معیارهای بیان شده از سوی پیشوایان معصوم (ع) صورت می گیرد و انتخاب مستقیمی در کار نیست و اگر کسی چنین سخنی گفت , خود مسوول سخن خویش است و وظیفه ما, تکذیب او می باشد.

شرایط ولایت فقیه چیست؟ آیا علاوه بر اجتهاد، مرجعیت نیز از شرایط ولی فقیه است؟

پرسش

شرایط ولایت فقیه چیست؟ آیا علاوه بر اجتهاد، مرجعیت نیز از شرایط ولی فقیه است؟

پاسخ

عمده ترین شرایط ولایت فقیه عبارت است از:

۱. فقاهت یا اجتهاد مطلق؛ یعنی، از نظر علمی در حدی باشد که در تمام مسائل بتواند احکام الهی را با مراجعه به ادله تفصیلی (کتاب، سنت، عقل و اجماع) کشف و استنباط کند.

۲. عدالت و تقوا؛

۳. قدرت مدیریت، تدبیر، شجاعت و توان اداره کلان جامعه؛

با توجه به شرایط بالا، روشن می شود که مرجعیت، شرط لازم رهبری و ولایت فقیه نیست. اصطلاح «مرجعیت» -که به مراتب

کمال علمی، اخلاقی و اجتماعی فقیه اطلاق می شود ظاهراً برای کسانی است که عنوان بزرگ ترین و مشهورترین مجتهد یک کشور (و حتی یک شهر) را دارا باشد. به عبارت دیگر دانشمندترین همه علمای هر ناحیه، عنوان مرجع تقلید را دارد و آن، عبارت از کسی است که محل مراجعه مقلّدان و دارای رساله مدوّن عملی، برای استفاده مریدان خویش است.حائری، عبدالهادی، تشیع و مشروطیت در ایران، صص ۸۱ – ۸۵.

در مورد جایگاه مرجعیت و رابطه آن با ولایت فقیه، نکات ذیل دارای اهمیت است:

یکم. فقاهت –به معنای توانایی استنباط احکام اولیّه شرعی از منابع و متون دینی امر مشترکی است که هم در مرجعیت و هم در قضاوت و هم در زعامت و سرپرستی جامعه مورد نیاز است؛ بدین معنا که تصدی این سه شأن مهم، تنها از سوی فقها مورد قبول است و دیگران با وجود فقیهان صالح، حق تصدی این شئون را ندارند.

نکته مهم این است که فقاهت در همه این شئون متفاوت، به یک معنا است و این گونه نیست که برای مرجعیت، به گونه ای

فقاهت نیاز باشد و در امر رهبری به گونه ای دیگر از فقاهت. در واقع فقیهی هست که اجازه پذیرش همه شئون ذکر شده را دارد. در این صورت اگر از فقیهی، طلب فتوا کنیم، مرجع تقلید خواهیم داشت و اگر امر قضاوت را به او بسپاریم، قاضی می شود و اگر از او زعامت و سرپرستی جامعه را بخواهیم، ولی فقیه است. بنابراین، اطاعت از ولی فقیه، با همان ادله ای به اثبات می رسد که رجوع به مراجع تقلید ثابت می شود.

دوم. فقاهت و عدالت، شرط مشترک و مقدماتی تصدی مرجعیت، قضاوت و زعامت است؛ یعنی، شرط لازم است، اما کافی نیست. به عبارت دیگر متصدی هر کدام از مسؤولیت های یاد شده، به ویژگی های دیگری -متناسب با خصوصیات آن مسؤولیت نیاز دارد. در این میان، ولایت و سرپرستی جامعه، مسؤولیت پیچیده تر و سنگین تری است؛ از این رو دارای ویژگی های مهم تر و بیشتری است. به گونه ای که ممکن است در هر زمان تعداد انگشت شماری از فقیهان عادل را بتوان یافت که واجد آن شرایط باشند.

سوم. مرجعیت یک شأن اجتماعی است؛ نه یک شأن علمی و فقهیِ بالاتر از فقاهت. در واقع بسیاری از فقیهان راضی به پذیرش این شأن اجتماعی نیستند و ضمن آنکه صلاحیت مرجعیت را دارا هستند، ترجیح می دهند که این مسؤولیت را بر دوش نگیرند. برخی دیگر نیز آن را می پذیرند و مرجع تقلید می شوند. بنابراین نباید تصور کرد هر فقیهی که مرجع تقلید می شود، لزوماً از دیگر فقهایی که این شأن را نمی پذیرند، برتر و عالم تر است. البته مرجع تقلید باید فقیه اعلم باشد؛ اما اعلمیت منحصر در مراجع تقلید نیست و فقهای هم تراز با مراجع، از

نظر علمی و فقاهتی کم نیستند.

چهارم. بخش اصلی و اساسی تکالیف اجتماعی در جامعه دینی را ولی فقیه تعیین می کند؛ چرا که عمده مسائل اجتماعی، قضایی و حقوقی، اقتصادی و مالی، تعلیم و تربیت، سیاست داخلی و خارجی و... را باید در حوزه حکم حکومتی، تعیین تکلیف کرد که به ولی فقیه مربوط است.

بنابر مطالب یاد شده، روشن می شود که مراجع تقلید، هر چند به جهت بعضی از برجستگی های فقهی، اخلاقی و اجتماعی، نسبت به سایر فقها از اولویت برخوردار می باشند؛ اما «مرجعیّت» آنان را نباید شرط لازم برای امامت مسلمین محسوب کرد؛ چنان که در متون و منابع اسلامی چنین موضوعی به هیچ وجه از شرایط رهبری ذکر نشده است.صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۱، ص ۱۸۱.

وانگهی، تجربه نشان داده است که برخی از مراجع تقلید –که از مراتب علمی و تقوایی برتری نسبت به دیگران برخوردارند نسبت به مسائل سیاسی التفاتی از خود نشان نمی دهند و یا آنکه از این جهات، از توانایی های مورد انتظار جامعه برخوردار نیستند؛ همچنان که در بین علمای متأخّر به جز امام خمینی(ره)، سایر مراجع بزرگِ تقلید چندان درگیر اشتغالات فکری – فقهی نسبت به مدیریّت سیاسی نبوده اند. در حالی که بر اساس ادله نقلی و عقلی متعدد، افزون بر فقاهت و عدالت، داشتن شرط مدیریت و تدبیر سیاسی برای اداره امور جامعه ضروری و اجتناب ناپذیر است.

از این رو در نامه امام(ره) به ریاست شورای بازنگری قانون اساسی چنین آمده است: «در مورد رهبری ما که نمی توانیم نظام اسلامی مان را بدون سرپرست رها کنیم. باید فردی را انتخاب کنیم که از حیثیت اسلامی مان درجهان سیاست

و نیرنگ دفاع کند. من از ابتدا معتقد بودم و اصرار داشتم که شرط مرجعیّت لازم نیست. مجتهد عادل مورد تأیید خبرگان محترم سراسر کشور کفایت می کند. اگر مردم به خبرگان رأی دادند تا مجتهد عادلی را برای رهبری حکومتشان تعیین کند، وقتی آنها هم فردی را تعیین کردند تا رهبری را بر عهده بگیرد، قهراً او مورد قبول مردم است. در این صورت او ولی منتخب مردم می شود و حکمش نافذ است».همان، ج ۱، ص ۵۸ (نامه مورخ ۹/۲/۱۳۶۸).

از کجا باید فهمید شرایط ولی درانتخاب فردی به عنوان ولی فقیه موجود است؟

پرسش

از کجا باید فهمید شرایط ولی درانتخاب فردی به عنوان ولی فقیه موجود است؟

پاسخ

جهت این امر ابتدا باید شرایطی که در اندیشه سیاسی اسلام ــو به تبع آن قانون اساسی جمهوری اسلامی ایرانــ برای ولی فقیه در نظر گرفته شده است را شناخت و سپس این موضوع را بررسی کرد که آیا فرد انتخاب شده مطابق با این ویژگی ها و شرایط بوده است یا نه.

اصل یکصد و نهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران باالهام از منابع اصیل اسلامی، شرایط و صفات رهبر را چنین بیان می نماید:

۱- «صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه» (اجتهاد مطلق) براساس آیات قرآن و احادیث متعددی نظیر: «ان الله اصطفاه علیکم و زاده بسطه فی العلم والجسم» (بقره، آیه ۲۴۷).

«ایها الناس، ان احق الناس بهذالامر (خلافت) اقواهم علیه و اعلمهم بامرالله فیه» (نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۱۷۲، ص ۵۵۸).

رهبر اسلامی باید از مقام علمی شایسته برخوردار باشد تا با تشخیص قوانین الهی، مسایل سیاسی و سایر عناوین اجتماعی قادر به حل و فصل امور باشد. عالم اسلامی کسی است که در مقام اجتهاد، علم به احکام اسلام براساس قرآن و سنت معصومین(ع) داشته باشد تا با شناخت زمینه ها، قادر به اجرای احکام اسلامی در هر مورد باشد.

۲- «عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلامی». قرآن مجید یکی از مهمترین شرایط رهبری جامعه را «عدالت» می داند: «لاـ ینال عهدی الظالمین» (بقره، آیه ۱۲۴) و امام علی(ع) می فرماید: «بدان که بهترین بندگان خدا در پیشگاه خداوند امام عادلی است که خود هدایت یافته و دیگران را نیز به سمت هدایت ببرد» (نهج

البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۱۶۳ ، ص ۵۲۶).

۳- «بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری». رهبری ولایت، امر خطیری است و صرف داشتن شرایط علمی، تقوایی و اخلاقی، فرد را واجد صلاحت رهبری نمی نماید. سیاست امر پیچیده ای است که اعمال آن خرد خاص خود را می طلبد. آشنایی با ظرایف سیاسی و قدرت تحلیل سیاسی به رهبر این امکان را می دهد که در هر زمان با توجه به مقتضیات، تصمیمات لازم را اتخاذ نماید. وجود پاره ای خصایص برجسته برای رهبر را می توان تدبیر و شم سیاسی نامید که با به کارگیری آن می توان به تصمیم گیری شایسته دست یافت. چنان که امام رضا(ع) می فرماید: «مضطلع بالامامه عالم بالسیاسه» رهبر کسی است که توان رهبری دارد و به سیاست آگاه است (اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۲، ح ۱).

از طرف دیگر شجاعت نیز لازمه رهبری شایسته است و خطیر بودن امر رهبری، آن را ایجاب می کند. تصمیمات مهم سیاسی و نظامی در مقاطع حساس نیازمند قاطعیت مدبرانه و شجاعانه است تا با اتخاذ آن جامعه از سرگردانی نجات پیدا کند.

امام علی(ع) در این زمینه می فرماید: «یحتاج الامام الی قلب عقول و لسان قؤول و جنان علی اقامه الحق صؤول» رهبر و امام به ذهنی تیز و زبانی پرتوان و گویا و دلی پر جرأت برای اقامه حق نیازمند است (غررالحکم، ح ۱۱۰۱۰).

قدرت مدیریت نیز خصلت دیگری است که رهبر با دارا بودن آن، می تواند در ارکان دولت انسجام برقرار کرده و امور را به نحو شایسته سازماندهی نماید.

چنان که امام

علی(ع) در اهمیت این شرط برای رهبری می فرماید: «ایها الناس، ان احق الناس بهذا الامر اقواهم علیه» مردم! سزاوارترین انسان برای رهبری، کسی است که از توان [مدیریت] بیشتری برخوردار باشد و... (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳).

بعد از شناخت شرایط و ویژگی هایی که در اسلام به عنوان ملاک رهبری در نظر گرفته شده است نوبت به اثبات وجود این شرایط و ویژگی ها در مقام معظم رهبری می رسد.

در اینجا ما به صورت خلاصه به پاره ای از ویژگی ها و صلاحیت های مقام معظم رهبری برای احراز منصب رهبری نظام , اشاره می نماییم .

الف) صلاحیت علمی : اجتهاد در ابواب مختلف فقه که این ویژگی براساس دلایل ذیل برای مقام معظم رهبری ثابت می باشد: اولا", اجتهاد آیت الله خامنه ای توسط بسیاری از مراجع و بزرگان از جمله حضرت امام از قبل تصدیق شده بوده است . ثانیا", همه رساله های عملیه نوشته اند که اگر دو نفر عادل خبره به اجتهاد کسی شهادت دهند, اجتهاد او قابل قبول است و این در حالی است که جامعه مدرسین حوزه علمیه قم که مرکب از ده ها مجتهد مطلق و چندین مرجع تقلید می باشد ایشان را به مرجعیت پذیرفتند. هم چنین در اساسنامه جامعه مدرسین آمده است که چیزی به عنوان نظر آن جامعه معتبر است که حداقل شانزده نفر از اعضا آن را امضا کرده باشند. بنابراین اعلامیه جامعه مدرسین به این معناست که حداقل شانزده نفر از مجتهدان و خبرگان ایشان را مرجع می دانند. ثالثا", درس خارج مقام معظم رهبری که در آن بسیاری از فضلا شرکت

می کردند و همگی به وزانت علمی آن شهادت می دهند دلیل بر بنیه علمی نیرومند و ملکه اجتهاد ایشان است و این توان علمی مسلما" زمینه سابق بر رهبری و حتی سابق بر ریاست جمهوری ایشان دارد, نه این که ایشان پس از رهبری درس خوانده و به این رتبه از دانش رسیده باشند.

ب) صلاحیت اخلاقی (عدالت و تقوای لازم): صلاحیت اخلاقی مقام معظم رهبری نیز از اموری است که در رفتار و عملکردهای فردی و اجتماعی ایشان از زمان کودکی , جوانی و مبارزات سیاسی و همچنین مسؤولیت های متعددی که در بعد از انقلاب در شرایط حساس داشته اند به روشنی قابل اثبات بوده و تمام اشخاصی که از نزدیک با معظم له در ارتباط می باشند. گواه بر این مدعا هستند.

ج) توانایی های شخصی : مقام معظم رهبری علاوه بر واجدیت صلاحیت های علمی و صلاحیت اخلاقی دارای توانایی های شخصی بسیار فوق العاده ای در راستای رهبری و مدیریت جامعه خصوصا" در مواقع بحرانی و سرنوشت ساز بوده و از بینش صحیح سیاسی و اجتماعی و قدرت و شجاعت بسیار بالایی برخوردار می باشند, که این مهم با مروری بر گذشته مدیریتی ایشان , چه در شورای انقلاب و چه در دوران ریاست جمهوری در سخت ترین شرایط ناشی از جنگ و محاصره های بین المللی , بیش از یک دهه رهبری نظام و با موفقیت بیرون آمدن از فراز و نشیب ها و مشکلات متعدد داخلی و بین المللی به خوبی قابل اثبات می باشد که یکی از بهترین نمونه های آن رهبری مدبرانه نظام در

جریان جنگ خلیج فارس می باشد.

آخرین مرحله ای که شایسته است مورد توجه قرار گیرد, انتخاب قانونی ایشان از سوی خبرگان رهبری می باشد که خود متأثر از دو عامل است که این عامل هر کدام به تنهایی مهمترین دلیل بر شایستگی معظم له برای رهبری نظام اسلامی می باشند:

۱- واجدیت شرایط لازم برای رهبری در معظم له و احراز این شرایط از سوی خبرگان به عنوان بهترین و شایسته ترین فردی که قدرت و توانایی رهبری نظام را دارد که این مهم از سوی اکثریت قاطع اعضای مجلس خبرگان تأیید شد.

۲- تأکید حضرت امام بر شایستگی آیت الله خامنه ای برای رهبری نظام . حضرت امام در موارد متعددی به شایستگی معظم له تصریح کرده اند از جمله این که حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی نقل می کند که در مورد قضایای مهدی هاشمی همراه با آقایان : خامنه ای , موسوی اردبیلی , میرحسین موسوی خدمت امام راحل رسیدیم و سیداحمد خمینی نیز حضور داشت و در آنجا به امام گفتیم که شما با احترامات خود ما را درباره رهبری آینده در بن بست قرار می دهید. امام با اشاره به آقای خامنه ای فرمودند که در میان شما کسی است که شایسته رهبری است و شما در بن بست قرار نخواهید گرفت . و هیچگاه از طرف هیچ یک از مخالفان شخص آقای خامنه ای و یا غیر آنان این ادعا و بیان آقای هاشمی رفسنجانی انکار نشده است . بلکه در مجلس خبرگان که در سال ۶۸ برای انتخاب رهبر جمهوری اسلامی پس از امام راحل تشکیل شد علاوه بر این

اظهارات (که در حضور شاهدان قضیه انجام گرفت) از آقای سید احمد خمینی نیز نقل شد که ایشان از امام راحل نقل نمودند که امام فرمودند آقای خامنه ای شایسته رهبری است .

برای آگاهی بیشتر ر.ک :

۱- زندگی نامه مقام معظم رهبری , مؤسسه فرهنگی قدر ولایت

۲- حکایت نامه سلاله زهرا(س)، حسن صدری مازندرانی، مؤسسه انتشارات مشهور، چاپ اول ۱۳۸۱

۳- حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، دکتر سید محمد هاشمی، نشر دادگستر، چاپ پنجم، ۱۳۸۰

۴- رهبری در اسلام، محمد محمدی ری شهری، انتشارات دارالحدیث، چاپ اول ۱۳۷۵

آیا می توان ولایت فقیه را معصوم دانست? اگر این گونه است آیا لازم است این گونه باشد؟

پرسش

آیا می توان ولایت فقیه را معصوم دانست? اگر این گونه است آیا لازم است این گونه باشد؟

پاسخ

نخست باید دانست پیامبران و چهارده معصوم به طور یقینی دارای مقام عصمت هستند اما عصمت دیگران به طور یقینی ثابت نیست بلکه هر کس به مقدار تقوا و خویشتن داری خود به آن مقامات نزدیک می شود. و اما درباره ولایت فقیه توجه شما را به مطالب زیر جلب می کنیم:

منظور از ولایت فقیه، ولایت فقه وعلم و عدالت ایشان است، به طوری که شخص ولی فقیه نیز تابع فقه است و حکمی را که صادر می کند خودش نیز ملزم به رعایت آن است. حکم او تا هنگامی که عدالت او محرز باشد نافذ است هرگاه از عدالت ساقط شود. حکم او نافذ نیست. همچنان که امام معصوم(ع) نیز خود نیز تابع فرمان و دستورات خداست و اگر ما فرمان امام معصوم و دستور ولی فقیه را اطاعت می کنیم به جهت اطمینان به عصمت امام و عدالت ولی فقیه است که لازم الاتباع است.

البته ناگفته نماند ولی فقیه گاهی نظر می دهد و گاهی حکم صادر می کند. آنگاه که نظر می دهد به عنوان راهنمایی شخص است و می توان به ان عمل نکرد اما اگر حکم دهد موضوع در حدی است که حتما باید انجام پذیرد و بر همگان پیروی از آن لازم است. اگر چه در واقع اشتباه نیز باشد اما چنین مواردی بسیار اندک است.

برای توضیح بیشتر توجه شما را به مطالب زیر جلب می کنیم:

در توضیح ولایت مطلقه فقیه باید گفت که بین «ولایت فقیه» با «ولایت مطلقه فقیه» تفاوتی

در ماهیت و جوهره ولایت سیاسی فقیه جامع الشرایط در عصر غیبت نیست، تنها تفاوتی که وجود دارد در نحوه نگرش و چگونگی استعمال این اصطلاح است. زمانی که ولایت فقیه بدون قید مطلقه استعمال شود، مراد از آن همان حکومت و زمام داری امور جامعه است که براساس ادله عقلی و نقلی (آیات - روایات) متعددی در زمان غیبت امام معصوم(ع) بر عهده فقیه جامع الشرایط گذاشته شده و فقیه عادل جامع الشرایط از سوی آن بزرگواران برای اداره و رهبری جامعه اسلامی منصوب گردیده و دارای حق حاکمیت می باشد.

اما زمانی که ولایت مطلقه فقیه استعمال می شود، ناظر به حیطه اختیارات و گستره وظایف و مسؤولیت های ولی فقیه است و الا در اصل اثبات ولایت برای فقیه جامع الشرایط هیچ تفاوتی با «ولایت فقیه» ندارد.

توضیح این مطلب مبتنی بر تحلیل و تبیین دقیق ولایت مطلقه فقیه است که به اختصار توضیحاتی را بیان می نماییم:

نظریه حضرت امام(ره) درباره حوزه اختیارات ولی فقیه که مورد قبول اکثریت فقهای شیعه می باشد، این است که فقیه همه اختیارات لازم حکومتی امام معصوم(ع) را دارد و هر نوع ولایتی که در حوزه رهبری جامعه برای امام ثابت شده برای فقیه نیز ثابت است. جز آنچه که به دلیل خاص از مختصات امام معصوم(ع) شمرده شده است، از قبیل عصمت، ولایت تکوینی و نیز پاره ای از اختیاراتی که پیامبر در حوزه مسائل خصوصی افراد داشته اند. در حقیقت اختصاصات یاد شده مربوط به جنبه ولایت به معنی زعامت و رهبری اجتماعی نیست، بلکه به خاطر جهات شخصیتی و شرافت مقام امامت و عصمت امام معصوم(ع) است. از اختیارات حکومتی یاد شده به «ولایت مطلقه» تعبیر می شود که ما به

اختصار به توضیح آن می پردازیم.

آیا عصمت یکی از شرایط واجب اصل ولایت و امامت است؟ یا ولی فقیه هم می تواند معصوم باشد؟

پرسش

آیا عصمت یکی از شرایط واجب اصل ولایت و امامت است؟ یا ولی فقیه هم می تواند معصوم باشد؟

پاسخ

اگر منظور از ولایت و امامت ولایت در سطح کلّی یعنی امامت جانشینان بلافصل پیامبر باشد عصمت در آن شرط است بدین جهت شیعه معتقد است که امامان دوازده گانه که جانشینان پیامبر می باشند همه آنها معصوم و از گناه و اشتباه مصوم بوده اند. ولی در ولایت فقیه معصوم بودن شرط نیست بلکه عدالت در آن شرط است بر این اساس پاسخ سؤال دیگر هم که آیا ولی فقیه می تواند دارای عصمت باشد روشن می شود چه اینکه عصمت مقام ویژه ای است که خداوند به افراد معدودی که خود مصلحت می دانسته موهبت کرده است و برای دیگری نمی توان این مقام را ادعا کرد(۵).

« بخش پاسخ به سؤالات »

۵) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت اللّه مصباح یزدی.

اگر ولی فقیه معصوم نیست، چرا اطاعت از وی واجب است؟

پرسش

اگر ولی فقیه معصوم نیست، چرا اطاعت از وی واجب است؟

پاسخ

در بینش اسلامی، حاکمیت مطلق، از آن خداست و این خود، برآمده از توحید، نخستین اصل اعتقادی اسلام، است؛ زیرا معنای توحید تنها خالق بودن خدا نیست، بلکه هدفدار بودن جهان، وابستگی کل نظام آفرینش به پروردگار حکیم و حیّ و قیوم، حرکت موزون و حساب شده کاروان هستی به رهبری مشیت حکیمانه و هدایت هماهنگ همه موجودات به سوی کمالات شایسته ای که از «او» آغاز و به سوی «او» می انجامد، از لوازم اجتناب ناپذیر جهان بینی توحیدی و اسلامی است: (رَبُّنا الَّذی أَعْطَی کُلَّ شَیءٍ خَلْقَهُ ثمْ هَدی).{۳} هیچ موجودی، از ذات بی مقدار و بی جان گرفته تا پیچیده ترین پدیده های جاندار آفرینش، از حوزه قدرت و قلمرو نفوذ علم خدا بیرون نیست: (لا یَعزُبُ عَنْهُ مِثْقالُ ذَرًّ فِی السَّمواتِ وَ لا فیالْاَرْضِ).{۴} اوست که زمام حرکت و حیات هر جنبده ای را در سراسر قلمرو هستی در اختیار دارد: (ما مِنْ دابًّ اِلّاهُوَ آخِذُ بِناصِیتها).{۵} اوست که مالک حقیقی جهان و حاکم مقتدر آن است: (تَبارَکَ الَّذی بِیَدِهِ الْمُلْکُ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیرُ)؛{۶} و هر لحظه که

عنایت و مشیت الهی از جهان گرفته شود، جز نیستی و فنا بر جای نمی ماند/

این نوع ولایت و حاکمیتِ مطلقه خدا بر جهان آفرینش، تکوینی است: (اِنَّما أَمْرُهُ اِذا أَرادَ شَیْئًا أنْ یَقُولُ لَهُ کُن فَیَکُونْ). {۷} ولایت خدا بر حیات و مرگ و قضا و قدر تکوینی نسبت به انسان از همین مقوله است؛ ولی درباره اعمال انسان، خداوند به جای اِعمال حاکمیت و ولایت قهری و جبری - چون سنتش بر آزادی و اختیار انسان قرار گرفته

– نوع دیگری از حاکمیت را جایگزین کرده است که از آن به «ولایت و حاکمیت تشریعی» تعبیر می شود و به موجب آن، اطاعت از غیر خدا شرک، و کفر به ولایت طاغوت، لازمه ایمان است: (فَمَنْ یَکْفُرُ بِالطّاغُوتِ وَ یُؤمِنُ بِالله فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَۃِ الْوُثْقی). {۸}

خداوند با فرمانِ (أَطیعُوا الله وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْامْرِ مِنْکُمْ)، {۹} حاکمیت تشریعی خود را از سه راه اعمال نموده و، به تعبیر دیگر، به انسان اجازه داده است که از سه راه از خداوند اطاعت کند:

یک – اطاعت از پیامبر اکرم(ص) که از خداوند ولایت مستقیم دارد: (اَلنَّبِیُّ أَولی بِالْمُؤْمِنینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ). {۱۰}

دو – اطاعت از امامان معصوم: که ولایت از نبی اکرم دارند: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلیٌّ مَولاهُ». {۱۱}

امام صادق۷ فرمود: «وِلایَتُنا وِلایۀُ الله الَّتی لَمْ یَبْعَثْ نَبیاً قَطُّ اَلّابِها»؛ ولایت ما اهل بیت: همان ولایت الهی است که خداوند هیچ پیامبرش را نفرستاد مگر با آن». {۱۲}

سه – اطاعت از ولی فقیه عادل که در زمان غیبت امام معصوم۷ به نیابت از آن حضرت، ولایت امر و امامت امت را بر عهده دارد/

بنابراین در زمان غیبت امام معصوم۷ اعمال حاکمیت خداوند به صورت نیابی از طرف امام زمان۷ توسط فقیه جامع الشرایط صورت می گیرد و در واقع اطاعت از چنین فقیهِ جامع الشرایطی، اطاعت از امام معصوم۷ و در نتیجه اطاعت از پیامبر اکرم(ص) و قبول حاکمیت خداوند تلقی می گردد/

لزوم اطاعت از ولی فقیه در زمان غیبت، از مسلمات فقه شیعه است و بنا به ادله چهارگانه ثابت می گردد؛ به طوری که بنا به گفته حضرت امام خمینی؛: «ولایت فقیه از مسائلی است که تصور آن،

موجب تصدیق خواهد شد». {۱۳}

ادله ولایت فقیه به قدری قطعی و یقین آور است که برای یک ناظر منصف، کوچک ترین تردیدی در ثبوت آن از نظر شرعی باقی نمی گذارد. {۱۴}

حضرت امام؛ پس از بحث و بررسی ادله شرعی و عقلی ولایت فقیه، می نویسند: «از آنچه گذشت {دلیل های عقلی و نقلی اقامه شده بر ولایت فقیه} به این نتیجه می رسیم که از سوی امامان معصوم: برای فقها ولایت ثابت است، در هر آنچه که برای خود آن بزرگواران ولایت ثابت بوده است. از آن رو که آنان صاحب اختیار امت بوده اند. اگر موردی را بخواهیم از این قاعده کلی خارج کنیم، نیازمند دلیلی هستیم که بر اختصاص آن به امام معصوم: دلالت می کند. بنابراین اگر در اخبار آمده است که فلان کار با امام است، یا امام به فلان کار فرمان می دهد و مانند این ها، نظیر این اختیارات برای فقیهان عادل هم به دلیل های پیشین ثابت می شود». {۱۵} ایشان همچنین در کتاب ولایت فقیه، این پندار را که حوزه اختیار رسول اکرم(ص) به جهت منصب نبوت، بیش از حضرت علی(ع) و یا اختیارهای حکومتی حضرت علی(ع) به جهت معصوم بودن آن حضرت، بیش از فقیه است، مردود دانسته، می فرماید:

البته فضایل حضرت رسول اکرم(ص) بیش از همه عالم است و بعد از ایشان، فضایل حضرت امیر۷ از همه بیش تر است؛ لکن زیادی فضایل معنوی، اختیارات حکومتی را افزایش نمی هد. همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول۹ و دیگر ائمه: در تدارک سپاه و بسیج سپاه، تعیین ولات و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند، خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است. {۱۶}

بنابراین روشن می شود که لزوم

اطاعت از کسی که خداوند ولایت او را ثابت کرده است، مطلق است و مشروط به عصمت نیست. البته پیامبران و امامان: معصوم بوده اند؛ اما فقیهان گرچه معصوم نیستند، به جهت قید عدالت برای ولایت آنان، و لزوم دور بودنشان از هواهای نفسانی، که شرط فقیه جامع الشرایط است، امکان هر گونه سؤ استفاده از مقام و موقعیت و مفسده منتفی می شود/

نکته دیگر آن که اگر بخواهیم به جهت عدم وجود ملکه عصمت در ولایت فقیه تردید کنیم، باید در لزوم اطاعت از نواب خاص پیامبران و امامان: که از سوی آنان به ولایت بر مناطقی از جهان اسلام، منصوب می شدند، نیز تردید کرده، و فی المثل بگوییم: اطاعت مردم مصر از مالك اشتر که از جانب امیرمؤمنان۷ به ولایت آن دیار منصوب شدند، لازم نبوده است؛ زیرا وی معصوم نبود! این سخنی نیست که کسی بتواند به آن ملتزم باشد. بنابراین لزوم اطاعت از حاکم عادل، منافاتی با معصوم نبودنِ او ندارد/

[۱].سوره طه، آیه ۵۰/

[۲].سوره سبأ، آیه ۳/

[۳].سوره هود، آیه ۵۶/

[۴].سوره ملك، آیه ۱/

[۵].سوره یس، آیه ۸۲/

[۶].سوره بقره، آیه ۲۵۶/

[۷].سوره نسأ، آیه ۵۹/

[۸].سوره احزاب، آیه ۶/

[۹].حدیث متواتر غدیر که مورد اتفاق فریقین است/

[۱۰].اصول کافی، ج ۱، ص ۲۶۲/

[۱۱].کتاب البیع، امام خمینی، ج ۲، ص ۴۶۷. (انتشارات اسماعیلیان قم)

[۱۲].ادله ولایت فقیه را در کتاب های جواهرالکلام، شیخ محمدحسن نجفی، ج ۲۱؛ عوایـد الأیام، مرحوم نراقی؛ کتاب البیع، حضرت امام، ج ۲، جست وجو کنید/

[۱۳].کتاب البیع، امام خمینی، ج ۲، ص ۴۴۸/

[۱۴].ولایت فقیه، امام خمینی، ص ۴۰. (انتشارات مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام«ره»)

شعار (خامنه ای خمینی دیگر است ولایتش ولایت حیدر است) چه پیامی دارد؟

پرسش

شعار (خامنه ای خمینی دیگر است ولایتش ولایت حیدر است) چه پیامی دارد؟

پاسخ

این شعار حاوی دو پیام و نکته اساسی است که به توضیح آن می پردازیم:

نکته یکم: مقام معظم رهبری نه تنها مانند حضرت امام(ره) دارای شرایط و اوصاف لازم رهبری اند؛ بلکه بسیاری از ویژگی ها و برجستگی های شخصیتی حضرت امام(ره) را نیز دارا می باشند. مجموع این تشابهات را می توان در دو بخش بیان کرد:

الف) تشابه در صلاحیت های لازم برای رهبر: ۱. صلاحیت های علمی و آگاهی کامل به علوم و مسائل اسلامی و آشنایی با اصول و مبانی و احکام اسلام در زمینه های مختلف فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، نظامی و... .

۲. صلاحیت های اخلاقی؛ از قبیل زهد و پارسایی، ساده زیستی، وارستگی، قناعت، عدالت، تقوا، ایمان، اخلاص، توکل، صداقت و... .

۳. صلاحیت های مدیریتی؛ مقام معظم رهبری به دلیل ویژگی های شخصیتی و کسب تجارب بسیار با ارزش در اثر سوابق مبارزاتی و مسؤولیت های مختلف، از توانایی و تدبیر بسیار بالایی در مدیریت جامعه و حل مشکلات و اداره بحران ها و فراز و نشیب های متعددیبرخورداراند. و با بینش عمیق و صحیح سیاسی و اجتماعی، درک واقعیت های داخلی و بین المللی و آینده نگری، مصالح و منافع جامعه اسلامی را به خوبی تشخیص می دهند و سُکّان هدایت جامعه را در اختیار دارند.

ب) تشابه در اصول رفتار سیاسی و خط مشی ها؛ مقام معظم رهبری مانند حضرت امام(ره)، در انجام دادن وظایف رهبری و اجرای احکام و ارزش های اسلامی، کاملاً قاطع و در مقابل توطئه های دشمنان داخلی و استکبار جهانی، مقاوم و پا بر جا بوده است و با حمایت مدبّرانهخود از دولت، مانع از این می شود که دشمن بین مردم، دولت

و مسؤولان شکاف ایجاد کنـد. ایشان بـدون هیـچ عوام فریبی، همگان را به راه خـدا، یاد خدا، تقوای الهی، هوشـیاری انقلابی، رعـایت احکـام اسـلامی و مصـلحت نظام ولایی فرا می خواننـد. رهبر معظم انقلاب در عین داشـتن اقتداراسـلامی و سـختگیری نسـبت به دشـمنان انقلاب اسـلامی، با دوسـتان و دلسوزان نظام، مهربان و رحیم است و تلاش می کنـد تا انقلاب اسـلامی را بر محـور و مـداری که امـام خمینی بنیـان نهـاده، پیش برده و از انحراف از اصول و ارزش هـای الهی آن جلوگیری کنـد. بنـابراین رهبری ایشان، تداومهمان خط امام و پاسداری از اصول آن است.

گفتنی است که این مطـالب، هرگز به معنـای بیـان مراتب و مقامـات معنوی، عرفانی و کمالات این بزرگواران نیست؛ زیرا مرتبه کمال دانشـمندان و عالمان الهی جز بر خدا و معصومین(ع) بر همگان پوشـیده است و هیچ کس نمی تواند در این عرصه اظهار نظرکند.

ولی آنچه مسلم است، امام راحل(ره)، از حیث مقام دارای درجاتی است که کمتر کسی از فقهای گذشته می توانسته به آن حد برسـد. مقـام معظم رهبری نیز همچون اسـتاد بزرگوارش امـام خمینی(ره)، بر بسـیاری از فقهـای گذشـته برتری دارد و امروز نیز خورشـید فروزانی است کهجهان از نورش منور است. امروزه هیـچ کشوری را سـراغ نداریم که حکومت آن، به دست شخصـی دانشمند، عادل، خدا ترس، پارسا و مردم دوست باشد.

نکته دوّم: مقـام معظم رهـبری نیز ماننـد حضـرت امـام، دارای همـان ولا-یت و اختیـارات حکومـتی گسترده ای است که پیـامبر اکرم(ص)، حضـرت علی(ع) و دیگر امامان معصوم(ع) داشـته اند. این مطلب از مبانی عقلی و نقلی مستحکمی برخوردار است، که به اختصار توضیح دادهمی شود:

بر اساس نظریه «ولایت فقیه»، فقیه همه

اختیـارات حکومتی امـام معصوم(ع) را دارد؛ جز آنچه که به دلیـل خـاص از مختصات امام معصوم(ع) شـمرده شـده است؛ زیرا چنیـن مـواردی در حقیقـت مربـوط به جنبه ولا‌یـت و حـاکمیت نیست؛ بلکه به دلیـل جهـات شخصـیتی و شـرافت مقامامـامت و عصـمت پیشوایان معصوم(ع) است. بنابراین دیـدگاه، هرگاه فقیه واجـد شـرایط به تشـکیل حکومت اسـلامی توفیق یابـد، همان ولا‌یتی را که پیامبر و امام معصوم(ع) در اداره امور جامعه داشتند، او نیز خواهد داشت و بر همه مردم لا‌زم است که از او اطاعت کننـد. خود امـامخمینی(ره)، در این بـاره می فرمایـد: «این توهّم که اختیـارات حکومتی رسول اکرم(ص)، بیشتر از امام علی(ع) بوده و یـا اختیـارات حکومـتی امیرمؤمنـان علی(ع)، بیش از فقیه است و یـا یـک فقیه در اداره حکومت، از اختیـارات حکومـتی بیشتری نسبـت به ولی فقیه قبـل یا بعـد از خودشبرخوردار است، باطل و مردود است. البته فضایل پیامبر(ص)، بیش از همه انسان هـا است و پس از ایشـان فضایـل امیر مؤمنـان از همه بیشتر است، لیکن فضایـل معنوی بیشتر، اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهـد. خداونـد همـان اختیـارات و ولا‌یتی که به پیـامبر اکرم(ص) و امامـانمعصوم(ع) در تـدارک و بسـیج سپاه، تعیین والیان و اسـتانداران، گرفتن مالیـات، و صـرف آن در مصالـح مسـلمانان داده است، برای حکومت فقیه نیز قرار داده است. نهایت تفاوت این که ولا‌یت فقیه در رابطه با شخصی معین نبوده و روی عنوان عالم عادل ثابت است»، (امامخمینی ولا‌یت فقیه، ص ۵۵).

حضـرت امـام(ره) در توضـیح این نظریه می افزایـد: «وقتی می گوییم ولا‌یتی را که رسول اکرم(ص) و ائمه(ع) داشـتند، بعـد از غیبت فقیه عادل دارد، برای هیچ کس این توهم

نباید پیدا شود که مقام فقها، همان مقام ائمه و پیامبر اکرم(ص) است؛ زیرا اینجا صحبت از مقام نیست، بلکهصحبت از ولایت؛ یعنی، حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس که یک وظیفه سنگین و مهم است می باشد، نه شأن و مقام برتر و غیرعادی... .

ولایت فقیه از امور قراردادی و اعتبار عقلایی است و واقعیتی جز جعل قانونی ندارد. وقتی کسی به عنوان ولی در موردی نصب می شود؛ مثلاً برای حضانت و سرپرستی کسی یا حکومت، دیگر معقول نیست در اعمال این ولایت، فرقی بین رسول اکرم(ص) و امام(ع) یا فقیهوجود داشته باشد. به عنوان مثال، ولایتی که فقیه در اجرای حدود و قوانین کیفری اسلام دارد؛ در اجرای این حدود بین رسول اکرم(ص) و امام و فقیه امتیازی نیست. حاکم، متصدی اجرای قوانین الهی است و باید حکم خدا را اجرا کند، چه رسول الله(ص) باشد و چه امام معصوم(ع) یانماینده او یا فقیه عصر»، (همان، ص ۵۶). این نظریه با فقهای بزرگی مانند شیخ مفید، شیخ طوسی، دیلمی، فاضل و شهیدین نسبت داده شده است و در میان فقهای متأخر، شخصیت های برجسته ای چون صاحب جواهر، علامه کاشف الغطاء، علامه نراقی،میرزای بزرگ شیرازی، حضرت امام خمینی و... آن را مورد تأیید قرار داده اند، (فقه سیاسی، عمید زنجانی، ج ۲، ص ۳۵۳).

مهمترین دلایلی که برای اثبات گستره ولایت و اختیارات حکومتی ولی فقیه در حد ولایت معصومین(ع) وجود دارد، عبارت است از:

۱. همه دلایل عقلی و نقلی که ضرورت حکومت و ولایت فقیه را با عنوان فقاهت و عدالت در عصر غیبت اثبات می کند، دامنه و گستره این حکومت و

ولایت را نیز اثبات می کند.

۲. رسالت ها و مسؤولیت هایی که از جانب خدا و دین، بر عهده ولی فقیه واجد شرایط حکومت و رهبری نهاده شده است؛ درست همان رسالت ها و مسؤولیت هایی است که پیامبر و امامان معصوم(ع) بر عهده داشتند و آن عبارت است از: حفظ احکام اسلام از انحرافات، تبلیغ واجرای اسلام، اصلاح امور مسلمانان، هدایت و ارشاد آنان، دفاع از مظلومان، مقابله با زورگویان و ستمگران و برقراری عدالت اجتماعی، انجام دادن این مسؤولیت ها و رسالت ها، همان گونه که برای معصومین(ع) قدرت ولایت و حکومت مطلقه ای را ایجاب می کند، ولایت و اختیاراتگسترده ای را برای فقیه متصدی حکومت و دولت اسلامی نیز ایجاب می کند. در غیر این صورت بسیاری از احکام به اجرا در نخواهد آمد و معطّل خواهد ماند، (امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۵۴).

۳. ولایت فقیه به عنوان نهاد حکومتی که در شخصیت حقوقی حاکم تبلور می یابد، مانند همه نهادهای حکومتی دیگر اعم از حکومت های لائیک، دمکراتیک، و سایر انواع آن که دارای قدرت مطلقه هستند او نیز باید دارای قدرت و اختیارات مطلقه باشد تا بتواند همه امورفردی و اجتماعی شهروندان مسلمان را سامان بخشد و معضلات جامعه اسلامی را حل و فصل کند.

بنابراین قوانین جامع و کامل اسلام، جهت اجرا شدن و تأمین سعادت همه جانبه دنیوی و اخروی انسان ها، تشکیل حکومت اسلامی را با اختیارات کامل و مطلق ایجاب می کند و ولایت فقیه به عنوان نهاد حکومتی و شخصیت حقوقی فقیه، تبلور این قدرت و ولایت مطلقهاست که امام علی(ع) و سایر امامان معصوم(ع) دارای آن بوده اند.

برای مطالعه بیشتر ر.ک:

۱. آیت الله جوادی آملی، ولایت فقیه، ص ۴۶۳،

مرکز نشر اسراء.

۲. کاظم قاضی زاده، اندیشه های فقهی سیاسی امام خمینی، ص ۱۵۳، مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری.

۳. آیت الله مصباح یزدی، ولایت فقیه، ص ۱۰۵، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).

۴. نبی الله ابراهیم زاده آملی، حاکمیت دینی، ص ۱۵۳، پژوهشکده تحقیقات اسلامی سپاه.{J

کارایی نظام ولایی

مقام معظم رهبری فرمودند: "حتی رهبری هم فوق نظارت نیست"، با توجه به فرمایش معظم له آیا ولایت فراتر از قانون اساسی است و یا بالعکس؟

پرسش

مقام معظم رهبری فرمودند: "حتی رهبری هم فوق نظارت نیست"، با توجه به فرمایش معظم له آیا ولایت فراتر از قانون اساسی است و یا بالعکس؟

پاسخ

جواب می طلبد که محورهای زیر بررسی شود:

یکم: مقصود از این که رهبر فوق قانون اساسی است چیست؟

اگر مقصود این است که رهبر تافته جدا بافته از مردم بوده و هرگاه در مسایل فردی و شخصی مرتکب جرم شد، محاکمه نمی شود و از امتیاز رهبری برخوردار است، بی تردید رهبر فوق قانون اساسی نیست و او مانند سایر شهروندان در برابر قانون اساسی مساوی بوده و همه دستورهای اسلام و احکام قانونی درباره او اجرا می شود. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز بدین مطلب تصریح شده است: "... رهبر در برابر قوانین با سایر افراد مساوی است".

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ص ۹۲.

در آموزه های اسلامی نه تنها رهبر در برابر قانون با سایر افراد تفاوت ندارد که باید قانونمندترین انسان ها باشد، زیرا مجری قانون است و مجری قانون باید بیشتر از همه به حرمت و قداست قانون احترام بگذارد. از سوی دیگر ساختار و ماهیت حکومت اسلامی، حکومت قانونی بوده و هرگونه قانون شکنی و استبداد از ماهیت آن نفی شده است. امام راحل(س) در خصوص ماهیت حکومت اسلامی فرموده: "حکومت در اسلام، به مفهوم تبعیت از قانون است و فقط قانون بر جامعه حکمفرمایی دارد. آن جا هم که اختیارات محدودی به رسول اکرم صلی الله وعلیه وآله ولایت داده شده، از طرف خداوند است. حضرت رسول اکرم صلی الله وعلیه وآله هر وقت مطلبی را بیان یا حکمی را ابلاغ کرده اند، به پیروی از قانون الهی بوده

است، قانونی که همه بدون استثنا بایستی از آن پیروی و تبعیت کنند".

کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۷.

"حکومت اسلامی استبدادی نیست که در آن خواسته های نفسانی یک فرد ملاک باشد... حکومت اسلامی، در همه شئون خود از قانون الهی سرچشمه می گیرد..."

همان، ص ۴۶۱.

در آموزه های دینی رهبران معصوم نیز در مسایل فردی در برابر قانون مساوی هستند. پیامبر اسلام صلی الله وعلیه وآله در آخر عمر همگان را فراخواند که اگر حق کسی از سوی او ضایع شده است، احقاق حق نماید. و این سیره

شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۷۱.

حضرت علی علیه السلام نیز بود، هنگامی که در دادگاه در مقابل یک شخص غیر مسلمان قرار گرفت، به صورت یک فردی عادی در مورد او حکم صادر شد.

دوم: اگر مقصود از فراقانونی و عدم فراقانونی ولایت فقیه آن باشد که ولی فقیه تنها در چهار چوب اختیارات و وظایفی که در قانون اساسی برای او تعین شده می تواند انجام وظیفه نماید و فراتر از آن نمی تواند اعمال ولایت نماید، در این صورت دو دیدگاه وجود دارد:

الف) برخی عقیده دارند که ولی فقیه تنها می تواند همان اختیارات و وظایفی را که در قانون اساسی برای او تعریف شده، انجام دهد و اعمال ولایت نماید. بر اساس این رویکرد ولی فقیه تابع قانون اساسی بوده و رهبر و ولایت فقیه فراتر از قانون نیست.

مجله حوزه، شماره ۵۸ و ۸۶، ص ۴۶.

ب) برخی باور دارند که ولی فقیه فراتر از قانون اساسی است، بدین معنا که در قانون اساسی برخی از وظایف و اختیارات ولی فقیه بیان شده است، اما نه به

این معنا که وظایف رهبری، منحصر در این وظایف باشد،

بلکه برخی از وظایف و اختیارات ولی فقیه را شرایط زمان تعیین می کند.

بنـابراین، در قـانون اساسـی ایران تنهـا به نمونه ها و برخی از مصادیق وظایف و اختیارات ولی فقیه اشاره شـده است و اختیارات ولی فقیه محدودیت قانون اساسی نیست:

محمد یزدی، قانون اساسی برای همه، ص ۵۵۲.

"باید به این نکته توجه نمود که اموری که در یازده بند شمرده شد (قانون اساسی) و عنوان وظایف و اختیارات را دارد، همه جا دلالت بر حصـر دارد و به این معنا است که این کارها منحصـراً مربوط به رهبر است و دیگری نمی تواند در آنها دخالتی داشته باشد. اما بدین معنا نیست که رهبر نمی تواند کار دیگری را بیرون از یازده بند انجام دهد، که حصـر از طرف این امور است، نه از طرف رهبر".

قانون اساسی ایران، ص ۹۴.

امام راحل(ره) فرمود: "این که در قانون اساسی هست، این بعضی شئون ولایت فقیه است، نه همه شؤن

ولایت فقیه، و از ولایت فقیه آن طوری که اسلام قرار داده... هیچ کس ضرر نمی بیند".

مجله حوزه، شماره های ۸۵ و ۸۶، ص ۴۹.

طرفـداران این دیـدگاه باور دارنـد که امام راحل(ره) خود در موارد متعددی اعمال ولایت نمود که در قانون اساسـی پیش بینی نشده بود، مانند نصب ائمه جمعه در سراسر کشور، تعیین سـرپرستی اوقاف، تعیین سـرپرست حجاج ایرانی، نصب تولیت آستان قدس رضوی و عزل و نصب نماینده در جاهایی که لازم بود.

مجله حوزه، شماره های ۸۵ و ۸۶، ص ۴۹.

سوم: به نظر می رسد که بر هر دو مبنا ولی فقیه فراتر از قانون اساسی نیست، زیرا بر

مبنـای اول ولاـیت فقیه تنها در چارچوب قانون اساسـی انجام وظیفه می نمایـد طبیعی است انجام وظایف براساس قانون اساسـی فراتر از قانون اساسـی نیست. براساس مبنای دوم نیز ولی فقیه فراتر از قانون اساسـی نیست، زیرا یکی از اختیارات و وظایف مهم ولاـیت فقیه صـدور احکام حکومتی است که براساس نیازها و شـرایط زمان و مصالـح جامعه در قانون اساسـی پیش بینی نشـده اسـت. احکـام حکومـتی ولی فقیه خـود قـانون است که هم برای ولی فقیه و هم برای دیگران لاـزم الاـجرا است، از این صـدور احکام حکومتی فراتر از قانون اساسـی نیست تا این شـبهه پیش آید که رهبر فراتر از قانون بوده و پایبند مقررات نیست. از سوی دیگر در قانون اساسـی اختیاراتی به فقیه داده شـده که شـرایط و زمینه های اعمال آن را اوضاع زمان و مکان تعیین می کننـد، و فقیه است که مشـکلات و معضـلات نظام را حل کند که از طریق عادی قابل حل نیست . بر این اساس رهبر در همه شرایط تابع قانون است، نه فراتر از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ص ۹۵.

آن، زیرا در قانون اساسی برای او چنین اختیاراتی پیش بینی شده است. متأسفانه برخی از تعابیری مانند "رهبر فوق قانون اساسی است" سوءاسـتفاده نموده، چنین وانمود می کننـد که رهبر فراتر از قـانون بوده و به دلخواه اعمـال ولاـیت می کنـد و تابع قانون نیست؛ غافل از این که برای فقیه شرایطی مانند عدالت پیش بینی شده است امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۵۱.

که بـا لغزش هـای سیاسـی و اجتمـاعی و فردی، از رهبری عزل می شود. امـام راحل(ره) فرمود: "اگر فقیهی بخواهـد زورگویی کند، از ولایت ساقط می شود" و:

"اگر ولی فقیه یک کلمه دروغ بگوید، یک قدم برخلاف بگذارد،

صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۳۷.

آن ولایت را دیگر ندارد".

همان.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برای نظارت بر عملکرد فردی و سیاسی ولی فقیه، مجلس خبرگان پیش بینی شده است.

از سوی دیگر در آموزه های دینی تصریح شده است که مردم وظیفه دارند بر عملکرد رهبر نظارت نمایند، از این رو امام علی علیه السلام یکی از وظایف مردم را نظارت بر عملکرد رهبر دانست.

سخنان مقام معظم رهبری درخصوص این که رهبری هم فوق نظارت نیست، ناظر بر همین مطلب است که در ساختار حکومت دینی همه مسئولان نظام و حتی رهبری فوق نظارت نبوده و در چارچوب قانون اساسی انجام وظیفه می نمایند و در ساختار حکومت اسلامی ایران خبرگان مردم بر عملکرد رهبر نظارت می کنند .

علت ضرورت وجود ولایت فقیه در کشور اسلامی چیست؟ چرا مسلمانان حق انتخاب او را ندارند؟

پرسش

علت ضرورت وجود ولایت فقیه در کشور اسلامی چیست؟ چرا مسلمانان حق انتخاب او را ندارند؟

پاسخ

برادر گرامی! از ارتباط شما با این واحد سپاسگزاریم.

قبل از پاسخ باید ضرورت وجود حکومت دینی در عصر غیبت را اثبات کنیم و آن گاه به این بحث برسیم که حکومت دینی فقط با حاکمیت فقیه میسّر است.

امام خمینی در تبیین این مسئله می فرماید:(۱)

۱ احکام اسلامی اعم از آن چه مربوط به مسائل مالی یا سیاسی و حقوقی و غیره است، از بین نرفته و تا قیامت برقرار و استوار است و اجرای این احکام بدون تأسیس حکومت امکان پذیر نیست.

۲ برقراری امنیت و حفظ نظام اجتماعی از واجبات مؤکد اسلامی است، هم چنان که اختلال و نا امنی در جامعه اسلامی، ناپسند

شارع مقدّس است. بدیهی است تحقق بخشیدن به این امر نیز بدون حکومت امکان پذیر نیست.

۳ حفظ مرزهای مسلمانان از تجاوز و تهاجم متجاوزان، عقلاً و شرعاً واجب است و این امر از نیازهای ضروری جامعه اسلامی است. نیل به این هدف و عملی ساختن آن، بدون داشتن قدرت و اهرم حکومت امکان ندارد.

۴ با توجه به مقدمات یاد شده وجود حکومت اسلامی در عصر غیبت یک ضرورت عقلی و واجب دینی است.

البته حکومت مورد نظر در این جا صرفاً حکومت اسلامی است، زیرا آن چه در بند اوّل آمده است، (اجرای دقیق احکام و قوانین اسلامی در ابعاد مختلف حیات اجتماعی) تنها در حکومتی انجام می پذیرد که رهبران و مجریان آن، آشنا و دانا به احکام و قوانین اسلام بوده و در عمل به آن ملتزم باشند و قانونگذارانش نیز مبنا را

قوانین اسلام قرار داده و بر خلاف آن قانونی را وضع نکنند.

در عصر غیبت، حکومت دینی بدون ولایت فقیه معنا ندارد و سرّ آن با کاویدن ویژگی های حکومت دینی و شرایط لازم حاکمان در اسلام روشن می شود:

به عبارت دیگر: همه امور در حکومت دینی باید بر اساس احکام و قوانین الهی تنظیم شود، بنابراین حضور رهبری دانا و توانا در تشخیص احکام الهی و قادر به مطابقت آن بر نیازمندی های زمان و متعهد و پای بند به هنجارهای دینی کاملاً روشن و بدیهی است، از این رو در روایتی از امام علی(ع) آمده است: "شایسته زمامداری کسی است که بر آن تواناتر و نسبت به احکام الهی در آن مورد داناتر باشد".(۲)

نیز از امام حسین(ع) روایت شده است: "سر رشته امور باید به دست عالمان ربانی باشد که نسبت به احکام و حلال و حرام خدا وفادار و امین می باشند".(۳)

امام در مورد قسمت اخیر سؤال که چرا مسلمانان و مردم حق انتخاب او را ندارند؟ در اندیشه سیاسی شیعه "ولیّ امر" از سوی شارع منصوب است، ولی این به معنای نبود نقش برای مردم در نفی یا اثبات حکومت نیست زیرا ولیّ امر در تشکیل حکومت دینی و اِعمال ولایت، حق تحمیل سلطه خود را ندارد.

بنابراین حکومت اسلامی با خواست و اراده مردم پدید می آید. دلیل های متعددی بر این مسئله وجود دارد، از جمله این که امیرالمؤمنین نقل می کنند که پیامبر(ص) به من فرمود: "ای پسر ابوطالب، ولایت امّت من بر عهده تو است، پس اگر به سلامت قدرت را به تو سپردند و در مور زمامداری

تو با خشنودی اتفاق کردند، سرپرستی امورشان را بر عهده گیر، ولی اگر در مورد تو رأی دیگری ابراز داشتند، آنان را به حال خود رها کن".(۴)

امام خمینی می فرماید: "... تولی امور مسلمین و تشکیل حکومت بستگی دارد به آرای اکثریت مسلمین که در قانون اساسی هم از آن یاد شده است و در صدر اسلام به بیعت با ولیّ مسلمین تعبیر می شده است".(۵)

بنابراین انتصابی بودن حاکم در حکومت دینی لزوماً به معنای نفی هر گونه دخالت مردم در عزل و نصب وی نیست، بلکه رهبر دینی تنها با مشارکت مردم و مقبولیت اجتماعی، حکومت را در دست می گیرد.

در جمهوری اسلامی نیز، مردم رهبر خود را با واسطه از طریق خبرگان انتخاب می کنند، از همین رو در اندیشه های حضرت امام خمینی، ولایت شرعی فقیه در کنار رأی و انتخاب مردم ذکر شده است. برای روشن شدن این مطلب می توان به گزیده هایی از سخنان ایشان توجه کرد:

"ما تابع آرای ملت هستیم، ملت هر طور رأی داد، ما هم از آن ها تبعیت می کنیم".(۶)

"... نفوذ حکم ولیّ امر مبتنی و متوقف بر انتخاب مردم است".(۷)

در این سخنان به خوبی نصب الهی و انتخاب مردمی در کنار یکدیگر مشاهده می شود، بنابراین نصب الهی مانع انتخاب مردم با رعایت موازین دینی و شرعی نیست. خدایی که ولیّ امر را نصب نموده، جایگاه بلندی نیز برای رأی و انتخاب مردم قرار داده است.

چون انتخاب رهبر از مهم ترین مسایل کشور است، بر اساس قانون اساسی ابتدا مردم خبرگان و دانشمندانی که صلاحیت تشخیص بهترین فرد از بین فقها و مجتهدان را

دارنـد، انتخاب می کنند و بعد خبرگانِ منتخبِ مردم با رأی خود رهبری را انتخاب می کنند. بنابراین مردم با واسـطه در انتخاب رهبری نقش اساسی دارند.

نکته دیگر:

ولیّ امر به صورت انتصابی است و در زمان غیبت حضـرت ولی عصر(عج) بر اساس روایات فراوانِ فقهای جامع الشرائط به طور عـام، نـایب و منصوب از جـانب ائمه(ع) هسـتند، پس هر فقیهی که پاک و با تقوا باشـد، صـلاحیت این مقام را دارد و از جانب ائمه(ع) منصوب است، ولی خبرگـان مردم از بین فقهـای فراوانی که در یک زمان وجود دارنـد، یک نفر را که از همه جامع تر باشـد، انتخـاب می کننـد. به عنوان ولیّ امر مسـلمانان اطاعت از او لازم و واجب است. بنابراین انتخاب مردم از طریق خبرگان با انتصابی بودن رهبری منافاتی ندارد.

پی نوشت ها:

۱. ر.ک: امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۱؛ علی ربانی گلپایگانی، دین و دولت، ص ۱۴۵.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۱۵، باب ۱۱.

۴. ابن طاووس، کشف المحجه، ص ۱۸۰.

۵. سند شماره ۶۵۷، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

۶. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۸۱.

۷. همان، ج ۲۱، ص ۱۲۹.

آیا اسلامی که در کشور ما با این همه تبلیغات وسیع معرفی می شود، اسلام ناب محمدی است؟ اگر نیست، موانع آن چیست؟

پرسش

آیا اسلامی که در کشور ما با این همه تبلیغات وسیع معرفی می شود، اسلام ناب محمدی است؟ اگر نیست، موانع آن چیست؟

پاسخ

واقعیت آن است که تـا رسـیدن به برنـامه های اسـلام ناب محمـدی فاصـله زیادی است که با تحقق آن و اهـداف و برنامه های اسـلامی، ناهنجاری ها و ظلم ها از بین رفته و در سایه آن جامعه آرمانی به وجود می آید. پیامبر اسلام(ص) و ائمه(ع) در صدد

بودند اسـلام ناب در جهان حاکم شود؛ ولی عملاً آن گونه که باید، ائمه نیز موفق نشدند که اهداف و برنامه های اسلام ناب را تحقق بخشند، زیرا دشمنان اسلام و دین ستیزان با بهره گیری از همه اهرم ها مانع تحقق آن شدند. تلاش های امامان معصوم(ع) نیز در راه تحقق اسـلام ناب محمـدی(ص) بود. امام علی(ع) با تشـکیل حکومت بر آن بود که اسـلام ناب را تحقق بخشد، ولی موانع و عواملی به وجود آمدند که حضرت نتوانست همه اهداف و دستورهای اسلامی را پیاده کند،

از برخی آیات(۱) و روایات(۲) استفاده می شود که امام زمان(ع) موفق خواهد شد که جامعه آرمانی را به وجود آورد و احکام و تعالیم اسـلام به بهترین وضعیت ممکن پیاده خواهد شد. در حکوت امام زمان(ع)، عدل و داد و امنیت برقرار(۳) شده و جامعه مطلوب به وجود می آید. تشکیل چنین جامعه ای با بهره گیری از امکاناتی است که در اختیار امام زمان(عج) قرار دارد.

حال اگر چه نمی توانیم به جامعه آرمانی آخر الزمان در زمان ظهور امام عصـر(عج) دست یابیم، اما می توانیم تلاش و کوشش نماییم تا به آن نزدیک

شـویم، بـه همین خـاطر، امـام راحـل(س) بارهـا مسـئولان نظـام را به تحقـق اسـلام نـاب محمـدی فرا خوانـد. امروزه نیز یکی از شعارهای جمهوری اسـلامی ایران حرکت نمودن به سوی پیاده شـدن برنامه های اسـلام ناب محمـدی است و ایران اسـلامی در تحقق بعضی از برنامه های اسلام موفق بوده است.

در خصوص عـدم تحقق اسـلام نـاب محمـدی عوامل متعـددی مؤثر هسـتند که برخی از این عوامل مربوط به مسـلمانان است و برخی مربوط به دشمنان اسلام می باشد.

تبلیغات سازمان نیافته

یکی از موانع مهم تحقق اسـلام نـاب محمـدی(ص) عـدم تبلیغـات نظـام یـافته است. امروزه تبلیغات از اسـلام به مراتب کمتر از تبلیغاتی است که درباره ادیان دیگر ماننـد مسـیحیت صورت می گیرد. مسـیحیان با بهره گیری از مبلغان آموزش دیـده و برنامه های نظام منـد و ابزارهای بسـیار گسترده و پیشـرفته تبلیغاتی که دارنـد، از مسـیحیت تبلیغ می کنند. امروز متأسـفانه اسـلام را در جهان به گونه ای با تبلیغات وسیع و گسترده معرفی کرده اند که لفظ اسلام را با تروریسم در اذهان مردم جهان القا کرده اند، و بیشترین جنایات بر ضـد مسـلمان به همین بهانه ها انجام می گیرد. بر این اساس برای تحقق اسـلام ناب محمدی باید برنامه های تبلیغی گسـترده صورت گیرد. یکی از علـل مهم گسترش اسـلام در زمـان پیـامبر(ص) معرفی اسـلام نـاب و تبلیغـات از آن بود. گوستاولوبون فرانسوی می گوید: "قرآن به زور شمشیر پیشرفت نکرده، بلکه تنها به وسیله دعوت و تبلیغ بود. تبلیغ بود که ملت های ترک و مغول را پس از ظهور اسلام، هنگامی که بر سر اعراب مسلط شدند، با این که اعراب

مغلوب آن ها بودند، مسلمان کرد".(۴)

سنت گرایی محض

یکی از موانع مهم تحقق اسلام ناب محمدی، اختلاف مسلمان در تعریف دین و تفسیر آنان از برنامه های اسلامی است. متأسفانه مسلمانان در تفسیر برنامه های اسلام افراط و تفریط نموده، از این رو امروزه گروه های مختلفی وجود داشته و هر کدام از دین تفسیر خاص نموده اند. برداشت های متفاوت از دین و آموزه های آن موجب شده که برخی در تفسیر دین و گرایش به آن دچار مشکل گردند. استاد شهید مطهری به نقد دیدگاه اخباریون پرداخته، نمونه ای را نقل می کند که حاکی از سنّت گرایی محض در تفسیر دین است: "... معروف است که بعضی اخباری ها دستور می دادند که به کفن میت شهادتین بنویسند، آن هم به این صورت بنویسد: اسماعیل یشهد أن لا إله إلا الله، یعنی اسماعیل شهادت می دهد به وحدانیت خدا، حالا چرا شهادت را به نام اسماعیل بنویسند، زیرا در حدیث وارد شده که حضرت صادق(ع) در کفن فرزند شان اسماعیل به این عبارت نوشته بودند. دیگر فکر نمی کردند که در کفن اسماعیل این طور می نوشتند، چون اسم او اسماعیل بود، حالا که مثلاً حسن قلی بک مرده چرا اسم خودش را ننویسم و اسم دیگری را بنویسم؟! اخباریین می گفتند: این دیگر اجتهاد و اعمال نظر و اتکا به عقل است و ما اهل تعبد و تسلیم قال الباقر و قال الصادق می باشیم. از پیش خود دخالت نمی کنیم".(۵)

سیاست های ستمگرانه

یکی از موانع بسیار مهم تحقق اسلام ناب محمدی(ص) سیاست های رهبران ظالم است. در طول تاریخ اسلام حاکمان ستمگر

در صدد تحریف اسـلام برآمده و نگذاشـتند که مردم با معارف والای اسـلامی آشـنا شوند. آنان می دانستند که در آموزه های اسـلامی به سـتم ستیزی سفارش شده و رهبری از آن کسانی است که لایق و شایسته باشند، از این رو سعی می کردند دین را از سیاست جدا دانسـته و معارف آن را مخدوش نمایند. داده های تاریخی نشان از آن دارد که خلفای اموی و عباسی با جلوگیری از فضایـل اهـل بیت(ع) دین را به گونه ای تفسـیر می کردنـد که با اهـداف آنان همخوانی داشـته باشـد. قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران نیز حکومت های ستمگر مانع تحقق اسلام ناب محمدی شده و به تحریف آن می پرداختند.

از این رو امام راحل(س) اعلام نمود که اسلام در خطر بوده و ما اسلام امریکایی را نمی خواهیم.

عملکرد مسلمانان

عملکرد مسـلمانان نیز یکی از موانع مهم تحقق اسـلام ناب محمدی(ص) به حساب می آید. متأسفانه مسلمانان به گونه ای عمل کردنـد که نه تنها موجب گرایش مردم به اسـلام نشدند، که اسـلام را وارونه جلوه دادند. از این رو امام علی(ع) فرمود: "یلبس الاسـلام لبس الفرو مقلوباً؛(۶) مسـلمانان اسـلام راماننـد پوستین وارونه به تن کردند". برخی از مسـلمانان با عملکرد خود نشان دادند که اسلام با تمدن و علم مخالف بوده و مسلمانان را صرفاً به زندگی اخروی و دل خوش بودن به آن فرا می خوانند و بین زندگی دنیا و آخرت تضاد حل نشدنی باقی می گذارند.

تهاجم فرهنگی

تهاجم فرهنگی دشـمنان نیز افزون بر عوامل فوق، عامل دیگری است، که در قالب های مختلف ظهور نموده و هدف اصـلی آن دین

زدایی و تضعیف باورهای دینی است. استکبار می کوشد اعتقادات مردم تضعیف شود و به جای آن باورهای مادی گرایی و الحادی قرار گیرد. شیوه های مبارزه دشمنان علیه اسلام ناب گاهی به عنوان "اباحه گری" و روزی به عنوان "اومانیسم" و روزی دیگر به عنوان "لیبرالیسم" و ... ظهور می نماید.

دشمنان نه تنها علیه اسلام مبارزه می کنند که حتی شیوه های بسیار مناسب را نیز ارائه می دهند. کارل مارکس می گفت: "اگر در محیطی مذهب قدرت دارد، مستقیماً با مذهب مبارزه نکنید، بلکه واژه های مذهبی را تفسیر مادی کنید و در جهت تحریف دین حرکت کنید تا راه برای محو دین و رواج ماتریالیسم هموار شود".(۶)

پی نوشت ها:

۱. ابراهیم (۱۴) آیه ۵.

۲. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۵۰.

۳. بحارالانوار، ج ۱، ص ۶۱.

۴. تمدن اسلام و عرب، ص ۱۴۶.

۵. مرجعیت و روحانیت، ص ۴۹.

۶. حسن عاشوری، مقاله تهاجم فرهنگی و راه های مقابله با آن، ص ۳۶.

چرا می گویند ایران کشور امام زمان(عج) است؟

پرسش

چرا می گویند ایران کشور امام زمان(عج) است؟

پاسخ

بعضی از جوامع دارای مؤلفه و شاخصه هایی هستند که به خاطر آن ها شهرت می یابند. یکی از شاخصه های جامعه اسلامی ایران، اهل بیت(ع) محوری است؛ بدین معنا که گوشت و پوست مردم ایران با محبت پیامبر(ص) و خاندان او در هم آمیخته است و مردم ایران سخت به پیامبر و اهل بیت او احترام گذاشته و به آنان عشق می ورزند.

عزاداری مردم ایران برای اهل بیت(ع) و برگزاری مراسم جشن به مناسب ولادت آنان، بیانگر اهل بیت محوری آنان است.

یکی از مصادیق بارز اهل بیت محوری مردم ایران در اعتقاد آنان به امام زمان(عج) ظهور می کند. مردم ایران با عشق امام زمان

زنـدگی نموده و او را تنها منجی عالم می دانند. آنان باور دارند که امام زمان(ع) حکومت جهانی تشـکیل داده و جهان را پر از عـدل و داد خواهـد نمود. البته اعتقـاد به مصـلح کـل از باورهـای عمومی تمام ادیان و مـذاهب است. همه جهانیان بـدان اعتقاد دارنـد، ولی فرهنگ مهـدویت باوری در ایران اسـلامی به گونه ای پر رنگ است که جهانیان، جامعه اسـلامی ایران را به عنوان جـامعه امـام زمـانی می شناسـند. در واقع تنهـا کشور که اکثر جمعیت آن شـیعه بوده و بر اسـاس فقه شـیعه و اصول اعتقـادات و باورهـای شـیعه پی ریزی شـده، طبعاً اعتقاد به امامان و از جمله امام زمان(عـج) به صورت اکثریت قاطع در آن وجود دارد، تنها ایران است.

هم چنین مردم ایران عقیده دارند امام زمان آنان را در پیروزی انقلاب و تشـکیل حکومت یاری کرده، امروز نیز حضـرت، آنان را در

صحنه هـای مختلف حمـایت می کنـدو مردم ایران مورد عنـایت خـاص امـام زمان(ع) هسـتند. از سوی دیگر آنان عقیـده دارند انقلاب اسلامی ایران زمینه ساز انقلاب مهدی(عج) است و امیدوارند که حکومت ایران به حکومت امام زمان متصل گردد.

امروزه محبـت مردم ایران به ویژه جوانـان به امـام زمـان(عـج) افزایش یـافته است. محبت مردم ایران آن چنـان به امـام زمـان(ع) گسترش یافته که یاد و خاطره حضرت در مجالس، دعاها و زیارتنامه ها جلوه خاصی گرفته است.

جوانان به امیـد ظهور او زندگی می کنند. گسترش فرهنگ مهدویت و محبت مردم ایران به امام زمان(ع) موجب شده است که کشور ایران را، به عنوان کشور امام زمان بشناسد.

چند درصد قوانین اسلام در حال حاضر اجرا می شود؟ حکومت ما اسلامی است، چرا قوانین غیر اسلامی اجرا می شود؟

پرسش

چند درصد قوانین اسلام در حال حاضر اجرا می شود؟ حکومت ما اسلامی است، چرا قوانین غیر اسلامی اجرا می شود؟

پاسخ

در حال حاضـر هر جا به قانون نیاز باشـد، ابتـدا در مجلس شورای اسـلامی قانون گـذاری انجام می گردد ، سـپس برای روشـن شدن انطباقش با قوانین اسـلام و قانون اساسـی، در شورای نگهبان بررسـی می شود. اگر منطبق با قانون اساسـی و مطابق با شرع اسلام شد، مورد قبول واقع می شود و برای اجرا آماده می گردد .

بنـابراین فعلاًـ همه قوانین کشور که از طرف شورای نگهبـان تأییـد می شود، اسـلامی است؛ بلی ممکن است در مواردی مجری قانون ، آن را خوب اجرا نکند که باید جلوگیری کرد.

اگر قانونی را سـراغ دارید که بر خلاف اسلام است، بنویسید تا بررسی گردد، ولی در اجرای قوانین ما هم قبول داریم که برخی درست و صـحیح اجرا نمی شود. البته مسـئولان رده بالاـی کشور دغـدغه اجرای صـحیح احکـام اسـلامی را دارنـد، ولی تمامی مسـئولان تا رده های پایین همه باید این دغدغه را داشـته باشـند تا موفقیت ها بیشتر باشد. در حال حاضر نمی توان انتظار داشت جـامعه آرمـانی (که در آخر الزمـان و به دست حضـرت مهـدی (عـج) وعـده داده شـده است) پیـاده شود. در هر حال کاستی و کمبود هـایی وجود خواهـد داشت. مهم آن است تـا جایی که امکان دارد کاستی ها برطرف شـده و به سوی اجرای هر چه بهتر احکام و قوانین اسـلامی در جامعه گام بردارد. در این راه هر کسـی در حد و اندازه خود وظیفه دارد و نباید از سعی و تلاش دست

کشد یا ناامید باشد.

اگر نظام ولایت فقیه بهترین نظام است , چرا برخی از مشکلات جامعه حل نشده , وجامعه پیشرفته ای نداریم ؟

پرسش

اگر نظام ولایت فقیه بهترین نظام است , چرا برخی از مشکلات جامعه حل نشده , وجامعه پیشرفته ای نداریم ؟

پاسخ

این سئوال درباره حکومت امیرالمومنین علیه السلام نیز مطرح می شود . مطابق معتقدات دینی , امیرالمومنین علی علیه السلام معصوم است و از سوی خداوند متعال به عنوان ولی جامعه اسلامی (۱) و همطراز پیامبر اکرم (۲) معرفی شده است . بنابراین در حقانیت و مشروعیت حکومت علی علیه السلام هیچ تردید و شبهه ای میان فرقه های مختلف اسلامی وجود ندارد . در قرآن کریم ابلاغ ولایت ایشان توسط پیامبراکرم صلی اللّه علیه و آله و سلم موجب اکمال دین و اتمام نعمت و راضی بودن به دین اسلام محسوب شده است . (۳) با این همه نگاهی به تاریخ پنج ساله حکومت مولای متقیان و اوضاع اجتماعی حاکم بر آن دوران میزان موفقیت آن حضرت را در ایجادجامعه ایده آل نشان می دهد . جنگهای داخلی صفین , جمل و نهروان , تهدیدات دشمنان خارجی , کمبود نیروی انسانی توانمند و تربیت شده , کثرت مشکلات , گستردگی بدعتها و سنتهای فاسد و آلودگیهای مزمن اجتماعی , تغییر چارچوب نظام ارزشی زمینه های این وضع را فراهم آورده بود . در همان حال علی علیه السلام شایسته ترین فرد برای حکومت و زمامداری جامعه اسلامی در اوضاع آن روز بود و این نابسامانیها هیچ گاه تردیدی در اصل مشروعیت ولایت آن حضرت ایجاد نمی کند . اشاره ای به برخی مشکلات نظام اکنون نیز در نظام جمهوری اسلامی مشکلاتی فراوانی به چشم می خورد . مثلا مشکلات اقتصادی کشور ,

ناشی از عوامل مختلفی است که داوری در موفقیت نظام اسلامی , بسته به بررسی آنهاست . توضیح آنکه : جمعیت کشور ایران پس از پیروزی انقلاب تاکنون دو برابر شده , قیمت کالاها در سطح جهان متناسب با تورم جهانی بالا رفته است , ولی قیمت نفت به عنوان مهمترین منبع درآمد نظام از سال ۵۷ تاکنون به کمتر از یک سوم تنزل یافته است . ضمن اینکه فرهنگ مصرف جامعه بسیار تغییر کرده و سطح توقعات , به نحو چشمگیری بالا رفته است . تحریمهای اقتصادی , جنگ و ویرانیهای بسیاری که که تنها به جرم پایبندی به ارزشهای اسلامی بر کشور ما تحمیل شد , حوادث طبیعی فراوان و ۰۰۰ همه در پیدایش این مشکلات نقش دارد . ناهنجاریهای فرهنگی نیز چنین است ; بسیاری ازاندیشمندان اسلامی و مربیان دینی , پیش از انقلاب درگیر مبارزه و یا در بند رژیم طاغوت بودند و پس از انقلاب به علت نیاز شدید نظام , به کارهای اجرایی مشغول شدند . گروهی از ارزشمندترین تربیت یافتگان مکتب اسلام نیز در حوادث آغازین انقلاب به دست خیانتکاران و دشمنان اسلام به شهادت رسیدند . بزرگانی چون شهیدبهشتی , شهید مطهری , باهنر , رجائی , شهدای محراب و ۰۰۰ که هر یک سرمایه های بی نظیری برای نظام و اسلام به شمار می آمدند . افزون بر این , دخالت دشمن در ایجاد فضای آلوده فرهنگی برای نسل جوان و ۰۰۰ درنابسامانیهای فرهنگی تاثیری عمیق گذاشت . با این همه , نظام اسلامی , موجب سرافرازی و عزتمندی کشور ایران در سراسر جهان وسر بلندی

امت مسلمان در برابر طاغوتها و مستکبران دنیا گشته , مسلمانان را به وحدت و حرکت واداشته است . جنبشهای اسلامی در بوسنی , چچن , الجزایر , لبنان ,مصر , تونس , سودان و حتی در کشورهای اروپای غربی و آمریکا , الگو گرفته ازنهضت دینی و الهی ملت ایران است , که از برکات روی آوردن به دین و ولایت اللّه محسوب می شود . هیچ کس ادعا نکرده است که مجموعه قوانین اسلامی , پس از انقلاب در کشور اجرا شده است , بلکه - به تصریح رهبر انقلاب - تا تحقق آنچه دین برای جامعه ترسیم می کند ,راهی طولانی پیش رو داریم . این مشکلات و نارساییها مشروعیت نظام را زیر سئوال نمی برد .

آیا فقه در قانون گذاری حکومت دینی کافی است، یا محتاج نتایج علوم تجربی و سیاسی و دیگر تجربیات جوامع است؟

پرسش

آیا فقه در قانون گذاری حکومت دینی کافی است، یا محتاج نتایج علوم تجربی و سیاسی و دیگر تجربیات جوامع است؟

پاسخ

کفایت فقه در قانون گذاری، هرگز به معنای بی نیازی از نتایج علوم تجربی، سیاسی و ... نیست. لذا در موارد بسیاری، می توان یافته ها و تجربه های گوناگون را لحاظ کرد و مناسب ترین آنها را - که با هنجارهای فقهی سازگار است - برگزید. بنابراین از طرفی فقه کافی است؛ زیرا کار اساسی فقه هنجارگذاری است و در این عرصه، درونمایه های کافی در اختیار دارد. از طرف دیگر، هنجارگذاری فقه روی موضوعات خارجی، انجام می پذیرد و چنان که خواهد آمد شناخت موضوعات، ایجاد موضوعات نوین، تبدیل موضوعات و نیز شناخت روش های بدیل در اجرای هنجارهای فقهی از طریق علوم، دانش ها و تجربیات بشری، انجام پذیر است. برای آگاهی بیشتر ر.ک: واعظی، احمد، حکومت دینی، صص ۹۱ - ۱۰۱، و نیز: هادوی تهرانی، مهدی، ولایت و دیانت، صص ۴۶ - ۴۷؛ همو، باورها و پرسشها، صص ۱۰۳ - ۱۱۱؛ و نیز: همین مجموعه پرسش های ۲۲، ۲۳، ۲۴.

با توجه به جامعه رو به توسعه خودمان، چگونه ولایت فقیه قادر به اداره آن خواهد بود؟

پرسش

با توجه به جامعه رو به توسعه خودمان، چگونه ولایت فقیه قادر به اداره آن خواهد بود؟

پاسخ

ولی فقیه نیز مانند هر مقام بلند مرتبه ای - که در هر جامعه ای کار می کند به تنهایی در تمامی کارها وارد عمل نمی شود. به عبارت دیگر او وظایف و کارویژه های معیّنی دارد و از شیوه ها و مجاری مختلفی متناسب با نیازهای جامعه، استفاده می کند. فرق اساسی ولی فقیه با دیگر رهبران، این است که او در مسائل سیاسی و اجتماعی، باید براساس رهنمودهای دینی و هنجارهای الهی قدم بردارد.

از همین رو علاوه بر دارا بودن تقوا، مدیریت، سیاست مداری و... باید فقیه و اسلام شناس باشد و بتواند در موارد نیاز، پاسخ دین به مسائل عصری را کشف و استنباط و بر اساس آن جامعه را هدایت و رهبری کند. از طرف دیگر اسلام دینی جامع و واقع نگر است و بر مصالح واقعی انسان در هر عصر و زمانی تأکید دارد. بنابراین تکیه گاه اساسی ولایت فقیه که احکام الهی است هیچگونه نارسایی و ناتوانی در برخورد با توسعه جوامع بشری ندارد، بلکه مهمترین هدایتگر آن به سوی توسعه ای متناسب با کمالات انسانی و پیراسته از یکسو نگری افراطی توسعه مادی است.

در بین دوستان دانشگاهی این مطلب شایعه شده است که در زمینه خودروهای وارداتی و یا خودروهای تولیدی همچون پراید، پژو، سمند و ... قسمت عظیمی از قیمت زیاد اینها به علت مالیاتی است که به رئیس جمهوری و قسمتی دیگر به مقام معظم رهبری تعلق دارد، اینان می گفتند که از

پرسش

در بین دوستان دانشگاهی این مطلب شایعه شده است که در زمینه خودروهای وارداتی و یا خودروهای تولیدی همچون پراید، پژو، سمند و ... قسمت عظیمی از قیمت زیاد اینها به علت مالیاتی است که به رئیس جمهوری و قسمتی دیگر به مقام معظم رهبری تعلق دارد، اینان می گفتند که از منبعی موثق چنین مطلبی را دریافت کرده اند. حال می خواستم از شما که بهتر خبر دارید درباره این مطلب سؤال کنم که چه دلیلی برای رد این مطلب دارید؟

پاسخ

وجود جوانانی برومند، آگاه و فهیم و پرسشگر همانند شما مایه فخر و مباهات نظام جمهوری اسلامی و جامعه ایرانی ماست و دانستن حق شماست و پرسشگری کلید آگاهی و دانش است.

در خصوص سؤالی که مطرح کرده ای بایدعرض کنیم، این فقط شایعه ای بیش نیست که سالها قبل نیز مطرح بود و بشدت تکذیب شد و مدعیّان و شایعه سازان تاکنون نتوانسته اند هیچ گونه مدرکی دال بر این قضیه ارایه دهند.

دوست عزیز، شما خود نیز می دانی و اشاره کرده ای که شایعه است. شایعه سازان با این اقدام ها می خواهند چهره و شخصیت طراز اول کشور همانند رهبر معظم انقلاب اسلامی و ریاست محترم جمهوری اسلامی را خدشه دار سازند و مردم را نسبت به آنان بدبین و متنفر سازند و از سوی دیگر کالاهای خود را با قیمت گران به مردم بدهند. چند سال قبل نیز چنین شایعه ای مطرح شد که ضمن تکذیب اعلام شد اگر کسی مدرکی دال بر صحت این موضوع دارد ارایه دهد و برخی از دوستان ما برای تحقیق تا تهران و مراکز تولید

و فروش و مصاحبه و تحقیق با دست انـدرکاران و عوامل تحقیق رفته انـد، ولی هیـچ دلیل و مدرکی دال بر صـحت این موضوع پیـدا نکردند. اکنون نیز شایعه ای بیش نیست و اگر کسـی مطرح می کند باید از او مدرک خواست. ممکن است بگوید جرأت نمی کنند مدرک بدهند، می گوییم چگونه جرأت می کنند شایعه می سازند و شخصیت بزرگان را زیر سؤال می برند، و مردم را نسبت به آنان بدبین می کنند. آیا نمی توانند پیگیری کنند و شایعه سازان را شناسایی و مجازات نمایند. ولی حقیقتاً مسؤولان کشور چنین قصدی ندارند.

قرآن کریم می فرماینـد : "هرگـاه شـخص ناقصـی (غیرعـادی) خـبری نقـل کرد بایـد تحقیق کرد، اگر خبر صـحت داشت، آنرا بپذیریم و گرنه به صرف شنیدن نمی توان هر حرفی را پذیرفت. در سالهای گذشته در دوران تحصیل نیز این شعر را خوانده ایم که می گوید :

کرد مردی از سخن دانی سؤال حق و باطل چیست ای نیکو فعال

گوش را بگرفت و گفت این باطل استچشم حق است و یقینش حاصل است

آنچه انسان با چشم مشاهده کند یا از روی تحقیق و تفحص و جستجوی عالمانه و محققانه به آن دست یافت می توان پذیرفت، ولی صـرف حرف قابل قبول نیست، بخصوص حرفهایی که در مورد مسؤولان کشوری و لشـکری و شخصیت های مورد احترام و مسؤول کشور مطرح می شود، اینان همیشه در معرض تهمت و افترا و شایعه هستند، باید بکوشیم در دام شایعه سازان نیفتیم و اعمال نیک خودمان را با نسبت های نادرست و ناروا به بزرگان مورد احترام جامعه، تباه نسازیم.

نظریه های ولایت

در مورد انتخابی یا انتصابی بودن ولایت بفرمایید اوّلاً: دلایل عقلی و نقلی طرفداران آن دو دیدگاه چیست؟ ثانیاً: محاسن و معایت آن ها را بیان کنید. ثالثاً: در مرحله فعلیت و تحقق چه تفاوتی بین انتخابی یا انتصابی بودن وجود دارد؟ رابعاً ، مبارزه امام خمینی با طاغ

پرسش

در مورد

انتخابی یا انتصابی بودن ولایت یفرمایید اوّلاً: دلایل عقلی و نقلی طرفداران آن دو دیدگاه چیست؟ ثانیاً: محاسن و معایت آن ها را بیان کنید. ثالثاً: در مرحله فعلیت و تحقق چه تفاوتی بین انتخابی یا انتصابی بودن وجود دارد؟ رابعاً ، مبارزه امام خمینی با طاغوت و اعمال ولایت و امر کردن مردم به این مبارزه آیا از دیدگاه انتخاب نادرست و شتاب نبوده است؟

پاسخ(قسمت اول)

برادر گرامی! خرسندیم که در جامعه ای زیست می کنیم که جستجوگران حقیقت جو و اندیشه وران اسلام طلب آن اندك نیستند. طرح سؤالات اندیشمندانه شما گواه راستین بر این حقیقت است. امیداواریم تداوم تلاش های حقیقت مدارانه افرادی چون شما ، حجاب ابرهای مُغفّل که بارانش جز جهالت و غفلت ، و خمودی و خامگی نیست. از چهره خورشید حقیقت بزداید و نور حیات بخش و جهان تاب، جان جانان بر جان های بی رمق و اندیشه های سرد و تیره و سرگردان بتابد. به شما همان گونکه در پرسش آمده، در خصوص مشروعیت حاکمیت سیاسی حاکم اسلامی یا موضوع "ولایت" در زمان غیبت دو دیدگاه وجود دارد: یکی دیدگان انتصابی یا مشروعیت الهی است که آرا و استقبال مردم آن را از مرحله انشاء و تنجّز نظری به مرحله تحقق و فعلیت عملی می رساند و دیگری دیدگاه انتخابی است، یعنی آرا و گزینش مردم، تعیین کننده مشروعیت حاکم و حکومت و قوانین است.

آثار و نتایجی که از این دو دیدگاه به دست می آید، قطعاً متفاوت است. در ابتدا لازم است اوّلاً : مفهوم مشروعیت و مقبولیت مشخص گردد، ثانیاً : روشن شود، امر ولایت

اگر انتصابی باشد با انتخابی بودن آن چه تفاوتی دارد و آثار و نتایج آن در عرصع عمل کجا متمایز می شود.

الف) مفهوم مشروعیت و مقبولیت از دیدگاه دو مکتب:

مفهوم مشروعیت در جامعه اسلامی با آن چه که در جامعه غربی مطرح است، تفاوت دارد. در بینش و تفکر سیاسی غرب، مبنای مشروعیت ارای اکثریت مردم شرکت کننده در انتخابات است نه آرای اکثریتِ مردمی که در آن جامه زندگی می کنند یا حق رأی دارند. در جامعه غربی ، قانون اساسی، انتخاب دولت یا رئیس جمهور با ارای اکثریت نسبی مردم، قانونی می شوند ومشروعیت پیدا می کنند. بنابراین در اندیشه سیاسی غرب "مشروعیت" و "مقبولیت" دو مقوله جدا از هم یا مکمل یک دیگر نیستند. بلکه ماهیتاً یک مقوله است. در حالیکه در اندیشه سیاسی اسلام، مشروعیت و مقبولیت دو مقوله جداگانه و در عین حال مکمل یک دیگرند.

مشروعیت دارای بار اعتقادی و مفهومی عمیق تر و جایگاهی رفیع تر از مقبولیت دارد.

بر پایه این دیدگاه، مبنای مشروعیت اذن خدا است و رأی مردم بدون اذن و امضای شارع، مشروعیت آور نیست و وجاهت قانونی ندارد و اگر بر اساس فکر و فرهنگ جامعه و تبلیغات غلط، مردم از مسیر طبیعی و فطرت خویش منحرف گردند و آرای آنان در برابر اسلام و قوانین الهی باشد، ارزش و مشروعیت ندارد اگر چه مردم متفق القول باشند. چنان که امام خمینی ره می فرمایند:

" اساساً رفراندوم یا تصویب ملی در قبال اسلام ارزش ندارد ".[۱] همو فرمو د: واضح است که حکومت به جمیع شئون آن و ارگان هایی که دارد، تا

از قِبَل (جانب) شرع مقدس و خداوند تبارک و تعالی شرعیت پیدا نکنک اکثر کارهای مربوط به قوه مقننه و قضاییه واجراییه بدون مجوز شرعی خواهد بود و دس ارگان ها که باید به واسطه شرعیت آن باز باشد، بسته می شود.

و اگر بدون شرعیت الهی کارها را انجام دهند، دولت به جمیع شئون ، طاغوتی و مجرم خواهد بود.[۲]

و در فراز دیگری از سخنانش می فرماید: " کسی جز خدا حق حکومت بر کسی ندارد. حق قانون گذاری ندارد حاکمیت اسلامی ، حکومت قانون است. حاکمیت منحصر به خداست و قانون فرمان و حکم خداست . قانون اسلام یا فرمان خدا بر همه افراد و بر دولت اسلامی حکومت تام دارد".[۳]

با توجه،به این اندیشه و نگرش است که امام خمینی ره می فرمایند: اگر ولایت فقیه در کار نباشد، طاغوت است اگر به امر خدا نباشد، رئیس جمهور با نصب فقیه نباشد غیر مشروع است. وقتی غیر مشروع شد، طاغوت است" [۴]

از دیدگاه امام ره آرای مردم جهت انتخاب فردی به عنوان رئیس جمهور مشروعیت آور نیست ، بلکه تأیید و امضای " ولی فقیه" که مأذون از طرف خدا است ، به حاکمیت وی مشروعیت می بخشد.

آیت الله جوادی آملی می فرماید: " مشروعیت ، همه ارکان و نهادهای قانونی در حکومت اسلامی و در رأس آن ها ولایت فقیه، از ولایت تشریعی الهی سرچشمه می گیرد، نه از رأی مردم اساساً هیچ گونه ولایتی جز با انتساب به نصب و اذن الهی مشروعیت نمی یابد و هرگونه مشروع دانستن حکومتی جز از این طریق، نوعی شرک در ربوبیت تشریعی الهی به

شمار می رود".[۵]

ب) جایگاه مقبولیت یا نقش مردم در نظام سیاسی اسلام.

قول مشهور میان فقهای شیعه این است که مشروعیت "ولایت " ازناحیه شرع و دین تعیین می گردد.

و فقیه از سوی شارع مقدس (یعنی پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع)) به عنوان جانشین "ولیّ امر"[۶] منصوب شده است . به بیان دیگر، مبنای مشروعیت حکومت از ناحیه شرع و حق تعالی است و شارع مقام "ولایت" را به کسی اعطا فرموده که دارای فقاهت و عدالت و قدرت اداره جامعه باشد، امّا شخص واجد شرایط برای اعمال حکومت و ولایت ، نیازمند مقبولیت از ناحیه مردم است. اگر مردم فقیه را نپذیرند. فقیه عملاً ـ نمی تواند حکومت تشکیل دهد و اعمال ولایت کند چنان که امامان معصوم(ع) ، حق ولایت و حکومت از طرف خدا داشتند. اما چون مردم با آن ها همکاری نکردند و از قبول "حاکمیت و ولایت " آنان سرباز زدند، امکان تشکیل حکومت و اعمال ولایت برای آنان فراهم نگشت. علی بن ابیطالب(ع) در مدت قریب به ۲۵ سال به علت عدم مقبولیت مردم، در صدر حکومت قرار نگرفت. ولی وقتی با استقبال و حضور[۷] مردم مواجه شد و به اصطلاح مردم با آن حضرت بیعت کردند، توانست ، اعمال ولایت نماید. نکته قابل دقت و توجه این است که این مردم نبودند که با بیعت خود، به حکومت آن حضرت مشروعیت بخشیدند، بلکه آن حضرت در موقع خانه نشینی خویش نیز ولایت داشت، ولی به علت عدم حضور مردم نمی توانست این ولایت را اعمال کند. امام خمینی ره می فرماید: " لازم است که فقها اجتماعاً یا انفراداً حکومت

تشکیل دهند. این امر اگر برای کسی امکان داشته باشد واجب عینی است وگرنه واجب کفایی است در صورتی هم که ممکن نباشد، ولایت ساقط نمی شود؛ زیرا ازجانب خدا منصوبند.[۸]

ازتوضیحات ذکر شده نتیجه می گیریم که جایگاه انتخاب مردم و ارزش ارای آنان در فعلیت بخشی ولایت الهی است. به بیان دیگر، حاکمیت ولی فقیه دو مرحله دارد: ۱ مرحله ثبوت: در این مرحله شارع مقدس اصل مشروعیت را برای فقیه به عنوان حکم وضعی جعل می کند. چنان که امام ره می فرماید: والولایهْ من الامور الوضعیه الاعتباریه العقلاییه.

امامت و ولایت به " جعل " و انشاء و انتصاب نیاز دارد. تفاوتی از این جهت بین دو دیدگاه انتخاب و انتصاب نیست. منتها انتخابیون معتقدند منشأ مشروعیت ، مردم هستند و حق انتصاب و جعل و انشاء با مردم است. ولی انتصابیون می گویند از آن جایی که حق حاکمیت و ولایت حقیقی در انحصار خداوند است ، حق انتصاب وجعل و انشاء نیز از آن او است. چنان که خداون با خطاب "انّی جاعلك للناس اماماً " منصب امامت و حاکمیت را برای حضرت ابراهیم (ع) " جعل " فرمود. و امام صادق (ع) حکم انتصاب راویان حدیثی که عارف به حلال و حرام خدا باشند، یعنی فقها را با بیان "انّی جعلته علیکم حاکماً" انشاء فرمود.

۲ مرحلهاثبات: مرحله تحقق و به فعلیت درآمدن ولایت فقیه که اصطلاحاً از آن به مرحله اثبات تعبیر می شود با آرا و استقبال " جمهور مردم" به وجود می آید. پس اگر با مقبولیت مردمی واجه نشود ولایت از قوّه (یا مرحله ثبوت و انشاء حکم)

به فعلیت (یا مرحله اثبات و تنجّز عملی) نمی رسد.

بنـابراین، هرگـاه سؤال شود. اگر آرای مردم جهت انتخـاب فردی به عنوان رهـبر یـا رئیس جمهور مشـروعیت سـاز نیست، بلکه وجاهت قانونی و مشـروعیت ولایت ، از ناحیه شرع و دین تعیین می گردد. پس جایگاه انتخاب مردم و ارزش ارای آنان چه می شود؟ و چرا بر اساس قانون اساسـی جمهوری اسلامی ، مردم با شرکـت در انتخابات فردی را به عنوان رئیس جمهور انتخاب می کننـد؟ بایـد گفت: اگر چه زیر بنـای مشـروعیت "ولایـت" اذن خداونـد تبـارک و تعـالی می باشـد حـتی پیـامبران و امامـان نیز "حـاکمیت و ولایت " آنان به اذن خـدا است و به نیابت و خلافت از خـدا، و با اذن او، و در شـعاع شـرایطی که خداونـد تعیین فرموده، بر جان و مال مردم ولایت دارند، لیکن تحقق عملی و فعلیت عینی آن را ، بیعت یا آرا و گزینش و اسـتقبال و همکاری مردم معین می کنـد. تـا حکومـتی از مردم و بـا مردم نباشـد و از حمـایت و پشتیبـانی مردمی برخـوردار نگردد. کارآمـد و موفق نخواهد شد. جمله " لولاَ حضور الحاضـر و قیام الحجةْ بوجود الناصـر ... لألقیتُ حبلها علی غاربها"[۹] در کلام علی(ع) ناظر به همین مطلب است، چون بدون حضور مردم در صـحنه، اعمال ولایت امکان ندارد؛ زیرا کسـی که فرمانش مطاع نباشد و رأی و نظر او اطاعت نگردد ، "ولایت " وی به مرحله فعلیت نرسیده است همان گونه که امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: " لاَ رأی لمن لا یطاع ".[۱۰]

البته از این نکته نباید غافل شد که اگر

فقیه بر اثر پیری از فقاهت افتاد و یا فسقی و یا بی عدالتی انجام داد خود به خود از مشروعیت می افتد و دیگر ولایت ازجانب خدا ندارد تا تأیید او مشروعیت بیاورد و لازم نیست خبرگان او را از ولایت بیندازند.

تبیین دو دیدگاه:

الف) دیدگاه انتصاب : نظریه پردازان انتصاب بر این باروند که شارع در زمان غیبت نسبت به رهبری جامعه سکوت نکرده و به بیان ویژگیهای رهبر هم اکتفا ننموده است، بلکه همانند زمان حضور معصوم (ع) به انتصاب رهبری اقدام کرده است، با اینتفات که در زمان حضور، افراد مشخصی را به رهبری منصوب نموده ، اما در عصر غیبت، فقهای واجد شرایط را به طور عام به سرپرستی مردم منصوب فرمود. بر اساس این مبنا، مشروعیت حاکمیت حاکم، از سوی معصومان(ع) با اذن خدا به وجود آمده و مردم در اصل و منشأ مشروعیت ان نقش ندارند. اکثریت قریب به اتفاق فقهای شیعه بر همین باورند. در ذیل به نظریات برخی فقها که در آسمان فقاهت چون ستارگان پر فروغ می درخشند اشاره می شود:

۱ شیخ مفید ره می فرماید: اجرای حدود و احکام انتظامی اسلام از وظایف سلطان و حاکم اسلامی است. این حاکم باید از طرف خدا مأذون و منصوب باشند. امامان (ع) نیز این امر را به فقهای شیعه تفویض کرده اند تا در صورت امکان مسئولیت اجرای آن را بر عهده گیرند.

۲ محقق ثانی ره می فرماید: فقهای شیعه اتفاق نظر دارند که فقیه عادل امامی دارای شرایط فتوا که از وی به مجتهد در احکام شرعی تعبیر می شود. در همه اموری که نیابت

در آن دخالت دارد، نایب امامان معصوم (ع) است.

۳ محمـد حسن نجفی صاحب جواهر الکلام فی الفقه ره می فرماید: فقیه دارای ولایت تامّه و عامّه است . و در مورد کسانی که در عمومیت ولایت فقیه دچار وسوسه و تشکیک شـده انـد، می گویـد: کانّه ما ذاق من طعم الفقه شیئاً ولا فهم من لحن قولهم رموزهم .... [۱۱]

شخصیت هایی همانند محقق حلی، محقق اردبیلی، محقق نراقی همگی بر این باورند.

از این رو، حضرت امام خمینی ره می فرمود: ولایت فقیه چیز تازه ای نیست که ما آورده باشیم.[۱۲]

چگونگی ولایت فقها در مقام فعلیت

بنابر نظریه انتصاب، در عصـر غیبت ، همه کسانی که دارای سه شرط لازم باشند، یعنی از فقاهت، عدالت و قدرت و تدبیر کافی در اداره شـئون جامعه برخوردار باشـند، ولایت دارن، اما این ولایت فقط در مقام ثبوت و تئوری و نظر است، ولی در مقام عمل و اثبات اگر به فرض فقهای متعـددی حایز سه شـرط ذکر شده باشـند همه آن ها نمی توانند اعمال ولایت کنند، بلکه فقط یک نفر ازمیـان آنـان "ولی ّ" امر مسـلمین و حـاکم آنـان تعیین می گردد، چون حکومت به خودی خود هـدف نیست ،بلکه ابزاری است برای فراهم سـاختن بستر و محیطی منـاسب جهت رشـد و تعالی انسانیت و تقویت ایمان و عبودیت، و جلوگیری از هرج و مرج . نیل به چنین هـدف با تعـدد حاکم امکان پذیر نیست. امام رضا(ع) فرمود: دو نفر نمی توانند ولایت و امامت مسـلمانان را در یک زمان در دست داشته باشند؛ زیرا دو فرد متفق القول که در عمل و مدیریت

نظر واحدی داشته باشند، یافت نمی شود. نتیجه دو گانگی در رهبریت و مدیریت جامعه، پیدایش اختلاف و گسترش هرج و مرج و فساد می باشد!

مدیریت متعدد نه تنها جامعه را به سوی رشد و کمال و پیشرفت اجتماعی و تقویت ایمان هدایت نمی کند، بلکه عامل توسعه و تعمیم گناه و معصیت و هرج و مرج می گردد.

بقای ولایت مشروط است نه مطلق

یکی از ویژگی های مبنای مشروعیت الهی حکومت ، در عزل رهبری ظهور پیدا می کند. بر اساس دیدگاه مذکور، این مردم نیستند که رهبر را عزل می کنند؛ زیرا آنان به رهبر، حق حاکمیت نداده اند تا از او بگیرند. حق حاکمیت به فقیه بر اساس احراز شرایط و ویژگی هایی داده شده است ، هرگاه فقیه آن ویژگی ها را از دست بدهد، خود به خود منعزل می گردد. به دیگر بیان ، علت حدوث همان علت بقای مشروعیت است. فقاهت، عدالت و تدبیر و کفایت همان گونه که عامل حدوث مشروعیت بود. عامل بقای آن نیز هست. امام راحل ره فرمود:

پاسخ(قسمت دوم)

اگر فقیهی بر خلاف موازین اسلام، کاری انجام دهد، نعوذبالله ، فسقی مرتکب شده خود به خود از حکومت منعزل است؛ زیرا او از امانتداری ساقط شده است.[۱۳]

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بر اساس روایات و مفاد آیه " فاسئلوا اهل الذکر" انتخاب فقهای مجلس خبرگان رهبری توسط مردم، راهکار است که مشروعیت و مقبولیت را با هم پیوند می زند.

ادله انتصابیون

الف) دلیل عقلی : آیت الله جوادی آملی می فرماید: تمام ادله ای که درباره نبوت و امامت عامه، عقلاً اقامه می شود، در زمان

غیبت دربـاره ولایت فقیه نیز قائم است.[۱۴]دلایل عقلی که بر ضـرورت امامت و وجوب تشـکیل حکومت برای تحقق و فعلیت بخشـی احکـام الهی دلاـلت دارد. عیناً بر ضـرورت تـداوم ولایت فقیه در عصـر غیبت نیز دلالت دارد؛ زیرا ملاک و مناط حکم واحد است به دیگر بیان از دیدگاه اسلام، حکومت یا لذات هدف نیست، بلکه ابزاری است برای حاکمیت توحید و نفی شرک و طاغوت و اجرای قوانین الهی و بر قراری عدالت اجتماعی با انگیزه و رویکرد رسیدن به مقام قرب ربوبی . بی تردید این فلسفه و ملاک و مناط در همه عصـرها و نسل ها وجود دارد. امام خمینی ره می فرماید: اصولاً قانون و نظامات اجتماعی ، مجری لازم دارد.

در همه کشورهای عالم و همیشه این طور است که قانون گزاری به تنهایی فایده ندارد. قانون گزاری به تنهایی سـعادت بشـر را تـأمین نمی کنـد. پس از تشـریع قانون، بایستی قوه مجریه ای به وجود آیـد . به همین جهت، اسـلام همان طور که قانون گزاری کرده ، قوه مجریه هم قرار داده است.

ولی امر ، متصدی قوّه مجریه هم است.[۱۵]

همو در کتـاب البیع پس از بیـان ضـرورت عقلی وجود امـام می فرمایـد: فمـا هو دلیل الامامه، بعینه دلیل علی لزوم الحکومهْ بعد غیبهْ ولیّ الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف.

یعنی همـان دلیـل عقلی که ضـرورت وجود امـام و رهـبر را در زمـان حضور اثبـات می کنـد همـان دلیـل به عینه لزوم حکومت اسـلامی را در زمـان غیبت هم اثبـات می نمایـد. پس از اثبات اصل ضـرورت تشـکیل حکومت اسـلامی در زمان غیبت به دلیل عقل، لزوم

حاکمیت و ولایت فقیه را به دلیل نقلی می توان اثبات نمود.

ب) دلیل نقلی: برای اثبات ولایت فقها در زمان غیبت حضرت ولی عصر(عج) به عنوان نایب و جانشین امامان عموماً، و حضرت بقیهْ الله(ع) خصوصاً به روایات زیادی تمسک جسته شد برخی روایات مطرح در این باب را به عدد ده[۱۶] و برخی به نوزده[۱۷] رسانده اند، ولی ما به ذکر دو دلیل نقلی به طور خلاصه اکتفا می کنیم.[۱۸]

مقبوله عمر بن حنظله:

عمر می گوید از امام صادق(ع) سؤال کردم دو نفر از دوستان ما (شیعیان) در مسائل دین و میراث اختلاف داشتند.

نزد سلطان و حاکم ستمگر یا قاضی منصوب از طرف آنان رفتند و از آنان خواستند که بین آن ها قضاوت کند. آیا این ها کار درستی کردند؟ حضرت فرمود: هر کسی داوری از آن ها بخواهد حق باشد یا باطل در حقیقت از طاغوت دادخواهی کرده. هر چه را به حکم و قضاوت آنان بازستاند، حرام است. هر چند حق وی باشد. پرسیدم چه کار می خواستند بکنند؟ حضرت (یک قاعده کلی بیان) فرمود: باید بنگرید از میان شما چه کسی حدیث ما را روایت و حلال و حرام ما را شناخته است (فقیه)، بروید نزد او و به داوری او رضایت دهید که من او را حاکم بر شما قرار دادم.

امام صادق(ع) باتمسک جستن به آیه شریفه " یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت... " شیعیان را از رجوع به حاکمان طاغوت در همه زمینه ها بر حذر داشت و مخصوصاً به جای واژه " قاضیاً" در این حدیث از واژه حاکماً [۱۹] استفاده شده ، بدیهی است

که حاکم بر همه جوانب و ابعاد شئون جامعه حکومت دارد.

۲ توقیع شریف منسوب به امام زمان(ع) : آن حضرت در پاسخ نامه اسحاق ین یعقوب مرقوم داشته است ... و اما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواهْ حدیثنا فانّهم حجّتی علیکم و انا حجهْ ...[۲۰] با توجه به این حدیث و احادیث مشابه است که برخی از اکابر فقهای شیعه پس از بیان این مطلب که ولایت فقیه عام است و در تمام امور و شئونی که نیابت جریان پیدا می کند، گسترده است. می فرماید: شگفت انگیز و دور از باور و انتظار است که برخی در مسطله ولایت فقیه در زمان غیبت دچار وسوسه شده اند، انگار این افراد بهره ای از فقه ندارند و کلمات و اقوال ائمه(ع)را نفهمیده اند و در کلام آنان که فرموده اند: انّی جعلته علیکم حاکماً قاضیاً ، حجهًْ و خلیفهًْ و نحوذلک، تأمل و دقت نکرده اند والاّ اگر می فهمیدند دچار چنین وسوسه هایی نمی شدند زیرا این لغات و واژه ها، ظهور در ولایت عامه فقیه دارد.

ویژگیهای دیدگاه انتصاب و ضعف های آن

الف) ویژگی ها: ولایت فقیه و رهبریت فقها از منظر " مشروعیت الهی " هم از جهت ماهیت و مبنا متمایز و برتر از مقبولیت مردمی محض است و هم به دلیل داشتن بار اعتقادی و ارزشی ، از لحاظ راهبردی و کارآمدی ، جایگاهی رفیع و کارآمد تر از آن دارد هم اکنون به برخی از آن ویژگی ها اشاره می شود: ۱ قداست: از دیدگاه انتصاب، ولایت فقیه استمرار ولایت ائمه(ع) است.

علمای شیعه ولایت را هم سنگ "اصول

دین " و در رأس آن " توحید" می دانند و این عقیده را با ده ها حدیث و روایت مبرهن می سازند ممکن است سؤال شود از این که ولایت امامان(ع) در طول ولایت خدا و پیامبر اسلام (ص) قرار دارد و انکار ولایت آنان به منزله مردود ساختن ولایت خدا و نبیّ مکرّم (ص) است. مطلبی است که از ضروریات مذهب می باشد و ده ها حدیث و روایت هم ناظر به ولایت آنان می باشد، اما به چه دلیل که " ولایت فقیه" هم متناظر با ولایت امامان (ع) باشد و از همان جایگاه و منزلت برخوردار باشد.

معتقدان به دیدگاه انتصاب پاسخ می دهند قیل مقبوله عمر بن حنظله ناظر به سؤال ذکر شده است و پاسخ آن را می دهد. امام می فرماید: ... فاذا حکم بحکمنا فلم یقبله منه فانّما استخفّ بحکم الله و علینا ردّ والرادّ علینا الرادّ علی الله و هو علی حدّ الشرک بالله.[۲۱]

۲ حجیت: وقتی مردم از منظر اعتقادی به "ولایت فقیه" نگریستند و ولی فقیه را امین و جانشین پیامبر وامامان (ع) و نایب عام امام زمان (ع) در زمان غیبت دانستند، اطاعت از فرمان رهبری را بر خود واجب شرعی می دانند؛ زیرا از دیدگاه آنان فقها حجت خدا و پیامبر و امامان (ع) هستند.

امام خمینی ره می فرماید: امروز فقهای اسلام حجت بر مردم هستند. همان طوری که حضرت رسول ، حجت خدا بود و همه امور به او سپرده شده بود، فقها از طرف امام (ع) حجت بر مردم هستند همه امور و تمام کارهای مسلمین به آنان واگذار شده است.

در توقیع شریف، حضرت ولیّ عصر (عج) فرمود: " فانّهم حجّتی علیکم و انا حجةُ الله علیهم".[۲۲]

۳ کارآمدی، حفظ ثبات و وحدت جامعه:

وقتی چتر قداست و حجیت شرعی و الهی بر سر قامت "ولایت فقیه" و رهبریت جامعه قرار گرفت.

پیوند عمیق عاطفی و محبت بین امام و امت به وجود می آید و رهبر پیش از آن که بر مسند حاکمیت نظام سیاسی و اجتماعی قرار گیرد بر قلوب و نفوس مردم حکومت می کند. بدیهی است که اطاعت پذیری از رهبر، عامل مهم برای حفظ ثبات و وحدت جامعه نظام مند، می باشد و مردم، مشارکت سیاسی را وظیفه شرعی خود می دانند.

۴ تلفیق مشروعیت و مقبولیت:

جامعه ایدئولوژیک که بر مبنای پذیرش مبانی دین شکل گرفته و ساختار حاکمیت را بر پایه آموزه های آسمانی و الهی پذیرفته است. میان مشروعیت الهی و مقبولیت مردمی یک نوع وفاق و هماهنگی طولی می بیند. به بیان دیگر ، مردم با توجه به ملاک و معیارهای ارائه شده از طرف شارع مقدس، رهبر خود را از میان واجدان شرایط به صورت مستقیم یا توسط نخبگان و خبرگان گزینش می کنند.

۵ زوال مشروعیت یا مشروط بودن ولایت فقیه در عین شمولیت و مطلق بودن آن.

ب) عیوب دیدگاه انتصاب از منظر انتخابیون.

۱ عدم مسئولیت پذیری : یکی از اشکالاتی که بر مبنای مشروعیت الهی ولایت فقیه از طرف انتخابیون وارد می شود، عدم مسئولیت پذیری است. می گویند: چون حاکم اسلامی ، مشروعیت و وجاهت قانونی خود را از شرع می گیرد، پس فقط در برابر شرع مسئولیت دارد. به دیگر بیان، وقتی ولایت فقیه، مشورعیت

خویش را از مردم اخذ نکرد و مردم هم نمی توانند او را از حاکمیت عزل نمایند. ولی فقیه خود را در برابر مردم مسئول نمی دانند.

بررسی: حقیقت این است که خدشه اندازان و اشکال سازان یا از معارف و متون اسلام و شرایط مبنای مشروعیت الهی بی اطلاع و ناآگاهند. چنان که محمد حسن نجفی صاحب جواهر اینان را متهم به ناآگاهی از فقه و عدم فهم کلام امامان(ع) نموده است.

یا با شبهه افکنی های خویش اهدافی غیر از حقیقت خواهی را دنبال می کنند؛ زیرا بر اساس دیدگاه انتصاب حاکم اسلامی دو مسئولیت دارد. مسئولیتی در برابر خدا و مسئولیتی در برابر مردم امیرالمؤمنین(ع) می فرماید: ای مردم، همانا من بر شما حقی دارم و شما نیز بر من صاحب حق هستید، امّا حق شما بر من این است که از هدایت و راهنمایی و نصیحت شما کدتاهی نورزک. برای تأمین رفاه زندگی و تعلیم و آموزش شما تلاش کنم. اما حق من بر مشا این است که ....

و بلکه باید گفت مسئولیت حاکم در برابر خدا، چیزی جز خیرخواهی برای مردم و برقراری عدالت اجتماعی و تأمین رفاه و آسایش آنان و فراهم ساختن بستری مناسب برای ارتقای سطح علمی و فکری مردم و اعتلای امر دین و معنویت و دنیای آنان نیست . چه کسی که از معارف اسلامی آگاهی داشته باشد ولی این مسائل را درک نکند؟ آیا می توان باور کرد انسان حقیقت جویی صاحب اندیشه ای از قرآن ونهج البلاغه و کلام نورانی امامان(ع) توشه ای برگرفته، ولی این حقایق را نیافته و نفهمیده است؟ کافی است برای

درک حقیقت ناب و مسئولیت حاکم اسلامی به نهج البلاغه از جمله خطبه ۱۳۱ نهج البلاغه و نامه های ۵ – ۱۸ – ۱۹ – ۲۰ – ۲۵ – ۲۶ – ۲۷ – ۴۶ – ۴۷ – ۵۱ ... مخصوصاً ۱۵ و ۵۳ و ۵۰ مراجعه کنید.

این اشکال بیشتر متوجه کسانی است که مبنای مشروعیت مردمی را پذیرفته اند، زیرا کسی که خود را در برابر خدا مسئول نداند از زیر بار مسئولیت مردمی نیز زود شانه خالی می کند و به توجیه کردن اعمال خویش می پرداز. کسی که معتقد نباشد خدای حاضر و ناظر که از اندیشه و خیال و نفوس آدمی آگاهی دارد، این مسئولیت را به او داده و او خلیفه و حاکم منصوب از طرف او است، آن چه که هوای نفس او می طلبد، انجام می دهد و هر گاه مردم از بی کفایتی او آگاه شدند اگر توانست با توجیه گری یا قدرت و سلطه طلبی در برابر خواست مردم می ایستد.

۲ سلب آزاری در گزینش رهبری.

برخی بر این باورند که دیدگاه مشروعیت الهی با دموگراسی و مردم سالاری منافات دارد، چون مردم موظفند رهبری را با توجه به ملاک و معیارهای ارائه شده از سوی شرع گزینش کنند، در حالی که مردم سالاری اقتضا می کند که مردم در گزینش رهبری آزاد باشند چنان که در جامعه غربی چنین است.

بررسی : اوّلاً : آیا در جوامع غربی هیچ مکانیسمی برای گزینش رهبری وجود ندارد؟

ایا قانون اساسی آنان پیش بینی نکرده که رئیس جمهور باید از میان چه کسانی انتخاب شود و دارای چه ویژگی های

اساسی، علمی ، اخلاقی و غیر آن باشد؟ ایا این گونه سخن گفتن مغلطه بافی نیست؟

ثانیاً: این اشکال بنابر برخی از قرائت های انتخابیون نیز وارد است؛ زیرا گروهی از آنان معتقدند که اسلام در مسئله حاکمیت ساکت نیست و انتخاب آن را به طور مطلق در اختیار مردم قرار نداده ، بلکه ویژگیهایی را برای شخص رهبر معین کرده و گفته مردم خودشان با توجه به آن معیارها هر کسی را خواستند انتخاب می کنند و مدت زمان رهبریت او را تعیین می کنند.

ثالثاً: تشکیل حکومت در جامعه ای امکان پذیر است که اکثریت مردم آن مسلمان باشد. حاکمیت ولایت فقیه در جامعهای محقق می گردد که اکثریت مردم شیعه و پیرو امامان معصوم(ع) باشند و ولایت فقیه را استمرار ولایت امامان(ع) می دانند بنابراین چگونه می توان گفت که اصل ولایت فقیه با جمهوریت و مردم سالاری تضاد دارد، در حالی ک...اکثریت مردم ایران مسلمان و دارای مذهب شیعه دوازده امام...هستند و طبعاً خواستار اجرای احکام و قوانین اسلام بر پایه قرآن و فقه اهل البیت(ع) هستند و آحاد مردم برای تحقق و اجرای ان مصایب و شداید و سختی های زیادری را تحمل نمودند از سوی دیگر در چندین اصل ازاصول قانون اساسی جمهوری اسلامی که ۹۸٪ مردم به آن رأی دادند. ولایت فقیه به عنوان محور اساسی حکومت اسلامی ذکر شده است از جمله در اصل پنجم و یکصدو هفتم و... امام خمینی ره فرمود: مجموعه قوانین اسلام که در قرآن و سنت آمده ، توسد مسلمانان پذیرفته و مطاع شناخته شده است. این توافق و پذیرفتن (مردم) کار حکومت

را آسان نموده و به خودِ مردم متعلق کرده است.

دیدگاه انتخابیون

دیدگاه انتخاب در اصل ولایت فقیه که به اصطلاح مشروعیت مردمی نامیده می شود ، قراطت ها و بینش های گوناگونی دارد. تشتت آرا و اختلاف دیگاه ها در این مسئله سبب ابهام آن نیز شده است. تشتت آرا و شفاف نبودن مبانی از سویی و متکثر بودن هدف های مورد نظر مدعیان از سوی دیگر، پیچیدگی مسئله را مضاعف ساخته است اگر پیش از بیان دیدگاه های مختلف "گزینش گرایان" به این سؤال پاسخ داده شود که طرف داران مبنای مشروعیت مردمی چه هدف هایی را دنبال می کنند. شاید بتواند تا اندازه ای به شفاف شدن آن کمک کند.

پاسخ(قسمت سوم)

اهداف گزینش گرایان

گزینش گرایان یا حامیان دیدگاه انتخاب هدف های متفاوتی را دنبال می کنند. در ذیل به برخی از آن اشاره می شود: ۱ بعضی ها با طرح این نظریه، در صدد اثبات مردم سالاری و نوعی دموکراسی به مفهوم غربی آن در جامعه دینی هستند.

۲ گروهی با ارائه این نظریه می خواهند اصل ولایت فقیه را زیر سؤال ببرند و به تدریج آن را از ساختار حکومت حذف کنند.

۳ برخی با طرح این دیدگاه، درصدد محدودیت اختیارات ولایت فقیه هستند. از این رو از ولایت فقیه ، به عنوان وکالت و قرارداد تعبیر می کنند که نتیجه آن عزل و نصب حاکم از سوی مردم بوده و محدودیت زمانی ولایت را نیز در پی دارد.[۲۳]

تبیین دیدگاه ها و مبانی انتخابیون

گروهی از طرفداران نظریه انتخاب معتقدند که شارع مقدس نسبت به حکومت سکوت کرده است و این مردم هستند

که بـا آرای خویش تصـمیم می گیرنـد چه کسـی را گزینش کننـد و زمـام امور حکومت و جـامعه را به او بسـپارند. بر پایه این نظریه ، رهـبر چـون مشـروعیت خویش را از مردم می گیرد. در قبـال مردم نیز مسـئولیت دارد. همـان گونه که مردم او را نصـب کردند، می توانند او را عزل کنند.

بعضـی بر این باورنـد که دین در امر حکومت سـاکت نیست، بلکه امر حکومت را در زمـان غیبت به مردم واگـذار کرده است. بدون این که شـرایطی و ویژگی هایی برای شخص رهبر و گزینش آن معرفی کند. بر اساس این نظریه اگر چه منبای مشروعیت رهبری و ولا-یت ، دینی و الهی است و به امر شـارع مقـدس است، ولی از لحـاظ نتیجه بـا نظریه "سـکوت" تفاوتی نـدارد؛ زیرا شـارع شـرایطی معین نفرموده پس همـان گونه که مردم می تواننـد، هر کسـی را خواسـتند گزینش کننـد، می تواننـد او را عزل نمایند.

عـده ای معتقدنـد که شارع نسـبت به حکومت سـکوت نکرده ، و انتخاب رهبر را نیز بدون شـرایط به مردم واگذار نکرده، بلکه فرموده پیشوا و رهبر امت کسـی است که دارای ویژگی هایی باشد از جمله آن ها فقاهت و عدالت و مدیریت است، اما انتخاب رهبر هماننـد رئیس جمهور مسـتقیماً توسـط مردم انجام می گیرد و شـرایط و ضوابط گزینش و مـدت دوره رهبریش را مردم یا نماینـدگان آنـان معین می سازنـد. بنـابراین، رهبر وکیـل مردم است. از طرف مردم انتخـاب می شود و توسط آنان هم عزل می گردد.

گروهی دیگر از انتخابیون معتقدند که رهبر و پیشوای امت اسلامی باید از میان فقهای عادل و

مـدیر توسط خبرگان و نخبگان جامعه انتخاب شود، اما رهبر حق دخالت در امور را نـدارد. او نمی تواند کسـی را نصب یا عزل نماید، بلکه فقط حق نظارت دارد و به اصـطلاح می تواند استطلاع نماید و در مقابل انحرافات و کجی های جامعه موضع گیری کنـد و توصـیه و نصیحت کنـد. امر به معروف و نهی از منکر نمایـد . بنابراین دیدگاه ، منشآ مشـروعیت ولایت فقیه انتصابی از طرف شارع است ، لیکن در کیفیت اعمال ولایت و گستره آن بحث دارند.

بررسی:

هر کسـی بـا زبـان عربی حتی در حـد ترجمه آشـنا باشـد و بـا الفبـای متون اسـلامی آشـنایی داشـته باشـد به بطلان نظریه اول و دوماذعان و اطمینان پیدا می کند. در روایات ، فلسفه حکومت و رهبری، اجرای قوانین، حفظ وحدت، دفاع از نظام ، ایجاد نظم و احقـاق حق و ... بیـان شـده است. بی تردیـد ملاـك و حکمتی که فلسـفه وجود رهبری را در زمـان حضور اقتضا می کرد. در زمـان غیبت نیز وجود دارد. هـدایت بشـر، اجرای احکـام ، احقـاق حق، دفـاع از نظام، اخـذ مالیات و ... در زمان غیبت نیز امری ضروری است پس تشـکیل حکومت و گزینش رهـبر امری واجب است. پس چه طور امکـان دارد که شـارع نسـبت به رهبری و حکومت سـکوت کرده باشد یا تصمیم گیری در آن مهم را به مردم واگذار کرده باشد. برخی از فقها همانند صاحب جواهر در خصوص اجرای احکـام توسـط فقهـا ادعـای اجماع کرده و می فرمایـد: یکی از امور بعیـد و دور از انتظار ، وسوسه و تشـکیك برخی افراد در مسئله ولایت فقیه

است. وسوسه گران و تشکیک کنندگان در موضوع ولایت فقیه، نه تنها فقیه و آگاه به متون اسلام نیستند، انگار طعم و مزه فقه را نچشیده اند.[۲۴]

اما در مورد نظریه سوم و چهارم ، چنان که توضیح داده شد، مبنای مشروعیت ولایت فقیه مردم نیستند. این مردم نیستند که ولایت را به فقیه داده اند، تا بتوانند از او بگیرند، بلکه آنان از جانب خدا منصوب شده اند . حوزه ولایت آنان در گستره ای است که پیامبر اکرم و ائمه(ع) ، داشتند زیرا فقهاء به عنوان نیابت از آنان ولایت دارند . چنان که امام خمینی ره می فرماید: " فقهاء از طرف امام (ع) حجت بر مردم هستند، همه امور و تمام کارهای مسلمین به آنان واگذار شده است ".[۲۵] باز می فرماید: این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم (ص) بیشتر از حضرت امیر(ع) بود یا اختیارات حکومتی حضرت امیر(ع) بیش از فقیه است، باطل و غلط است . البته فضایل حضرت رسول اکرم(ص) بیش از همه عالم است و بعد از ایشان فضایل حضرت امیر(ع) از همه بیشتر است. لکن زیادی فضایل معنوی، اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهد. همان اختیارات و ولایتی که حضرت روسل و دیگر ائمه صلوات الله علیهم در تدارك و بسیج سپاه، تعیین ولات و استانداران، گرفتن مالیان و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی (فقیه) قرار داده است.[۲۶]

دلایل انتخابیون

آیات و روایاتی ك مردم را به بهره گیری از تجارب و افکار و اندیشه های دیگران فرا می خواند و به اصل شورا و مشورت به عنوان یکی از

ارکان اداره شئون جامعه تأکید می ورزد. مستند استدلال انتخابیون می باشد. در ذیل به ذکر چند نمونه اکتفا می گردد.

الف) آیات: ۱ والّذین استجابوا لربّهم و اقاموا الصلوةْ و امر هم شوری بینهم.[۲۷]

۲ وشاورهم فاذا عزمت فتوکل علی الله...۱[۲۸]

ب) روایات: ۱ من استبدّ برایه هلک، و من شاور الرجال شارکها فی عقولها.[۲۹]

۲ من استقبل وجوه الآراء عرف مواضع الخطا.[۳۰]

بی تردید گزینش رهبری یکی از موضوعات مهمی است که باید بر اساس رایزنی و مشورت به وجود آید.

بررسی و اشکالات

۱ اهمیت مشورت در فرهنگ اسلام تردید ناپذیر است. اما آن چه که مورد غفلت واقع شده، قلمرو و کاربرد آن است. مشورت در جایی کاربرد دارد که دستور خاصی و نصّ قطعی وجود نداشته باشد، اما وقتی نص صریحی، قلمرو و محدوده مشورت را مشخص می کند . جایی برای گفتگو و تصمیم گیری باقی نمی گذارد، مثلاً وقتی خداون به نبی مکرّم (ص) می فرماید: یا ایّها الرسول بلّغ ما انزل الیک....[۳۱] پیامبر(ص) نمی تواند با مردم مشورت کند که آیا نظر شما هم این است که علی بن ابیطالب(ع) را به خلافت و جانشینی خود معرفی کنم یا نه؟ چنان که وقتی پیامبر اکرم (ص) امیرالمؤمنین(ع) را در غدیر معرفی نمود. دیگر جایی برای شور و مشورت و انتخاب مردم نیست ؛ زیرا قرآن می فرماید : " و ما کان لمؤمن و لا مؤمنةْ اذا قضی الله ". [۳۲]

مفسران قرآن و دانشمندان اسلامی معتقدند که موضوع مشاوره ، چیزهایی است که درباره آن به خصوص از طرف خدا وحی نازل نشده باشد و یا نص خاصی از طرف معصومان(ع) نداشته باشیم. مرحوم

علامه طباطبایی بعد از ذکر روایاتی در خصوص مشورت می نویسد: مورد این روایات جایی است که نسبت به فرد خواهان مشورت ، به حسب مرجّحات ، فعل و ترک آن مجاز و روا باشد. اما در زمینه احکام ثابت الهی، موردی برای مشورت وجود ندارد همان گونه که هیچ کس مجاز در تغییر آن ها نمی باشد.[۳۳]

امام خمینی ره می فرماید: اساساً رفراندوم یا تصویب ملی در قبال اسلام ارزش ندارد.[۳۴]

امیرالمؤمنین(ع) که قرآن ناطق است در خطاب به اصحاب خود می فرماید: آگاه باشید حق شما بر من آن است که رازی را از شما پوشیده ندارم مگر در جنگ که فاش شدن اسرار جنگ دشمن را بر آن آگاه می سازد و کاری را بدون مشورت با شما انجام ندهم مگر در حکم شرعی.[۳۵]

بنابراین شور و مشورت در همه کارها و امور جریان ندارد. ولایت فقیه از دیدگاه شیعه استمرار ولایت خدا و پیامبر و امامان(ع) و از ممیزان این مذهب نسبت به مذاهب دیگر است همان گونه که در اصل ثبوت امامت، امامان جایی برای شور و مشورت نیست به همان دلیل نیز برای ثبوت ولایت فقیه جایی برای انتخاب و گزینش مردم و به اصطلاح شور و مشورت باقی نمی ماند.

به علاوه در نظام جمهوری اسلامی ایران ، طبق قانون اساسی ، مردم نخبگان خبرگان فقیه شناس واجدالشرایط را به عنوان نماینده و وکیل خود انتخاب می کنند تا آنان رهبر را گزینش کنند به این ترتیب، هر دو اصل مشروعیت و مقبولیت یا مردم سالاری رعایت شده است چنان که همه مردم مستقیماً در قانون گذاری و

تصمیم گیری امور جاری کشور دخالت ندارند، بلکه نمایندگان آنان چنین اموری را انجام می دهند.

امّا اعمال ولایت حضرت امام خمینی ره و دعوت مردم به مبارزه با طاغوت از دیدگاه انتخاب ممکن است دچار مشکل گردد. چون انتخابات صوری انجام نگرفته و مردم با ریختن آرای خود در صندوق در انتخاب امام به صورت مستقیم یا غیر مستقیم شرکت نداشتند. اما بر اساس قراطت دیگری از منظر مشروعیت مردمی اگر چه مردم در انتخابات صوری شرکت نکردند و ولایت امام بدون مراجعه به آرای مردم بود، لیکن ادر بستر تبلیغات صحصحی آماده می شد اکثریت مردم به دلیل این که مسلمان و پیرو امامان معصوم(ع) بودند و فقها را نماینده آنان می دانستند به طوری طبیعی امام را انتخاب می کردند.

و بنا به قراطت سوم از دیدگاه انتخاب و مشروعیت مردمی، امام ولیّ فقیه بود، چون آنان ولایت را امری انتصابی میدانند، لیکن در گستره آن و کیفیت اعمال ولایت بحث دارند.

اما امام ره همانند سایر فقهای شیعه یا کثر آنان ولایت فقهاء را از طرف شارع مقدس و انتصابی می داند و معتقد است که ولایت فقیه در طول و تداوم ولایت امامان(ع) و پیامبر (ص) است. در مقام اثبات و فعلیت مردم او راگزینش کرده باشند و پیرو ولایت و اوامر او گردند یا با او مخالفت ورزند چنان که با اکثر بلکه همه امامان چنین کردند. و گستره ولایت فقیّه همان ولایت پیامبر (ص) و امامان است علوّ مقام و مرتبت معنوی آنان که هیچ مخلوقی به مرتبت آنان نمیرسد باعث نمی شود که گسترده و محدوده ولایت او گسترده تر

باشد.

ا[۱] صحیفه نور ، ج ۱ ، ص ۵۱ ، تدوین سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی (چاپ دوم ، پاییز/ ۱۳۷۰).

ا[۲]همان، ج ۱۷، ص ۱۰۳.

ا[۳] امام خمینی ره ، حکومت اسلامی ، ص ۵۴.

ا[۴] علیرضا انصاری ، مشروعیت ولایت فقیه از منظر امام خمینی ره، ص ۱۵.

ا[۵] همان.

ا[۶] که همه خداباوران به مقتضای " یا ایّها الذین امنوا اطیعواالله و اطیعواالرسول و اولی الامرمنکم" موظف به پیروی و اطاعت از آنان ولی امر هستند.

ا[۷] نهج البلاغه ، خطبه ۳.

ا[۸] ولایت فقیه، ص ۴۳.

ا[۹] نهج البلاغه ، خطبه ۳: ... اگر این گروه انبوه و جمعیت بسیار ، برای بیعت کردن و اعلام آمادگی برای یاری و وفاداری حاضر نمی شدند ... هر آینه ریسمان و مهار شتر خلافت را بر کوهان آن می انداختم ....

ا[۱۰] همان، خطبه ۲۷.

ا[۱۱] الجواهر ، ج ۱، ص ۳۹۷، یعنی چنین افرادی نه تنها در زمره فقها محسوب نمی شوند، بلکه گویا مزه و طعم فقه را به هیچ وجه نچشییده اند و مفاهیم و معانی کلام امامان (ع) را از سیاق و لحن بیانشان نفهمیده و درک نکرده اند.

ا[۱۲] ولایت فقیه، ص۱۱۳.

ا[۱۳] علیرضا انصاری ، مشروعیت ولایت فقیه از منظر امام خمینی ره ، ص ۱۲.

ا[۱۴] همان، ص ۸.

ا[۱۵] ولایت فقیه، ص ۲۴.

ا[۱۶] آیت الله مکارم شیرازی، انوار الفقاهه ، ج ۱، ص ۴۹۳ ۵۱۰.

ا[۱۷] آیت الله جوادی آملی ، ولایت فقیه ، ص ۱۸۲ ۱۷۸.

۱[۱۸] می توانید این بحث را از کتاب های زیر پیگیر باشید: ۱ ولایت فقیه امام خمینی ره ، ۲ ولایت فقیه آیت الله معرفت، ۳ ولایت فقیه آیت الله

طاهری خرم آبادی ، ۴ ولایت فقیه آیت الله جوادی آملی.

۱[۱۹] فانّی جعلته حاکماً.

۱[۲۰] محمد باقر مجلسی، بحار، ج ۵۳، ص ۱۸۱.

۱[۲۱] محمد بن یعقوب کلینی ، اصول کافی ، ج ۱، ص ۶۷.

۱[۲۲] محمد باقر مجلسی، بحار ، ج ۵۳، ص ۱۸۱.

۱[۲۳] علیرضا انصاری ، مشروعیت ولایت فقیه از منظر امام خمینی ره، ص ۱۲.

۱[۲۴] من الغریب وسوسه بعض الناس فی ذلک (ولایت فقیه) بل کانّه ماذاق من طعم الفقه شیئاً.

۱[۲۵] علیرضا انصاری ، مشروعیت ولایت فقیه از منظر امام خمینی ره، ص ۱۰.

۱[۲۶] امام خمینی ره ، ولایت فقیه، ص ۵۵.

۱[۲۷] شوری(۴۲) آیه ۳۸.

۱[۲۸] آل عمران (۳) آیه ۱۵۹.

۲[۲۹] رضا استادی، شورای در قرآن و حدیث، ص ۶۹.

۲[۳۰] همان، ص ۶۸.

۲[۳۱] مائده (۶) آیه ۶۷.

۲[۳۲] احزاب (۳۳) آیه ۳۶.

۲[۳۳] المیزان، ج ۴، ص ۷۰.

۲[۳۴] صحیفه نور، ج ۱، ص ۵۱ (چاپ دوم ، پاییز / ۱۳۷۰ تدوین سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی).

۲[۳۵] نهج البلاغه، شرح فیض الاسلام- نامه شماره ۵۰: الاـو انّ لکم عندی ان لاـ أحتجزدونکم سرّاً الاّـ فی حرب و لا اطوی دونکم امراً الاّ فی حکمٍ .

فرق ولایت فقیه با وکالت فقیه چیست؟

پرسش

فرق ولایت فقیه با وکالت فقیه چیست؟

پاسخ

هر کاری را که انسان انجام می دهد، درباره خودش است یا درباره دیگری. اگر درباره شخص دیگر است، یا به وکالت از او کار می کند، که در این فرض شخصی وی را برای انجام کاری وکیل نموده است و عامل به وکالت، از طرف آن شخص، مورد وکالت را عمل می کند، مثلاً کسی فردی را وکیل می کند که برای او ساختمانی را بخرد. این کار یعنی وکیل گرفتن که یک کار عقلایی است و بین مردم معمول می باشد.

حدود اختیارات وکیل تابع محدوده وکالتی است که موکّل به او می دهد.

اسلام وکالت را قبول کرده است.

وکالت فقیه یعنی این که مردم فقیهی را برای اداره امور جامعه وکیل خود نمایند و فقیه طبق محدوده وکالت در اداره جامعه اقدام نماید. در این صورت فقیه وکیل همانند رئیس جمهور و نماینده مجلس است که مردم انتخابش می کنند و می توانند عزلش کنند، زیرا سمتش را از مردم گرفته است تا کارهای آنان را بر اساس مصلحت و رأی خودشان انجام دهد و حکومتش "وکالتی" است.

ولایت فقیه یعنی سرپرستی فقیه جامع الشرایط که از طرف امام معصوم علیه السلام تعیین شده باشد.

ولایت فقیه در راستای خلافت و امامت امامان معصوم علیهم السلام می باشد؛ یعنی رهبری سیاسی و اجرایی احکام نورانی اسلام که در عهد حضور برای امامان معصوم بوده است، در دوران غیبت برای فقهای جامع الشرایط و دارای صلاحیت ثابت است. در واقع ولایت فقیه به معنای ولایت مکتب اسلام است که به دست فقیه اجرا می شود .

بنابراین در وکالت فقیه همه کاره مردم هستند. فقیه فقط وکیل آنان است که توسط مردم

انتخاب و عزل می شود، ولی در ولایت فقیه، فقیه از طرف خدا و امام نصب شده است و مردم فقیه جامع الشرایط را کشف می کنند و بعد از کشف وظیفه دارند ولایت وی را پذیرا باشند. عزل او هم منوط به زوال یکی از شرایط مقرر از سوی شارع است، نه به عزل مردم. پس در ولایت فقیه عزل و نصب ولی فقیه به عهده شرع است و در وکالت فقیه با خود مردم می باشد.۳[۱۱]

۳[۱۱] برای توضیح بیش تر به کتاب ولایت فقیه، آیت الله جوادی آملی، ص ۲۰۷ ۲۱۱ مراجعه فرمایید.

آیا ولی فقیه انتصابی است یا انتخابی و اگر انتصابی است رای مردم چه تاثیری دارد

پرسش

آیا ولی فقیه انتصابی است یا انتخابی و اگر انتصابی است رای مردم چه تاثیری دارد

پاسخ

ولایت «فقیه عادل» از دیدگاه فقهی، از اموری است که توسط معصومین(ع) در زمان غیبت برای فقیه عادل قرارداده شده است؛ ولی باید توجه داشت که این ولایت، زمانی فعلیت می یابد که مردم خواهان آن باشند. این مسأله حتی در مورد ولایت امامان معصوم نیز به همین صورت بوده است؛ مثلاً در عین حال که حضرت علی(ع) دارای ولایت فقیه بودند؛ اما زمانی به حکومت می رسند، که مردم نزد آن حضرت حضور یافته و با آن حضرت بیعت می کنند.

بنابراین ولایت، از جهتی مقامی است الهی و از جهت دیگر فعلیت یافتن آن منوط به رأی مردم است. از همین رو بارأی خبرگان - که نمایندگان مردم هستند - ولایت برای کسی اعتبار و با رأی مخالف آنان، شخص از ولایت عزل می گردد.

درباره انتصابی یا انتخابی بودن ولی فقیه توضیح دهید.

پرسش

درباره انتصابی یا انتخابی بودن ولی فقیه توضیح دهید.

پاسخ

تحلیل رأی خبرگان رهبری به ولی فقیه، وابسته به نظریه ای است که در منشأ ولایت از سوی ولی فقیه مطرح می شود در این باره دو نظریه وجود دارد:

۱- نظریه انتصاب؛ یعنی، ائمه اطهار(ع) فقهای جامع شرایط را به منصب ولایت نصب کرده اند هر گاه تنها یک فقیه واجد شرایط آن باشد، در حقیقت همو از سوی ائمه اطهار(ع) به ولایت نصب شده است.

اگر دو نفر واجد آن شرایط باشند و هر یک در منطقه مستقل از دیگری قدرت تصرف داشته باشد و مصالح نیز اقتضای

حکومت واحد نکند هر دو از سوی ائمه اطها(ع) به ولایت نصب شده اند و در حیطه خود ولایت دارند.

اگر دو یا چند نفر در یک منطقه واجد شرایط باشند و یکی از آن ها صلاحیت بیش تری داشته باشد - به گونه ای که برتری او روشن بوده و تزاحمی نیز نباشد - فقط او حق اعمال ولایت دارد و اگر هر دو مساوی باشند، ولی یکی زودتر اعمال ولایت بکند، دیگری حق اعمالولایت ندارد. بنابراین نظریه - که نظریه همه فقهای شیعه تا سال های اخیر بوده است - رأی نمایندگان خبرگان رهبری به ولی فقیه چنین تحلیل می شود: نمایندگان مجلس خبرگان رهبری، فرد اصلح را از بین مجتهدین واجد شرایط شناسایی می کنند. شناخت آنان، طریق و راه اثباتکشف جواز اعمال ولایت برای مجتهد منتخب است.

۲- نظریه انتخاب ؛ یعنی، ائمه اطهار(ع) فقهای جامع شرایط را برای منصب ولایت معرفی کرده ولی نصب نکرده اند. اگر مردم آنان را برای رهبری انتخاب کنند، حق اعمال ولایت پیدا می کنند.

طبق این نظریه، نمایندگان

مجلس خبرگان رهبری، به نمایندگی از مردم، مجتهد واجد شرایط یا فرد اصلح را از بین مجتهدین، انتخاب می کنند. تفاوت این دو نظریه این است که طبق نظریه اول، منشأ جواز تصرفات ولی فقیه، نصب او از سوی ائمه اطهار(ع) است. بنابر نظریه دوم،منشأ آن، انتخاب مردم از طریق خبرگان رهبری است. چنان که گفته شد، نظریه رایج فقهای شیعه، نظریه اول است. تعداد اندکی از فقهای معاصر معتقد به مردم نظریه دوم می باشند. قانون اساسی جمهوری اسلامی به گونه ای تنظیم شده است که با هر دو نظریه سازگار است. در این زمینهمی توانید منابع زیر را مطالعه فرمایید:

۱- مصباح یزدی، محمد تقی: نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه (برگزیده مباحث استاد محمد تقی مصباح یزدی) مؤسسه آموزشی و پژوهشی امامخمینی

۲- مهدی هادوی تهرانی، ولایت و دیانت، خانه فرد

۳- محمد سروش، دین و دولت در اندیشه اسلامی، دفتر تبلیغات اسلامی

۴- آیت الله جوادی آملی: ولایت فقیه (ولایت، فقاهت و عدالت)، مرکز نشر اسراء {J

بحث ولایت فقیه یک نظریه فقهی است در کنار سایر نظریات یا تنها شیوه حکومتی در مذهب تشیع است؟ (حضرت آیت الله بهجت)

پرسش

بحث ولایت فقیه یک نظریه فقهی است در کنار سایر نظریات یا تنها شیوه حکومتی در مذهب تشیع است؟ (حضرت آیت الله بهجت)

پاسخ

علیرغم وجود ابهام و اشکال در چگونگی طرح سؤال فوق، در پاسخ می توان چنین گفت که: اصل مسأله ولایت فقیه، موضوعی اجماعی و مورد اتفاق فقهای شیعه از ابتدا تاکنون بوده و می باشد. هر چند در حدود اختیارات ولی فقیه، اختلاف نظرهایی وجود دارد ولی قریب به اتفاق فقهای شیعه ولایت مطلقه فقیه را که ولایت بر تدبیر امور سیاسی نیز در آن قرار دارد، پذیرفته اند(۱). این نظریه به فقهای بزرگی مانند شیخ مفید، شیخ طوسی، دیلمی، فاضل و شهیدین نسبت داده شده است و در میان فقهای متأخر شخصیت های برجسته ای چون علامه شیخ محمد حسین نجفی (صاحب جواهر الکلام)(۲)، کاشف الغطاء، نراقی، میرزای بزرگ شیرازی، سید محمد آل بحر العلوم آن را مورد تأیید قرار داده اند(۳).

حضرت امام خمینی نیز این نظریه را تا آن حد بدیهی می شمارد که می فرماید: «قضیه ولایت فقیه، بعد از تصور اطراف، موضوع، محمول و مورد آن به گونه ای روشن است که از مسایل نظری شمرده نمی شود و احتیاجی به بحث و دلیل ندارد»(۴).

بنابراین فقهای شیعه همواره به ولایت فقیه معتقد بوده اند و هرگاه امکانی به لحاظ اعمال آن یافته اند، بی درنگ به اجرای آن پرداخته اند. البته تأثیر شرایط زمانی و مکانی در عرضه نظریه راجع به ولایت فقیه، اصل مسلم است؛ یعنی زمانی که درگیری

فقهای شیعه با مسائل سیاسی زیاد بوده، مباحث اندیشه سیاسی گسترش یافته و هرگاه و به هر دلیل

این درگیری کم می شده، مباحث سیاسی نیز در میان مسائل مطروحه آنها کم رنگ می گردیده است.

در هر صورت نظریه ولایت فقیه تنها شیوه حکومتی مقبول و مورد تأیید ائمه اطهار(ع) در زمان غیبت است که از پشتوانه محکم ادله نقلی (آیات و روایات) و عقلی متعدد برخوردار است(۵).

جهت آگاهی بیشتر از نظر سایر فقها ر.ک: دین ودولت در اندیشه اسلامی، محمد سروش، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم، چاپ اول ۱۳۷۸، صص ۵۴۶ - ۵۶۰.

____

پی نوشت ها:

۱. پیشینه تاریخی ولایت فقیه، احمد جهان بزرگی، مجله اندیشه حوزه، سال پنجم، شماره اول تابستان ۱۳۷۸، ص ۱۸۶.

۲. در مورد اتفاقی بودن و ضروری بودن مسأله ولایت فقیه، در نزد فقهای شیعه همین بس که صاحب جواهر تعجب می کند که چرا بعضی در مسأله ولایت فقیه وسوسه می کنند با وجودی که اگر عموم ولایت فقیه مورد شک قرار گیرد، بسیاری از امور متعلق به شیعیان در جامعه معطل خواهند ماند. او به این افراد پرخاش کرده می گوید: «گویا از طعم فقه چیزی نچشیده و از گفتار و رموز امامان معصوم(ع) چیزی نفهمیده اند» (جواهر، ج ۲۱، ص ۳۹۶ و ۳۹۷).

در جای دیگر می فرماید: «ظاهر اصحاب، از نظر عمل و فتوا در ابواب دیگر فقه، عموم نیابت [فقیه جامع الشرایط]، بلکه چه بسا این مطلب از مسلمات و ضروریات در نزد آنان باشد (جواهر، ج ۱۶، ص ۱۷۸).

و همچنین: «کتب اصحاب، مملو از ارجاع به حاکم، یعنی نایب امام در عصر غیبت است و می توان گفت که عدم فرق بین مناصب گوناگون امام و نیابت در کلیه آنها در نزد فقها مفروغ عنه

می باشد» (جواهر، ج ۲۱، ص ۳۹۶).

۳. ر.ک: فقه سیاسی، عمید زنجانی، نشر امیرکبیر، ج ۲، ص ۳۵۳.

۴. کتاب البیع، امام خمینی، ج ۲، ص ۴۶۷.

۵. ر.ک: اندیشه سیاسی اسلام، محمد جواد نوروزی، نشر مؤسسه امام خمینی.

لطفاً نظر آیت الله منتظری را در مورد ولایت فقیه بگوئید.

پرسش

لطفاً نظر آیت الله منتظری را در مورد ولایت فقیه بگوئید.

پاسخ

ایشان نیز مانند سایر فقها، معتقد به ولایت فقیه می باشند. منتها در موضوعاتی از قبیل «مبنای مشروعیت»، «محدوده اختیارات» و... ولی فقیه با فقهای گذشته و بسیاری از فقهای معاصر، اختلاف نظر دارند.

ارکان این نظریه که به «نظریه ولایت انتخابی مقیده فقیه» مشهور شده است عبارتند از:

۱- شرط فقاهت حاکم اسلامی.

۲- حاکم اسلامی با انتخاب از سوی مردم تعیین می شود.

۳- اختیارات حاکم اسلامی می تواند مقید و محدود باشد.

خلاصه این نظریه: فقیهان جامع الشرایط در زمان غیبت امامان معصوم(ع) برای رهبری جامعه اسلامی به مردم پیشنهاد شده اند و مردم موظفند به آنان روی بیاورند و یکی از آنها را انتخاب و امور خود را به وی واگذار کنند، یعنی او را بالفعل والی و حاکم خویش قرار دهند. بنابراین نظریه، فقیه جامع الشرایط تا قبل از انتخاب شدن به وسیله مردم، فقط ولایت شأنی دارد و رأی مردم در مشروعیت حکومت وی دخالت دارد، لذا نصب و عزل ولی فقیه به دست مردم است. (برخلاف نظریه رایج میان اکثریت فقهای شیعه از گذشته تا زمان حال که فقیه جامع الشرایط از سوی امامان معصوم(ع) برای رهبری جامعه اسلامی در عصر غیبت، بالفعل و به صورت عام، منصوب شده است و رأی و انتخاب مردم در کارآمدی حکومت فقیه مؤثر است نه در مشروعیت آن بلکه ولی فقیه مشروعیت الهی دارد و در صورت فقدان شرایط هم به خودی خود از این مقام برکنار می شود و خبرگان منتخب مردم فقط کار تشخیص و شناسایی شرایط و فقدان آن را بر عهده

دارند).

از دیدگاه این نظریه، مردم می توانند در زمان انتخاب و بیعت با ولی فقیه، اختیارات وی را محدودو مقید به رعایت قیودی از قبیل قانون اساسی کنند و یا فقیه را برای مدت معینی به عنوان حاکم اسلامی انتخاب نمایند (برخلاف نظریه مشهور که ولی فقیه دارای تمامی اختیارات حکومتی پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) بوده و ولایت آن محدود به قیودی از قبیل مدت زمان معین و... نیست، بلکه فقیه حاکم تا زمانی که دارای شرایط بوده و در چارچوب احکام و ضوابط شرعی و مصلحت جامعه اسلامی عمل کند همچنان دارای ولایت می باشد).

جهت آشنایی بیشتر با نظرات آیت الله منتظری در خصوص ولایت فقیه مطلقه منابع ذیل توصیه می شود:

۱- حسینعلی منتظری، دراسات فی ولایت الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه، ۴ جلد (قم، ۱۴۰۸ - ۱۴۱۱ ق)

۲- ضمیمه نامه (علی نصر اصفهانی، بررسی تطبیقی اندیشه امام خمینی در فقیه سیاسی معاصر شیعه، امام خمینی و حکومت اسلامی، (مجموعه آثار، ج ۴)، انتشارات مؤسسه تنظیم و نشر اثار امام، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۸، صص ۵۱۲ - ۵۱۵)

و در نقد این نظریه ر.ک:

۳- آیت الله سید کاظم حسینی حائری، ولایه الامر فی عصر الغیبه، ص ۱۶۸ - ۲۳۷ قم، ۱۴۱۴ ق

۴- آیت الله ناصر مکارم شیرازی، انوار الفقاهه، ج ۱، ص ۵۹۵ - ۵۹۸، قم ۱۴۱۱ ق

۵- آیت الله عبدالله جوادی آملی، پیرامون وحی و رهبری، ولایت و امامت، ص ۱۸۰ - ۱۹۰، تهران ۱۳۶۸

ولایت فقیه وکالت است یا نظارت اگر کتابی هست معرفی بفرمائید.

پرسش

ولایت فقیه وکالت است یا نظارت اگر کتابی هست معرفی بفرمائید.

پاسخ

پاسخ به این سؤال نیازمند ارائه تعریفی دقیق از ولایت فقیه است براساس این نظریه، فقیه جامع الشرایط، نائب عام امام عصر(عج) و عهده دار همه شؤون اجتماعی آن حضرت می باشد و در اداره و رهبری جامعه اسلامی دارای جمیع اختیاراتی است که آن حضرت دارا بود و تا آن زمان که واجد و جامع شرایط لازم رهبری باشد، دارای ولایت است و هرگاه فاقد همه یا یکی از آنها شود، صلاحت رهبری نداشته و ولایت او ساقط می شود و نیازی به عزل ندارد.

اکنون با توجه به تعریف فوق، در پاسخ به سؤال باید گفت که: ولی فقیه از آنجا که منصوب امام زمان(عج) است نایب و

وکیل اوست. اما از طرف مردم وکیل نبوده زیرا سمت خود را از مردم دریافت نکرده است بلکه منصوب به نصب الهی است و از طرف امام زمان(عج) بر مردم دارای حق ولایت بوده و براساس آیات و روایات متعدد مردم موظف به پذیرش ولایت ائمه و نایبان آنان می باشند.

جهت آشنایی کامل ر.ک:

۱- ولایت فقیه، ولایت فقاهت و عدالت، آیت الله جوادی آملی، نشر اسراء ، چاپ اول ۱۳۷۸، ص ۲۰۵ - ۲۳۲

۲- دین و دولت در اندیشه اسلامی، محمد سروش، نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۳۷۸

۳- کتاب نقد، شماره ۷ تا ۱۰

نتیجه وکیل نبودن ولی فقیه از طرف مردم آن است که محدوده اختیارات ولی فقیه و مدت زمان ولایت او تابع عقد قرارداد با مردم نیست بلکه تابع شرایط و موازین است که شرع مقدس اعلام داشته است.

اما

در مورد ارتباط ولایت فقیه با نظارت باید گفت که هر چند یکی از مناصب و اختیارات ولی فقیه ولایت نظارت و اذن بوده و ولی فقیه بر چگونگی اجرای امور کشور و قوای حکومتی نظارت و از این طریق به آنان مشروعیت الهی می بخشد، اما هرگز اختیارات ولی فقیه محدود به این حوزه نیست بلکه ولی فقیه افزون بر این دارای ولایت سیاسی و رهبری و اداره جامعه اسلامی است. رهبری سیاسی به مفهوم ولایت در اداره سیاسی جامعه اسلامی و مشخص کننده خط مشی سیاسی امت و دولت اسلامی و جهت دهنده به حرکت های سیاسی و کنترل کننده آن، لازمه خلیفه، وارث، امین، حاکم و حجت بودن فقیه است (فقه سیاسی، عباسعلی عمید زنجانی، نشر امیرکبیر، چاپ سوم ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۳۶۰).

این نوع ولایت مفاد تعابیری است که در روایات متعدد آمده و دارای پشتوانه محکمی از دلایل عقلی است. به صورت مختصر می توان در رد محدود نمودن اختیارات ولی فقیه به نظارت به دو موضوع اساسی اشاره نمود.

الف – شیوه ی حکومت دینی منحصر به رابطه ی ولائی است. حکومت دینی یعنی حکومتی که دین ولایت و سرپرستی آن را بر عهده داشته باشد. ولایت جز به معنای سرپرستی نمی باشد و اگر بنا باشد که دین سرپرستی جامعه را بر عهده بگیرد طبیعی است که ولایت بر جامعه باید برعهده دین باشد که بالطبع اعمال ولایت دینی بر جامعه تنها از طریق حاکم دین شناس – که در عصر غیبت همان فقیه جامع الشرایط است – صورت می گیرد.

ب – مراقبت بر عدم مخالفت با احکام شرعیه و بیان اهداف کلی

برای دینی شـدن و دینی بـاقی مانـدن حکومت کـافی نیست چرا که خارج کردن دین از صـحنه ی ولایت بر جامعه به محو دین خواهد انجامید.

ج – اینکه گمـان می رود اعلام به مردم و عکس العمل مناسب مردم دینـدار ضامن اجرای فقیه ناظر است نیز ناشـی از نشـناختن جامعه، نشـناختن ولایت بر جامعه، نشـناختن نقش نوین حکومتها در جوامع امروزی می باشـد. کسـی که به امور یاد شده واقف باشـد متوجه می گردد که حکومتهـا چگونه بـا بستر سازی، گرایشـها، افکار و رفتار مردم را به سـمت و سوی خاصـی سوق می دهند. البته این سـخن به معنای حذف قدرت اختیار مردم در جوامع نیست لکن به معنای تأثیر شایان توجه بسترهای اجتماعی در شکل گیری رفتار عمومی و رفتار فردی است.

بر این اسـاس در صورتی که ولاـیت بر جـامعه بر عهـده ی دین و ولی فقیه نباشـد و بر عهـده ی عالمان و کارشـناسان غیر دینی گذاشـته شود یا این کارشـناسان تحت نظر ولی فقیه و دین شناس عمل می کنند و عقل و علم خود را در تبعیت از او به کار می گیرنـد که نتیجه حاصـل است و یـا خود و بر اساس معیارهای عقل سـکولار تصـمیم گیری می نماینـد و در این موضع کاری به دین ندارند که در این صورت هیچ ضمانتی برای دینی شدن امور وجود نخواهد داشت.

اگر مدیریت، مدیریت غیردینی گردد تضـمینی بر استمرار و اشتداد علاقه ها و گرایشهای مذهبی مردم نیست، تا بر این اساس به دعوت فقیه ناظر لبیک گوینـد، بلکه بر عکس دیری نخواهد پائید که این انحراف فرهنگی مبداء این اندیشه خواهد شد که ولی فقیه با افکار بازدارنده مانع پیشرفت جامعه بوده

و می باید در اندیشه های دینی خود تجدید نظر نماید به گونه ای که توان همراهی با قافله تمدن بشری را داشته باشد.

د- دفاع از نظریه ی نظام ولایت فقیه به معنای این نیست که روحانیت باید تمامی یا اکثر مناصب سیاسی کشور را اشغال کند؛ علاوه بر اینکه در این مقال صرفا بحث پیرامون ولایت بر جامعه و تصدی این منصب واحد اجتماعی توسط ولی فقیه است.

ثانیا: عملکرد حضرت امام از بدو شکل گیری انقلاب اسلامی تا زمان رحلت ایشان، گواه مسلمی بر این معنا است که ایشان هیچگاه از نقش هدایت و سرپرستی جامعه دست برنداشتند. امام هیچگاه به عنوان یک ناظر عالی در صحنه ی مبارزه ی با شاه و در صحنه ی انقلاب و بعد از پیروزی عمل نکرد، بلکه به عنوان یک ولی اجتماعی جامعه را به سمتی که می باید برود هدایت نمودو در مواضع مختلف اجتماعی دستور العملهای لازم را صادر کرد. مردم را به تظاهرات علیه شاه در زمانهای مختلف فراخواند، مردم را برای دفاع از مرزهای کشورهای اسلامی بسیج کرد، دستورالعملهای مشخص و راه گشایی را به مسئولین اجرائی کشور در مقاطع مختلف ابلاغ فرمود. در واقع پرونده درخشان زعامت امام خمینی رحمه اللّه سرشار از دخالتهای بجا و تعیین کننده در صحنه های مختلف اجتماعی است و ایجاد حادثه های اجتماعی و حل بحرانهاو تضعیف و تحقیر جبهه باطل جز از طریق اعمال ولایت و ایجاد حادثه های اجتماعی امکان پذیر نبود و این دقیقا همان چیزی است که از سوی امامان معصوم(ع) به فقهای جامع الشرایط واگذار شده است.

آیا تعیین خبرگان به وسیله انتخابات، خروج از مبنای انتصاب و تسلیم به معنای انتخاب نیست؟

پرسش

آیا تعیین خبرگان به وسیله انتخابات، خروج از مبنای انتصاب و تسلیم به معنای انتخاب نیست؟

پاسخ

جهت پاسخ گویی به این سؤال، ابتدا لازم است فرق بین مبنای انتصاب و انتخاب اجمالاً بیان شود.

یک.انتصاب

بر اساس این مبنا، فقیهان جامع شرایط از طرف امام معصوم(ع) نصب شده و شرعاً مجاز به اعمال ولایت می باشند. بنابراین، پذیرش مردمی، زمینه ساز اعمال ولایت است، نه منشأ مشروعیت ولایت؛ از این رو رأی خبرگان منتخب مردم، راه شناخت رهبر است.

دو. انتخاب

بنابراین دیدگاه، ائمه اطهار(ع) تنها فقیهان جامع شرایط را نامزد احراز این مقام معرفی کرده اند تا مردم شایسته ترین آنان را انتخاب کنند و به رهبری برگزینند. بنابراین گزینش با واسطه یا بدون واسطه مردم، در مشروعیت رهبری فقیه، مدخلیت دارد.

وجود خبرگان و نحوه تعیین آنان، با هر یک از دو مبنا سازگار است. به عبارت دیگر چون «منصب رهبری» امری عمومی است، تشخیص فقیه اصلح به عهده مردم است. اما چون برای شناخت اصلح نیاز به تخصص کافی هست، به حکم عقل و فطرت و بنا به مبنای رجوع به عالم، باید به اهل خبره مراجعه کرد.

از طرف دیگر انتخاب فرد فرد مردم در رجوع به اهل خبره، موجب هرج و مرج می شود؛ بنابراین رجوع به آرای اکثریت در قالب انتخاب «مجلس خبرگان» بهتر از شیوه های بدیل، جامعه را در کشف یا گزینش رهبر شایسته شرعی یاری می رساند و در این رابطه، فرقی بین مبنای نصب و انتخاب نیست.

ولایت فقیه یا نظارت فقیه، کدام یک صحیح است؟

پرسش

ولایت فقیه یا نظارت فقیه، کدام یک صحیح است؟

پاسخ

خلاصه استدلال های مدافعان نظریه «نظارت فقیه» به شرح زیر است:

یکم. منظور از «ولایت» در نظریه ولایت فقیه، ولایت فقهی است و در فقه اصل بر «عدم ولایت» است و از آنجا که دلیل معتبری در حوزه زعامت فقیه بر جامعه اقامه نشده است؛ لذا محدوده ولایت فقیه، محدود به امور حسبیه است. اما کدیور، محسن، راه نو، ش ۱۴، ص ۱۶.از آنجا که دین نسبت به امور اجتماعی بی تفاوت نیست، به ناچار راه جریان و حفظ دین در پیکره جامعه، نظارت فقیه و یا نظارت عامه فقیهان بر امور است.

دوم. مضر نبودن نظریه نظارت فقیه به دینی بودن حکومت، دلیل دیگر آنان است. ایشان بر این عقیده اند که حکومت نباید جدای از دین (سکولار) باشد و این را می پذیرند که حکومت باید به نوعی دینی گردد؛ اما دینی شدن حکومت تنها به حاکمیت و ولایت فقیه بر جامعه نیست و از طریق نظارت نیز می توان حکومت را «دینی» حفظ کرد. برای اثبات این مدعا به بیان دو نکته می پردازند:

۱. شیوه حکومت دینی، منحصر به نظریه ولایت فقیه نیست؛ بلکه در صورت پذیرش نظارت فقیه و یا وکالت فقیه –چه وکالت را عقد جایز بدانیم یا معاهده اجتماعی لازم مشروعیت حکومت حفظ شده و حکومت دینی می گردد. ازاین رو دلیلی ندارد که خود را محدود به نظریه ولایت فقیه کنیم.همان، ش ۱۱، ص ۱۴.

۲. ضمانت اجرای نظارت فقیه خود مردم هستند. از آنجا که فرض بر این است که مردم دیندار هستند، فقیه با نظارت خود در صورت مشاهده خلاف شرع در قوانین و تصمیمات، آن را به مسؤولان

مربوط اطلاع می دهدو در صورت عدم توجه آنان، آن را به اطلاع عموم می رساند و از آنجا که مردم دیندار هستند، به ندای فقیه ناظر، لبیک گفته و علیه خلاف واقع شده، خواهند شورید و به این ترتیب مانع تحقق خلاف شرع در جامعه اسلامی خواهند شد.همان، ص ۱۵.

سوم. دلیل سوم تمسّک به بعضی از جملات امام(ره) است که اشاره به نحوه حضور روحانیون و حتی خود ایشان در صحنه سیاسی کشور دارد. بر اساس این سخنان، نتیجه می گیرند که هر چند امام در اواخر عمر خود، نظریه «ولایت مطلقه فقیه» را مطرح و -ظاهراً از نظریه نظارت عدول کردند؛ ولی علت این عدول ضعف مبانی آن نبوده است؛ بلکه آماده نبودن شرایط زمانی و مکانی برای اجرای آن بوده است.کیان، ش ۴۱، ص ۲۱؛ راه نو، ش ۱۱، ص ۱۷.

نقد نظریه نظارت فقیه

در خصوص نقد این نظریه به بررسی سه محور بیان شده می پردازیم:

نقد دلیل یکم. تمسّک به اصل عدم ولایت فقهی، برای رد «نظریه ولایت فقیه» به شدت مورد تردید است. اصلِ عدم ولایتی که در فقه مطرح است نافی ولایت منهای اذن شارع است؛ در حالی که ادله کافی شرعی در مأذون بودن فقیه بر تصدی و ولایت بر امور امت اسلامی وجود دارد و در این مسأله هیچ تردیدی نیست.

نقد دلیل دوم. مدعای دوم این بود که دادن نقش نظارتی به ولایت فقیه، مضرّ به دینی بودن حکومت نیست؛ در حالی که حکومت دینی بدون تحقق ولایت دینی، تحقق یافتنی و استمرار بخشیدنی نیست؛ زیرا:

الف. حکومت دینی؛ یعنی، حکومتی که «دین» ولایت و سرپرستی آن را بر عهده دارد. بالطبع

اعمال ولایت دینی بر جامعه، تنها از طریق حاکم دین شناس صورت می گیرد.

ب. مراقبت و نظارت بر عدم مخالفت با احکام شرعی، بدون ضمانت اجرا برای دینی شدن و دینی باقی ماندن حکومت کافی نیست و به محو حکومت دینی خواهد انجامید.

ج. این گمان که اعلام به مردم و عکس العمل مناسب آنان، ضامن اجرای فقیه ناظر است، ناشی از نشناختن جامعه و نشناختن ولایت بر جامعه و نقش نوین حکومت ها در جوامع امروزی است. کسی که به امور یاد شده واقف باشد، متوجه می گردد که حکومت ها چگونه با بسترسازی، گرایش ها، افکار و رفتار مردم را به سمت و سوی خاصی سوق می دهند. البته این سخن به معنای حذف قدرت اختیار مردم در جوامع نیست؛ لکن به معنای تأثیر شایان توجه بسترهای اجتماعی در شکل گیری رفتار عمومی و رفتار فردی است.

بر این اساس در صورتی که ولایت بر جامعه دینی، بر عهده دین و ولی فقیه نباشد، دو فرض متصور است:

۱. کارگزاران و رهبران تحت نظر ولی فقیه و دین شناس عمل می کننـد و عقل و علم خود را در تبعیت از او به کار می گیرند که نتیجه حاصل است؛ یعنی، این در واقع همان ولایت است که با نام نظارت اعمال می شود.

۲. آنان خود بر اساس معیارهای «عقل خود بنیاد و سکولار» تصمیم گیری می کنند و کاری به دین ندارند. در این صورت هیچ ضمانتی برای دینی ماندن حکومت وجود نخواهد داشت.

نقد دلیل سوم. اینکه وانمود کرده اند حضرت امام نیز ولایت فقیه را به عنوان شیوه ای موقّت و اضطراری مطرح کرده، از چند سو مخدوش است:

الف. دفاع از ولایت فقیه، به معنای این نیست که روحانیت

باید تمامی یا اکثر مناصب سیاسی کشور را اشغال کند.

ب. عملکرد حضرت امام(ره)، از بدو شکل گیری انقلاب اسلامی تا زمان رحلت ایشان، گواه مسلمی بر این معنا است که ایشان هیچ گاه از نقش هدایت و سرپرستی جامعه دست برنداشت.

امام هیچ گاه به عنوان یک ناظر عالی در صحنه مبارزه با شاه و در صحنه انقلاب و بعد از پیروزی عمل نکرد؛ بلکه به عنوان یک ولی اجتماعی، جامعه را به سمتی که می باید برود، هدایت نمود و در مواضع مختلف اجتماعی، دستورالعمل های لازم را صادر کرد. مردم را به تظاهرات علیه شاه در زمان های مختلف فراخواند و آنان را برای دفاع از مرزهای کشور اسلامی بسیج کرد. دستورالعمل های مشخص و راه گشایی را به مسؤولان اجرایی کشور در مقاطع مختلف ابلاغ فرمود.

در واقع پرونده درخشان زعامت امام خمینی(ره)، سرشار از دخالت های بجا و تعیین کننده در صحنه های مختلف اجتماعی است و ایجاد حادثه های اجتماعی و حل بحران ها و تضعیف و تحقیر جبهه باطل –جز از طریق اعمال ولایت و ایجاد حادثه های اجتماعی امکان پذیر نبود.

ج. سخنان متقن و روشن حضرت امام درباره اهمیت ولایت فقیه از یک سو و اهمیت حکومت اسلامی از سوی دیگر، گواه بر این معنا است که ایشان اندیشه ولایت فقیه را نه به عنوان یک اندیشه موقت و از روی اضطرار، که به عنوان یک نظام سیاسی و متقن و نوین بر مبنای تفکر اسلامی مطرح کرد:

«اگر چنانچه فقیه در کار نباشد؛ ولایت فقیه در کار نباشد؛ طاغوت است. یا خدا است یا طاغوت».صحیفه نور، ج ۹، ص ۲۵۳.

«باید عرض کنم حکومت –که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول اللّه(ص) است یکی از احکام

اولیه اسلام و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است.همان، ج ۲۰، ص ۱۷۰.

«ولایت فقیه یک چیزی نیست که مجلس خبرگان ایجاد کرده باشد ولایت فقیه یک چیزی است که خدای -تبارک و تعالی درست کرده است؛ همان ولایت رسول اللّه است».همان، ج ۶، ص ۹۵.

د. جملاتی که بدان تمسک شده، مربوط به عدم لزوم تصدی ظاهری روحانیت در پاره ای از مسؤولیت های اجرایی است و ربطی به ولایت فقیه ندارد.

ه. مباحث ولایت فقیه امام خمینی(ره) پیش از انقلاب طرح گردیده و چاپ شده است. از آن جمله می توان مباحث درس خارج ایشان در حوزه علمیه نجف اشرف که در کتاب البیع، منتشر شده و نیز کتاب ولایت فقیه ایشان را نام برد. بنابراین تحریفی آشکار ودر نهایت خوش بینی، ناآگاهی نسبت به اندیشه و عملکرد حضرت امام(ره) است که این میراث گران بهای ایشان، به عنوان یک امر موقت و اضطراری تبلیغ شود.

آیا نظریه انتصاب لطمه زدن به ولی فقیه نیست؟

پرسش

آیا نظریه انتصاب لطمه زدن به ولی فقیه نیست؟

پاسخ

در اینجا دو احتمال وجود دارد:

یک. تضعیف اصل ولایت فقیه

نظریه انتصاب، مقبولیت اصل ولایت فقیه را در عقیده مردم تضعیف می کند؛ زیرا مردم نمی پذیرند خدا کسی را به ولایت بر آنان معین کند.

نقد و بررسی

یکم. مسأله مذکور -که سعی می شود به عنوان یکی از افکار عمومی ثابت و مسلم جامعه تلقی شود اندیشه ای ناسازگار با مبانی دینی است و با واقعیات جامعه شناختی و فرهنگ جوامع اسلامی نیز ناسازگار است. جامعه اسلامی، از آغاز در مدینه با ولایت انتصابی پیامبر اکرم(ص) شکل گرفت. در مکتب تشیع نیز ولایت انتصابی معصومین(ع) از مسلمات مذهب به شمار می آید.

درباره ولی فقیه در عصر غیبت نیز، تجربه تاریخی انقلاب اسلامی ایران، با پذیرش قاطع ولایت امام خمینی(ره)، نشان داد که مبنای نصب هرگز نمی تواند مایه ضعف اعتقادات مردم در امر ولایت -چه ولایت معصومان(ع) و چه ولایت فقیه شود.

دوم. اثبات یا انکار مسائل دینی، روش خاص خود را دارد. اینکه «نظریه انتصاب، مقبولیت اصل ولایت فقیه را در عقیده مردم تضعیف می کند»، از نظر علمی نمی تواند دلیل انکار نظریه انتصاب قرار گیرد. اثبات یا انکار نظریه انتصاب، باید مبتنی بر عقل یا نقل باشد؛ حال آنکه این مسأله نه دلیل عقلی دارد و نه نقلی.

دو. از دست دادن مقبولیت

از آنجا که در نظریه انتصاب، مشروعیت تصرفات ولی فقیه منوط به انتخاب مردم نیست، مردم احساس همیاری و مشارکت کمتری در امر حکومت می کنند؛ لذا ولی فقیه مقبولیت خود را از دست داده و از یاری مردم بی بهره می شود.

نقد و بررسی

یکم. تجربه تاریخی انقلاب اسلامی ایران، خلاف این

نتیجه را ثابت کرده و می کند. حضور مردم در صحنه های مختلف در جریان شکل گیری جمهوری اسلامی و مراحل پس از آن، اگر بی نظیر نباشد، در جوامع بشری امروز کم نظیر است. این حضور صرفاً متکی به اعتقاد دینی مردم، به لزوم و وجوب شرعی پیروی از ولی امر است که بازگویی همان نظریه نصب می باشد.

دوم. در این احتمال فرض شده است که در نظریه انتصاب، مشارکت مردم در امر حکومت نادیده گرفته شده است؛ در حالی که در نگرش اسلامی در کنار مشروعیت الهی، مقبولیت و اقبال عمومی در کار بست قدرت و اعمال آن نیز ملاحظه گردیده و اعمال ولایت بدون خواست عمومی انجام نمی پذیرد.برای آگاهی بیشتر ر.ک: شاکرین، حمیدرضا، مشروعیت چیست (مقاله)، پرسمان سال دوم، شماره هفتم، فروردین ۱۳۸۲.

آیا نظریه انتصاب ولی فقیه با قانون اساسی تضادی ندارد؟

پرسش

آیا نظریه انتصاب ولی فقیه با قانون اساسی تضادی ندارد؟

پاسخ

قانون اساسی جمهوری اسلامی، به گونه ای تنظیم شده است که با هر دو نظریه انتصاب و انتخاب سازگار است؛ یعنی، در اصل ۱۰۷ قانون اساسی وظیفه مجلس خبرگان، به گونه ای نوشته شده است که هر دو مبنا را برمی تابد. بنابر مبنای نصب، انتخاب رهبر از سوی خبرگان به معنای معرفی شایسته ترین فقیه جامع شرایط است و بنابر مبنای انتخاب، اعطای ولایت به او است. این تفاوت تنها جنبه نظری دارد و در ناحیه تحلیل رأی نمایندگان مجلس خبرگان به رهبر است.

اما تعیّن هیچ یک از این دو تحلیل در قانون اساسی نیامده است. البته در قسمت اول اصل ۱۰۷ رهبری امام خمینی(ره) به گونه ای مطرح شده است که تنها با مبنای نصب سازگار است: «پس از مرجع عالی قدر تقلید و رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلام و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت الله العظمی امام خمینی(قدس سره الشریف) که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند...». تعبیر «شناخته و پذیرفته شدند» با مبنای نصب سازگار است.

اصل فوق قبل از اصلاحیه سال ۱۳۶۸ وضوح بیشتری نسبت به مبنای نصب داشت؛ زیرا در قسمت اول آن آمده بود:

«هر گاه یکی از فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم این قانون از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شده باشد –همان گونه که در مورد مرجع عالی قدر و رهبر انقلاب آیت الله العظمی امام خمینی چنین شده است این رهبر، ولایت امر و همه مسؤولیت های ناشی از آن را بر عهده دارد...».

در قسمت نهایی این اصل –قبل از اصلاح سال

۱۳۶۸ نیز به وضوح فقط مبنای نصب نمایان بود: «هر گاه یک مرجع را دارای برجستگی خاص برای رهبری بیابند، او را به عنوان رهبر به مردم معرفی می نمایند».

عبارت فوق پس از اصلاح به این بند تبدیل شد:

«هر گاه یکی از آنان را اعلم به احکام و موضوعات فقهی، یا مسائل سیاسی و اجتماعی، یا دارای مقبولیت عامه، یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یکصد و نهم تشخیص دهند؛ او را به رهبری انتخاب می کنند و در غیر این صورت یکی از آنان را به عنوان رهبر انتخاب و معرفی می نمایند».

ملاحظه می شود که قبل از اصلاح، کارکرد خبرگان به «معرفی» تعبیر شده است و پس از اصلاح، به «انتخاب و معرفی».

این مسأله دو تفاوت را در اصل ۱۰۷ قبل و بعد از اصلاح نشان می دهد:

۱. تنظیم کنندگان قانون اساسی سال ۱۳۵۸ فقط ناظر به مبنای نصب بوده اند.

۲. اصلاحیه سال ۱۳۶۸، با تأمین ویژگی های مبنای «نصب»، این اصل را به گونه ای تغییر داد که با مبنای «انتخاب» نیز سازگار باشد. البته تفاوت اصلی این اصلاحیه با قبل از آن، در دو امر دیگر است (تفکیک مرجعیت و رهبری و حذف شورای رهبری) که خارج از مقصود سؤال است.

درباره ولایت فقیه فرق بین دو نظریه نصب و انتخاب چیست و نقش خبرگان رهبری بر اساس هر یک از دو دیدگاه چگونه توجیه می شود؟

پرسش

درباره ولایت فقیه فرق بین دو نظریه نصب و انتخاب چیست و نقش خبرگان رهبری بر اساس هر یک از دو دیدگاه چگونه توجیه می شود؟

پاسخ

هر دو نظریه معتقد به «ولایت عامه فقیه» می باشند؛ لیکن تفاوت آنها در مسأله ملاک و منبع مشروعیت ولایت فقیه است.

نظریه نخست، مشروعیت ولی فقیه را الهی و متکی به نصب از سوی شارع می داند. بر اساس این نگرش نقش خبرگان، کارشناسی و تشخیص مصداقِ ولی منصوب از ناحیه پروردگار و معرفی وی به مردم است.

نظریه دوم، مشروعیت ولایت فقیه را زمینی و مردمی می داند؛ یعنی، مشروعیت ولی فقیه به انتخاب مردم است و آنان انتخاب خود را با واسطه انجام می دهند. بنابراین کار خبرگان انتخاب با واسطه ولایت فقیه از سوی مردم است.برای آگاهی بیشتر ر.ک:

الف. مصباح یزدی، آیت الله محمدتقی، حکومت و مشروعیت، (مقاله) کتاب نقد، شماره ۷، تابستان ۷۷.

ب. خسروپناه، عبدالحسین، مشروعیت حکومت ولایی.

پ. ابراهیمی، عبدالجواد، منشأ مشروعیت حکومت اسلامی، مجموعه آثار(۲) فلسفه سیاسی(۱) کنگره امام خمینی و اندیشه حکومت اسلامی.

ت. انصاری، علیرضا، مشروعیت ولایت فقیه از منظر امام خمینی، همان

ث. نبوی، سید عباس، مشروعیت قدرت و حاکمیت از دیدگاه امام خمینی، همان.

نظر آیت الله تبریزی را در مورد ولایت فقیه بیان کنید.

پرسش

نظر آیت الله تبریزی را در مورد ولایت فقیه بیان کنید.

پاسخ

آیت الله تبریزی قائل به ولایت فقیه از راه حسبه به معنای وسیع آن است. ایشان در کتاب صراط النجاه این گونه امور را به دو دسته تقسیم کرده است:

۱. امور حسبیه به مفهوم مضیق،

۲. امور حسبیه به معنای موسع.صراط النجاه، ص ۱۰ و ۱۲.

«حسبه» در لغت به معنای اجر و ثواب است و در اصطلاح فقهی، به کارهایی گفته می شود که شخص یا نهاد خاصی، متولّی آنها نیست و از دیگر سو می دانیم که خداوند راضی نیست این امور بر زمین بماند؛ مثل سرپرستی اطفال بی سرپرست و حفظ اموال آنان، دفن مسلمانی که خویشاوند ندارد، حفظ اموالِ اشخاص غایب و....

از نظر فقهی، مسؤولیت این گونه کارها، بر عهده فقیه عادل است و یا حقّ تصدی این مسؤولیت ها به طور متیقن با فقیه عادل است. اگر او در دسترس نبود، بر عهده مسلمانان عادل و در غیر این صورت بر عهده دیگر مسلمانان است. بنابراین با وجود فقیه عادل، دیگران حقّ تصرّف در امور حسبیّه را ندارند.

حال آیا اداره جامعه اسلامی و امور سیاسی، اقتصادی و فرهنگی -که قطعاً در سرنوشت دنیوی و اخروی مردم دخالت دارد از امور حسبیّه است یا اینکه شارع، اصلاح نظام آموزشی، قانون گذاری، امور فرهنگی و عدالت اجتماعی و... را به حال خود واگذارده و انجام آنها را خواستار نشده است؟!

مسـلماً این گونه امور از مهم ترین اموری است که اگر متصـدی نداشـته باشـد، جـامعه دچار بیشترین هرج و مرج و انحراف می شود. پس چطور ممکن است حفظ مال کودکان بی سرپرست و اشخاص دیوانه یا غایب، از اموری باشد که خداوند

به ترک آنها راضی نبوده و بر فقیه عادل تصدّی این امور واجب باشد؛ ولی حفظ اموال عمومی، حفظ جان و مال و ناموس مسلمانان، حفظ مرزهای کشور و برپایی حکومت عدل -که در سایه آن احکام دین در جامعه پیاده شود مورد توجّه خداوند نباشد؟! آیا می توان گفت: خداوند نسبت به اموال ایتام اهتمام دارد؛ ولی نسبت به حفظ کیان مسلمین اهتمام ندارد؟

هرگز نمی توان گفت که دین، تصدی حقوق فردی جزئی را بر عهده فقیه می داند؛ ولی نسبت به حقوق عمومی و اداره جامعه اسلامی نظری ندارد.

آیا باور کردنی است که اسلام هر گونه تسلّط کافران را بر مسلمانان ممنوع کرده باشد (وِ لَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ لِلْکافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلًا) نساء (۴)، آیه ۱۴۱. ولی نسبت به تشکیل جامعه ای مستقل و ایمن از خطر دشمنان داخلی و خارجی، بی تفاوت باشد؟!

بنابراین تشکیل حکومت از بارزترین مصادیق امور حسبیّه و از اهم واجبات است و فراهم کردن مقدّمات آن نیز واجب می باشد. دلیل این مطلب را می توان در دو مقدمه خلاصه کرد:

یکم. خداوند راضی نیست مصالح و احکام وابسته به حکومت اسلامی از بین برود.

دوم. انجام دادن این مهم بر عهده فقیه است؛ زیرا از ادلّه شرعی، می فهمیم که شرط تصدّیِ حکومت دینی، فقاهت است و قدر مسلّم آن است که فقیه می تواند آن را تصدّی و سرپرستی کند؛ زیرا اصل بر این است که هیچ کس بر دیگری حق امر و نهی ندارد؛ مگر آنکه از طرف خداوند مُجاز باشد. بنابراین روشن می شود که سرپرستی امور حسبیّه، با تأسیس حکومت دینی و زعامت ولی فقیه، پیوندی ناگسستنی دارد.حسینی حائری، سید کاظم، ولایه الامر فی عصر

الغیبه، ص ۹۶.

آیت الله تبریزی در این زمینه می فرماید: «شارع راضی به تصدّی امور مسلمانان توسط ظالم فاسق نیست. بر مسلمانان قطع ایادی ظلمه –در صورت تمکّن واجب است و ایجاد امنیّت برای مؤمنان، از اهمّ مصالح می باشد و حفظ آن واجب است. اگر فقیه صالح یا مأذون از جانب فقیه، تصدّی امور مسلمانان را بر عهده گرفت، دیگران حقّ تضعیف وی را ندارند و وجوب اطاعت متصدّی در امور راجع به انتظام جامعه، بعید نیست. محدوده اختیارات وی از حفظ حوزه اسلام و مسلمین تجاوز نمی کند».تبریزی، آیت الله شیخ جواد، ایصال الطالب الی التعلیق علی المکاسب، قم، ۱۴۱۱، ج ۳، ص ۳۶–۴۰.

چرا اندیشه های سیاسی سنی به «خلافت اسلامی» و اندیشه های سیاسی شیعه به «ولایت فقیه» ختم می شود؟

پرسش

چرا اندیشه های سیاسی سنی به «خلافت اسلامی» و اندیشه های سیاسی شیعه به «ولایت فقیه» ختم می شود؟

پاسخ

ابتدا در تکمیل سؤال باید گفت که شاید تعبیر به «ولایت فقیه» در سؤال مسامحه ای باشد، زیرا در اندیشه سیاسی شیعه در مقابل خلافت «امامت» به معنای خاص خود یعنی امامت پیامبر اکرم(ص) و ائمه معصومین(ع)، وجود دارد. که این امامت یا «بالاصاله» و توسط معصوم(ع) است و یا «بالنیابه» در زمان عدم دسترسی به امام معصوم(ع) است. که به ولی فقیه جامع الشرایط اطلاق می گردد.

اما پاسخ سؤال: این موضوع به اختلاف اساسی اهل تسنن با شیعیان، پیرامون مسأله جانشینی پیامبر اکرم(ص) مربوط می شود، که اساسا آیا رهبری دینی و اجتماعی مردم وابسته به نص و دارای شرط عصمت است؟ و نیز اینکه آیا پیامبر اکرم(ص) شخص یا اشخاصی را به جانشینی خویش برگزیده یا نه؟ شیعیان بر اساس ادله متقن و شواهد متعددی معتقدند که این مسأله در مورد امام علی(ع) و امامان بعد از ایشان به نصب الهی تحقق یافته است از اینرو اندیشه های سیاسی شیعی بر محور امامت متمرکز است. اما از آنجا که اهل سنت چنین واقعیتی را انکار نموده و معتقدند که پیامبر اکرم(ص)، این مسأله را به خود مردم واگذار نموده، در تعبیری عام از حاکمان جامعه اسلامی به خلیفه الله و یا خلیفه رسول الله(ص) یاد می شود.

جهت توضیحات بیشتر ر.ک:

۱. فقه سیاسی، عمید زنجانی، نشر نی.

۲. تأملات سیاسی در تاریخ تفکر اسلامی، موسی نجفی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۳. اندیشه های سیاسی در اسلام و ایران، حاتم قادری، نشر سمت.

۴. قدرت، دانش

و مشروعیت، داود فیرحی، نشر نی.

آیا ولی فقیه به صورت انتخابی تعیین می شود یا به صورت انتصابی ؟

پرسش

آیا ولی فقیه به صورت انتخابی تعیین می شود یا به صورت انتصابی ؟

پاسخ

رهبری جامعه اسلامی در زمان غیبت امام معصوم(ع) بر عهده فقهای جامع الشرایط قرار داده شده و آنها برای ولایت از جانب خداوند به صورت عام منصوب شده اند که تشخیص فقیه اعلم و افضل و شایسته این منصب به عهده مردم است که یا به صورت مستقیم و یا با واسطه خبرگان این مهم انجام می پذیرد. این نظریه را انتصاب می نامند/

در کنار آن، نظریه انتخاب وجود دارد، مراد آن است که ائمه اطهار: شرایط فقهای جامع شرایط را برای منصب ولایت بیان کرده، ولی نصب نکرده اند. اگر مردم آنان را برای رهبری انتخاب کنند، فقیه انتخاب شده حق اعمال ولایت پیدا می کنند. به عبارتی، انتخاب معمولا به معنای توکیل است و رهبر مانند سایر افراد منتخب، وکیل مردم خواهد بود/

روایات ما بر انتصابی بودن ولایت فقیه گواهی می دهد{۱} که چنین مهمی در اصل ۱۰۷ قانون اساسی نیز متبلور است :

«پس از مرجع عالیقدر تقلید و رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلام و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت الله العظمی امام خمینی(ره) که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند، تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است. خبرگان رهبری درباره همه فقهای واجدالشرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم بررسی و مشورت می کنند هرگاه یکی از آنان را اعلم به احکام و موضوعات فقهی یا مسایل سیاسی و اجتماعی یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یکصد و نهم تشخیص دهند او را به رهبری انتخاب می کنند... رهبر منتخب

خبرگان، ولایت امر و همه مسؤولیت های ناشی از آن را بر عهده خواهد داشت»/

کلمه انتخاب درباره رهبری به معنای پذیرش است{۲} و از نقش کلیدی مردم درباره ولایت فقیه خبر می دهد. بعبارتی مشروعیت حاکمیت فقیه از سوی خداوند و امام زمان(ع) است و تعیین شخص نیز به نوعی به اجازه آن حضرت انتساب پیدا کند اما استقرار حکومت او بستگی به قبول و پذیرش مردم دارد.{۳}

بنابراین از نظر شرعی ولی فقیه از سوی خداوند نصب شده است ولی تحقق عملی حکومت او در متن جامعه از طریق انتخاب مردم انجام می گیرد که این انتخاب معمولا غیرمستقیم است /

[۱].الکافی، ج ۱، ص ۶۷ ؛ التهذیب، ج ۶، ص ۲۱۸ ؛ وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۹.

[۲].ولایت فقیه، جوادی آملی، ص ۴۰۴/

[۳].ولایت فقیه، مصباح یزدی، ص ۶۹/

بصورت مختصر بحث ولایت فقیه را مطرح کرده و مفهوم وکالت فقیه و ولایت مقیده را نیز توضیح دهید.

پرسش

بصورت مختصر بحث ولایت فقیه را مطرح کرده و مفهوم وکالت فقیه و ولایت مقیده را نیز توضیح دهید.

پاسخ

منظور از ولایت فقیه، حق حاکمیت و سرپرستی جامعه برای فقیه واجد شرایط است، که در زمان غیبت امام زمان(، از طرف ایشان و سایر ائمه(، برای این امر "منصوب" شده است.

البته اِعمال این ولایت، و اجرا کردن احکام اسلام از طریق بر پا نمودن حکومت اسلامی، وقتی ممکن است که در جامعه بیداری و تمایل مردم به حدّ کافی وجود داشته باشد، و زمینه های لازم برای عملی شدن آن پیدا شود.

در مقابل آنچه بیان شد، بعضی افراد مسأله "وکالت فقیه" را در برابر "ولایت فقیه" مطرح کرده اند، و گفته اند که فقیه به عنوان وکیل و نماینده منتخب مردم، حق ولایت و حاکمیّت می یابد، که نتیجه اش این می شود که مشروعیت حاکمیت فقیه، به رأی مردم است، و هر وقت هم مردم بخواهند، می توانند این وکیل خود را عزل و برکنار نمایند. در حالیکه مطابق دلایل فراوان و محکم در منابع اسلامی، فقیه جامع الشرایط از طرف امام زمان(، برای ولایت و سرپرستی جامعه در زمان غیبت"منصوب" شده است، و مشروعیتش به نصب، از طرف امام معصوم است؛ نه رأی و وکالت، از طرف مردم.

و منظور از "ولایت مقیّده" در برابر "ولایت مطلقه"، اینست که برخی از فقها، در زمان های گذشته که بر پایی حکومت اسلامی بدست فقیه جامع الشرایط را غیرممکن می دیدند، نظرشان این بود که اختیارات فقیه جامع الشرایط برای اجرای احکام

اسلامی، به کارهای معیّنی، مانند سرپرستی یتیمان بی سرپرست، اموال مجهول

المالک، و مانند آن محدود می شود. اما فقهای نامدار و بزرگی مثل مرحوم علّامه نائینی، علّامه نراقی، و بالاخره در زمان ما حضرت امام خمینی(، نظرشان این بود که فقیه جامع الشرایط، صاحب "ولایت فقیه" است. یعنی اختیارات حکومتی را برای اداره جامعه دارد.

برای اطلاع بیشتر می توانید به کتاب "ولایت فقیه، ولایت، فقاهت، و عدالت" نوشته حضرت آیت ا...جوادی آملی، و کتاب "ولایت فقیه یا حکومت اسلامی" نوشته حضرت امام خمینی(مراجعه فرمایید.

موفق باشید.

منابع و مآخذ :

* "ولایت فقیه، ولایت، فقاهت، و عدالت" ، آیت ا...جوادی آملی

* کتاب "ولایت فقیه یا حکومت اسلامی" ، حضرت امام خمینی(

آیا انتصاب ولی فقیه از نظر عقلی قابل قبول است ؟

پرسش

آیا انتصاب ولی فقیه از نظر عقلی قابل قبول است ؟

پاسخ

چنانکه در پاسخ سؤال اول گفته شد، عدم سازگاری یک مسأله با عقل به یکی از دو معنا است:

۱ عقل آن رااثبات نمی کند، یعنی دلیل عقلی بر اثبات آن وجود ندارد.

۲ عقل آن را انکار می کند، یعنی دلیل عقلی بر ابطال آن وجود دارد.

قبل از پاسخ به عدم معقولیت نصب فقیه از سوی امام(ع) باید دو مبنای نصب و انتخاب توضیح داده شود.

فقهای جامع الشرایط در زمان غیبت نائب امام معصوم(ع) در اداره امور مسلمانان اند. تا پیش از دهه های اخیر رأی همهفقها بر این بود که فقیه جامع الشرایط از سوی امام معصوم(ع) به ولایت بر امت نصب شده است و اعتبار ولایت اومنوط به چیز دیگری نیست. البته برای اینکه فقیه بتواند ولایت خود را اعمال کند، پذیرش مردمی ولایت او شرطاست. این مبنا را مبنای «انتخاب» می گویند. در هر دو مبنا فقط فقیه جامع الشرایط ولایت دارد و اختلاف آنها فقط درنقش رأی مردم است که آیا برای اعتبار بخشیدن است یا برای فراهم کردن امکان تحقق آن. برای مطالعه مبنای انتخابر.ک: دین و دولت در اندیشه اسلامی، محمد سروش، دفتر تبلیغات اسلامی، ص ۴۰۵.

پاسخ سؤال به معنای اول: اولاً: مبنای نصب فقیه به ولایت از سوی شارع لازم نیست حتما با دلیل عقلی ثابتشود و دلیل نقلی نیز در این رابطه کافی است.

ثانیا: حتی کسانی که قائل به مبنای انتخاب اند نیز معترفند که ظاهر ادله لفظی ولایت فقیه و نیز برداشت همه فقهایشیعه مطابق با مبنای نصب است. (دراسات فی ولایه الفقیه، حسینعلی منتظری، ص ۴۰۸ و ۴۵۰ و ۴۵۵)

ثالثا: برای اثبات مبنای نصب

علاوه بر دلیل نقلی، به دلیل عقلی نیز تمسک شده است. و فلسفه اجتماعی مهمی نیزبرای آن ذکر شده است برای اختصار از ذکر مقدماتی که اصل حکومت ولی فقیه را ثابت می کند و در پاسخ سؤال اولذکر شد صرف نظر می کنیم:

پس از اثبات لزوم حکومت در اسلام و اینکه حاکم اسلامی باید عالم به اسلام و عادل باشد می گوییم اگر این حکومتدر زمان معصوم(ع) است، نصب او از سوی خداوند به قاعده لطف واجب است زیرا شناخت معصوم(ع) برای مردمامکان ندارد و تنها خداوند است که می تواند معصوم او بشناسد.

و اگر این حکومت در زمان غیرمعصوم(ع) است (دوران غیبت) باز نصب فقهای جامع الشرایط به حکومت، به دلیلقاعده لطف لازم است. و این لطف به دلیل فوایدی است که بر نصب او مترتب می شود. فوایدی که جز با نصب ازسوی خداوند قابل تحصیل نیست. این فواید در پاسخ به همین سؤال (سؤال به معنای دوم) ذکر شده است.

ادله عقلی دیگری نیز در این زمینه مطرح شده است. (ر.ک: دین و دولت در اندیشه اسلامی، محمد سروش، ص۴۴۳).

پاسخ به سؤال به معنای دوم: قبل از پاسخ، توجه به یک نکته ضروری است. وقتی سخن از دلیل عقلی بر امتناعنصب رهبر می شود، این سخن هم شامل نصب فقیه در زمان غیبت می شود و هم شامل نصب امام معصوم(ع) و پیامبراکرم(ص). اگر نصب رهبر از سوی خداوند محال است همه جا محال است. در حالی که نصب پیامبر اکرم(ص) بهرهبری امت با نصوص قرآن ثابت می شود اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولوالامر منکم (نساء، آیه ۵۹).

فلا و ربک لایؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لایجدوا فی

انفسهم حرجا مما قضیت و سِلموا تسلیما (نساء، آیه۶۵).

النبی اولی بالمومنین من انفسهم (احزاب، آیه ۶).

و در نصب ائمه(ع) نیز هم در قرآن (سوره مائده، آیه ۵۵) و هم در نص متواتر پیامبر اکرم در غدیر خم آمده است.علاوه بر این که برداشت عمومی همه مسلمانان جهان این بوده است که حکومت پیامبر اکرم(ص) به نصب خداونداست و این نکته را حتی سکولاریست های مسلمان نیز اعتراف دارند که برداشت مسلمانان تا امروز چنین بوده است.(علی عبدالرزاق، الاسلام و اصول الحکم، المؤسسه العربیه للدراسات و النشر: بیروت، ص ۱۴۵ و ۱۴۹).

حال که نصب رهبر از سوی خداوند، ولو در یک مورد (رسول اکرم(ص)) واقع شده است، و وقوع یک امر دلیل برامکان آن است، یقینا دلیل عقلی بر امتناع نصب رهبر از سوی خداوند باطل خواهد بود. با ذکر این مقدمه به بررسینصب ولی فقیه می پردازیم.

چنانکه در پاسخ سؤال اول نیز گفته شد باید دید چه دلیل عقلی ای بر امتناع نصب فقیه از سوی امام معصوم(ع) مطرحشده است تا پاسخ، مطابق با آن داده شود و از آنجا که دلیل عقلی خاصی در نامه ذکر نشده است.

در احتمال سوم، اگر راهی برای تعیین تعیین آن یک نفر نباشد که جعل ولایت لغو است و اگر راه آن انتخاب باشد،نصب آن لغو است و در واقع این انتخاب است که ولایت او را معتبر کرده است نه نصب.

احتمال چهارم و پنجم نیز مخالف سیره عقلا و متشرعه است و احدی نیز آن را قائل نشده است و در مواقع حساس نیزاصلاً امکان پذیر نیست.

(ر.ک: دراسات فی ولایه الفقیه، ج ۱، ص ۴۰۹)

پاسخ: اولاً این دلیل اختصاص به موردی دارد

که در یک زمان چند فقیه جامع الشرایط وجود داشته باشند و در جاییکه فقط یک فقیه جامع الشرایط موجود است جاری نیست.

ثانیا: در مورد تعدد فقهای جامع الشرایط احتمال دوم را انتخاب می کنیم یعنی همه آنها منصوب به ولایت اند ولی فقطیکی از آن ها حق اعمال ولایت رادارد و در پاسخ به اشکال لغویت نصب ولایت برای دیگران می گوییم:

الف) امامان معصوم(ع) فقهای جامع الشرایط را در زمان غیبت به صورت عام نائب خود کرده اند اگر در زمانی، تنهایک فقیه جامع الشرایط موجود باشد همان حق ولایت دارد و اگر بیش از یک نفر موجود باشد گر چه فقط یکی از آنهاحق اعمال ولایت دارد ولی نصب همه آنها دارای فوائدی است از جمله:

۱ اگر مردم به هر دلیلی رغبت به تشکیل حکومت ولایی نداشتند، فقیهان جامع الشرایط هر کدام در حیطه و حوزه ایکه بسط ید دارند می توانند اعمال ولایت کنند تصرف آنان در امور شرعی اجتماعی مشروع خواهد بود.

۲ اگر یکی از این فقیهان بدون انتخاب و رأی گیری بلکه، مقبولیت عمومی بسط ید یافت تصرفات او مشروع و قانونیاست مانند ولایت حضرت امام خمینی(ره)

۳ حتی در موردی که بسط ید فقیه جامع الشرایط توسط انتخاب صورت می پذیرد مانند ولایت مقام معظم رهبریحفظه اللّه نصب از سوی امام معصوم برای مشروعیت بخشیدن به تصرفات او لازم است زیرا مشروعیت تصرفاتولی فقیه در امور اجتماعی حق مردم نیست تا به او اعطا کنند (دقت کنید که اکثریت می خواهد حق تصرف در همهامور را به گونه ای به او بدهند که بر اقلیت و کسانی نیز که پس از انتخابات به سن رأی دادن می رسند، جاریمی شود).

و برای مطالعه اشکالهای دیگر و نیز پاسخ آنها می توانید رجوع کنید

به:

۱ دراسات فی ولایه الفقیه، حسینعلی منتظری، ج ۱، ص ۴۱۵.

۲ دین و دولت در اندیشه اسلامی، محمد سروش، ص ۴۳۰.

آیا نظریه انتصاب ولایت فقیه با قانون اساسی تضادی ندارد؟

پرسش

آیا نظریه انتصاب ولایت فقیه با قانون اساسی تضادی ندارد؟

پاسخ

اما بخش اول سؤال، یعنی مغایرت «نظریه انتصاب» با قانون اساسی نیازمند توضیح است.

قانون اساسی جمهوری اسلامی به گونه ای تنظیم شده است که با هر دو نظریه انتصاب و انتخاب سازگار است. یعنیوظیفه نهاد تعیین رهبر (مجلس خبرگان) در قانون اساسی، اصل ۱۰۷ به گونه ای نوشته شده است که با هر دو مبناسازگار است. بنابر مبنای نصب انتخاب رهبر توسط خبرگان به معنای معرفی شایسته ترین فقیه جامع الشرایط است وبنابر مبنای انتخاب، اعطای ولایت به او است. این تفاوت تنها در ناحیه تحلیل رأی نمایندگان مجلس خبرگان به رهبراست. و این تحلیل در قانون اساسی نیامده است.

بله، در فراز اول همین اصل (اصل ۱۰۷) رهبری امام خمینی(ره) به گونه ای مطرح شده است که تنها با مبنای نصبسازگار است. زیرا آمده است: «پس از مرجع عالیقدر تقلید و رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلام و بنیانگذار جمهوریاسلامی ایران حضرت آیت الله العظمی امام خمینی(قدس سره الشریف) که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت ورهبری شناخته و پذیرفته شدند،...» تعبیر «شناخته و پذیرفته شدند با مبنای نصب سازگار است.

این اصل قبل از اصلاحیه سال ۱۳۶۸ وضوح بیشتری با مبنای نصب داشت: زیرا در همین فراز اول آمده بود:

«هر گاه یکی از فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم این قانون از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبریشناخته و پذیرفته شده باشد، همانگونه که در مورد مرجع عالیقدر و رهبر انقلاب آیت الله العظمی امام خمینی چنینشده است، این رهبر، ولایت امر و همه مسئولیت های ناشی از آن را بر عهده دارد...»

تفاوت این فراز، قبل و بعد از اصلاح فقط

در مسئله ادغام یا تفکیک مرجعیت و رهبری نیست بلکه در این مسئله نیزهست که آیا رهبر پس از حضرت امام(ره) می تواند به غیر صورت انتخاب خبرگان تعیین شود یا نه.

در فراز نهایی این اصل، قبل از اصلاح سال ۱۳۶۸ نیز به وضوح فقط مبنای نصب نمایان بود:

«هر گاه یک مرجع را دارای برجستگی خاص برای، رهبری بیابند او را به عنوان رهبر به مردم معرفی می نمایند»

و پس از اصلاح به این بند تبدیل شد:

«هر گاه یکی از آنان را اعلم به احکام و موضوعات فقهی یا مسائل سیاسی و اجتماعی یا دارای مقبولیت عامه یا واجدبرجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یکصد و نهم تشخیص دهند او را به رهبری انتخاب می کنند و درغیر این صورت یکی از آنان را به عنوان رهبر انتخاب و معرفی می نمایند».

ملاحظه می شود که قبل از اصلاح، از وظیفه خبرگان به «معرفی» تعبیر شده است و پس از اصلاح، به «انتخاب ومعرفی».

این دو تفاوت در اصل ۱۰۷ قبل و بعد از اصلاح نشان می دهد:

اولاً: تنظیم کنندگان قانون اساسی سال ۱۳۵۸ فقط ناظر به مبنای نصب بودند.

ثانیا: اصلاحیه سال ۱۳۶۸، با تأمین ویژگی های مبنای نصب، این اصل را به گونه ای تغییر دادند که با مبنای انتخاب نیزسازگار باشد.

(البته تفاوت اصلی اصلاحیه این اصل با قبل در دو امر دیگر است که خارج از مقصود سؤال است: اول تفکیک مرجعیت و رهبری و دوم حذف شورای رهبری)

ولایت انتصابی ولی فقیه یعنی چه و چه دلایلی را برای آن مطرح می کنید؟

پرسش

ولایت انتصابی ولی فقیه یعنی چه و چه دلایلی را برای آن مطرح می کنید؟

پاسخ

دلایل عقلی متعددی بر اثبات ولایت فقیه اقامه شده است که به دو دلیل از آن ها اکتفا می نماییم:

دلیل اول. اصل تنزل تدریجی

این دلیل از مقدمات ذیل تشکیل شده است:

۱. برای تـأمین نیازمنـدی هـای اجتمـاعی و جلـو گیری از هرج و مرج، فسـاد و اختلاـل نظـام، وجـود حکـومت در جـامعه، امری ضروری است.

۲. اجرای احکام اجتماعی اسـلام ضروری است و این امر به زمان حضور پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) اختصاص ندارد؛ یعنی احکام اسلام جاودان است و باید در همه زمان ها و مکان ها اجرا گردد.

۳. حکومت مطلوب در اسلام، حکومتی است که معصوم(ع) در رأس آن باشد.

۴. هنگـامی که فراهم آوردن مصـلحت لازم در حـد مطلوب میسـر نشـد، بایـد نزدیک ترین مرتبه به حـد مطلوب را تأمین کرد. هنگـامی که مردم از مصالـح حکومت معصوم(ع)، محروم باشـند، بایـد به دنبال نزدیک ترین و شبیه ترین حکومت به حکومت امام معصوم(ع) باشیم. نزدیکی یک حکومت به امام معصوم(ع) در سه امر متبلور می شود:

نخست، علم به احکام کلی اسلام (فقاهت)؛

دوم، شایستگی روحی و اخلاقی، به گونه ای که تحت تأثیر هواهای نفسانی و تهدید و تطمیع ها قرار نگیرد (تقوا)

سوم، کـارایی در مقام مـدیریت جامعه که به خصـلت های فرعی از قبیل درک سیاسـی، اجتماعی، آگاهی از مسائل بین المللی، شجاعت در برخورد با دشمنان و تبهکاران تشخیص اولویت ها و اهمیت ها.

با توجه به این مقدمات نتیجه می گیریم کسـی که بیش از سایر مردم، واجد این شرایط باشد (فقیه عادل، زمان شناسی و قادر به مدیریت کلان اجتماعی) باید رهبری جامعه را عهده دار شود و ارکان حکومت را به سوی کمال مطلوب سوق

دهد و چنین کسانی از سوی خداوند حق حکومت بر مردم را دارند و این همان معنای انتصاب ولایت فقیه از سوی خداست و تشخیص چنین کسی طبعا بر عهده خبرگان خواهد بود.

دلیل دوم: ولایت فقیه یا حاکمیت اصلح در عصر غیبت: این دلیل نیز دارای مقدمات زیر است:

۱- ولایت بر اموال و اعراض و نفوس مردم، از شؤون ربوبیت الهی است و فقط با نصب و اذن خدای متعال، مشروعیت می یابد.

۲- خداوند این حق قانونی را به پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) داده است.

۳- در زمانی که مردم از وجود رهبر معصوم محرومند، یا باید خدای متعال از اجرای احکام اجتماعی صرف نظر کرده باشد، یا اجازه اجرای آن را به کسی که اصلح از دیگران است، داده باشد تا نقض غرض و خلاف حکمت لازم نیاید و با توجه به باطل بودن فرض اول، فرض دوم ثابت می شود؛ یعنی ما از راه عقل کشف می کنیم که چنین اذن و اجازه ای از طرف خدای متعال و اولیای معصوم(ع) صادر شده است؛ حتی اگر بیان نقلی روشنی در این خصوص به ما نرسیده باشد.

۴- فقیه جامع الشرایط، همان فرد اصلحی است که هم احکام اسلام را بهتر از دیگران می شناسد، هم ضمانت بیشتری برای اجرای آن دارد و هم در مقام تأمین مصالح جامعه و تدبیر امور مردم کارآمدتر است.

دقت در دلیل عقلی و تبیین فلسفی نظام ولایت فقیه، بیانگر آن است که صرف نظر از ادله فقهی و تعبدی، عالی ترین وجه حکومت اسلامی که مطلوبیت دارد، حاکمیت معصوم(ع) است؛ اما در اسلام چون ارزش ها دارای مراتب بوده و بی شک حکومت نیز یک ارزش است، با عدم دسترسی به

معصوم، بایـد کسـی را برای حاکمیت برگزیـد که در علم و عمل، شبیه ترین مردم به معصوم(ع) باشد و آن فقیه جامع الشـرایط است که از جهت صلاحیت ها، شباهت بیشتری به معصوم(ع) دارد. برای مطالعه و تحقیق بیشتر ر.ک:

۱- ولایت فقیه و جهاد اکبر، امام خمینی

۲- ولایت فقیه از دیدگاه فقها و مراجع، علی عطایی

۳- ولایت فقیه به زبان ساده، شفیعی

۴- ولایت فقیه، ولایت، فقاهت و عدالت، جوادی آملی

ولایت فقیه انتخابی است یا انتصابی؟

پرسش

ولایت فقیه انتخابی است یا انتصابی؟

پاسخ(قسمت اول)

نظریه رایـج میـان فقهـای شـیعه در طول تاریـخ نظریه انتصـاب است و تنها افراد نادری از فقهای معاصـر معتقـد به نظریه انتخاب هستند(مانند صاحب «دراسات فی ولایه الفقیه»، حسین علی منتظری).

حتی صاحب «دراسات فی ولایه الفقیه» که بیشترین سـهم را در تبیین مبانی انتخاب دارد در زمینه نظریه انتصاب می نویسد: «آن چه از ظاهر کلمات فقهای شـیعه (اصـحاب) و اساتید به دست می آید این است که فقیهان در عصر غیبت منصوب به نصب عام می باشند. بنابر این آنان از طرف امامان معصوم(ع) ولایت بالفعل دارند» همان، ج ۱، ص ۴۲۵. دیگر قائلان به نظریه انتخاب نیز به غیر معروف بودن آن اذعان نموده اند. ر.ک: محمد مهدی آصفی، ولایت الامر، ص ۱۴۶ و ۱۴۸).

به بیـان دیگر نظریه انتخاب جایگاه چنـدانی در فقه شـیعه نـدارد(ایرادات و اشـکالات زیادی نیز بر این نظریه وارد است (ر.ک: دین و دولت، علی ربانی گلپایگانی، نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۸۱، صص ۱۵۷ - ۱۷۰.)

و آن چه در میـان فقهـای متقـدم و متأخر مطرح بوده «نصب ولایت به صورت عام» است. البته در درون نظریه انتصاب دو نظریه وجود دارد که به حوزه و قلمرو ولایت انتصابی مربوط است.

الف) برخی از فقیهان ولایت فقیه را در محدوده امر حسبیه (در مفهوم آن) و یا قضاوت و یا اجرای احکام قضایی و حدود الهی دانسته اند که در نظر آنان ولایت انتصابی، مقیّد می باشد.

ب) در مقابـل بسـیاری از فقیهـان به ولایت عامه و مطلقه فقیه معتقدنـد. از میان فقیهانی که در این دسـته قرار دارنـد می توان از

شیخ مفید، ابن ادریس، علامه حلی، محقق

کرکی، ملااحمد نراقی، صاحب جواهر، شیخ انصاری در «کتاب القضاء» میرزای نائینی آیت الله بروجردی و امام خمینی(ره) نام برد.

جهت مطالعه بیشتر ر.ك:

۱. ولایت فقیه، امام خمینی(ره)، نشر مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام(ره).

۲. ولایت فقیه، ولایت فقاهت و عدالت، عبدالله جوادی آملی، نشر اسراء

۳. ولایت فقیه، محمد هادی معرفت، نشر التمهید.

۴. دین و دولت در اندیشه اسلامی، محمد سروش، نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

۵. نظام سیاسی اسلام، محمد جواد نوروزی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)

۶. مبانی حکومت اسلامی، حسین جوان آراسته، نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

توضیح نظریه انتصاب:

در مسأله ولایت و رهبری جامعه اسلامی، نصب الهی [که تنها منبع مشروعیت حکومت اسلامی است] به دو صورت انجام می پذیرد:

الف) نصب خاص: نصبی است که خداوند (بی واسطه یا باواسطه) شخص معینی را برای اداره و رهبری جامعه اسلامی برگزیده باشد. مانند نصب پیامبر اکرم(ص) و نصب امام علی(ع) و سایر امامان معصوم(ع) و همچنین نصب مالك اشتر توسط امام علی(ع) یا مسلم ابن عقیل توسط امام حسین(ع) و یا نصب نوّاب اربع توسط امام زمان(عج).

ب) نصب عام: منظور از آن انتصاب عده ای از افراد واجدالشرایط و ذی صلاحیت است. بدون در نظر گرفتن مشخصات فردی. در چنین نصبی خداوند یا ائمه معصومین(ع) با ارائه و معرفی یکسری معیارها، صفات و ویژگی ها (مانند فقاهت و علم به احکام الهی، عدالت، تقوا و...) افرادی را که واجد این معیارها و ویژگی ها باشند را (به صورت عام) برای رهبری جامعه اسلامی، در زمان غیبت امام معصوم(ع)، نصب می کنند. مانند نصب فقهای جامع الشرایط از سوی امامان معصوم(ع) جهت اداره جامعه اسلامی در زمان غیبت که

هیچ کدام شخصاً نصب نشده اند. بلکه چون واجدالشرائط هستند منصوب امام زمان(عج) می باشند.

نکته ی قابل توجه این که نصب خاص هیچ تفاوتی با نصب عام در جهت مشروعیت و وجوب اطاعت ندارد، یعنی همچنان که اطاعت از فرامین مالک اشتر که منصوب خاص و بی واسطه امام علی(ع) بود، بر همه مردم واجب بود. اطاعت از فقهیان واجدالشرایط نیز که منصوب عام و با واسطه از سوی امامان معصوم(ع) می باشند، همچنان واجب می باشند.

در ادامه جهت آشنایی بیشتر شما با ادله ای که در جهت اثبات ولایت فقیه و نصب آن از سوی معصومین(ع) وجود دارد؛ مطالب را به اختصار بیان می داریم.

فقهاء و متفکران اسلامی برای اثبات انتصاب ولایت فقیه و مشروعیت حکومت ولایی به دلایل نقلی – اعم از آیات و روایات پیامبر اسلام(ص) و ائمه(ع) – و عقلی متعددی تمسک جسته اند که بیان هر یک و چگونگی دلالت هر کدام بر ولایت فقیه، نیازمند بررسی های مفصل با استفاده از روش خاص خود، یعنی اجتهاد می باشد.

الف. دلایل نقلی؛ مقبوله عمر بن حنظله در طول تاریخ مورد استناد فقهای شیعه بوده است؛ از جمله در میان متأخرین مرحوم محقق نراقی در «عوائد الایام»، صاحب جواهر در «جواهر الکلام» شیخ انصاری در «القضاء و الشهادات»، بحر العلوم در «بلغه الفقیه»، مامقانی در «هدایه الانام فی حکم الاموال الامام»، میرزای نائینی در «منیه الطالب»، سبزواری در «مهذب الاحکام» امام خمینی(ره) در «البیع»، آیت الله گلپایگانی در «الهدایه الی من له الولایه» آیت الله جوادی آملی در «پیرامون وحی و رهبری» و بسیاری از اندیشمندان دیگر قرار گرفته است.

در این روایت، امام صادق(ع) می فرمایند: «... من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و

نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا، فلیرضوا به حکما فأنی قد جعلته علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانّما استخف بحکمنا و علینا رد و الراد علینا کالراد علی الله وهو علی حد الشرک بالله.»، (اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۸).

مرحوم کلینی به سند از عمر بن حنظله روایت می کند که: «از امام صادق(ع) پرسیدم: درباره دو نفر از ما (شیعیان) که در باب «دین» و «میراث» نزاعی دارند، آن گاه به نزد سلطان یا قاضیان (قضات حکومت های جور) جهت حل آن می روند. آیا این عمل جایز است؟ حضرت فرمود: هر کس در موارد حق یا باطل به آن ها مراجعه کند، در واقع به سوی طاغوت رفته و از طاغوت مطالبه قضاوت کرده است؛ از این رو آنچه بر اساس حکم او (که خود فاقد مشروعیت است) دریافت می دارد، به باطل اخذ نموده است؛ هر چند در واقع حق ثابت او باشد زیرا آن را بر اساس حکم طاغوت گرفته است، در حالی که خداوند امر فرموده است: که باید به طاغوت کافر باشند (و آن را به رسمیت نشناسند). خداوند متعال می فرماید: «یریدون ان یتحاکموا الی الطّاغوت و قد امروا ان یکفروا به» آنگاه عمر بن حنظله می پرسد: پس در این صورت چه باید کنند؟ امام(ع) فرمود: باید به کسانی از شما (شیعیان) که حدیث و سخنان ما را روایت می کنند و در حلال و حرام ما به دقت می نگرند و احکام ما را به خوبی باز می شناسند (عالم عادل) مراجعه کنند و او را به عنوان

حاکم بپذیرند. من چنین کسی را بر شما

حاکم قرار دادم. پس هرگاه به حکم ما حکم کند و از او پذیرفته نشود، حکم خدا کوچک شمرده شده و مارد شده، و آن که ما را رد کرده و آن که ما را رد کند، خدا را رد کرده است و چنین چیزی در حد شرک به خداوند است.»

این حدیث از جهت سند معتبر و مورد قبول فقهای شیعه است.

دلالت این حدیث بر ولایت فقیه: مقبوله عمر بن حنظله، مشتمل بر دو توصیه ایجابی و سلبی است:

۱. از یک طرف امام صادق(ع) مطلقا مراجعه به سلطان ستمگر و قاضیان دولت نامشروع را حرام می شمرد و احکام صادره از سوی آن ها را - اگر چه صحیح باشد - فاقد ارزش و باطل می داند.

۲. از طرف دیگر، جهت رفع نیازهای اجتماعی و قضایی شیعیان را بر فقهای جامع الشرایط، مکلف می سازد.

۳. عبارت «فانی قد جعلته علیکم حاکما؛ او را حاکم بر شما قرار دادم با وضوح و روشنی، نصب فقیه عادل بر حکومت و مرجعیت در همه امور سیاسی، اجتماعی و قضایی به دست می آید.

هر چند ظاهر پرسش در روایت، مسئله منازعه و قضاوت است لیکن آنچه جهت و ملاک عمل است، پاسخ امام(ع) است و سخن آن حضرت عام است، خصوصا جمله «فانی قد جعلته علیکم حاکما» با توجه به واژه «حاکم» - که دلالت بر حکومت دارد - نسبت به سایر مسائل و شئون حکومتی تعمیم یافته و شامل آن ها نیز می شود.

البته قرائن واضح و روشن دیگری نیز در پاسخ امام(ع) وجود دارد؛ از جمله استناد به آیه شریفه و منع از مراجعه به طاغوت ها به طور کلی از طرف دیگر امام(ع) در صدر روایت،

دادخواهی و مراجعه به سلطان و قضات حکومتی را حرام شمرده، حکم آن ها را باطل می داند، حتی اگر قضاوت آن ها عادلانه و به حق باشد؛ زیرا اصل این نظام حکومتی در نگاه قرآن و اهل بیت(ع) مردود است و انحصارا مراجعه به حکومت مشروع که انتصاب از ناحیه شارع مقدس است، مورد توصیه و تکلیف امام قرار گرفته است.

امام راحل(ره) در کتاب «ولایت فقیه» در تفسیر و تبیین روایت عمر بن حنظله چنین می نگارد: «همان طور که از صدر و ذیل این روایت و استشهاد امام(ع) به آیه شریفه به دست می آید، موضوع سؤال، حکم کل بوده و امام هم تکلیف کلی را بیان فرموده است و عرض کردم که برای حل و فصل دعاوی حقوقی و جزائی، هم به قضات مراجعه می شود و هم به مقامات اجرایی و به طور کلی حکومتی رجوع به قضات برای این است که حق ثابت شود و فصل خصومات و تعیین کیفر گردد و رجوع به مقامات اجرایی برای الزام طرف دعوا به قبول محاکمه یا اجرای حکم حقوقی و کیفری، هر دو است؛ لهذا در این روایت از امام(ع) سؤال می شود که آیا به سلاطین و قدرت های حکومتی و قضات رجوع کنیم، حضرت در جواب، از مراجعه به مقامات حکومتی ناروا - چه اجرایی و چه قضایی - نهی می فرمایند، دستور می دهند که ملت اسلام در امور خود نباید به سلاطین و حکام جور و قضاتی که عمال آنها هستند، رجوع کنند؛ هر چند حق ثابت داشته باشند و بخواهند برای احقاق و گرفتن آن اقدام کنند. مسلمان، اگر پسر او را کشته اند یا خانه اش را غارت

کرده انـد، باز حق نـدارد به حکام جور برای دادرسـی مراجعه کنـد. همچنین اگر طلب کار است و شاهـد زنـده در دست دارد، نمی توانـد به قضـات سـرسپرده و عمـال ظلمه مراجعه نمایـد. هر گاه در چنین مواردی به آن ها رجوع کرد، به «طاغوت*، یعنی قـدرت های ناروا روی آورده است و در صورتی که به وسـیله این قـدرت ها و دسـتگاه های ناروا به حقوق مسلّم خویش نایل آمید، «فانما یأخذه سـحتا و ان کان حقا ثابتا له» به حرام دست پیدا کرده و حق ندارد در آن تصـرف کند.... این حکم، سیاسـت اسـلام است. حکمی است که سـبب می شود مسـلمانان از مراجعه به قدرت های ناروا و قضاتی که دست نشانده آن ها هسـتند، خودداری کننـد تا دسـتگاه های دولتی جائر و غیر اسـلامی بسـته شونـد، و راه به سوی ائمه هدی(ع) و کسانی که از طرف آنها حق حکومت و قضاوت دارند، باز شود. مقصود اصـلی این بوده که نگذارند سلاطین و قضاتی که از عمّال آن ها هستند، مرجع امور باشـند و مردم دنبال آن ها بروند... بنابراین تکلیف ملت اسلام چیست؟ و در پیش آمدها و منازعات باید چه کنند و به چه مقـامی رجوع کننـد؟ قال: ینظران من کان منکم ممن کان روی حـدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا؛ در اختلافات به راویـان حـدیث ما که به حلال و حرام خـدا - طبق قاعـده - آشـنایند و احکام ما را طبق موازین عقلی و شـرعی می شناسـند، رجوع کنند»، (ولایت فقیه، صص ۸۰ - ۷۷)

پاسخ(قسمت دوم)

«... این فرمـان که امـام(ع) صـادر فرمـوده، کلی و عمـومی است؛ همـان طـور که حضـرت امیرالمـؤمنین(ع) در دوران حکـومت ظاهری خود، حاکم

و والی و قاضی تعیین می کرد و عموم مسلمانان وظیفه داشتند که از آن ها اطاعت کنند و تعبیر به «حاکما» فرموده تا خیال نشود که فقط امور قضایی مطرح است و به سایر امور حکومتی ارتباطی ندارد؛ غیر از صدر و ذیل روایت و آیه ای که در حدیث ذکر شده، استفاده می شود که موضوع، تنها تعیین قاضی نیست که امام(ع) فقط نصب قاضی فرموده باشد و در سایر امور مسلمانان تکلیفی معین نکرده و در نتیجه، یکی از دو سؤالی را که مراجعه به دادخواهی از قدرت های اجرایی ناروا بوده بلا جواب گذاشته باشد. این روایت از واضحات است و در سند و دلالتش وسوسه ای نیست. جای تردید نیست که امام(ع) فقها را برای حکومت و قضاوت تعیین فرموده است. بر عموم مسلمانان لازم است که از این فرمان امام(ع) اطاعت نمایند»، (همان، ص ۱۰۲ – ۱۰۶).

نتیجه استدلال این است که فقهای جامع الشرایط علاوه بر منصب های ولایت در افتاء، اجرای حدود، اختیارات قضایی، نظارت بر حکومت و امور حسبیه، در مسائل سیاسی و اجتماعی نیز ولایت دارند و این مناصب و اختیارات، از اطلاق ادله ولایت فقیه استفاده می گردد. بدیهی است امام(ع) شخص معینی را به حاکمیت منصوب نکرده است بلکه به صورت عام تعیین نموده است. اطاعت از حاکمی که به نصب عام از جانب معصوم(ع) نصب شده، واجب است و عدم پذیرش حکم وی به مثابه عدم پذیرش حکم معصوم(ع) می باشد. علاوه بر روایت فوق، روایات متعدد دیگری نیز دلالت بر ولایت فقیه دارد که به اختصار به برخی از آنها اشاره می نماییم و شرح چگونگی دلالت آن ها را به منابعی که معرفی

می شود وا می گذاریم:

۱- روایت امیرالمؤمنین(ع) از پیامبر اکرم(ص): «اللهم ارحم خلفایی قیل یا رسول اللّه و من خلفائک؟ قال الذین یأتون من بعدی یروون عنّی حدیثی و سنّتی»، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۸ ح ۵۰).

۲- روایت امام موسی بن جعفر(ع): «.. لأنّ المؤمنین الفقهاء حصون الاسلام کحِصنِ سورِ المدینه لها»، (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸، باب فقدد العلماء)

۳- روایت امام صادق(ع) از پیامبر اکرم(ص): «الفقهاء اُمناء الرُسُل...»، (اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶).

۴- روایت حضرت رضا(ع): «انّ الخلق لمّا وقفوا علی حدّ محدود...»، (بحارالانوار، چاپ جدید، ج ۶، ص ۶۰).

۵- توقیع مبارک حضرت ولی عصر(عج): «واما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانّهم حجتی علیکم و انا حجه اللّه ، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۱، ح ۸).

۶- فرمایش امیرالمؤمنین (ع) به شریح: «قد جلست مجلسا لایجلسه الاّ نبیّ او وصیّ نبیّ او شقیّ»، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۶، ح ۲)

۷- حدیث امام صادق(ع): «اتقوا الحکومه فانّ الحکومه انّما هی للامام...»، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۷، ح ۳).

۸- روایت ابی خدیجه از امام صادق(ع): «... وایاکم ان یخاصم بعضکم بعضا الی السلطان الجائر»، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۰، ح ۶)

۹- حدیث امام صادق(ع) از رسول اللّه ص): «انّ العلماء ورثه الأنبیاء»، (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴).

۱۰- آیه کریمه: «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم»، (احزاب، آیه ۶).

۱۱- روایت: «منزله الفقیه فی هذا الوقت کمنزله الانبیاء من بنی اسرائیل»، (بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۴۶).

۱۲- روایت رسول اکرم(ص): «علماء امّتی کسایر انبیاء قبلی»، (جامع الاخبار).

۱۳- روایت: «العلماء حکام علی الناس»، (مستدرک وسائل الشیعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۳۳).

۱۴-

روایت امام حسین(ع) از حضرت امیر(ع): «مَجاری الامور والاحکام علی اَیدی العلماء باللّه الأمناء علی حلاله و حرامه»، (مستدرک وسائل الشیعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۱۶)

۱۵- حدیث پیامبر اکرم(ص): «السلطان ولی من لا ولی له»، (سنن بیهقی، ج ۷، ص ۱۰۵).

۱۶- احادیثی که در باب حدود آمده است و در آنها لفظ امام ذکر شده مانند: «مَن اقرّ علی نفسه عند الامام... فعلی الامام اَن یقیم الحدّ علیه»، (وسائل الشیعه، باب ۳۲ از ابواب مقدمات حدود، ح ۱).

۱۷- روایت امام باقر(ع): «اذا شهد عندالامام شاهدان... اَمَر الامام(ع) بالافطار»، (وسائل الشیعه، باب ۶ از ابواب احکام ماه رمضان، ح ۱)

۱۸- روایات متعددی در باب امر به معروف و نهی از منکر چرا که بعضی از مراتب نهی از منکر جذب و جرح و... است و بدون حاکم اسلامی منجر به هرج و مرج در جامعه می شود و از طرفی هم می دانیم که این احکام در زمان غیبت تعطیل نشده اند.

البته روشن است که هر یک از این روایات توضیح فراوانی دارند که می توانید به کتاب های مفصل از جمله کتاب «شؤون و اختیارات ولی فقیه» ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع امام خمینی(ره) مراجعه کنید.

ب. دلایل عقلی

دلایل عقلی متعددی بر اثبات ولایت فقیه اقامه شده است که به دو دلیل از آن ها اکتفا می نماییم:

دلیل اول. اصل تنزل تدریجی

این دلیل از مقدمات ذیل تشکیل شده است:

۱. برای تأمین نیازمندی های اجتماعی و جلوگیری از هرج و مرج، فساد و اختلال نظام، وجود حکومت در جامعه، امری ضروری است.

۲. اجرای احکام اجتماعی اسلام ضروری است و این امر به زمان حضور پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) اختصاص ندارد؛ یعنی

احکام اسلام جاودان است و باید در همه زمان ها و مکان ها اجرا گردد.

۳. حکومت مطلوب در اسلام، حکومتی است که معصوم(ع) در رأس آن باشد.

۴. هنگامی که فراهم آوردن مصلحت لازم در حد مطلوب میسر نشد، باید نزدیک ترین مرتبه به حد مطلوب را تأمین کرد. هنگامی که مردم از مصالح حکومت معصوم(ع)، مرحوم باشند، باید به دنبال نزدیک ترین و شبیه ترین حکومت به حکومت امام معصوم(ع) باشیم. نزدیکی یک حکومت به امام معصوم(ع) در سه امر متبلور می شود:

نخست، علم به احکام کلی اسلام (فقاهت)؛

دوم، شایستگی روحی و اخلاقی، به گونه ای که تحت تأثیر هواهای نفسانی و تهدید و تطمیع ها قرار نگیرد (تقوا)

سوم، کارایی در مقام مدیریت جامعه که به خصلت های فرعی از قبیل درک سیاسی، اجتماعی، آگاهی از مسائل بین المللی، شجاعت در برخورد با دشمنان و تبهکاران تشخیص اولویت ها و اهمیت ها.

با توجه به این مقدمات نتیجه می گیریم کسی که بیش از سایر مردم، واجد این شرایط باشد (فقیه عادل، زمان شناسی و قادر به مدیریت کلان اجتماعی) باید رهبری جامعه را عهده دار شود و ارکان حکومت را به سوی کمال مطلوب سوق دهد. تشخیص چنین کسی طبعا بر عهده خبرگان خواهد بود چنان که در سایر شئون زندگی اجتماعی نیز چنین است.

دلیل دوم: ولایت فقیه یا حاکمیت اصلح در عصر غیبت: این دلیل نیز دارای مقدمات زیر است:

۱- ولایت بر اموال و اعراض و نفوس مردم، از شؤون ربوبیت الهی است و فقط با نصب و اذن خدای متعال، مشروعیت می یابد.

۲- خداوند این حق قانونی را به پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) داده است.

۳- در زمانی که مردم از وجود رهبر معصوم محرومند، یا باید خدای متعال

از اجرای احکام اجتماعی صرف نظر کرده باشد، یا اجازه اجرای آن را به کسی که اصلح از دیگران است، داده باشد تا ترجیح بلاـ مرجوح و نقض غرض و خلاف حکمت لازم نیاید و با توجه به باطل بودن فرض اول، فرض دوم ثابت می شود؛ یعنی ما از راه عقل کشف می کنیم که چنین اذن و اجازه ای از طرف خدای متعال و اولیای معصوم(ع) صادر شده است؛ حتی اگر بیان نقلی روشنی در این خصوص به ما نرسیده باشد.

۴- فقیه جامع الشرایط، همان فرد اصلحی است که هم احکام اسلام را بهتر از دیگران می شناسد، هم ضمانت بیشتری برای اجرای آن دارد و هم در مقام تأمین مصالح جامعه و تدبیر امور مردم کارآمدتر است.

دقت در دلیل عقلی و تبیین فلسفی نظام ولایت فقیه، بیانگر آن است که صرف نظر از ادله فقهی و تعبدی، عالی ترین وجه حکومت اسلامی که مطلوبیت دارد، حاکمیت معصوم(ع) است؛ اما در اسلام چون ارزش ها دارای مراتب بوده و بی شک حکومت نیز یک ارزش است، با عدم دسترسی به معصوم، باید کسی را برای حاکمیت برگزید که در علم و عمل، شبیه ترین مردم به معصوم(ع) باشد و آن فقیه جامع الشرایط است که از جهت صلاحیت ها، شباهت بیشتری به معصوم(ع) دارد. برای مطالعه و تحقیق بیشتر ر.ک:

۱- ولایت فقیه و جهاد اکبر، امام خمینی

۲- ولایت فقیه از دیدگاه فقها و مراجع، علی عطایی

۳- ولایت فقیه به زبان ساده، شفیعی

۴- ولایت فقیه، ولایت، فقاهت و عدالت، جوادی آملی

۵- حدود ولایت حاکم اسلامی، احمد نراقی

۶- حکومت الهی و ولایت و زعامت، مصطفی آیت اللهی

۷- ولایت فقیه و حاکمیت ملت، طاهری خرم آبادی

۸- ولایت فقیه، شهید هاشمی نژاد

۹- مجله

حوزه شماره ۸۵ – ۸۶ بحثی درباره ولایت فقیه، نجابت

۱۰- ولایت فقیه یا حکومت اسلامی در عصر غیبت، محمد یزدی

۱۱- ولایت فقیه، آیت الله معرفت

۱۲- دین و دولت در اندیشه سیاسی اسلام، محمد سروش

۱۳- نظام سیاسی اسلام، محمد جواد نوروزی

۱۴- حاکمیت دینی، نبی الله ابراهیم زاده آملی

۱۵- شریعت و حکومت، سید محمد مهدی موسوی خلخالی

۱۶- جامعه مدنی و حاکمیت دینی، عبدالحسین خسروپناه

آیا در نظام اسلامی فقیه وکیل مردم است؟ اگر جواب مثبت است چرا حکومت اسلامی را به ولایت فقیه تعبیر می کنند، نه وکالت فقیه؟

پرسش

آیا در نظام اسلامی فقیه وکیل مردم است؟ اگر جواب مثبت است چرا حکومت اسلامی را به ولایت فقیه تعبیر می کنند، نه وکالت فقیه؟

پاسخ

وکیل به کسی گفته می شود که کاری به او واگذار شود تا از طرف واگذار کننده انجام دهد و نیز وکالت عقدی است جایز و قابل فسخ، یعنی موکّل هر زمان اراده کند می تواند وکیل را از وکالت عزل نماید. پس وکالت در جایی فرض می شود که اوّلاً شخصی اصالتاً حق انجام کاری را داشته باشد تا بوسیله عقد وکالت آن را به وکیلش واگذار کند و طبعاً اختیارات و کل در همان محدوده اختیارات خود موکّل خواهد بوده بیش از آن. ثانیاً موکّل هر وقت بخواهد می تواند وکیلش را عزل نماید.

کسانی که نظریه «وکالت فقیه» را مطرح نموده اند، وکالت را به معنای حقوقی گرفته اند و مقصودشان این است که مردم دارای حقوق اجتماعی ویژه ای هستند و با تعیین رهبری، این حقوق را به او واگذار می نماید. این نظریه که اخیراً توسط برخی به عنوان نظریه فقهی مطرح شده است در تاریخ فقه شیعه پیشینه ای ندارد و اثری از آن در کتب معتبر فقهی دیده نمی شود و آنچه که در نظام سیاسی اسلام مورد نظر است، این نظریه منطبق نیست زیرا بعضی از اختیاراتی که حاکم در حکومت اسلامی دارد در حوزه حقوق مردم نیست. مثلاً حاکم حق دارد به عنوان حد، قصاص و یا تعزیر، مطابق با ضوابط معیّن شرعی کسی را بکشد یا عضوی از اعضای بدن او را قطع کند، این حق که در شرع اسلام برای حاکم تعیین شده است برای ؟؟؟ انسانها قرار داده نشده است؛

یعنی هیچ کسی حق ندارد خودکشی کند یا دست و پای خود را قطع کند. و چون هیچ انسانی چنین حقّی نسبت به خود ندارد، نمی تواند آن را به دیگری واگذار کند و او را در این حق وکیل نماید.

از این رو حکومت حقّی است که خداوند به حاکم داده است نه اینکه مردم به او داده باشند(۱).

« بخش پاسخ به سؤالات »

۱) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت اللّه مصباح یزدی.

بحث ولایت از چه زمانی در اسلام مطرح شد؟

پرسش

بحث ولایت از چه زمانی در اسلام مطرح شد؟

پاسخ

آقای سروش به این پرسش این گونه پاسخ داده است: «روز غدیر سرآغاز اتّفاقات بسیار مهم و شگرفی در عالم اسلام بود. هم در تئوری های کلامی مسلمانان تأثیرات عظیم نهاد و هم در سرنوشت اجتماعی آنان مؤثّر افتاد و نهایتاً بدل به عنصری شد که عظیم ترین و ماندگارترین شکاف را در میان مسلمانان پدید آورد و به تنهایی مولد مفهوم بسیار فربهی به نام «ولایت» شد. حادثه غدیر هم از نظر کلامی و هم از جهت سیاسی تأثیر ماندگاری در امّت پیامبر«صلی الله علیه وآله» بر جای نهاد، سرّ آن این بود که مسلمانان در تفسیر حادثه غدیر به اختلاف افتادند و دست کم دو تفسیر اساسی و مهم از این حادثه به دست دادند که همچنان تا امروز پا برجا مانده است و هیچ یک میدان را به نفع دیگری خالی نکرده است»(۱).

ZZZ

روز غدیر یکی از روزهائی است که بحث ولایت در آن روز مطرح گردید نه تنها روز آن. و البته یکی از برجسته ترین روزهای آن است. در سال دهم هجری در حجّهالوداع حضرت رسول«صلی الله علیه وآله» به هنگام بازگشت به مدینه در روز هجدهم ذیحجّه حضرت علی«علیه السلام» را به عنوان «ولیّ» به مردم معرّفی کردند و حدیث معروف و متواتر غدیر و حدیث ثقلین را که متعلّق به آن روز است، بیان فرمودند. ولی بحث ولایت حضرت امیر«علیه السلام» و ولایت به طور کلّی و مبانی آن چیزی نیست که از آن روز شروع شده باشد و فقط منحصر به آن روز باشد که آقای سروش می گویند: «به تنهایی

مولّـد مفهوم بسـیار فربهی به نام «ولایت» شـد» بلکه از آغاز بعثت حضـرت رسول«صـلی الله علیه وآله» تا زمان رحلت ایشان می بینیم و در تاریخ هـم هست که ایشـان در جاهـای متفـاوت و برحسب شـرائط مختلـف حضـرت علی«علیه السـلام» را به عنـوان جانشـین خود و بعنوان ولیّ خدا معرّفی کرده اند از زمانی که حضرت کوچک بودند در قضیّه یوم الدار تا زمان رحلت حضرت رسول«صـلی الله علیه وآله» که حضـرت قلم و دوات خواستند و از داستان تبلیغ سوره توبه گرفته تا صدقه در رکوع و... حضرت بارهـا این وظیفه را که از جـانب خداونـد معیّن شـده بود انجـام دادنـد که آیـات آن در قرآن و روایـات آن در مجـامع روائی و تفاسیر شیعه و سنّی موجود است.

همه اینهـا نشـان می دهـد که قصه از روز غـدیر آغـاز نشـده بلکه از همـان آغـاز بعثت «طرح ولاـیت» مطرح بوده چنانکه بحث ولایت نبی هم و ولایت خدا هم.

در طول جریان بعثت از حضـرت رسول«صـلی الله علیه وآله» روایات متعدد و متواتری را فریقین(شـیعه و سنّی) نقل کرده اند که در آن حضـرت رسول«صـلی الله علیه وآله» خلفاء بعـد از خود را معرّفی می کنند که مضـمون آنها تقریباً یکی است که: «یکون من بعدی اثنا عشر امیراً کلهم من قریش»(۲). تفاوت این روایات به اجمال و تفصیل آنهاست والاّ محتوای تمامی آنها با توجّه به کثرتشان یکی است. در بعضی حضرت به طور کلّی می فرمایند: دوازده امیر و در بعضی به تفصیل نام دوازده نفر را می برند.

ایـن روایت در زمـان حضـرت رسـول«صـلی الله علیه وآله» و بعـد از ایشـان معروف بـود به همین جهت دسـیسه چینـان بـا اینکه خواستند، نتوانستند در

آن ها دست ببرنـد و آنها را تحریف کنند. بعدها اموی ها و عبّاسـی ها سـعی کردند که این روایت را بر خلفاء خود منطبق کنند امّا موفق نشدنـد(۳). بـه هر حـال چنـانکه می بینیـد قصه ولاـیت و خلاـفت از غـدیر نبـود که آغـاز شـد بلکه در زمـان حضـرت رسول«صلی الله علیه وآله» مطرح بوده. و ایشان خود در صدد طرح و تثبیت ولایت بودند.

« بخش پاسخ به سؤالات »

۱) کتاب بسط تجربه نبوی، صص ۲۴۳ – ۲۴۴.

۲) منتخب الاثر، لطف اللّه صافی، ایشان روایات را دسته بندی و مشخص کرده اند و روایاتی را که به تفصیل همه دوازده نفر یا بعضی را گفته اند جداگانه آورده اند. جویندگان می توانند به کتاب ایشان و دیگر کتب معتبر در این زمینه مراجعه نمایند.

۳) همان.

آیا ولی فقیه به صورت انتخابی تعیین می شود یا به صورت انتصابی؟

پرسش

آیا ولی فقیه به صورت انتخابی تعیین می شود یا به صورت انتصابی؟

پاسخ

این پرســش به مشـروعیت رهبری در حکومت اسـلامی بر می گردد و اینکه آیـا مشـروعیت رهبری از بالاـست و نوعی انتصـاب است؟ یعنی همان گونه که خدای متعال پیغمبر اکرم(ص) را نصب فرمود و ایشان نیز طبق عقیده شـیعه از سوی خدا، ائمه اطهار را تعیین نمود حضـرات ائمه(ع) هم در زمـانی که می توانسـتند حکـامی را برای شـهرها منصوب می کردنـد، در زمان غیبت نیز فقهاء به صورت عام نصب شـده انـد و یا اینکه مشـروعیت رهبری از پایین است و نوعی انتخاب در کار است؟ طبق این نظریه – در زمـان غیبت – ولی فقیه از سوی مردم انتخـاب می شود و بـا همین رأی و انتخـاب، حکومت وی مشـروعیت می یابـد ؛ یعنی مشروعیت ولی فقیه از سوی مردم است. آنها با انتخاب رهبر، حق تسلطی را که بر خود دارند، به او واگذار می کنند.

البته در نظریه «انتخاب» برداشت های متفاوتی وجود دارد، ولی همه برداشت ها بر این اتفاق دارنـد که مردم ولی فقیه را انتخاب می کنند و به نحوی در مشـروعیت حکومت او مؤثرند، به گونه ای که اگر مردم نباشند، ولایت فقیه نه تنها مقبولیت ندارد بلکه مشروعیت هم ندارد. طبق نظریه «انتخاب» مردم خبرگان را بر می گزینند و خبرگان هم از سوی مردم، رهبر را انتخاب می کنند؛ یعنی به او مشروعیت می بخشند. در این فرض، گویی مردم، امانتی را به خبرگان سپرده اند و آنها به عنوان امین مردم، امانت را به رهبر می سپارند. پس نقش خبرگان وساطت و رساندن مشروعیتی است که از سوی مردم به ولی فقیه داده می شود.

باید توجه داشت که

اوّلاً: این نظریه سابقه فقهی ندارد (یعنی فقهای گذشته هیچکدام چنین نظریه ای را مطرح نکرده و در مورد صحت و سقم آن صحبت نکرده و کسی آن را نپذیرفته است. ثانیاً: براساس این نظریه، مشروعیت حکومت ازناحیه مردم به فقیه اعطا می شود در حالیکه مردم اصلا حق حاکمیتی از خودشان ندارند تا به کسی اعطا کنند زیر ازدیدگاه دین اسلام حکومت فقط از آن خداست و باید مشروعیت آن هم از سوی خداوند باشد و از جانب خداوند به هرکس اعطا شود. و از منظر بینش قرآنی هر حکومتی که ریشه آن از غیر خدا باشد طاغوت است.{۱} در مورد پیامبران و امامان معصوم این واگذاری به صورت نصب خاص بوده است و در مورد فقیه جامع شرایط بصورت نصب عام می باشد.

ثالثاً: اگر بپذیریم که مشروعیت را مردم به حاکم شرعی می بخشند. جای این سوال است که چون همه مردم با حاکم شرعی بیعت نمی کنند بلکه اکثریت به او رأی می دهند، آیا آن اقلیت چه وظیفه ای دارند. حکومت اسلامی بر آن اقلیت چه مشروعیتی دارد؟ در حالیکه آنان حق تسلط و حکومت خود را به حاکم نبخشیده اند.

بطور خلاصه اشکالاتی که بر نظام دموکراتیک مبتنی بر انتخابات وارد است بر این نظریه نیز وارد می شود.

اما نظریه مشهور در میان فقهای شیعه همان نظریه انتصاب است.

حضرت امام خمینی؛ از مهمترین طرفداران نظریه انتصاب بوده و در بعضی از سخنان خود به این نظریه تصریح کرده است از جمله در مورد انتخاب مهندس بازرگان به نخست وزیری می فرماید: من که ایشان را حاکم کردم، یک نفر آدمی هستم که به واسطه ولایتی که از

طرف شارع مقدس دارم، ایشان را (نخست وزیر) قرار دادم. ایشان را که من قرار دادم، واجب الاتباع است»{۲} و همچنین در کتاب ولایت فقیه و در موارد دیگر بارها بر نظر انتصاب اشاره نموده و بر آن تأکید کرده است. طبق نظریه «انتصاب» نقش خبرگان در واقع شهادت دادن و معرفی کردن رهبر است؛ یعنی فرض این است که در هر زمانی «فقیه اصلح» برای اداره جامعه اسلامی از سوی امام زمان(ع) منصوب شده است، ولی مردم او را نمی شناسند. برای شناسایی ولی فقیه به ناچار – بنابر ادله شرعی و نیز به اقتضای ذوق عقلایی – باید از خبرگان بهره جست.{۳} بنابراین در پاسخ پرسش فوق باید بگوییم که طبق ادله متقن عقلی و نقلی ولایت فقیه انتصابی است و مشروعیت آن به حاکمیت خداوند متعال بر جهان هستی بر می گردد.

[۱].آیات ۵۸ تا ۶۱، سوره نساء.

[۲].حیفه ی امام، ج ۶، ص ۵۹.

[۳].پرسشها و پاسخها از استاد مصباح یزدی، ج ۲، ص ۴۹. و بحثی کوتاه از ولایت فقیه ص ۱۴۷.

آیا ولی فقیه به صورت انتخابی تعیین می شود یا به صورت انتصابی؟

پرسش

آیا ولی فقیه به صورت انتخابی تعیین می شود یا به صورت انتصابی؟

پاسخ

دین اسلام به امر رهبری و مدیریت جامعه توجه داشته و ضرورت وجود حکومت را چنان می داند که حضرت علی(ع) حکومت زمامدار ستمگر کینه توز را از فتنه مداوم ناشی از بی حکومتی بهتر می داند اما ضرورت دخالت علمای دین در امر زمامداری به این خاطر مورد توجه قرار گرفته است که از این طریق عدالت به اجرا درآید و از ستمگری جلوگیری شود.

اوصاف و ویژگیهای رهبری در کتب فقهی و مدارک اسلامی بیان گردیده است که شامل علم – احاطه کامل به مبانی و علوم دین، ایمان و اعتقاد کامل به مبانی اسلام ، اخلاق – عدالت و تقوا – و نیز برخی دیگر از شرایط مانند مرد بودن و حلال زاده بودن، آگاهی سیاسی و توانایی مدیریتی می باشد. و بنابراین هر کس در زمان غیبت شرایط ولایت را احراز کند به صورت بالقوه در مقام رهبری امت اسلامی قرار می گیرد بنابراین ممکن است علمای متعددی در یک زمان در نقاط مختلف و یا یک منطقه جغرافیای شرایط مذکور را داشته باشند اما از آنجا که اعمال ولایت و بر پایی حکومت توسط افراد متعدد اشکالات فراوانی دارد و موجب هرج و مرج می گردید و با هدف داشتن حکومت فقیه مغایرت دارد لذا عاقلانه ترین راه، تعیین رهبر و ولی فقیه خواهد بود. برای تعیین رهبر و منصب زمامدار سه راه وجود دارد:

۱ – الهی؛

۲ – فردی؛

۳ – مردمی.

منظور از حکومت فردی آن است که خود شخص با اعمال زور و غیره حاکم شود که چنین حکومتی با ولایت مغایرت دارد و در

حکومت اسلامی این روش مردود شمرده می شود. لذا برای تعیین ولی فقیه و مجتهدی که حکومت اسلامی را به دست گرفته و توانایی اعمال ولایت پیدا کند، دو طریق باقی می ماند؛ نخست انتخاب الهی به این معنا که خداوند خود شخص خاصی را به عنوان حاکم برگزینند مانند حکومت نبی اکرم(ص) و ائمه اطهار که حق حاکمیت و ولایت امت اسلام به آنها واگذار گردیده که این روش نیز پس از غیبت کبرا عملی نیست و دوم یعنی تنها راه باقیمانده انتخاب توسط مردم است. اما در این مرحله بحث اصلی این است که آیا مردم ولی فقیه را انتخاب می نمایند یا اینکه ولی فقیه منصوب خداوند است و مردم فقط با او بیعت می کنند و به او توانایی اعمال ولایت اعطا می نمایند؟

تعدادی از فقهای شیعه قایل به نظریه انتصاب می باشند، اینان معتقدانند شخصی که دارای شرایط به صورت کامل باشد به ولایت منصوب شده و چنانچه مردم موافق یا مخالف وی باشند در هر دو شرایط او ولی است و ولایت از او ساقط نمی شود.

گروه دیگری بر انتخابی بودن ولی فقیه تأکید داشته و بیشتر توجه آنها به این مطلب است که گاهی بیش از یک نفر فقیه دارای شرایط ولایت هستند و بنابراین تعیین ولی فقیه به عهده رأی دهندگان است و رأی مردم ولی فقیه را تعیین می کند ولو شخص دیگری از او شایسته تر باشد.

البته تعدادی نیز قایل به نظریه دیگری شده اند یعنی انتخابی و انتصابی بودن ولی فقیه. اینان معتقداند بیعت و انتخاب در عصر غیبت دو نقش ایفا می کند:

۱ – شناسایی واجدان شرایط لازم به وسیله عقل و

شرع؛

۲ – انتخاب فرد اصلح و تعهد وفاداری نسبت به ولی و فراهم ساختن امکانات لازم برای ایجاد توان و قدرت اجرایی ولی.

در این نظریه تعیین ولی از طرف شارع به صورت توصیفی انجام گرفته یعنی شارع اوصافی را بیان نموده که هر کس واجد آن شرایط باشد، شایستگی مقام ولایت را دارا می شود و این همان انتصاب است و تشخیص واجدان شرایط به مردم واگذار شده و این شناسایی و بیعت مورد امضا و تأیید شارع قرار گرفته است و این همان انتخاب مردمی در سایه رهنمود شرع و مورد قبول شارع است.

اما آنچه که در حقوق اساسی و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده و بیشتر حقوقدانان به آن اعتقاد دارند بحث انتخابی بودن ولی فقیه می باشد و از نظر حقوقی حکومت اسلامی ایران با رأی ملت ایجاد شده است، در این نظام اداره امور کشور به اتکای آرای عمومی است{۱}، همچنان که مردم در انتخاب رهبری، ریاست جمهوری، نمایندگان مجلس شورای اسلامی و غیره مشارکت مستقیم و یا غیر مستقیم دارند.

[]. ولایت فقیه، محمد هادی موفت.

آیا ولی فقیه به صورت انتخابی تعیین می شود یا به صورت انتصابی ؟

پرسش

آیا ولی فقیه به صورت انتخابی تعیین می شود یا به صورت انتصابی ؟

پاسخ

رهبری جامعه اسلامی در زمان غیبت امام معصوم(ع) بر عهده فقهای جامع الشرایط قرار داده شده و آنها برای ولایت از جانب خداوند به صورت عام منصوب شده اند که تشخیص فقیه اعلم و افضل و شایسته این منصب به عهده مردم است که یا به صورت مستقیم و یا با واسطه خبرگان این مهم انجام می پذیرد. این نظریه را انتصاب می نامند/

در کنار آن، نظریه انتخاب وجود دارد، مراد آن است که ایمه اطهار(ع) شرایط فقهای جامع شرایط را برای منصب ولایت بیان کرده، ولی نصب نکرده اند. اگر مردم آنان را برای رهبری انتخاب کنند، فقیه انتخاب شده حق اعمال ولایت پیدا می کنند. به عبارتی، انتخاب معمولا به معنای توکیل است و رهبر مانند سایر افراد منتخب، وکیل مردم خواهد بود/

روایات ما بر انتصابی بودن ولایت فقیه گواهی می دهد{۱} که چنین مهمی در اصل ۱۰۷ قانون اساسی نیز متبلور است :

«پس از مرجع عالیقدر تقلید و رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلام و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت الله العظمی امام خمینی که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند، تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم

است. خبرگـان رهـبری دربـاره همه فقهـای واجدالشـرایط مـذکور در اصـول پنجم و یکصـد و نهم بررسـی و مشورت می کنند هرگاه یکی از آنان را اعلم به احکام و موضوعات فقهی یا مسایل سیاسـی و اجتماعی یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یکصد و نهم تشخیص دهند او را به رهبری انتخاب می کنند... رهبر منتخب

خبرگان، ولایت امر و همه مسؤولیت های ناشی از آن را بر عهده خواهد داشت»/

کلمه انتخاب درباره رهبری به معنای پذیرش است{۲} و از نقش کلیدی مردم درباره ولایت فقیه خبر می دهد. بعبارتی مشروعیت حاکمیت فقیه از سوی خداوند و امام زمان (ع) است و تعیین شخص نیز به نوعی به اجازه آن حضرت انتساب پیدا کند اما استقرار حکومت او بستگی به قبول و پذیرش مردم دارد.{۳}

بنابراین از نظر شرعی ولی فقیه از سوی خداوند نصب شده است ولی تحقق عملی حکومت او در متن جامعه از طریق انتخاب مردم انجام می گیرد که این انتخاب معمولا غیرمستقیم است /

[۱]. الکافی، ج ۱، ص ۶۷ ؛ التهذیب، ج ۶، ص ۲۱۸ ؛ وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۹.

[۲]. ولایت فقیه، جوادی آملی، ص ۴۰۴/

[۳]. ولایت فقیه، مصباح یزدی، ص ۶۹/

موضوع:اشتباه حاکم

آیا ولی فقیه به صورت انتخابی تعیین می شود یا به صورت انتصابی ؟

پرسش

آیا ولی فقیه به صورت انتخابی تعیین می شود یا به صورت انتصابی ؟

پاسخ

رهبری جامعه اسلامی در زمان غیبت امام معصوم(ع) بر عهده فقهای جامع الشرایط قرار داده شده و آنها برای ولایت از جانب خداوند به صورت عام منصوب شده اند که تشخیص فقیه اعلم و افضل و شایسته این منصب به عهده مردم است که یا به صورت مستقیم و یا با واسطه خبرگان این مهم انجام می پذیرد. این نظریه را انتصاب می نامند/

در کنار آن، نظریه انتخاب وجود دارد، مراد آن است که ائمه اطهار: شرایط فقهای جامع شرایط را برای منصب ولایت بیان کرده، ولی نصب نکرده اند. اگر مردم آنان را برای رهبری انتخاب کنند، فقیه انتخاب شده حق اعمال ولایت پیدا می کنند. به عبارتی، انتخاب معمولا به معنای توکیل است و رهبر مانند سایر افراد منتخب، وکیل مردم خواهد بود/

روایات ما بر انتصابی بودن ولایت فقیه گواهی می دهد{۱} که چنین مهمی در اصل ۱۰۷ قانون اساسی نیز متبلور است :

«پس از مرجع عالیقدر تقلید و رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلام و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت الله العظمی امام خمینی(ره) که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند، تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب

مردم است. خبرگان رهبری درباره همه فقهای واجدالشرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم بررسی و مشورت می کنند هرگاه یکی از آنان را اعلم به احکام و موضوعات فقهی یا مسایل سیاسی و اجتماعی یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یکصد و نهم تشخیص دهند او را به رهبری انتخاب می کنند... رهبر منتخب

خبرگان، ولایت امر و همه مسؤولیت های ناشی از آن را بر عهده خواهد داشت»/

کلمه انتخاب درباره رهبری به معنای پذیرش است{۲} و از نقش کلیدی مردم درباره ولایت فقیه خبر می دهد. بعبارتی مشروعیت حاکمیت فقیه از سوی خداوند و امام زمان۷ است و تعیین شخص نیز به نوعی به اجازه آن حضرت انتساب پیدا کند اما استقرار حکومت او بستگی به قبول و پذیرش مردم دارد.{۳}

بنابراین از نظر شرعی ولی فقیه از سوی خداوند نصب شده است ولی تحقق عملی حکومت او در متن جامعه از طریق انتخاب مردم انجام می گیرد که این انتخاب معمولا غیرمستقیم است /

[۱].الکافی، ج ۱، ص ۶۷ ؛ التهذیب، ج ۶، ص ۲۱۸ ؛ وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۹.

[۲].ولایت فقیه، جوادی آملی، ص ۴۰۴/

[۳].ولایت فقیه، مصباح یزدی، ص ۶۹/

موضوع: تفاوت ولی فقیه با حاکمان دیگر

آیا ولی فقیه به صورت انتخابی تعیین می شود یا به صورت انتصابی؟

پرسش

آیا ولی فقیه به صورت انتخابی تعیین می شود یا به صورت انتصابی؟

پاسخ

دین اسلام بر امر رهبری و مدیریت جامعه صحه گذاشته و ضرورت وجود حکومت تا آنجا است که حضرت علی(ع) حکومت زمامدار ستمگر کینه توز را از فتنه مداوم ناشی از بی حکومتی بهتر می داند. ضرورت دخالت علمای دین در امر زمامداری به این خاطر مورد توجه قرار گرفته است که از این طریق عدالت را به اجراء درآورند و از ستمگری جلوگیری نمایند. اوصاف رهبری در کتب فقهی و مدارك اسلامی برای فقهاء عموماً و برای فقهای زمامدار خصوصاً بیان گردیده است که شامل علم (منظور احاطه کامل به مبانی و علوم دین است) ایمان و اعتقاد کامل به مبانی اسلام - اخلاق (عدالت و تقوا) شرایط مشخص (مثل مرد بودن، حلال زاده بودن) آگاهی سیاسی و توانایی مدیریتی می باشد هر کس که شرایط ولایت را در زمان غیبت احراز کند بالقوه در مقام رهبری امت اسلامی قرار می گیرد بنابراین ممکن است علماء متعددی در یک زمان در نقاط مختلف و یا یک منطقه جغرافیای شرایط مذکور را داشته باشند. بکارگیری حق اعمال ولایت و حکومت توسط بیش از یک نفر اشکالات فراوانی دارد که خود موجب هرج و مرج گردیده و با هدف داشتن حکومت فقیه مغایرت دارد. لذا عاقلانه ترین راه تعیین رهبر واحد خواهد بود که برای تعیین رهبر و نصب زمامدار سه راه وجود دارد: ۱ - الهی؛ ۲ - فردی؛ ۳ - مردمی؛ منظور از فردی که خود شخصاً و با اعمال زور و غیره حاکم شود که این خود مخالف با ولایت او خواهد بود و در

حکومت اسلامی این روش مردود شمرده می شود. لذا برای تعیین ولی فقیه و مجتهدی که حاکم بشود و توانایی اعمال ولایت پیدا کند به دو طریق باقی می ماند - الهی که خداوند صریحاً و یقیناً شخص خاصی را به عنوان حاکم برگزیند مثل حکومت نبی اکرم(ص) و ائمه اطهار که حق حاکمیت و ولایت امت اسلام به آنها واگذار گردیده - این روش بعد از زمان غیبت کبری انجام نمی گیرد لذا راه دیگری که مردمی است باقی می ماند - بحث اصلی در این راه است که آیا مردم انتخاب ولی فقیه را می نمایند یا اینکه ولی منصوب از طرف خدا است و مردم فقط بیعت می کنند و به او توانایی اعمال ولایت فعلی اعطاء می کنند تعدادی از فقهاء شیعه که دارای تالیفاتی نیز می باشند قائل به نظریه انتصابی بودن ولی فقیه هستند. اینان معتقدند که شخصی که دارای شرایط به نحو کامله باشد او تعیین ولایت شده و چون دارای شرایطی است که در روایات آمده لذا شخصی که اصلح است او تعیین شده و مردم موافق و یا مخالف او باشند او ولی است و ولایت از او ساقط نمی شود.

گروه دیگری بر انتخابی بودن ولی فقیه تاکید داشته و بیشتر توجه آنها بر این مطلب است که گاهی بیش از یک نفر فقیه دارای شرایط است و ممکن است متساوی باشند. لذا تعیین ولی فقیه بعهده رأی دهندگان است که او را با رأی خویش تعیین می کنند ولو واقعاً شخص دیگری از اول اصلح باشد اما مردم ولایت او را نمی پذیرند و شخص دیگری به نظام خویش برمی گزینند.

و تعدادی نیز قائل به نظر به

سومی شده اند که قائل به انتخابی و انتصابی بودن ولی فقیه هستند اینان معتقدند بیعت و انتخاب در عصر غیبت دو نقش را ایفاء می کند. ۱ – شناسایی واجدین شرایط لازم در سایه حکم و عقل و شرع؛ ۲ – انتخاب فرد اصلح و تعهد وفاداری نسبت به ولی و فراهم ساختن امکانات لازم برای ایجاد توان و قدرت اجرایی ولی. در اینجا تعیین ولی از طرف شرع به صورت توصیفی است یعنی شارع اوصافی را بیان می کند که هر که واجد آن شرایط باشد شایستگی مقام ولایت را دارد اینجا می شود انتصابی و تشخیص واجدین شرایط را به مردم واگذار می کند و این شناسایی و بیعت مورد امضاء و تأیید شارع قرار می گیرد انتخاب مردمی در سایه رهنمود شرع و مورد قبول شارع که این نظر به سومی می شود نظر به حد میانی انتخاب و انتصاب.

اما آنچه که در حقوق اساسی و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده و بیشتر حقوقدانان به آن اعتقاد داشته بحث انتخابی بودن ولی فقیه می باشد و از نظر حقوقی حکومت اسلامی ایران با رأی ملت ایجاد شده. در این نظام اداره امور کشور به اتکاء آراء عمومی است {۱} همچنانکه مردم در انتخاب رهبری – ریاست جمهوری – نمایندگان مجلس شورای اسلامی و غیره مشارکت مستقیم و یا غیر مستقیم دارند.

و از نظر سیاسی احزاب – جمعیتها – انجمنهای سیاسی و صنفی و انجمنهای اسلامی و اقلیتهای دینی شناخته شده آزادند که این باعث حضور متشکل و خودجوش مردم در صحنه های سیاسی امکان نزدیکی آنان به اعمال حاکمیت از طریق رقابتهای حزبی را فراهم می کند و از نظر اجتماعی

دعوت به خیر – امر به معروف و نهی از منکر وظیفه ای همگانی است و متقابلاً بر عهده مردم نسبت به یکدیگر و دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت در این مشارکت ارشادی مردم قادر خواهند بود سهمی اساسی در نظارت بر اعمال دولت و سالم سازی جامعه بر عهده داشته باشند.

[۱]. ولایت فقیه، محمد هادی معرفت.

گروهی مدعی شده اند که ولایت فقیه همانند دیکتاتور عمل می کند، در جواب آن ها باید چه بگوییم

پرسش

گروهی مدعی شده اند که ولایت فقیه همانند دیکتاتور عمل می کند، در جواب آن ها باید چه بگوییم

پاسخ

هرکس می تواند برای خود ادعایی داشته باشد، اما مهم دلیلی است که برای ادعای خود می آورد، و در این مورد ذکر شده چنین دلیلی وجود ندارد؛ زیرا ما در زمان خود دو ولی فقیه دیده ایم یکی حضرت امام خمینی ره و دیگری حضرت آیت اللّه خامنه ای که هم اکنون رهبر انقلاب اسلامی ایران است مردم ایران نه تنها هیچ گونه حرکت دیکتاتور مآبانه از این دو بزرگوار ندیده اند بلکه با تمام وجود احساس کرده اند که آنان مثل یک پدر دلسوز و آگاه و درد آشنا در خدمت ملت اند.

ممکن است گفته شود: ما از ولی فقیه فعلی عمل دیکتاتورانه ندیده ایم ولی ممکن است ولی فقیه با قدرتی که دارد، در آینده مستبدانه عمل کند.

در پاسخ می گوییم بلی ممکن است کار ولی فقیه هم به استبداد بکشد؛ زیرا خطر استبداد در انسان غیر معصوم وجود دارد، لیکن باید توجه داشت که در شرع و دین و نیز در قانون اساسی برای چنین موردی راهکاری اندیشه شده که جلوی هر گونه استبداد و خروج از عدالت را می گیرد، مثلاً وقتی ولی فقیه پا را از شرع فراتر گذاشت و از هوای نفسش پیروی کرد او دیگر ولی فقیه نیست یعنی از طرف شارع مقدس ولایت ندارد، چون یکی از شرایط ولایت فقیه عدالت است و هر وقت ولی فقیه از عدالت ساقط شد از ولایت هم ساقط می شود.۱[۱] (عمل مستبدانه و دیکتاتور مآبانه یکی از مصادیق خروج شخص از عدالت است از این رو است که در قانون اساسی

پیش بنی شده هرگاه مجلس خبرگان رهبری احراز کردند رهبر بر خلاف قوانین عمل می کند بر کناری وی را به مردم اطلاع می دهند، و رهبر جدید را پس از شناسایی به مردم معرفی می کنند.[۲] از این جا روشن می شود که در حکومت اسلامی حاکم قانون الهی است و ولی فقیه مجری آن قانون است و در مقام عمل خود همانند یک فرد معمولی است امام خمینی در این زمینه می فرماید: "آن چه که در اسلام حکومت می کند، فقاهت و عدالت است و به تعبیر دیگر، حاکم و ولی مردم در اسلام قانون الهی است نه شخص خاص زیرا شخص فقیه یک تافته جدا بافته از مردم نیست، بلکه او نیز همانند یکی از آحاد مردم موظف به رعایت احکام و قوانین الهی است .[۳]

[۱]عبداللّه جوادی آملی ولایت فقه و عدالت ص ۴۸۰.

[۲]قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران اصل ۱۱۱.

[۳]امام خمینی کتاب البیع ج ۲، ص ۴۶۴.

از کدام آیه قرآن استنباط می شود که ما به ولایت فقیه محتاج هستیم و آیا ولی فقیه باید از طبقه روحانیت باشد؟

پرسش

از کدام آیه قرآن استنباط می شود که ما به ولایت فقیه محتاج هستیم و آیا ولی فقیه باید از طبقه روحانیت باشد؟

پاسخ

در مورد قسمت اول سؤال باید گفت در قرآن کریم آیه ای صریح در مورد ولایت فقیه نداریم قرآن، کلیات احکام اسلام را بیان نموده و جزئیات را به عهده رسول خدا گذاشته است مثلاً اصل وجوب نماز را قرآن فرموده و کیفیت نماز را رسول اللّه (ص بیان نموده است قرآن امامان معصوم (ع را جانشینان رسول خدا (ص و حاکمان بر مردم معرفی نمود و فرمود از "اولی الامر".۲[۱] "- اطاعت کنید و حضرات امامان (ع هم فقهای دارای شرایط رهبری را به عنوان جانشینان خود و ولی فقیه را به طور عام در دوران غیبت امام زمان عج اعلام کرده اند و مردم را موظف فرموده اند که از ولایت فقیه پیروی و اطاعت نمایند. و زیر بار حاکمان ظالم و ستم گران و نا آشنا به احکام اسلام نروند؛ بنابر این از طریق آیه اولی الامر که در مورد امامان معصوم است به طور غیر مستقیم می توان ولایت نایبان عام (ولایت فقیه را ثابت کرد.

عمر بن حنظله می گوید: از حضرت صادق (ع در باره دو نفر از دوستان مان (یعنی شیعه که نزاعی بین شان بود، در مورد قرض یا میراث به قاضی برای رسیدگی مراجعه کرده بودند سؤال کردم که آیا این درست است فرمود: هرکس در مورد دعاوی حق یا باطل به آنان مراجعه کند در حقیقت به طاغوت یعنی قدرت حاکمه ناروا مراجعه نموده است و هر چه را که به حکم آن قاضی بگیرد به طور حرام می گیرد گرچه

حق او باشـد؛ زیرا آن را با حکم و رأی طاغوت گرفته که خدا دسـتور داده به آن کافر شود. پرسـیدم چه باید کرد؟ فرمود: باید کسـی را که حـدیث مـارا روایت کرده و در حلاـل و حرام ما مطالعه نموده و صاحب نظر باشـد و احکام و قوانین ما را شـناخته باشد به عنوان قاضـی و داور بپذیرید، زیرا من او را حاکم بر شـما قرار داده ام ۲ می بینیم امـام صادق (ع فقها را که صاحب نظر در احکـام شـرعی هسـتند و آشـنا بـا قوانین اسـلام می باشـند حـاکم بر مردم قرار داده است بنابر این ولی فقیه به صورت عام از طرف ائمه اطهار(ع) به منصب ولایت در دوران غیبت منصوب شده است

البته آیـاتی در قرآن کریم وجود دارد که برای اثبـات ایجـاد حکومت اسـلامی که در رأس آن انسـان اسـلام شـناس و آگـاه به احکام و قوانین الهی است مورد استفاده قرار می گیرد.

آیـاتی که در آن احکـام و قوانین اجتمـاعی اسـلام ذکر شـده و به مردم فرمـان داده شـده تـا آن ها را به اجرا در بیاورنـد، مانند آمادگی هر چه بیشتر در مقابل دشـمنان اسـلام قطع دست دزدان مرد و زن اجرای حـدود الهی و قصاص ایجاد وحـدت در میان مردم در سایه چنگ زدن به ریسمان الهی و....

این احکـام و مقررات الهی که تمـام مردم مسئول اجرای آن هـا هسـتند تنها با تشـکیل حکومت اسـلامی قابل اجرا است که در رأس این حکومت بایـد شـخص آگـاه به این قوانین و مقررات وجود داشـته باشـد و این شـخص همان است که به آن ولی فقیه گفته می شود که یکی از شرایط مهم او

همین آگاهی به احکام الهی و مراقبت بر اجرای آنها است که می تواند آنها را از طریق کار گزاران و نمایندگان اعمال کند.

اما قسمت دوم سؤال شرعاً و قانوناً لزومی ندارد که ولی فقیه از طبقه روحانیت باشد، بلکه مهم آن است که اسلام شناس بوده و آگاه به قوانین و احکام باشد؛ بنابر این با توجه به این شرط مهم و آن شرایطی که در قانون اساسی آمده شخص مجتهد آگاه به احکام اسلام که دارای شرایط رهبری باشد (آن گونه که در قانون اساسی نیز آمده می تواند به عنوان ولی فقیه انتخاب شود و در این زمان تمام این شرایط در کسانی است که در حوزه های علمیه تعلیم دیده اند و به مقام اجتهاد رسیده اند که آن ها روحانیون هستند.

۱ – نساء (۴) آیه ۵۹.

۲ – فروع کافی، ج۱، ص ۶۷.

چرا بعد از رحلت امام خمینی(ره) عده ای با ولایت فقیه این همه مخالفت می کنند، منظورشان چیست؟

پرسش

چرا بعد از رحلت امام خمینی(ره) عده ای با ولایت فقیه این همه مخالفت می کنند، منظورشان چیست؟

پاسخ

به طور کلی مخالفان ولایت فقیه (چه در زمان امام خمینی و چه بعد از ایشان) به دو گروه تقسیم می شوند:

۱ – مخالفان نظری

اصل مترقی ولایت فقیه در حدّ و اندازه کنونی، توسط حضرت امام تبیین گردید که در حدود اختیارات و وظایف، همپای معصوم (ع) در امورد اجتماعی می باشد. هرگونه اختیاری که برای معصوم از جهت سرپرستی و ولایت بر مردم وجود دارد، برای ولی فقیه نیز وجود دارد. این برداشت هر چند توسط فقیهان که قبل از امام کم و بیش نیز وجود داشت، لکن به دلائلی کاملاً تبیین نشده بود. حال عده ای از عالمان دینی اصل ولایت فقیه را قبول داشته، لکن در حدود اختیارات ولی فقیه، اختلاف دارند. این موارد شبهات علمی است که ایرادی ندارد. در مسائل علمی، اختلافات نظری بوده اما هیچ گاه در عمل مخالفتی با امام راحل ندارند و یقیناً حاکمیت عالم دینی را توضیح می دهند.

۲ – مخالفان عملی

این گروه افرادی هستند که غالباً اطلاع دقیقی از دین و تعالیم اسلامی و آموزه های تشیع ندارند و نتوانسته اند هدف و فلسفه اصل مترقی ولایت فقیه را بفهمند، یا این که به خاطر اهداف سیاسی با آن مخالفت می کنند. ذیلاً برخی از اهداف بیان می شود:

۱ – انقلاب اسلامی، ضربه ای عظیم به اهداف استعمارگران وارد نمود و دست آن ها را از ثروت عظیم نفت و سایر منافع مادی این مرز و بوم کوتاه کرد، نیز اندیشه اسلام ناب محمدی، تمامی اهداف سیاسی، فرهنگی غرب را به چالش کشاند.

علت اصلی بازگشت مردم و

توجه به آموزه های دینی، رهبری خردمندانه ولی فقیه بود، پس روشن است که به مقابله با این اصل برخیزند. این مخالفت ها حتی در زمان امام راحل وجود داشت.

۲ – عده ای دست نشانده غرب بوده و با این که ایرانی و مسلمان هستند، ولی به عنوان ستون پنجم دشمن ایفای نقش می کنند و از وارد کردن هرگونه ضربه به اسلام و دین کوتاهی نمی کنند.

۳ – گروه دیگر در زمان امام، خود را موافق ایشان و انقلاب جلوه می دادند و جرأت مخالفت نمودن نداشتند، ولی به واقع با انقلاب و نظام همراه نبودند. بعد از رحلت امام اوضاع را مساعد دیده و در صدد مخالفت برآمده، به قصد براندازی نظام و بازگشت دوران سیاه طاغوت را در سر می پرورانند. همه ما موظف به حفظ و حراست از نظام و جلوگیری از دسیسه ها هستیم.

البته شاید عده ای وجود داشته باشند که به خاطر برخی اشکالاتی که در ذهن شان رسوخ نموده و یا به جهت وابستگی حزبی و گروهی، با شخص ولیّ فقیه مخالفت داشته باشند، نه با اصل ولایت فقیه؛ اما مخالفت با ولیّ فقیه، آنها را به سمت مخالفت با اصل ولایت فقیه سوق می دهد.

معنای ولایت مطلقه چیست؟ تفاوت آن با ولایت معصوم را بیان کنید.

پرسش

معنای ولایت مطلقه چیست؟ تفاوت آن با ولایت معصوم را بیان کنید.

پاسخ

در بحث ولایت فقیه دیدگاه های گوناگونی درمورد حدود اختیارات ولیّ فقیه مطرح می باشد. برخی ولایت فقیه را در امور حسبیه ثابت می دانند(۱). برخی دیگر ولایت را در حد انجام امور مربوط به جامعه و رفع ضرورت های آن به عنوان احکام ثانوی گسترش می دهند. گروه دیگر با اعتقاد به ولایت مطلقه فقیه بر این باورند که دایره اختیارات فقیه صاحب ولایت، محدود به احکام اوّلی و ثانوی و قوانین مدوّن نیست، بلکه دایره وسیع تری را شامل می شود، تا جایی که اگر مصالح اهم مسلمانان با یکی از احکام شرعی، که از نظر اهمیت، در رتبه پایین تری قرار دارد، در تزاحم قرار گیرد، ولی فقیه می تواند برای حفظ مصالح اهم، به طور موقع حکم شرعی اولی را تعیل کند، مثلاً اگرمسجدی در مسیر قرار گرفت و برای تعریض خیابانها، نیاز به تخریب مسجد باشد، کسی که قائل به ولایت مطلقه فقیه نمی باشد، نمی تواند حکم به تخریب مسجد نماید، مگر این که تخریب به حد ضرورت شدید برسد و به اصطلاح کارد به استخوان برسد، ولی طبق ولایت مطلقه فقیه، اگر مصلحت در تخریب مسجد باشد، فقیه می تواند حکم به تخریب دهد، هر چند به حد ضرورت نرسیده باشد.

امام خمینی (ره) بعد از ذکراین مثال می فرماید:"اگر بخواهیم در این گونه امور دایره ولایت فقیه را به احکام ثانوی محصور کنیم، هرگز نمی توانیم تمدن داشته باشیم و همواره جامعه اسلامی دچار رکود، درماندگی و عقب افتادگی خواهد بود".

لفظ مطلق و مطلقه در لغت به معنای آزادی، رهایی و ارسال است، و موارد استعمال فراوانی دارد، که

بایـد بـا دقت در معنای آن (با توجه به مورد اسـتعمال) راه را بر هرگونه سوءفهمی مسـدود نمود، به طور مثال به رژیم های فاقد قانون اساسـی و با حکومت سـلطنتی نیز مطلقه گفته می شود، ولی در نظام ولایت مطلقه فقیه، ولایت مطلقه، مقید به مصالح عام مسلمانان و احکام الهی است. چنین نیست که بدون هر قید و بندی باشد، از این رو قابل کنترل است.

معنـای مطلق بودن ولاـیت این است که اولاً: فقیه ملتزم است همه احکام اسـلام را تبیین نمایـد. ثانیاً: ملتزم به اجرای احکام الهی باشد. ثالثاً: برای تزاحم احکام چاره اندیشـی نماید؛ یعنی اگر دو حکم الهی با یکدیگر تزاحم داشـته باشـند، ولیّ فقیه حکم اهم را اجرا می کند.

تفـاوت دیگر ولاـیت فقیه بـا ولاـیت پیغمبر و امـام معصوم(ع) این است که بیعت با پیامبر و امام معصوم(ع) هیـچ گاه قابل زوال نیست، زیرا آنـان از مقام عصـمت در علم و عمل برخوردارنـد، ولی بیعت با فقیه حاکم اولاً تا وقتی است که امام معصوم ظهور نکرده باشد؛ ثانیاً در عصر غیبت تا زمانی است که در شرایط رهبری فقیه خللی پدید نیامده باشد.

شرایط فقیه جامع الشرایط عبارتند از: اجتهاد مطلق، عدالت مطلق و قدرت مدیریت.

از حیث اختیارات، تمامی شـئون و وظایف امام(ع) که مربوط به مقام حکومت و ولایت بر مسلمانان است، برای فقیه ثابت است مگر این که طبق دلیل ثابت شود که شأن و یا وظیفه ای، مختص معصوم باشد.

این نوشتار با استفاده از کتاب ارزشمند "ولایت فقیه، ولایت فقاهت و عدالت" تألیف آیت الله جوادی آملی نگارش یافته است. توصیه می شود این کتاب را مطالعه کنید. البته از ولایت

مطلقه، تقریر و تفسیرهای دیگری نیز شده است، مثلاً بعضی دایره ولایت را به امور فردی و اجتماعی تعمیم داده اند، اما بعضی آن را فقط در شئون اجتمعی دانسته اند.

پی نوشت ها:

امور حسبیه اموری هستند که خداوند راضی به معطل ماندن و انجام نشدن این امور نمی باشد و شرع مقدس انجام آنها را خواسته و فرد معینی را برای اجرای آن تعیین نموده است، مانند امر به معروف و نهی از منکر، قضاوت، افتا و امور مربوط به سرپرستی ایام بی سرپرست.

آیا ولایت فقیه انتصابی است یا انتخابی؟

پرسش

آیا ولایت فقیه انتصابی است یا انتخابی؟

پاسخ

از دیدگاه بسیاری از فقهای شیعه، دلایل عقلی و جملاتی نظیر "فإنّی قد جعلتُه حاکماً" و "فإنّهم حجتی علیکم"(۱) که در روایات آمده، صراحت بر انتصاب فقیهان به رهبری جامعه دارد و این معنا از انتصابی با آنچه که به عنوان ولایت و حاکمیت خود خوانده مطرح می شود، کاملاً متفاوت است. مراد از این که ولایت منصب الهی است، آن است که حاکم دارای شخصیتی حقوقی است که باید ویژگی ها و شرایط خاصی داشته باشد. در صورت وجود آن شرایط دارای مقام ولایت است و با نبود آن یا از دست دادن آن ها، از ولایت ساقط می شود. بنابراین کاملاً مشخص است که ولایت مربوط به شخص نیست، بلکه متعلق به شخصیت است. در واقع آن صفات و ویژگی ها است که ولایت دارند و طبعاً باید در یک انسان جمع شوند با توجه به این مطلب چون چنین شخصی از جانب خداوند منصوب است، مردم در ولایت نقشی ندارند. اگر چه قبول یا عدم قبول در اختیار مردم است و همانند سایر امور، امری اختیاری است. در مقابل نظریه مزبور (که از شهرت برخوردار بوده و ریشه در تاریخ صدر اسلام دارد) برخی نویسندگان معاصر، ولایت را منصبی نشأت گرفته از آرای مردم می دانند، یعنی مردم علاوه بر نقش مقبولیت و عینیت بخشی، نقش مشروعیت دهی نیز دارند.

طبق این نظریه، از جانب شارع صرفاً برخی صفات و خصوصیات برای حاکم ذکر شده و امر حکومت به مردم واگذار شده است. آنان با گزینش حاکم به وی مشروعیت می بخشند و طبعاً تداوم حاکمیتش

نیز به آرای مردم بستگی دارد. بر اساس این نگرش می توان ولایت را در نهان موقت قرار داد، در حالی که بر مبنای نظریه انتصاب، حاکم اسلامی تا زمانی که برخوردار از صفات و شرایط باشد، ولایتش تداوم دارد. به عبارت دیگر ولایت منصبی الهی است که به شخصیت حقوقی حاکم اسلامی، که در فقاهت، عدالت و کاردانی متبلور است، تعلق می گیرد. تا وقتی که حاکم ازاین خصوصیات برخوردار است، ولایت او باقی است، وگرنه هیچ مشروعیتی ندارد.

پی نوشت ها:

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۹.

آیا ولی فقیه قدرت سلب اراده از انسان مسلمان یا غیر مسلمان را دارد؟ آیا این امر بدترین نوع دیکتاتوری محسوب نمی شود؟

پرسش

آیا ولی فقیه قدرت سلب اراده از انسان مسلمان یا غیر مسلمان را دارد؟ آیا این امر بدترین نوع دیکتاتوری محسوب نمی شود؟

پاسخ

هیچ کس نه تنها حق سلب اراده از انسان را ندارد، بلکه امکان سلب اختیار نیر در دست هیچ کس نیست، سنت و قانون آفرینش الهی در حق انسان ها آن است که همه افراد آزاد هستند که کارهای خود را از روی اختیار انجام دهند. در حکومت ولایت فقیه، آن چه حاکم و اصلی است که باید باشد، قانون الهی است، ملاک تصدی حکومت، شخصیت حقیقی رهبر و زمامدار نیست، بلکه شرایط و ملاک های خاص در آن مورد نظر است و همه موظف به رعایت دقیق حدود قانون و موازین شرعی می باشند.

در اسلام، عدالت قانونی عام است که تمامی افراد را بدون استثنا شامل می شود. به گفته حضرت امیرالمؤمنین (ع) "العدل سائس عام"(۱) حقوق مدنی متعلق به تمام شهروندان است و ولیّ فقیه و دولت موظف به تامین آن ها هستند.

در جامعه ولایی هیچ کس حق تجاوز از قانون و تعدی به حقوق دیگران را ندارد و تمامی شهروندان حتی کافران ذمی و اقلیّت های مذهبی که زیر پوشش نظام اسلامی قرار می گیرند، از حقوق قانونی خود برخوردارند، نیز اموال و دارایی و آزادی های قانونی شان در حمایت قرار دارد. کسی که حریم آن ها را محترم نشمرد، از عدالت ساقط می شود، به طوری که نه تنها لیاقت و شایستگی ولایت و زمامداری را از دست خواهد داد. بلکه شایستگی مناسب پایین تر مثل امامت جماعت و اقامه شهادت در دادگاه نیز از او سلب می شود.

فعالیت و شرکت در تمامی امور اجتماعی،

فرهنگی و اقتصادی، طبق موازین شرعی و الهی، کاملاً آزاد است و برای هیچ صنف و دسته خاصی امتیاز ویژه و خاصی قابل پذیرش نیست. تنها ملاک وامتیاز و عدالت، تقوا و حدود الهی در بُعد فردی و اجتماعی خواهد بود، چرا که به گفته قرآن "ان اکرمکم عنداللّه اتقیکم".(۲) گرامی ترین شما نزد خدا با تقواترین شما است.

آیا ولایت فقیه دیکتاتوری محسوب نمی شود؟

باید ابتدا ویژگی های دیکتاتوری را با حکومت ولایی مقایسه کنیم تا تفاوت آن ها آشکار شود، به دو ویژگی اشاره می کنیم:

ویژگی اوّل دیکتاتوری نامحدود بودن قدرت است، ولی در حکومت ولایی قدرت نامحدود وجود ندارد، زیرا حکومت ولایی می كوشد بستر مناسب برای بروز و شکوفایی استعدادها را فراهم آورد و مردم علاوه بر سعادت دنیوی بتوانند آخرت را طی کنند، در واقع حکومت ولایت فقیه به اجرای عدالت و قوانین الهی محدود است و در صورت گذشتن از این حد، حق هیچ حکومتی ندارد، پس نامحدود نیست.

آیا در چنین نظام سیاسی که مقصود شما نظم اجتماعی و رفاه مادی نیست، می توان تصور کرد که فردی با قدرت نامحدود در رأس هرم قدرت وجود داشته باشد؟

در نظام دیکتاتوری، قانون اراده دیکتاتور است اما در ولایت فقیه قانون احکام الهی است و وظیفه زمامدار تنها اجرای احکام شریعت و رعایت مصالح اسلام و مسلمانان است. و به هیچ وجه اجازه تجاوز از این محدوده را نخواهد داشت.

ویژگی دوم دیکتاتوری به قدرت رسیدن با توسل به زور است، ولی از نظام ولایی، اعلام پذیرش و وفاداری مردم شرط اعمال ولایت است، هر چند معصوم یا فقیه جامع الشرایط ولایت شرعی داشته باشد،

ولی تا زمانی که مردم از آن استقبال نکنند و نپذیرند، نمی تواند عهده دار حاکمیت شود، بنابر این نه ولی فقیه و نه هیچ کس دیگر نمی تواند اراده انسان ها را از ایشان سلب کند، ولی هر نظام و کشوری قوانین ویژه خود را دارد، کسانی می توانند از مزایای شهروندی استفاده کنند که قوانین جاری را رعایت نمایند، و این در هر جامعه ای وجود دارد، که به معنای دیکتاتوری نخواهد بود، زیرا در غیر این صورت جامعه به سوی هرج و مرج خواهد رفت.

پی نوشت ها:

۱ - نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷.

۲ - حجرات (۴۹)، آیه ۱۳.

آیا ولایت فقیه انتصابی است یا انتخابی؟

پرسش

آیا ولایت فقیه انتصابی است یا انتخابی؟

پاسخ

از دیدگاه بسیاری از فقهای شیعه، دلایل عقلی و جملاتی نظیر "فإنّی قد جعلتُه حاکماً" و "فإنّهم حجتی علیکم"(۱) که در روایات آمده، صراحت بر انتصاب فقیهان به رهبری جامعه دارد و این معنا از انتصابی با آنچه که به عنوان ولایت و حاکمیت خود خوانده مطرح می شود، کاملاً متفاوت است. مراد از این که ولایت منصب الهی است، آن است که حاکم دارای شخصیتی حقوقی است که باید ویژگی ها و شرایط خاصی داشته باشد. در صورت وجود آن شرایط دارای مقام ولایت است و با نبود آن یا از دست دادن آن ها، از ولایت ساقط می شود. بنابراین کاملاً مشخص است که ولایت مربوط به شخص نیست، بلکه متعلق به شخصیت است. در واقع آن صفات و ویژگی ها است که ولایت دارند و طبعاً باید در یک انسان جمع شوند با توجه به این مطلب چون چنین شخصی از جانب خداوند منصوب است، مردم در ولایت نقشی ندارند. اگر چه قبول یا عدم قبول در اختیار مردم است و همانند سایر امور، امری اختیاری است. در مقابل نظریه مزبور (که از شهرت برخوردار بوده و ریشه در تاریخ صدر اسلام دارد) برخی نویسندگان معاصر، ولایت را منصبی نشأت گرفته از آرای مردم می دانند، یعنی مردم علاوه بر نقش مقبولیت و عینیت بخشی، نقش مشروعیت دهی نیز دارند.

طبق این نظریه، از جانب شارع صرفاً برخی صفات و خصوصیات برای حاکم ذکر شده و امر حکومت به مردم واگذار شده است. آنان با گزینش حاکم به وی مشروعیت می بخشند و طبعاً تداوم حاکمیتش

نیز به آرای مردم بستگی دارد. بر اساس این نگرش می توان ولایت را در نهان موقت قرار داد، در حالی که بر مبنای نظریه انتصاب، حاکم اسلامی تا زمانی که برخوردار از صفات و شرایط باشد، ولایتش تداوم دارد. به عبارت دیگر ولایت منصبی الهی است که به شخصیت حقوقی حاکم اسلامی، که در فقاهت، عدالت و کاردانی متبلور است، تعلق می گیرد. تا وقتی که حاکم ازاین خصوصیات برخوردار است، ولایت او باقی است، وگرنه هیچ مشروعیتی ندارد.

پی نوشت ها:

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۹.

منظور از ولایت مطلقه فقیه چیست؟(پ)

پرسش

منظور از ولایت مطلقه فقیه چیست؟(پ)

پاسخ

در این باره انبیا چون ساربانند دلیل و راهنمای کاروانند

وز ایشان سید ما گشت سالار هم او اوّل هم او آخر در این کار

دین از طرف خداوند تنها یکی است و به همین خاطر در آیات قرآن، کلمه دین، هیچ گاه به صورت جمع (ادیان) به کار نرفته است. آنچه موجب تفاوت پیام پیامبران می شود، یکی سطح معارفی است که از طرف پیامبران برای انسان ها بیان می شود و دیگری شریعت و احکامی است که با توجه به شرایط و نیازهای متفاوت مردم از طرف خداوند تشریع می شود.

بشر در دریافتتعالیم الهی پیامبران همانند دانش آموزی هستند که از دوره های ابتدایی تا سطوح بالاتر، تعالیم را از پیامبران فرا می گیرند و با توجه به هر دوره ای از بلوغ فکری بشر و رشد و نیازهای آن، سطح معارف نیز متفاوت شده و بالاتر می رود.

با توجه به این مسئله، قرآن (که آخرین کتاب الهی و نهایی ترین تعلیماتی است که از طرف خداوند به وسیله آخرین پیامبر برای بشر نازل شده است) در بالاترین سطح از تعالیم و معارف و احکام نسبت به کتاب های آسمانی پیشین قرار دارد.

کاملاً طبیعی است که آخرین کلام الهی باید نسبت به کتاب های پیشین نازل بر پیامبران سابق در رتبه بالاتر قرار داشته باشد، هم از نظر سطح معارف و تعلیمات و نوع شناختی که نسبت به خداوند و جهان هستی به بشر ارائه می دهد و هم از جهت احکام و شرایعی که در آن بیان شده است. از آن جا که این کتاب، آخرین کتاب

الهی است و دیگر شریعت و آیین و پیامبری برای بشر فرستاده نخواهد شد، همه چیزهایی که بشر برای سعادت و خوشبختی نیاز دارد، در آن فراهم شده است. پس نه تنها بر کتاب های آسمانی پیش از خود برتری دارد، بلکه کامل ترین کتاب آسمانی است که کامل تر از آن نخواهد بود.

هم چنین کاملاً طبیعی است آن کس که کامل ترین کلام و پیام الهی به وسیله او برای بشر ابلاغ می شود، بالاترین مقام را میان پیامبران خواهد داشت.

کسی می تواند کامل ترین پیام و معارف بلند الهی را در خود جای داده و حمل نماید و مهبط نزول وحی شود که درون و قلب او پذیرای آن همه معارف الهی باشد. هر چه معارف و پیام کامل تر باشد، شخصیتی که امانت می تواند به او داده شود و ابلاغ کننده پیام خداوند باشد، از مرتبه بالاتری برخوردار خواهد بود.

در عین حال که پیامبر اسلام و قرآن تمام آنچه را خداوند بر پیامبران سابق نازل کرده بود، دارا است. علاوه بر آن، چیزهایی در قرآن است که در شرایع و تعالیم سابق نبوده است.

نام احمد نام جمله انبیا است چون که صد آمد، نود هم پیش ما است

برای تکمیل پاسخ، ابعاد مختلف کامل بودن دین اسلام ضمیمه شده، آن را نیز مطالعه فرمایید.

آیا ولایت فقیه انتصابی است یا انتخابی؟

پرسش

آیا ولایت فقیه انتصابی است یا انتخابی؟

پاسخ

از دیدگاه بسیاری از فقهای شیعه، دلایل عقلی و جملاتی نظیر "فإنّی قد جعلتُه حاکماً" و "فإنّهم حجتی علیکم"(۱) که در روایات آمده، صراحت بر انتصاب فقیهان به رهبری جامعه دارد و این معنا از انتصابی با آنچه که به عنوان ولایت و حاکمیت خود خوانده مطرح می شود، کاملاً متفاوت است. مراد از این که ولایت منصب الهی است، آن است که حاکم دارای شخصیتی حقوقی است که باید ویژگی ها و شرایط خاصی داشته باشد. در صورت وجود آن شرایط دارای مقام ولایت است و با نبود آن یا از دست دادن آن ها، از ولایت ساقط می شود. بنابراین کاملاً مشخص است که ولایت مربوط به شخص نیست، بلکه متعلق به شخصیت است. در واقع آن صفات و ویژگی ها است که ولایت دارند و طبعاً باید در یک انسان جمع شوند با توجه به این مطلب چون چنین شخصی از جانب خداوند منصوب است، مردم در ولایت نقشی ندارند. اگر چه قبول یا عدم قبول در اختیار مردم است و همانند سایر امور، امری اختیاری است. در مقابل نظریه مزبور (که از شهرت برخوردار بوده و ریشه در تاریخ صدر اسلام دارد) برخی نویسندگان معاصر، ولایت را منصبی نشأت گرفته از آرای مردم می دانند، یعنی مردم علاوه بر نقش

مقبولیت و عینیت بخشی، نقش مشروعیت دهی نیز دارند.

طبق این نظریه، از جانب شارع صرفاً برخی صفات و خصوصیات برای حاکم ذکر شده و امر حکومت به مردم واگذار شده است. آنان با گزینش حاکم به وی مشروعیت می بخشند و طبعاً تداوم حاکمیتش

نیز به آرای مردم بستگی دارد. بر اساس این نگرش می توان ولایت را در زمان موقت قرار داد، در حالی که بر مبنای نظریه انتصاب، حاکم اسلامی تا زمانی که برخوردار از صفات و شرایط باشد، ولایتش تداوم دارد. به عبارت دیگر ولایت منصبی الهی است که به شخصیت حقوقی حاکم اسلامی، که در فقاهت، عدالت و کاردانی متبلور است، تعلق می گیرد. تا وقتی که حاکم ازاین خصوصیات برخوردار است، ولایت او باقی است، وگرنه هیچ مشروعیتی ندارد.

پی نوشت ها:

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۹.

در نظریه (انتخاب) در واقع خبرگان وکیل مردم اند تا رهبر را انتخاب کنند ; آیادر نظریه (انتصاب) نیز خبرگان برای شهادت اصلح , وکیل مردم اند ؟

پرسش

در نظریه (انتخاب) در واقع خبرگان وکیل مردم اند تا رهبر را انتخاب کنند ; آیادر نظریه (انتصاب) نیز خبرگان برای شهادت اصلح , وکیل مردم اند ؟

پاسخ

طبق نظریه (انتصاب) وکالتی در کار نیست , و خبرگان برای اینکه اختلافی پیش نیاید انتخاب می شوند . مثل اینکه کسانی می خواهند ملکی را معامله کنند . ابتدابايد بر کارشناسها توافق کنند . چون ممکن است دهها کارشناس وجود داشته باشند ,اما طرفین باید بر دو کارشناس توافق کنند . این توافق بر کارشناسان , در واقع همان رای به خبرگان است ; یعنی ما به آنها رای می دهیم تا آنان به کاندیدای اصلح شهادت بدهند . پس مردم کسانی را که صلاحیت شهادت دارند انتخاب می کنند تا درشاهدان اختلافی پیش نیاید . تشکیل مجلس خبرگان با کدام یک از دو نظریه انتصاب و انتخاب , سازگارتر است ؟در قانون اساسی تصریح نشده که تشکیل مجلس خبرگان مبتنی بر نظریه انتخاب است یاانتصاب , ولی شواهدی وجود دارد که تشکیل مجلس خبرگان مبتنی بر نظریه انتصاب است . اصولا ـ در نظامهای دموکراتیک با یک دور و تسلسل مواجه هستیم . توضیح آنکه مردم پیش از آنکه بخواهند در انتخابات ریاست جمهوری یا مجلس و یا همه پرسی قانون اساسی و یا مطلب دیگر رای بدهند , قانونهایی از پیش برای آنها نوشته می شود ,بدون آنکه نظر مردم برای این کار پرسیده شود . مثلا سن رای دهندگان , جنسیت آنهاو دیگر شرایطی که پیش از انتخابات می گذارند . اینها همه پیش فرض هایی است

که مردم به وسیله آن در انتخابات شرکت می کنند . این دور و تسلسل , مشکلی است که درنظامهای دموکراتیک دنیا وجود دارد . هر اشکالی که غربی ها به ما درباره پذیرش پیش فرض ها بکنند , به نظام دموکراتیک آنها به گونه شدیدتری وارد است . ما این مشکل را با نظریه (انتصاب) حل می کنیم , چون اگر به این نظریه قائل شدیم مشکل ما در تسلسل مشروعیت حل می شود زیرا نهایتا به جایی می رسیم که فوق مردم است . در آن صورت دیگر نمی گوییم مردم طبق چه قانونی چنین کردند یا اگررهبر کسی را تعیین کرد , اعتراض نمی کنیم . اما اگر این را نپذیرفتیم , همان اشکالی که بر سایر نظامهای دموکراتیک وارد است , بر نظریه انتخاب هم وارد خواهدشد . بعضی از منصبهای مهم را شخص رهبر انتخاب می کند ; آیا اگر نظریه انتخاب را بصورت مزبور بپذیریم , در واقع نقش رهبر و ولی امر در انتصاب از بین می رود و به عهده متخصصان هر رشته می افتد ؟در روش انتخابات غیر مستقیم و چند مرحله ای - که به نظر ما روش صحیحتری است -همه اینها یک اسکلت می شود که مخروط وار به عالی ترین مرتبه اجرایی که ریاست جمهوری باشد , می رسد و او هم اعتبارش به نصب رهبر است . وقتی رهبر این نظام راامضا و از بالاـ نظارت کرد , اعتبار معنوی و شرعی همه مقامها از بالا خواهد بود . رهبر که همه شهردارها و قاضی ها و مقامات را نمی

شناسد و شناسایی یکایک آنها برای ایشان امکان ندارد پس ناچار است از نظر دیگران استفاده کند . بنابراین مردم ,نظام خود را آماده و طراحی می کنند , اما این نظام هنوز روح ندارد . رهبر باامضای خود به آن نظام روح می دهد و آن را قابل اجرا می کند . با این نظام هیچ لطمه ای به نظریه (انتصاب) نمی خورد و نقش مردم هم در تمام امور سیاسی - اجتماعی محفوظ می ماند . این نظام مبنای بر عقلایی و شرعی دارد ,چون هر کس در حد فهم و صلاحیت خود رای داده ; نه بیش از آنچه که می فهمد و صلاحیت دارد . پس هم شرع آن را , می پذیرد و هم از نظر عقلایی معتبر است . هر نظامی دردنیا به هر اندازه که به این نحو کار نزدیک تر باشد مسائل جامعه را بهتر می تواندحل کند .

نقش مردم در انتخاب ولی چیست آیا می توان وظایف خبرگان را به مردم واگذار کرد ؟

پرسش

نقش مردم در انتخاب ولی چیست آیا می توان وظایف خبرگان را به مردم واگذار کرد ؟

پاسخ

هر چند در قانون اساسی تصریح نشده که ولایت فقیه بر اساس نظریه انتصاب است ولی شواهدی بر پذیرفتن این نظریه وجود دارد . قبلا اصل یک صد و هفتم قانون اساسی این بود : (هرگاه یکی از فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم این قانون از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شده باشد ...) در این جاپیش بینی شده بود که اگر مردم مرجع و رهبر را با رای اکثر قبول کردند , رهبری او مشروع و مقبول است و دیگر نیاز به خبره و کارشناس نیست , همان طور که درمورد حضرت امام قدس سره چنین شد . البته این فرض در مسائل اجتماعی بسیار کم اتفاق می افتد . باید انقلابی با سی سال تلاش و سابقه و مقدمات صورت بگیرد تا مردم , رهبر اصلح را انتخاب کنند فرض این مساله در چنین مواردی ممکن است , اما همیشه میسر نیست و طبعا در اوضاع و. احوال عادی کاندیداهایی که برای رهبری انتخاب می شوند بیش از یکی خواهند بود و بناچاربایددد بین آنها ترجیح داده و یک مقام رسمی این ترجیح را اعلام کند . اگر این ترجیح را به مردم واگذار کنیم , با توجه به اینکه مردم میان خودشان اختلاف دارند , یعنی یقین ندارند , حال اگر بیایند کسی را تعیین بکنند , این کاریقین آور نیست . البته گاه ممکن است خود مردم مستقیما یا به طور غیر رسمی

کسی را بشناسند و همه مردم یا اکثر آنان درباره او اتفاق نظر داشته باشند , اما درغیر این موارد , ارزش مراجعه به آرای عمومی بسیار کمتر از رای خبرگان است ;زیرا چنین کاری مثل این است که برای یافتن طبیب حاذق و اصلح از عابرین کوچه وبازار بپرسیم و بعد هر چه را اکثر مردم گفتند عمل کنیم . آیا این راه بهتر مارا به واقع می رساند یا اینکه اگر به جامعه پزشکان رجوع کنیم و از آنها بخواهیم که حاذقترین پزشک را به ما معرفی کنند ؟ یقینا مراجعه به متخصصان و طبیبان راهگشاتر است . اساسا وقتی ما انتخاب رهبر و ولی امر را یک مساله دینی تلقی کنیم باید دلیل قویتری در پیشگاه خدا داشته باشیم .

نظریه انتصاب و نقش مردم در تعیین رهبراگر خواستیم بر اساس مبنای انتصاب نقش مردم را تعیین کنیم و بگوییم مردم به جای خبرگان , این نقش را بر عهده گیرند , آیا این کار صحیح تر است ؟به نظر می آید این کار دور از واقع باشد . به نظر خردمندان اگر ابتدا پزشکان حاذق و امین را شناسایی کنیم و سپس آنها از میان خود , اصلح را انتخاب کننداطمینان بخش و عقلایی تر است . می دانیم در شهر پزشکانی هستند که در طول معاشرتی که با آنان داشته ایم به صداقت و درستکاری شان پی برده ایم ; تشخیص این کار برای مردم ممکن است . این گونه پزشکان را مردم انتخاب می کنند , تا آنان بهترین وماهرترین پزشک را از میان خود انتخاب کنند . اگر

چنین انتخابی گرفت برای مردم اطمینان بخش است . این گونه انتخاب از سوی مردم (انتخاب متخصصان متعهد) کار مشکلی نیست , امااانتخاب اصلح و اعلم از میان آن همه خبره و متخصص با رای اکثر , کاری دقیق وتخصصی است . اگر در انتخابات ریاست جمهوری و نیز تمام انتخابات دیگر , چنین روشی پیاده شودبه نظر ما اصلح است و اگر بتوانیم یک نظام انتخاباتی پیاده کنیم که بتدریج متخصصان شناسایی شوند و اصلحشان انتخاب گردد , بسیار مناسب است . در همه جامی توانیم این کار را بکنیم , حتی برای انتخابات ریاست جمهوری , وزرا , قضات وهمه مسوولین کشور . این کار , شدنی است . اما در اوضاع و احوالی که ما زندگی می کنیم - خصوصا که فرهنگ غربی در جامعه ما نفوذ کرده - تغییر روش انتخابات مشکل است . البته در کشور ما , چشم ناظر , بینا و بیداری فوق ریاست جمهوری و نهادهای دیگرهست که ما بیشتر به آن اهتمام داریم , که تا حدود زیادی مشکلات انتخابات به شیوه غربی را رفع می کند ; یعنی اگر در مراتب پایین تر اشتباهی واقع شود , به سبب نظارت آن مقام بالاتر چندان مهم نیست بر اساس اصول اسلامی , صحیح تر این است که انتخاب سایر مقامات نیز چند مرحله ای باشد و هر. کس واقعا در موضوعی شهادت بدهد که صلاحیت تشخیص آن را دارد و درموضوعی که صلاحیت و تخصص ندارد , شهادت و رای ندهد . در این صورت , قطعا مصالح جامعه بهتر تامین می شود و

از هر جهت نیز عقلایی است و با موازین شرعی بیشترمطابق است , ولی این کار نسبتا سخت است و در حال حاضر جامعه ما آمادگی اجرای آن را ندارد .

در نظریه (انتخاب) در واقع خبرگان وکیل مردم اند تا رهبر را انتخاب کنند ; آیادر نظریه (انتصاب) نیز خبرگان برای شهادت اصلح , وکیل مردم اند ؟

پرسش

در نظریه (انتخاب) در واقع خبرگان وکیل مردم اند تا رهبر را انتخاب کنند ; آیادر نظریه (انتصاب) نیز خبرگان برای شهادت اصلح , وکیل مردم اند ؟

پاسخ

طبق نظریه (انتصاب) وکالتی در کار نیست , و خبرگان برای اینکه اختلافی پیش نیاید انتخاب می شوند . مثل اینکه کسانی می خواهند ملکی را معامله کنند . ابتدابايد بر کارشناسها توافق کنند . چون ممکن است دهها کارشناس وجود داشته باشند ,اما طرفین باید بر دو کارشناس توافق کنند . این توافق بر کارشناسان , در واقع همان رای به خبرگان است ; یعنی ما به آنها رای می دهیم تا آنان به کاندیدای اصلح شهادت بدهند . پس مردم کسانی را که صلاحیت شهادت دارند انتخاب می کنند تا درشاهدان اختلافی پیش نیاید . حال تشکیل مجلس خبرگان با کدام یک از دو نظریه انتصاب و انتخاب , سازگارتر است ؟در قانون اساسی تصریح نشده که تشکیل مجلس خبرگان مبتنی بر نظریه انتخاب است یاانتصاب , ولی شواهدی وجود دارد که تشکیل مجلس خبرگان مبتنی بر نظریه انتصاب است . اصولا در نظامهای دموکراتیک با یک دور و تسلسل مواجه هستیم . توضیح آنکه مردم پیش از آنکه بخواهند در انتخابات ریاست جمهوری یا مجلس و یا همه پرسی قانون اساسی و یا مطلب دیگر رای بدهند , قانونهایی از پیش برای آنها نوشته می شود ,بدون آنکه نظر مردم برای این کار پرسیده شود . مثلا سن رای دهندگان , جنسیت آنهاو دیگر شرایطی که پیش از انتخابات می گذارند . اینها همه پیش فرض هایی

است که مردم به وسیله آن در انتخابات شرکت می کنند . این دور و تسلسل , مشکلی است که درنظامهای دموکراتیک دنیا وجود دارد . هر اشکالی که غربی ها به ما درباره پذیرش پیش فرض ها بکنند , به نظام دموکراتیک آنها به گونه شدیدتری وارد است . ما این مشکل را با نظریه (انتصاب) حل می کنیم , چون اگر به این نظریه قائل شدیم مشکل ما در تسلسل مشروعیت حل می شود زیرا نهایتا به جایی می رسیم که فوق مردم است . در آن صورت دیگر نمی گوییم مردم طبق چه قانونی چنین کردند یا اگررهبر کسی را تعیین کرد , اعتراض نمی کنیم . اما اگر این را نپذیرفتیم , همان اشکالی که بر سایر نظامهای دموکراتیک وارد است , بر نظریه انتخاب هم وارد خواهدشد . بعضی از منصبهای مهم را شخص رهبر انتخاب می کند ; آیا اگر نظریه انتخاب را بصورت مزبور بپذیریم , در واقع نقش رهبر و ولی امر در انتصاب از بین می رود و به عهده متخصصان هر رشته می افتد ؟در روش انتخابات غیر مستقیم و چند مرحله ای - که به نظر ما روش صحیحتری است -همه اینها یک اسکلت می شود که مخروط وار به عالی ترین مرتبه اجرایی که ریاست جمهوری باشد , می رسد و او هم اعتبارش به نصب رهبر است . وقتی رهبر این نظام راامضا و از بالا نظارت کرد , اعتبار معنوی و شرعی همه مقامها از بالا خواهد بود . رهبر که همه شهردارها و قاضی ها و مقامات را

نمی شناسد و شناسایی یکایک آنها برای ایشان امکان ندارد پس ناچار است از نظر دیگران استفاده کند . بنابراین مردم ,نظام خود را آماده و طراحی می کنند , اما این نظام هنوز روح ندارد . رهبر باامضای خود به آن نظام روح می دهد و آن را قابل اجرا می کند . با این نظام هیچ لطمه ای به نظریه (انتصاب) نمی خورد و نقش مردم هم در تمام امور سیاسی - اجتماعی محفوظ می ماند . این نظام مبنای بر عقلایی و شرعی دارد ,چون هر کس در حد فهم و صلاحیت خود رای داده ; نه بیش از آنچه که می فهمد و صلاحیت دارد . پس هم شرع آن را , می پذیرد و هم از نظر عقلایی معتبر است . هر نظامی دردنیا به هر اندازه که به این نحو کار نزدیک تر باشد مسائل جامعه را بهتر می تواندحل کند .

ولایت جامعه اسلامی از دیدگاه علامه طباطبائی با کیست ؟

پرسش

ولایت جامعه اسلامی از دیدگاه علامه طباطبائی با کیست ؟

پاسخ

در پایان تفسیر سوره آل عمران می فرماید : براساس آیات صریح قرآن ولایت جامعه اسلامی به عهده رسول اللّه (ص) بوده و اطاعت او برهمگان واجب بوده است . نکته قابل توجه اینکه عموم آیاتی که به برپائی عبادات و امر جهاد و حدود و قصاص و غیره توصیه می کنند خطاب به عموم مردمند نه خطاب به پیامبر فقط و از جمیع این آیات چنین برمی آید که دین صبغه اجتماعی دارد و خداوند آن را به عهده مردم نهاده و کفر را برای آنها نمی پسندد . بنابراین خداوند برپائی دین را از تمام مردم خواسته است به عبارت دیگر امر اداره اجتماع با خود مردم است و کسی بر دیگری مزیت ندارد و پیامبر اکرم با بقیه آحاد جامعه اسلامی در این جهت مساوی است . بلی رسول اللّه (ص) عهده دار دعوت و هدایت و تربیت و رهبری مردم است و امور دنیا وآخرت جامعه از سوی خدا به وی واگذار شده است و بعد از وی نیز امامان منتخب ازجانب خدا باید عهده دار امور دنیا و آخرت مردم باشند ولی بدون تردید بعد از زمان رسول اکرم و ائمه اطهار مثل زمان غیبت امر حکومت به عهده خودم مردم است و ازقرآن نیز می توان استفاده کرد که بر عهده مردم است که حاکمی بر اساس سیره رسول اکرم تعیین نمایند حاکمی که بر اساس سنت امامت مشی کند نه سنت پادشاهان وامپراطوران , حاکمی که احکام الهی را پاسداری نماید و در غیر احکام

الهی نیز بـامشورت بـا افراد کارشـناس و مورد اعتمـاد پیش برود . در جای دیگر می نویسـد : قرآن مردم را به تاسـیس حکومت سلطنتی و بساط قیصری و کسروی فرا نخوانده بلکه حکومت راشانی از شئون واجب المراعات جامعه انسانی مثل تعلیم و تربیت و تدارک ارتش می داند آری قرآن بجای دستور تشکیل حکومت به اتحاد و اتفاق بر دین دعوت می کند واز تفرقه و اختلاف نهی می نماید .

آیا در نظام اسلامی فقیه وکیل مردم است ؟ اگر جواب مثبت است چرا حکومت اسلامی رابه ولایت فقیه تعبیر می کنند , نه وکالت فقیه ؟

پرسش

آیـا در نظـام اسـلامی فقیه وکیـل مردم است ؟ اگر جواب مثبت است چرا حکومت اسـلامی رابه ولایت فقیه تعبیر می کننـد , نه وکالت فقیه ؟

پاسخ

(وکیل) به کسـی گفته می شود که کاری به او واگذار می شود تا از طرف واگذار کننده انجام دهد . مثلا کسی که مسوولیت انجـام کـاری به او سپرده شـده است , اگر در اثر گرفتاری یا اشـتغال نتوانـد وظیفه اش را انجام دهـد و دیگری را برای انجام آن کـاربه جـای خود قرار دهـد , او را وکیـل کرده است . همچنین کسـی که از حق معینی برخوردار است , مثلاـ حق امضـا یا حق برداشت از حساب بانکی یا حق مالکیت دارد ,می تواند دیگری را وکیل خود گرداند تا آن را استیفا نماید .

تعریف (وکالت) و تبیین (وکالت فقیه):

وکـالت عقـدی جـایز و قابـل فسـخ است ; یعنی موکـل هر زمـان که اراده کنـد می توانـد وکیل را از وکالت عزل نمایـد . پس وکـالت در جایی فرض می شود که اولا شخصـی اصالتا حق انجام کاری را داشـته باشـد تا بوسـیله عقـد وکالت آنرا به وکیلش واگـذار کنـد و طبعااختیـارات وکیـل در همـان محـدوده اختیارات خود موکل خواهـد بود نه بیش از آن . ثانیا : موکل هر وقت بخواهـد می توانـد وکیلش را عزل نمایـد . کسـانی که نظریه (وکـالت فقیه) را مطرح نموده انـد , وکـالت را به معنـای حقوقی گرفته اند و مقصودشان این است که مردم دارای حقوق اجتماعی ویژه ای هستند و باتعیین رهبر , این حقوق را به او

واگذار می نمایند . این نظریه که اخیرا توسطبرخی به عنوان نظریه فقهی مطرح شده است , در تاریخ فقه شیعه پیشینه ای ندارد واثری از آن در کتب معتبر فقهی دیده نمی شود . از نظر حقوقی وکیل , کارگزار موکل و جانشین او محسوب می شود و اراده اش همسو با اراده موکل است . وکیل باید خواست موکل را تامین کند و در محدوده اختیاراتی که از طرف موکل به او واگذار می شود ,مجاز به تصرف است . منطبق نبودن (وکالت فقیه) با نظام سیاسی در اسلام :

آنچه در نظام سیاسی اسلام مورد نظر است با این نظریه منطبق نیست . بعضی ازاختیاراتی که حاکم در حکومت اسلامی دارد , حتی در حوزه حقوق مردم نیست . مثلاحاکم حق دارد به عنوان حد , قصاص و یا تعزیر , مطابق با ضوابط معین شرعی کسی رابکشد یا عضوی از اعضای بدن او را قطع کند . این حق که در شرع اسلام برای حاکم معین شده , برای آحاد انسانها قرار داده نشده است ; یعنی هیچ کس حق ندارد خودکشی کند یا دست و پای خود را قطع کند و چون هیچ انسانی چنین حقی نسبت به خودندارد , نمی تواند آن را به دیگری واگذار کند و او را در این حق وکیل نماید . از این رو می فهمیم حکومت حقی است که خداوند به حاکم داده است نه اینکه مردم به او داده باشند . اصولا مالکیت حقیقی جهان و ولایت بر موجودات , مختص به خدا است وتنها اوست که می تواند این

حق را به دیگری واگذار نماید . ولایت و حکومت حاکم اسلامی به اذن خداست و اوست که برای اجرای احکام خود به کسی اذن می دهد تا در مال و جان دیگران تصرف نماید . بدین ترتیب اختیارات حاکم به خواست مردم - که در این نظریه موکلان فقیه فرض شده اند - محدود نمی شود . از سوی دیگر , حاکم شرعی باید دقیقا طبق احکام الهی عمل کند و حق سرپیچی ازقانون شرعی را ندارد و نباید بخاطر خواست مردم دست از شریعت بردارد . بنابراین , محدوده عمل حاکم را قانون شرعی معین می کند نه خواست مردم . در حالی که اگر حاکم , وکیل مردم فرض شود پیروی از خواست مردم برای او لازم است واختیارات او محدود به خواست موکلان می شود و نیز مردم می توانند هر وقت بخواهندفقیه را عزل نمایند حال آنکه عزل و نصب حاکم شرعی به دست خداست .

ولایت جامعه اسلامی از دیدگاه علامه طباطبائی با کیست ؟

پرسش

ولایت جامعه اسلامی از دیدگاه علامه طباطبائی با کیست ؟

پاسخ

در پایان تفسیر سوره آل عمران می فرماید : براساس آیات صریح قرآن ولایت جامعه اسلامی به عهده رسول اللّه (ص) بوده و اطاعت او برهمگان واجب بوده است . نکته قابل توجه اینکه عموم آیاتی که به برپائی عبادات و امر جهاد و حدود و قصاص و غیره توصیه می کنند خطاب به عموم مردمند نه خطاب به پیامبر فقط و از جمیع این آیات چنین برمی آید که دین صبغه اجتماعی دارد و خداوند آن را به عهده مردم نهاده و کفر را برای آنها نمی پسندد . بنابراین خداوند برپائی دین را از تمام مردم خواسته است به عبارت دیگر امر اداره اجتماع با خود مردم است و کسی بر دیگری مزیت ندارد و پیامبر اکرم با بقیه آحاد جامعه اسلامی در این جهت مساوی است . بلی رسول اللّه (ص) عهده دار دعوت و هدایت و تربیت و رهبری مردم است و امور دنیا وآخرت جامعه از سوی خدا به وی واگذار شده است و بعد از وی نیز امامان منتخب ازجانب خدا باید عهده دار امور دنیا و آخرت مردم باشند ولی بدون تردید بعد از زمان رسول اکرم و ائمه اطهار مثل زمان غیبت امر حکومت به عهده خودم مردم است و ازقرآن نیز می توان استفاده کرد که بر عهده مردم است که حاکمی بر اساس سیره رسول اکرم تعیین نمایند حاکمی که بر اساس سنت امامت مشی کند نه سنت پادشاهان وامپراطوران , حاکمی که احکام الهی را پاسداری نماید و در غیر احکام

الهی نیز بـامشورت بـا افراد کارشـناس و مورد اعتمـاد پیش برود . در جای دیگر می نویسـد : قرآن مردم را به تاسـیس حکومت سلطنتی و بساط قیصری و کسروی فرا نخوانده بلکه حکومت راشانی از شئون واجب المراعات جامعه انسانی مثل تعلیم و تربیت و تدارک ارتش می داند آری قرآن بجای دستور تشکیل حکومت به اتحاد و اتفاق بر دین دعوت می کند واز تفرقه و اختلاف نهی می نماید .

نظریه ی انتصاب و نظریه ی انتخاب به چه معناست و کدامیک در مورد ولایت فقیه درست می باشد؟

پرسش

نظریه ی انتصاب و نظریه ی انتخاب به چه معناست و کدامیک در مورد ولایت فقیه درست می باشد؟

پاسخ

جواب اجمالی:

هر چنـد برخی کوشـیده اند نظریات گوناگونی از علمای اسـلام پیرامون مسـئله ی حکومت اسـلامی، ارایه دهند و این تصوّر را ایجـاد کننـد که «نظریه ی ولایت فقیه» یکی از چنـد نظریه ی موجود در این باب است که خود به دو شاخه ی کوچکتر: «نظریه ی انتصاب» و «نظریه ی انتخاب» تقسیم می شود، ولی سخنان فقیهان بر جسته ی گذشته تا حال، به خوبی نشان می دهد که تنها نظریه ی پذیرفته شده در میان آنها، «نظریه ی انتصاب فقیه، به عنوان ولی و زمامدار» بوده و هست.

در نظریه ی انتصـاب، شـرع، فقهـا را به عنوان ولی منصوب می کنـد و در نظریه ی انتخاب، شـرع با تعیین شـرایطی برای فقیه از آنان می خواهد که از بین حائزین شرایط یکی را انتخاب کنند.

برخی انتصاب فقها را به عنوان زمامـدار محال دانسـته و گفته اند: اگر در یک زمان، تعدادی فقیه واجد شـرایط یافت شود، پنج احتمال برای نظریه ی انتصاب وجود دارد:

۱. هر یک از آنها به تنهایی از سوی امامان معصوم(علیهم السـلام) به عنوان زمامـدار نصب شـده باشـد و بتوانـد مسـتقلاً در این زمینه عمل کند.

۲. همگی برای زمامداری بر گزیده شده باشند، امّا تنها یک نفر از آنها بتواند اعمال ولایت کند.

۳. تنها یکی از آنها برای زمامداری گمارده شده باشد.

۴. همگی به عنوان ولی گمارده شده باشند، امّا اعمال ولایت هر یک مشروط به موافقت دیگران باشد.

۵. مجموع آنها به عنوان زمامدار منصوب شده باشند، به گونه ای

که همگی بـا هم به منزله ی رهبر و زمامـدار واحـد تلقّی شونـد. نتیجه ی این احتمال بااحتمال پیشـین یکسان و در عمل به یک چیزبازگشت خواهند کرد.

سپس با ردّ تمام این احتمالات، در مورد احتمال نخست گفته اند:

این احتمال مستلزم هرج و مرج در جامعه خواهد بود، زیرا هر فقیه ممکن است در یک مسئله نظری مخالف دیگران داشته باشد و در این صورت نظم جـامعه بر هم می خورد و هـدف از تشـکیل حکومت که انتظـام امور و هماهنـگ سـاختن اجزای مختلف جامعه است، حاصل نمی شود و این امر با حکمت حکیم متعال سازگار نیست.

امـا مـا بـا پـذیرش احتمال نخست از احتمالات پنـج گانه مشـکل پیـدایش هرج و مرج را با توجّه به دو نکته: ۱. لزوم اطـاعت از حکم رهبر و ولی بر همگـان حتّی سـایر فقها ۲. عـدم جواز دخـالت سایرین حتّی فقها در حوزه ی تصـدّی یک فقیه، منتفی می دانیم. بنابراین، نظریه ی انتصاب فقیه به ولایت با اشکالی در عالم ثبوت یا اثبات مواجه نیست.

جواب تفصیلی:

هر چنـد برخی کوشـیده اند نظریات گوناگونی از علمای اسـلام پیرامون مسـئله ی حکومت اسـلامی، ارایه دهند و این تصوّر را ایجـاد کننـد که «نظریه ی ولایت فقیه» یکی از چنـد نظریه ی موجود در این باب است که خود به دو شاخه ی کوچکتر: «نظریه ی انتصاب» و «نظریه ی انتخاب» تقسیم می شود، ولی سخنان فقیهان بر جسته ی گذشته تا حال، به خوبی نشان می دهد که تنها نظریه ی پذیرفته شده در میان آنها، «نظریه ی انتصاب فقیه، به عنوان ولی و زمامدار» بوده و هست و

اگر نظریات دیگری در این زمینه ابراز شده، مربوط به چند دهه ی اخیر تاریخ اندیشه ی شیعی و بیشتر از سوی کسانی بوده است که از نام آوران صحنه ی فقاهت محسوب نمی شده اند.

در نظریه انتصاب، مشروعیت حکومت فقیه از سوی شارع مقدس و امامان معصوم(علیهم السلام)است. در این نظریه شرع، فقها را به عنوان ولی منصوب می کند و حکومت فقیه برخاسته از انتخاب مردم نیست. در حالی که در نظریه ی انتخاب، مشروعیت حکومت فقیه از سوی مردم و تعیین وی به انتخاب آنها می باشد. در این صورت شرع، شرایطی را برای ولی، تعیین می نماید و به مردم دستور می دهد که از بین حائزین شرایط کسی را به عنوان ولی انتخاب کنند.

ادلّه ی ولایت فقیه، همگی حکایت از انتصاب فقیه به عنوان ولی دارد و هیچ فقیه آگاه از ضوابط اجتهاد، در این مطلب تردیدی ندارد. البته برخی تحقّق چنین چیزی را که هر کس به مقام فقاهت نایل شد، ولایت داشته باشد محال دانسته و روایات را که ظهور در «ولایت بالفعل» دارد و خود آنها نیز به این نکته اعتراف دارند، حمل بر «ولایت شأنی» نموده اند. یعنی در واقع پذیرفته اند که ظهور اصلی و اوّلی روایات، «نظریه ی انتصاب» را ثابت می کند، ولی چون چنین چیزی در نظر عقل محال است، می بایست این اخبار را بر خلاف ظاهرشان حمل بر صلاحیت و شأنیت نمود و گفت: شارع در این روایات به بیان این نکته پرداخته است که فقها صلاحیت زمامداری جامعه اسلامی را دارند. امّا این امر که از بین

فقها چه کسی زمام امر را به دست می گیرد، در این روایات تبیین نشده و تعیین آن به انتخاب مردم وا نهاده شده است.

در پاسخ به این سؤال که چرا انتصاب فقها به عنوان زمامدار محال است؟ گفته اند: اگر در یک زمان، تعدادی فقیه واجد شرایط(۳) یافت شود، پنج احتمال برای نظریه ی انتصاب وجود دارد:

۱. هر یک از آنها به تنهایی از سوی امامان معصوم(علیهم السلام) به عنوان زمامدار نصب شده باشد و بتواند مستقلاً در این زمینه عمل کند.

۲. همگی برای زمامداری برگزیده شده باشند، امّا تنها یک نفر از آنها بتواند اعمال ولایت کند.

۳. تنها یکی از آنها برای زمامداری گمارده شده باشد

۴. همگی به عنوان ولی گمارده شده باشند، امّا اعمال ولایت هر یک مشروط به موافقت دیگران باشد.

۵. مجموع آنها به عنوان زمامدار منصوب شده باشند، به گونه ای که همگی با هم به منزله ی رهبر و زمامدار واحد تلقّی شوند. نتیجه ی این احتمال بااحتمال پیشین یکسان و در عمل به یک چیزبازگشت خواهند کرد.

سپس گفته اند: تمام این احتمالات باطل است:

احتمال نخست مستلزم هرج و مرج در جامعه خواهد بود، زیرا هر فقیه ممکن است در یک مسئله نظری مخالف دیگران داشته باشد و در این صورت نظم جامعه بر هم می خورد و هدف از تشکیل حکومت که انتظام امور و هماهنگ ساختن اجزای مختلف جامعه است، حاصل نمی شود و این امر با حکمت حکیم متعال سازگار نیست.

در احتمال دوم، راهی برای تعیین کسی که می تواند اعمال ولایت کند، وجود ندارد. از سوی دیگر، ولایت سایر فقها، غیر از او، لغو و

بی فایده و جعل آن از سوی حکیم، قبیح و نابجا خواهد بود. به همین بیان بطلان احتمال سوم نیز آشکار می گردد.

دو احتمال چهارم و پنجم نیز به دلیل مخالفت با سیره و روش عقلا و مؤمنین باطل می باشند. افزون بر این، کسی چنین احتمالی را نپذیرفته است.

به این اشکال پاسخ های گوناگونی داده شده است. برخی از آنها عبارتند از:

۱. همه ی فقها برای زمامداری تعیین شده اند. از این رو، بر عهده گرفتن این منصب بر همه ی آنها «واجب کفایی»(۲) خواهد بود. به این معنا که هرگاه یکی بر این مهم مبادرت ورزد، تکلیف از دیگران ساقط می شود.

۲. مسئله ولایت مانند مسئله نماز جماعت نیست، تا هر عادلی بتواند عهده دار سمت امامت آن باشد، بلکه ولایت در مرتبه ی نخست وظیفه ی کسی است که اعلم، اتقی، اشجع و با تدبیرتر از دیگران باشد.

پاسخ نخست، افزون بر اینکه در احکام تکلیفی راه دارد، نه احکام وضعی مانند ولایت(۵)، نمی تواند اشکال را حلّ کند. زیرا واجب کفایی قبل از مبادرت بر همه ی افراد مزبور واجب است. از این رو، همان احتمالات پنج گانه نسبت به آن تکرار می شود و اشکال باز می گردد!

پاسخ دوم، افزون بر نبود دلیل بر آن، بر فرض تساوی دو نفر از جهات مزبور، با مشکل مواجه می شود و چنین تساوی ای هر چند به گمان برخی در عالم واقع نادر است، ولی از نگاه خود آن اشخاص یا طرفداران آنها، امکان وقوع آن فراوان می باشد. (۶) از سوی دیگر، این ( )

پاسخ نوعی پذیرش اشکال و قبول اختصاص نصب به

فقیه اعلم، اتقی و اشجع است، نه سایر فقها.

بـا این همه، اشـکال مزبور قابل حلّ است; زیرا همه فقها قبول دارنـد و اطلاق ادلّه ی ولایت فقیه نیز همین را اقتضا می کنـد که اگر رهبر و ولیّ حکمی کرد، بر همگان حتّی سایر فقهایی که واجد ولایت هستند، اطاعت از آن واجب است. همچنین اگر فقیه تصدّی بخشی از امور ولایی را بر عهده گرفت، دخالت سایرین، حتّی فقهای واجد ولایت، در آن حوزه جایز نیست.

بـا این وصف، مـا بـا پـذیرش احتمال نخست از احتمالات پنـج گانه یعنی این مطلب که تمامی فقهای واجـد شـرایط دارای مقام ولایت می باشـند مشـکل پیدایش هرج و مرج را با توجّه به همین دو نکته: ۱. لزوم اطـاعت از حکم رهبر و ولی بر همگان حتّی سایر فقها ۲. عدم جواز دخالت سایرین حتّی فقها در حوزه ی تصدّی یک فقیه، منتفی می دانیم.

بنابراین، نظریه ی انتصاب فقیه به ولایت که نظریه ی بیشتر فقهای بزرگ شـیعه، از جمله حضـرت امام خمینی(ره) و موافق ظاهر ادلّه ی ولایت فقیه است با اشکالی در عالم ثبوت یا اثبات مواجه نیست.

بـا این همه، اگر بخواهیم قانونی برای جامعه وضع کنیم که اختصاص به زمان و مکان خاصّـی نداشـته باشـد، راهی جز پـذیرش انتخاب مردم، نخواهیم داشت.

توضـیح مطلب آن که: هر چنـد نصب تمامی فقهای واجـد شـرایط به عنوان ولیّ، مشـکلی در عالم واقع یا مفاد ادلّه نـدارد و در حوزه ی وظایف فردی، هر کس می تواند به فقیهی که او را واجد شرایط می داند، مراجعه کند و در امور ولایی از

او مدد جوید،(۲) ولی هنگـامی که به این امر به عنوان یـک وظیفه ی اجتمـاعی و در قـالب اداره ی جامعه نظر کنیم و بخواهیم برای چنین صورتی حتّی بر اساس «نظریه ی انتصاب» که نظریه صحیحی است قانون وضع نماییم، چاره ای جز برگزیدن شیوه ی انتخاب نـداریم. البته در اینجا انتخاب به روح «تعیین فقیه واجـد شـرایط» صورت می گیرد، نه به روح «تعیین ولیّ از میان فقهای واجد شـرایط» که در نظریه ی انتخاب مطرح است. یعنی مردم فقیهی را که حائز شرایط ولایت است، می یابند و بر می گزینند; نه اینکه از میان حائزان شرایط، با انتخاب خود ولیّ را تعیین کنند.

اگر در مسأله ی ولایت فقیه قایل به نظریه ی انتصاب باشیم، نقش مردم چه خواهدبود؟

پرسش

اگر در مسأله ی ولایت فقیه قایل به نظریه ی انتصاب باشیم، نقش مردم چه خواهدبود؟

پاسخ

جواب اجمالی:

علی رغم پـذیرش نظریه ی انتصـاب اگر بخواهیم قـانونی برای جـامعه وضع کنیم که اختصاص به زمان و مکان خاصـی نداشـته باشد، راهی جز پذیرش انتخاب مردم، نخواهیم داشت.

برای انتخاب فقیهی که حائز شرایط رهبری است، دو راه وجود دارد:

۱. انتخاب مستقیم.

۲. انتخاب غیر مستقیم.

شیوه ی انتخاب غیر مستقیم، بر شیوه ی انتخاب مستقیم ترجیح دارد.

اما در هر حال مردم، حتّی بنابر نظریه ی انتصاب، نقش محوری در تعیین رهبر دارند و هر چند مشروعیت حکومت فقیه از سوی شارع مقـدّس و امامان معصوم(علیهم السـلام) است و برخاسـته از انتخاب مردم نیست، ولی نقش مردم تنها در کارآمدی نظام و اجرای منویـات رهبر خلاـصه نمی شود، بلکه آنها هسـتند که با گزینش «فقیه واجـد شـرایط» به شـیوه ی مسـتقیم یا غیر مسـتقیم مصداق ولیّ امر و زمامدار جامعه را تعیین می کنند و برای او امکان انجام این وظیفه را فراهم می آورند.

جواب تفصیلی:

علی رغم پذیرش نظریه ی انتصاب(۱)، اگر بخواهیم قانونی برای جامعه وضع کنیم که اختصاص به زمان و مکان خاصّی نداشته باشد، راهی جز پذیرش انتخاب مردم، نخواهیم داشت.

توضیح مطلب آن که: هر چند نصب تمامی فقهای واجد شرایط به عنوان ولیّ، مشکلی در عالم واقع یا مفاد ادلّه ندارد و در حوزه ی وظایف فردی، هر کس می تواند به فقیهی که او را واجد شرایط می داند، مراجعه کند و در امور ولایی از او مدد جوید،(۳) ولی هنگامی که به این امر به عنوان یک وظیفه ی اجتماعی و

در قالب اداره ی جامعه نظر کنیم و بخواهیم برای چنین صورتی حتّی بر اساس «نظریه ی انتصاب» که نظریه صحیحی است قانون وضع نماییم، چاره ای جز برگزیدن شیوه ی انتخاب نداریم. البته در اینجا انتخاب به روح «تعیین فقیه واجد شرایط» صورت می گیرد، نه به روح «تعیین ولیّ از میان فقهای واجد شرایط» که در نظریه ی انتخاب مطرح است. یعنی مردمفقیهی را که حائز شرایط ولایت است، می یابند و بر می گزینند; نه اینکه از میان حائزان شرایط، با انتخاب خود ولیّ را تعیین کنند.

( )

برای انتخاب فقیهی که حائز شرایط رهبری است، دو راه وجود دارد:

۱. انتخاب مستقیم: در این شیوه فقهایی که خود را حائز شرایط می دانند، یا دیگران آنها را واجد این ویژگی ها می شمارند، برای انتخاب ثبت نام می کنند. سپس گروهی کارشناس وجود شرایط لازم برای رهبری را در این افراد مورد تأیید قرار می دهند و آنگاه مردم از میان آنها یکی را انتخاب می کنند.

۲. انتخاب غیر مستقیم: در این روش مردم گروهی کارشناس را بر می گزینند تا به عنوان وکیل از سوی آنها شخصی را که واجد شرایط رهبری است به ولایت امر انتخاب کنند.

ملاحظه می شود که در هر دو راه وجود گروهی کارشناس که تحقق شرایط رهبری را مورد تأیید قرار دهند، ضروری است، زیرا «فقاهت» یک تخصّص است و تنها وجود متخصصان می توانند چنین امری را در یک شخص، مورد تأیید قرار دهند. از این رو، اگر کسی ادعای پزشکی کند، این پزشکان هستند که می توانند صحت و سقم این امر را

تشخیص دهند.

تفاوت دو راه در این است که در شیوه ی اول کارشناسان و خبرگان اصل وجود شرایط لازم برای رهبری را در نامزدها تأیید می کنند و بدون شک در این مقام اقل مراتب آن شرایط کافی خواهد بود. در حالی که در شیوه ی دوم آنها کسی را که واجد شرایط در بالاترین سطح باشد، بر می گزینند. از این رو شیوه ی انتخاب غیر مستقیم یعنی انتخاب خبرگان از سوی مردم و انتخاب فقیه واجد شرایط از سوی خبرگان بر شیوه ی انتخاب مستقیم یعنی انتخاب فقیه واجد شرایط از سوی مردم ترجیح دارد و همین مطلب در قانون اساسی جمهوری اسلامی مورد توجه قرار گرفته و در عین پذیرش نظریه ی انتصاب که از مشروح مذاکرات خبرگان قانون اساسی و مواد موجود در آن آشکار است(۱) شیوه ی انتخاب غیر مستقیم برای تعیین رهبر مورد قبول واقع شده است.

اما در هر حال، چه شیوه ی انتخاب مستقیم را بپذیریم و چه شیوه ی انتخاب غیر مستقیم، مردم، حتّی بنابر نظریه ی انتصاب، نقش محوری در تعیین رهبر دارند و هر چند مشروعیت حکومت فقیه از سوی شارع مقدّس و امامان معصوم(علیهم السلام) است و برخاسته از انتخا...مردم نیست، ...ȘȩنقȘ مردم تنها در کارآمدی نظام و اجرای منویات رهبر خلاصه نمی شود،(۲) بلکه آنها هستند که با گزینش «فقیه واجد شرایط» به شیوه ی مستقیم یا غیر مستقیم مصداق ولیّ امر و زمامدار جامعه را تعیین می کنند و برای او امکان انجام این وظیفه را فراهم می آورند.

نظریه ی مالکیت مشاع که در آن وکالت فقیه مطرح می شود، به چه معناست و آیا توان به جای ولایت فقیه، قایل به وکالت فقیه شد؟

پرسش

نظریه ی مالکیت مشاع که در آن

وکالت فقیه مطرح می شود، به چه معناست و آیا توان به جای ولایت فقیه، قایل به وکالت فقیه شد؟

پاسخ

جواب اجمالی: (۲۹)

اکثریت قریب به اتفاق علمای شیعه، افزون بر پذیرش اصل حکومت اسلامی، فقیه را (چه بنابر نظریه ی انتصاب و چه بنابر نظریه ی انتخاب) ولی امر و زمامدار می شمارند و او را وکیل مردم در اداره ی امور جامعه نمی دانند.

در مقابل، برخی ادعا کرده اند: چون سیاست یا آیین کشورداری امری جزئی، متغیّر، و تجربی است، در رده ی احکام تغییر ناپذیر الهی به شمار نمی آید و به طور کلّی از مدار تکالیف و احکام کلّیه ی الهیه خارج است. بر اساس همین باور، به طور کلی حکومت اسلامی مردود اعلام شده و حتّی مقام زمامداری معصومان از سوی دین مورد انکار قرار گرفته و ترسیم دیگری از مسئله ی زمامداری ارایه شده است که به گمان ارایه کننده، طرحی نو در تاریخ اندیشه ی سیاسی می باشد.

ادعاهای این نظریه که به نظریه ی مالکیت مشاع شهرت یافته، عبارتند از:

۱. مالکیت انسان نسبت به فضای خصوصی که برای زندگی بر می گزینند، یک مالکیت خصوصی انحصاری طبیعی و بی نیاز از اعتبار و قرارداد است.

۲. انسان نسبت به فضای بزرگتر، یعنی محیط زیست مشترک، مالکیت خصوصی مشاع طبیعی و بی نیاز از اعتبار و قرارداد دارد.

۳. حاکمیت در یک سرزمین به معنای وکالت شخص یا گروهی، از سوی مالکان مشاع برای بهزیستی آن مجموعه می باشد.

۴. اگر تمام مالکان مشاع در یک وکیل با یکدیگر اتفاق نظر نداشته باشند، نوبت به انتخاب اکثریت می رسد.

اساس این نظریه از یک

سو، طرح مـالکیت مشـاع برای مردم و از سوی دیگر طرح وکـالت حـاکم از سوی مالکان مشاع است. در حالی که اولا مالکیت مشـاعی مردم بر یک سـرزمین، هیـچ پشـتوانه ی حقوقی نـدارد و ثانیاً حتی در فرض وکالت یک نفر از سوی تمام مالکان مشاع یـک سـرزمین، از آنجـا که وکـالت فقهی عقـد جایز است، هر یک از آنها می توانـد وکالت را ابطال و در نتیجه حاکم را عزل نمایـد. بـا این وصف حـاکم بر اسـاس این نظریه از حـاکمیت یـا اقتـدار که دو امر ضـروری برای هر حکومـتی است، برخوردار نخواهد بود.

بدین ترتیب نظریه ی «وکالت» فی حد نفسه، بی پایه و فاقد هر گونه دلیل حقوقی و سیاسی است.

جواب تفصیلی: (۲۹)

نظریه ی انتصاب(۱) فقیه به ولایت، نظریه ی بیشتر فقهای بزرگ شـیعه، از جمله حضـرت امام خمینی(قدس سره) و موافق ظاهر ادله ی ولایت فقیه است. بنابراین نظریه، فقیه به اسـتناد ادلّه ی ولایت فقیه، دارای مقام ولایت و زمامـدار امور جامعه ی اسـلامی می باشد و شارع مقدّس او را به این منصب گمارده است، هر چند در قالب یک قانون اجتماعی این مردم هسـتند که فقیه واجد شرایط را انتخاب می کنند.

پیروان نظریه انتخاب(۲) نیز معتقدند: شارع مقدس اسلام به مردم حقّ داده است تا از میان فقهای واجد شرایط یکی را به رهبری برگزینند. بنابراین، آنان نیز افزون بر پذیرش اصل حکومت اسلامی، فقیه منتخب را ولیّ امر و زمامدار می شمارند و او را وکیل مردم دراداره ی امور جامعه نمی دانند.

( )

گرفته(۳) و ترسیم دیگری از مسئله ی زمامداری ارایه شده است که به گمان

ارایه کننده، طرحی نو در تاریخ اندیشه ی سیاسی می باشد. ما با قطع نظر از مسأله ی جداانگاری دین و سیاست و ادعای انکار مقام زعامت جامعه در مورد امامان معصوم(علیهم السلام) که هر دو با روح دینداری در تضاد و دومی با اصول مسلّم شیعه منافی است، تنها به بررسی نظریه ی سیاسی ایشان می پردازیم و اتقان و ضعف آن را بر اساس معیارهای حقوقی و سیاسی ارزیابی می کنیم.

اگر بخواهیم این نظریه را که از آن به نام نظریه ی مالکیت مشاع یاد و به عنوان اساس فلسفه ی سیاسی نوین مطرح شده است، در چند سطر خلاصه کنیم و خوانندگان را از پیچ و خم عبارات صاحب نظریه خلاص نماییم، باید بگوییم:

انسان از آن جهت که جسمی جاندار و متحرّک به اراده است، هر عملی که از او سر می زند، یک پدیده ی صرفاً طبیعی به شمار می رود. این انسان، به حکم طبیعت زنده و متحرّک خود، مکانی را که بتواند در آنجا آزادانه زندگی کند، برای خود انتخاب کرده و از همین انتخاب طبیعی یک رابطه ی اختصاصی قهری به نام «مالکیت خصوصی» برای وی به وجود آمده است. این مالکیت خصوصی، به اقتضای زیست در مکان خصوصی، مالکیت خصوصی انحصاری است و به اقتضای زیست در مکان خصوصی مشترک در فضای بزرگتر، مالکیت خصوصی مشاع خواهد بود. این دو نوع مالکیت، یعنی مالکیت خصوصی انحصاری و مالکیت خصوصی مشاع هم طبیعی است؛ زیرا به اقتضای طبیعت به وجود آمده، و هم خصوصی است؛ زیرا هر کس به نحو مستقلّ دارای این گونه اختصاص مکانی است. افرادی

که در اثر همین ضرورت زیست طبیعی در مجاورت یکدیگر مکانی را برای زندگی خود انتخاب می کنند، از همین دوگونه مالکیت خصوصی: انحصاری و مشاع، برخوردارند و چون تمام افراد همسایه با یک نسبت مساوی، عمل سبقت در تصرّف فضای کوچک «خانه» و فضای بزرگ «محیط زیست مشترک» را انجام داده اند، به شکل فردی و مستقلّ حقّ مالکیت شخصی انحصاری نسبت به خانه و حقّ مالکیت شخصی مشاع نسبت به فضای مشترک را پیدا می کنند. این افراد که مالکان مشاع سرزمین خود هستند، به رهنمود عقل عملی، شخص یا هیأتی را وکالت و اجرت می دهند تا همه ی همت، امکانات و وقت خود را در بهزیستی و همزیستی مسالمت آمیز آنان در آن سرزمین به کار بندد و اگر احیاناً در این گزینش، اتّفاق آرای مالکان مشاع فراهم نگردد، تنها راه بعدی این است که به حاکمیت اکثریت بر اقلیّت توسّل جویند. این به سان همان ورثه ای است که املاکی را از مورّث خود به صورت مالکیت شخصی و مشاع به ارث برده اند و هنوز سهمیه ی خود را به وسیله یتقسیم، مشخّص نکرده اند. در این صورت، تنها راه اعمال مالکیت شخصی و مشاع هر یک در اموال خود، این است که وکیل یا داوری را به حاکمیت یا به حکمیت برگزینند، تا این اموال را به صورت مطلوبی حفاظت و در مقابل دواعی مدّعیان خارجی دفاع نماید و اگر احیاناً همه افراد ورثه به این وکالت یا تحکیم حاضر نباشند، تنها راه حلّ بعدی این است که اکثر آنها به وکالت یا تحکیم رأی دهند.

ادّعاهای این نظریه

عبارتند از:

۱. مالکیت انسان نسبت به فضای خصوصی که برای زندگی بر می گزینند، یک مالکیت خصوصی انحصاری طبیعی و بی نیاز از اعتبار و قرارداد است.

۲. انسان نسبت به فضای بزرگتر، یعنی محیط زیست مشترک، مالکیت خصوصی مشاع طبیعی و بی نیاز از اعتبار و قرارداد دارد.

۳. حاکمیت در یک سرزمین به معنای وکالت شخص یا گروهی، از سوی مالکان مشاع برای بهزیستی آن مجموعه می باشد.

۴. اگر تمام مالکان مشاع در یک وکیل با یکدیگر اتفاق نظر نداشته باشند، نوبت به انتخاب اکثریت می رسد.

ادّعای نخست که از یک بحث حقوقی در حوزه ی حقوق خصوصی، اتّخاذ شده، و پس از لعاب فلسفی به شکل نظریه ای جدید در آمده تنها در باب زمینی که مالک دیگری ندارد و شخص پس از اشغال آن، در آن کاری انجام می دهد و آن را به صورت زمینی قابل استفاده در می آورد، صادق است.(۲) البته حتی در آن مورد نیز این امر منشأ اعتبار مالکیت است و هیچگاه مالکیت که یک امر اعتباری است، بدون اعتبار تحقق پیدا نمی کند.

ادعای دوم، نه دلیلی برای اثبات دارد و نه در مجموع، معنای محصّلی از آن می توان استفاده کرد؛ زیرا فضای بزرگتر یا محیط زیست مشترک یک فرد تا کجاست؟ آیا تنها شامل محلّه ی او می شود؟ یا روستا و شهر او، و یا حتّی کشور و بلکه تمام جهان را در بر می گیرد؟!

شاید در پاسخ به همین پرسش است که گفته شده است: «بر اساس دکترین مالکیت شخصی مشاع، کشور آن فضای باز و آزادی است که انسان های معدودی

به صورت مشاع برای زیست طبیعی خود از روی ضرورت برگزیده و آن را قلمرو تداوم زندگی خود و خانواده ی خود قرار داده اند.»

ولی این سخن نیز چیزی از ابهام آن ادّعا نمی کاهد و معلوم نمی کند چرا مردم روستاهای ایرانی مجاور مرز عراق، مالک مشاع قسمتی از سرزمین عراق یا تمام آن نیستند، ولی مالک مشاع زمین های بسیار دورتر از آن، در ایران می باشند؟!

به هر حال، اگر شخصی با وارد شدن در زمینی که کسی مالک آن نیست و با انجام کار روی آن حقّی نسبت به آن زمین پیدا می کند، به چه دلیل نسبت به زمین های مجاور آن که در تملّک دیگران است، یا مالکی ندارد، حقّی پیدا می کند؟ چه رسد به زمین هایی که در فاصله ای بسیار دور از این زمین قرار دارند!؟

اگر ادعای سوم را بپذیریم و حاکم را وکیل، به معنای فقهی، از سوی مالکان مشاع یک سرزمین بدانیم، از آنجا که وکالت فقهی(۱) عقدی (

دکترین، به دلیل عدم ارائه ی تصویری معقول از قدرت برای حکومت، نمی تواند یک نظریه ی مقبول سیاسی تلقّی شود.

ادّعای چهارم با اصل نظریه ی مالکیت خصوصی مشاع در تنافی است؛ زیرا هنگامی که افراد، مالک مشاع یک چیز هستند، تصرّف در آن چیز منوط به رضایت همه ی آنهاست و هیچ دلیلی بر نفوذ تصرّفات کسی که اکثریت آنها تصرّف او را اجازه داده اند و اقلیّتی آن را نپذیرفته اند، وجود ندارد. از این رو، اگر همه ی وارثان در مثال مزبور، به وکالت شخص خاصّی راضی نباشند، او نمی تواند با رضایت

اکثریت آنها در مال مشاع تصرّف کند. پس این نظریه نمی تواند، حاکمیت اکثریت بر اقلیّت را توجیه کند و این ادّعا که چاره ای جز این نیست، در واقع ابطال نظریه ی مالکیت مشاع است، نه تأیید آن.

از سوی دیگر، حتّی در فرض وکالت یک نفر از سوی تمام مالکان مشاع یک سرزمین، چون وکالت عقد جایز است، هر یک از آنها می تواند این وکالت را ابطال و در نتیجه حاکم را عزل نماید. با این وصف حاکم در این نظریه هیچ مجال امر به مردم ندارد و هر یک از آنها می تواند او را عزل نماید. آیا چنین نظریه ای را می توان در ساحت اندیشه ی سیاسی مطرح کرد!؟

به هر حال، نظریه ی «وکالت» فی حدّ نفسه، نظریه ای بی پایه و فاقد هرگونه دلیل حقوقی، فلسفی و سیاسی است. با توجه به وضوح و اتقان نظریه ی ولایت فقیه و ضعف و وهن نظریه ی وکالت، نیازی به دفاع از «ولایت فقیه» در برابر وجود ندارد، هر چند برخی به این عمل اقدام کرده اند.

آیا در نظام اسلامی فقیه وکیل مردم است؟ اگر جواب مثبت است چرا حکومت اسلامی رابه ولایت فقیه تعبیر میکنند, نه وکالت فقیه؟

پرسش

آیا در نظام اسلامی فقیه وکیل مردم است؟ اگر جواب مثبت است چرا حکومت اسلامی رابه ولایت فقیه تعبیر میکنند, نه وکالت فقیه؟

پاسخ

وکالت عقدی جایز وقابل فسخ است؛ یعنی موکّل هر زمان که اراده کند میتواند وکیل را از وکالت عزل نماید. پس وکالت در جایی فرض میشود که اوّلاً شخصی اصالتاً حق انجام کاری را داشته باشد تا بوسیله عقد وکالت آنرا به وکیلش واگذار کند وطبعاً اختیارات وکیل در همان محدوده اختیارات خود موکل خواهد بود نه بیش از آن. ثانیاً موکل هر وقت بخواهد میتواند وکیلش را عزل نماید. کسانی که نظریه(وکالت فقیه) را مطرح نموده اند, وکالت را به معنای حقوقی گرفته اند ومقصودشان این است که مردم دارای حقوق اجتماعی ویژه ای هستند وبا تعیین رهبر, این حقوق را به او واگذار مینمایند. آنچه در نظام سیاسی اسلام مورد نظر است با این نظریه منطبق نیست. بعضی از اختیاراتی که حاکم در حکومت اسلامی دارد, حتّی در حوزه حقوق مردم نیست. مثلاً حاکم حق دارد به عنوان حد, قصاص ویا تعزیز, مطابق با ضوابط معیّن شرعی کسی را بکُشد یا عضوی از اعضای بدن او را قطع کند. این حق که در شرع اسلام برای حاکم معیّن شده, برای آحاد انسانها قرار داده نشده است. حکومت حقّی است که خداوند به حاکم داده است نه اینکه مردم به او داده باشند. بدین ترتیب اختیارات حاکم به خواست مردم که در این نظریه موکلان فقیه فرض شده اند محدود نمیشود. ازسوی دیگر, حاکم

شرعی باید دقیقاً طبق احکام الهی عمل کند وحق سرپیچی ازقانون شرعی را ندارد ونباید

بخاطرخواست مردم دست ازشریعت بردارد. بنابراین, محدوده عمل حاکم را قانون شرعی معین میکند نه خواست مردم. در حالی که اگرحاکم, وکیل مردم فرض شود پیروی ازخواست مردم برای او لازم است واختیارات او محدود به خواست موکّلان میشود ونیز مردم میتوانند هروقت بخواهند فقیه را عزل نمایند حال آنکه عزل ونصب حاکم شرعی به دست خداست.

نظریه انتخاب در ولایت فقیه را طرح وبررسی کنید؟

پرسش

نظریه انتخاب در ولایت فقیه را طرح وبررسی کنید؟

پاسخ

طبق این نظریه در زمان غیبت ولی فقیه ازسوی مردم انتخاب میشود وبا همین رأی وانتخاب, حکومت وی مشروعیت مییابد؛ یعنی مشروعیت ولی فقیه, ازسوی مردم است. آنها با انتخاب رهبر, حق تسلطی را که برخود دارند, به او واگذار میکنند. باید توجه داشت که اولاً: این نظریه سابقه فقهی ندارد. ثانیاً: براساس این نظریه, مشروعیت حکومت ازناحیه مردم به فقیه اعطا میشود حال آنکه مردم اصلاً حق حاکمیتی ازخودشان ندارد تا به کسی اعطا کنند. در مورد پیامبران وامامان معصوم این واگذاری به صورت نصب خاص بوده است ودر مورد فقیه جامع شرایط بصورت نصب عام است. ثالثاً: اگر بپذیریم که مشروعیت را مردم به حاکم شرعی میبخشند جای این سوال هست که چون همه با حاکم شرعی بیعت نمی کنند بلکه اکثریت به او رأی میدهند آیا آن اقلیت چه وظیفه ای دارند. حکومت اسلامی بر آن اقلیت چه مشروعیتی دارد؟

آیا در نظام اسلامی فقیه وکیل مردم است؟ اگر جواب مثبت است چرا حکومت اسلامی را به ولایت فقیه تعبیر می کنند، نه وکالت فقیه؟

پرسش

آیا در نظام اسلامی فقیه وکیل مردم است؟ اگر جواب مثبت است چرا حکومت اسلامی را به ولایت فقیه تعبیر می کنند، نه وکالت فقیه؟

پاسخ

وکیل به کسی گفته می شود که کاری به او واگذار شود تا از طرف واگذار کننده انجام دهد و نیز وکالت عقدی است جایز و قابل فسخ، یعنی موکّل هر زمان اراده کند می تواند وکیل را از وکالت عزل نماید. پس وکالت در جایی فرض می شود که اوّلا شخصی اصالتاً حق انجام کاری را داشته باشد تا بوسیله عقد وکالت آن را به وکیلش واگذار کند و طبعاً اختیارات و کل در همان محدوده اختیارات خود موکّل خواهد بوده بیش از آن. ثانیاً موکّل هر وقت بخواهد می تواند وکیلش را عزل نماید.

کسانی که نظریه «وکالت فقیه» را مطرح نموده اند، وکالت را به معنای حقوقی گرفته اند و مقصودشان این است که مردم

دارای حقوق اجتماعی ویژه ای هستند و با تعیین رهبری، این حقوق را به او واگذار می نماید. این نظریه که اخیراً توسط برخی به عنوان نشریه فقهی مطرح شده است در تاریخ فقه شیعه پیشینه ای ندارد و اثری از آن در کتب معتبر فقهی دیده نمی شود و آنچه که در نظام سیاسی اسلام مورد نظر است، این نظریه منطبق نیست زیرا بعضی از اختیاراتی که حاکم در حکومت اسلامی دارد در حوزه حقوق مردم نیست. مثلا حاکم حق دارد به عنوان حد، قصاص و یا تعزیر، مطابق با ضوابط معیّن شرعی کسی را بکشد یا عضوی از اعضای بدن او را قطع کند، این حق که در شرع اسلام برای

حاکم تعیین شده است برای ؟؟؟ انسانها قرار داده نشده است; یعنی هیچ کسی حق ندارد خودکشی کند یا دست و پای خود را قطع کند. و چون هیچ انسانی چنین حقّی نسبت به خود ندارد، نمی تواند آن را به دیگری واگذار کند و او را در این حق وکیل نماید.از این رو حکومت حقّی است که خداوند به حاکم داده است نه اینکه مردم به او داده باشند(۱).

(بخش پاسخ به سؤالات)

برگزیده شدن ولی فقیه انتخابی است یا انتصابی؟

پرسش

برگزیده شدن ولی فقیه انتخابی است یا انتصابی؟

پاسخ

پیش از هرچیز باید دید مراد از انتخاب و انتصاب چیست؟ اگر مراد از انتخاب همان است که در نظام های دموکراسی غربی مبتنی بر لیبرالیسم و اومانیسم مطرح می باشد که برای انسان آزادی بی حد و حصر و حق انتخاب مطلق قائل اند و می گویند هرچه را انسان ها و به اصطلاح شهروندان جامعه به نحو دلخواه طلب کردند و پسندیدند، همان قانونی و مشروع بوده و باید به اجرا درآید و برآورده شود، هرچند خواست ها و مطالباتی چون همجنس بازی و مانند آن باشد که خلاف عقل و علم بوده و با فطرت سلیم انسانی مخالف است؛ این گونه حق انتخاب نه معقول و منطقی است و نه با تفکر اسلامی سازگار؛ زیرا مشروعیت همه چیز به خواست و اراده خدا و شریعت الهی بر می گردد و هرگز مردم این حق را ندارند که خواستهای بر خلاف اراده الهی و شریعت آسمانی او داشته باشند و بخواهند مطالباتی بر خلاف اراده خدا و دین او را رسمیت بخشیده و برای اجرا، به صورت قانون در آورند! چون مخالف و ضدیت با خدا و دین او شرك و فسق قلمداد و موجب گمراهی انسان در دنیا و عذاب ابدی در سرای باقی می گردد.

{P – چنان که در آیات ۶۷ سوره یوسف و ۳۶ سوره احزاب و غیر آن تصریح شده که حاکمیت بر انسان و جهان تنها از آن خداست و اگر خدا و پیامبرش حکمی صادر کردند، هیچ مسلمانی حق مخالفت و چون و چرا ندارد. چون سعادت و رستگاری انسان ها در گرو پیروی از فرامین خدا و

پیامبرش می باشد و بس. P}

اما اگر منظور از حق انتخاب این باشد که مردم در چارچوب احکام الهی و قوانین شرعی در سرنوشت خود مؤثر بوده، حق تعیین سرنوشت خود را دارند، چنین معنایی نه با دین مخالفت دارد و نه با قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، بلکه برگرفته از دین است؛ چرا که در قانون اساسی و به ویژه در اصول دوم، سوم، ششم، نهم، دهم، سیزدهم، چهاردهم و... به این حق شرعی و انسانی شهروندان مسلمان تصریح و تأکید شده است.

سخن امام امت که فرمود: »میزان رأی مردم است«، بدون تردید به همین معنا ناظر است که بیان شد نه آن که هرچه مردم خواستند (حتی اگر مخالف حکم خدا باشد). یعنی میزان، رأی مردم است تا زمانی که از چارچوب قوانین دینی و الهی خارج نشود.

بنابراین انتخاب به این معنا با نظریه نصب و انتصاب یا نظریه مشروعیت الهی، نیز هیچ منافاتی ندارد و قابل جمع است. از این رو، ما می گوییم به لحاظ این که ولایت فقیه تداوم ولایت و امامت پیشوایان معصوم(ع) است، ادله اثبات ولایت و امامت معصومین، شامل ولایت فقیه هم می شود و آن را نیز اثبات کرده و مشروعیت می بخشد، با این تفاوت که معصومین(ع) بدون واسطه و با نصب خاص الهی به امامت و ولایت منصوب می شوند، اما ولی فقیه واجد شرایط ولایت و حکومت، توسط معصومین(ع) معرفی و به صورت نصب عام (یعنی بدون تعیین فرد حاکم) به این مقام برگزیده می شود.

از این رو، نقش مردم نیز مورد انکار واقع نشده است، زیرا گرچه مشروعیت ولایت فقیه الهی بوده و آنان منصوب به نصب عام

هستند، ولی این مردمند که باید با آرای آزادانه خود، خبرگان را برگزینند و خبرگان منتخب مردم نیز فقیه اصلح واجد شرایط رهبری را شناسایی و با آرای خود به این مقام برگزینند، چون گفتیم مشروعیت ولایت فقیه تماماً دینی و الهی بوده و آرای مردم در این جهت نقشی ندارد و تنها در تحقق حاکمیت و حکومت ولی فقیه نقش دارد و جز از راه پذیرش آزادانه مردم، حکومتش برقرار و پایدار نمی شود؛ راهی که امام راحل پیمود و موفق به تشکیل نظام جمهوری اسلامی ایران گردید.

{P - برای تحقیق بیشتر از جمله ر.ک: ولایت فقیه، جوادی آملی، به ویژه فصل هفتم، ویرایش جدید؛ پرسش ها و پاسخ ها (درباره ولایت فقیه)، محمد تقی مصباح یزدی، جلد اول، دوم و سوم، مؤسسه آموزش امام خمینی. P}

چنان که امام امت به این حقیقت اشاره کرده می فرماید:

»من به واسطه ولایتی که از طرف شرع مقدس دارم ایشان (مهندس بازرگان) را نخست وزیر قرار دادم. ایشان را که من قرار دادم واجب الاتّباع است. ملت باید از او اتّباع کند. یک حکومت عادی نیست. یک حکومت شرعی است. حکومت {P - صحیفه نور، ج ۵، ص ۳۱ و ۳۴، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی. P}

اسلامی حکومتی است که صد در صد متکی به آرای مردم است... شکل حکومت ما جمهوری اسلامی است. جمهوری {P - همان، ج ۳، ص ۷۰ - ۷۱، ۱۰۲ و ۱۱۵. P}

به معنای این که متکی به آرای اکثریت، و اسلامی برای این که متکی به قانون اسلام است.«

{P - همان، ج ۳، ص ۲۰ - ۲۱ و ۳۶ - ۳۷ و ج ۲، ص ۵۴۵، ۵۶۸ و

{P ۵۸۴.

ولایت فقیه جزء اصول است یا فروع و کسیکه ولایت فقیه را قبول ندارد چه برخوردی با او کنیم ؟

پرسش

ولایت فقیه جزء اصول است یا فروع و کسیکه ولایت فقیه را قبول ندارد چه برخوردی با او کنیم ؟

پاسخ

در کتب تعلیمات دینی برای تسهیل درک کلیاتی از دین، یک نوع طبقه بندی به نام اصول دین و فروع دین صورتگرفته است که البته در مقام آموزش چیز خوبی است؛ ولی از نظر علمی اشکالات زیادی دارد که فعلاً در صدد بیان آننیستیم. پس ما باید تعریف کاملی از اصول داشته باشیم، آن گاه مواردی را که با تعریف منطبق است از اصول بشماریمو بقیه را از فروع.

بنابراین دائره سعه و ضیق اصول و فروع، به تعریف ما از آن دو مربوط می شود.

اگر اصول را این گونه تعریف کنیم: «اصول دین آن مقدار از اصول اعتقادی است که شخص به واسطه آن مسلمانمی شود»، در این صورت اصول صرفا به توحید و نبوت ختم خواهد شد؛ ولی اگر تعریف را بر طبق شناخت خود ازاسلام این گونه تعریف کنیم: «اصول دین عبارت است از پایه های فکری و عملی دین که در هر زمان ساری و جاریاست»، در این صورت بسیاری از آنچه که حتی فروع خوانده می شود، داخل در اصول خواهد بود.

در این صورت ولایت فقیه نیز که سیستم اجرایی حاکمیت اسلام است داخل در مبانی و اصول خواهد بود.

لازم به ذکر است در هر صورت اعتقاد نداشتن به مسأله ولایت فقیه از نظر فکری، کسی را از اسلام خارجنمی کند.

برخورد با کسانی که معتقد به ولایت فقیه نیستند باید برخوردی فکری و ارشادی باشد.{J

آیا نظریه ولایت فقیه یک نظریه استبداد نیست و آیا این نظریه مساوی با کفر نمی شود؟

پرسش

آیا نظریه ولایت فقیه یک نظریه استبداد نیست و آیا این نظریه مساوی با کفر نمی شود؟

پاسخ

آقای منتظری نه مهم ترین تئوریسین ولایت فقیه بوده و نه به چالش با آن برخاسته و کوچک ترین سخنی هم در رد آننگفته است. مهم ترین تئوریسین این نظریه در زمان ما حضرت امام(ره) بوده اند. کتاب ولایت فقیه (حکومت اسلامی)ایشان که در

دهه ۱۳۴۰ نگاشته شده، برهان قاطع این نظر است و قبل از ایشان دانشمندانی همچون مرحوم نراقی(صاحب عوائد الأیّام)، محمد حسین نجفی (صاحب جواهر)، شیخ جعفر کاشف الغطاء و ... از نظریه پردازان ولایتو فقیه بوده اند؛ هر چند که مسأله ولایت فقیه و نیابت از امام غائب، به دوران صدر اسلام برمی گردد و این دیدگاه ازطرف خود پیشوایان معصوم ارائه گردیده است.{J

پیشینه ولایت فقیه

آیا آیات و روایاتی دربارهء ولایت فقیه داریم ؟ اگر داریم , به چند تا اشاره نمایید.

پرسش

آیا آیات و روایاتی دربارهء ولایت فقیه داریم ؟ اگر داریم , به چند تا اشاره نمایید.

پاسخ

دربارهء ولایت فقیه روایات زیادی وارد شده است که در ذیل به چند روایت اشاره می کنیم :

۱ حضرت اباعبدالله الحسین ۷فرمود: .(۱)

۲ از امام صادق ۷می پرسد: در این عصر که قُضات از طرف حاکمان جور قضاوت می کنند وعدالت و علمیت آن ها برای ما محرز نیست , شکایت خود را پیش چه کسی برده و نزاع خود را چگونه حل کنیم ؟

امام صادق ۷فرمود: .(۲)

جملهء دلالت بر عموم دارد, چه قضاوت و چه غیر آن .

۳ ضمن نامه ای از حضرت مهدی ۷مسائلی را می پرسد و استفسار می کند در عصر غیبت شما چه کنیم ؟ امام ۷می فرماید: .(۳)

جملهء عام است و شامل همهء امور می شود,از جمله مملکت داری .

(پاورقی ۱.تحف العقول , طبق نقل جهان بینی اسلامی , از کتب درسی مراکز تربیت معلّم , رشتهء دینی عربی , ص ۱۵۸

(پاورقی ۲.وسائل الشیعه , حرعاملی , ج ۱۸ ص ۹۹

(پاورقی ۳.اکمال الدین صدوق , طبق نقل جهان بینی اسلامی , از کتب درسی مراکز تربیت معلّم , ص ۱۶۰

تاریخچه ولایت فقیه را بیان کنید.

پرسش

تاریخچه ولایت فقیه را بیان کنید.

پاسخ

نظریه ولایت فقیه سابقه دیرینه ای در منابع شیعه دارد و افرادی مانند سید محمد بحرالعلوم، ملا احمد نراقی، فاضل دربندی و بسیاری دیگر از فقها آن را به طور مستقل بحث کرده اند. با این حال انزوای مذهب تشیع و حاکمیّت حاکمان جور باعث شد تا این نظریه از افکار عمومی مسلمانان فاصله بگیرد.(۱)

امام خمینی رحمه اللّه علیه این نظریه را در فرهنگ دینی احیا کرد و آن را به صورت درس رسمی در حوزه علمیه نجف اشرف مطرح ساخت و همان ایده را در کتاب البیع دنبال نمود و با تشکیل حکومت اسلامی در ایران آن را به واقعیّت مبدّل ساخت. مباحث ولایت فقیه ایشان را در کتاب ولایت فقیه حضرتش می توان مطالعه نمود.

پی نوشت ها:

۱. مجله معارف اسلامی شماره ۴۴، ص ۱۲۱، محمود صلواتی، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص ۹ تا ۶۲.

لزوم وجود ولایت فقیه و پیشینه آن در زمان غیبت امام زمان(ع) چیست؟

پرسش

لزوم وجود ولایت فقیه و پیشینه آن در زمان غیبت امام زمان(ع) چیست؟

پاسخ

خواهر گرامی! هنگامی که لفظ "ولایت" در مورد فقیه به کار می رود، مراد حکومت و زمامداری امور جامعه است. اسلام برای مدیر جامعه شرایطی ذکر کرده که مهم ترین آن ها فقاهتاست، که به آن ولایت فقیه می گویند. بنابراین فقیه بر جامعه به عنوان مدیری که مجموعه حرمت را به سوی آرمان های اسلامی سوق می دهد ولایت دارد. "ولایت" تجلّی مدیریت دینی است.

مسئله ولایت فقیه به مفهوم زمامداری جامعه اسلامی توسط کسی که به مقام اجتهاد در فقه رسیده) از دیدگاه برخی، امری جدید در تاریخ اندیشه اسلامی است ولی باید گفته شود: در فرهنگ شیعی این امر (که در عصر غیبت اداره جامعه از سوی شارع مقدّس بر عهده فقیهان عادل گذاشته شده) امری مسلّم است. از زمان مرحوم شیخ مفید که از فقهای بزرگ تاریخ شیعه است تا کنون بلکه قبل از شیخ مفید، مسئله ولایت فقها مطرح بوده، گرچه حدّ و حدود آن مورد اختلاف بوده امّا اصل ولایت فقیه از اصول مسلّم اسلامی مخصوصاً شیعی است.

مرحوم شیخ مفید می فرماید: "برخی از وظایف و اختیارات فقیه در امور زیر خلاصه می شود:

۱- اقامه حدود الهی، یعنی اجرای جزای اسلامی.

۲- اجرا و تنفیذ احکام که در برگیرنده همه احکام الهی است.

۳- امر به معروف و نهی از منکر که مراتب عالی آن از مختصات حاکم اسلامی است.

۴- جهاد و مبارزه با کافران و دفاع.

۵- اقامه نمازهایی مانند نماز جمعه، نماز عید فطر و عید قربان و استسقا.

۶- داوری و قضاوت بین مردم.

۷- از سخنان

شیخ مفید، به خوی اصل ولایت فقیه استفاده می شود. این کلمات گهربار که بیش از هزار سال از تاریخ آن می گذرد همچنان می درخشد و بعد از ایشان نیز تمامی فقها این مطالب را فرموده اند، هر چند برخی درخشش آن را نمی بینند یا نمی خواهند ببینند.[۱]

امام خمینی(ره) در این باره فرمود: "موضوع ولایت فقیه چیز تازه ای نیست که ما آورده باشیم بلکه این مسئله از اوّل مورد بحث بوده است. حکم میرزای شیرازی در حرمت تنباکو چون حکم حکومتی بود برای فقیه دیگر واجب الاتباع بود... . از متأخرین مرحوم نراقی همه شئون رسول الله را برای فقها ثابت می دانند. آقای نایینی نیز می فرماید: این مطلب از مقبوله عمر بن حنظله استفاده می شود. در هر حال این مسئله تازگی ندارد".[۲]

[۱] مهدی هادوی تهرانی، ولایت فقیه، ص ۷۰ به بعد، با تلخیص و اضافات.

[۲] همان، ص ۹۷.

از دیر باز تا کنون چند دیدگاه در مورد ولایت فقیه وجود دارد؟

پرسش

از دیر باز تا کنون چند دیدگاه در مورد ولایت فقیه وجود دارد؟

پاسخ

در آغاز ذکر یک نکته را ضروری می دانیم و آن این که: با توجه به بینش شیعی در مورد اسلام که امامت را استمرار رسالت می داند، ولایت فقیه همانند امامت از مباحث اصولی و کلامی به شمار می آید، بر خلاف دیدگاه اهل سنّت که امامت را از فروع دین و از مباث فقهی به شما می آ ورند.

شیعه امامیه می گوید: با توجه به جامعیّت دین اسلام، باروری دین به داشتن حکومت صالح و مشروع است. حکومت صالح و مشروع در یکی از سه شکل زیر خلاصه می شود:

الف) حکومت پیامبر(ص)؛

ب) حکومت امامان معصوم(ع)؛

ج) حکومت فقیهان یا مؤمنان صالحی که یک سری شرایط و ویژگی را دارا باشند.

در طول تاریخ تشیع هیچ فقیهی یافت نمی شود که بگوید: فقیه هیچ ولایتی ندارد. آن چه تا حدودی مورد اختلاف فقیهان است، مراتب و درجات این ولایت است.

دیدگاه ها در مراتب و درجات ولایت:

۱ ولایت مطلق: بدین معنا که در مسائل سیاسی و حکومت تمامی اختیارات حکومتی پیامبر(ص) و امامان(ع) به ولی فقیه منتقل می شود.

این سخن بسیاری از فقیهان شیعه امامیه است. مرحوم محمد حسن نجفی، معروف به صاحب جواهر که از سرآمدهای فقیهان به شمار می آید، همین نظر را پسندیده است. وی می گوید: "شگفت آور است که پس از این همه دلایل عقلی و نقلی روشن، برخی از مردم در این باره وسوسه و تشکیک کرده اند! گویا از فقاهت بویی نبرده و از فهم رموز سخنان معصومان بهره ای نبرده اند، زیرا دلایل به خوبی

می رساند که نیابت فقیهان از امامان در عصر غیبت در تمامی شؤونی است که به مقام امامت مرتبط می باشد. همان وظایفی که خداوند بر عهده ولی معصوم نهاده که بایستی در نظم امور جامعه بکوشد، عیناً بر عهده ولی فقیه نهاده شده است.

همین نظر را امـام خمینی پـذیرفته و گفته است در مسائـل حکومتی تمـامی اختیـارات پیـامبر(ص) و امام معصوم(ع) به ولی فقیه منتقل می شود.

البته در مـورد ولا‌یـت مطلقه قرائت هـا و تغییر هـای دیگری وجـود دارد که به جهت رعـایت اختصـار از ذکر آن خودداری می نماییم.

۲ ولایت مقیده: یا ولایت بر امور حسبیه؛ یعنی اختیارات ولی فقیه به حد مطلقه نیست، لیکن فقیه وظیفه دارد در برخی از موارد، ولا‌یـت و اختیـارات را در دست بگیرد تـا اموری که انجـام آن را اسـلام خواسـتار است و اجـازه اهمـال در آن نمی دهـد و رها سـاختن آن روا نیست، پیاده و اجرا نمایـد، از جمله امور حسبیه. برخی از فقیهان می گوینـد: اگر به فرض نتوانستیم ولایت مطلق را به اثبات برسانیم، در ولایت به معنای مذکور جای هیچ شک و تردیدی نیست.

همه فقیهان این ولایت را پذیرفته اند.

ولایت مقیده معنای دیگری نیز دارد که فعلًا در صدور بیان آن هستیم.

۳ نظارت فقیه؛ یعنی فقیه نظارت کند و ضعف ها را گوشزد نماید.

نظـارت به جـای ولا‌یـت از ریشه عقیـدتی برخوردار نیست، بلکه از ملاحظـات سیاسـی نشـأت گرفته است. برخی از فقیهـان می گفتند: به مصـلحت اسـلام و مسلمانان است که فقیه به جای اعمال ولایت، به نظارت اکتفا نماید. این ها می گویند: قبول داریم که فقیه (چه به

عنوان منصب و چه به عنوان وظیفه) می بایست مسئولیت تدبیر مسلمانان را در دست بگیرد و طبق مبنای عقیدتی شیعی ولایت فقیه درست است، لیکن به جهت نداشتن نیروی کافی توانمند و صالح، حکومت را به دیگران سپردن و خود نظارت نمودن خوب است. البته این سخن به اوضاع زمان و مکان بستگی دارد. ممکن است فقیهی در اوضاعی ولایت را بپذیرد، و همان فقیه در اوضاع دیگر بگوید نظارت بهتر است.

عالمان و فقیهان شیعه امامیه از نظر نظری و عقیده اکثراً نظر اوّل و برخی نظر دوم را پذیرفته اند، ولی در خط و مشی سیاسی که بسته به اوضاع است، برخی به دیدگاه سوم گرایش پیدا کرده اند و در عمل به گونه ای سیاست به خرج داده اند که گویا به ناظر بودن فقیه در امور عامه مسلمانان رضایت داده اند.

جدای از این سه دیدگاه، دیدگاه های دیگری از سوی دگراندیشان در جهت تضعیف، یا تنقیص آن مطرح شده است، از جمله برخی گفته اند: ولایت به معنای وکالت است، ولی فقیه چون از طریق رأی مردم انتخاب می شود، وکیل است و طبق احکام وکالت باید کار کند.

پاسخ: اگر چه آرای مردمی در تثبت ولی فقیه نقش دارد و او تنها با پشتیبانی آرا و حمایت های مردمی موفق به پیاده کردن احکام اسلامی می گردد، لیکن ولایت را در حد وکالت قرار دادن، از حقیقت و درستی بی بهره است، چون از جمله وظایف و مسئولیت های حاکم اسلامی، اجرای حدود و پیاده کردن احکام اسلامی است این ها از اموری نیستند که مردم به حاکم اسلامی وکالت بدهند.

بعضی در

مقام اشکال بر ولایت فقیه، معنایی از خود ساخته و گفته اند: ولایت به معنای قیمومیت است؛ یعنی ولی فقیه قیّم مردم است.

این سخن نه در صدد بیان حقیقی معنا و محدوده ولایت، بلکه در صدد ارائه معنایی نادرست و تنقیص آن است. مخالفان ولایت فقیه در مقام خورده گیری ولایت را به قیمومیت معنا کرده اند، تا بگویند: لازمه ولایت فقیه این است که مردم از رشد کافی محروم باشند و قیم نمی خواهند، (چون قیم موردش همین است)، در حالی که معنای ولایت فقیه قیمومیت نیست، بلکه به معنای مسئولیت اجرایی احکام انتظامی اسلامی است.

برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به:

۱ محمد هادی معرفت، ولایت فقیه؛

۲ مجله حوزه، شماره ۸۶ – ۸۵.

۳ جوادی آملی، ولایت فقیه و ولایت فقاهت و عدالت.

نقطه آغازین ولایت فقیه از کجا شروع می شود؟ ادله آن را شرح دهید.

پرسش

نقطه آغازین ولایت فقیه از کجا شروع می شود؟ ادله آن را شرح دهید.

پاسخ

اصول اولین و ریشه های اصلی فقه حکومت اسلامی و ولایت فقیه در قرآن مجید، سنت پیامبر(ص) و ائمه معصومین قرار دارد. از لحاظ تاریخی پیدایش و شکل گیری فقه حکومتی همزمان و همزاد با پیدایش فقه عمومی اسلام است، یعنی زمان پیدایش و تکوین آن مانند فقه عمومی، به عصر ثبوت و نزول آیات برمی گردد؛ زیرا همه احکام و دستورهای اسلام در عصر نبوت با نزول آیات الهی و سنت شخص پیامبر اکرم تدوین و تکوین یافته است.

سیره رسول خدا در دوران بعثت و نبوت، به ویژه در دوران سیزده ساله مدینه که عصرحکومت بود و در ضمن هفتاد و اندی جنگ کوچک و بزرگی که در طول این مدت توسط پیامبر رهبری شد، غنی ترین منبع برای فقه حکومتی و زنده ترین الگو برای تأسیس حکومت اسلامی و شیوه اداره آن به شمار می آید.

همین طور سیره امام علی(ع) در طول پنج سال حکومت خود و عهدنامه ها و فرامین حکومتی حضرت به والیان و فرمانداران و مدیران امور کشور، که بهترین مدرک و مواد اولیه برای فقه حکومتی شیعه به شمار می آید. این مسئله در کلمات و احادیث ائمه معصومین(ع) نیز جریان داشته است.

نخستین مایه های بحث ولایت فقیه را در منابع حدیثی همچون اصول حدیثی اصحاب ائمه، کتاب کافی مرحوم شیخ کلینی

تهـذیب مرحـوم شـیخ طوسـی و دیگر کتـاب هـای حـدیثی می تـوان مشاهـده کرد، که روایـات مربوط به ولاـیت فقیه و شـئون حکومت را درج کرده اند.

در مرحله بعدی کتب فتوایی فقهای پیشین شیعه مانند کتب شیخ صدوق و شیخ مفید و دیگران است، که

راجع به مسائل حدود و تعزیرات، امر به معروف و نهی از منکر، حدود و ولایت فقیه و مسائل سیاسی فتوا داده اند.

از عصر شیخ طوسی تا پایان عصر علامه حلی و فخرالمحققین و شهید اول نیز این بحث مطرح بوده است. فقهای امامیه هم از تئوری و فتوا و هم در عمل مفاهیم و نمونه های سیاسی و حکومتی نوی را وارد اریخ فقه شیعه کردند که میراث بسیار ارزشمندی است.

فقهای عظیم الشأن همچون سید بن طاووس و خواجه نصیرالدین طوسی در این دوران وارد کارهای حکومتی شدند و مناصبی همچون وزارت را برای تأمین مصالح حیاتی اسلام و امت اسلامی پذیرفتند. سیره و روش بسیاری این فقیهان برای فقهای آینده بهترین الگوی عمل و فقهی است.

از فقهای این عصر افرادی همچون قطب راوندی(۱)، علامه حلی(۲)، شهید اول،(۳) فاضل مقداد(۴)، و فقهای دیگر را می توان نام برد که بحث ولایت فقیه را و کتب فقهی خود مطرح کرده اند.

از فقهای متأخر نیز می توان به فقهای ذیل اشاره کرد که به خوبی بحث ولایت فقیه را مطرح کرده اند:

شهید ثانی و ملا محسن فیض کاشانی اما در دوران فقهای معاصر، فقیهان زیادی بوده و هستند که مبحث ولایت فقیه را مطرح نموده اند.

در ذیل به نام برخی از این فقیهان اشاره می کنیم:

شیخ جعفر کاشف الغطا، ملا احمد نراقی، میرفتاح حسینی مراغی، صاحب جواهر، فاضل دربندی (صاحب خزائن)، شیخ مرتضی انصاری، بحرالعلوم (صاحب بلغه الفقیه)، آیت الله نائینی، شهید مدرس، آیهالله بروجردی و امام خمینی.

اگر بخواهیم درباره سیر تاریخی ولایت فقیه از صدر اسلام تا کنون بنویسیم، نیاز به مقاله مفصلی است.

قسمت دوم سؤال (ادله ولایت

فقیه) در ذیل به برخی دلایل اشاره می کنیم:

۱ – دلیل عقلی: در آیات قرآن و روایات معصومین احکام و دستورهای اجتماعی وجود دارد که تمام مسلمانان موظف به اجرای آن می باشند.

امور قضایی، نظامی، اقتصادی و... مانند تنبیه زناکاران، قصاص، پرداخت دیه، آمادگی نظامی در مقابل دشمنان اسلام، حرمت ربا و... این احکام به جهت جاودانگی اسلام و باقی ماندن شریعت اسلام برای تمام دوره ها و زمان ها باید به وسیله مسلمانان اجرا شود. لازمه اجرای چنین احکامی آن است که نظام و حکومت اسلامی باشد. در رأس این نظام، آگاه ترین شخص به احکام و مسایل اسلامی باید باشد که شرایط دیگر زمامداری مانند عدالت، مدیر و مدبر بودن را، نیز باید دارا باشد.

چنین شخصی در زمان غیبت امامان معصوم(ع) ولیّ فقیه جامع الشرایط می باشد. معنای ولایت فقیه جز این نمی باشد که ولیّ فقیه عادل و آگاه به اسلام و مسایل زمان و مدیر و مدبر باید در رأس نظام و حکومت الله قرار گیرد. همین معنا در روایات بیان شده است.

۲ – روایات: عمر بن حنظله در مقبوله خود از امام صادق(ع) درباره مراجعه به سلاطین جور می پرسد، که امام (ع) شدیداً از آن منع می فرماید و مراجعه به آنان را مراجعه به طاغوت می شمارد، سپس تأکید می نمایند که در قرآن از مراجعه به طاغوت نهی شده است. عمر بن حنظله سؤال می کند: پس چه کنیم، حضرت می فرماید: "انظروا الی من کان منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف أحکامنا، فارضوا به حکماً، فانّی قد جعلتُه علیکم حاکماً، فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه، فانما بحکم الله قداستخفّ و

علینا رُدَّ و الرادُّ علینا الرادّ علی الله و هو علی حدّ الشرک بالله؛ بنگرید به کسی بین خودتان که از ما حدیث نقل می نماید و در حال و حرام می نگرد و احکام (شرعی) را می داند. سپس به داوری (حکومت) وی رضایت دهید. من او را بر شما حاکم قرار دادم. پس هنگامی که طبق حکم ما قضاوت کرد، اگر آن را قبول نکردید، پس به درستی که حکم الهی را خوار شمرده و ما را رد کرده اید. کسی که ما را ردّ کند، خدا را ردّ نموده است و این عمل در حدّ شرک به خداوند است".

در این حدیث به صراحت، به رجوع به فقها امر نموده و از مراجعه به طاغوت نهی شده است.

امام صادق(ع) فرمود: "زنهار که مسائل مورد اختلاف خود را نزد اهل ستم (کسانی که جایگاه عدالت را به ناحق اشغال کرده اند) نبرید، بلکه از میان خود کسی را که از روش حکومت و دادرسی ما آگاه باشد، برای قضاوت برگزینید. چنین کسی را من به این مقام، منصوب کرده ام ؛ پس داوری را نزد او ببرید".(۵) در روایات دیگر شرایط و ویژگی های ولیّ فقیه ذکر شده است.

ماهیت ولی فقیه

چون ولایت فقیه به معنای ولایت فقاهت، یعنی ولایت متکب کامل و جامع الهی و اسلامی است، خاستگاه چنین ولایت و قیمومیتی، به ولایت خداوند و قیّوم بودن او است. چون تنها خداوند حق ولایت بر انسان ها را دارد و ولایت دیگران باید مورد تأیید الهی باشد که درمورد بعضی از انسان ها (مانند پیامبران و امامان معصوم) این مسئله به نصیب صریح ثابت است. درمورد ولایت فقها، با دلیل

عقل و اشارات معصومین ثابت می شود.

فقیه با امام معصوم بُعد اجرای احکام و اداره جامعه اسلامی است. ولایت فقیه ولایت مدیریتی بر امعه اسلامی است که بدین منظور اجرای احکام و تحقق ارزش های دینی و شکوفا ساختن استعدادهای افراد جامعه و رساندن آنان به کمال در خور صورت می گیرد. هیچ تفاوتی بین فقیه و امام معصوم(ع) از جهت اجرای احکام و اداره جامعه اسلامی نیست و تمام وظایف و مسئولیت هایی که از برای معصوم ثابت است، برای فقیه نیز ثابت می باشد، مگر این که از جمله وظایف و شئون ویژه معصوم باشد. در مورد اداره امور اجتماعی، فرقی میان معصوم و غیر معصومان نیست. حتی حضرت علی(ع) که زمام حکومت را به دست داشت، از طریق علم عادی حکومت می کرد، نه با بهره گیری از مقام عصمت و علم الهی، به همین خاطر گاهی کسانی را نصب می کرد که بعداً بی لیاقتی آنها ثابت می شد و حضرت آنان را عزل می کرد یا حتی به دشمن (معاویه) پناهنده می شدند. با توجه به اهمیت جایگاه ولایت، هر شخصی نمی تواند عهده دار این وظیفه خطیر شود، بلکه شرایط ذیل در فقیه لازم است: اجتهاد مطلق، عدالت مطلق و قدرت مدیریت و رهبری

ولایت فقیه مشروط به وجود این شرایط است. در صورت فقدان آنها، صلاحیت اشخاص برای احراز مقام ولایت سلب می شود.

برای اطلاع بیشتر، مطالعه منابع زیرتوصیه می شود:

۱ - ولایت فقیه، امام راحل(ص)

۲ - ولایت فقیه، آیت الله جوادی آملی

۳ - ولایت فقیه، محمد هادی معرفت

۴ - ولایت فقیه، به زبان ساده، اثر جواد محدثی

۵ - مبانی حکومت اسلامی، ج اول، ص ۶۲ - ۱۰، ترجمه

و تقریر محمود صلواتی

پی نوشت ها:

۱ – فقه القرآن، ج ۲، ص ۱۳۸ – ۱۴۲، انتشارات کتابخانه آیهالله مرعشی نجفی.

۲ – منتهی المطلب، ج ۲، ص ۹۹۷ – ۸۹۹، چاپ سنگی.

۳ – اللمعه المدمشقیه، ج ۲، ۴۱۷ ؛ القواعد و الفوائد، ج ۱، ص ۴ – ۵، چاپ جدید.

۴ – اللوامع الالهیه فی المباحث الکلامیه، ص ۲۶۲.

۵ – شیخ کلینی، اصول کافی، ج ۷، ص ۴۱۲، ح ۵.

۶ – من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲؛ کافی، ج ۷، ص ۴۱۲، ج ۴؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳.

آیا پیشینه نظریه ولایت فقیه به زمان غیبت امام زمان علیه السلام می رسد , یااینکه ریشه های این نظریه در دوران حضور امامان معصوم علیهم السلام هم وجود داشته است ؟

پرسش

آیا پیشینه نظریه ولایت فقیه به زمان غیبت امام زمان علیه السلام می رسد , یااینکه ریشه های این نظریه در دوران حضور امامان معصوم علیهم السلام هم وجود داشته است ؟

پاسخ

شاید در ذهن اکثر مردم چنین باشد که ولایت فقیه به پس از دوران غیبت کبرای امام زمان علیه السلام برمی گردد , یعنی به کمتر از ۱۲۰۰ سال قبل , ولی با توجه به مفاد نظریه ولایت فقیه و با مروری اجمالی به تاریخ دوران حضور امامان معصوم علیهم السلام براحتی می توان ولایت فقیه را در عصر حضور معصومین هم دید . حکومت خدا و منصوبین اوبر اساس دیدگاه عقیدتی شیعه حاکمیت در اصل از آن خداست و به عبارتی دیگر :حاکمیت از شوون ربوبیت الهی است . هیچ کس حق حکومت بر انسانی را ندارد , مگرآنکه خدا به او اجازه دهد . پیامبران و خاتم آنها (حضرت محمد صلی اللّه علیه وآله) و اوصیای معصوم ایشان از طرف خدا اجازه حکومت بر انسانها را داشتند . مادر اینجا قصد بیان دلیل مشروعیت حکومت حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام را نداریم . از نظر تاریخی مسلم است از میان امامان معصوم فقط حضرت علی علیه السلام و امام حسن مجتبی علیه السلام برای مدت بسیار کوتاهی به حاکمیت ظاهری رسیدند و دیگر امامان بدلیل سلطه حاکمان غیر شرعی از اداره جامعه بر کنار بودند و مجالی برای حکومت به دست نیاوردند . حضرت علی علیه السلام درزمان حاکمیتشان کسانی را در نقاط مختلف کشورهای اسلامی به حکومت می گماردند که

منصوب خاص آن حضرت بودند و اطاعت از آنها - مانند اطاعت از خود آن حضرت - واجب بود , چون این افراد بواقع منصوب با واسطه از طرف خدا بودند یعنی لازم نیست شخص , منصوب بی واسطه از سوی خدا باشد , تا اطاعتش واجب گردد . ولایت فقیه هم -در واقع - نصب با واسطه است و فقیه از طرف خدا اجازه دارد حکومت کند . در زمان امامانی که حاکمیت ظاهری نیافتند , امور جامعه مسلمانان تحت تسلط و حاکمیت حاکمان جور بود . این حاکمان در فرهنگ شیعه (طاغوت) محسوب می شدند و بر اساس نص قرآن [یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و قد امروا ان یکفروا به] (۱) مردم حق مراجعه به آن حاکمان و کسانی را که از سوی آنها برای تدبیر امور گمارده شده بودند , نداشتند ; در حالی که در مواردی نیاز بود به شخصی مثل حاکم یا قاضی مراجعه شود . در چنین مواردی وظیفه مردم چه بود ؟ولایت فقیه در کلام معصومین علیهم السلام از امامان معصوم علیهم السلام دستورهایی رسیده است که مردم باید در زمان یامکانی که دسترسی به معصوم ممکن نیست , به کسانی که دارای شرایط خاصی هستند ,مراجعه کنند تا کارهای آنان زمین نماند . مثلا از امام صادق علیه السلام نقل شده است (من کان منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنافلیرضوا به حکما ۰۰۰) (۲) مقصود از شخص آگاه به حلال و حرام و آشنا به احکام ,همان فقیه مورد نظر ماست . طبق

روایات مشابه , به هنگام دسترسی نداشتن به معصوم , (فقیه حاکم مردم است و این حاکمیت از معصوم به او رسیده است . در همین روایت آمده است : (فانی قد جعلته علیکم حاکما) (۳) ; من او را حاکم شما قراردادم .) روشن است امام شخص معینی را به حاکمیت نصب نکرده , بلکه به صورت عام منصوب نموده است . در همین روایت آمده است : (فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما استخف بحکم اللّه و علینا رد و الراد علینا کالراد علی اللّه و هو علی حدالشرك باللّه) ; (۴) حاکمی که منصوب عام از طرف معصوم است , اطاعتش واجب است واگر کسی حکم او را نپذیرد , مانند آن است که حاکمیت معصوم را نپذیرفته است .)با توجه به نصب عام فقها نظریه ولایت فقیه , اختصاص به زمان غیبت ندارد , بلکه در زمان حضور اگر دسترسی به امام معصوم ممکن نباشد , این نظریه نیز باید اجراگردد . زیرا محتوای این نظریه , چیزی جز چاره جوئی برای مردمی که دسترسی به امام ندارند , نیست ; پس ریشه این نظریه را در زمان حضور معصوم نیز می توان دید .

پیشینه ی تاریخی ولایت فقیه تا چه حد است؟

پرسش

پیشینه ی تاریخی ولایت فقیه تا چه حد است؟

پاسخ

جواب اجمالی:

مسئله ی «ولایت فقیه» به مفهوم زمامداری جامعه ی اسلامی از سوی کسی که به مقام اجتهاد در فقه رسیده، از دیدگاه برخی، امری جدید در تاریخ اندیشه ی اسلامی است و قدمت آن کمتر از دو قرن می باشد. در حالی که در فرهنگ شیعی این امر که در عصر غیبت اداره ی جامعه از سوی شارع مقدس بر عهده ی فقیهان عادل گذاشته شده، امری مسلم و بی تردید بوده است.مرحوم شیخ مفید که از فقهای بزرگ تاریخ شیعه در قرن چهارم و پنجم هجری است، مطالبی در مورد ولایت فقیه دارد. از سخنان گهر بار او در این زمینه بیش از هزار سال می گذارد.بعد از شیخ مفید عالمان دیگر، یکی پس از دیگری، در مورد ولایت فقیه و حدود اختیارات آن بحث کرده اند. از جمله ی آنها می توان به شیخ ابوالصلاح حلبی (م: ۴۴۷ ه)، ابن ادریس حلی (م: ۵۹۸ ه)، محقق حلی (م: ۶۷۶ ه)، محقق کرکی (م، ۹۴۰ ه)، مولی احمد مقدس اردبیلی (م: ۹۹۰ ه)، جواد بن محمد حسینی عاملی (م: ۱۲۲۶ ه)، ملا احمد نراقی (م: ۱۲۴۵ ه)، میر فتاح عبد الفتاح بن حسینی مراغی (م: ۱۲۶۶ ۱۲۷۴ ه)، شیخ محمد حسن نجفی، صاحب جواهر (م: ۱۲۶۶ ه)، شیخ مرتضی انصاری (م: ۱۲۸۱ ه)، حاج آقا رضا همدانی (م: ۱۳۲۲ ه)، سید محمد بحر العلوم (م: ۱۳۲۶ ه)، آیه الله بروجردی (م ۱۳۸۲ ه.ق)، آیه الله شیخ مرتضی حائری (م: ۱۳۶۲ ه. ش)، امام خمینی (م: ۱۳۶۸ ه. ش)، اشاره نمود.

جواب تفصیلی:

مسئله

ی «ولایت فقیه» به مفهوم زمامداری جامعه ی اسلامی از سوی کسی که به مقام اجتهاد در فقه رسیده، از دیدگاه برخی، امری جدید در تاریخ اندیشه ی اسلامی است و قدمت آن کمتر از دو قرن می باشد. اینان ادّعا می کنند، هیچ یک از فقهای شیعه و سنّی این مطلب را مورد بررسی قرار نداده اند که فقیه علاوه بر حقّ فتوا و قضاوت از آن جهت که فقیه است، حقّ حاکمیت و رهبری بر کشور یا کشورهای اسلامی یا تمام کشورهای جهان را نیز دارا می باشد و فقط کمتر از دو قرن پیش، برای نخستن بار مرحوم ملاّ احمد نراقی، معروف به فاضل کاشانی، معاصر فتحعلی شاه قاجار، به ابتکار این مطلب پرداخته است. در ادامه ی همین ادّعا، علت طرح مسئله از سوی مرحوم نراقی حمایت و پشتیبانی از پادشاه وقت دانسته شده است!!

زمامدار قلمداد نماید که نسبت به شاه حتّی احتمال صدق این عنوان وجود نداشت.

( )

اگر گفته شود: وی ابتدا چنین منصبی را برای فقیه ثابت کرده و سپس خود او به عنوان یک فقیه با تأیید سلطنت شاه، به آن جنبه ی شرعی داده است، خواهیم گفت: این دور ساختن راه چه فایده ای داشته و چرا مستقیم شاه را سایه ی خدا معرفی نکرده و اطاعت از او را واجب نشمرده است؟

و اگر احتمال رود که او نیز طمعی به ریاست داشته و برای اقناع میل سرکش خویش این افسانه را به اسلام نسبت داده، باید اذعان کرد که زندگی و منش آن فقیه وارسته و معّلم اخلاق و شاعر عارف، رضوان الله علیه از این

گونه تهمت ها و تحلیل های ساده لوحانه پاک است و چنین نسبت هایی بیشتر با وضعیت گذشته و حال نسبت دهندگان تناسب دارد، تا آن بزرگوار.

حال اگر از این قصّه بگذریم، که بیشتر حکایت یک غصه است تا یک کاوش علمی، و نظری گذرا به پیشینه ی اندیشه ی اسلامی در این ساحت بیندازیم، خواهیم دید در فرهنگ شیعی این امر که در عصر غیبت اداره ی جامعه از سوی شارع مقدس بر عهده ی فقیهان عادل گذاشته شده، امری مسلّم و بی تردید بوده است و از این رو، به جای بحث در اصل این مطلب، بیشتر به دستاوردها و لوازم آن پرداخته و آنها را مورد تحقیق قرار داده اند.

مرحوم شیخ مفید(۳۳۳ یا ۳۳۸ ۴۱۳ ه)از فقهای بزرگ تاریخ شیعه در قرن چهارم و پنجم هجری است. تمام سخنان این فقیه بزرگ جهان اسلام از پذیرش اصل ولایت فقیه و اینکه فقیهان متکفّل زمامداری امور جامعه ی اسلامی در عصر غیبت از سوی امامان معصوم(علیهم السلام)هستند، حکایت دارد و این کلمات گهربار که بیش از هزار سال از تاریخ آن می گذرد، همچنان می درخشد، هر چند که برخی درخشش آن را نمی بینند، یا نمی خواهند ببینند.

قدیمی ترین سند موجود در مورد ولایت فقیه چیست؟

پرسش

قدیمی ترین سند موجود در مورد ولایت فقیه چیست؟

پاسخ

جواب اجمالی:

قدیمی ترین سند موجود در مورد ولایت فقیه، کتاب مقنعه ی شیخ مفید است. وی در باب امر به معروف و نهی از منکر موارد زیر را از جمله وظایف فقیه می شمارد:

أ. مراتب عالی امر به معروف و نهی از منکر

ب. اقامه ی حدود.

ج. اجرا و تنفیذ احکام

د. جهاد و مبارزه با کافران

ه. اقامه ی نمازهایی مانند نماز جمعه، نماز عید فطر و قربان، نماز استسقا، نماز وحشت

و. داوری و قضاوت

وی همچنین در بحث انفال، تصرف در انفال را فقط با اجازه ی امام عادل جایز می داند.

جواب تفصیلی:

قدیمی ترین سند موجود در این زمینه کتاب مقنعه ی شیخ مفید است. مرحوم شیخ مفید(۳۳۳ یا ۳۳۸ ۴۱۳ ه)از فقهای بزرگ تاریخ شیعه در قرن چهارم و پنجم هجری است. او در کتاب المقنعه در باب امر به معروف و نهی از منکر، پس از بیان مراتب امر به معروف و نهی از منکر وقتی به بالاترین مرحله، یعنی کشتن و صدمه زدن می رسد، می گوید:

شخص مکلف در مقام امر به به معروف یا نهی از منکر حق کشتن یا جراحت وارد کردن را ندارد، مگر آنکه سلطان و حاکم زمان، که برای تدبیر و اداره ی امور مردم منصوب شده اجازه دهد. سپس در ادامه ی همین بخش می گوید:

امّا مسئله ی اجرای حدود الهی، مربوط به سلطان و حاکم اسلامی است که از سوی خداوند متعال نصب می شود. اینها عبارتند از امامان هدایت از آل محمّد(صلی الله علیه وآله) و کسانی که ائمه: آنها را به

عنوان امیر یا حاکم نصب کننـد و ائمه اظهار نظر در این مطلب را، به فرض امکان آن، به فقهای شـیعه و پیرو خود واگذار کرده اند.

در این عبارات که رعب ناشـی از حکومت سـتمگران در آن آشکارا پیداست، شیخ مفید(ره) ابتدا سلطان منصوب از سوی خدا را مطرح می کند و او را مرجع تصـمیم گیری در قتل و جرح برای امر به معروف و نهی از منکر می شمارد، و سپس به مسئله ی «اقامه حـدود» به عنوان مصداقی بارز از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر می پردازد(۱) و با تکرار این مطلب که انجام این مهم بر عهده ی سلطان اسلام است که از سوی خداوند نصب می شود، به اشاره ای آنان را این گونه معرّفی می کند:

۱. امامان معصوم(علیهم السـلام) که خداونـد آنها را مستقیماً به عنوان مـدیران جامعه ی اسـلامی و مجریان حـدود الهی نصـب کرده است.

۲. امیران و حاکمانی که امامان معصوم(علیهم السـلام) آنها را برای اداره ی جامعه ی اسلامی و زمامداری سیاسی نصب کرده و قرار داده اند.

۳. فقیهان شیعه که از سوی امامان معصوم(علیهم السلام) برای همین زمامداری و اقامه ی حدود الهی منصوب شده اند.

با این وصف، مرحوم شـیخ مفید افزون بر مسأله ی حکومت و زمامداری امامان معصوم(علیهم السـلام) که امری واضح و مسـلّم در فرهنگ شـیعی بوده و هست به نوّاب خـاصّ امامان معصوم(علیهم السـلام) که به صورت مشـخّص و به عنوان یک فرد برای تصدّی امور سیاسی منصوب می شدند مانند مالک اشتر در روزگار علی(علیه السلام) و یا نواب اربعه در عصر غیبت صغرای

امام زمان(عـج) و نوّاب عام آنان که به یک عنوان کلّی برای تصـدّی این امور منصوب شـده انـد، یعنی فقهای شـیعه، اشاره می کند.

البته وی(علیه السـلام) توجه دارد که چه بسا برای فقیهان شیعه امکان عمل به این وظیفه ی الهی فراهم نشود. از این رو، با قید«با فرض امکان»، به این مطلب اشاره می کنـد و سـپس در ادامه به مواردی که احتمال این «امکان» در آن بیشتر است، می پردازد و می گوید:

اگر فقیهی بتوانـد حدود الهی را در مورد فرزندان و غلامان خود جاری کند و از سـلطان جور و حاکم ظلم بر این مطلب خوف ضرری نداشته باشد، باید آن را اجرا نماید.

این سـخنان که اشـک انـدوه بر چهره ی آدمی جاری می سازد، نشان از مظلومیت انـدیشه ی اسـتوار شـیعه در بسـیاری از ادوار تاریخ اسلام دارد و از وضوح مسئله ی «ولایت فقیه» در فکر و فرهنگ پیرامون مکتب اهل بیت(علیهم السلام)حکایت می کند.

شیخ مفید سپس صورت دیگری از امکان اجرای حدود الهی را مطرح می کند و می گوید:

این امر اجرای حدود واجبی واضح بر کسـی فقیهی است که قدرت حاکمه او را برای این کار نصب کند، یا سـرپرستی گروهی از رعایای خود را به او بسپارد. پس او باید به اقامه ی حدود الهی و اجرا و تنفیذ احکام شرعی و امر به معروف و نهی از منکر و جهاد با کافران بپردازد.

یعنی اگر سـلاطین جـور و حاکمـان ظلم، فقیهی را به منصـبی گماشـتند که بتوانـد در آن مـوقعیت، حـدود الهی را اجرا کنـد و ضرری از آنها به او نرسد،

باید چنین کاری را انجام دهد. در همین عبارت مرحوم شیخ مفید به چهار مسئله اشاره می کند:

۱. اقامه ی حدود الهی، یعنی اجرای جزای اسلامی که از اختیارات حاکم اسلامی است.

۲. اجرا و تنفیذ احکام، که در برگیرنده ی همه ی احکام الهی است و به اطلاق خود شامل تمامی وظایف شرعی می شود و بر اساس آنفقیه باید تلاش کند که در سراسر جامعه و در تمام شئون آن، اسلام حاکم باشد.

۳. امر به معروف و نهی از منکر، که مراتب عالی آن از مختصات حاکم اسلامی است و مرحوم مفید، خود، پیش از این، به آن اشاره کرد.

۴. جهاد و مبارزه با کافران، که شامل دفاع و بلکه هجوم بر آنها می شود.

سپس بار دیگر شیخ مفید به سخنی در این باره می پردازد تا شاید باب هر توجیه غیر مقبول و تفسیر غیر معقولی را ببندد! او می گوید:

بر فقیهان پیرو آل محمّد(علیهم السلام) است که اگر بر ایشان ممکن است و از آزار اهل فساد در امانند، با برادران خود در نماز جمعه و نمازهای اعیاد و استسقا و خسوف و کسوف جمع شوند، آنان باید بین برادران خود بحق داوری کنند و بین کسانی که با یکدیگر اختلاف دارند و هیچ یک شاهدی بر ادّعای خود ندارد، صلح برقرار سازند و همه ی آنچه را که برای قاضیان در اسلام قرار داده شده، انجام دهند. زیرا ائمه(علیهم السلام) به استناد روایاتی که از آنها رسیده و در نزد آگاهان، صحیح و معتبر است، این امر را در صورت امکان اجرای آن به آنان فقها تفویض کرده اند.

در

اینجا شیخ مفید به دو مسئله مهم اشاره می کند:

۱. اقامه نمازهایی مانند نماز جمعه، نماز عید فطر، نماز عید قربان، نماز استسقا، نماز وحشت.

۲. داوری و قضاوت عادل» مطرح شده است. از این رو، برخی از فقها با تفسیر امام عادل به امام معصوم(علیه السلام)این نماز را در عصر غیبت واجب نشمرده اند. ولی شیخ مفید با معرّفی این نمازها از وظایف فقهای شیعه، در واقع آنان را مصداق «امام عادل» معرفی می کند و این مطلب با سخن قبلی وی که «جهاد با کافران» را نیز از وظایف فقیهان شمرد، سازگار است. زیرا آن کلام دست کم به اطلاق خود شامل جهاد ابتدایی می شود و در روایات آمده است که جهاد، مشروط به وجود امامی است که اطاعت از او واجب باشد.(۵) برخی از فقها مصداق آن را فقط امام معصوم(علیه السلام)دانسته، و جهاد ابتدایی را به امر فقیه غیر جایز شمرده اند. ولی شیخ مفید معتقد است، فقیه شیعی که از سوی امامان معصوم(علیه السلام) در عصر غیبت برای زمامداری منصوب شده است، از مصادیق «امامی که اطاعت از او واجب است» می باشد و می تواند به جهاد ابتدایی با کفار امر نماید.

شیخ مفید در بحث «انفال» پس از بیان این نکته که «انفال» از آن رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و جانشینان آن حضرت یعنی ائمه اهل البیت(علیهم السلام) است، می گوید:

هیچ کس نمی تواند در آنچه از انفال بر شمردیم، تصرّف کند و کاری انجام دهد، مگر به اجازه ی امام عادل.

از این عبارت، با توجه به ابتدای آن و آنچه در باب امر

به معروف و نهی از منکر آمـده، می توان نتیجه گرفت که شـیخ مفیـد نیز، مانند سایر عالمان شـیعه، اندیشه ی «امام عادل» را در نظر داشـته و مصداق آن را کسـی می دانسته که حکومت او از سوی خداوند متعال پذیرفته شده باشد; یعنی یا مستقیم منصوب از ناحیه ی خدا باشد، یا از سوی منصوبان او نصب شده باشد. در مقابل این مفهوم، ما در فرهنگ شیعی با معنای «امام جور»، یا «سلطان جور»، یا «امام ظالم» و امثال آن برخورد می کنیم که مقصود حاکمی است که حکومت او به خداوند متعال مستند نبوده و از سوی شرع امضا نشده است. و اطاعت از چنین شخصی شرعاً جایز نیست. بنابراین، منظور از سلطان عادل یا امثال این تعابیر، حاکمی نیست که فقط در حکومت به عـدل رفتار کنـد. همان گونه که مقصود از سـلطان جور و امثال آن، رهبری نیست که به ظلم در میـان مردم عمـل می کنـد، بلکه مقصود از اوّلی حـاکمی است که حکومت او را شـرع پـذیرفته(۲) و مراد از دومی آن است که حکومتش مورد رضایت شارع نیست.

دیدگاه اکثریت علما بعد از غیبت کبری در مورد ولایت فقیه چیست؟

پرسش

دیدگاه اکثریت علما بعد از غیبت کبری در مورد ولایت فقیه چیست؟

پاسخ

جواب اجمالی: (۲۳)

بیش از هزار سـال اسـت که علمـای شـیعه به طرح مسأله ی ولایـت فقیه و حـدود و اختیـارات آن پرداخته انـد. برخی چـون ابو الصـلاح حلبی و ابن ادریس حلی در فصـلی جداگانه به شـرح شـرایط نایب امام معصوم (علیه السلام) پرداخته و برخی دیگر به گوشه ای از وظایف او در لابلای بحث ها اشاره کرده انـد. عده ای چون صاحب مفتاح الکرامه دلایل بحث ولایت فقیه را ذکر نموده و عـده ای دیگر مثـل ملاـ احمـد نراقی محـدوده ی وظـایف ولی فقیه را توضـیح داده انـد. گروهی چون صـاحب جواهر مفصـلا به این بحث پرداخته و گروهی دیگر بطور مجمـل و مختصـر به آن اشاره کرده انـد. اما در نظر همه ی آنها اصل ولایت فقیه امری مسلم و قطعی بوده است.

جواب تفصیلی: (۲۳)

از زمان شیخ مفید (۳۳۳ یا ۳۳۸ ۴۱۳ ه) تاکنون، علمای شیعه به طرح مسأله ی ولایت فقیه پرداخته اند. برخی چون ابوالصـلاح حلبی، فصـل خاصـی را به آن اختصاص داده و شـرایط نایب امام را ذکر کرده انـد و برخی دیگر در لابلای بحث های دیگر به مسأله ی ولایـت فقیه و شـرایط و حـدود اختیارات آن اشاره کرده انـد. اما در نظر همه ی آنها اصل مسأله ی ولایت فقیه، امری مسلم و قطعی بوده است.

برای روشن تر شـدن تاریخچه ی بحث ولایت فقیه غیر از نظر شـیخ مفیـد که مجال جداگانه ای را می طلبد،(۱) به دیدگاه عده ای از فقیهان بزرگ شیعه در این باره نظری می افکنیم.

۱. شیخ ابوالصلاح حلبی(م:

شیخ ابوالصلاح حلبی از شاگردان سید مرتضی و شیخ طوسی است و در کتاب «الکافی» فصلی را به مسأله ی ولایت اختصاص داده و از آن به «تنفیذ الاحکام» یعنی اجرای احکام، یاد کرده است. او می گوید:

اجرای احکام شرعی و حکم بر طبق تعبد به آنها از واجبات امامان معصوم(علیهم السلام) و مختص به آنهاست، نه اشخاص دیگری که آن بزرگان صلاحیت شان را برای این امور نپذیرفته اند.»

در این عبارت مسأله ی اجرای احکام شرعی و حکم بر اساس آن که شامل تمام شئون حکومتی و سیاسی می شود، مختص به امامان معصوم(علیهم السلام) و کسانی که آن بزرگواران صلاحیت آنها را برای این امر قبول کنند، معرفی شده است. در ادامه ی این عبارت شیخ ابوالصلاح به بیان شرایط چنین افرادی می پردازد و می گوید:

«شروط نیابت از سوی امام عبارت است از: ۱. علم به حق در حکمی که به او ارجاع شده است، ۲. قدرت بر اجرای آن به گونه ای که بایسته است، ۳. داشتن عقل و اندیشه و بردباری، ۴. بصیرت به اوضاع، ۵. ظهور عدالت و پاک دامنی و تدین به حکم، ۶. قدرت بر قیام به حکم و قراردادن آن در جای خود.»

این شرایط یادآور تعبیری است که ما قرن ها بعد در اصل یک صدونهم قانون اساسی جمهوری اسلامی شاهد آن هستیم:

( )

«شرایط و صفات رهبر: ۱. صلاحیت علمی لازم برای افتا در ابواب مختلف فقه. ۲. عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام. ۳. بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت، و قدرت کافی برای رهبری.»

۲. ابن ادریس حلی(م. ۵۹۸ه)

ابن ادریس

حلی در کتاب «سرایر» پس از حدود یک قرن و نیم از زمان ابوالصلاح حلبی، مانند او، فصلی را به ولایت اختصاص داده و از آن به «تنفیذ الاحکام»، یعنی اجرای احکام، یاد کرده است. او در این فصل با عبارتی بسیار شبیه ابوالصلاح پس از بیان اختصاص اجرای احکام به امامان معصوم(علیهم السلام) و کسانی که آنها قابلیت شان را برای این امر بپذیرند، شرایط چنین افرادی را بازگو می کند. تنها شرطی که او افزون بر شرایط موجود در کلام حلبی به آن می پردازد: مداومت بر فتوا دادن و عمل به آن است که شاید مقصودش تأکید بر اجتهاد شخص نایب است که در شرط اول، یعنی «علم به حق در حکمی که به او ارجاع شده است» به آن اشاره شده است.

۳. محقّق حلّی(م: ۶۷۶ ه)

محقق حلی در بحث خمس چنین می گوید:

باید سرپرستی مصرف سهم امام(علیه السلام) را در راه مستحقّان، کسی به عهده گیرد که نیابت امام را دارد; همان گونه که انجام واجبات غایب را بر عهده دارد.

زین الدین بن علی عاملی، معروف به شهید ثانی (ش:۹۶۶ ه) در توضیح این عبارت می نویسد:

منظور محقّق حلّی از: «کسی که نیابت امام را دارد» فقیه عادل امامی است که همه ی شرایط فتوا را دارا باشد. زیرا چنین شخصی نایب و گمارده شده از سوی امام است.

۴. محقّق کرکی(م: ۹۴۰ ه)

محقق کرکی در مورد نایب امام می نویسد: فقیهان شیعه، اتّفاق نظر دارند که فقیه جامع الشرایط، که از آن به «مجتهد»، تعبیر می شود از سوی امامان معصوم(علیهم السلام) در همه ی اموری که نیابت در آن

دخالت دارد، نایب است. پس دادخواهی در نزد او و اطاعت از حکم او، واجب است. وی، در صورت لزوم، می تواند مال کسی را که ادای حقّ نمی کند، بفروشد. او، بر اموال غایبان، کودکان، سفیهان و ورشکستگان و بالاخره بر آنچه که برای حاکم منصوب از سوی امام(علیه السلام) ثابت است، ولایت دارد. دلیل بر این مطلب، روایت عمر بن حنظله و روایات هم معنی و مضمون آن می باشد.

سپس محقق کرکی ادامه می دهد:

اگر کسی از روی انصاف سیره ی بزرگان علمای شیعه، چون سیّد مرتضی، شیخ طوسی، بحرالعلوم و علاّمه حلّی را مطالعه کند، در می یابد اینان این راه را پیموده و این شیوه را بر پا داشته اند و در نوشته های خود، آنچه را به صحّت و درستی آن معتقد بودند، آورده اند.

۵. مولی احمد مقدّس اردبیلی(م: ۹۹۰ه)

مقدس اردبیلی در استحباب پرداخت زکات به فقیه چنین استدلال می کند:

دلیل آن، این است که فقیه به محلّ مصرف(زکات)، داناتر است و گروه های گوناگون مردم، در نزد او جمع می باشند. پس می داند چه کسی در این امر اصل و دارای اولویت است. فقیه خلیفه و جانشین امام معصوم(علیه السلام)است. پس آنچه به او برسد به امام معصوم(علیه السلام) تحویل داده شده است.

حاج آقا رضا همدانی(م: ۱۳۲۲ه) نیز، رساندن مال را به دست فقیه مانند رساندن آن به دست امام(علیه السلام)می داند.

۶. جواد بن محمّد حسینی عاملی(م:۱۲۲۶ه)

وی که صاحب کتاب ارزشمند مفتاح الکرامه است و تسلّط ویژه ای بر آرای فقهای شیعه دارد، فقیه را نایب و منصوب از سوی امام زمان(علیه السلام) می داند:

فقیه، از طرف صاحب

امر(عج) منصوب و گمارده شده است و بر این مطلب عقل و اجماع و اخبار دلالت می کنند.

امّا عقل: اگر فقیه، چنین اجازه و نیابتی از سوی امام زمان(علیه السلام) نداشته باشد، بر مردم امر مشکل می شود و در تنگنا قرار می گیرند و نظام زندگی از هم می گسلد.

اما اجماع:(۳) پس از تحقّق آن، همانگونه که اعتراف شده است می توانیم ادّعا کنیم که در این امر علمای شیعه اتفاق نظر دارند و اتفاق آنان، حجت است.

اما اخبار: دلالت آنها بر مطلب کافی و رساست از جمله، روایت صدوق(۴) است در اکمال الدین: امام(علیه السلام) در پاسخ به پرسش های اسحاق بن یعقوب می نویسد:

«در رویدادها، به راویان حدیث ما، رجوع کنید، زیرا آنان حجّت من بر شما و من حجّت خدایم».

۷. ملّا احمد نراقی(م: ۱۲۴۵ه)

فقیه بر دو امر ولایت دارد:

۱. بر آنچه که پیامبر و امام که سلاطین مردمان و دژهای مستحکم و استوار اسلامند ولایت دارند، فقیه نیز ولایت دارد، مگر مواردی که به اجماع و نص و...از حوزه ی ولایت فقیه خارج شوند.

۲. هر عملی که به دین و دنیای مردم مربوط باشد و ناگزیر باید انجام گیرد، چه عقلاً، چه عادتاً، و چه از آن جهت که معاد و معاش فرد، یا گروهی بدان بستگی دارد و نظم دین و دنیای مردم در گرو آن است، یا از آن جهت که در شرع، بر انجام آن امری وارد شده، یا فقیهان اجماع کرده اند و یا بهمقتضای حدیث نفی ضرر و یا نفی عسر و حرج، یا فساد بر مسلمانی و یا دلیل دیگری (واجب

شده است) یا بر انجام و یا ترک آن از شارع اجازه ای ( )

رسیده و بر عهده ی شخص معیّن یا گروه معیّن و یا غیر معیّن نهاده نشده است. و یا می دانیم که آن باید انجام گیرد، و از سوی شارع اجازه ی انجام آن صادر شده، ولی مأمور اجرایی آن مشخّص نیست. در تمام این موارد، فقیه باید کارها را به عهده بگیرد.

۸. شیخ محمد حسن نجفی، صاحب جواهر(م: ۱۲۶۶ه)

در باره عمومیت ولایت فقیه می نویسد:

از عمل و فتوای اصحاب در ابواب فقه، عمومیت ولایت فقیه استفاده می شود. بلکه شاید از نظر آنان این مطلب از مسلّمات یا ضروریات و بدیهیات باشد.

نظر من این است که خداوند، اطاعت از فقیه را به عنوان «اولی الامر» بر ما واجب کرده است; و دلیل آن اطلاق ادله ی حکومت فقیه، بویژه روایت صاحب الامر(عج)(۳) می باشد.

وی در باره حوزه ی ولایت فقیه می نویسد:

از ظاهر قول امام که به گونه ی عام در باره ی فقیه جامع الشرایط می فرماید: «من او را بر شما حاکم قراردادم»، بسان موارد خاصّ که امام در باره ی شخصی معیّن در هنگام نصب می فرماید: «من او را حاکم قراردادم»، فهمیده می شود که سخن امام، دلالت بر ولایت عام فقیه جامع الشرایط می کند. افزون بر این، اینکه امام(علیه السلام)می فرماید: «راویان حدیث، حجّت من بر شما و من حجّت خدایم»، به روشنی بر اختیارات گسترده ی فقیه دلالت می کند، از جمله: اجرا و برپا داشتن حدود... در هر حال، بر پا داشتن حدود و اجرای آن، در روزگار غیبت واجب است. زیرا

نیابت از امام معصوم(علیه السلام) در بسیاری از موارد، برای فقیه جامع الشرایط ثابت می باشد.

فقیه، همـان جایگـاه را در امور اجتمـاعی، سیاسـی دارد که امام معصوم(علیه السـلام) دارد. از این جهت، تفاوتی بین امام و فقیه نیست. این امر در بین صـاحب نظران و فقها حل شـده و کتابهایشان سـرشار از رجوع به حاکمی است، که نایب امام در روزگار غیبت می باشد. اگر فقیهان از امام معصوم(علیه السـلام)نیابت عامه نداشـته باشـند، تمام امور مربوط به شـیعه تعطیل می ماند. از این رو، کسـی که سـخنان وسوسه انگیز در باره ی ولایت عامّه ی فقیه می گوید، گویا طعم فقه را نچشـیده و معنی و رمز سخن معصومان(علیهم السـلام) را نفهمیـده و در سـخنان آن بزرگواران که فرموده انـد: «فقیه را حاکم، خلیفه، قاضـی، حجّت و...قرار دادیـم.» تأمـل نکرده اسـت. ایـن سـخنان و سـخنانی از ایـن دسـت، می فهمانـد کـه مقصـود آن بزرگـواران، برقراری نظـم برای شیعیانشـان، در بسیاری از امـوری که به آنهـا مربوط بود، به وسـیله ی فقیه در دوران غیبت بوده است. به همین دلیـل، سـلاربن عبدالعزیز در کتاب مراسم یقین پیدا کرده که ائمه(علیهم السـلام)این امور را به فقها تفویض کرده اند... .خلاصه، مسـئله ولایت عامه فقیه به قدری روشن است که نیازی به دلیل ندارد.

۹. شیخ مرتضی انصاری(م: ۱۲۸۱ه)

شیـخ انصاری گرچه در کتاب المکاسب محـدوده ی ولایت را مطلق نمی داند، امّا تصـریح می کند: «ولایت فقیه در اموری که مشروع بودن آنها مسلم باشد، ثابت است»(۱) وی در کتاب القضاء پس از تقسـیم امور مربوط به امام معصوم(علیه السلام) به دو قسم: ۱. آنچه وظیفه شخص اوست، ۲.

آنچه در آن ولایت دارد، می گوید: اولی مربوط به زمان خود امام معصوم(علیه السلام)است، ولی دومی شامل تمام زمان ها می شود. سپس نصب فقها از سوی امام معصوم(علیه السلام) را مربوط به قسم دوم می شمارد و از ولایت فقها به عنوان حکومت آنان در زمان غیبت یاد می کند.

۱۰. سید محمد بحرالعلوم(م:۱۳۲۶ ه)

بحرالعلوم بحثی دارد در اینکه آیا ادلّه ی ولایت فقیه بر عموم ولایت دلالت می کند، یا خیر؟ او می گوید:

بحث مهم در این جا، نظر در ادلّه ی ولایت فقیه است که آیا بر عامّ بودن آن دلالت دارد، یا خیر؟ در پاسخ می گوییم: ریاست جامعه ی اسلامی و تمامی مردم را امام(علیه السلام) به عهده دارد و همین موجب می شود که مردم در هر امری که به مصالح آنان ارتباط دارد، به امام(علیه السلام) مراجعه کنند، مانند امور مربوط به معاد و معاش، دفع زیان و فساد. همان گونه که هر ملّتی در این گونه مسائل به رؤسای خود رجوع می کنند و روشن است که این امر، سبب اتقان و استحکام نظام اسلامی خواهد بود که همواره تحقّق آن از اهداف اسلام بوده است. از این رو، برای حفظ نظام اسلامی، امام(علیه السلام) باید جانشین برای خود تعیین کند و او جز فقیه جامع الشرایط نمی تواند باشد. این را می توان از برخی روایات مانند «در رویدادها، به راویان حدیث ما(فقیهان) مراجعه کنید» استفاده کرد. علاوه بر این، فقها در موارد زیادی اتفاق نظر دارند که باید به فقیه مراجعه کرد. این در حالی است که در این موارد هیچ روایت خاصّی نداریم. اینان

از عامّ بودن ولایت فقیه، به دلیل عقل و نقل، چنین استفاده کرده اند و نقل اجماع بر این مسئله بیش از حدّ استفاضه(۳) است. مطلب به شکر خدا واضح است و هیچ شک و شبهه ای در آن راه ندارد.

۱۱. آیه الله بروجردی(م:۱۳۸۲ ه ق)

ولایت فقیه را در امور مورد ابتلای مردم، امری روشن و بدیهی می داند و ابراز می دارد که درا ین باره نیازی به مقبوله ی عمربن حنظله نداریم. وی می گوید:

...خلاصه اینکه، هیچ اشکالی دراین مطلب که فقیه عادل برای انجام چنین کارهای مهمّی که عموم مردم با آن دست به گریبانند، منصوب شده است، با توجه به آنچه گفتیم، دیده نمی شود و برای اثبات آن به مقبوله ابن حنظله نیازی نیست، هر چند که می توان آن را یکی از شواهد به شمار آورد.

۱۲. آیه الله شیخ مرتضی حائری (م: ۱۳۶۲ هش)

وی توقیع شریف را از ادله ی ولایت فقیه می داند و می نویسد:

توقیع شریف امام زمان(عج)، که از ادلّه ی ولایت فقیه است، در ثبوت اذن برای فقیه(جهت اقامه ی نماز جمعه) کفایت می کند. سند توقیع شریف را ما در کتاب ابتغاء الفضیله توضیح دادیم. در استدلال به این روایت، اشکال شده که سؤال اجمال دارد و این اشکال مردود است، زیرا ذیل روایت اطلاق دارد و در مقام تعلیل و بیان قاعده ی کلّی می باشد و اجمال سؤال مشکلی ایجاد نمی کند . بنابراین، اگر مورد سؤال برخی از حوادث جدید باشد، زیانی به عامّ بودن روایت نمی رساند، زیرا ذیل روایت عام است و علّت، حکم را تعمیم می دهد و

تقریب استدلال به این روایت چنین است: «فقیه از سوی امام حجت است» و معنای حجّت بودن او از طرف امام، در عرف، این است که در همه ی مواردی که باید به امام مراجعه شود، فقیه نیز مرجعیت و حجّیت دارد.

۱۳. امام خمینی(قدس سره) (م: ۱۳۶۸ ه ش)

امام خمینی بر این باور است که فقیه دارای ولایت مطلقه می باشد. به این معنا که تمام اختیارات و مسئولیت هایی که امام معصوم بر عهده دارد، در زمان غیبت از آنِ فقیه جامع الشرایط است، مگر آنکه دلیل خاصّی اقامه شود که برخی اختیارات و مسئولیت ها مخصوص امام معصوم است. لذا می فرماید:

از آنچه بیان شد، نتیجه می گیریم که فقها از طرف ائمه(علیهم السلام) ، در همه ی مواردی که ائمه(علیهم السلام) در آن دارای ولایت هستند، ولایت دارند و برای خارج کردن یک مورد از تحت این قاعده ی عمومی می باید به اختصاص آن مطلب به امام معصوم(علیه السلام) دست یافت; به خلاف آنجا که در روایت آمده: «فلان امر در اختیار امام است»، یا «امام چنین فرمان می دهد» و ...زیرا برای فقیه عادل این گونه امور به دلایلی که گذشت، ثابت خواهد بود...قبلاً اشاره کردیم: همه ی اختیارات پیامر(صلی الله علیه وآله) و امام(علیه السلام) در حکومت و سلطنت، برای فقیه ثابت است

چرا تمامی علما فصل خاصی را به طرح ولایت فقیه اختصاص نداده و حدود و اختیارات آن را مطرح نکرده اند؟

پرسش

چرا تمامی علما فصل خاصی را به طرح ولایت فقیه اختصاص نداده و حدود و اختیارات آن را مطرح نکرده اند؟

پاسخ

جواب اجمالی:

بعضی از فقها در کتاب های خود فصل خاصی را به «ولایت فقیه» اختصاص ندادند، زیرا آن را امری مسلم و بدیهی می پنداشتند، به گونه ای که به طرح و اثبات نیازی نمی دیدند. در عین حال آنان در جای جای ابواب فقهی به بیان وظایف و شئون ولایت فقیه پرداخته اند.

از آنجا که پاسخگویی به نیازهای شرعی مردم از وظایف فقها بوده، آنان خود را نسبت به رفع نیازهای شرعی توده ی مردم مسئول می دانسته اند. به همین دلیل، بیشتر به طرح مطالبی می پرداختند که مورد نیاز و ابتلای مردم بوده است و چون تا قبل از تشکیل حکومت صفویه، مسایل حکومتی، کمتر مورد ابتلای جوامع شیعی بوده، فقیهان نیز علاقه ای به طرح مباحث حکومتی و وظایف حاکم نشان نداده و تنها به طور پراکنده و به اندازه ای که نیاز مؤمنان برآورده شود، بدانها توجّه کرده اند.

جواب تفصیلی:

در مراجعه به متون علمای شیعه در زمینه ی ولایت فقیه باید به دو نکته توجه نمود:

۱. برخی از فقها تصریح کرده اند که مسئله ی ولایت فقیه، امری اجماعی و مورد اتّفاق فقیهان شیعه است و این نشان می دهد که اگر بعضی از آنان در کتاب های خود فصل خاصّی را به «ولایت فقیه» اختصاص نداده اند، آن را امری مسلّم و بدیهی پنداشته اند، به گونه ای که به طرح و اثبات نیازی نمی دیده اند.

افزون بر این، آنان در جای جای ابواب فقهی به

بیان وظایف و شئون ولایت فقیه پرداخته اند، به گونه ای که اگر این احکام پراکنده یکجا گردآوری شود، شاید از نظر حجم نسبت به بسیاری از ابواب مستقلّ فقهی کمتر نباشد. در این باره مرحوم صاحب جواهر می نویسد:

نگاشته های فقها مملوّ از بحث رجوع به حاکم است و فقیهان شیعه به طور مداوم در موارد زیادی به ذکر ولایت فقیه پرداخته اند.

۲. از آنجا که پاسخگویی به نیازهای شرعی مردم از وظایف فقها بوده، آنان خود را نسبت به رفع نیازهای شرعی توده ی مردم مسئول می دانسته اند. به همین دلیل، بیشتر به طرح مطالبی می پرداخته اند که مورد نیاز و ابتلای مردم بوده است و چون تا قبل از تشکیل حکومت صفویه، مسایل حکومتی، کمتر مورد ابتلای جوامع شیعی بوده، فقیهان نیز علاقه ای به طرح مباحث حکومتی و وظایف حاکم نشان نداده و تنها به طور پراکنده و به اندازه ای که نیاز مؤمنان برآورده شود، بدانها توجّه کرده اند. (۲) در طول این دوره ی تاریخی یعنی از آغاز غیبت کبرا تا زمان پیدایش حکومت صفویه تنها می توان فقیهانی همچون سیّد مرتضی و حکیمانی مانند خواجه نصیر طوسی را استثنا کرد; چه اینکه، سیّد مرتضی با حاکمان آل بویه رابطه ی عمیقی داشت و خواجه نصیر طوسی نیز چندی وزارت هلاکوخان را به عهده گرفت. از این رو، آنان با مسایلی حکومتی مواجه شدند و تا حدّی هم در آن نقش داشتند. از دیدگاه مرحوم کاشف الغطاء چون این دو بزرگوار به ولایت فقیه معتقد ( )

بودند و برای به دست آوردن این حقّ، راهی جز

پیوند با حکومت وقت نمی دیدند، تصمیم گرفتند دست کم مقداری از این حقّ را بدین وسیله فرا چنگ آورند.(۱) محقّق کرکی نیز این تحلیل را مطابق با واقع می داند و این دو دانشمند فرزانه را در زمره ی طرفداران ولایت فقیه می شمارد.

استقرار حکومت صفوی در ایران، شرایط را دگرگون کرد و نخستین حکومت فراگیر شیعی در کشور، شکل گرفت. گرچه این حکومت نیز سلطنتی بود و بیشتر فقهای شیعه آن را غاصب می دانستند، امّا اوضاع و احوال به گونه ای رقم خورده بود که گروهی از فقها برای حفظ و تقویت اسلام و منافع و مصالح کشور از هجوم بیگانگان و ملحدان، تنهاراه چاره و نجات را در حمایت از شاهان صفوی دیدند و همین نکته بود که ارتباط تنگاتنگ گروهی از روحانیان را با دستگاه سلطنت در پی داشت.

شکل گیری جمهوری اسلامی ایران باعث شد بحث های فراوانی در ابعاد مختلف ولایت فقیه توسّط امام راحل مطرح گردد; امامی که براستی پرچمدار قبیله ی موحّدان و قائد طایفه ی عدالت طلبان بود، لذا فصل الخطاب این مطلب را به سخنی از آن احیاگر راستین اسلام در عصر ظلمت و جاهلیت نوین اختصاص می دهیم که فرمود:

موضوع ولایت فقیه، چیز تازه ای نیست که ما آورده باشیم، بلکه این مسأله از اول مورد بحث بوده است. حکم میرزای شیرازی در حرکت تنباکو، چون حکم حکومتی بود، برای فقیه دیگر هم واجب الإتّباع بود...حکم قضاوتی نبود که بین چند نفر سر موضوعی اختلاف شده باشد. مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی که حکم جهاد دادند البته اسم آن دفاع بود و

همه ی علمـا تبعیت کردنـد، برای این است که حکم حکومتی بود. به طوری که نقـل کردنـد، مرحوم کاشف الغطاء بسـیاری از این مطـالب را فرموده انـد..از متـأخرین، مرحوم نراقی همه ی شـئون رسول الله را برای فقهـا ثـابت می داننـد. آقای نائینی نیز می فرماید: این مطلب از مقبوله ی عمر بن حنظله اسـتفاده می شود. در هر حال، این مسـئله، تازگی ندارد و ما فقط موضوع را بیشتر مورد بررسی قرار دادیم و شعب حکومت را ذکر کرده، در دسترس آقایان گذاشتیم تا مسئله روشن تر گردد...و الاّ مطلب همان است که بسـیاری از فقیهـان فهمیـده انـد. ما اصل موضوع را طرح کردیم و لازم است نسل حاضـر و آینـده در اطراف آن بحث کنند و فکر نمایند و راه به دست آوردن آن را پیدا کنند...»

اگر ولایت فقیه استمرار حرکت انبیا است پس چرا اکنون این تز مطرح شده است ؟

پرسش

اگر ولایت فقیه استمرار حرکت انبیا است پس چرا اکنون این تز مطرح شده است ؟

پاسخ

}طرح مسأله ولایت فقیه جدید نیست و عمری به درازای فقه شـیعه دارد، البته وضعیت شیعه در طول تاریخ ایجابمی کرده است که این مسـأله در لفافه و به طور پراکنـده در ابواب مختلف فقه به گونه ای طرح شود که حکام جور وسـلاطین کمتر متوجه آن شونـد. از طرف دیگر اصـل ولاـیت فقیه مورد قبول همه علمـای شـیعه بوده و بر آن فقهـای بزرگیادعای اجماع کرده انـد. آنچه مورد اختلاف بوده است مسأله دایره ولایت و چگونگی تصرفات فقیه در اموری است کهاز جانب امام معصوم(ع) در آن نیابت دارد.

برای آگاهی بیشتر ر.ك:

۱- ولایت فقیه آیت اللّه معرفت

۲- پیشینه تاریخی ولایت فقیه احمد جهان بزرگی {

چه دلیلی بر ولایت فقیه وجود دارد و آیا این مسأله در گذشته نیز مطرح بوده است؟

پرسش

چه دلیلی بر ولایت فقیه وجود دارد و آیا این مسأله در گذشته نیز مطرح بوده است؟

پاسخ

مسأله «ولایت فقیه» - چه از جهت نظری و چه در عمل - قدمتی به درازای تشیع دارد. نصب مالك اشتر به ولایت مصر از سوی

امیرالمؤمنین(ع)، از مصادیق بارز این مسأله است. در فقه شیعه نیز فقیهان برجسته ای در دوره های مختلف تاریخی، به گونه های مختلف به طرح آن پرداخته اند. از جمله این چهره های تابناک فقه شیعه شیخ مفید، محقق کرکی، علامه نراقی، صاحب جواهر برای آگاهی بیشتر ر.ک: جهان بزرگی، احمد، پیشینه تاریخی ولایت فقیه.... و در میان معاصران نیز بزرگ ترین احیاگر آن در نظر و عمل حضرت امام خمینی(قدس سره) می باشند.

امام خمینی(ره) بر آن بودند که مسأله «ولایت فقیه» امری کاملاً بدیهی و بی نیاز از دلیل و از اموری است که تصور دقیق و درست موضوع، بلافاصله به تصدیق آن می انجامد. سوگمندانه باید گفت شکافی چندین قرنه بین «روحانیت و سیاست» به سبب حاکمیت سلطه های غاصبانه و تبلیغات سوء دشمنان دین، به استدلال بر این مطلب حاجت افتاده است. در عین حال عالمان دین از گذشته های دور نیز، همواره بر آن استدلال کرده و مبانی آن را استوار نموده اند؛ چنان که مرحوم نراقی در کتاب عوائد الایام نوزده دلیل نقلی بر آن ذکر کرده است.

در مجموع دلایلی که بر ولایت فقیه اقامه می شود به سه دسته کلی تقسیم پذیر است:

یکم. دلایل عقلی صرف؛ یعنی، ادله ای که صغری و کبرای قیاس در آن، همه عقلی است.

دومّ. ادله نقلی محض؛ یعنی، دلایلی که تماماً برآمده از نصوص دینی - چون کتاب و سنت - است.

سوّم. ادله ترکیبی؛ که ترکیب یافته از

دلایل عقلی و نقلی است.

هر یک از سه گروه یاد شده نیز تقریرات و یا مستندات متعددی دارند. در اینجا به بیان برخی دلایل ترکیبی می پردازیم:

۱. ماهیت اسلام؛ اسلام دینی جامع و در بردارنده همه ابعاد حیات انسانی – اعم از امور فردی، اجتماعی، دنیوی و اخروی – است. برای آگاهی بیشتر در این باره نگا:

۱. نصری، عبدالله، انتظار بشر از دین؛

۲. ربانی گلپایگانی، علی، جامعیت و کمال دین.

۲. جاودانگی اسلام؛ اسلام دینی است جاودان و احکامش تا قیامت باقی است: «حلال محمد حلال الی یوم القیامه و ...» ؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۵۸..

۳. ضرورت حکومت دینی؛ اجرای قوانین سیاسی، اجتماعی و قضایی اسلام بدون تشکیل حکومت دینی، ممکن نیست.

۴. لزوم استمرار حکومت دینی؛ جاودانگی احکام دینی و نیازمندی اجرای آنها به نظام سیاسی اسلامی، ضرورت وجود آن را برای همیشه نتیجه می دهد.

۵. سرشت حکومت دینی؛ حکومت اسلامی، ماهیتاً حکومتی است که در آن قانون و هنجارهای دینی ملاک عمل باشد.

۶. شرایط حاکم؛ با توجّه به سرشت قانونی حکومت دینی، حاکم در آن لزوماً باید از سه عنصر علم (فقاهت)، عدالت، و توانایی (کفایت) برخوردار باشد. این مسأله علاوه بر آنکه از ماهیت حکومت دینی به دست می آید، در نصوص فراوانی مورد تأکید واقع شده است.

۷. اصل عدم اهمال شارع (قاعده لطف)؛ محال است که شارع نسبت به مسأله ضروری و مهمی چون حکومت و رهبری شایسته جامعه اسلامی، بی تفاوت باشد و امت را در این باره بلا تکلیف رها بسازد.

۸. نتیجه: لا جرم خداوند «فقیه عادل» دارای توانایی و کفایت رهبری را برای امت اسلامی برگزیده و مسؤولیت داده است.

شنیده شده که شیخ انصاری پرچم دار مخالفین تئوری ولایت فقیه می باشند. آیا ایشان در کتب خود در خصوص ولایت فقیه مطلبی را بیان نموده اند. اگر جواب مثبت است آدرس آن را بیان کنید.

پرسش

شنیده شده

که شیخ انصاری پرچم دار مخالفین تئوری ولایت فقیه می باشند. آیا ایشان در کتب خود در خصوص ولایت فقیه مطلبی را بیان نموده اند. اگر جواب مثبت است آدرس آن را بیان کنید.

پاسخ

بررسی دقیق آثار شیخ انصاری – علی رغم توهم شبهه افکنان و معاندین ولایت فقیه – به خوبی نشان می دهد که او مدافع ولایت فقیه بوده است: به اختصار به بیان نظریات شیخ می پردازیم:

۱. نظر شیخ در کتاب مکاسب:

در این کتاب مرحوم شیخ انصاری اصل ولایت فقیه را اثبات نموده اما محدوده آن را مشخص نمی نماید: «والحاصل ان لفظ الحوادث لیس مختصا بما اشتبه حکمه ولا بالمنازعات» (مکاسب، شیخ انصاری، ۱۳۷۵ق، ص ۱۵۴).

یعنی لفظ حوادث (در روایت امام زمان(عج)) فقط به مواردی که حکم آن مشتبه است و یا به رفع خصومات تنها اختصاص ندارد و در چند سطر بعد می نویسد: «و علی ای تقدیر فقد ظهر مما ذکرنا ان مادل علیه هذه الادله هو ثبوت الولایه للفقیه فی الامور اللتی یکون مشروعیه ایجادها فی الخارج مفروغا عنها بحیث لو فرض عدم الفقیه کان علی الناس القیام به کفایه» (همان).

یعنی به هر حال با توجه به آنچه بیان شد، روشن است که در پرتو این ادله، ولایت فقیه در عهده داری امور جامعه امری اجتناب ناپذیر است به گونه ای که در صورت عدم دست یابی به فقیه بر مردم است که به عنوان یک واجب کفایی عهده دار آن گردند، بنابراین در کتاب مکاسب که یکی از آثار مشهور شیخ انصاری است، اصل ولایت فقیه اثبات گردیده است هر چند به صراحت محدوده آن بیان

نشده است.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: ولایت فقیه از دیدگاه فقهای اسلام، احمد آذری قمی، انتشارات دارالعلم، ۱۳۷۲، صص ۹۴ – ۷۱.

۲. نظر شیخ در کتاب «القضا والشهادات»:

شیخ انصاری در این کتاب، امور و وظایف مربوط به امام معصوم(ع) را به دو بخش تقسیم می کند: ۱. آنچه وظیفه شخص اوست، ۲. آنچه در آن ولایت دارد. بعد شیخ می گوید: اول مربوط به زمان خود امام معصوم(ع) است، ولی دومی شامل تمام زمان ها می شود. سپس نصب فقها از سوی امام معصوم(ع) را مربوط به قسم دوم می شمارد و از ولایت فقها به عنوان حکومت آنان در زمان غیبت یاد می کند (کتاب القضا والشهادات، مجمع الفکر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۵ ه.ق ، صص ۲۴۴ – ۲۴۳).

در این کتاب شیخ انصاری با استناد به روایت مقبوله عمر بن حنظله و توقیع شریف، اعتقاد خود را به مطلقه بودن ولایت فقیه به صراحت بیان کرده است. وی متبادر عرفی از لفظ حاکم را که در مقبوله آمده، «تسلط مطلقه» دانسته است و از تعلیق ذیل روایت توقیع شریف و عبارت «فانهم حجتی علیکم» که بر طبق آن، فقیهان به عنوان حجت امام زمان(عج) بر مردم معرفی شده اند استنباط می کند که پیروی از تمامی احکام و الزامات حدیث، واجب است (همان، انتشارات مجموعه تراث شیخ اعظم، ج ۲۲، ص ۴۸ و ۴۹).

نکته آخر این که دستیابی به نظریات شیخ نیازمند بررسی مجموعه نظرات و آثار ایشان است و به هیچ وجه نمی توان از یک عبارت و یا چند سطر مخالفت ایشان را با ولایت فقیه اثبات نمود.

اگر ایشان (شیخ انصاری)مخالف نظریه ولایت فقیه بوده اند آیا با اصل ولایت فقیه مخالف بوده اند یا در خصوص مطلقه بودن آن مخالف بوده اند.

پرسش

اگر ایشان (شیخ انصاری)مخالف

نظریه ولایت فقیه بوده اند آیا با اصل ولایت فقیه مخالف بوده اند یا در خصوص مطلقه بودن آن مخالف بوده اند.

پاسخ

همچنان که از پاسخ سؤال یک مشخص می شود، شیخ انصاری از طرفداران اصل ولایت فقیه بوده و در جاهای مختلفی از آثار خود آن را اثبات نموده است و برخی عبارات ایشان نظیر کتاب القضا والشهادات، صراحت در مطلقه بودن ولایت فقیه دارد (ولایت فقیه، مصطفی جعفر پینه فرد، مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه علمیه قم، ۱۳۸۱، ص ۴۶).

برای آگاهی بیشتر ر.ك: ولایت فقیه و تفکیك قوا، مصطفی ناصحی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم، ۱۳۷۸، ص ۱۱۹.

آیت الله سیستانی در مورد ولایت فقیه چه نظری دارند؟آیا ایشان نیز معتقد به ولایت مطلقه فقیه هستند و در پی رهبری جامعه (مشابه جمهوری اسلامی ایران) یا اینکه تنها خواستار تشکیل یک حکومت مستقل مردمی در عراقند و برای ولی فقیه در آن حکومت جایگاهی نمی بینند.

پرسش

آیت الله سیستانی در مورد ولایت فقیه چه نظری دارند؟آیا ایشان نیز معتقد به ولایت مطلقه فقیه هستند و در پی رهبری جامعه (مشابه جمهوری اسلامی ایران) یا اینکه تنها خواستار تشکیل یک حکومت مستقل مردمی در عراقند و برای ولی فقیه در آن حکومت جایگاهی نمی بینند.

پاسخ

در پاسخ به این سؤال باید گفت:

۱. از جهت مبنای نظری آیت الله سیستانی نیز مانند بسیاری از فقهای شیعه معتقد به ولایت فقیه می باشند. معظم له در این زمینه می فرمایند: «ولایت فقیه در زمان غیبت در امور عامه ثابت می شود، اموری که نظام زندگی مردم متوقف بر تصدی فقیه عادل است، اگر مقبول نزد عامه مؤمنین باشد» (استفتاء از دفتر آیت الله سیستانی در قم)

۲. آیت الله سیستانی با تشکیل مستقل مردمی در عراق کاملا موافق بوده و به شدت بر آن تأکید دارند، منتهی همانگونه که در دیدگاه ایشان در ولایت فقیه گذشته نه تنها ولایت فقیه با تشکیل حکومت مستقل مردمی منافاتی ندارد - همانگونه که جمهوری اسلامی ایران نیز حکومتی کاملا مستقل و مردمی است زیرا نظام ولایت فقیه با خواست اکثریت مردم ایران در ساختار سیاسی و حقوقی کشور به وجود آمده است - بلکه ولایت فقیه تنها با حکومت مستقل مردمی قابل تحقق است.

البته ممکن است در عراق حکومت مستقل مردمی به وجود بیاید که به دلیل موانعی نظیر عدم خواست و مقبولیت اکثریت مردم عراق یا فقدان سایر شرایط و زمینه های مورد نیاز و یا همچنین اعمال نفوذ و تحرکات بیگانگان، در این حکومت مستقل ولایت فقیه نقش نداشته باشد این از بعد نظری اما

از نظر عملی نیز وضعیت فرهنگی و بافت مذهبی جامعه عراق - که اکثریت شیعه هستند - به گونه ای است که اگر واقعا مردم عراق از فشار بیگانگان و تحریکات آنان آسوده بود و بتوانند آزادانه تصمیم بگیرند، قطعا حکومتی دینی انتخاب می کنند که ولایت فقیه در آن نقش اساسی دارد و این واقعیتی است که هم اکنون می توان به راحتی از تبعیت و حمایت اکثریت مردم عراق از آیت الله سیستانی در حوادثی که اتفاق افتاده مشاهده نمود.

۳. این که در آینده و وضعیتی که هم اکنون عراق تحت اشغال دارد، چه مدلی از حکومت اسلامی (اعم از مدل جمهوری اسلامی یا سایر مدل های حکومت دینی) را با مصالح جامعه اسلامی عراق هماهنگ می داند مشخص نیست اما قدر متیقن آن تأکید بر خواست و انتخاب اکثریت مردم عراق است.

آیا ولایت فقیه یک نظریه فقهی جدید و از ابتکارات امام خمینی است؟ اصولاً دلیل بر ولایت فقیه در عصر غیبت و ضرورت آن چیست؟

پرسش

آیا ولایت فقیه یک نظریه فقهی جدید و از ابتکارات امام خمینی است؟ اصولاً دلیل بر ولایت فقیه در عصر غیبت و ضرورت آن چیست؟

پاسخ

مسأله «ولایت فقیه» - چه از جهت نظری و چه در عمل - قدمتی به درازای تشیع دارد. نصب مالك اشتر به ولایت مصر از سوی امیرالمؤمنین(ع)، از مصادیق بارز این مسأله است. در فقه شیعه نیز فقیهان برجسته ای در دوره های مختلف تاریخی، به گونه های مختلف به طرح آن پرداخته اند. از جمله این چهره های تابناك فقه شیعه، شیخ مفید، محقق کرکی، علامه نراقی، صاحب جواهر برای آگاهی بیشتر ر.ك: جهان بزرگی، احمد، پیشینه تاریخی ولایت فقیه. و... و در میان معاصران نیز بزرگ ترین احیاگر آن در نظر و عمل حضرت امام خمینی(ره) می باشند.

امام خمینی(ره) بر آن بودند که مسأله «ولایت فقیه»، امری کاملاً بدیهی و بی نیاز از دلیل و از اموری است که تصور دقیق و درست موضوع، بلافاصله به تصدیق آن می انجامد؛ لیکن سوگمندانه باید گفت: شکافی چندین قرنه بین «روحانیت و سیاست» به سبب حاکمیت سلطه های غاصبانه و تبلیغات سوء دشمنان دین، به استدلال بر این مطلب حاجت افتاده است. در عین حال عالمان دینی از گذشته های دور نیز، همواره بر آن استدلال کرده و مبانی آن را استوار نموده اند؛ چنان که مرحوم نراقی در کتاب «عوائد الایام» نوزده دلیل نقلی بر آن ذکر کرده است.

در مجموع دلایلی که بر ولایت فقیه اقامه می شود به سه دسته کلی تقسیم پذیرند:

یکم. دلایل عقلی صرف؛ یعنی، ادله ای که صغری و کبرای قیاس در آن، همه عقلی است.

دوم. ادله نقلی محض؛ یعنی، دلایلی که تماماً برآمده از نصوص دینی - چون کتاب و

سنت – است.

سوم. ادله ترکیبی؛ که ترکیب یافته از دلایل عقلی و نقلی است.

هر یک از سه گروه یاد شده نیز تقریرات و یا مستندات متعددی دارند. در اینجا به بیان بعضی از دلایل ترکیبی می پردازیم:

۱. ماهیت اسلام؛ اسلام دینی جامع و در بردارنده همه ابعاد حیات انسانی – اعم از امور فردی، اجتماعی، دنیوی و اخروی – است. برای آگاهی بیشتر در این باره نگا:

الف. نصری، عبدالله، انتظار بشر از دین؛

ب. ربانی گلپایگانی، علی، جامعیت و کمال دین، کانون اندیشه جوان.

پ. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۸.

۲. جاودانگی اسلام؛ اسلام دینی است جاودان و احکامش تا قیامت باقی است: «حلال محمد حلال الی یوم القیامه و...»

۳. ضرورت حکومت دینی؛ اجرای قوانین سیاسی، اجتماعی و قضایی اسلام، بدون تشکیل حکومت دینی، ممکن نیست.

۴. لزوم استمرار حکومت دینی؛ جاودانگی احکام دینی و نیازمندی اجرای آنها به نظام سیاسی اسلامی، ضرورت وجود آن را بر همیشه نتیجه می دهد.

۵. سرشت حکومت دینی؛ حکومت اسلامی، ماهیتاً حکومتی است که در آن قانون و هنجارهای دینی ملاک عمل باشد.

۶. شرایط حاکم؛ با توجه به سرشت قانونی حکومت دینی، حاکم در آن لزوماً باید از سه عنصر علم (فقاهت)، عدالت، و توانایی (کفایت) برخوردار باشد. این مسأله علاوه بر آنکه از ماهیت حکومت دینی به دست می آید، در نصوص فراوانی مورد تأکید واقع شده است.

۷. اصل عدم اهمال شارع (قاعده لطف): محال است که شارع نسبت به مسأله ضروری و مهمی چون حکومت و رهبری شایسته جامعه اسلامی، بی تفاوت باشد و امت را در این باره بلا تکلیف رها بسازد.

۸. لا جرم خداوند «فقیه عادل» دارای توانایی و کفایت رهبری

را برای امت اسلامی برگزیده و مسؤولیت داده است.

چه آیاتی از قرآن درباره ولایت مطلقه فقیه است تا بتوان بر اساس آنها این موضوع را اثبات کرد؟

پرسش

چه آیاتی از قرآن درباره ولایت مطلقه فقیه است تا بتوان بر اساس آنها این موضوع را اثبات کرد؟

پاسخ

گاهی گمان می شود تنها مدرک اسلامی بودن یک مسأله، این است که: در قرآن کریم مطرح شود و چگونگی طرح آن کاملاً شفاف، روشن و بی نیاز از ژرف نگری و تأملات اجتهادی باشد. در حالی که:

یکم. عقل و سنت نیز هر یک منبع و مدرک معتبری در اسلام است و آموزه های اسلامی را می توان و بلکه باید از مجموع هر سه منبع (قرآن، سنت و عقل) شناخت.

دوّم. طرح مسائل در قرآن، گونه های مختلفی دارد و در بسیاری از موارد استنباط یک مسأله از قرآن مجید، بدون آشنایی با متدلوژی فهم دین و فرایند استنباط امکان پذیر نیست. در عین حال یکی از ساده ترین روش ها برای اثبات ولایت فقیه از طریق قرآن، مراجعه به شرایط حاکم در قرآن است که پس از معصومین تنها بر ولی فقیه صدق می کند.

شرایط حاکم جامعه

۱. اسلام و ایمان

خداوند می فرماید: (لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا) نساء (۴)، آیه ۱۴۱. «خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان سلطه نمی دهد» و (لا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكافِرِينَ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْ ءٍ) آل عمران (۳)، آیه ۲۸. «مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان دوست و ولی خود بگیرند و هر کس چنین کند از لطف و ولایت خدا بی بهره است».

۲. عدالت (در مقابل ظلم)

خداوند حکومت و ولایت ظالمان را نمی پذیرد؛ پس حاکم و ولی باید عادل باشد: (وَ لا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ) هود (۱۱)، آیه ۱۱۳. «به ستم پیشگان گرایش نیابید

که آتش دوزخ به شما خواهد رسید». این رکون و گرایش در روایات به «دوستی و اطاعت» تفسیر شده است.تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۱، ص ۳۳۸. همچنین خداوند در شرایط امامت به حضرت ابراهیم فرمود: (لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ) بقره (۲)، آیه ۱۲۴.

«عهد من به ستمکاران نمی رسد».

۳. فقاهت

حاکم اسلامی باید عالم به احکام اسلام باشد تا بتواند آنها را اجرا کند. در زمان پیامبر(ص) و امام معصوم(ع) این علم از سوی خداوند به آنان داده شده است و در زمان غیبت امام معصوم(ع)، داناترین مردم به احکام؛ یعنی، فقها حاملان این علم اند. قرآن درباره شرط علم می فرماید: (أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلاَّ أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ) یونس (۱۰)، آیه ۳۵. «آیا کسی که به راه حق هدایت می کند، سزاوارتر است که از او پیروی شود یا کسی که راه نمی یابد؛ مگر آنکه راه برده شود؛ شما را چه می شود؟ چگونه داوری می کنید؟»

فقیه با تخصصی که سال ها در تحصیل آن کوشش کرده، می تواند احکام اسلام را از قرآن، سنت، عقل و اجماع به دست آورد؛ اما غیر فقیه این تخصص را ندارد و باید احکام اسلام را از فقیه بیاموزد.

اشکال. غیر فقیه می تواند احکام اسلام را به صورت فتوا از فقیه بگیرد و حکومت کند، پس لازم نیست حاکم خودش فقیه باشد.

پاسخ. یکم. آگاهی های لازم از اسلام برای حکومت، اختصاص به فتوا ندارد تا گفته شود: غیر فقیه از فقیه تقلید می کند؛ بلکه در بسیاری از موارد، فقیه باید با توجه به ملاک های ترجیح در تزاحم احکام و یا تشخیص موارد مصلحت، حکم حکومتی صادر

کند. «حکم حکومتی» خارج از دایره فتوا و تقلید است؛ در عین آنکه مسأله ای تخصصی و در حوزه تخصّص فقیه است.

دوّم. آیا غیر فقیه اطاعت از فقیه را در همه موارد بر خود لازم می دانـد؟ یا فقط در مواردی که خود تشـخیص می دهـد، از فقیه اطاعت می کنـد؟ در صورت دوم هیـچ ضـمانتی بر اجرای احکام الهی و دینی بودن حکومت وجود نـدارد. در صورت اول، در واقع آن فقیه ولایت دارد و شخصـی که به طور مسـتقیم امور اجرایی را به عهده دارد، مجری از سوی او به شـمار می آید و این یکی از شیوه های اجرا و اعمال ولایت فقیه است.

اشـکال. در این آیه اطاعت از (مَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ) سـزاوارتر از (مَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّآ أَنْ یُهْدی معرفی شده است؛ یعنی، اطاعت از فقیه را سـزاواتر از اطـاعت غیر فقیه می دانـد. بنـابراین اطـاعت غیر فقیه نیز بـا وجود فقیه مقبول است؛ گرچه اطاعت از فقیه بهتر است!

پاسخ. مانند این سـخن را ابن ابی الحدید در شـرح نهج البلاغه ج ۹، ص ۳۲۸. در مقـایسه بین امام علی(ع) و خلفای پیش از او می گوید؛ یعنی، او اطاعت از امیرالمؤمنین(ع) را بهتر از ولایت دیگران می انگارد؛ نه لازم و واجب!

سزاواتر بودن در آیه، سـزاواری در حد الزام است؛ یعنی، فقط باید از او پیروی کرد؛ زیرا در ذیل آیه مردم را توبیخ می کند که چرا از (مَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ) پیروی نمی کنید: (فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ) ؟ بنابراین سزاواری در حد الزام است. مشابه این مسأله در موارد دیگری نیز در قرآن وجود دارد؛ مثلاً در آیه (وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ) احزاب (۳۳)، آیه ۶.

کـه در بحث ارث است و وجـود هر طبقه مـانع از ارث طبقه دوم می شـود. آیـات بی شـمار دیگری نیز وجـود دارد که فضـیلت عالمان را بر غیر عالمان بیان کرده است.زمر (۳۹)، آیه ۹.

از نظر عقل نیز با وجود شایسته تر، نباید به فروتر تن داد؛ به ویژه در امر رهبری که تعیین سرنوشت جامعه در گرو آن است.

۴. کفایت

توانایی و شایستگی اداره امور جامعه که از آن به مدیر و مدبّر بودن نیز تعبیر می شود. حضرت یوسف فرمود: (قالَ اجْعَلْنِی عَلی خَزائِنِ الْأَرْضِ إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ) «گفت: مرا بر خزاین این سـرزمین بگمـار که من نگهبانی امین و کاردانم». در داسـتان یوسـف (۱۲)، آیه ۵۵. حضرت موسی و دختر شعیب نیز آمده است: (...إِنَّ خَیْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِیُّ الْأَمِینُ) «بهترین کسی که می توانی به [کار گیری او است که توانای درستکار است»قصص (۲۸)، آیه ۲۶. و ....

از مجمـوع ایـن آیـات، می تـوان تصـویری کلی از سـیمای حـاکم از دیـدگاه قرآن بـه دست آورد. در منطق قرآن حکـومت و زمامـداری، تنهـا شایسـته کسـانی است که از صـلاحیت هـای علمی و اخلاـقی و توانمنـدی های لازم برخودار باشـند. به دست آوردن این تصویر در زمـان غیبت امـام معصوم(ع) بر «ولاـیت فقیه» تطبیق می کنـد. از طرف دیگر حکومت اسـلامی حکومت قـانون خـداست: (مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْکافِرُونَ) مائـده (۵)، آیـه ۴۴. و آن بـدون حـاکمیت دین شـناس و متخصـص مستعد در اجرای احکـام الهی (فقیه عـادل و جامع الشـرایط) امکان پـذیر نیست.الف. تفسـیر پیام قرآن، ج ۱۰ (قرآن مجید و حکومت اسلامی)؛

ب. ذوعلم، علی، نگاهی به مبانی قرآن ولایت فقیه؛

پ. مکارم شیرازی، آیت الله ناصر، آیات ولایت در قرآن.

آیا ولایت فقیه قبلاً نیز در جوامع اسلامی پیاده شده، یا فقط بعد از انقلاب در جمهوری اسلامی عملی شده است؟

پرسش

آیا ولایت

فقیه قبلاً نیز در جوامع اسلامی پیاده شده، یا فقط بعد از انقلاب در جمهوری اسلامی عملی شده است؟

پاسخ

پیشینه عملی ولایت فقیه را می توان در موارد بسیار زیادی –حتی در عصر پیامبر اکرم(ص) و ائمه اطهار(ع) اثبات کرد؛ زیرا مسلمانان از همان صدر اسلام، با دو مسأله اساسی روبه رو بوده اند:

۱. غیبت پیامبر(ص) و حضور نداشتن ایشان در بسیاری از شهرها؛

۲. نیاز مبرم مسلمانان به احکام و دستورهای سیاسی و فردی.

بنابراین پیامبر گرامی(ص) به افرادی نیاز داشت تا در غیبت ایشان، احکام را برای مردم تبیین و جامعه اسلامی را اداره کنند.

این مسأله در دوران امامان معصوم(ع) نیز وجود داشت. لذا علاوه بر اینکه در سیره نظری آن بزرگواران مشاهده می کنیم که با الهام از قرآن، به حلّ این مسأله پرداخته اند؛ در سیره عملی خود نیز –در مواردی که نیاز بوده با تکیه بر شرایط مهم رهبری (قدرت و توانمندی، امانت داری، علم و آگاهی به احکام و دستورات الهی و...) اقدام به تعیین افراد واجد شرایط می کردند؛ مانند: حذیفه بن یمان به عنوان ولی فقیه اول مدائن، سلمان فارسی به عنوان ولی فقیه دوم مدائن، عمار بن یاسر به عنوان ولی فقیه کوفه، مالك اشتر به عنوان حاکم و ولی فقیه مصر.

در زمان غیبت هم فقهای بزرگوار اسلام، با تکیه بر آیات و روایات و ادله عقلی –که فقیه واجد شرایط را در غیبت معصوم(ع) برای اداره و رهبری جامعه اسلامی منصوب نموده اند همواره در صدد تشکیل حکومت اسلامی و اجرای احکام و تعالیم آن در جامعه و تحقق آرمان های آن بوده اند. البته زمانی که زمینه ها و شرایط دست یابی بدین مهم به طور کامل فراهم نبود،

آنان به مرتبه ای مناسب با اقتضای شرایط محیطی بسنده کرده و در پی تحقق زمینه لازم برای تشکیل حکومت اسلامی بوده اند. اینک به طور مختصر به تجلّی اعمال ولایت فقیه در حد مقدور از سوی برخی از مشهورترین فقها می پردازیم:

۱. شیخ مفید در ابتدای غیبت کبری به عنوان ولی فقیه آن زمان مطرح بود.

۲. سید رضی و سید مرتضی یکی پس از دیگری، به مدت ۳۳ سال امارت حاجیان و نقابت سادات (اهل بیت) و منصب قاضی القضاتی را در زمان القادر بالله و بهاء الدوله دیلمی بر عهده داشتند.

۳. خواجه نصیر الدین طوسی با ورود به دربار هلاکوخان، زمینه ساز خدمات ارزنده ای به دین و تشیع شد.

۴. سید بن طاووس در زمان خود طبق مقتضیات زمان، در مسائل سیاسی دخالت می کرد و در صورت نیاز و امکان، تصدّی بعضی از آنها را بر عهده می گرفت.

۵. محقق کرکی با نزدیک شدن به دربار پادشاهان صفوی، نقطه عطفی در عملی ساختن نظریه «ولایت فقیه» به وجود آورد؛ تا جایی که شاه طهماسب ضمن اذعان به ولایت محقق کرکی به عنوان نایب امام زمان، ریاست عالی مملکتی را به او تقدیم کرد و محقق از این راه گام های ارزنده ای در بسط و اجرای احکام عالی اسلام، در سطح کشور برداشت.موسوی بهبهانی، علی، حکیم استرآباد، میرداماد، ص ۱۱ – ۱۰.

۶. علامه مجلسی، منصب شیخ الاسلامی را پذیرفت و از این راه خدمات شایانی به اسلام کرد. وی از نفوذ صوفیه کاست و تشیع را ترویج داده، دربار را بدان سو کشاند.

۷. شیخ بهائی با تکیه بر ولایت فقیه، سمت شیخ الاسلامی شاه عباس را پذیرفت تا مردم را طبق نگرش

ائمه معصومین(ع) تربیت و فقه جعفری را اجرا کند.

۸. شیخ جعفر کاشف الغطاء ولایت بر جامعه را حق خود می دانست و بر این اساس، مقام فرماندهی جنگ (ایران و روس) را در اختیار فتحعلی شاه قرار داد. کشف الغطاء، ج ۲، ص ۳۹۴.

۹. مولا احمد نراقی، ولایت فقیه را در همه زمینه های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... مبسوطالید می دانست و حاکمیّتی غیر از حاکمیت فقیه در جامعه را به رسمیت نمی شناخت. وی ضمن برقراری رابطه نزدیک با فتحعلی شاه، سعی می کرد از او یک سلطان عادل بسازد؛ ولی هیچ گاه ولایت بالاستقلال وی را به رسمیّت نشناخت.

۱۰. شیخ فضل الله نوری -که «ولایت در زعامت سیاسی» را از آن فقیهان آل محمد(ص) می دانست همواره در مسائل سیاسی پیشگام بود. وی توانست حاکمیت احکام اسلامی را بر نظام حقوقی و سیاسی مملکت از طریق نظارت شرعی فقیهان تثبیت کند.

۱۱. آیت الله بروجردی با تکیه بر ولایت فقیه -تا آنجا که شرایط محیطی اجازه داد در مسائل سیاسی و اجتماعی مداخله کرده، جلوی بسیاری از انحرافات رژیم پهلوی را گرفت.

نتیجه:

از بررسی پیشینه تاریخی «ولایت فقیه» چند انگاره مشخص می شود:

یکم. اصل ولایت فقیه نه تنها به زمان غیبت کبرا؛ بلکه به نزول وحی و زمان صدر اسلام و عصر حضور ائمه اطهار(ع) باز می گردد. بنابراین مسأله یاد شده، از لحاظ نظری و عملی، بسیار متقدم بر زمان وقوع انقلاب اسلامی است و در زمان ما در عرصه عمل، عینیت و تجلّی و جایگاه مناسب خویش را به دست آورده است.

دوّم. هر یک از صاحب نظران، بر اثر مهیا نبودن زمینه کامل، به عملی شدن ناقص ولایت فقیه بسنده می کردند. راز نزدیک شدن

علمای تراز اول شیعه به دربار برخی از سلاطین را می توان در راستای امید به تجلی عملی ولایت فقیه -هر چند در عرصه ای محدود ارزیابی کرد.

سوّم. آنچه امروزه به صورت یک نظریه، از سوی حضرت امام(ره) و بسیاری از فقهای بزرگوار ارائه شده و مبنای نظام جمهوری اسلامی قرار گرفته است؛ تطورات و ادوار مختلفی داشته است. این اندیشه در خط سیر تاریخی - تدریجی خود، مراحل تکوین و تکامل را پیموده است تا اینکه در قرون اخیر -به ویژه از قرن سیزدهم به بعد صورت توسعه یافته آن، به عنوان یک نظریه سیاسی کامل آشکار شده است.برای آگاهی بیشتر ر.ک:

الف. جهان بزرگی، احمد، درآمدی بر تحول نظریه دولت در اسلام؛

ب. پیشینه و دلایل ولایت فقیه، امام خمینی و حکومت اسلامی؛

پ. جهان بزرگی، احمد، پیشینه تاریخی ولایت فقیه.

در زمینه پیشینه ولایت فقیه توضیح دهید؟

پرسش

در زمینه پیشینه ولایت فقیه توضیح دهید؟

پاسخ

برای آشنایی با پیشینه نظریه ولایت فقیه از سه دیدگاه می توان به آن نگاه کرد:

۱ دیدگاه منابع فقه

سابقه نظریه ولایت فقیه در منابع فقهی به قرن چهارم هجری می رسد. شیخ مفید(ره) (۳۳۳ یا ۳۳۸ ۴۱۳ ه) در کتابمقنعه (ص ۸۱۲۸۱۰) به تصریح مسأله ولایت فقیه را مطرح می سازد. او ولایت فقیه را نشأت گرفته از ولایت امامانمعصوم(ع) و به نصب آنان می داند. فقهای پس از او نیز مانند: شیخ ابوالصلاح حلبی (م:۴۴۷ه) ر.ک: الکافی فی الفقه،ص ۴۲۲؛

ابن ادریس حلی (م:۵۹۸ه) ر.ک: السرائر، ص ۵۳۷

محقق حلی (م: ۶۷۶ه) ر.ک: شهید ثانی، مالک الافهام، ج ۱، ص ۵۳ (در شرح عبارت محقق حلی)

محقق کرکی (م: ۹۴۰ ه) ر.ک: محقق کرکی، رسائل المحقق الثانی، ج ۱، ص ۱۴۲.

مقدس اردبیلی (م: ۹۹۰ ه) ر.ک: مجمع الفوائد و البرهان، ج ۴، ص ۲۰۵.

و تقریبـا همه فقهای نام دار شـیعه پس از قرن دهم این مسأله را در کتاب فقهی خود مطرح کرده انـد. که در این زمینهمی تواند به کتاب ولایت و دیانت استاد هادوی تهرانی (ص ۶۶ ۹۴) رجوع کنید.

۲ دیدگاه منابع نقلی دین (قرآن و سنت)

از این دیـدگاه پیشـینه طرح مسأله ولایـت فقیه به زمان صـدر اسـلام یعنی سـخنان پیامبر اکرم(ص) باز می گردد. آن براینمونه: حضرت فرمود: اللهم ارحم خلفائی قیل یا رسول الله من خلفائک قال الذین یأتون من بعدی یروون عنی حدیثی وسنتی ؛ خداوند خلفای مرا رحمت کند عرض شد ای رسول خدا خلفای شـما چه کسانی هسـتند، فرمود: آنها کهبعد از من می آیند و حدیث و سنت مرا نقل می کنند{M (شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، باب النوادر، حدیث۵۹۱۹، ج ۴،

ص ۴۲۰، تحقیق علی اکبر غفاری)

حضرت علی(ع) نیز فرمود: العلماء حکام علی الناس (آمدی، غررالحکم و درر الحکم، حدیث۵۰۶)

سخنان امام صادق(ع) در مقبوله عمربن حنظله (کلینی، الاصول من الکافی، کتاب فضل العلم، باب اختلافالحدیث، حدیث ۱۰، ج ۱، ص ۶۷) و دیگر امامان نیز مستند نقلی ولایت فقیه است و هر چه به زمان ائمهمتأخر(ع) نزدیک تر می شوید این مسأله شدیدتر و جدی تر مطرح می شود تا این که در زمان امام زمان(عج) با تصریحهر چه تمام تر در نامه معروف خود چنین می نویسد که و اما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانهم حجتیعلیکم و انا حجه الله علیهم (شیخ صدوق، کمال الدین، باب ۴۵، حدیث ۴، ج ۲، ص ۴۸۴، وسائل الشیعه،ابواب صفات القاضی، باب ۱۱، حدیث ۹).

۳ دیدگاه کلامی

دلیل کلامی ولایت فقیه به گونه ای است که ولایت را نه تنها برای فقیه به معنای اصطلاحی آن ثابت می کند بلکه قبل ازآن ولایت را برای معصومین(ع) و حتی قبل از آن برای انبیاء به اثبات می رساند. گذشته از این که سنت خلافت درپیامبران نیز بوده است. چه خلافت در حال حیات مانند خلافت هارون از حضرت موسی(ع) یا هارون اخلفنی فیقومی ، (اعراف، آیه ۱۴۲) و چه خلافت پس از مرگ مانند خلافت آل ابراهیم از او فقد اتینا ال ابراهیم الکتاب والحکمه و اتیناهم ملکا عظیما ، (نساء، آیه ۵۴).

البته این گونه خلافت ها به نام ولایت فقیه شناخته نمی شود ولی نکته و ملاک ولایت فقیه در آن موجود است. درزمان حکومت حضرت علی(ع) نیز افرادی چون مالک اشتر که هم دانش کافی از دین و هم توانایی لازم برای اجرا راداشت به ولایت منصوب

شدند که از آن به نائب خاص تعبیر می شود مانند نواب خاص امام زمان(عج) در زمانغیبت صغری.

نتیجه آن که: پیشینه نظریه ولایت فقیه از دو ناحیه به قبل از زمان غیبت می رسد: ۱ از ناحیه دلیل و مدرک ولایتفقیه که ولایت فقیه را به معنای اصطلاحی آن ثابت می کند. ۲ از ناحیه ملاک ولایت فقیه که نه تنها در زمان امامانمعصوم(ع) و پیامبر(ص) بوده بلکه قبل از آن درباره همه پیامبران و جانشینان آنان نیز صادق بوده است.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: پیشینه تاریخی ولایت فقیه احمد جهان بزرگی، پژوهشگاه اندیشه اسلامی.{J

سؤالی نیز در مورد مسأله ولایت فقیه داشتم، این که در زمان حکومت پادشاهان در ایران، مسلمانان مسئله ولایت فقیه را چگونه پذیرفته بودند. یعنی این امر چگونه در زندگی آنها متجلی بود؟

پرسش

سؤالی نیز در مورد مسأله ولایت فقیه داشتم، این که در زمان حکومت پادشاهان در ایران، مسلمانان مسئله ولایت فقیه را چگونه پذیرفته بودند. یعنی این امر چگونه در زندگی آنها متجلی بود؟

پاسخ(قسمت اول)

در پاسخ به این سؤال، مقاله ای با مشخصات ذیل آورده می شود:

تجلّی عملی ولایت فقیه در ادوار پیشین (نویسنده: سیدمحمد شفیعی, مجله معرفت، ش ۵۵ - به نقل از سایت حوزه)

مقدّمه پیش از پرداختن به اصل بحث، نکاتی در ذیل به صورت اشاره به نظر می رسد:

اول. ولایت فقیه یا حاکمیت تخصّص و تعهد (تخصّص در علوم اسلامی و تعّهد نسبت به اصول اخلاق اسلامی) پس از دوران غیبت صغرای امام زمان (عج) همواره در جوامع اسلامی، به ویژه در میان شیعیان، در جلوه های گوناگون وجود داشته است. بر این اساس، ولایت فقیه در عینیت عملی رهبری سیاسی اجتماعی جوامع شیعی، به خصوص شیعه امامیه، همواره تحقّق داشته، گرچه عنوان ولایت فقیه در افواه توده مردم آن روز از اشتهار چندانی برخوردار نبوده است.

دوم. تردیدی نیست که اندیشه «جدایی دین از سیاست» از بیگانگان نشأت یافته است و چند گروه بدان دامن می زنند؛ از جمله:

۱. سرخوردگان از کلیسا و ناآشنایان به مکتب حیات بخش اسلام؛

۲. خودباختگان در مقابل پیشرفت های علم و صنعت؛

۳. شیفتگان مکاتب مادی؛

۴. دانشمندان بی اطلاع یا کم اطلاع از عمق منطق دین و حقایق آسمانی؛

۵. عافیت طلبان؛

۶. استعمارگران و اذناب آنان.

سوم. پیامبراکرم صلی الله علیه و آله در زندگی روزمره خود، دو نوع عمل وسیره داشتند که عبارتند از:

۱. عمل و سیره مربوط به زندگی شخصی به عنوان یک انسان و فردی از افراد بشر؛ پیامبر صلی الله علیه و آله در مواردی، چه در باب مسائل فردی و چه اجتماعی، همانند دیگران،

غـذا می خوردنـد، می خوابیدنـد، عبـادت می کردنـد، به زن و فرزنـد خود رسـیدگی می نمودنـد، در رفع احتیاجـات آنـان می کوشیدند، با دیگران داد و ستد می کردند و هزاران مسائل فردی و اجتماعی دیگر.

۲. عمل و سـیره مربوط به زعامت و پیشوایی جامعه؛ بـدین معنا که چون آن حضـرت دارای سـمت نبوّت و رهبری امّت بودنـد، دارای یـک سلسـله ویژگی هـا و وظـایف و مسؤولیت ها بودنـد و در این زمینه، همگان طبق رهنمود آسـمانی «ما اتاکم الرّسول فخـذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا» (حشـر: ۷) بایـد از او پیروی نماینـد، تردیـدی نیست که پس از ارتحـال ایشـان، امام معصوم علیه السـلام به عنوان خلیفه و نایب آن حضـرت عمل می کند و بدون شک، نیابت امام علیه السـلام از پیامبر صـلی الله علیه و آله در همه شؤونـات مربوط به زعـامت و پیشوایی آن حضـرت یعنی نوع دوم از عمـل و سـیره پیامبر صـلی الله علیه و آله می باشـد، نه اعمـال و رفتـار نوع اول؛ چون در این بـاره امـام علیه السـلام نیز همچون پیـامبر و سـایر افراد بشـر دارای اعمـال و رفتـار فردی و اجتمـاعی مخصوص به خود است و در همه آنچه به عنوان نوع دوم به حساب می آیـد. امام علیه السـلام بـدون اسـتثنا و به طور مطلق، سمت نیابت از رسول خدا صلی الله علیه و آله را دارد و استثنایی در کار نیست. (ولایت مطلقه امام.)

چهارم. در زمان غیبت امام معصوم، نایب او به جای او عمل می کند و آنچه از نوع دوم عمل و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله ، که امام معصوم علیه السـلام عهده دار آن ها بوده، اکنون (دوران غیبت) نایب امام یعنی فقیه جامع الشرائط عهده دار آن است و در این باره نمی توان پذیرفت کسی که نایب امام معصوم است، برخی از مسؤولیت های

امام را عهـده دار باشد و برخی دیگر از وظایف تعطیل گردند و در جامعه متروک شده، مورد توجه نباشـند. بنابراین، همه آنچه امام معصوم به عنوان نیابت از رسول خدا صـلی الله علیه و آله بر عهده داشت، بدون اسـتثنا توسط نایب او باید جامه عمل بپوشد و مسؤولیت نـایب امام علیه السـلام در زمان غیبت در این زمینه مطلق است (ولایت مطلقه فقیه) و اسـتثنایی در کار نیست. از این رو، صاحب جواهر (فقیه بزرگ) می گوید: منصب ولیّ فقیه همان منصب امام بوده و دست او دست امام است؛ «منصـبه منصب الامام»(۱)؛ «یدهُ کید الامام»(۲)؛ «... یصیره من اولی الامر الّذین اوجب اللّه علینا طاعتهم»(۳)

امام راحل قـدس سـره خاطرنشان می کنـد: «فللفقیه العادلِ جمیعُ ما للرّسول و الائمه ممّا یرجعُ الی الحکومهِ و السـیاسه و لا یعقل الفرق.»(۴) آنچه فقیه جـامع الشـرائط بایـد بـدان ها بپردازد همان هایی هسـتند که برای رسول و امامان علیهم السـلام مقرّر بوده است (ولایت مطلقه فقیه) و نمی توان پذیرفت که فقیه، در برخی از مسائل اساسـی مورد نیاز جامعه مسؤولیتی نداشته باشد و آن مسائل مورد بی توجهی قرار گیرد و اجرای آن بدون متصدّی خاصـی باشد. فقیه نامدار، محقّق کرکی، یکی از صاحب نظران و فقهـای نامـدار، در کتـاب معروف جـامع المقاصـد یـاداور می شود: اتفق اصـحابنا رضوان اللّه تعالی علیهم علی انّ الفقیه العـدل الامامی الجامع شـرائط الفتوی المعبّرعنه بالمجتهد فی الأحکام الشـرعیه نائبٌ من قِبل الائمه صـلوات اللّه و سـلامه علیهم فی حال الغیبه فی جمیع ما للنیابه فیه مدخل»؛ همه فقهای شـیعه بر این عقیده اند که فقیه جامع الشـرایط در دوران غیبت امام معصوم علیه السلام ، عنوان نیابت از امام را دارد ، در همه اموری که نیابت از

آن صحیح است. وی همچنین یاداور می شود: «من تأمّل فی کثیرٍ من احوال کبراء علمائنا السالفین... نظر متأملٍ منصفٍ لم یعترضه الشکُّ فی أنّهم کانوا یسلکون هذا المنهج.»؛(۵) کسی که به دیدگاه بسیاری از بزرگان دین ما بیندیشد، درمی یابد که آنان دارای همین نگرش بوده اند. وی همچنین می نویسد: «انّ الفقیه الموصوف بالاوصاف المعیّنه منصوبٌ من قبل ائمتّنا علیهم السلام نائب عنهم فی جهه ما للنیابه فیه مدخلٌ»؛(۶) فقیه، که دارای صفات ویژه ای در این رابطه است از سوی امامان معصوم بدین سمت منصوب است.

همچنین نویسنده کتاب گران سنگ مفتاح الکرامه با توجه به آگاهی ویژه ای که از دیدگاه های فقهای شیعه دارد و کتاب ارزنده اش هنوز در این باره منحصر به فرد است، می نویسد: «فقیهان شیعه در مسأله ولایت فقیه اتفاق نظر دارند و احتمال دارد که این اتفاق نظر پس از استقرار دلیل عقلی بر لزوم و ضرورت حضور آن در جامعه آن باشد.» وی تصریح می کند که فقیه، نایب امام زمان علیه السلام است و منصوب از ناحیه آن حضرت می باشد.(۷) در این زمینه شیخ محمدحسن نجفی، قهرمان میدان فقاهت، در کتاب جواهرالکلام می نویسد: ولایت فقیه از امور مسلّم، قطعی،(۸) ضروری(۹) و روشنی است که نیاز به دلیل ندارد.(۱۰) استوانه های مذهب به ولایت فقیه حکم کرده اند(۱۱) و فقیهان در موارد متعددی آن را ذکر نموده اند.(۱۲)

وی همچنین می نویسد: منکر ولایت فقیه طعم شیرین فقه را نچشیده و رمز سخنان امامان معصوم علیهم السلام را نفهمیده است.(۱۳) وی ادامه می دهد: منصب فقیه، منصب امام علیه السلام است.(۱۴) فقیه مصداق «اولی الامر» است و اطاعت از وی واجب(۱۵) می باشد. محقّق نراقی،(۱۶) حاج آقا رضا همدانی(۱۷) و آیه اللّه بروجردی(۱۸) نیز ولایت فقیه را از امور

بدیهی و مسلّم می دانستند و هرگز به تجزّی آن نظر ندادند، بلکه آن را به گونه ای مطلق می شمردند.

آیه اللّه بروجردی در مسأله ولایت فقیه نظریه ای وسیع داشت. وقتی تصمیم گرفت در کنار مرقد شریف حضرت معصومه علیهاالسلام ، مسجد اعظم را بنا کند، در مورد زمین این مسجد به مقبره هایی برخورد شد که می بایست خراب گردند تا ضمیمه مسجد شوند. این مقبره ها خریدنی نبودند، یا ورثه بعضی از مقابر مشخص نبودند. ایشان دستور دادند که همه را خراب کنند.

آیه اللّه شیخ مرتضی حائری، فرزند ارشد آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم، به خدمت آقای بروجردی رسیدند و در این باره از ایشان پرسیدند: شما برای فقیه، چه سمتی قایل هستید که دستور به هم زدن ساختمان های قبور را می دهید؟ (منظور ساختمان های قبوری است که امکان نداشت از صاحبانشان رضایت بگیرد.) آقای بروجردی در پاسخ فرمودند: «ما فقیه را در قدرت و اختیار، تالی تلو (جانشین بسیار نزدیک) امام معصوم علیه السلام می دانیم.»(۱۹)

ارکان ولایت فقیه

تردیدی نیست که ولایت فقیه یک اصل مورد توجه میان صاحب نظران طراز اول در مسائل اسلامی است و همچنین روشن است که طرح چنین مباحثی گویای آرزوی صاحب نظران در باب عملی ساختن آن هاست و قابل ذکر آن که، در قرون پیش بر اثر مهیّا نبودن زمینه عملی، مطلق و کامل این اصل، صاحب نظران به تجلّی عملی ناقص آن نیز بسنده می کردند.ولایت فقیه به نوبه خود، دارای چند اصل به عنوان ارکان است. این اصول عبارتند از:

۱.اعتقادبه مسأله غیبت ونیابت

انتظار ظهور موعود اسلام و امام غایب، یکی از اصول اساسی ولایت فقیه است؛ زیرا تصدّی امور جامعه و اجرای دستورهای الهی پس از شهادت امام یازدهم (امام عسگری علیه السلام) بر

عهـده او (امام زمان«عج») است.(۲۰) او بنا به مصالـح الهی در پس پرده غیبت به سـر می برد. وی ذخیره خدا برای هدایت بشـر است و روزی ظهور خواهد کرد.(۲۱) امام خمینی قدس سـره می فرماید: و چون غایب است، سـیاست گذاری جامعه در دوران غیبت کبرا با ولایت فقیه است؛(۲۲) زیرا ولایتی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در اداره جامعه داشت، پس از او به عهده امام معصوم علیه السـلام می باشـد و در غیبت امـام معصوم علیه السـلام بـدون تردیـد، برای ولی فقیه نیز ثابت است(۲۳) تـا او ظهور کند.»(۲۴)

۲. اجرای قوانین الهی و تعالیم اسلامی

دومین رکن ولایت فقیه اجرای دستورات خدا و فرامین اسلام است. امام راحل قدس سره با تأکید می فرمود: انقلاب ما متّکی به خدا و معنویات است(۲۵) و شـما از قوانین مخالف با شرع مطهّر بدون هیچ ملاحظه ای جلوگیری نمایید؛(۲۶) زیرا هیچ رژیمی همچون جمهوری اسـلامی پای بنـد به اسـلام، اخلاق و ارزش های انسانی نیست.(۲۷) و البته اتکال و تکیه کردن به خـدا منشأ همه گونه خیرات و موفقیت هـاست(۲۸) و سـرمشق ما در همه حرکات و سـکنات، بزرگ مرد جهان بشریت، حضرت امیر علیه السـلام می باشد.(۲۹) و مـا فقـط یـک مقصـد داریم و آن تحقـق اسـلام است.(۳۰) مقصـد اصـلی مـا مکتب ماست.(۳۱)عقیده حضـرت امـام قـدس سـره این بود که مـا مکلّفیم اسـلام را حفـظ کنیم و این تکلیف است که ایجاب می کنـد تا خون ها ریخته شوند.

با توجه به ارکان مسأله ولایت فقیه، به روشـنی می توان بدین حقیقت دست یافت که منشور سیاسی حکومتی دوران غیبت کبرا بر این اصـل اسـتوار است که حاکمیت جامعه از آنِ تخصـص و تعهـد اسـلامی است که اصل انتظار و اعتقاد به غیبت امام زمان (عج) و نیز اصل

اجرای دستورات خدا توسط نایبان آن حضرت از پایه های اساسی آن است.

۳. اسلام شناس راستین و انسان کامل در رأس تصدی امور

سومین رکن ولایت فقیه آن است که در رأس امور جامعه باید فردی که عادل و متعبد به آیین اسلام بوده و نیز اسلام شناس و فقیه برجسته احکام نورانی اسلام باشد قرار گیرد؛ زیرا چنین شخصی از جهت صفت و سیرت به امام زمان (عج) شباهت دارد. بدیهی است که نایب باید شباهتی با منسوب داشته باشد. کسی که بتواند مجسمه فقه اسلام در سیرت و کردار و عقاید و ایده های خود در جامعه بشر می باشد.

اندیشه تأسیس حکومت اسلامی

در بسیاری از موارد، حضور عینی ولایت فقیه در جوامع گذشته به چشم می خورد، گرچه با عنوان امروزی (ولایت فقیه) اشتهار نداشته است.

پس از غیبت صغری

در سال ۲۵۵ ه. امام زمان علیه السلام تولد یافت و پس از ۵ سال از میلاد آن حضرت، با ارتحال امام یازدهم، آن حضرت به امامت رسید و ۶۹ سال پس از آن، دوران غیبت کبرای آن حضرت آغاز گردید. پس در حدود سال های ۳۲۹ غیبت کبرا شروع شد. چندی بعد ولیّ فقیه آن زمان شیخ مفید درخشید که با طلوع او، ولایت فقیه تجلّی بیش تری یافت.

نظریه ولایت فقیه ریشه در احادیث امامان معصوم علیهم السلام دارد؛ زیرا در این گونه احادیث، از فقها به عنوان نوّاب عام در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام نام برده شده است. شیخ مفید در مطالبی که از اصول نظریه ولایت فقیه آورده، آشکارا حکومت بر جامعه را از سلاطین عرفی نفی نموده و آن را حق «فقهای جامع الشرائط» می داند: باید فقهای عادل، اهل حق، صاحب نظر، خردمند و

با فضیلت ولایت آنچه را بر عهده سلطان عادل (امام معصوم) است، برعهده گیرند.(۳۲) شاگردان شیخ، یعنی سید رضی و برادرش سید مرتضی علم الهدی، یکی پس از دیگری، به مدت سی و سه سال امارت حاجیان و حرمین و نقابت اشراف و منصب قاضی القضاتی را در زمان القادر بالله و بهاءالدوله دیلمی بر عهده داشتند.(۳۳)

البته این سه نفر در این زمینه استثنا نبودند، بلکه قاضی عبدالعزیز حلبی، که شاگرد سید مرتضی بوده، نیز از طرف شیخ طوسی، مدت بیست سال در طرابلس به امر قضاوت اشتغال داشته است.(۳۴)

شیخ مفید درباره اجرای حدود الهی می نویسد: «خداوند متعال، اجرای حدود را به عهده معصومان علیهم السلام گذاشته است و آن بزرگواران در زمان غیبت، این منصب را به فقیهان تفویض کرده اند. هرگاه سلطان عادل (امام معصوم) غایب باشد، فقیهان عادل که دانشمند، با فضیلت و دوراندیش باشند همانند امام علیه السلام ولایت دارند.»(۳۵)

شیخ طوسی در باب ولایت فقیه می گوید: «تنها کسانی می توانند میان مردم قضاوت کنند که امام معصوم علیه السلام به آنان اجازه داده باشد. معصومان نیز در زمان غیبت، این منصب را به فقیهان شیعه تفویض کرده اند.»(۳۶) در این دوران، زمینه اجتماعی، چندان مساعد نبود که فقها در عمل، مسأله «ولایت مطلقه فقیه» را مطرح سازند. بر این اساس، به تحقق بخشی از آن قناعت می نمودند.

ابن ادریس حلی (قرن ۶ ق) بهترین نظر را در مورد نیابت عام فقها ارائه کرد. او که از دانشمندان بزرگ شیعه است و پس از شیخ طوسی، بنای جدیدی را در باب مسائل فقهی پایه ریزی کرد، به دنبال فلسفه سیاسی «ولایت» بوده و بر این اعتقاد

بود که فلسفه ولایت، اجرا و برقراری دستورات و اوامر الهی است؛ زیرا در غیر این صورت، دستورات بیهوده خواهند بود. وی می گوید: «مقصود از احکام تعبّدی، اجرای آن هاست»؛ یعنی چنانچه احکام الهی اجرا نشوند لغو هستند. بنابراین، کسی باید اجرای احکام را برعهده گیرد. البته از نظر ابن ادریس هر کسی صلاحیت اجرای دستورات را ندارد و بجز امام معصوم علیه السلام و یا شیعه ای که در زمان غیبت و یا در صورت عدم توانایی معصوم، از سوی او منصوب شده، کس دیگری حق تصدی این مقام را ندارد. البته وقتی کسی از سوی امام معصوم به این مقام منصوب می شود که دارای هفت شرط باشد: جامع شروط علم، عقل، رأی جزم از روی تحقیق و اجتهاد، بردباری وسیع، بصیرت به مواضع صدور فتاوای متعدد و امکان قیام به آن ها و عدالت باشد. هرگاه این شرایط در کسی جمع شود، تصدّی حکومت به او واگذار می گردد.(۳۷)

پاسخ(قسمت دوم)

دوران مغول

دوران مغول از دوران های پرفراز و نشیب تاریخ ایران و اسلام است. در این دوران با نزدیک شدن افرادی همچون خواجه نصیرالدین طوسی و سید بن طاووس و علّامه حلّی به حکم رانان مغول، آنان را به اسلام، بلکه به تشیّع کشاندند و از این منظر، خدمت ارزنده ای به مردم، کشور، دین و فرهنگ اسلامی نمودند. خواجه نصیرالدین طوسی (۶۷۲ ه. ق): محمدبن حسن طوسی، ملقّب به «خواجه نصیرالدین طوسی» از دانشمندان بزرگ فقه، فلسفه، ریاضی، نجوم، حکمت و سیاست در قرن هفتم هجری بود. او به هنگام حمله هلاکوخان مغول به ایران، با یک آینده نگری دقیق، وارد دستگاه هلاکوخان مغول شد و جان بسیاری از مسلمانان، به

خصوص شیعیان ایرانی، را نجات داد و با تدبیری خاص، از کشتارهای دسته جمعی مردم به وسیله مغولان جلوگیری کرد. آن فرزانه جاوید بر جدا نبودن دیانت از سیاست و حکومت از امامت تأکید می ورزید و در بخشی از سخنان خود، چنین نوشته است: «دین و حکومت، همراه یکدیگرند و هیچ یک بدون دیگری کامل نخواهد بود.»(۳۸) در تجرید می نویسد: «الامامه رئاسه دینیّهٌ مشتمله علی ترغیب عموم النّاس فی حفظ مصالحهم الدینیه و الدّنیا و زجرهم عمّا یضرُّهم بحسبها.»

از طایفه چنگیزخان مغول، ۱۷ تن در ایران به حکومت رسیدند که ۹ تن آنان در کمال اقتدار حکومت کردند و به دلیل نزدیک شدن علما به آن ها، آنان را به اسلام و برخی را به تشیّع و وسیله پیشرفت این مذهب قرار دادند.(۳۹) خواجه نصیرالدین طوسی، که در حبس والی خلیفه عباسی، مستعصم، بود و پس از آن نیز در حبس فرقه اسماعیلیه قرار گرفت، توسط هلاکوخان مغول آزاد شد و به دربار راه یافت.

سید بن طاووس، فقیه نامدار و عارف فرزانه ای است که با تربیت شاگردان و نگارش کتب برجسته و دست یابی به مراتب فضل، زهد و عرفان، هنوز هم از چهره های بی بدیل فقه و عرفان به شمار می آید. او در زمان خود، طبق مقتضیات زمانه، در مسائل سیاسی نیز دخالت می کرد.زهد و پارسایی و تقوای بی نظیر او هرگز مانع آن نبود که در صورت مصلحت جوامع اسلامی، از پذیرفتن تصدّی برخی مسائل سیاسی شانه خالی کند.(۴۰)

در سال ۱۷۰۳ الجایتو، از خاندان چنگیزخان مغول، مشهور به «سلطان محمد خدابنده» به هدایت علّامه حلّی شیعه شد. او کتاب نهج الحق در اثبات حقانیت شیعه امامیه

را برای وی نـوشت.(۴۱) او در آخر کتـاب الفین (دو هزار دلیـل) می نویسـد: این کتـاب را در مسـافرت به گرگـان در همراهی سلطان محمـد خدابنـده به اتمام رسانده ام.(۴۲) جعفر بن حسن حلی، استـاد علّـامه حلّی، محقّـق اول (۶۷۶ ق) مهم ترین ارکـان یک جامعه اسلامی یعنی فتوا، جهاد، قضا و اقامه حدود را حق فقیه می دانست.(۴۳)

دوران صفویه

دوران صـفویه از دوران های نادر در تاریخ ایران است که نزدیک شدن عالمان نام داری همچون محقّق کرکی، علّامه مجلسی، شیـخ بهـایی و دیگران به حاکمـان صـفوی تـأثیر چشم گیری بر آنـان داشت و قـدم های ارزنـده ای در پیشـرفت کشور از خود برجـای گذاردنـد. شـیخ کرکی «محقق ثانی» (۸۶۸۹۴۰ ه. ق): شـیخ نورالـدین ابـوالحسن علی بن حسـین بن عبـدالعالی عـاملی کرکی، معروف به «محقّق کرکی» به سـال ۸۶۸ ق در شـهر نوح در منطقه جبل عامل متولـد شـد. نبوغ سـرشار و هوشـمندی از همان اوان کودکی در وی آشـکار بود. وی با اسـتفاده از درس استادان و عالمان بزرگ شیعی توانست به مراحل بالای علمی و معنـوی رسـیده، به عنوان یکی از مجتهـدان بزرگ جهـان تشیّع در آن روزگـار شـهره شود. ایشـان دعوت حکومت صـفوی را پـذیرفت و به اصـفهان کوچ کرد و بـا دارا بودن منزلتی والا در حکومت آنان، موفق شـد مقـدار زیادی از احکام عالی فقه را از طریق قدرت حاکم اجرا کند.(۴۴)

محقّق از سال ۹۱۶ ه. ق به دربـار شـاه اسـماعیل صـفوی راه پیـدا کرد و نظر خود را بر ارکان دربار حاکم ساخت و این نفوذ تا اواخر عمر شاه اسماعیل ادامه یافت. پس از انتقال حکومت به شاه تهماسب، فرزند اسماعیل، باز هم احساس

تکلیف نمود که به شاه نزدیک شود. او شاه تهماسب را آن چنان مجذوب استدلال های خود درباره «ولایت فقیه» و ادلّه آن نمود که باعث شد وی به نوشتن بیانیه ای حکومتی وادار گردد و در آن انتقال قدرت به محقّق را عملی سازد. تهماسب صفوی در بیانیه معروف خود می نویسد: «چون حضرت صادق علیه السلام فرمودند: "توجه کنید چه کسی از شما سخن ما را بیان می کند و دقت و مواظبت در مسائل حلال و حرام ما می دارد و نسبت به احکام ما شناخت دارد، پس به حکم و فرمان او راضی شوید که به حقیقت من او را حاکم بر شما قرار دادم، بنابراین، اگر در موردی فرمان داد و شخص قبول نکرد، بداند که نسبت به حکم خداوند مخالفت ورزیده و از فرمان ما، سربرتافته و کسی که فرمان را زمین بگذارد، مخالفت امر حق کرده و این خود در حدّ شرک است"، چنین آشکار می شود که سرپیچی از حکم مجتهدان، که نگهبانان شریعت سید پیامبران هستند، با شرک در یک درجه است. بر این اساس، هرکس از فرمان خاتم مجتهدان و وارث علوم پیامبراکرم صلی الله علیه و آله و نایب امامان معصوم علیهم السلام (علی بن عبدالعالی کرکی)، که نامش علی است و همچنان سربلند و عالی مقام باد، اطاعت نکند و تسلیم محض اوامر او نباشد، در این درگاه مورد لعن و نفرین بوده، جایی ندارد و با تدبیر اساسی و تأدیب های بجا مؤاخذه خواهد شد.»(۴۵)

شاه به محقّق می گفت: «شما به حکومت و تدبیر امور مملکت سزاوارتر از من می باشید؛ زیرا شما نایب امام زمان (عج) هستید و من یکی از حکّام شما هستم و به امر

و نهی شما عمل می کنم.»(۴۶)

وی سپس ریاست عالیه مملکتی را به محقّق ثانی (شیخ کرکی) تقدیم نمود و در نامه خود نوشت: «هرکس، از دست اندرکاران امور شرعیه در ممالک تحت اختیار و لشکر پیروز این حکومت را عزل نماید، برکنار خواهد بود و هر که را مسؤول منطقه ای نماید، مسؤول خواهد بود و مورد تأیید است و در عزل و نصب ایشان احتیاج به سند دیگری نخواهد بود. و هر کس را ایشان عزل نماید، تا هنگامی که از جانب آن عالی منقبت نصب نشود، بر کار نخواهیم گمارد.»(۴۷)

شیخ بهائی: او اعجوبه فقه، حکمت، ریاضی و عرفان بود و سمتِ شیخ الاسلامی «شاه عباس» را پذیرفت تا مردم را طبق نگرش ائمه معصوم علیهم السلام تربیت کند و فقه جعفری را اجرا نماید.(۴۸)

بنابراین، باید بدین حقیقت توجه داشت که از دوران صفویه، بار دیگر شیعه در عرصه سیاسی درخشید. البته این بار شیعه تصوّف قدرت را به دست گرفت، نه شیعه امامیه خالص، ولی علمای شیعه امامیه این فرصت را غنیمت دانسته، قدم در عرصه ایثار نهادند، به دربار نزدیک شدند و به تدریج، از این راه، شیعه امامیه را مطرح ساخته، از نفوذ دراویش و صوفیان کاستند.

شهید مطهری می نویسد: «فقهای جبل عامل نقش مهمی در خط مشی ایران صفویه داشته اند؛ چنان که می دانیم، صفویه درویش بودند. راهی که ابتدا آن ها براساس سنّت خاص درویشی خود طی می کردند، اگر با روش فقهی عمیق فقهای جبل عامل تعدیل نمی شد، به چیزی منتهی می شد نظیر آنچه در علوی های ترکیه و شام هست. این جهت تأثیر زیادی داشت تا: اولاً، روش عمومی دولت و ملت ایران از

آن گونه انحرافات مصون بمانـد؛ ثانیا، عرفان و تصوّف شـیعی نیز راه معتـدل تری طی کند. از این رو، فقهای جبل عامل از قبیل محقّق کرکی... حق بزرگی بر گردن مردم این مرز و بوم دارند.»(۴۹)

دوران قاجاریه

دوران قاجـاریه را می توان یکی از دوران هایی دانست که فراز و نشـیب های تاریـخ ساز آن، به ویژه حمله روس ها به ایران در زمـان حکومت فتحعلی شـاه و نیز نهضت هـای مشـروطه خواهی، زمینه توجه به «ولاـیت فقیه» را تـا حـدود زیادی متجلی ساخته اسـت. فتـوای تاریـخ سـاز فقیه برجسـته آن روز «علاـمه نراقی» در عقب رانـدن سـپاه روس، نقش تعیین کننـده ای داشـته است. دیـدگاه فقهی آن فقیه نـامور در بـاب «ولاـیت مطلقه فقیه» دیـدگاه مترقی اسـلام در باب لزوم دین داران در امور سیاسـی را در چشم انـداز جهانیان به نمایش نهاده است. وی در کتاب معروف خود «عوائد الایام» در باب تبیین مسأله «ولایت مطلقه فقیه» می نویسد: «کل ما کان للنبیّ والأمام الذین هم سـلاطین الأرض و حصون الاسـلام فیه الولایه و کان لهم فللفقیه ایضا ذلک...» او در این کتاب در اثبات ولایت فقیه به اجماع و نص و... تمسک می کند.(۵۰)

نهضت تنباکو و نهضت مشـروطه: تردیـدی نیست که دو نهضت تاریخ ساز، نهضت تنباکو و نهضت مشـروطه، در تاریخ معاصـر ایران، به رهبری کسانی صورت پذیرفته است که در پی حکومت دینی و رهبری اسـلامی جامعه بوده اند. شـکی نیست که حتی از میان مشروطه خواهان، شیخ فضل اللّه نوری بیش از دیگران، خواهان «مشروطه مشروعه» بود و در همین رابطه، تمّاروار به دار اعدام دشـمنان قسم خورده اسـلام و دوستان ناآگاه تن در داد. او هم در نهضت تحریم تنباکو، که نقطه عطفی در تاریخ سیاسی اسلامی ایران

می باشد، در صدر حرکت قرار داشت و در نهضت مشروطه نیز یکی از استوانه های حرکت بود.

در نهضت تحریم تنباکو، او نماینده تام الاختیار مرحوم میرزای شیرازی در ایران بود و فتوای آن حضرت از سامرا به دست او رسید و از خانه او انتشار یافت، همچنان که در لغو این فتوا نیز توسط خود مرحوم میرزا، تا شیخ فضل اللّه دست یابی به مقصود و کوتاه شدن دست استعمار را اعلام نکرده بود، میرزای شیرازی فتوای خود را پس نگرفت.

رابطه میان شیخ فضل اللّه نوری و میرزای شیرازی چنان مستحکم بود که وی پاسخ این سؤال را که آیا اجازه می فرمایید به عنوان ارجاع احتیاطات به غیر، به شیخ رجوع کنیم، فرموده بود: «میان من و شیخ غیریتی نیست؛ ایشان خود من و نفس من است.» شیخ فضل اللّه در نهضت تنباکو، شرکت فعّالی داشت و علاوه بر این که به عنوان رابطه و واسطه بین تهران و سامرّا مرکز تشیع آن دوره عمل می کرد، میرزای شیرازی را در جریان اخبار و اوضاع ایران قرار می داد.

آیه اللّه طباطبائی و آیه اللّه بهبهانی، که به نفوذ و محبوبیت شیخ فضل اللّه در جامعه آگاهی داشتند، بدون همراهی شیخ فضل اللّه پیشرفتی در مبارزه حاصل نمی کردند. هر دو به خانه شیخ فضل الله رفتند و با او گفت وگو کردند و از ایشان خواستند تا با نهضت عدالت طلبی و آزادی خواهی همکاری و همگامی نماید. شیخ فضل اللّه در پاسخ به درخواست آن ها گفت: «من راضی به بی احترامی به روحانیت و توهین به شریعت نیستم و شما را تنها نمی گذارم، هر زمانی که اقدامی انجام دادید من هم با شما حاضرم، ولی باید مقصود اسلام و شرع

باشد و طوری رفتار نشود که اسباب توهین به شرع و علما فراهم شود.»

در جلسه ای دیگر، سیدمحمد طباطبائی به شیخ فضل الله نوری گفت: «مرام ما مشروطه است و مجلس شورای ملی.» بعد در توصیف حکومت مشروطه گفت: «مشروطه چیزی است که برای شاه و وزیران حد و حدودی تعیین می کند که نتوانند هر طور خواستند با ملّت رفتار نمایند.»

شیخ فضل الله نوری با احساس مسؤولیت نسبت به دین و کشور اسلامی و با اشاره و رهنمود استاد خویش، میرزای شیرازی، در سال ۱۳۰۳ ه. ق به تهران آمد. شیخ در تهران، به اقامه جماعت و تألیف و تدریس علوم دینی پرداخت. او علاوه بر علوم اسلامی، از علوم و دانش های دیگر هم اطلاع داشت و به مسائل جامعه و مقتضیات زمان آگاه بود، از این رو، در آشفته بازار رواج فرهنگ های استعماری، فریب توطئه ها و نیرنگ های روشن فکران غربی و شرقی را نمی خورد. ناظم الاسلام کرمانی می نویسد: «نگارنده روزی که مشارالیه (شیخ فضل الله) در خانه آقای طباطبائی بود، در مجلس در ضمن مذاکره گفت: ملّای سیصد سال قبل به کار امروز نمی خورد. شیخ در جواب گفت: خیلی دور رفتی، بلکه ملّای سی سال قبل به درد امروز نمی خورد، ملّای امروز باید عالم به مقتضیات وقت باشد، باید مناسبات دول را نیز بداند.»

شیخ فضل اللّه نوری هنگامی که احساس کرد هنوز آزادی مطبوعات به تصویب نرسیده است، روزنامه ها به انبیا علیهم السلام و ائمّه اطهار علیهم السلام و مقدّسات مذهبی توهین می کنند و آن ها را به تمسخر می گیرند و امور در دست روشن فکران ضددین و فراماسونرهای وابسته قرار گرفته و هیچ تضمینی برای اصل «نظارت فقهاء» و «تطبیق قوانین کشور با شریعت اسلام»

وجود ندارد و اگر اکنون فکری اساسی برای کشور نشود، فردا بسیار دیر خواهد بود، خود در پاسخ موافقت با مشروطه و سپس مخالفت با آن گفت: «من، والله با مشروطه مخالفت ندارم، با اشخاص بی دین و فرقه ضالّه و مضلّه مخالفم. آنان می خواهند به مذهب اسلام لطمه وارد بیاورند.» روزنامه ها را لابد خوانده اید که به انبیا و اولیا توهین می کنند و حرف های کفرآمیز می نویسند. من عین همین حرف ها را در کمیسیون های مجلس از بعضی نمایندگان شنیدم و از این می ترسم که بعدها قوانین مخالف شریعت اسلام وضع کنند، خواستم از این کار جلوگیری کنم. آن لایحه را نوشتم و تمامی دشمنی ها و فحّاشی ها از همان لایحه سرچشمه گرفته است.» او معتقد بود: قانون اساسی ایران باید مطابق با قانون اسلام باشد؛ چون بیش تر مردم مسلمان و پیرو این دین هستند و به همین دلیل، پیشنهاد کرد که به جای «مشروطه»، عنوان «مشروطه مشروعه» قرار داده شود تا مشروعیت حکومت مانع از تصویب قوانین ضداسلامی شود.(۵۱)

گرچه تحریم تنباکو توسط فقیه بی بدیل جهان اسلام، آیه اللّه العظمی شیرازی به نوبه خود، حکایت از حضور ولایت فقیه در عینیت زندگانی سیاسی آن روزگار می کند، تحریر کتاب تنبیه الامه توسط یکی دیگر از فرزانگان فقه و فقاهت جهان تشیّع، نظریه «ولایت فقیه» را به گونه ای همه فهم در معرض قرار داد و در دوران معاصر، حضور آیه اللّه شیخ فضل الله نوری و شهید مدرس شاهد صدقی بر این مدعاست.

امام خمینی قدس سره درباره مشروطه و شیخ فضل الله نوری فرمود: «مشروطیت در آغاز، یک نهضت ضد استبدادی برای مقابله با حکومت خودکامه قاجار بود. اما آن هایی که خود

در صف مستبدّین بودند، با تظاهر به مشروطه خواهی، در نهضت رخنه کردند و مانع از تصویب قانون اساسی موافق با قوانین اسلام شدند.» حضرت امام قدس سره در این مورد فرمود: «در مشروطه، در عین حالی که ابتدایش نبود این مسائل، لکن آن هایی که می دیدند که مشروطه ضرری می بینند، منافعشان از بین می رود، نمی گذارند قانون اساسی که موافق اسلام باید باشد. و اگر مخالف شد، قانونیت ندارد، نمی گذارد که این ها هر کاری می خواهند بکنند، یک دسته از همان مستبدّین مشروطه خواه شدند و افتادند توی مردم. همان مستبدّین بعدها آمدند و مشروطه را قبضه کردند و رساندند به آن جایی که دیدید و دیدیم.»(۵۲)

راز نزدیک شدن برخی علما به دربارهای گذشته

به طور کلی، راز این مسأله را در چند مسأله می توان جویا شد:

۱. دعوت حاکمان و درباریان به صراط و صلاح و سداد و پیش گیری از طغیان ها و انحرافات آنان؛ علّامه مجلسی در بحارالانوار این حدیث را نقل می کند: «دخل الباقر علیه السلام علی عمر بن عبدالعزیز فوعظه و کان فیما وعظه: یا عمر! افتح الابواب و سهّل الحجاب و انصر المظلوم و ردّ المظالم.»(۵۳)

امام باقر علیه السلام به دیدار عمر بن عبدالعزیز شتافت و او را نصیحت کرد و از جمله فرمود: ای عمر، در خانه ات را برای حل مشکلات مردم بازگذار، دست رسی مردم را به خودت آسان کن، به یاری مظلوم و ستم دیده بشتاب و حق مظلومان را به آنان بازگردان. پیام این حدیث آن است که در صورت لزوم، زمام داران را باید هشدار داد و نصیحت کرد. حضور علما در دربارها نیز غالبا تأثیری این چنین داشته است.

۲. تبلیغ، ترویج و بسط و گسترش احکام اسلامی از

طریق به کارگیری توان دربار و استفاده از موقعیت و امکانات آنان برای پیشبرد حق و ترویج احکام خدا؛

پاسخ(قسمت سوم)

فقهای اسلامی همواره درصددتشکیل حکومت اسلامی و اجرای احکام و تعالیم اسلام در جامعه و تحقّق آرمان های اسلام به گونه ای اتمّ و اکمل بوده اند. البته گاهی که زمینه ها و شرایط دست یابی بدین مهم به طور کامل آماده نبوده آنان به مرتبه ای کم تر قناعت می ورزیدند و در پی تحقق زمینه لازم، برای تجلّی مرتبه موردنظر خود روزشماری می کردند.

همان گونه که گفته شد در دوران صفویه، با قدم نهادن علمای بزرگ به دربار، قدم های برجسته ای به سوی دین و ترویج حقایق اسلامی برداشته شد، گرچه برخی از جامعه شناسان یک سونگر و یا کج اندیش، ملاک علمای درباری را درباره هرکسی به کار می برند ولی باید واقعیت را دید و زمانه را شناخت و طبق صلاح دیدها عمل کرد.

کتاب وزین و پرارج حدود، دیات و قصاص، که در روزگار علّامه مجلسی توسط خود او نگارش یافته بود، از حضور ولایت فقیه در سیمای علامه مجلسی در جهت پیاده شدن احکام الهی در جامعه آن روز گواهی می دهد. علّامه مجلسی منصب شیخ الاسلامی را پذیرفت و از این راه خدمات شایانی به اسلام و جوامع اسلامی کرد. او از نفوذ فرقه صوفیه کاست و به ترویج تشیّع پرداخت و دربار را بدان سو کشاند.

آری، دشمنان اسلام، هرگز به حضور ولایت فقیه در صحنه سیاسی جامعه رضایت نمی دهند؛ زیرا در آن صورت، گور خویش را با دست خویش کنده اند. بنابراین، با ترفندهای گوناگون، به مبارزه با آن می پردازند و گاهی توسط خودی های ناآشنای به مبانی سیاسی اسلام و یا فریب خورده به پیش می تازند.

انقلاب کبیر

اسلامی ایران، به رهبری مردی از تبار فقاهت تشیع به تداوم حضور عینی ولایت فقیه، عینیت ملموس تری بخشید و می توان گفت: در هیچ روزگاری، ولایت فقیه، این گونه در جامعه حضور عملی نداشته است و همچنین امام خمینی قدس سره نسبت به حدود حضور ولایت فقیه دیدگاهی دارند که برخی از فقها بدین حد نظر نداده اند. تردیدی نیست که حضرت امام قدس سره در روزگار معاصر شاخص و احیاگر اندیشه اعتقاد به حکومت اسلامی و رهبری دینی می باشد؛ چنان که در بیانی در این باره چنین می فرماید: «... باید عرض کنم که حکومت، که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول اللّه صلی الله علیه و آله است، یکی از احکام اولیه اسلام و مقدّم بر تمام احکام فرعیه، حتی نماز، روزه و حج است. حاکم می تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است، خراب کند و پول و منزلش را به صاحبش رد کند. حاکم می تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند. حکومت می تواند قراردادهای شرعی را، که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک جانبه لغو کند و می تواند هر امری را، چه عبادی و یا غیرعبادی، که جریان آن مخالف جریان مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است، جلوگیری کند. حکومت می تواند از حج، که از فرایض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی است، موقتا جلوگیری کند.»(۵۴)

نتیجه

۱. همواره در میان صاحب نظران هر دوره ای مسأله ولایت فقیه مطرح بوده است.

۲. حضور ولایت فقیه در کتب فقهی ما گویای روزشماری صاحب این نظریه ها در باب عینیت بخشیدن عملی به این اصل است.

۳. هر یک از صاحب نظران بر اثر مهیّا نبودن زمینه

کامل به عملی شدن ناقص ولایت فقیه نیز بسنده می کردند.

۴. راز نزدیک شدن علمای طراز اول ما به دربار برخی از سلاطین را می توان در راستای امید به تجلّی عملی ولایت فقیه ارزیابی کرد.

۵. ولایت فقیه پدیده جدیدی نیست و فقط در زمان ما در عرصه عملی، عینیت بیش تر و تجلی قابل قبولی به دست آورده است.

پی نوشت ها:

۱و۲ محمدحسن نجفی، جواهرالکلام، ج ۲۲، ص ۱۹۵

۳ همان، ج ۱۵، ص ۴۲۱

۴ ر. ک: امام خمینی، البیع، چاپ نجف، ج ۲، ص ۴۶۷

۵ ر. ک: محقق کرکی، رسائل، ج ۱، ص ۲۶۹ و ۲۷۰، «رساله قاطعه فی تحقیق حلّ الخراج.»

۶ ر.ک: محقق کرکی، رسائل، ج ۱، ص ۱۴۲ ۱۴۳

۷ «بل نقول هو الفقیه نایب و منصوب عن صاحب الامر و یدل علیه الفعل و الاجماع. اما العقل، فانّه لو لم یأذن، یلزم الخرج و الصیق و اختلال النظام، اما الاجماع، فبعد تحققه کما اعترف به یصحّ لنا أن تدعی أنه انعقد علی انه (الفقیه) نایب عنه عجل الله فرجه و اتفاق اصحابنا حجه.» حسین عاملی، مفتاح لکرامه، قم، مؤسسه آل البیت، ج ۱، ص ۲۱

۸ «ولا یخفی وضوح ذلک لکن من سرد نصوص الباب المجموعه فی الوسائل و غیرها بل کاد یکون من القطعیات.» (جوهرالکلام، ج ۴۰، ص ۱۹)

۹ «... بل لعل من المسلّمات و ضروریات عندهم.» (همان، ج ۱۶، ص ۱۷۸)

۱۰ «فبالجمله المسأله من الواضحات التی لا تحتاج الی أدله.» (همان، ج ۲۱، ص ۳۹۵)

۱۱ «بعد حکم اساطین المذهب، لاصل المقطوع...» (همان، ج ۲۱، ص ۳۹۷ و ۳۹۸)

۱۲ «فانهم لا یزالون یذکرون ولایته فی مقامات عدیده» (همان، ج ۱۵، ص ۴۴۲)

۱۳ «فمن الغریب وسوسه بعض اساس

فی ذلک بل کأنه من ذاق من طعم الفقه شیئا و لا فهم من لحن قولهم و رموزهم أمرا.» (همان، ج ۲۱، ص ۳۹۵۳۹۷)

۱۴ «الفقیه الـذی یـده کبـد اممح و قد اتکلوا فی بیان ذلک علی ما ذکروه فی غیر المقام من ان منصـبه منصب الامام.» (همان، ج ۲۲، ص ۱۹۵)

۱۵ خصوصا روایه النصب التی وردت عن صاحب الامر روحی له الفدا بصیره من اولی الامر الذین أوجب علینا طاعتهم.» (همان، ج ۱۵، ص ۴۲۱)

۱۶ «الـدلیل الاـول بعـد ظاهر الاجماع حیث نص به کثیر من الاصـحاب بحیث یظهر منهم کونه من المسلمات.» ر.ک: ملا احمد نراقی، عوائدالایام، ص ۱۸۸

۱۷ «فکیف کان لا یسـنعی الاشـکال فی نیابه الفقیه الجامع الشـرایط الفتوی حیث یظهر منه کونها لـدینهم من الامور المسـلمه فی کل باب...» ر. ک: حاج آقا رضا همدانی، مصباح الفقیه، ص ۱۶۱

۱۸ مجله حوزه، ش ۴۳۴۴ «ویژه نامه آیه اللّه بروجردی»

۱۹ اقتباس از حضرت آیه اللّه حسین نوری، دوستان راستان، ج ۳۳، ص ۱۰۱

۲۰ ر. ک: امام خمینی، صحیفه نور، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۱، ج ۴، ص ۱۶۶

۲۱ ر. ک: همان، ج ۱۰، ص ۱۶۶، و ج ۱۲، ص ۲۰۷

۲۲ ر. ک: همان، ج ۱۰، ص ۱۶۶ و ج ۱۲، ص ۲۰۷

۲۳ همان، ج ۲۰، ص ۱۷۰ و ۱۷۳ / امام خمینی، وصیت نامه سیاسی الهی، بند «ز»

۲۴ ر. ک: حکومت اسلامی (ولایت فقیه)، ص ۳۱، نگارنده، پرتوی از مبانی تربیتی عرفانی امام خمینی، مبحث «ولایت فقیه»

۲۵ صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۱۹۰

۲۶ وصیت نامه امام خمینی، بند «ز»

۲۷ صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۶۶

۲۸ همان، ج ۱۷، ص ۶۵

۲۹ همان، ج ۵، ص ۲۲۴ و ج ۲۰،

ص ۲۸

۳۰ همان، ج ۱۶، ص ۹۳

۳۱ همان، ج ۱۶، ص ۹۴

۳۲ محمدبن محمد بن النعمان (شیخ مفید) المقنعه، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ج ۱۰، ص ۶۷۵

۳۳ حسن بن یوسف حلی، رجال العلامه الحلی، قم، مکتبه الرضی، ۱۳۸۱، ص ۹۴ / محمدعلی مدرس، ریحانه الادب، تبریز، شفق، ۱۳۴۹، ص ۱۸۴، ج ۴

۳۴ عبدالعزیز بن البرّاج الطرابلسی، المهذّب، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۶، ج ۱، ص ۳۴۲

۳۵ مقنعه، ص ۶۷۵۶۷۶

۳۶ شیخ طوسی، النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی، ص ۳۰۱۳۰۲

۳۷ محمدبن ادریس حلی، السرائر، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴، ص ۵۳۷۵۳۹، ج ۳

۳۸ خواجه نصیرالدین طوسی، تلخیص المحصّل، صص ۴۳۶۴۷۵

۳۹ ر.ک: میر خواوند، تاریخ حبیب السیر، نشرکتابفروشی حیاء، ج۳، ص ۱۰۶ و ص ۹۳

۴۰ ر.ک: محمدباقر موسوی خوانساری، روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۶۳

۴۱ تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص ۱۹۷

۴۲ کتابی است در امامت که حاوی هزار دلیل برای اثبات امامت و هزار دلیل برای رد دیدگاه مخالفان امامت.

۴۳ جعفربن حسن حلّی (محقق اول). شرائع الاسلام، تهران، منشورات الاعلمی، ۱۳۸۹ / حسن بن یوسف حلی، محتلف الشیعه، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۳

۴۴ محقق ثانی، مقدمه جامع المقاصد، ج ۱

۴۵ روضات الجنات، ج ۴، قم، بی تا، ص ۳۶۲۳۶۳

۴۶ علی دوانی، مفاخر اسلام، تهران امیرکبیر، ۱۳۶۴، ج ۴، ص ۴۴۱

۴۷ عبدالله افندی الاصفهانی، ریاض العلما و حیاض الفضلا، قم، مکتبه آیه اللّه المرعشی العامه، ۱۴۰۱ ه. ق، ص ۴۵۶

۴۸ هنگـامی که شـیخ بهایی به دیـدار مقـدس اردبیلی در نجف شـتافت، یکی از فروعات فقهی مطرح شـد و دو نفری به مباحثه پرداختند. درباریان شاه عباس، که در آن جلسه حضور داشتند، احساس کردند که شیخ بهایی به ابعاد

و زوایای بحث احاطه بیش تری داشته و گویا جامع تر و جالب تر نظر می دهد و مقدّس اردبیلی در هر مورد، کوتاه می آمد. در فرصتی دیگر، شیخ بهایی مقدس اردبیلی را در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام دیدار کرد و بحث جلسه قبل تداوم یافت، شیخ با کمال تعجب اظهار داشت: شما (مقدس اردبیلی) در جلسه پیش کوتاه می آمدید و به نظر می رسید که چندان احاطه به مسائل ندارید. مقدس اردبیلی پاسخ داد: در جلسه گذشته، درباریان شاه عباس در کنار تو نشسته بودند تو باید در نظر آنان فوق العاده معرفی شوی. لذا حریم شما را حفظ کرده، به گونه ای صحبت می کردم تا دریابند که شما از برجستگی خاصی برخوردار می باشی تا از شما فرمان ببرند ولی الان جلسه خلوت است و ما داریم یک مسأله فقهی را با هم مباحثه می کنیم.

۴۹ سازمان تبلیغات اسلامی، ابرار، محقق ثانی، ص ۶۱

۵۰ علامه احمد نراقی از فقهای دوران قاجار که در زمان فتحعلی شاه فتوای علیه سپاه روس را صادر کرده و موجب شکست و عقب نشینی آنان گشت ولی بعدا به خاطر کوتاهی فرماندهان شاه، لشکر ایران عقب نشینی کرد. او در کتاب معروف خود «عوائدالأیام» صفحات ۵۳۶ و ۵۳۷ در باب ولایت مطلقه فقیه می نویسد: «المقام الثانی: فی بیان وظیفه العلماء الأبرار و الفقهاء الأخیار فی اُمور الناس، و ما لهم فیه الولایه علی سبیل الکلیه، فنقول و باللّه التوفیق: إنّ کلیه ما للفقیه العادل تولّیه و له الولایه فیه أمران: أحدهما: کلّ ما کان للنبی و الإمام الذین هم سلاطین الأنام و حصون الإسلام فیه الولایه و کان لهم، فللفقیه أیضا ذلک، الاّ ما أخرجه الدلیل من إجماع

أو نصّ أو غيرهما.

و ثانيهما: أنّ كل فعل متعلّق بامور العباد فى دينهم أو دنياهم و لابدّ من الإتيان به ولا مفرّ منه، اما عقلًا أو عاده من جهه توقف امور المعاد أو المعاش لواحد أو جماعه عليه، و إناطه انتظام امور الدين أو الدنيا به.

أو شرعا من جهه ورود أمر به أو اجماع، أو نفى ضرر أو إضرار، أو عسر أو حرج، أو فساد على مسلم، أو دليل آخر. أو ورود الإذن فيه من الشارع و لم يجعل وظيفته لمعيّن واحد أو جماعه ولا لغير معيّن أى واحد لا بعينه بل علم لابدّيّه الإتيان به أو الإذن فيه، و لم يعلم المأمور به و لا المأذون فيه، فهو وظيفه الفقيه، و له التصرف فيه، و الإتيان به.

أما الأول: فالدليل عليه بعد ظاهر الإجماع حيث نصّ به كثير من الأصحاب، بحيث يظهر منهم كونه من المسلّمات ما صرّحت به الأخبار المتقدمه من كونه وارث الأنبيا، و أمين الرسل، و خليفه الرسول، و حصن الإسلام، و مثل الأنبياء و بمنزلتهم، و الحاكم و القاضى و الحجه من قبلهم، و أنه المرجع فى جميع الحوادث، و أنّ على يده مجارى الامور و الأحكام، و أنه الكافل لأيتامهم الذين يراد بهم الرعيه.

فإنّ من البديهيات التى يفهمها كل عامىّ و عالم و يحكم بها: أنه إذا قال نبىّ لأحد عند مسافرته أو وفاته: فلان وارثى، و مثلى و بمنزلتى، و خليفتى، و أمينى، و حجتى، و الحاكم من قبلى عليكم، و المرجع لكم فى جميع حوادثكم، و بيده مجارى اموركم و أحكامكم، و هو الكافل لرعيتى، أنّ له كل ما كان لذلك النبى فى امور

الرعیه و مـا یتعلق بـامّته، بحیث لا ـ یشـک فیه أحـد، و یتبـادر منه ذلک. کیف لا؟ مع أنّ أکثر النصوص الوارده فی حق الأوصـیاء المعصومین، المسـتدل بها فی مقامات إثبات الولایه و الإمامه المتضـمنین لولایه جمیع ما للنبی فیه الولایه، لیس متضـمنا لأکثر من ذلک، سـیما بعد انضـمام ما ورد فی حقهم: أنهم خیر خلق الله بعد الأئمه، و أفضل الناس بعد النبیین، و فضلهم علی الناس کفضل الله علی کل شیء، و کفضل الرسول علی أدنی الرعیه.

و إن أردت توضـیح ذلـک: فـانظر إلی أنه لو کـان حـاکم أو سـلطان فی نـاحیه و أراد المسـافره إلی نـاحیه اخری، و قـال فی حق شخص بعض ما ذکر فضـلًا عن جمیعه، فقال: فلان خلیفتی، و بمنزلتی، و مثلی، و أمینی، و الکافل لرعیتی، و الحاکم من جانبی و حجتی علیکم، و المرجع فی جمیع الحوادث لکم، و علی یـده مجاری امورکم و أحکامکم.» ر. ک: نراقی، عوائدالایام، ص ۵۳۷ و ۵۳۶، چاپ جدید، متوفای ۱۲۴۵، انتشارات دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم.

۵۱ «در دادگـاه: شـیخ فضـل الله نوری از رئیس نظمیه پیرم خـان ارمنی سؤال کرد: پیرم تویی؟ پیرم گفت: بله و بلافاصـله گفت: شیـخ فضـل الله تویی؟ آقا جواب داد: بله منم! پیرم گفت: تو بودی مشـروطه را حرام کردی؟ آقا جواب داد: بله من بودم و تا ابد الـدهر هـم حرام خواهـد بـود. مؤسـسان این مشـروطه همه بی دین هسـتند و مردم را فریب داده انـد. در پـای دار:... آقـا را روی چهارپایه قرار دادنـد. او از روی چهارپایه آخرین سـخنان خود را بیان کرد. سـخنان او تأکید بر مواضع اصولی و مکتبی گذشـته اش بود. وی خطاب به جمیعت

تماشاچی فرمود: خدایا تو خودت شاهد باش که من برای این مردم به قرآن تو قسم یاد کردم، گفتند: قوطی سیگارش بود، خدایا تو خودت شاهد باش که در این دم آخر باز هم به این مردم می گویم که مؤسسان این اساس بی دین هستند و مردم را فریب داده اند. این اساس مخالف اسلام است. محاکمه من و شما بماند پیش پیامبر اسلام! او با وجود ضعف پیری و بیماری آخرین خطابه خویش را با شجاعت و شهامت کم نظیری بیان کرد، تنها با عشق و ایمان به هدفی متعالی می توان این گونه در برابر دشمنان ایستاد. قبل از این که ریسمان دار را بر گردن وی بیندازند، یکی از مشروطه خواهان برای او پیغام فرستاد که شما مشروطه را امضا کنید و خود را از کشتن رها سازید. شیخ فضل الله گفت: من دیشب پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و به من فرمود که فردا شب میهمان من هستی و من چنین امضایی نخواهم کرد. یوسف خان ارمنی، یکی از نیروهای پیرم خان (طبق نوشته بعضی از مورّخان این عمل توسط خود پیرم خان انجام گرفت)، عمامه را از سر شیخ فضل الله برداشت و به میان جمعیت پرتاپ کرد. در این لحظه، شیخ فضل الله خطاب به روحانیون ناآگاه طرفدار مشروطه گفت: از سر من این عمامه را برداشتند، از سر همه برخواهند داشت.» ر. ک: سازمان تبلیغات اسلامی، ابرار؛ زندگینامه شیخ فضل الله)

۵۲ صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۱۳۶

۵۳ محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، چاپ جدید، ج ۷۲، ص ۳۴۴

۵۴ صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۷۰۱۷۱

ولایت فقیه چگونه و توسط چه کسی به وجود آمد و وظیفه آن در شرایط حاضر چیست؟

پرسش

ولایت فقیه چگونه و توسط چه کسی به وجود آمد و وظیفه آن در

شرایط حاضر چیست؟

پاسخ

ولایت فقه که در امتداد ولایت خدا و پیامبر اکرم(ص) و ائمه اطهار(ع) است، در آیات و روایات مطرح شده است و از مهم ترین مسائل اسلامی است در طول تاریخ شیعه توسط فقها و اندیشمندان از ابعاد گوناگون مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. ولایت فقه ادامه نظام امامت است و ولی فقیه به عنوان نماینده امام، رهبری امت را به عهده می گیرد/

پس از غیبت امام عصر(عج)، مسئله ولایت فقیه از حدود بحث های علمی (در کتاب های فقهی و مجامع علمی) تجاوز ننمود ؛ تا این که حضرت امام خمینی رحمْ‌الله علیه زمینه ظهور عینی ولایت فقیه رادر ایران فراهم نمود، به طوری که اکنون اصل ولایت فقیه از اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است{۱} و ولی فقیه در رأس حکومت قرار دارد/

اصول ۱۰۷ – ۱۱۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی درباره حدود اختیارات، وظایف و شرایط ولی فقیه است. از جمله وظایف ولی فقیه موارد زیر است:

۱. تعیین فقهای شورای نگهبان؛

۲. نصب عالی ترین مقام قضایی کشور؛

۳. فرماندهی کل نیروهای مسلح؛

۴. امضای حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم؛

۵. عفو یا تخفیف مجازات محکومیت در حدود موازین اسلامی، پس از پیشنهاد دیوان عالی کشور{۲}/

[۱].ولایت فقیه، سید حسن طاهری خرم آبادی، ص ۵۷/

[۲].قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل ۱۱۰/

حدود ولایت

آیا ولی فقیه تمام اختیارات امام معصوم را دارد، مثلاً اگر سیبی یا پرتقالی را از وسط نصف کرده و بگوید یک طرف آن حلال و طرف دیگر حرام است آیا باید حتماً اطاعت کرد؟

پرسش

آیا ولی فقیه تمام اختیارات امام معصوم را دارد، مثلاً اگر سیبی یا پرتقالی را از وسط نصف کرده و بگوید یک طرف آن حلال و طرف دیگر حرام است آیا باید حتماً اطاعت کرد؟

پاسخ

اطاعت از حاکم اسلامی و ولی فقیه بر همه، حتی بر مجتهدین دیگر لازم است. (۱) مگر در موضوعات یا احکامی که انسان تشخیص دهد صد در صد اشتباه است و الا در بقیه احکام باید تبعیت کند. "اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی اللامر منکم".

البته هیچ موقع فقیه عادل، حکمی بر خلاف عقل و شرع صادر نمی کند و همواره مصالح عامه را در نظر گرفته و بر اساس آن حکم می دهد، مثلاً حکم میرزای شیرازی بر حرمت تنباکو و توتون، مبتنی بر مصلحت عمومی جامعه اسلامی بود که مسلمانان را از یوق استعمار انگلستان نجات داد. ولیّ فقیه در تشریعیات ولایت دارد و هیچ موقع، بی جهت و بی حساب حکم نمی کند که فلان چیز حرام است یا حلال است، بلکه حکم حاکم اسلامی بر اساس مصالح جامعه است.

پی نوشت ها:

۱. سید محمد کاظم یزدی، عروه الوثقی، ج ۱، ص ۲۰، مسئله ۵۷ و ج ۲، ص ۲۲۵، مسئله ۳ و منهاج الصالحین، ج ۱، ص ۹، مسئله ۲۶.

محدوده‌ء عملکرد ولایت فقیه تا کجا است ؟

پرسش

محدوده‌ء عملکرد ولایت فقیه تا کجا است ؟

پاسخ

ولایت فقیه دو حد اساسی دارد: حدود اسلامی ; مصلحت اسلام .

امام خمینی ره می فرماید: حکومت اسلامی استبدادی نیست که در آن خواسته های نفسانی یک فرد ملاک باشد. حکومت اسلامی در همه‌ء شئون خودداز قانون الهی سرچشمه می گیرد. نظر و دیدگاه حاکم همانند عملش تابع مصلحت است ; بنابراین ولایت فقیه در چارچوب قانون و مصلحت اسلام ومسلمانان قرار دارد و این مسئله به معنای تقییح و مشروط بودن ولایت فقیه , به رعایت احکام اسلامی و رمصالح عمومی است .

ولایت مطلقه‌ء فقیه در برابر تقیید است که درباره‌ء اختبارات ولی فقیه گفته اند,ولی به معنای حکومت مطلقه نیست . استبداد وقتی است که حکومتی مطلقه باشد, اما حکومت اسلامی حکومت مشروطه است ; البته مشروط به شرایط ومعیارهای اسلامی . (۱)

و در جای دیگر می فرماید: حکومت اسلامی نه استبدادی است , نه حکومت مطلقه , بلکه مشروط است ; البته نه مشروط به

معنای متعارف فعلی آن که تصویب قوانین , تابع آرای اشخاص و اکثریت باشد; مشروطه ازاین جهت که حکومت کنندگان , در اجرا و اداره , مقید به یک مجموعه شرایط هستند که درقرآن کریم و سنت رسول اکرم ۶معیّن گشته است .(۲)

در مورد حدود اختیارات ولی فقیه , در بین فقهای شیعه سه نظریهء عمده وجود دارد که عبارتند از:

۱ ثبوت ولایت برای فقیه جامع الشرائط در تمام شئون امت و جمیع امورمربوط به حکومت به گونه ای که از این جهت هیچ فرقی بین او و پیامبر و ائمه وجود ندارد. البته همان طوری که ذکر شد,

عملکرد ولی فقیه در محدودهء احکام ومصلحت اسلام و امت اسلامی است . این نظریه مورد پذیرش حضرت امام خمینی و بعضی از فقها است .

۲ فقیه جامع الشرائط دارای حق افتا و قضا و تصرف در بعضی از امورحسبیه است .

۳ تصرفات فقیه تنها در امور حسبیه نافذ است . این نظریه را مرحوم آقای خوئی معتقد بودند و می گفتند: آن چه برای فقیه ثابت است , تنها جواز تصرف می باشد, نه ولایت .(۳)

برخی ولایت مطلقهء فقیه را با حکومت مطلقه خلط کرده اند, در حالی که این دو با هم همخوانی ندارد; حکومت مطلقه , حکومت استبدادی است که هیچ محدودیتی ندارد, اما مشروعیت ولایت مطلقهء فقیه , بستگی به پای بندی آن به احکام الهی است و اگر حاکم اسلامی یکی از ویژگی ها از جمله عدالت راانداشته باشد, خود به خود از ولایت عزل می شود. امام خمینی ره می فرماید:اگر فقیه یك گناه صغیره بکند, از ولایت ساقط می شود.(۴) از طرفی حاکم و مردم

در حکومت اسلامی حقوقی متقابل دارند و قلمرو و لایت فقیه محدود به مصالح اسلام و مسلمانان است . امام خمینی می فرماید: حکومت اسلامی ...حکومت استبدادی نیست که رئیس دولت , مستبد و خود رأی باشد و مال وجان مردم را به بازی بگیرد و از آن به دلخواه دخل و تصرف کند و هر کسی رااراده اش تعلق گرفت , بکشد و به هر که خواست , ایغام کند. رسول اکرم ۶وحضرت امیرالمؤمنین و سایر خلفا هم چنین اختیاراتی نداشتند.(۵)

(پاورقی ۱.امام خمینی , کتاب البیع , ج

۲ ص ۴۶۷ با تلخیص .

(پاورقی ۲.همان , ولایت فقیه , ص ۳۳

(پاورقی ۳.خوئی , التنقیح اجتهاد و تقلید, ص ۴۲۴

(پاورقی ۴.امام خمینی , صحیفه نور, ج ۱۱ ص ۳۷

(پاورقی ۵.امام خمینی , ولایت فقیه , ص ۳۳ با تلخیص .

اگر فتوای ولی فقیه با فقهای دیگر اختلاف (تعارض) داشته باشد , چه باید کرد ؟

پرسش

اگر فتوای ولی فقیه با فقهای دیگر اختلاف (تعارض) داشته باشد , چه باید کرد ؟

پاسخ

عقل آدمی حکم می کند : انسان در مواردی که علم و خبرویت ندارد , به صاحبنظران ومتخصصان مراجعه کند . مثلا بیمار که راه درمان خود را نمی داند , به پزشك رجوع می کند , یا کسی که در ساختن خانه مهارت ندارد , از معمار متخصص استمدادمی جوید . همچنین همه انسانها فرصت تحقیق یا توانائی لازم برای استخراج احکام ازمنابع اصلی شرع را ندارند , پس باید به متخصصان و صاحبنظرانی که از چنین توانایی - در حد مطلوب - برخوردارند , مراجعه و از آنها پیروی کنند . این مساله در آیه شریفه [فاسالوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون] (۱) اشاره شده است . طبیعی است متخصصان هر علمی در جزئیات مسائل با یکدیگر توافق کامل نداشته باشند ; مثلا گاه مشاهده می شود چند پزشک حاذق در تشخیص بیماری خاصی به نتیجه ای یکسان نمی رسند و نسخه های متفاوتی تجویز می نمایند . در مواردی که متخصصان توافق ندارند , عقل می گوید , مراجعه به (اعلم) لازم است ; یعنی آن کس که تخصص برتری دارد , باید بر دیگران مقدم شود . در احکام شرعی فردی , هر شخصی برای تعیین مسیر خود به مجتهد اعلم - که در کشف واستنباط احکام تواناتر از دیگران است - می تواند مراجعه کند . در مسائل اجتماعی و سیاسی باید به مجتهدی که در این جنبه ها اعلم است و به گونه نظام مند

توسطخبرگان انتخاب می شود , مراجعه کرد . از سوی دیگر مراجعه به مراجع مختلف موجب هرج و مرج و اختلال نظام می شود , از این رو تکلیف نهایی باید توسط مجتهد معینی اعلام شود و در جامعه پیاده گردد . به این دلیل اظهار نظر در مسائل جامعه اسلامی , فقط به مجتهدی سپرده شده که در راس جامعه قرار دارد و به تمام مصالح ومفاسد جامعه آگاهی بیشتری دارد . تقدم فتوای ولی فقیه در مسائل اجتماعی بنابراین در صورت تعارض (اختلاف) فتوای ولی فقیه با فقهای دیگر , در امور فردی می توان به مرجع تقلیدی که در فقاهت , اعلم تشخیص داده ایم مراجعه کرد اما درامور اجتماعی همیشه نظر ولی فقیه مقدم است . چنانکه فقهاء در مورد قضاوت تصریح کرده اند و حتی در رساله های عملیه هم آمده است که اگر یک قاضی شرعی در موردی قضاوت کرد قضاوت او برای دیگران حجت است و نقض حکم او - حتی از طرف قاضی دیگری که اعلم از او باشد - حرام است .

اگر ولی فقیه نماینده امام زمان (عج) در زمین و ولی امر همه مسلمانان جهان است , چرا قانون اساسی به گونه ای تنظیم شده است که ولی فقیه , نمایندگان مجلس خبرگان رهبری و دیگران باید ایرانی باشند ؟

پرسش

اگر ولی فقیه نماینده امام زمان (عج) در زمین و ولی امر همه مسلمانان جهان است , چرا قانون اساسی به گونه ای تنظیم شده است که ولی فقیه , نمایندگان مجلس خبرگان رهبری و دیگران باید ایرانی باشند ؟

پاسخ

ابتدا توضیحی درباره خود سئوال می دهیم . منظور سئوال کننده این است که آیا ولایت فقیه مقامی است مشابه مقامات دولتی که تمام اختیارات و وظایفشان محدود به همان کشوری است که در آن حکمرانی می کنند یا اینکه ولایت فقیه مقام و منصبی الهی است ومحدود به مرزهای جغرافیایی نمی شود ؟ اگر فرض اول مورد قبول است , چرا ولی فقیه را ولی امر همه مسلمانان می دانید ؟ و اگر فرض دوم را می پذیرید , چرا قانون اساسی به گونه ای است که در قوانین مربوط به رهبری , نمایندگان خبرگان و امثال آن , مرز جغرافیائی اهمیت دارد و گویا امور مربوط به رهبری به ایران محدودمی گردد , مثلا در قانون اساسی پیش بینی نشده است رهبر جمهوری اسلامی یک غیرایرانی باشد , یا برخی از اعضای خبرگان از کشورهای دیگر باشند . در پاسخ , ذکر مقدماتی ضروری است :دوران امر میان همه یا هیچ ؟ ۱ - بعضی از مکاتب سیاسی یا حقوقی یا اخلاقی و ... هستند که نظرات آنها دایرمیان همه یا هیچ است ; بدین معنا که اگر همه شرایط مورد نظر آنها در موردی جمع شد , نتیجه به دست می آید , ولی اگر کمتر از همه شرایط فراهم شد , دیگر هیچ نتیجه ای به بار نمی نشیند

, به عبارت دیگر : با همه شرایط حصول نتیجه را شاهدیم و با کمتر از همه شرایط هیچ نتیجه ای را به دست نمی آوریم . برای روشنتر شدن این ادعا به مثالی از فلسفه اخلاق (کانت) توجه کنید : اومعتقد است اگر کسی در کاری هیچ انگیزه و نیتی جز اطاعت امر عقل و وجدان نداشت ,کارش دارای ارزش اخلاقی خواهد بود , ولی اگر در کنار انگیزه اطاعت از فرمان عقل , مثلا- علاقه به نتیجه کار هم در او وجود داشت , دیگر هیچ ارزش اخلاقی بر کاراو مترتب نیست . در مکاتب سیاسی و یا حقوقی نیز از این گونه نظرات وجود داردکه امر انسان را دایر میان همه یا هیچ می دانند . ولی باید گفت : این نظرات غیر واقع بینانه است و از آن رو که اسلام در همه زمینه ها احکام و ارزشهایی واقع بینانه مطرح کرده است , نظرات آن دارای مراتب ودرجاتی است . اسلام نمی گوید اگر در مساله ای نتیجه ایده آل و صد در صد میسر نشد ,دیگر هیچ , بلکه می گوید : درجه پایینتر را انجام دهید . برای پی بردن به درستی این ادعا می توان اندک توجهی به مباحث فقهی کرد , که درآنها بدلهای متعدد در یک امر پیش روی مکلف است . حالتهای متفاوت برای انجام نماز در موقعیتهای مختلف نمونه ای از این مدعا است . حتی در مهمترین مساله دینی یعنی ایمان هم مراتب وجود دارد . ایده آل اسلام در مساله رهبری جامعه۲ - ایده آل اسلام در نظریه امامت

و رهبری جامعه آن است که جامعه ای اسلامی با رهبرمعصوم اداره شود , همان گونه که در عصر پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلم چنین بود . ما معتقدیم این امر شدنی است و ان شاء اللّه در زمان ظهور حضرت حجت -عجل اللّه تعالی فرجه الشریف - این چنین خواهد شد . ولی در زمان فعلی عملا چنین ایده آلی قابل تحقق نیست , زیرا در زمان غیبت به سر می بریم و رهبر معصوم غایب است . اگر اسلام می خواست در مساله امامت غیر واقع بینانه برخورد کند , باید در زمان غیبت هیچ حکومتی را مشروع نداند , چون در دوران غیبت رهبر معصوم در راس حکومت دینی قرار ندارد , ولی اسلام برای این دوران وضعی نازلتر را پیش بینی کرده است وفقهایی را که دارای شرایط خاصی هستند , حاکم قرار داده است . فقها اتفاق نظر دارند که حتی در حکومت های نامشروع هم فقیه در امور حسبیه ولا-یت دارد , یعنی حتی اگر قدرت حاکمیت بر مردم را نداشته باشد , باز باید این اموررا به عهده گیرد و در آنها دخالت کند . در زمان رژیم طاغوت که از دیدگاه دینی ما حکومتی ظالم , زورگو و غیر شرعی بود فقها معتقد بودند در مسائلی که منوط به حکم حاکم شرعی است , باید مردم به مجتهد جامع شرایط (حاکم شرع) مراجعه کنند ;مثلا اگر زن و مردی در زندگی دچار اختلاف می شدند و برای رهایی از این وضع به طلاق تن می دادند , از نظر قانون آن

زمان به یکی از دفترخانه های رسمی طلاق مراجعه ودفتر خاصی را امضا می کردند , و همین طلاق رسمی شمرده می شد , در حالی که از نظرفقه شیعه باید دو شاهد عادل برای اجرای صیغه طلاق حاضر باشند . به همین دلیل خانواده های متدین , طلاق را نزد امام جماعت یا مجتهد و با حضور دو شاهد عادل جاری می کردند و بعدا برای رسمی کردن آن به دفترخانه رسمی مراجعه می نمودند . این نوع دخالت فقیه , تحقق بخش ایده آل اسلام نیست , ولی بالاخره بهتر از دخالت نکردن اوست . پس اسلام نمی خواهد مردم ایده آل یا هیچ را انتخاب کنند , بلکه درجات متوسط را هم پیش روی مسلمانان گذاشته است . پاسخ نهایی مساله بر اساس نظر اسلام , ایده آل این است که حکومت جهانی واحدی داشته باشیم و مرزهای جغرافیایی هیچ دخالتی نداشته باشند . اما آیا در جهان فعلی که شرایط تحقق این ایده آل وجود ندارد , به بن بست می رسیم ؟ قطعا خیر . اکنون که نمی توان تمام جهان را با حکومت دینی اداره نمود , باید در همین منطقه (ایران) حکومت دینی را برقرار کنیم . وقتی چنین باشد دیگر پذیرفته نیست قانون اساسی و سایر مقررات به گونه ای باشد که خارج از ایران را نیز در بر بگیرد . ازاین رو اگر بخواهیم در این وضع , حکومت دینی داشته باشیم , باید مرزهای جغرافیایی را محترم شمرده , روابط با سایر کشورها را مطابق با عرف بین الملل تنظیم بنماییم یعنی با

کشورها مبادله سفیر داشته باشیم , قراردادهای بین المللی را محترم بشماریم و ۰۰۰پس نمی توان در جهان کنونی گفت : چون رهبر حکومت ما رهبر هر مسلمانی است ,بنابراین باید مسلمانان دیگر کشورهای اسلامی نیز تحت فرمان او باشند . این مطلب در عرف بین المللی پذیرفته نیست . اگر قانون اساسی به گونه ای است که حکومت اسلامی ایران , رهبری و ارگانهای آن را محدود به یک کشور می کند , به دلیلی است که گفته شد , وگرنه از نظر اسلام مرزهای جغرافیایی جدا کننده کشورها و ملتهانیست , بلکه آنچه مرز واقعی و جدا کننده مردم از همدیگر است , عقیده است .

چرا رهبر جمهوری اسلامی ایران را (ولی امر مسلمین) می نامیم ؟

پرسش

چرا رهبر جمهوری اسلامی ایران را (ولی امر مسلمین) می نامیم ؟

پاسخ

الگوی اولی اسلام برای حکومت , حکومت واحد جهانی تحت رهبری امام معصوم می باشد . در این الگو مرزهای جغرافیایی جای خود را به مرزهای عقیدتی می دهد و کشور اسلامی شامل کلیه مناطقی خواهد بود که در آن مسلمان زندگی می کند . نقش ولی فقیه در حکومت اسلامی از سوی دیگر حکومت اسلامی به معنای تدبیر امور مسلمین بر اساس قوانین دینی ورعایت مصالح شهروندان می باشد و حاکم بعنوان مجری احکام اسلامی کسی است که شرایطی ویژه را دارا است و با نبود یا از بین رفتن آن شرایط صلاحیت حکومت نیز از او سلب می گردد . این شرایط که عبارتند از : آگاهی همه جانبه و عمیق نسبت به مقررات اسلامی ,داشتن تقوا به عنوان ضامن اجرای احکام دین و رعایت مصالح مسلمین , و شناخت کافی از مصالح اجتماعی و سیاسی , مولفه هایی هستند که باعث هدایت جامعه اسلامی به سوی سعادت مادی و معنوی خواهند بود . نگاهی هر چند گذرا به گذشته و حال مسلمین و مشاهده نابسامانیها , گروه بندی ها ,برادر کشی ها , و عقب ماندگی های مادی و معنوی به روشنی گویای این واقعیت است که عامل اصلی بروز چنین وضعیتی , نبود پایگاه محکم بعنوان محوریت جامعه اسلامی جهت هدایت افراد , رفع اختلافات , جلوگیری از بروز فتنه ها , و خنثی سازی نقشه دشمنان بوده است . از این رو اسلام حکومت ولی عادل را بعنوان عاملی سعادت بخش و وحدت آفرین تشریع

کرده , و آن را برای (تمام مسلمین) می خواهد . همچنان که بر اساس واقعیت های موجود , در هیچ نقطه ای از دینا , حکومتی اسلامی با زیر ساختهای دینی به چشم نمی خورد و تنها , نظام جمهوری اسلامی ایران است که منطبق با نظریه دینی حکومت شکل گرفته است . این نظام برخوردار از پشتوانه بسیار محکم مردمی و سرمایه عظیم بیعت امت با رهبر می باشد . روش عقلا در تبعیت از یک حکومت نکته دیگری که تذکر آن ضروری می نماید آن است که : مطابق رویه عقلایی و بینش عرفی مردم دنیا , هرگاه در یک کشور حکومتی تشکیل شود و اهل تشخیص و افراد مجتمع درپایتخت , از آن مرکز حکومت تبعیت کنند , سایر شهرها و مناطق که گرایش به حفظ آن حکومت دارند به حمایت از آن می پردازند . بر همین اساس در نامه هائی که بین امیرمومنان و معاویه رد و بدل شده است به سئوالی از جانب معاویه برمی خوریم که می پرسد : چرا باید از شما اطاعت کنم درحالی که با شما بیعت نکردم ؟ حضرت در جواب می فرمایند : تو خلفای قبل از من راجانشین رسول اللّه , و اطاعت آنها را بر همه مسلمین واجب می دانستی در حالی که فقط اهل مدینه با آنها بیعت کرده بودند ولی این منشا وجوب اطاعت بقیه افراد شده بود , پس اطاعت از من هم بر تو واجب بوده است . البته این سخن حضرت به معنای تایید و مشروعیت بخشیدن به حکومت خلفای سه گانه قبلی

نیست و تنها بحثی جدلی وبر اساس پذیرفته های طرف مقابل می باشد . بنابراین , با توجه به اینکه اسلام حکومت را برای همه مسلمین می خواهد و رکن اصلی این حکومت وجود اسلام شناسی عادل و زمان شناس جهت اجرای احکام دینی است , و ازطرفی در حال حاضر , مطابق دیدگاه اسلامی , هیچ حکومت حقی بجز جمهوری اسلامی ایران در جهان وجود ندارد و از سوی سوم تنها حکومت بر حق , در مرکز خود برخودار ازتایید و بیعت اسلام شناسان صالح و مردم می باشد , پس بر همه مسلمانان لازم است پیرامون محور ولایت فقیه تجمع کرده و با حمایت از نظام مبتنی بر آن به احیای مجدد تمدن اسلامی و تامین عزت مسلمین کمک نمایند . همانطور که امروزه شاهد اعلام حمایت و تبعیت بسیاری از گروه ها و شخصیت های اسلامی سراسر دنیا از ولی امر ایران بعنوان ولی امر مسلمین جهان می باشیم و از این روست که ما ولی امر خود را (ولی امر مسلمین) می دانیم . ناگفته نماند این نامگذاری , مبتنی بر نظریه مکتبی ما و منطبق با طرح اصلی حکومت اسلامی است و منافاتی با طرح ثانوی حکومت که مستلزم وجود قانون اساسی درچارچوب یک کشور مانند ایران و رعایت قوانین بین المللی در تنظیم روابط با سایرکشورها است ندارد , چرا که این دو طرح در طول همدیگرند نه در عرض هم که با هم تنافی پیدا کنند .

چرا ولایت فقیه – همانند ریاست جمهوری – دوره ای نباشد , تا از مضرات تمرکز قدرت در دست یک نفر جلوگیری کنیم ؟

پرسش

چرا ولایت فقیه – همانند ریاست جمهوری – دوره ای نباشد , تا از مضرات تمرکز قدرت در

دست یک نفر جلوگیری کنیم ؟

پاسخ

در جواب این پرسش ذکر چند نکته لازم است که باید مورد بررسی قرار گیرد :نقطه ثبات در نظام سیاسی۱ – وجود نقطه ثبات در نظام سیاسی مطلوب است . همه فیلسوفان سیاست متفقند اگر در کشوری بتوان از آفات نقطه ثبات جلوگیری کرد ,چنین چیزی خود به خود رجحان دارد . بر همین اساس در بسیاری از کشورهای دنیاافزون بر قوای سه گانه یک شیوه سلطنت یا ریاست جمهوری دائم یا امپراتوری وجوددارد . قابل توجه است که برخی از این کشورها مانند انگلستان مهد دمکراسی جدید وتمدن صنعتی به شمار می آید . استدلال معتقدان این نظریه این است که بریتانیای کبیر – که حاکمیت بسیاری از کشورها را داشت و هنوز هم با بسیاری از کشورهامشترک المنافع است – نیازمند نقطه ثابت است , که در واقع مظهر اقتدار و امنیت ملی است . جلوگیری از آفات نقطه ثبات ۲ – آیا می توان از آفات نقطه ثبات جلوگیری کرد ؟در واقع مهمترین فایده دوره ای کردن , جلوگیری از فسادی است که با فربه شدن ناموزون قدرت , در دست یک نفر – در زمان طولانی – حاصل می شود . پاسخ این مشکل با اندکی جستجو در اصل نظریه , به دست می آید . توضیح آنکه یکی ازشرایط رهبر , عدالت و تقواست , و قانون , مجلس خبرگان را موظف کرده است هم درمقام کشف و تشخیص (آغاز رهبری) و هم در مقام بقا , (استمرار رهبری) رهبراین صفات را داشته باشد . اگر عدالت و تقوا

نباشـد , هیـچ گـاه شخصـی به عنوان ولی فقیه انتخـاب نمی شود حتی اگر در ابتـدا رهبر , عـادل و متقی بود , ولی در میـانه راه عـدالت یا تقوای خود را از دست داد , خود به خود از این مقام عزل می شود ووظیفه خبرگان است که عزل او را اعلام کننـد ; چون ولا‌یت الهی را از دست داده است . حضـرت امام قـدس سـره می فرمایـد : (اگر ولی فقیه یک کلمه دروغ بگویـد , یک کلمه ,یک قـدم بر خلاف بگـذارد , آن ولایت را دیگر ندارد . (۱)۳ - آخرین نکته ای که باید مورد بررسـی واقع شود , نقش کـاشف بودن خبرگـان و کشف کسـی که صـلاحیت اداره جامعه اسـلامی را دارد , می باشـد . گاه دوره ای با توسط انتخابات مسـتقیم مردم ظهور می کند و گاه توسط مجلس خبرگان ;چون انتخاب مستقیم توسط مردم خود سئوال مستقل و دارای اهمیت بسیاری است ,جداگانه مورد بررسی قرار گرفته است . اما بعد از آنکه مساله نقطه ثبات و فوایدآن را از دیدگاه فلاسفه سیاست مورد اشاره قرار دادیم و تمهیدات لازم در وظایف خبرگان و نظارت آنها بر رهبر را ملاحظه کردیم , باید گفت انتخابات دوره ای درمورد رهبر لا‌زم نیست ; چون وظیفه خبرگان کشف (تشـخیص) مصـداق رهبر است . خبرگان و شـناسایی رهبرتوضـیح آنکـه بـدین گـونه نیسـت کـه عـده ای کاندیـدا بشونـد و اعضـای خبرگـان مجبـور بـه گزینش شایسـته تریـن فرد باشـند , بلکه کاندیداهای رهبری در مرحله اول تمامی اسلام شناسان دارای صلاحیت می باشند , و کار خبرگان

نخبه شناسی است - آن هم در گستره تمامی جامعه اسلامی , نه فقط در محدوده عده ای خاص - به همین دلیل کشف (تشخیص)آنها دارای اهمیت است . هرگاه و به هر دلیل منطقی خبرگان به این نتیجه رسیدندکه رهبر شرایط رهبری را از دست داده است و یا کس دیگری در زمان رهبری ایشان پیدا شده که از او اقوی و بهتر است , رهبری خود به خود از مقام خود عزل شده ولازم است خبرگان عزل ایشان را اعلام کند و فقیه دیگری را جانشین وی سازند . دراین صورت دیگر لازم نیست هر از چند گاهی انتخابات صورت گیرد . همه خوب می دانیم برگزاری انتخابات تا چه اندازه لوازم و پیامدهای اجتماعی دارد , گذشته از آنکه با اقتدار رهبری و نقطه ثبات بودن ایشان در جامعه سازگاری ندارد . اهمیت این نکته هنگامی آشکار می شود که فقیهی با کفایت و لایق چون حضرت آیه اللّه خامنه ای بر مسند ولایت تکیه زند و تدبیر امور را به عهده بگیرد و به گونه ای عمل کند که دوست و دشمن به کفایت و لیاقتش اعتراف کنند و گاه آشکارا آن را بر زبان آورند . در چنین مواقعی است که محوریت چنین فقیهی نقطه قوت نظام است , بر همگان است قدر آن را بدانند و در تبعیت از ایشان بکوشند . در پایان خوب است به این نکته توجه شود که تئوری دوره ای بودن رهبری و ریاست درجوامعی مطرح شده که بسیاری از کاندیداها دارای ضعفهای اخلاقی و حتی حقوقی هستندو هر روز در دنیا

شاهد به دادگاه کشیده شدن روسای جمهور و نخست وزیران و سایرمقامات عالیرتبه هستیم طبعا هر چه دوران حکومت چنین کسانی کوتاهتر باشد احتمال سوء استفاده اشان کمتر است اما در نظامی که رهبر آن دارای عالیترین مقام تقوا وعدالت و تالی تلو معصوم است جای چنین توهمی نیست و اکنون که دو دهه از حکومت چنین افرادی در Ơ..j..... اسلامی ...ř گذرد کوچکترین نقطه ضعفی در زندگی امام راحل یامقام معظم رهبری دیده نشده است و اگر چنین چیزی وجود می داشت دشمنان اسلام وانقلاب هزاران مرتبه آن را بزرگ می کردند و هزاران بار در رسانه های گروهی پخش می کردند .

آیا امام خمینی قدس سره معتقد به ولایت مطلقه فقیه بودند و از این دیدگاه نظری در مقام عمل بهره جسته اند ؟

پرسش

آیا امام خمینی قدس سره معتقد به ولایت مطلقه فقیه بودند و از این دیدگاه نظری در مقام عمل بهره جسته اند ؟

پاسخ

ابتدا باید نزاع و تلاقی افکار در باب ولایت مطلقه فقیه تبیین شود , تا بادستیابی به تصوری درست بتوان دیدگاه حضرت امام قدس سره را در آن باره جویا شد ونگاهی صحیح به عملکرد ایشان داشت . از آنجا که شان ولی فقیه به عنوان حاکم و ولی منصوب از طرف خداوند , سرپرستی وهدایت جامعه به سوی اهداف دینی به وسیله اجرای قوانین الهی است , باید نخست اقسام قوانین از دیدگاه اسلام و سپس رابطه و حدود ولایت فقیه در هر یک از آنها رابررسی کنیم .

قوانین ثابت و متغیر :

از دیدگاه اسلامی , قوانین بر دو گونه است : قوانین ثابت و متغیر . قوانین ثابت : (شامل احکام اولی و ثانوی) به قوانینی گفته می شود که قید زمان و مکان ندارد و تا ابد ثابت و غیر قابل تغییر است و هیچ کس حق تصرف در آنها رانداردد . این بخش از قوانین به دو قسمت تقسیم می گردد : قسمت اول مستقیما از سوی باری تعالی وضع می شود و قسمت دیگر قوانینی است که بلاواسطه از سوی خدا تشریع وتعیین نگردیده , بلکه خدای متعال , حق وضع و تشریع آنها را به پیامبر گرامی اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم و سایر معصومان سلام اللّه علیهم اجمعین اعطاکرده است و در واقع کیفیت تشریع را به آنها الهام کرده است . قوانین متغیر : به احکام و

قوانینی گفته می شود که تابع شرایط زمان و مکان است . این قوانین در چارچوب قوانین ثابت و با رعایت اصول و مبانی ارزشهای اسلامی و باتوجه به ضرورتها و نیازمندیهای جامعه اسلامی از سوی ولی امر وضع می گردد . به این قوانین اصطلاحا (احکام حکومتی) یا (احکام ولایتی) و یا (احکام سلطانیه)می گویند . مطابق بینش توحیدی و به مقتضای ربوبیت تشریعی حضرت حق - جل شانه - حق حاکمیت وتشریع , اصالتا و بالذات مختص خداست و او می تواند به میزانی که می خواهد اجازه تشریع و قانونگذاری را به کسی عنایت فرماید . این اذن به طور کامل به پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلم و ائمه اطهارعلیهم السلام اعطا شده است , ولی در مورد (ولی فقیه) کمابیش اختلافاتی بین فقیهان شیعه وجود دارد . (۱-۱) این اختلاف نظر همان اختلاف معروف در باب (حوزه و قلمرو ولایت فقیه) است که محل بحث ماست . اختیارات ولی فقیه از دیدگاه فقهابرخی از فقها دامنه بکارگیری ولایت و امر و نهی ولی فقیه را که اطاعت آن برمسلمانان واجب است به وضعیتهای اضطراری و نیازمندیهای غیر قابل اجتناب جامعه محدود کرده اند . اما در مقابل , گروهی دیگر این دامنه را وسیعتر دانسته ومعتقدند : دایره ولایت فقیه بسیار گسترده و شامل جمیع امور اجتماعی است مگراموری که دخالت در آنها از موارد مختص امام معصوم علیه السلام است . برای روشنتر شدن این دو دیدگاه مثالی می زنیم : گاه توسعه راهها و عریض

کردن خیابانها چنان ضرورت می یابد که اگر انجام نشود , جان عده ای به خطر می افتد وتصادفات زیاد می گردد و در نتیجه زیانهای مالی و جانی بسیار وارد می شود . برای جلوگیری از وقوع چنین وضعی , هر دو گروه دخالت ولی فقیه را روا و او را مجازمی دانند که حکم به تخریب خانه ها و یا اماکن دیگر نماید , تا توسعه در معابر وخیابانها انجام شود . اما اگر این تخریب برای راحت تر بودن مردم یا زیبا سازی شهر باشد , به عقیده گروه اول ولی فقیه مجاز نیست حکم تخریب صادر کند . اماگروه دوم می گویند : هر جا امری به مصلحت جامعه باشد - هر چند به حد اضطرار نرسد- باز ولی فقیه می تواند برای تامین مصالح مردم حکم کند , مثلاـ در مثال قبل حکم به تخریب نماید و دیگران موظف به عمل کردن می باشند . ناگفته نماند معنای ولایت مطلقه - آن چنان که برخی دشمنان و آگاهان مغرض مطرح می کنند - هرگز به معنی سرپیچی از احکام الهی و احیانا تعطیل حکم خدا - به دلخواه ولی امر نیست , زیرا در مواردی که ولی امر - به دلیل تسلط بر فقه اسلامی و شناخت مصالح اجتماعی - مدتی حکم اولی را وا می گذارد و به حکم ثانوی رجوع می کند , در واقع از حکمی به حکمی دیگر رجوع می نماید که آن حکم ثانوی نیز ازاحکام خداست , و این رجوع , ضابطه مند و به اذن و تجویز خدای متعال است و هرگزتابع سلیقه

و دلخواه ولی فقیه نیست . فلسفه وجودی ولی فقیه اجرای احکام الهی وزمینه سازی برای پیاده شدن احکام متعالی و مترقی اسلام است , نه بکارگیری سلیقه شخصی و پیروی از هواهای نفسانی . همان گونه که گفته شد حق قانونگذاری و تشریع اصالتا متعلق به خداست و اومی تواند به کسانی اذن قانونگذاری و حکومت بر بندگان را بدهد . از این رو هرگونه قانونگذاری و امر و نهی بر انسانها بدون اجازه خدا غیر مجاز و از دیدگاه اسلامی مردود است . بنابراین از دیدگاه دینی همه قوانین یک حکومت و یک کشور - چه قانون اساسی و چه سایر قوانین مصوب - وقتی مشروعیت و رسمیت پیدا می کند که به گونه ای به تایید ولی فقیه - که در زمان غیبت به سبب نصب عام الهی اذن حکومت وقانگذاری دارد - رسیده باشد . این یک امر مسلم دینی و مورد اتفاق همه معتقدان به ولایت فقیه - چه ولایت مطلقه و چه غیر آن - است .

ولایت مطلقه فقیه در کلام امام خمینی قدس سره :

امام خمینی قدس سره می فرماید :(اگر فرد لایقی که دارای این دو خصلت (آگاهی به قانون الهی و عدالت) باشد ,بپاخاست و تشکیل حکومت داد , همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم صلی اللّه علیه وآله و سلم در امر اداره جامعه داشت , دارا می باشد , و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند . این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلم بیشتر از حضرت امیر علیه

السلام بود , با اختیارات حکومتی حضرت امیر علیه السلام بیش از فقیه است , باطل و غلط است . البته فضائل حضرت رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلم بیش از همه عالم است و بعد از ایشان فضائل حضرت امیر علیه السلام از همه بیشتر است , لکن زیادی فضائل معنوی , اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهد .) (۲-۱)همچنین ایشان در کتاب (شوون و اختیارات ولی فقیه) - ترجمه مبحث ولایت فقیه از(کتاب البیع) - می فرماید :(در تمام مسائل مربوط به حکومت , همه آنچه که از اختیارات و وظایف پیامبر وامامان پس از او - که درود خداوند بر همگی آنان باد - محسوب می شود , در موردفقهای عادل نیز معتبر است . البته لازمه این امر این نیست که رتبه معنوی آنان همپایه رتبه پیامبران و امامان تلقی شود , زیرا چنان فضایل معنوی , خاص آن بزرگواران است و هیچ کس , در مقامات و فضایل با آنان همرتبه نیست .) (۱-۲)امام در همان کتاب می فرماید :(کلیه امور مربوط به حکومت و سیاست که برای پیامبر و ائمه علیهم السلام مقررشده , در مورد فقیه عادل نیز مقرر است . و عقلا نیز نمی توان فرقی میان این دوقایل شد) . (۱-۳)امام در جای دیگر می گویند :(در زمان غیبت در تمام اموری که امام معصوم علیه السلام در آنها حق ولایت دارد ,فقیه دارای ولایت است)و نیز در جایی دیگر می فرماید :(کلیه اختیاراتی که امام علیه السلام دارد , فقیه

نیز دارا است , مگر دلیل شرعی اقامه شود مبنی بر آنکه فلان اختیار و حق ولایت امام علی السلام به سبب حکومت ظاهری او نیست , بلکه به شخص امام مربوط می شود و یا اگر چه مربوط به مسائل حکومت و ولایت ظاهری بر جامعه اسلامی است , لکن مخصوص شخص امام معصوم علیه السلام است و شامل دیگران نمی شود) . (۴)این سخنان حضرت امام قدس سره که حاکی از دیدگاه مترقی ایشان در ولایت مطلقه فقیه است , سالها قبل از پیروزی انقلاب اسلامی , در نجف اشرف و در درس خارج فقه بیان شده , و همان چیزی است که دشمنان اسلام را بشدت عصبانی کرده و آنها را درصددخاموش کردن این نور الهی قرار داده است . آیا معمار گرانقدر انقلاب اسلامی (ره) از این ولایت عظمی طی حکومت چند ساله خویش بهره عملی هم جست یا خیر ؟۱ - منصوب کردن مهندس بازرگان بعنوان نخست وزیر و رئیس دولت موقت از سوی امام خمینی (ره)حضرت امام (رض) در این باره می فرماید : (و من باید یک تنبه دیگری هم بدهم و آن این که , من که ایشان را نصب کردم , یک نفر آدمی هستم که بواسطه ولایتی که ازطرف شارع مقدس دارم , ایشان را قرار دادم . ایشان را که من قرار دادم واجب الاتباع است , ملت باید از او اتباع کند , یک حکومت عادی نیست , یک حکومت شرعی است , باید از او اتباع کنند , مخالفت با این حکومت , مخالفت با شرع است

, قیام بر علیه شرع است) . (۳-۱)این کلام امام (ره) ضمن دلالت بر بکار بستن ولایت مطلقه از سوی ایشان , به روشنی دلالت می کند بر اینکه ولایت ایشان از سوی خداست و از جانب شارع مقدس مشروعیت می یابد , و چنین مشروعیتی از مردم و آراء آنها بدست نیامده است بلکه حکمی الهی مانند سایر احکام شرعی (چون : وجوب نماز و روزه , حج و ۰۰۰) می باشد و تابع رای و نظر مردم نیست . ۲ - تصریح به (نصب) در متن احکام تنفیذ ریاست جمهوری بنی صدر , شهید رجائی (ره) و مقام معظم رهبری (مدظله) از سوی حضرت امام (ره) با آن که مطابق اصل ششم قانون اساسی , رئیس جمهور و با اتکاء به آراء عمومی انتخاب می شود و نیز مطابق بند نهم اصل یکصد و دهم قانون اساسی - که وظایف و اختیارات رهبر را تعیین می کند- رهبر فقط حق امضاء و تنفیذ حکم ریاست جمهوری را پس از انتخاب مردم دارد , ولی حضرت امام (قدس سره) بموجب (ولایت مطلقه) ای که از سوی خدای متعال به ایشان عنایت شده است , علاوه بر تنفیذ حکم روسای جمهور مذکور تصریح می کنند که : این افراد را به این سمت (منصوب) نمودم . و این فراتر از اختیارات مندرجه قانون اساسی و بموجب حق اعمال (ولایت مطلقه فقیه) می باشد . احکام امام (ره) در انتصاب و تنفیذ روسای جمهورالف . حکم ریاست جمهوری

بنی صدر (۱۵/۱۱/۱۳۵۸)(بسم اللّه الرحمن الرحیم . بر اساس آن که ملت شریف ایران با اکثریت قاطع جناب آقای دکتر سید ابوالحسن بنی صدر را به ریاست جمهوری اسلامی کشور جمهوری اسلامی ایران برگزیده اند و بر حسب آن که مشروعیت آن بایـد به نصب فقیه جامع الشرایطباشد , اینجانب به موجب این حکم رای ملت را تنفیـذ و ایشان را به این سـمت منصوب نمودم لکن تنفیـذ و نصب اینجـانب و رای ملت مسـلمان ایران محـدود است به عـدم تخلف ایشان از احکام مقـدسه اسـلام و تبعیت از قانون اساسی اسـلامی ایران) (۴-۱)ب . حکـم ریـاست جمهـوری شـهید محمـد علی رجـایی (ره) (۱۱/۵/۱۳۶۰)(بسـم اللّه الرحمن الرحیم ۰۰۰ ملت شریف و متعهد ایران ۰۰۰ به رغم تبلیغـات دشـمنان خـارج و داخـل , با اکثریت قاطع افزون از دوره سـابق , جنـاب آقـای محمـد علی رجـائی ایـده اللّه تعالی را به ریاست جمهوری کشور اسـلامی ایران برگزیـده و این مسـئولیت بزرگ و بار سـنگین را به عهـده او گذاشـته است و چون مشـروعیت آن بایـد بانصب فقیه ولی امر باشـد , اینجانب رای ملت را تنفیـذ و ایشـان را به رسـمیت ریـاست جمهوری اسـلامی ایران منصوب نمودم) (۲-۲)ج . حکـم ریـاست جمهوری مقـام معظم رهبری حضـرت آیه اللّه خامنه ای (مدظله العالی)(۱۷/۷/۱۳۶۰)(اینجـانب به پیروی از ملت عظیم الشـان و با اطلاع از مقام و مرتبت متفکر ودانشـمند محترم جناب حجه الاسـلام آقای سـید علی خامنه ای ایـده اللّه تعالی , رای ملت را تنفیـذ و ایشان را به سمت ریاست جمهوری اسلامی

ایران منصوب نمودم) . (۵-۱)دومین دوره ریاست جمهوری مقام معظم رهبری (مدظله العالی) (۱۳/۶/۱۳۶۴)(اینک به پیروی از آرای محترم ملت عظیم الشان ۰۰۰ آرای ملت را برای پس ازپایان دوره کنونی , تنفیذ و ایشان را به سمت ریاست جمهوری اسلامی ایران منصوب می نمایم) . (۳-۲)۳ - فرمان تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام از سوی امام راحل (ره) (۲-۳)(در تاریخ ۱۷/۱۱/۱۳۶۶)در حالی که وجود چنین مجمعی و یا اختیار تشکیل آن در قانون اساسی و در ضمن اختیارات رهبر - تا قبل از بازنگری سال ۱۳۶۸ - پیش بینی نشده بود ولی امام (ره)چنین فرمانی صادر فرمودند و این امر به نوبه خود جلوه ای دیگر از اعمال (ولایت فقیه) می باشد . نکته جالب توجهی که در این فرمان و موارد مشابه (مانند مورد قبلی) به چشم می خورد آن است که :امور مندرجه در اصل یکصد و دهم قانون اساسی که (وظایف و اختیارات رهبر) راتبیین می کند , در واقع (احصائی) نبوده و (تمثیلی) می باشند , به عبارت دیگر : مادام که شرایط کشور حالت عادی دارد (و در حقیقت شان قانون هم در همه جا ذکر موارد مربوط به وضعیت عادی است) در همین چارچوب بیان شده در قانون اساسی عمل می شود : اما اگر حالتی فوق العاده و پیش بینی نشده در وضعیت کشور یامدیریت آن پیش بیاید , رهبر بمقتضای ولایت مطلقه الهی که از طرف شارع مقدس به او عنایت شده است

, می توانـد در جهت رفع بحران ها و تامین مصالـح جامعه اقـدام ودخالت نماید :امید آن که با شـناخت صـحیح و دقیق دیدگاه هـای امـام عظیم الشـان (ره) که برگرفته ازقرآن و سـنت است از تفسـیرهای سـلیقه ای و نـادرست از نظرات ایشان پرهیز , و در جهت تحقق تفکر نورانی ایشان گام برداریم . ان شاء اللّه

چرا رهبر جمهوری اسلامی ایران را (ولی امر مسلمین) می نامیم ؟

پرسش

چرا رهبر جمهوری اسلامی ایران را (ولی امر مسلمین) می نامیم ؟

پاسخ

الگوی اولی اسـلام برای حکومت , حکومت واحـد جهانی تحت رهبری امام معصوم می باشد . در این الگو مرزهای جغرافیایی جای خود را به مرزهای عقیدتی می دهد و کشور اسـلامی شامل کلیه مناطقی خواهد بود که در آن مسـلمان زندگی می کند . نقش ولی فقیه در حکومت اسـلامی از سوی دیگر حکومت اسـلامی به معنای تدبیر امور مسلمین بر اساس قوانین دینی ورعایت مصالح شـهروندان می باشد و حاکم بعنوان مجری احکام اسـلامی کسـی است که شـرایطی ویژه را دارا است و با نبود یا از بین رفتن آن شـرایط صـلاحیت حکومت نیز از او سـلب می گردد . این شـرایط که عبارتند از : آگاهی همه جانبه و عمیق نسـبت به مقررات اسـلامی ,داشـتن تقوا به عنوان ضامن اجرای احکام دین و رعایت مصالح مسلمین , و شناخت کافی از مصالح اجتماعی و سیاسـی , مولفه هایی هسـتند که باعث هـدایت جامعه اسـلامی به سوی سـعادت مادی و معنوی خواهنـد بود . نگاهی هر چند گذرا به گذشـته و حال مسـلمین و مشاهده نابسامانیها , گروه بندی ها ,برادر کشـی ها , و عقب ماندگی های مادی و معنوی به روشـنی گویای این واقعیت است که عامل اصـلی بروز چنین وضعیتی , نبود پایگاه محکم بعنوان محوریت جامعه اسلامی جهت هدایت افراد , رفع اختلافات , جلوگیری از بروز فتنه ها , و خنثی سازی نقشه دشمنان بوده است . از این رو اسلام حکومت ولی عادل را بعنوان عاملی سعادت بخش و وحدت آفرین تشریع

کرده , و آن را برای (تمام مسلمین) می خواهد . همچنان که بر اساس واقعیت های موجود , در هیچ نقطه ای از دینا , حکومتی اسلامی با زیر ساختهای دینی به چشم نمی خورد و تنها , نظام جمهوری اسلامی ایران است که منطبق با نظریه دینی حکومت شکل گرفته است . این نظام برخوردار از پشتوانه بسیار محکم مردمی و سرمایه عظیم بیعت امت با رهبر می باشد . روش عقلا در تبعیت از یک حکومت نکته دیگری که تذکر آن ضروری می نماید آن است که : مطابق رویه عقلایی و بینش عرفی مردم دنیا , هرگاه در یک کشور حکومتی تشکیل شود و اهل تشخیص و افراد مجتمع درپایتخت , از آن مرکز حکومت تبعیت کنند , سایر شهرها و مناطق که گرایش به حفظ آن حکومت دارند به حمایت از آن می پردازند . بر همین اساس در نامه هائی که بین امیرمومنان و معاویه رد و بدل شده است به سئوالی از جانب معاویه برمی خوریم که می پرسد : چرا باید از شما اطاعت کنم درحالی که با شما بیعت نکردم ؟ حضرت در جواب می فرمایند : تو خلفای قبل از من راجانشین رسول اللّه , و اطاعت آنها را بر همه مسلمین واجب می دانستی در حالی که فقط اهل مدینه با آنها بیعت کرده بودند ولی این منشا وجوب اطاعت بقیه افراد شده بود , پس اطاعت از من هم بر تو واجب بوده است . البته این سخن حضرت به معنای تایید و مشروعیت بخشیدن به حکومت خلفای سه گانه قبلی

نیست و تنها بحثی جدلی وبر اساس پذیرفته های طرف مقابل می باشد . بنابراین , با توجه به اینکه اسلام حکومت را برای همه مسلمین می خواهد و رکن اصلی این حکومت وجود اسلام شناسی عادل و زمان شناس جهت اجرای احکام دینی است , و ازطرفی در حال حاضر , مطابق دیدگاه اسلامی , هیچ حکومت حقی بجز جمهوری اسلامی ایران در جهان وجود ندارد و از سوی سوم تنها حکومت بر حق , در مرکز خود برخودار ازتایید و بیعت اسلام شناسان صالح و مردم می باشد , پس بر همه مسلمانان لازم است پیرامون محور ولایت فقیه تجمع کرده و با حمایت از نظام مبتنی بر آن به احیای مجدد تمدن اسلامی و تامین عزت مسلمین کمک نمایند . همانطور که امروزه شاهد اعلام حمایت و تبعیت بسیاری از گروه ها و شخصیت های اسلامی سراسر دنیا از ولی امر ایران بعنوان ولی امر مسلمین جهان می باشیم و از این روست که ما ولی امر خود را (ولی امر مسلمین) می دانیم . ناگفته نماند این نامگذاری , مبتنی بر نظریه مکتبی ما و منطبق با طرح اصلی حکومت اسلامی است و منافاتی با طرح ثانوی حکومت که مستلزم وجود قانون اساسی درچارچوب یک کشور مانند ایران و رعایت قوانین بین المللی در تنظیم روابط با سایرکشورها است ندارد , چرا که این دو طرح در طول همدیگرند نه در عرض هم که با هم تنافی پیدا کنند .

آیا اختیارات و وظائف ولی فقیه منحصر به اموری است که در قانون اساسی آمده یااینکه موارد مذکور صرفا نمونه هایی از اختیارات رهبر است ؟

پرسش

آیا اختیارات و وظائف ولی فقیه منحصر به اموری است که در قانون اساسی آمده یااینکه موارد مذکور

صرفا نمونه هایی از اختیارات رهبر است ؟

پاسخ

باید توجه داشت که همیشه در جریان وضع قانون مواردی مورد نظر قرار می گیرد که غالبا اتفاق می افتد . و معمولا برای موارد نادرقانونگذاری نمی شود . اختیارات و وظایف ولی فقیه در قانون هم بر همین منوال است ; یعنی در قانون اساسی اصلی تصویب شده که در آن اختیارات و وظایف ولی فقیه مشخص شده است , ولی در این اصل مواردی ذکر شده که معمولا مورد احتیاج است , نه اینکه اختیارات اومنحصر به موارد مذکور باشد , چرا که در اصل دیگری از قانون اساسی ولایت مطلقه برای ولی فقیه اعلام شده است . این دو اصل با هم تعارضی ندارند بلکه توضیح دهنده همدیگرند ; یعنی یک اصل بیان کننده اختیارات و وظایف ولی فقیه در موارد غالب است , و اصل دیگر (ولایت مطلقه فقیه) بیانگر اختیارات ولی فقیه در مواردی است که پیش می آید و نیاز است ولی فقیه تصمیمی بگیرد که خارج از اختیارات مذکور در اصل اولی است و آن اصل نسبت به این موارد ساکت است . اگر به عملکرد امام راحل قدس سره توجه کنیم , درمی یابیم اختیارات ولی فقیه فراتر از آن چیزی است که در قانون اساسی آمده است . مفاد قانون اساسی - پیش ازبازنگری - آن بود که رئیس جمهور توسط مردم تعیین می شود و رهبر این انتخاب راتنفیذ می کند , ولی امام قدس سره در مراسم تنفیذ ریاست جمهوری اعلام کرد : من شمارا به ریاست جمهوری منصوب می کنم . در

قانون اساسی سخن از (نصب) رئیس جمهورنبود , ولی امام رحمه اللّه از این رو که اختیار بیشتری برای مقام ولایت فقیه قائل بودند و ولی فقیه را دارای ولایت الهی می دانستند در هنگام تنفیذ روسای محترم جمهور از واژه نصب استفاده می کردند . به عنوان نمونه در تنفیذ حکم ریاست جمهوری مرحوم شهید رجایی چنین آمده است : (و چون مشروعیت آن باید با نصب فقیه ولی امر باشد اینجانب رای ملت را تنفیذ و ایشان را به سمت ریاست جمهوری اسلامی ایران منصوب نمودم و مادام که ایشان در خط اسلام عزیز و پیرو احکام مقدس آن می باشند و از قانون اساسی ایران تبعیت و در مصالح کشور و ملت عظیم الشان درحدود اختیارات قانونی خویش کوشا باشند و از فرامین الهی و قانون اساسی تخطی ننمایند , این نصب و تنفیذ به قوت خود باقی است . و اگر خدای ناخواسته بر خلاف آن عمل نمایند مشروعیت آن را خواهم گرفت . (۱)

آیا فقیه دارای ولایت مطلقه به اندازه ولایت انبیاء و امامان علیهم السلام است ؟

پرسش

آیا فقیه دارای ولایت مطلقه به اندازه ولایت انبیاء و امامان علیهم السلام است ؟

پاسخ

معانی ولایت (تکوینی , تشریعی , مطلقه) :

ولایت به ولایت تکوینی و تشریعی تقسیم می شود . ولایت تکوینی به معنای تصرف درموجودات و امور تکوینی است . روشن است چنین ولایتی از آن خداست . اوست که همه موجودات , تحت اراده و قدرتش قرار دارند . اصل پیدایش , تغییرات و بقای همه موجودات به دست خداست ; از این رو او ولایت تکوینی بر همه چیز دارد . خدای متعال مرتبه ای از این ولایت را به برخی از بندگانش اعطا می کند . معجزات و کرامات انبیاو اولیا علیهم السلام از آثار همین ولایت تکوینی است . آنچه در ولایت فقیه مطرح است , ولایت تکوینی نیست .

ولایت تشریعی یعنی اینکه تشریع و امر و نهی و فرمان دادن در اختیار کسی باشد . اگر می گوییم خدا ربوبیت تشریعی دارد , یعنی اوست که فرمان می دهد که چه بکنید ,چه نکنید و امثال اینها . پیامبر و امام هم حق دارند به اذن الهی به مردم امر ونهی کنند . درباره فقیه نیز به همین منوال است . اگر برای فقیه ولایت قائل هستیم , مقصودمان ولایت تشریعی اوست , یعنی او می تواند و شرعا حق دارد به مردم امر و نهی کند . در طول تاریخ تشیع هیچ فقیهی یافت نمی شود که بگوید فقیه هیچ ولایتی ندارد . آنچه تا حدودی مورد اختلاف فقهاست , مراتب و درجات این ولایت است . امام خمینی قدس سره معتقد بودند

تمام اختیاراتی که ولی معصوم داراست , ولی فقیه نیز همان اختیارات را دارد . مگر اینکه چیزی استثنا شده باشد . امام فرموده اند : (اصل این است که فقیه دارای شرایط حاکمیت - در عصر غیبت - همان اختیارات وسیع معصوم را داشته باشد , مگر آنکه دلیل خاصی داشته باشیم که فلان امر از اختصاصات ولی معصوم است .) (۱-۱) از جمله جهاد ابتدایی که مشهور بین فقها این است که از اختصاصات ولی معصوم می باشد . از چنین ولایتی در باب اختیارات ولی فقیه به (ولایت مطلقه) تعبیر می کنند . معنای ولایت مطلقه این نیست که فقیه مجاز است هر کاری خواست , بکند تا موجب شودبرخی - برای خدشه به این نظریه - بگویند : طبق (ولایت مطلقه) فقیه می تواند توحید یا یکی از اصول و ضروریات دین را انکار یا متوقف نماید تشریع ولایت فقیه برای حفظ اسلام است . اگر فقیه مجاز به انکار اصول دین باشد , چه چیزی برای دین باقی می ماند , تا او وظیفه حفظ و نگهبانی آن را داشته باشد ؟ قید(مطلقه) در مقابل نظر کسانی است که معتقدند فقیه فقط در موارد ضروری حق تصرف و دخالت دارد . پس اگر برای زیبا سازی شهر نیاز به تخریب خانه ای باشد - چون چنین چیزی ضروری نیست - فقیه نمی تواند دستور تخریب آن را صادر کند . این فقهابه ولایت مقید - نه مطلق - معتقدند , بر خلاف معتقدان به ولایت مطلقه فقیه , که تمامی موارد نیاز

جامعه اسلامی را - چه اضطراری و چه غیر اضطراری - در قلمروتصرفات شرعی فقیه می دانند .

چگونه حق ولایت و حاکمیت در عصر غیبت برای فقیه اثبات می شود ؟می دانیم امامان معصوم علیهم السلام - بجز حضرت علی علیه السلام - حکومت ظاهری نداشتند , یعنی حاکمیت الهی و مشروع آنان تحقق عینی نیافت . از سوی دیگر در زمانهایی که امامان حاکمیت ظاهری نداشتند , شیعیان در مواردمتعددی نیازمند آن می شدند که به کارگزاران حکومتی مراجعه کنند . فرض کنید دونفر مومن بر سر ملکی اختلاف داشتند و چاره ای جز مراجعه به قاضی نبود . از دیگر سو می دانیم در فرهنگ شیعی هر حاکمی که حاکمیتش به نحوی به نصب الهی منتهی نشود , حاکم غیر شرعی و به اصطلاح طاغوت خواهد بود . در زمان حضور امام ,خلفایی که با کنار زدن امام معصوم , بر اریکه قدرت تکیه زده بودند , (طاغوت)به شمار می آمدند . مراجعه به حکام طاغوت ممنوع است , چون قرآن تصریح می کند :[یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و قد امروا ان یکفروا به ; می خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند ؟ در حالی که امر شده اند به طاغوت کافرباشند .] (۲-۱)پس وظیفه مردم مومن در آن وضع چه بود ؟خود معصومین علیهم السلام راهکار مناسبی در اختیار شیعیان گذاشته بودند و آن اینکه در مواردی که محتاج به مراجعه به حاکم هستید و حاکم رسمی جامعه حاکمی غیرشرعی است , به کسانی مراجعه کنید که عارف به حلال و حرام باشند .

و در صورت مراجعه به چنین شخصی حق ندارید از حکم و داوری او سرپیچی کنید این کار رد امام معصوم است و رد امام معصوم در حد شرک به خداست . به مقبوله (عمر بن حنظله)بنگرید که در آن از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است : (من کان منکم قدروی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکما فانی قدجعلته علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا فلم یقبله منه فانما استخف بحکم اللّه وعلینا رد و الراد علینا کالراد علی اللّه و هو علی حد الشرک باللّه) (۲)(فقیه) در اصطلاح امروز همان شخصی است که در روایات با تعبیر (عارف به حلال وحرام) و امثال آن معرفی شده است . با توجه به مطالب فوق می توان بر ولایت فقیه در زمان غیبت چنین استدلال آورد که :اگر در زمان حضور معصوم , در صورت دسترسی نداشتن به معصوم و حاکمیت نداشتن اووظیفه مردم مراجعه به فقیهان جامع الشرایط است , در زمانی که اصلا معصوم حضورندارد به طریق اولی وظیفه مردم مراجعه به فقیهان جامع الشرایط است . با توجه به روایات مربوط به عصر غیبت , مثل توقیع مشهور حضرت صاحب الزمان علیه السلام که در آن می خوانیم : (اما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه حدیثنافانهم حجتی علیکم و انا حجه اللّه علیهم ; یعنی در رویدادها و پیشامدها به راویان حدیث ما رجوع کنید , زیرا آنان حجت من بر شمایند و من حجت خدا برآنانم .) (۳-۱)وقتی اثبات کردیم فقیه در

عصر غیبت حق حاکمیت و ولایت دارد , یعنی اوست که فرمان می دهد , امر و نهی می کند و امور جامعه را رتق و فتق می کند و مردم هم موظفند ازچنین فقیهی تبعیت کنند . همان گونه که در عصر حضور معصوم , اگر کسی از سوی امام علیه السلام بر امری گمارده می شد , مردم موظف بودند دستورهای او را اطاعت کنند . وقتی حضرت علی علیه السلام مالک اشتر را به استانداری مصر مامور کرد , دستورات مالک واجب الاطاعه بود زیرا مخالفت با مالک اشتر , مخالفت با حضرت علی بود . وقتی کسی , دیگری را نماینده و جانشین خود قرار دهد , برخورد با جانشین , درواقع برخورد با خود شخص است . در زمان غیبت که فقیه از طرف معصوم برای حاکمیت بر مردم نصب شده , اطاعت و عدم اطاعت از فقیه به معنای پذیرش یا رد خود معصوم علیه السلام است . به طور خلاصه باید گفت : اولا فقیه دارای ولایت تکوینی نیست ; ثانیا : ولایت مطلقه فقیه , همان اختیارات معصوم است و مستلزم تغییر دین نیست ; ثالثا : اصل ولایت فقیه را هیچ فقیه شیعی منکر نشده است ; رابعا : اختلاف فقها در ولایت فقیه , به تفاوت نظر آنان در دامنه اختیارات است , نه اصل ولایت .

با توجه به اینکه ولایت فقیه , مطلق است , آیا وی می تواند اصول دین و احکام آن را تغییر دهد ؟

پرسش

با توجه به اینکه ولایت فقیه , مطلق است , آیا وی می تواند اصول دین و احکام آن را تغییر دهد ؟

پاسخ

ولایتی که به فقیه اعطا شده است برای حفظ اسلام است . اولین وظیفه ولی فقیه پاسداری از اسلام است . اگر فقیه , اصول و احکام دین را تغییر دهد , اسلام از بین می رود . اگر حق داشته باشد اصول را تغییر دهد یا آن را انکار کند , چه چیزی باقی می ماند تا آن را حفظ کند ؟ لیکن اگر جایی امر دایر بین اهم و مهم شود , فقیه می تواند مهم را فدای اهم کندتا اینکه اهم باقی بماند . مثلا اگر رفتن به حج موجب ضرر به جامعه اسلامی باشد وضرر آن از ضرر تعطیل حج بیشتر باشد فقیه حق دارد برای حفظ جامعه اسلامی وپاسداری از دین , حج را موقتا تعطیل کند و مصلحت مهمتری را برای اسلام فراهم نماید . تزاحم احکام شرعی در کتب فقهی آمده است اگر دو حکم شرعی با یکدیگر متزاحم شوند یعنی ; انجام هریک مستلزم از دست رفتن دیگری باشد , باید آن که اهمیت بیشتری دارد , انجام بگیرد . مثلا ; اگر نجات جان غریقی بسته به این باشد که انسان از ملک شخصی دیگران بدون اجازه عبور کند , دو حکم وجوب نجات غریق و حرمت غصب ملک دیگران بایکدیگر تزاحم دارند ; در این صورت اگر بخواهیم واجب را انجام دهیم , مرتکب حرام می شویم و اگر بخواهیم دچار غصب نشویم , انسانی جان خود را از دست می

دهـد . ازاین رو وظیفه داریم میـان دو حکم مقایسه کنیم و آن را که اهمیت بیشتری دارد ,انجام دهیم , و چون حفظ جان غریق مهمتر از تصـرف غاصـبانه در اموال دیگران است ,حرمت غصب ملک از بین می رود و نجات غریق ترجیـح می یابـد . در امور اجتماعی نیز این گونه است ; ولی فقیه از آن رو که به احکام اسلامی آگاهی کامل دارد و مصالح جامعه را بهتر از دیگران می داند , می تواند اجرای برخی ازاحکام را برای حفظ مصالح مهمتر متوقف کند . در چنین مواردی فقیه حکم اسـلامی دیگری را اجرا می نمایـد در این صـورت احکـام اسـلام عوض نشـده است , بلکه حکمی مهمـتربر مهم , پیشـی گرفته است و این خود از احکام قطعی اسـلام است . درباره اصول دین که اسـلام , بر آن بنا شده است , به هیچ وجه جایز نیست که برای حفظ مصلحت دیگری اصـول دین تغییر یابـد , زیرا در تزاحم میـان اصـول دین بـا اموردیگر , اصول دین مقـدم است . از این رو اگر ولی فقیه درصدد انکار یا تغییر اصول دین برآید , مخالفت با اسـلام کرده است و این مخالفت او را از عدالت ساقط می گرداند و پس از آن ولایت از وی سـلب می شود و حکم او ارزش نـدارد . اگر گفته شود ولی فقیه دارای ولایت مطلقه است و اوممکن است از قـدرت مطلقه اش بر این امر مدد بگیرد پاسخ این است که مراد از ولایت مطلقه این است که آنچه پیغمبر اکرم و امامان معصوم در آن ولایت

داشته اند – جز درموارد استثنایی – جزء اختیارات ولی فقیه است , انکار یا تغییر اصول دین برای پیامبر اکرم و ائمه اطهار هم روا نیست تا چه رسد به ولی فقیه .

اختیاراتی که در قانون اساسی برای ولی فقیه برشمرده شده , مستلزم تخصصهای متعدداست , ولی به صورت طبیعی , بودن این تخصصها در یک نفر مشکل است , پس چگونه ولی فقیه بر تمام امور کشور حاکم باشد ؟

پرسش

اختیاراتی که در قانون اساسی برای ولی فقیه برشمرده شده , مستلزم تخصصهای متعدداست , ولی به صورت طبیعی , بودن این تخصصها در یک نفر مشکل است , پس چگونه ولی فقیه بر تمام امور کشور حاکم باشد ؟

پاسخ

اگر در قانون اساسی امور متعددی را به عنوان اختیارات ولی فقیه مطرح کرده اند ,مقصود قانونگذاران این نبوده است که ولی فقیه در تمامی آن امور تخصص داشته باشدو شخصا نظر بدهد , زیرا تردیدی نیست غیر از کسانی که به علم غیب مرتبطند , هیچ کس , نمی تواند ادعا کند در همه علوم صاحب نظر است . مشاوره با متخصصان در هر جامعه ای متخصصان متعددی هستند که هر گروه در رشته ای خاص صاحب نظرند . ولی فقیه نیز باید مشاورانی از متخصصان مختلف داشته باشد تا آنها در مسایل متفاوت اظهار نظر کنند و نظر مشورتی خود را به ایشان انتقال دهند در نهایت ولی فقیه باتوجه به مشورتهایی که انجام می دهد تصمیم می گیرد و سخن نهایی را اعلام می کند . قرآن می فرماید : [و شاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی اللّه (۱) در کارها بامومنان مشورت کن اما هنگامی که تصمیم گرفتی (قاطع باش و) بر خدا توکل کن .]این آیه خطاب به رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم است . بر اساس بینش دینی ما آن حضرت , معصوم و عالم به علم الهی (لدنی) بودند , ولی مامور بودند , بامردم و آگاهان در مسائل مشورت نمایند . شاید حکمت این فرمان

این بود که مردم رادر کارها دخالت دهند , تا آنان با دلگرمی و اطمینان بیشتری با آن حضرت همکاری کنند , در عین حال در آیه تصریح شده که عزم و تصمیم نهائی , با پیامبر است . وقتی پیامبر - عظیم الشان - باید مشورت کند , حاکم غیر معصوم - که دسترسی به علم غیب ندارد , سزاوارتر به مشورت است , ولی تصمیم نهایی با اوست . ممکن است مشاوران رهبر در یک نظام رسمی مثل مجمع تشخیص مصلحت نظام قرار داشته باشند وممکن است مشاوران غیر رسمی باشند . در تمام کشورهای دنیا - به رغم وجود اختلاف در نوع حکومت - رهبران و روسای کشورها در زمینه های نظامی , فرهنگی , اجتماعی , سیاسی و ... مشاور یا مشاورانی دارند که در امور مختلف از نظرات آنها استفاده می کنند . در این باره حاکم اسلامی نیز مانند دیگر رهبران و حاکمان عمل می کند .

اگر فتوای ولی فقیه با فقهای دیگر اختلاف (تعارض) داشته باشد , چه باید کرد ؟

پرسش

اگر فتوای ولی فقیه با فقهای دیگر اختلاف (تعارض) داشته باشد , چه باید کرد ؟

پاسخ

عقل آدمی حکم می کند : انسان در مواردی که علم و خبرویت ندارد , به صاحبنظران ومتخصصان مراجعه کند . مثلا بیمار که راه درمان خود را نمی داند , به پزشک رجوع می کند , یا کسی که در ساختن خانه مهارت ندارد , از معمار متخصص استمدادمی جوید . همچنین همه انسانها فرصت تحقیق یا توانائی لازم برای استخراج احکام ازمنابع اصلی شرع را ندارند , پس باید به متخصصان و صاحبنظرانی که از چنین توانایی - در حد مطلوب - برخوردارند , مراجعه و از آنها پیروی کنند . این مساله در آیه شریفه [فاسالوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون] (۱) اشاره شده است . طبیعی است متخصصان هر علمی در جزئیات مسائل با یکدیگر توافق کامل نداشته باشند ; مثلا گاه مشاهده می شود چند پزشک حاذق در تشخیص بیماری خاصی به نتیجه ای یکسان نمی رسند و نسخه های متفاوتی تجویز می نمایند . در مواردی که متخصصان توافق ندارند , عقل می گوید , مراجعه به (اعلم) لازم است ; یعنی آن کس که تخصص برتری دارد , باید بر دیگران مقدم شود . در احکام شرعی فردی , هر شخصی برای تعیین مسیر خود به مجتهد اعلم - که در کشف واستنباط احکام تواناتر از دیگران است - می تواند مراجعه کند . در مسائل اجتماعی و سیاسی باید به مجتهدی که در این جنبه ها اعلم است و به گونه نظام مند

توسطخبرگان انتخاب می شود , مراجعه کرد . از سوی دیگر مراجعه به مراجع مختلف موجب هرج و مرج و اختلال نظام می شود , از این رو تکلیف نهایی باید توسط مجتهد معینی اعلام شود و در جامعه پیاده گردد . به این دلیل اظهار نظر در مسائل جامعه اسلامی , فقط به مجتهدی سپرده شده که در راس جامعه قرار دارد و به تمام مصالح ومفاسد جامعه آگاهی بیشتری دارد . تقدم فتوای ولی فقیه در مسائل اجتماعی بنابراین در صورت تعارض (اختلاف) فتوای ولی فقیه با فقهای دیگر , در امور فردی می توان به مرجع تقلیدی که در فقاهت , اعلم تشخیص داده ایم مراجعه کرد اما درامور اجتماعی همیشه نظر ولی فقیه مقدم است . چنانکه فقهاء در مورد قضاوت تصریح کرده اند و حتی در رساله های عملیه هم آمده است که اگر یک قاضی شرعی در موردی قضاوت کرد قضاوت او برای دیگران حجت است و نقض حکم او - حتی از طرف قاضی دیگری که اعلم از او باشد - حرام است .

آیا می توان از ولی فقیه انتقاد کرد ؟

پرسش

آیا می توان از ولی فقیه انتقاد کرد ؟

پاسخ

بر اساس اعتقادات دینی ما فقط - پیامبران , حضرت زهرا و ائمه اطهار علیهم السلام معصوم اند . از این رو هیچ کس ادعا نمی کند احتمال اشتباهی در رفتار و نظرات ولی فقیه نیست . احتمال خطا و اشتباه در مورد ولی فقیه وجود دارد و ممکن است دیگران به خطای او پی ببرند . از این رو می توان از ولی فقیه انتقاد کرد . ما نه تنهاانتقاد از ولی فقیه را جایز می شماریم , بلکه بر اساس تعالیم دینی معتقدیم یکی از حقوق رهبر بر مردم لزوم دلسوزی و خیرخواهی برای اوست . این حق تحت عنوان (النصیحه لائمه المسلمین) تبیین شده است . نصیحت در این عبارت به معنای پند واندرز نیست , بلکه دلسوزی و خیرخواهی برای رهبران اسلامی است ; بنابراین نه تنها انتقاد از ولی فقیه جایز است , بلکه واجب شرعی مسلمانان است , و منافع ومصالح شخصی یا گروهی نباید مانع انجام آن شود . نکاتی در شیوه انتقادلیکن در انتقاد از ولی فقیه رعایت نکات زیر لازم است :۱ - اخلاق اسلامی در هنگام انتقاد رعایت شود . در این مساله رهبر با دیگر مومنان مشترک است . شرایط انتقاد شامل موارد ذیل است :الف) پیش از انتقاد باید اصل موضوع , محرز و عیب و اشکال , قطعی باشد ; نه آنکه مبتنی بر شایعات و اخبار غیر قابل اعتماد و یا بر اساس حدس و گمان و بدون تحقیق , مطلب ناحقی به کسی نسبت داده شود و

موجب اعتراض و انتقاد قرار گیرد . ب) به منظور اصلاح و سازندگی انتقاد شود , نه برای عیب جویی و رسوایی اشخاص . ج) انتقاد بر اثر دلسوزی , خیرخواهی و صمیمیت باشد نه به سبب برتری طلبی . د) بدون هیچ توهین و جسارت , مودبانه و با رعایت شوون وی بیان شود . و درحقیقت انتقاد باید بسان هدیه ای تقدیم شود . امام صادق علیه السلام فرمود : (احب اخوانی الی من اهدی الی عیوبی ; (۱)محبوبترین برادرانم کسی است که عیوب و اشکالاتم را به من هدیه کند .)۲ - افزون بر موارد فوق برای شخصیت محترم و قداست خاص رهبری در نظام اسلامی مسائل دیگری نیز باید در نظر گرفته شود ;به یقین , میان انتقاد کردن فرد از دوست خود , یا زن از شوهر و یا فرزند ازپدر , یا شاگرد از استاد تفاوتی روشن وجود دارد فرزند و شاگرد برای پدر و استادخود احترام خاصی قائلند . اما فوق آنها قداستی است که برای امام و جانشین اووجود دارد . قداست - همانگونه که در مباحث گذشته به تفصیل بیان شده است - محبتی همراه با احترام و تواضع است و چون ولی فقیه در مقام نیابت معصوم قرار دارد ازاین رو از قداست والایی برخوردار است و رعایت کمال احترام و ادب برای او ضروری است و حفظ حرمت و شان او بر همه لازم است لذا انتقاد باید به گونه ای بیان شود که هیچگونه تاثیر سوئی بر قداست و جلالت جایگاه ولی فقیه نداشته باشد . ۳ -

سومین نکته ای که در انتقاد از رهبر بایـد در نظر گرفت , توجه به دشـمن است . انتقاد از رهبر بایـد هوشـمندانه طراحی شود تا موجب سوءاسـتفاده دشـمنان نشود ; ازآن رو که رعایت این موارد در انتقاد از ولی فقیه لازم است , مجلس خبرگان کمیسیونی برای نظـارت بر فعالیتهـای رهبری دارد که عملکرد ایشـان را مورد بررسـی قرار می دهـد و در موارد لازم نتیجه آن را به اطلاع ایشان می رساند . این هیات تحقیق به پیشـنهاد خود مقام معظم رهبری در مجلس خبرگان تشکیل شد . بهترین شیوه انتقادبه نظر می رسـد برای رعایت همه اصول مزبور , بهترین شـیوه انتقاد , نوشـتن نامه به دبیرخانه مجلس خبرگان و بیان موارد لازم است . انتقـاد از دیگر مسوولان نظام (مجلس , قوه مجریه و قوه قضائیه) در اصل ۹۰ قانون اساسـی مطرح شده است . (یعنی هر کس شکایتی از طرز کار مجلس یا قوه مجریه و یا قوه قضائیه داشـته باشد , می تواند شـکایت خود را کتبا به مجلس شورای اسـلامی عرضه کند . مجلس موظف است به شـکایات رسیدگی کند و پاسخ دهد ۰۰۰) ملاحظه می شود مراجعه به مجلس ,راهکاری منـاسب برای شـکایت - که نوعی انتقـاد از مراکز فوق به شـمار می آیـد - تصویب شـده است . عمـل به این قانون - که دارای ضمـانت اجرایی است - موجب حفـظ حرمت نهادهـای مـذکور خواهـد بود . طبق اصـل یکصـد و سـیزدهم قانون اساسـی رهبر عالیترین مقام رسمی کشور محسوب می شود . از این رو رعایت این نکات درباره او

اولویت دارد . شایان ذکر است که نباید انتظار داشته باشیم به همه مباحث و انتقاداتی که مطرح می کنیم پاسخ مختصر یا تفصیلی داده شود زیرا به دلیل پیچیدگی مسائل سیاسی وتصمیم گیریهای کلان اجتماعی و نیز امکان سوءاستفاده دشمن از آنچه افشا خواهدشد , همیشه بیان انگیزه های مختلف عملکردها و تدابیر سیاسی برای عموم میسرنیست , ولی قطعا به نظرات , انتقادات و پیشنهادهای مفید توجه خواهد شد و مواردلازم به اطلاع ولی فقیه خواهد رسید .

ارتباط ولایت با مفهوم شورا و تفکیک قوا را توضیح دهید

پرسش

ارتباط ولایت با مفهوم شورا و تفکیک قوا را توضیح دهید

پاسخ

ب) اما در مورد رهبری شورایی

ابتدا لازم است تا بین دو نوع استفاده از واژه «شورا» تفکیک قائل شد ؛ زیرا گاهی این واژه در فرایند تصمیم گیری مورد استفاده قرار می گیرد قرآن کریم می فرماید: والذین استجابوا لربهم و اقاموا الصلوه و امرهمشوری بینهم و ممارزقناهم ینفقون و الذین اذا اصابهم البغی هم ینتصرون (شوری، آیه ۳۸)

در بعضی موارد نیز در فرایند رهبری و اداره حکومت مورد استفاده قرار می گیرد چنانچه مراد از رهبری شورایی در ادبیات سیاسی همین مطلب است در پاسخ شما نیز گفتنی است که انجام دادن کارها به صورت شور و مشورت و تصمیم گیری کارشناسانه امری پسندیده، معقول ومورد تأیید اسلام و قانون اساسی ایران است اما با دقت در دلایل عقلی و نقلی مسأله شورا، به خوبی روشن می شود که انجام شورایی کارها هرگز بدین معنا نیست که شورا در همه مراحل حتی در مرحله اظهار نظر قطعی و تصمیم گیری در سطح کلان پسندیده و معقول است ؛ بلکه مراداین است که کارها به وسیله عقل جمعی مسلمانان و تحقیق و مشورت مورد بررسی وارزیابی قرار گیرد و برای تصمیم گیری نهایی به مرکز احیای آن ارائه شود ؛ نه این که همه اعضای طرف مشورت در این مرحله نیز نظر دهند این کار به دلایل زیر مردود و ناممکن است:

۱- شیوه رهبری شورایی در آیات و روایات مورد تأیید قرار نگرفته است. خداوند پس از این که پیامبر را به مشورت سفارش کرد؛ می فرماید: فاذا عزمت فتوکل علی الله (سوره آل عمران، آیه ۱۵) اینعبارت به صراحت

دلالت می کند که تصمیم نهایی با خود پیامبر است آن حضرت باید حرف آخر را بزند. در روایات نیز شیوه رهبری شورایی مورد تأیید قرار نگرفته است. مانند روایتی که شیخ صدوق از امام رضا(ع) نقل می کند (عیون اخبارالرضا، شیخ ابی جعفر صدوق، ج ۲، ص ۱۰۰-۹۹).

۲- در سیره انبیاء و اولیا نیز نه تنها شیوه رهبری شورایی را سراغ نداریم بلکه شاهد وحدت رهبری هستیم ؛ یعنی با این که در بسیاری از دوران شاهد وجود چندین پیامبر در یک زمان هستیم ولی رهبری با یکی بوده و بقیه از او پیروی می نمایند در زمان ائمه(ع) نیز چنین بوده کهپیوسته امام معصوم واحدی در یک زمان امامت می کرد هر چند امام دیگری با او نبوده است مانند امام حسین(ع) در زمان امام حسن(ع).

۳- روش رهبری جمعی و شورایی در امور اجرایی در تاریخ کشورها بسیار کم بوده است. در آن موارد اندک هم، موقتی بوده و به محض این که رهبر مقتدری سر کار می آمد کار حکومت و رهبری به او واگذار می شد. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز تشکیل شورای رهبریدر زمان فقدان رهبر اعم از فوت، بیماری یا حادثه دیگری به صورت موقت تا انتخاب رهبر جدید یا بهبود رهبر قبلی و به دست آوردن شرایط پیش بینی شده است.

۴- عقل و منطق نیز مؤید رهبری واحد است نه رهبری جمعی و شورایی زیرا اگر امر تصمیم گیری نهایی به جمع واگذار شود چه بسا اداره امور سیاسی نظام مختل و اوضاع نابسامان می شود و در مواقع حساس که نیازمند اتخاذ یک تصمیم فوری و قاطع باشد اکثریت قاطع

بر یک رأی اجتماع نکنند و هر کدام رأیی غیر از دیگری داشته باشند و یا بسیار طول بکشد در چنین صورتی ممکن است فاجعه ای انسانی به وجود آمده و اوضاع بی نظم شود (مثل اوضاع افغانستان و کامبوج).

حضرت امام(ره) در اواخر عمر شریف خود به شورای بازنگری قانون اساسی دستور داد طرح شورایی رهبری نظام را از قانون اساسی حذف و به جای آن رهبری فردی را جایگزین کنند بنابراین شورا در نظام اسلامی به عنوان بازوی متفکر مدیریت و رهبری عمل می کند هرگزنباید اصل مدیریت و رهبری جامعه به شورا واگذار شود.

حال روشن می شود که نه در زمان پیامبر(ص) و نه در زمان امام علی(ع) مدیریت جامعه هرگز شورایی نبوده است البته اصل مهم شورا در اسلام به خصوص نظام اسلامی ایران شدیدا مورد توجه قرار گرفته است و بر این اساس نهادها و مجموعه هایی مانند شورای عالی امنیتملی مجمع تشخیص مصلحت نظام، مجلس شورای اسلامی در قانون در نظر گرفته شده و اجرا می گردد. (ر. ک نبی الله ابراهیم زاده، حاکمیت دینی، ص ۱۲۶)

ج) از نظر ساختار سیاسی و مسأله تفکیک قوا:

و اگر منظور از سؤال این است که چرا همه بخش ها زیر نظر یک نفر است؟ در پاسخ باید گفت:

اولا" به چه دلیل تمام واحدها و بخش ها زیر نظر یک نفر است ؟ چنین چیزی نه ممکن است و نه مطلوب و ثانیا" نظارت کلان و ایجاد هماهنگی بین قوای سه گانه و سایر دستگاه ها امری کاملا" مطلوب ضروری و در همه حکومت ها اعم از اسلامی و غیراسلامی وجود دارد. برای روشن شدن بحث لازم است

که ابتدا نظریه تفکیک قوا را هم از دیدگاه غرب و هم از دیدگاه اسلام مورد بررسی قرار دهیم :

الف) بررسی نظریه تفکیک قوا از دیدگاه اندیشمندان غربی : مهم ترین دلایلی را که طرفداران نظریه تفکیک قوا ارائه داده اند عبارتند از:

۱- جلوگیری از فساد و استبداد: منتسکیو معتقد بود از آنجا که بشر در طبیعت و نهاد خود به سلطه و استبداد گرایش دارد و اگر قوای سه گانه در اختیار یک شخص و یا یک گروه قرار گیرد, زمینه برای استبداد و سوء استفاده از قدرت فراهم می گردد.

۲- تنوع امور حکومتی و ضرورت برخورداری از تخصص : شؤون و وظایفی که دستگاه حکومت بر عهده می گیرد از تنوع و پیچیدگی برخوردار است و پرداختن به هر یک مستلزم آگاهی , تجربه و تخصص است . از این رو حکومت از عهده یک فرد خارج است ; یعنی , ممکن نیست فرد از چنان وسعت معلومات و تجاربی برخوردار باشد که بتواند شخصا" همه امور و شؤون یک جامعه را تصدی کند, لذا تفکیک قوا امری ضروری است تا براساس آن هر بخش زیر نظر متخصصان قرار گیرد. اما سؤالی که باقی می ماند این است که آیا تنوع مسؤولیت ها در نظام حکومتی می تواند دلیل کافی برای تقسیم بندی قوا و استقلال آنها باشد؟ به نظر می رسد که تنوع مسؤولیت ها تنها توجیهی بر مسأله تفکیک و استقلال قوات و هرگز به عنوان علت تامه آن مطرح نمی گردد زیرا ملاحظه وظایف قوه مجریه حاکی از آن است که ذیل آن , مسؤولیت های مختلفی که چندان

ارتباطی با یکدیگر ندارند قرار دارد. اگر تنوع مسؤولیت باعث تعدد قوا می گشت چه بسا لازم بود که چندین قوه دیگر داشته باشیم که هر یک عهده دار مسؤولیتی مستقل باشند. ارزیابی نظریه تفکیک قوا:

اولاـ": تفکیک کامل قوا عملاـ" ممکن نیست و به ندرت می توان حکومتی را یافت که در آن تفکیک قوا رعایت شود, در حکومت ها معمولا" قوه مجریه سالاری است زیرا بودجه و امکانات عمده در اختیار آن قوه می باشد. در نظام های ریاستی که قدرت اجرایی به طور کامل در اختیار رئیس جمهور است قوه مجریه در قوه مقننه و قضائیه اعمال نفوذ می کند. برطبق برخی قوانین اساسی کشورها, برخورداری رئیس جمهور از حق وتو در قبال مجلس , نشانگر برتری وی در مقابل قوه مقننه است . از این رو حاکمیت در حقیقت از قوه مجریه است و تفکیک قوای واقعی در مقام عمل وجود ندارد, بلکه یک نوع تداخل کارکردها و اختلاط بین قوا وجود دارد.

ثانیا": بر فرض که تفکیک کامل و مطلق قوا نه از نظر تئوریکی و نه از نظر عملی مشکلی نداشته باشد اما از لحاظ مصلحت اندیشی در اداره کشور با مشکل جدی دیگری که عبارت از تشتت و نوعی چندگانگی در نظام حکومتی است مواجه می شویم . گویی سه دولت که هر کدام عهده دار بخشی از امور هستند و حوزه فعالیت آنان با یکدیگر ارتباطی ندارد در کشور حکومت می کنند, لذا ما با دو مصلحت اندیشی برای اداره جامعه مواجهیم . از یک سو به نوعی تقسیم قوا و تقسیم مسؤولیت ها را باید بپذیریم و

از سوی دیگر جامعه نیازمند یک محور وحدت بخش است تا در موارد تزاحم و اصطکاک قوا به جهت جایگاه برتری که از آن برخوردار است میان آنها هماهنگی ایجاد کند و از طرف دیگر در جامعه محور وحدت جامعه باشد, زیرا جامعه ای که سه دستگاه کاملا" مستقل بر آن حاکمیت داشته باشد جامعه واحدی تلقی نمی شود و خواه ناخواه به پراکندگی و چندگانگی می گرایـد. در راستای رفع این بحران است که در برخی نظام های سیاسی , تفکیک بندی قوا اعمال می شود, یا در برخی نظام های سیاسی راه کارهایی ارائه می گردد که طی آن رئیس جمهور از حق وتو برخوردار می گردد.

ثالثا": هدف از پیشنهاد نظریه تفکیک قوا از سوی منتسکیو, جلوگیری از سوء استفاده صاحبان قدرت از قدرت بوده است ولی این نظریه به طور کامل در رسیدن به این هدف عقیم است , زیرا به موازات تفکیک قدرت در سه مقوله , مفاسد جامعه و حکومت نیز تقسیم می شود. به عبارت دیگر تفکیک قوا در حکومت های جهانی به تفکیک و توزیع فساد انجامیده است نه به نابودی آن . بنابراین راه حل اساسی جلوگیری از مفاسد و دخالت قوا, تأکید بر عنصر تقوا و صلاحیت های اخلاقی همراه با نظارت ها و ضمانت های اجرایی خاصی است که کامل ترین شیوه آن منحصرا" در نظام حکومت دینی مشاهده می شود است . هر مدیر و کارگزار حکومتی به تناسب هر رده از مسؤولیت اجتماعی و جایگاه مقامی که عهده دار است , باید از تقوا برخوردار باشد و بالطبع کسی که در رأس هرم

قدرت قرار می گیرد باید پارساترین مردمان , کارگزاران و مدیران باشد. چنان که از لحاظ مدیریت و آشنایی به قوانین نیز باید سرآمد افراد جامعه باشد. از این رو در نظام اسلامی برای جلوگیری از تشتت قوا و جلوگیری از آسیب ها و نیز برای حفظ یکپارچگی و وحدت جامعه , رهبر و حاکم اسلامی علاوه بر شرایط و صلاحیت علمی و مهارت های مدیریتی باید متقی و عادل باشد تا مردم با اطمینان به عدالت و مراتب والای او بر محور وجودش گردآمده , مشکلات جامعه را سامان دهند.

ب) بررسی نظریه تفکیک قوا از نظر اسلام : شکی نیست که در نظام اسلامی این اصل که کار را باید به کاردان سپرد مورد احترام و تأکید است و چون کارها و شؤون جامعه متعدد و متنوع است و پرداختن صحیح به هر یک از آنها مستلزم دارا بودن نوعی دانش و کارآیی است , حتی المقدور نباید یک نفر را متصدی چند امر کرد. به هر جهت تقسیم کار تا آنجا که ضرورت داشته باشد و به شرط آن که قلمرو آن تا بدان جا گسترده نشود که خود موجب نقض غرض گردد, معمول خواهد بود. اما در نظام سیاسی اسلام با توجه به دلایلی که برای نظریه تفکیک قوا ذکر شد توجه به دو مسأله ضروری است :

۱- تقوا و صلاحیت های اخلاقی عامل اساسی مهار قدرت در اسلام می باشد. توضیح آن که : مهم ترین استدلال طرفداران تفکیک قوا, مهار قدرت و جلوگیری از فساد است . در نظام سیاسی اسلام این مشکل به گونه ای دقیق چاره

اندیشی شده است . در عصر غیبت و مرتبه نازل تر حکومت اسلامی , کسی در رأس هرم قدرت قرار می گیرد که اشبه به امام معصوم است و علاوه بر برخورداری از دیگر شرایط لازم , از لحاظ تقوا و عدالت عالی ترین مرتبه پس از معصوم را واجد است . چنین شخصیتی که به عنوان ولی فقیه شناخته می شود محور وحدت جامعه و حکومت و هماهنگ کننده قوا و ناظر بر عملکردهای کارگزاران می باشد و سیاست گذاری های کلان از سوی ایشان انجام می گیرد.

۲- ضرورت انسجام و هماهنگی در حکومت : اگر چه راه کارهایی در نظام های سیاسی رایج در دنیا در زمینه عدم تداخل قوا و پیامدهای ناشی از تفکیک مطلق قوا صورت گرفته است , اما هیچ یک کارآیی لازم را ندارد و مشکل دخالت قوا در یکدیگر همچنان باقی است . اما در نظام سیاسی اسلام , عامل هماهنگ کننده و انسجام بخش , پیش بینی شده است . در نظام جمهوری اسلامی که بر مبنای ولایت فقیه استوار است , آن گاه که کشور با بحران های شکننده مواجه گردد, ولی فقیه با هدایت و تدبیر, بحران ها را رفع می کند. در جمهوری اسلامی ایران نیز تفکیک قوا وجود دارد, اما همه , قوای یک نظام هستند و در رأس هرم قدرت با یکدیگر تلاقی می کند و همه در یک نقطه هماهنگ می شوند و کسی که نقطه مرکزی و اصل نظام است , ولی فقیه است که به همه قوا وحدت و یکپارچگی می بخشد. در نظام ولایت فقیه قوای سه گانه

تحت اشراف نقطه مرکزی نظام , یعنی ولایت فقیه قرار دارند و او هم حافظ قانون اساسی است و هم مراقب است که از احکام اسلامی , ارزش ها, اهداف و آرمان های انقلاب تخلفی صورت نگیرد. همچنین نقش هماهنگ کننده بین قوای سه گانه را دارد.

برای آگاهی بیشتر ر.ك : محمد جواد نوروزی , نظام سیاسی اسلام , ص ۱۱۹ استاد محمد تقی مصباح یزدی , نظریه سیاسی اسلام , ج ۲, ص ۱۲۵

علاوه بر مطالب فوق یک سری نکات دیگر قابل توجه می باشند که عبارتند از: اولا", آنچه که از ادله عقلی و نقلی (روایات , احادیث) ولایت فقیه استفاده می شود نصب یک نفر از فقهای واجدالشرایط به عنوان ولی فقیه در رأس هرم جامعه اسلامی می باشد.

ثانیا", مگر در سایر مسؤولیت ها مانند ریاست جمهوری و... این اشکال وجود ندارد زیرا تمام بخش های دستگاه اجرایی کشور زیر نظر ریاست جمهوری اداره می شود, پس در آنجا هم بگویید چرا یک نفر در رأس باشد.

ثالثا", اگر رهبری به صورت شورایی و چندنفره اداره شود مشکلات دیگری از قبیل کندی فرایند تصمیم گیری در مواقعی که نیاز به تصمیم گیری قاطع و نهایی یک نفر می باشد. یا این که در خود شورا هم یک نفر را به عنوان رئیس انتخاب می کنند که سخن نهایی را بزنند.

رابعا", همه فلاسفه سیاسی معتقدند که اگر در کشوری بتوان از آفات نقطه ثبات جلوگیری کرد, چنین چیزی (وجود یک نفر در رأس حکومت) خود به خود امری مطلوب و مثبت می باشد. بر همین اساس در بسیاری از کشورهای دنیا

افزون بر قوای سه گانه یک شیوه سلطنت یا ریاست جمهوری دائمی یا امپراتوری وجود دارد. مانند انگلستان , ژاپن و... خامسا", با توجه به وجود شرایط بسیار متعدد در ولی فقیه و کنترل های درونی (تقوا, عدالت و...) و کنترل های بیرونی (نظارت خبرگان و...) بر رهبر و استفاده رهبر در اداره امور جامعه از مشاوران و متخصصان و کارشناسان و نخبگان جامعه , احتمال بروز هر مشکلی در این خصوص بسیار بسیار نادر می باشد به صورتی که از نظر عقلاء قابل محاسبه نمی باشد.

حدود اختیارات ولایت فقیه چه اندازه است؟

پرسش

حدود اختیارات ولایت فقیه چه اندازه است؟

پاسخ

جواب اجمالی:

ادلّه ی «ولایت فقیه» فقیه را در زمان غیبت به عنوان زمامدار جامعه ی اسلامی و نایب معصومان(علیهم السلام) معرّفی می کند. از این رو، آنچه برای رهبری و اداره ی جامعه لازم است و عقلای عالم آن را در زمره ی حقّ و اختیارات رهبران جامعه می دانندو برای حضرات معصومان(علیهم السلام)ثابت بوده است برای فقیه در عصر غیبت ثابت می باشد. چنین معنایی را «ولایت مطلقه ی فقیه» می نامند. اطلاق ولایت فقیه در دو ناحیه است:

۱. در ناحیه ی کسانی که بر آنها ولایت دارد(مولّی علیهم).

۲. در ناحیه ی اموری که در آنها ولایت دارد.

در ناحیه ی اوّل فقیه بر یکایک افراد جامعه ی اسلامی از مسلمان و غیر مسلمان، مجتهد و عامی، مقلّدان خودش و دیگر مجتهدان، و بلکه بر خودش، ولایت دارد و اگر حکمی را با توجّه به موازین آن صادر کند، باید همگان، حتّی سایر فقها، و بلکه خودش، آن را رعایت و به آن عمل کنند.

در ناحیه ی دوم، فقیه بر تمام شئون اجتماعی جامعه ولایت دارد و می تواند بر اساس موازین در آن حکم کند و اگر چنین کرد، اطاعت از او بر همگان واجب است. البته از آنجا که فقیه، ولایت خود را از ناحیه ی شارع به دست آورده، ناگزیر است در چارچوب ضوابطی که شارع در زمینه های گوناگون ارایه کرده، عمل کند.

از این روی در دایره ی احکام غیر الزامی ملزم به رعایت مصلحت و در دایره ی احکام الزامی مجبور به رعایت شرایط تزاحم است.

افزون بر این، فقیه موظّف است،

به آنچه در اسلام در حوزه های مختلف عمل اجتماعی انسان وارد شده و در نظریه ی اندیشه ی مدوّن از آن به «مکتب» و «نظام» یاد می شود، ملتزم باشد و تلاش نماید نظام های اقتصادی، تربیتی، اجتماعی و...اسلام را در خارج عینیّت بخشد. همین امر محدودیت دیگری از سوی شارع در اعمال ولایت او خواهد بود.

جواب تفصیلی:

ادلّه ی «ولایت فقیه» فقیه را در زمان غیبت به عنوان زمامدار جامعه ی اسلامی و نایب معصومان(علیهم السلام) معرّفی می کند. از این رو، آنچه برای رهبری و اداره ی جامعه لازم است و عقلای عالم آن را در زمره ی حقّ و اختیارات رهبران جامعه می دانندو برای حضرات معصومان(علیهم السلام)ثابت بوده است برای فقیه در عصر غیبت ثابت می باشد. این مطلب را بخصوص اطلاق دلیل های لفظی، و بالأخص توقیع شریف، به ما می فهماند. چنین معنایی را «ولایت مطلقه ی فقیه» می نامند که در مقابل آن «ولایت مقیّده ی فقیه» قرار می گیرد. «اطلاق» به معنای فقدان قید، مفهومی در برابر «تقیّد» دارد و اطلاق ولایت فقیه در دو ناحیه است:

۱. در ناحیه ی کسانی که بر آنها ولایت دارد(مولّی علیهم).

۲. در ناحیه ی اموری که در آنها ولایت دارد.

در ناحیه ی اوّل فقیه بر یکایک افراد جامعه ی اسلامی از مسلمان و غیر مسلمان، مجتهد و عامی، مقلّدان خودش و دیگر مجتهدان، و بلکه بر خودش، ولایت دارد و اگر حکمی را با توجّه به موازین آن صادر کند، باید همگان، حتّی سایر فقها، و بلکه خودش، آن را رعایت و به آن عمل کنند. دلیل این امر، همان

گونه که اشاره شد، اطلاق ادلّه ی لفظی ولایت است.(۱) افزون بر این، چنین چیزی از لوازم عقلی یا عقلایی رهبری و زعامت جامعه محسوب می شود.

در مقابل این نظر، گروهی به دلیل برخورد با واژه ی «ولایت» به معنای قیمومت و سرپرستی که در آن مولّی علیه (کسی که بر او ولایت است) عاجز از اداره ی امور خویش و تشخیص مصالح و مفاسد خود است، گمان کرده اند «ولایت فقیه» نیز منحصر در همین دایره، یعنی مخصوص به «قُصَّر»(۲) می باشد. در حالی که «ولایت» در فقه، دو مورد کاربرد دارد. فقط در یکی از آنها ناتوانی مولّی علیه مطرح است و در دیگری، یعنی ولایت فقیه به معنای زمام داری چنین چیزی مطرح نیست.

بنابراین، «ولایت فقیه»، به معنای رهبری، مستلزم ناتوانی کسانی که تحت ولایت قرار دارند، نیست تا ادّعا شود: «جمهوری اسلامی زیر حاکمیت ولایت فقیه یک جمله ی متناقضی است.»(۴) بلکه در عین اذعان به کمال و توانایی افراد تحت ولایت، باز این ولایت، به معنای زعامت و رهبری، ثابت است، زیرا اداره ی جامعه بدون آن میسّر نیست. از این رو، سایر فقها، در عین داشتن مقام ولایت بنابر نظریه ی انتصاب که رأی مشهور و صحیح است ناگزیرند از حکم فقیهی که تصدّی امور را به دست گرفته، اطاعت کنند و اگر این اطاعت به دلیل قصور و ناتوانی آنها بود، چگونه ادلّه ی ولایت فقیه آنها را شامل می شد؟!

امّا در ناحیه ی دوم، فقیه بر تمام شئون اجتماعی جامعه ولایت دارد و می تواند بر اساس موازین در آن حکم کند و اگر چنین

کرد، اطاعت از او بر همگان واجب است. دلیل این امر نیز اطلاق ادلّه ی لفظی و استلزام ولایت و زعامت نسبت به چنین چیزی است.

البته از آنجا که فقیه، ولایت خود را از ناحیه ی شارع به دست آورده، ناگزیر است در چارچوب ضوابطی که شارع در زمینه های گوناگون ارایه کرده، عمل کند. اگر آنچه نسبت به آن می خواهد اعمال ولایت نماید از مباحات شرعی باشد یعنی از اموری که نه واجب است و نه حرام، هر چند مستحب یا مکروه باشد میزان برای اعمال ولایت «وجود مصلحت» خواهد بود. یعنی اگر در آن منافعی برای عموم جامعه یا نظام اسلامی یا گروهی از مردم وجود داشت، فقیه می تواند به استناد این منفعت امر یا نهی نماید; درست مانند اشخاص که در زندگی خصوصی خود می توانند در دایره ی مباحات شرعی به آنچه مصلحت تشخیص می دهند، عمل کنند. بهترین دلیل بر این مطلب، این آیه ی فقیه آنچه برای نبی اکرم(صلی الله علیه وآله) و ائمه(علیهم السلام)در زمینه ی زعامت و رهبری جامعه ثابت است، برای فقیه اثبات می کند، پس او هم می تواند چنین نماید.(۳) برای تشخیص مصلحت از یک سو باید موازین شرعی در نظر گرفته شود و از سوی دیگر با مراجعه به متخصصان علوم و دانش های بشری وجود منفعت واقعی مورد تأیید قرار گیرد. با این وصف، فقیه در اعمال ولایت برای تشخیص مصلحت ناگزیر است از آرای کارشناسان و خبرگان مختلف بهره برداری کند.

اگر فقیه بخواهد در دایره ی اموری که شارع در آنجا حکمی الزامی از قبیل وجوب

یا حرمت دارد، اعمال ولایت نمایـد و الزام شارع را غیر لازم یا خلاف آن را لازم اعلام کند، این امر مشـروط به رعایت ضوابط «تزاحم» است. «تزاحم» حالتی است که در آن دو الزام شرعی در وضعیتی قرار می گیرند که امتثال و اطاعت هر دو با هم ممکن نیست و اطاعت از هر یک موجب عصـیان دیگری خواهـد شد. در اینجا باید الزام مهمتر را انتخاب و الزام دیگر را که به نوبه ی خود مهمّ است فدای آن کرد.

در امور فردی تشخیص تزاحم و ترجیح اهمّ بر مهمّ از وظایف خود افراد است، ولی در امور اجتماعی این رئیس جامعه است که بایـد در این زمینه اتخاذ موضع کند و بر یکایک افراد جامعه واجب است، از او پیروی نمایند. مثالی که معمولاً برای «تزاحم» در امور فردی ذکر می شود، این است:

اگر شخصـی از کنار منزل مسکونی شخص دیگری عبور کند و بچه ای را در حال غرق شدن در استخر منزل بیابد، با دو وظیفه مواجه می شود که نمی توانـد آن دو را با هم اطاعت کند: ۱. وظیفه ی نجات جان بچه ۲. وظیفه ی عدم ورود به ملک شخصیِ دیگران بـدون اجـازه. در اینجا بایـد وظیفه ی مهم تر که همان نجات جان بچه است بر وظیفه ای که اهمیت کمتری دارد، یعنی عدم ورود به ملک دیگری بدون اذن مالک، ترجیح داده شود.

برای تزاحم در امور اجتماعی می توان چنین موردی را در نظر گرفت: فرض کنید کشور دچار قحطی و کمبود مواد غذایی شده و وضعیت به گونه ای است که اگر

چاره ای اندیشیده نشود، عده ی زیادی کشته می شوند و در نتیجه نظام اسلامی گرفتار بحران می گردد. از سوی دیگر، کشور دارای منابع غذایی غیر حلال، مثل ماهی بدون فلس، است که با حلال شدن آن می توان این بحران را پشت سر گذاشت. در اینجا حکومت اسلامی از دو وظیفه ی: ۱. وجوب حفظ نظام ۲. حرمت خوردن ماهی بدون فلس، یکی را که مهمتر است، یعنی حفظ نظام، را بر دیگری که اهمیت کمتر دارد، یعنی حرمت خوردن ماهی بدون فلس، ترجیح می دهد و خوردن این ماهی را حلال اعلام می کند. ( )

در این صورت، خوردن این ماهی برای عموم مردم در آن شرایط جایز می شود. البته تزاحم در صورتی تحقّق پیدا می کند که راه حل دیگری برای بحران گرسنگی جز این امر وجود نداشته باشد.

با این وصف، احکام صادر شده در ظرف تزاحم مادامی اعتبار دارد که شرایط تزاحم باقی است و با زوال وضعیت مزبور حکم نیز ارزش خود را از دست می دهد و باید به همان حکم شرعی اولی عمل شود.

پس فقیه در دایره ی احکام غیر الزامی ملزم به رعایت مصلحت و در دایره ی احکام الزامی مجبور به رعایت شرایط تزاحم است.

افزون بر این، فقیه موظّف است، به آنچه در اسلام در حوزه های مختلف عمل اجتماعی انسان وارد شده و ما در نظریه ی اندیشه ی مدوّن از آن به «مکتب» و «نظام» یاد می کنیم(۱)، ملتزم باشد و تلاش نماید نظام های اقتصادی، تربیتی، اجتماعی و...اسلام را در خارج عینیّت بخشد. همین امر محدودیت دیگری از سوی شارع در

اعمال ولایت او خواهد بود.

آیا اطلاق ولایت در فقیه به معنای مستبد بودن او در حکومت نیست؟

پرسش

آیا اطلاق ولایت در فقیه به معنای مستبد بودن او در حکومت نیست؟

پاسخ

جواب اجمالی:

«ولایت مطلقه ی فقیه» یک اصطلاح خاصّ فقهی است که به حوزه ی اعمال ولایت و کسانی که تحت ولایت قرار دارند (مولّی علیهم) نظر دارد و محدودیت در این زمینه ها را انکار می کند، ولی این مصطلح هرگز به معنای نفی هرگونه محدودیت و ضابطه ای دراعمال ولایت از سوی فقیه نیست. فقیه نمی تواند بدون هیچ معیاری، تنها به میل و اراده ی خویش در هر زمینه، نسبت به هر کسی حکم کند.

جواب تفصیلی:

«فقیه» در اعمال ولایت محدود به حدودی است و هر چند می تواند در هر زمینه و نسبت به هر کس حکم صادر کند، ولی در صدور این حکم می باید مصلحت، تزاحم و نظام های اسلامی را در نظر گیرد.

پس «ولایت مطلقه ی فقیه» یک اصطلاح خاصّ فقهی است که به حوزه ی اعمال ولایت و کسانی که تحت ولایت قرار دارند (مولّی علیهم) نظر دارد و محدودیت در این زمینه ها را انکار می کند، ولی این مصطلح هرگز به معنای نفی هرگونه محدودیت و ضابطه ای دراعمال ولایت از سوی فقیه نیست و هیچ فقیهی از آن، این معنا را اراده نکرده است، بلکه اعتقادات ما چنین چیزی را نسبت به امامان معصوم(علیهم السلام)نیز نمی پذیرد که آن بزرگواران بدون هیچ ضابطه و میزان و ملاکی می توانستند حکم کنند. از این بالاتر عدلیه اعتقاد دارند: خداوند نیز به گزاف و بدون ضابطه، حکم نمی کند. پس چگونه ممکن است فقیه بتواند بدون هیچ معیاری تنها به میل و اراده

ی خویش در هر زمینه نسبت به هر کسی حکم کند؟!!

متأسفانه، جهل یا تجاهل نسبت به این مطلب باعث شده، گروهی «ولایت مطلقه فقیه» را با «حکومت مطلقه» که در مباحث سیاسی مطرح است، یکسان گمان کنند و آنچه در آن زمینه گفته شده، به مبحث ولایت فقیه سرایت دهند. در حالی که «حکومت مطلقه» حکومتی است که حاکم در آن هیچ گونه محدودیتی در اعمال حکومت ندارد و ملزم نیست هیچ ملاک و میزان و ضابطه ای را رعایت کند. اما فقیه، ملزم به رعایت موازین خاصی در اعمال ولایت است.

: در صورت تشکیل حکومتی با زعامت فقیه و تصویب یک قانون اساسی زیر نظر او و با توجه به ولایت مطلقه ی وی، آیا فقیه می تواند خود قانون را تغییر دهد یا در محدوده ای گسترده تر، دخالت مستقیم نماید؟ ارزش چنین قانونی چیست؟

پرسش

: در صورت تشکیل حکومتی با زعامت فقیه و تصویب یک قانون اساسی زیر نظر او و با توجه به ولایت مطلقه ی وی، آیا فقیه می تواند خود قانون را تغییر دهد یا در محدوده ای گسترده تر، دخالت مستقیم نماید؟ ارزش چنین قانونی چیست؟

پاسخ

جواب اجمالی:

با توجه به شقوق زیر، پاسخ اول و دوم عبارتند از:

أ. عدم دخالت فقیه در خارج از محدوده ی تعیین شده در قانون، تصریح نشده است. در این صورت ولی فقیه می تواند به استناد ولایت مطلقه ی خود، در اموری که به دیگران واگذار شده، مستقیماً دخالت نماید.

ب. عدم دخالت فقیه در خارج از محدوده ی تعیین شده در قانون، تصریح شده است. در این صورت سه فرض کلی متصور است:

۱. مصالح اقتضا کننده ی قانون همچنان باقی اند و هیچ تزاحمی وجود ندارد.

۲. مصالح اقتضا کننده ی قانون همچنان باقی اند; اما تزاحمی در کار است.

۳. مصالح اقتضا کننده ی قانون تغییر کرده اند.

در فرض اول، فقیه می بایست در محدوده ی قانون عمل کند، در فرض دوم، فقیه می تواند تا وقتی تزاحم وجود دارد، اجرای قانون را به شکل تعیین شده، مدتی تعطیل نماید و در فرض سوم، وجود قانون دیگری ضرورت دارد که پس از وضع قانون جدید، اطاعت از آن بر همگان، از جمله شخص فقیه، لازم است.

پاسخ پرسش سوم به قرار زیر است:

قانون اساسی از یک سو مصداقی از میثاق ملی می باشد که امری التزام آور برای تمامی افراد کشور است; حتی برای آنها که به نحوی ولایت فقیه را نپذیرفته اند و از سوی دیگر، پذیرش مردم

نسبت به چنین قانونی که در آن شکل حکومت نیز بیان شده است، سندی بر پشتوانه ی مردمی نظام و تعلق اراده ی ملی نسبت به تحقق آن خواهد بود.

جواب تفصیلی:

قبل از پاسخ به سؤال لازم است ابتدا خود سئوال را توضیح دهیم.

مفاد ادلّه ی ولایت فقیه، ولایت مطلقه را برای فقیه جامع شرایط اثبات می کند. حال اگر در کشوری حکومتی با زعامت یک فقیه تشکیل و در آن کشور یک قانون اساسی با هدایت و حمایت فقیه مزبور، تهیه و تصویب شود و در آن محدوده های مشخصی برای دخالت مستقیم فقیه تعیین گردد و زمینه های دیگر حکومتی بر عهده ی کارگزاران دیگر گذاشته و در عین حال زعامت عظمای فقیه پذیرفته شود، این پرسش ها مطرح خواهد شد:

۱. آیا فقیه مزبور می تواند در محدوده ای گسترده تر از آنچه در این قانون آمده، دخالت مستقیم داشته باشد؟

۲. آیا می تواند خود این قانون را تغییر دهد؟

۳. ارزش چنین قانونی در نظام ولایت فقیه، بویژه از دیدگاه نظریه ی انتصاب که نظریه صحیح است، چیست؟

پاسخ به دو پرسش اول: در محدوده ی اختیارات(۲) ولی فقیه مطرح می شود که اگر وی با توجّه به ضوابط معیّن شرعی حکمی را متناسب با شرایط صادر کرد، بر همگان، از جمله خود او، اطاعت از این حکم واجب است. قانون اساسی در واقع مجموعه ای از احکام الهی و ولایی محسوب می شود که احکام ولایی آن برای شرایط معیّنی، وضع می گردد و مادامی که آن مصالح وجود دارد، هیچ کس نمی تواند با آن مخالفت کند، چه فقیه باشد، چه غیر

فقیه، چه رهبر باشد و چه غیر رهبر.

بنابراین، مادامی که قانون به دلیل بقای مصالح اقتضا کننـده ی آن به اعتبار خود باقی است، فقیه می بایست در محـدوده ی آن عمل کند، مگر در مواردی که گرفتار تزاحم بین اجرای قوانین یا بین قانون و احکام شرع یا بین احکام شرعی شود. البته این امر در صورتی است که در قانون مزبور به عـدم دخالت فقیه در خارج از محـدوده ی تعیین شـده در قانون، تصـریح شـده باشد. اما اگر برخی امور مستقیماً به فقیه واگـذار شـده باشـد، ماننـد آنچه در اصل یک صدودهم قانون اساسـی جمهوری اسـلامی ایران اتفاق افتاده است و اموری به دیگر نهادها و بخش های حکومت سپرده شده باشد، ولی در قانون منعی از دخالت فقیه در خارج آنچه در قانون به آن تصـریح شده، نشده باشد فقیه به اسـتناد ولایت مطلقه خود می تواند در اموری که در قانون مسـئولیت آنها را به ارگان یا شخص خاصی واگذار نکرده، مستقیماً دخالت کند.

اگر مصالح مقتضـی یک حکم، به تشـخیص فقیه، یا مشاوران کارشناس او، تغییر و در نتیجه وجود قانون دیگری، ضرورت پیدا کند، فقیه می تواند دسـتور جانشـین ساختن قانون اساسی جدید، به جای قانون اساسی پیشین، یا بازنگری در قانون اساسی سابق را صـادر نمایـد. پس از وضع قـانون جدیـد، اطـاعت از آن بر همگـان، از جمله شـخص فقیه، لازم خواهـد بود. اگر در مواردی اجرای قانون یا تحقق امری به شـکل تعیین شـده در قانون با مصالـح نظام یا احکام اسـلامی ناسازگار باشد و در واقع تزاحم پیدا شود، فقیه می تواند اجرای قانون

یا تحقق آن امر به شکل معین شده در قانون را برای مدتی که مشکل مزبور وجود دارد، تعطیل کند.

پاسخ به پرسش سوم:

پرسش سوم،هنگامی قابل پاسخ است که به یک نکته توجّه کنیم:

در یک کشور، هنگامی که حکومت اسلامی، به رهبری فقیه جامع الشرایط تشکیل شود، همواره گروهی که ولایت فقیه را، اجتهاداً یا تقلیداً، نپذیرفته اند و یا در محدوده ی ولایت او با دیگران اختلاف نظر دارند، پیدا می شوند. این اقلیّت از دیدگاه نظریاتشان خود را ملزم به اطاعت از فقیه در تمام موارد یا برخی از آنها، نمی بینند; ولی وجود یک «میثاق ملّی» را امری التزام آور برای تمام افراد کشور می شمارند و اگر چنین قانونی وجود داشته باشد، خود را ملزم به اطاعت از آن می دانند. قانون اساسی که به آرای عمومی مردم گذاشته می شود،می تواند مصداقی از این میثاق ملّی باشد و در واقع چنین چیزی خود یکی از مصالحی است که وجود قانون اساسی را در یک کشور اقتضا می کند. به این ترتیب، پاسخ پرسش سوم نیز آشکار می شود. از سوی دیگر، پذیرش مردم نسبت به چنین قانونی که در آن شکل حکومت نیز بیان شده است، سندی بر پشتوانه ی مردمی نظام و تعلق اراده ی ملی نسبت به تحقق آن خواهد بود.

در صورت تشکیل حکومتی با زعامت فقیه و تصویب یک قانون اساسی زیر نظر او و با توجه به ولایت مطلقه ی وی، آیا فقیه می تواند خود قانون را تغییر دهد یا در محدوده ای گسترده تر، دخالت مستقیم نماید؟ ارزش چنین قانونی چیست؟

پرسش

در صورت تشکیل حکومتی با زعامت فقیه و تصویب یک قانون اساسی زیر نظر او و با توجه به ولایت مطلقه ی وی، آیا فقیه می تواند خود قانون را تغییر دهد یا در محدوده ای گسترده تر، دخالت مستقیم نماید؟ ارزش چنین قانونی چیست؟

پاسخ

جواب اجمالی:

با توجه به شقوق زیر، پاسخ اول و دوم عبارتند از:

أ. عدم دخالت فقیه در خارج از محدوده ی تعیین شده در قانون، تصریح نشده است. در این صورت ولی فقیه می تواند به استناد ولایت مطلقه ی خود، در اموری که به دیگران واگذار شده، مستقیماً دخالت نماید.

ب. عدم دخالت فقیه در خارج از محدوده ی تعیین شده در قانون، تصریح شده است. در این صورت سه فرض کلی متصور است:

۱. مصالح اقتضا کننده ی قانون همچنان باقی اند و هیچ تزاحمی وجود ندارد.

۲. مصالح اقتضا کننده ی قانون همچنان باقی اند; اما تزاحمی در کار است.

۳. مصالح اقتضا کننده ی قانون تغییر کرده اند.

در فرض اول، فقیه می بایست در محدوده ی قانون عمل کند، در فرض دوم، فقیه می تواند تا وقتی تزاحم وجود دارد، اجرای قانون را به شکل تعیین شده، مدتی تعطیل نماید و در فرض سوم، وجود قانون دیگری ضرورت دارد که پس از وضع قانون جدید، اطاعت از آن بر همگان، از جمله شخص فقیه، لازم است.

پاسخ پرسش سوم به قرار زیر است:

قانون اساسی از یک سو مصداقی از میثاق ملی می باشد که امری التزام آور برای تمامی افراد کشور است; حتی برای آنها که به نحوی ولایت فقیه را نپذیرفته اند و از سوی دیگر، پذیرش مردم نسبت

به چنین قانونی که در آن شکل حکومت نیز بیان شده است، سندی بر پشتوانه ی مردمی نظام و تعلق اراده ی ملی نسبت به تحقق آن خواهد بود.

جواب تفصیلی:

قبل از پاسخ به سؤال لازم است ابتدا خود سئوال را توضیح دهیم.

مفاد ادلّه ی ولایت فقیه، ولایت مطلقه را برای فقیه جامع شرایط اثبات می کند. حال اگر در کشوری حکومتی با زعامت یک فقیه تشکیل و در آن کشور یک قانون اساسی با هدایت و حمایت فقیه مزبور، تهیه و تصویب شود و در آن محدوده های مشخصی برای دخالت مستقیم فقیه تعیین گردد و زمینه های دیگر حکومتی بر عهده ی کارگزاران دیگر گذاشته و در عین حال زعامت عظمای فقیه پذیرفته شود، این پرسش ها مطرح خواهد شد:

۱. آیا فقیه مزبور می تواند در محدوده ای گسترده تر از آنچه در این قانون آمده، دخالت مستقیم داشته باشد؟

۲. آیا می تواند خود این قانون را تغییر دهد؟

۳. ارزش چنین قانونی در نظام ولایت فقیه، بویژه از دیدگاه نظریه ی انتصاب که نظریه صحیح است، چیست؟

پاسخ به دو پرسش اول: در محدوده ی اختیارات(۲) ولی فقیه مطرح می شود که اگر وی با توجّه به ضوابط معیّن شرعی حکمی را متناسب با شرایط صادر کرد، بر همگان، از جمله خود او، اطاعت از این حکم واجب است. قانون اساسی در واقع مجموعه ای از احکام الهی و ولایی محسوب می شود که احکام ولایی آن برای شرایط معیّنی، وضع می گردد و مادامی که آن مصالح وجود دارد، هیچ کس نمی تواند با آن مخالفت کند، چه فقیه باشد، چه غیر فقیه،

چه رهبر باشد و چه غیر رهبر.

بنابراین، مادامی که قانون به دلیل بقای مصالح اقتضا کننده ی آن به اعتبار خود باقی است، فقیه می بایست در محدوده ی آن عمل کند، مگر در مواردی که گرفتار تزاحم بین اجرای قوانین یا بین قانون و احکام شرع یا بین احکام شرعی شود. البته این امر در صورتی است که در قانون مزبور به عدم دخالت فقیه در خارج از محدوده ی تعیین شده در قانون، تصریح شده باشد. اما اگر برخی امور مستقیماً به فقیه واگذار شده باشد، مانند آنچه در اصل یک صدودهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران اتفاق افتاده است و اموری به دیگر نهادها و بخش های حکومت سپرده شده باشد، ولی در قانون منعی از دخالت فقیه در خارج آنچه در قانون به آن تصریح شده، نشده باشد فقیه به استناد ولایت مطلقه خود می تواند در اموری که در قانون مسئولیت آنها را به ارگان یا شخص خاصی واگذار نکرده، مستقیماً دخالت کند.

اگر مصالح مقتضی یک حکم، به تشخیص فقیه، یا مشاوران کارشناس او، تغییر و در نتیجه وجود قانون دیگری، ضرورت پیدا کند، فقیه می تواند دستور جانشین ساختن قانون اساسی جدید، به جای قانون اساسی پیشین، یا بازنگری در قانون اساسی سابق را صادر نماید. پس از وضع قانون جدید، اطاعت از آن بر همگان، از جمله شخص فقیه، لازم خواهد بود. اگر در مواردی اجرای قانون یا تحقق امری به شکل تعیین شده در قانون با مصالح نظام یا احکام اسلامی ناسازگار باشد و در واقع تزاحم پیدا شود، فقیه می تواند اجرای قانون یا

تحقق آن امر به شکل معین شده در قانون را برای مدتی که مشکل مزبور وجود دارد، تعطیل کند.

پاسخ به پرسش سوم:

پرسش سوم،هنگامی قابل پاسخ است که به یک نکته توجّه کنیم:

در یک کشور، هنگامی که حکومت اسلامی، به رهبری فقیه جامع الشرایط تشکیل شود، همواره گروهی که ولایت فقیه را، اجتهاداً یا تقلیداً، نپذیرفته اند و یا در محدوده ی ولایت او با دیگران اختلاف نظر دارند، پیدا می شوند. این اقلیّت از دیدگاه نظریاتشان خود را ملزم به اطاعت از فقیه در تمام موارد یا برخی از آنها، نمی بینند; ولی وجود یک «میثاق ملّی» را امری التزام آور برای تمام افراد کشور می شمارند و اگر چنین قانونی وجود داشته باشد، خود را ملزم به اطاعت از آن می دانند. قانون اساسی که به آرای عمومی مردم گذاشته می شود،می تواند مصداقی از این میثاق ملّی باشد و در واقع چنین چیزی خود یکی از مصالحی است که وجود قانون اساسی را در یک کشور اقتضا می کند. به این ترتیب، پاسخ پرسش سوم نیز آشکار می شود. از سوی دیگر، پذیرش مردم نسبت به چنین قانونی که در آن شکل حکومت نیز بیان شده است، سندی بر پشتوانه ی مردمی نظام و تعلق اراده ی ملی نسبت به تحقق آن خواهد بود.

نسبت بین ولایت و مرجعیت چیست؟

پرسش

نسبت بین ولایت و مرجعیت چیست؟

پاسخ

جواب اجمالی:

«مرجعیت» در فرهنگ شیعی، آمیزه ای از شأن «افتا» و «ولایت» بوده است و مراجع عظام، هم در احکام کلی الهی مردم را ارشاد می کردند و هم در مسایل جزئی اجتماعی زعامت آنها را بر عهده داشتند. و گاه حتی به قضاوت نیز می پرداختند.

امااگر دو شأن «افتا» و «ولایت» را تفکیک و فقط بر اوّلی عنوان مرجعیت را اطلاق کنیم، با چند پرسش مواجه می شویم:

۱. آیا تفکیک مرجعیت از رهبری جایز است؟

۲. بر فرض امکان تفکیک، آیا تعدد رهبری و تعدد مراجع جایز است؟

۳. بر فرض تفکیک مرجعیت و رهبری، آیا می توان در تمام احکام اجتماعی و فردی از غیر رهبر تقلید کرد؟

جواب این پرسش ها به ترتیب عبارتند از:

أ. نکته ی مرجعیت فقیه، تخصّص او در فقه و توانایی او بر استنباط احکام الهی از منابع شرعی است. در حالی که نکته ی رهبری افزون بر این امر، توانایی در اداره ی جامعه بر اساس معیارها و ارزش های اسلامی می باشد.

از این رو، امکان دارد کسی به دلیل توانایی بیشتر فقهی، بر فقیه دیگر در «مرجعیت» ترجیح داده شود، ولی به جهت توانایی آن دومی بر اداره ی جامعه، او در امر رهبری بر این شخص رجحان داشته باشد.

با این وصف، تفکیک مرجعیت از رهبری امری معقول و در برخی موارد لازم است.

ب. قاعده ی اوّلی در رهبری، وحدت و در مرجعیت، تعدّد است، هر چند امکان عکس آن برای هر دو وجود دارد. همان گونه که وحدت آنها و تحقّق یک رهبر مرجع نیز ممکن می باشد.

ج. از آنجا که

تبعیت از رهبر بر همگـان واجب و نقض حکم او از سوی تمـام فقهـا مردود است، مردم در مسایـل اجتمـاعی نمی تواننـد از غیر رهبر تقلیـد کننـد و آنچه در پاسـخ به سؤال نخست بیـان شـد، اختصاص به مسایل فردی دارد و در این حوزه است که مردم می توانند ازغیر رهبر تقلید نمایند.

جواب تفصیلی:

رسـول گرامی اسـلام(صـلی الله علیه وآله) از سه شـأن عمـده برخوردار بودنـد: ۱. تبلیغ آیـات الهی و رسانـدن احکام شـرعی و راهنمایی مردم ۲. قضـاوت در موارد اختلاف و رفع خصومت از میان مردم ۳. زمامداری جامعه ی اسلامی و تدبیر آن. که تمام این شئون برای فقها در روزگار غیبت ثابت می باشد و آنها از سه شأن برخوردارند: ۱. افتا و بیان احکام کلّی الهی برای مردم و هدایت آنها از این جهت، ۲. قضاوت و داوری و رفع خصومت، ۳. ولایت و زمامداری.

امر دیگری است. در مقابلِ مفهوم «مرجعیت»، مفهوم «تقلید» قرار می گیرد؛ یعنی هرگاه کسی «مرجع» است، دیگرانی «مقلّد» او هستند. از این رو، برای تحلیل مفهوم «مرجعیت» ناگزیر از توضیح معنای «تقلید» نیز هستیم.

«تقلید» در زبان فارسی بار معنایی دارد که حکایت از پیروی بدون دلیل از کسی می کند. اقبال در شعر معروف خود:

خلق را «تقلیدشان» بر باد داد ای دو صد لعنت بر این «تقلید»باد

به همین مفهوم نظر دارد، ولی در مصـطلح فقهی مراد از «تقلید»، مراجعه ی غیر متخصّص، در یک امر تخصّصـی، به متخصـص آن می باشد. به همین دلیل، بر خلاف مفهوم نخست که در نظر عقلا منفی و مطرود است، این معنا کاملاً مقبول و معقول می

باشد و مهمترین دلیل بر جواز تقلید در مسایل دینی، همین نکته عقلایی است که انسان غیر متخصّص باید در مسایل تخصّصی به متخصّص آن مراجعه نماید و تمام ادّله ی لفظی تقلید از قبیل آیه ی «فاسئلوا أهل الذکر إن کنتم لا تعلمون»(۱)]اگر چیزی را نمی دانید از عالمان سؤال کنید.[و یا روایات به همین امر مقبول در نزد عقلا نظر دارد.

با این وصف، نکته ی مرجعیت فقیه، تخصّص او در فقه و توانایی او بر استنباط احکام الهی از منابع شرعی است. در حالی که نکته ی رهبری افزون بر این امر، توانایی در اداره ی جامعه بر اساس معیارها و ارزش های اسلامی می باشد.

از این رو، امکان دارد کسی به دلیل توانایی بیشتر فقهی، بر فقیه دیگر در «مرجعیت» ترجیح داده شود،(۲) ولی به جهت توانایی آن دومی بر اداره ی جامعه، او در امر رهبری بر این شخص رجحان داشته باشد.

با این وصف، تفکیک مرجعیت از رهبری امری معقول و در برخی موارد لازم است.

نسبت به سؤال دوم، یعنی مسئله ی تعدّد رهبری یا مرجعیت و وحدت آن، بعد از امکان تفکیک، باید توجّه داشت که چون رجوع به مرجع از باب رجوع جاهل به عالم و غیر متخصّص به متخصّص است، وجود متخصّصان متعدّد و مراجع گوناگون در جامعه ی اسلامی، امری ممکن، بلکه مطلوب، است، تا همگان به راحتی بتوانند به آنها مراجعه کنند و احکام خود را به دست آورند. اما مسئله ی رهبری و اداره ی جامعه ی اسلامی چون با نظم اجتماع ارتباط دارد و کثرت مراکز تصمیم گیری در آن

موجب اغتشاش می شود و اطاعت از رهبر بر همگان، حتّی سایر فقها واجب است، قاعـده اقتضا می کند، رهبر یکی باشد، بویژه که سـرزمین و کشور از دیـد اسـلام تعـدّدی نـدارد و «سـرزمین اسـلام» یگانه و کشور واحد تلقّی می شود. البته ممکن است در شرایط خاص مصالح اقتضا کند که رهبری های منطقه ای و یا اشکال دیگری از رهبری وجود داشته باشد. ولی به هر حال، باید تمامی این رهبری ها با هم هماهنگ باشـند و به یک رویه عمل کنند، تا امّت اسـلام گرفتار تشـتّت نشود. در حالی که ضرورت ندارد فتوای مراجع گوناگون یکسان باشد، بلکه هر فقیهی ملزم است به مقتضای تشـخیص خود، بر اساس ضوابط اسـتنباط، فتوا دهـد.پس قاعده ی اوّلی در رهبری، وحدت و در مرجعیت، تعدّد است، هر چند امکان عکس آن برای هر دو وجود دارد. همان گونه که وحدت آنها و تحقّق یک رهبر مرجع نیز ممکن می باشد.

درباره ی سؤال سوم، یعنی امکان تقلید در تمام مسایل از غیر رهبر، باید به این نکته توجه کرد که رهبر در هنگام «حکم» افزون بر شرایط خارجی، احکام کلّی الهی و نظام های اسلامی را نیز در نظر می گیرد و در این مقام، آنچه برای او ملاک خواهد بود، فتوای خود اوست. از سوی دیگر، گفتیم که حکم رهبر برای همگـان مطاع و لازم الاجراء است. حال اگر مردم بتواننـد در تمام مسایل فردی و اجتماعی ازغیر رهبر تقلیـد کننـد و از سوی دیگر، ملزم باشـند در احکام از رهبر تبعیت نماینـد، چه بسا در برخی موارد گرفتار مشکل شوند; یعنی رهبر به استناد

فتوای خاصّی که در یک زمینه ی اجتماعی دارد، حکمی را صادر کند و خود او اذعان داشته باشد که اگر فتوایش چیز دیگری بود، این حکم را صادر نمی کرد، در عین حال فتوای مرجع تقلید مردم، همان حکم دیگر باشد، در این صورت، مردم چگونه ملزم به اطاعت از رهبر خواهند بود؟

با توجّه به این مشکل، به نظر می رسد چون تبعیت از رهبر بر همگان واجب و نقض حکم او از سوی تمام فقها مردود است، مردم در مسایل اجتماعی نمی توانند از غیر رهبر تقلید کنند و آنچه در پاسخ به سؤال نخست بیان شد، اختصاص به مسایل فردی دارد و در این حوزه است که مردم می توانند ازغیر رهبر تقلید نمایند

اگر ائمه(ع) حق قانون گذاری ندارند، پس چرا امام علی(ع) بر اسب، زکات مقرر فرمود و امام جواد علاوه بر خمس معمولی، برای یک بار خمس دیگری نیز در اموال قرار داد؟

پرسش

اگر ائمه(ع) حق قانون گذاری ندارند، پس چرا امام علی(ع) بر اسب، زکات مقرر فرمود و امام جواد علاوه بر خمس معمولی، برای یک بار خمس دیگری نیز در اموال قرار داد؟

پاسخ

در اینجا احکام حکومتی با احکام کلّی شرعی اشتباه شده است، احکام کلّی همان قوانین ثابت و مستمرّی است که در هر زمان و مکان تا روز قیامت باقی و برقرار است، ولی احکام حکومتی، احکامی است که به خاطر ضرورتها و مانندآن به طور موقّت قرار داده می شود (مانند حکم تحریم تنباکو که در یک روز به خاطر مبارزه با استعمار اقتصادی انگلستان از سوی مرجع بزرگی وضع شد و در روز دیگر که خطر پایان یافت برداشته شد).

از قرائنی که در روایت امام جواد(ع) آمده است به خوبی استفاده می شود که هنگام ورود آن حضرت به بغداد، شیعیان در مضیقه سختی بودند و امام تعدّد خمس را در آن سال مخصوص، برای حلّ این مشکل قرار داد و در واقع احکام عناوین ثانویه و ضرورت را بر یکی از مصادیق آن تطبیق فرمود، نه اینکه تشریع تازه ای شده باشد.

حکم زکات که در روایت امیر مؤمنان علی(ع) آمده است نیز می تواند همین گونه باشد و لذا این حکم محدود به همان زمان بود و فقها آن را به عنوان یک تشریع عام تلقّی نکرده و بر طبق آن فتوا نداده اند.

آیا فقیه دارای ولایت مطلقه به اندازه ولایت انبیاء وامامان(علیهم السلام) است؟

پرسش

آیا فقیه دارای ولایت مطلقه به اندازه ولایت انبیاء وامامان(علیهم السلام) است؟

پاسخ

امام خمینی(قدس سره) معتقد بودند تمام اختیاراتی که ولی معصوم داراست, ولی فقیه نیزهمان اختیارات را دارد. مگراینکه چیزی استثنا شده باشد. امام فرموده اند:(اصل این است که فقیه دارای شرایط حاکمیت درعصرغیبت همان اختیارات وسیع معصوم را داشته باشد, مگرآنکه دلیل خاصی داشته باشیم که فلان امرازاختصاصات ولی معصوم است.) ازجمله جهاد ابتدایی که مشهوربین فقها این است که ازاختصاصات ولی معصوم میباشد.ازچنین ولایتی در باب اختیارات ولی فقیه به(ولایت مطلقه) تعبیرمیکنند. قید (مطلقه) درمقابل نظرکسانی است که معتقدند فقیه فقط درموارد ضروری حق تصرف ودخالت دارد. پس اگربرای زیباسازی شهرنیازبه تخریب خانه ای باشد چون چنین چیزی ضروری نیست فقیه نمی تواند دستورتخریب آن را صادرکند. این فقها به ولایت مقید نه مطلق معتقند, برخلاف معتقدان به ولایت مطلقه فقیه, که تمامی موارد نیازجامعه اسلامی را چه اضطراری وچه غیراضطراری درقلمرو تصرفات شرعی فقیه میدانند.

با توجه به اینکه ولایت فقیه, مطلق است, آیا وی میتواند اصول دین واحکام آن را تغییردهد؟

پرسش

با توجه به اینکه ولایت فقیه, مطلق است, آیا وی میتواند اصول دین واحکام آن را تغییردهد؟

پاسخ

خیر, قابل توجه است که؛ ولی فقیه ازآن رو که به احکام اسلامی آگاهی کامل دارد ومصالح جامعه را بهتر از دیگران میداند, میتواند اجرای برخی از احکام را برای حفظ مصالح مهمترمتوقف کند. درچنین مواردی فقیه حکم اسلامی دیگری را اجرا مینماید دراین صورت احکام اسلام عوض نشده است, بلکه حکمی مهمتربرمهم, پیشی گرفته است واین خود از احکام قطعی اسلام است. اما, درباره اصول دین که اسلام, برآن بنا شده است, به هیچ وجه جایزنیست که برای حفظ مصلحت دیگری اصول دین تغییریابد, زیرا درتزاحم میان اصول دین با اموردیگر, اصول دین مقدم است. از این رو اگرولی فقیه درصدد انکاریا تغییراصول دین برآید, مخالفت با اسلام کرده است واین مخالفت او را از عدالت ساقط میگرداند وپس ازآن ولایت از وی سلب میشود وحکم او ارزش ندارد. اگرگفته شود ولی فقیه دارای ولایت مطلقه است واوممکن است ازقدرت مطلقه اش براین امرمدد بگیرد پاسخ این است که مراد ازولایت مطلقه این است که آنچه پیغمبراکرم وامامان معصوم درآن ولایت داشته اند جز درموارد استثنایی جزء اختیارات ولی فقیه است, انکاریا تغییراصول دین برای پیامبراکرم وائمه اطهارهم روانیست تا چه رسد به ولی فقیه.

آیا میتوان ازولی فقیه انتقاد کرد؟

پرسش

آیا میتوان ازولی فقیه انتقاد کرد؟

پاسخ

میتوان ازولی فقیه کرد. بلکه براساس تعالیم دینی معتقدیم یکی از حقوق رهبربرمردم لزوم دلسوزی وخیرخواهی برای اوست.این حق تحت عنوان(النصیحه لائمّه المسلمین) تبیین شده است. نصیحت دراین عبارت به معنای پند واندرزنیست, بلکه دلسوزی وخیرخواهی برای رهبران اسلامی است؛ بنابراین نه تنها انتقاد ازولی فقیه جایزاست, بلکه واجب شرعی مسلمانان است, ومنافع ومصالح شخصی یا گروهی نباید مانع انجام آن شود. درانتقاد ازرهبرباید اخلاق اسلامی, شرایط عمومی انتقاد, قداست رهبروعدم سوء استفاده دشمن را درنظر گرفت. به نظر میرسد برای رعایت همه اصول مزبور, بهترین شیوه انتقاد, نوشتن نامه به دبیرخانه مجلس خبرگان وبیان موارد لازم است.

چرا ولایت فقیه همانند ریاست جمهوری دوره ای نباشد, تا از مضرات تمرکزقدرت دردست یک نفرجلوگیری کنیم؟

پرسش

چرا ولایت فقیه همانند ریاست جمهوری دوره ا…نباشد, تا از مضرات تمرکزقدرت دردست یک نفرجلوگیری کنیم؟

پاسخ

یکی ازشرایط رهبر, عدالت وتقواست, وقانون, مجلس خبرگان را موظف کرده است هم در مقام کشف وتشخیص(آغاز رهبری) وهم در مقام بقا,(استمرار رهبری) رهبراین صفات را داشته باشد. هرگاه وبه هردلیل منطقی خبرگان به این نتیجه رسیدند که رهبرشرایط رهبری را ازدست داده است ویا کس دیگری در زمان رهبری ایشان پیدا شده که از اواقوی وبهتر است, رهبری خود به خود از مقام خود عزل شده ولازم است خبرگان عزل ایشان را اعلام کنند وفقیه دیگری را جانشین وی سازند. دراین صورت دیگرلازم نیست هرازچند گاهی انتخابات صورت گیرد. گذشته ازآنکه با اقتدار رهبری ونقطه ثبات بودن ایشان درجامعه سازگاری ندارد.

اگر ولی فقیه معصوم نیست, اطاعت بیچون وچرا از وی چه توجیهی دارد؟

پرسش

اگر ولی فقیه معصوم نیست, اطاعت بیچون وچرا از وی چه توجیهی دارد؟

پاسخ

اگر به سیره عملی شیعیان توجه کنیم, میيابیم آنها بیچون وچراازمراجع, تقلید میکرده اند وبه فتوای آنان عمل مینموده اند, در حالی که هیچ کس معتقد به عصمت مراجع نبوده, بلکه باتغییر فتوای مرجع میفهمیدند نه تنها او عصمت ندارد, که قطعاً اشتباه هم کرده است. اگراحتمال خطا, مجوّز سرپیچی ازدستور حاکم باشد, چون این احتمال هیچ گاه منتفی نیست, اطاعت ازحاکم هیچ گاه تحقق نخواهد یافت وحکومت ازبین خواهد رفت. اطاعت نکردن ازحاکم موجب هرج ومرج واختلال نظام جامعه میگردد. ضرر ناشی ازاین هرج ومرج بسیار بیشتر از ضرری است که گاه در اثر اطاعت از یک دستور اشتباه به جامعه وارد میشود. روش خردمندان اعتنا نکردن به احتمالات ضعیف به هنگام عمل است. حال اگر به خصوصیات ولی فقیه توجه کنیم ودر نظر داشته باشیم که حاکم اسلامی همیشه درهر کاری باصاحبنظران ومتخصصان مشورت میکند وبعد تصمیم میگیرد ومردم هم وظیفه دارند ازخیرخواهی ومصلحت اندیشی برای حاکم شرعی مضایقه نکنند, احتمال خطا تا حد بسیاری کاهش میيابد ودیگر معقول نیست ازدستورهای اوسرپیچی کنیم.

آیا اختیارات و وظایف ولی فقیه منحصر به اموری است که در قانون اساسی آمده یا اینکه موارد مذکور صرفاً نمونه هایی از اختیارات رهبر است؟

پرسش

آیا اختیارات و وظایف ولی فقیه منحصر به اموری است که در قانون اساسی آمده یا اینکه موارد مذکور صرفاً نمونه هایی از اختیارات رهبر است؟

پاسخ

در قانون اساسی اصلی تصویب شده که در آن اختیارات ووظایف ولی فقیه مشخص شده است, ولی در این اصل مواردی ذکر شده که معمولاً مورد احتیاج است, نه اینکه اختیارات او منحصر به موارد مذکور باشد, چرا که در اصل دیگری از قانون اساسی ولایت مطلقه برای ولی فقیه اعلام شده است. این دو اصل با هم تعارضی ندارند بلکه توضیح دهنده همدیگرند؛ یعنی یک اصل بیان کننده اختیارات ووظایف ولی فقیه در موارد غالب است, واصل دیگر(ولایت مطلقه فقیه) بیانگراختیارات ولی فقیه درمواردی است که پیش میآید

ونیازاست ولی فقیه تصمیمی بگیرد که خارج ازاختیارات مذکوردر اصل اوّلی است وآن اصل نسبت به این موارد ساکت است.

اختیاراتی که در قانون اساسی برای ولی فقیه برشمرده شده, مستلزم تخصصهای متعدد است. ولی به صورت طبیعی, بودن این تخصصها در یک نفرمشکل است, پس چگونه ولی فقیه برتمام امورکشورحاکم باشد؟

پرسش

اختیاراتی که در قانون اساسی برای ولی فقیه برشمرده شده, مستلزم تخصصهای متعدد است. ولی به صورت طبیعی, بودن این تخصصها در یک نفرمشکل است, پس چگونه ولی فقیه برتمام امورکشورحاکم باشد؟

پاسخ

اگردرقانون اساسی امورمتعددی را بعنوان اختیارات ولی فقیه مطرح کرده اند, مقصود قانونگذاران این نبوده است که ولی فقیه درتمامی آن امور تخصص داشته باشد وشخصاً نظربدهد. ولی فقیه باید مشاورانی از متخصصان مختلف داشته باشد تا آنها درمسائل متفاوت اظهار نظرکنند ونظرمشورتی خود را به ایشان انتقال دهند درنهایت ولی فقیه با توجه به مشورتهایی که انجام میدهد تصمیم میگیرد وسخن نهایی را اعلام میکند.

چرا ولایت فقیه همانند ریاست جمهوری دوره ای نباشد, تا از مضرات تمرکزقدرت دردست یک نفرجلوگیری کنیم؟

پرسش

چرا ولایت فقیه همانند ریاست جمهوری دوره ای نباشد, تا از مضرات تمرکزقدرت دردست یک نفرجلوگیری کنیم؟

پاسخ

یکی ازشرایط رهبر, عدالت وتقواست, وقانون, مجلس خبرگان را موظف کرده است هم در مقام کشف وتشخیص(آغاز رهبری) وهم در مقام بقا,(استمرار رهبری) رهبراین صفات را داشته باشد. هرگاه وبه هردلیل منطقی خبرگان به این نتیجه رسیدند که رهبرشرایط رهبری را ازدست داده است ویا کس دیگری در زمان رهبری ایشان پیدا شده که از اواقوی وبهتر است, رهبری خود به خود از مقام خود عزل شده ولازم است خبرگان عزل ایشان را اعلام کنند وفقیه دیگری را جانشین وی سازند. دراین صورت دیگرلازم نیست هرازچند گاهی انتخابات صورت گیرد. گذشته ازآنکه با اقتدار رهبری ونقطه ثبات بودن ایشان درجامعه سازگاری ندارد.

اگر ولی فقیه نماینده امام زمان (عج) در زمین وولی امر همه مسلمانان جهان است, چرا قانون اساسی به گونه ای تنظیم شده است که ولی فقیه, نمایندگان مجلس خبرگان رهبری ودیگران باید ایرانی باشد؟

پرسش

اگر ولی فقیه نماینده امام زمان (عج) در زمین وولی امر همه مسلمانان جهان است, چرا قانون اساسی به گونه ای تنظیم شده است که ولی فقیه, نمایندگان مجلس خبرگان رهبری ودیگران باید ایرانی باشد؟

پاسخ

بر اساس نظر اسلام, ایده آل این است که حکومت جهانی واحدی داشته باشیم ومرزهای جغرافیایی هیچ دخالتی نداشته باشند. اما آیا در جهان فعلی که شرایط تحقق این ایده آل وجود ندارد, به بن بست میرسیم؟ قطعاً خیر. اکنون که نمیتوان تمام جهان را با حکومت دینی اداره نمود, باید درهمین منطقه(ایران) حکومت دینی را برقرارکنیم. وقتی چنین باشد دیگرپذیرفته نیست قانون اساسی وسایرمقررات به گونه ای باشد که خارج از ایران را نیز در بربگیرد. از این رو اگربخواهیم در این وضع, حکومت دینی داشته باشیم, باید مرزهای جغرافیایی را محترم شمرده, روابط با سایرکشورها را مطابق با عرف بین الملل تنظیم بنماییم یعنی با کشورها مبادله سفیرداشته باشیم, قراردادهای بین المللی را محترم بشماریم و... پس نمیتوان درجهان کنونی گفت: چون رهبر حکومت ما رهبرهر مسلمانی است, بنابراین باید مسلمانان دیگر کشورهای اسلامی نیزتحت فرمان او باشند. این مطلب درعرف بین المللی پذیرفته نیست. اگرقانون اساسی به گونه ای است که حکومت اسلامی ایران, رهبری وارگانهای آن را محدود به یک کشورمیکند, به دلیلی است که گفته شد,

وگرنه ازنظر اسلام مرزهای جغرافیایی جدا کننده کشورها وملتها نیست, بلکه آنچه مرز واقعی وجدا کننده مردم ازهمدیگراست, عقیده است.

چرا رهبرجمهوری اسلامی ایران را,(ولی امرمسلمین) مینامیم؟

پرسش

چرا رهبرجمهوری اسلامی ایران را,(ولی امرمسلمین) مینامیم؟

پاسخ

با توجه به اینکه اسلام حکومت را برای همه مسلمین میخواهد ورکن اصلی این حکومت وجود اسلام شناسی عادل وزمان شناس جهت اجرای احکام دینی است, وازطرفی درحال حاضر, مطابق دیدگاه اسلامی, هیچ حکومت حقّی بجز جمهوری اسلامی ایران در جهان وجود ندارد وازسوی سوم تنها حکومت برحق, درمرکزخود برخوردار از تأیید وبیعت اسلام شناسان صالح ومردم میباشد, پس برهمه مسلمانان لازم است پیرامون محور ولایت فقیه تجمّع کرده وبا حمایت از نظام مبتنی برآن به احیای مجدّد تمدّن اسلامی وتأمین عزّت مسلمین کمک نمایند. واز این روست که ما ولی امرخود را(ولی امر مسلمین) میدانیم. ناگفته نماند این نامگذاری, مبتنی برنظریّه مکتبی ما ومنطبق با طرحِ اصلی حکومت اسلامی است ومنافاتی با طرح ثانوی حکومت که مستلزم وجود قانون اساسی در چار چوب

یک کشور مانند ایران ورعایت قوانین بین المللی در تنظیم روابط با سایرکشورها است ندارد, چرا که این دو طرح در طول همدیگرندنه درعرض هم که با هم تنافی پیدا کنند.

اگر ولی فقیه معصوم نیست, اطاعت بیچون وچرا از وی چه توجیهی دارد؟

پرسش

اگر ولی فقیه معصوم نیست, اطاعت بیچون وچرا از وی چه توجیهی دارد؟

پاسخ

اگر به سیره عملی شیعیان توجه کنیم, میبابیم آنها بیچون وچراازمراجع, تقلید میکرده اند وبه فتوای آنان عمل مینموده اند, در حالی که هیچ کس معتقد به عصمت مراجع نبوده, بلکه باتغییر فتوای مرجع میفهمیدند نه تنها او عصمت ندارد, که قطعاً اشتباه هم کرده است. اگراحتمال خطا, مجوّز سرپیچی ازدستور حاکم باشد, چون این احتمال هیچ گاه منتفی نیست, اطاعت ازحاکم هیچ گاه تحقق نخواهد یافت وحکومت ازبین خواهد رفت. اطاعت نکردن ازحاکم موجب هرج ومرج واختلال نظام جامعه میگردد. ضرر ناشی ازاین هرج ومرج بسیار بیشتر از ضرری است که گاه در اثر اطاعت از یک دستور اشتباه به جامعه وارد میشود. روش خردمندان اعتنا نکردن به احتمالات ضعیف به هنگام عمل است. حال اگر به خصوصیات ولی فقیه توجه کنیم ودر نظر داشته باشیم که حاکم اسلامی همیشه درهر کاری باصاحبنظران ومتخصصان مشورت میکند وبعد تصمیم میگیرد ومردم هم وظیفه دارند ازخیرخواهی ومصلحت اندیشی برای حاکم شرعی مضایقه نکنند, احتمال خطا تا حد بسیاری کاهش مییابد ودیگر معقول نیست ازدستورهای اوسرپیچی کنیم.

اگر همزمان با حکومت حقّ در ایران یک یاچنـد حکومت حقّ دیگر وجود میداشت ویا آن که در آینده بوجود بیاید, آنگاه چه طرحی را پیشنهاد خواهید کرد؟

پرسش

اگر همزمان با حکومت حقّ در ایران یک یاچند حکومت حقّ دیگر وجود میداشت ویا آن که در آینده بوجود بیاید, آنگاه چه طرحی را پیشنهاد خواهید کرد؟

پاسخ

فدراسیون اسلامی شکلی از حکومت است که با مشارکت کشورهای دارای حکومت مشروع وبر حقّ بصورت اتحادیه بوجود میآید ودارای دولت مرکزی قدرتمند ودولت های محلّی مستقل میباشد. دولت مرکزی عهده دار تصمیم گیری وتدبیر امور مسلمانان بر مبنای قواعد دینی, در مقیاس کلّ جامعه اسلامی است, وبا تنظیم قوانین عامّ, کلّ اتّحادیه را به سمت اهداف مادّی ومعنوی سوق میدهد. از سوی دیگر هریک از کشورهای عضو اتّحادیه با رعایت مصالح جامعه محلّی خود وبا در نظر گرفتن وضعیّت زمانی ومکانی آن کشوربه وضع قوانین خاصّ وتدبیر امور میپردازد. ضمن آن که با رعایت واجرای قوانین عامّ

اتّحادیه, خود را در پیشبرد جامعه بزرگ اسلامی وتأمین اهداف آن یاری میدهد. به این ترتیب هم در سطح گسترده یعنی کلّ جامعه واتّحادیه اسلامی وهم در سطح هریک از کشورهای عضو, حاکمیّت اسلام محقّق, واهداف فردی واجتماعی حاصل میگردد. ادامه این روند(= داشتن حکومت فدرالی)چه بسا به تشکیل حکومت واحد جهانی, براساس الگوی اصلی اسلام منتهی شود, وبیش ازپیش سعادتمندی را فراهم آورد.

چرا رهبرجمهوری اسلامی ایران را,(ولی امرمسلمین) مینامیم؟

پرسش

چرا رهبرجمهوری اسلامی ایران را,(ولی امرمسلمین) مینامیم؟

پاسخ

با توجه به اینکه اسلام حکومت را برای همه مسلمین میخواهد ورکن اصلی این حکومت وجود اسلام شناسی عادل وزمان شناس جهت اجرای احکام دینی است, وازطرفی درحال حاضر, مطابق دیدگاه اسلامی, هیچ حکومت حقّی بجز جمهوری اسلامی ایران در جهان وجود ندارد وازسوی سوم تنها حکومت برحق, درمرکزخود برخوردار از تأیید وبیعت اسلام شناسان صالح ومردم میباشد, پس برهمه مسلمانان لازم است پیرامون محور ولایت فقیه تجمّع کرده وبا حمایت از نظام مبتنی برآن به احیای مجدّد تمدّن اسلامی وتأمین عزّت مسلمین کمک نمایند. واز این روست که ما ولی امرخود را(ولی امر مسلمین) میدانیم. ناگفته نماند این نامگذاری, مبتنی برنظریّه مکتبی ما ومنطبق با طرحِ اصلی حکومت اسلامی است ومنافاتی با طرح ثانوی حکومت که مستلزم وجود قانون اساسی در چار چوب

یک کشور مانند ایران ورعایت قوانین بین المللی در تنظیم روابط با سایرکشورها است ندارد, چرا که این دو طرح در طول همدیگرندنه درعرض هم که با هم تنافی پیدا کنند.

آیا فقیه دارای ولایت مطلقه به اندازه ولایت انبیاء وامامان(علیهم السلام) است؟

پرسش

آیا فقیه دارای ولایت مطلقه به اندازه ولایت انبیاء وامامان(علیهم السلام) است؟

پاسخ

امام خمینی(قدس سره) معتقد بودند تمام اختیاراتی که ولی معصوم داراست, ولی فقیه نیزهمان اختیارات را دارد. مگراینکه

چیزی اسثتنا شده باشد. امام فرموده اند:(اصل این است که فقیه دارای شرایط حاکمیت درعصرغیبت همان اختیارات وسیع معصوم را داشته باشد, مگرآنکه دلیل خاصی داشته باشیم که فلان امرازاختصاصات ولی معصوم است.) ازجمله جهاد ابتدایی که مشهوربین فقها این است که ازاختصاصات ولی معصوم میباشد.ازچنین ولایتی در باب اختیارات ولی فقیه به(ولایت مطلقه) تعبیرمیکنند. قید (مطلقه) درمقابل نظرکسانی است که معتقدند فقیه فقط درموارد ضروری حق تصرف ودخالت دارد. پس اگربرای زیباسازی شهرنیازبه تخریب خانه ای باشد چون چنین چیزی ضروری نیست فقیه نمی تواند دستورتخریب آن را صادرکند. این فقها به ولایت مقید نه مطلق معتقند, برخلاف معتقدان به ولایت مطلقه فقیه, که تمامی موارد نیازجامعه اسلامی را چه اضطراری وچه غیراضطراری درقلمرو تصرفات شرعی فقیه میدانند.

با توجه به اینکه ولایت فقیه, مطلق است, آیا وی میتواند اصول دین واحکام آن را تغییردهد؟

پرسش

با توجه به اینکه ولایت فقیه, مطلق است, آیا وی میتواند اصول دین واحکام آن را تغییردهد؟

پاسخ

خیر, قابل توجه است که؛ ولی فقیه ازآن رو که به احکام اسلامی آگاهی کامل دارد ومصالح جامعه را بهتر از دیگران میداند, میتواند اجرای برخی از احکام را برای حفظ مصالح مهمترمتوقف کند. درچنین مواردی فقیه حکم اسلامی دیگری را اجرا مینماید دراین صورت احکام اسلام عوض نشده است, بلکه حکمی مهمتربرمهم, پیشی گرفته است واین خود از احکام قطعی اسلام است. اما, درباره اصول دین که اسلام, برآن بنا شده است, به هیچ وجه جایزنیست که برای حفظ مصلحت دیگری اصول دین تغییریابد, زیرا درتزاحم میان اصول دین با اموردیگر, اصول دین مقدم است. از این رو اگرولی فقیه درصدد انکاریا تغییراصول دین برآید, مخالفت با اسلام کرده است واین مخالفت او را از عدالت ساقط میگرداند وپس ازآن ولایت از وی سلب میشود وحکم او ارزش ندارد. اگرگفته شود ولی فقیه دارای ولایت مطلقه است واوممکن است ازقدرت مطلقه اش براین امرمدد بگیرد پاسخ این است که مراد ازولایت مطلقه این است که آنچه پیغمبراکرم واامامان معصوم درآن ولایت داشته اند جز درموارد استثنایی جزء اختیارات ولی فقیه است, انکاریا تغییراصول دین برای پیامبراکرم وائمه اطهارهم روانیست تا چه رسد به ولی فقیه.

آیا میتوان ازولی فقیه انتقاد کرد؟

پرسش

آیا میتوان ازولی فقیه انتقاد کرد؟

پاسخ

میتوان ازولی فقیه کرد. بلکه براساس تعالیم دینی معتقدیم یکی از حقوق رهبربرمردم لزوم دلسوزی وخیرخواهی برای اوست.این حق تحت عنوان(النصیحه لائمّه المسلمین) تبیین شده است. نصیحت دراین عبارت به معنای پند واندرزنیست, بلکه دلسوزی وخیرخواهی برای رهبران اسلامی است؛ بنابراین نه تنها انتقاد ازولی فقیه جایزاست, بلکه واجب شرعی مسلمانان است, ومنافع ومصالح شخصی یا گروهی نباید مانع انجام آن شود. درانتقاد ازرهبرباید اخلاق اسلامی, شرایط عمومی انتقاد, قداست رهبروعدم سوء استفاده دشمن را درنظر گرفت. به نظر میرسد برای رعایت همه اصول مزبور, بهترین شیوه انتقاد, نوشتن نامه به دبیرخانه مجلس خبرگان وبیان موارد لازم است.

چرا ولایت فقیه همانند ریاست جمهوری دوره ای نباشد, تا از مضرات تمرکزقدرت دردست یک نفرجلوگیری کنیم؟

پرسش

چرا ولایت فقیه همانند ریاست جمهوری دوره ای نباشد, تا از مضرات تمرکزقدرت دردست یک نفرجلوگیری کنیم؟

پاسخ

یکی ازشرایط رهبر, عدالت وتقواست, وقانون, مجلس خبرگان را موظف کرده است هم در مقام کشف وتشخیص(آغاز رهبری) وهم در مقام بقا,(استمرار رهبری) رهبراین صفات را داشته باشد. هرگاه وبه هردلیل منطقی خبرگان به این نتیجه رسیدند که رهبرشرایط رهبری را ازدست داده است ویا کس دیگری در زمان رهبری ایشان پیدا شده که از اواقوی وبهتر است, رهبری خود به خود از مقام خود عزل شده ولازم است خبرگان عزل ایشان را اعلام کنند وفقیه دیگری را جانشین وی سازند. دراین صورت دیگرلازم نیست هرازچند گاهی انتخابات صورت گیرد. گذشته ازآنکه با اقتدار رهبری ونقطه ثبات بودن ایشان درجامعه سازگاری ندارد.

آیا در ولایت مطلقه فقیه همه اختیارات امام معصوم(ع) برای ولی فقیه ثابت است ؟

پرسش

آیا در ولایت مطلقه فقیه همه اختیارات امام معصوم(ع) برای ولی فقیه ثابت است ؟

پاسخ

ولایت مطلقه فقیه دقیقاً به همین معناست که همه اختیارات ملکی پیامبر (ص) و ائمه (ع) برای ولی فقیه نیز وجود دارد

.حضرت امام (ره) در کتاب ولایت فقیه دقیقاً این مسئله را روشن ساخته اند . باید توجه داشت که در این جا ولایت به معنای زعامت و رهبری سیاسی - که یک امر اعتباری است - مطرح می باشد نه ابعاد دیگر آن که برخی از امور واقعی و تکوینی است . بنابراین در حکومت اسلامی یک سری اختیارات حکومتی وجود دارد که ربطی به مقامات وجودی ندارد و این اختیارات لازمه برقراری حکومت و هدایت آن در مسیر صلاح جامعه اسلامی است و هر شخص معتبری که در نظام سیاسی اسلام رهبری او پذ یرفته شده با حفظ اصل حرکت به سمت مصالح ملزمه جامعه اسلامی آن اختیارات را داراست ؛ چه پیامبر (ص) باشد و چه ولی فقیه . برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به کتب زیر : ۱- ولایت فقیه (امام خمینی(ره)) ۲ - ولایت فقیه(آیت الله جوادی آملی) موفق باشید;

اگر ولایت مطلقه فقیه در قانون اساسی مطرح شده پس چرا بعضی از محدودیت ولایت فقیه دم می زنند؟

پرسش

اگر ولایت مطلقه فقیه در قانون اساسی مطرح شده پس چرا بعضی از محدودیت ولایت فقیه دم می زنند؟

پاسخ

بحث ولایت مطلقه فقیه به صراحت در قانون اساسی ذکر شده و حدود و ثغور آن نیزمعلوم گشته است ولی متاسفانه برخی به جهت تبلیغات غرب ورسوبات فکری دیگر چنین وانمود می کنند که ولایت مطلقه به معنای بی قانونی و تسلط اراده یک فرد بر همه امور است ولی حقیقت این نیست و ولایت مطلقه تنها برای گره گشایی در اموری است که به طورمعمول قابل حل نیست. ;

معنای مطلقه بودن ولایت فقیه چیست ؟

پرسش

معنای مطلقه بودن ولایت فقیه چیست ؟

پاسخ

کلمه ((مطلق)) یا ((مطلقه) در لغت به معنای آزادی ، رهایی و ارسال است ؛ لیکن موارد استعمال آن متفاوت است . به عبارت دیگر گاهی ((مطلق)) (Absolute) در برابر ((نسبی)) (Relative) به کار می رود و گاهی در برابر ((مشروط)) (Conditioned) . استعمال نخست صرفاً در علوم حقیقی است ، ولی استعمال دوم هم در علوم حقیقی و هم در علوم اعتباری (مانند علوم سیاسی) جریان دارد .از طرف دیگر کاربرد این واژه در علوم اعتباری نیز از نظر دایره و وسعت

اطلاق ، بسیار متفاوت است . به عبارت دیگر هر کجا که این واژه به کار می رود، باید به دقت در نظر داشت که مراد از آن اطلاق در برابر کدامین قید می باشد؛ مثلًا ((مطلقه)) (Absolutist) در نظام های سیاسی غالباً به رژیم های فاقدقانون اساسی (Constitution) اطلاق می شود؛ ولی در نظام ولایت فقیه به گونه دیگری استعمال می شود .مقصود از ((ولایت مطلقه فقیه)) این است که اگر ((مصالح اهم اجتماعی)) مسلمانان با یکی از احکام اولیه شرعی – که از نظر اهمیت در رتبه پایین تری قرار دارد – درتزاحم قرار گیرد، ولی فقیه که موظف به حفظ مصالح عالیه جامعه اسلامی است . به خاطر حفظ مصالح اهم جامعه اسلامی می تواند،بلکه باید موقتاً آن

حکم شرعی اولی را تعطیل کند و مصالح جامعه رابر آن مقدم بدارد؛ مثلاً در فقه اسلامی تخریب مسجد حرام می باشد.اکنون اگر به تخریب مسجدی جهت خیابان کشی حاجت افتاد، چه باید کرد؟ دیدگاه مخالف ولایت مطلقه بر آن است که صرف مصلحت اهم اجتماعی مجوز تخریب مسجد نیست و تا زمانی که کاربه ضرورت نرسد نمی توان دست به این کار زد؛ لیکن براساس نظریه ((ولایت مطلقه)) لازم نیست حکومت اسلامی آن قدر صبر کند که برای جامعه مشکلات زیادی فراهم شود و کارد به استخوان برسد، تاآن گاه از سر ناچاری و برای خروج از بن بست و انفجار اجتماعی ،مسجد را تخریب کند .بلکه اساساً اگر بخواهیم چنین کنیم ، همیشه ازقافله تمدن عقب خواهیم ماند و همواره در مشکلات است و پاخواهیم زد و شارع مقدس به چنین چیزی راضی نیست . از آنچه گذشت روشن می شود که : اولاً؛ ولایت مطلقه فقیه از قواعد رافع تزاحم است ؛ یعنی ، مطلق بودن ولایت گره گشا در تزاحم احکام ومصالح اجتماعی است . ثانیاً؛ ولایت مطلقه خود، مقید به قیودی است نه این که از هر حیث مطلق باشد .قیودی که در اعمال ولایت مطلقه وجود دارد عبارت است از : ۱- مصلحت ، ۲- اهم بودن ، ۳- اجتماعی بودن . به عبارت دیگر، ولی فقیه نمی تواند : ۱- به طوردل خواهی و بدون رعایت مصالح جامعه اقدامی کند .۲- مصلحت مورد نظر در اینجا مصالح امت است ، نه شخص ولی فقیه . ۳- تنهامصالحی را می تواند بر احکام نخستین مقدم بدارد

که از نظر اهمیت دارای رتبه بالاتری بوده و شارع مقدس راضی به ترک آنها نباشد.;

اگر ولی فقیه دچار بی عدالتی شود تکلیف چیست؟

پرسش

اگر ولی فقیه دچار بی عدالتی شود تکلیف چیست؟

پاسخ

چون ولی فقیه با ویژگی عـدالت و اجتهاد و مـدیر و مـدبّر بودن از سوی خبرگان انتخاب می شود، اگر در میانه راه یکی از این سه شـرط مفقود شود و یا خـدشه پیدا کند، وظیفه خبرگان رهبری است که او را عزل کنند و فردی اقوی و بهتر از او را انتخاب کنند.

حضـرت امام خمینی((رحمه الله)) در مصاحبه ای فرمودنـد: اگر ولی فقیه یک کلمه دروغ بگوید یک کلمه، یک قدم برخلاف بگذارد، آن ولایت را دیگر ندارد(۱).

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱ – نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

۳

با توجّه به اختیارات ولی فقیه، اگر به طور همزمان وی، خبرگان را منحل و مجلس خبرگان نیز وی را عزل کند چه باید کرد؟

پرسش

با توجّه به اختیارات ولی فقیه، اگر به طور همزمان وی، خبرگان را منحل و مجلس خبرگان نیز وی را عزل کند چه باید کرد؟

پاسخ

این اشـکال دربـاره ولی فقیه و مجلس خبرگـان وارد نیست. زیرا خبرگـان زمانی عزل رهبر و عـدم صـلاحیّت او را برای رهبری اعلام می کننـد که پیش از آن مطمئن باشـند رهبر صـلاحیتش را از دست داده است. مثلاـ اگر خبرگـان تشـخیص دادنـد رهبر عـدالت یـا بینش فقهی یـا توانـایی اداره امـور اجتمـاعی را از دسـت داده اسـت، عزل او را اعلام می کنـد. روشن است پیش از

اطمینان از عـدم صـلاحیّت وی، برکنار شدن او از ولایت و اعلام عدم صـلاحیّت از ناحیه خبرگان پیش خواهد آمد. پس اعلام عزل رهبری امری است که قبلا برای خبرگان مشخص شده است و سپس اعلام می گردد.

بنابراین، اگر همزمان با اعلام عـدم صـلاحیّت رهبر از سوی خبرگان، رهبر نیز مجلس خبرگان را منحل کنـد، منحل کردن رهبر تأثیر ندارد، زیرا پیش از اعلام خبرگان، رهبر، به دلیل از دست دادن شرایط خود به خود معزول شده است. و این مطلب یکی از افتخارات نظام حکومت ولایی است، که عزل و نصب حاکم شرعی از سوی خداست و حاکمیّت او بر تقوا استوار است(۱).

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱ - نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

۲

چرا رهبر جمهوری اسلامی ایران را «ولی امر مسلمین» می نامیم؟

پرسش

چرا رهبر جمهوری اسلامی ایران را «ولی امر مسلمین» می نامیم؟

پاسخ

الگـوی اولیّه اسـلام برای حکـومت، حکـومت واحـد جهـانی تحت رهـبری امـام معصوم((علیه السـلام)) می باشـد. در این الگو مرزهـای جغرافیـایی جـای خـود را به مرزهـای عقیـدتی می دهـد و کشـور اسـلامی شامـل کلیه منـاطقی خواهـد بود که در آن مسلمانان زندگی می کنند.

از سوی دیگر حکومت اسـلامی به معنای تدبیر امور مسلمین براساس قوانین دینی و رعایت مصالح شهروندان می باشد و حاکم به عنوان مجری احکام اسـلامی کسی است که شرایطی ویژه را داراست و با نبود و یا از بین رفتن آن شرایط صلاحیّت حکومت از او سلب می گردد.

نگـاهی گـذرا به گذشـته و حال مسـلمین و مشاهـده نابسامانی ها، گروه بنـدی ها، برادر کشـی ها، عقب مانـدگی های مادّی و معنوی به روشـنی گویای این واقعیّت است که عاملی اصـلی بروز چنین وضـعیّتی نبود پایگاهی محکم به عنوان محوریّت جامعه اسـلامی جهت هـدایت افراد، رفع اختلافات، جلوگیری از بروز فتنه ها و خنثی سازی نقشه دشـمنان بوده است. از این رو اسـلام حکومت ولی عادلی را به عنوان عاملی سعادت بخش و وحدت آفرین تشریع کرده و آن را برای «تمام مسلمین» می خواهد.

بنابراین با توجّه اینکه اسـلام حکومت را برای همه مسـلمین می خواهد و رکن اصـلی این حکومت وجود اسلام شناسی عادل و

زمـان شـناس جهت اجرای احکام دینی است، و و از طرفی در حال حاضـر، مطابق دیـدگاه اسـلامی، هیـچ حکومت حقّی به جز جمهوری اسـلامی ایران در جهـان وجود نـدارد و تنها حکومت بر حق در مرکز خود برخوردار از تأئیـد و بیعت اسـلام شـناسان صالح و

مردم می باشد، پس بر همه مسلمانان لازم است پیرامون محور ولایت تجمّع کرده و با حمایت از نظام مبتنی بر آن به احیای مجدد ؟؟ اسلامی بر تأمین عزت مسلمین کمک نمایند. همانطوری که امروز شاهد حمایت گروه ها و شخصیّت های اسلامی سراسر دنیا از «ولی امر مسلمین» به عنوان رهبری جهانی مسلمین هستیم(۲).

(بخش پاسخ به سؤالات)

آیا امام خمینی((رحمه الله)) از ولایت مطلقه خودشان در مقام عمل استفاده ای کردند؟

پرسش

آیا امام خمینی((رحمه الله)) از ولایت مطلقه خودشان در مقام عمل استفاده ای کردند؟

پاسخ

امام در توضیح ولایت مطلقه فقیه می فرماید:

کلیّه امور مربوط به حکومت و سیاست که برای پیامبر و ائمه((علیهم السلام)) مقرر شده است، در مورد فقیه عادل نیز مقرّر است و عقلا نمی توان فرقی میان این دو قایل شد(۴).

امام راحل((رحمه الله)) از این ولایت مطلقه در چندین موارد استفاده کردند که عبارت است از منصوب کردن مهندس بازرگان به عنوان نخست وزیر و رئیس دولت موقّت از سوی خودشان. امام در این مورد فرمودند:

... من که ایشان را نصب کردم، یک نفر آدمی هستم که بواسطه ولایتی که از طرف شارع مقدّس دارم ایشان را قرار دادم، ایشان را که من قرار دادم واجب الاتباع است، ملّت باید از او اتبّاع کند، یک حکومت عادّی نیست، یک حکومت شرعی است، باید از او اتباع کنند، مخالفت با این حکومت، مخالفت با شرع است، قیام بر علیه شرع است(۵).

این کلام امام((رحمه الله)) دلالت بر ولایت مطلقه ایشان دارد که این از جانب معصوم((علیه السلام)) در زمان غیبت به فقیه جامع الشرایط واگذار شده است. و امام در مقام نصب در تنفیذ ریاست جمهوری های کشورمان از این تعبیر استفاده می کردند. یعنی رأی ملّت را تنفیذ و آنها را به آن مقام نصب می کردند. و این همان به کار بستن ولایت مطلقه در امور کشور و مصالح اسلام است(۶).

(بخش پاسخ به سؤالات)

با توجّه به «ولایت مطلقه فقیه» آیا می تواند اصول دین و احکام آن را تغییر دهد؟

پرسش

با توجّه به «ولایت مطلقه فقیه» آیا می تواند اصول دین و احکام آن را تغییر دهد؟

پاسخ

ولایت اعطا شده به فقیه برای حفظ اسلام است. اوّلین وظیفه ولی فقیه پاسداری از اسلام است. اگر فقیه اصول و احکام دین را تغییر دهد، اسلام از بین می رود. اگر حق داشته باشد اصول را تغییر دهد یا آن را انکار کند، چه چیزی باقی می ماند تا آن را حفظ کند.

لیکن اگر جایی امر دایر بین اهم و مهم شود، فقیه می تواند مهم را فدای اهم کند تا اینکه اهم باقی بماند. مثلا اگر رفتن به حج موجب ضرر به جامعه اسلامی باشد و ضرر آن از ضرر تعطیل حج بیشتر باشد فقیه حق دارد برای حفظ جامعه اسلامی و پاسداری از دین، حج را موقّتاً تعطیل کند و مصلحت مهم تری را برای اسلام فراهم نماید(۸).

(بخش پاسخ به سؤالات)

منظور از ولایت مطلقه چیست؟ آیا فراتر از قانون است یا در محدوده قانون؟

پرسش

منظور از ولایت مطلقه چیست؟ آیا فراتر از قانون است یا در محدوده قانون؟

پاسخ

منظور از ولایت مطلقه یعنی تمام اختیاراتی را که ولیّ معصوم داراست ولی فقیه نیز همان اختیارات را دارد مگر اینکه چیزی استثناء شده باشد. مثل جهاد ابتدایی که بعضی از فقها قائل هستند که استثناء شده است. و این به معنای تصرفات شرعی ولی فقیه است در تمام آنچه که جامعه اسلامی به آن نیازمند است(۹) و بودن این گونه ولایت برای ولی فقیه فراتر از قانون نیست زیرا در قانون اساسی در اصل یکصد و هفتم آمده است: «هرگاه یکی از فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم این قانون از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیّت و رهبری شناخته و پذیرفته شده باشد همانگونه که در مورد مرجع عالی قدر تقلید و رهبر انقلاب آیه الله العظمی امام خمینی((رحمه الله)) چنین شده است، این رهبر ولایت امر و همه مسئولیّتهای ناشی از آن را بر عهده دارد». و مسئولیّتهای ناشی از ولایت امر از دید حضرت امام((قدس سره)) به نحو گسترده است. با این وصف ولایت مطلقه به آن معنی که ذکر شد فراتر از قانون نیست بلکه در محدوده قانون می باشد.

(بخش پاسخ به سؤالات)

آیا اختیارات و وظائف ولی فقیه فقط منحصر به قانون اساسی است یا بیش از آن می باشد؟

پرسش

آیا اختیارات و وظائف ولی فقیه فقط منحصر به قانون اساسی است یا بیش از آن می باشد؟

پاسخ

اختیارات و وظائف ولی فقیه در قانون اساسی با اصلی مشخص شده است. ولی آنچه معمولا مورد نیاز بوده است در این اصل آمده است نه اینکه اختیارات او منحصر به موارد مذکور باشد چرا که در اصل دیگری از قانون اساسی ولایت مطلقه برا فقیه اعلام شده است.

و این دو اصل نیز با هم تعارضی ندارند. بلکه توضیح دهنده همدیگرند; یعنی یک اصل بیان کننده اختیارات و وظائف ولیّ فقیه در موارد غالب است. و اصل دیگر(ولایت مطلقه فقیه) بیانگر اختیارات ولی فقیه در مواردی است که پیش می آید و نیاز است ولی فقیه تصمیمی بگیرد که خارج از اختیارات مذکور در اصل اوّلی است و آن اصل نسبت به این موارد ساکت است و حکمی ندارد(۱).

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱ – نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

۲

با توجّه به ولایت مطلقه فقیه، دیگر چه نیازی به مشاورین و متخصصین برای فقه می باشد؟

پرسش

با توجّه به ولایت مطلقه فقیه، دیگر چه نیازی به مشاورین و متخصصین برای فقه می باشد؟

پاسخ

ولی فقیه چون معصوم نیست و با غیب ارتباطی ندارد، در نتیجه از تمام مسائل و امور نیز آگاهی ندارد. بنابراین لازم است که ولی فقیه در امور مختلف سیاسی و نظامی و فرهنگی و آموزشی مشاورین و متخصصینی داشته باشد تا از نظرات آنها آگاه شود. ولی باید توجّه داشت که تصمیم نهایی با ولی فقیه است.

خداونـد متعـال به پیـامبر اکرم((صـلی الله علیه وآله)) دسـتور می دهنـد: «و مشاورهم فی الامر فاز اغرمت فتوکل عل الله؛(۱) در کارها با مؤمنان مشورت کن، امّا هنگامی که تصمیم گرفتی بر خدا توکّل کن».

بر اسـاس بینش دینی ما حضـرات معصوم((علیهم السـلام)) عالم به علم الهی بودنـد، ولی مأمور بودنـد که با مردم و آگاهان در مسائـل مشورت کننـد، ولی در عین حـال در آیه تصـریح شـده که عزم و تصـمیم نهایی، با پیامبر است. وقتی پیامبر مشورت می کرد ولی فقیه به طریق اولی سـزاوار به مشورت است چون بهره ای از علم غیب ندارد، ولی تصـمیم گیری نهایی با ولی فقیه می باشد و آنچه او تصمیم گرفت لزوم اطاعت دارد(۲).

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱ – سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۲ – نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

۳

اگر برخلاف رأی آیت الله ها رأی داده شود بر خلاف دین عمل کردن نیست؟

پرسش

اگر برخلاف رأی آیت الله ها رأی داده شود بر خلاف دین عمل کردن نیست؟

پاسخ

انسانی که مجتهـد نیست و به احتیاط عمل نمی کنـد بایـد از مجتهد جامع الشـرایط تقلید کند زیرا بر اساس حکم عقل، شـخص ناآگاه به احکام دین باید به مجتهد مراجعه و از او پیروی نماید. ولی در مسائلی که جزو فروع دین نیست و در حیطه تخصصـی مرجع تقلید نمی باشد مخالفت اشـکالی ندارد. اما اگر مجتهد، ولی فقیه باشد همه مسلمانان باید از اوامر ولائی ولی فقیه اطاعت نموده و تسـلیم امر و نهی او باشـند و این حکم شامل فقهای عظام هم می شود چه رسـد به مقلدین آنان. (اجوبه، ج ۱، ص ۲۳) اطاعت از دسـتورات حکومتی ولی امر مسـلمین بر هر مکلفی ولو این که فقیه باشد واجب است و برای هیچ کسی جایز نیست با متصـدی امور ولایت به این بهانه که خودش شایسـته تر است مخالفت نماید. این در صورتی است که متصدی منصب ولایت از راه های قانونی شناخته شده به مقام ولایت رسیده باشد، ولی در غیر این صورت مسأله به طور کلی تفاوت خواهد کرد. (اجوبه، ج ۱، ص ۲۵)

علت تقسیم ولایت به مطلقه و مقید چیست؟

اشاره

پرسش: بر چه مبنایی قانون اساسی از این دو قسم، ولایت مطلقه را انتخاب کرده است؟

پرسش

علت تقسیم ولایت به مطلقه و مقید چیست؟

پرسش: بر چه مبنایی قانون اساسی از این دو قسم، ولایت مطلقه را انتخاب کرده است؟

پاسخ

در جواب دو سؤال فوق، باید ضمن تحلیل و تجزیه مفهوم ولایت مطلقه، ضرورت آن را نیز بررسی نماییم:

در این رابطه ابتدا به بازخوانی معنای این اصطلاح، از منظر حضرت امام(ره)، با تکیه بر متون اسلامی می پردازیم. سپس ضمن مراجعه مختصر به مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، تلاش می کنیم تا مقصود قانون گذاران از این اصطلاح را بیابیم:

یکم: نظریه حضرت امام(ره) درباره حوزه اختیارات ولی فقیه که مورد قبول بسیاری از فقهای شیعه می باشد، این است که فقیه همه اختیارات لازم حکومتی امام معصوم(ع) را دارد و هر نوع ولایتی که در حوزه رهبری جامعه برای امام ثابت شده برای فقیه نیز ثابت است. جز آنچه که به دلیل خاص از مختصات امام معصوم(ع) و بعضی اولیاء خدا شمرده شده است، از قبیل عصمت، ولایت تکوینی و نیز پاره ای از اختیاراتی که پیامبر در حوزه مسائل خصوصی افراد داشته اند. در حقیقت اختصاصات یاد شده مربوط به جنبه ولایت به معنی زعامت و رهبری اجتماعی نیست، بلکه به خاطر جهات شخصیتی و شرافت مقام امامت و عصمت امام معصوم(ع) است. از اختیارات حکومتی یاد شده به »ولایت مطلقه« تعبیر می شود که ما به اختصار به توضیح آن می پردازیم.

کلمه »مطلق« یا »مطلقه« در لغت به معنای آزادی، رهایی و ارسال است؛ لیکن موارد استعمال آن متفاوت است. به عبارت دیگر گاهی »مطلق«(Absolute) در برابر »نسبی«(Relative) به کار می رود و گاهی در برابر »مشروط«(Conditioned). استعمال نخست صرفاً در علوم حقیقی است، ولی استعمال دوم هم در

علوم حقیقی و هم در علوم اعتباری (مانند علوم سیاسی) جریان دارد. از طرف دیگر کاربرد این

واژه در علوم اعتبـاری نیز از نظر دایره و وسـعت اطلاـق، بسـیار متفـاوت است. به عبـارت دیگر هر کجـا که این واژه به کار می رود، بایـد به دقت در نظر داشت که مراد از آن اطلاق در برابر کدامین قید می باشد؛ مثلاً »مطلقه«(Absolutist) در نظام های سیاسـی غالباً به رژیم های فاقـد قانون اساسـی(Constitution) اطلاـق می شـود؛ ولی در نظـام ولاـیت فقیه به گـونه دیگری اسـتعمال می شـود. مقصـود از »ولاـیت مطلقه فقیه« این است که اگر »مصالـح اهم اجتمـاعی« مسـلمانان بـا یکی از احکـام اولیه شرعی – که از نظر اهمیت در رتبه پایین تری قرار دارد – در تزاحم قرار گیرد، ولی فقیه که موظف به حفظ مصالح عالیه جامعه اسـلامی است؛ به خاطر حفظ مصالح اهم جامعه اسلامی می تواند، بلکه باید موقتاً آن حکم شرعی اولی را تعطیل کند و مصالح اهم جامعه را بر آن مقدم بدارد؛ مثلاً در فقه اسلامی تخریب مسجد حرام می باشد. اکنون اگر به تخریب مسجدی جهت خیابان کشـی حـاجت افتاد، چه بایـد کرد؟ دیـدگاه مخالف ولایت مطلقه بر آن است که صـرف مصـلحت اهم اجتماعی مجوز تخریب مسجد نیست و تا زمانی که کار به ضرورت نرسد نمی توان دست به این کار زد؛ لیکن

براسـاس نظریه »ولاـیت مطلقه« لاـزم نیست حکومت اسـلامی آن قـدر صبر کنـد که برای جامعه مشـکلات زیادی فراهم شود و کارد به اسـتخوان برسد، تا آن گاه از سـر ناچاری و برای خروج از بن بست و انفجار اجتماعی، مسـجد را تخریب کند. از آنچه گذشت روشن می شود که:

اولاً؛ ولایت مطلقه فقیه از قواعد رافع

تزاحم است؛ یعنی، مطلق بودن ولایت گره گشا در تزاحم احکام و مصالح اهم اجتماعی است.

ثانیاً؛ ولایت مطلقه خود، مقید به قیودی است نه این که از هر حیث مطلق باشد.

قیودی که در اعمال ولایت مطلقه وجود دارد عبارت است از: ۱- مصلحت، ۲- اهم بودن، ۳- اجتماعی بودن. به عبارت دیگر، ولی فقیه نمی تواند:

۱- به طور دل خواهانه و بدون رعایت مصالح جامعه اقدامی کند.

۲- مصلحت مورد نظر در اینجا مصالح امت است، نه شخص ولی فقیه.

۳- تنها مصالحی را می تواند بر احکام نخستین مقدم بدارد که از نظر اهمیت دارای رتبه بالاتری بوده و شارع مقدس راضی به ترک آنها نباشد.

بنابراین دیدگاه هر گاه فقیه واجد شرایط به تشکیل حکومت اسلامی توفیق یابد همان ولایتی را که پیامبر و امام معصوم(ع) در اداره امور جامعه دارند او نیز دارد. و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند به عبارت دیگر اختیارات حکومتی مربوط به حکومت شرعی است، چه در رأس آن پیامبر(ص) یا امام معصوم(ع) باشد، یا نایب آنان (ولی فقیه). و این اختیارات چیزی بیش از اختیارات لازم و ضروری برای حکومت و اداره جامعه نیست و هیچ حکومتی فاقد آن اختیارات نمی باشد. البته فضایل پیامبر(ص) بیش از همه انسانها است و... لیکن فضایل معنوی بیشتر، اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهد. خداوند همان اختیارات و ولایتی که به پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) در تدارک و بسیج سپاه تعیین والیان و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داده است، برای حکومت فقیه نیز قرار داده است، نهایت تفاوت این که ولایت فقیه در رابطه با شخصی معین

نبوده و روی عنوان عالم عادل ثابت است.«، (ولایت فقیه امام خمینی، ص ۵۵).

حضرت امام خمینی(ره) در توضیح این نظریه می افزاید: »وقتی می گوییم ولایتی را که رسول اکرم(ص) و ائمه(ع) داشتند. بعد از غیبت، فقیه عادل دارد، برای هیچ کس این توهم نباید پیدا شود که مقام فقهاء همان مقام ائمه و پیامبر اکرم(ص) است زیرا اینجا صحبت از مقام نیست، بلکه صحبت از ولایت – یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس که یک وظیفه سنگین و مهم است – می باشد، نه شأن و مقام برتر و غیر عادی، به عبارت دیگر ولایت مورد بحث یعنی حکومت و اجراء قوانین الهی و اداره جامعه اسلامی و... ولایت فقیه از امور قراردادی و اعتباری عقلایی است و واقعیتی جز جعل قانونی ندارد، وقتی کسی به عنوان ولی در موردی نصب می شود، مثلاً برای حضانت و سرپرستی کسی یا حکومت، دیگر معقول نیست در اعمال این ولایت فرقی بین رسول اکرم(ص) و امام یا فقیه وجود داشته باشد.به عنوان مثال، ولایتی که فقیه در اجرای حدود و قوانین کیفری اسلام دارد، در اجرای این حدود بین رسول اکرم(ص) و امام و فقیه امتیازی نیست. حاکم، متصدی اجرای قوانین الهی است و باید حکم خدا را اجرا نماید، چه رسول الله(ص) باشد و چه امام معصوم(ع) یا نماینده او یا فقیه عصر، (همان، ص ۵۶).

برای اثبات ولایت مطلقه فقیه و گستره اختیارات او در حوزه اختیارات پیامبر اکرم(ص) و ائمه معصومین(ع) دلایل متعددی وجود دارد که به اختصار عبارتند از:

۱. همه دلایل عقلی و نقلی که ضرورت حکومت و ولایت فقیه را با عنوان

فقاهت و عدالت در عصر غیبت اثبات می کند، دامنه و گستره

این حکومت و ولایت را اثبات می کند.

۲. رسالتها و مسؤولیت هایی که از جانب خدا و دین او بر عهده ولی فقیه واجد شرایط حکومت و رهبری نهاده شده است درست همان رسالتها و مسؤولیت هایی است که پیامبر و امام معصوم(ع) بر عهده داشتند و آن حفظ احکام اسلام از انحرافات، تبلیغ و اجرای اسلام، اصلاح امور مسلمانان، هدایت و ارشاد آنها و نیز دفاع از مظلومان و مقابله با زورگویان و ستمگران و برقراری عدالت اجتماعی انجام این رسالتها و مسؤولیت ها همان گونه که برای معصومین(ع) قدرت و حکومت مطلقه ای را ایجاب می کند. قدرت و حکومت مطلقه ای را برای فقیه متصدی حکومت و دولت اسلامی نیز ایجاب می کند در غیر این صورت بسیاری از احکام به اجرا در نخواهد آمد و معطل خواهد ماند و ایجاد محدودیت در اختیارات باعث تقویت مصالح جامعه می گردد.

۳. ولایت فقیه به عنوان نهاد حکومتی که در شخصیت حقوقی حاکم تبلور می یابد، مانند همه نهادهای حکومتی دیگر اعم از حکومت های لائیک، دمکراتیک و سایر انواع آن که دارای قدرت مطلقه هستند، او نیز باید دارای قدرت و اختیارات مطلقه باشد تا بتواند امور فردی و اجتماعی شهروندان را سامان بخشد و معضلات جامعه اسلامی را حل وفصل کند این مقدار جای هیچ گونه انکاری نیست. بنابراین قوانین جامع و کامل اسلام، جهت اجرا شدن و تأمین سعادت همه جانبه دنیوی و اخروی انسانها تشکیل حکومت اسلامی با اختیارات کامل و مطلق را که پیامبر اکرم(ص) و امامان(ع) از آنها برخوردار بودند ایجاب می کند و ولایت فقیه به عنوان نهاد حکومتی و

شخصیت حقوقی فقیه تبلور این قدرت و ولایت مطلقه است.

با توجه به مطالب فوق ثابت می شود که امتیازات خاص پیامبر اکرم(ص) و سایر امامان(ع) مربوط به جهات شخصیتی و شرافت مقام امامت و عصمت امام معصوم است و هیچ گونه ربطی به جنبه ولایت و حاکمیت و اداره حکومت و جامعه و اجرای قوانین اسلامی ندارد بنابراین هم چنانکه امام(ره) فرمودند، کلیه اختیاراتی که امام(ع) دارد فقیه نیز دارا است، مگر دلیل شرعی اقامه شود مبنی بر آن که فلان اختیار و حق ولایت امام(ع) به سبب حکومت ظاهری او نیست بلکه به شخص امام مربوط می شود و یا اگر چه به مسائل حکومت و ولایت ظاهری بر جامعه اسلامی است لکن مخصوص شخص امام معصوم(ع) است و شامل دیگران نمی شود، (شئون و اختیارات ولی فقیه، ترجمه کتاب البیع امام(ره)، ص ۷۷).

دوم: اکنون با توجه به مشخص شدن مفهوم »ولایت مطلقه فقیه«، آن را از منظر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مورد بررسی قرار می دهیم.

نگاهی به مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، این نکته را آشکار می سازد که منظور از »ولایت مطلقه فقیه« در قانون اساسی، درست همان معنایی است که حضرت امام(ره) و فقهای شیعه - با استناد به منابع و متون اسلامی و ادله ی عقلی و نقلی - بیان کرده اند؛ نه به معنای »مطلقه« در اصطلاح علوم سیاسی. در این جا به عنوان نمونه، به صحبت های تعدادی از اعضای شورای بازنگری قانون اساسی اکتفا می نماییم.

آیت الله خامنه ای: »من به یاد همه ی دوستانی که در جریان های اجرایی کشور بودند، می آورم که آن چیزی که گره های کور این نظام را گشوده، همین »ولایت مطلقه ی امر« بوده

و نه چیز دیگر... اگر مسأله ولایت مطلقه ی امر – که مبنا و قاعده ی این نظام است – ذره ای خدشه دار شود؛ ما باز گره کور خواهیم داشت... آن جایی که این سیستم با ضرورت ها برخورد می کند و کارآیی ندارد، آن وقت ولایت مطلقه از بالا سر وارد می شود، گره را باز می کند»، (مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۳، ص ۱۶۳۷ و ۱۳۶۸).

آیت الله مشکینی: »ما معتقدیم که بلا اشکال، فقیه ولایت مطلقه دارد. ما می گوییم در قانون تان یک عبارتی را بیاورید که بر این معنا اشاره

بشود...»، (همان، ص ۱۶۳۴ و ۱۶۳۵).

یکی دیگر از خبرگان ».. دایره ی ولایت فقیه عین همان محدوده ی اختیاراتی است که پیامبر(ص) و ائمه معصومین داشتند...»، (همان، ج ۳، ص ۱۳۱۰).

بدین ترتیب ملاحظه می گردد که قانون گذار، دقیقاً با عنایت به همان معنای ولایت مطلقه ی فقیه – که منبعث از متون اسلامی است – به قصد تفهیم اختیارات وسیع تر مقام رهبری نسبت به موارد مذکور در اصل ۱۱۰، اقدام به ذکر این عبارت (ولایت مطلقه فقیه) در اصل ۵۷ نموده است.

آیت الله مشکینی در یکی از جلسات شورای بازنگری قانون اساسی اعلام کرد: »پیشنهاد می کنم یک چیز دیگری در این جا (اصل ۱۱۰) باید اضافه بشود و آن این است که همه وظایف... فقیه واجد شرایط را این جا شما استقصا نکرده اید...»، (همان، ج ۲، ص ۶۸۹ – ۶۹۰).

نتیجه آن که »ولی فقیه«، به عنوان عالی ترین مقام حکومتی، ضمن آن که در برابر قانون با آحاد ملّت یکسان است و دارای هیچ گونه امتیاز شخصی و برتری ذاتی... نیست، در عین حال دارای اختیارات فرا دستوری است. (احکام فرا دستوری عبارت

است از قواعد و مقرراتی که حاکم بر سایر اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر است؛ مثل برتری احکام شریعت مقدس اسلام بر سایر قوانین و مقررات).

هم چنین ولی فقیه در مسائل که حلّ آنان از طرق قانون مصوب ممکن نباشد و راه حلّی در قانون برای آن پیش بینی نشده باشد، با استفاده از »ولایت مطلقه ی خود« به حلّ آنها می پردازد.

برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک:

۱- نبی الله ابراهیم زاده آملی، حاکمیت دینی، ص ۱۵۳.

۲- مجله حوزه شماره ۸۵ - ۸۶ بحثی درباره ولایت فقیه، نجابت

۳- ولایت فقیه، آیت اللّه معرفت

۴- عباس کعبی، تبیین مفهوم ولایت مطلقه فقیه، انتشارات ظفر، ۱۳۸۰

مفهوم ولایت مطلقه فقیه با تأکید بر مطلقه بودنش را توضیح دهید.

پرسش

مفهوم ولایت مطلقه فقیه با تأکید بر مطلقه بودنش را توضیح دهید.

پاسخ

بحث اصلی در این است که که در زمان فقهها آیا تصرفاتی که پیامبر اسلام (در حکومت اسلامی داشتند ولی فقیه همان اختیارات را دارد یا نه؟

امام در بحث حکومت در کتاب ولایت فقیه می فرمایند که ولی فقیه بطور مطلق همه آن اختیارات را دارد و قیدی نخورده که مثلاً بعضی تصرفات در حکومت اسلام خاص پیامبر اسلام (می باشد. حکومت فی حد نفسه نیازمند جایگاه رهبر است و این جایگاه در زمان پیامبر اسلام (و امام معصوم (از حیث حدود و اختیارات تفاوتی با زمان ولی فقیه ندارد و مطلق به همین معناست یعنی مقید نشده که اگر امام معصوم بود یک سری تصرفاتی دارد و احکامی را اجرا می کند ولی اگر ولی فقیه بود نمی تواند آن احکام را اجرا کند. بحث در اطلاق ولایت فقیه است.

بنابراین کسی معنای ولایت فقیه را نسبی معنا کند نقض غرض می ود. اگر چه ممکن است نسبی به معنای دیگر نیز قابل توجیه باشد که مثلاً اختیارات را اعم از تصرفات حق و باطل در نظر بگیریم و بگوییم مطلق نیست یعنی فقط تصرفات حق را شامل می

ود. بعد این معنا را نسبی بودن ولایت بنامیم.

ولی مراد این نیست بلکه مطلق به معنای جمیع تصرفاتی است که پیامبر (و معصوم (در حکومت می توانند انجام دهند و برای انتقال این اختیارات به ولی فقیه هیچ قیدی ندارد.

برخی می گویند به کار بردن کلمه مطلق ابتدا در هر نوع تصرف "فعال ما یشاء بودن" را تداعی می کند. لذا در مورد حکومت پیامبر (و

امام معصوم (هم معنای نسبی را بکار می برند یعنی پیامبر (هرکاری نمی تواند بکند.

مسلم است که مراد از اطلاق در اینجا نسبت به تصرف باطل و ظلم و هر نوع تصرفی نیست بلکه باید در نظر داشت که پیامبر (و امام معصوم هستند و از میان فقهای، نیز فقهای عادلی که عدالتشان بر اساس رعایت احکام شرع سنجیده می شود مورد نظر است. در واقع شرط و قید و بند در میان هست اما نه قید و بند در محدود کردن اختیارات ولی فقیه بلکه در احراز این مقام قید و شرط وجود دارد یعنی کسی که می خواهد بعنوان ولی فقیه این مسؤولیت را به عهده بگیرد باید احکام اسلام را زیر پا نگذارد و گناهی از او سر نزند، عادل باشد و ملاکش احکام مسلم اسلام باشد.

از طرف دیگر اطلاق به تطابق اختیارات ولی فقیه با اختیارات پیامبر (برمی گردد از این جهت قید و بندی ندارد که محدوده ای از اختیارات از او جدا شود و فقط به وجود پیامبر (و معصوم (اختصاص داشته باشد.

با وجود این مقدمات گروهی بیم آن دارند که وجود اختیارات مطلق موجب ظلم و فساد و استبداد می شود حتی در زمان امام معصوم (نیز معتقدند اختیارات امام معصوم نباید مطلق باشد و در اینجا سخن بر سر این است که وقتی به غیر معصوم یعنی علمای عادل منتقل می شود آیا باید این اختیارات محدود باشد؟

حضرت امام (می فرمایند اختیارات محدود نمی شود و این نیاز حکومت است. برای اداره حکومت به جمیع اختیارات و تصرفاتی که پیامبر اسلام (داشتند نیاز هست. یعنی

حکومت پیامبر یک حکومت خاص نبود بلکه دین او مستمر و جهانی بود. بنابراین یک حکومت ویژه و خاص خود نساخت تا کسی بعد از او دیگر نتواند چنان حکومتی داشته باشد بلکه حکومت آن حضرت در همه دوره ها قابل ارائه بود.

بطور مثال اینگونه نیست که پیامبر (در قضاوت دزدی حکم به قطع ۴ انگشت بدهند و اگر ولی فقیه آمد حکم به قطع ۲ انگشت بدهد. یا در زنای غیرمحصنه با شرایط آن معصوم به ۱۰۰ ضربه شلاق حکم بدهد و اگر فقیه بود ۵۰ ضربه کمتر بزند.

هیچ تفاوتی در اجرای حدود نیست و همه اختیاراتی که پیامبر (در اجرای حدود و اداره حکومت داشتند به ولی فقیه منتقل می شود و هیچگونه قید و محدودیتی نمی خورد.

آیا اطاعت ازولی فقیه مانند اطاعت ازمعصوم است یا نه ؟

پرسش

آیا اطاعت ازولی فقیه مانند اطاعت ازمعصوم است یا نه ؟

پاسخ

قسمتی از پاسخ چون مربوط به بحث حجیت است دلیل نقلی می خواهد براینکه تصریح برحجت بودن اطاعت ازولی فقیه نماید . ازجمله روایات مشهور به عصر غیبیت : " ام الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواةْ احادیثنا فانّهم حجّتی علیکم وأنا حجت الله علیهم " (۱) یعنی دررویدادها وپیشامدها به راویان حدیث ما رجوع کنید ، زیرا آنها حجت من برشمایند ومن حجت خدا برآنانم .

فقها ،این رواةْ احادیث را به فقهای عالم وعادل تطبیق می کنند که نه تنها حافظ وروایت کننده حدیث باشند بلکه این ویژگیها راهم داشته باشند .

این دلایل تصریح براین مطلب دارند که اطاعت ازولی فقیه اطاعت ازمعصوم است .

به روایت دیگری نیز استناد می کنیم : " واما من کان من الفقها ، صائنا لنفسه ، حافظا لدینه ، مخالفا لهواه ، مطیعا لأمر مولاه ، فللعوام ان یقلدوه . " وعوام باید ازآنها تقلید کنند.

علاوه براین دلایل نقلی ، حضرت امام (ره) توضیحاتی دارند که تاحدودی مطلب راازلحاظ عقلی بازوتحلیل می کند.

حضرت امام (ره) می فرمایند : " این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم (ص) بیشتر ازحضرت امیر (ع) ، بود، یااختیارات حکومتی امیر (ع) بیش از فقیه است ، باطل وغلط است . البته فضایل حضرت رسول اکرم (ص) بیش ازهمه عالم است ؛ وبعد از ایشان فضایل حضرت امیر (ع) از همه بیشتر است ؛ لیکن زیادی فضایل معنوی اختیارات

۱) ا کمال الدین ، ج ۲ ، ص ۴۸۳

حکومتی را افزایش نمی دهد . همان اختیارات وولایتی که حضرت

رسول ودیگر ائمه ، صلوات الله علیهم ، درتدارک وبسیج سپاه ، تعیین ولات واستانداران ، گرفتن مالیات وصرف آن درمصالح مسلمانان داشتند ، خداوند همان اختیارات رابرای حکومت فعلی قرار داده است ؛ منتها شخص معینی نیست، روی عنوان " عالم عادل است " (۲)

"وقتی می گوییم ولایتی را که رسول اکرم (ص) وائمه (ع) داشتند ، بعد از غیبت فقیه عادل دارد ، برای هیچ کس این توهم نباید پیدا شود که مقام فقها همان مقائم ائمه (ع) ورسول اکرم (ص) است زیرا اینجا صحبت ازمقام نیست ؛ بلکه صحبت ازوظیفه است . "ولایت " یعنی حکومت واداره کشور واجرای قوانین شرع مقدس ، یک وظیفه سنگین ومهم است ؛ نه اینکه برای کسی شأن ومقام غیر عادی به وجود بیاورد واورااز حد انسان عادی بالاتر ببرد . به عبارت دیگر ، " ولایت " مورد بحث ، یعنی حکومت واجرا واداره ، برخلاف تصوری که خیلی ازافراد دارند امتیاز نیست بلکه وظیفه ای خطیر است . " (۳)

همچنین آیت الله مصباح یزدی دراین زمینه می فرمایند :" خود معصومین (علیهم السلام) راهکار مناسبی دراختیار شیعیان گذاشته بودند وآن اینکه درمواردی که محتاج به مراجعه به حاکم هستید وحاکم رسمی جامعه حاکمی غیر شرعی است ، به کسانی مراجعه کنید که عارف به حلال وحرام باشند . ودرصورت مراجعه به چنین شخصی حق ندارید ازحکم وداوری او سرپیچی کنید این کار رد امام معصوم است ورد امام معصوم درحد شرک به خداست . "فقیه" دراصطلاح امروز همان شخصی است که درروایات باتعبیر " عارف به حلال وحرام" وامثال آن معرفی شده است

. باتوجه به مطالب فوق می توان برولایت فقیه درزمان غیبت چنین استدلالی آورد که : اگر درزمان حضور معصوم ، درصورت دسترسی نداشتن به معصوم وحاکمیت نداشتن او وظیفه مردم مراجعه به فقیهان جامع الشرایط است ، درزمانی که اصلا معصوم حضور ندارد به طریق اولی وظیفه مردم مراجعه به فقیهان جامع الشرایط است . . . . . به طور خلاصه باید گفت : اولا فقیه دارای ولایت تکوینی نیست ؛ ثانیا: ولایت مطلقه فقیه ، همان اختیارات معصوم است ومستلزم تغییر دین نیست ؛ ثالثا : اصل ولایت فقیه راهیچ فقیه شیعی منکر نشده است ؛ رابعا اختلاف فقها درولایت فقیه ، به تفاوت نظر آنان دردامنه اختیارات است ، نه اصل ولایت " (۴) مجموع دلایل نقلی وعقلی که درباب حجیت بیان شدنشان می دهد که مایک ضرورت غیر قابل انکاری رااحساس می کنیم وآن اداره حکومت است . جمیع اختیارا تی که امام معصوم درحکومت دارد ومبتنی برقوانین واحکام است بصورت مشترک تشریح شده وبرای امام معصوم یاغیر معصوم قوانین واحکام اسلام تغییر نمی کند . حدود مجرمین وخلافکاران ، قوانین تقسیم بیت المال همه احکامی الهی هستند که آیین دین محسوب می شوند . درزمان امام معصوم دقیقا همان چیزی اجرا می شود که درزمان پیامبر (ص) بوده و حکومت درزمان غیر معصوم و ولایت فقیه به اجرای همان آیین نیازمند است .

وجود ولی فقیه دررأس حکومت به نظام حکومت اسلامی مشروعیت می بخشد وتمام اختیاراتی که ازحیث تشریعی برای اداره حکومت لازم بوده ودرزمان معصوم تحقق داشته است برای ولی فقیه هم ثابت است وهیچ تفاوتی هم نمیکند

چراولایت فقیه مانند ریاست جمهوری دوره ای نباشد تا ازاحتمال مضرّات تمرکز قدرت دردست یک نفر جلوگیری کنیم؟

پرسش

چراولایت فقیه مانند ریاست جمهوری دوره ای نباشد تا ازاحتمال مضرّات تمرکز قدرت دردست یک نفر جلوگیری کنیم؟

پاسخ

ابتدا بایدتفاوت انتخابات دوره ای با انتخابات غیر دوره ای روشن شود. باید گفت در مواردی که جنبه تخصصی دارد مانند اصل انتخاب رهبر، آراء مردم نمی تواند تعیین کننده بهترین ها باشد بلکه آراء مردم خواست مردم را نشان می دهد، در مسائل تخصصی آن چیزی که بهترین ها را نشان می دهد، آزمون ها ، بررسی تحقیقی و تخصصی است. ملاک تصدّی افراد در بعضی شغلهای حسّاس این است که همواره قوی ترین افراد در آن رشته و متخصص ترین آنها باید مسؤولیت را در دست داشته باشند و اقتضای آ ن این است که همواره از کارآمدترین و متخصص ترین فرد در آن امر استفاده شود. این ملاک ثابتی است. بنابراین اگر فردی بتواند همیشه خود را در حدّ بهترین و متخصص ترین نگه دارد عقل حکم می کند که به او مراجعه شود و این ویژگی کارهای تخصصی است. به عنوان نمونه: در بحث اجتهاد ملاک، تقلید از اعلم مراجع است. یعنی متخصص ترین باید انتخاب شود. این ملاک انتخاب است که معیّن می کند چه فردی باید باشد و چه فردی نباید باشد. بنابراین اگر کسی اعلم مراجع بود و توانست این ملاک را حفظ کند تا زنده است باید از او تقلید کرد. این طبع کارهای تخصصی است. امادر بعضی از مسؤولیت ها ملاکی برای متخصص ترین نداریم مثل انتخابات مجلس که با آزمون و امتحان مشخص نمی شود چه کسانی ازاین افرادی که کاندیدا شدند متخصص ترین هستندوشایستگی های بیشتری دارند تا همان افراد معرفی شوند اگرچه به نظر می رسد که حتی دراین موارد

نیز شکل تخصصی وکارشناسی کار را پیش ازرأی گیری باید اعمال نمود ولیکن این طور نیست که آراء مردم نقشی نداشته باشد وفقط آزمونها تعیین تکلیف کنند .بلکه مردم رأی می دهند وافراد مورد نظر خود را به مجلس می فرستند .دراین موارد می شود انتخابات را دوره ای برگزار نمود که اگرخواست مردم تغییرکرددر پایان دوره بتوانند انتخاب دیگری داشته باشند . درضمن دوره نه باید آنقدر کوتاه باشد که نمایندگان منتخب مردم مجال اجرای برنامه های خود باشد و نه آنقدر طولانی مدت باشد زیرا رأی مردم تغییر می کند فلذا برای نماینده های مجلس دوره های سه

خود را نداشته باشند ونه آنقدرطولانی مدّت باشد زیرا رای مردم تغییر می کند.فلذا برای نمایندگان مجلس دوره های

سه ساله ،چهارساله وپنج ساله درنظرگرفته می شود.پس درنتیجه: استدلال این است که بیندیشیم طبع این کاری که انتخاب می شود جنبه تخصصی داردیا نه اگر جنبه تخصصی داشته باشد آراء مردم تعیین کننده نیست .بلکه آزمونها، امتحانات وکارشناسی می تواند آن را مشخص کند .با توجه به اینکه دوصنف کار وجود دارد ما نمی توانیم جایگا ه این دو را با هم عوض کنیم . به عنوان مثال: اگر سئوال کنیم که بلندترین قله کشور ایران کدام کوه است؟ آیا پاسخ این سئوال را و این که در واقع کدام کوه بلندتر است می توانیم با انتخابات ازمردم سئوال کنیم وآیا می توانیم واقعیت رابا رأی مردم عوض کنیم؟ توانمندیهای افرادنیزبه همین گونه است یعنی توانمندیهای افراد به وسیله آراء مردم نه ایجاد می شود و نه از بین می رود .در مواردی که لازم است کار به توانمندترین افرادسپرده شود دوره ای کردن معنایی ندارد

.همیشه بهترین افراد باید درآن پست باشند. دربحث خلافت، عقیده شیعه این است که داناترین مردم به دین خدا و برجسته ترین وصادق ترین افراد دراین امرمولا علی(است که اهل سنت هم به این امر قائل بودند ولیکن درانتخابی بودن خلیفه مسلمین به وسیله رأی مردم یا انتصابی بودن آن ازطرف خدا و رسول با شیعه اختلاف نمودند .در جایی که رهبر باید در اهتدای دینی توانمندترین افراد باشد وعالمترین به دین باشد وتخصص او در فهم دین بیش از همه باشد اینجا شورایی کردن معنایی ندارد.اصلاً طبع کار، آن را نمی پذیرد و آراء مردم این توانمندی ها را نه درکسی ایجاد می کند ونه ازبین می برد . بحث رهبری، بحث فقاهت اعلم افراد به مسائل مملکتی است .مجلس خبرگان کارکارشناسی می کند پس از به نتیجه رسیدن ومحرز شدن این که چه کسی اعلم است از لحاظ فقهی وحکومتی انتخاب فرد دیگری غیر از فرد اعلم جایز نیست. چنانکه در بحث تقلید نیز امر به همین منوال است .مقلد نمی تواند ازغیر اعلم تقلیدکند و از لحاظ شرعی دوره ای کردن تقلید جایز نیست بلکه باید از اعلم مراجع تقلیدشود. فقط در دو مورد می توا ن مرجع را تغییر داد:

اول: از لحاظ اعلمیّت مجتهدی در جایگاهی بالاتر از این مرجع قرارگیرد.

دوم: شرایطی پیش آیدکه عدالت از اعلم ساقط شود. (که احکام آن در رساله های عملیه موجوداست.)

فرق ولایت مطلقه و ولایت نسبی چیست؟ چرا عده ای از شیعیان به ولایت مطلقه و عده ای به ولایت نسبی قائل شده اند؟ (آیا سند روایی یا عقلی دارند؟)

پرسش

فرق ولایت مطلقه و ولایت نسبی چیست؟ چرا عده ای از شیعیان به ولایت مطلقه و عده ای به ولایت نسبی قائل شده اند؟ (آیا سند روایی یا عقلی دارند؟)

پاسخ

تفاوت ولایت مطلقه فقیه با ولایت نسبی در گستره و حدود اختیارات فقیه است نسبت به اجرای اوامر حکومتی و اعمال ولایت.

ولایت مطلقه فقیه یعنی گستره اختیارات فقیه در عصر غیبت به گستردگی اختیارات پیامبر(و امام معصوم است در اجرای مقررات دینی زیرا مسؤلیت و رسالت فقیه در عصر غیبت همان مسؤلیت پیامبر و امام معصوم است. بنابراین ایفاء مسؤلیت فوق می طلبد که به همان گستردگی اختیارات آنان فقیه نیز دارای ولایت و اختیارات باشد بدون کم و کاست و از این تعبیر به ولایت مطلقه فقیه گردیده است، چنانکه امام خمینی(در کتاب ولایت فقیه چنین فرموده اند (نقل به مضمون) اگر حکم قصاص و دیات و حدود در عصر غیبت و حضور امام معصوم تغییر ناپذیر است، و اینچنین نیست که حد زناکار در عصر پیامبر صد تازیانه و در عصر امام (۷۵ تازیانه و در عصر غیبت ۵۰ تازیانه باشد و در همه زمانها حکم واحد دارد، اختیارات یکسان نیز می طلبد. ولایت نسبی و غیر مطلقه فقیه یعنی چون فقیه، نظیر امام و پیامبر از عصمت و دیگر کمالات و فضائل ویژه معصومین برخوردار نیست اختیاراتش نیز محدود خواهد بود.

غافل از آنکه این نظریه موجب تعطیلی مقرراتی می گردد که از حدود اختیارات فقیه خارج نموده اند در حالیکه بی شک مقررات اسلامی تعطیل ناپذیر است.

لازم به یادآوری است دارا بودن فقیه در عصر غیبت ولایت مطلقه را نه چیزی از مقامات و کرامات و

مراتب معصومین(می کاهد و نه مستلزم همپایگی و تساوی فقیه با امام معصوم و پیامبر است که نه معقول است و نه ممکن.

برای اطلاع بیشتر به کتابهای ذیل مراجعه فرمایید:

۱. ولایت فقیه، امام خمینی(

۲. پرسشها و پاسخها، استاد مصباح یزدی

ولایت فقیه ولایت در همه امور چرا؟

پرسش

ولایت فقیه ولایت در همه امور چرا؟

پاسخ

از آنجائی که مسؤلیت و مأموریت فقیه در عصر غیبت همان رسالت پیامبر (و امام معصوم(در اجرای احکام و مقررات اسلامی و اجرای عدالت اسلامی به وجود فقیه در رأس حکومت می باشد و بدون شک مشروعیت حکومت و تصرف در بیت المال مسلمین و اجرای حدود و رسیدگی به امور مسلمین از دیدگاه اسلام متوقف اجرای عدالت در جامعه نیز لازمه اش برخورد و تنش با کسانیکه منافعشان بخطر می افتد از این رو حاکم اسلامی لازم است در همه اموریکه پیامبر و امام معصوم(ولایت دانسته اند ولایت داشته باشد در غیر این صورت حکومت اسلامی و مستند به اسلام نخواهد بود.

برای اطلاع بیشتر به کتابهای ذیل مراجعه فرمائید:

۱. ولایت فقیه امام خمینی (

۲. پرسشها و پاسخها استاد مصباح

آیا ولایت فقیه فقط مختص کشور ایرانست در غیر این صورت چرا ولی فقیه توسط خبرگان که توسط مردم ایران انتخاب شده اند انتخاب می شود؟ و اگر نظام اسلامی و خبرگان نباشد ولایت فقیه چگونه انتخاب می شود؟

پرسش

آیا ولایت فقیه فقط مختص کشور ایرانست در غیر این صورت چرا ولی فقیه توسط خبرگان که توسط مردم ایران انتخاب شده اند انتخاب می شود؟ و اگر نظام اسلامی و خبرگان نباشد ولایت فقیه چگونه انتخاب می شود؟

پاسخ

در واقع سؤال شما به سه بخش تقسیم می شود، که به ترتیب پاسخ داده می شود :

۱. اداره کشور به وسیله ولیّ فقیه عادل واجد شرایط در زمان حاضر مختصّ ایران است. و در سایر ممالک چنین چیزی وجود ندارد. حتی کشورهایی مانند پاکستان و یا افغانستان که نام حکومت آنها نیز جمهوری اسلامی است، در رأس حکومتشان، فقیه عادلِ واجدشرایط وجود ندارد؛ و توسط افرادی مانند ژنرال پرویز مشرّف، و یا حامد کرزای اداره می شوند.

۲. با توجه به بخش اول سؤال و پاسخ آن، پاسخ این بخش از سؤال روشن است. به این معنی که وقتی ولایت فقیه مختصّ کشور ایران است، لزوماً انتخاب ولی فقیه هم توسط خبرگانی انجام می شود که مردم ایران آنها را برگزیده اند، و مردم سایر کشورها حق دخالت در این امر را ندارند.

۳. درشرایطی که هنوز نظام اسلامی و مجلس خبرگان تأسیس نشده باشد، بنا به احادیث معتبر و منابع موجود اسلامی، هر فقیه عادلِ واجد شرایط،حق ولایت و زعامت و سرپرستی جامعه را به واسطه "نصب عامّی" که امام زمان(فرموده اند، دارا می باشد. که باروی آوردن مردم به او،وپذیرش رهبری ایشان توسط مردم،مسأله ولایت فقیه درآن شخص تحققّ عینی یافته، به اجرا درخواهد آمد.

مانند ولایت و زعامت مؤسّس و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، حضرت آیت ا...العظمی امام خمینی(،که به واسطه واجد شرایط بودن و

پذیرش ولایت ایشان توسط مردم، تحقق عینی نیز پیدا کرد. و قبل از تأسیس مجلس خبرگان، مستقیماً به خواست مردم رهبری جامعه را بدست گرفتند.

و منظور از "نصب عام" که در بالا مطرح شد این است که در زمان غیبت، هر فقیهی که واجد شرایط علمی و عملی(اجتهاد و عدالت) باشد، از طرف ائمه معصومین(برای منصب ولایت منصوب و تعیین شده است. و نقش مردم در مرحله اجرائی کردن و عملی شدن این ولایت مطرح می شود.(۱)

منابع و مآخذ:

ولایت فقیه، ولایت، فقاهت و عدالت؛ حضرت آیت ا...جوادی آملی ص۳۸۹

منظور از ولایت مطلقه فقیه چیست؟ آیا منظور این است شخصــی با عنوان و اسم ولی فقیه بی قید و شرط بر مردم حکومت کند؟ یا منظور از ولایت این است که شخصی با صلاحیت و درستکار ولایت فقیه را بر مردم به اثبات برساند و اجرا کند؟

پرسش

منظور از ولایت مطلقه فقیه چیست؟ آیا منظور این است شخصی با عنوان و اسم ولی فقیه بی قید و شرط بر مردم حکومت کند؟ یا منظور از ولایت این است که شخصی با صلاحیت و درستکار ولایت فقیه را بر مردم به اثبات برساند و اجرا کند؟

پاسخ

واژه "مطلقه" صفتی است که پرسش ها و یا شبهات بسیاری را به دنبال خود داشته است. برخی از سر دانایی و کنجکاوی نسبت به ضوابط، معیار و مرزهای این ویژگی، پرسش هایی مطرح می کنند و پاره ای از روی فریب و نادانی شبهات غرض ورزان را تکرار می کنند. مجموعه سخنانی که درباره این صفت مطرح می کنند با دو جلوه نمایان می شود؛ بعضی از یکسانی ولایت مطلقه با ولایت معصومان"ع" جویا می شوند ولی برخی به خاطر جهل یا تجاهل، ولایت مطلقه را چونان حکومت مطلقه بدون مرز و معیار دانسته و گمان می کنند؛ حکومتی دلخواه، از سر هوا و هوس و تابع میل و اراده فقیه خواهد بود!! به گونه ای که قدرتی عظیم و غول پیکر برای چنین شخصیتی بر پا می شود، که همانند امپراطوران و مستکبران در هر زمینه ای و برای هر کسی حکمی صادر کرده، جان، مال، آبرو و شخصیت افراد را تحت سلطه و سیطره خود قرار می دهد! از این رو با حالتی نگران و ترس آلود سؤال می کنند، آیا چنین فقیهی در آینده چنان خواهد شد؟!

"ولایت مطلقه" چه معنایی دارد؟

پیش از هر پاسخی، ضروری است هر یک از ما، توجهی شایان به نکاتی بنیادین پیرامون ولایت مطلقه داشته باشیم:

نخست

آن که از آغاز غیبت کبرای حضرت مهدی "عج" تاکنون، هیچ فقیهی و اندیشمندی در حوزه شناخت دین بر این باور نبوده است که فقیه هیچ ولایتی ندارد. بلکه آن چه تا حدودی مورد بحث و گفتگو بین صاحب نظران بوده است، مراتب و درجات این ولایت است. به گونه ای که برخی چون حضرت امام خمینی "ره"، تمامی اختیاراتی را که ولی معصوم داراست، برای ولی فقیه دانسته مگر این که چیزی استثنا شده باشد. ایشان در این باره فرموده اند:

"اصل این است که فقیه دارای شرایط حاکمیت در عصر غیبت همان اختیارات وسیع معصوم را داشته باشد، مگر آن که دلیل خاصی داشته باشیم که فلان امراز اختصاصات معصوم است." (۱)

که از این میان می توان به فرمان "جهاد ابتدایی" توسط غیر معصوم اشاره کرد، که مشهور فقها معتقدند این اختیار از صفات خاص امام معصوم است و غیر معصوم چنین اختیاری در فرمان حمله به کشوری برای نجات مردم آن مرز و بوم از دست ستمگران و یاغیان نخواهد داشت.

نکته دوم آن که "ولایت" در نگاه ارایه کنندگان نظریه ولایت فقیه به معنای سلطنت بی کران، قدرت بدون معیار و برتری دور از ارزش ها و قداست ها نیست بلکه به تعبیر و تعریف حضرت امام "ره": "ولایت یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس" (۲)

نکته سوم آن است که فقیه در اعمال ولایت خود محدود به حدودی همچون حفظ اصول و ارزش های دین و مذهب است، ولی در صدور حکم باید مصالح و مفاسد نظام را ارزیابی دقیق و عالمانه نمود که رعایت مصلحت نظام و

تشخیص ضرورت ها به حوزه ولایت ولی و تمامی افراد تحت ولایت او بستگی دارد.

نکته چهارم آن که "مطلقه" به معنای امکان استفاده از تمامی اختیارات ضروری و لازم برای اداره حکومت است، که خود محدود به حفظ ضوابط خواهد بود همان گونه که امامان معصوم "ع" نیز صاحب ولایت بودند اما ولایتی بدون ضابطه و به دور از میزان و معیار نداشته و خود نیز چنین اعتقادی نداشتند. برتر از این سخن، گفتار عدلیه است که: خداوند بدون ضابطه و چارچوب حکم نمی کند، پس وقتی خداوند و منصوبان خاص الهی در مسند نبوت و امامت، اختیاراتی تعریف شده، مشخص و مقید به آگاهی و عصمت دارند، فقیه نیز به یقین دارای چنین مرز نامرئی ای خواهد بود. از دیدگاه بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران ولی فقیه دارای کلیه اختیارات حکومتی پیامبر "ص" خواهد بود و حکومت وی شعبه ای از ولایت مطلقه رسول ا... "ص" و یکی از احکام اولیه اسلام محسوب می شود که بر تمام احکام فرعی حتی نماز، روزه و حج تقدم دارد و بنا به تعریف شفاف امام راحل"ره": "کلیه امور مربوط به حکومت و سیاست که برای پیامبر و ائمه "ع" مقرر شده، در مورد فقیه عادل نیز مقرر است و عقلاً نمی توان فرقی میان این دو قائل شد." (۳)

آن رهبر روشن اندیش در سخن دیگری تمامی شبهات و تردیدهایی که از سوی منحرفان و ناآگاهان بیان می شود به گونه ای جامع و جالب بیان کرده، فرموده است:

"برخی گفته اند: فقها از اداره امور سیاسی و نظامی و غیر آن ناتوانند و قدرت بر این کار را

ندارنـد. در پاسـخ می گوییم: این سـخن بی پاسخ بوده، شایسـته کمترین وقعی نیست. زیرا تدبیر امور کشور، در هر حکومت با تشـریک مساعی کثیری از افراد متخصص و ارباب بصیرت انجام می گیرد و سلاطین و رؤسای جمهور، از دیرباز تاکنون جز در موارد بسـیار نادر، به تـدابیر سیاسـی و فنون نظامی آگاه نبوده اند. بلکه همواره امر بر این منوال بوده است که امور مربوط به هر فـن توسـط متخصـصان آن فـن انجـام می گرفته است. ولی نکته مهمی که شایـان تـوجه فراوان است، این است که اگر رهـبر و رئیس یک حکومت شـخص عادل باشد، مسلّماً وزیران و کارگزاران عادل یا درستکار را انتخاب می کند و این امر موجب می شود که از ظلم و فساد و تجاوز در اموال عمومی مسلمانان کاسته شود و جان و حیثیت و آبروی آنان حفظ شود.

همـان گـونه که در زمـان حکومت امیرالمؤمنین علی"ع" نیز کارهـا به دست خود ایشـان انجـام نمی گرفت، بلکه فرمانـداران و قضـات و فرمانـدهان نظـامی و دیگر افراد لازم را انتخاب می کردنـد و کارها را به عهـده آنان می گذاشـتند. امروز هم به همان صـورت است، یعنی اداره امور سیاسـی نظـامی و همچنین اداره شـهرها و حفـظ مرزهـای کشور، همه و همه به دست شـخص یا اشخاصی که دارای شایستگی لازم هستند، انجام می گیرد." (۴)

با چنین دیدگاه واقع بینانه و منطقی، به خوبی در می یابیم که:

اولاً) ولایت مطلقه به معنای اجازه در انجام هر کاری توسط فقیه نخواهد بود.

ثانیاً) حفظ اصول و ضروریات دین از وظایف برجسته فقیه است و چنان نیست که روزی فقیهی توحید

یا یکی از اصول و ضروریات دین را انکار یا متوقف نماید! که در این هنگام مبنا و محوری برای دین باقی نخواهد ماند، تا او وظیفه حفظ و نگاهبانی آن را داشته باشد.

ثانیاً) تمامی اختیارات حکومتی رسول اکرم"ص"، امیرمؤمنان"ع" و دیگر معصومان"ع" برای کارهایی همچون انتخاب نمایندگانی در سراسر کشور، دریافت خمس و زکات، انتخاب فرماندهان نیروهای نظامی و انتظامی، بسیج سپاه و نیروهای رزمنده به مرزهای میهن به هنگام جنگ نظارت بر امور فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی و ارایه رهنمودهای لازم به هر مسؤولی و هر دستگاهی و ... داشته اند، ولی فقیه نیز دارا خواهد بود و این سخن بدان معنا نیست که "انسان غیر معصوم" را چونان شخصیت های "معصوم" بدانیم، که این اختیارات حکومتی است و برای اداره شایسته جامعه لازم بلکه ضروری خواهد بود. بی شک فضایل معصوم"ع" برتر از دانش و گمان ما بوده و خواهد بود.

رابعاً) "ولایت" که به معنای حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین الهی است، یک "وظیفه" محسوب می شود نه "مقام"؛ وظیفه ای بس سنگین و مهم که توان تحمل چنین رسالتی از بین هزاران، بلکه میلیون ها نفر نصیب یک نفر خواهد شد.

بار دیگر نوشتار خود را به سخنان قدسی و هدایت آفرین حضرت امام خمینی"ره" زینت می بخشیم که با نگاهی فراگیر به این مهم پرداخته، فرموده است: "وقتی می گوییم ولایتی را که رسول اکرم "ص" و ائمه "ع" داشتند، بعد از غیبت، فقیه عادل دارد برای هیچ کس این توهم نباید پیدا شود که مقام فقها، همان مقام ائمه "ع" و رسول اکرم"ص" است، زیرا اینجا صحبت

از وظیفه است، ولایت یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس یک وظیفه سنگین و مهم است نه این که برای کسی شأن و مقام غیر عادی به وجود بیاورد و او را از حد انسان عادی بالاتر ببرد. به عبارت دیگر ولایت مورد بحث یعنی حکومت و اجرا و اداره بر خلاف تصوری که خیلی افراد دارند، امتیاز نیست بلکه وظیفه ای خطیر است." (۵)

آن عزیز قدسی، خطیر بودن این مسؤولیت و حساسیت بسیار آن را این گونه بیان کرده، می فرماید: "اگر فقیهی یک مورد دیکتاتوری بکند، از ولایت می افتد... اگر یک گناه صغیر، هم بکند از ولایت ساقط است، مگر ولایت یک چیز آسانی است که بدهند دست هر کس." (۶)

در فرازی دیگر برای اطمینان خاطر افراد و دوری از تبلیغات زهرآگین دشمنان فرموده است: "ولی امر حجت خداست، ولایت فقیه است که جلوی دیکتاتوری را می گیرد، اگر ولایت فقیه نباشد دیکتاتوری می شود... (۷) من به همه ملت ها... اطمینان می دهم اگر امر دولت اسلامی اگر با نظارت فقیه و ولایت فقیه باشد، آسیبی بر این مملکت وارد نخواهد شد... (۸) ولایت فقیه برای مسلمین، یک هدیه ای است که خدای تبارک و تعالی داده است." (۹)

منابع و مآخذ:

۱. حکومت اسلامی، ص۵۶و۵۷

۲. همان، ص۵۶

۳. شؤون و اختیارات ولی فقیه، حضرت امام خمینی "ره"، (ترجمه مباحث ولایت فقیه از "کتاب البیع")، ص۳۵.

۴. همان، ص۸۰

۵. حکومت اسلامی، ولایت فقیه، ص۶۴و۶۵

۶. کلمات قصار (پندها و حکمت ها، امام خمینی "ره")، ص۱۱۹

۷. همان

۸. همان

۹. همان

ولایت فقیه، جوانان، پرسش ها و پاسخ ها، احمد لقمانی

در مورد وظیفه رهبری یا مرجع تقلید توضیح بفرمایید.

پرسش

در مورد وظیفه رهبری یا

مرجع تقلید توضیح بفرمایید.

پاسخ

مرجع تقلید، همان کارشناسی است که بایدها و نبایدها و بایسته ها و نبایسته های دینی و شرعی و اسلامی را بدست آورده و استنباط نموده و به پیروان خویش ارائه می دهد که باید دارای ویژگیهای ذیل باشد:

۱. اجتهاد: توان علمی تشخیص احکام و مقررات مورد نیاز انسانها از متون دینی.

۲. مرد باشد.

۳. شیعه دوازده امامی باشد.

۴. عادل و غیر حریص به دنیا باشد.

۵. از دیگر مجتهدان و کارشناسان دینی استادتر و اعلم باشد.

و دیگر شرایط که برای آگاهی بیشتر به توضیح المسائل مرجع تقلیدتان، بحث تقلید مراجعه فرمایید.

و ولی امر مسلمین، حاکم اجرا کننده مقررات دینی می باشد که باید مجتهد و کارشناس دینی بوده و طبق اصل پنجم قانون اساسی باید فقیه عادل و با تقوی و آگاه به زمان و شجاع، مدیر و مدبر باشد.

و طبق اصل یکصد و هفتم قانون اساسی تعیین رهبری بعهده خبرگان منتخب مردم است از اینرو می تواند ولی امر ما همان مرجع تقلیدمان باشد و می تواند چنین نباشد، زیرا دو جایگاه جداگانه است با دو شیوه متفاوت در گزینش.

اینکه جمله ای از امام نقل می کنند که اگر لازم باشد برای حفظ نظام حکمی از دین را تعطیل کنیم این کار را انجام می دهم (نقل به مضمون) آیا چنین برداشتی درست است که روزی مثلاً برای حفظ نظام لازم باشد نماز ترک شود، این کار باید صورت بگیرد مگر غیر این است که انقل

پرسش

اینکه جمله ای از امام نقل می کنند که اگر لازم باشد برای حفظ نظام حکمی از دین را تعطیل کنیم این کار را انجام می دهم (نقل به مضمون) آیا چنین برداشتی درست است که روزی مثلاً- برای حفظ نظام لازم باشد نماز ترک شود، این کار باید صورت بگیرد مگر غیر این است که انقلاب اسلامی برای حفظ دین بوده است پس چگونه می تواند با برداشت افرادی به بهانه حفظ آن حلالی حرام و حرامی حلال شود؟

پاسخ

شایـد شـنیده باشـید که احکـام فقهی از یک منظر دو گونه هسـتند، یکی احکام اولیه و دیگری احکام ثانویه، احکام اولیه مانند وجوب نماز است که شما اشاره نمودید، این احکام را هیچ کس حتی رسول اکرم هم بدون اجازه خداوند نمی تواند حکم آنرا کلاً تعطیل کنـد مضـمون حدیث معروفی هم که می گوید "حلال محمد تا روز قیامت حلال است و حرام او نیز تا قیامت حرام است" مربـوط به همین احکـام اولیه است. در مقابـل آن احکـام ثـانویه است، مراد از احکـام ثـانویه این است که موضـوعی در اسـلام در شـرایط عادی دارای حکم ثابتی است و همین موضوع در شـرایط اضطرار به شکل موقت حکمش تغییر می کند یعنی آن حکم اولی موقتاً برداشـته می شود و یـک حکم موقت جدیـد جـای آن را می گیرد و همینکه شـرایط اضـطرار و غیر عادی برطرف شود دوبـاره آن حکم اولی برمی گردد. به عنوان مثال، همه فقها و مراجع فتو ایشان این است که نوشـیدن شـراب، حتی یک قطره، حرام است. این حکم اولی و اصل شراب است که در شرایط عادی وجود

دارد. از طرفی دیگر همه فقها می گویند اگر کسی در شرایطی قرار گرفت که از تشنگی دارد می میرد و دسترسی به هیچ آب و آذوقه ای ندارد و تنها مقداری شراب نزدش است، می تواند فقط به مقداری که از مردن نجات پیدا کند از آن شراب بنوشد. ملاحظه می کنید که در شرایط اضطرار و اجبار همین شراب حلال شد ولی دوباره وقتی حالش خوب شد بر او حرام می شود. با این توضیح می توانیم درستی سخن امام خمینی (ره) را که شما به آن اشاره کردید درک کنیم، یعنی اگر امام فرموده است "برای حفظ نظام، اگر لازم باشد حکمی از دین را تعطیل می کنم" مراد همان احکام ثانویه است که در شرایط خاص و در صورت نابود شدن یک فرد یا به خطر افتادن اصل نظام می تواند به شکل موقت جایگزین احکام اولیه شود.

شهید مطهری در یکی از سخنرانی های خود فرمودند: « ... امان از مصلحت ...» پس چرا رهبر معظم انقلاب (حفظه الله تعالی در وقایعی که در جامعه ما رخ می دهد، مرتب از مصلحت اندیشی صحبت می کنند و برخوردی قاطع و جدّی در برابر خیلی از مسایل از خود نشان نمی دهند؟

پرسش

شهید مطهری در یکی از سخنرانی های خود فرمودند: « ... امان از مصلحت ...» پس چرا رهبر معظم انقلاب (حفظه الله تعالی در وقایعی که در جامعه ما رخ می دهد، مرتب از مصلحت اندیشی صحبت می کنند و برخوردی قاطع و جدّی در برابر خیلی از مسایل از خود نشان نمی دهند؟

پاسخ

خواهر گرامی بهتر بود عین عبارت شهید والامقام استاد مطهری (;) را با آدرس دقیق می نوشتید تا مشخص شود که ایشان در چه مقوله ای این مطلب را بیان فرموده اند. آنچه مسلم می باشد این است که مصلحت گاهی واقعاً مصلحت است و گاهی عده ای می خواهند با استفاده از این عنوان به اهداف خود برسند. آن مصلحتی که در جستجوی تأمین اهداف مادی و شخصی افراد است قطعاً مصلحت حقیقی نیست به عنوان مثال مصلحت اندیشی عمر سعد (علیه العنه در جنگ با امام حسین (٧) به نفع یزید، از آن دسته مصلحتهای دروغینی است که شهید مطهری را به فریاد آورده است امّا صلح امام حسن (٧) با معاویه و ترک نبرد علیه غاصبان حکومت علوی در آن شرایط حساس که چاره ای غیر از آن نبود، بی شک از جمله مواردی است که مصالح عالیه اسلام و مسلمین آن را اقتضا می کرد.

مطلب دیگر آنکه بیشتر عبارات شهید مطهری مربوط به دوران قبل از انقلاب است و متأسفانه بعد از انقلاب منافقان این عالم فرزانه و زمان شناس را از ما گرفتند. بنابراین بعضی از سخنان گهربار ایشان ناظر به مسایل مربوط به زمان گذشته است از جمله برخی اشخاص با امام خمینی (١) مخالفت می کردند و اقدامات انقلابی ایشان را بر خلاف مصلحت اسلام و مسلمین می دانستند،

که مرحوم استاد مطهری به این نوع مصلحت اندیشی نظر انتقادی داشتند. اما اکنون که جمهوری اسلامی در کشور ما حاکم شده و در رأس آن فقیهی آگاه قرار دارد، قطعاً مصالح اسلام و مسلمین به شدت مورد اعتنا و اهتمام رهبر معظم انقلاب است و همچنانکه قطعنامه ۵۹۸ توسط حضرت امام خمینی (۱) بنا بر مصلحت پذیرفته و همچون جامی زهرآگین نوشیده شد; در برخی وقایع نیز که اظهارات قاطع رهبری در رفع مشکلات کم اثر بوده و یا موجب تفرقه و تنش بیشتر در سطح جامعه می شود، ایشان با بزرگواری و سعه صدر و به امید حل تدریجی مشکلات و فرا رسیدن زمانی مناسب جهت ابراز نظر نهایی بیان صریح را به آینده موکول می سازند و با این تدبیر و تحمل که سخت و طاقت شکن است نقش تعیین کننده رهبری و جایگاه والای ولایت فقیه را به سامان می رسانند.

ولایت فقیه با ولایت مطلقه فقیه چه تفاوتی دارد و اکنون ولایت رهبر ما کدام یک است

پرسش

ولایت فقیه با ولایت مطلقه فقیه چه تفاوتی دارد و اکنون ولایت رهبر ما کدام یک است

پاسخ

واژه "ولایت به معنای امارت زعامت ریاست بوده و از ریشه "وَلِی-" به معنای "قُرب-" است و در مورد قرابت و مودّت نیز استعمال می شود و از این جهت بر "امیر" و "والی هم اطلاق می شود; چنان که حضرت علی می فرماید: "اما بعد فقد جعل الله سبحانه لی علیکم حقًا بولایه امرکم امّا بعد، پس هر آینه خدای سبحان با سپردن حکومت بر شما به دست من حقی برای من بر عهده شما نهاد".(ر.ک المعجم المهرس لالفاظ نهج البلاغه محمّد دشتی خطبه ۲۱۶، ص ۱۳۵۳، انتشارات اسلامی)

ولایت فقیه که استمرار ولایت امامان معصوم است و نشأت گرفته از حاکمیت مطلق الهی بوده و ریشه در تاریخ صدراسلام دارد و برای اثبات آن می توان به دلایل عقلی و نقلی تمسک کرد:

ادله عقلی ۱. جامعیت و جاودانگی اسلام و حاکمیت صالحان اسلام آیینی جامع و جاویدان است و متکفل تبیین تمام ابعاد زندگی انسان هاست و این جامعیت و جاودانگی مستلزم وجود قوه مجریه و تشکیل حکومت است

از طرفی به اقتضای حکم عقل مجری حکومت باید به قوانین آگاه و به رعایت کامل وظایف دینی ملتزم باشد. پس اگر معصوم در میان مردم حاضر بود، عقل به لیاقت او برای این مقام حکم می کند; ولی در زمان غیبت معصوم باید افرادی عهده دار این امر باشند که از جهت علم به قوانین الهی تقوا، عدالت و التزام عملی بر آن شبیه ترین مردم به پیشوایان معصوم باشند و ولی فقیه مصداق این عنوان است

۲. مقتضای لطف الهی وجود ولایت فقیه است لطف

و حکمت خداوند متعال اقتضا می کند که آن چه در ایجاد زمینه رشد جامعه و طرد عوامل گمراهی مؤثر است در اختیار بشر قرار گیرد و در عصر حضور به مقتضای حکمت الهی ولایت بر اموال و اعراض و نفوس مردم به امامان معصوم واگذار شده است ولی در عصر غیبت به کسی که در حد پایین تری از امامان معصوم قرار دارد و از دیگران صالح تر و از علم و تقوا و مدیریت نیز برخوردار است واگذار می شود و تنها مصداق این فرد صالح تر، فقیه جامع الشرایط است

احادیث و روایات اسلامی نیز، به صراحت ولایت ولی فقیه را گواهی می دهند از جمله امام صادق می فرماید: "بر شما باد که مسائل اختلافی خود را نزد اهل جور نبرید; بلکه از میان خود کسی را که از روش حکومت و دادرسی آگاه باشد، برای قضاوت برگزینید. چنین کسی را من به این مقام منصوب کرده ام پس داوری را به نزد او ببرید".

حضرت مهدی غ می فرماید: "...امّا درباره رویدادهایی که پیش می آید، به راویان حدیث ما مراجعه کنید. آن ها حجت من بر شما هستند، و من حجت خداوند بر شما هستم ..".(ر.ک وسایل الشیعه شیخ حر عاملی ج ۱، ص ۳۰۴۰، نشر موسسه آل البیت)

بنابراین امامان معصوم از جانب خداوند متعال به رهبری و امامت مردم منصوب هستند و امامان معصوم نیز چنان که گذشت فقهای جامع الشرایط را برای رهبری و زعامت مردم معرفی کرده اند.

پس بر اساس روایات و سخنان پیشوایان معصوم حکم ولی فقیه جامع الشرایط نیز مانند حکم امام در زمان غیبت لازم الاجرا و الزام آور است و مردم موظف به پیروی و اطاعت از احکام او هستند، و عالم به

غیب بودن و مقام عصمت داشتن برای ولی فقیه جامع الشرایط لازم نیست (برای آگاهی بیشتر ر.ك ولایت فقیه و رهبری در اسلام آیه الله جوادی آملی ص ۱۸۱۱۸۹، نشر رجأ / ولایت فقیه آیه الله معرفت ص ۱۱۳ ۱۳۰، نشر التمهید.)

مقصود از "اطلاق در عبارت "ولایت مطلقه فقیه شمول و مطلق بودن نسبی در مقابل دیگر ولایت ها که جهت خاصی در آن ها مورد نظر است می باشد; زیرا فقها، اقسام ولایت را که نام می برند، محدوده هر یك را مشخص می کنند، مثلاً ولایت پدر در امر ازدواج دختر، ولایت پدر و جد در تصرفات مالی فرزندان و...; ولی هنگامی که ولایت فقیه را مطرح می کنند دامنه آن را گسترده تر دانسته در رابطه با شؤون عامّه و مصالح عمومی امّت که بسیار دامنه دار است می دانند به این معنا که فقیه شایسته که بار تحمل مسؤولیت زعامت و رهبری را بر دوش می گیرد، در تمامی ابعاد سیاستمداری مسؤولیت دارد و در راه تأمین مصالح امت و در تمامی ابعاد آن باید کوشا باشد و این همان ولایت عامه است که در سخن گذشتگان نیز به آن اشاره شده است و متأخرین با عنوان "ولایت مطلقه از آن یاد می کنند.

بنابراین منظور از "اطلاق گسترش دامنه ولایت فقیه تا آن جا که "شریعت امتداد دارد، می باشد و مسؤولیت اجرایی ولی ّفقیه در تمامی احکام انتظامی اسلام و در رابطه با تمامی ابعاد مصالح امت می باشد و مانند دیگر ولایت ها، یك بعدی نخواهد بود. (ر.ك ولایت فقیه آیه الله محمدهادی معرفت ص ۴۰۷۴، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی "التمهید".)

در اصل پنجاه و هفتم آمده است "قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه

قوه مجریه و قوه قضـائیه که زیر نظر ولایـت مطلقه امر و امـامت امت بر طبق اصول آینـده این قـانون اعمـال می گردنـد. این قوا مستقل از یکدیگرند."

آیا مرجع تقلید و ولی فقیه می تواند در احکام اولیه اسلام دخل و تصرف کند و آن ها را بنا بر مصلحت جامعه تعطیل نماید، یا احکام آن را با شدت بیشتر انجام دهد; مثلاً، جلو حج را بگیرد یا به دلایلی بگوید: ماه مبارک رمضان کمتر یا بیشتر شود؟

پرسش

آیا مرجع تقلید و ولی فقیه می تواند در احکام اولیه اسـلام دخل و تصرف کند و آن ها را بنا بر مصلحت جامعه تعطیل نماید، یا احکام آن را با شدت بیشتر انجام دهد; مثلاً، جلو حج را بگیرد یا به دلایلی بگوید: ماه مبارك رمضان کمتر یا بیشتر شود؟

پاسخ

حلال و حرام خداوند متعال و اصول احکام الهی که پایه های اساسـی را تشکیل می دهد، تنها در حیطه قدرت خداوند است نه تنهـا ولی فقیه و مراجع تقلیـد نمی تواننـد، حلال خـدا را حرام و یا حرام خـدا را حلال کننـد، بلکه امام معصوم و پیامبر اکرم نیز چنین حق و قـدرتی را نـدارد و حلال خداونـد، همواره حلال و حرام او تا روز قیامت حرام می باشـد، هرگز اصل توحیـد، حج واجب روزه ماه مبارك رمضان و غیره دگرگون نمی شود.

اسـلام به معنای مجموعه قوانین است که در جریان غدیر، بعد از تشریع و تعیین ولایت به نصاب تام ّو نهایت خود رسید، لذا از آن پس دیگر جـای نسـخ یـا تغییر و تخصـیص احکـام وجود نـدارد; یعنی از آن پس هیـچ یك از واجبات محرّمات مکروهات مستحبات و یا مباحات اسلام نه افزوده می شود و نه کاستی می گیرد.

البته حـاکم اسـلامی از باب احکام حکومتی آن چه که در مقام اجرا به عنوان ولی ّو امین بر قوانین وظیفه او است این است که در تزاحم میـان قـانون اهم و مهم ّ، مخصوصـاً آن گـاه که مزاحم اصـلی نظـام اسـلامی باشـد، در حین دفاع و حراست از احکام اسلامی براساس معرفتی که به مجموعه دستورات الهی و به صدر و ساقه قوانین اسلامی دارد، به داوری نشسته و در

نهایت با ترجیح اهم بر مهم حکم به اجرأ اهم نماید، و از مهم ّتا آن گاه که مزاحمت باقی است دست بردارد و بنابر مقتضیات اجتماعی اوامر و نواهی مختلف و متغیّری را صادر می کند که این اوامر و نواهی همگی زمینه ساز همان حکم اوّلی الهی دائر بر وجوب اطاعت از اوامر اولی الامر می باشند.

ترجیح اهم بر مهمّ، نه به معنای تخصیص و یا تقلید است و نه به معنای نسخ و تبدیل حکم است

اما در احکام اولیه حق جعل در آن ها فقط مختص ّبه خداوند متعال است یعنی خداوند متعال بر روی عناوینی هم چون نماز، روزه حج و... حکم وجوب را جعل فرموده است و هیچ گاه نیز قابل نسخ و تغییر از طرف اشخاص نیست ولی حکم ثانویه حکم شرعی است که بالعرض در مواردی خاص عارض اموری می شود که محکوم به حکمی سابق می باشند، مانند جواز خوردن مردار در وقت ضرورت چون اکل مردار در غیر وقت ضرورت محکوم به حکم اوّلی خود که همان حرمت است می باشد.

در احکام ثانویه نیز حاکم اسلامی حق هیچ گونه تغییر و نسخی در احکام ندارد.(ر.ك ولایت فقیه آیت الله جوادی آملی ص ۹۳۸۶، مرکز نشر فرهنگی رجأ / یکصد و هشتاد پرسش و پاسخ آیت الله مکارم شیرازی و دیگران ص ۶۵۱، دفتر نشر برگزیده)

نظر ولی ّفقیه تا چه اندازه مانند پیامبر۹ و حضرت علی است و چه مقدار در حوزه عناوین ثانوی و احکام متغیّر، می تواند اعمال نظر کند؟ لطفاً منابع پاسخ را بیان فرمایید.

پرسش

نظر ولی ّفقیه تا چه اندازه مانند پیامبر۹ و حضرت علی است و چه مقدار در حوزه عناوین ثانوی و احکام متغیّر، می تواند اعمال نظر کند؟ لطفاً منابع پاسخ را بیان فرمایید.

پاسخ

حکومت از ضروری ترین نیازهای هر جامعه محسوب می شود تا جایی که اگر بنابر دلایلی حکومت صالح وجود نداشته باشد، وجود حکومت بد، از هرج و مرج و بی قانونی بهتر است و این مهم یک نکته عقلی مسلّم است که امیرالمؤمنین نیز بدان اشاره فرموده است "لابدّ للناس من امیر برّ أو فاجر;(نهج البلاغه فیض الاسلام خ ۱۲۵.) مردم چه خوب چه بد، به ناچار باید امیر و حاکم داشته باشند".

حال که حکومت یک مطلب ضروری و عقلی است این پرسش مطرح می شود که چه کسی می تواند بر دیگران حکومت کند؟ از دیدگاه دین اصل این است که هیچ فردی بر دیگری ولایت نداشته باشد و هیچ انسانی حق حکومت بر دیگÓ…ĵرا ندارد، مگر عده ای خاص که از سوی خداوند نصب می شوند.

این اصل فقهی با کلام مولی امیرالمؤمنین نیز تأیید می شود که فرمود: "لاتکن عبد غیرك و قدجعلك الله حراً;(نهج البلاغه ص ۹۲۹.) بنده دیگری نباش زیرا خدا تو را آزاد آفریده است "

خدای متعال چون آفریننده انسان است بر او ولایت دارد و در ادامه ولایت الهی رسول دارای ولایت می شود و مؤمنان وظیفه دارند که از خدا و رسول پیروی کنند و در ادامه جریان زلال ولایت به اولی الامر و امامان معصوم می رسد; این مطلبی است که قرآن مجید بیان می فرماید: "یَٰأَیُّهَا الَّذِین َءَامَنُوٓاْ أَطِیعُواْ اللَّه َوَأَطِیعُواْ الرَّسُول َوَأُوْلِی الْأَمْرِ مِنکُم ْ;(نسأ، ۵۹.) ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید

خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر را."

خدا و رسول و اولی الامر، بر مردم ولایت دارند; این که منظور از اولی الامر کیانند; بین مفسّران بحث شد است و به طور معمول آن را بر معصومان حمل کرده اند، بدین دلیل که آیه شریف اطاعت اولی الامر را به نحو مطلق واجب کرده است و اگر اولی الامر، معصوم نباشند، احتمال و امکان این که به خلاف امر کنند، وجود دارد و دراین صورت تضاد پیش می آید.(تفسیر المیزان علامه طباطبایی ج ۴، ص ۳۸۹، جامعه مدرسین)

اما برخی دانشمندان عقیده دارند که اولی الامر، اعم ّاز امامان معصوم است و والیان صالح و عادل را نیز در بر می گیرد و بر این اساس اطاعت والیان عادل نیز به حکم این آیه قرآن واجب است آیت الله اشرفی اصفهانی در این باره می گوید: "اولی الامر تنها ائمه نیستند; فقهای جامع الشرایط هم جزء این اولی الامرند که خداوند امر کرده است به این که باید از آن ها اطاعت کرد، اطاعت کردن در امور دین و سیاست و در امور مملکت .."(روزنامه جمهوری اسلامی ۲۹ / ۷ / ۶۹.)

طبق حکم عقل و بر اساس روایات ما، در عصر غیبت امام معصوم فقیهان چنان که در فتوا دادن و قضاوت کردن نایبان او هستند، در ولایت امر و حاکمیت جامعه هم از او نیابت دارند. اصل ولایت فقیه مطلب مسلّم و انکارناپذیر در فقه شیعه و بلکه در فقه اسلامی است و چنان که مرحوم صاحب جواهر گفته است کسی که در ولایت فقها تشکیک کند، مزّه فقه را نچشیده و رمز

کلمات امامان معصوم را نفهمیده است (ولایت فقیه آیت الله آذری قمی ص ۶۳.)

آن چه محل بحث و گفت و گو است قلمرو و محدوده ولایت فقیه است که آیا قلمرو آن همان قلمرو ولایت معصوم است یا محدودتر می باشد؟ در این بخش فقهای ما دو گونه فتوا داده اند; برخی ولایت فقها را به امور حسبه محدود نموده اند و در کارهای حکومتی برای فقیه ولایتی نمی شناسند که معمولاً شیخ انصاری و آخوند خراسانی و مرحوم نائینی را در این گروه معرّفی می کنند،(شیخ انصاری مکاسب ج ۲، ص ۳۳، انتشارات خاقانی) ولی با تأمّل در کتاب های این فقها نیز روشن می شود این عالمان در مقام فتوا، به ولایت فقیه تمایلی پیدا کرده اند، چنان که شیخ انصاری در کتاب خمس اطلاق و عموم ولایت فقیه را مطرح می کند و آن تشکیک ها فقط در حوزه نظری مطرح است (همان ص ۷۹.)

حضرت امام خمینی از جمله فقیهانی است که قلمرو ولایت فقیه را عام ّو گسترده می داند و تمام اختیاران حکومتی که پیامبر و ائمه داشته اند را برای فقیهان ثابت دانسته و می فرماید: "این توهّم که اختیارات حکومتی رسول اکرم بیش از حضرت امیر بود یا اختیارات حکومتی حضرت امیر۷ بیش از فقیه است باطل و غلط است "(ولایت فقیه امام خمینی ، ص ۶۴ به نقل از ولایت فقیه در حکمت صالحان صالحی نجف آبادی ص ۲۰۹، مؤسسه رسا.پ ولایتی که برای پیغمبر اکرم و ائمه ۷ می باشد، برای فقیه هم ثابت است و در این مطلب هیچ مشکلی نیست (همان ص ۷۱.)

معمولاً در ذهن منتقدان این تئوری این اشکال مطرح است که امامان معصوم چون

عصـمت دارنـد، ولاـیت آن هـا مطلق است و می دانیم فقیه این ویژ گی را دارا نیست این نکته در کتـاب هـای ولایت فقیه بحث شـده و به طور خلاـصه بایـد گفت که ائمه هم در به کـار گیری ولایت خود از افراد عادی اسـتفاده می کردنـد که آن ها نه تنها اشـتباه می کردنـد که گاهی اوقات مرتکب گناه هم می شدند. بله معصوم در صورت خطای آن ها جبران می کرد که در مورد فقیه هم چون فرض عـدالت او مطرح است در صورت خطـا و یا گناه جبران می کنـد.(ولایت فقیه در حکومت صالحان صالحی نجف آبادی ص ۲۶، رسا / دراسات فی ولایه الفقیه منتظری ج ۱، ص ۳۸۹.)

بر این اسـاس که فقهـا ماننـد ائمه معصوم دارای ولایت عامّنـد و قلمرو ولایتشان محـدود نیست اجرای قوانین اولیّه و ثانویه فرقی نمی کند و هر دو در حوزه ولایتشان قرار می گیرد، گرچه تبیین احکام ثانویه ای که ملاکشان به نظر حاکم وابسته است تنها در حوزه اختیارات ولی فقیه قرار می گیرد و احکام حکومتی فقط در صلاحیت ولی فقیه است (همان ص ۲۲۱.)

توضـیح این نکته لازم است که حکم حکومتی ولی فقیه در عرض حکم کتاب و سـنت قرار نمی گیرد بلکه در طول آن هاست احکـام شـرع مطهر، به دو بخش اولی و ثـانوی تقسـیم می شود. احکـام حکومتی اجرای همـان احکـام و قوانین است و در واقع اجرای قـانون در رتبه پس از قـانون قرار دارد. احکـام حکومتی که در حوزه اختیارات ولی فقیه است به دو قسم کلی و جزیی و هر کدام نیز به اولی و ثانوی تقسیم می گردد.

مثال جزئی وجوب جهاد در برابر دشمنان جزء عناوین اوّلی است که ولی

فقیه در اجرای آن یک سری قوانین جزئی وضع می کند، از قبیل صلح و فرمان جنگ و... یا تعیین قیمت برای دفع ضرر؛ "لاضرر" از عناوین ثانوی است و ولی فقیه در اجرای آن احکام جزئی وضع کرده است

مثال کلی وجوب حفظ نظام که از عناوین اوّلی است برای اجرای آن به طور مثال قوانین راهنمایی وضع شود.(درس خارج فقه قضا، آیت الله ناصر مکارم شیرازی ۱۴ / ۱۰ / ۷۳، جزوه بحث ایشان)

خلاصه این که ولی فقیه صلاحیّت صدور حکم حکومتی را دارد که به عناوین ثانوی نیز محدود نمی باشد.

درکنار این همه نکات بالا، ناظر به مباحث نظری بود اما در جامعه ایران قانون اساسی مبنای نظم و زندگی اجتماعی است که تمام مردم اعم-از شیعه و دیگر فرقه ها بدان ملتزم و پای بندانند و نه تنها مخالفین نظری ولایت فقیه که حتی کسانی که شیعه نیستند نیز در عمل باید به آن پای بند باشند، گرچه در حوزه نظری آن را نپذیرند و التزام عملی به ولایت فقیه از علایم زندگی مدنی در ایران است قانون اساسی در اصل های مختلفی از جمله اصل ۵۷ ولایت مطلقه فقیه را مطرح و تصریح می کند که قوای جمهوری اسلامی زیر نظر ولایت مطلقه امر باید اداره شوند.

جهت آگاهی بیش تر می توانید به کتب ولایت فقیه امام خمینی ، ولایت فقیه آیت الله جوادی آملی و دیگران مراجعه فرمایید.

مطالب این پاسخ بیش تر نقل به معنا از کتب زیر است

۱. دراسات فی ولایه الفقیه حسین علی منتظری ج ۱؛

۲. ولایت فقیه حکومت صالحان صالحی نجف آبادی

۳. ولایت فقیه از دیدگاه

فقهای اسلام احمد آذری قمی

۴. ولایت فقیه ولایت فقاهت و عدالت جوادی آملی

۵. مکاسب شیخ انصاری

۶. عوائد الایام نراقی عائد ۵۱;

۷. جواهر الکلام نجفی ج ۲۱، امر به معروف

مقصود از ولایت مطلقه فقیه چیست

پرسش

مقصود از ولایت مطلقه فقیه چیست

پاسخ

مقصود از ((ولایت مطلقه فقیه)) آن است که دایره اختیارات ولی فقیه محدود به احکام اولی و ثانوی و قوانین مدون نیست; بلکه هرگاه مصالح عالیه و الزامی جامعه اسلامی ایجاب کند که موقتا برنامه ای بر خلاف آنها انجام شود، ولی فقیه می تواند به آن کار اقدام نماید. به عنوان مثال در فقه اسلامی تخریب مسجد حرام است. اکنون اگر به تخریب مسجدی جهت خیابان کشی حاجت افتاد، چه باید کرد؟ یک رویکرد (نظریه مخالف ولایت مطلقه) آن است که تا زمانی که تخریب مسجد به حد ضرورت نرسد; یعنی،چنان کارد به استخوان نرسیده که هیچ راه حل دیگری جز تخریب آن نباشد،نمی توان آن را تخریب نمود. رویکرد دیگر (دیدگاه ولایت مطلقه) آن است که: شارع مقدس به ولی امر اجازه داده است که در صورت مصلحت اهم دست به این کار بزنند، و لازم نیست آن قدر صبر کند که برای جامعه مشکلات عدیده ای پدید آید و مساله را به حد ضرورت و حکم ثانوی برساند. حضرت امام پس از ذکر مثال فوق می فرمایند: اگر بخواهیم در این گونه امور دایره ولایت را به احکام ثانوی محصور کنیم، هرگز نمی توانیم تمدن داشته باشیم. و همواره جامعه اسلامی گرفتار رکود، درماندگی و عقب افتادگی خواهد بود.

برای آگاهی بیشتر ر . ک : ولایت فقیه آیت الله جوادی آملی.

حدود اختیارات ولی فقیه راچه کسی تعیین می کند, ولی فقیه یا قانون اساسی ؟

پرسش

حدود اختیارات ولی فقیه راچه کسی تعیین می کند, ولی فقیه یا قانون اساسی ؟

پاسخ

چـون تعیین اختیـارات ولی فقیه درقـانون اساسـی صـورت می گیرد و در حقیقت از موارد اجتمـاعی و سیاسـی اسـتتفاوت آرای مجتهـدین در این امر بـدون تاثیر است. در غیر این صورت لازمه آن هرج و مرج در امور است که هیچمجتهـد خردمندی به آن رای نمی دهـد.{J فعلیـت یـافتن اختیـارات ولی فقیـه وابسـته به قـانون است و قـانون اساسـی که درتصـویب آن فقیهـان بزرگی شرکتداشته اند حدود اختیارات ولی فقیه را مشخص نموده است. البته در این جا بحثی دیگر نیز وجود دارد و آن اینکه منشأحق ولایت ولی فقیه از جنبه نظری چیست؟ آیا مولود قانون است یا اینکه فعلیت آن منوط به قانون است؟ به هرحالآنچه مسـلم اسـت از جنبه عملی اختیارات ولی فقیه مبتنی بر قانون اساسی است.{J

فرض کنیم که بین نظر ولی فقیه وقانون اساسی تعارضی پیش آید کدام یک ارجح است ؟

پرسش

فرض کنیم که بین نظر ولی فقیه وقانون اساسی تعارضی پیش آید کدام یک ارجح است ؟

پاسخ

در مورد تعارض رأی ولی فقیه باقانون اساسی در اصل ۱۰۷ مکانیسم معینی در نظر گرفته شده است. یعنی درصورت ضـرورت ولی فقیه پس از مشورت با مجمع تشـخیص مصلحت نظام طی حکمی به رئیس جمهور مواردااصلاح یا تتمیم قانون اساسی را به شورای بازنگری قانون اساسی پیشنهاد می کند.{J

چرا ولی فقیه با این که به وسیله مجلس خبرگانی که از طرف مردم ایران انتخاب شده اند, بر تمام شیعیان جهان ولایت دارد؟

پرسش

چرا ولی فقیه با این که به وسیله مجلس خبرگانی که از طرف مردم ایران انتخاب شده اند, بر تمام شیعیان جهان ولایت دارد؟

پاسخ

مسأله ولایت فقیه از دو دیـدگاه قابل بررسـی است و هر یک نتایج ویژه ای دارد که هرچند با یکدیگر متنافینمی باشـند ولی در عین حال تفاوت های چشمگیری با هم دارند:

الف) دیدگاه اول از منظر قانون اساسی است. باتوجه به این که قانون اساسی هرکشوری در قلمرو همان کشور اعتباردارد از این رو حاکمیتش را هرچه باشد – چه ولایت فقیه یا غیر آن – تنها در گستره کشوری می تواند سایه گستر سازدونسبت به ماورای آن قدرت نفی و اثبات چیزی را ندارد.

ب) دیدگاه دیگر از نقطه نظر مذهبی و ایدئولوژیکی است. بر این اساس مسأله گستره فراخ تری می یابد. یعنیپیروان آیین واحد در سرزمین های مختلف می توانند نظام و رهبری واحدی را برگزینند ویا دین می تواند سیستم و رهبرواحدی را برای آنان با معیارهای خاصی تعیین کند. در نگرش اسلامی چون جهان اسلام با نظام فکری عملی وسیاسی واحد و دارای سرنوشت مشترک وحتی دشمنان مشترک می باشند ایجاب می کند که دارای رهبری واحد نیزباشد که بتواند تمام امت را به طور یکپارچه و هماهنگ به حرکت درآورد و در برابر حرکت های دشمنان بسیج نماید.بنابراین خاستگاه ولایت بر جهان شیعه وجهان اسلام آرای چند میلیون نفر ایرانی نیست. بلی نقش این آرا آن است کهدر بزرگ ترین کانون تشیع در جهان شاخص ترین فرد شناسایی و ولایت او فعلیت می یابد.

نکته دیگر این که رهبری دینی با رهبری های سیاسی و .... تفاوت های عمده ای دارند. مثلا وقتی در واتیکان پاپانتخاب می شود تمام کاتولیک های جهان از او تبعیت می کنند و

این مسأله مهمی را نیز برای کشورها ایجاد نمی کند.{J

با توجه به اینکه ولی فقیه مانند امام و پیامبر معصوم نیست چگونه می تواند ولایت مطلقه داشته باشد

پرسش

با توجه به اینکه ولی فقیه مانند امام و پیامبر معصوم نیست چگونه می تواند ولایت مطلقه داشته باشد

پاسخ

الف) برخی برآنند که آیه شریفه «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم» دو جنبه دارد:

۱ جنبه هـای اجتماعی که در دایره ولایت به معنای زعامت و رهبری سیاسـی قرار می گیرد. این قسـمت، در حوزه قلمرو ولایت فقیه قرار می گیرد.

۲ جنبه های فردی صـرف؛ مثل این که پیامبر (ص) به دلایلی که تنها با علم غیب بر پیامبر(ص) و امام (ع) روشن است، کسی را وادار به طلاق همسر و... کند. این امور مربوط به حوزه «ولایت کلیه الهیه» و تابع عصمت است و از دایره ولایت فقیه خارج می باشد.

برخی نیز معتقدند که آیه فوق، تنها ناظر به جنبه دوم است. بنابراین اصلاً ربطی به ولایت فقیه ندارد. و مطلقه بودن ولایت فقیه، نیز به معنای «اولی به تصرف» بودن نیست؛ بلکه یعنی، عدم اختصاص به امور حسبه و شمول دایره ولایت فقیه نسبت به آنچه در دایره وظایف حکومت ها قرار می گیرد.

ب) وجود وعـدم تناقض ذکر شده، هیچ ربطی به مطلقه بودن ولایت فقیه ندارد؛ زیرا فرضا ولایت فقیه مطلق هم نباشد، احتمال خطا در او وجود دارد و در این صورت به نظر بـدوی بین حکم او و حکم خـدا، تناقض پدیـد می آیـد. حل مسأله این است که حکم خـدا، حجّت واقعی است و رأی فقیه حجّت ظـاهری و تنـاقض واقعی زمانی است که هر دو در یک رتبه باشـند. در حالی که حجّت ظاهری و واقعی، در دو رتبه قرار دارند؛ چه ولایت فقیه مطلق باشد یا غیر مطلق.

آیا در ولایت مطلقه فقیه همه اختیارات امام معصوم برای ولی فقیه ثابت است ؟

پرسش

آیا در ولایت مطلقه فقیه همه اختیارات امام معصوم برای ولی فقیه ثابت است ؟

پاسخ

ولایت مطلقه فقیه دقیقا به همین معناست که همه اختیارات ملکوتی پیامبر (ص) و ائمه (ع) برای ولی فقیه نیزوجود دارد. حضرت امام (ره) در کتاب ولایت فقیه دقیقا این مسأله را روشن ساخته اند. باید توجه داشت که در این جاولایت به معنای زعامت و رهبری سیاسی - که یک امر اعتباری است - مطرح می باشد نه ابعاد دیگر آن که برخی ازامور واقعی و تکوینی است. بنابراین در حکومت اسلامی یک سری اختیارات حکومتی وجود دارد که ربطی بهمقامات وجودی ندارد و این اختیارات لازمه برقراری حکومت و هدایت آن در مسیر صلاح جامعه اسلامی است و هرشخص معتبری که در نظام سیاسی اسلام رهبری او پذیرفته شده، با حفظ اصل حرکت به سمت مصالح ملزمه جامعهاسلامی، آن اختیارات را داراست؛ چه پیامبر (ص) باشد و چه ولی فقیه.

برای آگاهی بیشتر ر . ک :

۱- ولایت فقیه امام خمینی

۲- ولایت فقیه آیت اللّه جوادی آملی {J

معنای ولایت مطلقه فقه و فرق آن با ولایت فقیه چیست ؟

پرسش

معنای ولایت مطلقه فقه و فرق آن با ولایت فقیه چیست ؟

پاسخ

مقصود از «ولایت مطلقه فقیه» آن است که دایره اختیارات ولی فقیه محدود به احکام اولی و ثانوی و قوانین مدوننیست؛ بلکه هرگاه مصالح عالیه و الزامی جامعه اسلامی ایجاب کند که موقتا برنامه ای بر خلاف آنها انجام شود، ولیفقیه می تواند به آن کار اقدام نماید. به عنوان مثال در فقه اسلامی تخریب مسجد حرام می باشد. اکنون اگر به تخریبمسجدی جهت خیابان کشی حاجت افتاد، چه باید کرد؟ یک روی کرد (نظریه مخالف ولایت مطلقه) بر آن است که تازمانی که تخریب مسجد به حد ضرورت نرسد؛ یعنی، چنان کارد به استخوان نرسیده که هیچ راه حل دیگری جزتخریب آن نباشد، نمی توان آن را تخریب نمود. روی کرده دیگر (دیدگاه ولایت مطلقه) بر آن است که شارع مقدس بهولی امر اجازه داده است که در صورت مصلحت اهم، دست به این کار بزند و لازم نیست آن قدر صبر کند که برایجامعه مشکلات عدیده ای پدید آید و مسأله را به حد ضرورت و حکم ثانوی برساند. حضرت امام(ره) پس از ذکرمثال فوق می فرمایند: اگر بخواهیم در این گونه امور دایره ولایت را به احکام ثانوی محصور کنیم، هرگز نمی توانیمتمدن داشته باشیم و همواره جامعه اسلامی گرفتار رکود، در ماندگی و عقب افتادگی خواهد بود.

برای آگاهی بیشتر ر . ك : ولایت فقیه ، آیت الله جوادی آملی.{J

آیا یک فقیه در کشورهای دیگر می تواند رهبر و ولی فقیه برای مسلمین جهان باشد

پرسش

آیا یك فقیه در کشورهای دیگر می تواند رهبر و ولی فقیه برای مسلمین جهان باشد

پاسخ

ج س ۱ از لحاظ نظری، ضرورتی ندارد که ولی فقیه حتما ایرانی باشد؛ ولی چون این موضوع از نظر وقوع در حال حاضر، اشکالاتی را به همراه دارد، در قانون اساسی، ایرانی بودن ولی فقیه، شرط شده است.

از جمله آرمان های اسلام، ایجاد حکومت واحد و برداشته شدن مرزهای سیاسی در بین کشورهای اسلامی است؛ چرا که همه ضربات و عقب ماندگی مسلمانان، از همین افتراق و خصومت های ناشی از این جدایی ها به وجود آمده است.

از دیدگاه شیعه، ولی فقیه بر همه مسلمانان ولایت دارد و مرکزیت حکومت اسلام است؛ گرچه این موضوع در حال حاضر تحقق خارجی ندارد، ولی به عنوان یك آرمان مطرح است.

چگونه ولایت فقیه میتواند مطلقه باشد در حالی که خبرگان رهبری میتوانند او را از ولایت عزل نمایند

پرسش

چگونه ولایت فقیه میتواند مطلقه باشد در حالی که خبرگان رهبری میتوانند او را از ولایت عزل نمایند

پاسخ

مقصود از «ولایت مطلقه فقیه» آن است که دایره اختیارات ولی فقیه محدود به احکام اولی و ثانوی و قوانین مدونیست. بلکه هرگاه مصالح عالیه و الزامی جامعه اسلامی ایجاب کند که موقتا برنامه ای بر خلاف آنها انجام شود، ولیفقیه می تواند به آن کار اقدام نماید. به عنوان مثال در فقه اسلامی تخریب مسجد حرام می باشد. اکنون اگر به تخریبمسجدی جهت خیابان کشی حاجت افتاد چه باید کرد؟

یك روی کرد (نظریه مخالف ولایت مطلقه) آن است که تا زمانی که تخریب مسجد به حد ضرورت نرسد؛ یعنی،چنان کارد به استخوان نرسیده که هیچ راه حل دیگری جز تخریب آن نباشد، نمی توان آن را تخریب نمود. روی کرددیگر (دیدگاه ولایت

مطلقه) آن است که شارع مقدس به ولی امر اجازه داده است که در صورت مصلحت اهم، دستبه این کار بزند و لازم نیست آن قدر صبر کند که برای جامعه مشکلات عدیده ای پدید آید و مسأله را به حد ضرورت وحکم ثانوی برساند. حضرت امام پس از ذکر مثال فوق می فرمایند: «اگر بخواهیم در این گونه امور دایره ولایت را بهاحکام ثانوی محصور کنیم هرگز نمی توانیم تمدن داشته باشیم و همواره جامعه اسلامی گرفتار رکود، درماندگی وعقب افتادگی خواهد بود».

(برای آگاهی بیشتر ر . ك : ولایت فقیه، آیت الله جوادی آملی)

از توضیح فوق روشن می شود که «ولایت مطلقه» خود مقید به مصالح است. از همین رو قابل کنترل می باشد. لذاباید اهرم کنترل کننده و نظارتگری در کنار آن باشد و آن همان مجلس خبرگان است. افزون بر آن، ولی

فقیه در صورتـاز دست دادن شـرایط رهـبری، از نظر ثبوتی خود به خود معزول است و نقش مجلس خبرگـان جنبه اثبـاتی دارد؛ یعنی،فقدان شرط لازم را کشف و عزل وی را در جامعه اعلام می نماید.{J

چرا مقام معظم رهبری همچون علی (ع) خودشان وارد مرحله اجرایی نمی شوند و همچو او جلو اسراف و تبذیرها و را بگیرند

پرسش

چرا مقام معظم رهبری همچون علی (ع) خودشان وارد مرحله اجرایی نمی شوند و همچو او جلو اسراف و تبذیرها و را بگیرند

پاسخ

گسترش فعـالیت هـای اجتمـاعی و پیچیـده شـدن نهادهای اجتماعی و تقسـیم کارها در دنیای امروز، از جهات بسـیاریبا گذشـته تفـاوت دارد، به طوری که امروزه دخـالت مسـتقیم رهبری در همه امور امر محـالی است. جـالب اینجـاست کهخـط مشـی رهبر انقلاب، حضور جدی و فعال در صحنه های مختلف انقلاب است، لیکن تنگناهای بسیاری در اینزمینه وجود دارد.{J

اختیارات ولی فقیه آیا بر اساس خواست مردم است یا نیاز آنها یا هردو؟

پرسش

اختیارات ولی فقیه آیا بر اساس خواست مردم است یا نیاز آنها یا هردو؟

پاسخ

اساساً ولی فقیه باید در حوزه اختیارات و وظایف قانونی خود، بر اساس نیازها و مصالح جامعه، همراه با رعایتاصول شرعی اقدام نمایـد. بنـابر این اگر خواست و نیـاز اجتمـاعی همـاهنگی بودنـد هر دو رعـایت شـده است. لیکن اگرخواست جـامعه بر خلاف احکام شرعی و مصالح امت باشد، حکم شرعی مقدم است.

در چه زمینه ای از مرجع تقلید و در چه مواردی از رهبر اطاعت کنم ؟

پرسش

در چه زمینه ای از مرجع تقلید و در چه مواردی از رهبر اطاعت کنم ؟

پاسخ

لازمه برقراری نظام اجتماعی در یک کشور, تبعیت عموم مردم از نظام و رهبری واحد است . بنابراین گرچه در مسایل فقهی افراد می توانند از مراجع مختلف تقلید کنند; ولی در مسایل سیاسی , تبعیت از مقام رهبری , اصلی عقلایی است و مراجع تقلید نیز به این امر توصیه می فرمایند.

چرا قدرت ولی فقیه باید فراتر از قانون باشد؟آیا این دیکتاتوری نیست؟

پرسش

چرا قدرت ولی فقیه باید فراتر از قانون باشد؟آیا این دیکتاتوری نیست؟

پاسخ

تصویری که از ولایت فقیه در نگاشته شما آمده است هیچ ارتباطی با مسأله ولایت فقیه در اسلام و قانون اساسیجمهوری اسلامی ندارد و هیچ یک از عالمان دینی آن را به مخیله خود هم خطور نداده اند. به طور خلاصه به آگاهیمی رساند:

۱- نظریه ولایت فقیه هیچ رابطه ای با استبداد و نظام های دسپوتیستی (Desportism) ندارد. برای روشن شدن این مطلب بررسی مقایسه ای ولایت فقیه با دیگر نظام ها از جمله سیستم های استبدادی لازم است. آنچه به طور فشرده در این جامی توان گفت این است که ولایت فقیه به طور بنیانی و از جهات متعددی با نظام های دیکتاتوری و استبدادی تفاوتدارد؛ از جمله:

الف) تفاوت در خاستگاه. حکومت های دیکتاتوری عموما برخاسته از هواخواهی و خودمداری (selfcentric) است در حالی که ولایت دینی -که بخشی از آن ولایت فقیه است - دارای خاستگاه الهی و خدامدارانه (Theocentric) می باشد.

ب) تفاوت در شرایط. در نظام های دیکتاتور مآب شایستگی ها و معیارهای لازم برای رهبری ملحوظ نیست و تنها عامل به قدرت رسیدن زوراست. هر کس در مسابقه قدرت از توان نظامی برتری برخوردار بود عملاـ قدرت را به دست می گیرد و حاکمیت خود را بر دیگران تحمیلمی کند در حالی که اساس قدرت در نظریه ولایت فقیه وجود شایستگی ها ومعیارهایی چون اجتهاد، عدالت، شجاعت، تقوا، قدرت، تدبیر ومدیریت و امثال آن می باشد.

ج) تفاوت در کنش ها. در نظام های دیکتاتوری اصولا هنجارهای لازم الاتباعی برای رهبران وجود ندارد و آنان بر اساس امیال خود هر آنچه را که بخواهند انجام می دهند و برای منافع شخصی خود بزرگترین ضربه ها را به جامعه وارد

می سازند. در حالی که ولایت فقیه ملزم به رعایت هنجارهای دینی و عمل بر اساس احکام الهی و رعایت مصالح اجتماعی است و حق اندک تخطی در برابر آنها و مقدم داشتن خود بر دیگرانرا ندارد.

د) تفاوت در کنترل قدرت. در نظام های دیکتاتوری اساسا راهی برای کنترل قدرت وجود ندارد ولی در نظام ولایت فقیه کنترل های ثبوتی و اثباتیوجود دارد. کنترل ثبوتی به این معناست که اگر ولی فقیه عملی در جهت خلاف معیارها و هنجارهای گفته شده انجام داد؛ مثلاـ کوچک ترین ظلم و بی عدالتی از او سر زد از نظر دینی از مقام خود عزل می گردد و حکومتش اعتباری ندارد. این مقدار کنترل در کامل ترین شیوه های دمکراتیک دنیا نیز موجود نیست. مسؤولیت کنترل از نظر اثباتی (شناخت و تحقق خارجی این مسأله در سطح جامعه و در نظام اسلامی ما) بردوش خبرگان منتخب ملت است؛ یعنی یکی از وظایف آنان کنترل رهبری است و در صورتی که از او عملی برخلاف معیارها و هنجارهایلازم مشاهده کنند باید عزل او را اعلام نمایند. افزون بر اینها تفاوت های دیگری نیز وجود دارد که به جهت اختصار از ذکر آنها خودداریمی شود.

۲- این که گفته شده است: «چرا ولی فقیه فوق قانون است وهرکاری بخواهد انجام می دهد...» باید گفت: ولی فقیه نه فوق قانون است و نه فوق عدالت و نه فوق انتقاد؛ لیکن در رابطه با هر یک از این امور باید درکی درست و واقع بینانه داشت. در این رابطه باید یادآور شویم: ولی فقیه فوق قانون در همه مراتب آن نیست، اساسا فلسفه ولایت فقیه آن است که شخصی قانون شناس و متعهد

به قوانین و احکام الهی اداره امور را بر عهده گیرد تا رعایت هنجارها و احکام الهی و مصالح اجتماعی تضمین شود. لیکن خلط بزرگی در این رابطه پدید آمده و موجب پیدایش دو نظریه در بابولایت فقیه گردیده است: نظریه ای او را مافوق قانون تصور می کند و این را لازمه ولایت مطلقه فقیه می داند. رویکرد دیگر او را مادون قانون می نگرد و ولایت مطلقه را نفی می کند. به نظر ما ولایت مطلقه فقیه به معنای تفوق ولی فقیه برقانون نیست لیکن کسی که اندک آشنایی با احکام و قوانین اسلامی داشته باشد می داند که قوانین دینی دارای درجات و مراتب متعددی هستند. برخی از آنها قوانین «محکوم» و کنترل شونده هستند و برخی قواعد «حاکم» و کنترل کننده ودر برخی از مواقع بین مصالح نهفته در دو حکم الهی تزاحم ایجاد می شود؛ یعنی تأمین هر دو ممکن نیست ولاجرم یکی باید به نفع دیگری کنار برود. در چنین مواقعی قوانین حاکم مانند قاعده «اهم و مهم» حاکمیت می یابند و به حکم آنها باید آنچه دارای مصلحت کمتر است فدای حکمی که مصلحت برتر دارد بشود. ولایت مطلقه فقیه در واقع پیاده کردن قواعد حاکم و ارجح در برابر احکام اولیه مرجوح است؛ زیرا ولی فقیه موظف است جامعه را به سمت مصالح آن رهبری و هدایت نماید. حال اگر یکی از احکام اولیه دینی با مصلحت برتر جامعه در تضاد و تزاحم افتاد ولایت مطلقه این وظیفه را دارد که مصلحت حیاتی و ملزمه جامعه را بر آن حکم اولی مرجوح مقدم بدارد؛ مثلا اگر در جاییکه مسجدی بنا شده است کشیدن خیابان لازم

شد، ولی فقیه می تواند برخلاف حکم اولی – که حرمت تخریب مسجداست – آن را برای مصالح لازم جامعه اسلامی تخریب نماید. بنابراین اطلاق ولایت فقیه مقید به مصالح لازم جامعه اسلامی است و بیش از آن قدرتی ندارد. اکنون خود قضاوت کنید که آیا این به معنای تفوق بر قانون است یا حلقه واسطی بین لایه های زیرین و زبرین قانون در راستای اجرای مراتب عالیه و قواعد حاکم و کنترل کننده؟

برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر . ک : ولایت فقیه آیت الله جوادی آملی.

اما این که گفته اید در کشورهای دیگر چنان است و ایران چنین، اجمالاً باید گفت که خواب و خیالی بیش نیست.

چرا بازنگری قانون اساسی , زیر نظر ولی فقیه مرجع انجام نگرفته است ؟

پرسش

چرا بازنگری قانون اساسی , زیر نظر ولی فقیه مرجع انجام نگرفته است ؟

پاسخ

این که تغییر قانون اساسی باید زیر نظر ولی مرجع انجام گیرد دو پاسخ دارد: اولاًـ این مبتنی بر ادعای پیشین؛ یعنینفی اعتبار حکم حضرت امام (ره) با فوت ایشان می باشد و از نظر فنی باطل وبی اساس است. ثانیاً: به فرض این مطلبدرست باشد چنان که گذشت مرجعیت اعم از شأنی و فعلی است بنابراین تغییر قانون اساسی زیر نظر ولی مرجع شأنیانجام پذیرفته است. از این رو تغییر قانون اساسی هم به حکم حضرت امام مشروعیت دارد و هم به اعتبار آن که زیرنظر ولی فقیه پس از ایشان انجام و مورد تأیید قرار گرفته است. با توجه به این که دیگرشبهات نویسنده این شب نامهمبتنی بر دو ادعای نادرست پیش گفته می باشد که پاسخ آن روشن گردیدد دیگر نیازی به پاسخ تفصیلی آنهانیست. درذیل این نکته را یادآور می شود که نویسنده این شب نامه به دروغ آن را به «جمعی از استادان حوزه علمیه قم» نسبتداده است درحالی که سه سطر پس از آن خود را لو داده و نشان داده است که توسط کسی نوشته شده که الفبای طلبگیرا هم نخوانده و کلمه «مع الاسف» را به غلط «ما الاسف» نوشته است!! «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل» {J

آیا ولی فقیه می تواند مجلس شورای اسلامی یا خبرگان را منحل کند؟

پرسش

آیا ولی فقیه می تواند مجلس شورای اسلامی یا خبرگان را منحل کند؟

پاسخ

}چنین اختیاری در قانون برای ولی فقیه پیش بینی نشده است.{

احکام حکومتی چگونه احکامی هستند؟

پرسش

احکام حکومتی چگونه احکامی هستند؟

پاسخ

}حکم «حکومتی» یـا «ولایی» احکـامی است که حکومت اسلامی (ولی امر) متناسب بـا شـرایط زمـان و مکان براساسـمصالح اجتماعی وضع و مقرر می کند. در مثل مرد شرعا می تواند در شرایطی همسر خود را طلاق دهد، لیکن در عصرکنونی به خاطر حمایت از حقوق خانواده و جلوگیری از ستم بر زنان، حکومت اسلامی مقرر می دارد که طلاق حتیبایـد در دادگاه صورت گیرد و هیچ کس حق ندارد پیش از مراجعه به دادگاه چنین کاری را انجام دهد.{

قانون اساسی بالاتر است یا ولی فقیه ؟

پرسش

قانون اساسی بالاتر است یا ولی فقیه ؟

پاسخ

}الف) از نظر شخصیت حقیقی ولی فقیه نیز مانند دیگران در برابر قانون مساوی است.

ب) در شخصیت حقوقی تفوق و برتری مطلق برای هیچ یـک نیست؛ یعنی، در مسائل ثابت و اصول اساسی نظامکه در قانون اساسی آمده، همه تبعیت کامل دارند، لیکن نسبت به مسائل تغییرپذیر چنانچه در شرایط ویژه ایمصلحت اهمی برای جامعه پدید آید که اهمیت آن بیش از رعایت قانون مدون باشد، ولی فقیه می تواند بر اساسچارچوب های کلی دیگری که در قانون تبیین شده اند تدبیر جدید اتخاذ کند.

باتوجه به کلام آقای مصباح که (اگر تمام قوا دست یک فرد یا گروه باشد زمینه سوءاستفاده می شود) آیا این نظریه برحیطه اختیارات ولی فقیه وارد است؟

پرسش

باتوجه به کلام آقای مصباح که (اگر تمام قوا دست یک فرد یا گروه باشد زمینه سوءاستفاده می شود) آیا این نظریه برحیطه اختیارات ولی فقیه وارد است؟

پاسخ

در این باره توجه به چند نکته لازم است:

الف) آنچه در عبارت یاد شده آمده است این است که: «وجود همه قوا در دست یک نفر زمینه سوء استفاده را فراهم می کند» و این نه به معنای آن است که حتما سوء استفاده ای رخ می دهد؛ زیرا وجود زمینه برای یک چیز، لزوما به معنای تحقق یافتن آن نیست.

ب) در نظام جمهوری اسلامی همه قوا در اختیار یک نفر نیست؛ بلکه هر یک از قوا رؤسای ویژه ای دارند و براساس ضوابط خاصی، وظایف قانونی خود را انجام می دهند و ولی فقیه هماهنگ کننده سه قوه و تعیین کننده سیاست های کلی نظام است.

ج) به فرض همه قوا هم در اختیار ولی فقیه باشد، زمینه سوء استفاده زمانی فراهم می شود که کنترل در کار نباشد؛ در حالی که در نظام اسلامی قوی ترین اهرم های کنترل کننده وجود دارد. این اهرم ها عبارت است از:

۱- کنترل درونی که آن نیز تقسیم می شود به:

۱/۱) کنترل عقلانی؛ یعنی، لزوم دارا بودن عالی ترین رتبه دین شناسی - به ویژه در دایره نظام حقوقی اسلام - و توان اجتهاد در مناسبات اجتماعی. در جامعه شناسی سیاسی نیز این نظریه وجود دارد که حقوقدان بودن رهبران خود موجب برقراری نوعی نظام خود کنترل(Selfconrol System)؛ به ویژه در جهت رعایت حقوق شهروندان می شود. ازاین رو پیشرفته ترین نظام سیاسی در آن می دانند که در رأس آن یک حقوقدان قرار گرفتهباشد. در نظام ولایت فقیه این مسأله با امتیازات بیشتری وجود دارد.

۲/۱)

کنترل اخلاقی؛ که عبارت است از ویژگی ها و فضایل روحی و نفسانی خاصی که شخص را از گرایش به سوء استفاده از قدرت باز می دارد. از همین رو در اسلام و در قانون اساسی، ملکه راسخه تقوا و عدالت شرط ضروری و حتمی رهبری وامامت امت است. این شرط و دیگر شروط لازم نه تنها در حدوث و آغاز رهبری باید در کار باشد؛ بلکه در تداوم آن نیز شرط است و با فقدان یکی از آنها، رهبری از ولایت ساقط است. پس اندک گرایش به سوء استفاده،برخلاف تقوا و عدالت است و شخص را از ولایت ساقط می کند.

۲- کنترل بیرونی:

۱/۲) یکی از شیوه های کنترل بیرونی نظام، کنترل هنجاری (Normative Control System) می باشد، به این معنا که زمامدار موظف است اصول، قوانین و هنجارهای ویژه ای را رعایت کند و از دایره آنها پا فراتر ننهد. در نظام اسلامی نیز رهبر مکلف است که از دایره احکام الهی و مصالح اجتماعی، پا فراتر نگذارد و ولایت مطلقه فقیه نیز معنایی جز این ندارد.

۲/۲) نوع دیگر کنترل نهادی است (Imstitutional Control System)؛ به این معنا که در شاکله حکومت، نهاد یا نهادهای ویژه ای مسؤولیت نظارت بر رهبری را بر عهده می گیرند. این مهم در نظام اسلامی بر عهده خبرگان منتخب ملت است.

۳/۲) نوع دیگری از کنترل که اسلام آن را پایه ریزی کرده و بر آن تأکید نموده است، اصل کنترل عمومی (Poblic Contraol System) یا همان «امر به معروف و نهی از منکر» و یا «النصیحه لائمه المسلمین» است.

۴/۲) نکته دیگری که در نظام جمهوری اسلامی به مسأله کنترل جایگاه نیرومندتری می بخشد، استقلال قوه قضاییه است، براساس این

اصل در صورت خلاف ولی امر جامعه اسلامی، قابل محاکمه و پیگرد قانونی است.

۵/۲) اصل تساوی؛ در نظام اسلامی همگان در برابر قانون الهی مساوی اند. در اصل یکصد و هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز آمده است: «... رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است».

در پایان این نکته را یادآور می شویم که وجود این اهرم ها، منافاتی با انتخاب شایسته توسط خبرگان ندارد؛ زیرا:

الف) وجود این ضوابط بنابراین فرض است که اگر احیانا مشکلی پدید آید، به طور قانونمند قابل اصلاح باشد.

ب) چه بسا فردی در آغاز شایستگی داشته باشد و واقعا اصلح باشد، ولی به تدریج برخی از شایستگی ها را از دست بدهد.

ج) هیچ دلیلی وجود ندارد که همواره مجلس خبرگان و هر مجلس و نهاد دیگری، در کار خود کاملاً درست تشخیص بدهد. این مسأله به خوبی در قانون اساسی پیش بینی شده است. در اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی آمده است: «هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود، یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصل پنجم و یکصد و نهم گردد، یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود برکنار خواهد شد».{

آیا ولی فقیه را باید در چارچوب قانون محدود کرد؟

پرسش

آیا ولی فقیه را باید در چارچوب قانون محدود کرد؟

پاسخ

این مسأله از نگاه ها و چشم اندازهای مختلفی قابل بررسی است؛ که دارای مبانی و نتایج نسبتا متفاوتی است و هر یک حکم جداگانه ای دارد. در این جا به طور خلاصه به چند وجه اشاره می شود:

۱- اگر مقصود این باشد که از نظر شرعی، ولایت فقیه در محدوده قانون اساسی است، این دیدگاه درست نیست؛ زیرا حکم شرعی تابع قانون مصوب نیست؛ بلکه برعکس قانون مصوب در جامعه اسلامی باید هماهنگ و مبتنی بر احکام شرعی باشد.

۲- اگر منظور این باشد که در قانون اساسی، همه اختیارات شرعی ولایت فقیه گنجانده شده و چیزی ورای آن وجود ندارد، از همین رو قانون اساسی به لحاظ هماهنگی کامل با شرعی می تواند معیار نهایی قرار گیرد. صدق این سخن نیز تابع آن است که همه قانون اساسی مورد توجه قرار گیرد، نه فقط بخشی از آن (مانند اصل یکصد و دهم).{

امام اختیارات ولی فقیه را به اندازه معصومین می داند* با توجه به این که ولی فقیه علم و همه توانایی های معصومین را ندارد، این امر چگونه توجیه می شود؟

پرسش

امام اختیارات ولی فقیه را به انـدازه معصومین می داند* با توجه به این که ولی فقیه علم و همه توانایی های معصومین را ندارد, این امر چگونه توجیه می شود؟

پاسخ

قبل از هر چیزی بایـد دانست برای احراز «مقام حقوقی» باید «شخصـیت حقیقی» متناسب تعیین گردد. این شخصـیت باید حداقل شرایط لازم را داشـته باشد. اما با وجود شخصیت کامل تر او سزاوارتر می باشد و در هنگام فقدان او، نوبت به دیگران بر اساس اولویت ها می رسد وچنین اصـلی درباره جانشـینی ولایت فقیه در مقام معصومان نیز جاری است. برای توضـیح بیشتر توجه شما را به مطالب زیر جلب می کنیم:

برای ارائه پاسخی مناسب، لازم است تا نظریه حضرت امام(ره) درباره حوزه اختیارات ولی فقیه را که مورد قبول اکثریت فقهای شیعه می باشد، به صورت دقیق مورد تبین و بررسی قرار داد:

بر اسـاس این نظریه فقیه همه اختیـارات لازم حکومتی امام معصوم(ع) را دارد و هر نوع ولایتی که در حوزه رهبری جامعه برای امام ثابت شده برای فقیه نیز ثابت است. جز آنچه که به دلیل خاص از مختصات امام معصوم(ع) شـمرده شده است، چنین موارد اختصاصـی (از قبیلعصـمت، ولاـیت تکوینی و برخورداری از عنایـات و امـدادهای ویژه الهی در سـایه ارتباطـات خاص با عوالم غیبی و ماورای طبیعت و نیز پاره ای از اختیاراتی که پیامبر در حوزه مسائل خصوصـی افراد داشـته انـد) نیز در حقیقت مربوط به جنبه ولایت به معنی زعامت و حاکمیت نیست،بلکه به خاطر جهات شخصـیتی و شـرافت مقام امامت و عصـمت امام معصوم(ع) است. از اختیارات حکومتی یاد شده به «ولایت مطلقه» تعبیر می شود که ما به اختصار به توضیح آن می پردازیم.

کلمه

«مطلق» یا «مطلقه» در لغت به معنای آزادی، رهایی و ارسال است؛ لیکن موارد استعمال آن متفاوت است. به عبارت دیگر گاهی «مطلق»(Absolute) در برابر «نسبی»(Relative) به کار می رود و گاهی در برابر«مشروط»(Conditioned). استعمال نخست صرفا در علوم حقیقی است، ولی استعمال دوم هم در علوم حقیقی و هم در علوم اعتباری (مانند علوم سیاسی) جریان دارد. از طرف دیگر کاربرد این واژه در علوم اعتباری نیز از نظر دایره و وسعت اطلاق، بسیار متفاوتاست. به عبارت دیگر هر کجا که این واژه به کار می رود، باید به دقت در نظر داشت که مراد از آن اطلاق در برابر کدامین قید می باشد؛ مثلاً «مطلقه»(Absolutist) در نظام های سیاسی غالبا به رژیم های فاقد قانون اساسی(Constitution) اطلاقمی شود؛ ولی در نظام ولایت فقیه به گونه دیگری استعمال می شود. مقصود از «ولایت مطلقه فقیه» این است که اگر «مصالح اهم اجتماعی» مسلمانان با یکی از احکام اولیه شرعی - که از نظر اهمیت در رتبه پایین تری قرار دارد - در تزاحم قرار گیرد، ولی فقیه که موظف به حفظ مصالحعالیه جامعه اسلامی است. به خاطر حفظ مصالح اهم جامعه اسلامی می تواند، بلکه باید موقتا آن حکم شرعی اولی را تعطیل کند و مصالح جامعه را بر آن مقدم بدارد؛ مثلاً در فقه اسلامی تخریب مسجد حرام می باشد. اکنون اگر به تخریب مسجدی جهت خیابان کشی حاجت افتاد، چهباید کرد؟ دیدگاه مخالف ولایت مطلقه بر آن است که صرف مصلحت اهم اجتماعی مجوز تخریب مسجد نیست و تا زمانی که کار به ضرورت نرسد نمی توان دست به این کار زد؛ لیکن براساس نظریه «ولایت مطلقه» لازم نیست حکومت اسلامی آن قدر صبر

کند که برای جامعهمشکلات زیادی فراهم شود و کارد به استخوان برسد، تا آن گاه از سر ناچاری و برای خروج از بن بست و انفجار اجتماعی، مسجد را تخریب کند. بلکه اساسا اگر بخواهیم چنین کنیم، همیشه از قافله تمدن عقب خواهیم ماند و همواره در مشکلات دست و پا خواهیم زد و شارع مقدسبه چنین چیزی راضی نیست. از آنچه گذشت روشن می شود که:

اولاً؛ ولایت مطلقه فقیه از قواعد رافع تزاحم است؛ یعنی، مطلق بودن ولایت گره گشا در تزاحم احکام و مصالح اجتماعی است.

ثانیا؛ ولایت مطلقه خود، مقید به قیودی است نه این که از هر حیث مطلق باشد.

قیودی که در اعمال ولایت مطلقه وجود دارد عبارت است از: ۱- مصلحت، ۲- اهم بودن، ۳- اجتماعی بودن. به عبارت دیگر، ولی فقیه نمی تواند:

۱- به طور دل خواهی و بدون رعایت مصالح جامعه اقدامی کند.

۲- مصلحت مورد نظر در اینجا مصالح امت است، نه شخص ولی فقیه.

۳- تنها مصالحی را می تواند بر احکام نخستین مقدم بدارد که از نظر اهمیت دارای رتبه بالاتری بوده و شارع مقدس راضی به ترک آنها نباشد.

قائلین به ولایت فقیه به ادله نقلی و عقلی مختلفی تمسک کرده اند که بیان هر یک نیاز به شرح مفصل دارد و ما فهرستی از آن دلایل را به صورت خلاصه ذکر می کنیم و تفصیل آن را به کتاب های مربوطه واگذار می نماییم:

الف) در میان ادله نقلی به روایات ذیل تمسک شده است:

۱- روایت امیرالمؤمنین از پیامبر اکرم(ص): اللهم ارحم خلفایی قیل یا رسول اللّه و من خلفائک؟ قال الذین یأتون من بعدی یروونعنّی حدیثی و سنّتی ، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۸، ح

۵۰).

۲- روایت امـام موسـی بن جعفر(ع): .. لأنّ المؤمنین الفقهاء حصون الاسـلام کَحِصنِ سورِ المـدینه لها ، (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸،باب فقدد العلماء)

۳- روایت امام صادق(ع) از پیامبر اکرم(ص): الفقهاء اُمناء الرُسُل... ، (اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶).

۴- روایت حضرت رضا(ع): انّ الخلق لمّا وقفوا علی حدّ محدود... ، (بحارالانوار، چاپ جدید، ج ۶، ص ۶۰).

۵- توقیع مبارک حضرت ولی عصر(عج): واما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانّهم حجتی علیکم و انا حجه اللّه ، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۱، ح ۸).

۶- فرمایش امیرالمؤمنین (ع)) به شـریح: قد جلست مجلسا لایجلسه الاّ نبیّ او وصـیّ نبیّ او شقیّ ، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۶، ح ۲)

۷- حدیث امام صادق(ع): اتقوا الحکومه فانّ الحکومه انّما هی للامام... ، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۷، ح ۳).

۸- مقبـوله عمربـن حنظلـه از حضـرت صـادق(ع): .. ینظران مـن کـان منکـم ممن قـد روی حـدیثنا و نظر فی حلالنـا و حرامنـا و عرفاحکامنا فلیرضوا به حکما فانّی قد جعلته علیکم حاکما... ، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۸)

۹- روایت ابی خـدیجه از امـام صادق(ع): ... وایاکم ان یخاصم بعضـکم بعضا الی السـلطان الجائر ، (وسائل الشـیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۰،ح ۶)

۱۰- حدیث امام صادق(ع) از رسول اللّه ص): انّ العلماء ورثه الأنبیاء ، (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴).

۱۱- آیه کریمه: النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم ، (احزاب، آیه ۶).

۱۲- روایت: منزله الفقیه فی هذا الوقت کمنزله الانبیاء من بنی اسرائیل ، (بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۴۶).

۱۳- روایت رسول اکرم(ص): علماء امّتی کسایر انبیاء قبلی ، (جامع الاخبار).

۱۴- روایت: العلماء حکام علی الناس ، (مستدرک

وسائل الشیعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۳۳).

۱۵- روایت امام حسین(ع) از حضرت امیر(ع): مَجاری الامور والاحکام علی اَیدی العلماء باللّه الأُمناء علی حلاله و حرامه ، (مستدرک وسائل الشیعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۱۶)

۱۶- حدیث پیامبر اکرم(ص): السلطان ولی من لا ولی له ، (سنن بیهقی، ج ۷، ص ۱۰۵).

۱۷- احادیثی که در باب حدود آمده است و در آنها لفظ امام ذکر شده مانند: مَن اقرّ علی نفسه عند الامام... فعلی الامام اَن یقیم الحدّعلیه ، (وسائل الشیعه، باب ۳۲ از ابواب مقدمات حدود، ح ۱).

۱۸- روایت امام باقر(ع): اذا شهد عندالامام شاهدان... اَمَر الامام(ع) بالافطار ، (وسائل الشیعه، باب ۶ از ابواب احکام ماه رمضان، ح ۱)

۱۹- روایات متعددی در باب امر به معروف و نهی از منکر چرا که بعضی از مراتب نهی از منکر جذب و جرح و... است و بدون حاکم اسلامیمنجر به هرج و مرج در جامعه می شود و از طرفی هم می دانیم که این احکام در زمان غیبت تعطیل نشده اند.

البته روشن است که هر یک از این روایات توضیح فراوانی دارند که می توانید به کتاب های مفصل از جمله کتاب «شؤون و اختیارات ولیفقیه» ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع امام خمینی(ره) مراجعه کنید.

ب) و اما دلیل عقلی:

احکام اسلامی - اعم از قوانین اقتصادی، سیاسی و حقوقی - تا روز قیامت باقی و لازم الاجرا است و هیچ یک از احکام الهی نسخ نشده و از بین نرفته است. این بقا و دوامِ همیشگیِ احکام، نظامی را ایجاب می کند که اعتبار و سیادت این احکام را تضمین کرده، عهده دار اجرایآنها شود؛ چرا که اجرای احکام

الهی جز از رهگذر برپایی حکومت اسلامی امکان پذیر نیست. در غیر این صورت جامعه مسلما به سوی هرج و مرج رفته و اختلال و بی نظمی بر همه امور آن مستولی خواهد شد. از آن جایی که حفظ نظام جامعه از واجبات مورد تأکید شرایع الهی استو بی نظمی و هرج و مرج در امور مسلمانان امری نکوهیده و ناپسند می باشد، روشن است که حفظ نظام و سدّ طریق اختلال، جز به استقرار حکومت اسلامی در جامعه تحقق نمی پذیرد. ازاین رو هیچ تردیدی در لزوم اقامه حکومت باقی نمی ماند. علاوه بر آنچه گفتیم حفظ مرزهایکشور اسلامی از هجوم بیگانگان و جلوگیری از تسلط تجاوزگران بر آن، عقلاً و شرعا واجب است، تحقق این امر نیز جز به تشکیل حکومت اسلامی میسر نیست. آنچه برشمردیم، جزو بدیهی ترین نیازهای مسلمانان است و از حکمت به دور است که خالق مدبّر و حکیم، آن نیازها رابه کلّی نادیده بگیرد و از ارایه راه حلی جهت رفع آنها غفلت کند.

آری، همان دلایلی که لزوم امامت پس از نبوت را اثبات می کند، عینا لزوم حکومت در دوران غیبت حضرت ولی عصر(عج) را نیز ثابت می نماید؛ به ویژه پس از این همه مدت که از

چگونه می توان حکومت ولایت فقیه را از حکومت های استبدادی تمییز داد؟

پرسش

چگونه می توان حکومت ولایت فقیه را از حکومت های استبدادی تمییز داد؟

پاسخ

بررسی های تاریخی و تحقیق درباره اندیشه ها و عقاید رژیم های سیاسی گوناگون - حتی حکومت های غاصب و مستبد - نشانگر این واقعیت است که از دیدگاه آنها حکومتشان کاملاً قانونی، مشروع و بر حق است و دلایلی نیز برای اثبات حقانیت و مشروعیت خود ارائه دهند.حال آیا می توان فقط به گفته هر کدام از آنان، اکتفا نمود و صرف این که می گویند ما بر حقیم و دلا-یلی چند اقامه می کنند و در ظاهر خود را به اصول و ارزش های مورد قبول جامعه پایبند نشان می دهند، آنها را بر حق دانست؟! مسلما هیچ انسان عاقل و خردمندی، چنین چیزی رانمی پذیرد؛ بلکه ارائه راه کارهای مناسب جهت تشخیص حقانیت هر کدام از این حکومت ها نیازمند بررسی یک سری ملاک ها و معیارهایی است از قبیل:

الف) بررسی مبانی مشروعیت:

برای تشخیص حقانیت هر کدام از حکومت ها در مشروعیت، باید ملاک مشروعیت در اسلام بررسی و میزان مطابقت آن بر حکومت ها مشخص شود.

از دیدگاه اسلام، حاکم باید از سه ویژگی برخوردار باشد:

۱- دین شناس باشد تا در جست و جوی این که آیا دین در فلان مسأله حکومتی سخن دارد یا نه و یا این که اگر دین در این وادی سخن دارد، سخن او چیست، کارشناس باشد،

۲- قادر به اجرای آن باشد،

۳- التزام و تعهد نسبت به اجرای آن داشته باشد تا با این دو ویژگی بتواند در حفظ و صیانت از احکام دین موفق باشد.

اگر این ویژگی ها در شخصی با ضمانت کامل موجود باشد (معصوم)، یقینا ایشان باید حکومت کند [تا این جا برهان عقلی (با اندک تفاوت در

برخی عبارات) بر امامت معصومان تمام می شود [وگرنه باید کسی حاکم باشد که این سه ویژگی را بیشتر از دیگران داراست و بهعبارت دیگر از جهت شرایط بالا نزدیکترین فرد به معصوم باشد.

[شرط اصلح بودن در قانون اساسی چنین آمده است: شرایط و صفات رهبر: ۱- صلاحیت علمی لازم برای افتا و در ابواب مختلف فقه، ۲- عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام، ۳- بینش سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری.

در صورت تعدد واجدین شرایط فوق شخصی که دارای بینش فقهی و سیاسی قوی تر باشد مقدم است (قانون اساسی، اصل یکصد و نهم)].

از آن جا که مسائل حکومتی در حوزه رفتار انسان و وظیفه عملی او است، جزء فقه به شمار می آید و دین شناس در آن همان فقیه است.

حکومت غیرفقیه، نمی تواند تأمین کننده احکام اسلام باشد؛ زیرا غیرفقیه یا به فقیه رجوع می کند و احکام را از او می گیرد یا نه. در صورت دوم احکام دین تأمین نمی شود. در صورت اول یا او ملزم به پذیرش و اطاعت از رأی فقیه است یا نه. در صورت دوم، ضمانتی برایاجرای احکام دین نیست. در صورت اول، در واقع آن فقیه حکومت دارد و غیرفقیه کارگزار او است که این مسأله به ولایت فقیه باز می گردد.

ویژگی های حکومت استبدای را می توان با ویژگی های حکومت ولایی فقیه - که در قانون اساسی آمده است - مقایسه کرد:

حکومت های استبدادی با همه تنوعی که دارند در ویژگی های زیر مشترکند:

۱ شخص یا طبقه ای خاص بدون رضایت مردم بر آنان حکومت می کند.

۲ دامنه قدرتِ حکومت فوق قانون است و هیچ قانونی آن را محدود نمی کند.

۳ مکانیزمی برای

نظارت بر حکومت، نه از سوی مردم و نه از سوی دستگاه های خاص نظارتی وجود ندارد.

این ویژگی ها، حکومت استبدادی را از حکومت غیراستبدادی جدا و ممتاز می کند در نظام ولایی فقیه، طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، هیچ یک از این ویژگی ها وجود ندارد.

ویژگی اول: اولاً، اصل قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، با پذیرش قاطع ۲/۹۸درصد مردم به تصویب رسید. و در ادامه نیز هر گونه تغییری در قانون اساسی باید به تصویب مردم برسد. ثانیا، طبق قانون اساسی، مردم در تعیین ولی فقیه، از طریق انتخاب نمایندگان مجلس خبرگاندخالت دارند.

مردم در مجاری قانون گذاری و اجرایی حکومت، از طریق انتخابات مجلس شورای اسلامی و انتخابات ریاست جمهوری دخالت دارند.

این سه نحوه دخالت مردم در حکومت، در هیچ یک از حکومت های استبدادی وجود ندارد.

ویژگی دوم: دامنه قدرت ولی فقیه در قانون اساسی به دو شکل به گونه ای محدود است که به کلی با قدرت در حکومت های استبدادی متفاوت می شود.

اول) در اصل چهارم قانون اساسی آمده است: «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد» یعنی قوانین اسلام اولین محدود کننده قدرت ولی فقیه و یا به تعبیر دقیق تر تعیین کنندهاختیارات او است. پس چنین نیست که ولی فقیه فوق هر قانونی باشد.

دوم) تعهدی که ولی فقیه در برابر قانون اساسی داده است. ولی فقیه علاوه بر تعهد الهی خود به اجرای احکام اسلام، تعهدی در برابر ملت، به قانون اساسی دارد که چون این تعهد، لازم (نه جایز) و بدون حق فسخ است، تعهدی مضاعف برای او محسوب می شود و تخلف او

ازقانون اساسی باعث خروج او از عدالت و در نتیجه سلب او از ولایت می گردد.

پس اختیارات ولی فقیه در قانون اساسی از ناحیه قوانین اسلام و قانون اساسی مقید و محدود است، محدودیتی که در نظام های استبدادی وجود ندارد.

مطلقه بودن ولایت فقیه به معنای بی قید و شرط بودن اعمال قدرت او نیست، بلکه بدین معنا است که اختیارات او محدود به حوزه ای خاص از مسائل اجتماعی نیست و همه آن ها را دربر می گیرد اما اعمال قدرت در هر حوزه باید بر اساس موازین اسلامی و قانونیباشد.

ویژگی سوم: حکومت ولایی فقیه از سه ناحیه نظارت می شود. سه ناحیه ای که در نظام های استبدادی وجود ندارد.

ناحیه اول: نظارت درونی

ولی فقیه باید دارای سه شرط باشد: فقاهت، عدالت و درایت. هر یک از این سه شرط، او را از درون نظارت می کنند.

فقاهت او را از تجاوز از قانون الهی باز می دارد، عدالت او را از اعمال خواسته های شخصی و نفسانی باز می دارد و درایت، او را از خودرأیی و ترک مشورت با اندیشمندان و متخصصان حفظ می کند.

این سه شرط از شرایط ثبوتی ولایت فقیه است یعنی اگر شخصی یکی از این سه شرط را نداشته باشد واقعا ولایت ندارد و مرجع تشخیص این شرایط، چه در حدوث ولایت و چه در بقای آن، مجلس خبرگان است.

ناحیه دوم: نظارت مستمر نمایندگان مجلس خبرگان.

مجلس خبرگان، علاوه بر وظیفه انتخاب رهبری که دارای شرایط سه گانه مذکور است، وظیفه نظارت بر استمرار این شرایط را نیز دارد. مجلس خبرگان، علاوه بر نظارت بر استمرار شرایط، وظیفه نظارت بر اعمال قدرت و رعایت شرایط اسلامی و قانونی در آن را نیز بر عهده دارد.

درواقع نظارت بر رعایت شرایط اسلامی و قانونی در اعمال قدرت، برای نظارت بر استمرار شرایط سه گانه رهبر است.

ناحیه سوم: نظارت مردم بر رهبری در جمهوری اسلامی از دو طریق اعمال می شود:

طریق اول) مردم با انتخاب نماینـدگان لایق در مجلس خبرگان، به صورت غیرمسـتقیم، از طریق مجلس خبرگان بر رهبر نظارت دارند.

طریق دوم) آزادی بیـان، که در قانون اساسـی فضای سالمی برای مطبوعات فراهم می کنـد نظارت افکار عمومی را بر حکومت تشکیل می دهد. هر گاه مطبوعات، به راستی برخاسته از افکار عمومی مردم باشد می تواند این وظیفه را چه به صورت مستقیم در توجه دادن ولی فقیه بهخواست مردم، و چه به صورت غیرمسـتقیم در جهت دهی عمومی مردم در انتخاب نمایندگان مجلس خبرگان به خوبی انجام دهد.

این سه نوع نظارت در حکومت های استبدادی یا اصلاً وجود ندارد و یا بسیار کم رنگ و غیر مؤثر است.

ب) بررسی شرایط، ویژگی ها و معیارهای انتخاب حاکم اسلامی:

با توجه به مطالب ذکر شده، می توان به این نتیجه رسـید که ولایت فقیه از جهت «مبانی مشـروعیت» و نیز از جهت عملکردها و نظـارت درونی و بیرونی، به هیـچ وجه قابـل مقـایسه با حکومت های غاصب، نامشـروع و اسـتبدادی (ماننـد معاویه یا بنی عباس و...)نمی باشد.

معـاویه و بنی عبـاس، هر چنـد سـعی می کردنـد حکومت خود را مشـروع و منتسب به رسول خـدا(ص) جلوه دهنـد؛ اما واقعیت چنین نبود؛ زیرا خلافت معاویه و امویان، دو ویژگی عمده داشت:

یکم: خلافت بنی امیه، به نیروی غلبه نظامی و عصبیت قبیله پدید آمده بود.

دوم: بنی امیه، نظام جانشـینی و ولایت عهدی جدیدی را تأسـیس کرد. به همین لحاظ معاویه را مؤسس نظام پادشاهی در اسلام دانسته اند.

بنی عباس نیز برای

اثبات مشروعیت خود بر عنصر وراثت در خلافت تأکید داشتند. چنانچه ابن خلدون در کتاب «العبر»، (ج ۲، ص ۲۷۲) می نویسد: «اینان می پندارند سزاوارترین کسی به امامت، بعد از پیامبر(ص) عباس بود؛ زیرا به دلیل آیه ۷۵انفال اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض عباس وارث پیغمبر است. ولی مردم مانع شدند که او به خلافت برسد و بدین گونه بر او ستم کردند و خداوند آن حق را به فرزندش باز گردانید».

آیا دلایل واهی چنین حکومت هایی را برای اثبات مشروعیت خود و غصب حکومت الهی ائمه اطهار(ع)، میتوان با دلایل متقنِ ولایت فقیه برابر دانست؟!

ج) بررسی عملکرد حکومت ها:

بدعت هایی را که این حکومت های جور در دین مقدس اسلام، به وجود آوردند و بسیاری از احکام قطعی شریعت مقدس اسلام را زیرپا گذاشتند، آیا می توان آنها را با اقدامات بسیار ارزنده حکومت ولایت

آیا ولی فقیه دچار خطا می شود؟ در این صورت چگونه عزل می شود؟

پرسش

آیا ولی فقیه دچار خطا می شود؟ در این صورت چگونه عزل می شود؟

پاسخ

۱) خطاهای فاحش و روشنی که حداقل برای عموم کارشناسان مسائل دینی سیاسی و اجتماعی واضح و روشن است در این صورت از طریق مجاری مربوط تذکر داده خواهد شد و عدم قبول آن ممکن است مجلس خبرگان را به اتخاذ موضع مناسب وادار نماید و چه بسا موجب عزل ولی فقیه شود.

۲) خطاهای پیچیده که حتی در میان کارشناسان نیز چندان روشن نیست و چه بسا مورد تعدد آرا و نظرات باشد. در این صورت نمی توان با قاطعیت حکم کرد که نظر کدام یک صحیح است؛ زیرا هر کس بر اساس مبانی پذیرفته شده خود حکم می راند. از این موارد در مسائل اجتماعی و سیاسی زیاد به چشم می خورد. در چنین مواردی چاره ای جز این نیست که رأی ولی فقیه ملاک عمل قرار گیرد؛ زیرا در غیر این صورت جامعه دچار هرج و مرج و آنارشیسم می شود. ضمن آن که از نظر فکری راه تحلیل و نقد و بررسی سالم برای همگان باز است اما نظم و انضباط اجتماعی از نظر عقلی و عقلانی مستلزم وحدت رویه و عمل است. در تمام نظام های سیاسی این گونه عمل می شود و از آن گریزی نیست.

نظر اکثریت مجلس خبرگان نیز حجت است و همگان باید بر آن تمکین نمایند، همان طور که اگر مجتهدی در استنباط حکم شرعی اشتباه کند مقلد به آن عمل می کند و عملش مجزی و مبری ء ذمه است.

آیا اختیارات ولی فقیه در حد ائمه و پیامبر(ص) است ؟

پرسش

آیا اختیارات ولی فقیه در حد ائمه و پیامبر(ص) است ؟

پاسخ

ولایت مطلقه فقیه دقیقا به همین معناست که همه اختیارات ملکوتی پیامبر (ص) و ائمه (ع) برای ولی فقیه نیز وجود دارد. حضرت امام (ره) در کتاب ولایت فقیه دقیقا این مسأله را روشن ساخته اند. باید توجه داشت که در این جا ولایت به معنای زعامت و رهبری سیاسی - کهیک امر اعتباری است - مطرح می باشد نه ابعاد دیگر آن که برخی از امور واقعی و تکوینی است. بنابراین در حکومت اسلامی یك سری اختیارات حکومتی وجود دارد که ربطی به مقامات وجودی ندارد و این اختیارات لازمه برقراری حکومت و هدایت آن در مسیر صلاح جامعهاسلامی است و هر شخص معتبری که در نظام سیاسی اسلام رهبری او پذیرفته شده، با حفظ اصل حرکت به سمت مصالح ملزمه جامعه اسلامی، آن اختیارات را داراست؛ چه پیامبر (ص) باشد و چه ولی فقیه.

برای توضیح بیشتر، لازم است تا نظریه حضرت امام(ره) درباره حوزه اختیارات ولی فقیه را که مورد قبول اکثریت فقهای شیعه می باشد، به صورت دقیق مورد تبین و بررسی قرار داد:

بر اساس این نظریه فقیه همه اختیارات لازم حکومتی امام معصوم(ع) را دارد و هر نوع ولایتی که در حوزه رهبری جامعه برای امام ثابت شده برای فقیه نیز ثابت است. جز آنچه که به دلیل خاص از مختصات امام معصوم(ع) شمرده شده است، چنین موارد اختصاصی (از قبیلعصمت، ولایت تکوینی و برخورداری از عنایات و امدادهای ویژه الهی در سایه ارتباطات خاص با عوالم غیبی و ماورای طبیعت و نیز پاره ای از اختیاراتی که پیامبر در حوزه مسائل خصوصی

افراد داشته اند) نیز در حقیقت مربوط به جنبه ولایت به معنی زعامت و حاکمیت نیست،بلکه به خاطر جهات شخصیتی و شرافت مقام امامت و عصمت امام معصوم(ع) است. از اختیارات حکومتی یاد شده به «ولایت مطلقه» تعبیر می شود که ما به اختصار به توضیح آن می پردازیم.

کلمه «مطلق» یا «مطلقه» در لغت به معنای آزادی، رهایی و ارسال است؛ لیکن موارد استعمال آن متفاوت است. به عبارت دیگر گاهی «مطلق»(Absolute) در برابر «نسبی»(Relative) به کار می رود و گاهی در برابر«مشروط»(Conditioned). استعمال نخست صرفا در علوم حقیقی است، ولی استعمال دوم هم در علوم حقیقی و هم در علوم اعتباری (مانند علوم سیاسی) جریان دارد. از طرف دیگر کاربرد این واژه در علوم اعتباری نیز از نظر دایره و وسعت اطلاق، بسیار متفاوتاست. به عبارت دیگر هر کجا که این واژه به کار می رود، باید به دقت در نظر داشت که مراد از آن اطلاق در برابر کدامین قید می باشد؛ مثلاً «مطلقه»(Absolutist) در نظام های سیاسی غالبا به رژیم های فاقد قانون اساسی(Constitution) اطلاقمی شود؛ ولی در نظام ولایت فقیه به گونه دیگری استعمال می شود. مقصود از «ولایت مطلقه فقیه» این است که اگر «مصالح اهم اجتماعی» مسلمانان با یکی از احکام اولیه شرعی - که از نظر اهمیت در رتبه پایین تری قرار دارد - در تزاحم قرار گیرد، ولی فقیه که موظف به حفظ مصالحعالیه جامعه اسلامی است. به خاطر حفظ مصالح اهم جامعه اسلامی می تواند، بلکه باید موقتا آن حکم شرعی اولی را تعطیل کند و مصالح جامعه را بر آن مقدم بدارد؛ مثلاً در فقه اسلامی تخریب مسجد حرام می باشد. اکنون اگر به تخریب مسجدی جهت خیابان کشی

حاجت افتاد، چهباید کرد؟ دیدگاه مخالف ولایت مطلقه بر آن است که صرف مصلحت اهم اجتماعی مجوز تخریب مسجد نیست و تا زمانی که کار به ضرورت نرسد نمی توان دست به این کار زد؛ لیکن براساس نظریه «ولایت مطلقه» لازم نیست حکومت اسلامی آن قدر صبر کند که برای جامعهمشکلات زیادی فراهم شود و کارد به استخوان برسد، تا آن گاه از سر ناچاری و برای خروج از بن بست و انفجار اجتماعی، مسجد را تخریب کند. بلکه اساسا اگر بخواهیم چنین کنیم، همیشه از قافله تمدن عقب خواهیم ماند و همواره در مشکلات دست و پا خواهیم زد و شارع مقدسبه چنین چیزی راضی نیست. از آنچه گذشت روشن می شود که:

اولاً؛ ولایت مطلقه فقیه از قواعد رافع تزاحم است؛ یعنی، مطلق بودن ولایت گره گشا در تزاحم احکام و مصالح اجتماعی است.

ثانیا؛ ولایت مطلقه خود، مقید به قیودی است نه این که از هر حیث مطلق باشد.

قیودی که در اعمال ولایت مطلقه وجود دارد عبارت است از: ۱- مصلحت، ۲- اهم بودن، ۳- اجتماعی بودن. به عبارت دیگر، ولی فقیه نمی تواند:

۱- به طور دل خواهی و بدون رعایت مصالح جامعه اقدامی کند.

۲- مصلحت مورد نظر در اینجا مصالح امت است، نه شخص ولی فقیه.

۳- تنها مصالحی را می تواند بر احکام نخستین مقدم بدارد که از نظر اهمیت دارای رتبه بالاتری بوده و شارع مقدس راضی به ترک آنها نباشد.

قائلین به ولایت فقیه به ادله نقلی و عقلی مختلفی تمسک کرده اند که بیان هر یک نیاز به شرح مفصل دارد و ما فهرستی از آن دلایل را به صورت خلاصه ذکر می کنیم و تفصیل آن را به

کتاب های مربوطه واگذار می نماییم:

الف) در میان ادله نقلی به روایات ذیل تمسک شده است:

۱- روایت امیرالمؤمنین از پیامبر اکرم(ص): اللهم ارحم خلفایی قیل یا رسول اللّه و من خلفائک؟ قال الذین یأتون من بعدی یروونعنّی حدیثی و سنّتی ، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۸، ح ۵۰).

۲- روایت امام موسی بن جعفر(ع): .. لأنّ المؤمنین الفقهاء حصون الاسلام کحِصنِ سورِ المدینه لها ، (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸،باب فقد العلماء)

۳- روایت امام صادق(ع) از پیامبر اکرم(ص): الفقهاء اُمناء الرُسُل... ، (اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶).

۴- روایت حضرت رضا(ع): انّ الخلق لمّا وقفوا علی حدّ محدود... ، (بحارالانوار، چاپ جدید، ج ۶، ص ۶۰).

۵- توقیع مبارک حضرت ولی عصر(عج): واما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانّهم حجتی علیکم و انا حجه اللّه ، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۱، ح ۸).

۶- فرمایش امیرالمؤمنین (ع)) به شریح: قد جلست مجلسا لایجلسه الاّ نبیّ او وصیّ نبیّ او شقیّ ، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۶، ح۲)

۷- حدیث امام صادق(ع): اتقوا الحکومه فانّ الحکومه انّما هی للامام... ، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۷، ح ۳).

۸- مقبوله عمربن حنظله از حضرت صادق(ع): .. ینظران من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرفاحکامنا فلیرضوا به حکما فانّی قد جعلته علیکم حاکما... ، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۸)

۹- روایت ابی خدیجه از امام صادق(ع): ... وایاکم ان یخاصم بعضکم بعضا الی السلطان الجائر ، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۰،ح ۶)

۱۰- حدیث امام صادق(ع) از رسول اللّه ص): انّ العلماء ورثه الأنبیاء ، (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴).

۱۱-

آیه کریمه: النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم ، (احزاب، آیه ۶).

۱۲- روایت: منزله الفقیه فی هذا الوقت کمنزله الانبیاء من بنی اسرائیل ، (بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۴۶).

۱۳- روایت رسول اکرم(ص): علماء امّتی کسایر انبیاء قبلی ، (جامع الاخبار).

۱۴- روایت: العلماء حکام علی الناس ، (مستدرک وسائل الشیعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۳۳).

۱۵- روایت امام حسین(ع) از حضرت امیر(ع): مَجاری الامور والاحکام علی اَیدی العلماء باللّه الأُمناء علی حلاله و حرامه ، (مستدرک وسائل الشیعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۱۶)

۱۶- حدیث پیامبر اکرم(ص): السلطان ولی من لا ولی له ، (سنن بیهقی، ج ۷، ص ۱۰۵).

۱۷- احادیثی که در باب حدود آمده است و در آنها لفظ امام ذکر شده مانند: مَن اقرّ علی نفسه عند الامام... فعلی الامام اَن یقیم الحدّعلیه ، (وسائل الشیعه، باب ۳۲ از ابواب مقدمات حدود، ح ۱).

۱۸- روایت امام باقر(ع): اذا شهد عندالامام شاهدان... اَمَر الامام(ع) بالافطار ، (وسائل الشیعه، باب ۶ از ابواب احکام ماه رمضان، ح۱)

۱۹- روایات متعددی در باب امر به معروف و نهی از منکر چرا که بعضی از مراتب نهی از منکر جذب و جرح و... است و بدون حاکم اسلامیمنجر به هرج و مرج در جامعه می شود و از طرفی هم می دانیم که این احکام در زمان غیبت تعطیل نشده اند.

البته روشن است که هر یک از این روایات توضیح فراوانی دارند که می توانید به کتاب های مفصل از جمله کتاب «شؤون و اختیارات ولیفقیه» ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع امام خمینی(ره) مراجعه کنید.

ب) و اما دلیل عقلی:

احکام اسلامی – اعم از قوانین اقتصادی، سیاسی و حقوقی –

تا روز قیامت باقی و لازم الاجرا است و هیچ یک از احکام الهی نسخ نشده و از بین نرفته است. این بقا و دوامِ همیشگیِ احکام، نظامی را ایجاب می کند که اعتبار و سیادت این احکام را تضمین کرده، عهده دار اجرایآنها شود؛ چرا که اجرای احکام الهی جز از رهگذر برپایی حکومت اسلامی امکان پذیر نیست. در غیر این صورت جامعه مسلما به سوی هرج و مرج رفته و اختلال و بی نظمی بر همه امور آن مستولی خواهد شد. از آن جایی که حفظ نظام جامعه از واجبات مورد تأکید شرایع الهی استو بی نظمی و هرج و مرج در امور مسلمانان امری نکوهیده و ناپسند می باشد، روشن است که حفظ نظام و سدّ طریق اختلال، جز به استقرار حکومت اسلامی در جامعه تحقق نمی پذیرد. ازاین رو هیچ تردیدی در لزوم اقامه حکومت باقی نمی ماند. علاوه بر آنچه گفتیم حفظ مرزهایکشور اسلامی از هجوم بیگانگان و جلوگیری از تسلط تجاوزگران بر آن، عقلاً و شرعا واجب است، تحقق این امر نیز جز به تشکیل حکومت اسلامی میسر نیست. آنچه برشمردیم، جزو بدیهی ترین نیازهای مسلمانان است و از حکمت به

چرا وظیفه انتخاب هیاءت حاکمه بر عهده ولی فقیه گذاشته نمی شود؟

پرسش

چرا وظیفه انتخاب هیاءت حاکمه بر عهده ولی فقیه گذاشته نمی شود؟

پاسخ

در پاسخ این سؤال توجه به دو نکته مهم ضروری می باشد:

الف) جمهوری بودن نظام و توجه به جایگاه و نقش مردم: همچنان که می دانید نظام حکومتی ما «جمهوری اسلامی» می باشد که در واقع مبین دو رکن اساسی است که مهمترین آن اسلامیت نظاماست که مبیّن امتیاز و برتری اساسی نظام ما بر سایر نظام های جمهوری غیر دینی می باشد. بر اساس این رکن مشروعیت نظام الهی بوده و قوانین و محتوای حکومت باید تابع احکام و دستورات اسلامی باشد از آنجا که سؤال مربوط به این بخش نمی شود به توضیح این رکننمی پردازیم.

دومین رکن نظام، جمهوری بودن نظام است. نظام جمهوری متکی بر مشارکت همه جانبه و گسترده مردم در امور عمومی از طریق انتخابات و همه پرسی است. در این خصوص، زمامداری و اداره امور کشور ما به اتکاء آراء عمومی است (اصل ششم قانون اساسی جمهوریاسلامی ایران) و تعیین رهبر توسط خبرگان منتخب مردم (اصل یکصد و هفتم قانون اساسی) و انتخابات ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و شوراهای محلی به طور مستقیم با مردم است (اصول ۱۱۴، ۶۲ و ۱۰۰ قانون اساسی).

علت آن است که از سویی بر اساس آیات و روایات و ادله عقلی متعدد، فقیه جامع الشرایط در دوران غیبت برای اداره و رهبری جامعه منصوب گردیده است، از سوی دیگر تحقق و استمرار حکومت و حاکمیت فقیه در زمان غیبت امام معصوم(ع) به

پذیرش جامعه و مقبولیتمردمی بستگی دارد؛ یعنی، این مردم و مسلمانان هستند که باید زمینه تحقق و استقرار این حاکمیت را فراهم کنند و تا مردم نخواهند

نظام اسلامی محقق نخواهد شد و فقیه نظیر همه پیامبران و امامان(ع) تنها در صورتی که خود مردم به حکومت وی تمایل نشان دهند دست به تشکیلحکومت خواهد زد. کمک و همدلی و مشارکت مردم در تعیین و انتخاب کارگزاران و نمایندگان و... در عینیت بخشیدن و بالا بردن مقبولیت و کارآمدی حکومت حتی پیامبر(ص) بسیار مؤثر می باشد. حضرت امیر(ع) می فرماید: لولا حضور الحاضر وقیام الحجه بوجود الناصر... لالقیت جعلها علی غاربها... ؛ اگر حضور بیعت کنندگان نبود و با وجود یاوران حجت بر من تمامنمی شد... رشته کار [حکومت] را از دست می گذاشتم{M، (نهج البلاغه، خطبه سوم).

همچنین از آن حضرت نقل شده است لا رأی لمن لا یطاع ؛ کسی که فرمانش پیروی نمی شود رأیی ندارد{M، (نهج البلاغه، خطبه ۲۷). و نیز براساس آیه مبارکه و امرهم شوری بینهم در امور مربوط به خود مردم که با «امرهم» یاد شده است، مشورت با مردم و ارزش قائل شدن به رأی و نظر مردم در اموری که مربوط به خود آنان می باشد از قبیل انتخاب نمایندگان مجلس، رئیسجمهور و... بسیار با اهمیت و مورد تأکید شرع مقدس اسلام می باشد.

این سخنان همگی بیانگر نقش مردم و دخالت مؤثر آنها در تعیین سرنوشت خویش در پیدایش و تثبیت حکومت الهی و کارآمدی آن، اعم از حکومت رسول الله و امامان معصوم(ع) و حکومت ولی فقیه در زمان غیبت می باشد. زیرا نظام اسلامی متکی به حضور گسترده وسرنوشت ساز مردم می باشد.

ب) کنترل و نظارت ولی فقیه بر امور مهم: هر چند انتخاب هیئت حاکمه از قبیل، انتخاب رئیس جمهور، نمایندگان مجلس، شوراها و... به مردم واگذار شده است ولی به دلیل حساسیت موضوع

و حفظ اسلامیت وسلامت نظام از ورود عناصر مخلّ و ناسالم، بر اساس مکانیزم هایی که در قانون اساسی مشخص شده، ولایت فقیه از طریق شورای نگهبـان در گزینش کاندیـداها نظارت داشـته و حتی در امر مهمی ماننـد ریاست جمهوری، بعـد از انتخاب مردم بـاز هم تنفیـذ حکومت او به وسـیله ولی فقیهلازم می باشـد. تمـامی این مکـانیزم هـا بیـانگر کنـترل و نظـارت ولی فقیه و مشروعیت بخشی به سایر اجزاء و عناصر نظام می باشد.

برای آگاهی بیشتر ر.ك:

۱. سید محمدمهدی موسوی خلخالی، شریعت و حکومت، ص ۱۶۳.

۲. آیت الله مصباح یزدی، ولایت فقیه، محمدمهدی نادری قمی، ص ۵۵.

۳. دکتر سید محمدمهدی هاشمی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ص ۸۱.

منظور از ولی امر مسلمین جهان که به مقام رهبری گفته می شود چیست ؟ و چرا مصداقهای آن وجود ندارد؟

پرسش

منظور از ولی امر مسلمین جهان که به مقام رهبری گفته می شود چیست ؟ و چرا مصداقهای آن وجود ندارد؟

پاسخ

ولایـت بر اموال و اعراض و نفوس مردم از شؤون ربوبیت الهی است و تنهـا با نصب و اذن خـدای متعال، مشروعیت می یابـد و چنان که معتقـدیم این قدرت قانونی به پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) یکی بعد از دیگری داده شده است. در زمان غیبت بر اسـاس ادله عقلی متعـددو روایـات زیـادی که از امامان معصوم(ع) وارد شـده فقیه جامع الشـرایط عهـده دار منصب ولایت و رهبری جـامعه اسـلامی می باشـد و از طرف امام زمان(عـج) به صورت عام منصوب می باشـند. بنابراین نصب ولی امر مسـلمین جهـان، یکی از القـاب واقعی برای مجتهـد جـامع الشـرایطی است که درزمـان غیبت امـام معصـوم(ع) برای رهـبری و اداره امور سیاسـی، اقتصـادی، اجتمـاعی و... جـامعه، از سوی امامـان معصوم(ع) منصور گردیـده است و بر این مطلب دلایـل عقلی و نقلی متعـددی دلالت دارد.ماننـد: توقیع شـریف امام زمان(عج) که می فرمایند: و اما الحوادث الواقعه فارجعوا الی رواه احادیثنا فانهم حجتی علیکم و انـا حجه الله علیهم و ادله بسـیار متعـدد دیگر. پس چنین نیست که لقب ولایت و جانشـینی از امامان معصوم(ع) راخود ولی فقیه برای خود برگزیـده باشـد. بلکه از طرف امامان معصوم دارای چنین مسؤولیتی می باشد. اما این که چگونه ولی فقیه شـیعه اثنی عشری بر دیگر مسلمانان حتی غیرشیعه اثنی عشری ولایت دارد، به دلیل ادله متعدد عقلی و نقلی که ولی فقیه را جانشـین پیـامبر(ص) و ائمهاطهـار(ع) می دانـد و همانگونه که این بزرگواران بر همه مردم ولو کسانی که ولایت ایشان را قبول نداشتند حق ولایت داشتند ولی فقیه جامع الشرایط هم دارای تمام

این شؤون می باشد، (ر.ک: مرجعیت، سید هدایت اللّه طالقانی، ص۴۹).

همان گونه که اقلیم جغرافیایی، فتوای مجتهد و مرجع تقلید را شرعا محدود نمی کند. قلمرو ولایت فقیه را نیز شرعا محدود نمی سازد.

یک ولی فقیه شرعا می تواند همه جوامع اسلامی روی زمین را اداره کند. ولایت فقیه نظیر جانشین پیغمبر اسلام است که ذاتا محدودیتی ندارد مگر مانع طبیعی یا سیاسی در بین باشد، که در این صورت هر فقیهی که دارای شرایط رهبری ولایت بود در منطقه خود کشور را ادارهمی کند. اما اگر مانع سیاسی نباشد، ملیت ملاک نمی باشد، بلکه هر فقیهی که در سایر شرایط رهبری اعلم باشد او ولایت دارد و سایر فقهاء فقط به وسیله نصب از طرف ولی فقیه اعلم و آن هم در صورتی که شرایط موجود بین المللی اجازه دهد و موانع سیاسی در کار نباشد می توانند رهبری منطقه خویش را داشته باشند. نکته لازم در این زمینه مسأله تابعیت از نظر اسلام می باشد: از دیدگاه اسلام مرزهای جغرافیایی جداکننده ملت ها و کشورها نیست. آنچه که اهمیت دارد مرز عقیدتی است و کره زمین به دو قسمت دارالاسلام و دارالکفر تقسیم می شود به عقیده شیعیان سراسر دارالاسلام باید تحت قیادت و امامت امام معصوم واحدی اداره شود و حاکمان هر منطقه از طرف او نصب و به کار گمارده شوند و طبعا همه آنان مجریان قانون اسلام و فرمان های امام معصوم خواهند بود هر چند ممکن است در حوزه حکومت خویش اختیاراتی از طرفامام معصوم به ایشان تفویض شود و مقررات ویژه ای را در چارچوب قوانین اسلامی و با رعایت مصالح مسلمین و به اقتضای شرایط خاص زمانی و مکانی به اجرا گذارند. بدین ترتیب نوعی خودگردانی

در مناطق مختلف دارالاسلام قابل قبول است. البته همه این مطالب در صورتیاست که امام معصوم، مبسوط الیه و دارای قدرت ظاهری بر تصدی امور باشد؛ یعنی، حکومت مشروع او از طرف مردم نیز مقبول افتاده باشد. در زمان غیبت هم بر طبق نظریه نصب ولی فقیه جامع الشرایط حق ولایت بر مردم را دارد و فرمان او برای هر مسلمانی نافذ و لازم الاجراخواهد بود. پس اطاعت او بر مسلمانان مقیم در کشورهای غیراسلامی هم واجب است، حتی با وجود این که این مسلمانان در کشور اسلامی که توسط فقیه جامع الشرایط اداره می شود نماینده در مجلس خبرگان نداشته باشند، زیرا براساس نظریه نصب که مورد قبول اکثر فقهای شیعهمی باشد، کار خبرگان فقط کشف و تشخیص ولی فقیه جامع الشرایط برای رهبری می باشند. توضیح آن که در مسأله رهبری دو حالت وجوددارد: حالت اول آن که در مسأله رهبری هیچ رقیبی برای رهبری یافت نشود و فقیه جامع الشرایط برای همه شناخته شده و دارای مقبولیت عمومیباشد، در این مورد دیگر نیاز به شهادت بیّنه ها و یا کارشناس اهل خبره نیست.

حالت دوم این است که چنین مشهوریت و مقبولیت عمومی وجود ندارد و انتخاب و تشخیص ولی فقیه جامع الشرایط برای مردم آسان نمی باشد، در این صورت این امر توسط نمایندگان مجلس خبرگان انجام می شودو رأی و نظر اکثریت خبرگان حجت می باشد، حتی برایکسانی که ایرانی بوده اند ولی در انتخابات خبرگان شرکت نکرده اند و یا این که شرکت کرده اند و نماینده ایشان جز اقلیت بوده است، زیرا رأی مردم به نمایندگان خبرگان (با واسطه) یا رأی مردم به ولی فقیه بی واسطه، در مشروعیت ولی فقیه هیچ تأثیری ندارد، زیرا مشروعیت ولی فقیهالهی و مبنی بر نصب

امام زمان(عـج) می باشـد که به واسـطه ادله عقلی و نقلی متعددی این امر ثابت شده است و مورد قبول اکثریت فقهاء شـیعه می باشـد، بله تـأثیر رأی مردم در کارآمـدی نظام سیاسـی و در جهت تحقق حکومت ولی فقیه می باشـد، زیرا تا ولی فقیه مقبولیت مردمی نداشـته باشـدتوانایی رهبری واداره جامعه اسـلامی را ندارد، بنابراین همین که در جامعه اسـلامی اکثریت مردم رهبری و ولایت ولی فقیه را پذیرفتند و حکومت اسلامی تشکیل شد، بر سایر مسلمانان واجب است که اطاعت کنند.

امـا از جهت قوانین بین المللی و در نظر گرفتن واقعیـات موجود: همچنـان که مشـخص شـد، از جهت شـرعی هیـچ مانعی وجود ندارد نه برای فقیه جامع الشـرایط که والی همگان شود ونه برای امت اسـلامی نقاط متعدد جهان که ولایت آن فقیه را بپذیرند، امـا از جهت قوانین بین المللیمـادامی که تعهـد رسـمی و میثاق قـانونی، جلوی چنین نفوذ ولایی را نگیرد، هیـچ محـذوری برای ولایت فقیه و نیز هیچ محظوری برای تولّی مسـلمین نقاط دیگر جهان وجود نداشته باشد، برابر همان حکم شرعی مانند تقلید از مراجع عملی می شـود. امـا اگر تعهـد قـانونی و بین المللی، جلـویچنین نفـوذ ولاـیی را بگیرد و مخالفـان چنین نفوذی، عملاًـ از سرایت آن جلوگیری نمایند، ولی فقیه و مردم هر دو معذورند. ولی از آنجا که چنین شـرطی، شـرط وجود واجب است نه شرط وجوب آن، احکام ولایی فقیه و حتی با مخالفت بیگانگان نیز برای سایر مسـلمانان نافذ می باشدمانند نفوذ حکم ولایی حضرت آیت اللّه سید شیرازی در جریان تحریم تنباکو و نیز نفوذ حکم ولایی یا قضایی امام خمینی درباره سلمان رشدی.

و بالاخره در نهایت می توان با توجه به واقعیت های موجود، محدودیت ها و قوانین بین المللی این نتیجه

را گرفت که: اکنون که تمام جهان با حکومت دینی اداره نمی شود و امکان تشکیل حکومت جهانی اسلامی نیست، باید در همین منطقه (ایران) حکومت دینی را برقرار کنیم والا در مواردی که شرایط بین المللی اجازه بدهند و ضرورت ها اقتضا کند، امام خمینی و مقام معظم رهبری فرامین و دستورات عامی را برای تمامی مسلمانان جهان صادر می نمایند و از طرف مقابل بسیاری از شیعیان و دیگر مسلمانان جهان اعلام بیعت و وفاداری نسبت به ولی امرمسلمین که در ایران است کرده اند و در حد توان از فرامین کلی و جهت گیری های سیاست بین المللی اسلامی که توسط ایشان تعیین می شود پیروی می کنند.

برای آگاهی بیشتر ر.ك: آیت اللّه جوادی آملی، ولایت فقیه ص ۴۰۰ و ۴۷۸ – فصلنامه حکومت اسلامی، سال اول، شماره اول،آیت اللّه مصباح یزدی، اختیارات ولی فقیه در خارج از مرزها، ص ۸۱.

اما در مورد اقدامات ایران برای حل مشکلات جهان اسلام و... ابتدا باید به علل و عوامل و ریشه های این مشکلات وقوف پیدا کرد تا با توجه به این عوامل به ارائه راه حل ها بپردازیم:

الف) بررسی علل مشکلات جهان اسلام: متأسفانه جهان اسلام، علی رغم ظرفیت ها و قابلیت های بالقوه ای که دارد، از مشکلات عدیده ای رنج می برد که نیازمند مباحثی گسترده و طولانی می باشد که ما در این جا به صورت مختصر، از دیدگاه جامعه شناختی به مهم ترین آن ها می پردازیم:

الف. مشکلات فرهنگی که شاید بتوان به عنوان مهم ترین مشکل از آن نام برد، که به دلیل دوری از فرهنگ اصیل اسلامی و رواج و گسترش خرافات و بدعت ها در دین و هجوم فرهنگ های فاسد بیگانه برای نابودی فرهنگ اسلامی و... به وجود آمده و سبب دور ماندن جوامع اسلامی از رشد

و شکوفایی و توسعه شده است.

ب. مشکلات سیاسی و امنیتی، از قبیل وجود تفرقه میان ملیت های مسلمان، وجود حکومت های دست نشانده و فاقد مشروعیت دینی و مردمی در اکثر کشورهـای اسـلامی، تهـاجم نظـامی کشورهـای غیر مسـلمان، وجود پایگـاه هـای نظامی غرب در داخل سرزمین های اسلامی،جنگ های داخلی میان قبیله ها و کشورهای اسلامی بر منابع طبیعی، عقاید مذهبی و... که همگی منجر به تضـعیف و هدر رفتن توانایی و امکانات مادی و معنوی کشورهای اسـلامی شده و سلطه ی فرهنگی، سیاسی، نظامی و اقتصادی کشورهای بیگانه را بر سرزمین های اسلامی تحکیمکرده است.

ج. مشـکلات اجتمـاعی: علی رغم این که جهـان اسـلام نیروی انسانی عظیمی را در اختیار دارد، ولی به دلیل عـدم برنامه ریزی صحیـح و مناسب و کافی نبودن امکانات در رفع نیازهای اساسـی این افراد و رشـد و تربیت نیروهای متخصـص و کارآمـد برای پیشبرد جامعه، این منبعانسانی که می توانـد کارایی های مثبت فراوانی داشـته باشد, به صورت یکی از معتقدات جوامع اسـلامی در آمده است و در نتیجه ی عدم موفقیت حکومت ها در پاسخگویی به نیازهای اشتغال , مسکن , رفاه و... مشکلات عدیده ای را از قبیل نا امنی , بی هویتی , و عـدم اعتماد به نفس نظام فاسد اداری و... به وجود آورده و زمینه را برای پذیرش فرهنگ های فاسد غرب و سـلطه نظامی , اقتصادی و... فراهم نموده است . ب) بررسی سیاست خارجی و اقدامات ایران در قبال جهان اسلام : اهداف انقلاب اسلامی در ایران منحصر به برپایی حکومت اسلامی در ایران نمی شود بلکه خود را موظف به آزادی و بیداری سایر ملل مظلوم جهان از تحت سلطه بیگانگان می

دانـد. بر این اساس در سال های اولیه انقلاب استراتژی خارجی ایران بر صدور انقلاب متمرکز بود و این امر با شدت تعقیب می شـد و در این راسـتا حمایت های گوناگون تبلیغاتی و مالی و... از جنبش های مردمی در کشورهای همسایه و دور به عمل آمد ولی متائسـفانه بـازدهی مثبـتی نـداشت و در عـوض بـاعث حساسیت حکـومت هـای مجـاور ایران و قـدرت هـای جهـان شـد و محـدودیت های زیادی بر علیه ایران از لحاظ اقتصادی سیاسـی و نظامی و.. به وجود آمد. نتیجه این امر ایجاد یک نوع تعدیل و تغییر الگوهـای عملی استراتژی صـدور انقلاب بود. زیرا نتایـج اولیه حاکی از این مطلب بود که برای صـدور انقلاب بایـد مردم کشورهـای مسـلمان آمـادگی لازم را برای پـذیرش و ایجاد تحول انقلابی داشـته باشـند و این نیازمنـد به گـذشت زمان و امری تـدریجی است , همچنان که انقلاب ایران پس از چنـدین دهه بیـداری و مبارزات مردم ایران حاصل شد. از طرف دیگر هر نوع کمـک نظـامی یا... به گروه های مبارز علاوه بر این که مشـکلات زیادی را در روابط ایران با دیگر کشورها به وجود می آورد بـاعث سـرکوبی آن گروه هـا توسـط دولت هایشـان و در نتیجه نـابود شـدن جنبش انقلابی در نطفه می شود. خصوصا" این که جنبش های انقلابی در این کشورها در اقلیت می باشـند و توانایی بسـیج همگانی مردم را ندارنـد. با توجه به این نتایج سیاسـت خارجی ایران در کنار استراتژی صدور انقلاب به سوی استراتژی حفظ و تقویت ام القری و الگو شدن جمهوری اسـلامی تحول پیدا کرد, بر این اساس خیلی از گروه

های اسلام گرا در کشورهای اسلامی منتظر این می باشند که آیا انقلاب اسلامی در ایران توانسته است به اهداف سیاسی , اقتصادی , نظامی و... خود دست یابد تا بتوانند آن را به عنوان الگویی مفید و مثبت برای مردم خود مطرح کنند و این خود یکی از راه های صدور انقلاب است ولی جمهوری اسلامی به این حد اکتفا نمی کند بلکه از طریق کمک های معنوی و مالی و فرهنگی این استراتژی را ادامه می دهد.

ج) ارائه راه حل ها: با توجه به علل مشکلات جهان اسلام , ملت های اسلامی باید برای رفع این مشکلات به پا خیزند اقدامات اساسی در این راستا شامل :

۱- تلاش برای شناساندن اسلام ناب محمدی و آشنایی مسلمانان با احکام و تعالیم واقعی اسلام .

۲- تلاش برای بیداری مسلمانان و شناساندن اهداف و توطئه های قدرت های بزرگ و زدودن جهل و خرافات .

۳- مقابله با حکومت های دست نشانده که خود یکی از موانع عمده در پیشرفت و اتحاد مسلمانان می باشد.

۴- تلاش برای اتحاد بین الملل اسلامی و جلوگیری از مسائل تفرقه انگیز. در این راستا اقدامات مفیدی نیز صورت گرفته است مانند: اعلام هفته ی وحدت , روز قدس , تشکیل مجمع تقریب المذاهب اسلامی , سازمان هایی مانند سازمان کنفرانس اسلامی و... در پایان می توان چنین گفت که حل مشکلات جهان اسلام به تنهایی از سوی هیچ مرجع یا کشوری امکان پذیر نبوده، بلکه نیازمند فراهم آمدن زمینه ها و حل اساسی مشکلات و برطرف کردن موانع بین المللی می باشد.

نیاز به این همه تشکیلات حکومتی مانند مجلس ،مجلس خبرگان ،تشخیص مصلحت و... چه لزومی دارد مگر پیامبر خود حکومت را اداره نمی کردند واین مسائل نبود و چرا در جامعه وقتی رهبر حکم می دهد همه اعتراض می کنند و صدای همه بلند می شود مگر ولی فقیه ولی مطلق نیست .در مور

پرسش

نیاز به این همه تشکیلات حکومتی مانند مجلس

،مجلس خبرگان ،تشخیص مصلحت و... چه لزومی دارد مگر پیامبر خود حکومت را اداره نمی کردند واین مسائل نبود و چرا در جامعه وقتی رهبر حکم می دهد همه اعتراض می کنند و صدای همه بلند می شود مگر ولی فقیه ولی مطلق نیست .در مورد مطلق توضیح دهید.

پاسخ

مسلماً بررسی فلسفه وجودی و علّت تشکیل هر کدام از تشکیلاتی را که نام بردید، خارج از گنجایش یک نامه است؛ آن چه که به طور کلی می توان در این زمینه گفت این است که، وجود این قبیل تشکیلات بر اساس ضرورت ها و شرایط زمانی بوده و برای اداره ی جامعه ی کنونی صد در صد لازم است و هیچ گونه منافاتی با آموزه های اسلامی، حکم عقل، سیره ی حکومتی پیشوایان اسلامی و حوزه اختیارات ولی فقیه ندارد. توضیح آن که:

الف) از مجموع آنچه در متون و منابع معتبر دینی در باب دولت و حکومت آمده است، چنین برمی آید که اسلام بر شکل خاصی از ساختار نظام سیاسی با جزئیات مشخص اصرار ندارد، بلکه اسلام فراتر از معرفی شکل خاصی از حکومت و متناسب با احکام ثابت و تغییرناپذیر خود، چارچوب کلی و کلانی را معرفی کرده که آن چارچوب در درون خود تغییرات، تطورات و اشکال متعدّد و متنوعی را پذیرا می شود. اسلام نه به طور کلی مردم را به حال خود رها کرده که هر چه خواستند انجام دهند و نه شکل تنگ و محدودی را برای حکومت معرفی می کند که فقط در شرایط زمانی و مکانی محدودی قابل اجرا باشد. چارچوب کلانی که اسلام ارائه می دهد از دامنه و خطوط وسیعی برخوردار است که همه ی اشکال

صحیح و عقلایی حکومت در آن می گنجد. البته اشکال حکومت نباید از آن چارچوب فراتر بروند، از آن چارچوب کلی و کلانی را که اسلام برای حکومت معرفی کرده به «حکومت و نظام اسلامی» تعبیر می شود. این چارچوب در زمانی با شکل و ساختار خاصی ظهور می یابد و در زمان دیگر با شکل و ساختاری دیگر؛ و هیچ یک از آن دو شکل و ساختار با ماهیت اسلامی بودن حکومت تضاد و منافات ندارد. این مطلب نتیجه این مسأله دقیق علمی و عقلانی است که احکام ثابت و تغییرناپذیر اسلام که برای همه ی جوامع تا روز قیامت وضع شده اند از ساختاری کلان و کلی برخوردارند و در مقابل آن ها، احکام جزئی و متغیّر، متناسب با شرایط خاص زمانی و مکانی وضع می گردند و از جمله ی احکام متغیر، احکام حکومتی است که در هر زمانی توسط ولی فقیه صادر و یا امضاء می گردد و اطاعت و تبعیت از آن احکام با همان قالب و شکلی که دارند واجب است. علامه ی طباطبایی نیز در رساله ی «ولایت و زعامت در اسلام» چنین نظری دارند.

اصول حاکم بر ساختار نظام سیاسی اسلام عبارتند از(مقدمه ای بر مبانی حقوقی کلامی نظام سیاسی در اسلام، احمد دیلمی، نشر معارف، چاپ اول، ۱۳۸۱، ص ۱۴۹). :

۱ ضرورت مشروعیت الهی مجریان.

۲ ضرورت اسلامیت قوانین.

۳ توجه به جایگاه مهم مردم به عنوان مبدأ شکل گیری و کارآمدی همه ی نهادها.

۴ خطاپذیری مجریان و ضرورت نظارت بر آن ها.

خلاصه آن که اسلام شکل و مدل خاصی برای حکومت ارائه نمی دهد، بلکه اصول و چارچوب های کلی خاصی را بیان می کند. حکومت نباید خارج از این چارچوب ها باشد. حال با عنایت

به شرایط و نیازمندی های زمان و مکان هر مدل که بیشترین انطباق را با این چارچوب ها داشت؛ مورد تأیید اسلام است.

ب) تشکیل حکومت در هر جامعه ای عقلاً مستلزم وجود ساختارها و نهادهایی جهت اداره ی هر چه کارآمدتر آن است؛ منتهی این ساختارها و نهادها براساس سطح گستردگی آن جامعه و همچنین مقتضیات زمان و مکان متفاوت می باشد. مثلاً در جوامع ساده ابتدایی در زمان گذشته، اداره آن جامعه با وجود چند نهاد اندک انگشت شمار میسّر بود ولی در جوامع پیچیده ی کنونی به علت دگرگونی ها و تحولات اساسی که در ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، صنعتی، ارتباطاتی و بین المللی و... روی داده است، نهادها و ساختارهای متعدد و متناسب با شرایط و مقتضیات این زمان را می طلبد.

مسلماً نهادهایی مانند مجلس شورای اسلامی، شورای نگهبان، مجلس خبرگان، تشخیص مصلحت نظام، قوه مجریه و این نهادها و تشکیلات متناسب با زمان کنونی است، ولی در آن زمان نیز تشکیلات حکومتی متناسب با آن دوران و آن جوامع وجود داشته است و پیامبر گرامی اسلام نیز از ابتدای تشکیل اسلام، اقدام به ایجاد و تأسیس آنان نموده اند، اهم اقدامات پیامبر اکرم(ص) در این زمینه عبارتند از:

۱) تشکیل کادر سیاسی و شورای اداری مدینه: پیامبر اسلام در پایان پیمان عقبه ی دوم یک گروه دوازده نفری از نمایندگان خود را در رأس قبایل به عنوان «نقبا» (جمع نقیب) انتخاب کرد و هر یک را برای اداره و کفالت قبیله خود قرار داد(ابن هشام، السیره النبویّه، مطبعه المصطفی الحلبی، قاهره، ۱۹۶۰، ج ۲، ص ۸۶).

به موازات آن، شهر مدینه به چندین ناحیه یا بخش تقسیم می شد به صورتی که جمعیت هر قبیله

در یک محل با یکدیگر و به دور از دیگران زندگی می کردند. در هر ناحیه یا بخش یک رئیس (نقیب) چندین نائب رئیس(عریف) و یک محل اجتماع (سقیفه) نیز وجود داشت. پیامبر(ص) برای اداره ی کل نقباء رئیسی تعیین کردند که به او «نقیب النقباء» گفته می شد(محمد حمیدالله اولین قانون اساسی مکتوب در جهان، ترجمه ی سید غلامرضا سعیدی، نشر بعثت، ۱۳۵۶، ص ۶۹).

به این ترتیب مجموعه ی شورای سیاسی دولت مدینه از ۴۹ نفر تشکیل می یافت. هر نقیب دارای سه عریف بود که بر امور مالی، اجتماعی و اطلاعاتی رسیدگی می کردند. شخص پیامبر در رأس قدرت قرار گرفته بود و تمامی مسائل اجتماعی در نهایت با تصمیم گیری شخص ایشان حل می شد.

۲) اساساً سیاست پیامبر(ص) در اداره ی امور جامعه، مبتنی بر مشورت و در موارد بسیاری پیروی از رأی اکثریت بود.

۳) تدوین قانون اساسی: پیامبر(ص) جهت تنظیم روابط اجتماعی مسلمانان و مشخص نمودن مسؤولیت هر یک از گروه ها و فرقه های گوناگونی که در شهر زندگی می کردند، دست به تنظیم یک اساسنامه یا قانون اساسی زدند(ساختار اجتماعی و سیاسی نخستین حکومت اسلامی در مدینه، سید محمد ثقفی، انتشارات هجرت، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۹۳).

۴) تنظیم ساختار منظم اقتصادی برای جمع آوری مالیات و زکات و... .

۵) تنظیم ساختار قضایی و تعیین قضات و اعزام آن ها به شهرهای مختلف و... .

۶) نصب فرمانداران و صدور ابلاغ بخشنامه های حکومتی و... .

حکومت امام علی(ع) نیز متشکل از نهادها و ساختارهای سیاسی متناسب با نیاز آن زمان بود(ر.ک: فروغ ولایت، جعفر سبحانی / نظارت سیاسی در نهج البلاغه، مشایخی فریدونی / جاذبه و دافعه امام علی(ع)، شهید مطهری / علی صدای عدالت انسانی، جرج جرداق).

ج)

نکته ای که هم در نهادها و تشکیلات ساده ی دوران پیامبر اکرم(ص) و امام علی(ع) و هم در تشکیلات گسترده ی نظام جمهوری اسلامی ایران، قابل توجه و اهمیت می باشد، این است که اولاً هر دو دسته از این تشکیلات مطابق با اصول حاکم بر ساختار نظام سیاسی اسلام شکل گرفته بودند. ثانیاً: این تشکیلات در راستای کمک به حاکم اسلامی در اداره ی هر چه صحیح تر و کارآمدتر جامعه بود، نه تشکیلاتی موازی یا □j…□…Řبا نهاد رهبری جامعه اسلامی. لذا مشاهده می شود که هم تصمیماتی که در شورای سیاسی صدر اسلام در مسائل اجتماعی گرفته می شود و هم تصمیماتی که توسط مجلس شورای اسلامی، مجمع تشخیص مصلحت و... در نظام اسلامی ایران به تصویب می رسد، با تأیید پیامبر اکرم(ص) در آن زمان و ولی فقیه در این زمان، مشروعیت می یابد. بنابر این وجودتشکیلاتی با این خصوصیات به هیچ وجه منافی با ولایت مطلقه فقیه و حوزه ی اختیارات او نیست.

ثالثاً: وجود تشکیلات حکومتی که بر اساس نیازهای زمان متغیر می باشد به هیچ وجه مخالف و ناسازگار با عقل نمی باشد، بلکه بر عکس کاملاً مطابق با عقل است. عقل یکی از منابع دین مبین اسلام است و همو حکم می کند که در جامعه ی کنونی با توجه به پیچیدگی و گسترگی مسائل، نمی شود به روش ها و شیوه های اداره ی جامعه که در زمان گذشته مرسوم بوده، اکتفا کرد. بلکه تشکیلات منظم تر و گسترده تری متناسب با جامعه ی کنونی لازم است.

د) قاعده ی اولیه آن است که نظام اسلامی در جهت تأسیس تشکیلات مطابق با نیازهای جامعه همّت گذارد و تشکیلات نیز در راستای اصول حاکم بر ساختار نظام سیاسی اسلام و تحت فرمان

رهبر نظام اسلامی نقش خود را ایفا نمایند؛ حال اگر برخی از عناصر تشکیل دهنده ی این تشکیلات بر اثر تعصّبات حزبی یا تحت تأثیر تبلیغات سوء، دشمنان، در مقابل اوامر رهبری موضع گیری نمایند، اینجا اصل وجود این تشکیلات مورد انتقاد نیست، چون بر اساس قوانین عقلی و شرعی بوده، بلکه باید به فکر شیوه های اصلاح کارکرد آن تشکیلات بود و زمینه های پویایی و بالندگی آن را بررسی نمود.

ه) به صورت مختصر منظور از مطلقه بودن اختیارات ولی فقیه آن است که به ولی فقیه همانند پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) دارای جمیع اختیاراتی که برای اداره ی جامعه ی اسلامی لازم است، می باشد. و از این جهت بین اختیارات آن بزرگوارن با ولی فقیه هیچ تفاوتی وجود ندارد. ولایت مطلقه، در واقع رعایت مصلحت اسلام و مسلمین و حفظ کیان جامعه ی اسلامی در همه حال است و این رعایت از اهمیتی برخوردار است که حتی احکام شرعی نیز نمی تواند مانع آن شود و مطلق بودن آن به ین معنا نیست که ولی فقیه لزوماً باید به صورت مباشر مبادرت به رتق و فتق در این امور بپردازد، بلکه می تواند از طریق نهادهای سیاسی مختلف جامعه را رهبری کند.

جهت اطلاع بیشتر ر.ک:

حکومت اسلامی، امام خمینی

ولایت فقیه، محمد هادی معرفت

دین و دولت در اندیشه اسلامی، محمد سروش

ضمناً کتاب تبیین مفهوم ولایت مطلقه فقیه، نوشته عباس کعبی به ضمیمه نامه ارسال می گردد

چرا به ولایت فقیه قید مطلقه را اضافه می کنند مگر ولایت فقیه غیر مطلقه هم معنی دارد و یا اصلاً وجود دارد؟

پرسش

چرا به ولایت فقیه قید مطلقه را اضافه می کنند مگر ولایت فقیه غیر مطلقه هم معنی دارد و یا اصلاً وجود دارد؟

پاسخ

منظور از «مطلقه» در ولایت مطلقه فقیه، معنای عرفانی آن نیست. جهت ارائه پاسخی مناسب ابتدا به بررسی این معنا در ادبیات عرفانی پرداخته و سپس معنای دقیق آنرا در «ولایت مطلقه فقیه» که در حوزه اندیشه سیاسی اسلام بکار می رود، بیان می نماییم:

اصطلاح «ولایت مطلقه» در نزد اهل معرفت و سیر و سلوك، حکایت از یک مقام والای معنوی داشته و کاملاً مورد تأیید

مکتب تشیع می باشد. پایه و اساس این رتبه والای انسان، قرب به خداوند است. ولایت با این تفسیر دارای تقسیماتی است؛ از قبیل: ولایت عامه و ولایت خاصه و نیز ولایت مطلقه و ولایت مقیده»، (جهت آشنایی ر.ك: دین و دولت در اندیشه اسلامی، محمد سروش، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول ۱۳۷۸، صص ۵۷۳ - ۵۹۶)

در ادبیات عرفانی از ولایت پیامبر اسلام(ص) به «ولایت مطلقه» تعبیر می شود، محقق بزرگ عرفانی، آقا محمدرضا قمشه ای در توضیح این مطلب می فرماید:

«ولایت مطلقه، به معنای ولایت رها از قیود و حدود است. و این رهایی از قیود، به آن است که ظهور همه اسما و صفات الهی باشد، و هر گونه تجلیات ذات حق را دارا باشد.»، (محمدرضا قمشه ای، رساله الولایه، به نقل از : دین و دولت در اندیشه اسلامی، همان، ص ۵۷۸)

به طور کلی ولایت مطلقه از دیدگاه اهل معرفت:

اولاً، حقیقتی عینی است و نباید آن را با منصب های اجتماعی که واقعیتی جز جعل و اعتبار ندارد، خلط

کرد: چه این که نباید آن را در حد پیشوایی و زعامت دانست.

ثانیاً: کمالی است که با ارتقای در مراتب هستی و احاطه به کمالات وجودی، حاصل می شود.

ثالثاً: در برابر ولایت مقیده مقام انسان کمال است که جانشین آیینه تمام نمای کمالات حق، و ظهور اسمای حسنای او باشد و در هیچ یک از کمالات و صفات حق تعالی احدی بر او پیشی و سبقت نگرفته است. ولایت، با این تفسیر، منشأ آثار و احکام خاصی است؛ مثلاً ولی الله از نفوذ غیبی بر جهان و انسان بر خوردار است و چون در سلسله موجودات برتر از همه و بر فراز آن ها قرار دارد، ناظر به ارواح، نفوس و قلوب است و از این نظر، نوعی تسلط تکوینی بر جهان دارد که این احکام، همه از آثار قرب به حق است، (دین و دولت در اندیشه اسلامی، همان، ص ۵۷۹)

ولایت مطلقه پیامبر اکرم(ص) در تصرف تکوینی محدود نمی باشد و علاوه بر آن تصرف تشریعی و تصرف حکومتی را نیز شامل می شود، (همان، ص ۵۸۰)

نتیجه آنکه ولایت مطلقه عرفانی امری فراتر از ولایت مطلقه فقیه بوده و به طور کلی موضوعی جداگانه است.

اما در توضیح ولایت مطلقه فقیه باید گفت که بین «ولایت فقیه» با «ولایت مطلقه فقیه» تفاوتی در ماهیت و جوهره ولایت سیاسی فقیه جامع الشرایط در عصر غیبت نیست، تنها تفاوتی که وجود دارد در نحوه نگرش و چگونگی استعمال این اصطلاح است. زمانی که ولایت فقیه بدون قید مطلقه استعمال شود، مراد از آن همان حکومت و زمام داری امور جامعه است که براساس ادله عقلی و نقلی (آیات – روایات) متعددی

در زمان غیبت امام معصوم(ع) بر عهده فقیه جامع الشرایط گذاشته شده و فقیه عادل جامع الشرایط از سوی آن بزرگواران برای اداره و رهبری جامعه اسلامی منصوب گردیده و دارای حق حاکمیت می باشد.

اما زمانی که ولایت مطلقه فقیه استعمال می شود، ناظر به حیطه اختیارات و گستره وظایف و مسؤولیت های ولی فقیه است و الا در اصل اثبات ولایت برای فقیه جامع الشرایط هیچ تفاوتی با «ولایت فقیه» ندارد.

توضیح این مطلب مبتنی بر تحلیل و تبیین دقیق ولایت مطلقه فقیه است که به اختصار توضیحاتی را بیان می نماییم:

نظریه حضرت امام(ره) درباره حوزه اختیارات ولی فقیه که مورد قبول اکثریت فقهای شیعه می باشد، این است که فقیه همه اختیارات لازم حکومتی امام معصوم(ع) را دارد و هر نوع ولایتی که در حوزه رهبری جامعه برای امام ثابت شده برای فقیه نیز ثابت است. جز آنچه که به دلیل خاص از مختصات امام معصوم(ع) شمرده شده است، از قبیل عصمت، ولایت تکوینی و نیز پاره ای از اختیاراتی که پیامبر در حوزه مسائل خصوصی افراد داشته اند. در حقیقت اختصاصات یاد شده مربوط به جنبه ولایت به معنی زعامت و رهبری اجتماعی نیست، بلکه به خاطر جهات شخصیتی و شرافت مقام امامت و عصمت امام معصوم(ع) است. از اختیارات حکومتی یاد شده به «ولایت مطلقه» تعبیر می شود که ما به اختصار به توضیح آن می پردازیم.

کلمه «مطلق» یا «مطلقه» در لغت به معنای آزادی، رهایی و ارسال است؛ لیکن موارد استعمال آن متفاوت است. به عبارت دیگر گاهی «مطلق»(Absolute) در برابر «نسبی»(Relative) به کار می رود و گاهی در برابر «مشروط»(Conditioned). استعمال نخست صرفا در علوم حقیقی است، ولی استعمال دوم هم در علوم حقیقی و

هم در علوم اعتباری (مانند علوم سیاسی) جریان دارد. از طرف دیگر کاربرد این واژه در علوم اعتباری نیز از نظر دایره و وسعت اطلاق، بسیار متفاوت است. به عبارت دیگر هر کجا که این واژه به کار می رود، باید به دقت در نظر داشت که مراد از آن اطلاق در برابر کدامین قید می باشد؛ مثلاً «مطلقه»(Absolutist) در نظام های سیاسی غالبا به رژیم های فاقد قانون اساسی(Constitution) اطلاق می شود؛ ولی در نظام ولایت فقیه به گونه دیگری استعمال می شود. مقصود از «ولایت مطلقه فقیه» این است که اگر «مصالح اهم اجتماعی» مسلمانان با یکی از احکام اولیه شرعی - که از نظر اهمیت در رتبه پایین تری قرار دارد - در تزاحم قرار گیرد، ولی فقیه که موظف به حفظ مصالح عالیه جامعه اسلامی است؛ به خاطر حفظ مصالح اهم جامعه اسلامی می تواند، بلکه باید موقتا آن حکم شرعی اولی را تعطیل کند و مصالح اهم جامعه را بر آن مقدم بدارد؛ مثلاً در فقه اسلامی تخریب مسجد حرام می باشد. اکنون اگر به تخریب مسجدی جهت خیابان کشی حاجت افتاد، چه باید کرد؟ دیدگاه مخالف ولایت مطلقه بر آن است که صرف مصلحت اهم اجتماعی مجوز تخریب مسجد نیست و تا زمانی که کار به ضرورت نرسد نمی توان دست به این کار زد؛ لیکن براساس نظریه «ولایت مطلقه» لازم نیست حکومت اسلامی آن قدر صبر کند که برای جامعه مشکلات زیادی فراهم شود و کارد به استخوان برسد، تا آن گاه از سر ناچاری و برای خروج از بن بست و انفجار اجتماعی، مسجد را تخریب کند. بلکه اساسا اگر بخواهیم چنین کنیم، همیشه از قافله تمدن عقب خواهیم

ماند و همواره در مشکلات دست و پا خواهیم زد و شارع مقدس به چنین چیزی راضی نیست. از آنچه گذشت روشن می شود که:

اولاً؛ ولایت مطلقه فقیه از قواعد رافع تزاحم است؛ یعنی، مطلق بودن ولایت گره گشا در تزاحم احکام و مصالح اهم اجتماعی است.

ثانیا؛ ولایت مطلقه خود، مقید به قیودی است نه این که از هر حیث مطلق باشد.

قیودی که در اعمال ولایت مطلقه وجود دارد عبارت است از: ۱- مصلحت، ۲- اهم بودن، ۳- اجتماعی بودن. به عبارت دیگر، ولی فقیه نمی تواند:

۱- به طور دل خواهانه و بدون رعایت مصالح جامعه اقدامی کند.

۲- مصلحت مورد نظر در اینجا مصالح امت است، نه شخص ولی فقیه.

۳- تنها مصالحی را می تواند بر احکام نخستین مقدم بدارد که از نظر اهمیت دارای رتبه بالاتری بوده و شارع مقدس راضی به ترک آنها نباشد.

بنابراین دیدگاه هر گاه فقیه واجد شرایط به تشکیل حکومت اسلامی توفیق یابد همان ولایتی را که پیامبر و امام معصوم(ع) در اداره امور جامعه دارند او نیز دارد. و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند به عبارت دیگر اختیارات حکومتی مربوط به حکومت شرعی است، چه در رأس آن پیامبر(ص) یا امام معصوم(ع) باشد، یا نایب آنان (ولی فقیه). و این اختیارات چیزی بیش از اختیارات لازم و ضروری برای حکومت و اداره جامعه نیست و هیچ حکومتی فاقد آن اختیارات نمی باشد. البته فضایل پیامبر(ص) بیش از همه انسانها است و... لیکن فضایل معنوی بیشتر، اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهد. خداوند همان اختیارات و ولایتی که به پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) در تدارک و بسیج سپاه تعیین والیان

و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داده است، برای حکومت فقیه نیز قرار داده است، نهایت تفاوت این که ولایت فقیه در رابطه با شخصی معین نبوده و روی عنوان عالم عادل ثابت است.»، (ولایت فقیه امام خمینی، ص ۵۵).

حضرت امام خمینی(ره) در توضیح این نظریه می افزاید: «وقتی می گوییم ولایتی را که رسول اکرم(ص) و ائمه(ع) داشتند. بعد از غیبت، فقیه عادل دارد، برای هیچ کس این توهم نباید پیدا شود که مقام فقهاء همان مقام ائمه و پیامبر اکرم(ص) است زیرا اینجا صحبت از مقام نیست، بلکه صحبت از ولایت یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس که یک وظیفه سنگین و مهم است می باشد، نه شأن و مقام برتر و غیر عادی، به عبارت دیگر ولایت مورد بحث یعنی حکومت و اجراء قوانین الهی و اداره جامعه اسلامی و... ولایت فقیه از امور قراردادی و اعتباری عقلایی است و واقعیتی جز جعل قانونی ندارد، وقتی کسی به عنوان ولی در موردی نصب می شود، مثلاً برای حضانت و سرپرستی کسی یا حکومت، دیگر معقول نیست در اعمال این ولایت فرقی بین رسول اکرم(ص) و امام یا فقیه وجود داشته باشد. به عنوان مثال، ولایتی که فقیه در اجرای حدود و قوانین کیفری اسلام دارد، در اجرای این حدود بین رسول اکرم(ص) و امام و فقیه امتیازی نیست. حاکم، متصدی اجرای قوانین الهی است و باید حکم خدا را اجرا نماید، چه رسول الله(ص) باشد و چه امام معصوم(ع) یا نماینده او یا فقیه عصر، (همان، ص ۵۶).

برای اثبات ولایت مطلقه فقیه و گستره اختیارات او

در حوزه اختیارات پیامبر اکرم(ص) و ائمه معصومین(ع) دلایل متعددی وجود دارد که به اختصار عبارتند از:

۱. همه دلایل عقلی و نقلی که ضرورت حکومت و ولایت فقیه را با عنوان فقاهت و عدالت در عصر غیبت اثبات می کند، دامنه و گستره این حکومت و ولایت را اثبات می کند.

۲. رسالتها و مسؤولیت هایی که از جانب خدا و دین او بر عهده ولی فقیه واجد شرایط حکومت و رهبری نهاده شده است درست همان رسالتها و مسؤولیت هایی است که پیامبر و امام معصوم(ع) بر عهده داشتند و آن حفظ احکام اسلام از انحرافات، تبلیغ و اجرای اسلام، اصلاح امور مسلمانان، هدایت و ارشاد آنها و نیز دفاع از مظلومان و مقابله با زورگویان و ستمگران و برقراری عدالت اجتماعی انجام این رسالتها و مسؤولیت ها همان گونه که برای معصومین(ع) قدرت و حکومت مطلقه ای را ایجاب می کند. قدرت و حکومت مطلقه ای را برای فقیه متصدی حکومت و دولت اسلامی نیز ایجاب می کند در غیر این صورت بسیاری از احکام به اجرا در نخواهد آمد و معطل خواهد ماند و ایجاد محدودیت در اختیارات باعث تقویت مصالح جامعه می گردد.

۳. ولایت فقیه به عنوان نهاد حکومتی که در شخصیت حقوقی حاکم تبلور می یابد، مانند همه نهادهای حکومتی دیگر اعم از حکومت های لائیک، دمکراتیک و سایر انواع آن که دارای قدرت مطلقه از لحاظ یاد شده هستند، او نیز باید دارای قدرت و اختیارات مطلقه باشد تا بتواند امور فردی و اجتماعی شهروندان را سامان بخشد و معضلات جامعه اسلامی را حل وفصل کند این مقدار جای هیچ گونه انکاری نیست. بنابراین قوانین جامع و کامل اسلام، جهت اجرا شدن و

تـأمین سـعادت همه جانبه دنیوی و اخروی انسانها تشـکیل حکومت اسـلامی با اختیارات کامل و مطلق را که پیامبر اکرم(ص) و امامان(ع) از آنها برخوردار بودند ایجاب می کند و ولایت فقیه به عنوان نهاد حکومتی و شخصیت حقوقی فقیه تبلور این قدرت و ولایت مطلقه است.

بنابراین مشخص می شود که ولایت فقیه و ولایت مطلقه فقیه تفاوت ذاتی و ماهوی نیست، بلکه فقط در نحوه کاربرد و استعمال لفظ تفاوت می باشد.

برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک:

۱- کاظم قاضی زاده، اندیشه های فقهی سیاسی امام خمینی(ره)، ص ۱۹۰.

۲- جوادی آملی، ولایت فقیه.

۳- محمدجوادی نوروزی، نظام سیاسی اسلام، ص ۲۲۱.

۴- نبی الله ابراهیم زاده آملی، حاکمیت دینی، ص ۱۵۳.

۵- ولایت فقیه و جهاد اکبر، امام خمینی

۶- ولایت فقیه از دیدگاه فقها و مراجع، علی عطایی

۷- ولایت فقیه به زبان ساده، شفیعی

۸- حدود ولایت حاکم اسلامی، احمد نراقی

۹- حکومت الهی و ولایت و زعامت، مصطفی آیت اللهی

۱۰- ولایت فقیه و حاکمیت ملت، طاهری خرم آبادی

۱۱- ولایت فقیه، شهید هاشمی نژاد

۱۲- مجله حوزه شماره ۸۵ - ۸۶ بحثی درباره ولایت فقیه، نجابت

۱۳- ولایت فقیه یا حکومت اسلامی در عصر غیبت، محمد یزدی

۱۴- ولایت فقیه، آیت الله معرفت

۱۵- عباس کعبی، تبیین مفهوم ولایت مطلقه فقیه، انتشارات ظفر، ۱۳۸۰، این کتاب به ضمیمه ی نامه ارسال می گردد.

۱۶- امام خمینی و حکومت اسلامی، مجموعه آثار، ج ۵، محمد جواد ارسطا، حدود اختیارات ولی فقیه، ص ۵۵.

۱۷- محمدمهدی نادری قمی، نگاهی گذرا به ولایت فقیه، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).

۱۸- سید محمد هاشمی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، ص ۵۶، نشر دادگستر، ۱۳۸۰.

تفاوت اختیارات حاکمان الهی در حکومت دینی با پیامبرصلی الله علیه وآله و امامان معصوم علیهم السلام چیست؟

پرسش

تفاوت اختیارات حاکمان الهی در حکومت دینی با پیامبرصلی الله علیه وآله و امامان

معصوم علیهم السلام چیست؟

پاسخ

در این صورت رعایت اصول اخلاقی، تابع خواست، قرار و رضایت اجتماعی خواهد شد و اصالتاً نقشی در مشروعیت و عدم مشروعیت ندارد. بنابراین اگر جامعه به ظلم حاکمان تن در دهد، مشروعیت حاکم همچنان باقی خواهد بود!

ثانیاً، در هر جامعه، اقلیتی مخالف وجود دارد. بر اساس انگاره های بالا، باید دید تکلیف اقلیتی که حکومت را نمی خواهند و در «قرارداد اجتماعی» شرکت نکرده، یا حکومت متکی بر اراده آنان نیست، یا رضایت به حکومت موجود و حاکمان آن نداده اند و یا صلاحیت شرکت در آن را ندارند (مانند افرادی که سن آنان قانونی نشده، دیوانگان و ...) چه می شود؟!

به عبارت دیگر اگر مشروعیت صرفاً تابع قرارداد، اراده عمومی و یا رضایت شهروندان است؛ دیگر نمی تواند حکومت بر گروهی را که از این جرگه خارج اند، توجیه کند و آنان را ملزم به پیروی از حکومت گرداند. افزون بر آن چه بسا مخالفان، اقلیت نیز نباشند و شامل نیمی از جامعه شوند. بنابراین اگر نیمی از جامعه به حکومت کسی رضایت داد و نیم دیگر رضایت نداد، بر اساس این نگرش، حکومت بر نیم دیگر، فاقد ملاک مشروعیت است. از طرف دیگر در جامعه واحد، دو حکومت هم عرض و یا اعمال حکومت بر بخشی و رهاسازی بخش دیگر، ممکن نیست. بنابراین به طور منطقی منشأ دیگری برای مشروعیت حکومت باید در نظر گرفت که بتواند حکومت بر همگان را مشروع سازد؛ و گرنه هیچ حکومتی در سطح جهان، وجود نخواهد داشت که با تکیه بر نظریات «مردم گرا» دارای توجیه اعمال حکومت بر همه شهروندان باشد.

ثالثاً، در بسیاری از موارد، بافت اجتماعی تغییر می کند؛

مثلاً با بلوغ قانونی افراد صغار، نیروهای جدیدی صلاحیت شرکت در «قرارداد اجتماعی» را پیدا می کنند و کسان دیگری که دارای صلاحیت بودند، از دنیا می روند. این امکان وجود دارد که نیروهای جدید، نگرش، اراده و گرایشی مخالف با عناصر گذشته داشته باشند. همچنین عناصر پیشین نیز ممکن است، تغییر رأی دهند. بر اساس انگاره مردم گرا، علی القاعده باید به محض تغییر دیدگاه جامعه و یا تحول بافت اجتماعی، حکومت و حاکمان «مشروعیت» خود را از دست بدهند. در این صورت با تغییراتی – مانند تبدیل مخالفان و ناراضیان از ۴۹ درصد به ۵۱ درصد – باید بلافاصله به تغییر حکومت یا حاکم دست زد و قرارداد، اراده و رضایت پیشین، نمی تواند در وضع تغییر یافته موجود مؤثر باشد. بنابراین ادامه و پایایی حکومت، هر چند برای چند سال معین، نیازمند ملاک و معیاری فراتر از این معیار است.

۲. نظریه های کارکردگرا:

انگاره های کارکرد گرایانه (Functionalistic Theories) دیدگاه هایی است که نقش و کارکرد حکومت را ملاک مشروعیت می داند. عمده ترین این دیدگاه ها عبارت است از:

الف) نظریه عدالت و ارزشهای اخلاقی (Moral Values)؛

در این دیدگاه اجرای عدالت، منشأ الزام سیاسی است؛ بنابراین هر حکومتی که در جهت اجرای عدالت تلاش کند، مشروع است و حکومت ها و حاکمانی که در جهت خلاف عدالت گام برمی دارند، فاقد مشروعیت سیاسی اند. در اینجا «عدالت» به مثابه یکی از مهم ترین و اساسی ترین ارزش های اخلاقی و به عنوان ملکه نفسانی در حاکم مراد نیست؛ بلکه اجرای عدالت، در رفتار سیاسی حکومت و حاکمان مورد نظر است. بنابراین طبق این دیدگاه، چنانچه شخصی خارج از دایره اعمال قدرت سیاسی، فردی ظالم به حساب آید؛ ولی

در رفتار سیاسی عدالت ورزی کند؛ حکومتش مشروع است و مشروعیت تابع «عدالت شخصی» حاکمان نیست.

ب) نظریه تأمین نیازمندی ها؛

بر اساس این انگاره، تلاش در جهت برقراری رفاه و امنیت و تأمین خوشبختی افراد جامعه، منشأ الزام سیاسی و موجب مشروعیت است.

نقد:

با صرف نظر از مشکل تعریف «عدالت»، اشکال این دو نظریه آن است که فقط جهت گیری و سمت و سوی دستور حاکمان را توجیه می کند، اما نسبت به دیگر مؤلفه های نهفته در معمّای «مشروعیت»، ساکت و تهی است؛ در حالی که صرف عادلانه بودن حکم، یا در جهت تأمین رفاه و خیر عمومی بودن. توجیه کننده حکومت شخصی یا گروه خاصی نیست.

۳. نظریه مشروعیت الهی:

در این نگرش منشأ و معیار مشروعیت، اذن و فرمان خدا است. نظریه «مشروعیت الهی» در طول تاریخ، سه گونه مطرح بوده است که به جهت اختصار تنها به طرح دیدگاه «اسلام» در این باره می پردازیم.(۱۰)

مشروعیت در اسلام

در بررسی نظریه «مشروعیت در اسلام» ابتدا باید منشأ مشروعیت و منبع شناخت آن را تفکیک کرد. منشأ مشروعیت، همان خاستگاه اصلی مشروعیت است. مراد از منبع مشروعیت در این جا، ادله و منابع کشف مشروعیت در اسلام، مانند کتاب و سنت است.

در اسلام، منشأ ذاتی مشروعیت تنها خداوند است؛ زیرا آفریدگار جهان و انسان و مالک همه هستی، تنها قدرت مستقل، تأثیر گذار و اداره کننده (مدبر) جهان و پروردگار عالم و آدم است. در اسلام، حکومت و حاکمیت سیاسی نیز - که نوعی تصرف در امور مخلوقات است - از شؤون ربوبیت شمرده می شود. آموزه توحید در ربوبیت الهی، چه در نظام تکوین و چه در نظام تشریع، هیچ مبدأ و منشأ

دیگری را در عرض خداوند بر نمی تابد. قرآن مجید در این باره می فرماید:

۱. «ان الحکم الاالله»؛(۱۱) «حاکمیت نیست مگر از آن خدا».

۲. «انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکوه و هم راکعون»(۱۲)؛ «همانا ولیّ و سرپرست شما خداوند است و فرستاده او و مؤمنان اند؛ همان کسانی که نماز به پا می دارند و در رکوع صدقه می پردازند».

۳. «ام اتخذوا من دون الله اولیاء فالله هو الولی»(۱۳)؛ «آیا برای خود اولیایی جز خدا گرفته اند همانا تنها خداوند صاحب ولایت است» .

پس هیچ کس حق حاکمیت و تصرف در شؤون اجتماعی مردم را ندارد؛ مگر آن که به دلیل معتبر شرعی منصوب یا مأذون بودن اش از سوی خداوند، ثابت شده باشد. نصب یا اذن الهی، می تواند به صورت مستقیم یاغیر مستقیم؛ یعنی، از سوی پیامبرصلی الله علیه وآله یا اوصیای او بیان شود. از طرف دیگر، همه مسلمانان، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را منصوب از سوی خداوند می دانند. این حقیقت را قرآن مجید در آیات متعدد بیان فرموده است. شماری از این آیات عبارت است از:

۱. «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم ...»؛(۱۴) «پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است».

۲. «اطیعوا الله و اطیعو الرسول و اولی الامر منکم»(۱۵)؛ «خدا را فرمان برید و از پیامبر و اولی الامر اطاعت کنید».

۳. «و ما کان لمؤمن و لا مؤمنه اذ قضی الله و رسوله امراً اَن یکون لهم الخیره من امرهم ...»؛(۱۶) «هیچ زن و مرد مؤمنی را نسزد که وقتی خدا و فرستاده اش حکمی کنند، در کار خویش اختیاری داشته باشد؛ و هر که نافرمانی خدای متعال و فرستاده اش کند،

گمراه شده است».

همچنین شیعه امامیه، بر اساس ادله قطعی، ائمه اطهارعلیه السلام را امامان منصوب به نصب خاص، از سوی پروردگار عالم می داند.(۱۷)

افزون بر این عالمان شیعه، بر اساس ادله عقلی و نقلی، فقیهان عادل و با کفایت را منصوب از سوی شارع و نایب امام عصرعلیه السلام در امر حکومت و رهبری سیاسی واجتماعی امت در عصر غیبت می دانند. البته این مسأله - که از آن به «ولایت فقیه» تعبیر می شود - به عصر غیبت اختصاص ندارد و در عصر حضور و بسط ید معصوم نیز امکان تحقق دارد؛ چنان که مالک اشتر از سوی امیرمؤمنان علیه السلام، به ولایت مصر منصوب گردید.

انتخاب ولایت فقیه

در کنار این نگرش - که نظریه «نصب» خوانده می شود و نزد علمای امامیه مشهور بوده است - اخیراً دیدگاه جدیدی از سوی برخی ارائه شده است. بر اساس این انگاره، «ولی فقیه» از سوی شارع منصوب نیست؛ بلکه شارع مردم را موظّف ساخته است که فقیه عادل با کفایت را به رهبری انتخاب کنند. او پس از انتخاب مردم، «ولایت» خواهد یافت و مجاز خواهد شد در شؤون اجتماعی تصرف کند و رهبری را به دست گیرد. بررسی تطبیقی یا ارزشی داوری درباره این دیدگاه ها، مجالی ویژه می طلبد؛ ولی آنچه توجه بدان ضرورت دارد، این است که آیا بر اساس این دو دیدگاه، پاسخ پرسش اساسی این بحث متفاوت خواهد بود؟ اگر متفاوت است، تفاوت در چیست؟

گروهی نظریه اول را «مشروعیت الهی» و دیدگاه دوم را نظریه «انتخاب» یا «مشروعیت الهی - مردمی» نامیده اند. البته باید توجه داشت که مبنای اساسی هر دو دیدگاه، همان نظریه «مشروعیت الهی»

است؛ زیرا هر دو دیدگاه، منشأ ذاتی مشروعیت را خدا می دانند و در عرض مشروعیت الهی، هیچ مبدأ دیگری را نمی پذیرند. بنابراین، افزودن قید «مردمی»، نوعی مجاز و مسامحه گویی و در طول مشروعیت الهی به شمار می رود؛ به عبارت دیگر در این گمانه خاستگاه مردمی ولایت، نوعی شرط وضعی و اعتباری است که شارع مقدس در جعل ولایت برای فقیه یا تأیید و تنفیذ ولایت، قرار داده است. بنابراین:

۱. اگر نظریه «انتخاب» اساساً حکومت را امری زمینی و از پایین به بالا بینگارد؛ به کلی از نگرش اسلامی دور شده است؛

۲. اگر به دو مبدأ نخستین «آسمانی و زمینی» بگرود؛ در دام ثنویت در مبدأ مشروعیت فرو افتاده است؛

۳. اگر مشروعیت مردمی را در طول مشروعیت الهی بداند، دیگر نظریه ای در مقابل نظریه مشروعیت الهی نخواهد بود؛ بلکه قسمی از اقسام آن است. چنین انگاره ای، با نظریه نصب نیز سازگار است.

انتصاب ولایت فقیه علیهم السلام به عبارت دیگر، نظریه «نصب و جعل ولایت الهی» را به دو صورت قابل تصور می سازد:

یک. نصب مطلق؛ بر اساس آن، شارع انتخاب و عدم انتخاب مردم را در جعل ولایت برای فقیه دخالت نداده و در هر صورت برای فقیه صالح و با کفایت، ولایت قائل است. تصرفات اجتماعی وی را مجاز و اطاعت از او در امور اجتماعی را واجب می داند.

دو. نصب مقید؛ یعنی، شارع پس از انتخاب مردم برای ولی فقیه، جعل ولایت می کند، نه قبل از آن.

پی نوشت

۱) محمد جواد لاریجانی، دینداری و مدرنیسم، ص ۵۸.

۲) اندرو وینست، نظریه های دولت، ترجمه حسین بشریه، ص ۶۷ و ۶۸.

۳) بنیادهای علم سیاست، ص ۱۰۵.

۴) Robert A.Dahl, Modern Political Analysis

۵) بنیادهای علم سیاست، ص ۱۰۶.

۶) برای آگاهی بیش تر ر.ک: حسین بشریه، جامعه شناسی سیاسی، ص ۱۷ و ۲۳.

۷) ماکس وبر، اقتصاد و جامعه، ص ۲۷۴ – ۲۷۳.

۸) بنیادهای علم سیاست، ص ۱۰۷.

۹) برای آگاهی بیشتر ر.ک: بنیادهای علم سیاست، فصل ۶؛ نظریه های خاستگاه دولت ؛ و نیز فلسفه سیاست، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

۱۰) ر.ک: محمدتقی مصباح یزدی، فلسفه سیاست، ص ۱۷۷.

۱۱) انعام (۶)، آیه ۵۷.

۱۲) مائده (۵)، آیه ۵۵.

۱۳) شوری (۴۲)، آیه ۹.

۱۴) احزاب (۳۳)، آیه ۶.

۱۵) نساء (۴)، آیه ۵۹.

۱۶) احزاب (۳۳)، آیه ۳۶.

۱۷) برای آگاهی بیش تر ر.ک: آیت الله مکارم شیرازی، پیام قرآن (تفسیر موضوعی قرآن)، ج ۹؛ امامت در قرآن.

تفاوت اختیارات حاکمان الهی در حکومت دینی با پیامبرصلی الله علیه وآله و امامان معصوم علیهم السلام چیست؟

پرسش

تفاوت اختیارات حاکمان الهی در حکومت دینی با پیامبرصلی الله علیه وآله و امامان معصوم علیهم السلام چیست؟

پاسخ

اختیارات ولایت فقیه

از نظر اختیارات حکومتی، فرقی بین پیامبر صلی الله علیه وآله ،امام علیه السلام و ولی فقیه نیست؛ زیرا مقصود از اختیارات حکومتی، مسائل لازم اجتماعی است که بدون آنها، حکومت قدرت کافی را برای پیشبرد اهداف خود؛ یعنی، تأمین سعادت و مصالح جامعه را ندارد. مقصود از «ولایت مطلقه» نیز، چیزی بیش از این نیست. البته پیامبر صلی الله علیه وآله و ائمه علیهم السلام، شؤون دیگری نیز داشته اند که از اختصاصات آنان بوده است؛ ولی آن مسائل ربطی به حوزه اختیارات حکومتی ندارد. چنان که پیامبر صلی الله علیه وآله حق دخالت در شؤون فردی اشخاص را داشتند؛ لیکن ولیّ فقیه چنین حقی ندارد؛ زیرا این مسأله خارج از مسائل اجتماعی و حکومتی است.

اختیارات حکومتی معصومان علیهم السلام:

امام خمینی رحمه الله در این باره می فرمایند:

«این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم صلی الله علیه وآله بیشتر از حضرت امیرعلیه السلام بود، یا اختیارات حکومتی حضرت امیرعلیه السلام بیش از فقیه است، باطل و غلط است. البته فضایل حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله بیش از همه عالم است و بعد از ایشان فضایل حضرت امیرعلیه السلام از همه بیشتر است؛ لیکن زیادی فضایل معنوی اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهد. همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول و دیگر ائمه علیهم السلام در تدارک و بسیج سپاه، تعیین ولایت و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند، خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است؛ منتها شخص معینی نیست، روی عنوانِ «عالم

عادل» است».(۱)

ایشان در تبیین مسأله یاد شـده، بر این مسأله انگشت می گذارند که فرق است بین «مقامات تکوینی» و «مقامات اعتباری». مسأله ولایت «به معنای زعامت و حکومت»، امری اعتباری است که شارع به افراد دارای صـلاحیت واگذار کرده است؛ لیکن هر کس رهبری و حکومت را در دست گیرد – چه معصوم باشـد و چه فقیه عـادل – بایـد از اختیارات لازم و کافی مربوط به حکومت و اداره اجتمـاع، برخـوردار باشـد. بنـابراین در این زمینه، فرقی بین پیامبرصـلی الله علیه وآله و امـام علیه السـلام و ولی فقیه نیست. آنچه فرق هست، در حوزه ولا-یت تکوینی و مقامـات معنوی حقیقی و نیز در توسـعه فراحکومتی ولا-یت اعتباری است. لـذا می فرماید:

«برای امام مقامات معنوی هم هست که جـدا از وظیفه حکومت است و آن مقام خلافت کلی الهی است که گاهی در لسان ائمه علیهم السلام از آن یاد شده است، خلافتی است تکوینی که به موجب آن جمیع ذرات در برابر «ولی امر» خاضع اند».(۲)

ایشان در جای دیگر می فرماید:

«[ولا-یت فقیه از امور اعتباری عقلایی است و واقعیتی جز جعل نـدارد و ... در این موارد معقول نیست که رسول اکرم صـلی الله علیه وآله و امام علیه السلام، با فقیه فرق داشته باشد».(۳)

آنچه که باعث شـده است که برخی، فرقی بین حوزه اختیارات حکومتی پیامبرصـلی الله علیه وآله و فقیه تصور کننـد؛ این اسـت که اختیـارات بیش از حـدی برای پیامبرصـلی الله علیه وآله در امر حکـومت تصور کرده انـد؛ در حـالی که واقعیت این نیست و اختیـارات حکومتی آن حضـرت، چیزی فراتر از اختیـارات لا-زم برای رهبری و اداره سالم جامعه نمی باشـد. تفاوت آن با دیگر حکومت ها، ابتنای آن

بر اساس احکام و هنجارهای دینی و مصالح اجتماعی است.

پی نوشت

۱) امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۴۰، چاپ هفتم، ۱۳۷۷، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره).

۲) همان، صص ۴۲ – ۴۳.

۳) همان، ص ۴۱.

ولایت مطلقه فقیه یعنی چه؟ دیگر اینکه ولایت مطلقه فقیه چگونه توجیه می شود؟ و آیا به استبداد و دیکتاتوری نمی انجامد؟

پرسش

ولایت مطلقه فقیه یعنی چه؟ دیگر اینکه ولایت مطلقه فقیه چگونه توجیه می شود؟ و آیا به استبداد و دیکتاتوری نمی انجامد؟

پاسخ

ولایت مطلقه فقیه در فقه شیعه به دو معنا استعمال می شود:

۱. ولایت فقیه، منحصر به ولایت بر قضا، محجورین و ... نیست، بلکه ولایت او شامل زعامت و رهبری سیاسی و اجتماعی نیز می شود.

۲. اختیارات «ولی امر» در زمامداری منحصر به اجرای احکام اولیه و ثانویه نیست؛ به عبارت دیگر وظیفه او، رهبری جامعه است به گونه ای که مصالح جامعه، در پرتو هدایت های الهی، به خوبی تأمین شود. و نیازمندی های متنوع و تغییرپذیر جامعه، در شرایط مختلف بدون پاسخ نماند و جامعه از رشد و ترقی باز نماند. از این رو اگر در شرایط ویژه ای، یکی از مصالح و نیازمندی های جامعه با یکی از احکام اولیه در تزاحم قرار گرفت؛ در چنین صورتی «ولی فقیه» باید بین آن دو مقایسه کند؛ پس اگر مسأله ای که با حکم اولی در «تزاحم» قرار گرفته، دارای مصلحتی برتر برای جامعه باشد؛ در این صورت ولی فقیه می تواند، آن حکم اولیه را موقتاً تعطیل کند و مصلحت برتر جامعه را بر آن مقدم بدارد؛ در این باره چند مطلب گفتنی است:

۱. ولایت مطلقه فقیه از قواعد رافع تزاحم است؛ یعنی، مطلق بودن ولایت گره گشا در تزاحم احکام و مصالح اجتماعی است؛ و نشانه واقع نگری اسلام در برخورد با مقتضیات زمان است.

۲. ولایت مطلقه خود، مقید به قیودی است نه این که از هر حیث مطلق باشد. این قیود عبارت از این است که:

یک. او باید مجری احکام الهی باشد و حق ندارد خود سرانه و دلخواهانه عمل کند؛ بلکه

این فلسفه اصلی ولایت فقیه است.

دو. مصالح جامعه را باید رعایت کند.

سه. در زمانی می تواند حکم اولی شرعی را موقتاً تعطیل کند که با یکی از مصالح اهم جامعه، در تزاحم باشد؛ نه با خواست و میل یا مصلحت شخصی، و یا مصلحتی در رتبه فروتر از حکم اولی شرعی.

اکنون اگر واقع بینانه بنگریم، درخواهیم یافت که «ولایت مطلقه» ـ به معنایی که گذشت ـ یکی از مهم ترین راه حل هایی است که اسلام برای خروج از بن بست ها در عرصه ی تزاحم مصالح پیش بینی کرده و بدون آن عملاً حکومت، با مشکلات بسیار زیادی رو به رو خواهد شد. از طرف دیگر این مقدار از اختیارات در هر حکومتی وجود دارد؛ بلکه حاکمان دیگر کشورها از اختیاراتی بسیار بیشتر از اختیارات ولی فقیه بهره مند می باشند.(۱)

از آنچه گذشت روشن می شود که «مطلقه بودن» به معنایی که ذکر شده، هیچ پیوندی با «دیکتاتوری و استبداد» ندارد. آنچه موجب توهم دیکتاتوری شده، تشابه لفظی «ولایت مطلقه» با «رژیمهای مطلقه» (Absolutist) است که در آن حاکم مطلق العنان می باشد. در حالی که مطلقه در معنای فوق، اساساً با آن متفاوت است. از این رو حضرت امام خمینی رحمه الله فرمودند: «ولایت فقیه ضد دیکتاتوری است».(۲)

پی نوشت

۱) برای آگاهی بیشتر ر.ک: حسین جوان آراسته، مبانی حکومت دینی، صص ۳۵-۳۸.

۲) صحیفه نور.

آیا زندگی در کشوری که حاکم آن ظالم است وساکت بودن به علت خفقان گناه محسوب می شود.اگر بدانیم که حاکم یا رهبر اسلام را اجرا نمی کندچه؟

پرسش

آیا زندگی در کشوری که حاکم آن ظالم است وساکت بودن به علت خفقان گناه محسوب می شود.اگر بدانیم که حاکم یا رهبر اسلام را اجرا نمی کندچه؟

پاسخ(قسمت اول)

این سوال دارای ابهاماتی است که در ارائه پاسخ مطلوب و مورد نظر شما ، موانعی را به وجود می آورد ؛ زیرا به وضوح اشاره نشده است که منظور از طرح این سوال چیست ؟ آیا سوالی فرضی است ، و دنبال نظر اندیشه سیاسی اسلام در مورد چنین

مساله ای هستید ؟ یا اینکه اشاره به جامعه ای خاص دارد ؟ و افزودن بر این ، منظور از ساکت نبودن آیا انجام اقدام عملی و قیام است و یا اقدام غیر عملی ، انتقاد و ....؟ اکنون به اختصار مطالبی را بیان می نماییم :

اگر بخواهیم این مساله را از منظر اندیشه سیاسی اسلام و بدون اشاره به جامعه ای خاص بر رسی نماییم با ید گفت این مساله دو صورت دارد :

۱. اگر حاکم مرتکب اشتباهی جزئی گردد ، یا اینکه از وی معصیتی جزئی که به اصول شریعت ومصالح اسلام لطمه ای وارد نمی آورد ، صادر شود واساس عمل و حکم او قرآن و سنت معصومین(ع) باشد ، خروج علیه وی نه تنها واجب نیست ، بلکه جایز نمی باشد و از مقام خود عزل نمی شود . بلکه اگر احتمال اصرار بر گناه از سوی او برود ، واجب است او را نصیحت و ارشاد نمود ، وعلت عدم جواز قیام در مقابل چنین حاکمی این است که ، قیام و خروج علیه چنین حاکمانی و تخلف و سرپیچی

از دستورات مشروع آنان ، بدون ضابطه معین ، مخل نظام مسلمانان و وحدت آنان است و موجب هرج و مرج و به هم ریختگی و خونریزی و برانگیخته شدن فتنه در هر منطقه و ناحیه هر روز بلکه هر ساعت می گردد.

از سوی دیگر ممکن است درصدق عنوان فاسق ، یا جائر وظالم بر چنین شخصی خدشه نمود . زیرا چنین صفاتی با بروز اشتباهات و یا معصیت جزئی ، بر اشخاص قابل انطباق نمی باشد . مبانی فقهی حکومت اسلامی ، نشر تفکر ، چاپ اول ، ۱۳۶۹ ، ص ۳۸۷ -۴۲۲ ۲

۲. اما اگر حاکم از موازین اسلام و اصو ل عدالت ، انحراف اساسی پیدا کند ، اصول و احکام شریعت را نادیده گرفته واساس حکومت خویش را بر استبداد و هوای نفس قرار دهد و مال خدا را مال خود و بندگان خدا را بردگان خود پندارد ، یا اینکه مهره استعمار و مجری خواستهای کفار و بیگانگان شود و آنها از این طریق بر سیاست و فرهنگ و اقتصاد مسلمین مسلط شوند و با نصیحت و تذکر نیز دست از حرکت انحرافی خو برندارد! در این شرایط اگر چه ظاهراً با زبان، خود را مسلمان بداند و به برخی از مراسم اسلام نظیر نماز و حج و سایر شعایر اسلامی تظاهر کند، در این موارد واجب است برای سرنگونی چنین حاکمی ولو با مبارزه مسلحانه با حفظ مراتب آن اقدام نمود. البته برای سرنگونی حاکم فاسق ستمگر واجب است زمینه و اسباب آن از قبیل؛ ایجاد رشد سیاسی در مردم، تهیه مقدمات و امکانات و نیروها به صورت مخفی

و آشکار –طبق آنچه که شرایط اقتضا می کند– همه را آماده نمود. پس اگر با راهپیمایی و تظاهرات، نتیجه به دست آمد که مسئله تمام است والا باید دست به اسلحه برد.

دلایل متعدد قرآنی، روایات و سیرهء ائمه(ع) بر وجوب قیام علیه چنین حاکم ستمگری دلالت دارد. (جهت اطلاع کامل ر.ك: ولایت فقیه، امام خمینی(ره)، نشر مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) ، چاپ سوم، ۱۳۷۴، صص ۱۳۸_ ۱۴۲ و ر.ك: مبانی فقهی حکومت اسلامی، پیشین).

در حقیقت چنین مسأله ای از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر به مفهوم وسیع و گسترده آن است که باید همواره سلسله مراتب و مراحل و شرایط آنرا در نظر داشت.

ارائه پاسخی دقیق به این دو سؤال نیازمند شناخت شرایط موفقیت حکومت دینی و نهایت انتظاری که می توان از آن در اصلاح جامعه داشت می باشد و با توجه به این دو موضوع می توان حکم صحیحی در ارتباط با سؤال بیان کرد. زیرا مسلما صرف وجود حکومت دینی که متضمن مکانیسم های دقیق برای جلوگیری از مفاسد و.. باشد، برای اصلاح و سلامت جامعه کافی نیست».

بررسی های تاریخی و تجارب حکومت های مختلف، صحت این مسأله را مشخص می سازد. توضیح آن که هر چند وجود رهبری الهی، قوانین جامع و نظام سیاسی منبعث و برگرفته شده از دین که تمام اجزا و شرایط آن مطابق با دین اسلام بوده و برای تأمین نیازهای مادی و معنوی و سعادت دنیوی و اخروی افراد ضروری است ولی این مهم در صورتی در جامعه فایده بخش است که سایر شرایط و زمینه های لازم (از قبیل وجود منابع

انسانی مورد نیاز، کارگزاران و مدیرانی صالح، مردمی وفادار و همیشه در صحنه، کفایت منابع مادی و اقتصادی و...) مهیا بوده و به علاوه موانع و مشکلات (از قبیل تهدیدات خارجی و تهاجمات نظامی و فرهنگی، محاصره های اقتصادی و سیاسی و نظامی، بدعت ها و سنت های غلط، دنیاگرایی تجمل پرستی و...) وجود نداشته باشد؛ وگرنه هرگز آن حکومت دینی در اصلاح کامل جامعه موفق نخواهد بود. این موضوع درباره حکومت امیرالمؤمنین(ع) نیز مطرح است.

حضرت علی(ع) از سوی خداوند متعال به عنوان ولی جامعه اسلامی و هم تراز پیامبر اکرم(ص) معرفی شده و هیچ در حقانیت و مشروعیت حکومت ایشان وجود ندارد. در قرآن کریم ابلاغ ولایت ایشان به وسیله پیامبر اکرم(ص)، موجب اکمال دین و اتمام نعمت و راضی بودن به دین اسلام دانسته شده است. (مائده، آیه ۳) اما با نگاهی به تاریخ پنج ساله حکومت مولای متقیان و اوضاع اجتماعی حاکم بر آن دوران، روشن می شود که موانع زیاد فراروی آن حضرت بوده است.

جنگ های داخلی صفین، جمل و نهروان، تهدیدات دشمنان خارجی، کمبود نیروی انسانی توانمند و تربیت یافته، کثرت مشکلات، گستردگی بدعت ها و سنت های فاسد و آلودگی های مزمن اجتماعی، تغییر چارچوب نظام ارزشی و... تنها گوشه ای از مشکلات ایجاد شده در حکومت عدل امام علی(ع) است. دنیاگرایی مردم، خیانت و یا نافرمانی برخی کارگزاران و فرماندهان آن حضرت و... از مسائل بودند که آن حضرت در تمام دوران حکومت خود با آن روبه رو بودند؛ ولی در همان حال آن حضرت شایسته ترین فرد برای حکومت و زمامداری جامعه اسلامی در اوضاع آن روز بود و این نابسامانی ها هیچ گاه تردیدی در اصل مشروعیت ولایت آن حضرت

ایجاد نمی کند.

حال آیا می توان بدلیل وجود آن مشکلات، حکومت امام علی(ع) را نالایق و ناکارآمد معرفی کرد و یا این که این مشکلات را به اصل حکومت آن حضرت ربط داد و ادعا کرد که باید دین را کنار گذاشت؟ و سراغ حکومت سکولار رفت؟ در هر صورت برای حل اساسی این شبهه لازم است، فلسفه اصلی و اهداف تشکیل حکومت اسلامی و نهایت چیزی که می توان از حکومت اسلامی انتظار داشت، مشخص نمود. بر این اساس مهم ترین فلسفه و اهداف تشکیل حکومت اسلامی عبارت است از:

۱. استقرار توحید و خداپرستی در زمین و رهانیدن مردم از بندگی و فرمانبرداری غیر خدا: «و لقد بعثنا فی کل امه رسولاً ان اعبدو الله و اجتنبوا الطاغوت...». روشن است تحقق این هدف بسیار خطیر و بزرگ، نیازمند سازمان و قدرت سیاسی اجتماعی است.

۲. رشد و تعالی علمی، فرهنگی و تربیتی انسان ها و رهایی و.... آنان از نادانی و جهل. «هو الذی بعث فی الامیین رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکّیهم و یُعلّمهم الکتاب و الحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلالٍ مبین»، (جمعه، آیه ۲).

۳. آزادسازی و رهایی توده های مردم و انسان های مستضعف از چنگال ظالمان و ستمگران و از زنجیرهای اسارت و بردگی: «... و یضع عنهم اصرهم و الاغلال التی کانت علیهم...»، (اعراف، آیه ۱۵۷).

۴. برپایی جامعه نمونه و مدینه فاضله آرمانی از راه اقامه قسط و عدل اسلامی: «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط...»، (حدید، آیه ۲۵).

۵. اجرای کامل قوانین آسمانی اسلام با تمام ابعاد آن (اعم از قوانین اقتصادی، حقوقی، اجتماعی، سیاسی،

نظامی و...).

پس فلسفه تشکیل حکومت، تأمین نیازهای مادی و معنوی و فراهم نمودن زمینه و بستر رشد و تکامل انسان و در نتیجه سعادت و خوشبختی او در دنیا و آخرت است. حکومت اسلامی موظف است، با تمامی امکانات و در حد توان خود، زمینه های کمال انسان ها را فراهم نموده، زمینه های فساد را از میان بردارد. اما آیا اینکه با فراهم بودن تمامی این زمینه ها و بسترسازیها، همه افراد جامعه اصلاح خواهند شد، در جواب می توان به این آیه اشاره کرد که: «انّ الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم...؛ هیچ قومی را تغییر نمی دهد؛ مگر آنان حال خود را تغییر دهند»، (رعد، آیه ۱۱).

بر مبنای این اصل مهم هرگونه تغییری در سرنوشت انسان ها و اصلاح یا انحطاط اجتماعی و فردی یک جامعه، منوط به خواست و اراده انسان است. افراد یک جامعه، زمانی به طور کامل اصلاح می شوند که بر اساس اراده، گزینش و کنش اختیاری خود بتوانند از شرایط محیطی که به برکت حاکمانی عادل و الهی، قوانین به احکام و ارزش ها و معارف اسلامی به وجود آمده استفاده کنند و راه تعالی و تکامل خود را در پیش گیرند. بنابراین وجود حاکمانی الهی و سایر شرایط محیطی (قوانین اسلامی، تأمین نیازهای مادی و رفاه، امنیت و...) هر چند در روند تکاملی و اصلاح جامعه امری کاملاً ضروری و لازم است؛ اما به هیچ وجه کافی نیست؛ بلکه اراده و گزینش و کنش اختیاری خود افراد یک جامعه نیز، شرط دیگر این مجموعه است. از این رو شاهدیم که در طول تاریخ، با این که پیشوایان الهی (مانند پیامبر

اکرم(ص) و ائمه معصومین(ع) در جامعه بوده اند و تمام شرایط و زمینه های رشد و تعالی برای مردم فراهم بوده است؛ اما چون همه افراد آن جامعه، به چنان درک و شناختِ عمیق نرسیده بودند، که اصلاح کامل و فراگیر در جامعه محقق نشد.

پاسخ(قسمت دوم)

به عنوان نمونه در مورد جامعه ما و وجود برخی مفاسد باید گفت که: امام علی(ع) می فرمایند: «لابد لناس من امیر براو فاجر» و اگرنه جامعه بدون حکومت، سر از آثار منفی و هرج و مرج در می آورد.

ثانیا، بر اساس آیات و روایات و ادله عقلی متعدد، در زمان غیبت امام معصوم(ع)، ولی فقیه جامع الشرایط جانشین امام معصوم(ع) بوده و موظّف به تشکیل حکومت اسلامی و اجرای قوانین و مقررات اسلامی، پیاده نمودن ارزش های الهی، تأمین نیازهای مادی و رفاهی و فراهم نمودن زمینه های رشد و تکامل جامعه است.

ثالثا، همان طور که پیشوایان معصوم ما، هرگز مدعی اصلاح کامل جامعه نبودند؛ هیچ یک از مسؤولان جامعه اسلامی ما نیز هرگز چنین ادعایی را ندارند و نخواهند داشت. البته آنان موظف اند زمینه های اصلاح جامعه را فراهم آورند؛ اما تا زمانی که خودِ افراد جامعه اراده نکنند، این برنامه عملی نخواهد شد. از این رو باید با دیدی منطقی و واقع بینانه به ریشه یابی علل اصلی مفاسد پرداخت و با قضاوتی عجولانه مشکلات را به عهده حکومت دینی نیانداخت زیرا مسأله مفاسد اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و... به هیچ وجه منطبق با تعالیم دینی مقدس اسلام و اصول و ارزش ها و آرمان های نظام جمهوری اسلامی نبوده و همواره یکی از دغدغه های مسؤولین نظام خصوصا مقام معظم رهبری بوده است.

معظم له مکررا نارضایتی

خود را از این مسأله ابراز داشته و از مولیان امر خواستار رسیدگی جدی برای حل این معضل شده اند زیرا تداوم نظام و انقلاب اسلامی نیز وابسته به اصلاح ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه و مبارزه با مظاهر فساد و پیوند، همراهی و محبت بین مردم و مسؤولین اداره کننده نظام می باشد.

اما در ریشه یابی این مفاسد از منظر جامعه شناختی مهمترین دلایل وجود این موضوع عبارتند از:

۱- ادامه و بقای فرهنگ فاسد و منحوس ۲۵۰۰ ساله پادشاهی در ایران از قبیل رشوه خواری، پارتی، روابط را مقدم بر ضوابط دانستن، استبداد رأی جاه پرستی و سلطه پذیری و... .

۲- عدم تثبیت ارزش های اسلامی و قانون گرایی و پایبندی به ضوابط در حدی که مسؤول یا مدیر اداره خودش را خدمتگزار بداند نه سوار بر مردم و... که این خود ناشی از عوامل مختلفی از قبیل: فقدان برنامه ای جامع و همه جانبه برای تربیت، آموزش و توجیه آنان، کم کاری یا بعضا عملکردهای غلط نهادهای فرهنگی کشور، سردر گمی مسؤولان امور فرهنگی و عدم ارائه برنامه منسجم فرهنگی، فقدان اجماع نظر دولتمردان در کیفیت برخورد با این مسأله و... می باشد.

۳- عدم تصفیه کامل افراد در سطوح پایین بعد از وقوع انقلاب از یک سو و رعایت ننمودن مسائل اصیل اسلامی از قبیل: لیاقت و شایستگی، تعهد و تقوا، تجربه و مهارت و تخصص و... در گزینشها چنانچه حضرت علی (ع) در عهد نامه خود به مالک اشتر می فرماید: «ثم انظر فی امور عمالک فاستعملهم اختیارا و لاتولهم محاباه و اثره فانهما جماع من شعب الجور و الخیانه و توخ منهم اهل التجربه و الحیاء من اهل

البیوتات الصالحه والقدم فی الاسلام المتقدمه...؛ در امور و کارهای کارمندان و کارگزاران خود دقت کن و پس از اینکه آنها را امتحان نمودی به کار بگمار و در تعیین آنان چنین کن: قبل از این که آنها را به کاری بگماری آنان را مورد آزمایش و امتحان قرار بده به خاطر تمایل خاص به شخصی کسی را به کاری منصوب مکن خود سرانه و بدون مشورت و یا استبداد رأی آنها را به کار مگمار زیرا اینگونه انتخاب و منصوب نمودن یعنی از روی تمایل شخصی و بدون مشورت و آزمایش خود ستمگری و ظلم و خیانت است و برای انتخاب کارمندان و کارگزاران دولت اینگونه افراد را انتخاب نما افرادی که اهل تجربه هستند و در کشاکش کارها ساخته و پرداخته شده اند اهل شرم و حیاء و عفت هستند از خاندانهای پاک دامن و صالح باشند سابقه و حسن سابقه آنها در اسلام بیش از دیگران باشد...»، (نهج البلاغه، نامه ۵۳) و از طرف دیگر ضعف در بازرسی نظارت، حراست و مراقبت دولتی، حضرت آیت الله خامنه ای می فرمایند: «باید در گزینش کارمندان دولت دقت لازم صورت گیرد و به دنبال گزینش خوبان نظارت بر کار آنان نیز ضرورت است چون مقام و قدرت غالبا اخلاق و رفتار مسؤولان را تغییر می دهد بنابراین اگر بعد از گزینش حتی افراد پارسا و کاردان از بالا بر عمل کرد آنان نظارت دقیق نشود ممکن است به تدریج تغییر رویه داده و به سبب سستی در انجام وظیفه، موجب بی اعتمادی ملت نسبت به دستگاه حکومت اسلامی شوند. لذا نظام انقلابی در چگونگی انجام امور توسط کارگزاران و

مسؤولان باید نظارت مستمر به کار آنان داشته باشد.» (فجر انقلاب در بهار قرآن ص ۲۰۳و ص ۲۰۵).

۴- تهاجم فرهنگی و تغییر ارزشـها پس از دوران دفاع مقـدس ماننـد با ارزش شـدن پول، شـهرت، مدرک گرایی، رفاه طلبی، و تجمل پرستی و... .

۵- اجرا نشدن امر به معروف ونهی از منکر یا نظارت ملی و همگانی که در روایات متعدد ضامن حفظ و سلامت جامعه و اجزاء اداری و... می باشد حضـرت علی(ع) در بستر شـهادت به فرزندان خویش امام حسن و امام حسـین(ع) چنین سـفارش می نمایند «امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که در این صورت اشرار شما بر شما حاکم می شوند سپس شما برای دفع آنها دعا کنید اما دعای شـما اجابت نمی شود»، (نهج البلاغه، نامه ۴۷) و در قانون اساسـی جمهوری اسلامی ایران نیز این فریضه الهی در اصل هشـتم در سه قسم مردم نسـبت به یکدیگر دولت نسبت به مردم ومردم نسبت به دولت در نظر گرفته شده هر چند متأسفانه راهکارها عملی شده این فریضه مهم و اساسی در جامعه تبیین و اجرا نشده است.

۶- وجود مشکلات و نارسایی های اقتصادی، ناکافی بودن درآمدها، وجود تورم و خلاصه عدم تأمین نیازهای معیشتی و رفاهی کارمندان.

۷- پس از دوران دفاع مقدس و آغاز دوران بازسازی کشور، مدلی برای توسعه اقتصادی و اجتماعی در پیش گرفته شد که این مدل موجب بروز تضادهای ارزشـی و فاصـله گرفتن جامعه از شاخص های مطلوب گردید. به گونه ای که توسـعه نتایج عکس خود را ظاهر ساخت و فاصله ها را تشدید نمود و باعث تغییر ارزش ها و با ارزش شدن پول و ثروت در نزد افراد

جامعه گردید.

با توجه به عوامل فوق و عوامل دیگری از این قبیل می توان به این نتیجه رسید که: تحت شرایط کنونی ایران، وقتی که پول و ثروت با ارزش شود و از یک طرف در انسان ها نیاز به انواع کالا به وجود آید و هم زمان درآمدشان کاهش یابد و در نتیجه انسان ها نیاز شدید به پول داشته باشند و از طرف دیگر امکانات برایشان فراهم نباشد و همه راه های مشروع بسته باشد و سیسم کنترل درونی (مذهب) آنها و سیستم کنترل بیرونی (نظارت دستگاه های مربوطه، امر به معروف و نهی از منکر) ضعیف باشد، آنها برای ارضاء نیازهایشان به راه های نامشروع از قبیل رشوه خواری، پارتی بازی و... روی می آورند، بنابراین هم چنان که ملاحظه می نمایید این چنین نیست که علت مفاسد در جامعه با حکومت دینی مرتبط باشد، بلکه مسأله بسیار ریشه ای تر و حل کامل آن نیز راه کارهای مناسب و بسیار دقیق، آن هم در طولانی مدت می طلبد، اما ما با شما موافقیم که باید در صدد اصلاح و رفع کامل مفاسد بود. در هر صورت باید به ریشه های آن پرداخت و امید می رود ان شاءالله با انجام اصلاحات اقتصادی، اجتماعی، اداری و... به هیچ وجه شاهد این گونه ناهنجاری ها و تخلفات در جامعه اسلامی نباشیم.

عواملی که می توانند در دستیابی به هدف فوق نقش مهمی ایفا نمایند عبارتند از:

۱- حاکم شدن ارزش های الهی خصوصا در سایر مراتب و رده بندی های بدنه اجرایی نظام از مسؤولین گرفته تا رده های پایین (نظارت درونی).

۲- حل شدن مشکلات اقتصادی و معیشتی کارکنان و...

۳- نظارت دقیق و قاطع نسبت به عملکردهای کارکنان و مأموران و... (نظارت بیرونی) و برخورد با متخلفین.

۴- همکاری مردم با مسؤولین و

به وجود آمدن یک نوع عزم ملی در مبارزه با مفاسد اداری از قبیل رشوه خواری، پارتی بازی و... با ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر و برخورد با افراد متخلف.

۵- وحدت و همدلی میان جناح های سیاسی و مسؤولان قوای سه گانه و سایر دستگاه های دولتی و بسیج کلیه امکانات برای برخورد با این گونه مسائل و حل ریشه ای آنان.

در هر صورت واقعیت این است که با وجود تمامی این مشکلات نظام اداری ما نسبت به سال های قبل از انقلاب و سایر کشورهایی که در وضعیت مشابهی با کشور ما بوده و دوران گذار و سازندگی و جنگ تحمیلی، محاصره های اقتصادی، سیاسی، نظامی و... را پشت سر می گذارند، در وضعیت بسیار مناسب تری قرار دارد هر چند تا رسیدن به حکومت عدل الهی و تحقق خواسته های مشروع مردم عزیزمان راه طولانی در پیش داریم.

مردم فهیم، آگاه و متعهد ما، حکومت را با تمام جان دوست دارند و عزیزترین فرزندانشان را برای فقط نظام اسلامی و اجرای اصول و ارزش های والای آن تقدیم کرده اند آنان دستاوردهای با ارزش مادی و معنوی این نظام را همیشه مد نظر دانسته، و در ارزیابی ها مورد توجه قرار می دهند و همواره در انتخابات گوناگون، راهپیمایی ها و... حضور گسترده و فعال دارند. مردم ایران علاقه خود را به اسلام و تحقق عمل آن نشان داده و به خوبی می دانند که وجود این مفاسد و مشکلات در جامعه ما، ناشی از عملی نشدن و عدم تحقق و اجرای کامل اصول و قوانین اسلامی و برخورد قاطع با متخلّفان است. امید می رود با همکاری و هماهنگی تمامی مسؤولان و قوای سه گانه، شاهد جامعه ای هر چه

اسلامی تر و منطبق با آرمان های نظام اسلامی باشیم. بنابراین موضوعی را که در دو سؤال فوق مطرح نمودید با واقعیات کنونی جامعه ما به هیچ وجه مطابقت ندارد.

اما اگر واقعا چنین حکومتی پیدا شد که فقط ادعای دینی بودن داشته و یا این که علیرغم وجود شرایط به هیچ کدام از کار ویژه های اصلی حکومت دینی – که در فلسفه و اهداف تشکیل حکومت اسلامی گذشت – ملتزم و پای بند نباشد، مشروعیت نداشته و وظیفه مردم قیام در مقابل آن و تشکیل حکومت دینی واقعی است.

در هر صورت هیچ بهانه ای برای کنار گذاشتن حکومت دینی از صحنه جامعه و تشکیل حکومت سکولار، در هیچ فرضی وجود ندارد. لذا باید در درجه اول حکومتی دینی و منطبق بر آموزه های دین به وجود آورد و سپس شرایط کارآمدی آن را مهیا نمود.

در اصل ۱۱۰ وظایف و اختیارات رهبری بیان شده . اولاً به این وظایف و اختیارات حصری است یا تمثیلی؟ ثانیاً: از ۱۱ بند گفته شده کدا ممورد «وظیفه» است و کدام موارد «اختیار» است؟ و فرق اختیار و وظیفه در چیست؟ ثالثاً ضمانت اجراهای انجام این وظایف از سوی مقام رهبری

پرسش

در اصل ۱۱۰ وظایف و اختیارات رهبری بیان شده . اولاً به این وظایف و اختیارات حصری است یا تمثیلی؟ ثانیاً: از ۱۱ بند گفته شده کدا ممورد «وظیفه» است و کدام موارد «اختیار» است؟ و فرق اختیار و وظیفه در چیست؟ ثالثاً ضمانت اجراهای انجام این وظایف از سوی مقام رهبری چیست؟ رابعاً: در حالی که ولی فقیه یک نفر است اما وظایف بسیار زیاد و سنگینی به او سپرده شده، و حتی نهادهای مرتبط با رهبری نیز نمیتوانند در همه موارد به مقام رهبری کمک کنند آیا این امر باعث نخواهد شد که یک نهاد موازی و قدرتمند در کنار سایر نهادها و قوا ایجاد شود و کارآیی آنها را کمتر کند؟ آیا این امر باعث نخواهد شد نهادهایی

مثل مجمع تشخیص مصلحت نظام در عرض نهادها و قوای دیگر مطرح و به عنوان قوه چهارم معرفی شود؟ آیا یک فرد به تنهایی می تواند این همه وظایف جور واجور مختلف را انجام دهد؟

پاسخ

آنچه حاوی ایراد است زیاد کردن جملاتی است که جزء گفتگوهای معمولی آدمی است؛ حال آنکه اذکار تولی که کلام معمولی نیست! بلکه در زمره اذکار و ادعیه شرعی که نسبت به آن تشویق شده ایم می باشد. چه اینکه روایات فراوانی آمده و ما را به شهادت نسبت به ولایت آن حضرت تشویق نموده، و چون ولایت سایر ائمه (علیهم السلام) هم سنخ با ولایت آن حضرت است، لذا این تشویق به اداء شهادت نسبت به ولایت بقیه پیشوایان و معصومین(ع) نیز قابل تعمیم و گسترش است. برخی از آن روایات را با هم ملاحظه می کنیم:

حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) به نقل از پدرش و در نهایت از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می نماید که ایشان در ضمن گفتاری خطاب به حضرت امیر المؤمنین علی (علیه السلام) فرمودند: «یا علی! ... و ما اکرمنی الله بکرامه الا اکرمک بمثلها» (ای علی! خداوند مرا به هیچ کرامت و فضیلتی گرامی و برتری نبخشید مگر اینکه تو را نیز به مانند همان کرامت و امتیاز مشمول اکرام قرار داد).

از این روایت استفاده می شود که عموم کرامت ها و امتیازات حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در وجود حضرت امیر (علیه السلام) نیز هست؛ و از طرفی می دانیم که یکی از آنها «گواهی به ولایت» می باشد.

حضرت امام صادق (علیه

السلام) فرمودند: «فاذا قال احدکم لا اله الا الله، محمد رسول الله، فلیقل علی امیر المؤمنین» (هرگاه می گوئید: لا اله الا الله محمد رسول الله، این را هم اضافه کنید که علی امیر المؤمنین)(احتجاج، طبرسی(رحمه الله علیه) ۱/۲۳۰ و ۲۳۱) حضرت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: «من اراد ان یتمسک بالعروه الوثقی لاانفصام لها، فلیقل: لا اله اله الله، محمد رسول الله، علی ولی الله» (هر که می خواهد به دستگیره محکم الهی که ناگسستنی است بگرود باید بگوید: لا اله الا الله، محمد رسول خدا و علی ولی خداست)(احقاق الحق، قاضی نورالله شوشتری، ۴/۱۳۱ تا ۱۲۸؛ و از کتب غیر شیعه که این روایت را نقل کرده اند: در بحر المناقب، حافظ جمال الدین محمد بن احمد حنفی مشهور به ابن حسنویه)

به هر روی عمومات و اطلاقات این روایات حکم می کند که هر جا که نام از نبوت آمد، شعارتان شهادت به ولایت باشد! چه در اذان و اقامه باشد چه در شرایط عادی و چه ... مرحوم صاحب جواهر الکلام که از فقیهان صاحب نام است بحث علمی ومفیدی در این مورد دارند.(ج۹، صص ۸۶ و ۸۷)

خب! تا اینجا مسئله شهادت به ولایت را در اذان توضیح دادیم. اینک باید دید آیا همین استحباب در مورد اعلام برائت و لعن نیز جاری است؟ تا در نتیجه افزودن اذکار برائت، کلام عادی آدمی نبوده و موجب اخلال در پیوستگی جملات اذان و اقامه نگردد. در این قسمت نیز بهترین شیوه مراجعه به روایات است:

ابوحمزه ثمالی (آن شاگرد برجسته مکتب امامت و شیعه تلاش گر ولایت) می گوید:

۱-

«پس از شهادت حضرت امام سجاد (علیه السلام) خدمت فرزندشان حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) رسیدم و حدیثی از پدر شهیدش برایشان بازگو نمودم؛ در این حدیث حضرت امام سجاد (علیه السلام) فرموده بودند: کسی که یک مرتبه جبت و طاغوت(این تعبیر کنایه از دو نفری است که در محور غصب حق اهل بیت (علیهم السلام) بوده اند) را لعنت کند، خداوند برایش هفتاد میلیون حسنه و ثواب می نویسد و هفتاد میلیون گناه از پرونده اعمالش پاک می کند و هفتاد میلیون درجه بر درجاتش می افزاید و اگر عصر گاهان چنین لعنی گفته شود، همین ثوابها و اثرات برایش منظور می گردد.

آنگاه حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) این حدیث را تأیید فرموده و بیان نمودند: آیا دوست داری نکاتی اضافه بر اینها برایت بگویم؟ ابوحمزه عرض کرد: بله ای مولای من! حضرت فرمودند: کسی که یک بار آنها را لعن کند، اگر صبح باشد تا عصر گناهی برایش نمی نویسند و اگر عصر آنها را لعن نماید تا صبح گناهی برایش نوشته نمی شود. ابوحمزه می گوید: همین حدیث را پس از شهادت حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) برای فرزندش امام جعفر صادق (علیه السلام) خواندم و ایشان نیز حدیث پدر و جد خود را تأیید فرمودند.»(شفاء الصدور فی شرح زیارت العاشورا، علامه میرزا ابی الفضل کلانتری نوری، ذیل فراز «الهم خص انت اول ظالم باللعن منی ...»)

۲- همچنین در روایت دیگری آمده است: «حضرت امیر المؤمنین علی (علیه السلام) در حال طواف کعبه بودند که مشاهده فرمودند شخصی پرده کعبه را گرفته و بر محمد و آل محمد

صلوات می فرستد، حضرت بر او سلام نمود. در مرتبه دوم نیز هم او را دیدند و سلامی به ایشان نفرمودند. آن شخص که شیفته سلام و کلام امامش بود و چونان کویری انتظار باران رحمت مولایش را در دل داشت، عرض کرد: یا امیر المؤمنین! چرا این بار به من سلام نفرمودید؟ حضرت پاسخ دادند: در این دفعه مشغول ذکر لعن بودی و من نخواستم تو را از ذکر لعن بازدارم؛ چرا که ثواب لعن از صلوات بر محمد و آل محمد بیشتر است.»(مجمع النورین و ملتقی البحرین فیما وقع من الجور علی والده السبطین، ابی الحسن مرندی، ص۲۰۸، طبع ۱۳۲۸)

۳- این روایت نیز شایان توجه و عمل است: «مرد خیاطی دو پیراهن نزد حضرت امام صادق (علیه السلام) آورد و عرض کرد: من هنگام دوختن یکی از این دو پیراهن صلوات بر محمد و آل محمد می فرستادم، ولی هنگام دوختن پیراهن دیگر بر دشمنان محمد و آل محمد لعن می فرستادم. شما خود هر کدام را که بیشتر دوست دارید انتخاب کنید. حضرت اما صادق (علیه السلام) پیراهنی را که با ذکر لعن دوخته شده بود انتخاب فرمودند و اظهار داشتند: من این پیراهن را بیشتر دوست دارم.»(اماره الولایه ۵۱ و تعلیقه شفاء الصدور ۲/۴۸)

۴- حضرت رسول گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: «... ان من عظیم ما یتقرب به خیار املاک الحجب و السماوات الصلاه علی محبینا اهل البیت و اللعن لشانئینا» (بی تردید از با عظمت ترین اعمالی که باعث تقرب به خداوند تعالی می شود و حتی بهترین ملائکه «حجب و آسمانها» آن کار را

انجام می دهند، درود بر دوستداران ما اهل بیت و لعن بر بدگویان و بدخواهان ماست)(بحار ۶۵ (چاپ بیروت) ۳۷/۷۹؛ تفسیر امام حسن عسکری (علیه السلام) ۲۹۵)

۵- حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) در مورد شیوه تربیتی خانواده خود چنین توضیح می دهند: « نحن معاشر بنی هاشم نأمر کبارنا و صغارنا بسبهما و البرائه منهما» (برنامه ما بنی هاشم آن است که به بزرگ و کوچک خود دستور می دهیم به آن دو نفر (که سر دسته غصب خلافت و انحراف امت بودند) ناسزا گفته و آن دو را لعن کنند.)(بحار ۴۷/۳۲۳/۱۷ ؛ رجال کشی ۱۳۵)

خلاصه: از مجموع روایت های گفته شده و سایر روایات فهمیده می شود آن عزیزان دو چیز از ما خواسته اند؛ قبول ولایت و اظهار لعن و برائت. پس هیچ اشکالی ندارد که پس از ذکر شریف صلوات بر محمد و آل محمد (چه در موقع اذان و اقامه و چه غیر اذان و یا در هر حال) لعن بر دشمنانشان هم گفته شود. مثل «الهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن اعدائهم»

ب) در قنوت: باتوجه به اینکه اساسا قنوت، میدان راز و نیاز و بازار دعا و درخواست است، جای تردید نیست که قرائت اذکار ولایت و برائت هیچ اشکالی ندارد. حتی برخی مراجع تقلید، دعا به زبان غیر عربی را نیز در قنوت جایز دانسته اند. (به فتوای مرجع تقلید جامع الشرایط هر شخص مراجعه شود)

ج) در سجده و رکوع: در این قسمت ها نیز می توان به قصد دعا یا قصد قربت الی الله این اذکار را گفت.

د) در

بین قرائت حمد و سوره: چنانچه در حین قرائت حمد یا سوره، نام پیامبر (صلوات الله علیه و آله) را شنید می تواند صلوات گفته و به قصد قربت الی الله (نه اینکه اراده جزئیت و ورود کند) ذکر و عجل فرجهم و العن اعدائهم را به قصد ذکر مطلق یا قربت الی الله بگوید. همچنانکه پس از قرائت حمد و پیش از شروع سوره نیز می تواند با همین قصد بگوید، و همین حکم برای گفتن این اذکار با همان نیت در پس از قرائت سوره نیز وجود دارد. البته توصیه می کنیم که در این قسمت ها اذکار گفته شده را آهسته بر زبان جاری کند.

ه) در تشهد نماز: از آنچه در بخش الف توضیح دادیم معلوم می شود که شهادت به ولایت، ذکر و دعا و عبادت است و «ذکر و دعا نیز در تمام حالات نماز بی اشکال است»(عروه الوثقی، بخش نماز، مبطلات نماز، مسئله ۹) بنابراین شهادت به ولایت به قصد ذکر مطلق (= قصد قربت و بدون اراده جزئیت و ورود و به هدف رسیدن به ثواب و تقرب) در تشهد نماز و غیره اشکال نداشته و ضرر به نماز نمی زند.

البته باید توجه داشت:

۱- هرچند آنچه در بخش شهادت به ولایت در تشهد نماز گفتیم، مطابق فتوای مشهود فقهای معاصر و برابر با روایات است اما الزامی است تا هر یک از مکلفین به فتوای مرجع خود مراجعه نماید. مثلاً حضرات آیت الله فاضل لنکرانی و بهجت جایز می دانند.

۲- اگر شهادت به ولایت موجب ضرر جانی و یا مالی شده، جایز نیست و باید تقیه

کرد.

۳- برخی علمائی که شهادت به ولایت را در تشهد نماز جایز می دانند، دستو داده اند که آن را به شیوه ای مخصوص بگویند که در این مورد نیز رعایت مسائل تقلید ضروری است. لذا شخصی که شما در نامه تان گفتید باید نحوه قرادت تشهدش را با فتوای مرجعش بسنجد.

۴- بدعت یعنی انسان کاری را که جزو دین نیست به دین زیاد کرده و آنرا دینی جلوه دهد. ولی با توضیحی که دادیم معلوم شد که شهادت به ولایت و برائت کاری خلاف دین نیست.

با وجود همه اینها، آنچه که ظاهرا دغدغه ذهنی شما است افراط کاری ها و جلب توجه نمودن ها به وسیله این اذکار است. واضح است که چنین حالت هائی پسندیده نیست. تولی و تبری بیش از آن که به زبان آید و مقدم بر آن، باید در قلب و جان ما نفوذ کند و در چنین صورتی به این نتیجه خواهیم رسید که نماز بی ولای اهل بیت، نماز مقبولی نیست. از این رو باید تولی و تبری را بیش از آنچه که در قالب الفاظ نمود پیدا می کند در دل و جان خود رسوخ دهیم و خدای ناکرده عبادت های ما تحت تأثیر اذکار غیر واجب (گرچه خوب) از حالت عبادت بودن و نماز بودن خارج نشود.

در اصل ۱۱۰ وظایف و اختیارات رهبری بیان شده . اولاً به این وظایف و اختیارات حصری است یا تمثیلی؟ ثانیاً: از ۱۱ بند گفته شده کدا ممورد «وظیفه» است و کدام موارد «اختیار» است؟ و فرق اختیار و وظیفه در چیست؟ ثالثاً ضمانت اجراهای انجام این وظایف از سوی مقام رهبری

پرسش

در اصل ۱۱۰ وظایف و اختیارات رهبری بیان شده . اولاً به این وظایف و اختیارات حصری است یا تمثیلی؟ ثانیاً: از ۱۱ بند گفته شده کدا ممورد «وظیفه» است و کدام موارد «اختیار» است؟ و فرق اختیار و وظیفه در چیست؟ ثالثاً ضمانت اجراهای انجام این وظایف از

سوی مقام رهبری چیست؟ رابعاً: در حالی که ولی فقیه یک نفر است اما وظایف بسیار زیاد و سنگینی به او سپرده شده، و حتی نهادهای مرتبط با رهبری نیز نمیتوانند در همه موارد به مقام رهبری کمک کنند آیا این امر باعث نخواهد شد که یک نهاد موازی و قدرتمند در کنار سایر نهادها و قوا ایجاد شود و کارآیی آنها را کمتر کند؟ آیا این امر باعث نخواهد شد نهادهایی مثل مجمع تشخیص مصلحت نظام در عرض نهادها و قوای دیگر مطرح و به عنوان قوه چهارم معرفی شود؟ آیا یک فرد به تنهایی می تواند این همه وظایف جور واجور مختلف را انجام دهد؟

پاسخ

در پاسخ به قسمت های مختلف سوال نکاتی را به صورت مختصر بیان می داریم.

الف) حصری یا تمثیلی بودن اختیارات ولایت فقیه:

بررسی اصول قانون اساسی و اندیشه سیاسی اسلام حاکی از این واقعیت است که وظایف مصرح در اصل ۱۱۰ قانون اساسی به صورت تمثیلی است و این وظایف چندگانه به عنوان مثال ذکر شده است و وظایف و اختیارات رهبری با توجه به اصل ۵۷ قانون اساسی که دلالت بر ولایت مطلقه فقیه دارند، بیش از موارد ذکر شده است. رهبر مبسوط الید است و با توجه به ولایت مطلقه ای که دارد می تواند فراتر از موارد ذکر شده در چارچوب مصلحت و مصالح عمومی مردم و اسلام به انجام وظایف رهبری بپردازد. بنابراین موارد اصل ۱۱۰ تمثیلی است. چنانکه حضرت امام (ره) می فرماید: این که در قانون اساسی است بعضی از شئون ولایت فقیه است نه همه شئون آن.(صحیفه نور، ج۱۱ ص۱۲۲، ۱۳۴) علاوه

بر این خود اصل ۱۱۰ قانون اساسی نیز بر تمثیلی بودن این موارد یازده گانه دلالت دارد. در بند ۸ این اصل (۱۱۰) یکی از اختیارات رهبر «حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام» دانسته شده است. تعبیر «معضلات نظام» گذشته از آن که به صورت جمع آمده و تمام معضلات را شامل می گردد، اطلاق نیز دارد و در نتیجه تنها معضلات پیش آمده در زمینه خاصی را در بر نمی گیرد، بلکه هر معضلی در هر زمینه ای از امور حکومتی را شامل می شود. از سوی دیگر قید شده است که مقصود از این معضلات، آنهائی است که از طرق عادی قابل حل نمی باشند. بنابراین حل معضلات نظام در هر یک از زمینه های و امور مربوط به حکومت در صورتی از راه حل های قانونی قابل حل نباشد، بر عهده رهبر است که از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام به حل آن ها اقدام می نماید و این قطعا بیش از موارد مذکور در اصل ۱۱۰ قانون اساسی است.

دلیل دیگر اینکه مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی که به عنوان یکی از بهترین منابع تفسیر و فهم اصول قانون اساسی است مؤید تمثیلی بودن این موارد یازده گانه است و ذکر این موارد به معنای حصر نیست بلکه تنها بیان گر این مطلب است که این اختیارات صرفا باید توسط رهبر اعمال گردد و مقام دیگری حق اعمال آن اختیارات و وظایف را ندارد مگر با تفویض مقام معظم رهبری چنانکه آیت الله محمد یزدی در جلسه شورای بازنگری چنین می گوید:

«... یعنی این موارد به عهده فقیه است نه فقیه فقط این موارد را انجام می دهد ... این وظایفی که در اصل ۱۱۰ ذکر شده وظایف انحصاری اوست یعنی کس دیگری نمی تواند این کار را انجام بدهد...» (جهت اطلاع کامل ر.ک: مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، ج۳ ص۱۶۳۴ و ۱۶۳۵؛ و امام خمینی و حکومت اسلامی، ج۵)

ب) اما در رابطه با اختیار یا وظیفه بودن موارد اصل ۱۱۰ باید گفت که همه این موارد هم اختیارند و هم وظیفه. به تعبیر دیگر اختیار و وظیفه در اینجا دو روی یک سکه است. فقط بستگی دارد که از چه منظری به این موارد نگاه شود. ولی فقیه از یک سو در اداره و رهبری جامعه اسلامی نیازمند اختیاراتی است و از سوی دیگر موظف است این اختیارات را در جهت انجام مسئولیت های خویش انجام دهد. و این موضوع مختص به ولی فیه نیست و شامل همه مسئولین می شود مثلا در مورد رئیس جمهود یا سایر قوا و ... گاهی تعبیر به اختیارات می شود و گاهی به وظایف.

ج) در مورد ضمانتهای اجرائی این وظایف توسط رهبری می توان به امور زیر اشاره نمود:

۱- ویژگی ها و صلاحیت های رهبری: بر اساس مبانی اسلام و اصل ۱۰۹ قانون اساسی مقام رهبری واجد شرایط و صفات و صلاحیت هایی است که تا حدود بسیار زیادی تضمین کننده سلامت رهبری جامعه و انجام صحیح وظایف و اختیارات رهبری از طرف اوست. تأکید زیاد منابع اصیل اسلامی و به تبع آن قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بر وجود ویژگی هایی برای رهبری نظیر ۱-

صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه ۲- عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام ۳- بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری (اصل ۱۰۹ قانون اساسی) همه در این راستا قابل تبیین است، وجود صلاحیت های علمی در ولی فقیه سبب می شود تا با تشخیص درست قوانین الهی مسائل سیاسی و سایر عناوین اجتماعی قادر به حل و فصل امور باشد و ضمن هدایت و رهبری جامعه اسلامی در جهت پیشرفت و کمال از انحراف و انحطاط آن جلوگیری نماید. وجود صلاحیت های اخلاقی نظیر تقوا و عدالت از یک سو تضمین اساسی در انجام هرچه بهتر وظایف و پرهیز از هرگونه اهمال و کوتاهی است و از سوی دیگر مکانیزمهای بسیار مهم در جلوگیری از سوء استفاده رهبری از اختیارات خویش است. (فلسفه قدرت، سید عباس نبوی، نشر سمت، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص۳۹۶) در نهایت توانائی های شخصی نظیر بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر و شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری، تضمین اساسی دیگری است که اولا رهبری را قادر به تشخیص صحیح سیاستها و استراتژی های کلان نظام و اداره هرچه بهتر امور جامعه و انجام وظایف خویش می سازد و هم اینکه در جهت گیری های ظریف بین المللی باعث اتخاذ تصمیمات به جا، شایسته و مفید به حال جامعه می شود. ثانیا دارا بودن «مدیریت و تدبیر» او را در اجرای وظایف سنگین یاری می نماید. ثالثا دارا بودن «شجاعت و قدرت» او را از ضعف و سستی مصون و در اتخاذ تصمیمات قاطع و در نهایت حفظ

مصالح و منافع، استقلال و امنیت جامعه یاری می رساند.

۲- علاوه بر ویژگی ها و صفات رهبری که تضمین بسیار اساسی در انجام وظایف و اختیارات رهبری توسط مقام رهبری است، قانون اساسی ج ۱۰۱۰ نهاد رسمی و قانونی را جهت نظارت بر عملکرد رهبری در نظر گرفته است. بر اساس اصل ۱۱۱ قانون اساسی، هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکود در اصول ۵ و ۱۰۹ گردد، یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود برکنار خواهد شد. تشخیص این امر بر عهده خبرگان مذکور از اصل ۱۰۸ می باشد.

اما در مورد بقیه قسمت های سوال به دلیل کثرت سوالات ر.ک:

۱- ولایت فقیه و تفکیک قوا، مصطفی ناصحی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول ۱۳۷۸

۲- حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، دکتر سید محمد هاشمی، نشر دادگستر، چاپ ۵، ۱۳۸۰، ج۲

۳- نظریه دولت دینی، علی اکبر نوایی، نشر معارف، چاپ اول، ۱۳۸۱

۴- فقه سیاسی، عباسعلی عمید زنجانی، نشر امیرکبیر، چاپ ۴، ۱۳۷۷

۵- امام خمینی و حکومت اسلامی، شرایط وظایف و اختیارات ولایت فقیه، مجموعه مقالات، نشر مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) چاپ اول ۱۳۷۸

ولایت فقیه فوق قانون اساسی است یا تحت آن؟

پرسش

ولایت فقیه فوق قانون اساسی است یا تحت آن؟

پاسخ

ولایت فقیه به عنوان عالی ترین مقام حکومتی، ضمن آنکه در برابر قانون با آحاد ملت یکسان است و دارای هیچ گونه امتیاز شخصی و برتری ذاتی نیست، در عین حال دارای اختیارات فرا دستوری است. (احکام فرا دستوری عبارت است از قواعد و مقرراتی که حاکم بر سایر اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر است مثل برتری احکام شریعت مقدس اسلام بر سایر قوانین و مقررات) همچنین ولی فقیه در مسائلی که حل آنها از طرق قانون مصوب ممکن نباشد و راه حلی در قانون برای آن پیش بینی نشده باشد، با استفاده از «ولایت مطلقه» خود به حل آنها می پردازد و این چیزی نیست که مختص نظام جمهوری اسلامی باشد، بلکه در تمامی نظامهای سیاسی دنیا در مواقع حساس و سر نوشت ساز که هیچ راهکار قانونی وجود ندارد دست

عالی ترین مقام آن کشور را در تصـمیم گیری و حفظ امنیت، مصالح و منافع ملی خویش باز گذارده شده است. با توجه به این مقدمه در پاسخ به سؤال فوق گفتنی است که این مسـئله از نگاهها و چشم اندازهای مختلفی قابل بررسـی است که دارای مبانی و نتایج نسبتا متفاوتی است و هر یک حکم جداگانه ای دارد. در این جا به طور خلاصه به چند وجه اشاره می شود.

۱- اگر مقصود این باشـد که از نظر شـرعی ولایـت فقیه در محـدوده قـانون اساسـی است این دیـدگاه درست نیست، زیرا حکم شرعی تابع قانون مصوب نیست، بلکه بر عکس قانون مصوب در جامعه اسلامی باید هماهنگ و مبتنی بر

احکام شرعی باشد.

۲- اگر منظور این باشد که در قانون اساسی همه اختیارات شرعی ولایت فقیه گنجانده شده و اختیارات ولی فقیه محدود به مواردی که در اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی بیان شده و چیزی ورای آن وجود ندارد، در پاسخ باید گفت که با توجه به اصولی نظیر اصل پنجم، پنجاه و هفتم و ... قانون اساسی محدوده ولایت و اختیارات ولی فقیه، مطلقه بوده و منظور از آن این است که ولی فقیه در اداره و رهبری جامعه اسلامی دارای جمیع اختیاراتی است که پیامبر اکرم -صلی الله علیه و آله- و امامان معصوم -علیهم السلام- در اداره جامعه اعمال می نمودند. از این رو از دیدگاه قانون اساسی هم ولایت فقیه محدود به موارد مصرح در اصل ۱۱۰ قانون اساسی نیست و در مواردی که مصالح جامعه اسلامی اقتضا نماید، باید بر اساس مصلحت نظام و جامعه اسلامی عمل کند.

۳- اگر منظور این است که ولی فقیه به اقتضای میل و دلخواه خود می تواند بر خلاف قانون عمل کند و یا امتیازی شخصی بر قانون دارد هرگز چنین نیست و از این جهت با دیگران مساوی و تحت اشراف قانون است.

آیا منظور از ولی فقیه، رهبر جامعه اسلامی می باشد؟ اگر اینگونه است با توجه به مسأله ولایت مطلقه و در اختیار گرفتن زمام مسلمین و بیت المال ایشان وظیفه ولی فقیه محدود به مدیریت انقلاب می شود؟ و در امور اجرایی وظیفه ای ندارد؟

پرسش

آیا منظور از ولی فقیه، رهبر جامعه اسلامی می باشد؟ اگر اینگونه است با توجه به مسأله ولایت مطلقه و در اختیار گرفتن زمام مسلمین و بیت المال ایشان وظیفه ولی فقیه محدود به مدیریت انقلاب می شود؟ و در امور اجرایی وظیفه ای ندارد؟

پاسخ

در پاسخ گفتنی است، تبیین محدوده اختیارات ولی فقیه از دو منظر و دیدگاه قابل بررسی است:

الف) گاهی از منظر نظری و صرف نظر از ساختار سیاسی خاص، اختیارات ولی فقیه از دیدگاه اسلام و منابع اسلامی (قرآن، احادیث و سیره معصومین، عقل) بررسی می شود؛ بر این اساس ولی فقیه در اداره جامعه اسلامی همه اختیارات معصومین(ع) را دارد و هر نوع ولایتی که برای امام(ع) ثابت شده برای فقیه نیز ثابت است:

«این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم(ص) بیشتر از حضرت علی(ع) بود یا اختیارات حکومتی امیر مؤمنان علی(ع) بیش از فقیه است، باطل و مردود است. البته فضایل پیامبر(ص) بیش از همه انسان ها است و پس از آن حضرت، فضایل امیر مؤمنان از همه بیش تر می باشد، لیکن فضایل معنوی بیشتر، اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهد. خداوند همان اختیارات و ولایتی که به پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) در تدارک و بسیج سپاه، تعیین والیان و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داده است، برای حکومت فقیه نیز قرار داده است» (ولایت فقیه، امام خمینی، قم، انتشارات آزادی، صص ۵۵).

از این منظر محدوده اختیارات ولی فقیه شامل جمیع امور مربوط به اداره جامعه از هدایت و رهبری گرفته تا دخالت در امور اجرایی می شود.

ب) اما گاهی از منظر ساختار

سیاسی خاص نظیر نظام جمهوری اسلامی ایران که نظریه ولایت فقیه در قالب آن نهادینه شده و برای ولی فقیه اختیارات و وظایفی خاص مشخص شده است، این مسأله را بررسی می نماییم.

در اینجا هر چند وظایف و اختیارات ولی فقیه متأثر و الهام گرفته از مبانی و منابع دینی است، اما به دلیل شرایط و مقتضیات زمانی، پیچیدگی و گستردگی امور و... این اختیارات در قالب و الگوی خاصی از سیستم حکومتی تعریف و تبیین شده است و برای رهبری اختیارات و وظایفی مشخص (نظیر آنچه در اصل ۱۱۰ و برخی از دیگر اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده) در نظر گرفته شده است.

از این دیدگاه نیز ولی فقیه دارای ولایت مطلقه است، اما از این ولایت فقط در موارد بسیار خاص آن هم با رعایت تمامی شرایط و موازین شرعی و قانونی استفاده می شود و تمامی امور کشور براساس مجاری و راهکارهای مشخص شده در قانون اعمال می گردند و از هر گونه تداخل مسؤولیت ها و اخلال در روند اداره امور جامعه جلوگیری می شود. بنابراین این دیدگاه نه با ولایت مطلقه فقیه منافات دارد و نه نقش ولی فقیه را محدود به هدایت و نظارت صرف می نماید.

چرا لفظ ولایت مطلقه فقیه بعد از فوت امام و در سال ۱۳۶۸ در قانون اساسی آورده شد؟ چرا قبل از آن انجام نشده بود؟

پرسش

چرا لفظ ولایت مطلقه فقیه بعد از فوت امام و در سال ۱۳۶۸ در قانون اساسی آورده شد؟ چرا قبل از آن انجام نشده بود؟

پاسخ

بررسی متکامل ترین نظریاتی که در جنبه های مختلف زندگی بشر پا به عرصه ظهور گذاشته اند حاکی از این واقعیت است که گذشت زمان و رویارویی با واقعیات در تبیین و تکمیل این نظریات نقش اساسی و برجسته ای داشته است.

نظریه ولایت فقیه و شکل متکامل و شفاف آن یعنی ولایت مطلقه فقیه، هر چند مبتنی بر مبانی و آموزه های دینی بوده و دارای پیشینه تاریخی طولانی تا عصر امامان معصوم(ع) می باشند، ولی شکل گیری نظام جمهوری اسلامی مبتنی بر نظریه ولایت فقیه - که به عنوان تنها شکل مشروع حکومت در زمان غیبت از سوی امامان معصوم(ع) معرفی شده است - در ابتدا و برخورد ملموس و عینی این نظریه با واقعیات جامعه در عرصه مدیریت جامعه باعث تکامل و تبیین هر چه بیشتر اختیارات ولی فقیه و زوایای پنهان آن در قالب نظریه «ولایت مطلقه فقیه» شد.

پس از استقرار نظام اسلامی، دایره اختیارات دولت اسلامی با جنبه های عملی و کاربردی فراوانی مواجه گردید و در اثر بسیاری از ابهامات بحث های نظری در مسیر یافتن طرح های عملی با اشکال روبرو شد. در کشاکش همین مباحثات بود که آرای متضادی در تفسیر اختیارات حکومت اسلامی ارائه گردید. برخی از این مسائل عبارت بودند از: قانون مربوط به اراضی کشاورزی، کنترل قیمت ها، نظارت دولت بر توزیع کالا و... که نگرش دخالت دولت را در این گونه موارد با موازین شرعی

منطبق نمی دانست و

بر این عقیده بود که باید مردم را آزاد گذارد تا نسبت به مسکن، توزیع کالا، قیمت گذاری، اشتغال، منابع طبیعی و... هر گونه که می خواهند تصمیم گیری کنند و لذا اعمال هر گونه سیاستی که به محدودیت برای مردم بیانجامد، ناروا و خلاف شرع است و صرفا در شرایط بحرانی و اضطراری دولت مجاز به سیاست گذاری و برنامه ریزی شناخته می شد.

با طرح چنین دیدگاه هایی بر مبنای محدودیت اختیارات حکومت اسلامی حضرت امام برای حفظ مصلحت جامعه اسلامی و پس از یک دوره هشت ساله از تجربه عملی شدن و عینیت یافتن دولت اسلامی و آشکار شدن نیازهای حکومت و دشواری هایی که در شرایط حساس جنگ یا محاصره اقتصادی رخ می دهد، بحث ولایت فقیه را به صورت شفاف تر و صریح تر مطرح نمودند و بر بسیاری از تفسیرهای ناروایی که از آموزه های دینی در مورد میزان اختیارات دولت می شد، خط بطلان کشیده شد (ر.ک: دین و دولت در اندیشه اسلامی، محمد سروش، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۸، صص ۶۱۵ – ۶۷۰).

مجموعه نظرات حضرت امام(ره) در مورد حدود اختیارات ولی فقیه، به «نظریه ولایت مطلقه فقیه» مشهور شد. ولایت مطلقه ای که حضرت امام(ره) در نامه مورخ ۱۶/۱۰/۱۳۶۶ خود ترسیم کرده اند و در بازنگری قانون اساسی ۱۳۶۸ آورده شد چیزی جز آن چه در کتاب البیع و کتاب حکومت اسلامی خویش آورده اند نمی باشد، چرا که قلمرو تصرفات آن را محدود به رعایت «مصالح کشور و اسلام» دانسته اند و این به معنای پذیرش همان دو قیدی است که در کتاب البیع خود برای

ولایت مطلقه بیان کرده اند (حدود اختیارات ولی فقیه، محمد جواد ارسطا، امام خمینی و حکومت اسلامی، ج ۵، ص ۷۸).

اینک پس از آشنایی مختصر با چگونگی مطرح شدن ولایت فقیه و ولایت مطلقه فقیه، جهت اطلاع کامل از این نظریه و عدم تفاوت آن با «ولایت فقیه» توضیحاتی را بیان می نماییم:

بین «ولایت فقیه» با «ولایت مطلقه فقیه» تفاوتی در ماهیت و جوهره ولایت سیاسی فقیه جامع الشرایط در عصر غیبت نیست، تنها تفاوتی که وجود دارد در نحوه نگرش و چگونگی استعمال این اصطلاح است. زمانی که ولایت فقیه بدون قید مطلقه استعمال شود، مراد از آن همان حکومت و زمام داری امور جامعه است که براساس ادله عقلی و نقلی (آیات – روایات) متعددی در زمان غیبت امام معصوم(ع) بر عهده فقیه جامع الشرایط گذاشته شده و فقیه عادل جامع الشرایط از سوی آن بزرگواران برای اداره و رهبری جامعه اسلامی منصوب گردیده و دارای حق حاکمیت می باشد. اما زمانی که ولایت مطلقه فقیه استعمال می شود، ناظر به حیطه اختیارات و گستره وظایف و مسؤولیت های ولی فقیه است و الا در اصل اثبات ولایت برای فقیه جامع الشرایط هیچ تفاوتی با «ولایت فقیه» ندارد. توضیح این مطلب مبتنی بر تحلیل و تبیین دقیق ولایت مطلقه فقیه است که به اختصار توضیحاتی را بیان می نماییم: نظریه حضرت امام(ره) درباره حوزه اختیارات ولی فقیه که مورد قبول اکثریت فقهای شیعه می باشد، این است که فقیه همه اختیارات لازم حکومتی امام معصوم(ع) را دارد و هر نوع ولایتی که در حوزه رهبری جامعه برای امام ثابت شده برای فقیه نیز ثابت است. جز آنچه که به دلیل خاص از مختصات امام معصوم(ع) شمرده شده

است، از قبیل عصمت، ولایت تکوینی و نیز پاره ای از اختیاراتی که پیامبر در حوزه مسائل خصوصی افراد داشته اند. در حقیقت اختصاصات یاد شده مربوط به جنبه ولایت به معنی زعامت و رهبری اجتماعی نیست، بلکه به خاطر جهات شخصیتی و شرافت مقام امامت و عصمت امام معصوم(ع) است. از اختیارات حکومتی یاد شده به «ولایت مطلقه» تعبیر می شود که ما به اختصار به توضیح آن می پردازیم. کلمه «مطلق» یا «مطلقه» در لغت به معنای آزادی، رهایی و ارسال است؛ لیکن موارد استعمال آن متفاوت است. به عبارت دیگر گاهی «مطلق»(Absolute) در برابر «نسبی»(Relative) به کار می رود و گاهی در برابر «مشروط»(Conditioned). استعمال نخست صرفا در علوم حقیقی است، ولی استعمال دوم هم در علوم حقیقی و هم در علوم اعتباری (مانند علوم سیاسی) جریان دارد. از طرف دیگر کاربرد این واژه در علوم اعتباری نیز از نظر دایره و وسعت اطلاق، بسیار متفاوت است. به عبارت دیگر هر کجا که این واژه به کار می رود، باید به دقت در نظر داشت که مراد از آن اطلاق در برابر کدامین قید می باشد؛ مثلاً «مطلقه»(Absolutist) در نظام های سیاسی غالبا به رژیم های فاقد قانون اساسی(Constitution) اطلاق می شود؛ ولی در نظام ولایت فقیه به گونه دیگری استعمال می شود. مقصود از «ولایت مطلقه فقیه» این است که اگر «مصالح اهم اجتماعی» مسلمانان با یکی از احکام اولیه شرعی - که از نظر ملاک و اهمیت در رتبه پایین تری قرار دارد - در تزاحم قرار گیرد، ولی فقیه که موظف به حفظ مصالح عالیه جامعه اسلامی است؛ به خاطر حفظ مصالح اهم جامعه اسلامی می تواند، بلکه باید موقتا آن حکم

شرعی اولی را تعطیل کند و مصالح اهم جامعه را بر آن مقدم بدارد؛ مثلاً در فقه اسلامی تخریب مسجد حرام می باشد. اکنون اگر به تخریب مسجدی جهت خیابان کشی حاجت افتاد، چه باید کرد؟ دیدگاه مخالف ولایت مطلقه بر آن است که صرف مصلحت اهم اجتماعی مجوز تخریب مسجد نیست و تا زمانی که کار به ضرورت نرسد نمی توان دست به این کار زد؛ لیکن براساس نظریه «ولایت مطلقه» لازم نیست حکومت اسلامی آن قدر صبر کند که برای جامعه مشکلات زیادی فراهم شود و کارد به استخوان برسد، تا آن گاه از سر ناچاری و برای خروج از بن بست و انفجار اجتماعی، مسجد را تخریب کند. بلکه اساسا اگر بخواهیم چنین کنیم، همیشه از قافله تمدن عقب خواهیم ماند و همواره در مشکلات دست و پا خواهیم زد و شارع مقدس به چنین چیزی راضی نیست. از آنچه گذشت روشن می شود که: اولاً؛ ولایت مطلقه فقیه از قواعد رافع تزاحم است؛ یعنی، مطلق بودن ولایت گره گشا در تزاحم احکام و مصالح اهم اجتماعی است. ثانیا؛ ولایت مطلقه خود، مقید به قیودی است نه این که از هر حیث مطلق باشد. قیودی که در اعمال ولایت مطلقه وجود دارد عبارت است از: ۱- مصلحت، ۲- اهم بودن، ۳- اجتماعی بودن. به عبارت دیگر، ولی فقیه نمی تواند:

۱- به طور دل خواهانه و بدون رعایت مصالح جامعه اقدامی کند.

۲- مصلحت مورد نظر در اینجا مصالح امت است، نه شخص ولی فقیه.

۳- تنها مصالحی را می تواند بر احکام نخستین مقدم بدارد که از نظر اهمیت دارای رتبه بالاتری بوده و شارع مقدس راضی به ترک آنها نباشد.

و این

اختیـارات چیزی بیش از اختیارات لازم و ضـروری برای حکومت و اداره جامعه نیست و هیـچ حکومتی فاقـد آن اختیارات نمی باشـد. «البته فضایل پیامبر(ص) بیش از همه انسانها است و... لیکن فضایل معنوی بیشتر، اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهد. خداوند همان اختیارات و ولایتی که به پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) در تدارک و بسیج سپاه تعیین والیان و استانداران، گرفتن مالیات و صـرف آن در مصالح مسـلمانان داده است، برای حکومت فقیه نیز قرار داده است، نهایت تفاوت این که ولایت فقیه در رابطه بـا شخصـی معین نبوده و روی عنوان عـالم عـادل ثـابت است.»، (ولاـیت فقیه امـام خمینی، ص ۵۵). حضرت امام خمینی(ره) در توضـیح این نظریه می افزایـد: «وقتی می گوییم ولاـیتی را که رسول اکرم(ص) و ائمه(ع) داشـتند. بعـد از غیبت، فقیه عـادل دارد، برای هیـچ کس این توهم نبایـد پیـدا شود که مقـام فقهـاء همـان مقـام ائمه و پیـامبر اکرم(ص) است زیرا اینجا صحبت از مقام نیست، بلکه صـحبت از ولایت یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شـرع مقدس که یک وظیفه سنگین و مهم است می باشـد، نه شأن و مقام برتر و غیر عادی، به عبارت دیگر ولایت مورد بحث یعنی حکومت و اجراء قوانین الهی و اداره جامعه اسـلامی و... ولایت فقیه از امور قراردادی و اعتباری عقلایی است و واقعیتی جز جعل قانونی نـدارد، وقتی کسـی به عنـوان ولی در مـوردی نصب می شـود، مثلاًـ برای حضـانت و سـرپرستی کسـی یـا حکومت، دیگر معقول نیست در اعمـال این ولایت فرقی بین رسول اکرم(ص) و امام یا فقیه وجود داشته باشد. به عنوان مثال، ولایتی که فقیه

در اجرای حدود و قوانین کیفری اسلام دارد، در اجرای این حدود بین رسول اکرم(ص) و امام و فقیه امتیازی نیست. حاکم، متصدی اجرای قوانین الهی است و باید حکم خدا را اجرا نماید، چه رسول الله(ص) باشد و چه امام معصوم(ع) یا نماینده او یا فقیه عصر»، (همان، ص ۵۶).

برای اثبات ولایت مطلقه فقیه و گستره اختیارات او در حوزه اختیارات پیامبر اکرم(ص) و ائمه معصومین(ع) دلایل متعددی وجود دارد که به اختصار عبارتند از:

۱. همه دلایل عقلی و نقلی که ضرورت حکومت و ولایت فقیه را با عنوان فقاهت و عدالت در عصر غیبت اثبات می کند، دامنه و گستره این حکومت و ولایت را اثبات می کند.

۲. رسالتها و مسؤولیت هایی که از جانب خدا و دین او بر عهده ولی فقیه واجد شرایط حکومت و رهبری نهاده شده است درست همان رسالتها و مسؤولیت هایی است که پیامبر و امام معصوم(ع) بر عهده داشتند و آن حفظ احکام اسلام از انحرافات، تبلیغ و اجرای اسلام، اصلاح امور مسلمانان، هدایت و ارشاد آنها و نیز دفاع از مظلومان و مقابله با زورگویان و ستمگران و برقراری عدالت اجتماعی انجام این رسالتها و مسؤولیت ها همان گونه که برای معصومین(ع) قدرت و حکومت مطلقه ای را ایجاب می کند. قدرت و حکومت مطلقه ای را برای فقیه متصدی حکومت و دولت اسلامی نیز ایجاب می کند در غیر این صورت بسیاری از احکام به اجرا در نخواهد آمد و معطل خواهد ماند و ایجاد محدودیت در اختیارات باعث تقویت مصالح جامعه می گردد.

۳. ولایت فقیه به عنوان نهاد حکومتی که در شخصیت حقوقی حاکم تبلور می یابد، مانند همه نهادهای حکومتی دیگر اعم از

حکومت های لائیک، دمکراتیک و سایر انواع آن که دارای قـدرت مطلقهای فراتر از تعریف یاد شده هسـتند، او نیز باید دارای قـدرت و اختیـارات مطلقه در چـارچوب ارزش های اسـلامی باشـد تا بتوانـد امور اجتماعی را سامان بخشـد و معضـلات جامعه اسلامی را حل ...فصل کند این مقدار جای هیچ گونه انکاری نیست.

برای آگاهی ....ṣدر این ز.......ǐر.ک:

۱- کاظم قاضی زاده، اندیشه های فقهی سیاسی امام خمینی(ره)، ص ۱۹۰

۲- جوادی آملی، ولایت فقیه

۳- محمدجوادی نوروزی، نظام سیاسی اسلام، ص ۲۲۱

۴- نبی الله ابراهیم زاده آملی، حاکمیت دینی، ص ۱۵۳

۵- ولایت فقیه و جهاد اکبر، امام خمینی

۶- ولایت فقیه از دیدگاه فقها و مراجع، علی عطایی

۷- ولایت فقیه به زبان ساده، شفیعی

۸- حدود ولایت حاکم اسلامی، احمد نراقی

۹- حکومت الهی و ولایت و زعامت، مصطفی آیت اللهی

۱۰- ولایت فقیه و حاکمیت ملت، طاهری خرم آبادی

۱۱- ولایت فقیه، شهید هاشمی نژاد

۱۲- مجله حوزه شماره ۸۵ – ۸۶ بحثی درباره ولایت فقیه، نجابت

۱۳- ولایت فقیه یا حکومت اسلامی در عصر غیبت، محمد یزدی

۱۴- ولایت فقیه، آیت الله معرفت

۱۵- عباس کعبی، تبیین مفهوم ولایت مطلقه فقیه، انتشارات ظفر، ۱۳۸۰

۱۶- امام خمینی و حکومت اسلامی، مجموعه آثار، ج ۵، محمد جواد ارسطا، حدود اختیارات ولی فقیه، ص ۵۵

۱۷- محمدمهدی نادری قمی، نگاهی گذرا به ولایت فقیه، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)

۱۸- سید محمد هاشمی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، ص ۵۶، نشر دادگستر، ۱۳۸۰.

آیا امام ره این اعتقاد را داشــتند که اگر دو سوم مجلس رای دادند می توان احکام اولیه را تغییر داد ؟(رجوع به ص ۹ روزنامه ایران ۸ شهریور۸۲) آیا بعد از امام آنان که اکنون به اصطلاح وفادار به امام هستند ،خط او را طی می کنند ،آیا نواندیشی که امام داشت اکنون دچار

پرسش

آیـا امام ره این اعتقاد را داشـتند که اگر دو سوم مجلس رای دادنـد می توان احکام اولیه را تغییر داد ؟(رجوع به ص ۹ روزنامه ایران ۸ شهریور۸۲) آیا بعد از امام آنان که اکنون به اصطلاح وفادار به

امام هستند ،خط او را طی می کنند ،آیا نواندیشی که امام داشت اکنون دچار تغییر برای بعضی افراد شده است

پاسخ

تبیین آنچه که در روزنامه ایران، ۸ شهریور ۸۲ بیان شده، نیازمند بررسی کامل این موضوع از طریق سایر نظرات تکمیلی حضرت امام(ره) در این زمینه و مراحل تاریخی آن است. زیرا شناخت صحیح خط امام نیازمند بررسی جامع دیدگاه های ایشان پیرامون مسائل و موضوعات مختلف بوده و استناد به پاره ای از نظرات ایشان نمی تواند شناختی دقیق از خط ایشان محسوب شود. از این رو پاسخ سؤال فوق را در مطالب ذیل پی می گیریم.

مجلس شورای اسلامی از نظر قانونی، عهده دار ارائه راه حل هایی برای رفع مشکلات مردم و فراهم آوردن وسایل پیشرفت همه جانبه از راه تصویب مواد قانونی مناسب می باشد، تنها تا جایی نظریاتش اعتبار دارد که در چارچوب شرع باشد. از این رو، مجلس شورای اسلامی بدون وجود شورای نگهبان جز در مورد تصویب اعتبارنامه نمایندگان و انتخاب شش نفر حقوق دان عضو شورای نگهبان، اعتبار قانونی ندارد (اصل ۹۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران) و کلیه مصوبات آن باید توسط شورای مزبور تأیید گردد (اصل ۹۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران).

اما نمایندگان مجلس در عمل ملاحظه نمودند که برخی مسائل را نمی توان فقط از طریق احکام اولیه حل کرد. مضووعاتی نظیر قانون اراضی شهری، کنترل قیمت ها، نظارت دولت بر توزیع کالا، قانون مالیات ها و... تعارضات عمده ای را بین مجلس و شورای نگهبان به وجود آورد. ضرورت تصویب برخی از این قوانین (مانند اراضی شهری) در نظر نمایندگان مجلس به اندازه

ای بود که آن را از مصادیق احکام ثانویه می دانستند و معتقد بودند که اگر تأیید این قانون براساس معیارهای احکام اولیه با اشکال مواجه می گردد، می توان آن را بر مبنای احکام ثانویه پذیرفت (تشخیص مصلحت نظام، محمد جواد ارسطا، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۰، ص ۱۹).

بدین جهت رئیس مجلس (حجت الاسلام اکبر هاشمی رفسنجانی) در تاریخ ۵/۷/۱۳۶۰ نامه ای به حضرت امام نوشته و نظر ایشان را جویا می شوند (صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۱۸۸).

امام راحل در تاریخ ۱۹/۷/۱۳۶۰ در پاسخ رئیس مجلس چنین مرقوم فرمودند: «بسم الله الرحمن الرحیم. آنچه در حفظ نظام جمهوری اسلامی دخالت دارد که فعل یا ترک آن موجب اختلال نظام می شود و آنچه ضرورت دارد که ترک آن یا فعل آن مستلزم فساد است و آنچه فعل یا ترک آن مستلزم فساد است و آنچه فعل یا ترک آن مستلزم حرج است پس از تشخیص موضوع به وسیله اکثریت وکلای مجلس شورای اسلامی با تصریح به موقت بودن آن مادام که موضوع محقق است و پس از رفع موضوع خود به خود لغو می شود، مجازند در تصویب و اجرای آن و باید تصریح شود که هر یک از متصدیان اجرا از حدود مقرر تجاوز نمود، مجرم شناخته می شود» (همان).

بعدا حضرت امام برای دقت بیشتر در تشخیص موضوع، رأی دو سوم نمایندگان را در این خصوص لازم دانستند (همان، ج ۱۷، ص ۱۶۵).

در جلسه ای که در همان ایام با حضور اعضای شورای نگهبان در خدمت حضرت امام برگزار شد، ایشان فرمودند: «من چیزی از شورای نگهبان

نگرفتم و به مجلس هم چیزی ندادم. تشخیص موضوع با مجلس و بیان حکم با شورای نگهبان است» (دیدگاه های جدید در مسائل حقوقی، حسین مهرپور، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۲، ص ۵۱).

اما با این همه، هنوز مشکلاتی باقی مانده بود و احساس خطر از این بود که «مجلس در زمانی بتواند مثل دوران پیش از انقلاب قوانین خلاف شرع تصویب نماید و با عنوان ضرورت، هر حلالی حرام و هر حرامی حلال و قانونی اعلام شود» (همان، ص ۵۳ ، تعبیر آیت الله صافی گلپایگانی در نامه مورخ ۴/۴/۶۴ به محضر امام).

به گفته یکی از اعضای وقت شورای نگهبان: «متأسفانه مجلس آن گونه که باید به مسأله ضرورت و اهمیت آن و دقت در تشخیص و تصویب قوانین بر وفق آن نپرداخت و گاه توسل به ضرورت صرفا وسیله ای بود برای اقناع شورای نگهبان؛ مثلا مقرراتی به تصویب می رسید و اگر شورای نگهبان با آن مخالفت می کرد با نام ضرورت مطرح می شد و در معرض رأی گیری قرار می گرفت و گاه جهات ضرورت آن که موجب روی آوردن به حکم ثانویه و دست شستن از حکم اولیه باشد روشن نبود» (همان، ص ۵۲).

هر چند مسائل بعدی و خصوصا نامه حضرت امام درباره ولایت مطلقه فقیه و حدود اختیارات آن باعث شد بسیاری از مشکلات قانون گذاری کشور مرتفع گردد، چه این که قوه مقننه پس از این مجبور نبود که برای تأمین مصالح کشور به دنبال عناوینی همچون ضرورت و اضطرار بگردد و شورای نگهبان نیز حجتی شرعی برای تصویب قوانین بر مصلحت در دست داشت. ولی مشکل به همین

جا پایان نمی یافت؛ چه این که مشخص نبود اگر در تشخیص مصلحت بین شورای نگهبان و مجلس اختلاف نظری پیش آید چه باید کرد و نظر کدام یک از دو طرف مقدم است؟

برای حل این معضل، حضرت امام در تاریخ ۱۱/۱۱/۶۶ فرمان تشکیل مجمع تشخیص مصلحت را صادر نمودند.

بنابراین این چنین نیست که حرف مجلس نهایی باشد بلکه روند قانون گذاری کشور براساس نظر امام و قانون اساسی علاوه بر نمایندگان مجلس، شورای نگهبان و در صورت تعارض، مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز وجود دارند و کسانی که با عملکرد قانونی شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام مشکل دارند، در واقع با خط و نظرات حضرت امام به مخالفت می پردازند و الا در زمان ما همان تشکیلات زمان حضرت امام به فعالیت خویش مشغولند.

در مورد ولایت مطلقه فقیه و مقیده فقیه توضیخاتی می خواستم بفرمایید.و نیز آیا هر چه ولی فقیه (چه مطلق چه مقید)بگویید باید عمل کرد (منظورم این است که مثل دستور امام علی که هر چه بگویند مثلا بگویند این بچه را بکش باید حتما عمل کنیم با توجه به اینکه امام معصوم

پرسش

در مورد ولایت مطلقه فقیه و مقیده فقیه توضیخاتی می خواستم بفرمایید.و نیز آیا هر چه ولی فقیه (چه مطلق چه مقید)بگویید باید عمل کرد (منظورم این است که مثل دستور امام علی که هر چه بگویند مثلا بگویند این بچه را بکش باید حتما عمل کنیم با توجه به اینکه امام معصوم می باشد و ولی فقیه نه،آیا باید هر چه ولی فقیه گفت عمل کرد.)

پاسخ(قسمت اول)

نخست باید دانست که منظور از ولایت فقیه، ولایت فقه وعلم و عدالت ایشان است، به طوری که شخص ولی فقیه نیز تابع فقه است و حکمی را که صادر می کند خودش نیز ملزم به رعایت آن است. حکم او تا هنگامی که عدالت او محرز باشد نافذ است هر گاه از عدالت ساقط شود. حکم او نافذ نیست. همچنان که امام معصوم(ع) نیز خود نیز تابع فرمان و دستورات خداست و اگر ما فرمان امام معصوم و دستور ولی فقیه را اطاعت می کنیم به جهت اطمینان به عصمت امام و عدالت ولی فقیه است که لازم الاتباع است.

البته ناگفته نماند ولی فقیه گاهی نظر می دهد و گاهی حکم صادر می کند. آنگاه که نظر می دهد به عنوان راهنمایی شخص است و می توان به ان عمل نکرد اما اگر حکم دهد موضوع در حدی است که حتما باید انجام پذیرد و بر همگان پیروی از آن لازم است. اگر چه در واقع اشتباه نیز باشد اما چنین مواردی بسیار اندک است.

برای توضیح بیشتر توجه شما را به مطالب زیر جلب می کنیم:

در توضیح ولایت مطلقه فقیه باید گفت که بین «ولایت فقیه» با «ولایت مطلقه

فقیه» تفـاوتی در ماهیت و جوهره ولایت سیاسـی فقیه جامع الشـرایط در عصـر غیبت نیست، تنها تفاوتی که وجود دارد در نحوه نگرش و چگونگی اسـتعمال این اصطلاح است. زمانی که ولایت فقیه بدون قید مطلقه استعمال شود، مراد از آن همان حکومت و زمام داری امور جامعه است که براساس ادله عقلی و نقلی (آیات – روایات) متعـددی در زمان غیبت امام معصوم(ع) بر عهده فقیه جامع الشـرایط گذاشـته شده و فقیه عادل جامع الشرایط از سوی آن بزرگواران برای اداره و رهبری جامعه اسلامی منصوب گردیده و دارای حق حاکمیت می باشد.

اما زمانی که ولایت مطلقه فقیه استعمال می شود، ناظر به حیطه اختیارات و گستره وظایف و مسؤولیت های ولی فقیه است و الا در اصل اثبات ولایت برای فقیه جامع الشرایط هیچ تفاوتی با «ولایت فقیه» ندارد.

توضیح این مطلب مبتنی بر تحلیل و تبیین دقیق ولایت مطلقه فقیه است که به اختصار توضیحاتی را بیان می نماییم:

نظریه حضـرت امـام(ره) دربـاره حوزه اختیـارات ولی فقیه که مورد قبول اکثریت فقهای شـیعه می باشـد، این است که فقیه همه اختیـارات لازم حکومتی امام معصوم(ع) را دارد و هر نوع ولایتی که در حوزه رهبری جامعه برای امام ثابت شـده برای فقیه نیز ثـابت است. جز آنچه که به دلیـل خاص از مختصات امام معصوم(ع) شـمرده شـده است، از قبیل عصـمت، ولایت تکوینی و نیز پاره ای از اختیاراتی که پیامبر در حوزه مسائل خصوصـی افراد داشته اند. در حقیقت اختصاصات یاد شده مربوط به جنبه ولایت به معنی زعامت و رهبری اجتماعی نیست، بلکه به خاطر جهات شخصیتی و شرافت مقام امامت و عصمت امام معصوم(ع) است. از اختیارات حکومتی یاد شده به «ولایت مطلقه» تعبیر می شود که

ما به اختصار به توضیح آن می پردازیم.

کلمه «مطلق» یا «مطلقه» در لغت به معنای آزادی، رهایی و ارسال است؛ لیکن موارد استعمال آن متفاوت است. به عبارت دیگر گاهی «مطلق»(Absolute) در برابر «نسبی»(Relative) به کار می رود و گاهی در برابر «مشروط»(Conditioned). استعمال نخست صرفا در علوم حقیقی است، ولی استعمال دوم هم در علوم حقیقی و هم در علوم اعتباری (مانند علوم سیاسی) جریان دارد. از طرف دیگر کاربرد این واژه در علوم اعتباری نیز از نظر دایره و وسعت اطلاق، بسیار متفاوت است. به عبارت دیگر هر کجا که این واژه به کار می رود، باید به دقت در نظر داشت که مراد از آن اطلاق در برابر کدامین قید می باشد؛ مثلاً «مطلقه»(Absolutist) در نظام های سیاسی غالبا به رژیم های فاقد قانون اساسی(Constitution) اطلاق می شود؛ ولی در نظام ولایت فقیه به گونه دیگری استعمال می شود. مقصود از «ولایت مطلقه فقیه» این است که اگر «مصالح اهم اجتماعی» مسلمانان با یکی از احکام اولیه شرعی - که از نظر اهمیت در رتبه پایین تری قرار دارد - در تزاحم قرار گیرد، ولی فقیه که موظف به حفظ مصالح عالیه جامعه اسلامی است؛ به خاطر حفظ مصالح اهم جامعه اسلامی می تواند، بلکه باید موقتا آن حکم شرعی اولی را تعطیل کند و مصالح اهم جامعه را بر آن مقدم بدارد؛ مثلاً در فقه اسلامی تخریب مسجد حرام می باشد. اکنون اگر به تخریب مسجدی جهت خیابان کشی حاجت افتاد، چه باید کرد؟ دیدگاه مخالف ولایت مطلقه بر آن است که صرف مصلحت اهم اجتماعی مجوز تخریب مسجد نیست و تا زمانی که کار به ضرورت نرسد نمی توان دست به این کار

زد؛ لیکن براساس نظریه «ولایت مطلقه» لازم نیست حکومت اسلامی آن قدر صبر کند که برای جامعه مشکلات زیادی فراهم شود و کارد به استخوان برسد، تا آن گاه از سر ناچاری و برای خروج از بن بست و انفجار اجتماعی، مسجد را تخریب کند. بلکه اساسا اگر بخواهیم چنین کنیم، همیشه از قافله تمدن عقب خواهیم ماند و همواره در مشکلات دست و پا خواهیم زد و شارع مقدس به چنین چیزی راضی نیست. از آنچه گذشت روشن می شود که:

اولاً؛ ولایت مطلقه فقیه از قواعد رافع تزاحم است؛ یعنی، مطلق بودن ولایت گره گشا در تزاحم احکام و مصالح اهم اجتماعی است.

ثانیا؛ ولایت مطلقه خود، مقید به قیودی است نه این که از هر حیث مطلق باشد.

قیودی که در اعمال ولایت مطلقه وجود دارد عبارت است از: ۱- مصلحت، ۲- اهم بودن، ۳- اجتماعی بودن. به عبارت دیگر، ولی فقیه نمی تواند:

۱- به طور دل خواهانه و بدون رعایت مصالح جامعه اقدامی کند.

۲- مصلحت مورد نظر در اینجا مصالح امت است، نه شخص ولی فقیه.

۳- تنها مصالحی را می تواند بر احکام نخستین مقدم بدارد که از نظر اهمیت دارای رتبه بالاتری بوده و شارع مقدس راضی به ترک آنها نباشد.

بنابراین دیدگاه هر گاه فقیه واجد شرایط به تشکیل حکومت اسلامی توفیق یابد همان ولایتی را که پیامبر و امام معصوم(ع) در اداره امور جامعه دارند او نیز دارد. و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند به عبارت دیگر اختیارات حکومتی مربوط به حکومت شرعی است، چه در رأس آن پیامبر(ص) یا امام معصوم(ع) باشد، یا نایب آنان (ولی فقیه). و این اختیارات چیزی

بیش از اختیارات لازم و ضروری برای حکومت و اداره جامعه نیست و هیچ حکومتی فاقد آن اختیارات نمی باشد. البته فضایل پیامبر(ص) بیش از همه انسانها است و... لیکن فضایل معنوی بیشتر، اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهد. خداوند همان اختیارات و ولایتی که به پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) در تدارک و بسیج سپاه تعیین والیان و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داده است، برای حکومت فقیه نیز قرار داده است، نهایت تفاوت این که ولایت فقیه در رابطه با شخصی معین نبوده و روی عنوان عالم عادل ثابت است.»، (ولایت فقیه امام خمینی، ص ۵۵).

حضرت امام خمینی(ره) در توضیح این نظریه می افزاید: «وقتی می گوییم ولایتی را که رسول اکرم(ص) و ائمه(ع) داشتند. بعد از غیبت، فقیه عادل دارد، برای هیچ کس این توهم نباید پیدا شود که مقام فقهاء همان مقام ائمه و پیامبر اکرم(ص) است زیرا اینجا صحبت از مقام نیست، بلکه صحبت از ولایت یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس که یک وظیفه سنگین و مهم است می باشد، نه شأن و مقام برتر و غیر عادی، به عبارت دیگر ولایت مورد بحث یعنی حکومت و اجراء قوانین الهی و اداره جامعه اسلامی و... ولایت فقیه از امور قراردادی و اعتباری عقلایی است و واقعیتی جز جعل قانونی ندارد، وقتی کسی به عنوان ولی در موردی نصب می شود، مثلاً برای حضانت و سرپرستی کسی یا حکومت، دیگر معقول نیست در اعمال این ولایت فرقی بین رسول اکرم(ص) و امام یا فقیه وجود داشته باشد. به عنوان مثال، ولایتی که فقیه در اجرای حدود

و قـوانین کیفری اسـلام دارد، در اجرای این حـدود بین رسول اکرم(ص) و امـام و فقیه امتیـازی نیست. حـاکم، متصـدی اجرای قوانین الهی است و بایـد حکم خـدا را اجرا نمایـد، چه رسول الله(ص) باشـد و چه امـام معصوم(ع) یـا نماینـده او یـا فقیه عصـر، (همان، ص ۵۶).

برای اثبـات ولاـیت مطلقه فقیه و گستره اختیـارات او در حوزه اختیـارات پیـامبر اکرم(ص) و ائمه معصومین(ع) دلایـل متعـددی وجود دارد که به اختصار عبارتند از:

۱. همه دلایل عقلی و نقلی که ضرورت حکومت و ولایت فقیه را با عنوان فقاهت و عدالت در عصر غیبت اثبات می کند، دامنه و گستره این حکومت و ولایت را اثبات می کند.

۲. رسالتهـا و مسؤولیت هـایی که از جانب خـدا و دین او بر عهـده ولی فقیه واجـد شـرایط حکومت و رهبری نهاده شـده است درست همان رسالتها و مسؤولیت هایی است که پیامبر و امام معصوم(ع) بر عهده داشـتند و آن حفظ احکام اسـلام از انحرافات، تبلیغ و اجرای اسـلام، اصـلاح امور مسـلمانان، هـدایت و ارشـاد آنهـا و نیز دفاع از مظلومان و مقابله با زورگویان و سـتمگران و برقراری عـدالت اجتمـاعی انجـام این رسالتهـا و مسؤولیت ها همان گونه که برای معصومین(ع) قـدرت و حکومت مطلقه ای را ایجـاب می کنـد. قـدرت و حکومت مطلقه ای را برای فقیه متصـدی حکومت و دولت اسـلامی نیز ایجـاب می کنـد در غیر این صورت بسـیاری از احکام به اجرا در نخواهـد آمـد و معطل خواهـد مانـد و ایجاد محـدودیت در اختیارات باعث تقویت مصالح جامعه می گردد.

۳. ولایت فقیه به عنوان نهاد حکومتی که در شخصـیت حقوقی حاکم تبلور می یابـد، ماننـد همه نهادهای حکومتی دیگر اعم از حکومت های لائیک، دمکراتیک

و سایر انواع آن که دارای قـدرت مطلقه از لحاظ یاد شده هسـتند، او نیز باید دارای قدرت و اختیارات مطلقه باشد تا بتواند امور فردی و اجتماعی شـهروندان را سامان بخشـد و معضـلات جامعه اسـلامی را حل وفصل کنـد این مقدار جای هیچ گونه انکاری نیست. بنابراین قوانین جامع و کامل اسلام، جهت اجرا شدن و تأمین سعادت همه جانبه دنیوی و اخروی انسانها تشکیل حکومت اسـلامی با اختیارات کامل و مطلق را که پیامبر اکرم(ص) و امامان(ع) از آنها برخوردار بودنـد ایجاب می کنـد و ولایت فقیه به عنوان نهاد حکومتی و شخصیت حقوقی فقیه تبلور این قدرت و ولایت مطلقه است.

بنابراین مشخص می شود که ولایت فقیه و ولایت مطلقه فقیه تفاوت ذاتی و ماهوی نیست، بلکه فقط در نحوه کاربرد و استعمال لفظ تفاوت می باشد.

ولا‌یت فقیه اصـطلاحی است برای نظام حکومت اسـلامی پس از ائمه طاهرین(ع). ولایت در این اصـطلاح به معنای حکومت و زمامـداری امور جـامعه است و ولا‌یت فقیه به مفهوم زمامـداری جـامعه اسـلامی از سوی کسـی است که به مقـام اجتهاد در فقه رسیده و حائز شرایط رهبری جامعه اسلامی می باشد. موضوع اصلی ولایت فقیه این است که در زمان غیبت امام معصوم(ع) چه بایـد کرد؟ آیا امت اسـلامی بایـد بـدون رهبر باشـد؟ یا باید به رهبری طاغوت تن دهد یا باید بهترین کسـی را که از نظر علم و زهد و تقوا و مدیریت سیاسی، کمترین فاصله را با معصوم دارد به رهبری امت اسلامی بپردازد؟

در واقع ولا‌یت فقیه به همین معناست که با وجود معصوم(ع) بایـد او رهبری کنـد و در عصـر غیبت به نیابت از امام زمان(عـج) ولی

فقیه رهبری و زمام امور جامعه را بر عهده دارد تا امت گرفتار هرج و مرج و آنارشیسم و تعبد به حاکمیت طاغوت نشود و احکام و ارزشهای الهی در جامعه عملی گردد.

فقهاء و متفکران اسلامی برای اثبات ولایت فقیه و مشروعیت حکومت ولایی و وجوب اطاعت از اوامر ولی فقیه به دلایل نقلی – اعم از آیات و روایات پیامبر اسلام(ص) و ائمه(ع) – و دلایل عقلی متعددی تمسک جسته اند که بیان هر یک و چگونگی دلالت هر کدام بر ولایت فقیه، نیازمند بررسی های مفصل با استفاده از روش خاص خود، یعنی اجتهاد می باشد. از این رو در اینجا به اختصار به ذکر پاره ای از آنها خواهیم پرداخت.

الف. دلایل نقلی

مقبوله عمر بن حنظله در طول تاریخ مورد استناد فقهای شیعه بوده است؛ از جمله در میان متأخرین مرحوم محقق نراقی در «عوائد الایام»، صاحب جواهر در «جواهر الکلام» شیخ انصاری در «القضاء و الشهادات»، بحر العلوم در «بلغه الفقیه»، مامقانی در «هدایه الانام فی حکم الاموال الامام»، میرزای نائینی در «منیه الطالب»، سبزواری در «مهذب الاحکام» امام خمینی(ره) در «البیع»، آیت الله گلپایگانی در «الهدایه الی من له الولایه» آیت الله جوادی آملی در «پیرامون وحی و رهبری» و بسیاری از اندیشمندان دیگر قرار گرفته است.

در این روایت، امام صادق(ع) می فرمایند: ... من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا، فلیرضوا به حکما فأنی قد جعلته علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانّما استخف بحکمنا و علینا رد و الراد علینا کالراد علی الله وهو علی حدالشرک بالله. ، (اصول کافی، ج ۱،

ص ۶۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۸).

مرحوم کلینی به سند از عمر بن حنظله روایت می کند که: «از امام صادق(ع) پرسیدم: درباره دو نفر از ما (شیعیان) که در باب «دین» و «میراث» نزاعی دارند، آن گاه به نزد سلطان یا قاضیان (قضات حکومت های جور)جهت حل آن می روند. آیا این عمل جایز است؟ حضرت فرمود: هر کس در موارد حق یا باطل به آن ها مراجعه کند، در واقع به سوی طاغوت رفته و از طاغوت مطالبه قضاوت کرده است؛ از این رو آنچه بر اساس حکم او (که خود فاقد مشروعیت است) دریافت می دارد، به باطل اخذ نموده است؛ هر چند در واقع حق ثابت او باشد زیرا آن رابر اساس حکم طاغوت گرفته است، در حالی که خداوند امر فرموده است: که باید به طاغوت کافر باشند (و آن را به رسمیت نشناسند). خداوند متعال می فرماید: یریدون ان یتحاکموا الی الطّاغوت و قد امروا ان یکفروا به آنگاه عمر بن حنظله می پرسد: پس در این صورت چه باید کنند؟ امام(ع) فرمود: باید به کسانی از شما (شیعیان) که حدیث و سخنان ما را روایت می کنند و در حلال و حرام ما به دقت می نگرند و احکام ما را به خوبی باز می شناسند (عالم عادل) مراجعه کنند و او را به عنوان حاکم بپذیرند. من چنین کسی را بر شما حاکم قرار دادم. پس هر گاه به حکم ما حکم کند و از او پذیرفته نشود، حکم خدا کوچک شمرده شده و مارد شده، و آن که ما را رد کرده و آن که ما را رد کند، خدا را رد کرده است و چنین

چیزی در حد شرک به خداوند است.»

پاسخ(قسمت دوم)

این حدیث از جهت سند معتبر و مورد قبول فقهای شیعه است.

دلالت این حدیث بر ولایت فقیه:

مقبوله عمر بن حنظله، مشتمل بر دو توصیه ایجابی و سلبی است:

۱. از یک طرف امام صادق(ع) مطلقا مراجعه به سلطان ستمگر و قاضیان دولت نامشروع را حرام می شمرد و احکام صادره از سوی آن ها را - اگر چه صحیح باشد - فاقد ارزش و باطل می داند.

۲. از طرف دیگر، جهت رفع نیازهای اجتماعی و قضایی شیعیان را بر فقهای جامع الشرایط، مکلف می سازد.

۳. عبارت فانی قد جعلته علیکم حاکما ؛ او را حاکم بر شما قرار دادم{M با وضوح و روشنی، نصب فقیه عادل بر حکومت و مرجعیت در همه امور سیاسی، اجتماعی و قضایی به دست می آید.

هر چند ظاهر پرسش در روایت، مسئله منازعه و قضاوت است لیکن آنچه جهت و ملاک عمل است، پاسخ امام(ع) است و سخن آن حضرت عام است، خصوصا جمله فانی قد جعلته علیکم حاکما با توجه به واژه «حاکم» - که دلالت بر حکومت دارد - نسبت به سایر مسائل و شئون حکومتی تعمیم یافته و شامل آن ها نیز می شود.

البته قرائن واضح و روشن دیگری نیر در پاسخ امام(ع) وجود دارد؛ از جمله استناد به آیه شریفه و منع از مراجعه به طاغوت ها به طور کلی از طرف دیگر امام(ع) در صدر روایت، دادخواهی و مراجعه به سلطان و قضات حکومتی را حرام شمرده، حکم آن ها را باطل می داند،حتی اگر قضاوت آن ها عادلانه و به حق باشد؛ زیرا اصل این نظام حکومتی در نگاه قرآن و اهل بیت(ع) مردود است و انحصارا مراجعه به حکومت مشروع

که انتصاب از ناحیه شارع مقدس است، مورد توصیه و تکلیف امام قرار گرفته است.

امام راحل(ره) در کتاب «ولایت فقیه» در تفسیر و تبیین روایت عمر بن حنظله چنین می نگارد: «همان طور که از صدر و ذیل این روایت و استشهاد امام(ع) به آیه شریفه به دست می آید، موضوع سؤال، حکم کل بوده و امام هم تکلیف کلی را بیان فرموده است و عرض کردم که برای حل و فصل دعاوی حقوقی و جزائی، هم به قضات مراجعه می شود و هم به مقامات اجرایی و به طور کلی حکومتی رجوع به قضات برای این است که حق ثابت شود و فصل خصومات و تعیین کیفر گردد و رجوع به مقامات اجرایی برای الزام طرف دعوا به قبول محاکمه یا اجرای حکم حقوقی و کیفری، هر دو است؛ لهذا در این روایت از امام(ع) سؤال می شود که آیا به سلاطین و قدرت های حکومتی و قضات رجوع کنیم، حضرت در جواب، از مراجعه به مقامات حکومتی ناروا – چه اجرایی و چه قضایی – نهی می فرمایند، دستور می دهند که ملت اسلام در امورخود نباید به سلاطین و حکام جور و قضاتی که عمال آنها هستند، رجوع کنند؛ هر چند حق ثابت داشته باشند و بخواهند برای احقاق و گرفتن آن اقدام کنند. مسلمان، اگر پسر او را کشته اند یا خانه اش را غارت کرده اند، باز حق ندارد به حکام جور برای دادرسی مراجعه کند. همچنین اگر طلب کار است و شاهد زنده در دست دارد، نمی تواند به قضات سرسپرده و عمال ظلمه مراجعه نماید. هر گاه در چنین مواردی به آن ها رجوع کرد، به «طاغوت»، یعنی قدرت های ناروا روی

آورده است و در صورتی که به وسیله این قدرت ها و دستگاه های ناروا به حقوق مسلّم خویش نایل آمید، فانما یأخذه سحتا و ان کان حقا ثابتات له به حرام دست پیدا کرده و حق ندارد در آن تصرف کند.... این حکم، سیاست اسلام است. حکمی است که سبب می شود مسلمانان از مراجعه به قدرت هایناروا و قضاتی که دست نشانده آن ها هستند، خودداری کنند تا دستگاه های دولتی جائر و غیر اسلامی بسته شوند، و راه به سوی ائمه هدی(ع) و کسانی که از طرف آنها حق حکومت و قضاوت دارند، باز شود. مقصود اصلی این بوده که نگذارند سلاطین و قضاتی که از عمّال آن هاهستند، مرجع امور باشند و مردم دنبال آن ها بروند... بنابر این تکلف ملت اسلام چیست؟ و در پیش آمدها و منازعات باید چه کنند و به چه مقامی رجوع کنند؟ قال: ینظران من کان منکم ممن کان روی حدیثنا ونظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا ؛ در اختلافات به راویان حدیث ما که به حلال و حرام خدا – طبق قاعده – آشنایند و احکام مارا طبق موازین عقلی و شرعی می شناسند، رجوع کنند{M، (ولایت فقیه، صص ۷۷ – ۸۰)

«... این فرمان که امام(ع) صادر فرموده، کلی و عمومی است؛ همان طور که حضرت امیرالمؤمنین(ع) در دوران حکومت ظاهری خود، حاکم و والی و قاضی تعیین می کرد و عموم مسلمانان وظیفه داشتند که از آن ها اطاعت کنند و تعبیر به «حاکما» فرموده تا خیال نشود که فقط امور قضایی مطرح است و به سایر امور حکومتی ارتباطی ندارد؛ غیر از صدر و ذیل روایت و آیه ای که در

حدیث ذکر شده، استفاده می شود که موضوع، تنها تعیین قاضی نیست که امام(ع) فقط نصب قاضی فرموده باشد و در سایر امور مسلمانان تکلیفی معین نکرده و در نتیجه، یکی ازدو سؤالی را که مراجعه به دادخواهی از قدرت های اجرایی ناروا بوده بلا جواب گذاشته باشد. این روایت از واضحات است و در سند و دلالتش وسوسه ای نیست. جای تردید نیست که امام(ع) فقها را برای حکومت و قضاوت تعیین فرموده است. بر عموم مسلمانان لازم است که از اینفرمان امام(ع) اطاعت نمایند»، (همان، ص ۱۰۲ - ۱۰۶).

نتیجه استدلال این است که فقهای جامع الشرایط علاوه بر منصب های ولایت در افتاء، اجرای حدود، اختیارات قضایی، نظارت بر حکومت و امور حسبیه، در مسائل سیاسی و اجتماعی نیز ولایت دارند و این مناصب و اختیارات، از اطلاق ادله ولایت فقیه استفاده می گردد.بدیهی است امام(ع) شخص معینی را به حاکمیت منصوب نکرده است بلکه به صورت عام تعیین نموده است. اطاعت از حاکمی که به نصب عام از جانب معصوم(ع) نصب شده، واجب است و عدم پذیرش حکم وی به مثابه عدم پذیرش حکم معصوم(ع) می باشد. علاوه بر روایت فوق،روایات متعدد دیگری نیز دلالت بر ولایت فقیه دارد که به اختصار به برخی از آنها اشاره می نماییم و شرح چگونگی دلالت آن ها را به منابعی که معرفی می شود وا می گذاریم:

- روایت امیرالمؤمنین(ع) از پیامبر اکرم(ص): اللهم ارحم خلفایی قیل یا رسول اللّه و من خلفائک؟ قال الذین یأتون من بعدی یروونني حدیثی و سنّتی ، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۸، ح ۵۰).

- روایت امام موسی بن جعفر(ع): .. لأنّ المؤمنین الفقهاء حصون الاسلام کحِصنِ سورِ المدینه لها

، (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸، بابفقدد العلماء)

۳- روایت امام صادق(ع) از پیامبر اکرم(ص): الفقهاء اُمناء الرُسُل... ، (اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶).

- توقیع مبارک حضرت ولی عصر(عج): «واما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانّهم حجتی علیکم و انا حجه اللّه ، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۱، ح ۸).

- حدیث امام صادق(ع): «اتقوا الحکومه فانّ الحکومه انّما هی للامام...»، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۷، ح ۳).

- روایت ابی خدیجه از امام صادق(ع): «... وایاکم ان یخاصم بعضکم بعضا الی السلطان الجائر»، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۰، ح ۶)

- حدیث امام صادق(ع) از رسول اللّه ص): «ان العلماء ورثه الأنبیاء»، (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴).

- روایت: «منزله الفقیه فی هذا الوقت کمنزله الانبیاء من بنی اسرائیل»، (بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۴۶).

- روایت رسول اکرم(ص): «علماء امتی کسایر انبیاء قبلی»، (جامع الاخبار).

- روایت: «العلماء حکام علی الناس»، (مستدرک وسائل الشیعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۳۳).

- روایت امام حسین(ع) از حضرت امیر(ع): «مجاری الامور والاحکام علی اَیدی العلماء باللّه الأُمناء علی حلاله و حرامه»، (مستدرک وسائل الشیعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۱۶)

ب. دلایل عقلی

دلایل عقلی متعددی بر اثبات ولایت فقیه و وجوب اطاعت از اوامر ولی فقیه اقامه شده است که به دو دلیل از آن ها اکتفا می نماییم:

دلیل اول. اصل تنزل تدریجی

این دلیل از مقدمات ذیل تشکیل شده است:

۱. برای تأمین نیازمندی های اجتماعی و جلوگیری از هرج و مرج، فساد و اختلال نظام، وجود حکومت در جامعه، امری ضروری است.

۲. اجرای احکام اجتماعی اسلام ضروری است و این امر به زمان حضور پیامبر(ص) و

امامان معصوم(ع) اختصاص ندارد؛ یعنی احکام اسلام جاودان است و باید در همه زمان ها و مکان ها اجرا گردد.

۳. حکومت مطلوب در اسلام، حکومتی است که معصوم(ع) در رأس آن باشد.

۴. هنگامی که فراهم آوردن مصلحت لازم در حد مطلوب میسر نشد، باید نزدیک ترین مرتبه به حد مطلوب را تأمین کرد. هنگامی که مردم از مصالح حکومت معصوم(ع)، محروم باشند، باید به دنبال نزدیک ترین و شبیه ترین حکومت به حکومت امام معصوم(ع) باشیم. نزدیکی یک حکومت به امام معصوم(ع) در سه امر متبلور می شود:

نخست، علم به احکام اسلام (فقاهت)؛

دوم، شایستگی روحی و اخلاقی، به گونه ای که تحت تأثیر هواهای نفسانی و تهدید و تطمیع ها قرار نگیرد (تقوا)

سوم، کارایی در مقام مدیریت جامعه که به خصلت های فرعی از قبیل درک سیاسی، اجتماعی، آگاهی از مسائل بین المللی، شجاعت در برخورد با دشمنان و تبهکاران تشخیص اولویت ها و اهمیت ها.

با توجه به این مقدمات نتیجه می گیریم کسی که بیش از سایر مردم، واجد این شرایط باشد (فقیه عادل، زمان شناسی و قادر به مدیریت کلان اجتماعی) باید رهبری جامعه را عهده دار شود و ارکان حکومت را به سوی کمال مطلوب سوق دهد. تشخیص چنین کسی طبعا بر عهده خبرگان خواهد بود چنان که در سایر شئون زندگی اجتماعی نیز چنین است و وقتی چنین شخصی اقدام به تشکیل حکومت نمود اطاعت از فرامین وی واجب است.

دلیل دوم: ولایت فقیه یا حاکمیت اصلح در عصر غیبت: این دلیل نیز دارای مقدمات زیر است:

۱- ولایت بر اموال و اعراض و نفوس مردم، از شؤون ربوبیت الهی است و فقط با نصب و اذن خدای متعال، مشروعیت می یابد.

۲- خداوند این حق قانونی را به پیامبر

اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) داده است.

۳- در زمانی که مردم از وجود رهبر معصوم محرومند، یا باید خدای متعال از اجرای احکام اجتماعی صرف نظر کرده باشد، یا اجازه اجرای آن را به کسی که اصلح از دیگران است، داده باشد تا ترجیح بلا مرجوح و نقض غرض و خلاف حکمت لازم نیاید و با توجه به باطل بودن فرض اول، فرض دوم ثابت می شود؛ یعنی ما از راه عقل کشف می کنیم که چنین اذن و اجازه ای از طرف خدای متعال و اولیای معصوم(ع) صادر شده است؛ حتی اگر بیان نقلی روشنی در این خصوص به ما نرسیده باشد.

۴- فقیه جامع الشرایط، همان فرد اصلحی است که هم احکام اسلام را بهتر از دیگران می شناسد، هم ضمانت بیشتری برای اجرای آن دارد و هم در مقام تأمین مصالح جامعه و تدبیر امور مردم کارآمدتر است.

۵- تشکیل حکومت توسط ولی فقیه جامع الشرایط مستلزم اطاعت سایر افراد جامعه از فرامین چنین فقیهی است، بنابراین اطاعت از ولایت فقیه عقلا نیز واجب می باشد.

دقت در دلیل عقلی و تبیین فلسفی نظام ولایت فقیه، بیانگر آن است که صرف نظر از ادله فقهی و تعبدی، عالی ترین وجه حکومت اسلامی که مطلوبیت دارد، حاکمیت معصوم(ع) است؛ اما در اسلام چون ارزش ها دارای مراتب بوده و بی شک حکومت نیز یک ارزش است، با عدم دسترسی به معصوم، باید کسی را برای حاکمیت برگزید و از او اطاعت کرد که در علم و عمل، شبیه ترین مردم به معصوم(ع) باشد و آن فقیه جامع الشرایط است که از جهت صلاحیت ها، شباهت بیشتری به معصوم(ع) دارد.

برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک:

۱- کاظم قاضی زاده، اندیشه های

فقهی سیاسی امام خمینی(ره)، ص ۱۹۰

۲- جوادی آملی، ولایت فقیه

۳- محمدجوادی نوروزی، نظام سیاسی اسلام، ص ۲۲۱

۴- نبی الله ابراهیم زاده آملی، حاکمیت دینی، ص ۱۵۳

۵- ولایت فقیه و جهاد اکبر، امام خمینی

۶- ولایت فقیه از دیدگاه فقها و مراجع، علی عطایی

۷- ولایت فقیه به زبان ساده، شفیعی

۸- حدود ولایت حاکم اسلامی، احمد نراقی

۹- حکومت الهی و ولایت و زعامت، مصطفی آیت اللهی

۱۰- ولایت فقیه و حاکمیت ملت، طاهری خرم آبادی

۱۱- ولایت فقیه، شهید هاشمی نژاد

۱۲- مجله حوزه شماره ۸۵ – ۸۶ بحثی درباره ولایت فقیه، نجابت

۱۳- ولایت فقیه یا حکومت اسلامی در عصر غیبت، محمد یزدی

۱۴- ولایت فقیه، آیت الله معرفت

۱۵- عباس کعبی، تبیین مفهوم ولایت مطلقه فقیه، انتشارات ظفر، ۱۳۸۰

۱۶- امام خمینی و حکومت اسلامی، مجموعه آثار، ج ۵، محمد جواد ارسطا، حدود اختیارات ولی فقیه، ص ۵۵

۱۷- محمدمهدی نادری قمی، نگاهی گذرا به ولایت فقیه، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)

۱۸- سید محمد هاشمی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، ص ۵۶، نشر دادگستر، ۱۳۸۰.

تفاوت اختیارات حاکمان الهی در حکومت دینی با پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) چیست؟

پرسش

تفاوت اختیارات حاکمان الهی در حکومت دینی با پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) چیست؟

پاسخ

از نظر اختیارات حکومتی، فرقی بین پیامبر (ص) ،امام (ع) و ولی فقیه نیست؛ زیرا مقصود از اختیارات حکومتی، مسائل لازم اجتماعی است که بدون آنها، حکومت قدرت کافی برای پیشبرد اهداف خود؛ یعنی، تأمین سعادت و مصالح جامعه را ندارد.

مقصود از «ولایت مطلقه» نیز، چیزی بیش از این نیست. البته پیامبر (ص) و ائمه (ع)، شؤون دیگری نیز داشته اند که از اختصاصات آنان بوده است؛ ولی آن مسائل ربطی به حوزه اختیارات حکومتی ندارد. چنان که پیامبر (ص) حق دخالت در شؤون فردی اشخاص را داشتند؛ لیکن ولیّ فقیه چنین حقی ندارد؛ زیرا این مسأله خارج از مسائل اجتماعی و حکومتی است.

اختیارات حکومتی معصومان(ع)

امام خمینی(ره) در این باره می فرماید:

«این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم(ص) بیشتر از حضرت امیر(ع) بود، یا اختیارات حکومتی حضرت امیر(ع) بیش از فقیه است، باطل و غلط است. البته فضایل حضرت رسول اکرم(ص) بیش از همه عالم است و بعد از ایشان فضایل حضرت امیر(ع) از همه بیشتر است؛ لیکن زیادی فضایل معنوی اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهد. همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول و دیگر ائمه(ع) در تدارک و بسیج سپاه، تعیین ولایت و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند، خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است؛ منتها شخص معینی نیست، روی عنوانِ «عالم عادل» است». امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۴۰، چاپ هفتم، ۱۳۷۷.

ایشان در تبیین مسأله یاد شده، بر این مسأله انگشت می گذارند که فرق است بین «مقامات تکوینی» و «مقامات اعتباری». مسأله ولایت «به

معنـای زعامت و حکومت»، امری اعتباری است که شارع به افراد دارای صـلاحیت واگـذار کرده است؛ لیکن هر کس رهبری و حکـومت را در دست گیرد – چه معصـوم باشـد و چه فقیه عـادل – بایـد از اختیـارات لازم و کـافی مربـوط به حکومت و اداره اجتمـاع، برخـوردار باشـد. بنـابراین در این زمینه، فرقی بین پیـامبر(ص) و امـام(ع) و ولی فقیه نیست. آنچه فرق هست، در حوزه ولایت تکوینی و مقامات معنوی حقیقی و نیز در توسعه فراحکومتی ولایت اعتباری است. لذا می فرماید:

«برای امـام مقامـات معنوی هم هست که جـدا از وظیفه حکومت است و آن مقـام خلافـت کلی الهی است که گـاهی در لسـان ائمه(ع) از آن یاد شـده است، خلافتی است تکوینی که به موجب آن جمیع ذرات در برابر «ولی امر» خاضع انـد». همان، صـص ۴۲ – ۴۳.

ایشان در جای دیگر می فرماید:

«[ولایـت فقیه از امور اعتبـاری عقلایـی است و واقعیتی جز جعـل نـدارد و ... در این موارد معقول نیست که رسول اکرم(ص) و امام(ع)، با فقیه فرق داشته باشد».همان، ص ۴۱.

آنچه باعث شده است که برخی، فرقی بین حوزه اختیارات حکومتی پیامبر(ص) و فقیه تصور کنند، این است که اختیارات بیش از حـدی برای پیـامبر(ص) در امر حکومت تصور کرده انـد؛ در حـالی که واقعیت این نیست و اختیارات حکومتی آن حضـرت، چیزی فراتر از اختیـارات لازم برای رهبری و اداره سـالم جـامعه نمی باشـد. تفاوت آن با دیگر حکومت ها، ابتنای آن بر اساس احکام و هنجارهای دینی و مصالح اجتماعی است.

ولایـت مطلقه فقیه یعنی چه و فرق آن بـا ولایـت فقیه چیست؟ دیگر اینکه ولایت مطلقه فقیه چگونه توجیه می شود؟ و آیابه اسـتبداد و دیکتاتوری نمی انجامد؟

پرسش

ولایـت مطلقه فقیه یعنی چه و فرق آن بـا ولایـت فقیه چیست؟ دیگر اینکه ولایـت مطلقه فقیه چگـونه تـوجیه می شـود؟ و آیـابه استبداد

و دیکتاتوری نمی انجامد؟

پاسخ

«ولایت فقیه» تعبیر عامی است که به «مطلق» و «مقید» تقسیم پذیر است. بنابراین «ولایت مطلقه فقیه»، از نظر مفهومی یکی از اقسام «ولایت فقیه» شناخته می شود. البته معنایی که به طور معمول امروز، از کاربرد واژه «ولایت فقیه» استفاده می شود، همان «ولایت مطلقه فقیه» است و با آن تفاوتی ندارد. راز این مسأله، در توضیح معنای آن آشکار خواهد شد.

ولایت مطلقه فقیه در فقه شیعه به دو معنا استعمال می شود:

۱. ولایت فقیه، منحصر به ولایت بر قضا، محجورین و ... نیست؛ بلکه شامل زعامت و رهبری سیاسی و اجتماعی نیز می شود.

۲. اختیارات «ولی امر» در زمامداری منحصر به اجرای احکام اولیه و ثانویه نیست؛ به عبارت دیگر وظیفه او، رهبری جامعه به گونه ای است که مصالح جامعه، در پرتو هدایت های الهی، به خوبی تأمین شود و نیازمندی های متنوّع و تغییرپذیر جامعه، در شرایط مختلف تفویت نشود و جامعه از رشد و ترقی باز نماند.

از این رو اگر در شرایط ویژه ای، یکی از مصالح و نیازمندی های جامعه با یکی از احکام اولیه در تزاحم قرار گرفت؛ در چنین صورتی «ولی فقیه» باید بین آن دو مقایسه کند. پس اگر مسأله ای که با حکم اولی در «تزاحم» قرار گرفته، دارای مصلحتی برتر برای جامعه باشد؛ در این صورت ولی فقیه می تواند، آن حکم اولیه را موقتاً تعطیل کند و مصلحت برتر جامعه را بر آن مقدم بدارد.

به عنوان مثال در فقه اسلامی، تخریب مسجد حرام است. اکنون اگر به تخریب مسجدی جهت خیابان کشی حاجت افتاد، چه باید کرد؟ دیدگاه مخالف «ولایت مطلقه» بر آن است که صرف مصلحت اهم اجتماعی، مجوز تخریب مسجد نیست

و تا زمانی که کار به ضـرورت نرسد، نمی توان دست به این کار زد؛ لیکن بر اساس نظریه «ولایت مطلقه»، لازم نیست حکومت اسـلامی آن قدر صبر کند که برای جامعه، مشـکلات زیادی فراهم شود و کارد به استخوان برسد؛ آن گاه از سر ناچاری و برای خروج از بن بست و انفجار اجتماعی، مسـجد را تخریب کرد؛ بلکه در این صورت همیشه از قافله ی تمدن عقب خواهیم ماند و همواره در مشکلات دست و پا خواهیم زد و شارع مقدس، به چنین چیزی راضی نیست. از آنچه گذشت روشن می شود که:

اولاً ولایت مطلقه فقیه از قواعد رافع تزاحم است؛ یعنی، مطلق بودن ولایت گره گشا در تزاحم احکام و مصالح اجتماعی است و نشانه واقع نگری اسلام در برخورد با مقتضیات زمان است.

ثانیاً ولایت مطلقه خود، مقید به قیودی است نه اینکه از هر حیث مطلق باشد. این قیود عبارت از این است که:

یک. او باید مجری احکام الهی باشد و حق ندارد خود سرانه و دلخواهانه عمل کند؛ بلکه این فلسفه اصلی ولایت فقیه است.

دو. مصالح جامعه را باید رعایت کند.

سه. در زمانی می تواند حکم اولی شـرعی را موقتاً تعطیل کند که با یکی از مصالح اهم جامعه، در تزاحم باشد؛ نه با خواست و میل یا مصلحت شخصی و یا مصلحتی در رتبه فروتر از حکم اولی شرعی.

اکنون اگر واقع بینـانه بنگریم، درخواهیم یـافت که «ولاـیت مطلقه» - به معنـایی که گـذشت - یکی از مهم ترین راه حـل هایی است کـه اسـلام برای خروج از بـن بسـت هـا در عرصـه ی تزاحـم مصالـح اجتمـاعی پیش بینی کرده و بـدون آن حکـومت با مشکلات زیادی رو به رو خواهد شد.

استاد مطهری اینگونه اختیارات را اختیار دادن به جامعه اسلامی دانسته و آن را یکی از رموز جاودانگی اسلام به شمار می آورد. برای آگاهی بیشتر نگا: مطهری، مرتضی، ختم نبوت، ص ۶۴-۶۵؛ قم؛ صدرا، چاپ نهم، ۱۳۷۴. از طرف دیگر این مقدار از اختیارات در هر حکومتی وجود دارد؛ بلکه حاکمان دیگر کشورها از اختیاراتی بسیار بیشتر از اختیارات ولی فقیه بهره مند می باشند. برای آگاهی بیشتر ر.ک: جوان آراسته، حسین، مبانی حکومت دینی، صص ۳۵-۳۸.

از آنچه گذشت روشن می شود که «مطلقه بودن» به معنایی که ذکر شده، هیچ پیوندی با «دیکتاتوری و استبداد» ندارد. آنچه موجب توهم دیکتاتوری شده، تشابه لفظی «ولایت مطلقه» با «رژیمهای مطلقه» (Absolutisic) است که در آن حاکم مطلق العنان است. در حالی که مطلقه در معنای فوق، اساساً با آن متفاوت است. از این رو حضرت امام خمینی(قدس سره) فرمودند: «ولایت فقیه ضد دیکتاتوری است». صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۳۰۶.

حکم حکومتی آیا یک ناهنجاری برای دموکراسی نیست؟آیا این همان دیکتاتوری نیست.

پرسش

حکم حکومتی آیا یک ناهنجاری برای دموکراسی نیست؟آیا این همان دیکتاتوری نیست.

پاسخ

ارائه پاسخی مناسب به این سؤال نیازمند شناخت حکم حکومتی و شناخت معنا و مفهوم دموکراسی و بالاخره مقایسه نظام جمهوری اسلامی ایران با سایر کشورهای مدعی دموکراسی در این زمینه می باشد، از این رو به اختصار مطالبی را بیان می نماییم:

الف- حکم حکومتی و ویژگی های آن:

«احکام حکومتی» تصمیماتی است که ولی امر، در سایه قوانین شریعت و رعایت موافقت آن ها به حسب مصلحت وقت گرفته ، طبق آن ها مقرراتی وضع نموده ، به اجرا در می آورد، مقررات نام برده لازم الاجرا و مانند شریعت دارای اعتبار می باشند، با این تفاوت که قوانین آسمانی، ثابت و غیرقابل تغییر و مقررات وضعی، قابل تغییر و در ثبات و بقاء تابع مصلحتی می باشند که آن ها را به وجود آورده است و چون پیوسته، زندگی جامعه انسانی در تحول و رو به تکامل است، طبعا این مقررات تدریجا تغییر و تبدل پیدا کرده، جای خود را به بهتر از خود خواهند داد. بنابراین می توان مقررات اسلامی را بر دو قسم دانست: قسم نخست احکام آسمانی و قوانین شریعت که مواردی ثابت و احکامی غیر قابل تغییر می باشند و قسم دوم مقرراتی که از کرسی ولایت سرچشمه گرفته، به حسب مصلحت وقت وضع شده و اجرا می شود». (سیدمحمدحسین طباطبایی، بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، مقاله «ولایت و زعامت»، صص ۸۳_۸۵)در اندیشه سیاسی اسلام ولی فقیه دارای اختیارات تامی است که می تواند در تمام امور سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، قضایی و ... ، حکم حکومتی کند و

اطاعت از حکمش واجب است. بنابراین دایرهء اختیارات ولی فقیه در صدور حکم حکومتی گسترده و حتی آنچنان که حضرت امام (ره) می فرماید:

«حکومت، اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام فرعیه الهیه تقدم دارد» (صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۰) و «حکم حکومتی از احکام اولیه است» (همان، ج ۲۰، ص ۱۷۴) و «به عناوین ثانویه محدود نیست» (جهت مطالعه کامل ر.ك: دین و دولت در اندیشه اسلامی، محمد سروش، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۸، صص ۶۱۴_۶۷۰).

حکم حکومتی به پشتوانه مشروعیت اصل حکومت و ولایت و جایگاه ارزشی آن، همه احکام اولی و ثانوی و یا واقعی و ظاهری را در بر می گیرد. یعنی مجموعه احکامی که برای حفظ کیان اسلام و نظام سیاسی _ اجتماعی مسلمانان مفید و تاثیر گذار است می تواند به عنوان اولی یا ثانوی اش با تشخیص ولی فقیه در قالب احکام حکومتی جعل و صادر شود و اجرایش بر همگان واجب گردد. (ولایت فقیه، جوادی آملی، ص ۸۷–۸۸)

به عنوان نمونه، امام راحل(ره) می فرماید: «حاکم می تواند مسجد و یا منزلی که در مسیر خیابان است خراب کند... همچنین می تواند هر امری چه عبادی و یا غیرعبادی که جریان آن مخالف اسلام است از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند، حکومت می تواند از حج که از فرائض مهم الهی است در مواقعی که مخالف مصالح کشور اسلامی است موقتا جلوگیری کند». (صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۰_۱۷۱)

بنابراین حکم حکومتی اختیاری قانونمند و دارای ضوابط است که در موارد خاصی که اقتضا می نماید جهت حفظ و تأمین مصالح جامعه

به حاکم اسلامی سپرده شده است و به هیچ وجه تحت تأثیر انگیزه های شخصی و حزبی و امثال آن – که در حکومت های دیکتاتوری وجود دارد – نمی باشد.

ب – دموکراسی و ویژگی های آن:

از دموکراسی تعاریف بسیار متنوعی ارائه شده است ولی با این همه می توان در تعریف آن چنین گفت: «فرصت شهروندان کشور برای مشارکت آزادانه در تصمیم های سیاسی» (فرهنگ واژه ها، عبدالرسول بیات، مؤسسه اندیشه و فرهنگی دینی، ۱۳۸۱، ص ۲۷۲).

مهمترین مؤلفه های آن عبارتند از:

۱. اصل رضایت شهروندان در تبعیت از حکومت،

۲. اصل مشارکت شهروندان در تصمیم گیری ها،

۳. اصل برابری شهروندان در برابر قانون،

۴. حاکمیت قانون،

۵. وجود درجه ای از آزادی،

۶. حاکمیت مردم،

۷. سیستم نمایندگی...

از سوی دیگر دموکراسی دارای انواع و مدل های بیشماری است که هر کدام از نظام های مدعی دموکراسی و مردمسالاری به تناسب نظام ارزشی و فرهنگی جامعه خویش تنها می توانند با برخی از این گونه ها انطباق داشته باشند. به عنوان نمونه دموکراسی لیبرال با دموکراسی سوسیالیستی تضادهای اساسی دارد. با این همه کشورهایی که از چنین دموکراسی هایی برخوردارند خود را نظامی کاملا دموکرات می دانند.

به طور کلی اگر بخواهیم جمع بندی از انواع متعدد دموکراسی داشته باشیم می توان آنها را در دو دسته مشخص نمود:

یک – رویکردها و قرائت هایی که دموکراسی را تنها به مثابه یک «روش» برای توزیع قدرت سیاسی و ابزار و ساز و کاری صوری برای تصمیم گیری می دانند.

دو – مدل هایی که دموکراسی را نوعی هدف و «ارزش» می دانند. در این تفکر دموکراسی بر مبنای اصول و ارزش های

خاص استوار است و انتخاب و رأی اکثریت تنها مصلحت عمومی جامعه شمرده می شود.

در هر صورت دموکراسی، تعاریف، انواع و مدل های متعددی دارد و در بررسی و تطبیق یک موضوع با دموکراسی باید به این نکته مهم توجه داشت به عنوان نمونه حکومت دینی از اساس نمی توانـد با دموکراسـی لیبرال و مبانی ارزش های آن همخوانی داشته باشد.

ج – مقایسه نظام جمهوری اسلامی ایران در استفاده از حکم حکومتی با نظام های مدعی دموکراسی:

همـانگونه که از تعریف حکم حکومتی مشـخص شـد، حکم حکومتی سپردن نوعی اختیـار قانونی به حاکم اسـلامی است تا در تنگناهـای قـانونی براساس مقتضـیات زمان و مکان برای حفظ مصالـح جامعه اسـلامی، در چارچوب اصول کلی شـریعت اقـدام نمایـد. وجود چنین اختیـاری نه تنهـا با دموکراسـی – روشـی – و مردمسالاری منافاتی نـدارد بلکه کاملا براساس اصول و مؤلفه هـای آن می باشـد. به عنوان نمونه اختیـارات رهـبری در قـانون اساسـی از جمله صـدور حکم حکومتی، کاملاـ براسـاس مبـانی اعتقـادی و ارزشـی اسـلام که مورد قبول و رضـایت اکثریت جـامعه مـاست و با رأی مسـتقیم مردم به قانون اساسـی به ولی فقیه سپرده شده است و اقدامی کاملا قانونی است.

از سوی دیگر شبیه چنین اختیاراتی حتی بسیار فراتر از آنها و بعضا متضاد با شاخصه های دموکراسی به دور از معیارهای منطقی و عقلی، قابـل قبول به مسؤولین عـالی رتبه سـایر نظـام های سیاسـی دموکراتیک سپرده شـده است که در ادامه به برخی از آنان اشاره می شود:

۱. اختیارات عالی ترین مقام ایالات متحده آمریکا:

رئیس جمهور این کشور – به عنوان عالی ترین مقام این کشور – فرمانده کل

قوای زمینی، هوایی و دریـایی ایالاـت متحـده آمریکـا می باشـد و عفو مجرمان و تخفیف مجازات محرومان و بزهکاران، انعقاد عهدنامه با کشورهای خارجی با مشورت و موافقت مجلس سنا، را بر عهده دارد. رئیس جمهور این کشور «حق وتو»ی مصوبات مجالس قانون گذاری را دارد و... (قانون اساسی آمریکا، مواد ۱ و ۲).

۲. اختیارات عالی ترین مقام حکومتی در انگلستان:

عالی ترین مقام حکومتی در این کشور، پادشاه یا ملکه آن است. انعقاد معاهـدات و یا فسـخ قراردادهای بین المللی، فرمانـدهی نیروهای مسـلح، اداره امور خارجه و اجرای قوانین به نام او انجام می گیرد. عزل و نصب نخست وزیر و وزیران، انحلال پارلمان و یـا دعوت به تشـکیل آن و یـا تعطیـل پارلمان و انتصاب اعضاء مجلس لردها تعیین عالی ترین مقام قضایی، صـدور فرمان عفو و... از اختیارات پادشاه است.

توشـیح لوایـح یـا طرح هـای مصـوب پارلمـان انگلسـتان از اختیـارات پادشـاه این کشور است و او می توانـد از تأییـد و توشـیح مصوبات دو مجلس اجتناب ورزد.

پادشاه انگلسـتان در برابر هیچ یک از قوای سه گانه حاکم در انگلسـتان مسؤول و پاسخگو نمی باشد و انتصاب پادشاه موروثی است و عزل و برکنـاری او نیز در حقوق اساسـی انگلسـتان پیش بینی نشـده است و هیـچ مرجعی به عنوان ناظر، مرجع تشـخیص ناتوانی و عزل پادشاه از مقام سلطنت در این کشور نمی باشد (حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، مرتضی مرندی، انتشارات پارسایان، ۱۳۸۲، ص ۱۲۰).

۳. اختیارات عالی ترین مقام جمهوری فرانسه:

براسـاس قـانون اساسـی فرانسه، عـالی ترین مقـام ریـاست جمهوری این کشور است که ضـامن اسـتقلال ملی، تمامیت ارضـی و احترام به پیمان

نامه های جمعی و عهدنامه ها می باشد. تعیین نخست وزیر و پذیرش استعفای او، عزل و نصب وزیران با پیشنهاد نخست وزیر و با پذیرش رئیس جمهور است، توشیح مصوبات پارلمان فرانسه، انحلال مجلس ملی این کشور، انتصاب و عزل و نصب اشخاص در مشاغل کشوری و لشکری، سیاست خارجی، فرماندهی نیروهای مسلح و ریاست شوراهای عالی و کمیسیون های دفاع ملی بر عهده رئیس جمهور است (قانون اساسی فرانسه، مواد ۸، ۹، ۱۲ و ۱۳).

حق عفو خصوصی مجرمان، اعلان جنگ و صلح و انجام هر اقدامی که در شرایط مقتضی و بحرانی به عمل می آید مطابق با ماده ۱۷ و ۱۶ قانون اساسی بر عهده رئیس جمهوری این کشور است.

مهمتر از همه مصونیت رییس جمهور فرانسه در انجام وظایف خود و عدم مسؤولیت وی در برابر قوه قضائیه به جز در مورد اقدام به خیانت علیه کشور است.

نتیجه گیری:

اولا؛ همانگونه که مشاهده نمودید، صرف اعطای بعضی اختیارات خاص برای تصمیم گیری در شرایط حساس و ویژه به عالی ترین مقام رسمی هر نظامی به تنهایی نمی تواند با اصول و معیارهای دموکراسی و مردم سالاری منافات داشته باشد، زیرا علاوه بر منطقی بودن آن، امری متداول در سایر نظام های سیاسی دنیا است.

ثانیا؛ آنچه که منافات با اصول و معیارهای دموکراسی و مردم سالاری دارد، سپردن اختیارات ویژه به یک فرد و پیش بینی نکردن مکانیزم های کنترلی دقیق بر عملکردهای آن مسؤول می باشد.

توضیح آن که: مکانیزم های کنترلی به دو دسته «درونی» و «بیرونی» تقسیم می شوند. مکانیزم های کنترل درونی نظیر: تقوا، عدالت، علم و بینش صحیح سیاسی و

اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی، پرهیز از خودرأیی و جاه طلبی، احترام به رأی کارشناسان و متخصصان و... و تأکید بر وجود این شرایط در عالی ترین مقام کشور می باشد.

مکانیزم های کنترل بیرونی عبارتند از کلیه ساز و کارهای نظارتی بر آن مسؤول و پیش بینی چگونگی کنترل و عزل آن در صورت سوء استفاده از قدرت از قبیل تفکیک قوا، لزوم پاسخگویی در مقابل سایر نهادها، لزوم مشورت و... (فلسفه قدرت، سید عباس نبوی، تهران، سمت، ۱۳۷۹، صص ۴۴۱ - ۳۹۶).

اگر بخواهیم نگاهی مقایسه ای در این زمینه بین نظام جمهوری اسلامی ایران و نظام های آمریکا، انگلستان و فرانسه داشته باشیم مشخص می شود که شرایط رهبری در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نسبت به کشورهای نامبرده به مراتب دقیق تر و متناسب با مسؤولیت سنگین رهبری و مدیریت یک نظام سیاسی و اصول و معیارهای مردم سالاری است؛ تکیه و تصریح بر عدالت و علم و تقوا به همراه شروطی همچون بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری که در اصل ۱۰۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی پیش بینی شده است، در هیچ یک از قوانین اساسی کشورهای غربی مورد لحاظ قرار نگرفته است.

در این کشورها، هر فرد عامی صرف نظر از صلاحیت علمی، بینش سیاسی و قدرت مدیریت کافی می تواند تصدی ریاست جمهوری و رهبری سیاسی این کشورها را تنها مشروط به کسب اکثریت آراء به دست آورد.

از سوی دیگر هر چند ادعای کشورهای مدعی دموکراسی در کنترل قدرت، تأکید بر کنترل های بیرونی است ولی بررسی ساختار حقوقی این کشورها و

عملکرد سران آنها به خوبی حاکی از ناکارآمدی این مکانیزم های کنترل در سوء استفاده مسؤولین آنها و جلوگیری از تضییع معیارهای دموکراسی است: به عنوان نمونه در برخی کشورها مانند انگلستان هیچ مرجع ناظری بر اعمال ملکه وجود ندارد و در قانون اساسی آن هیچ مرجعی برای عزل و رسیدگی به تخلفات وی پیش بینی نشده است و پادشاه مادام العمر دارای قدرت می باشد. یا در فرانسه و آمریکا تنها رئیس جمهور این کشور به جرم خیانت و ارتشاء قابل محاکمه و عزل است و طبیعی است اثبات چنین موضوعی بسیار مشکل و عملا غیر ممکن است.

اما در قانون اساسی جمهوری اسلامی ما نه تنها رهبری مادام العمر نیست، بلکه در صورت اثبات ناتوانی در انجام وظایف رهبری سریعا برکنار می شود و از سوی دیگر براساس مفاد اصل ۱۱۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی موارد متعددی به صورت قانونی برای عزل رهبری توسط مجلس خبرگان پیش بینی شده است و تنها به خیانت و ارتشاء بسنده نشده است.

ثالثا؛ مردم سالاری حقیقی تنها در نظامی ممکن است که به مردم و جایگاه آنان باور داشته باشد و تنها هدف خود را از پذیرفتن قدرت، خدمت به مردم بداند و بتواند با تکیه بر مبانی صحیح هستی شناختی و معرفتی، نیازهای اساسی و واقعی افراد جامعه را تشخیص و در راستای تأمین سعادت مادی و معنوی مردم گام بردارد نه این که کسب قدرت و تأمین منافع خود و حزب خود را هدف اصلی قرار داده و در این راه از تحمیق مردم گرفته تا ارتکاب جنایت و نسل کشی در سایر کشورها، فروگذاری نکرده

و جامعه خویش را از شناخت واقعیات خود و جهان، محروم نماید و نهایتا به سوی تباهی و فساد سوق دهد (عصر امام خمینی، میر احمد رضا حاجتی، نشر بوستان کتاب).

آنگونه که هم اکنون در کشورهای مدعی دموکراسی شاهد می باشیم که در واقع منادیان دیکتاتوری و استبداد جدیدند.

از نصوص دینی و سیره برمی آید که کارکرد شورا صرفاً ارائه نقش مشورتی به رهبر و یا کارگزاران حکومت است و خود نمی تواند نهادی تصــمیم گیرنده باشد و مصوبات آن نقش الزامی و رســمی پیدا کند؛ بنابراین کارکرد آن با نهادهای شورایی مانند مجلس و یا شوراهای محلی و... که ا

پرسش

از نصوص دینی و سیره برمی آید که کارکرد شورا صرفاً ارائه نقش مشورتی به رهبر و یا کارگزاران حکومت است و خود نمی تواند نهادی تصمیم گیرنده باشد و مصوبات آن نقش الزامی و رسمی پیدا کند؛ بنابراین کارکرد آن با نهادهای شورایی مانند مجلس و یا شوراهای محلی و... که امروزه در جهان معمول است، تفاوت دارد. از این رو نمی توان از طریق نصوص دینی وجود چنین نهادهایی را توجیه کرد؟

پاسخ

کارکرد نهاد شورا در اسلام، منحصر به ارائه نقش مشورتی نیست. در رابطه با این مطلب ادله متعددی وجود دارد. اکنون بدون ورود به مباحث فنی و تخصصی، به برخی از آنها اشاره می شود:

۱. لسان برخی از آیات قرآن –مانند: (وَ أَمْرُهُمْ شُورى بَيْنَهُمْ) از این جهت اطلاق دارد و کارکرد شورا را منحصر به ارائه نقش مشورتی نمی سازد.

۲. در مواردی پیامبر اکرم(ص) دستور داده اند که رأی شورا، باید ملاک عمل قرار گیرد. روزی امیرمؤمنان(ع) از آن حضرت پرسید: «ای پیامبر! اگر مسأله ای پدید آمد که در رابطه با آن آیه ای از قرآن و یا سیره و سنتی از جانب شما وجود نداشته باشد. چه کنیم؟» حضرت فرمود: «آن را با مشورت مؤمنان انجام دهید». سپس آن حضرت اضافه فرمود: «مشورت را به امور خاص محدود نسازید»؛«یا رسول الله ارأیت اذا نزل بنا امر لیس فیه کتاب و لا سنه منک، ما نعمل به؟ فقال(ص): «اجعلوه شوری بین المؤمنین و لاتقصرونه بامرخاصه» (تفسیر فرات ابن ابراهیم کوفی، ص ۶۱۵، محمد هادی معرفت، ولایت فقیه، ص ۱۰۱). یعنی، اساساً در امور مختلف از مشورت مدد جویید و آن را ملاک عمل قرار دهید.

۳. در موارد بسیاری،

پیروی از رأی اکثریت مورد تأکید قرار گرفته و از مخالفت و سرپیچی با ارباب رأی و بصیرت نهی شده است. از جمله اینکه پیامبر اکرم(ص) فرمود: «دوراندیشی آن است که با صاحبنظران مشورت کنی و امرشان را فرمان بری، پس هرگاه خردمند خیرخواه چیزی گفت آن را بپذیر، و مباد که بر خلاف آن ها عمل کنی که در آن هلاک و نابودی است».«العزم، ان تستشیر ذاالرأی و تطیع امره، و قال: اذا اشار علیک العاقل الناصح فاقبل، و ایاک و الخلاف علیهم، فان فیه الهلاک» (بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۰۵).

بنابراین نهاد شورا در نظام اسلامی، دارای کارکردهای متفاوت و اشکال گوناگونی است. برخی صرفاً ارائه دهنده نقش مشورتی است؛ بدون آنکه برای مشورت گیرنده الزام آور باشد و برخی دارای نقش الزام آور و مؤثر قطعی در تصمیم گیری ها و برنامه ریزی ها است.

فاشیسم یعنی چه؟ آیا حکومت ولایت فقیه به آنجا کشیده می شود؟

پرسش

فاشیسم یعنی چه؟ آیا حکومت ولایت فقیه به آنجا کشیده می شود؟

پاسخ

فاشیسم «Fascism» نام نهضت یا حرکتی است که نخستین بار به وسیله موسولینی، دیکتاتور ایتالیا، در سال های ۱۹۲۲ تا ۱۹۴۳ در آن کشور به وجود آمد و جریان های مشابهی (مانند نازیسم در آلمان و فالانژیسم در اسپانیا) به دنبال آن در همین خط سیر فکری شکل گرفت. فاشیسم از کلمه «Fasces» گرفته شده و آن علامتی است به شکل تبر که بر روی پرچم های فرمانروایان قدیم رومی نقش می بست و نماد قدرت آنها بود. فاشیسم پیش از اینکه یک فلسفه یا ایدئولوژی سیاسی باشد؛ یک روش حکومت است که بر سه اصل «حکومت فردی قدرت»، «حاکمیت دولت» و «ناسیونالیسم افراطی» استوار است. در حکومت های فاشیستی، فردی که در رأس حکومت قرار می گیرد، ما فوق قانون است. در این حکومت ها سازمان دولت، با تکیه بر قدرت نظامی و گروه های فشار سیاسی و وسایل تبلیغاتی -که در اختیار دولت است آزادی های فردی را محدود می سازد و هرگونه حرکت مخالفی را سرکوب می کند.ر.ک: طلوعی، محمود، فرهنگ جامع سیاسی، ص ۶۲۵؛ آشوری، داریوش، دانشنامه سیاسی، ص ۲۳۴. ویژگی های فاشیسم عبارت است از:

۱. عدم اعتماد به عقل؛

۲. انکار اصل اساسی مساوات بشری؛

۳. نظام رفتاری مبتنی بر دروغ و خشونت؛

۴. سیستم تک حزبی و حکومت عده ای نخبه و قدرت نامحدود؛

۵. نژادپرستی و ناسیونالیسم افراطی؛

۶. ضدیت با حقوق و نظام بین المللی؛

۷. تقدیس رهبر تا حد ممکن؛

۸. مخالفت با دموکراسی، لیبرالیسم و سوسیالیسم؛

۹. اعتقاد شدید به قهرمان پرستی (هیروئیسم) و رزم جویی (میلیتاریسم).ر.ک: قاضی زاده، کاظم، اندیشه های فقهی سیاسی امام خمینی، ص ۱۴۵.

در مقایسه حاکمیت اسلامی با فاشیسم، شاید از این جهت

که فاشیسم هم قائل به تقدس رهبری و مردمی بودن رهبر است، شباهتی به نظر آید. اما آنچه شالوده فاشیسم بوده و در ویژگی های فوق تبلور یافته است، هرگز در نظام اسلامی راه ندارد؛ چرا که مبنای تقدس به تنهایی مشابهت را نمی رساند. به علاوه ولی فقیه همیشه در چارچوب قوانین و مقررات اسلامی و مصلحت جامعه اسلامی، عمل می کند و هیچ گونه نظرات شخصی ناشی از جاه طلبی، احساس غرور و قدرت و... در او راه ندارد.

در حکومت اسلامی، یکی از منابع استنباط احکام اسلامی «عقل» است. از طرف دیگر همه مردم، حتی ولی فقیه، به صورت مساوی در برابر قانون مسؤول اند و هیچ قوم و ملتی بر سایر اقوام، امتیاز و برتری ندارد و تنها ملاک امتیاز «تقوا» است. اخلاق و رعایت اصول انسانی و ارزش های الهی، جایگاه ویژه ای در برخورد با سایر ملت ها و حتی طبیعت دارد. بنا بر توضیحات داده شده مشخص می شود که اطلاق اصطلاح «فاشیسم» به حکومت دینی، نوعی شارلاتانیسم تبلیغاتی دشمنان نظام اسلامی در جهت مشوه جلوه دادن چهره حکومت دینی است. این امر به نوبه خود نشان دهنده شکست آنان در مقابله تئوریکی، و اندیشه ای و شکست در صحنه های عملی است.

لطفا مفهوم ولایت مطلقه فقیه را از منظر قانون اساسی و امام(ره) توضیح دهید؟

پرسش

لطفا مفهوم ولایت مطلقه فقیه را از منظر قانون اساسی و امام(ره) توضیح دهید؟

پاسخ

تبیین و تحلیل «ولایت مطلقه فقیه» از منظر امام خمینی(ره) و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به دو شیوه ممکن است:

۱. رجوع به منابع و متون اسلامی و آرای حضرت امام(ره) و دیگر فقیهان و اندیشمندان اسلامی؛

۲. مراجعه به مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی برای فهم مقصود قانون گذاران از این عبارت.

در این رابطه ابتدا به بازخوانی معنای این اصطلاح از منظر حضرت امام(ره) با تکیه بر متون اسلامی می پردازیم. سپس ضمن مراجعه مختصر به مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، تلاش می کنیم تا مقصود قانون گذاران از این اصطلاح را بیابیم.

یک. ولایت فقیه در متون اسلامی

نظریه حضرت امام(ره) درباره حوزه اختیارات ولی فقیه –که مورد قبول اکثریت فقهای شیعه می باشد این است که فقیه همه اختیارات لازم حکومتی امام معصوم(ع) را دارد و هر نوع ولایتی که در حوزه رهبری جامعه برای امام ثابت شده، برای فقیه نیز ثابت است؛ به جز آنچه که به دلیل خاص از مختصات امام معصوم(ع) شمرده شده است (از قبیل پاره ای از اختیاراتی که پیامبر(ص) در حوزه مسائل خصوصی افراد داشته اند).

از اختیارات حکومتی یاد شده، به «ولایت مطلقه» تعبیر می شود که به اختصار به توضیح آن می پردازیم:

کلمه «مطلق» یـا «مطلقه» در لغت به معنـای آزادی، رهـایی و ارسـال در برابر «مشـروط» (Conditional) و یـا در برابر «نسبی» (Relative) است.

کاربرد این واژه در علوم اعتباری از نظر دایره «وسعت اطلاق» بسیار متفاوت است. به عبارت دیگر هر کجا که این واژه به کار می رود، باید به دقت در نظر داشت که مراد از آن اطلاق در

برابر کـدامین قیـد است؛ مثلاً «مطلقه»(Absolutist) در نظـام هـای سیاسـی غالباً به رژیم های فاقـد قانون اساسـی یا نامقیـد به قانون، گفته می شود؛ ولی در نظام «ولایت فقیه» معانی دیگری دارد:

۱. یکی از معانی «ولایت مطلقه فقیه» این است که حوزه اختیارات فقیه محدود و مقید به عرصه خاصی مانند امر قضاوت و امور حسبه نیست؛ بلکه شامل همه امور اجتماعی می شود و در واقع رهبری سیاسی و اجتماعی را در بر می گیرد. در این معنا «ولایت مطلقه» همـان معنایی را دارد که امروزه از «ولایت فقیه» فهمیـده می شود و افزوده شـدن کلمه «مطلقه» چیزی بر آن نمی افزایـد؛ بلکه صرفاً نقش توضیحی و تأکیدی دارد.

۲. معنـای دیگر، آن است که اگر «مصالـح اهم اجتمـاعی» مسـلمانان، بـا یکی از احکام اولیه شـرعی –که از نظر اهمیت در رتبه پایین تری قرار دارد در تزاحم قرار گیرد، ولی فقیه –که موظف به حفظ مصالح عالی جامعه اسلامی است با جهت حفظ مصالح اهمّ آن، می توانـد؛ بلکه بایـد به طور موقّت آن حکم شـرعی اولی را تعطیل کنـد و مصالـح اهم جامعه را بر آن مقدم بدارد. به عنوان مثال در فقه اسـلامی، تخریب مسجد حرام است؛ اکنون اگر به تخریب مسجدی جهت خیابان کشی حاجت افتاد، چه باید کرد؟ دیدگاه مخالف ولایت مطلقه بر آن است که صـرف مصـلحت اهمّ اجتماعی، مجوّز تخریب مسـجد و امثال آن نیست و تا زمـانی که کار به ضـرورت نرسـد، نمی توان به آن دست زد؛ لیکن براساس نظریه «ولایت مطلقه» لازم نیست حکومت اسـلامی آن قدر صبر کند که برای جامعه، مشکلات زیادی فراهم شود و کارد به استخوان برسد تا آن گاه از سر

ناچاری و برای خروج از بن بست و انفجار اجتماعی، مسجد را تخریب کند. در غیر این صورت همیشه از قافله تمدن عقب خواهیم ماند و در مشکلات دست و پا خواهیم زد و شارع مقدس به چنین چیزی راضی نیست. براساس این معنا روشن می شود که:

ولایت مطلقه فقیه از قواعد رافع تزاحم است؛ یعنی، مطلق بودن ولایت، گره گشا در تزاحم احکام اولیه و مصالح اهمّ اجتماعی موقت است.

از طرفی ولایت مطلقه خود مقید به قیودی است؛ نه اینکه از هر حیث مطلق باشد. قیودی که در اعمال ولایت مطلقه وجود دارد، عبارت است از:

مصلحتِ اهم بودن و اجتماعی بودن. به عبارت دیگر ولی فقیه نمی تواند:

۱. دل خواهانه و بدون رعایت مصالح جامعه اقدامی کند.

۲. مصلحت مورد نظر در اینجا مصالح امت است؛ نه مصلحت شخص ولی فقیه.

۳. تنها مصالحی را می تواند بر احکام نخستین مقدم بدارد که از نظر اهمیت دارای رتبه بالاتری بوده و شارع مقدس راضی به ترک آنها نباشد.

دو. ولایت فقیه در قانون اساسی

نگاهی به مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، این نکته را آشکار می سازد که منظور از «ولایت مطلقه فقیه» در قانون اساسی، درست همان معنایی است که حضرت امام(ره) و فقهای شیعه، با استناد به منابع و متون اسلامی و ادله عقلی و نقلی بیان کرده اند؛ نه به معنای «مطلقه» در اصطلاح علوم سیاسی. در اینجا به عنوان نمونه به گفته های تعدادی از اعضای شورای بازنگری قانون اساسی اکتفا می شود.

۱. آیت الله خامنه ای: «من به یاد همه دوستانی که در جریان های اجرایی کشور بودند، می آورم که آن چیزی که گره های کور این نظام را گشوده همین «ولایت مطلقه امر» بوده و

نه چیز دیگر... اگر مسأله ولایت مطلقه امر -که مبنا و قاعده این نظام است ذره ای خدشه دار شود؛ ما باز گره کور خواهیم داشت... آنجایی که این سیستم با ضرورت ها برخورد می کند و کارآیی ندارد، آن وقت ولایت مطلقه از بالا سر وارد می شود [و] گره را باز می کند».مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۳، ص ۱۶۳۷ و ۱۳۶۸.

۲. آیت الله مشکینی: «ما معتقدیم که بلا اشکال، فقیه ولایت مطلقه دارد. ما می گوییم در قانون تان یک عبارتی را بیاورید که بر این معنا اشاره بشود...».همان، ص ۱۶۳۴ و ۱۶۳۵.

۳. یکی دیگر از خبرگان: «... دایره ولایت فقیه عین همان محدوده اختیاراتی است که پیامبر(ص) و ائمه معصومین داشتند...».همان، ص ۱۳۱۰.

بدین ترتیب قانون گذار، دقیقاً با عنایت به همان معنای ولایت مطلقه فقیه -که برگرفته از متون اسلامی است به قصد تفهیم اختیارات وسیع تر مقام رهبری نسبت به موارد مذکور در اصل ۱۱۰ اقدام به ذکر این عبارت (ولایت مطلقه فقیه) در اصل ۵۷ نموده است. آیت الله مشکینی در یکی از جلسات شورای بازنگری قانون اساسی اعلام کرد: «پیشنهاد می کنم یک چیز دیگری در اینجا (اصل ۱۱۰) باید اضافه بشود و آن این است که همه وظایف فقیه واجد شرایط را اینجا شما استقصا نکرده اید...».همان، ج ۲، ص ۶۸۹ و ۶۹۰.

در نتیجه «ولی فقیه» به عنوان عالی ترین مقام حکومتی، ضمن آنکه در برابر قانون با آحاد ملت یکسان است و دارای هیچ گونه امتیاز شخصی و برتری ذاتی نیست؛ در عین حال دارای اختیارات فرا دستوری است. احکام فرادستوری، قواعد و مقرراتی است که حاکم بر سایر اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر

است؛ مثل برتری احکام شریعت مقدس اسلام بر سایر قوانین و مقررات. همچنین ولی فقیه در مسائلی که حل آنها از طرق قانون مصوب ممکن نباشد و راه حلی در قانون برای آن پیش بینی نشده باشد، با استفاده از «ولایت مطلقه خود» به حل آنها می پردازد.برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک:

الف. قاضی زاده، کاظم، اندیشه های فقهی سیاسی امام خمینی(ره)، ص ۱۹۰.

ب. ابراهیم زاده آملی، نبی الله، حاکمیت دینی، ص ۱۵۳.

پ. کعبی، عباس، تبیین مفهوم ولایت مطلقه فقیه.

ت. امام خمینی و حکومت اسلامی (مجموعه آثار)، ج ۵؛ محمد جواد ارسطا، حدود اختیارات ولی فقیه، ص ۵۵.

ث. هاشمی، سیدمحمد، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، ص ۵۶.

ج. مرندی، مرتضی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول، ۱۳۸۲.

آیا لازم است اهل سنت از ولی فقیه در همه امور تبعیت کنند؟

پرسش

آیا لازم است اهل سنت از ولی فقیه در همه امور تبعیت کنند؟

پاسخ

یکم. به طور مسلم در احکام فردی – فقهی، کسی آنان را ملزم به پیروی از ولی فقیه نمی داند؛ بلکه الزام در ناحیه مسائل اجتماعی و حکومتی است. این امری اجتناب ناپذیر است؛ زیرا در هر جامعه ای، وحدت رویه لازم است و بدون آن آنارشیسم و هرج و مرج پدید می آید. ازاین رو نه تنها اهل تسنن؛ بلکه غیر مسلمانان نیز در حکومت اسلامی، باید قوانین و هنجارهای اجتماعی اسلام را بپذیرند؛ مگر دایره خاصی از امور که قابل استثنا است.

دوّم. فقهای برجسته اهل تسنن، پیروی از علمای شیعه و تقلید از آنان در احکام را جایز می دانند؛ به عنوان نمونه می توان به فتوای شیخ محمود شلتوت (رئیس جامع الازهر مصر) توجه کرد که در آن به حقانیت تشیع اعتراف شده و اطاعت در مسائل دینی از مذهب شیعه، برای همه فرقه ها مسلمین جایز دانسته شده است.برای آگاهی بیشتر ر.ک: شلتوت، علامه محمود، سیری در تعالیم اسلام، ترجمه دکتر سیدخلیل خلیلیان.

سوّم. همه فقهای اهل تسنن، اطاعت از حاکم مسلمان را واجب می دانند؛ بویژه اگر او فقیه عادل و با تقوا باشد.برای آگاهی

بیشتر ر.ك: صفی زاده، دکتر فاروق، ولایت فقیه از دیدگاه اهل سنت.

چرا ولی فقیه با اینکه به وسیله خبرگان منتخب مردم ایران انتخاب شده است، بر تمام شیعیان جهان ولایت دارد؟

پرسش

چرا ولی فقیه با اینکه به وسیله خبرگان منتخب مردم ایران انتخاب شده است، بر تمام شیعیان جهان ولایت دارد؟

پاسخ

مسأله ولایت فقیه از دو دیدگاه، قابل بررسی است و هر یک نتایج ویژه ای دارد که هرچند با یکدیگر متنافی نیست؛ ولی تفاوت چشمگیری با هم دارد:

یک. از منظر قانون اساسی

با توجه به اینکه قانون اساسی هر کشوری، در قلمرو همان کشور اعتبار دارد؛ از این رو حاکمیتش را –چه درباره ولایت فقیه یا غیر آن تنها در گستره کشور مربوطه، می تواند سایه گستر سازد و نسبت به ماورای آن، قدرت نفی و اثبات چیزی را ندارد.

دو. از نقطه نظر مذهبی

بر این اساس ولایت فقیه گستره فراخ تری می یابد؛ یعنی، پیروان آیین واحد در سرزمین های مختلف، می توانند نظام و رهبری واحدی را برگزینند و یا دین می تواند سیستم و رهبر واحدی را برای آنان، با معیارهای خاصی تعیین کند. در نگرش اسلامی، مسلمانان امت واحد و دارای سرزمین و مرز فرهنگی ایدئولوژیکی مشترک، سرنوشت مشترک وحتی دشمنان مشترک می باشند. این مسأله ایجاب می کند که دارای رهبری واحد نیز باشند که بتوانند تمام امت را به طور یک پارچه و هماهنگ، به سمت اهداف مورد نظر به حرکت درآورد.

بنابراین خاستگاه ولایت بر جهان شیعه و جهان اسلام، آرای چند میلیون ایرانی نیست؛ بلکه مبانی دینی است. بلی نقش این آرا آن است که در بزرگ ترین کانون تشیع در جهان، شاخص ترین فرد شناسایی و ولایت او فعلیت می یابد و از این طریق امت اسلام می توانند «ولی واجب الاطاعه» خود را نیز بشناسند و بر اساس رهنمودهای او، خط سیر سیاسی و اجتماعی خویش را تنظیم کنند.

اختیارات ولی فقیه با اینکه ارتباط با وحی ندارد، چگونه قابل توضیح است؟

پرسش

اختیارات ولی فقیه با اینکه ارتباط با وحی ندارد، چگونه قابل توضیح است؟

پاسخ

برای روشن شدن این موضوع، لازم است به صورت مختصر، این نکته بررسی شود که اصولاً هدف از ارتباط با وحی و عالم غیب چیست و این ارتباط چه کار ویژه مهمی را بر عهده دارد؟ در پاسخ می توان به دو هدف عمده اشاره کرد:

یکم. پیامبر(ص) از طریق وحی و ارتباط با ماورای طبیعت، بر حقایق و معارف دینی واقف می شود. و بدون آنکه در این دریافت دچار خطا و یا تردیدی شود، راه صحیح زندگی و اصول و قوانین الهی را در ابعاد مختلف زندگی انسانی به کار بسته و با ابلاغ و اجرای آنها موجبات هدایت و رستگاری جامعه بشری را به وجود می آورد.

دوّم. پیامبر(ص) از طریق وحی، دارای ولایت و مشروعیت الهی و سیاسی در هدایت و رهبری جامعه برای خود و جانشینان خود است. آیات زیر بر این مسأله دلالت دارند:

الف. (النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ) .احزاب (۳۳)، آیه ۶.

ب. (یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...) .مائده (۵)، آیه ۶۷.

پ. (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...) .نساء (۴)، آیه ۵۹.

با انقطاع وحی نیز هیچ گونه خللی در اصل این مسأله وارد نمی شود؛ زیرا ارتباط با غیب، اعم از ارتباط بی واسطه و یا با واسطه است. در زمان حاضر نیز فقیه جامع شرایط –با توجه به ادله متعدد نقلی و عقلی به صورت عام منصوب از سوی امامان معصوم(ع) و پیامبر اکرم(ص) می باشد؛ هر چند خود مستقیماً با وحی ارتباط ندارد (همان طور که امامان معصوم(ع) نیز با وحی

ارتباط نداشتند)؛ ولی جایگاه شرعی و شخصیت حقوقی او، منصوب و مرتبط با وحی الهی است.

ولایت فقیه در نظام اسلامی ایران چه نوع ولایتی است ؟آیا مطلق است یا یر مطلق ؟چرا؟ لطفا پاسخ سئوال را با منطق ،برهان واستدلال کای ارائه نمایید.

پرسش

ولایت فقیه در نظام اسلامی ایران چه نوع ولایتی است ؟آیا مطلق است یا یر مطلق ؟چرا؟ لطفا پاسخ سئوال را با منطق ،برهان واستدلال کای ارائه نمایید.

پاسخ

درباره ولایت فقیه دو گونه بحث وجود دارد که هر یک در جای خود و با روش خاص آن باید مورد بحث قرارگیرد:

۱- بحث نظری درباره ولایت فقیه و ادله اثبات آن و حدود اختیارات از نظر فقه.

۲- بحث پیرامون واقعیت سیاسی موجود و محدوده آن در قانون اساسی و جنبه های حقوقی آن. مورد اول، بحثیبسیار دامنه دار از نظر فقهی و مستندات آن است که از دیرباز مورد بحث و بررسی فقها بوده و هر یک با دیدگاه هایخاص خود آرایی را در این زمینه ابراز نموده اند. برخی فقیه را دارای ولایت محدود (امور حسبه) دانسته و برخی نیزاختیارات او را بیش از امور حسبه دانسته و به اصطلاح ولایت او را (مطلق) می دانند. البته این مطلق به معنای مطلق العنان بودن و قدرت بی اندازه نیست. متأسفانه این خطایی است که برخی آن را مرتکب شده و برداشت های نادرستیاز آن می کنند. فقیهی که دارای ولایت است، ده ها معیار و قاعده و ضابطه بر او حاکم است؛ چرا که حافظ شریعت ودین است و دین و شریعت اقتضائات ویژه ای دارند که فقیه را در محدوده خود نگاه می دارند. از سوی دیگر شرط اولیو ضروری برای تصدی ولایت، «عدالت» است؛ چرا که با خروج از مرز عدالت، فقیه صلاحیت ولایت را از دست می دهد. در هر صورت بحث فقهی در این زمینه، بحثی دامنه دار است که باید در جای خود به آن پرداخت. مورد دوم؛بحث قانونی درباره ولایت است. در کشور

ما پس از انقلاب اسلامی و به برکت آن، قانون اساسی تدوین گردید که ازاصول مهم آن اصل ولایت است. این قانون اساسی مورد پذیرش مردم قرار گرفت و مردم به آن راءی دادند. از نظرحقوقی و قانونی، فقیه در چارچوب قانون اساسی و اختیاراتی که در آن به ولی فقیه داده شده، اعمال ولایت می کند ومحدوده کار او باید در چارچوب قانون اساسی باشد. ولی این بدان معنا نیست که بحث نظری پیرامون ولایت فقیه صورت نگیرد و یا اگر کسی از نظر علمی به نتیجه ای غیر از آنچه که در قانون اساسی وجود دارد، رسید نظرش محکومباشد. آن نظر در جای خود و به عنوان بحثی علمی محترم است؛ گرچه همه باید در حال حاضر به مفاد قانون اساسیگردن نهند و آن را اجرا کنند. البته وارد شدن به بحث نظری ولایت فقیه باید با ابزارهای خاص آن صورت پذیرد وگرنه موجب سردرگمی خواهد شد.

نکته دیگر در این مورد آن که نصب فقها به عنوان ولیّ از جانب امام زمان(عج) نصبی عام است که فعلیت یافتن آن در حال حاضر به تشخیص خبرگان است، اما این که هرگونه که خبرگان انتخاب نماید عینا مورد نظر امام زمان(عج)می باشد (نصب خاص) ادعایی بی اساس است. ولی اگر ادعا شود که انتخاب یک تشخیص بر طبق معیارهایی استکه حضرت ارائه کرده اند (نیابت عامّه) سخنی متین است.

کلمه «مطلق» یا «مطلقه» در لغت به معنای آزادی، رهایی و ارسال است؛ لیکن موارد استعمال آن متفاوت است. به عبارت دیگر گاهی «مطلق»(Absolute) در برابر «نسبی»(Relative) به کار می رود و گاهی در برابر«مشروط»(Conditioned). استعمال نخست صرفا در علوم حقیقی است، ولی

استعمال دوم هم در علوم حقیقی و هم در علوم اعتباری(مانند علوم سیاسی) جریان دارد. از طرف دیگر کاربرد این واژه در علوم اعتباری نیز از نظر دایره ووسعت اطلاق، بسیار متفاوت است. به عبارت دیگر هر کجا که این واژه به کار می رود، باید به دقت در نظر داشت که مراد از آن اطلاق در برابر کدامین قید می باشد؛ مثلاً «مطلقه»(Absolutist) در نظام های سیاسی غالبا به رژیم های فاقدقانون اساسی(Constitution) اطلاق می شود؛ ولی در نظام ولایت فقیه به گونه دیگری استعمال می شود. مقصود از«ولایت مطلقه فقیه» این است که اگر «مصالح اهم اجتماعی» مسلمانان با یکی از احکام اولیه شرعی - که از نظراهمیت در رتبه پایین تری قرار دارد - در تزاحم قرار گیرد، ولی فقیه که موظف به حفظ مصالح عالیه جامعه اسلامیاست. به خاطر حفظ مصالح اهم جامعه اسلامی می تواند، بلکه باید موقتا آن حکم شرعی اولی را تعطیل کند و مصالح جامعه را بر آن مقدم بدارد؛ از آنچه گذشت روشن می شود که:

اولاً؛ ولایت مطلقه فقیه از قواعد رافع تزاحم است؛ یعنی، مطلق بودن ولایت گره گشا در تزاحم احکام اولیه و مصالح اجتماعی است.

ثانیا؛ ولایت مطلقه خود، مقید به قیودی است، نه این که از هر حیث مطلق باشد.

قیودی که در اعمال ولایت مطلقه وجود دارد عبارت است از: ۱- مصلحت، ۲- اهم بودن، ۳- اجتماعی بودن. به عبارت دیگر، ولی فقیه نمی تواند:

۱- به طور دل خواهی و بدون رعایت مصالح جامعه اقدامی کند.

۲- مصلحت مورد نظر در اینجا مصالح امت است، نه شخص ولی فقیه.

۳- تنها مصالحی را می تواند بر احکام نخستین مقدم بدارد که از نظر اهمیت دارای رتبه بالاتری بوده

و شارع مقدس راضی به ترک آنهانباشد.

۱- ولایت فقیه به معنای سرپرستی جامعه توسط فقیه است. ماهیت «ولایت» در ولایت فقیه با حاکمیت حقوقی وسیاسی در دیگر نظام های حکومتی مشابه است و تنها در دو ناحیه با آن متفاوت است که در بند ۲ به آن اشارهشود.

مراد از «فقیه» کسی است که از حیث آگاهی از اسلام، عدالت، شجاعت و مدیریت شایسته ترین فرد جامعهاسلامی است و از او به فقیه جامع الشرایط تعبیر می شود.

۲- تفاوت «ولایت» در ولایت فقیه با حاکمیت حقوقی و سیاسی در دیگر نظام های حکومتی در دو ناحیهاست:

الف) مشروعیت ولایت فقیه از ناحیه خداوند است، گرچه مردم نیز در انتخاب مصداق ولی فقیه دخالت دارند ولی مشروعیت در دیگر نظام هایحکومتی ناشی از رأی مردم یا قدرت نظامی یا وراثت و امثال آن است.

ب) از آنجا که شخصیت حقیقی ولی فقیه (یعنی خود او) نیز به عنوان یک فرد تحت ولایت شخصیت حقوقی ولی فقیه است، در واقع ولایت اوولایت «فقه» است پس تمام قوانین حکومت در ولایت فقیه قوانین اسلام است و حتی قوانین موقعیتی و موقت نیز براساس ضوابط اسلامیتدوین می شود. برخلاف نظام حقوقی دیگر حکومت ها که منبع حقوقی آن الزام. قوانین الهی نیست.

۳- اصطلاح «مطلقه» در ولایت مطلقه فقیه به این معنا نیست که ولایت فقیه محدود و مقید نیست. بلکه در یکتعریف به معنای مقید نبودن به او قیدی است که برخی در ولایت فقیه مطرح کرده اند:

۱- افراد تحت ولایت، که آن را محدود به قاصران (مجنون و یتیم بی سرپرست) کرده اند.

۲- محدوده اختیارات فقیه که محدود به امور حسبه دانسته اند؛ یعنی، اموری که شارع به هیچ وجه راضی به ترک آن نیست.

ولایت مطلقه فقیه؛ به معنای دوم این است

که، ولایت او محدود به این دو قید نیست، بلکه ولایت او بر یکایکافراد جامعه، از مسلمان و غیرمسلمان، مجتهد و عامی، مقلد خودش و دیگر مجتهدان و بلکه بر خودش ثابت است واز ناحیه دوم در هر امری که از شؤون اجتماعی باشد ولایت دارد و باید براساس موازین اسلامی در آن حکمکند.

بنابراین ولایت مطلقه فقیه بدین معنا نیست که او می تواند بدون ضابطه و به دلخواه حکم کند و در اعمال حکومتهیچ قیدی ندارد زیرا چنین اعمال حکومتی براساس هوای حاکم خواهد بود نه از ناحیه خداوند. در اسلام ضوابطیبرای اعمال ولایت فقیه وجود دارد که از آن به «مصالح» و «تزاحم» تعبیر می شود.

برای آگاهی بیشتر تصویر بخشی از کتاب ولایت و دیانت، مهدی هادوی تهرانی (صفحه ۱۲۶ – ۱۱۷)،

برای مطالعه کتب زیر توصیه می شود:

ولایت فقیه و جهاد اکبر امام خمینی(ره)

ولایت فقیه از دیدگاه فقها و مراجع علی عطایی

ولایت فقیه استمرار حرکت انبیا مجاهدین انقلاب اسلامی

ولایت فقیه دستغیب

ولایت فقیه به زبان ساده شفیعی

ولایت فقیه جوادی آملی

حدود ولایت حاکم اسلامی احمد نراقی

اقتصاد سیاسی، ج ۱ (ولایت فقیه) مولائی

کلیات مسأله ولایت سیاهپوش

حکومت الهی ولایت و زعامت مصطفی آیت اللهی

ولایت فقیه و حاکمیت ملت طاهری خرم آبادی

ولایت فقیه حائری شیرازی

حاکمیت مستضعفین در پرتو ولایت حسین نژاد

نگرشی بر ولایت فقیه

_اگر در مسئله ای حکم ولی فقیه با نظر مرجع تقلید مغایر بود کدام لازم الاجرااست؟

پرسش

_اگر در مسئله ای حکم ولی فقیه با نظر مرجع تقلید مغایر بود کدام لازم الاجرااست؟

پاسخ

احکام و مسایل اسلامی را می توان به دو دسته احکام شرعی فردی و احکام اجتماعی و سیاسی تقسیم نمود. در احکام شرعی فردی هر شخصی برای تعیین وظیفه و تکلیف خود به مجتهد اعلم که در کشف و استنباط احکام از دیگران تواناتر است و او را به عنوان مرجع تقلید خود برگزیده، مراجعه می کند. در چنین احکامی از آنجا که به فرد تعلق دارد نه به جامعه، تعدد مراجع و فتاوای مختلف هیچ گونه مشکلی به بار نمی آورد، هر شخص موظف به تقلید از مرجع تقلید خود می باشد.

اما مسایل اجتماعی به دو دسته تقسیم می شوند:

الف) مسائل اجتماعی که به سیاست کل نظام اسلامی برمی گردد و در آن موضوع حکم حکومتی، قوانین و مقررات الزامی از طرف دولت اسلامی وجود دارد که تک تک افراد را موظف به اطاعت و اجرای آن می سازد. در این قبیل موارد حال می خواهد سیاسی باشد مانند قطع رابطه با آمریکا یا اقتصادی باشد مانند پرداخت مالیات و یا اجتماعی باشد مثلاً قوانین و مقررات راهنمایی و رانندگی در این قبیل مسائل تمامی افراد جامعه اعم از ولی فقیه، مراجع تقلید و مقلدان آنها هم موظف به اجرای فرامین و مقررات حکومت بوده، هر چند نظر مرجع تقلیدشان مغایر با آن باشد، زیرا از آنجا که چندگانگی دیدگاه ها، خصوصا در مسائل کلان، سرنوشت ساز و مشکل آفرین خواهد بود و چه بسا باعث هرج و مرج و حتی اختلال نظام زندگی اجتماعی می شود، ضرورت دارد در عرصه اجتماعی یک دیدگاه در کشور حاکم گردد که اولاً از سوی فقیه

آگـاه به مسائل سیاسـی و اجتماعی ارائه شـده باشـد و ثانیا دارای رسـمیت باشـد و ثالثا صاحب آن دیـدگاه از سوی تعـداد قابل توجهی از مجتهدان خبره به عنوان اعلم در مسائل اجتماعی

معرفی گردیـده باشـد که همان ولی فقیه جامع الشـرایط می باشـد، لذا مبنای تصـمیم گیری در مسائل کشور و حل معضـلات و اجرای احکام اسـلامی همین دیدگاه رسمی قرار می گیرد. خلاصه در چنین مواردی اگر بین فتوای مراجع تقلید با نظر حکومت تعارض و اختلاف پیش بیایـد، نظر حکومت و ولی فقیه همیشه مقـدم است، چنان که فقها در مورد قضاوت تصـریح کرده اند و حتی در رساله های عملیه هم آمده است که اگر یک قاضـی شرع در موردی قضاوت کرد قضاوت او برای دیگران حجت است و نقض حکم او حتی از طرف قاضـی دیگری که اعلم از او باشـد حرام است، (کتاب نقد، شـماره ۷، ص ۷۳). حضرت امام در این باره می فرماینـد: «قیام برای تشـکیل حکومت و اساس دولت اسـلامی از قبیل واجب کفایی است. بر فقهای عـدول پس اگر یکی از آنان موفق به تشکیل حکومت شود دیگران باید از او تبعیت کنند»، (امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۵ و ۴۶۶). در این مسأله هیچ گونه اختلافی بین فقهاء نیست و آیت الله فاضل نیز همین نظر را دارند، (استفتا از دفتر معظم له).

ب) امـا در مسائـل اجتمـاعی که در عین اجتمـاعی بـودن کـاری به امور حکومـتی و قوانین و مقررات دولـتی نـدارد و از طرف حکومت دولت امر و نهی در آن زمینه وجود نـدارد در اینجا اگر مرجع تقلید نظر خاصـی داشـته باشد باید نظر مرجع تقلید اجرا گردد. مثلاً در برخی عملیات های

بانکی مراجع تقلید نظرات خاصی دارند و از آن جا که حکومت اسلامی مردم را موظف به انجام آنها نکرده و مردم مخیرند، لذا باید نظر مرجع تقلید را اطاعت نمود.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱- آیت الله جوادی آملی، ولایت فقیه، ص ۴۷

۲- کاظم قاضی زاده، اندیشه های فقهی سیاسی امام خمینی، ص ۲

۳- حسنعلی نوروزی، نظام سیاسی اسلام، ص ۹۳

حکم حکومتی چیست؟ تفاوت آن با فتوا چیست؟دایره اختیارات ولی فقیه در صدور آن چقدر است؟ تشخیص حکومتی بودن یا نبودن حکم برعهده کیست؟

پرسش

حکم حکومتی چیست؟ تفاوت آن با فتوا چیست؟دایره اختیارات ولی فقیه در صدور آن چقدر است؟ تشخیص حکومتی بودن یا نبودن حکم برعهده کیست؟

پاسخ

شناخت حکم حکومتی و تفاوت آن با فتوا نیازمند شناخت «حکم» و اقسام آن می باشد بر این اساس:

الف. تعریف «حکم»:

در لغت برای حکم معانی متعددی بیان شده است، در کتاب های «مفردات راغب» (راغب اصفهانی، مفردات فی غرایب القرآن، ص ۱۲۵) و «معجم مقاییس اللغه» (ابن فارس، معجم مقاییس اللغه، ج ۲، ص ۹۱) و «النهایه» (ابن اثیر، النهایه، ج ۱، ص ۶۲) حکم به معنای «منع و بازدارندگی برای اصلاح» دانسته شده است. به عبارت دیگر، حکم یعنی «بازداشت و ممانعتی که در مسیر اصلاح باشد».

و در اصطلاح شرعی، به مجموعه باید ها و نبایدهایی که شارع مقدس برای رسیدن بشر به کمال مطلوب وضع کرده است، حکم می گویند. شهید آیت الله صدر درباره معنای شرعی حکم می گوید: «حکم قانون وضع شده از طرف خداوند متعال، برای تنظیم حیات بشری است» (محمدباقر صدر، دروس فی علم الاصول، الحلقه الاول، ص ۱۶۱) در اصطلاح فقهی حکم به معنای «انشاء حکم الله در موضوع معین» است؛ بدین شکل که:

اولا: حاکم، حکم شرعی یک موضوع معین را تشخیص می دهد و به عبارت دیگر؛ حکم کلی(فتوا) را بر مصداق معین تطبیق

می دهد و تصدیق می کند. (مثلا در فتوا گفته می شود، اگر آب نداشتی تیمم بگیر، ولی در حکم گفته می شود: طبق بررسی، معلوم شده که تو آب نداری پس تیمم بگیر)

به عنوان نمونه می گوید، امروز اول ماه شوال است یا این خانه متعلق به فلان

شخص است.

ثانیا: این نظر را بیان و صادر می نماید.

ثالثا: آن را اجرا می نماید و یا افراد را ملزم می کند که انجام دهند؛ و به هر حال آن تشخیص موردی، اجرا گشته و عمل ، ایجاد (= انشاء) می گردد. (سیدهدایت الله طالقانی، مرجعیت، تهران، ارغنون، چاپ اول، ۱۳۷۴، ص ۲۹۸)

ب. اقسام حکم و تعریف حکم حکومتی:

حکم در یک تقسیم بر دو گونه است:

یکم. حکم قاضی که «موضوع معین» آن عبارت است از: «موضوع مورد نزاع و اختلاف بین نزاع کنندگان».

دوم. حکم حاکم که «موضوع معین» آن عبارت است از: «موضوع خاص مربوط به مصلحت های جامعه اسلامی و یا اشخاص». حکم حاکم مبتنی بر اینست که شرایط خاص جامعه و مصلحت مسلمین، اسلام و احیانا کشور اسلامی و یا مصلحت های شخص خاصی بررسی گشته و سپس حکم متناسب با این شرایط صادر گردد. حکم حاکم در امور شرعی مثل رویت هلال، وقوف در عرفات و ... حکم حاکم در امور شرعی شخصی؛ مانند: طلاق زن در شرایط خاص و رعایت مصلحت ها، حکم حاکم در مسائل اجتماعی اسلام، مثل دستور امام علی(ع) به قیمت گذاری کالاها. (صبحی صالح، شرح نهج البلاغه، نامهء ۵۳، ص ۴۸۳) و یا اجبار فروش اجناس احتکار شده، حکم تحریم تنباکو توسط میرزای شیرازی و حکم تحریم سلطه بیگانه بر مسلمین توسط میرزا محمد تقی شیرازی (شیرازی دوم) و حکم تحریم کاپیتالاسیون و حکم قتل سلمان رشدی توسط حضرت امام(ره) و ... .

بر این اساس در تعریف حکم حکومتی می توان چنین گفت: «احکام حکومتی» تصمیماتی است که ولی امر، در سایه قوانین شریعت و رعایت

موافقت آن ها به حسب مصلحت وقت گرفته ، طبق آن ها مقرراتی وضع نموده ، به اجرا در می آورد، مقررات نام برده لازم الاجرا و مانند شریعت دارای اعتبار می باشند، با این تفاوت که قوانین آسمانی، ثابت و غیرقابل تغییر و مقررات وضعی، قابل تغییر و در ثبات و بقاء تابع مصلحتی می باشند که آن ها را به وجود آورده است و چون پیوسته، زندگی جامعه انسانی در تحول و رو به تکامل است، طبعا این مقررات تدریجا تغییر و تبدل پیدا کرده، جای خود را به بهتر از خود خواهند داد. بنابراین می توان مقررات اسلامی را بر دو قسم دانست: قسم نخست احکام آسمانی و قوانین شریعت که مواردی ثابت و احکامی غیر قابل تغییر می باشند و قسم دوم مقرراتی که از کرسی ولایت سرچشمه گرفته، به حسب مصلحت وقت وضع شده و اجرا می شود». (سیدمحمدحسین طباطبایی، بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، مقاله «ولایت و زعامت»، صص ۸۳_۸۵)

ج. تعریف فتوا:

فتوا و فتیا، در لغت به معنای «روشن کردن ابهامات، پاسخ و تبΌ......مسائل و مجهولات» است و در لسان ادبی قرآن و ح........نیز به همین معنی به کار رفته است. (ر.ك: سیدهدایت الله طالقانی، همان، ص ۳۲۲ و ۲۹۸) و در اصطلاح به معنای «بیان حکم الله» است. فتوا نظر کلی کارشناختی و استنباطی است که فقیه نسبت به حکم کلی الهی در رابطه با موضوعی دارد. در چنین استنباطی شرایط و مصالح خاصی جدا از آنچه در ادله مربوط به خود آن موضوع آمده ملاحظه نمی گردد و تا زمانی که حکم مجتهد جامع الشرایط بر خلاف

آن نباشد، هر مقلدی موظف است به استنباط مرجع تقلید خود عمل نماید.

د. تفاوت حکم حکومتی با فتوا:

حکم حکومتی و به طور کلی (حکم) از چند جهت با فتوا تفاوت دارد؛

جهت اول: از نظر معنا و ماهیت:

اولاـ فتوا بیان کلی حکم شرعی (حکم الله) است و کاری با تطبیق حکم بر مصداق ندارد ولی حکم (حکومتی و یا غیرحکومتی)، علاوه بر فتوا، مطابقت با مصداق هم انجام می شود و دستور به اجرا صادر می گردد؛ یعنی حکم شامل ۴ قسمت است: ۱. فتوای حکم کننده (حاکم یا قاضی) ۲. مطابقت فتوا بر مصداق ۳. صدور ۴. دستور اجراء

ثانیا: به لحاظ اینکه فتوا، کلی و حکم، مصداقی و جزئی است؛ در فتوا مصلحت ها و شرایط مکلف خاص، در نظر گرفته نمی شود؛ بلکه حداکثر مصلحت های مکلفین ـعمومـ در نظر گرفته می شود، ولی در حکم شرایط شخص خاص و یا مصلحت ها در نظر گرفته می شود.

جهت دوم: از نظر خصوصیت صادرکننده:

هم در فتوا و هم در حکم، صادرکننده، باید فقیه جامع الشرایط باشد؛ با این تفاوت که در حکم حکومتی برای والی شرایط اضافه تری مثل مدیر و مدبر بودن و آگاهی ها و بینش سیاسی و ... در نظر گرفته شده است.

جهت سوم: از نظر قلمرو نفوذ:

در فتوا فقط بر خود مرجع صادرکننده فتوی (مفتی) و مقلدین او واجب است که طبق فتاوای او عمل کنند (فقط بر اینها جهت است) ولی حکم حکومتی بر همهء مردم لازم الاجرا است، حتی بر فقهاء و مراجع دیگر، زیرا نقض حکم پیامدهای سیاسی ــ اجتماعی داشته و با منافع و مصالح عموم

مردم در اصطکاک است. مگر در موارد بسیار نادری که انسان یقین کند که حکم حاکم، خلاف شرع است که تشخیص این مساله هم از همه کس ساخته نیست. (جهت آشنایی ر.ک: سیدهدایت الله طالقانی، همان، ص ۲۰۷)

جهت چهارم: از نظر تقدم داشتن

حکم حکومتی در مرحله تزاحم مقدم بر فتوا بوده و بر آن حاکمیت دارد. به عنوان مثال: اگر چه فتوای همه علمای شیعه بر وجوب حج، و بلکه شمردن آن در ردیف ضروریات دین اسلام است، ولی در صورتی که همین فریضه مهم دینی با مصالح کشور اسلامی و امت مسلمان تزاحم پیدا کند، حاکم اسلامی می تواند از انجام این فریضه مهم موقتا جلوگیری کند. (صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۱)

ه. ولی فقیه و حکم حکومتی:

در اندیشه سیاسی اسلام ولی فقیه دارای اختیارات تامی است که می تواند در تمام امور سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، قضایی و ... ، حکم حکومتی کند و اطاعت از حکمش واجب است. بنابراین دایرهء اختیارات ولی فقیه در صدور حکم حکومتی گسترده و حتی آنچنان که حضرت امام (ره) می فرماید:

«حکومت، اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام فرعیه الهیه تقدم دارد» (صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۰) و «حکم حکومتی از احکام اولیه است» (همان، ج ۲۰، ص ۱۷۴) و «به عناوین ثانویه محدود نیست» (جهت مطالعه کامل ر.ک: دین و دولت در اندیشه اسلامی، محمد سروش، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۸، صص ۶۱۴_۶۷۰).

حکم حکومتی به پشتوانه مشروعیت اصل حکومت و ولایت و جایگاه ارزشی آن، همه احکام اولی و ثانوی و یا واقعی و ظاهری را در بر می گیرد.

یعنی مجموعه احکامی که برای حفظ کیان اسلام و نظام سیاسی ـ اجتماعی مسلمانان مفید و تاثیر گذار است می تواند به عنوان اولی یا ثانوی اش با تشخیص ولی فقیه در قالب احکام حکومتی جعل و صادر شود و اجرایش بر همگان واجب گردد. (ولایت فقیه، جوادی آملی، ص ۸۷–۸۸)

درباره قلمرو نفوذ حکم حکومتی، امام راحل(ره) می فرماید:

«حاکم می تواند مسجد و یا منزلی که در مسیر خیابان است خراب کند... همچنین می تواند هر امری چه عبادی و یا غیرعبادی که جریان آن مخالف اسلام است از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند، حکومت می تواند از حج که از فرائض مهم الهی است در مواقعی که مخالف مصالح کشور اسلامی است موقتا جلوگیری کند». (صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۰_۱۷۱)

بنابراین محدود اختیارات ولی فقیه در صدور احکام حکومتی تا جایی است که مصالح جامعه اسلامی اقتضا نماید.

و. مرجع تشخیص احکام حکومتی:

احکام حکومتی را می توان بر اساس معیارها و ویژگی هایی که حکم حکومتی دارد شناخت و حتما نیاز نیست که در خود حکم و یا توسط مرجعی خاص حکومتی بودن آن، مشخص گردد. بر این اساس هر حکمی که از ولی فقیه جامع الشرایط، در ارتباط با موضوعی معین با رعایت مصالح جامعه اسلامی صادر و شامل تمامی افراد حوزه اسلامی شود، حکم حکومتی است.

به عبارت دیگر برای شناخت حکومتی بودن یک حکم باید بررسی شود که آیا این حکم از ویژگی احکام حکومتی (مصلحت مداری، گستردگی حوزه شمول، تغییر و تبدل پذیری ، لازم الاجرا بودن و ...) برخوردار است یا نه؟ و بر این اساس به حکومتی یا

غیر حکومتی بودن آن پی برد.

گفته می شود ولی فقیه هیچ گاه با استفاده از ولایت مطلقه حکم خارج از شرع و عقل نمیدهد خوب سوالی که مطرح این است که تشخیص این که فلان حکم ولی خارج از شـــرع است خود نیاز به اجتهاد دارد و چطور می توان چنان معیاری بکار برد و چرا حضــرت ابراهیم در ضبح حضرت اسماعیل ا

پرسش

گفته می شود ولی فقیه هیچ گاه با استفاده از ولایت مطلقه حکم خارج از شرع و عقل نمیدهد خوب سوالی که مطرح این است که تشخیص این که فلان حکم ولی خارج از شرع است خود نیاز به اجتهاد دارد و چطور می توان چنان معیاری بکار برد و چرا حضرت ابراهیم در ضبح حضرت اسماعیل این قاعده را رعایت نکرد با این که حکمی غیر عقلانی بر حسب ظاهر بود .....

پاسخ

هر چنـد رابطه سؤال با مقایسه ای که نمودیـد، مشـخص نمی باشـد و تشبیه شـما دچار ابهام است، اما به طور کلی درباره ساز و کارهای کنترلی در مقابل خطاهای احتمالی ولی فقیه در نظام اسلامی توجه به چند نکته لازم است:

یـک. خطاهـا بسـیار متفـاوت و گونـاگون است و هر یـک آثـار و نتایجی ویژه دارد. حتی ممکن است خطای واحـد در اوضاع مختلف، آثـاری متفـاوت بر جـای گـذارد. بنابراین نمی توان در یک جمله اعلام کرد: «خطاهای حاکمان، فلان اثر خاص را در پی دارد». اما در عین حال یکی از پیامدهای مهم خطاهای حاکمان، کاهش میزان «مقبولیت اجتماعی» است.

دو. امـام معصوم، پیراسـته از هر خطـایی است؛ ولی انتظـار عـدم وقوع خطـا از غیر معصوم(ع)، انتظاری نابجا است. در عین حال اسـلام، شـرایطی را برای حـاکم اسـلامی در عصـر غیبت قرار داده است. علم و تقوا از جمله آنها است که عامل مهمی در تقلیل خطاها می باشد. این شرایط در بردارنده دو نوع کنترل است:

۱. کنترل عقلانی،

۲. کنترل اخلاقی.

افزون بر آن، دسـتوراتی چون لزوم مشورت و خودداری از اسـتبداد به رأی و دیگر عوامل کنترل کننده - که شرح آن جداگانه رفته است

– در کاهش ضریب احتمال خطا و نزدیک کردن آن به صفر، بسیار مؤثر است.

از طرف دیگر شروط یاد شده و دیگر شرایط لازم (چون زمان شناسی و توانایی مدیریت کلان اجتماعی) فقط حدوثی نیستند؛ یعنی، چنان نیست که تنها در زمان به دست گرفتن قدرت، لازم بوده و پس از آن اعتبار نداشته باشند؛ بلکه شرایطی حدوثی و بقایی هستند. بنابراین از آغاز رهبری تا پایان آن، وجود این شرایط الزامی است و هرگاه ولی امر یکی از آنها را از دست داد، از سمت خود معزول است.

۳. امربه معروف و نهی از منکر یا اصل «نظارت عمومی» نیز یکی از راه هایی است که اسلام بر آن تأکید کرده است. بر این اساس هر مسلمانی، موظف است با دقت و ژرف نگری، عملکرد مسؤولان نظام اسلامی را زیر نظر گیرد و در صورت مشاهده خطا و انحراف، به گونه ای خیرخواهانه و مفید به حال جامعه، خطاها را تذکر دهد و رهنمود و یا پیشنهادی برای بهبود وضع جامعه، ارائه کند.

نکته دیگر اینکه اشتباه به دو گونه قابل تصور است:

الف. اشتباهات و خطاهای کارشناختی

مقصود از خطاهای کارشناختی، آن است که در پاره ای از مسائل، متخصصان و کارشناسان دارای دیدگاه ها و نظرات مختلفی اند که این نظرات، گاهی معارض یکدیگرند و در میان آنها، تنها یک رأی بر صواب و بقیه نادرست است.

طبیعی است رأی حاکم و یا کارگزاران حکومتِ اسلامی نیز یکی از آن آرا است و در صورت حاکمیت غیرمعصوم، احتمال دارد رأی پذیرفته شده برصواب یا بر خطا باشد. این گونه خطاهای احتمالی، کاملاً طبیعی است و چندان گریزی از آن نیست.

در هر جامعه ای این گونه

امور وجود دارد و به جهت لزوم وحدت رویه در حکومت و سیاست، چاره ای جز پذیرش قانونی یک جانب وجود ندارد؛ هر چند در صورت تکافؤ ادله، احتمال صحت رأی مخالف نیز به همان اندازه احتمال صحت رأی موافق است. این گونه امور به هیچ وجه نشانگر ضعف حاکم نیست و در صورت خطا بودن رأی نیز هر چند فاقد آثار منفی نیست؛ ولی چه بسا آثار آن چندان زیاد نباشد؛ زیرا دارای توجیه خردپذیر و مورد حمایت بخش مهمی از آگاهان و کارشناسان است.

ب. خطاهای فاحش و ناشی از ضعف

پاره ای از خطاها، برخاسته از مبانی نظری و کارشناختی نیست؛ بلکه ناشی از ناآگاهی و ضعف و ناتوانی در درک نیازمندی های اجتماعی و یافتن پاسخ شایسته آن، از منابع دینی است. چنین خطاهایی به خوبی از سوی خبرگان و متخصصان دین شناس و آشنا به مسائل اجتماعی، تشخیص پذیر است و ناتوانی شخص را در مدیریت اجتماعی برملا می سازد. مسلماً این گونه امور زیان ها و آثار منفی بیشتری دارد و به عزل صاحب منصب نیز می انجامد.

و نکته آخر اینکه، قضیه حضرت ابراهیم و ذبح حضرت اسماعیل وحی و ادراک قطعی بود که به هیچ وجه احتمال خطا و اشتباه در آن وجود نداشته و حتی از آنجا که برای موضوعی اختیاری و امتحانی بوده و احکام شرع به هیچ وجه با عقل تنافی ندارد، نمی تواند غیرعقلانی باشد. زیرا عقل نیز برای امتحان های مهم برخی از کارها را تجویز می کند.

و این با نظرات ولی فقیه که اجتهادی است دارای فرق است و احتمال اشتباه در آن ولو بسیار اندک، وجود دارد. که البته با

مکانیزمهایی که ذکر شد قابل کنترل می باشد.

حوزه فعالیت سیاسی رهبری چگونه است و ایشان در برابر تصمیمات مجلس چگونه باید عمل کنند؟

پرسش

حوزه فعالیت سیاسی رهبری چگونه است و ایشان در برابر تصمیمات مجلس چگونه باید عمل کنند؟

پاسخ

حوزه فعالیت سیاسی رهبری دامنه وسیعی از وظایف و اختیارات را شامل می شود که بر اساس آموزه های سیاسی اسلام در اصول مختلف قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بیان گردیده است، و پرداختن و بررسی تمامی آنها، خارج از گنجایش یک نامه است، از این رو به حوزه فعالیت سیاسی رهبری در ارتباط مجلس شورای اسلامی و مصوبات آن می پردازیم.

الف. در نظام اسلامی شخصیت حقیقی رهبر همانند سایر افراد جامعه دارای حقوق و وظایف فردی و اجتماعی مساوی می باشد. و هیچ گونه امتیاز شخصی نسبت به دیگران ندارد و همانند سایرین تابع قانون و مسئول تمام اعمال خود می باشد: طبق اصل یکصد و هفتم قانون اساسی «رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است» و مخالفت و سرپیچی از قانون به هیچ

وجه با شرایط رهبری سازگار نمی باشد. مقام معظم رهبری در این زمینه می فرمایند:

«بنده به خیلی از قوانینی که در مجلس تنظیم می شود، اعتقادی ندارم و آن ها را قبون ندارم، ولی وقتی قانونی شد، بنده هم به صورت یک قانون عمل می کنم و مخالفت نمی کنم». (دیدار با دانشگاهیان قزوین، ۲۶/۹/۸۲).

ب. شخصیت حقوقی رهبر:

در یک اصل کلی و زیربنایی تمام قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران، بر طبق قانون اساسی زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت اعمال می گردد: «قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می گردند، این قوا مستقل از یکدیگرند.» (اصل پنجاه

و هفتم قانون اساسی).

بر این اساس وظایف و اختیارات مقام رهبری در ارتباط با مجلس شورای اسلامی به دو صورت اعمال می شود:

۱. نظارت مستقیم رهبر بر مجلس:

مقام رهبری همچون سایر افراد مردم از طریق استماع مشروح مذاکرات و کسب اخبار و اطلاعات مربوط، عملکرد مجلس و نمایندگان را زیر نظر دارد. و اگر احیاناً مصوبه یا بحثی در مجلس در حال طرح بود که به صلاح کشور نیست. رهبر به طور مستقیم می تواند با تذکر و دخالت در کار مجلبست، آن را متوقف یا نحوه بررسی و تصویب آن را تغییر دهد و یا به زمان دیگری موکول نماید. تبعیت و اطاعت از چنین فرامین که از زمره احکام حکومتی می باشند بر قوه مقننه لازم می باشد. نمونه بارز چنین موضوعی، نامه مقام معظم رهبری به رئیس مجلس شورای اسلامی در مورد تغییر قانون مطبوعات بود که در آن برهه زمانی به مصلحت نظام و کشور ندانستند و طرح مذکور در تارخ ۱۵/۵/۱۳۷۹ از دستور کار مجلس خارج شد. (کیهان، ۱۶/۵/۱۳۷۹). مقام معظم رهبری، می فرماید: «.... جاهایی هست که رهبری احساس می کند اگر در اینجا به مسئولی که وظیفه ای داشته باشد و به آن توجه نکرده، تذکر و توجه ندهد، زاویه بسیار خطرناکی در مسیر عمومی ملت پیش می آید، وارد میدان می شود.» (دیدار با دانشگاهیان قزوین، ۲۶/۹/۸۲) علاوه بر این هر از چند گاهی مشاهده می شود که ایشان در سخنرانی های خویش به صراحت یا به صورت ضمنی، مطالبی را به نمایندگان مجلس گوشزد نموده اند.

۲. نظارت غیر مستقیم رهبر بر مجلس:

۲-۱- نصب و عزل و قبول استعفای فقهای شورای نگهبان بر اساس اصل یکصد و دهم از

وظـایف و اختیـارات رهبری است که از این طریق به صورت غیر مسـتقیم بر مصوبـات مجلس نظـارت داشـته و مـانع از مغایرت مصوبات مجلس شورای اسلامی با احکام اسلام و قانون اساسی می شود و از سوی دیگر مصوبات مجلس مشروعیت می یابد.

۲-۲- بر اساس اصل پنجاه و نهم قانون اساسـی «در مسایل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، ممکن است اعمال قوه مقننه از راه همه پرسـی و مراجعه مسـتقیم به آرای مردم صورت گیرد» و مطـابق بنـد سوم اصل یکصـد و دهم قانون اساسـی فرمان همه پرسی و اعلان آن از اختیارات رهبری بوده و رهبر از باب نظارتی که بر این امر دارد و باعنایت به تشخیص مجلس و تصویب نماینـدگان در صورت صـلاحدید، فرمـان همه پرسـی را صادر خواهـد کرد. (نظارت و نهادهای نظارتی، محسن ملک افضلی اردکانی، نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۱۴۳).

نتیجه آنکه، مقـام رهبری از طریق راههای مسـتقیم و غیر مسـتقیمی نظیر: ارشاد و تـذکر، صـدور حکم حکومتی و اعمال ولایت مطلقه، فقهای شورای نگهبان و در دست داشتن فرمان همه پرسی، بر مصوبات مجلس نظارت و تأثیر می گذارند.

همان گونه که می دانیم ولی فقیه علی رغم بسیاری امتیازات بر سایر زمامداران باز هم معصوم نبوده و احتمال خطا از سوی ایشان وجود دارد از این رو در قانون اساسی کنترلهای زیادی از جمله خبرگان پیش بینی شده است.حال سوال اینست که ایا می توانید به صورت عینی چند نمونه

پرسش

همـان گونه که می دانیم ولی فقیه علی رغم بسیاری امتیـازات بر سـایر زمامـداران بـاز هم معصوم نبوده و احتمال خطا از سوی ایشان وجود دارد از این رو در قانون اساسی کنترلهای زیادی از جمله خبرگان پیش بینی شده است.حال سوال اینست که ایا می توانیـد به صورت عینی چنـد نمونه از اشـتباهات امـام (ره) یـا مقـام معظم رهـبری -که علی القاعـده بررسـی ان در حوزه کـاری خبرگان است- را نام برید؟

پاسخ

در پاسخ به این سؤال توجه به نکات ذیل حائز اهمیت می باشد:

اولاـ هر چنـد در انسان غیرمعصوم احتمال خطا و لغزش همواره وجود دارد، ولی به هیـچ وجه عـدم عصـمت مساوی و ملازم با وقوع لغزش و اشـتباه نیست؛ از دیـدگاه آموزه های اسـلامی «عصـمت به معنی پاك بودن و از دسـتبرد وسوسه های شـیطانی در امان بودن و گناه کبیره و صـغیره مرتکب نشـدن، منحصـر به چهارده معصوم نمی باشد و برای هر کسـی که تلاش کند، این راه در این حـد و مفهوم بـاز است؛ چنـان که مقـام ولاـیت انحصاری نبوده، قابل وصول برای همگان است؛ البته همگانی که اهلیت داشـته باشـند و مـدارج کمال را طی کرده باشـند» (ر.ك: علامه سـیدمحمد حسـین طباطبایی، ولایت نامه، ترجمه دکتر همایون همتی، صص ۵۷-۴۸)

ثانیا: به احتمال وقوع اشتباه را می توان با در نظر گرفتن مکانیزمهایی نظیر تأکید بر واجدیت صفات علم، تجربه و کاردانی، تقوا و پرهیز از خود رایی و لزوم مشورت با متخصـصان و کارشناسان و ... ، کاهش داده و حتی متمایل به صفر کرد که این مکانیزم ها به عینه در نظام اسلامی ما برای ولی

فقیه در نظر گرفته شده و شدیدا بر وجود آن تأکید می شود.

ثالثا: در موارد نادری که احتمال اشتباه می رود یا مواردی که ابهام وجود دارد، کمیسیونی به نام «هیأت تحقیق» متشکل از اعضای مجلس خبرگان، با مقام معظم رهبری دیدار و توضیحات لازم را خواستار شده و در صورت نیاز با کارشناسان و صاحب نظران مربوط مشورت و تبادل نظر می نمایند. (محسن، ملک افضلی اردکانی، نظارت و نهادهای نظارتی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۱۲۲)

رابعا: جلسات خبرگان در این زمینه، به صورت سری بوده و مذاکرات آن منتشر نمی شود، مگر با پیشنهاد هیأت رئیسه یا ده نفر از نمایندگان و تصویب دو سوم نمایندگان حاضر. و همچنین در صورتی که نتیجه جلسات عدم اثبات فقدان شرایط رهبری باشد و رهبر پیشنهاد اعلام نتیجه یا پخش تمام یا قسمتی از مذاکرات را بنماید، پس از طرح در جلسه رسمی، چنان چه اکثریت حاضران مجلس مخالف نبودند، اقدام به پخش آن خواهد شد. نصاب لازم در تشخیص موضوع و عمل به اصل یکصد و یازده آرای دو سوم نمایندگان منتخب می باشد. رهبر نیز در این رابطه می تواند از خود دفاع کند. (مصوبه مجلس خبرگان راجع به اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی، موارد ۸، ۱۱ و ۱۰)

و بالاخره اینکه تا کنون مطلبی در این زمینه از مجلس خبرگان منتشر نشده است دلیل این مسأله از یک سو فقدان موارد قابل توجه _که با شرایط و وظایف رهبری منافات داشته باشد_ است و از سوی دیگر انتشار موارد جزئی و کم اهمیت نیز چه بسا با مصالح نظام اسلامی منافات

داشته باشد و باعث سوء استفاده دشمنان و در نهایت تضعیف جایگاه رهبری شود.

هر چند با این همه اطلاع رسانی دقیق و شفاف نیز خود می تواند نتایج و ثمرات مهمی در تبیین جایگاه مجلس خبرگان و تقویت جایگاه رهبری به دنبال داشته باشد که باز هم تصمیم گیری در این زمینه بر عهده مجلس خبرگان می باشد.

خطاها و لغزش های حاکم اسلامی چه اندازه اثر منفی بر حکومت دینی و دین دارد و راه کارهای مقابله با آن و راه های کنترل و نظارت کدام است؟

پرسش

خطاها و لغزش های حاکم اسلامی چه اندازه اثر منفی بر حکومت دینی و دین دارد و راه کارهای مقابله با آن و راه های کنترل و نظارت کدام است؟

پاسخ

در این باره توجّه به چند نکته لازم است:

یک. خطاها بسیار متفاوت و گوناگون است و هر یک آثار و نتایجی ویژه دارد. حتی ممکن است خطای واحد در اوضاع مختلف، آثاری متفاوت بر جای گذارد. بنابراین نمی توان در یک جمله اعلام کرد: «خطاهای حاکمان، فلان اثر خاص را در پی دارد». اما در عین حال یکی از پیامدهای مهم خطاهای حاکمان، کاهش میزان «مقبولیت اجتماعی» است.

دو. رهبر معصوم پیراسته از هر خطایی است؛ ولی انتظار عدم وقوع خطا از غیر معصوم(ع)، انتظاری نابجا است. در عین حال اسلام، شرایطی را برای حاکم اسلامی در عصر غیبت قرار داده است. علم و تقوا از جمله آنها است که عامل مهمی در تقلیل خطاها می باشد. این شرایط در بردارنده دو نوع کنترل است:

۱. کنترل عقلانی،

۲. کنترل اخلاقی.

افزون بر آن، دستوراتی چون لزوم مشورت و خودداری از استبداد به رأی و دیگر عوامل کنترل کننده - که شرح آن جداگانه رفته است - در کاهش ضریب احتمال خطا و نزدیک کردن آن به صفر، بسیار مؤثر است.

از طرف دیگر شروط یاد شده و دیگر شرایط لازم (چون زمان شناسی و توانایی مدیریت کلان اجتماعی) فقط حدوثی نیستند؛ یعنی، چنان نیست که تنها در زمان به دست گرفتن قدرت، لازم بوده و پس از آن اعتبار نداشته باشند؛ بلکه شرایطی حدوثی و بقایی هستند. بنابراین از آغاز رهبری تا پایان آن، وجود این شرایط الزامی است و هرگاه ولی امر یکی از آنها را از

دست داد، از سمت خود معزول است.

۳. امربه معروف و نهی از منکر یا اصل «نظارت عمومی» نیز یکی از راه هایی است که اسلام بر آن تأکید کرده است. بر این اساس هر مسلمانی، موظف است با دقت و ژرف نگری، عملکرد مسؤولان نظام اسلامی را زیر نظر گیرد و در صورت مشاهده خطا و انحراف، به گونه ای خیرخواهانه و مفید به حال جامعه، خطاها را تذکر دهد و رهنمود و یا پیشنهادی برای بهبود وضع جامعه، ارائه کند.

نکته دیگر اینکه اشتباه به دو گونه قابل تصور است:

الف. خطاهای کارشناختی

مقصود از خطاهای کارشناختی، آن است که در پاره ای از مسائل، متخصصان و کارشناسان دارای دیدگاه ها و نظرات مختلفی اند که این نظرات، گاهی معارض یکدیگرند و در میان آنها، تنها یک رأی بر صواب و بقیه نادرست است.

طبیعی است رأی حاکم و یا کارگزاران حکومتِ اسلامی نیز یکی از آن آرا است و در صورت حاکمیت غیرمعصوم، احتمال دارد رأی پذیرفته شده برصواب یا بر خطا باشد. این گونه خطاهای احتمالی، کاملاً طبیعی است و چندان گریزی از آن نیست.

در هر جامعه ای این گونه امور وجود دارد و به جهت لزوم وحدت رویه در حکومت و سیاست، چاره ای جز پذیرش قانونی یک جانب وجود ندارد؛ هر چند در صورت تکافؤ ادله، احتمال صحت رأی مخالف نیز به همان اندازه احتمال صحت رأی موافق است. این گونه امور به هیچ وجه نشانگر ضعف حاکم نیست و در صورت خطا بودن رأی نیز هر چند فاقد آثار منفی نیست؛ ولی چه بسا آثار آن چندان زیاد نباشد؛ زیرا دارای توجیه خردپذیر و مورد حمایت بخش مهمی از آگاهان

و کارشناسان است.

ب. خطاهای ناشی از ضعف

پاره ای از خطاها، برخاسته از مبانی نظری و کارشناختی نیست؛ بلکه ناشی از ناآگاهی و ضعف و ناتوانی در درک نیازمندی های اجتماعی و یافتن پاسخ شایسته آن، از منابع دینی است. چنین خطاهایی به خوبی از سوی خبرگان و متخصصان دین شناس و آشنا به مسائل اجتماعی، تشخیص پذیر است و ناتوانی شخص را در مدیریت اجتماعی برملا می سازد. مسلماً این گونه امور زیان ها و آثار منفی بیشتری دارد و به عزل صاحب منصب نیز می انجامد.

آیا می توان از ولی فقیه انتقاد کرد؟ این مسأله با ولایت و لزوم پیروی از او منافات ندارد؟ اگر انسان انتقاد کرد، گوش شنوایی هست؟

پرسش

آیا می توان از ولی فقیه انتقاد کرد؟ این مسأله با ولایت و لزوم پیروی از او منافات ندارد؟ اگر انسان انتقاد کرد، گوش شنوایی هست؟

پاسخ

چنین گمانه ای هرگز واقعیت ندارد؛ بلکه بر عکس ولایت مطلقه در نظام جمهوری اسلامی ایران، قدرتی محدودتر از رئیس حکومت در دیگر نظام های سیاسی دنیا دارد. برای آگاهی بیشتر در این زمینه به جدول های ذیل توجه نمایید:

جدول شماره ۱: عناوین وظایف و اختیارات مقامات عالیه اجرایی کشورهای ایران، انگلستان، فرانسه و امریکا در زمینه اجرایی:اسداللهی، مسعود، و طاهری، قهرمان، ولایت فقیه و دموکراسی، ص ۱۷۰.

جمهوری اسلامی انگلستان فرانسه آمریکا ایران

ولی فقیه رئیس جمهور پادشاه نخست وزیر رئیس جمهور نخست وزیر رئیس جمهور

نام کشورها و مقامات

عناوین عالیه اجرایی

ردیف

۱ ریاست قوه مجریه - * - * * - * - *

۲ مسؤولیت اجرای قانون اساسی - * - - * - -

۳ انتخاب نخست وزیر یا معاون - * * - * - -

۴ عزل ونصب وزرا و قبول استعفای آن ها - * * * * - *

۵ ریاست هیئت وزیران - * - * * - *

۶ عزل و نصب مقامات عمده قوه مجریه - * - * * - *

۷ تعیین سفرا و نمایندگان دیپلماتیک - * - * * - *

۸ پذیرش استوارنامه های سفرا - * * - * - * و نمایندگان کشورهای خارجی

جدول شماره ۲: عناوین وظایف و اختیارات مقامات عالی اجرایی چهار کشور در زمینه نظامی و قضایی همان، ۱۷۳.

جمهوری اسلامی انگلستان فرانسه آمریکا ایران

ولی فقیه رئیس جمهور پادشاه نخست وزیر رئیس جمهور نخست وزیر رئیس جمهور

نام کشورها و مقامات

عناوین عالیه اجرایی

ردیف

۱ فرماندهی کل نیروهای مسلح * - * - * - *

۲ اعلان

جنگ و صلح * - * - * - *

۳ عزل و نصب مقامات عالیرتبه * - * - * - * کشوری و لشکری

۴ ریاست شورای عالی دفاع یا - * - * * - * شورای عالی امنیت ملی

۵ تعیین عالی ترین مقام قضایی * - * - * - *

۶ عفو و تخفیف مجازات محکومین * - * - * - *

جدول شماره ۳: عناوین وظایف و اختیارات مقامات عالیه اجرایی کشورهای ایران، انگلستان، فرانسه و امریکا در زمینه قانون گذاری همان، ۱۷۵.

جمهوری اسلامی انگلستان فرانسه آمریکا ایران

ولی فقیه رئیس جمهور پادشاه نخست وزیر رئیس جمهور نخست وزیر رئیس جمهور

نام کشورها و مقامات

عناوین عالیه اجرایی

ردیف

۱ وتوی تعلیقی - - * - * - *

۲ امضای قوانین، آیین نامه ها، عهدنامه ها - * - * * - * و قراردادهای بین المللی

۳ ارسال پیام به پارلمان و یا - * * - * - * تقاضای تشکیل جلسات پارلمانی

۴ مذاکره مستقیم با نمایندگان - * - * * - *

۵ انحلال پارلمان - - * - * - -

۶ پیشنهاد تجدیدنظر در قانون اساسی * - - - * - -

جدول شماره ۴: سایر وظایف و اختیارات مقامات عالی اجرایی کشور: همان، ۱۷۷.

جمهوری اسلامی انگلستان فرانسه آمریکا ایران

ولی فقیه رئیس جمهور پادشاه نخست وزیر رئیس جمهور نخست وزیر رئیس جمهور

نام کشورها و مقامات

عناوین عالیه اجرایی

ردیف

۱ تعیین سیاست های کلی کشور * - - * * - *

۲ اظهارنظر در سیاست داخلی کشور * * - * * * *

۳ تعیین خطمشی وسیاست کلی هیئت دولت - * - * - * *

۴ تضمین استقلال و تمامیت ارضی و * - * - * - *

اتخاذ تدابیر مقتضی در مورد اضطراری

۵ شناسایی دولت ها – * * – * – *

۶ رجوع به آرای عمومی یادستورهمه پرسی * – – – * – –

۷ تنظیم روابط قوای سه گانه * – – – * – –

۸ اعطای نشان های دولتی – * * – * – *

۹ توزیع عناوین و مدال های نظامی * – * – * – *

کدام شاخصه ها باید محقق شود تا مسأله عزل رهبری در دستور کار مجلس خبرگان قرار گیرد؟

پرسش

کدام شاخصه ها باید محقق شود تا مسأله عزل رهبری در دستور کار مجلس خبرگان قرار گیرد؟

پاسخ

همان گونه که در صورت وجود شرایط و اوصاف رهبری، کار مجلس خبرگان کشف و اعلام آنها بود، در صورت نبود یکی از آنها نیز، وظیفه خبرگان کشف و اعلام است. برای آگاهی بیشتر جدول ذیل را ملاحظه فرمایید:

نحوه و شرایط عزل و استعفای مقامات عالی چهار کشوراسداللهی، مسعود و طاهری، قهرمان، ولایت فقیه و دموکراسی، ص ۱۶۵.

ردیف

نام کشورها و مقامات اجرایی

جمهوری اسلامی ایران

پادشاه

رئیس جمهور

رئیس جمهور

عناوین

ولی فقیه

رئیس جمهور

انگستان

فرانسه

آمریکا

۱آیا عالی ترین مقام رسمی قابل عزل است

بلی

بلی

خیر

بلی

بلی

۲شرایط عزل

۱. ناتوانی رهبر از انجام وظایف قانونی خود

۲. از دست دادن یکی از شرایط رهبری

۳. کشف فاقد بودن برخی شرایط از ابتدا

۱. حکم دیوانعالی کشور به تخلف وی از وظایف قانون و تصوب نهایی ولی فقیه

۲. رأی مجلس به عدم کفایت وی و تصویب نهایی ولی فقیه

-درخواست دولت از شورای قانون اساسی و رأی اکثریت مطلق اعضای این شورا

محکومیت رئیس جمهور با رأی دو سوم اعضای سنا

۳نهاد صلاحیتدار برای عزل

عالی ترین مقام رسمی

مجلس خبرگان

ولی فقیه

–شورای قانون اساسی

مجلس سنا

۴حق استعفا

دارد

دارد

دارد

دارد

دارد

۵مسأله جانشینی

شورایی مرکب از رئیس جمهور، رئیس قوه قضائیه و یکی از فقهای شورای نگهبان

معاون اول

رئیس جمهور

ولیعهد

رئیس مجلس سنا

معاون

رئیس جمهور

ولايت مطلقه فقيه؛ يعنى اينكه او فوق قانون است در اين صورت همه قوانين بى فايده خواهد بود؟!

پرسش

ولايت مطلقه فقيه؛ يعنى اينكه او فوق قانون است در اين صورت همه قوانين بى فايده خواهد بود؟!

پاسخ

ولى فقيه فوق قانون در همه مراتب آن نيست. اساسا فلسفه ولايت فقيه آن است كه شخصى قانون شناس و متعهد به قوانين و احكام الهى، اداره امور را بر عهده گيرد تا رعايت هنجارها، احكام الهى و مصالح اجتماعى تضمين شود؛ ليكن خلط بزرگى در اين رابطه پديد آمده و موجب پيدايش دو نظريه در باب ولايت فقيه شده است:

۱. نظريه اى او را مافوق قانون تصور مى كند و اين را لازمه «ولايت مطلقه فقيه» مى داند.

۲. رويكرد ديگر او را مادون قانون مى نگرد و «ولايت مطلقه» را نفى مى كند.

به نظر ما ولايت مطلقه فقيه، به معناى تفوق ولى فقيه بر قانون نيست. كسى كه اندك آشنايى با علم حقوق و يا احكام و قوانين اسلامى داشته باشد، مى داند كه قوانين داراى درجات و مراتب متعددى است. بعضى از آنها قوانين «محكوم» و كنترل شونده است و برخى قواعد «حاكم» و كنترل كننده است. سرّ وجود اين سلسله مراتب در قانون اين است كه گاهى بين مصالح نهفته در دو حكم، تزاحم ايجاد مى شود؛ يعنى، تأمين هر دو در عمل ممكن نيست و ناچار يكى بايد به نفع ديگرى كنار برود. در چنين مواقعى، قوانين حاكم -مانند قاعده «اهم و مهم» حاكميت مى يابد و به حكم آن بايد آنچه داراى مصلحت كمتر است، فداى حكمى شود كه مصلحت برتر دارد.

«ولايت مطلقه فقيه» در واقع پياده كردن قواعد حاكم و ارجح در برابر احكام اوليه عادى است؛ زيرا ولى فقيه موظف است جامعه را به سمت مصالح آن رهبرى

و هـدایت کنـد. حال اگر یکی از احکام اولیه دینی، با مصـلحت برتر جامعه در تضاد و تزاحم افتاد؛ ولایت مطلقه این قـدرت را دارد که مصلحت حیاتی و فراتر جامعه را بر آن حکم اولی فروتر مقدم بدارد.

به عنوان مثال اگر در جایی که مسـجدی بنا شـده است، کشـیدن خیابان لازم شـد؛ ولی فقیه می تواند برخلاف حکم اولی -که حرمت تخریب مسـجد است برای مصالـح لازم جـامعه اسـلامی اجـاره تخریب آن را صـادر کنـد. بنابراین ولایت مطلقه فقیه از قواعـد رافع تزاحم است و اطلاق آن مقیـد به مصالـح لازم و اهم جامعه اسـلامی است و بیش از آن قـدرتی نـدارد. اکنون خود قضـاوت کنیـد که آیـا این به معنـای تفوق بر قـانون است یا اختیار انطباق و اجرای قاعـده اهم و مهم؟برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک: جوادی آملی، آیت الله عبدالله، ولایت فقیه.

آیا ولایت فقیه مطلق است یا محدود؟ چرا؟

پرسش

آیا ولایت فقیه مطلق است یا محدود؟ چرا؟

پاسخ

در ادبیات سیاسـی رایـج دنیا، مطلقه (Absolutist) را مرادف با نامحـدودی، بی قیـد و شـرطی و دیکتاتوری می داننـد. چنین حکومت های مطلقه ای که آن را اسـتبدادی نیز می نامنـد، بر اساس حاکمیت بی چون و چرای فرد یا گروه خاص با ویژگیهای زور، سرکوب، ارعاب، وحشت و عـدم پایبنـدی به قانون شـکل گرفته که از هیچگونه محدودیت قانونی برخوردار نمی باشد و قـدرتی فوق قانون و غیر قابل کنترل دارد و در چنین حکومت هایی مردم هیچگونه نقشـی از خود نداشـته و حاکمان برای حفظ قـدرت خـود، بـه بـدترین جنایـات تـن می دهنـد. در برابر چنیـن حکـومت هـایی، حکـومت مشـروطه (Constitutional Government) جـای دارد، رژیـم سیاسـی ای که دامنه کـاربرد قـدرت در آن محـدود به حـدود قـانونی است و به عبـارتی حکومت قانون یا قانون روایی می باشد/

بـا تلقی منصـفانه و عـاری از پیشـداوری، روشن می شود که روح حـاکمیت ولایی با معیارهای حاکمیت اسـتبدادی بیگانه و در تضاد است؛ امام خمینی در این باره می فرمود :

«حکومت اسلامی، حکومت استبدادی نیست که رییس دولت مستبد و خود رأی باشد، مال و جان مردم را به بازی بگیرد و در آن به دلخواه دخل و تصرف کند. هرکس را اراده اش تعلق گرفت بکشد و هرکه خواست انعام کند و به هر که خواست بدهد، امـوال و املاـک را بـه ایـن و آن بخشـد، رسـول اکرم (ص) و حضـرت امیرالمؤمنین(ع) و سـایر خلفـا هـم چنیـن اختیـاراتی نداشتند.» {۱}

پس مراد از مطلق در «ولایت مطلقه فقیه» چیست؟

«مطلقه» به معنای شـمول این مسوؤلیت است که برای تامین مصالـح و تضـمین عدالت، همه ابعاد مصالح مردمی را فرا می گیرد.
فقیهان

پیشن به جای واژه «مطلقه» از «عامه» استفاده می کردند. در مقابل این شمول و مطلق بودن ولایت، ولایت های دیگری نیز وجود دارد که جهات خاصی در آنها مورد نظر است ؛ مثل ولایت پدر در امر ازدواج دختر، ولایت وصی یا قیم شرعی بر صغار..از این رو مقصود از اطلاق، گسترش دامنه ولایت فقیه است و دایره مسؤولیت ولی فقیه در تمام احکام انتظامی اسلامی و در رابطه با تمامی ابعاد مصالح عمومی مردم را تبیین می کند، طرفداران این دیدگاه، قلمرو اختیارات ولی فقیه را بسان قلمرو حکومت پیامبر و امامان معصوم: گسترده و عام می دانند بدین دلیل که اجرای حدود الاهی، جلوگیری از تجاوز و تعدی حفظ اسلام از رکود و پوسیدگی و ممانعت از تغییر دادن آداب و احکام الاهی را از وظایف فقیهان می انگارند {۲} امام خمینی می فرماید:

«مقتضای حدیث العلمأ ورثْ الانبیأ – علمأ وارث انبیأ هستند – ؛ این است که برای علما وراثت در هر چیزی، هم شأن پیامبران باشد و از شؤون انبیأ، حکومت و قضاوت است، پس باید حکومت برای فقها به شکل مطلق جعل و اعتبار گردد.» {۳}

مطلق بودن ولایت آنست که فقیه باید همه احکام اسلام را تبیین کند و به اجرای آن اهتمام ورزد، چون هیچ حکمی از احکام الاهی قابل تعطیل شدن نیست. {۴} بسیاری از فقهای بزرگ شیعی معتقدند که حوزه اختیارات فقیه، نسبی نیست، بلکه عام و مطلقه است ؛ محقق کرکی، {۵} صاحب جواهر {۶} و در عصر حاضر امام خمینی {۷} از مروجان اندیشه ولایه عامه فقیه هستند/

البته در برابر این دیدگاه، شماری از علما ضمن پذیرش اصل ولایت فقیه، دایره اختیارات آن را اندک دانسته

و آن را عـام نمی داننـد و آن را در چنـد حوزه خاص چون امور حسبیه {۸} مقیـد و محدود نموده اند؛ همان اختیاراتی که فقها پیش از انقلاب عهده دار آن بودند /

این نکته نیز در خور تذکر است که :

ولایت مطلقه فقیه در چهارچوب معیارها و مرزهایی قرار دارد، تا معنای بی قیـد و شـرط بودن و فارغ از هر حـد و ضابطه از آن استشمام نشود. حدودی که برای ولایت مطلقه منظور شده، بدین شرح است :

۱. ولی فقیه بـا تمـام اختیـارت گسترده اش، مطیع قـانون الاـهی است و ولاـیت او تـا زمـانی «مطلقه» است که مشـروط به قوانین شریعت باشد. از این رو می توان ولایت فقیه را ولایت قانون شمرد. امام خمینی ضمن تاکید بر عدالت فقیه، می فرماید:

«غیر از قـانون الاـهی کسـی حکـومت نـدارد. برای هیـچ کس حکومت نیست، نه فقیه و نه غیر فقیه، همه تحت قـانون عمـل می کنند. مجری قانون هستند، هم فقیه و هم غیر فقیه، همه مجری قانونند.» {۹}

۲. حاکم اسلامی باید بر اساس مصلحت عمومی مردم و بدور از مصالح شخصی و فردی عمل نماید. {۱۰}

بنـا براین، ولایت فقیه، ولاـیت شخصـی نیست بلکه حـاکمیت فقه اسـلام است و گسـتره آن نیز بر اسـاس گستره اجرای احکـام اسـلامی عام است و در این راستا اصل ۵۷ قانون اساسـی جمهوری اسـلامی ایران معنا و مفهوم می یابد. و در پرتو آن اگر قوای حاکم در بحران هاو شـرایط ویژه در بن بست قرار گیرنـد، حاکم اسـلامی به عنوان مبنا و قاعده این نظام، گره گشا خواهد بود، تجربه سالهای پس از انقلاب گواه پرافتخار این مدعا است /

لازم به ذکر است که اصل ۵۷ قانون

اساسی بر مطلقه بودن ولایت تاکید می نماید :

«قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از قوه مقننه، قوه محریه و قوه قضاییه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می گردند.»

[۱].ولایت فقیه، امام خمینی، ص ۳۳ – ۳۲/

[۲].شؤون و اختیارات ولی فقیه، ص ۲۱ – ۳۰/

[۳].الرسائل، امام خمینی، ج ۲، ص ۱۰۸/

[۴].ولایت فقیه، جوادی آملی، ص ۴۶۳/

[۵].رسایل، محقق کرکی، ج ۲، ص ۱۴۲/

[۶].جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج ۲۱، ص ۳۹۷/

[۷].ولایت فقیه، ص ۴۰/

[۸].از ولایت و سرپرستی امور صغار و محجوران و اموال بدون صاحب و منافع عامه ای که ولی و سرپرست شرعی و قهری برای آن شناخته شده نباشد، به ولایت حسبیه یاد می شود/

[۹].صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۵۳/

[۱۰].شؤون و اختیارات ولی فقیه، ص ۲۰ و ۸۰/

آیا رهبر جامعه اسلامی می تواند به خاطر مصلحت جامعه قوانین اصیل اسلام را زیر پا بگذارد؟

پرسش

آیا رهبر جامعه اسلامی می تواند به خاطر مصلحت جامعه قوانین اصیل اسلام را زیر پا بگذارد؟

پاسخ

قوانین اصیل اسلامی به دو بخش تقسیم می شوند یک بخش آن ثابت و لایتغیر می باشد و شرائط زمان و مکان در آن تأثیر نمی گذارد "حلال محمد حلال ابداً الی یوم القیامه و حرام محمد حرام ابداً الی یوم القیامه" "۱"

بخش دیگری از قوانین اسلامی در شرائط زمان و مکان خاصی ممکن است تغییر کند یعنی عنصر زمان ومکان در آن تأثیر گذاشته و موجب تغییر آن شود در این حالت ولی فقیه که آگاه به زمان و مکان است حکم لازم را متناسب با شرائط زمان ومکان استخراج می کند.

و یا ممکن است ولی فقیه در مواجه با دو قانون یکی اهم دیگری مهم باشد در این حالت ولی فقیه بخاطر آگاهی به مسائل اسلام و تشخیص ضرورت، امر اهم را انتخاب نموده و این عمل او از نظر ما که قادر به تشخیص امر مهم از اهم نیستیم زیرپاگذاری قانون اسلام باشد.

بطور کلی همانطور که مقام معظم رهبری خودشان می فرمایند : "عدالت به معنای خاص یعنی آن ملکه نفسانی از جمله ی شرایط ولایت است. اگر این شراط تأمین شد، ولایت یک چیز آسیب ناپذیر است؛ زیرا به مجرد این که کمترین عمل خلافی که خارج از محدوده و خارج از اوامر و نواهی اسلامی است، از طرف آن ولی یا والی تحقق پیدا کرد شرط عدالت سلب می شود. کوچکترین ظلم کوچکترین کجرفتاری که خلاف شرع باشد، عدالت را سلب می کند هر تبعیضی، هر عمل خلاف و گناه و ترک وظیفه

ایی عدالت را از والی سلب می کند. وقتی که عدالت سلب شد، او از آن منصب عزل می شود. ولایت، یعنی حاکمیت

انسانهای پارسا، انسانهای مخالف با شهوات و نفس خودشان انسانهای عامل به صالحات، این معنای ولایت اسلامی است." "۲"

پس لازم است همه به عنوان شیعه معتقد و ملزم به ولایت فقیه واوامر حضرتش، باشیم، واگر خلافی در ظاهر دیدیم قبل از هرگونه

قضاوت عجولانه ای بیاندیشیم و ماهیت آن عمل را بسنجیم که مشخص کنیم که مورد خلاف از اصول است یا فروع، و در هردو مورد از امور لایتغیر است و متغیر و بعد از همه این مراحل به سراغ مجلس خبرگان برویم و رأی و نظر ایشان را جویا شویم زیرا وظیفه مجلس خبرگان، بررسی و عملکرد رهبری می باشد.

در صدر اسلام نیز مواردی پیش می آمد که نظر مسلمین خلاف اسلام بود امادرحقیقت مخالف اسلام نبود مثل امر به جنگ نمودن با یاران معاویه (وقتیکه قرآنها را بر سر نیزه کرده بودند) عده ای از یاران حضرت علی(به گمان اینکه این امر مخالف اصول اسلام است با حضرت مخافت نمودند و سرنوشت جنگ صفین را به نفع معاویه تغییر دادند و موارد دیگری که درتاریخ فراوان است.

پس وظیفه من و شما دوست عزیز این است که به ظاهر قضیه ننگریم و بر طبق آن قضاوت نکنیم.

۱. کافی،ج ۱،ص ۵۸

پرسش وپاسخ از محضر مقام معظم رهبری،ص ۵۱و۵۲

آیا علی(در زمان خلافتش بر جامعه اسلامی برای مصلحت جامعه از انجام بعضی قوانین اساسی اسلام خودداری کردند و اصولاً آیا قوانین اسلام و دستورات خدا و پیامبر(مهمتر است یا آنچه که امروزه از آن به عنوان مصلحت جامعه یاد می شود مهمتر است؟

پرسش

آیا علی(در زمان خلافتش بر جامعه اسلامی برای مصلحت جامعه از انجام بعضی قوانین اساسی اسلام خودداری کردند و اصولاً آیا قوانین اسلام و دستورات خدا و پیامبر(مهمتر است یا آنچه که امروزه از آن

به عنوان مصلحت جامعه یاد می شود مهمتر است؟

پاسخ

در بررسی صفات امام از جمله صفاتی که برای امام لازم شمرده می شود صفت مداراه است . مداراه یعنی با افراد کم ظرفیت و سست ایمان عفو و اغماض داشته باشیم تا جذب مکتب شوند. در مقابل مداراه مداهنه قرار دارد که به معنی سازشکاری و محافظه کاری کردن است که اینها با هم فرق می کند.

مداراه از علاقه و سعه صدر بر می خیزد ولی مداهنه از ضعف و سودجویی، مدارا کردن از عقل است و مداهنه از شیطنت. یک رهبر آسمانی برای تربیت مردم باید با آنان مدارا کند ولی مداهنه هرگز زیرا مداراه صرف نظر کردن از دنیا و مقام خود است برای اصلاح دین یا دنیای مردم، اما مداهنه صرف نظر کردن از گوشه ای از برنامه های دین و مکتب است یا برای حفظ موقعیت خود و یا رسیدن به مقام و دنیا."۱"در رفتار و کردار حضرت علی(نیز مداراه بسیار به چشم می خوردااما مداهنه هرگز درهیچ جای کتب تاریخی این مطلب به چشم نمی خورد که حضرت علی(در دوران خلافت چهارسال و اندی ماه خود مصلحت را فدای اسلام کرده باشند بلکه بر عکس نه تنها در دوران خلافت بلکه در گوشه گوشه تاریخ زندگی علی (فداکاری و از جان گذشتگی حضرت برای حفظ اسلام بسیار چشمگیر و خیره کننده توجه دوست و دشمن را به خود معطوف داشته است و اگر مصلحتی در کار بوده گذشت و چشم پوشی صبورانه حضرت برای حفظ اسلام از مقام خلافت که حق مسلم ایشان بود، می باشد. صبری که

خود در توصیف آن می فرمایند : "صبر کردم مانند صبر کسیکه استخوان در گلو و خار در چشم دارد" و در جای دیگر

می فرمایند : " همانا می دانید که من لایقترین مردم نسبت به امر خلافت هستم اما اگر کار مسلمانان به خوبی حل شود من حرفی ندارم و ظلم برخودم را تحمل می کنم". در کتب تاریخی ذکر شده که علت اینکه حضرت اقدام به گرفتن حق خود نکردند این بود که اولاً ـ آن تعداد یار و یاور نداشتند که بتوانند بدان وسیله با مبارزه، حق خود را بگیرند و دیگر آن که ابرقدرتهای آن زمان در پی فرصت بودند که با حمله به حکومت نو پای اسلامی آن را از پا در آورند و هرگونه اختشاش در درون جامعه موفقیت ایشان را صد چندان می کرد. و اگر آنها در این امر موفق می شدند اسلام از ریشه نابود می شد و از اصل اسلام خبری نبود و از جمله شواهدی که دلالت بر عدم مصلحت اندیشی(مذموم) حضرت در دوران خلافت می کند مسأله دشمن سازی حضرت است علی(در راه خدا از کسی ملاحظه نداشت بلکه اگر به کسی عنایت می ورزید و از کسی ملاحظه می کرد به خاطر خدا بود و قهراً این حالت دشمن ساز است و روحهای پرطمع و آرزودار را رنجیده می کند. استاد مطهری در کتاب جاذبه و دافعه حضرت علی(در این باره می فرماید : "علی در دوران خلافتش سه دسته را از خود طرد کرد و با آنان به پیکار برخاست : اصحاب جمل که خود، آنان را ناکثین نامید و

اصحاب صفین که آنها را قاسطین خواند و اصحاب نهروان یعنی خوارج که خود، آنان را مارقین نامید. ناکثین از لحاظ روحیه، پول پرستان بودند، صاحبان مطامع و طرفدار تبعیض سخنان او درباره عدل و مساوات بیشتر متوجه به این جمعیت است اما روح قاسطین روح سیاست و تقلب و نفاق بود آنها می کوشیدند تا زمام حکومت را دردست گیرند و بنیان حکومت و زمامداری علی(را در هم فرو ریزند. عده ای پیشنهاد کردند با آنها کنار آید و تا حدودی مطامعشان راتأمین کند او نمی پذیرفت، زیرا که او اهل این حرفها نبود. او آمده بود که با ظلم مبارزه کند نه آنکه ظلم را امضاء کند و از طرفی معاویه و تیپ او با اساس حکومت علی(مخالف بودند آنها می خواستند که خود مسند خلافت اسلامی را اشغال کنند، و درحقیقت جنگ علی با آنها جنگ با نفاق و دورویی بود. دسته سوم که مارقین هستند روحشان روح عصبیتهای ناروا و خشکه تقدسها و جهالتهای خطرناک بود."۲"

دوست عزیز! امید داریم مطالب ذکر شده ابهامات شما درباره سیره حضرت علی(را برطرف کرده باشد. برای مطالعه بیشتر می توانید به کتابهایی که در این زمینه نوشته شده مراجعه کنید.

۱. امامت ، محسن قرائتی

جاذبه و دافعه حضرت علی(،استاد مطهری

ولایت مطلقه فقیه چیست؟ و آیا حضرت آیت ا...خامنه ای جزء آن است؟ اثبات کنید.

پرسش

ولایت مطلقه فقیه چیست؟ و آیا حضرت آیت ا...خامنه ای جزء آن است؟ اثبات کنید.

پاسخ

منظور از "ولایت مطلقه فقیه"، اینست که در زمان غیبت امام زمان(، "فقیه جامع الشرایط"، به خاطر ادلّه فراوان و قاطع، که در منابع اسلامی و فرمایشات امام عصر(و سایر معصومین (وجود دارد، به عنوان نماینده و جانشین آن حضرت، بر مسلمین حق ولایت و سرپرستی دارد. و می تواند با تشکیل حکومت اسلامی، با استفاده از تمام اختیارات حکومتی، به اجراء احکام اسلامی اقدام نماید.

در زمان حاضر، با توجّه به تشخیص نمایندگان منتخب مردم در مجلس خبرگان، که مأموریّت و وظیفه تشخیص فرد واجدشرایط رهبری را برعهده دارند، "حضرت آیت ا...خامنه ای"، به عنوان فرد واجد شرایط این منصب، مشخص شده اند، بنابراین تمام اختیارات حکومتی ولایت فقیه، برای ایشان ثابت است.

ضمناً لازم به یادآوری است که منظور از ولایت مطلقه فقیه، این نیست که شخص رهبر در برابر قانون، با سایر مردم فرق می

کنـد، بلکه همانطور که خود ایشان فرموده انـد، رهبری هم در برابر قوانین کشور، با سایر مردم مساوی است. و منظور از ولایت مطلقه، اینست که شخص رهبر در جمهوری اسلامی، به هر سه قوه ولایت دارد، و وظیفه هماهنگ کردن آنها را با یکدیگر, در راستای اهداف عالیه و مقرّرات و قوانین تعالی بخش مکتب اسلام، برعهده دارد.

موفق باشید.

چرا مقام معظم رهبری در برخورد با مسائل قاطعیت نشان نمی دهد؟

پرسش

چرا مقام معظم رهبری در برخورد با مسائل قاطعیت نشان نمی دهد؟

پاسخ

اول بایـد دیـد ملاـک قـاطعیت چیست؟ مگر امیرالمؤمنین(ع) که این همه در برابر غصب خلاـفت صـبر نمود قـاطعیت نـداشت؟ اصولاًـ رهبری در هر زمـان نیازمنـدی هایی دارد که بایـد مجموع آنها را با هم سـنجید. مثلًا در مواردی حلم و سـعه صـدر لازم است و در مواردی قاطعیت. در رهبری ایشان نیز می بینیم مثلًا در مورد رابطه با آمریکا با قاطعیت تمام ایستادگی کرده و جلوی بسـیاری از حرکت های مرموزانه که در سـطوح مختلف نظام برای ایجاد رابطه باآمریکا انجام می شود مقاومت ورزیـده انـد. از طرف دیگر در برابر بسـیاری از جریانات داخلی با حلم و بردباری برخورد کرده و همین مسأله بسـیاری از بحران های خطرناک را به سادگی حل کرده است. یکی از نمونه های این مسائل برخورد قضایای کوی دانشگاه بود که همگان شاهد آن بودیم.{J

تفاوت ولایت مطلقه فقیه با ولایت فقیه چیست ؟

پرسش

تفاوت ولایت مطلقه فقیه با ولایت فقیه چیست ؟

پاسخ

یکی از عواملی که موجب خطای فکری و اشتباه در امور می گردد اشتراک لفظی و تشابه الفاظ است. موضوع ولایت مطلقه نیز از جمله همین اصطلاحات است. ولایت مطلقه اصطلاحی است که هم در مباحث اعتقادی کاربرد دارد (که همان ولایت مطلقه الهی است) و هم در مباحث فقهی.

ولایت مطلقه، در مباحث فقهی هیچ ارتباطی به بحث ولایت مطلقه الهی ندارد. معنای آن نیز چیز دیگری است. در فقه این مسأله مطرح بوده و هست که آیا فقیه تنها بر امور حسبیه ولایت دارد یا ولایت او اعم است؛ یعنی، به امور حسبیه محدود نیست بلکه می تواند در امور مختلف با تکیه بر معیارها و ضوابط موجود حکمی صادر نماید. بنابراین اساسا ذات و محدوده بحث ولایت الهی با ولایت فقیه دو خیر است و نبایستی این دو را با هم مخلوطکرد.

چرا تمام بخش ها و واحدهای کشور باید زیر نظر ولی فقیه باشد؟

پرسش

چرا تمام بخش ها و واحدهای کشور باید زیر نظر ولی فقیه باشد؟

پاسخ

چه خوب بود که به صورت واضح معین می نمودید که منظور از قسمت اول سؤال چیست ؟ اولا" به چه دلیل تمام واحدها و بخش ها زیر نظر یک نفر است ؟ چنین چیزی نه ممکن است و نه مطلوب و ثانیا" نظارت کلان و ایجاد هماهنگی بین قوای سه گانه و سایر دستگاه ها امری کاملا" مطلوب ضروری و در همه حکومت ها اعم از اسلامی و غیراسلامی وجود دارد. برای روشن شدن بحث لازم است که ابتدا نظریه تفکیک قوا را هم از دیدگاه غرب و هم از دیدگاه اسلام مورد بررسی قرار دهیم :

الف) بررسی نظریه تفکیک قوا از دیدگاه اندیشمندان غربی : مهم ترین دلایلی را که طرفداران نظریه تفکیک قوا ارائه داده اند عبارتند از:

۱- جلوگیری از فساد و استبداد: منتسکیو معتقد بود از آنجا که بشر در طبیعت و نهاد خود به سلطه و استبداد گرایش دارد و اگر قوای سه گانه در اختیار یک شخص و یا یک گروه قرار گیرد, زمینه برای استبداد و سوء استفاده از قدرت فراهم می گردد.

۲- تنوع امور حکومتی و ضرورت برخورداری از تخصص : شؤون و وظایفی که دستگاه حکومت بر عهده می گیرد از تنوع و پیچیدگی برخوردار است و پرداختن به هر یک مستلزم آگاهی , تجربه و تخصص است . از این رو حکومت از عهده یک فرد خارج است ; یعنی , ممکن نیست فرد از چنان وسعت معلومات و تجاربی برخوردار باشد که بتواند شخصا" همه امور و شؤون یک جامعه

را تصـدی کند, لذا تفکیک قوا امری ضـروری است تا براساس آن هر بخش زیر نظر متخصـصان قرار گیرد. اما سؤالی که باقی می مانـد این است که آیا تنوع مسؤولیت ها در نظام حکومتی می تواند دلیل کافی برای تقسـیم بندی قوا و اسـتقلال آنها باشد؟ به نظر می رسد که تنوع مسؤولیت ها تنها توجیهی بر مسأله تفکیک و اسـتقلال قوات و هرگز به عنوان علت تامه آن مطرح نمی گردد زیرا ملاـحظه وظـایف قوه مجریه حـاکی از آن است که ذیل آن , مسؤولیت های مختلفی که چنـدان ارتباطی با یکـدیگر ندارنـد قرار دارد. اگر تنوع مسؤولیت باعث تعـدد قوا می گشت چه بسا لازم بود که چندین قوه دیگر داشـته باشـیم که هر یک عهده دار مسؤولیتی مستقل باشند. ارزیابی نظریه تفکیک قوا:

اولاـ": تفکیـک کامـل قوا عملاـ" ممکن نیست و به نـدرت می توان حکومتی را یـافت که در آن تفکیک قوا رعایت شود, در حکومت ها معمولا" قوه مجریه سالاری است زیرا بودجه و امکانات عمـده در اختیار آن قوه می باشد. در نظام های ریاستی که قـدرت اجرایی به طور کامـل در اختیـار رئیس جمهور است قوه مجریه در قوه مقننه و قضائیه اعمال نفوذ می کنـد. برطبق برخی قوانین اساسـی کشورهـا, برخورداری رئیس جمهور از حق وتو در قبال مجلس , نشانگر برتری وی در مقابل قوه مقننه است . از ایـن رو حـاکمیت در حقیقت از قـوه مجریه است و تفکیـک قـوای واقعی در مقـام عمـل وجـود نـدارد, بلکه یـک نـوع تـداخل کارکردها و اختلاط بین قوا وجود دارد.

ثانیا": بر فرض که تفکیک کامل و مطلق

قوا نه از نظر تئوریکی و نه از نظر عملی مشکلی نداشته باشد اما از لحاظ مصلحت اندیشی در اداره کشور با مشکل جدی دیگری که عبارت از تشتت و نوعی چندگانگی در نظام حکومتی است مواجه می شویم . گویی سه دولت که هر کدام عهده دار بخشی از امور هستند و حوزه فعالیت آنان با یکدیگر ارتباطی ندارد در کشور حکومت می کنند, لذا ما با دو مصلحت اندیشی برای اداره جامعه مواجهیم . از یک سو به نوعی تقسیم قوا و تقسیم مسؤولیت ها را باید بپذیریم و از سوی دیگر جامعه نیازمند یک محور وحدت بخش است تا در موارد تزاحم و اصطکاک قوا به جهت جایگاه برتری که از آن برخوردار است میان آنها هماهنگی ایجاد کند و از طرف دیگر در جامعه محور وحدت جامعه باشد, زیرا جامعه ای که سه دستگاه کاملا" مستقل بر آن حاکمیت داشته باشد جامعه واحدی تلقی نمی شود و خواه ناخواه به پراکندگی و چندگانگی می گراید. در راستای رفع این بحران است که در برخی نظام های سیاسی , تفکیک بندی قوا اعمال می شود, یا در برخی نظام های سیاسی راه کارهایی ارائه می گردد که طی آن رئیس جمهور از حق وتو برخوردار می گردد.

ثالثا": هدف از پیشنهاد نظریه تفکیک قوا از سوی منتسکیو, جلوگیری از سوء استفاده صاحبان قدرت از قدرت بوده است ولی این نظریه به طور کامل در رسیدن به این هدف عقیم است , زیرا به موازات تفکیک قدرت در سه مقوله , مفاسد جامعه و حکومت نیز تقسیم می شود. به عبارت دیگر تفکیک قوا

در حکومت های جهانی به تفکیک و توزیع فساد انجامیده است نه به نابودی آن . بنابراین راه حل اساسی جلوگیری از مفاسد و دخالت قوا, تأکید بر عنصر تقوا و صلاحیت های اخلاقی همراه با نظارت ها و ضمانت های اجرایی خاصی است که کامل ترین شیوه آن منحصرا" در نظام حکومت دینی مشاهده می شود است . هر مدیر و کارگزار حکومتی به تناسب هر رده از مسؤولیت اجتماعی و جایگاه مقامی که عهده دار است , باید از تقوا برخوردار باشد و بالطبع کسی که در رأس هرم قدرت قرار می گیرد باید پارساترین مردمان , کارگزاران و مدیران باشد. چنان که از لحاظ مدیریت و آشنایی به قوانین نیز باید سرآمد افراد جامعه باشد. از این رو در نظام اسلامی برای جلوگیری از تشتت قوا و جلوگیری از آسیب ها و نیز برای حفظ یکپارچگی و وحدت جامعه , رهبر و حاکم اسلامی علاوه بر شرایط و صلاحیت علمی و مهارت های مدیریتی باید متقی و عادل باشد تا مردم با اطمینان به عدالت و مراتب والای او بر محور وجودش گردآمده , مشکلات جامعه را سامان دهند.

ب) بررسی نظریه تفکیک قوا از نظر اسلام : شکی نیست که در نظام اسلامی این اصل که کار را باید به کاردان سپرد مورد احترام و تأکید است و چون کارها و شؤون جامعه متعدد و متنوع است و پرداختن صحیح به هر یک از آنها مستلزم دارا بودن نوعی دانش و کارآیی است , حتی المقدور نباید یک نفر را متصدی چند امر کرد. به هر جهت تقسیم کار تا آنجا

که ضرورت داشته باشد و به شرط آن که قلمرو آن تا بدان جا گسترده نشود که خود موجب نقض غرض گردد, معمول خواهد بود. اما در نظام سیاسی اسلام با توجه به دلایلی که برای نظریه تفکیک قوا ذکر شد توجه به دو مسأله ضروری است :

۱- تقوا و صلاحیت های اخلاقی عامل اساسی مهار قدرت در اسلام می باشد. توضیح آن که : مهم ترین استدلال طرفداران تفکیک قوا, مهار قدرت و جلوگیری از فساد است . در نظام سیاسی اسلام این مشکل به گونه ای دقیق چاره اندیشی شده است . در عصر غیبت و مرتبه نازل تر حکومت اسلامی , کسی در رأس هرم قدرت قرار می گیرد که اشبه به امام معصوم است و علاوه بر برخورداری از دیگر شرایط لازم , از لحاظ تقوا و عدالت عالی ترین مرتبه پس از معصوم را واجد است . چنین شخصیتی که به عنوان ولی فقیه شناخته می شود محور وحدت جامعه و حکومت و هماهنگ کننده قوا و ناظر بر عملکردهای کارگزاران می باشد و سیاست گذاری های کلان از سوی ایشان انجام می گیرد.

۲- ضرورت انسجام و هماهنگی در حکومت : اگر چه راه کارهایی در نظام های سیاسی رایج در دنیا در زمینه عدم تداخل قوا و پیامدهای ناشی از تفکیک مطلق قوا صورت گرفته است , اما هیچ یک کارآیی لازم را ندارد و مشکل دخالت قوا در یکدیگر همچنان باقی است . اما در نظام سیاسی اسلام , عامل هماهنگ کننده و انسجام بخش , پیش بینی شده است . در نظام جمهوری اسلامی که بر

مبنای ولایت فقیه استوار است , آن گاه که کشور با بحران های شکننده مواجه گردد, ولی فقیه با هدایت و تدبیر, بحران ها را رفع می کند. در جمهوری اسلامی ایران نیز تفکیک قوا وجود دارد, اما همه , قوای یک نظام هستند و در رأس هرم قدرت با یکدیگر تلاقی می کند و همه در یک نقطه هماهنگ می شوند و کسی که نقطه مرکزی و اصل نظام است , ولی فقیه است که به همه قوا وحدت و یکپارچگی می بخشد. در نظام ولایت فقیه قوای سه گانه تحت اشراف نقطه مرکزی نظام , یعنی ولایت فقیه قرار دارند و او هم حافظ قانون اساسی است و هم مراقب است که از احکام اسلامی , ارزش ها, اهداف و آرمان های انقلاب تخلفی صورت نگیرد. همچنین نقش هماهنگ کننده بین قوای سه گانه را دارد.

برای آگاهی بیشتر ر.ک : محمد جواد نوروزی , نظام سیاسی اسلام , ص ۱۱۹ استاد محمد تقی مصباح یزدی , نظریه سیاسی اسلام , ج ۲, ص ۱۲۵

علاوه بر مطالب فوق یک سری نکات دیگر در مورد قسمت اول سؤال قابل توجه می باشند که عبارتند از: اولا", آنچه که از ادله عقلی و نقلی (روایات , احادیث) ولایت فقیه استفاده می شود نصب یک نفر از فقهای واجدالشرایط به عنوان ولی فقیه در رأس هرم جامعه اسلامی می باشد.

ثانیا", مگر در سایر مسؤولیت ها مانند ریاست جمهوری و... این اشکال وجود ندارد زیرا تمام بخش های دستگاه اجرایی کشور زیر نظر ریاست جمهوری اداره می شود, پس در آنجا هم بگویید چرا یک نفر

در رأس باشد.

ثالثا", اگر رهبری به صورت شورایی و چندنفره اداره شود مشکلات دیگری از قبیل کندی فرایند تصمیم گیری در مواقعی که نیاز به تصمیم گیری قاطع و نهایی یک نفر می باشد. یا این که در خود شورا هم یک نفر را به عنوان رئیس انتخاب می کنند که سخن نهایی را بزند.

رابعا", همه فلاسفه سیاسی معتقدند که اگر در کشوری بتوان از آفات نقطه ثبات جلوگیری کرد, چنین چیزی (وجود یک نفر در رأس حکومت) خود به خود امری مطلوب و مثبت می باشد. بر همین اساس در بسیاری از کشورهای دنیا افزون بر قوای سه گانه یک شیوه سلطنت یا ریاست جمهوری دائمی یا امپراتوری وجود دارد. مانند انگلستان , ژاپن و... خامسا", با توجه به وجود شرایط بسیار متعدد در ولی فقیه و کنترل های درونی (تقوا, عدالت و...) و کنترل های بیرونی (نظارت خبرگان و...) بر رهبر و استفاده رهبر در اداره امور جامعه از مشاوران و متخصصان و کارشناسان و نخبگان جامعه , احتمال بروز هر مشکلی در این خصوص بسیار بسیار نادر می باشد به صورتی که از نظر عقلاء قابل محاسبه نمی باشد.

معنای مطلقه بودن ولایت فقیه چیست ؟

پرسش

معنای مطلقه بودن ولایت فقیه چیست ؟

پاسخ

کلمه «مطلق» یا «مطلقه» در لغت به معنای آزادی، رهایی و ارسال است؛ لیکن موارد استعمال آن متفاوت است. به عبارت دیگر گاهی «مطلق»(Absolute) در برابر «نسبی»(Relative) به کار می رود و گاهی در برابر«مشروط»(Conditioned). استعمال نخست صرفا در علوم حقیقی است، ولی استعمال دوم هم در علوم حقیقی و همدر علوم اعتباری(مانند علوم سیاسی) جریان دارد. از طرف دیگر کاربرد این واژه در علوم اعتباری نیز از نظر دایره ووسعت اطلاق، بسیار متفاوت است. به عبارت دیگر هر کجا که این واژه به کار می رود، باید به دقت در نظر داشت که مراد از آن اطلاق در برابر کدامین قید می باشد؛ مثلاً «مطلقه»(Absolutist) در نظام های سیاسی غالبا به رژیم های فاقدقانون اساسی(Constitution) اطلاق می شود؛ ولی در نظام ولایت فقیه به گونه دیگری استعمال می شود. مقصود از«ولایت مطلقه فقیه» این است که اگر «مصالح اهم اجتماعی» مسلمانان با یکی از احکام اولیه شرعی - که از نظراهمیت در رتبه پایین تری قرار دارد - در تزاحم قرار گیرد، ولی فقیه که موظف به حفظ مصالح عالیه جامعه اسلامی است. به خاطر حفظ مصالح اهم جامعه اسلامی می تواند، بلکه باید موقتا آن حکم شرعی اولی را تعطیل کند و مصالح جامعه را بر آن مقدم بدارد؛ مثلاً در فقه اسلامی تخریب مسجد حرام می باشد. اکنون اگر به تخریب مسجدی جهت خیابان کشی حاجت افتاد، چه باید کرد؟ دیدگاه مخالف ولایت مطلقه بر آن است که صرف مصلحت اهم اجتماعی مجوز تخریب مسجد نیست و تا زمانی که کار به ضرورت نرسد نمی توان دست به این کار زد؛ لیکن

براساس نظریه«ولایت مطلقه» لازم نیست

حکومت اسلامی آن قدر صبر کند که برای جامعه مشکلات زیادی فراهم شود و کارد به استخوان برسد، تا آن گاه از سر ناچاری و برای خروج از بن بست و انفجار اجتماعی، مسجد را تخریب کند. بلکه اساسا اگر بخواهیم چنین کنیم، همیشه از قافله تمدن عقب خواهیم ماند و همواره در مشکلات است و پا خواهیم زد و شارع مقدس به چنین چیزی راضی نیست. از آنچه گذشت روشن می شود که:

اولاً؛ ولایت مطلقه فقیه از قواعد رافع تزاحم است؛ یعنی، مطلق بودن ولایت گره گشا در تزاحم احکام و مصالح اجتماعی است.

ثانیا؛ ولایت مطلقه خود، مقید به قیودی است نه این که از هر حیث مطلق باشد.

قیودی که در اعمال ولایت مطلقه وجود دارد عبارت است از:

۱- مصلحت،

۲- اهم بودن،

۳- اجتماعی بودن.

به عبارت دیگر، ولی فقیه نمی تواند:

۱- به طور دل خواهی و بدون رعایت مصالح جامعه اقدامی کند.

۲- مصلحت مورد نظر در اینجا مصالح امت است، نه شخص ولی فقیه.

۳- تنها مصالحی را می تواند بر احکام نخستین مقدم بدارد که از نظر اهمیت دارای رتبه بالاتری بوده و شارع مقدس راضی به ترک آنها نباشد.

آیا اطاعت از ولی فقیه در عصر غیبت در حکم اطاعت از امام زمان (عج) است

پرسش

آیا اطاعت از ولی فقیه در عصر غیبت در حکم اطاعت از امام زمان (عج) است

پاسخ

طبق آنچه از فرمایش حضرت ولی عصر(عج) در جواب نامه شخصی به نام اسحق بن یعقوب آمده و آن را بزرگان علماء نقل کرده اند: اطاعت از فقیه جامع الشرایط در زمان غیبت امام زمان(عج) درحکم اطاعت و پیروی از امام زمان و رد کردن دستور

چنین مجتهـدینی به منزله رد سـخن و امر امام زمان(عـج) است. بنابراین اگر مجتهـد اعلم در زمان غیبت معلوم باشـد (مثل زمان امام خمینی که تقریبا اعلمیت ایشان محرز بود) وظیفه همه مردم شیعه در سراسر جهان اطاعت و پیروی از او می باشد و اما بعد از فوت آن بزرگوار که مجتهد اعلمی از طرف اهل خبره معرفی نشد بلکه هفت نفر از فقها که از جمله مقام معظم رهبری بودند برای مرجعیت معرفی شدنـد. هر کس مقلـد رهبر انقلاب باشـد در همه مسائل شـرعی و حکومتی و اجتماعی بایـد پیروی ایشان باشـد و هر کس مقلـد یکی از مراجع دیگر است در مسائل شـرعی مانند احکام نماز، روزه، خمس و... که مربوط به شـخص او می شود بایـد از مرجع تقلیـد خود تقلید نماید. اما درمسائل مربوط به حکومت و مملکت بر همه مردم حتی بر دیگر مراجع لازم است از ولی امر پیروی نمایند.{۰

در مورد ولایت مطلقه فقیه توضیح دهید.

پرسش

در مورد ولایت مطلقه فقیه توضیح دهید.

پاسخ

درباره ولایت فقیه دو گونه بحث وجود دارد که هر یک در جای خود و با روش خاص آن باید مورد بحث قرارگیرد:

۱- بحث نظری درباره ولایت فقیه و ادله اثبات آن و حدود اختیارات از نظر فقه.

۲- بحث پیرامون واقعیت سیاسـی موجود و محدوده آن در قانون اساسی و جنبه های حقوقی آن. مورد اول، بحثیبسیار دامنه دار از نظر فقهی و مسـتندات آن است که از دیرباز مورد بحث و بررسـی فقها بوده و هر یک با دیـدگاه هایخاص خود آرایی را در این زمینه ابراز نموده اند. برخی فقیه را دارای ولایت محدود (امور حسـبه) دانسـته و برخی نیزاختیارات او را بیش از امور حسـبه دانسـته و به اصـطلاح ولایت او را (مطلق) می دانند. البته این مطلق به معنای مطلقالعنان بودن و قدرت بی اندازه نیست. متأسفانه ایـن خطـایی است که برخی آن را مرتکب شـده و برداشت هـای نادرستیـاز آن می کننـد. فقیهی که دارای ولاـیت است، ده ها معیار و قاعده و ضابطه بر او حاکم است؛ چرا که حافظ شریعت ودین است و دین و شریعت اقتضائات ویژه ای دارند که فقیه را در محدوده خود نگاه می دارند. از سوی دیگر شرط اولیو ضروری برای تصدی ولایت، «عدالت» است؛ چرا که با خروج از مرز عدالت، فقیه صلاحیت ولایت را از دستمی دهد. در هر صورت بحث فقهی در این زمینه، بحثی دامنه دار است که باید در جای خود به آن پرداخت. مورد دوم؛بحث قـانونی دربـاره ولاـیت است. در کشور مـا پس از انقلاـب اسـلامی و به برکـت آن، قـانون اساسی تدوین گردید که ازاصول مهم آن اصل ولایت است. این قانون اساسی

مورد پـذیرش مردم قرار گرفت و مردم به آن راءی دادنـد. از نظرحقوقی و قـانونی، فقیه در چارچوب قانون اساسـی و اختیاراتی که در آن به ولی فقیه داده شـده، اعمال ولایت می کنـد ومحـدوده کار او باید در چارچوب قانون اساسـی باشد. ولی این بدان معنـا نیست که بحث نظری پیرامون ولاـیت فقیهصورت نگیرد و یا اگر کسـی از نظر علمی به نتیجه ای غیر از آنچه که در قانون اساسـی وجود دارد، رسـید نظرش محکومباشـد. آن نظر در جـای خود و به عنوان بحثی علمی محترم است؛ گرچه همه بایـد در حال حاضـر به مفاد قانون اساسـیگردن نهند و آن را اجرا کنند. البته وارد شدن به بحث نظری ولایت فقیه باید با ابزارهای خاص آن صورت پذیرد وگرنهموجب سردرگمی خواهد شد.

نکته دیگر در این مورد آن که نصب فقهـا به عنوان ولیّ از جـانب امـام زمـان(عـج) نصبی عام است که فعلیت یافتن آنـدر حال حاضـر به تشـخیص خبرگان است، اما این که هرگونه که خبرگان انتخاب نمایـد عینا مورد نظر امام زمان(عج)می باشد (نصـب خـاص) ادعـایی بی اساس است. ولی اگر ادعا شود که انتخاب یک تشـخیص بر طبق معیارهایی اسـتکه حضـرت ارائه کرده اند (نیابت عامّه) سخنی متین است.

اولاً؛ ولایت مطلقه فقیه از قواعـد رافع تزاحم است؛ یعنی، مطلق بودن ولایت گره گشا در تزاحم احکام اولیه و مصالـح اجتماعی است.

ثانیا؛ ولایت مطلقه خود، مقید به قیودی است، نه این که از هر حیث مطلق باشد.

قیودی که در اعمـال ولاـیت مطلقه وجود دارد عبارت است از: ۱- مصلحت، ۲- اهم بودن، ۳- اجتماعی بودن. بهعبارت دیگر، ولی فقیه نمی تواند:

۱- به طور دل خواهی و بدون رعایت مصالح جامعه

اقدامی کند.

۲- مصلحت مورد نظر در اینجا مصالح امت است، نه شخص ولی فقیه.

۳- تنها مصالحی را می توانـد بر احکام نخستین مقدم بدارد که از نظر اهمیت دارای رتبه بالاتری بوده و شارع مقدس راضـی به ترک آنهانباشد.

۱- ولایت فقیه به معنای سرپرستی جامعه توسط فقیه است. ماهیت «ولایت» در ولایت فقیه با حاکمیت حقوقی وسیاسی در دیگر نظام های حکومتی مشابه است و تنها در دو ناحیه با آن متفاوت است که در بند ۲ به آن اشارهشود.

مراد از «فقیه» کسی است که از حیث آگاهی از اسلام، عدالت، شجاعت و مدیریت شایسته ترین فرد جامعهاسلامی است و از او به فقیه جامع الشرایط تعبیر می شود.

۲- تفاوت «ولایت» در ولایت فقیه با حاکمیت حقوقی و سیاسی در دیگر نظام های حکومتی در دو ناحیهاست:

الف) مشـروعیت ولایت فقیه از ناحیه خداونـد است، گرچه مردم نیز در انتخاب مصداق ولی فقیه دخالت دارند ولی مشـروعیت در دیگر نظام هایحکومتی ناشی از رأی مردم یا قدرت نظامی یا وراثت و امثال آن است.

ب) از آنجا که شخصیت حقیقی ولی فقیه (یعنی خود او) نیز به عنوان یک فرد تحت ولایت شخصـیت حقوقی ولی فقیه است، در واقع ولایـت اوولایت «فقه» است پس تمام قوانین حکومت در ولایت فقیه قوانین اسـلام است و حتی قوانین موقعیتی و موقت نیز براساس ضوابط اسلامیتدوین می شود. برخلاف نظام حقوقی دیگر حکومت ها که منبع حقوقی آن الزام. قوانین الهی نیست.

۳- اصـطلاح «مطلقه» در ولایت مطلقه فقیه به این معنا نیست که ولایت فقیه محـدود و مقیـد نیست. بلکه در یکتعریف به معنای مقید نبودن به او قیدی است که برخی در ولایت فقیه مطرح کرده اند:

۱- افراد تحت ولایت، که آن را محدود به قاصران (مجنون و

یتیم بی سرپرست) کرده اند.

۲- محدوده اختیارات فقیه که محدود به امور حسبه دانسته اند؛ یعنی، اموری که شارع به هیچ وجه راضی به ترک آن نیست.

ولا‌یت مطلقه فقیه؛ به معنای دوم این است که، ولایت او محدود به این دو قید نیست، بلکه ولایت او بر یکایکافراد جامعه، از مسلمان و غیرمسلمان، مجتهد و عامی، مقلد خودش و دیگر مجتهدان و بلکه بر خودش ثابت است واز ناحیه دوم در هر امری که از شؤون اجتماعی باشد ولایت دارد و باید براساس موازین اسلامی در آن حکمکند.

بنابراین ولایت مطلقه فقیه بدین معنا نیست که او می تواند بدون ضابطه و به دلخواه حکم کند و در اعمال حکومتهیچ قیدی ندارد زیرا چنین اعمال حکومتی براساس هوای حاکم خواهد بود نه از ناحیه خداوند. در اسلام ضوابطیبرای اعمال ولایت فقیه وجود دارد که از آن به «مصالح» و «تزاحم» تعبیر می شود.

برای آگاهی بیشتر تصویر بخشی از کتاب ولایت و دیانت، مهدی هادوی تهرانی (صفحه ۱۲۶ - ۱۱۷)،

برای مطالعه کتب زیر توصیه می شود:

ولایت فقیه و جهاد اکبر امام خمینی(ره)

ولایت فقیه از دیدگاه فقها و مراجع علی عطایی

ولایت فقیه استمرار حرکت انبیا مجاهدین انقلاب اسلامی

ولایت فقیه دستغیب

ولایت فقیه به زبان ساده شفیعی

ولایت فقیه جوادی آملی

حدود ولایت حاکم اسلامی احمد نراقی

اقتصاد سیاسی، ج ۱ (ولایت فقیه) مولائی

کلیات مسأله ولایت سیاهپوش

حکومت الهی ولایت و زعامت مصطفی آیت اللهی

ولایت فقیه و حاکمیت ملت طاهری خرم آبادی

ولایت فقیه حائری شیرازی

اگر ولی فقیه اشتباهی را مرتکب شود به طوری که مردم متوجه اشتباه او بشوند باید از او دوباره اطاعت شود؟

پرسش

اگر ولی فقیه اشتباهی را مرتکب شود به طوری که مردم متوجه اشتباه او بشوند باید از او دوباره اطاعت شود؟

پاسخ

۱) خطاهای فاحش و روشنی که حداقل برای عموم کارشناسان مسائل دینی سیاسی و اجتماعی واضح و روشناست. در این صورت از طریق مجاری مربوط تذکر داده خواهد شد و عدم قبول آن ممکن است مجلس خبرگان را بهاتخاذ موضع مناسب وادار نماید و چه بسا موجب عزل ولی فقیه شود.

۲) خطاهای پیچیده که حتی در میان کارشناسان نیز چندان روشن نیست و چه بسا مورد تعدد آرا و نظرات باشد.در این صورت نمی توان با قاطعیت حکم کرد که نظر کدام یک صحیح است؛ زیرا هر کس بر اساس مبانی پذیرفته شدهخود حکم می راند. از این موارد در مسائل اجتماعی و سیاسی زیاد به چشم می خورد. در چنین مواردی چاره ای جزاین نیست که رأی ولی فقیه ملاک عمل قرار گیرد؛ زیرا اولاً او شایسته ترین فردی است که برای کارشناسی در این کارانتخاب شده است، ثانیا در غیر این صورت جامعه دچار هرج و مرج و آنارشیسم می شود. ضمن آن که از نظر فکریراه تحلیل و نقد و بررسی سالم برای همگان باز است اما نظم و انضباط اجتماعی از نظر عقلی و عقلایی مستلزموحدت رویه و عمل است. در تمام نظام های سیاسی این گونه عمل می شود و از آن گریزی نیست.

نظر اکثریت مجلس خبرگان نیز حجت است و همگان باید بر آن تمکین نمایند، همان طور که اگر مجتهدی دراستنباط حکم شرعی اشتباه کند مقلد به آن عمل می کند و عملش مجزی و مبری ء ذمه است.{J

علت شرعی واگذاری بعضی نهادها به رهبر چیست ؟ و حسابرسی آنها چگونه است ؟

پرسش

علت شرعی واگذاری بعضی نهادها به رهبر چیست ؟ و حسابرسی آنها چگونه است ؟

پاسخ

قبـل از پرداختن به این مسـئله، ذکر این نکته مهم لازم است که آنچه در متن سؤال آمـده است (نهادهایی که درآمـد آن ها در اختیـار رهبری می باشـد...) صـحت نـدارد؛ زیرا نهادهای زیر نظر مقام معظم رهبری، نهادهایی فرهنگی، نظارتی و... می باشـند؛ماننـد، نهاد معظّم له دردانشـگاهها، جهاد سازنـدگی و... که به هیـچ وجه درآمـد زا نیسـتند. درآمد بنیاد مستضـعفان نیز صـرف جانبازان، بر اساس مجاری قانونی مشخص، می شود.

اما در مورد درآمد نهادهای خاص زیر نظر ولی فقیه باید گفت که:

بر اسـاس آیات و روایات متعـدّد، ولی فقیه در عصـر غیبت به جهت نیابت از مقام ولایت کبری، متصـدّی اخـذ و مصـرف منابع مـالی حکومت اسـلامی، در راسـتای مصالـح جامعه می باشـد. در این باره قرآن کریم به پیامبر اکرم(ص) دسـتور می دهـد: خذ مناموالهم صدقه تطهرهم و تزکیهم بها وصل علیهم انّ صـلاتک سکنٌ لهم ، (توبه / ۱۰۳). از روایات باب خمس، زکات، انفال، اموال خراجیّه و... نیز به دست می آید کهتصدّی اخذ و صرف آن، در اختیار مقام ولایت است.

امام علی الهادی(ع) می فرمایـد: آنچه به پدرم محمد بن علی الجواد(ع) به عنوان امامت و زعامت شـیعه پرداخت می شده، باید به من که زعامت فعلی بر عهده من است پرداخت شود.

نکته قابل توجه این است که ولی فقیه در زمان حاضر این حق را بر اساس راهکارهای قانون اساسی، جمهوری اسلامی اجرا می کند و در مواردی که احساس شود برای انجام وظایف رهبری و دست یابی به اهداف حکومت اسلامی، نیازمند نظارت دقیق تر بر سایر دستگاه ها وهمچنین تبلیغ شعائر الهی،

کمک به بعضی مراکز یا طرح ها و... می باشد، از طریق تشکیل نهادهای خاص اقدام می شود.

اما در پاسخ قسمت دوم سؤال شما باید گفت:

یکم: طرح این مسأله در مجلس شورای اسلامی و تلف کردن ساعت های متمادی از وقت نمایندگان که می بایست صرف رسیدگی به مسائل و مشکلات مهم جامعه – اعم از اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و... – شود، رنگ و بوی سیاسی می داد. خصوصا وقتی سابقه نظارت مستمرو دقیق بر نهادهای زیرنظر مقام معظم رهبری را بررسی نماییم این مطلب قوت زیادی می گیرد. چنان که ریاست محترم مجلس شورای اسلامی در نامه خود به مقام معظم رهبری، چنین بیان می دارد: «... از ابتدای انقلاب تاکنون نهادها و دستگاه های مختلف مورد تحقیق و تفحص مجلسقرار گرفته که به عنوان نمونه می توان به تحقیق و تفحص از صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران و بنیاد مستضعفان در دوره چهارم مجلس شورای اسلامی اشاره نمود [که منجر به تعویض برخی از مدیران شد]...».

دکتر میرمحمدی (یکی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی) با اشاره به نظارت قوی معاونت حسابرسی دفتر مقام معظم رهبری بر سازمان ها و نهادهای تحت نظارت رهبری، می گوید: «بودجه تمام نهادها دقیقا نظارت و حساب رسی می شود. هم حساب رسی مالی پس می دهندو هم حساب رسی عملیاتی و مدیریتی؛ ضمن آن که سازمان بازرسی کل کشور و دیوان محاسبات، هم بر بودجه آنها نظارت دارند.

وی می افزاید: دستگاه های تحت حاکمیت مقام معظم رهبری، به مراتب بیشتر از دستگاه های دولتی است و حاضر هستم آن را ثابت کنم...».

دوم: تنها مشکل در این میان، سوء تفاهم و ابهامی بود که در مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام و ماده ۱۹۸ آین نامه داخلی مجلس شورای اسلامی

وجود داشت که با تدبیر مقام معظم رهبری و ارجاع آن به مجمع تشخیص مصلحت نظام، برطرف شد.

سوم: این که بایـد دقت شود که تجدیـد نظر در مصوبه یاقـانون، به این معنـا نیست که قبلًا این قانون به نفع گروهی بوده و یا از آن سوء استفاده می شده است. چه بسا مصوبه ای یا قانونی - چه در مجلس شورای اسلامی و چه مجمع تشخیص مصحلت نظام - در یک زمان چنینتشـخیص داده شده بود که به مصلحت مردم و نظام، لذا آن را وضع کرده اند؛ اما با گذشت زمان دیگر آن مصلحت مشاهده نمی شود، لذا در آن قانون یا مصوبه تجدیدنظر نموده اند.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱. محمدهادی معرفت، ولایت فقیه، ص ۱۴۲.

۲. استاد مصباح یزدی، نظریه سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۱۱۴.

۳. نبی الله ابراهیم زاده آملی، حاکمیت دینی، ص ۱۵۴.{J

ولی فقیه مثل تمام آدمها مبرا از اشتباه نیست حدود اطاعت از او تا کجاست ؟اگر ولی فقیه دچار اشتباه و ما متوجه شویم آیا باز هم تکلیف ما اطاعت است و اکر به ملی فقیه به چشم یک مرجع نگاه کنیم چه تبعاتی در پی خواهد داشت ؟

پرسش

ولی فقیه مثل تمام آدمها مبرا از اشـتباه نیست حدود اطاعت از او تا کجاست ؟اگر ولی فقیه دچار اشتباه و ما متوجه شویم آیا باز هم تکلیف ما اطاعت است و اکر به ملی فقیه به چشم یک مرجع نگاه کنیم چه تبعاتی در پی خواهد داشت ؟

پاسخ

به طور خلاصه در پاسخ این سؤال چند نکته بیان می نماییم:

الف) حـدود اطاعت از ولی فقیه تا جایی است که اولاً شـرایط لازم برای رهبری (ماننـد فقاهت، عـدالت، تـدبیر و...) را همچنان داشـته باشـد. ثانیاً از چارچوب ضـروریات دین مبین اسـلام و مصالـح جامعه ی اسـلامی فراتر نرود. مرجع تشـخیص چنین مسأله مهمی مجلس خبرگان رهبری است که به صورت مستمر بر شرایط رهبری و اعمال او نظارت دقیق دارد.

ب) در مورد اشـتباه ولی فقیه بایـد گفت که: اولاً رهبر معصوم پیراسـته از هر خطـایی است؛ ولی انتظار عـدم وقوع خطا از غیر معصوم(ع)، انتظاری نابجا است. در عین حال اسـلام، شـرایطی را برای حاکم اسـلامی در عصر غیبت قرار داده است. علم و تقوا از جمله آنها است که عامل مهمی در تقلیل خطاها می باشد. این شرایط در بردارنده دو نوع کنترل است:

۱. کنترل عقلانی،

۲. کنترل اخلاقی.

افزون بر آن، دستوراتی چون لزوم مشورت و خودداری از استبداد به رأی و دیگر عوامل کنترل کننده در کاهش ضریب احتمال خطا و نزدیک کردن آن به صفر، بسیار مؤثر است.

از طرف دیگر شروط یاد شده و دیگر شرایط لازم (چون زمان شناسی و توانایی مدیریت کلان اجتماعی) فقط حدوثی نیستند؛ یعنی، چنان نیست که تنها در زمان به دست گرفتن قدرت، لازم بوده و پس از آن اعتبار نداشته باشند؛

بلکه شرایطی حدوثی و بقایی هستند. بنابراین از آغاز رهبری تا پایان آن، وجود این شرایط الزامی است و هرگاه ولی امر یکی از آنها را از دست داد، از سمت خود معزول است .

۳. امربه معروف و نهی از منکر یا اصل «نظارت عمومی» نیز یکی از راه هایی است که اسلام بر آن تأکید کرده است. بر این اساس هر مسلمانی، موظف است با دقت و ژرف نگری، عملکرد مسؤولان نظام اسلامی را زیر نظر گیرد و در صورت مشاهده خطا و انحراف، به گونه ای خیرخواهانه و مفید به حال جامعه، خطاها را تذکر دهد و رهنمود و یا پیشنهادی برای بهبود وضع جامعه، ارائه کند.

ثانیا، نکته دیگر که اشتباه به دو گونه قابل تصور است:

صورت اول) اشتباهات و خطاهای کارشناختی؛ مقصود از خطاهای کارشناختی، آن است که در پاره ای از مسائل، متخصصان و کارشناسان دارای دیدگاه ها و نظرات مختلفی اند که این نظرات، گاهی معارض یکدیگرند و در میان آنها، تنها یک رأی بر صواب و بقیه نادرست است.

طبیعی است رأی حاکم و یا کارگزاران حکومتِ اسلامی نیز یکی از آن آرا است و در صورت حاکمیت غیرمعصوم، احتمال دارد رأی پذیرفته شده برصواب یا بر خطا باشد. این گونه خطاهای احتمالی، کاملاً طبیعی است و چندان گریزی از آن نیست. در هر جامعه ای این گونه امور وجود دارد و به جهت لزوم وحدت رویه در حکومت و سیاست، چاره ای جز پذیرش قانونی یک جانب وجود ندارد؛ هر چند در صورت تکافؤ ادله، احتمال صحت رأی مخالف نیز به همان اندازه احتمال صحت رأی موافق است. این گونه امور به هیچ وجه نشانگر ضعف حاکم نیست

و در صـورت خطـا بودن رأی نیز هر چنـد فاقـد آثـار منفی نیست؛ ولی چه بسـا آثـار آن چنـدان زیـاد نباشـد؛ زیرا دارای توجیه خردپذیر و مورد حمایت بخش مهمی از آگاهان و کارشناسان است.

صورت دوم) خطاهای فاحش و ناشـی از ضـعف؛ پاره ای از خطاها، برخاسـته از مبانی نظری و کارشناختی نیست، بلکه ناشی از ناآگاهی و ضـعف و ناتوانی در درک نیازمندی های اجتماعی و یافتن پاسخ شایسـته آن، از منابع دینی است. چنین خطاهایی به خوبی از سوی خبرگان و متخصصان دین شناس و آشنا به مسائل اجتماعی، تشخیص پذیر است و ناتوانی شخص را در مدیریت اجتماعی برملا می سازد. مسلما این گونه امور زیان ها و آثار منفی بیشتری دارد و به عزل صاحب منصب نیز می انجامد.

ج) این موضوع بستگی به نوع نگاه ما دارد. اگر منظور از این نگاه، دیدگاهی شخصی باشد به نحوی که در اطاعت ما از قوانین اجتماعی و اوامر حکومتی ولی فقیه، هیچ گونه تأثیری به وجود نیاورد و به مخالفت عملی و تضـعیف نظام ولایت فقیه نیانجامد، از لحاظ شرعی و قانونی تبعات منفی بر این نوع نگاه مترتّب نیست.

اما اگر این نگاه، همراه با مخالفت عملی، و عـدم اطاعت از قوانین اجتماعی و اوامر حکومتی ولی فقیه باشد، مسـلماً هم شـرعاً و هم قانوناً ممنوع بوده و ترویج چنین نگاهی به کارآمدی و تضـعیف نظام ولایت فقیه می انجامد. زیرا محدود کردن اختیارات و مسؤولیت هـای ولی فقیه در حـدّ مراجع (یعنی در حوزه احوال شخصـی و عبـادی مکلفین) و رهـا گذاشـتن حوزه ی عمومی و مسائل جامعه اسلامی، مخالفت صریح با دستورات صریح دین مبین اسلام در زمینه ی ضرورت تشکیل حکومت

به وسیله ولی فقیه در عصر غیبت و وجوب اطاعت از او است.

تفاوت اختیارات حاکمان الهی در حکومت دینی با پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) چیست؟

پرسش

تفاوت اختیارات حاکمان الهی در حکومت دینی با پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) چیست؟

پاسخ

از نظر اختیارات حکومتی، فرقی بین پیامبر(ص)،امام(ع) و ولی فقیه نیست؛ زیرا مقصود از اختیارات حکومتی، مسائل لازم اجتماعی است که بدون آنها، حکومت قدرت کافی را برای پیشبرد اهداف خود؛ یعنی، تأمین سعادت و مصالح جامعه را ندارد. مقصود از «ولایت مطلقه» نیز، چیزی بیش از این نیست. البته پیامبر(ص) و ائمه(ع)، شؤون دیگری نیز داشته اند که از اختصاصات آنان بوده است؛ ولی آن مسائل ربطی به حوزه اختیارات حکومتی ندارد. چنان که پیامبر(ص) حق دخالت در شؤون فردی اشخاص را داشتند؛ لیکن ولیّ فقیه چنین حقی ندارد؛ زیرا این مسأله خارج از مسائل اجتماعی و حکومتی است.

اختیارات حکومتی معصومان(ع)

امام خمینی(ره) در این باره می فرمایند:

«این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم(ص) بیشتر از حضرت امیر(ع) بود، یا اختیارات حکومتی حضرت امیر(ع) بیش از فقیه است، باطل و غلط است. البته فضایل حضرت رسول اکرم(ص) بیش از همه عالم است و بعد از ایشان فضایل حضرت امیر(ع) از همه بیشتر است؛ لیکن زیادی فضایل معنوی اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهد. همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول و دیگر ائمه(ع) در تدارک و بسیج سپاه، تعیین ولایت و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند، خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است؛ منتها شخص معینی نیست، روی عنوانِ «عالم عادل» است».

ایشان در تبیین مسأله یاد شده، بر این مسأله انگشت می گذارند که فرق است بین «مقامات تکوینی» و «مقامات اعتباری». مسأله ولایت «به معنای زعامت و حکومت»، امری اعتباری است که شارع به افراد دارای صلاحیت

واگذار کرده است؛ لیکن هر کس رهبری و حکومت را در دست گیرد – چه معصوم باشد و چه فقیه عادل – باید از اختیارات لازم و کافی مربوط به حکومت و اداره اجتماع، برخوردار باشد. بنابراین در این زمینه، فرقی بین پیامبر(ص) و امام(ع) و ولی فقیه نیست. آنچه فرق هست، در حوزه ولایت تکوینی و مقامات معنوی حقیقی و نیز در توسعه فراحکومتی ولایت اعتباری است. لذا می فرماید: «برای امام مقامات معنوی هم هست که جدا از وظیفه حکومت است و آن مقام خلافت کلی الهی است که گاهی در لسان ائمه(ع) از آن یاد شده است، خلافتی است تکوینی که به موجب آن جمیع ذرات در برابر «ولی امر» خاضع اند».

ایشان در جای دیگر می فرماید: «[ولایت فقیه]از امور اعتباری عقلایی است و واقعیتی جز جعل ندارد و... در این موارد معقول نیست که رسول اکرم(ص) و امام(ع)، با فقیه فرق داشته باشد».

آنچه که باعث شده است که برخی، فرقی بین حوزه اختیارات حکومتی پیامبر(ص) و فقیه تصور کنند؛ این است که اختیارات بیش از حدی برای پیامبر(ص) در امر حکومت تصور کرده اند؛ در حالی که واقعیت این نیست و اختیارات حکومتی آن حضرت، چیزی فراتر از اختیارات لازم برای رهبری و اداره سالم جامعه نمی باشد. تفاوت آن با دیگر حکومت ها، ابتنای آن بر اساس احکام و هنجارهای دینی و مصالح اجتماعی است. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۴۰-۴۳، چاپ هفتم، ۱۳۷۷، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره).

ولایت مطلقه فقیه یعنی چه؟ دیگر اینکه ولایت مطلقه فقیه چگونه توجیه می شود؟ و آیا به استبداد و دیکتاتوری نمی انجامد؟

پرسش

ولایت مطلقه فقیه یعنی چه؟ دیگر اینکه ولایت مطلقه فقیه چگونه توجیه می شود؟ و آیا به استبداد و دیکتاتوری نمی انجامد؟

پاسخ

ولایت مطلقه فقیه در فقه شیعه به دو معنا استعمال می شود:

۱. ولایت فقیه، منحصر به ولایت بر قضا، محجورین و... نیست،؛ بلکه ولایت او شامل زعامت و رهبری سیاسی و اجتماعی نیز می شود.

۲. اختیارات «ولی امر» در زمامداری منحصر به اجرای احکام اولیه و ثانویه نیست؛ به عبارت دیگر وظیفه او، رهبری جامعه است به گونه ای که مصالح جامعه، در پرتو هدایت های الهی، به خوبی تأمین شود. و نیازمندی های متنوع و تغییرپذیر جامعه، در شرایط مختلف بدون پاسخ نماند و جامعه از رشد و ترقی باز نماند. از این رو اگر در شرایط ویژه ای، یکی از مصالح و نیازمندی های جامعه با یکی از احکام اولیه در تزاحم قرار گرفت؛ در چنین صورتی «ولی فقیه» باید بین آن دو مقایسه کند؛ پس اگر مسأله ای که با حکم اولی در «تزاحم» قرار گرفته، دارای مصلحتی برتر برای جامعه باشد؛ در این صورت ولی فقیه می

تواند، آن حکم اولیه را موقتاً تعطیل کند و مصلحت برتر جامعه را بر آن مقدم بدارد؛ در این باره چند مطلب گفتنی است:

۱. ولایت مطلقه فقیه از قواعد رافع تزاحم است؛ یعنی، مطلق بودن ولایت گره گشا در تزاحم احکام و مصالح اجتماعی است؛ و نشانه واقع نگری اسلام در برخورد با مقتضیات زمان است.

۲. ولایت مطلقه خود، مقید به قیودی است نه اینکه از هر حیث مطلق باشد. این قیود عبارت از این است که:

یک. او باید مجری احکام الهی باشد و حق ندارد خود سرانه و دلخواهانه عمل کند؛ بلکه این

فلسفه اصلی ولایت فقیه است.

دو. مصالح جامعه را باید رعایت کند.

سه. در زمانی می تواند حکم اولی شرعی را موقتاً تعطیل کند که با یکی از مصالح اهم جامعه، در تزاحم باشد؛ نه با خواست و میل یا مصلحت شخصی، و یا مصلحتی در رتبه فروتر از حکم اولی شرعی.

اکنون اگر واقع بینانه بنگریم، درخواهیم یافت که «ولایت مطلقه» - به معنایی که گذشت - یکی از مهم ترین راه حل هایی است که اسلام برای خروج از بن بست ها در عرصه تزاحم مصالح پیش بینی کرده و بدون آن عملاً- حکومت، با مشکلات بسیار زیادی رو به رو خواهد شد. از طرف دیگر این مقدار از اختیارات در هر حکومتی وجود دارد؛ بلکه حاکمان دیگر کشورها از اختیاراتی بسیار بیشتر از اختیارات ولی فقیه بهره مند می باشند.

از آنچه گذشت روشن می شود که «مطلقه بودن» به معنایی که ذکر شده، هیچ پیوندی با «دیکتاتوری و استبداد» ندارد. آنچه موجب توهم دیکتاتوری شده، تشابه لفظی «ولایت مطلقه» با «رژیم های مطلقه» (Absolutist) است که در آن حاکم مطلق العنان می باشد. در حالی که مطلقه در معنای فوق، اساساً با آن متفاوت است. از این رو حضرت امام خمینی(ره) فرمودند: «ولایت فقیه ضد دیکتاتوری است». برای آگاهی بیشتر ر.ک:

الف. جوان آراسته، حسین، مبانی حکومت دینی، صص ۳۸-۳۵؛

ب. صحیفه نور.

آیا در جامعه اسلامی ایران پیرو ولایت فقیه (پیرو) ائمه معصومین هستند؟

پرسش

آیا در جامعه اسلامی ایران پیرو ولایت فقیه (پیرو) ائمه معصومین هستند؟

پاسخ

(جهت استفاده)

به طور خلاصه در پاسخ این سؤال چند نکته بیان می نماییم:

الف) حدود اطاعت از ولی فقیه تا جایی است که اولاً شرایط لازم برای رهبری (مانند فقاهت، عدالت، تدبیر و...) را همچنان داشته باشد. ثانیاً از چارچوب ضروریات دین مبین اسلام و مصالح جامعه ی اسلامی فراتر نرود. مرجع تشخیص چنین مسأله

مهمی مجلس خبرگان رهبری است که به صورت مستمر بر شرایط رهبری و اعمال او نظارت دقیق دارد.

ب) در مورد اشتباه ولی فقیه باید گفت که: اولاً، رهبر معصوم پیراسته از هر خطایی است؛ ولی انتظار عدم وقوع خطا از غیر معصوم(ع)، انتظاری نابجا است. در عین حال اسلام، شرایطی را برای حاکم اسلامی در عصر غیبت قرار داده است. علم و تقوا از جمله آنها است که عامل مهمی در تقلیل خطاها می باشد. این شرایط در بردارنده دو نوع کنترل است:

۱. کنترل عقلانی،

۲. کنترل اخلاقی.

افزون بر آن، دستوراتی چون لزوم مشورت و خودداری از استبداد به رأی و دیگر عوامل کنترل کننده در کاهش ضریب احتمال خطا و نزدیک کردن آن به صفر، بسیار مؤثر است.

از طرف دیگر شروط یاد شده و دیگر شرایط لازم (چون زمان شناسی و توانایی مدیریت کلان اجتماعی) فقط حدوثی نیستند؛ یعنی، چنان نیست که تنها در زمان به دست گرفتن قدرت، لازم بوده و پس از آن اعتبار نداشته باشند؛ بلکه شرایطی حدوثی و بقایی هستند. بنابراین از آغاز رهبری تا پایان آن، وجود این شرایط الزامی است و هرگاه ولی امر یکی از آنها را از دست داد، از سمت خود معزول است .

۳. امربه معروف

و نهی از منکر یا اصل «نظارت عمومی» نیز یکی از راه هایی است که اسلام بر آن تأکید کرده است. بر این اساس هر مسلمانی، موظف است بـا دقت و ژرف نگری، عملکرد مسؤولان نظام اسلامی را زیر نظر گیرد و در صورت مشاهده خطا و انحراف، به گونه ای خیرخواهانه و مفید به حال جامعه، خطاها را تذکر دهد و رهنمود و یا پیشنهادی برای بهبود وضع جامعه، ارائه کند.

ثانیا، نکته دیگر که اشتباه به دو گونه قابل تصور است:

صورت اول) اشتباهات و خطاهای کارشناختی؛ مقصود از خطاهای کارشناختی، آن است که در پاره ای از مسائل، متخصصان و کارشناسان دارای دیدگاه ها و نظرات مختلفی اند که این نظرات، گاهی معارض یکدیگرند و در میان آنها، تنها یک رأی بر صواب و بقیه نادرست است.

طبیعی است رأی حاکم و یا کارگزاران حکومتِ اسلامی نیز یکی از آن آرا است و در صورت حاکمیت غیرمعصوم، احتمال دارد رأی پذیرفته شده برصواب یا بر خطا باشد. این گونه خطاهای احتمالی، کاملاً طبیعی است و چندان گریزی از آن نیست. در هر جامعه ای این گونه امور وجود دارد و به جهت لزوم وحدت رویه در حکومت و سیاست، چاره ای جز پذیرش قانونی یک جانب وجود ندارد؛ هر چند در صورت تکافؤ ادله، احتمال صحت رأی مخالف نیز به همان اندازه احتمال صحت رأی موافق است. این گونه امور به هیچ وجه نشانگر ضعف حاکم نیست و در صورت خطا بودن رأی نیز هر چند فاقد آثار منفی نیست؛ ولی چه بسا آثار آن چندان زیاد نباشد؛ زیرا دارای توجیه خردپذیر و مورد حمایت بخش مهمی از آگاهان و کارشناسان است.

صورت دوم)

خطاهـای فاحش و ناشـی از ضـعف؛ پاره ای از خطاها، برخاسـته از مبانی نظری و کارشـناختی نیست، بلکه ناشـی از ناآگاهی و ضعف و نـاتوانی در درک نیازمنـدی هـای اجتماعی و یافتن پاسـخ شایسـته آن، از منابع دینی است. چنین خطاهایی به خوبی از سوی خبرگان و متخصصان دین شناس و آشنا به مسائل اجتماعی، تشخیص پذیر است و ناتوانی شخص را در مدیریت اجتماعی برملا می سازد. مسلما این گونه امور زیان ها و آثار منفی بیشتری دارد و به عزل صاحب منصب نیز می انجامد.

ج) این موضوع بستگی به نوع نگاه ما دارد. اگر منظور از این نگاه، دیدگاهی شخصی باشد به نحوی که در اطاعت ما از قوانین اجتماعی و اوامر حکومتی ولی فقیه، هیچ گونه تأثیری به وجود نیاورد و به مخالفت عملی و تضـعیف نظام ولایت فقیه نیانجامد، از لحاظ شرعی و قانونی تبعات منفی بر این نوع نگاه مترتّب نیست.

اما اگر این نگاه، همراه با مخالفت عملی، و عـدم اطاعت از قوانین اجتماعی و اوامر حکومتی ولی فقیه باشد، مسـلماً هم شـرعاً و هم قانوناً ممنوع بوده و ترویج چنین نگاهی به کارآمدی و تضـعیف نظام ولایت فقیه می انجامد. زیرا محدود کردن اختیارات و مسؤولیت هـای ولی فقیه در حـدّ مراجع (یعنی در حوزه احوال شخصـی و عبـادی مکلفین) و رهـا گذاشـتن حوزه ی عمومی و مسائل جامعه اسـلامی، مخالفت صـریح با دستورات صریح دین مبین اسلام در زمینه ی ضرورت تشکیل حکومت به وسیله ولی فقیه در عصر غیبت و وجوب اطاعت از او است.

==========

در مورد وجوب اطـاعت از ولی فقیه نیز بایـد گفت که براساس ادله عقل و نقل (آیات و روایات) متعـددی که در زمینه وجوب تشکیل

حکومت، اثبات ولایت فقیه و گستره ا.....j.......Θاو وجود دارد، در مسائل اجتماعی مربوط به اداره و رهبری جامعه و احکام حکومتی؛ اطاعت از احکام و فرامین ولی فقیه، همانند دستورات پیامبر اسلام(ص) و امامان معصوم(ع) واجب الاتباع می باشد.

توضیح و تبیین هر کدام از این دلایل خارج از ظرفیت نامه بوده، لذا به صورت مختصر به بررسی یکی از آنها می پردازیم: در مقبوله عمر بن حنظله امام صادق(ع) می فرماید: من کان منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما، فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما استخف بحکمنا و علینا رد والراد علینا کالراد علی الله و هو علی حد الشرک باللّه هر کس از شما که راوی حدیث ما باشد و در حلال و حرام ما بنگرد و صاحب نظر باشد و احکام ما را بشناسد، او را به داوری بپذیرید. من او را بر شما حاکم قرار دادم. پس هر گاه حکمی کرد واز او قبول نکردند، حکم ما را سبک شمرده اند و ما را رد کرده اند و آن کس که ما را رد کند خدا را رد کرده است و رد کردن خدا در حد شرک به خدای متعال است{M(اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷ – وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۸).

مقصود از شخص آگاه به حلال و حرام، همان فقیه است به هنگام دسترس نداشتن به معصوم، فقیه حاکم مردم است و این حاکمیت از طرف معصوم(ع) به او رسیده است. بدیهی است اما شخص معینی را به حاکمیت نصب نکرده بلکه به صورت عام نصب نموده است.

حاکمی که به نصب عام

از جانب معصوم نصب شده است، اطاعتش واجب است و عدم پذیرش حکم وی به مثابه عدم پذیرش حکم معصوم است.

از دیدگاه عقل هم وجوب اطاعت از ولی فقیه امری لازم و ضروری است زیرا معنا ندارد فردی از جانب خداوند و ائمه معصومین(ع) مأمور به تشکیل حکومت در زمان غیبت باشد و برای اداره و رهبری جامعه اختیارات گسترده ای را نیز برای او قرار داده باشند، ولی مردم را موظف به اطاعت از فرامین چنین فردی نکرده باشند، زیرا در غیر این صورت وجوب تشکیل حکومت امری لغو و بی فایده می باشد و حاکمیت الهی و حکومت اسلامی تحقق نمی یابد. بر این اساس همچنان که در حدیث فوق مشاهده نمودیم منصوب نمودن فردی به عنوان حاکم اسلامی ملازم با وجوب اطاعت مردم از او می باشد.

برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک:

۱- کاظم قاضی زاده، اندیشه های فقهی سیاسی امام خمینی(ره)، ص ۱۹۰.

۲- جوادی آملی، ولایت فقیه.

۳- محمدجوادی نوروزی، نظام سیاسی اسلام، ص ۲۲۱.

۴- نبی الله ابراهیم زاده آملی، حاکمیت دینی، ص ۱۵۳.

۵- ولایت فقیه و جهاد اکبر امام خمینی

۶- ولایت فقیه از دیدگاه فقها و مراجع علی عطایی

۷- ولایت فقیه به زبان ساده شفیعی

۸- حدود ولایت حاکم اسلامی احمد نراقی

۹- حکومت الهی و ولایت و زعامت مصطفی آیت اللهی

۱۰- ولایت فقیه و حاکمیت ملت طاهری خرم آبادی

۱۱- ولایت فقیه شهید هاشمی نژاد

۱۲- مجله حوزه شماره ۸۵ - ۸۶ بحثی درباره ولایت فقیه، نجابت

۱۳- ولایت فقیه یا حکومت اسلامی در عصر غیبت محمد یزدی

۱۴- ولایت فقیه آیت الله معرفت

۱۵- عباس کعبی، تبیین مفهوم ولایت مطلقه فقیه، انتشارات ظفر، ۱۳۸۰، این کتاب به ضمیمه ی نامه ارسال می گردد.

۱۶- امام خمینی و حکومت اسلامی،

مجموعه آثار، ج ۵، محمد جواد ارسطا، حدود اختیارات ولی فقیه، ص ۵۵.

۱۷- محمدمهدی نادری قمی، نگاهی گذرا به ولایت فقیه، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).

۱۸- سید محمد هاشمی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، ص ۵۶، نشر دادگستر، ۱۳۸۰.

یکی از وظایف رهبری تأمین مصالح جامعه اسلامی است در این مورد توضیح دهید.

پرسش

یکی از وظایف رهبری تأمین مصالح جامعه اسلامی است در این مورد توضیح دهید.

پاسخ

نخست باید دانست، واژه «مصلحت» دارای معنای مطابقی و چندین معنای مجازی است. در محاورات اجتماعی و تعاملات سیاسی، گاهی مصلحت اندیشی در برابر بنیان گرایی و رادیکال اندیشی مطرح می شود. علاوه بر معانی متعدد برای مصلحت انگیزه مصلحت اندیشان نیز متفاوت است. برخی به خاطر ضعف خویش مصلحت اندیشی می کنند و برخی بخاطر حل بحران و رعایت مصالح عمومی، مصلحت اندیشی می کنند.آنچه در اندیشه دینی مصلحت خوانده می شود هیچگونه انفکاک و مرز فاصلی با حقیقت ندارد، بلکه چهره و تجلی حقیقت در شرایط مختلف می باشد. آنچه بین حقیقت (Ttuth) و مصلحت، جدایی می افکند نگرش پراگماتیستی بر مصلحت و تفسیر مادی و سرد انگارانه (Utility) از آن است. اما در تفکر اسلامی مصلحت در مقابل مفسده و فساد است. در «مصباح المنیر» آمده است: صلاح ضد فساد است، مصلحت در چیزی یعنی وجود خیر در آن. (المقری الفیدمی، احمد بن محمد بن علی، المصباح المنیر، ج ۱، ص ۳۴۵).

بر اساس دیدگاه شیعه و معتزله همه احکام الهی بر اساس مصالح و مفاسد واقعی نهفته در متعلق آنها وضع شده اند. البته در مواردی مصالح و مفاسد با یکدیگر تزاحم می کنند. مثلا خوردن گوشت خوک به خاطر مفسده ای که دارد حرام است و حفظ جان نیز مصلحتی است که باید رعایت شود. اکنون اگر برای حفظ جان به خوردن گوشت خوک حاجت شد قواعدی در دین وجود دارد که بر اساس اهمیت ملاک ها تکلیف را روشن می سازد. مثلا چون از نظر شارع

مصلحت حفظ جان اهم از رعایت مصلحت ترک خوردن گوشت خوک است، در چنین شرایطی اجازه خوردن آن را می دهد، زیرا عدم تجویز آن مفسده بزرگتری دارد و آن از بین رفتن نفس محترمه است. بنابراین مصلحت آنگونه که در شریعت تبیین شده عین حقیقت است و برای رفع تزاحم بین مصالح و مفاسد واقعیه در شریعت اسلامی قواعدی قرار داده شده که نقش حاکم و کنترل کننده دیگر قوانین را دارند، از طرف دیگر در مواردی که تشخیص اهم و مهم و رفع تزاحم بین مصالح و مفاسد نیازمند دقت های کارشناختی است امام معصوم و در غیبت او ولی فقیه چنین رسالتی را بر عهده دارد بنابراین می توان گفت خود دین مرز مصلحت را مشخص کرده است گاهی به صورت قواعد کلی مانند قاعده «لاضرر و لا ضرار فی الاسلام» در اسلام ضرربینی و ضرر رسانی وجود ندارد. و یا قاعده «حرج» که هر آنچه موجب سختی خارج از طاقت انسان باشد در اسلام نیست.

و یا مصلحتی باید باشد که توسط امام معصوم و یا فقیه جامع الشرایط تشخیص داده شود که رعایت آن به مصلحت مسلمانان و جامعه اسلامی است.

بنابر آن چه گفته شد اگر مصلحت را عرف متدینین و عقل جمعی تشخیص دهند به طوری که شارع نیز آن را امضا کند. و یا «رهبر الهی» که دارای دو ویژگی علم و عدالت است. اگر مصلحت را تشخیص دهد اطمینان حاصل می شود از چهارچوب دین خارج نیست و ظلم در آن راه ندارد. این همان مصلحت اندیشی است که مورد پذیرش دین می باشد. رعایت فاکتورهای فوق همان

مرز شناسی میان مصلحت و حقیقت دین است در غیر این صورت مصلحت اندیشی های دیگران اطمینان بخش نخواهد بود و مورد تأیید و امضای شارع نیست.

در ادامه جهت تکمیل موضوع نکات ذیل را خاطر نشان می سازیم:

۱. خیلی از نابسامانی ها به نام مصلحت سنجی و مصلحت اندیشی است در حالی که نه معنای مصلحت آن است که بسیاری از این مدعیان مصلحت اندیش طرح می کنند و نه مصداقا آنها درست تشخیص می دهند بلکه با کمال صداقت و جرأت می توان گفت برخی از این مصلحت ها، خود، خلاف مصلحت بلکه عین مفسده است.

به عنوان نمونه در حکومت علوی با توجه به عصمت امام علی(ع) و روحیات و شایستگی های بی نظیر آن امام همام، چنین مصلحت اندیشی نبوده است و همچنین در حکومت فقیه عادل که تمامی معیارهای مصلحت و رعایت آن را به کار گیرد.

۲. مصلحت هم در پی ریزی احکام و دستورات شرعی و هم در اداره حکومت نقش غیر قابل انکاری دارد، چه این که خدای حکیم، تمام احکام را بر مبنای مصالح و مفاسد مبتنی می کند و اداره حکومت نیز باید در جهت صلاح و سداد انسان ها و آحاد جامعه باشد. آنچه که محل نقد و اشکال جدی است مبنای مصلحت و مفسده و راه های تشخیص آن است. آیا قطع دست دزد مصلحت دارد یا نه؟

منع از اختلاط بین زن و مرد به مصلحت جامعه است یا نه؟ اگر با جهان بینی توحیدی و دینی به این مسایل نگاه کنیم مصلحت و مفسده در حوزه ارزش ها تعریف می شود و برنامه های مبتنی

بر این مصلحت و مفسده، انسان را به مقام شامخ خلافت الهی رهنمون می گردد اما مصلحت و مفسده سکولاریستی و مبتنی بر دیدگاه اومانیستی غرب، انسان را به حیوان مسخ می کند و بین مصلحت با ارضاء غرایز دوگانگی قائل نیست (ر.ک: مقاله فمینیزم علیه زنان، سید ابراهیم حسینی، در کتاب نقد شماره ۱۷، ذیل بحث لیبرالیسم)

مصلحت اندیشی در اداره حکومت نیز یک امر حقی است چه این که یک حکم عقلی و شرعی است که باید مصلحت جامعه و منافع عمومی و ملی را بر منافع فردی و منطقی اشخاص و گروه ها ترجیح داد. لیکن باید دانست که:

اولاـ مصلحت در اینجا به معنای نفی عدالت نیست بلکه عدالت همچنان یک اصل حاکم در اداره جامعه و سیاست گذاری های داخلی و خارجی مطرح است. جایگاه مصلحت این است که در یکایک مقررات و نحوه اجرای آن، با محاسبه منافع و مصالح و مفاسد و زیان ها، آنچه که به خیر و صلاح مملکت است منظور شود.

ثانیا، در هنگام تعارض مصلحت های بزرگ تر ناچار از یک سری مصلحت های کم اهمیت دار (و البته چه بسا در جای خود خیلی هم مهم باشد) صرف نظر کنیم. مثلاـ تماس بدن زن و مرد نامحرم حرام است چون مصلحت حقیقی آنها در همین ممنوعیت است تا از آلودگی ها مصون بمانند ولیکن اگر اضطراری در کار باشد که جان او در خطر است اینجا مصلحت بزرگ تر و مهم تر حکم اولی را موقتا رفع می کند.

اصل مهم و اولی این است که ستمگر و ظالم را کیفر دهند اما اگر جایی به

هر دلیل جامعه شناختی یا روان شناختی یا سیاسی، کیفر یک ستمگر اصل نظام را با خطر مواجه سازد به ناچار و موقت از آن صرف نظر می کنیم چون اگر نظام با همین نقص بماند بهتر است که اصل آن از بین برود زیرا در آن صورت نه در این مورد و نه در موارد دیگر، می توان خواستار اجرای عدالت و احقاق حق شد. پس خود این مصلحت اندیشی یک واقعیت است. چنان که امام علی(ع) در برخورد با معاویه به دلیل عدم رشد مردم زمان خود به ناچار تن به حکمیت داد و یا همان طور که حضرت امیر(ع) به خاطر باقی ماندن اصل اسلام، بیست و پنج سال با نادیده گرفتن وقایع سکوت کرد و آن هم به خاطر مصلحت اسلام بود.

فعلا مشکل اصلی در کشور ما نیز خلط این مرز است. برخی افراد منافع و مصالح شخصی خود را مصالح نظام می پندارند. در صورتی که چنین نیست. پس همیشه پرداختن به مصالح بد نیست و در برخی موارد که پای اصل نظام در میان باشد ضروری است. اما به خاطر اهداف و اغراض شخصی نباید واقعیت را قربانی مصلحت نمود.

در پایان تأکید می کنیم بسیاری از مصلحت اندیشی ها خود خلاف مصلحت است ولیکن در عین حال باید توجه داشت که رعایت مصلحت ها (اگر درست سنجیده شود) یکی از واقعیات مهم اجتماعی در اداره حکومت است و از جهت شرعی نیز مورد تأیید است.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱. محمدصادق شریفی، بررسی فقهی و حقوقی مجمع تشخیص مصلحت نظام، بوستان کتاب قم؛

۲. تشخیص مصلحت نظام، محمدجواد ارسطا، کانون اندیشه جوان؛

۳.

مجمع تشخیص مصلحت نظام، سیدحسین هاشمی، مرکز مطالعات و تحقیقات پژوهش های فرهنگی حوزه علمیه قم.

آیا ولایت فقیه سمتی مادام العمر است ؟ آیا اصلا سمت است؟ آیا این تلقی از حکم عزل رهبری برای رئیس جمهور که «حکم ولایت فقیه بالاتر از قانون و رأی مردم است» صحیح می باشد؟

پرسش

آیا ولایت فقیه سمتی مادام العمر است ؟ آیا اصلا سمت است؟ آیا این تلقی از حکم عزل رهبری برای رئیس جمهور که «حکم ولایت فقیه بالاتر از قانون و رأی مردم است» صحیح می باشد؟

پاسخ(قسمت اول)

ارائه پاسخی مناسب به این سؤال نیازمند شناخت چیستی نظریه ولایت فقیه و دامنه اختیارات آن و بالاخره مکانیزم های کنترلی بر آن می باشد.

نظریه ولایت فقیه و شکل متکامل و شفاف آن یعنی ولایت مطلقه فقیه، هر چند مبتنی بر مبانی و آموزه های دینی بوده و دارای پیشینه تاریخی طولانی تا عصر امامان معصوم(ع) می باشند، ولی شکل گیری نظام جمهوری اسلامی مبتنی بر نظریه ولایت فقیه – که به عنوان تنها شکل مشروع حکومت در زمان غیبت از سوی امامان معصوم(ع) معرفی شده است – در ابتدا و برخورد ملموس و عینی این نظریه با واقعیات جامعه در عرصه مدیریت جامعه باعث تکامل و تبیین هر چه بیشتر اختیارات ولی فقیه و زوایای پنهان آن در قالب نظریه «ولایت مطلقه فقیه» شد.

پس از استقرار نظام اسلامی، دایره اختیارات دولت اسلامی با جنبه های عملی و کاربردی فراوانی مواجه گردید و در اثر بسیاری از ابهامات بحث های نظری در مسیر یافتن طرح های عملی با اشکال روبرو شد. در کشاکش همین مباحثات بود که آرای متضادی در تفسیر ولایت مطلقه فقیه و اختیارات حکومت اسلامی ارائه گردید. برخی از این مسائل عبارت بودند از: قانون مربوط به اراضی کشاورزی، کنترل قیمت ها، نظارت دولت بر توزیع کالا و... که نگرش دخالت دولت را در این گونه موارد با موازین شرعی منطبق نمی دانست و بر این

عقیده بود که باید مردم را آزاد گذارد تا نسبت به مسکن، توزیع کالا، قیمت گذاری، اشتغال، منابع طبیعی و... هرگونه که می خواهند تصمیم گیری کنند و لذا اعمال هرگونه سیاستی که به محدودیت برای مردم بیانجامد، ناروا و خلاف شرع است و صرفا در شرایط بحرانی و اضطراری دولت مجاز به سیاست گذاری و برنامه ریزی شناخته می شد.

با طرح چنین دیدگاه هایی بر مبنای محدودیت ولایت مطلقه فقیه حضرت امام برای حفظ مصلحت جامعه اسلامی و پس از یک دوره هشت ساله از تجربه عملی شدن و عینیت یافتن دولت اسلامی و آشکار شدن نیازهای حکومت و دشواری هایی که در شرایط حساس جنگ یا محاصره اقتصادی رخ می دهد، بحث ولایت فقیه را به صورت شفاف تر و صریح تر مطرح نمودند و بر بسیاری از تفسیرهای ناروایی که از آموزه های دینی در مورد میزان اختیارات دولت می شد، خط بطلان کشیده شد (ر.ک: دین و دولت در اندیشه اسلامی، محمد سروش، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۸، صص ۶۱۵ - ۶۷۰).

مجموعه نظرات حضرت امام(ره) در مورد حدود اختیارات ولی فقیه، به «نظریه ولایت مطلقه فقیه» مشهور شد. ولایت مطلقه ای که حضرت امام(ره) در نامه مورخ ۱۶/۱۰/۱۳۶۶ خود ترسیم کرده اند، چیزی جز آن چه در کتاب البیع و کتاب حکومت اسلامی خویش آورده اند نمی باشد، چرا که قلمرو تصرفات آن را محدود به رعایت «مصالح کشور و اسلام» دانسته اند و این به معنای پذیرش همان دو قیدی است که در کتاب البیع خود برای ولایت مطلقه بیان کرده اند (حدود اختیارات ولی فقیه، محمد

جواد ارسطا، امام خمینی و حکومت اسلامی، ج ۵، ص ۷۸).

اینک پس از آشنایی مختصر با چگونگی مطرح شدن ولایت فقیه و ولایت مطلقه فقیه، جهت اطلاع کامل از این دو نظریه، «ولایت فقیه و ولایت مطلقه فقیه» به ترتیب توضیحاتی را بیان می نماییم:

الف – نظریه ولایت فقیه:

ولایت فقیه اصطلاحی است برای نظام حکومت اسلامی پس از ائمه طاهرین(ع). ولایت در این اصطلاح به معنای حکومت و زمامداری امور جامعه است و ولایت فقیه به مفهوم زمامداری جامعه اسلامی از سوی کسی است که به مقام اجتهاد در فقه رسیده و حائز شرایط رهبری جامعه اسلامی می باشد. موضوع اصلی ولایت فقیه این است که در زمان غیبت امام معصوم(ع) چه باید کرد؟ آیا امت اسلامی باید بدون رهبر باشد؟ یا باید به رهبری طاغوت تن دهد یا باید بهترین کسی را که از نظر علم و زهد و تقوا و مدیریت سیاسی، کمترین فاصله را با معصوم دارد به رهبری امت اسلامی بپردازد؟

در واقع ولایت فقیه به همین معناست که با وجود معصوم(ع) باید او رهبری کند و در عصر غیبت به نیابت از امام زمان(عج) ولی فقیه رهبری و زمام امور جامعه را بر عهده دارد تا امت گرفتار هرج و مرج و آنارشیسم و تعبد به حاکمیت طاغوت نشود و احکام و ارزشهای الهی در جامعه عملی گردد.

فقهاء و متفکران اسلامی برای اثبات ولایت فقیه و مشروعیت حکومت ولایی به دلایل نقلی – اعم از آیات و روایات پیامبر اسلام(ص) و ائمه(ع) – و دلایل عقلی متعددی تمسک جسته اند که بیان هر یک و چگونگی دلالت هر کدام بر ولایت فقیه،

نیازمنـد بررسـی های مفصل بااسـتفاده از روش خاص خود، یعنی اجتهاد می باشد. از این رو در اینجا به اختصار به ذکر پاره ای از آنها خواهیم پرداخت.

دلایـل نقلی مقبوله عمر بن حنظله در طول تاریـخ مورد اسـتناد فقهـای شـیعه بوده است؛ از جمله در میان متأخرین مرحوم محقق نراقی در «عوائـد الایـام»، صاحب جواهر در «جواهر الکلام» شـیخ انصاری در «القضاء و الشـهادات»، بحر العلوم در «بلغه الفقیه»، مامقـانی در «هــدایه الانـام فی حکـم الامـوال الامـام»، میرزای نـائینی در «منیـه الطـالب»، سـبزواری در «مهــذب الاحکـام» امـام خمینی(ره) در «البیع»، آیت الله گلپایگـانی در «الهـدایه الی من له الولایه» آیت الله جوادی آملی در «پیرامون وحی و رهبری» و بسیاری از اندیشمندان دیگر قرار گرفته است.

در این روایت، امـام صـادق(ع) می فرماینـد: ... من کان منکم ممن قـد روی حـدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا، فلیرضوا به حکما فأنیقـد جعلته علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانّما اسـتخف بحکمنا و علینا رد و الراد علینا کالراد علی الله وهو علی حدالشرک بالله.، (اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۸).

مرحوم کلینی به سـند از عمر بن حنظله روایت می کند که: «از امام صادق(ع) پرسـیدم: درباره دو نفر از ما (شیعیان) که در باب «دین» و «میراث» نزاعی دارنـد، آن گـاه به نزد سـلطان یـا قاضـیان (قضات حکومت های جور) جهت حل آن می رونـد. آیا این عمـل جـایز است؟ حضـرت فرمـود: هر کس در مـوارد حق یـا باطـل به آن هـا مراجعه کنـد، در واقع به سوی طـاغوت رفته و از طاغوت مطالبه قضاوت کرده است؛ از این رو آنچه بر اساس

حکم او (که خود فاقد مشروعیت است) دریافت می دارد، به باطل اخذ نموده است؛ هر چند در واقع حق ثابت او باشد زیرا آن رابر اساس حکم طاغوت گرفته است، در حالی که خداوند امر فرموده است: که باید به طاغوت کافر باشند (و آن را به رسمیت نشناسند). خداوند متعال می فرماید: «یریدون ان یتحاکموا الی الطّاغوت و قد امروا أن یکفروا به؛ آنگاه عمر بن حنظله می پرسد: پس در این صورت چه باید کنند؟ امام(ع) فرمود: باید به کسانی از شما (شیعیان) که حدیث و سخنان ما را روایت می کنند و در حلال و حرام ما به دقت می نگرند و احکام ما را به خوبی باز می شناسند (عالم عادل) مراجعه کنند و او را به عنوان حاکم بپذیرند. من چنین کسی را بر شما حاکم قرار دادم. پس هرگاه به حکم ما حکم کند و از او پذیرفته نشود، حکم خدا کوچک شمرده شده و مارد شده، و آن که ما را رد کرده و آن که ما را رد کند، خدا را رد کرده است و چنین چیزی در حد شرک به خداوند است.»

این حدیث از جهت سند معتبر و مورد قبول فقهای شیعه است.

دلالت این حدیث بر ولایت فقیه:

مقبوله عمر بن حنظله، مشتمل بر دو توصیه ایجابی و سلبی است:

۱. از یک طرف امام صادق(ع) مطلقا مراجعه به سلطان ستمگر و قاضیان دولت نامشروع را حرام می شمرد و احکام صادره از سوی آن ها را - اگر چه صحیح باشد - فاقد ارزش و باطل می داند.

۲. از طرف دیگر، جهت رفع نیازهای اجتماعی و قضایی شیعیان را بر فقهای جامع الشرایط، مکلف می سازد.

۳. عبارت «فانی

قد جعلته علیکم حاکما»؛ او را حاکم بر شما قرار دادم.

با وضوح و روشنی، نصب فقیه عادل بر حکومت و مرجعیت در همه امور سیاسی، اجتماعی و قضایی به دست می آید.

هر چند ظاهر پرسش در روایت، مسئله منازعه و قضاوت است لیکن آنچه جهت و ملاک عمل است، پاسخ امام(ع) است و سخن آن حضرت عام است، خصوصا جمله فانی قد جعلته علیکم حاکما با توجه به واژه «حاکم» - که دلالت بر حکومت دارد - نسبت به سایر مسائل و شئون حکومتی تعمیم یافته و شامل آن ها نیز می شود.

البته قرائن واضح و روشن دیگری نیز در پاسخ امام(ع) وجود دارد؛ از جمله استناد به آیه شریفه و منع از مراجعه به طاغوت ها به طور کلی از طرف دیگر امام(ع) در صدر روایت، دادخواهی و مراجعه به سلطان و قضات حکومتی را حرام شمرده، حکم آن ها را باطل می داند،حتی اگر قضاوت آن ها عادلانه و به حق باشد؛ زیرا اصل این نظام حکومتی در نگاه قرآن و اهل بیت(ع) مردود است و انحصارا مراجعه به حکومت مشروع که انتصاب از ناحیه شارع مقدس است، مورد توصیه و تکلیف امام قرار گرفته است.

امام راحل(ره) در کتاب «ولایت فقیه» در تفسیر و تبیین روایت عمر بن حنظله چنین می نگارد: «همان طور که از صدر و ذیل این روایت و استشهاد امام(ع) به آیه شریفه به دست می آید، موضوع سؤال، حکم کل بوده و امام هم تکلیف کلی را بیان فرموده است و عرض کردم که برای حل و فصل دعاوی حقوقی و جزائی، هم به قضات مراجعه می شود و هم به مقامات اجرایی و به طور کلی حکومتی

رجوع به قضـات برای این است که حق ثـابت شود و فصـل خصومات و تعیین کیفر گردد و رجوع به مقامات اجرایی برای الزام طرف دعوا به قبول محاکمه یا اجرای حکم حقوقی و کیفری، هر دو است؛ لهـذا در این روایت از امام(ع) سؤال می شود که آیا به سـلاطین و قدرت های حکومتی و قضات رجوع کنیم، حضـرت در جواب، از مراجعه به مقامات حکومتی ناروا - چه اجرایی و چه قضایی - نهی می فرمایند، دسـتور می دهند که ملت اسـلام در امورخود نباید به سلاطین و حکام جور و قضاتی که عمال آنها هسـتند، رجوع کنند؛ هر چند حق ثابت داشـته باشند و بخواهند برای احقاق و گرفتن آن اقدام کنند. مسلمان، اگر پسر او را کشـته اند یا خانه اش را غارت کرده اند، باز حق ندارد به حکام جور برای دادرسی مراجعه کند. همچنین اگر طلب کار است و شاهـد زنده در دست دارد، نمی تواند به قضات سـرسپرده و عمال ظلمه مراجعه نماید. هر گاه در چنین مواردی به آن ها رجوع کرد، به «طـاغوت»، یعنی قـدرت هـای نـاروا روی آورده است و در صورتی که به وسـیله این قـدرت ها و دسـتگاه های ناروا به حقوق مسـلّم خویش نایل آیید، «فانما یأخذه سحتا و ان کان حقا ثابتات له؛ به حرام دست پیدا کرده و حق ندارد در آن تصرف کند.... این حکم، سیاست اسلام است. حکمی است که سبب می شود مسلمانان از مراجعه به قدرت هایناروا و قضاتی که دست نشانـده آن هـا هسـتند، خودداری کننـد تـا دسـتگاه های دولتی جائر و غیر اسـلامی بسـته شونـد، و راه به سوی ائمه هـدی(ع) و کسانی که از طرف آنها حق حکومت و قضاوت

دارند، باز شود. مقصود اصلی این بوده که نگذارند سلاطین و قضاتی که از عمال آن ها هستند، مرجع امور باشند و مردم دنبال آن ها بروند... بنابر این تکلیف ملت اسلام چیست؟ و در پیش آمدها و منازعات باید چه کنند و به چه مقامی رجوع کنند؟ «قال: ینظران من کان منکم ممن کان روی حدیثنا ونظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا؛ در اختلافات به راویان حدیث ما که به حلال و حرام خدا - طبق قاعده - آشنایند و احکام مارا طبق موازین عقلی و شرعی می شناسند، رجوع کنند(ولایت فقیه، صص ۸۰ - ۷۷).

پاسخ(قسمت دوم)

«... این فرمان که امام(ع) صادر فرموده، کلی و عمومی است؛ همان طور که حضرت امیرالمؤمنین(ع) در دوران حکومت ظاهری خود، حاکم و والی و قاضی تعیین می کرد و عموم مسلمانان وظیفه داشتند که از آن ها اطاعت کنند و تعبیر به «حاکما» فرموده تا خیال نشود که فقطامور قضایی مطرح است و به سایر امور حکومتی ارتباطی ندارد؛ غیر از صدر و ذیل روایت و آیه ای که در حدیث ذکر شده، استفاده می شود که موضوع، تنها تعیین قاضی نیست که امام(ع) فقط نصب قاضی فرموده باشد و در سایر امور مسلمانان تکلیفی معین نکرده و در نتیجه، یکی ازدو سؤالی را که مراجعه به دادخواهی از قدرت های اجرایی ناروا بوده بلا جواب گذاشته باشد. این روایت از واضحات است و در سند و دلالتش وسوسه ای نیست. جای تردید نیست که امام(ع) فقها را برای حکومت و قضاوت تعیین فرموده است. بر عموم مسلمانان لازم است که از اینفرمان امام(ع) اطاعت نمایند»، (همان، ص ۱۰۲ - ۱۰۶).

نتیجه استدلال این است

که فقهـای جـامع الشـرایط علاـوه بر منصب هـای ولاـیت در افتـاء، اجرای حـدود، اختیـارات قضایی، نظارت بر حکومت و امور حسـبیه، در مسائـل سیاسـی و اجتمـاعی نیز ولاـیت دارنـد و ایـن منـاصب و اختیـارات، از اطلاـق ادلـه ولاـیت فقیـه اسـتفاده می گردد.بـدیهی است امام(ع) شـخص معینی را به حاکمیت منصوب نکرده است بلکه به صورت عام تعیین نموده است. اطاعت از حـاکمی که به نصب عـام از جانب معصوم(ع) نصب شـده، واجب است و عـدم پـذیرش حکم وی به مثابه عـدم پـذیرش حکم معصوم(ع) می باشـد. علاـوه بر روایت فوق،روایات متعـدد دیگری نیز دلالت بر ولایت فقیه دارد که به اختصار به برخی از آنها اشاره می نماییم و شرح چگونگی دلالت آن ها را به منابعی که معرفی می شود وا می گذاریم:

- روایت امیرالمؤمنین(ع) از پیامبر اکرم(ص): «اللهم ارحم خلفایی قیل یا رسول اللّه و من خلفائک؟ قال الـذین یأتون من بعـدی یروونعنّی حدیثی و سنّتی»؛ (وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۸، ح ۵۰).

- روایت امام موسـی بن جعفر(ع): «... لأنّ المؤمنین الفقهاء حصون الاسـلام کحِصنِ سورِ المـدینه لها»؛ (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸، بابفقدد العلماء).

- روایت امام صادق(ع) از پیامبر اکرم(ص): «الفقهاء اُمناء الرُسُل...» ؛ (اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶).

- توقیع مبارک حضرت ولی عصر(عج): «واما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانّهم حجتی علیکم و انا حجه اللّه ؛ (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۱، ح ۸).

- حدیث امام صادق(ع): «اتقوا الحکومه فانّ الحکومه انّما هی للامام...»، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۷، ح ۳).

- روایت ابی خـدیجه از امـام صـادق(ع): «... وایاکم ان یخاصم بعضـکم بعضا الی السـلطان الجائر»، (وسائل الشـیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۰،

ح ۶)

- حدیث امام صادق(ع) از رسول اللّه ص): «انّ العلماء ورثه الأنبیاء»، (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴).

- روایت: «منزله الفقیه فی هذا الوقت کمنزله الانبیاء من بنی اسرائیل»، (بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۴۶).

- روایت رسول اکرم(ص): «علماء امّتی کسایر انبیاء قبلی»، (جامع الاخبار).

- روایت: «العلماء حکام علی الناس»، (مستدرک وسائل الشیعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۳۳).

- روایت امام حسین(ع) از حضرت امیر(ع): «مَجاری الامور والاحکام علی اَیدی العلماء باللّه الأُمناء علی حلاله و حرامه»، (مستدرک وسائل الشیعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۱۶)

دلایل عقلی دلایل عقلی متعددی بر اثبات ولایت فقیه اقامه شده است که به دو دلیل از آن ها اکتفا می نماییم:

دلیل اول. اصل تنزل تدریجی

این دلیل از مقدمات ذیل تشکیل شده است:

۱. برای تأمین نیازمندی های اجتماعی و جلوگیری از هرج و مرج، فساد و اختلال نظام، وجود حکومت در جامعه، امری ضروری است.

۲. اجرای احکام اجتماعی اسلام ضروری است و این امر به زمان حضور پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) اختصاص ندارد؛ یعنی احکام اسلام جاودان است و باید در همه زمان ها و مکان ها اجرا گردد.

۳. حکومت مطلوب در اسلام، حکومتی است که معصوم(ع) در رأس آن باشد.

۴. هنگامی که فراهم آوردن مصلحت لازم در حد مطلوب میسر نشد، باید نزدیک ترین مرتبه به حد مطلوب را تأمین کرد. هنگامی که مردم از مصالح حکومت معصوم(ع)، محروم باشند، باید به دنبال نزدیک ترین و شبیه ترین حکومت به حکومت امام معصوم(ع) باشیم. نزدیکی یک حکومت به امام معصوم(ع) در سه امر متبلور می شود:

نخست، علم به احکام کلی اسلام (فقاهت)؛

دوم، شایستگی روحی و اخلاقی، به گونه ای که تحت تأثیر هواهای نفسانی و تهدید و

تطمیع ها قرار نگیرد (تقوا)

سوم، کارایی در مقام مدیریت جامعه که به خصلت های فرعی از قبیل درک سیاسی، اجتماعی، آگاهی از مسائل بین المللی، شجاعت در برخورد با دشمنان و تبهکاران تشخیص اولویت ها و اهمیت ها.

با توجه به این مقدمات نتیجه می گیریم کسی که بیش از سایر مردم، واجد این شرایط باشد (فقیه عادل، زمان شناسی و قادر به مدیریت کلان اجتماعی) باید رهبری جامعه را عهده دار شود و ارکان حکومت را به سوی کمال مطلوب سوق دهد. تشخیص چنین کسی طبعا بر عهده خبرگان خواهد بود چنان که در سایر شئون زندگی اجتماعی نیز چنین است.

دلیل دوم: ولایت فقیه یا حاکمیت اصلح در عصر غیبت: این دلیل نیز دارای مقدمات زیر است:

۱- ولایت بر اموال و اعراض و نفوس مردم، از شؤون ربوبیت الهی است و فقط با نصب و اذن خدای متعال، مشروعیت می یابد.

۲- خداوند این حق قانونی را به پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) داده است.

۳- در زمانی که مردم از وجود رهبر معصوم محرومند، یا باید خدای متعال از اجرای احکام اجتماعی صرف نظر کرده باشد، یا اجازه اجرای آن را به کسی که اصلح از دیگران است، داده باشد تا ترجیح بلا مرجح و نقض غرض و خلاف حکمت لازم نیاید و با توجه به باطل بودن فرض اول، فرض دوم ثابت می شود؛ یعنی ما از راه عقل کشف می کنیم که چنین اذن و اجازه ای از طرف خدای متعال و اولیای معصوم(ع) صادر شده است؛ حتی اگر بیان نقلی روشنی در این خصوص به ما نرسیده باشد.

۴- فقیه جامع الشرایط، همان فرد اصلحی است که هم احکام اسلام را بهتر از دیگران می شناسد، هم ضمانت

بیشتری برای اجرای آن دارد و هم در مقام تأمین مصالح جامعه و تدبیر امور مردم کارآمدتر است.

دقت در دلیل عقلی و تبیین فلسفی نظام ولایت فقیه، بیانگر آن است که صرف نظر از ادله فقهی و تعبدی، عالی ترین وجه حکومت اسلامی که مطلوبیت دارد، حاکمیت معصوم(ع) است؛ اما در اسلام چون ارزش ها دارای مراتب بوده و بی شک حکومت نیز یک ارزش است، با عدم دسترسی به معصوم، باید کسی را برای حاکمیت برگزید که در علم و عمل، شبیه ترین مردم به معصوم(ع) باشد و آن فقیه جامع الشرایط است که از جهت صلاحیت ها، شباهت بیشتری به معصوم(ع) دارد.

ب - نظریه ولایت مطلقه فقیه:

بین «ولایت فقیه» با «ولایت مطلقه فقیه» تفاوتی در ماهیت و جوهره ولایت سیاسی فقیه جامع الشرایط در عصر غیبت نیست، تنها تفاوتی که وجود دارد در نحوه نگرش و چگونگی استعمال این اصطلاح است. زمانی که ولایت فقیه بدون قید مطلقه استعمال شود، مراد از آن همان حکومت و زمام داری امور جامعه است که براساس ادله عقلی و نقلی (آیات - روایات) متعددی در زمان غیبت امام معصوم(ع) بر عهده فقیه جامع الشرایط گذاشته شده و فقیه عادل جامع الشرایط از سوی آن بزرگواران برای اداره و رهبری جامعه اسلامی منصوب گردیده و دارای حق حاکمیت می باشد. اما زمانی که ولایت مطلقه فقیه استعمال می شود، ناظر به حیطه اختیارات و گستره وظایف و مسؤولیت های ولی فقیه است و الا در اصل اثبات ولایت برای فقیه جامع الشرایط هیچ تفاوتی با «ولایت فقیه» ندارد. توضیح این مطلب مبتنی بر تحلیل و تبیین دقیق ولایت مطلقه فقیه است که به اختصار توضیحاتی را بیان می نماییم: نظریه حضرت امام(ره) درباره حوزه اختیارات ولی

فقیه که مورد قبول اکثریت فقهای شیعه می باشد، این است که فقیه همه اختیارات لازم حکومتی امام معصوم(ع) را دارد و هر نوع ولایتی که در حوزه رهبری جامعه برای امام ثابت شده برای فقیه نیز ثابت است. جز آنچه که به دلیل خاص از مختصات امام معصوم(ع) شمرده شده است، از قبیل عصمت، ولایت تکوینی و نیز پاره ای از اختیاراتی که پیامبر در حوزه مسائل خصوصی افراد داشته اند. در حقیقت اختصاصات یاد شده مربوط به جنبه ولایت به معنی زعامت و رهبری اجتماعی نیست، بلکه به خاطر جهات شخصیتی و شرافت مقام امامت و عصمت امام معصوم(ع) است. از اختیارات حکومتی یاد شده به «ولایت مطلقه» تعبیر می شود که ما به اختصار به توضیح آن می پردازیم. کلمه «مطلق» یا «مطلقه» در لغت به معنای آزادی، رهایی و ارسال است؛ لیکن موارد استعمال آن متفاوت است. به عبارت دیگر گاهی «مطلق»(Absolute) در برابر «نسبی»(Relative) به کار می رود و گاهی در برابر «مشروط»(Conditioned). استعمال نخست صرفا در علوم حقیقی است، ولی استعمال دوم هم در علوم حقیقی و هم در علوم اعتباری (مانند علوم سیاسی) جریان دارد. از طرف دیگر کاربرد این واژه در علوم اعتباری نیز از نظر دایره و وسعت اطلاق، بسیار متفاوت است. به عبارت دیگر هر کجا که این واژه به کار می رود، باید به دقت در نظر داشت که مراد از آن اطلاق در برابر کدامین قید می باشد؛ مثلاً «مطلقه»(Absolutist) در نظام های سیاسی غالبا به رژیم های فاقد قانون اساسی(Constitution) اطلاق می شود؛ ولی در نظام ولایت فقیه به گونه دیگری استعمال می شود. مقصود از «ولایت مطلقه فقیه» این است که اگر «مصالح

اهم اجتماعی» مسلمانان با یکی از احکام اولیه شرعی - که از نظر ملاک و اهمیت در رتبه پایین تری قرار دارد - در تزاحم قرار گیرد، ولی فقیه که موظف به حفظ مصالح عالیه جامعه اسلامی است؛ به خاطر حفظ مصالح اهم جامعه اسلامی می تواند، بلکه بایـد موقتا آن حکم شرعی اولی را تعطیل کنـد و مصالـح اهم جامعه را بر آن مقدم بدارد؛ مثلاً در فقه اسلامی تخریب مسجد حرام می باشد. اکنون اگر به تخریب مسجدی جهت خیابان کشی حاجت افتاد، چه باید کرد؟ دیدگاه مخالف ولایت مطلقه بر آن است که صرف مصلحت اهم اجتماعی مجوز تخریب مسجد نیست و تا زمانی که کار به ضرورت نرسد نمی توان دست به این کار زد؛ لیکن براساس نظریه «ولایت مطلقه» لازم نیست حکومت اسلامی آن قدر صبر کند که برای جامعه مشکلات زیادی فراهم شود و کارد به استخوان برسد، تا آن گاه از سر ناچاری و برای خروج از بن بست و انفجار اجتماعی، مسجد را تخریب کند. بلکه اساسا اگر بخواهیم چنین کنیم، همیشه از قافله تمدن عقب خواهیم ماند و همواره در مشکلات دست و پا خواهیم زد و شارع مقدس به چنین چیزی راضی نیست.

پاسخ(قسمت سوم)

از آنچه گـذشت روشن می شود که: اولاً؛ ولایت مطلقه فقیه از قواعـد رافع تزاحم است؛ یعنی، مطلق بودن ولایت گره گشا در تزاحم احکـام و مصالـح اهم اجتمـاعی است. ثانیا؛ ولایـت مطلقه خود، مقیـد به قیودی است نه این که از هر حیث مطلق باشـد. قیودی که در اعمال ولایت مطلقه وجود دارد عبارت است از:

۱- مصلحت، ۲- اهم بودن، ۳- اجتماعی بودن. به عبارت دیگر،

ولی فقیه نمی تواند:

۱- به طور دل خواهانه و بدون رعایت مصالح جامعه اقدامی کند.

۲- مصلحت مورد نظر در اینجا مصالح امت است، نه شخص ولی فقیه.

۳- تنها مصالحی را می توانـد بر احکام نخستین مقدم بدارد که از نظر اهمیت دارای رتبه بالاتری بوده و شارع مقدس راضـی به ترک آنها نباشد.

و این اختیارات چیزی بیش از اختیارات لازم و ضـروری برای حکومت و اداره جامعه نیست و هیـچ حکومتی فاقـد آن اختیارات نمی باشـد. «البته فضایـل پیامبر(ص) بیش از همه انسانها است و... لیکن فضایل معنوی بیشتر، اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهـد. خداونـد همـان اختیـارات و ولایـتی که به پیـامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) در تـدارک و بسـیج سـپاه تعیین والیان و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داده است، برای حکومت فقیه نیز قرار داده است، نهایت تفاوت این کـه ولایـت فقیه در رابطه بـا شخصـی معین نبـوده و روی عنـوان عـالم عـادل ثـابت است.»، (ولایـت فقیه امـام خمینی، ص ۵۵). حضرت امام خمینی(ره) در توضیح این نظریه می افزاید: «وقتی می گوییم ولایتی را که رسول اکرم(ص) و ائمه(ع) داشتند. بعد از غیبت، فقیه عادل دارد، برای هیـچ کس این توهم نبایـد پیـدا شود که مقام فقهاء همان مقام ائمه و پیامبر اکرم(ص) است زیرا اینجـا صـحبت از مقام نیست، بلکه صـحبت از ولایت یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شـرع مقـدس که یک وظیفه سنگین و مهم است می باشـد، نه شـأن و مقام برتر و غیر عادی، به عبارت دیگر ولایت مورد بحث یعنی حکومت و اجراء قوانین الهی و اداره جامعه اسلامی و... ولایت فقیه از امور قراردادی

و اعتبـاری عقلا‌یی است و واقعیـتی جز جعـل قـانونی نـدارد، وقـتی کسـی به عنـوان ولی در مـوردی نصب می شود، مثلاًـ برای حضانت و سرپرستی کسی یا حکومت، دیگر معقول نیست در اعمال این ولایت فرقی بین رسول اکرم(ص) و امام یا فقیه وجود داشته باشـد. بـه عنـوان مثـال، ولا‌یتی که فقیه در اجرای حـدود و قـوانین کیفری اسـلام دارد، در اجرای این حـدود بین رسـول اکرم(ص) و امـام و فقیه امتیـازی نیست. حـاکم، متصـدی اجرای قـوانین الهی است و بایـد حکم خـدا را اجرا نمایـد، چه رسول الله(ص) باشد و چه امام معصوم(ع) یا نماینده او یا فقیه عصر»، (همان، ص ۵۶).

برای اثبـات ولا‌یت مطلقه فقیه و گستره اختیـارات او در حوزه اختیـارات پیـامبر اکرم(ص) و ائمه معصومین(ع) دلا‌یـل متعـددی وجود دارد که به اختصار عبارتند از:

۱. همه دلایل عقلی و نقلی که ضرورت حکومت و ولایت فقیه را با عنوان فقاهت و عدالت در عصر غیبت اثبات می کند، دامنه و گستره این حکومت و ولایت را اثبات می کند.

۲. رسالتهـا و مسؤولیت هـایی که از جانب خـدا و دین او بر عهـده ولی فقیه واجـد شـرایط حکومت و رهبری نهاده شـده اسـت درست همان رسالتها و مسؤولیت هایی است که پیامبر و امام معصوم(ع) بر عهده داشـتند و آن حفظ احکام اسـلام از انحرافات، تبلیغ و اجرای اسـلام، اصـلاح امور مسـلمانان، هـدایت و ارشـاد آنهـا و نیز دفاع از مظلومان و مقابله با زورگویان و سـتمگران و برقراری عـدالت اجتمـاعی انجـام این رسالتهـا و مسؤولیت ها همان گونه که برای معصومین(ع) قـدرت و حکومت مطلقه ای را ایجاب می کند. قدرت و حکومت مطلقه ای را برای فقیه متصدی حکومت و

دولت اسلامی نیز ایجاب می کند در غیر این صورت بسیاری از احکام به اجرا در نخواهد آمد و معطل خواهد ماند و ایجاد محدودیت در اختیارات باعث تقویت مصالح جامعه می گردد.

۳. ولایت فقیه به عنوان نهاد حکومتی که در شخصیت حقوقی حاکم تبلور می یابد، مانند همه نهادهای حکومتی دیگر اعم از حکومت های لائیک، دمکراتیک و سایر انواع آن که دارای قدرت مطلقهای فراتر از تعریف یاد شده هستند، او نیز باید دارای قدرت و اختیارات مطلقه در چارچوب ارزش های اسلامی باشد تا بتواند امور اجتماعی را سامان بخشد و معضلات جامعه اسلامی را حل و فصل کند این مقدار جای هیچ گونه انکاری نیست.

ج –اما در مورد ارتباط ولی فقیه با قانون وسایر مکانیزمهای کنترلی و نظارتی بر او به طور خلاصه به آگاهی می رساند:

۱- نظریه ولایت فقیه هیچ رابطه ای با استبداد و نظام های دسپوتیستی (Desportism) که خود را مافوق قانون می دانند ندارد. برای روشن شدن این مطلب بررسی مقایسه ای ولایت فقیه با دیگر نظام ها از جمله سیستم های استبدادی لازم است. آنچه به طور فشرده در این جامی توان گفت این است که ولایت فقیه به طور بنیانی و از جهات متعددی با نظام های دیکتاتوری و استبدادی تفاوتدارد؛ از جمله:

یک- تفاوت در خاستگاه. حکومت های دیکتاتوری عموما برخاسته از هواخواهی و خودمداری (selfcentric) است در حالی که ولایت دینی –که بخشی از آن ولایت فقیه است – دارای خاستگاه الهی و خدامدارانه (Theocentric) می باشد.

دو – تفاوت در شرایط. در نظام های دیکتاتور مآب شایستگی ها و معیارهای لازم برای رهبری ملحوظ نیست و تنها عامل به قدرت رسیدن زوراست. هر کس در مسابقه قدرت از توان نظامی

برتری برخوردار بود عملا قـدرت را به دست می گیرد و حاکمیت خود را بر دیگران تحمیلمی کنـد در حالی که اساس قـدرت در نظریه ولایت فقیه وجود شایستگی ها ومعیارهایی چون اجتهاد، عـدالت، شـجاعت، تقوا، قدرت، تدبیر ومدیریت و امثال آن می باشد.

سه – تفـاوت در کنش هـا. در نظـام هـای دیکتاتوری اصولا هنجارهای لازم الاتباعی برای رهبران وجود نـدارد و آنان بر اساس امیال خود هر آنچه را که بخواهند انجام می دهند و برای منافع شخصی خود بزرگترین ضربه ها را به جامعه وارد می سازند. در حالی که ولایت فقیه ملزم به رعایت هنجارهای دینی و عمل بر اساس احکام الهی و رعایت مصالح اجتماعی است و حق اندک تخطی در برابر آنها و مقدم داشتن خود بر دیگرانرا ندارد.

چهار– تفاوت در کنترل قـدرت. در نظام های دیکتاتوری اساسا راهی برای کنترل قـدرت وجود ندارد ولی در نظام ولایت فقیه کنترل هـای ثبوتی و اثباتیوجود دارد. کنترل ثبوتی به این معناست که اگر ولی فقیه عملی در جهت خلاف معیارها و هنجارهای گفته شـده انجـام داد؛ مثلاـ کوچـک ترین ظلم و بی عـدالتی از او سر زد از نظر دینی از مقـام خود عزل می گردد و حکومتش اعتبـاری نـدارد. این مقـدار کنترل در کامـل ترین شـیوه هـای دمکراتیـک دنیـا نیز موجود نیست. مسؤولیت کنترل از نظر اثباتی (شـناخت و تحقق خـارجی این مسأله در سـطح جامعه و در نظام اسـلامی ما) بردوش خبرگان منتخب ملت است؛ یعنی یکی از وظـایف آنـان کنترل رهبری است و در صورتی که از او عملی برخلاف معیارها و هنجارهایلازم مشاهـده کننـد بایـد عزل او را اعلام نمایند. افزون بر اینها تفاوت های دیگری نیز وجود دارد که به جهت اختصار از

ذکر آنها خودداریمی شود.

۲- اما در مورد این که آیا «ولی فقیه فوق قانون است وهرکاری بخواهد انجام می دهد...» باید گفت: ولی فقیه نه فوق قانون است و نه فوق عدالت و نه فوق انتقاد؛ لیکن در رابطه با هر یک از این امور باید درکی درست و واقع بینانه داشت. در این رابطه باید یادآور شویم: ولی فقیه فوق قانون در همه مراتب آن نیست، اساسا فلسفه ولایت فقیه آن است که شخصی قانون شناس و متعهد به قوانین و احکام الهی اداره امور را بر عهده گیرد تا رعایت هنجارها و احکام الهی و مصالح اجتماعی تضمین شود. لیکن خلط بزرگی در این رابطه پدید آمده و موجب پیدایش دو نظریه در بابولایت فقیه گردیده است: نظریه ای او را مافوق قانون تصور می کند و این را لازمه ولایت مطلقه فقیه می داند. رویکرد دیگر او را مادون قانون می نگرد و ولایت مطلقه را نفی می کند. به نظر ما ولایت مطلقه فقیه به معنای تفوق ولی فقیه برقانون نیست لیکن کسی که اندک آشنایی با احکام و قوانین اسلامی داشته باشد می داند که قوانین دینی دارای درجات و مراتب متعددی هستند. برخی از آنها قوانین «محکوم» و کنترل شونده هستند و برخی قواعد «حاکم» و کنترل کننده ودر برخی از مواقع بین مصالح نهفته در دو حکم الهی تزاحم ایجاد می شود؛ یعنی تأمین هر دو ممکن نیست ولاجرم یکی باید به نفع دیگری کنار برود. در چنین مواقعی قوانین حاکم مانند قاعده «اهم و مهم» حاکمیت می یابند و به حکم آنها باید آنچه دارای مصلحت کمتر است فدای حکمی که مصلحت برتر دارد بشود. ولایت

مطلقه فقیه در واقع پیاده کردن قواعـد حاکم و ارجح در برابر احکام اولیه مرجوح است؛ زیرا ولی فقیه موظف است جامعه را به سمت مصالـح آن رهبری و هـدایت نمایـد. حـال اگر یکی از احکـام اولیه دینی بـا مصـلحت برتر جـامعه در تضاد و تزاحم افتاد ولایت مطلقه این وظیفه را دارد که مصلحت حیاتی و ملزمه جامعه را بر آن حکم اولی مرجوح مقدم بدارد؛ مثلا اگر در جاییکه مسـجدی بنا شده است کشـیدن خیابان لازم شد، ولی فقیه می تواند برخلاف حکم اولی – که حرمت تخریب مسجداست – آن را برای مصالح لازم جامعه اسلامی تخریب نماید. بنابراین اطلاق ولایت فقیه مقید به مصالح لازم جامعه اسلامی است و بیش از آن قـدرتی نـدارد. اکنون خود قضـاوت کنیـد که آیـا این به معنـای تفوق بر قـانون است یا حلقه واسـطی بین لایه های زیرین و زبرین قانون در راستای اجرای مراتب عالیه و قواعد حاکم و کنترل کننده؟

برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک:

۱- کاظم قاضی زاده، اندیشه های فقهی سیاسی امام خمینی(ره)، ص ۱۹۰

۲- جوادی آملی، ولایت فقیه

۳- محمدجوادی نوروزی، نظام سیاسی اسلام، ص ۲۲۱

۴- نبی الله ابراهیم زاده آملی، حاکمیت دینی، ص ۱۵۳

۵- ولایت فقیه و جهاد اکبر، امام خمینی

۶- ولایت فقیه از دیدگاه فقها و مراجع، علی عطایی

۷- ولایت فقیه به زبان ساده، شفیعی

۸- حدود ولایت حاکم اسلامی، احمد نراقی

۹- حکومت الهی و ولایت و زعامت، مصطفی آیت اللهی

۱۰- ولایت فقیه و حاکمیت ملت، طاهری خرم آبادی

۱۱- ولایت فقیه، شهید هاشمی نژاد

۱۲- مجله حوزه شماره ۸۵ – ۸۶ بحثی درباره ولایت فقیه، نجابت

۱۳- ولایت فقیه یا حکومت اسلامی در عصر غیبت، محمد یزدی

۱۴- ولایت فقیه،

آیت الله معرفت

۱۵- عباس کعبی، تبیین مفهوم ولایت مطلقه فقیه، انتشارات ظفر، ۱۳۸۰

۱۶- امام خمینی و حکومت اسلامی، مجموعه آثار، ج ۵، محمد جواد ارسطا، حدود اختیارات ولی فقیه، ص ۵۵

۱۷- محمدمهدی نادری قمی، نگاهی گذرا به ولایت فقیه، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)

۱۸- سید محمد هاشمی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، ص ۵۶، نشر دادگستر، ۱۳۸۰.

آیا رهبر مجاز است به رییس جمهور منتخب مردم حکم تنفیذ ندهد، یا این مسأله فقط جنبه تشریفاتی دارد؟

پرسش

آیا رهبر مجاز است به رییس جمهور منتخب مردم حکم تنفیذ ندهد، یا این مسأله فقط جنبه تشریفاتی دارد؟

پاسخ

تنفیذ حکم رئیس جمهور به وسیله ولی فقیه، از اختیارات او در قانون اساسی است و به هیچ وجه جنبه تشریفاتی و صوری ندارد؛ یعنی، به لحاظ قانون، تا زمانی که ولی فقیه حکم او را تنفیذ نکند، شخصِ منتخب، ریاستی بر قوه مجریه ندارد.

تعبیر «تنفیذ» و نیز آنچه رهبر فقید انقلاب در تنفیذ ریاست جمهوری فرمودند (این تنفیذ تا زمانی است که عمل بر طبق موازین اسلام باشد)، نشان می دهد که امضای ولی فقیه به نتیجه انتخابات مشروعیت می بخشد و ثانیاً نقش کنترل کننده تا پایان دوران ریاست جمهوری دارد و در صورت انحراف رئیس جمهور از اصل تعیین شده، او را فاقد اعتبار و مشروعیت می کند.

در مقابل خطاهای ولی فقیه چه مکانیسمی وجود دارد؟ و از چه راههایی می توان بر ولایت فقیه نظارت کرد؟

پرسش

در مقابل خطاهای ولی فقیه چه مکانیسمی وجود دارد؟ و از چه راههایی می توان بر ولایت فقیه نظارت کرد؟

پاسخ

کنترل حکومت بر ولایت فقیه از راه های زیر امکان پذیر است:

۱. انتخاب نمایندگان لایق برای مجلس خبرگان رهبری که وظیفه قانونی تعیین رهبر و نظارت بر او را بر عهده دارند.

۲. انتخاب افراد شایسته برای مجاری قانون گذاری و اجرایی حکومت (مانند انتخاب نمایندگان مجلس شورا و ریاست جمهوری).

۳. نقد و بررسی و انتقادهایی که از طریق مجاری قانونی در سطح عموم مردم یا خصوص مسؤولان ارائه می شود (مانند آنچه در رسانه ها و وسایل ارتباط جمعی، دیوان عدالت اداری، دفتر مقام معظم رهبری و... ارائه و یا از طریق نمایندگان مردم در مجلس نظارت می شود).

۴. اعتراضاتی که پس از به ثمر نرسیدن انتقادها از مجاری اولیه صورت می گیرد.

موضوعی که در سؤال آمده، در فرهنگ دینی ما با عنوان «نصیحت به زمامداران» مطرح شده است و پیشینه طولانی دارد. این تعبیر از زمان پیامبراکرم(ص) در «حجه الوداع» مرسوم شد و پس از آن نیز از سوی آن حضرت و ائمه اطهار(ع) با همین عنوان ارائه گردید. امام صادق(ع) فرمود: «پیامبر اکرم(ص) در مسجد خیف [در منا] برای مردم خطبه خواند و فرمود: سه خصلت است که دل هیچ فرد مسلمانی با آن خیانت نکند: خالص کردن عمل برای خدا، خیرخواهی (نصیحت) پیشوایان مسلمین و همراه بودن با جماعت». حضرت امیر(ع) نیز در این باره می فرماید: «از گفتن حق یا رأی زدن (مشورت) در عدالت باز نایستید».اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۳ و ۴۰۴.

امام خمینی(ره) در این باره فرمود: «شما و ما موظفیم که در تمام اموری که مربوط به دستگاه های

اجرایی است، امر به معروف کنیم»صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۴۴. و «همه مان مسؤولیم، نه مسؤول برای کار خودمان، مسؤول کارهای دیگران هم هستیم «کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیته» . همه باید نسبت به هم رعایت بکنند. مسؤولیت من هم گردن شما است. مسؤولیت شما هم گردن من است. باید نهی از منکر بکنید، امر به معروف بکنید» و «اگر یکی تان کاری بکند و دیگری ساکت باشد او هم مسؤول است».همان، ج ۸، ص ۴۷ و ۶۰.

از دیدگاه اسلام نصیحت و انتقاد خیرخواهانه به حاکمان، وظیفه مردم و حق حاکم معرفی شده است. حضرت امیر(ع) می فرماید: «و اما حقی علیکم فالوفاء بالبیعه والنصیحه فی المشهد والمغیب والاجابه حین ادعوکم والطاعه حین امرکم» ؛ «اما حق من بر شما این است که به بیعت وفا کنید و نهان و آشکارا حق خیرخواهی را ادا نمایید و زمانی که شما را برای کاری دعوت می کنم، اجابت کنید و زمانی که امر می کنم، اطاعت نمایید».نهج البلاغه، خطبه ۳۴.

چگونگی نصیحت

۱. باید نخست حق و عدل را شناخت؛ امام علی(ع) فرمود: «فلا تکفّوا عن مقاله بحق او مشوره بعدل» ؛ «از گفتن حق یا رأی زدن در عدالت باز نایستید».

۲. نباید از اتهام ها و سوء ظن ها ترسید؛ حضرت امیر(ع) در نصیحت عثمان آن قدر کوشید، با آنکه می دانست مورد سوء ظن قرار می گیرد. از این رو در نامه خود به معاویه می نویسد: «[این گفتار من دلیل بر آن]نیست که از اینکه به عثمان بر -اثر بدعت هایی که از او آشکار می شد عیب جویی می کردم. اگر ارشاد و راهنمایی من نسبت به او گناه بود؛ چه بسا سرزنش شده ای

که هیچ گناهی ندارد و کسی که بسیار پند دهد، تهمت و بدگمانی به دست آورد. لیکن من نمی خواهم مگر اصلاح، آن سان که توانایی دارم. توفیقی ندارم مگر به کمک و یاری خدا. به او توکل و اعتماد می کنم و بازگشت من به سوی او است».همان، نامه ۲۸.

۳. باید در نصیحت کردن امین بود و حقایق را گفت؛ قرآن از زبان حضرت هود نقل می کند که: (أُبَلِّغُكُمْ رِسالاتِ رَبِّی وَ أَنَا لَكُمْ ناصِحٌ أَمِينٌ) اعراف (۷)، آیه ۶۸. «پیام های پروردگارم را به شما می رسانم و برای شما خیرخواهی امینم».

۴. باید در نصیحت و انتقاد کردن نیت را پاک کرد و قصد اصلاح داشت تا نصیحت مؤثر افتد؛ قرآن از قول شعیب می گوید: (إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ) هود (۱۱)، آیه ۸۸. «جز اصلاح به اندازه توانایی ام نمی خواهم».

حضرت علی(ع) فرمود: «مناصحک مشفق علیک محسن الیک ناظر فی عواقبک مستدرک فوارطک» ؛ «کسی که تو را نصیحت می کند، دلسوز تو است، به تو خوبی می کند، به عواقب کار تو می اندیشد و کاستی هایت را جبران می کند».

امام رغررالحکم، ۹۸۳۹.احل(ره) نیز فرمود: «انتقاد برای ساختن، برای اصلاح امور لازم است»صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۳۶.

۵. باید حرمت حاکم اسلامی حفظ شود؛ در اسلام با اینکه حق نصیحت، انتقاد، تحقیق و بررسی مردم نسبت به زمامدار پذیرفته شده است؛ در عین حال از حفظ حرمت رهبری در جامعه غفلت نگشته است.

حضرت علی(ع) در دستورات خود به مالک اشتر می فرماید: «فمن لاتبطره الکرامه فیجتری ء بها علیک فی خلاف لک بحفرهِ ملاء» ؛ «کسی را برگزین که مقام و بزرگواری او را سرکش نسازد که جسارتش باعث مخالفت علنی با تو

در میان مردم باشد».نهج البلاغه، عهدنامه مالک اشتر.

اصل کوچک نکردن پیشوایان عادل و حفظ احترام آنان، از امور مهمی است که نباید در نصیحت و انتقاد فراموش شود. امام رضا(ع) درباره علت حرمت فرار از جنگ، اموری از جمله استخفاف پیشوایان عادل را مطرح می کند: «خدا فرار از جنگ را حرام کرد؛ زیرا در فرار از جنگ سبک کردن دین، کوچک کردن پیامبران و امامان عادل و ترک یاری ایشان در برابر دشمنان شان است که باعث جرأت دشمنان بر مسلمین می شود».وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۶۶.

۶. انتقاد در فضا و شرایط مناسب؛ چه بسا نصیحتی که اگر با الفاظ خاصی و در فضای ناسالمی گفته شود، نه تنها اثر نمی کند؛ بلکه آثار سوء دارد. پزشکی که برای درمان بیمار، شربتی تجویز می کند؛ اگر آن را در ظرف آلوده ای بریزید، بیمار از خوردن آن ابا می کند و چه بسا آلودگی آن به ضرر بیمار باشد و یا ظرف آبی را که به تشنه ای می دهند، اگر آلوده باشد، مقبول او نمی افتد.

۷. طی مجاری قانونی؛ در قانون اساسی، اصل ۱۷۳ درباره دیوان عدالت اداری آمده است: «به منظور رسیدگی به شکایات، تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به مأموران یا واحدها یا آیین نامه های دولتی و احقاق حقوق آنها، دیوانی به نام دیوان عدالت اداری زیر نظر قوه قضاییه تشکیل می گردد». دفتر مقام معظم رهبری نیز پذیرای هرگونه شکایت و انتقاد است.

۸. انتقاد در غیر از دستور خداوند امکان پذیر است؛ البته احکام ثابت الهی قابل مشورت و تغییر نیست؛ حتی درباره آیه (وَ شاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ) آل عمران (۳)، آیه ۱۵۹. که در زمان رسول اللّه نازل شد، همه مفسران گفته اند: مشورت در

غیر احکـام ثـابت الهی بوده است. پس نحوه اجرای احکـام الهی مشورت پـذیر است؛ اما خود احکام لازم الاجرا است. از همین رو نمی توان در مواردی که به حکم روشن الهی عمل می شود انتقاد نمود.

چرا ولایت فقیه فقط در ایران است و چرا باید ولی فقیه و نمایندگان خبرگان رهبری ایرانی باشند؟

پرسش

چرا ولایت فقیه فقط در ایران است و چرا باید ولی فقیه و نمایندگان خبرگان رهبری ایرانی باشند؟

پاسخ

این سؤال در دو بخش، قابل بررسی و پژوهش است:

یک. ولایت فقیه در ایران

روشن است که محـدوده سؤال، فقط در دایره کشورهای اسـلامی است؛ زیرا انتظار حکومت مبتنی بر ولایت فقیه در کشورهای غیراسـلامی، انتظـاری غیرواقع بینانه است. اما درباره کشورهای اسـلامی چنـد عامل باعث شـده است که این نظام در آنها تحقق نیابد:

۱. در میـان مـذاهب اسـلامی، اهتمام واقعی بر احکام و ارزش های والای اجتماعی اسـلام، بیش از همه در مـذهب تشیع وجود دارد.

۲. مبانی اساسی و بنیادین اندیشه سیاسی اسلام -که زیرساخت نظریه ولایت فقیه است تنها در مذهب تشیع جایگاه حقیقی خود را یافته و در طول تاریـخ از سوی عالمان ژرف انـدیش بسط و توضـیح داده شده است؛ در حالی که علمای اهل سـنت، به جای تنقیح دقیق نظریه سیاسی اسلام، به تأیید قدرت های حاکم پرداخته اند.

ایران تنها کشوری است که اکثریت قریب به اتفاق آن شـیعه و مذهب رسـمی آن نیز تشیع است. بنابراین طبیعی است که مبانی نظری در چنین زمینه ای، مجال ظهور و شکوفایی عملی داشته باشد.

احکام و ارزش های اجتماعی، هر چنـد در دیگر مـذاهب اسـلامی نیز موجود است؛ اما اجتهاد زنـده و روزآمـد، تنها در مذهب تشیع وجود دارد. از این رو توانایی کشورهای اسلامی غیرشیعه در تطبیق مسائل حکومتی با اسلام، ضعیف و الگوپذیری آنان از کشورهای غیراسلامی بیشتر است. در واقع صیانت از احکام و ارزش های اسلامی در این کشورها، غالباً در دایره احکام فردی و بخشی از مسائل قضایی خلاصه شده است.

دو. ایرانی بودن ولی فقیه و خبرگان رهبری

این

مسأله از دو دیدگاه قابل پاسخ است:

۲-۱. از جهت شرعی

شرط ایرانی بودن از جهت شرعی در مورد ولی فقیه و نمایندگان خبرگان رهبری مطرح نیست زیرا بنا بر مبانی پذیرفته شده نزد فقها ولی فقیه از طرف امامان معصوم(ع) برای اداره و رهبری جامعه اسلامی، در زمان غیبت نصب گردیده و دارای اختیارات گسترده ای -همانند اختیارات معصومین(ع) در این زمینه است و شرعاً می تواند همه جوامع اسلامی را اداره کند. به عبارت دیگر همان گونه که اقلیم جغرافیایی، فتوای مجتهد و مرجع تقلید را شرعاً محدود نمی کند؛ قلمرو ولایت فقیه را نیز شرعاً محدود نمی سازد. ولایت فقیه نظیر جانشین پیغمبر اسلام است که ذاتاً محدودیتی ندارد؛ مگر اینکه مانع طبیعی یا سیاسی در بین باشد. در این صورت هر فقیهی که دارای شرایط رهبری و ولایت باشد، در منطقه خود کشور را اداره می کند. اما اگر مانعی نباشد، ملیت به معنای تعلق به سرزمین خاص ملاک نیست.

۲-۲. از جهت قوانین موضوعه و واقعیات موجود

از نظر قوانین موضوع (قانون اساسی، قوانین عادی و...)، چنین شرطی (ایرانی بودن) نه برای رهبر ذکر شده است و نه برای نمایندگان خبرگان رهبری؛ زیرا «رهبری به عنوان شخصیت برجسته دینی و در مقام اجتهاد (و احیاناً مرجعیت) در مقابل مقلدان خود، نیازمند احراز تابعیت خاصی نیست؛ چون که احراز این مقام بر اساس ایمان و اعتقاد خلاصه می شود و فارغ از حدود و ثغور جغرافیایی است.هاشمی، سید محمد، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، ص ۴۲.

خبرگان رهبری هم که بر اساس نظریه نصب کارویژه کشف و شناسایی ولی فقیه جامع شرایط را بر عهده دارند، طبیعتاً نیازمند تابعیت خاصی نیستند.

بنـابراین نه در قـانون اساسـی و نه در آیین نـامه هـای داخلی مجلس خبرگـان رهبری، چنین شـرطی برای آنـان لحـاظ نگردیـده است.گفت وگو با حجت الاسـلام سید جواد ورعی (محقق مرکز تحقیقات مجلس خبرگان رهبری). اما واقعیات موجود، وجود چنین شرطی را خصوصاً در مورد رهبری اولی و اجتناب ناپذیر می کند.

ولی فقیه در مقـام رهبری جمهوری اسـلامی ایران، در شـرایط و اوضاع و احوالی قرار می گیرد که به عنوان ولایت امر منصوب خبرگـان منتخب مردم ایران اصل ۱۰۷ قانون اساسـی. و عالی ترین مقام رسـمی کشوراصل ۱۱۳ قانون اساسـی.، مسؤولیت های مهمی همچون: تعیین سـیاست های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران اصل ۱۱۰ قانون اساسـی.، فرماندهی کل نیروهای مسلح و اعلاـن جنـگ و صـلح با کشورهای بیگانه همان.، هـدایت شورای امنیت ملی اصل ۱۰۷ و ۱۰۶ قـانون اساسـی. و نظایر آن را بر عهده دارد که همگی مرتبط با حاکمیت ملی، اسـتقلال و تمامیت ارضی کشور و حفظ حقوق و منافع ملت ایران است. مجموعه مسؤولیت های مذکور، با داشـتن تابعیت اصلی سازگاری بیشری دارد.جهت آگاهی بیشتر نگا: حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، ص ۴۲.

از طرف دیگر در حال حاضـر کانون اصـلی تشـیع «ایران» است و علمای برجسـته شـیعه –که دارای همه شـرایط باشـندعمدتاً در ایران هسـتند؛ بنـابراین عملاً ولی فقیه از همین سـرزمین برمی خیزد. نماینـدگان مجلس خبرگان نیز بایـد شـناخت کافی و عمیق نسـبت به ولی فقیه داشـته باشـند تا در مرحله گزینش و نیز اعمال کنترل در دوران تصـدی ولایت، ارتباط دائم و پیوسـته داشـته باشـند؛ لاـجرم بایـد از داخـل کشور انتخـاب شونـد. بنابراین داخلی بودن مجلس خبرگان، ناشـی از وضـعیت اجتماعی است؛ نه اینکه مستقیماً به دستور شرع باشد.

از دیگر سو اعضای خبرگان نمایندگان مردم

ایران هستند و هر یک، نماینده بخشی از ملت و نقطه ای از نقاط این سرزمین می باشد و به طور طبیعی ایرانی بودن در آن ملحوظ و نهفته است.برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱. جوادی آملی، آیت الله عبدالله، ولایت فقیه، ص ۴۰۰ و ۴۷۸.

۲. فصلنامه حکومت اسلامی، سال اول، شماره اول، مقاله: مصباح یزدی، آیت الله محمدتقی، اختیارات ولی فقیه در خارج از مرزها، ص ۸۱.

چرا تمام بخش ها و واحدهای کشور باید زیر نظر ولی فقیه باشد؟

پرسش

چرا تمام بخش ها و واحدهای کشور باید زیر نظر ولی فقیه باشد؟

پاسخ

اگر منظور از بخش ها و واحدها تا پایین ترین و ریزترین لایه ها است؛ چنین چیزی نه ممکن است و نه مطلوب. اما اگر منظور از آن نظارت عالی بر سه قوه و ایجاد هماهنگی بین آنها است؛ امری کاملاًـ مطلوب و ضروری است. چنین چیزی در همه حکومت ها – اعم از اسلامی و غیراسلامی وجود دارد به عبارت دیگر در همه نظام های سیاسی رئیس حکومت، نقش فراقوه ای دارد؛ حتی اگر خود رئیس یکی از قوا همچون قوه مجریه باشد.

برای روشن شدن بحث، بایسته است ابتدا نظریه تفکیک قوا بررسی شود.

نظریه تفکیک قوا

مهم ترین دلایلی که طرفداران نظریه تفکیک قوا ارائه داده اند، عبارت است از:

۱. جلوگیری از فساد و استبداد؛ منتسکیو معتقد بود: که بشر در طبیعت و نهاد خود، به سلطه و استبداد گرایش دارد و اگر قوای سه گانه در اختیار یک شخص و یا یک گروه قرار گیرد، زمینه برای استبداد و سوء استفاده از قدرت فراهم می شود.

۲. تنوع امور حکومتی و ضرورت تخصّص؛ شئون و وظایفی که دستگاه حکومت بر عهده می گیرد، از تنوع و پیچیدگی برخوردار است و پرداختن به هر یک مستلزم آگاهی، تجربه و تخصص است. از این رو حکومت از عهده یک فرد یا نهاد خارج است؛ یعنی، ممکن نیست فرد از چنان وسعت معلومات و تجاربی برخوردار باشد که بتواند شخصاً همه امور و شئون یک جامعه را تصدی کند. از این رو تفکیک قوا امری ضروری است تا براساس آن هر بخش، زیر نظر متخصصان قرار گیرد.

ارزیابی نظریه تفکیک قوا

یکم. به نظر می رسد تنوع مسؤولیت ها، تنها توجیهی بر

مسـأله تفکیـک و اسـتقلال قوا است و هرگز به عنوان علت تامه آن مطرح نیست؛ زیرا ملاحظه وظایف قوه مجریه، حاکی از آن است که ذیل آن مسؤولیت های مختلفی قرار دارد. که چنـدان ارتباطی با یکـدیگر ندارنـد، اگر تنوع مسؤولیت، باعث تعدد قوا می گشت، چه بسا لازم بود که چندین قوه دیگر داشته باشیم که هر یک عهده دار مسؤولیتی مستقل باشند.

دوم. تفکیـک کامـل قوا عملاً ممکن نیست و به نـدرت می توان حکومتی را یافت که در آن تفکیک قوا، به طور کامل رعایت شـده باشـد. در حکومت هـا معمولاً «مجریه سالاری» است؛ زیرا بودجه و امکانات عمـده در اختیار آن قوه است. در نظام های ریاستی –که قدرت اجرایی به طور کامل در اختیار رئیس جمهور است قوه مجریه در قوه مقننه و قضائیه اعمال نفوذ می کند. بر طبق بعضـی از قوانین اساسـی کشورهـا، برخورداری رئیس جمهور از حق وتو در قبـال مجلس، نشـانگر برتری وی در مقابل قوه مقننه است. از این رو «حـاکمیت» در حقیقت، از آنِ قـوه مجریه است و تفکیـک قوای واقعی در مقـام عمـل وجود نـدارد؛ بلکه یک نوع تداخل کارکردها و اختلاط بین قوا وجود دارد.

سوّم. بر فرض که تفکیک کامل و مطلق قوا، مشـکلی نداشـته باشد؛ از لحاظ مصـلحت اندیشی در اداره کشور، مشکل تشتت و چنـدگانگی در نظام حکومتی به وجود می آیـد. گویی سه دولت که هر کدام عهده دار بخشـی از امور هسـتند و حوزه فعالیت آنان با یکـدیگر ارتباطی نـدارد، در کشور حکومت می کننـد. در حالی که جامعه نیازمند یک محور وحدت بخش است تا در موارد تزاحم و اصطکاک قوا –به جهت جایگاه برتری که از آن برخوردار است میان

آنها هماهنگی ایجاد کند و محور وحدت جامعه باشد. جامعه ای که سه دستگاه کاملاً مستقل بر آن حاکمیت داشته باشد، جامعه واحدی تلقی نمی شود و خواه ناخواه به پراکندگی و چندگانگی می گراید. در راستای رفع این بحران، تفکیک نسبی قوا اعمال می شود و یا رئیس جمهور از حق وتو برخوردار می گردد.

چهارم. هدف از پیشنهاد نظریه تفکیک قوا، جلوگیری از سوء استفاده از قدرت بوده است؛ ولی این نظریه در رسیدن به این هدف ناتوان است؛ زیرا به موازات تفکیک قدرت، فساد قدرت نیز تقسیم می شود. به عبارت دیگر تفکیک قوا عملاً ـ به تفکیک و توزیع فساد انجامیده است، نه نابودی آن. بنابراین جلوگیری از مفاسد قدرت، بدون تأکید بر عنصر تقوا و صلاحیت های اخلاقی همراه با نظارت ها و ضمانت های ویژه، ممکن نیست و کامل ترین شیوه آن، منحصراً در نظام دینی مشاهده می شود. هر مدیر و کارگزار حکومتی –به تناسب هر رده از مسؤولیت اجتماعی و مقامی که عهده دار است باید از تقوا برخوردار باشد و بالطبع کسی که در رأس هرم قدرت قرار می گیرد، باید پارساترین آنان و از لحاظ مدیریت و آشنایی به قوانین نیز باید سرآمد افراد جامعه باشد. از این رو در نظام اسلامی –در عین امکان پذیرش تفکیک نسبی قوا رهبر و حاکم اسلامی باید افزون بر شرایط و صلاحیت علمی و مهارت های مدیریتی، متقی و عادل نیز باشد تا مردم با اطمینان به عدالت و تقوای بالای او، بر محور وجودش گردآمده، مسائل جامعه را سامان دهند.

تفکیک قوا از نظر اسلام

شک نیست که در نظام اسلامی، اصل کار را به کاردان سپردن، مورد احترام و تأکید است و چون کارها

و شئون جامعه، متعدد و متنوع است و پرداختن صحیح به هر یک، مستلزم دارا بودن دانش و کارآیی است؛ تا حدّ مقدور نباید یک نفر را متصدی چند امر کرد. به هر جهت تقسیم کار تا آنجا که ضرورت داشته باشد و موجب نقض غرض نگردد، معمول خواهد بود. در عین حال باید توجه کرد که:

یکم. تقوا و صلاحیت های عقلانی، بینشی و... بخشی از عوامل اخلاقی مهار قدرت در اسلام است. در عصر غیبت کسی در رأس هرم قدرت قرار می گیرد که شبیه تر به امام معصوم است و علاوه بر برخورداری از دیگر شرایط لازم، از لحاظ تقوا و عدالت، عالی ترین مرتبه پس از معصوم را دارا است. چنین شخصیتی -که به عنوان ولی فقیه شناخته می شود محور وحدت جامعه و حکومت و هماهنگ کننده قوا و ناظر بر عملکردهای کارگزاران است و سیاست گذاری های کلان از سوی ایشان انجام می گیرد.

دوم. اندیشمندان سیاسی معتقدند: اگر در کشوری بتوان از آفات نقطه ثبات جلوگیری کرد، چنین چیزی (وجود یک نفر در رأس حکومت) خود به خود امری مطلوب و مثبت است. بر همین اساس در بسیاری از کشورهای دنیا -افزون بر قوای سه گانه یک شیوه سلطنت یا ریاست جمهوری دائمی یا امپراتوری وجود دارد؛ مانند انگلستان و ژاپن.

سوم. با توجه به وجود شرایط متعدد در ولی فقیه و کنترل های درونی (تقوا، عدالت و...) و کنترل های بیرونی (مانند نظارت خبرگان و... بر رهبر) و استفاده رهبر در اداره امور جامعه از مشاوران، متخصصان، کارشناسان و نخبگان جامعه و نیز وجود دستگاه های مشورتی و تقسیم وظایف و کارویژه های حکومت احتمال بروز هر مشکلی در این خصوص نادر است.

چرا مجلس خبرگان، رهبر را برای مدت معلوم انتخاب نمی کنند؟

پرسش

چرا مجلس

خبرگان، رهبر را برای مدت معلوم انتخاب نمی کنند؟

پاسخ

با پذیرش ادله عقلی و نقلی انتصاب، ولیّ منصوب از جانب ائمه اطهار(ع) پس از شناسایی و معرفی از سوی مجلس خبرگان –تا آن زمان که شرایط لازم را دارا است متصدی این سمت می باشد و کسی حق مزاحمت با او را ندارد؛ ولی هرگاه یکی از این شرایط را به هر دلیلی از دست داد، خود به خود از این مقام بر کنار شده و خبرگان وظیفه کشف و اعلام آن را دارند.

به همین دلیل اگر چه ولی فقیه (مانند ریاست جمهوری، مجلس خبرگان، مجلس شورای اسلامی و...) زمان مند و مدت دار نیست؛ لیکن مشروط به شرایط و محدود به اوصافی است که در گذر زمان از گزند حوادث مصون نیست. از این رو مجلس خبرگان موظف است به طور دقیق درباره شرایط و اوصاف علمی و عملی رهبر مراقبت کند. به همین دلیل در اصل ۱۱۱ آمده است: «هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود، یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول ۵ و ۱۰۹ گردد ویا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود برکنار خواهد شد...».

چرا رهبر جمهوری اسلامی ایران را «ولی امر مسلمین» می نامیم؟

پرسش

چرا رهبر جمهوری اسلامی ایران را «ولی امر مسلمین» می نامیم؟

پاسخ

الگوی اولیّه اسلام برای حکومت، حکومت واحد جهانی تحت رهبری امام معصوم«علیه السلام» می باشد. در این الگو مرزهای جغرافیایی جای خود را به مرزهای عقیدتی می دهد و کشور اسلامی شامل کلیه مناطقی خواهد بود که در آن مسلمانان زندگی می کنند.

از سوی دیگر حکومت اسلامی به معنای تدبیر امور مسلمین براساس قوانین دینی و رعایت مصالح شهروندان می باشد و حاکم به عنوان مجری احکام اسلامی کسی است که شرایطی ویژه را داراست و با نبود و یا از بین رفتن آن شرایط صلاحیّت حکومت از او سلب می گردد.

نگاهی گذرا به گذشته و حال مسلمین و مشاهده نابسامانی ها، گروه بندی ها، برادر کشی ها، عقب ماندگی های مادّی و معنوی به روشنی گویای این واقعیّت است که عاملی اصلی بروز چنین وضعیّتی نبود پایگاهی محکم به عنوان محوریّت جامعه اسلامی جهت هدایت افراد، رفع اختلافات، جلوگیری از بروز فتنه ها و خنثی سازی نقشه دشمنان بوده است. از این رو اسلام

حکومت ولی عادلی را به عنوان عاملی سعادت بخش و وحدت آفرین تشریع کرده و آن را برای «تمام مسلمین» می خواهد.

بنابراین با توجّه اینکه اسلام حکومت را برای همه مسلمین می خواهد و رکن اصلی این حکومت وجود اسلام شناسی عادل و زمان شناس جهت اجرای احکام دینی است، و و از طرفی در حال حاضر، مطابق دیدگاه اسلامی، هیچ حکومت حقّی به جز جمهوری اسلامی ایران در جهان وجود ندارد و تنها حکومت بر حق در مرکز خود برخوردار از تأئید و بیعت اسلام شناسان صالح و مردم می باشد، پس بر همه مسلمانان لازم است پیرامون محور ولایت تجمّع کرده و با

حمایت از نظام مبتنی بر آن به احیای مجدد ؟؟ اسلامی بر تأمین عزت مسلمین کمک نمایند. همانطوری که امروز شاهد حمایت گروه ها و شخصیّت های اسلامی سراسر دنیا از «ولی امر مسلمین» به عنوان رهبری جهانی مسلمین هستیم(۲).

« بخش پاسخ به سؤالات »

۲) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت اللّه مصباح یزدی.

تفاوت حکم و فتوی چیست؟

پرسش

تفاوت حکم و فتوی چیست؟

پاسخ

تفاوت حکم و فتوی در این است که فقیه در مقام فتوا حکم کلی را بیان می کند. ولی «حکم» دستور دادن است و الزام کردن است. کار دیگر ولی فقیه حکم دادن است ولی فقیه با صدور حکم، مردم را به کاری وادار می کند. زمان حیات امام راحل«رحمه الله» در اوایل جنگ ایشان دستور دادند که باید حصر آبادان شکسته شود. این فتوا نبود بلکه حکم بود و جایز نیست فقهای دیگر آن را نقض کنند.

بنابراین اگر ولی فقیه در امر اجتماعی - بنابر اقتضای مصالح اسلام و مسلمانان - لازم دید حکمی کند دیگران به فرض اینکه اعلم از او باشند حق مخالفت با حکم او را ندارند(۳).

« بخش پاسخ به سؤالات »

۳) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت اللّه مصباح یزدی.

آیا امام خمینی«رحمه الله» از ولایت مطلقه خودشان در مقام عمل استفاده ای کردند؟

پرسش

آیا امام خمینی«رحمه الله» از ولایت مطلقه خودشان در مقام عمل استفاده ای کردند؟

پاسخ

امام در توضیح ولایت مطلقه فقیه می فرماید:

کلیّه امور مربوط به حکومت و سیاست که برای پیامبر و ائمه«علیهم السلام» مقرر شده است، در مورد فقیه عادل نیز مقرّر است و عقلاً نمی توان فرقی میان این دو قایل شد(۴).

امام راحل«رحمه الله» از این ولایت مطلقه در چندین موارد استفاده کردند که عبارت است از منصوب کردن مهندس بازرگان به عنوان نخست وزیر و رئیس دولت موقّت از سوی خودشان. امام در این مورد فرمودند:

... من که ایشان را نصب کردم، یک نفر آدمی هستم که بواسطه ولایتی که از طرف شارع مقدّس دارم ایشان را قرار دادم، ایشان را که من قرار دادم واجب الاتباع است، ملّت باید از او اتبّاع کند، یک حکومت عادّی نیست، یک حکومت شرعی است، باید از او اتباع کنند، مخالفت با این حکومت، مخالفت با شرع است، قیام بر علیه شرع است(۵).

این کلام امام«رحمه الله» دلالت بر ولایت مطلقه ایشان دارد که این از جانب معصوم«علیه السلام» در زمان غیبت به فقیه جامع الشرایط واگذار شده است. و امام در مقام نصب در تنفیذ ریاست جمهوری های کشورمان از این تعبیر استفاده می کردند. یعنی رأی ملّت را تنفیذ و آنها را به آن مقام نصب می کردند. و این همان به کار بستن ولایت مطلقه در امور کشور و مصالح اسلام است(۶).

« بخش پاسخ به سؤالات »

۴) شؤون و اختیارات ولی فقیه ترجمه از کتاب بیع، ص ۳۵.

۵) صحیفه نور، ج ۶، ص ۳۱.

۶) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت اللّه مصباح یزدی.

اگر فتوای ولی فقیه با فتوای دیگر تعارض داشته باشد چه باید کرد؟

پرسش

اگر فتوای ولی فقیه با فتوای دیگر تعارض داشته باشد چه باید کرد؟

پاسخ

در صورت تعارض در فتوا، باید به مجتهد اعلم که در کشف و استنباط احکام از دیگران تواناتر است رجوع کند.

امّا در مسائل سیاسی و اجتماعی باید به فقیهی که به صورت نظام مند توسط خبرگان در رأس کشور قرار می گیرد مراجعه

کرد. و در این مورد نظر ولی فقیه مقدّم است. و همیشه در امور اجتماعی نظر او ثابت است و حتّی فقهای دیگر موظّف هستند که از او تبعیّت کنند و قول ولی فقیه برای آنها حجّت است(۷).

« بخش پاسخ به سؤالات »

۷) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت اللّه مصباح یزدی.

با توجّه به «ولایت مطلقه فقیه» آیا می تواند اصول دین و احکام آن را تغییر دهد؟

پرسش

با توجّه به «ولایت مطلقه فقیه» آیا می تواند اصول دین و احکام آن را تغییر دهد؟

پاسخ

ولایت اعطا شده به فقیه برای حفظ اسلام است. اوّلین وظیفه ولی فقیه پاسداری از اسلام است. اگر فقیه اصول و احکام دین را تغییر دهد، اسلام از بین می رود. اگر حق داشته باشد اصول را تغییر دهد یا آن را انکار کند، چه چیزی باقی می ماند تا آن را حفظ کند.

لیکن اگر جایی امر دایر بین اهم و مهم شود، فقیه می تواند مهم را فدای اهم کند تا اینکه اهم باقی بماند. مثلاً اگر رفتن به حج موجب ضرر به جامعه اسلامی باشد و ضرر آن از ضرر تعطیل حج بیشتر باشد فقیه حق دارد برای حفظ جامعه اسلامی و پاسداری از دین، حج را موقّتاً تعطیل کند و مصلحت مهم تری را برای اسلام فراهم نماید(۸).

« بخش پاسخ به سؤالات »

۸) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت اللّه مصباح یزدی.

منظور از ولایت مطلقه چیست؟ آیا فراتر از قانون است یا در محدوده قانون؟

پرسش

منظور از ولایت مطلقه چیست؟ آیا فراتر از قانون است یا در محدوده قانون؟

پاسخ

منظور از ولایت مطلقه یعنی تمام اختیاراتی را که ولیّ معصوم داراست ولی فقیه نیز همان اختیارات را دارد مگر اینکه چیزی استثناء شده باشد. مثل جهاد ابتدایی که بعضی از فقها قائل هستند که استثناء شده است. و این به معنای تصرفات شرعی ولی فقیه است در تمام آنچه که جامعه اسلامی به آن نیازمند است(۹) و بودن این گونه ولایت برای ولی فقیه فراتر از قانون نیست زیرا در قانون اساسی در اصل یکصد و هفتم آمده است: «هرگاه یکی از فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم این قانون از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیّت و رهبری شناخته و پذیرفته شده باشد همانگونه که در مورد مرجع عالی قدر تقلید و رهبر انقلاب آیه اللّه العظمی امام خمینی«رحمه الله» چنین شده است، این رهبر ولایت امر و همه مسئولیّتهای ناشی از آن را بر عهده دارد». و مسئولیّتهای ناشی از ولایت امر از دید حضرت امام«قدس سره» به نحو گسترده است. با این وصف ولایت مطلقه به آن معنی که ذکر شد فراتر از قانون نیست بلکه در محدوده قانون می باشد.

« بخش پاسخ به سؤالات »

۹) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت اللّه مصباح یزدی.

آیا اختیارات و وظائف ولی فقیه فقط منحصر به قانون اساسی است یا بیش از آن می باشد؟

پرسش

آیا اختیارات و وظائف ولی فقیه فقط منحصر به قانون اساسی است یا بیش از آن می باشد؟

پاسخ

اختیارات و وظائف ولی فقیه در قانون اساسی با اصلی مشخص شده است. ولی آنچه معمولاً مورد نیاز بوده است در این اصل آمده است نه اینکه اختیارات او منحصر به موارد مذکور باشد چرا که در اصل دیگری از قانون اساسی ولایت مطلقه برا فقیه اعلام شده است.

و این دو اصل نیز با هم تعارضی ندارند. بلکه توضیح دهنده همدیگرند؛ یعنی یک اصل بیان کننده اختیارات و وظائف ولیّ فقیه در موارد غالب است. و اصل دیگر(ولایت مطلقه فقیه) بیانگر اختیارات ولی فقیه در مواردی است که پیش می آید و نیاز است ولی فقیه تصمیمی بگیرد که خارج از اختیارات مذکور در اصل اوّلی است و آن اصل نسبت به این موارد ساکت است و حکمی ندارد(۱).

« بخش پاسخ به سؤالات »

۱) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت اللّه مصباح یزدی.

با توجّه به ولایت مطلقه فقیه، دیگر چه نیازی به مشاورین و متخصصین برای فقه می باشد؟

پرسش

با توجّه به ولایت مطلقه فقیه، دیگر چه نیازی به مشاورین و متخصصین برای فقه می باشد؟

پاسخ

ولی فقیه چون معصوم نیست و با غیب ارتباطی ندارد، در نتیجه از تمام مسائل و امور نیز آگاهی ندارد. بنابراین لازم است که ولی فقیه در امور مختلف سیاسی و نظامی و فرهنگی و آموزشی مشاورین و متخصصینی داشته باشد تا از نظرات آنها آگاه شود. ولی باید توجّه داشت که تصمیم نهایی با ولی فقیه است.

خداوند متعال به پیامبر اکرم«صلی الله علیه وآله» دستور می دهند: «و مشاورهم فی الامر فاز اغرمت فتوکل عل اللّه؛(۲) در کارها با مؤمنان مشورت کن، امّا هنگامی که تصمیم گرفتی بر خدا توکّل کن».

بر اساس بینش دینی ما حضرات معصوم«علیهم السلام» عالم به علم الهی بودند، ولی مأمور بودند که با مردم و آگاهان در مسائل مشورت کنند، ولی در عین حال در آیه تصریح شده که عزم و تصمیم نهایی، با پیامبر است. وقتی پیامبر مشورت می کرد ولی فقیه به طریق اولی سزاوار به مشورت است چون بهره ای از علم غیب ندارد، ولی تصمیم گیری نهایی با ولی فقیه می باشد و آنچه او تصمیم گرفت لزوم اطاعت دارد(۳).

« بخش پاسخ به سؤالات »

۲) سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۳) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت اللّه مصباح یزدی.

اگر ولی فقیه دچار بی عدالتی شود تکلیف چیست؟

پرسش

اگر ولی فقیه دچار بی عدالتی شود تکلیف چیست؟

پاسخ

چون ولی فقیه با ویژگی عدالت و اجتهاد و مدیر و مدبّر بودن از سوی خبرگان انتخاب می شود، اگر در میانه راه یکی از این سه شرط مفقود شود و یا خدشه پیدا کند، وظیفه خبرگان رهبری است که او را عزل کنند و فردی اقوی و بهتر از او را انتخاب

کنند.

حضرت امام خمینی«رحمه الله» در مصاحبه ای فرمودنـد: اگر ولی فقیه یک کلمه دروغ بگویـد یک کلمه، یک قـدم برخلاف بگذارد، آن ولایت را دیگر ندارد(۲).

« بخش پاسخ به سؤالات »

۲) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت اللّه مصباح یزدی.

با توجّه به اختیارات ولی فقیه، اگر به طور همزمان وی، خبرگان را منحل و مجلس خبرگان نیز وی را عزل کند چه باید کرد؟

پرسش

با توجّه به اختیارات ولی فقیه، اگر به طور همزمان وی، خبرگان را منحل و مجلس خبرگان نیز وی را عزل کند چه باید کرد؟

پاسخ

این اشـکال دربـاره ولی فقیه و مجلس خبرگـان وارد نیست. زیرا خبرگـان زمانی عزل رهبر و عـدم صـلاحیّت او را برای رهبری اعلام می کننـد که پیش از آن مطمئن باشـند رهبر صـلاحیتش را از دست داده است. مثلاًـ اگر خبرگـان تشـخیص دادنـد رهبر عـدالت یـا بینش فقهی یـا توانـایی اداره امـور اجتمـاعی را از دسـت داده اسـت، عزل او را اعلاـم می کنـد. روشن است پیش از اطمینان از عـدم صـلاحیّت وی، برکنار شدن او از ولایت و اعلام عدم صـلاحیّت از ناحیه خبرگان پیش خواهد آمد. پس اعلام عزل رهبری امری است که قبلًا برای خبرگان مشخص شده است و سپس اعلام می گردد.

بنابراین، اگر همزمان با اعلام عـدم صـلاحیّت رهبر از سوی خبرگان، رهبر نیز مجلس خبرگان را منحل کنـد، منحل کردن رهبر تأثیر ندارد، زیرا پیش از اعلام خبرگان، رهبر، به دلیل از دست دادن شرایط خود به خود معزول شده است. و این مطلب یکی از افتخارات نظام حکومت ولایی است، که عزل و نصب حاکم شرعی از سوی خداست و حاکمیّت او بر تقوا استوار است(۱).

« بخش پاسخ به سؤالات »

۱) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت اللّه مصباح یزدی.

احکام اوّلیه و ثانویه و نقش ولایت فقیه را در اجرای آن شرح دهید.

پرسش

احکام اوّلیه و ثانویه و نقش ولایت فقیه را در اجرای آن شرح دهید.

پاسخ

احکـام اوّلیه احکـامی است که موضوع آنهـا عناوین اوّلیه است و احکام ثانویه به احکامی می گوینـد که متعلّق آنها موضوعات عنـاوین ثـانویه اسـت؛ مثلاًـ این که وضـو واجب است، حکم اوّلی است، ولی این که وضـوی ضـرری یـا وضـوی حرجی واجب نیست، از احکـام ثـانویه است. «لاـ ضـرر» و «لاـ حرج» دو قاعـده است که احکام اوّلیه را مقیّـد می سازد؛ یعنی مثلًا واجب بودن وضو مطلق است و هم هنگـام حرج و ضـرر و هم دیگر هنگامهـا را شامـل است. دلیل نفی ضـرر و حرج، این حکم را مقیّـد می کند به گونه ای که حرج و ضرر در آن نباشد.

در پاره ای موارد، احکام ثانویه با ولایت فقیه ارتباط می یابـد؛ ماننـد آن گاه که شخصـی املاکی دارد و از این رو، تصـرّف در ملکش بر هر کسـی بدون رضایت او حرام است، ولی ممکن است ولّی فقیه بر اساس ولایتی که دارد در صورت اضـطرار اجازه دهد که در مال او بدون رضایت تصرّف کنند، یا شخص محتکر را وادارد که به قیمت عادلانه جنس خویش را در اختیار عموم بگذارد.

« بخش پاسخ به سؤالات »

آیا پیروی از دستورات ولی فقیه واجب است؟

پرسش

آیا پیروی از دستورات ولی فقیه واجب است؟

پاسخ

ولی فقیه عادل و آگاه به قوانین الهی که طبق دلائل عقلی و نقلی رهبری حکومت اسـلامی را به عهـده می گیرد و در جایگاهی می نشیند که پیامبر(ص) و ائمه معصوم(ع) می نشسـتند در حقیقت به عنوان حاکم و ولی منصوب از طرف خداوند سرپرستی و هدایت جامعه به سوی اهداف دینی را به عهده دارد.

اطاعت از او در حقیقت اطاعت از دستورات الهی است و همچنانکه اطاعت فرمان خداوند لازم است پیروی از ولی فقیه نیز لازم خواهد بود. این سخن را با گفتار امام صادق(ع) در حدیث موسوم به مقبوله عمر بن حنظله ادامه می دهیم. در این گفتار منصب حکومت برای فقیه از سوی امام معصوم(ع) جعل شده و حکم او به منزله حکم خداوند قلمداد شده است.

امام صادق(ع) در آن حدیث می فرماید: «من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا

به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا فلم یَقْبَلْهُ منه فانما استخف بحکم اللّٰه و علینا ردّ و الرّادّ علینا کالراد علی اللّٰه و هو علی حد الشرک باللّٰه»؛ {۱} هر کس از شما که راوی حدیث ما باشد و در حلال و حرام ما بنگرد. و صاحب نظر باشد و احکام ما را بشناسد او را به عنوان داور و حاکم بپذیرید. همانا من او را حاکم بر شما قرار دادم. پس هرگاه حکمی کرد و کسی آنرا نپذیرفت، حکم خدا را سبک شمرده و ما را رد کرده است و آن کس که ما را رد کند خدا را رد کرده

و رد کردن خدا در حد شرک به خدای متعال است.

حضرت امام خمینی؛ نیز بعد از اثبات ولایت فقیه با دلائل عقلی و نقلی می فرماید: «اگر فرد لایقی که دارای این خصلت (آگاهی به قانون الهی و عدالت) باشد، بپاخاست و تشکیل حکومت داد، همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم(ص) در امر اداره جامعه داشت دارا می باشد و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند». {۲}

در ادامه پاسخ به دلائل دیگری از منابع اهل سنت در مورد وجوب اطاعت از حاکم عادل و ولی فقیه اشاره می کنیم:

فخر رازی در ذیل آیه (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُوْلِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)، از امیرمومنان علی(ع) نقل می کند که آن حضرت فرمود: بر ولی امر مسلمین لازم است که طبق فرموده خداوند متعال عمل کرده و در اجرای دستورات الهی کوتاهی نکند و امر حکومت را که به عنوان امانت الهی در اختیار اوست به نحو شایسته ای به سامان برساند. اگر او به نحو شایسته وظیفه ی خود را انجام داد بر مردم واجب است که فرمان او را به گوش جان شنیده و از او اطاعت نمایند. {۳}

عبدالرحمن بن محمد ثعالبی مالکی در تفسیر جواهر الحسان در توضیح معنای اولی الامر می گوید:

«به نظر من اولی الامر که خداوند دستور داده از آنان اطاعت شود همان حاکمان و عالمان هستند که بر مردم فرمان می رانند». {۴}

طبق این گفتار اگر عالمی حاکم بر مردم باشد بدون تردید اطاعت از او واجب خواهد بود. احمد بن حنبل در کتاب مسند خود از پیامبر اکرم(ص) نقل می کند که: «انّ من طاعتی ان تطیعوا ائمتکم»؛ {۵} اطاعت از رهبر و پیشوایانتان همانند

اطاعت از من است. جلال الدین سیوطی از مفسران معروف اهل سنت نیز در معنای اولی الامر می نویسد: اطاعت از اولی الامر همان پیروی کردن از پیشوایان و سلاطین است.{۶} همین مفسر با نقل حدیثی حتی پیروی از پیشوایان ناصالح را لازم شمرده و به نقل از ابو هریره می گوید: پیامبر اکرم(ص) فرمود: بعداز من بر شما حاکمانی رهبری خواهندکرد. حاکم نیکوکار با نیکی خود و حاکم بدکار بازور و ستم بر شما مسلط خواهد شد. فرمان آنان را بشنوید در اموری که موافق حق است از آنهااطاعت کنید، پشت سرشان نماز بخوانید اگر نیکی کردند به نفع آنان و شما خواهد بود و اگر بیراهه رفتند به نفع شما و ضرر آنان خواهد بود.{۷}

با توجه به نکات مطرح شده در این پاسخ، اطاعت از ولی فقیه برای تمام آحاد مسلمین، اعم از شیعه و سنی و پیروان تمام مذاهب اسلامی لازم و واجب است و تخلف از دستورات و فرامین وی در حکم تخلف از دستورات خداوند متعال و پیامبر اکرم(ص) می باشد با این تفاوت که از دیدگاه تشیع اولوالامر امامان معصوم(علیهم السلام) هستند و اطاعت آنان لازم و واجب است و در زمان غیبت حضرت ولی عصر «عج» ولی فقیه عادل و دارای شرایط رهبری، جانشین آن حضرت می باشد و اطاعت از ولی فقیه در راستای اطاعت از امامان معصوم(ع) پیامبر اکرم(ص) و خداوند متعال می باشد.

اما از منظر اهل سنت اولوالامر پیشوایان و سلاطین حاکم بر مسلمانان هستند و پیروی از آنان را لازم می دانند.

پس اگر در جامعه ای ولی فقیه عادل و دارای شرایط حاکم باشد طبق هر دو مبنا باید

از او اطاعت شود زیرا از منظر هر دو گروه چنین فردی مصداق اولوالامر می باشد.

[۱].اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷، وسائل، ج ۱۸، ص ۹۸.

[۲].حکومت اسلامی، ص ۵۵.

[۳].فسیر کبیر رازی، ذیل آیه ی ۶۲ در سوره ی نساء.

[۴].تفسیر ثعالبی، ج ۲، ص ۲۵۵.

[۵].مسند احمد، ج ۲، ص ۹۳.

[۶].الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۷۶.

[۷].همان، ص ۱۷۷.

اگر ولی فقیه اشتباه کند چه باید کرد؟

پرسش

اگر ولی فقیه اشتباه کند چه باید کرد؟

پاسخ

اشتباه یعنی چیزی را به غلط عوض چیزی گرفتن و یا چیزی یا کسی را به جای چیزی یا کسی نشاندن، این تغییر در مورد حاکمان صحیح نمی باشد چون تصمیمات آنها با مشورت افراد متخصص صورت می گیرد؛ ضمن آن که ولی فقیه خود فردی متخصص در مبانی شرع و توانمند در سیاست است.

در تمام نظامهای سیاسی اهرمهایی به طور حقیقی و یا ظاهری برای جلوگیری از اشتباه و یا تخطی حاکم کشور پیش بینی شده است. برای مثال در قانون اساسی کشور آمریکا پیش بینی شده که با تشخیص نمایندگان کنگره و تأیید۲۳ اعضای آن هنگام تخطی رییس جمهور می توان از حدود اختیارات او کاست و یا او را از کار بر کنار نمود و نیز دادگاهی به نام دادگاه قانون اساسی برای بررسی انطباق عملکرد رییس جمهوری با قانون اساسی و قوانین جاری کشور پیش بینی گردیده است.

در نظام ولایی نیز برای جلوگیری از هرگونه اشتباه و یا تخطی ولی فقیه ضمانتها و اهرمهایی برای مهار قدرت او پیش بینی شده است. نخستین اهرم همان شرط نخست تصدی این مقام است یعنی شرط اخلاق، عدالت و تقوا. هنگامی که رهبر دارای این خصوصیات باشد این ویژگیها باعث می شود که او از هرگونه تخطی از قانون شریعت و یا قانون جاری کشور مصون بماند.

عـدالت و تقوا باعث می شود که هیـچ تصـمیمی از روی هوا و هوس اتخاذ نشـده و هیـچ عملی جز در راسـتای مصالـح عمومی صورت نگیرد ولی در صورتی که او تخطی کرده و بر خلاف قوانین مطرح تصمیمی بگیرد و یا عملی انجام

دهد که مخالف اصول دینی، عقلی و قانونی باشد که باعث شود شرایط ولایت از او سلب شود، خود بخود معزول می گردد و مشروعیت تصمیم گیری و اطاعت پذیری را از دست می دهد.

اهرم دیگری که به شکل اجرایی پیش بینی شده است و در اصل ۱۱۱ قانون اساسی بیان گردیده چنین است: هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصل پنجم و یکصد و نهم گردد و یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است از مقام خود برکنار خواهد شد. تشخیص این امر به عهده خبرگان مذکور در اصل یکصد و هشتم می باشد.

در ماده یک آیین نامه داخلی مجلس خبرگان مربوط به اصل یکصد و یازده قانون اساسی آمده است، به منظور اجرای اصل یکصد و یازده قانون اساسی خبرگان با اکثریت مطلق در مرحله اول و در صورت عدم تحصیل اکثریت مطلق با اکثریت نسبی در مرحله دوم از میان اعضای خود هیأت تحقیقی مرکب از هفت نفر برای مدت دو سال با رأی مخفی انتخاب می نماید تا به وظایف مذکور در این قانون عمل نماید. و در ماده ۳ همین آیین نامه آمده است که هیأت موظف است هرگونه اطلاع لازم را در رابطه با اصل صد و یازده در محدوده قوانین و موازین شرعی کسب کند و نسبت به صحت و سقم گزارشهای واصله تحقیق و بررسی نماید و در صورتی که لازم بداند با مقام معظم رهبری در این زمینه ملاقات کند - تا توضیحات لازم را بخواهد - نتیجه این تحقیقات به دبیرخانه ارسال می گردد تا در اختیار کلیه

اعضای مجلس خبرگان قرار گیرد و هرگونه تصمیمی در اختیار و صلاحیت نمایندگان مردم خواهد بود.

سومین راهکاری که در این زمینه وجود دارد و در قانون اساسی آمده اصل امر به معروف و نهی از منکر است که ریشه در مبانی اعتقادی و فقهی مسلمانان دارد. بر مبنای این اصل مردم نسبت به یکدیگر و یا نسبت به دولت، کارگزاران و حاکم اسلامی می توانند امر به معروف و نهی از منکر نمایند و اعتماد مردم شرط بقا حکومت است و اطاعت از فرمانهای ولی فقیه و یا هر حاکم دیگر در صورت مشروعیت و قانونی بودن صحیح است.

البته یک نکته نباید فراموش شود که تشخیص اشتباه و تخطی حاکم بخصوص ولی فقیه امری تخصصی و بسیار پیچده است و برای هر مسأله باید بر جوانب مختلف آن احاطه کامل داشت تا توان درک حرکات و رفتارهای حاکم اسلامی ایجاد شود و الا به صرف عقل شخصی عموم مردم نمی توان پیچیدگیهای تصمیم گیری در سطح کلان را درک و تشخیص داد.

مشاوره رهبری با اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام که در قانون پیش بینی شده و ارجاع موضوعات از طرف رهبر به آن مجمع وسیله دیگری است برای تصمیم گیریهای منطقی تر و استفاده از عقل جمعی و مشاوره با متخصصان امور مختلف.

منابع

۱ – قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.

۲ – حقوق اساسی ایالات متحده امریکا.

۳ – فصلنامه حکومت اسلامی، ویژه خبرگان، شماره ۸.

۴ – لغت نامه، دهخدا، ج ۲، ص ۲۶۰۰، واژه اشتباه.

آیا می توان ولی فقیه را مورد انتقاد قرار داد؟ چه کسانی می توانند این کار را انجام دهند و در چه شرایطی؟

پرسش

آیا می توان ولی فقیه را مورد انتقاد قرار داد؟ چه کسانی می توانند این کار را انجام دهند و در چه شرایطی؟

پاسخ

گاهی منظور از نقد، انتقاد از حکومت و نظام سیاسی است و سیاست کلی یک نظام مورد انتقاد قرار می گیرد و گاهی اصل سیاست یک نظام مورد توافق است ولی نسبت به شیوه اجرای آن و یا مجریان، ابهامهایی در ذهن افراد وجود دارد که با نقد از حکومت و سایر مجریان رفع ابهام می شود. در نظام اسلامی نیز نقد شیوه ها و مجریان بدون هیچ گونه اشکالی وجود دارد و

رابطـه بیـن حـاکم و مردم بـه وسـیله آن تحکیم می یابـد. حـاکم اسـلامی نیز در پاسـخ به تنگناهـا موظـف است نسبت به مردم پاسخگو باشد.

در قـانون اساسـی جمهوری اسـلامی ایران نیز اهرمهـای نظـارتی مختلفی برای نظارت بر سازوکار اداری و تصـمیم گیری کشور پیش بینی شـده؛ سازمـان بازرسـی کـل کشـور، دیـوان عـدالت اداری، کمیسـیون تحقیق و تفحص مجلس شورای اسـلامی، قوه قضـاییه و سـایر سازمانهـا و ادارات دولتی و غیره نشـان از اهتمام نظام اسـلامی به داشـتن نظامی قانونمنـد و پاسـخگو دارد و این تش......Ùęبرای جلوگیری از هر نوع فسادی در تشکیلات حکومتی کشور ایجاد شده است.

شارع مقدس نیز در قالب امر به معرو و نهی از منکر، حق انتقاد عموم مردم از همه مسؤولان را محقق دانسـته و در قانون اساسـی نیز به آن اشاره گردیده است. اما برای قانونمند کردن نظارت، دسـتگاههای نظارتی ویژه ای تشـکیل شده و برای هر یک قوانین خاصی تدوین گردیده که با مطالعه آیین نامه های داخلی آنها به چهارچوب کلی هر کدام می توان پی برد.

در مورد مقام ولایت نیز

با توجه به این که گزینش رهبر توسط مجلس خبرگان منتخب ملت صورت می گیرد وظیفه نظارت بر عهده این مجلس است.

در اصل ۱۱۱ قانون اساسی پیش بینی شده که هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود و یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصل یکصد و نهم گردد و یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است از مقام خود بر کنار خواهد شد، تشخیص این امر به عهده خبرگان مذکور در اصل یکصد و هشتم می باشد.

در این راستا مجلس خبرگان دوره نخست اقدام به تشکیل کمیسیونی نمود که وظیفه آن اشراف بر کارهای رهبری است و این کمیسیون که با نام هیأت تحقیق فعالیت می کند دارای دو وظیفه است؛ وظیفه نخست آن مشاورت با رهبری در انجام وظایف محوله است و دیگری نظارت بر عملکرد رهبری می باشد و حتی بر عملکرد نهادهایی که زیر نظر رهبری کار می کنند به طور غیر رسمی اشراف دارد و اگر در کار آنها مشکلاتی مشاهده نماید به رهبری تذکر می دهد. جلسه های این هیأت مستمر است و در طول سال هر پانزده روز و یا هر ماه تشکیل جلسه می دهد.{۱}

بنابراین می توان گفت که وظیفه نظارت بر عملکرد ولی فقیه و در صورت لزوم انتقاد از آن به عهده مجلس خبرگان است ولی عموم مردم می توانند با انعکاس نظرها، انتقادها و پیشنهادهای خود به نمایندگان منتخب خودشان بر عملکرد ولی فقیه نظارت نمایند.

آیا می توان ولی فقیه را مورد انتقاد قرار داد؟ چه کسانی می توانند این کار را انجام دهند و در چه شرایطی ؟

پرسش

آیا می توان ولی فقیه را مورد انتقاد قرار داد؟ چه کسانی می توانند این کار را انجام دهند و در چه شرایطی ؟

پاسخ

ولی فقیه در برابر قانون با دیگران یکسان است{۱} و انتقاد از او ممنوع نمی باشد، البته انتقاد غیر از عیب جویی، بهانه گیری حزبی و جناحی و توهین است و شخص منتقد ضمن رعایت اخلاق اسلامی، دلسوزی و خیر خواهی را یک اصل می شمرد. از این رو انتقاد از ولی فقیه در صورتی که به حریم شکنی جایگاه رهبری نینجامد و سؤ استفاده دشمنان اسلام را فراهم نیآورد، ممنوع نیست. زیرا در اندیشه دینی ما، تنها پیشوایان معصوم دارای مقام عصمت اند و از خطا و اشتباه مصون می باشند. صاحب جواهر می نویسد:

«بررسی حکم حاکم، ردّ او نیست ؛ بلکه از باب بیان «خطای حاکم» است ؛ حاکمی که معصوم نیست.» {۲}

از این رو انتقاد از ولی فقیه به عنوان نظارت عمومی و امر به معروف و نهی از منکر امری بایسته است و بهترین شیوه آن، انتقال مسایل و انتقادات به مجلس خبرگان رهبری است تا از طریق این نهاد قانونی که امر نظارت بر رهبری را عهددار است پی گیری

شود.{۳}

لازم به ذکر است که انتقاد منصفانه ریشه در دلسوزی و خیرخواهی دارد و به عنوان یکی از حقوق رهبر بر مردم نیز شمرده شده است. پیامبر اسلام (ص) می فرماید:

«سه چیز است که دل هیچ مسلمانی به گریز از آن رضایت نمی دهد: اخلاص عمل برای خدا، نصیحت و خیر خواهی نسبت به پیشوای مسلمین، و همراهی با جماعت مسلمانان.»{۴}

امیر مؤمنان (ع) نیز می فرماید :

«اما حق من بر شما این است که: به بیعت وفا کنید و

در نهان و آشکار، حق نصیحت و خیرخواهی را ادا کنید. چون شما را بخوانم اجابت کنید و زمانی که فرمان دهم بپذیرید.» {۵}

[۱]. قانون اساسی، اصل ۱۰۷: رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است/

[۲]. جواهر الکلام، ج ۴، ص ۱۰۵/

[۳]. پرسش ها و پاسخ ها، محمد تقی مصباح یزدی، ص ۷۱ ؛ ر.ک: ولایت فقیه، جوادی آملی، ص ۴۹۷/

[۴]. بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۳۲/

[۵]. نهج البلاغه، خطبه ۳۴/

موضوع:تفاوت ولی فقیه با حاکمان دیگر

اگر ولی فقیه اشتباه کند چه باید کرد؟

پرسش

اگر ولی فقیه اشتباه کند چه باید کرد؟

پاسخ

مقام رهبری برای تصدی این منصب، شرایط و اوصافی را باید دارا باشد، آنگونه که در دو اصل ۵ و ۱۰۹ قانون اساسی از آن شرایط چنین یاد شده است :

صلاحیت علمی برای افتأ، عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام، آگاه بودن به زمان، بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری/

شرایط فوق که برای تصدی رهبری لازم است، هماره باید در رهبر وجود داشته باشد به گونه ای که آن اوصاف تنها اختصاص به زمان حدوث رهبری ندارد و باید در حال بقا نیز محفوظ بماند. و از این رو مجلس خبرگان همچنان که در تعیین رهبر، یگانه مرجع صلاحیت دار است در بقای شرایط رهبر منتخب، نیز مسؤولیت دارد. از این رو در فرض زوال و از بین رفتن برخی از شرایط و اوصاف، آن فقیه، رهبر نخواهد بود و خبرگان می تواند عدم صلاحیت او را اعلام دارد. پاسخ این سؤال را با یاد آوری اصل ۱۱۱ قانون اساسی پی می گیریم :

« هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم گردد یک

معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود برکنار خواهد شد.» {۱}

[۱]. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران /

موضوع:انتقاد از ولایت فقیه

آیا ولایت فقیه مطلق است یا محدود؟ چرا ؟

پرسش

آیا ولایت فقیه مطلق است یا محدود؟ چرا ؟

پاسخ

در ادبیات سیاسی رایج دنیا، مطلقه (Absolutist) را مرادف با نامحدودی، بی قید و شرطی و دیکتاتوری می دانند. چنین حکومت های مطلقه ای که آن را استبدادی نیز می نامند، بر اساس حاکمیت بی چون و چرای فرد یا گروه خاص با ویژگیهای زور، سرکوب، ارعاب، وحشت و عدم پایبندی به قانون شکل گرفته که از هیچگونه محدودیت قانونی برخوردار نمی باشد و قدرتی فوق قانون و غیر قابل کنترل دارد و در چنین حکومت هایی مردم هیچگونه نقشی از خود نداشته و حاکمان برای حفظ قدرت خود، به بدترین جنایات تن می دهند. در برابر چنین حکومت هایی، حکومت مشروطه(Constitutional Government) جای دارد، رژیم سیاسی ای که دامنه کاربرد قدرت در آن محدود به حدود قانونی است و به عبارتی حکومت قانون یا قانون روایی می باشد /

با تلقی منصفانه و عاری از پیشداوری، روشن می شود که روح حاکمیت ولایی با معیارهای حاکمیت استبدادی بیگانه و در تضاد است؛ امام خمینی در این باره می فرمود :

«حکومت اسلامی، حکومت استبدادی نیست که رییس دولت مستبد و خود رأی باشد، مال و جان مردم را به بازی بگیرد و در آن به دلخواه دخل و تصرف کند. هرکس را اراده اش تعلق گرفت بکشد و هرکه خواست انعام کند و به هر که خواست بدهد، اموال و املاک را به این و آن بخشد، رسول اکرم(ص) و حضرت امیرالمؤمنین (ع) و سایر خلفا هم چنین اختیاراتی نداشتند.» {۱}

پس مراد از مطلق در «ولایت مطلقه فقیه» چیست ؟

«مطلقه» به معنای شمول این مسوؤلیت است که برای تامین مصالح و تضمین عدالت، همه ابعاد مصالح مردمی را فرا

می گیرد. فقیهان پیشن به جای واژه «مطلقه» از «عامه» استفاده می کردند. در مقابل این شمول و مطلق بودن ولایت، ولایت های دیگری نیز وجود دارد که جهات خاصی در آنها مورد نظر است ؛ مثل ولایت پدر در امر ازدواج دختر، ولایت وصی یا قیم شرعی بر صغار..از این رو مقصود از اطلاق، گسترش دامنه ولایت فقیه است و دایره مسؤولیت ولی فقیه در تمام احکام انتظامی اسلامی و در رابطه با تمامی ابعاد مصالح عمومی مردم را تبیین می کند، طرفداران این دیدگاه، قلمرو اختیارات ولی فقیه را بسان قلمرو حکومت پیامبر و امامان معصوم (ع) گسترده و عام می دانند بدین دلیل که اجرای حدود الاهی، جلوگیری از تجاوز و تعدیحفظ اسلام از رکود و پوسیدگی و ممانعت از تغییر دادن آداب و احکام الاهی را از وظایف فقیهان می انگارند{۲} امام خمینی می فرماید :

«مقتضای حدیث العلمأ ورثْ الانبیأ – علمأ وارث انبیأ هستند – ؛ این است که برای علما وراثت در هر چیزی، هم شأن پیامبران باشد و از شؤون انبیأ، حکومت و قضاوت است، پس باید حکومت برای فقها به شکل مطلق جعل و اعتبار گردد.»{۳}

مطلق بودن ولایت آنست که فقیه باید همه احکام اسلام را تبیین کند و به اجرای آن اهتمام ورزد، چون هیچ حکمی از احکام الاهی قابل تعطیل شدن نیست.{۴} بسیاری از فقهای بزرگ شیعی معتقدند که حوزه اختیارات فقیه، نسبی نیست، بلکه عام و مطلقه است ؛ محقق کرکی،{۵} صاحب جواهر{۶} و در عصر حاضر امام خمینی{۷} از مروجان اندیشه ولایه عامه فقیه هستند/

البته در برابر این دیدگاه، شماری از علما ضمن پذیرش اصل ولایت فقیه، دایره اختیارات آن

را انـدک دانسـته و آن را عـام نمی داننـد و آن را در چنـد حوزه خاص چون امور حسبیه {۸} مقیـد و محدود نموده اند؛ همان اختیاراتی که فقها پیش از انقلاب عهده دار آن بودند /

این نکته نیز در خور تذکر است که :

ولایت مطلقه فقیه در چهارچوب معیارها و مرزهایی قرار دارد، تا معنای بی قیـد و شـرط بودن و فارغ از هر حـد و ضابطه از آن استشمام نشود. حدودی که برای ولایت مطلقه منظور شده، بدین شرح است :

۱. ولی فقیه بـا تمـام اختیـارت گسترده اش، مطیع قـانون الاـهی است و ولاـیت او تـا زمـانی «مطلقه» است که مشـروط به قوانین شریعت باشد. از این رو می توان ولایت فقیه را ولایت قانون شمرد. امام خمینی ضمن تاکید بر عدالت فقیه، می فرماید :

«غیر از قـانون الاـهی کسـی حکـومت نـدارد. برای هیـچ کس حکومت نیست، نه فقیه و نه غیر فقیه، همه تحت قـانون عمـل می کنند. مجری قانون هستند، هم فقیه و هم غیر فقیه، همه مجری قانونند.» {۹}

۲. حاکم اسلامی باید بر اساس مصلحت عمومی مردم و بدور از مصالح شخصی و فردی عمل نماید . {۱۰}

بنـا براین، ولاـیت فقیه، ولاـیت شخصـی نیست بلکه حـاکمیت فقه اسـلام است و گسـتره آن نیز بر اسـاس گستره اجرای احکـام اسـلامی عام است و در این راستا اصل ۵۷ قانون اساسـی جمهوری اسـلامی ایران معنا و مفهوم می یابد. و در پرتو آن اگر قوای حاکم در بحران هاو شـرایط ویژه در بن بست قرار گیرنـد، حاکم اسـلامی به عنوان مبنا و قاعده این نظام، گره گشا خواهد بود، تجربه سالهای پس از انقلاب گواه پرافتخار این مدعا است /

لازم

به ذکر است که اصل ۵۷ قانون اساسی بر مطلقه بودن ولایت تاکید می نماید :

«قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می گردند.»

[۱]. ولایت فقیه، امام خمینی، ص ۳۳ - ۳۲/

[۲]. شؤون و اختیارات ولی فقیه، ص ۲۱ - ۳۰/

[۳]. الرسایل، امام خمینی، ج ۲، ص ۱۰۸/

[۴]. ولایت فقیه، جوادی آملی، ص ۴۶۳/

[۵]. رسایل، محقق کرکی، ج ۲، ص ۱۴۲/

[۶]. جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج ۲۱، ص ۳۹۷/

[۷]. ولایت فقیه، ص ۴۰/

[۸]. از ولایت و سرپرستی امور صغار و محجوران و اموال بدون صاحب و منافع عامه ای که ولی و سرپرست شرعی و قهری برای آن شناخته شده نباشد، به ولایت حسبیه یاد می شود/

[۹]. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۵۳/

[۱۰]. شؤون و اختیارات ولی فقیه، ص ۲۰ و ۸۰/

موضوع:ولایت انتخابی یا انتصابی

آیا تبعیت محض از ولایت فقیه واجب است؟

پرسش

آیا تبعیت محض از ولایت فقیه واجب است؟

پاسخ

به سرپرستی و اداره جامعه صحیح توسط فقیه ولایت فقیه می گویند/

که ولایت فقیه در سول ولایت ائمه(علیهم السلام) است/

در دوران غیبت کبری، فرد یا افراد خاصی به نیابت برگزیده نشده اند، بلکه فقها و مجتهدان عادل و متّقی بیان کننده احکام دینی اند/

یکی از مهم ترین مشکلات و نیازهای مردم، حکومت دینی است، زیرا بدون حکومت صالح، حقوق افراد ضایع می گردد، فساد و تباهی رواج می یابد، مصالح و منافع مسلمانان به خطر می افتد و حدود الهی اجرا نخواهد شد/

این امور فلسفه حکومت دینی را شکل می دهد؛ چنان که امام علی(ع) علت اصرار خود بر تصدی حکومت اسلامی را چنین بیان داشته:

«پروردگارا، تو می دانی که آن چه ما انجام دادیم، برای رقابت در کسب قدرت و به دست آوردن متاع و پست دنیوی نبوده، بلکه خواستیم تا نشانه های از دست رفته دین را باز گردانده و اصلاح و امنیت را در شهرها و آبادی ها آشکار سازیم تا بندگان مظلومیت امنیت یابند و حدود تعطیل شده تو اقامه و اجرا شود.{۱}

امام خمینی در این زمینه می فرماید:

احکام الهی، اعم از آن چه مربوط به اموال یا مربوط به حدود تعزیرات، حکومت و ولایتی است که ضامن سیادت و حکومت قانون الهی و متکفل اجرای آن باشد، زیرا اجرای احکام الهی جز به واسطه حکومت ممکن نیست. علاوه بر این، حفظ نظام و امنیت در جامعه اسلامی و پاسداری از مرزها در برابر هجوم دشمنان عقلاً و شرعاً واجب است و این مهم جز با تشکیل حکومت انجام شدنی نیست/

بنابراین، تبعیت محض از ولایت فقیه واجب است، زیرا اولاً به حکم آیه

«اطیعوالله و اطیعوا

الرسول و اولی الامر منکم» {۲}

اطاعت از امام زمان واجب است و این وجوب در عصر غیبت نیز پابرجاست و ولی فقیه نائب آن حضرت است و اطاعت از او واجب و مخالفت با حکم او مخالفت با حکم امام زمان است/

ثانیاً: ولی فقیه تصمیماتش طبق مصلحت جامعه است/

سرسپردن به حکم ولی فقیه، سرسپردن به مصلحت جامعه است/

ثالثاً: اصل ولایت فقیه از قوانین اساسی کشور الست و وظیفه ما اطاعت از قانون است/

ممکن است سؤال پیش آید که آیا تبعیت از ولایت فقیه با آزادی و دموکراسی سازگار است؟

آزادی یک اصل مقدس، محترم و عقل پذیر است لکن همین آزادی طبق فتوای خود عقل و طبق مقتضای خود آزادی محدود خواهد بود،

یعنی هیچ ملتی در برابر قانون خود، آزاد نیست،

بلکه هر ملتی دارای قانون حاکمی است که یا براساس استبداد شخص معینی تدوین شده یا براساس حکومت مردم بر مردم با استفاده از آرأ و اندیشه اندیشمندان مدون شده یا قانونی است الهی که فوق این هاست/

آزادی افراد در زیر مجموعه قانون محترم است، ولی آزادی در برابر قانون محترم نیست، یعنی مردم آزاد نیستند که به قانون احترام نگذارند/

اگر آزادی به این معنی است که زیر نظر قانون آزاد باشند، البته افراد کاملاً- آزادند و بیش از هر مکتبی اسلام حامی چنان آزادی است/

بنابراین، اگر امتی اسلام را قبول کرد و جامعه ای اسلامی شد و نیز در برابر قرآن و عترت خضوع کرد، خود را در مقابل آنها بنده می بیند و از این طریق آزادی می یابد/

کمال انسان هم در این است که بنده کسی باشد که او حقیقت انسان و جهان و حقیقت ارتباط متقابل انسان

و جهان را آفریده است/

منظور از جهان، خصوص عالم طبیعت نیست؛ بلکه شامل گذشته و آینده انسان نظیر برزخ و قیامت و بهشت و جهنم نیز هست/

قابل ذکر است که چون شرایط ولی فقیه شدن سنگین است افرادی که از شرایط کامل برخوردار باشند می توانند ولایت فقیه را عهده دار شوند لذا پیروی از دستورات چنین فردی منافات با آزادی ندارد/

البته در مسائل حکومتی اگر کسی نظر مخالفی دارد بایستی از ولی فقیه اطاعت نماید/

و در مسائل غیر حکومتی اگر کسی خودش صاحب نظر باشد لازم نیست اطاعت نماید بلکه به نظر خودش عمل نماید/

[۱]. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱/

[۲]. سوره نسأ، آیه ۵۹/

آیا ولی فقیه می تواند بعضی از احکام را تعطیل کند؟

پرسش

آیا ولی فقیه می تواند بعضی از احکام را تعطیل کند؟

پاسخ

امام خمینی، به آیت اله خامنه ای (ریاست جمهوری وقت) نوشتند: «اگر اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعیه اولیه است، باید غرض حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اسلام(ص) یک پدیده بی معنا و محتوا باشد. اشاره می کنم به پیامدهای آن که هیچ کس نمی تواند ملتزم به آنها باشد. مثلاً خیابان کشی ها که مستلزم تصرّف در منزلی است یا حریم آن است در چارچوب احکام فرعیّه نیست. نظام وظیفه و اعزام الزامی به جبهه ها و جلوگیری از ورود و خروج ارز و جلوگیری از ورود یا خروج هر نوع کالا ـ و منع احتکار در غیر دو – سه مورد و گمرکات و مالیات و جلوگیری از گران فروشی، قیمت گذاری و جلوگیری از پخش موّاد مخدّر و منع اعتیاد به هر نحو، غیر از مشروبات الکلی، حمل اسلحه به هر نوع که باشد و صدها امثال آن که از اختیارات دولت است بنا به تفسیر شما خارج است و صدها امثال اینها. باید عرض کنم حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول(ص) است یکی از احکام اولیّه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حجّ است. حاکم می تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرار باشد در صورتی که رفع – بدون تخریب – نشود خراب کند. حکومت می تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است در موقعی که آن قرارداد مخالف

مصالح کشور و اسلام باشد یک جانبه لغو کند، و می تواند هر امری را چه عبادی و یا غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن، مادامی که چنین است، جلوگیری کند/

حکومت می توانـد از حجّ که از فرایض مهم الهی است در موقعی که مخـالف صـلاح کشور اسـلامی دانست موقتاً جلوگیری کند». {۱}

به این ترتیب، حکومت اسلامی که از دیدگاه فقهی امام خمینی، شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله(ص) است در نظام اسلامی ایران به منصب «رهبری» خلاصه نمی شود. این حکومت – آن چنان که اقتضای زمامداری است – همانند سایر حکومت ها باید از اختیارات و اقتـدار وسـیع برخوردار باشـد تا بتوانـد مرزها را حراست، نظم را برقرار، کشور را آباد و نیازمندی های عمومی را تأمین نماید/

طبیعی است که حکومت اسلامی این اختیارات را دارا باشد/

دربـاره تعطیـل کردن موقت برخی از فرایض دینی، بایـد توجه داشت که پاره ای از عبادات همچون نماز جماعت، نماز جمعه و حج، جنبه اجتماعی – سیاسی به خود می گیرند و چه بسا انجام این فرایض در برخی از موارد به صلاح جامعه نباشد. مثلاً از آن جـا که حـج از یـک طرف، مسـتلزم خروج فراوان ارز کشور است و از طرف دیگر می توانـد تحت الشّـعاع روابـط غیر دوسـتانه سیاسـی دو کشور قرار گیرد، دولت می تواند با در نظر گرفتن مصالح پولی و مالی براساس قوانین و سـیاست های مشـخص و با عنایت به موازین دیپلماتیک، اقدام به تعطیل موقت فریضه حج نماید/

بنـابراین، ولی فقیه می توانـد احکامی که بعـد اجتماعی دارنـد و انجام آن بعـد اجتماعی بر ضـرر مصالـح مسـلمانان است – که تشخیص آن بر عهده ولی فقیه است

– از اجرای آن جلوگیری کند/

برای آگاهی بیشتر، ر.ک: فقه سیاسی، ج ۲ (نظام سیاسی و رهبری در اسلام)/

[۱]. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۱ – ۱۷۲/

فرق ولیّ فقیه با ولی امر مسلمین چیست؟

پرسش

فرق ولیّ فقیه با ولی امر مسلمین چیست؟

پاسخ

معنای ولایت: واژه به معنای سرپرستی و تصدی امر است که در مورد شیئ یا اشیأ یا شخص یا اشخاص تحقق می یابد و معانی دیگری هم چون دوستی و نصرت هم دارد که آنها هم بی مناسبت با معنای تصدی نیستند و مفهوم ولایت در رابطه با جامعه همان حکومت و زمامداری است.{۱}

ولایت به فتح «واو» به معنای سرپرستی، محبت، دوست داشتن، یاری کردن، استان و قسمتی از کشور که یک نفر والی بر آن حکومت می کند است. ولایت به کسر «واو» به معنای فرمانروایی، حکومت کردن، پادشاهی، نزدیکی و خویشاوندی است.{۲} منظور از مفهوم ولایت فقیه یا ولیّ امر مسلمین، همان جنبه حکومت داری و زمامداری است.

اهمیت ولایت در اسلام: بنابر روایات، یکی از مبانی پنج گانه اسلام، ولایت است. بسیار از این روایات را شیخ حرعاملی در وسائل الشیعه، جلد اول، باب اول از ابواب مقدمات عبادات، نقل کرده است. بیشتر این روایات، صحیحه و موثقه اند.

امام باقر(ع) می فرماید: «بنی الاسلام علی خمسٍ: الصلُاْ و الزکوُ و الحج و الصوم و الولایْ و حریز».

زراره عن ابی جعفر(ع) نقل می کند: قال: بُنِی الاَسلام علی خمسْ الاشیأ: علی الصلاِْ و الزکاِْ و الحجِ و الصوم و الوِلایْ. قال زراره: فقلته: وایُّ شيٍ مِنْ ذلک افضلُ؟ قال الولایْ افضل، لانها مفتاجهنّ و الولی هو الدلیل علیهن.{۳}

اقسام ولایت: ولایت از یک منظر به ولایت تکوینی و تشریعی و از یک منظر به ولایت عام و خاص تقسیم می شود.

ولایت تشریعی: ولایتی است که مربوط به قانون گذاری، اداره جامعه، تربیت و رشد، و به کمال رساندن جامعه است. در

این نوع ولایت، تخلف پذیری امکان دارد.

ولایت تکوینی: به سرپرستی و ولایت الهی نسبت به جهان هستی که رو به کمال است، گویند. به عبارت دیگر، ولایت تکوینی عبارت است از ولایت خداوند در آفرینش. در این نوع ولایت، تخلف پذیری امکان ندارد.

ولایت تشریعی: انسان جزیی از جهان هستی است و جهان با ولایت و تدبیر خداوند پابرجاست. انسان باید از قانون کلی جهان تبعیت کند و تنها ولایت خدا را بپذیرد. همه موجودات به طور طبیعی و تکوینی و بدون اختیار مشمول ولایت و تدبیر خداوند هستند، ولی انسان با آزادی و انتخاب این سرپرستی و ولایت را می پذیرد. به این نوع ولایت که حکومت قانون است ولایت تشریعی می گویند.{۴}

ولایت خاص: به ولایتی می گویند که نصب خاص دارد؛ مانند ولایت پیامبر و ائمه۸/

ولایت عام: به ولایتی می گویند که نصب خاص ندارد، «مانند ولایت فقیه که در مورد فقیه صفات و شرایطی بیان شده است که هر فردی آن صفات را داشته باشد، ولی فقیه است» این نصب به طور عام از طرف خدا است.{۵}

از این تقسیمات روشن می شود که ولایت فقیه، ولایت تشریعی و عام است.

رأی مردم در مورد ولیّ فقیه

نقش رأی مردم در مورد ولیّ فقیه، نقش بیعت است. اصل مقام ولایت از جانب خداوند به طور عام تشریع شده است، همان گونه که مقام امامت و نبوت برای امام و پیامبر از جانب خداوند تشریع گردیده است؛ البته تشکیل حکومت بدون حمایت و پشتیبانی مردم امکان ندارد و تا مردم آمادگی خود را جهت پذیرش اوامر و دستورهای ولی فقیه اعلان نکنند، او در عدم تشکیل حکومت معذور است؛ چنان که امام علی(ع)

تـا هنگـامی که این حمایت و حضور مردمی وجود نـداشت به تشـکیل حکومت قیام نکرد، و آن گاه که امت اسـلامی آمادگی خود را آشـکار ساخت، فرمود: «لو لا حضور الحاضـر و قیام الحجّ بوجود الناصـر... لا لقیت حبلها علی غاربها»؛ اگر حضور انبوه جمعیـت حاضـر نبـود و بـا وجـود یـاور و پشتیبـان حجت بر من تمـام نبـود. ریسـمان شـتر خلافـت را بر گردنش می افکنـدم، و پیامبر(ص) پس از هجرت به مدینه و پشتیبانی مردم، حکومت تشکیل داد.

روشن شد که ولایت، مشـروط به آرای عمومی نیست و اگر خداوند کسی را ولیّ قرار داد او ولایت دارد؛ اگرچه مردم او را به رهبری نپذیرند. رأی مردم در ثبوت ولایت فقیه نقشی ندارد؛ بلکه در فعلیت آن نقش دارد.

ولیّ امر از دیدگاه شیعه و سنی

خداوند فرمود: (یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اُولی الامر منکم). {۶}

بین شیعه و سنی اختلاف است که اولوالامر کیست؟ نظریه های متعددی در این جا وجود دارد که مهم ترین آنها عبارتند از:

۱. بعضـی از علمـای اهـل تسـنن معتقدنـد که منظور از اولی الاـمر، زمامـداران در همه زمـان ها و مکان ها هسـتند و هیـچ گونه اسـتثنایی در این باره وجود نـدارد. نتیجه آن این است که مسـلمانان موظفنـد از هر حکومتی پیروی کنند، حتی از مغول ها. {۷} این نظریه با روح تعلیمات اسـلام سازگار نیست و به همین دلیل علاوه بر دانشـمندان شـیعه، شـماری از دانشمندان اهل سنت نیز آن را نفی کرده اند. {۸}

۲. بعضـی از علمای اهل تسـنن معتقدند که منظور از اولی الامر، نمایندگان عموم طبقات، زمامداران، علما و صاحب منصبان در تمام شؤون زندگی مردم هستند؛

اطاعت از آنان مشروط به این است که برخلاف احکام و مقررات اسلامی نباشد.{۹}

این نظریه با اطلاق آیه شریفه سازگار نیست؛ زیرا آیه «اطاعت اولوالامر» را بدون قید و شرط لازم و واجب شمرده است و لازمه این قول این است که مجتهدین و علما، باید نظارت بر اولی الامر داشته باشند؛ تا حکم اولی الامر مخالف سنت نباشد؛ یعنی اطاعت از اولوالامر بدون اجازه مجتهدین جایز نیست.

۳. بعضی از علمای اهل تسنن معتقدند که منظور از اولوالامر، فقط چهار خلیفه پس از پیامبر اسلام(ص) است.{۱۰}

امروز مصداقی برای اولوالامر در میان مسلمانان وجود ندارد. هیچ گونه دلیلی بر این تخصیص در دست نیست.{۱۱}

۴. همه مفسران شیعه اتفاق نظر دارند که منظور از اولوالامر، امامان معصوم اند. رهبری مادی و معنوی جامعه ای اسلامی در تمام شؤون زندگی از طرف خدا و پیامبر به آنان سپرده شده است. این قول با اطلاق آیه شریفه سازگار است؛ چون ائمه(علیهم السلام) مقام عصمت دارند. بعضی از دانشمندان اهل سنت نیز معتقدند اولوالامر باید معصوم باشد؛ از جمله مفسر معروف فخررازی، در آغاز سخنش در ذیل این آیه، به این حقیقت اعتراف نموده، می گوید: کسی که خدا اطاعت او را به طور قطع و بدون چون و چرا لازم شمرده حتماً باید معصوم باشد؛ زیرا اگر معصوم نباشد هنگامی که مرتکب اشتباهی می شود خداوند اطاعت او را لازم شمرده و پیروی از او را در انجام خطا لازم دانسته و این خود یک تضاد و حکم الهی ایجاد می کند؛ زیرا از یک طرف انجام آن عمل ممنوع است و از طرف دیگر پیروی از اولوالامر لازم است و این موجب اجتماع امر

و نهی می شود. و در منابع اسـلامی، احادیثی وارد شده که تف سیر «اولوالامر» را به امامان اهل بیت تأیید می کند، از جمله در بحرالمحیط که موسوم به احقاق الحق است، و در ینابیع الموده، کافی و تفسـیر عیاشی نقل شده که همگی گواهی می دهند که منظور از اولوالامر، ائمه معصومین و حتی در بعضی از آنها نام همه امامان صریحاً ذکر شده است.{۱۲}

نتیجه: از این بحث روشن شد که همه مسـلمانان پیروی از ولی امر مسـلمین همه را قبول دارند؛ البته بعضـی از علمای اهل سـنت اطاعت از حاکم جور را قبول دارنـد و بقیه علمای اهل سـنت اطاعت از خلفا و علما را قبول دارنـد؛ ولی علمای شـیعه اطاعت از ائمه معصومین و ولی فقیه را قبول دارنـد. از نگاه شـیعه تفاوتی بین اطاعت ولی فقیه و اطاعت از ولی امر مسـلمین وجود نـدارد؛ چون هر دو یک منصب دارند. در حال حاضر، مقام معظم رهبری عهده دار این مهم هستند. لذا بنابر اعتقاد اهل سنت و شیعیان، اطـاعت از ایشان واجب است. ولایت فقیه در قانون اساسـی جمهوری اسـلامی ایران، در اصل ۵۱، یا ۵۳ رأی موافـق و و ۸ رأی مخالف و ۴ رأی ممتنع به تصویب رسـیده است. برای حسن ختـام، کلام دلنشـین معمار انقلاب را می آوریم که فرمود: پشتیبان ولایت فقیه باشید تا به مملکت شما آسیبی نرسد.

[۱].ولایت فقیه، سیدحسن طاهری خرم آبادی/

[۲].فرهنگ منجد الطلاب/

[۳].مجله حکومت اسلامی، آیْ الله جوادی آملی/

[۴].ولایت فقیه، سیدحسن طاهری خرم آبادی/

[۵].ره توشه راهیان نور، ۱۳۷۶، آیْالله جوادی آملی/

[۶].سوره نسأ، آیه ۵۹/

[۷].احکام السلطانیه، ص ۲۰/

[۸].تفسیر نمونه، فخررازی، ج ۱۰، ص ۱۴۴/

[۹].المنار، تفسیر کابلی، ج ۱/

[۱۰].کشاف، ج ۱، ص ۵۲۴/

[۱۱].نمونه، ج ۳، ص

[۱۲].تفسیر برهان، ج ۱/

آیا ولی فقیه می تواند بعضی از احکام را تعطیل کند؟ کدام احکام را، احکام منصوص علیه یا مجتهدٌ فیه؟

پرسش

آیا ولی فقیه می تواند بعضی از احکام را تعطیل کند؟ کدام احکام را، احکام منصوص علیه یا مجتهدٌ فیه؟

پاسخ

در نامه مورخ ۱۳۶۶/۲/۱۶ امام خمینی؛ خطاب به آیت الله خامنه ای (ریاست جمهور وقت) آمده است: «اگر اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعیه اولیه است، باید غرض حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اسلام(ص) یک پدیده بی معنا و محتوا باشد، اشاره می کنم به پیامدهای آن که هیچ کس نمی تواند ملتزم به آنها باشد. مثلاً خیابان کشی ها که مستلزم تصرف در منزلی است یا حریم آن است در چارچوب احکام فرعیه نیست، نظام وظیفه و اعزام الزامی به جبهه ها و جلوگیری از ورود و خروج ارز و جلوگیری از ورود یا خروج هر نوع کالا ـ و منع احتکار در غیر دو سه مورد و گمرکات و مالیات و جلوگیری از گران فروشی، قیمت گذاری و جلوگیری از پخش مواد مخدر و منع اعتیاد به هر نحو غیر از مشروبات الکلی، حمل اسلحه به هر نوع که باشد و صدها امثال آن که از اختیارات دولت است بنا به تفسیر شما خارج است و صدها امثال اینها. باید عرض کنم حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول(ص) است یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرار باشد در صورتی که رفع – بدون تخریب – نشود خراب کند. حکومت می تواند قراردادهای

شرعی را که خود بـا مردم بسـته است در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالـح کشور و اسـلام باشـد یک جانبه لغو کنـد و می توانـد هر امری را چه عبادی و یا غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالـح اسـلام است، از آن مادامی که چنین است جلوگیری کنـد. حکـومت می توانـد از حـج کـه از فرایض مهـم الهی اسـت در مـوقعی که مخـالف صـلاح کشـور اسـلامی دانست مـوقتاً جلوگیری کند». {۱}

به این ترتیب حکومت اسـلامی که از دیدگاه فقهی امام خمینی شـعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله(ص) است در نظام اسـلامی ایران به منصب «رهبری» خلاصه نمی شود. این حکومت – آن چنان که اقتضای زمامداری است – همانند سایر حکومت ها باید از اختیارات و اقتـدار وسـیع برخوردار باشـد تا بتوانـد مرزها را حراست، نظم را برقرار، کشورها آباد و نیازمندی های عمومی را تأمین نماید. طبیعی است که حکومت اسلامی نیز این اختیارات را دارد.

امـا درباره تعطیل کردن موقت برخی از فرایض دینی، بایـد توجه داشت که پاره ای از عبادت همچون نماز جماعت، نماز جمعه و حـج جنبه اجتماعی و سیاسـی به خود می گیرنـد و چه بسا انجام این فرایض در برخی از موارد به صـلاح جامعه نباشد. مثلاً از آن جا که حـج از یک طرف، مسـتلزم خروج فراوان ارز از کشور می باشـد و از طرف دیگر می توانـد تحت الشـعاع روابط غیر دوسـتانه سیاسـی دو کشور قرار گیرد، دولت بایـد بتوانـد بـا در نظر گرفتن مصالـح پولی و مالی بر اساس قوانین و سـیاست های مشخص و با عنایت به موازین دیپلماتیک، اقدام به تعطیل موقت فریضه حج نماید.

بنابراین، احکامی مورد نظر است که بُعد

اجتماعی هم داشته باشند و انجام آن بعد اجتماعی، بر ضرر مصالح مسلمانان باشد که به تشخیص ولی فقیه تا زمان ضرری بودن آن حکم، از اجرای آن جلوگیری خواهد شد.

به این ترتیب در کلیه احکام فرعیه چه منصوص علیه باشد و چه مجتهد فیه فقیه جامع شرایط می تواند مانع از انجام تکالیفی شود که بُعد اجتماعی آن خلاف مصالح اسلام و مسلمانان است. در نامه امام خمینی؛ به بعضی از آن موارد اشاره شده است. در حکومت اسلامی، ولی فقیه دارای اختیاراتی است که مقررات و قوانین مصوب آن در همه موارد لازم الاجرا است و اگر با انجام عملی فرعی شرعی مغایرت داشت، برای حفظ و تداوم نظم جامعه و ضرورت بقای حکومت، آن قوانین مصوب انجامشان مقدم است و احکام فرعی شرعی تا رفع آن قانون تعطیل بردار هستند/

– برای آگاهی بیشتر ر.ک: فقه سیاسی، عباسعلی عمیدزنجانی، ج ۲، فقه سیاسی، (نظام سیاسی و رهبری در اسلام)/

[۱].صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۱ – ۱۷۲/

آیا ولایت فقیه مطلق است یا محدود؟ چرا؟

پرسش

آیا ولایت فقیه مطلق است یا محدود؟ چرا؟

پاسخ

در ادبیات سیاسی رایج دنیا، مطلقه (Absolutist) را مرادف با نامحدودی، بی قید و شرطی و دیکتاتوری می دانند. چنین حکومت های مطلقه ای که آن را استبدادی نیز می نامند، بر اساس حاکمیت بی چون و چرای فرد یا گروه خاص با ویژگیهای زور، سرکوب، ارعاب، وحشت و عدم پایبندی به قانون شکل گرفته که از هیچگونه محدودیت قانونی برخوردار نمی باشد و قدرتی فوق قانون و غیر قابل کنترل دارد و در چنین حکومت هایی مردم هیچگونه نقشی از خود نداشته و حاکمان برای حفظ قدرت خود، به بدترین جنایات تن می دهند. در برابر چنین حکومت هایی، حکومت مشروطه (Government Constitutional) جای دارد، رژیم سیاسی ای که دامنه کاربرد قدرت در آن محدود به حدود قانونی است و به عبارتی حکومت قانون یا قانون روایی می باشد/

با تلقی منصفانه و عاری از پیشداوری، روشن می شود که روح حاکمیت ولایی با معیارهای حاکمیت استبدادی بیگانه و در تضاد است؛ امام خمینی در این باره می فرمود:

«حکومت اسلامی، حکومت استبدادی نیست که رییس دولت مستبد و خود رأی باشد، مال و جان مردم را به بازی بگیرد و در آن به دلخواه دخل و تصرف کند. هرکس را اراده اش تعلق گرفت بکشد و هرکه خواست انعام کند و به هر که خواست بدهد،

اموال و املاک را به این و آن بخشد، رسول اکرم(ص) و حضرت امیرالمؤمنین۷ و سایر خلفا هم چنین اختیاراتی نداشتند.» {۱}

پس مراد از مطلق در «ولایت مطلقه فقیه» چیست؟

«مطلقه» به معنای شمول این مسوؤلیت است که برای تامین مصالح و تضمین عدالت، همه ابعاد مصالح مردمی را فرا می گیرد. فقیهان پیشن به

جای واژه «مطلقه» از «عامه» استفاده می کردند. در مقابل این شمول و مطلق بودن ولایت، ولایت های دیگری نیز وجود دارد که جهات خاصی در آنها مورد نظر است؛ مثل ولایت پدر در امر ازدواج دختر، ولایت وصی یا قیم شرعی بر صغار...از این رو مقصود از اطلاق، گسترش دامنه ولایت فقیه است و دایره مسؤولیت ولی فقیه در تمام احکام انتظامی اسلامی و در رابطه با تمامی ابعاد مصالح عمومی مردم را تبیین می کند، طرفداران این دیدگاه، قلمرو اختیارات ولی فقیه را بسان قلمرو حکومت پیامبر و امامان معصوم: گسترده و عام می دانند بدین دلیل که اجرای حدود الهی، جلوگیری از تجاوز و تعدیحفظ اسلام از رکود و پوسیدگی و ممانعت از تغییر دادن آداب و احکام الهی را از وظایف فقیهان می انگارند{۲} امام خمینی می فرماید:

«مقتضای حدیث العلمأ ورثْ الانبیأ – علمأ وارث انبیأ هستند – ؛ این است که برای علما وراثت در هر چیزی، هم شأن پیامبران باشد و از شؤون انبیأ، حکومت و قضاوت است، پس باید حکومت برای فقها به شکل مطلق جعل و اعتبار گردد.»{۳}

مطلق بودن ولایت آنست که فقیه باید همه احکام اسلام را تبیین کند و به اجرای آن اهتمام ورزد، چون هیچ حکمی از احکام الهی قابل تعطیل شدن نیست.{۴} بسیاری از فقهای بزرگ شیعی معتقدند که حوزه اختیارات فقیه، نسبی نیست، بلکه عام و مطلقه است ؛ محقق کرکی،{۵} صاحب جواهر{۶} و در عصر حاضر امام خمینی;{۷} از پایه گذاران اندیشه ولایت عامه فقیه هستند/

البته در برابر این دیدگاه، شماری از علما ضمن پذیرش اصل ولایت فقیه، دایره اختیارات آن را اندک دانسته و آن را عام

نمی دانند و آن را در چند حوزه خاص چون امور حسبیه {۸} مقید و محدود نموده اند؛ همان اختیاراتی که فقها پیش از انقلاب عهده دار آن بودند /

این نکته نیز در خور تذکر است که :

ولایت مطلقه فقیه در چهارچوب معیارها و مرزهایی قرار دارد، تا معنای بی قید و شرط بودن و فارغ از هر حد و ضابطه از آن استشمام نشود. حدودی که برای ولایت مطلقه منظور شده، بدین شرح است :

۱. ولی فقیه با تمام اختیارت گسترده اش، مطیع قانون الهی است و ولایت او تا زمانی «مطلقه» است که مشروط به قوانین شریعت باشد. از این رو می توان ولایت فقیه را ولایت قانون شمرد. امام خمینی ضمن تاکید بر عدالت فقیه، می فرماید:

«غیر از قانون الهی کسی حکومت ندارد. برای هیچ کس حکومت نیست، نه فقیه و نه غیر فقیه، همه تحت قانون عمل می کنند. مجری قانون هستند، هم فقیه و هم غیر فقیه، همه مجری قانونند.» {۹}

۲. حاکم اسلامی باید بر اساس مصلحت عمومی مردم و بدور از مصالح شخصی و فردی عمل نماید. {۱۰}

بنا براین، ولایت فقیه، ولایت شخصی نیست بلکه حاکمیت فقه اسلام است و گستره آن نیز بر اساس گستره اجرای احکام اسلامی عام است و در این راستا اصل ۵۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران معنا و مفهوم می یابد. و در پرتو آن اگر قوای حاکم در بحران هاو شرایط ویژه در بن بست قرار گیرند، حاکم اسلامی به عنوان مبنا و قاعده این نظام، گره گشا خواهد بود، تجربه سالهای پس از انقلاب گواه پرافتخار این مدعا است /

لازم به ذکر است که اصل ۵۷ قانون اساسی بر مطلقه بودن

ولایت تاکید می نماید:

«قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می گردند.»

[۱].ولایت فقیه، امام خمینی، ص ۳۳ – ۳۲/

[۲].شؤون و اختیارات ولی فقیه، ص ۲۱ – ۳۰/

[۳].الرسائل، امام خمینی، ج ۲، ص ۱۰۸/

[۴].ولایت فقیه، جوادی آملی، ص ۴۶۳/

[۵].رسایل، محقق کرکی، ج ۲، ص ۱۴۲/

[۶].جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج ۲۱، ص ۳۹۷/

[۷].ولایت فقیه، ص ۴۰/

[۸].از ولایت و سرپرستی امور صغار و محجوران و اموال بدون صاحب و منافع عامه ای که ولی و سرپرست شرعی و قهری برای آن شناخته شده نباشد، به ولایت حسبیه یاد می شود/

[۹].صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۵۳/

[۱۰].شؤون و اختیارات ولی فقیه، ص ۲۰ و ۸۰/

موضوع: ولایت انتخابی یا انتصابی

آیا پیروی کردن از دستورهای ولی فقیه واجب است ؟

پرسش

آیا پیروی کردن از دستورهای ولی فقیه واجب است ؟

پاسخ

زمانی که رهبر حکم و فرمانی را صادر کرد، پیروی از حکم اش بر همگان لازم است و مستند واجب بودن پیروی از فرمان ها و

احکام ولی فقیه این روایت است:

«فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما استخف بحکم الله و علینا ردّ، و الرادّ علینا الرادّ علی الله؛ زمانی که حاکم اسلامی حکمی کرد، کسی که آن را نپذیرد حکم خدا را سبک انگاشته و از ما بازگشته است و کسی که از ما روی گرداند، به واقع از خدای روی گردان شده است.» {۱}

عقل نیز پیروی از ولی فقیه را لازم می داند، به عنوان مثال آدمی همان گونه که در وقت بیماری نیاز به درمان دارد و عقل او را به سوی طبیب حاذق می کشاند در مسایل دینی و اجرای احکام اسلامی نیز عقل او را به پیروی از رهبر آگاه رهنمون می شود {۲}

وجوب اطاعت و پیروی از ولی فقیه یک امر عقلی است، چون انسان برای فهم احکام موضوعات جدید در هر زمانی و دست یابی به پاسخ آن ، نیازمند فقیهی آگاه به زمان است، اجرای تمام احکام اسلامی و حفظ جان و مال و نوامیس مردم مسلمان و تربیت و تعلیم آنان و جلوگیری از هرج و مرج و فساد و اختلال، هر صاحب خردی را به پیروی از یک اسلام شناس عادل، با تدبیر و مدیر می کشاند. رهبر محور اقتدار امت اسلامی است و وحدت مردم در سایه همدلی و پیروی عملی از ولی فقیه عادل تحقق می پذیرد. این مطلب در بین مذاهب اهل سنّت نیز پذیرفته شده است. در کتاب های کلامی آنان

بیش از اهل تشیّع بر اطاعت از ولی امر مسلمانان تأکید شده است. {۳}

البته این نکته لازم به ذکر است مراد از وجوب اطاعت از ولی فقیه لزوم تبعیت عملی مسلمان از اوامر حکومتی است بنا براین هر شخص و حتی فقیهی در عین پایبندی به آن حکم حکومتی می تواند نظر خاص خویش را در سایر مسایل فقهی داشته باشد، {۴} او اگر فقیه است بر اساس نظر فقهی خود و اگر مقلد است بر طبق نظر مرجع تقلید خویش عمل نماید/

[۱].المهدی الموعود المنتظر، نجم الدین جعفر العسکری، ج ۱، ص ۲۵۵/

[۲].همان، ص ۲۷۶/

[۳].همان، ص ۲۷۹/

[۴].بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۲/

[۵].الکافی، ج ۱، (کتاب العقل، ح ۲۱)/

[۶].ر.ك: خورشید مغرب، محمد رضا حکیمی، ص ۳۳/

[۷].الکافی، ج ۴، ص ۴۲۷/

[۸].بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۴۶/

[۹].همان، ج ۵۱، ص ۲۹/

[۱۰].خورشید مغرب، ص ۳۴/

[۱۱].همان ، ص۳۴/

[۱۲].المهدی الموعود المنتظر، ج ۱، ص ۲۸۰/

[۱۳].بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۶۲/

[۱۴].سوره قصص، آیه ۵/

[۱۵].حافظ شیرازی /

[۱].الکافی، ج ۱، ص ۶۷ ؛ التهذیب، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۲۱۸ ؛ وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۹.

[۲].ر.ك: ولایت فقیه، جوادی آملی، ص ۳۵۷/

[۳].ر. ك: احكام سلطانيه، ماوردی/

[۴].جامعه دینی جامعه مدنی، احمد واعظی، ص ۱۴۸ ؛ ر.ك: اجوبْ الاستفتأات، آیْ الله خامنه ای، سؤال ۶۸/

موضوع: ولایت مطلقه

آیا ولایت فقیه مطلق است یا محدود؟ چرا؟

پرسش

آیا ولایت فقیه مطلق است یا محدود؟ چرا؟

پاسخ

ولایت مطلقه آن است که ولی فقیه اختیارات پیامبر اکرم و امامان را در اداره جامعه داشته باشد چون او در عصر غیبت امام عصر و متولی دین است و باید اسلام را در همه ابعاد و احکام گوناگون اجرایی اش اجرا نماید{۱}.

تفصیل اختیارات ولایت مطلقه به این قرار است:

۱ – فقیه عادل متولی و مسؤول همه ابعاد دین در عصر غیبت امام معصوم است و مشروعیت نظام اسلامی و اعتبار همه مقررات آن به او برمی گردد و با تایید و تنفیذ او مشروعیت می یابد.

۲ – اجرای همه احکام اجتماعی اسلام که در نظم جامعه اسلامی دخالت دارند بر عهده فقیه جامع شرایط است که یا خود او به مباشرت آنها را انجام می دهد و یا با تسبیب، به افراد صلاحیت دار تفویض می کند.

۳ – در هنگام اجرای دستورهای خداوند، در مورد تزاحم احکام اسلامی با یکدیگر، ولی فقیه برای رعایت مصلحت مردم و نظام اسلامی اجرای برخی از احکام دینی را برای اجرای احکام دینی مهم تر، موقتاً تعطیل می کند و اختیار او در اجرای احکام و تعطیل موقت اجرای برخی از احکام مطلق است و شامل همه احکام گوناگون اسلام می باشد چون در تمام موارد تزاحم، اهم بر مهم مقدم می باشد و این تشخیص علمی و تقدیم عملی بر عهدهفقیه جامع الشرایط رهبری است.{۲}

از آنچه گفته شد روشن می شود که ولایت مطلقه فقیه چیزی جز ولایت مطلقه فقه و اسلام نیست. در نظام اسلامی ولیّ فقیه اختیار مطلق دارد که به آنچه قانون اسلام و حکم خداوند متعال است عمل کند نه آنچه را که خود می خواهد و

یا منافع شخصی وی ایجاب می کند.

اگر کسی گمان کند که ولایت مطلقه فقیه به این معناست که اسلام به زمامدار جامعه اسلامی اجازه داده که هر چه می خواهد انجام دهد و به صورت یک دیکتاتور مذهبی به حقوق مردم تجاوز کند به خطای بزرگی دچار شده است {۳}.

ولایـت محـدود) ولایت محـدود عبارت است از ولایت در اموری که نیاز به وجود ولیّ دارد. موارد فراوانی از این گونه ولایت وجود دارد، ماننـد ولایـت بر اطفال نابالغ یا افراد دیوانه پس از بلوغ، در صورتی که ولیّ خود را از دست داده باشـند؛ ولایت بر اموال افراد غـایب که غیبت آنهـا موجب تلف مـال آنهـا می شود؛ ولایـت بر افرادی که از ادای حقوق دیگران امتناع می کننـد؛ ولایـت بر افراد بیمـار و ناتوان که کسـی متولی امر آنها نیست؛ ولایت بر بیهوش، ولایت بر امور میتِ بـدون ولیّ، ولایت بر همه مسـلمانان در صورتی که دارای اموال عمومی باشـند مانند اراضی مفتوح العنوه که متعلق به عموم مسلمانان است و نیز ولایت بر موقوف علیهم در اوقاف عام.

تمام موارد یاد شـده را می توان تحت ملاک واحـدی درآورد و به صورت معیاری برای تعیین مصداق ولایت محدود بیان کرد این گونه امور در سیطره چنین ولایتی است {۴}.

ولایت فقیه مطلق است یا محدود؟

مشـهور بین فقهای شـیعه این است که ولایت فقیه، مطلقه است و فقیه جامع شرایط بر همه امور مسلمین، در محدوده شرع تسلط دارد {۵}.

ادله مطلق بودن ولایت فقیه

روایات زیادی از معصومان وجود دارد که مطلق بودن ولایت فقیه را می توان از آنها فهمید. بنگرید:

در توقیع شریف حضرت حجت(ع) آمده است: «و اما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه

حدیثنا فانهم حجتی علیکم و أنا حجه اللّه»؛{۶} در حوادث و پیشامدها به راویان حدیث ما رجوع کنید زیرا آنان حجت من برشمایند و من حجت خدایم.

حضرت حجت مردم را امر می فرمایند که در همه امورشان به فقها مراجعه نمایند و از آنجا که ولیّ فقیه اقدام به تشکیل حکومت اسلامی نموده اند و منتصب مردم اند در همه امور کشور باید به رای او عمل شود{۷}. بنابراین بر اساس روایت مردم باید در امورشان به ولی فقیه مراجعه نمایند.

از سوی دیگر منظور از حوادث واقعه، تنها مسایل و احکام شرعیه نیست زیرا عمل کردن به احکام اسلام از واضحات ایمان است که در این مورد باید به فقیه مراجعه نمود؛ بلکه مقصود از آن پیشامدها و گرفتاری هایی است که برای مردم و مسلمانان روی می دهد، در چنین مواردی وظیفه آن است که به فقها مراجعه کنند.

همان طوری که امام حجت خداست و معنی آن تنها بیان احکام کلی اسلام نیست بلکه شامل ولایت امر به مفهوم زمامداری امور مسلمین نیز می باشد، فقها نیز چنین حجتهایی هستند که مردم در تمامی امور خود باید به آنها مراجعه نمایند. مفهوم این کلام آن است که فقها از طرف امام حجت بر مردم هستند و همه امور مسلمین و تمامی کارها و شؤون اجتماعی به آنان واگذار شده است و این همان ولایت مطلقه است{۸}.

در روایت دیگری از امام حسین(ع) نقل شده است که می فرمایند: «مجاری الامور بید العلماء باللّه الاُمناء علی حلاله و حرامه»؛ {۹} زمام امور به دست عالمانی است که علمشان از سرچشمه وحی گرفته شده باشد که امینان بر حلال و حرام اند.

مراد از علما که علمشان

از سرچشمه وحی باشد فقها هستند که در راس آنها ولیّ فقیه است که تمام امور حکومتی مردم بر عهده اوست {۱۰}.

این روایت مطلق است و می گوید در عصر غیبت همه امور مربوط به مسلمین بر عهده ولی فقیه است.

دلیل دیگر بر مطلق بودن ولایت فقیه این است که اسلام دین جامع و کاملی است که در برگیرنده تشکیل حکومت نیز می باشد و جاودانه بودن این دین، احتیاج مداوم آن را به تشکیل حکومت ایجاب می کند. اسلام قوانینی را وضع کرده است که حاکم اسلام – ولی فقیه – باید آن قوانین را اجرا نماید. این قوانین – از قبیل قوانین مالی اسلام، حفظ وحدت، تأمین سرفرازی اسلام، اعلای کلمه حق، نفی سبیل کافران، آمادگی نظامی، اعانت مظلوم و رفع ظالم و اجرای کامل امر به معروف و نهی از منکر – از اختیارات ولایت مطلقه است و در ذیل ولایت مقیده و محدود – ولایت بر امور حسبیه – نمی گنجد.

بنابراین ولایت فقیهی که این وظایف بر عهده اوست ولایت مطلقه است {۱۱}.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران قوای سه گانه کشور یعنی قوه مقننه، مجریه، و قضاییه در نهایت به رهبری نظام منتهی می شوند. رییس قوه قضاییه از سوی رهبر منصوب می شود، تنفیذ حکم ریاست جمهوری بر عهده رهبر است و نیز فقهای شورای نگهبان که بر مصوبات قوه مقننه نظارت دارند و مایه رسمیت این قوه اند منصوب رهبراند.

این امور از اختیارات ولایت مطلقه است، پس ولایت فقیه از نوع ولایت مطلقه است {۱۲}.

و نیز در قانون اساسی، امامتِ امت و ولایتِ امر به صورت مطلق و بدون قید به فقیه واگذار شده است. در اصل پنجم

قانون اساسی آمده است: «در زمان غیبت ولیّ عصر در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده دار آن می گردد». {۱۳}

[۱]. ولایت فقیه، جوادی آملی، ص ۲۴۸، مرکز نشر اسراء، چاپ اول، ۱۳۷۸.

[۲]. همان.

[۳]. رهبری در اسلام، محمدی ری شهری، ص ۳۹۰، قم: دار الحدیث، چاپ اول، ۱۳۷۵.

[۴]. در تفسیر ولایت مطلقه فقیه، غلامرضا، مصباحی مقدم، چهار گفتار در مبانی فقهی و کلامی ولایت فقیه، ص ۲۸، تهران: مرکز رسیدگی به امور مساجد، چاپ اول، ۱۳۷۷.

[۵]. ولایت فقیه، هادوی تهرانی، ص ۸۱، کانون اندیشه جوان، چاپ دوم، ۱۳۷۷.

[۶]. وسائل الشیعه، حرعاملی،محمد بن حسن، ج ۱۸، ص ۱۰۱، تهران، کتابفروشی اسلامی، چاپ ششم، ۱۳۶۷.

[۷]. فقه سیاسی، عباسعلی عمید زنجانی، ج ۲، ص ۲۴۴، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۷۳.

[۸]. همان، ص ۳۴۸.

[۹].فقه سیاسی ۳۴۶ به نقل از تحف العقول ص ۱۷۲.

[۱۰]. همان، ص ۲۴۴.

[۱۱]. فقه سیاسی، عباسعلی عمید زنجانی، ص ۳۴۸.

[۱۲]. ولایت فقیه، جوادی آملی، ص ۴۷۶.

[۱۳]. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل پنجم.

اگر ولی فقیه اشتباه کند چه باید کرد؟

پرسش

اگر ولی فقیه اشتباه کند چه باید کرد؟

پاسخ

اشتباه یعنی چیزی را به غلط عوض چیزی گرفتن و یا چیزی یا کسی را بجای چیزی یا کسی گرفتن، این در امر عموماً در مورد حاکمان صحیح نمی باشد چون تصمیمات آنها بیشتر با مشاوره با افراد متخصص صورت می گیرد در عین حال اینکه ولی فقیه خود یک متخصص در مبانی شرعی و از توانمندان سیاسی است.

در تمام نظامهای سیاسی اهرمهایی بطور حقیقی و یا ظاهری برای جلوگیری از اشتباه و یا تخطی حاکم کشور پیش بینی شده است برای مثال در قانون اساسی کشور آمریکا پیش بینی شده که با تشخیص نمایندگان کنگره و با تأیید۳۲اعضای آن از تخطی رئیس جمهور از حدود اختیارات جلوگیری و احیاناً از کار بر کنار خواهد شد و یا دادگاهی به نام دادگاه قانون اساسی برای رسیدگی به انطباق فرامین و عملکرد رئیس جمهوری با قانون اساسی و قوانین جاری کشور پیش بینی گردیده است و عزل رئیس جمهوریدر رابطه با تقلب در انتخابات ریاست جمهوری از نمونه های قابل مثال برای آن می باشد.

در نظام ولائی نیز برای جلوگیری از هرگونه اشتباه و یا تخطی ولی فقیه ضمانتهایی و اهرمهایی جهت کنترل او پیش بینی شده است که اولین آن اوصاف رهبری و شرایط رهبر می باشد شرط اخلاق و عدالت و تقوا در رهبری باعث می شود که وی از هرگونه تخطی از قانون شریعت و یا قانون جاری مصوبه کشوری مصون بماند.

عدالت و تقوا باعث می شود که هیچ تصمیمی از روی هوی و هوس اتخاذ نشده و هیچ عملی بجز مصالح عمومی صورت نگیرد و در صورتی که او تخطی کرده

و بر خلاف قوانین مطرح تصمیمی یا عملی انجام دهد که مخالف اصول دینی و عقلی و قانونی باشد که باعث شود شرایط ولایت از او سلب شود خود بخود معزول می گردد و مشروعیت تصمیم گیری و اطاعت پذیری را از دست می دهد – دوم از حیث حقوقی و قانونی است در قانون اساسی طبق اصل ۱۱۱ پیش بینی شده که هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصل پنجم و یکصد و نهم گردد و یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است از مقام خود برکنار خواهد شد تشخیص این امر بعهده خبرگان مذکور در اصل یکصد و هشتم می باشد.

در ماده یک آئین نامه داخلی مجلس خبرگان مربوط به اصل یکصد و یازده قانون اساسی آمده است، به منظور اجرای اصل یکصد و یازده قانون اساسی خبرگان با اکثریت مطلق در مرحله اول و در صورت عدم تحصیل اکثریت مطلق با اکثریت نسبی در مرحله دوم از میان اعضای خود هئیت تحقیقی مرکب از هفت نفر برای مدت دو سال با رأی مخفی انتخاب می نماید تا به وظایف مذکور در این قانون عمل نماید و در ماده ۳ همین آئین نامه آمده است که هئیت موظف است هرگونه اطلاع لازم را در رابطه با اصل صد و یازده در محدوده قوانین و موازین شرعی تحقیق کند و نسبت به صحت و سقم گزارشهای واصله تحقیق و بررسی کند و در صورتی که لازم بداند با مقام معظم رهبری در این زمینه ملاقات کند (تا توضیحات لازم را بخواهد) نتیجه این تحقیقات به دبیرخانه

ارسـال تـا در اختیار کلیه اعضای مجلس خبرگان قرار گیرد و هرگونه تصـمیمی در اختیار و صـلاحیت نماینـدگان مردم خواهد بود.

سوم که در قانون اساسـی نیز آمده و ریشه در مبانی اعتقادی و فقهی مسـلمین نیز دارد اصل امر به معروف و نهی از منکر اسـت که مردم نسبت به یکدیگر و یا نسـبت به دولت و کارگزاران و حاکم اسـلامی می توانند داشـته باشند رای و اعتماد مردم شرط بقـا یـک حکومت بوده و اطاعت از فرامین ولی فقیه و یـا هر حـاکم دیگر در صورت مشـروعیت داشـتن آن که در چهارچوب قانون بودن و یا شریعت بودن و عمل کردن است می باشد.

البته یک نکته نباید فراموش شود که تشـخیص اشـتباه و تخطی حاکم بخصوص ولی فقیه امری تخصـص و بسـیار پیچده است و برای هر مسأله باید احاطه کامل داشت تا توان درک حرکات و رفتارهای حاکم اسـلامی و ولی فقیه دانسـته شود و الا به صرف عقـل شخصـی عمـوم مردم نمی توان پیچیـدگیهای تصـمیم گیری در سـطح کلاـن را درک و تشـخیص داد. مشـاوره رهـبری با اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام که در قانون پیش بینی شده و ارجاع موضوعات از طرف رهبر به آن مجمع وسیله دیگری است برای تصمیم گیریهای منطقی تر و استفاده از عقل جمعی و مشاوره با متخصصین امور مختلف.

۱ – قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران؛

۲ – حقوق اساسی ایالات متحده امریکا؛

۳ – فصلنامه حکومت اسلامی، ویژه خبرگان، شماره ۸؛

۴ – فرهنگ لغات دهخدا، کلمه اشتباه، ص ۲۶۰۰ جلد ۲؛

آیا ولی فقیه می تواند بعضی از احکام را تعطیل کند؟ کدام احکام را، احکام منصوصٌ علیه یا مجتهدٌ فیه؟

پرسش

آیا ولی فقیه می تواند بعضی از احکام را تعطیل کند؟ کدام احکام را، احکام منصوصٌ علیه یا مجتهدٌ فیه؟

پاسخ

در نـامه مـورخ ۱۳۶۶/۲/۱۶ امـام خمینی رحمـه الله خطـاب بـه آیـت الـه خـامنه ای (ریـاست جمهـوری وقت) آمـده است: «اگر اختیـارات حکومت در چـارچوب احکام فرعیّه اولیه است، بایـد غرض حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوّضه به نبی اسـلام(ص) یک پدیده بی معنا و محتوا باشد، اشاره می کنم به پیامدهای آن که هیچ کس نمی تواند ملتزم به آنها باشد. مثلاً خیابان کشـی ها که مسـتلزم تصرّف در منزلی است یا حریم آن است در چارچوب احکام فرعیّه نیست، نظام وظیفه و اعزام الزامی به جبهه ها و جلـوگیری از ورود و خروج ارز و جلوگیری از ورود یـا خروج هر نوع کالاـ و منع احتکـار در غیر دو سه مورد و گمرکـات و

مالیـات و جلوگیری از گران فروشـی، قیمت گـذاری و جلوگیری از پخش موادّ مخـدّر و منع اعتیاد به هر نحو غیر از مشـروبات الکلی، حمل اسلحه به هر نوع که باشد و صدها امثال آن که از اختیارات دولت است بنا به تفسیر شماخارج است و صدها امثال اینها. بایـد عرض کنم حکومت که شـعبه ای از ولایت مطلقه رسول(ص) است یکی از احکام اولیّه اسـلام است و مقـدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حجّ است. حاکم می تواند مسـجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کنـد. حاکم می توانـد مساجـد را در موقع لزوم تعطیل کنـد و مسـجدی که ضـرار باشد در صورتی که رفع – بدون تخریب – نشود خراب کند. حکومت می تواند قراردادهای

شرعی را که خود با مردم بسته است در موقعی که آن قرار داد مخالف مصالـح کشور و اسـلام باشـد یک جانبه لغو کنـد و می توانـد هر امری را چه عبادی و یا غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح اسـلام است، از آن، مادامی که چنین است جلوگیری کنـد. حکـومت می توانـد از حجّ کـه از فرایض مهـم الهی اسـت در مـوقعی که مخـالف صـلاح کشـور اسـلامی دانست مـوقتاً جلوگیری کند.» {۱}

به این ترتیب حکومت اسـلامی که از دیدگاه فقهی امام خمینی شـعبه ای از ولایت مطلقه رسول اللّٰه(ص) است در نظام اسلامی ایران به منصب «رهبری» خلاصه نمی شود. این حکومت – آن چنان که اقتضای زمامداری است – همانند سایر حکومت ها باید از اختیارات و اقتدار وسیع برخوردار باشد تا بتواند مرزها را حراست، نظم را برقرار، کشورها آباد ونیازمندی ها عمومی را تأمین نماید. طبیعی است که حکومت اسلامی نیز این اختیارات را دارد.

اما درباره تعطیل کردن موقت برخی از فرایض دینی، بایـد توجه داشت که پاره ای از عبادات همچون نماز جماعت، نماز جمعه و حـج جنبه اجتماعی و سیاسـی به خود می گیرنـد و چه بسا انجام این فرایض در برخی از موارد به صـلاح جامعه نباشد. مثلاً از آن جا که حـج از یک طرف، مسـتلزم خروج فراوان ارز از کشور می باشـد و از طرف دیگر می توانـد تحت الشّـعاع روابط غیر دوسـتانه سیاسـی دو کشور قرار گیرد، دولت بایـد بتوانـد بـا در نظر گرفتن مصالـح پولی و مالی بر اساس قوانین و سـیاست های مشـخص و بـا عنـایت به موازین دیپلماتیک، اقـدام به تعطیل موقت فریضه حـج نمایـد. بنابراین، احکامی مورد نظر است که بُعد اجتماعی

هم داشته باشند وانجام آن بعد اجتماعی بر ضرر مصالح مسلمانان باشد که به تشخیص ولی فقیه تا زمان ضرری بودن آن حکم، از اجرای آن جلوگیری خواهد شد. به این ترتیب در کلیه احکام فرعیّه چه منصوصٌ علیه باشد و چه مجتهدٌ فیه فقیه جامع شرایط می تواند مانع از انجام تکالیفی شود که بُعد اجتماعی آن خلاف مصالح اسلام و مسلمانان است. در نامه امام خمینی رحمه الله، به بعضی از آن موارد اشاره شده است. در حکومت اسلامی، ولی فقیه دارای اختیاراتی است که مقررات و قوانین مصوب آن در همه موارد لازم الاجرا است و اگر با انجام عملی فرعی شرعی مغایرت داشت، برای حفظ و تداوم نظم جامعه و ضرورت بقای حکومت، آن قوانین مصوب انجامشان مقدم است و احکام فرعی شرعی تا رفع آن قانون تعطیل بردار هستند!

- برای آگاهی بیش تر، ر. ک: عباسعلی عمید زنجانی، فقه سیاسی، ج ۲ (نظام سیاسی و رهبری در اسلام).

[۱].صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۱ - ۱۷۲.

آیا رهبری و حاکم جامعه اسلامی – مثلاً در ایران ولی محترم فقیه – فراتر از قانون است یا نه؟ نظر علمای فریقین در این باره چیست و آیا ولایت فقیه فوق قانون است؟

پرسش

آیا رهبری و حاکم جامعه اسلامی - مثلاً- در ایران ولی محترم فقیه - فراتر از قانون است یا نه؟ نظر علمای فریقین در این باره چیست و آیا ولایت فقیه فوق قانون است؟

پاسخ

امام خمینی رحمه الله در کتاب حکومت اسلامی می فرمایند: «ولایت فقیه استمرار ولایت پیامبر گرامی اسلامی است.» و در سخنرانی هایی که به بحث ولایت فقیه اشاره نموده اند می فرمایند که ولایت فقیه چیزی است که خدای تبارک و تعالی درست کرده و همان ولایت رسول اللّه است. و در تاریخ ۵۸/۷/۳۰ فرموده اند: «در اسلام، قانون حکومت می کند. پیامبر اکرم هم تابع قانون بود، تابع قانون الهی.» پس ولی فقیه از دیدگاه امام رحمه الله فوق قانون شرع نیست واو هم تابع قانون شرع بوده و در خارج از قانون الهی حق انجام هیچ کاری را ندارد.

از آن جا که ولایت فقیه ادامه همان ولایت مطلقه پیامبر گرامی است، همان طور که پیامبر در همه امور نظارت و اعمال قدرت می کرد و حدود و شریعت اسلامی را اجرا می نمود، ولی فقیه هم همان اختیارات را دارد و اگر تصمیم ولی فقیه با قوانین عادی مصوب مجلس شورای اسلامی و یا آرای سایر فقها یکسان نباشد قطعاً به لحاظ ولایت و حکومت ولایی او، حکم ولی مقدم است و این خود یک قانون است؛ یعنی اختیارات گسترده ولی فقیه از سوی قانون الهی و یا قانون اساسی به او واگذار گردیده و همین قانون، اختیاراتی فوق اختیارات سایر قوای قانونگذار را به او داده است. لذا قدرت قانونگذاری او فوق قدرت قانونگذاری قوه مقننه می باشد. همچنین است امور اجرایی و قضایی؛ احاطه ولی فقیه به مصلحت ها و شرایط

و اقتـدار علمی او ایجـاب می کنـد که از اوامر اومتـابعت شود تـا حکومت ولایی و اطـاعت از ولایت فقیه به نحو احسن واکمل انجـام گیرد. و همـان طـور کـه از امـام خمینی رحمـه الله نقـل گردیـد ولی فقیه نیز تـابع قـانون شـریعت بـوده و او هم مثـل همه مسـلمانان بایـد شـریعت را رعایت کنـد و او نیز ملزم به انجام اعمال خود بر اساس قانون الهی می باشد. بنابر فقه شـیعه اگر ولی فقیه خارج از چارچوب شـریعت اسـلامی رفتار نمایـد و محرز شود که او متعمداً از قانون الهی پا را فراتر گذاشـته است، خود به خود عزل می شود هر کسی که فاقد شرایط باشد دیگر منصب ولایت فقیه را نخواهد داشت.

البته بدیهی است که شـیوه رهبری و اداره حکومت ها در کشورهای اسـلامی متفاوت است. در کشورهایی که به شـیوه سلطنتی اداره می شوند قطعاً پادشاه هر گونه که می خواهد عمل می کند و در چنین حاکمیتی، شـرایطی همچون تقوا، عدالت و فقاهت مـورد توجه قرار نمی گیرد. در حـالی که در نظـام حـاکمیت فقیه، حـاکمیت از آن فقه و فقـاهت است و فقیه نظـارت) بیشـتر بر اعمال انطباق آن با شرع دارد و مجلس خبرگان با نظارت بر اعمال و رفتار ولی فقیه، همواره نگهبان و ناظر بر انطباق اعمال ولی طبق قوانین الهی خواهد بود.

نتیجه آن که، هم اصل ولایت فقیه و هم اختیارات آن در قانون اساسـی مطرح شـده و به تصویب رسـیده است، پس ولایت فقیه نهـادی است قـانونی و هم مشـروعیت دارد و هم مقبولیت؛ و بحثهـای نظری واجتهادی پیرامون این بحث فقهی، ربطی به قانونی بودن این مسأله ندارد.

از این رو زیر سؤال بردن

آن بـا این ویژگی که در قـانون اساسـی آمـده است، زیر سؤال بردن قانون اساسـی است و مخالفت با آن، مصـداق روشن قانون شکنی است.

آیا ولی فقیه نیز مثل پیامبر اکرم ۶و ائمه اطهار: بر جان و مال و ناموس ما سزاوارتر) است ؟

پرسش

آیا ولی فقیه نیز مثل پیامبر اکرم ۶و ائمه اطهار: بر جان و مال و ناموس ما سزاوارتر) است ؟

پاسخ

دربارهء اختیارات ولایت فقیه دیدگاه های مختلفی وجود دارد; یکی از این دیدگاه ها که حضـرت امام خمینی بدان معتقد بود, ولا-یت مطلقهء فقیه است ; یعنی همان ولایتی که برای نبی اکرم ۶و ائمه ءاطهـار: برجان و مال و ناموس مردم است , برای ولی فقیه هم وجود دارد.

امام خمینی معتقـد بود ولایت مطلقه فقیه همان ولایت مطلقهء نبی اکرم ۶است و ولی فقیه را فوق قانون می دانسـتند. در صحیفه نور است :(۱)

آن چه در قانون اساسـی دربارهء اختیارات و شـئونات ولی فقیه آمـده است , برخی از شـئونات ولی فقیه است ,نه تمام آن . امام خمینی معتقد بود بدون ولایت مطلقه , فقیه جامع الشـرائط نمی تواند جامعه را در عرصه های مادی و معنوی (فرهنگی , سیاسی , اجتمـاعی , نظـامی و...) اداره کنـد, اما برخی از فقیهانماننـد آیه الله خوبی , به ولایت مطلقه فقیه معتقـد نیسـتند و تنها ولایت فقیه را در امور حسبیه یعنی اموری که شارع به ترك آن راضی نیست می پندارند.

(پاورقی ۱.ج ۱۱ ص ۱۰۰به بعد.

این که می گویند آیا با احکام ثانویه و این که بعضاً ولیّ فقیه احکام را در مقطعی از زمان تغییر می دهد, منافات ندارد؟

پرسش

این که می گویند آیا با احکام ثانویه و این که بعضاً ولیّ فقیه احکام را در مقطعی از زمان تغییر می دهد, منافات ندارد؟

پاسخ

احکـام ثـانویه اصـطلاحاً احکامی است که در موارد عسـر و حرج و ضـرر وضع شـده است . به عبارتی صـحیح تر یا حکم اولی

است ; یعنی همان طور که وظیفهء اولِ انسانِ سالم , خواندن نماز در حال ایستاده است , وظیفهء اولی برای انسان بیمار که نمی تواند ایستاده نماز بخواند و معذوراست , نشسته نماز خواندن است . بنابراین تمامی احکام اسلامی تا یوم القیامه تغییر ناپیر است . حدیث مورد نقضی ندارد و با احکام ثانویه تناقضی ندارد, چون احکام ثانویه در مورد تغییر موضوع است . با تغییر موضوع , تغییر حکم طبیعی است , مثلاً ـ گوشت سگ نجس و خوردن آن حرام است . حال اگر موضوع عوض شد, مثلاً سگ در نمک زار تبدیل به نمک شد, دیگر نمک نجس و خوردن آن حرام نیست . همین طور هنگامی که آب در دسترس است و برای انسان ضرری ندارد, باید وضو گرفت یا غسل کرد,ولی وقتی موضوع عوض شد, مثلاً آب در دسترس نبود یا ضرر داشت , حکم نیز عوض می شود; یعنی وضو یا غسل واجب نیست , بلکه تیمم واجب می شود.

فرق احکام حکومتی که در زمان امام صادر می شد, با احکام حکومتی که از سوی رهبر انقلاب صادر می شود, نظیر آنچه در مورد قانون مطبوعات رخ داد چیست ؟

پرسش

فرق احکام حکومتی که در زمان امام صادر می شد, با احکام حکومتی که از سوی رهبر انقلاب صادر می شود, نظیر آنچه در مورد قانون مطبوعات رخ داد چیست ؟

پاسخ

یکی از مفاهیم و واژه هایی که نیاز به تعریف و تسبین دارد, واژهء است فقیهان شیعی به دلیل این که موفق به تشکیل حکومت دینی نشده بودند, کم تر به احکام حکومتی پرداخته اند. گرچه برخی فقیهان با عبارت مختلف مانند واژه های (۱) احکام حکومتی را بیان کرده اند. امام خمینی

(س) نیز به طور صریح به تعریف احکام حکومتی نپرداخته , اما از مجموعه کلمات او استفاده می شود احکام حکومتی احکامی است که رهبر جامعه با توجه به ریاست و ولایتی که دارد, صادر می کند و با احکامی که در مقام بیان اوامر و دستورهای الهی بیان می شود, متفاوت است .(۲)

یکی از فضلای حوزه در تعریف حکم حکومتی می نویسد:

است که از سوی ولی فقیه با توجه به مصالح عامهء جامعهء اسلامی صادر می شود و این احکام از احکام اولیهء اسلام است . امام خمینی (س) فرمود: .(۳)

صدور احکام حکومتی از اختیارات معصومان و فقیهان است . صدور حکم تحریم تنباکو از سوی مرحوم میرزامحمد حسن شیرازی , نیز براساس اختیار آن فقیه شکل گرفت .(۴)

بین صـدور احکـام حکومـتی از سوی امـام راحـل (ص) و مقـام معظم رهبری تفـاوت نیست , زیرا احکـام حکومتی ازشـئون و اختیارات حاکم اسلامی بوده و مربوط به افراد نیست , بلکه از اختیارات فقاهت و مقام ولایت است . در هرمقطع زمانی که ولی فقیه حکم

حکومتی صار کند, او و دیگران واجب است اطاعت کنند. مرحوم علامهء طباطبایی می نویسد: .(۵)

یکی از ویژگی های اسلام آن است که به رهبر جامعهء اسلامی اجازه داده است احکام حکومتی مورد نیاز جامعه را با توجه به مصالح عامه صادر کند, تا جامعهء دینی دچار مشکل نشود. اگر ولی فقیه تشخیص دهد صدور فلان حکم به نفع جامعه است , باید حکم حکومتی صادر کند.

برخی صدور حکم مقام معظم رهبری دربارهء قانون مطبوعات , دو تفسیر وجود دارد. برخی بر این باور هستند که رهبری , حکم حکومتی نبوده , بلکه از احکام ارشادی است که نمایندگان محترم مجلس را راهنمایی کرده اند که فعلاًقانون مطبوعات را مسکوت گذارند و یا قوانینی را تصویب کنند که همسو با مصالح نظام باشد.

شماری دیگر بر این عقیده هستند که حکم مقام رهبری در خصوص مطبوعات , حکم حکومتی بوده است .رهبری با این حکم به همگان , به ویژه نمایندگان مجلس دستور دادند قانون مطبوعات را مسکوت گذارند.

به نظر می رسد حکم رهبری دربارهء قانون مطبوعات حکم حکومتی باشد. رهبر به عنوان سیاستگذار اصلی نظام تشخیص داده اند تصویب قانون مطبوعات با توجه به مشکلات آن , به صلاح نظام الهی نیست . از این رو حکم حکومتی صادر نموده اند.

(پاورقی ۱- ر . ك : مجموعه مقالات کنگرهء نقش زمان و مکان در اجتهاد, ج ۱۱ ص ۱۴۳

(پاورقی ۲- همان , ص ۱۴۸

(پاورقی ۳- مجموعه مقالات نقش زمان و مکان در اجتهاد, ج ۱۱ ص ۱۴۸

(پاورقی ۴- ر . ك : غلام حسین مصاحب , دائرهالمعارف فارسی , ج ۳ ص ۲۹۵۴

(پاورقی ۵- مجموعه

مقالات نقش زمان و مکان در اجتهاد, ج ۱۱ ص ۱۴۹

از آن جا که قرآن خدا را "ولی مطلق" معرفی می کند، آیا اطلاق لفظ "مطلقه" بر "ولایت فقیه" درست است؟

پرسش

از آن جا که قرآن خدا را "ولی مطلق" معرفی می کند، آیا اطلاق لفظ "مطلقه" بر "ولایت فقیه" درست است؟

پاسخ

اولاـ در بعضی آیات، غیر از خدا، اولیای دیگری را برای مؤمنان معرفی می کند: "اطیعوا اللّه و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم."(۱) و "انما ولیکم اللّه و رسوله و الذین آمنو الذین یقیمون الصلوه".(۲) که رسول خدا(ص) و اولی الامر را به عنوان ولی معرفی می نماید.

ثانیا: مقصود از "اطلاق" در ولایت مطلقه فقیه شمول و مطلق بودن نسبی است، در مقابل دیگر ولایت ها، که جهت خاصی در آن ها مورد نظر است، فقها وقتی اقسام ولایت ها را نام می برند، محدوده هر یک را مشخص می سازند، مثلا ولایت پدر و دختر و امر ازدواج، ولایت وصی یا قیم شرعی بر صغار، ولی هنگامی که ولایت فقیه رامطرح می کنند، دامنه آن را گسترده تر دانسته، به گونه ای که درباره شؤون عامه و مصالح عمومی امت، که بسیار پردامنه است می دانند، بدین معنا که فقیه شایسته، در تمامی ابعاد سیاستمداری و در مقام اجرای عملی فقه که فلسفه حکومت می یاشد، مسئولیت دارد و در راه تأمین مصالح امت و در تمامی أبعاد آن باید بکوشد و این همان ولایت عامه است که در سخن فقهای گذشته آمده و مفاد آن با ولایت مطلقه که در کلمات متأخران رایج گشته، یکی است.

مقصود از اطلاق گسترش دامنه ولایت فقیه است، تا آن جا که شریعت امتداد دارد و مسئولیت اجرایی ولی فقیه در تمامی احکام انتظامی اسلام می باشد و مانند دیگر ولایتها یک بعدی نخواهد بود.

اضافه شدن ولایت بر عنوان فقیه – که یک وصف استثنایی است، موجب

تقییـد است و وصف فقاهت آن را تقییـد می زنـد، زیرا ولایت او، از عنوان فقاهت برخاسـته، ولایت او در محـدوده فقاهت وی خواهد بود و تنها در مواردی است که فقاهت او راه دهد.

بعد از روشن شدن این مطلب، قدری به معانی ولایت، اعم از تکوینی و تشریعی و مطلقه بپردازیم تا شبهه مورد نظر دقیق تر حل شود.

ولایت تکوینی به معنای تصـرف در موجودات و امور تکوینی است. چنین ولایتی از آن خـدا است او است که همه موجودات، تحت اراده و قـدرتش قرار دارنـد، اصل پیـدایش، تغییرات و بقای همه موجودات به دست خدا است، از این رو، ولایت تکوینی بر همه چیز دارد، خـدا مرتبه ای از این ولاـیت را به برخی از بنـدگانش اعطـا می کنـد. معجزات و کرامات انبیا(ع) و اولیا(ع) از آثار ولایت تکوینی است. آن چه در ولایت فقیه مطرح است، ولایت تکوینی نیست.

ولایت تشـریعی یعنی تشـریع و امر و نهی و فرمان دادن در اخیار کسـی باشد. اگر می گوییم خدا ربوبیت تشریعی دارد، یعنی او است که فرمان می دهد چه بکنید، چه نکنید.

پیـامبر (ص) و امـام(ع) حق دارنـد به اذن الهی به مردم امر و نهی کننـد، دربـاره فقیه نیز همین منوال است. اگر برای فقیه ولایت قائل هسـتمی، مقصود ولایت تشـریعی است؛ یعنی می تواند و شـرعاً حق دارد به مردم امر و نهی کند، نه آن ولایت تکوینی که فقط از آن خـدا است. در تشـیّع هیـچ فقیهی یافت نمی شود که بگوید: فقه ولایتی ندارد. آن چه تا حدودی مورد اختلاف فقها است، درجات این ولایت است. امام خمینی(ره) معتقد بودتمام اختیاراتی که ولی معصوم(ع)

دارا است ، ولی فقیه همان اختیارات را دارد، مگر چیزی استثنا شده باشد، (۳) همانند جهاد ابتدایی که مشهور بین فقها است که از اختصاصات ولی معصوم(ع)می باشد.

از چنین ولایتی در باب اختیارات ولی فقیه به "ولایت مطلقه" تعبیر می کنند، معنای مطلقه این نیست که فقیه مجاز باشد هر کاری خواست، انجام دهد تا موجب شود برخی بگویند: طبق "ولایت مطلقه"، فقیه می تواند توحید یا یکی از اصول و ضروریات دین را انکار یا متوقف نماید! تشریع ولایت فقیه برای حفظ اسلام است. اگر فقیه مجار به انکار اصول دین باشد، چه چیز برای دین باقی می ماند، تا وظیفه حفظ و نگهبانی آن را داشته باشد؟!

قید "مطلقه" در مقابل نظر کسانی است که معتقدند: فقیه فقط در موارد ضروری حق تصرف و دخالت دارد. پس اگر برای زیباسازی شهر، نیاز به تخریب خانه ای باشد، چون چنین چیزی ضروری نیست، فقیه نمی تواند دستور تخریب آن را صادر کند، این فقها به ولایت مقیّد معتقدند، بر خلاف معتقدان به ولایت مطلقه فقیه، که تمامی موارد نیاز جامعه اسلامی را – چه اضطراری و چه غیر اضطراری – در قرمرو تصرّفات شرعی فقیه می دانند.

لفظ مطلقه در ولایت فقیه منافاتی با ولایت تکوینی خدا ندارد.

ولایت مطلقه فقیه را می توان با سه امر ذیل بیان نمود:

۱ – فقیه عادل، متولی و مسئول همه ابعاد دین در عصر غیبت امام معصوم(ع) است و شرعیت نظام اسلامی و اعتبار آن به او بر می گردد.

۲ – اجرای همه احکام اجتماعی اسلام که در نظم جامعه اسلامی دخالت دارند، بر عهده فقیه جامع الشرایط است که یا خود

او آن ها را انجام دهد و یا به افراد صلاحیت دار تفویض می کند.

۳ – در هنگام اجرای دستورهای خدا، در موارد تزاحم احکام اسلامی با یکدیگر، ولی فقه برای رعایت مصلحت مردم و نظام اسلامی، اجرای برخی از احکام دینی را برای اجرای احکام دینی مهم تر، موقتا تعطیل می کند. اختیار او در اجرای احکام و تعطیل موقت اجرای برخی از احکام، مطلق است و شامل همه احکام گوناگون اسلام می باشد.(۴)

پی نوشت ها:

۱ – نساء (۴) آیه ۵۹.

۲ – مائده (۵) آیه ۵۵.

۳ – امام خمینی، ولایت فقیه "حکومت اسلامی"، ص ۵۶ – ۵۷.

۴ – آیت اللّه محمد هادی معرفت، ولایت فقیه، ص ۶۸ – ۸۲، با تلخیص؛ آیت اللّه جوادی آملی،

ولایت فقیه، ص ۲۴۵ – ۲۵۳، با تلخیص؛ آیت اللّه مصباح یزدی، پرسش ها و پاسخ ها، ولایت فقیه، ج ۱ و ۲، ص ۵۵ – ۶۳، با تلخیص.

اگر ولایت مطلقه فقیه مقامی الهی و مافوق بشری است، پس چر اختیارات ولی فقیه را در حیطه قانون اساسی، ساخته دست بشر قرار می دهند؟

پرسش

اگر ولایت مطلقه فقیه مقامی الهی و مافوق بشری است، پس چر اختیارات ولی فقیه را در حیطه قانون اساسی، ساخته دست بشر قرار می دهند؟

پاسخ

منظور از این که ولایت فقیه مقام الهی است، این است که ولایت و سرپرستی جامعه اسلامی در عصر غیبت امام معصوم(ع) از طرف امام معصوم(ع) به عهده فقیه دارای شرایط، گذاشته شده است.

وقتی فقیه جامع الشرایط اداره جامعه را به عهده گرفت، بر مردم واجب است از وی پیروی نمایند، همان گونه که پیروی از امام معصوم(ع) در زمان حضور واجب است.

از آن جایی که فقیه معصوم نیست و ممکن است مرتکب خطا شود، در روایات ولایت فقیه، شرایطی برای رهبر جامعه اسلامی

ذکر و مشخص شده که فقیه در چه زمینه هایی اختیار دارد.

قانون اساسی که طبق اسلام نوشته شده، شرایط و اختیارات رهبری را که مستنبط از روایات اسلامی است، ذکر نموده است. (۱) پس در واقع حدود و اختیاراتی که برای ولی فقیه در قانون اساسی ذکر شده، همان است که در شرع برای ولی فقیه مقرر است.

در مواقعی که معضلات جامعه از طرف قوانین عادی و تشکیلات موجود قابل حل نباشد، از طریق رهبری حل می شود، چنان که در بند هشت اصل ۱۱۰ قانون اساسی آمده است.

پی نوشت ها:

۱ – جوادی آملی، ولایت فقیه، ص ۲۵۰ – ۲۵۲.

اولاً بفرمایید اختیارات والی مسلمانان یا یک مرع دینی که می تواند حکم اقتصادث ثانویه صادر کند یا فتوای اعرام را بر اساس قوانین اسلام، صادر کنند منافاتی با اختیارات وزارتخانه ها یا مجلس یا دادگاه ها که می توانند آن وظایف را انجام دهند ندارد؟ آیا اختیار فتوا

پرسش

اولاً بفرمایید اختیارات والی مسلمانان یا یک مرع دینی که می تواند حکم اقتصادث ثانویه صادر کند یا فتوای اعرام را بر اساس قوانین اسلام، صادر کنند منافاتی با اختیارات وزارتخانه ها یا مجلس یا دادگاه ها که می توانند آن وظایف را انجام دهند ندارد؟ آیا اختیار فتوا در تمام مسایل که به یک فقیه داده شده منافاتی با احترام به کارشناسان و مردم ندارد؟

پاسخ

در اندیشه و تفکر شیعی احکام حکومتی ولی فقیه و فتوای یک مرجع دینی حجت بوده و با قوانین سیاسی و اقتصادی جامعه منافات ندارد، زیرا احکام حکومتی ولی فقیه نوعی قانون بوده و باید رعایت گردد. از سوی دیگر احکام حکومتی فقیه بر اساس رعایت مصالح عمومی و با بهره گیری از کارشناسی و بر اساس رایزنی با مشاوران اقتصادی و سیاسی و ... شکل می گیرد؛ به عبارت دیگر: فقیه قبل از آن که حکم صادر کند نخست با کارشناسان و مشاوران خویش تبادل نظر نموده، سپس حکم صادر م کند.

همین طور مرجع تقلید در مسایل مهم سیاسی و اقتصادی، نخست موضوع شناسی نموده آن گاه حکم صادر می کند. اصولاً صدور حکم از سوی کارشناسی به نام مجتهد صادر می گردد که تعارض ها و تضادها را به حداقل رسانده است.

در نظام جهوری اسلامی ایران که بر اساس ولایت فقیه اداره می شود، نهادها و مجلس بر اساس قوانین مصوبه انجام وظیفه نموده و در تمام جزئیاتِ فعالیت های آنان فقیه دخالت نمی کند، بلکه همه قوای سه گانه ابزار و بازوان ولیّ فقیه بوده و هر کدام مکمّل یکدیگر است و هر کدام وظایف خود

را که در قانون اساسی آمده اند انجام می دهد. اصولاث احکام حکومتی در موارد خاص صادر شده و با قوانین نهادها تضاد ندارد.

در صورت تعارض بین احکام حکومتی ولیّ فقیه و نهادهای دیگر، احکام حکومتی مقدّم بوده و رعایت آن واجب است.

البته همان طور که اشاره شد احکام حکومتی ولی فقیه کارشناسانه بوده و تمام جوانب صدور حکم مد نظر قرار می گیرد.

آیا می شود بر خلاف تقدیر الهی عمل کرد، مثلًا ابن ملجم

چرا رهبر معظم انقلاب در مورد بعضی افراد بسیار ضعیف برخورد می کند؟

پرسش

چرا رهبر معظم انقلاب در مورد بعضی افراد بسیار ضعیف برخورد می کند؟

پاسخ

رهبر معظم انقلاب با اطلاع و آگاهی کامل به مسائل سیاسی داخل و خارج کشور و با آگاهی از سیاسیون داخلی بر اساس مصالح عمومی کشور تصمیم گیری می کنند. ما از کُنْه قضایای داخلی آگاهی کامل نداریم و دوست داریم ایشان تصمیم هایی بگیرند، ولی باید بدانیم که آنچه ایشان در نظر دارند فراتر از افکار ما است. مضافاً بر این که موضع گیری ها باید مصلحانه باشد. اگر تند موضع گیری کنند، به ضرر مملکت تمام می شود.

آیا وظایف ولی فقیه در عصر غیبت امام زمان با ظهورش کاسته خواهد شد، یا مبسوط الید می شوند؟

پرسش

آیا وظایف ولی فقیه در عصر غیبت امام زمان با ظهورش کاسته خواهد شد، یا مبسوط الید می شوند؟

پاسخ

ولایت فقیه یعنی در دوران غیبت امام عصر (عج مسئول و سرپرست جامعه اسلامی ولی فقیه است.[۱۱] این مسئولیت از طرف امامان معصوم

(ع به عهده یک مجتهد دارای شرایط رهبری گذارده شده است قهراً در زمان ظهور امام زمان (ع ولی وسرپرست جامعه اسلامی

خود حضـرت خواهـد بود. بنابر این ولایت فقیه مشـروط است به زمان غیبت امام زمان (عج و با ظهور و حضور امام (ع موضوع آن از بین خواهد رفت و فقها زیر نظر آن وجود مبارک انجام وظیفه خواهند نمود.

[۱۱]امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۵۵.

چرا ولایت فقیه باید مطلقه باشد؟

پرسش

چرا ولایت فقیه باید مطلقه باشد؟

پاسخ

به نظر می رسد مفهوم ولایت، فقیه، به خصوص معنی "مطلقه" برای پرسش کننده روشن نیست.

برای شفاف شدن پاسخ و رسیدن به حقیقت لازم است سئوال کالبد شکافی و تحلیل شود و به چند سئوال تبدیل گردد. نخست، مفهوم ولایت مطلقه فقیه روشن شود. پس از آن به "چرایی" آن یعنی چرا ولایت فقیه بایـد مطلقه باشد،پاسخ داده شود، سـپس به چرایی دوم، یعنی چرا ولایت فقیه انتصـابی یا نیمه انتخابی است و با رأی مسـتقیم مردم انتخاب نمی شود و آیا مفهوم ولایت مطلقه فقیه پاسـخ شـفاف این سـئوال مبتنی بر این است که مفهوم چنـد موضوع روشن شده باشد: مفهوم ولایت و فقیه و مطلقه. پس از روشن شدن مفهوم مفردات سئوال، به تبین مفهوم ترکیبی آن می پردازیم. ولایت: واژه "و – ل ی" ریشه ولایت به کسر و فتـح "واو" از پر اسـتعمال ترین واژه هـای قرآن کریم است که به صورت هـای مختلف (اسم و فعـل) بیش از ۲۳۰ بار به کار رفته است.

راغب اصفهانی در مفردات القرآن درخصوص کلمه "ولایت" می گوید: ولایت به کسر واو به معنی "نصرت" است، اما به فتح واو، به معنی تصـدی و صـاحب اختیـار یـک کـار است. گفته شـد که معنی هر دو، یکی است و حقیقت آن تصـدی و صـاحب اختیاری است.

مفهوم فقیه: برای تبیین مفهوم "فقه و فقیه" ذکر مقـدمه ای را لازم می بینیم، تا گستره آن روشن گردد. علمای اسـلامی، تعالیم اسلامی را سه قسمت می دانند؟

۱ – معارف و اعتقادات یا جهان بینی و اصول اعتقادی،

۲ – اخلاقیات فردی و اجتماعی و مسایل تربیتی،

۳ – احکام و مسایل

عملی

در ایـن قسـمت، احکـام و قـوانین و مقررات اسـلام در مسایـل عبـادی، اقتصـادی، تجـاری، فرهنگی، سیاسـی، مقررات مـدنی و اجتماعی، آداب خاص در زندگی فردی و غیره تحت عنوان واجبات محرّمات، مستحبات مکروهات و مباحات یا احکام تکلیفی و نیز احکام وضعی بیان می شود.

واژه فقـه در لغـت به معنی فهم عمیـق است و در قرآن و روایـات مکرر به "تفقّه" در دین توصـیه شـده است. از مجمـوع آن ها استنباط می شود که نظر اسلام این است که مسلمانان اسلام را در همه شئون و در هر سه قسمت

عمیقاً و از روی کمال بصیرت درک کنند. به بیان دیگر: از این منظر، فقیه کسی است که اصول اعتقادی و

اخلاقی و احکام و قوانین و مقررات عملی را به طور عمیق و تفصیلی از منابع اسلامی (که عمدتاً قرآن و روایات است) بفهمد و استنباط کند.

فقیه برای فهم دقیق و اسـتنباط عمیق مقررات و احکام اسـلام از منابع فقه، باید بر علم زیادی تسـلط داشته باشد از جمله: ادبیات غرب، تفسیر قرآن مجید، منطق، علم حدیث، علم رجال و علم اصول فقه ر. ک: شهید مطهری، آشنایی با علوم اسلامی – اصول فقه – فقه، ص ۱۶. کلمه فقه از قرن دوم در مورد قسم اخیر یعنی احکام و مقررات عملی اصطلاح شد. بنابراین: فقیه کسی است که مقررات عملی اسـلام را در همه عرصه های عبادی، فرهنگی، سیاسـی، اجتماعی (مدنی)، اقتصادی، تجاری و به طور دقیق و عمیق بفهمد و قدرت استنباط آن را از روی منابع و مدارک داشته باشد و بتواند آن را بر

مصادیق و مسایل روز منطبق سازد.

مفهوم مطلقه

لغت نامه ها

برای لفظ مطلق (مذکر) یا مطلقه (مؤنث) معانی بسیاری ذکر کرده اند. لغت نامه دهخدا می نویسد: مطلق به معنی بی قید و شرط، آزاد و رها، بدون چون و چرا، مقابل مشروط و مشروطه هم چنین به معنی عموم و شمول یا عامی است که شایع در جنس افراد ماهیت خود باشد و همه افراد و حصه و اموری را که مندرج تحت امر مشترکی هستند شامل می شود.

علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ج ۱۳، واژه مطلق.

از مجموع آن چه در لغت آمده، به دست می آید که مفهوم "مطلقه" در اصطلاح سیاسی با مفهومش در اصطلاح فقهی و اصولی متفاوت است.

در آیین سیاسی، مطلق به معنی حکومت مطلقه است و "ابسولوتیسم" بر حکومتی اطلاق می شود که P Absoloutism}

دارای قدرت مطلقه و نامحدود باشد، اعم از این که حکومت در دست یک نفر باشد یا چند نفر و به صورت شورایی و حزبی و تشکیلاتی. در این تفکر سیاسی، زمامدار بر اموال و حیات همه چیز مردم حاکم است؛

حقوق و قدرتش نامحدود است و حتی حقوق طبیعت یا حقوق طبیعی هم آن را محدود نمی سازد.

بهاءالدین پازادگاد، مکتب های سیاسی، ص ۳ – ۲.

اما مفهوم مطلقه در اصطلاح فقهی با آن چه در لغت یا آیین سیاسی مطرح است، متفاوت می باشد. در مباحث فقهی و اصولی. مطلق یا مطلقه در مقابل مقید و مشروط به معنی "عموم و شمول" است که مفهومی کاملاً تخصصی دارد. به هیچ وجه به معنی آزاد و رها، بی قید و شرط نیست که یک فرد یا چند نفر تحت عنوان حزب یا تشکیلاتی، دارای چنان قدرتی باشند که حتی حقوق

طبیعت یا حقوق طبیعی هم نتواند آن را محدود سازد.

بنابراین، باید مفهوم "مطلقه" را که با "ولایت فقیه" همراه شده، با نگاه فقهی و معنی ویژه و تخصصی آن ملاحظه نمود.

منظور از ولایت مطلقه فقیه چیست؟

منظور این است: هر گونه ولایت و اختیاراتی را که امام معصوم علیه السلام برای اداره جامعه دارا بوده، به ولی فقیه منتقل می شود. به عبارت دیگر: هر فردی که با جُهد وافر و تلاش پیگیر خویش توانسته احکام و قوانین اسلامی را به صورت عمیق بفهمد و آن را بر مصادیق و مسایل روز تطبیق دهد و قدرت استنباط دقیق احکام فردی و اجتماعی و وظایف اولی و ثانوی و حکومتی را از روی منابع فقهی داشته باشد، متصدی مطلق اختیاراتی است که امام معصوم علیه السلام در صحنه سیاست و عرصه حکومت و اداره جامعه داشته است.

دقت شود: ولایت مطلقه فقیه به معنی برخورداری فقیه از همه اختیارات و انواع ولایت های

امام معصوم علیه السلام نیست، بلکه متصدی اختیارات و انواع ولایت هایی است که در صحنه سیاست و عرصه حکومت و اداره جامعه نقش داشته است.

بدیهی است که "ولایت تکوینی" یا ولایتی که به شخصیت و شرافت پیامبرصلی الله وعلیه وآله و امام معصوم علیه السلام باز می گردد، به ولی فقیه منتقل نمی شود.

امام خمینی (ره) در مورد این که حوزه ولایت فقها در گستره ای است که پیامبر اکرم صلی الله وعلیه وآله و ائمه علیهم السلام

داشتند، می فرماید:

"فقها از طرف امام علیه السلام حجت بر مردم هستند. همه امور و تمام کارهای مسلمین به آنان واگذار شده است...

این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم صلی الله وعلیه وآله بیشتر از حضرت امیرعلیه السلام بود یا اختیارات حکومتی

حضرت امیرعلیه السلام بیش از فقیه ا ست، باطل و غلط است. البته فضایل حضرت رسول اکرم صلی الله وعلیه وآله بیش از همه عالم است و بعد از ایشان فضایل حضرت امیر علیه السلام از همه بیشتر است، لکن زیادی فضایل معنوی، اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهد. همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول و دیگر ائمه علیهم السلام در تدارک و بسیج سپاه، تعیین ولایت و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند، خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی فقیه قرار داده است".

امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۵۵.

در مورد این که حدود ولایت و اختیارات امام معصوم علیه السلام در عرصه حکومت چقدر بوده، دیدگاه های متفاوتی هست برخی برای امام سه نوع ولایت، و برخی پنج و بعضی دیگر از فقها برای امام معصوم نه نوع ولایت عنوان کرده اند.

عباسعلی عمید زنجانی، فقه سیاسی، انتشارات امیرکبیر، ج ۲، ص ۳۱۸.

با توجه به این که این گونه تقسیم ها امری اعتباری است، نه واقعی، باید گفت: "هرکسی که معتقد است همه انواع ولایت نه گانه از طرف امام علیه السلام به فقیه منتقل می شود، پس معتقد به ولایت مطلقه فقیه شده است، و هر کسی که معتقد باشد قسمتی از ولایت های امام علیه السلام به فقیه منتقل می شود. پس معتقد به ولایت مقیده فقیه است.

با توجه به روشن شدن مفهوم "ولایت مطلقه فقیه" و تمایز و تشخص مفهوم مطلقه در اصطلاح فقهی با مفهوم لغوی و سیاسی آن نتیجه می گیریم که حکومت مبتنی بر ولایت فقیه، حکومتی است که:

۱ - با سایر حکومت ها تفاوت ماهوی و شکلی دارد و مانند هیچ یک از حکومت های موجود دنیا

نیست. امام خمینی (ره) می فرماید: "حکومت اسلامی هیچ یک از انواع طرز حکومت های موجود نیست، مثلاً استبدادی نیست که رئیس دولت مستبد و خودرأی باشد. مال و جان مردم را به بازی بگیرد و در آن به دلخواه

دخل و تصرف کند. و هر کس را اراده اش تعلق گرفت، بکشد و هر کس را خواست، انعام کند! هر که را خواست، تیول بدهد و املاک و اموال ملت را به این و آن ببخشد. رسول اکرم صلی الله وعلیه وآله و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر خلفا هم چنین اختیاراتی نداشتند. حکومت اسلامی نه استبدادی است، نه مطلقه، بلکه مشروطه

است" یکسان نیست. امام خمینی (ره) در تبیین مفهوم مشروطه و چگونگی آن می فرمایند: "مشروطه از امام خمینی، ولایت فقیه، امیرکبیر، چاپ ۱۳۵۷، ص ۵۲، به نقل از هفته نامه شما، - پنج شنبه، ۱۶ اسفند ۱۳۸۰، شماره مسلسل ۲۵۴، ص ۶.

این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره، مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم صلی الله وعلیه وآله معیّن گشته است. مجموعه مشروط همان احکام و قوانین است که باید رعایت و اجرا شود. از

این جهت حکومت اسلامی، حکومت قانون الهی بر مردم است".

همان.

۲ - حکومتی است مبتنی بر ایدئولوژی و عقاید اسلامی و تنها در جامعه ای به فعلیت می رسد و قابل اجرا است که اکثر مردم آن مسلمان و شیعه پیرو امامان معصوم علیهم السلام باشند. جامعه ای که اکثر آن مارکسیست یا مسیحی و یا یهودی باشند، هیچ گاه حکومتی را که مبتنی بر احکام و قوانین اسلامی و ولایت فقیه باشند نمی پذیرند.

۳ - جامعه ای که

اکثر آنان به حاکمیت قوانین و احکام اسلامی و ولایت فقیه رأی داده اند و فقها را بر حسب عقایدشان، نایبان و جانشینان امامان می دانند و در زمان غیبت امام زمان (عج)، حاکمیت هر فردی غیر از فقها را حاکمیت طاغوت می دانند. همان گونه که امام صادق علیه السلام حاکمیت حاکم و سلطان را که فقیه نباشد، حاکمیت طاغوت معرفی کرده است.

کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۸۶، ترجمه سید جواد مصطفوی.

نتیجه: پس در پاسخ "چرا ولایت فقیه باید مطلقه باشد" گفته می شود:

اوّلاً؛ مفهوم مطلقه در اصطلاح فقهی با آن چه در لغت و آیین سیاسی و افکار عمومی جامعه رایج است، تفاوت اساسی دارد.

ثانیاً جامعه ای که اکثریتشان مسلمان شیعی مذهب و پیرو امامان معصوم علیهم السلام هستند، طبیعی است که برای "فقها" ولایت مطلقه از طرف امامان معتقد باشند، زیرا بنابر عقیده شیعه مسئولیت مهم تشکیل حکومت و اجرای احکام الهی و تحقق اسلام، در زمان غیبت امام عصر (عج) و به نیابت از آن حضرت، برعهده فقها

می باشد چون در روایاتی که از پیامبرصلی الله وعلیه وآله و ائمه علیهم السلام به ما رسیده است، از علما و فقها به "حافظان دین، امینان و امانت داران پیغمبر، جانشینان رسول، وارثان انبیا و حصون اسلام یعنی حصار محکم و حفاظت کافی، ج ۱، ص ۳۹، حدیث ۵ و ۲، ترجمه حاج سید جواد مصطفوی کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۴.

کننده آن" تعبیر شده است. این تعبیرها بیان کننده وظایف و مسئولیت این گروه است و نشان می دهد همه اموری که به عهده پیامبران است، در وظیفه فقها قرار می گیرد، زیرا آنان امانتدار رسولان الهی هستند. از جمله

امانت ها،

احکام الهی و جامعه می باشد که پیامبران باید احکام را از خطر تعطیل شدن حفظ کنند و نیابت و جانشینی و امانت داری در احکام بدون ولایت و داشتن اختیارات اجرایی نمی تواند مانع از تعطیلی و فراموشی آن بشود. از دیگر دلایل مکتوبه حضرت ولی عصر (عج) به اسحاق بن یعقوب است که فرمود: "و اما الحوادث الواقعه...؛ در مورد رویدادهای زمان [مسایل سیاسی و اجتماعی، فقهی و فرهنگی و غیر آن] به راویان کمال الدینی، ج ۲، ص ۴۸۴.

حدیث ها [حدیث شناسان و آگاهان به احکام خدا و دستورهای الهی] رجوع کنید زیرا آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر فقها هستم".

این جمله تعلیل جمله اول یا لااقل حکمت آن است. مراجعه به فقیه به این دلیل واجب است که آنان "حجت من" بر شما هستند و من "حجت خدا" بر فقها می باشم. نه عذر و بهانه های نمی دانستم شما نزد خدا پذیرفته است و نه عذر و بهانه های فقها.

تحلیل روایت: حضرت با همان سیاق و بیانی که فرمود: "فانهم حجتی علیکم" فرمود: "و أنا حجه الله علیهم". همان گونه که امام زمان (عج) در همه امور اسوه و حجت الهی است و اطاعتش واجب می باشد، فقیهی که همه شرایط و صلاحیت های فتوا دادن و زعامت و رهبری را دارد و منتخب خبرگان امت به عنوان "ولی امر" می باشد، نیز واجب الاطاعه در همه امور و لااقل در امور حکومتی که مصداق بارز "حوادث واقعه" می باشد،

است. امام خمینی (ره) با تمسک به اخبار از جمله روایات مقبوله عمر بن حنظله از امام صادق علیه السلام اصول کافی،

ج ۱، ص ۸۶، ترجمه سید جواد مصطفوی.

مطلقه بودن ولایت فقیه را با مفهوم خاص فقهی اش در کتاب ولایت فقیه بیان فرموده است. این حدیث عدم پذیرش

حکم فقیه عارف به احکام الهی را، موجب استخفاف حکم خدا و نیز نپذیرفتن ائمه علیهم السلام دانسته، سپس فرموده "والراد علینا، الرّاد علی الله و هو علی حدّ الشرک بالله؛ آن که ما را رد کند، خدا را رد کرده و این در مرز شرک به خدا است".

حکومت و ولایت فقها قبل از تشکیل حکومت، مطلقه است، اما در صحنه سیاست که آمدند، "مشروطه" می شود، یعنی ولایت فقیه ا…دیدگاه اسلامی از جهتی مطلقه است، زیرا همه اختیاراتی را که اماŠمعصوم علیه السلام در

عهد حکومت و فعلیت یافتن ولایت، برخوردارند، به فقیه منتقل می شود، اما از جهتی مطلقه نیست، زیرا فعلیت یافتن ولایت فقیه در عرصه سیاست، مشروط به شروطی است و آن شروط است که اختیارات ولی فقیه را محدود می سازد. برخی ا ز آن شروط عبارتند از:

۱ – قانون الهی

۲ – قانون اساسی

۳ – قانون موضوعه و مقررات مدنی

۴ – مصالح جامعه

۵ – اصول مشورت

هفته نامه شما – پنج شنبه ۱۶ اسفند ۱۳۸۰، شماره مسلسل ۲۵۴، ص ۶، با تلخیص.

تفاوت ولایت فقیه با ولایت مطلقه فقیه و در نهایت تفاوت آن با وظایف امامت چیست؟

پرسش

تفاوت ولایت فقیه با ولایت مطلقه فقیه و در نهایت تفاوت آن با وظایف امامت چیست؟

پاسخ

در بحث ولایت فقیه دیدگاه های گوناگونی در مورد حدود اختیارات ولی فقیه مطرح می باشد. برخی ولایت فقیه را در امور حسبیه ثابت می دانند (۱)

برخی دیگر ولایت را در حد انجام امور مربوط به جامعه و رفع ضرورت های آن به عنوان احکام ثانوی گسترش می دهند. گروه دیگر با اعتقاد به ولایت مطلقه فقیه بر این باورند که دایره اختیارات فقیه صاحب ولایت، محدود به احکام اولی و ثانوی و قوانین مدون نیست، بلکه دایره وسیع تری را شامل می شود حتی تا جایی که اگر مصالح اهم مسلمانان با یکی از احکام شرعی که از نظر اهمیت، در رتبه پایین تری قرار دارد، در تزاحم قرار گیرد، ولی فقیه می تواند برای حفظ مصالح اهم، به طور موقت حکم شرعی اولی را تعطیل کند، مثلاً اگر مسجدی در مسیر قرار گرفت و برای تعریض خیابانها، نیاز به تخریب مسجد باشد، کسی که قائل به ولایت مطلقه فقیه نمی باشد، نمی تواند حکم به تخریب مسجد نماید، مگر این که تخریب به حد ضرورت شدید برسد و به اصطلاح کارد به استخوان برسد، ولی طبق ولایت مطلقه فقیه، اگر مصلحت در تخریب مسجد باشد، فقیه می تواند حکم به تخریب دهد، هر چند به حد ضرورت نرسیده باشد.

امام خمینی (ره) بعد از ذکر این مثال می فرماید: "اگر بخواهیم در این گونه امور دایره ولایت فقیه را به احکام ثانوی محصور کنیم، هرگز نمی توانیم تمدن داشته باشیم و همواره جامعه اسلامی دچار رکود، درماندگی و عقب افتادگی خواهد بود".

لفظ مطلق و مطلقه در لغت به معنای

آزادی، رهایی و ارسال است، و موارد استعمال فراوانی دارد، که باید با دقت در معنای آن (با توجه به مورد استعمال) راه را بر هر گونه سوء فهمی مسدود نمود، به طور مثال به رژیم های فاقد قانون اساسی و با حکومت سلطنتی نیز مطلقه گفته می شود، ولی در نظام ولایت مطلقه فقیه، ولایت مطلقه، مقید به مصالح عام مسلمانان و احکام الهی است. چنین نیست که بدون هر قید و بندی باشد، از این رو قابل کنترل است. معنای مطلق بودن ولایت این است که

اولاً: فقیه ملتزم است همه احکام اسلام را تبیین نماید.

ثانیاً: ملتزم به اجرای احکام الهی باشد.

ثالثاً: برای تزاحم احکام چاره اندیشی نماید؛ یعنی اگر دو حکم الهی با یکدیگر تزاحم داشته باشند، ولی فقیه حکم اهم را اجرا می کند. تفاوت دیگر ولایت فقیه با ولایت پیغمبر و امام معصوم (ع) این است که بیعت با پیامبر و امام معصوم (ع) هیچ گاه قابل زوال نیست، زیرا آنان از مقام عصمت در علم و عمل برخوردارند. ولی بیعت با فقیه حاکم اولاً ـ تا وقتی است که امام معصوم ظهور نکرده باشد؛ ثانیاً در عصر غیبت تا زمانی است که در شرایط رهبری فقیه خللی پدید نیامده باشد. شرایط فقیه جامع الشرائط عبارتند از:

اجتهاد مطلق، عدالت مطلق، قدرت مدیریت.

از حیث اختیارات، تمامی شؤون و وظایف امام (ع) که مربوط به مقام حکومت و ولایت بر مسلمانان است، برای فقیه ثابت است مگر این که طبق دلیل ثابت شود که شأن و یا وظیفه ای خاص، مختص معصوم باشد.

این نوشتار با استفاده از کتاب ارزشمند "ولایت فقیه، ولایت فقاهت

و عدالت" تألیف آیت الله جوادی آملی نگارش یافته است. توصیه می شود این کتاب را مطالعه کنید.

البته از ولایت مطلقه، تقریر و تفسیرهای دیگری نیز شده است، مثلاً بعضی دایره ولایت را به امور فردی و اجتماعی تعمیم داده اند، اما بعضی آن را فقط در شئون اجتماعی دانسته اند.

پی نوشت ها:

۱ – امور حسبیه اموری هستند که خداوند راضی به معطل ماندن و انجام نشدن این امور نمی باشد و شرع مقدس انجام آنها را خواسته و فرد معینی را برای اجرای آن تعیین ننموده است، مانند امر به معروف و نهی از منکر، قضاوت، افتا و امور مربوط به سرپرستی ایتام بی سرپرست.

ایا حاکم اسلامی می تواند موقتاً مجازات هایی ملایم تری وضع نماید؟

پرسش

ایا حاکم اسلامی می تواند موقتاً مجازات هایی ملایم تری وضع نماید؟

پاسخ

مجازات ها بر دو نوع است: مجازات هایی که از آن ها تعبیر به حدود می شود و مجازات هایی که از آن ها تعبیر به تعزیرات می شود.

شریعت اسلام برای برخی از جرایم، مجازات های معیّنی در نظر نگرفته است، این نوع مجازات ها قابل تغییر و جایگزینی نیست و باید همین مجازات در صورت تحقق شرایط آن اجرا شود، ولی برخی از شرایط جرایم دارای مجازات های معیّنی نیست و واگذار به حاکم اسلامی شده است. مجازات های قسم دوم قابل جایگزینی و تخفیف می باشد و به آن ها تعزیرات می گویند.

پی نوشت ها:

۱. کتاب نقد، ش ۱۵ – ۱۴، ص ۱۴۳ – ۱۴۰.

۲. مائده (۵) آیه ۳۸.

آیا قبولی اعمال دینی انسان بستگی به اعتقاد به ولایت فقیه دارد؟

پرسش

آیا قبولی اعمال دینی انسان بستگی به اعتقاد به ولایت فقیه دارد؟

پاسخ

در روایات شیعه آمده است که قبولی اعمال دینی وابسته به اعتقاد به امامت و ولایت اهل بیت و امامان(ع) می باشد، اما این که اعتقاد به ولایت فقیه از جمله شروط باشد، دلیل خاصی وجود ندارد، مگر آن که کسی معتقد باشد انکار ولایت فقیه، انکار امام معصوم(ع) و یا امامت و پیشوایی امامان معصوم(ع) است. بسیاری از کسانی که معتقد به ولایت فقیه نیستند، ولایت مطلقه فقیه را قبول ندارند و تنها در برخی از شئون و کارها معتقد به ولایت فقها هستند (که برخی از مراجع و مجتهدان این عقیده را دارند). اینان مخالف با ولایت و امامت امام معصوم نیستند و یا مخالفت با ولایت فقیه را، مخالفت با امام معصوم(ع) و ولایت آنان نمی دانند؛ بنابراین در مورد وابسته بودن قبولی اعمال به ولایت فقیه نمی توان به طور قاطع نظری ارائه کرد.

وقتی در نظام جمهوری اسلامی یک وزیر مبلغ یک میلیارد و هشتصد میلیون تومان از بیت المال برداشت می کند و صرف تشریفات می نماید، وظیفه شرعی و قانونی ولیّ فقیه و مراجع تقلید چیست؟

پرسش

وقتی در نظام جمهوری اسلامی یک وزیر مبلغ یک میلیارد و هشتصد میلیون تومان از بیت المال برداشت می کند و صرف تشریفات می نماید، وظیفه شرعی و قانونی ولیّ فقیه و مراجع تقلید چیست؟

پاسخ

شکی نیست که مسئولان نظام اسلامی باید در تقوا و زهد و ساده زیستی سرآمد دیگران باشند، همان طور که امیرالمؤمنین(ع) به مسئولان و دست اندرکاران حکومت خویش همواره سفارش می کرد و دربرخی موارد آنان را به خاطر تخلّفات عزل می کرد. ایشان به مالك اشتر فرمود: "تو را به پرهیزکاری و ترس از خدا و اطاعت از دستورهای خدا سفارش می کنیم". نیز به او امر می کند: "نفس خود را هنگام شهوات و خواهش ها فرو نشاند وهنگام سرکشی ها آن را باز دارد، زیرا نفس، انسان را به بدی وا می دارد مگر کسی را که خدا رحم فرماید". چنان که سفارش می کند: "با خدا و با خویشان نزدیك خود و هر کسی را که دوستش می داری انصاف را رعایت کن. درباره مردم انصاف را از دست مده (نه خود به مردم ستم کن و نه بگذار دوستانت به نام تو بر مردم ستم کنند). کسی که با بندگان خدا ستم کند، خدا با او دشمن است".(۱)

امیرالمؤمنین(ع) از استانداران و فرمانداران خواست: "سرِ قلمهایتان را نازك کنید و سطرها را نزدیك هم بنویسید و از نوشته های اضافی خودداری کنید و از زیاده نوشتن دوری نمایید، زیرا بیت المال مسلمانان تحمّل ضرر رساندن را ندارد".(۲)

بنابراین اسراف در بیت المال مسلمانان گناهی نابخشودنی است. مسئولان مملکت اسلامی باید نسبت به مخارجی که هزینه می

کنند، بسیار دقیق باشند

و وظیفه مردم عزیز و مراجع عظام این است که اگر با چنین مسائلی رو به رو شدند، برخورد کنند و با امر به معروف و نهی از منکر و تذکّر، جلوی اسراف کاری ها را بگیرند. در عین حال باید توجه داشته باشیم که حتی در زمان حکومت امیرمؤمنان (که بهترین نوع حکومت در اسلام و همه ادوار تاریخ بوده است) همه چیز مراعات نمی شد. اگر به حضرت علی(ع) خبر می رسید که تخلّفی صورت گرفته، اقدام می کرد، اما چه بسا خبر برخی از خلاف کاری ها به حضرت علی(ع) نمی رسید، یا برخی از خلاف ها که در زمان خلفای پیشین صورت گرفته بود، حضرت هیچگاه موفق به اصلاح تمام آنان نگردید؛ بنابراین، خلاف کاری ها و اسراف هایی که در حکومت اسلامی واقع می شود، در برخی موارد شاید ولیّ فقیه و مراجع تقلید از آن ها مطلع نگردند، یا برخی موارد شایعه باشد، یا بنابر برخی مصلحت های مهم تر شاید برای مدت کوتاهی نادیده گرفته شود. با همه این احوال اصل اوّلی همان است که بیان شد و آن امر به معروف و نهی از منکر و برخورد قاطعانه با تخلّفات است تا حدی که دارای قدرت باشند.

پی نوشت ها:

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲. بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۲۷۵ و ج ۷۳، ص ۴۹ و ج ۴۱، ص ۱۰۵.

آیا ولی فقیه قدرت سلب اراده از انسان مسلمان یا غیر مسلمان را دارد؟ آیا این امر بدترین نوع دیکتاتوری محسوب نمی شود؟

پرسش

آیا ولی فقیه قدرت سلب اراده از انسان مسلمان یا غیر مسلمان را دارد؟ آیا این امر بدترین نوع دیکتاتوری محسوب نمی شود؟

پاسخ

هیچ کس نه تنها حق سلب اراده از انسان را ندارد، بلکه امکان سلب اختیار نیر در دست هیچ کس نیست، سنت و قانون آفرینش الهی در حق انسان ها آن است که همه افراد آزاد هستند که کارهای خود را از روی اختیار انجام دهند. در حکومت ولایت فقیه، آن چه حاکم و اصلی است که باید باشد، قانون الهی است، ملاک تصدی حکومت، شخصیت حقیقی رهبر و زمامدار نیست، بلکه شرایط و ملاک های خاص در آن مورد نظر است و همه موظف به رعایت دقیق حدود قانون و موازین شرعی می باشند.

در اسلام، عدالت قانونی عام است که تمامی افراد را بدون استثنا شامل می شود. به گفته حضرت امیرالمؤمنین (ع) "العدل سائس عام"(۱) حقوق مدنی متعلق به تمام شهروندان است و ولیْ فقیه و دولت موظف به تامین آن ها هستند.

در جامعه ولایی هیچ کس حق تجاوز از قانون و تعدی به حقوق دیگران را ندارد و تمامی شهروندان حتی کافران ذمی و اقلیّت

های مـذهبی که زیر پوشـش نظام اسـلامی قرار می گیرنـد، از حقوق قانونی خود برخوردارند، نیز اموال و دارایی و آزادی های قانونی شان در حمایت قرار دارد. کسی که حریم آن ها را محترم نشمرد، از عدالت ساقط می شود، به طوری که نه تنها لیاقت و شایسـتگی ولایت و زمامـداری را از دست خواهـد داد. بلکه شایسـتگی مناسب پایین تر مثل امامت جماعت و اقامه شـهادت در دادگاه نیز از او سلب می شود.

فعالیت و شرکت در تمامی امور اجتماعی،

فرهنگی و اقتصادی، طبق موازین شرعی و الهی، کاملاً آزاد است و برای هیچ صنف و دسته خاصی امتیاز ویژه و خاصی قابل پذیرش نیست. تنها ملاک وامتیاز و عدالت، تقوا و حدود الهی در بُعد فردی و اجتماعی خواهد بود، چرا که به گفته قرآن "ان اکرمکم عنداللّه اتقیکم".(۲) گرامی ترین شما نزد خدا با تقواترین شما است.

آیا ولایت فقیه دیکتاتوری محسوب نمی شود؟

باید ابتدا ویژگی های دیکتاتوری را با حکومت ولایی مقایسه کنیم تا تفاوت آن ها آشکار شود، به دو ویژگی اشاره می کنیم:

ویژگی اوّل دیکتاتوری نامحدود بودن قدرت است، ولی در حکومت ولایی قدرت نامحدود وجود ندارد، زیرا حکومت ولایی می كوشد بستر مناسب برای بروز و شکوفایی استعدادها را فراهم آورد و مردم علاوه بر سعادت دنیوی بتوانند آخرت را طی کنند، در واقع حکومت ولایت فقیه به اجرای عدالت و قوانین الهی محدود است و در صورت گذشتن از این حد، حق هیچ حکومتی ندارد، پس نامحدود نیست.

آیا در چنین نظام سیاسی که مقصود شما نظم اجتماعی و رفاه مادی نیست، می توان تصور کرد که فردی با قدرت نامحدود در رأس هرم قدرت وجود داشته باشد؟

در نظام دیکتاتوری، قانون اراده دیکتاتور است اما در ولایت فقیه قانون احکام الهی است و وظیفه زمامدار تنها اجرای احکام شریعت و رعایت مصالح اسلام و مسلمانان است. و به هیچ وجه اجازه تجاوز از این محدوده را نخواهد داشت.

ویژگی دوم دیکتاتوری به قدرت رسیدن با توسل به زور است، ولی از نظام ولایی، اعلام پذیرش و وفاداری مردم شرط اعمال ولایت است، هر چند معصوم یا فقیه جامع الشرایط ولایت شرعی داشته باشد،

ولی تا زمانی که مردم از آن استقبال نکنند و نپذیرند، نمی تواند عهده دار حاکمیت شود، بنابر این نه ولی فقیه و نه هیچ کس دیگر نمی تواند اراده انسان ها را از ایشان سلب کند، ولی هر نظام و کشوری قوانین ویژه خود را دارد، کسانی می توانند از مزایای شهروندی استفاده کنند که قوانین جاری را رعایت نمایند، و این در هر جامعه ای وجود دارد، که به معنای دیکتاتوری نخواهد بود، زیرا در غیر این صورت جامعه به سوی هرج و مرج خواهد رفت.

پی نوشت ها:

۱ – نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷.

۲ – حجرات (۴۹)، آیه ۱۳.

منظور از ولایت مطلقه فقیه چیست؟(پ)

پرسش

منظور از ولایت مطلقه فقیه چیست؟(پ)

پاسخ

در این باره انبیا چون ساربانند دلیل و راهنمای کاروانند

وز ایشان سید ما گشت سالار هم او اوّل هم او آخر در این کار

دین از طرف خداوند تنها یکی است و به همین خاطر در آیات قرآن، کلمه دین، هیچ گاه به صورت جمع (ادیان) به کار نرفته است. آنچه موجب تفاوت پیام پیامبران می شود، یکی سطح معارفی است که از طرف پیامبران برای انسان ها بیان می شود و دیگری شریعت و احکامی است که با توجه به شرایط و نیازهای متفاوت مردم از طرف خداوند تشریع می شود.

بشر در دریافتتعالیم الهی پیامبران همانند دانش آموزی هستند که از دوره های ابتدایی تا سطوح بالاتر، تعالیم را از پیامبران فرا می گیرند و با توجه به هر دوره ای از بلوغ فکری بشر و رشد و نیازهای آن، سطح معارف نیز متفاوت شده و بالاتر می رود.

با توجه به این مسئله، قرآن (که آخرین کتاب الهی و نهایی ترین تعلیماتی است که از طرف خداوند به وسیله آخرین پیامبر برای بشر نازل شده است) در بالاترین سطح از تعالیم و معارف و احکام نسبت به کتاب های آسمانی پیشین قرار دارد.

کاملاً طبیعی است که آخرین کلام الهی باید نسبت به کتاب های پیشین نازل بر پیامبران سابق در رتبه بالاتر قرار داشته باشد، هم از نظر سطح معارف و تعلیمات و نوع شناختی که نسبت به خداوند و جهان هستی به بشر ارائه می دهد و هم از جهت

احکام و شرایعی که در آن بیان شده است. از آن جا که این کتاب، آخرین کتاب

الهی است و دیگر شریعت و آیین و پیامبری برای بشر فرستاده نخواهد شد، همه چیزهایی که بشر برای سعادت و خوشبختی نیاز دارد، در آن فراهم شده است. پس نه تنها بر کتاب های آسمانی پیش از خود برتری دارد، بلکه کامل ترین کتاب آسمانی است که کامل تر از آن نخواهد بود.

هم چنین کاملاً طبیعی است آن کس که کامل ترین کلام و پیام الهی به وسیله او برای بشر ابلاغ می شود، بالاترین مقام را میان پیامبران خواهد داشت.

کسی می تواند کامل ترین پیام و معارف بلند الهی را در خود جای داده و حمل نماید و مهبط نزول وحی شود که درون و قلب او پذیرای آن همه معارف الهی باشد. هر چه معارف و پیام کامل تر باشد، شخصیتی که امانت می تواند به او داده شود و ابلاغ کننده پیام خداوند باشد، از مرتبه بالاتری برخوردار خواهد بود.

در عین حال که پیامبر اسلام و قرآن تمام آنچه را خداوند بر پیامبران سابق نازل کرده بود، دارا است. علاوه بر آن، چیزهایی در قرآن است که در شرایع و تعالیم سابق نبوده است.

نام احمد نام جمله انبیا است چون که صد آمد، نود هم پیش ما است

برای تکمیل پاسخ، ابعاد مختلف کامل بودن دین اسلام ضمیمه شده، آن را نیز مطالعه فرمایید.

مخالفت با ولی فقیه و انقلاب اسلامی چه حکمی دارد؟

پرسش

مخالفت با ولی فقیه و انقلاب اسلامی چه حکمی دارد؟

پاسخ

مخالفت با فقیه جامع الشرائط از دو نگرش قابل بحث است.

۱ - گاهی مخالفت با او در نظریات استنباطی و اجتهادی او است، مانند این که یک مجتهد یا یک صاحب نظر در مسائل علمی با مرجع تقلید از نظر علمی دیدگاه متفاوتی دارد.

این گونه اختلاف نظرها، مخالفت های علمی و اجتهادی است که نه تنها اشکال ندارد، بلکه باعث رونق نظری و علمی می شود. در درس های حوزه های علمیه ، شاگردان زبده و با سواد با نظر استاد (که شاید مرجع تقلید باشد) به بحث و مجادله می نشینند و پاسخ می گیرند.

۲ – گاهی مخالفت با فقیه به خاطر عناد و لجاجت و یا از سوی برداشت های مغرضانه است.

در این صورت این گونه مخالفت ها نه تنها صحیح نیست، بلکه گناه و حرام است. در روایتی از امام صادق (ع) آمده است: "کسانی که صاحب نظر در مسائل فقهی هستند (فقها) از طرف من بر شما حاکم هستند و شما باید از آنان اطاعت کنید، پس هر گاه او براساس حکم ما حکم کرد، اگر کسی آن را نپذیرد (مخالفت بکند) حکم خدا را سبک شمرده و علیه ما اقدام کرده، و این در حد شرک به خدا است".(۱)

بنابراین مخالفت با فقیه جامع الشرائط (که از بین فقها انتخاب می شود و در حقیقت از طرف ائمه (ع) بر این کار نصب شده است) جائز نیست.

فقیه از طرف امامان معصوم (ع) بر مردم ولایت دارد که اصطلاحاً به آن ولایت فقیه می گویند. اطاعت از ولایت فقیه به ولایت ائمه

(ع) باز می گردد؛ زیرا مشروعیت ولایت فقیه از طرف آنان اعلام شده است.

البته آنچه در مسئله ولایت فقیه مطرح است و منصوب از طرف امام معصوم است، شخصیت حقوقی آن است ، یعنی در واقع ارزش ولی فقیه به جهت ویژگی هایی است که در او وجود دارد نه شخصیت حقیقی ا و.

با انقلاب اسلامی که توسط حضرت امام خمینی (ره) و مراجع و علما و به رهبری آنان به وجود آمده و به تأیید آنان رسیده است و در زمان ما نیز مورد تأیید مراجع عظام است، نباید مخالفت کرد. همه مردم باید به انقلاب اسلامی کمک کنند تا همچنان بر پایه ارزش های اسلامی بماند و ارزش ها را جایگزین مفاسد غرب و شرق نمایند تا زمینه ساز ظهور حضرت ولی عصر (ع) باشد و به دست صاحب اصلی آن برسد.

پی نوشت ها :

۱ – وسائل الشیعه، ج۱۸، ص ۹۹، باب یازده، از ابواب صفات القاضی.

آیا ولی فقیه قدرت سلب اراده از انسان مسلمان یا غیر مسلمان را دارد؟ آیا این امر بدترین نوع دیکتاتوری محسوب نمی شود؟

پرسش

آیا ولی فقیه قدرت سلب اراده از انسان مسلمان یا غیر مسلمان را دارد؟ آیا این امر بدترین نوع دیکتاتوری محسوب نمی شود؟

پاسخ

هیچ کس نه تنها حق سلب اراده از انسان را ندارد، بلکه امکان سلب اختیار نیز در دست هیچ کس نیست، سنت و قانون آفرینش الهی در حق انسان ها آن است که همه افراد آزاد هستند که کارهای خود را از روی اختیار انجام دهند. در حکومت ولایت فقیه، آن چه حاکم و اصلی است که باید باشد، قانون الهی است، ملاک تصدی حکومت، شخصیت حقیقی رهبر و زمامدار نیست، بلکه شرایط و ملاک های خاص در آن مورد نظر است و همه موظف به رعایت دقیق حدود قانون و موازین شرعی می باشند.

در اسلام، عدالت قانونی عام است که تمامی افراد را بدون استثنا شامل می شود. به گفته حضرت امیرالمؤمنین (ع) "العدل سائس عام"(۱) حقوق مدنی متعلق به تمام شهروندان است و ولیْ فقیه و دولت موظف به تامین آن ها هستند.

در جامعه ولایی هیچ کس حق تجاوز از قانون و تعدی به حقوق دیگران را ندارد و تمامی شهروندان حتی کافران ذمی و اقلیّت های مذهبی که زیر پوشش نظام اسلامی قرار می گیرند، از حقوق قانونی خود برخوردارند، نیز اموال و دارایی و آزادی های قانونی شان در حمایت قرار دارد. کسی که حریم آن ها را محترم نشمرد، از عدالت ساقط می شود، به طوری که نه تنها لیاقت و شایستگی ولایت و زمامداری را از دست خواهد داد. بلکه شایستگی مناسب پایین تر مثل امامت جماعت و اقامه شهادت در

دادگاه نیز از او سلب می شود.

فعالیت و شرکت در تمامی امور اجتماعی،

فرهنگی و اقتصادی، طبق موازین شرعی و الهی، کاملاً آزاد است و برای هیچ صنف و دسته خاصی امتیاز ویژه و خاصی قابل پذیرش نیست. تنها ملاک وامتیاز و عدالت، تقوا و حدود الهی در بُعد فردی و اجتماعی خواهد بود، چرا که به گفته قرآن "ان اکرمکم عنداللّه اتقیکم".(۲) گرامی ترین شما نزد خدا با تقواترین شما است.

آیا ولایت فقیه دیکتاتوری محسوب نمی شود؟

باید ابتدا ویژگی های دیکتاتوری را با حکومت ولایی مقایسه کنیم تا تفاوت آن ها آشکار شود، به دو ویژگی اشاره می کنیم:

ویژگی اوّل دیکتاتوری نامحدود بودن قدرت است، ولی در حکومت ولایی قدرت نامحدود وجود ندارد، زیرا حکومت ولایی می کُ وشد بستر مناسب برای بروز و شکوفایی استعدادها را فراهم آورد و مردم علاوه بر سعادت دنیوی بتوانند آخرت را طی کنند، در واقع حکومت ولایت فقیه به اجرای عدالت و قوانین الهی محدود است و در صورت گذشتن از این حد، حق هیچ حکومتی ندارد، پس نامحدود نیست.

آیا در چنین نظام سیاسی که مقصود شما نظم اجتماعی و رفاه مادی نیست، می توان تصور کرد که فردی با قدرت نامحدود در رأس هرم قدرت وجود داشته باشد؟

در نظام دیکتاتوری، قانون اراده دیکتاتور است اما در ولایت فقیه قانون احکام الهی است و وظیفه زمامدار تنها اجرای احکام شریعت و رعایت مصالح اسلام و مسلمانان است. و به هیچ وجه اجازه تجاوز از این محدوده را نخواهد داشت.

ویژگی دوم دیکتاتوری به قدرت رسیدن با توسل به زور است، ولی از نظام ولایی، اعلام پذیرش و وفاداری مردم شرط اعمال ولایت است، هر چند معصوم یا فقیه جامع الشرایط ولایت شرعی داشته باشد،

ولی تا زمانی که مردم از آن استقبال نکنند و نپذیرند، نمی تواند عهده دار حاکمیت شود، بنابر این نه ولی فقیه و نه هیچ کس دیگر نمی تواند اراده انسان ها را از ایشان سلب کند، ولی هر نظام و کشوری قوانین ویژه خود را دارد، کسانی می توانند از مزایای شهروندی استفاده کنند که قوانین جاری را رعایت نمایند، و این در هر جامعه ای وجود دارد، که به معنای دیکتاتوری نخواهد بود، زیرا در غیر این صورت جامعه به سوی هرج و مرج خواهد رفت.

پی نوشت ها:

۱ - نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷.

۲ - حجرات (۴۹)، آیه ۱۳.

۱– منظور از اینکه ولی فقیه می تواند احکام فرعی اسلام را تغییر دهد یا آنها راتعطیل کند , چیست ؟

پرسش

منظور از اینکه ولی فقیه می تواند احکام فرعی اسلام را تغییر دهد یا آنها راتعطیل کند , چیست ؟

پاسخ

می دانیم که از دیدگاه عقیدتی ما قانونگذار , خدای متعال است و در عرض او هیچ کس حق قانونگذاری ندارد , پس چگونه می توان تغییر یا تعطیل احکام فرعی را به دست ولی فقیه توجیه کرد ؟باید گفت مقصود از تغییر یا تعطیل احکام فرعی به دست ولی فقیه این نیست که حاکم شرعی در مقابل قانون الهی , قانون جدیدی وضع کند یا اینکه قانون ثابتی رانادیده بگیرد و آن را تعطیل نماید , بلکه منظور این است که ولی فقیه حق دارد باتوجه به اوضاع و احوال اجتماعی و رعایت مصالح اسلام , یک حکم شرعی را جایگزین حکم دیگر کند . شان ولی فقیه در نظام اسلامی توضیح اینکه ولی فقیه کسی است که اولاـ فقیه کاملی است , یعنی به تمام احکام وارزشهای دینی آگاهی کامل دارد و به مبانی و معیارهای شرعی کاملا آگاه است . ثانیا مصالح جامعه اسلامی را در اوضاع و احوال متغیر زمان بخوبی تشخیص می دهد ومی داند در هر زمان مصلحت اسلام و مسلمانان چیست . با توجه به این امور است که ولی فقیه براساس آگاهی از مبانی اسلام تشخیص می دهد شارع مقدس در این اوضاع به اجرای حکم نخست راضی نیست , بلکه حکم دیگری را می طلبد و در واقع حکم اهم را برحکم مهم مقدم می دارد . کشف حکم جدید کار ولی فقیه است , نه شخص دیگر . پس او باکنار گذاشتن حکم شرعی

قبلی و اجرای حکم جدید از دستور شارع تخلف نکرده , بلکه یک حکم شرعی را به سبب رعایت مصالحی , بر حکم شرعی دیگر مقدم داشته است و این امری جدید نیست . مواردی وجود دارد که فقها گفته اند باید حکمی را بر حکم دیگرمقدم داشت . برای نمونه یکی از احکام اسلام حرمت نگاه به بدن زن نامحرم است ولی در صورتی که مراجعه به پزشک مرد برای زن متعین باشد پزشک می تواند موضع درد رامعاینه کند و حتی در صورتی که معاینه بستگی به تماس دست داشته باشد نیز بی اشکال است . در اینجا میان حرمت نگاه به بدن زن نامحرم و وجوب حفظ جان مسلمان تزاحم است . فقها در چنین شرایطی حکم وجوب حفظ جان مسلمان را بر حرمت نگاه به بدن وی مقدم می دارند . ملاک تقدم این است که فقیه یقین دارد در چنین موردی اراده تشریعی خدا به نجات جان مسلمان تعلق گرفته است یعنی در مورد تزاحم بین دو تکلیف که هردو در زمان واحدی قابل انجام نیست , فقیه معین می کند وظیفه , نجات جان مسلمان است نه اجتناب از نگاه حرام . در مساله مورد نظر ما نیز وقتی فقیه حاکم , حکمی را کنار می گذارد و حکم دیگری را جایگزین آن می کند , تحلیل این کار این است که ولی فقیه بر اساس ادله عقلی یانقلی خاصی اراده تشریعی خدای متعال را کشف کرده و می داند که اراده تشریعی به چه چیزی تعلق گرفته است .

آیا اختیارات و وظائف ولی فقیه منحصـــر به اموری است که در قانون اساســـی آمده یااینکه موارد مذکور صرفا نمونه هایی از اختیارات رهبر است ؟

پرسش

آیا اختیارات و وظائف ولی فقیه منحصر به

اموری است که در قانون اساسی آمده یااینکه موارد مذکور صرفا نمونه هایی از اختیارات رهبر است ؟

پاسخ

فایده قانونگذاری اصولا فایده وضع قانون این است که اگر در موردی اختلاف واقع شد , بتوان با استنادبه آن رفع اختلاف کرد ; یعنی قانون سندی است که با استناد به آن حل اختلاف می شود . بر این اساس هر چه در قانون ذکر شده , باید احصایی باشد تا وضع قانون فایده ای داشته باشد . اما باید توجه داشت که همیشه در جریان وضع قانون مواردی مورد نظر قرار می گیرد که غالبا اتفاق می افتد . و معمولا برای موارد نادرقانونگذاری نمی شود . اختیارات و وظایف ولی فقیه در قانون هم بر همین منوال است ; یعنی در قانون اساسی اصلی تصویب شده که در آن اختیارات و وظایف ولی فقیه مشخص شده است , ولی در این اصل مواردی ذکر شده که معمولا مورد احتیاج است , نه اینکه اختیارات اومنحصر به موارد مذکور باشد , چرا که در اصل دیگری از قانون اساسی ولایت مطلقه برای ولی فقیه اعلام شده است . این دو اصل با هم تعارضی ندارند بلکه توضیح دهنده همدیگرند ; یعنی یک اصل بیان کننده اختیارات و وظایف ولی فقیه در موارد غالب است , و اصل دیگر (ولایت مطلقه فقیه) بیانگر اختیارات ولی فقیه در مواردی است که پیش می آید و نیاز است ولی فقیه تصمیمی بگیرد که خارج از اختیارات مذکور در اصل اولی است و آن اصل نسبت به این موارد ساکت است . اگر به عملکرد امام

راحل قـدس سـره توجه کنیم , درمی یـابیم اختیـارات ولی فقیه فراتر از آن چیزی است که در قانون اساسـی آمـده است . مفاد قـانون اساسـی - پیش ازبـازنگری - آن بود که رئیس جمهور توسط مردم تعیین می شود و رهبر این انتخاب راتنفیـذ می کنـد , ولی امام قـدس سـره در مراسم تنفیـذ ریاست جمهوری اعلام کرد : من شـمارا به ریاست جمهوری منصوب می کنم . در قانون اساسـی سـخن از (نصب) رئیس جمهورنبود , ولی امام رحمه اللّه از این رو که اختیار بیشتری برای مقام ولایت فقیه قائل بودند و ولی فقیه را دارای ولایت الهی می دانسـتند در هنگام تنفیذ روسای محترم جمهور از واژه نصب اسـتفاده می کردند . به عنوان نمونه در تنفیـذ حکم ریاست جمهوری مرحوم شـهید رجایی چنین آمـده است : (و چون مشـروعیت آن باید با نصب فقیه ولی امر باشـد اینجـانب رای ملت را تنفیـذ و ایشان را به سـمت ریاست جمهوری اسـلامی ایران منصوب نمودم و مادام که ایشان در خـط اسـلام عزیز و پیرو احکـام مقـدس آن می باشـند و از قـانون اساسـی ایران تبعیت و در مصالـح کشـور و ملت عظیم الشـان درحـدود اختیارات قانونی خویش کوشا باشـند و از فرامین الهی و قانون اساسـی تخطی ننمایند , این نصب و تنفیذ به قوت خود باقی است . و اگر خدای ناخواسته بر خلاف آن عمل نمایند مشروعیت آن را خواهم گرفت . (۱)

آیا فقیه دارای ولایت مطلقه به اندازه ولایت انبیاء و امامان علیهم السلام است ؟

پرسش

آیا فقیه دارای ولایت مطلقه به اندازه ولایت انبیاء و امامان علیهم السلام است ؟

پاسخ

معانی ولایت (تکوینی , تشریعی , مطلقه)ولایت به ولایت تکوینی و تشریعی تقسیم می شود . ولایت تکوینی به معنای تصرف درموجودات و امور تکوینی است . روشن است چنین ولایتی از آن خداست . اوست که همه موجودات , تحت اراده و قدرتش قرار دارنـد . اصـل پیـدایش , تغییرات و بقای همه موجودات به دست خـداست ; از این رو او ولایت تکوینی بر همه چیز دارد . خـدای متعال مرتبه ای از این ولایت را به برخی از بندگانش اعطا می کند . معجزات و کرامات انبیاو اولیا علیهم السـلام از آثار همین ولایت تکوینی است . آنچه در ولایت فقیه مطرح است , ولایت تکوینی نیست . ولایت تشریعی یعنی اینکه تشریع و امر و نهی و فرمـان دادن در اختیـار کسـی باشـد . اگر می گوییم خـدا ربوبیت تشـریعی دارد , یعنی اوست که فرمان می دهـد که چه بکنیـد ,چه نکنیـد و امثـال اینها . پیامبر و امام هم حق دارنـد به اذن الهی به مردم امر ونهی کننـد . درباره فقیه نیز به همین منوال است . اگر برای فقیه ولایت قائل هستیم , مقصودمان ولایت تشـریعی اوست , یعنی او می توانـد و شـرعا حق دارد به مردم امر و نهی کنـد . در طول تاریـخ تشیع هیـچ فقیهی یافت نمی شود که بگوید فقیه هیچ ولایتی ندارد . آنچه تا حدودی مورد اختلاف فقهاست , مراتب و درجات این ولایت است . امام خمینی قدس سره معتقد بودند

تمام اختیاراتی که ولی معصوم داراست , ولی فقیه نیز همان اختیارات را دارد . مگر اینکه چیزی استثنا شده باشد . امام فرموده اند : (اصل این است که فقیه دارای شرایط حاکمیت - در عصر غیبت - همان اختیارات وسیع معصوم را داشته باشد , مگر آنکه دلیل خاصی داشته باشیم که فلان امر از اختصاصات ولی معصوم است .) (۱-۱) از جمله جهاد ابتدایی که مشهور بین فقها این است که از اختصاصات ولی معصوم می باشد . از چنین ولایتی در باب اختیارات ولی فقیه به (ولایت مطلقه) تعبیر می کنند . معنای ولایت مطلقه این نیست که فقیه مجاز است هر کاری خواست , بکند تا موجب شودبرخی - برای خدشه به این نظریه - بگویند : طبق (ولایت مطلقه) فقیه می تواند توحید یا یکی از اصول و ضروریات دین را انکار یا متوقف نماید تشریع ولایت فقیه برای حفظ اسلام است . اگر فقیه مجاز به انکار اصول دین باشد , چه چیزی برای دین باقی می ماند , تا او وظیفه حفظ و نگهبانی آن را داشته باشد ؟ قید(مطلقه) در مقابل نظر کسانی است که معتقدند فقیه فقط در موارد ضروری حق تصرف و دخالت دارد . پس اگر برای زیبا سازی شهر نیاز به تخریب خانه ای باشد - چون چنین چیزی ضروری نیست - فقیه نمی تواند دستور تخریب آن را صادر کند . این فقهابه ولایت مقید - نه مطلق - معتقدند , بر خلاف معتقدان به ولایت مطلقه فقیه , که تمامی موارد نیاز

جامعه اسلامی را - چه اضطراری و چه غیر اضطراری - در قلمروتصرفات شرعی فقیه می دانند . دلیلی بر ولایت فقیه چگونه حق ولایت و حاکمیت در عصر غیبت برای فقیه اثبات می شود ؟می دانیم امامان معصوم علیهم السلام - بجز حضرت علی علیه السلام - حکومت ظاهری نداشتند , یعنی حاکمیت الهی و مشروع آنان تحقق عینی نیافت . از سوی دیگر در زمانهایی که امامان حاکمیت ظاهری نداشتند , شیعیان در مواردمتعددی نیازمند آن می شدند که به کارگزاران حکومتی مراجعه کنند . فرض کنید دونفر مومن بر سر ملکی اختلاف داشتند و چاره ای جز مراجعه به قاضی نبود . از دیگر سو می دانیم در فرهنگ شیعی هر حاکمی که حاکمیتش به نحوی به نصب الهی منتهی نشود , حاکم غیر شرعی و به اصطلاح طاغوت خواهد بود . در زمان حضور امام ,خلفایی که با کنار زدن امام معصوم , بر اریکه قدرت تکیه زده بودند , (طاغوت)به شمار می آمدند . مراجعه به حکام طاغوت ممنوع است , چون قرآن تصریح می کند :[یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و قد امروا ان یکفروا به ; می خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند ؟ در حالی که امر شده اند به طاغوت کافرباشند .] (۲-۱)پس وظیفه مردم مومن در آن وضع چه بود ؟خود معصومین علیهم السلام راهکار مناسبی در اختیار شیعیان گذاشته بودند و آن اینکه در مواردی که محتاج به مراجعه به حاکم هستید و حاکم رسمی جامعه حاکمی غیرشرعی است , به کسانی مراجعه کنید که عارف به

حلال و حرام باشند . و در صورت مراجعه به چنین شخصی حق ندارید از حکم و داوری او سرپیچی کنید این کار رد امام معصوم است و رد امام معصوم در حد شرک به خداست . به مقبوله (عمر بن حنظله)بنگرید که در آن از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است : (من کان منکم قدروی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکما فانی قدجعلته علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا فلم یقبله منه فانما استخف بحکم اللّه وعلینا رد و الراد علینا کالراد علی اللّه و هو علی حد الشرک باللّه) (۲)(فقیه) در اصطلاح امروز همان شخصی است که در روایات با تعبیر (عارف به حلال وحرام) و امثال آن معرفی شده است . با توجه به مطالب فوق می توان بر ولایت فقیه در زمان غیبت چنین استدلال آورد که :اگر در زمان حضور معصوم , در صورت دسترسی نداشتن به معصوم و حاکمیت نداشتن اووظیفه مردم مراجعه به فقیهان جامع الشرایط است , در زمانی که معصوم حضورندارد به طریق اولی وظیفه مردم مراجعه به فقیهان جامع الشرایط است . با توجه به روایات مربوط به عصر غیبت , مثل توقیع مشهور حضرت صاحب الزمان علیه السلام که در آن می خوانیم : (اما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه حدیثنافانهم حجتی علیکم و انا حجه اللّه علیهم ; یعنی در رویدادها و پیشامدها به راویان حدیث ما رجوع کنید , زیرا آنان حجت من بر شمایند و من حجت خدا برآنانم .)

(۱-۳)وقتی اثبات کردیم فقیه در عصر غیبت حق حاکمیت و ولایت دارد , یعنی اوست که فرمان می دهد , امر و نهی می کند و امور جامعه را رتق و فتق می کند و مردم هم موظفند ازچنین فقیهی تبعیت کنند . همان گونه که در عصر حضور معصوم , اگر کسی از سوی امام علیه السلام بر امری گمارده می شد , مردم موظف بودند دستورهای او را اطاعت کنند . وقتی حضرت علی علیه السلام مالک اشتر را به استانداری مصر مامور کرد , دستورات مالک واجب الاطاعه بود زیرا مخالفت با مالک اشتر , مخالفت با حضرت علی بود . وقتی کسی , دیگری را نماینده و جانشین خود قرار دهد , برخورد با جانشین , درواقع برخورد با خود شخص است . در زمان غیبت که فقیه از طرف معصوم برای حاکمیت بر مردم نصب شده , اطاعت و عدم اطاعت از فقیه به معنای پذیرش یا رد خود معصوم علیه السلام است . به طور خلاصه باید گفت : اولا فقیه دارای ولایت تکوینی نیست ; ثانیا : ولایت مطلقه فقیه , همان اختیارات معصوم است و مستلزم تغییر دین نیست ; ثالثا : اصل ولایت فقیه را هیچ فقیه شیعی منکر نشده است ; رابعا : اختلاف فقها در ولایت فقیه , به تفاوت نظر آنان در دامنه اختیارات است , نه اصل ولایت .

با توجه به اینکه ولایت فقیه , مطلق است , آیا وی می تواند اصول دین و احکام آن را تغییر دهد ؟

پرسش

با توجه به اینکه ولایت فقیه , مطلق است , آیا وی می تواند اصول دین و احکام آن را تغییر دهد ؟

پاسخ

ولایتی که به فقیه اعطا شده است برای حفظ اسلام است . اولین وظیفه ولی فقیه پاسداری از اسلام است . اگر فقیه , اصول و احکام دین را تغییر دهد , اسلام از بین می رود . اگر حق داشته باشد اصول را تغییر دهد یا آن را انکار کند , چه چیزی باقی می ماند تا آن را حفظ کند ؟ لیکن اگر جایی امر دایر بین اهم و مهم شود , فقیه می تواند مهم را فدای اهم کندتا اینکه اهم باقی بماند . مثلا اگر رفتن به حج موجب ضرر به جامعه اسلامی باشد وضرر آن از ضرر تعطیل حج بیشتر باشد فقیه حق دارد برای حفظ جامعه اسلامی وپاسداری از دین , حج را موقتا تعطیل کند و مصلحت مهمتری را برای اسلام فراهم نماید . تزاحم احکام شرعی در کتب فقهی آمده است اگر دو حکم شرعی با یکدیگر متزاحم شوند یعنی ; انجام هریک مستلزم از دست رفتن دیگری باشد , باید آن که اهمیت بیشتری دارد , انجام بگیرد . مثلا ; اگر نجات جان غریقی بسته به این باشد که انسان از ملک شخصی دیگران بدون اجازه عبور کند , دو حکم وجوب نجات غریق و حرمت غصب ملک دیگران بایکدیگر تزاحم دارند ; در این صورت اگر بخواهیم واجب را انجام دهیم , مرتکب حرام می شویم و اگر بخواهیم دچار غصب نشویم , انسانی جان خود را از دست می

دهـد . ازاین رو وظیفه داریم میـان دو حکم مقایسه کنیم و آن را که اهمیت بیشتری دارد ,انجام دهیم , و چون حفظ جان غریق مهمتر از تصـرف غاصـبانه در اموال دیگران است ,حرمت غصب ملك از بین می رود و نجات غریق ترجیـح می یابـد . در امور اجتماعی نیز این گونه است ; ولی فقیه از آن رو که به احکام اسلامی آگاهی کامل دارد و مصالح جامعه را بهتر از دیگران می داند , می تواند اجرای برخی ازاحکام را برای حفظ مصالح مهمتر متوقف کند . در چنین مواردی فقیه حکم اسـلامی دیگری را اجرا می نمایـد در این صـورت احکـام اسـلام عوض نشـده است , بلکه حکمی مهمـتربر مهم , پیشـی گرفته است و این خود از احکام قطعی اسـلام است . درباره اصول دین که اسـلام , بر آن بنا شده است , به هیچ وجه جایز نیست که برای حفظ مصلحت دیگری اصـول دین تغییر یابـد , زیرا در تزاحم میـان اصـول دین بـا اموردیگر , اصول دین مقـدم است . از این رو اگر ولی فقیه درصدد انکار یا تغییر اصول دین برآید , مخالفت با اسـلام کرده است و این مخالفت او را از عدالت ساقط می گرداند و پس از آن ولایت از وی سـلب می شود و حکم او ارزش نـدارد . اگر گفته شود ولی فقیه دارای ولایت مطلقه است و اوممکن است از قـدرت مطلقه اش بر این امر مدد بگیرد پاسخ این است که مراد از ولایت مطلقه این است که آنچه پیغمبر اکرم و امامان معصوم در آن ولایت

داشته اند – جز درموارد استثنایی – جزء اختیارات ولی فقیه است , انکار یا تغییر اصول دین برای پیامبر اکرم و ائمه اطهار هم روا نیست تا چه رسد به ولی فقیه .

اختیاراتی که در قانون اساسی برای ولی فقیه برشمرده شده , مستلزم تخصصهای متعدداست , ولی به صورت طبیعی , بودن این تخصصها در یک نفر مشکل است , پس چگونه ولی فقیه بر تمام امور کشور حاکم باشد ؟

پرسش

اختیاراتی که در قانون اساسی برای ولی فقیه برشمرده شده , مستلزم تخصصهای متعدداست , ولی به صورت طبیعی , بودن این تخصصها در یک نفر مشکل است , پس چگونه ولی فقیه بر تمام امور کشور حاکم باشد ؟

پاسخ

اگر در قانون اساسی امور متعددی را به عنوان اختیارات ولی فقیه مطرح کرده اند ,مقصود قانونگذاران این نبوده است که ولی فقیه در تمامی آن امور تخصص داشته باشدو شخصا نظر بدهد , زیرا تردیدی نیست غیر از کسانی که به علم غیب مرتبطند , هیچ کس , نمی تواند ادعا کند در همه علوم صاحب نظر است . مشاوره با متخصصان در هر جامعه ای متخصصان متعددی هستند که هر گروه در رشته ای خاص صاحب نظرند . ولی فقیه نیز باید مشاورانی از متخصصان مختلف داشته باشد تا آنها در مسایل متفاوت اظهار نظر کنند و نظر مشورتی خود را به ایشان انتقال دهند در نهایت ولی فقیه باتوجه به مشورتهایی که انجام می دهد تصمیم می گیرد و سخن نهایی را اعلام می کند . قرآن می فرماید : [و شاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی اللّه (۱) در کارها باهومنان مشورت کن اما هنگامی که تصمیم گرفتی (قاطع باش و) بر خدا توکل کن .]این آیه خطاب به رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم است . بر اساس بینش دینی ما آن حضرت , معصوم و عالم به علم الهی (لدنی) بودند , ولی مامور بودند , بامردم و آگاهان در مسائل مشورت نمایند . شاید حکمت این فرمان

این بود که مردم رادر کارها دخالت دهند , تا آنان با دلگرمی و اطمینان بیشتری با آن حضرت همکاری کنند , در عین حال در آیه تصریح شده که عزم و تصمیم نهائی , با پیامبر است . وقتی پیامبر - عظیم الشان - باید مشورت کند , حاکم غیر معصوم - که دسترسی به علم غیب ندارد , سزاوارتر به مشورت است , ولی تصمیم نهایی با اوست . ممکن است مشاوران رهبر در یک نظام رسمی مثل مجمع تشخیص مصلحت نظام قرار داشته باشند وممکن است مشاوران غیر رسمی باشند . در تمام کشورهای دنیا - به رغم وجود اختلاف در نوع حکومت - رهبران و روسای کشورها در زمینه های نظامی , فرهنگی , اجتماعی , سیاسی و ۰۰۰ مشاور یا مشاورانی دارند که در امور مختلف از نظرات آنها استفاده می کنند . در این باره حاکم اسلامی نیز مانند دیگر رهبران و حاکمان عمل می کند .

با توجه به اختیارات ولی فقیه , اگر به طور همزمان وی , خبرگان را منحل و مجلس نیز وی را عزل کند , چه باید کرد ؟

پرسش

با توجه به اختیارات ولی فقیه , اگر به طور همزمان وی , خبرگان را منحل و مجلس نیز وی را عزل کند , چه باید کرد ؟

پاسخ

این سئوال فقط درباره ولی فقیه - با توجه به اختیارات وی - و مجلس خبرگان مطرح نمی شود , بلکه در هر موردی که دو قدرت وجود داشته باشد که هر یک بتواند دیگری را برکنار کند این سئوال پیش می آید . برای مثال در کشورهایی که رئیس جمهور حق منحل کردن مجلس را دارد , این سئوال مطرح می شود که اگر رئیس جمهور مجلس را منحل کند و در همان زمان مجلس رئیس جمهور را از قدرت برکنار کند , چاره چیست و تصمیم کدام یک نافذ است ؟این اشکال درباره ولی فقیه و مجلس خبرگان وارد نیست , زیرا خبرگان زمانی عزل رهبر و عدم صلاحیت او را برای رهبری اعلام می کنند که پیش از آن مطمئن باشند رهبرصلاحیتش را از دست داده است . مثلا اگر خبرگان تشخیص دادند رهبر عدالت یا بینش فقهی و یا توانایی اداره امور اجتماعی را از دست داده است , عزل او را اعلام می کنند . روشن است پیش از اطمینان از عدم صلاحیت وی , برکنار شدن او از ولایت واعلام عدم صلاحیت از ناحیه خبرگان پیش نخواهد آمد . پس اعلام عزل رهبری امری است که قبلا برای خبرگان مشخص شده است و سپس اعلام می گردد . بنابراین , اگر همزمان با اعلام عدم صلاحیت رهبر از سوی خبرگان , رهبر نیز مجلس خبرگان را منحل کند , منحل

کردن رهبر تاثیری ندارد , زیرا پیش از اعلام خبرگان ,رهبر , به دلیل از دست دادن شرایط , خود به خود معزول شده است . امتیاز حکومت دینی این مطلب یکی از افتخارات نظام حکومت ولایی است , که عزل و نصب حاکم شرعی از سوی خداست و حاکمیت او بر تقوا استوار است . بنابراین , با مشکلاتی که ممکن است دراین زمینه برای حکومتها به وجود آید , کمتر مواجه هستیم , زیرا مشروعیت حکومت اسلامی از سوی خداست و مقبولیت آن از سوی مردم است . ممکن است کسی ادعا کند از جهت عملی تفاوتی میان مشروعیت الهی و مقبولیت مردمی وجود ندارد , ولی باید دانست اگر مشروعیت حاکم را از سوی خدا بدانیم , تا وقتی این مشروعیت باقی است که تمامی شرایط در شخص حاکم باقی باشد , و در صورتی که حاکم , فاقد یکی از آن شرایط گردد , شرعا از مقام خود ساقط می شود , خواه کسی ازفقدان شرایط آگاه بشود یا نشود . در حالی که اگر مردم بفهمند حاکم آنها شرایطحاکمیت را از دست داده است و تصمیم بر عزل او بگیرند , این کار در صورتی انجام می گیرد که طرفداران حاکم از اکثریت بیفتند و منافع گروهی خود را بر مصالح جامعه مقدم ندارند که معمولاً چنین هم نمی شود .

اگر ولی فقیه نماینده امام زمان (عج) در زمین و ولی امر همه مسلمانان جهان است , چرا قانون اساسی به گونه ای تنظیم شده است که ولی فقیه , نمایندگان مجلس خبرگان رهبری و دیگران باید ایرانی باشند ؟

پرسش

اگر ولی فقیه نماینده امام زمان (عج) در زمین و ولی امر همه مسلمانان جهان است , چرا قانون اساسی به گونه ای تنظیم شده است که ولی فقیه , نمایندگان مجلس خبرگان رهبری و دیگران باید

ایرانی باشند ؟

پاسخ

ابتدا توضیحی درباره خود سئوال می دهیم . منظور سئوال کننده این است که آیا ولایت فقیه مقامی است مشابه مقامات دولتی که تمام اختیارات و وظایفشان محدود به همان کشوری است که در آن حکمرانی می کنند یا اینکه ولایت فقیه مقام و منصبی الهی است ومحدود به مرزهای جغرافیایی نمی شود ؟ اگر فرض اول مورد قبول است , چرا ولی فقیه را ولی امر همه مسلمانان می دانید ؟ و اگر فرض دوم را می پذیرید , چرا قانون اساسی به گونه ای است که در قوانین مربوط به رهبری , نمایندگان خبرگان و امثال آن , مرز جغرافیائی اهمیت دارد و گویا امور مربوط به رهبری به ایران محدودمی گردد , مثلا در قانون اساسی پیش بینی نشده است رهبر جمهوری اسلامی یک غیرایرانی باشد , یا برخی از اعضای خبرگان از کشورهای دیگر باشند . در پاسخ , ذکر مقدماتی ضروری است :دوران امر میان همه یا هیچ ؟ ۱ - بعضی از مکاتب سیاسی یا حقوقی یا اخلاقی و ... هستند که نظرات آنها دایرمیان همه یا هیچ است ; بدین معنا که اگر همه شرایط مورد نظر آنها در موردی جمع شد , نتیجه به دست می آید , ولی اگر کمتر از همه شرایط فراهم شد , دیگر هیچ نتیجه ای به بار نمی نشیند , به عبارت دیگر : با همه شرایط حصول نتیجه را شاهدیم و با کمتر از همه شرایط هیچ نتیجه ای را به دست نمی آوریم . برای روشنتر شدن این ادعا به مثالی از فلسفه اخلاق (

کانت) توجه کنید : اومعتقد است اگر کسی در کاری هیچ انگیزه و نیتی جز اطاعت امر عقل و وجدان نداشت ,کارش دارای ارزش اخلاقی خواهد بود , ولی اگر در کنار انگیزه اطاعت از فرمان عقل , مثلا علاقه به نتیجه کار هم در او وجود داشت , دیگر هیچ ارزش اخلاقی بر کاراو مترتب نیست . در مکاتب سیاسی و یا حقوقی نیز از این گونه نظرات وجود داردکه امر انسان را داير ميان همه يا هيچ می دانند . ولی باید گفت : این نظرات غیر واقع بینانه است و از آن رو که اسلام در همه زمینه ها احکام و ارزشهایی واقع بینانه مطرح کرده است , نظرات آن دارای مراتب ودرجاتی است . اسلام نمی گوید اگر در مساله ای نتیجه ایده آل و صد در صد میسر نشد ,دیگر هیچ , بلکه می گوید : درجه پایینتر را انجام دهید . برای پی بردن به درستی این ادعا می توان اندک توجهی به مباحث فقهی کرد , که درآنها بدلهای متعدد در یک امر پیش روی مکلف است . حالتهای متفاوت برای انجام نماز در موقعیتهای مختلف نمونه ای از این مدعا است . حتی در مهمترین مساله دینی یعنی ایمان هم مراتب وجود دارد . ایده آل اسلام در مساله رهبری جامعه۲ - ایده آل اسلام در نظریه امامت و رهبری جامعه آن است که جامعه ای اسلامی با رهبرمعصوم اداره شود , همان گونه که در عصر پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلم چنین بود . ما معتقدیم این امر شدنی است و

ان شاء اللّه در زمان ظهور حضرت حجت -عجل اللّه تعالی فرجه الشریف - این چنین خواهد شد . ولی در زمان فعلی عملا چنین ایده آلی قابل تحقق نیست , زیرا در زمان غیبت به سر می بریم و رهبر معصوم غایب است . اگر اسلام می خواست در مساله امامت غیر واقع بینانه برخورد کند , باید در زمان غیبت هیچ حکومتی را مشروع نداند , چون در دوران غیبت رهبر معصوم در راس حکومت دینی قرار ندارد , ولی اسلام برای این دوران وضعی نازلتر را پیش بینی کرده است وفقهایی را که دارای شرایط خاصی هستند , حاکم قرار داده است . فقها اتفاق نظر دارند که حتی در حکومت های نامشروع هم فقیه در امور حسبیه ولایت دارد , یعنی حتی اگر قدرت حاکمیت بر مردم را نداشته باشد , باز باید این اموررا به عهده گیرد و در آنها دخالت کند . در زمان رژیم طاغوت که از دیدگاه دینی ما حکومتی ظالم , زورگو و غیر شرعی بود فقها معتقد بودند در مسائلی که منوط به حکم حاکم شرعی است , باید مردم به مجتهد جامع شرایط (حاکم شرع) مراجعه کنند ;مثلا اگر زن و مردی در زندگی دچار اختلاف می شدند و برای رهایی از این وضع به طلاق تن می دادند , از نظر قانون آن زمان به یکی از دفترخانه های رسمی طلاق مراجعه ودفتر خاصی را امضا می کردند , و همین طلاق رسمی شمرده می شد , در حالی که از نظرفقه شیعه باید دو شاهد عادل برای اجرای صیغه طلاق

حاضر باشند . به همین دلیل خانواده های متدین , طلاق را نزد امام جماعت یا مجتهد و با حضور دو شاهد عادل جاری می کردند و بعدا برای رسمی کردن آن به دفترخانه رسمی مراجعه می نمودند . این نوع دخالت فقیه , تحقق بخش ایده آل اسلام نیست , ولی بالاخره بهتر از دخالت نکردن اوست . پس اسلام نمی خواهد مردم ایده آل یا هیچ را انتخاب کنند , بلکه درجات متوسط را هم پیش روی مسلمانان گذاشته است . پاسخ نهایی مساله بر اساس نظر اسلام , ایده آل این است که حکومت جهانی واحدی داشته باشیم و مرزهای جغرافیایی هیچ دخالتی نداشته باشند . اما آیا در جهان فعلی که شرایط تحقق این ایده آل وجود ندارد , به بن بست می رسیم ؟ قطعا خیر . اکنون که نمی توان تمام جهان را با حکومت دینی اداره نمود , باید در همین منطقه (ایران) حکومت دینی را برقرار کنیم . وقتی چنین باشد دیگر پذیرفته نیست قانون اساسی و سایر مقررات به گونه ای باشد که خارج از ایران را نیز در بر بگیرد . ازاین رو اگر بخواهیم در این وضع , حکومت دینی داشته باشیم , باید مرزهای جغرافیایی را محترم شمرده , روابط با سایر کشورها را مطابق با عرف بین الملل تنظیم بنماییم یعنی با کشورها مبادله سفیر داشته باشیم , قراردادهای بین المللی را محترم بشماریم و ۰۰۰پس نمی توان در جهان کنونی گفت : چون رهبر حکومت ما رهبر هر مسلمانی است ,بنابراین باید مسلمانان دیگر کشورهای اسلامی نیز تحت فرمان

او باشند . این مطلب در عرف بین المللی پذیرفته نیست . اگر قانون اساسی به گونه ای است که حکومت اسلامی ایران , رهبری و ارگانهای آن را محدود به یک کشور می کند , به دلیلی است که گفته شد , وگرنه از نظر اسلام مرزهای جغرافیایی جدا کننده کشورها و ملتهانیست , بلکه آنچه مرز واقعی و جدا کننده مردم از همدیگر است , عقیده است .

چرا رهبر جامعه اسلامی درمقابل اینهمه فساد سکوت می کند وحکم انقلابی دوباره نمی دهد؟

پرسش

چرا رهبر جامعه اسلامی درمقابل اینهمه فساد سکوت می کند وحکم انقلابی دوباره نمی دهد؟

پاسخ

اما این که رهبری براعمال ورفتار کارکنان بخش ها ودستگاه های مختلف دولتی وحکومتی نظارت دقیق داشته باشد، این نه امری ممکن است و نه از وظایف قانونی ایشان می باشد. به عبارت دیگر اطلاع رهبری از برخی نواقص ومعایب دربدنه اجرایی کشور و اهتمام ایشان براصلاح آن، علت تامه برای برطرف شدن این گونه مفاسد اداری نمی باشد بلکه عوامل دیگری نیز دخیل می باشند که با فقدان آنها، عنصر مدیریتی ایده آل نیز دررسیدن به هدف تأثیر عمده ای نمی تواند داشته باشد . این عوامل عبارتنداز: ۱- حاکم شدن ارزش های الهی خصوصاً درسایر مراتب ورده بندی های بدنه اجرایی نظام از مسوولین گرفته تا رده های پایین(نظارت درونی) ۲- حل شدن مشکلات اقتصادی و معیشتی کارکنان و... ۳- نظارت دقیق و قاطع نسبت به عملکردهای کارکنان وماموران و ... (نظارت بیرونی)وبرخورد با متخلفین ۴- همکاری مردم با مسوولین وبه وجود آمدن یک نوع عزم ملی در مبارزه با مفاسد اداری از قبیل رشوه خواری، پارتی بازی و ... با ارشاد وامر به معروف ونهی ازمنکر وبرخورد با افراد متخلف ۵- وحدت وهمدلی میان جناحهای سیاسی ومسوولان قوای سه گانه و سایر دستگاههای دولتی و بسیج کلیه امکانات برای برخورد با این گونه مسایل وحل ریشه ای آنان . نکته قابل توجه این که درزمان امام خمینی (ره) نیز با توجه به فضای معنوی جامعه ناشی از حضور مردم درانقلاب وپیروزی انقلاب اسلامی، دفاع مقدس و... تخلفات متعددی صورت می گرفت ولی به لحاظ وجود جنگ تحمیلی

و توجه تـام به آن، در جـامعه این تخلفـات خیلی منعکس نمی شـد، به علاوه شـرایط محیطی نیز بسـیار متفاوت بود؛ زیرا : اولاً، هنوز ارزشـهای اسلام هم برمردم وهم بر مسوولین حاکم بود. ثانیاً، اثرات بی رویه رشد جمعیت مانند نیاز به بازار کار، تحصیل، مسـکن، ازدواج و ... خودش رانشان نداده بود. ثالثاً، بسـیاری از مشـکلات و عوارض ناشی از جنگ مانند بازسازی و... خودش را بعـد از سـال های جنگ نشان و هزینه های بالایی را به خود اختصاص داد. رابعاً، درشـرایط عادی که فضای ناشـی از انقلاب وجنـگ فروکش کرده و مردم به فکر مسایـل دنیوی و... افتـاده وارزش هـا براثر تهاجم فرهنگی و ... تغییر کرده انـد وبسـیاری ا زاختلافـات سیاسـی بروز نمـوده انـدو...جامعه را اداره ورهـبری نمودن کـاری بس مشـکل است که بحمـد ا... بـا رهـبری قـاطع ودرایت مقام معظم رهبری این امر به بهترین صورت علیرغم تمامی مشـکلات درحال اجرا می باشد. برای آگاهی بیشتر ر .ک : فرامرز رفیع پور، توسعه و تضاد فرامرز رفیع پور، آناتومی جامعه علی ذوعلم، انقلاب وارزش ها.

برگرفته از سایت مقام معظم رهبری دردانشگاه www.nahad.net

کارویژه های حکومت

مقدار جزیه برای اهل کتاب الآن چقدر است؟ آیا جزیه گرفته می شود؟

پرسش

مقدار جزیه برای اهل کتاب الآن چقدر است؟ آیا جزیه گرفته می شود؟

پاسخ

مقدار جزیه بر اساس تشـخیص حاکم اسلامی است. کفاری که اهل کتاب هستند بر دو قسم اند: یا با اسلام در ستیز و جنگ اند و علیه نظام اسـلامی توطئه یا جاسوسی می کنند. حاکم اسلامی با این گونه کفار در صورت توان و قدرت می جنگد و آنان را وادار به تسلیم می کند.

قسم دوم کفاری هسـتند که تسـلیم حاکم اسلامی شده اند و حاکم با آنان قرارداد بسته است که علیه نظام توطئه و جنگ نکنند و در پناه نظام اسلامی زندگی کنند و سالانه مقدار مالیات و جزیه بپردازند. این کفار را اهل ذمّه می نامند.

محقق در شـرایع فرموده است: "توخذ ممّن یقرّ علی دینه و هم الهیود و النصاری و من له شـبهه کتاب و هم المجوس؛ از یهود و نصارا و کسانی که محتمل است اهل کتاب باشند مانند مجوس، جزیه گرفته می شود".[۱۲]

صاحب جواهر فرموده: گرفتن جزیه به خاطر ماندن آنان در کشور اسلامی و نجنگیدن با آنان است.[۱۳]

قرآن در سوره توبه می فرماید: "قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الاخر...؛[۱۴] با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا و نه به روز قیامت ایمان دارنـد و نه آن چه را خدا و رسولش تحریم کرده حرام می شـمرند و نه آیین حق را می پذیرند، پیکار کنید تا

زمانی که با خضوع و تسلیم، جزیه را به دست خود بپردازد".

در روایات از طریق اهل سنت و شیعه وارد شده که پیامبر(ص) به فرماندهان خود سفارش می کرد که در جنگ و رویارویی

با کفار اهل کتاب ابتدا آنان را به اسلام دعوت کنند. اگر قبول نکردند آنان را به پرداخت جزی دعوت کنند. آگر نپذیرفتند آن وقت بجنگند.[۱۵]

مقدار معیّنی برای جزی مشخص نیست بلکه حاکم اسلامی نسبت به موقعیت و توان مالی و وضعیت جغرافیایی کفار مقدار جزیه را مشخّص می کند. البته مقدار و گرفتن یا نگرفتن آن بر اساس مصلحت زمان است.

حاکم می تواند جزیه را به طور سرانه یا بر مقدار زمینی که دارند تعیین کند.

صاحب جواهر (ره) فرمود: "ثم إنّ ظاهر النصوص و الفتاوی تکرار الجزیه فی کلّ حول و أنّ حالها حال الزکاه والخراج الذی علی الارض؛[۱۶] جزیه را سالانه تعیین می کنند و جزیه مانند زکات و مالیاتی است که مسلمانان می پردازند."

جزی از ماده "جز" به معنای مالی است که از غیر مسلمانانی که در پناه حکومت اسلامی قرار می گیرند گرفته می شود. این نامگذاری به خاطر آن است که جزیه را به عنوان "جزا در برابر حفظ مال و جانشان" به حکومت اسلامی می پردازند.[۱۷]

بعضی معتقدند که ریشه اصلی آن غیر عربی است و از "کزیت" کلمه فارسی باستانی گرفته شده، که به معنای مالیاتی است که برای تقویت ارتش گرفته می شود.[۱۸]

جزیه قبل از اسلام هم بوده است. بعضی معتقدند نخستین کسی که جزیه گرفت انوشیروان پادشاه ساسانی بود. جزیه در اسلام بر مسلمانان واجب نیست زیرا جهاد بر همه واجب است و به هنگام لزوم همگی باید در میدان نبرد حاضر شوند امّا چون اقلیت های مذهبی از شرکت در جهاد معافند، به جای آن باید جزیه بپردازند تا از این طریق در حفظ امنیت کشور

اسلامی که در آن زندگی می کنند سهمی داشته باشند.

بـا توجه به این که اقلیت هـای مـذهبی در برابر پرداخت جزیه علاوه بر اسـتفاده از مصونیت و امنیت، هیـچ گونه تعهـدی از نظر شرکت در میـدان جنـگ و امور دفـاعی و امنیّتی ندارنـد، روشن می شود مسـئولیت آنان در برابر حکومت اسـلامی به مراتب از مسلمانان کمتر است؛ یعنی آنان با پرداخت مبلغ ناچیزی در سال از تمام مزایای حکومت اسلامی استفاده می کنند، در حالی که رو در رو با حوادث و خطرات قرار ندارند.

در عهـد نـامه هـایی که در دوران حکومت اسـلامی میـان مسـلمانان و اهـل کتاب در زمینه جزیه منعقـد می شـد به این موضوع تصـریح گردیـده است که مؤظفنـد امنیت اهل کتاب را تأمین کنند، حتّی اگر دشـمنانی از خارج به مقابله و آزار آنان برخیزند، حکومت از آنان دفاع خواهد کرد، مثلاً عهدنامه خالد بن ولید چنین است:

"این نامه ای است از خالدین ولید به صـلوبا (بزرگان مسیحیان) و جمعیتش. من با شما پیمان می بندم بر جزیه و دفاع و در برابر آن شما در حمایت ما قرار دارید و تا وقتی که ما از شما حمایت می کنیم حق گرفتن جزیه داریم وگرنه حقّی نخواهیم داشت". این عهد نامه در سال ۱۲ هجری در ماه صفر نوشته شد.[۱۹]

در هر صورت جزیه اندازه مشخصـی ندارد و میزان آن بسـتگی به توانایی جزیه دهندگان دارد ول یاز تواریخ اسـلامی به دست می آید غالباً مبلغ مختصـری در این زمینه قرار داده می شد. این مبلغ گاهی در حدود یک دینار در سال بیشتر نبود، حتّی گاهی در عهد نامه ها

قید می شد که جزیه دهندگان مؤظفند به مقدار توانایی شان جزیه بپردازند.[۲۰]

[۱۲] محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۲۲۷.

[۱۳] همان.

[۱۴] توبه (۹) آیه ۲۹.

[۱۵] همان، ص ۲۲۹، به نقل از وسائل، باب ۱۵، از ابواب جهاد العدو؛ سنن بیهقی، ج ۹، ص ۱۸۴.

[۱۶] وسائل، ص ۲۵۷.

[۱۷] مفردات راغب اصفهانی، ماده جزیه.

[۱۸] تفسیر نمونه، ج۷، ص ۳۵۵.

[۱۹] تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۳۵۷، به نقل از تفسیر المنار، ج ۱۰، ص ۲۹۴.

[۲۰] همان، ص ۳۵۸.

با توجه به این که در اسلام خمس و زکات هست پس چرا مالیات می گیرند؟

پرسش

با توجه به این که در اسلام خمس و زکات هست پس چرا مالیات می گیرند؟

پاسخ

مالیات در حقیقت هزینه های زندگی است که به طور غیر مستقیم پرداخت می گردد؛ مثلاً برای ساختن جاده ها،تأمین امنیت، بهداشت، آموزش و... از همین جهت جزء مخارج زندگی به حساب می آید. ولی خمس به مازاد درآمدزندگی و موارد دیگری که در رساله ها مذکور است تعلق می گیرد و دارای مصارف مشخصی است. زکات نیز به بخشیاز مال در صورت رسیدن به حد نصاب تعلق می گیرد.

در حقیقت مالیات پرداخت مخارج زندگی خود فرد است؛ ولی خمس و زکات تأمین خلأها و نیازهای مستمندان ومصارف دیگری است که مشخص شده است.{

مبانی حکومت دینی

ولایت فقیه در شیعه چه جایگاهی دارد؟

پرسش

ولایت فقیه در شیعه چه جایگاهی دارد؟

پاسخ

جواب اجمالی:

از دیدگاه شیعه، ولایت فقیه در عصر غیبت ادامه ی ولایت امامان معصوم(علیهم السلام) است، همان گونه که ولایت آنها در امتداد ولایت نبی اکرم(صلی الله علیه وآله) قرار دارد.

جواب تفصیلی:

مسأله ی «ولایت فقیه» به عنوان یک رکن اساسی در حوزه ی سیاست اسلامی مطرح است. تبیین مفهوم، ادله، و دامنه ی این ولایت و نسبت آن با نهادهای سیاسی اجتماعی و مفاهیم اساسی مانند جامعه مدنی، آزادی، امت اسلامی و مرجعیت، در واقع تصویری کلی از «مکتب و نظام سیاسی اسلام» عرضه می کند.

از دیدگاه شیعه، ولایت فقیه در عصر غیبت ادامه ی ولایت امامان معصوم(علیهم السلام) است، همان گونه که ولایت آنها در امتداد ولایت نبی اکرم(صلی الله علیه وآله) قرار دارد و حاصل آن، اعتقاد به این نکته است که در رأس جامعه ی اسلامی و در مقام مدیریت کلان آن باید یک اسلام شناس قرار گیرد که اگر معصوم(علیه السلام) حضور داشت، شخص او و اگر نبود، فقیهان این مسئولیت را بر عهده خواهند داشت. این دیدگاه از نتایج پذیرش این نکته است که وظیفه ی اصلی حکومت از دیدگاه اسلام بسط ارزش ها و احکام الهی در جامعه می باشد و برای تحقّق چنین آرمانی نیاز است در بالاترین مصدر تصمیم گیری شخصی آگاه به دین قرار گیرد. البته بدون شک این شخص باید از اوضاع خارجی نیز مطلع و توانایی اداره ی جامعه را نیز دارا باشد.

ولایت فقیه در شیعه چه جایگاهی دارد؟

پرسش

ولایت فقیه در شیعه چه جایگاهی دارد؟

پاسخ

جواب اجمالی:

از دیدگاه شیعه، ولایت فقیه در عصر غیبت ادامه ی ولایت امامان معصوم(علیهم السلام) است، همان گونه که ولایت آنها در امتداد ولایت نبی اکرم(صلی الله علیه وآله) قرار دارد.

جواب تفصیلی:

مسأله ی «ولایت فقیه» به عنوان یک رکن اساسی در حوزه ی سیاست اسلامی مطرح است. تبیین مفهوم، ادله، و دامنه ی این ولایت و نسبت آن با نهادهای سیاسی اجتماعی و مفاهیم اساسی مانند جامعه مدنی، آزادی، امت اسلامی و مرجعیت، در واقع تصویری کلی از «مکتب و نظام سیاسی اسلام» عرضه می کند.

از دیدگاه شیعه، ولایت فقیه در عصر غیبت ادامه ی ولایت امامان معصوم(علیهم السلام) است، همان گونه که ولایت آنها در امتداد ولایت نبی اکرم(صلی الله علیه وآله) قرار دارد و حاصل آن، اعتقاد به این نکته است که در رأس جامعه ی اسلامی و در مقام مدیریت کلان آن باید یک اسلام شناس قرار گیرد که اگر معصوم(علیه السلام) حضور داشت، شخص او و اگر نبود، فقیهان این مسئولیت را بر عهده خواهند داشت. این دیدگاه از نتایج پذیرش این نکته است که وظیفه ی اصلی حکومت از دیدگاه اسلام بسط ارزش ها و احکام الهی در جامعه می باشد و برای تحقّق چنین آرمانی نیاز است در بالاترین مصدر تصمیم گیری شخصی آگاه به دین قرار گیرد. البته بدون شک این شخص باید از اوضاع خارجی نیز مطلع و توانایی اداره ی جامعه را نیز دارا باشد.

آیا نوع نظام و رهبر امّت با مشورت مردم تعیین میشود؟

پرسش

آیا نوع نظام و رهبر امّت با مشورت مردم تعیین میشود؟

پاسخ

تعیین نوع نظام و رهبر امت مورد مشورت مردم قرار نمیگیرد؛ چون مسألهای است که از جانب خدا معین شده است؛ چنانکه سایر اصول و احکام اسلام نیز در مشورت گذارده نمیشود و آنچه مورد مشورت قرار میگیرد، موارد اجرای برنامههای اسلامی و رساندن رسالت اسلام و تکالیف کفایی و اتخاذ تصمیمات انتظامی و دفاعی و عمرانی و اجتماعی و سیاسی و تربیتی و اقتصادی و دفاعی و غیره است، اگر چه موازین و معیارهای کلی آن معلوم است، در چگونگی پیاده کردن آن به شور و مشورت نیاز میافتد و چنان نیست که کارگران و حکام و عمّال نظام امامت با احتمال وجود رأیها و پیشنهادهای بهتر در بین امّت بتوانند خودسرانه و مستبدانه تصمیم بگیرند.

آیا نوع نظام و رهبر امّت با مشورت مردم تعیین میشود؟

پرسش

آیا نوع نظام و رهبر امّت با مشورت مردم تعیین میشود؟

پاسخ

تعیین نوع نظام و رهبر امت مورد مشورت مردم قرار نمیگیرد؛ چون مسألهای است که از جانب خدا معین شده است؛ چنانکه سایر اصول و احکام اسلام نیز در مشورت گذارده نمیشود و آنچه مورد مشورت قرار میگیرد، موارد اجرای برنامههای اسلامی و رساندن رسالت اسلام و تکالیف کفایی و اتخاذ تصمیمات انتظامی و دفاعی و عمرانی و اجتماعی و سیاسی و تربیتی و اقتصادی و دفاعی و غیره است، اگر چه موازین و معیارهای کلی آن معلوم است، در چگونگی پیاده کردن آن به شور و مشورت نیاز میافتد و چنان نیست که کارگران و حکام و عمّال نظام امامت با احتمال وجود رأیها و پیشنهادهای بهتر در بین امّت بتوانند خودسرانه و مستبدانه تصمیم بگیرند.

نظام امامت چگونه نظامی است؟ سلطنتی؛ اریستوکراسی یا الیگارشی؟

پرسش

نظام امامت چگونه نظامی است؟ سلطنتی؛ اریستوکراسی یا الیگارشی؟

پاسخ

این نظام، هیچ یک از این نظامها نیست و ویژگیهایی که دارد در هیچ یک از این نظامها دیده نمیشود، اساس این نظام، این واقعیت و حقیقت است که مالک همه و حاکم و سلطان بر همه و صاحب اختیار واقعی و حقیقی همه، در همه چیز خداست، حکومت مختص اوست و قانون و شریعت و برنامه دولت و حکومت، همه از جانب او باید تعیین شود، هیچ کس بدون اذن او حق حکومت ندارد و حتی در منطقه وجود خودش نیز در حدود اذن او اختیار و حق مداخله دارد. این نظام سلطه یافتن و سلطه داشتن و زیاده جویی و توسعه طلبی و جاه طلبی و تأمین منافع یک فرد یا یک حزب یا یک ملت و تصرف بازارهای دیگران نیست. فقط فائده و غرض و فلسفهای که در این نظام از حکومت منظور است، اقامه دین، اجرای برنامههای اسلام و عدالت و امر به معروف و نهی از منکر و ترقی و رشد فکری و تهذیب و تربیت نفوس و تکمیل افراد، در معارف و علم و عمل و عمران زمین و تأمین رفاه و آسایش تمام بندگان خدا و متحد کردن مردم است و برنامه این نظام، شرعی و الهی و ماهیّت و حقیقتش با آن حکومتها فرق بسیار دارد، حقیقتش خلافت الله و برنامهاش احکام الله است.

نظام امامت چگونه نظامی است؟ سلطنتی؛ اریستوکراسی یا الیگارشی؟

پرسش

نظام امامت چگونه نظامی است؟ سلطنتی؛ اریستوکراسی یا الیگارشی؟

پاسخ

این نظـام، هیـچ یـک از این نظامهـا نیست و ویژگیهایی که دارد در هیـچ یک از این نظامها دیـده نمیشود، اساس این نظام، این واقعیت و حقیقت است که مالـک همه و حـاکم و سـلطان بر همه و صاحب اختیار واقعی و حقیقی همه، در همه چیز خـداست، حکومت مختص اوست و قانون و شـریعت و برنامه دولت و حکومت، همه از جانب او بایـد تعیین شود، هیـچ کس بدون اذن او حق حکومت ندارد و حتی در منطقه وجود خودش نیز در حدود اذن او اختیار و حق مداخله دارد. این نظام سـلطه یافتن و سـلطه داشـتن و زیـاده جویی و توسـعه طلبی و جـاه طلبی و تأمین منافع یک فرد یا یک حزب یا یک ملت و تصـرف بازارهای دیگران نیست. فقط فائـده و غرض و فلسـفهای که در این نظام از حکومت منظور است، اقامه دین، اجرای برنامههای اسـلام و عـدالت و امر به معروف و نهی از منکر و ترقی و رشـد فکری و تهـذیب و تربیت نفوس و تکمیـل افراد، در معارف و علم و عمل و عمران زمین و تأمین رفاه و آسایش تمام بندگان خدا و متحد کردن مردم است و برنامه این نظام، شرعی و الهی و ماهیّت و حقیقتش با آن حکومتها فرق بسیار دارد، حقیقتش خلافت الله و برنامهاش احکام الله است.

نظام امامت چگونه نظامی است؟ سلطنتی؛ اریستوکراسی یا الیگارشی؟

پرسش

نظام امامت چگونه نظامی است؟ سلطنتی؛ اریستوکراسی یا الیگارشی؟

پاسخ

این نظـام، هیـچ یـک از این نظامهـا نیست و ویژگیهایی که دارد در هیـچ یک از این نظامها دیـده نمیشود، اساس این نظام، این واقعیت و حقیقت است که مالـک همه و حـاکم و سـلطان بر همه و صاحب اختیار واقعی و حقیقی همه، در همه چیز خـداست، حکومت مختص اوست و قانون و شـریعت و برنامه دولت و حکومت، همه از جانب او بایـد تعیین شود، هیـچ کس بدون اذن او حق حکومت ندارد و حتی در منطقه وجود خودش نیز در حدود اذن او اختیار و حق مداخله دارد. این نظام سـلطه یافتن و سـلطه داشـتن و زیـاده جویی و توسـعه طلبی و جـاه طلبی و تأمین منافع یک فرد یا یک حزب یا یک ملت و تصـرف بازارهای دیگران نیست. فقط فائـده و غرض و فلسـفهای که در این نظام از حکومت منظور است، اقامه دین، اجرای برنامههای اسـلام و عـدالت و امر به معروف و نهی از منکر و ترقی و رشـد فکری و تهـذیب و تربیت نفوس و تکمیـل افراد، در معارف و علم و عمل و عمران زمین و تأمین رفاه و آسایش تمام بندگان خدا و متحد کردن مردم است و برنامه این نظام، شرعی و الهی و ماهیّت و حقیقتش با آن حکومتها فرق بسیار دارد، حقیقتش خلافت الله و برنامهاش احکام الله است.

جامعه چه نیازی به رهبری و نظام امامت و ولایت دارند؟

پرسش

جامعه چه نیازی به رهبری و نظام امامت و ولایت دارند؟

پاسخ

اصل نیاز جامعه به رهبری و مـدیریت یک امر بدیهی است؛ چون هیچ جامعهای بدون رهبر و هیچ کاروانی بدون کاروان سالار و هیـچ لشـکری بـدون فرمانـده بقا و دوام نخواهـد یافت. نظام همه امور در گرو وجود مـدیریّت صـحیح است، لذا هر جمعیتی، وقتی بخواهنـد تشـکیل شونـد در بین خود رئیس و رهبری را انتخـاب میکننـد و این مسـأله، عملاًـ مورد اتفـاق همه ملـل بوده و هست، اگر چه در نـوع و شـکل آن و فردی یـا گروهی بودن آن تفاوتهـا و نظرات مختلف دارنـد. امّـا خصوص نظـام امـامت و ولایت؛ برای آن است که نظامات دیگر هیـچ یک مقاصدی را که بشـر از یک نظام سالم و عدل انتظار دارد برآورده نمیکنند و در هیـچ یـک از آنهـا اصـل حکومت اصـلح و افضـل و اصـل نفی استضـعاف و عـدم تجاوز به حقوق دیگران مراعات نمیشود. نظاماتی که در طرف افراط و تفریط قرار دارنـد یا فقط جنبه حیوانی بشـر را ملاحظه مینماینـد و حکومت و سازمانهای آن مانند یک مؤسسه دامداری مدرن بر آورنده نیازهای حیوانی بشر میباشند.

جامعه چه نیازی به رهبری و نظام امامت و ولایت دارند؟

پرسش

جامعه چه نیازی به رهبری و نظام امامت و ولایت دارند؟

پاسخ

اصل نیاز جامعه به رهبری و مـدیریت یک امر بدیهی است؛ چون هیچ جامعهای بدون رهبر و هیچ کاروانی بدون کاروان سالار و هیـچ لشـکری بـدون فرمانـده بقا و دوام نخواهـد یافت. نظام همه امور در گرو وجود مـدیریّت صـحیح است، لذا هر جمعیتی، وقتی بخواهنـد تشـکیل شونـد در بین خود رئیس و رهبری را انتخـاب میکننـد و این مسـأله، عملاًـ مورد اتفـاق همه ملـل بوده و هست، اگر چه در نـوع و شـکل آن و فردی یـا گروهی بودن آن تفاوتهـا و نظرات مختلف دارنـد. امّـا خصوص نظـام امـامت و ولایت؛ برای آن است که نظامات دیگر هیـچ یک مقاصدی را که بشـر از یک نظام سالم و عدل انتظار دارد برآورده نمیکنند و در هیـچ یـک از آنهـا اصـل حکومت اصـلح و افضـل و اصـل نفی استضـعاف و عـدم تجاوز به حقوق دیگران مراعات نمیشود. نظاماتی که در طرف افراط و تفریط قرار دارنـد یا فقط جنبه حیوانی بشـر را ملاحظه مینماینـد و حکومت و سازمانهای آن مانند یک مؤسسه دامداری مدرن بر آورنده نیازهای حیوانی بشر میباشند.

جامعه چه نیازی به رهبری و نظام امامت و ولایت دارند؟

پرسش

جامعه چه نیازی به رهبری و نظام امامت و ولایت دارند؟

پاسخ

اصل نیاز جامعه به رهبری و مـدیریت یک امر بدیهی است؛ چون هیچ جامعهای بدون رهبر و هیچ کاروانی بدون کاروان سالار و هیـچ لشـکری بـدون فرمانـده بقا و دوام نخواهـد یافت. نظام همه امور در گرو وجود مـدیریّت صـحیح است، لذا هر جمعیتی،

وقتی بخواهند تشکیل شوند در بین خود رئیس و رهبری را انتخاب میکنند و این مسأله، عملاًـ مورد اتفاق همه ملل بوده و هست، اگر چه در نوع و شکل آن و فردی یا گروهی بودن آن تفاوتها و نظرات مختلف دارند. امّا خصوص نظام امامت و ولایت؛ برای آن است که نظامات دیگر هیچ یک مقاصدی را که بشر از یک نظام سالم و عدل انتظار دارد برآورده نمیکنند و در هیچ یک از آنها اصل حکومت اصلح و افضل و اصل نفی استضعاف و عدم تجاوز به حقوق دیگران مراعات نمیشود. نظاماتی که در طرف افراط و تفریط قرار دارند یا فقط جنبه حیوانی بشر را ملاحظه مینمایند و حکومت و سازمانهای آن مانند یک مؤسسه دامداری مدرن بر آورنده نیازهای حیوانی بشر میباشند.

نظام امامت با توحید خداوند متعال چه رابطهای دارد؟

پرسش

نظام امامت با توحید خداوند متعال چه رابطهای دارد؟

پاسخ

مسأله امامت از مسائل مهمی است که علاوه بر آنکه خود اصل است، با سایر عقاید اسلامی مرتبط است و مخصوصاً از اصل توحید که مصدر اصول دیگر است مایه و اصالت میگیرد و عقیده توحید در ابعاد و اقسام متعددی که دارد خود به خود عقیده به نظام الهی امامت را طبق برداشتی که شیعه از آن دارد فرا میگیرد و میزان و معیار در تشخیص هر عقیده اسلامی، این است که به منبع صاف و زلال عقیده توحید اتصال داشته باشد. از باب مثال عقیده «نبوّت و وحی» بر اساس همین عقیده به توحید و علم و حکمت و قدرت خداوند متعال استوار است. وضع و تقنین قوانین و تشریع شرایع و احکام و بالاخره تکلیف و الزام مردم به انجام یا ترک هر کار، فقط سزاوار خداوند متعال است که مالک همه و حاکم بر همه است و به مصالح و مفاسد و ظاهر و باطن و تمام اسرار وجود این انسان، عالم و آگاه است.

ولایت جائر یعنی چه؟ ایا پذیرفتن آن جایز است؟

پرسش

ولایت جائر یعنی چه؟ ایا پذیرفتن آن جایز است؟

پاسخ

«ولایت جائر» یعنی قبول پست از ناحیه ظالم. قبول پست از ناحیه ظالم فی حدّ ذاته حرام است ولی فقها گفتهاند همین که فی حدّ ذاته حرام است در مواردی مستحب میشود و در مواردی واجب. نوشتهاند اگر تمکّن از امر به معروف و نهی از منکر که امر به معروف و نهی از منکر در واقع یعنی خدمت متوقف باشد بر قبول پست از ناحیه ظالم، پذیرفتن آن واجب است. منطق هم همین را قبول میکند، زیرا اگر بپذیرید میتوانید در جهت هدفتان کار کنید و خدمت نمایید، نیروی خودتان را تقویت و نیروی دشمنتان را تضعیف کنید. من خیال نمیکنم اهل مسلکهای دیگر، همانها که مادی و ماتریالیست و کمونیست هستند اینگونه

قبول پست از دشمن و ضد خود را انکار کنند؛ میگویند: بپذیر ولی کار خودت را بکن.

تفاوت دنیا و آخرت در عدم اجتماعی بودن زندگی اخروی، ناشی از چیست؟

پرسش

تفاوت دنیا و آخرت در عدم اجتماعی بودن زندگی اخروی، ناشی از چیست؟

پاسخ

این تفاوت از اینجا پیدا شده که آخرت، جهان فعلیّت محض است و دنیا جهان حرکت؛ یعنی جهان آمیختگی استعداد با فعلیت. فعلیتهای محض از یکدیگر تأثیر نمی پذیرند و با یکدیگر ترکیب نمی شوند، ولی فعلیتهای آمیخته تأثیر پذیرند و قابل ترکیب شدن هستند. از اینرو در دنیا «جامعه»به وجود می آید که نوعی ترکیب و وحدت انسانهاست و در آخرت «جامعه» مفهوم ندارد؛ در دنیا تأثیر و تأثر تدریجی و فعل و انفعال هست، ولی در آخرت نیست؛ در دنیا اگر کسی با نیکوکاران بنشیند از مجالست با آنان نیکی می پذیرد و اگر با بدان بنشیند گمراه می گردد.

ولی در جهان دیگر اگر انسان تا ابد با نیکوکاران بنشیند درجه اش بالا نمی رود و اگر هم با بدکاران بنشیند تنزل نمی کند؛ آنجا مجالست و همنشینی مؤثر نیست و هیچ چیز در هیچ چیز اثر نمی گذارد.

ولایت جائر یعنی چه؟ ایا پذیرفتن آن جایز است؟

پرسش

ولایت جائر یعنی چه؟ ایا پذیرفتن آن جایز است؟

پاسخ

«ولایت جائر» یعنی قبول پست از ناحیه ظالم. قبول پست از ناحیه ظالم فی حدّ ذاته حرام است ولی فقها گفتهاند همین که فی حدّ ذاته حرام است در مواردی مستحب میشود و در مواردی واجب. نوشتهاند اگر تمکّن از امر به معروف و نهی از منکر که امر به معروف و نهی از منکر در واقع یعنی خدمت متوقف باشد بر قبول پست از ناحیه ظالم، پذیرفتن آن واجب است. منطق هم همین را قبول میکند، زیرا اگر بپذیرید میتوانید در جهت هدفتان کار کنید و خدمت نمایید، نیروی خودتان را تقویت و نیروی دشمنتان را تضعیف کنید. من خیال نمیکنم اهل مسلکهای دیگر، همانها که مادی و ماتریالیست و کمونیست هستند اینگونه قبول پست از دشمن و ضد خود را انکار کنند؛ میگویند: بپذیر ولی کار خودت را بکن.

از دیدگاه اسلام، آیا می توان با حکومت جور همکاری کرد؟

پرسش

از دیدگاه اسلام، آیا می توان با حکومت جور همکاری کرد؟

پاسخ

اسلام نظریهای دارد در باب حکومت و حاکم. در مسئله حکومت از قِبَل جائر، این مسئله را در فقه طرح کردهاند که قبول حکومت و قبول پست از طرف جائر حرام است ولی در مواردی جایز می شود و در مواردی واجب و آن، جایی است که امر به معروف و نهی از منکر و یا نجات عدهای از مسلمانان متوقف بر آن باشد. یعنی یك وقت هست که شخص اگر پستی داشته باشد، خدماتش برابر است با زیانهایی که از آن می رسد. اینجا می گویند قبول آن پست، مباح و جایز است. و یک وقت هست که اشخاص با اشغال این پست خدمات زیادی انجام میدهد. [در این مورد می گویند قبول این پست واجب است.] این یك امر واقعی است و در دنیا هم امر معقولی به شمار می رود و بسیاری از حزبها و دستجاتی که با یك دسته دیگر مخالفند و حکومت در دست آن دسته است، می روند پستهای آنها را اشغال می کنند برای اینکه در آن پستها به هدفهای خود نائل شوند.

از دیدگاه اسلام، آیا می توان با حکومت جور همکاری کرد؟

پرسش

از دیدگاه اسلام، آیا می توان با حکومت جور همکاری کرد؟

پاسخ

اسلام نظریهای دارد در باب حکومت و حاکم. در مسئله حکومت از قِبَل جائر، این مسئله را در فقه طرح کردهاند که قبول حکومت و قبول پست از طرف جائر حرام است ولی در مواردی جایز می شود و در مواردی واجب و آن، جایی است که امر به معروف و نهی از منکر و یا نجات عدهای از مسلمانان متوقف بر آن باشد. یعنی یك وقت هست که شخص اگر پستی داشته باشد، خدماتش برابر است با زیانهایی که از آن می رسد. اینجا می گویند قبول آن پست، مباح و جایز است. و یک وقت هست که اشخاص با اشغال این پست خدمات زیادی انجام میدهد. [در این مورد می گویند قبول این پست واجب است.] این یك امر واقعی است و در دنیا هم امر معقولی به شمار می رود و بسیاری از حزبها و دستجاتی که با یك دسته دیگر مخالفند و حکومت در دست آن دسته است، می روند پستهای آنها را اشغال می کنند برای اینکه در آن پستها به هدفهای خود نائل شوند.

ولایت جائر یعنی چه؟ ایا پذیرفتن آن جایز است؟

پرسش

ولایت جائر یعنی چه؟ ایا پذیرفتن آن جایز است؟

پاسخ

ولایت جائر» یعنی قبول پست از ناحیه ظالم. قبول پست از ناحیه ظالم فی حدّ ذاته حرام است ولی فقها گفته‌اند همین که فی حدّ ذاته حرام است در مواردی مستحب میشود و در مواردی واجب. نوشته‌اند اگر تمکّن از امر به معروف و نهی از منکر که امر به معروف و نهی از منکر در واقع یعنی خدمت متوقف باشد بر قبول پست از ناحیه ظالم، پذیرفتن آن واجب است. منطق هم همین را قبول میکند، زیرا اگر بپذیرید میتوانید در جهت هدفتان کار کنید و خدمت نمایید، نیروی خودتان را تقویت و نیروی دشمنتان را تضعیف کنید. من خیال نمیکنم اهل مسلکهای دیگر، همانها که مادی و ماتریالیست و کمونیست هستند اینگونه قبول پست از دشمن و ضد خود را انکار کنند؛ میگویند: بپذیر ولی کار خودت را بکن.

ولایت جائر یعنی چه؟ ایا پذیرفتن آن جایز است؟

پرسش

ولایت جائر یعنی چه؟ ایا پذیرفتن آن جایز است؟

پاسخ

ولایت جائر» یعنی قبول پست از ناحیه ظالم. قبول پست از ناحیه ظالم فی حدّ ذاته حرام است ولی فقها گفته‌اند همین که فی حدّ ذاته حرام است در مواردی مستحب میشود و در مواردی واجب. نوشته‌اند اگر تمکّن از امر به معروف و نهی از منکر که امر به معروف و نهی از منکر در واقع یعنی خدمت متوقف باشد بر قبول پست از ناحیه ظالم، پذیرفتن آن واجب است. منطق هم همین را قبول میکند، زیرا اگر بپذیرید میتوانید در جهت هدفتان کار کنید و خدمت نمایید، نیروی خودتان را تقویت و نیروی دشمنتان را تضعیف کنید. من خیال نمیکنم اهل مسلکهای دیگر، همانها که مادی و ماتریالیست و کمونیست هستند اینگونه قبول پست از دشمن و ضد خود را انکار کنند؛ میگویند: بپذیر ولی کار خودت را بکن.

ولایت جائر یعنی چه؟ ایا پذیرفتن آن جایز است؟

پرسش

ولایت جائر یعنی چه؟ ایا پذیرفتن آن جایز است؟

پاسخ

ولایت جائر» یعنی قبول پست از ناحیه ظالم. قبول پست از ناحیه ظالم فی حدّ ذاته حرام است ولی فقها گفته‌اند همین که فی حدّ ذاته حرام است در مواردی مستحب میشود و در مواردی واجب. نوشته‌اند اگر تمکّن از امر به معروف و نهی از منکر که امر به معروف و نهی از منکر در واقع یعنی خدمت متوقف باشد بر قبول پست از ناحیه ظالم، پذیرفتن آن واجب است. منطق هم همین را قبول میکند، زیرا اگر بپذیرید میتوانید در جهت هدفتان کار کنید و خدمت نمایید، نیروی خودتان را تقویت و نیروی دشمنتان را تضعیف کنید. من خیال نمیکنم اهل مسلکهای دیگر، همانها که مادی و ماتریالیست و کمونیست هستند اینگونه قبول پست از دشمن و ضد خود را انکار کنند؛ میگویند: بپذیر ولی کار خودت را بکن.

معنای لغوی و اصطلاحی حسبه چیست؟

پرسش

معنای لغوی و اصطلاحی حسبه چیست؟

پاسخ

«حسبه» در لغت اسم مصدر از مادّه «احتساب» است و چنانکه ارباب لغت گفته اند به معنی تسلیم و صبر در برابر مشکلات برا ی طلب اجر الهی است و همچنین کوشش در انجام اعمال خیر، برای تحصیل ثواب است و از آنجا که امر به معروف و نهی از منکر بوسیله حکومت اسلامی، تلاش و کوششی است در راه اطاعت خداوند و مبارزه با منکرات، برای جلب رضای الهی، آن را «حسبه» نامیده اند.

در کتاب «التحقیق» درباره معنی اصلی ماده «حسب» می گوید این واژه در اصل به معنی رسیدگی کردن و نظر و دقت به قصد آزمایش و امتحان می باشد.

این تفسیر، مناسبت زیادی با کار محتسب دارد که از بخشهای مختلف جامعه خبر می گیرد و سرکشی و رسیدگی میکند، و هر حرکتی را زیر نظر گرفته، در صورت انحرافی بودن تذکر می دهد و اگر مفید واقع نشد با قدرت با آن مقابله می کند.

اداره «حسبه» در دوران خلفا، یکی از ادارات معروف بود، که بر کار کسبه و تجار و کشاورزان و توده های مردم از نظر تخلفات و منکرات نظارت می کرد و محتسبان هر جا کار خلافی می دیدند، مرتکب یا مرتکبین را نهی می کردند و اگر مؤثر نمی افتاد او را در همانجا مجازات می نمودند، یا دستگیر کرده تحویل قاضی و زندان می دادند.

به عقیده بعضی، ریشه این مسأله به عصر پیامبر(ص) باز می گردد که او خود کار محتسب را انجام می داد و گاه در غیاب خویش فردی را برای این منظور انتخاب میکرد، ولی باید قبول کرد که به کار گرفتن این واژه در آن عصر و زمان و حتی در

بسیاری از کلمات فقهای پیشین معمول نبوده و به نظر می رسد که این واژه نخست در عصر خلفای اموی و عباسی، برای این شاخه امر به معروف و نهی از منکر انتخاب شد.

به هر حال اخباری که از عصر پیامبر(ص) به دست ما رسیده، نشان می دهد که هر چند کلمه «حسبه» با معنی و مفهوم امروز آن در آن عصر، متداول نبوده، ولیکن مفهوم واقعی آن، یعنی نظارت بر مسائل اجتماعی از سوی حکومت اسلامی کاملاً مراعات شده است، گاه پیامبر(ص) این وظیفه را به بعضی از افراد واگذار می کرده و گاه شخصاً آن را انجام می داده است.

رابطه فقه اسلام با حکومت چگونه است؟

پرسش

رابطه فقه اسلام با حکومت چگونه است؟

پاسخ

به هم آمیخته است؛ زیرا بخش«سیاسات» که ابواب مهمی از فقه را شامل می شود (مانند جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، قضا و شهادات، حدود و دیات و قصاص) بخشی است که از مسائل مربوط به حکومت سخن می گوید، چرا که جهاد و همچنین بعضی از مراحل امر به معروف و نهی از منکر، و نیز «قضا و شهادات» و اجرای «حدود و قصاص» چیزی نیست که بدون حکومت قابل پیاده شدن باشد.

مسائل مربوط به «انفال» و «خمس» و «زکات» و «اراضی خراجیه» که شالوده بیت المال اسلامی را تشکیل می دهد، نیز به روشنی بخشی از حکومت را ترسیم می کند.

بنابراین، فقه اسلام، آن چنان با مسائل سیاسی و حکومتی آمیخته است که اجرای کامل آن، بدون تشکیل حکومت ممکن نیست.

اینها همه شواهد روشنی است بر اینکه اسلام از حکومت و سیاست جدا نمی باشد و حکومت و سیاست به معنی تدبیر نظام جامعه، چنان در تار و پود تعلمیات اسلامی نفوذ کرده که اگر بخواهیم آن دو را از هم جدا کنیم، اسلام نامفهوم خواهد بود و کسانی که می کوشند این دو را از هم جدا کنند، در حقیقت می خواهند «اسلام را از اسلام جدا سازند» و اسلام بدون اسلام تناقص آشکاری است.

در عرف مذهب شیعه، قانون گذاری در مجالس شورا به چه معنا است؟

پرسش

در عرف مذهب شیعه، قانون گذاری در مجالس شورا به چه معنا است؟

پاسخ

«قانونگـذاری» در مجـالس قانونگـذاری در عرف مـذهب پیروان اهـل بیت(ع) به معنی وضع احکام جدیـد در مسائل مورد ابتلا نیست، بلکه منظور تطبیق اصول بر فروع و یا تشخیص موضوعات مختلف و به اصطلاح، کارشناسی موضوعی است.

خلاـصه اینکه مجالس قانونگـذاری در مـذهب شـیعه، به معنی وضع احکام کلیّه در برابر احکام اسـلام، یا مالا نصّ فیه نیست، و همگی از قبیـل تطـبیق احکـام، یـا کارشناسـی موضوعی است و به همین دلیـل در کنـار آن «شورای نگهبـان» قرار داده شـده، تا جمعی از فقها بر آن نظارت کنند و مطمئن شوند که قوانین موضوعه بر خلاف احکام اسلام نیست.

حتی مجلس «تشخیص مصلحت» که اخیراً در قانون اساسی پیش بینی شد، نیز به معنی تشخیص موضوع است، نه جعل قانون.

توضـیح اینکه یکی از عناوین ثانویه، عنوان اهم و مهم است، یعنی هرگاه دو مسأله شـرعی با یکـدیگر تضاد پیدا کنند، مثلاً گاه حفظ اموال مردم و تصـرّف نکردن در مال بدون اذن صاحبش با مسأله احتیاج مبرم به کشیدن خیابان در شهر و بیابان، در تضاد واقع شود، از یک سو حفظ نظم جامعه اسـلامی واجب است و آن بدون کشیدن جادّه های ضروری غیر ممکن است، و از سوی دیگر حفـظ اموال مردم نیز لاـزم است. در این گونه موارد بایـد آنچه مهمتر است، مقـدم داشـته شود و اجازه کشـیدن این گونه جادّه ها داده شود. البته در این گونه موارد هر گونه ضرر و زیانی که به مالکان اراضی می رسد باید جبران گردد.

همچنین در مورد نرخ گذاری اجناس مختلف، قانون

اوّلی اسلام، آزادی نرخ است، امّا در مواردی که این آزادی سبب سوء استفاده گروهی از سود جویان شود و جامعه در تنگنا قرار گیرد و حفظ نظام اقتصادی جامعه متوقّف بر نرخ گذاری شود، بی شک مسأله حفظ نظام، مقدم است، در اینجا می توان قانونی برای تعیین نرخ اجناس وضع کرد و دولت اسلامی را موظّف به اجرای آن نمود.

مجلس تشخیص مصلحت در این موارد آنچه را مهمتر است با مطالعه دقیق باید انتخاب کند تا حکومت اسلامی به اجرا در آورد، درست مثل اینکه حفظ نفس واجب است و خوردن گوشت حرام ممنوع است، ولی در موارد خاصّی که راه، منحصر به استفاده از گوشتهای حرام است آن را مجاز می شمریم، چراکه اهمیّت حفظ نفس بیشتر از آن است.

بنابراین مفهوم«مجلس تشخیص مصلحت» با اجتهاد و استحسان و مصالح مرسله که در میان اهل سنّت معمول است فرق بسیار دارد، اینجا تعارض دو حکم مورد توجّه است و تشخیص مصلحت اهم می شود و در آنجا برای موضوعی که به اعتقاد آنها حکمی برای آن وضع نشده حکم وضع می کنند.

از مجموع آنچه در بالا گفته شد نتیجه می گیریم که مجلس قانونگذاری یکی از ارکان حکومت اسلامی است، چرا که در هر زمان و هر محیط و هر شرایطی نیازها و مسائل تازه ای پیدا می شود که باید قانون آن دقیقاً پیش بینی شود، ولی قانونگذاری به معنی برنامه ریزی و تطبیق اصول بر فروع و استخراج فروع از قوانین کلّی و تشخیص موضوعات به طور دقیق.

رهبر جهانی باید دارای چه صفاتی باشد؟

پرسش

رهبر جهانی باید دارای چه صفاتی باشد؟

پاسخ

۱ آگاهی فوق العاده وسیع و بینشی ژرف و عمیق.

۲ دید و نظری صائب، و دورنگری بیمانندی به وسعت جهان انسانیّت.

۳ دارا بودن طرحهای پخته انقلابی در همه زمینهها.

۴ شهامت و بلندنظری و همّت فوق العاده.

۵ پاکی و تقوا و درستکاری به اندازه هدف وسیعش.

۶ نگریستن به همه ابعاد زندگی و محصور نشدن در بعد مادّی.

۷ روح بزرگی که مافوق دسته بندیها، وگروههای متخاصم و تنگ نظریهای منافع خصوصی و مافوق عادات و رسوم و مکتبها و

مسلکهای موجود باشد.

سرچشمه مخالفت عده ای با طرح حکومت اسلامی چیست؟

پرسش

سرچشمه مخالفت عده ای با طرح حکومت اسلامی چیست؟

پاسخ

گروهی بـا مسأله طرح حکومت اسـلامی به مخـالفت بر می خیزنـد، سرچشـمه این مخالفت در واقع دو چیز است که یکی جنبه روانی دارد و دیگری جنبه روائی.

امّا آنچه جنبه روانی دارد این است که آنها خاطره تلخی از حکومتها دارنـد و بر این عقیـده اند که د رشـرایط کنونی هیچ کس قادر بر این نیست که حکومت الهی را تشـکیل دهـد و عـدل اسـلامی را پیاده کند، زیرا همیشه فشارهایی از داخل از سوی افراد تنـدرو بر حکـومت وارد می شـود کـه خواهـان شکسـتن حریم قـوانین اسـلامی و بر هم زدن عـدالت اجتمـاعی و مقـدّم داشـتن شعارهای خالی از محتوا بر ضوابط شناخته شده کتاب و سنّت است.

از سـوی دیگر از خـارج نیز بر آن فشارهـایی وارد می شـود و سیاسـتهای بسـیار مرمـوزانه اجـانب کـه توسّـط عوامـل «مخفی» و «آشـکار» آنها اعمال می گردد، اجازه نمی دهد حکومت اسـلامی در مسـیر خود به حرکت در آید و حتماً در نقطه ای آن را از مسیر اصلی به سوی مقاصد خود منحرف می سازند، به همین دلیل حکومت اسلامی واقعی را غیر قابل عمل می دانند.

آنهـا داسـتان مشروطه را گواه این مـدّعا می شـمرند که علمـای دین بـا قوّت تمـام در آن وارد شدنـد، تـا چهره ای از حکومت اسـلامی (یـا چیزی که شـباهت به حکومت اسـلامی در پـاره ای از جهات داشـته باشـد) به دنیا نشان دهنـد، ولی علی رغم تمام تلاشـها، سـرانجام منحرفـان داخلی و خارجی دست به دست هم دادنـد و آن را مبـدل به حکومت خودکامه ویرانگر و بیـدادگر ساختند.

امّا از نظر روای...به سراغ روایاتی می روند که می گوید «هر پرچمی قبل

از قیام مهدی(عج) به عنOـṢحکومت بر پا شود، پرچم ضلالت است»!

نمونه ای از این روایات را در ذیل می خوانیم

این روایات در حقیقت چند گروه است.

نخست در گروهی از آنها می خوانیم تا وقت، مساعد برای خروج و قیام بر ضدّ سلاطین جائر و حکومتهای ظالم نبوده باشد، قیام نکنید، مانند

۱ «ابوالمرهف» از «امام باقر» (ع) نقل می کند که فرمود «اَلْغُبْرَهُ عَلی مَنْ اَثارَها، هَلَکَ الْمَحاضِیرُ، قُلْتُ جُعِلْتُ فِداکَ وَ مَا الْمَحاصِیرُ؟ قالَ الْمُسْتَعْجِلُونَ...» (وسائل الشیعه ۱۱/۳۶) [گرد و خاک و غبار متوجّه کسی می شود که آن را پراکنده کند(هر کس غباری بیفشاند بر صورت و دامان خودش می نشیند) «محاصیر» هلاک می شوند، راوی می گوید عرض کردم «محاصیر» چیست؟ فرمود کسانی هستند که عجله می کنند (و قبل از فراهم شدن شرایط قیام بر ضدّ حکومت جائر، دست به این کار می زنند).]

۲ در حدیث دیگری از امام صادق(ع) از پدران گرامیش در وصیّت پیامبر(ص) به علی(ع) می خوانیم، فرمود «یا عَلیُّ اِنَّ اِزالَهَ الْجِبالِ الرَّواسی اَهْوَنُ مِنْ اِزالَهِ مُلْکٍ لَمْ تَنْقَضِ اَیّامُهُ» (وسائل الشیعه ۱۱/۳۸) [ای علی ! برکندن کوههای ثابت و ریشه دار، آسانتر است از زائل کردن حکومتی که هنوز ایّامش پایان نیافته و شرایط زوالش فراهم نشده است.]

۳ در حدیثی از «عیسی بن قاسم» آمده است که امام صادق(ع) می فرمود « از خدا بپرهیزید و به مصالح خویش بیندیشید، چرا که شما از همه سزاوارتر برای این کار هستید... سپس افزود

«اِنْ اَتاکُمْ مِنّا آتٍ لِیَدْعُوْکُمْ اِلَی الرِّضا مِنّا فَنَحْنُ نُشْهِدَکُمْ اِنّا لا نَرْضی، اِنَّهُ لا یُطِیعُنا الیَوْمَ وَهُوَ وَحْدَهُ وَکَیْفَ یُطیعُنا اِذا اِرْتَفَعَتِ الرّایاتُ وَ الاَعْلامُ» (وسائل الشیعه ۱۱/۳۸) [اگر کسی از ما بیاید و شما را

دعوت به خشنودی ما کند (الرّضی لال محمد، شعار پرجاذبه ای بوده است که در آن زمان غالب قیام کنندگان به آن استناد می کردند) ما شما را شاهد می گیریم که راضی به چنین قیامی نیستیم، او امروز اطاعت از ما نمی کند، در حالی که تنها است، هنگامی که پرچمها برافراشته شود(و گروه کثیری اطراف او را بگیرند) چگونه اطاعت ما خواهد کرد؟!]

۴ در نهج البلاغه از امیر المؤمنان علی(ع) می خوانیم

«اَلْزِمُو الاَرْضَ وَاصْبِرُوا عَلَی الْبلاءِ وَ لا تُحَرِّکُوا بِاَیْدیکُمْ وَ سُیُوفِکُمْ فی هَوی اَلْسِنَتِکُمْ وَ لا تَسْتَعْجِلُوا بِما لَم یُعَجِّلْهُ اللهُ لَکُمْ، فَاِنَّهُ مَنْ ماتَ مِنْکُمْ عَلی فِراشِهِ وَ هُوَ عَلی مَعْرِفَهِ حَقَّ رَبِّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ وَ اَهْلِ بَیْتِهِ ماتَ شَهیداً، وَوَقَعَ اَجْرُهُ عَلَی اللهِ، وَ اسْتَوْجَبَ ثَوابَ ما نَوی مِنْ صالِحِ عَمَلِهِ، وَ قامَتِ النِیَّهُ مَقامَ اِصْلاتِهِ لِسَیْفِهِ فَاِنَّ لِکُلِّ شَیْءٍ مُدَّهَ وَ اَجَلاً» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۰)

[برجای خود بمانید (و بدون اجازه قیام نکنید) در برابر بلاها و مشکلات استقامت ورزید، شمشیرهایتان را در راه هوی و هوس و کلماتی که (بدون مطالعه) از دهانتان بیرون می آید، به کار نگیرید، و درباره آنچه خداوند شتاب در آن را لازم ندانسته شتاب نکنید، زیرا آن کس از شما که در بستر خویش بمیرد، ولی معرفت خدا و پیامبر (ص) و اهلبیتش را به طور شایسته داشته باشد شهید از دنیا رفته است! و اجر و پاداش او بر خداست، و ثواب اعمال نیکی را که نیّت انجام آن را داشته است می برد و نیّت او جانشین ضربات شمشیر او می گردد (و بدانید) هر چیزی وقت معیّنی دارد و سرآمدی مشخص (اگر قبل از آن

به سراغش بروید ناکام می شوید.]

بدیهی است که این طایفه از اخبار، هیچ گونه دلالتی بر نهی از اقامه حکومت اسلامی قبل از ظهور حضرت مهدی (عج) ندارد، بلکه تنها پیام این اخبار آن است که منتظر فرصتها باشید و قبل از رسیدن فرصت مناسب، دست به این کار نزنید، چرا که تلفات و ضایعات فراوانی خواهید داد و نتیجه ای نخواهید گرفت.

از همه اینها گذشته، در روایاتی آمده است که قبل از قیام مهدی(عج) اقوامی قیام می کنند و زمینه را برای قیام مهدی(عج) آماده می سازند و از آنها در روایات به نیکی یاد شده است، اگر قیامهای قبل از حضرت مهدی(عج) باطل و دعوت به طاغوت بود، این روایات مفهوم صحیحی نداشت. در اینجا به یک روایت قناعت می کنیم، در حالی که روایات، بسیار بیش از این است.

در حدیثی از امام ابوالحسن الاول (امام کاظم علیه السلام) می خوانیم که فرمود «رَجُلٌ مِنْ اَهْلِ قُمْ یَدْعُو النّاسَ اِلَی الْحَقِّ یَجْتَمِعُ مَعَهُ قَوْم کَزُبُرِ الْحَدیدِ لا تَزِلُّهُم الرِّیاحُ العَواصِفُ وَ لا یَمِلُّوْنَ مِنَ الْحَرْبِ وَ لا یَجْبُنُونَ وَعَلَی اللهِ یَتَوَکَّلُونَ وَ الْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقینَ» (سفینه البحار)

[مردی از اهل قم قیام می کند و مردم را دعوت به حق می نماید. جمعیتی گرد او را می گیرند که مانند پاره های آهن(سخت و محکم) هستند، طوفانهای سخت آنها را تکان نمی دهد و از جنگ خسته نمی شوند و ترس به خود راه نمی دهند و بر خدا توکّل می کنند و عاقبت برای پرهیزکاران است.]

در بعضی از روایاتی که به این گونه قیامها اشاره می کند، تصریح شده که آنها زمینه ساز قیام حضرت مهدی(ع) هستند و به هر حال نشان می دهد که قیامهای مشروعی، قبل

از قیام مهدی (ع) صورت می گیرد، قیامهای خونین برای دعوت به سوی حق توأم با پیروزی.

از مجموع آنچه گفته شد به خوبی استفاده می شود که قبل از قیام مهدی(ع)، قیامهای دیگری صورت می گیرد که جنبه الهی دارد، بعضی به نتیجه می رسد و بعضی به شکست منتهی می شود و چنان نیست که هر پرچمی که قبل از حضرت مهدی (ع) بر افراشته شود پرچم طاغوت باشد، هر چند با اجازه اهل بیت(ع) یا در مسیر اهداف آنها قرار گیرد.

در جهان بینی اسلامی تعیین رئیس نظام اجرائی حکومت بر عهده کیست؟

پرسش

در جهان بینی اسلامی تعیین رئیس نظام اجرائی حکومت بر عهده کیست؟

پاسخ

در جهان بینی اسلامی که حکومت از آن خدا، و سرچشمه مشروعیّت آن در جوامع انسانی با استناد به اجازه و تفویض الهی است، طبیعی است که نظامات اجرائی در تمام سلسله مراتب از ناحیه پیامبر(ص) سپس امامان معصوم (ع) و بعد از آنها جانشینان و نمایندگان آنان؛ یعنی فقهای بزرگ تعیین گردد.

به همین دلیل می بینیم پیامبر اکرم(ص) هنگامی که حکومت اسلامی را در آغاز هجرت به مدینه بنیان نهاد، ودرباقی مانده عمر پر برکت خود آن را گسترش داد، همه جا فرمانداران و امراء لشکر و قضات و سفیران را شخصاً تعیین می فرمود و احتمالاً در موارد مهم در انتخاب آنان با اصحاب و یارانش به شور می پرداخت.

ولی به یقین هنگامی که کار به دست فقیه جامع الشّرایط می افتد به خصوص در عصر و زمان ما که لزوم مشارکت مردم در امر حکومت از بدیهیّات است، چرا که بدون مشارکت آنان، هرگز انگیزه کافی برای همکاری با حکومت وجود نخواهد داشت لازم است مسأله شور و مشورت با مردم در متن برنامه گزینش سطوح بالای نظام اجرائی قرار گیرد.

این روش نه چندان پیچیده هم دخالت فقیه جامع الشّرایط را در این گزینش مطابق موازین شرعی تأمین می کند و هم مشارکت مردم را و به این ترتیب جنبه های شرعی و مردمی به طور دقیق رعایت می شود.

از دیدگاه اسلام، تعیین رئیس نظام اجرائی حکومت اسلامی چگونه است؟

پرسش

از دیدگاه اسلام، تعیین رئیس نظام اجرائی حکومت اسلامی چگونه است؟

پاسخ

آنچه در زنـدگی پیغمـبر اکرم(ص) دیـده می شود این است که این انتخـاب از طریق نصب الهی صورت گرفته و گـاه از طریق شخص پیامبر (ص).

نصب پیامبر اسلام(ص) برای این منصب از سوی خداوند روشن است و آیاتی مانند آیات زیر شاهد بر آن است

۱ «اَلنَّبِیُّ اَوْلی بِالْمُؤْمِنینَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ» احزاب/۶

[پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.]

۲ «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اَطیعُوا اللهَ وَ اَطیعُوا الرَّسُولَ وَ اُوْلِی الاَمْرِ مِنْکُمْ» نساء/۵۹

[ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر(ص) و اولوالامر را.]

۳ «فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتّی یُحَکِّمُوکَ فیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فی اَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلیماً» نساء/۶۵ [به پرودگارت سوگنـد که آنها ایمان نخواهنـد آورد مگر اینکه تو را در اختلافات خود به داوری بطلبنـد و سـپس در داوری تو در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند.]

۴ «فَلْیَحْذَرِ الَّذینَ یُخالِفُوْنَ عَنْ اَمْرِهِ اَنْ تُصیبَهُمْ فِتْنَه اَوْ یُصیبَهُمْ عَذاب اَلیم» نور/۶۳

[آنها که فرمان او(پیامبر اسـلام) را مخالفت می کننـد بایـد بترسـند از اینکه فتنه ای دامنشان را بگیرد، یا عذابی دردناک به آنها برسد.]

نـاگفته پیـداست که اطاعت مطلق، آن گونه که در آیات فوق آمـده است، با نصب او برای زمامـداری جامعه اسـلامی ملازمت دارد.

در مورد پیشوایـان معصوم و ائمّه هـدی(ع) نیز اعتقـاد ما بر این است که آنها نیز از سوی خداونـد و به وسـیله پیامبر اسـلام(ص) منصوب و برگزیده شده اند، آیات سوره مائده «یا اَیُّهَا الرَّسُول بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْکَ... .» مائده/۶۷ که در مورد داستان غدیر

نـازل شـده و روایـات متعـدّدی که از طرق تمـام فرق اسـلامی در مـوارد و مواضـع مختلف، دربـاره نصب علی(ع) به خلافت و جانشـینی آن حضـرت نازل شده و نیز روایاتی که از پیغمبر اکرم(ص) درباره پیشوایان و خلفای دوازده گانه او و روایاتی که از ائمّه معصومین علیهم السـلام (هر امـام دربـاره امام بعـد) وارد شـده همه گواه این مـدعاست و نیازی به تکرار آنها در اینجا نمی بینیم.

این در مورد پیغمبر اکرم(ص) و امامـان معصوم(ع) است، و امّـا در مورد کسانی که در مراحل بعـد قرار گرفته انـد، این نصب و انتصاب ممکن است از سوی ولیّ فقیه و مجتهـد جامع الشـرایط صورت گیرد، چرا که مطابق بحث «ولایت فقیه» جانشـین امامان معصوم علیهم السلام فقهای صالح و واجد شرایطند، ولی حاکم شرع و فقیه جامع الشرایط موظف است در تمام مسائل اجتماعی و سیاسـی مربوط به ملّت اسـلام مصـلحت آنها را در نظر بگیرد و بـدون شک مصـلحت آنها چنین ایجاب می کند که مسـئولان بالای نظام اجرائی، با مشورت و مشارکت مردم انتخاب شوند تا همکاری صـمیمانه تری در میان آنها باشد و این نمی شود مگر اینکه مردم در انتخاب آنها به نحوی، خواه به طور مسـتقیم یا غیر مسـتقیم، دخالت داشـته باشـند، به ویژه در عصـر و زمان ما که فرهنگ عمومی حاکم بر جوامع انسانی، فرهنگ مشارکت عمومی در امر حکومت است.

سپس نوبت به تنفیذ حکم او از طرف فقیه جامع الشـرایط می رسد، تا سلسـله مراتب به پیامبر(ص) و امام معصوم(ع) و منصوبان الهی و در واقع به رضا و اذن پروردگار منتهی شود.

و بی شک تنفیذ حاکمیّت

چنین کسی که پایگاه مردمی محکمتری دارد و اکثریّت آراء نشان می دهد که از حمایت وسیعتری از سوی مردم برخوردار است به صلاح و غبطه مردم است و ولیّ فقیه که موظّف به رعایت مصالح جامعه است از تنفیذ حکم چنین کسی سرباز نخواهد زد.

می دانیم که تمام پیامبران و امامان تا آخرین حجت خدا(عج) از سوی خدا بر گزیده شده اند. مسئله این است که رهبران ما بعد از ائمه چگونه انتخاب شده اند؟

پرسش

می دانیم که تمام پیامبران و امامان تا آخرین حجت خدا(عج) از سوی خدا بر گزیده شده اند. مسئله این است که رهبران ما بعد از ائمه چگونه انتخاب شده اند؟

پاسخ

در این مقال مختصر نمی شود به تمام ابعاد این سوال پرداخت , اما آن چه بیانش ضروری به نظر می رسداین است که انسان آفریده شد تا به هدایت و تکامل برسد. عقل رسول باطنی و شرع رسول ظاهری است . عقل با تمام معجزاتی که دارد, نیازمند هدایت شرع و دین است . اسباب هدایت شرع و دین از طرف خدا توسط کتاب و ارسال رسل صورت گرفته است . آخرین پیامبر و خاتم انبیاء حضرت محمد۶از طرف خدا برگزیده شد که با رحلت آن حضرت , وحی قطع شد, ولی با ابتکار حضرتش , خلیفه و جانشینی چون امام علی ۷به دستور خداوند در روزغدیر تعیین گردید که فرمود: (۱). بعد از امیر مؤمنان از ذرّیه زهرا(س) اوصیا و ائمهء اطهار در میان مردم حضور یافته . تا آخرین حجت خدا که اکنون در پس پردهء غیبت است , زمین از حجت و امام معصوم ۷خالی نیست . درزمان غیبت صغری چهار نایب خاص به نام های ۱ عثمان بن سعید عمری ۲ محمدبن عثمان بن سعید ۳ حسین بن روح نوبختی ۴ علی بن محمد سمری . اسباب هدایت را به عهده داشتند و در زمان فعلی نایبان عام حضرت که علماء و مراجع عظام تقلید هستند خط هدایت و رهبری را در جامعه به عهده گرفته اند.

چگونه رهبران اسلامی بعد از ائمه انتخاب شدند؟

در بیان معصومان ۷به

عبارات گوناگونی که حکایت از خلافت و وراثت عالم از پیامبر۶دارد برمی خوریم .

امام صادق ۷فرموده : (۲). در روایتی دیگر از امام صادق نقل شـده است که حضـرت فرمود: پیامبر۷فرمود: فقها امینان پیامبران هستند, تا وقتی که داخل در دنیا نشوند(۳) در توقیع شریف از امام زمان عجل الله نقل شده است : در حوادثی که پیش می آید, به راویان جدیث ما مراجعه کنید.ایشان حجت من بر شـما هسـتند و من حجت خدا بر ایشان هستم .(۴) دیگر احادیث مربوط به بـاب , چنین تفسـیر دارد که علمـا وارثان و جانشـینان ائمه و پیامبران هسـتند و مردم عادی چون به هـدایت و رسـتگاری نیازمند هستند و در فهم دین محتاج راهنمایی می باشند, برای رسیدن به این مهم در زمان غیبت به علما مراجعه کرده و ایشان را الگوی هدایت خویش می دانند.

(پاورقی ۱. مادیه (۵ آیه ۶۷

پاورقی ۲. آیه الله جوادی آملی , ولایت فقیه (ولایت فقاهت و عدالت) ص ۱۷۸

(پاورقی ۳. همان , ص ۱۷۹

(پاورقی ۴. همان , ص ۱۸۰

تفاوت حکومت اسلامی این دوره با حکومت اسلامی زمان معاویه و یزید چیست ؟

پرسش

• تفاوت حکومت اسلامی این دوره با حکومت اسلامی زمان معاویه و یزید چیست ؟

پاسخ

حکـومت اسـلامی بـه معنـای واقعی کلمـه شایـد در هیـچ زمـانی نبـوده است , چـون بر فرض حـاکم اسـلامی پیـامبر(ص) یا امیرالمؤمنین باشد, اما تمامی کارگزاران آنان پاکی و تقوا نداشته اند و گاهی افراد بدی از آب درمی آمدند, همان طور که در حکومت امیرالمؤمنین (ع) نقل شده است .

این که می گویند حکومت اسـلامی است , به این معنا است که اصول اسلام و احکام شرعی اسلامی تا آن جا که مقدوراست , اساس کار مسئولان باشـد. اما مهم این است که مجریان و مسئولان تا چه مقدار عادل و با تقوا و پای بند به آن اصول باشـند و چه مقـدار دلسوز مردم باشـند. هر حکومتی گر چه دارای اسـاس و شـالودهء محکم و خوب باشـد, تامجریـان پاک و عادلی که دلسوز مردم باشند و از خدا و عذاب اخروی بترسند, نداشته باشد, مفاسد و خطاها فراوان خواهد بود.

شرط در تحقق حکومت اسلامی این است که مجریان آن عادل و خدا ترس باشند. در زمان ما شالودهء حکومت , قانون اساسی اسـت کـه از اسـتحکام خاصـی برخـوردار است و از نظر اسـلامی مطـابق بـا عقایـد و مبـانی قرآنی است . نیز در رأس حکـومت اشخاصـی مانند امام (ره) و رهبر معظم انقلاب و افرادی پاک , دلسوز و عالم , فقیه , مدیر, مدبر و سیاستمدارهستند, اما بدیهی

است تا تمامی مسئولان حتی مسئولان ادارات و کارکنان دولت , دلسوز, پاک و با تقوا نباشند, کارلنگ می ماند. رهبر سفارش می کند, اصرار

می ورزد, ولی باز می بینیم در برخی از جاها رشوه , کم کاری , بی انضباطی ,برخوردهای ناصالح , اختلاس , دزدی و اسرافکاری مشاهده می شود.

مقایسهء بین حکومت فعلی با حکومت معاویه و یزید حاکی از عدم اطلاع از شخصیت معاویه و یزید است . شالوده ءحکومت معاویه و یزید بر شیطنت , مبارزه با پاکان و کشتن افرادی چون امام حسن (ع), مالك اشتر, محمد بن ابی بکر,عمار یاسر, حجر بن عدی , میثم تمار, امام حسین و یاران او, قتل عام مردم مدینه و حمله به خانهء خدا و کشتن مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و ده ها نفر از خوبان کوفه بنا شده است . وانگهی معاویه و یزید برای ریشه کن کردن اسلام سعی داشتند, نه برای ترویج اسلام . معاویه در جلسه ای که در تاریخ ثبت شده است گفت : تا نام محمد را محو و دفن نکنم , آرام نمی گیرم !

با توجه به معصوم نبودن ولی فقیه چرا به قداست وی معتقدید ؟

پرسش

با توجه به معصوم نبودن ولی فقیه چرا به قداست وی معتقدید ؟

پاسخ

قداست به معنای محبوبیت همراه با احترام شدید است . انسان به علت کمال خاصی که در شخصیتی سراغ دارد , به او محبت ورزیده و به وی احترام خاصی می گذارد . انسانها همه کمالات را بطور یکسان دارا نیستند , از این رو انسانی که دارای کمالات فوق العاده و برتری است از محبوبیت و احترام بیشتری برخوردار است . قداست مانند محبت از یك مورد شخصی محبوب به دیگر امور منتسب به او نیز - به طورطبیعی - منتقل می شود , به گونه ای که وقتی شخصی را دوست می داریم , نزدیکان ووابستگانش را نیز دوست خواهیم داشت ; مثلا وقتی به استاد خود عشق می ورزیم ,فرزندان و حتی وسایل شخصی او را نیز دوست می داریم , به همین دلیل است که مردم ما به خاندان امام قدس سره , خانه , حسینیه و حرم ایشان علاقه شدیدی نشان می دهندو به آنها عشق می ورزند . قداست , روح دین روح دین را همین قداست تشکیل می دهد , به طوری که تمام ادیان الهی بر احترام گذاردن خاص به خداوند و هر چه و هر کس که به او منسوب است تاکید می ورزند , حتی مذاهب انحرافی نیز برای بت و خدایان قداست قائلند . روایات ما بر این مطلب تاکید دارد که (هل الایمان الا الحب) آیا ایمان جز محبت و دوستی امر دیگری است ؟ (۱-۱) از این رو در اسلام اولین مرتبه قداست برای خدای تبارك

و تعـالی است و در مراتب بعـدی هر کس به او نزدیکتر و دارای ارتبـاط بیشتر بـا اوست . پروردگارمتعال به دلیل هستی مطلق , کمال مطلق و ۰۰۰ از برتری بی نظیری برخوردار است وطبیعی است از همه محبوبتر و دوست داشـتنی تر باشد , تا اندازه ای که بایـد در برابراو به خـاک افتـاد و پیشانی را بر زمین ساییـد . این سـجده به دلیل همان قـداست است . در مرتبه بعـد , پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سـلم به دلیـل بیشـترین ارتبـاط بـا خداونـد , دارای تقـدس و احـترام بیشتری است , تـا آنجـا که خـداوند وفرشـتگانش بر او درود می فرستند و از مومنان نیز می خواهند تا درود بفرستند (۲-۱)و شرع مقدس گذاردن دست بدون وضو را بر نام آن حضرت حرام می داند . این قداست پس از خداوند , به پیامبر و جانشینان او یعنی امامان معصوم علیهم السلام - که از طرف خدا منصوب شده اند - گسترش می یابد . بوسیـدن ضـریح امامان علیهم السـلام و زیارت حرم آنها همگی برخاسته از همیـن قـداست اسـت . در مراتب بعـدی یعنی پس از امامـان علیهم السـلام این قـداست به همه کسـانی که به گـونه ای به آنـان منتسب اند , مانند سادات و مراجع و علمای دینی سرایت می کند . با اینکه بوسیدن دست و تواضع بیش از اندازه برای غیر خدا در اسـلام نکـوهش گردیـده , ولی مواردی اسـتثناء شـده است , از جمله : (انه من اریـد به رسول اللّه ; (۲) کسـی که به جهت انتساب به پیامبر دستش

را ببوسند .) یعنی این شخص از چنان عظمتی برخوردار است که به جای پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم دست او را می بوسند . ولی فقیه گرچه معصوم نیست , ولی به دلیل انتسابش به امام معصوم علیه السلام و جانشینی وی مراتبی از همان قداست را داراست . آیا می شود کسی خدا را دوست بدارد , ولی پیامبرش را دوست ندارد ؟ آیا می شود کسی پیامبر را دوست بدارد ولی به جانشینان او (امامان) علاقه نداشته باشد ؟ و آیا می توان امام معصوم علیه السلام رارا دوست داشت , ولی جانشین او را گرامی نداشت ؟

آیا کسی غیر از خداوند صلاحیت قانون گذاری دارد؟

پرسش

آیا کسی غیر از خداوند صلاحیت قانون گذاری دارد؟

پاسخ

خیر، زیرا آنچه در صلاحیت جعل احکام و وضع قوانین و قواعد شرط است، دو چیز است؟ یکی اینکه قانونگذار کسی باشد که عالم به تمام مصالح و مفاسد امور و نواحی جسم و روح و قوا و غرایز و نیازهای فردی و اجتماعی مردم باشد و از این که فایده از عمل به آن قوانین ببرد منزّه باشد و متّهم به داشتن غرض خاصّی در جعل قوانین نشود و در معرض این اتهام هم نباشد. بدیهی است، این صلاحیت را کسی غیر از خداوند متعال دارا نیست که عالم به تمام مصالح و مفاسد است و این انسان شناخته نشده را آفریده و میشناسد و از درون او و نهان او آگاه است و از هرگونه نقص و غرض [چون غنی بالذّات و کامل بالذّات است] منزّه و مبرّا است.

دوم این که قانونگذار کسی باشد که بر همه انسانها بالذّات ولایت داشته باشد و اختیارش نسبت به انسان و تعیین برنامه امورش، از اختیار خود انسان بیشتر باشد و بلکه اختیار انسان چه تکوینی و چه تشریعی، به تکوین و تشریع او باشد. پر واضح است که چنین کسی نیز غیر از خداوند متعال نیست که مالك و صاحب و خالق و رازق همه بشر و همه مخلوقات است و همه تحت ولایت مطلقه او هستند و همه احکام و تکالیف باید به وحی او و مستند به او باشد و مداخله در این امور، مداخله در شؤون ربوبی و استکبار و استعلا و خلاف توحید است.

آیا حاکمیت ملی مبنای اسلامی دارد؟

پرسش

آیا حاکمیت ملی مبنای اسلامی دارد؟

پاسخ

اگر مقصود از آن این باشد که غیر از خدا هیچ ملتی به عنوان یك ملّت برتر یا پیشرفتهتر و هیچ نظام و ابرقدرتی بر یك دیگر

حاکمیّت ندارد، بدیهی است که این یک اصل اسلامی و انسانی است.

و اگر حاکمیّت ملی به این معنی باشد که هر ملّت و هر جمعیّت حق دارد هر نوع حکومت و نظام و هر نوع قانون را برای خود انتخاب نماید چنانکه هر فردی میتواند هر عملی را بخواهد نسبت به جان و مال خود و هرچه به او تعلق دارد انجام دهد، این نیز اصالت ندارد و اسلامی نیست و فرد و ملّت هیچکدام این حاکمیّت مطلق را ندارند علاوه بر آنکه این قانون و حاکمیت عملی نیست؛ زیرا حدود آن مشخص نیست.

و اگر مقصود از حاکمیّت ملّی این باشد که مردم در حدود اختیارات شرعی و قوانین امر به معروف و نهی از منکر و وجوب اعانت مظلوم واینگونه برنامهها میتوانند و حق دارند امور را تحت نظر داشته باشند و تذکر بدهند و بخواهند که به قوانین عمل شود و حق دارند بلکه بر آنها واجب است که تسلیم خود سریهای زمامداران و متصدیان امور نشوند و دستورات خلاف قانون و خارج از حدود وظایف آنها را اطاعت ننمایند، این حاکمیّت برای ملّت مسلمان و برای هر انسانی در نظام اسلام ثابت است.

چرا جامعه به رهبر نیاز دارد؟

پرسش

چرا جامعه به رهبر نیاز دارد؟

پاسخ

بدیهی است که بدون مدیریّت صالح و قاطع و نظام اداره، رفاه و امنیّت و مقاصد اساسی دنیا و آخرت انسان حاصل نمی شود. بشر، هم طعم تلخ بی نظمی را چشیده است و هم اثر موافق و مساعد نظم و ترتیب را دیده است، لذا مدیریتی را که حافظ نظم و مجری عدالت و نگهبان مصالح و پاسدار حقوق عموم باشد لازم می داند و از آن استقبال می نماید.

مدینه فاضله وقتی تشکیل می شود که افراد جامعه مانند اعضاء و قوای انسان واحد که تحت اداره و مدیریّت عقل قرار دارند و وحدتشان با یک نیروی مرکزی که هر عضو و قوّه ای را به کار مناسب مأمور می سازد در تحت مدیریّت مطمئن و عاقل و عادل اداره شود که جریان امور را بر سیر منطقی و متناسب قرار دهد و بین اعضاء همکاری ایجاد کند؛ بدون اینکه خودش را بر سائرین تحمیل نماید یا آنها را در مسیر غیر مناسب و خارج از صلاحیّتشان وارد کند. واضح است هر چه این نقشه بیشتر عملی شود و هر چه مدیریّت از آگاهی لازم، بیشتر برخوردار باشد اغراض صحیح انسانی بیشتر تأمین می گردد، و مشابهت نظام سیاست و اداره و تشریع به نظام تکوین بیشتر می شود.

نظام امامت چه نظامی است؟

پرسش

نظام امامت چه نظامی است؟

پاسخ

نظام امامت و رهبری، شعاع و شعبه عقیده توحید است و باید چنانکه عالم تکوین دارای نظام واحد و قوانین واحد است، نظام تشریع و قوانین و اداره امور مردم نیز طبق آن واحد باشد و چنانکه در آنجا غیر خدای یگانه و اراده و تقدیر او مداخله ندارد، در محیط اختیار بشر نیز غیر برنامه های تشریعی الهی برنامه دیگری مطرح نشود و احدی خودسرانه و مستبدانه حق مداخله در امور مردم و امر و نهی و حکومت بر آنها را نداشته باشد.

تمام حکومتها و مداخلات و ولایتها و تصرفات جزئی و کلی بشر، باید به اذن خدا باشد تا همه در مسیر و احد به سوی هدف واحد به حرکت کمالی خود ادامه دهند.

غیر از نظام خدا، همه نظامها طاغوتی و غیر از نظام امامت، همه، شرک و طاغوت پرستی و استعباد و بی احترامی به حقوق انسان و حکمرانی بشر بر بشر و استعلا و استکبار است.

این حکومت، سلطنت و پادشاهی، و سلطه فردی بر فرد یا افراد دیگر و خود کامگی و فرمانروائی نیست، این حکومت، امامت و مقتدا و اسوه بودن و خلافت از جانب خدا و کار برای خدا و برای رضای او کردن است که برحسب آیاتی مثل:

«اِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ اِماماً» بقره/۱۲۴

[من تو را برای مردم امام قرار می دهم.]

و «اِنّا جَعَلْناکَ خَلیفَةً فِی الْأَرْضِ، فَاحْکُمْ بَیْنَ النّاسِ بِالْحَقِ» ص/۲۶

[ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم، پس میان مردم به حق حکم کن.]

و نیز آیه:

«وَ جَعَلْنا مِنْهَمْ اَئِمَّةً یَهْدُونَ بَأَمْرِنا، لَمّا صَبَرُوا» سجده/۲۴

[و از ایشان امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت

می کنند...]

شأن و موضع و مقامی است که از جانب خدا به بندگان برگزیده اش اعطا شده است و در تمام اعصار ادامه داشته و خواهد داشت.

و به این ملاحظه است که در نظام امامت، وقتی از جانب ولیّ امر، خواه شخص امام یا کسانی که از جانب او منصوب و معین شده اند و یا یکی از فقهاء که در عصر غیبت نیابت عامّه دارند، امری صادر گردد، باید اطاعت شود و مخالفت آن ردّ حکم در حکم خدا و شرک به خدا است.

نظامی است که شرط رهبری آن، عصمت و صلاحیتی است که هر کس، از جانب خدا و پیغمبر، به رهبری آن منصوب شد، واجد این صلاحیت است و بدون معرفی خدا و پیغمبر، کشف و تشخیص آن با وسایل دیگر، قابل اعتماد نبوده بلکه اکثراً خلاف واقع می شود.

نظام امامت، چگونه نظامی است؟

پرسش

نظام امامت، چگونه نظامی است؟

پاسخ

نظام امامت؛ یعنی حرکت همه برای علی و به سوی روش علی و حکومت علی و مهدی(ع) و در این نظام است که حکومت به عنوان یک هدف مقصود نیست و هر کس هم آن را به عنوان یک هدف بخواهد، شایسته حکومت و هیچ منصبی در این نظام نیست بلکه حکومت وسیله اقامه عدل، دفع باطل و ستم، احقاق حقوق، اجرای احکام، ترقی واقعی انسانها، کمک به ضعفا، تأمین رفاه و امنیّت و آزادی همگان است.

«اَلَّذینَ إِنْ مَكَّنّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقامُوا الصّلاهَ وَ آتَوُا الزَّکاهَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ وَ لِلّهِ عاقِبَهُ الْأُمُور» حج/۴۱

رهبران این نظام امامت، افرادی هستند که خدا می فرماید: [اگر آنها را در زمین متمکّن و صاحب نیرو گردانیم، نماز را بر پا داشته و زکات را می دهند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند و پایان کارها با خدا است.] در پرتو این نظام است که زندگی اصالت می یابد، معنی پیدا می کند و برای آن کوشش، حرکت و کار، با ارزش و عقلانی خواهد شد.

چرا طرح یک تئوری کامل و فراگیر برای بیان اندیشه ی اسلامی ضرورت دارد؟

پرسش

چرا طرح یک تئوری کامل و فراگیر برای بیان اندیشه ی اسلامی ضرورت دارد؟

پاسخ

جواب اجمالی:

تا کنون فقیهان وعالمان دین در برخورد با گنجینه ی معارف اسـلامی که مملو از عناصر جهان شمول و موقعیتی است، شیوه ای جزء گرایانه و خردنگر را دنبال کرده انـد. این رویّه باعث شـده است تا مباحث اسـلامی فاقـد نگرش کلان و نظام منـد باشـند و اجزاء ساختار انـدیشه ی اسـلامی، بی هیـچ آداب و تربیتی بـدون تدوین مدون، کنار هم قرار گیرند. «نظریه اندیشه مدون (نظام مند) در اسلام» یک تئوری برای ارایه نظام های اسلامی در زمینه های گوناگون مانند اقتصاد، سیاست و... می باشد.

جواب تفصیلی:

اسـلام به عنوان آخرین دین مُرسَل برای هدایت آدمیان تا قیام قیامت آمده است(۱). خاتمیت آن اقتضا می کنـد که کامل ترین دین مُرسَل باشد و تمامی آنچه را که باید از دین نفس الامری به وحی و نقل بیان گردد، شامل شود(۲).

از سوی دیگر،چون این دین در زمان و مکان خاصـی نازل شده و با مخاطبان اولیه ی خاصـی مواجه بوده، گاه عناصـر دینی در آن با توجه به موقعیت ارایه شده است، و این امر به ویژه در سنت معصومان(علیه السلام) و به خصوص در رفتار آنها، باید مورد توجه قرار گیرد. گنجینه ی معارف اسـلامی مملوّ از عناصر جهان شمول و موقعیتی است که از زمان بعثت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) تا غیبت کبری امام زمان (عج) بیان شده است.

تاکنون فقیهان و عالمان دین در برخورد با این مجموعه ی گرانقدر شـیوه ای جزءگرایانه و خردنگر را دنبال کرده اند و هر گاه با پرسشی

مواجه شده اند، با مراجعه به آن کوشیده اند، پاسخی در خور بیابند. در این روش هیچ گاه ارتباط عناصر جهان شمول با یکدیگر و رابطه ی آنها با عناصر موقعیتی ملحوظ نبوده است. هر چه در دین یافت می شده، به عنوان امری ثابت و لایتغیر تلقی می گشته است، مگر آن که نشانه ای بر خلاف آن یافت شود و در این صورت به عنوان حکم متغیّر محسوب می شده و هیچ جستوجویی از حکم، یا احکام ثابتی که ریشه ی آن را تشکیل می داده اند، نمی شده است.

این رویّه باعث شده است تا مباحث اسلامی فاقد نگرش کلان و نظام مند باشند و اجزاء ساختار اندیشه ی اسلامی، بی هیچ آداب و ترتیبی، بدون تدوین مدوّن، کنار هم قرار گیرند. این کنار هم آمدن هر چند در نهایت نظمی را پدید آورده، ولی هیچ گاه ترابط منطقی اجزاء و نحوه ی تأثیر و تأثّر آنها در یکدیگر مورد کاوش و دقت نظر واقع نشده است.

از سوی دیگر، به نحوه ی پیدایش عناصر موقعیتی در نصوص دینی چندان توجّهی نشده و با تمام آنچه وارد شده، به عنوان حکم ثابت و عنصر جهان شمول برخورد شده است. و اگر در موردی آیات و نشانه های تاثیر موقعیت آشکار و واضح بوده است، آن را عنصری موقعیتی بر شمرده و به سادگی از کنار آن گذشته اند، بی آن که پرسشی از زمینه و ریشه ی آن مطرح کنند.

همین عوامل سبب شده تا ما در ارایه ی نظام های اسلامی در زمینه های گوناگون، مانند اقتصاد، سیاست، و...، ناتوان باشیم و نتوانیم تصویر

روشنی از فلسفه ی سیاسی اسلام، فلسفه ی اقتصادی اسلام، ...یا مکتب سیاسی اسلام، مکتب اقتصادی اسلام، ...و مباحثی از این دست عرضه کنیم.

از سوی دیگر، نحوه ی تاثیر زمان و مکان در عناصر دینی و چگونگی نقش موقعیت در آنها به وضوح تبیین نشده و ارتباط عناصر موقعیتی با عناصر جهان شمول به گونه ای منطقی واضح نشده است.

«نظریه ی اندیشه مدوّن (نظام مند) در اسلام» یک تئوری برای پاسخ به چنین پرسش هایی بر اساس مبانی مذکور در بحث های قبلی است.

چرا در دنیا، نیاز به حکومت معنویت داریم و حکومت مادی، هر چه هم ایده آل باشد، باز غیر ایده آل است؟

پرسش

چرا در دنیا، نیاز به حکومت معنویت داریم و حکومت مادی، هر چه هم ایده آل باشد، باز غیر ایده آل است؟

پاسخ

زیرا اولاً، قوانین مادّی بفرض این که مفید به حال ضعفا و موجب تعمیم عدالت باشد هیچگونه ضمانت اجرایی ندارد، زیرا در محیطی که تمام ارزشها طبق مقیاسهای مادّی تعیین میگردد، موضوع «عدالت» برای زورمندان که مستلزم گذشت از بسیاری منافع و امکانات مادّی است، مفهوم صحیح و عاقلانهای ندارد؛ لذا در چنین محیطهایی تنها ضعفا دم از عدالت و مساوات میزنند نه اقویا، ولی اگر پای ارزشهای معنوی پیش آید عدالت برای آنها نیز مفهوم پیدا خواهد کرد، زیرا هنگام اجرای عدالت اگر چه قسمتی از منافع خود را از دست میدهند، امّا به جای آن به یک ارزش معنوی و فضیلت خواهند رسید.

نمونه روشن این مطلب سازمانهای وسیع بین المللی است که پس از جنگ دوم جهانی به وجود آمده؛ این سازمانها که به اصطلاح مهمترین مرکز برای تأمین صلح جهانی محسوب میشود و سیاستمداران متفکّر جهان در آن شرکت دارند تاکنون همواره به صورت بازیچهای برای اعمال نفوذ دولتهای بزرگ و یا به صورت یک سالن کنفرانس و سخنرانی برای دولتهای کوچک بوده که فقط میتوانستهاند قسمتی از حرفهای خود را در آنجا بزنند.

ثانیاً، مطالعات تاریخی و تجربه نشان میدهد که حسّ افزون طلبی انسان هیچگاه از طریق مادّی اشباع نشده است؛ یعنی انسان هرگز به جایی نرسیده که بگوید همین مقدار برای من کافی است. خواستههای انسان از این نظر نامحدود است و امکانات مادّی هر قدر هم زیاد باشد محدود است و این وسائل محدود پاسخ آن خواستههای

نامحدود را نمیدهد و همین «تضادّ خواستهها و امکانات» است که جنگ را به صورت یکی از لوازم همیشگی زندگی مادّی در آورده است.

ولی اگر پای معنویات و ایمان به خدا و توجّه به ارزشهای انسانی و اخلاقی و احساس مسؤولیّت در پیشگاه آن مبدأ بزرگی که مافوق مادیّات و جهان مادّه است در دلها زنده شود، میتواند این غریزه را محدود ساخته و در مجرای صحیحی به کار اندازد و صلح و امنیّت را به جای جنگ بنشاند.

و به عبارت دیگر، غریزه فزون طلبی را میتوان از طریق امور معنوی که هیچگونه محدودیّتی ندارد اشباع کرد و آن تضادّی که عامل اصلی جنگ و ظلم بود از میان خواهد رفت.

رابطه فقه اسلام با حکومت چگونه است؟

پرسش

رابطه فقه اسلام با حکومت چگونه است؟

پاسخ

به هم آمیخته است؛ زیرا بخش«سیاسات» که ابواب مهمی از فقه را شامل می شود (مانند جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، قضا و شهادات، حدود و دیات و قصاص) بخشی است که از مسائل مربوط به حکومت سخن می گوید، چرا که جهاد و همچنین بعضی از مراحل امر به معروف و نهی از منکر، و نیز «قضا و شهادات» و اجرای «حدود و قصاص» چیزی نیست که بدون حکومت قابل پیاده شدن باشد.

مسائل مربوط به «انفال» و «خمس» و «زکات» و «اراضی خراجیه» که شالوده بیت المال اسلامی را تشکیل می دهد، نیز به روشنی بخشی از حکومت را ترسیم می کند.

بنابراین، فقه اسلام، آن چنان با مسائل سیاسی و حکومتی آمیخته است که اجرای کامل آن، بدون تشکیل حکومت ممکن نیست.

اینها همه شواهد روشنی است بر اینکه اسلام از حکومت و سیاست جدا نمی باشد و حکومت و سیاست به معنی تدبیر نظام جامعه، چنان در تار و پود تعلمیات اسلامی نفوذ کرده که اگر بخواهیم آن دو را از هم جدا کنیم، اسلام نامفهوم خواهد بود و کسانی که می کوشند این دو را از هم جدا کنند، در حقیقت می خواهند «اسلام را از اسلام جدا سازند» و اسلام بدون اسلام تناقص آشکاری است.

دیدگاه روایات در مورد ضرورت حکومت چیست؟

پرسش

دیدگاه روایات در مورد ضرورت حکومت چیست؟

پاسخ

مسأله ضرورت حکومت، در روایات اسلامی بازتاب گسترده ای دارد و در آنها تصریح شده که مردم بدون حکومت نمی توانند زندگی کنند و حتی یک حکومت ظالم، از هرج و مرج و بی حکومتی بهتر است!

۱ در نهج البلاغه در پاسخی که امیر مؤمنان علی (ع) به خوارج داد که می گفتند « لا حُکْمَ اِلّا لِلّهِ» [حکومت و حاکمیت و داوری مخصوص خداست] فرمود «کَلِمَهُ حَقٍّ یُرادُبِهَا الْباطِلُ» [این سخن حقی است که از آن اراده باطل شده است]، سپس فرمود «نَعَمْ اِنَّهُ لا حُکْمَ اِلّا لِلهِ وَ لکِنَّ هؤُلاء یَقُولوُنَ لا اِمْرَهَ اِلّا لِلهِ» [آری درست است که فرمانی جز فرمان خدا نیست، ولی اینها می گویند حکومت و زمامداری مخصوص خداست]، سپس فرمود «وَاِنَّهُ لابُدَّ لِلنّاسِ مِنْ اَمیرٍ بَرٍّ اَوْ فاجِرٍ یَعْمَلُ فی اِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ، وَ یَسْتَمْتِعُ فیهَا الْکافِرُ، وَ یُبَلِّغُ اللهُ فیها الاَجَلَ، وَ یُجْمَعُ بِهِ الفَیْئُ، وَ یُقاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ، وَ تَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ، وَ یُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعیفِ مِنَ الْقَوِیِّ حَتّی یَسْتَریحَ بَرّ وَ یُسْتَراحَ مِنْ فاجِرٍ» (نهج البلاغه، خطبه ۴۰) [مردم به هر حال نیازمند به امیر و زمامداری هستند، خواه نیکوکار باشد یا بدکار! تا مؤمنان در سایه حکومتش به کار خویش مشغول باشند و کافران نیز بهره مند شوند و مردم در دوران حکومت او، زندگی راحتی داشته باشند، به وسیله او، اموال بیت المال گردآوری شود و به کمک او با دشمنان مبارزه کنند، جاده ها امن گردد و حق ضعیفان از زورمندان گرفته شود، مردم نیکوکار در رفاه باشند و از دست بدکاران در امان.]

۲ در روایات معروفی که «فضل بن شاذان» از

امـام علی بن موسـی الرّضـا (ع) نقـل کرده است، در بیـان دلائـل تعیین «اولوالامـر» و حاکمیت بر اجتماع، به سه نکته مهم اشاره فرموده می گویند « اگر کسـی بگوید چرا اولوالامر قرار داده شده و مردم مأمور به اطاعت حاکم الهی هسـتند؟ گفته می شود به دلائل زیاد از جمله اینکه هنگامی که برای مردم حـدودی تعیین شود و دسـتور یابنـد که ازآن حـدود تجاوز نکننـد، چون باعث فساد آنها می شود، این کار سامان نمی گیرد، مگر بوسـیله حاکم امینی در رأس آنها که آنان را از تعدّی و داخل شدن در امور ممنوعه باز دارد، زیرا اگر این موضع نباشـد، کسـی لـذّات و منافع خود را به خاطر فساد دیگران ترک نمی کند و لذا سـرپرستی برای آنها قرار داده شده که آنان را منع از فساد کند و حدود و احکام الهی را درمیان آنها بر پا دارد.

دیگر اینکه ما هیـچ فرقه ای از فرق دنیا، و هیـچ ملتی از ملل را نمی یابیم که بـدون رئیس و سـرپرستی باقی مانـده باشـند، همان رئیس و سـر پرستی که امر دین و دنیـای آنهـا را سامان بخشـد، پس در حکمت (خداونـد) حکیم جایز نیست که خلق را بـدون آنچه می داند برای آنان ضروری است رها سازد، سرپرستی که به کمک او با دشمنان بجنگند و اموال بیت المال را به وسیله او تقسیم کنند و جمعه و جماعت آنها را بر پا دارد و ظالم را از تعدی بر مظلوم باز دارد، برای آنان تعیین نکند.

دیگر اینکه اگر مردم پیشوا و سرپرستی امین و درستکار نداشته باشند، دین و آیین خدا بر باد می رود و سنّت و احکام الهی

تغییر می یابـد و بـدعت گـذاران، چیزهایی از پیش خود بر آن می افزایند، و مخالفان از آن کم می کنند و امور را بر مسـلمانان مشتبه می سازند.»

در حـدیث دیگری از امام صادق(ع) چنین آمـده است «لایَسْتَغْنی اَهْلُ کُلَّ بَلَدٍ عَنْ ثَلاثَهٍ یَفْزَعُ اِلَیْهِ فی اَمْرِ دُنْیاهُمْ وَ آخِرَتِهِمْ، فَاِنْ عُدِمُوا ذلِکَ کَانُوا هَمَجاً فَقِیهُ عالِم وَرِع، وَ امیر خَیّر مُطاع، وَ طَبیب بَصیر ثِقَه» (بحارالانوار ۷۵/۲۳۵)

[اهل هر شهری از سه چیز بی نیاز نیستند تا در امور دنیا و آخرت به آن پناه برند، اگر این ها را از دست دهند، سقوط می کنند، فقیه آگاه و با تقوی، و امیر خوب مورد اطاعت، و طبیب بینا و معتمد.]

این مسأله در روایات اسـلامی به اندازه ای اهمیت دارد که حتی حکومت ظالم مقدم بر هرج و مرج و بی حکومتی شمرده شده، چنانکه از امیر مؤمنان علی(ع) می خوانیم «والٍ ظُلُوم غَشُوم خَیْر مِنْ فِتْنَهٍ تَـدُومُ» (غررالحکم ۲/۷۸۴) [زمامدار ظالم و ستمگر بهتر است از فتنه (و هرج و مرجی) که پیوسته در جامعه وجود داشته باشد.]

از نظر قرآن، اهداف تشکیل حکومت اسلامی چیست؟

پرسش

از نظر قرآن، اهداف تشکیل حکومت اسلامی چیست؟

پاسخ

در آیه ۴۱ سوره حـج می خوانیم «اَلَّذینَ اِنْ مَکَّنّاهُمْ فِی الاَرْضِ اَقامُوا الصَّلوهَ وَ آتَوُا الزَّکاهَ وَ اَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَو عَنِ الْمُنْکَرِ» [آنها (یاوران الهی)کسانی هستند که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم نماز را بپا می دارند و زکات را ادا می کنند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند.]

تعبیر به «مَکَّنّاهُمْ فِی الاَرْضِ» به معنی قـدرت بخشـیدن به آنها در روی زمین است، ولی این تعبیر در بسـیاری از آیات قرآن در خصـوص قـدرت حکـومت به کـار رفته، چنـانکه در سـوره یوسـف در دو آیه می خـوانیم«وَکَذلِکَ مَکَّنّا لِیُوسُفَ فِی الاَرْضِ» یوسف/۲۱ و درمورد ذوالقرنین آمـده است «اِنّا مَکَّنّا لَهُ فِی الاَرْضِ وَ آتَیْناهُ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ سَبَباً» کهف/۸۴ [مـا به او در روی زمین قدرت و حکومت دادیم و اسباب هر چیزی را در اختیارش نهادیم.]

بنـابراین مفهـوم آیـه چنیـن می شـود که یـاران خـدا هنگـامی که به حکـومت رسـیدند از یـک سـو راه را برای رسـیدن به قرب پروردگـار که یکی از مظـاهر آشـکار آن نمـاز است، همـوار می سازنـد و از سوی دیگر راه را برای عـدالت اجتمـاعی که یک وسیله بارز آن اداء زکات است می گشایند، و از سوی سوّم با هرگونه مفسده اجتماعی مبارزه کرده، عوامل گسترش نیکی ها و خوبیها را در جامعه که یک وسیله مهم آن امر به معروف و نهی از منکر است فراهم می سازند.

اگر فرض کنیم که تعبیر به «مکّنّا» به معنی هر گونه قـدرت بخشـیدن بوده باشـد بـاز دلالـت آیه بر مقصود مـا روشن است، زیرا

حکومت بارزترین نمونه قدرت است، مرحوم علامه

طباطبایی در ذیل این آیه می گوید «منظور از تمکین در ارض، قدرت بخشیدن به آنهاست که هر چه را از امور مربوط به زندگی اراده کنند انجام دهند، بی آنکه کسی مانع آنها گردد. (المیزان ۱۴/۳۸۶) آیا چنین قدرتی جز از طریق به دست آوردن حکومت امکان پذیر می باشد؟

در تفسیر قرطبی این معنی با صراحت بیشتری آمده است، زیرا جمله «اَلَّذینَ اِنْ مَکَّنّاهُمْ فِی الْـاَرْضِ» را به معنی امرا و صاحبان حکومت تفسیر کرده است.

اصولاً امر به معروف و نهی از منکر که در آیه فوق آمده، چنانکه در مباحث فقهی نیز آمده است، دارای مراحل مختلفی است که یک مرحله آن منحصراً در اختیار حکومت است.

۲ در آیه ۵۵ سوره نور، درباره حکومت صالحان چنین آمده است «وَعَدَ اللّهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عِمِلُوا الصّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْاَرْضِ کَما اسْتَخْلَفَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَیُمَکِنَّنَّ لَهُمْ دینَهُمُ الَّذِی ارْتَضی لَهُمْ وَ لَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ امْناً یَعْبُدُونَنی لا یُشْرِکُونَ بی شَیْئاً»

در این آیه بعد از آنکه خداوند به مؤمنان صالح العمل وعده خلافت و حکومت می دهد، آن را با چند جمله تعقیب می کند که در واقع به منزله اهداف این حکومت است، نخست تمکین و قدرت بخشیدن به دین الهی و حاکمیت آن بر پهنه اجتماع و دیگر از میان رفتن نا امنی ها و تبدیل آن به امنیت اجتماعی کامل و دیگر عبادت خالی از هرگونه شرک. و به این ترتیب اهداف حکومت طبق این بیان عبارتند از

۱ حاکمیت دین و قوانین الهی بر همه اجتماع.

۲ استقرار و امنیت کامل در همه جا.

۳ عبادت خالصانه پروردگار و برچیده شدن آثار شرک و بت پرستی.

در واقع هـدف نهایی همان تکامل انسان و سـیر الی الله است که اسـتقرار امنیت و حاکمیت و قوانین الهی، مقـدّمه وصول به آن محسوب می شود.

به این ترتیب اهداف حکومت الهی را می توان در امور زیر خلاصه کرد

۱ تعلیم و تربیت و رشد جامعه در جنبه های علمی و اخلاقی.

۲ تـأمین آزادی هـای انسـانی و نفی هر گونه اسارت و اسـتعمار بشـر، به وسـیله بشـر خواه در جنبه های فکری باشـد یا سیاسـی، نظامی و اقتصادی.

۳ اقامه عدل و تأمین عدالت اجتماعی در تمام سطوح جامعه.

۴ فراهم ساختن امنیت اجتماعی به عنوان مقدمه ای برای وصول به اهداف دیگر.

۵ فراهم کردن مقـدمات بنـدگی خدا و سـیر الی الله و تکامل انسانی و رسـیدن به مقام قرب الهی که به اصـطلاح غایَهُ الْغایاتِ وَ مُنْتَهی الرَّغَباتِ است.

رابطه فقه اسلام با حکومت چگونه است؟

پرسش

رابطه فقه اسلام با حکومت چگونه است؟

پاسخ

به هم آمیخته است؛ زیرا بخش«سـیاسات» که ابواب مهمی از فقه را شامـل می شود (ماننـد جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، قضـا و شـهادات، حـدود و دیـات و قصـاص) بخشـی است که از مسائـل مربـوط به حکومت سـخن می گویـد، چرا که جهـاد و همچنیـن بعضـی از مراحـل امر بـه معروف و نهی از منکر، و نیز «قضـا و شـهادات» و اجرای «حـدود و قصـاص» چیزی نیست که بدون حکومت قابل پیاده شدن باشد.

مسائـل مربـوط به «انفـال» و «خمس» و «زکـات» و «اراضـی خراجیه» که شـالوده بیت المـال اسـلامی را تشـکیل می دهـد، نیز به روشنی بخشی از حکومت را ترسیم می کند.

بنـابراین، فقه اسـلام، آن چنـان بـا مسائـل سیاسـی و حکومتی آمیخته است که اجرای کامل آن، بـدون تشـکیل حکومت ممکن نیست.

اینها همه شواهـد روشـنی است بر اینکه اسـلام از حکومت و سـیاست جـدا نمی باشـد و حکومت و سـیاست به معنی تدبیر نظام

جامعه، چنان در تار و پود تعلمیات اسلامی نفوذ کرده که اگر بخواهیم آن دو را از هم جدا کنیم، اسلام نامفهوم خواهد بود و کسانی که می کوشند این دو را از هم جدا کنند، در حقیقت می خواهند «اسلام را از اسلام جدا سازند» و اسلام بدون اسلام تناقص آشکاری است.

چرا اسلام، قانون گذاری را حق انحصاری خدا می داند؟

پرسش

چرا اسلام، قانون گذاری را حق انحصاری خدا می داند؟

پاسخ

قانون گذاری در اصل از آن خداست و درواقع مسأله تقنین (قانون گذاری) یکی از شئون توحید افعالی است، همان گونه که خداوند حاکم علی الاطلاق بر تمام جهان هستی و جهان انسانیت است حاکم بر نظام تشریع نیز می باشد.

این مسأله علاوه بر اینکه در آیات و روایات اسلامی با صراحت آمده، منطبق بر دلیل عقل نیز هست، زیرا قانون گذار واقعی کسی است که واجد صفات زیر باشد

۱ انسان و تمام ویژگیهای او را از نظر جسم و جان بشناسد، به گونه ای که انسان شناس کامل باشد و از تمام اسرار وجود او، عواطف، امیال، غرایز، شهوات، هوسها و مسائل فطری او با خبر باشد و نیز از تمام استعدادها و شایستگی هایی که در فرد و جامعه نهفته و کمالاتی که بالامکان برای او میسر است مطلع باشد و خلاصه هیچ چیز در ساختار وجود انسان بر او مخفی نماند.

۲ از تمام آثار اشیای جهان و خواص و ویژگیهای آنها از نظر هماهنگی با وجود انسان و ناهماهنگی با خبر باشد و دقیقاً مصالح و مفاسد تمام اعمال و کارهای فردی و اجتماعی و پیامدهای آنها را بداند.

۳ از تمام حوادثی که در آینده دور یا نزدیک ممکن است روی دهد و به شکلی در سرنوشت انسان مؤثر است آگاه باشد.

۴ قانون گذار واقعی کسی است که از هر لغزش و گناه و خطا و اشتباهی برکنار باشد و در عین دلسوزی و مهربانی، قویّ الاراده و با شهامت باشد و از هیچ قدرتی در اجتماع نترسد.

۵ هیچ گونه منافعی

در اجتماع بشریت نداشته باشد، مبادا محور افکار او هنگام تنظیم قوانین آگاهانه یا ناآگاهانه متوجّه جهتی که حافظ منافع شخص اوست گردد و مصالح جامعه را فدای منافع خودش کند.

آیا چنین صفاتی جز در خداوند وجود دارد؟ آیا کسی را پیدا می کنید که بگوید من انسان را با تمام ویژگیهایش شناخته ام؟ در حالی که بزرگترین دانشمندان در پاسخ این سؤال، اظهار عجز و ناتوانی می کنند، بلکه انسان را رسماً موجودی ناشناخته معرّفی کرده و حتّی این عنوان را برای کتابهای خود انتخاب کرده اند؟

آیا کسی پیدا می شود که از گذشته و آینده و روابط دقیق آن با زمان حال با خبر باشد؟

آیا کسی پیدا می شود که اسرار و آثار همه موجودات را بداند و بالاخره از هر گونه لغزش و گناه و خطا در امان باشد؟

مسلّماً هیچ کس جز خدا و فرستادگان او دارای چنین صفاتی نیستند.

از این اشاره کوتاه به خوبی نتیجه می گیریم که قانون گذار واقعی خداست که انسان را آفریده و از تمام اسرار وجود او با خبر است و اسرار همه موجودات را می داند و از حوادث آینده و گذشته و روابط آنها با حوادث امروز به خوبی آگاه است.

هیچ گونه خطا و اشتباه در ذات پاک او راه ندارد و از کسی نمی ترسد، کمبودی ندارد که بخواهد آن را از طریق قوانین موضوعه برطرف سازد، بلکه در تشریعات خود تنها نفع انسانها را ملحوظ می دارد.

افزون بر همه اینها، سراسر جهان قلمرو حکومت و حاکمیت اوست و معنی ندارد در چنین قلمروی کسی جز او امر و نهی کند، بلکه پذیرفتن امر و نهی

دیگران و به رسمیت شناختن قانونی غیر قانون او، نوعی شرک و گمراهی است.

در عرف مذهب شیعه، قانون گذاری در مجالس شورا به چه معنا است؟

پرسش

در عرف مذهب شیعه، قانون گذاری در مجالس شورا به چه معنا است؟

پاسخ

«قانونگذاری» در مجالس قانونگذاری در عرف مذهب پیروان اهل بیت(ع) به معنی وضع احکام جدید در مسائل مورد ابتلا نیست، بلکه منظور تطبیق اصول بر فروع و یا تشخیص موضوعات مختلف و به اصطلاح، کارشناسی موضوعی است.

خلاصه اینکه مجالس قانونگذاری در مذهب شیعه، به معنی وضع احکام کلیّه در برابر احکام اسلام، یا مالا نصّ فیه نیست، و همگی از قبیل تطبیق احکام، یا کارشناسی موضوعی است و به همین دلیل در کنار آن «شورای نگهبان» قرار داده شده، تا جمعی از فقها بر آن نظارت کنند و مطمئن شوند که قوانین موضوعه بر خلاف احکام اسلام نیست.

حتی مجلس «تشخیص مصلحت» که اخیراً در قانون اساسی پیش بینی شد، نیز به معنی تشخیص موضوع است، نه جعل قانون.

توضیح اینکه یکی از عناوین ثانویه، عنوان اهم و مهم است، یعنی هرگاه دو مسأله شرعی با یکدیگر تضاد پیدا کنند، مثلاً گاه حفظ اموال مردم و تصرّف نکردن در مال بدون اذن صاحبش با مسأله احتیاج مبرم به کشیدن خیابان در شهر و بیابان، در تضاد واقع شود، از یک سو حفظ نظم جامعه اسلامی واجب است و آن بدون کشیدن جادّه های ضروری غیر ممکن است، و از سوی دیگر حفظ اموال مردم نیز لازم است. در این گونه موارد باید آنچه مهمتر است، مقدم داشته شود و اجازه کشیدن این گونه جادّه ها داده شود. البته در این گونه موارد هر گونه ضرر و زیانی که به مالکان اراضی می رسد باید جبران گردد.

همچنین در مورد نرخ گذاری اجناس مختلف، قانون اوّلی

اسلام، آزادی نرخ است، امّا در مواردی که این آزادی سبب سوء استفاده گروهی از سود جویان شود و جامعه در تنگنا قرار گیرد و حفظ نظام اقتصادی جامعه متوقّف بر نرخ گذاری شود، بی شک مسأله حفظ نظام، مقدم است، در اینجا می توان قانونی برای تعیین نرخ اجناس وضع کرد و دولت اسلامی را موظّف به اجرای آن نمود.

مجلس تشخیص مصلحت در این موارد آنچه را مهمتر است با مطالعه دقیق باید انتخاب کند تا حکومت اسلامی به اجرا در آورد، درست مثل اینکه حفظ نفس واجب است و خوردن گوشت حرام ممنوع است، ولی در موارد خاصّی که راه، منحصر به استفاده از گوشتهای حرام است آن را مجاز می شمریم، چراکه اهمیّت حفظ نفس بیشتر از آن است.

بنابراین مفهوم«مجلس تشخیص مصلحت» با اجتهاد و استحسان و مصالح مرسله که در میان اهل سنّت معمول است فرق بسیار دارد، اینجا تعارض دو حکم مورد توجّه است و تشخیص مصلحت اهم می شود و در آنجا برای موضوعی که به اعتقاد آنها حکمی برای آن وضع نشده حکم وضع می کنند.

از مجموع آنچه در بالا گفته شد نتیجه می گیریم که مجلس قانونگذاری یکی از ارکان حکومت اسلامی است، چرا که در هر زمان و هر محیط و هر شرایطی نیازها و مسائل تازه ای پیدا می شود که باید قانون آن دقیقاً پیش بینی شود، ولی قانونگذاری به معنی برنامه ریزی و تطبیق اصول بر فروع و استخراج فروع از قوانین کلّی و تشخیص موضوعات به طور دقیق.

حکومت الهی چه نوع حکومتی است؟

پرسش

حکومت الهی چه نوع حکومتی است؟

پاسخ

حکومت الهی، حکومتی است که نه بر محور اراده فرد یا افراد می چرخد و نه بر محور اراده اکثریت مردم، بلکه بر اساس اراده الله است و به یقین، خداوند اراده ای جز تأمین مصالح واقعی بندگانش ندارد، این نوع حکومت در حکومت انبیاء و جانشینان راستین آنها و کسانی که خط انبیاء را ادامه می دهند، دیده می شود، و در دنیا بسیار کم است.

فایده اعتقاد به وجود رهبر، هرچند ناشناس باشد، از نظر محاسبات اجتماعی چیست؟

پرسش

فایده اعتقاد به وجود رهبر، هرچند ناشناس باشد، از نظر محاسبات اجتماعی چیست؟

پاسخ

محاسبات عقلی و تجارب اجتماعی به روشنی ثابت میکند که اعتقاد به وجود رهبر زنده، اثر عمیقی در حفظ نظام و بقای

مکتب دارد. خواه این رهبر در دسترس مردم باشد، و یا به عللی دسترسی به او آسان نباشد. در هر دو حال اعتقاد به وجود رهبر حی، برای خود فوایدی دارد.

اما آن جا که رهبر در دل جامعه قرار گیرد و بطور مستقیم وظیفه رهبری را به دوش بکشد، جای سخن نیست. مهم آن جا است که رهبر به عللی از جامعه کناره گیری کند، ولی جامعه به حیات او، و بازگشت مجدد او اعتقاد داشته باشد. در این صورت نیز، اعتقاد به وجود چنین رهبر، اثر عظیمی دارد که به آن اشاره می کنیم:

در تاریخ ملل زنده جهان که مبارزات و نهضتهایی داشته اند، برای این مطلب نمونه های فراوانی وجود دارد که نشان میدهد تا آن رهبر از حیات و زندگی برخوردار بوده است، هر چند از نزدیک موفق به رهبری نمی شده، اما تشکیلات پیروان او باقی و پایدار، می مانده است. اما لحظه ای که حیات و زندگی او به پایان می رسیده، تفره و دودستگی، تشتت قوا، پراکندگی و نابسامانی در میان جمعیت حکمفرما میگردیده است.

بهترین گواه برای این که وجود رهبر، حافظ و نگاهدارنده مکتب و مایه تشکل پیروان آن است، سرگذشت نبرد «احد» میباشد. در جنگ احد بر اثر اشتباه و یا از روی غرض ورزی، ندایی در قلب لشکر بلند شد که:

«الا قد قُتِل محمد» [محمد کشته شد]. این

خبر ناگوار، موقعی در میان مسلمانان متشر شد که آنان مشغول مقابله با تجاوز و تعدی مهاجمان بودند. وقتی برای مسلمانان، مرگ رهبر قطعی شد، نظام و سازمان آنان چنان گسسته شد که هر کدام به گوشه ای فرار کرده و دست از نبرد کشیدند، و گروهی به فکر افتادند که به امان خواهی از دشمن بپردازند.

ولی وقتی خبر قتل پیامبر تکذیب شد و مسلمانان از حیات رهبر خود آگاه گردیدند و عده ای نیز پیامبر را با چشمان خود دیدند، لشگر از هم پاشیده، بار دیگر به دلگرمی وجود رهبر، از نقاط مختلف کوه احد، از میان کوهها و زیر صخره ها، دور پیامبر گرد آمدند و نبرد و دفاع را از سر گرفتند.

خدای تعالی، این حقیقت را در قرآن چنین بیان می فرماید:

«و ما محمد الا رسول قد خَلت من قبله الرسل اَفَاِن مات او قُتل انقلبتم عَلی اَعقابکم و من یَنقلب علی عَقِبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین». آل عمران/۱۴۴

[محمد پیامبری بیش نیست که پیش او نیز پیامبرانی بوده اند. آیا اگر بمیرد و یا کشته شود، به دوران جاهلیت باز می گردید؟ و هر کسی به دوران جاهلیت بازگردد به خدا زیانی نمی رساند، و خدا سپاسگزاران را پاداش می دهد.]

در میدانهای نبرد، تمام کوشش گروهی از سربازان زبده و فداکار، این است که پرچم، در برابر حملات دشمن همچنان سرپا و در اهتزاز باشد، در حالیکه سربازان دشمن دایماً می کوشند که پرچم مخالفان را سرنگون سازند، چرا که برقرار بودن پرچم، مایه دلگرمی سربازان و تلاش و کوشش مستمر آنها است.

همچنین وجود

فرمانده لشکر در مقر فرماندهی، هر چند ظاهراً خاموش و ساکت باشد، خون گرم و پر حرارتی در عروق سربازان به حرکت در میآورد، و آنها را به تلاش بیشتر وا میدارد و با خود می گویند: فرمانده ما زنده است و پرچممان در حال اهتزاز است. اما هر گاه خبر قتل فرمانده در میان سپاه پخش شود، یک لشکر عظیم با کارایی فوق العاده به یک باره متلاشی میگردد، گویی آب سردی بر سر همه ریخته اند، بلکه گویا روح از تنشان بیرون رفته است.

جمعیت شیعه، طبق عقیده ای که به وجود امام زنده دارد، هر چند او را در میان خود نبیند، خود را تنها نمی داند (دقت کنید).

او همواره انتظار بازگشت آن عزیز سفر کرده را – که قافله های دل همراه اوست – می کشد. انتظار سازنده و اثر بخش او، هر روز نوید ظهور او را می دهد.

اثر روانی این طرز فکر در زنده نگهداشتن امید در دلها و وادار ساختن افراد به خودسازی و آمادگی برای آن انقلاب بزرگ، کاملا" قابل درک است.

اما اگر این رهبر اصلا" وجود خارجی نداشته باشد، و علاقمندان مکتبش در انتظار تولد و پرورش او در آینده باشند، وضع بسیار فرق می کند.

هر گاه جمعیتی معتقد شود که رهبر آنان در قید حیات و زندگی بوده و پیوسته مترقب فرمان الهی است که از پس پرده غیب بیرون آید، به طور مسلم ناامید نمی شود؟، وحدت کلمه خود را از دست نمی دهد، در حفظ مکتب خویش می کوشد، و پیوسته برای هدف، به تهیه نیرو و انجام مقدمات

می پردازد.

ولی هر گاه به این جمعیت بگویند: «شما فعلاً بی رهبرید، رهبر شما در آینده دیده به جهان خواهد گشود، آن هم معلوم نیست کی متولد خواهد شد، نه تنها خود او متولد نگشته بلکه نیاکان او نیز هنوز دیده به جهان نگشودند»، آیا در این جمعیت، روح انتظار سازنده، و نیرو و ساز و برگ لازم پیدا میشود؟ آیا با چنین عقیده ای، نظامات مادی و معنوی آنان بکار می افتد و یا این که این کار به قیمت از هم پاشیدگی افراد و محو و نابودی مکتب تمام می شود؟

رهبر یک جنبش عدالت خواهی، حتی اگر در میان پیروان خویش نباشد، میتواند موجب فشردگی و به هم پیوستگی صفوف معتقدان به نهضت باشد. می بینیم که در نهضت استقلال هندوستان، با وجود آن که «گاندی» از طرف دولت استعماری دستگیر شده و به زندان فرستاده میشود، نهضت «عدم همکاری با دولت استعماری» با شدت ادامه داشت. مردم هند با اینکه «گاندی» را در میان خود نمی دیدند، ولی دنباله نهضت وی را ادامه دادند، زیرا که گاندی هنوز زنده بود و قدرت معنوی وی همچنان مردم هند را به هم پیوند میداد.

در جنگ داخلی اسپانیا، قبل از جنگ دوم جهانی، تا زمانی که رهبران جمهوری خواهان در زندان «فرانکو» بسر میبردند، نبرد در سراسر جبهه های جنگ ادامه داشت. ولی زمانی که چند تنی از آنان به جوخه اعدام سپرده شدند، شکست در لشکر جمهوی خواهان پدید آمد.

این مدارک و شواهد نشان میدهد که حتی اگر رهبر جنبش و مقاومتی در میان مردم نباشد، وجود واقعی او میتواند

الهام بخش معنوی و مایه امید و تحرک و یاد آوری گردد.

از نظر قرآن بعضی از حجّتهای مخفی و پنهان الهی، که جامعه را هدایت می کردند چه کسانی هستند؟

پرسش

از نظر قرآن بعضی از حجّتهای مخفی و پنهان الهی، که جامعه را هدایت می کردند چه کسانی هستند؟

پاسخ

نظر خوانندگان را به گروهی از اولیای الهی جلب می کنیم که آنان غایب و پنهان بودند، و با این حال جامعه را هدایت می کردند و یا این که به صورت استتار و با پوشش خاصی به سازندگی افراد اشتغال داشتند، برخی از افراد این گروه، عبارتند از:

الف: معلم موسی که در اخبار به نام خضر معروف شده است.

ب: پیامبر گرامی اسلام(ص) که سه سال از طریق سازندگی فردی هدایت میکرد.

فایده اعتقاد به وجود رهبر، هرچند ناشناس باشد، از نظر محاسبات اجتماعی چیست؟

پرسش

فایده اعتقاد به وجود رهبر، هرچند ناشناس باشد، از نظر محاسبات اجتماعی چیست؟

پاسخ

محاسبات عقلی و تجارب اجتماعی به روشنی ثابت میکند که اعتقاد به وجود رهبر زنده، اثر عمیقی در حفظ نظام و بقای مکتب دارد. خواه این رهبر در دسترس مردم باشد، و یا به عللی دسترسی به او آسان نباشد. در هر دو حال اعتقاد به وجود رهبر حی، برای خود فوایدی دارد.

اما آن جا که رهبر در دل جامعه قرار گیرد و بطور مستقیم وظیفه رهبری را به دوش بکشد، جای سخن نیست. مهم آن جا است که رهبر به عللی از جامعه کناره گیری کند، ولی جامعه به حیات او، و بازگشت مجدد او اعتقاد داشته باشد. در این صورت نیز، اعتقاد به وجود چنین رهبر، اثر عظیمی دارد که به آن اشاره می کنیم:

در تاریخ ملل زنده جهان که مبارزات و نهضتهایی داشته اند، برای این مطلب نمونه های فراوانی وجود دارد که نشان میدهد تا آن رهبر از حیات و زندگی برخوردار بوده است، هر چند از نزدیک موفق به رهبری نمی شده، اما تشکیلات پیروان او باقی و پایدار، می مانده است. اما لحظه ای که حیات و زندگی او به پایان می رسیده، تفرقه و دودستگی، تشتت قوا، پراکندگی و نابسامانی در میان جمعیت حکمفرما میگردیده است.

بهترین گواه برای این که وجود رهبر، حافظ و نگاهدارنده مکتب و مایه تشکل پیروان آن است، سرگذشت نبرد «احد» میباشد. در جنگ احد بر اثر اشتباه و یا از روی غرض ورزی، ندایی در قلب لشکر بلند شد که:

«الا قد قُتِل محمد» [محمد کشته شد]. این

خبر ناگوار، موقعی در میان مسلمانان متشر شد که آنان مشغول مقابله با تجاوز و تعدی مهاجمان بودند. وقتی برای مسلمانان، مرگ رهبر قطعی شد، نظام و سازمان آنان چنان گسسته شد که هر کدام به گوشه ای فرار کرده و دست از نبرد کشیدند، و گروهی به فکر افتادند که به امان خواهی از دشمن بپردازند.

ولی وقتی خبر قتل پیامبر تکذیب شد و مسلمانان از حیات رهبر خود آگاه گردیدند و عده ای نیز پیامبر را با چشمان خود دیدند، لشگر از هم پاشیده، بار دیگر به دلگرمی وجود رهبر، از نقاط مختلف کوه احد، از میان کوهها و زیر صخره ها، دور پیامبر گرد آمدند و نبرد و دفاع را از سر گرفتند.

خدای تعالی، این حقیقت را در قرآن چنین بیان می فرماید:

«و ما محمد الا رسول قد خَلت من قبله الرسل اَفَاِن مات او قُتل انقلبتم عَلی اَعقابکم و من یَنقلب علی عَقِبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین». آل عمران/۱۴۴

[محمد پیامبری بیش نیست که پیش او نیز پیامبرانی بوده اند. آیا اگر بمیرد و یا کشته شود، به دوران جاهلیت باز می گردید؟ و هر کسی به دوران جاهلیت بازگردد به خدا زیانی نمی رساند، و خدا سپاسگزاران را پاداش می دهد.]

در میدانهای نبرد، تمام کوشش گروهی از سربازان زبده و فداکار، این است که پرچم، در برابر حملات دشمن همچنان سرپا و در اهتزاز باشد، در حالیکه سربازان دشمن دایماً می کوشند که پرچم مخالفان را سرنگون سازند، چرا که برقرار بودن پرچم، مایه دلگرمی سربازان و تلاش و کوشش مستمر آنها است.

همچنین وجود

فرمانده لشکر در مقر فرماندهی، هر چند ظاهراً خاموش و ساکت باشد، خون گرم و پر حرارتی در عروق سربازان به حرکت در میآورد، و آنها را به تلاش بیشتر وا میدارد و با خود می گویند: فرمانده ما زنده است و پرچممان در حال اهتزاز است. اما هر گاه خبر قتل فرمانده در میان سپاه پخش شود، یک لشکر عظیم با کارایی فوق العاده به یک باره متلاشی میگردد، گویی آب سردی بر سر همه ریخته اند، بلکه گویا روح از تنشان بیرون رفته است.

جمعیت شیعه، طبق عقیده ای که به وجود امام زنده دارد، هر چند او را در میان خود نبیند، خود را تنها نمی داند (دقت کنید).

او همواره انتظار بازگشت آن عزیز سفر کرده را – که قافله های دل همراه اوست – می کشد. انتظار سازنده و اثر بخش او، هر روز نوید ظهور او را می دهد.

اثر روانی این طرز فکر در زنده نگهداشتن امید در دلها و وادار ساختن افراد به خودسازی و آمادگی برای آن انقلاب بزرگ، کاملا" قابل درک است.

اما اگر این رهبر اصلا" وجود خارجی نداشته باشد، و علاقمندان مکتبش در انتظار تولد و پرورش او در آینده باشند، وضع بسیار فرق می کند.

هر گاه جمعیتی معتقد شود که رهبر آنان در قید حیات و زندگی بوده و پیوسته مترقب فرمان الهی است که از پس پرده غیب بیرون آید، به طور مسلم ناامید نمی شود؟، وحدت کلمه خود را از دست نمی دهد، در حفظ مکتب خویش می کوشد، و پیوسته برای هدف، به تهیه نیرو و انجام مقدمات

می پردازد.

ولی هر گاه به این جمعیت بگویند: «شما فعلاً بی رهبرید، رهبر شما در آینده دیده به جهان خواهد گشود، آن هم معلوم نیست کی متولد خواهد شد، نه تنها خود او متولد نگشته بلکه نیاکان او نیز هنوز دیده به جهان نگشودند»، آیا در این جمعیت، روح انتظار سازنده، و نیرو و ساز و برگ لازم پیدا میشود؟ آیا با چنین عقیده ای، نظامات مادی و معنوی آنان بکار می افتد و یا این که این کار به قیمت از هم پاشیدگی افراد و محو و نابودی مکتب تمام می شود؟

رهبر یک جنبش عدالت خواهی، حتی اگر در میان پیروان خویش نباشد، میتواند موجب فشردگی و به هم پیوستگی صفوف معتقدان به نهضت باشد. می بینیم که در نهضت استقلال هندوستان، با وجود آن که «گاندی» از طرف دولت استعماری دستگیر شده و به زندان فرستاده میشود، نهضت «عدم همکاری با دولت استعماری» با شدت ادامه داشت. مردم هند با اینکه «گاندی» را در میان خود نمی دیدند، ولی دنباله نهضت وی را ادامه دادند، زیرا که گاندی هنوز زنده بود و قدرت معنوی وی همچنان مردم هند را به هم پیوند میداد.

در جنگ داخلی اسپانیا، قبل از جنگ دوم جهانی، تا زمانی که رهبران جمهوری خواهان در زندان «فرانکو» بسر میبردند، نبرد در سراسر جبهه های جنگ ادامه داشت. ولی زمانی که چند تنی از آنان به جوخه اعدام سپرده شدند، شکست در لشکر جمهوی خواهان پدید آمد.

این مدارک و شواهد نشان میدهد که حتی اگر رهبر جنبش و مقاومتی در میان مردم نباشد، وجود واقعی او میتواند

الهام بخش معنوی و مایه امید و تحرك و یاد آوری گردد.

مراد از حکومت ولایی چیست؟

پرسش

مراد از حکومت ولایی چیست؟

پاسخ

طبق جهان بینی اسلامی تمام جهان وسراسر هستی مِلْك طِلْق خداست وتصرف در آن بدون اذن او روا نیست. انسان بدون اجازه خدا حتی حق تصرف در خویشتن را ندارد, تاچه رسد به تصرف در دیگران, باچنین اعتقادی, تنها کسانی حق حکومت دارند که از سوی خداوند منصوب باشند. این افراد انبیای الهی وائمه(علیهم السلام) هستند که مستقیماً با اذن خدا بر مردم ولایت دارند ودر زمان غیبت, نائبان امام زمان(ع) با شرایطی خاص وبه طور غیر مستقیم از سوی خداوند برای ولایت برگزیده میشوند. مردم وظیفه دارند آنها را بشناسند (کشف کننده) وبرای اجرای اسلام از آنها پیروی کنند, بنابراین, در نظام سیاسی اسلام حکومت از آن خدا ومنصوبین مستقیم وغیر مستقیم اوست واز آن به حکومت ولایی تعبیر میشود.

مستقیم اوست واز آن به حکومت ولایی تعبیر میشود.

مقصود از (حکومت دینی) چیست؟

پرسش

مقصود از (حکومت دینی) چیست؟

پاسخ

حداقل سه معنا ممکن است از(حکومت دینی) اراده شود, ۱. حکومتی که تمام ارکان آن بر اساس دین شکل گرفته باشد۲. حکومتی که در آن احکام دینی رعایت میشود۳. حکومت دینداران ومتدینان. طبق معنای اوّل, حکومت دینی حکومتی است که نه تنها همه قوانین ومقررات اجرایی آن برگرفته از احکام دینی است, بلکه مجریان آن نیز مستقیماً از طرف خدا منصوبند, یابه اذن خاص یاعام معصوم منصوب شده اند چنین حکومتی (حکومت دینی) ایده آل وکمال مطلوب است. حکومت رسول الله (ص) وامام معصوم و نیز حاکمیت افرادی مانند مالك اشتر در زمان حضور معصوم ویا حکومت ولی فقیهِ جامع شرایط در عصر غیبت این گونه است. اما طبق معنای دوم, دینی بودن حکومت فقط به این معناست که قوانین دینی در این حکومت رعایت میشود. بر اساس معنای سوم اصلاً رعایت یاقوانین اسلامی هم لازم نیست بلکه همین که حکومتی مربوط به جامعه ای است که افراد آن متدیّن هستند چون شهروندان متدیّن هستند حکومت هم, مسامحتاً دینی بحساب میآید. طبق این معنا همه حکومتهایی که از صدر اسلام تاکنون در مناطق مختلف جهان در جوامع مسلمان تشکیل شده است(حکومت دینی) نامیده

میشوند. شکی نیست که معنای سوم حکومت دینی طبق معیار وموازین عقیدتی ما معنای صحیح وقابل قبول نیست.

مراد از حکومت ولایی چیست؟

پرسش

مراد از حکومت ولایی چیست؟

پاسخ

طبق جهان بینی اسلامی تمام جهان وسراسر هستی ملْك طلْق خداست وتصرف در آن بدون اذن او روا نیست. انسان بدون اجازه خدا حتی حق تصرف در خویشتن را ندارد, تاچه رسد به تصرف در دیگران, باچنین اعتقادی, تنها کسانی حق حکومت دارند که از سوی خداوند منصوب باشند. این افراد انبیای الهی وائمه(علیهم السلام) هستند که مستقیماً با اذن خدا بر مردم ولایت دارند ودر زمان غیبت, نائبان امام زمان(ع) با شرایطی خاص وبه طور غیر مستقیم از سوی خداوند برای ولایت برگزیده میشوند. مردم وظیفه دارند آنها را بشناسند (کشف کننده) وبرای اجرای اسلام از آنها پیروی کنند, بنابراین, در نظام سیاسی اسلام حکومت از آن خدا ومنصوبین مستقیم وغیر مستقیم اوست واز آن به حکومت ولایی تعبیر میشود.

مستقیم اوست واز آن به حکومت ولایی تعبیر میشود.

اگر همزمان با حکومت حقّ در ایران یک یاچند حکومت حقّ دیگر وجود میداشت ویا آن که در آینده بوجود بیاید, آنگاه چه طرحی را پیشنهاد خواهید کرد؟

پرسش

اگر همزمان با حکومت حقّ در ایران یك یاچند حکومت حقّ دیگر وجود میداشت ویا آن که در آینده بوجود بیاید, آنگاه چه طرحی را پیشنهاد خواهید کرد؟

پاسخ

فدراسیون اسلامی شکلی از حکومت است که با مشارکت کشورهای دارای حکومت مشروع وبر حقّ بصورت اتحادیه بوجود میآید ودارای دولت مرکزی قدرتمند ودولت های محلّی مستقل میباشد. دولت مرکزی عهده دار تصمیم گیری وتدبیر امور مسلمانان بر مبنای قواعد دینی, در مقیاس کلّ جامعه اسلامی است, وبا تنظیم قوانین عامّ, کلّ اتّحادیه را به سمت اهداف مادّی ومعنوی سوق میدهد. از سوی دیگر هریك از کشورهای عضو اتّحادیه با رعایت مصالح جامعه محلّی خود وبا در نظر گرفتن وضعیّت زمانی ومکانی آن کشوربه وضع قوانین خاصّ وتدبیر امور میپردازد. ضمن آن که با رعایت واجرای قوانین عامّ اتّحادیه, خود را در پیشبرد جامعه بزرگ اسلامی وتأمین اهداف آن یاری میدهد. به این ترتیب هم در سطح گسترده یعنی کلّ جامعه واتّحادیه اسلامی وهم در سطح هریك از کشوهای عضو, حاکمیّت اسلام محقّق, واهداف فردی واجتماعی حاصل

میگردد. ادامه این روند(= داشتن حکومت فدرالی)چه بسا به تشکیل حکومت واحد جهانی, براساس الگوی اصلی اسلام منتهی شود, وبیش ازپیش سعادتمندی را فراهم آورد.

آیا بیعت با امام مشروعیت دادن به حکومت اوست یا اهداف دیگری دارد؟

پرسش

آیا بیعت با امام مشروعیت دادن به حکومت اوست یا اهداف دیگری دارد؟

پاسخ

در باره بیعت با پیامبر اسلام(ص) باید گفت که به حکم ضرورت اسلام، ولایت آن حضرت بر مسلمین از سوی خداوند متعال مقرر شده بود و بر این اساس بیعت کردن یا نکردن مردم تأثیری در مشروعیت حکومت آن حضرت نمی تواند داشته باشد. لذا بیعت با پیامبر و امامان رمز و راز دیگری دارد که باید به جستجوی آن پرداخت و در اینجا به سه مورد اشاره می کنیم.

الف) عضویت رسمی در جامعه اسلامی؛ همان گونه که امروزه اگر کسی بخواهد تبعه کشوری شود و در زمره مردم آن کشور به حساب آید، باید از بعضی مسئولان امور آن مملکت درخواست حق تابعیت کند و با موافقت آنان، وی قانوناً در شمار مردم آن کشور در می آید، در آن روزگار نیز اگر کسی می خواست عضو امت اسلامی گردد و مسلمین او را از خود بدانند، با رسول الله(ص) بیعت می کرد و از این راه به حلقه پیروان آن حضرت در می آمد.

ب) پیمان وفاداری برای شرکت در امری مهم؛ حضرت رسول(ص) همچون هر فرمانده لشگری می بایست میزان دقیق عِده و عُده خود را بداند تا بتواند بر اساس مقدار نیرویش، برنامه ریزی و تصمیم گیری کند. بدین جهت، با مسلمینی که برای جنگ آمادگی کامل داشتند بیعت می فرمود و بر پایه تعداد بیعت کنندگان طرح می ریخت و اتخاذ تصمیم می فرمود، مانند جریان بیعت رضوان در صلح حدیبیّه که قرآن به آن اشاره می کند.

ج) احراز و اثبات مقبولیّت؛ بیعت هایی که ائمه معصومین(ع) با پاره ای از مردم داشتند نیز به قصد مشروع ساختن حکومتهایشان نبود، بلکه

برای فعلیّت بخشیدن و جامه عمل پوشاندن به حکومتهایشان بود. واضح است برای آن کسی که بتواند بر جامعه مسلمین حکومت کند باید صاحب دو ویژگی باشد: مشروعیت و مقبولیّت. مشروعیت حکومت به حاکم حق حاکمیّت می دهد و مقبولیت آن به وی قدرت حاکمیت می بخشد. کسی که حکومتش مشروع نیست حق ندارد بر مردم فرمان براند، اگر چه مقبول آنان باشد؛ و کسی که حکومتش مقبول نیست قدرت ندارد که بر آنان حکم براند، هرچند حکومتش شرعاً مجاز باشد.

پایان

معارف قرآن جلد ۹

حقوق و سیاست در قرآن

آیت الله مصباح یزدی

<body/>

<html/>

در اسلام و ادیان آسمانی که حق قانونگذاری از آن خدای متعال است چگونه جایی برای قانونگذاری غیر باقی می ماند؟

پرسش

در اسلام و ادیان آسمانی که حق قانونگذاری از آن خدای متعال است چگونه جایی برای قانونگذاری غیر باقی می ماند؟

پاسخ

در پاسخ این شبهه به چند نکته باید توجه نمود:

الف) معنای اختصاص قانونگذاری به خدای متعال این نیست که همه قوانین,مستقیماً و بی واسطه,

به دست خداوند وضع و تعیین می شود بلکه ممکن است خداوند به کسانی مانند پیامبر اکرم و ائمه اطهار(ع) اجازه دهد تا پاره ای از قانون را وضع کنند و این با ربوبیت تشریعی الهی هیچ منافاتی ندارد- زیرا کسی که به امر خدای متعال، وضع بعضی از قوانین را بر عهده می گیرد، آن چه وضع کند قانون الهی خواهد بود. آن چه ما شدیداً نفی و انکار می کنیم این است که کسانی بدون اذن خدا قانون بگذارند. چنانکه در تکوینیّات نیز، ما هیچ گاه تأثیرات علل متوسطه را انکار نمی کنیم. بلکه تأثیر آنها را به اذن خدا می دانیم حتی خلق و احیاء هم ممکن است توسط کسانی مانند حضرت عیسی (ع) با اذن خدا صورت بگیرد.

ب) قوانین حاکم بر جامعه سه دسته اند:

دسته اول؛ قوانینی که لا ـ اقل از نظر قانونگذار کلّی و ثابت است و دگرگونی آن موجب تغییر نظام خواهد شد، مانند قوانین اساسی کشورها.

دسته دوم؛ قوانینی که از چنان کلّیّت و ثباتی بهره مند نبوده، اقتضای دگرگونی هم دارد، هر چند به زودی تغییر نمی پذیرد، مانند قوانین مصوب مجالس قانونگذاری.

دسته سوم؛ قوانینی که تغییر پذیری فراوان دارد، مانند بخشنامه ها و آیین نامه های اجرایی. این دسته از مقررات به زودی ممکن است دگرگون شود و حتی در یک زمان در دو وزارتخانه آیین نامه ها یکسان

نباشـد. وضـع این مقررات –در نظامهـای کنـونی جهـان- از اختیـارات قوه مجریه محسوب می شود نه قوه مقننه؛ هیئت دولت یا یک وزیر یا یک مدیر کل ممکن است برای حوزه مسئولیت خود، این مقررات را وضع و ابلاغ کند. در روزگاران گذشـته نیز اگر چه تفکیک قوا به شـکل رسـمی و قانونی وجود نداشته است اما هر مسئولی در قلمرو مسئولیت خود چگونگی اجرای قانون را خودش تعیین می کرد. از این گذشته ارجاع این مقررات به قوه مقننه، موجب به هم ریختگی و عقب افتادن کارها می شود.

سخن در باره دسته اول و دوم است. وقتی می گوییم: خدای متعال باید قوانین را وضع کند، منظور ما در درجه اول، قوانین کلی و ثابت است. شک نیست که برخی از امور و شـئون انسانی از دوام و جاودانگی برخوردارند و هیچ عاملی –مانند زمان، مکان، رنگ پوست و نژاد- نمی تواند موجب تغییر این امور و شئون گردد، قوانینی که برای تأمین مصالح مربوط به این امور وضع می شود قوانینی همیشگی و جاودانی خواهد بود و باید توسط خدای متعال وضع گردد.

امـا بعضـی دیگر از این شؤون انسـانی با تغییر زمان, مکان, نژاد و... متغیّر می گردنـد, طبعاً مصالـح و مفاسـد وابسـته به آنها نیز دسـتخوش تحوّل وتبـدّل می گردنـد,لـذا قوانینی که برای تأمین چنین مصالـح دگرگون شونـده ای وضع می شوند باید جمود و سکون نداشـته باشـند؛ بسـیاری از امور اجتماعی, ممکن است در یک اوضاع و احوال اجتماعی, موافق مصلحت همگان باشد و در اوضـاع و احوال دیگر نباشـند؛ چنین نیست که در یـک مقطع زمـانی، حکمی برای یـک جامعه مصـلحت داشت همان حکم برای همه زمانها و همه جامعه ها

مصلحت داشته باشد. برای تأمین این مصالح متغیر به قانونی نیاز است که بر حسب اوضاع و احوال، دگرگون شود، مثلاً نمی توان همه ساکنین کره زمین را –با همه تفاوتهای زیادی که در زبانها و لهجه ها دارند- الزام کرد که برای خرید و فروش از الفاظ و صیغه های عربی استفاده کنند، زیرا خرید و فروش از کارهایی است که بیشتر انسانها در هر روز چندین بار با آن سر و کار دارند، حال اگر به کار بردن الفاظ عربی به هنگام خرید و فروش، الزامی باشد موجب عسر و حرج خواهد شد، بر خلاف نکاح و زناشویی که چه بسا در طول عمر یک شخص بیش از یک بار روی ندهد.

در اسلام، این دسته از قوانین متغیر به اذن خدای متعال توسط پیامبر اکرم و جانشینان معصوم او (ع) و در زمان غیبت آنان به دست نوّاب آنان وضع می گردد. به اصطلاح فقهی، در زمان غیبت، وضع این قوانین متغیر به عهده حاکم شرع و ولی فقیه است و او می تواند بخشی از اختیارات خود را به نهادی (مانند مجلس شورای اسلامی) واگذار نماید.

آیا بیعت با امام مشروعیت دادن به حکومت اوست یا اهداف دیگری دارد؟

پرسش

آیا بیعت با امام مشروعیت دادن به حکومت اوست یا اهداف دیگری دارد؟

پاسخ

در باره بیعت با پیامبر اسلام(ص) باید گفت که به حکم ضرورت اسلام، ولایت آن حضرت بر مسلمین از سوی خداوند متعال مقرر شده بود و بر این اساس بیعت کردن یا نکردن مردم تأثیری در مشروعیت حکومت آن حضرت نمی تواند داشته باشد. لذا بیعت با پیامبر و امامان رمز و راز دیگری دارد که باید به جستجوی آن پرداخت و در اینجا به سه مورد اشاره می کنیم.

الف) عضویت رسمی در جامعه اسلامی؛ همان گونه که امروزه اگر کسی بخواهد تبعه کشوری شود و در زمره مردم آن کشور به حساب آید، باید از بعضی مسئولان امور آن مملکت درخواست حق تابعیت کند و با موافقت آنان، وی قانوناً در شمار مردم آن کشور در می آید، در آن روزگار نیز اگر کسی می خواست عضو امت اسلامی گردد و مسلمین او را از خود بدانند، با رسول الله(ص) بیعت می کرد و از این راه به حلقه پیروان آن حضرت در می آمد.

ب) پیمان وفاداری برای شرکت در امری مهم؛ حضرت رسول(ص) همچون هر فرمانده لشگری می بایست میزان دقیق عِده و عُده خود را بداند تا بتواند بر اساس مقدار نیرویش، برنامه ریزی و تصمیم گیری کند. بدین جهت، با مسلمینی که برای جنگ آمادگی کامل داشتند بیعت می فرمود و بر پایه تعداد بیعت کنندگان طرح می ریخت و اتخاذ تصمیم می فرمود، مانند جریان بیعت رضوان در صلح حدیبیّه که قرآن به آن اشاره می کند.

ج) احراز و اثبات مقبولیّت؛ بیعت هایی که ائمه معصومین(ع) با پاره ای از مردم داشتند نیز به قصد مشروع ساختن حکومتهایشان نبود، بلکه

برای فعلیّت بخشیدن و جامه عمل پوشاندن به حکومتهایشان بود. واضح است برای آن کسی که بتواند بر جامعه مسلمین حکومت کند باید صاحب دو ویژگی باشد: مشروعیت و مقبولیّت. مشروعیت حکومت به حاکم حق حاکمیّت می دهد و مقبولیت آن به وی قدرت حاکمیت می بخشد. کسی که حکومتش مشروع نیست حق ندارد بر مردم فرمان براند، اگر چه مقبول آنان باشد؛ و کسی که حکومتش مقبول نیست قدرت ندارد که بر آنان حکم براند، هرچند حکومتش شرعاً مجاز باشد.

پایان

معارف قرآن جلد ۹

حقوق و سیاست در قرآن

آیت الله مصباح یزدی

<body/>

<html/>

مراد از حکومت ولایی چیست؟

پرسش

مراد از حکومت ولایی چیست؟

پاسخ

طبق جهان بینی اسلامی تمام جهان وسراسر هستی ملْک طلْق خداست وتصرف در آن بدون اذن او روا نیست. انسان بدون اجازه خدا حتی حق تصرف در خویشتن را ندارد, تاچه رسد به تصرف در دیگران, باچنین اعتقادی, تنها کسانی حق حکومت دارند که از سوی خداوند منصوب باشند. این افراد انبیای الهی وائمه(علیهم السلام) هستند که مستقیماً با اذن خدا بر مردم ولایت دارند ودر زمان غیبت, نائبان امام زمان(ع) با شرایطی خاص وبه طور غیر مستقیم از سوی خداوند برای ولایت برگزیده میشوند. مردم وظیفه دارند آنها را بشناسند (کشف کننده) وبرای اجرای اسلام از آنها پیروی کنند, بنابراین, در نظام سیاسی اسلام حکومت از آن خدا ومنصوبین مستقیم وغیر مستقیم اوست واز آن به حکومت ولایی تعبیر میشود.

مستقیم اوست واز آن به حکومت ولایی تعبیر میشود.

شرایط حاکم و زمامدار اسلامی را بیان کنید.

پرسش

شرایط حاکم و زمامدار اسلامی را بیان کنید.

پاسخ

شرط اول حکمران جامعه این است که احاطه علمیش به قانون و مبانی و روح آن بیش از دیگران باشد؛ پس در نظام حقوقی و سیاسی اسلام باید اعلم مردم به فقه و حقوق اسلامی حاکم باشد.

شرط دوم حکمران این است که بیش از همه، مصالح مردم را در موارد خاص و جزیی بشناسد تا بتواند بر طبق قانون آن مصالح را تأمین کند. چرا که صرف دانستن قانون، برای تطبیق آن بر موارد خاص کافی نیست، بلکه تشخیص موضوع حکم و مصداق قانون نیز لازم است؛ حاکم باید از موضوعات هم آگاهی کافی و همه جانبه داشته باشد تا بداند که در هر زمان و در هر اوضاع و احوالی چگونه باید رفتار کند و قانون را چگونه اجرا کند تا هدف قانون و نظام حقوقی تأمین گردد.

شرط سوم این است که صلاحیت اخلاقی بیش از دیگران باشد.

برای آنکه از قانون و قدرت سیاسی و اجتماعی سوء استفاده نشود و حاکم حقیقتاً بر اساس قانون و به مقتضای مصالح مردم حکم راند, باید بیشترین صلاحیت اخلاقی را برای اجرای قانون داشته باشد و- به اصطلاح فقهی ما- اتقی, اورع, و اعدل مردم باشد.

پس از تحصیل این سه شرط, شرط دیگری هم لازم است و آن این که شخص حاکم باید از طرف خدای متعال اجازه و اذن حکومت داشته باشد, در غیر این صورت حکومت او قانونی و مشروع نیست.

چگونه می توان راه حق را از باطل تشخیص داد؟

پرسش

چگونه می توان راه حق را از باطل تشخیص داد؟

پاسخ

الف) مبنا و معیار حق : ۱- می دانیم که خداوند حق است : ((ذلک بان الله هوالحق)) ، (حج ، آیه ۶) و ((ذلکم الله ربکم الحق)) ، (یونس ، آیه ۳۲) و ((الحق من ربک)) ، (بقره ، آیه ۱۴۷) . ۲-پیامبر (ص) حق است : ((یا ایها الناس قد جاکم الرسول بالحق من ربکم)) ، (نسا، آیه ۱۷۰) . ۳- کلام خدا حق است : ((نزل الکتاب بالحق)) ، (بقره ، آیه ۱۷۶) . ۴- امامان نیز حق اند : به این دلیل که قرآن می فرماید : ((ما آتاکم الرسول فخذوه)) و پیامبر (ص) نیز در حدیث ثقلین فرمود : ((انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن تضلوا ان تمسکتم بهما ابدا و انمالن یفتر قاضی یروا علی الحوض)) و نیز فرمود : ((ان مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجی و من ترکها غرق)) . آن حضرت در جای دیگرمی فرماید : ((علی مع الحق والحق مع علی اللهم ادرالحق معه حیث دار)) ، (سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۸۹) . ب) راه

های شناخت حق : برای تشخیص حق در هر زمان باید ببینیم که آیا این مطلب

مطابق رضای خدا و کلام الهی و سنت پیامبر (ص) و گفتار امامان معصوم (ع) هست یا نه ؟ بعضی موارد حق روشن است و بـا کمترین توجه انسان حق را تشخیص می دهـد.در مواردی که تشخیص حق برای انسان دشوار است به استناد احادیث ،لازم است که به علمای شیعه مراجعه شود .در مراجعه به علما باید به چند مطلب توجه داشت : ۱- مراجعه به علما با مراجعه به کتاب و سنت متفاوت است . کتاب و عترت دو اصل بنیادین هستند و در مراجعه تلاش می کنیم که معنا و مفهوم کلام آنها را دریابیم اما علما مجرا و کانال ارتباط مابا کتاب و عترت هستند .شاید تعبیر به ((رواة احادیثنا)) و ((من عرف احکامنا)) و...، اشاره به همین معنا داشته باشد .۲- علمایی که به آنان رجوع می کنیم ، باید در رفتار و عمل و زندگی زاهد و خداترس و باتقوا واهل اجتناب از دنیا باشند .به طور خلاصه علما واسطه ای هستند بین ما وامامان معصوم که به شرط پاک بودن و منزه بودن ، ما را به حق می رسانند.در ارتباط با این واسطه گفتار و احکام آنان باید مستند به روایات معصومین (ع) باشد و رفتار و عمل آنان نیز مطابق با موازین شرع و رفتارامامان معصوم باشد .بنابراین نیاز به اجتهاد و دقت نظر علما داریم . برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به : اصل اجتهاد در اسلام ، شهید مطهری . در صورت تعارض بین احکام و فتاوای علمای شیعه ،

باید نظر آن که فقیه تر، عادل تر،پرهیزگارتر و راستگوتر است را ملاک قرار داد.;

آیا حکومت دینی امکان پذیر است ؟

پرسش

آیا حکومت دینی امکان پذیر است ؟

پاسخ

بنابر فرموده امام راحل که یکی از بزرگترین کارشناسان دینی بودند ((حکومت فلسفه عملی تمام فقه است)) پس حکومت دینی امری ممکن و عملی است ولی معنای حکومت دینی این نیست که در آن حکومت هیچ مخالفی وجودنداشته باشد یا همه اجباراً دین دار باشند بلکه مراد این است که چارچوب حکومت و اداره کشور و قوانین آن دینی باشد، که حضرت امیر موفق به انجام آن شدند، حتی در زمان حضرت مهدی نیزهمه مردم مسلمان و مومن نمی شوند بلکه آنچه هست اداره جهان بر اساس احکام و قوانین دین است. ;

مهمترین اهداف تشکیل حکومت اسلامی را بنویسید؟

پرسش

مهمترین اهداف تشکیل حکومت اسلامی را بنویسید؟

پاسخ

در ابتدا لازم است ، فلسفهٔ اصلی و اهداف تشکیل حکومت اسلامی و نهایت چیزی که می توان از حکومت اسلامی انتظار داشت ، مشخص نمود .بر این اساس مهم ترین فلسفه و اهداف تشکیل حکومت اسلامی عبارت است از : ۱.استقرار توحید و خداپرستی در زمین و رهانیدن مردم از بندگی وفرمانبرداری غیر خدا : ((و لقد بعثنا فی کل ام رسولاـ" ان اعبدو الله و اجتنبواالطاغوت ...)) . روشن است تحقق این هدف بسیار خطیر و بزرگ ، نیازمندسازمان و قدرت سیاسی – اجتماعی است . ۲ .رشد و تعالی علمی ، فرهنگی و تربیتی انسان ها و رهایی و ....آنان از نادانی و جهل . ((هو الذی بعث فی الامیین رسولا" منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین)) ، (جمعه ، آیهٔ ۲) . ۳ .آزادسازی و رهایی توده های مردم و انسان های مستضعف از چنگال ظالمان و ستمگران و ازرنجیرهای اسارت و بردگی : ((... و یضیع عنهم امرهم و الاغلال التی کانت علیهم ...)) ، (اعراف ، آیه ۱۵۷) . ۴ .برپایی جامعه نمونه و مدینه فاضلهٔ آرمانی از راه اقامهٔ قسط و عدل اسلامی : ((لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط ...)) ، (حدید، آیهٔ ۲۵) . ۵ .اجرای کامل قوانین آسمانی اسلام با تمام ابعاد آن

(اعم از قوانین اقتصادی ، حقوقی ،اجتماعی ، سیاسی ، نظامی و ...) . پس فلسفه تشکیل حکومت ، تامین نیازهای مادی و معنوی و فراهم نمودن زمینه و بستر رشد و تکامل انسان ودر نتیجه سعادت و خوشبختی او در دنیا و آخرت است . حکومت اسلامی موظف است ، با تمامی امکانات و در حد توان خود، زمینه های کمال انسان ها را فراهم نموده ، زمینه های فساد را از میان بردارد .اما آیا اینکه بافراهم بودن تمامی این زمینه ها و بسترسازیها، همهٔ افراد جامعه اصلاحخواهند شد، در جواب می توان به این آیه اشاره کرد که : ((ان الله لا یغیر مابقوم حتی یغیروا ما بانفسهم... ؛ هیچ قومی را تغییر نمی دهد؛ مگر آنان حال خود را تغییر دهند)) ، (رعد، آیه ۱۱) . بر مبنای این اصل مهم هرگونه تغییری در سرنوشت انسان ها و اصلاح یا انحطاط اجتماعی و فردی یک جامعه ،منوط به خواست و ارادهٔ انسان است . افراد یک جامعه ، زمانی به طور کامل اصلاح می شوند که بر اساس اراده ، گزینش و کنش اختیاری خود بتوانند ازشرایط محیطی - که به برکت حاکمانی عادل و الهی ، قوانین به احکام وارزش ها و معارف اسلامی به وجود آمده - استفاده کنند و راه تعالی و تکامل خود را در پیش گیرند .بنابراین وجود حاکمانی الهی و سایر شرایط محیطی (قوانین اسلامی ، تامین نیازهای مادی و رفاه ، امنیت و ...) هر چند در روندتکاملی و اصلاح جامعه امری کاملا" ضروری

و لازم است ؛ اما به هیچ وجه کافی نیست ؛ بلکه اراده و گزینش و کنش اختیاری خود افراد یک جامعه نیز،شرط دیگر این مجموعه است . از این رو شاهدیم که در طول تاریخ ، با این که پیشوایان الهی (مانند پیامبر اکرم (ص) و ایمه معصومین (ع) در جامعه بوده اند و تمام شرایط و زمینه های رشد و تعالی برای مردم فراهم بوده است ؛ اما چون همهٔ افراد آن جامعه ، به چنان درک و شناخت عمیق -نرسیده بودند، که اصلاح کامل و فراگیر در جامعه محقق نشد .در پاسخ سوال شما هم گفتنی است که اولاـ"، اصول وجود حکومت در هر جامعه ای ،از ضروری ترین مسایل است . امام علی (ع) می فرمایند : ((لابد لناس من امیربتراد فاجر)) و اگرنه جامعه بدون حکومت ، سر از آثار منفی و هرج و مرج درمی آورد .ثانیا"، بر اساس آیات و روایات و ادلهٔ عقلی متعدد، در زمان غیبت امام معصوم (ع) ، ولی فقیه جامع الشرایط جانشین امام معصوم (ع) بوده وموظف به تشکیل حکومت اسلامی و اجرای قوانین و مقررات اسلامی ،پیاده نمودن ارزش های الهی ، تامین نیازهای مادی و رفاهی و فراهم نمودن زمینه های رشد و تکامل جامعه است . ثالثا"، همان طور که پیشوایان معصوم ما، هرگز مدعی اصلاح کامل جامعه نبودند؛ هیچ یک از مسوولان جامعهٔاسلامی ما نیز هرگز چنین ادعایی را ندارند و نخواهند داشت . البته آنان موظف اند زمینه های اصلاح

جامعه را فراهم آورند؛ اما تا زمانی که خودافرادجامعه اراده نکنند، اƠ…برنامه عم…ȩنخواهد شد .;

ویژگی حکومت اسلامی چیست؟

پرسش

ویژگی ِ…ŘşÙاسلامی چیست؟

پاسخ

همان گونه که اسلام در دیگر زمینه دارای ویژگیهای خاص به خود است حکومت اسلامی نیز در مقایسه با نظامهای سیاسی دیگر ویژگیهای خاص به خود دارد. با حاکمیت این نظام، قسط و عدل در جامعه انسانی مستقر می شود. گرچه واژه عدل واژه ای زیبا است که همه از آن دم می زنند، ولی روشن است که در هیچ نظامی جز اسلام امکان اینکه به عدالت، به مفهوم واقعی، عمل شود و قسط در ابعاد وسیع و گسترده ی آن در شؤون زندگی انسان پیاده شود ممکن نیست، زیرا عدالت در مرحله نخست براساس ارزیابی نیازهای انسانی است که آگاهی از آن برای کسی جز خداوند که علمش غیرمحدود است و به انسانها و نیازهای انسان احاطه کامل دارد، امکان پذیر نمی باشد ثانیاً احتیاج به آگاهی او از قوانینی دارد که بتواند به طور کامل پاسخگوی آن نیازها باشد. که این امر نیز برای انسانها با توجه به محدودیت آگاهی آنان به طور کامل ممکن نیست.

۱۰۵۵

Eاین نظام اسلامی است که قوانین آن از علم الهی سرچشمه می گیرد و در نتیجه تنها اسلا می تواند قوانین عادلانه که از هر جهت جامع و کامل است مطرح و اجرا کند.

مهمترین ثمره حاکمیت این قوانین رسیدن انسانها به سعادت مطلوب و رستگاری آنان در تمام ابعاد زندگی است.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۰۵۶

آیا اختلاف بین حقّ و باطل تا قیامت ادامه دارد؟

پرسش

آیا اختلاف بین حقّ و باطل تا قیامت ادامه دارد؟

پاسخ

از روایاتی که در مورد عصرظهور حضرت حجه((علیه السلام)) می باشد بدست می آید که آن حضرت زمین را پر از عدل می

کنند بعد از آنی که پر از ظلم شده بود و چنان ظلم را نابود می کنند که زمینه برای رشد ظلم باقی نمی ماند. و چون مبارزه حق با باطل را تا قیامت دانسته اند شاید یکی از تعابیر ظهور حضرت حجه رجعت ائمه((علیهم السلام)) که از آن در روایات به(قیامت صغری) تعبیر شده است. منظور تا زمان حکومت حضرت حجه و تا قیامت صغری بوده باشد چون پس از ظهور حضرت و رجعت قیامت کبری برپا خواهد شد.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۲

ویژگی حکومت اسلامی چیست؟

پرسش

ویژگی حکومت اسلامی چیست؟

پاسخ

همان گونه که اسلام در دیگر زمینه دارای ویژکیهای خاص به خود است حکومت اسلامی نیز در مقایسه با نظامهای سیاسی دیگر ویژگیهای خاص به خود دارد. با حاکمیت این نظام، قسط و عدل در جامعه انسانی مستقر می شود. گرچه واژه عدل واژه ای زیبا است که همه از آن دم می زنند، ولی روشن است که در هیچ نظامی جز اسلام امکان اینکه به عدالت، به مفهوم واقعی، عمل شود و قسط در ابعاد وسیع و گسترده ی آن در شؤون زندگی انسان پیاده شود ممکن نیست، زیرا عدالت در مرحله نخست براساس ارزیابی نیازهای انسانی است که آگاهی از آن برای کسی جز خداوند که علمش غیرمحدود است و به انسانها و نیازهای انسان احاطه کامل دارد، امکان پذیر نمی باشد ثانیاً احتیاج به آگاهی او از قوانینی دارد که بتواند به طور کامل پاسخگوی آن نیازها باشد. که این امر نیز برای انسانها با توجه به محدودیت آگاهی آنان به طور کامل ممکن نیست. این نظام اسلامی است که قوانین آن از علم الهی سرچشمه

۱۰۴

می گیرد و در نتیجه تنها اسلا می تواند قوانین عادلانه که از هر جهت جامع و کامل است مطرح و اجرا کند.

مهمترین ثمره حاکمیت این قوانین رسیدن انسانها به سعادت مطلوب و رستگاری آنان در تمام ابعاد زندگی است.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۰۵

آیا اسلام قادر به حلّ مشکلات و نابسامانیهای عصر حاضر هست؟

پرسش

آیا اسلام قادر به حلّ مشکلات و نابسامانیهای عصر حاضر هست؟

پاسخ

با توجه به اینکه در اسلام، مصالح و مفاسد انسانها در تمام شؤون مختلف زندگی از دیدگاه وحی مورد نظر قرار گرفته است، اسلام پاسخگوی تمام نیازهای زندگی بشر می باشد.

بدیهی است که نارسایی قانون و ناتوانی آن از پاسخگویی به مشکلات، معلول احاطه نداشتن قانون گذار به تمام نیازها و مشکلات حیات بشری است و از آنجا که در اسلام قانون گذار خداوند جهان است، که هیچ ذره ای از علم غیرمتناهی او بیرون نیست، تمامی شؤون زندگی بشر - اعم از امور اجتماعی و اخلاقی و اقتصادی - را در نظر گرفته و قوانین شایسته ای برای آن وضع کرده است.

بر این اساس، برای پایان یافتن نابسامانیها و مشکلات کنونی باید به قوانین و دستورات اسلامی عمل شود. که همه مشکلاتی که گریبانگیر مسلمانان است در اثر عمل نکردن به دستورات اسلامی است.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۰۶

ویژگی حکومت اسلامی چیست؟

پرسش

ویژگی حکومت اسلامی چیست؟

پاسخ

همان گونه که اسلام در دیگر زمینه دارای ویژگیهای خاص به خود است حکومت اسلامی نیز در مقایسه با نظامهای سیاسی دیگر ویژگیهای خاص به خود دارد. با حاکمیت این نظام، قسط و عدل در جامعه انسانی مستقر می شود. گرچه واژه عدل واژه ای زیبا است که همه از آن دم می زنند، ولی روشن است که در هیچ نظامی جز اسلام امکان اینکه به عدالت، به مفهوم واقعی، عمل شود و قسط در ابعاد وسیع و گسترده ی آن در شؤون زندگی انسان پیاده شود ممکن نیست، زیرا عدالت در مرحله نخست براساس ارزیابی نیازهای انسانی است که آگاهی از آن برای کسی جز خداوند که علمش غیرمحدود است و به انسانها و نیازهای انسان احاطه کامل دارد، امکان پذیر نمی باشد ثانیاً احتیاج به آگاهی او از قوانینی دارد که بتواند به طور کامل پاسخگوی آن نیازها باشد. که این امر نیز برای انسانها با توجه به محدودیت آگاهی آنان به طور کامل ممکن نیست. این نظام

اسلامی است که قوانین آن از علم الهی سرچشمه می گیرد و در نتیجه تنها اسلا می تواند قوانین عادلانه که از هر جهت جامع و کامل است مطرح و اجرا کند.

مهمترین ثمره حاکمیت این قوانین رسیدن انسانها به سعادت مطلوب و رستگاری آنان در تمام ابعاد زندگی است.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۲

آیا اسلام قادر به حلّ مشکلات و نابسامانیهای عصر حاضر هست؟

پرسش

آیا اسلام قادر به حلّ مشکلات و نابسامانیهای عصر حاضر هست؟

پاسخ

با توجه به اینکه در اسلام، مصالح و مفاسد انسانها در تمام شؤون مختلف زندگی از دیدگاه وحی مورد نظر قرار گرفته است، اسلام پاسخگوی تمام نیازهای زندگی بشر می باشد.

بدیهی است که نارسایی قانون و ناتوانی آن از پاسخگویی به مشکلات، معلول احاطه نداشتن قانون گذار به تمام نیازها و مشکلات حیات بشری است و از آنجا که در اسلام قانون گذار خداوند جهان است، که هیچ ذره ای از علم غیرمتناهی او بیرون نیست، تمامی شؤون زندگی بشر – اعم از امور اجتماعی و اخلاقی و اقتصادی – را در نظر گرفته و قوانین شایسته ای برای آن وضع کرده است.

بر این اساس، برای پایان یافتن نابسامانیها و مشکلات کنونی باید به قوانین و دستورات اسلامی عمل شود. که همه مشکلاتی که گریبانگیر مسلمانان است در اثر عمل نکردن به دستورات اسلامی است.

(بخش پاسخ به سؤالات)

مقصود از «حکومت دینی» چیست؟

پرسش

مقصود از «حکومت دینی» چیست؟

پاسخ

حکومت دینی، حکومتی است که نه تنهـا همه قوانین و مقررات اجرایی آن برگرفته از احکـام دینی است، بلکه مجریـان آن نیز مستقیماً از طرف خداوند منصوبند، یا به اذن خاص یا عام معصوم منصوب شده اند چنین حکومتی با این خصوصیّات از پشتوانه حکم الهی برخوردار است و براساس اراده تشریعی خدا شکل گرفته است.

پس حکومت رسول الله((صلی الله علیه وآله)) و امام معصوم و نیز حکومت افرادی ماننـد مالك اشتر در زمان حضور معصوم و یا حکومت ولی فقیه جامع الشرایط در عصر غیبت اینگونه است(۱).

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱ – نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

۴

مقصود از حکومت ولایی چیست؟

پرسش

مقصود از حکومت ولایی چیست؟

پاسخ

عناوینی مانند حکومت اسلامی و حکومت ولایی. در میان ما دارای معنایی روشن است، زیرا ما مسلمان هستیم و حکومت را در مرحله نخست از آنِ خدا می دانیم، باید بررسی کنیم که خدا چه کسی را بر ما حاکم کرده است.

بدیهی است که خداوند براساس حکمتش از ابتدای آفرینش انسان، در هر زمان شایسته ترین انسانها را به عنوان پیامبر برگزیده است و برنامه های دینی از جمله حکومت را متناسب با نیازهای بشر به او وحی کرده است و برنامه های دینی از جمله حکومت را متناسب با نیازهای بشر به او وحی کرده است. پیامبران به عنوان رهبران الهی نیز تلاش خود را در این راه به کار گرفته اند، تا بـا تعلیمـات الهی مردم را هـدایت کرده، آنها را به وظایف فردی و اجتماعی خود در زمینه های عبادی، اخلاقی و سیاسـی آشـنا کنند تا اینکه مردم با عمل به وظایف خود و قبول بندگی به سعادت و کمال برسند، این امر جز در جامعه توحیدی میسر نیست.

بـدون تردیـد فلسـفه بعثت انبیـاء خبر پیـاده کردن اراده تشـریعی خداونـد – دربـاره رفتار انسان ها در نظام دینی – نیست. تاریخ صدور اسلام و عملکرد پیامبر بزرگوار گواه بر این مطلب است که حکومت از آن خداوند است و انتخاب حاکم و ولی مسلمین از سوی او صورت می گیرد. خداونـد پیامبر، امام و رهبران الهی را نصب می کنـد و مردم با تشـخیص آنها موظفند رهبری آنها را پذیرا باشند.

بنابراین در نظام سیاسی اسلام حکومت از آن خدا و منصوبین مستقیم و

غیرمستقیم او است و

از آن به «حکومت ولایی» تعبیر می شود(۱).

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱ – نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

۶

ویژگی حکومت اسلامی چیست؟

پرسش

ویژگی حکومت اسلامی چیست؟

پاسخ

همان گونه که اسلام در دیگر زمینه دارای ویژگیهای خاص به خود است حکومت اسلامی نیز در مقایسه با نظامهای سیاسی دیگر ویژگیهای خاص به خود دارد. با حاکمیت این نظام، قسط و عدل در جامعه انسانی مستقر می شود. گرچه واژه عدل واژه ای زیبا است که همه از آن دم می زنند، ولی روشن است که در هیچ نظامی جز اسلام امکان اینکه به عدالت، به مفهوم واقعی، عمل شود و قسط در ابعاد وسیع و گسترده ی آن در شؤون زندگی انسان پیاده شود ممکن نیست، زیرا عدالت در مرحله نخست براساس ارزیابی نیازهای انسانی است که آگاهی از آن برای کسی جز خداوند که علمش غیرمحدود است و به انسانها و نیازهای انسان احاطه کامل دارد، امکان پذیر نمی باشد ثانیاً احتیاج به آگاهی او از قوانینی دارد که بتواند به طور کامل پاسخگوی آن نیازها باشد. که این امر نیز برای انسانها با توجه به محدودیت آگاهی آنان به طور کامل ممکن نیست. E

این نظام اسلامی است که قوانین آن از علم الهی سرچشمه می گیرد و در نتیجه تنها اسلا می تواند قوانین عادلانه که از هر جهت جامع و کامل است مطرح و اجرا کند.

مهمترین ثمره حاکمیت این قوانین رسیدن انسانها به سعادت مطلوب و رستگاری آنان در تمام ابعاد زندگی است.

(بخش پاسخ به سؤالات)

آیا اسلام قادر به حلّ مشکلات و نابسامانیهای عصر حاضر هست؟

پرسش

آیا اسلام قادر به حلّ مشکلات و نابسامانیهای عصر حاضر هست؟

پاسخ

با توجه به اینکه در اسلام، مصالح و مفاسد انسانها در تمام شؤون مختلف زندگی از دیدگاه وحی مورد نظر قرار گرفته است، اسلام پاسخگوی تمام نیازهای زندگی بشر می باشد.

بدیهی است که نارسایی قانون و ناتوانی آن از پاسخگویی به مشکلات، معلول احاطه نداشتن قانون گذار به تمام نیازها و مشکلات حیات بشری است و از آنجا که در اسلام قانون گذار خداوند جهان است، که هیچ ذره ای از علم غیرمتناهی او بیرون نیست، تمامی شؤون زندگی بشر - اعم از امور اجتماعی و اخلاقی و اقتصادی - را در نظر گرفته و قوانین شایسته ای برای آن وضع کرده است.

بر این اساس، برای پایان یافتن نابسامانیها و مشکلات کنونی باید به قوانین و دستورات اسلامی عمل شود. که همه مشکلاتی که گریبانگیر مسلمانان است در اثر عمل نکردن به دستورات اسلامی است.

(بخش پاسخ به سؤالات)

شرایط حاکم دینی چیست؟

پرسش

شرایط حاکم دینی چیست؟

پاسخ

اولین شرط; اجتهاد در فقه است. ضرورت این شرط بسیار روشن است، زیرا هر کس مجری قانون شد. باید کاملاـ از آن آگاهی داشته باشد و در میان مسلمانان، فقها بیشترین اطّلاع و آگاهی را از قوانین شرعی و دینی دارند.

دومین شرط; تقوا و صلاحیّت اخلاقی است; زیرا اگر حاکم از تقوا برخوردار نباشد. قدر او را تباه می کند و ممکن است منافع شخصی یا گروهی را بر منافع اجتماعی و ملّی مقدّم دارد. برای حاکم - در هر نظام - درستکاری ولایت داری شرط است تا شهروندان با اطمینان و اعتماد زمام امور را بدو بسپارند، ولی برای حاکم دینی تقوا و درستکاری در حدّ ضروری است.

سومین شرط; آگاهی و اهتمام به مصالح اجتماعی است، یعنی کسی که حاکم مردم است باید بداند در چه اوضاعی جامعه را اداره می کند. او باید روابط بین المللی را بداند و دشمنان و دوستان داخلی و خارجی را تشخیص دهد. اینها ؟؟؟ نهایی است که برای هر حاکم لازم است وگرنه او در تدبیر جامعه با مشکلات فراوانی روبرو خواهد شد(۱).

(بخش پاسخ به سؤالات)

ویژگی حکومت اسلامی چیست؟

پرسش

ویژگی حکومت اسلامی چیست؟

پاسخ

همـان گونه که اسـلام در دیگر زمینه دارای ویژکیهـای خاص به خود است حکومت اسـلامی نیز در مقایسه با نظامهای سیاسـی دیگر ویژگیهای خاص به خود دارد. با حاکمیت این نظام، قسط و عدل در جامعه انسانی مستقر می شود. گرچه واژه عدل واژه ای زیبا است که همه از آن دم می زنند، ولی روشن است که در هیچ نظامی جز اسـلام امکان اینکه به عدالت، به مفهوم واقعی، عمل شود و قسط در ابعاد وسیع و گسترده ی آن در شؤون زندگی انسان پیاده شود ممکن نیست، زیرا عدالت در مرحله نخست براساس ارزیـابی نیازهـای انسـانی اسـت که آگـاهی از آن برای کسـی جز خداونـد که علمش غیرمحـدود است و به انسانهـا و نیازهـای انسـان احـاطه کامـل دارد، امکـان پـذیر نمی باشـد ثانیـاً احتیـاج به آگـاهی او از قوانینی دارد که بتوانـد به طور کـامل پاسخگوی آن نیازها باشد. که این امر نیز برای انسانها با توجه به محدودیت آگاهی آنان به طور کامل ممکن نیست.

۱۰۵۵

این نظـام اسـلامی است که قوانین آن از علم الهی سرچشـمه می گیرد و در نتیجه تنهـا اسـلا می توانـد قوانین عادلانه که از هر جهت جامع و کامل است مطرح و اجرا کند.

مهمترین ثمره حاکمیت این قوانین رسیدن انسانها به سعادت مطلوب و رستگاری آنان در تمام ابعاد زندگی است.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۰۵۶

در حکومت اسلامی مصلحت جامعه مقدم است یا شرع ؟ ملاک تشخیص باکیست ؟ یا چه کسانی است ؟

پرسش

در حکومت اسلامی مصلحت جامعه مقدم است یا شرع ؟ ملاک تشخیص باکیست ؟ یا چه کسانی است ؟

پاسخ

سؤال در شرائطی درست می نماید که دوئیت وانفکاکی میان مصالح جامعه وقوانین شرع وجود داشته باشد ، واما اگر یکی جزء ذاتیـات دیگری محسوب شود آنگاه انفکاکی متصور نیست تا تقـدم وتاخر در مصـلحت مورد بحث باشـد . همانطور که شوری خاصـیت ذاتی نمک محسوب می شود وانفکاکی برای اینـدو وجود ندارد تا تعارضـی تصور شده و پرسـیده شود کدامیک باید مقدم گردد ؟ شوری یانمک ؟

حفظ مصالح اسـلام واجتماع جزءخواص ذاتی قوانین شـرع است وقابل تفکیک نمی باشند.اگر مراد سؤال کننده محترم از تقدم

مصالح اجتماع مصالح مادی نسبت به مصالح معنوی باشد پاسخ به بیان استاد ارجمند آیت الله مصباح یزدی اینگونه است ((... پیشوایان اسلام سلام الله علیهم اجمعین فرموده اند : ((اجعل مالک دون نفسک واجعل نفسک دون دینک)) اگر جانت در معرض خطر هست ،مالت را فدای جانت کن . اگر خطر دایر شد بین مال وجان ، مال را فدای جان کن امااگر امر دایر شد بین جان ودین :زنده ماندن با کفر یا کشته شدن با ایمان ،کدام را انتخاب کنیم ؟((اجعل دینک دون نفسک))،جانت راسپر دینت کن اگر چه کشته شوی ضررنمی کنی .((قل هل تربصون بنا الا احدی الحسنیین))کسی که در راه دینش کشته شود چه ضرری می کند ؟....در نتیجه از دیدگاه اسلامی مصالح دینی ومعنوی از مصالح مادی مهمتر است .)) (۱)

واصلاً پرواضح است در تعارض میان زندگی فانی دنیا با آخرت زندگی جاوید همیشگی تقدم دارد .در پاسخ بخش

دوم سؤال ، اینکه ملاک تشخیص این تقدم با کیست،اگر فرض مبنی بر عدم انفکاک مصالح اجتماع وشرع بوده که سؤال از اصل منتفی است . واما اگر سؤال از تعارض دین ودنیا باشدبسته به مورد پیشامد ملاک تشخیص بدست افراد مختلفی است در مسائل فردی اگر حفظ دین وجان به صدمات مالی ممکن باشد ملاک تشخیص خود فرد است ودر مسائل حکومتی ملاک تشخیص متوجه دولتمردان است .

۱) سلسله مباحث اسلام ،سیاست وحکومت ج۳ صفحات ۵۲و۵۱

برای مثال اگر ورود جهانگردان علی رغم منافع مادی لطمه به دین وفرهنگ ملت وارد کند از منافع مادی باید صرفه نظر کرد واین امر متوجه متولیان امر است .

در مثالی دیگر به تبلیغات تلویزیون می توان اشاره کرد که در برخی از آنها لطمه به دین وفرهنگ نهفته است مثلاً برنامه هایی که در آن اشاعه زندگی عیاشی ومصرفی می شودازاموری است که متوجه متولیان امر است تا سنجش درستی داشته باشند . واز منافع مادی که در اینحالت در تعارض با مصالح دینی مردم پیش می آید صرفه نظرکنند .

هدف خلقت را غربی ها بهتر فهمیده اند آنکه بهتر عمل کند بهتر فهمیده چرا می گویید ؟ اینگونه نیست ؟

پرسش

هدف خلقت را غربی ها بهتر فهمیده اند آنکه بهتر عمل کند بهتر فهمیده چرا می گویید ؟ اینگونه نیست ؟

پاسخ

به شهادت آیات قرآن کریم ، بدترین مردم و زیانکارترین آنها کسانی هستند که عمرشان در راه حیات دنیای فانی تباه شده و به خیال باطل می پندارند که نیکوکاری می کنند . همین دنیا طلبانی که به آیات خدای خود کافر شده و روز قیامت را انکار می کنند، همه اعمالشان تباه گشته و در قیامت هیچ ارزشی نخواهد داشت و اینان چون پیامبران خدا را نیز استهزاء می کنندو به آنان کفر می ورزند به آتش دوزخ کیفر خواهند یافت .

(قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوه الدنیا و هم یحسبون أنهم یحسنون صنعا. اولئک الذین کفروا بأیت ربهم و لقائه فحبطت اعمالهم فلا نقیم لهم یوم القیامه وزناً ذلک جزاءهم جهنم بماکفروا و اتخذوا ءایتی و رسلی هزوا)

بنابراین چنانچه مراد از غربیها مرام و مسلک مادی گرایی آنها باشد که میزان در اعمال آنها نفس و هواهای نفسانی آنست ارزش و بهائی برای اعمال آنها نیست و در آیه أرایت من اتخذ اله هواه ... چنین آمده است که: (آیا ندیدی کسانی را که هوای نفس خود را به خدایی گرفته اند ، ای پیامبر آیا گمان می کنی که اینها می شنوند، یا تعقل می کنند اینها مانند چهارپایان بلکه از حیوانات هم گمراه ترند.) و چنانچه بر حسب ظاهر رعایت اخلاقیات را هم بکنند بر اساس منافع مادی می باشد و جهت رسیدن به بهره های مادی آن است و انسانیت و نیت الهی در بین نیست و در جائیکه

چنین ثمری نداشته باشد اخلاقیات زیر پا گذاشته می شود و چنانچه مراد از غربیها تکنولوژی و صنعت پیشرفته آنهاباشد همانطور که ملاحظه میکنید پیشرفتهای علمی و صنعتی در اختیار خودکامگان قرار می گیرد که نسل بشر را تهدید می کنند و ثمره علم و دانش خود را نه تنها در جهت نجات انسانها به کار نمی برند بلکه به واسطه خودکامگی های خود و استفاده از ابزار پیشرفته خون ملّت ها را می ریزند و از هر حیوان درنده ای، بدتر عمل می کنند مانند جنگ هیروشیما ناکازاکی ، افغانستان ، فلسطین و لبنان، حاصل آنکه ملاک بهترین عملها عملی است که نمودار انسانیت و کرامت انسانی و صفات الهی باشد (ان اکرمکم عندالله اتقیکم)

۱ کهف/ ۱۰۳ ۱۰۶

۲ فرقان / ۴۳

رهبر جامعه اسلامی حق ولایتش را بر چه اساس و مبانی گرفته است؟

پرسش

رهبر جامعه اسلامی حق ولایتش را بر چه اساس و مبانی گرفته است؟

پاسخ

در پاسخ به سؤال شما نکاتی را عرض می کنم.

۱ بنابر دیدگاه قرآن کریم "ولایت" فقط از آن خداست و البته دارای دومرحله تکوینی و تشریعی است مانند آیه "فالله هو الولی"(۱) خدا ولی راستین است. پس اصل اول این است که هیچ انسانی بر انسان دیگر ولایت ندارد و ولایت فقط از آن خداست.

سپس این سرپرستی از طرف خداوند به نبی مکرم و خاندان ایشان گسترش یافته است مانند آیات:

الف: "و ما آتیکم الرسول مخذوه و ما نهیکم عنه فأنتهوا"(۲)و آنچه فرستاده او به شما داد، آن را بگیرید و از آنچه شما را بازداشت، باز ایستید و از خدا پروا دارید که خدا سخت کیفر است.

ب: "انما ولیکم ا... ورسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه ..."(۳) ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند. همان کسانی که نماز به پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

ج: "اطیعوا... و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم"(۴) ای کسانیکه ایمان آورده اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را نیز اطاعت کنید.

اما در حال حاضر امام معصوم، حضرت مهدی عجل ا... تعالی فرجه الشریف در دوران غیبت کبری هستند. بنابر فرمایش اهل

بیت عصـمت و طهارت در دوران غیبت ایشان، به کسـیکه نزدیکترین درجه از علم و عمل را نسبت به امام معصوم دارد مراجعه می کنیم و در امور دینی و دنیوی خود از او تقلیـد می کنیم، تـا به وظیفه خود عمل کرده باشـیم و او بر ما ولایت تشـریعی دارد یعنی آنچه

مطابق با شرع مقدس به ما امرونهی می کند ما موظف به اطاعتیم.

البته این موضوع علاوه بر دلایل نقلی، دلایل عقلی نیز دارد که در کتب مربوط آن مانند حکومت اسلامی تألیف امام خمینی (ره)، رهبری در اسلام تألیف آیت ا... جوادی آملی و کتب فراوان دیگر به صورت گسترده به آن اشاره شده است.

پس ما معتقدیم رهبر، حق ولایت خود را بدلیل دارا بودن علم به دین و عمل به آن که مصداق بارز آن عدالت است، در دوران غیبت امام زمان (عج) بدست می آورد. نمونه ای از احادیث در این مورد بشرح زیر است.

الف. روایت مقبوله عمر بن حنظه که روایتی مفصّل از امام صادق علیه السلام است و از جمله در آن می فرماید: "فإنّی قد جَعَلْتُهُ علیکم حاکماً"(۵) من (امام صادق) چنین فردی (فقیه جامع الشرایط) را بر شما حاکم کردم.

ب. در توقیع امام زمان علیه السلام است که: در مورد رویدادهای پدید آمده، باید به راویان حدیث ما رجوع کنید، آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنها هستم.(۶)

پس نتیجه گرفتیم که اصل ولایت از آن خداوند است و سپس به امام معصوم علیه السلام نیز گسترش می یابد و در دوران غیبت معصوم علیه السلام نیز با توجه به ارشادات آنان و همچنین دلایل عقلی، از ولی فقیه پیروی می کنیم.

منابع و مآخذ :

۱- سوره شوری آیه ۹

۲- سوره حشر آیه ۷

۳- سوره مائده آیه۵۵

۴- سوره نساء آیه ۵۹

۵- وسایل الشیعه، ج۱۸، ص ۹۹۱

۶- همان، ج ۱۸، ص ۱۰۱

وجود حکومت دینی چه لزومی دارد؟

پرسش

وجود حکومت دینی چه لزومی دارد؟

پاسخ

لزوم حکومت دینی

خداونـد تبـارک و تعالی جهان را بر اساس جود و لطف خویش آفریـده است در حالی که خودش غنی مطلق است او مخلوقات متفاوتی را آفریـد، موجوداتی که فقط کمالات اجباری دارنـد و بی اختیارنـد، همچون حیوان و گیاه و... و موجوداتی که علاوه بر کمالات اجباری امکان دستیابی به کمالات اختیاری را هم دارنـد و انسان این گونه است این اختیار و انتخاب در صورتی که درست استفاده شود کمالاتی می آفرینـد که بر هر کمال اجباری ترجیح دارد. اما اختیار لوازمی دارد، از جمله آگاهی صادق و معصومانه خداوند حکیم که اختیار را به انسان داد، لوازم آن را هم عطا کرد و امکان رسیدن او به آگاهی معصومانه را از طریق «وحی و «مجری و مبلغ وحی که همان «نبی و امام است فراهم نمود. پس برای اینکه انسان بتواند به میل خود، به کمالات برسد، نیاز به هادی معصوم امری ضروری است .

از طرفی اختیـار دو سویه است سوی مثبت و سوی منفی و هر دو سوی آن امکـان پـذیر است والاّـ جـبر می شـد. سوی منفی آن توانست امامـان معصوم را یکی پس از دیگری به شـهادت برسانـد و این حـاکمیت نفس شـیطانی بر روح خـدایی انسان است و سـوی دیگر آن اجرای عـدالت و کمـال است که هـدف مطلـق بـوده ولی هنوز اجرا نشـده و لـذا خداونـد حکیم آخرین هـادی معصوم هستی را غـائب نمود تـا زمـانی که انسـان مختـارانه هـدایت آسـمانی را بطلبـد; آنگـاه او را برگردانـد تـا ظلم و فساد را برچیند.

انسان به لحاظ عقل و اختیار موجودی خاص است

و بایـد بر اساس تعقّل و تعبّد (که همتای یکدیگرنـد ولی گاه به اشـتباه مقابل یکدیگر دیده می شوند) راه سعادت ابدی را که همان بنـدگی معبود حقیقی است برگزینـد. چنین موجودی برای تربیت الهی خود محتاج به الگویی حسـنه و کامل است و برای تامین چنین الگویی نیازمند برنامه ای همه جانبه می باشد; چرا که بر اساس انسان شناسی قرآنی انسان موجودی است همه جانبه لذا برنامه ای می خواهد که همه جوانب با ابعاد فردی و اجتماعی اقتصادی و فرهنگی عقلانی و عاطفی جسـمانی و روحانی و... ظـاهری و بـاطنی او را لحـاظ کنـد و نیز مجری و مبلغی که خـودش تجسم کمـال در این جوانب باشـد. لازم به ذکر است هیچ مکتب انسانی (بجز اسـلام تاکنون نتوانسـته است در برگیرنده تمام حقایق جهان و انسان بوده و الگویی مجسم برای انسان کامل ارائه دهد، چرا که مکتب بر اساس انسان شناسـی و جهان شناسـی شـکل می گیرد و شـناخت انسانها در این دو زمینه محدود به فهم فردی آنهـاست و فقـط شـناخت قرآن نسبت به انسـان و جهان شـناختی کامل و درست است بنابراین مکتب الهی بالاخص اسلام تنها مکتبی است که می تواند با در نظر گرفتن همه جنبه ها برنامه ای جامع ارائه نماید.

از طرفی همانطور که گفته شد، انسان موجودی است مدنی و بسـیاری از امورات او وابسـته به اجتماع است به عبارت دیگر، فرد و اجتمـاع بسیار بر یکـدیگر تاثیرگـذار بوده و تقریبـاً غیر قابل انفکاک هسـتند; لـذا اسـلام برنامه های اجتماعی فراوانی دارد تا تکامـل اجتمـاعی انسـان را سامـان دهـد و چون برنـامه ریزی و اجرای برنـامه اجتماعی معمولاً به عهـده حکومت است پس باید حکومت اسلامی باشد

تا بتوانـد برنامه های مختلف اسـلام همچون عـدالت اجتماعی عدالت اقتصادی و تربیت اجتماعی و... را به صـحنه آورده و اجرا نماید. چنانکه پیامبر اکرم (۹) و حضرت علی (۷) تشـکیل حکومت دادند و اگر ضـرورتی نداشت ایشان انجام نمی دادند. امام زمان (۷) نیز تشـکیل حکومت خواهـد داد و همه امامان معصوم در صـدد این بودند که اگر زمینه فراهم شود تشـکیل حکومت دهند اما مردم همکاری نکردند. حضرت امام حسین (۷) برای تشکیل حکومت به درخواست مردم به سمت کوفه رفت ولی در بین راه او را به شهادت رساندند.

البته بایـد توجه داشت که در فرهنگ قرآن و عترت حکومت از منظر دنیایی و قـدرت طلبی کاملاً بی ارزش است اما از دیدگاه دیگر، اهمیت و ارزش فوق العاده دارد چون ابزاری است برای احقاق حقوق و اجرای عدالت (مراجعه و مطالعه کتاب سیری در نهج البلاغه استاد مطهری فصل ۴ حکومت و عدالت برای تفصیل بیشتر در این زمینه بسیار مفید خواهد بود.)

بنابراین حکومت برای جامعه انسانی امری ضـروری است و بهتر است این حکومت در دست صالحان باشد چون صالحان تربیت شـدگان دین هسـتند و به فرموده قرآن چنین خواهـد شـد: «ان الارض یرثها عبادی الصالحون نهایتاً تمام زمین به دست بنـدگان صالح اداره می شود.

حکومت و سـیاست اگر در راه خـدا باشد، امری جدای از دین نیست به همین دلیل همه پیامبران با سـلاطین و حاکمان جور می جنگیدنـد تـا خـبر حق را به مردم برساننـد و در این راه بسـیار مورد ظلم قرار می گرفتنـد و همه ائمه نیز به دست حکـام جور به شهادت رسیدند و این نشانگر رابطه دین و

عترت با حکومت و سیاست است . باز هم برای آگاهی بیشتر می توانید به کتب مربوطه مراجعه فرمایید: نظام سیاسی اسلام ...آیت الله مصباح یزدی

حکومت اسلامی .....امام خمینی (؛)

حکومت دینی ......احمد واعظی

فصل نامه «حکومت اسلامی

جنبه های کاربردی دین اسلام در زمینه های اجتماعی فرهنگی و خانوادگی چگونه است

پرسش

جنبه های کاربردی دین اسلام در زمینه های اجتماعی فرهنگی و خانوادگی چگونه است

پاسخ

اسلام در همه زمینه های فردی اجتماعی فرهنگی سیاسی نظامی و.... دارای دستوراتی کامل و کاربردی است به گونه ای که اجرای درست و غیر سلیقه ای احکام اسلام جامعه ای می سازد خدامحور، عدالت خواه و کمال جو که در آن همه انسانها در رسیدن به بالاترین کمال را خواستارند. تنها دینی که از قبل از به وجود آمدن یک انسان تا پس از مرگ او دستور داشته و حتی برای لحظه لحظه وقت و عمرش برنامه دارد، آنهم برنامه ای کامل پرمحتوا و دور از لغویات و پوچگرایی ها، اسلام است مسلمانی که این آئین رابشناسد و به دستوراتش عمل کند، انسانی است کامل پرشور و نشاط که برای خود و اجتماعش مفید است و اجتماع متشکل از این انسانها، جامعه کاملی را می سازد که آمال و آرزوی همه انسانهای عاقل و فهیم می باشد. پربار بودن جنبه های کاربردی اسلام در زمینه های خانوادگی سیاسی اجتماعی و... تا حدی است که حتی افراد غیر مسلمان ولی منصف و عاقل به این مطلب اذعان دارند.

شما می توانید جهت تکمیل اطلاعات خود پیرامون دین اسلام از کتب مفیدی که در این خصوص تألیف شده است بیشتر استفاده کنید. در این راستا، مطالعه همه کتب شهید مطهری علامه محمد تقی جعفری و بسیاری دیگر از دانشمندان اسلامی را توصیه می کنیم

وجود حکومت دینی چه لزومی دارد؟

پرسش

وجود حکومت دینی چه لزومی دارد؟

پاسخ

لزوم حکومت دینی

خداونـد تبـارک و تعالی جهان را بر اساس جود و لطف خویش آفریـده است در حالی که خودش غنی مطلق است او مخلوقات متفاوتی را آفریـد، موجوداتی که فقط کمالات اجباری دارنـد و بی اختیارنـد، همچون حیوان و گیاه و... و موجوداتی که علاوه بر کمالات اجباری امکان دستیابی به کمالات اختیاری را هم دارنـد و انسان این گونه است این اختیار و انتخاب در صورتی که درست استفاده شود کمالاتی می آفرینـد که بر هر کمال اجباری ترجیح دارد. اما اختیار لوازمی دارد، از جمله آگاهی صادق و معصومانه خداوند حکیم که اختیار را به انسان داد، لوازم آن را هم عطا کرد و امکان رسیدن او به آگاهی معصومانه را از طریق «وحی و «مجری و مبلغ وحی که همان «نبی و امام است فراهم نمود. پس برای اینکه انسان بتواند به میل خود، به کمالات برسد، نیاز به هادی معصوم امری ضروری است .

از طرفی اختیـار دو سویه است سوی مثبت و سوی منفی و هر دو سوی آن امکـان پـذیر است والاّـ جـبر می شـد. سوی منفی آن توانست امامـان معصوم را یکی پس از دیگری به شـهادت برسانـد و این حـاکمیت نفس شـیطانی بر روح خـدایی انسان است و سـوی دیگر آن اجرای عـدالت و کمـال است که هـدف مطلـق بـوده ولی هنوز اجرا نشـده و لـذا خداونـد حکیم آخرین هـادی معصوم هستی را غـائب نمود تـا زمـانی که انسـان مختـارانه هـدایت آسـمانی را بطلبـد; آنگـاه او را برگردانـد تـا ظلم و فساد را برچیند.

انسان به لحاظ عقل و اختیار موجودی خاص است

و بایـد بر اساس تعقّل و تعبّد (که همتای یکدیگرنـد ولی گاه به اشـتباه مقابل یکدیگر دیده می شوند) راه سعادت ابدی را که همان بنـدگی معبود حقیقی است برگزینـد. چنین موجودی برای تربیت الهی خود محتاج به الگویی حسـنه و کامل است و برای تامین چنین الگویی نیازمند برنامه ای همه جانبه می باشد; چرا که بر اساس انسان شناسی قرآنی انسان موجودی است همه جانبه لذا برنامه ای می خواهد که همه جوانب با ابعاد فردی و اجتماعی اقتصادی و فرهنگی عقلانی و عاطفی جسـمانی و روحانی و... ظـاهری و بـاطنی او را لحـاظ کنـد و نیز مجری و مبلغی که خـودش تجسم کمـال در این جوانب باشـد. لازم به ذکر است هیچ مکتب انسانی (بجز اسـلام تاکنون نتوانسـته است در برگیرنده تمام حقایق جهان و انسان بوده و الگویی مجسم برای انسان کامل ارائه دهد، چرا که مکتب بر اساس انسان شناسـی و جهان شناسـی شـکل می گیرد و شـناخت انسانها در این دو زمینه محدود به فهم فردی آنهـاست و فقـط شـناخت قرآن نسبت به انسـان و جهان شـناختی کامل و درست است بنابراین مکتب الهی بالاخص اسلام تنها مکتبی است که می تواند با در نظر گرفتن همه جنبه ها برنامه ای جامع ارائه نماید.

از طرفی همانطور که گفته شد، انسان موجودی است مدنی و بسـیاری از امورات او وابسـته به اجتماع است به عبارت دیگر، فرد و اجتمـاع بسـیار بر یکـدیگر تاثیرگـذار بوده و تقریبـاً غیر قابل انفکاک هسـتند; لـذا اسـلام برنامه های اجتماعی فراوانی دارد تا تکامـل اجتمـاعی انسـان را سامـان دهـد و چون برنـامه ریزی و اجرای برنـامه اجتماعی معمولاً به عهـده حکومت است پس باید حکومت اسلامی باشد

تا بتوانـد برنامه های مختلف اسـلام همچون عـدالت اجتماعی عدالت اقتصادی و تربیت اجتماعی و... را به صـحنه آورده و اجرا نماید. چنانکه پیامبر اکرم (۹) و حضرت علی (۷) تشـکیل حکومت دادند و اگر ضـرورتی نداشت ایشان انجام نمی دادند. امام زمان (۷) نیز تشـکیل حکومت خواهـد داد و همه امامان معصوم در صـدد این بودند که اگر زمینه فراهم شود تشـکیل حکومت دهند اما مردم همکاری نکردند. حضرت امام حسین (۷) برای تشکیل حکومت به درخواست مردم به سمت کوفه رفت ولی در بین راه او را به شهادت رساندند.

البته بایـد توجه داشت که در فرهنگ قرآن و عترت حکومت از منظر دنیایی و قـدرت طلبی کاملاً بی ارزش است اما از دیدگاه دیگر، اهمیت و ارزش فوق العاده دارد چون ابزاری است برای احقاق حقوق و اجرای عدالت (مراجعه و مطالعه کتاب سیری در نهج البلاغه استاد مطهری فصل ۴ حکومت و عدالت برای تفصیل بیشتر در این زمینه بسیار مفید خواهد بود.)

بنابراین حکومت برای جامعه انسانی امری ضـروری است و بهتر است این حکومت در دست صالحان باشد چون صالحان تربیت شـدگان دین هسـتند و به فرموده قرآن چنین خواهـد شـد: «ان الارض یرثها عبادی الصالحون نهایتاً تمام زمین به دست بنـدگان صالح اداره می شود.

حکومت و سـیاست اگر در راه خـدا باشد، امری جدای از دین نیست به همین دلیل همه پیامبران با سـلاطین و حاکمان جور می جنگیدنـد تـا خـبر حق را به مردم برساننـد و در این راه بسـیار مورد ظلم قرار می گرفتنـد و همه ائمه نیز به دست حکـام جور به شهادت رسیدند و این نشانگر رابطه دین و

عترت با حکومت و سیاست است . باز هم برای آگاهی بیشتر می توانید به کتب مربوطه مراجعه فرمایید: نظام سیاسی اسلام ...آیت الله مصباح یزدی

حکومت اسلامی .....امام خمینی (;

حکومت دینی ......احمد واعظی

فصل نامه «حکومت اسلامی

تز ولایت فقیه از نظر قرآن چگونه شکل گرفته است؟ آیا آیاتی در ارتباط با این مصداق وجود دارد؟ آیا تنها با گذاشتن یک نفر حاکم در رأس حکومت میتوان احکام خداوند را اجرا کرد؟

پرسش

تز ولایت فقیه از نظر قرآن چگونه شکل گرفته است؟ آیا آیاتی در ارتباط با این مصداق وجود دارد؟ آیا تنها با گذاشتن یک نفر حاکم در رأس حکومت میتوان احکام خداوند را اجرا کرد؟

پاسخ(قسمت اول)

مفهوم ولایت:

ولایت به دو نوع "تکوینی" و "تشریعی" تقسیم میشود: ولایت تکوینی به معنای تصرف در موجودات و امور تکوینی است. روشن است، چنین ولایتی از آنِ خداست. همه موجودات، تحت اراده و قدرت او قرار دارند. اصل پیدایش تغییرات و بقای همه موجودات به دست خداست; از اینرو او ولایت تکوینی بر همه چیز دارد. خدای متعال مرتبهای از این ولایت را به برخی از بندگانش عطا میکند. معجزات و کرامات انبیا: از آثار ولایت تکوینی است.

ولایت تشریعی یعنی تشریع، امر، نهی و فرمان دادن در اختیار کسی باشد. اگر میگوییم: خدا ربوبیت تشریعی دارد، بدین معناست که اوست که فرمان میدهد که چه بکنید، چه نکنید و... پیامبر و امام هم، حق دارند به اذن الهی به مردم امر و نهی کنند. درباره فقیه نیز به همین صورت است. اگر برای فقیه، ولایت قائل هستیم. مقصودمان ولایت تشریعی اوست، یعنی او میتواند و شرعاً حق دارد به مردم، امر و نهی کند و از طریق وضع کردن قوانین و اجرای آن در زندگی مردم و افراد جامعه تصرف کند و دیگران، ملزم به تسلیم در برابر او و رعایت آن میباشند.

امام راحل; در اینباره میفرمایند: "تمام اختیارات حکومتی و سیاسی که برای پیامبراکرمو امامان معصوم: بوده، برای فقیه ثابت است و تفاوت گذاشتن میان آنان معقول نیست; چرا که والی هر شخصی که باشد

مجری احکـام شـریعت و اقامه کننـده حـدود الهی و گیرنـده مالیات و متصـرف در آنها به صـلاح مسـلمین است."(ولایت فقیه، محمدهادی معرفت، ص ۴۰، مؤسسه التمهید.)

نیاز جامعه به حکومت:

هر جامعهای برای حفظ، بقا و پیشرفت خود نیاز به حکومتی دارد تا آن را اداره کنـد و به سر منزل مقصود برساند. برای اثبات این مدعا به چند دلیل اشاره میکنیم:

۱. ضرورت نظم و امنیت داخلی جامعه; ۲. لزوم تصدی کارهای بیمتصدی; ۳. ضرورت تعلیم و تربیت; ۴. لزوم دفاع و آمادگی در برابر دشمنان; ۵. لزوم ایجاد تعادل بین فعالیتهای اقتصادی; ۶. ضرورت رفع اختلافها و کشمکشها; ۷. لزوم وضع احکام و مقررات جزئی.

ضرورت حکومت در جامعه، از دیدگاه اسلام:

همـانگونه که جـامعه نیـاز به احکـام و مقررات اجتمـاعی و حقوقی دارد و بر این اسـاس، نیازمنـد به قانونگـذار است، احتیاج به اجرای احکام و مقررات هم دارد; بنابراین، محتاج حاکم است; زیرا لازمه اینکه نظام اجتماع، دچار اختلال نشود و شـیرازه امور از هم نگسلد، بایـد دستگاهی وجود داشته باشـد که با قدرت و شوکت خود، ضامن اجرای قوانین شود و متخلفان را مجازات کند و برای آنکه آدمیان به هدف درست زندگی برسند، باید قوانین، مو به مو، به مرحله اجرا درآید و این مهم، ممکن نخواهد شـد، جز بـا وجود "حکومت"; چنانکه حضـرت علیمیفرماینـد: "مردم، بهناچار بایـد حاکمی داشـته باشـند; چه درسـتکار و چه نادرست."(نهجالبلاغه، کلام ۴۰.)

از آنجا که اسلام، دینی است که کاملترین و مطلوبترین نظام حقوقی را دارد که تا روز قیامت از ارزش و اعتبار برخوردار است و مدعی است که برای تمام

ابعاد زندگی فردی و اجتماعی همه مردمان در همه زمانها و مکانها احکام و مقررات دارد، نمیتواند برای حکومت که ضروری عقل و عقلا است، احکام و مقررات نداشته باشد.

پس اصل "ضرورت وجود حکومت" از قطعیات است و اگر مطالب مورد اختلافی هست، در خصوص کیفیت حکومت و شرایط زمامدار و وظایف و اختیارات اوست که به آن خواهیم پرداخت.

قبل از پرداختن به شرایط حاکم و زمامدار، نکتهای که توجه بدان ضرورت دارد، این است که جوامع الهی به ویژه جامعه اسلامی برای امور معنوی اهمیت فراوانی قائلند. اسلام همانگونه که برای فرد، حفظ دین را بر هر کار دیگری مقدم میداند و برای نگهداری دین، بذل مال و جان را توصیه میکند، برای جامعه نیز حراست و پاسداری دین را به هر قیمتی که باشد، واجب و بایسته دانسته است; چنانکه در سفارشهای حضرت علیآمده است: "هنگامی که مصیبتی در رسد، اموال خود را سپر جانهایتان کنید و زمانی که مصیبتی شدید (بر شما) فرود آید، جانهای خود را سپر دینتان کنید و بدانید که از میان رفته، کسی است که دینش از دست برود و دزد زده و بیچیز کسی است که دینش را از او ربوده باشند."(اصول کافی، ج ۲، ص ۲۱۶، ح ۲.)

هنگامی که در جامعه، دین اصالت داشته باشد، باید: اولاً، همه احکام و مقررات اجتماعی و... به گونهای وضع شود و تمام فعالیتهای جمعی چنان صورت پذیرد که نه فقط با اهداف متعالی دین و اخلاق اسلامی مخالفت و منافات نداشته باشد، بلکه با آنها موافقت داشته، در راه تأمین

آنها قرار گیرد; ثانیاً، یکی از وظایف اساسی "حکومت"، تعلیم و تربیت دینی و الهی جامعه باشد.(حقوق و سیاست در قرآن، استاد مصباحیزدی، ص ۱۸۳، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی;.)

حاکمیت فقیه عادل:

والی جامعه اسلامی باید فقیه عادل باشد. برای اثبات این مطلب، دلایلی اقامه شده است که به برخی از آنها اشاره میکنیم:

دلایل عقلی:

۱. خدای متعال برای اداره جامعه، احکامی را نازل فرموده که در بسیاری از موارد، نیاز به شخصی دارد که آنها را تفسیر و تبیین کند; همانطور که تمام قوانین دنیا چنین است.

افزون بر این، برای تطبیق احکام بر مصادیق و موارد آنها نیز گاه ابهاماتی وجود دارد; یعنی اینکه آیا فلان حادثه خاص، مصداقی از این قانون خاص است، یا مصداقی از قانون دیگر؟

پس از تفسیر قانون و تعیین مصداق آن، نوبت به اجرا میرسد. هر قانونی نیاز به مجری دارد. برای اداره یک جامعه (بر اساس احکام و قوانین خاص) باید فرد یا افرادی باشند که بتوانند این سه مسؤولیت را بر عهده گیرند.

روشن است بهترین فرد برای اجرای احکام و قوانین اسلام کسی است که در هر سه مورد، سرآمد باشد; یعنی بهترین قانونشناس، بهترین مفسر و بهترین اجراکننده باشد و هیچ انگیزهای برای تخلف نداشته باشد. در فرهنگ اسلام، چنین خصوصیّتی در افراد، "عصمت" نام دارد.

به حکم عقل، معصوم برای اجرای قانون بر تمام افراد دیگر اولویت دارد. امّا در زمان غیبت که عملاً چنین ایدهآلی در بین ما نیست و نمیتوانیم با او مرتبط باشیم تا از حکومتش بهرهمند گردیم، بدون تردید، عقل میگوید: در عصر غیبت کسی

بایـد در رأس هرم قـدرت باشد که از هر جهت، به امام معصوم شبیهتر است; یعنی در دینشناسـی، تقوا و صـلاحیت برای اجرای احکام و قوانین اسـلام، بهترین باشد و این صـفات در "ولی فقیه" تجلی میکند. در امور دیگر نیز روش عموم مردم همین اسـت که ابتـدا نزد بهترین متخصـص میرونـد; لیکن اگر دسترسـی به بهترین ممکن، نبود، به کسانی رجوع میکننـد که در تخصـص و ویژگیها به فرد ایدهآل نزدیکتر باشند. ولایت فقیه معنایی جز رجوع به اسلام شناس عادلی که از دیگران به امام معصوم نزدیکتر است ندارد.(ر.ک: حکومت اسلامی و ولایت فقیه، استاد مصباح یزدی، ص ۱۵۰، سازمان تبلیغات اسلامی.)

۲. جـامعه انسانی نیازمنـد به قانون و نظم است وگرنه هرج و مرج لازم میآیـد و برای رعایت نظم، محتاج به حاکم و والی است. در حکومتهای رایـج، به دلیل آنکه حیات انسانی در محدوده زندگی دنیوی مورد لحاظ قرار میگیرد، قسـمت عمده نظم و نظام آنها متوجه به اعمال و رفتار مادی مردم بوده، نسـبت به عقایـد و بلکه اخلاق و اوصاف نفسانی انسانها بیاعتنا هسـتند; از این رو در هیچیک از نظامهای کنونی، حاکم، وظیفهای درباره اخلاق و عقایـد مردم ندارد; امّا بر اساس عقیده اسـلامی، حیات انسانی محـدود به امور دنیوی نیست; بلکه در ارتباط مسـتقیم با زنـدگی ابـدی است; از این رو قوانین اسـلام، قبل از تدبیر امور مادی، عهدهدار تهذیب جان، حفاظت ایمان، و هدایت عقول انسانهاست.

بنابراین، تنها کسـی میتواند مدیر و مدبر قوانین آن باشد که نه تنها امانتدار منابع مالی باشد، بلکه در مرتبه اُولی نسـبت به اخلاق و عقاید اسلامی

امین باشد و تنها کسی توان حمل این امانت را دارد که ضمن آشنایی به اصول و فروع اسلام، متعهد و مؤمن به آنها باشد و این ویژگیها در "ولی فقیه" جمع است که هم به عنوان امین، از مرزهای اندیشه امت اسلامی حراست مینماید و از افزایش یا کاستیها در قوانین اسلام پیشگیری مینماید.(ولایت فقیه، رهبری در اسلام، آیهالله جوادی آملی، ص ۱۷۱، نشر رجأ.)

۳. اسلام، آیینی جامع است و برای نیل انسان به سعادت، در همه ابعاد زندگی انسانی، اعم از: سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و عبادی حکم دارد. جامعیت و جاودانگی احکام اسلام، مستلزم "قوه مجریه" و تشکیل حکومت است; چرا که جعل قانون به تنهایی کافی نیست و عمل به قوانینی چون "و السارق و السارقه فاقطعوا أیدیهما"; احکام مالی، دفاعی، جزایی، قضایی و قوانین دیگرِ سیاسی، اجتماعی اسلام، جز در سایه حکومت و نظام اجرایی ممکن نیست.

به اقتضای حکم عقل، مجری حکومت، باید شخصی آگاه به قوانین و ملتزم به رعایت کامل وظایف دینی باشد. اگر معصوم در میان مردم باشد، عقل حکم به لیاقت او برای این مقام میکند، ولی اکنون که جامعه از فیض معصوم محروم است، افرادی عهدهدار این امر میشوند که از جهت علم به قوانین الهی، تقوا، عدالت و التزام عملی به آن شبیهترین مردم به معصوم باشند و "ولی فقیه" مصداق این ویژگیهاست.

سیره عقلا:

اولاً: سیره عقلا بر، داشتن حکومت است; چنانکه دلایلش پیش از این گذشت; ثانیاً: سیره عقلا این است که هنگام سپردن کار به فردی، اموری را از قبیل عقل، علم، امانت و... مدنظر دارند و مردمان هر منطقه

و کشوری فردی را که بیشترین اطلاعات را در این زمینه دارد، انتخاب میکنند; چنانکه مادیگراها بنابر اعتقادی که دارند فرد ماهر و عالم در این زمینه را برای حکمرانی خود انتخاب میکنند.

از آنجا که مسلمانان معتقدند که اسلام در بردارنده تمام ضروریات زندگی بشر (فردی و اجتماعی) است، علاوه بر عقل و قدرت، اعتقاد به اسلام، اطلاع از مقررات و احکام اسلامی و... را نیز شرط میدانند و در صورت امکان، بالطبع چنین فردی را شایسته سرپرستی خود میدانند.

دلایل نقلی:

الف) قرآن: این کتاب شریف اولاً ضرورت وجود حکومت اسلامی و برپا داشتن نظام الهی و جاری ساختن عدالت اجتماعی را گوشزد میکند و در سطحی وسیع، موضوع حکومتِ "الله" را در مقابل حکومتِ "طاغوت" مطرح میکند و میفرماید: انبیا و شرایع آمدهاند تا حکومت طاغوت را درهم شکنند و حکومت "الله" را جهان شمول نمایند. جایگزینی حکومت "الله" به جای "طاغوت" به آن است که کسانی که خُلقیات و روحیات الهی دارند و "خلیفهالله فی الارض" نامیده میشوند، حکومت کنند و دست طاغوت را از حاکمیتِ بر مردم کوتاه سازند; چنانکه آیه ۳۶ سوره نحل به خوبی روشن میسازد که وظیفه یکایک مسلمانان، رویگردانی از حکومت طاغوت و روی آوردن به حکومت الهی است; "همانا ما در میان هر امتی پیامبری را برانگیختیم]تا مردم را پیام دهد[که فقط خدا را پرستش کنید و از طاغوت دوری گزینید."(ر.ك: ولایت فقیه، محمدهادی معرفت، ص ۱۱۹، مؤسسه التمهید.)

ثانیاً: قرآن در آیات متعددی به شرایط زمامدار و رهبری اشاره کرده است; از جمله:

۱. عادل باشد (هود، ۱۱۳); ۲. عالم

]فقیه و آگاه به مسائل زمان[باشد (بقره، ۲۴۷)؛ ۳. باید شخصی امین باشد (شعرأ، ۱۴۳)؛ ۴. توانایی و حسن تدبیر داشته باشد (بقره، ۲۴۷)؛ ۵. یقین و پایداری و استقامت را پیشه خود سازد (سجده، ۲۴) و...

حاصل کلام آنکه خداوند دستور به تشکیل حکومت اسلامی داده است و برای رهبری آن، شرایطی را مقرر نموده است و کاملترین مصداق ویژگیهایی که در آیات ذکر شده است (مسلمان و مؤمن، اسلامشناس و آگاه به مسائل زمان و...) پیشوایان معصوم: و در عصر غیبت، نزدیکترین افراد به معصومین "فقها" هستند.

پاسخ(قسمت دوم)

روایات:

۱. مقبوله عمربن حنظله: از امام صادقنقل شده که فرمود: "مردم باید دقت کنند و از بین فقهایی که احادیث ما را روایت میکنند و در حلال و حرام، به دقت و اجتهاد مینگرند و احکام ما را میشناسند، فقیهی را انتخاب کنند و او را در میان خود داور قرار دهند؛ چرا که من او را بر شما حاکم قرار دادم".(وسایلالشیعه، ج ۱۸، ص ۹۹.)

چند نکته درباره مقبوله:

۱. از آن جهت به این حدیث، مقبوله میگویند که مورد قبول و پذیرش اصحاب (فقها) قرار گرفته است؛ زیرا همگی در باب "قضا" و باب "افتا" به این حدیث استناد جسته و استدلال کردهاند.

۲. مطرح کردن مسئله "میراث و دین" جنبه مثال دارد و اصل پرسش و پاسخ ناظر به این خصوصیت نیست. اصولاً از آنجا که مراجعه به طاغوت و سر سپردن به وی مطرح است، مخصوص باب قضا و افتا نیز نمیباشد؛ بلکه تمامی امور جامعه اسلامی را شامل میشود و به طور حتم، مسائل سیاسی و تدبیر امور

داخلی و خارجی امت، مهمتر از مسائل قضایی و فتوایی است.

۳. در این مقبوله به طور صریح، دستور داده شده که جامعه تشیع برای تعیین "مرجع شایسته" در همه امور اجتماعی و سیاسی در پی کسانی باشند که جامعیت فتوایی داشته باشند. آنگاه پس از جستجو و یافتن فرد لایق، به حکم او تن دهند و تحت فرمان او قرار گیرند که این همان معنای بیعت و حاکم قرار دادن ولی فقیه میباشد و عبارت "فانی قد جعلته علیکم حاکما" حکم امضایی دارد; بدین معنا که چنین فرد لایق و شایسته که از جانب مردم شناسایی شده و مورد انتخاب قرار گرفته، امضای شارع را نیز در پی دارد و مفاد آن این است که چنانچه فقیه به حکم ائمه حکم کرد و پذیرفته نشد، حکم خدا سبک شمرده شده و در حقیقت، کلام ائمه و دستور خدا رد شده است و چنین فردی در حد شرک به خداست; بنابراین، در این حدیث، منصب حکومت برای فقیه، از سوی امام معصوم جعل شده و حکم او حکم امام قلمداد شده است.(ولایت فقیه، آیهالله معرفت، ص ۱۲۴، چاپ یاران.)

۲. توقیع شریف: حضرت مهدیغ در پاسخ به "اسحاق بنیعقوب" میفرمایند: "در رخدادهایی که اتفاق میافتد، به "راویان حدیث" ما مراجعه کنید; زیرا آنان حجت من بر شمایند و من حجت خدا بر آنان هستم".(وسایلالشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۱.)

در این روایت، مقصود از "رواهالحدیث" (راویان حدیث) صرفاً ناقلان حدیث نیستند; بلکه مقصود، کسانی هستند که بتوانند حقیقتِ گفتار پیشوایان معصوم را باز گو کنند.

مقصود از "حوادث واقعه" رخدادهاست; یعنی مسائل مورد ابتلا که در طول

زمان و با تحول احوال و اوضاع پیش میآید که بهدست آوردن احکام مربوطه به هر یک، صرفاً در تخصص فقهای عالی رتبه است و از جمله، حوادث واقعه و از مهمترین آنها، مسائل سیاسی و اجتماعی امت است که با تحول زمان تغییرپذیر است.

خلاصه اینکه در زمان غیبت امام عصر۷ فقها و عالمان دین که خود، عامل به دستورات دین باشند، جانشینان پیامبر و امامان معصوم: هستند و عهدهدار حفظ اسلام و مرزهای فکری آن میباشند; آنهایند که باید حدود خدا را جاری سازند و احکام الهی را در جامعه پیاده نمایند و مردم باید به آنها مراجعه کنند و از آنان دستور گیرند و فرمان برند; اطاعت آنان اطاعت از خدا و پیامبر و امام و نافرمانی، آنان فرمانبری از طاغوت است.

۳. حدیث امام حسین: امام، خطاب به علمای عصر خویش و در ضمن کلامی طولانی (ضمن اشاره به جایگاه مهم و حساس علما در مسائل اجتماعی و سرنوشت اسلام و مسلمانان) میفرمایند: "مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العلما، بالله، الامنأ علی حلاله و حرامه...; جریان کارها و احکام الهی، به دست علمای دین است که امین حلال و حرام خداوند میباشند."(تحف العقول، ص ۲۳۷.)

این حدیث ،عهدهدار مسؤولیت حکومت و تدبیر امور امت و نظام جامعه اسلامی را فقهایی معرفی میکند که به شریعت و دین خدا متعهدند.

حدود ولایت ولیّ فقیه:

دلیلهایی که برای اثبات ولایت فقیه ذکر شد، بنابه نظر بیشتر فقها، اقتضای اطلاق ولایت فقیه را دارد و مقتضای آن این است که همه اختیاراتی که برای امام معصوم به عنوان ولیّ امر جامعه اسلامی ثابت

است، برای فقیه نیز ثابت باشد. ولیّ فقیه از این نظر هیچ حد و حصری ندارد; مگر آنکه دلیلی اقامه شود که برخی از اختیارات امام معصوم به ولیّفقیه داده نشده باشد; همانگونه که بر اساس نظر مشهور فقهای شیعه در مسئله جهاد ابتدایی همینگونه است که اعلان جهادِ ابتدایی از اختیارات ویژه شخص معصوم است. این همان چیزی است که از آن به ولایت مطلقه فقیه تعبیر میشود.

در این جا عدهای ناآگاهانه و شاید آگاهانه در صددند که از "اطلاق" ولایت فقیه سوءاستفاده کنند و آن را به معنای دیکتاتوری فقیه و یا سلطنت و استبداد فقهی معنا کنند.

در پاسخ شبهه، باید به این نکته مهم توجه کنیم که گرچه ظاهر این تعبیر، (ولایت مطلقه فقیه) همین معنا را افاده میکند که ولی فقیه هیچ قید و بند و حدومرزی ندارد; امّا باید دقت کنیم که فقیه به هر کسی اطلاق نمیشود، به خصوص به فقیهی که بخواهد بر مردم، ولایت و حکومت داشته باشد. اختیارات ولی فقیه در محدوده فقاهت، مطلق است. "ولیفقیه" بودن، شرایط علمی و عملی فراوان لازم دارد.

در روایت معروف امام زمانغ میخوانیم:

"از میان فقها، آنان که بر نفس خود مسلطند و از دین خود حفاظت و پاسداری میکنند و با هوای نفس مخالفت مینمایند و مطیع دستورات مولای خود هستند، اینان شایسته آنند که توده مردم از آنان تقلید کنند."

در این حدیث، قیودی برای مرجعیت و زعامت بیان شده است که اگر کسی این شرایط را نداشته باشد، تخصصاً از دایره تقلید و مرجعیت خارج است; چه رسد به مسئله رهبری و زعامت; بنابراین،

این قیود، جلوی دیکتاتوری، استبداد و هوسرانی او را میگیرد; همانطور که عصمت امامان، با هوسرانی، استبداد و دیکتاتوری ناسازگار است.(پرسشهای فکری و دینی جوانان، محسن غرویان، ص ۴۷، مؤسسه پژوهشی امام خمینی;.)

در پایان، به برخی از شبهات در این زمینه اشاره میشود:

اختیاراتی که در قانون اساسی برای ولی فقیه بر شمرده شده، مستلزم تخصصهای مختلف است و به طور طبیعی، بودن این تخصصها در یک فرد مشکل است.

در هر جامعه، متخصصان متعددی هستند که هر گروه در رشتهای خاص صاحب نظرند; ولیّ فقیه نیز باید مشاورانی از متخصصان مختلف داشته باشد: "وشاورهم فی الأمر" (آلعمران، ۱۵۹) تا آنها در مسائل متفاوت اظهار نظر کنند و نظر مشورتی خود را به ایشان انتقال دهند; در نهایت، ولیّ فقیه با توجه به مشورتهایی که انجام میدهد، تصمیم میگیرد و سخن نهایی را اعلام میکند; همانطور که در تمام کشورهای دنیا به رغم وجود اختلاف در نوع حکومت رهبران و رؤسای جمهور، مشاورانی دارند.(همان، ص ۶۵.)

آیا میتوان از ولیّ فقیه انتقاد کرد؟

بر اساس اعتقادات دینی ما فقط پیشوایان معصوم، معصومند; از این رو هیچ کس ادعا نمیکند، احتمال اشتباهی در رفتار و نظرات ولیّ فقیه نیست; بنابراین احتمال خطا و اشتباه در مورد ولیّ فقیه وجود دارد و ممکن است دیگران به خطای او پی ببرند; لذا میتوان از ولیّ فقیه انتقاد کرد و نباید منافع و مصالح شخصی یا گروهی مانع انجام آن شود; امّا لازم است شرایط حاکم در انتقاد کردن از فرد مسلمان رعایت شود:

۱. پیش از انتقاد باید اصل موضوع، محرز و عیب و اشکال،

قطعی باشد; نه آن که مبتنی بر شایعات و اخبار غیر قابل اعتماد و یا بر اساس حدس و گمان سخن بگوید; ۲. به منظور اصلاح و سازندگی، انتقاد شود; نه برای عیبجویی و رسوایی اشخاص; ۳. انتقاد، بر اثر دلسوزی، خیرخواهی و صمیمیت باشد; نه به سبب برتریطلبی.

۴. از آنجا که ولی فقیه، در مقام نیابت معصوم قرار دارد، از این رو از قداست والایی برخوردار است و رعایت کمال احترام و ادب برای او ضروری است و حفظ حرمت و شأن او بر همه لازم است تا باعث سوءاستفاده دشمنان اسلام واقع نشود.

چرا ولایت فقیه همانند ریاست جمهوری دورهای نباشد تا از مضرّات تمرکز قدرت در دست یک نفر جلوگیری کنیم؟

چند نکته:

۱. دانشمندان سیاست، متفقند که اگر در کشوری بتوان از آفات نقطه ثبات جلوگیری کرد، چنین چیزی خود به خود رجحان دارد و یکی از آفات فساد، تغییر مدیر و حاکم جامعه است که ضایعات فراوانی را دارد; بر همین اساس، در بسیاری از کشورهای دنیا افزون بر قوای سه گانه، یک شیوه سلطنت مانند انگلستان یا ریاست جمهوری یا امپراتوری وجود دارد.

۲. در واقع، مهمترین فایده دورهای کردن، جلوگیری از فسادی است که با فربه شدن ناموزون قدرت در دست یک نفر در زمان طولانی حاصل میشود و چنین مشکلی در حکومت ولایت فقیه وجود ندارد; زیرا یکی از شرایط رهبر، عدالت و تقواست و قانون، مجلس خبرگان را موظف کرده است، هم در مقام کشف و تشخیص (آغاز رهبری) و هم در مقام بقای رهبری (استمرار رهبری) ولی فقیه

این صـفات را داشته باشد. اگر عدالت و تقوا نباشد، هیچگاه شخصی به عنوان ولیّ فقیه انتخاب نمیشود; اگر در ابتدای رهبری، رهبر، عـادل و متقی بود، ولی در میـانه راه عـدالت یـا تقوای خود را از دست داد، خود به خود از این مقـام عزل میشود و وظیفه خبرگان است که عزل او را اعلام کنند.

قطعاً انتخابات دورهای در مورد رهبر لازم نیست; چون وظیفه خبرگان، کشف (تشـخیص) مصـداق رهبر است که این فرد را از میان تمام اسلامشناسان دارای صلاحیت تشخیص دهند; به همین دلیل هرگاه رهبر، شرایط رهبری را از دست داد یا فرد دیگری بهتر از ایشان بود، لازم است خبرگان، ایشان را عزل و فقیه دیگری را جانشـین سازند.(پرسشـها و پاسخها، آیهالله مصباح یزدی، ج ۱، ص ۷۲، مؤسسه پژوهشی امام خمینی.)

ولی فقیه همانند یکی از آحاد جامعه زندگی میکند و فاقد هر گونه خدم و حشم است. تمام پیامبران الهی برای برقراری عدل و هـدایت و راهنمایی مردم و نیز اجرا و پیاده کردن احکام خداونـد متعال مبعوث شدهانـد، و تلاش کردهاند که کارگزاران خود را از میان انسانهای وارسـته مدیر، مدبر و اهل تقوی منصوب کردهاند(برای آگاهی بیشتر ر.ک: تاریخ پیامبران، علامه مجلسـی، ج ۴۱، انتشـارات سـرور.) و ولا-یت فقیه نیز اسـتمرار حرکت انبیا و پیامبران الهی است و لازمه این حرکت و اسـتمرار همکاری بخشـهای مختلف و نهادهـا و آحـاد مردم و پیروی کامل از راهنماییهای او است و اگر برخی از بخشـها و گروهها با او همکاری نکرده و توصیههای او را بر زمین بگذارند، مبارزه با بیعدالتی، رفع فقر و فساد

و تبعیض و... نـاقص میمانـد و حتی اگر امام معصوم نیز متصـدی این امور باشـد باز کارها خوب پیش نمیرود و به اهـداف خود نمیرسد.(ر.ک: پیام قرآن، آیتالله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۱۰، دارالکتب الاسلامیه.)

قرآن کریم، یک نظام سالم را با چه نشانههایی به مردم معرفی میکند؟

پرسش

قرآن کریم، یک نظام سالم را با چه نشانههایی به مردم معرفی میکند؟

پاسخ

در پاسخ به این پرسش چند نکته را متذکر میشویم:

۱. شایان توجه است که هم چنان که اصل نظام به انواعی مختلف تقسـیم میشود، نظام سالم هم از جنبههای مختلف قابل تقسـیم است، همانند نظام سالم اقتصادی، نظام سالم سیاسـی و امثال آن. بنابراین شایسـته بود که مورد پرسش واضحتر بیان میگشت. به هر حال آنچه که در اینجا مطرح میکنیم به صورت کلّی و با رعایت اختصار است.

۲. شـکی نیست در اینکه اگر نظامی هـدفی معقول و الهی داشـته باشد، گامهایی را برای رسـیدن به نظام سالم برداشـته است. به همین دلیـل، قرآن کریم اهـداف نظام جامعه سالم را چنین بیان میـدارد. براساس منطق قرآنی، بایـد در ابعاد سیاسـی و اجتماعی هدف اجرای حدود الهی (توبه، ۱۱۲) و حاکمیت قسط و عدل (نسأ، ۱۳۵) و احساس مسئولیت همگانی در قبال حوادث اتفاقی جامعه (توبه، ۱۱۲) باشـد. چنـانکه در ابعاد فرهنگی و علمی، هـدف پایبنـدی به راستی و درستی به جای تفاخر به آبأ و اموال و اولاد (حجرات، ۱۳) و پیشـرفت و رشد فنون علمی (انفال،۶۰) و افزایش آگاهی (زمر،۹) باشـد. و نیز در ابعاد اقتصادی، انگیزه حـذف ربا از نظام اقتصادی (بقره، ۲۷۸) و اجرای عـدالت در توزیع درآمد و ثروت (حشـر، ۷) و حـاکمیت اخلاق در رفتارهای اقتصادی حاکم باشد.

۳. و ایـن نیز روشـن اسـت که هر نظـامی، متشـکل از سه عنصـر اساسـی به نـام حاکمـان، قـانون و مردم است. از نظر قرآن، اگر چنانچه حاکمیت روی زمین به فردی متصف به خلیفه خدا بودن، صالح

و عـادل و... محول گشت یعنی کسـی که آگاه از قوانین خـدا و در ارتباط با او است یا از قوانین خـدا در کتاب و عمل و سـیره پیامبر۶ آگـاه است یا به کتاب و سـنت پیامبر۶، به همراه شـجاعت و درایت شـناخت کـافی دارد که رهبری طبق قرآن حق چنین کسانی است، نظام سالم خواهـد بود و در صورت حاکم بودن دیگران، بخشـی از نظام را ناسالم خواهنـد ساخت (محمـد، ۳۳ و نسأ، ۵۹)

و نیز از نظر قرآن، قانون حاکم بر جامعه بایـد الهی و ناشـی از کتاب خـدا و سـنت رسولاللّهباشـد و در غیر این صورت جامعه و نظام آن سالم نخواهـد بود "إِنِ الْحُکْمُ إِلاّ لِلَّه;(انعام،۵۷) فرمان جز به دست خـدا نیست." و "فَاحْکُم بَیْنَهُم بِمَآ أَنزَلَ اللَّه;(مائده، ۴۸) پس میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده، حکم کن." و باز از دیدگاه قرآن کریم، مردم بایستی مؤمن، عباداللّه، ناصح و خیرخواه باشند; زیرا در صورتی که مردم یک جامعهای دارای این اوصاف نباشد، نه تنها آن نظام ناسالم خواهد بود بلکه اساساً اسـلامی هم نخواهـد بود و از تکامل و گام برداشـتن به سوی خـدا باز خواهـد مانـد. به همین دلیل، براساس آیات قرآن، نیکان جامعه وظیفه دارند که در برابر بدان سکوت نکنند و آنها را به معروف امر کنند و از منکر نهی کنند (توبه، ۱۱۲)

حاصـل سـخن اینکه مطـابق آیـات قرآن، هرگـاه در جامعهـای این سه عنصـر محوری طبق مفـاهیم قرآنی و اسـلامی جامه عمل پوشید، آن نظام، سالم و خالی از آفتهای مادّی خواهد بود و الاّ ناسالم خواهد بود.

کتابهای مورد نیاز برای مطالعه اسلام و چگونگی تشکیل حکومت اسلامی از زمان حضرت آدمغ تا کنون را ذکر کنید؟

پرسش

کتابهای مورد نیاز برای مطالعه اسلام

و چگونگی تشکیل حکومت اسلامی از زمان حضرت آدمغ تا کنون را ذکر کنید؟

پاسخ

برای مطالعه اسلام و شناخت اجمالی آن کتابهای ذیل توصیه میشود:

۱. شناخت اسلام، تألیف آیتالله شهید بهشتی، حجج اسلام باهنر و غفوری

۲. مقدمهای بر جهانبینی بعلاوه سایر کتابهای استاد شهید مطهری;

۳. معارف قرآن، تألیف آیتالله مصباح یزدی

و نیز کتابهای ساده و اجمالی دیگر نظیر:

۴. آن چه یک مسلمان باید بداند، تألیف آیت الله ابراهیم امینی

۵. همه باید بدانند، تألیف محمد رضا مظفر

۶. این است آئین ما، تألیف محمدحسین کاشف الغطا

کتابهائی که درباره تشکیل حکومت اسلامی توصیه میشود به شرح ذیل است:

۱. حکومت اسلامی در چشم انداز ما، آیت الله جعفر سبحانی

۲. حکومت اسلامی، غلام رضا غائی

۳. حکومت اسلامی، ابن خلدون

۴. بررسی مقایسه نظریه حکومت اسلامی از دیدگاه محقق نائینی، محسن کریمی

و...

یک حکومت دینی با معنویت چه تفاوتی دارد؟

پرسش

یک حکومت دینی با معنویت چه تفاوتی دارد؟

پاسخ

پرسشگر محترم چون پرسش مبهم است لطفاً در نامه بعدی آن را واضح تر بیان نمایید، تا پاسخ آن را ارسال نماییم

چرا جامعه نیاز به رهبر دارد؟

پرسش

چرا جامعه نیاز به رهبر دارد؟

پاسخ

وجود رهبر در جامعه یک امر ضروری است که هم قرآن کریم اهمیت آن را بیان فرموده است و هم امامان معصوم و هم عقل به بودن رهبر حکم می کند، و هم این که همه مردم مسلمان و غیر مسلمان خواستار آن هستند.

اگر جامعه رهبر نداشته باشد، حکومت ندارد، واگر حکومت نداشته باشد، نظم و امنیت نخواهد بود; هرج و مرج جامعه را فرا خواهد گرفت کسی نیست که مردم را در مقابل دشمنان بسیج کند تا در برابر بیگانگان دفاع کنند; فعالیت های اقتصادی فرهنگی سیاسی و... کم رونق می گردد; قتل و غارت و درگیری زیاد می شود; تعلیم و تربیت از بین ما می رود; و هزاران مشکل دیگر به وجود می آید. و خلاصه این که در جامعه بهم ریخته کسی نمی تواند در صلح و صفا و امنیت زندگی کند; زیرا جامعه همیشه در آشفتگی و نگرانی به سر می برد.

در داستان بنی اسرائیل می خوانیم هنگامی که بر اثر هرج و مرج داخلی و نداشتن رهبری قوی جامعه گرفتار شکست شد، و دشمنان بر آنان مسلط شدند. قرآن کریم در این باره می فرماید: "أَلَم تَرَ إِلَى الْمَلاَ مِن بَنِی إِسْرَائِیل مِن بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُواْ لِنَبِی لَّهُم ابْعَث لَنَا مَلِكًا نُّقَتِل فِی سَبِیل اللَّه; (بقره ۲۴۶) آیا مشاهده نکردی جمعی از بنی اسرائیل را بعد از موسی که به پیامبر خود گفتند: زمامدار (و فرماندهی برای ما انتخاب کن تا (زیر فرمان او) در راه خدا پیکار کنیم "

این آیه شریفه تصریح دارد که بدون حکومت و وجود رهبر، رسیدن به آزادی و آرامش اجتماعی ممکن

نیست

امام علی می فرماید: "مردم به هر حال نیازمند به امیر و زمامداری هستند، خواه نیکوکار باشد یا بدکار! تا مؤمنان در سایه حکومتش به کار خویش مشغول باشند، و کافران نیز بهره مند شوند، و مردم در دوران حکومت او، زندگی را حتی داشته باشند، به وسیله او اموال بیت المال گردآوری شود و به کمک او با دشمنان مبارزه کنند، جاده ها امن گردد، و حق ضعیفان از زورمندان گرفته شود، مردم نیکوکار در رفاه و از دست بدکاران در امان باشند."(بحار الانوار، مجلسی ، ج ۳۳، ص ۳۵۸، مؤسسه الوفأ)

در جای دیگر می فرماید: "رهبر ظالم و ستم گر بهتر است از فتنه (هرج و مرج و نبود رهبر) که پیوسته در جامعه وجود داشته باشد."(غرر الحکم و درر الحکم محمد تهیمی آمدی ج ص انتشارات دفتر تبلیغات)

آیا خداوند متعال در قرآن کریم درباره حکومت اسلامی چیزی فرموده است

پرسش

آیا خداوند متعال در قرآن کریم درباره حکومت اسلامی چیزی فرموده است

پاسخ

آری قرآن کریم طرفدار اصلی لزوم حکومت برای جامعه است و در این راستا، حکومتی را پیشنهاد می کند که با نظام اجتماعی مورد قبول خودش که همان نظام توحیدی است موافق باشد و به همین منظور در چندین آیه می فرماید:

"إِن ِالْحُكْم ُإِلاّ لِلَّه ِ; (انعام ۵۷; یوسف ۴۰ و ۶۷) حاکمیت و فرمان تنها از آن خداست .

"وَمَن لَّم ْيَحْكُم بِمَآ أَنزَل َاللَّه ُفَأُوْلَئِكَ هُم ُالْكَفِرُون َ; (مائده ۴۴) و کسانی که بر طبق آن چه خدا نازل کرده حکم نمی کنند، کافرند" و در آیه ۴۵ این سوره می فرماید: "وَمَن لَّم ْيَحْكُم بِمَآ أَنزَل َاللَّه ُفَأُوْلَئِكَ هُم ُالظَّلِمُون َ" همچنین در آیه ۴۷ همین سوره می فرماید: "وَمَن لَّم ْيَحْكُم بِمَآ أَنزَل َاللَّه ُفَأُوْلَئِكَ هُم ُالْفَسِقُون َ".

و آیات فراوان دیگری که درباره مسائل مختلف حکومتی نازل شده است مانند:

۱. قضاوت "يَدَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَكَ خَلِيفَه ًفِى الاْ ?رْض ِفَاحْكُم بَيْن َالنَّاس ِبِالْحَق ِّ; (ص ۲۶) ای داود، ما تو را بر روی زمین خلیفه قرار دادیم پس در میان مردم به حق حکومت و داوری کن .

۲. قانونگذاری "کهف ۲۶ / شوری ۱۰ / نور، ۵۱ و...".

۳. شرایطی که کارگزاران حکومت باید داشته باشند: "شعرأ، ۱۵۱ / نسأ، ۵ / کهف ۵۱ / قلم ۸ و ۱۰ ۱۳ / نسأ، ۱۳۵ و...".

۴. حدود و تعزیرات "مائده ۳۳ و ۳۸ / نور، ۲ و ۴ / نحل ۱۰۶ / آل عمران ۸۶ ۸۷ و...".

۵. امر به معروف و نهی از منکر: "آل عمران ۱۰۴ و ۱۱۰ و ۱۱۳

۱۱۴ / توبه ۷۱ و ۱۱۲ / حج ۴۱ و..."."

آیات یاد شده نظریه استقرار حکومت اسلامی را بر جامعه تأیید می کند.

همچنین در قرآن کریم به ویژگی های حکومت اسلامی و وظایف مردم و رهبری و قوای دیگر اشاره شده است

۱. برای مردم بودن قرآن کریم یکی از نشانه های برتری امت اسلامی را "مردمی فکر کردن و برای مردم بودن آن ها" دانسته و می فرماید: "کُنتُم ْخَیْرَ أُمَّه ٍ أُخْرِجَت ْلِلنَّاس ِ تَأْمُرُون َبِالْمَعْرُوف ِ وَتَنْهَوْن َعَن ِ الْمُنکَرِ; (آل عمران ۱۱۰) شما بهترین امتی بودید که به سود انسان ها آفریده شده اید;]چه این که امر به معروف و نهی از منکر می کنید".

۲. با مستضعفان زیستن قرآن کریم به پیامبراکرم خطاب می فرماید: "وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَع َالَّذِین َیَدْعُون َرَبَّهُم بِالْغَدَوَه ِ وَ الْعَشِی ِّ یُرِیدُون َوَجْهَه ُوَ لاَ تَعْدُ عَیْنَاکَ عَنْهُم ْ..; (کهف ۲۸) با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می خوانند و تنها رضای او را می طلبند و هرگز به خاطر زیورهای دنیا، چشمان خود را از آن ها بر مگیر و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن همان ها که از هوای نفس پیروی کردند و کارهایشان افراطی است .

۳. رعایت تخصص ها: در مقام تعیین مسئولیت و تقسیم کارها، هر کاری به فرد لایق همان مقام باید واگذار شود. قرآن کریم نیز در زمینه موضوع مدیریت و امامت امر می کند که پیشوای معصوم امانت ِامامت را به امام بعد از خودش که در حقیقت اهل و شایسته این جایگاه است منتقل کند; آن جا که می فرماید: "إِن َّاللَّه َیَأْمُرُکُم ْأَن تُؤَدُّواْ الا ?مَنَت ِ إِلَی ٓ أَهْلِهَا...; (نسأ، ۵۸) خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها

را به صاحبانش بدهید و هنگامی که میان مردم داوری می کنید، به عدالت داوری کنید!"

و...(ر.ک قرآن و مدیریت راستین محمد جواد علیزاده نشر رستگار.)

بنابراین قرآن کریم اولاً ضرورت وجود حکومت اسلامی و برپا داشتن نظام الهی و جاری ساختن عدالت اجتماعی را گوشزد می کند و در سطحی وسیع موضوع حکومت ِ "الله" را در مقابل حکومت ِ "طاغوت مطرح می کند و می فرماید: انبیا و شرایع آمده اند تا حکومت طاغوت را درهم شکنند و حکومت "الله" را جهان شمول نمایند. جایگزینی حکومت "الله" به جای "طاغوت به آن است که کسانی که خُلقیات و روحیات الهی دارند و "خلیفه الله فی الأرض نامیده می شوند، حکومت کنند و دست طاغوت را از حاکمیت ِ بر مردم کوتاه سازند; چنان که آیه ۳۶ سوره نحل به خوبی روشن می سازد که وظیفه یکایک مسلمانان روی گردانی از حکومت طاغوت و روی آوردن به حکومت الهی است "همانا ما در میان هر امتی پیامبری را برانگیختیم]تا مردم را پیام دهد[که فقط خدا را پرستش کنید و از طاغوت دوری گزینید."(ر.ک ولایت فقیه محمدهادی معرفت ص ۱۱۹، مؤسسه التمهید / حقوق و سیاست در قرآن آیه الله محمدتقی مصباح یزدی)

ثانیاً: قرآن در آیات متعددی به شرایط زمامدار و رهبری اشاره کرده است از جمله

۱. عادل باشد (هود، ۱۱۳); ۲. عالم و دانا باشد (بقره ۲۴۷); ۳. باید شخصی امین باشد (شعرأ، ۱۴۳); ۴. توانایی و حسن تدبیر داشته باشد (بقره ۲۴۷); ۵. یقین و پایداری و استقامت را پیشه خود سازد (سجده ۲۴) و...

حاصل کلام آن که خداوند دستور به تشکیل حکومت اسلامی داده است و برای رهبری آن شرایطی را

مقرر نموده است و کامل ترین مصداق ویژگی هایی که در آیات ذکر شده است (مسلمان و مؤمن اسلام شناس و آگاه به مسائل زمان و...) پیشوایان معصوم و در عصر غیبت نزدیکترین افراد به معصومین "فقها" هستند.

امامت یعنی چه و امام خمینی چگونه به امامت ما در آمد؟

پرسش

امامت یعنی چه و امام خمینی چگونه به امامت ما در آمد؟

پاسخ

امامت استمرار خط نبوت است خداوند متعال که نوع بشر را برای پیمودن راه کمال و سعادت آفریده همان گونه که باید برای ارائه طریق و رسیدن به مطلوب پیامبرانی را که متکی به نیروی وحی و دارای مقام عصمت هستند مبعوث کند، لازم است برای تداوم این راه بعد از رحلت پیامبران جانشینان معصومی را برای آنان قرار دهد که جامعه انسانی را در مسأله ارائه طریق و هدایت به سوی مقصد کمک کند؛ زیرا:

۱. عقل انسان ها به تنهایی برای تشخیص تمام عوامل و اسباب پیشرفت و کمال کافی نیست

۲. آیین انبیا ممکن است بعد از رحلت آنها دستخوش انواع تحریفات شود، به همین جهت پاسدارانی معصوم و الهی لازم است تا از آن پاسداری کنند. امام صادق می فرماید: "در میان ما اهل بیت در هرنسلی افراد عادلی هستند که تحریف غلو کنندگان را از آن]اسلام نفی می کنند، و دست بدعت گذاران و دین سازان و اهل باطل را کوتاه و تأویل و تفسیر نادرست جاهلان را کنار می زنند."(اصول کافی شیخ یعقوب کلینی ج ۱، ص ۸۰، دارالتعارف للمطبوعات بیروت)

۳. تشکیل حکومت الهی که انسان را به اهداف مورد نظر برساند، فقط از طریق پیشوایان معصوم امکان پذیر است زیرا حکومت های انسانی بنا به شهادت تاریخ همیشه در مسیر منافع مادی افراد یا گروه های خاص سیر کرده اند.(ر.ك پیام قرآن آیت الله مکارم شیرازی و دیگران ج ۹، ص ۳۸ و ۳۹، مدرسه امیرالمؤمنین)

امام رضا۷ درباره فلسفه امامت می فرماید: "امامت مقام انبیأ، وارث اوصیأ و جانشینی خدا و پیامبر۹ است امام

ماه درخشان و چراغ پر فروغ و نور تابان هـدایت در ظلمت و تاریکی است و رهایی بخش از سـقوط و مرگ .. امام ابر بارنده و پر برکت و باران پی در پی (و حیاتبخش و خورشید درخشان است امام امین خدا در میان خلق و حجت او بر بندگان و جانشین او در سـرزمین های الهی است و دعوت کننـده به سوی او و دفاع کننده از حرمش می باشد... مایه نظام دین و عزت مسـلمین و خشم منافقین و هلاک کافران است .(اصول کافی شیخ کلینی ، ج ۱، ص ۲۰۰، باب نادر جامع فی فضل الامام)

امیرالمؤمنین علی در یـک جمله کوتـاه جایگـاه امـامت را در جـامعه چنین ترسـیم کرده "موقعیت (امام عهـده دار امور مسـلمین موقعیت ریسـمانی است که مهره های آن پراکنـده می شود و هر کـدام به جایی خواهـد افتائ، سـپس هرگز نمی توان آن ها را جمع آوری کرد و نظـام بخشـید (همچنین اگر امام در میان مردم نباشـد شـیرازه جامعه از هم می پاشـد(نهـج البلاغه خطبه ۴۶ / ر.ک پیام قرآن آیت اللّه مکارم شیرازی و دیگران ج ۹، ص ۳۴ ۴۱، دارالکتب الاسلامیه)).

۴. امامـان علاـوه بر ولاـیت تشـریعی (مسأله آموزی و قانون گـذاری دارای ولایت تکوینی نیز می باشـند زنـده بودن امامان تنها برای تعلیم مسایل نیست بلکه به امر خدا وجود جهانیان بسـتگی به وجود آنان دارد; "اگر در زمین حجت نباشد در این صورت زمین بجا نمانـد و فرو ریزد"(اصول کافی ج ۲، ص ۵۴ انتشارات اسوه) "الـذی ببقائه بقیت الدنیا و بیمنه رزق الوری و بوجوده ثبتت الارض و السمأ..."(مفاتیح الجنان دعای عدیله)

چنین ولایتی را انبیأ گذشته همانند حضرت سلیمان

و حضـرت عیسـی و... داشـتند که مرده را زنـده می کردنـد و باد و پرندگان در اختیار آنان بود. این نوع ولایت را هم خداوند; البته کلی تر و مطلـق تر به پیـامبر و امامـان داده است که در امـور تکـوینیه به اذن خداونـد تصـرف می نماینـد.(ر.ك ولاـیت از دیـدگاه قرآن عبـدالرسول احقـاقی ص ۱۵۲، نشـر: مکتـب شـیعیان / تفسـیر نمـونه آیـه الله مکـارم و همکـاران ج ۵، ص ۱۵۳، دارالکتب الاسلامیه)

امّا امام خمینی "امام در لغت به معنای پیشوا و مقتـدا است بنابراین در عربی هرکسـی که پیشوا و مقتـدای کسـی باشد به او امام گفته می شود ماننـد امام جماعت و امام جمعه امام خمینی نیز، از آن جا که پیشوا و مقتـدای مردم ایران و حتی مسـلمانان جهان در مبارزه علیه دشـمنان بودنـد به او امام گفته شـده است و تفاوت عمده ای میان پیشوایی حضـرت امام خمینی و امامان معصوم وجود دارد.

۱–آیا ولایت فقیه یک مسئله تقلیدی است و حکم افرادی که به آن اعتقادی ندارند چیست

پرسش

آیا ولایت فقیه یک مسئله تقلیدی است و حکم افرادی که به آن اعتقادی ندارند چیست

پاسخ

در موضوع ولایت فقیه چند رویکرد وجود دارد که هر یک ویژگی های خود را دارد:

۱.رویکرد فقهی:

در مبـاحث فقهی دربـاره این که آیـا ولایت برای فقیه ثابت است یا نه و اگر ثابت است محـدوده آن چیست بحث می شود. در این حیطه موضوع ولایت فقیه یک موضوع فقهی است که هماننـد مسائل فقهی دیگر فرد یا بایـد مجتهـد باشد و خود دیدگاهی را برگزینـد و یا مقلد باشد و از نظر کارشـناسان در این موضوع تبعیت کند و به مقضـتای آن عمل کند. بدیهی است که در این حیطه آنچه که الزام دارد تبعیت عملی است.

۲.رویکرد کلامی و عقیدتی:

دراین حیطه آنچه مطرح است این است که آیا در اسـلام داشـتن حکومت و ادامه ولایت انبیا و اولیا مطرح است یا نه؟ این یک موضوع کلامی و بینشـی است و طبیعتاً فرد بایستی خود به یک نظر در این موضوع برسد که نوعاً مشـکل است و یا نظر صاحب نظران را بپذیرد. البته این موضوع جنبه تقلیدی ندارد بلکه جنبه بینشی دارد.

۳. رویکرد عملی: یعنی که ولی فقیه دارای حـاکمیت است و به مقتضـای قـانون و به جهت حفـظ انتظـام جـامعه، التزام عملی به ولایت فقیه ضـروری است وگرنه در ارکان جامعه و اداره آن اختلال به وجود می آیـد و چنین کاری به فتوای هیچ یک از فقها جایز نیست.

وظیفه حکومت دینی هــدایت مردم به دین است وبخاطرعــدم عصــمت ممکن است اشــتباه بکنند واین را مردم عوام به حساب دین می گذارند, آیا به ضرر دین نیست ؟

پرسش

وظیفه حکومت دینی هدایت مردم به دین است وبخاطرعدم عصـمت ممکن است اشتباه بکنند واین را مردم عوام به حساب دین می گذارند, آیا به ضرر دین نیست ؟

پاسخ

قضاوت هایی که در حوزه مسائل و مشکلات اجتماعی علیه دین می شود اقسام و علت های مختلفی دارد:

الف) برخی ناشی از برداشت نادرست کارگزاران از دین است که جناب عالی بدان اشاره داشتید.

ب) برخی ناشـی از ناآگاهی عموم نسـبت به فلسفه حکم است. یعنی در این جا کارگزاران حکم واقعی را کشف وملاک عمل قرار داده اند ولی ناآگاهی نسبت به فلسفه آن موجب قضاوت های سوء نسبت به دین خواهد شد.

ج) برخی ناشـی از شـرایط خـاص اجتمـاعی محیطی و خلاـصه عوامـل برون دینی و برون از معرفت دینی است.ماننـد کمبـودها نارسـایی ها و مشـکلاتی که جنبه طبیعی دارد ولی جامعه در تحلیل خود عوامل برون دینی یا خارج ازتوان واقعی کارگزاران را لحاظ نمی کند و همواره توقعی معجزه آسا دارد. به نظر می رسد این قسم قضاوت هاینادرست بسیار شایع است.

د) قضاوت های نادرستی که ناشـی از تبلیغات سوء و هـدایت شده در اذهان جای گرفته و شـیوع می یابد. در برابر اینمشـکلات باید دید راه چاره چیست؟ طبیعی است چند راه را می توان ارائه کرد:

۱- کنـار زدن دین از صـحنه سـیاست و اجتماع برای حفظ قـداست آن. چنین راه حلی که مطلوب نهایی اسـتعمارگرانو اسـتثمار پیشـگان و صاحبان اندیشه سـکولاریستی و لاییک اندیشان است نه تنها به سود دین نخواهد بود. بلکه علاوهبر خاموش ساختن مشـعل های هدایت اجتماعی دین حتی فروغ فردی آن را نیز کمرنگ خواهد ساخت. چه در نظامسیاسـی غیر الهی به دین بهای بسیار اندکی داده می شود و در هر

جا دین با هواها و امیال لجام گسیخته بشری به ستیزبرخیزد هوس مداری میدان فعالیت را از دین می ستاند و آن را به گوشه های خزان آباد می راند. چنان که در نظام هایسکولاریستی و لاییک کاملا مشهود است.

۲- روی کرد دیگر حاکم ساختن دین است بدون آموزش های کافی و لازم نسبت به ژرفای عمیق و فلسفی احکام آنو بدون خنثی سازی تبلیغات سوء و دادن توان فکر و تجزیه و تحلیل دقیق نسبت به مسائل دینی و برون دینی. نتیجهاین روش نیز همان است که خود اشاره فرموده اید.

۳- راه سوم آن است که حکومت دینی همراه با دقت و ژرف کاوی احکام و مسائل آن همراه با رشد دهی و افزونسازی آگاهی های اجتماعی و... اجرای این روش نیز به معنای آن نیست که دیگر هیچ کس خرده ای به دین نخواهدگرفت ولی در عین حال بهترین راه ممکن و مورد تأیید عقل و دین است.{J

وجه تمایز حکومت دینی وحکومت غیر دینی مردمی به جز مبارزه با مظاهرفساد در عمل چیست ؟

پرسش

وجه تمایز حکومت دینی وحکومت غیر دینی مردمی به جز مبارزه با مظاهرفساد در عمل چیست ؟

پاسخ

شاخصه اصلی حکومت دینی این است که: اولا مناسبات انسانی را بر اساس قوانین الهی تنظیم کند. بنابراینمسائلی که نام برده اید و موضوعات اجتماعی بسیار دیگری که در حیطه وظایف هر حکومتی است دو گونه قابلبررسی و اجراست. یکی بر اساس قوانین بشری و دیگری با اتکا به قوانین الهی. حکومت دینی دومین راه را برمی گزیند و حکومت های غیر دینی اولی را. ثانیا حکومت دینی تمام تلاشش به اصلاح امور دنیوی صرف نیست وباید بکوشد تمام فعالیت های خود را ناظر به آخرت گرداند. این دغدغه علاوه بر آنکه امور فوق را جهت می دهدوظایف دیگری به عهده نظام می گذارد و آن گسترش هر چه بیشتر فرهنگ دینی و زمینه سازی و رشد و تعالی معنوی وکمال یابی حقیقی انسان.{J

آیا بدون ولی فقیه می توان حکومت اسلامی تشکیل دارد؟

پرسش

آیا بدون ولی فقیه می توان حکومت اسلامی تشکیل دارد؟

پاسخ

در صورت فقدان فقیه یا فقهای جامع الشرائط رهبری، حکومت اسلامی توسط عدول مؤمنین اداره می شود؛ ولی بابودن فقیه جامع الشرائط، از نظر شرعی ولایت با اوست.

آیا عدم اعتقاد به ولایت فقیه در مسئله دین اشکال وارد می کند؟

پرسش

آیا عدم اعتقاد به ولایت فقیه در مسئله دین اشکال وارد می کند؟

پاسخ

مسأله ولایت و اعتقاد به آن، دارای مراتب و انواعی است. اصل مسأله ولایت، به ولایت خدا و رسول و ائمه(ع) بازمی گردد و روشن است که هیچ مسلمانی نمی تواند بدون پذیرش این مسأله خود را مسلمان بداند انما ولیکم اللّه ورسوله والمؤمنون .

در مورد ولایت فقیه، گرچه این موضوع دارای جایگاه رفیعی در مجموعه معارف دینی و نظام آن است، ولی عدماعتقاد به آن ضرری به مسلمانی کسی نمی زند. گرچه التزام عملی به آن ضروری است.{J

اگر ولایت فقیه دنباله امامت است چرا گروهی در مقابل آن اشکال تراشی می کنند؟

پرسش

اگر ولایت فقیه دنباله امامت است چرا گروهی در مقابل آن اشکال تراشی می کنند؟

پاسخ

پیشوایی و رهبری مورد نظر اسلام همان است که ریشه در ولایت اهل بیت(ع) دارد. یعنی؛ کسی را که آنان معرفی کنند و معیارهای آن را به دست ما دهند او صلاحیت برای رهبری دارد. ولی باید این نکته را از نظر

دور نداشت که این به معنای انتقادناپذیر بودن رهبری نیست. چرا که نصیحت به پیشوایان مسلمین از جمله وظایف دینی مسلمانان است. چون رهبری غیر از مقام امامت معصوم و پیامبر است. چرا که آنها به دلیل عصمت از خطا عاری هستند ولی غیر از معصوم چنین نیست.

البته مجاز بودن نصیحت و انتقاد به معنای هرج و مرج و بی قانونی و یا سوء استفاده از این اصل توسط دشمنان نیست، بلکه انتقادی سازنده و اصولی و در مجاری معین شده قانون. آنچه که در هر حال مذموم است شکستن حریم هاست که ربطی به انتقاد سازنده ندارد.

کسی که اشتباه می کند و معصوم نیست چگونه می تواند ولایت داشته باشد

پرسش

کسی که اشتباه می کند و معصوم نیست چگونه می تواند ولایت داشته باشد

پاسخ

ولایت مراتبی دارد و بسیاری از مراتب آن هیچ ارتباطی با عصمت ندارد، مثل ولایت پدر بر فرزند، شوهر بر زن،قیّم بر صغیر و... .

قرآن مجید مواردی از ولایت را ذکر می کند که لزوما مشروط به عصمت نیست. مثلاً می فرماید:

« والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض »؛ برخی از مؤمنان، بر دیگری ولایت دارند(توبه، آیه ۷۱)

« ان الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل اللّه * والذین آووا و نصروا اولئک بعضهم اولیاء بعض » همانا کسانی که ایمان آورده و هجرت کردند و با مال و جانشان در راه خدا جهاد کردند و کسانی که آنان را پناه داده و یاری کردند، برخی بربعضی دیگر ولایت دارند(انفال، آیه ۷۲).

یکی از اقسام ولایت، زعامت و رهبری سیاسی است. اکنون این سؤال پدید می آید که آیا این مرتبه از ولایت عصمت می خواهد؟

پاسخ آن است که وجود عصمت برای رهبر و پیشوای سیاسی بسیار خوب و مفید است و با وجود شخصی معصوم، هیچ فرد دیگری حق حکم رانی و ولایت ندارد. لیکن اگر شخص معصوم وجود نداشت و یا در غیبت به سرمی برد، چه باید کرد؟ آیا امت اسلامی باید بدون رهبر باشد؟ یا باید به رهبری طاغوت تن دهد؟ یا باید بهترین کسی راکه از نظر علم و زهد و تقوا و مدیریت سیاسی کمترین فاصله را با معصوم دارد، به رهبری امت اسلام برگزینند؟

در واقع ولایت فقیه به همین معناست که با وجود معصوم باید او رهبری کند و در عصر غیبت به نیابت از امام زمان، ولی فقیه رهبری

و زمام امور جامعه را به دست گیرد تا امت گرفتار هرج و مرج و آنارشیسم و یا تعبد به حاکمیت طاغوت نشود.

چند کتاب در مورد مسائل سیاسی اسلام معرفی کنید

پرسش

چند کتاب در مورد مسائل سیاسی اسلام معرفی کنید

پاسخ

در این رابطه کتاب های فراوانی به نگارش درآمده است از جمله:

۱- فقه سیاسی اسلام ابوالفضل شکوری

۲- نظرات سیاسی در نهج البلاغه محمد حسین مشایخ فریدونی

۳- فلسفه سیاسی اسلام ابوالفضل عزتی

۴- سیاسیت در اسلام ابوالفضل عزتی

۵- تربیت سیاسی در اسلام سید محمد رادمنش

۶- فقه سیاسی، ج ۱ و ۲ عباسعلی عمید زنجانی

۷- نظام سیاسی اسلام ابوالاعلی مودودی

۸- مبانی اندیشه سیاسی در اسلام عباسعلی عمید زنجانی

۹- سیری در مبانی اندیشه سیاسی اسلام اسداللّه بیات

۱۰- مبانی مشروعیت نظام سیاسی در اسلام محمد رضا مؤیدی

۱۱- حکومت اسلامی فصلنامه مجلس خبرگان

۱۲- فلسفه سیاست آیت اللّه مصباح یزدی

۱۳- رهبری در اسلام محمدی ری شهری

۱۴- دین و دولت علی ربانی گلپایگانی

در ضمن کتاب «به سوی محبوب» مشتمل بر برخی از ارشادات آیت اللّه بهجت تقدیم می گردد.

توضیح المسائل ایشان را می توانید از کتابفروشی ها خریداری نمایید.

اگر ولی فقیه از سوی خدا نصب شده است , پس مجلس خبرگان برای چیست ؟

پرسش

اگر ولی فقیه از سوی خدا نصب شده است , پس مجلس خبرگان برای چیست ؟

پاسخ

الف) نصب الهی ولی فقیه نصب عام است؛ یعنی هر فقیهی که عادل، زمان شناس و دارای توان کافی در مدیریتکلان اجتماعی باشد، از سوی خداوند منصوب است، لیکن نقش مجلس خبرگان کشف و تشخیص فردی است که اینخصوصیات را دارد. همچنین اگر ولی فقیه شرایط لازم را از دست داد، از ولایت معزول است. یکی از وظایف مجلسخبرگان کنترل رهبری و بررسی این مسأله است که آیا رهبر موجود، شرایط لازم را همچنان دارا است، یا این که فاقدبرخی از آنها شده است. بنابراین نصب و عزل الهی به نحو ثبوتی است ولی نقش مجلس خبرگان اثباتی و کشفیاست.

ب) مقصود از «ولایت مطلقه فقیه» آن است که دایره اختیارات ولی فقیه محدود به احکام اولی و ثانوی و قوانینمدون نیست. بلکه هرگاه مصالح عالیه و الزامی جامعه اسلامی ایجاب کند که موقتا برنامه ای بر خلاف آنها انجام شود،ولی فقیه می تواند به آن کار اقدام نماید. به عنوان مثال در فقه اسلامی تخریب مسجد حرام می باشد. اکنون اگر بهتخریب مسجدی جهت خیابان کشی حاجت افتاد، چه باید کرد؟ یک روی کرد (نظریه مخالف ولایت مطلقه) آن استکه تا زمانی که تخریب مسجد به حد ضرورت نرسد، یعنی چنان کارد به استخوان نرسیده که هیچ راه حل دیگری جزتخریب آن نباشد، نمی توان آن را تخریب نمود. روی کرد دیگر (دیدگاه ولایت مطلقه) آن است که: شارع مقدس بهولی امر اجازه داده است که در صورت مصلحت اهم دست به این کار بزنند، و لازم نیست آن قدر صبر کند که برایجامعه

مشکلات عدیده ای پدید آید و مسأله را به حد ضرورت و حکم ثانوی برساند. حضرت امام پس از ذکر مثالفوق می فرمایند: اگر بخواهیم در این گونه امور دایره ولایت را به احکام ثانوی محصور کنیم، هرگز نمی توانیم تمدنداشته باشیم. و همواره جامعه اسلامی گرفتار رکود، درماندگی و عقب افتادگی خواهد بود.

برای آگاهی بیشتر ر . ک : ولایت فقیه آیت اللّه جوادی آملی.

آیا حکومت دینی یعنی حکومت روحانیان ؟

پرسش

آیا حکومت دینی یعنی حکومت روحانیان ؟

پاسخ

حکومت دینی نه به معنای حکومت روحانیان در تمام سطوح حکومتی است و نه به معنای حکومتی جدا از حضور عالمان دین است . آنچه مسلم است این که حکومت دینی هم در قوانین و هنجارها و ارزش ها با دیگر حکومت ها, تفاوت های بارزی دارد و هم از نظر کارگزاران و مجریان شرایط و ویژگی های خاصی را معتبر شمرده است . دو اصل یاد شده لزوماا وجود عالمان دینی را در بخشی از ارکان نظام می طلبد; مثلاا در رائس حکومت دینی باید شخصی باشد که افزون بر شرایط عام و عقلایی مربوط به زمامداری (مانند سیاستمداری , هوشمندی , شجاعت و توان مدیریت کلان اجتماعی) باید شرایط دیگری مانند عدالت , تقوا و اجتهاد را نیز دارا باشد.

ولایت یعنی چه ؟ اقسام ولایت را نام ببرید.

پرسش

ولایت یعنی چه ؟ اقسام ولایت را نام ببرید.

پاسخ

}ولایت به معنای زعامت و حاکمیت است و در حقوق اسلام انواع آن مطرح است:

۱- ولایت مطلقه الهی بر همه موجودات،

۲- ولایت تکوینی،

۳- ولایت تشریعی،

۴- ولایت فقیه،

۵- ولایت عدول مومنین،

۶- ولایت مردم عادی،

۷- ولایت بر قضا و اجرای حدود،

۸- ولایت پدر و جد بر فرزندان.

ویژگی حکومت دینی چیست ؟

پرسش

ویژگی حکومت دینی چیست ؟

پاسخ

ویژگی حکومت دینی این است که براساس قوانین الهی و وحی عمل می کند و قوانین و مقررات و اصول حکومتی خود را منطبق بر اوامر و نواهی شرعی پی ریزی و اجرا می نماید.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: حکومت دینی تأملی در اندیشه سیاسی اسلام، احمد واعظی، نشر مرصاد.J

ما که ادعای حکومت علوی می کنیم چرا سرانی که روی این کلمه مانور می دهند خود این گونه نیستند و فقط از احساسات مذهبی مردم سوء استفاده می کنند؟

پرسش

ما که ادعای حکومت علوی می کنیم چرا سرانی که روی این کلمه مانور می دهند خود این گونه نیستند و فقط از احساسات مذهبی مردم سوء استفاده می کنند؟

پاسخ

ادعای وجود حکومت علوی در جامعه با مطرح کردن «حکومت علوی» به عنوان یک آرمان و هدف متعالی که باید به سمت آن حرکت کرد تفاوت واضح و روشنی دارد. مصادیق مدعیان حضور حکومت علوی در جامعه که در متن سؤال فرض شده است برای نگارنده این سطور نامشخص است اما به طور قطع آنچه که در گفتار و نظرات صاحبان و اصحاب انقلاب و نیز سران فعلی نظام، تحت عنوان حکومت علوی و رفتار علوی مطرح می شود، از قسم دوم (به عنوان هدف و آرمان) است و نه از قسم اول و اساساً نه حضرت امام و نه مجموعه سران اصلی نظام هیچگاه ادعای حضور حکومت صد در صد علوی و اسلامی را در جامعه نداشته اند و اساساً تشکیل جامعه دینی و حکومت علوی امر مطلق و ساختمان پیش ساخته یی نیست که بشود آن را یک

بـار و برای همیشه نصب کرد بلکه چـون افراد و انسـان هـای غیرمعصومی در سـاخت و مهندسـی آن مشـارکت دارنـد یـک امر تـدریجی و تکـاملی است مثـل ساختمانی که آجرهای آن را بایـد مرحله به مرحله بالا آورد و صـد البته طراحی و ساخت چنین ساختمـانی نیـاز به مشـارکت مردم و حـاکمیت به صورت توأمان دارد. اساساً در فرهنگ علوی مردم ناظر سوم نیسـتند که منتظر اجرای عـدالت اجتماعی و احکام دین از طرف حاکمان باشـند بلکه مردم بـدنه اصـلی فرهنگ و حکومت علوی را تشـکیل می دهند که باید

بر کـارکرد حاکمان نظارت داشـته باشـند و امر به معروف و نهی از منکر کننـد، مردم بایـد مواظب عملکرد دولتمردان باشـند تا ضوابـط و قوانین حکومت در جـامعه توسط حاکمان درست اجرا شود و اگر حاکمان و یا حاکمیت ضوابط و شـرایط را رعایت نکنند قابل نقد و استیضاح و در مرحله آخر محاکمه اند. در هر حال تشکیل جامعه اسلامی بر دو عامل اساسی تکیه دارد:

۱ – مطرح کردن آرمان ها و حرکت بـ...سمت آن

۲ – در نظر گرفتن واقعیت هـای اجتمـاعی و توانمنـدی اجتمـاع در برقراری حکومت دینی. برای تـبیین بهـتر مطلب سـخنی را از آقای حسن رحیم پور ازغدی در کتاب (علی و شهر بی آرمان) نقل می کنیم.

«بخشـی از آرمـان هـا دست یـافتنی است که بایـد به آن هـا رسـید و بخشـی هم البته دور از دسـترس مـاست و مراتبی از آن در دسترس بشـر غیرمعصوم نیست و باید منتظر بمانیم حضـرت حجت (عج) بیایند و حکومت دینی جهانی آخرالزمان، آن بخش را تحقق دهـد. ما اگر بخواهیم واقع بین باشـیم و در عین حال، ارزشـی باشـیم، بایـد این گونه فکر کنیم که در دوران غیبت باید با الگوهـای ناقص تر حکومت دینی سـر کنیم. و این ناقص بودن البته به معنی کم اهمیت بودن آن یا کم بودن اختیارات حکومت و وظـایف حکومت نیست. بـدیهی است که در هر جـامعه یی، سـطحی از اسـلامیت، قابـل تصور است و مراد بنـده، قرائت های متضـاد و جعلی از حکـومت دینی هـم نیسـت که همه آنهـا را درست بـدانیم. مراد، مراتب مختلفی از اعمـال عـدالت و شـریعت اسلامی از حیث صحّت عمل و حجم عمل است. ما نمی توانیم نظریه «یا همه یا هیچ» را

بپذیریم. یعنی یا حکومت صد در صد اسـلامی یا حکومت اصـلاً غیراسلامی؛ این ایده غلطی است، نظریه «یا همه یا هیچ» نظریه مشروع و معقولی نیست. نمی توان گفت که حکومت، باید یا حکومت معصوم باشد و یا حکومت طاغوت باشد و هیچ یک از قانون های اسـلام، اجرا نشود. وقتی حکومت معصوم نیست، حکومت عادل غیرمعصوم، بهتر از حکومت طاغوت است و تشکیل حکومت، وظیفه است.

امام هم بر همین اساس قیام کرد. امام نگفتند ما صد در صدِ احکام اسـلام را می توانیم اجرا کنیم، بلکه گفتند ما اگر به شصـت درصـد آن می توانیم عمل کنیم، بایـد برای همان شـصت درصـد، قیام کنیم و آنچه می توانیم انجام بـدهیم. نگوییم «یا هیـچ یا همه» یعنی یا امام زمان (عج) بیاید و یا هیچ اقدامی نکنیم. نه، ما تا آنجا که می توانیم باید کار خود را بکنیم. در عین حال ادعا هم نمی توانیم بکنیم که الگوی کامل حکومت دینی و جامعه دینی را اعمال کرده ایم چرا که مراتبی دارد و باید همواره ارتقاء یافت.» (حسن رحیم پور/ مجموعه مباحث طرحی برای فردا (۱)، علی و شهر بی آرمان، سروش، ۱۳۸۱، صص ۶۴ – ۶۳)

در پایـان ذکر این نکته نیز ضـروری است که از مفهوم و عنوان «حکومت علوی» مثـل هر عنوان و باور مقـدس دیگری می توان سوء اسـتفاده کرد و منکر وجود چنین امری در جـامعه خودمـان هم نیستیم اما بی گمان راه مقابله با آن خودآگاهی اجتماعی و عمـل به وظیفه امر به معروف در قبـال حاکمـان از سوی مردم خصوصـاً طبقه آگـاه و روشن آن توأم بـا پرداخت هزینه های آن است والا صرف کلی گویی توأم با ابهام و کنایه مشکلی

حل نخواهد شد.

دستاوردهای بشری، قوانین علمی و یا اجتماعی چه نقشی در حکومت دینی دارد؟

پرسش

دستاوردهای بشری، قوانین علمی و یا اجتماعی چه نقشی در حکومت دینی دارد؟

پاسخ

دستاوردهای بشری چند گونه است؛

یکم. مقبولات و پسند جامعه، فرهنگ، آداب، رسوم و سنت های نهادینه شده در طول تاریخ؛ این گونه امور را در یک جمع بندی می توان تحت عنوان «عرف» قرارداد. بنابراین آنچه در باب عرف گفته شد، در اینجا نیز تا حدود زیادی قابل تطبیق است. (۱)

دوّم. دستاوردهای علمی؛ ره آوردهای علمی نقش های مختلفی ایفا می کنند؛ از جمله:

۱. موضوع شناسی؛

موضوعات احکام و قوانین دینی چند گونه است: برخی ساده و روشن و بعضی پیچیده و نیازمند کارشناسی دقیق است. علوم بشری در شناخت موضوعات این گونه احکام و قوانین، کارآیی بالایی دارد. از طرف دیگر «موضوع شناسی» در تشخیص مصادیق احکام ثانویه و احکام حکومتی، رکن اساسی است و علوم و دانش های بشری، در این عرصه شدیداً مورد نیازند.

۲. تبدیل موضوع؛

علوم بشری گاه موضوع احکام شرعی را دگرگون ساخته و از این طریق موجب تغییر حکم می شوند. مثلاً دسترسی بشر به دانش انتقال خون، موجب می شود، خون از محدوده نجاساتی که فاقد منفعت حلال است، خارج شده، تحت عنوان موضوعاتی قرار گیرد که دارای منفعت حلال است. با این تغییر، موضوع جدیدی برای مبادلات اقتصادی ایجاد و مبادله آن قانونی می شود.

۳. موضوع سازی؛

رشد دانش بشر همواره موضوعات نوینی را فرا روی فقه اسلامی قرار می دهد، مثلاً توانایی بشر درباروری، موضوع جدیدی در نظام حقوقی خانواده ایجاد و ناچار استنباط و وضع قوانین مربوط به خود را طلب می کند.

۴. روش شناسی؛

بسیاری از احکام و قوانین اجتماعی دین، به گونه های مختلف قابل انجام است. «دانش بشری» در کشف شیوه های برتر و هماهنگ با مقتضیات و نیازمندی های زمان، فایده

بسیاری دارد.

بنابراین نقش دانش بشری، در قانون گذاری معمولاً یکی از راه های یاد شده است.

..................) Anotates (.................

۱) ر.ک: پاسخ پرسش ۲۱.

چرا طراحان ایدئولوژی کمونیسم برای اعمال ایده های خود وجود خدا را منکر شده اند مگر امکان نداشت که ضـــمن اعتقاد به خداوند برنامه های خود را پیاده کنند و این افراد چه دلیلی را برای عدم وجود خدا توجیه می کردند در ضـــمن عکس العمل مردم در برابر این گونه فشارهای ضد

پرسش

چرا طراحان ایدئولوژی کمونیسم برای اعمال ایده های خود وجود خدا را منکر شده اند مگر امکان نداشت که ضـمن اعتقاد به خداونـد برنامه های خود را پیاده کننـد و این افراد چه دلیلی را برای عـدم وجود خـدا توجیه می کردند در ضـمن عکس العمل مردم در برابر این گونه فشارهای ضد دینی مغایر با فطرت چه بود ؟

پاسخ

واقعیت این است که در غرب - پس از رنسانس - و در عصـر جدیـد که به عصـر مدرنیته معروف است اتفاق نامیمونی افتاد که از آن به اومانیسم تعبیر می شود و براساس آن، انسان غربی خداوند را فراموش کرد. این فراموشی دو مرحله داشت:

۱. در ابتدا و در قرون ۱۶، ۱۷ و ۱۸ خداوند در زندگی اجتماعی و سیاسـی فراموش شد و دین و امر قدسی در محدوده فردیات و اخلاقیات محصور گردید.

۲. در قرن نوزدهم و بیسـتم، خداونـد در همه جوانب زنـدگی فراموش شد. این خدا فراموشـی، علت همه بیماری های روحی و بحران های هویت در غرب است که مارکس نیز از آن برکنار نمی باشد.

خدای مسیحیت که به دلیل تثلیث و خرافات و خشونت بی حد و حصر کلیسا، در دنیای غرب فراموش شده بود، توسط مارکس انکار شـد. آری مارکس در صـدد ساختن جامعه ای بود که خداونـد هیـچ نقشـی در آن نداشت و دین به طور کلی از آن نفی شـده بود و او چاره ای جز انکار خداونـد نداشت واین اتفاق نه تنها برای مارکس، بلکه برای همه اندیشـمندان غربی افتاد، منتها مارکس از صراحت بیان بیشتری برخوردار بود و واقعیتی را انکار کرد که انکار ناشدنی

بود.

اما عکس العمل ابتدایی مردم در برابر این بی خدایی پنهان و آشکار تسلیم و رضا بود، اما در دوره معاصر مشخص جهان غرب، پس از یک دوره چهارصد ساله، مجددا روی به خداوند و معنویت و دین می آورد و یکی از دلایل مقابله و مخالفت و تبلیغات شدید استکبار جهانی علیه اسلام، نیز همین نکته است که به ویژه با پیروزی انقلاب اسلامی، دین مجددا احیاء شده است و مردم به دنبال پناهگاهی هستند که در آن آرام بگیرند و اسلام نیز همان پناهگاه راستین است. اما استکبار با تبلیغات و وارونه جلوه دادن حقایق و همچنین اعمال خشونت، چهره نورانی اسلام را از مردم غرب پنهان می دارد تا مردم خسته از بی خدایی غرب راه رستگاری را نیابند و مستکبران چند صباحی بیشتر به جان و مال آنها حکومت کنند. اما فطرت خداجویی مردمان در برابر سیل بنیان کن تبلیغات وارونه، آهسته آهسته راه خود را پیدا می کند تا زمانی که به اقیانوس بیکران معنویت و اسلام متصل شود، راه می پیماید و این زمان با ظهور حضرت مهدی(عج) انشاءالله نزدیک است.

حکومت الهی با جمهوری اسلامی چه فرقی دارد؟آیا اصلا فرقی دارد؟

پرسش

حکومت الهی با جمهوری اسلامی چه فرقی دارد؟آیا اصلا فرقی دارد؟

پاسخ

بین حکومت الهی با جمهوری اسلامی هیچ گونه تفاوت ماهوی و اساسی وجود ندارد، تنها مسأله ای که وجود دارد این است که حکومت الهی در صدد بیان ماهیت حکومت است و منظور از آن حکومتی است که نظام های مختلف آن اعم از سیاسی، حقوقی، اقتصادی و... مطابق و منبعث از منابع و آموزه های الهی باشد. اما جمهوری اسلامی بیشتر نظر به «ساختار» حکومت الهی دارد که در شرایط زمانی خاص (کنونی) بهترین و مناسب ترین شکل و قالب برای تحقق آن آموزه های الهی و دینی است.

جهت روشن تر شدن این مسأله ابتدا لازم است نکاتی را در مورد ساختار(مراد از ساختار در اینجا عبارت است از نظام، ترتیب، آرایش و مناسبات حاکم بر عناصر مختلف تشکیل دهنده یک دولت به طوری که هم توجیه گر اصل ضرورت وجود اجزای گوناگون تشکیل دهنده دولت و هم بیانگر رابطه و مناسبات حاکم بر آنها باشد) و شکل حکومت در اسلام بیان نماییم؛ به عبارت دیگر به پاسخ این پرسش بپردازیم که آیا در اسلام برای نظام سیاسی، ساختار حکومتی خاصی در نظر گرفته شده است یا نه؟ آیا ویژگی هایی را برای این ساختار برشمرده است؟

در پاسخ به صورت مختصر باید گفت که از مجموع آنچه در متون و منابع معتبر دینی در باب دولت و حکومت آمده است، چنین برمی آید که اسلام بر شکل خاصی از ساختار نظام سیاسی با جزئیات مشخص اصرار ندارد، بلکه اسلام فراتر از معرفی شکل خاصی از حکومت و متناسب با احکام ثابت و تغییرناپذیر خود، چارچوب کلی

و کلانی را معرفی کرده که آن چارچوب در درون خود تغییرات، تطورات و اشکال متعدّد و متنوعی را پذیرا می شود. اسلام نه به طور کلی مردم را به حال خود رها کرده که هر چه خواستند انجام دهند و نه شکل تنگ و محدودی را برای حکومت معرفی می کند که فقط در شرایط زمانی و مکانی محدودی قابل اجرا باشد. چارچوب کلانی که اسلام ارائه می دهد از دامنه و خطوط وسیعی برخوردار است که همه ی اشکال صحیح و عقلایی حکومت در آن می گنجد. البته اشکال حکومت نباید از آن چارچوب فراتر بروند، از آن چارچوب کلی و کلانی را که اسلام برای حکومت معرفی کرده به «حکومت و نظام اسلامی» تعبیر می شود. این چارچوب در زمانی با شکل و ساختار خاصی ظهور می یابد و در زمان دیگر با شکل و ساختاری دیگر؛ و هیچ یک از آن دو شکل و ساختار با ماهیت اسلامی بودن حکومت تضاد و منافات ندارد. این مطلب نتیجه این مسأله دقیق علمی و عقلانی است که احکام ثابت و تغییرناپذیر اسلام که برای همه ی جوامع تا روز قیامت وضع شده اند از ساختاری کلان و کلی برخوردارند و در مقابل آن ها، احکام جزئی و متغیّر، متناسب با شرایط خاص زمانی و مکانی وضع می گردند و از جمله ی احکام متغیر، احکام حکومتی است که در هر زمانی توسط ولی فقیه صادر و یا امضاء می گردد و اطاعت و تبعیت از آن احکام با همان قالب و شکلی که دارند واجب است. علامه ی طباطبایی نیز در رساله ی «ولایت و زعامت در اسلام» چنین نظری دارند.

اصول حاکم بر ساختار نظام سیاسی اسلام عبارتند

از(:مقدمه ای بر مبانی حقوقی کلامی نظام سیاسی در اسلام، احمد دیلمی، نشر معارف، چاپ اول، ۱۳۸۱، ص ۱۴۹).

۱ ضرورت مشروعیت الهی مجریان.

۲ ضرورت اسلامیت قوانین.

۳ توجه به جایگاه مهم مردم به عنوان مبدأ شکل گیری و کارآمدی همه ی نهادها.

۴ خطاپذیری مجریان و ضرورت نظارت بر آن ها.

خلاصه آن که اسلام شکل و مدل خاصی برای حکومت ارائه نمی دهد، بلکه اصول و چارچوب های کلی خاصی را بیان می کند. حکومت نباید خارج از این چارچوب ها باشد. حال با عنایت به شرایط و نیازمندی های زمان و مکان هر مدل که بیشترین انطباق را با این چارچوب ها داشت؛ مورد تأیید اسلام است.

اکنون نوبت به این موضوع می رسد که چرا حضرت امام(ره) از بین اشکال و مدل های مختلف نظام «جمهوری اسلامی» را بر گزیدند؟

در پاسخ به این سؤال نکاتی را به صورت مختصر می توان بیان نمود:

اولاً اصطلاح «جمهوری» در فلسفه سیاسی مفهومی معین، ثابت و غیرقابل تغییر ندارد. گاه این اصطلاح در مقابل رژیم سلطنتی، گاه در برابر رژیم دیکتاتوری و خودکامه به کار می رود. این اصطلاح طیف وسیعی از حکومت های بسیار متفاوت را شامل می شود. مثلاً ـ نظام حکومتی در آمریکا، فرانسه و خیلی از کشورها جمهوری است و حتی شوروی سابق که رژیم سوسیالیستی داشت، خود را جمهوری می خواند. بنابر این جمهوری شکلی از حکومت و نظام سیاسی است که می تواند محتواهای گوناگون و متفاوتی اعم از توتالیر، دموکراتیک و اسلامی را شامل شود و منحصر در یک محتوا و نظام سیاسی خاص نباشد.

ثانیاً ساختار نظام جمهوری اسلامی نه در زمان پیامبر اکرم(ص) سابقه داشت و نه در زمان حضرت امیر(ع) نظامی با این خصوصیات تحقق داشته است. بلکه علّت

انتخاب این عنوان از میان سایر اشکال بدیل از قبیل «جمهوری مسلمانان»، «جمهوری دموکراتیک اسلامی»، «جمهوری اسلامی» و... به بیشترین انطباق این اصطلاح با اصول و چارچوب های کلی که در اسلام برای نظام سیاسی معین شده و همچنین توجه به شرایط و مقتضیات زمانی، بازمی گردد. زیرا با قید «اسلامیت» دو ویژگی مهم ساختار نظام سیاسی اسلامی یعنی ضرورت مشروعیت الهی حاکم و همچنین ضرورت اسلامیت قوانین، رعایت شده است و با قید «جمهوریت» به مردم به عنوان مهم ترین مبدأ شکل گیری و کارآمدی نهادهای حکومتی و ضرورت توجه به مقتضیات زمان و شکل گیری ساختارهای متناسب از آن مانند تفکیک قوا و... و همچنین به اصل خطاپذیری مجریان و ضرورت نظارت بر آنها، دقت و توجه تمام شده است.

حضرت امام(ره) در جواب خبرنگار روزنامه ی گاردین که از نوع جمهوری اسلامی پرسیده است می فرماید: «ما خواهان استقرار یک جمهوری اسلامی هستیم و آن حکومتی است متکی به آراء عمومی. شکل نهایت حکومت با توجه به شرائط و مقتضیات کنونی جامعه ی ما توسط خود مردم تعیین خواهد شد» (صحیفه ی نور، ج ۲، ص ۲۶۰).

و در پاسخ سؤال دیگری می فرمایند: «حکومت جمهوری اسلامی مورد نظر ما از رویّه پیامبر اکرم(ص) و امام علی(ع) الهام خواهد گرفت و متکی به آراء عمومی ملّت می باشد و نیز شکل حکومت با مراجعه به آراء ملّت تعیین می گردد» (صحیفه ی نور، ج ۲، ص ۲۶۰).

نکته دیگر این که اصل جمهوریت نظام به عنوان شکل و مدل حکومتی و با ویژگی های خاص خود از قبیل تفکیک قوا و وجود قوای سه گانه، نظم انتخاباتی و... به هیچ وجه در منابع و متون اسلامی و سیره ی پیامبر اکرم(ص)

و معصومین(ع) سابقه ندارد. اما توجه به رأی مردم که یکی از اصول مهم جمهوری است در متون اسلامی از جایگاه با اهمیتی برخوردار می باشد که در این خصوص می توان به آیات و روایاتی که در مورد شورا، بیعت مردم، مسئولیت مردم، مسئولیت عمومی مسلمین، اهتمام به امر مسلمین و... وجود دارد اشاره نمود. مثلاً در مورد شورا دو آیه «و امرهم شورا بینهم» و «وشاورهم فی الامر(شوری، آیه ی ۳۹ – ۳۸ و آل عمران، آیه ی ۱۵۹).

و همچنین سیره ی معصومان(ع) اشاره نمود: «ان رسول الله کان یستشیر اصحابه ثم یعزم علی ما یردالله؛ رسول خدا(ص) این گونه بودند که با اصحاب خود مشورت می کردند، سپس تصمیم به انجام آن چه خدا اراده فرموده می گرفتند»(محاسن برقی، ص ۶۰۱).

و همچنین در مورد بیعت به بیعت مسلمانان در «غدیر خم» و بیعت مسلمانان با امام علی(ع) بعد از قتل عثمان اشاره نمود. امام علی(ع) در نامه ای خطاب به شیعیان می فرمایند: «و قد کان رسول الله عهد الی عهداً فقال یابن ابی طالب لک ولاء امّتی فان ولّوک فی عافیه و اجمعوا علیک بالرضا فقم بامرهم و ان اختلفوا علیکم فدعهم و ما هم فیه؛ رسول خدا(ص) با من عهد فرمود و گفت که ای پسر ابی طالب، ولایت و سرپرستی امّت من با توست، پس اگر آنان نیز با عافیت و بدون درگیری سرپرستی تو را پذیرفتند و این کار را با رضایت انجام دادند و گرد تو آمدند حکومت را برپای دار و اگر در مورد تو اختلاف کردند آنان را به حال خود واگذار» (کشف المحجه، ص ۱۸۰)

جهت اطلاع بیشتر ر.ک: مبانی حکومت اسلامی، آیت الله جعفر سبحانی، انتشارات توحید

نکته ی

دیگر آن که بین جمهوری به مفهوم اسلامی با جمهوری به مفهوم غربی تفاوت وجود دارد: جمهوری به مفهوم اسلامی به معنای پذیرش همگانی و عمومی است و در لغت به معنای عموم مردم است و تطبیق آن در جمهوری اسلامی تحت ولایت فقیه به معنای پذیرفتن عموم مردم، و توجه به جایگاه مردم در کارآمدی نظام می باشد، نه در مشروعیت ولی فقیه و حاکم اسلامی قید جمهوری در جمهوری اسلامی به معنی آن است که عموم مردم هم در ایجاد حکومت شرکت داشته اند و هم در اداره ی جامعه و ادامه ی حکومت از طریق انتخابات مسئولان کشور و شرکت در شوراها و همه پرسی ها دخالت دارند.

نتیجه آن که همچنان که مشخص است این معنا از جمهوری با جمهوری به مفهوم غرب که مشروعیت حکومت وابسته به آراء مردم است تفاوت دارد.

جهت مطالعه بیشتر ر.ک:

۱. اندیشه های فقهی سیاسی امام خمینی(ره)، کاظم قاضی زاده، مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری، چاپ اول، ص ۱۳۷۷، ص ۱۲۳

۲. پاسخ استاد به جوانان پرسشگر، استاد محمد تقی مصباح یزدی، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۰، ص ۱۴۵

۳. مردم سالاری در حاکمیت اسلامی، سید عباس نبوی، انتشارات تمدن

۴- توسعه اسلامی، سید عباس نبوی، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۳۱

آیا زمان یک تحول عظیم در اسلام نیامده که به اسلام جان تازه ای ببخشد؟

پرسش

آیا زمان یک تحول عظیم در اسلام نیامده که به اسلام جان تازه ای ببخشد؟

پاسخ

منظور شما از تحول عظیم نفهمیدیم. اسلام دینی است که بر هر کس و چیزی وارد شود. آن را به سوی خداوند متعال متحول و منقلب می کند. «انا الی ربنا منقلبون؛ ما به سوی پروردگارمان باز می گردیم» (اعراف، آیه ۱۲۵).

پس تحول اساسی را اسلام ایجاد می کند. اما اگر منظور شما این است که اسلام را باید مصلحانی چون حضرت امام خمینی باشد که روحی تازه در کالبد آن بدمد و آن را زندگی والاتری بخشد تا با حیاتی نو در جان بحران زنده امروزی حرکت کند و جامعه بشری را به عدالت و معنویت دعوت کند؛ واقعیت این است که اسلام عزیز به مصلحانی چون امام خمینی نیاز دارد و برای رسیدن به این هدف با استفاده از میراث گرانبار اسلامی - عقل و نقل (کتاب و سنت) - می توان اسلام را براساس مقتضیات روز معرفی کرد و چون زبان اسلام، زبان فطرت است، همه بشریت نیز آن را در می یابد.

اما اگر منظور از تحولی عظیم، همان چیزی است که در مسیحیت رخ داد و تبدیل به دین عصری شد و مذهب پروتستانیزم کاهش یافت؛ باید گفت: این تحول نیست، بلکه ارتجاع و پس رفت است.

تطبیق دادن اسلام با عصر مدرنیته که عصر دوری از خداوند و فراموشی خداوند است، به منزله نابود کردن اسلام است که با روح اسلام ناسازگار است.

اما یک تحول عظیم در اسلام و بلکه در بشریت رخ خواهد نمود که انشاءالله به زودی هم رخ می دهد و آن ظهور

حضرت مهدی(عج) است که تمام ابعاد و جوانب اسلام را در سراسر جهان حاکمیت می بخشد و برای اولین بار در سراسر جهان، اسلام حاکمیت تام می یابد و بدون ترس از هیچ گردن کشی؛ همه احکام نورانی آن در سراسر گیتی اجرا می شود و به این وسیله عدالت و معنویت در سراسر جهان بسط می یابد و رفاه مادی و گسترش علمی و فنی جهان را فرا خواهد گرفت.

با توجه به اینکه اسلام یک دین جهان شمول است آیا به اهداف خود رسیده ؟

پرسش

با توجه به اینکه اسلام یک دین جهان شمول است آیا به اهداف خود رسیده ؟

پاسخ

هدف دین اسلام براساس آیه ۳۳ سوره مبارکه توبه چنین است:

«هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون؛ او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد تا آن را بر همه آیین ها چیره گرداند. هر چند مشرکان کراهت داشته باشند» (همچنین نگا: فتح، آیه ۲۸ - صف، آیه ۹).

اما هنوز به طور کامل به این هدف نرسیده است و تنها با ظهور حضرت مهدی(عج) به این هدف مهم می رسد. پیامبر اکرم(ص) در این باره می فرمایند: «در جهان جز فرمانروایی اسلام وجود نخواهد داشت و زمین چون لوح سیمین خواهد شد» (عصر ظهور، علی کورانی، ترجمه عباس جلالی، شرکت چاپ و نشر بین الملل سازمان تبلیغات اسلامی ۱۳۷۹).

با حاکمیت همه جانبه اسلام، عدالت در سراسر جهان بسط می یابد، معنویت سراسر گیتی را فرا می گیرد و علم و فن آوری و رفاه مادی و اجتماعی در جهان توسعه کامل می یابد. البته رسیدن به این هدف برای ما که در دوران غیبت هستیم، ممکن نیست. اما می توانیم تا حد امکان به حاکمیت اسلام و بسط عدالت و معنویت و رفاه مادی و اجتماعی در جامعه خود کمک کنیم.

از چه نظر زیارت عاشورا سیاسی ترین دعای ما مسلمانان می باشد. لطفا مختصری توضیح دهید.

پرسش

از چه نظر زیارت عاشورا سیاسی ترین دعای ما مسلمانان می باشد. لطفا مختصری توضیح دهید.

پاسخ

در فرهنگ سیاسی اسلام، تولی و تبری و محبت به پاکان و بغض به دشمنان از اصول اساسی است تا آنجا که پایداری نظام اسلامی از نظر اجتماعی و حفظ ایمان فردی وابسته آن شناخته شده است. از این رو درباره فلسفه لعن در زیارت عاشورا و

اهمیت «حب و بغض» توجه شما را به مطالب زیر جلب می کنیم.

در مورد لعن، باید گفت لعن که به معنای دوری از لطف و رحمت الهی است و آنچه نکوهش شده ناسزاگویی و سب به خدایان مشرکان است «لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغیر علم؛ ... و آنهایی را که جز خدا می خوانند دشنام مدهید که آنان از روی دشمنی [و] به نادانی خدا را دشنام خواهند داد» (انعام، آیه ۱۰۸).

اما لعن به معنای طلب دوری از رحمت الهی، نسبت به کافران و ظالمان در قرآن نیز آمده است «ان الله لعن الکافرین و اعد لهم سعیرا؛ خداوند کافران را لعن می کند و عذاب را برای آنان آماده کرده است» (احزاب، ایه ۶۴).

و همچنین کسانی که پیامبر را آزار داده اند مورد لعن قرار گرفته اند. «ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره؛ کسانی که خداوند و پیامبرش را آزار می دهند خداوند آنان را در دنیا و آخرت مورد لعن قرار می دهد» (احزاب، آیه ۵۷).

برای معاندان و محاربان با امام حسین(ع) و ظالمین به اسوه ها و الگوهای هدایت مردم، ابدی است. زیرا ملاک لعن، ابدی

است. آنچه که موجب لعن و نفرین نسبت به ظالمین به حق محمد و آل محمد(ص) شده است، و ملاك لعن است، چون باقی است لعن هم باقی است. علاوه بر این، حقیقت و روح دین را همین حب و بغض ها تشکیل می دهد.

حب و عشق نسبت به کسانی که بندگان مطیع و عارف درگاه الهی بوده اند و بغض نسبت به کسانی که دشمن حق و حقیقت بوده اند (تولی و تبری) از نشانه های ایمان است. همچنان که در متون دینی آمده است «هل الدین الاّ الحبّ؟ و هل الایمان الاّ الحبّ و البغض؟ آیا دین و ایمان چیزی غیر از حبّ و بغض است؟»، (میزان الحکمه، ج ۲، ص ۹۴۴)

و در حدیث قدسی آمده است: «خداوند به موسی(ع) فرمود: آیا هرگز کاری برای من انجام داده ای؟ موسی عرض کرد: برایت نماز گزاردم، روزه گرفتم، صدقه دادم و تو را یاد کردم؛ خداوند فرمود: نماز برهان و حجّت برای توست و روزه سپر تو در برابر آتش جهنم است و صدقه، سایه ی سرت و یاد من، نوری است برای تو چه کاری برای من کرده ای؟ موسی(ع) عرض کرد: مرا به کاری که برای توست راهنمایی فرما. خداوند فرمود: ای موسی! آیا هرگز برای من با کسی دوستی کرده ای و برای من با کسی دشمنی کرده ای؟ پس، موسی دانست که برترین اعمال، حبّ و دوستی به خاطر خدا و بغض و دشمنی به خاطر خداست»، (همان، ص ۹۶۶).

در زمینه حب و بغض بخاطر خدا، نقل متواتر از شیعه و سنی رسیده است. نبی اکرم می فرماید: «حبّ و بغض به خاطر خداوند، واجب است»، (کنزالعمّال، ح ۲۴۶۸۸) بنابراین،

یکی دیگر از فلسفه های زیارت عاشورا را همین تحکیم حبّ و بغض به خاطر خدا می توان برشمرد.

با توجه به آنچه گفته شد، لعن بر دشمنان و صلوات بر اولیاء موجب حفظ و تقویت روحیه ظلم ستیزی با دشمنان و پیوستگی با مؤمنان می شود. به همین جهت شخصیت وارسته و جامع نگری مانند امام راحل فرموده اند «آنچه ما داریم از محرم و صفر داریم» و «آنچه اسلام را زنده نگه داشته محرم و صفر بوده است».

و هم چنین تحلیل گران دشمنان به این نتیجه رسیده اند آنچه موجب حفظ روحیه ظلم ستیزی شیعیان شده، زنده نگهداشتن خط سرخ عاشورا است و آنچه به شیعیان امید می دهد، ایمان به خطر سبز انتظار است.

اما آنچه مهم است باید برپایی مجالس عزاداری و لعن و نفرین ها، با معنا و جهت دار باشد به طوری که نفرت از یزیدهای زمانه را به دنبال داشته باشد و تجدید روحیه یاران باوفای امام حسین(ع) در میان مؤمنان امروزه به نمایش در آید و منظور شهید مطهری رعایت این نکته است که از زمان خود غافل نشویم. و شعارهای ما بر پایه شعور باشد. البته راه های ظلم ستیزی متعدد است که خودکفایی و بی نیازی از تکنولوژی دشمن نیز یکی از نمونه های آن است.در پایان توجه شما را به سند یارت عاشورا جلب می کنیم.

در کتاب مصباح شیخ طوسی که مفاتیح الجنان هم زیارت عاشورا را از آنجا نقل کرده است امام صادق(ع) در فضیلت و ثواب زیارت عاشورا مطالبی فرموده اند در ادامه آن امام به راوی که صفوان است می فرماید: ای صفوان من یافتم این زیارت را

با این ضـمانت [ثواب ها و فضـیلت ها] از پـدرم امام باقر(ع) و پـدرم از امام سـجاد(ع) تا می رسد به پیامبر خدا(ص) و پیامبر از جبرئیل و جبرئیل از خداوند.

بر این اساس برخی مثل مرحوم حاج میرزا حسین نوری استاد صاحب مفاتیح الجنان را عقیده بر این بوده است که این زیارت از سنخ احادیث قدسیه می باشد، (ر.ک: مفاتیح الجنان).

ولی اثبـات این مطلب مشـکل به نظر می رسـد چرا که به احتمـال قوی مراد امام از این که می فرمایـد یافتم این زیارت را با این ضمانت از خداوند. تنها ضمانت ثواب این زیارت است نه متن زیارت.

علاـوه بر این، زیـارت عـاشورا بـا لحن سایر احادیث قدسـی که سـخن گفتن خداونـد با پیامبری است تفاوت دارد و شـباهت به احادیث قدسی ندارد.

شیخ طوسی(قدس سره) با سه سند این زیارت شریف را به شرح زیر نقل کرده است:

۱ محمد فرزند اسماعیل بن بزیع، از صالح فرزند عقبه، وی نیز از پدرش عقبه بن خالد از امام باقر(ع).

۲ محمـد فرزنـد خالـد طیالسـی، از سـیف بن عُمیره، از صـفوان فرزنـد مهران از امام صادق(ع)، از پدرانش از پیامبر و جبرئیل و سرانجام خداوند بزرگ.

۳ صالـح بن عقبه و سـیف بن عُمیره از علقمه فرزنـد محمد حضـرمی از امام باقر(ع)، (مصـباح المتهجد و سـلاح المتعبد / ۷۷۲ ، ۷۸۷)

گفتنی است: همه ی افراد پیش گفته از مشـاهیر راویان حـدیث هسـتند که عموما از سوی دانشـمندان علم رجال توثیق شـده اند مگر عقبه بن خالد و علقمه بن محمد که توثیق خاص ندارند، ولی توثیق عام دارند؛ یعنی افراد بنامی بودند که روایات امامان را نقل می کردند و اگر نقطه ی ضعفی در آنان بود، به یقین در

جامعه اشـتهار پیدا می کرد و بر سر زبان ها می افتاد و به یکدیگر بازگو می کردند؛ با این همه، هیچ گونه قدحی درباره ی آن دو نقل نشـده است. از این طریق می توان «توثیق عام» را احراز کرد. (برای توضـیح بیشتر.ر.ک: منشور نینوا: مجیـد حیـدری فر / ص ۳۵).

در پایان یاد سپاری این نکته ی مهم را برای همگان توصیه می کنیم:

برای اطمینان به صـدور حـدیثی از معصومان(ع) باید به روش پیش گفته عمل کرد، البته راه دیگری وجود دارد و آن اینکه گاه از متن حـدیث و بلنـدای مضـمون آن می توان به صـدور آن روایت از امام معصوم(ع) مطمئن شد. که ملاکهای تشـخیص دقیق آن از حوصله این نوشتارخارج است و می توان زیارت عاشورا را از این طریق نیز مورد بررسی قرار داد.

برای آشـنایی بیشتر با مباحث رجالی سـند زیارت عاشورا، به دو کتاب ارزشـمند «شـفاء الصدور فی شـرح زیاره العاشور» تألیف آیت الله میرزا ابوالفضـل تهرانی«قـدس سـره» که از شاگردان میرزای شـیرازی بود و نیز «اللؤلؤ النضـید فی شـرح زیاره مولینا ابی عبدالله الشهید» نگارش آیت الله شیخ نصرالله شبستری مراجعه فرمایید.

در حکومت دینی، تحقق جامعه دینی مهم است یاحاکمیت قوانین دینی؟ آیا فراهم شـدن جامعه دینی فقط از طریق حکومت دینی ممکن است و یا راه های دیگری برای تحقق جامعه دینی وجود دارد؟

پرسش

در حکومت دینی، تحقق جـامعه دینی مهم است یاحـاکمیت قوانین دینی؟ آیـا فراهم شـدن جـامعه دینی فقط از طریق حکومت دینی ممکن است و یا راه های دیگری برای تحقق جامعه دینی وجود دارد؟

پاسخ

جـامع ترین تعریفی که از «جـامعه دینی» ارائه شـده، این است که: جـامعه دینی، جـامعه ای است «دین باور»، «دین مـدار»، «دین داور» و «مطلوب دین». ر.ک: میرمدرس، سید موسی، جامعه برین، ص ۲۰۹ و ۲۱۰. چنین جامعه ای دارای ویژگی های چندی است:

۱. دین باوری و اعتقاد به آموزه های دینی؛

۲. تنظیم نظام حقوقی خود بر اساس دین (شریعت مداری)؛

۳. دارای نظام دینی است و جز حکومت دینی را بر نمی تابد. سرّ آن این است که از منظر جامعه شناسـی سیاسی، هر جامعه ای تنها حکومتی را برمی تابـد که با نظام ارزش ها، اهداف و آرمان هایش سازگار باشد. از این رو جامعه دینی، قطعاً با نظام مبتنی بر ارزش های سکولار سازگاری ندارد (نظام دینی)؛

۴. در جامعه دینی، مردم سـلوک و رفتار فردی و اجتماعی خود را با دین موزون می کننـد و داوری دین را در این باره پذیرایند

(دین داوری)؛

۵. چنین جامعه ای قطعاً مطلوب و مورد رضایت دین نیز هست (مطلوب دین).

اکنون روشن می شود که بر اساس تعریف و توضیحات یاد شده، بین جامعه و نظام دینی، گسست و جدایی وجود ندارد.

از طرف دیگر حفظ و صیانت و تعالی جامعه دینی و نیز اجرای احکام الهی، از اهداف حکومت دینی است؛ خصوصاً آنکه این دو؛ یعنی، «جامعه دینی» و «اجرای احکام» از هم تفکیک پذیر نیستند.

بنابراین، اگر هر یک از آن دو را هدف حکومت دینی بینگاریم، دیگری نیز با آن تأمین خواهد شد. در نهایت اجرای احکام الهی و حفظ

جامعه دینی یا دینی بودن جامعه، همه و همه در راستای هدفی دیگر قرار دارند و آن رشد و تعالی و تکامل انسان و رسیدن او به غایات عالی و هدف اساسی خلقت است.

بنابراین «حکومت»، هدف و مطلوب نهایی نیست؛ بلکه از اهداف متوسط و وسیله ای جهت تأمین رفاه، امنیت، عدالت، رشد، سعادت و هدایت جامعه است. قرآن مجید، هدایت انسان ها به سوی پروردگار و بندگی را – که تنها راه تکامل بشر است – یکی از برنامه ها و اهداف حکومت صالحان ذکر کرده، می فرماید:

(اَلَّذینَ اِنْ مکَّنّاهم فِی الْاَرْضِ اَقامُوا الصَّلوهَ وَ ءاتَوُا الزَّکوهَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوا عَنِ الْمُنْکَرِ وَ للّه عاقِبَهُ الْاُمُورِ) حج (۲۲)، آیه ۴۱. «همان کسانی که چون در زمین به آنان قدرت دهیم، نماز برپا می دارند و زکات می دهند و به کارهای پسندیده وامی دارند و از کارهای ناپسند بازمی دارند، و فرجام همه کارها از آنِ خدا است».

البته ابزار بودن «حکومت»، نباید به کم اهمیت تلقی کردن آن بینجامد؛ بلکه حکومت دینی، ابزاری کلیدی و بسیار اساسی است که بدون آن، بسیاری از اهداف دین از بین رفته، یا کم اثر می شود. از همین رو نصوص دینی، به مسأله «ولایت و امامت صالح» اهمیت شایانی داده است و در مواردی حفظ نظام دینی را بر پاسداری از دیگر احکام فرعی مقدم دانسته است.

امام صادق (ع) می فرماید: « ... وَ لَمْ نوُدِیَ بِشَی ءٍ مِثْلَ ما نوُدِیَ بِالْوِلایَهِ» ؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۸. یعنی، در اسلام هیچ چیز به اندازه ولایت مورد توجه و اهتمام قرار نگرفته است.

رابطه بین قالب و محتوا در حکومت دینی چگونه است؟ رابطه شکل و محتوا چگونه تنظیم می شود؟

پرسش

رابطه بین قالب و محتوا در حکومت دینی چگونه است؟ رابطه شکل

و محتوا چگونه تنظیم می شود؟

پاسخ

در حکومت اسلامی، برخی از امور مربوط به ساختار حکومت، ثابت و پایدار، و بعضی دیگر شناور و انعطاف پذیر است؛ مثلاً حکومت اسلامی، حکومتی ولایی است و باید فرد معصوم و یا نزدیک ترین شخصیت از نظر علم، تقوا، کیاست و توانایی به معصومان (ع)، در رأس آن باشد. در عین حال از نظر متمرکز (Concentrated) و نامتمرکز (Decentralized) بودن، تابع اوضاع زمان و مکان است.

«محتوا» در نظام اسلامی نیز بر اساس احکام و تعالیم دین است و در مباحات و یا مسائلی که فرضاً دین ساکت بوده و حکم الزامی خاصی ندارد – که اصطلاحاً از آن به «منطقه الفراغ» تعبیر می شود – حکومت اسلامی، می تواند قوانینی متناسب با مصالح اجتماعی وضع کند.

اما درباره اینکه رابطه بین قالب و محتوا، چگونه تنظیم می شود؛ می توان گفت: این مسأله در بعضی از موارد شناور و تابع مقتضیات زمان و مکان است؛ مثلاً در جمهوری اسلامی، شیوه پارلمانی وجود دارد و برای حفظ محتوای دینیِ قوانین، شورای نگهبان موظف به بررسی و تأیید مصوبات مجلس است.

این روش یک مدل در میان روش های ممکن دیگر است؛ یعنی، ممکن بود شیوه پارلمانی نباشد و به جای آن از ابتدا متخصصان و فقیهان به قانون گذاری بپردازند. در برخی از دیگر موارد نیز چنین است و می توان از مدل های گوناگون، برای تنظیم رابطه بین قالب و محتوا بهره برد. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱. شاکرین، حمیدرضا، سکولاریسم، کانون اندیشه جوان؛

۲. مصباح یزدی، محمدتقی، نظریه سیاسی اسلام، جلسه بیست و هفتم، رهیافتی به ساختار اختصاصی دولت اسلامی؛

۳. قوامی، سید صمصام الدین، ساختار حکومت اسلامی (مقاله)، حکومت اسلامی، سال چهارم،

شماره اول.

نقش عرف، فرهنگ، آداب و رسوم در قانون گذاری حکومت دینی تا چه اندازه است؟

پرسش

نقش عرف، فرهنگ، آداب و رسوم در قانون گذاری حکومت دینی تا چه اندازه است؟

پاسخ

آشنایی با نقش «عرف» در فقه و حقوق اسلامی و در قانون گذاری حکومت دینی، نیاز به تعریف عرف، آگاهی از اقسام آن، معیار و ملاک اعتبار و حدود و شرایط آن دارد.

تعریف عرف:

برای «عرف» معانی و تعاریف مختلفی ارائه شده است. یکی از آنها عبارت است از: «ما تعارفه الناس و ساروا علیه من قولٍ او فعل او ترک و یسمی العاده» ؛ ر.ک: منصوری، خلیل رضا، دراسه موضوعیه حول نظریهالعرف و دورها فی عملیهالاستنباط، ص ۵۱. یعنی، «عرف» چیزی است که مردم آن را متعارف نموده و بر اساس آن سیر کرده اند؛ چه از سنخ گفتار باشد یا کردار، انجام عمل باشد یا ترک آن و آن را «عادت» نیز نامیده اند.

البته بین عادت و عرف، تفاوت هایی نیز وجود دارد که در این مختصر مجال ذکر آن نیست. ر.ک: همان، ص ۵۲ – ۵۴، نیز: محمدی، ابوالحسن، مبانی استنباط حقوق اسلامی یا اصول فقه، ص ۲۵۱.

مؤلفه ها و عناصر زیر در پیدایش عرف نقش اساسی دارد:

۱. عمل معینی باشد (عمل به معنای اعم که شامل گفتار و کردار و انجام و ترک است)،

۲. تکرار عمل،

۳. عمومیت،

۴. ارادی بودن، نه فطری و غریزی.

اقسام عرف:

«عرف» دارای اقسام مختلفی است؛ از جمله: عرف عام و عرف خاص، عرف صحیح و عرف فاسد، عرف ناشی از نیاز و عرف نامبتنی بر نیاز، عرف آمره، عرف لفظی و عرف عملی و ... بررسی تفصیلی هر یک از اقسام یادشده از گستره این نوشتار خارج است و علاقه مندان می توانند به منابع مربوط مراجعه کنند. برای آگاهی بیشتر

ر.ک: جبار گلباغی ماسوله، سیدعلی، درآمدی بر عرف.

جایگاه عرف در فقه و حقوق اسلامی

منابع کشف و استنباط احکام و حقوق دینی در اسلام، به دو دسته کلی تقسیم می شود:

۱. منابع اولیه: منظور از «منابع اولیه» اموری است که یا ذاتاً از اعتبار و حجیت برخوردار است؛ مانند «عقل» و یا شارع مستقیماً آنها را حجت قرار داده است؛ از قبیل «کتاب» و «سنت».

۲. منابع ثانوی: منابع ثانویه اموری است که اعتبار و حجیت آنها تبعی است و بازگشت به یکی از منابع اولیه می کند. از این جمله است: اجماع (اتفاق نظر فقیهان)، شهرت (توافق نسبی)، سیره مسلمین، بنای عقلا (عرف). در مورد وجه حجیت عرف یا ملاک اعتبار آن، همه فقیهان معتقدند: عرف به خودی خود حجت و معتبر نیست؛ بلکه اعتبار آن ناشی از امر دیگری است، اما در اینکه آن امر دیگر چیست، دو دیدگاه متفاوت وجود دارد:

یک. برخی برآنند که بازگشت عرف به سنت است و در این صورت آنچه اصالت دارد، نظر شارع است. بنابراین عرف زمانی «حجت» خواهد بود که به امضای شارع برسد؛ لیکن برای «عرف عام» که در دیدگاه و منظر شارع بوده است، سکوت و مخالفت نکردن شارع کافی است. بنابراین عرف یا بنای عقلا در صورتی معتبر و قابل استناد است که مورد مخالفت مستقیم یا غیرمستقیم شارع، قرار نگرفته باشد. در این زمینه قیود و شرایطی نیز ذکر شده و در پاره ای از ویژگی ها نیز اختلاف نظرهایی است که بررسی تفصیلی آنها از حوصله این مختصر خارج است.

دو. گروهی بازگشت عرف یا سیره و بنای عقلا را به عقل می دانند؛ به عبارت دیگر انسان

دارای دو بعد اساسی است:

۱. بعد عواطف، احساسات، گرایش ها و تمایلات؛ این بخش از وجود انسان انگیزاننده به سوی کنش های التذاذی، عشق، نفرت و ... است.

۲. بعد ادراک و تعقّل؛ این بخش از وجود انسان، تنظیم کننده رفتارهای تدبیری است. البته این دو حوزه، کاملاً از هم بیگانه نبوده و با یکدیگر تعامل دارند.

در این نگاه، عرف از این رو که دارای قوه عاقله است، دارای فعالیت های عقلانی است و بنا و سیره عقلا، ناشی از ادراکات عقلی او است و چون عقل حجت و منبع معتبر است، بنابراین عرف و بنای عقلا دارای منشأ عقلی است. از طرف دیگر بر اساس قاعده ملازمه بین حکم «عقل و شرع»، این گونه امور نیز از اعتبار و حجیت برخوردار می شوند. بر اساس این انگاره حجیت سیره عقلا، از باب ملازمه حکم «عقل و شرع» است. بنابراین:

اولاً اگر فعلی برآمده از بخش عاطفی و احساسی وجود انسان بوده و به تدریج به صورت عرف و عادت درآید و ناشی از عقل نباشد، دارای اعتبار نیست.

ثانیاً اگر شارع، چیزی از بنائات عقلایی - مانند ربای قرضی و یا معاملاتی - را رد و انکار کند، انکار او کشف از عدم حجیت آن به نحو سالبه به انتفای موضوع می کند؛ یعنی، ثابت می کند که روش و بنای یاد شده، اساساً مبتنی بر خردورزی و خردمندی نبوده و فاقد پشتوانه عقلی است.

اکنون درصدد تطبیق و ارزش داوری درباره دو انگاره یاد شده و تفاوت هایی که با یکدیگر دارند، نیستیم. همچنین نمی توان در این نوشتار مختصر همه شرایط اعتبار عرف را - بر اساس هر یک از رویکردهای یاد شده - برشمرد؛

لیکن وجه مشترک دو دیدگاه این است که:

۱. عرف و بنای عقلا فی الجمله مورد توجّه و اعتبار است.

۲. اعتبار عرف و بنای عقلا ذاتی نیست؛ بلکه بازگشت به منابع دیگری می کند. از این رو ضوابط و دایره اهمیت و اعتبار آن، تابع منشأ اصلی اعتبارش می باشد.

۳. هرگاه عرفی برخلاف حکم عقل یا شرع شکل بگیرد، به کلی از درجه اعتبار ساقط است و نمی توان به آن استناد کرد.

بنابراین در قانون گذاری جامعه اسلامی، می توان به عرف استناد جست؛ ولی استناد به آن دارای ضوابط و حدودی است که در منابع تفصیلی فقهی و حقوقی مورد بحث است.

پاره ای از مواردی که می توان عرف را در آن ملاک قرارداد، عبارت است از:

یک. دلالت الفاظ، عبارات و مفاهیم؛ به عبارت دیگر برای کشف معانی مورد نظر شارع، از الفاظ و جملاتی که در بردارنده حکمی فقهی و یا حقوقی است، مرجع نخستین فهم و درک «عرف» است.

این مسأله اصول و قواعدی را در زبان شناسی دینی در پی آورده است که از آنها، به اصول و قواعد لفظی تعبیر می شود. اهم این اصول عبارت است از: اصاله الظهور، اصاله العموم، اصاله الاطلاق و اصاله الحقیقه.

دو. در قوانین قضایی و آیین دادرسی نیز عرف به عنوان یک منبع مورد استناد قرار می گیرد و افزون بر اصل عدم، عرف نیز یکی از راه های تشخیص منکر از مدعی است. برای آگاهی بیشتر ر.ک: عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۲۱۹؛ و نیز: شرح اللمعه الدمشقیه، ج ۵، ص ۳۷۶.

سه. در مورد شرایط عقود نیز عرف به عنوان یک منبع حقوقی مورد استناد است. فقیهان شرایطی را که به طور معمول

در قراردادها منظور می شود، به عنوان شرایط مبنی علیه قراردادها معتبر می دانند.

چهار. تشخیص موضوعات عناوین ثانویه (مانند ضرورت، اهم و مهم، ضرر، حرج و ...) مجال وسیعی را برای نقش عرف در قانون گذاری می گشاید.

پنج. پاره ای از احکام فقهی، مستند به عرف است. احکام امضایی اسلام – که بسیاری از مناسبات حقوقی، اجتماعی و اقتصادی را شامل می شود – عرصه وسیعی از پذیرش و تأیید عرف در فقه و قانونگذاری جامعه اسلامی است. به عنوان مثال اعتبار عقود معاطاتی، عقد فضولی، استفاده عابر از میوه های فاسدشدنی که پای درختان ریخته بدون اذن مالک و ... .

شش. عرف، منبع تفسیر موضوعات احکام و در مواردی متعلّق و عنوان حکم و اجزا و شرایط آن نیز قلمداد شده است. استاد عمید زنجانی می نویسد:

«به این ترتیب عرف با تفسیری که از موضوع یا متعلق حکم به دست می دهد به طور غیر مستقیم در خود حکم اثر می گذارد و گاه موجب تغییر حکم نیز می گردد؛ مانند حکم حرمت تشبّه به کفار که روزی با پوشیدن نوع خاص البسه غربی ها صدق می کرد؛ ولی از آنجا که امروز همان البسه از اختصاص غربیان درآمده و در عرف لباس های مشترک همگانی شده، با پوشیدن آن دیگر حکم مزبور صادق نخواهد بود.»

این گونه تأثیرگذاری به منزله تغییر حکم نیست؛ بلکه از قبیل تغییر موضوع است که منبع آن عرف است.

هفت. در سطح مناسبات و حقوق بین الملل نیز، رسوم و تنظیماتی که به تدریج در جوامع بشری شکل گرفته و الزامی بودن آنها احساس شود – چنان که منع و رد شرعی نسبت به آنها وجود نداشته باشد – از اعتبار برخوردار است.

هشت. در کلیه

مسائل سیاسی و حکومتی نیز، عرف به عنوان یک منبع حقوقی دارای اعتبار است. البته همان طور که گفته شد، اعتبار عرفی دارای شرایطی است. این شرایط به دو دسته تقسیم می شود:

۱. شرط موضوعی؛ یعنی، شرایطی که با آن عرف احراز می شود. برخی دو شرط اساسی در این زمینه قائل اند: تکرار مستمر و الزامی بودن. همان، ص ۲۲۳.

۲. شرط حکمی؛ یعنی، عدم ورود نهی یا مخالفت از سوی شارع. دو شرط یاد شده، مورد وفاق همه فقیهان است. برخی نیز بنا بر دیدگاه خاص خود، درباره مبنای حجیت عرف، شرایط دیگری آورده اند که بررسی آنها، از مجال این نوشتار بیرون است.

عرف سکولار

نکته دیگری که در اینجا حائز اهمیت است، دو نوع نگاه متفاوت به عرف است؛ یکی «عرف هماهنگ با شریعت» و دیگری «عرف سکولار یا لائیک».

در نگاه نخست عرف در طول شریعت، مورد توجّه قرار می گیرد و به عنوان یکی از منابع مرتبط با شرع، ملاحظه می شود. آنچه در مطالب پیشین بیان شد، عمدتاً ناظر به همین نحوه نگرش نسبت به عرف است.

در نگاه دوم، اولاً عرف مستقل از شریعت ملاحظه می شود؛ یعنی، سؤال اصلی این خواهد بود که:

۱. آیا عرف در عرض کتاب و سنت می تواند به عنوان منبع مستقلی برای قانون گذاری به حساب آید؟

۲. منظور از عرف صرفاً وجه عقلی آن نیست؛ به عبارت دیگر مراد و مقصود اصلی این نیست که چون عقلا انسان هایی دارای درک، هوش و بینش هستند، به عنوان منبع قانون گذاری قلمداد شوند؛ بلکه - چنان که گذشت - عقلا دو ساحت دارند: یکی ساحت عقلی - معرفتی و دیگری عرصه احساسات و تمایلات. اکنون سؤال اصلی اینجاست که

تمایلات و خواسته های عرف نیز می تواند در قانون گذاری دخیل باشد یا نه؟

به عبارت دیگر اگر در پاره ای از مسائل، عرف صرفاً به دلیل میل و خواهش نفس اماره، چیزی را اراده کرد، آیا می توان به آن اعتبار قانونی بخشید؟ با توجّه به دو نکته یاد شده، این سؤال این گونه جمع می شود که آیا تمایلات و پسند مردم، می تواند در عرض کتاب و سنت، منبع مستقلی برای قانون گذاری در حکومت دینی باشد؟

در پاسخ، باید به این نکته توجّه کرد که احکام تکلیفی دین، به پنج بخش تقسیم پذیر است: واجبات، مستحبات، مباحات، مکروهات و محرمات.

الف. واجبات و محرمات، احکام الزامی دین است که سرپیچی از آنها، گناه و معصیت تلقی می شود. امیرالمؤمنین(ع) می فرماید: «لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق» ؛ نهج البلاغه، حکمت ش ۱۶۵. «در جهت نافرمانی خداوند هیچ مخلوقی اطاعت پذیر نیست»؛ چه آن مخلوق فرد حاکم باشد، یا خواست و میل عمومی.

بنابراین هیچ کس حق ندارد به دلخواه خود، در این گونه امور تغییری پدید آورد و خلاف آن را مرتکب شود و یا ارتکاب خلاف آن را از دیگری بخواهد. از این رو صرف پسند و دلخواه عمومی - بدون آنکه عنوان اضطراری ثانوی یا مصلحت اهم اجتماعی آن را ایجاب کند - نمی تواند منشأ قانون گذاری بر خلاف احکام الزامی دین باشد؛ بلکه دخالت عرف در این مورد، مغایر با فلسفه اساسی حکومت دینی و موجب سکولاریزه شدن آن است؛ زیرا حکومت دینی، نظام مبتنی بر احکام الهی است و احکام الهی نیز، مبتنی بر مصالح واقعی بشر است؛ نه صرف هوس ها و تمایلات. بنابراین اگر قرار باشد که دلخواه عمومی، در عرض قانون

خدا باشد و بر آن تقدم یابد، دیگر تفاوت چندانی با نظام های لائیک و غیردینی نخواهد داشت.

ب. مستحبات، مکروهات و مباحات، دایره احکام غیرالزامی است. در این عرصه شارع، مؤمنان را مخیّر ساخته است که به دلخواه خود تصمیم گیرند و در میان گزینه های مختلف، راه مطلوب خود را برگزینند.

با این تفاوت که در مستحبات انجام و در مکروهات ترک فعل، ترجیح داده شده است؛ لیکن در مباحات، شارع هیچ یک از طرفین را ترجیح نداده است. بنابراین ترجیح هر یک از طرفین، کاملاً ـ به خود انسان ها واگذار شده است. در این عرصه، خواست و پسند انسان ها می تواند منشأ تصمیم گیری در مسائل کلان اجتماعی و منبعی برای قانون گذاری به حساب آید.

آیا حکومت دینی، فقط با حاکمیت فقیه یا روحانیون ممکن است؟

پرسش

آیا حکومت دینی، فقط با حاکمیت فقیه یا روحانیون ممکن است؟

پاسخ

حکومت دینی در اصل با رهبری معصومان (ع) انجام می گیرد که نقطه آغازین آن «امامت و رهبری» پیامبر عظیم الشأن اسلام و سپس ائمه اهل بیت (ع) است. در عصر غیبت نیز «ولی فقیه»؛ یعنی، کسی که جامع شرایط فتوا و رهبری جامعه است، از جانب معصومان به رهبری امت اسلامی نصب گردیده است و با وجود شرایط لازم، بر او است که به نیابت از ائمه اطهار(ع) «زعامت و رهبری» امت را به دست گیرد.

بنابراین در عصر غیبت، حکومت دینی بدون «ولایت فقیه» معنا ندارد. سرّ آن نیز با کاویدن ویژگی های حکومت دینی و شرایط لازم حاکمان در اسلام، روشن می شود. به عبارت دیگر همه امور در حکومت دینی، باید بر اساس احکام و قوانین الهی تنظیم شود. بنابراین حضور رهبری دانا و توانا در تشخیص احکام الهی و قادر به انطباق آن بر نیازمندی های زمان و متعهد و پای بند به هنجارهای دینی، کاملاً روشن و بدیهی است. از این رو در روایتی از امیر مؤمنان(ع) آمده است:

«شایسته زمامداری کسی است که بر آن تواناتر و نسبت به احکام الهی در آن داناتر باشد» «ان احق الناس بهذاالامر اقویهم علیه و اعلمهم بامرالله فیه»، نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳.؛ برای آگاهی بیشتر ر.ک: معرفت، محمدهادی، ولایت فقیه، ص ۱۶۵. نیز از امام حسین(ع) روایت شده است که: «سر رشته امور باید به دست عالمانی ربانی باشد که نسبت به احکام و حلال و حرام خدا وفادار و امین می باشند». «مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العلماء بالله الامناء علی حلال الله و حرامه»، مستدرک الوسائل، ج ۱۷،

ص ۳۱۵، باب ۱۱.

چه فرقی بین حکومت دینی و حکومت های غیر دینی و لائیک وجود دارد؟

پرسش

چه فرقی بین حکومت دینی و حکومت های غیر دینی و لائیک وجود دارد؟

پاسخ

حکومت دینی در ضمن پاره ای شباهت ها، از چند جهت با نظام های غیردینی و لائیک (laic) تفاوت دارد. پاره ای از این تفاوت ها عبارت است از:

۱. تفاوت در اهداف: رژیم های نامبتنی بر دین - اعم از مردم سالار (Democratic)، فردسالار (Monarchy) و الیگارشی (Oligarchy) - به یک معنا دولت های حداقلی (Minimal) هستند. این معنا از حداقلی بودن غیر از اصطلاح رایج در علوم سیاسی است که دولت های لیبرال دموکراتیک را حداقلی و نظام های سوسیالیستی و فاشیستی و ... را حداکثری می خوانند. در این اصطلاح همه آن رژیم ها حداقلی شناخته می شوند؛ زیرا حداقلی بودن در اینجا به معنای توجه انحصاری به دنیا است که ویژگی همه حکومت های غیردینی است. به عبارت دیگر، اساسی ترین هدف آنها، تأمین نیازمندی های دنیوی جامعه و شهروندان است و هدفی فراتر از آن در نظر ندارد؛ لیکن نظام دینی دو هدف را پیگیری می کند، یکی تأمین نیازمندی های این جهانی و دیگر تأمین خیر و سعادت اخروی و جاودانی.

اهداف حکومت دینی: مهم ترین فلسفه و اهداف تشکیل حکومت اسلامی عبارت است از:

الف. استقرار توحید و خداپرستی در زمین و رهانیدن مردم از بندگی و فرمانبرداری غیر خدا: (وَ لَقَدْ بَعَثْنا فِی کُلِّ أُمَّهٍ رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ...) نحل (۱۶)، آیه ۳۶..

ب. رشد و تعالی علمی، فرهنگی و تربیتی انسان ها و رهایی آنان از نادانی و جهل. (هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ إِنْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ) جمعه (۶۲)، آیه ۲..

ج. آزادسازی و رهایی توده های مردم و انسان های

مستضعف از چنگال ظالمان و ستمگران و از زنجیرهای اسارت و بردگی: (... وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتِی كانَتْ عَلَيْهِمْ ...) . اعراف (۷)، آیه ۱۵۷.

د. برپایی جامعه نمونه و مدینه فاضله آرمانی از راه اقامه قسط و عدل اسلامی: (لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْمِيزانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ...) . حدید (۵۷)، آیه ۲۵.

ه . اجرای کامل قوانین آسمانی اسلام با تمام ابعاد آن (اعم از قوانین اقتصادی، حقوقی، اجتماعی، سیاسی، نظامی و...).

۲. تفاوت در کارویژه های دولت: وظایف و کارویژه های (Functions) نظام های غیردینی نیز متناسب با هدف آنها حداقلی است؛ یعنی، اساسی ترین وظیفه آنها، تأمین بهداشت، آموزش و امنیت است. با شکست دولت حداقلی مسأله «دولت رفاه» نیز مطرح شد و تأمین رفاه و توسعه (Development) مادی نیز در شمار وظایف دولت شناخته شده است.

همچنین در رژیم های «مساوات طلب» (Equalitarian)، مسأله برقراری عدالت اجتماعی از کارهای ویژه دولت شناخته می شود. در هر صورت هیچ یک از این حکومت ها، تلاش در راستای ایجاد زمینه رشد و کمال و فضایل عالی انسانی و ایجاد بستری مناسب در جهت تعالی انسان و سعادت جاودان را در دستور کار خود قرار نمی دهد.

در مقابل «حکومت دینی» وظایف بیشتری بر عهده دارد؛ یعنی، علاوه بر لزوم ارائه خدمات بالا، باید به برنامه ریزی صحیح و تلاش در جهت تربیت دینی و معنوی جامعه، رشد و بالندگی فضایل و کمالات عالی انسانی و گسترش تقوا، همت گمارد. جامعه را به سوی تأمین سعادت پایا و فناناپذیر رهبری کند و با عوامل سقوط و نابودی شخصیت حقیقی و «من» عالی آدمی و موانع رشد و کمال «انسانیت»

مبارزه کند.

قرآن مجید در ترسیم سیمای معنوی حکومت صالحان می فرماید: (الَّذِینَ إِنْ مَکَّنّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاهَ وَ آتَوُا الزَّکاهَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ وَ لِلَّهِ عاقِبَهُ الْأُمُورِ) حج (۲۲)، آیه ۴۱. «کسانی که چون آنان را در زمین قدرت و توانایی دهیم، نماز به پا می دارند و زکات می دهند و به کارهای پسندیده وامی دارند و از کردارهای ناپسند باز می دارند، و فرجام همه کارها از آن خدا است».

۳. تفاوت در روش ها: تفاوت در اهداف و کار ویژه های حکومت دینی و غیردینی در گزینش شیوه ها و ارزش ها نیز کارگر خواهد افتاد.

در نظام های بی اعتنا به دین، برنامه ریزی ها عمدتاً بدون ملاحظه ارزش ها و اصول پایا و بنیادین دینی انجام می پذیرد. مرجع نهایی در چنین نظام هایی خرد ابزاری (Instrumental Reason) است. بی اعتنایی به ارزش ها موجب می شود که انگاره «هدف وسیله را توجیه می کند»، در عمل به صورت اصل حاکم درآید و آرمان ها و اصول اخلاقی را نادیده گیرد؛ مگر آنکه فرهنگ حاکم بر جامعه، ارزش های خاصی را تحمیل کند و سرپیچی از آنها را برنتابد.

البته در پاره ای از نظام های ایدئولوژیک (مانند سوسیالیسم) بر ارزش هایی چون عدالت و برابری تأکید می شود؛ لیکن این نظام ها نیز اشکالات عمده ای دارند؛ از جمله:

الف. نبود تعریف دقیق از عدالت و یا دیگر ارزش ها،

ب. یکسونگری، تک ارزشی بودن و قربانی کردن همه ارزش ها به پای ارزش واحد؛ چنان که در سوسیالیسم آزادی فردی، فدای عدالت می شود و در لیبرالیسم تیغ آزادی، عدالت را ذبح می کند.

اما در «حکومت دینی»، استفاده از روش های مغایر با کرامت الهی انسان و مخالف ارزش های والای اخلاقی و ویرانگر کمال و سعادت جاودانی بشر، مجاز نیست. در

چنین نظـامی «عقل ابزاری» به کلی کنار نمی رود؛ بلکه در کادر اصول و ارزش های عالی انسانی، مجال فعالیت دارد و از لجام گسیختگی آن، جلوگیری می شود.

۴. تفاوت در مبـدأ قانون گـذاری: در نظام های نامبتنی بر دین، خاسـتگاه قانون، چیزی جز تمایلات، خواسـته ها، منافع دنیوی و گرایش های فعلی و زودگذر آدمیان نیست.

در مقابل «حکومت دینی»، مبتنی بر اصل «توحید» در ربوبیت است. منشأ اصـلی قانون در این نگرش، تنها خداوند است؛ خدایی که خـالق، مالـک و رب انسان است. لـذا از منظر فلسـفه حقوق دینی تنها خداونـد، حق تصـمیم گیری در امور انسان را دارد. از طرف دیگر او از مصالح و مفاسد بشر، بهتر از هر کسی آگاه است و بهترین راه نیک بختی و خیر برین را به او می نمایاند.

بنابراین تنها قانونی رسـمیت دارد که از سوی خداونـد و یا کسانی که از جانب او مأذوننـد، جعل شـده و با اصول و قواعد مورد قبول شارع، کاملاً سازگار باشـد. لاجرم کارکرد مجاری قانون گـذاری در چنین نظامی، عمدتاً کشف و اسـتنباط قوانین الهی و تطبیق آن بر نیازمندی های زمان است.

۵. تفـاوت در زمامـداران و کـارگزاران: رهبری هر جـامعه ای، متنـاسب بـا ارزش ها و آرمان های آن جامعه و اهـداف اساسـی حکومت در آن، تعیین می شود. در نظـام های لائیک و سـکولار، برای رهبری، شـرایط چنـدانی بیش از توانایی نسبی مـدیریت کلاـن اجتمـاعی لازم نیست؛ اما در نظام اسـلامی شـرایط دیگری نیز لازم است. اصول شـرایط رهبری در اسـلام – اعم از اصول اختصاصی و مشترک با دیگر اندیشه های سیاسی – عبارت است از:

الف. صلاحیت علمی: اصطلاحاً از آن به «فقاهت» تعبیر می شود و به معنای شناخت دقیق احکام فقهی و حقوقی اسلام،

در همه ابعاد و مسائل فردی و اجتماعی است؛ زیرا فرض آن است که آنچه در جامعه اسلامی، ملاک عمل و قانون قرار می گیرد، همان قوانین الهی است. بنابراین وجود رهبری که توانا بر استنباط احکام الهی، در مسائل کلان اجتماعی بوده و بتواند در مسائل مختلف حکم دینی را کشف و به اجرا درآورد، ضروری می نماید. کفایت علمی مورد نظر در اینجا به دو بخش تقسیم می شود:

یکم. آگاهی لازم از اوضاع و احوال و نیازمندی های جامعه و راه های اداره و هدایت جامعه به سوی تأمین آن نیازمندی ها و فائق آمدن بر مشکلات. این گونه آگاهی، برای هر رهبری در هر نظام سیاسی لازم است و بدون آن مدیریت جامعه با مشکلات جدی روبه رو می شود.

دوّم. آگاهی ژرف و کافی از آموزه های اسلامی و قدرت فهم و استنباط قوانین الهی و به کارگیری آنها در مسائل خرد و کلان هماهنگ با مقتضیات و شرایط عصر. این ویژگی از لوازم اختصاصی «حکومت دینی» است؛ زیرا اصل در آن، حاکمیت ارزش ها، هنجارها و قوانین الهی است و تحقق چنین چیزی، بدون رهبری اسلام شناس، ژرف نگر و توانا به استنباط احکام الهی، در همه عرصه های مورد نیاز جامعه ممکن نیست.

ب. توان مدیریت: دانش و آگاهی در مدیریت خرد و کلان، شرط لازم است؛ اما کافی نیست. در عرصه مدیریت، قدرت تصمیم گیری به موقع - به ویژه در شرایط حساس و بحرانی - ابتکار عمل در خروج از بن بست ها، نوآوری و قدرت ایجاد رشد و توسعه، از دست ندادن فرصت ها و درعین حال دوری از شتاب زدگی، اموری هستند که صرفاً با یک سری دانش ها و تخصص ها فراهم آمدنی نیست؛ بلکه به

خصوصیات روانی، هوشمندی، قوه تدبّر و میزان پختگی در برخورد با دشواری ها و مشکلات گوناگون و سرعت عمل ذهنی او نیز بستگی دارد.

این سنخ از صلاحیت، اختصاص به مدیریت جامعه اسلامی ندارد؛ بلکه به طور کلی مدیریت در هر جامعه و در هر رده سازمانی – در مراتب متفاوت – نیاز به این ویژگی دارد. به طوری که گفته اند: «بخشی از مدیریت علم است و بخش دیگر آن فن و هنر».

ج. صلاحیت اخلاقی: در اسلام کفایت اخلاقی رهبر جامعه اسلامی و اتصاف او به عدالت، تقوا، پاکدامنی، امانت داری، شجاعت، دوری از خودخواهی، هواپرستی، ریاست طلبی و دیگر رذایل اخلاقی، بسیار تأکید شده است. این مسأله از چند جهت حائز اهمیت است:

یکم. از آن رو که حاکم جامعه اسلامی، باید به پا دارنده عدالت و مجری احکام الهی باشد؛ خود باید با تمام وجود تابع آنها بوده و التزام قلبی و عملی کامل نسبت به هنجارهای دینی داشته باشد. امام حسین(ع) در این باره می فرماید: «مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العلماء بالله الامناء علی حلال الله و حرامه» ؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۱۵، باب ۱۱.

«سررشته امور و قوانین باید به دست عالمانی خداشناس باشد که نسبت به حلال و حرام خداوند امین و وفادارند».

دوّم. رهبر جامعه اسلامی علاوه بر اداره اجتماع، رسالت هدایت و تربیت دینی جامعه را نیز بر عهده دارد. از این رو باید خود به زیور فضایل و اخلاق عالی انسانی، آراسته، به ادب اسلامی متأدب و از لغزش ها به دور باشد تا بتواند در مورد مقتضی، دیگران را به راه کمال رهنمون شود و از آفات و آسیب های اخلاقی باز

دارد. امیرالمؤمنین(ع) در این باره می فرماید: «من نصب نفسه للناس اماماً فلیبدأ بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره» . نهج البلاغه، قصار الحکم ۷۳.

سوّم. از نظر جامعه شناسی و روان شناسی تربیتی، زمامداران و چهره های برجسته و شاخص هر جامعه، خواه ناخواه نقش الگویی برای قشر وسیعی از جامعه پیدا کرده، و منش و سیره و رفتارشان تأثیرات جدی در الگوپذیری توده ها و بهنجار و یا نابهنجار شدن رفتار آنان دارد. تأثیر این مطلب تا آنجا است که از پیامبر اکرم(ص) نقل شده است: «الناس علی دین ملوکهم» ؛ بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۷. آدمیان بر دین و مرام زمامداران خویشند».

در اینجا باید توجّه داشت که حد اعلا و ایده آل همه این خصوصیات، مرتبه «عصمت» است. از همین رو در درجه نخست، جامعه اسلامی باید تحت رهبری معصوم (پیامبر یا امام) اداره شود و در عصر غیبت، کسی که از جهات یاد شده نزدیک ترین فاصله را با معصوم دارا باشد، به نیابت از او عهده دار رهبری جامعه خواهد شد. چنین کسی اصطلاحاً «ولی فقیه» نامیده می شود. از این رو در اصل پنجم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است: «در زمان غیبت حضرت ولی عصر(عجل الله تعالی فرجه) در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است».

از آنچه گذشت، چند امتیاز اساسی برای حکومت دینی (اسلامی) نسبت به نظام های لائیک و غیردینی به دست می آید:

۱. حکومت دینی سعادت ابدی انسان را نیز در نظر دارد و از این رو علاوه بر ایفای نقش دیگر حکومت ها؛ در جهت ایجاد زمینه های رشد و تعالی انسان نیز فعال

است.

۲. حکومت دینی حکومتی قانون گرا و متکی به قوانین معصومانه الهی است.

۳. حکومت دینی، با زمامداران صالح اداره می شود و لاجرم نسبت به خطر استبداد و فساد قدرت، مصونیت بالایی دارد.

اسلام و مقتضیات زمان و مکان را تقریر کنید؟

پرسش

اسلام و مقتضیات زمان و مکان را تقریر کنید؟

پاسخ

احکام از جهات گوناگون به اقسام متعددی تقسیم می شوند. از جمله حکم تکلیفی و وضعی، حکم واقعی و ظاهری، حکم حقیقی (موضوعی) و طریقی، حکم اولیه و ثانوی، حکم ثابت و متغییر و ... .

عدم تفکیک و تشخیص هر یک و خلط آنها باعث برداشت های نادرست از قبیل آنچه که شما از آن یاد کرده اید می شود. آنچه که از این اقسام مناسب پرسش است چهار قسم اخیر (ثانوی، اولیه، ثابت و متغییر) می باشد.

حکم اولی بر اساس تعریف مشهور فقها، حکمی است که در موضوع آن عروض حالتی خاص مانند اکراه، اضطرار، تقیه، ضرر، عسر و حرج و ... اخذ نشده باشد. و حکم ثانوی آن است که در موضوع آن عروض این قبیل حالت ها دخیل باشد.

به عنوان مثال وقتی گفته می شود «روزه بر هر مکلفی واجب است» وجوب، حکم اولی است که به طبیعت روزه تعلق گرفته و در موضوع تکلیف (شخص مکلف) هیچ یک از عناوین ثانوی اخذ نشده است. ولی اگر روزه موجب ضرر باشد، یعنی عنوان ضرر بر متعلق حکم شرعی عارض شود، حکم اولی وجوب به حکم ثانوی تحریم مبدل می شود؛ چنان که حرمت اولی خوردن مردار بر شخص مختار، به وجود ثانوی خوردن مردار، بر شخص مضطر تبدیل می شود. (بررسی تطبیقی ماهیت حکم ظاهری، رضا اسلامی، دفتر تبلیغات اسلامی، ص ۴۶)

از تعریف حکم اولی و ثانوی معلوم می شود که تبدیل حکم اولی به ثانوی، تنها در مدت زمان، عسر، حرج، ضرر آن هم به مقدار ضرورت نه بیشتر است. و پس

از برطرف شدن این عوارض، حکم اولی حاکم خواهد شد.

احکام ثابت و متغییر

یکی از امتیازهای اسلام و به ویژه مذهب شیعه، پویایی اجتهاد، بر اساس زمان و مکان است. احکام اسلام هر چند در ماهیت خود ثابت می باشند و هیچ گونه تغییری در طول زمان پیدا نمی کنند؛ «حرام خداوند همیشه حرام و حلال او نیز برای همیشه حلال است». منتها احکام دارای موضوعات و ملاک های خاصی می باشند که تنها به ملاحظه آن ها از طرف شارع مقدس تقریر و تشریع شده اند. و تا مادامی که در بستر زمان تغییر بیرونی و یا درونی برای موضوعات و ملاک ها حاصل نشود احکام ثابت و تغییرناپذیر می مانند؛ اما چنانچه موضوع ها تغییر کرد حکم نیز اجرا نخواهد شد.

انواع تغییر موضوع

تغییر موضوع احکام به دو صورت ممکن است:

۱. درونی، مانند این که سگی در نمک زار نمک شود، یا اب نجس تبدیل به بخار و یا خون بدن انسان جزء بدن پشه شود یا شراب سرکه گردد که دراین صورت حکم نیز تغییر می کند و جای بحث ندارد.

۲. بیرونی، مانند آن جا که روابط اجتماعی و یا اقتصادی نسبت به موضوعی تغییر کرده باشد، به گونه ای که روابط اقتصادی و اجتماعی پیشین نسبت به موضوع حاکم نباشد. در این صورت نیز حکم پیشین برداشته شده و حکم جدیدی بر آن ها بار می شود. این حکم تغییرات و اجازه برداشت حکم جدید، مطابق موازین و معیارهایی است که خود اسلام معین کرده است؛ منتها باید دقت کرد که تعیین موضوع و ملاک احکام به ویژه در تغییرات بیرونی بسیار سخت

است. از این رو نباید به صرف تغییر ظاهری شرایط و روابط اجتماعی حکم به تغییر داد چه بسا که این تنها ملاک حکم نباشد و ملاک های دیگری نیز وجود داشته باشد که ما از آن بی خبریم.

اقسام چهارگانه یاد شده در یکدیگر تداخل دارند، به این معنا که گاهی حکم های اولی و ثانوی ثابت و تغییر ناپذیرند، برای مثال وجوب حجاب وجوب نماز، وجوب تیمم موقع عسر و حرج، از احکام ثابت و تغییرناپذیرند و گاهی هر دو، از احکام متغییر خواهند بود، اگر موضوع آن ها یا علت آن ها تغییر کند.

حاصل آن که ، چنانچه مقصود استاد گرامی شما از احکام اولیه بودن حجاب، ارث و دیه این است که این احکام تنها در هنگام ضرورت، عسر و حرج، اکراه و اجبار به طور موقت برداشته می شوند حرف مناسبی است. اما این رفع موقت حکم به خاطر وجود مانع است نه تغییر حکم به مقتضای زمان.

اما اگر مقصود استاد شما از احکام اولیه این باشد که احکامی مانند حجاب و دیه، احکام ثابت نیستند، این نظریه درست نیست. احکام یاد شده جزء احکام ثابت اسلامند و تغییر در موضوع یا ملاک آن ها، بر اساس قوانین اسلام، تا کنون پیدا نشده است.

از آنجا که برداشتهای نو از قرآن و معارف دینی و عرضه آنها بر اساس خواست زمان،

همان «به روز شدن» تفسیر قرآن است، بجاست که ابتدا معنای تقاضای زمان و خواست

روز، روشن شود تا بتوان برای تفسیر عصری و عرضه مفاهیم قرآنی مطابق مقتضیات زمان،

معیار درستی به دست داد.

شهید مطهری برای تقاضای زمان، سه تفسیر بیان می کند که

در اینجا به چکیده آن اشاره

می شود.

۱ – هرچه در یک زمان به وجود آمد، همین به وجود آمدنش تقاضاست، و باید خود را با این تقاضا، یعنی با پدیده هایی که در زمان پیدا شده، تطبیق داد و آنها را پذیرفت.

۲ – مقصود از اقتضای زمان و یا تقاضای آن، تقاضای مردم زمان است، یعنی مردم پسند و مطابق ذوق و سلیقه مردم بودن، باید دید که پسند اکثریت مردم چیست؟ ذوق عمومی چیست؟ از پسند عمومی پیروی کند و با مقتضای زمان هماهنگ کند.

۳ – تقاضای زمان به این معناست که: احتیاجات واقعی در طول زمان تغییر می کند، یعنی احتیاج بشر در هر زمان یک نوع تقاضایی دارد.

وی سپس با ردّ تفسیر اول و دوّم، تفسیر سوم را می پذیرد و به شرح و بسط آن می پردازد. بدیهی است در موضوع مورد بحث نیز اگر گفته می شود: باید به مقتضای زمان عمل کرد و یا سخن گفت و یا قرآن را تفسیر کرد و آن را عصری کرد، تنها معنای سوم مراد است؛ چرا که محور فعالیت بشر احتیاج اوست. بدین معنا که انسان در این دنیا یک سلسله احتیاجات واقعی دارد؛ از قبیل خوراک و پوشاک و مسکن و علم و فکر و عقیده و... که توأم با آن آفریده شده وبناچار به دنبال آن حرکت می کند. در این میان یک سلسله احتیاجات نیز ثابت و لا یتغیرند؛ مثل پاسخ به ندای فطرت توحیدی و عبودیت و پرستش، تأمین نیازهای فکری و عقیدتی و ارزشهای اخلاقی و... مجموعه ای از نیازهای دیگر نیز وجود دارد که در حال تغییر و تحوّلند و در هر دو صورت برای تأمین آن به ابزار و وسائلی نیاز است که ما

آن را

نیازهای ثانوی می نامیم این ابزار و وسائل در هر عصری ممکن است تفاوت کند و با پیشرفت و تکامل خود، راه وصول را نزدیکتر و ساده تر و گاهی نیز دقیقتر و پیچیده تر کند. در هر حال لازم است که به تقاضای آن پاسخ مثبت داد. از آنجا که امروز نیازهای فکری بشر بیشتر شده و مطالب و استدلالات گذشته را کافی نمی داند و یا عرضه آنها را به شکل قدیمی و کهنه، مطلوب و مؤثر نمی داند، لازم است در نحوه عمل و عرضه افکار و آراء تجدید نظر کرده، هرچند در تفسیر قرآن باشد.

شباهت کتاب تشریع با کتاب تکوین

بی شک کتاب تشریع شباهتی تمام با کتاب تکوین دارد، چرا که هردو مجموعه ای از آیات الهی و مظهر تجلی اویند و هردو مجمع حقایق و مخزن اسرار خلقتند. پس آنگونه که هر روزه از عجایب آسمان و زمین و ستارگان و کوه و دریا و دیگر آیات کتاب تکوین پرده برداری می شود و شگفتیهای آن آشکاتر می شود، کتاب تشریع نیز چنین است و طبعا هرچه زمان به پیش می رود، حقایقش آشکارتر و معارف بلندش روشنتر و تجلی اش بیشتر می شود. از این روست که در روایات نیز تعابیری چون: بحره، نجومه، عجائبه و غرائبه و... درباره قرآن وارد شده است.

در روایتی از رسول خدا(ص) می خوانیم که فرمود: «... له ظهر و بطن، فظاهره، حکمه و باطنه علم، ظاهره انیق و باطنه عمیق، له نجوم و علی نجومه نجوم، لا تحصی عجائبه و لا تبلی غرائبه، فیه مصابیح الهدی و و منازل الحکمه...؛ قرآن ظهر و بطنی دارد، ظاهرش حکمت و باطنش علم است؛ ظاهرش نیکو و باطنش عمیق است. برای قرآن ستارگانی است و بر آن ستارگان ستارگانی دیگر،

عجائبش

نامحدود، و غرائبش کهنه ناشدنی است؛ در قرآن چراغ های هدایت و علائم حکمت است»، (بحارالانوار، ج ۸۹، ص ۱۷، چاپ مؤسسه الوفاء، بیروت).

اگر قرآن کتابی است که در طول قرون و اعصار جریان مستمری دارد، و در هر زمان بسان خورشید و ماه طلوع مجددی دارد، قطعا برداشت ها و استفاده از آن نیز مستمر است و بدیهی است که ساتفاده از قرآن نیز در هر زمان به موازات پیشرفت و ترقی علوم متفاوت خواهد بود.

قانون کلی:

نتیجه ای که از مجموع این ادلّه به دست می آید، این است که زمان و مکان اجمالاً در فهم قرآن تأثیر دارند و می توان آن را به عنوان یک قانون کلی بدین صورت بیان کرد:

ملاک کلی در برداشت نواز قرآن کریم در هر زمان و مکان، کشف قرینه ای جدید است که مسیر فهم و دریافت معنی را عوض می کند. این قرینه گاه به وسیله دانش بشری کشف می شود وگاه با برخورد و تضارب آراء، گاهی نیز این قرینه با دقت و تعمق بیشتر در آیه و یا روایت مربوطه به آن مکشوف می گردد، که خود قرینه ای منفصل است.

۱۷/۶/۸۱ - ۹۸۴۵

اگر رهبری سیاسی و تشکیل حکومت بخشی از وظایف نبوت است؛ چرا برخی از پیامبران الهی برای حکومت تلاشی نداشته اند؟

پرسش

اگر رهبری سیاسی و تشکیل حکومت بخشی از وظایف نبوت است؛ چرا برخی از پیامبران الهی برای حکومت تلاشی نداشته اند؟

پاسخ

چند احتمال در اینجا مطرح است:

یکم. تشکیل حکومت ممکن است در شرایطی خاص، برای پیامبری مقدور نباشد؛ مانند رسول اکرم(ص) که در چند سال اول رسالت خود، از تشکیل حکومت معذور بود و یا حضرت عیسی(ع) که تحت فشار شدید دستگاه حاکم قرار داشت.

دوم.برای آگاهی بیشتر ر.ک: قدردان قراملکی، محمدحسن، سکولاریسم در مسیحیت و اسلام، صص ۳۹ – ۴۳. گاه در عصر پیامبری بزرگ –که مسؤولیت زمامداری جامعه بر عهده او است برخی دیگر از انبیای الهی، زیر مجموعه رسالت او بوده و تنها سمت تبلیغ احکام دین را داشته اند، نه حق تشکیل حکومت جدا و مستقل را؛ مانند حضرت لوط(ع) که نبوت او زیر مجموعه نبوت ابراهیم خلیل(ع) بود. قرآن می فرماید: (فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ...) عنکبوت (۲۹)، آیه ۲۶. «پس لوط به او ایمان آورد...». رسالت چنین اشخاصی، شعاعی از نبوت گسترده همان پیامبر بزرگ است. قرآن مجید منصوب بودن حضرت ابراهیم(ع) از سوی خدا، برای امامت و رهبری جامعه را چنین بیان کرده است: (قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً...) بقره (۲)، آیه ۱۲۴. «... [خداوند به او]فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم...».

بنابراین هیچ نبوتی بدون حکومت نیست؛ خواه به شکل استقلال باشد و خواه به صورت وابسته؛ زیرا در نمونه یاد شده، حضرت لوط(ع) تحت حکومت ابراهیم(ع)، زندگی سیاسی و اجتماعی خود و دیگران را در محیط خویش اداره می کرد.

از این رو حضور پیامبران در صحنه سیاست و اجتماع و زمامداری آنان، به صورت موجبه جزئیه در قرآن کریم آمده

است: (وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ...) آل عمران (۳)، آیه ۱۴۶. «چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنان جنگ کردند...». این آیه به خوبی نمایانگر اهتمام پیامبران به امور اجتماعی و سیاسی دوران خویش است.

سوم. چنانچه درباره برخی از پیامبران الهی، به صراحت مطلبی در باب حکومت و سیاست در قرآن کریم نیامده باشد؛ دلیل بر نبودن حکومت نیست؛ بلکه از قبیل (...وَ رُسُلاً لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ) نساء (۴)، آیه ۱۶۴. «...و پیامبرانی [را برانگیخته ایم که [سرگذشت]ایشان را بر تو بازگو نکرده ایم» است؛ یعنی، همان گونه که برخی از پیامبران الهی در تاریخ بشر بوده اند و نامی از آنان در قرآن نیامده است؛ تمامی ویژگی ها و رفتارهای هر یک از پیامبران نیز در قرآن ذکر نشده است. بنابراین هم تشکیل حکومت از سوی پیامبران الهی، امری ضروری بوده –چنان که اهداف رسالت در قرآن بر آن گواهی می دهد و هم آنان با توجه به فراهم بودن شرایط، امکانات و توانایی ها، به آن اقدام کرده اند.

چهارم. سیره پیامبر اکرم(ص) در تشکیل حکومت نیز گواه خوبی است که چنین برداشتی از بعضی آیات قرآن، حداقل در مورد اسلام به هیچ شکل صحیح نیست.برای آگاهی بیشتر ر.ک: شاکرین، حمیدرضا، پرسمان، سکولاریسم.

در هر صورت وجود آیات مختلف دیگر که برای پیامبر اسلام شئون الهی دیگری (مانند قضاوت، حکم رانی و...) را ثابت می کند و نیز وجود روایات متواتری از خود پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) در این خصوص و تأمل در مفاد و آیات مورد استناد ناقدان، همگی دلیل بر بطلان استدلال طرفداران نظریه «جدایی دین از سیاست» است.

چگونه ولایت فقیه را در امتداد ولایت ائمه(ع) می دانیم؛ در حالی که برخی از علمای بزرگ اعتقاد به چنین ولایتی نداشتند؟

پرسش

چگونه ولایت فقیه را در امتداد ولایت

ائمه(ع) می دانیم؛ در حالی که برخی از علمای بزرگ اعتقاد به چنین ولایتی نداشتند؟

پاسخ

بر اساس تصریح برخی از فقهای بزرگ شیعه، اصل ولایت فقیه، مورد اتفاق یا حداقل از نظرات مشهور بین فقیهان شیعه است. مرحوم نراقی از علمای قرن (۱۲۴۵ه) می نویسد: «ولایت فقیه فی الجمله بین شیعیان اجماعی است و هیچ یک از فقها فی الجمله در ولایت فقیه اشکال نکرده است».نراقی، احمد، عوائد الایام، ص ۱۸۶. ابن ادریس از فقهای قرن ششم هجری می نویسد: «ائمه همه اختیارات خود را به فقهای شیعه واگذار کرده اند».ابن ادریس، سرائر، ج ۲، ص ۲۵.

صاحب جواهر (متوفای ۱۲۶۶ ه) می فرماید: «کسی که در ولایت فقیه وسوسه کند، طعم فقه را نچشیده است و معنا و رمز کلمات معصومین(ع) را نفهمیده است».جواهر الکلام، ج ۲، ص ۳۹۸.

امام خمینی(ره) نیز در این زمینه می فرماید: «موضوع ولایت فقیه، چیز تازه ای نیست که ما آورده باشیم؛ بلکه این مسأله از اول مورد بحث بوده است. حکم میرزای شیرازی در حرمت تنباکو، چون حکم حکومتی بود... همه علما تبعیت کردند... مرحوم کاشف الغطاء بسیاری از این مطالب را فرموده اند... مرحوم نراقی همه شئون رسول الله را برای فقها ثابت می دانند. آقای نائینی نیز می فرمایند: این مطلب از مقبوله عمر بن حنظله استفاده می شود... این مسأله تازگی ندارد...».امام خمینی(ره)، ولایت فقیه، صص ۱۱۳ – ۱۱۲.

بنابراین عمده اختلاف ها، در حدود و ثغور آن و اختیارات ولی فقیه و چگونگی اثبات آن می باشد. حضرت آیت الله خامنه ای در این زمینه فرموده است: «ولایه الفقیه فی قیاده المجتمع و اداره المسائل الاجتماعیه فی کل عصر و زمان، من ارکان المذهب الحق الاثنی عشری، و لها جذور فی

اصـل الامـامه...» ؛ «ولاـیت فقیه و رهبری جـامعه و اداره کردن شـئون اجتمـاعی در هر عصـر و زمان از ارکان مـذهب حقه اثنی عشـری است و ریشه در اصل امامت دارد. پس اگر کسـی از راه دلیل خلاف آن را معتقد شود، معذور است؛ ولی در عین حال برای او جایز نیست که تفرقه و اختلاف ایجاد کند».اجوبه الاستفتائات، الجزء الاول، ص ۱۸، دار الوسیله، ۱۴۱۶ ه..

.جایگاه علومی مثل فیزیک شــیمی و...در یک جامعه و حکومت اسلامی چیست ? باتوجه به اینکه هدف اصلی دین اسلام(که قرب الهی وتعبــد وبندگی انسان در برابر خدا میباشد) باید در ابعاد مختلف جامعه و حکومت تجلی پیدا کند این جامعه به همچین علومی چه نیازی میتواند داشته باشد

پرسش

.جایگاه علومی مثل فیزیك شیمی و...در یك جامعه و حکومت اسلامی چیست ? باتوجه به اینکه هدف اصلی دین اسلام(که قرب الهی وتعبـد وبنـدگی انسـان در برابر خـدا میباشـد) بایـد در ابعـاد مختلف جامعه و حکومت تجلی پیـدا کنـد این جامعه به همچین علومی چه نیازی میتواند داشته باشد? به عبارت دیگر ما چه هدفی از مطالعه این علوم داریم (با توجه به آیات و روایات و...) هدف از مطالعه این علوم چگونه با آن هدف اصلی انسان و جامعه مرتبط خواهد شد؟

پاسخ

الف) اهمیت و عظمت مقام علم؛ در حدی است که خداوند در قرآن به پیامبرش دستور می دهد: «قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون...؛ [ای پیامبر!] بگو: آیا کسی که عالم است با کسی که نمی داند برابر است؟»، (زمر، آیه ۹).

پیـامبر اسـلام در مقـام ارزش گـذاری بـه علـم می فرمایـد: طلب العلم فریضه علی کـل مسـلم الاـ ان الله یحب بغـاه العلم؛ دانش آموختن بر هر مسلمانی واجب است همانا خدا، طلب کنندگان دانش را دوست دارد»، (اصول کافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، ح ۱، ص ۳۵).

ب) از نظر قرآن و روایات، علم وسـیله است نه هـدف؛ آن هم وسـیله ای که انسان را به کمال می رسانـد و دنیا و آخرت او را آبـاد می کنـد. گفتنی اسـت که ارزش هر علم به ارزش موضـوع آن علم است و در این جهت علـوم الهی و دینی - بـا تـوجه به موضوع آن - از سایر علوم اشـرف و برتر است؛ ولی این بـدین معنا نیست که علوم دیگر بی اهمیت و بـدون ارزش است و علم نیست.

در نگاه کلی قرآن، هر علمی که انسان را به

دنیاپرستی سوق دهـد و به چنگال مادیات بسپرد و فهم و شـعور او را به طرف خواب و عیش و نوش بکشانـد هـدف نهایی او را تنها وصول به مادیات قرار دهد، چیزی جز ضلالت و گمراهی نیست.

در قرآن کریم آمـده است: «ذلـک مبلغهم من العلم ان ربـک هو اعلم بمن ضل عن سبیله؛ این آخرین حـد آگاهی آنها است و خداونـد به حال آن که از راه حق گمراه شـده آگاه است»، (نجم، آیه ۳۰). پس علوم غیردینی نیز می توانـد نقش آفرین بوده و موجبات سعادت آدمی را فراهم کند. این در صورتی است که هدف تلقی نشود، بلکه وسیله پیشرفت و رسیدن به کمال باشد. از طرف دیگر علوم دینی نیز اگر طالب آن قصد رسیدن به دنیا را داشته باشد، موجب بدبختی انسان می شود.

ج) آموختن علم نبایـد برای رسـیدن به دنیـا باشـد و کسـی که منظورش از طلب علم، مال دنیا باشـد، بهره اش همان است و در آخریت بهره ای ندارد»، (همان، ص ۵۷ و ۵۸).

اگر کسـی از علمی به فن و حرفه ای دست یافت و این فن وسـیله رزق و ارتزاق او شـد، این نه تنها مـذموم نیست، بلکه خوب و مطلوب است زیرا به وسـیله فنّش به جامعه خـدمت می کند و به مردم نفع می رساند و در کنار آن با تلاش خود روزی مقدرش را به دست می آورد.

سخن دیگر ما در این زمینه این است که بالاخره ما در هر لحظه با عمل سر و کاری داریم. عمل نیز بایـد به یک اساس و اصـل تکیه کند و اگر عملی از پشتوانه ی نظری و عملی برخوردار نباشد فاقد ارزش است. دستورالعمل

قرآنی این است: ولاـتَقفُ مـا لیسَ لـکَ به علم از چیزی که دانش دربـاره آن نـداری پیروی مکن {M(سوره ی اسـری، آیه ی ۳۶).

بنابر این قبل از عمل و رفتار، بایـد دانش و معرفت لازم را کسب کرد و آن گاه مبادرت به عمل ورزیـد. در خصوص تحصـیل، تدریس، کار و حرفه، رفتار فردی و اجتماعی در تمام شئون زندگی در مرحله اول باید «شناخت» و «معرفت» لازم را کسب کرد و الاّـ ارزش عمـل نـامعلوم است. وقتی عمل بر اساس علم دقیق و معرفت شایسـته صورت نگرفت سـعادت آدمی به خطر خواهد افتاد.

کسی که اشتباه می کند و معصوم نیست، چگونه می تواند ولایت داشته باشد؟

پرسش

کسی که اشتباه می کند و معصوم نیست، چگونه می تواند ولایت داشته باشد؟

پاسخ

ولایت مراتبی دارد و بسیاری از مراتب آن هیچ ارتباطی با عصـمت ندارد؛ مثل ولایت پدر بر فرزند، شوهر بر زن، قیّم بر صـغیر و....

قرآن مجیـد مواردی از ولاـیت را ذکر می کنـد که لزوماً مشـروط به عصـمت نیست؛ مثلًا می فرمایـد: (وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُـهُمْ أَوْلِیـاءُ بَعْضٍ) توبه (۹)، آیـه ۷۱. «برخی از مؤمنـان بر دیگری ولاـیت دارنـد» یـا (إِنَّ الَّذِیـنَ آمَنُـوا وَ هـاجَرُوا وَ جاهَـدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِـهِمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ الَّذِینَ آوَوْا وَ نَصَـرُوا أُولئِکَ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ) انفال (۸)، آیه ۷۲. «همانا کسانی که ایمان آورده و هجرت کردنـد و بـا مـال و جانشـان در راه خـدا جهـاد نمودنـد و کسانی که آنان را پناه داده و یاری کردنـد، برخی بر بعضی دیگر ولایت دارند».

از سوی دیگر یکی از اقسام ولایت «زعامت و رهبری سیاسی» است. اکنون این سؤال پدیـد می آید که آیا این مرتبه از ولایت، عصمت می خواهد؟ پاسخ آن است که وجود عصمت برای رهبر و پیشوای سیاسی، بسیار خوب و مفید است و با وجود شخص معصوم، هیـچ فرد دیگری، حق حکم رانی و ولایت ندارد. حال اگر شـخص معصوم وجود نداشت و یا در غیبت به سـر می برد، چه باید کرد؟ آیا امت اسـلامی باید بدون رهبر باشد؟ یا باید به رهبری و ولایت طاغوت تن دهند؟ و یا باید بهترین کسی که از نظر علم، زهد، تقوا و مدیریت سیاسی، کمترین فاصله را با معصوم دارد، به رهبری برگزینند؟

در واقع با وجود معصوم، باید خود او رهبری کند و در عصر غیبت به نیابت از

امـام زمـان(عـج)، ولی فقیه رهبری و زمـام امور جـامعه را به دست گیرد تـا امت گرفتـار هرج و مرج و آنارشـیسم و یـا ناچار به پیروی از طاغوت نشود. این مسأله هم از نظر عقلی پذیرفته شده و مورد تأیید است و هم نصوص دینی بر آن صحّه می گذارد.

ناگفته نماند خطا دوگونه است:

یکم. خطاهـای فـاحش و روشـنی که حـداقل برای عموم کارشـناسان مسائـل دینی، سیاسـی و اجتماعی، بطلان آن روشن است. کسی که مرتکب چنین خطاهایی بشود، دارای شایستگی رهبری نیست و ولایت ندارد.

دوّم. خطاهای پیچیده و کارشـناختی که در میان کارشناسان نیز چندان روشن نیست و معمولاً مورد اختلاف آرا و نظرات است. در این صورت نمی توان با قاطعیت حکم کرد که نظر کدام یک صحیح است؛ زیرا هر کس بر اساس مبانی پذیرفته شده خود، حکم می راند. این گونه موارد در مسائل اجتماعی و سیاسـی زیاد به چشم می خورد و ولی فقیه هم یکی از آرای متفاوت را بر می گزیند. از طرف دیگر در چنین مواردی، چاره ای جز این نیست که یک رأی ملاک عمل قرار گیرد؛ زیرا کنش اجتماعی و سیاسـی نیازمند وحدت رویه است و در غیر این صورت جامعه دچار هرج و مرج می شود. ضمن آنکه از نظر فکری، راه تحلیل و نقد و بررسـی سالم برای همگان باز است؛ اما نظم و انضـباط اجتماعی مستلزم وحدت رویه و عمل است؛ همچنان که در تمام نظام های سیاسی این گونه عمل می شود و از آن گریزی نیست.

بنابراین در فرض فقدان معصوم یا غیبت او، هیچ راهی برای به صـفر رساندن خطا وجود ندارد. از طرفی نمی توان به آنارشیسـم و هرج و

مرج تن داد و لاجرم باید یک رأی مورد تبعیت قرار گیرد.

گفتنی است امامان(ع) مرجعیت کامل دینی را در تمام ابعاد دارنـد و حجت واقعی خداوند می باشـند. لازمه چنین چیزی مسـلماً عصـمت است؛ در حالی که مجتهـد و ولی فقیه حجت ظاهری است و لازمه آن عصـمت نیست، بلکه عدالت و فقاهت است که نزدیکترین مرتبه ممکن به عصمت می باشد.

Could any Islamic leader claim to have "Velayah" or "Shefa'ah" toward his people؟

اشاره

آیا هر حاکم اسلامی می تواند مدعی ولایت و شفاعت بر مردم تحت حکومت خود شود؟

پرسش

Could any Islamic leader claim to have "Velayah" or "Shefa'ah" toward his people؟

آیا هر حاکم اسلامی می تواند مدعی ولایت و شفاعت بر مردم تحت حکومت خود شود؟

پاسخ

بررسـی همه جـانبه و نظر نمودن به تمـام ابعـاد مسأله شـفاعت، که یکی از اصول مسـلم در معارف دینی است، ما را به حقایقی رهنمون می کند که پاسخ سؤال فوق را به خوبی تبیین می کند. بدین جهت توجه شما را به نکات ذیل جلب می کنیم:

۱- حقیقت شفاعت:

یکی از مظـاهر رحمت واسـعه خداونـد، مغفرت و آمرزش است. این رحمت الهی ماننـد سایر فیوضات خداونـد، بر اساس قانون اسـباب و مسببات، از طریـق اسـباب خـاص به بنـدگان می رسـد. همـان گونه که رحمت هـدایت از طریق انبیـا و وحی و کتب آسـمانی به مردم می رسد و اینان واسـطه های هدایتند؛ مغفرت و آمرزش الهی نیز از طریق اسـباب خاصی اعطا می شود، آنگاه که این فیض الهی به اسـباب و واسـطه هـای فیض نسـبت داده می شود، نـام شـفاعت به خود می گیرد و اسـباب و وسائط فیض، شفیعان نامیده می شوند.

در نظام اسـباب و مسـببات، خداوند است که اسـباب را اسباب و واسطه فیض قرار داده، و هر گونه سببیّت و تأثیر گذاری اسباب نشأت گرفته از اداره و قدرت او، و وابسـته به او، و پرتوی از فیض اوست. به همین جهت خداوند تحت تأثیر شفیعان نیست بلکه این شـفیعانند که تحت تـأثیر خداینـد و شـفاعت گری آنان تجلّی خواست و اراده اوست. بر این اساس، خداونـد بنـدگان صالح خود را واسـطه و سـبب در فیض مغفرت خویش قرار داده است و آنـان بـا اذن و خواست او در حق کسانی که او بپسـندد، طلب مغفرت

خواهنـد کرد و واسـطه مغفرت و بخشـش الهی خواهند شد. قرآن کریم می فرماید: «در آن روز شـفاعت کسـی سودمند نیست، مگر آن کسی که خدای رحمان به او اجازه داده است»(۱)

و می فرماید: «و [شفیعان]شفاعت نمی کنند مگر برای کسی که خداوند می پسندد»(۲)

یعنی درست بر خلاف پارتی بازی، که در آن جریان از شـخص مجرم آغاز می شود، او شـفیع و واسـطه را برمی انگیزد و شفیع نیز به واسـطه نفوذ و قـدرت تأثیرگـذاری که بر حـاکم دارد، در او تأثیر گذاشـته و سـبب می شود که در نهایت حاکم مجرم را ببخشـد؛ در شـفاعت اخروی جریـان به عکس است همه چیز تنها و تنها برخواسـته از اراده حکیمانه خداونـد است. اوست که بر اسـاس لیافت و اسـتحقاق برخی مجرمین اراده کرده است تا آنان را مورد عفو و بخشـش خود قرار دهـد و هم اوست که در این راسـتا، اولیای الهی را به عنوان شـفیع و واسطه فیض برمی انگیزد تا بر اساس اراده و خواست خداوند در مورد برخی بندگان که استحقاق عفو الهی را دارند، شفاعت کنند.

۲- شفاعت، بر پایه ایمان و عمل استوار است.

شفـاعت اولیای الهی در آخرت برای برخی از گنهکاران، بی حساب و گتره نیست. تأمل و درنگ در شـرایط شـفاعت، آشـکار می سازد که شـفاعت تنها شامل حال کسانی می شود که در دنیا تمام تلاش و سـعی خود را در راه عمل به دستورات و وظایف الهی و رسیدن به قرب حق و جلب رضایت او به کار بسته اند ودر این مسیر با اولیای الهی هم عقیده و همراه گشته اند.

در حقیقت، شفاعت پاداش و جایزه الهی است به کسانی که در دنیا اهل ایمان

و عمل صالح بوده اند.

در آیات و روایات، شرط اساسی شفاعت، تحصیل رضایت خداوند بیان شده است که جز از طریق اطاعت و بندگی و عمل به دستورات او و پیروی از فرستادگان و خلفای او حاصل نمی شود.(۳)

یعنی بر خلاف پارتی بازی که امری ناحق و نارواست و برپایه استحقاق افراد نیست. شفاعت، بر مبنای استحقاق افراد استوار است. استحقاقی که به واسطه عقیده و عمل خویش در دنیا آن را تحصیل کرده اند.

۳- شفاعت، قانون است.

شفاعت، قانونی است که در مورد برخی از گنهکاران وضع شده است. بر اساس این قانون، خداوند به انسانها وعده داده است که اگر شرایط مذکور این قانون را، که در ایمان و عمل نیک خلاصه می شود، در دنیا تحصیل کنند، به پاس اعمال خوب شان، خطاهایی را که ممکن است به حکم انسان بودن گاهی گرفتار آن شوند و موفق به توبه و جبران آن نشوند مورد عفو و بخشش قرار خواهد داد. در حقیقت، شفاعت قانونی است حاکم و مقدم بر قانون کیفر و عذاب مجرمین؛ که بر اساس آن، مجرمینی که به واسطه عمل خود در دنیا، قابلیت و استحقاق شفاعت را تحصیل کرده اند، مورد عفو و بخشش خداوند قرار گرفته و دیگر مشمول قانون عذاب و کیفر الهی نخواهند بود.

همانند قوانین موجود در کشورها، که طبق یک ماده و بند قانون، کسی که مرتکب جرم خاصی شود باید پنج سال زندانی بکشد و طبق ماده قانونی دیگر که حاکم و مقدم بر قانون قبلی است، هر مجرمی که واجد شرایط عفو باشد، قبل از تحمل دوره کامل حبس که برای او پیش بینی شده، مورد عفو قرار گرفته

و آزاد می شود.

عفو چنین مجرمی، نه تبعیض است و نه نقض قانون؛ بلکه بر اساس قانون دیگری است که مقدم و حاکم بر قانون اولیه کیفر مجرمین و برخواسته از استحقاق و قابلیت شخص مجرم است.

قانون شفاعت و بخشش مجرمین خاصی که شرایط آن را در دنیا تحصیل کرده اند، نسبت به قانون اولیه کیفر و عذاب مجرمین، نیز همین وضعیت را دارد. شفاعت، نقض قانون و تبعیض نیست بلکه قانونی است حکیمانه که مقدم بر قانون اولیه کیفر مجرمین است و خداوند آن را بر اساس استحقاق و قابلیت افراد وضع کرده است. بر خلاف پارتی بازی که نقض و تبعیض و قانون شکنی است.

۴- همه انسانها در برابر قانون شفاعت، یکسانند.

همان گونه که بیان شد، شفاعت امری بی حساب و گتره نیست و خداوند با هیچ کس رابطه قوم و خویشی ندارد. بلکه مبتنی بر حصول شرایطی است که برای عموم مردم بیان شده است و هیچ تبعیضی بین بندگان در امکان بهره مندی از این قانون وجود ندارد. هر انسانی مختار و قادر است تا با تحصیل آن شرایط، از شفاعت بهره مند شود و خود را در معرض بخشش و عفو اخروی قرار دهد. بر خلاف پارتی بازی که تبعیض محض و غیرمبتنی بر پایه استحقاق افراد است.

۵- نقش اولیای الهی در شفاعت

با توجه به مطلب مذکور در بند ۱، شفاعت، همان مغفرت الهی است که از طریق اسباب خاصی، که خداوند آنان را سبب و واسطه فیض خود قرار داده است، اعطا می شود. اولیای الهی از سوی خداوند به عنوان اسباب مغفرت و واسطه های فیض منصوب شده اند. به همین جهت، جز طبق خواست و اراده

او، نه سخن می گویند و نه توان دم زدن و شفاعت گری دارند. شفاعت آنان تنها برای کسانی است که شرایط آن را در دنیا تحصیل کرده اند و در نتیجه خداوند اراده بخشش آنان را کرده است. قرآن کریم: «لایشفعون الاّ لمن ارتضی؛ شفاعت نمی کنند مگر برای کسانی که مورد رضایت و پسند خداوند باشند»(۴).

بنابراین، چنین نیست که خداوند در روز قیامت ناگهان با وساطت و شفاعت اولیای الهی مواجه شود و تحت تأثیر آنان و به منظور جلب رضایت آنان و بدون استحقاق مجرمین، آنها را ببخشد. بلکه خداوند بر اساس قانون شفاعت اراده عفو و بخشش این مجرمین را داشته است و بدین جهت شفیعان را به عنوان اسباب و واسطه قرار داده است تا برای این مجرمین درخواست بخشش کنند. واسطه قرار دادن اولیای الهی به عنوان اسباب مغفرت مبتنی بر اراده خداوند بر جریان امور عالم هستی بر اساس نظام اسباب و مسببات است و نکته انتخاب اولیای الهی به عنوان اسباب و وسائط فیض، علاوه بر تکریم و بزرگداشت آنان و نیز جلب توجه مردم و روی آوردن و بهره مند شدن از این اسوه های هدایت، به نوعی تجلّی ارتباط معنوی و سنخیّت فکری و عملی است که در دنیا میان آنان و شفاعت شوندگان وجود داشته است.

حاصل سخن:

الف) شفاعت، قانونی است که خداوند بر اساس آن عده خاصی از مجرمین، که شرایط مذکور در این قانون را تحصیل کرده اند، مورد مغفرت و بخشش خود قرار می دهد. یعنی این قانون حاکم و مقدم بر قانون کیفر مجرمین است.

ب) بر اساس این قانون، عفو و بخشش مجرمین، بر پایه استحقاق افراد خواهد بود

وتنها کسانی مورد بخشش و آمرزش قرار می گیرند که در دنیا با عمل خود، قابلیت این رحمت را تحصیل کرده اند.

ج) همه انسانها در برابر این قانون مساوی اند، و مختار وقادرند تا با تحصیل شرایط آن، در آخرت از آن بهره مند شوند. و هیچ فرق و تبعیض بین بندگان وجود ندارد.

د) خداوند تحت تأثیر شفیعان نیـəبلکه آنان تحت تأثیر اراده و خواست او شفاعت می کنند و شفاعت آنان، تجل…ЉЬاراده حکیمانه اوست.

و این درست، بر خلاف پارتی بازی و شفاعت های مرسوم دنیوی است که نقض قانون است و هرگز بر پایه استحقاق افراد نیست بلکه تبعیض ناحق و نارواست که که در آن شخص مجرم، شفیع و واسطه را برمی انگیزد و شفیع نیز به واسطه نفوذ و قدرت تأثیر گذاری که برحاکم دارد، در او تأثیر گذاشته و در نهایت حاکم تحت تأثیر شفیع، مجرم را می بخشد.

ناگفته نماند شفیعان کسانی اند که به مقام «راضیه مرضیه» نزد خداوند رسیده باشند تا قابلیت شفاعت برای دیگران را داشته باشند و این مقام حقیقی است و با ادعا یا شخصیت حقوقی تنها قابل دست یابی نیست.

پی نوشت ها:

۱) سوره طه (۲۰)، آیه ۱۰۹.

۲) سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۲۸.

۳) سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۲۸؛ بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۲۰.

۴) سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۲۸.

لطفا در مورد لزوم رهبری در حکومت اسلامی توضیح دهید؟

پرسش

لطفا در مورد لزوم رهبری در حکومت اسلامی توضیح دهید؟

پاسخ

پاسخ دقیق و جامع به این پرسش تحقیقی ژرف و گسترده می طلبد و از حوصله یک نامه و حتی یک مقاله بیرون است، لیکن با فشردگی و اختصار نکاتی را یادآور می شود: الف(ضرورت وجود «ولایت فقیه» در نظام اسلامی بدون شناخت ماهیت حکومت دینی و لوازم و کار ویژه های آن امکان پذیر نیست.

ب(حکومت دینی از چند جهت با نظام های سکولار ،(secular) لائیک (laic) و بی اعتنا به دین تفاوت دارد پاره ای از این

تفـاوت ها عبارت است از: ۱- تفـاوت در اهـداف: رژیم هـای نامبتنی بر دین، اعم از مردم سالار ،(Democratic) فردسالار (Monarhy) و الیگارشی (Oligarchy) به یک معنا دولت های حداقلی (Minimal) هستند. به عبارت دیگر اساسی ترین هـدف آنها تأمین نیازمنـدی های دنیوی شـهروندان می باشـد و هـدفی فراتر از آن در نظر نـدارد. لیکن نظام دینی در هدف دو منظوره (Biplay) است و علاوه بر نیازمندی های این جهانی، تأمین خیر و سعادت اخروی و جاودانی را نیز مد نظر دارد.

۲- تفـاوت در کـار ویژه هـای دولـت: وظـایف و کارکردهـای (Functions) نظـام هـای غیردینی نیز متنـاسب به هـدف آنها حـداقلی می باشـد. یعنی اساسـی ترین وظیفه آنهـا تأمین بهـداشت، آموزش، امنیت، رفاه و توسـعه (Development) مادی است. در مقابل حکومت دینی وظایف بیشتری برعهـده دارد، یعنی علاوه بر لزوم ارایه خدمات بالا، باید به برنامه ریزی صـحیح و تلاش در جهت تربیت دینی و معنوی جامعه، رشـد و بالندگی فضایل و کمالات عالیه انسانی و گسترش تقوی همت گمارد و جامعه را به سوی تأمین سعادت پایا و فناناپذیر رهبری کند.

۳- تفاوت در روش ها: روش های اجرایی نظام های سکولار و دینی در پاره ای

از موارد تفاوت دارد. تفاوت در اهـداف و کار ویژه ها لاجرم در گزینش شـیوه ها کارگر خواهد افتاد. به عبارت دیگر در نظام هـای بی اعتنـا بـه دیـن انگـاره «هـدف وسـیله را تـوجیه می کنـد» امری پـذیرفته شـده و عقلانـیت ابزاری (Instrumental Reason) آخرین مرجع تصمیم گیری است. اما در حکومت دینی استفاده از روش های معارض با کرامت الهی و ارزش های والای اخلاقی و ویرانگر سعادت جاودانی بشر مجاز نیست، بنابراین عقل ابزاری در کادر قوانین الهی و احکام عقل فراابزاری و توحیدی فعالیت دارد.

۴- تفاوت در خاستگاه قانون: در نظام های نامبتنی بر دین خاستگاه قانون چیزی جز تمایلات، خواسته ها، هوس ها و گرایشات آدمیان نیست. به عبارت دیگر همه نظام های سکولار مبتنی بر نوعی انسان مـداری و اومانیسم (Humanism) می باشند اعم از اومانیسم فرد مدارانه (Individual Humanism) که در نظـام هـای دمکراتیک جاری است، و یا اومانیسم جمع گرایانه (Collectivist Humanism) که در رژیم هـای سوسـیالیستی و کمونیستی جـاری است. اما در حکومت دینی منشأ اصـلی قانون خداوند است. و تنها قانونی رسمیت دارد که از سوی خداوند جعل شده و یا لااقل با اصول و قواعد کلی مورد قبول شارع سازگار باشد. بنابراین کارکرد مجاری قانون گذاری در چنین نظامی کشف و استنباط قوانین الهی و تطبیق آن بر نیازمندی های زمان است.

۵- تفاوت در زمامداران و کارگزاران: رهبری هر جامعه ای متناسب با ارزش ها و آرمان های جامعه و اهداف اساسی حکومت در آن جـامعه تعیین می شود. از این رو در نظـام های لائیک و سـکولار شـرایطی بیش از توانایی مـدیریت کلان اجتماعی لازم نیست، اما در نظام اسلامی شرایط بیشتری لازم است که اصول آنها عبارت است از: ۱(صلاحیت علمی، که اصطلاحاً

از آن به «فقـاهت» تعبیر می شود و به معنـای شـناخت دقیق فقهی و حقوقی اسـلام در همه ابعاد و مسائل فردی و اجتماعی است. زیرا فرض آن است که آنچه در جـامعه اسـلامی ملاـک عمـل و قـانون قرار می گیرد همـان قـوانین الهی است. بنـابراین وجـود رهبری که توانـا بر اسـتنباط احکـام الهی در مسائـل کلاـن اجتمـاعی بوده و بتوانـد در مسائـل مختلف حکم دینی را کشف و به اجراء درآورد ضروری می نماید.

ممکن است گفته شود مجلس شورای اسـلامی و شورای نگهبـان برای این امر کـافی است. در حالی که چنین نیست، این مسأله علل متعددی دارد که پاره ای از آنها در مطالب بعدی آشکار خواهد شد.

۲(صـلاحیت اخلاقی، یعنی تعهـد و التزام و پای بنـدی عمیق به هنجارها و ارزش های دینی و اخلاقی، دوری از اوصاف رذیله، دوری از هواپرستی و خودخواهی و دنیاطلبی، که اصطلاحاً از آن به عدالت و تقوی تعبیر می کنیم.

رهبر یک جامعه اسلامی نمی تواند فاقد ارزش های عالیه اخلاقی باشد، زیرا: اولاً، انسانی که فاقد صلاحیت اخلاقی است، نمی تواند کارکرد مثبت تربیتی و اخلاقی که از اهداف نظام اسلامی است داشته باشد.

ثانیاً، معمولاً انسان ها الگوپـذیری شدیـدی از اخلاق، سیـره و منش زمامـداران دارند، چنانکه پیامبر اکرم)ص(فرمودند: «الناس علی دین ملوکهم»)بحارالاـنوار، ج ۱۰۲، ص ۷(بنـابراین کسـی که الگوی درستی برای جامعه نباشـد نمی توانـد در رأس نظام اسلامی قرار گیرد.

۳(کفایت در مدیریت کلان اجتماعی، منش صـحیح سیاسـی و اجتماعی، شجاعت، تدبیر. مجموع این شرایط همان چیزی است که اصطلاحاً «ولی فقیه» گفته می شود. بنابراین اگر قرار باشد ولی فقیه در رأس نظام نباشد یکی از دو

کار بایدانجام گیرد: ۱ ۳- رئیس جمهور دارای همه صلاحیت های لازم رهبری باشد. در این صورت همان ولی فقیه را رئیس قوه مجریه قرار داده ایم و در واقع نقش او را در امور اجرایی پررنگ تر کرده ایم.

۲ ۳- ولی فقیه نقش مشاور برای رئیس قوه مجریه داشته باشد و در مسائل کلان حکومتی نظر او را راهنمایی کند. در این صورت دو فرض پدید می آید: ۱ ۲ ۳- یا اینکه رئیس جمهور موظف به اجرای منویات او است، در این صورت این همان ولایت فقیه است، زیرا او بر رئیس قوه مجریه ولایت دارد.

۲ ۲ ۳- رئیس جمهور موظف به پیروی از منویات او نباشد، در این صورت رعایت احکام الهی تضمین نشده و دیگر نظام اسلامی نخواهد بود. افزون بر آن ولایت فقیه کارکردهای دیگری دارد، از جمله: ایجاد تعادل بین قوا که در نظام های مبتنی بر تفکیک قوا (Decenteralized) از مهمترین مشکلات است. لیکن رعایت اختصار ما را از بررسی و تفصیل آن معذور می دارد.

برای آگاهی بیشتر ر. ک: فلسفه سیاست، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

فرق بین ولایت با واو مفتوح و ولایت با واو مکسور چیست و آیا پایه ولایت با واو مکسور از ولایت با واو مفتوح است یا موضوع بر عکس هست؟

پرسش

فرق بین ولایت با واو مفتوح و ولایت با واو مکسور چیست و آیا پایه ولایت با واو مکسور از ولایت با واو مفتوح است یا موضوع بر عکس هست؟

پاسخ

در رابطه با اینکه آیا معنای ولایت به فتح و ولایت به کسر متفاوت است یا خیر علماء اهل لغت اختلاف دارند. بعضی از کتاب های لغت فقط ولایت به کسر نقل کرده اند (کتاب العین، خلیل، ص ۸۶۸) مقاییس اللغه می گوید هر دو معنایشان قرب است (ج ۶، ص ۱۴۲) لسان العرب از قول سیویه نقل می کند که به فتح مصدر و به کسر اسم مصدر است (ج ۱۵، ص ۴۰۱)

راغب در مفردات القرآن می گوید به کسر به معنای نصرت است اما به فتح به معنای تصدی و صاحب اختیاری است و گفته شده معنای هر دو یکی است و حقیقت آن همان تصدی و صاحب اختیاری است. (نقل از کتاب خلافت و ولایت از دیدگاه قرآن و سنت، نشریه حسینه ارشاد، ص ۳۳۹)

و در فرهنگ نفیسی گوید هر دو به معنای حکومت و قدرت است (علی اکبر نفیسی، ج ۵، ص ۳۸۸۷) و فراء در ذیل آیه شریفه ما کان من بعضهم گفته کسر دادن بهتر است، چون در اینجا مراد صاحب اختیار بودن است حال آنکه به فتح غالبا به معنای نصرت است. (تاج العروس، ج ۱۰، ص ۳۹۹)

بـا توجه به این مطالب روشن می شود که اگر این دو را یک معنا گرفتیم دیگر این سؤال که کـدام اصل و کـدام فرع است معنا نخواهد داشت. ولی اگر یکی به معنای تصدی و صاحب اختیاری و حکومت شد

و یکی به معنای نصرت ـــ که بین اهل لغت اینکه کدام به معنای اول و کدام به معنای دوم است اختلاف است ــ در این صورت آنکه به معنای تصدی و صاحب اختیار و حکومت و قدرت است اصل و دیگری که به معنای نصرت و یاری است فرع خواهد بود چون یکی از شؤون داشتن قدرت و حکومت و اختیار نصرت و یاری کردن است.

برای تحقیق در این رابطه می توانید به کتاب ولاء ها و ولایت ها از استاد مطهری و مقاله ای از فتح الله امیدی در کتاب خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، ص ۳۹۵ مراجعه فرمایید.

با تشکر از شما مطلبی است که متاسفانه به آن توجهی نشده و با این کار از حد وحدود خارج شده این است که بعضی افراد به علتهای فراوان مثل احساساتی شدن و در یک شرایط خاص قرار گرفتن باعث گمراهی و بدبینی خیلی از افراد می شود و آن این است که بعضی از بسیجیان و جوانان

پرسش

با تشکر از شما مطلبی است که متاسفانه به آن توجهی نشده و با این کار از حد وحدود خارج شده این است که بعضی افراد به علتهای فراوان مثل احساساتی شدن و در یک شرایط خاص قرار گرفتن باعث گمراهی و بدبینی خیلی از افراد می شود و آن این است که بعضی از بسیجیان و جوانان وحتی بعضی از مسئولین نام بنیانگذار انقلاب اسلامی و مقام رهبری را در کنار اسامی ائمه معصومین علیهم السلام می آورند و با کارها وشعارهای افراطی حضرات معصومین علیهم السلام را با ایشان مقایسه می کنند و این افراد نمیدانند با این کارشان و از حدخارج شدنشان عده زیادی را گمراه کرده و نسبت به مقام رهبری و امام خمینی بدبین وزده می کنند و با این کارشان روی حقیقت پرده انداخته وخود این کارها که مرحله ای از کفر است را انجام میدهند و با این اعمالشان ائمه اطهار علیهم السلام که جانشینان و

خلیفه های الهی هستند و دومی ندارند را بسیار پایین می آورند وبا این کار در حقیقت خداوند را ناچیز می شمارند و این بزرگان هم نسبت به این اعمال به شدت ناراحت شده و جملاتی هم گفتند خود مقام معظم رهبری روزی در صحبتشان فرمودند : وقتی نام امیرالمومنین وولی عصر علیه السلام را در کنار نام من میبرید بدنم به لرزه در می آید ماها خاک پای غلامان آن بزرگواران هم نمیشویم . و آیت الله بروجردی هم به فردی که گفته بود که برای سلامتی آقا امام زمان و آیت الله بروجردی صلوات . آیت الله بروجردی به شدت با این فرد برخوردکرده و یاد آور شده بود نباید نام مرا در کنار حضرت بیاورید و خود امام خمینی هم مثالهای زیادی از این چیزها را داشته اند . و از ایت الله قاضی آن عارف بزرگ که امام خمینی درمورد ایشان فرموده بود : قاضی کوهی بود از عظمت و مقام توحید . آیت الله سید میرزا علی آقا قاضی که با این همه مقاماتی که از ایشان نقل شده در جواب کسی که به آیت الله قاضی گفته بود شما انسان کامل هستید ? ایشان فرموده بودند : من لنگه کفش انسانهای کامل هم نمیشوم و این سخن نه از روی تعارف و این چیزها بلکه حقیقت مطلب را گفته بود چون اولیای خدا تعارفات و چیزهایی که به غلط مرسوم هست را ندارند و این شان و عظمت مقام امامت ونورهای خداوند هست که دومی ندارند . ببخشید طولانی شد فقط می خواستم این اعمال که شاید غرضی هم

نداشته باشند این افراد ولی ندانسته ضربه ای محکم به دین و حدود الهی و مقام وعظمت امام معصوم وجانشینان خدا می زنند که بزرگترین جنایت است و با این کارها نام بزرگانی مانند مقام رهبری و امام خمینی را در جامعه خراب می کنند . حتی من میشناسم افرادی را که با دیدن این گوه مسائل از مقام معظم و امام خمینی برگشته اند . . لازم است که با این افراد به شدت برخورد شده یا از طرف مسئولان با این بدعت به شدت مبارزه کرد که ضربه های مهلکی به دین و نام این بزرگان (مقام رهبری وولی فقیه) زده خواهد شد.

پاسخ

ضمن تشکر از روحیه منطقی شما از آن جهت که عقلانیت با احساسات در آن توأمان شده است نکات ذیل خاطر نشان می شود:

۱. ما هم با شما همسخن و همدل هستیم که هیچ کس را نباید با رسول مکرم اسلام(ص) و اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) مقایسه کرد. همان طور که یادآور شدید رهبران و بزرگان دینی ما نه از سوی تعارف بلکه به عنوان یک واقعیتی که بدان اعتقاد داشتند، هنگام ذکر نام ائمه خصوصا حضرت بقیه الله(عج) می فرمودند: «روحی لتراب مقدمه الفدا» یعنی جان ما فدای خاک پای آن حضرت باد.

از این رو ما هم خودمان باور به این مسأله داریم و هم در آثار منتشره (کتاب، مجله، پرسش و پاسخ) و یا سخنرانی ها و ... و هم در موارد مربوط به دانشجویان، به جوانان و مبلغین و ... این امر را متذکر می شویم.

۲. در عین حال این بزرگان و

رهبران دینی ما بر اساس حدیث شریف نبوی(ص) که «علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل» ارجمندتر و گرامی تر از پیامبران بنی اسرائیل هستند حائز مقام و جایگاه والائی هستند. کما اینکه بر اساس ادله عقلی و نیز روایات فراوان آنان نمایندگان و جانشینان ائمه بلکه بر اساس توقیع صادره از حضرت ولی عصر(عج) آنها حجت امام عصر(عج) بر ما هستند. از این رو احترام و تجلیل به آنها در حقیقت تجلیل از خود ائمه است. خود این بزرگان دریائی از وارستگی و معنویت هستند که متأسفانه برخی به نام محبت به اهل بیت نسبت به این علماء و بزرگان بی اعتنایی و کم توجهی می کنند.

آری نباید این تجلیل و احترام به آنها صورت مبالغه به خود گرفته، آنها را با ائمه همسان بپنداریم، زیرا این افراط کاری و مبالغه نه شأن این بزرگان را بالا می برد و نه بزرگان راضی هستند، بلکه همان طوری که فرمودید باعث بدبینی هایی می شود.

معنای حکومت دینی چیست؟ حاکمیت متدینان، اجرای احکام دینی یا برآمدن همه ارکان حکومت از دین؟

پرسش

معنای حکومت دینی چیست؟ حاکمیت متدینان، اجرای احکام دینی یا برآمدن همه ارکان حکومت از دین؟

پاسخ

حکومت دینی آن است که هماهنگ باتعالیم دینی و بر اساس دین باشد و دست کم در هیچ زمینه ای با آموزه های دینی ناسازگار ننماید. البته در این بحث دین اسلام محور سخن است نه هر دینی. برای درک دقیق معنای حکومت دینی، توجه به نکات زیر سودمند است:

۱. بی تردید دینداری حاکمان و کارگزاران، بدون رعایت احکام و قواعد دینی درتدوین و اجرای قوانین، کافی نیست؛ زیرا حکومت دینی به معنای نظام «دین مدار» است. بنابراین، نمی تواند احکام و دستورهای الاهی را زیر پا نهد. پس التزام به احکام الاهی از ویژگی های اساسی وجدایی ناپذیر حکومت دینی است. قرآن مجید بی بهرگان از این ویژگی را کافر می خواند و می فرماید: «و من لم یحکم بما انزل الله فأولئک هم الکافرون.» ۱

۲. آیا افزون بر رعایت احکام الاهی، ساختار و ارکان حکومت نیز باید تماماً برگرفته از دین باشد؟ برای پاسخ به این پرسش، باید گستره سیاسی دین بررسی شود؛ یعنی باید مشخص گردد، در حوزه سیاست، دین چه ارمغانی برای بشر آورده است؟ آیا تنها به ذکر پاره ای از تعالیم و هنجارهای مربوط به مناسبات سیاسی و اجتماعی، بدون ارائه شکلی ویژه از حکومت، بسنده کرده است یا به نوعی خاص از حکومت با ساختاری ویژه و نیز چگونگی شکل گیری و انتقال قدرت سیاسی توجه دارد؟ بنابر دیدگاه دوم، فقط به کارگیری هنجارها و عدم ستیز با آن ها برای دینی خواندن حکومت کافی نیست و حکومت دینی مطلوب، نظامی است که همه ارکان وابعادش برگرفته از دین و سازگار با

آن باشد.

با مراجعه به نصوص دینی و سیره پیشوایان معصوم در می یابیم اسلام هر گونه حکومتی را بر نمی تابد. واپسین آیین آسمانی حکومتی را تأیید می کند که:

الف) حاکمانش دارای ویژگی ها و صلاحیت های معین و تعریف شده در نصوص دینی باشند.

ب) از راه های معین، یعنی نصب الاهی و مقبولیت مردمی، قدرت رابه دست گیرند.

ج) در اعمال حکومت شیوه ها و هنجارهای تبیین شده در منابع دینی را رعایت کنند.

البته این بدان معنا نیست که تمام ساختار و ارکان حکومت به نحو ثابت و انعطاف ناپذیری در دین مشخص گردیده است. مراد آن است که اصول و زیر ساخت هایی اساسی و مشخص در دین وجود دارد که حکومت با آن ها ماهیت و چهره ای ویژه می یابد و از دیگر نظام های سیاسی متمایز می شود؛ برای مثال یکی از شاخصه های اصلی حکومت اسلامی ولایت معصوم و نایب معصوم بر جامعه از طریق نصب الهی است؛ ولی پاره ای از خصوصیات مربوط به ساختار و ارکان حکومت، متناسب با مقتضیات زمان و مکان و گسترده و پیچیده شدن نهادهای اداری - اجتماعی و گسترش دایره وظایف و خدمات دولتی انعطاف پذیر است؛ یعنی مثلاً می توان حکومت اسلامی را به صورت متمرکز یا نامتمرکز تشکیل داد.

۳. حکومت دینی مراتب و درجاتی دارد. مرتبه عالی و ایده آل حکومت دینی آن است که همه امور و ارکانش مبتنی بر دین و هماهنگ با آن باشد؛ ولی وقتی تأسیس دولت تمام عیار دینی ممکن نیست، باید مرتبه نازل تر آن را اجرا کرد. مرتبه نازل یا بدل اضطراری حکومت دینی، حکومتی است که در آن احکام و قوانین دینی رعایت شود، هر چند کل

نظام از تعالیم دینی برنیامده و در رأس آن حاکم منصوب از سوی خداوند قرار نداشته باشد. البته چنین حکومتی، تنها در صورت عدم امکان تأسیس دولت کامل اسلامی، روا است.۲

۱. مائده ۴۴.

۲. برای آگاهی بیش تر ر.ک: نظام سیاسی اسلام، محمد جواد نوروزی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی؛ اندیشه حوزه، سال پنجم، شماره اول و دوم؛ ویژه نامه ولایت فقیه، دانشگاه علوم اسلامی رضوی؛ پرسش ها و پاسخ ها، محمد تقی مصباح یزدی، ج ۱، ص ۴۷ – ۴۵.

دستاوردهای بشری، قوانین علمی و یا اجتماعی چه نقشی در حکومت دینی دارد؟

پرسش

دستاوردهای بشری، قوانین علمی و یا اجتماعی چه نقشی در حکومت دینی دارد؟

پاسخ

دستاوردهای بشری چند گونه است؛

یکم. مقبولات و پسند جامعه، فرهنگ، آداب، رسوم و سنت های نهادینه شده در طول تاریخ؛ این گونه امور را در یک جمع بندی می توان تحت عنوان «عرف» قرارداد. بنابراین آنچه در باب عرف گفته شد، در اینجا نیز تا حدود زیادی قابل تطبیق است. ر.ک: پاسخ پرسش ۲۱.

دوّم. دستاوردهای علمی؛ ره آوردهای علمی نقش های مختلفی ایفا می کنند؛ از جمله:

۱. موضوع شناسی

موضوعات احکام و قوانین دینی چند گونه است: برخی ساده و روشن و بعضی پیچیده و نیازمند کارشناسی دقیق است. علوم بشری در شناخت موضوعات این گونه احکام و قوانین، کارآیی بالایی دارد. از طرف دیگر «موضوع شناسی» در تشخیص مصادیق احکام ثانویه و احکام حکومتی، رکن اساسی است و علوم و دانش های بشری، در این عرصه شدیداً مورد نیازند.

۲. تبدیل موضوع

علوم بشری گاه موضوع احکام شرعی را دگرگون ساخته و از این طریق موجب تغییر حکم می شوند؛ مثلاً دسترسی بشر به دانش انتقال خون، موجب می شود، خون از محدوده نجاساتی که فاقد منفعت حلال است، خارج شده، تحت عنوان موضوعاتی قرار گیرد که دارای منفعت حلال است. با این تغییر، موضوع جدیدی برای مبادلات اقتصادی ایجاد و مبادله آن قانونی می شود.

۳. موضوع سازی

رشد دانش بشر همواره موضوعات نوینی را فرا روی فقه اسلامی قرار می دهد؛ مثلاً توانایی بشر درباروری، موضوع جدیدی در نظام حقوقی خانواده ایجاد و ناچار استنباط و وضع قوانین مربوط به خود را طلب می کند.

۴. روش شناسی

بسیاری از احکام و قوانین اجتماعی دین، به گونه های مختلف قابل انجام است. «دانش بشری» در کشف شیوه های برتر

و هماهنگ با مقتضیات و نیازمندی های زمان، فایده بسیاری دارد.

بنابراین نقش دانش بشری، در قانون گذاری معمولاً یکی از راه های یاد شده است.

نقش مدیریت در حاکمیت و حکومت دینی تا چه اندازه است؟ مدیریت علمی و فقهی در حکومت دینی چه نقشی دارند؟ کدام نقش مهم تری را به عهده دارد؟

پرسش

نقش مدیریت در حاکمیت و حکومت دینی تا چه اندازه است؟ مدیریت علمی و فقهی در حکومت دینی چه نقشی دارند؟ کدام نقش مهم تری را به عهده دارد؟

پاسخ

بدیهی است بدون مدیریت، هیچ نظام و حکومتی ممکن نیست به وجود آید. در هر حکومتی «مدیریت» نقش بسیار اساسی و حیاتی دارد.

نکته دیگر آنکه «مدیریت فقهی» واژه ای مجعول و نوساخته است که:

یکم. تعریف دقیقی از آن به دست داده نشده است.

دوّم. هیچ یک از فقیهان و اندیشمندان در حوزه نظام سیاسی اسلام، از چیزی به نام «مدیریت فقهی» سخن نرانده اند.

سوّم. در لایه های مختلف نظام جمهوری اسلامی نیز مشاهده می شود که عموماً مدیرانی با تحصیلات دانشگاهی و با استفاده از شیوه های علمی، در اداره کشور دخالت دارند. آنچه مهم است، اینکه همه مدیران و برنامه ریزان در عرصه های مختلف - در عین استفاده از بهترین و کارآمدترین شیوه های علمی - همواره باید ارزش های دینی را پاس دارند و هنجارهای شریعت را همراه با نوآوری های علمی به کار بندند.

برای روشن تر شدن مطلب، باید توجه داشت که هر جامعه ای آرمان ها، اهداف و ارزش هایی دارد. این آرمان ها و ارزش ها، در عرصه علم (به معنای Science) مشخص نمی شود؛ بلکه اموری فراعلمی است. از طرف دیگر «علم»، می تواند شیوه ها و روش های رسیدن به اهداف و آرمان ها را به انسان بیاموزد.

بنابراین اینکه چه آرمانی را برگزینیم؛ مثلاً آیا آرمان و هدف ما سعادت دنیوی و اخروی انسان باشد؛ یا تنها به دنیا بیندیشیم؟ آیا تعالی و تکامل انسان را هدف اساسی قرار دهیم؛ یا لذت و بهره مندی از حیات مادی را؟ آیا در جست و جوی برقراری عدالت در جامعه باشیم؛ یا اصالت را

به آزادی افراد بـدهیم؟ هیـچ یک از این امور، علمی نیست و دانش تجربی، پاسـخی برای آن نـدارد؛ اما هر کـدام که برگزیـده شود، دانش بشری تا حدی می تواند راه رسیدن به آنها را بیاموزد.

از طرف دیگر، اگر گزیـده ما «خیر دو جهان» و هـدف اساسـی ما «تعالی و تکامل انسان» باشد؛ طبیعی است که برای رسـیدن به آن به منابع فراعلمی – چون معرفت وحیانی – حاجت بیشتری خواهد بود و ارزش های بیشتری، برای تنظیم مناسبات این جهانی و آن جهـانی به کـار خواهـد آمـد. در عین حـال علم نیز در این عرصه، روش هایی را فراروی انسان می گـذارد؛ لیکن گزینش روش های پیشنهاد شده از سوی علم، باید متناسب و همساز با ارزش ها و اصول پذیرفته شده در دین باشد.

بنـابراین هم حکومت دینی و هم حکومت سـکولار، آرمـان هـا و ارزش هـای خود را از بیرون علم دریـافت می کننـد و هم در گزینش شـیوه هـا و روش ها، می تواننـد از علم بشـری اسـتمداد جوینـد؛ لیکن گزینش هر یک از روش های بـدیل، به تناسـب آرمان ها و اهداف و نظام ارزشی، خواهد بود.

نتیجه آنکه:

۱. علم به تنهایی هیـچ غایت و هـدف مشخصـی را در نظام مـدیریت تعقیب نمی کنـد؛ و مـدیریت علمی خالص وجود خارجی ندارد.

۲. هیچ تقابلی بین مدیریت علمی و دینی نیست؛ بلکه تقابل بین نظام مدیریت دینی و مدیریت سـکولار است. تفاوت آن دو نیز از این روست که مدیریت سکولار هیچ منبع فرابشری را برنمی تابد، اما مدیریت دینی متکی به وحی و هدایت های الهی است.

۳. علمی خواندن مدیریت سـکولار شـعاری فریبنده بیش نیست. مدیریت دینی و غیر دینی هر دو متناسب با نظام ارزشی خود از عقل،

علم و دانش بشری بهره می جویند. برای آگاهی بیشتر ر.ک: نگارنده، سکولاریسم، بحث مدیریت علمی و مدیریت فقهی.

حکم اسلام درباره مخالفان ولایت فقیه چیست؟ آیا قبول نداشتن ولایت فقیه گناه و کفر است؟

پرسش

حکم اسلام درباره مخالفان ولایت فقیه چیست؟ آیا قبول نداشتن ولایت فقیه گناه و کفر است؟

پاسخ

مخالفان ولایت فقیه چند دسته اند:

۱. غیرمسلمانان و غیرشیعیانی که مبنای ولایت فقیه را نمی پذیرند.

۲. شیعیانی که ولایت مطلقه فقیه را از روی اجتهاد یا تقلید نمی پذیرند.

۳. کسانی که با پذیرش اصل ولایت مطلقه فقیه، شخص ولی فقیه را قبول ندارند.

۴. کسانی که حتی با اعتقاد به صلاحیت شخص ولی فقیه، پاره ای از احکام حکومتی صادره از وی را نادرست می انگارند.

۵. کسانی که با علم و آگاهی به بودن ولایت فقیه در اسلام و وجود شرایط لازم شرعی در شخص ولی فقیه و علم و اعتقاد به درستی احکام صادره از سوی او، به مخالفت می پردازند.

مخالفت در هر یک از صورت های یادشده، دو گونه متصور است:

یک. مخالفت اعتقادی (قلبی)؛ یعنی، در اعتقاد و بینش خود مسأله را نمی پذیرد و آن را انکار می کند. چنین مخالفتی از دیدگاه اسلام موضوع حرمت نیست و از نظرگاه قانونی نیز جرم به شمار نمی آید؛ مگر در فرض پنجم که از نظرگاه شرعی در مرتبه رد بر ائمه اطهار(ع) است؛ زیرا برای کسی که ولایت فقیه، به وسیله برهان ثابت می شود و ولی آن را آگاهانه انکار می کند؛ در این صورت انکارش بازگشت به انکار خدا و رسول(ص) خواهد بود.نگا: جوادی آملی، آیت الله عبدالله، ولایت فقیه، ولایت فقاهت و عدالت، ص ۳۵۲.

در مقبوله عمر بن حنظله از امام صادق(ع) آمده است: «من کان منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکماً فانی قد جعلته حاکماً علیکم، فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانّما استخف بحکمنا و علینا رد و

الرادّ علینا کالراد علی الله و هوی علی حد الشرک بالله» ؛ «آن کس از شما که روایتگر احادیث ما و جست و جوگر در حلال و حرام ما و آگاه به احکام ما است و [مردم به حَکَم بودن او رضایت دهند؛ همانا من او را حاکم بر شما قرار دادم. پس اگر به حکم ما حکم کند و از او پذیرفته نشود، همانا حکم ما نادیده گرفته شده و بر ما رد شده است و هر کس ما را رد کند، مانند کسی است که خدا را رد کند و در مرز شرک به خدا قرار دارد».اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۸.

دو. مخالفت عملی؛ این گونه مخالفت به طور حتمی حرام و جرم است. البته مخالفت عملی نیز اقسام و مراتبی دارد که حکم هر یک، جداگانه قابل بررسی است. روشن است که مخالفت عملی، مستلزم هرج و مرج است؛ در حالی که مسائل اجتماعی و حکومتی، نیازمند وحدت رویه است و هیچ قانون و نظام سیاسی –اعم از اسلام و غیر اسلام آشوب، قانون گریزی و دلخواه گزینی را برنمی تابد.

در نظام جمهوری اسلامی ایران، زمینه قانونی و منطقی التزام شخصی افراد به حکم ولی فقیه وجود دارد؛ یعنی، چه اینکه شخصی معتقد بر مشروعیت الهی باشد و چه معتقد به مشروعیت مردمی از طریق تفویض امر و یا قرارداد اجتماعی.

در هر صورت شرایط مقبول و پذیرفته شده براساس هر یک از مبانی یاد شده، به طور عینی در این نظام وجود دارد و بر پذیرندگان هر یک از آنها، به طور منطقی لزوم پیروی از فقیه حاکم را ثابت می کند.

اکنون که هم دستورات الزامی ولی فقیه و هم التزام شخصی افراد، دارای مبانی مشروع و قانونی است؛ می توان گفت: اطاعت از ولی فقیه، واجب و مخالفت عملی با او حرام است. البته مخالفان دسته سوم، چنانچه دلیل خاصی بر نظر خود دارند، می توانند آن را در اختیار خبرگان رهبری قرار دهند و نیز گروه چهارم - که حکم ولی فقیه را صحیح نمی دانند باید ضمن التزام عملی، رأی خود را به عنوان مشاوره به ولی فقیه منتقل کنند.

مطلب فوق شامل فقیهانی که ادعا می گردد به ولایت فقیه معتقد نیستند و مقلدان آنان نیز می شود؛ زیرا فقیهانی که در ولایت فقیه اختلاف نظر دارند، از نظر حسبه می پذیرند که اگر مردم یک کشور حاضر شوند حکومت را بر اساس اسلام اداره کنند؛ این یک امر زمین مانده ای است که بر همگان -خصوصاً بر فقیهان واجب کفایی است تصدی آن را بر عهده بگیرند و اگر یک فقیه واجد شرایط رهبری، تصدی آن را بر عهده گرفت و امت اسلامی نیز او را قبول کردند؛ در این حال مخالفت و تضعیف او، جایز نیست. بنابراین کسی نمی تواند بگوید چون من ولایت فقیه را قبول ندارم، می توانم از قانون کشور اسلامی - که مورد قبول من نیست سرپیچی کنم و قوانین و مقرارت آن را رعایت نکنم.

بله، اگر کسی از برخی مسائل و موضوعات و نحوه اجرای امور کشور ناراضی بود، حق انتقاد سازنده، نصیحت و تذکر دادن از باب «النصیحه لائمه المسلمین» را دارد.برای آگاهی بیشتر ر.ک:

الف. قاضی زاده، کاظم، اندیشه های فقهی سیاسی امام خمینی، ص ۲۲۲.

ب. حکیم، سیدمحمد سعید، منهاج الصالحین، ج ۱، ص ۱۱.

پ. حائری، سید کاظم، اساس الحکومه الاسلامیه،

صص ۱۸۰ – ۱۸۵.

چرا در زمان معصومین(ع) مجلس خبرگان وجود نداشت؟ فلسفه وجودی خبرگان چیست؟

پرسش

چرا در زمان معصومین(ع) مجلس خبرگان وجود نداشت؟ فلسفه وجودی خبرگان چیست؟

پاسخ

نصب رهبر و زمامدار جامعه اسلامی، به دو گونه ممکن است:

یک. نصب خاص

آن عبارت است از انتخاب یک شخص معیّن برای مقام یا سمتی؛ چنان که پیامبر اکرم(ص) و ائمه اطهار(ع) هر یک در زمان خود از طرف خداوند متعال برای مقام امامت، ولایت و رهبری جامعه اسلامی، نصب شده اند. برخی از این بزرگواران نیز در زمان حکومت خود، اشخاص معینی را برای اداره بعضی از شهرها یا ایالت ها منصوب می کردند؛ مثلاً مالک اشتر از سوی امام علی(ع) به فرمانداری مصر نصب شد.

در چنین بخش هایی، ضرورت وجود تشکیلاتی مانند مجلس خبرگان منتفی است؛ زیرا نصب امام در مورد یک شخص خاص است و دیگر تصور رهبری ها و اعمال ولایت های متعدد، وجود ندارد.

دو. نصب عام

در آن به جای تعیین فرد، به ذکر اوصاف ، شرایط و صلاحیت ها تکیه می شود (مانند عدالت، فقاهت و...). بر اساس آن هر کس که دارای چنان صلاحیت هایی باشد، منصوب خواهد بود. در نتیجه برای شناسایی فرد صاحب صلاحیت، نیاز به کارشناسان و خبرگان پدید می آید. و چون در زمان غیبت، نصب ولی فقیه به صورت نصب عام است، وجود خبرگان برای تشخیص او لازم است؛ اما در زمان ظهور و بسط ید معصومین(ع)، فقهای عادل و سیاستمدار (مانند مالک اشتر و امثال او) به نصب خاصی از سوی امام معصوم تأیین می شدند؛ از همین رو نیازی به وجود خبرگان نبود.

فلسفه ولایت فقیه چیست؟

پرسش

فلسفه ولایت فقیه چیست؟

پاسخ

تبیین این مسأله به تحلیل دو نکته بر می گردد:

۱. چرا جامعه نیازمند زعامت و ولایت سیاسی است؟

۲. چرا در جامعه اسلامی این زعامت سیاسی، برای فقیه جامع شرایط قرار داده شده است؟

جامعه انسانی از آن جهت که مشتمل بر افراد با منافع، علاقه ها و سلیقه های متعارض و مختلف است، به طور ضروری نیاز به حکومت دارد. اجتماع انسانی –هر چند در حدّ بسیار مختصر نظیر یک قبیله یا روستا، نیازمند نظام و ریاست است. اصطکاک منافع، چالش میان افراد و اخلال در نظم و امنیت، مقولاتی است که وجود نهادی مقتدر و معتبر را جهت رسیدگی به این امور و برقراری نظم و امنیت ایجاب می کند. بنابراین، جامعه بدون حکومت یا دولتی که دارای اقتدار سیاسی لازم و قدرت برنامه ریزی، تصمیم گیری، اجرا و امر و نهی است، ناقص خواهد بود و دوام و بقای خویش را از دست خواهد داد.

امام علی(ع) در مقابل خوارج –که شعار «لا حکم الاّ للّه» سر می دادند و بر نفی وجود حکومت و امارت اصرار ورزیده، مدعی حکومت مستقیم خدا بر خویش بودند می فرمود: «انّه لابد للناس من أمیر برّ او فاجر یعمل فی إمرته المؤمن» ؛ «به ناچار مردم نیازمند وجود حاکم هستند؛ خواه نیکوکار و خواه بدکردار تا در حکومت او مرد با ایمان، کار خویش کند».نهج البلاغه، خطبه ۴۰.

سرّ نیاز به ولایت سیاسی در نقص و ضعف فرد انسانی نهفته نیست؛ بلکه در ضعف و نقص مجتمع انسانی است. بنابراین اگر جامعه ای از افرادی شایسته و حق شناس نیز فراهم آمده باشد، باز هم نیازمند حکومت و ولایت سیاسی است؛ زیرا اموری وجود دارد

که مربوط به جمع می شود و نیاز به تصمیم گیری کلی و در سطح عمومی دارد و فرد -از آن جهت که فرد است نمی تواند در این موارد تصمیم گیرنده باشد.

اختلاف نظام های سیاسی در اموری نظیر: شیوه توزیع قدرت، شرایط صاحبان قدرت، چگونگی احراز قدرت سیاسی، نقش و جایگاه مردم در واگذاری قدرت سیاسی و... است؛ و گرنه در اصل اینکه جامعه بشری نیازمند ولایت و زعامت سیاسی است، اتفاق نظر وجود دارد و تنها مخالف آن، آنارشیست ها هستند که نه عدد معتنابهی اند و نه دلیل موجهی دارند.

اما اینکه در اندیشه سیاسی شیعه، زعامت سیاسی در عصر غیبت به فقیه جامع شرایط واگذار شده، بدان جهت است که رسالت و وظیفه حکومت، تطبیق امور مسلمانان با تعالیم شریعت است. هدف حکومت دینی، تنها برقراری امنیت و رفاه به هر شکل و سامان نیست؛ بلکه باید امور جامعه و روابط و مناسبات آن با احکام، اصول و ارزش های دینی مطابق باشد و این مهم نیازمند آن است که مدیر جامعه اسلامی -در عین برخورداری از توانایی های لازم در عرصه مدیریت آشناترین مردم به حکم خداوند در این موارد بوده و از فقاهت لازم در امور اجتماعی و سیاسی برخوردار باشد. امام علی(ع) می فرماید: «أیها الناس ان احق الناس بهذا الامر أقواهم علیه و أعلمهم بأمر الله فیه» ؛ «ای مردم! سزاوارترین مردم به امارت و خلافت کسی است که بدان تواناتر و در آن به فرمان خدا داناتر باشد».همان، خطبه ۱۷۳.

پس جامعه اسلامی، نیازمند ولایت و زعامت سیاسی است؛ همچنان که هر جامعه دیگری برای برطرف کردن بعضی از کمبودها و نواقص اجتماعی خویش و تأمین نظم و

امنیت، محتاج آن است. این زعامت سیاسی به فقیه عادل توانا داده شده است؛ زیرا مدیریت جامعه اسلامی –افزون بر توانایی های مدیریتی به اسلام شناسی و فقه شناسی نیز نیازمند است.برای آگاهی بیشتر ر.ك: جوان آراسته، حسین، مبانی حکومت اسلامی.

ولایت به چه معنایی است؟

پرسش

ولایت به چه معنایی است؟

پاسخ

ولایت در لغت به معنای قرب ونزدیکی است.

فیومی می گوید: "وَلْی مثل فَلْس به معنای قرب ونزدیکی است".

{پاورقی . مصباح المنیر، ماده ولی. پاورقی}

در اقرب الموارد آمده است: "وَلْی عبارت است از قرار گرفتن فرد یا شئ دوم به دنبال فرد یا شئ اول بدون فاصله ...".

{پاورقی . اقرب الموارد، ماده ولی. پاورقی}

راغب اصفهانی می گوید: "ولاء وتوالی به معنای آن است که دو چیز ویا بیشتر طوری کنار هم قرار گیرند که بین آن دو، غیر از خود آنها چیز دیگری فاصله نبوده باشد".

{پاورقی . مفردات راغب، ص ۵۲۳. پاورقی}

با توجّه به حالات اولیه انسان در کاربرد الفاظ واینکه معمولاً کلمات را در آغاز برای بیان معانی مربوط به محسوسات به کار می برد، می توان گفت:

واژه " ولایت" در آغاز برای قرب ونزدیکی خاص در محسوسات "قرب حسی" به کار رفته است، آن گاه برای قرب معنوی استعاره آورده شده است. بر این اساس، هر گاه این واژه در امور معنوی به کار می رود بر نوعی از نسبت قرابت دلالت می کند ولازمه آن این است که ولیّ نسبت به آنچه بر آن دلالت دارد دارای حقّی است که دیگری ندارد ومی تواند تصرّفاتی را بنماید که دیگری جز به اذن او نمی تواند. مثلاً ولیّ میّت می تواند در اموال او تصرف کند. این ولایت او ناشی از حق وراثت است. کسی که بر صغیر ولایت دارد حق تصرف در امور وی را دارد، وکسی که ولایت نصرت دارد می تواند در امور منصور "آن کسی که نصرتش را عهده دار است" تصرف کند. خداوند ولی امر بندگان خویش است یعنی امور دنیوی واخروی آنها را

تدبیر می کند واو ولیّ مؤمنان است، یعنی بر آنها ولایت خاص دارد.

بنابراین، حاصل معنای ولایت در همه موارد استعمال آن، گونه ای از قرابت است که منشأ تصرف ومالك بودن تدبیر است.

{پاورقی . المیزان، ج ۶، ص ۱۲. پاورقی}

به عبارت دیگر: ولایت، نوعی اقتراب ونزدیکی به چیزی است، به گونه ای که موانع وحجاب ها از میان برداشته می شود.

{پاورقی . المیزان، ج ۵، ص ۳۶۸. پاورقی}

حال اگر کسی با ریاضت های نفسانی وقابلیّت هایی که برای خود ایجاد کرده، واز طرفی دیگر مورد عنایات والطاف الهی قرار گرفته وبه مقام قرب تامّ الهی نایل شود، این چنین شخصی از جانب خداوند بر مردم ولایت دارد، ولایتی که لازمه آن این است که ولی نسبت به آنچه بر آن دلالت دارد، دارای حقّی است که دیگری ندارد واو می تواند تصرّفاتی بنماید که دیگری جز به اذن او نمی تواند. وهمه اینها به اذن واراده ومشیّت خداوند است.

چه تفاوتی بین ولی فقیه و امپراتور در ژاپن یا ملکه در انگلستان وجود دارد؟

پرسش

چه تفاوتی بین ولی فقیه و امپراتور در ژاپن یا ملکه در انگلستان وجود دارد؟

پاسخ

ماهیت و ساختار حکومت ولایی ما با حکومت های دیگر مخصوصا با مدل حکومت بریتانیا و ژاپن تفاوت دارد/

جمهوری اسلامی نظامی است که در راس آن ولی فقیه جای دارد و قوای سه گانه تحت نظر او اعمال قدرت می کنند. این نظام بر اساس اصل ۲ و ۴ قانون اساسی بر پایه ایمان به توحید، نبوت، معاد، عدل الاهی، امامت مستمر، کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسؤولیت در برابر خدا استوار است، بدیهی است که رهبری چنین حکومتی بر عهده یک مدیر عالم، با تقوا قرار داده شده است تا کشور را بر اساس دین پذیرفته شده جامعه اداره کند.{۱} همچنین ارتباطات حاکم با مردم، ارتباطات فکری، عقیدتی، عاطفی، انسانی و محبت آمیز است و از دموکراسیهای رایج دنیا مردمی تر است و حکومت در خدمت مردم است /

ژاپن و انگلستان، همچون بسیاری از نظام های لیبرال، جوامعی آزاد و رهایی هستند که خدا مداری و فضیلت خواهی مفهومی ندارد و انسان مداری محور تمام فعالیت ها تلقی می شود. و بر اساس قوانین و مقررات برگرفته از اندیشه های محض بشری اداره می شود. این دو کشور دارای نظام های دو یا چند حزبی اند که مبتنی بر رقابت آزاد می باشند و به دلیل پیشنیه حاکمیت پادشاه، شکل ضعیف شده حضور او را در جامعه به عنوان سمبل وحدت خفظ کرده اند و لیکن کلیه امور اجرایی و تقنینی و قضایی بر عهده تعامل احزاب سامان می یابد.

به عنوان مثال: پادشاه (ملکه) انگلستان سمبل وحدت بریتانیا محسوب می شود و از سه امتیاز دانستن، مشاوره و

هشدار برخوردار است، او رسما در راس دولت قرار دارد اما در عمل اختیارات او محدود بوده، مجبور است در تمامی زمینه ها از سیاست کابینه پیروی کند.{۲} زیرا ویژگی اصلی نظام سیاسی انگلستان، حاکمیت بی قید و شرط پارلمان و تفکیك ناقص قوه مجریه از قوه مقننه است که در راس مخروط این نظام سیاسی، مقام سلطنت قرار دارد و صرفا به صورت مهر تاییدی است برای دستگاه مجریه که در صورت بروز بحران یا بن بستی که زاییده قانون اساسی باشد احتمال دارد که سهمی مؤثر در امور سیاسی ایفا کند.{۳}

بنابراین هم جهت شکلی و ساختاری و هم از جهت نظام فکری و عقیدتی، ولی فقیه با دو حاکم مورد اشاره در پرسش تفاوت دارد/

[۱].ولایت فقیه، جوادی آملی، ص ۴۵۲/

[۲].سیاست و حکومت در اروپا، احمد نقیب زاده، ص ۹۲ و ۹۳/

[۳].تحولات سیاسی در بریتانیا، یان دار بی شر، ترجمه دکتر فریدون زندفرد، ص ۹/

فایده اعتقاد به وجود رهبر، هرچند ناشناس باشد، از نظر محاسبات اجتماعی چیست؟

پرسش

فایده اعتقاد به وجود رهبر، هرچند ناشناس باشد، از نظر محاسبات اجتماعی چیست؟

پاسخ

محاسبات عقلی و تجارب اجتماعی به روشنی ثابت میکند که اعتقاد به وجود رهبر زنده، اثر عمیقی در حفظ نظام و بقای مکتب دارد. خواه این رهبر در دسترس مردم باشد، و یا به عللی دسترسی به او آسان نباشد. در هر دو حال اعتقاد به وجود رهبر حی، برای خود فوایدی دارد.

اما آن جا که رهبر در دل جامعه قرار گیرد و بطور مستقیم وظیفه رهبری را به دوش بکشد، جای سخن نیست. مهم آن جا است که رهبر به عللی از جامعه کناره گیری کند، ولی جامعه به حیات او، و بازگشت مجدد او اعتقاد داشته باشد. در این صورت نیز، اعتقاد به وجود چنین رهبر، اثر عظیمی دارد که به آن اشاره می کنیم:

در تاریخ ملل زنده جهان که مبارزات و نهضتهایی داشته اند، برای این مطلب نمونه های فراوانی وجود دارد که نشان میدهد تا آن رهبر از حیات و زندگی برخوردار بوده است، هر چند از نزدیك موفق به رهبری نمی شده، اما تشکیلات پیروان او باقی و پایدار، می مانده است. اما لحظه ای که حیات و زندگی او به پایان می رسیده، تفره و دودستگی، تشتت قوا، پراکندگی و نابسامانی در میان جمعیت حکمفرما میگردیده است.

بهترین گواه برای این که وجود رهبر، حافظ و نگاهدارنده مکتب و مایه تشکل پیروان آن است، سرگذشت نبرد «احد» میباشد.

در جنگ احد بر اثر اشتباه و یا از روی غرض ورزی، ندایی در قلب لشکر بلند شد که:

«الا قد قُتِل محمد» [محمد کشته شد]. این

خبر ناگوار، موقعی در میان مسلمانان متشر شد که آنان مشغول مقابله با تجاوز و تعدی مهاجمان بودند. وقتی برای مسلمانان، مرگ رهبر قطعی شد، نظام و سازمان آنان چنان گسسته شد که هر کدام به گوشه ای فرار کرده و دست از نبرد کشیدند، و گروهی به فکر افتادند که به امان خواهی از دشمن بپردازند.

ولی وقتی خبر قتل پیامبر تکذیب شد و مسلمانان از حیات رهبر خود آگاه گردیدند و عده ای نیز پیامبر را با چشمان خود دیدند، لشگر از هم پاشیده، بار دیگر به دلگرمی وجود رهبر، از نقاط مختلف کوه احد، از میان کوهها و زیر صخره ها، دور پیامبر گرد آمدند و نبرد و دفاع را از سر گرفتند.

خدای تعالی، این حقیقت را در قرآن چنین بیان می فرماید:

«و ما محمد الا رسول قد خَلت من قبله الرسل اَفَاِن مات او قُتل انقلبتم عَلی اَعقابکم و من یَنقلب علی عَقِبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین». آل عمران/۱۴۴

[محمد پیامبری بیش نیست که پیش او نیز پیامبرانی بوده اند. آیا اگر بمیرد و یا کشته شود، به دوران جاهلیت باز می گردید؟ و هر کسی به دوران جاهلیت بازگردد به خدا زیانی نمی رساند، و خدا سپاسگزاران را پاداش می دهد.]

در میدانهای نبرد، تمام کوشش گروهی از سربازان زبده و فداکار، این است که پرچم، در برابر حملات دشمن همچنان سرپا و در اهتزاز باشد، در حالیکه سربازان دشمن دایماً می کوشند که پرچم مخالفان را سرنگون سازند، چرا که برقرار بودن پرچم، مایه دلگرمی سربازان و تلاش و کوشش مستمر آنها است.

همچنین وجود

فرمانده لشکر در مقر فرماندهی، هر چند ظاهراً خاموش و ساکت باشد، خون گرم و پر حرارتی در عروق سربازان به حرکت در میآورد، و آنها را به تلاش بیشتر وا میدارد و با خود می گویند: فرمانده ما زنده است و پرچممان در حال اهتزاز است. اما هر گاه خبر قتل فرمانده در میان سپاه پخش شود، یک لشکر عظیم با کارایی فوق العاده به یک باره متلاشی میگردد، گویی آب سردی بر سر همه ریخته اند، بلکه گویا روح از تنشان بیرون رفته است.

جمعیت شیعه، طبق عقیده ای که به وجود امام زنده دارد، هر چند او را در میان خود نبیند، خود را تنها نمی داند (دقت کنید).

او همواره انتظار بازگشت آن عزیز سفر کرده را – که قافله های دل همراه اوست – می کشد. انتظار سازنده و اثر بخش او، هر روز نوید ظهور او را می دهد.

اثر روانی این طرز فکر در زنده نگهداشتن امید در دلها و وادار ساختن افراد به خودسازی و آمادگی برای آن انقلاب بزرگ، کاملا" قابل درک است.

اما اگر این رهبر اصلا" وجود خارجی نداشته باشد، و علاقمندان مکتبش در انتظار تولد و پرورش او در آینده باشند، وضع بسیار فرق می کند.

هر گاه جمعیتی معتقد شود که رهبر آنان در قید حیات و زندگی بوده و پیوسته مترقب فرمان الهی است که از پس پرده غیب بیرون آید، به طور مسلم ناامید نمی شود؟، وحدت کلمه خود را از دست نمی دهد، در حفظ مکتب خویش می کوشد، و پیوسته برای هدف، به تهیه نیرو و انجام مقدمات

می پردازد.

ولی هر گاه به این جمعیت بگویند: «شما فعلاً بی رهبرید، رهبر شما در آینده دیده به جهان خواهد گشود، آن هم معلوم نیست کی متولد خواهد شد، نه تنها خود او متولد نگشته بلکه نیاکان او نیز هنوز دیده به جهان نگشودند»، آیا در این جمعیت، روح انتظار سازنده، و نیرو و ساز و برگ لازم پیدا میشود؟ آیا با چنین عقیده ای، نظامات مادی و معنوی آنان بکار می افتد و یا این که این کار به قیمت از هم پاشیدگی افراد و محو و نابودی مکتب تمام می شود؟

رهبر یک جنبش عدالت خواهی، حتی اگر در میان پیروان خویش نباشد، میتواند موجب فشردگی و به هم پیوستگی صفوف معتقدان به نهضت باشد. می بینیم که در نهضت استقلال هندوستان، با وجود آن که «گاندی» از طرف دولت استعماری دستگیر شده و به زندان فرستاده میشود، نهضت «عدم همکاری با دولت استعماری» با شدت ادامه داشت. مردم هند با اینکه «گاندی» را در میان خود نمی دیدند، ولی دنباله نهضت وی را ادامه دادند، زیرا که گاندی هنوز زنده بود و قدرت معنوی وی همچنان مردم هند را به هم پیوند میداد.

در جنگ داخلی اسپانیا، قبل از جنگ دوم جهانی، تا زمانی که رهبران جمهوری خواهان در زندان «فرانکو» بسر میبردند، نبرد در سراسر جبهه های جنگ ادامه داشت. ولی زمانی که چند تنی از آنان به جوخه اعدام سپرده شدند، شکست در لشکر جمهوی خواهان پدید آمد.

این مدارک و شواهد نشان میدهد که حتی اگر رهبر جنبش و مقاومتی در میان مردم نباشد، وجود واقعی او میتواند

الهام بخش معنوی و مایه امید و تحرک و یاد آوری گردد.

سخنان حضرت علی(درباره رهبری و ولایت جامعه اسلامی بایستی بررسی وعمل شود، آیا همین اینک همان گونه است؟

پرسش

سخنان حضرت علی(درباره رهبری و ولایت جامعه اسلامی بایستی بررسی وعمل شود، آیا همین اینک همان گونه است؟

پاسخ

"ولایت دراسلام ناشی از ارزشهاست؛ ارزشهایی که وجود آنها، هم آن سمت وهم مردم را مصونیت می بخشد، مثلاً عدالت به معنای خاص یعنی آن ملکه ای نفسانی از جمله شرایط ولایت است. اگر این شرط تأمین شد، ولایت یک چیز آسیب ناپذیر است؛ زیرا به مجرد این که کمترین عمل خلافی که خارج از محدوده و خارج از اوامر و نواهی اسلامی است، از طرف آن ولی یا والی تحقق پیدا کرد، شرط عدالت سلب می شود. کوچکترین ظلم و کوچکترین کج رفتاری که خلاف شرع باشد، عدالت را سلب می کند. هر تبعیضی، هر عمل خلاف و گناه و ترک وظیفه یی، عدالت را از والی سلب می کند. وقتی هم که عدالت سلب شد، او از آن منصب منعول می شود.

در کدام سیستم حکومتی دنیا چنین شکلی وجود دارد؟ در کدام طریقش ضمانت و نظارت مردمی، چنین روشی وجود دارد که درآن، خیر انسانیت و خیر جامعه و مصالح بشری و ارزشها باشد؟

ولایت، آن حکومتی است که شخص حاکم با آحاد مردم دارای پیوندهای محبت آمیز و عاطفی و فکری وعقیدتی است. آن حکومتی که زورکی باشد؛ آن حکومتی که با کودتا همراه باشد؛ آن حکومتی که حاکم، عقاید مردمش را قبول نداشته باشد وافکار و احساسات مردمش را مورد اعتنا قرار ندهد؛ آن حکومتی که حاکم حتی درعرف خود مردم مثل حکومتهای امروز دنیا از امکانات خاص و از برخورداریهای ویژه برخوردار باشد وبرای او، منطقه ی ویژه یی برای

تمتعـات دنیوی وجود داشـته باشـد، هیچکـدام به معنای ولایت نیست و ولایت، یعنی آن حکومتی که درآن، ارتباطات حاکم با مردم، ارتباطات فکری و عقیدتی، عاطفی، انسانی و محبت آمیز است مردم به او متصل و پیوسـته اند؛ به او علاقه مند و او منشاء همه ی این نظام سیاسی و وظایف خود را از خدا می داند و خود را عبد و بنده ی خدا می انگارد.

در ادامه مقام معظم رهبری می فرماینـد : "این جا نظام سیاسـی جوری است که بر ایمان و عقیده و دین و عواطف اسـتوار است. این رابطه ایی که امروز بین این حـدمتگزار شـما و شـما جوانها دراین منطقه و دیگر مناطق کشور وجود دارد این یک چیز بدیع وجدیـد و بی سـابقه و بی نظیری است؛ هیـچ جـا این جور نیست، این پیونـد، یـک پیونـد تعـارف آمیز نیست؛ یک پیونـد دینی است.""۱"

در ادامه باید عرض کنیم درانتخاب رهبر که یکی از مسایل تخصصی است آن چیزی که بهترین ها را نشان می دهد، آزمونهای بررسـی تحقیقی و تخصصـی است ملاـک تصـدی بعضـی افراد دربعضـی شـغلهای حساس این است که همواره قوی ترین افراد درآن رشـته و متخصـص ترین آنها باید مسؤولیت را در دست داشـته باشند و اقتضای آن این است که همواره از کارآمدترین و متخصـص ترین افراد درآن اسـتفاده شود. این ملاک ثابتی است مجلس خبرگان که وظیفه تعیین رهبری را بر عهده دارد در امر خطیر کشف واجد شرائط دربین فقها از ابزارهای مختلف کمک گرفته نظیر :

۱- شایستگی علمی مناسب

۲- عدالت و تقوای مناسب

۳- مشاوره و رایزنیهای مختلف و متعدد قبل از گزینش

۴-

نظارت مستمر خبرگان بر کار رهبری طبق قانون

۵- نظارت عمومی از سوی آحاد مردم و تذکرات و انتقادهای خیرخواهانه

برغم وجود این پارامترها درانتخاب ولی فقیه اشتباه به حداقل می رسد و در صورت از دست رفتن ویژگیها و شرایط ولی فقیه خود خبرگان طبق قانون حق عزل رهبری را دارند.

استاد مصباح در این زمینه می فرمایند : "در جمهوری اسلامی که هدف آن اداره جامعه با قوانین اسلامی و اسلامیت نظام، فقط با ولی فقیه تضمین می گردد، راه معقول و قابل اعتماد برای انتخاب بهترین فقیهی که دارای ویژگی های رهبری است، انتخاب توسط فقیهانی است که فقها را می شناسند بنابراین، برای اطمینان بیشتر در صلاحیت رهبری، انتخاب وی توسط خبرگان، از اعتماد بالاتری برخوردار است. افزون بر اینکه فقهای عضو خبرگان کمتر تحت تأثیر تبلیغات و جوسازی ها واقع می شوند. و در نتیجه در جو آرام و مطلوبی ولی فقیه را کشف وبه مردم معرفی می کنند و هرگاه و به هر دلیلی منطقی خبرگان به این نتیجه رسیدند که رهبر شرایط رهبری را از دست داده است و یا کس دیگری در زمان رهبری ایشان پیدا شده که از او اقوی و بهتر است، رهبری خودبه خود از مقام خود عزل شده و لازم است خبرگان عزل ایشان را اعلام کنند و فقیه دیگری را جانشین وی سازند. اهمیت این نکته وقتی آشکار می شود که فقیهی با کفایت ولایق چون حضرت آیت ا...خامنه ای بر مسند ولایت تکیه زند و تدبیر امور را به عهده بگیرد و به گونه ای عمل کند که دوست و دشمن به کفایت و

لیاقتش اعتراف کنند و گاه آشکارا آن را بر زبان آورند. در چنین مواقعی است که محوریت چنین فقیهی نقطه قوت نظام است، بر همگان است قدر آن را بدانند و در تبعیت از ایشان بکوشند. در ادامه سخنی از امام خمینی"ره" را پایان بخش پاسخ قرار می دهیم :

"امیدواریم که یک جلوه ولو بسیار ناقصی از ولایت علی(در کشور ما شده باشد. باید توجه بکنیم، کافی ندانیم این که تظاهر کنیم و شعار بدهیم، اینها کافی نیست. دولت واقعاً باید با تمام قدرت آن طوری که علی(برای محرومین دل می سوزاند دل بسوزاند... "

) پرسش وپاسخ از محضر مقام معظم رهبری،ص۵۲و۵۰

۱ امام خمینی و مقام رهبری را چه کسانی به رهبری مردم انتخاب کردند؟

پرسش

۱ امام خمینی و مقام رهبری را چه کسانی به رهبری مردم انتخاب کردند؟

پاسخ

زائر گرامی چنانچه مستحضرید امام خمینی(قدس سره) را مردم با اکثریت قاطع به رهبری و مرجعیت شناخته و پذیرفته بودند و مقام معظم رهبری را مجلس خبرگان انتخاب نموده اند اما به نظر می رسد منظور شما این است که چرا امام خمینی(ره) را مردم و مقام معظم رهبری را مجلس خبرگان انتخاب نموده اندکه برای پاسخ به این سؤال ابتدا لازم است مقدماتی ذکر شود و جایگاه ولی فقیه در نظام اسلامی ذکر روشن گردد: بر اساس نظام عقیدتی اسلام حاکمیت از آن خداست یعنی فقط خداوند حق دارد حاکم بر مردم باشد. از طرف دیگر خداوند متعال در اداره امور اجتماعی مردم دخالت مستقیم نمی کند بلکه حاکمیت را به انبیاء و امامان معصوم(ع) واگذار فرموده اند.

همانطور که معتقدیم حکومت پیامبر(ص) مستقیما از طرف خداوند تعیین شد و بعد از پیامبر(ص) نیز حضرت علی (ع) و یازده فرزند ایشان از طرف خداوند به جانشینی و حاکمیت منصوب شدند، اما این که در زمان غیبت کسی از جانب خداوند نصب شده یا نه؟! بر اساس روایات رسیده از معصومین(ع) در زمان غیبت فقیهی که واجد شرایط مذکور در روایات باشد از طرف خداوند نصب شده است.

مثلا در توقیع حضرت صاحب الزمان(عج) آمده است:

«اما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله علیکم»

(در رویدادها و پیشامدها به راویان حدیث ما رجوع کنید زیرا آنان حجت من بر شمایند و من حجت خدا بر آنها هستم). پس همانگونه که در عصر حضور معصوم(ع) اگر کسی از

سوی امام بر کار گمارده شود مردم موظف به اطاعت از دستورهای او هستند در زمان غیبت هم ولی فقیه از طرف معصوم (ع) به حاکمیت مردم نصب شده است و مردم باید از دستو او پیروی کنند.

اما این که نقش مردم در این میان چیست؟

باید گفت: مردم با شناسایی ولی فقیه و پذیرفتن حاکمیت او باعث به وجود آمدن حکومت اسلامی می شوند. پس به طور کلی بیعت و همراهی مردم نقش اساسی را در بوجود آمدن حکومت ائمه(ع) و نیز حاکمیت ولی فقیه در عصر غیبت دارند. از این رو علی (ع) با این که از طرف خداوند به امامت و رهبری جامعه منصوب شده بود ولی ۲۵ سال از دخالت در امور اجتماعی خود داری کرد زیرا مردم با ایشان بیعت نکرده بودند. حال باید دید شناسایی ولی فقیه چگونه ممکن است؟ آیا مردم می توانند همانگونه که رئیس جمهور انتخاب می کنند رهبر هم انتخاب کنند یا نه؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت: شناسایی ولی فقیه از دو راه ممکن است:

۱ راه اول اینکه یکی از فقهای واجد شرایط(که شرایط آن در قانون اساسی ذکر شده است) از طرف اکثریت قاطع مردم، مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شده باشد. همان طور که در مورد حضرت امام خمینی(ره) چنین شد. اما این فرض در مسائل اجتماعی بسیار کم اتفاق می افتد. باید مثلا انقلابی با ۳۰ سال تلاش و سابقه و مقدمات صورت بگیرد تا مردم رهبر اصلح را انتخاب کنند. اما این امر همیشه میسر نیست و طبعاً در اوضاع و شرایط عادی کاندیداهایی که برای رهبری انتخاب می

شوند بیشتر از یکی خواهند بود و در انتخاب یکی از بین چند نفر همیشه احتمال خطا و اشتباه وجود دارد لذا قانون اساسی برای کاهش میزان این خطا راه دومی نیز قرار داده است.

۲ اما راه دوم که قانون اساسی برای ما مشخص نموده است مراجعه به خبرگان است، یعنی فرض این است که در هر زمانی فقیه اصلح برای اداره جامعه از سوی امام زمان(ع) منصوب شده است ولی مردم او را نمی شناسند. پس برای شناسایی فقیه به ناچار باید از خبرگان بهره جست، زیرا مردم از فقاهت چیزی نمی دانند و شرایط ولی فقیه را نمی توانند احراز کنند باید به خبره رجوع کنند. (همانطور که به هنگام بیماری باید به پزشک مراجعه کنند و به نظر او اهمیت دهند).

چنانکه برای تشخیص مرجع تقلید به چند عالم رجوع می کنند یا برای شناسایی یک پزشک حاذق از مردم کوچه و بازار سؤال نمی کنند بلکه به چند پزشک متخصص مراجعه می شود و به پیشنهاد آنها یک پزشک را که اصلح است بر می گزینیم.

در مورد ولی فقیه نیز چنین است یعنی مردم گروهی از فقها و خبرگان را انتخاب نموده و این افراد خبره و متخصص در فقه یک نفر را از بین خود انتخاب می کنند و مسلما این انتخاب برای مردم اطمینان بخش خواهد بود.

پس رهبر و ولی فقیه با واسطه مجلس خبرگان یا بی واسطه و مستقیما از طرف مردم شناسایی و پذیرفته می شود.

منبع:

پرسشها و پاسخها، استاد محمد تقی مصباح یزدی.

چرابایدحتماً ولایت فقیه برجامعه اسلامی حکومت کند؟

پرسش

چرابایدحتماً ولایت فقیه برجامعه اسلامی حکومت کند؟

پاسخ

اینکه باید فردی برجامعه حکومت کند وریاست جامعه دردست اوباشد که امری است اتفاقی وهمگان برآن اتفاق نظر دارند، امااینکه چرا این فردباید ولایت فقیه باشد چون ممکن است این سؤال مطرح شود که مردم می توانند خود این ریاست رابه عهده گیرند اصلاً ازطریق انجام حکومتهای دمکراسی وانتخاب رئیس جمهور .

اولاً : دررأس همه امورخداست واوست که عالم به تمام احتیاجات ماست وخیروصلاح مارااوبهتراز هرکسی هم می داندوهم می تواند عهده دارباشد. لذا برهمین اساس قانونی اکمل واصلح است که ازآن ناحیه حق آمده باشدوجوابگوی تمامی احتیاجات بشری باشدبعلاوه انسانهایی که مجری این قوانین باشند.

باید بگویم حکوتهایی مثل دیکتاوری که اصلاًقابل قبول نیست چرا که انسانی که خودراباهرلقبی رئیس مردم می داند وبطور

رسـمی ایـن سـمت رابعهـده دارد(مثـل رئیس جمهـور مـادام العمر، شـاه و...)وهیـچ دسـتگاه اجرایی دیگری اولـویت به اونـداردهرلحظه اورابه ورطه هلاکت نزدیک می کنـد چراکه به بیان قرآن(ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی) = آری طغیان می کندوقتی خودرابی نیاز ببیند.

ودررأس حکومت هرکشوری اگر فردی باشـدکه بالادست اوهیچ نباشدوکسـی به کار اونظارت نکند همین عامل طغیان اوسـت وماتجربه ناموفق استبدادرادرهمه ممالک دیده ایم.

اماحکومتهای دمکراتیک که مردم انتخابگران رؤسای خود هستند.این ایده تاحدودی مطلوب است ولی باز بنظر کارآمد نیست، چراکه اولاً غالباً توده مردم عوامنـد وانتخابشان ازروی دقت وعقل منطقی نیست وعلاوه برآن تبلیغات هم غالباً (قیـد غالباًرااضافه میکنم تاهمه موارد راشامل نشود) ممکن است ناسالم باشـدوروش تشـخیص صـحیحی برای مردم نباشـدوعلاوه برآن مدت مثلاً ریاست جمهوری (بطور مثال ۴سال) این فرد اگر حاکم برزمام امور شود عنان گسیخته است ودیگر کسی قادر

به این نیست که اورااز این منصب پائین بکشد(مکر بوسیله کودتا – که خود خلاف قاعده است)لذا این هم راه منطقی واساسی ای نیست.

پس می توانی راه دیگری را عرضه کرد وآن اینستکه درراًس حکومت فردی که واجد شرایط الهی باشد(مثلاً ـ نیابت از امام معصوم) وپس از آن حکومت به نحو دمکراسی اداره شود که این فرد بالا ـدست واجدشرایط (ولا ـیت فقیه) راهم ارگانهایی نظارت دائمی داشته باشند که اگر ازراه اصلی خارج شدسمت اوفسخ شود.

که درباب ولایت فقیه حکم چنین است . مجلس خبرگان ، شورای نگهبان ومواردی از این قبیل برکار رهبر نظارت دارندواوکه وارسته ودین مدار است خودرادرچهارچوب شرع وعقل وقانون می بیند.لذا حکومت وکشور ایمن از ضرروشرر خواهدبود../ر

با تشکر : دکتر جنابی

سؤال:

مگر نه اینکه خداوند هنکام آفرینش هرکسی سرنوشت اورا برپیشانی اونوشته است که درطول زندگی آن شخص مسیر زندگی اورا معین می سازد. دراینجا سؤالی که برای من پیش آمده است این ا ست که اگر خداوند به این مسئله واقف است چرا قسمت وسرنوشت بعضی از افراد مانند پیامبران واولیای خاص خودقرار می دهدوسرنوشت بعضی از اشخاص رامانند افراد پست وزبونی مانندفرعون و یزید و... آیا این موضوع عدل پروردگار را نعوذو با لله زیر سؤال نمی برد .البته بنده صحت صبر و اختیار را کا ملاً قبول دارم و اینکه انسان خود مختار است مسیر زندگی خود را تغییر دهد و مانند اولیای خاص خداوند باشد و یا در مسیر خدمت قدم بردارد و هیچ گونه جبری از سوی خداوند در اینجا مطرح نیست ولی این موضوع را که سرنوشت و مسیر زندگی

شخص از ابتـدا تا لحظه مرگ را خداونـد باریتعالی می دانـد چرا از همان ابتدا قسـمت او را اینگونه قرار داده تا علی الخصوص جزء افرادکافر از این دنیا رخت بر نبندند و از زحمتهای خداوند در سرای آخرت محروم گردد.مگر خداوند نمی توانست همان ابتدا که فرد گام در راه خلاف می گذارد سرنو شت مرگ را برای شخص رقم بزند تا حد اقل گناه عطیمی مانند گناهان کبیره که فرعون و یـا شـمر و یزیـد انجام داده انـد مرتکب نشونـد که تا ابـد لعنت خداونـد متوجه آنها باشـد و از رحمت الهی در آن جهان محروم گردنند . در مورد مثالی برای روشن شدن موضوع بیان می نمایم .

همـانطور که مـا د ر قرآن و روایـات خوانـد ه ایم . خداونـد متعـال فرعـون را ازآاب خروشـان دریـا و دهـان گرگ گرسـنه در کودکی نجـات داد و طبق روایات خداونـد تا نمی خواست که این شـخص زنـده بمانـد تا فرعون شود . همچنین است حضـرت موسـی که در میان آن همه گرفتاری و مشکلات تا به این دنیا گذشت تا فرستاده خداوند گردد وباعث سر نگونی فرعون گردد . چرا خداونـد با علم به این که این کودک در آینـده فرعون خواهد شد او را در میان امواج در یا غرق نگرداند تا در آینده این شخص اینگـونه مـورد خشم خداونـد و فرسـتاده او گردد و یـا اصـلاً چرا خداونـد این کودک را دچـار چنین سـر نوشت شومی گرداند و آیا این موضوع عدالت را نعوذ بالله زیر سؤال نمی رود.

یکی از مشکلاتی که بنده به ذهنم خطور می کند این است که شیطان

نسبت به بعضی مسائل که جامعه اسلامی نسبت به آن حساسیت دارد ، وسوسه ام می کند که به نوعی زمینه ساز از بین رفتن آرامش روحی من می شود به عنوان مثال در هنگام نماز هر چقدر سعی در تمرکز در نماز دارم شیطان آن قدر مرا وسوسه می کند تا حالت و یا افکار بدی به ذهنم خطور می کند و یا نسبت به برخی از بزرگان دین احساس بدی داشته باشم در حالی که واقعاً به آنها اعتقاد دارم اما گوئی شیطان مهر بر دل دهان من فشار می آورد تا از این طریق زمینه سازبطلان نمازم گردد و هر چقدر سعی می کنم نمی توانم این افکار را از ذهن دور سازم حال آیا واقعاً این مسائل زمینه ساز بطلان نماز می شود و شما چه راه حلی را توصیه می کنید ؟ اگر نسبت به این افکار بی تفاوت باشم چگونه است.

جواب:

این اصل مسلمی را که در ابتدا ی فرمایشاتتان نوشته بودیدقابل قبول واثبات نیست اینکه نوشته بودید(خداوندهنگام آفرینش سرنوشت اورا برپیشانی اونوشته است که درطول زندگی آن شخص مسیر زندگی اورا معین می کند.)

ببنید برادریاخواهرگرامی :

اینکه خداوندبه اشیا، وموجودات عالم علم داردقبل ازموجود شدن آنها این بدان معنا نیست که خداوند سرنوشت مختوم ومشخصی رابرای آنها رقم زده باشد که تخلف از این سرنوشت هم غیر ممکن باشد.که اگر این باشد این عین ظلم است که خداوند بربندگان روا داشته.

سرنوشت انسانها بنهو تعلیقی وانتسابی درلوح محفوظ خدا (علم خدا) قرار داردگویاراهی است که به قسمت تقسیم می شودوخدا می داند که اگر فرد راه سمت چپ رابرگزیند

چه خواهدشدواگرراه سمت راست راچه؟

وخدامی داند به اواراده واختیار داده است وهزاران هزار علل وعواملی که اورا به این راهها بکشاند واز این راهها باز داردوخدا به همه اینها عالم است .

ولی این بدان معنا نیست که خدا برای فرعون تنها یک سرنوشت وآن هم فرعون شدن رقم زده باشد. من دراصل مبنا باشما اختلاف نطر دارم که پذیرش وقبول چنین خدایی بااین مدرک اصلاً عقلایی نیست.

خداوند بااین لطفها ورحمات ونعمات به فرعون مدام به اویادآوری میکرد ولی اوغافلانه وجاهلانه همه چیز رافدای طمع وآز خود کردبااراده خود.

حتی درلحظات پایانی زندگی او هم که اواستمداداز موسی می کند برای غرق نشدن خداوند به موسی (ع) وحی می کند که اگر فرعون درآن لحظات تنها یک بار ازمن درخواست کمک می کرداورا نجات می دادم ولی اونخواست.

سپس می بینیم خدا برای فرعون هم نمی خواسته که بااین وضع هلاک شودولی چه کندکه فرعون خود این را برای خود خواسته وخدا اراده از انسانها نمی گیرد.

برای بهتر درک کردن این مباحث لازم می دانم کتبی درباب قضاوقدرمطالعه فرمایید.

اما سؤال بعدی شما که درباب وسوسه هاوافکار درمیان نماز است .

اولاً باید عرض کنم سعی کنید رعایت حالت نمازرابکنید.

۱ – ابتدا نمازرااول وقت بخوانید(حتماً)

۲ – نمازرادرمکان خلوت بدون زیور وآراستگی به جماعت و...بخوانید.

۳ – درحالت نماز شرایط جسمی شمامطلوب باشد(خواب آلوده نباشید، باشکم گرسنه نمازنخوانید، باشکم خیلی سیر نمازنخوانیدو...)

۴ – افکار جنسی را قبل ازنماز ازخود دور کنید.ازقبل ازنماز به مدتی مثلاً ۲۰دقیقه قرآن،دعا بخوانید.

۵ –هرگاه دربین نماز افکاری شمارااحاطه کرددرهمان حال استعاذه جویید.

(اعوذ بالله من الشیطان الرجیم) بگویید این ذکر درحال نماز مبطل نماز نخواهدبود واین کار رادرنماز

هرچند بار که پیش آمد تکرار کنید.

درپایان باید عرض کنم گرچه این افکار ومثائل مبطل اصل وصورت نمازشمانخواهدبود ولی باعث ترفیع مقام شمابخاطر نمازنخواهد شدلذاازخود دور کنید این افکار را.

منظور از کلام حضرت علی (ع) که می فرمایند اگر حق خالص بود و باطل خالص بود کسی گمراه نمی شد چیست ؟

پرسش

منظور از کلام حضرت علی (ع) که می فرمایند اگر حق خالص بود و باطل خالص بود کسی گمراه نمی شد چیست ؟

پاسخ

مقصود از جمله حضرت علی(ع) آن است که تشخیص حق به آسانی صورت نمی گیرد، بلکه همواره در انبوه حق هاو باطل ها باید حق را جستجو کرد؛ یعنی، وضعیت به گونه ای نیست که شخص به راحتی حق را یافته و به آن پایبندگردد بلکه بر سر راه او شبهه ها و وسوسه های فراوانی وجود دارد. اما این مطلب بدین معنا نیست که همه حقند. بله،هر کس ممکن است حقی را نیز بگوید ولی چنین برداشتی که همه در عرض هم و با هم برابرند برداشتی نادرست وبلکه تحریف کلام علی(ع) است.

اگر معنای این سخن آن باشد که ذکر شده، کسی می توانست به علی(ع) بگوید چرا با معاویه می جنگد او نیز حقاست؟! ولی هیچ خردمندی چنین برداشتی از سخن آن حضرت نمی کند. از طرف دیگر پلورالیزم دینی اشکالاتمتعددی دارد که فقط به سه مورد آنها اشاره می شود:

الف) نظر شناخت شناسی (Epistemology) به نفی و نسبیت حقیقت می انجامد؛ زیرا حق دانستن همه ادیان - باوجود عقاید متضاد و ناسازگار بین بسیاری از آنها - نتیجه ای جز نفی مطلق همه آنها و نسبی دانستن حقیقتندارد.

ب) چند گرایی دینی، «خودستیز» (Self contradictory) است و به نفی خود گواهی می دهد؛ زیرا فرض آن استکه پلورالیزم، ادعای حقانیت همه ادیان از جمله اسلام را دارد و همین اسلام، حکم به نسخ شرایع گذشته می کند ونسخ شرایع پیشین، به منزله نفی پلورالیزم است. بنابراین تکثر گرایی دینی، سر از نفی خود درمی آورد.

ج) از منظر درون دینی نیز، چندگرایی دینی باطل

است و راه حق غیر از پذیرش آیین توحیدی اسلام نمی باشد.قرآن مجید به صراحت می فرماید: و من یبتغ غیرالاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخره من الخاسرین هر کسغیر از اسلام، دینی اختیار کند، هرگز از وی پذیرفته نیست و او در آخرت از زیانکاران است {M، (آل عمران، آیه ۸۵)

برای آگاهی بیشتر ر.ك:

۱ کتاب نقد، شماره ۴ ، پلورالیزم دینی و تکثرگرایی.

۲ مقاله «تکثر ادیان در اندیشه شهید مطهری، جعفر محقق، مجله وارش، شماره ۳ ، فروردین و اردیبهشت ۷۷

چند گرایی دینی (Religious Pluralism) نیز روایت های متعددی دارد. تاکنون هشت روایت از آن عرضه شدهاست که هر یک مبتنی بر پیش فرض هایی گوناگون است.

جهت آگاهی بیشتر در این رابطه و نیز پیرامون برخی از سؤالات فوق ر.ك مقالات مجله «معرفت» شماره(۲۲).

برای آگاهی بیشتر پیرامون پلورالیزم دینی به منابع زیر رجوع کند:

۱- اسلام و تکثرگرایی دکتر محمد لگنهاوزن، ترجمه: نرجس جواندل، مؤسسه فرهنگی طه.

۲- کتاب نقد، شماره ۴ (ضمیمه)

۳- جامعه مدنی آیت اللّه معرفت، نشر التمهید

۴- سویه های پلورالیسم محمد حسن قدردان قراملکی، کانون اندیشه جوان

۵- تحلیل و نقد پلورالیسم دینی علی ربانی گلپایگانی، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر

J}

حکومت ولایی و حکومت استبدادی چه خصوصیاتی دارند؟

پرسش

حکومت ولایی و حکومت استبدادی چه خصوصیاتی دارند؟

پاسخ

نخست ویژگی های حکومت استبدای را مطرح کرده، آن ها را با ویژگی های حکومت ولایی فقیه، که در قانوناساسی آمده است مقایسه می کنیم:

حکومت های استبدادی با همه تنوعی که دارند در ویژگی های زیر مشترکند:

۱ شخص یا طبقه ای خاص بدون رضایت مردم بر آنان حکومت می کند.

۲ دامنه قدرتِ حکومت فوق قانون است و هیچ قانونی آن را محدود نمی کند.

۳ مکانیزمی برای نظارت بر حکومت، نه از سوی مردم و نه از سوی دستگاه های خاص نظارتی وجود ندارد.

این ویژگی ها، حکومت استبدادی را از حکومت غیراستبدادی جدا و ممتاز می کند در نظام ولایی فقیه، طبق قانوناساسی جمهوری اسلامی ایران، هیچ یک از این ویژگی ها وجود ندارد.

ویژگی اول: اولاً، اصل قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، با پذیرش قاطع ۲/۹۸درصد مردم به تصویب رسید. ودر ادامه نیز هر گونه تغییری در قانون اساسی باید به تصویب مردم برسد.

ثانیا: طبق قانون اساسی، مردم در تعیین ولی فقیه، از طریق انتخاب نمایندگان مجلس خبرگان دخالت دارند.

ثالثا: مردم در مجاری قانون گذاری و اجرایی حکومت، از طریق انتخابات مجلس شورای اسلامی و انتخابات ریاستجمهوری دخالت دارند.

این سه نحوه دخالت مردم در حکومت، در هیچ یک از حکومت های استبدادی وجود ندارد.

ویژگی دوم: دامنه قدرت ولی فقیه در قانون اساسی به دو شکل به گونه ای محدود است که به کلی با قدرت درحکومت های استبدادی متفاوت می شود.

اول) در اصل چهارم قانون اساسی آمده است: «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری،فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد» یعنی قوانین اسلام اولین محدود کنندهقدرت ولی فقیه و یا به تعبیر دقیق تر تعیین کننده اختیارات او

است. پس چنین نیست که ولی فقیه فوق هر قانونیباشد. این نکته در پاسخ سؤال دهم به طور مفصل توضیح داده شده است.

دوم) تعهدی که ولی فقیه در برابر قانون اساسی داده است. ولی فقیه علاوه بر تعهد الهی خود به اجرای احکام اسلام،تعهدی در برابر ملت، به قانون اساسی دارد که چون این تعهد، لازم (نه جایز) و بدون حق فسخ است، تعهدیمضاعف برای او محسوب می شود و تخلف او از قانون اساسی باعث خروج او از عدالت و در نتیجه سلب او ازولایت می گردد.

پس اختیارات ولی فقیه در قانون اساسی از ناحیه قوانین اسلام و قانون اساسی مقید و محدود است، محدودیتی که درنظام های استبدادی وجود ندارد.

مطلقه بودن ولایت فقیه به معنای بی قید و شرط بودن اعمال قدرت او نیست، بلکه بدین معنا است که اختیارات اومحدود به حوزه ای خاص از مسائل اجتماعی نیست و همه آن ها را دربر می گیرد اما اعمال قدرت در هر حوزه باید براساس موازین اسلامی و قانونی باشد.

ویژگی سوم: حکومت ولایی فقیه از سه ناحیه نظارت می شود. سه ناحیه ای که در نظام های استبدادی وجودندارد.

ناحیه اول: نظارت درونی

ولی فقیه باید دارای سه شرط باشد: فقاهت، عدالت و درایت. هر یک از این سه شرط، او را از درون نظارتمی کنند.

فقاهت او را از تجاوز از قانون الهی باز می دارد، عدالت او را از اعمال خواسته های شخصی و نفسانی باز می دارد ودرایت، او را از خودرأیی و ترک مشورت با اندیشمندان و متخصصان حفظ می کند.

این سه شرط از شرایط ثبوتی ولایت فقیه است یعنی اگر شخصی یکی از این سه شرط را نداشته باشد واقعا ولایتندارد و مرجع تشخیص این شرایط،

چه در حدوث ولایت و چه در بقای آن، مجلس خبرگان است.

ناحیه دوم: نظارت مستمر نمایندگان مجلس خبرگان.

مجلس خبرگان، علاوه بر وظیفه انتخاب رهبری که دارای شرایط سه گانه مذکور است، وظیفه نظارت بر استمرار اینشرایط را نیز دارد. مجلس خبرگان، علاوه بر نظارت بر استمرار شرایط، وظیفه نظارت بر اعمال قدرت و رعایت شرایطاسلامی و قانونی در آن را نیز بر عهده دارد. در واقع نظارت بر رعایت شرایط اسلامی و قانونی در اعمال قدرت، براینظارت بر استمرار شرایط سه گانه رهبر است.

ناحیه سوم: نظارت مردم بر رهبری در جمهوری اسلامی از دو طریق اعمال می شود:

طریق اول) مردم با انتخاب نمایندگان لایق در مجلس خبرگان، به صورت غیرمستقیم، از طریق مجلس خبرگان بر رهبرنظارت دارند.

طریق دوم) آزادی بیان، که در قانون اساسی فضای سالمی برای مطبوعات فراهم می کند نظارت افکار عمومی را برحکومت تشکیل می دهد. هر گاه مطبوعات، به راستی برخاسته از افکار عمومی مردم باشد می تواند این وظیفه را چهبه صورت مستقیم در توجه دادن ولی فقیه به خواست مردم، و چه به صورت غیرمستقیم در جهت دهی عمومی مردمدر انتخاب نمایندگان مجلس خبرگان به خوبی انجام دهد.

این سه نوع نظارت در حکومت های استبدادی یا اصلاً وجود ندارد و یا بسیار کم رنگ و غیر مؤثر است.

در این زمینه می توانید به منابع زیر رجوع کنید:

۱ ولایت فقیه، جوادی آملی، مرکز نشر اسراء، ص ۴۶۳ ۴۸۲.

۲ اصول سیاست و حکومت، احمد جهان بزرگی، ص ۱۳۳ ۱۷۲.

ضرورت وجود ولایت فقیه در نظام اسلامی را چگونه توجیه می کنید؟

پرسش

ضرورت وجود ولایت فقیه در نظام اسلامی را چگونه توجیه می کنید؟

پاسخ

پاسخ دقیق و جامع به این پرسش تحقیقی ژرف و گسترده می طلبد و از حوصله یک نامه و حتی یک مقاله بیروناست، لیکن با فشردگی و اختصار نکاتی را یادآور می شود:

الف) ضـرورت وجود «ولايت فقيه» در نظام اسـلامی بدون شناخت ماهيت حكومت دينی و لوازم و كار ويژه هايآن امكان پذير نيست.

ب) حكومت دينی از چنـد جهت با نظام های سـكولار (secular)، لائيك (laic) و بی اعتنـا به دين تفاوت دارد؛پاره ای از اين تفاوت ها عبارت است از:

۱ تفاوت در اهداف:

رژيم هـای نامبتنی بر دين، اعم از مردم سالار (Democratic)، فردسالار (Monarhy) و اليگارشی (Oligarchy) بهيك معنا دولت های حداقلی (Minimal) هسـتند. به عبارت ديگر اساسی ترين هدف آنها تأمين نيازمندی های دنيويشهروندان می باشـد و هـدفی فراتر از آن در نظر نـدارد. ليكن نظام دينی در هـدف دو منظوره (Biplay) است و علاوه برنيازمنـدی های اين جهانی، تأمين خير و سعادت اخروی و جاودانی را نيز مد نظر دارد.

۲ تفاوت در كار ويژه های دولت:

وظايف و كاركردهای (Functions) نظام های غيردينی نيز متناسب به هـدف آنها حداقلی می باشد. يعنياساسـی ترين وظيفه آنها تأمين بهـداشت، آموزش، امنيت، رفاه و توسـعه (Development) مـادی است. در مقـابلحكومت دينی وظايف بيشتری برعهـده دارد، يعنی علاوه بر لزوم ارايه خـدمات بالا، بايد به برنامه ريزی صـحيح وتلاش در جهت تربيت دينی و معنوی جامعه، رشـد و بالنـدگی فضايـل و كمالات عاليه انسانی و گسترش تقوی همتگمارد و جامعه را به سوی تأمين سـعادت پايا و فناناپـذير رهبری كند.

۳ تفاوت در روش ها:

روش هـای اجرايی نظـام هـای سـكولار و دينی در پـاره ای از موارد تفـاوت دارد. تفـاوت در اهـداف و كـار ويژه ها لاجرمـدر گزينش شيوه ها كارگر خواهد

افتاد. به عبارت دیگر در نظام های بی اعتنا به دین انگاره «هدف وسیله را توجیهمی کند» امری پذیرفته شده و عقلانیت ابزاری(Instrumental Reason) آخرین مرجع تصمیم گیری است. اما درحکومت دینی استفاده از روش های معارض با کرامت الهی و ارزش های والای اخلاقی و ویرانگر سعادت جاودانیبشر مجاز نیست، بنابراین عقل ابزاری در کادر قوانین الهی و احکام عقل فراابزاری و توحیدی فعالیت دارد.

۴ تفاوت در خاستگاه قانون:

در نظام های نامبتنی بر دین خاستگاه قانون چیزی جز تمایلات، خواسته ها، هوس ها و گرایشات آدمیان نیست. بهعبارت دیگر همه نظام های سکولار مبتنی بر نوعی انسان مداری و اومانیسم (Humanism) می باشند؛ اعم از اومانیسمفرد مدارانه (Individual Humanism) که در نظام های دمکراتیک جاری است، و یا اومانیسم جمع گرایانه(Collectivist Humanism) که در رژیم های سوسیالیستی و کمونیستی جاری است. اما در حکومت دینی منشأ اصلیقانون خداوند است. و تنها قانونی رسمیت دارد که از سوی خداوند جعل شده و یا لااقل با اصول و قواعد کلی موردقبول شارع سازگار باشد. بنابراین کارکرد مجاری قانون گذاری در چنین نظامی کشف و استنباط قوانین الهی و تطبیق آنبر نیازمندی های زمان است.

۵ تفاوت در زمامداران و کارگزاران:

رهبری هر جامعه ای متناسب با ارزش ها و آرمان های جامعه و اهداف اساسی حکومت در آن جامعه تعیین می شود. ازاین رو در نظام های لائیک و سکولار شرایطی بیش از توانایی مدیریت کلان اجتماعی لازم نیست، اما در نظام اسلامیشرایط بیشتری لازم است که اصول آنها عبارت است از:

۱) صلاحیت علمی، که اصطلاحا از آن به «فقاهت» تعبیر می شود و به معنای شناخت دقیق فقهی و حقوقی اسلام درهمه ابعاد و مسائل فردی و اجتماعی است. زیرا فرض آن است که آنچه در جامعه اسلامی

ملاـک عمـل و قـانون قرارمی گیرد همـان قوانین الهی است. بنـابراین وجود رهبری که توانـا بر اسـتنباط احکـام الهی در مسائل کلان اجتماعی بوده وبتواند در مسائل مختلف حکم دینی را کشف و به اجراء درآورد ضروری می نماید.

ممکن است گفته شود مجلس شورای اسـلامی و شورای نگهبـان برای این امر کـافی است. در حـالی که چنین نیست، اینمسـأله علل متعددی دارد که پاره ای از آنها در مطالب بعدی آشکار خواهد شد.

۲) صـلاحیت اخلاـقی، یعنی تعهـد و التزام و پای بنـدی عمیق به هنجارها و ارزش های دینی و اخلاقی، دوری ازاوصاف رذیله، دوری از هواپرستی و خودخواهی و دنیاطلبی، که اصطلاحا از آن به عدالت و تقوی تعبیرمی کنیم.

رهبر یک جامعه اسلامی نمی تواند فاقد ارزش های عالیه اخلاقی باشد، زیرا:

اولاً، انسانی که فاقد صـلاحیت اخلاقی است، نمی تواند کارکرد مثبت تربیتی و اخلاقی که از اهداف نظام اسـلامی است داشته باشد.

ثانیا، معمولاً انسان ها الگوپـذیری شدیـدی از اخلاق، سیره و منش زمامـداران دارند، چنانکه پیامبر اکرم(ص) فرمودند: «الناس علی دین ملوکهم»(بحارالاـنوار، ج ۱۰۲، ص ۷) بنـابراین کسـی که الگوی درستی برای جامعه نباشـد نمی توانـد در رأس نظام اسلامی قرار گیرد.

۳) کفایت در مدیریت کلان اجتماعی، منش صـحیح سیاسـی و اجتماعی، شـجاعت، تدبیر. مجموع این شـرایط همانچیزی است که اصطلاحا «ولی فقیه» گفته می شود. بنابراین اگر قرار باشد ولی فقیه در رأس نظام نباشد یکی از دو کاربایدانجام گیرد:

۱/۳ رئیس جمهور دارای همه صلاحیت های لازم رهبری باشد. در این صورت همان ولی فقیه را رئیس قوه مجریه قرار داده ایم و در واقع نقش اورا در امور اجرایی پررنگ تر کرده ایم.

۲/۳ ولی فقیه نقش مشاور برای رئیس قوه مجریه داشته باشد و

در مسائل کلان حکومتی نظر او را راهنمایی کند. در این صورت دو فرض پدیدمی آید:

۱/۲/۳ یا اینکه رئیس جمهور موظف به اجرای منویات او است، در این صورت این همان ولایت فقیه است، زیرا او بر رئیس قوه مجریه ولایت دارد.

۲/۲/۳ رئیس جمهور موظف به پیروی از منویات او نباشد، در این صورت رعایت احکام الهی تضمین نشده و دیگر نظام اسلامی نخواهد بود.!!

افزون بر آن ولایت فقیه کارکردهای دیگری دارد، از جمله: ایجاد تعادل بین قوا که در نظام های مبتنی بر تفکیک قوا(Decenteralized) از مهمترین مشکلات است. لیکن رعایت اختصار ما را از بررسی و تفصیل آن معذورمی دارد.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: فلسفه سیاست، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

آیا تشکیل حکومت بر طبق مبانی ولایت فقیه از اعتقادات شیعه است ؟ این امر در حکومت پادشاهان چگونه جاری بوده است ؟

پرسش

آیا تشکیل حکومت بر طبق مبانی ولایت فقیه از اعتقادات شیعه است ؟ این امر در حکومت پادشاهان چگونه جاری بوده است ؟

پاسخ

در پاسخ به این سؤال به مواردی چند اشاره می شود:

۱- حکومت رسول اکرم(ص) با استناد به آیات قرآن کریم و برداشت عمومی همه مسلمانان، حکومتی دینی وبرخاسته از شریعت اسلام بود. خداوند متعال فرمود: اطیعوا الله واطیعوا الرسول و اولوالامر منکم ، (نساء، آیه ۵۹)و نیز ماکان لمؤمن و ما مؤمنه اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیره من امرهم ، (احزاب، آیه ۳۶).

۲- ائمه اطهار(ع) نیز با استناد به قرآن کریم (مائده، آیه ۵۵) و روایات متواتر (مانند حدیث غدیر) از سوی خداوندبه ولایت و حکومت منصوب شده اند. این مسأله مورد اتفاق شیعه است.

۳- در زمان غیبت، فقهای جامع الشرایط، از سوی امامان معصوم به ولایت و حکومت بر امت اسلامی معینشده اند. این مسأله نیز از اولین کتب فقهی شیعه تاکنون، مورد نص و تأکید بوده است. در پایان فهرستی از منابع فقهیشیعه که به این مسأله به صورت واضح و غیرقابل توجیه پرداخته اند، اشاره می شود.

در طول تاریخ تشیع، هر زمان که علمای شیعه احساس آماد گی بیشتری برای تحقق آرمان های اجتماعی اسلامی کردند، توجه بیشتری به مسأله ولایت فقیه داشتند؛ اما بسیاری از منابعی که در این پاسخ معرفی می شود، درزمان هایی است که علمای

شیعه در انزوای سیاسی و تحت فشار سلطه های غیرمشروع بوده اند.

۴- منابع فقهی اندیشه ولایت فقیه از ابتدای غیبت کبری عبارت است از:

- شیخ مفید (۳۳۳ - ۴۱۳) «المقنعه»، مؤسسه النشر الاسلامی، ص ۸۱۰

- ابولاصلاح حلبی (م. ۴۴۷ه) «الکافی فی الفقه»، ص ۴۲۲

- ابن ادریس حلی (م. ۵۹۸ه) «السرائر»،

ص ۵۳۷

- محقق حلی (م. ۶۷۶ه) ر.ک: مسالک الافهام (شرح شهید ثانی بر کتاب محقق حلی)، ج ۱، ص ۵۳

- محقق کرکی (م. ۹۴۰ه) «رسائل»، رساله صلاه الجمعه، ج ۱، ص ۱۴۱

- مقدس اردبیلی (م. ۹۹۰ه) «مجمع الفوائد والبرهان»، ج ۴، ص ۲۰۵

- حسینی عاملی (م. ۱۲۲۶ه) «مفتاح الکرامه» (کتاب القضاء)، ج ۱۰، ص ۲۱

- ملا احمد نراقی (م. ۱۲۴۵ ه) «عوائد الایام»، ص ۱۸۷

- میرفتاح مراغی (م. ۱۲۶۶ه) «عناوین»، ص ۳۴۵

- شیخ محمد حسن نجفی (م. ۱۲۶۶ه) «جواهر الکلام»، ج ۱۶، ص ۱۷۸

- شیخ مرتضی انصاری (م. ۱۲۸۱ه) «المکاسب» ص ۱۵۴ - کتاب «القضاء والشهادات»، ص ۲۴۳

- حاج آقا رضا همدانی (م. ۱۳۲۲ه) «مصباح الفقیه»، کتاب الخمس، ص ۱۶۰

- سید بحرالعلوم (م. ۱۳۲۶ه) «بلغه الفقیه»، ج ۳، ص ۲۲۱

- آیت الله بروجردی (م. ۱۳۸۲ه) «البدر الزاهر» (تقریرات درس خارج)، ص ۵۲

- شیخ مرتضی حائری (م. ۱۳۶۲ه ش) «صلوه الجمعه»، ص ۱۴۴

- امام خمینی (م. ۱۳۶۸ه ش) «کتاب البیع»، ج ۲، ص ۴۸۸

نویسنده، توصیه می کند حتما به اولین منبع یاد شده؛ یعنی، المقنعه شیخ مفید رجوع کنید تا تصریح و تأکید اولینمنابع فقهی شیعه بر ولایت فقیه را بیابید. برخی از ناآگاهان یا غرض ورزان، ریشه فقهی این مسأله ضروری را نادیدهگرفته، آن را مربوط به قرن اخیر می دانند.

برای مطالعه بیشتر سیر تاریخی ولایت فقیه در اندیشه شیعه ر.ک:

۱- مهدی هادوی، ولایت و دیانت

۲- آذری قمی، ولایت فقیه از دیدگاه فقهای اسلام

۵- مسأله «ولایت فقیه» به دوران غیبت اختصاص ندارد؛ یعنی، حتی در زمان حضور امامان معصوم(ع) نیز فقهاییه نیابت خاص

از سوی امامان (ع)، ولایت داشتند.

مالک اشتر نخعی در زمان امام علی(ع)، نواب اربعه در زمان غیبت صغری و عالمان دیگری که

در طول تاریخحیات امامان معصوم(ع) از سوی آنان به امور مسلمین رسیدگی می کردند؛ همگی مصادیق «ولی فقیه» در دورانحضور معصوم اند.

۶- درباره «السلطان ظل الله» باید گفت:

اولاً، این سخن به سند صحیح از امام معصوم نرسیده است (ر.ک: بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۵۴).

ثانیا، مضمون حدیثی که دربردارنده این جمله است، به هیچ وجه تأیید یا تقویت سلطان نیست، زیرا پس از آنمی گوید: «هر سلطانی که عادل باشد، پاداش می برد و هر که ظلم کند، وزر و وبال آن بر سلطان است».

در طول تاریخ، سلاطین از این جمله سوء استفاده کرده، آن را تأیید الهی سلطنت خود گرفته اند. چگونه ممکناست دینی که خود برنامه حکومت (ولایت فقیه) دارد و برقراری قسط را از اهداف خود می داند، سلطنت هر سلطانیرا تأکید کند و او را سایه خدا بداند؟!

تفاوت حکومت ولایت فقیه با دیگر نظام های سیاسی را بیان کنید.

پرسش

تفاوت حکومت ولایت فقیه با دیگر نظام های سیاسی را بیان کنید.

پاسخ

پاسخ دقیق و جامع به این پرسش تحقیقی ژرف و گسترده می طلبد و از حوصله یک نامه و حتی یک مقاله بیروناست، لیکن با فشردگی و اختصار نکاتی را یادآور می شود:

الف) ضرورت وجود «ولایت فقیه» در نظام اسلامی بدون شناخت ماهیت حکومت دینی و لوازم و کار ویژه های آنامکان پذیر نیست.

ب) حکومت دینی از چند جهت با نظام های سکولار (secular)، لائیک (laic) و بی اعتنا به دین تفاوت دارد؛ پاره ای ازاین تفاوت ها عبارت است از:

۱ تفاوت در اهداف:

رژیم های نامبتنی بر دین، اعم از مردم سالار (Democratic)، فردسالار (Monarhy) و الیگارشی (Oligarchy) بهیک معنا دولت های حداقلی (Minimal) هستند. به عبارت دیگر اساسی ترین هدف آنها تأمین نیازمندی های دنیویشهروندان می باشد و هدفی فراتر از آن در نظر ندارد. لیکن نظام دینی در هدف دو منظوره (Biplay) است و علاوه برنیازمندی های این جهانی، تأمین خیر و سعادت اخروی و جاودانی را نیز مد نظر دارد.

۲ تفاوت در کار ویژه های دولت:

وظایف و کارکردهای (Functions) نظام های غیردینی نیز متناسب به هـدف آنها حداقلی می باشد. یعنیاساسـی ترین وظیفه آنها تأمین بهـداشت، آموزش، امنیت، رفاه و توسـعه (Development) مـادی است. در مقـابلحکومت دینی وظایف بیشتری برعهـده دارد، یعنی علاوه بر لزوم ارایه خـدمات بالا، باید به برنامه ریزی صـحیح وتلاش در جهت تربیت دینی و معنوی جامعه، رشـد و بالنـدگی فضایـل و کمالات عالیه انسانی و گسترش تقوی همتگمارد و جامعه را به سوی تأمین سـعادت پایا و فناناپـذیر رهبری کند.

۳ تفاوت در روش ها:

روش هـای اجرایی نظـام هـای سـکولار و دینی در پـاره ای از موارد تفـاوت دارد. تفـاوت در اهـداف و کـار ویژه ها لاجرمـدر گزینش شیوه ها کارگر خواهد افتاد.

به عبارت دیگر در نظام های بی اعتنا به دین انگاره «هدف وسیله را توجیهمی کند» امری پذیرفته شده و عقلانیت ابزاری(Instrumental Reason) آخرین مرجع تصمیم گیری است. اما درحکومت دینی استفاده از روش های معارض با کرامت الهی و ارزش های والای اخلاقی و ویرانگر سعادت جاودانیبشر مجاز نیست، بنابراین عقل ابزاری در کادر قوانین الهی و احکام عقل فراابزاری و توحیدی فعالیت دارد.

۴ تفاوت در خاستگاه قانون:

در نظام های نامبتنی بر دین خاستگاه قانون چیزی جز تمایلات، خواسته ها، هوس ها و گرایشات آدمیان نیست. بهعبارت دیگر همه نظام های سکولار مبتنی بر نوعی انسان مداری و اومانیسم (Humanism) می باشند؛ اعم از اومانیسمفرد مدارانه (Individual Humanism) که در نظام های دمکراتیک جاری است، و یا اومانیسم جمع گرایانه(Collectivist Humanism) که در رژیم های سوسیالیستی و کمونیستی جاری است. اما در حکومت دینی منشأ اصلیقانون خداوند است. و تنها قانونی رسمیت دارد که از سوی خداوند جعل شده و یا لااقل با اصول و قواعد کلی موردقبول شارع سازگار باشد. بنابراین کارکرد مجاری قانون گذاری در چنین نظامی کشف و استنباط قوانین الهی و تطبیق آنبر نیازمندی های زمان است.

۵ تفاوت در زمامداران و کارگزاران:

رهبری هر جامعه ای متناسب با ارزش ها و آرمان های جامعه و اهداف اساسی حکومت در آن جامعه تعیین می شود.ازاین رو در نظام های لائیک و سکولار شرایطی بیش از توانایی مدیریت کلان اجتماعی لازم نیست، اما در نظام اسلامیشرایط بیشتری لازم است که اصول آنها عبارت است از:

۱) صلاحیت علمی، که اصطلاحا از آن به «فقاهت» تعبیر می شود و به معنای شناخت دقیق فقهی و حقوقی اسلام درهمه ابعاد و مسائل فردی و اجتماعی است. زیرا فرض آن است که آنچه در جامعه اسلامی ملاک عمل و قانون

قرارمی گیرد همـان قوانین الهی است. بنـابراین وجود رهبری که توانـا بر اسـتنباط احکـام الهی در مسائـل کلاـن اجتمـاعی بوده وبتواند در مسائل مختلف حکم دینی را کشف و به اجراء درآورد ضروری می نماید.

ممکن است گفته شود مجلس شورای اسـلامی و شورای نگهبـان برای این امر کـافی است. در حـالی که چنین نیست، اینمسـأله علل متعددی دارد که پاره ای از آنها در مطالب بعدی آشکار خواهد شد.

۲) صـلاحیت اخلاـقی، یعنی تعهـد و التزام و پای بنـدی عمیق به هنجارها و ارزش های دینی و اخلاقی، دوری ازاوصاف رذیله، دوری از هواپرستی و خودخواهی و دنیاطلبی، که اصطلاحا از آن به عدالت و تقوی تعبیرمی کنیم.

رهبر یک جامعه اسلامی نمی تواند فاقد ارزش های عالیه اخلاقی باشد، زیرا:

اولاً، انسانی که فاقد صـلاحیت اخلاقی است، نمی تواند کارکرد مثبت تربیتی و اخلاقی که از اهداف نظام اسـلامی است داشته باشد.

ثانیا، معمولاً انسان ها الگوپـذیری شدیـدی از اخلاق، سیره و منش زمامـداران دارند، چنانکه پیامبر اکرم(ص) فرمودند: «الناس علی دین ملوکهم»(بحارالاـنوار، ج ۱۰۲، ص ۷) بنـابراین کسـی که الگوی درستی برای جامعه نباشـد نمی توانـد در رأس نظام اسلامی قرار گیرد.

۳) کفایت در مدیریت کلان اجتماعی، منش صـحیح سیاسـی و اجتماعی، شـجاعت، تدبیر. مجموع این شـرایط همانچیزی است که اصطلاحا «ولی فقیه» گفته می شود. بنابراین اگر قرار باشد ولی فقیه در رأس نظام نباشد یکی از دو کاربایدانجام گیرد:

۱/۳ رئیس جمهور دارای همه صلاحیت های لازم رهبری باشد. در این صورت همان ولی فقیه را رئیس قوه مجریه قرار داده ایم و در واقع نقش اورا در امور اجرایی پررنگ تر کرده ایم.

۲/۳ ولی فقیه نقش مشاور برای رئیس قوه مجریه داشته باشد و در مسائل کلان حکومتی

نظر او را راهنمایی کند. در این صورت دو فرض پدیدمی آید:

۱/۲/۳ یا اینکه رئیس جمهور موظف به اجرای منویات او است، در این صورت این همان ولایت فقیه است، زیرا او بر رئیس قوه مجریه ولایت دارد.

۲/۲/۳ رئیس جمهور موظف به پیروی از منویات او نباشد، در این صورت رعایت احکام الهی تضمین نشده و دیگر نظام اسلامی نخواهد بود.!!

افزون بر آن ولایت فقیه کارکردهای دیگری دارد، از جمله: ایجاد تعادل بین قوا که در نظام های مبتنی بر تفکیک قوا(Decenteralized) از مهمترین مشکلات است. لیکن رعایت اختصار ما را از بررسی و تفصیل آن معذورمی دارد.

برای آگاهی بیشتر ر.ك: فلسفه سیاست، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.{J

آیا حکومت ما به حکومت علی (ع) شبیه است , یا به حکومت عثمان ؟

پرسش

آیا حکومت ما به حکومت علی (ع) شبیه است , یا به حکومت عثمان ؟

پاسخ

برای قضاوت در مورد این که جمهوری اسلامی ایران آیا به حکومت علی (ع) شباهت دارد یا حکومت عثمان دو معیار را می توان در نظر گرفت : الف) معیار مشروعیت : بر اساس ادله متعدد عقلی و نقلی (احادیث و روایات) جمهوری اسلامی ایران از آن جا که زیر نظر مستقیم ولی فقیه تام الشرایط منصوب از ناحیه امام معصوم (ع) اداره می شود و به پشتوانه عظیم الهی و حضور و مشارکت قاطبه افراد مردم متکی میباشد مانند حکومت علی (ع) حکومتی صددرصد با مشروعیت الهی می باشد و از این نظر هیچ گونه شباهتی با حکومت نامشروع و غاصب عثمان ندارد. ب) از نظر چگونگی اداره حکومت هم جمهوری اسلامی ایران همواره از بدو تائسیس تلاش نموده تمامی قوانین و مقررات , اعمال و رفتارهای خود را منطبق بر کتاب و ......əو سیره ائمه معصوم (ع) قرار داده و اصلا" برای تحقق عدل و مبارزه ب..ظلم و تبعیض بنیان نهاده شده و این روش الهی را ادامه می دهد و این کجا و حکومت عثمان کجا که سراسر پر از تبعیض و ظلم بوده و از آنهمه ظلم و تبعیض حیف و میل بیت المال , بذل و بخششهای بی حساب به اقوام خود دفاع نموده و آنرا به عنوان یک سنت برای حاکمان جور بر جای نهاده که ما به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می نماییم : مسعودی در مروج الذهب می نویسد: زیدبن ثابت موقعی

که از دنیا رفت آنقـدر طلا و نقره از وی به جای مانـده بود که آنها را با تبر شکسـتند و میان ورثه او تقسـیم کردند و قیمت بقیه دارایی و مستغلاتش ۱۰۰/۰۰۰ دینار طلابود. زبیر پس ازمرگش ۵۰/۰۰۰ دینار پول و هزار رائس اسب و هزار بنـده و هزار کنیز از خود به جای گذارده بود.عثمان روزی که کشته شد ۱۵۰/۰۰۰ دینار و هزار هزار درهم پول نقد موجود و قیمت املاک او در وادی القری و جاهای دیگر ۱۰۰/۰۰۰ دینار می رسید گذشته از اسبان و شتران که به جای گذاشته بود. و موارد بسیار زیادی که تاریـخ از تبعیضات و ظلمهای او ثبت شده است (مروج الذهب ج ۱ ص ۴۳۳) حضرت علی (ع) بطور اجمال و فشرده در خطبه شقشـقیه درباده عثمان فرمود:((... و اشرع معه بنوابیه یخضمون مال الله ... یعنی : و پسران پدرش (یعنی بنی امیه) به همدستی او شتافتنـد و مـال خـدا را چنان (با اشـتها) می خورنـد همچون شتری که گیاه بهاری می خورد تا اینکه پرخوری اش او را بر زمین افکند و کردارش سـبب سـرعت در قتل او شد...)).اما در مقابل آیا جمهوری اسلامی ایران نیز اینگونه می باشد اگر اینگونه بود که می بـایست بیشترین سـرمایه گـذاریهای خـارجی در این کشور صورت می گرفت و دیگر اینهمه محاصـره اقتصادی سیاسـی تهـاجم فرهنگی و توطئه هـای گونـاگون برای تغییر حکومت صورت نمی گرفت ما در جمهوری اسـلامی ایران به کرات شاهد مبارزه حکومت با کارگزاران متخلفان و غارتگران بیت المال بوده ایم البته هر چند این اقدامات کافی نبوده و بازرسی و

کنترلهای دقیقتر دقت در گزینشها و نیاز دارد ولی در هر صورت نشان دهنده عزم جمهوری اسلامی ایران برای مقابله با فساد و تبعیض می باشد .

چرا در زمان معصومین مجلس خبرگان وجود نداشت ؟ فلسفه وجودی مجلس خبرگان چیست ؟

پرسش

چرا در زمان معصومین مجلس خبرگان وجود نداشت ؟ فلسفه وجودی مجلس خبرگان چیست ؟

پاسخ

در پاسخ به این سؤال چند مطلب قابل بررسی است :

الف . فلسفه وجودی و مبنای حقیقی کار مجلس خبرگان :

بنابر روایات و نصوصی متعدد, فقهای واجد الشرایط - به صورت عام - از طرف امامان معصوم (ع) منصوب گردیده و همه دارای ولایت اند. از طرف دیگر تصور وجود رهبری های متعدد در یک حکومت , غیر قابل قبول است ; زیرا ولایت های موازی در یک دولت , موجب هرج و مرج و آنارشی امت و عقل سلیم به هیچ وجه نمی تواند آن را بپذیرد.

به عبارت دیگر منطق حاکمیت , اقتضای وحدت و عدم تعدد را دارد هم چنین فرض بر این است که هر فقیه واجد شرایط بالفعل واجد ولایت و حاکمیت است . نفس تعدد ولایت مشکل زا نیست ; بلکه تداخل در مقام اجرا و اعمال ولایت است که به هرج و مرج می انجامد.

به عبارت دیگر در صورت تزاحم یا احتمال تزاحم بین فقیهان واجد شرایط, نمی توان قائل به جواز اعمال ولایت برای همه شد. بنابراین فقط یکی از آنان باید اعمال ولایت کند.

گفتنی است دلیل برقراری نظم , تنها محدوده اعمال ولایت را شامل می گردد, نه اصل ثبوت ولایت را. از این رو, پس از به قدرت رسیدن یکی از آنان , سایر فقها می توانند در محدوده ای که فقیه حاکم اعمال ولایت نکرده - به شرط عدم تزاحم - به اعمال ولایت بپردازند.

نکته دیگر این که بر اساس دلالت مقبوله عمر بن حنظله , برای حل

تزاحم احتمالی بین فقهای واجد شرایط, باید یکی از آنان را که ثبوتا" دارای ملاک ترجیح و برتری نسبت به دیگران است , به رهبری برگزینیم , این مرجحات عبارت است از: اعدل , افقه , اصدق و اورع بودن . البته این مرجحات , منحصر به این موارد نیست , بلکه مرجحاتی دیگری نیز وجود دارد که در امر اداره حکومت دخیل است ; مانند: مدیریت قوی تر, سیاست استوارتر, آگاهی به مسائل روز و... برای تشخیص فقیه جامع شرایط, چند راه کار منطقی و مورد قبول وجود دارد:

۱. در بعضی از موارد رجحان , برتری و افضلیت یک فقیه نسبت به سایر فقهای هم عصر خویش , کاملا" واضح و روشن است ; به گونه ای که هیچ رقیبی برای او وجود ندارد تا زمینه تحیر و تردید پدید آید. در چنین مواردی , نیاز به اقامه بینه یا گزارش کارشناسانه خبرگان نیست و حق حاکمیت با اقدام فقیه و پذیرش مستقیم و بی واسطه مردم اعمال می شود. چنان که پذیرش نظام جمهوری اسلامی , در فروردین ۱۳۵۸, از طریق همه پرسی و به طور مستقیم صورت گرفت . هم چنین پذیرش رهبری بی رقیب امام خمینی (ره) از سوی آحاد مردم که از شروع انقلاب , ولایت ایشان به نحو تعین بر همگان روشن بود. در چنین مواردی بعد از این که فقیه واجد شرایط, اقدام به تشکیل حکومت نمود, تمامی افراد جامعه - حتی فقهای معاصر او - موظف به تبعیت از او می باشند.

۲. در مواردی که تشخیص فقیه افضل و اعلم به رهبری , از میان سایر

فقها پیچیده و دشوار و نیازمند به کار کارشناسی باشد و مردم خود توانایی تشخیص چنین فقیهی را نداشته باشند, به خبرگان مراجعه می کنند و آنان را وکیل خود قرار می دهند تا ولی فقیه واجد شرایط را شناسایی کنند. البته مراجعه به افراد خبره , کارشناسان , یک قاعده عام و فراگیر است و اساس زندگی اجتماعی و عقلایی مردم نیز بر این اصل استوار می باشد. در مورد شناسایی رهبر نیز از طرف شارع مقدس , فقیه اصل تعیین شده است , اما از آن رو که مردم اطلاعات کمتری درباره فقاهت و شرایط ولی فقیه دارند, به افراد خبره رجوع می کنند و خبرگان نیز رهبر را کشف و شناسایی می نمایند. در قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ هر دو راه کار برای شناسایی و کشف رهبر وجود داشت ; ولی از آن جا که وجود فردی مانند حضرت امام (ره), بسیار نادر و در طول تاریخ کم نظیر است , در بازنگری قانون اساسی راه کار دوم (تشخیص و شناسای به وسیله خبرگان) رسمیت یافت , و گرنه ارجاع به آرای عمومی به طور مستقیم نه امتناع عقلی دارد و نه منع نقلی . بنابراین اگر نمونه نادری همچون امام راحل (رض) وجود داشته باشد, مردم به طور عادی تکلیف خود را می دانند و عملا" در مرحله تعیین رهبر نیازی به خبرگان ندارند. البته در مرحله بقا و نظارت , خبرگان لازم است . اما در غیر این صورت , وجود خبرگان و وکیلان برجسته مردم ضروری است .

نکته دیگر این که هر چند مجلس خبرگان رهبری

, با ویژگی های لحاظ شده در قانون اساسی در جهان بی نظیر است . اما انتخاب از طریق مجلس خبرگان - که انتخابی دو درجه ای و غیر مستقیم است - در کشورهای دیگر جهان نیز سابقه دارد, مانند انتخاب ریاست جمهور آمریکا و آلمان , نخست وزیر انگلستان و هند که انتخابی دو درجه ای و با واسطه می باشد و... گفتنی است طریق فعلی (مجلس خبرگان منتخب), گرچه مطابق بعضی نظریات ولایت فقیه , یک ضرورت نیست , اما از آنجا که یکی از شیوه های ممکن است که رسمیت پیدا کرده است , قانونا" تنها طریق انتخاب رهبری محسوب می شود. در عین حال نظر قطعی درباره این که آیا خبرگان تنها طریق است یا نه , تا حد زیادی به تعیین ماهیت عمل و کارکرد خبرگان بستگی دارد.

ب) پیشینه روش تعیین ولی فقیه توسط خبرگان:

در زمان حضور معصومین (ع) یک تشکیلات رسمی به نام مجلس خبرگان وجود نداشت گفتنی است , که در آن دوران دو گونه نصب وجود داشت :

۱. نصب خاص و آن عبارت است از انتخاب یک شخص معین برای مقام یا سمتی . به عقیده شیعه و سنی , پیامبر اکرم (ص) از طرف خداوند متعال برای مقام امامت , ولایت و رهبری جامعه اسلامی , منصوب شده است .

قرآن می فرماید: ((انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا)), (مائده , آیه ۵۵);

((النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم)) و ((اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم)), (نساء, آیه ۵۹).

پس ثابت می شود که منشأ و سرچشمه

ولایت , خداوند است او پیامبر(ص) و ائمه معصومین را به این مقام منصوب کرده است . حضرت علی (ع) نیز از سوی پیامبر اکرم (ص) و خداوند متعال ((یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته)), (مائده , آیه ۶۷).

در روز عید غدیر به مقام امامت و ولایت جامعه منصوب گردید. در احادیث زیادی وارد شده است که پیامبر اکرم (ص) امامان بعد از خود را یکی بعد از دیگری مشخص نموده و علاوه بر آن هر امامی نیز از امامت امام بعد از خود خبر داده است . و هر کدام از این بزرگواران نیز در زمان حکومت خود, برخی اشخاص معین را برای اداره برخی شهرها یا ایالت ها منصوب کردند. چنان که مالك اشتر از سوی امام علی (ع) منصوب گردید و... همه این موارد از مصادیق نصب خاص است . بنابراین در چنین بخش هایی , ضرورت وجود تشکیلاتی مانند مجلس خبرگان منتفی است ; زیرا نصب امام در مورد یک شخص خاص می باشد و دیگر تصور رهبری ها و اعمال ولایت های متعدد وجود ندارد. ۲. نصب عام ; از امامان معصوم (ع) دستورهایی رسیده که مردم باید در زمان یا مکانی که دسترسی به معصوم ممکن نیست , به فقیهان دارای شرایط, مراجعه کنند تا کارهای آنان معطل نماند. امام صادق (ع) می فرماید: ((من کان منکم قدروی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکما...)), (اصول کافی , ج ۱, ص ۶۷). مقصود از شخص

آگاه به حلال و حرام و آشنا به احکام , همان فقیه جامع شرایط است . طبق روایات مشابه , به هنگام دسترسی نداشتن به معصوم فقیه حاکم مردم است و این حاکمیت از معصوم به او رسیده است . در ادامه این روایت آمده است : ((فانی قد جعلته علیکم حاکما"; من او را حاکم شما قرار دادم)). روشن است که امام (ع) شخص معینی را به حاکمیت نصب نکرده ; بلکه به صورت عام منصوب نموده است .در همین روایت آمده است : ((فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما استخف بحکم الله و علینا ردد و الرادد علینا کالراد علی الله و هو علی حد الشرک بالله ; حاکمی که منصوب عام از طرف معصوم است اطاعتش واجب است و اگر کسی حکم او را نپذیرد, مانند آن است که حاکمیت معصوم (ع) را نپذیرفته است)). با توجه به نصب عام فقها، نظریه ((ولایت فقیه)), اختصاص به زمان غیبت ندارد; بلکه در زمان حضور اگر دسترسی به امام معصوم ممکن نباشد, این نظریه نیز باید اجرا گردد; زیرا محتوای آن چیزی جز چاره جویی برای مردمی که دسترسی به امام ندارند, نیست . اما در زمان حضور ائمه (ع) باز تشکیلات رسمی (مانند مجلس خبرگان) برای نصب عام وجود نداشت ؟ پاسخ این سؤال نیازمند مراجعه به اوضاع و شرایط آن زمان است . می دانیم زمینه ها و شرایط تشکیل حکومت و اعمال ولایت از طرف معصومین (ع) - جز در دوران کوتاهی از امامت امام علی (ع) و امام حسن (ع

) فراهم نشـد و سایر ائمه (ع) نه تنها متصدی اداره کشور اسـلامی نبودند; بلکه اجازه اظهار نظر در این مسائل را هم نداشـتند و غالبا" تحت نظر و در حال تبعیـد بودنـد یا در زنـدان به سـر می بردند. بدین ترتیب , شـیعیان که از برکات حکومت امامان اهل بیت (ع) محروم بودنـد و دیگر حکومت هـای موجود را نیز مشـروع نمی دانسـتند - در تنگنـای سـختی قرار داشـتند و در چنین شرایطی موظف شدنـد, مطابق دسـتورالعمل های ائمه (ع), نیازهای حکومتی و قضایی خود را با رجوع به فقهای واجد شـرایط, برطرف کنند. اما از آن جا که شـرایط محیطی به دلیل وجود حاکمان جور, به گونه ای فراهم نبود تا فقها اقدام به اعمال ولایت و امـور جـامعه بکننـد و مسـأله تـداخل ولایـت هـا پیش بیایـد, خـود به خود بحث تعیین و کشف فقیه واجدالشـرایط منتفی بود. بنابراین تحت این شـرایط, دیگر نه نیازی به تکشـیلاتی از قبیل مجلس خبرگان بود و نه حکومت های جور چنین برنامه هایی را تحمل می کردند.

ج) اما در مورد این که تا چه زمانی رهبر تعیین و شناسایی شده از سوی خبرگان , دارای ولایت است:

بایـد گفت که مطابق اصل ۱۱۱ قانون اساسـی در صورتی که خبرگان احراز کننـد رهبر از اول فاقـد, صـلاحیت بوده و یا بعدا" بعضـی از شـرایط را از دست داده است , از کـار بر کنـار خواهـد شـد. گفتنی است که خبرگان , رهبر را به این نقش و جایگاه نمی گذارند; زیرا رهبر از طرف امامان معصوم (ع) منصوب گردیده و دارای

ولایت است . کارکرد خبرگان صرفا" کشف است و در زمانی که کشف کنند که رهبر, بعضی از اوصاف لازم را ندارد, بر اساس وظیفه خود این را به مردم اعلام می کنند و مانند یک داور عمل می نمایند. رهبری که از تحت عنوان ((فقیه صاحب صلاحیت و منصوب به رهبری)) خارج شده - در واقع امر و به لحاظ شرع - فاقد ولایت است ; اما در مقام اثبات لازم است یک مرجع تصمیم گیرنده (خبرگان) این مطلب را احراز کند و رأی او مورد مناقشه سایر نهادهای حکومتی نباشد.

با توجه به این مطالب روشن می شود که در مدت رهبری ولی فقیه , مسأله زمان و چند سال و چند دوره مطرح نیست ; بلکه آنچه ملاک و مورد اهمیت است , واجدیت شرایط و اوصاف رهبری است . و به جهت همین اوصاف و شرایط و نظارت مستمر خبرگان و سایر کنترل های درونی (تقوا، علم، عدالت) و بیرونی است که علی رغم عدم محدودیت زمانی , هیچ گاه ولایت فقیه به استبداد و دیکتاتوری کشیده نمی شود.

برای مطالعه بیشتر ر.ک :

۱- جوادی آملی , وحی و رهبری , مقاله امامت , و همچنین کتاب ولایت فقیه , ص ۴۴۸

۲- تازه های اندیشه , ش ۱, خبرگان رهبری , نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاها

۳- مصباح یزدی , ولایت فقیه (پرسشها و پاسخ ها)

چرا حکومت ما شورایی اداره نمی شود؟

پرسش

چرا حکومت ما شورایی اداره نمی شود؟

پاسخ

در ابتدا لازم است تا بین دو نوع استفاده از واژه «شورا» تفکیک قائل شد ؛ زیرا گاهی این واژه در فرایند تصمیم گیری مورد استفاده قرار می گیرد قرآن کریم می فرماید: والذین استجابوا لربهم و اقاموا الصلوه و امرهمشوری بینهم و ممارزقناهم ینفقون و الذین اذا اصابهم البغی هم ینتصرون (شوری، آیه ۳۸)

در بعضی موارد نیز در فرایند رهبری و اداره حکومت مورد استفاده قرار می گیرد چنانچه مراد از رهبری شورایی در ادبیات سیاسی همین مطلب است در پاسخ شما نیز گفتنی است که انجام دادن کارها به صورت شور و مشورت و تصمیم گیری کارشناسانه امری پسندیده، معقول ومورد تأیید اسلام و قانون اساسی ایران است اما با دقت در دلایل عقلی و نقلی مسأله شورا، به خوبی روشن می شود که انجام شورایی کارها هرگز بدین معنا نیست که شورا در همه مراحل حتی در مرحله اظهار نظر قطعی و تصمیم گیری در سطح کلان پسندیده و معقول است ؛ بلکه مراداین است که کارها به وسیله عقل جمعی مسلمانان و تحقیق و مشورت مورد بررسی وارزیابی قرار گیرد و برای تصمیم گیری نهایی به مرکز احیای آن ارائه شود ؛ نه این که همه

اعضای طرف مشورت در این مرحله نیز نظر دهند این کار به دلایل زیر مردود و ناممکن است:

۱- شیوه رهبری شورایی در آیات و روایات مورد تأیید قرار نگرفته است. خداوند پس از این که پیامبر را به مشورت سفارش کرد؛ می فرماید: فاذا عزمت فتوکل علی الله (سوره آل عمران، آیه ۱۵) اینعبارت به صراحت دلالت می کند که تصمیم نهایی با خود پیامبر است آن

حضرت باید حرف آخر را بزند. در روایات نیز شیوه رهبری شورایی مورد تأیید قرار نگرفته است امام هشتم در پاسخ پرسش این که چرا امام و رهبری باید یکی باشد و نمی تواند متعدد باشد؟ می فرماید: «(اینامر) دلایلی دارد (از جمله این که) یک امام و رهبر تدابیر گوناگون ندارد ؛ ولی دو نفر یا بیشتر نمی توانند در همه امور باهم اتفاق نظر داشته باشند و ما هیچ دو نفری را نمی شناسیم که در تدبیر و اندیشه یکسان باشند حال اگر اطاعت از هر دو نفر لازم باشد و هر دو اختلاف نظر داشتهباشند مشاجره و فساد به جامعه راه می یابد و اگر از یکی تبعیت شود و از دیگری نشود همه مردم به معصیت ونافرمانی دچار خواهند شد ؛ چون فرض این است که هر دو رهبر واجب الاطلاعه هستند دیگر این که اگر گفته شود فرمان های آن کسی مقدم است که در حکم پیشی گرفتهباشد با فرض این که هر دو برای رهبری صلاحیت ذاتی دارند این ترجیح بدون دلیل و ملاک شرعی خواهد بود و اگر در صورت اختلاف نظر بگوییم هر دو ساکت باشند و حکم صادر نکنند تا کشمکش ودرگیری ایجاد نشود باید گفت به ناچار یکی از آنها که حق می گوید با سکوتشحکم خدا و حدود الهی را مسکوت و معطل گذاشته است و این کار بس ناپسند و حرام است. (عیون اخبارالرضا، شیخ ابی جعفر صدوق، ج ۲، ص ۱۰۰-۹۹)

۲- در سیره انبیاء و اولیا نیز نه تنها شیوه رهبری شورایی را سراغ نداریم بلکه شاهد وحدت رهبری هستیم ؛ یعنی با این که در بسیاری از

دوران شاهد وجود چندین پیامبر در یک زمان هستیم ولی رهبری با یکی بوده و بقیه از او پیروی می نمایند در زمان ائمه(ع) نیز چنین بوده کهپیوسته امام معصوم واحدی در یک زمان امامت می کرد هر چند امام دیگری با او نبوده است مانند امام حسین(ع) در زمان امام حسن(ع).

۳- روش رهبری جمعی و شورایی در امور اجرایی در تاریخ کشورها بسیار کم بوده است. در آن موارد اندک هم، موقتی بوده و به محض این که رهبر مقتدری سر کار می آمد کار حکومت و رهبری به او واگذار می شد. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز تشکیل شورای رهبریدر زمان فقدان رهبر اعم از فوت، بیماری یا حادثه دیگری به صورت موقت تا انتخاب رهبر جدید یا بهبود رهبر قبلی و به دست آوردن شرایط پیش بینی شده است.

۴- عقل و منطق نیز مؤید رهبری واحد است نه رهبری جمعی و شورایی زیرا اگر امر تصمیم گیری نهایی به جمع واگذار شود چه بسا اداره امور سیاسی نظام مختل و اوضاع نابسامان می شود در برخی مواقع اکثریت قاطع بر یک رأی اجتماع نکنند و هر کدام رأیی غیر از دیگری داشتهباشند در چنین صورتی ممکن است فاجعه ای انسانی به وجود آمده و اوضاع بی نظم شود (مثل اوضاع افغانستان و کامبوج).

حضرت امام(ره) در اواخر عمر شریف خود به شورای بازنگری قانون اساسی دستور داد طرح شورایی رهبری نظام را از قانون اساسی حذف و به جای آن رهبری فردی را جایگزین کنند بنابراین شورا در نظام اسلامی به عنوان بازوی متفکر مدیریت و رهبری عمل می کند هرگزنباید اصل مدیریت و رهبری جامعه به شورا

واگذار شود.

حال روشن می شود که نه در زمان پیامبر(ص) و نه در زمان امام علی(ع) مدیریت جامعه هرگز شورایی نبوده است البته اصل مهم شورا در اسلام به خصوص نظام اسلامی ایران شدیدا مورد توجه قرار گرفته است و بر این اساس نهادها و مجموعه هایی مانند شورای عالی امنیتملی مجمع تشخیص مصلحت نظام، مجلس شورای اسلامی در قانون در نظر گرفته شده و اجرا می گردد. (ر. ک نبی الله ابراهیم زاده، حاکمیت دینی، ص ۱۲۶)

چه اصراری دارید که وجود دولت در اسلام ضروری است؟

پرسش

چه اصراری دارید که وجود دولت در اسلام ضروری است؟

پاسخ(قسمت اول)

مسلما اصل آزادی و آزادگی در اسلام از قداست ویژه ای برخوردار بوده و تا انسان از علقه ها و اسارت های نفسانی و غیر الهی اعم از پول و مادیات، قدرت، جامعه و... رها نباشد نمی تواند راه کمال را طی نماید و در احادیث بر حفظ آزادگی انسان تأکید شده است «لا تکن عبد غیرك، قد جعلك الله حرا».

بله انسان از دیدگاه اسلامی باید از بندهای اسارت شیطان، نفس، و مستبدین و استعمارگران آزاد باشد ودر یک کلام غیر خدا را نپرستد.

پس معیار برای آزادگی فقط خواست و اراده تشریعی و تکوینی خداوند است و بس. ما هم در این موضوع با شما موافقیم، اما باید توجه داشت که احکام اجتماعی که خداوند برای اداره جامعه بشری نازل فرموده در زمینه های سیاست، اقتصاد، اجتماع و... اینها به هیچ وجه مغایر با آزادی فرد نیستند، بلکه فرد زمانی آزادی واقعی را دارد که در اجتماع بوده و میدان امتحان و مبارزه، پای بندی خود را فقط به خواست خداوند در همه زمینه ها ثابت نماید. از این رو مشاهده می نماییم که حتی امام زمان(عج) نیز به تشکیل حکومت اقدام می نمایند.

متأسفانه برخی افکار در جامعه ترویج می شود که با وجود دولت و حکومت مخالفند و از آن به نام «آنارشیسم اسلامی» تعبیر می شود.

ترویج تعابیری همچون «آنارشیسم اسلامی» به نام دین، در واقع تحریف تعالیم و آموزه های مسلّم دین اسلام و به قصد تضعیف نظام اسلامی است. ترویج کنندگان چنین افکاری یا واقعاً از اصول و مبانی دین اسلام و سیره ی پیامبر

اکرم(ص) و ائمه اطهار(ع) بی خبرند و یا این که تعمّداً خود را به جهالت و بی خبری می زنند. در هر صورت جهت ارائه پاسخی مناسب، ابتدا مطالبی را که درباره آنارشیسم و انتقاداتی را که از دیدگاه اندیشمندان غربی بر آن وارد شده است را بیان داشته و در ادامه به بررسی ضرورت حکومت از دیدگاه اسلام و سیره ائمه اطهار(ع) می پردازیم:

الف) آنارشسیم و نقد آن: آنارشیسم(Anarchism) به معنای نفی حکومت است و هدف اولیه اش مبارزه با هر گونه اقتدارگرایی و تلاش در جهت دگرگون سازی جامعه و نهادهای آن و سپس مستقر ساختن جامعه ای است که بر اساس «قرارداد» شکل گرفته و به صورت فدراسیونی بزرگ اداره می شود. این فدارسیون متشکل از کمون ها و تعاونی های کارگری و گروه های کوچک محلی است که اعضای آنها با دراختیار داشتن غیر مالکانه ابزار تولید بر اساس قراردادهای مبادله و اعتبار متقابل با یکدیگر همکاری می کنند. این نظام با توجه به نیازهای طبیعی و گوناگون انسانی بر اساس همکاری و یاری متقابل شکل می گیرد و از هرگونه عوامل فشار واجبار از نوع قانون یا حکومت بی نیاز است. زیرا مدعی است که نظم حاکم بر روابط اجتماعی برمبنای توافق و قرارداد میان افراد و به کمک مجموعه ای از رسوم و عادات اجتماعی انعطاف پذیر به وجود می آید. این فدراسیون از افراد خود خواستار حداقل ایثار لازم برای حاکمیت یک سیستم غیر بوروکراتیک و یک زندگی غیر متمرکز خواهد بود. سیستمی که در آن هر کس به اندازه توانایی اش کار کند و به اندازه نیازش بهره بردارد و روزگار به قناعت بگذراند. این همان حدی است که آنارشیست ها از این دنیای مادی

خواستارند و هرودون آن را به عنوان «وضعیت مطلوب انسانی» ستایش می کند.

آنارشیسم در جهت نیل به چنین جامعه ای از محکوم کردن جامعه موجود آغاز می کند و برای انهدام آن به تلاش بر می خیزد. نظریه پردازان این مکتب برای منهدم ساختن جامعه موجود شیوه های گوناگونی را مطرح کرده اند. «کروپوتکین» شیوه خشونت را پذیرفته است در حالی که «تولستوی» و پیروان او در هیچ شرایطی خشونت را نمی پذیرند. «هرودون» استفاده از سازمان های تعاونی صلح آمیز را مطرح می سازد و «گادوین» شیوه بحث و گفت و گو را پیشنهاد می کند.

نقد: نگرش آنارشیستی هم از منظر «فلسفه سیاسی» به طور عموم و هم در «چشم انداز اسلامی» اشکالات متعددی دارد که در ذیل به برخی از آنها اشاره می شود:

اولا، چنان چه مکتبی در پی راهنمایی بشر به جامعه و زندگی صحیح و سعادت بخش باشد ابتدا باید به این سؤال اساسی و همگانی که: انسان چگونه موجودی است و سعادت او در چیست؟ پاسخ روشن و واضحی بدهد و سپس بر اساس آن هدفش در این جهان چیست؟ از کجا و برای چه به این عالم آمده و به کجا می رود؟ برنامه زندگی و راه بهزیستی و حیات مطلوب را به او بنمایاند. یکی از ایرادات عمده مکاتب بشری عموما عدم توجه به این سؤالات و عدم ارائه پاسخی صحیح و واقع گرایانه به آنهاست و علت اساسی ناکامی این مکاتب نیز همین می باشد. این اولین ایراد وارد بر مکتب آنارشیسم نیز می باشد. زیرا نتیجه بی پاسخ نهادن آنها عدم شناخت نسبت به حیات مطلوب و سعادتمندانه برای بشر و ناتوانی از توصیف جامعه مطلوب انسانی است. از همین رو بیان اوصاف

جامعه مطلوب از سوی آنارشیسم اموری حدسی و نامدلل خواهد بود.

ثانیا، آنارشیسم جهت گذر از جامعه موجود به جامعه مطلوب راهی معلوم و طرحی مشخص ارائه نمی کند. اگر چه طریق خشونت یا بحث و گفت و گو یا سازمان های تعاونی صلح آمیز از سوی نظریه پردازان این مکتب طرح گردیده است.

اما این که خشونت در چه شرایطی باید اعمال شود؟ نسبت به کدام یک از بخش های جامعه موجود به کار رود؟ تا چه اندازه و در چه شرایطی باید شدت عمل به خرج داد؟ بنیان گذاری جامعه نوین از چه مرحله ای از اعمال خشونت آن هم در چه قسمت یا بخش و یا نهادی از جامعه باید آغاز شود؟ در نظریه بحث و گفت و گو مخاطب باید چه کس یا کسانی باشند؟ موضوعات ضروری مباحث کدامند؟ در هر یک از موضوعات مورد بحث نتیجه مورد قبول آنارشیسم چیست؟ چگونه از راه بحث و گفت و گو جامعه موجود منهدم می گردد یا باید آن را منهدم کرد؟ آثار و علایم انهدام جامعه موجود کدامند؟ سازمان های تعاونی صلح آمیز چگونه شکل می گیرند؟ عملکرد آنها باید بر چه اساس و در چه مسیری باشد؟ سازندگان این سازمان ها چه کسانی باید باشند؟ عملکرد این سازمان ها در ارتباط با جامعه موجود چگونه باید باشد؟ این سازمان ها نقش خود را در انهدام جامعه موجود چگونه باید ایفا نمایند؟ نقش این سازمان ها در پی ریزی جامعه نوین چگونه است؟ جامعه نوین اساسا چگونه و از چه بخشی از جامعه بنیان گذاری می شود. اینها و سؤالات متعدد دیگری که پیرامون شیوه های مطرح شده از سوی متفکران این مکتب برای گذر از جامعه موجود

به جامعه نوین قابل طرح است هم چنان بدون پاسخ مانده است؛ به طوری که «وودکاک» نیز اظهار داشته است که: «طرح هایشان برای بازسازی جامعه بسیار ساده انگارانه است و قانع کننده هم نیست».

سوم آن که نیازهای طبیعی انسان ها را به همکاری و یاری متقابل فرا می خواند. اما این موضوع فاقد قدرت کنترل لازم جهت حفاظت و بازداری تمامی افراد جامعه از تجاوز به حقوق دیگران است و صرف «تقاضای حداقل ایثار لازم از افراد برای حاکمیت یک سیستم غیر بروکراتیک ویک زندگی غیر متمرکز» بدون پشتوانه و ضمانت اجرایی باقی می ماند. بدین جهت برای کنترل انسان ها و ممانعت آنان از پیروی از امیال خودخواهانه و تجاوز گرانه نسبت به دیگران وجود یک نیروی قدرتمند و کنترل کننده به صورت قانون و حاکم دارای قدرت ضروری می گردد. بدین جهت معارضه و مبارزه آنارشیسم با هرگونه اقتدار امری ناشدنی و منافی با مصلحت جامعه است. چه تحقق جامعه ای که صرفا بر اساس نیاز انسان ها به یکدیگر و یاری متقابل و همکاری آنان نظام یابد امری خیالی و غیر قابل حصول خواهد بود از این رو وجود قانون و مجری قانون و وجود داوری برای رفع تخاصمات و شناسایی خاطیان و برخورد با آنان ضروری می گردد؛ اما برای آن که قانون و مجریان آن به مراکز قدرت برای ستم به مردم مبدل نگردند بایستی ویژگی های بازدارنده ای را در مورد آنان به عنوان شرط احراز چنان مناصبی مقرر و علاوه بر آن سیستم کنترل کننده ای را منظور داشت. از همین رو اسلام ضمن ضروری دانستن وجود حکومت و حاکم در جامعه تنها منبع مشروع قانون گذاری را خالق جهان

و انسان می داند که با رحمت خود به انسان به نفع انسان قانون وضع کرده است و با علم و حکمت خویش و آگاهی از زوایای نامکشوف روان بشری مجازات متناسب با هر خطایی را معین فرموده است و هم چنین در رهبری جامعه و داوران مخاصمات دو ویژگی مهم «علم» و آگاهی نسبت به قوانین مربوطه و عدالت را شرط قرار داده است تا هر قانون را در مورد خاص خودش به اجرا درآورند و با قید عدالت از ستم و اجحاف به مردم پیراسته باشند.

چهارم آن که موکول ساختن نظم اجتماعی به توافق میان افراد و دخالت دادن رسوم و عادات اجتماعی - که آنارشیست ها احتیاطا انعطاف پذیر بودن آنها را نیز شرط کرده اند - دارای ضمانت کافی نخواهد بود. زیرا چنان که ذکر شد آن توافق و آن رسوم و عادات هیچ کدام قادر به منصرف ساختن انسان ها از ویژگی های خودخواهانه ای که موجب اقدام به تعرض به حقوق دیگران می گردد نمی باشند و تا قدرتی که قادر به جلوگیری از انسان های متجاوز و زیاده طلب باشد در کار نباشد نظمی برقرار نخواهد گردید. بدین جهت وجود نیرویی مقتدر که کنترل کننده اعمال افراد و بازدارنده آنان از تجاوز و تعدی به حقوق دیگران باشد ضروری می نماید. ازاین رو اساسا حرکت و جهت گیری آنارشیسم در مقابله با هرگونه اقتدار امری برآمده از احساسات و عواطف ناسنجیده به نظر می رسد نه حرکتی حساب شده و خردپذیر. البته این نکته صحیح است که حکام صاحب اقتداری که از قدرت خویش به نفع خود و علیه مردم سود می جویند شایسته حاکمیت نبوده و عزل و برکنار ساختن آنان

از قدرت لازم است. اما این امر نباید بدان جا منجر گردد که به طور کلی و اساسا اقتدار و حاکمیت امری منحوس تلقی گردد و در پی نابودی آن برآییم بلکه باید شرایط لازم برای حاکمیت را تبیین نماییم. حاکمیتی که تنها در جهت مصالح و منافع جامعه قیام نماید. چنان که در قانون اساسی جمهوری اسلامی مشاهده می شود مکانیسم نیرومندی جهت کنترل پیوسته و دائمی وجود دارد.

پنجم، آن که اصل «کار به اندازه توانایی و بهره وری به اندازه نیاز» مستلزم چشم پوشی نسبت به تفاوت و استعدادها و بی پاداش گذاشتن خدمات واجد کیفیت برتر نسبت به خدمات نازل تر است. این امر موجب تضعیف انگیزه های افراد مستعد و بی بهره ماندن جامعه ازخدمات با کیفیت برتر است. اسلام در این زمینه اصل «برای هر کسی به اندازه کارش» را مطرح می سازد و از طرف دیگر نیز اصل لزوم برخورداری همگان از سطح متعادل و متعارف معیشت را گوشزد می نماید. از این رو با توجه به آن که ممکن است بعضی از افراد جامعه در تمام عمر یا بخشی از آن قادر به کار نباشند و یا درآمد حاصل از کارشان نیازهای آنان را مرتفع نسازد مالیات های معینی وضع نموده و نیز حاکم و دولت اسلامی را ملزم به تأمین نیازهای آنان از بیت المال می کند.

دیگر آن که ایجاد و برقراری یک سیستم خود کنترلی در میان افراد بسیار مطلوب و پسندیده است و اسلام بر آن تأکید فراوانی دارد. در واقع تقوا چیزی جز حاکمیت همین سیستم در ژرفای وجود آدمیان نیست و نگرش اسلامی در این رابطه از جهات متعددی بر نگرش آنارشیستی امتیاز دارد:

(۱)

اسلام راه های حصول آن و لوازم یافتن چنین ارزشی را در مجموع احکام و تعالیم خود ترسیم و هموار نموده است.

۲) اسلام با واقع بینی نسبت به تمایلات و اختیار انسانی هرگز چنین نپنداشته است که همه انسان ها چنین مسیری را خواهند پیمود تا بتوان از نهادهای قانونی بی نیاز شد. از همین رو برخی از مستشرقین برآنند که اسلام چنان سیستم اخلاقی کاملی دارد که با تخلق بدان هیچ نیازی به دستگاه های اداره و کنترل کننده نیست ولی درعین حال همین دین در بردارنده کامل ترین نظام قضایی و اجرایی است.

ب) بررسی ضرورت حکومت از دیدگاه اسلام: ضرورت وجود حکومت در هر جامعه ای، امری بدیهی است و همواه مورد تأیید مکاتب و نظام های گوناگون بوده است. پژوهش های جامعه شناسان، نشان می دهد که تشکیل دولت و حکومت، همیشه و در همه شرایط یک ضرورت اجتناب ناپذیر عقلی و فطری بوده است و نمی توان از آن بی نیاز بود. بشر مدنی بالطبع است و تنها در سایه یک زندگی اجتماعی و تشکیلات منسجم سیاسی که در آن حقوق انسان ها محترم شمرده می شود می تواند به حیات خود ادامه دهد. در غیر این صورت زندگی بشری، شکل انسانی و معقولی نخواهد داشت؛ بلکه هرج و مرج و بی نظمی، حفظ و بقای اجتماع و حقوق افراد را با خطر مواجه خواهد ساخت.

اسلام، دین فطرت و عقل است و بر اساس خواسته ها و نیازهای فطری، معقول و منطقی انسان نازل شده است. در این دین این ضرورت عقلی و فطری به خوبی درک شده و وجود حکومت به عنوان یکی از ضروری ترین نیازهای انسان و جامعه ی انسانی مورد تصدیق

و تأیید قرار گرفته و برای آن شرایط و ویژگی های مشخص شده است.

در جهان اسلام به غیر از گروهی از خوارج(خوارج گفتند: مردم حاکم نمی خواهند و خودشان باید حکم خدا از قرآن را بفهمند و شعار «لاحکم الاّ لله» سر دادند).

و ابی بکر اصم، از علمای اهل سنت، که قائل به عدم ضرورت حکومت بودند، تمامی اندیشمندان شیعه و اهل سنت قائل به ضرورت وجود حکومت می باشند. چنان که ابن ابی الحدید یکی از دانشمندان اهل سنت می گوید: «دانشمندان علم کلام، امامت و حکومت را لازم می دانند، تنها یکی از دانشمندان قدیمی کلام (أصم) گفته است: در صورتی که مردم با انصاف بوده و به حق یکدیگر تجاوز نکنند حکومت لازم نیست. دانشمندان جدید علم کلام می گویند: به طور طبیعی، بدون حکومت، نظم، عدالت و انصاف در جامعه پدید نمی آید. پس أصم نیز قبول دارد که حکومت لازم است. در هر حال رهبری از نیازهای مبرم هر جامعه است»(شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۳۰۸).

حضرت آیت الله العظمی بروجردی(ره) نیز در این باره می فرمایند: «همه ی مسلمانان - شیعه و سنّی - بر این باورند که در اداره ی امور خود، به زمامدار نیاز دارند. بله حکومت، یکی از ضروریات دین اسلام است. هر چند در مورد شرایط و چگونگی تعیین حاکم توسط پروردگار یا مردم اختلاف وجود دارد»(البدر الزاهر، تقریرات درس آیه الله بروجردی، ص ۵۲).

پاسخ(قسمت دوم)

نتیجه آن که در اندیشه سیاسی اسلام، وجود حکومت امری ضروری است. مهم ترین ادله ی ضرورت حکومت در اسلام عبارت اند از:

۱ دلیل عقلی: انسان موجودی اجتماعی است و اسلام آیینی است که به نیازها و خواسته های مشروع اجتماع پاسخ گفته، آن ها را

به فراموشی نسپرده است. طبیعی است که اگر در جامعه حکومت وجود نداشته باشد، جامعه دچار اختلال و هرج و مرج می شود. انسان ها طالب برتری و به خدمت گرفتن دیگران، در راستای منافع خود، هستند و رها بودن انسان و عدم حاکمیت قانون بر جامعه موجب اختلاف تشتت و هرج و مرج می شود. زیرا محصول تلاش های افراد با یکدیگر ارتباط و تلاقی دارد و همه خواهان استفاده از آن هستند. منافع مادی موجب تزاحم، اختلاف و فزونی کینه ها می شود و رفع هرج و مرج ناشی از این امور در گرو قانون است. اما قانون نیز هر قدر کامل و منطبق بر نیازهای جامعه تنظیم شده باشد کافی نیست. بلکه محتاج مجری و حاکم است. یکی از اهداف اساسی حکومت ایجاد نظم و امنیت در جامعه و جلوگیری از تنازع و هرج و مرج است و امنیت و نظم هدفی است که هر انسانی به ضرورت آن واقف است. خداوند پیامبران الهی را در جهت اجرای قوانین الهی در جامعه ارسال کرده است. برخی از پیامبران، در اعمال حاکمیت الهی، توفیق یافتند و برخی دیگر با موانع روبرو شدند و توفیق نیافتند.

۲ ماهیت قوانین اسلام: نگاهی اجمالی به احکام و قوانین اسلامی حاکی از آن است که ماهیت این احکام به گونه ای است که اجرا و اعمال آن ها تنها در سایه ی ایجاد حکومت میسّر خواهد بود. به تعبیر حضرت امام(ره) در میان حدود ۵۷، ۵۸ کتاب فقهی، تنها ۷، ۸ تای آن ها مربوط به مسائل عبادی صرف است و بقیه آن ها در حوزه مسایل سیاسی، اجتماعی، قضائی و... است. و همچنین حدود دو هزار آیه قرآن

کریم نـاظر به ابعـاد مختلف فردی اجتمـاعی، مـدنی و قضـایی انسان است (آیه الله معرفت، مجله دانشـگاه انقلاب، شـماره ۱۱۰، تابستان و پاییز ۱۳۷۷).

جهاد در راه خدا، دفاع از کیان اسـلامی، تأمین امنیت داخلی، قضاوت و داوری جهت حل اختلافات، احقاق حقوق مردم، امر به معروف و نهی از منکر، امـور مـالی مسـلمین و بیت المـال، خمس، زکـات و انفـال از مسـائلی هسـتند که اعمـال آن هـا مسـتلزم حکومت است. آیا ممکن است اسـلام نسبت به این موضوعات، که مرتبط با حیات سیاسـی و اجتماعی جامعه اسـلامی هسـتند، قانون داشته باشد. اما راجع به مجری و چگونگی اجرای آن سخنی نگفته باشد؟!

بـدیهی است که اجرای هر یـک از امور مسـتلزم ایجـاد وزارتخـانه و تشـکیلات حکومتی است که افرادی فهیم و کاردان آن را هـدایت کننـد. از سـوی دیگر، امروزه در جـامعه امور و شؤون متعـددی است که متصـدی شخصـی نـدارد، نظیر مـدیریت هـای عمومی تعلیم و تربیت، مـدیریت انفال و جنگل ها، احـداث جاده و بیمارسـتان و... بـدون شک این امور در تـداوم حیات جامعه ضروری اند و تشکیلاتی به نام حکومت لازم است تا تصدّی این امور را بر عهده گیرد.

۳ سیره ی عملی پیشوایان اسلام: پیامبر اسلام(ص) به عنوان اسوه و الگو، در دوران حیات خود، همزمان با فراهم شدن امکانات تشـکیل حکومت اقدام به تشـکیل آن کرد. پس از رحلت آن حضـرت نیز هیچ کس در ضـروری بودن حکومت شک نداشت. آن چه که مورد اختلاف و بحث آنان بود این مسأله بود که چه کسـی حاکم باشـد. امام علی(ع) نیز بعد از فراهم شدن شـرایط، اقدام به تشکیل حکومت نمودند و در مقابل خوارج که شعار «لا

حکم الا لله ؛ حکومت فقط برای خداست و دیگری نمی تواند حاکم بر مردم باشد» سر داده و در مقابل حکومت آن حضرت، سر به شورش نهادند، فرمودند: «... لابدّ للناس من امیر برّ او فاجرٍ...» مردم چاره ای ندارند، جز آن که امیری [و حاکمی [داشته باشند. خواه نیکوکار باشد یا بدکار، تا مؤمن در حکومت او به اطاعت خدا، و کافر به بهره برداری های مادی مشغول شود و خداوند نیز در زمان حکومت او اجل مقدر شده ی هر شخص را برساند. همچنین در زمان حکومت او مالیات جمع شده و با دشمن جنگ شود. راه ها ایمن شوند، حق ناتوان از ستمکار گرفته شود و بالاخره نیکوکار در رفاه بوده و از شر بدکار در امان باشد...»(نهج البلاغه، خطبه ۴۰).

قابل تذکر است که بالاخره خوارج هم ضرورت حکومت را پذیرفتند و با شخصی به نام «عبدالله بن وهب راسبی» به عنوان حاکم بیعت کردند (الکامل فی التاریخ، بن اثیر، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۶ ه ق، ج ۳، ص ۳۳۶).

سایر امامان معصوم(ع) نیز بر اساس این اصل مهم و حیاتی در نظام اجتماعی و جامعه اسلامی به اقتضای شرایط زمان خویش، اقدامات لازم را برای تشکیل حکومت اسلامی، به انجام رساندند. بیعت امام حسن(ع) با مردم و جنگ با معاویه و همچنین قیام امام حسین(ع)هر چند تشکیل حکومت به عنوان تنها هدف از قیام امام حسین(ع) محسوب نمی گردد، ولی مسلماً یکی از اهداف اصلی آن حضرت بوده است. دلایل این امر عبارتند از: یکم: صبحت های آن حضرت در زمان قیام. مانند «انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدّی.. اسیر بسیره جدّی و ابی...» مسلماً اصلاح اساسی جامعه

اسلامی آن روز – که ناشی از بدعت های حکومت خلفاء ثلاثه، معاویه، یزید بود – و ترویج سیره ی رسول اکرم(ص) و امام علی(ع)، جز با تشکیل حکومت، ممکن نبود. دوم آن که: دعوت مردم کوفه از امام حسین(ع) برای تشکیل حکومت و ارسال مسلم از سوی آن حضرت جهت بررسی اوضاع و نامه های مردم به امام(ع)، جهت بیعت، گویای این واقعیت است. چنان که آن حضرت در نامه ی خویش به مردم کوفه می نویسد: «... و لعمری ماالامام الا العامل بالکتاب، القائم بالقسط، الدائن بدین الله»(ر.ک: ارشاد مفید، ص ۲۱۴). یعنی به جان خودم سوگند که مقام رهبری را نسزد، مگر آن کس که عامل به کتاب خدا و قائم به دادگری و حاکم و عامل به دین خدا باشد. در این نامه نگرش امام راجع به حاکم و حکومت مشخص می شود و نشان می دهد عنایت امام را به مسأله رهبری در درجه ی اول، و این که بزرگ ترین منکر خود یزید است و پُستی که اشغال کرده است(ر.ک: حماسه ی حسینی، استاد شهید مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، ج ۳، صص ۱۸۲ – ۱۸۱) .

تشکیل حکومت جهانی امام زمان(عج)، همه حاکی از توجه آن بزرگواران به این مسأله مهم است.

۴ آیات: در قرآن کریم آیات زیادی وجود دارد که معیارها و صفاتی را برای حاکمان و متصدّیان امور جامعه ذکر می نماید. مسلماً در این قبیل آیات اصل ضرورت حکومت، امری بدیهی فرض شده که به بیان خصوصیات حاکم پرداخته است. برخی از این آیات عبارتند از: «قال احبطنی علی خزائن الارض انّی حفیظ علیم» یوسف، آیه ی ۵۵).

این آیه و دیگر آیات مربوط به ماجرای حضرت یوسف ضرورت حکومت شخص

مدیر و مدبّر و آگاه بر جوامع انسانی را مخصوصاً در مواقع بحرانی روشن و آشکار می کند که در صورت محرومیت از چنین حکومتی چه بسا جامعه ضررهای جبران ناپذیری را متحمل گردد.

«یا داود انا جعلناك خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق ؛ ای داود، ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم، پس در میان مردم به حق داوری کن» (ص، آیه ی ۲۶).

«... ان الله اصطفیه علیکم و زاده بسطه فی العلم و الجسم ؛ (پیامبر بنی اسرائیل به آن ها) گفت: خدا او (طالوت) را بر شما برگزیده و او را در علم و (قدرتِ) جسم وسعت بخشیده»(بقره، آیه ی ۲۴۷).

«فهزموهم باذن الله و قتل داود جالوت و آتاه الله الملك و الحکمه و علّمه مما یشاء و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض، و لکن الله ذو فضل علی العالمین» (بقره، آیه ی ۲۵۱).

سپس به فرمان خدا، آن ها سپاه دشمن را به هزیمت واداشتند و داود جالوت را کشت و خداوند حکومت و دانش را به او بخشید و از آن چه می خواست به او تعلیم داد و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله ی بعضی دیگر دفع نمی کرد، زمین را فساد فرا می گرفت. ولی خداوند نسبت به جهانیان لطف و احسان دارد».

آیه فوق بیانگر این است که اگر حکومت مقتدر و نیرومند نباشد تا جلوی طاغیان و سرکشان را بگیرد، زمین پر از فساد می شود و لذا حکومت عادل یکی از عطایای الهی است که جلوی مفاسد فرهنگی و اجتماعی را می گیرد.

الّذین ان مکّنّاهم فی الارض اقاموا الصلوه و آتوا الزکاه و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر... ؛ همان کسانی که هرگاه در

زمین به آن ها قدرت بخشیدیم، نماز را بر پای می دارند و زکات می دهند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند»(حج، آیه ی ۴۱).

این آیه به طور ضمنی بیانگر این است که بر پاداشتن نماز و ادای زکات و سایر فرایض دینی تنها در سایه حکومت میسّر است و انسان های الهی هنگامی که به حکومت دست یابند فرایض را بر پا می دارند.

۵ روایات: در مورد ضرورت حکومت، علاوه بر روایتی که از امام علی(ع) در پاسخ به خوارج گذشت، روایات متعددی دیگر وجود دارد که برخی از آن ها عبارتند از:

یکم: پیامبر اسلام(ص) می فرماید: «الامام الجائر خیرٌ من الفتنه ؛ امام جایر بهتر از فتنه و آشوب و هرج و مرج است» (شرح نهج البلاغه، ابن میثم، ج ۲، ص ۱۰۳).

دوم: امام علی(ع) می فرماید: «وال ظلوم غشوم خیرٌ من فتنه تدوم ؛ زمامدار ظالم و ستمگر بهتر است از فتنه و هرج و مرجی که پیوسته در جامعه وجود داشته باشد»(پیامِ قرآن، آیه الله مکارم شیرازی، ج ۱۰، ص ۲۹).

راز این امر آن است که اگر دسترسی به حکومت عادل نباشد، حداقل حکومت ظالم برای حفظ و بقای خود مجبور است امنیت و نظم را حفظ کند و کشور را از تجاوز دشمنان محفوظ نگاه دارد. در صورتی که اگر اصل حکومت برداشته شود، همه چیز در هم می ریزد و افراد مفسد و ظالم اموال مردم را تاراج می کنند و خون بی گناهان را می ریزند. امام علی(ع) در حدیث دیگر می فرمایند: «... والامامه نظاماً للامه ؛(خداوند) امامت (رهبری و حکومت) را برای نظام بخشیدن به امت اسلامی واجب ساخته است»(نهج البلاغه، حکمت ۲۵۲).

و در حدیث دیگری می فرماید: «جایگاه

زمامـدار در امور جـامعه هماننـد رشـته نخی است که مهره هـا را به هم فراهم آورده و به هم پیوست داده است، پس اگر رشـته بگسلد مهره ها پراکنده شود و دیگر به تمامی گرد هم نیاید»نهج البلاغه، خطبه ی ۱۴۶).

سوم: امـام رضـا(ع) در حـدیثی می فرمایـد: «یکی از ادله ی ضـرورت امـامت و رهبری این است که جـامعه نیاز به قانون دارد و مردم مکلف انـد که از مرز قانون تجاوز نکننـد، چون شکسـتن این مرز موجب فساد و تباهی جامعه است. برای نگاهبانی از مرز قانون مرزبانی امین لازم است و اگر این چنین نباشـد هیـچ کس نمی خواهـد لـذّت و منفعت شخصـی خود را، هر چنـد موجب فساد جامعه شود از دست بدهـد. بر این مبنا است که خداونـد زمام امور مردم را به دست فردی می سپارد تا از فساد مفسـدان و تبهکاران پیشگیری کند و مقررات و قوانین را در جامعه به اجرا درآورد.

دلیل دیگر این که هیـچ فرقه و ملّتی نمی توانـد بـدون رئیس و سرپرست به حیات خود ادامه دهد و امور دینی و دنیوی خود را که ناگزیر از انجام آن است، نادیده انگارد.

بر این اسـاس حکمتِ حکیم روا نمی بینـد که خلق را در آن چه برای آنان ضـروری و مایه ی قوام زنـدگیشان است، رها کنـد، اموری همچون؛ جنگ با دشـمن، تقسـیم درآمدهای ملّی، بر پا داشـتن نمازهای جمعه و جماعت و جلوگیری از ستمگر در ظلم ستمدیده»(.

نتیجه گیعیون الاخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۰۰، علل الشرایع، ص ۲۵۳ و بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۳۲ و ۵۲.

ری: بر اساس ادله ی متعدد؛ عقلی، ماهیت قوانین و سیره پیشوایان اسـلام، آیات و روایات، ضرورت وجود حکومت اسلامی به اثبات

می رسد. بقاء نظام اجتماعی، حفظ نظم و امنیت، اجرای احکام الهی، برپایی قسط و عدالت، مبارزه با مفاسد و اصلاح جامعه و... مبتنی بر وجود حکومت اسلامی است که آموزه های دین مبین اسلام به آن توجه و بر آن تأکید دارد.

اصطلاحاتی مانند آنارشیسم اسلامی نه تنها با مبانی و اصول اسلام ناسازگار است، بلکه از دیدگاه سایر مکاتب نیز سخنی پوچ و بی محتواست.

در اندیشه سیاسی اسلام، برای اثبات ضرورت تشکیل حکومت اسلامی، به ادله ی متعدّد عقلی، آیات و روایات استناد شده است. اگر بخواهیم از منظر روایات این مسأله را بررسی کنیم، با دو دسته از روایات و احادیث رو به رو می شویم:

یکم. روایاتی که بر ضرورت تشکیل حکومت اسلامی در هر زمانی اعم از زمان حضور معصوم(ع) و یا غیبت تأکید دارد. برای آشنایی مفصل با این روایات، تصویر صفحاتی از کتاب حکومت اسلامی (عبدالمحمد حسنی، مرکز مطالعات و تحقیقات حوزه نمایندگی ولی فقیه، چاپ اول، تابستان ۱۳۷۶) ارسال می گردد.

دوم: روایاتی که به صورت خاص، در مورد شرایط و ویژگی های حاکم اسلامی در زمان غیبت صادر شده است. مجموع اینها دلالت بر نصب عام فقیه واجدالشرایط، در زمان غیبت معصوم(ع)، برای اداره و رهبری جامعه ی اسلامی از سوی امامان و لزوم قیام برای تشکیل حکومت از سوی فقیهان و ضرورت همکاری و اطاعت مردم از ایشان دارد. در این زمینه، تصویر صفحاتی از مأخذ یاد شده ارسال می گردد. این روایات معتبر بوده و از گذشته های بسیار دور، مورد استناد فقهای زیادی (مانند شیخ مفید، شیخ طوسی، دیلمی، فاضل، شهیدین، محقق نراقی، صاحب جواهر و...) قرار گرفته است.

جهت اطلاع بیشتر ر.ک:

۱. ولایت فقیه،

امام خمینی(ره)، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام(ره).

۲. دین و دولت در اندیشه اسلامی، محمد سروش، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

۳. جعفر سبحانی، حکومت اسلامی، انتشارات توحید، انتشارات یاسر.

۴. انقلاب جهانی مهدی(ع)، محمدی ری شهری، ۱۳۶۰.

ضمن تشکر از مکاتبه ی شما، لطفاً در صورت امکان بقیه ی موارد نیز برای این مرکز ارسال گردد.

اول اینکه از شـــما عزیزان تقاضا دارم از ولایت برایم بیشتر بگویید. از نظر فلسفی چیزی ننویسید چون از آن چیزی نمی فهمم. ولایتی را می خواهم بشـــناسم که امامان معصوم در تلاش بودند که آن را به مردم بشـــناسانند و اگر مردم این مفهوم را در آن زمان می شناختند دیگر غیبتی

پرسش

اول اینکه از شـما عزیزان تقاضا دارم از ولایت برایم بیشتر بگوییـد. از نظر فلسـفی چیزی ننویسـید چون از آن چیزی نمی فهمم. ولایـتی را می خواهم بشـناسم که امامـان معصوم در تلاش بودنـد که آن را به مردم بشـناسانند و اگر مردم این مفهوم را در آن زمان می شـناختند دیگر غیبتی نبود که ما الان منتظر ظهور آن باشـیم. دوشـنبه شب هفتم همین شـبکه خراسان یک سخنرانی از حاج آقا پناهیان پخش کرد که از ولایت طور دیگری سـخن می گفت او می گفت فهمیدن ولایت یعنی اینکه اگر کسی در هر کجـای دنیـا حرف از آزادی، دموکراسـی، اقتصـاد سالم و ... زد به فکر ظهور امام زمان بیفتیم و برای ظهورش دعا کنیم. او می گفت این همه بدون ظهور امام زمان خیالی بیش نیست، بدون امام زمان دنیا گرگ بازار است. او همچنین می گفت ولایت یاد دادنی نیست ولاـیت چیزی نیست که بخواهیم آن را به کسـی بقبولاـنیم و در این مورد روایتی از امام صادق نقل کرد که ایشان در زمـان خود افرادی را برای دعوت به ولاـیت به اقصـی نقـاط جهـان می فرسـتادند. زمـانیکه این دعوت کننـدگان به خراسـان آمدند مردم سه گروه شدند. عده ای بی چون و چرا قبول کردند، عده ای محطاطانه عمل کردند

و گفتنـد بایـد تحقیق کنیم وعـده ای هم اصـلاً نپذیرفتند. حاج آقا پناهیان می گفت مفهوم ولایت را فقط گروه اول فهمیده اند. حـاج آقـا پناهیـان می گفت فهمیـدن ولا-یت در درون انسـان است و از خـارج نمی تـوان آن را به دیگران یـاد داد. لاـ اقـل من اینطوری استنباط کردم. خواهش می کنم در این راه کمکم کنید.

پاسخ

ولا-یت (بـا فتـح واو) و ولایت (با کسـر واو) از ماده ولی اشـتقاق یافته است. معنای اصـلی «ولی» قرار گرفتن چیزی در کنار چیز دیگر است به نحوی که فاصله ای در کار نباشد؛ یعنی اگر دو چیز آن چنان با هم متصل باشند که هیچ چیز در میان آنها نباشد، ماده ولی به کار برده می شود.

ولایت به معنای تصدی و صاحب اختیاری است.

از نظر اسلام دو نوع ولایت وجود دارد:

۱- ولا-یت منفی؛ که اجتنـاب از همـدلی با کفار و منافقان و طاغوت است (ممتحنه، ۱ -۲) به گونه ای که آنها دوسـتان مؤمنان نباشـند و اختیار مؤمنان به دست آنها نباشـد (بقره، ۲۵۷ ؛ نساء، ۱۱۹؛ انعام، ۱۴؛ مریم، ۴۵؛ آل عمران، ۲۸؛ نساء، ۷۶ و ۱۳۹ و ۱۴۴؛ مائده، ۵۱ و ۵۷؛ اعراف، ۳، ۲۷، ۳۰؛ انفال، ۷۳؛ توبه، ۲۳ و...). در یک کلام ولایت منفی به نفی ولایت غیر خداست.

توضـیح این که ولا-یت اصالتـا از آن خـداست. «الله ولی الـذین امنوا» (بقره، آیه ۲۵۷) و بایـد از هر آنچـه غیر خـداست، اعم از شیطـان، طـاغوت، کفـار، منافقـان و خلا-صه دشـمنان خـدا اجتناب است و تحت ولایت و سـرپرستی آنها نرود و دوست و یار و یاورشان نگرفت.

۲- ولایت مثبت؛ ولایت مثبت

ولایتی است که در راستای ولایت الهی باشد. رابطه دوستی بین اولیاء الهی و مؤمنان. این ولایت بر دو قسم است:

الف. ولایت اثباتی عام که در جامعه اسلامی بین مؤمنان برقرار است و ملاک آن ایمان است (توبه، ۷۱). از آنجا که خدا ولی مؤمنان است، بین مؤمنان نیز رابطه عمیق دوستی و رحمت و مهربانی برقرار است (فتح، آیه ۲۹) و هیچ گونه دشمنی در میان آن راه ندارد. امر به معروف و نهی از منکر یکی از ملاک های این نوع ولایت است (توبه، آیه ۷۱) مؤمنان یکدیگر را به خیر و کارهای خیر دعوت می کنند و از زشتی و کارهای ناپسند باز می دارند.

ب . ولایت اثباتی خاص که موضوع پرسش شماست و عبارت از ولایت پیامبر اکرم(ص) و ائمه اطهار(ع) می باشد (مائده، ۵۵). این نوع ولایت که مخصوص این بزرگواران دارد به چهار معنی است که آن که در هر چهار معنی ولایت ائمه اطهار(ع) را بپذیرد، مؤمن واقعی و شیعه حقیقی است:

۱- ولایت محبت یا ولایت قرابت. اهل بیت از خاندان پیامبر اکرم(ص) هستند و واجب است که مردم به آنها محبت بورزند، جزء مسلمات بحث نبوت این نکته است که پیامبران، هیچ گاه از پیروان خود مزد و اجرت نمی خواستند و اجر خود را تنها از خداوند متعال خواستار بوده اند «و ما اسئلکم علیه من اجر ان اجری الاعلی رب العالمین و بر این رسالت اجری از شما طلب نمی کنم. اجر من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست» (شعرا، ۱۰۹ (از زبان نوح)، ۱۲۷ (از زبان هود)، ۱۴۵ (از زبان صالح)، ۱۶۴ (از زبان

لوط)، ۱۸۰ (از زبان شعیب).

خلاصه این زبان حال و قال همه پیامبران است. پیامبر گرامی اسلام(ص) نیز می فرمایند: «قل لا اسألکم علیه اجرا ان هو الا ذکری للعالمین» (انعام، آیه ۹۰).

اما این مطلب درباره پیامبر اکرم(ص) یک تبصره خورده است: «قل لا اسألکم علیه اجرا الا الموده فی القربی بگو بر این رسالت اجری نمی خواهم مگر مودت و دوستی در نزدیکان خود» (شوری، ۲۳).

چرا در مودت و دوستی اهل بیت چنین توصیه شده است؟ این کار دلیل دارد: «قل ما اسألکم علیه من اجر الا من شاء ان یتخذ الی ربه سبیلا بگو بر این رسالت اجری از شما طلب نمی کنم، جز این که هر کس بخواهد راهی به سوی پروردگارش در پیش گیرد» (فرقان، ۵۷).

هدف تأکید بر دوستی با ائمه اطهار و اهل بیت عصمت و طهارت(ع) این است که راهی به سوی خدا باز شود. پس این اجر برای پیامبر اکرم(ص) نیست و فایده و نفع آن مخصوص مؤمنان است: «قل ما سألتکم من اجر فهو لکم ان اجری الا علی الله و هو علی کل شیء شهید بگو هر مزدی که از شما خواستم آن از (به نفع) خودتان است. مزد من جز بر خدا نیست و او بر هر چیزی گواه است».

پس اولین مرتبه ولایت ائمه اطهار(ع) ولایت مودت و محبت است که آن به سود و نفع ماست و مقدمه سایر اقسام ولایت هاست.

۲- ولایت امامت و پیشوایی و زعامت و مرجعیت دینی مردم که مردم موظفند در دین و مسائل آن از آنها پیروی کنند و آن را الگوی خود قرار دهند (احزاب، ۲۱).

و همچنین: «قل

ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد» (آل عمران، آیه ۳۱)

این مضمون حدیث غدیر است و روایت معروف «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی...» اشاره به همین مقام دارد.

۳–ولایت زعامت و رهبری اجتماعی و سیاسی (نساء، ۵۹ ؛ مائده، ۵۵ ؛ احزاب، ۴۶ ؛ حشر، ۷ ؛ نساء ۶۵ و...).

در زمان پیامبر اکرم(ص) حق حکومت مخصوص ایشان است و پس از ایشان، ائمه اطهار(ع) صاحب این حق هستند و اجراء عدالت در همه ابعاد اجتماعی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و قضایی تنها در سایه قدرت امام(ع) است و با حکومت امام زمان(عج) عدالت همه جانبه برقرار می شود. معنای دقیق زعامت و حکومت، قانونگذاری براساس قرآن و سنت، اجراء و قضاوت است.

۴- ولایت تصرف؛ که ولایت معنوی است و بالاترین و والاترین مراحل ولایت است که به مقام طهارت ذاتی ائمه برمی گردد. امام انسان کاملی است که واسطه بین حق تعالی و خلق (مخلوقات) می باشد و به دلیل نفوذ غیبی ای که دارد، نوع تسلط تکوینی و معنوی بر جهان آفرینش و انسانی دارد.

این ولایت که به معنای واسطه خدا با بندگان و تدبیر امور با اجازه و اذن و اراده الهی است. مخصوص ائمه اطهار(ع) است که از هرگونه هوای نفسانی پاک هستند و به کلی و به صورت جامع بنده خدا باشند.

منظور نظر آقای پناهیان همین نوع ولایت است که ولایت معنوی است و در صورتی انسان بدان می رسد که خود نیز پاک شود و بتواند نوعی نزدیکی و تقرب با

امام(ع) داشته باشد.

صفای باطن که بر اثر عبادت و دعا حاصل می شود، راه رسیدن به این نوع ولایت است که انسان خود را واقعا دوست امام ببیند و خود را تحت تدبیر و مدیریت امام حس کند.

برای مطالعه بیتشر ر.ک:

۱- ولاءها و ولایت ها، شهید مطهری، انتشارات صدرا (بیشتر مطالب پاسخ حاضر از این کتاب استفاده شده)

۲- امامت و رهبری، شهید مطهری، انتشارات صدرا

آیا دستورات حکومتی ،شامل احکام و قوانین جزئی می شود؟

پرسش

آیا دستورات حکومتی ،شامل احکام و قوانین جزئی می شود؟

پاسخ

در این سؤال نوعی ابهام وجود دارد، و بصورت دقیق مشخص ننموده اید که منظور شما از قید «جزئی» در این جمله «آیا شامل احکام و قوانین جزئی...»، چیست؟

زیرا اگر منظور از جزئی مورد یا موضوعی خاص است، باید گفت که اصلاً جایگاه حکم حکومتی چنین مواردی می باشد؛ و مراد از حکم حکومتی، احکامی است که حاکم اسلامی در موردی خاص یا در موضوعی معیّن بر اساس «مصلحت» جامعه صادر می کند. و بعلاوه این مصلحت نیز مقطعی و موقت است که به زمان یا مکان، فرد و یا جامعه ی خاصی اختصاص دارد؛ و تشخیص و تحقیق این گونه مصالح بر عهده ی حاکم اسلامی است، مثلاً؛ احکام حکومتی پیامبر اکرم(ص) از قبیل: تخریب مسجد ضرار، صلح حدیبیّه، ممنوع کردن صید در منطقه «وج» و تازیانه زدن متخلفین و... یا حکم حکومتی امام علی(ع) در مورد تعیین زکات برای اسب و...، یا حکم حکومتی میرزای شیرازی در مورد تحریم استعمال تنباکو، یا حکم حکومتی حضرت امام(ره) در مواردی از قبیل؛ حکم تشکیل شورای انقلاب، حکم

تشکیل دولت موقت، حکم لغو حکومت نظامی و... همه ی این احکام در خصوص مصادیق و مواردی معیّن و مشخص و بر اساس مصلحت، آنهم به صورت موقت می باشد. و اگر منظور شما از احکام و قوانین جزئی، از حیث درجه ی اهمیّت است، باز هم باید گفت که در احکام حکومتی درجه و میزان اهمیت هیچ تفاوتی در حکم حکومتی و لزوم اطاعت و رعایت آن بر دیگران حتی مراجع عظام نیز، ندارد. چه از فرمان صدور جنگ و دفاع گرفته که از اهمیت بسیار

بالایی برخوردار است و یا حکم به تخریب یک مسجد در شهر یا روستایی در جهت توسعه و نوسازی آن منطقه که شاید هیچ اهمیتی برای سایر نقاط دیگر کشور نداشته باشد.

نتیجه آنکه، تمامی احکام حکومتی صادره از سوی فقیه جامع الشرایط و حتی سایر قوانین اجتماعی حکومت اسلامی بر فتوا و نظر مراجع و فقهای دیگر مقدم و بر همگان واجب الاطاعه می باشد.

جهت اطلاع بیشتر ر.ك:

۱. ولایت فقیه، ولایت، فقاهت و عدالت، آیت الله جوادی آملی، نشر اسراء، چاپ اول، ۱۳۷۸.

۲. دین و دولت در اندیشه اسلامی، محمد سروش، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۳۷۸.

۳. نظریه دولت دینی، علی اکبر نوایی، نشر معارف، چاپ اول، ۱۳۸۱.

۴. حاکمیت دینی، نبی الله ابراهیم زاده آملی، اداره ی آموزشهای عقیدتی سیاسی نمایندگی ولی فقیه در سپاه، چاپ اول، ۱۳۷۷.

۵. امام خمینی و حکومت اسلامی، احکام حکومتی و مصلحت، نشر مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام(ره)، چاپ اول، ۱۳۷۸.

حکومت دینی با دین حکومتی چه فرقی دارد توضیح دهید.

پرسش

حکومت دینی با دین حکومتی چه فرقی دارد توضیح دهید.

پاسخ

الف - «حکومت دینی» آن است که هماهنگ باتعالیم دینی و بر اساس «دین» باشد و دست کم در هیچ زمینه ای، با آموزه های دینی ناسازگار ننماید. البته در این بحث، «دین اسلام» محور سخن است؛ نه هر دینی. برای درك دقیق معنای حکومت دینی، توجه به نکات زیر سودمند است:

یکم. دینداری حاکمان: بی تردید دین داریِ حاکمان و کارگزاران امری بایسته و لازم است، اما بدون رعایت احکام و قواعد دینی درتدوین و اجرای قوانین، کافی نیست؛ زیرا حکومت دینی، به معنای نظام «دین مدار» است. بنابراین نمی تواند احکام و دستورهای الهی را زیر پا نهد. پس التزام به احکام الهی، از ویژگی های اساسی وجدایی ناپذیر حکومت دینی است. قرآن مجید پشت پازنندگان به این اصل را کافر خوانده، می فرماید: «وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْکافِرُون» (مائده (۵)، آیه ۴۴.)

دوم. گستره سیاسی دین: آیا افزون بر رعایت احکام الهی، ساختار و ارکان حکومت نیز باید تماماً برگرفته از دین باشد؟ برای پاسخ به این پرسش، باید گستره سیاسی دین بررسی شود؛ یعنی، باید مشخص گردد، دین در حوزه «سیاست»، چه ارمغانی برای بشر آورده است؟ آیا تنها به ذکر پاره ای از تعالیم و هنجارهای مربوط به مناسبات سیاسی و اجتماعی - بدون ارائه شکلی ویژه از حکومت - بسنده کرده است؟ یا به نوعی خاص از حکومت با ساختاری ویژه و نیز به چگونگی شکل گیری و انتقال قدرت سیاسی توجّه دارد؟

بنابر دیدگاه دوم، فقط به کارگیری هنجارها و عدم ستیز با آنها، برای دینی خواندن حکومت کافی نیست و حکومت دینیِ مطلوب، نظامی است

که همه ارکان و ابعادش، بر گرفته از دین و سازگار با آن باشد.

با مراجعه به نصوص دینی و سیره پیشوایان معصوم(ع) در می یابیم که اسلام، هر گونه حکومتی را بر نمی تابد. واپسین آیین آسمانی، حکومتی را تأیید می کند که:

۱. حاکمانش، دارای ویژگی ها و صلاحیت های معیّن و تعریف شده در نصوص دینی باشند.

۲. آنان از راه های معین – نصب الهی و مقبولیت مردمی – قدرت رابه دست گیرند.

۳. در حکومت داری، شیوه ها و هنجارهای تبیین شده، در منابع دینی را رعایت کنند.

این بدان معنا نیست که تمام ساختار و ارکان حکومت، به نحو ثابت و انعطاف ناپذیری، در دین مشخّص گردیده است. مراد آن است که اصول و زیر ساخت هایی اساسی و مشخص، در دین وجود دارد که حکومت با آنها ماهیت و چهره ای ویژه می یابد و از دیگر نظام های سیاسی متمایز می شود.

برای مثال یکی از شاخصه های اصلی حکومت اسلامی «ولایت» معصوم و نایب او بر جامعه، از طریق نصب الهی است؛ ولی پاره ای از خصوصیات مربوط به ساختار و ارکان حکومت، متناسب با مقتضیات زمان و مکان و گسترده و پیچیده شدن نهادهای اداری – اجتماعی و گسترش دایره وظایف و خدمات دولتی، انعطاف پذیر است؛ یعنی، مثلاً می توان حکومت اسلامی را به صورت متمرکز یا نامتمرکز تشکیل داد.

سوم. مراتب حکومت دینی: حکومت دینی، مراتب و درجاتی دارد. مرتبه عالی و ایده آل آن، این است که همه امور و ارکانش، مبتنی بر دین و هماهنگ با آن باشد؛ ولی وقتی تأسیس دولت تمام عیار دینی، ممکن نیست، باید مرتبه نازل تر آن را اجرا کرد.

مرتبه نازل یا بدل اضطراری حکومت دینی، حکومتی است که در

آن احکام و قوانین دینی رعایت شود؛ هر چند کل نظام از تعالیم دینی برنیامده و در رأس آن حاکم منصوب از سوی خداوند قرار نگرفته باشد. البته چنین حکومتی، تنها در صورت عدم امکان تأسیس «دولت کامل» اسلامی، روا است. ۴

برای آگاهی بیشتر ر.ک: مصباح یزدی، محمدتقی، پرسش ها و پاسخ ها، ج ۱، صص ۴۵ – ۴۷.

ب – «دین حکومتی» تعریف استانداردی ندارد اما آن طور که از استعمال این واژه استنباط می شود منظور از چنین دینی بر عکس حکومت دینی است یعنی دین تابع حکومت می باشد و این حکومت است که آن را تعریف، وظایف و حوزه فعالیت و کارکردهای آن را تبیین می نماید. در چنین دینی به جای آن که حکومت در راستای اهداف دین گام بردارد، دین حالت ابزاری پیدا کرده و به عنوان وسیله ای در خدمت مطامع و منافع صاحبان قدرت و توجیه اهداف و اعمال نامشروع آنان در می آید، متأسفانه در تاریخ اسلام چنین نمونه هایی بسیار وجود دارد و حکومت امویان و عباسیان سرآمد آنها می باشند.

این حرف درست است که اگر مردم نخواهند حکومت اسلامی تشکیل نخواهد یافت اما اگر مردم خواستند و حکومت اسلامی شکل گرفت ولی بعدا حکومت اسلامی را مردم نخواستند حکومت در مقابل مردم می ایستد و از کیان خود دفاع می کنند.

پرسش

این حرف درست است که اگر مردم نخواهند حکومت اسلامی تشکیل نخواهد یافت اما اگر مردم خواستند و حکومت اسلامی شکل گرفت ولی بعدا حکومت اسلامی را مردم نخواستند حکومت در مقابل مردم می ایستد و از کیان خود دفاع می کنند.

پاسخ

اگر حکومتی، بر اساس معیارها و ضوابط دینی تشکیل شود، مؤمنان از نظر شرعی نمی توانند با آن به مخالفت برخیزند؛ بلکه باید آن را پذیرا بوده و به یاریش بشتابند. لیکن در اینجا دو سؤال وجود دارد:

یک – نارضایتی مردم: اگر بیشتر مردم، مخالفت کرده و آن حکومت یا شخص حاکم را نخواهند، آیا چنین حکومتی شرعاً می تواند سلطه خود را بر جامعه تحمیل کند؟

برخی از اندیشمندان و عالمان دینی، به صراحت گفته اند: در چنین صورتی تحمیل سلطه جایز نیست. آیهاللّه مصباح یزدی می نویسد:«اگر چه «مقبولیت» با «مشروعیت» تلازمی ندارد؛ اما حاکم دینی حق استفاده از زور برای تحمیل حاکمیت خویش را ندارد» (کتاب نقد، شماره ۷، ص ۵۳، (مقاله حکومت و مشروعیت).)

دو – مشروعیت حکومت: آیا رضایت و خواست مردم، یکی از شرطها یا اجزای لازم، در مشروعیت تلقی می شود یا نه؟

از مطلبی که نقل شد پاسخ این مسأله تا حدودی روشن می شود؛ زیرا عدم تلازم بین «مشروعیت» و «مقبولیت مردمی»، به این معنا است که در این باره سه فرض قابل تصور است:

۱. حکومتی، هم مشروع باشد و هم مقبول ؛ مانند حکومت پیامبر (ص)، امام علی (ع)، امام خمینی و مقام معظم رهبری.

۲. حکومتی مشروع نباشد؛ ولی مقبول باشد ؛ مانند برخی از حکومت های مردمی غیردینی.

۳. حکومتی مشروع باشد، ولی مقبول نباشد ؛ مانند اینکه امام معصوم (ع) شرعاً ولایت

داشته باشد. اما جامعه زمینه تولّی و عهده داری امور را فراهم نکند و یا اطاعت و فرمان برداری لازم را ننماید؛ چنان که مشابه این مسأله برای امام مجتبی(ع) رخ داد. در این فرض که مورد سؤال به حساب می آید حاکم اگر نتواند به نحو مسالمت آمیز از حکومت دینی دفاع کند و جامعه نیز همراهی لازم را نکند، مجاز به اعمال دیکتاتوری نسبت به عامه مردم نیست و از حکومت کناره می گیرد، چنان که امام مجتبی(ع) چنین کردند.

البته چه بسا بتوان مواردی را نیز فرض کرد که «رضایت و خواست مردم» تا حدی در مشروعیت نیز دخالت داشته باشد و آن در جایی است که دو فقیه عادل و دارای جمیع شرایط لازم برای حکومت و رهبری جامعه، به طور مساوی وجود داشته باشند؛ لیکن یکی از مقبولیت عمومی بیشتری برخوردار باشد. در این صورت بعید نیست گفته شود: اقبال عمومی به یک نفر، نوعی مرجع اثبات عقلایی است.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: حسینی حائری، سیدکاظم، ولایهالامر، فی عصرالغیبه، صص ۲۱۷-۲۲۱.

در عین حال باید توجه داشت که مقبولیت، به طور کلی شرط جواز اعمال ولایت است؛ نه اصل ولایت.

نکته دیگر آنکه اگر کسی «ولایت فقیه» را از طریق قدر متیقن - نه نصب شارع - پذیرفته باشد؛ یعنی، معتقد باشد که تخصص در فقه برای رهبری امت، بر اساس هدف های دین، شرطی لازم است و از این رو به یقین تنها فقیه باکفایت، شایستگی رهبری نظام اسلامی را دارا است (ر.ک: همان، ص ۱۱۳ و ۲۲۱.) بر اساس این انگاره، در صورت تعدد واجدان شرایط، قدر متیقن همان فقیه منتخب است.

به عبارت دیگر اگر دو فقیه دارای شرایط مساوی

باشند که یکی مقبول امت باشد و دیگری نباشد و شک کنیم که شارع به ولایت کدام یک راضی است؛ نسبت به آن که منتخب مردم است، یقین به رضایت شارع داریم؛ ولی نسبت به دیگری - با وجود فرد اول - تردید است و مشکوک می باشد. بنابراین با وجود فرد متیقن، نوبت به فرد مشکوک نمی رسد.

در پاسخ به این سؤال توجه به نکات ذیل حائز اهمیت است:

الف. تعریف مقبولیت و نقش آن در حکومت:

منظور از مقبولیت «پذیرش مردمی» است. اگر مردم به فریاد گروهی برای حکومت تمایل نشان دهند و خواستار اعمال حاکمیت از طرف آن فرد یا گروه باشند و در نتیجه حکومتی بر اساس خواست و اراده مردم تشکیل گردد، گفته می شود آن حکومت دارای مقبولیت است و در غیر این صورت از مقبولیت برخوردار نیست.

به عبارت دیگر، حاکمان و حکومت ها را می توان به دو دسته کلی تقسیم کرد:

۱. حکومت هایی که مردم و افراد یک جامعه از روی رضا و رغبت تن به حاکمیت و اعمال سلطه آنها می دهند؛

۲. حاکمان و حکومت هایی که مردم و افراد یک جامعه از روی اجبار و اکراه از آنان اطاعت می کنند:

ویژگی مقبولیت اختصاصی به دسته اول دارد. (نگاهی گذرا به ولایت فقیه، محمدمهدی نادری قمی، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، ۱۳۷۸، ص ۵۳) و به طور کلی می توان دو نقش و کارکرد را برای مقبولیت بر شمرد:

۱. مشارکت در ایجاد حکومت دینی و زمینه سازی جهت انتقال قدرت به ولی منصوب از سوی خداوند.

۲. مشارکت در جهت کارآمد سازی، حفظ و حمایت و پایایی حکومت دینی.

(حکومت دینی، حمیدرضا شاکرین، نشر معارف، ۱۳۸۲، ص ۱۰۶).

ب. رابطه مقبولیت با تداوم حکومت ها

همانگونه که گذشت یکی از کارکردهای مقبولیت عمومی مردم، تشکیل و تداوم حکومت است، اما هرگز نباید تصور کرد که این رابطه دو سویه بوده و تشکیل و تداوم هر حکومتی هم به معنای مقبولیت داشتن آن حکومت است، خیر، زیرا چه بسا حکومت هایی که علیرغم مقبولیت با استفاده از مکانیزم هایی نظیر اعمال قوه قهریه، زور و فشار، ایجاد گردیده و تداوم داشته باشند. اما نکته مهم اینجاست که تداوم چنین حکومت هایی تا جایی است که آن مکانیزم ها نظیر زور و اجبار بتوانند کارایی و تأثیر خود را داشته باشند، اما زمانی که فاقد چنین تأثیری بشوند، آن حکومت به سرعت راه انحطاط و زوال را در پیش گرفته و نابود خواهد شد. درست مانند آنچه که در کشور مجاورمان یعنی عراق دیدیم. بنابراین در چنین حکومت هایی اصلا مقبولیت وجود ندارد و تداوم آن نیز دلیل بر مقبولیت مردمی نیست.

ج. شاخصه های مقبولیت یک نظام

مسلما اگر بخواهیم وجود مقبولیت یک نظام را بررسی نماییم باید شاخصه هایی نظیر میزان رضایت، خواست و مشارکت داوطلبانه مردم را در مراحل شکل گیری، استقرار نظام و مراحل بعد از آن ، در نظر گرفته شود. نگاهی به عرصه های مختلف نظام جمهوری اسلامی از زمان قبل از انقلاب، پیروزی انقلاب و پس از آن، همه بیانگر حضور گسترده و مشارکت داوطلبانه مردم در عرصه های مختلف است که جلوه هایی باز آن در راهپیمایی ها و مناسبت های انقلاب، انتخابات و حمایت های مردمی از نظام اسلامی در مراحل

حساس نظیر دوران دفاع مقدس و ...، نمایان می باشد. و مردم به طور گسترده ای و به دور از هر گونه اجبار و تحمل در تعیین سرنوشت خویش، مشارکت فعال دارند. و اگر بخواهیم به صورت مقایسه ای به بررسی میزان مقبولیت نظام جمهوری اسلامی با سایر کشورهای مدعی مردم سالاری و دموکراسی بپردازیم، باید گفت که نظام اسلامی از مقبولیت بسیار بیشتری برخوردار است. چون مشارکت سیاسی مردم در جامعه ایران نوعا همراه با عنصر آگاهی و شناخت است و حال آنکه در حکومت های غربی، هر چند مانند جامعه ما، مسأله اجبار و زور نیست اما عنصر تبلیغات و موج سهمگین رسانه ها، قدرت تصمیم گیری آزادانه را از آنان گرفته و آنها را در فضایی مجازی و به دور از واقعیات جامعه و حکومت خود و جهان قرار داده است.

در هر صورت در این سؤال شما فرض را بر عدم مقبولیت نظام اسلامی گذاشته اید، خوب است در مکاتبات بعدی دلایل خود را برای ما بیان نمایید.

د. مراتب مقبولیت

مقبولیت دارای مراتبی است و یک امر بسیط و تک درجه ای نیست. نظام های سیاسی به تناسب میزان کارآمدی خود در تأمین و برآوردن انتظارات و خواسته های مردم (اعم از مادی و معنوی) و حل مشکلات آنان، از مراتب متفاوتی از مقبولیت برخوردار می باشند. و به هر میزان بین عملکردهایشان با اصول و اهدافی که برای خود ترسیم کرده اند، مطابقت بیشتری دیده شود، از مقبولیت بالاتری نیز برخوردار خواهند بود.

از این رو نظام اسلامی ما نیز از این قاعده مستثنی نبوده دستاوردهای مثبت و یا برخی نواقص و معضلات

بر میزان مقبولیت آن تأثیر گذاشته و از این رو برخی عملکردها و یا سیاست ها در بدنه نظام از مقبولیت مردمی برخوردار نبوده و نظام اسلامی هم با وقوف به این موضوع مهم، در صدد اصلاح خود می باشد.

و. آخرین نکته اینکه، آیه ای که از قرآن کریم نقل نمودید، ارتباط مستقیمی با مسأله مقبولیت ندارد، هر چند می توان با واسطه تأثیر مقبولیت را در تغییرات اجتماعی جوامع بشری بیان نماید با این توضیح که مقبولیت باعث می شود که مردم در حفظ، تداوم و کارآمدی نظام مشارکت فعال داشته باشند و نظام سیاسی آنان همچنان پویا و پابرجا بمانند، اما عدم مقبولیت یک نظام باعث محروم بودن از حمایت های مردمی شده و آن نظام را در مقابل تهدیدات داخلی و خارجی آسیب پذیر می سازد و زمینه های تغییر آن را فراهم می آورد.

سرعت پاسخ دهی از انتظارات پرسشگران است. خواهشمند است با اولویت بندی و پیرایش سؤالات، ما را یاری کنید. بدیهی است با ارتباط مکرر، پاسخ گوی دیگر پرسش های شما خواهیم بود

در صورت وقوع تعارض بین اندیشه (متون و روایات) دینی با حکومت دینی و حاکمان دینی، کدام یک مقدّم است؟ آیا نیازها و ضرورت ها این اجازه را به حاکمان دینی می دهد که در عمل به جهت ضرورت، بر خلاف اندیشه دینی عمل کنند؟

پرسش

در صورت وقوع تعارض بین اندیشه (متون و روایات) دینی با حکومت دینی و حاکمان دینی، کدام یک مقدّم است؟ آیا نیازها و ضرورت ها این اجازه را به حاکمان دینی می دهد که در عمل به جهت ضرورت، بر خلاف اندیشه دینی عمل کنند؟

پاسخ

در پاسخ به این پرسش نخست باید روشن شود منظور از اندیشه دینی چیست؟ در اینجا چند احتمال وجود دارد:

یک. مقصود از «اندیشه دینی»، جهان بینی و عقاید دینی باشد. در این صورت حکومت و حاکمان دینی، هرگز مجاز به مقابله و معارضه با اندیشه دینی نخواهندبود و هیچ جبری، تقدّم بر اندیشه دینی را برنمی تابد.

دو. منظور از «اندیشه دینی»، مجموعه احکام اولیه دین در عرصه سیاست و اجتماع باشد. در این صورت اگر ضرورت یا مصلحتِ اجتماعیِ اهمی پدید آید، حکومت دینی، می تواند حکم اولی عملی را موقتاً تعطیل و حکم حکومتی یا حکم اضطراری ثانوی را اجرا کند. البته باید توجه داشت این تعبیر درباره «اندیشه دینی»، نادرست است و موجب توهم تعارض بین اندیشه دینی و احکام حکومتی است؛ در حالی که احکام ثانوی و احکام حکومتی نیز، تابعی از اندیشه دینی است و نباید تقدم چیزی بر دین تلقی شود.

سه. مقصود از «اندیشه دینی»، احکام اولیه، ثانویه و ولایی باشد. در این صورت تعارض بین «احکام حکومتی» و «اندیشه دینی» معنا ندارد؛ مگر آنکه حکومت بدون رعایت اهم و مهم و مصالح و ضرورت های اجتماعی، حکمی را برخلاف احکام اولیه صادر کند. در این صورت، عمل خلافی مرتکب شده و در واقع از دینی بودن منحرف گشته است.

روشن است که در چنین صورتی، اندیشه دینی مقدم است؛ زیرا چنان

که در روایت آمـده است، اطاعت از هیـچ مخلوقی در جهت نافرمانی خداوند جایز نیست. «لاطاعه لمخلوق فی معصـیه الخالق»، نهج البلاغه، حکمت ۱۶۵. یکی از مهم ترین فلسـفه هـای ولاـیت فقیه و یـا وجود نهادهایی چون شورای نگهبان و امثال آن در جمهوری اسلامی، جلوگیری از چنین آسیبی است.

چهار. منظور از انـدیشه دینی – همان طور که در متن سؤال آمـده – «متون و نصوص دینی» باشـد. در این باره باید گفت: چنین تعریفی از «اندیشه دینی» کاملاً خطا است؛ زیرا اندیشه دینی، مرکّب از دلایل عقلی و نقلی است.

بعضـی از دلایـل نقلی نیز مشـتمل بر احکـام حاکمه و کنترل کننـده (ماننـد قاعـده لا ضـرر، لا حرج و اهم و مهم) است و برخی مشـتمل بر احکـام کنـترل شونـده می باشـد. حکـومت دینی، می توانـد در صورت ضـرورت و مصـلحت اهم، به اسـتناد احکـام حاکمه، حکمی برخلاف احکام کنترل شونـده، صادر کند. بنابراین نمی توان این موارد را مصداق تعارض بین «حکومت دینی» و «اندیشه دینی» به حساب آورد.

در این باره توجّه به چند نکته دیگر نیز ضروری است:

تعارض اندیشه یا حکومت دینی، با نیازها و مقتضیات واقعی عصر، موضوعاً منتفی است؛ زیرا دین و حکومت دینی، هیچ گاه به مقابله با نیازها بر نمی خیزد. به عبارت دیگر در برابر هر نیازی برای دین، دو موضع می توان فرض کرد:

۱. در برابر آن سـاکت باشـد و حـل آن را به عهـده خـود مردم گـذارد. در این صورت جـامعه، می توانـد هر راه حـل ممکن را شناسـایی و انتخـاب کنـد. البته در صورتی که بعضـی از راه حـل هـا، معـارض بـا هنجارهـای دینی باشـد؛ جـامعه بایـد راهی را شناسایی و گزینش کند که در آن

تعارض نیست. اگر چنین راهی وجود نداشت، آن راه - که کمترین معارضه را دارد - باید پیمود.

۲. یا اینکه راه حل و پاسخ ویژه ای در متن دین عرضه شده است؛ در این صورت نیز دو فرض پدید می آید:

الف. راه حل موجود، متناسب با شرایط و نیازمندی ها است و کاربست آن، مشکلی پدید نمی آورد. در این صورت یا حکومت دینی آن را می پذیرد و یا نمی پذیرد. در صورت اول، هیچ تعارضی نیست و در صورت دوم، تعارض بین حکومت دینی و دین پدید می آید. در این صورت حکم دینی مقدّم است و نباید با آن مخالفت کرد.

ب. راه حل موجود به دلایلی قابل اجرا نیست و موجب تفویت مصالح اهم اجتماعی است. در این صورت به حکم دین، مصالح اهم با تشخیص «ولی امر» مقدم است و چون این تقدم به حکم دین است، تعارض به حساب نمی آید.

حکومت دینی به نصب شارع است و یا انتخاب مردم؟ در صورت انتصابی بودن، آیا می توان گفت مردم در نفی یا اثبات حکومت دینی نقشی ندارند؟

پرسش

حکومت دینی به نصب شارع است و یا انتخاب مردم؟ در صورت انتصابی بودن، آیا می توان گفت مردم در نفی یا اثبات حکومت دینی نقشی ندارند؟

پاسخ

در اندیشه سیاسی شیعه «ولی امر» از سوی شارع منصوب است؛ لیکن این به معنای نبود نقش برای مردم در نفی یا اثبات حکومت نیست؛ زیرا ولی امر در تشکیل حکومت دینی و اعمال ولایت، حق تحمیل سلطه خود را ندارد.

بنابراین حکومت اسلامی، با خواست مردم پدید می آید. دلیل های متعددی بر این مسأله وجود دارد؛ از جمله اینکه امیرالمؤمنین(ع) از پیامبر(ص) نقل می کنند: «پیامبر(ص) به من فرمود: ای پسر ابوطالب! ولایت امت من برعهده تو است. پس اگر به سلامت قدرت را به تو سپردند و در مورد زمامداری تو، با خشنودی اتفاق کردند، سرپرستی امورشان را برعهده گیر؛ ولی اگر در مورد تو رأی دیگری ابراز داشتند، آنان را به حال خود رها کن». «یابن ابیطالب لک ولاء امتی فان ولّوک فی عافیه و اجمعوا علیک بالرضا فقم بامرهم و الا فدعهم و ما هم فیه»، ابن طاووس، کشف المحجه، ص ۱۸۰. امام خمینی(ره) در پاسخ به دبیرخانه ائمه جمعه درباره گستره و چگونگی «ولایت فقیه» می نویسد: «باسمه تعالی. ولایت در جمیع صور دارد؛ لکن تولی امور مسلمین و تشکیل حکومت بستگی دارد به آرای اکثریت مسلمین که در قانون اساسی هم از آن یاد شده است و در صدر اسلام تعبیر می شده است به بیعت با ولی مسلمین». سند شماره ۶۵۷، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی؛ به نقل از: کواکبیان، مصطفی، مبانی مشروعیت در نظام ولایت فقیه، ص ۲۵۸.

جایگاه عقل در حکومت دینی تا چه اندازه است؟

پرسش

پرسش

جایگاه عقل در حکومت دینی تا چه اندازه است؟

پاسخ

«عقل» در اندیشه اسلامی جایگاه بلند و رفیعی دارد و یکی از منابع بسیار مهم و اساسی، در استنباط احکام و قوانین دینی به شمار می رود.

به عبارت دیگر، «عقل» در مقابل «شرع» نیست؛ بلکه یکی از ارکان و عناصر آن است. طبیعی است حکومت دینی نیز، همواره باید از عقل و خِرَد در برنامه ریزی، قانون گذاری و مسائل اجرایی بهره جوید.

باید توجّه داشت عقلی از ارکان شریعت به شمار می آید که عقل قطعی باشد؛ نه عقل ظنی. در شیوه های اجرایی و مسائل کاربردی نظام، چه بسا از عقل ابزاری (Instrumental Reason) و ظنی و تجربی (علوم) نیز استفاده شود؛ ولی کاربرد این گونه رهنمودهای عقلی، در جایی است که مغایرتی با تعالیم دینی و ارزش های عالی انسانی نداشته باشد. شرح بیشتر این مطلب در گذشته بیان گردید. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱. شاکرین، حمیدرضا، سکولاریسم، (بحث مدیریت علمی و فقهی)؛

۲. صرامی، سیف الله، مقاله «عقل قطعی منبع استنباط قوانین جامعه و حکومت اسلامی»، مجله حکومت اسلامی، ش ۲۰، سال ششم، شماره دوم، تابستان ۸۰.

عناصر ثابت و متغیّر در حکومت دینی کدام است؟ اوضاع و مقتضیات زمان، کدام بخش از وظایف و یا عملکرد حکومت دینی را متغیّر خواهد کرد؟

پرسش

عناصر ثابت و متغیّر در حکومت دینی کدام است؟ اوضاع و مقتضیات زمان، کدام بخش از وظایف و یا عملکرد حکومت دینی را متغیّر خواهد کرد؟

پاسخ

بدون شک نمی توان به طور تفصیلی و جامع، همه عناصر ثابت و متغیر در حکومت دینی، در زمان های مختلف را یک جا - آن هم در این مجال محدود - مشخص ساخت؛ لیکن در این باره می توان به صورت کلی و اجمالی چند نکته را روشن کرد:

یک. بعضی از مسائل در «حکومت دینی» جنبه بنیادی و اساسی دارد و پشت کردن به آنها، به منزله نفی حکومت دینی است. این گونه امور، ثبات و پایایی خود را همواره حفظ می کند و گذشت زمان در آنها تغییری پدید نمی آورد؛ مثل این اصل که

در رأس حکومت دینی، بایـد شخصـی بـا ویژگی هـای لازم (همچون علم و عـدالت) قرار داشـته باشـد. همچنین اصل التزام به عدالت، حفظ استقلال و نفی سلطه بیگانه.

دو. در کنار مسائل یاد شـده، اموری تحوّل پـذیر، هم در ساختار حکومت و هم در شـیوه ها، عملکردها و وظایف دولت، وجود دارد؛ مثلاًـ حکومت دینی در جـامعه ما به شـکل «جمهوری اسـلامی» بنیان گـذاری شـده است؛ در حالی که حکومت دینی می توانـد به شـکل دیگری نیز تحقق یابـد. امـا در عصـر کنونی، این مـدل در میـان گزینه هـای بـدیل، به عنوان مطلوب ترین مـدل برگزیده شده است.

همچنیـن می تـوان حکـومت اسـلامی را به صـورت متمرکز (Concentrated) و یـا نـامتمرکز (Decentralized) پدید آورد.

آیت الله مصباح یزدی می نویسد:

«مسأله تفکیک قوا در فقه اسـلامی، نظیر معاملات، تابع زمان و مکان است ... اینکه حکومت شورایی باشد یا ریاستی، اتحاد قوا اعمال گردد و یا تفکیک قوا، مربوط به مصلحت

جامعه در هر زمان است». فلسفه سیاست، ص ۱۴۰.

از طرف دیگر در زمان حاضر، وظایف بسیاری - بیش از گذشته - بر دوش دولت ها نهاده شده است و حکومت دینی از این مسأله، مستثنا نیست. بنابراین می توان نتیجه گرفت اوضاع زمان و مکان، هم در ساختار حکومت و هم در عملکردها و وظایف، می تواند تغییراتی ایجاد کند. در عین حال حکومت دینی هر تغییری را بر نمی تابد؛ بلکه همواره از بعضی اصول ثابت پیروی می کند و تنها تغییراتی را می پذیرد که معارض با قواعد ثابت دینی و قواعد حاکمه و کنترل کننده احکام دینی نباشد. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱. نصری، عبداللّه، انتظار بشر از دین، صص ۱۴۰-۱۶۶.

۲. سروش، محمد، دین و دولت در اندیشه اسلامی، صص ۷۰ - ۸۵.

نقش فقیهان در حکومت دینی تا چه اندازه است و در مقام تعارض بین نظر فقها و حاکمان دینی کدام مقدّم است؟

پرسش

نقش فقیهان در حکومت دینی تا چه اندازه است و در مقام تعارض بین نظر فقها و حاکمان دینی کدام مقدّم است؟

پاسخ

الف. فقیهان در بخش هایی از حکومت - که جایگاه انطباق رفتار سیاسی و اجتماعی دولت با موازین شرعی است - نقش اول را ایفا می کنند. ضمن آنکه رهبری نظام اسلامی در عصر غیبت، به عهده فقیه عادل و جامع شرایط و صاحب منصب افتا و توانا در امر مدیریت کلان اجتماعی است.

ب. در تعارض بین نظر فقیهان و حاکمان، باید چند نکته را در نظر داشت:

یک. مقصود از حاکمان کیانند؟

دو. موضوع و مورد تعارض کدام است؟

اگر مقصود از «حاکمان» همه دست اندرکاران حکومت باشد، در این صورت نمی توان به طور قاطع و تحت هر شرایطی، نظر هر یک از کارگزاران نظام را بر نظر «فقیه» در اینجا منظور فقیهی است که جایگاه نظر قانونی و رسمی در حکومت دینی ندارد. مقدم داشت؛ به ویژه اگر فقها برخلاف شرع بودن آن، اتفاق نظر داشته باشند. اما اگر چیزی در حوزه اختیارات قانونی شخصی بوده و آن مسأله نزد همه فقیهان خلاف شرع تلقی نشود، با مخالفت برخی از آنان، لزوماً رأی فقیهِ مخالف مقدّم نیست.

سه. اگر مقصود از حاکمان، «ولی فقیه» است؛ مسلماً حکم او در مسائل حکومتی بر آرای دیگر فقیهان مقدّم است. همه فقها بر این مسأله اتفاق نظر دارند که مزاحمت با ولی فقیه در حوزه «مسائل حکومتی» جایز نیست.

البته بایـد توجه داشت تقـدّم حکم «ولی امر» تنهـا در احکـام حکومتی است؛ ولی در مسائـل دیگر، هر فقیهی بر اساس اسـتنباط خود عمل می کند و مقلدانش نیز از فتاوای او تبعیت می کنند.

چهار. در

مواردی نظر فقیهان دارای اعتبار قانونی است؛ ماننـد مواردی که شورای نگهبان بایـد مشـروع بودن چیزی را تأییـد کنـد. در این صـورت اگر ایـن شـورا در حیطـه وظـایف قـانونی خـود، چیزی را غیرشـرعی معرفی کنـد، نظر آن متبّع اسـت؛ مگر آنکه مجمع تشخیص مصلحت، آن را تأیید کند که در این صورت بر اساس حکم ولایی مقدم می شود. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱. معرفت، محمدهادی، جامعه مدنی، ص ۱۶۳؛

۲. مهوری، محمدحسین، مرجعیت و رهبری (مقاله حکومت اسلامی)، سال پنجم، شماره دوم؛

۳. قاضی زاده، کاظم، اندیشه های فقهی و سیاسی امام خمینی، ص ۲۲۲

بر فرض شکل مطلوب حکومت دینی از طریق امامت و یا خلافت، بیعت چه نقشی در حکومت دینی به عهده دارد؟

پرسش

بر فرض شکل مطلوب حکومت دینی از طریق امامت و یا خلافت، بیعت چه نقشی در حکومت دینی به عهده دارد؟

پاسخ

ابتدا باید ماهیت «بیعت» را شناخت تا بتوان به نقش آن در حکومت دینی پی برد:

بیعت از ماده «بیع» به معنای «فروش» گرفته شده است برای آگاهی بیشتر ر.ک: ابن منظور، لسان العرب، ماده «بیع».

؛ زیرا بیعت کننـده در جهت پیمانی که با بیعت شونـده بسـته است، آنچه را که در توان دارد، در خدمت او قرار می دهد. قرآن مجید نیز درباره «بیعت رضوان» می فرماید: (فَاسْتَبْشِرُوا بِبَیْعِکُمُ الَّذِی بایَعْتُمْ) توبه (۹)، آیه ۱۱۱. «بشارت باد شما را بر این معامله ای که انجام دادید».

درباره ماهیت بیعت گفته انـد: «بیعت به معنای تعهـد و پیمان است. بیعت کننـدگان تعهـد می دهنـد تا نسبت به کسـی که با او بیعت می کنند، وفادار باشـند و این بسـتگی دارد به آنچه از جانب بیعت شونده پیشـنهاد می شود». معرفت، محمدهادی، ولایت فقیه، ص ۸۲. بنابراین بیعت تعهدی است که با پیشنهاد مقام والایی، در مسأله معینی، از بیعت کنندگان تعهد و وفاداری اخذ می کند. برای آگاهی بیشتر ر.ک: همان، صص ۸۲ – ۹۲.

بیعت در اسلام:

بیعت هایی که در صدر اسلام انجام شده، در زمینه های مختلفی است؛ از جمله:

۱. بیعت «عقبه اولی» در موسم حـج بین پیـامبر(ص) و دوازده نفر از انصـار به وقوع پیوست.«عبـادهبن صامت» بیعت یاد شـده را چنین گزارش می کند: «ما با پیامبر اکرم (ص) پیش از آنکه بر ما جنگ و نبرد واجب شود، بیعت نساء را به جای آوردیم. مفاد

آن بیعت این بود که: به خدا شرک نورزیم ؛ دزدی و زنا نکنیم ؛ فرزندان خود را نکشیم ؛ بهتان و افترا نبندیم ؛

خدا و پیامبر را در امور معروف نافرمانی نکنیم و ...». معالم المدرستین، ج ۱، ص ۱۵۴ چاپ دوم؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۰.

چنان که ملاحظه می شود بیعت در اینجا به معنای ایمان به اسلام و اطاعت از احکام اسلامی است.

۲. بیعت «عقبه دوم» بین پیامبر(ص) و ۷۳ مرد و دو زن به وقوع پیوست. در جریان این بیعت پیامبر(ص) فرمود: «از شما بیعت می گیرم بر اینکه از هر چه اهل و عیال خویش را محافظت می کنید، از من نیز صیانت و محافظت کنید». معالم المدرسین، ج ۱، ص ۱۵۵؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۷. در اینجا بیعت، نوعی اخذ تعهّد و پیمان دفاعی است.

۳. بیعت «شجره رضوان»، سومین بیعت پیامبر است که در سال هفتم هجرت با جمع کثیری از مردم در حدیبیه (نُه مایلی مکه) بسته شد و بیعت بر جهاد و نبرد و نیز تجدید بیعت دوم بود.

ابن عمر می گوید: «ما با پیامبر (ص) بیعت بر اطاعت و پیروی کردیم و پیامبر(ص) به دنبال آن فرمود: آن قدر که توانایی دارید». صحیح بخاری، (کتاب الاحکام)، باب البیعه، ج ۵؛ صحیح مسلم، (کتاب الاماره، باب البیعه علی السمع و الطاعه فی ما استطاع)، ص ۹۰؛ سنن نسائی، (کتاب البیعه، باب البیعه فی ما یستطیع الانسان)؛ به نقل از معالم المدرستین، ج ۲، ص ۱۵۶.

از آنچه گذشت روشن می شود که بیعت در عصر پیامبر(ص) و امامان(ع)، به معنای انتخاب و توکیل زعامت و رهبری سیاسی نیست. آیه‌الله معرفت در این باره می نویسد: «بیعت در دوران حضور (عهد رسالت و حضور امامان معصوم) تنها نقش یک وظیفه و تکلیف شرعی،

در رابطه بـا فراهم سـاختن امکانـات لازم برای اولیـای امور را ایفـا می کرد. و مقـام «ولایـت و زعـامت» سیاسـی پیامبر و امامان معصوم، از مقـام «نبوت و امامت» آنان نشأت گرفته بود و بر مردم واجب بود تا امکانات لازم را برای آنان فراهم سازنـد تا آنان بتواننـد با نیروی مردمی، مسؤولیت اجرای عـدالت را به بهترین شـکل به انجام رسانند و اگر مردم از این وظیفه سـرباز می زدند، هیـچ گونه کاستی در مقام امامت و زعامت سیاسـی آنان وارد نمی ساخت و در آن صورت، مردم تمرد کرده و از اطاعت اولی الامر خویش تخلف ورزیده بودند.» ولایت فقیه، ص ۹۱.

۴. بیعت با امیرالمؤمنین(ع) که انتقال عملی و واگذاری قدرت سیاسی به ایشان و اعلام وفاداری و فرمانبری از آن حضرت بود.

تفاوت ولایت فقیه با مراجع عظام تقلید را توضیح دهید؟

پرسش

تفاوت ولایت فقیه با مراجع عظام تقلید را توضیح دهید؟

پاسخ

در مسائل غیرحکومتی چنانچه فتوای ولی فقیه و مرجع تقلید شخص با یکدیگر متفاوت باشند، شخص باید براساس فتوای مرجع تقلیـد خود عمل کند. اما در مسائل مربوط به حکومت اسـلامی اگر ولی فقیه حکم حکومتی صادر کند همان باید ملاک عمل قرار گیرد.

به دلیل وجود مشـکلات و معضلات در سطح جامعه و عدم موفقیت نظام ولایت فقیه در حل کامل آن، آیا بهتر نیست این نظریه و حکومت دینی کنار گذاشته شود؟

پرسش

به دلیل وجود مشکلات و معضلات در سطح جامعه و عدم موفقیت نظام ولایت فقیه در حل کامل آن، آیا بهتر نیست این نظریه و حکومت دینی کنار گذاشته شود؟

پاسخ

به دلیل وجود مشکلات و معضلات در سطح جامعه و عدم موفقیت نظام ولایت فقیه در حل کامل آن، آیا بهتر نیست این نظریه و حکومت دینی کنار گذاشته شود؟ پیشنهاد فوق مبتنی بر این فرض است که:

۱. صرف وجود مشکلات و معضلات در هر جامعه ای، به معنای ناکارآمدی نظام سیاسی حاکم بر آن است.

۲. رفع معضلات و مشکلات در گرو تغییر نظام سیاسی است.

اگر چنین باشد، تمام نظام های سیاسی ناکار آمدند؛ زیرا هیچ جامعه ای را نمی توانید مثال بزنید که دارای پاره ای معضلات و مشکلات حل نشده نباشد. نه جوامعی که معضلات کمتری دارند، همیشه ناشی از برتری نظام سیاسی شان می باشد، و جوامعی که معضلات بیشتری دارند، همواره ناشی از ضعف نظام سیاسی آنها نیست. شاهد مطلب آن است که می توان نظام های سیاسی مشترکی یافت که وضعیت اجتماعی آنها، متفاوت است. به عنوان مثال امریکا، هند، فرانسه و... از کشورهایی شاخص در نظام دموکراسی هستند؛ در حالی که مشکلات اجتماعی در مثل امریکا و هند، فوق العاده زیاد است.

جالب این است که برخی از جامعه شناسان، سیاست و حکومت دموکراتیک را از نظام های بسیار کارآمد به حساب می آورند؛ در حالی که برخی از این رژیم ها با عدول از اصول بنیادین نظام سیاسی خود، به حل مشکلات و معضلات اجتماعی خویش می پردازند! به عنوان مثال امریکا برای حل مشکل رکود شدید اقتصادی -بر خلاف خواست عمومی به جنگ و دیکتاتوری بین المللی متوسل می شود و با نظامی گری برای

شرکت های امریکایی بازارگشایی می کنـد. این به معنای آن نیست که رژیم سیاسـی هیچ تأثیری در بهبود یا عدم بهبود اوضاع ندارد؛ بلکه آنچه مورد نظر است، اینکه نباید به مسائل اجتماعی با نگاه تک عاملی نگریست و همه چیز را یکسونگرانه، تبیین و ارزیابی کرد.

از طرف دیگر در گمانه ذکر شده، وجوه مثبت، کامیابی ها و موفقیت ها نادیده گرفته شده و صـرفاً بر نقاط منفی -بدون جست و جوی علل مختلف مؤثر در آنها انگشت نهاده شده است. چنین نگاهی فاقد اعتبار علمی است. زمانی ادعای فوق روا است که با تحلیل دقیق منطقی، بتوان روشن نمود که کدام یک از مؤلفه های نظام سیاسیِ مبتنی بر دین، مانع کارآمدی حکومت است و چرایی آن را با دقت علمی بتوان تبیین کرد. در حالی که چنین چیزی هرگز وجود ندارد و مؤلفه های نظام سیاسی دینی، نه تنها هیـچ کـاستی نسبت به دیگر نظـام هـا نـدارد؛ بلکه از جهاتی چنـد، بر د.......نظـام های سیاسـی برتری دارد. شـرح تفصـیلی این مسأله، از مقایسه جامع بین سیستم های سیاسی به دست می آید.

نکته دیگر اینکه منظور از کارآمـدی، چگونگی تحقق آن و حـدود اهمیت و ارزش گـذاری درباره آن است. به عنوان مثال آیا برای ما کارآمدی در جهات مادی، از چنان اهمیتی برخوردار است که برای رسیدن به آن بتوان اصول و ارزش ها را زیر پا نهاد و همچون اسـتعمارگران، به اسـتثمار و ستم ملل دیگر پرداخت و بدین وسیله رفاه عمومی پدید آورد یا نه؟ به طور حتم در نگاه ارزشـی اسـلام چنین چیزی روا نیست و پـذیرش پـاره ای از مشـکلات مقبول تر است. بر خلاـف مبانی ارزشـی سودانگارانه در یوتیلیتاریانیسم غربی.

در آخر ذکر این

نکته لازم است که با وجود تمامی مشکلات موجود، نظام ما نسبت به سال های قبل از انقلاب و سایر کشورهایی که در وضعیت مشابهی با کشور ما هستند و دوران گذار و سازندگی و جنگ تحمیلی، محاصره های اقتصادی، سیاسی، نظامی و... را پشت سر می گذارند، در وضعیت بسیار مناسب تری قرار دارد؛ هر چند تا رسیدن به حکومت عدل الهی و تحقّق خواسته های مشروع مردم، راه طولانی در پیش داریم. از طرف دیگر به نظر ما یکی از عوامل عمده در وجود پاره ای از مشکلات جامعه، عدم اجرای کامل اصول و قوانین اسلامی است.

امید آنکه با همکاری و هماهنگی تمامی مردم، مسؤولان امر و قوای سه گانه، شاهد جامعه ای هر چه اسلامی تر و منطبق با آرمان های نظام اسلامی باشیم.

نظریه جمهوری اسلامی و ولایت فقیه نظریه ای بشری است یعنی حاصل فهم بشری است که در طول زمان پرورش یافته؛ زیرا اگر حاصل فهم بشری نبوده و نظریه ای الهی است، باید کامل و پاسخ گوی همه مسائل باشد و هیچ گونه مشکلی در جامعه مشاهده نشود؟!

پرسش

نظریه جمهوری اسلامی و ولایت فقیه نظریه ای بشری است یعنی حاصل فهم بشری است که در طول زمان پرورش یافته؛ زیرا اگر حاصل فهم بشری نبوده و نظریه ای الهی است، باید کامل و پاسخ گوی همه مسائل باشد و هیچ گونه مشکلی در جامعه مشاهده نشود؟!

پاسخ

یکم. نظریه الهی به این معنا نیست که نیازمند فهم بشری نیست.

اگر چیزی ریشه در معارف و آموزه های دینی نداشته باشد، می توان آن را بشری دانست؛ اما اگر ریشه در آموزه های دینی داشته باشد و فهم انسان ها نقش استخراج آن از منابع دینی را ایفا کند؛ نمی توان آن را بشری –به معنای غیرالهی و بی ارتباط با دین و خدا انگاشت. مسأله ولایت فقیه از گونه دوم؛ یعنی، آموزه ای فرابشری است. اما به معنای این نیست که جمهوری اسلامی نیز در تمام ویژگی هایش مستقیماً از نصوص دینی برآمده است. توضیح آنکه:

در باب حکومت دینی با یکسری اصول، اهداف و روش های مطلق و دائمی برخورد می کنیم. این اصول ثابت در مورد نحوه حکومت، شرایط رهبری، لزوم حاکمیت قانون و حدود الهی، رعایت عدالت و برابری در جمیع تدابیر و تصمیمات حکومتی، رعایت عزّت و اقتدار اسلامی، عدم جواز استیلای کافران بر شئون جامعه مسلمین، قانون مداری الهی و برابری همگان –با هر درجه و اعتبار اجتماع در مقابل قانون خدا، لزوم مشورت با مردم و... قابل ردیابی و تعیین است.

وجود این اهداف، اصول، احکام و الزامات ثابت و دائمی، بدان معنا نیست که اسلام در شکل و قالب خاصی از مناسبات سیاسی و اجتماعی خلاصه می شود. حکومت صدر اسلام –به ویژه حکومت ده ساله پیامبر(ص) در مدینه و حکومت امام علی(ع) الگوی بسیار با

ارزشی برای نظام و حکومت اسلامی، در همه دوران و قرن ها است. این الگو بودن به معنای حفظ ساختار حکومتی و سیستم اداری جامعه، با همان ساختار نیست. پیامبر اکرم(ص) و امام علی(ع) در مواردی خود به قضاوت می پرداختند و به بسیاری از مشکلات جزئی مردم شخصاً رسیدگی و بر عملکرد بازار نظارت می کردند. اما آیا در شرایط پیچیده اقتصادی و اجتماعی امروز، این امکان وجود دارد که رهبر جامعه اسلامی –حتی در یک شهر کوچک شخصاً به همه این امور رسیدگی کند؟

در طراحی نظام سیاسی مبتنی بر آموزه های دینی، باید سعی شود که در عین حسّاسیت تمام نسبت به حفظ اصول ثابت و دائمی اسلام، از بهترین و کارآمدترین شیوه ها و روش های عقلایی برای دستیابی به اهداف و ارزش های مورد نظر، سود برد. در سیاست حاکم بر جامعه اسلامی، اصول ثابتی وجود دارد؛ نظیر اینکه حاکم و رهبر جامعه اسلامی، باید دارای شرایط خاصی باشد که مهم ترین آنها عدالت و فقاهت است. بدین ترتیب رأس هرم قدرت جامعه اسلامی، نه بر اساس زر و زور، و نه بر اساس سیاست بازی حزبی؛ بلکه بر پایه شایسته سالاری است، اما البته در متون دینی بر کیفیت این انتخاب اصرار بر شیوه خاصی نیست.

لزوم مشورت امام با امت خویش، از دیگر اصول ثابت نظام سیاسی اسلام است. در این مورد نیز بر سبک و روش خاصی تکیه نشده و موارد متعدد دیگری نیز از همین قبیل است. سکوت متون دینی از تعیین ساختار و قالب و شیوه خاصی برای انجام دادن این وظایف، برای این است که دست عقلای قوم، در انتخاب شیوه و اسلوب بهتر و متناسب

با مقتضیات زمان و مکان، باز باشد و آنان بتوانند با انتخاب و تجربه روش های نو و تازه، به کیفیت و بازدهی مطلوب نزدیک شوند. پیدایش مجالس قانون گذاری، تشخیص مصلحت و خبرگان، تفکیک قوا و... همگی ابزاری است که در چارچوب و قالب های خاصی، می توانند در بهینه سازی اداره جامعه مؤثر باشند. از این رو جامعه اسلامی همواره محتاج نوسازی و کارآمدتر کردن روش ها و شیوه های خود است. معنای این سخن، نه چشم پوشی از محکمات و اصول ثابت دینی یا استحاله محتوایی آنها و تسلیم مقلّدانه در برابر شیوه های غربی نیست.

در مورد «ولایت فقیه» هم وضعیت به همین شکل است. اصل ولایت داشتن «فقیه جامع شرایط» در زمان غیبت معصومین(ع)، امری ثابت و از محکمات نظام سیاسی شیعه و مورد اتفاق فقیهان است. اما اینکه چگونه آنان این وظیفه را در جامعه محقق سازند، دارای تطوّرات مختلف و متناسب با مقتضیات زمان و مکان و اجازه شرایط محیط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است. قطعاً دستاوردهای بشری نیز در چگونگی اعمال این حق و استفاده از مکانیزم های خاص هر دوره ای، در رشد، و بالندگی و تکامل این نظریه سهم به سزایی دارد.

دوّم. بین کامل بودن نظریه ای با نبود هر نوع مشکلی در صحنه عمل و در سطح جامعه، پیوستگی قطعی وجود ندارد؛ زیرا چه بسا نظریه ای از هر حیث کامل باشد، ولی به دلایل دیگری -از جمله مساعد نبودن ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در حلّ کامل مشکلات جامعه ناموفق باشد. می توان در ردّ این پیوستگی، شواهد متعددی ارائه کرد. امیرمؤمنان(ع) و امام حسن مجتبی(ع) معصوم بودند و ژرفکاوی عقلی نشان می دهد که حکومت معصوم، بهترین حکومت

است. بنابراین آنان از هر حیث برای اداره و رهبری جامعه کامل بودند؛ ولی به علت مشکلات ناشی از ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و... با مشکلات عدیده ای روبرو شدند. بنابراین کامل بودن نظریه و یا نخبگان سیاسی حاکم، شرط لازم برای حلّ اساسی و ریشه ای مشکلات و رهنمون ساختن جامعه به تعالی و تکامل در تمام ابعاد وجودی انسان است؛ ولی این شرط به هیچ وجه کافی نیست.

با وجود رئیس جمهور و شورای نگهبان، ضرورت وجود ولایت فقیه در نظام اسلامی را چگونه توجیه می کنید؟

پرسش

با وجود رئیس جمهور و شورای نگهبان، ضرورت وجود ولایت فقیه در نظام اسلامی را چگونه توجیه می کنید؟

پاسخ

رهبری هر جامعه ای، متناسب با ارزش ها، آرمان ها و اهداف اساسی حکومت در آن جامعه، تعیین می شود. در نظام اسلامی با توجه به ماهیت دینی آن، شرایط چندی لازم است که مهم ترین آنها عبارت است از:

یک. صلاحیت علمی که اصطلاحاً از آن به «فقاهت» تعبیر می شود.

دو. صلاحیت اخلاقی؛ یعنی، تعهد، التزام و پای بندی عمیق به هنجارها و ارزش های دینی و اخلاقی، دوری از اوصاف رذیله، هواپرستی، خودخواهی و دنیاطلبی که از آن به «عدالت» و «تقوا» تعبیر می شود.

سه. کفایت در مدیریت کلان اجتماعی، منش صحیح سیاسی و اجتماعی، شجاعت و تدبیر.

مجموع این شرایط همان چیزی است که در اصطلاح «ولایت فقیه» گفته می شود. بنابراین اگر قرار باشد «ولی فقیه» در رأس نظام نباشد، یکی از دو کار باید انجام گیرد:

۱. رئیس جمهور دارای همه صلاحیت های لازم رهبری باشد. در این صورت همان ولی فقیه را رئیس قوه مجریه هم قرار داده ایم و در واقع، نقش او را در امور اجرایی پررنگ تر کرده ایم.

۲. فقیه جامع شرایط، نقش مشاور برای رئیس قوه مجریه داشته باشد و در مسائل کلان حکومتی او را راهنمایی کند. در این صورت دو فرض پدید می آید:

۲-۱. رئیس جمهور موظف به اجرای منویات او است. در این صورت این همان ولایت فقیه است؛ زیرا او بر رئیس قوه مجریه ولایت دارد.

۲-۲. رئیس جمهور موظف به پیروی از منویات او نباشد. در این صورت رعایت احکام الهی تضمین نشده و دیگر نظام اسلامی نخواهد بود.

افزون بر آن «ولایت فقیه» کار ویژه های دیگری نیز دارد؛ مانند ایجاد

تعـادل بین قوا. این مسـأله یکی از مشـکلات نظام های مبتنی بر تفکیک قوا (Decenteralized) است و عملاً ـ به تفوق قوه مجریه، بر دیگر قـوا انجامیـده است. وجـود شورای نگهبـان نیز به تنهـایی برای تضـمین اسـلامیت نظـام کـافی نیست؛ مگر آنکه اختیـارات قـانونی آن فراتر از حـد موجود باشـد و اختیارات رهبری به آن سپرده شود. در این صورت به «ولایت فقیهان» شورای نگهبان خواهد انجامید. اما با وجود ولایت فقیه در نظام جمهوری اسـلامی، چنین مشـکلی پدید نمی آید.برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک: فلسفه سیاست، صص ۹۷-۱۰۶، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

تفاوت حکومت ولایت فقیه با دیگر نظام های سیاسی (سکولار و لائیک) را بیان کنید؟

پرسش

تفاوت حکومت ولایت فقیه با دیگر نظام های سیاسی (سکولار و لائیک) را بیان کنید؟

پاسخ

جواب دقیق و جامع به این پرسـش، پژوهشی ژرف و گسترده می طلبد و از حوصله این مختصر بیرون است؛ لیکن با فشردگی و اختصار نکاتی چند یادآوری می شود:

حکومت دینی از چنـد جهت با نظام های سـکولار (secular)، لائیک (laic) و بی اعتنـا به دین تفـاوت دارد. پاره ای از این تفاوت ها عبارت است از:

یک. تفاوت در اهداف

رژیم های نامبتنی بر دین، اساسـی ترین هـدفشان تأمین نیازمنـدی های دنیایی است و هـدفی فراتر از آن در نظر ندارند. اما نظام دینی، خیر و سعادت اخروی و جاودانی را نیز مد نظر دارد.

دو. تفاوت در کار ویژه های دولت

وظایف و کار ویژه نظام های غیردینی، حـداکثر تأمین بهـداشت، آموزش، امنیت، رفاه و توسـعه مادی است. در مقابل حکومت دینی، وظایف بیشتری بر عهده دارد؛ یعنی، علاوه بر لزوم ارائه خدمات بالا، باید به برنامه ریزی صحیح و تلاش در جهت تربیت دینی و معنوی جـامعه، رشـد و بالنـدگی فضایـل و کمالاـت عالی انسانی و گسترش تقوا همت گمارد و جامعه را به سوی تأمین سعادت پایا و فناناپـذیر رهبری کند. به عبارت دیگر حکومت غیر دینی، صـرفا نقش اداره جامعه را بر عهده دارد؛ ولی حکومت دینی و ولایی افزون بر آن، نقش تربیت معنوی و دینی را عهده دار است.

سه. تفاوت در روش ها

روش های اجرایی نظام های سـکولار و دینی، در پاره ای از موارد متفاوت است. تفاوت در اهـداف و کار ویژه ها، در گزینش شیوه ها مؤثر است؛ به عبارت دیگر در نظام های بی اعتنا به دین، انگاره «هـدف وسـیله را توجیه می کند»، امری پذیرفته شده و

عقلانیت ابزاری(Instrumental Reason) آخرین مرجع

تصمیم گیری است. اما در حکومت دینی، استفاده از روش های معارض با کرامت الهی و ارزش های والای اخلاقی و ویرانگر سعادت جاودانی بشر مجاز نیست. بنابراین عقل ابزاری در کادر قوانین الهی و احکام عقل فرا ابزاری و توحیدی فعالیت دارد.

چهار. تفاوت در خاستگاه قانون

در نظام های نامبتنی بر دین، خاستگاه قانون چیزی جز تمایلات، خواسته ها، هوس ها و گرایش های آدمیان -اعم از خواسته های فرد، گروه و حزب حاکم و یا خواسته ها و تمایلات عمومی نیست.

اما در حکومت دینی منشأ اصلی قانون «خداوند» است و تنها قانونی رسمیت دارد که از سوی او جعل شده و یا لااقل با اصول و قواعد کلی مورد قبول شارع، سازگار باشد. بنابراین کارکرد مجاری قانون گذاری در چنین نظامی، کشف و استنباط قوانین الهی و تطبیق آن بر نیازمندی های زمان است.

پنجم. تفاوت در مبانی مشروعیت

هر یک از نظام های سیاسی مبتنی بر یکی از منابع مشروعیت پیش گفته (وراثت، قهر و غلبه، قرارداد اجتماعی و...) است؛ اما مبنای مشروعیت ولایت فقیه نصب الهی است.

ششم. تفاوت در زمامداران و کارگزاران

در نظام های لائیک و سکولار معمولاً شرایطی برای رهبری اجتماعی، تعیین نشده و اگر شرایطی در کار باشد، عمدتاً بیش از توانایی نسبی مدیریت کلان اجتماعی نیست. اما در نظام اسلامی شرایط بیشتری لازم است که مهم ترین آن، صلاحیت علمی و اخلاقی است. حد اعلای این شرایط عصمت و مرتبه نازل تر آن ولایت فقیه است. برای آگاهی بیشتر نمودار زیر را ملاحظه فرمایید.

نحوه و شرایط انتخاب مقامات عالی

کشورهای ایران، انگلستان، فرانسه و امریکا

ردیف

نام کشورها و مقامات اجرایی

جمهوری اسلامی ایران

پادشاه

رئیس جمهور

رئیس جمهور

عناوین

ولی فقیه

رئیس جمهور

انگستان

فرانسه

آمریکا

۱شرایط انتخاب شدن

۱. صلاحیت لازم برای افتا در ابواب مختلف فقه

۲. عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام

۳. بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری

۱. ایرانی الاصل

۲. تابعیت ایران

۳. مدیر و مدبر

۴. دارای حسن سابقه و امانت و تقوا

۵. مؤمن و معتقد به مذهب رسمی کشور

موروثی

معرفی به شورای قانون اساسی از طرف حداقل پانصد نفر از شهروندان

۱. تابعیت کشور ایالات متحده آمریکا

۲. دارا بودن حداقل ۳۵ سال سن

۳. چهارده سال اقامت متوالی

۲نحوه انتخاب شدن عالی ترین مقام رسمی

دو مرحله ای توسط خبرگان منتخب مردم

رأی مستقیم مردم

موروثی

رأی مستقیم مردم

دو مرحله ای توسط هیئت انتخاب کنندگان

۳موقعیت و جایگاه

عالی ترین مقام رسمی

بعد از ولی فقیه عالی ترین مقام رسمی

عالی ترین مقام رسمی

عالی ترین مقام رسمی

عالی ترین مقام رسمی

۴مسئولیت

دارد

دارد

ندارد

اصل بر عدم مسئولیت جز در مورد ارتکاب خیانت سنگین

دارد

رئیس جمهور

۵مدت دوره تصدی

نامحدود ولی قابل عزل

چهار سال

مادام العمر

پنج سال

چهار سال

۶انتخاب مجدد

-دو دوره متوالی

-محدودیتی ندارد

دو دوره متوالی

آیا تشکیل حکومت بر اساس تکلیف، منافی با تشکیل حکومت بر اساس حقوق مردم نیست؟

پرسش

آیا تشکیل حکومت بر اساس تکلیف، منافی با تشکیل حکومت بر اساس حقوق مردم نیست؟

پاسخ

جواب این سؤال بستگی به این دارد که از منظر چه نگرشی و بر اساس کدامین مبانی نظری و با چه تعریفی، به حقوق بشر نگاه شود. بررسی زیرساختی و تفصیلی این مسأله مجالی فراخ می طلبد. آنچه به اجمال و مختصر در اینجا می توان اشاره کرد، این است که:

یکم. از دیدگاه اومانیسم (Humanism = انسان مداری)، انسان محور و معیار اساسی ارزش ها است و تنها سلیقه ها، خواسته ها و هواهای نفسانی انسان ملاک ارزش است و بس.

در این نگرش انسان تنها دارای حق است؛ یعنی، حق دارد در جهت آنچه دوست دارد، تلاش کند و از نتایج آن بهره گیرد. و هیچ عامل فوق بشری، صلاحیت دخالت در امور انسان، تعیین تکلیف و محدود کردن آزادی او را ندارد. طبیعی است که در این انگاره، حکومت بر اساس تکلیف، منافی با تشکیل حکومت بر اساس حقوق است. بنابراین معارض انگاری تکلیف و حقوق در این عرصه، مبتنی بر پیش فرض های انسان مدارانه و خداگریزانه است.

دوّم. از منظر جهان بینی توحیدی، بین حق و تکلیف، به دلایل زیر هیچ گونه تنافی و تعارضی وجود ندارد:

۱. حق و تکلیف در قلمرو روابط اجتماعی، از یکدیگر قابل تفکیک نیست؛ بلکه با هم متلازم است؛ مثلاً اگر کسی حق دارد از دستاوردهای جامعه استفاده کند، مکلّف است که خودش نیز به جامعه خدمت کند. پس با اثبات هر حقی برای یک فرد، تکلیفی هم بر او اثبات می شود. این مطلب، مورد قبول اندیشمندان فلسفه حقوق است.

امام علی(ع) درباره تلازم حق و تکلیف می فرماید: «حق به

سود کسی جاری نمی شود؛ مگر اینکه علیه او نیز جاری خواهد شد و علیه کسی جاری نمی شود، مگر اینکه له (به نفع) او هم جاری خواهد شد. این تنها خداوند است که حق در مورد او، یک جانبه است (لَه او است و نه علیه او). با این حال خداوند نیز از باب تفضّل در برابر حق عبادت خود بر بندگان، پاداش مضاعف اعمال نیک آنان را بر خود لازم نموده است».نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶. بنابراین حق و تکلیف با هم منافات ندارد؛ بلکه هر یک مستلزم دیگری است.

۲. در جهان بینی اسلامی -به رغم تأکید بر متلازم بودن حق و تکلیف بر عنصر مسؤولیت و تکلیف، تأکید خاصی شده و پیش از آنکه از حق و طلب افراد از دیگران سخن بگوید، وظیفه و مسؤولیت آنان را در رعایت حقوق دیگران یادآور شده است.

آنچه در خطاب های قرآنی به افراد بشر، بیشتر از هر چیز دیده می شود، تکلیف و مسؤولیت آنان در برابر خدا، خود، جامعه و جهان است. فلسفه این تأکید، آن است که حس نفع طلبی و خود محوری در انسان -که به عنوان یک غریزه نیرومند عمل می کند مانع از وظیفه شناسی و رعایت حقوق دیگران می شود. در نتیجه هم خود او در اسارت هوای نفس باقی می ماند و هم جامعه انسانی را به تباهی و هلاکت می کشاند. بر این اساس شارع مقدس، برای شکوفایی فطرت و حقوق انسانی (از قبیل حق تکامل، حق حیات و سایر حقوق وابسته به آن) تکالیفی را برای انسان معین نموده است.

تأکید اسلام بر عنصر مسؤولیت و تکلیف -در عین متلازم دانستن حق و تکلیف از نشانه های قوّت و کمال

نظـام حقـوقی و اخلاقی اسـلام است؛ امـا روش غربی بـا تکیه فراوان بر حقـوق –به جـای وظـایف پرورنـده روح خودخواهی و خودپرستی گردیده و همین معضل یکی از آثار ویرانگر سکولاریسم غربی شده است.

۳. در شریعت اسلامی، حکومت دینی اجرای احکـام الهی را بر عهـده دارد و این در واقع، تـأمین خیر و سعادت همگانی افراد جامعه است. امام علی(ع) درباره «فلسفه حکومت و وظایف زمامـدار اسلامی» می فرماید: «پروردگارا! تو می دانی که آنچه ما انجام دادیم، برای به دست آوردن سلطنت و به دست آوردن متـاع پست دنیـوی نبود؛ بلکه به جهت این بود که نشانه هـای از دست رفته دین را بازگردانیم و اصلاح و سازنـدگی را در بلاد تو آشکار سازیم، تا ستمدیدگان امنیت یابنـد و حـدود تعطیل شده دین، اقامه گردد».همان.

اکنون با توجه به دلایل یاد شـده، مشخص می شود که هر چند مردم، در تشکیل حکومت صاحب حق اند؛ ولی همین مردم به دلیـل فراهم کردن زمینه هـای دستیـابی به حقوق مسلّم و واقعی خویش (ماننـد شکوفایی فطرت تعـالی و تکامـل، حق حیات و سعادت دنیا و آخرت و...) مکلف اند حکومتی را تشکیل دهند که بتواند چنین حقوقی را تأمین کند. مشخصات و ویژگی های چنین حکومتی، از سوی خداوند معیّن شده است. در غیر این صورت هم به حقوق خود و هم به حقوق دیگران ظلم کرده اند.

۴. براسـاس نگرش توحیـدی عـالم و آدم، مخلوق حق تعالی و ملك او است و هرگونه تصـرفی در طبیعت و سـرنوشت خویش، تصـرف در ملـك الهی است. بنـابراین مبـدأ اولیه حقـوق خداونـد است و حقـوق انسـان در طول حق الهی قرار می گیرد؛ نه در عرض آن. بنابراین هر قاعده ای

که از سوی خداونـد تعیین شود، نه تنهـا از بین برنـده حق انسـان نیست؛ بلکه اساسـاً حقوق انسان در چارچوب همان هنجارهای تعیین شده الهی قابل کشف و شناسایی و اعتبار است.جهت مطالعه بیشتر ر.ک:

الف. مصباح یزدی، محمدتقی، نظریه حقوقی اسلام؛

ب. ربانی گلپایگانی، علی، ریشه ها و نشانه های سکولاریسم، ص ۱۰۳.

جـا دارد به این نکته اشـاره شود که جهـان غرب در رابطه بـا حق و تکلیف، دو جریـان شدیـداً افراطی را تجربه کرده که هر دو زیانبار و خطر آفرین است:

۱. تکلیف مداری افراطی؛ این جریان در دوران قرون وسـطی بر غرب حـاکم بود. در این عرصه مردم در برابر حکومت، «وظیفه» داشتند، نه حق. در این دوره با تکیه افراطی بر «وظیفه»، حقوق انسان ها فراموش و در عمل به نابودی حقوق آنها منجر می شد.

۲. حق مـداری افراطی؛ این رویکرد نوین که پس از رنسـانس و در دوران مـدرنیته رشـد یـافت و بر نگرش غربی و مناسـبات او سـایه افکنـد و بـه گـونه ای بر «حقـوق» انسـان تکیـه کرد که بسـیاری از «وظـایف» او را نادیـده انگـاشت. این رویکرد آدمی را موجودی خود بنیـاد و گسسـته از خـدا نگریست و بر حقوق الهی خط بطلان کشـید! چنین گرایشـی اگر چه ظاهر خوش خط و خالی داشت؛ اما بحران های بزرگی –از جمله بحران اخلاق را برای بشریت در پی آورد و روح خودخواهی، منفعت طلبی، کام جویی، هوا پرسـتی، سـلطه طلبی و... را تقویت کرد و روحیه ایثـار، از خودگذشـتگی، وفـاداری، دیگر دوستی و... را به نـابودی کشانـد. به دنبال خود فلسـفه و جریانات ضد انسانی چندی –چون نازیسم، فاشـیسم، نهیلیسم، کاپیتالیسم و... را پدید آورد.برای آگاهی بیشتر ر.ک:

الف. تونی،

دیویس، اومانیسم.

ب. رجبی، محمود، انسان شناسی، فصل دوم، ص ۱۳۸. اما اسلام بر هر دو جریان خط بطلان کشیده و هر دو را با یکدیگر می نگرد.

برخی مانند مهندس بازرگان معتقدند: آیه یا حدیث مستقیمی در مورد لزوم کشورداری به وسیله پیامبر(ص) و ائمه(ع) و ولی فقیه نداریم! لطفاً پاسخ دهید.

پرسش

برخی مانند مهندس بازرگان معتقدند: آیه یا حدیث مستقیمی در مورد لزوم کشورداری به وسیله پیامبر(ص) و ائمه(ع) و ولی فقیه نداریم! لطفاً پاسخ دهید.

پاسخ

بررسی و تحقیق در این باره به دو شکل تصورپذیر است:

یکم. به دنبال لفظ و واژه «حکومت» در قرآن کریم باشیم و جست و جو و نتیجه گیری خود را مبتنی بر این واژه –نه معناکنیم. مسلماً این روش – خصوصاً در ارتباط با قرآن نمی تواند کافی و بسنده باشد؛ زیرا بسیاری ازموضوعات مسلم و قطعی در قرآن کریم، وجود دارد که با توجه به مفاهیم سیاسی قرآن، باید در آنها کاوش کرد.برای آشنایی با مفاهیم قرآن ر.ك: مبانی اندیشه سیاسی اسلام، صص ۲۲۱– ۲۴۳.

دوم. به دنبال آیات متعددی باشیم که وظایف و حیطه مسؤولیت های پیامبر(ص) و جانشینان آن حضرت را بیان کرده است. با تکیه بر این آیات، می توان مشخص کرد که وظایف پیامبر(ص) چه بوده است؟ آیا از سنخ مسائل حکومتی و مربوط به اداره و رهبری سیاسی – اجتماعی جامعه نیز بود، یا به ابلاغ احکام و معارف عقیدتی و امور فردی و ارشاد مردم محدود می شد؟ آیا اساساً قرآن دیدگاهی درباره حکومت مطلوب با ویژگی ها و هنجارهای معینی در مورد شرایط حاکم، نحوه کسب قدرت و مبنای مشروعیت و... دارد یا خیر؟

مسلماً پژوهشی دارای ارزش علمی و مفید است که مبتنی بر تحقیق همه جانبه از آیات قرآن و موضوعات مختلف آن باشد و از منابع و تفاسیر معتبر در این راستا استفاده کند. با چنین رویکردی پاسخ به شبهه یاد شده در مراحل ذیل قابل بررسی است:

یک. تعیین گستره حکومتی دین

بخش بزرگی از معارف و آموزه های

اسلامی، شامل مسائل سیاسی -اجتماعی است. از دیدگاه برخی از قرآن پژوهان برجسته -همچون آیه الله معرفت حدود دو هزار آیه قرآن، ناظر به ابعاد مختلف فردی، اجتماعی، مدنی و قضایی انسان است.مجله دانشگاه انقلاب، شماره ۱۱۰، تابستان و پاییز ۷۷.

نیاز به توضیح نیست که اجرای احکام و اصول متعدد اقتصادی، اجتماعی، جزایی، قضایی، جهاد، سیاست خارجی و... متوقف بر وجود حکومت دینی است. از سوی دیگر خداوند اجرای این احکام را خواسته است و چون تحقق آنها منوط به تشکیل حکومت دینی است؛ بنابراین ایجاد حکومت دینی در جهت خواست الهی است. در غیر این صورت، احکام الهی -که برای عمل فرستاده شده اند تعطیل می شوند و این نقض غرض آشکار است.

دو. منشأ مشروعیت حکومت از دیدگاه قرآن

بررسی آیات متعدد قرآن، بیانگر این است که قرآن کریم وضع قانون و حکم رانی را از اوصاف اختصاصی خداوند متعال می داند:

۱. (إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلَّهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَ هُوَ خَيْرُ الْفاصِلِينَ) انعام (۶)، آیه ۵۷. «حکم جز به دست خدا نیست که حق را بیان می کند و او بهترین داوران است».

۲. (لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولى وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ) قصص (۲۸)، آیه ۷۰. «در این [سرای]نخستین و در آخرت، ستایش از آن او است و حکم و فرمان او راست و به سوی او باز گردانیده می شود».

۳. (إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلَّهِ أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاهُ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ) یوسف (۱۲)، آیه ۴۰. «حکم جز برای خدا نیست، دستور داده که جز او را نپرستید. این است دین درست؛ ولی بیشترین مردم نمی دانند».

۴. (ما لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ والٍ) رعد (۱۳)، آیه ۱۱. «و غیر

از او والی و حمایت گری برای آنان نخواهد بود».

خداونـد در این آیـات، حق حکم رانی را اختصـاص به خود داده و آن را از غیر خود (ماننـد قیصـرها و طـاغوت هـا) نفی کرده است. حکمی که لازمه اش قرار گرفتن قـانون گـذاری و حکومت داری در قلمرو دین و شـریعت الهی است و هر قانون و نظام حکم رانی بیگانه با خدا را فاقد مشروعیت می انگارد.

آیـات دیگری نیز وجود دارد که علاوه بر الزام به حکمرانی بر اسـاس دین الهی، از متخلفـان با عناوین «کافر»، «ظالم» و «فاسق» یاد می کند؛ مانند:

۱. (مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمـا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْکافِرُونَ) مائـده (۵)، آیه ۴۴. «و کسانی که به موجب آنچه خـدا نازل کرده داوری نکرده اند، آنان خود کافرانند».

۲. (مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمـا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ) همان، آیه ۴۵. «و کسانی که به آنچه خـدا نازل کرده حکم نکننـد، آنان خود ستمگرانند».

۳. (مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمـا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ) همان، آیه ۴۷. «و کسانی که به آنچه خـدا نازل کرده حکم نکننـد، خود فاسقانند».

بنـابراین دو رکـن مهم و اساسـی حکـومت؛ یعنی، «قـانون» و «حـاکم»، از مـواردی است که قرآن تعیین هر دو رکن را از شـئون خداوند دانسـته و به پیامبر(ص) دسـتور داده است: (فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ) مائده (۵)، آیه ۴۸. «و میان آنان به موجب آنچه خدا نازل کرده، داوری کن» و (فَاحْکُمْ بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوی ص (۳۸)، آیه ۲۶. «پس میان مردم به حق داوری کن و هرگز از هوای نفس پیروی نکن...».

دو آیه یاد شده به طور صریح با خطاب به پیامبر(ص)، آن حضرت را مسؤول و ناظر مستقیم

حکومت معرفی می کند و به دنبال آن مبنای رفتاری و قانونی حکومت را مشخص می سازد؛ مبنایی که عبارت از «ما انزل الله» است. بنابراین از نظر قرآن شریعت آسمانی بایـد محور و ملاک حکم رانی قرار گیرد؛ نه آرای گروهی یا فردی بیگانه با دین. همچنین یکی از شئون پیامبر(ص)، مسؤولیت اجرای احکام الهی در جامعه است؛ نه فقط وعظ و ارشاد.

مقصود از «حکومت دینی» چیست؟

پرسش

مقصود از «حکومت دینی» چیست؟

پاسخ

حکومت دینی، حکومتی است که نه تنهـا همه قوانین و مقررات اجرایی آن برگرفته از احکـام دینی است، بلکه مجریـان آن نیز مستقیماً از طرف خداوند منصوبند، یا به اذن خاص یا عام معصوم منصوب شده اند چنین حکومتی با این خصوصیّات از پشتوانه حکم الهی برخوردار است و براساس اراده تشریعی خدا شکل گرفته است.

پس حکومت رسول اللَّه«صلی الله علیه وآله» و امام معصوم و نیز حکومت افرادی مانند مالک اشتر در زمان حضور معصوم و یا حکومت ولی فقیه جامع الشرایط در عصر غیبت اینگونه است(۲).

« بخش پاسخ به سؤالات »

۲) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ هاآیت اللَّه مصباح یزدی.

مقصود از حکومت ولایی چیست؟

پرسش

مقصود از حکومت ولایی چیست؟

پاسخ

عناوینی مانند حکومت اسلامی و حکومت ولایی. در میان ما دارای معنایی روشن است، زیرا ما مسلمان هستیم و حکومت را در مرحله نخست از آنِ خدا می دانیم، باید بررسی کنیم که خدا چه کسی را بر ما حاکم کرده است.

بدیهی است که خداوند براساس حکمتش از ابتدای آفرینش انسان، در هر زمان شایسته ترین انسانها را به عنوان پیامبر برگزیده است و برنامه های دینی از جمله حکومت را متناسب با نیازهای بشر به او وحی کرده است و برنامه های دینی از جمله حکومت را متناسب با نیازهای بشر به او وحی کرده است. پیامبران به عنوان رهبران الهی نیز تلاش خود را در این راه به کار گرفته اند، تا

بـا تعلیمـات الهی مردم را هـدایت کرده، آنها را به وظایف فردی و اجتماعی خود در زمینه های عبادی، اخلاقی و سیاسـی آشـنا کنند تا اینکه مردم با عمل به وظایف خود و قبول بندگی به سعادت و کمال برسند، این امر جز در جامعه توحیدی میسر نیست.

بـدون تردیـد فلسـفه بعثت انبیـاء خبر پیـاده کردن اراده تشـریعی خداونـد - دربـاره رفتار انسان ها در نظام دینی - نیست. تاریخ صدور اسلام و عملکرد پیامبر بزرگوار گواه بر این مطلب است که حکومت از آن خداوند است و انتخاب حاکم و ولی مسلمین از سوی او صورت می گیرد. خداونـد پیامبر، امام و رهبران الهی را نصب می کنـد و مردم با تشـخیص آنها موظفند رهبری آنها را پذیرا باشند.

بنابراین در نظام سیاسـی اسـلام حکومت از آن خدا و منصوبین مسـتقیم و غیرمسـتقیم او است و از آن به «حکومت ولایی» تعبیر می شود(۳).

« بخش پاسخ به

سؤالات »

۳) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت اللّه مصباح یزدی.

شرایط حاکم دینی چیست؟

پرسش

شرایط حاکم دینی چیست؟

پاسخ

اولین شرط؛ اجتهاد در فقه است. ضرورت این شرط بسیار روشن است، زیرا هر کس مجری قانون شد. باید کاملاً از آن آگاهی داشته باشد و در میان مسلمانان، فقها بیشترین اطّلاع و آگاهی را از قوانین شرعی و دینی دارند.

دومین شرط؛ تقوا و صلاحیّت اخلاقی است؛ زیرا اگر حاکم از تقوا برخوردار نباشد. قدر او را تباه می کند و ممکن است منافع شخصی یا گروهی را بر منافع اجتماعی و ملّی مقدّم دارد. برای حاکم – در هر نظام – درستکاری ولایت داری شرط است تا شهروندان با اطمینان و اعتماد زمام امور را بدو بسپارند، ولی برای حاکم دینی تقوا و درستکاری در حدّ ضروری است.

سومین شرط؛ آگاهی و اهتمام به مصالح اجتماعی است، یعنی کسی که حاکم مردم است باید بداند در چه اوضاعی جامعه را اداره می کند. او باید روابط بین المللی را بداند و دشمنان و دوستان داخلی و خارجی را تشخیص دهد. اینها ؟؟؟ نهایی است که برای هر حاکم لازم است وگرنه او در تدبیر جامعه با مشکلات فراوانی روبرو خواهد شد(۴).

« بخش پاسخ به سؤالات »

۴) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت اللّه مصباح یزدی.

ویژگی حکومت اسلامی چیست؟

پرسش

ویژگی حکومت اسلامی چیست؟

پاسخ

همان گونه که اسلام در دیگر زمینه دارای ویژگیهای خاص به خود است حکومت اسلامی نیز در مقایسه با نظامهای سیاسی دیگر ویژگیهای خاص به خود دارد. با حاکمیت این نظام، قسط و عدل در جامعه انسانی مستقر می شود. گرچه واژه عدل واژه ای زیبا است که همه از آن دم می زنند، ولی روشن است که در هیچ نظامی جز اسلام امکان اینکه به عدالت، به مفهوم واقعی،

عمل شود و قسط در ابعاد وسیع و گسترده ی آن در شؤون زندگی انسان پیاده شود ممکن نیست، زیرا عدالت در مرحله نخست براساس ارزیابی نیازهای انسانی است که آگاهی از آن برای کسی جز خداوند که علمش غیرمحدود است و به انسانها و نیازهای انسان احاطه کامل دارد، امکان پذیر نمی باشد ثانیاً احتیاج به آگاهی او از قوانینی دارد که بتواند به طور کامل پاسخگوی آن نیازها باشد. که این امر نیز برای انسانها با توجه به محدودیت آگاهی آنان به طور کامل ممکن نیست. این نظام اسلامی است که قوانین آن از علم الهی سرچشمه می گیرد و در نتیجه تنها اسلا می تواند قوانین عادلانه که از هر جهت جامع و کامل است مطرح و اجرا کند.

مهمترین ثمره حاکمیت این قوانین رسیدن انسانها به سعادت مطلوب و رستگاری آنان در تمام ابعاد زندگی است.

« بخش پاسخ به سؤالات »

مقصود از حکومت دینی چیست؟

پرسش

مقصود از حکومت دینی چیست؟

پاسخ

حداقل ممکن است از «حکومت دینی» سه معنی اراده شود:

۱. حکومت که تمام ارکان آن براساس دین شکل گرفته باشد؛

۲. حکومتی که در آن احکام دینی رعایت شود؛

۳. حکومتی دینداران و متدینان.

این سه معنی و تفاوت آنها را با یکدیگر چنین می توان توضیح داد: طبق معنای اول، حکومت دینی حکومتی است که نه تنها همه قوانین و مقررات اجرایی آن برگرفته از احکام دینی است، بلکه مجریان آن نیز مستقیماً از طرف خدا منصوبند، یا به اذن خاص یا عام معصوم(ع) منصوب شده اند، چنین حکومتی «حکومت دینی» ایده آل و کمال مطلوب است، زیرا حکومتی با این خصوصیات از پشتوانه حکم الهی برخوردار است و بر اساس اراده تشریعی خدا شکل گرفته است. پس حکومت رسول اللّٰه(ص) و امام معصوم و نیز حاکمیت مانند مالك اشتر در زمان حضور معصوم و یا حکومت ولی فقیه جامع شرایط در عصر غیبت این گونه است.

اما طبق معنای دوم لازم نیست شخص حاکم، منصوب مستقیم یا غیرمستقیم خدا باشد. در این صورت مجری این حکومت پشتوانه الهی ندارد و دینی بودن حکومت فقط به این معناست که قوانین دینی در این حکومت رعایت گردد. این شکل از حکومت در مرتبه بعد از حکومت دینی به معنای اول قرار دارد.

بر اساس معنای سوم اصلاً رعایت یا قوانین اسلامی هم لازم نیست بلکه همین که حکومتی مربوط به جامعه ای است که افراد آن متدین هستند چون شهروندان متدین هستند حکومت هم، مسامحتاً دینی بحساب می آید. شبیه این تعبیر، تعبیر فلسفه اسلامی است که بعضی آن را «فلسفه مسلمانان» معنا می کنند یعنی فلسفه ای که در بین مسلمانان

رایج است هر چند منطبق با تفکر اسلامی نباشد از این رو برای صدق این معنای سوم حکومت دینی، ضرورتی ندارد که حاکم مقید به اجرای احکام شرع باشد و طبق این معنا همه حکومت هایی که از صدر اسلام تاکنون در مناطق مختلف جهان در جوامع مسلمانان تشکیل شده است «حکومتی دینی» نامیده می شود.

شکی نیست که معنای سوم حکومت دینی طبق معیار و موازین عقیدتی ما معنای صحیح و قابل قبول نیست، بلکه در نظام عقیدتی اسلامی حکومت دینی حکومتی است که تمام ارکان آن دینی باشد یعنی به معنای اول از معانی حکومت، دینی باشد. اما معنای دوم «حکومت دینی». در واقع «بدل اضطراری» حکومت دینی مقبول است نه اینکه حقیقتاً حکومت دینی باشد یعنی در صورت عدم امکان تحقق حکومت به معنای اول به ناچار حکومت دینی به معنای دوم می رویم.

توضیح اینکه وقتی شرائط بگونه ای بود که حکومت دینی به معنای اول قابل تحقق نبود: از میان اشکال مختلف حکومت، حکومت دینی به معنای دوم اضطراراً پذیرفته می شود برای تبیین معنای «اضطرار» به این مثال توجه کنید: از نظر فقه اسلامی، خوردن گوشت مرده حرام است. لکن اگر مسلمانی در شرائطی قرار گرفت که به خاطر گرسنگی مشرف به مرگ است و مقداری گوشت مرده در اختیار اوست. در اینجا فقها به استناد ادله شرعی فتوا می دهند که خوردن گوشت مرده به مقداری که از مرگ نجات پیدا کند جایز است در این صورت گفته می شود چنین شخصی مضطر به خوردن گوشت مرده است.

در بحث هم در شرائطی که تحقق حکومت دینی واقعی امکان ندارد مسلمانان مضطر هستند که حکومتی را تشکیل دهند

که «دینی» به معنای دوم است. پس در هر شرائطی نمی توان حکومت دینی به معنای دوم را تجویز کرد همان گونه که خوردن گوشت مرده در هر شرائطی تجویز نمی شود. اگر مردم اضطرار داشته باشند در آن هنگام می توانند به حکومت دینی به معنای دوم اکتفا کنند. چرا که در حکومت دینی به معنای دوم تا حدودی احکام الهی اجرا می شود و همین اندازه بهتر از حکومتی است که مطلقاً اعتنایی به احکام الهی ندارد.{۱}

[۱].پرسش ها و پاسخ ها از استاد مصباح یزدی، ج ۱، ص ۴۶.

آیا راه حل همه مسایل سیاسی در اسلام موجود است یا باید از علوم و فنون جدید هم کمک گرفت ؟

پرسش

آیا راه حل همه مسایل سیاسی در اسلام موجود است یا باید از علوم و فنون جدید هم کمک گرفت ؟

پاسخ

اسلام دین جامعی است و همه مسایل فردی و اجتماعی انسان را در بر می گیرد، این گستره وسیع مانعی در مقابل علم و دانش بشری که از عقل وی سرچشمه می گیرد و زمینه های فراوانی در تعامل و استفاده دین از آموزه های بشری به چشم می خورد لیکن باید بر محوریت دین تاکید داشت، دینی که شامل روابط انسان با خدا و انسان با انسان های دیگر است، چون از منظر اسلام، خداوند حاکم بر جهان و اسلام است و عرصه سیاست، اقتصاد، تعلیم و تربیت و مدیریت و سایر مسایلی که به زندگی انسان ارتباط دارد زیر مجموعه احکام و ارزش های دینی است. از این رو می توان راه حل مسایل سیاسی را در اسلام جست/

لیکن باید به این نکات توجه داشت:

۱. اسلام در عبادات که عقل متعارف از ادراک خصوصیات آن عاجز است، هم کلیات را فرموده و هم جزییات را ؛ ولی در سیاست و اقتصاد و مانند آن، فقط خطوط کلی را بیان فرموده است /

۲. دین اسلام اجتهاد در جزییات مسایل غیر عبادی را به تعقل واگذار کرده است ؛ عقلی که خود یکی از منابع دین است{۱} و در مواردی که صلاحیت داوری و قضاوت دارد، به عنوان یکی از راه های استنباط وظایف بشر در طول زندگی است /

۳. دین جنبه ارزشی همه افعال و جوانب زندگی انسان حتی مسایل سیاسی را در بر می گیرد و اظهار نظر در باره کیفیت انجام افعال و چگونگی کشف امور را به عقل

واگذار می کند تا انسان با قوه تعقل و اندیشه در صدد شناخت عالم وپدیده های موجود در آن بر آید. شهید مطهری معتقد است :

«تعلیمات اسلامی هم متوجه روح و معنی و راهی است که بشر را به آن هدفها و معنای می رساند. اسلام هدفها و معانی و ارایه طریقه رسیدن به آن هدفها و معانی را در قلمرو خود گرفته و بشر را در غیر این امر آزاد گذاشته است.» {۲}

بنابراین گرچه دین تمام شؤون زندگی و رفتارهای انسان را در برمی گیرد و درباره آنها از زاویه ارزشی حکم صادر می کند اما نافی جایگاه عقل و علم در شناخت واقعیات و تبیین روابط آنها و لزوم برنامه ریزی بر اساس آن دو نیست و دین بر کسب و افزایش دانش و بکارگیری هر چه بیشتر عقل پای می فشارد. {۳}

[۱]. همان ، ص ۳۳۴/

[۲]. مجموعه آثار، ج ۳، ص ۱۹۰/

[۳]. پاسخ استاد به جوانان پرسشگر، ص ۲۳ و ۲۹۴/

موضوع: علل عقب ماندگی مسلمانان

مقصود از حکومت دینی چیست؟

پرسش

مقصود از حکومت دینی چیست؟

پاسخ

حداقل ممکن است از «حکومت دینی» سه معنی اراده شود:

۱. حکومت که تمام ارکان آن براساس دین شکل گرفته باشد؛

۲. حکومتی که در آن احکام دینی رعایت شود؛

۳. حکومتی دینداران و متدینان/

این سه معنی و تفاوت آنها را با یکدیگر چنین می توان توضیح داد: طبق معنای اول، حکومت دینی حکومتی است که نه تنها همه قوانین و مقررات اجرایی آن برگرفته از احکام دینی است، بلکه مجریان آن نیز مستقیماً از طرف خدا منصوبند، یا به اذن خاص یا عام معصوم(ع) منصوب شده اند، چنین حکومتی «حکومت دینی» ایده آل و کمال مطلوب است، زیرا حکومتی با این خصوصیات از پشتوانه حکم الهی برخوردار است و بر اساس اراده تشریعی خدا شکل گرفته است. پس حکومت رسول

الله(ص) و امـام معصوم و نیز حـاکمیتماننـد مالک اشتر در زمان حضور معصوم و یا حکومت ولی فقیه جامع شـرایط در عصـر غیبت این گونه است/

امـا طبق معنـای دوم لازم نیست شـخص حاکم، منصوب مسـتقیم یا غیرمسـتقیم خـدا باشـد. در این صورت مجری این حکومت پشـتوانه الهی نـدارد و دینی بـودن حکـومت فقـط به این معنـاست که قوانین دینی در این حکومت رعـایت گردد. این شـکل از حکومت در مرتبه بعد از حکومت دینی به معنای اول قرار دارد/

بر اسـاس معنـای سوم اصـلاً رعایت یا قوانین اسـلامی هم لازم نیست بلکه همین که حکومتی مربوط به جامعه ای است که افراد آن متـدین هسـتند چون شـهروندان متـدین هسـتند حکومت هم، مسامحتاً دینی بحسـاب می آیـد. شـبیه این تعـبیر، تعبیر فلسـفه اسلامی است که بعضی آن را «فلسفه مسلمانان» معنا می کنند یعنی فلسفه ای که در بین مسلمانان

رایج است هر چند منطبق با تفکر اسلامی نباشد از این رو برای صدق این معنای سوم حکومت دینی، ضرورتی ندارد که حاکم مقید به اجرای احکام شرع باشد و طبق این معنا همه حکومت هایی که از صدر اسلام تاکنون در مناطق مختلف جهان در جوامع مسلمانان تشکیل شده است «حکومتی دینی» نامیده می شود/

شکی نیست که معنای سوم حکومت دینی طبق معیار و موازین عقیدتی ما معنای صحیح و قابل قبول نیست، بلکه در نظام عقیدتی اسلامی حکومت دینی حکومتی است که تمام ارکان آن دینی باشد یعنی به معنای اول از معانی حکومت، دینی باشد. اما معنای دوم «حکومت دینی». در واقع «بدل اضطراری» حکومت دینی مقبول است نه اینکه حقیقتاً حکومت دینی باشد یعنی در صورت عدم امکان تحقق حکومت به معنای اول به ناچار حکومت دینی به معنای دوم می رویم/

توضیح اینکه وقتی شرائط بگونه ای بود که حکومت دینی به معنای اول قابل تحقق نبود: از میان اشکال مختلف حکومت، حکومت دینی به معنای دوم اضطراراً پذیرفته می شود برای تبیین معنای «اضطرار» به این مثال توجه کنید: از نظر فقه اسلامی، خوردن گوشت مرده حرام است. لکن اگر مسلمانی در شرائطی قرار گرفت که به خاطر گرسنگی مشرف به مرگ است و مقداری گوشت مرده در اختیار اوست. در اینجا فقها به استناد ادله شرعی فتوا می دهند که خوردن گوشت مرده به مقداری که از مرگ نجات پیدا کند جایز است در این صورت گفته می شود چنین شخصی مضطر به خوردن گوشت مرده است/

در بحث هم در شرائطی که تحقق حکومت دینی واقعی امکان ندارد مسلمانان مضطر هستند که حکومتی را تشکیل دهند

که «دینی» به معنای دوم است. پس در هر شرائطی نمی توان حکومت دینی به معنای دوم را تجویز کرد همان گونه که خوردن گوشت مرده در هر شرائطی تجویز نمی شود. اگر مردم اضطرار داشته باشند در آن هنگام می توانند به حکومت دینی به معنای دوم اکتفا کنند. چرا که در حکومت دینی به معنای دوم تا حدودی احکام الهی اجرا می شود و همین اندازه بهتر از حکومتی است که مطلقاً اعتنایی به احکام الهی ندارد.{۱}

[۱]. پرسش ها و پاسخ ها از استاد مصباح یزدی، ج ۱، ص ۴۶/

اگر در حکومت اسلامی، اصل خداست و حاکم از طرف خدا تعیین می شود، پس نقش مردم در تشکیل نظام چیست و سخن حضرت علی(ع) را که فرمود: «لولا حضور الحاضر و قیام الحجّ...» چگونه تفسیر می فرمایید؟

پرسش

اگر در حکومت اسلامی، اصل خداست و حاکم از طرف خدا تعیین می شود، پس نقش مردم در تشکیل نظام چیست و سخن حضرت علی(ع) را که فرمود: «لولا حضور الحاضر و قیام الحجّ...» چگونه تفسیر می فرمایید؟

پاسخ

در حقوق اساسی، از دو منشأ برای حکومت نام برده اند:

۱. منشأ الهی؛

۲. منشأ مردمی/

منظور از حکومت با منشأ الهی این است که حاکم از طرف خدا تعیین شود. این تعیین یا به صورت خاص است، مثل حکومت پیامبرانی همچون حضرت سلیمان(ع) و حضرت رسول اکرم(ص) و کسانی که پیامبر اسلام(ص) به خلافت آنان تصریح کرده است؛ و یا به صورت عام است مانند حکومت علمای دین. منظور از حکومت با منشأ مردم آن است که حق تعیین حاکم و حکومت به مردم واگذار گردید. امروزه در اکثر کشورهای جهان، این شکل حکومت برقرار می باشد، هر چند نحوه انتخاب حاکم و حکومت در کشورهای مختلف، متفاوت است. پس از غیبت امام زمان(ع) تعیین فردی مشخص از طرف خداوند، منتفی است. لذا حق حاکمیت به صورت عام از طرف خداوند به علمای دین تعلق گرفته است/

در حکومت اسلامی که ولی فقیه حق حاکمیت دارد و طبق ادله شرعی، حاکم باید فقیه و مجتهد جامع الشرایط باشد، هر کسی که شرایط ولایت را در زمان غیبت احراز نمود بالقوه در مقام رهبری امت اسلامی قرار می گیرد. البته ممکن است علمای متعددی در یک زمان شرایط مذکور را دارا باشند و همگی از طرف شارع حق اعمال ولایت پیدا کنند، اما از آن جا که تعدد رهبری باعث بروز اختلال در نظام جامعه می گردد، مردم از طریق خبرگان منتخب خود، شایسته ترین فرد برای

احراز این مسئله را بر می گزینند/

بنابراین، در زمان غیبت، نقش مردم در حکومت اسلامی، احراز صلاحیت و تعیین فقه واجد شرایط رهبری است؛ که این کار به صورت غیر مستقیم و از طریق انتخاب خبرگان خود، تحقق می یابد. سخن حضرت علی(ع) «لولا حضور الحاضر...» ناظر بر این است که حضور و بیعت مردم با امام منصوب از طرف خداوند، در واقع، فراهم کننده شرایط مناسب برای حکومت و اعمال ولایت امام معصوم(ع) است. و این به معنای تعیین و انتخاب امام از سوی مردم نیست.{۱}

[۱]. پرسش و پاسخ ها، محمد تقی مصباح یزدی/

چه تفاوتی بین ولی فقیه و امپراتور در ژاپن یا ملکه در انگلستان وجود دارد؟

پرسش

چه تفاوتی بین ولی فقیه و امپراتور در ژاپن یا ملکه در انگلستان وجود دارد؟

پاسخ

ماهیت و ساختار حکومت ولایی ما با حکومت های دیگر مخصوصا با مدل حکومت بریتانیا و ژاپن تفاوت دارد/

جمهوری اسلامی نظامی است که در راس آن ولی فقیه جای دارد و قوای سه گانه تحت نظر او اعمال قدرت می کنند. این نظام بر اساس اصل ۲ و ۴ قانون اساسی بر پایه ایمان به توحید، نبوت، معاد، عدل الهی، امامت مستمر، کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسؤولیت در برابر خدا استوار است، بدیهی است که رهبری چنین حکومتی بر عهده یک مدیر عالم، با تقوا قرار داده شده است تا کشور را بر اساس دین پذیرفته شده جامعه اداره کند.{۱} همچنین ارتباطات حاکم با مردم، ارتباطات فکری، عقیدتی، عاطفی، انسانی و محبت آمیز است و از دموکراسیهای رایج دنیا مردمی تر است و حکومت در خدمت مردم است/

ژاپن و انگلستان، همچون بسیاری از نظام های لیبرال، جوامعی آزاد و رهایی هستند که خدا مداری و فضیلت خواهی مفهومی ندارد و انسان مداری محور تمام فعالیت ها تلقی می شود. و بر اساس قوانین و مقررات برگرفته از اندیشه های محض بشری اداره می شود. این دو کشور دارای نظام های دو یا چند حزبی اند که مبتنی بر رقابت آزاد می باشند و به دلیل پیشنیه حاکمیت پادشاه، شکل ضعیف شده حضور او را در جامعه به عنوان سمبل وحدت خفظ کرده اند و لیکن کلیه امور اجرایی و تقنینی و قضایی بر عهده تعامل احزاب سامان می یابد.

به عنوان مثال: پادشاه (ملکه) انگلستان سمبل وحدت بریتانیا محسوب می شود و از سه امتیاز دانستن، مشاوره و هشدار

برخوردار است، او رسما در راس دولت قرار دارد اما در عمل اختیارات او محدود بوده، مجبور است در تمامی زمینه ها از سیاست کابینه پیروی کند.{۲} زیرا ویژگی اصلی نظام سیاسی انگلستان، حاکمیت بی قید و شرط پارلمان و تفکیک ناقص قوه مجریه از قوه مقننه است که در راس مخروط این نظام سیاسی، مقام سلطنت قرار دارد و صرفا به صورت مهر تاییدی است برای دستگاه مجریه که در صورت بروز بحران یا بن بستی که زاییده قانون اساسی باشد احتمال دارد که سهمی مؤثر در امور سیاسی ایفا کند.{۳}

بنابراین هم جهت شکلی و ساختاری و هم از جهت نظام فکری و عقیدتی، ولی فقیه با دو حاکم مورد اشاره در پرسش تفاوت دارد/

[۱].ولایت فقیه، جوادی آملی، ص ۴۵۲/

[۲].سیاست و حکومت در اروپا، احمد نقیب زاده، ص ۹۲ و ۹۳/

[۳].تحولات سیاسی در بریتانیا، یان دار بی شر، ترجمه دکتر فریدون زندفرد، ص ۹/

موضوع: جایگاه زن

ولایت فقیه و معنای آن و نسبت آن با سکولاریسم.

پرسش

ولایت فقیه و معنای آن و نسبت آن با سکولاریسم.

پاسخ

با توجه به گفته های فوق تبیین می شود که نظریّه سکولاریسم در کشور ما و جهان اسلام بیشتر برای معارضه با اصل ولایت فقیه، ساخته و پرداخته شده است.

زیرا ولایت فقیه مدعایش همان بیانات و دستورهای اسلامی و آموزه های و گزاره های قرآنی است. یعنی اقامه حدود و ارزشها، رعایت عدالت، اشاعه تربیت دینی، احیای اصول و آرمانهای نبوی (ص) است که به اجمال در توضیحات فوق مذکور آمد.

سکولاریسم با این بیان حسابش روشن است، زیرا انسان سکولار:

۱ - سکولار هیچ نوع حکومت دینی را برنمی تابد چه بدست امام معصوم (ع) برپا شود و یا به دست فقیه جامع الشرایط اقامه گردد.

۲ – سکولاریسم اجازه بروز هیچ یک از شعائر الهی و قرآنی را در عرصه اجتماع و اقتصاد و سیاست، تعلیم و تربیت، روابط انسانی، ارتباطات بین المللی، احیای تمدن دینی و حفظ و اشاعه آرمانها وایده های شریعت را نمی دهد. بنابراین از همین ابتدا حساب سکولارها با ولایت فقیه پاک است.

از نظر انسانهای سکولار مسلك هر آنچه نام دین، فقه، معارف، ارزشها، اصول و... دارد، باید در گوشه مساجد، گورستانها و مناسبات فردی خلاصه شود و اسلام از نظر درون و منحصراً در پستوی خانه ها محبوس گردد.

و حال آنکه حکومت دینی دنبال اسلامی کردن همه مناسبات فردی و اجتماعی از ساز و کارهای بازار اقتصادی و بانکداری، تا شیوه های آموزش و پرورش و تعلیم و تربیت، ورزش، خوردن و آشامیدن، روابط درون حکومتی و بیرون کشوری (درون مرزی و برون مرزی)، معاشرت مردم، دفاع از استقلال و تمامیّت ارضی کشور اسلامی، جنگ و صلح، معاهدات محدود

و نامحدود، اعزام سفیر به خارج، چاپ و نشر کتب و نشریات، هنر و فیلم و تئاتر و ادبیات و... است.

آیا احکام حکومتی جزو احکام اولیه یا ثانویه می باشند؟

پرسش

آیا احکام حکومتی جزو احکام اولیه یا ثانویه می باشند؟

پاسخ

از نظر فقه شیعه، حکم بر سه قسم است:

۱. حکم ثابت{۱} مثل وجوب نماز ظهر و حرمت ضرر زدن به دیگران؛ ۲. احکامی که در محاکم قضایی برای رفع دعاوی و مشاجرات صادر می گردد؛ ۳. احکام حکومتی؛ یعنی احکامی که حاکم اسلامی از رهگذر شناخت مصلحتها یا مصلحتی که درباره فرد یا جامعه اسلامی در نظر می گیرد، صادر می کند؛ نظیر تحریم گوشت الاغ اهلی از سوی پیامبر(ص) در مقطعی ویژه به منظور حفظ نسل آن، و یا اجبار به فروش اجناس احتکار شده، تحریم تنباکو، تحریم کاپیتولاسیون و حکم به وجوب قتل سلمان رشدی که از طرف بزرگانی همچون میرزای شیرازی و امام خمینی(ره) صادر شده است.

بنابراین احکامی را که زمامدار مسلمانان (ولیّ فقیه) صادر می کند، نه جزو احکام اولیه است و نه جزو احکام ثانویه. زیرا مجتهدانی که به بیان احکام به عنوان اولی یا ثانوی آن ها می پردازند، کاری به تطبیق این احکام بر مصادیقشان ندارند. مثلاً هیچ گاه شأن یک فقیه - از آن جهت که فقیه است و باید احکام را بازگو کند - این نیست که به کسی بگوید: «تو در حال اضطرار هستی» بلکه فقیه فقط بیان می کند که در حال ناچاری انسان می تواند به مقداری که جانش حفظ شود، از چیزهایی مثل گوشت خوک که به عنوان اولی حرام است، تغذیه کند.اما در احکام حکومتی علاوه بر صدور فتوا و تطبیق حکم بر مصداق اجرای حکم هم انجام می شود. یعنی در حکم حاکم چهار مرحله وجود دارد: ۱. فتوا؛ ۲. مطابقت فتوا بر مصداق؛ ۳. صدور حکم؛ ۴. دستور به

اجرای حکم.

تفاوت دیگر حکم فقیه حاکم با فتاوای سایر فقها و مجتهدان در این است که وقتی غیر حاکم حکمی را بیان می کند، انجام آن فقط بر عهده خود و مقلدانش می باشد، ولی در احکامی که حکومت اسلامی صادر می کند، همگان موظف به رعایت و انجام آن می باشند؛ خواه در مسائل شرعی و دینی جزو مقلدان حاکم اسلامی باشند و خواه نباشند. حتی اگر مجتهد هم باشند بر آنان لازم است که از احکام حکومتی پیروی کنند و گرنه باعث اختلال در نظم جامعه و هرج و مرج و تفرقه می شود، که مورد نهی اسلام است.

جایگاه مصلحت و مفسده در فقه شیعه و سنی

شکی نیست احکامی که خداوند - تبارک و تعالی - در قرآن مجید و به وسیله پیامبر(ص) و اهل بیت آن حضرت(علیهم السلام) بازگو فرموده یا احکامی که عقل به طور قطعی به آن ها دسترسی پیدا می کند، مشتمل بر مصلحت ها یاًّ؛ مفسده هایی است که باعث شده پاره ای از اعمال و کارها واجب و پاره ای از آن ها حرام شود. با این حال، در فقه شیعه،فقیه باعث شده پاره ای از اعمال و کارها واجب و پاره ای از آن ها حرام شود. با این حال، در فقه شیعه، فقیه و مجتهد برای فهمیدن احکام شرعی نمی تواند به از راههای غیرقابل قبولی مثل قیاس، استحسان، سدّ ذرایع و مصالح مرسله به فکر و ذهنش می رسد، اعتماد کند و از این راهها حکم به حرمت یا حلیّت بنماید. اما در فقه اهل سنت برای فهم احکام شرعی استفاده می کنند.

البته نباید گمان کرد که مجتهد و خصوصاً حاکم اسلامی شیعی، از عنصر مصلحت و مفسده هیچ گونه بهره ای نمی برد.

بلکه چنـان که اشـاره شـد، احکـام حکومتی که از طرف حـاکم اسـلامی صادر می شود، فرمان ها و قوانین و مقرراتی است که رهبری شیعه در حوزه مسائل شخصی و اجتماعی، با لحاظ مصلحت های فردی و غیر فردی و مصلحت کل نظام صادر می کند.

بنابراین میان شیعه و کسانی چون مالک وبرخی از علمای حنبلی که از عنصر مصـلحت و مفسده به طور فراگیر بهره می گیرند یـک تفـاوت اساسـی وجود دارد و آن این است که شـیعه از این دو عنصـر فقـط به وسـیله حاکم و زمامـدار خویش، آن هم در حوزه حکومتی نه در حوزه فهم و اسـتنباط قوانین، بهره می گیرد؛ اما حکومتی بهره منـد می شونـد. لـذا برای آنان در این زمینه محدودیتی وجود ندارد.

آقای آشوری لنگرودی درباره نقاط افترا میان مصلحت اندیشی در نظام جمهوری اسلامی و مصالح مرسله فقه مالکی گوید:

۱. مصالح مرسله نزد فقیهان مالکی در ردیف دیگر منابع اجتهاد است؛{۲}

۲. مصالح مرسله ناظر به ارسال احکام است. ولی دیدگاه فقهای شیعه قائل به مصلحت مرسله نیست و معتقد است شارع مقدس، همه احکام را بیان کرده است...؛

۳. محـدوده فعالیت و میـدان عمل مجمع تشـخیص مصـلحت نظام، فقط احکام حکومتی است، اما بهره برداری فقیهان مالکی از مصالح مرسله، فراتر از احکام حکومتی است؛

۴. مجمع تشخیص مصلحت نظام... برای تشخیص موضوع است... اما در مصالح مرسله، جعل حکم است نه تشخیص موضوع؛

۵. حکم بر اساس مصلحت در فقه شیعه، ولایی و غیر دائمی است اما حکم بر اساس مصالح مرسله، حکم اولی و دائمی است؛

۶. حکم بر اساس مصالح مرسله در نزد فقهای مالکی و حنبلی{۳} حق همه فقیهان است، ولی در مصلحت نظام، ویژه

حاکم اسلامی است.{۴}

[۱].حکم ثابت یا به موضوعی به عنوان اولی تعلق می گیرد و یا به موضوعی به عنوان ثانوی. مثلاً حرمت خوردن که به گوشت خوک تعلق گرفت، حکم ثابت و پایداری است که به موضوع یعنی گوشت خوک به این عنوان که گوشت خوک است، تعلق گرفته است. اما هنگامی که برای شخص اضطرار پیش آید و مرگ - بر اثر گرسنگی - جان او را تهدید کند، حکم حرمت به حکم حلیت موضوع یعنی گوشت خوک تبدیل می گردد. البته این جا دیگر مسأله اضطرار مطرح شده و لذا چون عنوان دیگری بر موضوع (یعنی گوشت خوک) بار شده، حکم دیگربر آن مترتب می گردد و آن حلیت است و تا وقتی شرایط اضطرار باقی باشد، حلیت خوردن گوشت خوک باقی است.

[۲].ر. ک: محمدابراهیم جناتی، منابع اجتهاد، ص ۳۳۱.

[۳].بر اساس حاشیه کتاب محصول (ج ۴، ص ۱۴۶۹) برخی از علمای حنبلی چون «طوفی» به حجیت مصالح مرسله اذعان دارند و عمل کرده اند.

[۴].پیام حوزه، ش ۲۴، ص ۷۱ - ۷۲ برای اطلاع بیش تر درباره مطالب مطرح شده در این پاسخنامه بنگرید: نظام ولایت فقیه سید علی شفیعی، ولایت فقیه، حسنعلی منتظری، ج ۵ ؛ پیام حوزه، ش ۲۴، ص ۴۱ به بعد؛ ولایت فقیه از دیدگاه فقهای اسلامی، احمد آذری قمی؛ المحصول، ج ۴ و حاشئ آن، ص ۱۴۷۲ - ۱۴۷۳.

چرا در حکومت اسلامی زنان نمی توانند هدایت و رهبری جامعه را به عهده گیرند؟

پرسش

چرا در حکومت اسلامی زنان نمی توانند هدایت و رهبری جامعه را به عهده گیرند؟

پاسخ

اندیشمندان سیاسی اسلام برای حکومت و رهبری جامعه اسلامی شرایطی را لازم می دانند که برخی از این شرایط مستند به روایات و احادیث است و برخی دیگر برادله عقلی تاکید دارد. یکی از این شرایط مرد بودن است که در مورد آن ادله مختلفی مطرح شده است. سابقه طرح مسأله شرایط حاکم اسلامی به قرن دوم هجری یعنی سرآغاز تدوین اندیشه های سیاسی اسلام باز می گردد و از آن زمان تا عصر حاضر - ۱۰۰ ساله اخیر - علمای شیعی و سنی مذهب بر مرد بودن حاکم جامعه اسلامی تأکید داشته اند.

ابن حزم اندلسی در کتاب الفصل فی الملل و الاهواد و الملل از جمله شرایط لازم برای تصدی مقام ریاست دولت اسلامی را مرد بودن دانسته و دیدگاه خود را به این حدیث نبوی مستند نموده است که می فرماید: «لا یفلح قوم اسندوا امرهم الی امراه»؛ رستگار نمی شوند مردمی که سرنوشت خود را به دست زنان بسپارند.

در این روایت به صراحت حاکمیت و حکومت زنان نفی شده است. همچنین ابن خلدون در مقدمه تاریخ ماوردی در احکام السلطانیه استدلال نموده است که چون یکی از وظایف رهبر و حاکم اسلامی حفظ کیان اسلامی و حفظ دین و مردم مسلمان از دشمنان داخلی و خارجی است و این امر ممکن نیست مگر با جنگ و توان جنگ آوری پس به ناچار کسی باید رهبر جامعه اسلامی باشد که بتواند در صحنه های مختلف نبرد وارد شده و با دشمنان بستیزد. و زنان توان جنگ با شمشیر که وسیله اصلی مبارزه در جنگهای

گذشته بوده را نداشته اند و چون زنان نمی توانستند همه وظایف حاکم اسلامی را به نحو احسن انجام دهند لذا امکان رهبری جامعه نیز برای آنها وجود ندارد.

برخی دیگر از علما نیز مسأله حجاب و پوشش اسلامی را عامل عدم توانایی زنان در حکومت دانسته اند. از سوی دیگر از آنجا که طبیعت زنان دارای لطافتهای خاصی است و لازمه حکومت مجالست و معاشرت با افراد بسیار و با خصیصه های گوناگون است این امکان وجود دارد که با حکومت زنان یا خود دچار فتنه شوند و یا سبب فتنه دیگران گردند.

دلیل دیگری که بعضی از علما به آن استدلال نموده اند عدم امکان امامت زن در نماز جماعت و جمعه است و بنابراین امامت و حکومت که منصبی مهم تر از امامت جماعت است برای زنان جایز نمی باشد.

آنچه گفته شد ادله علمایی است که حکومت رابرای زنان جایز نمی دانستند ولی دگرگونی در نظامهای حکومتی معاصر حکومت و رهبری زنان را جایز می دانند.

در صد ساله اخیر بعضی علما با رد این ادله و طرح مبحث حکومت و رهبری زنان را جایز می دانند.

آنچه گفته شد ادله مربوط به جواز حکومت زنان و یا عدم جواز آن است که البته بیشتر اندیشمندان با استناد به ادله مختلف آن را جایز نمی دانند.

نکته دیگری که لازم به توضیح است این است که علیرغم فضای باز سیاسی در کشورهای اروپایی و امریکا،

به ندرت حکومت و رهبری جوامع اروپایی به دست زنان می افتد و بسیاری از اندیشمندان غربی اعتقاد دارند که عموم زنان دارای انگیزه لازم برای تصدی حکومت و رهبری جوامع خود نیستند و یا توجه کمتری به سیاست و سیاست دارای

دارنـد. بعضـی دیگر نیز اعتقاد دارند که تفاوت جسـمی و طبیعی بین زن و مرد وجود غرایز ویژه هر کدام تمایلات خاص را در هر یـک به وجود آورده است و چون طبیعت زنـان بیشتر عـاطفی است و آنان روحی ظریف و لطیف دارنـد تمایل آنها بیشتر به سمـت تربیـت فرزنـدان و تـدبیر منزل است و این امر بـاعث می شـود که حتی در کشورهـای غربی نیز زنـان کمـتر از مردان به سیـاست و حکومت متمایـل شونـد. و می توان گفت که یکی از دلایـل منع حکومت زنـان در جـامعه اسـلامی همانـا ویژگیها و خصیصه های روحی زنان و به طبع آن تمایلات ویژه آنان است.

منابع

۱ – اندیشه های سیاسی اسلام، علامه طباطبائی(ره).

۲ – حقوق زن در اسلام و اروپا، محسن صدر.

۳ – مجله پیام زن شمارهای فروردین، اردیبهشت، تا اسفند ماه سال ۷۱، (بحثهای استاد مطهری پیرامون حکومت زنان).

۴ – اندیشه های سیاسی، دکتر طباطبائی.

۵ – الفصل فی الملل و الاهواء و الملل، ابن خرم اندلسی.

آیا بیعت مثبت حکومت است؟

پرسش

آیا بیعت مثبت حکومت است؟

پاسخ

بحث مـا در حکومت نیست، بلکه در بـاب امـامت است که در کتب کلامـی هم آمـده است که امامت عبارت است از ریاسـت دینی و دنیوی شخصـی از اشـخاص نیابه عن رسول اللّه و حکومت یکی از شعبه و شاخه های ولایت عامه است که در قرآن هم بحث از آن به میان آمده است (یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس) و با فاء تفریع حکومت تفریع بر خلافت شـده است و به قاضـی حـاکم هم می گوینـد یعنی کسـی که حکمش نافـذ است و ثمره بحث در این جا ظاهر می شود که اگر صاحب ولایت در زنـدان باشـد، او صاحب ولایت است. اگر جه مبسوط الید نیست. حضـرت رسول سه سال در شـعب ابوطالب بودنـد، در حـالیکه رسول اللّه هم بودنـد محصور بودن و منقطع شـدن از جامعه، هیـچ خـدشه ای در ثبوت ولایت و امامت وارد نمی آید. مثل حضرت ولی عصر که ولایت دارند، اما الان حکومت ندارند.

بیعت چیست؟ آیا بیعت به معنای امام و خلیفه است؟

پرسش

بیعت چیست؟ آیا بیعت به معنای امام و خلیفه است؟

پاسخ

بیعت عبارت است از قرارداد و تعهـد برای وفاداری و عمل به آنچه بین افراد قرار داده می شود. چنان که به خرید و فروش «بیع» گفته می شود که لازمه خریـد و فروش نقل و انتقال پول و جنس است، بیعت معامله و قرارداد و اظهار وفاداری بین آحاد جامعه با رهبر و امام یا پیامبر(ص) می باشد که لازمه آن، این است که مقام رهبری در برابر پیروی و وفاداری مردم به رفع مشـکلات و ایجاد امنیت و صلح و اجرای احکام اسلام بکوشد.

علامه طباطبایی می نویسد: واژه بیعت از بیع به معنای معروف آن «خرید و فروش» گرفته شده چرا که شیوهمردم بر این بوده که برای تمامیّت یافتن معامله، فروشنده دست خویش را در دست خریدار می گذارد و مشخص می کند که چیزی مورد معامله قرار گرفته است و با دست به هم دادن، همه تصرفات به مشتری منتقل می گردد. بدین جهت دست دادن برای ارائه مراتب اطاعت از فرمانـده و مقام رهبری، بیعت خوانـده می شود و حقیقت این عمل آن است که بیعت کننده با در اختیار گذاشـتن دست خود را در اختیار رهبر می گذارد تا هرگونه که خواست با آن رفتار نماید.{۱}

این مطلب با بررسی گفتار لغت نیز به دست می آید که پاره ای از آنها اشاره می کنیم:

۱- راغب اصـفهانی می نویسد: «بایَع السـلطان...» یعنی در برابر خدماتی که رهبر انجام می دهد پیروی و شـنوایی از او را داشـته باشد و به این عمل بیعت و مبایعه گفته می شود.{۲}

۲- در صحاح آمده است: واژه «بایعته» برای بیع و معامله و برای بیعت به کار برده می شود.{۳}

۳- در

لسان العرب می نویسـد: بیعت عبارت است از دست دادن به یکـدیگر همراه با ایجاب و قبول و نیز دست به هم دادن برای بیعت و اطاعت آمده است.{۴}

در تبیین مسأله بیعت نگاهی به چگونگی بیعت مسلمانان در صدر اسلام با جناب رسول خدا(ص) می افکنیم.

۱- قرآن کریم درباره «بیعت رضوان» می فرمایـد: لقـد رضـی اللّه المؤمنین اذ یعونک تحت الشـجره فعلم ما فی قلوبهم... {۵} به حقیقت خداوند از مؤمنانی که زیر درخت با تو بیعت کردند خوشنود گشت.

۲- در جای دیگر می فرمایـد: انّ الـذین یبایعونک انما یبایعون اللّه، یـداللّه فوق ایـدیهم فمن نکث فانما ینکث عن نفسه فیسؤتیه اَجراً عظیماْ{۶} در حقیقت مؤمنانی که با تو بیعت کردنـد با خـدا بیعت کردنـد دست خـدا بالاترین دست هاست، پس هر کس نقض بیعت کند بر زیان خویش اقدام کرده است و هر کس به عهدی که با خدا بسته وفادار بماند، خداوند به او پاداش بزرگی می دهد.

۳- در آیه دیگر می فرماید: یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات یبایعنک علی أن لایشرکن... {۷}

ای پیامبر هنگامی که زنان مؤمن نزد تو آیند که با تو بیعت کنند تا شرک به خدا نورزند.

دربـاره چگونگی بیعت خانمها با پیامبر اسـلام(ص) از امام صادق(ع) روایت شـده است: آنگاه که پیامبر خـدا(ص) مکّه را فتح نمود مردان بـا وی بیعت کردنـد، سـپس زنـان برای بیعت حضور یافتنـد که این آیه نـازل شـد، أم حکیم گفت... ای پیامبر خـدا چگونه با تو بیعت کنیم؟ حضرت فرمود: من به زنها دست نمی دهم آنگاه ظرفی از آب فرا خواند دست مبارک خود را در آب زد و فرمود: دست خویش را در این آب فرو برید.{۸} برخی گفته اند که پیامبر اکرم(ص)

با استفاده از پوشش به آنان دست می داد.{۹}

از این روایات به دست می آید که بیعت از نگاه اسلام در اثر اعلان وفاداری و اهمیت دادن به تعهّدها از ارزش بسیار بالایی برخوردار می باشد. چنان که از روایات نیز استفاده می شود مانند این روایت که سلمه بن اکوع در مقام پاسخ به این پرسش که در روز حدّیبیه بر چه چیزی از با پیامبرخدا(ص) بیعت کردید؟ گفت در راستای پایداری تا پای شهادت.{۱۰}

از جابر نیز روایت کرده که در روز حدّیبیه با پیامبر خدا(ص) بیعت کردیم که از صحنه جهاد نگریزیم.{۱۱}

مورّخان به بیعت های گوناگون مردم با پیامبر(ص) اشاره کرده اند: از جمله ابن هشام می نویسد: «عقبه» یا بیعت نساء معروف است.{۱۲} عباده بن صامت می گوید: من در عقبه اولی حضور داشتم که در مجموع دوازده نفر بودیم که بیعت کردیم.{۱۳}

بنابراین بیعت یکی از راههای وفاداری و عمل به تعهداتی است که بین پیامبر(ص) و مسلمانان بسته شده است. چنان که در بین خلفا نیز وجود داشته است. از امام علی(ع) روایت شده است که آن حضرت به علت پذیرش خلافت اشاره می فرماید: در نهج البلاغه می فرماید: شادمانی و سرور مردم از بیعت با من به آنجا رسید که کودکان به وجد آمده و افراد پیر و مسّن برای بیعت به راه افتادند.{۱۴}

همچنین در نامه به طلحه و زبیر می نویسد: من به دنبال مردم نیامدم تا آنان به سراغ من آمدند و با آنان بیعت نکردم تا آنان با من بیعت کردند و شما نیز از آنان می باشید.{۱۵}

در نامه دیگر به معاویه که از احتجاج و جدال أحسن بهره گرفته اند، می نویسند، همه کسانی که با ابوبکر، عمر و عثمان

بیعت کردنـد براساس آنچه با آنان بیعت کردنـد، با من نیز بیعت کردنـد، و هرگز کسانی که در روز بیعت حضور داشـتند بلکه غایبان نیز نمی توانند بیعت را نپذیرند و رد نمایند.{۱۶}

در نامه هفتم به معاویه می نویسـد که بیعت یک بار بیش نیست، تجدید نظر و اختیار فسخ در آن راه ندارد.{۱۷} بنابراین بیعت یک اصـلی است که برای تثبیت حکومت و خلافت و به عبارت دیگر مقبولّیت و فعلّیت آن نقش اساسـی دارد. و این نوع بیعت بین پیامبر اکرم(ص) و رؤسای قبایل بلکه سایر مسـلمانان بوده است چنان که در سیره خلفا و رهبران معصوم علیهم السلام عملی شـده است. و این مسـأله یعنی بیعت پیش از اسـلام در میـان قبایل عرب مرسوم و بـدان عمل می کردنـد و مورد تأییـد و امضای اسـلام قرار گرفته است. در اینجا مطلبی که مطرح است این است که آیا بیعت به معنای نصب امام و خلیفه است. به دیگر سخن آیا پس از بیعت مقام امامت و خلیفه پدید می آید یا بایستی پیش از بیعت فردی که با او بیعت می شود از لیاقت ها و شایستگی ها مقام رهبری برخوردار باشـد تا بعیت با او مشـروعیت پیدا نماید. به طور نمونه پیامبر اسـلام(ص) با بیعت مردم، مقام امامت و نبوت را به دست نیاورد بکله پیش از بیعت دارای آن مقام بود و تنها با بیعت عمل به تعهـد و اظهار وفاداری در راسـتای اهداف و دسـتورات ایشان حاصل شـد وگرنه اگر با حرف بیعت مقام رهبری پدید آید اشـکالات فراوانی پیدا می شود از جمله این که اگر هر کسی از لیاقت و شایستگی های رهبری برخوردار نیست و پیش از

بیعت آن مقام را به دست نیاورده باشد، باید با بیعت، مقام خلافت را به دست آورد و مشروعیت داشته باشد. در صورتی که از دیدگاه اسلام چنین افرادی شایستگی مقام رهبری را ندارند.

در هر صورت در بین مسلمانان دیدگاه های متفاوتی دیده می شود که در اینجا بدان اشاره می کنیم.

۱- دیدگاه های اهل سنّت به صورت گوناگون بیان شده است ماحدودی در کتاب احکام السلطانیه به بررسی دیدگاههای اهل سنّت پرداخته است او می نویسد:

امامت به دو گونه منعقد می گردد: یکی توسط انتخاب اهل حلَ و عقد و دیگر امام قبلی. و در بین کسانی که می گویند امامت توسط اهل حل و عقد منعقد می گردد در تعداد آن اختلاف است؟ گروهی می گویند امامت منعقد نمی شود جز آن که تمام اهل حل و عقد از شهرهای گوناگون بر امامت فردی اجتماع نمایند تا رهبری او فراگیر و امت اسلامی به طور دسته جمعی پیرو دستورات او باشند. این نظریه با نحوه بیعت با ابوبکر نقض می شود، چرا که افراد حاضر در «سقیفه» منتظر افراد غایب نماندند. دسته دیگر می گویند: کمترین تعدادی که امامت با رأی و بیعت آنان منعقد می شود پنج نفر است که هر پنج نفر در انتخاب امام نقش دارند، یا یکی از آنان با رضایت چهار نفر دیگر امامت را به عهده بگیرد. برای این نظریه به دو مطلب استدلال شده است. یکی به بیعت ابوبکر که با بیعت پنج نفر محقق شد و دیگران از آن پنج نفر متابعت کردند که عبارت بودند از عمربن خطاب، ابوعبیده، حراج، أسید بن حضیر، بشیر بن سعد و سالم مولی ابن خذیفه. و دلیل دیگر عمل خلیفه دوم که شورای

خلافت را بین شـش نفر قرار داد تا با رضایت پنـج نفر دیگر یکی از آنان به عنوان خلیفه مشـخص شونـد. این نظریه اکثر فقها و متکلمـان بصبره است، اما علمای کوفه می گوینـد: امامت با حضور سه نفر از اهل حل و عقـد که یکی از آنها با رضایت دو نفر دیگر خلافت را به دست گیرد حاصل می شود. که در این صورت یکی از آنـان حـاکم و دو نفر دیگر شاهدنـد چنان که عقد نکاح نیز با حضور دو شاهد و ولی صحت پیدا می کند.

گروه دیگر می گوینـد: امامت با بیعت یک نفر محقق پیـدا می کنـد چون عباس به علی گفت دسـتت را بـده با تو بیعت کنم تا مردم بگوینـد عموی رسول خدا با پسـر عموی خود بیعت کرده و در این صورت حتی دو نفر نیز در امامت تو اختلاف نخواهند کرد. {۱۸}

قاضـی ابویعلی پس از یادآوری این مطالب که امام از دو راه برگزیده شود، از احمد بن حنبل روایت می کند: امامت و خلافت با زور و پیروزی نظامی نیز محقق می شود و نیازمنـد پیمان و قرار نیست. در روایت عبـدوس بن مالک عطار آمـده است: کسـی که بر مردم به وسیله شمشیر غلبه کنـد، به گونه ای که به عنوان خلیفه مسـلمانان و امیرمؤمنـان نامیـده شود، هرگز بر کسـی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد روا نیست که شب بخوابد و او را امام خویش نداند. خواه حاکم نیکوکار باشد یا خیر... {۱۹}

ابن قـدامه حنبلی می نویسـد: اگر کسـی بر امـامی خروج کرد و پیروز شـد و مردم را با زور شمشـیر تحت فرمان خود درآورد و مردم به اطاعت و فرمانبرداری او

گردن نهادنـد و از او پیروی کردنـد او امام جامعه می شود و جنگ علیه او حرام است، چرا که عبـدالملک مروان بر عبـدالله بن زبیر شوریـد و او را کشت و بر شـهرها تسلّط یافت، تا جایی که مردم خواه ناخواه با او بیعت کردند که در این صورت وی امام است و شورش علیه وی حرام می باشد.{۲۰}

بنابراین از نظر اهل سنّت راههای گوناگون برای تعیین رهبری اسلام وجود دارد، چنان که «وهبه زحیلی» نیز به این مطلب اشاره می کند. ۱-نص ۲-بیعت ۳-ولایت عهدی ۴-تسلط بـا قهر و غلبه. این نویسـنده راه اجتمـاع اهل حل و عقـد همراه با رضایت عموم مردم را برمی گزینند.{۲۱}

از نگاه تشیع مسأله امامت را بایـد از دو منظر مورد بررسـی قرار داد یکی از منظر اینکه چه کسانی امام و خلیفه می باشـند، دوم مردم به چه کسـی اقبال می کننـد. از دیـدگاه شـیعه امام را خداونـد بزرگ نصب و معرفی می نمایـد. خداوند بزرگ مشـخص نموده است چرا که تنها خداونـد بزرگ می داند که خلیفه اللّه و امام مسـلمانان باید دارای چه شـرایطی باشد و تنها خداوند می دانـد که چه کسـانی از این شـرایط برخوردارنـد، از این رو در این مرحله تشیع بر این باور است که امام و خلیفه بایـد از جانب خداونـد مشـخص شود. چنان که نسـبت به مقام نبوّت چنین است در سوره بقره می فرمایـد: «لا ینال عهـدی الظالمین عهـد من» (امامت) به ستمگران نمی رسد. و در جای دیگر می فرماید: «وجعلناهم ائمه یهدون بأمرنا لما صبروا.{۲۲}

روشن است که این مقام با بیعت اهل حل و عقد و یا راههای دیگر پدید نمی آید، همان گونه که در معاملات باید طرفین پیش از معامله دارای

«مبیع» باشند تا پس از خرید و فروش به نقل و انتقال ملتزم آن باشند. در مقام رهبری نیز اگر رهبری که انتخاب شده از لیاقت ها و شایستگی ها برخوردار نباشد و به زور بر مردم مسلط گردد بیعت با او هیچگونه التزامی نمی آورد، بنابراین مقام رهبری و امامت قراردادی بین مردم و رهبری نیست، مقام رهبری بایستی از جانب خداوند بزرگ به وسیله پیامبر اسلام به مردم معرفی شود و پس از آنان با اوصاف، جانشینان خویش را معرفی نماید و این همان نظریه نص یا نصب است که به دلایل گوناگون عقلی، قرآنی و روایی استدلال شده است. شایسته است علاقمندان به کتابهایمراجعه نمایند.

امّا از منظر دیگر یعنی اقبال و روی آوردن مردم همانطوری که اشاره شد بیعت مردم با رهبری از ویژگی های خدایی برخوردار باشد این بیعت به معنای تعهّد و قراردادی است که بین مردم و رهبری که از پیش مشخص شده به این بیعت الزام آور، اعلان وفاداری و عمل به وظایف خود است بدین جهت، بیعت، شوری و اجماع از دیدگاه شیعه از ارزش بالایی برخوردار می باشد.

[۱]. المیزان، ج۱۸، ص۲۷۴.

[۲]. مفردات راغب، ص۶۶.

[۳]. صحاج اللغه، جوهری، ج۳، ص۱۸۹.

[۴]. لسان العرب، ج۸، ص۲۶.

[۵]. فتح، ۷.

[۶]. فتح، ۱۰.

[۷].

[۸]. تفسیر نورالثقلین، ج۵، ص۳۰۷.

[۹]. همان، ص۳۰۹۱.

[۱۰]. مسند، احمد بن حنبل، ج۴، ص۵۱.

[۱۱]. همان، ج۲، ص۲۹۲.

[۱۲]. سیره ابن هشام م، ج۲، ص۷۳.

[۱۳]. همان، ج۲، ص۷۵.

[۱۴]. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۹.

[۱۵]. نهج البلاغه، نامه۵۴.

[۱۶]. نهج البلاغه، نامه۶.

[۱۷]. نهج البلاغه، نامه۷.

[۱۸]. احکام السلطانیه، ص۷-۶.

[۱۹]. احکام السلطانیه، ص۲۳.

[۲۰]. المغنی، ج۱۰، ص۵۳

[۲۱]. الفقه الاسلامی و ادکته، ج۶، ص۶۷۲.

[۲۲].

بیعت چیست؟ و آیا از راه بیعت مقام امامت و خلافت منعقد می شود؟

پرسش

بیعت چیست؟ و آیا از راه بیعت مقام امامت و خلافت منعقد می شود؟

پاسخ

بیعت عبارت است از قرارداد و تعهدی بین مردم و زمامدار برای وفاداری و عمل کردن به وظایف هر دو طرف؛ چنان که به خرید و فروش «بیع» گفته می شود که لازمه خرید و فروش نقل و انتقال پول و جنس است. بیعت معامله و قرارداد و اظهار وفاداری بین آحاد جامعه با رهبر، و امام و یا پیامبر(ص) می باشد و لازمه آن، این است که مقام رهبری در برابر پیروی و وفاداری مردم، برای رفع مشکلات آنان، ایجاد امنیت و اجرای احکام اسلام بکوشد.

علامه طباطبایی در خصوص واژه بیعت می نویسد: «واژه بیعت از لغت بیع به معنای معروف آن یعنی خرید و فروش گرفته شده است چرا که – در گذشته – شیوه مردم برای تمامیّت یافتن معامله این بوده است که فروشنده دست خویش را در دست خریدار می گذاشت و به این صورت مشخص می شد که چیزی مورد معامله قرار گرفته است و به وسیله دست دادن، همه تصرفات به مشتری منتقل می گردید. بدین جهت دست دادن برای ابراز مراتب اطاعت از فرمانده و مقام رهبری، بیعت خوانده می شود و حقیقت این عمل آن است که بیعت کننده با دست دادن، خود را در اختیار رهبر می گذارد تا هرگونه که خواست با او رفتار نماید».{۱}

نظریه علامه با بررسی گفتار لغت شناسان اثبات می شود:

۱- راغب اصـفهانی می نویسد: «بایَع السـلطان...» یعنی در برابر خدماتی که رهبر انجام می دهد، بیعت کننده باید از او اطاعت و پیروی کند و به این عمل، بیعت و مبایعه گفته می شود.{۲}

۲- در صحاح آمده است: «واژه بایعته برای

بیع و معامله و برای بیعت به کار برده می شود.{۳}

۳- لسان العرب می نویسد: «بیعت عبارت است از دست دادن با یکدیگر، همراه با ایجاب و قبول، و نیز به معنای دست به هم دادن برای بیعت و اطاعت آمده است».{۴}

توجه به چگونگی بیعت مسلمانان صدر اسلام با رسول خدا(ص) مسأله بیعت و مفاهیم آن را تبیین می کند. در این خصوص به چند آیه از قرآن کریم اشاره می شود:

۱- قرآن کریم درباره بیعت رضوان می فرماید: (لقد رضی اللّه عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجره فعلم ما فی قلوبهم...){۵} به حقیقت خداوند از مؤمنانی که زیر درخت با تو بیعت کردند خوشنود گشت.

۲- در جای دیگر می فرماید: (انّ الذین یبایعونک انما یبایعون اللّه، یداللّه فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه اللّه فسیؤتیه اَجراً عظیماْ){۶} به درستی مؤمنانی که با تو بیعت کردند، با خداوند بیعت نمودند. دست خدا بالای دست آنهاست؛ پس هر کس نقض بیعت کند به زیان خویش اقدام کرده و هر کس به عهدی که با خدا بسته وفادار بماند، خداوند به او پاداش بزرگی خواهد داد.

۳- در آیه دیگر می فرماید: (یا ایها النبی اذا جاءك المؤمنات یبایعنک علی أن لایشرکن...) ای پیامبر! هنگامی که زنان مؤمن نزد تو آیند که با تو بیعت کنند تا شرک به خدا نورزند.{۷}

در روایتی درباره چگونگی بیعت خانمها با پیامبراسلام(ص)، امام صادق(ع) می فرماید: «آنگاه که پیامبر خدا(ص) مکّه را فتح نمود، مردان با وی بیعت کردند، سپس زنان برای بیعت حضور یافتند که این آیه نازل شد. ام حکیم گفت:... ای پیامبر خدا! چگونه با تو بیعت کنیم؟ حضرت فرمود: من با

زنها دست نمی دهم آنگاه ظرفی از آب فرا خواند و دست مبارک خود را در آب زد و فرمود: دست خویش را در این آب فرو برید».{۸} برخی گفته اند که پیامبر اکرم(ص) با استفاده از پوشش با زنان دست می داد.{۹}

با توجه به مفهوم بیعت و روایت نقل شده در این خصوص می توان گفت که بیعت از نگاه اسلام برای اعلان وفاداری و اهمیت دادن به تعهّدها از ارزش بسیار بالایی برخوردار است.

سلمه بن اکوع در مقام پاسخ به این پرسش که در روز حدّیبیه برای چه چیزی با پیامبر خدا(ص) بیعت کردید؟ گفت: در راستای پایداری تا شهادت.{۱۰} از جابر نیز روایت شده که در روز حدّیبیه با پیامبر خدا(ص) بیعت کردیم که از صحنه جهاد نگریزیم.{۱۱}

مورخان موارد متعددی بیعت های مردم با پیامبر(ص) را نقل کرده اند، از جمله ابن هشام می نویسد: عقبه به بیعت نساء معروف است.{۱۲} و عباده بن صامت می گوید: من در عقبه اولی حضور داشتم و مجموع کسانی که در آن روز با پیامبر بیعت کردند دوازده نفر بودند.{۱۳}

بنابراین بیعت یکی از راههای نشان دادن وفاداری و عمل به تعهداتی است که بین پیامبر(ص) و مسلمانان به وجود می آید، چنان که در بین خلفا و مردم نیز وجود داشته است.

از امام علی(ع) در نهج البلاغه روایت شده است که آن حضرت، در اشاره به علت پذیرش خلافت ایشان می فرماید: «شادمانی و سرور مردم از بیعت با من به آنجا رسید که کودکان به وجد آمده و افراد پیر و مسّن برای بیعت با من به راه افتادند».{۱۴}

همچنین امام علی(ع) در نامه ای به طلحه و زبیر می نویسد: «من به دنبال مردم نیامدم تا آن

که آنان به سراغ من آمدند و با آنان بیعت نکردم تا آنان با من بیعت کردند و شما نیز از ایشان بودید».{۱۵}

ایشان در نامه ای دیگر، به معاویه می نویسد: «همه کسانی که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت نمودند براساس آنچه با آنان بیعت کرده بودند، با من نیز بیعت کردند و هرگز کسانی که در روز بیعت حضور داشتند بلکه غایبان نیز نمی توانند بیعت را نپذیرند و رد نمایند».{۱۶}

آن حضرت در نامه هفتم به معاویه می نویسد: «بیعت یک بار بیش نیست و تجدید نظر و اختیار فسخ در آن راه ندارد».{۱۷}

بنابراین بیعت، اصلی است که برای تثبیت حکومت و خلافت و به عبارت دیگر مقبولّیت و کارآمدی حکومت اسلامی نقش اساسی دارد؛ چنان که بیعت بین پیامبر اکرم(ص)، رؤسای قبایل و بلکه سایر مسلمانان وجود داشته است. مسأله بیعت پیش از اسلام نیز در میان قبایل عرب مرسوم بوده و بدان عمل می شده است و اسلام نیز آن را مورد تأیید و امضا قرار داده است.

زیرا طبق آیات شریفه قرآنی یکی از مناصب آن حضرت، منصب ولایت و حکومت است که از ناحیه خداوند به او تفویض شده است.{۱۸} بنابراین مسئله ولایت پیامبر(ص) انتصابی است و پذیرش یا عدم پذیرش مردم، هیچگونه تأثیری در مشروعیت حکومت آن حضرت ندارد.

در اینجا مطلبی که مطرح می شود این است که آیا بیعت به معنای نصب امام و خلیفه است؟ و به دیگر سخن آیا پس از بیعت، مقام امامت و خلافت پدید می آید یا بایستی پیش از بیعت فردی که با او بیعت می شود، او از لیاقتها و شایستگیهای مقام رهبری برخوردار باشد تا بیعت با او

مشروعیت داشته باشد؟

در پاسخ به این پرسش شایسته است در آغاز به بیعت با پیامبر بپردازیم. هرگز کسی نمی تواند ادعا کند که پیامبر اسلام(ص) در بیعت مردم، مقام امامت و نبوت را به دست آورده است بلکه ایشان پیش از بیعت نیز دارای آن مقام بوده اند و تنها با بیعت، عمل به تعهد و اظهار وفاداری در راستای اهداف و دستورهای ایشان حاصل می شده است. البته این در حالی است که مأموریت آن حضرت برای هدایت جامعه و مسأله بیعت مردم با ایشان مورد پذیرش و اتفاق تمامی مسلمانان است بنابراین صرف بیعت مردم با کسی نمی تواند مقام رهبری و هدایتگری جامعه را برای او به اثبات برساند بلکه لازم است تا مقتدایی در خور وشایسته وجودداشته باشد تا مردم برای سپردن امور خود و پیروی از او با وی بیعت کنند.

در هر صورت در مورد مسأله بیعت بین مسلمانان دیدگاههای متفاوتی دیده می شود که به صورت مختصر بیان می شود.

۱- دیدگاه اهل سنّت

این دیدگاه به صورتهای گوناگون بیان شده است. ماوردی در کتاب الاحکام السلطانیه به بررسی دیدگاههای اهل سنّت پرداخته و می نویسد: «امامت به دو گونه منعقد می گردد، یکی توسط انتخاب اهل حل و عقد و دیگر انتخاب توسط امام پیشین. در بین کسانی که می گویند امامت توسط اهل حل و عقد منعقد می گردد نیز اختلاف است؟ گروهی از آنان می گویند امامت منعقد نمی شود جز آن که تمام اهل حل و عقد از شهرهای گوناگون بر امامت فردی اجتماع نمایند تا رهبری او فراگیر و امت اسلامی به طور دسته جمعی پیرو دستورهای او باشند. این نظریه با نحوه بیعت با ابوبکر نقض می شود، چرا

که افراد حاضر در سقیفه منتظر افراد غایب نماندند. دسته دیگر می گویند کمترین تعدادی که امامت با رأی و بیعت آنان منعقد می شود پنج نفر است که هر پنج نفر در انتخاب امام نقش داشته باشند و یا یکی از آنان با رضایت چهار نفر دیگر امامت را به عهده بگیرد. برای این نظریه به دو مطلب استدلال شده است. یکی به بیعت ابوبکر که با بیعت پنج نفر محقق شد و دیگران از آن پنج نفر متابعت کردند که آن پنج نفر عبارت بودند از عمربن خطاب، ابوعبیده جرّاح، اسید بن حضیر، بشیر بن سعد و سالم مولی ابی حذیفه. و دلیل دیگر عمل خلیفه دوم است که شورای خلافت را بین شش نفر قرار داد تا با رضایت پنج نفر دیگر یکی از آنان به عنوان خلیفه تعیین گردد. این نظریه اکثر فقها و متکلمان بصره است، اما علمای کوفه می گویند امامت با حضور سه نفر از اهل حل و عقد که یکی از آنها با رضایت دو نفر دیگر خلافت را به دست گیرد حاصل می شود که در این صورت یکی از آنان حاکم و دو نفر دیگر شاهد برآنند چنان که عقد نکاح نیز با حضور دو شاهد و ولی صحت پیدا می کند.

گروه دیگر می گویند: امامت با بیعت یک نفر تحقق پیدا می کند، چون عباس به علی(ع) گفت: دستت را بده با تو بیعت کنم تا مردم بگویند عموی رسول خدا با پسر عموی خود بیعت کرده و در این صورت حتی دو نفر نیز در امامت تو اختلاف نخواهند کرد». {۱۹}

قاضی ابویعلی پس از یادآوری این مطالب که امام از دو راه

برگزیـده می شود، از احمد بن حنبل روایت می کند که: «امامت و خلافت با زور و پیروزی نظامی نیز محقق می شود و نیازمند پیمان و قرار نیست. در روایت عبدوس بن مالک عطار آمده است: کسـی که بر مردم به وسیله شمشیر غلبه کند، به گونه ای که به عنوان خلیفه مسـلمانان و امیرمؤمنان نامیده شود، هرگز بر کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد روا نیست که شب بخوابد و او را امام خویش نداند. خواه آن حاکم نیکوکار باشد یا خیر...».{۲۰}

ابن قـدامه حنبلی می نویسـد: «اگر کسـی بر امامی خروج کرد و پیروز شـد و مردم را با زور شمشـیر تحت فرمان خود درآورد و مردم به اطاعت و فرمانبرداری او گردن نهادنـد و از او پیروی کردند، او امام جامعه می شود و جنگ علیه او حرام است، چرا که عبـدالملک مروان بر عبـداله بن زبیر شوریـد و او را کشت و بر شـهرها تسـلّط یـافت، تـا جـایی که مردم خواه نـاخواه با او بیعت کردند که در این صورت وی امام است و شورش علیه وی حرام می باشد».{۲۱}

بنابراین از نظر اهل سـنت راههای گوناگونی برای تعیین رهبری اسـلام وجود دارد، چنان که وهبه زحیلی نیز به این مطلب اشاره می کند که راههای تعیین امام عبارت است از:

۱- نص؛

۲- بیعت؛

۳- ولایت عهدی؛

۴- تسلط با قهر و غلبه.

این نویسنده راه اجتماع اهل حل و عقد همراه با رضایت عموم مردم را برمی گزینند.{۲۲}

از نگاه تشیع، مسأله امامت را باید از دو منظر مورد بررسی قرار داد؛ نخست این که چه کسانی امام و خلیفه می باشند و دوم این که مردم به چه کسانی اقبال می کنند.

از دیدگاه شیعه،

امام را خداوند بزرگ نصب و معرفی می نماید تشخیص امام تنها توسط خداوند بزرگ ممکن است چرا که تنها خداوند می داند که خلیفه خدا و امام مسلمانان باید دارای چه شرایطی باشد و تنها خداوند می داند که چه کسانی از این شرایط برخوردارند. از این رو در این مرحله تشیع بر این باور است که امام و خلیفه باید از جانب خداوند مشخص شود؛ چنان که نسبت به مقام نبوّت نیز چنین است. خداوند متعال در سوره بقره می فرماید: (لا ینال عهدی الظالمین)؛ هرگز عهد من – امامت – به ستمگران نمی رسد. و در جای دیگر می فرماید: (و جعلنا منهم ائمه یهدون بأمرنا لما صبروا)؛ {۲۳} و از آنان امامان (و پیشوایانی) قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می کردند؛ چون شکیبایی نمودند.

روشن است که این مقام با بیعت اهل حل و عقد و یا راههای دیگر پدید نمی آید، همان گونه که در معاملات باید فروشنده و مالک جنس و خریدار مالک پول باشند تا پس از خرید و فروش به نقل و انتقال آن ملتزم گردند. در مقام رهبری نیز اگر رهبری که انتخاب شده از لیاقتها و شایستگیهای لازم برخوردار نباشد و به زور بر مردم مسلط گردد بیعت با او هیچ گونه الزامی برای مسلمانان نخواهد آورد. بنابراین مقام رهبری و امامت، قراردادی بین مردم و رهبر نیست. مقام رهبری بایستی از جانب خداوند بزرگ تعیین و به وسیله پیامبر اسلام به مردم معرفی شود و باید پیامبر جانشینان خویش را معرفی نماید همچنانکه این کار را کرد و فرمود الخلفاء بعدی اثنا عشر؛ پیشوایان پس از من دوازده نفراند. و این

همان نظریه نص یا نصب است که برای اثبات آن به دلایل گوناگون عقلی، قرآنی و روایی استدلال شده است. شایسته است علاقمندان به کتابهای.... مراجعه نمایند.

امّا از منظر دیگر یعنی اقبال و روی آوردی مردم به امام همان طوری که اشاره شد بیعت مردم با رهبری هنگامی صحیح است که وی از ویژگیهای خدایی برخوردار باشد. این بیعت به معنای تعهّد و قراردادی است تأکیدی بین مردم و رهبری که از پیش مشخص شده است و در واقع این بیعت تنها اعلام وفاداری و عمل به وظایف خود است.

[۱].المیزان، ج۱۸، ص۲۷۴.

[۲].مفردات، راغب، ص۶۶.

[۳].صحاح اللغه، جوهری، ج۳، ص۱۸۹، ماده بیع.

[۴].لسان العرب، ج۸، ص۲۶.

[۵].فتح، آیه ۱۷.

[۶].همان، آیه ۱۰.

[۷].ممتحنه، ص ۱۲.

[۸].تفسیر نورالثقلین، ج۵، ص۳۰۷.

[۹].همان، ص۳۰۹۱.

[۱۰].مسند، احمد بن حنبل، ج۴، ص۵۱.

[۱۱].همان، ج۲، ص۲۹۲.

[۱۲].سیره، ابن هشام، ج۲، ص ۴۳۱، العقبه الاولی و مصعب بن عمیر، چاپ المکتبه العلمیه، بیروت.

[۱۳].همان، ج۲، ص ۴۳۱، العقبه الاولی و مصعب بن عمیر.

[۱۴].نهج البلاغه، خطبه ۲۲۹.

[۱۵].همان، نامه۵۴.

[۱۶].همان، نامه ۶.

[۱۷].همان، نامه ۷.

[۱۸].در این مورد به آیات: ۶۵ و ۵۹ سوره نساء، ۵۵ مائده، و آیه ۶ سوره احزاب مراجعه فرمایید.

[۱۹].احکام السلطانیه، ص ۷-۶.

[۲۰].احکام السلطانیه، ص۲۳.

[۲۱].المغنی، ج ۱۰، ص۵۳.

[۲۲].الفقه الاسلامی و ادلته، ج۶، ص۶۹۲، نویسنده وهبه الزحیلی.

[۲۳].سوره سجده، آیه ۲۴.

چه تفاوتی بین ولی فقیه و امپراطور در ژاپن یا ملکه در انگلستان وجود دارد؟

پرسش

چه تفاوتی بین ولی فقیه و امپراطور در ژاپن یا ملکه در انگلستان وجود دارد؟

پاسخ

سوال شما را به طور واضح تر و جامع تری مطرح می کنیم که چه تفاوتی بین یک حکومت اسلامی بر مبنای ولایت فقیه و بین یک نظام فردی به صورت ها و اشکال مختلف آن چه امپراطوری (ژاپن) پادشاهی مشروطه (انگلستان) پادشاهی مطلقه (عربستان سعودی) وجود دارد.

برای مقایسه رژیمها و نظامهای سیاسی از گذشته دیر باز تا پایان قرن نوزدهم طبقه بندی رژیمهای سیاسی بر پایه طبقه بندی یونان باستان تکیه داشته و بزرگانی مثل هرودت - ارسطو - منتسکیو و غیره از آن استفاده نموده اند تا انواع رژیمهای سیاسی حاکم بر کشورها را توضیح داده و الگوئی خاص را ارائه نمایند. مثلاً ارسطو جدول مشهوری دارد که هم حکومتها را در آن طبقه کرده است، حکومتها به سه دسته تقسیم شده اند یعنی تمام نظامهای سیاسی تا دوران خود را به سه دسته تقسیم کرده است، ۱ - حکومتهای فردی، در این نوع حکومت یک نفره حاکم بوده، ۲ - حکومتهای عده معدود، در این نوع حکومت طبقه خاصی و یا تعدادی مثل روسای قبایل و اشراف حکومت داشته اند و کم و بیش اعمال قدرت می نموده اند، ۳ - حکومت همه افراد، ایشان هر سه نوع حکومت را تقسیم به نوع بد و خوب کرده است مثلاً برای حکومت فردی نوع خوب حکومت پادشاهی را دانسته چون او مصالح عموم را در نظر می گیرد و نوع بد را نظام فردی خودکامه را که فقط منافع خود را در نظر دارد لذا دانسته می شود که تقسیم بندی ارسطو از نظامهای مختلف سیاسی بر پایه اهداف نظامها بوده و

نه شکل ظاهری هر کدام و ماهیت و عملکرد هر رژیم را در نظر گرفته است تا تقسیم بندی خود را بطور کاملتری عرضه داشته باشد.

هر چند که بنظر می رسد شما شکل ظاهری حکومت ولایی را با حکومت پادشاهی مقایسه نموده اید ولی حتی در شکل ظاهری نیز هر دو نظام تفاوتهای اساسی با یکدیگر داشته.ما در اینجا به بعضی از تفاوتهای شکلی و ماهیتی هر دو نظام اشاره ای مختصر داشته و با ذکر منابع جهت مطالعه بیشتر شما مختصر را به پایان می رسانیم.

کلیه نظامهای فردی بر پایه وراثت بوده و مردم در تعیین حاکم هیچ نقشی نداشته و بصرف اینکه شخصی فرزند پادشاه و امپراطور قبلی بوده است حاکم می شود حتی زن و مرد بودن او نیز تفاوتی نداشته مثلاً در انگلستان ملکه الیزابت را به عنوان پادشاه برگزیده اند چون پدر او فرزند ذکوری بعد از خود نداشته است و هم خون بودن ملاک حاکمیت است بخلاف نظام ولایی که انتخاب ولی فقیه توسط مردم و خبرگان ملت می باشد و اصلح ترین برای حکومت و توانمندترین و کاراترین فرد یک ملت برای ادار...شکور برگزیده می شود.

و از حیث ماهیت و اهداف که حکومت ولائی دنباله حکومت حضرت رسول اکرم(ص) دانسته و تفاوت یک نظام الهی با پادشاهی است همان تفاوتهایی که حکومت حضرت رسول(ص) در مدینه منوره داشته و همان قضاوتی که حاکمیت سایر پیامبران با سایر حاکمان دانسته همان تفاوتهای ماهیتی و ظاهری حکومت ولائی و پادشاهی دارد. برای مثال هنگامی که خداوند می خواهد حاکمیت و رهبری معنوی و مادی جامعه برای حضرت ابراهیم را اعلام دارد می فرماید «و اذا تبلی ابراهیم ربه بکلمات فاتنهن قال

انی جاعلك للناس اماما»{۱} یعنی هنگامی که خداوند حضرت ابراهیم را با حقایقی امتحان کرد و آنها را به اتمام رساند به او گفت ترا به پیشوائی برگزیدم لذا همانطور که پیامبران برای حاکمیت دارای شرایطی شده اند ولی فقیه نیز باید دارای شرایطی باشد تا در زمره کاندیداهای ولایت امری قرار گرفته و اصلح آنها انتخاب شود شرایطی که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز به آنها اشاره گردیده است که علم به مبانی شریعت اسلامی - ایمان و اعتقاد قلبی به دین مبین اسلام - اخلاق (عدالت و تقوا) - شرایط شخصی مثل مرد بودن - آگاهی سیاسی و توانایی مدیریتی داشتن از جمله اوصاف شخصی ولی فقیه می باشد که هیچکدام از این اوصاف و شرایط در حاکمانی چون امپراطوران، ملکه ها و یا پادشاهان دوران کنونی و نه قبلی نبوده است.

و از حیث اهداف یک نظام ولائی که متفکرین مختلف برای حاکم اسلامی وظایفی برشمرده اند که هیچ کدام در وظایف پادشاهان دیده نمی شود. حفظ دین بر اصول ثابتی که داشته و دفاع از ضروریات و اجماعیات دینی، همان نقشی که امام خمینی(ره) در دفاع از دین و اصل نبوت به عنوان حاکم اسلامی در رابطه با ارتداد سلمان رشدی ایفاء نمود. این اصل گاهی در مقابل خارجیان می باشد و گاهی با انجام کارهای فرهنگی و دینی در کشور انجام می گیرد چه در دفاع و در نشر دین، حکم و قضاء قطع مشاجرات و دعواها بر طبق احکام دینی، اقامه حدود الیه، جهاد با معاندان، جمع آوری صدقات و امورات مالی مسلمین که دین بر عهده او گذاشته است، اقامه کردن فرائض اللّه و

شعائر دین از نمازهای جمعه و برپایی اعیاد دینی و احکام حج و امر به معروف و نهی از منکر با تمام گستردگی و پیچیدگی خاصشان و مانع شدن از ظلم و ستم بر امت و افراد و گسترش عدالت اجتماعی و فردی از اهم وظایف ولی فقیه می باشد. وظایفی که هیچ پادشاهی و حاکمی تاکنون انجام نداده و از وظایف خود نمی داند.

و اما اهداف یک نظام ولائی به کمال رساندن مردم و گسترش عدل و دادی است که عموم مردم در سایه آن بتوانند به اطاعت خداوند بپردازند اطاعتی که بندگی بندگان مخلص را در پی داشته و سعادت اخروی را برای آنها فراهم می نماید.

۱ - احکام السلطانیه ماوردی۲ - احکام السلطانیه فرّاء

۳ - فقه سیاسی عمید زنجانی، ج ۱، ص ۸۰ ۴ - حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، سید محمد هاشمی ۵ - بایسته های جامعه شناسی سیاسی، موریس دوورژه، ص ۹۳ به بعد

۶ - چهارچوبی نظری برای بررسی سیاسیت تطبیقی، گابریل آلموند

۷ - ولایت فقیه، محمد هادی معرفت

[۱]. بقره، آیه ۱۲۴.

اگر ولایت مطلقه فقیه مقامی الهی و مافوق بشری است، پس چر اختیارات ولی فقیه را در حیطه قانون اساسی، ساخته دست بشر قرار می دهند؟

پرسش

اگر ولایت مطلقه فقیه مقامی الهی و مافوق بشری است، پس چر اختیارات ولی فقیه را در حیطه قانون اساسی، ساخته دست بشر قرار می دهند؟

پاسخ

منظور از این که ولایت فقیه مقام الهی است، این است که ولایت و سرپرستی جامعه اسلامی در عصر غیبت امام معصوم(ع) از طرف امام معصوم(ع) به عهده فقیه دارای شرایط، گذاشته شده است.

وقتی فقیه جامع الشرایط اداره جامعه را به عهده گرفت، بر مردم واجب است از وی پیروی نمایند، همان گونه که پیروی از امام معصوم(ع) در زمان حضور واجب است.

از آن جایی که فقیه معصوم نیست و ممکن است مرتکب خطا شود، در روایات ولایت فقیه، شرایطی برای رهبر جامعه اسلامی ذکر و مشخص شده که فقیه در چه زمینه هایی اختیار دارد.

قانون اساسی که طبق اسلام نوشته شده، شرایط و اختیارات رهبری را که مستنبط از روایات اسلامی است، ذکر نموده است. (۱)

پس در واقع حدود و اختیاراتی که برای ولی فقیه در قانون اساسی ذکر شده، همان است که در شرع برای ولی فقیه مقرر است.

در مواقعی که معضلات جامعه از طرف قوانین عادی و تشکیلات موجود قابل حل نباشد، از طریق رهبری حل می شود، چنان که در بند هشت اصل ۱۱۰ قانون اساسی آمده است.

پی نوشت ها:

۱ - جوادی آملی، ولایت فقیه، ص ۲۵۰ - ۲۵۲.

از آن جا که قرآن خدا را "ولی مطلق" معرفی می کند، آیا اطلاق لفظ "مطلقه" بر "ولایت فقیه" درست است؟

پرسش

از آن جا که قرآن خدا را "ولی مطلق" معرفی می کند، آیا اطلاق لفظ "مطلقه" بر "ولایت فقیه" درست است؟

پاسخ

اولاـ در بعضی آیات، غیر از خدا، اولیای دیگری را برای مؤمنان معرفی می کند: "اطیعوا اللّٰه و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم."(۱) و "انما ولیکم اللّٰه و رسوله و الذین آمنو الذین یقیمون الصلوه".(۲) که رسول خدا(ص) و اولی الامر را به عنوان ولی معرفی می نماید.

ثانیا: مقصود از "اطلاق" در ولایت مطلقه فقیه شمول و مطلق بودن نسبی است، در مقابل دیگر ولایت ها، که جهت خاصی در آن ها مورد نظر است، فقها وقتی اقسام ولایت ها را نام می برند، محدوده هر یک را مشخص می سازند، مثلا ولایت پدر و دختر و امر ازدواج، ولایت وصی یا قیم شرعی بر صغار، ولی هنگامی که ولایت فقیه رامطرح می کنند، دامنه آن را گسترده تر دانسته، به گونه ای که درباره شؤون عامه و مصالح عمومی امت، که بسیار پردامنه است می دانند، بدین معنا که فقیه شایسته، در تمامی ابعاد سیاستمداری و در مقام اجرای عملی فقه که فلسفه حکومت می یاشد، مسئولیت دارد و در راه تأمین مصالح امت و در تمامی أبعاد آن باید بکوشد و این همان ولایت عامه است که در سخن فقهای گذشته آمده و مفاد آن با ولایت مطلقه که در کلمات متأخران رایج گشته، یکی است.

مقصود از اطلاق گسترش دامنه ولایت فقیه است، تا آن جا که شریعت امتداد دارد و مسئولیت اجرایی ولی فقیه در تمامی احکام انتظامی اسلام می باشد و مانند دیگر ولایتها یک بعدی نخواهد بود.

اضافه شدن ولایت بر عنوان فقیه - که یک وصف استثنایی است، موجب

تقیید است و وصف فقاهت آن را تقیید می زند، زیرا ولایت او، از عنوان فقاهت برخاسته، ولایت او در محدوده فقاهت وی خواهد بود و تنها در مواردی است که فقاهت او راه دهد.

بعد از روشن شدن این مطلب، قدری به معانی ولایت، اعم از تکوینی و تشریعی و مطلقه بپردازیم تا شبهه مورد نظر دقیق تر حل شود.

ولایت تکوینی به معنای تصرف در موجودات و امور تکوینی است. چنین ولایتی از آن خدا است او است که همه موجودات، تحت اراده و قدرتش قرار دارند، اصل پیدایش، تغییرات و بقای همه موجودات به دست خدا است، از این رو، ولایت تکوینی بر همه چیز دارد، خدا مرتبه ای از این ولایت را به برخی از بندگانش اعطا می کند. معجزات و کرامات انبیا(ع) و اولیا(ع) از آثار ولایت تکوینی است. آن چه در ولایت فقیه مطرح است، ولایت تکوینی نیست.

ولایت تشریعی یعنی تشریع و امر و نهی و فرمان دادن در اخیار کسی باشد. اگر می گوییم خدا ربوبیت تشریعی دارد، یعنی او است که فرمان می دهد چه بکنید، چه نکنید.

پیامبر (ص) و امام(ع) حق دارند به اذن الهی به مردم امر و نهی کنند، درباره فقیه نیز همین منوال است. اگر برای فقیه ولایت قائل هستمی، مقصود ولایت تشریعی است؛ یعنی می تواند و شرعاً حق دارد به مردم امر و نهی کند، نه آن ولایت تکوینی که فقط از آن خدا است. در تشیّع هیچ فقیهی یافت نمی شود که بگوید: فقه ولایتی ندارد. آن چه تا حدودی مورد اختلاف فقها است، درجات این ولایت است. امام خمینی(ره) معتقد بودتمام اختیاراتی که ولی معصوم(ع)

دارا است ، ولی فقیه همان اختیارات را دارد، مگر چیزی استثنا شده باشد، (۳) همانند جهاد ابتدایی که مشهور بین فقها است که از اختصاصات ولی معصوم(ع)می باشد.

از چنین ولایتی در باب اختیارات ولی فقیه به "ولایت مطلقه" تعبیر می کنند، معنای مطلقه این نیست که فقیه مجاز باشد هر کاری خواست، انجام دهد تا موجب شود برخی بگویند: طبق "ولایت مطلقه"، فقیه می تواند توحید یا یکی از اصول و ضروریات دین را انکار یا متوقف نماید! تشریع ولایت فقیه برای حفظ اسلام است. اگر فقیه مجار به انکار اصول دین باشد، چه چیز برای دین باقی می ماند، تا وظیفه حفظ و نگهبانی آن را داشته باشد؟!

قید "مطلقه" در مقابل نظر کسانی است که معتقدند: فقیه فقط در موارد ضروری حق تصرف و دخالت دارد. پس اگر برای زیباسازی شهر، نیاز به تخریب خانه ای باشد، چون چنین چیزی ضروری نیست، فقیه نمی تواند دستور تخریب آن را صادر کند، این فقها به ولایت مقیّد معتقدند، بر خلاف معتقدان به ولایت مطلقه فقیه، که تمامی موارد نیاز جامعه اسلامی را – چه اضطراری و چه غیر اضطراری – در قرمرو تصرّفات شرعی فقیه می دانند.

لفظ مطلقه در ولایت فقیه منافاتی با ولایت تکوینی خدا ندارد.

ولایت مطلقه فقیه را می توان با سه امر ذیل بیان نمود:

۱ – فقیه عادل، متولی و مسئول همه ابعاد دین در عصر غیبت امام معصوم(ع) است و شرعیت نظام اسلامی و اعتبار آن به او بر می گردد.

۲ – اجرای همه احکام اجتماعی اسلام که در نظم جامعه اسلامی دخالت دارند، بر عهده فقیه جامع الشرایط است که یا خود

او آن ها را انجام دهد و یا به افراد صلاحیت دار تفویض می کند.

۳ – در هنگام اجرای دستورهای خدا، در موارد تزاحم احکام اسلامی با یکدیگر، ولی فقه برای رعایت مصلحت مردم و نظام اسلامی، اجرای برخی از احکام دینی را برای اجرای احکام دینی مهم تر، موقتا تعطیل می کند. اختیار او در اجرای احکام و تعطیل موقت اجرای برخی از احکام، مطلق است و شامل همه احکام گوناگون اسلام می باشد.(۴)

پی نوشت ها:

۱ – نساء (۴) آیه ۵۹.

۲ – مائده (۵) آیه ۵۵.

۳ – امام خمینی، ولایت فقیه "حکومت اسلامی"، ص ۵۶ – ۵۷.

۴ – آیت اللّه محمد هادی معرفت، ولایت فقیه، ص ۶۸ – ۸۲، با تلخیص؛ آیت اللّه جوادی آملی،

ولایت فقیه، ص ۲۴۵ – ۲۵۳، با تلخیص؛ آیت اللّه مصباح یزدی، پرسش ها و پاسخ ها، ولایت فقیه، ج ۱ و ۲، ص ۵۵ – ۶۳، با تلخیص.

اصل ولایت به ولایت پروردگار بر می گردد و اگر دقیقا حساب کنیم، منکر ولایت منکر خدا است، چگونه می توان این امر را که ولایت فقیه است، برای مردم ثابت کرد؟ از چه منابعی می توان در این باره استفاده کنیم؟

پرسش

اصل ولایت به ولایت پروردگار بر می گردد و اگر دقیقا حساب کنیم، منکر ولایت منکر خدا است، چگونه می توان این امر را که ولایت فقیه است، برای مردم ثابت کرد؟ از چه منابعی می توان در این باره استفاده کنیم؟

پاسخ

به زبان خیلی ساده و با توضیح کوتاه می توان گفت: این که تمامی موجودات جهان هستی محتاج ولایت و هدایتند و جز خدا چیز دیگری نمی تواند منشأ آن باشد، عقیده ای همگانی است، نظمی که بر جهان هستی حاکم است. بهتری نمودار و شاخص هدایت و ولایت خدا است. اگر تدبیر و مدیریت خالق توانا در میان نبود، تمامی موجودات افسار گسیخته شده در نظام هستی دچار هرج و مرج می شد.

اما انسان ها که موجودات ممتاز و با شعور عالم خلقتند، تحت سیطره دو نوع ولایت تکوینی و تشریعی قرار می گیرند و این دو ولایت برای بهره بردن و همزیستی تکاملی وضع شده است. انسان موجودی است که از دو بعد جسم و روح به وجود آمده است. جسم تحت حاکمیت تکوینی و روح تحت حاکمیت تشریع قرار دارد. اما هدایت تکوینی و به تعبیر بهتر: ولایت تکوینی

تمام موجودات قهری بوده و تابع شـرایط واوضاع نیست. موجود به قوت قهریه و غلبه بر عـدم به وجود می آید و با اجل محدود و معینی زنـدگی می کند. نه آمدنش به دست خودش است و نه رفتنش، ولی روح که اساس حیات آدمی است، محتاج هدایت و ولایت خاصی می باشد.

چنین هـدایتی به شـکل طـولی از خـدا آغـاز شـده و توسـط پیـامبران و خـاتم ایشـان رسـول گرامی اسـلام(ص) ادامه یـافته و از پیامبر(ص) به بعد این امر مهم را

امامان معصوم بر عهده گرفتند. اکنون که در عصر غیبت کبری بوده و از فیض حضور امام بی بهره هستیم، اسباب هدایت مردم در دست علمای دین و فقهای عظام قرار گرفته است.

مردم برای آن که در مسیر تشخیص و هدایت دچار گمراهی و ضلالت نشوند، محتاج هدایت و ولایتی می باشند که در طول به خدای متعال بر می گردد و مرتبه نزولی آن نزد مردم به نام ولی فقیه و یا ولایت فقیه مشهور است.

البته بحث علمی در محور ولایت فقیه و طریقه اثبات آن از نظر دینی و عقلی، مستلزم بیان مباحث گسترده و دقیقی است که در پاسخ نمی گنجد، در این بار کتاب هایی نگارش شده است که به اثبات مبانی ولایت فقیه و حاکم عادل پرداخت است که در ذیل به نام بعضی از آن ها اشاره می شود:

۱ – ولایت فقیه: نوشته امام خمینی؛

۲ – ولایت فقیه، آیت اللّه معرفت؛

۳ – ولایت فقیه آقای جوادی آملی؛

۴ – مجله حکومت اسلامی مربوط به مجلس خبرگان و...

چرا امام خمینی حکومت اسلامی تشکیل داد، ولی آیت اللّه بروجردی و آیت اللّه خوانساری و دیگران چنین کاری نکردند؟

پرسش

چرا امام خمینی حکومت اسلامی تشکیل داد، ولی آیت اللّه بروجردی و آیت اللّه خوانساری و دیگران چنین کاری نکردند؟

پاسخ

تشکیل حکومت و عدم تشکیل آن از سوی مجتهدان مبتنی بر شرایط زمان و مکان و مبانی فقهی و کلامی است.

اگر فقیهی زمینه را بدون خونریزی و با امید برای حکومت می دید، بی شک حکومت اسلامی را بر پا می کرد. همین حقیقت را حضرت علی(ع) فرمود: "اگر حضور مردم و پیمان خدا نبود که از عالمان گرفته که در برابر ظالمان و شکم خوران و گرسنگی مظلومان ساکت نباشید من ریسمان شر خلافت را به گردنش می انداختمتا هر جا می خواهد برود".

یکی از عوامل مهم تأثیر گذار در مبانی مجتهدان، شرایط زمان و مکان است. چان که زمان و مکان در سیره و گفتار معصومان(ع) تأثیر گذار بوده است.

امام حسن(ع) با معاویه صلح می کند و امام حسین(ع) قیام می کند و امام علی(ع) ۲۵ سال سکوت کرده و بعد به تشکیل حکومت می پردازد. طبیعی است این اختلاف ریشه در شرایط زمان و مکن دارد.

عـدم تشـکیل حکومت از سوی آیت اللّه بروجردی و آیت اللّه خوانسـاری مبتنی بر شـرایط زمـان و مکان بوده. در زمان این دو شخصیت الهی، شرایط تشکیل حکومت دینی فراهم نبود، از این رو حکومت تشکیل ندادند، فراهم نبودن شرایط ممکن است بر اثر عدم رشد فرهنگی مردم یا سـیاست حکومت ها باشد، ولی در زمان امام تا اندازه ای شـرایط تشکیل حکومت فراهم شه بود، زیرا امام به فرهنگ سازی پرداخته ومردم را آمده قیام نمود.

البته شجاعت و قاطعیت، مدیریت، زمان شناسی و خداباوری امام، او را از فقیهان دیگر متمایز می ساخت.

از سوی دیگر امام راحل از نظریه سازان ولایت فقیه است. این نگرش موجب شد امام به تشکیل حکومت دینی بپردازد.

امام راحل عقیده دارد ولایت حق فقیهان بوده که در طول تاریخ از آنان گرفته و غصب شده است. امام باور دارد تشکیل حکومت دینی فراهم شود بر فقیهان تشکیل حکومت واجب است. هرگاه فقیهی تشکیل حکومت داد، بر فقیهان دیگر واجب است از او اطاعت کنند.

فقیهان شیعی بر ولایت فقیه اتفاق نظر دارند؛ اختلاف آنان در قلمرو ولایت فقیه و وظایف آن ظهور می کند. از آن جا که امام هم به ولایت مطلقه فقیه عقیده دارد و هم تشکیل حکومت را از وظایف فقیه می داند، به تشکیل حکومت دینی می پردازد.

اصلی ترین و مهم ترین هدف امام خمینی(ره) از انقلاب اسلامی و مبارزه با طاغوت چه بوده و ما جوانان چگونه می توانیم در تحقق این هدف گام برداریم؟

پرسش

اصلی ترین و مهم ترین هدف امام خمینی(ره) از انقلاب اسلامی و مبارزه با طاغوت چه بوده و ما جوانان چگونه می توانیم در تحقق این هدف گام برداریم؟

پاسخ

امام راحل(ره) اهداف انقلاب اسلامی ایران را با عبارات مختلف بیان نموده است. گاهی از استقلال سیاسی، اقتصادی و نظامی سخن گفته است و گاهی هم از استقلال اجتماعی و فرهنگی همه این ها در شکل گیری انقلاب اسلامی تأثیر گذار بوده و انقلاب اسلامی را چند بُعدی نموده است. هر کدام از آن ها می توانند از اهداف انقلاب اسلامی باشند، ولی هدف اصلی امام از انقلاب، اجرای قوانین اسلامی و حاکمیت ارزش ها است از این رو امام راحل که انقلاب اسلامی ایران را از سنخ نهضت های انبیا دانسته است و بدان اهمیت می داد امام عقیده داشت که در سایه این هدف اصلی، اهداف دیگر مانند اهدف استقلال سیاسی، اقتصادی و عدالت اجتماعی و قسط نیز تحقق پیدا می کند.

امام راحل(ره) باور داشت که یکی از علل سقوط جامعه ایران، فاصله گیری از معارف و آموزه های دینی است، همچنین فاصله گیری از معارف دین موجب شده است که رهبران غیر صالح بر این کشور حکومت کنند و بیگانگان بر این کشور مسلط گردیده و استقلال سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران را از بین ببرند، حال آن که قرآن تسلط بیگانگان را بر مسلمانان جایز نمی داند: "و لن یجعل اللّٰه الکافرین علی المؤمنین سبیلاً".(۱)

امام راحل از آغاز انقلاب با شعار حاکمیت دین همگان را به حمایت از دین فرا خواند و رژیم شاه را رژیم ضدّ دین معرفی نمود و سیاست های وی را سیاست های دین ستیزی و ارزش زدایی دانست، از این رو عالمان

دینی و روشنفکران متعهد و مردم را به قیام علیه حکومت شاه فرا خواند. مردم ایران نیز به دلیل مسلمان بودن و شناخت حقانیت راه و مسیر او از امام راحل حمایت نمودند و از حسینیه ها، مساجد و... علیه شاه قیام نمودند.

شهید مطهری می گوید: "انقلاب اسلامی، یعنی راهی که هدف آن، اسلام و ارزش های اسلامی است وانقلاب اسلامی و مبارزه صرفاً برای برقراری ارزش های اسلامی انجام می گیرد..."(۲)

برای حفظ و تحقق هدف اصلی انقلاب و آرمان های آن به همگان به ویژه جوانان باید با معارف اسلامی بیشتر آشنا شده و در راه تحقق دین و ارزش های آن تلاش نمایند. رمز پیروزی وحفظ انقلاب نیز در بهره گیری از دستورهای دین ظهور می کند. ائمه (ع) نیز برای تحقق دین و حاکمیت ارزش های آن سختی ها را تحمل نموده و به شهادت می رسیدند. از سوی دیگر باید جوانان ماهیت و انقلاب اسلامی را بهتر بشناسند و بدانند که انقلاب اسلامی ایران خون بهای شهیدان بسیاری بوده و ملت ایران برای تحقق آن زحمات طاقت فرسایی را متحمل شده اند. همچنین جوانان باید از سیاست های خصمانه دشمنان انقلاب و از توطئه های آن ها آگاهی داشته و رشد سیاسی خویش را افزایش دهند تا در دشمن شناسی و تشخیص حق و باطل دچار مشکل نشوند و تحت تأثیر تهاجم فرهنگی دشمنان به ویژه غرب قرار نگیرند. همچنین جوانان باید به خودسازی و معنویت گرایی پرداخته و توان علمی خویش را در زمینه های مختلف افزایش دهند و روحیه شهادت طلبی را تقویت نمایند. زیرا یکی از عوامل مهم انقلاب و اهداف آن، حاکمیت فرهنگ شهادت در جامعه اسلامی ایران بوده است.

پی نوشت ها:

۱ - نساء

(۴) آیه ۱۴۱.

۲ – پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۵۹.

با توجه به این که خداوند در قرآن ولایت را تنها به خود اختصاص داده است، پس ولایت فقیه در جامعه چه حکم و جایگاهی دارد؟ آیا با گفته خداوند مغایرت ندارد؟

پرسش

با توجه به این که خداوند در قرآن ولایت را تنها به خود اختصاص داده است، پس ولایت فقیه در جامعه چه حکم و جایگاهی دارد؟ آیا با گفته خداوند مغایرت ندارد؟

پاسخ

ولایت را از یک نگرش می توان به دو قسم ذاتی و عَرَضی تقسیم کرد.

خالق هستی که مالک حقیقی همه موجودات است، ولایت وحاکمیت حقیقی و استقلالی و بالذات همه موجودات را دارد. قرآن کریم مالکیّت حقیقی را با "للّه مُلْك السّموات والأرض" و ولایت را با "فاللَّه هو الولیّ" و حکومت و حاکمیّت را با "اِنِ الحکم إلاّ للَّه" در وجود خداوند منحصر کرده است. اما همان گونه که خداوند شعاعی از مالکیت را به صورت اعتباری و قراردادی در اختیار انسان قرار داده و وی مالک خانه و زمین و مال خویش می گردد، شعاعی از ولایت خویش را به نص آیاتی چون "النّبی اولی بالمؤمنین من أنفسهم و أموالهم" به نبی مکرّم اسلام(ص) عنایت فرموده، چنان که به حکم آیه "إنّما ولیکم اللَّه و رسوله و الّذین آمنوا الّذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزّکوه و هم راکعون".

ولایت پیامبر اکرم(ص) و امیرالمؤمنین(ع) و به مقتضای حدیث ولایت سایر امامان، در ردیف ولایت خدا قرار گرفته است. امّا مفهوم آیه "إنّما ولیکم اللَّه و رسوله...". این نیست که انسان ها چند "ولیّ و سرپرست" متفاوت دارند که خداوند یکی از آن ها و برترین شان است، بلکه معنایش با توجه به حصر "فاللَّه هو الولیّ" آن است که ولیّ حقیقی و بالذات خداوند است و ولایت پیامبر(ص) و امامان(ع) و ولایت والدین و غیر این ها (که در معارف اسلامی آمده است) ولایت عَرَضی و تَبَعی و مظهر

ولایت خداوند است.

ولایت فقیه در امتداد ولایت عرضـی و تبعی ائمه معصومین(ع) قرار دارد و پرتوئی از ولایت حق تعالی را به صورت غیر مستقیم دارد.

بنـابراین بین آیاتی که ولایت را در انحصار خـدا قرار می دهـد و آیات و روایاتی که سـخن از ولایت پیامبران و امامان و فقها و والـدین به عنوان "ولیّ و سـرپرست فرزنـدان" به میان می آورند، منافاتی وجود ندارد، چون این ولایت ها در طول ولایت ذاتی خدا قرار دارد، نه در عرض آن.

نظیر این مطلب درباره موضوعات دیگرماننـد عزت و قوّت نیز وجود دارد، یعنی عزّت واقعی برای خـدا است و پیامبر عزّتش را از خدا می گیرد. هم چنین مسئله ولایت، با موضوع خلیفه و جانشینی انسان از سوی خداوند به نوعی ارتباط دارد.

پی نوشت ها:

۱. احزاب (۳۳) آیه ۶.

آیا قوانین تأسیس حکومت اسلامی با قوانین تثبیت حکومت اسلامی فرق دارد؟

پرسش

آیا قوانین تأسیس حکومت اسلامی با قوانین تثبیت حکومت اسلامی فرق دارد؟

پاسخ

این سـئوال مبهم است و مفهـوم آن مشـخص نیست. شایـد منظـور آن است که حکومت اسـلامی دارای دو نوع قوانین (ثـابت و متغیر) است. برخی از قوانین ثابت است و به هیـچ قیمتی حکومت اسـلامی حاضـر به وانهادن چنین قوانینی نیست و باید حتماً به اجرا درآید اما برخی از قوانین به اقتضای زمان و مکان ممکن است از آن چشم پوشی کرد و یا قانون دیگر جایگزین آن نمود.

اگر مقصودتان شرایط حاکم و زمانداران اسلامی در زمان تأسیس یا تثبیت باشد، در پاسخ می گوییم:

از آیات و روایات و ادله عقلی اسـتفاده می شود اسـلام برای حاکم و زمامدار اسـلامی شرایطی را در نظر گرفته است که حاکم اسلامی در مدتی که زمامداری را به عهده دارد، باید دارای این شرایط باشد. در ذیل به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

أ) عقل

خرمندان به حسب فطرت به کسی که فاقد عقل است، کارهای معمولی خود را محوّل نمی کنند، چه رسد به ولایت و حکومت که مسأله سلطه بر جان و آبرو و اموال مردم مطرح است.

ب) اسلام و ایمان

شرط دیگر زمامدار، اسلام و ایمان است. خدا به هیچ وجه برای کفار حاکمیتی بر مسلمانان قرار نداده است. برای اثبات این شرط علاوه بر آیات(۱)، از نظر عقل، هر ملتی بخواهد براساس عقاید خود زندگی کند، حاکم آنان باید معتقد به عقاید آنان باشد.

ج) عدالت

افراد ستمگر و بدکار نمی توانند هیچ گونه ولایت و حکومتی بر مسلمانان داشته باشند. بر این معنا گذشته از حکم عقل، آیات و روایات زیادی از طریق شیعه و

سنی دلالت دارد.(۲)

د) علم و فقاهت

یکی دیگر از شرایط حاکم اسلامی این است که براساس اجتهاد اسلام شناس و فقیه در احکام و مقررات الهی باشد. پس رهبری شخص ناآگاه به اسلام و مقررات آن و یا آگاه به آن به صورت تقلید صحیح نیست.

ه') قدرت و تدبیر

شرط دیگر برای والی و حاکم اسلامی، قدرت و تدبیر رهبری است.

و) آلوده نبودن به خصلت های ناپسند نظیر بخل و طمع و سازش کاری

اگر حاکم که بر جان و مال مسلمانان مسلط می گردد، طبعاً از وی انتظار می رود در قبض و بسطها و کردار و اخلاق، رعایت مصالح امت اسلامی را بنماید، اما با وجود خصلت های ناپسند گرچه به قدری باشد که ضرر به عدالت نزند، حاکم را از ایفای مسؤلیت بازمی دارد.

کارگزاران حکومت اسلامی نیز باید دارای شرایطی باشد که در ذیل به برخی از آن اشاره می کنیم:

أ) علم و آگاهی در بالاترین سطح

ب) سعه صدر و گشادگی فکر و آمادگی پذیرش حوادث مختلف

ج) آگاهی بر مسائل زمان

د) رعایت عدالت و عدم تبعیض میان مردم

ه') توجه به پاداش نیکوکاران و گذشت و اغماض نسبت به گنه کاران که امید به بازگشت و توبه آن ها می رود.

و) منافع مردم و خویش را یکسان دیدن

ز) پیوند عاطفی با مردم

ج) دوری از بخل، نادانی، جفا و ستم

ط) دوری از سازشکاری و عدم هماهنگی با اهل باطل

ی) نسبت به مقام و منصب خویش به چشم امانت نگریستن.

آن چه تـا این جـا آوردیم هر چنـد تحت عنـوان شـرایط حـاکم و کـارگزاران اسـلامی بود، ولی می توان آن را به عنوان قوانین حکومت اسلامی مطرح کرد. به نظر

ما بین قوانین تأسیس و تثبیت هیچ تفاوتی وجود ندارد و در تمامی مراحل ایشان باید دارای شرایط فوق باشند. درعین حال در نامه بعدی منظور از سئوال را واضح بیان کنید تا بهتر بتوانیم پاسخ دهیم.

پی نوشت ها:

۱ – نساء (۴) آیه ۱۴۱ و آل عمران(۳) آیه ۲۸ و مائده(۵) آیه ۵۱.

۲ – بقره(۲) آیه ۱۲۴ و هود(۱۱) آیه ۱۱۳ و شعراء (۲۶) آیه ۱۵۱.

رهبر جامعه اسلامی حتما باید مجتهد باشد یا فرد دیگری هم می تواند باشد؟

پرسش

رهبر جامعه اسلامی حتما باید مجتهد باشد یا فرد دیگری هم می تواند باشد؟

پاسخ

اسلام، دینی جامع است که در عرصه فردی و اجتماعی دارای احکام و مقررات است. عمل به احکام و قوانین الهی نیازمند شناخت صحیح و دقیق آن است. تا زمانی که این احکام به درستی شناخته نشود، نمی توان به خوبی به آن ها عمل کرد.

انسان ها به حکم عقلایی خود، در آن چه دارای تخصص کافی نیستند، به کارشناسان رجوع می کنند تا ناشناخته ها را شناسایی کنند و زندگی را سامان دهند.

در جامعه اسلامی که ملاك عمل مردم و مسؤلان ، قوانین اسلامی است، باید رهبر جامعه اسلامی، مجتهد جامع شرایط باشد. در واقع ولی فقیه به عنوان حافظ شریعت و مجری و ناظر بر احکام و قوانین الهی ، نیز مقام رسمی برای تعیین مصداق در رویارویی با مشکلات به وجود آمده، تصمیم گیرنده نهایی در جامعه اسلامی از طرف شارع مقدس معرفی گردیده است.

این مقام، شأنی است که در عصر غیبت برای فقهای جامع شرایط ائمه معصومین در نظر گرفته شده است.

هر چند رهبر می تواند از دانشمندان و اندیشمندان دیگر مانند اقتصاددانان ، روان شناسان ، شخصیت های فرهنگی و... به عنوان مشاور استفاده کند یا برخی از اختیارات خود را به نهادهای دیگری نظیر قوه قضائیه ، مجریه و مقننه بسپارد، ولی نقش حیاتی او در جلوگیری از انحراف ها ، حفظ وحدت و اجرای احکام دینی، هم چنین تصمیم گیری در مورد مشکلات کلان و سرنوشت ساز ، امری غیر قابل انکار است.

به عبارت دیگر: اساس حکومت اسلامی بر اجرای قوانین و احکام الهی

است. کسی می تواند در رأس این حکومت و نظام قرار گیرد که نسبت به قوانین و احکام الهی ، تخصص و آگاهی کافی داشته باشند. چنین کسی فقیه به احکام دین و مجتهد است که میان فقها و مجتهدان بسیاری (که در یک عصر و زمان هستند، با توجه به شرایط دیگر مانند آگاهی به زمان و مسایل جامعه در کشورهای دیگر و مدیریت و عدالت) انتخاب می شود.

بنابراین رهبر جامعه اسلامی باید مجتهد باشد، زیرا تکلیف نهایی در جامعه اسلامی باید توسط مجتهد جامع الشرایط اعلام شود و در جامعه پیاده گردد. به همین دلیل اظهار نظر در مسائل جامعه اسلامی فقط به مجتهدی سپرده شد که در رأس جامعه قرار دارد و به تمام مصالح و مفاسد جامعه آگاهی بیشتری دارد. در این زمان با توجه به پیشرفت جامعه و تمدن بشری، از مشاوران و متخصصان در رشته های دیگر بهره می گیرد یا کارهایی را به عهده آنها می گذارد.

آیا اسلامی که در کشور ما با این همه تبلیغات وسیع معرفی می شود، اسلام ناب محمدی است؟ اگر نیست، موانع آن چیست؟

پرسش

آیا اسلامی که در کشور ما با این همه تبلیغات وسیع معرفی می شود، اسلام ناب محمدی است؟ اگر نیست، موانع آن چیست؟

پاسخ

واقعیت آن است که تا رسیدن به برنامه های اسلام ناب محمدی فاصله زیادی است که با تحقق آن و اهداف و برنامه های اسلامی، ناهنجاری ها و ظلم ها از بین رفته و در سایه آن جامعه آرمانی به وجود می آید. پیامبر اسلام(ص) و ائمه(ع) در صدد بودند اسلام ناب در جهان حاکم شود؛ ولی عملاً آن گونه که باید، ائمه نیز موفق نشدند که اهداف و برنامه های اسلام ناب را تحقق بخشند، زیرا دشمنان اسلام و دین ستیزان با بهره گیری از همه اهرم ها مانع تحقق آن شدند. تلاش های امامان معصوم(ع) نیز در راه تحقق اسلام ناب محمدی(ص) بود. امام علی(ع) با تشکیل حکومت بر آن بود که اسلام ناب را تحقق بخشد، ولی موانع و عواملی به وجود آمدند که حضرت نتوانست همه اهداف و دستورهای اسلامی را پیاده کند،

از برخی آیات(۱) و روایات(۲) استفاده می شود که امام زمان(ع) موفق خواهد شد که جامعه آرمانی را به وجود آورد و احکام و تعالیم اسلام به بهترین وضعیت ممکن پیاده خواهد شد. در حکوت امام زمان(ع)، عدل و داد و امنیت برقرار(۳) شده و جامعه مطلوب به وجود می آید. تشکیل چنین جامعه ای با بهره گیری از امکاناتی است که در اختیار امام زمان(عج) قرار دارد.

حال اگر چه نمی توانیم به جامعه آرمانی آخر الزمان در زمان ظهور امام عصر(عج) دست یابیم، اما می توانیم تلاش و کوشش نماییم تا به آن نزدیک

شویم، به همین خاطر، امام راحل(س) بارها مسئولان نظام را به تحقق اسلام ناب محمدی فرا خواند. امروزه نیز یکی از شعارهای جمهوری اسلامی ایران حرکت نمودن به سوی پیاده شدن برنامه های اسلام ناب محمدی است و ایران اسلامی در تحقق بعضی از برنامه های اسلام موفق بوده است.

در خصوص عدم تحقق اسلام ناب محمدی عوامل متعددی مؤثر هستند که برخی از این عوامل مربوط به مسلمانان است و برخی مربوط به دشمنان اسلام می باشد.

تبلیغات سازمان نیافته

یکی از موانع مهم تحقق اسلام ناب محمدی(ص) عدم تبلیغات نظام یافته است. امروزه تبلیغات از اسلام به مراتب کمتر از تبلیغاتی است که درباره ادیان دیگر مانند مسیحیت صورت می گیرد. مسیحیان با بهره گیری از مبلغان آموزش دیده و برنامه های نظام مند و ابزارهای بسیار گسترده و پیشرفته تبلیغاتی که دارند، از مسیحیت تبلیغ می کنند. امروز متأسفانه اسلام را در جهان به گونه ای با تبلیغات وسیع و گسترده معرفی کرده اند که لفظ اسلام را با تروریسم در اذهان مردم جهان القا کرده اند، و بیشترین جنایات بر ضد مسلمان به همین بهانه ها انجام می گیرد. بر این اساس برای تحقق اسلام ناب محمدی باید برنامه های تبلیغی گسترده صورت گیرد. یکی از علل مهم گسترش اسلام در زمان پیامبر(ص) معرفی اسلام ناب و تبلیغات از آن بود. گوستاولوبون فرانسوی می گوید: "قرآن به زور شمشیر پیشرفت نکرده، بلکه تنها به وسیله دعوت و تبلیغ بود. تبلیغ بود که ملت های ترک و مغول را پس از ظهور اسلام، هنگامی که بر سر اعراب مسلط شدند، با این که اعراب

مغلوب آن ها بودند، مسلمان کرد".(۴)

سنت گرایی محض

یکی از موانع مهم تحقق اسلام ناب محمدی، اختلاف مسلمان در تعریف دین و تفسیر آنان از برنامه های اسلامی است. متأسفانه مسلمانان در تفسیر برنامه های اسلام افراط و تفریط نموده، از این رو امروزه گروه های مختلفی وجود داشته و هر کدام از دین تفسیر خاص نموده اند. برداشت های متفاوت از دین و آموزه های آن موجب شده که برخی در تفسیر دین و گرایش به آن دچار مشکل گردند. استاد شهید مطهری به نقد دیدگاه اخباریون پرداخته، نمونه ای را نقل می کند که حاکی از سنّت گرایی محض در تفسیر دین است: "... معروف است که بعضی اخباری ها دستور می دادند که به کفن میت شهادتین بنویسند، آن هم به این صورت بنویسد: اسماعیل یشهد أن لا إله إلا الله، یعنی اسماعیل شهادت می دهد به وحدانیت خدا، حالا چرا شهادت را به نام اسماعیل بنویسند، زیرا در حدیث وارد شده که حضرت صادق(ع) در کفن فرزند شان اسماعیل به این عبارت نوشته بودند. دیگر فکر نمی کردند که در کفن اسماعیل این طور می نوشتند، چون اسم او اسماعیل بود، حالا که مثلاً حسن قلی بک مرده چرا اسم خودش را ننویسم و اسم دیگری را بنویسم؟! اخباریین می گفتند: این دیگر اجتهاد و اعمال نظر و اتکا به عقل است و ما اهل تعبد و تسلیم قال الباقر و قال الصادق می باشیم. از پیش خود دخالت نمی کنیم".(۵)

سیاست های ستمگرانه

یکی از موانع بسیار مهم تحقق اسلام ناب محمدی(ص) سیاست های رهبران ظالم است. در طول تاریخ اسلام حاکمان ستمگر

در صدد تحریف اسلام برآمده و نگذاشتند که مردم با معارف والای اسلامی آشنا شوند. آنان می دانستند که در آموزه های اسلامی به ستم ستیزی سفارش شده و رهبری از آن کسانی است که لایق و شایسته باشند، از این رو سعی می کردند دین را از سیاست جدا دانسته و معارف آن را مخدوش نمایند. داده های تاریخی نشان از آن دارد که خلفای اموی و عباسی با جلوگیری از فضایل اهل بیت(ع) دین را به گونه ای تفسیر می کردند که با اهداف آنان همخوانی داشته باشد. قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران نیز حکومت های ستمگر مانع تحقق اسلام ناب محمدی شده و به تحریف آن می پرداختند.

از این رو امام راحل(س) اعلام نمود که اسلام در خطر بوده و ما اسلام امریکایی را نمی خواهیم.

عملکرد مسلمانان

عملکرد مسلمانان نیز یکی از موانع مهم تحقق اسلام ناب محمدی(ص) به حساب می آید. متأسفانه مسلمانان به گونه ای عمل کردند که نه تنها موجب گرایش مردم به اسلام نشدند، که اسلام را وارونه جلوه دادند. از این رو امام علی(ع) فرمود: "یلبس الاسلام لبس الفرو مقلوباً؛(۶) مسلمانان اسلام را مانند پوستین وارونه به تن کردند". برخی از مسلمانان با عملکرد خود نشان دادند که اسلام با تمدن و علم مخالف بوده و مسلمانان را صرفاً به زندگی اخروی و دل خوش بودن به آن فرا می خوانند و بین زندگی دنیا و آخرت تضاد حل نشدنی باقی می گذارند.

تهاجم فرهنگی

تهاجم فرهنگی دشمنان نیز افزون بر عوامل فوق، عامل دیگری است، که در قالب های مختلف ظهور نموده و هدف اصلی آن دین

زدایی و تضعیف باورهای دینی است. استکبار می کوشد اعتقادات مردم تضعیف شود و به جای آن باورهای مادی گرایی و الحادی قرار گیرد. شیوه های مبارزه دشمنان علیه اسلام ناب گاهی به عنوان "اباحه گری" و روزی به عنوان "اومانیسم" و روزی دیگر به عنوان "لیبرالیسم" و ... ظهور می نماید.

دشمنان نه تنها علیه اسلام مبارزه می کنند که حتی شیوه های بسیار مناسب را نیز ارائه می دهند. کارل مارکس می گفت: "اگر در محیطی مذهب قدرت دارد، مستقیماً با مذهب مبارزه نکنید، بلکه واژه های مذهبی را تفسیر مادی کنید و در جهت تحریف دین حرکت کنید تا راه برای محو دین و رواج ماتریالیسم هموار شود".(۶)

پی نوشت ها:

۱. ابراهیم (۱۴) آیه ۵.

۲. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۵۰.

۳. بحارالانوار، ج ۱، ص ۶۱.

۴. تمدن اسلام و عرب، ص ۱۴۶.

۵. مرجعیت و روحانیت، ص ۴۹.

۶. حسن عاشوری، مقاله تهاجم فرهنگی و راه های مقابله با آن، ص ۳۶.

چرا رهبر جمهوری اسلامی ایران را (ولی امر مسلمین) می نامیم ؟

پرسش

چرا رهبر جمهوری اسلامی ایران را (ولی امر مسلمین) می نامیم ؟

پاسخ

الگوی اولی اسلام برای حکومت , حکومت واحد جهانی تحت رهبری امام معصوم می باشد . در این الگو مرزهای جغرافیایی جای خود را به مرزهای عقیدتی می دهد و کشور اسلامی شامل کلیه مناطقی خواهد بود که در آن مسلمان زندگی می کند . نقش ولی فقیه در حکومت اسلامی از سوی دیگر حکومت اسلامی به معنای تدبیر امور مسلمین بر اساس قوانین دینی ورعایت مصالح شهروندان می باشد و حاکم بعنوان مجری احکام اسلامی کسی است که شرایطی ویژه را دارا است و با نبود یا از بین رفتن آن شرایط صلاحیت حکومت نیز از او سلب می گردد . این شرایط که عبارتند از : آگاهی همه جانبه و عمیق نسبت به مقررات اسلامی ,داشتن تقوا به عنوان ضامن اجرای احکام دین و رعایت مصالح مسلمین , و شناخت کافی از مصالح اجتماعی و سیاسی , مولفه هایی هستند که باعث هدایت جامعه اسلامی به سوی سعادت مادی و معنوی خواهند بود . نگاهی هر چند

گذرا به گذشته و حال مسلمین و مشاهده نابسامانیها , گروه بندی ها ,برادر کشی ها , و عقب ماندگی های مادی و معنوی به روشنی گویای این واقعیت است که عامل اصلی بروز چنین وضعیتی , نبود پایگاه محکم بعنوان محوریت جامعه اسلامی جهت هدایت افراد , رفع اختلافات , جلوگیری از بروز فتنه ها , و خنثی سازی نقشه دشمنان بوده است . از این رو اسلام حکومت ولی عادل را بعنوان عاملی سعادت بخش و وحدت آفرین تشریع

کرده , و آن را برای (تمام مسلمین) می خواهد . همچنان که بر اساس واقعیت های موجود , در هیچ نقطه ای از دینا , حکومتی اسلامی با زیر ساختهای دینی به چشم نمی خورد و تنها , نظام جمهوری اسلامی ایران است که منطبق با نظریه دینی حکومت شکل گرفته است . این نظام برخوردار از پشتوانه بسیار محکم مردمی و سرمایه عظیم بیعت امت با رهبر می باشد . روش عقلا در تبعیت از یک حکومت نکته دیگری که تذکر آن ضروری می نماید آن است که : مطابق رویه عقلایی و بینش عرفی مردم دنیا , هرگاه در یک کشور حکومتی تشکیل شود و اهل تشخیص و افراد مجتمع درپایتخت , از آن مرکز حکومت تبعیت کنند , سایر شهرها و مناطق که گرایش به حفظ آن حکومت دارند به حمایت از آن می پردازند . بر همین اساس در نامه هائی که بین امیرمومنان و معاویه رد و بدل شده است به سئوالی از جانب معاویه برمی خوریم که می پرسد : چرا باید از شما اطاعت کنم درحالی که با شما بیعت نکردم ؟ حضرت در جواب می فرمایند : تو خلفای قبل از من راجانشین رسول اللّه , و اطاعت آنها را بر همه مسلمین واجب می دانستی در حالی که فقط اهل مدینه با آنها بیعت کرده بودند ولی این منشا وجوب اطاعت بقیه افراد شده بود , پس اطاعت از من هم بر تو واجب بوده است . البته این سخن حضرت به معنای تایید و مشروعیت بخشیدن به حکومت خلفای سه گانه قبلی

نیست و تنها بحثی جدلی وبر اساس پذیرفته های طرف مقابل می باشد . بنابراین , با توجه به اینکه اسلام حکومت را برای همه مسلمین می خواهد و رکن اصلی این حکومت وجود اسلام شناسی عادل و زمان شناس جهت اجرای احکام دینی است , و ازطرفی در حال حاضر , مطابق دیدگاه اسلامی , هیچ حکومت حقی بجز جمهوری اسلامی ایران در جهان وجود ندارد و از سوی سوم تنها حکومت بر حق , در مرکز خود برخودار ازتاییـد و بیعت اسلام شناسان صالح و مردم می باشد , پس بر همه مسلمانان لازم است پیرامون محور ولایت فقیه تجمع کرده و با حمایت از نظام مبتنی بر آن به احیای مجدد تمدن اسلامی و تامین عزت مسلمین کمک نمایند . همانطور که امروزه شاهد اعلام حمایت و تبعیت بسیاری از گروه ها و شخصیت های اسلامی سراسر دنیا از ولی امر ایران بعنوان ولی امر مسلمین جهان می باشیم و از این روست که ما ولی امر خود را (ولی امر مسلمین) می دانیم . ناگفته نماند این نامگذاری , مبتنی بر نظریه مکتبی ما و منطبق با طرح اصلی حکومت اسلامی است و منافاتی با طرح ثانوی حکومت که مستلزم وجود قانون اساسی درچارچوب یک کشور مانند ایران و رعایت قوانین بین المللی در تنظیم روابط با سایرکشورها است ندارد , چرا که این دو طرح در طول همدیگرند نه در عرض هم که با هم تنافی پیدا کنند .

معنای اینکه اکراه در دین وجود ندارد چیست ؟

پرسش

معنای اینکه اکراه در دین وجود ندارد چیست ؟

پاسخ

دین مجموعه ای از معارف علمی که به هم پیوسته است که به آن اعتقادات می گویند ; واعتقاد و ایمان از اموری است که مربوط به قلب و باطن انسان است و اجبار و اکراه در آن موثر نیست . آنچه اکراه و اجبار در آن تاثیر دارد اعمال ظاهری و حرکات بدنی است . پس عبارت [لا اکراه فی الدین] اگر اخبار از عالم واقع و تکوین بدهد , نتیجه آن , این حکم دینی خواهد بود که در دین و اعتقاد اکراه راه ندارد . و اگر حکمی انشایی و تشریعی باشد , همانطور که ادامه آیه [قد تبین الرشد من الغی] نشان می دهد , نتیجه آن این خواهد بود که از زور و اجبار دراعتقاد و دین نهی می کند . و این آیه یکی از آیاتی است که دلالت دارد اسلام براساس شمشیر و زور بنا نشده است .

در قرآن خطاب به خداوند آمده : تو هستی که به هر کس بخواهی حکومت می بخشی و ازهر کس بخواهی حکومت را جدا می سازی , هر کس را بخواهی بر تخت عزت می نشانی وهر کس را اراده کنی بر خاک مذلت قرار می دهی یعنی هر کس به حکومتی می رسد و یااز حکومت , سقوط می کند خ

پرسش

در قرآن خطاب به خداوند آمده : تو هستی که به هر کس بخواهی حکومت می بخشی و ازهر کس بخواهی حکومت را جدا می سازی , هر کس را بخواهی بر تخت عزت می نشانی وهر کس را اراده کنی بر خاک مذلت قرار می دهی یعنی هر کس به

حکومتی می رسد و یااز حکومت , سقوط می کند خواست خدا بوده و نتیجه این سخن , امضای تمام حکومتهای جباران و ستمگران تاریخ از قبیل حکومت چنگیز و هیتلر و ۰۰۰ به دست خداوندمی باشد ؟

پاسخ

خداوند یک سلسله عوامل و اسباب برای پیشرفت و پیروزی در این جهان آفریده است ,و استفاده از آثار این اسباب همان مشیت خداست بنابراین خواست خدا یعنی آثاری که در آن اسباب و عوامل آفریده شده است : حال اگر افراد ستمگر و ناصالحی همچون چنگیز , هیتلر , یزید و فرعون و مانند اینها از آن وسایل استفاده کردند وملتهایی ضعیف و زبون و ترسو , به آن تن دردادند و حکومت ننگین آنها را تحمل کردند , این نتیجه اعمال خود آنهاست , که گفته اند : هر ملتی لایق همان حکومتی است که دارد ولی اگر ملتها آگاه بودند و آن عوامل و اسباب را از دست جباران گرفته و به دست صالحان دادند و حکومتهای عادلانه ای به وجود آوردند باز نتیجه اعمال آنهاست که بستگی به طرز استفاده از عوامل و اسباب الهی دارد . در حقیقت قرآن به همه افراد و جوامع انسانی هشدار می دهد که از وسایل پیروزی بهره گیرند وپیش از آنکه افراد ناصالح بر

آنها چیره شوند و مقامات حساس اجتماع را از دست آنها بگیرند آنها بکوشند و سنگرها را اشغال کنند .

زمام امر جامعه در اسلام در دست کیست و روش اسلام در حکومت کدام است ؟

پرسش

زمام امر جامعه در اسلام در دست کیست و روش اسلام در حکومت کدام است ؟

پاسخ

بنابر آیات صریح قرآن در زمان حضور رسول اکرم (ص) زمام امور جامعه اسلامی به دست مبارك ایشان بود . پس از وفات آن حضرت امامان معصوم عهده دار این وظیفه اند و درزمان غیبت امام , مانند زمان حاضر , مسلمانان خود باید حاکم را تعیین کنند وبی شك این تعیین بر اساس سیره پیامبر اکرم (ص) که همان روش امامت است نه پادشاهی یا امپراتوری صورت می گیرد .

در قرآن خطاب به خداوند آمده : تو هستی که به هر کس بخواهی حکومت می بخشی و ازهر کس بخواهی حکومت را جدا می سازی , هر کس را بخواهی بر تخت عزت می نشانی وهر کس را اراده کنی بر خاک مذلت قرار می دهی یعنی هر کس به حکومتی می رسد و یااز حکومت , سقوط می کند خ

پرسش

در قرآن خطاب به خداوند آمده : تو هستی که به هر کس بخواهی حکومت می بخشی و ازهر کس بخواهی حکومت را جدا می سازی , هر کس را بخواهی بر تخت عزت می نشانی وهر کس را اراده کنی بر خاك مذلت قرار می دهی یعنی هر کس به حکومتی می رسد و یااز حکومت , سقوط می کند خواست خدا بوده و نتیجه این سخن , امضای تمام حکومتهای جباران و ستمگران تاریخ از قبیل حکومت چنگیز و هیتلر و ۰۰۰ به دست خداوندمی باشد ؟

پاسخ

خداوند یك سلسله عوامل و اسباب برای پیشرفت و پیروزی در این جهان آفریده است ,و استفاده از آثار این اسباب همان مشیت خداست بنابراین خواست خدا یعنی آثاری که در آن اسباب و عوامل آفریده شده است : حال اگر افراد ستمگر و ناصالحی همچون چنگیز , هیتلر , یزید و فرعون و مانند اینها از آن وسایل استفاده کردند وملتهایی ضعیف و زبون و ترسو , به آن تن دردادند و حکومت ننگین آنها را تحمل کردند , این نتیجه اعمال خود آنهاست , که گفته اند : هر ملتی لایق همان حکومتی است که دارد ولی اگر ملتها آگاه بودند و آن عوامل و اسباب را از دست جباران گرفته و به دست صالحان دادند و حکومتهای عادلانه ای به وجود آوردند باز نتیجه اعمال آنهاست که بستگی به طرز استفاده از عوامل و اسباب الهی دارد . در حقیقت قرآن به همه افراد و جوامع انسانی هشدار می دهد که از وسایل پیروزی بهره گیرند وپیش از آنکه افراد ناصالح بر

آنها چیره شوند و مقامات حساس اجتماع را از دست آنها بگیرند آنها بکوشند و سنگرها را اشغال کنند .

با آنکه قرآن ندای پیروزی صالحان و پیروان ادیان الهی را سر می دهد (۱) چرا اهل باطل بر اهل حق پیروز و غالبا افراد شر بر صالحان غلبه پیدا می کنند ؟

پرسش

با آنکه قرآن ندای پیروزی صالحان و پیروان ادیان الهی را سر می دهد (۱) چرا اهل باطل بر اهل حق پیروز و غالبا افراد شر بر صالحان غلبه پیدا می کنند ؟

پاسخ

چون اهل حق مقید به عقل و دین و اصول خاصی هستند , جز از راه شرعی و طریق صحیح به دنبال مقاصد خود نیستند . مثلا معاویه بدون درنگ همه خراج و مالیات مصر را به عمرو بن عاص می دهد تا او رادر کار باطلی که جنگ با امیرالمومنین علیه السلام است کمک و یاری کند , درحالیکه علی علیه السلام حاضر نیست تقاضای برادرش عقیل را مبنی بر کمک چند درهم به او که عیالات سنگینی دارد برآورده کند , و لذا معاویه در ظاهر موفق تر است وبر علی علیه السلام غلبه می کند . جواب دیگر را از پاسخ حسین بن روح نائب خاص امام زمان علیه السلام استفاده می کنیم ; او به شخصی که سوال کرد : اگر حسین ولی خدا و شمر دشمن خدا بودند چراخدا دشمنش را بر دوستش مسلط کرد ؟ پاسخ داد که :اگر انبیاء و امامان با معجزات و خوارق عاداتی که خدا در اختیار آنها قرار داده بر مخالفان پیروز می شدند مردم آنها را به خدائی می رساندند ولی خدا گاهی آنها راغالب و گاهی مغلوب و مقهور می نماید تا مردم بدانند که آنها بشری مانند خودشان هستند . و اما مراد از مثل (فان حزب اللّه هم الغالبون) (۲) و (لن یجعل اللّه للکافرین علی المومنین سبیلا) (۳) و مثل الحق

یعلو و لا ـ یعلی علیه آنگونه که از بعضـی اخبـار اسـتفاده می شود منظور غلبه بـا حجت و بیـان و دلیـل و برهان است , نه غلبه به ملك و سـلطنت و شمشـیر و سلاح . و نیز ممکن است مراد غلبه در آخرت که دار قرار و منزل ابدی است می باشد , نه غلبه در دنیا که زودگذر و کوتاه مدت است . و در حقیقت در همین دنیا هم حق پیروز است و حسـین با آنکه کشته شد و یزید درظاهر پیروز شد , امام حسین علیه السلام با کشته شدن خود شرف و آبروی یزید وبنی امیه را بر باد داد و امروز حسین و یارانش تمثال شرف و فضیلت و کرامت , ویزید و پیروانش مجسمه خباثت و رذالت و مورد لعنت مردم هستند . و این خود پیروزی و غلبه امام حسین علیه السلام بر یزید در همین دنیا می باشد .

مقصود از حکومت دینی چیست ؟

پرسش

مقصود از حکومت دینی چیست ؟

پاسخ

حداقل سه معنا ممکن است از (حکومت دینی) اراده شود ; ۱ . حکومتی که تمام ارکان آن بر اساس دین شکل گرفته باشد . ۲ . حکومتی که در آن احکام دینی رعایت می شود . ۳ . حکومت دینداران و متدینان . این سه معنا و تفاوت آنها را با یکدیگر چنین می توان توضیح داد : طبق معنای اول , حکومت دینی حکومتی است که نه تنها همه قوانین و مقررات اجرایی آن برگرفته از احکـام دینی است , بلکه مجریـان آن نیز مسـتقیما از طرف خـدا منصوبنـد , یـا به اذن خاص یا عام معصوم منصوب شـده اند چنیـن حکومـتی (حکـومت دینی) ایـده آل و کمـال مطلـوب است , زیرا حکومـتی بـا این خصوصـیات از پشـتوانه حکم الهی برخوردار است و براساس اراده تشـریعی خدا شـکل گرفته است . پس حکومت رسول اللّه صـلی اللّه علیه و آله و امام معصوم و نیز حاکمیت افرادی مانند مالك اشتر در زمان حضور معصوم و یاحکومت ولی فقیه جامع شرایط در عصر غیبت این گونه است . اما طبق معنای دوم لازم نیست شـخص حاکم , منصوب مسـتقیم یا غیر مسـتقیم خدا باشد . در این صورت مجری این حکومت پشـتوانه الهی ندارد و دینی بودن حکومت فقط به این معناست که قوانین دینی در این حکومت رعایت می شود . حتی طبق این معنا لازم نیست تمامی قوانین حکومت برگرفته از احکام و قوانین شـرع باشـد بلکه کافی است که تاحدودی احکام و ارزشـهای دینی در این حکومت رعایت گردد .

این شکل از حکومت درمرتبه بعد از حکومت دینی به معنای اول قرار دارد . بر اساس معنای سوم اصلا رعایت یا قوانین اسلامی هم لازم نیست بلکه همین حکومتی که مربوط به جامعه ای است که افراد آن متدین هستند چون شهروندان متدین هستند حکومت هم , مسامحتا دینی بحساب می آید . مشابه این تعبیر , تعبیر فلسفه اسلامی است که بعضی آن را (فلسفه مسلمانان) معنا می کنند یعنی فلسفه ای که در بین مسلمانان رایج است هر چند منطبق با تفکر اسلامی نباشد از این رو برای صدق این معنای سوم حکومت دینی , ضرورتی ندارد که حاکم مقید به اجرای احکام شرع باشد . و طبق این معنا همه حکومتهایی که از صدر اسلام تاکنون در مناطق مختلف جهان در جوامع مسلمانان تشکیل شده است (حکومت دینی) نامیده می شوند . شکی نیست که معنای سوم حکومت دینی طبق معیار و موازین عقیدتی ما معنای صحیح وقابل قبول نیست بلکه در نظام عقیدتی اسلام حکومت دینی است که تمام ارکان آن دینی باشد یعنی به معنای اول از معانی حکومت دینی , دینی باشد . اما معنای دوم (حکومت دینی) , در واقع (بدل اضطراری) حکومت دینی مقبول است نه اینکه حقیقتا حکومت دینی باشد یعنی در صورت عدم امکان تحقق حکومت به معنای اول به ناچار به سراغ حکومت دینی به معنای دوم می رویم . توضیح اینکه وقتی شرائط بگونه ای بود که حکومت دینی به معنای اول قابل تحقق نبود : از میان اشکال مختلف حکومت , (حکومت

دینی) به معنای دوم اضطراراپذیرفته می شود برای تبیین معنای (اضطرار) به این مثال توجه کنید . از نظر فقه اسلامی , خوردن گوشت مرده حرام است . لکن اگر مسلمانی در شرائطی قرار گرفت که بخاطر گرسنگی مشرف به مرگ است و مقداری گوشت مرده در اختیار اوست . در اینجافقها به استناد ادله شرعی فتوا می دهند که خوردن گوشت مرده به مقداری که از مرگ نجات پیدا کند جایز است در این صورت گفته می شود چنین شخصی مضطر به خوردن گوشت مرده است . در بحث کنونی هم در شرائطی که تحقق حکومت دینی واقعی امکان ندارد مسلمانان مضطرهستند که حکومتی را تشکیل دهند که (دینی) به معنای دوم است . پس در هر شرائطی نمی توان حکومت دینی به معنای دوم را تجویز کرد همانگونه که خوردن گوشت مرده درهر شرائطی تجویز نمی شود . اگر مردم اضطرار داشته باشند در آن هنگام می توانند به حکومت دینی به معنای دوم اکتفا کنند . چرا که در حکومت دینی به معنای دوم تاحدودی احکام الهی اجرا می شود و همین اندازه بهتر از حکومتی است که مطلقااعتنایی به احکام الهی ندارد .

مراد از حکومت ولایی چیست ؟

پرسش

مراد از حکومت ولایی چیست ؟

پاسخ

عناوینی مانند حکومت اسلامی و حکومت ولایی , در میان ما دارای معنایی روشن است ,زیرا ما مسلمان هستیم و حکومت را در مرحله نخست از آن خدا می دانیم ; باید بررسی کنیم خدا چه کسی را بر ما حاکم کرده است . بدیهی است خداوند بر اساس حکمتش از ابتدای آفرینش انسان , در هر زمان شایسته ترین انسانها را به عنوان پیامبر برگزیده است و برنامه های دینی از جمله حکومت را متناسب با نیازهای بشر به او وحی کرده است . پیامبران به عنوان رهبران الهی نیز تلاش خود را در این راه به کار گرفته اند , تا با تعلیمات الهی مردم را هدایت کرده , آنها را به وظایف فردی و اجتماعی خود در زمینه های عبادی , اخلاقی و سیاسی آشنا کنند تا اینکه مردم با عمل به وظایف خود و قبول بندگی , به سعادت و کمال برسند . این امر جز در جامعه توحیدی میسر نیست . بدون تردید فلسفه بعثت انبیاء جز پیاده کردن اراده تشریعی خداوند - درباره رفتارانسانها در نظام دینی - نیست . تاریخ صدر اسلام و عملکرد پیامبر بزرگوار گواه براین مطلب است که حکومت از آن خداوند است و انتخاب حاکم و ولی مسلمین از سوی اوصورت می گیرد . خداوند پیامبر , امام و رهبران الهی را نصب می کند و مردم باتشخیص آنها موظفند رهبری آنها را پذیرا باشند . حکومت , حق الهی در چنین حکومت ی ولایت و حکومت از آن خداست اعتقاد به چنین حکومتی برخاسته ازجهان بینی

توحیدی است ; طبق جهان بینی اسلامی تمام جهان و سراسر هستی ملک طلق خداست تصرف در آن بدون اذن او روا نیست . انسان بدون اجازه خدا حتی حق تصرف درخویشتن را ندارد , تا چه رسد به تصرف در دیگران ; با چنین اعتقادی , تنها کسانی حق حکومت دارند که از سوی خداوند منصوب باشند . این افراد انبیای الهی و ائمه علیهم السلام هستند که مستقیما با اذن خدا بر مردم ولایت دارند و در زمان غیبت , نائبان امام زمان علیه السلام با شرایطی خاص و به طور غیر مستقیم از سوی خداوند برای ولایت برگزیده می شوند . مردم وظیفه دارندآنها را بشناسند (کشف کنند) و برای اجرای اسلام از آنها پیروی کنند ,بنابراین , در نظام سیاسی اسلام حکومت از آن خدا و منصوبین مستقیم و غیر مستقیم اوست و از آن به حکومت ولایی تعبیر می شود .

چرا نظریه ولایت فقیه , تنها شکل حکومت دینی تلقی می شود ؟

پرسش

چرا نظریه ولایت فقیه , تنها شکل حکومت دینی تلقی می شود ؟

پاسخ

ابتدا ببینیم نظریه ولایت فقیه در بردارنده چه پیامی است . آنچه به طور خلاصه درباره ولایت فقیه می توان گفت این است : در زمانی که امام معصوم حاکمیت ندارد ,فقهایی که با شرایطی خاص از طرف معصومین علیهم السلام به حاکمیت نصب شده اند ,عهده دار اداره جامعه بر اساس اسلام می شوند . دو ویژگی حکومت می دانیم که هر تشکیلات حکومتی اهدافی از قبیل : تامین نیازمندیهای شهروندان ,برقراری امنیت داخلی , برقراری روابط با کشورهای دیگر که تضمین کننده منافع ملی است و غیره را تعقیب می کند ; پس باید هر حکومتی دو ویژگی را دارا باشد ; یکی راه رسیدن به این اهداف را بداند و در این راستا جامعه را آن چنان اداره کند که این اهداف تحقق یابند ; دیگر اینکه مورد اعتماد مردم باشد , یعنی شهروندان مطمئن باشند در سایه این حکومت , آبرو , جان و مالشان حفظ می شود . هر انسانی -با هر عقیده - این دو ویژگی را شرط لازم حکومت می داند و انتظار دارد سردمداران حکومت به این دو شرط جامعه عمل بپوشانند . اگر حکومتی دینی باشد , باید در کنار اهداف مذکور , هدف دیگری را نیز در نظرداشته باشد و آن آماده کردن زمینه رشد و ترقی معنوی شهروندان است . این هدف برای حکومت دینی از چنان اهمیتی برخوردار است که اهداف دیگر تحت الشعاع آن قرارمی گیرند ; به عبارت دیگر این هدف اولویت اول را در نظام اسلامی

دارد . حال با توجه به تمایز حکومت دینی از حکومتهای دیگر , چه کسی باید رهبری این حکومت را که برآورنده اهداف فوق است , بر عهده بگیرد ؟شرایط حاکم دینی از آن رو که در حکومت دینی , اداره جامعه بر اساس قوانین اسلامی است , آن کس که در راس قدرت قرار دارد , باید آگاهی کافی به قوانین اسلامی داشته باشد , تا درجریان اداره اجتماع از این قوانین سر پیچی نشود . این آشنایی باید در حد اجتهادباشد . بنابراین , اولین شرط حاکم دینی , اجتهاد در فقه است . ضرورت این شرط بسیارروشن است ; زیرا هرکس مجری قانون شد , باید کاملا از آن آگاهی داشته باشد , ودر میان مسلمانان , فقها بیشترین اطلاع و آگاهی را از قوانین شرعی و دینی دارند . دومین شرط , تقوا و صلاحیت اخلاقی است ; زیرا اگر حاکم از تقوا برخوردار نباشدقدرت , او را تباه می کند و ممکن است منافع شخصی یا گروهی را بر منافع اجتماعی وملی مقدم دارد . برای حاکم - در هر نظام - درستکاری و امانت داری شرط است , تاشهروندان با اطمینان و اعتماد زمام امور را بدو بسپارند , ولی برای حاکم دینی ,تقوا و درستکاری در حد اعلا ضروری است . سومین شرط , آگاهی و اهتمام به مصالح اجتماعی است ; یعنی کسی که حاکم مردم است , باید بداند در چه اوضاعی جامعه را اداره می کند . او باید روابط بین المللی را بداند و دشمنان و دوستان داخلی و خارجی را تشخیص دهد .

اینها مهارتهایی است که برای هر حاکم لازم است وگرنه او در تدبیر جامعه با مشکلات فراوانی روبرو خواهدشد . ممکن است سایر شرایط مذکور در غیر فقیه موجود باشد , ولی شرط فقاهت , ما راملزم می دارد حاکم شرعی , فقیه جامع شرایط باشد . باید گفت شرایط مذکور برای حاکم دینی , مورد تاکید پیشوایان دینی است . حضرت علی علیه السلام می فرماید :(ایها الناس ان احق الناس بهذا الامر اقواهم علیه و اعلمهم بامر اللّه فیه) ;(۱) ای مردم شایسته ترین مردم برای حکومت کسی است که از دیگران تواناتر وبه دستور خدا در امر حکومت داناتر باشد .)با توجه به شرایط مذکور ما مدعی هستیم حکومت مشروع از دیدگاه ما فقط ولایت وحکومت فقیه است .

آیا انتخابات دو مرحله ای چیزی شبیه (اهل حل و عقد) در نظام سیاسی اهل سنت است ؟

پرسش

آیا انتخابات دو مرحله ای چیزی شبیه (اهل حل و عقد) در نظام سیاسی اهل سنت است ؟

پاسخ

آنچه اهل سنت درباره (اهل حل و عقد) می گویند فقط برای تعیین خلیفه است , اماانتخابات غیر مستقیم و چند مرحله ای مورد نظر ما , نظریه ای عام تر است که برای هرمنصبی - از رئیس جمهور گرفته تا وزیر و قضات و حتی شهردارها و هر کس که بخواهددر منصبی قرار بگیرد - قابل اجراست ; یعنی طبق این روش , متخصصان هر صنف , بایدبه اصلح رای بدهند . توضیح آنکه نحوه شناسایی و انتخاب بهترین فرد برای یک کار مشخص , این گونه می تواند باشد که ابتدا مردم , معتمدان محل را انتخاب کنند ; چون مردم در طول سالهایی که با آنها زندگی کرده اند , خصوصیات آنها را می شناسند . بعدا معتمدان ,متخصصان را معرفی کنند , زیرا آنها مورد وثوق مردم هستند و بی دلیل سخن نمی گویند . سپس خود متخصصان , افراد را از لحاظ تخصص , مهارت , تعهد و اهمیت کار درجه بندی می کنند و بهترین ها را معرفی می نمایند . پس کسانی که امتیاز بالاتری دارند , بر کاری سپرده می شوند که در درجه اول اهمیت است ; مثلا در کارهای عمران و شهرسازی , باید امتیاز بالا برای وزیر مسکن باشد , بعد مدیر کل مسکن دراستان , و همین طور پستهای پایین تر .

مسائلی که مربوط به نظام اجتماعی است باید دوش به دوش اجتماع رشد کند بنابراین قانون قصاص که در هزار و چهار صد سال پیش از این پیاده می شد نباید در اجتماع امروز عملی شود

پرسش

مسائلی که مربوط به نظام اجتماعی است باید دوش به دوش اجتماع رشد کند بنابراین قانون قصاص که در هزار و چهار صد سال پیش از این پیاده می شد نباید در اجتماع امروز عملی شود

پاسخ

این ادعا در برابر توسعه وحشتناک جنایات در دنیای امروز و آمار کشتارهای میدانهای نبرد و غیر آن ادعای بی ارزشی است و

به فرض که چنین دنیایی به وجود آمداسلام هم قانون عفو را در کنار قصاص گذارده و هرگز قصاص را راه منحصر معرفی نکرده است مسلما در چنان محیطی خود مردم ترجیح می دهند که قاتل را عفو کنند اما دردنیای کنونی که جنایاتش تحت لفافه های گوناگون قطعا از گذشته بیشتر و وحشیانه تراست حذف این قانون جز اینکه دامنه جنایات را گسترش دهد اثری ندارد .

نیاز جامعه به مقرراتی برای پدیده های نوظهور , چگونه رفع می شود ؟

پرسش

نیاز جامعه به مقرراتی برای پدیده های نوظهور , چگونه رفع می شود ؟

پاسخ

برای اینگونه مقررات اصول و قواعدی پیش بینی شده که مقامات صلاحیتدار (امام معصوم و ولی فقیه) می توانند بر اساس آنها مقررات لازم را وضع کنند و به اجرادرآورند .

آیا نظام اجتماعی اسلام بر اساس رای اکثریت است ؟

پرسش

آیا نظام اجتماعی اسلام بر اساس رای اکثریت است ؟

پاسخ

ملاک اسلام حق و پیروی عملی و نظری از حق است نه رای اکثریت . از این رو میان اهداف نظام اسلامی با اهداف نظام های به اصطلاح دموکراتیک تفاوت فاحش وجود دارد . هدف نظام اسلامی سعادت حقیقی انسان می باشد که منطبق بر عقل است . به این معنا که از انسان می خواهد اعتدال پیشه کند و به اندازه هر یک از قوای جسمانی و روحانی به آنها بها دهد . به همین دلیل بر اساس مراعات عقل پیرو حق , قوانین خود راوضع نموده است . اما هدف اجتماع مدنی روزگار معاصر استفاده هر چه بیشتر از لذات مادی است . از این رو هر چه را میل و احساسات تجویز کند , گرچه مخالف با عقل باشد , خوب و پسندیده است .

اگر نظام اجتماعی اسلام , نظام پویا و کامل است , چرا امروزه قابل اجرا نیست ؟و در مقابل نظام های اجتماعی دموکراتیک , نظامی عقب افتاده است که نه سعادت فردرا تامین می کند و نه سعادت جمع را ؟

پرسش

اگر نظام اجتماعی اسلام , نظام پویا و کامل است , چرا امروزه قابل اجرا نیست ؟و در مقابل نظام های اجتماعی دموکراتیک ,

نظامی عقب افتاده است که نه سعادت فردرا تامین می کند و نه سعادت جمع را ؟

پاسخ

اولا ; تاریخ گواه آن است که بعد از بعثت پیامبر اکرم (ص) به این سو روز به روزبر تعداد مسلمانان افزوده شده به گونه ای که بنابر یک آمار رسمی اسلام اولین دین به لحاظ افراد است و بنابر آماری دیگر دومین دین بزرگ جهان است . بنابراین اگراسلام قابل اجرا نبود یا به درد جوامع جدید نمی خورد باید دست کم چندین قرن پیش از این مضمحل شده بود . ثانیا ; حتی اگر بپذیریم اوضاع و شرایط جوامع کنونی به گونه ای است که نمی توان اسلام را در آن پیاده کرد باز به لحاظ منطقی نمی توان نتیجه گرفت که اسلام باطل یاناقص یا ناتوان است . بلکه عدم قابلیت به جوامع برمی گردد نه به اسلام . به بیان دیگر اسلام هم مانند سایر نظام های دینی و انسانی , نیازمند شرایط مناسب است . درضمن آنکه عدم پایبندی برخی ملل یا افراد مسلمان را نمی توان به پای اسلام گذاشت .

چرا اعتقاد به ولایت تکوینی برای اولیاء خدا منافاتی با توحید در خالقیت وربوبیت ندارد ؟

پرسش

چرا اعتقاد به ولایت تکوینی برای اولیاء خدا منافاتی با توحید در خالقیت وربوبیت ندارد ؟

پاسخ

زیرا قائل شدن به ولایت تکوینی برای اولیاء الهی بمعنای خالقیت و ربوبیت استقلالی برای آنها نمی باشد . لذا منافاتی با توحید ندارد , چنانکه ولایت تشریعی پیامبر(ص) و ائمه اطهار (ع) منافاتی با ربوبیت تشریعی الهی ندارد , زیرا از طرف خدای متعال و با اذن الهی است .

چند درصد قوانین اسلام در حال حاضر اجرا می شود؟ حکومت ما اسلامی است، چرا قوانین غیر اسلامی اجرا می شود؟

پرسش

چند درصد قوانین اسلام در حال حاضر اجرا می شود؟ حکومت ما اسلامی است، چرا قوانین غیر اسلامی اجرا می شود؟

پاسخ

در حال حاضر هر جا به قانون نیاز باشد، ابتدا در مجلس شورای اسلامی قانون گذاری انجام می گردد ، سپس برای روشن شدن انطباقش با قوانین اسلام و قانون اساسی، در شورای نگهبان بررسی می شود. اگر منطبق با قانون اساسی و مطابق با شرع اسلام شد، مورد قبول واقع می شود و برای اجرا آماده می گردد .

بنابراین فعلاـ همه قوانین کشور که از طرف شورای نگهبان تأیید می شود، اسلامی است؛ بلی ممکن است در مواردی مجری

قانون ، آن را خوب اجرا نکند که باید جلوگیری کرد.

اگر قانونی را سراغ دارید که بر خلاف اسلام است، بنویسید تا بررسی گردد، ولی در اجرای قوانین ما هم قبول داریم که برخی درست و صحیح اجرا نمی شود. البته مسئولان رده بالای کشور دغدغه اجرای صحیح احکام اسلامی را دارند، ولی تمامی مسئولان تا رده های پایین همه باید این دغدغه را داشته باشند تا موفقیت ها بیشتر باشد. در حال حاضر نمی توان انتظار داشت جامعه آرمانی (که در آخر الزمان و به دست حضرت مهدی (عج) وعده داده شده است) پیاده شود. در هر حال کاستی و کمبود هایی وجود خواهد داشت. مهم آن است تا جایی که امکان دارد کاستی ها برطرف شده و به سوی اجرای هر چه بهتر احکام و قوانین اسلامی در در جامعه گام بردارد. در این راه هر کسی در حد و اندازه خود وظیفه دارد و نباید از سعی و تلاش دست

کشد یا ناامید باشد.

رهبری و زمامداری، به چه شرطی ملکوتی است و به چه شرطی ظلمانی؟

پرسش

رهبری و زمامداری، به چه شرطی ملکوتی است و به چه شرطی ظلمانی؟

پاسخ

این امر (رهبری و زمامداری) یک سکّه دو چهره است که هر دو چهره آن در کلمات ائمه طاهرین(ع) و سخنان علمای دین تبیین شده است:

اوّل: چهره ملکوتی و نورانی که همان خلافت و جانشینی خداوند بر روی زمین است: «ألسُلطانِ ظلّ الله فی الأرض یَأوی إِلیه کلّ مَظلومٍ» (بحار ۷۲/۳۵۴)؛ [سلطان سایه خدا در روی زمین است که پناهگاه هر مظلومی است.]

دوم: چهره مُلکی و ظلمانی که در کلمات امیر المؤمنین(ع) از آن به «عِفْطه عِنْز» (نهج البلاغه، خطبه۳ (شقشقیه)، بند ۱۸)، «عراقِ خنزیرٍ فی یَد مَجْذوم» (همان، حکمت۲۳۶، بند۲.) و مانند آن تعبیر شده است.

اگر زمامدار جامعه طغیانگر باشد و بخواهد با دام زعامت به مطامع حیوانی و شهوانی خود برسد، حکومت او نازلتر از آب بینی بز و پست تر از استخوان خوک در دست بیمار مبتلا به خوره است. امّا اگر رهبری جامعه، پرخاشگر علیه ظلم و طغیان و خاضع در پیشگاه حق و برهان باشد و بخواهد مجری احکام الهی و پیاده کننده سنتهای او و احیا کننده جامعه بشری و انسانهای حق طلب گردد: «إِلّا أَن اُقیم حَقّاً أو أدفع باطلاً» (نهج البلاغه، خطبه۳۳، بند۲.)، زمامداری او خلافت خداوند و خود وی خلیفه حق خواهد بود.

در یک جامعه اسلامی صلاح مملکت مهم است و ارجعیت دارد یا صلاح و اجرای دستورات اسلامی؟

پرسش

در یک جامعه اسلامی صلاح مملکت مهم است و ارجعیت دارد یا صلاح و اجرای دستورات اسلامی؟

پاسخ

دلسوزی، احساس مسؤولیت و تعهد شما نسبت به اسلام واحکام شرع مبین، قابل تحسین و تقدیر است. و موجب برکت و افتخار نظام و کشور، و پشتوانه محکمی برای استمرار و داوم و بقاء نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران، و اجرای احکام حیات بخش اسلام است.

سؤال شما نشانگر آن است که جنابعالی نسبت به اجرای قوانین اسلامی بسیار حساس هستید، و نیز به مصالح کشور و جامعه هم علاقه مندید، و گویا برای شما مسأله ای این چنین که بین مصلحت اسلام و جامعه تعارض وجود دارد، بوجود آمده است. و حال آنکه چنین تعارضی در صورت اجرای احکام اسلام مشاهده نمی شود، چرا که اسلام در شرایط متفاوت اجتماعی و موقعیت های گوناگون، احکام متفاوت و دستورات متناسب با همان شرایط را دارد.

به عنوان مثال شما می بینید که در دوران ۱۳ ساله حضور حضرت محمد(در مکه، ایشان به ترویج و تبلیغ دین پرداختند، و آیات نازل شده قرآن در این دوره سیزده ساله نیز مربوط به اعتقادات اسلامی، توحید معاد، قیامت و ... می باشد. ولی زمانی که حضرت به یثرب(مدینه) مهاجرت فرمود، نسبت به تشکیل حکومت و اجرای احکام و مقررات دین اقدام فرمود. آیات نازل شده در مدینه نیز بیشتر به جهاد و جنگ و احکام عملی مربوط است. امیرالمؤمنین(پس از رحلت پیامبر(به مدت ۲۵ سال سکوت فرمود و نسبت به احقاق حق خودش اقدام نفرمود. چون طلب حق ایشان موجب می شد اصل و اساس جامعه اسلامی، و در نهایت دین

متلاشی بشود.امام حسن(ترجیح داد با معاویه، شریرترین عنصر زمان، پیمان صلح ببندد. و امام حسین (شهادت را برگزید، وامام صادق(کرسی تدریس و درس را بر مبارزه اولویت داد؛ و ...

ملاحظه می کنید که امامان ما هر کدام در شرایطی متفاوت، متناسب با همان شرایط به وظایف خودشان عمل کرده اند. در احکام اسلامی نیز چنین مواردی مشاهده می شود؛ مثلاً نماز خواندن در سفر قصر می شود. اگر آب برای بدن ضرر داشته باشد یا پیدا نشود، بایدتیمم گرفت، و وضو گرفتن در این شرایط اگر چه حکم الهی است، تعطیل می شود. روزه گرفتن بر انسان مریض و مسافر و... واجب نیست، و اگر مسافر روزه بگیرد، مرتکب حرام شده است. و اگر انسان بدون دلیل موجه روزه بخورد نیز مرتکب فعل حرام شده است. امام خمینی(می فرمود : "تا یک نفر و یک خانه باقی بماند جنگ را ادامه خواهیم داد." ایشان فرمان حضور در جبهه و مقابله با بعثی ها را صادر می فرمود، ولی در سال ۶۷ با شرایطی که پیش آمده بود، فرمود : "جام زهر را هر چند که تلخ است، سر می کشم."

بنابراین بین مصلحت جامعه اسلامی و اجرای احکام و قوانین شرع مقدس تعارضی وجود ندارد، و باید در هر شرایطی به همان وظیفه ای که مقرر شده است عمل کرد، وگرنه نه تنها خلاف مصلحت جامعه است بلکه دستور الهی نیز اجرا نشده است.

اگر مسافری روزه بخورد، آیا دستور خدا را که فرموده است : "کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم" زیر پا گذاشته است؟ خیر. اگر روزه بگیرد،

حکم دیگر خدا را زیر پا گذاشته است که روزه را بر مسافر جایز ندانسته است.

بنابراین انسان مسلمان و مؤمن، باید تلاش کند تا در شرایط گوناگون اجتماعی و تاریخی، وظیفه خودش را تشخیص دهد، و به آن عمل کند، و از جزم گرایی و مطلق گرایی بی منطق اجتناب ورزد.

اوصاف جامعه اسلامی و کارگزاران آن از دیدگاه قرآن چیست

پرسش

اوصاف جامعه اسلامی و کارگزاران آن از دیدگاه قرآن چیست

پاسخ

با مقایسه جامعه اسلامی با جامعه غیر اسلامی ویژگی های جامعه اسلامی و کارگزاران آن مشخص می شود.

این ویژگی ها عبارتند از:

۱. حاکم در جامعه اسلامی بی واسطه یا با واسطه از جانب خدا منصوب می شود.(نسأ،۶۰ و ۵۹)

۲. در جامعه اسلامی قانون الهی که قرآن و معصومان بیان کرده اند رسمیت دارد و اجرا می شود.(انعام ۵۷; نسأ، ۶۵; احزاب ۳۶)

۳. جامعه اسلامی بر اساس توحید شکل گرفته است و توحید به همه معانی و اقسام آن بر جامعه حاکم است (نسأ،۶۰; نحل ۳۶; نور، ۵۵)

۴. در جامعه اسلامی عدالت اجتماعی حاکم است نه ظلم و تبعیض

۵. در جامعه اسلامی از عقل و شریعت پیروی می شود، نه از شهوت و خواست اکثریت (جاثیه ۱۸; شوری ۱۵; ص ۲۶; مائده ۴۹)

۶. در جامعه اسلامی امنیت در تمام زمینه ها برقرار است (نور،۵۵)

۷. معیار گزینش کارگزاران در جامعه اسلامی تعهد و تخصص (تقوا و کاردانی است (یوسف ۵۵)

۸. معیار برتری در جامعه اسلامی تقوا و سایر ارزش های انسانی است نه زر و زور و تزویر.(حجرات ۱۳)

و...

آن چه بیان شد، بخشی از ویژگی های جامعه اسلامی و کارگزاران آن است در جامعه ایدآل اسلامی همه این ویژگی ها تحقق

می یابـد و آن در زمـان ظهور امام زمان غ است که قرآن کریم وعـده تحقق چنین روزی را داده است (نور،۵۵; توبه ۳۲; صف ۸)

جامعه اسلامی چه ویژگیهائی دارد؟

پرسش

جامعه اسلامی چه ویژگیهائی دارد؟

پاسخ

}عبارت «جامعه اسلامی» در دو معنی به کار می رود:

الف) جامعه اسلامی در مقام تعریف و به عبارت دیگر جامعه اسلامی به نحو ما تقدم (Apriovi) دارای ویژگی های زیراست:

۱- خلوص؛ در این نگرش جامعه اسلامی خالی از هرگونه شائبه غیردینی و غیر الهی مورد توجه قرار می گیرد.

۲- کمال؛ در این چشم انداز جامعه اسلامی در بالاترین حد کمال و برترین آفاق آرمانی لحاظ می شود.

۳- نفی درجات و مراتب؛ خلوص و کمال جامعه دینی در مقام تعریف نافی وجود مراتب و درجات است؛ یعنی دیگر جامعه ای اسـلامی تر یاکمتر اسلامی نداریم. زیرا در مرحله اول نگاه ما به جامعه ای است که تمام ابعاد و جوانب اسلام به بهترین شکل و در تمام زوایای آن، برجامعه و بر همه آحاد آن حاکمیت دارد.

۴- در چنین جامعه ای هرگز تعارض و تضاد و اصطکاك وجود ندارد.

ب) جامعه اسلامی در مقام تحقیق یا جامعه اسلامی پسینی (A Postriovi):

در این نگرش توجه ما معطوف به جامعه ایـده آلی که اسـلام با آن همه معارف عظیم و سـعادت بخش خود بشـریت رابه سوی آن می خواند، نیست، بلکه توجه به جوامعی است که نام اسـلامیت را بر خود نهاده اند؛ در واقع جامعهمسـلمان در این استعمال تفاوت های بسیاری با نگرش نخست وجود دارد؛ از جمله:

۱- عدم خلوص؛ در این جامعه ناخالصی های غیراسلامی نیز وجود دارد، زیرا:

اولاً؛ همه مسلمان نیستند،

ثانیا؛ همه مسلمانان کاملاً دین گرا نیستند، به ویژه در مسائل سیاسی و اجتماعی،

ثالثا؛ همه دین گرایان خالی از هواهای نفسانی آمیخته به گرایش های دینی نیستند،

رابعا؛ افراد خالص نیز همه دین شناسی واحدی ندارند و یا در شناخت مسائل اجتماعی و تطبیق آن بر اسلام یکسان اندیش

نیستند.

۲- عـدم کمـال؛ در چنین جـامعه ای چون به انسان ها و افراد تشـکیل دهنـده آن توجه می شود، نقص آنها در دو ناحیه موجب نقص جامعه دینیمی شود: نقص در معرفت دینی و نقص در میزان تعهد و التزام به دین.

۳- وجود مراتب؛ با توجه به مسائل فوق جوامع اسـلامی دارای مراتب خواهنـد شـد؛ یعنی یکی اسـلامی تر است و دیگری کمتر اسـلامی خواهـد بود.هر انـدازه ناخالصـی هـای رنگارنگ در یک جامعه کمتر و میزان درک و شـناخت و تعهـد دینی افزون تر باشد، جامعه دینی تر است.

۴- وجود تعارض و اصطکاک.

با توجه به نقائص و ناخالصـی های یاد شده در جامعه اسـلامی ممکن است تعارضات و کشمکش هایی رخ دهد.البته این دیگر ربطی به اسـلام نـدارد و تـابع عوامل دیگری است. به هر حال این تعارضات عمـدتا ناشـی از دو چیز است:تفاوت در شـناخت و معرفت و تفاوت در اهوا و امیال.

در صورتی که اختلاف صـرفا ناشـی از عامل اول باشـد و مؤلفه دوم هیچ دخالتی در آن نداشـته باشد، چنیناختلافاتی سودمند و برای رشـد و کمـال جامعه مؤثر است، هر چنـد ممکن است آفت هایی نیز در پی داشـته باشـد ولیاگر عنصـر دوم در کار باشـد، بسـیار خطرنـاک و مضـر است و بایـد به شـدت بـا آن مبارزه کرد و مبارزه با آن نیز بـدونخودسازی و ریشه کن کردن هواهای نفسـانی و تسـلیم بی چون و چرا در برابر رضـای حق تعالی و پـذیرش هنجارها وچارچوب های قوانین الهی ممکن نیست. نتیجه آن که: آنچه شـما از آن یـاد کردیـد، مربوط به جامعه اسـلامی به معنایاول است و آنچه در جامعه می نگریـد، مربوط به معنای دوم است. اکنون تلاش بسیاری برای هر چه نزدیک تر شدنوضعیت جامعه به

معنای اول لازم است. البته این کار فوق العاده دشوار، ولی بسیار گرانبها است.

در وضعیت کنونی بهترین راه برای سالم ماندن از آفات جناح گیری آن است که شخص از تعلقات جناحی فاصلهبگیرد و با رعایت تقوا و با بررسی و مطالعات دقیق به داوری بپردازد و نسبت به افراد و جناح ها دیدگاهی منطقیاتخاذ نماید، نه آن که صرفا طرفدار یک طرف بشود و حتی از امور منفی آنان دفاع کند و مخالف جریان دیگری شود وحتی نقاط مثبت آنان را منفی تفسیر کند. از طرف دیگر سالم ماندن در گرایش های اجتماعی نیازمند پشتوانه اینیرومند از نظر فکری و حجیت و اعتبار دینی است. بنابراین بهترین راه، توجه دقیق به رهنمودهای ولی فقیه و گامبرداشتن در جهتی است که از جانب او ترسیم می شود. باید او را در مسائل مورد اختلاف فصل الخطاب قرار داد.{

جامعه بدون امام و با امام چه تفاوتی دارد به عبارتی از ابعاد مختلف (اخلاقی اجتماعی و...)چه آثاری بر حضور امام در جامعه مترتب است ؟

پرسش

جامعه بدون امام و با امام چه تفاوتی دارد به عبارتی از ابعاد مختلف (اخلاقی اجتماعی و...)چه آثاری بر حضور امام در جامعه مترتب است ؟

پاسخ

برای پاسخ به سؤال فوق ابتدا معنی امام روشن می شود، سپس به پاسخ می پردازیم. تعریفی که علمای شیعه از امام دارند چنین است: امامت ریاستی است عمومی هم در امور دینی هم در امور دنیایی۱ از نظر اعتقادی نیز شیعه امامت را لطف خداوند به بندگان خود می داند، از این رو خواجه نصیر طوسی در بخش کلام کتابش گفته است «الامام لطف»۲ که معنای این سخن آن است که امامت نیز نظیر نبوت از مسایلی است که باید از طریق وحی و تعیین الهی باشد.

امام صادق(ع) نیز در شرح موقعیت امام عبارات روشنی را بیان داشت وفرمود: امامت میثاقی است بین خدا و انسان.۳ و آن که بمیرد وامام خود را نشناسد همچون کافر مرده است.۴

چنین امامی؛ از نظر اعتقادی دو نوع ولایت بر جامعه دارد

۱) ولایت تکوینی که مضمون روایت «لولا الحجه لساخت الارض اهلها؛ اگر زمین از حجت خدا خالی باشد زمین اهل خودش را در خود فرو می برد»۵، بنابراین زندگی موجودات عالم به زنده بودن امام(ع) است.

۲) ولایت تشریعی امام (ع) است که ولایت تشریعی امام از جنبه های مختلف اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و ... است که مضمون آیات ابتدایی سوره مؤمنون در سایه عمل و اطاعت از ولایت تشریعی آنان حاصل می شود تا انسان وارث بهشت شود «اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون»۶

اما از نظر اخلاقی: همان طور که هدف بعثت رسول خدا(ص) تکمیل مکارم و

فضایـل اخلاق معرفی شـده ائمه اطهار(ع) نیز سـعی داشـتند فضایل و حسـنه نفسانی و روش اکتساب آنها را تعلیم دهنـد چنانکه بخش وسـیعی از روایـات و احـادیث بـاقی مانـده از آنـان در زمینه مسایـل اخلاـقی است و وجود امام (ع) نیز بهترین الگو برای جلوگیری از افراط و تفریـط هـای مسایـل اخلاـقی است. بنـابراین تکامـل روحی ومعنوی تنهـا در پرتو وجود امـام(ع) انجام می گیرد.

امـا از نظر سیاسـی و اجتمـاعی: شـهید مطهری می نویسـد: مسأله امـامت را اگر از وجهه هـای اجتماعی و سیاسـی یعنی از وجه حکومت و رهبری در نظر بگیریم نظیر عـدل است یعنی داخـل در حوزه امور ایمـانی است و اگر از جنبه معنوی بنگریم یعنی از آن نظر که امـام به اصـطلاح احـادیث حجت خـدا و خلیفه الله است رابطه معنوی میـان هر فرد مسـلمان و انسـان کامـل هر زمان ضروری است، جز مسایل ایمانی است.۷

وظیفه و شؤون امام (ع) از نظر اجتماعی و سیاسی با توجه به کتاب الحجه اصول کافی چنین بیان شده است که امام(ع) علاوه بر دادن مواد تفکر، روش فکر کردن و نجـات انسانهـا از اسارتهـای فکری، عوامل محیطی تعصب، تقلیـد و هوسـهای نفسانی، شأن رهبری جامعه را نیز به عهـده دارد به عبارتی هم به لحاظ اینکه فهم او از دین کامل است هم دارای مرجعیت دینی برای هدایت معنوی جامعه است و هم دارای رهبری سیاسـی برای اداره جامعه؛ گرچه ممکن است در اداره جامعه کسـی را از طرف خدا اذن دهد یا منصوب کند.

وجود امام در جامعه شرط اصلاح و رفاه مردم است زیرا آنکه ستمکار را از ستم باز می دارد

مردمـان را ایمـان و عبـادت و دادگسـتری می آمـوزد و به نگهـداشت امـور اجتمـاعی تشویـق می کنـد امـام است چنـانکه امـام صادق(ع) فرمود: امام(ع برای مردم شاهـد است و باب الله و راه به سوی خـدا و مفسـر وحی او دارای قـدرت معجزه و اسـتدلال محکم است و همچون سـتارگان برای ساکنان آسـمانها برای حفظ و هـدایت مردم این زمین به امامت برگزیده شده است، آنان شبیه کشتی نوح هستند، هرکس بدانها دست یابد رستگار می شود و به ساحل نجات می رسد.۸

در روایتی دیگر از امـام صـادق(ع) نقل شـده است که خداونـد هـدایت روحانی مردم را به آنان تفویض کرده است مردمی که بایـد همیشه چنین رهبر و هـادی را داشته باشـند حتی اگر دو نفر در روی کره زمین بـاقی بماننـد یکی از آنـدو به خـاطر نیاز به ارشاد و هدایت امام می شود.۹

منابع:

۱. قواعد المرام، ص ۱۷۴؛ تمهید الاصول ۲۴۸؛ باب حادی عشر ص ۳۹.

۲. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۸۴.

۳.اصول کافی، ج ۱، ص ۳۱۸ کتاب الحجه.

۴. همان، ص ۴۶۲.

۵. بحار الانوار، ج۱۶/۲۱۰.

۶. مؤمنون، ۱۱.

۷. امامت ورهبری، ص ۹۲.

۸. کافی ج ۲۰۷/۱ به بعد رساله اعتقادات صدوق.

۹. کافی ج ۲۰۵/۱ به بعد کتاب الحجه.

با توجه به اینکه هر حکومت دینی نیاز به یک قرائت دارد و قرائت آن همان است که در عهـدنامه مالک اشتر آمده است چرا تدریس این عهدنامه در دانشگاههای کشور ممنوع است.

پرسش

بـا توجه به اینکه هر حکومت دینی نیـاز به یک قرائت دارد و قرائت آن همان است که در عهـدنامه مالك اشتر آمـده است چرا تدریس این عهدنامه در دانشگاههای کشور ممنوع است.

پاسخ

در پاسخ به این سؤال گفتنی است:

اولاً، نه تنها هیچ منعی برای تدریس عهدنامه مالک اشتر و سایر منابع و متون معتبر اسلامی در دانشگاه ها و سراسر مراکز فرهنگی و... در ایران وجود ندارد، بلکه نظام اسلامی نشر و ترویج معارف و آموزه های اصیل اسلامی را یکی از اهداف و وظایف اصلی خود می داند. برای اثبات این موضوع کافی است به صحبت های حضرت امام یا مقام معظم رهبری مراجعه نمایید. به عنوان نمونه ایشان در دیدار رئیس جمهور و هیئت وزیران، فرازهای متعددی از جملات امام علی(ع) را درباره چگونگی حکومت داری و وظایف مسؤولین بیان نموده و با اشاره به بخش هایی از نامه حضرت علی(ع) به مالک اشتر و تأکید ایشان بر لزوم آبادانی جامعه و ایجاد رفاه برای مردم و بهره گیری از توانایی ها و نشاط آنان، خاطرنشان کردند: «حضرت علی(ع) شرط آبادانی دنیا و جامعه را کنترل و مراقبت مسؤولان و مدیران می داند، زیرا امور کشور و مردم به دست آنان است» (روزنامه همشهری، ۲۱/۸/۸۳).

در هر صورت اگر موردی سراغ دارید که چنین موضوعی ممنوع است به صورت مستند با ذکر دانشگاه و بقیه خصوصیات بیان نمایید تا بررسی شود. البته منکر این موضوع نیستیم که شاید در برخی مناطق کشور به دلیل پرهیز از دامن زدن به اختلافات مذهبی، مسؤولین دانشگاه چنین تصمیم گرفته باشند ولی به هیچ وجه کلیت ندارد.

ثانیا،

هر چند به صورت دقیق منظور از «قرائت» در سؤال مشخص نیست که آیا مراد از آن تعریف حکومت دینی است یا منابع آن و... اما باید به این نکته توجه داشت که تعدد قرائت ها در مورد حکومت دینی به هیچ وجه صحیح نیست و حکومت دینی با معیارها، ضوابط و ویژگی های خاصی امکان پذیر بوده و براساس آن تعریف می شود (حکومت دینی، حمید رضا شاکرین، مجموعه پرسش ها و پاسخ ها، ج ۸، انتشارات پارسایان، ۱۳۸۲).

ثالثا، حکومت دینی به دلیل گستردگی اهداف، وظایف و کارکردهای خویش، در قانونگذاری، اجرا و اداره و رهبری جامعه، از منابع متعددی نظیر قرآن، روایات و سیره معصومین(ع) عقل و دستاوردهای بشری، براساس ضوابط مشخص و معین بهره می گیرد. از این رو ضمن ارزشگذاری به جایگاه رفیع عهدنامه مالک اشتر و نقش مهمی که در تبیین اصول سیاسی اسلام در ابعاد مختلف دارد؛ اما با این همه مبین تمامی ساختارها و جزئیات و کاریژه های مورد نیاز برای حکومت دینی نیست و اساسا برای چنین هدفی وضع نگردیده است و همچنان که گفته شد در تعریف حکومت دینی و تبیین ویژگی ها، اهداف کارویژه ها و... باید از منابع متعدد و معتبر اسلامی بهره جست.

رابعا، هر چند تدریس عهدنامه مالک اشتر از سوی برخی اساتید در دروسی نظیر متون اسلامی و فقه سیاسی و.. انجام می شود اما ما هم با شما موافقیم که به دلیل جایگاه ارزشمند عهدنامه و اثرات مثبتی که می تواند در میان دانشجویان نسبت به حکومت دینی و تصحیح نگرش ها و عملکردهای مدیران آینده جامعه داشته باشد مسؤولان دست

اندرکار در برنامه ریزی دروس دانشگاه ها به این مهم توجه و اقدامات لازم را انجام دهند.

امام خمینی فرمودند ما اگر بدانیم که می توانیم شصت درصد از قوانین اسلامی را رعایت می کنیم و اجرا می کنیم برای همان شصت درصد باید قیام کرد آیا به نظر شما در جامعه اکنون ما واقعا به همان شصت درصد عمل می شود یا حتی کمتر از آن؟

پرسش

امام خمینی فرمودند ما اگر بدانیم که می توانیم شصت درصد از قوانین اسلامی را رعایت می کنیم و اجرا می کنیم برای همان شصت درصد باید قیام کرد آیا به نظر شما در جامعه اکنون ما واقعا به همان شصت درصد عمل می شود یا حتی کمتر از آن؟

پاسخ

تعیین میزان اسلامیت جامعه ما و این که چند در صد به آن عمل می شود نیازمند شناخت دقیق جامعه ی اسلامی، ویژگی های آن و تطبیق آن بر جامعه ی کنونی ماست:

الف) تعریف جامعه ی اسلامی و ویژگی های آن:

جامع ترین تعریفی که از جامعه ی دینی وجود دارد این است: جامعه ی دینی، جامعه ای است «دین باور»، «دین مدار»، «دین داور» و «مطلوب دین»(جامعه ی برین، سید موسی میرمدرسی، چاپ اول، ۱۳۸۰، صص ۲۰۹ – ۲۱۰)..

جامعه ی دینی جامعه ای است که شبکه روابط اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، حقوقی و اخلاقی آن بر اساس دین و آموزه های آن تنظیم شده باشد. جامعه ی دینی جامعه ای است که در آن داوری با دین باشد و افراد آهنگ خود را همیشه با دین موزون کنند. جامعه ی دینی دغدغه ی دین دارد و این دغدغه و احساس نیاز به همسو کردن خود با دین، تنها به امور فردی و عبادیات و اخلاق فردی محدود نمی شود: بلکه نسبت میان دین و کلیه ی امور و روابط اجتماعی باید سنجیده شود و داوری دین در همه خطوط و زوایای تمامی شبکه ی روابط اجتماعی نافذ باشد(جامعه ی دینی، جامعه ی مدنی، احمد واعظی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه ی اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۷، صص ۸۸ – ۹۰).

بر این اساس ویژگی های جامعه ی دینی عبارتند از(حکومت دینی، حمیدرضا شاکرین، انتشارات معارف). :

۱ دین باوری و اعتقاد به آموزه های دینی.

۲ تنظیم نظام حقوقی خود

بر اساس دین (شریعت مداری).

۳ دارای نظام دینی است و جز حکومت دینی را برنمی تابد(نظام دینی).

۴ در جامعه ی دینی، مردم سلوک و رفتار فردی و اجتماعی خود را با دین موزون می کنند و داوری دین را در این باره پذیرایند(دین داوری).

۵ چنین جامعه ای قطعاً مطلوب و مورد رضایت دین نیز هست (مطلوب دین).

جامعه ای که بر اساس مؤلفه ها و ویژگی های فوق شکل گرفته باشد، جامعه ای دینی است.

بر این اساس می توان دو معیار اصلی برای جامعه ی اسلامی نام برد:

۱ افراد جامعه به دین مبین اسلام باور داشته و آن را در رفتار فردی و اجتماعی خود متجلی سازند.

۲ کلیه نظام های حقوقی و ساختارهای سیاسی بر اساس دین مبین اسلام تنظیم شده باشد.

نکته ی مهمی که در این جا قابل ذکر است، توجه به مراتب متعدد جامعه ی اسلامی است. یعنی این که به هر مقدار این دو معیار فوق در جامعه ای رعایت شود، درصد و میزان اسلامیّت آن جامعه بالاتر می رود.

ب) بررسی اسلامی بودن جامعه ی کنونی ایران:

با نگاهی به واقعیات جامعه ی کنونی ایران مشخص می شود که بحمدالله جامعه ما از دو معیار اصلی جامعه ی اسلامی برخوردار است. زیرا اولاً اکثر افراد جامعه به دین مبین اسلام عقیده و باور دارند. و ثانیاً نظام حقوقی و ساختار سیاسی جامعه نیز بر اساس آموزه های دین مبین اسلام شکل گرفته است. بنابر این در اصل اسلامی بودن جامعه ی ما هیچگونه تردیدی نیست. اما این که به چه میزان از اسلامیّت برخوردار هستیم نیازمند بررسی عملکرد ارکان و عناصر تشکیل دهنده ی جامعه ی اسلامی اعم از افراد جامعه، مسؤولین، نهادها و دستگاه های دولتی و... و میزان انطباق آن با آموزه های دین مبین اسلام است. در این

زمینه به صورت مختصر باید گفت: نظام جمهوری اسلامی که بر اساس آموزه های دین مبین اسلام تشکیل شد، از ابتدا تاکنون تمامی سعی و تلاش خود را در جهت تحقق و اجرای کامل تعالیم و ارزش های اسلامی در سطح جامعه به کار بسته است. و در این راه تا آن جا که امکانات مادی و معنوی اجازه داده از هیچ تلاشی دریغ نکرده است. اما باید به این نکته نیز توجه داشت که وجود نظام سیاسی و حقوقی منطبق با دین در صورتی در اجرای کامل تعالیم و ارزش های اسلامی در سطح جامعه موفق خواهد بود که سایر شرایط و زمینه های لازم (از قبیل وجود منابع انسانی مورد نیاز، کارگزاران و مدیرانی صالح، مردم وفادار و همیشه در صحنه، کفایت منابع مادی و اقتصادی و..). مهیا بوده و به علاوه موانع و مشکلات (از قبیل تهدیدات خارجی و تهاجمات نظامی و فرهنگی، محاصره های اقتصادی و سیاسی و نظامی، بدعت ها و سنت های غلط، دنیاگرایی تجمل پرستی و..). وجود نداشته باشد؛ وگرنه هرگز آن حکومت دینی در اصلاح کامل جامعه موفق نخواهد بود. این موضوع درباره حکومت امیرالمؤمنین(ع) نیز مطرح است.

حضرت علی(ع) از سوی خداوند متعال به عنوان ولی جامعه اسلامی و هم تراز پیامبر اکرم(ص) معرفی شده و هیچ تردیدی در حقانیت و مشروعیت حکومت ایشان وجود ندارد. در قرآن کریم ابلاغ ولایت ایشان به وسیله پیامبر اکرم(ص)، موجب اکمال دین و اتمام نعمت و راضی بودن به دین اسلام دانسته شده است. (مائده، آیه ۳) اما با نگاهی به تاریخ پنج ساله حکومت مولای متقیان و اوضاع اجتماعی حاکم بر آن دوران، روشن می شود که موانع زیاد

فراروی آن حضرت بوده است.

جنگ های داخلی صفین، جمل و نهروان، تهدیدات دشمنان خارجی، کمبود نیروی انسانی توانمند و تربیت یافته، کثرت مشکلات، گستردگی بدعت ها و سنت های فاسد و آلودگی های مزمن اجتماعی، تغییر چارچوب نظام ارزشی و... تنها گوشه ای از مشکلات ایجاد شده در حکومت عدل امام علی(ع) است. دنیاگرایی مردم، خیانت و یا نافرمانی برخی کارگزاران و فرماندهان آن حضرت و... از مسائلی بودند که آن حضرت در تمام دوران حکومت خود با آن روبه رو بودند؛ ولی در همان حال آن حضرت شایسته ترین فرد برای حکومت و زمامداری جامعه اسلامی در اوضاع آن روز بود و این نابسامانی ها هیچ گاه تردیدی در اصل مشروعیت ولایت آن حضرت ایجاد نمی کند.

حال آیا می توان بدلیل وجود آن مشکلات، حکومت امام علی(ع) را نالایق و ناکارآمد معرفی کرد و یا این که آن جامعه را غیراسلامی دانست در هر صورت برای حل اساسی این شبهه لازم است، فلسفه اصلی و اهداف تشکیل حکومت اسلامی و نهایت چیزی که می توان از حکومت اسلامی انتظار داشت، مشخص نمود. بر این اساس مهم ترین فلسفه و اهداف تشکیل حکومت اسلامی عبارت است از:

۱. استقرار توحید و خداپرستی در زمین و رهانیدن مردم از بندگی و فرمانبرداری غیر خدا: «و لقد بعثنا فی کل امهٍ رسولاً ان اعبدوا الله و اجتنبوا الطاغوت...»نحل، آیه ۳۶).

روشن است تحقق این هدف بسیار خطیر و بزرگ، نیازمند سازمان و قدرت سیاسی اجتماعی است.

۲. رشد و تعالی علمی، ....ХЛЪو تربیتی انسان ها و رهایی و.... آنان از نادانی و جهل. «هو الذی بعث فی الامیین رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکّیهم و یُعلّمهم الکتاب و الحکمه و ان کانوا

من قبل لفی ضلالٍ مبین»، (جمعه، آیه ۲).

۳. آزادسازی و رهایی توده های مردم و انسان های مستضعف از چنگال ظالمان و ستمگران و از زنجیرهای اسارت و بردگی: «... و یضع عنهم اصرهم و الاغلال التی کانت علیهم...»، (اعراف، آیه ۱۵۷).

۴. برپایی جامعه نمونه و مدینه فاضله آرمانی از راه اقامه قسط و عدل اسلامی: «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط...»، (حدید، آیه ۲۵).

۵. اجرای کامل قوانین آسمانی اسلام با تمام ابعاد آن (اعم از قوانین اقتصادی، حقوقی، اجتماعی، سیاسی، نظامی و..).

پس فلسفه تشکیل حکومت، تأمین نیازهای مادی و معنوی و فراهم نمودن زمینه و بستر رشد و تکامل انسان و در نتیجه سعادت و خوشبختی او در دنیا و آخرت است. حکومت اسلامی موظف است، با تمامی امکانات و در حد توان خود، زمینه های کمال انسان ها را فراهم نموده، زمینه های فساد را از میان بردارد. اما آیا اینکه با فراهم بودن تمامی این زمینه ها و بسترسازی ها، همه افراد جامعه اصلاح و جامع کاملاً اسلامی خواهد شد، در جواب می توان به این آیه اشاره کرد که: «انّ الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم...؛ خداوند هیچ قومی را تغییر نمی دهد؛ مگر آنان حال خود را تغییر دهند»، (رعد، آیه ۱۱).

بر مبنای این اصل مهم هرگونه تغییری در سرنوشت انسان ها و اصلاح یا انحطاط اجتماعی و فردی یک جامعه، منوط به خواست و اراده انسان است. افراد یک جامعه، زمانی به طور کامل اصلاح می شوند که بر اساس اراده، گزینش و کنش اختیاری خود بتوانند از شرایط محیطی که به برکت حاکمانی عادل و الهی، قوانین به

احکام و ارزش ها و معارف اسلامی به وجود آمده استفاده کنند و راه تعالی و تکامل خود را در پیش گیرند. بنابراین وجود حاکمانی الهی و سایر شرایط محیطی (قوانین اسلامی، تأمین نیازهای مادی و رفاه، امنیت و..). هر چند در روند تکاملی و اصلاح جامعه امری کاملاً ضروری و لازم است؛ اما به هیچ وجه کافی نیست؛ بلکه اراده و گزینش و کنش اختیاری خود افراد یک جامعه نیز، شرط دیگر این مجموعه است. از این رو شاهدیم که در طول تاریخ، با این که پیشوایان الهی (مانند پیامبر اکرم(ص) و ائمه معصومین(ع) در جامعه بوده اند و تمام شرایط و زمینه های رشد و تعالی برای مردم فراهم بوده است؛ اما چون همه افراد آن جامعه، به چنان درک و شناختِ عمیق نرسیده بودند، که اصلاح کامل و فراگیر در جامعه محقق نشد.

به علاوه، همان طور که پیشوایان معصوم ما، هرگز مدعی اصلاح کامل جامعه نبودند؛ هیچ یک از مسؤولان جامعه اسلامی ما نیز هرگز چنین ادعایی را ندارند و نخواهند داشت. البته آنان موظف اند زمینه های اصلاح جامعه را فراهم آورند؛ اما تا زمانی که خودِ افراد جامعه اراده نکنند، این برنامه عملی نخواهد شد.

در هر صورت مسأله مفاسد اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی از قبیل وجود فقر، تبعیض و عدم رعایت عدالت اجتماعی، به هیچ وجه منطبق با تعالیم دینی مقدس اسلام و اصول و ارزش ها و آرمان های نظام جمهوری اسلامی نبوده و همواره یکی از دغدغه های مسؤولین نظام خصوصا مقام معظم رهبری بوده است.

معظم له مکررا نارضایتی خود را از این مسأله ابراز داشته و از متولیان امر خواستار رسیدگی جدی برای حل این

معضل شده اند زیرا تداوم نظام و انقلاب اسلامی نیز وابسته به اصلاح ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه و مبارزه با مظاهر فساد و پیوند، همراهی و محبت بین مردم و مسؤولین اداره کننده نظام می باشد.

به عنوان نمونه معظم له در دیدار با نمایندگان مجلس هفتم، در تأکید با مسأله فساد و اهتمام نظام به این مسأله و راهکارهای اجرای آن می فرماید:

از جمله ی مهمترین کارها، مبارزه ی با فساد است. مبارزه ی با فساد، یک جنبه ی اخلاقیِ محض نیست؛ اداره ی کشور متوقف به مبارزه ی با فساد است. بنده دو سه سال پیش که آن نامه را درباره ی مبارزه ی با فساد به مسؤولان کشور نوشتم، به دنبال یک کار طولانی و یک بررسی و مطالعه ی وسیع و همه جانبه بود. از هر طرف می رویم، می بینیم اگر با فساد مبارزه نشود، همه ی کارها لنگ خواهد ماند. این همه کار خوب دارد در کشور انجام می گیرد - کارهایی که انجام گرفته، کم نیست - اما وجود فساد، بعضی از آنها را خنثی می کند. استخری را در نظر بگیرید که از چند چاه عمیق با لوله های چند اینچی مرتب در آن آب ریخته می شود، اما استخر پُر نمی شود. وقتی نگاه می کنید، می بینید بدنه ی استخر ترک خورده و ته آن سوراخ است؛ هرچه از این طرف آب می ریزید، از آن طرف بیرون می رود؛ به کانالهایی که شما در نظر گرفته اید آبیاری کنید، اصلاً آب نمی رسد.فساد در جامعه، این طوری است. فساد مالی، مثل خوره، ایدز

و سـرطان است؛ بایـد با آن مبارزه کرد. البته نباید بزرگنمایی کرد. بعضـی ها جنجال و بزرگنمایی می کنند و طوری حرف می زننـد که کـانّه این سـرطان همه جـا را گرفته؛ نخیر، این طوری نیست. این همه ما دسـتهای پاکیزه، چهره های پاکیزه و انسانهای پـاکیزه در دسـتگاه هـای گوناگون از بالا تا پایین داریم؛ اکثریت هم با اینهاست؛ منتها یک نقطه ی فساد، همه ی بـدن را آلوده می کنـد. وقتی یک جای بـدن بیمار می شود و درد می گیرد - مثلاً وقتی دنـدان فاسـد می شود - انسان شب خوابش نمی برد. قلب، سـالم؛ معـده، سـالم؛ ریه، سـالم؛ جریـان خون، سالم؛ اما یک دنـدانِ ناسالم خواب را از انسان می گیرد. فساد، این طوری است؛ بایـد بـا فسـاد مبـارزه ی جـدی کرد. یک پایه ی مبارزه، شـمایید. آن روزی که بنـده مسأله ی مبارزه ی با فساد را گفتم، توقعم این بود که مجلس شورای اسـلامی سینه سپر کند و جلو بیاید و در این میدان حرکت کند تا ما دیگر احتیاج نداشته باشیم دنبال کنیم؛ اما متأسفانه این طور نشد. آنها نکردند، شما بکنید. البته به قول برادر ظریف و نکته سنج مان، با دستمال کثیف نمی شود شـیشه را تمیز کرد. اگر انسـان بخواهـد بـا فسـاد مبـارزه کنـد، بایـد در درجه ی اول مراقب باشـد که فساد دامن خودش را نگیرد. داخل خودتان و درون مجلس مراقب باشـید. دست پاک، دامن پاک، زبان پاک و چشم پاک خواهـد توانست در حوزه ی اقتدار وسیعی که شما دارید، همه چیز را پاک کند.

به دنبال این توصیه، این را هم عرض

کنم که از لغزشگاه ها بترسید. امام سجاد (علیه الصّلاهوالسّلام) در دعای صحیفه ی سجادیه، وقتی برای سربازان اسلام دعا می کننـد، از جمله ی چیزهایی که روی آن تکیه می کنند، این است که خدایا! یاد و محبت و علاقه ی به «المال الفتون» - مال فتنه انگیز - را از دل اینها بگیر. مال و پول، خیلی خطرناک و فتنه انگیز است و خیلی ها را می لغزاند. ما آدمهای درشتی را در تاریخ دیدیم که وقتی پایشان به این جا رسید، لغزید؛ بنابراین خیلی باید مراقب باشید. در شرع مقدس، اسم این مراقبت چیست؟ تقوا. این که در قرآن از اول تا آخر این همه به تقوا توصیه شده، معنایش همین مراقبت و مواظبت از خود است. نفس انسان، زیاده خواه است. من وقتی در مطبوعات خواندم که شماها تصمیم گرفته اید در بعضی از مسائل مجلس و برخی از برخورداری های بیخودی تجدیدنظر کنید، حقیقتاً خوشحال شدم و به بانیان این کار دعا کردم. مثلاً فرض بفرمایید آدمی خانه دارد، باز خانه می خواهد؛ امتیاز دارد، باز امتیاز می خواهد. واقعاً من تشکر می کنم از این که شما در این راه وارد شدید و همت گماشتید. این راه را ادامه دهید و بر سر این کارها پای بفشرید. هرچه می توانید، منطقی و صحیح رفتار کنید. البته ما توصیه نمی کنیم و توقع هم نداریم که مثلاً در مجلس، نمایندگان گشنگی و تشنگی بکشند و زهد به خرج دهند - نه ما این طوریم، نه شما این گونه اید - ما می گوییم زیاده روی و اسراف نشود و کارهای

بی قاعـده و خرجهـای بیخودی انجام نگیرد. ممکن است سـرجمع همه ی این خرجها مبلغ خیلی کلانی هم در مجلس نشود؛ اما وقتی شـما این راه را قطع کردیـد، دست مردم و دسـتگاه ها الگو می دهیـد و راه و جهت را مشـخص می کنید. کار شـما خیلی ارزش دارد و بسیار خوب است؛ این را دنبال کنید.

(بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار نمایندگان مجلس شورای اسلامی۲۷ / ۰۳ / ۱۳۸۳).

بنابر آن چه که گـذشت مشـخص می شود که در جامعه ی اسـلامی همه افراد جامعه از مردم گرفته تا زمامداران و کارگزاران، همه مسؤولند و به نسبت مسؤولیّت خویش پاسخگو هستند. بنابر این نمی توان همه ی مشکلات و معضلات جامعه را متوجه فرد یـا دسـتگاهی خـاص نمود و از آن انتظـار حـلّ همه مسائـل را داشت. مسـلماً زمانی که همه مردم و مسـئولین جامعه به دین باور داشـته باشـند و در راه اجرای آن در تمـام عرصه ها تلاش جـدّی نماینـد، می توان انتظار زدودن مظاهر غیراسـلامی از جامعه را داشت.

امام علی(ع) می فرماید: «فلیست تصـلح الرعیه الا بصـلاح الولاه و لاتصـلح الولاه الا باسـتقامه الرعیه؛ مردمان اصلاح نشوند مگر زمامداران اصلاح شوند و اینان اصلاح نیابند مگر به درستی مردم(نهج البلاغه، ۶۸۳).

در این فرمایش هم بر نقش مسؤولین و هم بر نقش مردم تأکید می شود.

با این همه وظایف دانشجویان متعهد و دلسوز برای اصلاح جامعه سنگین تر می شود و مشکلات و معضلات جامعه نه تنها نباید باعث یأس و ناامیـدی و تردید در انجام وظایف فردی و اجتماعی ما شود، بلکه باید انگیزه و عزم ما را در اصـلاح جامعه راسـخ تر نماید. اتکاء به خداوند متعال و یاری خواستن از

او و توسل به ائمه اطهار(ع) بهترین پشتوانه ی هر فرد در چنین شرایطی است. «و من یتوکل علی الله فهو حسبه؛ (طلاق، آیه ی ۳). که هم باعث جلوگیری از سستی و ضعف ایمان می شود و هم راه های هدایت و خروج از مشکلات را بر روی انسان می گشاید. البته همچنان به دنبال شغل و یا رشته ی تحصیلی مورد علاقه ی خویش باشید و در انجام وظایف و تکالیف فردی و اجتماعی خود از هیچ گونه تلاش و مجاهدتی دریغ نورزید و به این وعده ی الهی مطمئن باشید که والذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا و ان الله لمع المحسنین؛(عنکبوت، آیه ی ۶۹).

ضرورت حکومت

دلیل ضرورت تشکیل حکومت اسلامی چیست ؟

پرسش

دلیل ضرورت تشکیل حکومت اسلامی چیست ؟

پاسخ

. امام خمینی ابتدا ضرورت تشکیل حکومت را در قالب سه دلیل مطرح می کند که عبارتند از:

۱ جاودانگی اسلام ; منظور از جاودانگی اسلام , پایدار ماندن نام دین نیست , بلکه منظور حضور دین در سه سطح اندیشه , بیان و علم است . این امرنزد تمام مسلمانان پذیرفته شده است و آیات و روایات زیادی بر آن دلالت دارد. امام در این باره می فرماید: احکام اسلام محدود به زمان و مکانی نیست وتا ابد باقی و لازم الاجرا است .(۱)

وقتی جاودانگی اسلام را پذیرفتیم و این مقدمه را ضمیمه کردیم که بدون تشکیل حکومت نمی توان به همهء اهداف اسلامی نائل شد, به روشنی ضرورت حکومت ثابت می شود.

۲ جامعه بودن شریعت ; جامع بودن اسلام که به معنای توجه دین به همه ءزوایای وجودی نیازهای مادی و معنوی بشر است , اقتضا می کند حکومت براساس اسلام شکل گیرد. هنگامی که خداوند جریمهء خراش یک ناخن و تازیانه و نصف آن را مشخص کرده , چگونه می تواند گفت . در مورد تشکیل حکومت که اجرای بسیاری از احکام منوط به آن است . طرح و برنامه ای ندارد و در این مورد سکوت اختیار کرده است ؟

۳ ماهیت قوانین ; امام خمینی می فرماید: با دقت در ماهیت و کیفیت احکام شرع در می یابیم که اجرا و عمل به آن ها مستلزم تشکیل حکومت است وبدون تأسیس یک دستگاه عظیم و گستردهء اجرا و اداره نمی توان به وظیفه ءاجرای احکام الهی عمل کرد.(۲)

(پاورقی ۱.امام خمینی , ولایت فقیه ,

انتشارات آزادی , ص ۲۶

(پاورقی ۲.همان , ص ۲۹

آیا ضرورت حکومت دینی مورد قبول تمام مسلمانان است؟ نظر اهل سنت و شیعه را بیان دارید.

پرسش

آیا ضرورت حکومت دینی مورد قبول تمام مسلمانان است؟ نظر اهل سنت و شیعه را بیان دارید.

پاسخ

اصل «ضرورت حکومت دینی» مورد اتفاق قاطبه مسلمانان – اعم از شیعه و سنی – است. اهل تسنن نیز مانند شیعه، براین مسأله اتفاق دارند که:

الف. دین اسلام، صرفاً مشتمل بر احکام فردی و عبادی (به معنای اخص) نیست؛ بلکه دارای قوانینی مربوط به همه اَبعاد حیات فردی و اجتماعی – اعم از سیاسی، نظامی، قضایی و اقتصادی – است.

ب. همگی اتفاق دارند که احکام الهی، منحصر به زمان خاصی؛ مانند زمان رسول اللّه(ص) و یا حضور ائمه اهل بیت(ع) نیست. بر این مسأله کتاب و سنت، در سطح وسیع دلالت دارد؛ چنان که در روایت مورد قبول شیعه و سنی آمده است: «حلال محمد حلالٌ ابداً الی یوم القیامه و حرامه حرامٌ ابداً الی یوم القیامه ...» ؛ کافی، ج ۱، ص ۵۸، ح ۹. یعنی، همه این احکام تا ابد باقی و اجرای آنها لازم است.

ج. بر همگان روشن است، اجرای احکام سیاسی و اجتماعی دین، جز از راه حکومت دینی مقدور نیست.

بنابراین در اصل لزوم وجود حکومت دینی و عدم امکان جدایی دین از سیاست، میان غالب فقیهان و عالمان شیعه و سنی، اختلافی نیست و اگر اختلافی هست، در چگونگی آن است.

آنچه در میان اهل تسنن رخ نمود، جدایی عملی (نه اعتقادی) دین از سیاست بود. این مسأله، ناشی از دو نکته است:

یکم. انکار نصب امام از سوی خدا و پیامبر برای دوران پس از رحلت پیامبر اسلام(ص)؛ این مسأله از مهم ترین موارد اختلاف بین مکتب اهل بیت(ع) و اندیشه خلافت است.

دوّم. قرار گرفتن کسانی در مسند حکومت که فاقد

شرایط تعیین شده در اسلام برای زمامداری بودند؛ یعنی، نه آشنایی کافی با معیارها و هنجارهای اسلامی داشتند و نه التزام و پای بندی و سلوک دینی.

«ویلیام گوئیس» می نویسد: «در عمل اغلب قدرت سیاسی، غصب می شد و نوعی جدایی غیر رسمی بین قدرت معنوی و قدرت مادی برقرار بود و حتی غالباً این دو با هم درگیر بودند. اما از نظر اعتقادی، حتی حاکمانی که قوانین شرع را زیر پا می نهادند، عمومیت و حاکمیت دین فراگیر را در همه مسائل قبول داشتند». زبان سیاسی اسلام، ترجمه غلام رضا بهروزلک ، مجله علوم سیاسی، ش ۱۱؛ به نقل از: مصباح یزدی، محمدتقی، فلسفه سیاست، ص ۱۰۰ (چاپ نشده).

دلایل موافقان ایجاد حکومت دینی در میان فقها و عالمان دینی را بیان کنید؟

پرسش

دلایل موافقان ایجاد حکومت دینی در میان فقها و عالمان دینی را بیان کنید؟

پاسخ(قسمت اول)

فقیهان شیعه به طور عموم، «حکومت صالح دینی» را امری لازم و ضروری دانسته اند و در میان آنان در این مسأله اختلاف چندانی نیست. دلایلی که آنان در این باره ذکر کرده اند، متعدد و متنوع است.

به عبارت دیگر دلایلی که ضرورت حکومت دینی در عصر ظهور را ثابت می کند، بر لزوم آن در زمان غیبت معصوم(ع) نیز گواهی می دهد و نیز آنچه در امتیازات حکومت دینی بیان شده، بر لزوم یا لااقل ترجیح عقلی آن دلالت می کند. افزون بر آن دلیل های نقلی بسیاری، لزوم حکومت صالح دینی را ثابت می کند. این دلایل چند دسته است:

دسته نخست. بعضی از آنها، دلایل نقلیِ قطعی، مانند آیات قرآن است که ولایت، قانون گذاری و حکم رانی را از آنِ خدا می داند و هر قانون، حکومت و فرمانروایی را - که مطابق با قانون الهی و در طول ولایت الهی نباشد - منفی و مردود می شمارد. برخی از این دلایل، آیات زیر است:

یکم. آیاتی که حق حکومت، قانون گذاری، داوری و حکم رانی را منحصر به خدا می داند؛ از جمله:

۱. (إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلَّهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَ هُوَ خَيْرُ الْفاصِلِينَ) انعام (۶)، آیه ۵۷. «حکم و داوری سزاوار نیست جز برای خدا؛ او حقیقت را بیان می کند و بهترین فیصل دهندگان است».

۲. (أَلا لَهُ الْحُكْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحاسِبِينَ) همان، آیه ۶۲. «بدانید که حکم و داوری، مخصوص او است و او سریع ترین حسابگران است».

۳. (إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلَّهِ أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاهُ ذلِکَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لکِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ) يوسف (۱۲)، آيه ۴۰. «حکم

نیست مگر از آن خدای، دستور داد که جز او را نپرستید؛ این همان دین استوار است، ولی بیشتر مردم نمی دانند».

۴. (إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّـ لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ) همان، آیه ۶۷. «حکم و فرمان، تنها از آن خدا است؛ بر او توکل کرده ام و همه متوکلان باید بر او توکل کنند».

۵. (وَ هُوَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولى وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ) قصص (۲۸)، آیه ۷۰. «و او خدایی است که معبودی جز او نیست؛ ستایش برای او است در این جهان و در جهان دیگر. حاکمیت [نیز] از آن او است و همه شما به سوی او بازگردانده می شوید».

۶. (وَ لا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ كُلُّ شَيْ ءٍ هالِكٌ إِلاَّ وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ) همان، آیه ۸۸. «معبود دیگری را با خدا مخوان که هیچ معبودی جز او نیست؛ همه چیز جز ذات [پاک او فانی می شود؛ حاکمیت تنها از آن او است و همه به سوی او بازگردانده می شوید».

دوّم. آیاتی که رهبری و امامت را پیمانی الهی به حساب می آورد؛ از جمله:

(وَ إِذِ ابْتَلى إِبْراهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّي جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قالَ لا يَنالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) بقره (۲)، آیه ۱۲۴.

«[به خاطر آورید] هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود و او به خوبی از عهده این آزمایش ها برآمد؛ خداوند به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم؛ ابراهیم عرض کرد: از دودمان من [نیز امامانی قرار بده ، خداوند فرمود: پیمان من، به ستمکاران

نمی رسد [و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقام اند]».

سوّم. آیاتی که حکم و قانون الهی را برترین می شمرد؛ از جمله:

۱. (وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ) مائده (۵)، آیه ۵۰.

«و برای مردمی که یقین دارند، حکم چه کسی از خدا بهتر است؟»

۲. (أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحاكِمِينَ) تین (۹۵)، آیه ۸. «آیا خداوند بهترین حکم کنندگان نیست؟!»

۳. (وَ إِنْ كانَ طائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَ طائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنا وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمِينَ) اعراف (۷)، آیه ۸۷.

«و اگر گروهی از شما به آنچه من بدان فرستاده شده ام ایمان آورده و گروه دیگر ایمان نیاورده اند، صبر کنید تا خدا میان ما داوری کند [که او بهترین داوران است».

۴. (وَ اتَّبِعْ ما يُوحى إِلَيْكَ وَ اصْبِرْ حَتّى يَحْكُمَ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمِينَ) یونس (۱۰)، آیه ۱۰۹. «و از آنچه بر تو وحی می شود پیروی کن و شکیبا باش تا خدا داوری کند، و او بهترین داوران است».

چهارم. آیاتی که مرجع داوری در اختلافات را خداوند قرار می دهد؛ از جمله:

۱. (إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ) نمل (۲۷)، آیه ۷۸. «در حقیقت، پروردگار تو طبق حکم خود، میان آنان داوری می کند، و او است شکست ناپذیر دانا».

۲. (وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ) شوری (۴۲)، آیه ۱۰. «و درباره هر چیزی [که]اختلاف پیدا کردید، داوریش با خدا است. چنین خدایی پروردگار من است؛ بر او توکل کردم و به سوی او بازمی گردم».

۳. (أَ فَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكَماً وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ

الْكِتـابَ مُفَصَّلًا وَ الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ) انعام (۶)، آیه ۱۱۴. «پس آیا داوری جز خدا جویم؟ با اینکه او است که این کتاب را به تفصیل به سوی شما نازل کرده است. و کسانی که کتاب [آسمانی]بدیشان داده ایم، می دانند که آن از جانب پروردگارت به حق فرو فرستاده شده است. پس تو از تردیدکنندگان مباش».

پنجم. آیاتی که هرگونه حکم و داوری نامبتنی بر قوانین الهی را کفر و فسق و ظلم معرفی می کند:

۱. (وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْكافِرُونَ) مائده (۵)، آیه ۴۴. «کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده، داوری نکرده اند، آنان خود کافرانند».

۲. (وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ) همان، آیه ۴۵. «کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده، داوری نکرده اند، آنان خود ستمگرانند».

۳. (وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ) همان، آیه ۴۷. «کسانی که به آنچه خدا نازل کرده، حکم نکنند، آنان خود فاسقانند».

ششم. آیاتی که تحاکم، پیروی و پذیرش سلطه گروه های زیر را به دلالت مطابقی یا التزامی نفی می کند:

الف. طاغوت:

۱. (يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ) نساء (۴)، آیه ۶۰. «بر آنند که داوری نزد طاغوت برند در حالی که امر شده اند که به آن کفر ورزند».

۲. (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِياؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُماتِ أُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ) بقره (۲)، آیه ۲۵۷. «خداوند، ولیّ و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند؛ آنها را از ظلمت ها، به

سوی نور بیرون می برد. [اما] کسانی که کافر شدند، اولیای آنان طاغوت هستند؛ که آنها را از نور، به سوی ظلمت ها بیرون می برند؛ آنان اهل آتش اند و همیشه در آن خواهند ماند».

ب. کافران:

۱. (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تُطِیعُوا فَرِیقاً مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ یَرُدُّوکُمْ بَعْدَ إِیمانِکُمْ کافِرِینَ) آل عمران (۳)، آیه ۱۰۰. «ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از گروهی از اهل کتاب اطاعت کنید، شما را پس از ایمان، به کفر بازمی گردانند».

۲. (وَ لَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ لِلْکافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلاً) نساء (۴)، آیه ۱۴۱. «و خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان سلطه و چیرگی نداده است».

۳. (لا یَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْکافِرِینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَلَیْسَ مِنَ اللَّهِ فِی شَیْ ءٍ إِلاَّ أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقاهً وَ یُحَذِّرُکُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ إِلَی اللَّهِ الْمَصِیرُ) آل عمران (۳)، آیه ۲۸. «افراد باایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند؛ و هر کس چنین کند، هیچ رابطه ای با خدا ندارد [و پیوند او به کلی از خدا گسسته می شود]؛ مگر اینکه از آنان بپرهیزید [و به جهت هدف های مهم تری تقیه کنید]خداوند شما را از [نافرمانی خود، برحذر می دارد؛ و بازگشت [شما] به سوی خدا است».

۴. (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْیَهُودَ وَ النَّصاری أَوْلِیاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ) مائده (۵)، آیه ۵۱؛ و ... . «ای کسانی که ایمان آورده اید! یهود و نصارا را ولیّ [و دوست و تکیه گاه خود]انتخاب نکنید! آنان اولیای یکدیگرند؛ و کسانی که از شما با آنان دوستی کنند، از آنان

هستند. خداوند، جمعیت ستمکار را هدایت نمی کند».

ج. فاسقان:

(أَ فَمَنْ كانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كانَ فاسِقاً لا يَسْتَوُونَ) سجده (۳۲)، آیه ۱۸. «آیا کسی که با ایمان باشد، همچون کسی است که فاسق است؟! نه، هرگز این دو برابر نیستند».

د. ظالمان:

(وَ لا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ ما لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِياءَ ثُمَّ لاتُنْصَرُونَ) همان، آیه ۱۱۳. «و بر ظالمان تکیه نکنید، که موجب می شود آتش شما را فرا گیرد؛ و در آن حال، هیچ ولی و سرپرستی جز خدا نخواهید داشت و یاری نمی شوید!»

ه – و. گنهکاران و ناسپاسان:

پاسخ(قسمت دوم)

(فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ كَفُوراً) انسان (۷۶)، آیه ۲۴. «در حکم پروردگارت شکیبایی کن و گناهکاران و ناسپاسان ایشان را پیروی مکن».

ز. نابخردان:

(وَ لا تُؤْتُوا السُّفَهاءَ أَمْوالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِياماً) نساء (۴)، آیه ۵. «اموال خود را، که خداوند وسیله قوام زندگی شما قرار داده، به دست سفیهان نسپارید».

ح – ط. اسراف پیشگان و فسادگران:

(وَ لا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لا يُصْلِحُونَ) شعراء (۲۶)، آیه ۱۵۱ و ۱۵۲. «و فرمان مسرفان را اطاعت نکنید! همان ها که در زمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند».

ی – ک. غافلان و هواپرستان:

(وَ لا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنا وَ اتَّبَعَ هَواهُ وَ كانَ أَمْرُهُ فُرُطاً) کهف (۱۸)، آیه ۲۸. «و از آن کس که قلبش را از یاد خود غافل ساخته ایم و از هوس خود پیروی کرده و [اساس]کارش بر زیاده روی است، اطاعت مکن».

ل. کسانی که عمل زشت خود را نیکو می پندارند:

(أَفَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَ اتَّبَعُوا أَهْواءَهُمْ)

محمد (۴۷)، آیه ۱۴.

«آیا کسی که بر حجتی از جانب پروردگار خویش است، چون کسی است که بدی کردارش برای او زیبا جلوه داده شده و هوس های خود را پیروی کرده اند؟»

م. جاهلان:

(قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ) زمر (۳۹)، آیه ۹. «آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند، یکسانند؟! تنها خردمندان متذکر می شوند».

هفتم. آیاتی که به حکمرانی و داوری بر اساس احکام الهی حکم می کند، مانند:

(فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ عَمَّا جاءَكَ مِنَ الْحَقِّ) مائده (۵)، آیه ۱۱۶. «برایشان بر اساس آنچه خدا نازل کرده، حکم بران و در برابر آنچه از حق بر تو نازل گشته، از خواسته های آنان پیروی مکن».

هشتم. آیاتی که هرگونه ولایت پذیری غیر الهی را نفی می کند:

(اتَّبِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَ لا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ قَلِيلاً ما تَذَكَّرُونَ) اعراف (۷)، آیه ۳. «از چیزی که از طرف پروردگارتان بر شما نازل شده، پیروی کنید و از اولیا و سرپرستان دیگر جز او، پیروی نکنید، اما کمتر متذکر می شوید!»

دسته دو. بعضی از دلایل، آیاتی است که نص خاصی در رهبری پیامبر(ص) و یا برخی از دیگر اولیای دین است، از جمله:

۱. (قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ ...) نور (۲۴)، آیه ۵۴. «بگو از خدا و از پیامبر فرمان برید ... »

۲. (وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ) همان، آیه ۵۶. «و نماز بپا دارید و زکات بپردازید و از پیامبر فرمان برید تا مورد رحمت قرار گیرید». از این قبیل است آیات دیگری چون: محمد، آیه ۳۳؛ تغابن، آیه ۱۲؛ انفال، آیه

.۲۰

دسته سه. آیاتی که حق مخالفت با حکم و داوری خدا و پیامبر را سلب می کند؛ از جمله:

۱. (إِنَّما كانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنا وَ أَطَعْنا وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) همان، آیه ۵۱. «سخن مؤمنان، هنگامی که به سوی خدا و رسولش دعوت شوند تا میان آنان داوری کند؛ تنها این است که می گویند: «شنیدیم و اطاعت کردیم» و اینها همان رستگاران واقعی اند».

۲. (قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَيْهِ ما حُمِّلَ وَ عَلَيْكُمْ ما حُمِّلْتُمْ) همان، آیه ۵۴. «بگو: خدا را اطاعت کنید، و از پیامبرش فرمان برید و اگر سرپیچی نمایید، پیامبر مسؤول اعمال خویش است و شما مسؤول اعمال خود».

۳. (وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ) همان، آیه ۵۶.«و نماز را برپا دارید، و زکات را بدهید، و رسول [خدا]را اطاعت کنید تا مشمول رحمت [او]شوید».

۴. (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لا تُبْطِلُوا أَعْمالَكُمْ) محمد (۴۷)، آیه ۳۳. «ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول [خدا] را و اعمال خود را باطل نسازید».

۵. (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ) انفال (۸)، آیه ۲۰. «ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا و پیامبرش را اطاعت کنید و سرپیچی ننمایید در حالی که [سخنان او را] می شنوید».

۶. (وَ ما كانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً مُبِيناً)

احزاب (۳۳)، آیه ۳۶. «و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد؛ و هرکس خدا و فرستاده اش را نافرمانی کند، قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است».

دسته چهار. بعضی از دلایل، آیات و روایاتی است که اوصاف و شرایط کارگزاران و وظایف آنان را بیان می کند. وظایف ذکر شده در آنها، تنها با حکومت دینی و حاکمیت سیاستمداران دین باور، دین شناس و معتقد به اجرای احکام الهی، سازگار است. این آیات – به دلالت مطابقی و یا التزامی – شرایط زیر را برای رهبر لازم یا مفید می داند:

۱. قدرت و توانایی

قرآن مجید درباره فلسفه اعطای فرمانروایی به طالوت می فرماید: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ) بقره (۲)، آیه ۲۴۷. «خدا او را بر شما برتری بخشیده و در دانش و نیرو فزونی بخشیده است. خداوند پادشاهی خود را به هر که خواهد می دهد، و خداوند گشایش گر و دانا است».

۲. امانت داری و تعهد

حضرت یوسف برای پذیرش خزانه داری – که مسؤولیتی حکومتی است – خود را با وصف دانا و امین بودن معرفی کرد: (قالَ اجْعَلْنِي عَلى خَزائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ) یوسف (۱۲)، آیه ۵۵. «مرا بر خزانه های این سرزمین بگمار که من نگاهبان (امین) و دانایم».

۳. علم

بر این مسأله آیات ذکر شده بالا دلالت دارند.

۴. عدالت پیشگی

قرآن مجید در این باره به نحو استفهام انکاری می فرماید: (... هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ) نحل (۱۶)، آیه ۷۶.

«... آیا آنکه به عدالت فرمان می دهد و بر صراط مستقیم قرار دارد و او [غیرعادل و هدایت نایافته]برابرند؟»؛ یعنی، هرگز چنین نیست و لاجرم پیروی از غیرعادل و کژروان جایز نیست.

۵. بودن در صراط مستقیم

بر این مطلب آیه پیشین گواهی می دهد.

۶. بصیرت و پیروی از وحی

(قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الْأَعْمی وَ الْبَصِیرُ أَ فَلا تَتَفَکَّرُونَ) انعام (۶)، آیه ۵۰. «بگو: آیا نابینا و بینا مساوی اند؟! پس چرا نمی اندیشید؟!»

۷. هدایت یافتگی و هدایت گری

(أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلاَّ أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ) یونس (۱۰)، آیه ۳۵. «آیا کسی که هدایت به سوی حق می کند، برای پیروی شایسته تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید؟!»

۸. ایمان

(أَ فَمَنْ کانَ مُؤْمِناً کَمَنْ کانَ فاسِقاً لا یَسْتَوُونَ) سجده (۳۲)، آیه ۱۸. «آیا آنکه ایمان آورده است همچون کسی است که فاسق است؟! نه، هرگز این دو برابر نیستند».

این آیه دارای استفهام انکاری است و با نفی یکسان انگاری، اولویت انسان مؤمن را در جهات مختلف - از جمله در مسأله زمامداری - تثبیت می کند.

دسته پنج. بخش دیگر از دلایل، وجود احکام اجتماعی اسلام است که اجرای آنها، بدون تأسیس حکومت دینی ممکن نیست. این بخش از احکام بسیار گسترده و چندین برابر احکام عبادی فردی است. برای آگاهی بیشتر ر. ک: سبحانی، جعفر، معالم الحکومه الاسلامیه.

ج. بخش دیگری از دلایل سیره عملی معصومان(ع) در تشکیل حکومت دینی در زمان بسط ید است. قدردان قراملکی، محمدحسن، تقابل مشی ائمه با سکولاریسم، مجله معرفت، ش ۱۹.

در پایان گفتنی

است: عالمان دینی برای لزوم و ضرورت حکومت دینی، به ادله اربعه (کتاب، سنت، اجماع و عقل) استناد کرده اند.

با توجه به آنچه گذشت، ضرورت وجود حکومت دینی در جامعه اسلامی، مورد اتفاق مسلمانان شیعه و سنی است.

ضرورت وجود حکومت دینی در عصر غیبت در فلسفه سیاسی چیست؟

پرسش

ضرورت وجود حکومت دینی در عصر غیبت در فلسفه سیاسی چیست؟

پاسخ

اصل «ضرورت حکومت دینی» مورد اتفاق قاطبه مسلمانان – اعم از شیعه و سنی – است. اهل تسنن نیز مانند شیعه، براین مسأله اتفاق دارند که:

الف. دین اسلام، صرفاً مشتمل بر احکام فردی و عبادی (به معنای اخص) نیست؛ بلکه دارای قوانینی مربوط به همه اَبعاد حیات فردی و اجتماعی – اعم از سیاسی، نظامی، قضایی و اقتصادی – است.

ب. همگی اتفاق دارند که احکام الهی، منحصر به زمان خاصی؛ مانند زمان رسول اللّه(ص) و یا حضور ائمه اهل بیت(ع) نیست. بر این مسأله کتاب و سنت، در سطح وسیع دلالت دارد؛ چنان که در روایت مورد قبول شیعه و سنی آمده است: «حلال محمد حلالٌ ابداً الی یوم القیامه و حرامه حرامٌ ابداً الی یوم القیامه ...» ؛ کافی، ج ۱، ص ۵۸، ح ۹. یعنی، همه این احکام تا ابد باقی و اجرای آنها لازم است.

ج. بر همگان روشن است، اجرای احکام سیاسی و اجتماعی دین، جز از راه حکومت دینی مقدور نیست.

بنابراین در اصل لزوم وجود حکومت دینی و عدم امکان جدایی دین از سیاست، میان غالب فقیهان و عالمان شیعه و سنی، اختلافی نیست و اگر اختلافی هست، در چگونگی آن است.

آنچه در میان اهل تسنن رخ نمود، جدایی عملی (نه اعتقادی) دین از سیاست بود. این مسأله، ناشی از دو نکته است:

یکم. انکار نصب امام از سوی خدا و پیامبر برای دوران پس از رحلت پیامبر اسلام(ص)؛ این مسأله از مهم ترین موارد اختلاف بین مکتب اهل بیت(ع) و اندیشه خلافت است.

دوّم. قرار گرفتن کسانی در مسند حکومت که فاقد شرایط تعیین شده در اسلام برای

زمامداری بودند؛ یعنی، نه آشنایی کافی با معیارها و هنجارهای اسلامی داشتند و نه التزام و پای بندی و سلوک دینی.

«ویلیام گوئیس» می نویسد: «در عمل اغلب قدرت سیاسی، غصب می شد و نوعی جدایی غیر رسمی بین قدرت معنوی و قدرت مادی برقرار بود و حتی غالباً این دو با هم درگیر بودند. اما از نظر اعتقادی، حتی حاکمانی که قوانین شرع را زیر پا می نهادند، عمومیت و حاکمیت دین فراگیر را در همه مسائل قبول داشتند». زبان سیاسی اسلام، ترجمه غلام رضا بهروزلک ، مجله علوم سیاسی، ش ۱۱؛ به نقل از: مصباح یزدی، محمدتقی، فلسفه سیاست، ص ۱۰۰ (چاپ نشده).

جامعه شناسی سیاسی ایران

در صورت امکان , کیفیت شکل گیری سازمان منافقین وعمل کرد آن را به طور مشروح بنویسید.

پرسش

در صورت امکان , کیفیت شکل گیری سازمان منافقین وعمل کرد آن را به طور مشروح بنویسید.

پاسخ

برادر عزیز و بزرگوار! از این که مجدداً با ما مکاتبه نموده وسؤالاتی را مطرح کرده اید, ممنون و متشکریم .

متأسفانه برای ما امکان ندارد بیش تر از توضیحات جزوهء شماره ۲۲۱که خدمتتان ارسال داشتیم , دربارهء گروهک منافقین توضیح بدهیم , ولی نظر شما رابه منابع زیر جلب می کنیم در صورت تمایل آن ها را مطالعه کنید. انشاءاللّه مفید خواهد بود :

۱ سلسله مقالات روزنامه ابرار از مرداد ماه ۱۳۶۹به بعد;

۲ سلسلهء مقالات روزنامه جمهوری اسلامی تحت عنوان از تیرماه ۱۳۷۴به بعد;

۳ کتاب از انتشارات دادسرای انقلاب تهران ;

۴ کتاب چهار سخنرانی مقام معظم رهبری ;

۵ کتاب ;

۶ اسلام و منافقین , از احمد اردستانی ;

۷ پیامبران و منافقین , از سیروس سعیدی ;

۸ سیمای منافقین در قرآن و نهج البلاغه , محمد باقر حسینی ;

۹ منافقین و وسیلهء وحی , از انجمن دانشجویان دانشگاه آمریکا.

آن طور که معلوم است بیش تر نمایندگان مجلس ششم از جبههء دوم خردادند. با این وجود آیاچهره های قوی جناح راست مثل هاشمی رفسنجانی می توانند در عرصهء سیاست مؤثر باشند؟

پرسش

آن طور که معلوم است بیش تر نمایندگان مجلس ششم از جبههء دوم خردادند. با این وجود آیاچهره های قوی جناح راست مثل هاشمی رفسنجانی می توانند در عرصهء سیاست مؤثر باشند؟

پاسخ

اولاً به شمار آوردن افراد بزرگ و سیاستمداران با ارزشی همانند هاشمی رفسنجانی از وابستگان به جناح راست , کار خوبی نیست . این گونه افراد از مفاخر کشور و اسلام می باشند.

ثانیا: طبق اظهارات جناب آقای هاشمی , وی مشکلی با جناح چپ مخصوصاً ریاست جمهوری ندارد ومی توانند با هم کنار بیایند. در انتخابات اخیر ایشان گفتند: از جمله کسانی که مرا تشویق کردند در انتخابات مجلس شرکت کنم , آقای خاتمی بود.

چنان که جناب آقای خاتمی در یکی از سخنرانی ها گفتند: اگر کار اساسی و زیربنایی جناب آقای هاشمی نبود, بعد از کاهش قیمت نفت , مملکت با مشکلات و بحران شدید مواجه می شد.

ثالثاً: ایشان با بیش تر مهره های بزرگ و سرشناس جناح چپ دوستی و رفاقت دارد و مهم تر از همه پوست وگوشت شان با انقلاب عجین شده است و دلش برای نظام و ایران و ایرانی می سوزد و به عشق آن ها می تپد; ازاین رو یقیناً در عرصهء سیاست مؤثر خواهند بود و تا جایی که دستش برسد, نخواهد گذاشت قانونی بر خلاف مصالح کشور وضع و گامی بر ضد نظام برداشته شود.

رابعاً: این طور نیست که نمایندگان وابسته به جناح چپ خدای ناکرده منحرف و یا مخالف نظام و رهبری ومصالح کشور باشند, بلکه اکثرشان مؤمن و متدیّن و تابع ولایت و در خط امامند, و از اقلیت ها کار

مهمّی ساخته نیست .

امیدواریم ایران سربلند و بالنده باشد و این نعضت مقدس تا انقلاب مهدی ۷پایدار بماند.

رهبر معظم انقلاب و رئیس جمهور در اوائل سال ۷۹امنیت ملّی را مطرح کردند. آیا امنیت وجوددارد؟

پرسش

رهبر معظم انقلاب و رئیس جمهور در اوائل سال ۷۹امنیت ملّی را مطرح کردند. آیا امنیت وجوددارد؟

پاسخ

امنیت مفهومی است نسبی و دارای مراتب مختلف ; بنابراین در کشور ما نسبت به بعضی کشورهاامنیت بیش تری وجود دارد و جان و مال مردم نسبتاً در امنیت است , البته ممکن است نسبت به سال های قبلی امنیت ,کم تر شده باشد و این به جهت تنش هایی است که بعضی از گروه های سیاسی در کشور ایجاد کرده اند.

حیات بعضی از گروه های سیاسی در ایجاد بحران است ; یعنی با بحران آفرینی زنده هستند و اگر در کشور بحران نباشد, دیگر نامی از آنان نیست . بنابراین می کوشند با شگردهای مختلف بحران و تنش و برخورد ایجاد کنند, که بحمداللّه با آگاهی رهبر معظم انقلاب و رئیس جمهور, دست این توطئه گران رو شده و چهرهء منافقانهء آنان بر ملاـ شده است . می توانیم از حمایت رادیوهای بیگانه و سیاستمداران غربی و امریکایی از آنان , پی به اشتباهشان ببریم و خودرا از آنان جدا کنیم , تا دامن آتش فتنهء آنان , ما را نگیرد و انقلاب و کشور را از شر آنان خلاص نماییم و با دست خودآب به آسیاب دشمن نریزیم .

البته امنیت ملی تا حدود زیادی به وحدت نیروهای انتظامی و سپاه و وزارت کشور بستگی دارد.

ماجرای سیدمهدی هاشمی چه بود؟

پرسش

ماجرای سیدمهدی هاشمی چه بود؟

پاسخ

سید مهدی هاشمی فرزند سید محمد برادر سیدهادی هاشمی (داماد آیهالله منتظری) اهل قهدریجان اصفهان بود, که در اثر کم تجربگی وشتاب زدگی ... در برداشت های اسلامی رگه هایی از التقاط وروشنفکری اسلامی در او رسوخ کرده بود. بارزترین اشتباهات وی در قبل از انقلاب دو چیز بود:

۱ نرمش و رابطه باساواک شاه ; ۲ کشتن عده ای از افرادی که به گمان او و پیروانش مجرم بودند. اماخطاهای بارز او دربعد از انقلاب زیادند; از جمله :

الف) خارج کردن مقادیر زیادی اسلحه , مهمات , مواد منفجره , واسناد و...سپاه ;

ب) انتقـاد وافشاگری بی جا وغیر مسـئولانه علیه سـران نظام که نتیجه اش این شـد که بین مسـئولان نظام تفرقه بیفتـد و مردم به آنان بد بین شوند(۱).

هدف اصـلی و واقعی سـیدمهدی هاشمی وپیروانش این بود که عقاید انحرافی وافکار التقاطی خود رادرحوزه علمیه قم و حوزه های علمیه دیگر شهرستان ها حاکم و درواقع خط انقلاب را منحرف کنند. برای رسیدن به این هدف , دست به تبلیغات زدند و خواسـتند افکار خود را به طلبه های جوان و احساساتی منتقل کنند که متأسفانه یک تا حدودی هم موفق شدند. امام خمینی (ره) در یکی از صحبت های خود اظهارکردند:

که آن ها در چند مدرسه نفوذ کرده اند. طبق نوشـته آقای ری شـهری در شهریور ۱۳۶۵دو نفر ازاتباع کره جنوبی ازشخصی به نام شنیتا رضایی در کلانتری ۵تهران به عنوان سارق شکایت کردند کلانتری برای انجام تحقیقات نامبرده را دستگیر کردند. در بازرسی بدنی و منزل ایشان یک عدد اسلحه کمری ,

مقادیر زیادی شناسنامه جعلی واسناد ومدارك جعلی کشف شده وضبط گردید. فرد دستگیر شده در پاسخ این سوال که آدرس خانه ای را در خیابان یوسف آباد ارائه داد که پس از تحقیقات مشخص شد که این خانه مربوطه نهضت های آزادی بخش است که زیر نظر سید مهدی هاشمی فعالیت می کند. در آن خانه ۴۹قلم اجناس غیر قانونی ازقبیل اسلحه , مواد منفجره , پودر سرطان زا, اسناد جعلی و... وجود داشته است که بعد از کشف ,سید مهدی دستگیر و به اعدام محکوم شد.(۲)

(پاورقی ۱- برداشت از متن مصاحبه سیدمهدی هاشمی درکتاب خاطرات سیاسی , تألیف محمد مهدی ری شهری , ص ۲۰۰- ۱۸۹

(پاورقی ۲- همان , ص ۱۴۰- ۱۳۸

ماجرای ۱۸تیر ۱۳۷۹از کجا آغاز شده بود؟

پرسش

ماجرای ۱۸تیر ۱۳۷۹از کجا آغاز شده بود؟

پاسخ

بعد از تعطیل شدن روز نامه سلام عده ای از دانشجویان به عنوان اعتراض به تعثیلی این روزنامه در محوطه خواب گاه تجمع کردند و علیه مسئولین دستگاه قضایی شعار دادند. کم کم اعتراض شدید شد و ازمحوطه خواب گاه به خیابان های اطارف کشده شد. بعد از طی چند خیابان مجدداً به محوطه خواب گاه برگشتند, اما بعد از دعوت نیروهای انتظامی مستقر درخواب گاه به آرامش , دانشجویان اعتراض را به اوج رساندند و این بار شعار علیه مقدسات نظام دادند که به ناچار نیروهای انتظامی دخالت کردند و نتیجه آن شد که می دانید.

نقش ارتباطات در جامعه چیست ؟

پرسش

نقش ارتباطات در جامعه چیست ؟

پاسخ

ارتباطات مانند رادیو, تلویزیون , تلفن , تلکس , فاکس , ماهواره , روزنامه ها, مجلات , و... پدیده ءبسیار مهمی است که در دنیای کنونی بیشترین نقش را در پیشرفت بخش های مختلف جامعه عهده دار می باشد و تاآن جا پیش رفته که می تون ارتباطات را کلید دهکدهء جهانی فرض کرد. بر اثر ارتباطات می توان جامعه را به وحدت ,مشارکت و یکپارچگی و تعالی و ترقی رساند و نیز می توان به خاطر تبلیغات سوء از ارتباطات جامعه را به تفرقه وپراکندنی و فحشا و منکر و انحطاط کشاند.(۱)

(پاورقی ۱.روزنامه ابرار, مورخه ۷۴۱۰۱۳ ص ۸

در مورد بقای حکومت اسلامی (در نامه قبلی) از شما سوال نمودم که جواب آن دلسردی در من ایجاد کرد، می خواهم بدانم اگر خدای نکرده چنین اتفاقی بیفتد، چه خواهد شد؟

پرسش

در مورد بقای حکومت اسلامی (در نامه قبلی) از شما سوال نمودم که جواب آن دلسردی در من ایجاد کرد، می خواهم بدانم اگر خدای نکرده چنین اتفاقی بیفتد، چه خواهد شد؟

پاسخ

از آن جا که شما پرسش های متعددی در زمینه و موضوعات مختلف مطرح می کنید، دقیقاً معلوم نیست که مقصود از نامه قبلی شما کدام نامه است؟ اگر مقصود نامه ۲۹۵۰۱ باشد، سفارش می شود که بار دیگر با دقت این نامه را خوانده و جواب را از زاویه های مختلف بررسی نمایید. در این جواب نه تنها از یأس و ناامیدی و سقوط نظام جمهوری اسلامی سخن به میان نیامده، بلکه بر عکس جایگاه مردمی نظام مقدس جمهوری اسلامی و چشم انداز و آینده روشن آن ترسیم شده است.

از سوی دیگر دی این نامه به شما توصیه شده است که از بروز برخی از مشکلات احساس ناراحتی نمایید که این مشکلات با همت بلند مردم و تصمیم گیری مسئولان نظام رفع خواهند شد.

در عین حال، در این نامه از برخی آسیب های نظام سخن رفته است. از آسیب شناسی سخن گفتن به معنای زیر سئوال بردن نظام نیست، بلکه یکی از راه های حفظ هر نظامی، آسیب شناسی، سپر آسیب زدایی است بر این اساس است که امام راحل"قدس سره" و رهبر فرزانه انقلاب اسلامی، حضرت آیت الله خامنه ای به برخی از مشکلات و آسیب های نظام اشاره نموده و همکاران – به ویژه مسئولان نظام را به آسیب زدایی فراخواندند.

برای حفظ یک نظام همان گونه که شناسایی مؤلفه ها و شاخصه های حفظ و بقای نظام ضرورت دارد، شناخت آفات نیز ضروری است. نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران از مؤلفه هایی

مانند معنویت، پایگاه مردمی، ایثار و... برخوردار است که این شاخصه ها در انقلاب های دیگر نیستند و یا کم رنگ هستند از این رو از اتصال آن به حکومت جهانی امام زمان"عج" سخن رفته است که حکایت از دوام آن دارد. به هر حال حفظ یک نظام بستگی به رعایت شرایط و ایجاد برخی از عوامل و آسیب زدایی دارد که این شرایط و عوامل را مردم به وجود آورده و زمینه عنایت الهی را فراهم می کند. "إنّ الله یا لا یغیّر ما بقوم حتی یغیّروا ما بأنفسهم"

{P. رعد ( )، آیه ۱۱.

لازم می دانیم از احساس مسئولیت شما نسبت به آینده نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران و روحیه دین داری و ارزش مداری قدردانی نماییم، امید است که شجره طیبه باورهای دین و ولایت مداری در نهاد شما همیشه بارور باشد. مطمئن باشید که نظام مقدس جمهوری اسلامی، خون بهای شهیدان و ثمره ایثار گری همه مردم بوده و خون شهیدان و عنایت خداوند، انقلاب را در برابر حوادث حفظ خواهد نمود، در هر حال نتیجه و سرانجام این انقلاب هر چه باشد، مهم آن است که ما وظیفه خود در این نظام را انجام دهیم. این که چه اتفاق خواهد افتاد و نتیجه چه خواهد شد، اگر چه از لحاظ تحلیلی می توان به بعضی از آنها به صورت گمان و احتمال دست یافت، مربوط به آینده می باشد و از دسترس ما خارج است. آنچه مهم است، وظیفه ما در زمان حاضر نسبت به انقلاب و خون شهیدان و مجاهدت امام راحل"قدس سره" است که البته عمل ما در زمان کنونی، در آینده نقش

دارد.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی , مذهب جعفری را به عنوان مذهب رسمی کشوردانسته اید , چرا ؟

پرسش

در قانون اساسی جمهوری اسلامی , مذهب جعفری را به عنوان مذهب رسمی کشوردانسته اید , چرا ؟

پاسخ

شکی نیست که همه مذاهب اسلامی از دیدگاه قانون اساسی جمهوری اسلامی , محترم شمرده شده اند ولی بی تردید , مذاهب فقهی اسلامی , (مانند مذهب های جعفری , مالکی ,شافعی , حنبلی , حنفی و ...) در بیان وظایف فردی و اجتماعی مردم , یکسان وهماهنگ نیستند و در میان آنها اختلافات فراوانی به چشم می خورد . از سوی دیگر , به منظور تدوین قوانین حقوقی و تنظیم مقررات یک جامعه , نیازشدید , به وجود هماهنگی و همسویی مقررات یاد شده , احساس می شود . بنابراین , تنها یکی از مذاهب اسلامی را می توان منشا تنظیم مقررات اجتماعی درسرزمینی خاص , قرار داد . زیرا در صورت گوناگون بودن سرچشمه های قانونگذاری ,هرگز نمی توان مقرراتی هماهنگ و منسجم تدوین کرد . بر این اساس , سزاوار است در میان مذاهب فقهی اسلامی , یکی از آنها با معیاری درست , به عنوان ماخذ قوانین و مقررات اجتماعی , تعیین گردد تا از هرگونه آشفتگی و از هم گسیختگی در قوانین کشور پیشگیری به عمل آید و راه تدوین یک سلسله مقررات به هم پیوسته و هماهنگ در زمینه های حقوقی و اجتماعی و امثال آنها , هموار گردد . معیار تعیین مذهب جعفری اینک پرسشی دیگر مطرح می شود و آن این که : در پرتو چه معیار و ملاکی , از میان مذاهب فقهی اسلامی , مذهب جعفری را به عنوان منشا تنظیم قوانین و مقررات

کشوردانسته اید ؟پاسخ این سئوال روشن است ; زیرا اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران , مسلمانانی هستند که مذهب فقهی جعفری را , آیین خویش و بیانگر وظایف فردی و اجتماعی خود ,قلمداد نموده اند و بدین سان , روشن می گردد که تعیین مذهب جعفری , به عنوان مذهب رسمی کشور , در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران , امری طبیعی است که با همه موازین منطقی و حقوقی , سازگار است . احترام و موقعیت دیگر مذاهب اسلامی در قانون اساسی جمهوری اسلامی , در عین حال که مذهب جعفری به عنوان مذهب رسمی قلمداد گردیده است , دیگر مذاهب اسلامی , اعم از شافعی , حنبلی , حنفی , مالکی وزیدی نیز محترم شمرده شده اند , بلکه پیروان این مذاهب در زمینه های ذیل ,می توانند بر مبنای فقه خود رفتار نمایند :۱ - انجام مراسم مذهبی . ۲ - تعلیم و تربیت دینی . ۳ - انجام کارهای شخصی . ۴ - مقررات ویژه مذهبی ; مانند ازدواج , طلاق , ارث , وصیت و ۰۰۰علاوه بر این , در منطقه ای که هر یک از مذاهب یاد شده , دارای اکثریت باشند ,مقررات محلی در حدود اختیارات شوراها بر طبق آن مذهب می باشد , در عین حال که حقوق پیروان مذاهب دیگر نیز محفوظ است . هم اکنون به منظور روشن تر شدن مساله , دوازدهمین اصل از نخستین فصل قانون اساسی جمهوری اسلامی را که در این زمینه سخن می گوید , از نظر شما می گذرانیم : دین رسمی ایران , اسلام و مذهب جعفری

اثنی عشری است و این اصل , الی الابد ,غیر قابل تغییر است و مذاهب دیگر اسلامی ; اعم از حنفی , شافعی , مالکی , حنبلی و زیدی دارای احترام کامل می باشند و پیروان این مذاهب در انجام مراسم مذهبی ,طبق فقه خودشان آزادند و در تعلیم و تربیت دینی و احوال شخصیه (ازدواج , طلاق ,ارث و وصیت) و دعاوی مربوط به آن در دادگاه ها رسمیت دارند و در هر منطقه ای که پیروان هر یک از این مذاهب , اکثریت داشته باشند , مقررات محلی در حدوداختیارات شوراها , بر طبق آن مذهب خواهد بود , با حفظ حقوق پیروان سایرمذاهب . در پرتو این اصل , احترام و موقعیت همه مذاهب اسلامی از چشم انداز قانون اساسی جمهوری اسلامی , روشن می گردد .

عوامل زنده ماندن و برقراری و سرافرازی ملتها در چیست ؟

پرسش

عوامل زنده ماندن و برقراری و سرافرازی ملتها در چیست ؟

پاسخ

از دیدگاه قرآن برقراری و سربلندی ملتها در صورتی است که خود را به بزرگترین نیروها و قدرتها متکی سازند و پیداست که چنین مبدئی جز آفریدگار بزرگ نمی تواندباشد و از طرف دیگر برای بقاء و جاویدان ماندن ملتها همبستگی خاصی بین افرادآنها لازم است , تقویت بنیه مالی هر ملت و از بین بردن فاصله طبقاتی نیز در زنده نگاه داشتن روح آن ملت سهم فراوانی دارد .

در قانون اساسی جمهوری اسلامی , مذهب جعفری را به عنوان مذهب رسمی کشوردانسته اید , چرا ؟

پرسش

در قانون اساسی جمهوری اسلامی , مذهب جعفری را به عنوان مذهب رسمی کشوردانسته اید , چرا ؟

پاسخ

شکی نیست که همه مذاهب اسلامی از دیدگاه قانون اساسی جمهوری اسلامی , محترم شمرده شده اند ولی بی تردید , مذاهب فقهی اسلامی , (مانند مذهب های جعفری , مالکی ,شافعی , حنبلی , حنفی و ۰۰۰) در بیان وظایف فردی و اجتماعی مردم , یکسان وهماهنگ نیستند و در میان آنها اختلافات فراوانی به چشم می خورد . از سوی دیگر , به منظور تدوین قوانین حقوقی و تنظیم مقررات یک جامعه , نیازشدید , به وجود هماهنگی و همسویی مقررات یاد شده , احساس می شود . بنابراین , تنها یکی از مذاهب اسلامی را می توان منشا تنظیم مقررات اجتماعی درسرزمینی خاص , قرار داد . زیرا در صورت گوناگون بودن سرچشمه های قانونگذاری ,هرگز نمی توان مقرراتی هماهنگ و منسجم تدوین کرد . بر این اساس , سزاوار است در میان مذاهب فقهی اسلامی , یکی از آنها با معیاری درست , به عنوان ماخذ قوانین و مقررات اجتماعی , تعیین گردد تا از هرگونه آشفتگی و از هم گسیختگی در قوانین کشور پیشگیری به عمل آید و راه تدوین یک سلسله مقررات به هم پیوسته و هماهنگ در زمینه های حقوقی و اجتماعی و امثال آنها , هموار گردد . معیار تعیین مذهب جعفری اینک پرسشی دیگر مطرح می شود و

آن ایـن کـه : در پرتـو چه معیـار و ملاـکی , از میـان مـذاهب فقهی اسـلامی , مـذهب جعفری را به عنـوان منشـا تنظیم قـوانین و مقررات

کشوردانسته اید ؟پاسخ این سئوال روشن است ; زیرا اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران , مسلمانانی هستند که مذهب فقهی جعفری را , آیین خویش و بیانگر وظایف فردی و اجتماعی خود ,قلمداد نموده اند و بدین سان , روشن می گردد که تعیین مذهب جعفری , به عنوان مذهب رسمی کشور , در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران , امری طبیعی است که با همه موازین منطقی و حقوقی , سازگار است . احترام و موقعیت دیگر مذاهب اسلامی در قانون اساسی جمهوری اسلامی , در عین حال که مذهب جعفری به عنوان مذهب رسمی قلمداد گردیده است , دیگر مذاهب اسلامی , اعم از شافعی , حنبلی , حنفی , مالکی وزیدی نیز محترم شمرده شده اند , بلکه پیروان این مذاهب در زمینه های ذیل ,می توانند بر مبنای فقه خود رفتار نمایند :۱ - انجام مراسم مذهبی . ۲ - تعلیم و تربیت دینی . ۳ - انجام کارهای شخصی . ۴ - مقررات ویژه مذهبی ; مانند ازدواج , طلاق , ارث , وصیت و ...علاوه بر این , در منطقه ای که هر یک از مذاهب یاد شده , دارای اکثریت باشند ,مقررات محلی در حدود اختیارات شوراها بر طبق آن مذهب می باشد , در عین حال که حقوق پیروان مذاهب دیگر نیز محفوظ است . هم اکنون به منظور روشن تر شدن مساله , دوازدهمین اصل از نخستین فصل قانون اساسی جمهوری اسلامی را که در این زمینه سخن می گوید , از نظر شما می گذرانیم : دین رسمی ایران , اسلام و مذهب جعفری

اثنی عشری است و این اصل , الی الابد ,غیر قابل تغییر است و مذاهب دیگر اسلامی ; اعم از حنفی , شافعی , مالکی , حنبلی و زیدی دارای احترام کامل می باشند و پیروان این مذاهب در انجام مراسم مذهبی ,طبق فقه خودشان آزادند و در تعلیم و تربیت دینی و احوال شخصیه (ازدواج , طلاق ,ارث و وصیت) و دعاوی مربوط به آن در دادگاه ها رسمیت دارند و در هر منطقه ای که پیروان هر یک از این مذاهب , اکثریت داشته باشند , مقررات محلی در حدوداختیارات شوراها , بر طبق آن مذهب خواهد بود , با حفظ حقوق پیروان سایرمذاهب . در پرتو این اصل , احترام و موقعیت همه مذاهب اسلامی از چشم انداز قانون اساسی جمهوری اسلامی , روشن می گردد .

شعار (خامنه ای خمینی دیگر است ولایتش ولایت حیدر است) چه پیامی دارد؟

پرسش

شعار (خامنه ای خمینی دیگر است ولایتش ولایت حیدر است) چه پیامی دارد؟

پاسخ

این شعار حاوی دو پیام و نکته اساسی است که به توضیح آن می پردازیم : نکته یکم : مقام معظم رهبری نه تنها مانند حضرت امام (ره) دارای شرایط و اوصاف لازم رهبری اند؛ بلکه بسیاری از ویژگی ها و برجستگی های شخصیتی حضرت امام (ره) را نیز دارا می باشند .مجموع این تشابهات را می توان در دو بخش بیان کرد : الف) تشابه در صلاحیت های لازم برای رهبر : ۱ .صلاحیت های علمی و آگاهی کامل به علوم و مسایل اسلامی و آشنایی با اصول و مبانی واحکام اسلام در زمینه های مختلف فرهنگی ، سیاسی ، اجتماعی ، نظامی و ....۲ .صلاحیت های اخلاقی ؛ از قبیل زهد و پارسایی ، ساده زیستی ،وارستگی ، قناعت ، عدالت ، تقوا، ایمان ، اخلاص ، توکل ، صداقت و . ...۳.صلاحیت های مدیریتی ؛ مقام معظم رهبری به دلیل ویژگی های شخصیتی وکسب تجارب بسیار با ارزش در اثر سوابق مبارزاتی و مسوولیت های مختلف ، از توانایی و تدبیر بسیار بالایی در مدیریت جامعه و حل مشکلات و اداره بحران ها و فراز و نشیب های متعددی برخوردارانـد .و با بینش عمیق و صحیح سیاسی و اجتماعی ، درک واقعیت های داخلی و بین المللی و آینده نگری ، مصالح و منافع جامعه اسلامی را به خوبی تشخیص می دهند وسکان هدایت جامعه را در اختیار دارند .ب) تشابه در اصول رفتار سیاسی وخط مشی ها؛ مقام معظم

رهبری مانند حضرت امام (ره) ، در انجام دادن وظایف رهبری و اجرای احکام و ارزش های اسلامی ، کاملا" قاطع و در مقابل توطیه های دشمنان داخلی و استکبار جهانی ، مقاوم و پا بر جا بوده است و باحمایت مدبرانه خود از دولت ، مانع از این می شود که دشمن بین مردم ،دولت و مسوولان شکاف ایجاد کند .ایشان بدون هیچ عوام فریبی ، همگان رابه راه خدا، یاد خدا، تقوای الهی ، هوشیاری انقلابی ، رعایت احکام اسلامی و مصلحت نظام ولایی فرا می خوانند .رهبر معظم انقلاب در عین داشتن اقتدار اسلامی و سختگیری نسبت به دشمنان انقلاب اسلامی ، با دوستان ودلسوزان نظام ، مهربان و رحیم است و تلاش می کند تا انقلاب اسلامی را برمحور و مداری که امام خمینی بنیان نهاده ، پیش برده و از انحراف از اصول وارزش های الهی آن جلوگیری کند .بنابراین رهبری ایشان ، تداوم همان خطامام و پاسداری از اصول آن است . گفتنی است که این مطالب ، هرگز به معنای بیان مراتب و مقامات معنوی ، عرفانی و کمالات این بزرگواران نیست ؛ زیرا مرتبه کمال دانشمندان و عالمان الهی - جز بر خدا ومعصومین (ع) - بر همگان پوشیده است و هیچ کس نمی تواند در این عرصه اظهار نظر کند .ولی آنچه مسلم است ، امام راحل (ره) ، از حیث مقام دارای درجاتی است که کمتر کسی از فقهای گذشته می توانسته به آن حد برسد.مقام معظم رهبری نیز همچون استاد بزرگوارش امام خمینی (ره) ، بر

بسیاری از فقهای گذشته برتری دارد و امروز نیز خورشید فروزانی است که جهان ازنورش منور است . امروزه هیچ کشوری را سراغ نداریم که حکومت آن ، به دست شخصی دانشمند، عادل ، خدا ترس ، پارسا و مردم دوست باشد .نکته دوم : مقام معظم رهبری نیز مانند حضرت امام ، دارای همان ولایت واختیارات حکومتی گسترده ای است که پیامبر اکرم (ص) ، حضرت علی (ع) ودیگر امامان معصوم (ع) داشته اند .این مطلب از مبانی عقلی و نقلی مستحکمی برخوردار است ، که به اختصار توضیح داده می شود : بر اساس نظریه ((ولایت فقیه)) ، فقیه همه اختیارات حکومتی امام معصوم (ع) را دارد؛جز آنچه که به دلیل خاص از مختصات امام معصوم (ع) شمرده شده است ؛زیرا چنین مواردی در حقیقت مربوط به جنبه ولایت و حاکمیت نیست ؛بلکه به دلیل جهات شخصیتی و شرافت مقام امامت و عصمت پیشوایان معصوم (ع) است . بنابراین دیدگاه ، هرگاه فقیه واجد شرایط به تشکیل حکومت اسلامی توفیق یابد، همان ولایتی را که پیامبر و امام معصوم (ع) دراداره امور جامعه داشتند، او نیز خواهد داشت و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند .خود امام خمینی (ره) ، در این باره می فرماید : ((این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم (ص) ، بیشتر از امام علی (ع) بوده و یااختیارات حکومتی امیرمومنان علی (ع) ، بیش از فقیه

است و یـا یـک فقیه دراداره حکومت ، از اختیـارات حکومتی بیشتری نسـبت به ولی فقیه قبل یا بعـداز خودش برخوردار است ، باطل و مردود است . البته فضایل پیامبر (ص) ،بیش از همه انسان ها است و پس از ایشان فضایل امیر مومنان از همه بیشتراست ، لیکن فضایل معنوی بیشتر، اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهد.خداونـد همان اختیارات و ولایتی که به پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) – در تدارک و بسـیج سـپاه ، تعیین والیان و استانداران ، گرفتن مالیات ، و صرف آن در مصالح مسلمانان – داده است ، برای حکومت فقیه نیز قرار داده است. نهـایت تفـاوت این که ولاـیت فقیه در رابطه با شخصـی معین نبوده و روی عنوان عالم عادل ثابت است)) ، (امام خمینی ولایت فقیه ، ص ۵۵) . حضرت امام (ره) در توضیح این نظریه می افزاید : ((وقتی می گوییم ولایتی را که رسول اکرم (ص) و ایمه (ع) داشـتند، بعـد از غیبت فقیه عادل دارد، برای هیـچ کس این توهم نبایـد پیـدا شود که مقـام فقهـا، همـان مقام ایمه و پیامبر اکرم (ص) است ؛ زیرا اینجا صـحبت از مقام نیست ، بلکه صـحبت از ولایت ؛ یعنی ،حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شـرع مقـدس – که یک وظیفه سـنگین ومهم است – می باشد، نه شان و مقام برتر و غیرعادی . ... ولایت فقیه از امورقراردادی و اعتبار عقلایی است و واقعیتی جز جعل قانونی

نـدارد .وقتی کسـی به عنوان ولی در موردی نصب می شود؛ مثلاـ" برای حضـانت وسـرپرستی کسـی یا حکومت ، دیگر معقول نیست در اعمال این ولایت ، فرقی بین رسول اکرم (ص) و امام (ع) یا فقیه وجود داشـته باشـد .به عنوان مثال ،ولایتی که فقیه در اجرای حدود و قوانین کیفری اسلام دارد؛ در اجرای این حدود بین رسول اکرم (ص) و امام و فقیه امتیازی نیست . حاکم ، متصـدی اجرای قوانین الهی است و باید حکم خدا را اجرا کند، چه رسول الله (ص) باشد و چه امام معصوم (ع) یا نماینده او یا فقیه عصر)) ، (همان ، ص ۵۶) . این نظریه با فقهای بزرگی مانند شیخ مفید، شیخ طوسی ، دیلمی ، فاضل وشهیدین نسبت داده شـده است و در میـان فقهـای متـاخر، شخصـیت هـای برجسـته ای چون صاحب جواهر، علامه کاشف الغطا، علامه نراقی ، میرزای بزرگ شیرازی ، حضرت امام خمینی و ...آن را مورد تایید قرار داده اند، (فقه سیاسی ، عمید زنجانی ، ج ۲، ص ۳۵۳) . مهمـترین دلاـیلی که برای اثبـات گسـتره ولاـیت و اختیـارات حکومـتی ولی فقیه در حـد ولاـیت معصومین (ع) وجود دارد، عبـارت است از : ۱ .همه دلایـل عقلی و نقلی که ضـرورت حکومت و ولاـیت فقیه را با عنوان فقاهت و عـدالت در عصـر غیبت اثبات می کند، دامنه و گستره این حکومت و ولایت را نیز اثبات می کند .۲.رسالت ها و مسئولیت هایی که از جانب خدا و

دین ، بر عهـده ولی فقیه واجدشـرایط حکومت و رهبری نهـاده شـده است ؛ درست همـان رسالت ها ومسوولیت هایی است که پیـامبر و امامـان معصوم (ع) بر عهـده داشـتند و آن عبـارت است از : حفـظ احکـام اسـلام از انحرافـات ، تبلیغ و اجرای اسـلام ،اصـلاح امور مسـلمانان ، هدایت و ارشاد آنان ، دفاع از مظلومان ، مقابله بازورگویان و سـتمگران و برقراری عدالت اجتماعی ، انجام دادن این مسـئولیت ها و رسالت ها، همان گونه که برای معصومین (ع) قـدرت ولایت وحکومت مطلقه ای را ایجاب می کنـد، ولا۔یت و اختیـارات گسترده ای را برای فقیه متصـدی حکومت و دولت اسـلامی نیز ایجـاب می کنـد .در غیر این صورت بسـیاری از احکام به اجرا در نخواهـد آمد و معطل خواهد ماند، (امام خمینی ، ولایت فقیه ، ص ۵۴) . ۳ .ولایت فقیه به عنوان نهاد حکومتی که درشخصـیت حقوقی حاکم تبلور می یابـد، مانند همه نهادهای حکومتی دیگر -اعم از حکومت های لاییک ، دمکراتیک ، و سایر انواع آن که دارای قـدرت مطلقه هسـتند - او نیز بایـد دارای قـدرت و اختیارات مطلقه باشـد تا بتوانـد همه امور فردی و اجتماعی شـهروندان مسلمان را سامان بخشد و معضلات جامعه اسلامی را حل و فصل کند .بنابراین قوانین جامع و کامـل اسـلام ،جهت اجرا شـدن و تـامین سـعادت همه جانبه دنیوی و اخروی انسان ها،تشـکیل حکومت اسـلامی را با اختیارات کامـل و مطلق ایجـاب می کنـد وولایت فقیه به عنوان نهاد حکومتی و شخصـیت حقوقی فقیه ، تبلور این قـدرت و ولایت مطلقه است که

امـام علی (ع) و سـایر امامـان معصوم (ع) دارای آن بوده انـد .برای مطالعه بیشتر رجوع کنیـد به : ۱ .آیت الله جـوادی آملی ، ولایت فقیه ، ص ۴۶۳، مرکز نشر اسرا .۲ .کاظم قاضی زاده ، اندیشه های فقهی –سیاسی امام خمینی ، ص ۱۵۳، مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری . ۳ .آیت الله مصباح یزدی ، ولایت فقیه ، ص ۱۰۵، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) . ۴ .نبی الله ابراهیم زاده آملی ، حاکمیت دینی ، ص ۱۵۳، پژوهشکده تحقیقات اسلامی سپاه . ;

اگر مذهب جعفری در قانون اساسی به عنوان مذهب رسمی قید شود یا قید نشود چه تفاوتی دارد؟

پرسش

اگر مذهب جعفری در قانون اساسی به عنوان مذهب رسمی قید شود یا قید نشود چه تفاوتی دارد؟

پاسخ

اگر مذهب جعفری در قانون اساسی به عنوان مذهب رسمی قید نشود در قوانینی که وضع می شود تنها معایار فقه شیعه نخواهد بود و این یکی از آثار مهم و قابل توجّه است ولی اگر دین رسـمی کشور اسـلام و مذهب جعفری باشد تنها فقه شیعه در کشور رسمی خواهد بود و قوانینی کهوضع می شود بر این اساس باید سنجیده شود.

البته این منافات نـدارد که برای اهل سـنّت فقه آنان نیز محترم باشـد و در محیطی که آنان زیست می کننـد بتواننـد طبق مـذهب خود عمل کنند.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۲۶۰

انتخاب آقای منتظری را امام صریحا فرمودند که اشتباه بود آیا ممکن است این اشتباه در مورد رهبری مجددا تکرار شده باشد

پرسش

انتخاب آقای منتظری را امام صریحا فرمودند که اشتباه بود آیا ممکن است این اشتباه در مورد رهبری مجددا تکرار شده باشد

پاسخ

در رابطه با انتخاب آیت اللّه خامنه ای، پیش از آن که مجلس خبرگان تصمیم بگیرد، حضرت امام(ره) دیدگاه مساعدو هدایت گر خود را اعلام فرموده بودنـد. از طرف دیگر چگونگی رهبری ایشان پس از رحلت حضـرت امام(ره) بهترینـدلیل بر حسن این انتخاب می باشـد. از دیگر سو شـخص ثالثی که احتمال رود بهتر از ایشان توانایی رهبری انقلاب رادارد، تاکنون شـناخته نشـده است و به اذعان و اعتراف بیشتر مجتهدین و بزرگان حوزه و دانشـگاه، ایشان در حال حاضـربهترین فرد برای رهبری می باشـند.
J}

وظیفه ما در برابر افرادی که متدین و مذهبی هستند ولی با نظام ولایت رهبری و نظام بد هستند چیست

پرسش

وظیفه ما در برابر افرادی که متدین و مذهبی هستند ولی با نظام ولایت رهبری و نظام بد هستند چیست

پاسخ

مخالفان و یا منتقدان نظام , بر چند دسته اند: برخی به خاطر بی دینی با نظام مخالف اند و برخی دیگر نیز با وجود آن که از زمره متدینین هستند, نسبت به نظام دیدگاه خاصی دارند. این گروه نیز یکسان نیستند ; برخی به خاطر دیدگاه های خاص خود مسائله دار هستند که در این موارد بایستی با ریشه یابی , علت را دریافت و با منطق و حسن برخورد, سعی در رفع شبهه از اذهان آنان نمود و در برخی از موارد نیز با قبول اشکالات , از کلیت نظام و اهداف و خدمات آن دفاع کرد.

قاسم شعله سعدی در این نامه خود از آیت الله منتظری به عنوان فقیه عالیقدر نام بردند که مدتی است بدون هیچ حکم قانونی ایشان در منزل خود زندانی می باشند برخلاف گفته امام که گفته اند ایشان (آیت الله منتظری) به نظام و حوزه های علمیه گرمی می دهند.

اشاره

ابتدا می خواهم

پرسش

قاسم شعله سعدی در این نامه خود از آیت الله منتظری به عنوان فقیه عالیقدر نام بردند که مدتی است بدون هیچ حکم قانونی ایشان در منزل خود زندانی می باشند برخلاف گفته امام که گفته اند ایشان (آیت الله منتظری) به نظام و حوزه های علمیه گرمی می دهند.

ابتدا می خواهم دلیل کنار گذاشتن آیه الله منتظری را بدانم و ثانیا گفته آقای قاسم شعله سعدی در مورد گفته امام در مورد شخص آقای منتظری با نامه ای که من از امام خمینی درباره عزل آقای منتظری که در مورد ۶/۱/۶۸ نوشته شده است در تناقض است. البته من نامه امام را به پیوست این نامه تقدیمتان می کنم. لطفا در مورد صحت این نامه امام به آیت الله منتظری من را مطمئن کنید که آیا چنین نامه ای نوشته امام است یا خیر؟

پاسخ

در پاسخ این سؤال، توجه به چند نکته حائز اهمیت است:

یکم. مخالفت جامعه، حوزه های علمیه و نظام اسلامی با آیت الله منتظری، به هیچ وجه به معنای مخالفت با شخص ایشان و یا نظرات و عقاید وی در زمینه های مختلف نیست.

در نظام اسلامی، وجود عقاید و نظرات مختلف و حتی مخالف – که منجر به رشد، تعالی و بالندگی نظام و جامعه می شود – امری مثبت ارزیابی شده و از آن استقبال می گردد. چنان که در جامعه شاهد فعالیت عده ای هستیم که با اصل نظام مخالف بوده و آزادانه به ارائه نظرات و دیدگاه های خود می پردازند.

آیت الله منتظری از افرادی است که قبل و بعد از انقلاب اسلامی، خدمات مفیدی ارائه داده است و از دیدگاه های ایشان در تدوین قانون اساسی

و ساختـار نظام جمهوری اسـلامی ایران اسـتفاده شـده است. در این راسـتا می توان به گنجانـدن اصل مهم ولایت فقیه در قانون اساسـی، بـا حمـایت قـاطع حضـرت امـام و چهره هـاییماننـد آیت الله منتظری، شـهید بهشتی و... نام برد. مورد مهم دیگر نحوه گزینش ولی فقیه و راه کارهای آن در قانون اساسـی (انتخاب دو مرحله ای فقیه از سوی خبرگان)، دقیقاً همان دیدگاهی اسـت که در کتاب فقهی آیت الله منتظری درباره ولایت فقیه آمده است.

حضرت امام(ره) در نامه ۸/۱/۶۸ چنین می فرمایند که: «... من صـلاح شما و انقلاب را در این می بینم که شما فقیهی باشید که نظام و مردم از نظارت شما استفاده کنند. از پخش دروغ های رادیو بیگانه متأثر نباشید، مردم ما شما را خوب می شناسند و حیله های دشمن را هم خوب درک کرده اند که با نسبت هر چیزی به مقامات ایران کینه خود را به اسلام نشان می دهند... در اسلام مصلحت نظام از مسائلی است که مقدم بر هر چیز است و همه باید تابع آن باشیم...».

دوم: براسـاس تعـالیم و آموزه هـای دین مبین اسـلام، حفظ حکومت و نظام اسـلامی، رعایت مصالـح جامعه اسـلامی، از اصول بسـیار مهمی بوده که حتی بر بسـیاری از واجبـات مقـدم و لازم الرعـایه می باشـد که اعتبار و ارزش افراد، خصوصاً مسؤولین و کـارگزاران، حمـایت و مخالفت جامعه نسـبت به آنان، نیز در چارچوب رعایت یا عـدم رعایت این اصول قابل بررسـی و تحلیل است.

مسـلماً آیت الله منتظری یکی از چهره های مطرح سیاسی کشور بودند که به عنوان یک فقیه انقلابی، یاور و همراه حضرت امام تا حد قائم مقام رهبری نیز پیش رفتند و به واسطه خدماتی که به نظام اسلامی انجام

دادنـد مورد حمـایت امام و مردم و روحانیون نیز بودنـد اما به واسـطه اقـداماتی که توسط ایشان و یا افراد منتسب به ایشان انجام شـد که مصالـح نظـام اسـلامی را به شـدت بـا خطر مواجه نمود، از قـائم مقامی عزل و مورد بی مهری و مخالفت حضـرت امام، حوزه های علمیه و مردم انقلابی قرار گرفت. و در سالهای اخیر نیز به علت تضـعیف نمودن نظام اسـلامی محـدودیتهایی بر علیه او اعمال شد. سوم: در هر صورت شـناخت دلایل مخالفت های گسترده از طرف اقشار گوناگون جامعه با ایشان نیازمند مروری کوتـاه بر مواضع و عملکردهـای ایشان در دو مقطع قبل و بعـد از عزل ایشان می باشـد: الف. عملکردها و اقـدامات غیر صـحیح ایشـان قبـل از عزل از قـائم مقـامی: بعـد از انتخاب ایشان به عنوان قائم مقام رهبری و بر عهـده گرفتن مسـئولیتهای مهم با کمال تأسف به دلیل قرار داشـتن افراد ناصالح و قدرت طلب، برخی از عناصـر نهضت آزادی، جاما و منافقین و به ویژه باند تروریست مهـدی هاشـمی در اطراف ایشان و رساندن اطلاعات ناصـحیح و تحریک ایشان به موضع گیری های نابجا موجب بدبینی ایشان به خـدمتگزاران دلسوز نظـام، زیر سؤال بردن دسـتاوردهای انقلاـب و در نتیجه جـدا نمودن نـامبرده از امام و نظام می شونـد. از دیگر سو به تدریـج دفتر ایشان به کانونی در جهت فعالیت های تخریبی درآمـد و ایشان نیز تحت تأثیر اینگونه عوامل گرفته که هنوز هم آثار آن آشکار و هویدا است. این مسأله بر حضرت امام ثابت کرد که ایشان صلاحیت رهبری نظام را ندارد.

آقای منتظری به دلیل مواضع غیر اصولی در موقع جنگ تحمیلی، و نیز به علت تخلّفات مهمی که برخی

از اطرافیـان ایشـان بـا سوء اسـتفاده از ایشـان انجـام می دادنـد و در واقع دفتر ایشان را به یک کانون توطئه تبـدیل کرده بودنـد، حضـرت امـام را ناچار به موضع گیری و تـذکر کردنـد. تـذکرات و هشـدارهای حضـرت امام(ره) چنـد سال به طول انجامیـد و حضرت امام(ره) با واسطه کردن افراد زیادی کوشیدند آقای منتظری را از گرداب بزرگی که توسط نزدیکانشان پدید آمده بود نجات دهند؛ ولی متأسـفانه آن همه تلاش ها هیچ ثمری نبخشید و حضرت امام(ره) به خاطر وظیفه سنگینی که نسبت به صیانت انقلاب داشـتند، ناچار به اقـدامات جـدی تری شدند. که در نتیجه آن آقای منتظری با صوابدید حضـرت امام و مجلس خبرگان استعفا دادند.

پرداختن به افکـار و موضع گیری هـای غیر واقع بینـانه ایشـان در این دوران، خارج از گنجایش این نامه است، لـذا در این زمینه شما را به مطالعه دو کتاب ذیل ارجاع می دهیم:

۱. رنجنامه، سید احمد خمینی

۲. خاطرات سیاسی، محمدی ری شهری

ب) عملکردها و مواضع غیر اصولی ایشان بعد از عزل: ایشان بعد از عزل طبق سفارش امام در کمال آسایش و آزادی سال های متمادی به تدریس و برنامه های حوزوی خود اشـتغال داشت اما متأسفانه به رغم توصیه های مؤکّد امام(ره) (در نامه های ۶ و ۸ فروردین مـاه ۱۳۶۸) مبنی بر عـدم دخـالت ایشـان در سـیاست، پاکسـازی بیت خـود از افراد ناصالـح، متـأثر نشـدن از منافقـان و رادیوهـای بیگـانه و...؛ ایشـان تحت تـأثیر منافقـان، رادیوهـای بیگـانه و گزارش های جهت دار و غیر صـحیح اطرافیان خود، در موارد متعددی به ارائه نظرات غیر واقع بینانه – که منجر به تضـعیف نظام اسلامی و سوء استفاده دشمنان شد – پرداخته، امنیت و منافع

کشورمان را به مخاطره افکندند به نحوی که مجلس درس و دفتر ایشان به کانون اغتشاش و توطئه علیه نظام اسلامی تبدیل شده بود. از این رو بـا نظر شورای عالی امنیت ملی تصـمیم به تعطیلی درس ایشان گرفته شـد و بحمـدالله با هوشـیاری مردم و حضور مـؤثر آنـان در صـحنه، تـوطئه هـای دشـمنان بـا شـکست مواجه شـد. مهم ترین نظرات آیت الله منتظری در محورهـای زیر قـابل پژوهش و طرح است:

۱. نقش ولی فقیه در جامعه اسلامی: در موارد مختلفی ایشان درباره مسؤولیت و وظیفه ولی فقیه در جامعه اسلامی سخن گفته و مدعی شده است که: «معنای رهبری این است که نظارت کند که در کشور کارهای خلاف شـرع انجام نشود و...». متأسفانه این اظهـارات هم نـاظر به جنبه نظری و فکری است و هم متوجه به ابعـاد عینی و اجرایی آن، به خصوص عملکرد مقام معظم رهبری در شرایط کنونی. در پاسخ ابتدا باید معنای «نظارت ولی فقیه» روشن شود.

آیـا ولی فقیه تنهـا ناظر بر عملکرد دولت، احزاب و نهادها است و هیـچ دخالتی – حتی در چارچوب قانون – در اداره امور نمی کنـد؟ چنین به نظر می رسـد که هیـچ کـدام از مـدافعان «اصل ولایت فقیه» در این مورد تردیـدی ندارنـد که ولی فقیه به اعتبار اقتدار شـرعی و صلاحیت ها و مسؤولیت هایی که دارد، هم تعیین کننده روند کلی حرکت اجتماع و هم مجری مستقیم بسیاری از تصـمیمات و سیاست ها است و علاوه بر گماردن بسیاری از افراد در پست ها و منصب هایی خاص، بر کلیت امور و کارکرد مسؤولان و مدیران نیز نظارت دارد این سخن بدان معنا نیست که ولی فقیه در همه مسائل،

به صورت فردی عمل می کند و از تشکیل نهادهای اجتماعی، سیاسی، اداری و حکومتی و سپردن کارها به آنها و جریان دادن امور در مجاری منطقی خود سرباز می زند. بلکه بر عکس، عمده مسائل جامعه به وسیله ارگان ها و نهادهایی سامان می یابد که مطابق قانون در ساختار نظام پیش بینی شده اند. حتی ایشان پیش از این در کتاب «ولایت فقیه خود»، (مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، صص ۱۴ و ۹۳)، ولی فقیه را مسؤول واقعی حکومت اسلامی قلمداد کرده، و شأن آن را بسیار فراتر از یک ناظر صرف می داند. اما معلوم نیست که چرا اکنون (و در حالی که از منصب رهبری عزل شده) مسؤولیت ولی فقیه را در حد نظارت بر سیاست ها می داند و می خواهد که رهبری در مسائل جامعه دخالت نکند و برای اثبات ادعای خود به حکومت امام علی(ع) اشاره می کند: «ولی فقیه یعنی چه؟ یعنی مجتهد عادل اعلم... این شخص بیاید سرکار. سرکار به این معنا که نظارت داشته باشد بر کار دولت نه این که یک تشکیلات جدایی است. [حضرت]علی(ع) با این که منطقه حکومتش ده برابر ایران من و شما بوده... توی آن [خانه صد متر و ۱۵۰ متر با دو سه تا اتاق، کشوری را که ده برابر ایران شما بوده، اداره می کرد». واقعاً اگر انسان بخواهد مخالفت بکند به چه دلایل و مثال های بی ربطی متوسل می شود؟ آیا امام علی(ع) فقط نظارت بر کار دولت داشت یا این که خود در بسیاری از امور جامعه مستقیماً دخالت می کرد؟ در آن زمان به دلیل پیچیده نبودن مسائل حکومتی، نظام های تصمیم گیری، اجرا و قضاوت مستقلی وجود

نـداشت و حاکمـان و والیـان، خود متکفل همه این امور بودنـد بنابراین بر خلاف ادعای ایشان، امام علی(ع) نه تنها ناظر صـرف نبود؛ بلکه عمـده کارها را خود رأساً انجام می داد. در شـرایط کنونی و با پیچیـده شـدن اجتماعات بشـری و با تخصصـی شـدن امور، آن شیوه حکومت، ناممکن است و به همین دلیل، دسـتگاه تصـمیم گیری و مجلسـی، مسـتقل از دولت و دسـتگاه اجرایی است و این دو نیز از نیروهای نظامی جدا هسـتند. بدین ترتیب، بسـیاری از امور - که در گذشته در اختیار امام عادل قرار داشت - اینک در قالب قوای گوناگون، تحت مسؤولیت رهبری و ولی فقیه انجام می شود.

نکته دیگر آن که ولی فقیه، در چهارچوب قانون اساسی، مسؤولیت های متعددی بر دوش دارد که جنبه اجرایی داشته و دخالت مستقیم در اداره امور جـامعه به حسـاب می آیـد. رهبری مسؤولیت تعیین سیاست هـای کلی نظـام و نظارت بر اجرای آن را بر عهده دارد. هم چنین تعیین فرماندهان نظامی و انتظامی با رهبری است. با نگاهی به قانون اساسی، روشن می شود که رهبری در جـامعه اسـلامی «مسؤول واقعی حکومت اسـلامی» است و این مسؤولیت هم شامل موارد تصـمیم گیری و اجرایی می شود و هم امر مهم نظـارت را در بر دارد. پس، این سـخن گزافی است که رهبری تنهـا بایـد نظـارت کنـد. علاـوه بر این که نظارت بـدون برخورداری از قدرت برای اصلاح روند امور، امری بی محتواست و در واقع نظارت نیست.

۲. عملکرد رهبری و آقـای خـاتمی: بخش زیـادی از سـخنان آقـای منتظری، درباره مخالفت با دخالت ولی فقیه در امور کشور، متوجّه وضعیت کنونی است. بدین معنا که وی مدعی است که

دولت آقای خاتمی، به دلیل دخالت رهبری، قادر به تحقق شعارها و وعده های انتخاباتی خود نیست. طرح این گونه تبلیغات از سوی رسانه های خارجی و صهیونیستی، به دور از انتظار نیست؛ چرا که آنها رکن اصلی انقلاب؛ یعنی، ولایت فقیه را نشان رفته اند و در صددانـد آرای بیست میلیونی مردم مؤمن به آقـای خـاتمی را، مخالفت با ولایت فقیه معرفی کننـد. آنچه جای تأسـف است، شنیدن همین گونه اظهارات از زبان کسی است که در داخل کشور، مدعی فهم مسائل حکومتی و سیاسی است و خود را در موضوع مرجعیت مردم تصور می کند. شگفت آور این که وی به آقای خاتمی سفارش می کند که از مقام خود استعفا کند.

آیـا این تحلیل و راه حل، دلیلی بر ساده لوحی و عـدم توان درک سیاسـی ایشان نیست و اگر هیـچ دلیلی جز همین اظهارات در اختیار نبود، عدم صلاحیت وی برای دخالت در امور سیاسی ثابت می شد.

۳. ولایت فقیه و شرط اعلمیت: از جمله مسائل نادرستی که آقای منتظری، در نامه ها و سخنان خود مطرح کرده است، ضرورت اعلم بودن (اعلم فقهی) ولی فقیه است. اما اشـکال مهم و اساسـی که بر این نظریه وارد می شود این است که آنچه در اسلام در مورد حاکم اسـلامی به عنوان یک شـرط علمی مطرح شده است، فقاهت و علم به احکام به اسلام است. بنابراین حاکم اسلامی باید از میان فقیهان و اسلام شناسان برگزیده شود، هم چنین فقیه حاکم، باید عادل باشد و این دو ویژگی، حداقل شرایطی است که حاکم اسلامی باید دارا باشد. در عین حال هرگز نمی توان اداره جامعه اسلامی را به کسی سپرد که فقط از این

حداقل شرایط برخوردار باشد. امام خمینی(ره) در این باره می فرماید: «اگر کسی اعلم در علوم معهود حوزه ما باشد؛ ولی مسائل سیاسی و اجتماعی جامعه و جهان را نداند و جامعه اسلامی را در شرایط پیچیده جهانی نتواند اداره کند، اساساً در مسائل اجتماعی مجتهد نیست و نمی توان سرپرستی و زعامت جامعه را به وی سپرد». بنابراین از نظر امام خمینی(ره) اعلمیت فقهی به تنهایی، ولایت نمی آورد؛ بلکه شرط ضروری رهبری اسلامی، توان مدیریتی و تدبیر مملکت داری است که لزوماً با اعلمیت فقهی حاصل نمی شود. خود آقای منتظری نیز پیش از این نوشته است: «از مهم ترین موارد تزاحم بین شرایط ولی امر و از مواردی که زیاد اتفاق می افتد، تضاد بین شرط فقاهت است و بین شرط تدبیر و درک سیاسی. در این جا شرط دوم یعنی تدبیر و سیاست مهم تر است؛ زیرا نظام و تأمین مصالح و دفع دشمنان و بیگانگان فقط باتوان و تدبیر سیاست حاصل می شود». وی در ادامه همین بحث می افزاید: «اگر همه شرایط در یک فرد به عنوان رهبر جمع نبود، حکومت تعطیل بردار نیست و باید رعایت الاهم فالاهم را نمود و عقل و اسلام و قوه تدبیر؛ بلکه عدالت از اهم شرایط است.» ظاهراً ایشان به دلایل که بیشتر سیاسی به نظر می رسد، از حرف ها و مواضع فقهی خود عدول نموده و اعلمیت به معنای افقه بودن را به عنوان شرط ضروری ولی فقیه ذکر کرده است؛ در حالی که خود نیز می داند چه بسیار فقهایی که اعلم فقهی به حساب می آیند؛ ولی از اداره یک جمع کوچک اطرافیان خویش عاجزاند. قطعاً رجوع به اعلم فاقد توان مدیریتی -

آن هم وقتی مجتهدان مدیر و مدبر وصالح برای رهبری موجود است - منجر به سقوط مردم و جامعه خواهد شد.

۴. مرجعیت مقام معظم رهبری: از موضوعاتی که در صحبت های آقای منتظری مطرح شده، مسأله مرجعیت مقام معظم رهبری است. وی در قسمتی از صحبت های خود، ضمن تأکید بر این که ایشان در حد مرجعیت نیست و نباید فتوا بدهد، می گوید: «من قبل از فوت آقای اراکی... به وسیله آیت الله مؤمن به ایشان پیام دادم... به مصلحت اسلام و حوزه ها و جناب عالی است که دفتر شما رسماً اعلام کند... (ایشان) از جواب دادن مسائل شرعی معذور است...». در این جا قصد اثبات مرجعیت آیت الله خامنه ای را نداریم، چرا که این امر از راه های مختلف ثابت شده است و گواهی فقیهان و مجتهدان بیشماری در ایران و دیگر کشورها و نظر جامعه مدرسین قم برای این امر کفایت می کند. مقام معظم رهبری، مجتهد مطلق و فقیهی است که با نظر خبرگان امّت، متصدّی ولایت و زعامت جامعه شده است؛ یعنی، علاوه بر داشتن وجه اشتراک با فقهای دیگر، در اصل فقاهت و عدالت، دارای ویژگی هایی چون مدیریت، تدبیر، درک سیاسی، توان مصلحت شناسی و شجاعت تصمیم گیری است. دامنه اقتدار ایشان نیز با توجه دیدگاه نظریه پردازان «ولایت مطلقه فقیه»، بسیار گسترده تر و حتی بسیار فراتر از حوره عمل مراجع تقلید است که تنها به حوزه فتوا برای مقلدان خاص محدود می شود. با این حساب آیا عاقلانه است که ایشان برای کسب عنوان مرجعیت تلاش کنند؟ در حالی که ایشان حتی پس از تأیید جامعه مدرسین، اطلاعیه داده و مردم را به مراجعه بزرگوار قم ارجاع دادندو مرجعیت

داخل کشور را نپذیرفتند؟ البته ایشان به جهت این که فقیه و صاحب فتوا هستند، مجازاند که مرجعیت را به عنوان یک شأن اجتماعی بپذیرند یا نه. البته با مراجعه فراوان مردم به ایشان و طلب فتوا، خود به خود ایشان مرجع تقلید مردم شده اند.

در هر صورت آیت اله منتظری در بستر فعالیت هایی افتاده است که طرّاحان اصلی آن، دشمنان اسلام و انقلاب اند و در این اقدامات هدف اصلی «ولایت فقیه» است و اگر دشمن در شکستن این محور اصلی نظام، توفیق یابد، از بین بردن دستاوردهای انقلاب و مبارزات ملت، آسان خواهد شد. متأسفانه آقای منتظری به جهت ساده لوحی سیاسی، قرار گرفتن تحت تأثیر اطرافیان، تعجیل در تصمیم گیری و عدم تمکین به خیرخواهی امام راحل(ره)، عملاً آتش بیار معرکه ای شدند که دشمن ساخته بود، (ر.ک: منتظری از اوج تا فرود، ویژه آقای منتظری، نشریه جمعیت دفاع از ارزشها).

نکته آخر این که نامه مورخ ۶/۱/۶۸ حضرت امام به آقای منتظری که شما تصویر آن را ارسال نمودید، کاملا معتبر و غیر قابل خدشه است و دلایل متعددی برای اثبات آن وجود دارد از جمله شهادت افراد متعدد، پاسخ آن نامه که توسط آقای منتظری به امام نوشته شده و تأیید مؤسسه نشر اثار امام خمینی.

واژه روشنفکری از چه زمانی وارد ایران شد و به چه مفهوم است روشنفکری دینی یعنی چه.

پرسش

واژه روشنفکری از چه زمانی وارد ایران شد و به چه مفهوم است روشنفکری دینی یعنی چه.

پاسخ

این موضوع نیازمند تحقیقی گسترده و دامنه دار است که می توانید جهت این امر به منابع ذیل مراجعه نمایید:

۱. سیر جریان روشنفکری در ایران، محمد رحیم عیوضی، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷

۲. حدیث پیمانه، حمید پارسانیا، انتشارات معارف، ۱۳۷۶

۳. مجله اندیشه حوزه، سال ششم، ش ۲۳ و ۲۴ و ۲۵، ویژه روشنفکری

۴. ارتجاع روشنفکری در ایران، محمد مهدی باباپور گل افشانی، نشر آل صمد، ۱۳۸۱

۵. ضمیمه نامه (سخنان مقام معظم رهبری در دانشگاه تهران، اردیبهشت ۱۳۷۷).

چرا در گزینش مسئولین دولتی میان شیعه و سنی تفاوت قائل می شوند؟ با وجود اینکه ممکن است فرد اهل تسنن دارای شایستگی بیشتری باشد.

پرسش

چرا در گزینش مسئولین دولتی میان شیعه و سنی تفاوت قائل می شوند؟ با وجود اینکه ممکن است فرد اهل تسنن دارای

شایستگی بیشتری باشد.

پاسخ

ارائه پاسخی دقیق و منصفانه، نیازمند بررسی و جایگاه حقوقی برادران اهل سنت در نظام اسلامی و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می باشد:

الف – امتیازات:

براساس اصل دوازدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی «دین رسمی ایران اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری است و این اصل الی الابد غیر قابل تغییر است و مذاهب دیگر اسلامی اعم از حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی و زیدی دارای احترام کامل می باشند و پیروان این مذاهب در انجام مراسم مذهبی، طبق فقه خودشان آزادند و در تعلیم و تربیت دینی و احوال شخصیه (ازدواج، طلاق، ارث و وصیت) و دعاوی مربوط به آن درداد گاه ها رسمیت دارند و در هر منطقه ای که پیروان هر یک از این مذاهب اکثریت داشته باشند، مقررات محلی در حدود اختیارات شوراها بر طبق آن مذهب خواهد بود، با حفظ حقوق پیروان سایر مذاهب».

اصل فوق و عملکرد جمهوری اسلامی ایران در ارتباط با پیروان سایر مذاهب اسلامی به خوبی نشان دهنده اهتمام نظام اسلامی به رعایت حقوق پیروان این مذاهب است که در سطح جهانی در نوع خود بی نظیر می باشد. بر این اساس حقوقی که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برای مسلمانان مورد نظر مقرر داشته عبارتند از:

۱. احترام: یکی از ضروریات روابط مسالمت آمیز بین اهالی یک کشور، احترام متقابل است که این مسالمت را تسهیل می کند. اما تجارب تاریخی مذاهب اسلامی نشان دهنده بروز و ظهور برخوردهای خشونت آمیز بین فرق و مذاهب

اسلامی به دلیل تعصبات دینی و مذهبی است که برادری اسلامی را مبدل به عداوت و نابرادری در دوره های زیادی نمود. از این رو قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، با عبرت از سوابق تلخ گذشته و برای ایجاد روابط مسالمت آمیز و اخوت و برادری بین همه مسلمانان و پرهیز از هرگونه تفرقه ای بر رعایت احترام کامل تأکید می نماید بنابراین هرگونه سب و لعن و یا بی احترامی نسبت به پیروان مذاهب اسلامی قانونا ممنوع می باشد.

۲. آزادی انجام مراسم مذهبی: انجام مراسم مذهبی، علاوه بر جنبه عبادی، حالت سیاسی به خود می گیرد و همواره دو اثر درونی و بیرونی به بار می آورد اثر درونی عبارت از تقویت حس تعاون و برادری بین پیروان یک آیین است و اثر بیرونی آن تبلیغ یا اعلام موجودیت و نمایش قدرتی است که یک جماعت مذهبی در مقابل گروه ها و جماعات دیگر، از خود نشان می دهد. در جوامعی که اختلافات فرقه ای و مذهبی وجود دارد، انجام این گونه مراسم طبعا بین گروه های متخالف ایجاد رقابت و حتی کینه و دشمنی می کند. از این رو بسیاری از حکومت ها در مقابل این قبیل مراسم محدودیت هایی به وجود آورده و با آن اقلیت ها به شدت برخورد می کنند اما با این همه در جمهوری اسلامی ایران مسلمانان سایر مذاهب اسلامی و حتی اقلیت های غیر مسلمان در انجام مراسم مذهبی خود کاملا آزاد و مورد احترام می باشند.

۳. رسمیت تعلیم و تربیت دینی و احوال شخصی: هر چند همه فرق اسلامی تابع تعالیم و احکام قرآن و سنت

نبی اکرم(ص) می باشند، اما اختلافاتی در اصول اعتقادات و اعمال عبادی و مسائل فقهی آنان وجود دارد که این اختلافات به طور قطع و یقین در تعلیم و تربیت دینی و احوال شخصیه آنان مؤثر است. آزادی مذهب، اقتضا می کند که پیروان دیگر مذاهب اسلامی از امکانات خاص خود در این زمینه ها برخوردار باشند از این رو اصل دوازدهم قانون اساسی فقه این مذاهب و حق تعلیم و تربیت دینی آنان را به رسمیت شناخته و برای دولت تکلیف می نماید که امکانات لازم را در این خصوص فراهم نماید.

۴. رسمیت منطقه ای: با فرض این که در برخی از مناطق کشور پیروان یکی از مذاهب اسلامی، اکثریت ساکنان را تشکیل می دهند، قانون اساسی مقررات محلی را در حدود اختیارات شوراها در چارچوب موازین اسلامی و قوانین کشور به آنان واگذار نموده است.

۵. حقوق سیاسی و اداری: علاوه بر حقوق مذکور بررسی سایر اصول قانون اساسی نشان دهنده امتیازات برجسته ای برای پیروان سایر مذاهب اسلامی می باشد:

الف) آزادی تشکیل احزاب، جمعیت ها، انجمن های سیاسی و صنفی و انجمن های اسلامی، براساس اصل ۲۶ قانون اساسی.

ب) نمایندگی مجلس شورای اسلامی براساس اصل ۶۴ قانون اساسی.

ج) تساوی با همه ملت ایران، در همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلامی، براساس اصل نوزدهم و بیستم قانون اساسی (ر.ک: حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، سید محمد هاشمی، نشر دادگستر، ۱۳۷۸، ج ۱، صص ۱۷۳ - ۱۶۹).

ب - محدودیت ها:

جمهوری اسلامی ایران نظامی است که براساس اعتقاد به اصول دین اسلام و مذهب شیعه بنیانگذاری شده است و

طبیعی است که حفظ و تداوم این نظام یکسری شرایط و لوازم خاص خویش را اقتضا می کند که یکی از آنان اعتقاد کارگزاران اصلی و مدیران سیاسی نظام به مبانی نظام اسلامی است تا بر این اساس بتوان به تداوم و بقای نظام امیدوار بود و وجود چنین شرطی نه تنها محدودیتی برای دیگر مذاهب اسلامی تلقی نمی شود، بلکه راهکاری عقلانی و منطقی است که در سایر کشورهای جهان وجود دارد و آنان برای حفظ نظام و ایدئولوژی حاکم بر آن کشور که با خواست اکثریت مردم آن تحقق یافته است، شرایطی مطابق با مبانی نظام و ایدئولوژی آن برای مسؤولین اصلی نظام و مدیران سیاسی در نظر می گیرند و اگر در این زمینه بخواهیم حالتی مقایسه ای با سایر کشورهای اسلامی داشته باشیم باید گفت که ایران تنها کشوری است که با سعه صدر و نهایت کرامت و بزرگواری با سایر مذاهب اسلامی و خصوصا برادران اهل سنت برخورد می نماید.

اما در کشورهای اسلامی مجاور، مانند عربستان سعودی وضعیت کاملا برعکس است: با این که حدود ۲۰ درصد ساکنین عربستان شیعه هستند افراد شیعه در کشور عربستان سخت در حالت اختناق و تنگناهای سیاسی به سر می برند (شناخت کشورهای اسلامی، غلامرضا گلی زواره، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۸۰ ، ص ۱۰۸). و حتی از بسیاری از حقوق اجتماعی عادی نیز محرومند و بسیاری به خاطر فشار شدید دولت عربستان غالبا در حالت تقیه به سر می برند.

از سوی دیگر متأسفانه در برخی مناطق سنی نشین کشورمان شاهد برخی حرکات و برنامه های حساب شده می باشیم که

در صددند روابط مسالمت آمیز بین برادران اهل سنت با شیعیان را بر هم زده و وضعیت جمعیتی، اقتصادی، فرهنگی و... را به نفع اهل سنت تغییر دهند. هر چند به احتمال زیاد چنین توطئه هایی دارای منشأ خارجی بوده، و نظام اسلامی هم با کمال بردباری و مدارا با این قضایا برخورد می کند ولی حداقل واکنش منطقی این است که در مورد سپردن مسؤولیت های دولتی و سیاسی به برادران اهل سنت دقت کافی مبذول داشته و کمال احتیاط را به جای آورد.

نتیجه آن که نظام اسلامی بیشترین امتیازات را برای سایر مذاهب اسلامی در قانون و عمل قائل است و وجود تفاوت در گزینش مسؤولین دولتی میان تشیع و اهل سنت به مسائل مهم و اساسی نظیر شیعه بودن مذهب رسمی کشور که براساس خواست اکثریت مردم ایران شکل گرفته است و حفظ و تداوم آن از یک سو و وجود توطئه هایی است که نظام اسلامی متأسفانه در مناطق سنی نشین مشاهده شده و احتیاط بیشتری را از سوی مسؤولین نظام اسلامی طلب می کند.

من به آقای خامنه ای اعتقاد دارم و به گفته های ایشان پایبندم ولی از وقتی به دانشکده آمده ام در مورد دیگر مسولین و صداقت آنها شکاک شده ام. ما که در جمهوری اسلامی هستیم و هر روز در اخبارمان به تعداد بیکاران و گرسنگان کشورهای دیگر اشاره داریم چرا به وضع ملت خ

پرسش

من به آقای خامنه ای اعتقاد دارم و به گفته های ایشان پایبندم ولی از وقتی به دانشکده آمده ام در مورد دیگر مسولین و صداقت آنها شکاک شده ام. ما که در جمهوری اسلامی هستیم و هر روز در اخبارمان به تعداد بیکاران و گرسنگان کشورهای دیگر اشاره داریم چرا به وضع ملت خودمان نمی رسیم .

چرا باید وضع مردم بم با این همه کمک صادقانه مردم هنوز اسف بار باشد و در روزنامه و تلویزیون شاهد بدبختی آنها باشیم.

قطاری که در نیشابور منفجر

شـد چه چیزی داشت و چرا بعد از سه روز هیچ کس از مقامات دولتی برای کمک به آنجا نرفت چرا با آنکه حادثه بزرگی بود و ما حتی در مشـهد لرزش آن را حس کردیم در اخبار خیلی کوتاه و مختصـر بیان شد و حتی درباره کمک به مردم روستاهای نیشـابور کـاری صورت نگرفت. من هنوز به جمهوری اسـلامی وفادارم و آرزو می کنم ان شاءالله امام زمان هر چه زودتر ظهور کند از شما هم خواهش می کنم مرا راهنمایی کنید و قانع کنید تا بتوانم در جامعه از اسلام و اعتقاداتم دفاع کنم.

پاسخ

در پاسـخ به این سؤال، گفتنی است که عمـدتا مسؤولین عالی رتبه نظام از وجود مشـکلات و معضـلاتی که جامعه ما خصوصـاً نسـل جوان بـا آن دست به گریباننـد، نگران بوده و در پی حـل این قبیـل مشـکلات بوده و می باشـند و انصافاً تلاش های آنان دستاوردهای بسیار مثبتی برای جامعه به دنبال داشته است.

به عنوان نمونه در زمینه تحصـیل و فراهم نمودن امکانات و وسایل پیشـرفت علمی جوانان، شاخص تعداد دانشـجو نسبت به اول انقلاب ۶ برابر آن هم با کیفیت بسـیار بالایی در سـطح جهانی رسـیده است و در بخش مسـکن در ۵ سال اخیر بین ۳۶ تا ۵/۴۴ درصـد افزایش سـرمایه گـذاری می باشـد و در بخش اشـتغال هم با اجرای طرح های ضـربتی که در سال های اخیر با تأکیدات مقام معظم رهبری و تلاش های دولت، انجام شده، نتایج و چشم انداز خوبی برای جوانان کشورمان در پیش خواهد داشت.

نگاهی واقع بینانه به سیاستهای کل نظام از ابتدای انقلاب اسلامی تاکنون، چشم انداز ۲۰ ساله،

جهت گیری برنـامه هـای دولت و عملکردهـای آن، همه مبین اهتمـام شدیـد نظـام اسـلامی به امور اساسـی جامعه و جوانان می باشد. اما باید به این نکته نیز توجه داشت که چند مسأله مدیریت قوی و کارآمد همراه با برنامه های صـحیح و منطبق با نیازها و شرایط عینی جامعه، می توانـد در کاهش مشـکلات و تأمین نیازهای اساسـی جامعه نقش مؤثری داشـته باشـد، اما در این فرایند متغیرهـای اساسـی دیگری نیز وجـود دارد که به هیـچ وجه نمی تـوان از آنـان غفلت نمـوده، به عبـارت دیگر نظـام اسـلامی در صورتی می توانـد در اجرای کامـل تعـالیم و ارزشـهای اسـلامی در سـطوح مختلف جـامعه و حل نیازهای اساسـی آن و زدودن معضـلات، موفق باشد که سایر شرایط و زمینه های لازم از قبیل منابع انسانی مورد نیاز، کارگزاران و مدیران صالح، مردم وفادار و همیشه در صـحنه، کفـایت منـابع مـادی و اقتصـادی و... مهیـاد بوده وبه علاوه موانع و مشـکلات ناشـی از تعهـدات خارجی و تهاجمات نظامی و فرهنگی، محاصـره های اقتصادی و سیاسی و نظامی، بدعت ها و سنت های غلط، دنیاگرایی و.. وجود نداشته باشـد. و حـال آن که انقلاب اسـلامی علی رغم بسـیاری امتیازات و توانایی ها با مشـکلات و مانعی روبرو بوده که کارکردهای نظام را در زمینه تأمین نیازهای اساسـی جامع و حل معضـلات آن با کنـدی مواجه کرده است؛ مسـلماً طبیعی است که جامعه ای مانند جامعه ما که از نظر سوابق تاریخی و مشـکلات عظمی که از نظر ساختار اقتصادی (تک محصول بودن آن، وضعیت وخیم صنعت و کشـاورزی...) و ساختـار سیاسـی، فرهنگی و اداری از قبـل از انقلاب، به ما منتقل شـده و چه از نظر مشـکلات طبیعی مربوط به

انقلاب و ناشی از جنگ تحمیلی و خسارت عظیم آن (بالغ بر ۱۰۰۰ میلیارد دلار معادل هزینه ۷۰ سال کشور) و محاصره های بین المللی (که تاوان اسلام گرایی و استقلال خواهی ملت ما می باشد) تورم بین المللی و پایین بودن درآمدهای نفتی و کاهش قدرت خرید دلار و مشکلات ناشی از دوران سازندگی و رشد سریع جمعیت و مشکلات ناشی از آن و معضلات ناشی از ساختار ناسالم اداری و رقابت های غیر قانونمند جناحها (که هزینه های زیادی بر منافع، امنیت و کارآیی نظام برجای می گذارد)، تهاجم فرهنگی و تغییر ارزشها و مشکلات ناشی از آن و... دارای مشکل باشد.

در هر صورت ضمن در نظر گرفتن متغیرهای فوق باید جایگاه و نقش هر مسئول را بر اساس میزان کارآمدی آن در حل مشکلات مردم، تعهد و تخصص، مبارزه با تبعیض و بی عدالتی، دغدغه خدمت به مردم و داشتن کارنامه درخشان در این زمینه، دوری از سیاست زدگی و تعصب حزبی و جناح زدگی سنجید.

نکته آخر این که موضوعاتی که نام بردید هر چند مدعی نیستیم که هیچگونه قصور یا کوتاهی از سوی بخش های اجرایی یا نظارتی سر نزده است، اما با این همه نمی توان تلاش های مخلصانه مسؤولین دلسوز و متعهد را نیز نادیده گرفت. به عنوان نمونه در حادثه سهمگین و دلخراش بم، پیگیری های شخصی مقام معظم رهبری یا تأکیدات و توصیه های زیاد ایشان به مسؤولین مربوطه، بر کسی پوشیده و مخفی نمی باشد. یا تلاش های سایر مسؤولین عالی رتبه کشور و سران سه قوه در این رابطه و اقدامات مثبت بسیار زیادی که انجام شد و... اما در کنار

این مسائل باید به واقعیاتی نظیر حادثه خیز بودن کشور ما، سیل، زلزله و... و حجم عظیم خسارات ناشی از آنها میزان امکانات و توانایی های کشور و زمان بر بودن بسیاری از مسائل نظیر بازسازی شهر عظیمی مانند بم و... توجه داشت، با این همه ما هم معترفیم که برخی نقاط ضعف در بدنه مدیریتی، اجرایی و نظارتی کشور وجود دارد که خوشبختانه نظام اسلامی به شدت در جهت رفع این نواقص تلاش می نماید.

واژه آبستراکسیون –شانتاژ را شرح دهید.

پرسش

واژه آبستراکسیون –شانتاژ را شرح دهید.

پاسخ

اگر بخواهیم این دو اصطلاح را به دو صورت جداگانه مورد بررسی قرار دهیم، اصطلاحاتی مرسوم و متعارف در ادبیات سیاسی کشورها می باشند. اما به صورت ترکیبی که تشکیل یک واژه را بدهند متعارف نمی باشد. از این رو به توضیح هر کدام از این دو واژه به صورت جداگانه می پردازیم:

الف - آبستراکسیون Obstruction

در لغت Obstruct به معنای مسدود کردن، مانع شدن، اشکال تراشی کردن، کار شکنی کردن و... می باشد و در اصطلاح سیاسی، به معنای از اکثریت انداختن مجلس برای جلوگیری از ادامه طرح یا پیشرفت مسأله یا موضوعی است.

توضیح آن که: یکی از راه های اعتراض فراکسیون های مجلس (معمولاـ فراکسیون اقلیت)، آبستراکسیون است؛ این مسأله زمانی رخ می دهد که اقلیت نمایندگان نمی توانسته اند از راه قانونی مسیر یک طرح یا لایحه ای را عوض کنند یا این که به عنوان اعتراض و نشان دادن مخالفت خویش با طرح موضوعی در مجلس، صحن مجلس را ترک کنند، تا اعتراض خود را اعلام کنند. البته در برخی مواقع نادر نیز این اقدام از سوی اکثریت نیز صورت می گیرد (مانند ماجرای اصلاح قانون مطبوعات در مجلس ششم).

از دیدگاه حقوقی هر چند عده ای این مسأله را قانونی و وسیله ای برای نشان دادن اعتراض اقلیت می دانند ولی مسلما تکرار این قضیه باعث ایجاد بی نظمی و اختلال در سیستم قانونگذاری کشور می شود. از این رو در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران راهکارهایی برای مقابله با آن در نظر گرفته شده است (حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، سید محمد هاشمی، نشر

دادگستر، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۱۲).

چنین مسأله ای در سایر کشورها نیز وجود دارد و اقلیتهای پارلمانی - بیشتر در اروپای غربی - تا قبل از تدوین نظام نامه های آنتی آبستروکسیون (ضدآبستروکسیون) برای ممانعت از رأیگیریهای نهایی پارلمانهایشان، یا از اعتبار و قوت انداختن دستور جلساتشان به طرح سؤالات گوناگون و سخنرانیهای طولانی میپرداختند که در واقع مانع تصویب لوایح مورد توجه اکثریتیها میشد. از ۱۹۵۲ به این طرف با ایجاد مقررات جدید نظام نامه ای، به خصوص پارلمان انگلستان به این مشکل فائق آمد. دیگر کشورها نیز این روش را از مجلس انگلستان تقلید کرده به تنظیم نظام نامه های ضد آبستروکسیون پرداختند بدین ترتیب که به رؤسای مجالس حق داده شد بنا به تشخیص خودشان سؤالات خارج از دستور جلسات را حذف و یا از سخنرانیهای طولانی نمایندگان جلوگیر ی کنند.

ب - شانتاژ سیاسی Political Extortion

واژه شانتاژ به طور کلی به معنای با تهدید و ارعاب از کسی چیزی گرفتن، یا او را برخلاف میل و ارادهاش به کاری واداشتن، یا از کاری بازداشتن، آمده است. و اما در جهان سیاست شانتاژ به ۳ شکل شناخته میشود که گاهی یک یا دو و یا زمانی هر سه شکل آن در آن واحد روی مسألهای یا موضوعی که معمولاً انسان میباشد پیاده میشود. این سه شکل عبارتند از اوّل شکنجه روحی یعنی کسی را از لحاظ روانی و روحی تحت فشار قرار دادن و او را بر خلاف رضایتش به کاری واداشتن و یا از کاری بازداشتن. دوّم شکنجه فیزیکی یعنی موضوع یا سوژه را (انسان را) از نظر جسمی مورد شکنجه

قرار دادن. سوّم حالت بخصوصی است که بدان شانتاژ از راه گروگانگیری گفته میشود؛ که گروگان میتواند هم کودک آدمی باشد و هم مسافر هواپیما و یا امثالهم. در چنین حالتی علاوه بر اینکه گروگانها مستقیماً، چه ازلحاظ روحی و چه از لحاظ جسمی تحت شکنجه قرار میگیرند، ملتها یا ناسیونهای وابسته به آنها نیز خود را سخت اهانت شده مییابند. چون اوّلاً قادر به دفاع از آزادی اتباع خود نیستند، ثانیاً کم و بیش باید به خواستههای گروگانگیرها تسلیم شوند. تاریخ روابط سیاسی جهان]مکتوب یا غیر مکتوب[پر از انواع شانتاژهای سیاسی است که تاکنون از راههای مختلف در جوامع گوناگون اِعمال شده است و معمولترینشان توقیف و حبس فرستادگان یا مقیمان اتباع کشوری، در کشور رقیب بوده است که سرانجام سیاستمداران راه حلی به صورت صدور امانتنامه برای این مشکل پیدا کردهاند. ولی برای جلوگیری از گروگانگیری به شکل موجود در قرن حاضر، بخصوص پس از جنگ جهانی دوّم که سخت باب شده است، هنوز راهحلی پیدا نکردهاند.

(به نقل از شبکه خبر دانشجو _SNN)

سرعت پاسخ دهی از انتظارات پرسشگران است. خواهشمند است با اولویت بندی و پیرایش سؤالات، ما را یاری کنید (در هر نامه بیش از ۵ سؤال مطرح نفرمایید) بدیهی است با ارتباط مکرر، پاسخ گوی دیگر پرسش های شما خواهیم بود

ong ها چه نوع موسسه هایی می باشند؟

پرسش

ong ها چه نوع موسسه هایی می باشند؟

پاسخ(قسمت اول)

الف_معرفی سازمانهای غیر دولتی(ONG):

امروزه سازمانهای غیر دولتی با فعالیت غیر انتفاعی و داوطلبانه در جهت رفاه و خدمات عمومی به انجام فعالیت می پردازند. این سازمانها شامل جمعیت ها، گروه ها و نهادهای انسانی و خود جوش و بر آمده از مردمی هستند که مهمترین شاخصه خود را در استقلال از دولت تبیین می نمایند.

این سازمانها بنابر تعریف بانک جهانی در کاهش دردها و افزایش منافع فقرا و حفظ محیط زیست ،تامین خدمات اجتماعی و توسعه اجتماع ملی فعال هستند.این سازمانها در تمام عرصه های ملی و بین المللی فعالیت می نمایند دامنه فعالیت این سازمانها ازامور امدادی ، رفاهی ، مذهبی،... تا دفاع از حقوق بشر، پناهندگی و توسعه علوم و تکنولوژی و امور زنان و جوانان را شامل می گردد.

سازمانهای غیر دولتی کانال ارتباطی بین مردم و دولت هستند و نقش موثری در رشد و بلوغ اجتماعی یاری می نمایند.سازمانهای غیر دولتی به هر گروه غیر انتفاعی ، داوطلبانه و عضو پذیر اطلاق می شود که در سطح محلی، منطقه ای ، ملی و بین المللی تشکیل شده است.وظایف و اهداف این سازمانها توسط افراد دارای علایق مشترک تعیین و رهبری می شود و

بـا طیفی از خـدمات تخصصـی و حمـایتی وظـایف انسـانی را برای رفع آلاـم بشـری در مناطق مختلف جهان به عرصه عمل می گذارند تا بدینوسیله بین شهروندان و دولت ارتباط انسانی ،مستمر و یگانه ای را بر قرار نماید.

سازمانهـای غیر دولتی شـفاف ترین نهادهـای جامعه مـدنی می باشـند. سازمانهای غیر دولتی با دسترسـی وسـیع به آحاد مردم و جلب اعتماد آنها

در جهت معضلات و کاستی های جامعه در کنار دولت و بعنوان مکمل طرحهای توسعه آنان فعالیت می نمایند.این سازمانها بر اساس ملیت ،فرهنگ ،باورها و شرایط اقلیمی و جغرافیایی و تاریخ جوامع شکل گرفته و در هر جامعه ای شکل خاص خود را دارد.

هر شخصی به دور از تعصبات نژادی، فرهنگی ، جنسی و یا اعتقادات مذهبی فقط با پذیرفتن آرمانهای خاص تشکل می تواند عضو سازمانهای غیر دولتی گردد.

ب ـویژگی سازمانهای غیر دولتی:

۱ – خود جوش هستند .

۲ – دارای اساسنامه ، اهداف ، تشکیلات و ساختاری مشخص می باشند .

۳ – غیرانتفاعی بوده و به داوطلبین و اعضای آن سود یا درآمدی تعلق نمی گیرد .

۴ – حزب یا تشکل سیاسی نبوده و به هیچ یک از احزاب و یا تشکل های سیاسی وابستگی ندارند .

۵ – اعضای آن افراد داوطلب می باشند .

۶ – عضوپذیرند و برای عضویت شرایط خاصی جز پذیرش مفاد اساسنامه و علاقه مندی به کار داوطلبانه در آن سازمان وجود ندارد .

۷ – کلیه اقدامات و فعالیت های آنها بصورت علنی و آشکار می باشد و عملکرد شفافی دارند .

۸ – وضعیت مالی این سازمانها که شامل درآمدها و هزینه ها است ، روشن ، مشخص و قابل دسترس برای اعضا و سایرین می باشد .

۹ – هدف این سازمانها کمک به بهبود وضع جامعه ، حفظ منافع ملی و مصالح عمومی کشور می باشد .

۱۰ – به هیچ سازمان و یا نهاد دولتی وابسته نمی باشند .

ج ـتاریخچه سازمان های غیر دولتی:

دهه گذشته تنزل چشمگیری را در نقش مستقیم دولت در اجرای روند توسعه

شاهد بوده است.

جهان، باور نوینی را نسبت به نیروهای بازار و بخشهای خصوصی تجربه می کند. این انتقال، همراه با روند جهانی شدن، فرصتهای مطلوبتری را برای شرکتهای چند ملیتی ایجاد کرده تا بازار جهانی را تکان داده و تجارت آزاد را ارتقا بخشد.

این انتقال از طریق برنامه هایی برای تنظیم و اصلاح اقتصادی که توسط مؤسسه مالی بین المللی (IMF) و بانک جهانی حمایت می شوند، در تمام زمینه ها در کشورهای در حال توسعه تقویت می گردد.

از این اصلاحات انتظار می رود که اجرای طرحهای اقتصادی را بهبود بخشد و در نهایت استانداردهای زندگی را ارتقا دهد. با وجود این، این برنامه های تنظیم اقتصادی، بار سنگینی را بر گروههای فقیر و بدون امتیاز جامعه تحمیل نموده و آسیب پذیری، حاشیه نشینی و محرومیت را در بسیاری ازکشورها تشدید کرده است.

خوشبختانه، در طی همان دوره نیز دنیا شاهد رویکردی به سوی افزایش دموکراسی در جهان سوم بوده است. این دموکراسی های بی تجربه زمینه مساعدی را برای بحث و گفتگو فراهم کرده و با اندیشه سنتی مبتنی بر اعتماد بیش از حد به مکانیسم های قیمت گذاری و نیروهای بازار به مقابله برخاسته اند.

با ظهور حرکتهای جامعه مدنی هم در جنوب و هم در شمال، بر نظر خواهی از مردم از جمله فقرا که تحت تأثیر این تحولات قرار می گیرند، تأکید می شود. پیام جدی نوینی که آنها با خود به ارمغان می آورند بازگرداندن مردم به جایگاههای به حقشان به عنوان حافظان اصلی سرمایه در روند توسعه می باشد.

همگرایی این رویکردهای گوناگون، به ایجاد یک خط مشی « توسعه جهانی جدید» کمک نموده که اهمیت شیوه متعادل تری را باز می شناسد که دولت، بازارهای آزاد و

جامعه مدنی را در برمی گیرد.

در بسیاری از کشورهای جنوب، دولت عقب نشینی می کند، بخش خصوصی به حد کافی گسترش نیافته و بنیاد نهادنِ یک جامعه مدنیِ مسؤول ، دموکراتیک و پاسخگو تازه شروع شده است.

در بافت جدید توسعه جامعه مدنی در کنترل افراط کاریهای دولت و بخش خصوصی و در ارتقاء مشارکت شهروندان نقش اصلی را ایفا می کند. بُعد انسانی الگوی جدید توسعه در بیانیه سران اجتماعی جهانی که در ۱۹۹۵ در کپنهاگ برگزار شد، به خوبی درج شده است. این بیانیه چنین می گوید:

بهبود و ارتقای کیفیت زندگی همه مردم هدف نهایی توسعه اجتماعی است. این هدف به نهادهای دموکراتیک، احترام به تمامی حقوق بشر و آزادیهای اساسی، فرصتهای اقتصادی فراوان و برابر، حاکمیتِ قانون، افزایش توجه به تنوع فرهنگی و احترام به حقوق افرادی که به اقلیتها تعلق دارند و به مشارکت فعال جامعه مدنی، نیاز دارد.

جامعه مدنی مؤسسه های داوطلبانه که شهروندانی را در امور مدنی خارج از نگاه مستقیم دولت به کار می گمارد به طور بالقوه، نیروی خلاقی است که مسؤولیت دولت را افزایش می دهد، بی عدالتی های اجتماعی و اقتصادی فاحش را زیر نظر می گیرد، حقوق بشر از جمله مسائل مربوط به جنس و امور فرهنگی را مورد حمایت قرار می دهد و شهروندی را که مستلزم حمایت دموکراتیک می باشد، پرورش می دهد. جامعه مدنی، بخش داوطلبانه و بخش سوم عباراتی که می توانند به جای هم مورد استفاده قرار گیرند به تنوع و تعدد مؤسسه های شهروندان اشاره دارد که از دولت مستقل بوده و با مقاصد اجتماعی، اقتصادی یا فرهنگی با نوعی زندگی درونی مسؤولانه و دموکراتیک اداره می شوند.

سازمانهای اجتماعی مدنی، مؤسسه های حرفه ای، اتحادیه های تجاری، گروههای اجتماعی و رشته وسیعی از فعالان غیردولتی را شامل می شوند که ممکن است در فعالیتهای خدمات رسانی، پشتیبانی و کارهایی با منافع خاص اشتغال داشته باشند.

همچنین سازمانهای جامعه مدنی، سازمانهای غیردولتی را در برمی گیرند که در حیطه بسیار متنوعی از فعالیتهای بشردوستانه و توسعه گرا مشابه نمایندگیهای مساعدت در امور توسعه مشغول می باشند.

سازمان ملل و مؤسسه های بین المللی از عبارت سازمان غیردولتی استفاده می کنند تا نهادهایی را معرفی نمایند که به فعالیتهای حمایتی غیرانتفاعی، توسعه گرا و رفاهی اشتغال دارند.به طور عمده مستقل از دولتها عمل می کنند، گروههای فقیر و آسیب پذیر اجتماعی را مورد توجه قرار می دهند و منابع داوطلبانه را برای پشتیبانی از کارشان جلب می کنند.سال ۱۹۸۰ میلادی را باید آغاز پیدایش سازمانهای غیردولتی دانست؛ هنگامی که دو مسأله فعالیتها و حرکتهای اجتماعی و سیاسی در جوامع داخلی سراسر جهان و تدارک و پشتیبانی نیروها توسط سازمان ملل متحد از طریق حمایت مالی و فنی، زمینه ای مساعد برای طرح این گونه مسائل به وجود آورد.

اما تاریخ شروع فعالیتهای تشکلهای غیردولتی در کشورهای مختلف عملاً به سال ۱۹۹۰ باز می گردد که سازمان ملل متحد و ادارات وابسته به آن، علاوه بر ارائه حمایتهای همه جانبه از فعالیتها، طرحها و برنامه های این تشکلها، آنها را در راستای وصول به اهداف خود به کار گرفتند.

مطابق تحقیق بانک جهانی (مشارکت بانک جهانی با سازمانهای غیردولتی، مه ۱۹۹۶) تا ۱۹۹۳، پشتیبانی از برنامه های سازمان غیردولتی تا ۱۴ درصد تمامی کمک توسعه یا سالانه ۵/۸ میلیارد دلار افزایش یافت. این امر افزایش خدمات مساعدت خارجی توسعه (ODA) به سازمانهای غیردولتی را

طی دو دهه گذشته نشان می دهد.در سال ۱۹۴۵، ۵۱ حکومت مستقل وجود داشتند که منشور سازمان ملل متحد را امضاء کردند.نیم قرن بعد، تعداد آنها به ۱۸۰ رسید که یک رشد محسوس ۳۵۰ درصدی را نشان می دهد. اما شگفت انگیزترین رشد سازمان های غیردولتی بین المللی و محلی در طول همان دوره است (۱۵۰۰ درصد).

از آغاز قرن بیستم تعداد سازمانهای غیردولتی ملی و بین المللی به میزان بسیار قابل توجهی رشد کرده است. طبق گزارش کمیسیون حکومت جهانی(۱)، تعداد سازمانهای غیردولتی بین المللی در سال ۱۹۰۰ کمتر از ۱۰۰ سازمان بود. تعداد آنها در ۱۹۱۰ به ۱۷۶ و تا سال ۲۰۰۰ به ۱۹۵۰ سازمان به طور پیوسته رشد کرد. از آن هنگام، هر دهه سازمان های غیردولتی بین المللی دو برابر شده اند، به صورتی که در ۱۹۶۰ تعداد آنها به ۴۰۰۰، در ۱۹۷۰ به ۸۰۰۰ و در ۱۹۸۰ به ۱۵۰۰۰ رسیده است.

در نیمه دهه ۱۹۹۰ تخمین زده می شود تعداد آنها به ۳۰۰۰۰ سازمان برسد. در مورد سازمانهای غیردولتی که فقط در سطوح محلی و ملی فعالیت می کنند، برآوردها حدود ۰۰۰/۰۰۰/۳ سازمان را نشان می دهد.واقعیت آن است که تشکلهای غیردولتی به عنوان راهکاری نو برای مشارکت بخشی مردم در تعیین سرنوشت خود از آن جهت در دنیای امروز اهمیت یافته اند که می توانند به عنوان حلقه واسط بین حکومتها و مردم، عهده دار انتقال خواسته های ملت به نظام حکومتی گردند.

سازمانهای غیر دولتی سالیان دراز در امور بین المللی فعّال بوده اند و سابقه فعالیت بعضی از آنها بالغ بر یک قرن می باشد، هزاران سازمان غیر دولتی در جهان تشکیل شده است و صدها سازمان غیر دولتی با کسب مقام مشاور

در سازمان ملل متحد پذیرفته شده و با شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل قراردادهایی نیز بسته اند.نگاهی گذرا به مقطع زمانی دهه های اخیر نشان می دهد که نقش سازمان های غیر دولتی در روند تصمیم گیری ها و تعاملات بین المللی رشد فزاینده ای داشته است. این روند در طی دهه نود و همزمان با آغاز کنفرانس های بین المللی از شتاب بیشتری بر خوردار شده است. در این ارتباط شاید بتوان کنفرانس محیط زیست سال ۱۹۹۳ در ریو را نقطه عطفی در میزان مشارکت کمی وکیفی سازمان های غیر دولتی نامید.در این اجلاس برای نخستین بار، جامعه بین المللی شاهد حضور بیش از ۱۴۰۰ سازمان غیر دولتی بود که به موازات اجلاس سران و در چهار چوب قانونی خود می توانستند عرض اندام کرده و به مشورت دهی، تدوین توصیه و تأثیر گذاری در مذاکرات رسمی دولتی در حیطه های مختلف بپردازند.

پاسخ(قسمت دوم)

کنفرانس های بین المللی که در سال های بعد در وین، پکن،و استانبول و نیویورک (دوم خرداد ۱۳۷۹) بترتیب در حیطه موضوعات حقوق بشر، توسعه اجتماعی، زنان و اسکان و زنان برگزار شد، هر کدام فرصتی را فراهم کرد تا سازمان های غیر دولتی بتوانند به عنوان نمایندگان ملتهای خود، دوشادوش نمایندگان دولتهای خویش، بصورت یک شریک عملی، در روند مباحثات، تصمیم گیری ها و نتایج نهایی کنفرانسهای مذکور مشارکت و تأثیرگذاری داشته باشند.

برگزاری چهارمین اجلاس جهانی زنان تحت عنوان توسعه، برابری و صلح در پکن و اجلاس بعدی آن که در نیمه دوم خرداد ماه ۱۳۷۹ در نیویورک برگزار شد فرصتی برای مشارکت سازما نهای غیر دولتی زنان

جهان بویژه سازمانهای غیر دولتی زنان کشورمان بود که البته در اجلاس اخیر در نیویورک محدودیتهایی از سوی دولت آمریکا هنگام ورودآنها به آمریکا اعمال شد که موجب انصراف برخی از زنان ایرانی شر کت کننده در اجلاس مذکور و باز گشت به کشور گردید.

دو لت جمهوری اسلامی ایران از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی مشوق تشکیل سازمانهای غیر دولتی در راستای سیاستهای جمهوری اسلامی ایران بوده است، حال آنکه قبل از انقلاب، سازمانهای غیر دولتی نوعا، ظا هری خیریه داشتند و معمولا افراد خاندان پهلوی در رأس این سازمانها قرار گرفته و اهداف رژیم شاهنشاهی را در سطح مجامع بین المللی دنبال می کردند.

د_آینده سازمانهای غیر دولتی و نقش فزاینده آنها :

به نظر می رسد روند تاریخی رشد، نقش و نفوذ سازمانهای غیر دولتی در آینده نیزادامه داشته باشد، بویژه آنکه اولویتهای سازمان ملل برای قرن آتی شامل : حفظ صلح، امنیت بین المللی، محیط زیست، کمکهای انساندوستانه، توسعه و حقوق بشر ونقش سازمانهای غیر دولتی در آنها می باشد.

طبق ادبیات جدید سازمان ملل متحد هر کشور باید سه رکن داشته باشد : دولت، بخش خصوصی و جامعه مدنی. در حقیقت نظر بر آن است که نقش دولت در کشورها کاهش یابد و به سایر بازیگران بین المللی نقش بیشتری داده شود، که مشارکت مردمی از طریق تشکلها و سازمانها ی غیر دولتی بهترین تجلی جامعه مدنی ارزیابی شده است.مبحث گفتگوی تمدن ها نیز که با پیشنهاد جمهوری اسلامی ایران به تصویب سازمان ملل متحد رسیده است بیشتر می تواند توسط سازمانهای غیر دولتی سازماندهی شده و به پیش برود.

ه_سازمان های غیر دولتی مرتبط

با سازمان ملل متحد :

حضور و مشارکت سازمانهای غیر دولتی در اجلاسهای کمیسیونهای تابعه شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد (اکوسوک) ، مستلزم دارا بودن مقام مشورتی و یا احراز ثبت نام در« لیست ویژه » می باشد.سازمانهای غیر دولتی که با شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد ارتباط دارند به دو گروه اصلی و یک گروه فرعی تقسیم می شوند. تفاوت عمده دو گروه اصلی یا گروه فرعی در برخورداری از « مقام مشورتی » آنها است، در حالی که تفاوت دو گروه اصلی با یکدیگر در دامنه فعالیتشان می باشد.

« گروه اول » در بر گیرنده سازمانهایی است که با احراز مقام مشورتی نزد شورای اقتصادی و اجتماعی ، در زمینه های متعدد و مختلفی فعالیت دارند و دامنه اهداف و فعالیتهای آنان با اکثر زمینه های فعالیت شورای مزبور تلاقی دارد.

« گروه دوم » سازمانهایی هستند که واجد «مقام مشورتی » هستند لاکن صرفاً در چند زمینه معدود از زمینه های فعالیت شورا توان فعالیت دارند. دسته سوم سازمانهایی هستند که فاقد مقام مشورتی می باشند، اما اسامی آنها در« لیست ویژه» شورای اجتماعی و اقتصادی ثبت شده است. این سازمانها مجاز هستند که بطور مقطعی و موقت و تنها در زمینه خاص فعالیت خود، درسازمان ملل متحد حضور یابند.

و_چگونگی ارتباط سازمانهای بین المللی غیر دولتی با سازمان ملل :

مبانی چگونگی ارتباط سازمانهای بین المللی غیر دولتی با سازمان ملل و ترتیبات ناظر بر احراز مقام مشورتی آنها نزد اکوسوک در قطعنامه شماره ۱۲۹۶ شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد مصوب ۲۳ فوریه ۱۹۶۸ تبیین گردیده است.این

قطعنامه در سال ۱۹۹۳ بنا به تصمیم شورای مزبور توسط یک گروه کاری ویژه مورد بازبینی کلی قرار گرفت وپس از سه سال تلاش مستمر در تاریخ ۲۵ ژوئیه ۱۹۹۶ با اجماع به تصویب رسید .قطعنامه شماره ۳۱۴ مورخ ۲۶ ژوئیه ۱۹۹۵ بر در نظر گرفتن تنوع کامل سازمانهای غیر دولتی در سطوح بین المللی، منطقه ای و ملی تأکید دارد. قطعنامه شماره ۳۱/۱۹۹۶ موضوع روابط مشاوره ای میان سازمان ملل وسازمانهای غیر دولتی را تصویب نموده است.

دراین قطعنامه موارد زیر به تصویب رسیده است :

- اصول کاربردی در برقراری روابط مشاوره ای در ۱۷ بند.

- اصول حاکم بر اساس توافقات مشاوره ای در ۳ بند.

- چگونگی بر قراری روابط مشاوره ای در ۶ بند.

اصول کاربردی در برقراری روابط مشاوره ای قطعنامه ۳۱/۱۹۹۶ روابط میان سازمان ملل و سازمانهای غیر دولتی، اصولی را که باید جهت برقراری روابط مشاوره ای با سازمانهای غیر دولتی بکار رود در ۱۷ بند مشخص کرده است. برخی از این اصول به شرح ذیل می باشند.

- سازمان باید با موضوعاتی که در حدود صلاحیت شورای اجتماعی و اقتصادی و سازمانهای فرعی است مرتبط باشد.

- اهداف و مقاصد سازمان باید تابع روح، مقاصد و اصول منشور سازمان ملل باشد .

- سازمان باید تعهد نماید که از فعالیت سازمان ملل پشتیبانی کند و بنا به اهداف و مقاصد خود و طبیعت و حیطه صلاحیت و فعالیتهای آن، و دانش اصول و فعالیت خود را افزایش دهد.

- سازمان باید در زمینه صلاحیت خود از جایگاه شناخته شده یا ویژگی نمایندگی برخوردار باشد. جائیکه سازمانهای زیادی با اهداف منافع و دیدگاههای اساسی در

زمینه مورد نظر وجود دارد، این سازمانها به منظور مشورت با شورای اجتماعی و اقتصادی کلاً- جهت ادامه مشورت در مورد گروه، یک کمیته مشترک یا سازمان مجاز دیگر را تشکیل می دهند.

- سازمان باید یک دفتر مرکزی تأسیس شده با مسئول اجرائی داشته باشد. سازمان باید دارای یک قانون اساسی کاملاً پذیرفته شده باشد که نسخه ای از آن به دبیرکل سازمان ملل واگذار گردد و اینکه باید با برگزاری کنفرانس، کنگره یا سازمان نماینده دیگر تعیین سیاست را بعهده گیرد و اداره ارگان اجرائی مسئول سازمان سیاست گذار را بعهده دارد.

- سازمان باید قادر باشد که بواسطه نمایندگان مجاز خود برای اعضاء سخنرانی کند. در صورت نیاز، شواهد ناشی از این توانائی و اقتدار باید مطرح گردد. - سازمان باید نمایندگی داشته باشد و دارای راهکارهای مناسب جهت جوابگویی به اعضائی باشد که بواسطه اعمال حق رأی و سایر روندهای تصمیم گیری صریح و دموکراتیک، کنترل مؤثری بر سیاست ها و عملکردهای آن داشته باشد ...

- منابع اساسی سازمان در بخش اصلی باید از کمک های وابسته های ملی یا سایر اجزاء با تک تک اعضاء تأ مین شود. هر گاه کمک های داوطلبانه دریافت شود،مقدار کمک و تعداد اهداء کنندگان باید صادقانه درخصوص سازمان های غیر دولتی برای کمیته شورای اجتماعی و اقتصادی مشخص شود.

بهر حال، هرگاه معیار بالا- رعایت نگردد و بودجه یک سازمان از سایر منابع تأمین گردد، این سازمان دلایل خود را جهت برآورده نکردن نیازهای مطرح شده در این پاراگراف برای رضایت کمیته توضیح دهد.

هر گونه کمک مالی یا کمک دیگر، مستقیم یا غیر مستقیم،

از یـک دولت تا سازمان بایـد از طریق دبیرکل آشکارا به کمیته اعلام گردد و کاملاً در سوابق مالی و سایر سوابق سازمان ثبت گردد و باید بنا به اهداف سازمان ملل به مقاصد مورد نظر اختصاص داده شود.

ز__امکانات سازمان ملل متحد برای سازمانهای غیر دولتی :

در قعطنامه ۳۱/۱۹۹۶ چگونگی دسترسـی سازمانهای غیر دولتی به امکانات سازمان ملل متحـد در موارد ذیل به تصویب رسـیده است:

- چگونگی استفاده از مکانهای سازمان ملل متحد.

- چگونگی استفاده ار کتابخانه های سازمان ملل متحد.

- چگونگی دسترسی به خدمات مستند مطبوعاتی.

- چگونگی استفاده ار امکانات سازمان ملل برای ترتیب دهی مباحثات غیر رسمی.

- چگونگی ارتباط با ادارات و مقامات دبیرخانه سازمان ملل متحد.

- در این قطنامه امکاناتی که سازمانهای غیر دولتی در ارتباط با چگونگی حضور در جلسات مختلف سازمان ملل متحد، صدور بیانیه های کتبی، بیانات شفاهی در جلسات بر خوردارند ذکر شده است که نشاندهنده امکانات گسترده ای است که سازمانهای غیر دولتی تحت شرایط خاص از آن بر خوردار می باشند.

بر خـورداری از مقـام مشورتی نزد سازمانهـای بین المللی مزایـای زیـادی دارد. از جمله این مزایـا داشـتن مجوز جهت حضور و مشـارکت در کلیه نشـست هـا و اجلاـس هـای سالانه و کنفرانس های بین المللی از سوی سازمان ملل در زمینه های مربوط می باشـد و همزمان بر خورداری از این مقام، فرصـتهای ارزشـمند دیگری از جمله احتمال عقـد قراردادهای تحقیقاتی بین نهادهای تخصصی زیر مجموعه اکوسوك با سازمانهای غیر دولتی را فراهم می آورد.

همچنین بسـیاری از کمکهـای بین المللی از طریق سازمانهـای غیر دولتی هزینه می شود. نقش فزاینـده سازمانهای غیر دولتی در سازمانهای بین

المللی با توجه به فضاهایی که در سازمانهای بین المللی بویژه سازمان ملل متحد ایجاد شده است، سازمانهای غیر دولتی امکان یافته اند تا دوشادوش نمایندگان دولتهای خویش، بصورت یک شریک عملی، در روند مباحثات، تصمیم گیری ها و نتایج نهایی کنفرانسهای مذکور مشارکت و تأثیر گذاری داشته باشند.

شایان ذکر است که به موازات این تحولات در عرصه بین المللی، همزمان، سازمانهای غیر دولتی با بهره گیری از اهرم هایی که در اختیار داشتند، موفق به فتح خاکریزهای جدیدی در عرصه قوانین ناظر بر فعالیت آنان در سازمان ملل نیز شدند که از جمله می توان به ترغیب کشورها به تجدید نظر و روز آمد نمودن قطعنامه مربوط به قوانین ناظر بر ترتیبات مشورتی سازمانهای غیر دولتی با سازمان ملل نام برد.

اقدامی که در سال ۱۹۹۳ آغاز ودر سال ۱۹۹۶ با دستیابی به یک نسخه جدید از مقررات مذکور، ضمن بر طرف نمودن موانع محدود کننده، ظرفیتها، امکانات و حیطه های گسترده تری را فرا روی سازمانهای غیر دولتی قرار داده و سبب گشت تا جو مثبت پدید آمده، بر مجموعه دستگاه های سازمان ملل و نحوه رفتار ارگان های آن با سازمانهای غیر دولتی تأثیر تعیین کننده ای داشته باشد.

به موازات این تحولات و به رغم برخی ملاحظات و تحفظات اصولی کشورهای غیر متعهد (در حال توسعه) کمتر قطعنامه و سندی بود که بر ضرورت تسهیل بیش از پیش نقش، حضور و مشارکت سازمان های غیر دولتی در گرد هم آیی های بین المللی تأ کید نشده باشد.

پاسخ(قسمت سوم)

نقش سازمانهای غیر دولتی در شکل دهی افکارعمومی بخش قابل توجهی از

فضای رسانه های گروهی را اعلام مواضع سازمانهای غیر دولتی در امور مختلف تشکیل می دهد.

چون این سازمانها غیر دولتی بوده و یا ظاهری غیر دولتی دارنـد و با توجه به اینکه اهـداف خود را اهداف انسان دوستانه اعلام می دارنـد و از نام های زیبا و مردم پسـندی اسـتفاده می کنند، مواضع این سازمانها مورد توجه افکار عمومی قرار می گیرد. این موقعیّت، امکان تأثیر در افکار عمومی له یا علیه کشورها و سازمان ها را به سازمان های غیر دولتی می دهد.

حتی المقـدور مطـابق بـا شـرایط مورد قبول سازمـان ملـل متحـد باشـد تـا راه برای حضور فعـالتر در سازمـان ملل متحـد و دیگر سازمانهای بین المللی هموار باشد

ح ــآیین نامه اجرایی تاسیس و فعالیت های سازمان های غیردولتی در ایران:

هیـات وزیران در جلسه مورخ......... بنا به پیشـنهاد شـماره ۹۶۱۶۰/۸ مورخ ۳/۱۰/۱۳۸۰ وزارت کشور و به اسـتناد اصل یکصـد وسـی و هشـتم قـانون اساسـی و ماده (۱۸۲)قـانون برنـامه سوم توسـعه اقتصـادی،اجتمـاعی و فرهنگی جمهوری اسـلامی ایران – مصوب ۱۳۷۹– آئین نامه اجرائی ماده یاد شده را به شرح زیر تصویب نمود:

فصل اول– کلیات

ماده ۱– در این آئین نامه واژه ها و عبارات زیر به جای مفاهیم مشروح مربوط به کار می رود:

الـف–سازمـان غیردولـتی که در این آئین نـامه «سازمـان» نامیـده می شـود، به تشـکلهایی اطلاـق می شود که توسـط گروهی از اشخاص حقیقی یا حقوقی غیرحکومتی به صورت داوطلبانه با رعایت مقررات مربوط تاسیس شده و دارای اهداف غیرانتفاعی و غیرسیاسی می باشند.

تبصره۱–عناوین «جمعیت»، «انجمن»، «کانون»، «مرکز»، «گروه»، «مجمع»، «شبکه»، «خانه»، «موسسه» و نظائر آن می تواند به جای واژه «سازمان» در نامگذاری به کار گرفته

شود.

تبصره۲- غیردولتی: به این معناست که اجزای حکومتی در تاسیس و اداره «سازمان» دخالت نداشته باشند.

تبصره۳- اهداف غیرسیاسی: منظور از آن، عدم فعالیت سیاسی تحت عنوان شخصیت حقوقی «سازمان» است.

تبصره۴- اهداف غیرانتفاعی:عبارتست از عدم فعالیتهای تجاری و صنفی انتفاعی به منظور تقسیم منافع آن بین اعضا، موسسان، مدیران و کارکنان سازمان.

ب- هیئت موسس: به مجموعه اشخاص گفته می شود که «سازمان» را تاسیس می نمایند.

پ-پروانه فعالیت:سندی است که توسط مراجع مقرر در این آئین نامه با رعایت ضوابط مربوط در جهت تشکیل «سازمان» صادر می شود.

ت-مراجع نظارتی: مشتمل برفرمانداری(مرجع نظارتی شهرستان)، استانداری(مرجع نظارتی استان) و معاونت ذی ربط وزارت کشور (مرجع نظارتی فرااستانی و ملی) می باشند که در حیطه این آئین نامه نسبت به نظارت بر سازمانهای غیردولتی در سطح شهرستان، استان و کشور مبادرت می ورزند.

ماده ۲- «سازمان» پس از اخذ پروانه فعالیت و ثبت برابر ضوابط این آئین نامه و سایر مقررات جاری دارای شخصیت حقوقی می گردد.

ماده۳-موضوع فعالیت «سازمان مشتمل بر یک یا چند از موارد زیر می باشد:

علمی، فرهنگی، اجتماعی ورزشی، هنری، نیکوکاری و امور خیریه، بشردوستانه، امور زنان، آسیب دیدگان اجتماعی حمایتی بهداشت و درمان توانبخشی، محیط زیست عمران و آبادانی و نظائر آن.

فصل دوم- حقوق و تکالیف

ماده۴-«سازمان» مجاز است در محدوده ذیل متناسب با موضوع فعالیت خود، در چارچوب این آئین نامه و سایر قوانین و مقررات مربوط اقدام نماید:

الف- ارائه خدمات امدادی مورد نیاز دستگاههای دولتی و عمومی غیردولتی.

ب- اظهار نظر مشورتی و پیشنهاد راهکارهای مناسب:

۱ - در فرایند برنامه ریزی مراجع دولتی و عمومی غیردولتی در سطوح شهرستان، استان یا ملی برحسب مورد.

۲- در مورد آثار

و نتایج فعالیتهای دستگاههای دولتی و عمومی غیردولتی، نقائص و مشکلات موجود از جمله به مراجع و دستگاههای قانونی ذی ربط.

پ- کمک به اجرای برنامه ها و پروژه های دستگاههای دولتی و عمومی غیردولتی از طریق توافق و تفاهم با آنها.

ت- برگزاری اجتماعات و راهپیمائی ها در جهت تحقق اهداف سازمان.

ث- انتشار نشریه.

ج- انجام هر گونه عملیات دیگر برای تامین اهداف مقرر در اساسنامه «سازمان».

ماده ۵- «سازمان» مکلف است گزارش عملکرد اجرایی ومالی سالانه خود را حداکثر تا دو ماه پس از پایان هر سال مالی به مرجع نظارتی مربوط و نیز در طی سال، سایر گزارشهای عملکرد اجرایی و مالی را بنا به درخواست مرجع یادشده، حسب مورد، ارائه نماید.

همچنین نسبت به انتشار خلاصه ای از گزارش سالانه مذکور برای اطلاع عموم، درمحدوده جغرافیایی فعالیت خود اقدام کند.
ماده ۶-نحوه تامین منابع مالی«سازمان» در چارچوب قوانین و مقررات به شرح زیر می باشد:

الف- هدایا اعانه و هبه اشخاص حقیقی و حقوقی اعم از داخلی و خارجی و دولتی و غیردولتی.

ب- موارد وقفی اشخاص حقیقی و حقوقی.

پ- وجوه حاصل از فعالیتهای انجام شده در چارچوب موضوع فعالیت، اهداف و اساسنامه «سازمان» و این آئین نامه.

تبصره-«سازمان» موظف است پیش از دریافت کمک از منابع خارجی، میزان و چگونگی آن را به صورت مشروح بر حسب مورد به مراجع نظارتی مربوط اعلام نماید. مراجع مذکور در این گونه موارد موظفند ظرف حداکثر پانزده روز از تاریخ وصول اعلام یادشده، نسبت به نظرخواهی از وزارتخانه های اطلاعات و امور خارجه و بانک مرکزی اقدام نمایند.

موافقت دستگاههای اخیرالذکر ضروری است و این دستگاهها موظف به اظهار نظر در ظرف حداکثر مدت سه ماه از

تاریخ وصول استعلام می باشند. عدم ارائه پاسخ ظرف مدت یادشده به عنوان نظر موافق تلقی می گردد.

تبصره۲- هزینه و درآمد هر «سازمان» باید در دفاتر قانونی ثبت گردد.

ماده ۷- تقسیم دارایی، سود و یا درآمد«سازمان» در میان موسسان، اعضا و مدیران و کارکنان آن قبل و پس از انحلال، ممنوع است.

ماده۸- اساسنامه و فعالیتهای «سازمان» نباید مغایر با اصول قانون اساسی باشد.

ماده۹- «سازمان» موظف است امکان دسترسی بازرسان مراجع نظارتی مربوط را به اطلاعات و اسناد خود فراهم کند.

ماده۱۰- فعالیت «سازمان» در هر یک از کشورهای دیگر باید با کسب مجوز کلی از مرجع نظارتی فرااستانی و ملی باشد.

تبصره۱- مرجع یاد شده، قبل از اعلام نتیجه به «سازمان» متقاضی، می باید از دستگاههای دولتی ذیربط از جمله وزارت امور خارجه نظرخواهی نماید.

دستگاههای مذکور ظرف حداکثر یک ماه باید پاسخ لازم را ارائه دهند، در غیر اینصورت، نظر آنها موافق تلقی می شود.

تبصره۲- مرجع مذکور باید حداکثر ظرف ۴۵ روز از تاریخ تقاضا، پاسخ لازم را به متقاضی ارائه دهد.

تبصره ۳- ارائه تقاضای «سازمان» با محدوده فعالیت شهرستان ویا استان، حسب مورد در ابتدا از طریق مرجع نظارتی شهرستان یا استان صورت می گیرد.

ماده۱۱- «سازمان» می باید در فعالیتهای خود، قوانین و مقررات و الگوهای رفتاری نهادهای مدنی را رعایت نموده و از ارتکاب اعمال مجرمانه خودداری نماید.

فصل سوم-صدور پروانه فعالیت

ماده ۱۲- متقاضیان تاسیس «سازمان» مکلفند درخواست تاسیس «سازمان» و اخذ پروانه فعالیت را به مراجع صدور پروانه به شرح ذیل ارائه نمایند.

الف- چنانچه محدوده جغرافیای فعالیت «سازمان» مورد نظر آنان شهرستان باشد، به فرمانداری محل؛

ب- در صورتی که سطح محدوده جغرافیایی یادشده استان باشد به استانداری مربوط؛

پ-

اگر محدوده جغرافیایی مورد نظر فرااستانی و کشوری است، به معاونت ذی ربط در وزارت کشور.

ماده ۱۳- هیئت موسسه باید دارای شرائط زیر باشند:

الف- داشتن حداقل هیجده سال تمام؛

ب- تابعیت ایرانی؛

پ- ابراز التزام به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران؛

ت- نداشتن محکومیت موثر کیفری به نحوی که موجب محرومیت از حقوق اجتماعی بشود؛

ث- عدم عضویت در گروههای محارب و معاند؛

تبصره- هیئت موسس باید دارای حداقل پنج عضو باشد.

ماده۱۴- هیئت موسس، برای دریافت پروانه فعالیت، می باید مدارک زیر را حسب مورد به مراجع مذکور در ماده(۱۲) این آئین نامه ارائه نماید:

الف- فرم تقاضا نامه تکمیل شده؛

ب- تصویر مدارک هویتی هیئت موسس؛

پ- گواهی عدم سوء پیشینه کیفری هیئت موسس؛

ت- اساسنامه «سازمان»؛

ث- اولین صورتجلسه هیئت موسس.

ماده ۱۵-اساسنامه «سازمان» باید حاوی موارد زیر باشد:

الف- اهداف «سازمان»

ب- خط مشی و سیاستهای کلی؛

پ- موضوع فعالیت؛

ت- مدت فعالیت؛

ث- مرکز اصلی فعالیت؛

ج- نحوه ایجاد شعب؛

چ- ارکان و تشکیلات «سازمان»، نحوه انتخاب، شرح وظائف و اختیارات و مسئولیتهای آنها؛

ح- صاحبان امضاهای مجاز؛

خ- شرائط پذیرش عضو؛

د- سرمایه و دارایی اولیه؛

ذ- منابع تامین درآمد و دارایی؛

ر- نحوه تغییر و تجدید نظر در اساسنامه؛

ز- نحوه انحلال؛

ژ- مشخص ساختن وضعیت دارائیها پس از انحلال؛

س- محدوده جغرافیایی فعالیت سازمان؛

پاسخ(قسمت چهارم)

تبصره۱- اساسنامه «سازمان» باید بر رای گیری آزاد از تمام اعضا برای انتخاب مدیران و همچنین نحوه تغییر مدیران و دوره تصدی آنها و نیز تصمیمات اساسی در ایجاد هر گونه تغییر و تاثیرگذاری، تصریح کند.

تبصره ۲- در اساسنامه «سازمان» می باید به صراحت، نحوه ارائه گزارشهای عملکرد اجرایی و مالی «سازمان» به اعضای خود و نیز بازرسی و حسابرسی«سازمان» مشخص شود.

تبصره ۳- محدوده جغرافیایی فعالیت «سازمان» با پیشنهاد هیئت

موسس و تایید مرجع صدور پروانه بر اساس شاخصهای تقسیمات کشوری تعیین می شود.

ماده۱۶- مراجع صدور پروانه فعالیت - موضوع ماده (۱۲) این آئین نامه - پس از دریافت تقاضانامه «سازمان» ، باید ظرف حداکثر یک ماه نظریه خود را نسبت به تایید یا رد تقاضا اعلام نمایند.

تبصره ۱- مراجع مذکور موظفند جهت احراز شرائط مندرج در ماده (۱۳) ، از دستگاههای دولتی ذیربط استعلام کنند.

تبصره۲- چنانچه موضوع فعالیت «سازمان» امور تخصصی باشد، وجود نظر موافق دستگاههای دولتی ذیربط حسب مورد، برای صدور پروانه ضروری است و اگر موضوع فعالیت «سازمان» در چند زمینه تخصصی باشد، اخذ نظر موافق کلیه دستگاههای دولتی مربوط لازم می باشد.

تبصره۳- دستگاههای دولتی ذیربط تخصصی- بجز مورد مذکور در تبصره (۴) این ماده - توسط سازمان مدیریت و برنامه ریزی در کشور مشخص و به وزارت کشور اعلام می گردد.

تبصره ۴- چنانچه موضوع فعالیت «سازمان»، امور پولی مالی، اعتباری و یا قرض الحسنه باشد، دستگاه دولتی ذیربط تخصصی، بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران می باشد. نظر موافق بانک مذکور از جمله در خصوص صلاحیت تخصصی هیئت موسس ضروری است.

تبصره ۵- در صورت تایید درخواست و صدور پروانه، متقاضی (هیئت موسس) برای ثبت بر طبق مقررات جاری کشور اقدام می نماید. چنانچه مدارک لازم مقرر در آئین نامه ثبت تشکیلات و موسسات غیرتجاری- مصوب ۱۳۳۷ با اصلاحات بعدی- به همراه پروانه فعالیت، توسط متقاضی یادشده به مرجع صلاحیتدار ثبتی ارائه گردید. مرجع مذکور موظف به ثبت «سازمان» می باشد. انتشار در روزنامه رسمی برابر مقررات مربوط صورت خواهد گرفت.

تبصره ۶- هیئت موسس می تواند:

الف- در صورت رد تقاضا در فرمانداری، درخواست تجدید

نظر را به استانداری مربوط تقدیم و چنانچه تقاضا مجددا" در استانداری رد شود، به معاونت ذیربط وزارت کشور طرح شکایت کند.

ب – چنانچه تقاضا ابتدائا" در استانداری رد گردد درخواست تجدید نظر را به معاون ذیربط وزارت کشور ارائه نماید.

تبصره ۷– هیئت موسس چهار ماه پس از صدور پروانه فعالیت ، اسامی اعضا (حداقل ۳۰ نفر) و هیئت رئیسه را به اطلاع مرجع صدور پروانه مربوط می رساند.

در صورتی که «سازمان» دارای هیئت امناء باشد، هیئت موسس موظف است قبل از صدور پروانه، اعضاء هیئت امناء (حداقل ۹ نفر) را معرفی وهیئت رئیسه را انتخاب و صورتجلسه انتخابات انجام شده را به پیوست اسناد ارائه نماید.

ماده ۱۷– هیئت رئیسه و هیئت امناء (حسب مورد) بالاترین رکن سازمان است و می باید دارای شرائط مقرر در ماده (۱۳) این آئین نامه باشد.

ماده ۱۸– اعضای اصلی «سازمان» مکلف است هر گونه تغییرات در مفاد اساسنامه، هیئت رئیسه، هیئت امناء، و نشانی را به مرجع صدور پروانه مربوط اطلاع دهد. در صورت اعلام عدم مغایرت تغییرات با مقررات این آئین نامه از سوی مراجع یادشده، «سازمان» مکلف است وفق آئین نامه ثبت تشکیلات و موسسات غیرتجارتی – مصوب ۱۳۳۷ با اصلاحات بعدی– اقدام لازم را به عمل آورد.

فصل چهارم – نظارت

ماده ۲۰– وظائف مراجع نظارتی استان و شهرستان، بترتیب در رابطه با سازمانهای غیردولتی با محدوده فعالیت در سطح استان و شهرستان به شرح زیر می باشد:

الف– دریافت و بررسی اساسنامه متقاضیان تاسیس «سازمان» و اقدام به صدور پروانه فعالیت آنها پس از احراز شرائط و ضوابط مقرر در این آئین نامه؛

ب–دریافت گزارشهای عملکرد اجرایی و مالی سالانه و در

صورت لزوم موارد مقطعی؛

پ- رسیدگی موردی به عملکرد اجرایی و مالی «سازمان» در صورت ضرورت؛

ت- نظارت بر اجرای مقررات این آئین نامه؛

ث- رسیدگی به عملکرد «سازمان» در مورد عدم رعایت مقررات این آئین نامه.

ماده ۲۱- وظائف مرجع نظارتی فرااستانی و ملی در مورد سازمانهای غیردولتی عبارت است از:

الف- نظارت و بررسی مشکلات سازمانهای مذکور و راههای توانمندسازی آنان و نیز چگونگی بهره مندی این سازمانهای از اعتبارات بین المللی در چارچوب قوانین و مقررات؛

ب- بررسی و اعلام نظر در خصوص درخواست «سازمان» برای کسب مقام مشورتی از شورای اقتصادی اجتماعی سازمان ملل متحد (اکوسک) و نیز پاسخگویی به استعلامات سازمانهای بین المللی در همین زمینه، جهت انعکاس آن به مراجع ذیربط خارجی از طریق وزارت امور خارجه؛

پ- رسیدگی و اعلام نظر و اخذ تصمیم نسبت به شکایات واصله از متقاضیان درخصوص تاخیر یا رد صدور پروانه فعالیت و سایر شکایات و اختلافات میان سازمانهای غیردولتی با استانداریها و فرمانداریها؛

ت- بررسی تقاضا و صدور مجوز برای سازمانهای غیردولتی با محدوده جغرافیایی فعالیت فرااستانی و ملی و دریافت گزارشهای عملکرد اجرایی و مالی سالانه و در صورت لزوم موارد مقطعی آنها؛

ث- نظارت بر حسن اجرای مقررات این آئین نامه؛

ج - رسیدگی به عملکرد «سازمان» در خصوص عدم رعایت مقررات این آئین نامه.

ماده ۲۲- مراجع نظارتی موظفند در حدود فعالیت خود در صورت وصول گزارش و یا اطلاع از نقض آزادیهای قانونی دیگران و یا ایراد تهمت، افتراء و شایعه پراکنی و یا عدم رعایت مقررات این آئین نامه از سوی «سازمان» از جمله دریافت غیرمجاز هر گونه کمک مالی و تدارکاتی ازمنابع خارجی، نسبت به بررسی آن

با حضور مشورتی نماینده سازمان غیردولتی مربوط و نماینده دستگاه دولتی تخصصی ذی ربط اقدام نمایند و در صورت احراز، حسب مورد، مراحل زیر را به اجرا گذارند:

الف- تذکر شفاهی با مهلت یک ماهه برای اصلاح وضعیت؛

ب- تذکر کتبی با درج در پرونده با مهلت یک ماهه برای اصلاح وضعیت؛

پ- اخطار کتبی با مهلت دو هفته ای برای اصلاح وضعیت؛

ت- تقاضای تعلیق و یا لغو پروانه فعالیت از دادگاه در صورت عدم اصلاح وضعیت.

تبصره- مرجع نظارتی، تنها برای یک مرتبه جهت ارائه تقاضای تعلیق مجاز می باشد.

ماده ۲۳- چنانچه موضوع فعالیت «سازمان» ، امور پولی، مالی، اعتباری و یا قرض الحسنه باشد، مرجع نظارتی در مورد آنها بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران خواهد بود.

فصل پنجم- سایر مقررات

ماده ۲۴- سازمانهای غیردولتی که از مصادیق این آئین نامه قرار می گیرند و در اجرای مقررات جاری تاکنون ایجاد شده اند موظفند ظرف مدت یک سال از تاریخ لازم الاجرا شدن این آئین نامه، وضعیت خود را با مقررات این آئین نامه تطبیق دهند.

در غیر این صورت مراجع نظارتی برابر مقررات این آئین نامه با آنها برخورد خواهند کرد. دستورالعمل مربوط در چارچوب این آئین نامه توسط وزیر کشور ابلاغ خواهد شد.

ماده ۲۵- انحلال «سازمان» اعم از اختیاری و قهری، بر اساس مفاد ذیربط آئین نامه ثبت تشکیلات و موسسات غیرتجارتی- مصوب ۱۳۳۷ با اصلاحات بعدی- صورت می گیرد.

تبصره- چنانچه مدت فعالیت«سازمان» در اساسنامه به صورت محدود قید شده باشد، پس از انقضای آن و عدم تمدید بر اساس مقررات این آئین نامه «سازمان» خودبخود منحل می گردد.

ماده ۲۶- انجمنهای صنفی مشمول ماده (۱۳۱) قانون کار اعم از کارگری و کارفرمایی، واحدهای آموزش

عالی و یا موسسات پژوهشی موضوع بند (ل) ماده (۱) قانون اصلاح قانون تاسیس وزارت علوم و آموزش عالی- مصوب ۱۳۵۳- آموزشگاههای علمی آزاد و نیز مدارس غیرانتفاعی موضوع قانون تاسیس مدارس غیرانتفاعی و نیز سایر تشکلهای غیردولتی که در نص قوانین جاری صراحتا" اجازه تاسیس و انحلال آنها به عهده دستگاههای دولتی گذارده شده است، از شمول سازمانهای غیردولتی موضوع این آئین نامه خارج می باشند.

ماده ۲۷- کلیه مقررات مغایر با این آئین نامه، از تاریخ تصویب ملغی الاثر می باشد.

(به نقل از سایت هموطن سلام)

سرعت پاسخ دهی از انتظارات پرسشگران است. خواهشمند است با اولویت بندی و پیرایش سؤالات، ما را یاری کنید (در هر نامه بیش از ۵ سؤال مطرح نفرمایید) بدیهی است با ارتباط مکرر، پاسخ گوی دیگر پرسش های شما خواهیم بود

تعریف دقیق غرب بدون مرزهای جغرافیایی با مفهوم فوق چیست.

پرسش

تعریف دقیق غرب بدون مرزهای جغرافیایی با مفهوم فوق چیست.

پاسخ(قسمت اول)

شاید ارائه تعریفی دقیق و جامع از غرب با توجه به دیدگاه های متفاوتی که در این باره وجود دارد ممکن نباشد و از سوی دیگر مفهوم غرب از منظرهای متفاوتی نظیر دیدگاه تاریخی، دیدگاه اسلام، دیدگاه تمدن، دیدگاه فرهنگ و دیدگاه سنت و... قابل بررسی است با این همه به صورت مختصر باید گفت که مفهوم غرب در مقاله فوق به مراتب وسیع تر از غرب جغرافیایی است بلکه بیشتر تأکید بر ابعاد فرهنگی و تمدنی است که در حوزه جغرافیایی غرب به خصوص بعد از رنسانس به وجود آمد.

جهت آشنایی بیشتر مطالبی از کتاب «غرب در جغرافیای اندیشه، دکتر مجید کاشانی، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، به نقل از سایت کانون» آورده می شود.

غرب درجغرافیای اندیشه

مقدمه

اصولاً در هر تعریف معرف هایی برای حمل موضوع به کار گرفته می شوند که پایه اصلی و ستون اساسی آن تعریف محسوب می شوند. بررسی تعاریف در باب هر مفهومی و از جمله مفهوم غرب محقق را در شناخت دقیق تر و بهتر آن مفهوم مدد می رساند و گستره معنایی آن را پس از تعیین مرافقت و مفارقت معرف ها مشخص می کند و مآلاًـ مؤلف را به تعریف جامع ومانعی از مفهوم مورد نظر می رساند.

در این اثر مـا، به منظور دستیابی به گستره معنایی و تعریف جامعی ازمفهوم غرب به تعاریف مختلف رجوع می کنیم و تلاش بر آن است تـا بلکه ابعـاد مختلف این مفهوم شـناخته شود. بـا این تـذکر که تعریف «غرب ، در میـان نظریه پردازان و اندیشـمندان ایرانی همواره با نوعی تمایل تغافل یا کج فهمی نسبت به پدیده غرب همراه بوده غیر از

سال های اخیر و در اثر تلاش عده ای از صاحب نظران بی گرایش به غرب دریافت این مفهوم بادشواری های عدیده ای مواجه بوده است ضمن آن که باید اذعان نمود، این تعریف نیز مانند همه تعاریف ومطالعات علوم انسانی و اجتماعی جدای از دستگاه مفهومی و دیدگاه های معرفینش نمی تواند مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. به بیان دیگر هر تعریفی ازمفهوم غرب متضمن نوعی بینش و نگرش نسبت به جامعه غرب و غربیان است و این بینش و نگرش به جامعه غرب نیز در گرو میزان شناخت و درک سوابق تاریخی و نمودهای عینی ذهنی موجود در زندگی غربی می باشد. زندگی اجتماعی یا حیات اجتماعی انسان در غرب نه تنها در محدوده ذهنی فکری وارزشی اش برای ما ناشناخته باقی مانده و محل اختلاف است بلکه در تمامی نمودهای عینی و حتی مرزهای جغرافیایی اش نیز، همچنان در هاله ای از ابهام پیچیده شده است آندره گمبل در این خصوص چنین می نویسد؛«حتی آشکارترین مسأله یعنی مرزهای جغرافیایی غرب نامشخص است آیا این اروپاست که به این امر تمایل دارد؟ آیا باید روسیه و لهستان را نیزجزو اروپا بدانیم یا تنها (غرب شامل اروپای غربی است آیا اروپای غربی شامل آلمان اسپانیا و یونان می شود؟ آیا سرزمین های خارج از اروپاکه در آن اروپاییان سکنه غالب اند (خصوصاً اِمریکا) نسبت به اروپا بیگانه محسوب نمی شوند؟ به نظر می رسد محدود کردن واژه غرب به اروپا، امری سلیقه ای است زیرا امروزه شاهدیم که غرب یکسری اتحادهای نظامی وسیاسی را که از طریق اروپا به اِمریکای جنوبی و از طریق خاورمیانه تا ژاپن و استرالیا گسترش می یابند، ایجاد نموده است .

مع هذا فتوحات جغرافیایی یا استعمار کهن و بسط شبکه ارتباطات ومدیریت خبری در عصر کنونی یا استعمار

نوین به خصوص در کشورهای آسیایی و آفریقایی از قرون هفدهم به بعد و همچنین به کارگیری شیوه های پیچیده و مختلف در بهره کشی از این مناطق نه تنها موجب تغییر و دگرگونی زندگی سنّتی و تمدن کهن در شرق شده اند، بلکه در مبانی ارزشی وآرمان های دینی و فرهنگی این گونه جوامع نیز، تأثیر بسزایی داشته است دامنه تأثیرات غرب بر جوامع شرقی و از جمله کشور ما، تا اندازه ای شناخت غرب را با مشکل مواجه می کند و بدین لحاظ شناخت شقوق و مواضع اصولی آن در برابر غرب یکی از ارکان اصلی غرب شناسی محسوب می شود.

علی هذا در این جا شناخت ِغرب جز از طریق بررسی تعاریف مختلف ازاین مفهوم و تحصیل مؤلفه های آن محقق نمی شود و لذا ضروری است به تعاریف مختلف از زبان نظریه پردازان غربی و شرقی با هر گونه نگرش به مفهوم غرب مراجعه کنیم تا شاید چارچوب اساسی و معرف های منطقی شناخت غرب را به دست آوریم

الف –تعریف غرب از منظر تاریخی

از آن جا که همه پدیده های اجتماعی زمانمند هستند، بلاشک غرب نیز درظرف زمانی خاص می بایست شکل گرفته و قوام یافته باشد. در همین ابتدای بحث شاید این انتقاد وارد باشد که غرب به عنوان یک کل و مجموعه به هم پیوسته با ماهیتی روشن در کُنه معنی خود، متناقض است بدون این که دراین جا وارد این مسأله شویم ما مسامحتاً می پذیریم که غرب یک مجموعه ازعناصر مادی و غیرمادی است که دارای شیوه ای از زندگی اجتماعی و تمدنی خاص است و عجالتاً از آنچه شرق یا زندگی شرقی می نامیم سوا است پس ازبُعد تاریخی قابل بررسی و شناخت می باشد، ضمن آن که همه این مقولات قابل تجزیه و تحلیل جداگانه و مستقل خواهند بود که در جای خود،

از آن هانیز سخن به میان خواهد آمد.

در این بخش سؤال اصلی این است که غرب از چه زمانی غرب شد؟ از این سؤال چند منظور داریم یکی این که غرب متکی به تمدن فرهنگ و شیوه زندگی اجتماعی و منقسم به قومیت های مختلف در ظرف تاریخ چگونه جای گرفته است در واقع سوابق تاریخی آن کدام است دیگر این که غرب از چه زمانی به عنوان یک تفکر و محصول فرهنگی ویژه قوام یافت منظور دیگری که از این سؤال مد نظر می باشد، این است که غرب از چه زمانی مسأله یامسأله ساز شد؟ و رویاروی ِ دیگر تمدن ها از جمله تمدن شرقی قرار گرفت در واقع چه حوادث و علل تاریخی را می توان برای شکل گیری غرب برشمرد؟ و کدام ویژگی های فرهنگی اجتماعی اقتصادی و ... از چند کشور،پدیده غرب را به وجود آورد؟ مبانی و بنیانگذار پایه های تمدن غربی با کدام نگرش قابل شناخت است و این مبدأ، یا مبادی اولیه غرب به کدام علل یامجموعه علل و حوادث تاریخی باز می گردد؟ تمدن غربی دارای چه دوران های تاریخی بوده و در هر دوران چه ویژگی های فرهنگی بر این تمدن سیطره داشته است

بالطبع پاسخ دادن به این سؤالات مستلزم بررسی تاریخی و همه جانبه درزندگی و تمدن غربی است با وجود این تا آن جا که به شناخت مفهوم غرب ومؤلفه های تاریخی آن در تعاریف مختلف مربوط می شود، سؤالات راپی جویی می کنیم و مابقی آن ها را در قسمت های بعدی مورد مطالعه قرارمی دهیم

گمبل معتقد است مورخان اروپایی تلاش کرده اند تا تمدن سه هزارساله غربی را با ریشه دوگانه اش در تمدن های یونان و روم باستان از یکسو ومذاهب یهودیت و مسیحیت را از سوی دیگر نمایان کرده به گونه ای افراطی نشان دهند که این فرایند تاریخ است که

بخش عظیمی از میراث سنّت تفکراجتماعی و سیاسی غرب را به دیگر نقاط منتقل کرده است به زعم وی «یکی از ویژگی های مشترک این گونه تفاسیر، تفسیر تاریخی غرب به سه بخش باستان میانه و جدید است تاریخ باستان مبداء کلاسیک تاریخ اروپا تاسقوط امپراطوری روم غربی در قرن پنجم میلادی است تاریخ میانی عصری است که اعصار تاریک پس از سقوط روم زمانی که بربرها هجوم آورده و ساکن مستعمرات پیشین روم شدند را در برمی گیرد، به این ترتیب تاریخ دوره میانی شامل تاریخ دولت های فئودالی اروپا تا پایان قرن ۱۵ و ۱۶میلادی می شود. سپس با انقلاب علمی قرن هفدهم و روشنگری قرن هجدهم ادامه می یابد، تا این که بالاخره با انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ و انقلاب صنعتی (که در دهه ۱۷۸۰ شروع شد) به اوج خود می رسد. این حوادث زمینه را برای آنچه قرن اروپایی (۱۹۱۴۱۸۱۵) و قرن آزادی و پیشرفت می نامند، مهیا کرده که طی آن تفکرات فنون و حکومت های سیاسی غربی درسراسر جهان گسترش یافتند».

از دید گمبل تاریخ نویسان اروپایی کمک زیادی به این اندیشه کرده اند که راه بی همتای توسعه تنها در جهان غرب رخ داده و برتری تکنولوژیکی ومادی دولت های غربی در عصر حاضر، نشانگر یک نوع «برتری فرهنگی واخلاقی تمدن غربی نسبت به سایر تمدن هاست

این ویژگی تاریخی که آشکارا تحریفی غیرمعقول است به شرقیان و همه تمدن های غیر غربی می نمایاند که تاریخ تجربه ناپذیر است و آنچه در غرب روی داده است امکان تکرارش در سایر کشورها صفر بوده و نتیجه این حوادث نیز نه تنها برتری در علوم و فنون بلکه در همه زمینه های ارزشی واخلاقی است پس غرب آن هویتی است که مستقل شکل گرفته و قوام یافته وهمه راه های مناسب

تجربی را پیشه کرده و سرانجام هویتی برتر از دیگرتمدن ها یافته است

چنین دیدگاهی را که معمولاً نظریه پردازان غربی به استناد سلسله ای ازوقایع و حوادث منحصر به فرد در سرزمین اروپا مطرح می کنند، با نگرشی یک بُعدی همه پیشرفت های مادی تکنولوژیکی و علمی موجود در غرب رامحصول تمدن های باستانی خود، قلمداد کرده همه وقایع تاریخی متأثر ازتمدن سایر ملل و اقوام غیر غربی و از جمله شرق را در تکوین تمدن غربی نادیده می گیرند و بر این باورند که تمدن های باستانی در آن سرزمین همراه بادین مسیحیت وجود چنین تمدنی را میسر کرده است

عده ای از صاحب نظران غرب را از زمانی به عنوان یک تمدن ویژه می شناسند که تحولات اساسی در نحوه تفکر و شیوه زندگی اروپاییان رخ داده است و آن نیز مرهون تحولات عصر رنسانس می باشد. در واقع غرب آن نحوه نگاهی به هستی و عالم و آدم و مناسبات آن ها با هم است که ازرنسانس به بعد در آن ظرف جغرافیایی تکوین یافته و بالیده و نوعی شیوه زندگی را به بار آورده است که به زور سیطره تکنولوژیکی که از آن زمان به بعد در غرب جغرافیایی فراهم آمده است در حال جهانی شدن است و همه جهان را یک شکل می کند». از این منظر نوعی از تفکر و دیدگاه نسبت به امورفلسفی دینی و اجتماعی از دوره رنسانس به بعد با پیشرفت های تکنولوژیکی پایه و اساس مفهوم غرب را تشکیل می دهد. امّا در این جا این سؤال اساسی مطرح می شود که منظور از عصر رنسانس چیست و چه علل و عواملی درتغییرات ایدئولوژیکی و فرهنگی غربیان مؤثر بوده اند؟ اگر نام این حرکت راخودباختگی غربی در برابر دیگر فرهنگ ها و از

جمله فرهنگ شرقی نام نهیم ماهیت غرب غیر از آن چیزی می شود که در حال حاضر و بیش تِرصاحب نظران در دوران های اولیه رشد غرب بیان می کردند. به بیان دیگر، ازبُعد تاریخی تمدن غربی نمی تواند از تمدن شرقی یا هر تمدن غیرغربی دیگرجدا در نظر گرفته شود.

مارتین برنال دراین باره چنین می نویسد؛«تفاوت شرق و غرب بر بنیاد دیدگاهی نئوکلاسیک و نژادپرستانه استواراست که در قرن هجدهم نضج گرفت زیرا اروپایی های قرن هجدهم نمی توانستند اعتراف کنند که فرهنگ پیشرفته اروپا در اصل ریشه ای آسیایی یا آفریقایی داشته است .

بی علاقگی به اتصال همه جانبه فرهنگی با ملل شرقی و از جمله تمدن اسلامی یا آسیایی حاصل همان خودبزرگ بینی و برتری فرهنگی و اخلاقی است که فرد غربی در برابر غیرغربیان داشته و عامل اصلی آن را می بایست درجدایی از تمدن مسیحی و دین باوری آنان دانست نه بر عکس به بیان دیگر،تمدن غربی بر پایه دین مسیحیت قوام نیافته بلکه بر خلاصی و جدایی از این دین بنیان نهاده شده است دوری از امور معنوی و ورود ارزش های مادی درفرهنگ اروپاییان نتیجه اش اغراق در خودباوری و حقیر شمردن دیگرتمدن ها بوده است اعتراف به وجود تمدنی بزرگ یعنی تمدن شرقی در برابرغرب را نظریه پردازان و تاریخ نگاران غربی بیان کرده اند و حتی تکوین تمدن غربی را مرهون تمدن و فرهنگ شرق دانسته اند، این دیدگاه را به وضوح افرادی نظیر یوهان گوتفرید هردر، فردریک نیچه هگل و دیگران مطرح کرده اند. با وجود آن که این صاحب نظران حرکت تاریخی فرهنگ ها را ازشرق به غرب و مشخصاً از آسیا به اروپا می دانند، امّا به گونه ای دیگر و به شیوه ای پیچیده تمدن شرقی را تحقیر می کنند و معتقدند که نقش فرهنگ آسیا و تمدن شرق در تاریخ پایان پذیرفته است

به نظر هردر هر فرهنگی نقشی در تاریخ بازی می کند و تاریخ در جهت خاصی حرکت می کند، از شرق به غرب زیرا به نظر او معتقدات و فرهنگ ها زمینه ای برای یکدیگر می باشند، به نظرهگل مهد تمدن آسیا بود. هگل در کتاب خود، تحت عنوان سخنرانی هایی درمورد فلسفه تاریخ که در سال ۱۸۲۳ انتشار یافت می نویسد؛«خط که یکی از مهم ترین اجزای یک فرهنگ است ابتدا در آسیا ابداع گردید».یا این که می نویسد؛«اگر چه زمین حالت کروی دارد،امّا حرکت تاریخ دایره وار نیست شرق همان آسیاست در شرق آفتاب طلوع می کند و تاریخ نیز از آنجا آغازمی شود. خورشید در غرب غروب می کند و تاریخ نیز در غرب به پایان می رسد».

این نوع نگرش به تاریخ تمدن های شرق و غرب نوعی دیگر از تحریف تاریخ و پوششی بر همه دغدغه های روشنفکرانه و رهایی از بی هویتی غربی است چرا که حرکت بدون سکون و گذار از مقاطع مختلف بی معنا می باشد ولذا بعید نیست که «آسیا را دوران جوانی اروپا» می خوانند، از این منظر آسیا به مثابه انسانی پیر و فرتوت است که هیچ رمقی برایش باقی نمانده هیچ شادابی خاصی ندارد و در عرصه حیات از تکاپو افتاده و آنچه برایش باقی است دوران پرخاطره جوانی یا به زعم صاحب نظران اروپایی بهتر این است که گفته شود، جوانی پر از نشاط و انرژی اروپایی و غربی است چندان که همه اقوام به زعم هردر روزی در آسیا می زیستند و مآلاً اقوام اروپایی امروزی نیز درگذشته های دور در آسیا بوده اند و هیچ مباهاتی از این جهت برای هیچ کشوری باقی نمی ماند؛ شاید بتوان گفت هردر نیز مانند هگل امّا به گونه ای دیگر به این کلام پای بند است که انسان در شرق متولد شده امّا در غرب به خودآگاهی رسیده است

از این جهت انسان غربی انسان دیگری است که تعالی و فرهنگش بر پایه فرهنگ و تمدن یونانی بنا شده است از دیدگاه این نظریه پردازان تاریخ نگار غربی در جایی که تمدن های کهنسال شرقی نظیر مصر، ایران هند و چین به بن بست می رسند، تاریخ غرب متولد می شود و حتی ورود تمدن اسلامی در جرگه تمدن های کهنسال فوق الذکر، هیچ تغییری در این وضعیت به وجود نمی آورَد. در واقع هنگامی که شرق از حرکت می ایستد، «ازاین جا بود که صحنه تاریخ به غرب منتقل شد. در اروپا، عقل بشری و آزادی رهبری فرهنگ ها را به دست گرفت و بااصلاحات مذهبی و روی کار آمدن پروتستان ها، پیشرفت های علمی و عصرمنورالفکری تاریخ به پایان خود رسید. با انقلاب فرانسه عقل بشری و آزادی به پیروزی می رسیدند و از آنجا بود که بشر سرنوشت خود را به دست گرفت وقوانینی را که خود می خواست وضع نمود. از دیدگاه هگل تاریخ دارای یک هدف است و آن اروپاست البته این اروپا دارای حقوق بشر، عقل گرایی وآزادی های دینی و سیاسی است .

پاسخ(قسمت دوم)

برخلاف آنچه صاحب نظران غربی مطرح می کنند، به لحاظ تاریخی تکوین تمدن غربی مرهون انفکاک فرهنگی یا شیوه زندگی نوینی است که جدای از فرهنگ سنّتی دینی شکل گرفته است دلایلی که هگل برای رهبری فرهنگ ها و هدفمندی تاریخ به نفع تمدن غربی مطرح می کند، از کفایت لازم برخوردار نیست چرا که اولاً، نفوذ یا تسلط تمدن اروپایی بر دیگر کشورها ازبُعد فرهنگی نیست و ثانیاً، فرهنگ اروپایی هرگز به آن انسجام ارزشی یاکمال فرهنگی یا عجالتاً برتری از تمدن شرقی دست نیافته است تا بتواند منشأچنین اثری گردد، بلکه واقعیت آن است که روگردانی از فرهنگ سنّتی عاریه ای و در واقع نوعی سنّت شکنی یا شیوه امحای

فرهنگ های سنّتی به اضافه مازاد درآمدهای اقتصادی حاصل از کشف و سلطه بر دیگر کشورها،در درجه نخست پیشرفت های تکنولوژیکی را برای این سرزمین به ارمغان آورده و در مراتب بعدی صدور این صنایع و تکنولوژی یا اصطلاحاً مدرنیزه کردن دیگر کشورها، گونه ای از مناسبات اقتصادی اجتماعی را به وجودآورد که گاه از آن به عنوان «غربگرایی یا «غربی کردن جامعه یاد می شود.چنین پدیده ای که ریشه های تاریخی آن به وقایع و حوادث قرون هجدهم به بعد می رسد، هیچ داعیه ای درباره کمال و تعالی انسان و فرهنگ غربی نمی تواند داشته باشد و به هیچ وجه نمایانگر قدرت و پیشرفتگی فرهنگ وتمدن اروپایی و اِمریکایی نسبت به سایر تمدن ها نمی تواند باشد.

از نظر تاریخی پیشرفت های صنعتی و تکنولوژیکی در غرب به دست می آید. اعتراف شرق به این واقعیت دو جنبه خاص در نگرش بـه مـاهیت غرب فراهـم آورده است اولاً علم و هنر و حتی عملکردهای فنّی در شرق نادیده گرفته می شود و ثانیاً، فرایندهای تاریخ را در جهان صاحب نظران غربی وبه خصوص اسلامی مکتب تکامل در قالب اعصاری نظیر دوران های مبتنی برپیشرفت های تکنولوژیکی و صنعتی دوره جمع آوری و شکار حیوانات دوره کشاورزی و دوره صنعتی معرفی می کنند که هر دوره از دوره قبلی پیشرفته تر و انسانی تر است و مآلاً هر قوم و ملتی که به عصری جلوتر تعلق دارد، ناخودآگاه پیشرفته تر و برتر خوانده می شود. نگرش تاریخی به جهان هستی از این منظر، نتیجه اش بن بست شرق است چرا که خورشید از شرق طلوع می کند و از این سرزمین عبور کرده به غرب می رسد تا تمدن غربی شکل گرفته و تمدن در جهان در عالی ترین تعالی اش در غرب به غروب خودبرسد. امّا همچنان که مارتین برنال معتقد است هویت جامعه غربی حتی درامور مادی و علمی اش

وام دار تمدن شرقی است زیرا شکل گیری تمدن غربی را باید در برخوردهای اروپاییان با دیگر سرزمین ها مورد مطالعه ومداقه قرار داد تا دوره های مختلف آن بازشناخته شود. به زعم وی در اولین دوره اروپاییان با فرهنگ سرزمین های اسلامی و مناطق شرقی آشنا شدند وبرخوردهای اولیه برای فهم اقتباس و نسخه برداری و اصولاً ـ شناخت این حوزه تمدنی انجام پذیرفت برخوردهای اولیه کاملاً مثبت بود؛ یعنی اروپاییان شروع کردند به ترجمه و یادگیری و بهره گیری از فرهنگ شرق امّااندکی پس از این دوره با پدیده ای روبه رو می شویم که یک خط فاصل و مرزدر تاریخ اقتصاد و نیز فرهنگ جهانی ایجاد می کند و آن را از قرن پانزده به بعد می توان نشان داد. پیدایش کلنیالیسم سپس پیدایش سرمایه داری وامپریالیسم سرمایه داری در واقع از این دوره به بعد است که دیگر فرهنگ هااز جمله تمدن و فرهنگ شرق در مقابل فرهنگ غرب مورد اهانت و تحقیرقرار می گیرد و یک تحریف تاریخی در همه ابعاد زندگی اجتماعی انسان درجهان رخ می دهد. ریشه این نوع نگرش را باید در عصر رنسانس و حاصل سرکشی انسان غربی در برابر سنّت ها و اعتقادات دینی دید. «رنسانس تحوّلی اساسی در زندگی مغرب زمینیان پدید آورد. این تحولات انکار اصول معنوی و دینی را به همراه داشت در این مقام بشر خود را یک موجود طغیان کننده در برابر خداوند و عالَم معنی تلقی کرد. نهضتی که در دوره رنسانس نهضت اومانیسم یا انسان مداری تعبیر شده همان چیزی بود که در صورت آداب دانی بشریت تجلّی کرده بود. اصل و مبداء جدایی تمدن غرب ازتمدن های شرقی و دینی همین نهضت بود. این تصوّر اخیر غربیان از انسان پایه تضاد اساسی و ریشه دار بین تمدن غرب و تمدن های دیگر جهان به ویژه تمدن

شرق است .

مع الوصف آنچه به وضوح از مطالعه تاریخ غربی به دست می آید، این است که بزرگ ترین اسطوره های فرهنگی و دینی غرب متعلق به ادیان الهی شرقی است حتی مذاهب و دین مسیحیت را نمی توان جدای از معارف دینی در شرق دانست و اتفاقاً اتصال معارف الهی و دینی حتی در دوره سلطه کلیسابر جوامع غربی از طریق همین دین بین ادیان الهی شرقی و غربی برقراراست هر چند هر دین شرقی در برابر مسیحیت اعلان برتری نماید یا برعکس مدیریت کلیسا و میسیونرهای مسیحی به دنبال فتح سرزمین های شرقی و سلطه کلیسا باشند. بنابراین دین ارزش معنوی و پایه روابط اجتماعی در جامعه است هر چند پیروان واقعی اش کم و نوع بینش دینی آن ها ناقص باشد، امّارویگردانی از دین و معارف الهی پایه و اساس اعتقاد دیگری است اعتقادی که جداً موجبات اختلاف و برخوردهای ایدئولوژیکی را بین دو سرزمین فراهم می آورَد. این همان امری است که زمینه لازم را برای به وجود آمدن سازمان اجتماعی جدید و کنترل همه ابعاد زندگی اجتماعی مهیا می کند. پس غرب را در این جا می توان تا اندازه ای تافته جدا بافته ای انگاشت که مجموعه ای از شرایط ذهنی و عینی پس از قرن هفدهم آن را پدید آورد. «این مجموع شرایط هم در برگیرنده به اصطلاح عناصر زیربنایی بود و هم عناصر روبنایی در سطح زیربنا تغییرات زیر به وقوع پیوست

أ . مرکزیت یافتن شهر یا بازار غیر مشخصی همراه با اَشکال ارتباط وهمبستگی ویژه حیات شهری

ب . به وجود آمدن سازمان اجتماعی جدید برای کنترل و بسیج نیروهای انسانی و مادی برای عمل در یک جامعه ای که بخش ها و نهادها در آن تفکیک شده ولی به هم مرتبط اند.

ج . تقویت و تحکیم سیستم اقتصادی

سیاسی و حقوقی جدید مبتنی برنظم قانون مدار منطقی (موازی آنچه علم جدید ترسیم کرده با فاصله گرفتن از نظم شخصی و خان خانی فئودالی

در سطح روبنای فکری و فرهنگی الگوهایی نظیر عقل گرایی تجربه گرایی عقیده به قانون اصالت عمل کوشش و دیانت ِ این جهانی شک گرایی و اقتدار و سنّت فردگرایی و عام گرایی (جامعه گرایی مسلط شدند». بنابراین غرب از بُعد تاریخی و از دیدگاه صاحب نظران غربی و شرقی با هر گونه تمایل و نگرش نسبت به جامعه غرب به مجموعه ای از کشورهای اروپایی به خصوص اروپای غربی اطلاق می شود که دارای مؤلفه های مشخصی می باشد (بدون تأیید یا تکذیب . این مؤلفه ها که ما را در تعریف بهتر مفهوم غرب یاری می رساند، عبارت اند از:

۱ . غرب دارای تمدن سه هزار ساله است

۲ . تمدن غرب ریشه در تمدن های یونان و روم دارد.

۳. تمدن غرب ریشه در مذاهب مسیحیت و یهودیت دارد.

۴. غرب دارای دوره مشخص تاریخی باستان میانه و جدید است

۵. غرب دارای تجربیات ناب و مستقل تاریخی است

۶. تجربیات و حوادث ناب تاریخی راه بی همتای توسعه را برای غرب به ارمغان آورده است

۷. انقلابات صنعتی و اجتماعی غرب را از نظر مادی و معنوی خودساخته کرده است

۸. خودسازندگی و دستاوردهای تکنولوژیکی ذاتی زندگی غربی است

۹. به برکت انقلابات آزادی و پیشرفت برای جامعه غربی فراهم شده است

۱۰. قوام هویت غربی بر پایه آزادی انسان از همه تعلقات مادی وغیرمادی

۱۱. برتری ارزشی و اخلاقی تمدن غربی نسبت به سایر تمدن ها.

۱۲. تمدن غرب ریشه در عصر رنسانس دارد.

۱۳. تمدن غرب تا قبل از رنسانس وام دار تمدن شرق است

۱۴. غرب نه تنها در مذهب بلکه در همه نمودهای عینی و ذات فرهنگی اش

منبعث از شرق است

۱۵. استیلای دیدگاه نژادپرستانه بر تفکر اروپاییان از قرن هجدهم به بعدپایه تمدن غربی است

۱۶. خودبزرگ بینی و خودباوری تمدن غرب در برخورد با ملل شرق ازقرن هجدهم به بعد به وجود آمد.

۱۷. جدای از دین نه اتصال مادی گری و دنیاپرستی وجه غالب تمدن غربی است

۱۸. آسیا و شرق مهد تمدن غربی است

۱۹. تمدن از شرق طلوع و در غرب غروب می کند.

۲۰. انسان در شرق متولد و در غرب به خودآگاهی می رسد.

۲۱. عناصری نظیر؛ عقل بشری و آزادی موجبات رهبری فرهنگی غربی را فراهم آورده است

۲۲. عدم انسجام و تعالی فرهنگی در تمدن غربی از اعصار گذشته قابل ملاحظه است

۲۳. غرب به استناد دوره سنّت شکنی استعمار دیگر ملل و مازاداقتصادی ماهیتی مستقل دارد.

۲۴. غرب آن هویتی نیست که به استناد دوره های تاریخی میانه و جدیدیا پیشرفت های تکنولوژیکی معرفی می شود، بلکه این تقسیم بندی تحریف تاریخی در تمدن غربی است

۲۵. وجه افتراق دو تمدن غربی و شرقی اومانیسم یا انسان مداری غربی است

۲۶. هویت غربی از نظر جامعه شناختی مبتنی بر مرکزیت یافتن شهر وارتباطات شهری به وجود آمدن سازمان اجتماعی نوین تقویت وتحکیم نظام اقتصادی سیاسی و حقوقی و صورت خاصی ازویژگی های فرهنگی و اعتقادات غیر دینی است که از قرن هفدهم به بعد شکل می گیرد.

ب – تعریف غرب از منظر اسلام

بخش عمده ای از دیدگاه ها مفهوم و ماهیت غرب را تفکری منفک از دین دانسته اند. در این دیدگاه ها اندیشه دینی در غرب گاه بر محور تناقضات درونی مسیحیت از قرن پانزدهم میلادی به بعد و گاه به عنوان مقابله تفکری دنیاگرا و تجربی نگر با اندیشه دینی شرق ترسیم می شود. افکار دینی شرق هریک به سهم خود، نقشی خاص

در مقابله با تفکر دینی غربی داشته اند. به عنوان نمونه به نظر فردریک نیچه دیدگاه های بودائیسم بهتر از دیدگاه های مسیحیت اروپا بود. نیچه اروپا را سرزمین غروب تمدن توصیف می نمود و به نظر وی مسیحیت و بودائیسم دارای افکار نهیلیستی می باشند. با این تفاوت که نهیلیسم بودایی آزادتر و برخوردار از فرهنگی والاتر بود.

دین اسلام از جمله ادیانی است که وضع ویژه ای در تمدن و تفکر غربی داشته است اولاً به واسطه موقعیت جغرافیایی و نزدیکی با غرب تا آن جا که در بخشی از اراضی جهان اسلام نظیر حوزه های دریای مدیترانه و دریای سیاه در نواحی لبنان سوریه و قسطنطنیه و به طورکلی نواحی تحت سیطره دولت عثمانی مرزهای جغرافیایی هیچ دلالتی بر مرزبندی اندیشه های غربی و شرقی نداشته و وجود اقلیت های مسیحی در کنار مسلمانان وضعیتی ویژه در رویارویی غرب و شرق پدید آورده است ثانیاً، استحکام مواضع فکری اندیشه کشور گشایی و تجهیز به معارف مادی و علوم طبیعی موقعیت ممتازی را برای جهان اسلام از قرن هفتم میلادی به بعد نسبت به سایر ادیان شرقی فراهم آورده بود. در واقع یکی از دشمنان اصلی استعمار و فزون طلبی های غرب در عهد باستان و پس از ظهور اسلام مسلمانان بودند.

از منظر اسلام غرب عبارت است از تفکری دنیاگرا، تجربی نگر و غیردینی که همّتش مصروف نفوذ اندیشه «اصلاح طلبی در دین مسیحیت در ابتداو سایر ادیان در مراحل بعدی می شود و اهداف اصلاح دینی در شرق نه تنهامحو مبارزه با عقاید و اصول زندگی اسلامی است بلکه سلطه و استثمار مادی است روح نوخواهی و تجدید نظر در سنّت های دینی و اندیشه های کهن ازطریق زور و مبارزه مسلحانه و در گام بعدی از طریق باورهای روشنفکران مذهبی کلید حل مشکلات جامعه غرب

در برابر تمـدن شـرق و به خصوص اسـلامی است بنابراین از این زاویه غرب آن تفکری است که نه از سوی شـرق بلکه ازدرون شرق مایه می گیرد و سرچشـمه آن در ظاهر نه به غرب بلکه به همه تمایلات درونی و نفسانیات و خودخواهی های انسانی ختم می شود. کلاف سـردرگمی است که از درگیری تضـاد و مبارزه با فکر نو شـده در دنیای مسیحیت و غرب آغاز می شود و با غروب تمـدن (بـه زعـم آنـان در غرب خـاتمه می یابـد. اسـاس پیشـروی نه بر کشورگشـایی بلکه بر آزادی (همه چیزگشـایی و اعتقادگشایی (سـنّت شـکنی دینی قرار می گیرد. با جرأت می توان گفت قبل از هر اندیشه و تفکر دینی این اسلام است که رو در روی ویروس بیمـاری سـرطان غرب واقع می شود و پس از کشمکشـی نه چنـدان غیرمنتظره ناگهان مبتلا به این بیماری یعنی غرب گرایی به معنی دوری از همه انـدیشه ها، ارزش ها و مقـدمات دینی می شود. در این معنا غرب آن تفکری ستیزه جوسـت که بـا انـدیشه های اسـلامی به مقابله برمی خیزد، امّا مقابله ای دقیق عقلانی و حساب شـده که گاه در موقعیت های استراتژیک (ظاهراً همراه ویاور دردها، مصائب و مشـکلات زندگی اجتماعی مسلمانان می شود)، که شایدشناختنش آنچنان دشوار نباشد و گـاه بی صورت و بی سـیرت پنهـانی عمیق ودرقـالب های فکری با کمک مسـلمانان وابسـته و غربی شـده صورت و سـیرت می آفریند و از زبان روشنفکران روی می تابد که شناختش به آسانی میسرنیست

پاسخ(قسمت سوم)

هشـام بشـیر شـرابی در کتاب روشـنفکران عرب و غرب تلاش وافری برای نمایانـدن روشـنفکران عرب بنیان های اصـلاح طلبی اسـلامی ظهور دنیاگرایی اسـلامی و روشـنفکران مسیحی در جهان عرب معمول داشته است وی درابتدا به زمینه های فرهنگی و سیاسی و خاستگاه روشنفکران عرب از سال های پایانی قرون وسطی ، اشاره می کند و با ارائه

یک تقسیم بندی کلی ازروشنفکران روشنفکران مسیحی و روشنفکران مسلمان که خود به محافظه کاران ، «اصلاح طلبان و «دنیاگرایان در دارالاسلام تقسیم می شوند،نشان می دهد که چگونه روشنفکران مسیحی در جهان اسلام احساس بیگانگی از جامعه اسلامی را با جانبداری شدید از فرهنگ وارزش های اروپایی همراه کرده کوشیدند تا خود را بر حسب ارزش ها وآرمان های بورژوازی اروپا مطابقت دهند. چرا که مسیحیان در جامعه اسلامی چه مارونی چه ارتدکس یونانی و چه عرب پروتستان این افراد را درمقابل محیط اجتماعی که آن ها را بیگانه می خوانْد، قرار می داد و طبیعتاً این افراد با نوگرایی اصلاحات و بریدن از جامعه اسلامی بیش از هر قشر دیگرموافقت داشتند.وی معتقد است که روشنفکران مسلمان که خود، به سه دسته فوق الذکرتقسیم می شدند، صرف نظر از موافقت یا عدم موافقتشان با نظم موجود درمصر و امپراتوری عثمانی با تأسی به عثمانیسم اسلام و ناسیونالیسم خود رادر جبهه مخالف غرب می دیدند.

به زعم شرابی واکنش روشنفکران اسلامی به غرب در دو دسته کلی نوگرایی و سنّت گرایی و گروهی میانه که در اصل سنّت گرا بود و در عمل نوگرا، شکل می گرفت این سه گروه به عنوان اصلاح طلبانی نام برده شده اند که هدف اصلی شان در «حفظ اسلام و ساختارهای نهادی تقویت کننده آن بود.وی در سراسر کتاب تلاش کرده نشان دهد که چگونه این نو کنندگان اسلام سنّتی که معتقد بودند، اسلام باید بر ضعف خود، غلبه کرده زندگی جدیدی را بر پایه اصول اعتقادی اسلام و نه تفکر و تمدن غربی بنیان کند، در عمل شکست خوردند. علّت این امر به شیوه کار اصلاح طلبان باز می گردد،«نخستین گام اصلاح طلبی گذر از تبعیت کورکورانه از تفسیر سنّتی به رهیافتی نو و آزاد بود. حاصل فرجامین این گذار برقراری تحلیل عقلی (تمحیص به مثابه

شرط اولیه تفسیر بود. این کار نه تنها راه را برای برقراری دوباره اصل داوری مستقل (اجتهاد) باز کرد، بلکه اقتدار سلسله سران سنّتی ریشه دار را نیزمورد تردید قرار داد. این گذار از یکسو به جنبش اصلاح طلبی نیروی تحرّک زیاد می بخشید و از سوی دیگر، یگانگی بینش سنّتی را از درون نابود کرد،جمال الدین افغانی و محمد عبده پرنفوذترین چهره های جنبش اصلاح طلبی اسلامی بودند. محمد رشیدرضا، از راه مجله ماهانه خود، به نام المنار که احتمالاً طی بیش از سی وپنج سال مهم ترین نشریه اصلاح طلبانه جهان اسلام بود، در پخش اندیشه های آنان نقش قاطعی ایفا کرد». وی همچنین به چهره های دیگری در گروه اصلاح طلبان اسلامی نظیر؛عبداللّه الندیم مصری عبدالقادر المغربی لبنانی شیخ طاهر الجزایری سوری و رفیع الطهطاوی مصری نیز اشاره می کند و به استناد گفته های آنان نشان می دهد که مبارزه در برابر غرب و با اتکای به اسلام چگونه در عمل محاصره شده و با تشتت فکری و اختلاف نظرهای کوچک و بزرگ در بین مسلمانان سیطره غرب بر جهان اسلام حتمی و مسلم شد. از نظر طهطاوی اسلام آن قدرغنی بود که با گرفتن چند عنصر پیشرفت علمی و صنعتی متزلزل نشده و از این لحاظ نیز به تمدن اروپایی برسد، در واقع «فکر فساد درونی که قلب ساختاراجتماعی را فرسایش می دهد به نظر طهطاوی غریب می آمد، زیرا او بر این اعتقاد بود که ب...اخذ عناصر درست از اروپا معضلات اسلام حل خواهندشد». برخلاف نظر طهطاوی افغانی و عبده جهان اسلام را درگیر مبارزه ای جدّی با غرب می دیدند و خودشان را «عامل پایان فقدان وحدت سیاسی ازراه بازسازی دینی که منبعث از «قانونگذار اوّل حضرت پیامبر۹ بود،می پنداشتند. «با این حال تفکر اصلاح طلبی به رغم گرایش به عمل درسمت گیری اجتماعی و

سیاسی اساساً ضدانقلابی بود. تئوری اصلاح طلبی جداً معتقد بود که با رضایت و پشتیبانی نظم موجود، انجام اصلاحات به طورمؤثر امکان پذیر است .به زعم شرابی آنچه در کیفیت ارتباط با غرب از نظر افغانی و عبده برای جهان اسلام قابل طرح بود، دوری از مقابله و درگیری جدّی با اروپا بود و درعوض بایستی برای نجات اسلام و مسلمین در برابر غرب به سنّت های اسلامی به جای مانده از صدر اسلام (یا همان عصر طلایی تکیه کرد. از نظرعبده اصل اخذ تمدن از غرب مورد تأیید بود و محمد رشید رضا،اصلاحات واقعی را در گرو اصلاحات دینی و اجتماعی می دانست که سرانجام اصلاح طلبی اسلامی دو مفهوم «نوگرایی دینی و «نوسازی دنیایی را کاملاً مجزا از یکدیگر در نظر گرفتند، هر چند پس از مدتی تغییرِ جهتی درتفکرشان مشاهده شد، چرا که «عقل به معنی «عقل علمی و مترادف با علم شمرده شد. علم نیز اساسی به طور کلی مادّی داشت و ارتباط کم با «حقیقت ؛لذا «عقل از «حقیقت دور شد، حقیقتی که از «وحی سرچشمه می گرفت ونشان دهنده صواب از خطا بود.

از این جا تضادها و تردیدهای پی درپی که در ذات علم وجود داشت وارد تفکر اسلامی گشت و با وجود همه ابتکارات عبده نظیر «فهم صحیح ازدین عقیده دینی بر پایه «قرآن و سنّت ، «عقلانیت دینی و ... سرانجام اصلاح طلبان دینی به دامن «ایدئولوژی افتادند و از این جهت موضع ضعیف آنان در برابر غرب کاملاًـ نمایان شد. از نظر شرابی آنان به عنوان «شورشگر»مبارزه با غرب را آغاز کردند و در کشاکش اصلاحات به صورت محافظه کار» تن به سازش دادند. از سوی دیگر درباره دنیاگرایی اسلامی می نویسد؛

«شوق بزرگ دنیاگرایان مسلمان در رابطه شان با اروپا، نه فکر،

بلکه عمل بود؛ آنان پیش از هر چیز به ایجاد دگرگونی در شرایط موجود ضعف وعقب ماندگی توجه داشتند. از نظر آن ها، دگرگونی امری مبرم بود... از غرب چه می توان گرفت پاسخی که دنیاگرایان دادند، پاسخی تحلیلی نبود، بلکه یک شعار بود: بگیرید آنچه را که مفید است چشم بپوشید از آنچه مفیدنیست غرب به صورت انبارهای چیزهای خوب و بد دیده می شد، باید دست دراز کرد و با احتیاط همه آن چیزهایی را که لازم هستند، برچید...ملاحظات دینی بسیار شگفت آور و به نظر نوعی آمدند و میان عرصه های دنیایی و دینی نه بر حسب احکام بلکه بر حسب منافع عملی فرق گذاشته شد. قاعده اخذ چیزهای مفید و ردّ چیزهای زیانبخش تدبیری عملی بود که هدف آن بیش تر سازش با نوآوری بود تا حفظ سنّت .

از این دیدگاه غرب هویتی مرموز و پیچیده دارد که از طریق هدایت فکری روشنفکران موفق به نفوذ در اندیشه و آداب و مناسک اسلامی شده وبا سست شدن پایه های اعتقادی مسلمانان راه سلطه غرب باز می شود. هر چندتجزیه و تحلیل شرابی آشکارا انتقاداتی را در برابر «اجتهاد» و احکام دینی وبه طور کلی شیوه زندگی اسلامی شیعی قرار می دهد، با وجود این حیله های استعمار غرب و اشاعه افکار غیر دینی در جامعه اسلامی از طریق مباحث وی شناخته می شود و با بررسی ابعاد مختلف غرب با جهان اسلام تا اندازه زیادی تعریف ماهیت غرب به دست می آید. تعیین مؤلفه های غرب با تمسک به مفاهیمی نظیر استعمار غرب و ضدیت غرب در برابر اسلام امروز به تنهایی پاسخگوی غرب شناسی و تعیین تعریف مشخصی از غرب نیست به بیان دیگر، جبهه گیری جهان اسلام و غرب دربرابر یکدیگر که تا اندازه ای از افکار شرابی به دست می آمد، در

این مرحله راهگشا نمی باشد و شناخت تفاوت های غرب و شرق یا اسلام با غرب قدری پیچیده تر از دوران اوّل یعنی هجوم غرب به جهان اسلام شده است پویایی تمدن ها، تجدید حیات چند باره تمدن اسلامی و حتی دگرگونی اوضاع اقتصادی و سیاسی در جهان غرب ما را به تفاسیری دو سویه در عصر حاضررهنمون می سازد، اینک برای شروع شناخت غرب یکبار دیگر باید سازمان اجتماعی جامعه و همه نمودهای عینی و ذهنی تمدن اسلامی را مورد مداقه قرار داد تا بتوان غرب را توصیف و تعریف نمود.

به جرأت می توان گفت دوره جدیدی در ارتباط دو تمدن اسلام و غرب آغاز شده که رویکردی دوجانبه را قوت می بخشد. رابین رایت شروع دوره جدید را از پیروزی اسلام در سرزمین ایران ذکر می کند و می نویسد؛ "سیزده سال پس از آن که اولین حکومت مذهبی مدرن جهان با انقلاب ایران پایه گذاری شد، اسلام بار دیگر به عنوان یک اسلوب سیاسی قدرتمند مطرح شده است اکنون نه تنها در خاورمیانه بلکه از شمال و غرب آفریقا گرفته تاجمهوری های آسیای مرکزی و از هند تا غرب چین اسلام به نحو فزاینده در برنامه های سیاسی نقشی تعیین کننده یافته است این موج جدید، تجدیدحیات اسلام چنان فراگیر است که با مرگ کمونیسم اسلام به غلط یکی ازرقیبان ایدئولوژیک آینده غرب تلقی می شود. مرحله جدید تجدید حیات اسلام در اواخر دهه ۱۹۸۰ شروع شد. این مرحله به شکل بارزی از تجربه مرحله اوّل آن در سال ۱۹۷۹ در ایران پس از آن ۱۹۸۲ در لبنان و ازاواخر دهه ۷۰ تا اوایل دهه ۸۰ در بین برخی گروه های کوچک در مصر،عربستان سعودی کویت سوریه و... ممتاز بود. دو اختلاف برجسته این مرحله عبارت است از قانونگرایی و تاکتیک های اسلام گرایان

جدید».

این نویسنده سپس اشاره می کند که تصور غربیان از نهضت های اسلامی صحیح نیست و مفهوم بنیادگرایی اسلامی بازگشت به اسلام و مبانی سنّتی اسلام است و اسلام خواهی فعلی را یک تلاش فراگیر و مجموعه ای ازبدعت های اسلامی برای بازسازی نظم اجتماعی موجود در کشورهای اسلامی می داند و معتقد است از این جهت هیچ تهدید جدّی غرب را خطاب قرارنمی دهد.

وی مرحله اوّل تجدید حیات اسلام را مرهون مذهب شیعه دانسته و مرحله دوم آن را حاصل تجربیات کل جهان اسلام در مورد غرب ذکر می کند. وی معتقد است امروزه دوره «افراط گرایی که مشخصه مرحله اوّل تجدید حیات اسلام بود، تمام شده است و مسلمانان در کوره حوادث برخورد و مقابله باتفکر غربی دریافته اند که اقداماتی نظیر بمب گذاری گروگانگیری هواپیماربایی و اعمالی از این گونه راهگشا نیست و لذا تنها علاج کار، به رسمیت شناختن نظم موجود و عمل کردن در محدوده مرزهای جغرافیایی خودی است زیرا مسلمانان پرشور دهه ۱۹۸۰ بهای گزافی را برای این تجربه پرداخت کرده اند.

البته غرب با همه اختلاف نظر درونی اش در رویارویی و مقابله با جهان اسلام به صورتی یکپارچه و متفق القول عمل کرده است از این جهت همواره نشان داده است در برابر قدرت طلبی های مسلمانان ایستادگی کرده بالقوه و بالفعل قادر به حفظ جایگاه و موقعیت برترش می باشد. از دیدگاه غربیان مسلمانان و اسلام گرایان باید جهان وطنانی منضبط و فهمیده باشند، درغیر این صورت با برخورد قهرآمیز ناظمان جهانی (خود غربیان مواجه شده و مسلماً به سود آنان نخواهد بود.

به زعم رایت امروزه اسلام گرایان به خوبی دو شعار دهه ۱۹۹۰ یعنی کثرت گرایی سیاسی و «وابستگی متقابل را خوب درک کرده اند و رأی رابر گلوله ترجیح می دهند؛ یعنی این که از طریق شرکت در انتخابات و روکردن به حقوق دموکراسی و

سـایر ارزش هـای جامعه غربی راحت تر می توانندزنـدگی کننـد. آن ها از «تجربه های ناموفق رویارویی با ایـدئولوژی غربی به طورکلی درس عبرت گرفته اند. اسـلام گرایان در این دوره سعی به تلفیق اصول اخلاقی و مذهبی با زندگی مدرن رقابت های انتخابـاتی و سیاسـی بازارهای اقتصادی آزاد و ... دارنـد و از آنجا که پس از برچیـده شـدن کمونیسم در جهان فرصتی مناسـب برای اسلام گرایان فراهم شده است آنان تلاش می کنند تا درنظم نوین جهانی جایگاهی برای اسلام بیابند.لذا اسلام خواهان به تعاریف جدیدی از رابطه انسان با خدا و سایر انسان هامی پردازند، امّا بدون حق تجربه و اصلاحات جدید، چرا که جهان امروز که زیر سـلطه ارزش هـای غربی و دموکراسـی است اجـازه آزمایش کردن برخی ازراه ها را به جهان اسـلام نمی دهـد. در قرن حاضـر وظیفه غرب آسان تر و سازمان یافته تر نسـبت به گذشـته است گویی زبانی مشترک غرب و جهان اسـلام را به هم پیوند می دهد. رایت در این مورد معتقد است در دنیای امروز «اسلام و غرب در روابط خود، به یک نقطه عطف رسیده اند» و بهترین شرایط برای همکاری نزدیک بین این دو تمدن فراهم شده لذا آشکارا می توان دریافت که اِعمال فشارهای نظامی برای غلبه بر اسـلام موردنیاز نمی باشد، چرا که همان کثرت گرایی سیاسـی وپذیرش نتایج انتخابات آزاد توسط مسلمانان غرب را در موضع پرقـدرتی قرارمی دهـد. بـه ایـن معنی کـه غرب بـا بـازخواست دول و حکـومت هـای اســلامی از طریـق حقـوق بشـر و حقـوق دموکراسی ملّت ها، بدون آن که به دشمنی بااسلام متهم شود، می تواند به رفع تنش های بین شرق اسلامی و غرب بپردازد.

تا این قسـمت از بحث آنچه درباره ارتباط اسـلام و غرب مطرح شد، درپی این انگیزه بود که مؤلفه های هویت غربی و اسلامی به خصوص در عصر کنونی روشن

و مشـخص گردند. بسیاری از مفاهیم غربی در زندگی اجتماعی اقتصادی و سیاسی جهان اسلام به واسطه عدم ضدیّت با اصول اعتقادی وسنّت های دینی پذیرفته شده و عدم وجود تفسیر تمدن غرب به صورت ناب تعیین معرف ها شکل دیگری یافته است بـه بیـان صـریح تر از تضادهـای تـاریخی و اصـیل بین دو نگرش نسبت به جهـان کم تر نـام و نشـانی بـاقی مانـده است یکی از اندیشـمندان مسـلمان معتقد است «پس از یورش استعمار و اروپا به سرزمین های اسلامی مسلمانان برای آزادی از سلطه غرب و نوسـازی ابعـاد زنـدگی خویش تلاـش هـای زیـادی رابه کار بسـتند، این تلاش ها هنگامی شـکل گرفت که مسـلمانان احساس کردندخطر جدیدی تمدن آن ها را تهدید می کند».

در واقع می توان چنین برداشت کرد که در دوران اولیه هجوم اسـتعمارغرب به تمـدن اسـلامی آنقـدر این دو تمـدن از یکدیگر متمایز بودند که تهدیدعلیه یکدیگر را به خوبی درک نمایند. حاکمان جوامع اسـلامی و تشکیلات حکومتی در جهان اسلام نه به شـیوه غربی (انتخابـات بلکه به صـورت خلیفه ای ولاـیی و ملهم از وحی بر اریکه قـدرت تکیه زده بودنـد و این حکـومت ها کاملاًـ متفـاوت از یکـدیگر شـمرده می شـد، هر چنـد انتسـاب به وحی طبعاً غیر از واقعیت حکومت ها بود و فرمانروایی در بین مسلمانان به استثنای چند دوره کوتاه به صورت استبدادی بود، با این همه شکل و شیوه حکومت های اسلامی هیچگونه سنخیتی بـا حکومت هـای غربی نـداشت فرانسـیس رابینسون دراین باره می نویسـد؛بارزترین شـکل تضاد بین اسـلام و غربی ها در میان حکومت ها جلوه می نمود. از آغاز قرن نوزدهم مشـکل اساسی مسلمانان دست یافتن به قدرتی جهت تعیین سرنوشت خود بود. ابزار نخستین قـدرت جدیـد اروپایی ها،تشـکیلات نوین حکومتی بود... رشد قدرت حکومتی به مفهوم توسـعه صـنایع و اقتصاد جهت نظارت بر اندیشه ها و انگاره های مسلمانان و جهت دادن توانایی های مردم

در خدمت به حکومت بود. این چنین تشکیلات نوین حکومتی در شکل یافتن سیستم جدید آموزشی جهت دگرگونی در علوم اصیل مسلمانان و تبدیل آن به علوم جدید، به گونه ای که حکومت نیازداشت تا اندازه زیادی می توانست مؤثر باشد».

پاسخ(قسمت چهارم)

آنچه می توان از عقاید رابینسون برداشت کرد، این است که

۱. حکومت و شکل آن از تضادهای بین اسلام و غرب بود.

۲. یکی از ابزارهای قدرت غرب حکومت در جامعه اسلامی است

۳. توسعه صنایع و رفع نیازهای اقتصادی عامل تهییج حکومت های اسلامی بوده است

۴. توسعه اقتصادی تغییر نظام آموزشی را ایجاب می کند.

۵. تغییر در عناوین موضوعات و شیوه های آموزشی مسلمانان را از نظام سنّتی اسلامی جدا کرده است

۶. حکومت اسلامی در این حال متکی به دموکراسی است نه وحی به عنوان عامل اساسی هدایت و جهت دادن به توانایی های مردمی

۷. الحاق و اتصال یا پیروی از تمدن غربی اجتناب ناپذیر می گردد.

آنچه در این جا قابل استنتاج و تحصیل است حکومت های اسلامی به عنوان ابزارهای ورود مظاهر زندگی غربی در جامعه اسلامی می باشند.بدیهی است حکومت های مسلمانان (دول اسلامی ، با وابستگی خود،وابستگی جامعه را به ارمغان می آورند، ولی نکته دیگری از نظر دور می ماندو آن این است که با وجود حقیقت این امر (وابستگی حکومت ها)، مسلمانان را از سایر مؤلفه ها و شیوه های استعماری غرب با این نوع تفسیر می توان دورکرد. همه گناه غرب گرایی و غرب زدگی را به گردن حکومت ها انداختن خود، نوعی تحریف واقعیت است چرا که سایر مجاری استعمار غیر ازحکومت ها با این نوع تفسیر استتار می شود.مع هذا مفهوم و ماهیت غرب در برخورد با دین مبین اسلام از جنبه های مختلفی قابل بررسی می باشد، با وجود این ویژگی هایی که در این برخورد مارا به تعریف

و چارچوب معنایی مفهوم غرب می رساند، عبارت اند از:

۱. غرب در اساس خود متکی به تناقضات دینی مسیحیت بوده است

۲. نسبت به سایر ادیان شرقی و غیر غربی اسلام شرایط ویژه ای در رابطه باغرب داشته است

۳. مرزهای جغرافیایی مشترک و عوامل درونی اسلام از جمله این ویژگی هامی باشند.

۴. غرب دارای هویتی استعمارگر و ستیزه جو در برابر اسلام بوده است

۵. سکولاریسم و دنیاگرایی از جمله افکار غالب در جامعه غربی بوده است

۶. تجدید نظر و سنّت شکنی دینی از ویژگی های غرب است

۷. غرب در وهله اوّل برای تحریف و تسلط بر اسلام از قوای نظامی خود،بهره جسته است

۸. غرب در وهله دوم از طریق روشنفکران مسلمان و مسیحی در سرزمین های تحت تسلط اسلام وارد شده است

۹. روشنفکران در جامعه اسلامی به دو دسته سنّت گرا و نوگرا تقسیم می شوندکه هر یک به نوعی در مقابله با غرب شکست خورده اند.

۱۰. ماهیت و هویت غربی در نزد سنّت گرایان و نوگرایان مسلمان یکسان نبوده است

۱۱. سنّت گرایان اساساً هویت غربی و شیوه های استعمار را به عنوان مسأله نمی دیده اند و اسلام را در برابر غرب بسیار قوی می پنداشته اند.

۱۲. نوگرایان و اصلاح طلبان یا موافق کامل مظاهر تمدن غربی بوده اند یاگرفتن برخی از عناصر تجدد و تمدن غربی را بی ضرر می پنداشته اند.

۱۳. اصلاح طلبان با تأسی به تجدید نظر در سنّت های دینی همان راهی که مورد تأیید غرب بود یا یکی از ویژگی های تمدن غربی بود، اقدام به مدرنیته کردن اسلام نمودند.

۱۴. صنعت و تکنولوژی غرب از سوی مسلمانان بی ضرر تشخیص داده می شد.

۱۵. نوسازی اجتماعی و اقتصادی و اصول حقوق سیاسی غرب مورد توجه حکومت و روشنفکران قرار گرفت

۱۶. علم اسلامی به علم غربی تغییر ماهیت داد،

عقل بر پایه علم ارزیابی می شد و مبنای علم غربی نیز تجربی بود بدین سان رابطه علوم تعقلی اسلامی با وحی بریده شد و یکی از مهم ترین ارکان و ویژگی های تمدن غربی در اسلام نفوذ یافت

۱۷. تشکیک و تردید که حاصل پذیرفتن علم غربی بود در تفاسیر و اصول اعتقاد اسلامی نیز راه یافت و «اجتهاد» بیش از پیش جایگاه و رونق گرفت

۱۸. ارتباط غرب با اسلام دارای دو دوره اولیه و ثانویه است که در دوره اولیه هیچ یک از مؤلفه های تمدن غربی در بین مسلمانان پذیرفته نشده است ودر دوره ثانویه بر عکس همه اصول تمدن غربی در تمدن اسلامی جای گرفته و پذیرفته شده است

۱۹. در حال حاضر غرب با استفاده از سازمان های بین المللی بدون اتهام به اسلام زدایی با اسلام مبارزه می کند.

۲۰. در دوره ثانویه هویت غربی به دنبال نفوذ، اعمال قدرت و غلبه برهمه شؤون مسلمانان است

۲۱. غرب از حکومت ها به عنوان ابزار اصلی به کارگیری نفوذ، قدرت واستعمار خود، استفاده می کند.

۲۲. در عصر حاضر شناخت غرب در بین تمدن اسلامی کاری پیچیده و مبهم است

ج –تعریف غرب از منظر فرهنگ

در تعریف غرب از منظر تمدن اشاره شد که گاه تمدن را مترادف بافرهنگ و گاهی نیز آن را جدای از مفهوم تمدن در نظر می گیرند. سپس چنین مطرح شد که در عصر حاضر تمدن را وسیع تر و پیچیده تر از فرهنگ در نظرگرفته آن را دربرگیرنده چندین فرهنگ نزدیک به یکدیگر می دانند، ضمن آن که از قرن هجدهم به بعد، غرب متمایل به استفاده از مفهوم تمدن در موردسایر ملل غیر غربی بود و هم اکنون با وجود بدبینی های مختلف به مفهوم تمدن از واژه فرهنگ بیش تر گرایش دارد و از

آن بهره برداری می کنند، امّابه کارگیری واژه تمدن برای غرب به مراتب سـهل تر از فرهنگ است چرا که این مفهوم سرپوشی بر همه بی هویتی های غرب به خصوص در شاخه فرعی تمدن اِمریکایی می باشد.

پس سؤال اصلی این است که آیا در جهان ِغرب یک فرهنگ واحدبه عنوان فرهنگ غربی می توان یافت

اگر غرب دارای یـک فرهنگ واحـد است این فرهنگ دارای چه ویژگی هایی است و مهم ترین مؤلفه هایی که ما را به ماهیت فرهنگی غرب می رسانـد، کدام اند؟ پاسخ به این سؤالات بعداً می تواند ما را در مباحث مربوط به مفهوم تهاجم فرهنگی یاری رسانـد، چرا که عـده ای از صـاحب نظران هر چنـد بـا اصل تهاجم فرهنگی موافقت دارنـد، امّا تهاجم فرهنگی غرب را به معنی تهاجم به فرهنگ از سوی غرب معنی می کنند که از نظر تفسـیر موقعیت غرب بسیارحائز اهمیت است به بیان ساده تر در مفهوم اوّل فرض بر آن است که غرب دارای ماهیتی فرهنگی یا فرهنگ به صورت منسجم و کلی می باشد، درحالی که در مفهوم دوم این فرض بر موقعیت فرهنگی غرب رد می شود، امّامـاهیت تهـاجمی غرب به فرهنـگ خودی را پـذیرا می باشـند، در معنی اوّل تعریف از فرهنگ می تواند به استناد تعاریف نظریه پردازان غرب از فرهنگ باشد: مثلاً تایلور فرهنگ را چنین تعریف می کند؛ «کلیت پیچیـده ای که دانش هنر، امـور اخلاـقی قوانین آداب و رسوم و هرقـابلیت و عـادت دیگری را که انسـان به عنوان عضـو جامعه کسب می کند، شامل می شود».

و در معنی دوم فرهنگ با نوعی از فرهیختگی و فرزانگی و رشـد اخلاقی انسان ارتباط پیـدا می کنـد، لـذا می توان آن را چنین تعریف کرد، «فرهنگ به معنای اعم بینش و منش هویت دهنده انسان در حوزه زندگی اجتماعی است .. کلیت هم تافته و به هم پیوسته ای از باورها، فضائل وارزش ها،

آرمان ها، دانش ها، هنرها، فنون آداب و رسوم و عادات جامعه راشامل شـده مشـخص کننده ساخت و تحوّل کیفی زندگی هر ملّت است . به نظر می رسد، در حال حاضـر، بیش تر غربی ها و به تبع آن هانظریه پردازان غیر غربی مایل اند این چارچوب که «هر انسانی دارای فرهنگ است یا وجه ممیزه انسان و حیوان را که فرهنگ می باشـد، بپذیرند و سـخنی ازفرهیختگی و فرزانگی انسـان در میـان نیست از این منظر لازم است در درجه نخست غرب را فرهنگی بـدانیم چـون عوامـل اقتصـادی سیاسـی و حـتی جغرافیـایی متـأثر از واقعیت تحوّل در اروپـا و فرهنـگ آن است هم در دوره قـدیم و هم جدیـد؛ یعنی آن عقلانیت خاص غربی است که اجازه دارد، ازدرون آن وضـعیت اقتصادی سیاسـی و حتی جغرافیایی به این صورت شکل گیرد و بسط پیدا کند؛ یعنی آنچه که شـرق جغرافیـایی را از غرب متمـایزمی کنـد، در واقـع بسـط آن عنصـر فرهنگی و تعقـل خـاص فرهنگی است این نوع تعریـف از غرب یـک محور اصـلی و کلی را مبنـای وحـدت معنـایی غرب قرار می دهـد و سـپس همه خرده فرهنـگ هـای زیر مجمـوعه این نوع تفکر رابه عنوان یـک فرهنـگ کلی در نظر می گیرد. محور اصـلی در تعریف فوق ازغرب عقلانـیت به معنی غربی آن و وجه ممیزه انسانی بودن و رفاه انسانی واصالت دنیوی آن فرهنگ از سایر فرهنگ ها می باشد.گاهی در نزد صاحب نظران دو فرهنـگ بزرگ یـا مجمـوعه فرهنگی درجهـان از یکـدیگر تمییز داده می شود، این دو مجموعه فرهنگی دربرگیرنـده فرهنـگ هـای غربی در مقابل فرهنگ های شـرقی است «نهایتاً، از به هم پیوسـتن اشتراکات انواع فرهنگ ها دو نوع بسـیار کلی ازفرهنگ را در تاریخ بشر استنباط نموده اند که تحت عنوان عمومی فرهنگ های شرقی و غربی مرسوم شده است فرهنگ

شرقی فراگیرنده فرهنگ های آسیایی آفریقایی اروپایی قرون وسطی و سرخپوستی است وفرهنگ غربی شامل یونان و روم باستان و فرهنگ رنسانس و دوران جدیدغرب است .

سپس ویژگی ها و وجوه غالب فرهنگی برای هر دو مجموعه فرهنگی به شرح ذیل در نظر گرفته شده است

أ . وجوه غالب در فرهنگ شرقی

اعتقاد به غیب (Invisibility)

اصالت دادن به شهود قلبی Intuition)

اصالت دادن به آخرت Suturity)

التزام عملی به دین

ب . وجوه غالب در فرهنگ غربی

– اصالت دادن به دنیا (Mammon) و دنیاگرایی (Secularity)

استدلال عقلی (Rationality)

ثروت اندوزی قدرت طلبی

– بشرمداری (Humanism)

خودمحوری (Egocenterism)

لذت جویی و حس گرایی (Sensuality)

عدم التزام عملی به دین

بنابر آنچه بیان شد، فرهنگ غرب محصولی از روم باستان و عهد رنسانس است که انسان تفسیر تازه ای از روابط انسان با طبیعت و خداوند ارائه می کند وهمه امور زندگی اجتماعی بر پایه روش های تجربی و آنچه در علوم طبیعی به کار گرفته می شود، قرار می گیرد و بقای انسان و دستیابی به کامروایی دنیایی هدف عالیه جامعه می شود و بیش از پیش به التذاذ دنیوی و رفاه مادی انسان توجه می شود. سنّت گرایی و آداب دینی مذمت می شود و در عرصه سیاسی مفاهیمی چون حقوق بشر، آزادی و حقوق شهروندی در برابری و تساوی دیده می شود و رشد اقتصادی جامعه (در گرو رقابت و بازار آزاد) مهم ترین هدف در برنامه ریزی اجتماعی می گردد و در این شرایط رهایی از قیودات دینی نه تنها امری ناپسند نیست بلکه لازمه پیشرفت و تکامل جامعه محسوب می شود و در طی چند دوره همه این ویژگی ها در فرهنگ اروپایی و غربی حفظ می شود، تا آن جا

که در این زمینه از هیچ ظلم و ستمی به

جامعه خود وسایر جوامع در قالب استعمار و استثمار چشم پوشی نمی شود.

با وجود آن که غرب با این وجوه غالب فرهنگی قابل بررسی و شناخت می باشد، عده ای از صاحب نظران از این که غرب را یک فرهنگ بزرگ یامجموعه فرهنگی تلقی کنند، مخالفت می نمایند و معتقدند، غرب دارای یکپارچگی و انسجام کافی در بُعد فرهنگی نمی باشد، بلکه در این فرهنگ ما باانواع تفاوت ها و تضادها روبه رو هستیم «وقتی شما از غرب به مثابه مجموعه ای فرهنگی سخن می گویید، این مجموعه فرهنگی از نظر اجتماعی وسیاسی چنان تضادهایی را در درون خود دارد که به هیچ وجه نمی توان آن تضادها را با یک عنوان تبیین کرد، در غرب جنبش مارکسیستی داریم جنبش های مذهبی و حتی ضد مذهبی داریم و به طور عمده فرهنگ سرمایه داری البته به زعم این دیدگاه در شرق نیز نمی توان فرهنگ یکپارچه ای را تشخیص داد. چرا که تضادهای طبقاتی انواع تفکرات اجتماعی و فرهنگی قابل مشاهده می باشد.

امّا برخلاف نظریه فوق داوری معتقد است که انکار ماهیت غرب موجب می شود که بنیاد باطن چیزها را نبینیم و نزاع های عارضی درون غرب مثل نزاع مارکسیسم و لیبرالیسم را جدّی بگیریم و درکنار یکی از آن دو بایستیم و ندانیم که مبدأ و مآل این هر دو یکی است .مع هذا فرهنگ غربی خواه ناخواه به عنوان یک واقعیت تاریخی واجتماعی قابل ملاحظه در عصر کنونی می باشد. فرهنگی که نه برای آزادی انسان و آنچه به صورت شعاری در بطن این فرهنگ گنجانیده شده بلکه انسان را سحر و جادو کرده و از ارزش های آن بُتی ساخته که نتیجه اش جز خدمت انسان برای فرهنگ و بردگی انسان ها در درون این فرهنگ نمی باشد، چرا که فرهنگ در تمدن غربی به موضوعاتی عینی اختصاص یافته واز حقایق الهی و آفرینندگی حقیقی

خود جدا گشته است

فرق واژه های زیر در محیط دانشگاهی یا سیاست در چیست؟

اشاره

کانون ــ نهاد ــ انجمن ــ تشکل ــ شورا ــ در دانشگاه

طیف ــ تشکل ــ حزب ــ ائتلاف ــ گروه ــ جبهه ــ در سیاست

پرسش

فرق واژه های زیر در محیط دانشگاهی یا سیاست در چیست؟

کانون ــ نهاد ــ انجمن ــ تشکل ــ شورا ــ در دانشگاه

طیف ــ تشکل ــ حزب ــ ائتلاف ــ گروه ــ جبهه ــ در سیاست

پاسخ

در پاسخ به این سؤال به صورت مختصر به برخی موارد اشاره می شود:

۱. حزب (Party) : در لغت به معنای فشردن و سخت شدن،گروه، دسته و طایفه آمده است.

در سیاست گروه یا دسته یا فرقهای را گویند که در امور اجتماعی نظرهای مخصوص یک جمعیت یا یک طبقه را تعقیب نماید. طبیعتاً جمعیتی با مشخصات فوق از حالت بیهویتی خارج شده به مرحله داشتن هویت و شخصیت حقوقی پای می نهد. زیرا در حزب اعضاء یا اجزاء تبدیل به کلی می شوند با اهدافی واحد و شکل گرفته از تشکلشان.

به بیان دیگر حزب ارگانی است اجتماعی - سیاسی یا مردمی که داوطلبانه برای دستیابی به اهداف برخاسته از ایدئولوژی مشترکشان گرد هم آمده باشند. بنابراین چنین جمعیتی به مقتضای طبیعت سیاسیِ هر گونه تشکلی الزاماً باید دارای سه رکن اساسی مرامنامه، اساسنامه و نظامنامه باشند.

مرامنامه از دو بخش تشکیل میشود:

نخستین خاستگاه ایدئولوژیکی جمعیت را بیان میکند؛ و بخش دومِ مرامنامه، که میتواند ضمنی هم باشد، روشنگر و توضیح دهنده اهداف حزب خواهد بود.

رکن دوم هر حزبی اساسنامه است که در واقع میتوان بدان شبه قانون اساسی حزبی نیز گفت. اساسنامه شامل نکات اساسی مورد قبول حزب در رابطه با اجتماعی که در آن شکل گرفته و برای رسیدن به اهداف حزب مراعات میگردد، بود.

رکن سوم نظامنامه حزبی است که این رکن هم به

مانند رکن اول به دو بخش، نظامنامه داخلی یا درون گروهی و نظامنامه خارجی یا برون گروهی تقسیم میشود. قسمت اول ناظر بر اجرای مقررات و قواعد و اصولی است که باید از طرف اعضاء رعایت گردد. بخش دوم مربوط به قواعد و مقررات در چهارچوب ارتباطات حزب با جامعه ای است که در آن به وجود آمده مانند ارتباط با دولت و سایر احزاب و احتمالاً ایجاد رابطه با احزاب بیگانه در راستای نظرات سیاسی و ایدئولوژیکی جمعیتی که شکل گرفته است. مانند احزاب کمونیست اروپا، و یا همچنین ارتباط جمعیت آنارشیستهای قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم که از کشورهای مختلف بدلیل ارتباط تنگاتنگی که به لحاظ ارتباطات اجتماعی با یکدیگر داشتند در سطح اروپا و آمریکا اعمال نظرهای اجتماعی – سیاسی می کردند.

۲. نهاد، بنیاد (Institution): در اصطلاح سیاسی به معانی متعددی به کار رفته است نظیر:

الف – قانون، رسم، عرف، رویه، سازمان یا هر عنصر دیگر در زندگی سیاسی یا اجتماعی مردم؛ یک اصل نظام بخش یا پیمان در خدمت نیازهای یک اجتماع سازمان یافته یا هدف های کل تمدن.

ب – نهادهای سیاسی که رقابت بر سر قدرت را نظم می دهند و... (فرهنگ علوم سیاسی، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، ۱۳۷۴، ص ۱۵۸).

۳. کانون (association): گروهی که آگاهانه و برای مقصودی مشخص و تخصصی تشکیل شده باشد و همچنین به معنای (club) نیز می باشد که مجمعی است که در آن پیروان اوضاع عمومی یا موارد و مسائل خاصی مذاکره و فعالیت می شود و دارای انواع گوناگون (مثل آموزشی، اقتصادی، ورزشی، اجتماعی، سیاسی و دینی) است و

اعضای آن معمولا به محیط اجتماعی یکسانی تعلق دارند (همان، ص ۵۳ و ۲۲).

۴. انجمن نیز در اصطلاح سیاسی همان معنای (association) را دارد (همان، ص ۲۲).

۵. جبهه (Front) سازمانی است که نمایندگان سیاسی طبقات و اقشار مردمی برای نیل به یک هدف مشترک در آن متحد می شوند و به خاطر منافع مشترکی که در برنامه جبهه منعکس می شود، مبارزه می کنند. جبهه با حزب فرق دارد زیرا حزب از سازمان یک طبقه یا یک گروه اجتماعی تشکیل می شود و هدف آن مبارزه در راه تحقق آن اهداف و نیل به آن منافع است و جبهه از حزب عام تر است و دایره شمول آن فراگیرتر است.

۶. شورا ([soviet [council) از ریشه «شور» به معنای استخراج، اعانه و کمک گرفته شده و شورا و مشورت و تشاور به معنای استخراج نظریه به واسطه رجوع بعضی به بعضی دیگر تعریف شده است (اصطلاحات سیاسی، عبدالرحمن میاح، انتشارات پارسایان، ص ۵۸).

آیا می شود رهبر انقلاب را نیز توصیه و یا نصیحت کرد؟ (مشروط بر این که متهم و یا تهدید نشویم). اگر نمی شود که هیچ، ولی اگر می شود از چه راهها و ابزارهایی این کار ممکن است؟ ضمنا اینجانب مسلمان شیعه، مقلد آقای خامنه ای، عضو فعال فعلی بسیج، رزمنده سابق و از از

پرسش

آیا می شود رهبر انقلاب را نیز توصیه و یا نصیحت کرد؟ (مشروط بر این که متهم و یا تهدید نشویم). اگر نمی شود که هیچ، ولی اگر می شود از چه راهها و ابزارهایی این کار ممکن است؟ ضمنا اینجانب مسلمان شیعه، مقلد آقای خامنه ای، عضو فعال فعلی بسیج، رزمنده سابق و از از اعضای درجه یک خانواده شهدا نیز هستم.

پاسخ

در مورد این سوال چند نکته قابل توجه می باشد: اولا", براساس اعتقادات دینی ما فقط پیامبران , حضرت زهرا و ائمه اطهار(ع) معصوم اند. از این رو هیچ کس ادعا نمی کند که احتمال اشتباهی در رفتار و نظرات ولی فقیه نیست . احتمال خطا و اشتباه در مورد ولی فقیه وجود دارد و ممکن است دیگران به خطای او پی ببرند. از این رو می توان از ولی فقیه انتقاد کرد. ما نه تنها انتقاد از ولی فقیه را جایز می شماریم , بلکه براساس تعالیم دینی معتقدیم یکی از حقوق رهبر بر مردم لزوم دلسوزی و خیرخواهی برای اوست . این حق تحت عنوان ((النصیحه لائمه المسلمین)) و امر به معروف و نهی از منکر تبیین شده است . نصیحت در این عبارت به معنای پند و اندرز نیست بلکه دلسوزی و خیرخواهی برای رهبران اسلامی است , بنابراین نه تنها انتقاد از ولی فقیه جایز است , بلکه واجب شرعی مسلمانان است و منافع و مصالح شخصی یا گروهی نباید مانع انجام آن شود. ثانیا", در انتقاد از ولی فقیه رعایت نکات ذیل لازم است :

۱- اخلاق اسلامی در هنگام انتقاد رعایت شود. در این مسائله

رهبر با دیگر مومنان مشترک است . شرایط انتقاد شامل موارد ذیل است :

الف) پیش از انتقاد باید اصل موضوع محرز و عیب و اشکال , قطعی باشد, نه آن که مبتنی بر شایعات و اخبار غیرقابل اعتماد و یا براساس حدس و گمان و بدون تحقیق , مطلب ناحق به کسی نسبت داده شود و موجب اعتراض و انتقاد قرار گیرد.

ب) به منظور اصلاح و سازندگی انتقاد شود, نه برای عیب جویی و رسوایی اشخاص .

ج) انتقاد بر اثر دلسوزی , خیرخواهی و صمیمیت باشد نه به سبب برتری طلبی .

د) بدون هیچ توهین و جسارت , مودبانه و با رعایت شوئون وی بیان شود و در حقیقت انتقاد باید بسان هدیه ای تقدیم شود. امام صادق (ع) فرمود: ((احب اخوانی الی من اهدی الی عیوبی)).

۲- افزون بر موارد فوق برای شخصیت محترم و قداست خاص رهبری در نظام اسلامی مسائل دیگری نیز باید در نظر گرفته شود, به یقین میان انتقاد کردن فرد از دوست خود یا زن از شوهر و یا فرزند از پدر یا شاگرد از استاد, تفاوتی روشن وجود دارد. فرزند و شاگرد برای پدر و استاد خود احترام خاصی قائلند. اما فوق آنها قداستی است که برای امام و جانشین او وجود دارد. قداست , محبتی همراه با احترام و تواضع است و چون ولی فقیه در مقام نیابت معصوم قرار دارد از این رو از قداست والایی برخوردار است و رعایت کمال احترام و ادب برای او ضروری است و حفظ حرمت و شان او بر همه لازم است ,

لذا انتقاد باید به گونه ای بیان شود که هیچ گونه تاثیر سویی بر قداست و جلالت جایگاه ولی فقیه نداشته باشد.

۳- انتقاد از رهبر باید هوشمندانه طراحی شود تا موجب سوء استفاده دشمنان نشود, از آن رو که رعایت این موارد در انتقاد از ولی فقیه لازم است مجلس خبرگان کمیسیونی برای نظارت بر فعالیت های رهبری دارد که عملکرد ایشان را مورد بررسی قرار می دهد ودر موارد لازم نتیجه آن را به اطلاع ایشان می رساند. ثالثا", به نظر می رسد برای رعایت همه اصول مزبور بهترین شیوه انتقاد, نوشتن نامه به دبیرخانه مجلس خبرگان و بیان موارد لازم باشد. انتقاد از دیگر مسوئولان نظام (مجلس , قوه مجریه و قویه قضائیه) در اصل ۹۰ قانون اساسی مطرح شده است ((یعنی هر کسی شکایتی از طرز کار مجلس یا قوه مجریه و یا قوه قضاییه داشته باشد می تواند شکایت خود را کتبا" به مجلس شورای اسلامی عرضه کند. مجلس موظف است به این شکایات رسیدگی کند و پاسخ دهد...)) عمل به این قانون موجب حفظ حرمت نهادهای مذکور خواهد بود. طبق اصل یکصد و سیزدهم قانون اساسی , رهبر, عالی ترین مقام رسمی کشور محسوب می شود, از این رو رعایت این نکات درباره او اولویت دارد. شایان ذکر است که نباید انتظار داشته باشید به همه مباحث و انتقاداتی که مطرح می کنید پاسخ مختصر یا تفصیلی داده شود زیرا به دلیل پیچیدگی مسائل سیاسی و تصمیم گیری های کلان اجتماعی و نیز امکان سوء استفاده دشمن از آنچه افشا خواهد شد, همیشه بیان انگیزه های مختلف عملکردها و

تدابیر سیاسی برای عوم میسر نیست ولی قطعا" به نظرات , انتقادات و پیشنهادهای مفید توجه خواهد شد و موارد لازم به اطلاع ولی فقیه خواهد رسید. رابعا", هم چنان که از مطالب فوق مشخص گردید تنها میزان برای انتقاد از ولی فقیه , رعایت مصلحت جامعه اسلامی و جلوگیری از تضعیف جایگاه ولی فقیه می باشد که برای حفظ آن , رعایت شیوه ها و نحوه انتقاد از ولی فقیه الزامی می باشد که در مباحث فوق بیان گردید.

در پایان ذکر این نکته لازم می باشد که انتقاد کننده نباید انتظار داشته باشد که مسئولین به هر انتقادی جامع عمل بپوشند. چه بسا مسئولین دلایل محکمی برای افعال خود یا درباره موضوعی دارند که انتقاد کننده از آنها بی خبر باشد و حتی گاهی ممکن است نظرات و انتقادات گوناگون و متناقضی ارائه شود که امکان عمل به همه آنها برای مسئولین ممکن نمی باشد. بله چیزی که وظیفه حکومت اسلامی است و از مسئولین انتظار می رود گوش دادن به انتقادات و فراهم آوردن جوی که مردم بتوانند انتقادات و نظرات خود را از عملکرد مسئولین و... از طریق مجاری و مکانیزم های مخصوص بدون هیچ نگرانی و ترس به سمع و نظر مسئولین برسانند. نه این که به محض انتقاد فکر کنیم بلافاصله باید پذیرفته شود و تغییر و تحولی در کارکرد نظام پدید آید و اگر چنین نشد بگوییم پس گوش شنوایی وجود ندارد.

برای آگاهی بیشتر ر.ک : محمد تقی مصباح یزدی , پرسش ها و پاسخ ها (ولایت فقیه , خبرگان), ج ۱, ص ۶۹

احمد واعظی

, جامعه دینی , جامعه مدنی , ص ۱۲۶

در هر صورت دفتر آیت الله خامنه ای در تهران – خیابان پاستور – دفتر مقام معظم رهبری (ص.پ ۱۶۱/۱۳۱۶۵) پذیرای نظرات، انتقادات و نصایح افراد و آحاد مختلف جامعه می باشد و حتما به آنها رسیدگی و از نظرات و دیدگاه های مفید استفاده می نماید.

چرا ما نمونه ای از اسلام عملی در جامعه نداریم؟

پرسش

چرا ما نمونه ای از اسلام عملی در جامعه نداریم؟

پاسخ

نخست باید دانست اسلامیت افراد و نظام از یک جنبه «حداقلی» تا ابعاد مختلف «حداکثری» قابل صدق است. اثبات این موضوع نیازمند شناخت جامعه اسلامی، تعریف، ویژگی ها و معیارهای آن از یک سو و توجه به مراتب بودن جامعه اسلامی است و سپس باید این ویژگیها را با واقعیات کنونی جامعه مقایسه نمود و نمونه های اسلام عملی را در بعد اجتماعی و فردی جستجو کرد.

الف) تعریف جامعه ی اسلامی و ویژگی های آن:

جامع ترین تعریفی که از جامعه ی دینی وجود دارد این است: جامعه ی دینی، جامعه ای است «دین باور»، «دین مدار»، «دین داور» و «مطلوب دین»(جامعه ی برین، سید موسی میرمدرسی، چاپ اول، ۱۳۸۰، صص ۲۰۹ – ۲۱۰)..

جامعه ی دینی جامعه ای است که شبکه روابط اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، حقوقی و اخلاقی آن بر اساس دین و آموزه های آن تنظیم شده باشد. جامعه ی دینی جامعه ای است که در آن داوری با دین باشد و افراد آهنگ خود را همیشه با دین موزون کنند. جامعه ی دینی دغدغه ی دین دارد و این دغدغه و احساس نیاز به همسو کردن خود با دین، تنها به امور فردی و عبادیات و اخلاق فردی محدود نمی شود: بلکه نسبت میان دین و کلیه ی امور و روابط اجتماعی باید سنجیده شود و داوری دین در همه خطوط و زوایای تمامی شبکه ی روابط اجتماعی نافذ باشد(جامعه ی دینی، جامعه ی مدنی، احمد واعظی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه ی اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۷، صص ۸۸ – ۹۰).

بر این اساس ویژگی های جامعه ی دینی عبارتند از(حکومت دینی، حمیدرضا شاکرین، انتشارات معارف). :

۱ دین باوری و اعتقاد به آموزه های دینی.

۲ تنظیم نظام حقوقی خود بر اساس دین

(شریعت مداری).

۳ دارای نظام دینی است و جز حکومت دینی را برنمی تابد(نظام دینی).

۴ در جامعه ی دینی، مردم سلوک و رفتار فردی و اجتماعی خود را با دین موزون می کنند و داوری دین را در این باره پذیرایند(دین داوری).

۵ چنین جامعه ای قطعاً مطلوب و مورد رضایت دین نیز هست (مطلوب دین).

جامعه ای که بر اساس مؤلفه ها و ویژگی های فوق شکل گرفته باشد، جامعه ای دینی است.

بر این اساس می توان دو معیار اصلی برای جامعه ی اسلامی نام برد:

۱ افراد جامعه به دین مبین اسلام باور داشته و آن را در رفتار فردی و اجتماعی خود متجلی سازند.

۲ کلیه نظام های حقوقی و ساختارهای سیاسی بر اساس دین مبین اسلام تنظیم شده باشد.

نکته ی مهمی که در این جا قابل ذکر است، توجه به مراتب متعدد جامعه ی اسلامی است. یعنی این که به هر مقدار این دو معیار فوق در جامعه ای رعایت شود، درصد و میزان اسلامیّت آن جامعه بالاتر می رود.

ب) بررسی اسلامی بودن جامعه ی کنونی ایران:

با نگاهی به واقعیات جامعه ی کنونی ایران مشخص می شود که بحمدالله جامعه ما از دو معیار اصلی جامعه ی اسلامی برخوردار است. زیرا اولاً اکثر افراد جامعه به دین مبین اسلام عقیده و باور دارند. و ثانیاً نظام حقوقی و ساختار سیاسی جامعه نیز بر اساس آموزه های دین مبین اسلام شکل گرفته است. بنابر این در اصل اسلامی بودن جامعه ی ما هیچگونه تردیدی نیست. اما این که به چه میزان از اسلامیّت برخوردار هستیم نیازمند بررسی عملکرد ارکان و عناصر تشکیل دهنده ی جامعه ی اسلامی اعم از افراد جامعه، مسؤولین، نهادها و دستگاه های دولتی و... و میزان انطباق آن با آموزه های دین مبین اسلام است. در این زمینه به صورت

مختصر باید گفت: نظام جمهوری اسلامی که بر اساس آموزه های دین مبین اسلام تشکیل شد، از ابتدا تاکنون تمامی سعی و تلاش خود را در جهت تحقق و اجرای کامل تعالیم و ارزش های اسلامی در سطح جامعه به کار بسته است. و در این راه تا آن جا که امکانات مادی و معنوی اجازه داده از هیچ تلاشی دریغ نکرده است. اما باید به این نکته نیز توجه داشت که وجود نظام سیاسی و حقوقی منطبق با دین در صورتی در اجرای کامل تعالیم و ارزش های اسلامی در سطح جامعه موفق خواهد بود که سایر شرایط و زمینه های لازم (از قبیل وجود منابع انسانی مورد نیاز، کارگزاران و مدیرانی صالح، مردم وفادار و همیشه در صحنه، کفایت منابع مادی و اقتصادی و..). مهیا بوده و به علاوه موانع و مشکلات (از قبیل تهدیدات خارجی و تهاجمات نظامی و فرهنگی، محاصره های اقتصادی و سیاسی و نظامی، بدعت ها و سنت های غلط، دنیاگرایی تجمل پرستی و..). وجود نداشته باشد؛ وگرنه هرگز آن حکومت دینی در اصلاح کامل جامعه موفق نخواهد بود. این موضوع درباره حکومت امیرالمؤمنین(ع) نیز مطرح است.

حضرت علی(ع) از سوی خداوند متعال به عنوان ولی جامعه اسلامی و هم تراز پیامبر اکرم(ص) معرفی شده و هیچ تردیدی در حقانیت و مشروعیت حکومت ایشان وجود ندارد. در قرآن کریم ابلاغ ولایت ایشان به وسیله پیامبر اکرم(ص)، موجب اکمال دین و اتمام نعمت و راضی بودن به دین اسلام دانسته شده است. (مائده، آیه ۳) اما با نگاهی به تاریخ پنج ساله حکومت مولای متقیان و اوضاع اجتماعی حاکم بر آن دوران، روشن می شود که موانع زیاد فراروی آن حضرت

بوده است.

جنگ های داخلی صفین، جمل و نهروان، تهدیدات دشمنان خارجی، کمبود نیروی انسانی توانمند و تربیت یافته، کثرت مشکلات، گستردگی بدعت ها و سنت های فاسد و آلودگی های مزمن اجتماعی، تغییر چارچوب نظام ارزشی و... تنها گوشه ای از مشکلات موجود در برابر حکومت عدل امام علی(ع) است. دنیاگرایی مردم، خیانت و یا نافرمانی برخی کارگزاران و فرماندهان آن حضرت و... از مسائلی بودند که آن حضرت در تمام دوران حکومت خود با آن روبه رو بودند؛ ولی در همان حال آن حضرت شایسته ترین فرد برای حکومت و زمامداری جامعه اسلامی در اوضاع آن روز بود و این نابسامانی ها هیچ گاه تردیدی در اصل مشروعیت ولایت آن حضرت ایجاد نمی کند.

حال آیا می توان بدلیل وجود آن مشکلات، حکومت امام علی(ع) را نالایق و ناکارآمد معرفی کرد و یا این که آن جامعه را غیراسلامی دانست در هر صورت برای حل اساسی این شبهه لازم است، فلسفه اصلی و اهداف تشکیل حکومت اسلامی و نهایت چیزی که می توان از حکومت اسلامی انتظار داشت، مشخص نمود. بر این اساس مهم ترین فلسفه و اهداف تشکیل حکومت اسلامی عبارت است از:

۱. استقرار توحید و خداپرستی در زمین و رهانیدن مردم از بندگی و فرمانبرداری غیر خدا: «و لقد بعثنا فی کل امهٍ رسولاً ان اعبدوا الله و اجتنبوا الطاغوت...»نحل، آیه ۳۶).

روشن است تحقق این هدف بسیار خطیر و بزرگ، نیازمند سازمان و قدرت سیاسی اجتماعی است.

۲. رشد و تعالی علمی، فرهنگی و تربیتی انسان ها و رهایی و.... آنان از نادانی و جهل. «هو الذی بعث فی الامیین رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکّیهم و یُعلّمهم الکتاب و الحکمه و ان کانوا من قبل

لفی ضلالٍ مبین»، (جمعه، آیه ۲).

۳. آزادسازی و رهایی توده های مردم و انسان های مستضعف از چنگال ظالمان و ستمگران و از زنجیرهای اسارت و بردگی: «... و یضع عنهم اصرهم و الاغلال التی کانت علیهم...»، (اعراف، آیه ۱۵۷).

۴. برپایی جامعه نمونه و مدینه فاضله آرمانی از راه اقامه قسط و عدل اسلامی: «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط...»، (حدید، آیه ۲۵).

۵. اجرای کامل قوانین آسمانی اسلام با تمام ابعاد آن (اعم از قوانین اقتصادی، حقوقی، اجتماعی، سیاسی، نظامی و..).

پس فلسفه تشکیل حکومت، تأمین نیازهای مادی و معنوی و فراهم نمودن زمینه و بستر رشد و تکامل انسان و در نتیجه سعادت و خوشبختی او در دنیا و آخرت است. حکومت اسلامی موظف است، با تمامی امکانات و در حد توان خود، زمینه های کمال انسان ها را فراهم نموده، زمینه های فساد را از میان بردارد. اما آیا اینکه با فراهم بودن تمامی این زمینه ها و بسترسازی ها، همه افراد جامعه اصلاح و جامع کاملاً اسلامی خواهد شد، در جواب می توان به این آیه اشاره کرد که: «انّ الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم...؛ خداوند هیچ قومی را تغییر نمی دهد؛ مگر آنان حال خود را تغییر دهند»، (رعد، آیه ۱۱).

بر مبنای این اصل مهم هرگونه تغییری در سرنوشت انسان ها و اصلاح یا انحطاط اجتماعی و فردی یک جامعه، منوط به خواست و اراده انسان است. افراد یک جامعه، زمانی به طور کامل اصلاح می شوند که بر اساس اراده، گزینش و کنش اختیاری خود بتوانند از شرایط محیطی که به برکت حاکمانی عادل و الهی، قوانین به احکام و

ارزش ها و معارف اسلامی به وجود آمده استفاده کنند و راه تعالی و تکامل خود را در پیش گیرند. بنابراین وجود حاکمانی الهی و سایر شرایط محیطی (قوانین اسلامی، تأمین نیازهای مادی و رفاه، امنیت و..). هر چند در روند تکاملی و اصلاح جامعه امری کاملاً ضروری و لازم است؛ اما به هیچ وجه کافی نیست؛ بلکه اراده و گزینش و کنش اختیاری خود افراد یک جامعه نیز، شرط دیگر این مجموعه است. از این رو شاهدیم که در طول تاریخ، با این که پیشوایان الهی (مانند پیامبر اکرم(ص) و ائمه معصومین(ع) در جامعه بوده اند و تمام شرایط و زمینه های رشد و تعالی برای مردم فراهم بوده است؛ اما چون همه افراد آن جامعه، به چنان درک و شناختِ عمیق نرسیده بودند، که اصلاح کامل و فراگیر در جامعه محقق نشد.

به علاوه، همان طور که پیشوایان معصوم ما، هرگز مدعی اصلاح کامل جامعه نبودند؛ هیچ یک از مسؤولان جامعه اسلامی ما نیز هرگز چنین ادعایی را ندارند و نخواهند داشت. البته آنان موظف اند زمینه های اصلاح جامعه را فراهم آورند؛ اما تا زمانی که خودِ افراد جامعه اراده نکنند، این برنامه عملی نخواهد شد. و جامعه اسلامی تمام عیار نیز محقق نخواهد شد.

نتیجه آنکه بر اساس تعریف و ویژگی هایی که از جامعه اسلامی ارائه شده، جامعه ما معیارهای اساسی جامعه اسلامی را دارد و بر این اساس نمونه های اسلام عملی هم از حیث اجتماعی و ساختارهای خرد و کلان سیاسی (مانند حکومت اسلامی و نظام ولایت فقیه)، روابط اجتماعی، اقتصادی (مانند زکات, خمس، انفاق و ...)، فرهنگی (مانند حجاب، حج و ...)

و ... وجود دارد. و هم از حیث فردی اکثریت افراد جامعه ما به اسلام معتقد و به آموزه ها و تعالیم آن عمل می نمایند.

البته همچنان که گذشت جامعه اسلامی و نمونه های اسلام عملی دارای مراتب و درجاتی است و نمونه کامل آن از همه جهت، فقط در زمان امام زمان(عج) که تمامی شرایط و زمینه ها مهیا می باشد، تحقق خواهد یافت.

عبدالله نوری می گوید: نامه تاریخ ۶/۱ امام درباره اقای منتظری که دلیل اصلی ترد ایشان است معتبر نیست به این دلیل که اولا این نامه در صحیفه نیامده و ثانیا اگر این نامه معتبر است چگونه امام در نامه ۸/۱ که در صحیفه نور نیز امده مفادی متناقض با نامه قبلی منتسب

پرسش

عبدالله نوری می گوید: نامه تاریخ ۶/۱ امام درباره اقای منتظری که دلیل اصلی ترد ایشان است معتبر نیست به این دلیل که اولا این نامه در صحیفه نیامده و ثانیا اگر این نامه معتبر است چگونه امام در نامه ۸/۱ که در صحیفه نور نیز امده مفادی متناقض با نامه قبلی منتسب به او دقیقا ۲ روز بعد از نامه قبلی بیان می دارد؟

پاسخ

چنین مطلبی از قول حجت الاسلام عبد الله نوری جای تردید و تأمل است لذا اگر شما آدرس این مطلب را دارید برای ما بیان دارید.

نامه مورخ ۶/۱/۶۸ حضرت امام(ره)، به آقای منتظری، کاملاً معتبر و غیرقابل خدشه است. و دلایل متعددی برای اثبات آن وجود دارد. از جمله:

۱. شهادت افراد متعدد که در جریان آن نامه بوده و در بیت حضرت امام(ره) و آقای منتظری حضور داشتند.

۲. پاسخ آن نامه که توسط آقای منتظری در مورخ ۷/۱/۶۸ به حضرت امام نوشته شده و خطاب به حضرت امام(ره) «پس از سلام و تحیت مرقومه شریفه مورخ ۶/۱/۶۸ واصل شد.»

۳. تأیید نامه ۶/۱/۶۸ توسط مؤسسه نشر و آثار حضرت امام خمینی(ره)

اما علت اینکه این نامه در صحیفه نیامده است و یا اینکه لحن امام در نامه ۸/۱/۶۸ عوض شده به این خاطر است که:

پس از نامه های شدید اللحن آقای منتظری به امام(ره) و دفاع غیر قانونی از افراد و عناصر منافق و ضد انقلاب نظیر سید مهدی هاشمی و گروهک های معاند نظام و تضعیف انقلاب اسلامی و دستاوردهای آن و زیر سؤال بردن جنگ تحمیلی و حضرت امام(ره) اقدام به نگارش نامه ۶/۱/۶۸ که بسیار تند و صریح بوده نموده

و در این نـامه تصـریح کردنـد که دیگر قـائم مقـامی آقـای منتظری را قبول نـدارد و وی را ساده لوح می دانـد و اگر انقلاب به دست وی سپرده شود، از دامن لیبرالها و منافقین سـر در می آورد. در این نامه بسـیار تنـد، امام تأکیـد کرده بودنـد که اقـدامات آقـای منتظری، خیـانت به اسـلام تلقی می شود و نظـام اسـلامی را تضـعیف می کنـد و با توجه به اطرافیان و کسانی که به آقای منتظری منسوبند، هیچ امیدی به اصـلاح رفتار وی وجود ندارد و بنابراین بهتر است در گام اول به اصلاح دفتر و بیت خود دست بزنـد و در امور حوزه ها و نیز مسائل سیاسـی، دخالت نکند. حضـرت امام(ره) بعد از اتخاذ این تصـمیم، در نظر داشـتند که این نامه تنـد و شدیـد اللحن از رسانه ها، پخش شود، اما چنـد عامل باعث شـد که از یک سو این نامه مسـکوت گذاشـته شـده و از رسانه ها پخش نشود و از سوی دیگر موضعگیری حضرت امام(ره نسبت به آقای منتظری لحن و نگرشی ملایم تر اتخاذ شود:

عامـل اول اینکه: تصـمیم امـام(ره) آنچنـان دور از تصور بود که یکبـاره، همه را غـافلگیر کرد، زیرا مردم از میزان عشق و علاقه امام(ره) به آقای منتظری مطلع بودند و می دانستند که ایشان تنها درباره شهید مطهری و آقای منتظری تعبیر «حاصل عمر من» را به کار برده بودنـد و اینک شاهـد بودنـد که امام(ره) حاصل عمر خویش و «امیـد امت امام» را با دسـتخود از منصب قائم مقامی رهبری عزل کرده انـد. از سوی دیگر مشـخص بود که حضـرت امـام(ره) در این گونه تصـمیمات با سـنجیدگی کامل عمل می کنند و بر خلاف آقای

منتظری، تعجیل در تصمیم گیری را آفت رهبری می دانـد و این، واقعیتی بود که در چنـدین حادثه مهم انقلاب، ظهور و بروز کرده بود.

مسئولان درجه اول کشور نیز موافق با شدت عمل و برخورد تند امام(ره) به ایشان نبودند از اینرو مسئولان درجه اول کشور و از جمله رئیس جمهوری، ریاست مجلس، هیئت رئیسه مجلس خبرگان و بسیاری از افراد بیت و دختر امام(ره) با پخش این نامه مخالفت می کردند.

از سوی دیگر آقای منتظری پس از دریافت نامه ۶/۱/۶۸ حضرت امام(ره) توسط «حجت الاسلام عبدالله نوری» و اطلاع از تصمیم حضرت امام(ره) نامه ای خطاب به حضرت امام(ره) نوشتند که در آن چنین آمده است: «مطمئن باشید همان طور که از آغاز مبارزه تاکنون در همه مراحل همچون سربازی فداکار و از خودگذشته و مطیع در کنار حضرتعالی در مسیر اسلام و انقلاب بوده ام اینک نیز خود را ملزم به اطاعت و اجرای دستورات حضرتعالی می دانم... به من اجازه فرمایید همچون گذشته یک طلبه کوچک و حقیر در حوزه علمیه به تدریس و فعالیتهای علمی و خدمت به اسلام و انقلاب زیر سایه رهبری حکیمانه حضرتعالی اشتغال داشته باشم...» (محمدی ری شهری خاطرات سیاست مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاست، ص ۲۶۷-۲۶۶).

با ارسال این نامه از سوی آقای منتظری و وساطت جمعی از مسئولان و شخصیتهای موجه نظام، نزد حضرت امام(ره) نامه ۶/۱/۶۸ مسکوت گذاشته شد و قرار شد که از انتشار این نامه جلوگیری شود و از این رو کمتر کسی از این نامه مطلع و حتی در صحیفه نور هم آورده نشد.

متعاقب جریانات فوق در مورخ ۸/۱/۶۸ حضرت امام(ره) نامه دیگری به آقای منتظری می نویسند که لحن

و نگرشی متفاوت با نامه ۶/۱/۶۸ دارد و علت این تفاوت از نظر سخن و محتوا با توجه به فاصله کم زمانی، حکایت از آن دارد که نظرات امام(ره) در شرایط نگارشی نامه دوم، عمدتاً تأمین شده بود و برخورد تند امام(ره) در نامه اول، عمدتاً به این دلیل بود که ایشان می خواستند تأمین مصلحت نظام اسلامی و انقلاب را با چنان شکلی عملی کنند که در آینده هم نه آقای منتظری و نه دیگر نیروهای درون نظام هرگز جرئت نکنند که بازگشت وی به جایگاه رهبری را مطرح سازند. در واقع، قصد امام(ره) این بود که به عنوان بانی نظام و رهبر انقلاب و با شناختی که از میزان توان مدیریتی و شخصیت آقای منتظری داشتند، بازگشت وی به جایگاه رهبری را محال و ناممکن سازند و مانع از حضور او در مسائل سیاسی شوند و با توجه به سوابق و جایگاه فقهی، درس و بحث حوزوی و فقهی را اصلی ترین وظیفه ایشان قرار دهند، در عمل چون آقای منتظری با توجه به نامه اول امام(ره) راضی به تصمیم رهبر انقلاب شده بود، امام(ره) نیز لحن نامه دوم را نرمتر و صمیمانه تر کرد و بدین شکل، عزل آقای منتظری از قائم مقامی رهبری عملی شد.

بعد از رحلت حضرت امام(ره) آقای منتظری طبق سفارش امام در حوزه به بحث و تدریس و.. اشتغال داشتند، تا اینکه متأسفانه اطرافیان ایشان دست به شیطنت زده و با استفاده از ساده لوحی نامبرده، ایشان را به دخالت در مسائل سیاسی و تضعیف نظام اسلامی واداشتند.

متعاقب این موضوع با توجه به عدم پای بندی آقای منتظری به شرایط و سفارشی

حضـرت امـام(ره)، دلسوزان انقلاب و برخی از افرادی که در نامه ۶/۱/۶۸ بودند دیگر جایی برای سـکوت ندیده و جهت تنویر افکار جامعه، نامه مذکور را منتشـر نمودند که مورد تأیید مؤسـسه نشـر آثار حضـرت امام(ره) نیز قرار گرفت. (جهت آشنایی ر. ك: ویژه نامه منتظری از اوج تا فرود، ویژه نامه جهت دفاع از ارزشها،بهمن ۷۶).

چرا کلمه حقه را از قانون اساســی جمهوری اسلامی ایران پس از انقلاب حذف کردند و آیا الان در قانون اساسی این کلمه آمده است یا نه؟

پرسش

چرا کلمه حقه را از قـانون اساسی جمهوری اسـلامی ایران پس از انقلاب حـذف کردنـد و آیا الان در قانون اساسـی این کلمه آمده است یا نه؟

پاسخ

هر چنـد سؤال به نوعی دچـار ابهـام بوده و به روشـنی منظور اصـلی پرسشـگر را بیـان نمی نمایـد اما به طور کلی می توان چنین گفت: دو اصل از اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مبین دین و مذهب رسمی کشور می باشند:

۱. بر اسـاس اصـل اول قـانون اساسـی: «حکـومت ایران جمهـوری اسـلامی اسـت کـه ملـت ایران، براسـاس اعتقـاد دیرینه اش به حکومت حق و عدل قرآن، در پی انقلاب اسلامی... به آن رأی مثبت داد».

۲. طبق اصل دوازدهم قانون اساسـی: «دین رسمی ایران، اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری است و این اصل الی الابد غیر قابل تغییر است...».

این دو اصل از ابتدای تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تاکنون همچنان پابرجا بوده و دچار تجدید نظر و... نشده و نخواهد شد و همچنان که مشاهده می نمایید هم بیانگر حق بودن حکومت شیعی هم ثبات غیر قابل تغییر بودن آن می باشد.

سوال من در مورد برخی پرونده های مبهم است. مثل پرونده نوارسازان یا پرونده شــهرام جزایری . در مورد پرونده نوارسازان متن یا فیلم ساختگی توسط خانم عبادی و آقای رهامی که با بازی امیرفرشاد ابراهیمی را چگونه می توانم تهیه کنم آیا می توانید متن آنرا برایم بفرستید.

پرسش

سوال من در مورد برخی پرونـده های مبهم است. مثل پرونـده نوارسازان یا پرونـده شـهرام جزایری . در مورد پرونده نوارسازان متن یـا فیلم سـاختگی توسط خـانم عبـادی و آقـای رهـامی که با بازی امیرفرشاد ابراهیمی را چگونه می توانم تهیه کنم آیا می توانید متن آنرا برایم بفرستید.

پاسخ

وجود ابهـام در برخی پرونـده هـای مهم و مطرح در جـامعه، ناشـی از عوامـل مختلفی است؛ چه بسا در برخی موارد اصـلا ابهام وجود نـدارد بلکه در مورد آن پرونـده تحقیقـات لازم توسـط محاکم قضایی انجام شـده و مسـتندات و ادله متقن و شـفاف هم وجود دارد اما به دلایلی نظیر عدم اطلاع رسانی شـفاف و به موقع از سوی دستگاه های قضایی و یا شیطنت ها و جو سازی های برخی جریـان های سیاسـی مخالف نظام، نوعی ابهام کاذب در جامعه به وجود می آیـد که با کمی تحقیق و بررسـی از بین می رود. البته مواردی نیز وجود دارد که به دلیـل پیچیـدگی های خاص یک پرونـده و فقـدان اطلاعات، مـدارک و مسـتندات لازم واقعا پرونده ای دچار برخی نکات مبهم باشد.

اکنون بـا توجه به مطـالب فوق درباره دو موضوعی که در سؤال مطرح نمودیـد بایـد گفت: هر چنـد نوعی ابهام در سـطوحی از جامعه نسـبت به این دو پرونده باقی است اما چنین ابهامی واقعی نیست زیرا دسـتگاه قضایی براساس ادله متقن و سایر مسـتندات قـانونی که در این دو مورد وجود دارد به این پرونـده هـا رسـیدگی و متخلفـان معرفی و اقـدام به صـدور حکم نموده است و به علاوه هرگز نیز نباید چنین انتظاری داشت که تمامی اطلاعات یک پرونده

قضایی به صورت کامل پخش شود زیرا معمولا اطلاعات طبقه بندی شده وجود دارد که از نظر قانونی باید مراعات شود.

از سوی دیگر باید به این واقعیت نیز توجه داشت که پرونده نوارسازان، توطئه ای دقیق و حساب شده برای لکه دار نمودن وجهه مسؤولین نظام و ایراد سایر اتهامات و ایجاد بدبینی و بی اعتمادی بین مردم و مسؤولین بود که بحمدالله کشف و خنثی گردید و همچنین پرونده جزایری که احتمالا به دنبال چنین موضوعی بود. از این رو طبیعی است توطئه گران همچنان در صدد مبهم نگه داشتن این موضوعات [که در واقع ساخته و پرداخته خودشان است] بوده و با کمال پررویی به دنبال بهره برداری از آن باشند.

در پایان جهت اطلاع بیشتر در مورد پرونده نوارسازان و سایر موضوعات مرتبط می توانید به منابع ذیل مراجعه نمایید:

- براندازی در سکوت، مرتضی قمری وفا، انتشارات کیهان، ۱۳۸۱

- بازی ترور، سید عبدالمجید اشکوری، حمید رسایی، انتشارات کیهان، ۱۳۸۱

قضیه فرزندان آقایان رفسجانی , واعظ طبسی , محسن رضایی و ... چیست ؟ آیا قوه قضائیه که مسئول مبارزه با فساد و تبعیض می باشد از برخورد با آقازاده ها ترس دارد ؟"

پرسش

قضیه فرزندان آقایان رفسجانی , واعظ طبسی , محسن رضایی و ... چیست ؟ آیا قوه قضائیه که مسئول مبارزه با فساد و تبعیض می باشد از برخورد با آقازاده ها ترس دارد ؟"

پاسخ

قبل از پرداختن به اصل سؤال؛ یکی از اساسی ترین معیارها جهت بررسی صحت و درستی ارزیابی و قضاوت های افراد پیرامون عملکرد شخص، نهاد، سازمان و... میزان اطلاع آنان از حقایق و مستند بودن ادعاهای آنان است و در غیر این صورت هرگونه ادعایی فاقد ارزش است. خصوصا ادعاهایی که آلوده به اغراض و انگیزه های سیاسی نیز باشد واقعیت این است که طرح چنین ادعاهایی آن هم توسط مخالفان نظام، اقدامی مغرضانه جهت تخریب وجهه شخصیت های مهم و مؤثر در پیروزی انقلاب اسلامی و بعد از آن بوده و به چند دلیل فاقد ارزش است زیرا: از ابتدای انقلاب تاکنون براساس اصول قانون اساسی که قوه قضائیه و دستگاه های نظارتی را موظف به نظارت و کنترل دقیق بر اموال مسؤولان عالی رتبه حکومتی می نماید همواره تحت نظارت و کنترل دقیق قرار داشته تا به صورت غیرقانونی افزایش نیابد.

اما در مورد سؤال و فرزندان آقای رفسنجانی، واعظ طبسی و... گفتنی است که قضاوت دقیق در مورد این افراد متفرع بر اطلاعات مستند است و همچنین باید برخی تبلیغاتی را که با اغراض سیاسی در صدد تخریب وجهه کارگزاران نظام هستند، مد نظر قرار داد. هر چند احتمال سوء استفاده و انحراف مرتبطین با مسؤولین عالی رتبه نظام هیچ زمانی منتفی نیست، خصوصا با توجه به این که بالاخره موقعیت هایی برای آنان وجود دارد که می توانند

از آنها بهره برداری نموده و چه بسا این موقعیت ها برای سایر افراد جامعه فراهم نباشد و حتی در بسیاری موارد تخلف قانونی هم روی نمی دهد و فقط استفاده از موقعیت های قانونی است. در هر صورت اول که از یک طرف به دلیل اصالت و نظارت خانوادگی احتمال تخلف کاهش می یابد و از طرف دیگر ارتکاب جرمی توسط این دو نفر توسط محاکم قضایی ثابت نشده است.

و بالاخره این که قوه قضائیه در تمامی مواردی که اتهامی بر علیه مسؤولین و یا فرزندان آنان وجود دارد رسیدگی کرده و می کند و البته نباید انتظار داشت به مجرد هر اتهامی با فرد متهم برخورد شود زیرا همانگونه که در قضیه رسیدگی قوه قضائیه به پرونده فرزند آقای طبسی مشخص شد، هیچگونه تخلفی از سوی نامبرده انجام نشده بود تا مستحق مجازات باشد و پسر آقای محسن رضایی نیز تا زمانی که در ایران بود تخلف اقتصادی یا امنیتی از او سر نزده بود تا نیاز به رسیدگی باشد.

ما باید اوّل مسلمان باشیم بعد ایرانی یا برعکس؟

پرسش

ما باید اوّل مسلمان باشیم بعد ایرانی یا برعکس؟

پاسخ

مسلمان بودن که نوعی گرایش خاصّ مذهبی است، آمیخته با فطرت و سرشت انسان است. وی ایرانی بودن و اصولاً ـ ملیّت مسأله ای است که در رابطه با محل سکونت انسان مطرح می شود و در سرشت انسان، اصالتی ندارد. از این رو باید گفت: ما اوّل مسلمان هستیم و بعد ایرانی.

چه اینکه ما در شیوه های مربوط به زندگی و شکل دادن آنها باید از اسلام الهام بگیریم نه از ملیّت. فی المثل در نام گذاری باید به نام هایی که نوعی ارتباط با مذهب دارد بیشتر توجّه شود نه به نام هایی که مربوط به شخسیّت های ملّی است.

« بخش پاسخ به سؤالات »

آیا مطبوعات می توانند در جهت اصول طلبی و پیشبرد اصلاحات در جامعه موثر باشند؟

پرسش

آیا مطبوعات می توانند در جهت اصول طلبی و پیشبرد اصلاحات در جامعه موثر باشند؟

پاسخ

برای پاسخ به این پرسش نخست به تعریف مطبوعات و کارکردهای آن می پردازیم. دکتر معین در فرهنگ فارسی خود مطبوعات و واژه های هم خانواده با آن را چنین تعریف می کند «مطبوعات، جمع مطبوع، نوشته های چاپی، روزنامه ها، مجلات مطبوعاتی... طبع شده...» {۱}.

قانون مطبوعات ذیل ماده یکم به تعریف اصطلاحی مطبوعات پرداخته است: «مطبوعات در این قانون عبارت اند از نشریاتی که به طور منظم با نام و تاریخ و شماره ردیف در زمینه های گوناگون خبری، انتقادی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، کشاورزی، فرهنگی، دینی، علمی، فنی، نظامی، هنری، ورزشی، و نظایر اینها منتشر می شود» {۲}.

با تعیین محدوده اصطلاحی و لغوی مطبوعات باید اصلاح طلبی و اصلاحات و محدوده آن را مشخص نمود تا بتوان میزان تأثیر گذاری مطبوعات در امر توسعه و اصلاح طلبی را مورد بررسی قرار داد.

اصلاح طلبی یعنی سامان بخشیدن و اصلاح نقطه مقابل افساد است که به مبنای ایجاد، سامانی است. این دو واژه – اصلاح و فساد – از زوجهای متضاد قرآنی است که به طور مکرر در قرآن مطرح شده است. شهید مطهری در خصوص اصلاح طلبی و ارتباط آن با اسلام می گوید: «اصلاح طلبی یک روحیه اسلامی است. هر مسلمانی به حکم این که مسلمان است، خواه ناخواه اصلاح طلب و لااقل طرفدار اصلاح طلبی است؛ زیرا اصلاح طلبی هم به عنوان یک شأن پیامبری در قرآن مطرح است و هم مصداق امر به معروف و نهی از منکر است که از ارکان تعلمیات اجتماعی اسلام است» {۳}.

بنابراین اصلاح طلبی: مبنای سامان بخشی و برقرار نظم و بهینه

سازی امکانات موجود آمالی انسانی – اسلامی است که مورد توجه شارع مقدس است.

نقش مطبوعات در اصلاح طلبی

مطبوعات در مقام رسانه های نوشتاری، ارزان ترین و فراگیرترین وسایل نقل و انتقال اطلاعات می باشند و با توجه به توانایی گسترده در ایجاد پوشش فراگیر جزو تأثیر گذارترین ابزار جوامع پیشرفته به شمار می آیند و به عبارتی مطبوعات را رکن چهارم توسعه می دانند و توانایی آنها در ایجاد تغییرات در جامعه – چه تغییرات مثبت و چه تغییرات منفی – تا به آن حد است که می توان گفت سلامت هر جامعه بستگی به سلامت مطبوعات آن جامعه دارد.

بنابراین توانایی مطبوعات برای تأثیر گذاری در جامعه از دیده هیچ صاحب نظری پوشیده نیست و به همان اندازه که می توان گفت مطبوعات می توانند در اصلاح جامعه بکوشند می توانند در افساد آن نیز کوشا باشند. با این وصف باید به تعریف درست و منطقی اصلاحات و دامنه آن پرداخت و رسالت مطبوعات را در این راستا بیان کرد.

کارکردهای مثبت مطبوعاتی در راستای اصلاح طلبی،

۱ – ایجاد روحیه پرهیز از نفع پرستی و نفع شخصی؛

مطبوعات با ارایه الگوهای درست و صحیح و نقد عملکرد ناصواب نفع پرستان می توانند نقش بسزایی در ایجاد روحیه پرهیز از نفع پرستی ایفا کنند.

۲ – حفظ آزادی واستقلال کشور؛

۳ – ایجاد فضای انتقاد سالم در جامعه ونقد عملکرد همه مسؤولان، نهادها و سازمانها و قرار دادن این عملکردها در معرض دید و قضاوت مردم تا جایی که مسؤولان خود را با مردم مواجه ببینند و خود را ملزم به پاسخگویی و توضیح عملکردهای نادرست خود بدانند{۴}.

۴ – تربیت انسانی؛ امام

خمینی(ره) در این زمینه می فرماید: «در هر صورت تمام رسانه ها مربی یک کشور هستند. باید تربیت کنند کشورها را، افراد یک کشور باید خدمت کنند به ملت. روزنامه از ملت است و برای ملت است» {۵}.

۵ – ترویج حقایق اسلام؛

۶ – ایجاد زمینه رشد فکری و سیاسی جوانان؛ حضرت امام خمینی(ره) می فرماید: «مجله – مطبوعات – باید در خدمت کشور باشد... جوان تربیت کند، انسان تربیت کند. انسان تفکر درست کند تا برای مملکت مفید باشد» {۶}.

۷ – ایجاد امید و روحیه در مردم؛

۸ – تقویت نیروهای مسلح؛

و بسیاری دیگر از زمنیه های ایجاد سازندگی و یا ساماندهی.

از آنچه گفته شد می توان نتیجه گرفت، مطبوعات به عنوان رسانه های نوشتاری فراگیرترین وسایل انتقال اطلاعات بوده و رکن چهارم توسعه را تشکیل می دهند و با توجه به توانایی ایجاد پرسشهای گسترده برای مخاطبان و تأثیر گذاری می تواند نقش بسزای در اصلاح و یا افساد جامعه ایفا کند بنابراین باید کوشش شود تا مطبوعات در اختیار صالحان و ناصحان جامعه قرار گیرد و از انتشار مطبوعات توسط افراد فاسد و دارای افکار انحرافی که زمینه افساد را در جامعه ایجاد می کنند پرهیز شود و در نهایت با تعریف درست زمینه های اصلاح محدوده عملکرد مطبوعات را در مسوله اصلاح طلبی مشخص نمود که به برخی از این زمینه ها اشاره شد.

[۱]. فرهنگ معین، دکتر معین، جص.

[۲]. نظارت بر مطبوعات د حقوق ایران، محمد ابراهیم انصاری دوری، ص ۳۷، انتشارات سروش، چاپ نخست، تهران ۱۳۵۷.

[۳]. بررسی اجمالی نهضتهای اسلامی در حد مساله اخیر، مرتضی مطهری، ص ۶، انتشارات صدرا، چاپ چهاردهم، تهران ۱۳۷۰.

[۴]. کتاب ششمین جشنواره مطبوعات، اداره

کل تبلیغات وازت فرهنگ وارشاد اسلامی، ص ۵۳.

[۵]. صحیفه نور، ج ۶، ص ۱۹۳.

[۶]. همان، ج ۸، ص ۲۴.

احزاب و گروهها

رابطهء بنی صدر با منافقین از چه زمانی و چگونه آغاز شد وسرانجامش چه شد؟

پرسش

رابطهء بنی صدر با منافقین از چه زمانی و چگونه آغاز شد وسرانجامش چه شد؟

پاسخ

چهرهء بنی صدر برای عموم مردم ایران تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ناشناخته بود. روز دوازدهم بهمن ۵۷ روز ورود امام به ایران , وی همراه امام (ره) وارد ایران شد و به مجرّد ورود, به فعالیت فرهنگی و سیاسی و... پرداخت . به عنوان مثال : سه روز بعد از ورود, در دانشگاه صنعتی شریف واقفی , سخنرانی هایش را آغاز کرد که به مدت ده روز طول کشید! اولین سمتی که وی در ایران به دست آورد, عضویت در شورای انقلاب بود و بعد وزارت امور خارجه و سپس به وزارت امور اقتصادی و دارایی رسید. وی بعد از۲۲همن ۵۷در تلویزیون ظاهر و سخنرانی هایش از رادیو پخش می شد.

با شخصی به نام از رهبران گروه مائوئیستی , موسوم به کارگران انقلابی که از آمریکا به ایران باز گشته بود, مناظرهء تلویزیونی کرد و بر اوچیره شد. بنی صدر کتاب های متعدد نوشت , مخصوصاً کتاب که توجه عده ای را جلب کرده ولی در آن کتاب , خود را به عنوان یک مسلمان مؤمن و متعهد به اسلام و پیرو خط امام معرفی کرده است , اگر چه درمجلس خبرگان در مورد ولایت فقیه سخنانی ایراد کرد که نشان می داد زیاد هم به اسلام پای بند نیست .

او بر حسب ظاهر به عللی با منافقین رابطه نداشت , از جمله اغلب بنیادهای فلسفی آن را قبول نداشت و دیگر این که تز منافقان در برخورد با امام مورد تأیید وی نبود.

بنی صدر با داشتن

سمت ها و ایراد سخنرانی و نوشتن کتاب های متعدد وموضع گیری های خود و... در میان مردم محبوبیت نسبی پیدا کرد تا جایی که ازمیان نامزدهای ریاست جمهوری , آقایان : دکتر حسن آیت , دکتر ابوالحسن بنی صدر, دکتر حسن حبیبی , صادق قطب زاده , صادق طباطبایی , داریوش فروهردکتر کاظم سامی و دکتر احمد مدنی , با بیش از یازده میلیون رأی به ریاست جمهوری ایران انتخاب شد. اولین چراغ سبزی که به طور علنی آقای بنی صدربه منافقین داد, وقتی بود که آقای مسعود رجوی , سرکردهء منافقین را به دلیل رأی ندادن به قانون اساسی از نامزدی ریاست جمهوری حذف کرده بودند. دراین موقع آقای بنی صدر در یکی از سخنرانی های انتخاباتی خود گفت : به استثنای آقای رجوی کاندیداهای دیگر کوچک ترین پایگاهی در بین ملّت ندارد.جای خوشوقتی است که طرفداران رجوی ایجاد تشنج نکردند و عاقلانه رفتارکردند و من از طرفداران ایشان تشکر می کنم .

بنی صدر بعد از پیروزی در انتخابات , دفتری به نام تشکیل داد. در این دفتر ضد انقلابها و مخالفان جمهوری اسلامی , از جمله گروه هایی مانند پیکار و فدایی و رنجبران و منافقان رخنه کرده بودند و با حمایت های خود رئیس جمهوری را کمک می کردند.

اوج رابطهء بنی صدر با منافقان , بعد از غائلهء چهارده اسفند ۱۳۵۹دردانشگاه تهران بود. در این روز به دستور وی , عناصر شد انقلاب و ضدروحانیت و مخالفان نظام , حزب اللّه را آماج حملات شدید خود قرار داد وضرب و شتم زیادی وارد آوردند. بعد از این غائله , امام ایشان

را از فرماندهی کل قوا عزل کرد و مردم در تظاهرات خود خواستار برکناری بنی صدر شدند.

چند روز قبل از عزل , ایشان با حفاظت شدید منافقان در مخفیگاه به سرمی برد و اکثر کارهایش توسط این گروهک انجام می گرفت , تا بالاءخره بعد ازانفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی و شهادت سیدالشهدای انقلاب اسلامی آیت اللّه بهشتی و هفتاد و دو تن از یارانش , در تاریخ ششم مرداد سال ۱۳۶۰ به اتفاق مسعود رجوی و با همکاری عده ای از منافقان , در لباس پاسداران و یابنابر قولی , در لباس زنانه , با هواپیمای بوئینگ ۷۰۷با هدایت سرهنگ خلبان معزّی به فرانسه فرار کرد.(۱)

(پاورقی ۱.غائله چهاردهم اسفند ۱۳۵۹ ناشر دادگستری جمهوری اسلامی ایران .

آیا نهضت آزادی یک حزب قانونی است ؟

پرسش

آیا نهضت آزادی یك حزب قانونی است ؟

پاسخ

سران نهضت آزادی , یاران راستین مصدق بودند که بلافاصله بعد از کودتای ۲۸مرداد ۱۳۳۲نهضت مقاومت ملّی را تأسیس کردند و در سال ۱۳۴۰پس از آن که مذاکرتشان با جبهه ملّی دوم برای اسلامی کردن و یااستقلال بیش تر دادن به جناح مذهبی جبهه به نتیجه نرسید, به عنوان نهضت آزادی اعلان موجودیت کردند.

پس از واقعهء ۱۵خرداد سال ۴۲و قیام ملّت به رهبری امام ره ده نفر ازسران نهضت آزادی و عدهء بیش تری از کادرهای مبارز آن دستگیر شدند.

پس از این بعضی از اعضای نهضت آزادی , مثل دکتر ابراهیم یزدی و قطب زاده به خارج از کشور می رفتند و از آن به بعد فعالیت چشم گیری نداشتند تاسال ۱۳۵۶در قالب جمعیت دفاع از حقوق بشر, جمعیت دفاع از زندانیان سیاسی و بعد به نام نهضت آزادی شروع به فعالیت کردند. بعد از پیروزی انقلاب جناب آقای بازرگان به حسب اقتضای اوضاع از طرف امام , مأمورتشکیل کابینه شد.

دولت ائتلافی حدود نُه ماه , بهترین فرصت های ممکن را تلف کرد تا پس ازاشغال لانهء جاسوسی امریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام (ره) آقای بازرگان استعفا کرد که استعفایش از طرف امام ره پذیرفته شد.

از آن به بعد نهضت آزادی , مخالفت خود را با نظام جمهوری اسلامی اعلان کرد و همیشه چوب لای چرخ انقلاب می گذاشت , تا سرانجام به دستور امام (ره) به عنوان یك حزب غیر قانونی اعلان شد.

نقش احزاب در سیاست گذاریهای کلان کشور را بفرمایید.

پرسش

نقش احزاب در سیاست گذاریهای کلان کشور را بفرمایید.

پاسخ

بـا توجه به طرح گفتمـان هـای جدیـد من جمله جامعه مـدنی و ارائه تعریفی از جامعه مـدنی که در آن احزاب و گروه ها نقش طبقه واسط بین دولت و مردم را دارند، بسیاری از جریانات سیاسی دریک دهه گذشـته تلاش کرده اند در سیاست گذاریهای کلان به عنوان همان طبقه واسط نقش ایفا کنند، که در این راستا می توان به حزب کارگزاران در دوره ریاست جمهوری آقای هاشمی و مشارکت در دوره ریاست جمهوری آقای خاتمی اشاره کرد.

و حتی توانسته اند در به چالش کشاندن انقلاب اسلامی در بدست آوردن آرمانهای اولیه انقلاب نقش داشته باشند.

درباره سایت بازتاب مربوط به محسن رضائی و واقعیت بودن اخبارش توضیح دهید ؟

پرسش

درباره سایت بازتاب مربوط به محسن رضائی و واقعیت بودن اخبارش توضیح دهید ؟

پاسخ

آنچه در بین جـامعه شایع است انتساب سایت خبری بازتاب به طرفـداران فکری آقای محسن رضایی است و بطور رسـمی چنین خبری اعلام نشـده که مسـئولیت سایت با شـخص ایشان باشـد. و درمورد واقعی بودن اخبار آن باید گفت که اصولاً در تعریف خبر این نکته وجود دارد که "یحتمـل الصـدق و الکـذب "یعنی هر خبری قابـل بررسـی است و همـانطور که احتمال مطابقت با واقع (صـدق) را دارد احتمـال خلاـف واقع بودنش (کـذب) هم وجود داردو به خبری تا وقتی بررسـی نشـده و مورد ارزیابی واقع نگردیـده به همین مقـدار می توان اعتمـاد کرد که نه آنرا رد کنیم نه قبول، بلکه صـرفاً درحـدّ کسب اطلاـع اولیه اسـتفاده نموده و برای بررسی و ارزیابی آن اقدام کنیم.

آیا این جناح ها و دسته بندی های سیاسی در شاءن جمهوری اسلامی هست ؟

پرسش

آیا این جناح ها و دسته بندی های سیاسی در شاءن جمهوری اسلامی هست ؟

پاسخ

وجود گروه هـا و جریانات مختلف سیاسـی تا زمانی که از اصول و مبانی اسـلامی و ارزش های پـذیرفته شـده در نظامجمهوری

اسلامی خارج نشوند نه تنها مضر نیست بلکه مایه رشد نیز می باشد. البته کیفیت برخورد گروه های موجوددرکشور ما چندان مطلوب نیست وباید کوشید در برخوردها عقده ها را از عقیده ها و انگیزه ها را از انگیخته ها جداساخت تا میدان برای تضارب و رشد آرا گشوده شود.{J

فعالیت احزاب سیاسی تا چه حدی است و منافع و مضار آن چیست ؟ آیا به وجود آمدن احزاب مختلف موجب تفرقه و جناح بندی نخواهد شد؟

پرسش

فعالیت احزاب سیاسی تا چه حدی است و منافع و مضار آن چیست ؟ آیا به وجود آمدن احزاب مختلف موجب تفرقه و جناح بندی نخواهد شد؟

پاسخ

اصل اینکه فعالیت احزاب به دسته و جناح بندی های گوناگون منجر خواهد شد تاحدودی طبیعی است ودر همهجای جهان چنین چیزی وجود دارد. لیکن تاحدی که این مسأله روند طبیعی خود را طی کند چندان خسارتی در برنخواهد داشت. بکله ازطرف دیگر موجب نوعی شور و نشاط و تحرك ورشد سیاسی نیز خواهد بود. اما از طرف دیگرخطری که باید متوجه آن بود اختلافات افراطی و ساختگی است. به ویژه در جامعه ما که دشمنان از هر سوی برایشکست انقلاب و نظام می کوشند. یکی از عوامل تخریبی آنان ایجاد انشعابات متعدد حزبی با افکار و القائات گوناگونو تبلیغات گمراه کننده و گیج کننده است.{J

اطلاعاتی درمورد سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ومسؤولین وخط مشی آن توضیح داده , چند نفر از اعضای عالی رتبه آن را نام ببرید؟

پرسش

اطلاعاتی درمورد سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ومسؤولین وخط مشی آن توضیح داده , چند نفر از اعضای عالی رتبه آن را نام ببرید؟

پاسخ

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ترکیبی از گروه های متعدد مسلمانی هستند که در زمان طاغوت با رژیمستمشاهی به مبارزه می پرداختند. اتحاد گروه های مزبور پس از پیروزی انقلاب صورت گرفت لیکن از آن رو که تفاوتهای بسیاری در دیدگاه های دینی و اجتماعی و سیاسی گروه ها و شخصیت های مزبور وجود داشت اختلافات وانشعاباتی در سازمان رخ داد و برخی از آن انشعابات نیز منحل گردید. سازمان فعلی تشکیلاتی است که در سال ۱۳۷۰توسط آقای محمد سلامتی پدید آمد و از عناصر برجسته آن علاوه بر نامبرده آقای محسن آرمین و بهزاد نبویمی باشند.{J

در مورد هیات مؤتلفه و خط مشی آن و مسؤولین آن توضیح دهید؟

پرسش

در مورد هیات مؤتلفه و خط مشی آن و مسؤولین آن توضیح دهید؟

پاسخ

هیات های موءتلفه اسلامی نیز جمعی از مبارزین تشکل یافته بر اساس اندیشه اسلامی هستند. از عناصر اولیهدخیل در پیدایش این تشکل می توان شهید نواب صفوی و آیت الله کاشانی را نام برد. برخی از عناصر فعلی آنعبارتند از آقایان عسکر اولادی مشفق نیری و ... می باشند.{J

در مورد تکنوکرات ها, راست سنتی و چپ و دیگر گروه های موجود در کشور توضیح دهید و خط مشی و تنی چند از اعضای آنها را نام ببرید؟

پرسش

در مورد تکنوکرات ها, راست سنتی و چپ و دیگر گروه های موجود در کشور توضیح دهید و خط مشی و تنی چند از اعضای آنها را نام ببرید؟

پاسخ

در رابطه با گروه های موجود در کشور و سمت گیری های سیاسی اجتماعی اقتصادی فرهنگی و ایدئولوژیک آنانتقسیم بندی های مختلفی صورت گرفته و غالب این تقسیم بندی ها از جهاتی با واقعیات منطبق نیست. زیرا اساس اینتقسیم بندی ها بر اساس مفاهیم غربی است و هر یک از این واژه ها دارای بار معنایی خاصی در خاستگاه خودمی باشند که با ماهیت موجود گروه های داخل در کشور از جهاتی افتراق دارد. در عین حال تقسیم بندی های موجود باصرفنظر از میزان و چگونگی انطباق عبارتند از:

(۲۱) گروهای راست گرا و آنان نیز به دو گروه سنتی و مدرن تقسیم می شوند.

(۴۳) گروهای چپ گرای جدید که آنان نیز به چپ سازمان یافته (ارگانیزه) و ناسازماندار تقسیم می شوند.

(۵) تکنوکراسی که اخیرا به صورت جریان ثالثی (فراکسیون سوم) مطرح می شود.

(۱) مقصود از راست سنتی جریانی است که ضمن حمایت از دولت برای حفظ ارزش های اصیل انقلاب عدالتاجتماعی هنجارها و ارزش های دینی و انقلابی اهتمام ویژه ای قائل است و توسعه اقتصادی و ... را در رتبه متأخر ازآنها می نشاند. به عبارت دیگر در صورت تضاد و اصطلکاک این دو با یکدیگر تقدم و اصالت را به آنها می دهد.

(۲) راست مـدرن عکس جریان اول است. یعنی ضـمن حمایت از دولت بویژه در سـیاست های اقتصادی آن توسـعهاقتصادی را مقـدم بر حفـظ ارزش ها می دانـد و در جایگاه برتری می نشانـد. البته این نسـبتی است که دیگران به این جریانمی دهنـد و گاه گفته می شود که رابطه با آمریکا را نیز مجاز

می شمارند. البته برخی از اشخاص یا گروه های منسوب بهاین جریان شعارهایشان چنین نیست. بلکه بعضا شعار تقارن و پیوستگی توسعه و عدالت اجتماعی از آنان شنیدهمی شود.

(۳) جریان چپ جدید سازماندار به مجاهدین انقلاب اسلامی و برخی از دیگر گروه های نسبتا هم فکر با آن سازماناطلاق می شود. این گروه ها ضمن اعتقاد به اسلام بعضا در مسائل اقتصادی گرایش به شیوه های سوسیالیستی (اقتصاددولتی) دارند. در برابر جناح راست که گرایش به اقتصاد بازار دارد و از نظر سیاسی نیز معتقد به جامعه باز و آزادیاحزاب و ... می باشند تقریبا مانند جامعه سوئیس.

(۴) جریان چپ ناسازماندار به جناح های معترض به سیاست های دولت اطلاق می شود که هنوز سازمان و خطمشی و مواضع روشن و تثبیت شده ای ندارند مانند دارندگان برخی از جراید.

(۵) جریان تکنوکراسی (صنعت سالاری) روند جدیدی است که اصالت را به تکنیک صنعت رشد و توسعهاقتصادی می دهد و معتقد است فرهنگ و ارزش های دینی اخلاقی همه و همه باید تحت تأثیر تحولات اقتصادیشکل گیرند. این دیدگاه غربی ترین شیوه تفکر مطرح شده در کشور ماست و از دیدگاه های امثال استوارت میل اسپنسرو ... متاثر می باشد.{J

گروه های لیبرالیستی موجود در کشور را نام ببرید؟

پرسش

گروه های لیبرالیستی موجود در کشور را نام ببرید؟

پاسخ

در کشور ما جریانات و تشکیلات متعددی وجود دارد از جمله می توان جریان لیبرالیستی را نام برد که گروه هایمتعددی با این خط مشی در کشور وجود داشته و دارد از جمله نهضت آزادی. این جریان به یک معنا (یعنی که درتقسیم بندی های چپ و راست در غرب وجود دارد) راست گراست و به معنای دیگری فعلاـ چپ است یا نه چپ ونه راست. علت این گونه ابهامات همان عدم تطابق کامل این واژه ها با اصول و شیوه های تفکر و عمل اینگروه هاست.{J

خط مشی حزب الله کدام است ؟ آیا چپ گرایان هستند یا راستگرایان ؟

پرسش

خط مشی حزب الله کدام است ؟ آیا چپ گرایان هستند یا راستگرایان ؟

پاسخ

حزب اللهی بودن ربطی به گرایشات خاص گروهی ندارد. اولین شرط حزب اللهی بودن آن است که موضع گیری ها

وگرایشات سیاسی و اجتماعی انسان صبغه و رنگ الهی داشته باشد و جز برای رضای خدا از کسی یا جریانی به دفاعبرنخیزد یا با آن ستیز ننماید. با این معیار کسی واقعا حزب اللهی است که اگر در گروه راستی ها بود ولی طرف مقابل رادر موردی بر حق دید از موضع او دفاع نماید و اگر در گروه خود خلافی دید چشم بر آن فرونبندد همچنان که حضرتامام ره تمام نیروهای مسلمان مبارز و علاقه مند به انقلاب را حمایت می کردند ولی به سمت هیچ یک گرایش ویژه اینشان نمی دادند.{J

آیا نهضت آزادی اجازه فعالیت دارد یا خیر و سران این حزب چه کسانی هستند؟

پرسش

آیا نهضت آزادی اجازه فعالیت دارد یا خیر و سران این حزب چه کسانی هستند؟

پاسخ

طی نامه ای که از بنیانگذار کبیر جمهوری اسلامی ایران «امام خمینی (ره») در پاسخ به پرسش آقای محتشمی (وزیرکشور وقت) در مورد صدور یا عدم صدور مجوز فعالیت نهضت آزادی صادر شد بر عدم اعطای حق رسمیت به اینگروه تأکید شده است. قسمتی از آن نامه چنین است: « ... آنچه باید اجمالاـ گفت آن است که پرونده این نهضت و همینطور عملکرد آن در دولت موقت اول انقلاب شهادت می دهد که نهضت به اصطلاح آزادی طرفدار جدی وابستگیکشور ایران به آمریکاست و در این باره از هیچ کوششی فروگذار نکرده است ... و به حسب امور بسیار دیگر نهضت بهاصطلاح آزادی صلاحیت برای هیچ امری از امور دولتی یا قانون گذاری یا قضایی را ندارند و ضرر آنها به اعتبار این کهمتظاهر به اسلام هستند و با این حربه جوان های عزیز ما را منحرف خواهند کرد و نیز با دخالت بی مورد در تفسیر قرآنکریم و احادیث شریفه و تاویل های جاهلانه موجب فساد عظیم ممکن است شوند که از ضرر گروهک های دیگر حتیمنافقین این فرزندان عزیز مهندس بازرگان بیشتر و بالاتر است. نهضت آزادی و افراد آن از اسلام اطلاعی ندارند و بافقه اسلامی آشنا نیستند. از این جهت گفتارها و نوشتارهایی که آنها منتشر کرده اند مستلزم آن است که نصب ولایت واجرای تحذیرات حکومتی - که گاهی برخلاف احکام اولیه و ثانویه است - برخلاف اسلام دانسته و آن بزرگوار را «نعوذ بالله » تخطئه بلکه مرتد بدانند و یا این که همه این امور را از وحی الهی بدانند

که آن هم برخلاف ضروری اسلاماست. نتیجه آن که نهضت به اصطلاح آزادی و افراد آن چون موجب گمراهی بسیاری از کسانی که بی اطلاع از مقاصدشوم آنها هستند می گردند باید با آنها برخورد قاطعانه شود و نباید رسمیت داشته باشند.» بهمن ماه ۱۳۶۶ روح اللّه الموسوی الخمینی از سران این حزب در حال حاضر می توان از عبدالعلی بازرگان ابراهیم یزدی نام برد {J

انصار حزب اللّه زیر نظر چه کسی قرار دارند و بودجه این گروه از کجا ا تاءمین می شود؟

پرسش

انصار حزب الله زیر نظر چه کسی قرار دارند و بودجه این گروه از کجا ا تاءمین می شود؟

پاسخ

این جمعیت توسط جمعی از رزمندگان و بسیجیان تهران با هدایت کسانی مانند: آقایان حسین الله کر و ده نمکیتأسیس شده است. این جمعیت با تأیید و پشتیبانی هواداران خود از نظر مالی تأمین می گردند و وابستگی خاصی دراین جمعیت مشاهده نگردیده است.{J

دلایل عمده زیاد شدن جناح بندی در کشور بخصوص بعد از آقای خاتمی چیست ؟

پرسش

دلایل عمده زیاد شدن جناح بندی در کشور بخصوص بعد از آقای خاتمی چیست ؟

پاسخ

اصولاً در نظام هایی که متکی به آرا و نظرات مردم است، باید جناح های مختلف فکری و سیاسی وجود داشته باشدتا مراقب یکدیگر باشند و با نقد کارهای طرف مقابل، فضای فکری لازم را برای رشد و توسعه کشور فراهم آورند. البتهقبل از ریاست جمهوری آقای خاتمی نیز این جناح ها وجود داشتند، ولی به دلایل حساسیت و رقابت انتخاباتی ایندوره، بروز و ظهور بیشتری پیدا کردند.{J

جناح بندیهای سیاسی موجود در کشور بر چه اساسی شکل گرفته است؟

پرسش

جناح بندیهای سیاسی موجود در کشور بر چه اساسی شکل گرفته است؟

پاسخ

در رابطه بـا گروه هـای موجود در کشور و سـمت گیری های سیاسـی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و ایـدئولوژیک آنانتقسـیم بندی های مختلفی صورت گرفته و غالب این تقسـیم بندی ها از جهاتی با واقعیات منطبق نیست. زیرا اینتقسیم بندی ها بر اساس مفـاهیم غربی است، و هر یـک از این واژه ها دارای بار معنایی خاصـی در خاسـتگاه خودمی باشـند، که با ماهیت موجود گروه های داخل کشور از جهاتی افتراق دارد. در عین حال تقسیم بندی های موجود باصرفنظر از میزان و چگونگی انطباق عبارتند از: (۲۱) گروهای راست گرا و آنان نیز به دو گروه سنتی و مدرن تقسیممی شوند. (۴۳) گروهای چپ گرای جدید که آنان نیز به چپ سازمان یافته (ارگانیزه) و ناسازماندار تقسـیم می شوند.(۵) تکنوکراسـی که اخیرا به صورت جریان ثالثی (فراکسیون سوم) مطرح می شود.

۱ مقصـود از راسـت سـنتی جریـانی اسـت که ضـمن حمـایت از دولت برای حفـظ ارزش هـای اصـیل انقلاـب، عـدالتاجتماعی، هنجارهـا و ارزش هـای دینی و انقلابی اهتمام ویژه ای قائل است، و توسـعه اقتصادی و ... را در رتبه متأخر ازآنها می نشانـد. به عبارت دیگر در صورت تضاد و اصطلکاک این دو با یکدیگر تقدم و اصالت را به آنها می دهد.

۲ راست مـدرن عکس جریـان اول است. یعنی ضـمن حمـایت از دولت بویژه در سـیاست های اقتصادی آن، توسـعهاقتصادی را مقـدم بر حفـظ ارزش ها می دانـد و در جایگاه برتری می نشانـد. البته این نسـبتی است که دیگران به این جریانمی دهنـد و گاه گفتـه می شـود کـه رابطـه بـا آمریکـا را نیز مجـاز می شــمارند. البتـه برخی از اشــخاص یـا گروه هـای منسـوب بهـاین جریـان شعارهایشان چنین نیست. بلکه بعضا شعار تقارن و

پیوستگی توسعه و عدالت اجتماعی از آنان شنیدهمی شود.

۳ جریان چپ جدید سازماندار به مجاهدین انقلاب اسلامی و برخی از دیگر گروه های نسبتا هم فکر با آن سازماناطلاق می شود. این گروه ها ضمن اعتقاد به اسلام، بعضا در مسائل اقتصادی گرایش به شیوه های سوسیالیستی(اقتصاد دولتی) دارند. در برابر جناح راست که گرایش به اقتصاد بازار دارد و از نظر سیاسی نیز معتقد به جامعه باز وآزادی احزاب و ... می باشند تقریبا مانند جامعه سوئیس.

۴ جریان چپ ناسازماندار به جناح های معترض به سیاست های دولت اطلاق می شود که هنوز سازمان و خطمشی و مواضع روشن و تثبیت شده ای ندارند، مانند دارندگان برخی از جراید.

۵ جریان تکنوکراسی (صنعت سالاری) روند جدیدی است که اصالت را به تکنیک، صنعت، رشد و توسعهاقتصادی می.........و معتقد است فرهنگ و ارزش های دینی، اخلاقی همه و همه باید تحت تأثیر تحولات اقتصادیشکل گیرند. این دیدگاه غربی ترین شیوه تفکر مطرح شده در کشور ماست و از دیدگاه های امثال استوارت میل،اسپنسر و ... متاثر می باشد.

تعاریف فوق مربوط به سنوات گذشته است و مواضع اخیر جریان های فوق، با آنچه در تعریف آن ها آمده،تفاوت هایی پیدا کرده است.

فعالیت در احزاب سیاسی با وجود نظریه های مختلف چگونه است؟

پرسش

فعالیت در احزاب سیاسی با وجود نظریه های مختلف چگونه است؟

پاسخ

فعالیت های سیاسی و فرهنگی خارج از چهار چوب جناج ها نیز ممکن است. البته در قالب تشکل بهتر می توان کارکرد، لیکن فرد نباید در جناح استحاله شود. بنابر این با حفظ معیارهای اساسی، مانند پای بندی واقعی به عقاید وارزش های مقدس دینی،ا تعهد در برابر انقلاب و نظام اسلامی، و تبعیت از ولایت فقیه، می توان با تشکلاتی که عملاً بهاین امور پای بند هستند همکاری کرد.

در پایان حدیثی از حضرت امام موسی کاظم(ع) تقدیم می گردد. در این حدیث مهمترین خطوط کلی انسان درمواجهه با دنیا و آخرت را در دو جمله بیان فرموده اند. امید است خداوند همه ما را در عمل به آن موفق و مؤیدگرداند.

حضرتش از کنار قبری می گذشتند، با اشاره به آن فرمودند: ان شیئا هذا اخره لحقیق ان یزهد فی اوله و ان شیئا هذااوله لحقیق ان یخاف آخره ؛ همانا چیزی که آخرش این است (یعنی دنیای به این عظمت که در نهایت به گودال تنگ و تاریک گورختم می شود)، جدا شایسته است که از اول انسان در آن زهد و پارسایی پیشه کند. و چیزی که آغازش این است (سرای آخرت که

از حفرهوحشتزای گور شروع می شود)، هر آینه شایسته است که آدمی از آخر آن بترسد {M.

خدایا! به ما پارسایی و خوف از آخرت، توفیق اطاعت و بندگی، و ترک معصیت عنایت فرما.

تشکیل احزاب چگونه است و چه شرائطی دارد؟

پرسش

تشکیل احزاب چگونه است و چه شرائطی دارد؟

پاسخ

تشکیل احزاب از نظر قانون اساسی در جمهوری اسلامی ایران بلامانع است. البته بنا به شرایط ویژه کشور درسال های جنگ تحمیلی و نیز مخاطرات دیگر تاکنون زمینه مناسبی برای فعالیت سالم احزاب فراهم نشدهاست.

مسلما فعالیت احزاب و گروه ها در هر کشوری باید در محدوده قوانین آن کشور و تابعی از کل نظام باشد که اینشرایط باید در قانون تشکیل احزاب مورد نظر قرار گیرد تا حزب و گروه وسیله ای در دست دشمنان قرار نگیرد.

منشاء, مرام و خاستگاه تشکل های سیاسی در ایران چیست ؟

پرسش

منشاء, مرام و خاستگاه تشکل های سیاسی در ایران چیست ؟

پاسخ

تاریخ تشکیل احزاب سیاسی در ایران به زمان نهضت مشروطه باز می گردد. از آن زمان احزاب مختلفی با مرام های گوناگون در ایران پدید آمدند، که سخن درباره هر یک بسیار است. برای مطالعه در این زمینه به منابع زیر مراجعه فرمایید.

۱ نهضت روحانیون ایران، ج ۴ علی دوانی

۲ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۶ ملک زاده

۳ مجله سروش شماره های ۱۳ ، ۱۴ و ۱۵

۴ تاریخ مختصر احزاب سیاسی ملك الشعرای بهار

۵ مجله پاسدار اسلام شماره های ۱ ، ۲ ، ۱۵ ، ۱۷ و ۱۸

منظور از جناح در عرف سیاسی چیست و آیا یک جناح به تنهایی می تواند اهداف خود را عملی سازد

پرسش

منظور از جناح در عرف سیاسی چیست و آیا یک جناح به تنهایی می تواند اهداف خود را عملی سازد

پاسخ

کلمه «جناح» (Wing , Faction) در لغت به معنای «بال» است و در فرهنگ سیاسی به معنای «دسته» و«دسته بندی» به کار می رود. جرج واشنگتن این کلمه را به معنای «حزب» (Party) به کار برده است. اما این که آیا یک جناح می تواند به تنهایی نقشه های خود را پیاده کند یا نه؟ سؤالی است که از چند جهت قابل بررسی است: اولاً،مقصود از توانستن امکان عملی است یا مشروعیت و جواز؟

الف) اگر مراد از سؤال، قسمت اول باشد، این مسأله بستگی به میزان اقتدار و سلطه یک جناح مفروض در درون یک جامعه دارد. بنابراین چه بسا در برخی از جوامع جناح واحدی قادر به پیاده کردن برنامه های خود باشد و چه بسانتوانند این کار را بکند.

ب)اگر مقصود مشروعیت این عمل است؟ این نیز بستگی به ماهیت نظام سیاسی حاکم و میزان انطباق پذیری برنامه های یک جناح مفروض با اصول پذیرفته آن نظام و نیز جایگاه دیگر جناح ها و خط مشی آنها در همان نظام دارد.بنابراین این مسأله هم تابع یک سری متغیرها است و به طور قاطع و کامل نمی توان گفت که آیا چنین چیزی مجاز ومشروع است یا نه.

چه تفاوتهایی بین جناح هایی از قبیل کارگزاران روحانیت مبارز و نهضت آزادی وجود دارد؟

پرسش

چه تفاوتهایی بین جناح هایی از قبیل کارگزاران روحانیت مبارز و نهضت آزادی وجود دارد؟

پاسخ

الف) جناح کارگزاران گرایش بیشتری به سوی تکنوکراسی دارد.

ب) روحانیت مبارز بیشتر برای ارزش ها و مبانی اسلامی نظام اهمیت قائل است.

ج) نهضت آزادی گرایش لیبرالیستی دارد و نقش دین در حیات اجتماعی و سیاسی را کم رنگ و بلکه براساس نگاشته های جدید برخی از سران آن، کاملاً خنثی می داند. برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک:

۱ خط سازش مجتبی سلطانی

۲ نهضت آزادی چاپ ماهنامه صبح

اصطلاح چپ و راست در زمان انقلاب کبیر فرانسه متداول شد. در مجلس ملی فرانسه، نمایندگان محافظه کار(Conservatist) - که طرفدار سرمایه داری و فئودالیزم بودند - سمت راست می نشستند و نمایندگان انقلابی وطرفداران کارگران و سوسیالیست ها سمت چپ می نشستند. بنابراین جناح راست بیانگر موضع محافظه کارانه و چنبه معنای نگرش سوسیالیستی و انقلابی بود. سپس این واژه تعمیم یافت تا آن که جهان را به دو قطب و نگرش چپ وراست تقسیم کرد. با توجه به این پیشینه به خوبی روشن می شود که کاربرد این واژه ها نسبت به نیروهای داخلی انقلاب اسلامی، بسیار غلط و نادرست است.

چرا روحانیت در برابر گروه های فشار موضعگیری نمی کند؟

پرسش

چرا روحانیت در برابر گروه های فشار موضعگیری نمی کند؟

پاسخ

اول باید پرسید منظور از گروه فشار کیست و چه کارهایی انجام داده اند؟ در ثانی در حوزه هم مانند دیگر بدنه جامعه رویکردهای متفاوتی در این زمینه ها وجود دارد و حمایتهای حوزویان و رهبر معظم انقلاب از رئیس جمهورمحترم، همواره در زمینه های مختلف ابراز شده است.

کتابی معرفی کنید که خیانت های لیبرالهایی مثل بنی صدر را نوشته باشد

پرسش

کتابی معرفی کنید که خیانت های لیبرالهایی مثل بنی صدر را نوشته باشد

پاسخ

برای آگاهی در این زمینه به منابع زیر مراجعه نمایید:

۱ مکاتبات , رجایی و بنی صدر

۲ غائله چهاردهم اسفند ,

۳ نهضت آزادی , ویژه نامه صبح

۴ خط سازش , مجتبی سلطانی

۵ اسناد لانه جاسوسی آمریکا

۶ مصدق السلطنه , شهید دکتر سید حسن آیت

گروه انصار حزب الله چه کسانی هستند

پرسش

گروه انصار حزب الله چه کسانی هستند

پاسخ

پس از اتمام جنگ تحمیلی، رزمندگان سراسر کشور برای حفظ ارتباط خود، هیأت رزمندگان را تشکیل دادند.فعال ترین این هیئت ها در شرق تهران بود. برخی از اعضای اصلی این مجمع عبارت بودند از: حاج بخشی (پدر سه شهید)، ده نمکی و اللّه کرم.

حاج بخشی از آنان جدا گردید و پس از وی نیز آقای ده نمکی از اللّه کرم جدا شده و نشریه شلمچه را به چاپ رساند.

این نشریه نیز توقیف گردیده و هم اکنون روزنامه «جبهه» توسط آقایان ده نمکی و کاظم زاده انتشار می یابد.

کمونیست ها و توده ای های ایران از چه زمانی فعالیتشان را شروع کردند؟

پرسش

کمونیست ها و توده ای های ایران از چه زمانی فعالیتشان را شروع کردند؟

پاسخ

کمونیست ها از اوایل حکومت رضا شاه در کشور فعالیت داشتند. البته پیش از حکومت پهلوی نیز جریانات چپ در کشور حضور داشتند، ولی نماد بارز آن در عصر پهلوی بود.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: نهضت امام خمینی، ج ۱ ۳ ، سید حمید روحانی.

در مقابل جناح های سیاسی کشور چه موضعی باید اتخاذ کرد؟

پرسش

در مقابل جناح های سیاسی کشور چه موضعی باید اتخاذ کرد؟

پاسخ

}ترین راه تلاش و حرکت در مسیر اصلی انقلاب، یعنی خط واقعی امام و همراهی و همگامی با ولایت مطلقه فقیهاست. نسبت به جناح های مختلف باید دید منطقی داشت و از گرایش شدید و یا مخالفتهای افراطی و نسنجیدهپرهیخت. بنابراین تا آن جا که یک تشکل در مسیر صحیح اهداف انقلاب و امام و رهبری حرکت می کند، باید با آنهمکاری کرد، ولی در عین حال نباید آن را مطلق پذیرفت. و هر اندازه تشکلی از این مسیر فاصله بگیرد، باید از آنفاصله گرفت.{

چرا نهضت آزادی غیرقانونی است ؟

پرسش

چرا نهضت آزادی غیرقانونی است ؟

پاسخ

}برای آشنایی با وضعیت نهضت آزادی مروری بر چگونگی پیدایش، اهداف، عملکرد و مواضع آن در برابر انقلابو اصول و آرمان های اسلامی و انقلابی لازم است. چنین تحقیقی طبیعتا در این مختصر نمی گنجد، لیکن به اختصار وفشرده، نکاتی را به آگاهی می رساند.

۱- این تشکیلات اساسا بر پایه اندیشه های دکتر مصدق و با کسب نظر از وی ریخته شده است. مهندس بازرگان دراین باره می گوید: «تشکیلات و پایه های اصلی نهضت را با کسب نظر از آقای دکتر مصدق ریخته اند...»، (مجله روشنفکر،۲۵ خرداد سال ۴۰).

در مرامنامه نهضت آمده است: «ما مسلمان، ایرانی، تابع قانون اساسی [زمان شاه] و مصدقی هستیم»، (خط سازش۱/۲۵۲) بازرگان.

۲- گرایش دینی و اسلامی در نهضت نقش درجه دوم و ابزاری دارند و ملیت گرایی بر آن تقدم و پیشی دارد.بازرگان یکی از تفاوت های حساس و ظریف بین نهضت آزادی و نیروهای انقلابی را این می دانست که امام و انقلابیونخواستار اسلام و خدمت به دین بودند ولی نهضت آزادی ایران گرا بود. گروه اول از امکانات و ابزارهای موجود درایران جهت اعتلای دین استفاده می کردند و گروه دوم دین را وسیله خدمت به ایران و اهداف اساسی خود قرارمی دادند.

برای آگاهی بیشتر ر.ك: اطلاعیه نهضت آزادی ۲۷ خرداد ۱۳۶۰ و نیز: خط سازش، ج ۱، ص ۲۸۸.

۳- نهضت آزادی دارای شیوه ای سازشکارانه بوده و هرگز موافق با مبارزه انقلابی و سرنگونی رژیم طاغوت نبوده،بلکه معتقد بود شاه باید سلطنت کند نه حکومت و هم اکنون هم بزرگترین منادی سازش با آمریکا می باشد.

۴- نهضت آزادی به تدریج در طول حیات خود از روحانیت فاصله گرفت و نه تنها در مسایل سیاسی و اجتماعی،بلکه

اساسا در دین شناسـی و تفسیر قرآن و فهم دین روی کردی گسسته از عالمان و دین شناسان برگزیده و به جایمطالعه در دین از طریق متدلوژی خاص خود به تأویل و تفسیر قرآن از طریق تأویل و متدلوژی علوم تجربی و تفسـیر بهرأی پرداخت و بدینوسیله نوعی انـدیشه التقاطی در دین را رواج داد که اولین ثمره آن پیدایش سازمان مجاهدین خلقو گرایش آنان به سوی اندیشه های مارکسـیستی است. البته در عین حال این نهضت با روحانیونی مانند مرحومشریعتمداری رابطه خود را مستحکم ساخته و او را به عنوان مرجع معرفی می کردند، ولی هرگز حضرت امام را بهعنوان مرجع دینی معرفی نکردند.

۵- در جریان اشغال لانه جاسوسی آمریکا که در واکنش به توطئه های آمریکا در براندازی نظام صورت گرفت وپس از افشای اسـناد ارتباط برخی از رهبران نهضت آزادی با آمریکا، مانند بازرگان، یزدی، میناچی، امیر انتظام،سنجابی، نزیه، مقدم مراغه ای و قطب زاده، نهضت آزادی دانشجویان پیرو خط امام را پیرو خط شیطان خواند، (اسنادنهضت آزادی، ج ۱۱، ص ۲۰۷).

۶- در جریان جنگ تحمیلی بر علیه انقلاب، نهضت آزادی به جای پیوسـتن به صفوف جنگ و مبارزه و یا تشویقمجاهدان جان بر کف، برعکس با دشمنان همسویی نموده و حضرت امام را جنگ طلب معرفی می کردند.

گذشـته از اختلاف هـای فکری، عقیـدتی و نحوه برداشت از اسـلام بین رهـبران نهضت آزادی بـا امـام (ره) و نیروهایانقلاب؛ اختلاف های سیاسـی در نحوه اداره حکومت، قضایای انقلاب و حوادث سیاسـی پس از انقلاب سبب گردیدکه هر روز جدایی و اختلاف بین امام(ره) و نیروهای انقلاب با نهضت آزادی و رهبران آن در قالب دولت موقت بیشترشود.

در این جا به برخی از این اختلاف ها

اشاره می نماییم:

۱ عدم توجه بازرگان به فرمان نخست وزیری حضرت امام(ره) مبنی بر استفاده از تمام نیروها و پرهیز از انتخاب اعضای کابینه از یک گرایشسیاسی و گروهی خاص؛ این اقدام سبب گردید که نیروهای حزب الله، به مخالفت با بازرگان برخاسته و عمل او را غیر قابل تحمل قلمدادنمایند.

۲ امام (ره) نوع حکومت را جمهوری اسلامی مطرح نمودند؛ اما بازرگان و نهضتی ها بر حکومت جمهوری دموکراتیک تاکید داشتند. پس ازتصویب جمهوری اسلامی،در ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ توسط مردم و بعدها تصریح قانون اساسی، بر کلمه جمهوری اسلامی و تایید مردم؛نهضتی ها حتی تا زمان حال نیز، در فراق حکومت دموکراتیک (جمهوری دموکراتیک) سوگوار هستند و این اختلافِ برداشت بازرگان ونهضتی ها در مقابل امام (ره) و انقلابیون درباره جمهوری اسلامی، شکافی عمیق برای آغاز اختلاف ها محسوب می شد.

۳ مخالفت بازرگان و نهضتی ها با مجلس خبرگان و تأکید و ارائه طرح تشکیل مجلس مؤسسان به جای آن؛ این طرح با مخالفت صریح امام، بهشکست انجامید.

۴ مخالفت با اصل ولایت و حاکمیت فقیه و فقه در جمهوری اسلامی ایران.

۵ مخالفت با برخی از اصول حقوقی و جزایی اسلام، مانند اصل قصاص و یا حدود و... به دلیل مغایرت با حقوق بشر و سازمان های جزاییبین المللی!

۶ مخالفت با شعار صدور انقلاب.

۷ مخالفت با حمایت از نهضت های آزادی بخش.

۸ مخالفت با چگونگی برخورد با ضد انقلاب و نیز مخالفت با اعدام سران رژیم گذشته.

۹ مخالفت بر سر چگونگی ارتباط و برخورد با آمریکا و نیز مخالفت با اشغال لانه جاسوسی آمریکا که در نهایت، سبب استعفای بازرگان وانحلال دولت موقت گردید.

۱۰ اختلاف بر

سر تفسیر سیاست نه شرقی و نه غربی امام(ره)؛ (بازرگان از این سیاست امام، برداشت موازنه منفی دکتر مصدق را داشت).

۱۱ مخالفت رهبران نهضت آزادی و دولت موقت با سپاه پاسداران، کمیته ها و نهادهای انقلابی.

۱۲ ملاقات وزیر امور خارجه دولت موقت دکتر ابراهیم یزدی با برژیسنکی، مشاور امنیت ملی کارتر، رئیس جمهور وقت آمریکا، سبب گردیدکه نیروهای انقلابی به مخالفت صریح با این جریان برخیزند؛ چرا که این ملاقات ها سبب خرد شدن چهره ضد استکباری جمهوری اسلامیمی گردید.

۱۳ شرکت برخی از نهضتی ها، مانند قطب زاده، امیر انتظام و دیگران در کودتای طبس و نوژه.

با توجه به وجود چنین اختلاف هایی بین امام، نیروهای انقلابی و حزب الله با رهبران نهضت آزادی، دولت موقت، ملی گرایان و لیبرال ها؛موفقیت و پیروزی با امام(ره) و نیروهای انقلابی بود، و پس از طی یک بحران، نهضت آزادی، بازرگان و یاران و هواداران او به صورترسمی از صحنه حکومت ،قدرت و سیاست برکنار شدند.

اما این پایان کار نهضت آزادی نبود؛ زیرا پس از قضایای دولت موقت و برکناری جناح میانه روی لیبرال از صحنهسیاسی کشور و حاکمیت رسمی حزب الله بر کشور از سال ۱۳۶۰، نهضت آزادی رفته رفته از انقلاب، امام و نیروهایانقلاب دور گشته و تبدیل به یک نیروی اپوزیسیون شد و به نوعی در وحدت تاکتیکی و عملی به نیروهای ضد انقلابو منافقین نزدیک شد و این نزدیکی تا آن جا ادامه یافت که اعلامیه ها و سخنرانی های رهبران نهضت در روزنامه ها،مجلات و رادیو و تلویزیونِ ضد انقلاب عراق و آمریکا پخش می گردید. گرچه نهضت آزادی با دیگر نیروهای ضدانقلاب، اعم از چپ و راست،

دارای اختلاف فکری و بینشی بود، اما داشتن هدف مشترک، یعنی مقابله و مخالفت باانقلاب و رهبران آن و به خصوص روحانیت، همه نیروهای اپوزیسیون را در عمل، به مواضع واحد و مشترک رسانید.بنابر این، در این مواضع مشترک، نهضت آزادی، در کنار منافقین، ملی گرایان، سلطنت طلب ها، توده ای ها و دیگرچپی ها قرار گرفت. البته باید انصاف داد که اگر نهضت آزادی در مقابله با رژیم گذشته به مبارزه مسلحانه اعتقادینداشت، در مقابله با جمهوری اسلامی نیز بر عقیده خود ثابت قدم مانده و به روش مبارزه مسلحانه مجهز نشد و تنهابه مبارزه سیاسی بر ضد جمهوری اسلامی پرداخت.

برخی از ویژگی های فکری نهضت آزادی عبارت است از:

۱ شیفته و مجذوب فرهنگ و تمدن مغرب زمین.

۲ گرایش و تمایل به ارتباط با آمریکا و غرب.

۳ اعتقاد به اصالت فرد و آزادی های فردی.

۴ علم گرایی و تأکید بر علوم تجربی و حسی و بی اعتنایی به علوم عقلی و فلسفی.

۵ تفسیر علمی، تجربی و حسی از قرآن، روایات و متون دینی و تأکید بر روش تجربی در فهم متون دینی.

۶ اعتقاد به دین و مذهب، به عنوان امری فردی، جزیی و تجربی.

۷ اعتقاد به جدایی دین از سیاست (به خصوص پس از حوادث سال های بعد از انقلاب)

۸ نفی حکومت دینی و نظام ولایت فقیه.

۹ پیروی از اندیشه های دکتر مصدق در عرصه سیاست و حکومت.

۱۰ پیروی از اندیشه تسامح و تساهل در تمام ابعاد و اعتقاد به مدارا و مدیریت علمی در مقابل مدیریت فقهی.

۱۱ ملی گرایی و ناسیونالیسم افراطی و اعتقاد به ملیت و ایران، در مقابل اسلام

و به عبارت دیگر تقدم ایران بر اسلام.

۱۲ اعتقاد به دموکراسی و آزادی به شیوه غربی.

در پایان لازم به ذکر است که حضرت امام(ره) طی نامه ای به وزیر کشور وقت (آقای محتشمی) نوشتند:

بسم الله الرحمن الرحیم

جناب حجت الاسلام آقای محتشمی، وزیر محترم کشور، ایده الله تعالی

در موضوع نهضت به اصطلاح آزادی، مسایل فراوانی است که بررسی آن محتاج به وقت زیاد است. آن چه باید اجمالاً گفت، آن است که پرونده این نهضت و همین طور عملکرد آن در دولت موقت اول انقلاب، شهادت می دهد که نهضت بهاصطلاح آزادی، طرفدار جدی وابستگی کشور ایران به آمریکا است و در این باره از هیچ کوششی فروگذار نکرده است وحمل به صحت اگر داشته باشد آن است که شاید آمریکای جهان خوار

فرق احزاب کشورهای غربی با کشورهای اسلامی در چیست ؟

پرسش

فرق احزاب کشورهای غربی با کشورهای اسلامی در چیست ؟

پاسخ

حزب در جوامع غربی اساسا برای اهداف سیاسی و در راستای منافع گروهی تشکیل می شود. در جوامع اسلامیاحزاب دوگونه اند:

۱- احزابی که در هدف و عمل مانsaid احزاب غربی می باشند،

۲- احزابی که در جست و جوی اهداف الهی و خدمات دینی و سیاسی در راستای مصالح اجتماعی تشکیلمی شوند.{

آیا وجود گروه های سیاسی از نظر اسلام درست است ؟

پرسش

آیا وجود گروه های سیاسی از نظر اسلام درست است ؟

پاسخ

}صرف وجود احزاب و گروه ها را نمی توان مخالفت با اسلام و نظام قلمداد کرد؛ بلکه آنچه معیار سنجش و داوریقرار می گیرد اصول، اهداف و عملکرد آنها است. بنابراین ممکن است حزب یا گروهی با توجه به مسائل فوق، ناصالحتشخیص داده شود؛ هم چنان که پس از بررسی و مطالعه تاریخچه پیدایش، عملکرد و اهداف نهضت آزادی، حضرتامام(ره) آن را ناصالح و فاقد وجاهت قانونی تشخیص دادند.{

گروهک فرقان , چه گروهی بودند؟

پرسش

گروهک فرقان , چه گروهی بودند؟

پاسخ

}گروهک فرقان گروهی بودند که پیش از انقلاب با افکار انحرافی و برداشت های نادرست از اسلام و قرآن حرکتخاصی را آغاز کرده بودند. شهید مطهری از اولین کسانی بود که انحرافات فکری این گروه را پیش از انقلاب بیان کردندو این گروه منحرف به دلیل انحرافات خود؛ پس از انقلاب به انتقام گیری مسلحانه پرداخته و دست به ترور زدند ازجمله شهید مطهری به دست همین خوارج منحرف به شهادت رسید.{

منظور از گروه های محافظه کار, تندرو, میانه رو و ... چیست ؟

پرسش

منظور از گروه های محافظه کار, تندرو, میانه رو و ... چیست ؟

پاسخ

در رابطه با گروه های موجود در کشور و سمت گیری های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و ایدئولوژیک آنانتقسیم بندی های مختلفی صورت گرفته و غالب این تقسیم بندی ها از جهاتی با واقعیات منطبق نیست. زیرا اینتقسیم بندی ها بر اساس مفاهیم غربی است، و هر یک از این واژه ها دارای بار معنایی خاصی در خاستگاه خودمی باشند، که با ماهیت موجود گروه های داخل کشور از جهاتی افتراق دارد. در عین حال تقسیم بندی های موجود باصرفنظر از میزان و چگونگی انطباق عبارتند از: گروه های راست گرا و آنان نیز به دو گروه سنتی و مدرن تقسیممی شوند. گروه های چپ گرای جدید که آنان نیز به چپ سازمان یافته و ناسازماندار تقسیم می شوند. تکنوکراسی؛ کهاخیرا به صورت جریان ثالثی (فراکسیون سوم) مطرح می شود.

۱ مقصود از راست سنتی جریانی است که ضمن حمایت از دولت برای حفظ ارزش های اصیل انقلاب، عدالتاجتماعی، هنجارها و ارزش های دینی و انقلابی اهتمام ویژه ای قائل است، و توسعه اقتصادی و... را در رتبه متأخر ازآنها می نشاند. به عبارت دیگر در صورت تضاد و اصطلکاک این دو با یکدیگر تقدم و اصالت را به آنها می دهد.

۲ راست مدرن عکس جریان اول است. یعنی ضـمن حمایت از دولت به ویژه در سیاست های اقتصادی آن،توسـعه اقتصادی را مقـدم بر حفـظ ارزش ها می دانـد و در جایگاه برتری می نشانـد. البته این نسـبتی است که دیگران به اینجریان می دهنـد و گاه گفته می شود که رابطه با آمریکا را نیز مجاز می شـمارند. البته برخی از اشخاص یا گروه هایمنسوب به این جریان شعارهایشان چنین نیست. بلکه بعضا شعار تقارن و پیوستگی توسعه و عدالت اجتماعی

از آنانشنیده می شود.

۳ جریان چپ جدید سازماندار به مجاهدین انقلاب اسلامی و برخی از دیگر گروه های نسبتا هم فکر با آن سازماناطلاق می شود. این گروه ها ضمن اعتقاد به اسلام، بعضا در مسائل اقتصادی گرایش به شیوه های سوسیالیستی(اقتصاد دولتی) دارند. در برابر جناح راست که گرایش به اقتصاد بازار دارد و از نظر سیاسی نیز معتقد به جامعه باز وآزادی احزاب و ... می باشند تقریبا مانند جامعه سوئیس.

۴ جریان چپ ناسازماندار به جناح های معترض به سیاست های دولت اطلاق می شود که هنوز سازمان و خطمشی و مواضع روشن و تثبیت شده ای ندارند، مانند دارندگان برخی از جراید.

۵ جریان تکنوکراسی (صنعت سالاری) روند جدیدی است که اصالت را به تکنیک، صنعت، رشد و توسعهاقتصادی می دهد و معتقد است فرهنگ و ارزش های دینی، اخلاقی همه و همه باید تحت تأثیر تحولات اقتصادیشکل گیرند. این دیدگاه غربی ترین شیوه تفکر مطرح شده در کشور ماست و از دیدگاه های امثال استوارت میل،اسپنسر و ... متاثر می باشد.

تعاریف فوق مربوط به سنوات گذشته است و مواضع اخیر جریان های فوق، با آنچه در تعریف آن ها آمده،تفاوت هایی پیدا کرده است، که باید به آن توجه داشت.{

رابطه آقای طالقانی با ملی مذهبیون چه بوده است ؟

پرسش

رابطه آقای طالقانی با ملی مذهبیون چه بوده است ؟

پاسخ

نکته ای که درخصوص همکاری و مشارکت آیت الله طالقانی با نیروهای ملی مذهبی بسیار حائز اهمیت می باشد این است که ارتباط ایشان با نهضت آزادی و نیروهای ملی و مذهبی به هیچ وجه به معنای تأیید مواضع، اندیشه ها و عملکردها وانحرافات نیروهای ملی مذهبیخصوصا در سال های بعد از تشکیل نمی باشد. برای هر چه روشن تر شدن چرایی و همکاری و ارتباط ایشان با نهضت ملی و مذهبی و میزان و حدود آن، توجه به مطالب ذیل مهم می باشد:

الف) نگاهی به پیشینه اهداف و عملکردهای مختلف مرحوم طالقانی:

فعالیت های علمی، فرهنگی و سیاسی آیت الله طالقانی مبتنی بر این پیش فرض بود که اگر روحانیان و مجتهدان مصلح به جوانان مبارز و حرکت بخش طرح و نقشه مهندسی اجتماعی اسلام را ارائه ندهند به طور طبیعی جوانان سرشار از انرژی و فعالیت به سمت امثال مارکس،لنین و استالین جذب خواهند شد و از آنان پاسخ سؤال خود را خواهند خواست.

آیت الله طالقانی از شهریور ۲۰ به بعد، فعالیت خویش را بیشتر در جبهه فرهنگی جهت ارایه اندیشه و معارف ناب اسلامی قرار

داد و تلاش گسترده ای به عمل آورد که دیوار سیاه رضاخانی میان حوزه و دانشگاه را از میان بردارد و نسل جوان روحانی و دانشگاهی را بهیکدیگر نزدیک و همراه سازد. ازاین رو وظیفه خود می دید که با دانشگاهیان بیشتر نزدیک و همنشین باشد ودر پدید آوردن جو تفاهم و صفا میان حوزه و دانشگاه بکوشد و در این راستا تشکیل انجمن های اسلامی پزشکان، معلمان و دانشجویان دانشگاه ها را در دهه ۲۰ با اهداف ذیلتبیین و تحلیل می کند:

۱- وظیفه کلی و

دینی این بود که جوانـان بـا بحث آزاد، اصول دین را دریابنـد. زیرا از نظر علمای اسـلام اصول دین را بایـد با تحقیق و برهان و بحث آزاد دریافت.

۲- وظیفه خـاص دیگری که پیش آمـده بود، مبـارزه منطقی با اصول ماتریالیسم بود که اذهان جوانان و تحصـیلکرده های ما را می رفت فرا گیرد.

آیت الله طالقانی در مسأله نهضت ملی نفت به شکل مؤثری در کنار رهبران نهضت قرار داشتند. در این جریان دو گروه ملّیون و مـذهبیون فعالیت داشـتند که در نهایت این دو گروه به وادی اختلاف کشانـده شدند، لذا آن مرحوم سـعی در متحد کردن آنها داشت و همـواره در تلاشـبود که جو تفرقه نیروهـای مبـارز علیه رژیم را بگیرد. بنـابراین بعـداز کودتـای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ روش جدیـد در مبارزه بر ضد رژیم در پیش گرفت و به کار جمع آوری نیروهای قدیمی اعم از ملی و اسـلامی و تشـکیل هسـته های جدیـد مبارزات اسـلامی پرداخت و موفق به تشکیل نهضـتمقاومت ملی گردیـد که تا سال ۱۳۳۹ فعـال بود که منجر به زنـدانی شدن ایشان به مدت یک سال شد.

آیت الله طالقانی در این دوره علاوه بر فعالیت های سیاسی و مذهبی در مسیر پژوهش های سیاسی اش کتاب «تنبیه الامه و تنزیه الملّـه» آیـت الله نـایینی را بـا مقـدمه و پـاورقی و توضـیحات خـود به چـاپ می رسانـد و سـپس دست به تـألیف کتـاب «اسـلام وحاکمیت» می زند و همچنیندر جهت بیداری و وحدت جهان اسـلامی در سال ۱۳۸۸ قمری به نمایندگی از آیت الله بروجردی در کنگره اسـلامی دارالتقریب مصـر، شـرکت می نمایـد و فعالیت های بسـیار متعـدد دیگر از قبیل سـخنرانی و ارشاد جوانان در مسجد هدایت و...

ب) چگونگی شکل گیری نهضت آزادی و

نحوه ارتباط مرحوم طالقانی با آن:

همچنـان که گفته شـد مرحوم طالقـانی بـا جبهه ملی همکاری داشت ولی از آنجا که آن مرحوم و عـده ای دیگر از اعضای آن جبهه بیشتر به نیروهای مـذهبی تکیه می کردنـد و اعتقادشان این بودکه جبهه ملی بایـد گرایش بیشتری به مـذهب نشان بدهـد. ولی بـه علت خـودداری جبههملی، تصـمیم گرفتنـد نهضت آزادی بـا همکـاری آقایـان بازرگـان و سـحابی در سـال ۱۳۴۰ه.ش تأسیس نمایند.

مرحوم طالقانی درباره انگیزه ها و اهداف پیوسـتن خود به این نهضت چنین می گوید: «ایمان و خلوص نیت و استقلال فکری و اصالت خانوادگی که مؤسسـین آن داشـتند، اخصّی از علما و روحانیون که در این مورد صاحب نظرند و تشخیص تکلیف دینی واسـتعانت و اسـتخاره ازقرآن کریم عضـویت آن را در هیـأت مؤسـس اولیه پـذیرفتم، بـا توجه به گرفتـاری هـای دیگر و انجـام وظـایف روحـانیت قبول این مسؤولیت برایم دشوار بود... تنهـا مسؤولیتی که در این جمعیت به عهـده گرفتم، همان راهنمایی به اصول و احکام عالیه اسـلام است که جزء مرام نامه باشد و پاسـخبه پرسش ها و روشن کردن افراد و جوانان و جوابگویی مسائل مطروحه در این حـدود»، (پـدر طالقانی در زندان، ص ۱۸ و یادنامه ابوذر زمان، شـرکت سـهامی انتشار، تهران ۱۳۶۰، ص ۱۴). بنابراینمهمترین علل همکاری آن مرحوم با نیروهای ملی مذهبی عبارت بودند از :

۱- به پیش بردن اهـداف اجتمـاعی، سیاسـی و فرهنگی آن مرحوم در جهت گسترش ارزش هـا و تعـالیم اسـلامی برای اصـلاح جامعه و مبارزه با نظام فاسد و اسـتبداد حاکم با اسـتفاده از سازمانی تشـکل یافته از عناصـر معتقد به اصول و تعالیم عالیه اسـلام (همچنان که مهندس بازرگاندر سخنرانی افتتاحیه اشاره می کند

که اصل مسلمان بودن در نهضت آزادی به معنای عدم جدایی دین از سیاست است) برای حضور فعال و مؤثر در صحنه های سیاسی، اجتماعی آن روز جامعه.

۲- راهنمایی ترویج و تبلیغ احکام و اصول اسلامی. خصوصا برای اعضا و جوانان مرتبط.

۳- وجود ایشان در میان سران نهضت آزادی نقش بازدارنده ای در پیشبرد هوس ها و خواسته های سیاسی آنان داشت.

ج) انحراف نیروهای ملی و مذهبی:

متأسفانه علیرغم حضور تعدادی از روحانیون برجسته در میان آن تشکل و تأکید آنان بر عدم جدایی دین از سیاست، در عمل نهضت ازادی تا به امروز مانند سایر ملی گراها از تز جدایی دین از سیاست طرفداری کرده که این نشان دهنده استفاده ابزاری این نیروها از دین وعلماء برای فریب توده ها و پیشبرد نقشه ها واهداف سیاسی خود، می باشد. انحراف نهضت آزادی از اسلام ناب محمدی(ص) و برداشت های التقاطی آنان از منابع مکتبی، علاوه بر آن که همواره موجب ناسازگاری آنان با روحانیت متعهد، قبل و پس از پیروزی انقلاب اسلامی بود، مایهانحراف و کژروی های هواداران جوان آنها تا مرز رسیدن به مارکسیسم و ضدیت با اسلام نیز به شمار می رفت.

با توجه به مطالب فوق مشخص می شود که رابطه مرحوم طالقانی با نیروهای ملی مذهبی با توجه به در نظر گرفتن مؤلفه هایی از قبیل شرایط خاص سیاسی آن روز، انگیزه ها و چارچوب های خاص آن مرحوم برای همکاری با این تشکل، ایفای نقش هدایت و جلوگیری ازانحراف و... قابل بررسی و تبیین می باشد و هیچ گونه ارتباطی با انحرافات این نیروها و عملکردهای ننگین و خائنانه این نیروها که بعدا و خصوصا بعد از پیروزی انقلاب آشکار شد ندارد.

اما در مورد این مطلب که مرحوم

طالقانی ترور شدنـد، باید گفت که چنین قضـیه ای اصـلاً صـحت ندارد و بررسـی های تاریخی نیز هیچ گونه تروری حتی ترور نافرجام ایشان را تأیید نمی نماید. مرحوم طالقانی سـرانجام بعد از پنجاه سال تلاش مداوم برای احیای اسـلام و به صـحنهآوردن قرآن و عمـل به سـنت رسـول الله و پس از عمری مبـارزه بـا اسـتعمار، اسـتبداد و به جـان خریـدن انواع شـکنجه هـا، تلخی هـا و محرومیت ها با ایمان راسخ به خدا و هدف های اسلامی در ساعت ۴۵/۱ دقیقه بامداد روز ۱۹ شهریور ۱۳۵۹ دار فانی را بدرود گفت و به سوی معبود خویششتافت.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱- جواد منصوری، تاریخ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۱، صص ۱۰۸ - ۲۷۲

۲- سید حمید روحانی (زیارتی)، بررسی و تحلیل نهضت امام خمینی، ج ۳

۳- جان فوران، مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین

۴- حمید پارسانیا، حدیث پیمانه

۵- فصلنامه علوم سیاسی، ش ۲، زندگی و اندیشه سیاسی آیت الله طالقانی، ص ۲۰۸). {J

آیه الله معرفت در مقاله خودشان در دومین پیامد منفی تحزب گرایی می فرمایند تحزب گرایی آزادی انتخابات را از مردم می گیرد چرا که یک سـری اهـداف دیکته شده را مقابل طرفداران خود قرار می دهند سؤالی که هست ان است که کدام آزادی در انتخاب از مردم گرفته می شود؟مردم که

پرسش

آیه الله معرفت در مقاله خودشان در دومین پیامـد منفی تحزب گرایی می فرماینـد تحزب گرایی آزادی انتخابات را از مردم می گیرد چرا که یک سری اهداف دیکته شده را مقابل طرفداران خود قرار می دهند سؤالی که هست ان است که کدام آزادی در انتخاب از مردم گرفته می شود؟مردم که بدون ملاک و اصول انتخاب نمی کنند اصلا چرا گفته می شود که آزادی در انتخاب در تحزب گرایی گرفته می شود.

پاسخ

هر چند در سؤال مشـخص ننمودید که منظور از فصـلنامه ی شـماره ی ۱۳ کـدام فصـلنامه است تا بتوانیم با مطالعه ی آن منظور نویسـنده را به صورت دقیق تر تبیین نمـاییم، امـا اصـل مطلبی را که از ایشـان نقل نمودیـد، موضوعی کاملاً صـحیح و واقعی ای است، توضیح آن که:

متفکران و اندیشـمندان علوم سیاسـی، ضمن بیان منافع و کارکردهای احزاب سیاسی از زیان ها و معایب آن ها نیز غفلت نکرده انـد و هر کـدام معـایبی را بر شــمرده انـد کـه یکی از آن هـا مسـأله ی میزان آزادی واقعی فرد در حزب اسـت. از دیـدگاه این

متفکران، حزب مزاحم آزادی فردی است و بـا تشـکیلات سـنگین و مجهّر فرد را در خود حلّ کرده و آزادی عمل و اراده را از وی می گیرد و فرد ناچار است از تصـمیم هایی که رهبران به نام حزب می گیرنـد، فرمان برده و از آنان پیروی کننـد، در حالی که اگر عضو حزب نبود، آزادی عمل بیش تری داشت.

روسـو نظرش این بـود که اراده ی عمـومی و یـا افکـار عمـومی واقعی و آزاده نمی توانـد در کشـوری که احزاب یـا فرقه هـایی فعالیت دارند، خود را نمایان کند(بنیادهای علوم سیاسیت، عبدالرحمن عالم، نشر نی، چاپ ششم، ۱۳۷۹، ص

.۳۵۰

).

حزب با تبلیغات، برنامه ها و فشارهای آشکار، پنهان و گوناگون و نیز آموزش مرام و مسلک و جهان نگری ویژه ی خود، پهنه ی دیدگاه فرد را تنگ می کند و وی را نسبت به واقعیت های زندگی بیرون از حزب بیگانه می سازد.

برخی نقادان می گویند به رغم ادعای نظام های دموکراتیک، ما در تصمیم های سیاسی همواره با اراده ی اصیل عمومی روبرو نیستیم، بلکه چه بسا با «اراده ی مصنوعی» مردم مواجهیم. به نظر هربرت مارکوزه رسانه ها و تبلیغات، نوعی شعور کاذب را در مردم پدید می آورند(فرهنگ واژه ها، عبدالرسول بیات و جمعی از نویسندگان، نشر مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی، چاپ اول، ۱۳۷۱، ص ۲۸۲.

).

هدایت نامرئی و سازمان دهی شده بنگاه های مهیب اقتصادی، آزادی های مدنی و خواست اکثریت را به چیزی صوری و بی بنیاد تبدیل می کند واساساً کسانی به رأس هرم قدرت نزدیک می شوند که از جانب قدرت های اقتصادی حمایت شوند. برخی این ساختار را «دموکراسی صوری» و «دموکراسی هدایت شده» و فریبی می دانند که سلطه و حکومت طبقاتی را می پوشاند. مارکس دموکراسی لیبرال را «دیکتاتوری بورژوایی» می خواند(همان، ص ۲۸۱.

).

اشپلنگر بر این باور است که «در کشورهای غربی هم، اصل اساسی دموکراسی؛ یعنی آزادی افراد در انتخابات نماینده خود، فقط جنبه تصوری و نظری به خود گرفته، زیرا در عمل هر یک از احزاب با تشکیلات جامعی که دارد برای خود طرفدارانی استخدام می کند و به جای این که مردم نمایندگانی انتخاب کنند، تشکیلات حزبی، انتخاب کنندگانی شکار می کنند.... در ظاهر اختلاف بسیاری بین دموکراسی های قدیمی مصر و چین و اعراب - که فکر تعمیم حق رأی اصلاً در خاطرشان خطور نمی کرد - مشاهده می شود، ولی در حقیقت در عصر کنونی هم ملّت

در دست نفوس مقتدر، آلتی بیش نیست»فلسفه سیاست، ترجمه هدایت الله فروهر، چاپ اول، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، نشر نظر، تهران، ۱۳۶۹، ص ۸۱ – ۸۲. به عقیده ی رابرت میشلز عمل و سازمان احزاب از «قانون آهنین اولیگارش» پیروی می کند و همه ی گردهمایی سازمان یافته، خواه دولت، احزاب سیاسی و... به طور ذاتی غیردموکراتیک هستند. زیرا سازمان مستلزم بوروکراسی است و بوروکراسی هم قدرت را در دست چند نفر در رأس سلسله مراتب متمرکز می کند. به عقیده او «دموکراسی بدون سازمان قابل تصور نیست» و بنابر این، گرایش های خواهان اولیگارش در دموکراسی وجود دارد. ر.ک: روبرت میخلز، جامعه شناسی احزاب، ترجمه احمد نقیب زاده، تهران، نشر قومی، ۱۳۶۹، ص ۲۳.

.)

وی با اشاره به نقش مخرب مطبوعات می افزاید: «ما امروز در زیر شلیک این توپخانه عقلانی [مطبوعات] با چنان هول و هراس زندگانی می کنیم که هیچ کس نمی تواند آن را فراغت باطنی لازم را به دست آورد، که بتواند غرض اصلی این درام (داستان) پرهیاهو را درک کند. حس قدرت طلبی که در زیر لفافه ی دموکراسی به فعالیت مشغول است، شاهکار خود را به چنان خوبی انجام داده که حتی وقتی مردم را به شدیدترین وضعی به قید رقیت و بردگی می کشد، اینان به قدری اغفال شده اند که تصور می کنند، معنای آزادی همین است و هر چه طوق اسارت تنگ تر می شود به نظر مردم چنین جلوه می کند که دایره ی آزادی وسیع تر شده است. همه با رضا و رغبت، بلکه با ذوق و شوق و جوش و خروش به ساز و عدّه ی معدودی قدرت طلب بی باک می رقصند.

آزادی خواهان طبقه متوسط، از این مغرور و خشنودند که مطبوعات

آزاد شـده و سانسور از میان رفته است، غافل از این که دیکتاتور مطبوعات یا آن چنـد نفری که تمام روزنامه ها و مجلّات را به ضرب پول در اختیار خود درآورده اند، اسیران خود؛ یعنی خوانندگان را در زیر تازیانه های سرمقاله ها و تلگراف ها و عکس ها و تصویرها به هر طرف که بخواهند سوق می دهند»فلسفه سیاست، همان، ص ۸۸ – ۸۹.

.)

هر اندازه سازمان و تشکیلات حزب مجهّز و مرام و مسلکش سازمان یافته تر باشد، به همان نسبت [با تلقین اصول و معیارهای مورد نظر خود به مردم] شخصیت و آزادی فردی از میان می رود و به جای آن شور و هیجان های گروهی جایگزین می شود(جامعه مدنی و حاکمیت دینی، عبدالحسین خسروپناه، نشر وثوق، چاپ اول، ۱۳۷۱، ص ۱۹۲.

). در چنین فضایی هر چند افراد تصوّر می کنند که آزادانه و بر اساس معیارهای مورد نظر خود دست به انتخاب می زنند، ولی بدیهی است که این معیارها و ملاک ها هرگز از آنِ مردم نیست، بلکه برعکس مطابق و خواست عده ی انگشت شماری از صاحبان قدرت و ثروت است. بنابر این باید به آزادی انتخاب در نظام های حزبی و دموکراتیک با الگوهای غربی، کاملاً با دیده ی تردید و تأمیل نگریست.

جهت آشنایی بیشتر با معایب و آفت های احزاب ر.ک: مبانی سیاست، عبدالحمید ابوالمحمد، انتشارات توس، ۱۳۷۶، ص ۴۴۰ – ۴۳۷.

در مورد نهضت آزادی و ابراهیم یزدی (بیوگرافی و فعالیت سیاسی) توضیح دهید.

پرسش

در مورد نهضت آزادی و ابراهیم یزدی (بیوگرافی و فعالیت سیاسی) توضیح دهید.

پاسخ

برای آشنایی با وضعیت نهضت آزادی مروری بر چگونگی پیدایش، اهداف، عملکرد و مواضع آن در برابر انقلاب و اصول و آرمان های اسلامی و انقلابی لازم است. چنین تحقیقی طبیعتا در این مختصر نمی گنجد؛ لیکن به اختصار و فشرده، نکاتی را به آگاهی می رساند:

۱– این تشکیلات اساسا بر پایه اندیشه های دکتر مصدق و با کسب نظر از وی به وجود آمده است. مهندس بازرگان در این باره می گوید: «تشکیلات و پایه های اصلی نهضت را با کسب نظر از آقای دکتر مصدق ریخته اند...»، (مجله روشنفکر، ۲۵ خرداد سال ۴۰).

در مرامنامه نهضت آمده است: «ما مسلمان، ایرانی، تابع قانون اساسی [زمان شاه] و مصدقی هستیم»، (خط سازش ۱/۲۵۲) بازرگان.

۲- گرایش دینی و اسلامی در نهضت نقش درجه دوم و ابزاری دارنـد و ملیت گرایی بر آن تقدم و پیشـی دارد. بازرگان یکی از تفـاوت هـای حساس و ظریف بین نهضت آزادی و نیروهای انقلابی را این می دانست که امام و انقلابیون خواسـتار اسـلام و خـدمت به دین بودنـد؛ ولی نهضت آزادی ایران گرا بود. گروه اول از امکانـات و ابزارهـای موجود در ایران جهت اعتلای دین استفاده می کردند و گروه دوم دین را وسیله خدمت به ایران و اهداف اساسی خود قرار می دادند.

برای آگاهی بیشتر ر.ك: اطلاعیه نهضت آزادی ۲۷ خرداد ۱۳۶۰ و نیز: خط سازش، ج ۱، ص ۲۸۸.

۳- نهضت آزادی دارای شـیوه ای سازشـکارانه بوده و هرگز موافق با مبارزه انقلابی و سرنگونی رژیم طاغوت نبوده است؛ بلکه معتقد بود شاه باید سلطنت کند نه حکومت و هم اکنون هم بزرگ ترین منادی سازش با آمریکا می باشد.

۴- نهضت

آزادی به تدریج در طول حیات خود از روحانیت فاصله گرفت و نه تنها در مسائل سیاسی و اجتماعی؛ بلکه اساسا در دین شناسی و تفسیر قرآن و فهم دین، رویکردی گسسته از عالمان و دین شناسان برگزیده و به جای مطالعه در دین از طریق متدلوژی خاص خود به تأویل و تفسیر قرآن از طریق تأویل و متدلوژی علوم تجربی و تفسیر به رأی پرداخت و بدین وسیله نوعی اندیشه التقاطی در دین را رواج داد که اولین ثمره آن پیدایش سازمان مجاهدین خلق و گرایش آنان به سوی اندیشه های مارکسیستی بود. البته در عین حال این نهضت با روحانیونی مانند مرحوم شریعتمداری رابطه خود را مستحکم ساخته و او را به عنوان مرجع معرفی می کردند؛ ولی هرگز حضرت امام را به عنوان مرجع دینی معرفی نکردند.

۵- در جریان اشغال لانه جاسوسی آمریکا که در واکنش به توطئه های آمریکا در براندازی نظام صورت گرفت و پس از افشای اسناد ارتباط برخی از رهبران نهضت آزادی با آمریکا (مانند بازرگان، یزدی، میناچی، امیر انتظام، سنجابی، نزیه، مقدم مراغه ای و قطب زاده) نهضت آزادی دانشجویان پیرو خط امام را پیرو خط شیطان خواند، (اسناد نهضت آزادی، ج ۱۱، ص ۲۰۷).

۶- در جریان جنگ تحمیلی علیه انقلاب، نهضت آزادی به جای پیوستن به صفوف جنگ و مبارزه و یا تشویق مجاهدان جان بر کف، برعکس با دشمنان همسویی نموده و حضرت امام را جنگ طلب معرفی می کردند.

گذشته از اختلاف های فکری، عقیدتی و نحوه برداشت از اسلام، بین رهبران نهضت آزادی با امام (ره) و نیروهای انقلاب، اختلاف های سیاسی در نحوه اداره حکومت، قضایای انقلاب و حوادث سیاسی پس از انقلاب سبب

گردید که هر روز جدایی و اختلاف بین امام(ره) و نیروهای انقلاب با نهضت آزادی و رهبران آن در قالب دولت موقت بیشتر شود.

در این جا به برخی از این اختلاف ها اشاره می نماییم:

۱ عدم توجه بازرگان به فرمان نخست وزیری حضرت امام(ره) مبنی بر استفاده از تمام نیروها و پرهیز از انتخاب اعضای کابینه از یک گرایش سیاسی و گروهی خاص؛ این اقدام سبب گردید که نیروهای حزب الله، به مخالفت با بازرگان برخاسته و عمل او را غیر قابل تحمل قلمداد نمایند.

۲ امام (ره) نوع حکومت را جمهوری اسلامی مطرح نمودند؛ اما بازرگان و نهضتی ها بر حکومت جمهوری دموکراتیک تاکید داشتند. پس از تصویب جمهوری اسلامی،در ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ به وسیله مردم و بعدها تصریح قانون اساسی، بر کلمه جمهوری اسلامی و تأیید مردم؛ نهضتی ها حتی تا زمان حال نیز، در فراق حکومت دموکراتیک (جمهوری دموکراتیک) سوگوار هستند و این اختلافِ برداشت بازرگان و نهضتی ها در مقابل امام (ره) و انقلابیون درباره جمهوری اسلامی، شکافی عمیق برای آغاز اختلاف ها محسوب می شد.

۳ مخالفت بازرگان و نهضتی ها با مجلس خبرگان و تأکید و ارائه طرح تشکیل مجلس مؤسسان به جای آن؛ این طرح با مخالفت صریح امام، به شکست انجامید.

۴ مخالفت با اصل ولایت و حاکمیت فقیه و فقه در جمهوری اسلامی ایران.

۵ مخالفت با برخی از اصول حقوقی و جزایی اسلام، مانند اصل قصاص و یا حدود و... به دلیل مغایرت با حقوق بشر و سازمان های جزایی بین المللی!

۶ مخالفت با شعار صدور انقلاب.

۷ مخالفت با حمایت از نهضت های آزادی بخش.

۸ مخالفت با چگونگی برخورد با ضد انقلاب

و نیز مخالفت با اعدام ژنرال های خونریز و سران فاسد رژیم گذشته.

۹ مخالفت بر سر چگونگی ارتباط و برخورد با آمریکا و نیز مخالفت با اشغال لانه جاسوسی آمریکا که در نهایت، سبب استعفای بازرگان و انحلال دولت موقت گردید.

۱۰ اختلاف بر سر تفسیر سیاست نه شرقی و نه غربی امام(ره)؛ (بازرگان از این سیاست امام، برداشت موازنه منفی دکتر مصدق را داشت).

۱۱ مخالفت رهبران نهضت آزادی و دولت موقت با سپاه پاسداران، کمیته ها و نهادهای انقلابی.

۱۲ ملاقات وزیر امور خارجه دولت موقت (ابراهیم یزدی) با برژیسنکی، مشاور امنیت ملی کارتر، رئیس جمهور وقت آمریکا، سبب گردید که نیروهای انقلابی به مخالفت صریح با این جریان برخیزند؛ چرا که این ملاقات ها سبب خرد شدن چهره ضد استکباری جمهوری اسلامی می گردید.

۱۳ شرکت برخی از نهضتی ها (مانند قطب زاده، امیر انتظام و دیگران) در کودتای طبس و نوژه.

با توجه به وجود چنین اختلاف هایی بین امام، نیروهای انقلابی و حزب الله با رهبران نهضت آزادی، دولت موقت، ملی گرایان و لیبرال ها؛ موفقیت و پیروزی با امام(ره) و نیروهای انقلابی بود، و پس از طی یک بحران، نهضت آزادی، بازرگان و یاران و هواداران او به صورت رسمی از صحنه حکومت ،قدرت و سیاست برکنار شدند.

اما این پایان کار نهضت آزادی نبود؛ زیرا پس از قضایای دولت موقت و برکناری جناح میانه روی لیبرال از صحنه سیاسی کشور و حاکمیت رسمی حزب الله بر کشور از سال ۱۳۶۰، نهضت آزادی رفته رفته از انقلاب، امام و نیروهای انقلاب دور گشته و تبدیل به یک نیروی اپوزیسیون شد و به نوعی در وحدت تاکتیکی و

عملی به نیروهای ضـد انقلاب و منافقین نزدیک شـد و این نزدیکی تا آن جا ادامه یافت که اعلامیه ها و سـخنرانی های رهبران نهضت در روزنامه ها، مجلات و رادیو و تلویزیونِ ضـد انقلاب عراق و آمریکا پخش می گردید. گرچه نهضت آزادی با دیگر نیروهـای ضـد انقلاـب، اعم از چپ و راست، دارای اختلاـف فکری و بینشـی بود، امـا داشـتن هـدف مشترک؛، یعنی، مقـابله و مخـالفت بـا انقلاـب و رهـبران آن و به خصوص روحـانیت، همه نیروهـای اپوزیسـیون را در عمـل، به مواضع واحـد و مشـترک رسانیـد. بنـابر این، در این مواضع مشترک، نهضت آزادی، در کنـار منافقین، ملی گرایان، سـلطنت طلب ها، توده ای ها و دیگر چپی ها قرار گرفت. البته بایـد انصاف داد که اگر نهضت آزادی در مقابله با رژیم گذشـته به مبارزه مسـلحانه اعتقادی نـداشت، در مقابله با جمهوری اسـلامی نیز بر عقیده خود ثابت قدم مانده و به روش مبارزه مسـلحانه مجهز نشد و تنها به مبارزه سیاسی بر ضد جمهوری اسلامی پرداخت.

برخی از ویژگی های فکری نهضت آزادی عبارت است از:

۱ شیفته و مجذوب فرهنگ و تمدن مغرب زمین.

۲ گرایش و تمایل به ارتباط با آمریکا و غرب.

۳ اعتقاد به اصالت فرد و آزادی های فردی.

۴ علم گرایی و تأکید بر علوم تجربی و حسی و بی اعتنایی به علوم عقلی و فلسفی.

۵ تفسیر علمی، تجربی و حسی از قرآن، روایات و متون دینی و تأکید بر روش تجربی در فهم متون دینی.

۶ اعتقاد به دین و مذهب، به عنوان امری فردی، جزیی و تجربی.

۷ اعتقاد به جدایی دین از سیاست (به خصوص پس از حوادث سال های بعد از انقلاب)

۸ نفی حکومت دینی و نظام ولایت فقیه.

۹ پیروی از اندیشه های دکتر مصدق در عرصه سیاست و حکومت.

۱۰ پیروی از اندیشه تسامح و تساهل در تمام ابعاد.

۱۱ ملی گرایی و ناسیونالیسم افراطی و اعتقاد به ملیت و ایران، در مقابل اسلام و به عبارت دیگر تقدم ایران بر اسلام.

۱۲ اعتقاد به دموکراسی و آزادی به شیوه غربی.

در پایان لازم به ذکر است که حضرت امام(ره) طی نامه ای به وزیر کشور وقت (آقای محتشمی) نوشتند:

بسم الله الرحمن الرحیم

جناب حجت الاسلام آقای محتشمی، وزیر محترم کشور، ایده الله تعالی

در موضوع نهضت به اصطلاح آزادی، مسائل فراوانی است که بررسی آن محتاج به وقت زیاد است. آن چه باید اجمالاً گفت، آن است که پرونده این نهضت و همین طور عملکرد آن در دولت موقت اول انقلاب، شهادت می دهد که نهضت به اصطلاح آزادی، طرفدار جدی وابستگی کشور ایران به آمریکا است و در این باره از هیچ کوششی فروگذار نکرده است و حمل به صحت اگر داشته باشد آن است که شاید آمریکای جهان خوار را که هر چه بدبختی ملت مظلوم ایران و سایر ملت های تحت سلطه او دارند از ستم کاری او است بهتر از شوروی ملحد می دانند و این از اشتباهات آنها است. در هر صورت به حسب این پرونده های قطور و نیز ملاقات های مکرر اعضای نهضت، چه در منازل خودشان و چه در سفارت آمریکا و به حسب آن چه من مشاهده کردم از انحرافات آنها که اگر خدای متعالی عنایت نفرموده بود و مدتی در حکومت موقت باقی مانده بودند، ملت های مظلوم،

به ویژه ملت عزیز ما، اکنون در زیر چنگال آمریکا و مستشاران او دست و پا می زدند و اسلام عزیز چنان سیلی از این ستمکاران می خورد که قرن ها سر بلند نمی کرد و به حسب امور بسیار دیگر، نهضت به اصطلاح آزادی، صلاحیت برای هیچ امری از امور دولتی یا قانون گذاری یا قضایی را ندارند و ضرر آنها به اعتبار آن که متظاهر به اسلام هستند و با این حربه جوانان عزیز ما را منحرف خواهند کرد و نیز با دخالت بی مورد در تفسیر قرآن کریم و احادیث شریفه و تأویل های جاهلانه، موجب فساد عظیم ممکن است شوند، از ضرر گروهک های دیگر حتی منافقین این فرزندان عزیز مهندس بازرگان بیشتر و بالاتر است.

نهضت آزادی و افراد آن، از اسلام اطلاعی ندارند و با فقه اسلامی آشنا نیستند، از این جهت، گفتارها و نوشتارهای آنها که منتشر کرده اند، مستلزم آن است که دستورات حضرت مولی الموالی، امیرالمؤمنین، را در نصب ولات و اجرای تعزیرات حکومتی که گاهی بر خلاف احکام اولیه و ثانویه اسلام است، برخلاف اسلام دانسته و آن بزرگوار را نعوذ بالله تخطئه، بلکه مرتد بدانند و یا آن که همه این امور را از وحی الهی بدانند که آن هم بر خلاف ضرورت اسلام است. نتیجه آن که نهضت به اصطلاح آزادی و افراد آن چون موجب گمراهی بسیاری از کسانی که بی اطلاع از مقاصد شوم آنان هستند می گردند، باید با آن ها برخورد قاطعانه شود و نباید رسمیت داشته باشند.

والسلام علی من اتبع الهدی

توفیق جناب عالی را از خداوند تعالی خواستارم

روح الله الموسوی الخمینی

آقای ابراهیم یزدی دبیر کل گروهک غیرقانونی نهضت آزادی می باشند و در دوران دولت موقت نیز وزیر امور خارجه بودند.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱- لطف الله میثمی، از نهضت آزادی تا مجاهدین

۲- مجتبی سلطانی، خط سازش، نشر سازمان تبلیغات اسلامی

۳- شهید سید عبدالحسین دستغیب، گروهک ها، نشر کانون تربیت شیراز

۴- دفتر تبلیغات اسلامی، نهضت آزادی در اندیشه و عمل

کدام یک از نهضت هایی که قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به وجود آمده اند، مورد قبول و کدام یک از نظر نظام اسلامی مردود هستند؟

پرسش

کدام یک از نهضت هایی که قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به وجود آمده اند، مورد قبول و کدام یک از نظر نظام اسلامی مردود هستند؟

پاسخ

پاسخ دقیق به این سوال نیازمند بررسی موردی هر کدام از این نهضتها با توجه به خاستگاه ، مبانی فکری و اندیشه ای نه ماهیت ، اهداف و عملکردهای آنهاست که این کار نیز خارج از گنجایش یک نامه است. اما می توان به صورت مختصر معیارها و ملاکهایی را برای تشخیص اسلامی بودن هر کدام نام برد و بر این اساس در هر مورد قضاوت نمود:

اولاً: نهضتی مورد قبول اسلام است که در بعد مبانی فکری و اندیشه ای اساس و شالوده آن ، از منابع اصیل اسلامی، به وسیله و یا تحت نظر اسلام شناسان و عالمان متعهد، شکل گرفته و پایه گذاری شده باشد. «ان الذین عندالله الاسلام » «و من یبتغ غیرالاسلام دینا فلم یقبل منه» (آل عمران ، آیه ۸۵).

ثانیاً: در صدد اصلاح واقعی ساختار فکری، اجتماعی یا سیاسی جامعه با استفاده از آموزه های اصیل اسلامی باشد. «ان ارید الا الاصلاح ما استطعت» (هود آیه ۸۸). و فرمایش امام حسین(ع) «انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی ، ارید أن آمر بالمعروف و أنهی عن المنکر و أسیر بسیره جدی و أبی».

ثالثاً: در عمل نیز پای بندی خود را به آموزه ها و ارزشهای اسلامی به اثبات رسانده باشد. چنان که امام علی(ع) می فرماید: «لنرد المعالم من دینک ، و نظهر الاصلاح فی بلادک، فیأمن المظلومون من عبادک، و تقام المعطله من حدودک...» (نهج البلاغه ، خطبه ۱۳۱). یعنی

«افکار و انـدیشه ها را متوجه اسـلام راستین سازد و بدعتها و خرافه ها را از مغزها بیرون براند، به زندگی عمومی از نظر تغذیه و مسـکن و بهـداشت و آموزش و پرورش سامـان بخشـد، روابـط انسـانی انسانهـا را براسـاس برابری و برادری و احساس اخوت و همسـانی برقرار سـازد، و ساخت جامعه را از نظر نظامات و مقررات حاکم طبق الگوی خـدائی اسـلامی قرار دهـد.» نهضت های اسلامی، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، چاپ ۱۹ ، ص ۷۰.

نهضـتهایی کـه دارای ایـن خصوصـیات باشـند مـورد قبـول اسـلام می باشـد امـا سـایر نهضـتهایی که فاقـد برخی یـا تمـامی این خصوصـیات باشـند (مانند: نهضـتهای ملی گرا یا التقاطی یا وابسـته به مکاتب الحادی غربی و شرقی ، و ...) غیر اسلامی شمرده می شوند.

در مورد نهضب آزادی توضیح دهید

پرسش

در مورد نهضب آزادی توضیح دهید

پاسخ

در ارزیابی ،تجزیه و تحلیل رخدادها و حوادث روزمره کشور ،هر چند داشـتن اطلاعات و مواد خام آن هم مسـتند و دقیق امری لازم اما به هیچ وجه کافی نیست. بلکه علاوه بر این باید فرد از قوه تحلیل ،ذهنی منظم و منطقی که بتواند ارتباط بین حوادث را به خوبی شـناسایی کند. و بینش سیاسی بالا برخوردار باشد علاوه بر این داشتن آگاهی های تخصصی و تسلط به مبانی حقوقی، فقهی، سیاسی و... به تناسب هر جامعه ای و بالاخره تجربه سیاسی در ارزیابی و ارائه تحلیل دقیق امری بسیار لازم است.

به عنوان نمونه فقط به چند مورد از نامه ارسالی شما بسنده می نماییم.

۱. مسـلما در ارزیـابی و قضـاوت پیرامـون نهضت آزادی فقـط نمی تـوان به ذکر عنـوان مسـلمان بودن اکتفـا کرد. بلکه بررسـی عملکردها و گرایشات سیاسـی، اجتماعی و فردی آنان در گذشته و حال اهداف آشکار و پنهانی که تعقیب می نمایند. که باید همراه با اطلاعات کافی و دقیق باشد. از یکسو و شـناختن احکام فقهی پیرامون اعمال و رفتار و دیدگاههای آنان از طرف دیگر امری بسـیار ضـروری است. به عبارت دیگر باید بین مسـلمان بودن و اسـلام گرا بودن در عمل و عقیده تفاوت قائل شد و گرنه بـدون این دو عامـل اساسـی هر فردی در یـک جمع بنـدی ابتـدایی به این نتیجه می رسـد. اینها که در مرامنامه خویش گفته اند مسـلمانیم دیگر چرا حضـرت امام با آنان از در سازگاری و تسـلیم وارد نمی شود؟ و متعاقب این سؤال نتیجه می گیرید امام که معصوم نبودند و...؟

متاسفانه آنچه که

در طول تاریخ اسلام و این سرزمین دردآور بوده ،عدم توانایی درک و تحلیل درست از حوادث است اگر امامان(ع) ما مظلومانه در میان مردم خویش تنها می ماندند و اگر وقایع سرنوشت سازی نظیر انقلاب مشروطه منحرف می شود همه ناشی از همین عامل یعنی فقدان بینش سیاسی صحیح است. آنجا که با خوش باوری دشمن را دوست می گیرند.

در هر صورت در قضیه نهضت آزادی نیز متاسفانه برای برخی چنین شده است بررسی عملکرد این گروه به خوبی حکایت از این دارد که آنان نه تنها با انقلاب اسلامی، اصول و ارزشهای آن و منافع ملی کشورمان دشمنی دارند . بلکه حتی اصول و احکام اسلامی را نیز بر نمی تابند. به عنوان نمونه موضع گیری هتاکانه آنان در مورد احکام قصاص، حدود و... تنها نمونه کوچکی از این موارد است. و حتما خود می دانید در احکام اسلامی انکار احکام ضروری اسلام چه حکمی دارد. چنانچه حضرت امام در این زمینه می فرماید: قضیه قصاص در جاهایی از قرآن تصریح شده است و لایحه قصاص همان مسائل قرآن است در این راهپیمایی که مسلمانان را به اصطلاح خودشان دعوت کرده اند که مردم قیام کنند در مقابل قرآن مردم قیام کنند. در مقابل احکام ضروریه اسلام، آنهایی که از بعضی جبهه ها هستند، تکلیفشان معلوم است آنها از همان اول هم از آن وقتی که تأسیس شد مسئله اسلام نزدشان مطرح نبوده است آنچه مطرح بوده اگر راست بگویند همان ملی گرایی بوده است و من در این هم شک دارم . برای اینکه افرادی که سر دسته اینها بودند و

به ملی گرایی معروف بودنـد ما دیـدیم که بر ضد ملت قیام کردند. این حکم، حکم قصاص که در قرآن کریم و ضـروریه همه مسلمین است. جبهه ملی از امروز محکوم به ارتداد است. (۲۵/۳/۱۳۶۰)

عملکرد دولت موقت به خوبی نمایـانگر این بود که انگـار آنهـا بیشتر نماینـده آمریکـا و حافـظ منافع اوینـد تا منافع مردم ایران. اسـناد به دست آمده از لانه جاسوسـی آمریکا در ایران ،به خوبی نمایانگر ماهیت اصـلی این گروه و تعداد زیادی از کارگزاران دولت موقت بود. (ر ک اسناد لانه جاسوسی ،دانشجویان مسلمان پیرو خط امام)

در هر صورت آنچه که در مورد نهضت آزادی اتفاق افتاد دیـدگاه شخصـی یک نفرماننـد امام (ره) نبود بلکه آنان با توهین به احکـام اسـلامی مخالفت اسـلام و تمامی مسـلمانان را بر علیه خود همراه نمود و نظر حضـرت امام و سایر فقها و مراجع عظام به عنوان متخصـص در احکـام اسـلامی ،تنهـا اعلام نظر اسـلام در این زمینه بود نه نظر شخصـی و از سوی دیگر با خیانت به میهن اسـلامی و مردم غیورمان از چشم مردم افتادند و دیگر هیچ جایگاهی در میان مردم فهیم و انقلابی کشورمان نداشـته و نخواهند داشت .

۲. در قضـیه صـدور انقلاب ،اگر نگاهی به دیـدگاه حضـرت امام در اوائل انقلاب بیانـدازیم مشـخص می شود که به هیـچ وجه حضـرت امام با کسـی که صـدور انقلاب را به معنای مـداخله در امور داخلی سایر کشورها و یا مسائل نظامی ... می دانسـتند به شدت مخالف بودند همچنانکه با دیدگاه افراد انقلابی نما که توصیه می کردند ایران اسلامی نسبت به سرنوشت سایر مسلمانان و مستضعفان بی تفاوت

باشد و در مقابل جنایات استکبار جهانی سکوت اختیار کند باز هم مخالفت می کردند. حضرت امام در صدور انقلاب به نفی جنگ و نفی کشور گشایی و توسعه طلبی و لشکر کشی تاکید داشته و صدور با سرنیزه و زور را صدور نمی دانستند.

حضرت امام در سخنان خویش ،مراد از صدور انقلاب را توجه دادن مردم به معنویات ،معرفی چهره اسلام اصیل به مردم دنیا ،بیداری ملتها و تلاش آنان در جهت کسب استقلال و رهایی از سلطه مستکبران، ترویج آداب اخلاق و رفتار اسلامی و بالاخره آشنا کردن مردم با اسلام عزیز و حکومت عدل اسلامی می دانستند. (ر ک :اندیشه های فقهی –سیاسی امام خمینی (ره) کاظم قاضی زاده ،مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری ۱۳۷۷ ،ص ۵۸۱)

و در تبیین آن می فرمودند: «ما که می گوییم می خواهیم انقلابمان را صادر کنیم می خواهیم همین معنویتی که در ایران پیدا شده را صادر کنیم این انقلاب فرهنگی مان را انقلاب اسلامی مان را به همه ممالک اسلامی صادر کنیم» (صحیفه نور ،ج ۲۰، ص ۲۳۶)

بنابراین حضرت امام ضمن تاکید بر توسعه داخلی و توجه به منافع مادی بر انجام وظایف و رسالتهای انقلاب اسلامی آن هم در چارچوب موازین و مقررات بین المللی تأکید داشتند و تاکنون نیز نظام اسلامی از این خط مشی به هیچ وجه عدول نکرده است و اگر آن زمان برخی به اصطلاح افراد ملی مسلک دم از مسالمت و دست برداشتن از صدور انقلاب می زدند نه به خاطر دفاع از میهن و کشور – زیرا امتحانشان را به کرات پس داده اند و و

خیانتشان به اثبات رسیده بود. بلکه در راستای منافع استکبار جهانی در جلوگیری از امواج بیداری بخش انقلاب اسلامی به خارج بود.

۳. در مورد آیت الله شاهرودی و مساله تابعیت ایشان باید گفت به دلیل اهمیت و جایگاه مهم و حساس قوه قضاییه رئیس این قوه باید علاوه بر شرایط مذکور در قانون ،تابعیت اصلی ایران را داشته باشد و داشتن تابعیت غیر ایرانی و یا تابعیت اکتسابی ،علاوه بر مخالفت با قانون ،مخالف مصالح ملی نیز به نظر می رسد. (حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، سید محمد هاشمی، نشر دادگستر ،۱۳۸۰ ج ۲ ص ۳۸۰)

از سوی دیگر تابعیت اصلی وقتی است که تابعیت ایرانی فرد ناشی از تابعیت ایرانی پدر و یا ناشی از تولد وی در کشور ایران باشد (همان ،ص ۲۶۹)

آیت الله شاهرودی هر چند در نجف اشرف متولد شده اند ولی پدر و خانواده ایشان تابعیت ایران داشته و آیت الله شاهرودی از سفارت ایران در عراق شناسنامه ایرانی گرفته اند. و نظیر این مسئله برای بسیاری از ایرانیان مقیم خارج که برای تحصیل و یا ... رفته و فرزندانشان در آنجا متولد می شوند و وجود دارد و به علاوه این مسئله در مجلس مطرح و به آن پاسخ داده شده و هیچ گونه شک و ابهامی در این زمینه وجود ندارد در هر صورت توصیه ما به شما دانشجوی گرامی این است که در ارزیابی و تحلیل مسائل به مواردی که در ابتدای نامه بیان شد التفات و توجه ویژه داشته باشید.

ضمنا شما می توانید سؤالات خود را در صورت جا نشدن، در برگه معمولی بنویسید و در

داخل یکی از سؤال برگ ها قرار دهید و ارسال نمایید.

گروه افراطی انصــار حزب الله منتصب به چه ارگانی است. و از طریق چه سازمانی پشتیبانی می شود.و آیا به دختر رهبری هم ارتباطی دارد.

پرسش

گروه افراطی انصار حزب الله منتصب به چه ارگانی است. و از طریق چه سازمانی پشتیبانی می شود.و آیا به دختر رهبری هم ارتباطی دارد.

پاسخ

بررسی تاریخ حوادث اسلام تاکنون و همچنین انقلاب اسلامی به خوبی بیانگر این واقعیت است که بیشترین خطر و آفت برای نهضتهای الهی و مردمی همین افراط و تفریط ها بوده است. بر این اساس نظام اسلامی نیز همیشه با حرکتهای خودسرانه و غیر قانونی مخالف بوده و می باشد؛ رهبر معظم انقلاب به کرات به خطر این قبیل افراطیون هشدار داده است و از آنها منع نموده است به عنوان نمونه پس از جریان ۱۸تیر کوی دانشگاه که عده ای برای تخریب چهره نیرو های اصول گرا و با استفاده از شعارهای متدینین به خوابگاه دانشجویان حمله کردند، فرمودند: «بارها گفته ام ، باز هم تکرار می کنم، من معتقدم که جوان مملکت بایستی در همه میدان ها حضور و آمادگی داشته باشد، منتها با انضباط، این گونه حرکاتی که ملاحظه شد، کسانی به دانشگاه حمله کنند، ناشی از بی انضباطی است با هر نامی انجام بگیرد، غلط و محکوم است. اگر با نام دفاع از دین هم انجام بگیرد، غلط است اگر با نام دفاع از ولایت هم انجام بگیرد، غلط است. مگر من بارها نگفته ام که در اجتماعات کسانی که مخالفند هیچ کس نباید رفتار خشونت آمیز داشته باشد. چون این کار دشمن را خوشحال می کند...»(روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۲تیر ۷۸، ص ۲)

بنابراین نظام اسلامی چنین جرائمی را نه تنها حمایت نمی کند بلکه با متخلفین قاطعانه برخورد می نماید.

در هر صورت در اینکه برخی

رفتارهای افراطی از سوی بعضـی افراد جامعه که نام مقدس انصار حزب الله را برخود گذاشـته اند، سـر می زند شکی نیست. اما هرگز نبایـد پنـداشت که این افراد از منتسبین به نظـام می باشـند زیرا چنین افرادی یـا افراد خودسـر بوده و یا با تحریک و توطئه نیروهای معاند نظام تحریک شده اند.(ر. ك: اطلاعیه دادگاه انقلاب اسلامی ، روزنامه رسالت، ۸۰.۲.۱ ، ص ۱۳)

از سوی دیگر اگر افراط و نادیده گرفتن قانون و ضوابط خوب نیست، که قطعا این چنین است ، پس همه جناحهای سیاسی باید از چنین پدیده زشتی دوری نمایند، ولی متأسـفانه مشاهده می شود افرادی که خود را قانون مدار دانسـته و دم از اصـلاحات می زننـد، افراط گرایی را به جایی رسانیـده اند که حتی اصول و چارچوب های قانون اساسـی و مواضع ریاست جمهوری را نادیده گرفته و به راحتی، امنیت ، اسـتقلال و منافع ملی را دو دستی تقـدیم بیگانگان و دشـمنان این مرز و بوم می نمایند. بنابراین خطر این گروه را که حداقل کمتر از گروه اول نیست. هرگز نباید کوچک شمرد و از آن غافل بود.

به امیـد آن روزکه کلیه فعالیتهـای سیاسـی افراد ، جناحها و احزاب سیاسـی ، همه در چارچوب قانون ، ارزشـهای اسـلامی و در راسـتای رعـایت امنیت، اسـتقلال ، منـافع و مصالـح کشور و احترام به حقوق دیگران ، نهادینه شود و جامعه اسـلامی ما دیگر به هیچ وجه شاهد این قبیل افراط و تفریط ها نباشد.

هدف ایجاد گروه فشار چیست؟

پرسش

هدف ایجاد گروه فشار چیست؟

پاسخ

در اصـطلاح سیاسـی، گروه فشـار در مورد گروه هـا و سازمـان هـایی به کار می رود که برای حفظ منافع خود یا تأمین مقاصـد خاصی، بدون توجه به اصول و راهکارهای قانونی کشور بکوشند تصمیمات خود را از هر راهی به دست بیاورند (فرهنگ علوم سیاسی، مرکز اطلاعات و مدارك علمی ایران، ۱۳۷۴، ص ۲۶۷).

به طور مثـال گروه فشـار یـا «لابی» یهودیان آمریکا یکی از مهمترین و نیرومنـدترین گروه های فشار آمریکاست که با نفوذ در سازمان های دولتی و اقتصادی و وسائل ارتباط جمعی در آمریکا در تصمیمات دولت و کنگره درباره مسائل خاورمیانه مستقیما اثر میگذارد و از اتخاذ تصـمیماتی که مغایر منافع اسـرائیل باشد جلوگیری می کند (فرهنگ جامع سیاسـی، محمود طلوعی، نشر علمی، ۱۳۷۷ ، ص ۷۳۶).

بنـابراین هـدف ایجاد گروه فشار توسط جناح ها و یا احزاب و... حفظ و یا تأمین منافع و اهـداف آنان با اسـتفاده از راهکارهای غیر قانونی (عموما) و فشار بر مراجع و مسؤولین تصـمیم گیرنده در امور کشور و تحمیل خواسته های غیر مشروع خود بر جامعه می باشد.

اما در مورد وجود این اصـطلاح در کشور ما باید گفت که علاوه بر ابهاماتی که در تعریف این اصـطلاح و تطبیق آن بر شرایط

جامعه و نظام اسلامی وجود دارد، ولی متأسفانه علی رغم تأکید نظام اسلامی بر پای بندی تمامی جناح ها و احزاب به قانون و راهکارهای قانونی، برخی عملکردهای احزاب، حکایت از وجود چنین پدیده ای دارد که متأسفانه مانعی عمده در راه تحقق کامل مردم سالاری دینی و نهادینه شدن رقابت های سیاسی سالم و اسلامی

بوده و در موارد زیادی هزینه های زیادی را به نظام، منافع و مصالح و امنیت کشورمان تحمیل نموده است.

تاریخچه و فعالیت های انجمن حجتیه در قبل و بعد از انقلاب را توضیح دهید.

پرسش

تاریخچه و فعالیت های انجمن حجتیه در قبل و بعد از انقلاب را توضیح دهید.

پاسخ

در صورت امکان مشــخصات چند خبرنامه مهم تشــکلها و احزاب سیاســی کشورمان اعم از چپ و راست به همراه نشانی آنها برایم ارسال کنید.

پرسش

در صورت امکـان مشـخصات چنـد خبرنـامه مهم تشـکلها و احزاب سیاسـی کشورمان اعم از چپ و راست به همراه نشانی آنها برایم ارسال کنید.

پاسخ

۱. دانشـگاه در آیینه مطبوعات (نشانی: تهران، خ ولی عصـر(عـج) ، انتهای خ زرتشت غربی، ش ۹۴، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها – معاونت سیاسی (اداره اخبار و اطلاع رسانی))

۲. سایت تحلیل خبری بازتاب www.baztab.com

۳. سایت خبری بی عنوان (پایگاه خبری تحلیلی دفتر مطالعات سیاسی دانشگاه صنعتی شریف) www.bionvan.com

۴. سایت شبکه www.snn.ir

۵. خبرگزاری مهر www.mehr newz.com

در پایان ذکر این نکته لازم است که معرفی منابع فوق به معنای تأییـد کامل مطالب آنها نمی باشـد، بلکه باید با مراجعه به منابع متعدد و قابل اعتماد به یک تحلیل و ارزیابی دقیق پیرامون اخبار دست یافت.

سرعت پاسـخ دهی از انتظارات پرسشـگران است. خواهشـمند است با اولویت بنـدی و پیرایش سؤالات، ما را یاری کنید (در هر نامه بیش از ۵ سؤال مطرح نفرمایید) بدیهی است با ارتباط مکرر، پاسخ گوی دیگر پرسش های شما خواهیم بود

چگونگی شکل گیری حزب جمهوری و وضعیت کنونی این حزب برایم بنویسید.

پرسش

چگونگی شکل گیری حزب جمهوری و وضعیت کنونی این حزب برایم بنویسید.

پاسخ

حزب جمهوری اسلامی :

این حزب در ۱۳۶۰ ه .ش . با اجازه امام (ره) تاءسیس شد. اعضای هیاءت مؤ سس آن ، شهید بهشتی ، شهید باهنر، مقام معظم رهبری ، هاشمی رفسنجانی و موسوی اردبیلی بودند. هدف از تاءسیس حزب ، پاسداری از دستاوردهای انقلاب اسلامی ، مبارزه با ضد انقلاب ، گسترش آگاهی های انقلابی ، تربیت کادرهای فعال برای اداره کشور و... اعلام گردید. حزب از همان سال تاءسیس ، در سازمان دهی و آموزش ، دچار ضعف ، و از اختلاف اعضا درباره مسائلی چون انطباق یا عدم انطباق اصلاحات ارضی و قانون کار با اسلام ، و نیز دامنه اختیارات ولی فقیه در رنج بود. اوج این اختلاف در زمینه امور اقتصادی بروز کرد که بر اساس آن ، برخی به اقتصاد بسته و دولتی و برخی به اقتصاد بازار آزاد اعتقاد داشتند. به هر روی ، این اختلاف نظرها از یک سو زمینه های انحلال حزب در ۱۳۶۶ ه .ش . و از سوی دیگر، بسترهای آغاز شکل گیری جناح چپ و راست را فراهم آورد (به نقل از: جریان شناسی و غرب شناسی,مرکز تحقیقات سپاه).

از این رو در سال ۱۳۶۶ آیات عظام آقایان خامنه ای و هاشمی رفسنجانی به رهبر کبیر انقلاب امام خمینی ((ره)) پیشنهاد می کنند که فعالیتهای حزب جمهوری اسلامی را در صورت موافقت معظم له تعطیل نمایند. امام ((ره)) نیز در پیامی به شرح زیر به این پیشنهاد پاسخ مثبت دادند:

بسمه تعالی

جنابان حجج اسلام آقای خامنه ای

و آقای هاشمی دام توفیقهما موافقت می شود. لازم است تذکر دهم که حضرات آقایان موسسین محترم حزب ، مورد علاقه این جانب می باشند. امیدوارم همگی در این موقع حساس با اتفاق و اتحاد در پیشبرد مقاصد عالیه اسلام و جمهوری اسلامی کوشا باشید.

ضمنا تذکر می دهم که اهانت به هر مسلمانی چه عضو حزب باشد یا نه ، بر خلاف اسلام و تفرقه اندازی در این موقع از بزرگترین گناهان است .

والسلام علیکم و رحمه الله – روح الله الموسوی الخمینی

(به نقل از سایت قادر: www.ghadeer.org)

جهت مطالعه بیشتر ر.ک:

– تشکل فراگیر، مروری بر یک دهه فعالیت حزب جمهوری اسلامی، عبدالله جاسبی، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، مرکز انتشارات علمی، ۱۳۷۹

– جریانات سیاسی و مواضع ما، داریوش جهان بین، نشر سیاست، ۱۳۸۰

– تاریخ انقلاب به روایت هاشمی، گفت و گوی روزنامه کیهان با هاشمی رفسنجانی، بهمن و اسفند ۱۳۸۲

در مورد کوموله ها توضیح دهید.

پرسش

در مورد کوموله ها توضیح دهید.

پاسخ

حزب کومله کردستان در سال ۱۳۵۷ اعلام موجودیت کرد و به دنبال آن در پی کسب وجهه و مانورهای مردم پسندانه با شعارهای دفاع از دهقانان در مقابل فئودال های منطقه کرمنو از توابع سقز برآمد. با توجه به سوابق و روحیه و فرهنگ حاکم بر منطقه، شعارهای عوام فریبانه آنان تا حد زیادی موثر واقع شد و جو ضد دولتی در منطقه به وجود آورد و به موازات آن با سلاح هایی که از پادگان ها غارت کرده و نیز کمک هایی که از سوی رژیم بعث عراق به آنها می شد وارد جنگ مسلحانه علیه نظام جمهوری اسلامی شدند.

از نظر ایدئولوژی این حزب از نقطه نظرات مائو الهام گرفته است. به دنبال گسترش تحرک نظامی جمهوری اسلامی در غرب کشور، تشکیلات گروهک مزبور از هم پاشیده و بقایای آنها به شهر بوکان پناه بردند.

حزب کومله با توجه به وابستگی اش به استکبار جهانی و کمک های رژیم بعث عراق، همصدا با بوق های تبلیغاتی جهان بر علیه نظام جمهوری اسلامی ایران در جنگ تحمیلی موضع گرفت و در طول جنگ اعضای آن مانند دیگر گروهک های ضد انقلاب نظیر احزاب کمونیستی، منافقین و... به عنوان ستون پنجم دشمن عمل کرده و برای دولت عراق مزدوری می کردند.

در زمینه اخلاقی، این حزب، با طرح نظریه هایی چون «عشق آزاد» و...، در صدد موجه جلوه دادن مفاسد اخلاقی درون حزب برآمد.

به هر تقدیر تحولات جاری در منطقه کردستان و تحکیم قدرت جمهوری اسلامی در منطقه و بالاخره پیروزی در جنگ تحمیلی و شکست عراق در دستیابی به اهداف خویش

موجب گردید که حزب کومله در انزوا و اضمحلال کامل قرار گیرد. مردم ایران این حزب را در کنار منافقین به عنوان یکی از منفورترین احزاب خائن به ملت و انقلاب اسلامی قرار دهد (ر.ک: نگرش موضوعی بر وصیت نامه سیاسی الهی امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، ۱۳۷۸، پاورقی، ص ۷۴).

حزب چه خصوصیاتی دارد و با جمعیت ،تشکل و ... چه فرقی دارد.

پرسش

حزب چه خصوصیاتی دارد و با جمعیت ،تشکل و ... چه فرقی دارد.

پاسخ

پاسخ این سؤال را به اختصار در مطالب ذیل پی می گیریم:

الف - حزب Party

در لغت به معنای فشردن و سخت شدن،گروه، دسته و طایفه آمده است.

در سیاست گروه یا دسته یا فرقهای را گویند که در امور اجتماعی نظرهای مخصوص یک جمعیت یا یک طبقه را تعقیب نماید. طبیعتاً جمعیتی با مشخصات فوق از حالت بیهویتی خارج شده به مرحله داشتن هویت و شخصیت حقوقی پای مینهد. زیرا در حزب اعضاء یا اجزاء تبدیل به کلی می شوند با اهدافی واحد و شکل گرفته از تشکلشان.

به بیان دیگر حزب ارگانی است اجتماعی - سیاسی یا مردمی که داوطلبانه برای دستیابی به اهداف برخاسته از ایدئولوژی مشترکشان گرد هم آمده باشند. بنابراین چنین جمعیتی به مقتضای طبیعت سیاسیِ هر گونه تشکلی الزاماً باید دارای سه رکن اساسی مرامنامه، اساسنامه و نظامنامه باشند.

مرامنامه از دو بخش تشکیل میشود:

نخستین خاستگاه ایدئولوژیکی جمعیت را بیان میکند؛ و بخش دومِ مرامنامه، که میتواند ضمنی هم باشد، روشنگر و توضیح دهنده اهداف حزب خواهد بود.

رکن دوم هر حزبی اساسنامه است که در واقع میتوان بدان شبه قانون اساسی حزبی نیز گفت. اساسنامه شامل نکات اساسی مورد قبول حزب در رابطه با اجتماعی که در آن شکل گرفته و برای رسیدن به اهداف حزب مراعات میگردد، بود.

رکن سوم نظامنامه حزبی است که این رکن هم به مانند رکن اول به دو بخش، نظامنامه داخلی یا درون گروهی و نظامنامه خارجی یا برون گروهی تقسیم میشود. قسمت اول ناظر بر اجرای مقررات

و قواعـد و اصولی است که بایـد از طرف اعضـاء رعایت گردد. بخش دوم مربوط به قواعـد و مقررات در چهارچوب ارتباطات حزب با جامعهای است که در آن به وجود آمـدهماننـد ارتباط با دولت و سایر احزاب و احتمالاً ایجاد رابطه با احزاب بیگانه در راستای نظرات سیاسی و ایـدئولوژیکی جمعیتی کـه شکل گرفته است. ماننـد احزاب کمـونیست اروپـا، و یـا همچنین ارتبـاط جمعیت آنارشیستهای قرن نوزدهم و اوایـل قرن بیستم که از کشورهای مختلف بـدلیل ارتباط تنگاتنگی که به لحاظ ارتباطات اجتماعی با یکدیگر داشتند در سطح اروپا و آمریکا اعمال نظرهای اجتماعی - سیاسی می کردند. (به نقل از سایت شبکه خبر دانشجوُSNN)

ب - تفاوت حزب با جناح جمعیت، تشکل:

جناح Faction مجموع گروه یـا گروه هـایی که با اهـداف و دیـدگاه های مشترک در کوتاه مـدت و یا بلنـد مـدت به منظور رقـابت و کسب قـدرت سیاسی، در داخـل یـک حکـومت یـا حزب گرد هم می آینـد، بـدون این که دارای مـاهیت رسـمی و شخصیت حقوقی باشند. جناح را بخشی از یک واحـد یا جریان سیاسی دانسته انـد، لـذا برای نمونه به جناح حکومت، جناح حزب، جناح راست و چپ تعبیر می شود.

جنـاح تشکلی است که لزوما مـداومت نـدارد و بنا بر ضـرورت و به مناسبت هایی (انتخابات مجلس یا ریاست جمهوری و....) تشکیل می شود. بر این اساس جناح برخلاف حزب:

۱. دارای شعب مختلف در سراسر کشور نیست.

۲. دارای شخصیت حقوقی نیستند.

۳. از نظر قانونی در جایی ثبت نشده اند و عموما نمی خواهند رسمیت حقوقی و قانونی پیدا کنند.

۴. به سرعت یا به تدریج می توانند به مرور

زمـان، مواضـع خود را تغيير دهنـد و شـناسايى خود را دچـار مشـكل كننـد (اصـطلاحات سياسـى، ناصـر جمـال زاده، انتشـارات پارسايان، ١٣٨٢، ص ٣٨).

۵. عدم نهادينگى.

اما واژه هايى مانند جمعيت و تشكل و... نيز داراى ويژگى هايى نظير جناح بوده و بر اين اساس با حزب متفاوت مى باشند.

تاريخ و چگونگى به وجود آمدن احزاب در ايران و جهان چگونه است؟

پرسش

تاريخ و چگونگى به وجود آمدن احزاب در ايران و جهان چگونه است؟

پاسخ(قسمت اول)

بررسـى تاريـخ و رونـد شـكل گيرى احزاب در جهـان و ايران به دليـل گستردگى بسـيار زياد اين احزاب از نظر تنوع در اصول، اهـداف، خـط و مشـى هـا و عملكردها و... به هيـچ وجه در يك نامه و امثال آن امكان پـذير نمى باشـد از اين رو به اختصار به بررسى دو جريان عمده در جهان و ايران مى پردازيم:

اصـطلاح «چـپ و راست» (Left and Right) از مفـاهيم مبهم، لغزنـده و پرفراز و نشيب در تاريـخ و ادبيـات سياسـى است. خاستگاه اين دو اصطلاح (و همچنين اصطلاح هاى هم رديف آن مانند چپ روى و راست روى، جناح چپ و جناح راست و يا دست راستى و دست چپى و ميـانه) انقلاب فرانسه است كه در مجلس ملى فرانسه نماينـدگان محافظه كار طرفـدار پادشاهى در سمت راست رئيس مى نشسـتند و نماينـدگان جمهورى خواه و انقلابى در دست چپ و نماينـدگان ميـانه رو در وسط كه خود بازتابى از محافظه گرايى(Conservatism)، ليبراليسم و راديكاليسم (نظريه هاى تنـدرو) موجود بود. در آن روزگار اين دو اصـطلاح معنـاى روشن و جـدا از هم داشت، يعنى چپ به معنـاى انقلابى بودن و هواداران از دگرگونى و دگرگونى بيشتر بود وراست به معناى مخالفت با هرگونه دگرگونى يا حـدودى از بازگشت به گذشـته يا بازگشت كلى بود و راست براى كسانى به كار مى رفت كه در برابر تاخت و تاز انقلاب فرانسه به نهادهاى پادشاهى از آن نهادها دفاع مى كردند.

اين اصـطلاح به تدريـج از بعـد از انقلاب فرانسه در ادبيـات سياسـى غرب رايـج شـد، به نحوى كه به مرور يكى از محورهـاى اساسى در تقسيم بندى

افراد، جناح های سیاسی و رژیم ها به شمار رفته است. در رهگذر بیش از دو قرن کاربرد، هر یک از این دو اصطلاح معانی متفاوتی به خود گرفتند و چنان فراز و نشیبی از نظر معنایی، پا به پای پیدایش گرایش های تازه و گوناگون سیاسی و درهم آمیختگی گرایش ها از دو سو یافته است که تعیین مرز روشن میان آن دو ناممکن است زیرا هر یک از این دو اصطلاح، در معنای وسیع خود چنان گرایش ها و گروه های مختلف و ناهمسازی را در برمی گیرند که جز معنایی بسیار کلی و مبهم از آنها برنمی آید و در مواردی به سختیمی توان از تمایز دقیق چپ و راست سخن گفت.

نمود کامل راست گرایی را در محافظه گرایی و لیبرالیسم می توان دید. همچنین فاشیست ها نیز با وجود تفاوت در اصول، از جهت وعدیده ای جزء راستی های افراطی محسوب می شوند.

نمونه گروه های چپ نیز سوسیالیست ها و رادیکالیست ها هستند. کمونیست ها و آنارشیست ها نیز که بر برابری مطلق تأکید می کنند جزو چپی های تندرو به حساب می آیند.

T{اصول کلی چپ و راست:}T علی رغم اختلافها و دگرگونی های معنایی در این دو واژه، به طور کلی عقاید اکثر گروه های چپ را ظاهرا می توان این گونه برشمرد:

۱- میل به تغییر شتابان در وضع وجود از لحاظ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در جهت ایجاد برابری و از میان برداشتن فاصله های طبقاتی با دخالت هر چه بیشتر دولت در امور اقتصادی و اجتماعی.

۲- گرایش به ایمان گیتیانه (دنیوی) - ایمان به پیشرفت کمابیش بیکران تاریخ و علم و بشریت - در برابر ایمان دینی و آن جهانی به روی آوردن به عقل و استدلال و داشتن باورهای فلسفی غیردینی یا ضد دینی.

۳- گرایش به انترناسیونالیسم

در برابر میهن پرستی و ناسیونالیسم.

۴- تساوی حقوق زن و مرد، اعتقاد به حقوق اقلیت های نژادی و زبانی، طرفداری از توده های محروم و کارگران.

۵- ردّ احترام به سنت (Tradition) و نفی حجیت سنت و دین در برابر عقل و اعتقاد به عقل و عقل گرایی (راسیونالیسم).

در مقابل «اکثر تفکرات موسوم به راست؛

۱- مخالف تغییرنـد و معتقدند که وضع موجود را تا حد ممکن باید حفظ کرد و تغییرات انقلابی را بر هم زننده بنیاد جامعه می دانند.

به نظر آنها تغییرات ضروری و اجتناب ناپذیر باید در حداقل ممکن و به نحوی بسیار آرام و تدریجی انجام شود.

۲- این مشـرب بر خلاف چپ ها، اغلب نه هوادار دینند و نه لوزما دشمنی خاص با آن دارند و سنت ها را به عنوان میراث عقل جمعی جامعه محترم می شمارند؛ و با حفظ نهادهای سنتی چون خانواده و کلیسا مخالفتی ندارند.

۳- نابرابری اجتماعی را امری طبیعی و لازمه رشد اجتماعی و حذف آن را ناممکن می دانند.

۴- عقاید ملی گرایانه و میهن پرستی در میان گرایش های راست شیوع بیشتری دارد. البته نکته قابل توجه این که بنا به زمان ها و مکـان هـای مختلف میزان انتسـاب هر یـک از اصول و انـدیشه هـای یاد شـده به چپ و راست تفاوت می کنـد. برای مثال در بلوک شرق، چپ به کسی اطلاق می شود که وفادار به اندیشه های مارکسی باشد و یا طبقه سرمایه داری مخالفت کنند.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: جامعه شناسی سیاسی، حسین بشیریه، نشر نی.

اما در ایران: مضافا بر لغزندگی مفهومی این دو اصـطلاح، کاربرد آن برای بیان مرزبندیهای سیاسـی ایران نیز ناروشن و نارسا به نظر می رسد. اما با این وجود و با مسامحه در کاربرد آن، از زمان مشروطه

می توان رد پای ایدئولوژیها و جناح های چپ و راست را جستجو کرد.

پس از انقلاب این اصطلاح به تدریج در ادبیّات سیاسی ایران رایج شد.

بعد از عزل بنی صدر نیروهای انقلاب دچار اختلافات داخلی شدند. این اختلاف به طور مشخص در سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و حزب جمهوری اسلامی تجلّی کرد و نهایتا به انحلال هر دو تشکّل انجامید. از آن زمان گرایش ها و جناحهای مخالف با یکدیگر، به چپ و راست تقسیم شدند، و این اصطلاح به تدریج محور تقسیم بندی های سیاسی قرار گرفت.

در دوره نخست وزیری مهندس موسوی نیروهای موسوم به چپ اکثریّت یافتند. این گروه که بعدا به چپ سنّتی موسوم شدند، انقلابی، تندرو و رادیکال، ضدّ آمریکا و اسرائیل، اصول گرا، طرفدار ولایت مطلقه ی فقیه، و خواهان اقتصاد بسته و دولتی بودند. در مجلس سوم اکثریّت با این جناح بود. عمده ترین گروههای طرفدار این جناح را مجمع روحانیون مبارز، اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، و دفتر تحیکم وحدت تشکیل می دادند.

در مقابل این جناح، طیفی از نیروهای سیاسی، به راست موسوم شدند. این گروه ابتدا در حوزه ی اقتصاد و سپس در سایر حوزه ها با جناح چپ اختلاف پیدا کردند. طیف راست مخالف دخالت گسترده ی دولت در اقتصاد بود؛ و در همین زمینه ها با دولت مهندس موسوی اختلاف داشت. این گروه در مجلس چهارم و پنجم اکثریّت را به دست گرفتند. عمده ترین گروههایی که آنها را به نحوی جزو یا جانبدار راست به حساب می آورند عبارتند از: جامعه روحانیّت مبارز، جامعه ی مدرّسین حوزه ی علمیه ی قم، تشکّلهای اسلامی همسو (یعنی مجموعه ای از گروههای راست، که مهمترین آنها را جمعیت مؤتلفه و جامعه ی اسلامی مهندسان تشکیل می دهد).

به طور کلّی این گروه بر ولایت مطلقه ی فقیه، حفظ فرهنگ سنّتی، مدیریّت دینی، اقتصاد آزاد و بازار تأکید دارند.

در دوره ی ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی دو اصطلاح «چپ مدرن» و «راست مدرن» مطرح شد. چپ مدرن جریانی است که به هر دلیل، به بازنگری در اندیشه ها و نظرات خود پرداختند. محصول این تأمّل، چرخش در بعضی از مواضع رادیکال، و اصلاح و تعدیل بخشی از شعارها و آرمانهای این جناح بود. فضای باز سیاسی و فرهنگی، توسعه ی اقتصادی، تنش زدایی در سیاست خارجی، تسامح و تساهل در عرصه ی فرهنگ و سیاست جزو شعارهای چپ مدرن است. این گروه طرفدار آزادی بیان و گسترش

آزادی های سیاسی محسوب می شوند.

در مقابل، در جناح راست نیز تغییراتی پدید آمد؛ و یکی از نتایج آن منشعب شدن جریانی بود که گاه با عنوان راست مدرن و گاه با نام تکنوکرات ها (فن سالاران) و یا مصلحت گرایان مطرح می شوند. این جریان متشکّل از افراد میانه رو جناحهای چپ و راست بود؛ که دیدگاه های مشترکی با چپ مدرن داشتند؛ و در مجموع معتقد به اصلاحات سیاسی، و بخصوص اصلاحات اقتصادی، توسعه ی فرهنگی، خصوصی سازی، و مدیریّت علمی و کارشناس سالاری اند. تعبیر تکنوکرات نیز به همین مناسبت است که این گروه، مانند تکنوکرات ها در کشورهای غربی بر افتادن امور به دست فن شناسان و گسترش علم و پژوهش تأکید دارند. عمده ترین تشکّل این گروه، کارگزاران سازندگی است که در مجلس پنجم نقش عمده ای ایفا کرد. این گروه یا گروههای چپ مدرن در انتخابات ریاست جمهوری سال ۷۶ همگرا شدند. این ائتلاف که از عمده ترین شعارهای آنها اصلاحات سیاسی بود، موقعیت چشمگیری نیز در انتخابات به دست

آورد. امروزه در چپ مدرن نیز بروز و تمایز گرایشهای تندرو و میانه رو کاملاً مشهود است.

به طور کلی جناح بندیهای سیاسی در ایران مرزهای مشخصی ندارد. گروههای موسوم به چپ و راست هیچ کدام راهبردها و دیدگاه های خود را از پیش و به طور شفّاف و تفصیلی در حوزه های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ارائه نکرده اند. همچنین ضعف نهادهای مدنی و احزاب سیاسی در هر دو جناح به دلیل فقدان سابقه ی تشکّلهای سیاسی رسمی و سازمان یافته در ایران مشهود است. تشکّل ها غالبا با توجه به زمان خاص ایجاد می گردند؛ و مواضع نیز بر حسب موقعیّت و بسته به فضا و شرایط مستحدث تغییر

می کند. لذا اغلب می توان تردید و تردّد و نوسان گروهها و افراد سیاسی را بین چپ و راست کاملاً مشاهده کرد. از آن جا که بسیاری از اندیشه ها و مواضعِ گروهها به طور موقّت و انفعالی طرح ریزی می شوند نمی توان به تداوم مواضع سیاسی اطمینان داشت. به طور کلّی گذشته از آن چه گفته شد به نظر می رسد اصطلاح چپ و راست همان گونه که اشاره کردیم برای بیان تفاوتها و سلایق سیاسی در ایران مبهم و نارساست، و در صورت کاربرد باید به تفاوت عمیق اندیشه ها و جناح بندیهای سیاسی میان ایران و غرب توجّه داشت. ابهام و نارسایی این دو اصطلاح تا حدّی است که افراطی ترین گروه چپ رو در ایران را به لحاظ بعضی از اصول فکری می توان حتّی مشابه با محافظه کاران و راست گراهای غربی دانست. همچنین است در مورد راست گرایان. لذا در کاربرد این اصطلاحات باید به شرایط سیاسی و اجتماعی ایران توجه داشت (ر.ك: فرهنگ واژه ها، عبدالرسول بیات).

اما برخی

جناح ها وجود دارند که جناح میانه معروفند؛ علیرغم ابهامی که در این قسمت وجود دارد به صورت مختصر می توان گفت که در حدود سال ۱۳۶۳ به علت اختلاف نظرهایی که بین نیروهای انقلابی در قبال مسائل اقتصادی و بین المللی به وجود آمد، جناحی به نام جناح مصلحت اندیش، یا ملی گرا «پراگماتیست» یا میانه معروف شد. این جناح در آن دوره با برخی سیاست های رادیکال در سطح بین الملل مخالفت می کرد و آن را مغایر مصلحت استراتژی جنگ علیه عراق می دانست در اواسط دهه هفتاد جمعیت «کارگزاران سازندگی» مشخص ترین گروه انجام یافته جناح میانه شناخته می شوند. نشریات همشهری و ایران ارگان هایغیررسمی این جناح بودند.

نکته دیگر این که هر چند به برخی از عملکردهای لیبرالها در مسائل گوناگون اطلاق میانه روی می شود ولی از نظر لغوی چنین معنایی را برای لیبرالیسم نیافتیم و اگر منظور شما از این سؤال بررسی نسبت میان جناح لیبرال و جناح میانه در ایران است، با توضیحی که در مورد جناح میانه دادیم و توضیحاتی که درباره جناح لیبرال در ایران در پی می آید به انفکاک و جدایی این دو پی می بریم.

توضیح آن که؛ سرآمد جناح لیبرال در ایران، نهضت آزادی می باشد که برای آشنایی با وضعیت آن، مروری بر چگونگی پیدایش، اهداف، عملکرد و مواضع آن در برابر انقلاب و اصول و آرمان های اسلامی و انقلابی لازم است. چنین تحقیقی طبیعتا در این مختصر نمی گنجد، لیکن به اختصار و فشرده، نکاتی را به آگاهی می رساند.

پاسخ(قسمت دوم)

۱- این تشکیلات اساسا بر پایه اندیشه های دکتر مصدق و با کسب نظر از وی ریخته شده است. مهندس بازرگان در این باره می گوید: «تشکیلات و پایه های اصلی نهضت

را با کسب نظر از آقای دکتر مصدق ریخته اند...»، (مجله روشنفکر، ۲۵ خرداد سال ۴۰).

در مرامنامه نهضت آمده است: «ما مسلمان، ایرانی، تابع قانون اساسی [زمان شاه] و مصدقی هستیم»، (خط سازش ۱/۲۵۲) بازرگان.

۲- گرایش دینی و اسلامی در نهضت نقش درجه دوم و ابزاری دارند و ملیت گرایی بر آن تقدم و پیشی دارد. بازرگان یکی از تفاوت های حساس و ظریف بین نهضت آزادی و نیروهای انقلابی را این می دانست که امام و انقلابیون خواستار اسلام و خدمت به دین بودند ولی نهضت آزادی ایران گرا بود. گروه اول از امکانات و ابزارهای موجود در ایران جهت اعتلای دین استفاده می کردند و گروه دوم دین را وسیله خدمت به ایران و اهداف اساسی خود قرار می دادند.

برای آگاهی بیشتر ر.ك: اطلاعیه نهضت آزادی ۲۷ خرداد ۱۳۶۰ و نیز: خط سازش، ج ۱، ص ۲۸۸.

۳- نهضت آزادی دارای شیوه ای سازشکارانه بوده و هرگز موافق با مبارزه انقلابی و سرنگونی رژیم طاغوت نبوده، بلکه معتقد بود شاه باید سلطنت کند نه حکومت و هم اکنون هم بزرگترین منادی سازش با آمریکا می باشد.

۴- نهضت آزادی به تدریج در طول حیات خود از روحانیت فاصله گرفت و نه تنها در مسایل سیاسی و اجتماعی، بلکه اساسا در دین شناسی و تفسیر قرآن و فهم دین روی کردی گسسته از عالمان و دین شناسان برگزیده و به جای مطالعه در دین از طریق متدلوژی خاص خود به تأویل و تفسیر قرآن از طریق تأویل و متدلوژی علوم تجربی و تفسیر به رأی پرداخت و بدینوسیله نوعی اندیشه التقاطی در دین را رواج داد که اولین ثمره آن پیدایش سازمان مجاهدین خلق و گرایش

آنان به سوی ندیشه های مارکسیستی است. البته در عین حال این نهضت با روحانیونی مانند مرحوم شریعتمداری رابطه خود را مستحکم ساخته و او را به عنوان مرجع معرفی می کردند، ولی هرگز حضرت امام را به عنوان مرجع دینی معرفی نکردند.

۵- در جریان اشغال لانه جاسوسی آمریکا که در واکنش به توطئه های آمریکا در براندازی نظام صورت گرفت و پس از افشای اسناد ارتباط برخی از رهبران نهضت آزادی با آمریکا، مانند بازرگان، یزدی، میناچی، امیر انتظام، سنجابی، نزیه، مقدم مراغه ای و قطب زاده، نهضت آزادی دانشجویان پیرو خط امام را پیرو خط شیطان خواند، (اسناد نهضت آزادی، ج ۱۱، ص ۲۰۷).

۶- در جریان جنگ تحمیلی بر علیه انقلاب، نهضت آزادی به جای پیوستن به صفوف جنگ و مبارزه و یا تشویق مجاهدان جان بر کف، برعکس با دشمنان همسویی نموده و حضرت امام را جنگ طلب معرفی می کردند.

گذشته از اختلافهای فکری، عقیدتی و نحوه برداشت از اسلام بین رهبران نهضت آزادی با امام (ره) و نیروهای انقلاب؛ اختلافهای سیاسی در نحوه اداره حکومت، قضایای انقلاب و حوادث سیاسی پس از انقلاب سبب گردید که هر روز جدایی و اختلاف بین امام(ره) و نیروهای انقلاب با نهضت آزادی و رهبران آن در قالب دولت موقت بیشتر شود.

در این جا به برخی از این اختلافها اشاره می نماییم:

۱ عدم توجه بازرگان به فرمان نخست وزیری حضرت امام(ره) مبنی بر استفاده از تمام نیروها و پرهیز از انتخاب اعضای کابینه از یک گرایش سیاسی و گروهی خاص؛ این اقدام سبب گردید که نیروهای حزب الله، به مخالفت با بازرگان برخاسته و عمل او را غیر قابل تحمل قلمداد

نمایند.

۲ امام (ره) نوع حکومت را جمهوری اسلامی مطرح نمودند؛ اما بازرگان و نهضتی ها بر حکومت جمهوری دموکراتیک تاکید داشتند. پس از تصویب جمهوری اسلامی،در ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ توسط مردم و بعدها تصریح قانون اساسی، بر کلمه جمهوری اسلامی و تایید مردم؛ نهضتی ها حتی تا زمان حال نیز، در فراق حکومت دموکراتیک (جمهوری دموکراتیک) سوگوار هستند و این اختلافِ برداشت بازرگان و نهضتی ها در مقابل امام (ره) و انقلابیون درباره جمهوری اسلامی، شکافی عمیق برای آغاز اختلافها محسوب می شد.

۳ مخالفت بازرگان و نهضتی ها با مجلس خبرگان و تأکید و ارائه طرح تشکیل مجلس مؤسسان به جای آن؛ این طرح با مخالفت صریح امام، به شکست انجامید.

۴ مخالفت با اصل ولایت و حاکمیت فقیه و فقه در جمهوری اسلامی ایران.

۵ مخالفت با برخی از اصول حقوقی و جزایی اسلام، مانند اصل قصاص و یا حدود و... به دلیل مغایرت با حقوق بشر و سازمان های جزایی بین المللی!

۶ مخالفت با شعار صدور انقلاب.

۷ مخالفت با حمایت ا...نهضت های آزادی بخش.

۸ مخالفت با چگونگی برخورد با ضد انقلاب و نیز مخالفت با اعدام سران رژیم گذشته.

۹ مخالفت بر سر چگونگی ارتباط و برخورد با آمریکا و نیز مخالفت با اشغال لانه جاسوسی آمریکا که در نهایت، سبب استعفای بازرگان و انحلال دولت موقت گردید.

۱۰ اختلاف بر سر تفسیر سیاست نه شرقی و نه غربی امام(ره)؛ (بازرگان از این سیاست امام، برداشت موازنه منفی دکتر مصدق را داشت).

۱۱ مخالفت رهبران نهضت آزادی و دولت موقت با سپاه پاسداران، کمیته ها و نهادهای انقلابی.

۱۲ ملاقات وزیر امور خارجه دولت موقت

دکتر ابراهیم یزدی با برژیسنکی، مشاور امنیت ملی کارتر، رئیس جمهور وقت آمریکا، سبب گردید که نیروهای انقلابی به مخالفت صریح با این جریان برخیزند؛ چرا که این ملاقات ها سبب خرد شدن چهره ضد استکباری جمهوری اسلامی می گردید.

۱۳ شرکت برخی از نهضتی ها، مانند قطب زاده، امیر انتظام و دیگران در کودتای طبس و نوژه.

با توجه به وجود چنین اختلافهایی بین امام، نیروهای انقلابی و حزب الله با رهبران نهضت آزادی، دولت موقت، ملی گرایان و لیبرال ها؛ موفقیت و پیروزی با امام(ره) و نیروهای انقلابی بود، و پس از طی یک بحران، نهضت آزادی، بازرگان و یاران و هواداران او به صورت رسمی از صحنه حکومت ،قدرت و سیاست برکنار شدند.

اما این پایان کار نهضت آزادی نبود؛ زیرا پس از قضایای دولت موقت و برکناری جناح میانه روی لیبرال از صحنه سیاسی کشور و حاکمیت رسمی حزب الله بر کشور از سال ۱۳۶۰، نهضت آزادی رفته رفته از انقلاب، امام و نیروهای انقلاب دور گشته و تبدیل به یک نیروی اپوزیسیون شد و به نوعی در وحدت تاکتیکی و عملی به نیروهای ضد انقلاب و منافقین نزدیک شد و این نزدیکی تا آن جا ادامه یافت که اعلامیه ها و سخنرانی های رهبران نهضت در روزنامه ها، مجلات و رادیو و تلویزیونِ ضد انقلاب عراق و آمریکا پخش می گردید. گرچه نهضت آزادی با دیگر نیروهای ضد انقلاب، اعم از چپ و راست، دارای اختلاف فکری و بینشی بود، اما داشتن هدف مشترک، یعنی مقابله و مخالفت با انقلاب و رهبران آن و به خصوص روحانیت، همه نیروهای اپوزیسیون را در عمل، به مواضع واحد و مشترک

رسانید. بنابر این، در این مواضع مشترک، نهضت آزادی، در کنار منافقین، ملی گرایان، سلطنت طلب ها، توده ای ها و دیگر

چپی ها قرار گرفت. البته بایـد انصاف داد که اگر نهضت آزادی در مقابله با رژیم گذشـته به مبارزه مسـلحانه اعتقادی نـداشت، در مقابله باجمهوری اسـلامی نیز بر عقیده خود ثابت قدم مانده و به روش مبارزه مسـلحانه مجهز نشد و تنها به مبارزه سیاسـی بر ضد جمهوری اسلامی پرداخت.

برخی از ویژگی های فکری نهضت آزادی عبارت است از:

۱ شیفته و مجذوب فرهنگ و تمدن مغرب زمین.

۲ گرایش و تمایل به ارتباط با آمریکا و غرب.

۳ اعتقاد به اصالت فرد و آزادی های فردی.

۴ علم گرایی و تأکید بر علوم تجربی و حسی و بی اعتنایی به علوم عقلی و فلسفی.

۵ تفسیر علمی، تجربی و حسی از قرآن، روایات و متون دینی و تأکید بر روش تجربی در فهم متون دینی.

۶ اعتقاد به دین و مذهب، به عنوان امری فردی، جزیی و تجربی.

۷ اعتقاد به جدایی دین از سیاست (به خصوص پس از حوادث سال های بعد از انقلاب)

۸ نفی حکومت دینی و نظام ولایت فقیه.

۹ پیروی از اندیشه های دکتر مصدق در عرصه سیاست و حکومت.

۱۰ پیروی از اندیشه تسامح و تساهل در تمام ابعاد و اعتقاد به مدارا و مدیریت علمی در مقابل مدیریت فقهی.

۱۱ ملی گرایی و ناسیونالیسم افراطی و اعتقاد به ملیت و ایران، در مقابل اسلام و به عبارت دیگر تقدم ایران بر اسلام.

۱۲ اعتقاد به دموکراسی و آزادی به شیوه غربی.

در پایان لازم به ذکر است که حضرت امام(ره) طی نامه ای به وزیر کشور وقت (آقای

محتشمی) نوشتند:

بسم الله الرحمن الرحیم

جناب حجت الاسلام آقای محتشمی، وزیر محترم کشور، ایده الله تعالی

در موضوع نهضت به اصطلاح آزادی، مسایل فراوانی است که بررسی آن محتاج به وقت زیاد است. آن چه باید اجمالاً گفت، آن است که پرونده این نهضت و همین طور عملکرد آن در دولت موقت اول انقلاب، شهادت می دهد که نهضت به اصطلاح آزادی، طرفدار جدی وابستگی کشور ایران به آمریکا است و در این باره از هیچ کوششی فروگذار نکرده است و حمل به صحت اگر داشته باشد آن است که شاید آمریکای جهان خوار را که هر چه بدبختی ملت مظلوم ایران و سایر ملت های تحت سلطه او دارند از ستم کاری اوست بهتر از شوروی ملحد می دانند و این از اشتباهات آن ها است.

در هر صورت به حسب این پرونده های قطور و نیز ملاقات های مکرر اعضای نهضت، چه در منازل خودشان و چه در سفارت آمریکا و به حسب آن چه من مشاهده کردم از انحرافات آن ها که اگر خدای متعالی عنایت نفرموده بود و مدتی در حکومت موقت باقی مانده بودند، ملت های مظلوم، به ویژه ملت عزیز ما، اکنون در زیر چنگال امریکا و مستشاران او دست و پا می زدند و اسلام عزیز چنان سیلی از این ستمکاران می خورد که قرن ها سر بلند نمی کرد و به حسب امور بسیار دیگر، نهضت به اصطلاح آزادی، صلاحیت برای هیچ امری از امور دولتی یا قانون گذاری یا قضایی را ندارند و ضرر آن ها به اعتبار آن که متظاهر به اسلام هستند و با این حربه جوانان عزیز ما را منحرف خواهند کرد و

نیز بـا دخالت بی مورد در تفسیر قرآن کریم و احادیث شـریفه و تأویل های جاهلانه، موجب فساد عظیم ممکن است شونـد، از ضرر گروهک های دیگر حتی منافقین این فرزندان عزیز مهندس بازرگان بیشتر و بالاتر است.

نهضت آزادی و افراد آن، از اسـلام اطلاعی ندارند و با فقه اسـلامی آشنا نیستند، از این جهت، گفتارها و نوشتارهای آن ها که منتشـر کرده انـد مسـتلزم آن اسـت کـه دسـتورات حضـرت مـولی المـوالی، امیرالمـؤمنین، را در نصب ولاـت و اجرای تعزیرات حکومتی که گـاهی بر خلاف احکام اولیه و ثانویه اسـلام است، برخلاف اسـلام دانسـته و آن بزرگوار را نعوذ بالله تخطئه، بلکه مرتد بدانند و یا آن که همه این امور را از وحی الهی بدانند که آن هم بر خلاف ضـرورت اسـلام است. نتیجه آن که نهضت به اصـطلاح آزادی و افراد آن چون موجب گمراهی بسیاری از کسانی که بی اطلاع از مقاصد شوم آنان هستند می گردند، باید با آن ها برخورد قاطعانه شود و نباید رسمیت داشته باشند.

والسلام علی من اتبع الهدی.

توفیق جناب عالی را از خداوند تعالی خواستارم

روح الله الموسوی الخمینی

جهت آگاهی بیشتر ر.ك:

۱- اشاراتی درباره لیبرالیسم در ایران، شهریار زرشناس، انتشارات کیهان، چاپ اول ۱۳۷۸

۲- جریان ها و جنبش های مـذهبی سیاسـی ایران، سال های ۱۳۲۰ – ۱۳۵۷، رسول جعفریان، نشـر پژوهشگاه فرهنگی و اندیشه اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۸۱

در مورد این گروهها و اهــداف هر کدام و تفاوتشان با یکدیگر توضــیح دهید: گروه فرقان, گروه مجاهدین خلق (منافقین), چریک های فدایی خلق.

پرسش

در مورد این گروههـا و اهـداف هر کـدام و تفاوتشـان با یکـدیگر توضـیح دهیـد: گروه فرقان, گروه مجاهـدین خلق (منافقین), چریك های فدایی خلق.

پاسخ

الف – گروهك فرقان

گروهك فرقان گروهی بودند که پیش از انقلاب با افکار انحرافی و برداشت های نادرست از اسـلام و قرآن حرکت خاصـی را آغـاز کرده بودنـد. شـهید مطهری از اولین کسـانی بود که انحرافات فکری این گروه را پیش از انقلاب بیان کردنـدو این گروه

منحرف به دلیل انحرافات خود؛ پس از انقلاب به انتقام گیری مسلحانه پرداخته و دست به ترور زدند ازجمله شهید مطهری به دست همین خوارج منحرف به شهادت رسید.

ب – سازمان مجاهدین خلق ایران

سازمان مجاهدین خلق ایران در شهریور ۱۳۴۴ توسط سه تن از دانشجویان دانشگاه تهران که قبلاً در نهضت آزادی عضویت داشتند و دارای گرایش مذهبی بودند شکل گرفت. محمد حنیف نژاد و سعید محسن و حسن نیک بین معروف به عبدی هسته ی اولیه سازمان مجاهدین را بنیاد گذاشتند. اندکی بعد بدیع زادگان، باکری، علی مشکین نام، ناصر صادق، علی میهندوست، حسین روحانی و شماری دیگر به آنان پیوستند.

در سال ۴۸ مرکزیت سازمان عبارت بود از: حنیف نژاد، سعید محسن، بدیع زادگان، علی باکری، بهمن بازرگانی، محمود عسکری زاده، ناصر صادق، نصرالله اسماعیل زاده، حسین روحانی و علی میهندوست(جریان ها و جنبش های مذهبی – سیاسی ایران، رسول جعفریان، نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه معاصر، چاپ دوم، ۱۳۸۱، ص ۲۲۴).

در ابتدا اندیشه های مذهبی رهبران نهضت آزادی، به ویژه آیت الله طالقانی و مهندس بازرگان، افق های تازه ای در نگرش اسلامی آنان پدید آورد. تأکید بر علمی بودن آموزه های دینی از سوی بازرگان آنها را قانع کرده بود که در اسلام تضادی بین باورهای دینی و

قوانین علمی وجود ندارد.

نگرش جدیدی که در اندیشه مجاهدین پدید آمده بود، به تدریج از افکار و جهان بینی معلمان اولیه آنان فراتر رفت. مجاهدین با الهام و تأثیر پذیرفتن از اندیشه های مارکسیستی، به تدریج در جهت تلفیق برخی از آرای مارکسیسم با باورهای اسلامی گام برداشتند. برای مثال نظریه «ارزش اضافی» مارکس را مبنای «اقتصاد اسلامی» خود قرار دادند و با تفسیر خود از قرآن و روایات اسلامی همراه ساختند.

با گسترش روزافزون فرهنگ مارکسیستی در میان مخالفان شاه، آن بخش از تعالیم و باورهای اسلامی که با اندیشه های مارکسیسم هم جهت به نظر می رسید، از سوی مجاهدین بیشتر مورد تأکید و آموزش قرار گرفت و بخش دیگر - که از چنین همخوانی برخوردار نبود - به حال خود رها شد و در ایدئولوژی آنان نگنجید. در واقع اصول مارکسیسم به عنوان علم مبارزه یا «علم تکامل اجتماع» به رسمیت شناخته شد و مرز میان این جهان بینی مارکسیستی و اسلام محو گردید.

جهت آگاهی بیشتر در مورد منابع مطالعاتی سازمان، آثار و آراء آن، ر.ك: جریان ها و جنبش های مذهبی - سیاسی ایران، پیشین، صص ۲۲۵ - ۲۳۶.

با از میان رفتن رهبران و کادر اولیه سازمان در سال ۱۳۵۰، گرایش به مارکسیسم گسترده تر شد و دوگانگی فکری سابق بین اسلام و مارکسیسم سرانجام، با رانده شدن اسلام از سازمان، به نقطه پایانی خود رسید، در تیرماه سال ۱۳۵۴، سران دستگیر شده سازمان در مصاحبه ی تلویزیونی به طور رسمی و صریح اعلام کردن هم خود مارکسیست بوده اند و هم سازمان را عملاً به ایدئولوژی و عقاید مارکسیستی مسلح کرده اند(تاریخ ایران، ابراهیم افراسیابی، تهران، انتشارات علم، ۱۳۶۷، ص ۱۷۷).

اعتراف

به مارکسیست شدن سازمان، علاوه بر این که تقدس مجاهدین را شکست، اسباب جدایی عناصر مذهبی تر سازمان را فراهم ساخت. برخی از افراد مستقل مجاهدین از آن جدا شدند و گروهی دیگر انشعاب کرده، پیرامون لطف الله میثمی و یا تحت عناوینی چون صلواتیون و اعتراضیون گرد آمدند(ر.ک: درآمدی بر مبانی فکری انقلاب اسلامی، صص ۲۲۲ - ۲۰۶ ؛ صادق زیباکلام، مقدمه ای بر انقلاب اسلامی، صص ۲۵۳ - ۲۴۰).

با پیروزی انقلاب اسلامی، سازمان مجاهدین هم که با ایدئولوژی التقاطی و با تاکتیک و روحیه ای منافقانه از مدت ها قبل از انقلاب برای در دست گرفتن قدرت، برنامه ریزی کرده بود با استفاده از موقعیتی که بعد از انقلاب در اثر گرفتاری و مشغله ی نیروهای انقلابی به امور روزمره کشور به دست آمده بود به کار عضوگیری، سازماندهی و جمع آوری اسلحه پرداخت و با تکیه بر عوامل احساسی، روی نسل جوان در مدارسی فعالیت و عده نسبتا قابل توجهی را در سازمان مخفی سیاسی - نظامی خود جمع و سازماندهی کرده بود. از طرفی این سازمان با استفاده از موقعیت متشتت بعد از انقلاب توانست عوامل خود را در حساس ترین ارگان های کشور نفوذ دهد.

زمانی که سازمان با عزل بنی صدر احساس کرد که دیگر امکان پیشروی و کسب قدرت از طرق سیاسی مقدور نیست، به بهانه ای واهی اعلان جنگ مسلحانه داده، فعالیت های تروریستی خود را آغاز کرد و اولین ضربه هولناک را با انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی و به شهادت رساندن ۷۲ تن از مسؤولان طراز اول مملکت، از جمله دکتر بهشتی رئیس دیوانعالی کشور، وارد آورد.

دو ماه بعد نیز با انفجار ساختمان نخست وزیری موجبات شهادت رجایی

رئیس جمهور و باهنر نخست وزیر را فراهم کرد و بسیاری دیگر از مسؤولین و نیروهای انقلاب آماج اهداف تروریستی آنان واقع شدند.

بعد از فرار بنی صدر و مسعود رجوی (سرکرده منافقین) به فرانسه، عناصر منافقین به دلیل عدم موفقیت در اهداف شوم خود مبنی بر ساقط نمودن نظام اسلامی و به دلیل نداشتن جایگاه مردمی، به کمک عراق در جنگ تحمیلی آن کشور علیه ایران شتافتند و خیانت خود را به مردم ایران به اثبات رساندند.

بعد از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران، نیروهای منافقین که دچار این توهم شده بودند که جمهوری اسلامی ایران از لحاظ سیاسی، نظامی و اقتصادی به بن بست کامل رسیده است و زمینه های سقوط آن حتمی و قدرت به سازمان منتقل خواهد شد، با حمایت و پشتیبانی تسلیحاتی عراق، نیروهای خود را از طریق سرپل ذهاب به قصد تسخیر چند شهر و رسیدن به تهران و به دست گرفتن قدرت شروع کردند و موفق به تصرف چند شهر مرزی شدند اما در ادامه پیشروی خود در دام نیروهای اسلام گرفتار آمده و تشکیلات و بنیه نظامی آنان با شکست فاحشی مواجه شد. از آن به بعد منافقین به دلیل عدم جایگاه داخلی در بین مردم ایران و استحکام نظام اسلامی و تمام شدن جنگ که حیثیت و هستی منافقین در عراق به آن بستگی داشت، دچار نوعی بی هویتی، سرخوردگی و وازدگی شدند و هر از گاهی به امیدهای واهی اقداماتی را جهت ابراز وجود خود و برهم زدن نظم و امنیت جامعه اسلامی به نمایش گذاشتند که یکی از فجیع ترین آنها انفجار بمب در حرم امام رضا(ع) بود که لکه ی ننگی بر

پرونده سیاه آنان افزود.

سازمان چریک های فدایی خلق:

مبارزات مسلحانه از اواسط دهه ۱۳۴۰ آغاز شد.از آن جا که شکست مبارزات سیاسی سالهای ۱۳۲۵، ۱۳۳۲ و ۱۳۴۲ به شیوه های مسالمت آمیز مبارزه نسبت داده شد، ادامه مبارزه در قالب روش های دیگر به ویژه نظریه های «جنگ های پارتیزانی مطرح شد.این شیوه مبارزه از اواخر این دهه در ویتنام، چین، کوبا و فلسطین رواج یافته و با موفقیت هایی نیز همراه بود.از این رو آثار مائوتسه تنگ، هوشی مینه، رژی دبره و چه گوارا مورد استفاده ایدئولوژیک پیدا کرد.از اواخر دهه ۱۳۴۰ تعداد این گروه ها به ده گروه می رسید که از میان آنها دو گروه توان مبارزه مسلحانه علیه رژیم را داشتند:

سازمان چریکهای فدائی خلق، این سازمان به دنبال انشعاب برخی از هواداران و اعضای حزب توده در سال ۱۳۴۲ و با ایدئولوژی مارکسیستی به وجود آمد.حمله به پاسگاه سیاهکل مهم ترین عملیات آن بود.این گروه بعد از عملیات، شناسایی و اعضایش به وسیله مردم و ژاندارمری دستگیر شدند.

چرا جلوی فعالیت گروه حجتیه گرفته نمی شود؟

پرسش

چرا جلوی فعالیت گروه حجتیه گرفته نمی شود؟

پاسخ

انجمن حجتیه از اوایل انقلاب (سال ۶۲) تا کنون هیچ گونه فعالیت رسمی با مجوز قانونی ندارد و در موارد زیادی با فعالیت های غیرقانونی این انجمن و عناصر فعال آن برخورد قاطع شده است؛ اما اینکه چرا اینگونه برخوردها انعکاس کمی در جامعه دارد به ماهیت و نحوه عملکرد این انجمن باز می گردد، زیرا عمده ترین محور فعالیت های آن در قالب کارهای فرهنگی آنهم به صورت بسیار محتاطانه، دقیق و نامرئی است و طبیعی است که این نوع فعالیت ها اولا خیلی مشهود نیست، دوم آنکه نوع مقابله با این فعالیتها هم باید عموما فرهنگی باشد. و ثالثا: اصلا وقوع انقلاب اسلامی و تداوم و پیشرفت های اساسی آن در زمینه های مختلف اقتصادی، علمی، سیاسی و ... ، بیشترین ضربه و مهمترین نوع مقابله با تفکرات این انجمن که در صدد القاء جدایی دین از سیاست و ناکارآمدی حکومت اسلامی هستند می باشد.

رابعا: مسلما در مواردی که انجمن فعالیت هایی مغایر با مبانی نظام اسلامی و امنیت جامعه داشته باشد برخوردهای قاطعی توسط مراکز اطلاعاتی و امنیتی با آنان صورت می گیرد.

بر این اساس جهت آشنایی کامل با نوع این برخوردها توصیه می شود با وزارت اطلاعات مکاتبه نمایید.

با سلام میخواستم نظر شمارا راجع به افرادی که به گروه فشار معروف هستند بدانم.

پرسش

با سلام میخواستم نظر شمارا راجع به افرادی که به گروه فشار معروف هستند بدانم.

پاسخ

در اصطلاح سیاسی، گروه فشار یا گروههای ذی نفوذ «Interest Groups» در مورد گروه ها و سازمان هایی به کار می رود که برای حفظ منافع خود یا تأمین مقاصد خاصی، بدون توجه به اصول و راهکارهای قانونی کشور بکوشند تصمیمات خود را از هر راهی به دست بیاورند (فرهنگ علوم سیاسی، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، ۱۳۷۴، ص ۲۶۷).

به طور مثال گروه فشار یا «لابی» یهودیان آمریکا یکی از مهمترین و نیرومندترین گروه های فشار آمریکاست که با نفوذ در سازمان های دولتی و اقتصادی و وسائل ارتباط جمعی در آمریکا در تصمیمات دولت و کنگره درباره مسائل خاورمیانه مستقیما اثر میگذارد و از اتخاذ تصمیماتی که مغایر منافع اسرائیل باشد جلوگیری می کند (فرهنگ جامع سیاسی، محمود طلوعی، نشر علمی، ۱۳۷۷ ، ص ۷۳۶).

بنابراین هدف ایجاد گروه فشار توسط جناح ها و یا احزاب و... حفظ و یا تأمین منافع و اهداف آنان با استفاده از راهکارهای غیر قانونی (عموما) و فشار بر مراجع و مسؤولین تصمیم گیرنده در امور کشور و تحمیل خواسته های غیر مشروع خود بر جامعه می باشد.

اما در مورد وجود این اصطلاح در کشور ما باید گفت که اولا ابهامات زیادی در تعریف این اصطلاح و تطبیق آن بر شرایط جامعه و نظام اسلامی وجود دارد، زیرا از یک سو فرهنگ و ارزش های اسلامی و به تبع آن نظام سیاسی ما اصولا نمی تواند جایگاهی برای این قبیل گروهها و عملکردهای غیرقانونی آنان قائل شود. زیرا بر اساس اصول اسلامی

و قانون اساسی جمهوری اسلامی «وسیله» و «روش» و نوع عملکردها هم باید کاملا قانونی و مشروع باشد؛ در غیر این صورت علاوه بر اینکه مشروعیت نظام اسلامی زیر سؤال می رود، در طولانی مدت هم نتایج و آثار بسیار منفی و مخربی را برای نظام و جامعه اسلامی به دنبال خواهد داشت.

و از سوی دیگر، اصطلاح گروه فشار و ذی نفوذ در ادبیات سیاسی _ که به عنوان تشکیلاتی سازمان یافته و تعریف شده ای، کار ویژه هایی خاص را انجام می دهند، (ر.ک: بنیادهای علم سیاست، عبدالرحمن عالم، نشر نی، ۱۳۷۹، ۱۳۵۷) _ نمی تواند با افراد یا گروههای خودسری که در برخی مواقع دست به اعمال خشونت آمیز می زنند، و در جامعه مطبوعاتی ما به گروه فشار معروف شده اند، انطباق داشته باشد، از اینرو است که برخی، از چنین جریاناتی به «لمپنیسم» یاد می کنند. که آنهم جای بحث و تأمل دارد. بلکه در کشور ما هم برخی تشکیلات سیاسی به نام حزب یا جناح و ... وجود دارندکه علیرغم اینکه کمتر به گروه فشار مشهورند، ولی واقعا کارویژه های فشار را داشته و حتی بر خط و مشی های دولت و سیاست گذاری ها اعمال نفوذ می کنند و با شعارهایی نظیر «خروج از حاکمیت» و ... ، می خواهند اهداف و منافع غیرقانونی خود را بر نظام تحمیل نمایند. که این پدیده متأسفانه علی رغم تأکید نظام اسلامی بر پای بندی تمامی جناح ها و احزاب به قانون و راهکارهای قانونی، مانعی عمده در راه تحقق کامل مردم سالاری دینی و نهادینه شدن رقابت های سیاسی سالم و

اسلامی بوده و در موارد زیادی هزینه های زیادی را به نظام، منافع و مصالح و امنیت کشورمان تحمیل نموده است.

تاریخچه و روند کار محافظه کاران مذهبی چیست؟

پرسش

تاریخچه و روند کار محافظه کاران مذهبی چیست؟

پاسخ

محافظه گرایی در ادبیات سیاسی، به معانی مختلف و مبهم به کار رفته است، بر اساس یک تعریف می توان گفت: «محافظه گرایی مجموعه ای از افکار و نگرشهای سیاسی است که حفظ و نگهداری از نظم و سنت ها و قانونها و نهادهای ریشه دار و قدمت دار را بر امور نو که هنوز به محک تجربه نیامده است، ترجیح می دهد» (فرهنگ واژه ها، عبدالرسول بیات)

در اصطلاحات مربوط به جناح های سیاسی داخل ایران از برخی جناحها به عنوان محافظه کار نام برده می شود که به شدت دچار ابهام مفهومی بوده و قابل انطباق با اصول و کارکردهای جناحهای مذکر نمی باشد. در حوزه دینی هم شاید بتوان این چنین گفت؛ محافظه کاری مذهبی را می توان در مقابل تفکر رایج در حوزه های علمیه کشور _که طرفدار اجتهاد و نواندیشی در چارچوب منابع دینی، و بر اساس اصول و موازین خاص و طبق مقتضیات زمان و مکان می باشد_ قرار داد.

تاریخچه و روند کار اصلاح طلبان مذهبی چیست؟

پرسش

تاریخچه و روند کار اصلاح طلبان مذهبی چیست؟

پاسخ

اصلاح طلبی مذهبی در سه بخش عمده قابل بررسی است:

الف. اصلاح طلبی مذهبی در مسیحیت «Reformation»

جنبش مذهبی در اروپای غربی قرن شانزدهم میلادی، که به عنوان نهضت اصلاح مذهب کاتولیک شروع شد و به نهضت پروتستان انجامید. این نهضت به وسیله یک کشیش آلمانی به نام «مارتین لوتر» آغاز شد. او علیه پاپ و کلیسا به پا خواست. اصل بنیادی مذهب پروتستان این عقیده بود که اعتقادات انسان موجب بخشودگی او می شود نه اعمالش.

پروتستانها، فردگرایی و آزادی فردی و تساهل مذهبی را محترم می دانستند و اعتقاد داشتند که فرد مسیحی در مقابل خدا مسؤول است و نه کلیسا. تعالیم کلیسای کاتولیک، رستگاری را در اعمال انسان می دانست که اغلب به معنای شرکت در

مراسم مـذهبی بود. آیین پروتسـتان در اروپای شـمالی و آمریکا رواج یافت. مذهب پروتسـتان، کار را عبادت می خواند، رابطه انسان و خـدا را بـدون واسـطه کلیسا و روحانیت و آداب دینی می شـناخت، ثروت را موهبت خدا می داند و خلاقیت را تشویق می کنـد. فرقه لوتری، فرقه آنگیکن، فرقه کـالوینیست، فرقه کنگرگاسـیونیست، فرقه متودیست، فرقه مراو از مهمترین فرقه هـای اصلاح طلب مذهبی به شمار می آیند.

مسـلما بررسی تاریخچه و روند کار اصلاح طلبی مذهبی، آراء و افکار آنان در این مختصر نمی گنجد. از اینرو منابع ذیل جهت مطالعه معرفی می شود:

۱. تاریخ تمدن، ویل دورانت، اصلاح دینی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۶.

۲. تاریخ فلسفه سیاسی غرب، عبدالرحمن عالم، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ج ۲.

۳. فرهنگ و مسیحیت در غرب، محمدرضا کاشفی، مؤسسه

فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.

۴. سکولاریسم در مسیحیت و اسلام، محمد حسن قدردان قراملکی، انتشارات دفتر تبلیغات.

۵. غرب شناسی، سیداحمد رهنمایی انتشارات مؤسسه آموزش و پژوهشی امام خمینی(ره).

ب. اصلاح طلبی مذهبی در اسلام

اصلاح طلبی مذهبی در اسلام، جزء لاینفک آموزه های دینی و ارزش های آن می باشد، از این رو از نظر تاریخی قدمتی به درازای تاریخ اسلام دارد. چنانکه شهید مطهری می نویسد:

«اصلاح طلبی یک روحیه اسلامی است. هر مسلمانی به حکم اینکه مسلمان است خواه نا خواه اصلاح طلب و لااقل طرفدار اصلاح طلبی است، زیرا اصلاح طلبی، هم به عنوان یک شأن پیامبری در قرآن مطرح است و هم مصداق امر به معروف و نهی از منکر است که از ارکان تعلیمات اجتماعی اسلام است». (ر.ک: نهضت های اسلامی، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، ص ۷)

از این رو علاوه بر سیره و روش ائمه معصومین(ع) که سراسر، تعلیم و ارشاد و جنبش های اصلاحی است، در تاریخ اسلام حرکت های جنبش های اصلاحی فراوان می توان یافت که هر کدام نیازمند بررسی و تحقیق مستقل می باشند. نظیر قیام علویین در دوره اموی و عباسی، سربداران، سید جمال، اقبال، حضرت امام (ره) و ... .

به طور کلی اصلاح طلبی مذهبی، عبارت است از بازپیرایی و واخوانی گزاره ها و آموزه های دینی، در جهت مهجوریت زدایی از آن و رفع اجمال و اهمال از آن، و تصحیح سیردین داری و مسیر دین داران، بر اساس انگیزه و رهیافت و روشی معین. (دین پژوهی معاصر، علی اکبر رشاد، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۱۲۰)

رهیافت ها و روش های اصلاح طلبان

دینی عبارتند از:

۱. فلسفی، عقلانی

۲. نقلی، اسنادی

۳. اجتماعی، سیاسی

۴. معنوی، عرفانی

۵. پدیدار شناختی و کارکردی.

توضیح و بررسی تاریخچه، روش، اهداف و ...، اصلاح طلبان مذهبی مسلمان را می توانید در منابع ذیل مطالعه نمایید:

۱. بررسی اجمالی نهضت های اسلامی، استاد مرتضی مطهری، انتشارات صدرا.

۲. دین پژوهی معاصر، علی اکبر رشاد، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه معاصر

۳. پیشگامان مسلمان تجددگرا در عصر جدید، احمد امین، ترجمه حسن یوسفی اشکوری، انتشارات علمی و فرهنگی

۴. مبانی نهضت احیای فکر دینی، محمد جواد صاحبی، بوستان کتاب قم.

۵. اصلاحات و فروپاشی، حسن واعظی، انتشارات سروش

۶. عصر امام خمینی(ره)، میراحمدرضا حاجتی، بوستان کتاب قم

۷. تأملات سیاسی در تاریخ تفکر اسلامی، موسی نجفی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۸. نهضت روحانیون ایران، علی دوانی، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی

ج. جریان انحراف از اصلاحات اصیل اسلامی:

این جریان که توسط روشنفکران و تحصیل کردگان تحت تأثیر فرهنگ غربی تعقیب می شود، معتقد به ضرورت مدرنیزاسیون در ایران یا سایر کشورهای اسلامی می باشد. و از سوی دیگر به تعارض بافت مذهبی ـ سنتی جامعه ایران و دیگر جوامع اسلامی با مقتضیات مدرنیته آگاهند. این گروه به جای تولید علم بومی با استفاده از تجربه های خوب و بد جهان غرب خواستار اصلاح یا رفورمیسم مذهبی و به عبارت دیگر ارائه قرائتی از دین که سازگار با مبانی مدرنیته باشد به عنوان پیش بنیاد تجدد در ایران می باشند.

نکته مهم قابل توجه این جاست که تجدد دینی و رفورمیسم مذهبی که توسط این طبقه ترویج می گردد، بر خلاف رفورمیسم

اروپا، هرگز خواسته بومی یا مطالبه خود جوش مردم نبود. مردم اروپا در نهضت رفورمیسم ابتداء

در پی حذف سلطه استبدادی کلیسا آمرزش نامه فروشی و عقل ناپذیری برخی آموزه های کلیسا بودند لیکن این سیر به حذف دین از صحنه اجتماع و سکولاریزاسیون جامعه انجامید.

ولی مسلمانان ایران، برخلاف مسیحیان اروپایی به متولیان دین خود، خصوصا به خاطر ویژگی های علمی و شخصیتی مربوط به دنیا گریزشان و تفاوت های اساسی بین نهاد روحانیت و دیگر نهادهای دینی اسلام با کلیسا و همچنین ویژگی های آیینی مربوط به عقل پذیری آموزه های اسلامی، و انعطاف پذیری آنها در پروسه اجتهاد _که موجب انطباق احکام دینی در برابر مقتضیات زمان و مکان می شود_ اعتماد کامل دارند. همچنین کتاب آسمانی پیراسته از تحریف و شواهد تاریخی این خوش بینی و اعتماد را تثبیت می نماید. از این رو نهضت های تارخی و اصیل مسلمانان ایرانی هرگز به عنصری از عناصر و داعیه های روشنفکران تجددگرا، آمیخته نشده است.

عمده ترین ویژگی های رفورمیسم غربگرایانه را در امور زیر می توان یافت:

۱. شخصی سازی دین

۲. گرایش به پلورالیسم دینی و نفی برتری اسلام بر دیگر ادیان

۳. سکولاریزاسیون و جداسازی دین از جامعه و سیاست

۴. تثبیت قرائت پذیری دین

۵. نفی مرجعیت دینی عالمان و متخصصان دین شناس

۶. شناورسازی معارف دینی و نسبی انگاری آن و ... .

روشنفکران تجددگرا بر اصلاح دین به معنای «عصری شدن معرفت دینی» و یا «التقاط تجدد با اسلام» به عنوان ضرورت وارداتی و پیش قراول مدرنیته بر آن پای می فشردند. لیکن آنان از یک سو ناگزیر از پذیرش جایگاه تعیین کننده و نقش مؤثر دین در جهت یابی سلوک اجتماعی جامعه دین مدار و دین باور ایران هستند و

از سوی دیگر فرایندهای اصلاحی آنان به دلیل تعارض ماهوی مبانی دینی با مبانی مدرنیته آنان را گرفتار پارادوکسی حل نشدنی کرده است.

این تعارض دو جانبه سبب می شود که این افراد برای نیل به تجدد و به منظور بهره گیری از زبان دین و نقش مؤثر آن در سلوک مردم، خواستار تغییر و رفورم دین در جهت هماهنگی با مقتضیات مدرنیته شوند. جهت آگاهی بیشتر نگا: فرهنگ واژه ها، عبدالرسول بیات، قم، نشر مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی، ۱۳۸۱.

آخرین وضعیت بهاییان ساکن در ایران،وضعیت شغلی،تحصیلی،فعالیت های سیاسی و...؟

پرسش

آخرین وضعیت بهاییان ساکن در ایران،وضعیت شغلی،تحصیلی،فعالیت های سیاسی و...؟

پاسخ(قسمت اول)

نخست باید دانست طبق قانون اساسی ایران فرقه بهائیت جزء مذاهب رسمی ایران نیست؛ بلکه به عنوان فرقه گمراه و وابسته به بیگانگان شناخته شده اند. لذا به طور رسمی اجازه هیچگونه فعالیت ندارند. اما به طور پنهانی چه بسا از امکانات آموزشی کشور استفاده کنند و به کارهای مختلف اشتغال داشته باشند.

برای آگاهی بیشتر درباره عقاید و پیشینه شکل گیری آنها توجه شما را به مطالب زیر جلب می کنیم:

بهائیت , مذهب استعمار ساخته برای مقابله با اسلام (۱)

نوشته شده در دوشنبه، ۱۷ فروردین، ۱۳۸۳ توسط مدیر سایت

حربه مذهب سازی استعمار خارجی و ضرورت بینش آفرینی برای نسل امروز

« اسلام » دین رهایی بخش , حافظ جایگاه رفیع انسان در گستره آفرینش , تامین کننده آزادی , استقلال , امنیت , عزت و وحدت , نافی ظلم , تعدی , سیطره جویی و مطامع نامشروع و ضدانسانی قدرتهای ظلم گستر و چپاولگر جهانی در همه اعصار می باشد.

تعالیم و قوانین جامع و زندگی ساز اسلام هرگز همزیستی و تعامل با کفر و شرک و نفاق در جلوه ها و چهره های مختلف و در عصرها و نسل های گوناگون را برنمی تابد و در برابر فساد و تباهی و جنایت و ستمی که قدرتهای استعماری در حق بشریت روا می دارند و لحظات زندگی و حیات را بر آنان تیره و ناگوار می سازند , می ایستد و با صلابت و استواری تمام از هویت الهی انسان ها و حق طبیعی آنان برای حیات سالم و پاک و بالنده و

سرشـار از مواهب و نعمتهـای خداونـد در تمـام شـئون زنـدگی عزتمنـد « مـادی » و « معنوی » دفـاع می کنـد و برای سـعادت و رستگاری آدمیان در دنیا و آخرت « راه » می نماید و حرکت و تلاش و امید و نشاط و رشد و پویایی به وجود می آورد.

برای جبهه متحدالحاد و ستم و سلطه جهانی وجود اسلام غیرقابل تحمل است , که این دین حیاتبخش و جامع , همواره اتحاد و وحدت و اقتدار می آفریند و در شریان های حیات جوامع خون غیرت و شرف و عزت تزریق می کند و به آزادی و استقلال فرا می خواند و از اسارت و بردگی در برابر هرگونه ظلم و تعدی از جانب هر کشور و قدرت بیگانه رهایی می بخشد.

قدرتهای اسـتعماری جهان که همواره اسـلام را همچون خار در چشم خود , و وحدت و اتحاد مسـلمانان را همانند استخوان در گلو تحمل کرده اند و در آزار و رنج بوده اند , برای رهایی از جامعیت و حقیقت تعالیم و قوانین اسـلام و آموزه های اجتماعی و سیاسی آن که عامل اصلی ایجاد یکپارچگی و اتحاد و همدلی در میان مسلمانان می باشد و آنان را در برابر هرگونه تهاجم و تعدی و سـیطره جویی در ابعاد فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و نظامی به « مقاومت » و دفع ظلم و تجاوز فرا می خواند , به چاره جویی هـای شـیطانی و حقیقت ستیز روی آوردنـد و در اوج خبـاثت و کفر و شـرک و نفاق درونی , مقابله با « وحی الهی » و « رسالت

نبوی » و واژگونه سازی احکام و قوانین و تعالیم آسمانی « قرآن » را در دستور کار خود قرار دادند و تمام عوامل و وابستگان خویش را در کشورهای اسلامی به خدمت گرفتند تا در برابر دین پاک اسلام و اتحاد و وحدت مسلمانان « بیراهه » های گمراهی آفرین و هلاکت باری را قرار دهند که در نهایت از تاثیرگذاری تعالیم و دستورالعمل های آسمانی قرآن جلوگیری کنند و در صفوف متحد مسلمانان تفرقه و تشتت ایجاد نمایند و آنان را به صورت قطعات پراکنده و لقمه های آماده برای بلع , در مسیر تهاجم و قتل و غارت و استیلای همه جانبه خود قرار دهند.

این حرکت شیطانی و بیراهه آفرینی های حقیقت ستیز , به صورت « مذهب سازی » به ظهور رسید و ادیان و مذاهب ساختگی توسط قطب های استعمارگر پای در عرصه وجود نهادند و به فضاسازی ها و تبلیغات گسترده پرداختند و با نفوذ تعالیم ساخته و پرداخته کشورهای ماجراجو و غارتگر خارجی در میان لایه های مختلف جوامع اسلامی , دروغ و نیرنگ و تحریف و بدعت ها و آموزه های تهی از حقیقت و واقعیت را به نام « دین جدید » گسترش دادند!

« بهائیت » یکی از این مذاهب ساخته و پرداخته دست استعمار می باشد که به طور کامل در سیطره قدرتهای استکباری جهان و به صورت یک ابزار و اهرم نیرومند در برابر اسلام و جوامع اسلامی قرار دارد و در عرصه ها و صحنه های فرهنگی و سیاسی به سرسپردگی و خدمتگزاری برای کشورهای بیگانه اهتمام می ورزد.

بهائیت همچنان

کـه در سالهـای دور , و نیز در دوران پیش از انقلاب در معـارضه بـا اســلام و وحـدت مسـلمانان قرار داشـت , پس از پیروزی انقلاب اسـلامی در ایران نیز تاکنون در تقابل با اسلام قرار دارد و با توجه به تغییر و تحولی که نهضت اسلامی در ایران و منطقه به وجود آورد و همه معادلات جهـانی را به هم ریخت و قـدرتهای اسـتعماری را در موضع ضـعف قرار داد و به برچیـده شـدن پایگاههای نظامی و جاسوسـی و منافع نامشـروع اقتصادی آنان در ایران انجامید , شـیوه های بهره برداری از این مذهب استعمار ساخته نیر تغییر یافت

بهائیان در تمام تار و پود رژیم پهلوی نفوذ کرده بودند و مناصب حساس و کلیدی را تصاحب نموده و با حمایت های بی دریغ محمـدرضا پهلوی و هویدا که خود بهائی بود و گماشـته اربابان این مذهب ساختگی و حزب سیاسـی بر وزارتخانه ها و سازمان ها و دسـتگاه قضایی و شـریان های اقتصادی کشور تسـلط یافته و ایران را در مسـیر تحقق اهـداف و منافع قدرتهای سـلطه جوی جهانی به حرکت درآورده بودند.

پس از پیروزی انقلاب اسـلامی و سـقوط رژیم وابسـته پهلوی , راههای سـیطره بهائیت بر تشـکیلات دولتی مسـدود گردید و از فعالیت این جریان منحط جلوگیری به عمل آمد.

پس از پیروزی انقلاب بهائیان فعالیت های خود را مخفی تر و مرموزانه تر تداوم بخشـیدند و با توجه به وابسـتگی و سرسپردگی آنان به دشـمنان خونخوار و کینه توز اسلام همچون آمریکا و انگلیس و اسرائیل , مورد حمایت های گسترده سیاسی و تبلیغاتی و اقتصادی قرار گرفتند و

به گمراه سازی و انحطاط آفرینی پرداختند و از طرف دیگر نقش ستون پنجم و جاسوسان مبرز و مورد اعتماد را برای کشورهای استعماری غرب به ویژه آمریکا ایفا نمودند. این فعالیت ها همچنان استمرار یافته است و هم اینک این جمعیت بیگانه پرست در عرصه های فکری و سیاسی چه به صورت تلاشهای تبلیغی و فرهنگی و چه به شکل تفرقه افکنی و جاسوسی برای دشمنان به تلاش های مرموز و ویرانگر خود ادامه می دهد.

تداوم فعالیت های کفرآمیز پیروان بهائیت در ایران , ریشه یابی و بررسی ماهیت و عملکرد این جمعیت ملحد را ضروری می سازد. علاوه بر این ضرورت اجتناب ناپذیر , ضرورتهای دیگری نیز این بررسی را حیاتی و لازم معرفی می کند که در ذیل به آن اشاره می کنیم :

۱ یکی از مشکلات امروز جامعه ما مطرح شدن یک تفکر غربی و مخالف با حقیقت اسلام و وحی و قرآن به نام « پلورالیزم دینی » است . پلورالیزم و تکثرگرایی دینی به تعدد ادیان و مذاهب و ضرورت تبلیغ و ترویج نامحدود و آماده کردن شرایط مساوی برای پیروان و تبلیغ گران آنهابرای نشر عقاید و افکار و احکام و قوانین این مذاهب فرمان می دهد.

پلورالیزم دینی از مرز و حدود ادیان آسمانی عبور می کند و علاوه بر این که معتقد است مسیحیت و یهودیت تحریف شده و آمیخته به خرافات و آلت دست نظام های سیاسی و حکومتی غرب باید در کنار « اسلام » در ایران و سایر جوامع و کشورهای اسلامی آزادانه تبلیغ و ترویج شوند ,

ادیـان و مـذاهب ساخته دست بشـر که آلوده به شـرك و خرافه می باشـند همچون بودائیسم و هنـدوئیسم و نیز ادیان و مـذاهب کفرآمیز و ساخته دست اسـتعمار مانند « وهابیت » و « بهائیت » , باید آزادنه ترویج و گسترش یابند و به نشر عقاید ساختگی که به نفی نبوت و معـاد و مهـدویت و ادعـای مهـدویت و نبوت جدیـد! می انجامـد و بـافته هـای جنون آمیز را تحت عنوان کتـاب مقدس و نازل شده عرضه می دارد , اهتمام شود!!

معتقـدان به پلورالیزم و تکثرگرایی دینی که در سـطح مطبوعـات غرب گرا و متمایـل بـا همزیستی و تعامـل با آمریکا به فعالیت مشغول می باشند و در بازار نشر کتاب نیز آزادانه به تردیدافکنی و گمراه سازی اشتغال دارند , با تاثیرپذیری های مکرر از آثار فکری و فلسـفی مکتب های غربی و روشـنفکران دنیای غرب که در خـدمت نظام سیاسـی و حکومتی آمریکا می باشـند و برای بسط قـدرت و سـیطره نظامی و سیاسـی و اقتصادی حاکمان کاخ سـفید « تئوری پردازی » و « نظریه سازی » می کنند , بسترساز اصلی رشد مذاهب ساختگی و پرورده دست استعمار همچون « بهائیت » می باشند.

در نمونه هـای ذیـل که در مطبوعات مزبور انعکاس یافته تعمق ورزیـد و بـدین ترتیب از لابلای عبارات و مفاهیم مطرح شـده , بسترسازی های متعـدد را برای احیا و ترویـج ادیان آسـمانی تحریف شده و خرافه گرا و آلت دست سـران حکومتها غربی و نیز مهیاکردن زمینه های تبلیغ و رشد مذاهب استعمار ساخته همچون بهائیت را به نظاره بنشینید :

حقیقت

ثابت نداریم , حتی در دست انبیا و معصومین !(۱)

ارزش مطلق نداریم , زیرا ارزشها زائیده پویایی جوامع بشری بوده اند!(۲)

تمام مذاهب بر حق هستند , و تمام مذاهب هم دچار نقص و کمبود هستند!(۳)

حق , مطلق نیست و متکثر است !(۴)

ارزش های دینی دائما در حال تغییرند!(۵)

هر کس باید به دین خود باشد و حتی کافران و مشرکان را نباید نفی و طرد نمود!(۶)

این عبارات و تعابیر به وضوح « پلورالیزم دینی » را مطرح می نمایند و همه مذاهب تحریف شده و خرافی , ساخته و پرداخته دست بشر , و نیز مذاهب استعمار ساخته را « حق » می دانند و خواهان تبلیغ و ترویج آنها می باشند!!

۲ امروز جوانان ما از دو زاویه در معرض خطر و آسیب قرار دارند و این خطرات و آسیب ها آنان را از احراز هویت دینی و اسلامی اصیل و کسب بینش و آگاهی های سیاسی باز می دارند. زوایه اول تبلیغات و فضاسازی های مسموم جریان های روشنفکری غرب گرا و احزاب و جمعیت های سیاسی وابسته به قطب های استعماری می باشد که با شدت و گستردگی تمام به فرهنگ سازی های باطل و آماده کردن زمینه های مناسب برای پذیرش القائات اعتقادی و فکری مبهم و ساختگی که با هدف ایجاد بسترهای مناسب فرهنگی به منظور بسط سلطه سیاسی و اقتصادی قدرت های سیطره جوی جهانی ترویج می گردد , می باشند. این تحرکات گمراهی آفرین به طور مداوم وقفه ناپذیر تداوم دارد و همچون حلقه های نامرئی

, ذهن و فکر و جان و روح جوانان را به محاصره درآورده است و از آزاد اندیشی , تحقیق , بیداری , خودآگاهی و کسب بینش های بنیادین اعتقادی و سیاسی باز می دارد و در برزخ تردید و ابهام رها می سازد تا در مرحله بعد به آرامی و حتی با اشتیاق و شیدایی به « سراب غرب زدگی » رهنمون شود و در دامهای مهلک مذهب های ساختگی و مکتب های فکری و نظامهای حکومتی غرب گرفتار و اسیر سازد.

زاویه دوم , گسست و فاصله بین نسل امروز و وقایع و رویدادهای پیش از انقلاب و مراحل شکل گیری مبارزات مردم مسلمان ایران علیه « استعمار خارجی » و « استبداد داخلی » است . این گسست و فاصله موجب گردیده است که آنان از عمق فجایع و جنایات و توطئه های شوم قدرتهای استعماری همچون انگلیس و آمریکا علیه اسلام و سرزمین ایران ناآگاه باقی بمانند و از علل و انگیزه های اصلی انقلاب و حرکت پرشور اسلامی و مراحل سخت و رنجزایی که پشت سرگذاشت تا سرانجام به پیروزی رسید , بی اطلاع باشند. این بی اطلاعی از تاریخ معاصر ایران و چگونگی نفوذ و بسط سیطره قطب های استعماری در این سرزمین و دست های پشت پرده ای که از یک سو برای مقابله با صفوف متحد مسلمانان و ایجاد تفرقه و تشتت در میان مردم به « مذهب سازی » پرداختند و از سوی دیگر مهره های دست آموز و مطیع و سرسپرده ای چون رضاخان و پسرش محمدرضا پهلوی را به حکومت رساندند و از آنها

به صورت ژاندارم منطقه و حافظ منافع انگلیس و آمریکا بهره های فراوان بردند و هر حرکت رهایی بخش اسلامی توسط توده های مردم مسلمان را به خاک و خون کشیدند , موجب گردیده است که نسل جوان امروز از ذخیره های لازم سیاسی برای جریان شناسی و وقوف و آگاهی نسبت به اهداف و عملکردهای قدرتهای سلطه جو و شعارهای به ظاهر زیبایی همچون دفاع از حقوق بشر واعطای دموکراسی و مبارزه با تروریسم که به منظور آماده کردن زمینه های تهاجم نظامی به سرزمین های اسلامی مطرح می کنند و در واقع ابزار توجیه جنایات و کشتارها و غارتهای ثروت نفت کشورهای مسلمان می باشد بی بهره باشند.

دو عامل و ضرورت مزبور , در کنار ضرورت اولیه ای که در ابتدا مطرح نمودیم , به صورت ضرورتهای حیاتی سه گانه , بررسی ماهیت و عملکردهای فرقه استعمار ساخته « بهائیت » را لازم و حائز اهمیت می سازد و نسل امروز ما را به تدقیق و تفکر وا می دارد و به کسب بینش و آگاهی های لازم اعتقادی و فرهنگی و سیاسی ملزم می نماید.

پاورقی :

۱ ماهنامه توانا , شماره ۲۸

۲ روزنامه خرداد , ۷۸,۴,۳۱

۳ هفته نامه آبان , شماره ۱۱۵

۴ روزنامه فتح , ۷۸,۱۰,۲۷

۵ ماهنامه زنان , شماره ۵۹

۶ روزنامه خرداد , ۷۸,۸,۱۹

پلورالیزم دینی از حدومرز ادیان تحریف شده و خرافه گرا همچون یهودیت و مسیحیت عبور می کند و معتقد است مذاهب شرک آمیز ساخته دست بشر همچون « بودائیسم » و « هندوئیسم

» و نیز مذاهب ساخته دست استعمار مانند « وهابیت » و « بهائیت » باید آزادانه ترویج و گسترش یابند و به نشر عقاید ساختگی که به نفی نبوت و معاد و مهدویت و ادعای مهدویت و نبوت جدید! می انجامد و بافته های جنون آمیز را تحت عنوان کتاب مقدس و نازل شده عرضه می دارد , پرداخته شود!

پاسخ(قسمت دوم)

معتقدان به پلورالیزم و تکثرگرایی دینی که در سطح مطبوعات غرب گرا و متمایل با همزیستی و تعامل با آمریکا به فعالیت مشغول می باشند و در بازار نشر کتاب نیز آزادانه به تردیدافکنی و گمراه سازی اشتغال دارند , با تاثیرپذیری های مکرر از آثار فکری و فلسفی مکتب های غربی و روشنفکران دنیای غرب , بسترساز اصلی رشد مذهب ساختگی و پرورده دست استعمار می باشند.

فضاسازی های مسموم جریان های فکری و جمعیت های سیاسی وابسته به قطب های استعماری , و نیز گسست و فاصله نسل امروز از وقایع و رویدادهای پیش از انقلاب و مراحل شکل گیری مبارزات مردم مسلمان ایران علیه « استعمار خارجی » و « استبداد داخلی » موجب گردیده است که جوانان امروز از عمق فجایع و جنایات و توطئه های شوم قدرتهای استعماری همچون انگلیس و آمریکا علیه اسلام و سرزمین ایران ناآگاه باقی بمانند.

به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی

بهائیت , مذهب استعمار ساخته برای مقابله با اسلام(بهائیت , مذهب استعمار ساخته برای مقابله با اسلام(۲)

نوشته شده در دوشنبه، ۱۷ فروردین، ۱۳۸۳ توسط مدیر سایت

نقش قدرتهای استعماری در شکل گیری و گسترش بهائیت

از آن زمان که سرزمین ایران در معرض

یورش و تاخت و تاز نیروهای اشغالگر روس و انگلیس درآمد و این دو کشور استعماری به منابع سرشار ثروت ایران چشم دوختند و با انعقاد قراردادهای مختلف به کسب امتیازهای موردنظر از شاهان و عناصر مفلوک و متزلزل دربار اهتمام ورزیدند , قدرت اسلام و نفوذ مراجع و علمای دین در توده های مسلمان و وحدت و اتحاد دینی بین شیعیان را تنها نیروی بازدارنده در برابر خویش مشاهده نمودند. این قدرت و نیروی مقاوم و استوار که مانع بسط سیطره سیاسی و نظامی و چپاول ثروت و اخذ امتیازات اقتصادی و حتی ضمیمه کردن مناطقی از سرزمین ایران به تصرفات و مستعمرات کشورهای سیطره جو محسوب می شد , آنان را در ایجاد رخنه و شکاف در این صف پولادین و متفرق و پراکنده کردن این جمعیت همدل و متحد , مصمم ساخت .

از دیدگاه این دو قدرت , اسلام و عقاید و تعالیم دینی عامل اولیه برای ظهور وحدت و اتحاد مسلمانان در سایه رهبری روحانیت به شمار می رفت و از همین رو , به وجود آوردن فرقه ها و مذاهب ساختگی در برابر اسلام و زمینه سازی برای رشد و ترویج آنها و جانبداری و حمایت های بی دریغ از مبانی و اصول و فروع دروغین و ساخته و پرداخته اذهان بیمار و دلهای خبیث و حقیقت ستیزشان , مستحکم ترین گام برای به آشوب کشیدن ایران و تحقق سیاست شیطانی « تفرقه بینداز و حکومت کن » , محسوب می شد.

اولین حرکت شیطانی توسط روسیه بنیان نهاده شد و پس از آن انگلیس به میدان آمد و از

آبهای گل آلود ماهی های مراد را صید نمود.

بابیگری و بهائی گری که هر دو دارای یک آبشخور و اصول و تفکر می باشند و اولی به رهبری سیدعلی محمدباب و دومی به جانشینی و رهبری میرزا حسینعلی نوری یا بهاالله پای در عرصه وجود نهادند از نتایج شوم عملکرد قدرت استعماری روسیه تزاری در ایران محسوب می شوند.

بهائیت با اصول و عقاید کفرآمیز و با منسوخ اعلام کردن اسلام و نبوت پیامبر اکرم (ص) و امامت پیشوایان معصوم (ع) , همان حرکت مخرب و فتنه بزرگی بود که آرزوی دیرینه استعمار برای تقابل با تعالیم مقدس قرآن محسوب می شد.

اسناد موجود تاریخی و عملکردهای مخرب و روابط و ارتباط های آشکار و صریح رهبران و عناصر اصلی بابیت و بهائیت با دشمنان اسلام , بر جاسوس بودن آنان و نقش کشورهای بیگانه در پیدایش این مذهب استعماری , مهر تایید می زنند.

« کینیاز دالگورکی » از مامورهای اطلاعاتی و یکی از اعضای مهم و کلیدی سفارتخانه روسیه در ایران که بعدا وزیر مختار روسیه در ایران شد , درباره نقش روسیه در بنیان نهادن این فرقه مذهبی در ایران , یادداشت هایی دارد که به بخشی از آنها اشاره می کنیم .

۱ پس از آن که « علی محمد باب » با ادعاهای استعمار ساخته خود علیه اسلام می شورد و خود را مهدی موعود و سپس پیامبر معرفی می کند و در نهایت نیز ادعای الوهیت می نماید , دستگیر و در شیراز محاکمه و زندانی می شود. حاکم اصفهان به نام «

منوچهر خان گرجی معتمدالدوله » در اثر گرایشات استعماری , عوامل خود در شیراز را به آزاد کردن باب از زندان و فرستادن او به اصفهان فرمان می دهد. « دالگورکی » مامور و وزیر مختار روسیه در ایران در یادداشت های خود درباره حمایت و فضاسازی های لازم برای آزاد کردن علی محمدباب که عامل مستقیم آنها محسوب می شد , چنین می نویسد :

« .. همین که به من اطلاع رسید , وارد اصفهان شده , یک نامه دوستانه به معتمدالدوله حکمران اصفهان نوشتم و سفارش سید را نمودم که از دوستان من و دارای کرامت است , از او نگهداری کنید! الحق معتمدالدوله چندی از او خوب نگاهداری کرد , ولی از بدبختی سید , معتمدالدوله (۱) مرحوم شد. سید بیچاره را گرفتند و به تهران روانه نمودند. من هم توسط میرزا حسینعلی و میرزا یحیی و چند نفر دیگر در تهران هو و جنجال به راه انداختم که صاحب الامر را گرفته اند و لذا به دستور دولت , او را از « کناره گرد » روانه رباط کریم و از آنجا به طرف قزوین و یکسر به تبریز و از آنجا به « ماکو » بردند , ولی دوستان من تلاش کردند و جنجال به راه انداختند ... » (۲)

براساس سند مزبور , سیدعلی محمدباب تحت حمایت روسیه قرار داشت و « دالگورکی » وزیر مختار این کشور استعماری پس از دستگیری او به جنجال آفرینی برای آزاد ساختن عامل و سرسپرده روسیه می پردازد و به برخی از القائات خودشان به او تحت این عناوین

که سیدعلی محمدباب « صاحب الامر » ! می باشد و دارای « کرامت » ! و لذا باید او را از زندان رها نمود و زمینه های فعالیتهای تبلیغی استعمار ساخته اش را فراهم آورد , اشاره می نماید.

۲ « دالگورکی » در قسمتی دیگر از یادداشت های خود به « میرزا حسینعلی نوری » معروف به « بهاالله » که بعدا جانشین سیدعلی محمد باب می شود و رهبری بهائیت را به عهده می گیرد , می پردازد و از تلاش خویش در راه آزادسازی او سخن به میان می آورد :

« .. میرزا حسینعلی و بعضی دیگر از محارم مرا هم گرفتند. من از آنها حمایت کردم با هزاران زحمت . همه کارکنان سفارت حتی خود من شهادت دادیم که اینها بابی نیستند , لذا آنها را از مرگ نجات داده به بغداد روانشان کردیم . من به میرزا حسینعلی گفتم که تو میرزا یحیی را در پس پرده بگذار و او را « من یظهره الله » بخوان و نگذار با کسی طرف مکالمه شود , و مبلغ زیادی پول به آنها دادم که شاید بتوانم کاری صورت بدهم ... چه باید کرد کاری را که با آن همه زحمت به جریان انداخته بودم نمی توانستم دست بردارم . وانگهی مبلغ زیادی از برای این کار خرج کرده بودم ... » (۳)

در این بخش از یادداشت وزیر مختار روسیه , به وضوح به تلاش این مامور استعمار در آزادسازی بهاالله از مرگ و روانه کردن او و سایر عناصر طرفدار علی محمدباب به بغداد سخن به

میان آمـده است . موضوع دیگر این است که « دالگورکی » میرزا حسـینعلی را مامور می کند که مقدمات ظهور یک امام زمان استعمار ساخته دیگر را فراهم آورد تا پس از مرگ سـیدعلی محمـدباب , پای در میـدان نهد و ماموریت اسـتعماری او را ادامه دهـد. عنـوان « مـن یظهره الله » کـه وزیر مختـار روسـیه برای میرزا یحیی انتخـاب می نمایـد , همـان عنـوانی است که قبلاـ برای سیدعلی محمد باب انتخاب کردند و بالاخره پس از تمهیدات لازم « من یظهره الله » روسـی ! یعنی کسـی که به ادعای ساخته و پرداخته آنان خداوند او را ظاهر می سازد , به موقع ! و براساس دسـتور استعمار ظهور! نمود و ماموریت خویش را به نحو احسن انجام داد! البته بعدا بین میرزا حسـینعلی و میرزا یحیی اختلاف و تضاد شدیدی به وجود می آید و سـرانجام میرزا حسنیعلی « من یظهره الله » می شود!

۳ بخش سوم از یادداشت های مامور رسمی روسیه در ایران برای مذهب سازی و ایجاد تفرقه و تشتت در صفوف شیعیان , حایز واقعیت هـای تلـخ و در عین حال عبرت آموز برای امروز و فردای ماست . ابتـدا این بخش از یادداشت های « دالگورکی » را از نظر می گذرانیم و سپس در واقعیت های آزاردهنده در متن آن تامل می نمائیم :

« .. یک قسمت کار سفارتخانه , منحصر به تهیه الواح و انتظام کار بابی ها بود. هر کسی را که متواری بود و روی رفتن به وطن نداشت با مبلغی جزئی به عنوان زیارت کربلا پیش میرزا

حسینعلی می فرستادیم تا جمعیت زیادی دور او جمع شد. همه ماهه برای او و مردمش دو سه هزار تومان پول می فرستادم . در این بین , دولت عثمانی آنها را به استانبول و از آنجا به « ادرنه » فرستاد. دولت روسیه هم به تقویت آنها پرداخت , خانه و مکان برای آنها ساخت . قسمت عمده لوایح آنها به وسیله وزارت خانه ما برای آنها تهیه می شد...

در این بین , میرزا حسینعلی با برادر خود , سر ریاست به هم زدند و میرزا یحیی زیر بار برادر خود نرفت , معلوم شد که تحریک رقیب ما (انگلستان) سبب اختلاف آنها شده , میرزا یحیی به طرف جزیره قبرس رفت ... و به محض آنکه بین میرزا حسینعلی و میرزا یحیی به هم خورد , میرزا حسینعلی « من یظهره الله » شد , ولی از بی سوادی « من یظهره الله » چه بگویم ! الواحی که ما تهیه می کردیم نمی توانست بخواند...

هر کس در تهران بهائی می شد , با او همراهی و مساعدت می کردیم ... تا اینجا کار من به خاتمه رسید و اختلاف دین جدید را در دین اسلام درست نمودم , تا خود آنها با دین جدید چه کنند » (۴)

در واقعیت های تلخ نهفته در این یادداشت تعمق می ورزیم :

میرزا حسینعلی نوری یا « بهاالله » که جانشین سیدعلی محمد باب می شود و رهبری بهائیت را به عهده می گیرد , توسط روسیه و با ماموریت های خاص و ویژه « دالگورکی » در کربلا نگهداری

می شود و با صرف بودجه مالی و جمع آوری نیروی انسانی برای او توسط سفارتخانه روسیه در ایران , تقویت می گردد تا در فرصت مناسب و پس از خاموش شدن آتش فتنه باب , وارد عرصه شود و ماموریت استعماری سیدعلی محمدباب را ادامه دهد.

« دالگورکی » در این بخش از یادداشت , چند بار به این واقعیت تلخ اشاره می کند که قسمت عمده کار سفارتخانه روسیه , تهیه « الواح » و فرستادن آنها برای رهبران بهائیت بود!

« الواح » که در نزد بابیان و بهائیان بسیار « مقدس » و حکم وحی » را دارد , همان مجموعه « اصول » و « احکام » جمع آمده در دو کتاب مقدس بهائیان است . کتاب اول « بیان » نام دارد که توسط سیدعلی محمدباب تنظیم شده است , و کتاب دوم را « کتاب اقدس » می گویند که به وسیله میرزا حسینعلی (بهاالله) رهبر بهائیت تنظیم و آماده شده است .

می بینیم که چسان سهل و آسان توسط استعمارگران « دین سازی » می شود و طرحها و برنامه های شیطانی و اسلام ستیزشان راتحت عنوان « الواح مبارکه » جانشین « وحی الهی » می کنند و دو مامور سرسپرده خود یعنی علی محمدباب و بهاالله را در کسوت دو « پیامبر » برای القائات شیطانی در جامعه و ایجاد فتنه و آشوب و تفرقه در میان مسلمانان مجهز می سازند!

در فرصت و شرایط مناسب , سفارتخانه روسیه « من یظهره الله » یعنی کسی که خداوند به ظهورش برای دین جدید

اراده نموده است را بر مسند قدرت می نشاند و میرزا حسینعلی نوری یا بهاالله رهبر و پیشوای بهائیت می شود تا نقشه های روسیه در ایران را مو به مو به مرحله عمل درآورد و زمینه ساز سلطه جهنمی قدرتهای اسلام ستیز در این سرزمین شود.

عبارت « از بی سوادی من یظهره الله » چه بگویم که ارواح ساخته و ارسال شده ما را نمی توانست بخواند » , نشان دهنده نقطه اوج تسلط و سیطره استعمار روسیه بر پیشوایان بهائیت , و نیز نافهمی و تسلیم و سرسپردگی و اطاعت محض این رهبران مذهبی ساختگی در برابر استعمارگران جنایتکار می باشد!

« دالگورکی » این مامور کهنه کار استعمار , در نهایت به نقطه پایانی ماموریت خود اشاره می کند و بشارت می دهد که من « دین جدید » را بر اساس دستورات و نقشه های زمامداران روسیه تزاری درست کردم و بذر اختلاف و تفرقه و فتنه را پاشیدم و اسلام را تضعیف و در تشتت افکندم , و از این پس باید این رهبران پرورش یافته ما , دین جدید ساخته شده و اعلام گردیده را به بهره برداری های مکرر و همیشگی برسانند.

پس از سقوط و اضمحلال روسیه تزاری و روی کارآمدن رژیم مارکسیستی , بهائیت به انگلیس بیشتر متمایل می شود و اگر چه پیش از این نیز ماموران استعمارگر پیرانگلیس در رشد وتقویت عناصر بابی و بهائی نقش غیرمستقیم داشتند و خود را آماده می کردند که در شرایط مناسب گوی سبقت را از روسیه بربایند , لکن با سقوط روسیه تزاری بهائیت به طور

کامل در قبضه قدرت و بهره برداری انگلیس درآمد.

انگلیس به بهائیت « مرکزیت » بخشید و در شهر « عکا » واقع در فلسطین اشغالی به رشد و گسترش آنها و ایجاد ارتباط بین این مرکز با سایر مناطق اسلامی برای فتنه انگیزی و بسط قدرت و سیطره خود اهتمام ورزید و از وجود این عناصر خائن و جاسوس , در کشور عثمانی به نفع خود استفاده های فراوان برد.

بهائیان در سرسپردگی و تسلیم و خدمتگزاری به انگلیس از هیچ کوششی فروگذار نکردند و همچنان به ملت و سرزمین ایران خیانت ورزیدند و بر حلقه های محاصره و ستم و تعدی و غارت ثروتهای این ملت مظلوم توسط قدرتهای استعمارگر جهان افزودند.

وقتی دولت بزرگ عثمانی که مجموعه سرزمین های اسلامی آن روزگار را تشکیل می داد و به همین دلیل مورد طمع استعمار انگلیس بود و در معرض فتنه ها و حیله گری ها و توطئه های فراوان قرار داشت تا تجزیه شود , در اثر سیاست های شیطانی روباه پیر استعمار فرو پاشید و قطعه قطعه گردید و سرزمین اسلامی فلسطین به اشغال انگلیس درآمد , عباس افندی یا عبدالبها یکی از رهبران بهائیت که از شادی در پوست خود نمی گنجید , در نامه ای خطاب به یکی از بهائیان ایران , در باره این فتح مسرت بخش ! چنین می نویسد :

« در این ایام , الحمدلله , به فضل الهی , ابرهای تیره متلاشی و نور راحت و آسایش , این اقلیم را روشن نمود وسلطه جابر (دولت عثمانی) زائل و حکومت عادله (انگلستان) حاصل

, جمیع خلق از محنت کبری و مشقت عظمی نجات یافتند . » (۵)

« ادوارد براون » انگلیسی از جمله کسانی است که از طرف انگلستان مامور به زمینه سازی برای رشد و گسترش فرقه های استعماری بابیگری و بهائی گری در ایران بوده است . او کتابی به نام « یک سال در میان فارس ها » به رشته تحریر درآورده است که در بخش هایی از آن شرح می دهد که مدت های طولانی در شهرهای ایران با « عبا » ! و « ردا » ! و « سجاده » ! مسافرت می کرده و بیشتر با مردم « عوام » معاشرت داشته ومحور بحث او « بابیگری » بوده و از این راه این « مذهب » ! را ترویج می کرده است . (۶)

بدین ترتیب ابرهای تیره و ظلمانی در فضای پاک و روشن سرزمین ایران نمایان و گسترده شدند و به دست استعمارگران روسیه و انگلیس نطفه اولیه « بهائیت » با عقاید و احکام و تعالیم کفرآمیز و استعمار ساخته و القا شده توسط دشمنان قرآن و اسلام و تشیع به منظور از هم گسیختن زنجیرهای مستحکم اتحاد و وحدت شیعیان و از بین بردن محوریت مرجعیت شیعه در بسیج نیروهای مسلمان برای دفع سلطه استعمار خارجی و جلوگیری از تعدی و جنایت و غارتگری , نضج گرفت .

پاسخ(قسمت سوم)

در مبحث بعدی , به بررسی اسنادی می پردازیم که تعامل و حمایت های متقابل بهائیان و دولت های استعماری روسیه , انگلیس , اسرائیل و آمریکا را نمایان می سازد و رشد و

گسترش همه جانبه این پیوند و ارتباط را پس از شکل گیری نطفه های اولیه این مذهب و حزب استعمار ساخته , به نمایش می گذارد.

پاورقی :

۱ حمایت منوچهر خان گرجی معروف به معتمدالدوله از سیدعلی محمد باب تصادفی نبود. منوچهرخان گرجی از اسرایی به شمار می رفت که توسط آغامحمدخان قاجار از تفلیس به ایران آورده شد. او ابتدا ارمنی بود و سپس مسلمان شد , لکن اسلام آوردنش ظاهری بود و در باطن به دین مسیحیت باقی ماند و علیه اسلام به فعالیت پرداخت . این عنصر پس از حضور در تشکیلات دولت قاجار نقش غلام و پیشخدمت مخصوص را ایفا می نمود , ولی به مرور و در اثر حمایت ها و دخالت های دولت روسیه , از نزدیکان و مقربان دولتمردان قاجار محسوب شد و لقب « معتمدالدوله » ! دریافت نمود. این عنصر خطرناک در اثر جلب نظر قاجار سرانجام به استانداری اصفهان منصوب گردید و اگرچه علمای اسلام علیه این انتصاب اعتراض کردند , لکن نتیجه ای بدست نیاوردند و دیدیم که ارتباط او با دولت روسیه و خیانتش علیه ایران با آزاد کردن رهبر بابیگری از شیراز و آوردن آن به اصفهان و کمک و مساعدت های بی دریغ او در نشر عقاید و افکار کفرآمیز این عامل دست نشانده استعمار , به اثبات رسید!

۲ پرنس دالگورکی , ص ۱۱۴ امیرکبیر , قهرمان مبارزه با استعمار , ص ۲۷۸

۳ همان منبع , ص ۱۱۴

۴ همان منبع , ۱۱۹ ۱۱۶

۵ خاطرات صبحی , ص ۷۸

امیر کبیر , قهرمان مبارزه با استعمار , ص ۲۸۱

۶ امیر کبیر , قهرمان مبارزه با استعمار , ص ۲۸۲

سفارتخانه روسیه تزاری توسط مامور کهنه کار خود « دالگورکی » طرحها و برنامه های اسلام ستیزشان را تحت عنوان « الواح مبارکه » جانشین « وحی الهی » می کردند و دو جاسوس سرسپرده خود یعنی « علی محمد باب و بهاالله » را در کسوت دو « پیامبر » برای القائات شیطانی در جامعه و ایجاد فتنه و آشوب و تفرقه در میان مسلمانان مجهز می ساختند!

« ادوارد براون » انگلیسی در آثار مکتوب خود شرح می دهد که مدت های طولانی در شهرهای ایران با « عبا » ! و « ردا » ! و « سجاده » ! مسافرت می کرده و بیشتر با مردم « عوام » معاشرت داشته و محور بحث او « بابیگری » بوده و از این راه این « مذهب » ! را ترویج می کرده است .

تلاش برای از هم گسیختن زنجیرهای مستحکم اتحاد و وحدت مسلمانان و از بین بردن محوریت مرجعیت شیعه در بسیج نیروهای مسلمان برای دفع سلطه استعمار خارجی , مهم ترین انگیزه استعمارگران روسی و انگلیسی برای بنیان نهادن بابیت و بهائیت در سرزمین ایران بود.

بهائیت , مذهب استعمار ساخته برای مقابله با اسلام (۳)

نوشته شده در دوشنبه، ۱۷ فروردین، ۱۳۸۳ توسط مدیر سایت

ارتباط و تعامل متقابل سران بهائیت با کشورهای سلطه جو و استعمارگر

بهائیت از ابتدای شکل گیری آلت دست قدرتهای استعماری بوده و به صورت یک اهرم و ابزار مطمئن به بهره

برداری های مختلف رسیده است . این بهره برداری های ابزاری از فرقه های مختلف و انشعاب ها و تغییر و تحول های متناسب با اهداف و برنامه های منطبق با شرایط و مقتضیاتی که استعمارگران را بهتر و بیشتر در تقابل با اسلام و ایجاد تفرقه و تشتت در صفوف متحد شیعیان و ارتباط نزدیک و مستحکم شیعیان با مراجع بزرگ تقلید و مراکز علم و فقاهت موفق می سازد , همواره در بستر زمان و در قطعات مختلف تاریخی تداوم داشته است .

به طور طبیعی , مذهب استعمار ساخته ای چون بهائیت , نمی تواند برخلاف اهداف و نقشه ها و برنامه های استعمارگران حرکت نماید و کوچک ترین سرپیچی و تخلفی را بر خویش روا دارد.

بهائیت از ابتدای شکل گیری آلت دست قدرتهای استعماری بوده و به صورت یک اهرم و ابزار مطمئن به بهره برداری های مختلف

با تعمق در اوراق تاریخ و رخدادهای سیاسی دیروز و امروز , به خوبی روشن می شود که این مذهب استعمار ساخته در جلوه ها و نمودهای بابیگری , ازلیه و بهائی گری , اولاً همواره مطیع محض و تسلیم مطلق قدرتهای خارجی بوده اند. ثانیا این سرسپردگی و اطاعت و طفیلی گری در شرایط مختلف و بنا به مصالح ایجاد شده سیاسی که رویدادها و آمد و شد و جابجائی قدرتهای سلطه جوی جهانی موجب پیدایش آن بوده اند , نسبت به هرکدام از کشورهای بیگانه و استعمارگر به ظهور و عینیت رسیده است .

نسل امروز ما به دلیل فاصله داشتن از رویدادهای دوران پیش از انقلاب و ضرورت افزایش

بینش های سیاسی نسبت به نقش کشورهای بیگانه در « مذهب سازی » برای مقابله با پایگاه قدرتمند تشیع در ایران و وحدت صلابت خیز روحانیت با مردم , لازم است در آنچه به عنوان سندهای روشن و انکارناپذیر از پیوند و ارتباط بهائیت با کشورهای خارجی و ماموریت های استعماری رهبران و عوامل این فرقه شوم مطرح می کنیم دقت و تعمق کافی مبذول دارند.

۱ پس از مرگ رهبر بهائیت « میرزا حسینعلی نوری » معروف به « بهاالله » , فرزندش « عباس افندی » معروف به « عبدالبها » به جانشینی و رهبری رسید و به مرور القابی چون « آقا » , « سرکار آقا » , « ابن الله » و « ابن البها » را به خود اختصاص داد.

عباس افندی در امر سیاست , نوکری و سرسپردگی را به حد کمال رساند. او در وابستگی و جاسوسی و خدمتگزاری به کشورها و دولت های بیگانه براساس تغییر اوضاع و شرایط عمل می نمود و هرگز خیانتکاری های خود را به دولت و کشور خاصی محدود نمی نمود.

عباس افندی ابتدا با توجه به قدرت روسیه تزاری و نقشی که آن دولت در شکل گیری و رشد و تقویت بهائیت داشت , به ارتباط نزدیک و خدمتگزاری خالصانه به این کشور اهتمام می ورزید. مریدان و پیروان بهائیت در عشق آباد روسیه از جایگاه و احترام ویژه ای برخوردار بودند و آزادانه فعالیت می کردند و این حمایت و منزلت تا آنجا اوج گرفت که به تشویق ! و پشتیبانی ! و کمک ! دولت روسیه ,

معبدی برای بهائیان در آنجا ساخته شد!

عباس افندی توسط یکی از پیروان و عناصر سطح بالای بهائیت , این پیام و فرمان را که متن آن ضرورت حمایت از دولت روسیه تزاری و دعاگویی به جان امپراطور می باشد , به بهائیان اعلام و ابلاغ می نماید :

« جمع دوستان به دعای دوام عمر و دولت و ازدیاد حشمت و شوکت اعلیحضرت امپراطور اعظم الکساندر سوم و اولیای دولت قوی شوکتش اشتغال ورزید , زیرا که در الواح منیعه که در این اوقات از ارض مقدس عنایت و ارسال یافته می فرمایند آنچه را که ترجمه و خلاصه آن این است : باید این طایفه مظلومه ابدا این حمایت و عدالت دولت بهئیه روسیه را از نظر محو ننماید و پیوسته تایید و تسدید حضرت امپراطور اعظم و جنرال اکرم را از خداوند جل جلاله مسئلت نمایند . » (۱)

۲ با وقوع انقلاب در روسیه , دولت تزاری سقوط نمود و عباس افندی بیشتر به دامان انگلیس درغلتید و به سرسپردگی و جاسوسی این قدرت استعماری شتاب بخشید.

عباس افندی و دارودسته اش که در قلمرو دولت عثمانی به سر می بردند و به جاسوسی برای انگلیس اشتغال داشتند , از طرف « جمال پاشا » فرمانده کل قوای عثمانی به دلیل افشا شدن جاسوسی اش به نفع دولت انگلیس به اعدام محکوم می شود. دولت انگلیس با کسب خبر از این واقعه به جانبداری از عباس افندی برمی خیزد و بنا به نقل خود بهائیان از اجرای این حکم جلوگیری به عمل می آورد :

« چون این گزارش

یعنی حکم اعدام سرکار آقا (عباس افندی) به « لرد بالفور » وزیر امور خارجه وقت رسید , در همان یوم وصول , دستور تلگرافی به جنرال النبی سالار سپاه انگلیز در فلسطین صادر و تاکید اکید نمود که به جمیع قوا در حفظ و صیانت حضرت عبدالبها , و عائله و دوستان آن حضرت بکوشد » (۲)

با ورود قوای انگلیس به خاک عثمانی , عباس افندی نجات می یابد و به دلیل جاسوسی ها و خدمات بزرگی که برای دولت استعماری انگلیس انجام داده بود نشان عالی « پهلوانی » و لقب « سر » دریافت می دارد!

عباس افندی نیز با دریافت این نشانه و لقب « لیاقت » ! برای « خیانت » ! و « جاسوسی » ! علیه اسلام و امت مسلمان , دست بر دعا برمی دارد و این گونه برای پادشاه انگلیس تقاضای توفیقات رحمانیه ! می کند :

« بارالها , سراپرده عدالت در این سرزمین برپا شده است و من تو را شکر و سپاس می گویم ... پروردگارا , امپراطور بزرگ ژرژ پنجم پادشاه انگلستان را به توفیقات رحمانیت موید بدار و سایه بلند پایه او را بر این اقلیم جلیل (فلسطین) پایدار ساز » (۳)

دولتمردان انگلیس پس از مرگ عباس افندی نیز نمی توانند احساسات خود را نسبت به خدمات و ماموریت های استعماری این مهره مطیع و خاضع و گوش به فرمان پنهان دارند و به همین دلیل برای تسلی خاطر بازماندگان و تشویق و ترغیب آنان به تداوم راه او , نمایندگان این دولت از جمله

« هربرت ساموئل » حضور یافتند و مرگ او را به این طریق تسلیت گفتند :

« وزیر مستعمرات حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان مستر وینستون چرچیل ... تقاضا نمود مراتب همدردی و تسلیت حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان را به جامعه بهائی ابلاغ نماید... و ایکونت النبی نیز... اعلام نمود به بازماندگان فقید سر عبدالبها عباس افندی و جامعه بهائی تسلیت صمیمانه مراالله ابلاغ نمایید... فرمانده کل قوای اعزامی مصر جنرال کنگرویو نیز تلگراف ذیل را مخابره نمود : متمنی است احساسات عمیقه مرا به خاندان فقید سرعباس بهائی ابلاغ نمایید . » (۴)

۳ بهائیت علاوه بر روسیه و انگلیس , در دامان « اسرائیل » نیز رشد و نمو یافت و بدین ترتیب حلقه های اتصال به دولت های بیگانه و اسلام ستیز را تکمیل نمود. پس از تشکیل دولت غاصب اسرائیل , چهارمین رهبر بهائیت یعنی « شوقی افندی » از به وجود آمدن این دولت غاصب توسط انگلیس استقبال نمود و طی تلگرافی در ۹ ژانویه ۱۹۵۱ (۱۳۳۰ ه ش) می نویسد :

« ... تحقیق به سنواتی که درباره تاسیس حکومت اسرائیل از فم مطهر شارع امرالهی و مرکز میثاق صادر و حاکی از پیدایش ملت مستقلی در ارض اقدس پس از معنی دو هزار سال می باشد ... » (۵)

شوقی افندی پس از استقبال از تاسیس دولت اسرائیل , چند وظیفه مهم برای شورای بین المللی بهائیان که خود بنیانگذار آن بود تعیین می نماید که اولین وظیفه , ایجاد رابطه با اسرائیل است :

« ... اول آن که با اولیا حکومت اسرائیل ,

ایجاد روابط نمایـد . » (۶) او در ابلاغ دومین وظیفه , رابطه و مـذاکره بـا دولت غـاصب اسـرائیل را از عوامـل مهم در ایجاد و گسترش تشکیلات بهائیت معرفی می کند :

« ثالثـا بـا اولیـای کشوری (اسـرائیل) در باب مسائل مربوطه به احوال شخصیه داخل مـذاکره شود و چون این شورا که نخستین موسسه بین المللی و اکنون در حـال جنین است توسـعه یابـد , عهـده دار وظـایف دیگری خواهـد شـد و به مرور ایـام به عنوان محکمه رسمی بهائی شناخته شده سپس به هیئتی مبدل می گردد که اعضایش از طریق انتخاب معین می شوند . » (۷)

شوقی افندی به منظور جلب حمایت های اسـرائیل نسـبت به محکمه رسـمی بهائیان , شـناخت و حقانیت دولت اسرائیل را اعلام می نمایـد و ایجـاد رابطه نیکـو و قوی بـا این دولت را توصـیه می کنـد! او طی نقش ده سـاله اش و به عنوان بیست و چهـارمین هـدف مهم , حمایت از اسـرائیل را بر همه دولت های جهان ترجیـح می دهـد و به بهائیان فرمان می دهـد که به تشـکیل محافل روحانی و ملی بر مبنای قوانین و مقررات دولت اسرائیل اقدام نمایند :

« در ارض اقدس , بر حسب قوانین و مقررات حکومت جدیدالتاسیس ... این گونه محافل را به وجود آورید . » (۸) و حال آن که در تشـکیل همین محافـل در کشورهـای ایران , عراق , انگلسـتان و آلمـان , رعایت قوانین و مقررات این دولت ها را مطرح نمی کند!

این حمایت های آشکار و قوی از دولت اسرائیل , باعث می

شود که یکی از عناصر مهم سیاسی و حقوقی دولت اسرائیل به نام « نرمان نیویج » بهائیت که یک مسلک و مذهب ساختگی و فاقد حقیقت وحی و بعثت الهی و ارسال پیامبر و کتاب آسمانی است را در ردیف اسلام و مسیحیت و یهودیت قرار دهد و آن را یک « دین جهانی و بین المللی » ! بنامد :

« اکنون فلسطین را نباید فی الحقیقه منحصرا سرزمین سه دیانت محسوب داشت , بلکه باید آن را مرکز و مقر چهار دیانت به شمار آورد , زیرا امر بهائی که مرکز آن حیفا و عکاست و این دو مدینه زیارتگاه پیروان آن است , به درجه ای از پیشرفت و تقدم نائل گشته که مقام دیانت جهانی و بین المللی را احراز نموده است , و همان طور که نفوذ این آئین درسرزمین مذکور روز به روز رو به توسعه و انتشار است , در ایجاد حسن تفاهم و اتحاد بین المللی ادیان مختلفه عالم نیز عامل بسیار موثری به شمار می آید . » (۹)

این پیوند و رابطه تنگاتنگ باعث گردید که اسرائیل در کشورهای اسلامی از وجود بهائیان حداکثر بهره برداری را علیه اسلام و وضعیت ممالک و سرزمین های اسلامی و مسلمانان به عمل آورد , به گونه ای که در این کشورها , بهائیان در تشکیلات « موساد » راه یافتند و به صورت عوامل شیفته حاکمیت اسرائیل و مخالف و دشمن اسلام و اتحاد مسلمانان به جاسوسی پرداختند!

پاسخ(قسمت چهارم)

۴ با توجه به نقش تعیین کننده آمریکای جهانخوار در بهره برداری های گوناگون از

تمام اهرمها و عوامل برای مقابله با رشد روزافزون « اسلام گرایی » در جهان و محوریت « انقلاب اسلامی » و « نظام جمهوری اسلامی ایران » در گسترش معنویت زلال اسلام و قوانین و تعالیم و ارزشها و هنجاری های اسلامی در چهارگوشه جهان , طبیعی و قابل انتظار بود که آمریکا از بهائیت به عنوان یک حربه و اهرم برای عناد و دشمنی با انقلاب و نظام اسلامی بهره برداری کند و با روشهای گوناگون پیوند خود با این مذهب استعمار ساخته را استحکام بخشد و به حمایت همه جانبه از بهائیان اهتمام ورزد.

ارتباط بهائیت با آمریکا به گذشته های دور برمی گردد و همین پیشینیه و سابقه , تداوم آن پس از پیروزی انقلاب اسلامی را به همراه داشت .

عباس افندی رهبر بهائیت در سالهای قبل از ۱۳۰۰ هجری شمسی یعنی در اواخر عمر خود سفرهایی به اروپا و آمریکا می کند و تحت تاثیر افکار جدیدی که در این کشورها علیه دین به وجود آمده بود , عناوین و تعالیم تازه ای به نام تعالیم دوازده گانه بهائیت به وجود می آورد. او در دیدار با جمعی از سوداگران آمریکایی ابتدا اعلام می کند که : « نور انسانیت را در نهایت جلوه و ظهور در چهره آنان مشاهده می نماید. » , و سپس خطاب به آنان می گوید :

« از برای تجارت و منفعت ملت آمریکا , مملکتی بهتر از ایران نه , چه که مملکت ایران مواد ثروتش همه در زیر خاک پنهان است . امیدوارم که ملت آمریکا سبب شوند که آن ثروت

ظاهر گردد . » (۱۰)

این اشتیاق و تمایل و رابطه و پیوند ادامه داشت و سرانجام پس از پیروزی انقلاب اسلامی با حمایت های بی دریغ آمریکا از این فرقه ضاله استمرار یافت .

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در فاصله سالهای ۱۳۶۱ تا ۱۳۷۳ یعنی در طول دوازده سال , نمایندگان آمریکا شش قطعنامه به تصویب رساندند که در آنها به جانبداری و حمایت از بهائیت پرداختند.

صدور این قطعنامه ها علیه جمهوری اسلامی ایران و به حمایت دلسوزانه ! و بشردوستانه ! از فرقه استعماری بهائیت و دین و مذهب نامیدن آن و خواستار آزادی فعالیت های گمراه کننده و انحراف آفرین بهائیان ایران شدن , پس از سال ۱۳۷۳ نیز تداوم یافت .

رسانه های گروهی آمریکا نیز به حمایت های گسترده تبلیغی برای بهائیت می پردازند تا در کنار اقدامات دولت و مجلس نمایندگان آمریکا , زمینه ها و بسترهای لازم را برای تحقق اهداف سلطه جویانه خود توسط بهائیان فراهم آورند.

آنچه از نظر گذشت به صراحت و روشنی پیوند و ارتباط متقابل و تنگاتنگ بهائیت با کشورهای استعماری روسیه , انگلستان , اسرائیل و آمریکا را به اثبات می رساند و از عمق فجایعی که به دست این قدرتهای ضد بشر به نام حمایت از حقوق بشر به وجود آمده است خبر می دهد و خباثت های درونی و ماهیت های شیطانی این قدرتهای ستمگر و فسادگستر را تا آنجا آشکار و عریان می سازد که انسان های آزاداندیش و صاحبان عقل و خردهای سالم نیز در می یابند که « دین سازی » و «

پیامبرآفرینی » و جعل آموزه ها و تعالیم و احکام تحت عنوان « وحی » و ارائه آنها به جوامع انسانی , یک خیانت و فاجعه دردناک و تلخ و آزاردهنده برای بشریت می باشد.

پاورقی :

۱ مصابیح هدایت , عزیزالله سلیمانی , ج ۲ , ص ۲۸۲ بهائیت در ایران , دکتر زاهد زاهدانی , مرکز اسناد انقلاب اسلامی , ص ۲۲۲

۲ شوقی افندی , قرن بدیع , ج ۳ , ص ۲۹۷ , نقل از بهائیت در ایران , دکتر زاهد زاهدانی , ص ۲۲۵

۳ همان منبع , ص ۲۲۵

۴ همان منبع , ص ۲۲۶

۵ انشعاب در بهائیت , اسماعیل رائین , موسسه تحقیقی رائین , ص ۱۶۹

۶ همان منبع , ص ۱۷۰

۷ همان منبع , ص ۱۷۰

۸ همان منبع , ص ۱۷۰

۹ همان منبع , ص ۱۷۱ ۱۷۰

۱۰ بهائیت در ایران , دکتر زاهد زاهدانی , مرکز اسناد انقلاب اسلامی , ص ۲۲۶

عباس افندی یکی از رهبران بهائیت به دلیل جاسوسی و خیانت های بزرگی که برای دولت استعماری انگلیس انجام داده بود , نشان عالی « پهلوانی » و لقب « سیر » دریافت نمود و پس از دریافت این نشان و لقب « لیاقت » ! برای « خیانت » ! و « جاسوسی » ! علیه اسلام و امت مسلمان , دست بر دعا برداشت و برای پادشاه انگلیس تقاضای توفیقات رحمانیه ! نمود

پیوند و رابطه تنگاتنگ « اسرائیل » با « بهائیت » باعث شد که

صهیونیست ها در کشورهای اسلامی از وجود بهائیان حداکثر بهره برداری را علیه اسلام و مسلمانان به عمل آورند , به گونه ای که بهائیان با راه یافتن به تشکیلات « موساد » به صورت عوامل شیفته حاکمیت اسرائیل و دشمن اسلام و اتحاد مسلمانان , به جساوسی به نفع بیگانگان پرداختند!

بهائیت علاوه بر روسیه و انگلیس و اسرائیل , تحت حمایت های آشکار « آمریکا » نیز قرار گرفت و به صورت یک ابزار و اهرم کارآمد در دست سازمان جاسوسی آمریکا , در خدمت و سرسپردگی به این کشور استعماری از هیچ خیانت و جنایتی دریغ نورزید

به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی ۰۸/۱۱/۱۳۸۲

بهائیت , مذهب استعمار ساخته برای مقابله با اسلام (۴)

نوشته شده در دوشنبه، ۱۷ فروردین، ۱۳۸۳ توسط مدیر سایت

بابیگری و بهائی گری , مبانی اعتقادی و فروع عملی

« مذهب سازی » که یکی از حربه های بزرگ قدرت های استعماری برای مقابله با « اسلام » و ایجاد شکاف و جدایی در صفوف « مسلمانان » و قطع پیوندهای مستحکم بین توده های مردم با مرزبانان توحید یعنی مراجع , فقها , اندیشمندان و عالمان اسلامی در اعصار و دوره های مختلف تاریخ محسوب می شود , با اصول و فروع جنون آمیز همراه می باشد! « بابیگری » یکی از مذاهب ساخته و پرداخته دست استعمار است و « بهائی گری » که در تداوم آن و به منظور ایجاد انتظام در بابیگری به وجود آمد , و نیز سایر فرقه های انشعاب یافته از آن , همه از یک آبشخور سیراب می شوند و از

یـک استراتژی واحـد و با تاکتیک های مختلف و مناسب با نحوه تعامل قـدرتهای اسـتعماری با کشورهای اسـلامی و اهـداف و برنامه های خاص آن در مهار اسلام و مقابله با خیزش های اسلامی , برخوردار می باشند.

« بهائیت » عنوانی است که دربرگیرنده همه این فرقه ها و انشعاب ها می باشد و اصول و مبانی و فروع و شیوه های گمراه سازی این مذهب استعماری را دربرمی گیرد.

« بیـان » کتـاب مورد احترام همه پیروان بـابیت و بهـائیت است که در آن الواح و آثـار و اصول تعـالیم « علی محمـد باب » بنیان گذار بابیگری در آن گرد آمده است .

آشـنایی اجمالی با اصول و فروع تعالیم علی محمد باب بسیار ضروری و لازم است و از همین جاست که روشن می شود هدف اصلی و ریشه ای بنیان گذاری و رشد و گسترش و تقویت همه جانبه بهائیت توسط قدرت های استعماری چیست و آنها چگونه با تحریف گری , دروغ بافی , به هم آوردن بافته ها و اوهام و تعالیم ساختگی به نام « مذهب جدید » , به جنگ و مقابله صریح بـا مبـانی اولیه دین مـبین اسـلام می پردازنـد و اصـل « وحی » و تعـالیم و قـوانین و ارزشـهای نهفته در قرآن کریم را در معرض تهاجم قرار می دهند.

علی محمد باب در ابتدا خود را باب و نایب خاص امام زمان (عج) می نامید و واسـطه فیض رسانی و ارتباط حضـرت حجت با مردم می دانست , به مرور زمان و پس از آن که گروهی از پیروانش با جسارت

به اسـلام , آوای شوم ساقط شـدن احکام الهی را از گلو برمی آورند , علی محمد باب پا را فراتر می نهد و ادعای مهدویت می کند , در مرحله بعد و در تکمیل حرکت شومی که برای مقابله با اسلام آغاز شده بود , ادعای مهدویت به ادعای شارعیت تغییر شکل می دهـد و علی محمد باب به دین سازی جدید می پردازد که به طور طبیعی با نفی و انکار اصل اسـلام و نبوت حضـرت نبی اکرم (ص) تحقق می یابد.

در بررسی لوایح و آثار علی محمد باب که در کتاب « بیان » جمع آمده است به اصول ذیل به عنوان تعالیم او واقف می شویم :

۱ علی محمـد باب با مطرح کردن تعابیر و عناوینی چون « خداوند از ادراک بشـر بیرون است و هیچکس را به سـبحات جلال و سرادق عرفـان او راهی نبـوده و نیسـت و مراد از معرفت الله معرفـت مظهر اوسـت . » (۱) , هر گونه رابطه مستقیم بـا حضـرت پروردگار را که در فرهنگ و تفکر اسـلامی به صورت راز و نیاز و پرسـتش و نیایش و به شکل نماز و اذکار و ادعیه عینیت می یابـد , نفی می کنـد. و نیز « لقـا الله » را که حقیقتی مسـلم در قرآن کریم و متون روایی و آموزه های عرفان اسـلامی است منکر می شود و اعلام می کنـد : « آنچه در کتاب آسـمانی ذکر لقا او شده , ذکر لقا ظاهر به ظهور اوست » (۲) که این تعبیر غلط و باطل , شان مظهر

را تا الهیت ارتقا می دهد که دیدگاهی منسوخ و برخلاف تعالیم اسلام و سیره و روش و عمل پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار(ع) می باشد.

۲ سید علی محمد باب در کتاب بیان با عبارات چند پهلو و مبهم و به هم بافته تحت این عناوین که « قیامت عبارت است از وقت ظهور شجره حقیقت در هر زمان و به هر اسم » (۳) و « یوم قیامت یومی است مثل کل ایام شمس طالع می گردد و غارب » (۴) و « جنت عبارت است از اثبات یعنی تصدیق و ایمان به نقطه ظهور » (۵) و « نار عبارت است از نفی یعنی عدم ایمان به نقطه ظهور و انکار او » (۶) , به نفی قیامت و بهشت و جهنم می پردازد و در ادامه این عقاید باطل و استعمار ساخته , به گونه ای خاص تعبیرهای خودبافته درباره مرگ و قبر و سئوال ملائک و میزان و صراط و حساب و پاداش و جزا ارائه می دهد و در نهایت به نفی آنها اقدام می نماید.

۳ سید علی محمد باب به همین روش و با به کارگیری عبارتهای خود ساخته و نامتکی به اصول و مبانی سرچشمه یافته از وحی الهی که بر پیامبر اکرم (ص) نازل گردید و در قرآن کریم برای هدایت بشریت در همه عصرها و نسل ها به ودیعه گذاشته شده است , به نفی نبوت پرداخت و خود ادعای نبوت نمود و از این نیز پیش تر تاخت و ادعای ربوبیت و الوهیت

کرد و دین جدیدی را تاسیس نمود!

بابیان و بهائیان را اعتقاد بر این است که او شش مرتبه ادعای خویش را تغییر داد. در مرتبه اول به سید ذکر مشهور می شود و ادعای ذکریت می کند. در مرتبه دوم ادعای بابیت می نماید و خود را باب و نایب خاص امام زمان (ع) و واسطه خیر و فیض بین او و مردم معرفی می کند . در مرتبه سوم دعوی مهدویت می نماید و خود را مهدی موعود می داند. در مرتبه چهارم ادعای نبوت می کند و خویشتن را پیامبر معرفی می نماید. در مرتبه پنجم ادعای ربوبیت ودر مرحله و مرتبه ششم دعوی الوهیت می کند!

بدین ترتیب او با این ادعاهای خویش اوج جهل و حمق و جنون و به تعبیری دیگر شدت دست نشاندگی و سرسپردگی اش را در برابر قدرت های استعماری به نمایش می گذارد و نقشه ها و طرحهای پشت پرده دشمنان اسلام را برای تقابل با تعالیم و قوانین وحدت بخش و استعمار ستیز قرآن و ایجاد تفرقه و تشتت در صفوف مسلمانان به ویژه شیعیان ظاهر می سازد و به همین دلیل است که توده های مردم مسلمان بر او می شورند که در نهایت به دستگیری و اعدام او می انجامد.

۴ تعالیم سید علی محمد باب علاوه بر اصول و مبانی که به اشاره از نظر گذشت , از فروع نیز تشکیل یافته است . بعضی از فروع تعالیم باب را معرفی می کنیم :

تمام کتب دینی و اخلاقی و ادبی و علمی باید محو و نابود شوند! تنها

کتاب « بیان » معتبر می باشد و با وجود آن , نباید به کتب و آیات و تفاسیر و دلیل و برهان های دیگر رجوع نمود و به آنها ایمان آورد!

واجب است انهدام و نابودی تمام ابنیه و بقاع روی زمین از کعبه و قبور انبیا و ائمه و تمام مساجد و کنیسه ها و کلیساها و بتخانه ها و هر بنایی که به نام دیانت ساخته می شود.

واجب است بر سلاطینی که به دین باب روی می آورند , خانه علی محمد باب در شیراز را که در آن تولد یافته و زندگی کرده , به گونه ای خاص بنا کنند که از بیرون نود و پنج درب داشته باشد و از میان نود درب , و آنقدر وسعت داشته باشد که تمام شیراز را دربرگیرد و زمانی که اهل دنیا به حج بابیگری می روند گنجایش آن را داشته باشد. و علاوه بر خانه شیراز که « کعبه » می شود , هیجده بقعه رفیع دیگر بر قبر هیجده حروف حی که مومنین او هستند بنا نمایند.

باید ذکر بیت الحرام باب و ترتیب حج و زیارت آن براساس آنچه در کتاب بیان آمده انجام گردد.

حج کعبه شیراز بر تمام مردان پیرو باب واجب است , و نیز بر همه مردان و زنان شیراز.

سال ۱۹ ماه , ماه ۱۹ روز , روزه ۱۹ روز , و روز عید فطر اول نوروز است !(۷)

۵ اصول تعالیم « ازلیه » که از فرقه های دیگر پیرو علی محمد باب می باشند , همچون اصول تعالیم باب و

بر مبنای کتاب « بیان » تنظیم شـده است و میرزا یحیی نوری که یکی از جانشـینان باب و رهبر فرقه ازلیه می باشـد , راه و روش باب و تعالیم « بیان » را تداوم بخشید.

اصول و ایدئولوژی « بهائیه » که فرقه دیگر پیرو علی محمد باب می باشد نیز براساس تفکر و اعتقادات و تعالیم باب تنظیم یافت و رهـبر این فرقه یعنی « حسـینعلی نوری » معروف به « بهـا الله » همچون بـاب دین اسـلام را منسوخ اعلـام کرد و دین و مـذهب جدیـدی هماننـد آنچه علی محمـد بـاب ترویـج نمود , بنیان نهاد و همچون او ادعاهای کفرآمیز نمود. او زمانی اعلام کرد که « من هیچم و کم ز هیـچ هم بسـیاری » و زمانی دیگر خویشـتن را بر تخت الوهیت نشاند و خدای خدایان و آفریننده پروردگاران نـام نهـاد و در لوح عهـدی که به منزله وصـیت نامه از خویش باقی گـذاشت , از موضع الهیت پیروانش را به اطاعت و تبعیت از جانشینان خود تشویق و ترغیب نمود!(۸)

۶ در فروع تعالیم بهائیه به احکامی برمی خوریم که بعضی از آنها عبارت است از :

ازدواج با محارم غیر از زن پـدر , حلال می باشد. (یعنی با حکم بر حرمت ازدواج با زن پدر , ازدواج با خواهر و دختر و عمه و خاله و دیگران حلال می گردد!)

معاملات ربوی آزاد و حلال است .

حجاب زنان ملغی می باشد (و بی حجابی آزاد و حلال)

دخالت در سیاست ممنوع می باشد . (۹)

پاسخ(قسمت پنجم)

می بینیم که

براسـاس یـک برنامه و طرح و نقشه از پیش تعیین و تنظیم شـده , به مرور و در مراحل مختلف , عوامل اسـتعماربه منسوخ اعلام نمودن دین اسلام و نفی و انکار نبوت , امامت , معاد و تعالیم و قوانین و احکام مقدس و نورانی قرآن می پردازند و سپس ابتدا ادعـای نیـابت خاص حضـرت حجت (عـج) و سـپس ادعای مهـدویت و پس از آن ادعای نبوت و مرحله آخر ادعای الوهیت و خـدایی می نماینـد! آنگـاه به هـدم و نـابودی آثـار اسـلام یعنی کعبه و قبور انبیا و امامان و مساجـد فرمان می دهنـد و سـپس به ساختن کعبه جدیـد! در شـیراز اهتمام می ورزند و با آداب و ادعیه و ذکر و زیارتنامه های اسـتعمار ساخته به طواف به گرد آن می پردازنـد! و نیز به صـدور احکـام جدیـد دین تـازه سـاخته شـده می پردازنـد و مطابق با خواست و اهـداف اسـتعمار , به رفع حجاب و پوشش زنان فرمان می دهند و دخالت در سیاست را که آرزوی دیرینه قدرتهای سلطه جوی جهانی در مناطق اسلامی می باشد و همواره از تعالیم و آموزه های سیاسی اسلام و تشیع رنج برده اند و از اصل ورود و دخالت در سیاست به عنوان یک تکلیف و وظیفه اسلامی ضربه خورده اند , ممنوع اعلام می نمایند!

بـدین ترتیب همه زمینه هـا آمـاده و مهیـا می شود تـا مبانی و ارکان اعتقادی و ارزشـهای اخلاقی و پایبنـدی های معنوی متزلزل شوند و وحدت و یکپارچگی مسلمانان در ایران به تفرقه و تشتت تبدیل گردد و از قدرت بی نظیر مذهب تشیع و

مراکز علم و فقاهت و مراجع و فقها و علمای بیدار و آگاه که مدافعان راستین اسلام و سنگرهای مستحکم دفاع از هویت دینی و استقلال و شرف و اعتلا و اقتدار مسلمانان می باشند , کاسته شود و راههای تاخت و تاز و سلطه استعمار خارجی صاف و هموار گردد.

پاورقی :

۱ بیان , الواح و آثار سید علی محمد باب , واحد دوم و سوم , باب هفتم

۲ بیان , واحد دوم و سوم , باب هفتم

۳ بیان , واحد دوم , باب هفتم .

۴ بیان , واحد هشتم , باب نهم

۵ بیان , واحد دوم , باب اول

۶ بیان , واحد دوم , باب شانزدهم , به نقل از بهائیت در ایران , دکتر زاهد زاهدانی , از انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی , ص ۱۰۳ ۱۰۰

۷ همان منبع , ۱۰۸ ۱۰۶

۸ مجموعه الواح , میرزا حسینعلی نوری (بها الله) , ص ۴۰۳ , به نقل از بهائیت در ایران , ص ۱۱۰

۹ همان منبع , ص ۱۱۲ و ۱۱۳

« علی محمدباب » در اولین مرحله ماموریت استعماری خویش برای « مذهب سازی » ادعای « بابیت » می کند و خود را باب و نایب خاص امام زمان و واسطه خیر و فیض او و مردم معرفی می کند. در مرتبه بعد ادعای « مهدویت » می نماید و خود را مهدی موعود می نامد. در مرحله دیگر ادعای « نبوت » می کند و خویشتن را پیامبر معرفی می نماید.

و در مرحله آخر و در تکمیل عقاید و افکار استعمار ساخته و جنون آمیز خود ادعای « ربوبیت و الوهیت » می کند!

« علی محمد باب » براساس فروع تعالیم استعمار ساخته « بابیگری » اعلام می کند که تمام کتب دینی و اخلاقی و ادبی و علمی باید محو و نابود شوند و تنها کتاب « بیان » که اصول و مبانی مذهب جدید ساخته و پرداخته دست اربابان خارجی اوست معتبر می باشد! همچنین اعلام می کند که واجب است کعبه و قبور انبیا و ائمه و تمام مساجد منهدم شوند و خانه او در شیراز به صورت کعبه جدید! وسعت یابد تا حج بابیگری ! در آن برگزار شود.

رهبر بابیگری در کتاب « بیان » که شامل الواح و اصول و مبانی القا شده توسط قدرتهای استعماری است , ارتباط و پرستش و مناجات و راز و نیاز با خداوند متعال را نفی می کند و به انکار معاد و قیامت و بهشت و دوزخ و حسابرسی اعمال و پاداش و جزا می پردازد و حقیقت وحی الهی و تعالیم قرآن و نبوت و امامت را انکار می نماید!

به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی

بهائیت , مذهب استعمار ساخته برای مقابله با اسلام (۵)

نوشته شده در چهارشنبه، ۱۹ فروردین، ۱۳۸۳ توسط مدیر سایت

خودکامگی و نقصان معرفت دینی , دامهای استعمار برای مذهب سازی

قدرتهای استعماری برای تحقق سیاست شیطانی « مذهب سازی » به منظور تقابل و تعارض با « اسلام » , به گزینش عناصری می پرداختند که در اوج نفسانیت و بیماری های اخلاقی و

روانی , آماده پـذیرش همه گونه ماموریت برای تامین شـهوات و تمایلات خودخواهانه بودند و سوار بر مرکب نفس و تاخت و تـاز در میـادین غرور و قـدرت طلبی و ریاست پرستی و علو و برتری جویی را بر هر خواسـته و تمایل دیگر ترجیـح می دادنـد و برای دست یابی به آنها تا نفی نبوت و معاد و ادعای نبوت جدید! پیش می تاختند.

قـدرتهای اسـتعماری وقتی عناصـر مورد نظر را می یافتنـد , توجهی به جهل و کم دانی های آنان نمی کردنـد و توانایی علمی و مراتب بالاـی مطـالعه و بینش و دانش را ملاـک و معیار قرار نمی دادنـد , زیرا اولا رشـد علمی و معرفتی و کسب شـناخت های لاـزم نسـبت به فرهنگ و انـدیشه اسـلامی عامل نیرومنـدی در نفی القائات اسـتعماری محسوب می شـد و به همین دلیل بود که عالمان اندیشـمند و ژرف نگر پس از آن که در معرض پـذیرش دعوت های سـید علی محمـدباب قرار گرفتند , بسـیار سـریع و صریح به ماهیت اسـتعماری این تفکرات و عقاید واقف گشتند و به شدت به نفی و طرد دعوت کنندگان که فرستادگان و تبلیغ گران باب بودنـد , اهتمام ورزیدنـد و به مقابله با این مـذهب اسـتعمار ساخته پرداختنـد. ثانیا بینش و معرفت های ژرف و عمیق علمی که خود عاملی است برای خشوع در برابر حقیقت اسـلام , با تمایلات و خواهشهای سرکش درونی و نفسانی که صاحبان خود را آنچنان کور و نابینا می ساخت که تا ادعای مهـدویت و نبوت پیش می تاختند , در تضاد و تنافی قرار داشت و قدرتهای سلطه گر

جهانی هرگز با وجود عناصر بصیر و فکور به جامه عمل پوشاندن سیاست های شوم خود توفیق حاصل نمی نمودند.

استعمار انگلیس و روسیه , به طور آشکار و مشخص , به دنبال انتخاب عناصری بودند که ضمن داشتن تمایلات شدید نفسانی و خودکامگی و احساس علو و برتری , از دانش و بینش اندکی برخوردار باشند تا سهلتر و سریعتر بتوانند القائات اعتقادی و فکری منحط خود را در وجود بیمار آنان بارور سازند و با تحریف حقایق اسلامی , زمینه ساز تدریجی خروج علیه اسلام و اعلام دین جدید را فراهم بیاورند.

استعمار انگلیس با تلاش های مستمر جاسوس کهنه کار خود در کشورهای اسلامی , سرانجام فرد مورد نظر را با دو ویژگی « خودکامگی » و « ضعف دانش دینی » شناسایی می کند تا بدین وسیله مذهب استعماری « وهابیت » را برای معارضه با اسلام اصیل و ناب به وجود آورد.

« همفر » جاسوس انگلیس اعلام می کند : « پس از مدتی آشنایی و مراوده با محمدبن عبدالوهاب , به این نتیجه رسیدم که فرد شایسته برای اجرای مقاصد بریتانیا در منطقه , شخص او تواند بود. روح بلند پروازی , غرور , جاه طلبی و دشمنی با علما و مراجع اسلام , خودکامگی و.... برداشت او از قرآن و حدیث که تفاوت آشکار با واقعیت داشت , بزرگترین نقطه ضعف او بود که می توانست مورد استفاده قرار گیرد! » (۱)

این خودخواهی ها و جاه طلبی ها در کنار ضعف های ایدئولوژیک (۲) باعث شد که « همفر » به مرور و در

جلسـاتی متوالی محمـدبن عبـدالوهاب را به تحریف آیـات قرآن و انکار ضـرورت « جهاد » و « امر به معروف و نهی ازمنکر » و نفی « نبوت » و آلودگی به « شـراب » و « فسـاد » وادار سازد و او را به اعلام « دین جدیـد » ! ترغیب نمایـد تا سـرانجام با انعقاد قراردادهای لازم با وزارت مستعمرات انگلیس , علیه اسلام و قرآن بپاخیزد!

همین سیاست و روش , ابتدا توسط استعمار روسیه و سپس با تداوم آن توسط استعمار انگلیس درباره « سید علی محمدباب » به ظهور و عینیت رسید.

سیـد علی محمـدباب , هم از لحـاظ غرور و خودکـامگی و نفسـانیت , و هم از جنبه ضـعف هـای اعتقـادی و معرفتی و بینش و دانش ناچیز و اندک , عنصر بسیار مناسبی بود تا « بابیت » را بنیان نهد تا این اساس و بنیان شیطانی و ساخته و پرداخته استعمار , تحت عنوان « بهائیت » و با رهبری سایر عناصر وابسته به انگلیس و اسرائیل و آمریکا تا امروز تداوم یابد.

چنـان که بیشتر اشاره کردیم , « دالگورگی » جاسوس و وزیر مختار روسـیه در ایران ماموریت داشت تا نطفه های اولیه بابیگری و بهـائی گری را در ایران بـارور سـازد. او در یـادداشت هـای خود از الواحی یاد می کنـد که به زبان عربی برای سـران بابیت و بهائیت یعنی سـیدعلی محمـدباب و میرزا حسـینعلی نوری (بهاالله) تهیه می نماید و تحویل آنان می دهد تا براساس القائات و به هم بافته های سفارتخانه روسیه , به تبلیغ و ترویج دین جدید!

بپردازند.

دالگورکی به صراحت می نویسد :

« یک قسمت از کار سفارتخانه , منحصر به تهیه الواح و انتظام کار بابی ها بود.... به محض آن که بین میرزا حسینعلی و میرزا یحیی به هم خورد , میرزا حسینعلی « من یظهره الله » شد , ولی از بی سوادی « من یظهره الله » چه بگویم ! الواحی که ما تهیه می کردیم نمی توانست بخواند! » (۳)

واقعیت های انکارناپذیر تاریخی , صحت سخنان دالگورکی را به اثبات می رساند و مشخص می کند که « سید علی محمدباب » و مسلک « بابیگری » همچون « محمدبن عبدالوهاب » و مسلک « وهابیت » , محصول استعمار و از نتایج خودکامگی و ضعف معرفت دینی این دو عنصر آماده برای پذیرش القائات فکری و سپس ماموریت های محوله از جانب قدرتهای استعماری می باشند. در این واقعیت های تاریخی تامل می کنیم

۱ سید علی محمدباب گروهی از پیروان خود را در کسوت دعوت کننده و تبلیغ گر عقاید و افکار خود به شیراز گسیل داشت . این افراد بدون تزلزل و در اوج تعصب و جانبداری به تبلیغ افکار باب پرداختند و در مجلسی که از علمای شیراز و حاکم آن شهر به نام « حسین خان نظام الدوله تبریزی » برای بررسی احوال آنان تشکیل شده بود , نوشته ها و کتاب هایی از باب را ارائه دادند و آنها را « وحی آسمانی » نامیدند!

حاکم شیراز پس از مجازات آنان , با روش خاصی برای اتمام حجت نسبت به عقاید کفرآمیز بابیت , ابتدا دستور

داد علی محمدباب را از بوشـهر به شـیراز بیاورند و سـپس شبی محرمانه او را به حضور پذیرفت و به ظاهر خویشتن را از مریدان سرسـخت و ترویج کنندگان بابیگری معرفی نمود و اعلام کرد که حاضر است با اشتیاق تمام اموال و امکاناتش را در مسیر نشر عقاید و افکار او ایثار کند.

والی شیراز با این چاره اندیشی , غرفه های وسیعی را با تمام وسایل و ابزار در دارالعماره اش به باب و پیروانش اختصاص داد و به مرور تا آن جا خود را مریـد و عاشق و دلباخته دین جدیـد او اعلام کرد که رضایتش را برای حضور در مجمع فقها و علمای اسلام به منظور هدایت آنان با تبلیغ اصول و مبانی مذهب جدید! جلب نمود.

سیدعلی محمدباب با این ترفند حاکم , مجذوب و فریفته شد و با غرور و خودکامگی در مجمعی که به درخواست والی شـیراز از فقها و علما و گروهی از افراد سرشـناس شیراز تشکیل شده بود , حاضر شد. او به منظور تبلیغ دین جدید! این گونه به هدایت و ارشاد علما و فضلای حاضر در مجلس پرداخت :

« ای علما , آیا هنگام آن فرا نرسیده است که هوا و هوس را پشت سر اندازید و هدایت را پیروی کنید و ضلالت را ترک نمائید و سخنان مرا گوش دهید و اوامر مرا اطاعت کنید پیغمبر شما بعد از خود جز قرآنی به جای نگذاشته و این نیز کتاب من « بیان » است . بیائید آن را تلاوت و قرائت کنید تا به شما معلوم گردد که عبارات آن از قرآن

فصیح تر و احکامش ناسخ احکام قرآن است . پس سخنان مرا گوش کنید و نصیحت مرا بپذیرید و پیش از آن که شمشیر در میان شما کشیده شود , گردن هایتان زده و خونتان ریخته شود , جان و اطفال و اموالتان را محفوظ بدارید. سخنان مرا گوش و امر مرا اطاعت کنید. من شما را چنین نصیحت می کنم » (۴)

علمای حاضر در مجلس بنابه درخواست حاکم و توافق قبلی , سکوت اختیار کردند و در برابر اظهارات کفرآمیز سیدعلی محمدباب هیچ واکنشی از خود نشان ندادند.

حاکم شیراز از جای برخاست و از باب تقاضا نمود که دعاوی خویش را بر کاغذ بنگارد تا به این وسیله برهان و حجت مکتوب از خود برجای نهد. باب بنا به تقاضای حاکم عباراتی بر کاغذ نگاشت . وقتی علمای مجلس بر دعاوی و نوشته های او نظر گستردند هم از لحاظ ساختار کلمات , هم از جنبه جمله بندی و ترکیب , هم از جهت مفهوم , نارسایی و اغلاط و مطالب نامربوط در آن مشاهده کردند که این ها بر ضعف علم و نقصان معرفت و بینش او دلالت داشت .

علمای اسلام اغلاط نوشته باب را برایش برشمردند و توضیح دادند , لکن باب می کوشید که آنان را قانع نماید که « در مدرسه ای تعلم نکرده , و در مکتبی درس نخوانده و آنچه را که می نویسد از عالم غیب به او الهام می شود و یا وحی آسمانی می باشد که بر او نازل می گردد و مردم نباید به الفاظ و عبارات توجه داشته باشند

, بلکه باید معانی را مورد توجه قرار داده , مغز را بگیرند و پوست را به کنار اندازند . » (۵)

باب با این سخنان می خواست خود را از بی سوادی و ضعف دانش و معرفت دینی تبرئه نماید و آن را به گردن وحی آسمانی ! بیندازد! لکن علمای اسلام به صراحت و روشنی , او را در کفر اندیشی و اعتقادات ضدالهی معترف و مجرم یافتند.

در این هنگام , حاکم شیراز که تا این لحظه خود را مرید سینه چاک بابیگری معرفی می کرد , زبان گشود و خطاب به سیدعلی محمدباب چنین گفت :

« ای جا هل مغرور , این چه بدعت شومی است که در اسلام احداث کرده ای چگونه ادعای نبوت و رسالت یا مهدویت می کنی و حال آن که نمی توانی مکنون ضمیر خود را به عربی صحیح اظهار کنی و با این حال ادعا داری که سخنان تو از قرآن محمد(ص) فصیح و بلیغ تر می باشد و مانند آیات بینات تو در قرآن پیدا نمی شود ... » (۶)

سیدعلی محمدباب بعد از این اظهارات و اعترافات کفرآمیز ناشی از « جهل » و « خودکامگی » تعزیر می شود و سپس در زندان شیراز به اسارت درمی آید تا از گسترش افکار مسمومش جلوگیری شود.

۲ پیروان باب در شهرهای مختلف به ترویج بابیگری اشتغال داشتند و عناصر برجسته که نقش بازوان باب و سازمان دهی و رهبری گروههای تبلیغی را ایفا می نمودند در گام نخست سعی می کردند به نزد علمای اسلام بروند و آنان

را با ارائه آثار باب , به دین جدید! متمایل سازند.

ملاحسین بشرویه ای که از عناصر فعال و تلاشگر بابیت محسوب می شد به همراه یکی دیگر از عناصر پرکار به نام حاجی میرزا جانی به منظور جذب « حاج ملامحمد مجتهد » که فرزند ملااحمدنراقی و از مایه های علمی و معرفتی بالایی برخوردار بود , به کاشان شتافتند.

پاسخ(قسمت ششم)

این دوتن پس از چند ملاقات و بحث و گفتگو , بعضی از آثار مکتوب و تفسیری سیدعلی محمدباب را به ملامحمد مجتهد نشان دادند. ملامحمد مجتهد با مشاهده این آثار به بی مایگی و هجو آن واقف گردید و خطاب به آن دوتن چنین اظهار داشت :

این تفسیر و نوشته هایی که شما مدعی هستید از طرف باب می باشد , پر از غلط های فاحش است ! این چگونه راهنمایی است که ادعاهایش با کلام نادرست ادا می شود !

ملاحسین بشرویه ای پاسخ داد :

صرف و نحو دونفر از بندگان خدا بودند!

ملامحمد مجتهد با شنیدن این سخن شگفت زده شد و با تعجب ابرو درهم کشید.

ملاحسین به سخنان خود ادامه داد :

این بندگان خدا مانند همه بندگان دست به گناه زدند و معصیت کردند , از این رو خداوند آنان را مجازات کرد , یعنی درحقیقت صرف و نحو را به زنجیر اعراب کشید و غل و بند قواعد صرف و نحو را بر آن زد.

ملا محمد مجتهد پرسید : منظور !

ملاحسین پاسخ داد :

صرف و نحو در غل و زنجیر قواعد جای گرفتند و مجازات شدند. باب هم که چنین

دیـد به شـفاعت و رحمت , این بنـدگان را آزاد کرد و غـل و زنجیر قواعـد و اعراب را از پـای آنـان برداشت و اکنون بـاکی بر کسی نیست که مرفوع را منصوب , و منصوب را مجرور بخواند . (۷)

ملا محمـد مجتهد که عالم ورزیده و فرزانه ای بود با شـنیدن این یاوه ها و به هم بافته هایی که برای توجیه جهل و بی سوادی و ضعف دانش سـرکرده بابیت ارائه می شد , برآشـفت و دسـتور داد به سـرعت این دو عنصـر خائن و تباهکار را از کاشان اخراج کنند.

غرور و خود کامگی و ضعف بینش و معرفت دینی رهبر بابیگری و پیروانش , دامهای بزرگی بودند که استعمار خارجی برای « مذهب سازی » از آنها بهره های فراوان برد و اصولا اسـتعمارگران از ابتدا برای یافتن عناصـری با این دو خصوصیت به کاوش و جستجو پرداختند و پس از شناسایی های لازم , فعالیت های مخرب خود را به منظور « مهره سازی » برای « کادر رهبری » دین و مذهب جدید آغاز کردند و اصول و فروع ساخته و پرداخته شده آن را با نوشـتن الواح مقدسه ! به سـران بابیگری و بهائی گری القا نمودند.

اسـتعمار در کـار خویش توفیق حاصـل نمود , زیرا جهـل و ضـعف هـای معرفتی و نقصـان دانش و بینش دینی در کنار غرور و خودکامگی و میـدان داری تمایلات نفسانی , دامهایی بودنـد که امثال سـید علی محمد باب , میرزا حسـینعلی نوری (بها الله) , میرزا یحیی نوری (صبح ازل) و رهبران بعدی بهائیت همچون عباس

افندی (عبدالبها) و شوقی افندی ربانی را به راحتی شکار می کردند و به سرسپردگی و جاسوسی برای قدرتهای استعماری روسیه , انگلیس , اسرائیل و آمریکا مشتاق و راغب می نمودند. این دامها , هم اینک و در عصر حاضر , در جلوه و نمودها و قالب ها و روشهای دیگر بر سر راه کسانی است که اولا از دانش دین و تخصص در شاخه های مختلف فرهنگ و معارف و علوم حوزوی همچون کلام , فلسفه , عرفان , تفسیر , حدیث , اخلاق , تربیت , و ابعاد گوناگون « فقه » در حکومت , سیاست , قضا و اقتصاد بی بهره اند و در عین حال ادعای علم ودانش می کنند و براساس اصل « قرائت های مختلف از دین » به شیوه دین مداری و آموزه های مکتب های فلسفی و فکری غرب , به « نظریه پردازی » ! درباره اسلام اشتغال دارند! ثانیا بر مرکب غرور علمی و خود کامگی و نفسانیت فردی و گروهی و سیاسی سوار شده اند و برای تحقق مطامع و اهداف غیر الهی خود تعامل و اتحاد با قدرتهای استعماری غرب همچون آمریکای جنایتکار را به عنوان یک « تاکتیک » و به صورت وسیله و ابزاری کاملا توجیه شده ! برای رسیدن به « هدف » , لازم و ضروری می دانند!

پاورقی :

۱ خاطرات « همفر » جاسوس انگلیس در ممالک اسلامی , ترجمه دکتر محسن مویدی , انتشارات امیرکبیر , ص ۴۰

۲ جاسوس انگلیس در کنار ضعف های ایدئولوژیک و نقصان معرفت دینی محمد بن عبدالوهاب

به عنوان یکی از طلاب علوم دینی , به استحکام و قدرت و توانایی علمی یکی از روحانیون به نام « شیخ جواد قمی » اشاره می کند و از غلبه و سیطره علمی او در مناظره با محمد بن عبدالوهاب سخن به میان می آورد و چنین می نویسد : « ... من از این گفتگوها بسیار لذت می بردم , و در شگفت بودم . می دیدم که محمد عبدالوهاب در برابر شیخ جواد قمی که فردی سالخورده بود , مانند گنجشکی در پنجه صیاد دست و پا می زد و یارای پرواز نداشت . » (خاطرات « همفر » , ص ۴۰)

« همفر » علاوه بر اشاره به ضعف های ایدئولوژیک محمد بن عبدالوهاب به عنوان زمینه مساعد برای گزینش او , دریادداشت هایش به غیر از آنچه درباره غرور و خودکامگی اش اشارت رفت , چند نوبت دیگر به این ضعف نفسانی به عنوان زمینه مساعد برای انتخاب او به منظور ماموریت « مذهب سازی » اشاره می کند. از جمله می نویسد : « اوجوانی جاه طلب , بلند پرواز , و بی نهایت عصبی مزاج بود. » (خاطرات « همفر » , ص ۳۶) همچنین در جای دیگر می نویسد : « تدریجا توانستم محمد را که ذاتا بلند پرواز و خودپرست بود , زیر تاثیر سخنان خود قرار دهم , تا آنجا که او به پندار خود , برای جلب اعتماد بیشتر من , خود را از آنچه واقعا بود , بی بند و بارتر معرفی می کرد! » (خاطرات « همفر » , ص

(۴۱

۳ پرنس دالگورکی , ص ۱۱۹

۴ تاریخ جامع بهائیت , بهرام افراسیابی , انتشارات سخن , ص ۱۳۴

۵ همان منبع , ص ۱۳۵

۶ همان منبع , ص ۱۳۵

۷ همان منبع , ص ۱۸۱

بهائیت , مذهب استعمار ساخته برای مقابله بااسلام (۶)

نوشته شده در دوشنبه، ۲۴ فروردین، ۱۳۸۳ توسط مدیر سایت

حجاب زدایی و ترویج آزادی جنسی تفکر القایی استعمار برای گسترش بهائیت در ایران

« حجاب » که به صورت وجوب و ضرورت « پوشش » برای زنان به منظور صیانت از حریم شخصیت معنوی آنان و جلوگیری از فساد و بی بند و باری و استحکام بخشیدن به ارکان خانواده و سالم سازی روابط و فعالیت های اجتماعی در تعالیم اسلام مورد توجه خاص واقع شده است , از دیرباز به عنوان یکی از موانع برای تحقق حیله ها و توطئه های قدرتهای استعاری چهره می نموده و آنان را در تسریع و شتاب بخشی به بسط سیطره فرهنگی و سیاسی و اقتصادی بر سرزمین های اسلامی با مشکل مواجه می ساخته است . از همین رو در بستر تاریخ طولانی نقش آفرینی های شیطانی و مخرب آنان برای مقابله بااسلام و وحدت و اتحاد جوامع و کشورهای اسلامی , مبارزه با قانون اسلامی حجاب یکی از اهداف و برنامه های بنیادین و محوری آنها برای آماده کردن زمینه های نفوذ و تعدی و سیطره بر جهان اسلام محسوب شده است .

استعمارگران به وضوح دریافتند که حجاب و پاکی و عفاف زنان که یکی از جلوه های مهم پایبندی به اسلام

و از آثار سازنده تبعیت از احکام و قوانین این آئین الهی به شمار می رود , با سلطه همه جانبه آنان بر جوامع اسلامی سازگاری ندارد و سلامت روابط اجتماعی دختران و پسران و زنان و مردان به طور طبیعی نافی هرگونه فساد و فحشا و آزادی های مخرب جنسی می باشد و به همین دلیل تصمیم گرفتند با روشهای گوناگون به مبارزه با حجاب و عفاف زنان بپردازند و از این طریق جوامع اسلامی را به فساد و انحطاط بیفکنند تا در هنگامه هایی که دختران و پسران که نیروهای بالنده و پر انرژی و آماده مقاومت در برابر استعمار خارجی محسوب میشوند به هرزگی و بی بندوباری و بی تفاوتی در برابر دنیای « سیاست » و آمد و شد و عملکردهای سیطره جویانه قدرتهای استعماری سرگرم و مشغول می باشند , اهداف فرهنگی و سیاسی و اقتصادی خود را یکی پس از دیگری به مرحله عمل در آورند!

استعمار انگلیس در استفاده از این حربه شیطانی برای نفوذ در کشورهای اسلامی دارای پیشینه ای سیاه می باشد و یکی از برنامه های مهم جاسوسان انگلیسی در مقاطع مختلف تاریخی , مبارزه پنهان و مرموز با حجاب و پوشش زنان به منظور گستردن دامهای فساد و فحشا در میان جوانان مسلمان بوده است .

وزارت مستعمرات انگلیس به یکی از جاسوسان متبحر خود , این سیاست شوم را اینگونه ابلاغ می نماید :

« در مساله بی حجابی زنان , باید کوشش فوق العاده به عمل آوریم تا زنان مسلمان به بی حجابی و رها کردن چادر , مشتاق شوند...

پس از آن که حجاب زن با تبلیغات وسیعی از میان رفت , وظیفه ماموران ماست که جوانان را به عشق بازی و روابط جنسی نامشروع با زنان تشویق کنند و به این وسیله فساد را در جوامع اسلامی گسترش دهند . » (۱)

استعمار فرانسه از همین شیوه برای سیطره بر مسلمانان الجزایر استفاده می کند و با مبارزه با حجاب زنان مسلمان این کشور , زمینه های لازم را برای خارج شدن آنان از پوشش اسلامی و آلودگی به فساد جنسی و در نهایت بالا بردن توان نیروهای اشغالگر برای پیشروی در تار و پود جامعه الجزایر فراهم می آورد.

« فرانتس فانون » در شرح وقایع سرزمین الجزایر پس از اشغال فرانسویان , ابتدا به این ضرب المثل قدیمی اشاره می کند که « زنها را دردست بگیریم , همه چیز به دنبال آن خواهد آمد. » و سپس به این واقعیت می پردازد که : « کشفیات جدید جامعه شناسان فقط کاری که کرده این است که به این فرمول قدیمی روش خاص علمی بخشیده است » ! , و آن گاه براساس این مقدمه , نظریه سیاسی اشغالگران فرانسوی را این گونه مطرح می نماید : « اگر بخواهیم به تار و پود بافته جامعه الجزایری هجوم بریم و استعداد مقاومت او را مغلوب سازیم , باید ابتدا زنها را تحت تسلط قرار دهیم . » (۲)

« فرانتس فانون »سپس به نقش نمونه های رفع حجاب شده زنان الجزایری اشاره می نماید :

« از آن پس این زنان « نمونه ای و آزمایشی » با چهره

مکشوف و بـدن آزاد ماننـد سـکه رایج در محیط اروپایی الجزایر سـیر می کنند. در اطراف این زن حلقه ای از تعلیمات نوین به وجود می آیـد و اروپـایی هـا که از این پیروزی به هیجـان آمـده انـد از نگرانی این که به وضع اولیه برنگردد , این زن را مـانند کسی که به مذهب جدیدی گرویده باشد احاطه می کنند » (۳) و در نهایت , نتیجه این تلاش مخرب این گونه ظاهر می شود : « هر بـار که یـک زن الجزایری حجـاب را رهـا سـازد , بـا این عمـل خویش در واقع وجود جـامعه الجزایری را با سیسـتم دفاعی سست بنیاد و باز و متلاشی , به اشغالگران اعلام می دارد! . » (۴)

یکی از اقـدامات اسـتعارگران پس از بنیان نهادن مـذهب « بابیگری » و به قدرت رساندن سـید علی محمد باب به عنوان رهبر و پیشوای این دین ساختگی , آماده کردن تـدریجی یک زن « نمونه ای » رفع حجاب شـده و متمایل به فساد و هرزگی بود که به عنوان یکی از عناصـر سطح بالای بابیگری به منظور ترویج گسترش فرهنگ بی حجابی و آزادی جنسی در ایران , نقش آفرینی می کرد و نه تنها الگوی همه زنان تابع این مـذهب اسـتعماری محسوب میشـد , که با تبلیغات و سـخنرانی ها و القائات عقایـد و افکار استعمار ساخته اش , دختران و زنان مسلمان محجوبه را به رها ساختن پوشش و گرایش به آزادی جنسی به سبک و شیوه دنیای غرب ترغیب می نمود.

این زن نمونه ای و الگویی , « قره العین

» نام داشت .

قره العین توسط واسطه هایی که با علی محمد باب مرتبط بودند , با عقاید و افکار او آشنا گردید و سخت به بابیگری شیفته و دلبسته شد. او با زمینه و پیش ذهن های قبلی و اعتقادات منحرف و آلوده ای که داشت و همین ها باعث شده بود که شوهر و سه فرزندش را رها کند و با منحرفین فکری و مرتبطین با علی محمد باب رابطه برقرار سازد در سفری که به کربلا داشت به تبلیغ بابیگری پرداخت و جسارت به اسلام را به اوج رساند.

براساس خرافه ها و به هم بافته های بابیگری , رسم با بیان چنین بود که کسان خود را « آل الله » ! و از « عترت پیامبر اسلام » ! می خواندند و به همین دلیل قره العین نیز برای خود عنوانی جعل و بافته بود و اعلام می کرد که من « مظهر حضرت فاطمه » ! هستم .

عقاید کفرآمیز و فعالیت های مخرب او در تبلیغ بابیگری موجب خشم مردم کربلا شد و بر محل سکونتش شوریدند. حاکم عراق با بلوایی که این زن به وجود آورد به ناچار به دستگیری و تبعید او به بغداد اقدام نمود و چون در آنجا نیز به فعالیت های تبلیغی به نفع علی محمد باب پرداخت , حاکم بغداد او را به اقامت در خانه ای تحت کنترل و محدود , مجبور ساخت .

اولین اقدامات قره العین برای رها ساختن حجاب , از حضور بدون پوشش و آزادانه در جمع مریدان رهبر بابیگری آغاز گردید. گروهی از پیروان

سید علی محمدباب به این وضعیت اعتراض کردند و نامه ای به باب نوشته و درباره عمل قره العین پرسش نمودند. وقتی علی محمد باب در پاسخ به نامه این افراد , مخالفین قره العین را « متزلزل » نام نهاد و در مکتوب خویش این زن را « طاهره » لقب داد , عده زیادی از معترضین از عقاید ساختگی و دست های پشت پرده ای که علیه اسلام در حال مذهب سازی و ترویج افکار کفرآمیز بود مطلع شدند و خود را از این دام بزرگ نجات دادند.

بحث و تبلیغ قره العین در بغداد دیگر بار آغاز شد و او عقاید و افکار مسموم خود را که با پشتوانه های مطالعاتی اش در متون اسلامی به هم می آمیخت و شبهه و تردید می آفرید , در بین مردم ترویج نمود. او از جاذبه های لازم در نطق و سخنوری برخوردار بود و از طبع شعر نیز بهره داشت و در شورآفرینی و تحریک احساسات توانا بود. از طرفی دیگر , زیبا روی بود و این عامل نیز او را در برانگیختن « فساد » به عنوان زمینه مساعدی که اهداف شومش را جامه عمل می پوشاند , یاری می نمود و در رشد و گسترش مذهب استعمار ساخته بابیگری بسیار موثر می افتاد.

پاسخ(قسمت هفتم)

تداوم فعالیت مخرب قره العین در بغداد موجب دستگیری و تبعید او به « ایران » گردید.

قره العین با جمعی از شاگردان و مریدانش به کرمانشاه وارد شدند و در آن منطقه ترویج بابیت را وجه همت خود قرار دادند و با مخالفت های منطقی و

به موقع عالمان دین مواجه گردیدند , تا آنجا که عالم بزرگوار « آقا عبدالله مجتهد » پیکی را مخفیانه به نزد خویشان قره العین فرستاد تا برای فرو خواباندن آشوب و بلوا در کرمانشاه , او را به نزد خویش فرا خواندند. نزدیکان قره العین او را شبانه از کرمانشاه بیرون بردند و به همدان انتقال دادند. او در همدان نیز آشوب و بلوا راه انداخت و همین امر موجب شد تا توسط نزدیکانش به قزوین انتقال داده شود.

از آنجا که قره العین آرام و قرار نمی یافت و نشر عقاید سید علی محمد باب را بر خود لازم و واجب می دانست , قزوین را نیز به آشوب کشاند.

عالم روشن ضمیر « ملامحمد تقی فقیه » برای صیانت و پاسداری از حریم مقدس اسلام و جلوگیری از نشر عقاید بابیگری در قزوین , به مقابله با او پرداخت . این عالم تقوا پیشه و دلسوخته که عموی قره العین محسوب می شد و پسر خویش را به ازدواج او در آورده بود , باقره العین از در محاجه درآمد و سعی کرد او را به وسیله تعالیم اسلام از بیراهه ای که پای در آن نهاده بود خارج کند و به راه روشن دین باز گرداند , ولی به این کار موفق نشد. ملا محمد تقی فقیه روشنگری برای مردم و آشکار ساختن اهداف و برنامه های اسلام ستیزانه بابیت را بر سر منابر لازم می دانست و تلاش مستعمر او در مبارزه با این فرقه گمراه باعث شد که قره العین توسط عوامل خود نقشه قتل این عالم بزرگوار را

به مرحله عمل درآورد.

در سپیده دمی که ملا محمد تقی در مسجد به عبادت اشتغال داشت , پنج نفر از عوامل قره العین بر او حمله ور شدند و با نیزه و خنجر بر سر و روی و شکم و پهلویش ضربه وارد کردند.

ملاـ محمـد تقی پس از سه روز دار فـانی را وداع گفت و در نزد علمـا و مردم « شـهید ثالث » لقب گرفت . او قبل از شـهادت , برای این که آشوب و فتنه به پا نشود وصـیت کرد که کسـی به قاتلانش تعرض نکند. در عین حال حکومت وقت برای ملاحظه افکار عمومی قاتلین او را دستگیر کرد و به تهران گسیل داشت و قره العین را در قزوین تحت نظر قرار داد . (۵)

قره العین مخفیـانه نـامه ای به تهران برای « میرزا حسـینعلی نوری » و « میرزا یحیی صـبح ازل » که از اولین گرونـدگان به « سـید علی محمد باب » و ترویج کنندگان عقاید و افکار او بودند ارسال داشت و از آنها برای رهایی و نجات خویش استمداد نمود.

وجود قره العین برای تشـکیل « انجمن بدشت » به منظور اعلام عقاید ضد اسـلام بسـیار ضروری بود , به ویژه آن که این طرح و اسـاس توسـط قره العین پیشـنهاد و بنیان گذاشـته شـده بود. سـران بابیت توسط عوامل نفوذی خود توانسـتند قره العین را از خانه حاکم قزوین بربایند و به تهران بیاورند. سپس قره العین همراه با سران بابیه به طرف خراسان روانه می شوند و در ناحیه « بدشت » (۶) گردهم می آیند .

دو اردو در این ناحیه زده شـد. یک اردو تحت ریاست ملا محمد علی بارفروش ملقب به « قدوس » , و یک اردو به ریاست قره العین و میرزا حسینعلی نوری .

یکی از اهداف و برنامه های انجمن بدشت این بود که بعضـی از دعاوی بابیه مطرح شود و قره العین با نقشه خاصی که قبلا آن را طرح و برنـامه ریزی کرده بود , در میـان کسـانی که در اردوگـاه به عنوان پیروان مـذهب باب جمع آمـده انـد « بی حجاب » ظـاهر شود و از این طریق زمینه هـای لاـزم را برای از بین بردن پـاکی وعفـاف و پایبنـدی به حجاب که حکم قطعی و ضـروری قرآن می باشد مهیا سازد و ابتدا زنان بابیه و سـپس به مرور زنان مسلمان شهرهای ایران را به برداشتن پوشش اسلامی و گرایش به بی حجابی و فساد و فحشا ترغیب نماید.

قره العین برای اعلام بعضـی از عقاید بابیه که با انکار حکم حجاب اسلامی مرتبط بود در میان سران این مذهب استعماری یعنی حسـینعلی نوری و ملامحمد علی قدوس به این افکار کفر آمیز اصـرار ورزید : « آنچه اسلام آورده در هنگام ظهور باب ملغی و منسوخ است , و چون باب قائم ! است و قائم حق دارد در مذهب تصـرف نماید! , پس شریعت اسلام با ظهور قائم دیگر منسوخ است و چون قـائم (یعنی علی محمـد بـاب !) هنوز احکـام و تکـالیف جدیـد رامـدون و تکمیل نکرده است , زمان , زمان فترت میباشد و کلیه تکالیف از گردن مردمان ساقط است !! »

افکار قره العین به

تایید میرزا حسینعلی نوری و محمد علی قدوس می رسد و سپس قره العین برای منسوخ اعلام کردن این تکالیف و از جمله مهمترین آنها یعنی « حجاب » که برای تحقق اهداف و برنامه های او از اهمیت خاصی برخوردار بود و باید زودتر منسوخ و باطل اعلام می شد , طرح و نقشه اش را که عبارت بود از ظاهر شدن در حالت حجاب از سر برداشته در میان مریدان و پیروان خود در اردوگاه , آماده اجرا نمود.

روز معین فرا می رسد. ابتدا قره العین از پشت پرده با نفوذ کلامی که داشت این دستورات و فرامین را به عنوان اصول و فروعی از « دین جدید » ! اعلام نمود :

« ... ای اصحاب , این روزگار از ایام فترت شمرده می شود. امروز تکالیف شرعیه یکباره ساقط است , و این صوم (روزه) و صلوه (نماز) کاری بیهوده است ! آنگاه که میرزا علی محمد باب اقالیم سبعه را فرو گیرد و این ادیان مختلف را یکی کند , شریعتی تازه خواهد آورد و قرآن خویش ! را در میان امت ودیعتی خواهد نهاد. هر تکلیف که از نو بیاورد بر خلق روی زمین واجب ! خواهد گشت . پس , زحمت بیهوده برخویش روا ندارید و زنان خود را در مضاجعت (هم خوابگی و هم بستری) , طریق مشارکت ! بسپارید! » (۷)

می بینیم که قره العین اولاـ تکالیف شرعیه را ساقط اعلام می نماید. ثانیا نماز و روزه را کاری بیهوده معرفی می کند. ثالثا به صدور احکام جدید توسط امام زمان

ساخته و پرداخته استعمار یعنی علی محمدباب بشارت می دهد! رابعا در همخوابگی و مجامعت , فرمان به « اشتراکیت » ! صادر می نماید و به آزادی مطلق جنسی در میان زنان شوهر دار و مردان همسردار تشویق و ترغیب می کند!

پس از این سخنان , بنا به نقشه از قبل آماده شده , به اشاره قره العین پرده به کنار می رود و او بدون حجاب و در حالی که خود را آرایش کرده است یکباره به میان مردان حاضر در مجلس ظاهر می شود!

پیروان بابیه پس از مشاهده این صحنه , تکان می خورند.گروهی که آثاری از ایمان و پاکی در دل داشتند و از بینش و هوشیاری بهره می بردند , به سرعت دریافتند که آن سخنان و این هرزگی و لاقیدی برای چیست و چه فتنه هایی علیه اسلام در حال شکل گیری است . به همین دلیل از آن مجلس خارج شدند و دین به دنیای سر سپردگان استعمار نفروختند. اما گروهی دیگر که تمایل و اشتیاق به فساد و هرزگی و بی بند و باری جنسی آرام و قرار شان را ربوده بود , در این دام بزرگ گرفتار آمدند و بر یاوه ها و عقاید و افکار کفرآمیز و به هم بافته این زن هرزه و فاسد تن در دادند , زیرا این عقاید و باورها , میدان را برای شهوت گرایی ها و فساد گستری های آنان باز و آماده می کرد!

پس از این زمینه سازی ها , اردوگاه بدشت به مرکز روابط نامشروع و زنا و فحشا و خوشگذرانی تبدیل می شود

و بابیان باهم می آمیزند و به حرکات زشت و خلاف عقل و شرع مبادرت می ورزند.

ساکنان « بدشت » پس از اطلاع از فساد کاری پیروان بابیه , بر آنان می شورند و قره العین و طرفدارانش را پس از ۳۲ روز سکونت در آن منطقه مجبور به خروج می نماید.

فساد و بی بند و باری و زیر پا گذاشتن احکام اسلام در اردوگاه بدشت آنچنان آشکار و غیر قابل انکار است که حتی در آثار خود بابیان نیز به آن اشاره شده است , همچنین بسیاری از پیروان بابیه در شهرهای ایران از جمله مراغه , پس از اطلاع از این وقایع , از این دین ساختگی خارج شدند و به دامان اسلام بازگشت نمودند. ولی « قره العین » برای طرفداران آزادی های جنسی لجام گسیخته غربی و هر انسان متمایل به فسق و فجور و معصیت و گناه , یک « الگو » باقی ماند و همچنان که آغاز کننده فساد و هرزگی بود , تداوم دهنده این راه با ایجاد روابط نامشروع جنسی با مردان مختلف نیز محسوب میشود.

در مبحث بعدی تحت عنوان « پرده هایی از یک خیمه شب بازی فرهنگی » درباره یکسان بودن « اسلام شناسی انگلیسی » با « اسلام شناسی بابیگری » برای تولید توجیهات مشترک به منظور ایجاد پشتوانه های اعتقادی ساختگی و استعماری برای ممنوعیت حجاب و اشاعه ابتذال سخن خواهیم گفت .

بر گرفته از روزنامه جمهوری اسلامی

پاورقی :

۱ خاطرات همفر , جاسوس انگلیس در ممالک اسلامی , ترجمه دکتر محسن مویدی , انتشارات امیر کبیر , ص

۲ بررسی جامعه شناسی یک انقلاب یا سال پنجم انقلاب الجزایر , فرانتس فانون , انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی , ص ۳۶

۳ همان منبع , ص ۴۳

۴ همان منبع , ص ۴۴

۵ بهائیت در ایران , دکتر زاهد زاهدانی , مرکز اسناد انقلاب اسلامی , ص ۱۸۳

۶ « بدشت » در تقسیمات کشوری امروز از دهستان « زیراسناق » که از توابع « شاهرود » می باشد , به شمار می رود.

۷ تاریخ جامع بهائیت , بهرام افراسیابی , انتشارات سخن , ص ۱۱۴

قره العین خطاب به پیروان بابیگری چنین می گوید : ای اصحاب , این روزگار از ایام فترت شمرده می شود. امروز تکالیف شرعیه یکباره ساقط است و این صوم (روزه) و صلوه (نماز) کاری بیهوده است ... پس , زحمت بیهوده بر خویش روا ندارید و زنان خود را در مضاجعت (همخوابگی و هم بستری) , طریق مشارکت ! بسپارید!

وزارت مستعمرات انگلیس خطاب به یکی از جاسوسان خود در کشورهای اسلامی : در مسئله بی حجابی زنان باید کوشش فوق العاده به عمل آوریم تا زنان مسلمان به بی حجابی و رها کردن چادر , مشتاق شوند... پس از آن که حجاب زن با تبلیغات وسیعی از میان رفت , وظیفه ماموران ماست که جوانان را به عشق بازی و روابط جنسی نامشروع با زنان تشویق کنند و به این وسیله فساد را در جوامع اسلامی گسترش دهند.

قدرتهای استعماری برای مبارزه با حجاب و ترویج فساد و آزادی جنسی در جوامع اسلامی ,

زنـان منع حجـاب شـده و فاسـد « نمونه ای » و « الگویی » به وجود می آوردنـد و توسـط آنان به فرهنگ سازی های باطل برای ترغیب زنـان مسلمان به رهـا کردن پوشـش اسـلامی و گرایش به فسـاد می پرداختنـد. « قره العین » یکی از مصـادیق عینی زنان نمونه ای و الگویی استعمار برای نفی حجاب و ترویج فساد به شمار می رود.

بهائیت , مذهب استعمار ساخته برای مقابله با اسلام(۷)

نوشته شده در چهارشنبه، ۲۶ فروردین، ۱۳۸۳ توسط مدیر سایت

پرده هایی از یک « خیمه شب بازی فرهنگی »

یکی از برنـامه هـای مهم و بنیـادین اسـتعمار خـارجی که توسـط جاسوسان و ماموران زبردست خود و با همکاری و تلاش های همه جانبه ایادی و عوامل مرموز و دست پرورده و دلباخته شان در سـرزمین های اسـلامی , به مرور زمان و با دقت و هوشـیاری در مراحل مختلف به نتیجه و ثمر رسانده اند , آماده کردن زمینه ها و شرایط مناسب برای رشد و گسترش ابتذال و بی حجابی و فساد در جوامع اسلامی است .

تردیدی نیست که این برنامه محوری و حائز اهمیت , در درجه اول و قبل از همه چیز « سیاسی » است و سیطره کامل بر ممالک اسـلامی به طور « آشـکار » یا « پنهان » و به روش « اسـتعمار کهن » یا « اسـتعمار نو » , اصل نخستین و هدف غائی محسوب می شود. این هدف با فروپاشـی شـیرازه وحدت و اتحاد مسـلمین و ایجاد شـکاف های عمیق تفرقه و تشتت و کینه و ستیز میان آنان رخ می نمود.

برای تحقق این هدف غائی و نهایی بود که به « همفر » جاسوس وزارت مستعمرات بریتانیا , این گونه توصیه می شود :

« موضوع مهم برای تو در ماموریت آینده , دو نکته است :

۱ یافتن نقاط ضعف مسلمانان که ما را برای نفوذ در آنها و ایجاد تفرقه و اختلاف بین گروهها موفق کند , زیرا عامل پیروزی ما بر دشمن , شناخت این مسائل است .

۲ پس از شناخت نقاط ضعف , اقدام به ایجاد تفرقه و اختلاف ضروری است . هرگاه در این کار مهم توانائی لازم از خود نشان دهی , باید مطمئن باشی که در شمار بهترین جاسوسان انگلیس , و شایسته نشان افتخارخواهی بود . » (۱)

برای تحقق این هدف « سیاسی » به عنوان یک « استراتژی » , تمام « تاکتیک » ها به خدمت گرفته شد که یکی از مهم ترین آنها در مجموعه برنامه ها و روش های « فرهنگی » برای نیل به هدف سیاسی , مبارزه با « حجاب اسلامی » و گسترش روزافزون « فساد و بی بندوباری » در میان توده های مردم به ویژه « جوانان » بود.

به « همفر » جاسوس انگلیس در ممالک اسلامی مجموعه برنامه های فرهنگی تفهیم و القا می شود و از آن میان , درباره مهم ترین و محوری ترین آنها یعنی حجاب ستیزی برای گستردن دامهای فساد و تباهی , به او این گونه دستور می دهند :

« باید به استناد شواهد و دلایل تاریخی ! ثابت کنیم که پوشیدگی زن از دوران

بنی عباس متداول شده ! و مطلقا سنت اسلام نیست ! مردم , همسران پیامبر را بدون حجاب ! می دیده اند , و زنان صدر اسلام در تمام شئون زندگی , دوش به دوش مردان فعالیت داشته اند » . (۲)

یکی از نکات قابل توجه در این القائات استعماری , توجیه و تفسیرهایی است که ماموران استعمار در کسوت اسلام شناس ! و مفسر دین ! به جوامع اسلامی و توده های مسلمان انتقال می دهند و از آنجا که این توجیهات , موافق طبع و مذاق مسلمانان ضعیف الایمان و افراد متمایل به فساد و بی بندوباری های جنسی است , سریع اثر می بخشد و به مصداق اصل « الانسان حریص علی مامنع » (انسان نسبت به آنچه او را به حق و درست منع می نمایند حریص می باشد) , در قلب آدمهای « دم غنیمتی » و گریزان از « حق » و « تکلیف الهی » نفوذ می نماید , و به همین دلیل است که رهبران سازمان های مخوف « فراماسونری » که در چنبره استعمارگران انگلیسی و آمریکایی و صهیونیسم قرار دارند , اعلام می نمایند : « طبیعت انسان , میل زیادی به محرمات و شهوترانی دارد. این وظیفه ماست که درجه حرارت شهوت را بالا ببریم تا یک مرتبه آتش گرفته و به تمام مقدسات خود کافر گردد . » (۳)

پاسخ(قسمت هشتم)

توجیه و تفسیرهای ماموران استعمار درباره مسائل اسلامی ازجمله « حجاب » که نمونه ای از آن را در برنامه جاسوس کهنه کار وزارت مستعمرات انگلیس یافتیم , اولا «

مقدمه » و « زمینه » برای رفع حجاب از زنان بوده است . ثانیا یک « خیمه شب بازی فرهنگی » و در خدمت « بازی های سیاسی » عوامل استعمار برای فروپاشی اتحاد و وحدت ممالک اسلامی و ایجاد شکاف بین « روحانیت » و « مردم » که پایگاه مستحکم مقاومت در برابر استعمار خارجی بوده و می باشند محسوب می شود.

توجیه و تفسیرهای استعماری وزارت مستعمرات انگلیس را با توجیه و تفسیرهای سران بابیگری انطباق می دهیم تا مشخص شود عوامل استعمار چگونه از آموزه ها و القائات اربابان خود در خارج از کشور بهره برداری های به موقع می کرده اند و از این راه آنان را در نیل به « اسلام زدایی » و « حجاب ستیزی » یاری می رسانده اند و خود به عنوان جاسوسان و مهره های دست آموز و رام و مطیع , به تحقق اهداف و خواسته های استعمارگران اهتمام می ورزیده اند.

عناصر اصلی با بیت در اردوگاه « بدشت » به همراه جمعی از پیروان باب گردآمدند تا از آنجا با تشکیل یک « خیمه شب بازی فرهنگی » , همه زمینه ها را برای « کشف حجاب » و گسترش « آزادی جنسی » در ایران به عنوان پیش درآمد تحقق « بازی سیاسی » توسط سفارتخانه های استعمارگران خارجی برای سیطره بر سرزمین ایران مهیا کنند.

این خیمه شب بازی دارای چند « پرده » بود.

۱ پرده اول عبارت بود از تجمع و مشورت سه عنصر اصلی بابیت یعنی میرزا حسینعلی نوری (بهاالله) ,

ملامحمد علی بارفروش (قدوس) و « قره العین » .

در این جلسه , نقش اول به عهده قره العین است . او با این که سیدعلی محمد باب بنیان گذار و رهبر بابیگری را هرگز نمی بیند , شیفته عقاید و افکار استعمار ساخته او می باشد و با مکاتباتی که با علی محمد باب دارد به طور کامل در استخدام برنامه های کفرآمیز و اسلام ستیز اوست . در همین مکاتبات است که رهبر بابیگری خطاب به قره العین می نویسد :

« ای قره العین , به زنان اجازه داده شد که مانند حوران بهشتی , لباس های حریر بپوشند , و خود را بیارایند , و به صورت حوران بهشت از خانه هایشان بیرون آیند و میان مردان وارد شوند , و بدون حجاب بر صندلی ها بنشینند . (۴)

قره العین با تمایلات شدید و لجام گسیخته جنسی و اشتیاق فراوان به هرزه گردی و هم آغوشی با مردان , عنصر مورد علاقه استعمارگران خارجی که در سفارتخانه های خود در ایران به ارائه خطوط فکری و مبانی اعتقادی خودساخته به علی محمدباب اشتغال داشتند , محسوب می شد.

او مامور به کشف حجاب و گسترش فساد است و در اولین پرده نمایش استعمار , هم اوست که مقدمات این کار را فراهم می آورد و اعلام می کند که آنچه اسلام آورده است با ظهور سیدعلی محمدباب لغو گردیده و منسوخ است ! و از آنجا که باب تکالیف دینی جدید! را اعلام نکرده است هم اینک در زمان فترت و بی تکلیفی به سر می بریم

و در این شرایط همه تکالیف دینی از همه زنان و مردان ساقط می باشد!

۲ پرده دوم , آماده کردن شیوه های « عملی » و « اجرایی » برای کشف حجاب در میان پیروان بابیت در اردوگاه بود.

قره العین , شیوه های اجرای این طرح شیطانی را می یابد و خطاب به دو عنصر دیگر یعنی میرزاحسینعلی نوری (بهاالله) و محمدعلی بارفروش (قدوس) چنین می گوید :

« من روزی در هنگام موعظه روزانه , بی حجاب خود را به مردم می نمایانم . امر از دو حال خارج نیست . یا خواهند پذیرفت که فهوالمطلوب , یا جمعی که در حال تزلزل می باشند اعتراض خواهند نمود و برای شکایت نزد قدوس که در آن روز نباید در مجلس حاضر باشد خواهند رفت . قدوس آنان را به سخنان گرم و نرم ولی دو پهلو و موجب شک , چند روز نگه خواهد داشت و چون به موجب مذهب اسلام زنان مرتده (برخلاف مردان که مستحق اعدامند) باید با نصیحت و دلالت و موعظه به راه راست هدایت شوند , قدوس مرا مرتده اعلام خواهد کرد و روزی با من مباحثه خواهد نمود و من در این مباحثه وی را مجاب خواهم کرد تا مردم قانع شوند , به خصوص که تا آن وقت , شور و حرارت اولیه از بین رفته و چشم و گوش آنان پرشده است ! » (۵)

۳ پرده سوم آماده کردن مجلس مردان به منظور اجرای طرح کشف حجاب توسط قره العین می باشد.

در اردوگاه بدشت معمول بود که

هر روز یکی از سران و عناصر اصلی بابیه برای پیروان باب سخنرانی می کرد و زبان به موعظه ! و ارشاد! می گشود. هر بار که قره العین بر کرسی خطابه و موعظه قرار می گرفت , از پشت پرده با حرارت و نشاط خاص و کلمات و تعابیر فصیح زبان به سخن بازمی نمود و مردان بابیه سراپا گوش می شدند.

این بار , بر شدت حرارت و حالات خاص سخنوری افزود و از پشت پرده اعلام نمود که با دین جدید علی محمد باب , تکالیف دین اسلام ساقط گردیده و نماز و روزه لغو می شود وزنان را در همبستری با مردان , محدودیتی نیست !

پس از این سخنان , یکباره پرده به کنار می رود و قره العین حجاب از سرافکنده و آرایش کرده در میان مردان حاضر می شود.

۴ پرده چهارم که از مهمترین پرده هاست به توجیه و تفسیرهای قدوس درباره حجاب اسلامی و ایجاد شک و شبهه نسبت به آن در دل اعتراض کنندگان اختصاص دارد.

باتوجه به این که پیروان باب در مراحل اولیه گرایش به عقاید او به سر می بردند و سران با بیت نیز تاکنون آشکارا به بیان عقاید کفرآمیز خود نپرداخته بودند , اعتقاد به حجاب و پوشش زنان و پایبندی به احکامی چون نماز و روزه در میان آنان متداول بود و به همین دلیل با مشاهده صحنه کشف حجاب توسط قره العین تکان می خورند و به حالت اعتراض به نزد ملامحمدعلی بارفروش معروف به « قدوس » می روند.

قدوس در خیمه گاه دیگری خود را

آماده کرده بود که طبق طرح و نقشه از پیش تعیین شده اولا ـ با توجیه و تفسیرهای استعمار ساخته منزلت و ضرورت حجاب اسلامی را با زیرکی و شیطنت به زیرسئوال ببرد. ثانیا قره العین را مرتده اعلام نماید. ثالثا در پاسخ به افرادی که قره العین به نزد او گسیل می دارد , برای مناظره با این زن نزد او برود. رابعا در نهایت در برابر استدلال قره العین تسلیم شود و نظر و حکم او را صحیح و عین صواب و صلاح اعلام نماید!

درحالی که بعضی از طرفداران بابیه با مشاهده صحنه کشف حجاب قره العین , از نقشه های خائنانه علیه اسلام اطلاع حاصل نمودند و از آن مذهب استعمار ساخته دست کشیدند و به دامان پاک اسلام پناه آوردند , گروه دیگری از افراد به حالت اعتراض نزد قدوس شتافتند و مشاهدات خود را برای او شرح دادند.

قدوس , مرحله به مرحله , طرح و برنامه از قبل پیش بینی شده را به اجرا درآورد.

او خطاب به معترضین گفت :

« اگر چنین است که شما می گوئید , قره العین مرتد شده است , اما شاید هم مقصد بزرگتری داشته باشد! »

پس از این عبارات که هم مطابق خواست اعتراض کنندگان بود , و هم با به میان آوردن این جمله که « شاید مقصد بزرگتری داشته باشد » , آنان را به شک و شبهه در اعتراض خود علیه قره العین ترغیب می نمود , قسمت مهم سخنان دوپهلوی خود را برای شکستن حرمت حجاب و پوشش زنان , اختصاص داد و خطاب به معترضین

چنین گفت :

« هرچند که جنبه عرفی حجاب بیشتر از جنبه شرعی آن است , ولی بالاخره لازم می باشد. اما شما باید بدانید که در صدر اسلام هم زنان , بی حجاب ! بودند , تا وقتی که یکی از اعراب بی ادب نسبت به عایشه زوجه پیغمبر اسائه ادب کرد , از همان لحظه آیه حجاب نازل شد. با این همه , به این کیفیت امروز حجاب معمول نبوده ! و در قرآن هم فقط راجع به زنان پیغمبر است ! با این همه وجود چادر لازم است . زیرا گذشته از آن که سنتی شده است , حافظ عفت و ناموس زنان ما می باشد , گو این که محققا اگر رسم بر غیر از این جاری شده بود , مردان با آن خومی گرفتند و چنین سخت گیری نمی کردند! » (۶)

این سخنان به هم بافته و خلاف واقع و معلول ذهن و فکر بیمار و آلوده قدوس را که براساس نقشه قبلی تنظیم شده بود در کنار آنچه وزارت مستعمرات انگلیس به جاسوس زبردست خود « همفر » انتقال می دهد و از او می خواهد به همین شیوه برای مسلمانان ناآگاه درباره حجاب و پوشش اسلامی استدلال کن تا زنان را بفریبی و به بی حجابی و فساد ترغیب نمایی , قرار دهید تا مشخص شود که عبارات و هدفی که دنبال می کنند , هر دو واحد و هماهنگ است !

قدوس با این سخنان , ضمن همراهی با اعتراض کنندگان , به شبهه افکنی درباره حجاب زنان می پردازد و آنان را

آماده برای بهره برداری های بعدی یعنی تسلیم در برابر افکار قره العین می نماید.

۵ پرده پنجم خیمه شب بازی فرهنگی دست نشاندگان استعمار به اجرا درمی آید.

قدوس درحالی که در مجلس درس خود نشسته بود , دو نفر جوان از طرفداران قره العین وارد می شوند و می گویند :

« قره العین می گوید : شما بی آن که جسارت بحث و مکالمه داشته باشید از ما بدگویی کرده اید. این رسم نیست , با ما مباحثه کنید. در این صورت هر که مغلوب شد از غالب اطاعت کرده از گفتار خود باز خواهد گشت » .

قدوس طبق قرارهای قبلی پاسخ داد :

« این زن از دین خارج شده و من مایل نیستم او را ملاقات کنم یا با وی مباحثه نمایم . »

آن دو جوان گفتند :

« این جواب ماموریت ما نیست , ما ماموریم که شما را به لطف و خوشی نزد ایشان ببریم و اگر نیائید سر شما را خواهیم برد , یا این که شما ما را بکشید. از این سه صورت کار بیرون نیست . »

قدوس به اصحاب خود رومی نماید و چنین می گوید :

« رای , رای شماست , هرچه بگوئید مطیعم » . (۷)

اصحاب پس از مشورت , مباحثه قدوس با قره العین را بهتر و اثربخش تر تشخیص می دهند. قدوس براساس نقشه های قبلی به صحنه سازی های بعدی وارد می شود و به نزد قره العین می رود و به مباحثه با هم می پردازند.

قدوس در مناظره با قره العین

تسلیم افکار و عقاید او می شود و اعلام می نماید که گفتار او و عملکردش در صحنه کشف حجاب عین صواب بوده است . او از قره العین عـذرخواهی می کنـد و اصـحاب و پیروانش بـدون آن که بدانند این آمدوشدها و مباحثات همه صـحنه سازی بوده است , تسـلیم نظر جدید قدوس می شوند و در نهایت دین جدید! یعنی ساقط شدن همه تکالیف اسـلام و اعلام کفر و بی دینی و لاقیـدی و بی حجـابی و آزادی جنسـی و اختلاـط و همبستری در میـان زنـان و مردان به طور نامحـدود و رها از هر قیـد و منع شرعی و عقلی پذیرفته می شود!

عرصه هـا و صـحنه هـای اجتمـاعی در شـهرهای مختلف ایران , به محـل حضور و فعالیت های تبلیغی قره العین و پیروانش برای ترویج مکرر نتایج به دست آمده از این خیمه شب بازی استعماری تبدیل می شود.

« علی محمد باب » رهبر بابیگری در نامه ای خطاب به « قره العین » چنین حکم می دهد : ای قره العین , به زنان اجازه داده شـد کهماننـد حوران بهشتی لبـاس هـای حریر بپوشـند و خود را بیاراینـد , و به صورت حوران بهشت از خانه هایشان بیرون آینـد و میان مردان وارد شوند و بدون حجاب بر صندلی ها بنشینند!

« قره العین » با تمایلات شدید و لجام گسیخته جنسی و اشتیاق فراوان به هرزه گردی و هم آغوشی با مردان , عنصر مورد علاقه استعمارگران خارجی که در سفارتخانه های خود در ایران به ارائه خطوط فکری و مبانی اعتقادی خود ساخته به علی

محمد باب اشتغال داشتند , محسوب می شد.

گروهی از مردان طرفـدار بـابیگری وقتی اظهـارات قره العیـن را مبنی بر اشـتراکیت جنسـی و همبسـتری آزاد زنـان و مردان با یکـدیگر اسـتماع نمودنـد و او را حجاب از سـرافکنده و آرایش کرده در جمع مردان مشاهده کردند , از نقشه های خائنانه علیه اسلام اطلاع حاصل نمودند و از این مذهب استعمار ساخته دست کشیدند و به دامان پاک اسلام پناه آوردند.

روزنامه جمهوری اسلامی ۲۹/۱۱/۱۳۸۲ صفحه عقیدتی

پاورقی :

۱ خاطرات « همفر » جاسوس انگلیسی در ممالک اسلامی , ترجمه دکتر محسن مویدی , انتشارات امیرکبیر , ص ۲۷

۲ همان منبع , ص ۸۴

۳ دنیا و یهود , ص ۱۳۵

۴ تاریخ جامع بهائیت , بهرام افراسیابی , انتشارات سخن , ص ۲۶۴

۵ همان منبع , ص ۱۱۳

۶ همان منبع , ص ۱۱۵

۷ همان منبع , ص ۱۱۶

بهائیت , مذهب استعمار ساخته برای مقابله با اسلام (۸)

نوشته شده در یکشنبه، ۳۰ فروردین، ۱۳۸۳ توسط مدیر سایت

گروههای انشعابی بهائیت و اصول مشترک برای معارضه با اسلام و خدمت به بیگانگان

پس از مرگ « عباس افنـدی » (عبـدالبها) , « شوقی افنـدی ربانی » راه باطل و گمراهی آفرین او را تداوم بخشـید و در تقویت و گسترش مذهب استعمار ساخته « بهائیت » از هیچ تلاش و فعالیتی دریغ نورزید.

پاسخ(قسمت نهم)

عباس افنـدی به هنگام مرگ فرزنـد پسـر نـداشت تا او را به پیشوایی و رهبری بعـد از خود بگمارد و به همین دلیل برای رهبری بهائیت چاره ای دیگر اندیشید که

عبارت بود از بنیان نهادن سلسله « ولایت امرالله » !

بر اساس آنچه عباس افندی تحت عنوان « الواح وصایا » از خود باقی گذاشت , « ولی امر » ها باید پی در پی و یکی پس از دیگری زمام رهبری و ریاست بهائیت را به عهده بگیرند و هر کدام از آنها جانشین پس از خود را تعیین نماید. این « ولی امر » ها باید هر کدام حافظ اصول و مبانی و فروع بهائیت باشند و از طرف همه بهائیان جهان به طور کامل تبعیت و اطاعت شوند.

شوقی افندی ربانی , نوه دختری عباس افندی , اولین ولی امرالله بود که بر اساس الواح وصایا , رهبری بهائیت را به عهده گرفت تا پس از او سلسله اولیا امر در نسل و فرزندان او تداوم یابد.

پس از به قدرت رسیدن شوقی افندی عده ای به مخالفت پرداختند و از همین جا اختلافات در بهائیت به وجود آمد.

گروهی از مخالفان , الواح وصایا را معتبر ندانستند و از همین رو به رهبری و اطاعت شوقی افندی در نیامدند و « میرزا احمد سهراب » را که از نزدیکان و خویشاوندان شوقی افندی بود به رهبری برگزیدند و خود را « سهرابی » نامیدند و با تشکیل « کاروان خاور و باختر » به فعالیت های باطل بهائی گری پرداختند.

گروهی دیگر از مخالفان , خود را از مهلکه کفر و الحاد بهائیت نجات دادند و به دامان پر مهر اسلام التجا جستند و از گذشته های سیاه و عقاید و افکار باطلشان توبه نمودند. در میان این افراد ,

عبدالحسین آیتی (آوار) , میرزاحسین نیکو , و فضل الله صبحی (کاتب وحی بهائیت) از دیگران سرشناس تر بودند. اینان که پس از بازگشت به اسلام مورد ناسزاگویی شوقی افندی واقع شدند , با نوشتن کتاب هایی چون کشف الحیل , فلسفه نیکو , و خاطرات صبحی به افشای سوابق زشت و باطل شوقی افندی اقدام نمودند.

شوقی افندی بهائیت را به صورت یک تشکیلات حزبی , محافل منتخب محلی و ملی , شرکتهای تجارتی قوام بخشید و در گسترش آن به شدت کوشید. براساس نظام کنترل اجتماعی تثبیت شده در این تشکیلات , هر کس که بر خلاف نظر و تمایل شوقی افندی عمل می کرد ابتدا از تشکیلات تحت عنوان « طرد اداری » اخراج می شد و سپس از جامعه تحت عنوان « طرد روحانی » رانده و منفور می گردید و بدینوسیله مجازات می شد.

در دوران حیات شوقی افندی و پس از تشکیل حکومت اسرائیل توسط انگلیس , فرقه بهائیت به دلیل سرسختی و عداوت علیه اسلام و قرآن مورد توجه و نظر خاص اسرائیل قرار گرفت و اموال آنان تحت حمایت درآمد و از مالیات معاف گردید. شوقی افندی هم به سرسپردگی و خدمات خالصانه برای اسرائیل همت گماشت و هم او بود که برای اولین بار نام « ارض اقدس » و « مشرق الاذکار » را برای بزرگداشت اسرائیل استفاده نمود و این کشور غاصب را مرکز اصلی بهائیت قرار داد و با یهودیان و صهیونیست ها در اوج احترام و بزرگداشت مواجهه نمود و این در حالی بود که بر اساس تعالیم ساخته دست استعمار

, بهائیان مال و جان و ناموس مسلمانان را مباح اعلام می نمودند و به شکنجه و سپس شهادت آنان می پرداختند! (۱)

سرانجام « شوقی افندی » در سال ۱۳۳۶ هجری شمسی در لندن در گذشت و همانجا مدفون گردید.

بر خلاف پیش بینی و پیشگویی « عباس افندی » که قرار بود رهبری بهائیت تحت عنوان ولایت امرالله در سلسله نسل شوقی افندی تداوم یابد , او عقیم بود و فرزندی از خود باقی نگذاشت .

شوقی افندی با توجه به وجود این مشکل , قبل از مرگ خود برای تداوم بهائیت به تشکیل « بیت العدل اعظم الهی » ! فرمان داد. بر اساس الواح وصایای عباس افندی باید پس از آن که شوقی افندی ربانی به عنوان اولین « ولی امر الله » , قبل از مرگ خود « ولی امرالله ثانی » را تعیین نمود , از میان رجال بهائی هشت نفر انتخاب شوند و به ریاست ولی امرالله ثانی و با تشکیل بیت العدل اعظم به اداره و رشد و گسترش بهائیت بپردازند.

با وجود این پیش بینی ها و تعیین وظایف , پس از مرگ شوقی افندی ربانی چند دستگی و تشتت و نزاع در میان عناصر اصلی بهائیت شدت گرفت و بر سر جانشینی و رهبری این مذهب و حزب استعماری به اختلاف و کشمکش روی آورد که در اثر آن , سه گروه انشعابی در بهائیت به وجود آمد :

۱ گروهی از بهائیان , زن آمریکایی شوق افندی ربانی را به نام « روحیه ماکسول » به رهبری خود انتخاب کردند.

روحیه ماکسول

با این که به خوبی می دانست همسرش شوقی افندی در سال ۱۳۰۸ هجری شمسی « ایادی امرالله » را تعیین نموده و در سال ۱۳۳۰ هجری شمسی دستور بنیان نهادن « بیت العدل اعظم » را صادر کرده و جانشینی به نام « میسن ریمی » برای خود انتخاب نموده است , پس از مرگ شوهرش همه انتصابات و انتخابات را ملغی اعلام کرد و خود به تصاحب قدرت پرداخت . (۲)

روحیه ماکسول و طرفدارانش در لندن کنفرانسی از عناصر اصلی بهائی تشکیل دادند و نه نفر از اعضای مجلس بیت العدل را انتخاب کردند و پس از آن به برپایی این مجلس در « حیفا » (فلسطین اشغالی) اقدام کردند. این بیت العدل هم اینک نیز دایر است و هر چند سال یک بار انتخابات مجدد برگزار می گردد و از این طریق بر پیروان این شاخه از بهائیت در جهان رهبری و حکمرانی می نماید.

پیروان روحیه ماکسول درباره او این چنین اعلام نظر می کنند :

« او پنجمین پیشوای بهائیت و اداره کننده فرقه بهائی در جهان است . » (۳)

۲ گروه دیگری از بهائیان , به مخالفت با رهبری روحیه ماکسول پرداخته و بیت العدل حیفا را ساختگی و فاقد اعتبار اعلام کردند. به اعتقاد آنان جانشین و رهبر اصلی بهائیت « چارلز میسن ریمی » می باشد و هم او « ولی امرالله ثانی » است که توسط شوقی افندی ربانی تعیین شده است , چنانکه شوقی افندی پیش از مرگ علاوه بر انتخاب او , ایادی امرالله را نیز تعیین نموده

و دستور تشکیل بیت العدل اعظم را نیز صادر کرده است .

« چارلز میسن ریمی » فرزند یکی از روحانیون کلیسای اسقفی می باشد که در سال ۱۲۵۳ ه . ش در یکی از شهرهای کنار رودخانه « می سی سی پی » پای به عرصه وجود می نهد و با تعلیمات کلیسای اسقفی پرورش می یابد. او با شوقی افندی ربانی سابقه طولانی داشته است و از جانب او به حیفا برده می شود و به عنوان نماینده وی در جلساتی که خود حضور نداشته است , شرکت می کند.

پیروان چارلز میسن ریمی او را جانشین شوقی افندی و پنجمین پیشوای بهائیت می دانند. و او را « ولی امرالله ثانی » ! و « عزیزالله » ! می نامند.

مخالفان میسن ریمی می گویند او آمریکایی است و فارسی و عربی نمی داند و نمی تواند به تفسیر و تبیین الواح عربی و فارسی بپردازد! حملات میسن ریمی علیه ایادی امرالله که بر خلاف تصمیماتش عمل نموده و به رهبری اش خرده می گیرند , موجب طرد او از جانب ایادی امرالله شده است . (۴)

۳ گروه دیگری نیز از بهائیت انشعاب اختیار کردند که به « سمائی » معروف می باشند و به همراه گروه دوم معروف به « ریمی » ها که به آن اشارت رفت در کشورهای هند , پاکستان , اندونزی , ایران و آمریکا پیروان و طرفدارانی را گرد آورده اند.

شیوه شکل گیری « سمائی ها » به این صورت بود که جوانی از خراسان در کشور اندونزی بپاخاست و

اعلام نمود که « موعود کتاب اقدس بهائیت » و صاحب « دین و آیین جدید » می باشد! نام این شخص « جمشید معانی » ملقب به « سماالله » است که همچون سایر بهائیان که « کتاب بیان » سیدعلی محمد باب و « کتاب اقدس » میرزا حسینعلی نوری (بهاالله) را مستند ادعاهای خود می دانند و بر اصول و مبانی و فروع و تعالیم استعمار ساخته آن استناد می جویند , خود را موعود الواح و تعالیم کتاب اقدس بهائیت یعنی « من یظهره الله جدید » ! نامید.

هم اکنون این سه گروه و شعبه یاد شده از بهائیت , در حال فعالیتهای مخرب استعماری علیه اسلام می باشند و با شبکه های وسیعی که زیر نظر « ایادی امرالله » قرار دارند , کار تبلیغ و ترویج آموزه های کفرآمیز و استعمار ساخته بهائیت را در سراسر جهان سامان دهی می کنند.

امروز , « بیت العدل » مرکزیت این فرقه را به عهده دارد , و « ایادی امرالله » نقش حفاظت و تبلیغ و سایر وظایف مربوط به رشد و گسترش این مذهب استعمار ساخته را ایفا می نمایند.

برای تشکیل « بیت العدل » به عنوان « مرکزیت بهائیت » , شوقی افندی هشت سال پیش از مرگش ابتدا به تاسیس یک « هیئت بین المللی بهائی » با اهداف زیر اهتمام ورزید :

الف با اولیای حکومت اسرائیل رابطه برقرار نماید!

ب او را در ایفای وظایف مربوط به ساختمان فوقانی مقام اعلی کمک کند.

ج با اولیای کشوری در باب

مسائل مربوط به احوال شخصی وارد مذاکره شود.

این هیئت پس از تغییر و تحولاتی می باید به شکل بیت عدل عمومی در آمده اعضای آن از طریق انتخابات معین شوند . (۵)

اعضای انتخاب شده هیئت بین المللی بهائی که به نام « بیت العدل اعظم الهی » ! و در نقش « مرکزیت سیاسی بهائیت » فعالیت آغاز کرد , نه نفر بودند.

برای بنیان نهادن « ایادی امرالله » نیز شوقی افندی ربانی قبل از مرگش اقدام نمود و با گزینش او , بیست و هفت نفر برای انجام مسئولیت حفاظت و ترویج بهائیت انتخاب شدند. تعداد ۹ نفر از این افراد « ایرانی » و بقیه « خارجی » می باشند!

گروههای سه گانه یاد شده بهائیت , با وجود اختلافات فرقه ای با یکدیگر , در اصول و مبانی و تعالیم بهائیت و اهداف و ماموریت های سیاسی و استعماری و سرسپردگی برای کشورهای غربی همچون انگلیس و آمریکا , « مشترک » و « متحد » عمل می نمایند! و از همین جا به وضوح مشخص می شود که این انشعاب ها و تعدد فرقه های بهائیت , به دست استعمار صورت می گیرد و به نفع آنان تمام می شود. این انشعاب ها به عنوان ضرورتهایی چون ایجاد « تنوع » و « نوگرایی » برای صیانت بهتر از اصول و مبانی دین ساخته شده دست قدرتهای سیطره جو و نیز تداوم حفاظت از منافع غرب و آمریکا و اسرائیل , لازم و حیاتی می گردد!

شوقی افندی قبل از مرگ خویش برای رفع مشکلات بهائیت ,

سلسله « ایادی امرالله » را بنیان نهاد و با گزینش او ۲۷ نفر برای انجام مسئولیت حفاظت و ترویج بهائیت انتخاب شدند که ۹ نفر از این افراد « ایرانی » و بقیه « خارجی » می باشند. « ایادی امرالله » تحت نظر « بیت العدل » که مرکزیت بهائیت محسوب می شود و در « اسرائیل » قرار دارد , فعالیت می نماید!

گروههای انشعابی بهائیت با وجود اختلافات فرقه ای با یکدیگر , در اصول و مبانی و تعالیم بهائیت و اهداف و ماموریت های سیاسی و استعماری و سرسپردگی برای کشورهای غربی همچون انگلیس و آمریکا , « مشترک » و « متحد » عمل می نمایند!

جمعی از عناصر اصلی و سرشناس بهائیت همچون عبدالحسین آیتی و میرزا حسین نیکو و فضل الله صبحی , خود را از مهلکه فرقه ضاله بهائیت نجات دادند و به دامان پرمهر اسلام بازگشتند و با انتشار کتاب های ارزشمندی چون « کشف الحیل » و « فلسفه نیکو » و « خاطرات صبحی » به افشای تعالیم باطل و سوابق زشت رهبران بهائیت اقدام نمودند.

به نقل از جمهوری اسلامی

پاورقی :

۱ بهائیت در ایران , دکتر زاهد زاهدانی , مرکز اسناد انقلاب اسلامی , ص ۲۵۷

۲ انشعاب در بهائیت , اسماعیل رائین , موسسه تحقیقی رائین , ص ۲۰۳

۳ همان منبع , ص ۲۳۲

۴ بهائیت در ایران , ص ۲۶۱ ۲۶۰

۵ همان منبع , ص ۲۶۲

در مورد "وحدت و تمایز بین خودی و غیر خودی" چه کتابهای در دسترس اینترنتی موجود می باشد??? ضمنا ای کاش شما هم کتابخانه الکترونی داشتین!!

پرسش

در مورد "وحدت و تمایز بین خودی و غیر خودی" چه کتابهای در دسترس اینترنتی

موجود می باشد??? ضمنا ای کاش شما هم کتابخانه الکترونی داشتین!!

پاسخ

- مسئله ی خودی و غیر خودی , همواره در طول تاریخ انسان مطرح بوده است و تا زمانی که حیات او بر زمین ادامه یابد و جریان های اعتقادی و سیاسی متضاد وجود داشته باشد, تقسیم انسان ها به خودی و غیر خودی از مسائل مهم حیات اعتقادی , اجتماعی و سیاسی آن ها خواهد بود. بر این اساس , ارائه ی تعریف دقیق از خودی و غیر خودی , ضروری می باشد. در این باره تعاریف مختلفی ارائه شده است :

۱. برخی معتقدند هر کسی ایرانی است , خودی می باشد.

۲. برخی بر این اعتقادند که هر کس قانون اساسی را بپذیرد, خودی است.

اشکالاتی که این دو تعریف دارند, این است که ایرانی بودن تعریفی ملی گرایانه است که جز ملیت , معیار دیگری را مورد توجه قرار نداده است . بر این اساس , دایره ی خودی چنان گسترده می شود که هر ایرانی - گر چه بسیار پلید باشد, مانند منافقین - خودی محسوب می گردد و غیر هر ایرانی - گر چه از بهترین انسان ها باشد - غیر خودی شمرده می شود. و پذیرفتن قانون اساسی هم نمی تواند مبنای تعریفی جامع و مانع برای خودی و غیر خودی باشد; زیرا قبول قانون اساسی برای خودی بودن , کافی نیست . البته اگر کسی تمام مواد قانون اساسی را بپذیرد و به آن التزام عمل داشته باشد, یکی از ویژگی های خودی را داراست , اما حقیقت خودی بودن در این ویژگی خلاصه نمی شود; زیرا ولایت و

فقاهت و احکام اسلامی که در قانون اساسی آمده است , چه جایگاهی برای یک بهایی یا مسلمان بی قید و وابسته به قدرت های بیگانه می تواند داشته باشد و چه اندازه پذیرش آن ها می تواند حقیقت داشته باشد.

مناسبت ترین تعریف این است که خودی کسی است که به اسلام اصیل , ولایت فقیه , اندیشه های امام خمینی(ره), رهبری نظام و تبری و مبارزه با دشمنان اسلام و انقلاب, التزام قلبی و عملی داشته باشد. بنابراین تعریف, کسی که هر یک از شرایط ذکر شده را نداشته باشد, غیر خودی است.

از این رو, کسی که مسلمان نباشد, یا اسلام او اسلام امریکایی باشد, یا به ولایت فقیه اعتقاد نداشته باشد, یا با اندیشه های امام خمینی (ره) هم سو نباشد, یا از رهبری نظام و ولی فقیه اطاعت نکند و یا سر ستیز و مبارزه با دشمنان اسلام و انقلاب نداشته باشد, غیر خودی است . خلاصه نباید دایره ی خودی را آن قدر فراخ بگیریم که دشمنان در دایره ی خودی ها قرار گیرند و نباید دایره ی آن را آن قدر تنگ کنیم که خودهای ضعیف را از آن خارج نماییم . بحث خودی و غیر خودی , ریشه در عقل و شرع دارد و بر قرآن , روایات , عقل , سیره ی عقلا و فطرت متکی است :

۱. در قرآن کریم , آیات فراوانی وارد شده که انبیا و طرفداران آن ها را از مخالفان جدا کرده و مرز مشخص میان آن ها قرار داده است . قرآن کریم در سوره ی آل عمران ,

آیه ی ۱۱۸ می فرماید: «یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا بطانه من دونکم لا یائلونکم خبالا» ; «ای کسانی که ایمان آورده اید! از غیر خود, کسی را به دوستی نگیرید که آن ها از هر گونه شر و فسادی درباره ی شما کوتاهی نمی کنند.» همچنین در سوره ی فتح , آیه ی ۲۹ می فرماید: «محمد رسول الله و الذین معه اشدائ علی الکفار رحمائ بینهم» ; «محمد(ص) فرستاده ی خداست و کسانی که با او می باشند, بر کافران سخت دل و با یک دیگر مهربانند.» آن چه از آیات قرآن استفاده می شود, این است که اعتقاد به خودی و غیر خودی از ضروریات مسلم همه ی ادیان - از جمله اسلام - است.

۲. در سنت رسول خدا(ص) و ائمه ی معصومین (ع) نیز این تقسیم بندی وجود دارد. پیامبر(ص) و یارانش خودی و سران مشرکین و دوستان و پیروان آن ها غیر خودی بودند. در دوره ی ائمه ی اطهار(ع) نیز مرز بین خودی و غیر خودی به جدی ترین شکل وجود داشت. زندان ها, تبعیدها, آوارگی ها, اسارت ها و شهادت ها گویای مرز خودی و غیر خودی بود. کربلا مظهر تمام عیار مرز خودی و غیر خودی شیعیان با مسلمانان دیگر بود. در زمان ائمه (ع), شیعیان از خودی و غیر خودی با کلمه ی «نحن» و «هؤلاء» نام می بردند. در زیارت جامعه ی کبیره نیز مضامین فراوانی از قبیل «فمعکم معکم لا مع غیرکم» ; پس با شما, با شما باشم نه با غیر شما؟؟ وجود دارد که تقسیم خودی و غیر

خودی از آن ها استفاده می شود. امام سجاد(ع) فرمود: «من رغب عنالیس منا و من لم یکن معنا فلیس من الاسلام فی شی ئ» ; «کسی که از ما روی گردان باشد, از ما نیست و کسی که با ما نباشد, بهره ای از اسلام ندارد.», (بحارالانوار, ج ۲۳, ص ۳۱۳).

یکی از وظایف الهی برای هر مسلمان , تولی و تبری می باشد که از فروع دهگانه ی دین اسلام می باشد این اصل خود گویای اهمیت تفکیک و مرزبندی خودی از غیر خودی است.

۳. عقل : عقل همواره به جدایی سره از ناسره , دوست از دشمن , حق از باطل و صالح از ناصالح , حکم می کند. از دیدگاه عقل , دفع ضرر محتمل واجب است و مخلوط شدن دوست و دشمن , می تواند خطرناک باشد و موجودیت دوستان را به شدت تهدید کند; از این رو, عقل حکم می کند که دوستان خود را از دشمنان و وابستگان آن ها جدا کنیم تا بتوانیم منافع و مصالح خود را حفظ کرده , خویشتن را از ضربه های دشمن در امان داریم .

۴. سیره ی عقلا: از اول عالم تا حال , سیره ی عملی عقلای عالم , مرزبندی بین خودی و دشمنان و وابستگان آن ها بوده است , به طوری که بخش عظیمی از تاریخ گذشتگان , انعکاس همین مرزبندی هاست . برای شناخت دقیق خودی از غیر خودی لازم است که مردم را به پنج دسته تقسیم کنیم : ۱. خودی , ۲. طرفداران خودی , ۳. غیر خودی های فعال , ۴. غیرخودی های غیرفعال

, ۵. افراد بی تفاوت . خودی ها به اسلام , انقلاب و نظام اسلامی , اندیشه های امام (ره), ولایت فقیه و ولی امر مسلمین و حب و بغض الهی با دوستان و دشمنان , اعتقاد و التزام عملی دارند. بخش قابل توجهی از کشور ما را این گروه تشکیل می دهند که در صورت لزوم می توانند اوضاع نامطلوب را عوض کنند. طرفداران خودی ها کسانی می باشند که به نمودار یاد شده , اعتقاد دارند, اما در صحنه ی عمل وارد نمی شوند. خودی ها را دوست دارند و تائیید می کنند. غیر خودی ها به اصول شش گانه ی خودی معتقد نیستند و اگر فعالیتی بر علیه خودی ها داشته باشند, غیر خودی فعالند.

کسانی که مخالف اصول ششگانه ی خودی ها نیستند, اما نسبت به خودی ها و شکست و پیروزی آن ها احساس ندارند, بی تفاوتند; مثل مسلمانانی که عملا- " تفاوتی بین حاکمیت شاه و دموکراسی غربی با حاکمیت ولی فقیه قائل نیستند. عوامل پایداری خودی ها را می توان در امور ذیل , خلاصه نمود:

۱. مهربانی با یک دیگر ۲. وحدت ۳. شناخت دوست و دشمن ۴. ارتباط و مذاکره با یک دیگر ۵.ترویج فرهنگ خودی ۶. تطهیر و اصلاح مجموعه ی خودی از افراد ناسالم ۷. حضور در صحنه ها و تصاحب مراکز قدرت در برابر غیر خودی ها ۸. حذف غیر خودی ها از مجموعه ی نظام ۹. استقامت برای حفظ اسلام و مصالح مسلمین در برابر سختی ها و مشکلات ۱۰. تعاون و همکاری و همیاری سازنده بین نیروهای خودی «تعاونوا علی البر و

التقوی» ۱۱. مبارزه با دشمنان «جاهد الکفار و المنافقین» امام خمینی (ره) می فرماید: «همیشه با بصیرت و با چشمانی باز به دشمنان خیره شوید و آنان را آرام نگذارید که اگر آرام گذارید لحظه ای آرامتان نمی گذارند», (صحیفه ی نور, ج ۲۱, ص ۱۰۹) ۱۲. اطاعت از ولی امر مسلمین بر اساس آیه ی مبارکه ی «یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» (نساء / ۵۹)

اصول و اهداف غیر خودی ها را می توان در موارد ذیل خلاصه نمود:

۱. بی اعتنایی به اسلام ۲. ضدیت با اندیشه های امام خمینی (ره) ۳. ولایت گریزی ۴. مخالفت با انقلاب و نظام اصیل اسلامی ۵. پیروی از فرهنگ غرب ۶. حب و بغض غیر الهی .

حضرت آیه الله خامنه ای درباره ی شناخت خودی از غیر خودی می فرمایند: «خودی آن است که دلش برای اسلام می تپد. دلش برای انقلاب می تپد. به امام ارادت دارد. برای مردم به صورت حقیقی - نه ادعایی - احترام قائل است . غیر خودی کیست ؟ غیر خودی کسی است که دستورش را از بیگانه می گیرد. دلش برای بیگانه می تپد. دلش برای برگشتن آمریکا می تپد. غیر خودی آن کسی است که از اوایل انقلاب , در فکر ایجاد رابطه ی دوستانه با آمریکا بود. به امام اهانت می کرد, اما اگر کسی به دشمنان بیرون از مرز یا هم دستان آن ها اهانت می کرد, ناراحت می شد...», (سخنان مقام معظم رهبری بعد از حادثه ی کوی دانشگاه)

برای اطلاع بیشتر ر.ک : محمدرضا

اکبری , خودی و غیر خودی , انتشارات پیام عزت

اما در مورد منابع اینترنتی نیز می توانید به سایت های ذیل مراجعه نمایید:

۱. سایت کانون اندیشه جوان: www.canoon.org

۲. سایت باشگاه اندیشه: www.bashgah.net

۳. سایت بازتاب: www.baztab.com

و علاوه بر مقالات موجود در این سایت ها به سایر سایت های مرتبط راه یابید.

گروهای محافظه کار و اصلاح طلب را برایم توضیح دهید؟

پرسش

گروهای محافظه کار و اصلاح طلب را برایم توضیح دهید؟

پاسخ

اصلاح طلبی مذهبی در سه بخش عمده قابل بررسی است:

الف. اصلاح طلبی مذهبی در مسیحیت «Reformation»

جنبش مـذهبی در اروپـای غربی قرن شـانزدهم میلادی، که به عنوان نهضت اصـلاح مـذهب کاتولیك شـروع شـد و به نهضـت پروتسـتان انجامیـد. این نهضت به وسـیله یك کشـیش آلمانی به نام «مارتین لوتر» آغاز شـد. او علیه پاپ و کلیسا به پا خواست. اصل بنیادی مذهب پروتستان این عقیده بود که اعتقادات انسان موجب بخشودگی او می شود نه اعمالش.

پروتسـتانها، فردگرایی و آزادی فردی و تساهـل مـذهبی را محترم می دانسـتند و اعتقـاد داشـتند که فرد مسـیحی در مقابل خـدا مسؤول است و نه کلیسـا. تعـالیم کلیسـای کاتولیـك، رسـتگاری را در اعمـال انسان می دانست که اغلب به معنـای شـرکت در مراسم مـذهبی بود. آیین پروتسـتان در اروپای شـمالی و آمریکا رواج یافت. مذهب پروتسـتان، کار را عبادت می خواند، رابطه انسان و خـدا را بـدون واسـطه کلیسا و روحانیت و آداب دینی می شـناخت، ثروت را موهبت خدا می داند و خلاقیت را تشویق می کنـد. فرقه لوتری، فرقه آنگیکن، فرقه کـالوینیست، فرقه کنگرگاسـیونیست، فرقه متودیست، فرقه مراو از مهمترین فرقه هـای اصلاح طلب مذهبی به شمار می آیند.

مسـلما بررسی تاریخچه و روند کار اصلاح طلبی مذهبی، آراء و افکار آنان در این مختصر نمی گنجد. از اینرو منابع ذیل جهت مطالعه معرفی می شود:

۱. تاریخ تمدن، ویل دورانت، اصلاح دینی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۶.

۲. تاریخ فلسفه سیاسی غرب، عبدالرحمن عالم، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ج ۲.

۳. فرهنگ و مسیحیت در غرب، محمدرضا

کاشفی، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.

۴. سکولاریسم در مسیحیت و اسلام، محمد حسن قدردان قراملکی، انتشارات دفتر تبلیغات.

۵. غرب شناسی، سیداحمد رهنمایی انتشارات مؤسسه آموزش و پژوهشی امام خمینی(ره).

ب. اصلاح طلبی مذهبی در اسلام

اصلاح طلبی مذهبی در اسلام، جزء لاینفک آموزه های دینی و ارزش های آن می باشد، از این رو از نظر تاریخی قدمتی به درازای تاریخ اسلام دارد. چنانکه شهید مطهری می نویسد:

«اصلاح طلبی یک روحیه اسلامی است. هر مسلمانی به حکم اینکه مسلمان است خواه نا خواه اصلاح طلب و لااقل طرفدار اصلاح طلبی است، زیرا اصلاح طلبی، هم به عنوان یک شأن پیامبری در قرآن مطرح است و هم مصداق امر به معروف و نهی از منکر است که از ارکان تعلیمات اجتماعی اسلام است». (ر.ک: نهضت های اسلامی، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، ص ۷)

از این رو علاوه بر سیره و روش ائمه معصومین(ع) که سراسر، تعلیم و ارشاد و جنبش های اصلاحی است، در تاریخ اسلام حرکت های جنبش های اصلاحی فراوان می توان یافت که هر کدام نیازمند بررسی و تحقیق مستقل می باشند. نظیر قیام علویین در دوره اموی و عباسی، سربداران، سید جمال، اقبال، حضرت امام (ره) و ... .

به طور کلی اصلاح طلبی مذهبی، عبارت است از بازپیرایی و واخوانی گزاره ها و آموزه های دینی، در جهت مهجوریت زدایی از آن و رفع اجمال و اهمال از آن، و تصحیح سیردین داری و مسیر دین داران، بر اساس انگیزه و رهیافت و روشی معین. (دین پژوهی معاصر، علی اکبر رشاد، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۱۲۰)

رهیافت ها و روش های

اصلاح طلبان دینی عبارتند از:

۱. فلسفی، عقلانی

۲. نقلی، اسنادی

۳. اجتماعی، سیاسی

۴. معنوی، عرفانی

۵. پدیدار شناختی و کارکردی.

توضیح و بررسی تاریخچه، روش، اهداف و ...، اصلاح طلبان مذهبی مسلمان را می توانید در منابع ذیل مطالعه نمایید:

۱. بررسی اجمالی نهضت های اسلامی، استاد مرتضی مطهری، انتشارات صدرا.

۲. دین پژوهی معاصر، علی اکبر رشاد، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه معاصر

۳. پیشگامان مسلمان تجددگرا در عصر جدید، احمد امین، ترجمه حسن یوسفی اشکوری، انتشارات علمی و فرهنگی

۴. مبانی نهضت احیای فکر دینی، محمد جواد صاحبی، بوستان کتاب قم.

۵. اصلاحات و فروپاشی، حسن واعظی، انتشارات سروش

۶. عصر امام خمینی(ره)، میراحمدرضا حاجتی، بوستان کتاب قم

۷. تأملات سیاسی در تاریخ تفکر اسلامی، موسی نجفی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۸. نهضت روحانیون ایران، علی دوانی، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی

ج. جریان انحراف از اصلاحات اصیل اسلامی:

این جریان که توسط روشنفکران و تحصیل کردگان تحت تأثیر فرهنگ غربی تعقیب می شود، معتقد به ضرورت مدرنیزاسیون در ایران یا سایر کشورهای اسلامی می باشد. و از سوی دیگر به تعارض بافت مذهبی ــ سنتی جامعه ایران و دیگر جوامع اسلامی با مقتضیات مدرنیته آگاهند. این گروه به جای تولید علم بومی با استفاده از تجربه های خوب و بد جهان غرب خواستار اصلاح یا رفورمیسم مذهبی و به عبارت دیگر ارائه قرائتی از دین که سازگار با مبانی مدرنیته باشد به عنوان پیش بنیاد تجدد در ایران می باشند.

نکته مهم قابل توجه این جاست که تجدد دینی و رفورمیسم مذهبی که توسط این طبقه ترویج می گردد، بر خلاف رفورمیسم

اروپا، هرگز خواسته بومی یا مطالبه خود جوش مردم نبود. مردم اروپا در نهضت

رفورمیسم ابتداء در پی حذف سلطه استبدادی کلیسا آمرزش نامه فروشی و عقل ناپذیری برخی آموزه های کلیسا بودند لیکن این سیر به حذف دین از صحنه اجتماع و سکولاریزاسیون جامعه انجامید.

ولی مسلمانان ایران، برخلاف مسیحیان اروپایی به متولیان دین خود، خصوصا به خاطر ویژگی های علمی و شخصیتی مربوط به دنیا گریزشان و تفاوت های اساسی بین نهاد روحانیت و دیگر نهادهای دینی اسلام با کلیسا و همچنین ویژگی های آیینی مربوط به عقل پذیری آموزه های اسلامی، و انعطاف پذیری آنها در پروسه اجتهاد _که موجب انطباق احکام دینی در برابر مقتضیات زمان و مکان می شود_ اعتماد کامل دارند. همچنین کتاب آسمانی پیراسته از تحریف و شواهد تاریخی این خوش بینی و اعتماد را تثبیت می نماید. از این رو نهضت های تارخی و اصیل مسلمانان ایرانی هرگز به عنصری از عناصر و داعیه های روشنفکران تجددگرا، آمیخته نشده است.

عمده ترین ویژگی های رفورمیسم غربگرایانه را در امور زیر می توان یافت:

۱. شخصی سازی دین

۲. گرایش به پلورالیسم دینی و نفی برتری اسلام بر دیگر ادیان

۳. سکولاریزاسیون و جداسازی دین از جامعه و سیاست

۴. تثبیت قرائت پذیری دین

۵. نفی مرجعیت دینی عالمان و متخصصان دین شناس

۶. شناورسازی معارف دینی و نسبی انگاری آن و ... .

روشنفکران تجددگرا بر اصلاح دین به معنای «عصری شدن معرفت دینی» و یا «التقاط تجدد با اسلام» به عنوان ضرورت وارداتی و پیش قراول مدرنیته بر آن پای می فشردند. لیکن آنان از یک سو ناگزیر از پذیرش جایگاه تعیین کننده و نقش مؤثر دین در جهت یابی سلوک اجتماعی جامعه دین مدار و دین باور ایران

هستند و از سوی دیگر فرایندهای اصلاحی آنان به دلیل تعارض ماهوی مبانی دینی با مبانی مدرنیته آنان را گرفتار پارادوکسی حل نشدنی کرده است.

این تعارض دو جانبه سبب می شود که این افراد برای نیل به تجدد و به منظور بهره گیری از زبان دین و نقش مؤثر آن در سلوک مردم، خواستار تغییر و رفورم دین در جهت هماهنگی با مقتضیات مدرنیته شوند. جهت آگاهی بیشتر نگا: فرهنگ واژه ها، عبدالرسول بیات، قم، نشر مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی، ۱۳۸۱.

محافظه گرایی در ادبیات سیاسی، به معانی مختلف و مبهم به کار رفته است، بر اساس یک تعریف می توان گفت: «محافظه گرایی مجموعه ای از افکار و نگرشهای سیاسی است که حفظ و نگهداری از نظم و سنت ها و قانونها و نهادهای ریشه دار و قدمت دار را بر امور نو که هنوز به محک تجربه نیامده است، ترجیح می دهد» (فرهنگ واژه ها، عبدالرسول بیات)

در اصطلاحات مربوط به جناح های سیاسی داخل ایران از برخی جناحها به عنوان محافظه کار نام برده می شود که به شدت دچار ابهام مفهومی بوده و قابل انطباق با اصول و کارکردهای جناحهای مذکر نمی باشد. در حوزه دینی هم شاید بتوان این چنین گفت؛ محافظه کاری مذهبی را می توان در مقابل تفکر رایج در حوزه های علمیه کشور _که طرفدار اجتهاد و نواندیشی در چارچوب منابع دینی، و بر اساس اصول و موازین خاص و طبق مقتضیات زمان و مکان می باشد_ قرار داد.

آیا حزب کمونیسم جایی درایران دارد اگر نـدارد پس چرا دولت با ایجاد تبعیض وتضاد طبقاتی درمیان مردم، ملت را به سوی دوگانگی سوق می دهد، یعنی قشـر ثروتمند، ثروتمندتر وقشر فقیر، فقیرتر می شود؟آیا اهداف حزب کمونیسم رساندن صدای کارگر به جامعه نمی باشد؟ آیا کمونیسم

پرسش

آیا حزب کمونیسم جایی درایران دارد اگر ندارد پس چرا دولت با ایجاد تبعیض وتضاد طبقاتی درمیان مردم، ملت

را به سوی دوگانگی سوق می دهد، یعنی قشر ثروتمند، ثروتمندتر وقشر فقیر، فقیرتر می شود؟آیا اهداف حزب کمونیسم رساندن صدای کارگر به جامعه نمی باشد؟ آیا کمونیسم مردم فقیر را زیرپوشش خود قرار نمی دهد؟ آیا در کمونیسم تضاد وتبعیض درعموم مردم وجود دارد؟

پاسخ

این سؤال درواقع دوسؤال است که به ترتیب زیر جواب داده می شود :

۱- پیدا شدن تبعیض وفاصله طبقاتی درجامعه ازنظر اقتصادی به دلیل اختلاف سطح درآمدها واختلاف ارزش خدمات که افراد جامعه ارائه می دهند وبه دلیل اختلاف سطح علمی ومهارتهای فنی افراد با یکدیگر و...یک امر طبیعی است . ودرهمه جوامع بشری بدون استثناء وجود داشته ودارد. اما آنچه مهم است وجود برنامه ریزی صحیح برای کم کردن این فاصله هاست تا این فاصله طبقاتی به حد متعادل ومنطقی وعادلانه خود برسد وتبعیضات ناروا برطرف گردد. که دراین زمینه علیرغم وجود برنامه های مفید ومؤثر در مکتب اقتصادی اسلام واجرا شدن بخشهایی از آن درجامعه، به دلیل عملی نشدن بسیاری از این برنامه ها وگاهی دامن زدن به این تبعیضات ناروا توسط بخش خصوصی ودستگاههای حکومتی، شاهد نارسائی های موجود هستیم. البته منشأبرخی عملکردهای اشتباه متأثر بودن برخی افراد وصاحب نظران ازمکاتب غیر اسلامی است که خوشبختانه ازجایگاه قوی وبالایی برخوردار نیستند.

۲- هرچند شعارحزب کمونیسم دفاع از طبقه کارگر است ولی محرومین جامعه منحصر به کارگران نیستند، مضافاً براینکه همین شعارهم درحکومتهای کمونیستی مانند شوروی سابق وسایرکشورهای کمونیستی توخالی ازآب درآمد. وبه دلیل ناکارآمدی مکتب اقتصادی کمونیسم وایجاد دیکتاتوری وخفقان بیش از حد دراتحاد جماهیرسوسیالیستی شوروی نهایتاً این ابرقدرت دوم دنیا ازهم پاشید ودرزمان حاضر، این ظرز تفکر طرفدار

چنـــدانی نـــدارد. مخصوصـــاً کـــه پـــایه هـــای اعتقـــادی آن براســـاس ماتریـــالیسم (اصـــالت مـــاده) وانکـــار خـــدا وبی دینی استواراست.درصورت تمایل برای اطلاع بیشتر می توانید به کتاب "درباره مارکسیسم" وکتاب علل گرایش به مادیگری ازاستاد شهید مرتضی مطهری مراجعه فرمائید.

۱- آیا انصار حزب ا...برحق است یا خیر؟ اگر برحق نیست چرا دولت ازاقدامات این گروه جلوگیری نمی کند ؟چرا دولت مثل انصارحزب ا...جلوی فساد را نمی گیرد؟

پرسش

۱- آیا انصار حزب ا...برحق است یا خیر؟ اگر برحق نیست چرا دولت ازاقـدامات این گروه جلوگیری نمی کند ؟چرا دولت مثل انصارحزب ا...جلوی فساد را نمی گیرد؟

پاسخ

حقیقت مطلب اینست که واکنش هـای مردم ومسؤلین دربرابر فساد اخلاقی وبی بنـدوباری ها وبرخی ناهنجاریها وحوادث دیگر متفاوت است، بعضـی دراین قضـیه زیاده روی کرده وعلیرغم اینکه مقام معظم رهبری بارها فرموده اند درشرایط فعلی از مراحل امر به معروف ونهی ازمنکر مرحله زبـانی کـافی است ونیـاز به اقـدام عملی نـدارد وبـا زدوخورد وبرهم زدن مجالس وتعرض به دیگران مخالفت نموده انـد بازهـم افرادی با عنوان انصارحزب ا...وغیرآن، دست به چنین اقـداماتی می زننـد که البته کاردرستی نیست. واما ازطرف دیگر عـده ای هم دراین قضایا بی تفاوت بوده از امر به معروف زبانی هم دریغ می کنند ویا خدای نکرده با افراد متخلف همخوانی دارند که این هم موجب تقویت فساد است.

به هرحـال بهترین روش اینست که ضـمن امر به معروف ونهی ازمنکر زبـانی، کـاربرخورد عملی را به نهادهای انتظامی وقضائی واگـذار کرد. وهرگـاه نیـازبه حضـور مردم درصـحنه باشـد رهـبر معظم اعلاـم خواهنـد نمود، ودرمواقعی که ازسوی دولتمردان ومسؤلین کوتـاهی درانجـام وظیفه مشاهـده شودبایـد مردم ازآنها بخواهنـد ومطالبه نماینـد ومراتب را به مسؤلین بالاتر آن منتقل کنند.

آنچه در مورد انصار حزب ا...می دانید توضیح دهید؟

پرسش

آنچه در مورد انصار حزب ا...می دانید توضیح دهید؟

پاسخ

حقیقت مطلب اینست که واکنش هـای مردم ومسؤلین دربرابر فساد اخلاقی وبی بنـدوباری ها وبرخی ناهنجاریها وحوادث دیگر متفاوت است، بعضـی دراین قضـیه زیاده روی کرده وعلیرغم اینکه مقام معظم رهبری بارها فرموده اند درشرایط فعلی از مراحل

امر به معروف ونهی ازمنکر مرحله زبـانی کـافی است ونیـاز به اقـدام عملی نـدارد وبـا زدوخورد وبرهم زدن مجالس وتعرض به دیگران مخالفت نموده انـد بازهم افرادی با عنوان انصارحزب ا...وغیرآن، دست به چنین اقـداماتی می زننـد که البته کاردرستی نیست. واما ازطرف دیگر عـده ای هم دراین قضایا بی تفاوت بوده از امر به معروف زبانی هم دریغ می کنند ویا خدای نکرده با افراد متخلف همخوانی دارند که این هم موجب تقویت فساد است.

به هرحـال بهترین روش اینست که ضـمن امر به معروف ونهی ازمنکر زبـانی، کـاربرخورد عملی را به نهادهای انتظامی وقضائی واگـذار کرد. وهرگـاه نیـازبه حضـور مردم درصـحنه باشـد رهـبر معظم اعلام خواهنـد نمود، ودرمواقعی که ازسوی دولتمردان ومسؤلین کوتـاهی درانجـام وظیفه مشاهـده شودبایـد مردم ازآنها بخواهنـد ومطالبه نماینـد ومراتب را به مسؤلین بالاتر آن منتقل کنند.

سعید عسگر و بهزاد نبوی و محسن سازگارا چه کسانی هستند؟لطفاً در هر مورد کاملاً توضیح دهید؟

پرسش

سعید عسگر و بهزاد نبوی و محسن سازگارا چه کسانی هستند؟لطفاً در هر مورد کاملاً توضیح دهید؟

پاسخ

سعیـد عسـگر: جوانی است که فعالیت های او در سالهای اخیر قدری مشـکوک است، سردسـته تعدادی جوان خودسـر است که عامـل ترور سـعید حجاریـان مشـاور رئیس جمهور و عضو شورای سابق شـهر تهران بوده و در انتخابات ریاست جمهوری عضـو ستاد آقای خاتمی بوده است. البته با وجود اینکه دست به ترور سـعید حجاریان زد سعید حجاریان از او شکایتی نکرد! مدتی در زنـدان بـود بعـد از آزادی مجـدداً به فعـالیت هـای خودسـرانه پرداخت و در جریـان آشوبهـای خرداد مـاه در تهران به خوابگـاه دانشجویان دانشگاه علامه حمله کردند و تعدادی از دانشجویان را مجروح نمودند که مجدداً دستگیر و به زندان افتاد. نکته قابل تأمل این که سعید حجاریان و محمدرضا خاتمی دبیر کل حزب مشارکت از دستگیری سعید عسگر ناراضی بوده اند.

بهزاد نبوی : نامبرده در دولت شهید رجائی وزیر مشاور درامور اجرائی بود و در جریان شهادت شهید رجائی و شهید باهنر بعلت نقش مشـکوک او پرونده ای در دادگستری تشـکیل شد که هنوز وضـعیتش روشن نیست. مدتی وزیر صنایع سنگین بود و چند وقتی هم ممنوع الخروج گردیـد. از مسـئولین اصـلی و طراح برنامه های سازمان نیمه مخفی مجاهدین انقلاب اسـلامی است، در سالهای اخیر نایب رئیس مجلس شورای اسـلامی بوده و گرایش زیادی به آمریکا دارد و نقش مهمی در ایجاد بحران و هـدایت گروههـای افراطی در کشور داشـته و دارد. مـدتی هم بـدلیل تخلفـات شـرکت نفتی پتروپارس پرونـده اش در قوه قضائیه تحت رسیدگی بود که با حمایت دولت، رسیدگی به این پرونده

بجایی نرسید.

محسن سازگارا : از اعضاء فعال نهضت آزادی بوده در دوره اول انقلاب بعد از برکناری مهندس بازرگان در سمت های حکومتی باقی مانده از جمله معاون وزیر صنایع وقت (بهزاد نبوی)، در دوره توسعه اقتصادی آقای هاشمی به فعالیت های اقتصادی پرداخته تا در دوره اول آقای خاتمی در توسعه فرهنگی به فعالیت های فرهنگی پرداخته، شرکت جامعه متعلق به ایشان است و تمام

روزنامه ها و نشریات تعطیل شده در این شرکت چاپ می شود.

اخیراً که قصد خروج از کشور و ایجاد یک شبکه ماهواره ای ضد انقلاب را داشتند همراه با پسرش بازداشت شده و در بازداشت اعلام اعتصاب غذا(روزه سیاسی) نمودند. آخرین خبرها حاکی از این است که ایشان با قید وثیقه از بازداشت آزاد شده و در مصاحبه های خود اعلام کرده که در مدت بازداشت هیچ گونه شکنجه ای نشده است.

آیا اشخاص اول دولت یا مملکت با وجود احزاب در جامعه و کلا با آنان موافق هستند یا نه؟

اشاره

با توجه به اختلافات و تعارضات میان حزبهای مختلف جامعه آیا می توان حزبی درجامعه به رسمیت شناخت وبا آن همکاری کرد؟ (نظر رهبر)

پرسش

آیا اشخاص اول دولت یا مملکت با وجود احزاب در جامعه و کلا با آنان موافق هستند یا نه؟

با توجه به اختلافات و تعارضات میان حزبهای مختلف جامعه آیا می توان حزبی درجامعه به رسمیت شناخت وبا آن همکاری کرد؟ (نظر رهبر)

پاسخ

ازنظر رهبر معظم انقلاب ودیدگاه ایشان نسبت به احزاب، خود ایشان می فرمایند :

تقسیم بندی جناحها به چپ و راست و مدرن وسنتی وغیره، حرف است؛ اینها حقایق نیست. حقیقت عبارت است ازآن تکلیف ومسئولیتی که شما دارید آن مهم است.

من خطوط سیاسی را از یک منظر نگاه می کنم. برای من اسمها اهمیت ندارند، برای من مغزها و دلها وعملها اهمیت دارند. هرکس به اسلام وارزشها، به امام، به مصالح ملی وبه سرنوشت این کشور علاقه نشان بدهد او برای من عزیزتر است؛ متعلق به هر خطی باشد؛ متعلق به هر جماعتی باشد؛ متعلق به هر جریان سیاسی باشد. سعی کنید خود را با این معیارها تطبیق بدهید.

من به شما عرض کنم؛ عزیزان من! این اختلافات سیاسی و جناحی که گاهی خیلی بزرگ نشان داده می شود، به این بزرگی نیست؛ به این اهمیت نیست. مردم راه خودشان را می روند. راه مردم، راه اسلام، راه انقلاب و....راه خدا وراه امام بزرگوار است. مردم با این خط کشی های تصنعی ومصنوعی کاری ندارند، دشمن دوست می دارد جناحها را بیشتر به جان خود بیندازد.

من به یک جریان سیاسی خاص اشاره نمی کنم؛ خطاب من به همه است. برای من آن خط وآن خط و هر خط سیاسی وسلیقه ی سیاسی دیگر، تفاوت نمی کند. برای من، مناط وملاک، راه خدا

وراه امام وراه اسلام و حفظ کشور ورعایت مصالح مردم وحفظ آینده ی کشور مطرح است. برای من فرق نمی کند که فلان کس متعلق به خط الف است، فلان کس متعلق به خط ب است"

همانطور که از بیانات رهبری استنباط می شود حزب یا گروه خاصی موردنظر شان نیست. بلکه آنچه مورد نظرشان می باشد راه امام و انقلاب می باشد ضمن اینکه باید به این نکته اشاره کرد که حرکت در این راه منوط به این نیست که حتماً در یکی ازاحزاب ویا جناحها عضو باشیم بلکه با حرکت در اصولی که امام راحل تبیین کرده اند و روشنگریهایی که مقام معظم رهبری درمقاطع مختلف دارند می تواند دراین راه سیر نمودو درسالی که از طرف مقام معظم رهبری بنام سال خدمتگزاری نامیده شده در جهت خدمت به مردم تلاش نمود با توجه به آنچه گذشت پاسخ سؤال سوم شما نیز تا حدودی بیان شد.

پرسش و پاسخ از محضر مقام معظم رهبری ص۳۹۴،۳۹۳،۳۹۲،۳۸۴

آیا وجود گروه های مختلف در جامعه ضروری می باشد وعدم وجود آنان آیا مشکلاتی برای ملت ودولت بوجود خواهد آورد؟

پرسش

آیا وجود گروه های مختلف در جامعه ضروری می باشد وعدم وجود آنان آیا مشکلاتی برای ملت ودولت بوجود خواهد آورد؟

پاسخ

قبل از اینکه پاسخ سؤال شماداده شود به عنوان مقدمه عرض می کنیم که فرهنگ اسلام مملو از عناصر مساعدبرای توسعه است وبدیهی است که اگر وضع مسلمانان از لحاظ ذهنی عینی، روان شناسی واجتماعی مناسب وهماهنگ با این فرهنگ (فرهنگ توسعه) باشد به خوبی می توان ازآن بهره گرفت ودرجهت توسعه مطلوب ومورد نظر اسلام حرکت نمود ودرارتباط با اهتمام اسلام به هر دو جنبه فردی واجتماعی زندگی انسان و حرکت در مسیر توسعه یی مطلوب نکاتی را بطور مختصر بیان می کنیم.

۱- بخش وسیعی از مباحث و ابواب فقه مربوط به مسائل روزمره زندگی وتدبیر امور دنیوی است مثل تجارت، جهاد، امانت، رهن، قرض وغیره....

۲- انسان به عنوان خلیفه وجانشین خدا برروی زمین موظف به آباد نمودن زمین است "هوأنشاکم من الارض واستعمرکم فیها" "۱"

توسعه سیاسی یعنی فراهم کردن زمینه مناسب برای طرح آزادی اندیشه ها به منظور تعیین قابلیت ها واصالت ها. از آنجا که اسلام دین الهی است و قابلیت و حقانیت خود را ازآن خدا می داند بنابراین با آغوش باز و بارفتاری منطقی، اندیشه هارا به رقابت فرا می خواند وحتی اندیشه های مخالف را برای تثبیت نظام کارآمد ومؤثر می داند. مقام معظم رهبری "مدظله العالی" در خصوص توسعه سیاسی و فضای آزاد کشور فرموده اند : "مطبوعات، حتی رادیو و تلویزیون، همواره نظرات گوناگون را درمسایل کشور منعکس کرده ومردم را درمعرض افکار وسلیقه های گوناگون قرار داده اند، واین موضوعی روشن ومشهود

است. حتی ورشکستگان

سیاسی ودسته جاتی که در امتحانات متعددی ازآغاز انقلاب مردود ودر نزد مردم سرافکنده وبه وسیله آنان مطرود شده اند نیز هنگامی که به تحریک اجانب مقالات زهرآگین وکینه توزانه علیه نظام اسلامی و مسؤولان کشور می نویسند انواع اتهام را به آنان می زنند این نوشته را بدون هیچ مانع ورادعی به چاپ رسانده تا هر کجا که خواننده یی بیابند منتشر می کنند و علی رغم میل خود، عملاً وجود آزادی را اثبات می کنند.""۲" البته معیارها در توسعه سیاسی اخلاق وتحمل ومدارا و پرهیز از تخریب یکدیگر به ویژه رعایت مصالح نظام است وآن به عنوان حد توسعه باید رعایت شود. مقام معظم رهبری فرموده اند : "تفکرات ومعارف سیاسی در جامعه باید معارف واضح ودور ازنفاق ودو گونه گویی ودوگونه اندیشی باشد.""۳"

پس از این مقدمات نتیجه می گیریم که وجود گروههای مختلف درجامعه که حول محور ارزش های اسلامی حرکت کنند امری ضروری است که موجب پیشبرد اهداف نظام می شود ودر توسعه وشناساندن اسلام نقش بسزایی دارند وعدم وجود آنان در یک جامعه اسلامی که کامل ترین دین و کامل ترین قوانین را دارد نقیصه ای بزرگ محسوب می گردد.که روند پیشرفت نظام وتوسعه دین را باچالشی روبرو می کند وممکن است باعث بروز مشکلات گردد.

(۱) سوره قصص/۷۷ کتاب اسلام وتوسعه ۳۱- ۳۰- ۲۹

(۲) حدیث ولایت،ج۴،ص ۲۶۰ کارآمدی سیاست دفاعی ازدیدگاه مقام معظم رهبری،ص۱۰۶ - ۱۰۵

پرسش وپاسخ از محضر مقام معظم رهبری،ص۳۷۴

۱. انجمن حجّتیه چه نوع تشکیلاتی است؟ حزب است، گروه است؟ و تاریخچه ای از این انجمن مرحمت فرمایید.

اشاره

۲. روشهای تبلیغاتی این انجمن در قبل و هم اکنون

۳. جلسات دینی که شرکت می نماییم چگونه متوجه شویم از طرف این انجمن است یا خیر؟

۴. این انجمن تحت چه

پوشش هایی

پرسش

۱. انجمن حجّتیه چه نوع تشکیلاتی است؟ حزب است، گروه است؟ و تاریخچه ای از این انجمن مرحمت فرمایید.

۲. روشهای تبلیغاتی این انجمن در قبل و هم اکنون

۳. جلسات دینی که شرکت می نماییم چگونه متوجه شویم از طرف این انجمن است یا خیر؟

۴. این انجمن تحت چه پوش...هایی فعالیت دارند؟ آیا مکان مشخص و بخصوصی هم دارند؟

۵. مسؤولیت اداره و این انجمن را چه کسانی به عهده دارند؟

۶. در صورت امکان، جلساتی که منصوب به این انجمن می باشد معرفی فرمایید.

۷. آیا نشریاتی از طرف انجمن منتشر می شود؟

پاسخ

در مورد "انجمن حجّتیه مهدویه"، به اطلاع می رساند که این مجموعه سالها قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، با اهداف و برنامه های خیرخواهانه، و کمکهای مالی به مستمندان، با اِشرافیت یک شخصیّت روحانی به نام "شیخ محمود تولّایی"، معروف به "حلبی"، تشکیل شد. و رفته رفته پس از گذشت چند سال، با همان نام "انجمن خیریه حجّتیه"، فعالیتهای فرهنگی خود را نیز آغاز کرد. عمده این فعالیّتها بر محور مبارزه با فرقه ضالّه و ساختگی بهائیّت، و معرفی و تبلیغ در موضوع خاص شخصیت امام زمان(بود.

روش کاری این انجمن در قبل از انقلاب، پرهیز از مبارزه با رژیم پهلوی، و دخالت نکردن در سیاست بود. و بخاطر نداشتن شمّ سیاسی، در برخی مواقع، رژیم گذشته می توانست از آنها بهره برداری سیاسی غیر مستقیم، در جهت مخالفت با برنامه های مبارزاتی امام خمینی(و سایر مبارزین، نیز داشته باشد. مثلاً در سالی که امام خمینی(اعلام نمودند که ما در این سال بخاطر جانیات رژیم، نیمه شعبان را جشن نخواهیم گرفت، توانستند با استفاده از

احساسات و گرایشات این انجمن، در گوشه و کنار مراسم جشن نیمهشعبان را برگزار نمایند.

بعد از پیروزی انقلاب، افراد این انجمن بر سه دسته کلّی تقسیم شدند :

۱.افرادی که به انقلاب و نهضت امام خمینی(پیوستند، و با نظام همکاری دارند. مثل آقای دکتر علی اکبر پرورش، وزیر اسبق آموزش و پرورش.

۲.افرادی که نه با انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی میانه خوبی دارند، و نه با آن دشمنی و مخالفت می نمایند.

۳. افرادی که در مقابل نظام جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی موضعگیری کرده، با آن مخالفت و کارشکنی نموده، این حکومت را نامشروع می دانند.

بنابراین، علیرغم روش سابق انجمن، مبنی بر عدم دخالت در سیاست، بعد از پیروزی انقلاب، به شکلهای مختلف در عرصه سیاست وارد شدند. و جلسات دینی و فعالیتهای دیگر این انجمن، تا قبل از موضعگیریهای صریح امام خمینی(علیه آنها، بطور آشکار و منسجم ادامه داشت. ولی بعد از آن، با اعلام تعطیلی تمام فعالیتها، به نوعی مخفی کاری و فعالیت بسیار محدود رو آوردند.

در حال حاضر، مکان مشخص و جلسه مذهبی با نام و نشانی از آنها در دست نیست. اگر چه تحت عنوان دعای ندبه، و بدون نام انجمن، اعضای آنها که شناخته شده هستند، هر هفته دور هم جمع شده، ضمن خواندن دعا، به تبادل نظر می پردازند.

عمده محورهای تبلیغی این انجمن در حال حاضر، موضوعاتی مانند امام زمان(، و مسائل اختلافی شیعه و سنّی است.

برخی از محافل مذهبی، "بدون داشتن وابستگی به آنها"، از نظر طرز تفکر و روش فعالیتها، مشابهت زیادی با انجمن حجّتیه دارند. مانند محافل مذهبیی که تحت عنوان دهه محسنیّه،

در مشهد مقدس راه افتاده است.

بهترین راه برای شناختن خط فکری جلسات مذهبی، که پیرو و یا تحت تأثیر انجمن حجّتیه هستند، توجّه و دقّت در مطالب و خط مشی آن جلسه است. با مشخّصه های تبلیغ فراوان پیرامون شخصیّت و کرامات امام زمان(، طرح مسائل شیعه و سنّی، و مانند آن، همراه با بی توجّهی کامل به مسائل سیاسی و اجتماعی و انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی.

نظر شما در مورد انتخابات مجلس هفتم، چیست؟ و پیروزی جناح راست را تا چه حد می دانید؟

پرسش

نظر شما در مورد انتخابات مجلس هفتم، چیست؟ و پیروزی جناح راست را تا چه حد می دانید؟

پاسخ

اگر چه این سؤال بعد از برگزاری، و روشن شدن نسبی نتیجه انتخابات به دست اینجانب رسید(۴/۱۲/۸۲) ، اما به هر حال در خصوص این سؤال، توجه به چند نکته مفید می نماید

۱.با توجه به منفعل شدن گروههای سیاسی به اصطلاح چپ در شرایط فعلی (به خاطر عملکردهای غلطی که داشتند، از جمله فراموش کردن مشکلات مردم، و وظیفه مهم خدمتگزای به ملّت، و به دنبال منافع شخصی و گروهی بودنشان، و از طرف دیگر رد شدن صلاحیّت تعداد قابل توجهی از رؤسای این طرز تفکر، توسط هیأت نظارت بر انتخابات شورای نگهبان)، بطور کلّی زمینه های مناسب، برای انتخاب شدن و روی کار آمدن افراد مستقل، و منتسب به جناح مقابل، فراهم گردید. و همانطور که از نتیجه انتخابات تا این مرحله پیداست، نیروهای اصولگرا و ارزشی، و طرفدار امام و رهبری، توانستند اکثریّت مجلس آینده را به دست بگیرند.

۲. نتیجه انتخابات به نفع هر گروه و جناح سیاسی که باشد، آنچه مهم است پیدا کردن راه حلهای اساسی و مناسب، برای مشکلات معیشتی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور، و عمل کردن به آنهاست، تا در نهایت مردم از مسؤولین و نمایندگان مجلس، و برنامه ریزان مملکت، راضی باشند.

با توجه به برخی غفلتهای گذشته نمایندگان و مسؤولین کشوری از مشکلات مردم بحمدا... بطور واضح مشهود است که نوعی هوشیاری پیدا شده، تا بطور جدّی به دنبال خدمت به جامعه، و مخصوصاً قشر محروم و مستضعف جامعه باشند. انشاءا...

اهداف جناح های سیاسی در ایران چیست ؟

پرسش

اهداف جناح های سیاسی در ایران چیست ؟

پاسخ

در حال حاضر جناح بندی های موجود در جامعه، دچار آشفتگی و عدم تعین بسیاری است؛ به طوری که به دقت نمی توان وضعیت جناح ها، دیدگاه ها، خواسته ها و تمایلاتشان را مورد بررسی قرار داد. ولی آنچه در ذیل می آید تقسیم بندی متناسب با شرایط چند سال پیش است.

در رابطه با گروه های موجود در کشور و سمت گیری های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و ایدئولوژیک آنان تقسیم بندی های مختلفی صورت گرفته و غالب این تقسیم بندی ها از جهاتی با واقعیات منطبق نیست. زیرا این تقسیم بندی ها بر اساس مفاهیم غربی است، و هر یک از این واژه ها دارای بار معنایی خاصی در خاستگاه خود می باشند، که با ماهیت موجود گروه های داخل کشور از جهاتی افتراق دارد. در عین حال تقسیم بندی های موجود باصرفنظر از میزان و چگونگی انطباق عبارتند از: گروهای راست گرا و آنان نیز به دو گروه سنتی و مدرن تقسیم می شوند. گروهای چپ گرای جدید که آنان نیز به چپ سازمان یافته (ارگانیزه) و ناسازماندار تقسیم می شوند. تکنوکراسی که اخیرا به صورت جریان ثالثی (فراکسیون سوم) مطرح می شود.

۱ مقصود از راست سنتی جریانی است که ضمن حمایت از دولت برای حفظ ارزش های اصیل انقلاب، عدالت اجتماعی، هنجارها و ارزش های دینی و انقلابی اهتمام ویژه ای قائل است، و توسعه اقتصادی و ... را در رتبه متأخر از آنها می نشاند. به عبارت دیگر در صورت تضاد و اصطلکاک این دو با یکدیگر تقدم و اصالت را به آنها می دهد.

۲ راست مدرن عکس جریان اول است. یعنی ضمن حمایت از دولت بویژه در سیاست های اقتصادی آن، توسعه اقتصادی را مقدم بر حفظ ارزش ها

می داند و در جایگاه برتری می نشاند. البته این نسبتی است که دیگران به این جریان می دهند و گاه گفته می شود که رابطه با آمریکا را نیز مجاز می شمارند. البته برخی از اشخاص یا گروه های منسوب به این جریان شعارهایشان چنین نیست. بلکه بعضا شعار تقارن و پیوستگی توسعه و عدالت اجتماعی از آنانشنیده می شود.

۳ جریان چپ جدید سازماندار به مجاهدین انقلاب اسلامی و برخی از دیگر گروه های نسبتا هم فکر با آن سازمان اطلاق می شود. این گروه ها ضمن اعتقاد به اسلام، بعضا در مسائل اقتصادی گرایش به شیوه های سوسیالیستی (اقتصاد دولتی) دارند. در برابر جناح راست که گرایش به اقتصاد بازار دارد و از نظر سیاسی نیز معتقد به جامعه باز و آزادی احزاب و ... می باشند تقریبا مانند جامعه سوئیس.

۴ جریان چپ ناسازماندار به جناح های معترض به سیاست های دولت اطلاق می شود که هنوز سازمان و خط مشی و مواضع روشن و تثبیت شده ای ندارند، مانند دارندگان برخی از جراید.

۵ جریان تکنوکراسی (صنعت سالاری) روند جدیدی است که اصالت را به تکنیک، صنعت، رشد و توسعه اقتصادی می دهد و معتقد است فرهنگ و ارزش های دینی، اخلاقی همه و همه باید تحت تأثیر تحولات اقتصادی شکل گیرند. این دیدگاه غربی ترین شیوه تفکر مطرح شده در کشور ماست و از دیدگاه های امثال استوارت میل، اسپنسر و ... متاثر می باشد.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: جناح های سیاسی در ایران امروز، حجت مرتجی.

موضع مقام معظم رهبری در مقابل جناح راست و چپ چیست ؟

پرسش

موضع مقام معظم رهبری در مقابل جناح راست و چپ چیست ؟

پاسخ

برای ارائه پاسخی مناسب، ابتدا به نقش و مسؤولیت رهبری در نظام اسلامی می پردازیم و سپس منشأ اختلاف دیدگاه های دو جناح مذکور را در مورد مسائل مختلف بیان می داریم و در نهایت موضع مقام معظم رهبری در مقابل دو جناح را به صورت خلاصه توضیح می دهیم:

الف) نقش و مسؤولیت رهبری در نظام اسلامی: براساس ادله متعدد نقلی و عقلی ولی فقیه جامع الشرایط از طرف خداوند متعال برای اداره و رهبری جامعه اسلامی منصوب می باشد و مشروعیت او نیز به همین دلیل است ومسؤولیت هدایت و رهبری جامعه اسلامی و اجرای احکام الهی را بر عهده دارد، بنابراین ولی فقیه نماینده هیچ جناح و گروه خاصی نیست بلکه نسبت به تمامی افراد و آحاد جامعه مسؤولیت حفظ نظم و امنیت و تأمین مصالح جامعه مسلمین، ایجاد وحدت و یکپارچگی و جلوگیری از تفرقه و ایجاد اختلاف در میان صفوف مسلمین را دارد.

ب) منشأ اختلاف دیدگاه های جناح چپ و راست: اختلاف دیدگاه هایی که بین این دو جناح وجود دارد ناشی از اختلاف نظرها و سلیقه ها و برداشت ها در زمینه های مختلف نظامی، فرهنگی و سیاسی و اقتصادی می باشد که هرجناح بر راه کارها و شیوه هایی برای رسیدن به اهداف متعالی اسلام و انقلاب تأکید دارد و معتقد است که راه خودش باعث رسیدن به هدف است و الاـ هر دو جناح وابسته به انقلاب می باشد نسبت به اسلام و قرآن وفا دارند و دلشان برای کشور و مردم می سوزد، هر دو طرفدار استقلال کشورشان هستند. هر دو می خواهند اسلام قدرت بزرگ جهان گردد، ولی هر کدام برای رشد

اسلام و خدمت به مسلمین طرح و نظری دارند که به عقیده خود موجب رستگاری است، (ر.ك: صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۴۶).

بنابراین اختلاف نظر و سلیقه در مسائل اجرایی و نحوه رسیدن به اهداف امری طبیعی و مثبت می باشد مشروط به این که دو جناح در صدد حذف یکدیگر برنیایند که در این صورت موجب ایجاد تفرقه و تضعیف نظام اسلامی می شود.

ج) موضع مقام معظم رهبری در مقابل دو جناح: هم چنان که ذکر شد از آن جا که نقش رهبر ایجاد وحدت در بینگروه های مختلف جامعه اسلامی می باشد در درجه اول وظیفه دارد که خودرا فراتر از جناح ها نگه دارد و اصولاً ازهیچ جناحی طرفداری مطلق نکند بلکه مانند پدری مهربان و دلسوز در موقع نیاز به هر کدام از دو جناح تذکرات لازمرا داده و از ایجاد تفرقه جلوگیری نماید. مقام معظم رهبری برای فعالیت های جناحی حدودی رامشخص نموده اند:

۱- طرفداران هر کدام از جناح ها نباید سلیقه های جناحی خود را در عزل و نصب ها در گزینش ها و... دخالت دهند.

۲- حفظ وحدت، تمامیت ارضی، حفظ امنیت و منافع ملی باید در فعالیت های جناحی در اولویت باشد تا دشمنان نتوانند از طریق تفرقه اندازی مصالح مسلمین را در خطر اندازند.

۳- احترام متقابل به یکدیگر و دخالت ندادن حبّ نفس و هواهای نفسانی در اتخاذ مواضع و فعالیت ها، 7(ر.ك: مجموعه رهنمودهای مقام معظم رهبری، ج ۵، ص ۳۰۰، ۱۹۰، ۱۷۱).

در پایان ذکر این نکته لازم است که: در برخی موضع گیری های مقام معظم رهبری در مورد مسائل کشور یا... ممکن است دیدگاه ایشان به یکی از دو جناح نزدیک باشد ولی این به هیچ وجه بیان کننده جناحی عمل

کردن ایشان نمی باشد، زیرا علاوه بر مسؤولیت خطیر ایشان در حفظ وحدت و... که گذشت، ایشان در موارد بسیاری به هر دوجناح تذکرات لازم را در رعایت حدود و مرزهای فعالیت جناحی داده اند و در موقعیت های متعدد از هر دو جناح حمایت های لازم را به عمل آورده اند.

به چه دلایلی در کشور ما جناح های سیاسی گوناگون وجود دارد* مگر نباید همه از رهبر اطاعت کنند؟

پرسش

به چه دلایلی در کشور ما جناح های سیاسی گوناگون وجود دارد* مگر نباید همه از رهبر اطاعت کنند؟

پاسخ

پاسخ این سؤال را در نکات ذیل مورد بررسی قرار می دهیم:

اولاً: پیدایش جناح ها و گروه های رقیب و مخالف، امری طبیعی و به گونه ای اجتناب ناپذیر در روند توسعه سیاسیو اقتصادی جوامع به وجود می آید و از آن گریزی نیست ودر واقع این امر نمایانگر وجود سلایق و دیدگاه های مختلفمی باشد که به صورت شکلی خاص از سازماندهی نیروهای اجتماعی درآمده و در پی کسب و حفظ قدرت و یانقش آفرینی در تصمیم گیری های سیاسی می باشند.

ثانیا: وجود گروه های سیاسی و احزاب در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به رسمیت شناخته شده است.اصل ۲۶ قانون اساسی چنین بیان می دارد: «احزاب و جمعیت ها، انجمن های سیاسی و صنفی و انجمن های اسلامییا اقلیت های دینی شناخته شده آزادند، مشروط به این که اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی واساسی جمهوری اسلامی را نقض نکنند. هیچ کس را نمی توان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنهامجبور ساخت». به علاوه مسؤولین نظام جمهوری اسلامی تنها با این پدیده مخالفت نکرده اند؛ بلکه آن را به رسمیتشناخته اند. حضرت امام در این مورد می فرماید: «کتاب های فقهای بزرگوار اسلام پر است از اختلاف نظرها و سلیقه هاو برداشت ها در زمینه های مختلف نظامی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و عبادی و... و این مسأله روشن است که بینافراد و جناح های موجود وابسته به انقلاب اگر اختلاف نظر هم باشد، صرفا سیاسی است ولو این که شکل عقیدتی بهآن داده شود، چرا که همه در اصول مشترکند و به همین خاطر است که من آنان را تأیید می نمایم. آنها نسبت

بـه اسـلام وقرآن وفادارنـد و دلشـان برای کشـور و مردم می سـوزد و هر کـدام برای رشـد اسـلام و خـدمت به مسـلمین طرح و نظریدارند که به عقیده خود موجب رستگاری است...»، (صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۴۶).

مقـام معظم رهبری در این زمینه می فرماینـد: «جمعی از برادران از یـک جناح و جمعی از جناح دیگر، در مجلس یادر بیرون از مجلس با هم اختلاف نظر واختلاف سلیقه و بگو مگو دارنـد، یک مقـدار از این اختلاف نظرها طبیعی اسـتبه خصوص در یک جـامعه اسـلامی و آزاد مثل جامعه ما، اجتناب ناپـذیر بلکه لازم است ولی اگر از حـدود خود خارجشود به نفع دشـمن است. در این مخالفت های جناحی و گروهی با یکدیگر، باید حدود نگه دارید»، (مجموعه حدیثولایت، ج ۶، ص ۵۴).

ثالثـا: در صورتی که جنـاح هـای مختلف در چارچوب ضوابط، قوانین و مقررات و در راسـتای حفظ وحـدت و امنیتو منافع ملی فعالیت نمایند اثرات بسیار مثبت و سازنده ای به دنبال دارد که برخی از آنها عبارتند از:

۱- سازمان دهی و انسجام نیروهای پراکنده و شکل دهی به افکار عمومی ناهماهنگ.

۲- تربیت و رشد نیروهای کارآمد برای توسعه نظام سیاسی.

۳- انعکاس خواسـته های مردم به دسـتگاه حاکم و سلب استعداد و فساد سیاسی، اقتصادی و اداری از قوای حاکم و کارگزاران نظام.

۴- توسعه سیاسی و رشد اجتماعی در اثر رقابت در مشارکت سیاسی.

۵- شفاف شدن دیدگاه ها و مدون شدن برنامه ها در جریان رقابت های سیاسی.

۶- جلوگیری از انحراف ها و گرایش نیروهای پرجنب و جوش جوان و تک روی های آنها.

۷- حفـظ و ثبـات نظـام در صورتی که در اصل نظام، اعتقاد مشترک داشـته باشـند و تفاوت آنها تنها در سـلیقه ها و برنامه های سیاسی

باشد.

۸- گزینش و معرفی نامزدهای انتخاباتی برای کسب قدرت.

۹- آگاهی مردم در جریانات سیاسی و اجتماعی و مشارکت هر چه بیشتر آنها و...

رابعا: در صورتی وجود جناح ها برای امنیت و وفاق و منافع ملی خطرآفرین و موجب نگرانی می شود که احزاب به جای رقابت سالم و سازنده و همکاری برای پیشبرد و توسعه کشور، دست به اقداماتی برای حذف رقیب زده و پا را ازمحدوده قوانین و مقررات فراتر گذاشته و فقط به دنبال منافع جزیی خود باشند و طرفداران حزب نیز شدیدا متعصب و ملتزم به منافع جزیی باشند زیرا نه تنها با ارزش های اخلاقی و اسلامی تعارض دارند بلکه انسان را از تعقل وآزاداندیشی باز می دارد و در اثر افراط در تعظیم و تقدیس حزب، ماهیت انسانی خود را از دست می دهد.

خامسا: این مطلب صحیح است که همه مردم و مسؤولین باید از فرامین مقام معظم رهبری اطاعت نموده ولی اینمسأله باعث نادیده گرفتن و جلوگیری از بروز سلایق و اختلاف دیدگاه ها در حیطه چارچوب های کلی و قوانین شرع ونظام نمی شود.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱- جامعه مدنی و حاکمیت دینی، ص ۱۸۳ عبدالحسین خسروپناه

۲- جناح های سیاسی در ایران امروز حجت مرتجی

آیا وجود احزاب و جناح های سیاسی , برای کشور ما مفید است ؟

پرسش

آیا وجود احزاب و جناح های سیاسی , برای کشور ما مفید است ؟

پاسخ

مسأله تحزب و تشکل و فعالیت های سیاسی و اجتماعی در قالب حزب جناح و مسئله جدیدی نیست که نتوان سابقه و نمویه هایی در تاریخ اسلام برای آن یافت بلکه از جهات مختلف می تواند در دستیابی به توسعه سیاسی , اجتماعی , بسط و گسترش عدالت اجتماعی , نظارت بر عملکرد مسؤولین و احیای فریضه امر به معروف و نهی از منکر, تربیت کادر رهبران نظام سازمان دهی و انسجام نیروهای پراکنده و شکل دهی به افکار عمومی ناهماهنگ انعکاس خواسته های مردم به دستگاه حاکم و سلب استبداد وفساد سیاسی , اقتصادی و اداری از قوای حاکم و کارگزاران نظام شفاف شدن دیدگاه ها و مدون شدن برنامه ها در جریان رقابت های سیاسی آگاهی بخشیدن به مردم در جریانات سیاسی و اجتماعی و مشارکت هر چه بیش تر آنها و... کارکردها و آثار مفید مثبتی داشته باشد. ازاین رو به نظر می رسد در اصل چنین فعالیتی تردید وجود ندارد هر چند این مسأله از لحاظ ذهنیت تاریخی و عملکردهای آن خصوصا" در دو مقطع سرنوشت ساز یعنی بعد از مشروطه و بعد از انقلاب اسلامی

ابهامات و بـدبینی هایی را در ارائه کارکردهای مطلوب و سازنـده ایجاد نموده است در هر صورت آن چه اهمیت دارد اهـداف انگیزه ها نوع فعالیت های یک تشـکل است ازاین رو حضـرت امام (ره) می فرمودند: ((این طور نیست که حزب بد باشد یا هر حزبی خوب باشد میزان ایده خوب است».

یا در جای دیگر می فرمودند آزادی احزاب

آری توطئه نه بنابراین هرگز نمی توان پدیده تکثرگرایی سیاسی را بصورت مطلق پذیرفت یا رد کرد. در اینجا لازم است به اختصار ویژگی ها و قواعد تکثرگرایی سیاسی را در اسلام و جوامع دموکراتیک مورد بررسی قرار داده و بین آندو تفکیک قائل بشویم مهمترین عنصر و فلسفه وجودی که در تک گرایی سیاسی در جوامع دموکراتیک وجود دارد فعالیت سیاسی برای کسب قدرت می باشد و احیانا" برای رسیدن به قدرت ارتکاب هر عملی تجویز می گردد برای تشکل سالم در نظام اسلامی برای رضای خدا فعالیت می کند برای اعتلای کلمه اسلام و عزت مسلمانان تلاش می کند به ارزش ها و موازین اخلاقی پای بند است هر چند به ضرر تشکیلات باشد برای تأمین منافع حزبی , اصول ومبانی اعتقادی , ارزشی و ملی را زیرپای نمی نهند, برای جلب آرای عمومی به عوام فریبی متوسل نمی شود, مسؤولیت ها را بر معیار لیاقت و شایستگی استوار می سازد نه عضو حزب بودن و بطور کلی از دیدگاه اسلام برای این که تحزب و تک گرایی سیاسی بتواند کارکردهای مثبت داشته باشد یکسری قواعد و شرایط لازم است که رعایت گردد که عبارتند از:

۱- احزاب سیاسی به اصول و عقاید اسلامی و احکام و ارزش های شریعت ایمان داشته باشند و بر اساس آیه ((ان الدین عندالله الاسلام)) ((و من یبتغ غیرالاسلام دینا" فلن یقبل منه)) (آل عمران ۸۵) نباید از آموزه های اسلام عدول نمایند.

۲- همکاری و مودت احزاب و گروههای سیاسی در جامعه اسلامی باید بر اساس حب و بغض الهی و ضوابط باشد نه روابط

((یا ایهاالذین آمنوا لاتتخذوا آبائکم و اخوانکم اولیاء ان استحبوا الکفر علی الایمان ...)) (توبه ۲۳) .

۳- مبارزه با اندیشه ها و گروهایی که در صدد ترویج احکام و قوانین در جامعه دینی هستند.

۴- رعایت موازین فقهی , شرعی و اخلاقی در هنگامی که با احزاب رقیب اختلاف نظر پیدا کنند بدین معنا که به کارگیری ابزارهای مشروع در تبلیغات حزبی و نیز تحمل و عدم انکار و تکفیر احزاب اسلامی دیگر و به کار نگرفتن شیوه های غیر اخلاقی وظالمانه همچون بهتان به همدیگر.

۵- اهتمام به وحدت امت اسلامی و وحدت ملی و پرهیز از اختلاف و تفرقه ((واعتصموا بحبل الله جمیعا" و لا تفرقوا)) (آل عمران ۱۰۳).

۶- اعتقاد به حاکمیت خداوند و اطاعت از حاکم اسلامی و ولایت فقیه ((اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم)), (نساء, آیه ۵۹).

در اصل ۲۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز آمده است ((احزاب ,جمعیتها, انجمنهای سیاسی و صنفی و انجمن های اسلامی با اقلیت های شناخته شده آزادند, مشروط به این که اصول استقلال و آزادی و وحدت ملی موازین اسلامی و اساسی جمهوری اسلامی را نقض نکنند)). بنابراین اگر احزاب و جناح های سیاسی بتوانند فعالیت ها و اهداف خود را با قواعد واصول و ارزشهای اسلامی و قانون اساسی تطبیق داده و از فرهنگ حاکم بر احزاب سیاسی غرب کناره گیرند انشاءالله ما شاهد کارکردهای مثبت احزاب و جناح های سیاسی در جامعه و تبدیل بدبینی ها و دغدغه ها به خوش بینی و امید درمیان مردم نسبت به آنها می باشیم .

منابع :

۱- ر.ک امام خمینی و حکومت

اسلامی ((نهادهای سیاسی و اصول مدنی)) سید جواد ورعی , ((تأملی در گسترش احزاب سیاسی)) ص ۲۹۵

۲- عبدالحسین خسرو پناه , جامعه مدنی و حاکمیت دینی ص ۲۰۱

۳- سید صادق حقیقت در آمدی بر اندیشه سیاسی اسلام (مجموعه مقالات), داوود مبانی فقهی مشارکت سیاسی ص ۳۶۵

دلیل منحل شدن حزب ملت ایران چه بود؟ روءسای این حزب چه کسانی بودند؟

پرسش

دلیل منحل شدن حزب ملت ایران چه بود؟ روءسای این حزب چه کسانی بودند؟

پاسخ

حزب ملت ایران انشعابی از حزب پان ایرانیسم محسن پزشکپور بود و رهبری آن را داریوش فروهر به عهده داشت . حزب ملت ایران در تیر ماه ۱۳۳۲ همراه با احزاب ایران , جمعیت آزادی مردم ایران و نیروی سوم , جبهه موتلفه احزاب ملی را در دفاع از نضهت ملی و حکومت مصدق به وجود آورد و پس از ۲۸ مرداد نیز همین چهار حزب , احزاب وابسته به نهضت مقاومت ملی را تشکیل دادند. حزب ملت ایران , عبارت ((پاینده ایران)) را به عنوان شعار رسمی خود در اعلامیه ها و بیانیه های حزبی به کار می برد. امیر سلیمان غطیما - صاحب امتیاز و مدیر مسئول روزنامه ارگانی حزب - از دیگر رهبران حزب ملت ایران بود. با آغاز انقلاب فروهر به همکاری مهندس بازرگان دست یازید و به همین دلیل به پاریس رفت و همراه با دیگر همراهان امام به تهران آمد و در کابینه بازرگان به سمت وزیر کار منصوب شد. در این سالها فروهر دیگر سخن از ((پان ایرانیسم)) به میان نیاورد. (تفکیک انسانها بر اساس نژاد و خون و افراط در ملی گرایی) فروهر پس از آنکه سمت وزارت کار را از دست داد مدتی به عنوان وزیر مشاور در دولت باقی ماند و با سقوط کابینه بازرگان از صحنه حذف شد. بطور کلی این حزب هر چند هنوز بصورت غیر رسمی بقایا و طرفداران معدودی دارد. ولی بر اساس ماده ۷ قانون احزاب , به احزابی مجوز و پروانه فعالیت

داده می شود که در چارچوب قانون اساسی و با اهدافی که در قالب حفظ حاکمیت و استقلال کشور و عمل در چارچوب قانونی اساسی , حفظ منافع ملی و به دور از وابستگی به بیگانگان باشد به فعالیت بپردازند. ولی از آنجا که این حزب رسما" پذیرش قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و شرایط فعالیت احزاب را قبول نکرده و مراعات نمی نماید همچنان به صورت غیر قانونی می باشد. برای آگاهی بیشتر ر.ك : محسن مدیر شانه چی , احزاب سیاسی ایران , ص ۷۱ محمود تربتی سنجابی , احزاب سیاسی ایران , ص ۲۲۰ پروانه آبراهامیان , ایران بیش دو انقلاب , ص ۷ - ۶۳

در مورد سازمان منافقین و مجاهدین خلق،اعضای قبلی و فعلی آنها توضیح دهید؟

پرسش

در مورد سازمان منافقین و مجاهدین خلق،اعضای قبلی و فعلی آنها توضیح دهید؟

پاسخ

سازمان مجاهدین خلق ایران در شهریور ۱۳۴۴ توسط سه تن از دانشجویان دانشگاه تهران که قبلاً در نهضت آزادی عضویت داشتند و دارای گرایش مذهبی بودند شکل گرفت. محمد حنیف نژاد و سعید محسن و حسن نیک بین معروف به عبدی هسته ی اولیه سازمان مجاهدین را بنیاد گذاشتند. اندکی بعد بدیع زادگان، باکری، علی مشکین نام، ناصر صادق، علی میهندوست، حسین روحانی و شماری دیگر به آنان پیوستند.

در سال ۴۸ مرکزیت سازمان عبارت بود از: حنیف نژاد، سعید محسن، بدیع زادگان، علی باکری، بهمن بازرگانی، محمود عسکری زاده، ناصر صادق، نصرالله اسماعیل زاده، حسین روحانی و علی میهندوست(جریان ها و جنبش های مذهبی - سیاسی ایران، رسول جعفریان، نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه معاصر، چاپ دوم، ۱۳۸۱، ص ۲۲۴).

در ابتدا اندیشه های مذهبی رهبران نهضت آزادی، به ویژه آیت الله طالقانی و مهندس بازرگان، افق های تازه ای در نگرش اسلامی آنان پدید آورد. تأکید بر علمی بودن آموزه های دینی از سوی بازرگان آنها را قانع کرده بود که در اسلام تضادی بین باورهای دینی و قوانین علمی وجود ندارد.

نگرش جدیدی که در اندیشه مجاهدین پدید آمده بود، به تدریج از افکار و جهان بینی معلمان اولیه آنان فراتر رفت. مجاهدین با الهام و تأثیر پذیرفتن از اندیشه های مارکسیستی، به تدریج در جهت تلفیق برخی از آرای مارکسیسم با باورهای اسلامی گام برداشتند. برای مثال نظریه «ارزش اضافی» مارکس را مبنای «اقتصاد اسلامی» خود قرار دادند و با تفسیر خود از قرآن و روایات اسلامی همراه ساختند.

با گسترش روزافزون فرهنگ مارکسیستی در میان مخالفان شاه، آن بخش از تعالیم و باورهای اسلامی که با اندیشه های مارکسیسم

هم جهت به نظر می رسید، از سوی مجاهدین بیشتر مورد تأکید و آموزش قرار گرفت و بخش دیگر - که از چنین همخوانی برخوردار نبود - به حال خود رها شد و در ایدئولوژی آنان نگنجید. در واقع اصول مارکسیسم به عنوان علم مبارزه یا «علم تکامل اجتماع» به رسمیت شناخته شد و مرز میان این جهان بینی مارکسیستی و اسلام محو گردید.

جهت آگاهی بیشتر در مورد منابع مطالعاتی سازمان، آثار و آراء آن، ر.ک: جریان ها و جنبش های مذهبی - سیاسی ایران، پیشین، صص ۲۲۵ - ۲۳۶.

با از میان رفتن رهبران و کادر اولیه سازمان در سال ۱۳۵۰، گرایش به مارکسیسم گسترده تر شد و دوگانگی فکری سابق بین اسلام و مارکسیسم سرانجام، با رانده شدن اسلام از سازمان، به نقطه پایانی خود رسید، در تیرماه سال ۱۳۵۴، سران دستگیر شده سازمان در مصاحبه ی تلویزیونی به طور رسمی و صریح اعلام کردن هم خود مارکسیست بوده اند و هم سازمان را عملاً به ایدئولوژی و عقاید مارکسیستی مسلح کرده اند(تاریخ ایران، ابراهیم افراسیابی، تهران، ۱۳۶۷، انتشارات علم، ص ۱۷۷).

اعتراف به مارکسیست شدن سازمان، علاوه بر این که تقدس مجاهدین را شکست، اسباب جدایی عناصر مذهبی تر سازمان را فراهم ساخت. برخی از افراد مستقل مجاهدین از آن جدا شدند و گروهی دیگر انشعاب کرده، پیرامون لطف الله میثمی و یا تحت عناوینی چون صلواتیون و اعتراضیون گرد آمدند(ر.ک: درآمدی بر مبانی فکری انقلاب اسلامی، صص ۲۲۲ - ۲۰۶ ؛ صادق زیباکلام، مقدمه ای بر انقلاب اسلامی، صص ۲۵۳ - ۲۴۰).

با پیروزی انقلاب اسلامی، سازمان مجاهدین هم که با ایدئولوژی التقاطی و با تاکتیک و روحیه ای منافقانه از مدت ها قبل از

انقلاب برای در دست گرفتن قدرت، برنامه ریزی کرده بود با استفاده از موقعیتی که بعد از انقلاب در اثر گرفتاری و مشغله ی نیروهای انقلابی به امور روزمره کشور به دست آمده بود به کار عضوگیری، سازماندهی و جمع آوری اسلحه پرداخت و با تکیه بر عوامل احساسی، روی نسل جوان در مدارسی فعالیت و عده نسبتا قابل توجهی را در سازمان مخفی سیاسی – نظامی خود جمع و سازماندهی کرده بود. از طرفی این سازمان با استفاده از موقعیت متشتت بعد از انقلاب توانست عوامل خود را در حساس ترین ارگان های کشور نفوذ دهد.

زمانی که سازمان با عزل بنی صدر احساس کرد که دیگر امکان پیشروی و کسب قدرت از طرق سیاسی مقدور نیست، به بهانه ای واهی اعلان جنگ مسلحانه داده، فعالیت های تروریستی خود را آغاز کرد و اولین ضربه هولناک را با انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی و به شهادت رساندن ۷۲ تن از مسؤولان طراز اول مملکت، از جمله دکتر بهشتی رئیس دیوانعالی کشور، وارد آورد.

دو ماه بعد نیز با انفجار ساختمان نخست وزیری موجبات شهادت رجایی رئیس جمهور و باهنر نخست وزیر را فراهم کرد و بسیاری دیگر از مسؤولین و نیروهای انقلاب آماج اهداف تروریستی آنان واقع شدند.

بعد از فرار بنی صدر و مسعود رجوی (سرکرده منافقین) به فرانسه، عناصر منافقین به دلیل عدم موفقیت در اهداف شوم خود مبنی بر ساقط نمودن نظام اسلامی و به دلیل نداشتن جایگاه مردمی، به کمک عراق در جنگ تحمیلی آن کشور علیه ایران شتافتند و خیانت خود را به مردم ایران به اثبات رساندند.

بعد از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران، نیروهای منافقین که دچار این توهم شده بودند

که جمهوری اسلامی ایران از لحاظ سیاسی، نظامی و اقتصادی به بن بست کامل رسیده است و زمینه های سقوط آن حتمی و قدرت به سازمان منتقل خواهد شد، با حمایت و پشتیبانی تسلیحاتی عراق، نیروهای خود را از طریق سرپل ذهاب به قصد تسخیر چند شهر و رسیدن به تهران و به دست گرفتن قدرت شروع کردند و موفق به تصرف چند شهر مرزی شدند اما در ادامه پیشروی خود در دام نیروهای اسلام گرفتار آمده و تشکیلات و بنیه نظامی آنان با شکست فاحشی مواجه شد. از آن به بعد منافقین به دلیل عدم جایگاه داخلی در بین مردم ایران و استحکام نظام اسلامی و تمام شدن جنگ که حیثیت و هستی منافقین در عراق به آن بستگی داشت، دچار نوعی بی هویتی، سرخوردگی و وازدگی شدند و هر از گاهی به امیدهای واهی اقداماتی را جهت ابراز وجود خود و برهم زدن نظم و امنیت جامعه اسلامی به نمایش گذاشتند که یکی از فجیع ترین آنها انفجار بمب در حرم امام رضا(ع) بود که لکه ی ننگی بر پرونده سیاه آنان افزود.

کانون نویسندگان ایران در چه مقطعی و توسط چه کسانی با چه اهدافی تاسیس شده است آیا این کانون در مبارزات سیاسی بر علیه رژیم شاه نقش داشتند؟علت برخورد و انحلال آنها چیست.

پرسش

کانون نویسندگان ایران در چه مقطعی و توسط چه کسانی با چه اهدافی تاسیس شده است آیا این کانون در مبارزات سیاسی بر علیه رژیم شاه نقش داشتند؟علت برخورد و انحلال آنها چیست.

پاسخ

کانون نویسندگان ایران اواسط دهه ی چهل پس از بحث و جدلهای فراوان در میان بخشی از روشنفکران اهل قلم، سرانجام با همکاری گروهها و جمع های ادبی متعدد (گروه تالار قندریز، گروه ادبی طرفه، جمع ادبی کافه فیروز . . .) شکل گرفت. این مجموعه علیرغم گرایش های هنری، فکری و سیاسی متفاوت بر بنیان خواست های حرفه ای مشترک و اهداف مشخص، همچون مبارزه با سانسور و اتکا به اصول عام و مشخص آزادی و دمکراسی گردهم آمدند.

اواخر سال ۱۳۴۶ همین عده از شاعران، نویسندگان و مترجمان با انتشار بیانیه ای شرکت در "کنگره جهانی شعرا، نویسندگان و مترجمان ایرانی و خارجی" را که دربار و مشاوران فرهنگی و هنری فرح پهلوی تدارک دیده بودند، تحریم کردند. این حرکت که اعتراض به نبود آزادی اندیشه و بیان در جامعه، و دخالت ادارات و عناصر سرکوب و سانسور رژیم در کار انتشار و طبع و مانع تراشی های ریز و درشت در برابر فعالیتها و خلاقیتهای فرهنگی و فکری بود، نقطه ی آغاز فعالیت جمعی و علنی این مجموعه شد. چندماه بعد این مجموعه با نام کانون نویسندگان ایران و با انتشار بیانیه ی اول کانون اعلام موجودیت کردند (اردیبهشت ماه ۱۳۴۷).

خواستهای کانونیان در این دوره در دو سند منعکس شد:

بیانیه درباره کنگره نویسندگان (و اعلام تحریم آن) اول اسفندماه ۱۳۴۶

بیان نامه "

درباره یک ضرورت" اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۷

در همان نخستین جلسات کانون در سال ۱۳۴۷، اساسنامه کانون نویسندگان ایران نیز تدوین و منتشر شد و به اجرا درآمد.

و بدین ترتیب کانون نویسندگان ایران به عنوان یک نهاد صنفی هنری (فرهنگی)، آزادیخواه و شکل گرفته از بخشی از روشنفکران اهل قلم فعالیت خود را آغاز کرد.

فعالیتهای بیرونی کانون نویسندگان ایران همچون فعالیتهای هنری (ادبی) و فرهنگی، تلاش برای دستیابی به حقوق صنفی و دمکراتیک اهل قلم، مبارزه با سانسور، کوشش در راه تحقق آزادی اندیشه و بیان و . . . ادامه یافت. کانون نویسندگان ایران برای دستیابی به خواست هایش، و نیز کسب اجازه از دولت و رسمیت یافتن فعالیت علنی اش با مسئولین مملکتی و ادارات دولتی در تماس بود (کاری که پیش تر، به هنگام روند شکل گیری کانون نیز انجام شده بود، که برای نمونه میتوان به تقاضای دیدار با امیرعباس هویدا و نشست با او در سال ۱۳۴۵ اشاره داشت).

از سوی دیگر کانون برای بقاء گسترش دمکراتیسم سازمانی و زندگی دمکراتیک درونی اش نیز فعالیتهای چشمگیری داشت. برگزاری مجمع عمومی، انتخاب هیات دبیران، برقراری جلسات متعدد بحث و تبادل نظر پیرامون مقوله های کلیدی برنامه ای و سازمانی درباره کانون و . . . نمونه هایی از این دست فعالیتها بودند. با این همه اما کانون نویسندگان ایران در سال ۱۳۴۹ به تعطیلی کشانده شد و از فعالیت بازماند.

در این دوره دولت نه فقط از دادن مجوز به کانون سرباز زد، که به دستگیری و به زندان انداختن برخی از اعضاء فعال کانون، تهدید و ارعاب

و ممنوع القلم کردن تعدادی دیگر از اعضای کانون نیز رو آورد. و هر دم امکانات فعالیت کانونیان را محدودتر میکرد. در واقع چون گذشته ساختار سیاسی حاکم و نهاد پادشاهی ضربه ای دیگر بر جنبش روشنفکری ایران وارد کردند. اما این همه ماجرا نبود. مسایل و مشکلات درونی کانون نیز در بروز واقعه ی تعطیلی کانون نقش داشت. باندبازی و دسته بندی های ایدئولوژیک و سیاسی در درون کانون و داشتن درک حزبی (و ایدئولوژیک) از فعالیت صنفی، خودمحوری و خودخواهی، کمبود عضو مستقل و مسئولیت پذیر، حضور فرصت طلبی و کمبود شجاعت ضرور از دیگر عوامل توقف فعالیت کانون نویسندگان ایران بود.

محمدعلی سپانلو در "خاطراتی از فصل اول کانون نویسندگان ایران ۱۳۴۹ ۱۳۴۶" که در مجله کلک شماره ۴ تیرماه ۱۳۶۹ چاپ شد، مینویسد:

"آخرین جلسه بزرگ کانون، در یک روز جمعه در "مدرسه به آفرین" واقع در تهران پارس تشکیل شد (سال ۱۳۴۹). هیئت دبیران که دیگر هیچ امکانی جز اعلامیه دادن نداشت، به اعضا پیشنهاد کرد که یک بار دیگر اعلامیه ای نوشته شود و سانسور غیرقانونی و سیاست فرهنگی روز محکوم گردد.

در میانه بحثها که با بی میلی و هراس عده ای از حاضران یخ میکرد و ناقص میماند، ناگهان آقای سایه (هوشنگ ابتهاج) درآمد گفت که اگر بخواهید این حرفها را بزنید من دیگر در کانون عضو نیستم. و به آذین (در آن دوران که هنوز ظاهرا رهبری جدید حزب به او دستور نمیداد) پاسخ داد "ما برای مبارزه با سانسور کانون تشکیل داده ایم، اگر مخالفید بروید!"

و سایه در جا استعفای خود را نوشت و خوش

و خرم محل را ترک کرد. او رو راست جا زد، اما خیلی ها در محل حاضر به همکاری نبودند. همانها که با رودربایستی امضاء کرده بودند و در مواقع خطیر غیب شان میزد و . . . "

دوره دوم فعالیت کانون نویسندگان ایران از اواخر سال ۱۳۵۵ آغاز شد. کانونیان در فاصله سالهای ۱۳۴۹ تا اواخر سال ۱۳۵۵ به طور پراکنده به فعالیتهای فرهنگی و هنری (ادبی) و سیاسی خود ادامه داده بودند. وضعیت سیاسی جامعه ی ما و جهان، اوضاع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی همراه با رخدادهایی درون حکومت پادشاهی، شرایطی را برای طرح فعالیت مجدد کانون و اقدام در این راستا مهیا ساخت.

خواستهای کانونیان در این دوره خواستهای انعکاس یافته در دو سند پیشین بود. (بیانیه درباره کنگره نویسندگان سال ۱۳۳۶ و بیان نامه "درباره یک ضرورت" سال ۱۳۴۷) و اساسنامه دوره اول نیز به مرحله اجرا گذاشته شد. این خواست در دو نامه نیز بازتاب داشت:

نامه سرگشاده به نخست وزیر وقت آقای امیر عباس هویدا که با امضاء ۴۰ تن از اعضا منتشر شد (۲۳ خرداد ماه سال ۱۳۵۶)

نامه سرگشاده به نخست وزیر وقت آقای جمشید آموزگار که با امضاء ۹۰ تن از اعضای منتشر شد (تیرماه سال ۱۳۵۶)

کانون نویسندگان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی: متأسفانه تفکرات کانونیان به دلیل نشأت گرفتن از مبانی غیر دینی غرب و یا اندیشه های ایران قبل از اسلام به هیچ وجه حکومت دینی و تفکر دینی را بر نمی تابید، از این رو بعد از پیروزی انقلاب همواره در جهت تغییر فضای مذهبی جامعه حرکت می کردند. برخی

از این اقدامات عبارتند از:

موضع کانون نویسندگان ایران و اساسنامه کانون نویسندگان ایران (مصوب مجمع ملی ۳۱ فروردین ماه ۱۳۵۸) بود. این بیان نامه و اصول مندرج در اساسنامه کانون در واقع بیانگر ماهیت، حرکتهای اجتماعی و درونی، و تبلور خرد جمعی اکثریت اعضاء کانون نویسندگان ایران بود.

فعالیتهای این دوره کانون نیز در عرصه های مختلف ادامه یافت. فعالیتهای بیرونی (اجتماعی) فرهنگی و هنری نظیر برگزاری «ده شب شعر و سخن» در انستیتو گوته تهران (سال ۱۳۵۶) و جلسات مشابه در پیش از انقلاب بهمن و نیز فعالیتهای مستمر فرهنگی و هنری (ادبی)، انتشار نشریات و کتب و . . . تا هنگامه تعطیلی دوباره اش (تیرماه ۱۳۶۰) میتوان اشاره کرد. در این دوره نیز کانون نویسندگان ایران برای تامین خواست هایش، و نیز کسب مجوز از دولت و رسمیت یافتن فعالیت علنی اش با حکومتگران، مسئولین مملکتی و ادارات دولتی تماس گرفت (علاوه بر انتشارنامه سرگشاده خطاب به آقای امیرعباس هویدا و آقای جمشید آموزگار و تماس با مقامات دیگر، پس از انقلاب به دیدار با آیت الله خمینی (سال ۱۳۵۸، تماس و یا ارسال نامه به برخی از وزارء و مقامات مسئول مملکتی میتوان اشاره کرد.)

کانون نویسندگان ایران برای تامین و گسترش حیات درونی و به ظاهر دمکراتیک اش نیز تلاشهای زیادی داشت. برگزاری مجامع عمومی، انتخاب هیات دبیران، برقراری جلسه های گفت و شنود و تبادل نظر در رابطه با زندگی درونی کانون و مباحث صنفی یا سیاسی کانون موردنظر هستند. زندگی کانون در این دوره نیز پیرایه های عدم تحمل، دسته بندی و باندبازیهای ایدئولوژیک و سیاسی

و محفلی، سیاست زدگی و داشتن درک حزبی و سازمانی (ایدئولوژیک) از فعالیت صنفی، خودمحوری و خودخواهی، کمبود عضو مستقل و مسئولیت پذیر، حضور فرصت طلبی و کمبود شجاعت ضرور را همراه داشت.

رخدادهای قبل از انقلاب در این کانون (جدایی علی اصغر حاج سید جوادی، باقر مومنی . . .) رویداد سال ۱۳۵۸ (اخراج و جدایی اعضاء و هواداران حزب توده ایران) و . . . بازتاب مسایل طرح شده در زندگی درونی کانون نویسندگان ایران بودند. محمد مختاری که خود از پیشنهاددهندگان اخراج توده ایها بود، حدود ده سال بعد در "درآمد" کتاب "انسان در شعر معاصر" در رابطه با رویداد ذکر شده مینویسد:

"پیداست که در آن زمان همه ما زبان به دمکراسی گشوده بودیم، و این خود یک گام مثبت و شایسته و یک درخواست حق و ارزشمند بود. اما دمکراتیسم یک امر تجربی و یک دستاورد جمعی است، و نه یک مساله صرفا آموزشی یا اخلاقی که بشود آن را به افراد توصیه کرد اما در موقعیت جمعی آن را از یاد برد. و نمیتوان به صرف خواندن اصول و اسلوب آن در کتابها دمکرات شد. پذیرش حضور و حق و رای دیگری باید از راه تجربه مستمر اجتماعی، مادی و معنوی برای نهادهای جامعه و مردم به صورت یک امر "درونی" درآید."

پس از بسته شدن دفتر کانون نویسندگان ایران در تیرماه سال ۱۳۶۰، عده ای از اعضای فعال کانون راهی خارج شدند، و آنان که ماندند به طور پراکنده و در گروهها و محافل مختلف به فعالیتهای ضد فرهنگی و هنری (ادبی) خود ادامه دادند. سال ۱۳۶۷ با

تغییر شرایط سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و هنری، این گروه تحرکاتی داشتند. طرح مسایل مربوط به "کاغذ"، برگزاری سالگرد نیما و . . . گردهمایی ها، متن نویسی ها، اعتراض به سانسور و سرانجام بحث و فعال کردن کانون نویسندگان را به همراه داشتند ۰ اعلام همدردی و یاری رساندن جمعی از روشنفکران اهل قلم، زلزله زدگان کشور (سال ۱۳۶۹) بحث فعال کردن کانون نویسندگان ایران را مطرح تر کرد تا آن حد که این مسئله به عرصه مطبوعات کشور کشانده شد.

در تداوم همین اقدامات اواخر سال ۱۳۶۹ در گردهمایی غیررسمی تعدادی از نویسندگان، شعرا و مترجمین دگراندیش طرحی با عنوان "پیش نویس منشور کانون نویسندگان ایران" تدوین کردند. در این پیش نویس به وجود سانسور و هرگونه ممیزی اعتراض شده بود، و اهل قلم امضاء کننده اش خود را مکلف به دفاع از آزادی بی حد و حصر اندیشه و بیان کرده بودند، و صراحتا نیز تجدید فعالیت کانون نویسندگان ایران در آن طرح شده بود . این پیش نویس اما به خاطر پاره ای اختلاف نظرها، مسکوت ماند. با این حال اما بحث پیرامون تجدید فعالیت کانون نویسندگان ایران در مطبوعات ادامه یافت. اعتراض به دستگیری سعیدی سیرجانی (۲۳ اسفند ماه ۱۳۷۲) و سپس انتشار متن "ما نویسنده ایم" که به امضاء ۱۳۴ شاعر، نویسنده، و مترجم رسیده بود (۲۳ مهرماه ۱۳۷۳)، از دیگر اقدامات.

متن "ما نویسنده ایم" به عنوان پایه فعالیت کانونیان در این دوره قرار گرفت. روشنفکران اهل قلم همراه با ارائه تعریف دقیق از خود، خواست هایشان را طلب کردند، و اعلام کردند:

". . . هدف اصلی ما از

میان برداشتن موانع راه آزادی اندیشه و بیان و نشر است و هرگونه تعبیر دیگری از این هدف، نادرست است، و مسئول آن صاحب همان تعبیر است."

بدیهی است منظور این بیانیه از آزادی بیان و اندیشه و... در واقع سوء استفاده از آزادی در راه تضعیف مبانی اخلاقی و دینی جامعه و ترویج فرهنگ منحط غرب و ارزش های آن در جامعه بود. از این رو برخی از فعالان کانون نظیر عباس معروفی دستگیر شدند.

کانونیان همچنان با برگزاری جلسات متعدد و مشورتی سرانجام پیش نویس جدید منشور کانون نویسندگان ایران را "با توجه به روح عمومی بیانیه ی اول کانون (اردیبهشت ۱۳۴۷) و "موضع کانون نویسندگان ایران" (مصوب فروردین ۱۳۵۸) و با استناد به "متن ۱۳۴ نویسنده" (مهرماه ۱۳۷۳) تصویب و منتشر ساختند" (۱۸ شهریور ماه ۱۳۷۵).

در اصل نخست متن پیش نویس منشور کانون نویسندگان ایران اعلام میکنند:

"آزادی اندیشه و بیان و نشر در همه ی عرصه های حیات فردی و اجتماعی بی هیچ حصر و استثناء حق همگان است " و خواستار آن میشوند.

پس از فراخواندن کمیته برگزاری مجمع کانون نویسندگان ایران (۲۰ مرداد ۱۳۷۷) قتل های زنجیره ای به دست تعدادی از عناصر خودسر و نفوذی در وزارت اطلاعات به راه افتاد و تلاش شد تا چهره این نهاد انقلابی تخریب شود.

سیزدهم اسفند ماه سال ۱۳۷۷ نخستین نشست عمومی کانون نویسندگان با حضور ۷۰ تن از اعضاء کانون نویسندگان برگزار شد. هیات دبیران موقت برگزیده این نشست تلاش کرد تا با اتکا به متن پیش نویس کانون نویسندگان ایران (مصوبه ۱۸ شهریور ماه ۱۳۷۵) برنامه های ضد فرهنگی خود را

پیش ببرد.

پنجشنبه ۴ آذر ماه سال ۱۳۷۸ کانون نویسندگان ایران نخستین مجمع عمومی اش را، با حضور ۱۲۰ نویسنده و با پیام احمد شاملو و سیمین دانشور آغاز کرد. پس از انتخاب هیات دبیران منشور و اساسنامه کانون به تصویب مجمع عمومی رسید، و بدین ترتیب کانون نویسندگان ایران دوره سوم فعالیت علنی خود را با استناد به دو متن ادامه داد.

متن پیش نویس کانون نویسند گان ایران (مصوبه شهریور ماه ۱۳۷۵ جمع مشورتی)

اساسنامه کانون نویسندگان ایران (مصوبه نوزدهم مرداد ماه ۱۳۷۸)

فعالیتهای مختلف این دوره کانون نیز چون دو دوره قبل ادامه داشته و دارد. فعالیتهای بیرونی فرهنگی و هنری (ادبی) به دلیل بی محتوا بودن و ضعف افکار و عقاید آنان در مقابل فرهنگ غنی اسلامی و همچنین کنترل ها و نظارت های دستگاه های دولتی محدود و با عدم موفقیت انجام شده است. انتشار اطلاعیه ها و بیانیه های مختلف، مجالس یادبود، انتشار کتاب (صدای آواز) و یاری رساندن و یا نقش داشتن اساسی در انتشار نشریات فرهنگی و اجتماعی دگر اندیش و کوشش در راه دست یافتن به خواسته های نامشروع دگراندیشان نمونه هایی از فعالیتهای بیرونی کانون در این دوره بوده است، فعالیتهایی که همچنان ادامه دارد.

کانون نویسندگان ایران در این دوره نیز وقیحانه برای دستیابی به خواستهایش و همچنین دریافت اجازه رسمی از دولت با مسئولین مملکتی و ادارات دولتی در تماس بوده است (ارسال نامه و تماس با مسئولین قوه قضائیه و وزارت کشور، نامه سرگشاده خطاب به مردم و خاتمی رئیس جمهوری، ارسال نامه و تماس با عطاءالله مهاجرانی وزیر فرهنگ و ارشاد

اسلامی و . . . نمونه هایی از این دست هستند).

فرق دو حزب روحانیت و روحانیون در چیست؟ چرا دو حزب روحانیون و روحانیت به صورت جداگانه تشکیل شد؟

پرسش

فرق دو حزب روحانیت و روحانیون در چیست؟ چرا دو حزب روحانیون و روحانیت به صورت جداگانه تشکیل شد؟

پاسخ

در سال های اول انقلاب و حتی قبل از آن بسیاری از اعضای کنونی این دو جناح به صورت مشترک و در درون یک جناح به نام «روحانیت مبارز» به انجام وظایف و کار ویژه های خود مشغول بودند اما بعدها مجمع روحانیون مبارز در اوایل سال ۱۳۶۷ در آستانه انتخابات دوره سوم مجلس شورای اسلامی از انشعاب جامعه روحانیت مبارز تهران شکل گرفت . و علت آن وجود اختلاف دیدگاه ها بر سر کنترل دولت بر توزیع و اقتصاد, تعبیر و تفسیر اصل ۴۴ قانون اساسی , شرعی یا غیر شرعی بودن تعاونی ها, حدود فعالیت بخش خصوصی , دولتی کردن تجارت خارجی , شرعی یا غیر شرعی بودن قانون ملی کردن صنایع و... باعث شد که به تدریج به اختلاف نظری که در جامعه وجود داشت , شفافیت بیشتری ببخشد و نهایتا" اعضای فعلی شورای مرکزی مجمع روحانیون مبارز این موضع را با امام (ره) در میان گذاشته ایشان ابتدا موافقت شفاهی فرمودند و سپس به صورت مکتوب موافقت خود را با تشکیل مجمع روحانیون مبارز اعلام می دارند. (صحیفه امام , ج ۲۱, ص ۲۸, همان , ص ۱۷۸)

حضرت امام (ره) هر چند موافقت خود را با ایجاد تشکل های سیاسی مختلف اعلام می دارند ولی دو شرط اساسی و مهم را مورد اهتمام قرار می دهند:

شرط اول – که یک شرط ماهوی است : اختلاف نظرها از مقوله رد خط مشی ها فراتر نروند. (اختلاف اگر زیر بنایی و

اصولی شد, موجب سستی نظام می شود و این مسائله روشن است که بین افراد و جناح های موجود وابسته به انقلاب اگر اختلاف هم باشد صرفا" سیاسی است ... آنها نسبت به اسلام و قرآن و انقلاب وفادارند و دلشان برای خود و مردم می سوزد) (همان , ص ۱۷۸)

شرط دوم – که یک شرط شکلی است . تبلور بیرونی اختلاف نظرها, فقط باید به شکل رد انتقادات سازنده باشد و نه تخریبی و حذفی .))

حضرت امام در این زمینه می فرمایند ((انتقاد غیر از برخورد خطی و جریانی است اگر در این نظام کسی یا گروهی خدای ناکرده بی جهت در فکر حذف یا تخریب دیگران بر آید و مصلحت جناح و خط خود را بر مصلحت انقلاب مقدم بدارد, حتما" پیش از آنکه به رقیب یا رقبای خود ضرب بزند به اسلام و انقلاب لطمه وارد کرده است)) (روحانیت و حوزه های علمیه از دیدگاه امام خمینی (ره): ص ۴۴)

و نکته آخر این که باید به این موضوع هم توجه داشت که اصولاً دو تشکل سیاسی فوق حزب نبوده، معیارها و کارکردهای احزاب را ندارند بلکه در قالب دو جناح سیاسی تعریف می شوند.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱. جناح های سیاسی در ایران امروز، حجت مرتجی

۲. فرهنگ واژه ها، عبدالرسول بیات

۳. تشکل ها و احزاب سیاسی جمهوری اسلامی ایران، انتشارات کمیل

در مورد مجمع نمایندگان ادوار مجلس توضیح دهید.

پرسش

در مورد مجمع نمایندگان ادوار مجلس توضیح دهید.

پاسخ

مجمع نمایندگان ادوار مجلس، تشکلی است برای گردآوری، ارتباط نمایندگان تمامی دوره های مجلس شورای اسلامی جهت تصمیم گیری و تأثیرگذاری بر حوادث و جریان های سیاسی کشور، نظیر انتخابات ریاست جمهوری، مجلس و... می باشد. شرط عضویت در این جمع تنها اختصاص به افرادی دارد که حداقل یک دوره نمایندگی مجلس شورای اسلامی را داشته باشند. اعضای شورای مرکزی هیأت رئیسه و شورای بازرسی و نظارت این مجمع با رأی مکتوب اعضاء به مدت دو سال انتخاب می شوند در حال حاضر آقای یدالله اسلامی دبیر کل این مجمع می باشد. و بالاخره این که مجمع مذکور از تشکل های دوم خرداد است و در ابعاد مختلف تفکر این جبهه را تعقیب می نماید.

در مورد جبهه دوم خرداد و گروههای آن توضیحات کاملی ارائه دهید. و در مورد تقسیم بندی هایی که در این زمینه می شود توضیح بفرمایید. مانند گروههای غیر ایدئولوژی – گروههای ارزشی ۲ خرداد– گروههای افراطی دوم خرداد و ... در هر مورد یک مثال از شخصیت هایشان هم بیاوری

پرسش

در مورد جبهه دوم خرداد و گروههای آن توضیحات کاملی ارائه دهید. و در مورد تقسیم بندی هایی که در این زمینه می شود توضیح بفرمایید. مانند گروههای غیر ایدئولوژی - گروههای ارزشی ۲ خرداد- گروههای افراطی دوم خرداد و ... در هر مورد یک مثال از شخصیت هایشان هم بیاورید.

پاسخ

پس از انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶، بعضی از گروه ها و جریان های سیاسی ، متحول شدند. گروه ها و جریان های سیاسی جدیدی نیز تشکیل شدند، و البته ، همه این گروه ها و جریان ها، نقش مؤ ثر و تعیین کننده ای در انتخابات داشتند. همچنین ، در این انتخابات ، شکل مبارزه انتخاباتی ، حزبی و ائتلافی بود، و درجه و میزان ائتلاف در این دوره بیشتر از دوره های قبل ارزیابی شده است . اما این سخن به این معنا نیست که همه گروه هایی که ذیل چتر جناح برنده انتخابات جمع شدند، هیچ گونه اختلافی با هم نداشتند. ائتلاف این گروه ها در آن زمان بیشتر سیاسی بود؛ از این رو، به تدریج فروریختن این ائتلاف آغاز شده و هم اینک روند پرشتاب تری گرفته است . در اینجا به بررسی اجمالی احزاب و گروه هایی می پردازیم که از سال ۱۳۷۶ به بعد در صحنه سیاسی کشور شکل گرفته اند.

حزب جبهه مشارکت ایران اسلامی

زمینه های اولیه شکل گیری این حزب ، به قبل از برگزاری هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری برمی گردد. به این معنا که ، همفکران خاتمی در ستادهای انتخاباتی وی گرد آمدند تا به پیروزی وی در انتخابات کمک نمایند. پس از انتخاب او، یکصد

و ده نفر از اعضـایِ فعّال سـتادهای انتخاباتی ، برای پشتیبانی و پیشبرد شـعارها و ایـده های خاتمی ، جبهه مشارکت را رسـما در آذر ۱۳۷۷ تاءسـیس کردنـد. اعضای اصـلی این حزب ، اغلب در دسـتگاه های اجرایی مشـغول کار بودنـد. از این رو، می توان جبهه را یک حزب دولتی به شـمار آورد. البته جبهه یک حزب منسـجم نیست ، زیرا همان طور که از نام جبهه برمی آیـد، یک تشـکل سیاسـی با سـلیقه های مختلف است . بنابراین ، جای تعجب نیست که از هجده گروه فعّال دوم خرداد، چهارده گروه در جبهه عضویت دارند در اساسـنامه حزب جبهه مشارکت ایران اسلامی ، ایجاد زمینه مناسب برای مشارکت ملت ایران در فعالیت های سیاسـی و اجتماعی ، حفظ دستاوردهای انقلاب عظیم اسلامی و تداوم بخشیدن به آرمان های حضرت امام خمینی (ره) از هـدف های جبهه به شـمار آمده اند. کنگره ، شورای مرکزی ، دبیر کل ، هیاءت داوری ، دفتر سیاسـی ... از ارکان ، و کنگره و شورای مرکزی ، عالی ترین رکن جبهه انـد، ولی تنها، شورای مرکزی مسؤ ولیت هـدایت و پیشبرد هدف های جبهه را بر عهده دارد. دبیر کـلّ بالاـترین مقـام اجرایی جبهه رئیس شورای مرکزی است که به مـدت دو سـال انتخـاب می شود. الـتزام به قـانون اساسـی ، تابعیت ایران ، اعتقاد به اسـلام و داشـتن حداقل پانزده سال تمام ، از شرایط عضویت در جبهه است . عضویت در سایر احزاب و تشکل های سیاسی ، مانع عضویت در حزب جبهه مشارکت ایران اسلامی نیست مهم ترین شعار حزب جبهه مشارکت ایران

اسـلامی ، توسعه سیاسی و نهادینه کردن مشارکت مردم در اداره کشور است . البته برخی از اعضای حزب ، نظر معتدل تری در این باره مطرح می کنند، به عقیده آن ها، توسـعه سیاسـی و توسـعه اقتصادی و به بیان دیگر، توسعه متوازن ، باید هم زمان مورد توجه قرار گیرد، ولی در کوتاه مدت پرداختن به توسـعه سیاسـی لازم است و این توسـعه ، راه را برای توسـعه در ابعاد دیگر می گشایـد. این حزب رئوس برنـامه هـای اقتصـادی خود را به این شـرح اعلام کرده است : (اقتصاد بیمار ایران نیاز به درمان دارد. ریشه های بیماری اقتصاد ایران فراواننـد: عـدم ثبات سیاسـی ، فقدان امنیت اقتصادی و قضایی ، اقتصاد نفتی ، اقتصاد زیرزمینی ، فرار سـرمایه ها و مغزها، تعدد مراکز تصمیم گیری و...) از نمایان ترین آن اند). گام های اولیه در درمان بیماری باید به اصلاح ریشه ها معطوف شود اصـلاحات اقتصادی نیازمند اصـلاحات حقوقی و سیاسی است وگرنه تزریق منابع مالی و انتخاب سیاست هـا و راهبردهـای مختلف اقتصـادی تنها می توانـد به تـداوم بیماری اقتصادی یاری رسانـد.) امّا حزب جبهه مشارکت اسـلامی و اعضـای آن که برخی از آن هـا پست هـای مهم کشور را در اختیـار دارنـد، در راسـتای سـیاست هـای اقتصـادی پیشـنهاد مجمع تشـخیص مصـلحت نظام که از سوی مقام معظم رهبری تصویب و به دولت ابلاغ شـد، حرکت نکرده است . و در نتیجه ، دولت آقای خاتمی را با مشکل ناتوانی اقتصادی مواجه نموده است .

دفتر تحکیم وحدت

سابقه انجمن های اسلامی دانشجویی به دهه بیست می رسد. در دهه سی اختناق

موجود، از فعـالیت سیاسـی ، مـذهبی و علمی این انجمن هـا کـاست . در دهه چهـل ، شـکل گیری نهضت امـام خمینی (ره) بر تشدیـد و تعمیق فعـالیت های اسـلامی دانشـگاهی افزود، و در این دهه و دهه پنجاه دانشـجویان مسـلمان ، نقش مهم در ایجاد و سرانجام پیروزی انقلاب اسـلامی ایفا کردند، اما تاءکید امام (ره) بر ضـرورت وحدت انجمن های اسلامی دانشجویی ، منجر به ایجاد اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان دانشگاه های سراسر کشور یا دفتر تحکیم وحدت در ۱۳۵۸ گردید

اساسـنامه دفتر تحکیم وحـدت هشت فصل دارد که در آن نشـست ها، کمیسـیون ها، واحـدها، شورای مرکزی مهم ترین ارگان اتحـادیه شـمرده شـده انـد. شورای مرکزی دارای هفت عضو است که از سوی واحـد نشـست ها به مـدت یک سال انتخاب می شونـد. تعهـد به ولاـیت فقیه ، داشـتن سابقه سالم ، عـدم عضویت در احزاب از شـرایط عضویت در شورای مرکزی است . و نیز اعتقـاد به اسـلام ، اصـول دین ، اسـلام فقـاهتی ، ولاـیت فقیه ، حقـانیت انقلاـب ، قـانون اساسـی و انقلاـب فرهنگی از اصول و گسترش انقلاب ، تقویت نظام ، دانشگاه اسلامی ، تحقق وحدت حوزه و دانشگاه و برآوردن نیازهای علمی نظام از اهداف دفتر تحکیم وحدت به شـمار می رود. دفتر تحکیم وحدت چند دوره فعّالیت را پشت سـر گذاشته است . دوره اوّل ۵۸ تا ۶۸: در این دوره بیشترِ اقدامات و مواضع دفتر در جهت راه امام (ره) بود. و در این راسـتا، به عنوان تنها تشـکّل دانشـجویی ، در تسخیر لانه جاسوسی آمریکا، انقلاب فرهنگی ، شرکت

در فعّالیت های انتخاباتی و تقویت نهادهای انقلابی نقش مهمی داشت .

دوره دوم ۶۸ تا ۷۲: واکنش نسبت به تشکل هـای موازی ، مخالفت با دولت و دفاع از منتظری از اهم فعالیت های دفتر تحکیم بود.

دوره سوم ۷۲ تا ۷۶: در این مقطع زمانی دفتر در انزوای سیاسـی قرار گرفت . و نیز تغییر شـعار عدالت به آزادی از سوی تحکیم وحدت مشاهده شد. همچنین ، کم رنگ شدن حمایت از ولایت فقیه و انتقاد عریان نسبت به هاشمی رفسنجانی .

دوره چهارم (۷۶ تا ۸۰): در دوره جدیـد، هماننـد جنـاح موسـوم به چپ ، بر قـانون گرایی ، تعمیق گفت وگو، نقـد منصـفانه ، نرمش در برابر آمریکا و... تاءکیـد می ورزد دفتر تحکیم وحـدت در منشور انتخابات مجلس شـشم دیـدگاه های خود را مطرح کرده اسـت که حـذف چـارچوب هـای تنـگ نظرانه در روابـط اجتمـاعی جوانـان ، اصـلاح قـوانین محدودکننـده فعّـالیت هـای اجتماعی ، سیاسـی و فرهنگی زنان ، تغییر قانون نظارت در عرصه های فرهنگی ، لغو گزینش های سیاسـی ، نفی اقتصاد رانتی ، بررسـی کارشـناسانه تنش زدایی با آمریکا، برقراری امنیت سـرمایه گذاری خارجی ، ایجاد پارلمان دانشجویی ، گسترش جریان آزاد اطلاعات ، حذف انحصار در صدا و سـیما، به رسمیت شناختن قرائت های مختلف از دین ، تعریف جرم سیاسی و... از آن جمله اند.

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران

بر اسـاس مرامنـامه سازمـان ، سازمـان مجاهـدین انقلاـب اسـلامی یک تشـکل عقیـدتی و سیاسـی است ، و با اعتقاد به اسـلام و ضرورت اجتهاد زنده و زمان شناس فعالیت می کند. فعالیت سازمان که به صورت علنی صورت می

گیرد، در چارچوب قانون اساسی ایران و با پذیرش اصل ولایت فقیه انجام می پذیرد. این سازمان برای تحقق اهداف زیر تلاش می کند:

۱ پاسداری از انقلاب اسلامی ، نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی

۲ تداوم ، گسترش و تعمیق انقلاب اسلامی در ایران و جهان

۳ رشد و ارتقای سطح آگاهی عقیدتی و سیاسی

۴ ایجاد جامعه ای آباد و آزاد و مستقل

البته این شعارها در عمل به طور کامل تحقق نیافته اند، بلکه گاه عکس آن نیز اتفاق افتاده است ! به عنوان مثال ، این سازمان اقدام مؤ ثری برای شفاف سازی پروژه پتروپارس که یکی از اعضای اصلی سازمان در آن دست دارد، انجام نداده است ؛ و این عمل با شعار لزوم ارتقای سطح آگاهی سیاسی مردم مخالفت آشکار دارد با استناد به اساسنامه ، مهم ترین ارکان سازمان عبارتند از: کنگره ، شورای مرکزی و هیاءت اجرایی . اساسنامه سازمان می افزاید، این ساختار بر مبنای ارزش های اسلامی همچون شوری ، امر به معروف ، نهی از منکر، تواصی به حق و صبر، تعاون بر خیر و تقوی و ولایت مؤ منانه نسبت به یکدیگر در روابط متقابل اعضا و حاکمیت اخلاق اسلامی و احکام شرعی شکل گرفته است و در جهت تحقق این ارزش ها گام برمی دارد سازمان در بعد سیاسی مدعی نهادینه شدن رقابت گروه ها، توسعه مشارکت سیاسی مردم ، اعتلای فرهنگ سیاسی ، شفاف سازی مواضع جناح ها، حاکمیت قانون و رشد عقلانیت ، تقدم توسعه سیاسی بر توسعه فرهنگی و اقتصادی ، لزوم تحقق اصلاحات و... است . در بعد

اقتصـادی ، به ایجـاد و حفـظ اسـتقلال اقتصـادی ، خود اتکایی ، رفاه اجتماعی ، جلوگیری از شـکاف طبقاتی ، سـمت گیری به سوی عدالت اجتماعی می اندیشد. در عرصه فرهنگ عقیده دارد، با ایجاد فضا برای گفتگوی انتقادی ، آزادی بیان و... بهتر می توان از ارزش هـای ملی ، دینی و انقلابـی پاسـداری کرد ولی آیـا بـا تمـامی این ادعاهـا توانسـته است ارزش های ملی، دینی و انقلابی را در بعد داخلی وخارجی پاسداری نماید یا این که متأسفانه برخی از افراد آن عملکردهای متفاوتی داشته اند؟

مجمع نیروهای خط امام (ره)

سید هادی خامنه ای ، رحمت اللّه خسروی و احمد حکیمی پور در آبان ۱۳۷۷ با اخذ پروانه از کمیسیون ماده ۱۰ وزارت کشور موجـودیت گروه جدیـد (مجمع نیروهـای خـط امـام (ره) را اعلام کردنـد. این مجمع به همراه دفـتر تحکیم وحـدت ، سازمـان مجاهدین انقلاب اسـلامی ایران ، حزب اسلامی کار، حزب جبهه مشارکت اسلامی ، خانه کارگر، حزب همبستگی و... ائتلاف بزرگی را به نام ائتلاف جبهه دوم خرداد را تشـکیل می دهند. البته این ائتلاف جنبه رسـمی ندارد، یعنی حاصل مذاکره و برنامه ریزی رهبران این گروه هـا نیست ، بلکه به طور خودجوش به وجود آمـده است بر اساس مرامنامه ، مجمع نیروهای خط امام (ره)، تشکیلاتی است اسلامی ، سیاسی که بر پایه اعتقادات ، اهداف و خط مشی های زیر تشکیل شده است :

الف مبـانی اعتقـادی : اعتقـاد و التزام به اسـلام نـاب محمـدی (ص)، مبـانی تفکرات امـام (ره) قانون اساسـی و ولایت فقیه ب اهداف : تحقق حاکمیت اسلام

، پاسداری از ارزش ها، اجرای عدالت اجتماعی ، حراست و دفاع از جمهوریت نظام ج خط مشی ها: ریشه کنی فقر، افزایش آگاهی ، گسترش آزادی ، مبارزه با آمریکا، ایجاد فضای سالم سیاسی . مجمع مدعی است که قصد دارد با هدایت و سازمان دهی به نیروهای معتقد به اسلام ناب محمدی (ص) و تفکر حضرت امام (ره) به تحقق آرمان های انقلاب اسلامی کمک نماید

شرایط عضویت در این مجمع ، تابعیت جمهوری اسلامی ، اعتقاد و التزام عملی به اسلام و مبانی تفکرات حضرت امام (ره)، قانون اساسی ، اصل ولایت فقیه و عدم عضویت در سایر گروه های سیاسی است . کنگره ، عالی ترین مرجع مجمع است ، و قرار است چنان چه حداقل هزار نفر به عضویت مجمع درآیند، نخستین کنگره آن برگزار شود. شورای مرکزی ، مسؤ ولیت رهبری و برنامه ریزی مجمع را بر عهده دارد، و دبیر کل و هیاءت اجرایی را انتخاب می کند و به تصویب خطمشی ها و سیاست ها می پردازد. یکی از ویژگی های مجمع ، تاءسیس شورای ایدئولوژی است که حداقل سه تن اندیشمندِ صاحب نظر در علوم اسلامی که از صلاحیت اخلاقی و علمی و دید وسیع اجتماعی و سیاسی برخوردارند، تشکیل می شود. ادعا می شود مجمع یک تشکل سیاسی غیر انتفاعی است . از این رو، به هیچ گونه عملیات بانکی و تجاری اشتغال ندارد.

(به نقل از جریان شناسی، مرکز تحقیقات سپاه ، سایت طوبی)

در مورد این گروهها توضیح دهید. ملی مذهبی ها– (آیا در هر طیف و جبهه ای ملی و مذهبی وجود دارد مبانی فکری آنها چیست) افراطیون– طیف مصلحت اندیش– انقلابیون– گروههای اقتدار گرا– محافظه کاران.

پرسش

در مورد این گروهها توضیح دهید. ملی مذهبی ها– (آیا در هر طیف و جبهه ای ملی

و مـذهبی وجود دارد مبـانی فکری آنها چیست) افراطیون- طیف مصـلحت انـدیش- انقلابیون- گروههای اقتـدار گرا- محافظه کاران.

پاسخ(قسمت اول)

بررسـی موضوعاتی را که نام بردیـد از ظرفیت یک نامه خارج بوده و خود کار پژوهش گسترده ای می طلبد و باید به این نکته مهم نیز تـوجه داشت که تعـابیر و اصـطلاحاتی هماننـد گروه هـای افراطی، یـا طیف مصـلحت انـدیش، انقلابیون و گروه هـای اقتدارگرا، شدیدا دچار ابهام مفهومی بوده و در اوضاع و شـرایط سیاسـی جامعه ما و تشـکل های سیاسـی آن نمی توان مصداق مشخصـی برای آن نـام برد. بهترین دلیـل برای اثبـات این موضوع توجه به عملکردها و شـعارهای برخی جناح ها و تشـکل های مطرح شـده در سـال هـای اخیر است که چنـانکه شاهـد بودیم به صورت حیرت آوری بین شـعارها و عملکردهـای آنها تناقض اساسـی وجود داشت، دم از اصلاحات، منافع ملی، استقلال و پیشرفت کشور می زنند اما در عین حال همین که منافع شخصی یا جناحی آنان اقتضا نمایـد، به شدت افراطی، اقتدارگرا و خشونت طلب شده و یا آنجا که باید سـفت و محکم در مقابل دشـمنان منافع ملی و اسـتقلال کشور بایسـتند، مصـلحت اندیشی و محافظه کاری را پیشه خود کرده و دم از عقب نشینی از پیشرفت ها و دستاوردهای عظیم و افتخار آمیز انقلاب و نظام اسلامی می زدند.

البته از آنجا که در سؤال از طیف و جبهه ملی مـذهبی ها نام بردیـد و این جریان از قبل از انقلاب تاکنون به عنوان یک تشـکل سیاسـی مشـخص حضور داشـته و دارد مطـالبی را دربـاره تـاریخچه، تفکرات و انـدیشه ها، عملکردهای این جریان تحت عنوان جبهه

ملی و نهضت آزادی آورده می شود، پیشاپیش از طولانی بودن مطالب یا تکراری بودن برخی موارد عذرخواهی می نماییم:

الف ـ جبهه ملی

پس از کودتای ۲۸ مرداد و بازگشت شاه به سلطنت، گرچه همه مخالفین، قلع و قمع شدند، ولی جامعه به سادگی تسلیم پیامدهای کودتا نشد و تحرکات و فعالیتها کم و بیش ادامه یافت. از جمله جریانهای مخالف رژیم، جبهه ملی بود که اعضای آن بعضاً محکوم به اعدام و زندان شدند و جبهه نیز کم کم متلاشی شد. با وجود این، جبهه ملی همانند حزب توده، قلع و قمع نشد و در سالهای پس از کودتا، «نهضت مقاومت ملی» در عالم ظاهر، مرکز ثقل مقاومت علیه رژیم بود، ولی در عالم واقع، به تعبیری نه نهضتی بود و نه مقاومتی توانست از خود نشان بدهد؛(ر.ک به: زیبا کلام، پیشین، صص ۲۲۳ ۲۲۱.) به گونه ای که از نیمه دوم سال ۱۳۳۲ تا آخردهه ۱۳۳۰، اهم فعالیتهای نهضت مقاومت ملی، محدود به صدور چند اعلامیه و انتشارناموفق روزنامه «راه مصدق» بود و اعضای فعال و اصلی نهضت مقاومت ملی به ۲۰ نفر هم نمی رسید.

با تغییر اوضاع سیاسی جامعه در سال ۱۳۳۹، بازماندگان جبهه ملی دوره مصدق، جبهه ملی دوم را تشکیل دادند که مهدی بازرگان، یدالله سحابی و آیت الله طالقانی در شورای عالی آن حضور داشتند.(تقوی، پیشین، ص ۲۱۰.) اما تشکیلات جدید، به دلیل فقدان استراتژی منسجم و نیز اختلافهای داخلی از جمله برخورد ملایم با دولت نتوانست در تجدید حیات سیاسی جبهه ملی گام مؤثری بردارد. در نتیجه، مهندس بازرگان با همکاری آیت الله طالقانی، تشکیلات

جدیـدی را تحت عنوان «نهضت آزادی ایران» تأسـیس کرد که در مورخه ۲۷/۲/۱۳۴۰ رسـماً افتتاح شد. با اینکه اعضای نهضت آزادی را جناح مـذهبی و رادیکال تر جبهه ملی تشـکیل می دادنـد و رهبرش نیز مـذهبی بود، محـدود به اقشار تحصـیل کرده و دانشـگاهی بود و نتوانست در میان توده های مـذهبی طرفـدار پیـدا کنـد و سـرانجام نیز پس از موضع گیری در مقابل رفرانـدوم بهمن ماه ۱۳۴۱ (انقلاب سـفید) سران آن زندانی شدند، و پرونده نهضت آزادی هم بسته شد.(زیبا کلام، پیشین، ص ۲۲۳)پس از سرکوبی قیام ۱۵ خرداد ۴۲ و احیای مجدد دیکتاتوری با اقتدار و استحکام بیشتر، فشار بر مخالفین بیشتر شد و همه ملّیون، چه مذهبی و چه غیر مذهبی به گوشه انزوا پناه برده، مجبور به سکوت شدند. برخی در خارج اقامت گزیدند، برخی به سیاست صبر و انتظار متوسل شدنـد و برخی نیز به تدریس و امور آموزشـی پرداختند. بااینکه در سال ۱۳۴۴، جبهه ملی سوم هم تشکیل شد، باز هم به دلیل عـدم انسـجام فکری و بی برنامگی و فقدان رهبری، عملاً راه به جایی نبرد و شاه نیز با پشت سـر گذاشـتن بحران سالهای ۴۲ ۱۳۳۹ و قلع و قمع مخالفین، قدرتمندتر از گذشـته به صـحنه بازگشت. بازرگان که در سال ۱۳۴۴ محکوم به زندان شده بود، در سال ۱۳۴۶ آزاد شد و زندگی بی سر و صدایی را آغاز کرد(تقوی، پیشین، ص ۲۱۳.) تا اینکه نهضت آزادی، در آستانه انقلاب اسلامی، فعالیت خود را از سرگرفت.

تا اوایل سال ۱۳۵۷، اثری از فعالیتهای سیاسی نهضت آزادی و بازرگان نبود و از اواخر بهار همان

سال بود که کم کم صداهای مخالف از لیبرالها و بقایای جبهه ملی مصدق به گوش رسید. آنها که عمدتاً در سنین بالای عمر بودند، پس از خروج از انزوا، ابتدا شروع به دادن اعلامیه یا فرستادن نامه های بدون امضاء به مقامات داخلی یا سفارتخانه ها و خبرگزاریهای خارجی کردند و سپس اعلامیه های امضا شده به شاه و سایر مقامات ارسال کردند و بعضی از آنها هم با معرفی سفیر امریکا در تهران، اظهار تمایل کردند که با سفارت امریکا در تماس باشند(ویلیام سولیوان، مأموریت در ایران، ترجمه محمود مشرقی، صص ۱۰۱ ۱۰۰) و این رویه را تا ۱۳ آبان ۱۳۵۸ ادامه دادند

الف. اصول تفکر و اندیشه ها

دهه ۱۳۳۰، دوره تزلزل و بی ثباتی فکری جریان ملی است و پیدایش جبهه ملی دوم، نهضت آزادی و جبهه ملی سوم در عرض چند سال، مبین ناکامی ملّیون، در ارائه یک خط مشی منسجم و مؤثر در مخالفت با رژیم بود.(زیبا کلام، پیشین، ص ۲۲۴) با این وجود، نهضت آزادی در ابتدای تأسیس خودش، حدّاقلی از اصول را ارائه داد که با بسط آنها می توان به اصول تفکر و اندیشه های آن پی برد.

در مراسم افتتاحیه نهضت آزادی در سال ۱۳۴۰، رسماً اعلام شد که: «ما مسلمانیم و ایرانی و مصدقی».(نهضت آزادی ایران، صفحاتی از تاریخ معاصر ایران: اسناد نهضت آزادی ایران، ص ۳۱ به نقل از: تقوی، پیشین، ص ۲۱۱.) بدین ترتیب، سه اصل اسلام، ایران و مصدق، مبین مرام و شیوه نهضت آزادی است و نهضت آزادی، اسلام را به عنوان یک مکتب مبارز و پیشرو و

مترقی که جوابگوی احتیاجات مادی و معنوی است (نظام اجتماعی)، به رسمیت شناخت و از تز و راه مصدق دفاع کرد.

الگوی نهضت آزادی در این زمینه به طور اساسی، تألیفات مؤسسین آن، مانند بازرگان و طالقانی در باب مباحث دینی است; آیت الله طالقانی مبتکر نگرش نو نسبت به اسلام در ایران بود که با تعمق در بطن قرآن، نگرش خود را بنا می کرد، ولی مهندس بازرگان با استفاده از علم جدید وارد می شد و با طالقانی، تفاوت داشت. با وجود این، نهضت آزادی را باید با افکار و اندیشه های بازرگان شناخت; زیرا محصولِ اندیشه ها و عملکرد بازرگان است.(ر.ک به: تقوی، پیشین، صص ۲۰۷ و۲۱۴)

بازرگان که از دهه ۱۳۲۰ با همکاری در «کانون اسلام» و انجمنهای اسلامی دانشگاه وارد فعالیتهای اجتماعی شده بود، تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد، از ورود به عرصه سیاست ابا داشت، اما پس از کودتا وارد صحنه سیاست شد و پس از محکوم شدن به زندان در سال ۱۳۳۴، به این نتیجه رسید که باید به تربیت دمکراسی پرداخت و برای فعالیت اجتماعی آماده شد.(ervand abrahamian, radical islam: the iranian mojahedin, p.۱۶۴) بازرگان که از پیروان و طرفداران تز و راه مصدق و جبهه ملی بود و تجربه تلخ شکست نهضت ملی مذهبی را داشت، مکتب فکری جدیدی را در قالب نهضت آزادی بنیان نهاد که نمود عینی تلفیق مذهب و ناسیونالیسم بود و این تلفیق، در مرام نهضت آزادی با عنوان «مسلمان، ایرانی و مصدقی» نهفته بود.

۱. تلفیق علم و دین;

اسلام برای بازرگان به مفهومی که خودش از راه علم تجربی استنباط

و استنتاج کرده بود، مطرح بود. وی تحت تأثیر لیبرالیسم غربی و اندیشه های مدرنیسم و با توسل به علم تجربی، سعی داشت بین نهادها و مفاهیم جدید غربی، با تشیع سازگاری و تلفیق ایجاد کند. بر همین اساس، وی را مهمترین چهره پارادایم اصلاح گری و احیای فکر دینی در نیم قرن اخیر ایران دانسته اند.(رزاقی سیاهرودی، پیشین، صص ۶ ۹۵، برای مطالعه مفصل راجع به نمودهای اصلاح طلبی در اندیشه بازرگان ر.ک به: تقوی، پیشین، صص ۲۸۰ ۲۱۶)عمده تلاش وی صرف این شد که بین مذهب و مقتضیات و الزامات زمانی، سازگاری ایجاد کند.در این راستا تلاش وی به طور مشخص، معطوف به آشتی دادن بین دین و علم، و دین وناسیونالیسم بود و اغلب کتابهایش نیز در همین راستا نوشته شده است. علم و ناسیونالیسم دو جلوه از حقیقت عقل در عصر جدید بودند که بازرگان سعی در آشتی آنها با اسلام داشت. به لحاظ تعداد زیاد کتابها و مقاله های بازرگان در این زمینه، برخی وی را پربارترین و مؤثرترین نویسنده ادبیات تجدّدطلبی دینی در ایران نامیده اند.(تقوی، پیشین، ص ۲۱۵)بر این اساس، اسلام به عنوان یک مکتب مترقی، مبارز و پیشرو، مدّ نظر بازرگان بود.مهمترین جنبه اصلاح طلبی اندیشه های بازرگان که در بحث ما کاربرد دارد، نگرش به دین در پرتو علم تجربی(ر.ک به: همان، صص ۲۴۴ ۲۳۵) و آشتی بین دین و ناسیونالیسم است. تحلیل علمی و عصری دین، بدین منظور انجام می شود که ثابت کند علی رغم فهم علمای سنتی، دین اسلام یک دین عصری و منطبق با مقتضیات زمان بوده، مطابق هر

شرایطی، قابـل تطبیق و تحلیـل است. در همین راسـتا، وی تلاش زیاد می کنـد که صـحت و درستی احکام اسـلامی را بر مبنای علمی نشان بدهد. وی با توجه به تجربه تحصـیل در غرب و آشـنایی با اسـلام، در صدد برمی آید تا تعارضی را که ذهن وی را مشـغول کرده بود (تعارض علم و دین)، حل کند. با این هدف و مقصود است که کتاب راه طی شده را می نویسد و سعی دارد نشان دهد که راهی را که بشـر با پای عقل خود می رود، همان راهی است که انبیا نشان داده اند(مهدی بازرگان، راه طی شده، ص۱۲۴)و در واقع، در تداوم همان راه است و این هماهنگی و همسویی به نظر وی، ناشـی از هدف واحد آن دو; یعنی حقیقت جویی است.این کتاب که در واقع مهمترین کتاب بازرگان و مبین اصول فکری اوست، حاکی از آن است که بشـر به بسیاری از چیزهـایی که انبیا از راه وحی آورده انـد، از طریق تجربی و عقلی رسـیده است. به عبارت دیگر، با پیشـرفت علم و تکامل بشـر، انسان کار ویژه انبیا را هم انجام خواهـد داد و بی نیاز از وحی خواهـد شـد و در واقع، علم جای وحی را خواهـد گرفت.(تقوی، پیشین، ص ۲۵۱) در کتـاب مطهرات در اسـلام(بازرگان، مطهرات در اسـلام) نیز می کوشـد از طریق علم بیوشـیمی و با کمک قوانین فیزیک و شیمی و فرمولهای ریاضی، احکام طهارت آب کر را ثابت کند.

همین طور در کتاب عشق و پرسـتش یا ترمودینامیک انسان(بازرگان، عشق و پرستش یا ترمودینامیک انسان) تلاش می کند که عشق و پرستش را

ماشین حرارتی محرک انسان به سوی خدا قلمداد کند. در کتاب دوجلدی سیر تحول قرآن(بازرگان، سیر تحول قرآن، ۲ جلد به اهتمام محمدمهدی جعفری) هم با کمک ریاضیات اثبات می کند که طول هر آیه قرآن بر حسب موضوع و زمان نزول آن متفاوت است و بدین ترتیب با محاسبات ریاضی (نه اخباری) می توان زمان نزول آیات را فهمید.بدین ترتیب، بازرگان به شدت تحت تأثیر علم گرایی است و می خواهد هر حقیقتی را جامه علمی بپوشاند و با کمک فرمول و ترسیم منحنی، مقصود خود را بیان کند.(تقوی، پیشین، ص ۲۹۷)بهره گیری از علوم تجربی و دقیقه، مهمترین و برجسته ترین ویژگی بازرگان است و او تنها متفکر ایرانی است که به طور وسیع از علوم دقیقه، بخصوص ترمودینامیک، برای تفهیم و تفهم دین بهره می جوید و این شیوه در آثار اولیه وی به شدت مشاهده می شود. وی علوم را هم در تأیید دین و هم در فهم و استنباط دین به کار می گیرد و معتقد است همان گونه که در زندگی روزمره و عملی از دستاوردهای علمی استفاده می کنیم،در قلمرو دین هم باید آن را مدّ نظر قرار(بازرگان، گمراهان: حدیثی مفصل از قرون وسطای مسیحیّت در ارتباط با سوره حمد، ص ۱۴۹، به نقل از تقوی، پیشین، ص ۲۶۹) دهیم. کمترین فایده این کار، آن است که علم، اشتباهها و خرافه های دین را پاک می کند(بازرگان، راه طی شده، ص ۷۵) ومسلمانان را از انحطاط و قهقرا رهایی می بخشد.

پاسخ(قسمت دوم)

بدین لحاظ، نوعی ادعای رنسانس اسلامی یا دین پیرایی در وی مشاهده می شود که در

جهت احیای اندیشه ها و مفاهیم اسلامی است. پیوند دین و دنیا، نقد سنت و روحانیت و بازنگری در مفاهیم دینی در همین راستاست. برای بازرگان، هر مسأله ای که در ارتباط با مصالح دین و دنیای مردم باشد، مسأله ای شرعی است و اسلام نمی تواند نسبت به آن بی نظر باشد. به نظر وی، تفکیک دین و دنیا و عدم توجه به عمل اجتماعی، موجب زایل شدن دنیا شده و دین را به بیراهه برده است. بر این اساس، تفکیک مذکور را نمی پذیرد، ولی تداخل دین را در سیاست، به طور مطلق نمی داند و آن را فقط در حد نظارت عالیه و مشخص کردن اصول و اهداف کلی می داند که جزئیات را دربر نمی گیرد.(بازرگان، مرز بین دین و سیاست، ص ۴۷)

۲. بازگشت به قرآن;

در کنار استفاده فراوان از علوم تجربی و دقیقه، بازرگان از آیات قرآن نیز بهره جویی بسیار می کند و در واقع، روش او بازگشت به قرآن است و بعید نیست که شیوه تجربی وی نیز ناشی از دعوت مکرر قرآن به سیر در آفاق و انفس و طبیعت باشد. وی برای اکثر نکات ذکر شده در آثارش، به قرآن استناد می جوید و متقابلاً توجه بسیار اندکی به احادیث و روایات دارد. بازرگان معتقد است که قرآن بدون ابهام و به منظور تفکر و تعقل مردم نازل شده و مردم چون صاحب عقل هستند، قادر به فهم و درک آن هستند و بدین لحاظ پذیرفته نیست که قرآن را نامفهوم و خارج از دسترس فهم و اندیشه مردم بدانیم. (بازرگان، حکومت واحد جهانی، ص ۸۱)بر همین

اساس، وی کتاب بازگشت به قرآن را می نویسـد و مفروض وی در روش بازگشت به قرآن، کامل بودن قرآن و اسـلام است و در کتـاب بـاد و بـاران در قرآن بـا تطبیق تعبیرهای قرآن در مورد باد و باران، و اکتشافات هواشناسـی و نظریات علمی، حقانیت قرآن را مسـلم می گیرد و نازل کننده قرآن را همان فرستنده باران می داند.(بازرگان، باد و باران در قرآن، صص ۱۶۱۵، به نقل از: تقوی، پیشـین، صص ۲۵۰ ۲۴۹) به نظر وی، قرآن مرجع مـاست و چون از منشأ ازلی و ابـدی نازل شـده، احتیاج به تکمیل و تغییر نـدارد و این مـا هستیم که بایـد بر اساس حوادث و مسایل از آن اسـتنباط کنیم.(بازرگان، بازگشت به قرآن، ج ۱، مقدمه، صص ۱۵ ۱۴) بـازگشت به قرآن، هم بـدین معنی است که جواب مسایـل و ایـدئولوژیها و دسـتورها و رویه ها را سـعی کنیم از خود قرآن در بیاوریم.(بازرگان، بازیابی ارزشـها، ج۱، ص۵۵)تلاـش بازرگان در علمی نشان دادن احکام اسـلامی، برای اثبات حقانیت دین و در واقع، عصـیانی علیه قالبهای سـنتی فهم دین بود(رزاقی سـیاهرودی، پیشـین، ص ۹۹) و بر همین اسـاس، افکار وانـدیشه هایش، علی رغم تازگی برای مسـلمانها، مقبولیت توده ای نیافت و فقط در میان تحصـیل کردگان دانشـگاهی محصور مانـد. وی بـا اثبـات علمی بودن احکـام اسـلامی می خواست نشـان دهـد که برخلاـف فهم علمای سـنتی، دین اسـلام یک دین عصری و منطبق بر مقتضـیات همه زمانهـاست. امـا نتیجه دیگری که بر سازگـاری دین و علم مترتب می شود، اثبات دمکراسـی اسلامی است که در چارچوب حل تعارض بین اسلام و ناسیونالیسم

انجام می گیرد; به گونه ای که یک مسلمان هم می تواند با حفظ مسلمانی خود، دمکراسی مشروطه و پارلمانی را بپذیرد.

۳. تلفیق ناسیونالیسم و دین;

اگر سازگاری علم و دین در حوزه اندیشه و تفکر ظاهر می شد، اثبات سازگاری دین و ناسیونالیسم اثر مستقیم سیاسی اجتماعی دارد و در حوزه عمل ظاهر می شود. گرچه آشتی ناپذیری بین اسلام و ناسیونالیسم، ناشی از خصیصه ذاتی اسلام بود و نهضت آزادی هم بر آن واقف بود، ولی تجربه عملی ائتلاف ملّیون مذهبیون و همکاری عملی علما با نیروهای ملی، نهضت آزادی و برخی از متفکرین ملی را به این تلاش واداشته بود که سعی کنند، برای چنین اتحاد و ائتلافی، مبانی نظری و فکری هم درست کنند.البته نهضت آزادی و بخصوص مهندس بازرگان در این چارچوب، فقط به نهضت ملی مصدق نظر می کرد و فقط جنبه های آزادی طلب و دمکراتیک ناسیونالیسم را مدنظر داشت و جنبه های قدرت طلبی و قومی آن، چندان مورد توجه نبود و همین تفاوت باعث می شد که علی رغم آشتی ناپذیری اسلام وناسیونالیسم، مهندس بازرگان بخواهد بین اسلام و آموزه های دمکراتیک آشتی ایجاد کند; بخصوص که شباهتهای نظری ظاهری بین اسلام و دمکراسی وجود داشت و مجوز این هماهنگی، برخی واژه ها و مفاهیم اسلامی بود که با مفاهیم دمکراتیک شباهت معنایی داشت.از جمله مفاهیمی که در این زمینه قابل اشاره است، مفاهیم برابری، آزادی و دمکراسی در نظام اسلام است که مورد تأکید نهضت آزادی و بازرگان قرار می گیرد. در این میان، آزادی مهمترین مقوله ای است که بازرگان آن را مقتضای

اطاعت از خدا و عبودیت وی می داند و معتقد است که گرچه عین کلمه آزادی و حریت در قرآن و منابع اسلامی نیامده است، ولی در فرمایشات پیامبر(صلی الله علیه وآله) و ائمه(علیهم السلام) و نیز در آیات قرآن، مفاهیم و نتایج آن آمده است.(. بازرگان، بازیابی ارزشها، ج۳، ص ۳۶۴) به نظر

وی، اگر این آزادی را در روابط بین دولت و مردم در نظر بگیریم، همان دمکراسی و حکومت مردم بر مردم است; زیرا در روابط بین دولت و مردم هم نظارت بر دولت وجود دارد، هم لیبرالیسم خدمتگذارانه دولت نسبت به مردم در حقوق و آزادیهای افراد و هم رعایت صادقانه شرایط متقابل و قراردادهای اجتماعی، اطاعت از مقررات مصوّب و تمکین به ضوابط و حدود و کیفرهای دولت.(همان، ص ۴۱۱) این در واقع، برداشتی است که بازرگان از اسلام کرده و آن را واجد دمکراسی دانسته است. با توجه به این برداشت، وی دوره پیامبر، خلفای راشدین و علی(علیه السلام) را عالی ترین و کامل ترین، نمونه دمکراسی و آزادی می داند.(بازرگان، چهار مقاله، ص ۱۲۸)گرچه این مطلب در سالهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی نوشته شده، ولی موضع اساسی و ثابت نهضت آزادی، تأکید بر مفهوم آزادی است و این امر حتی در عنوان رسمی تشکیلات آن نیز وارد شده است. ظلم و استبداد طولانی مدت پادشاهان در ایران، همواره زمینه ضداستبدادی را در ایران روشن نگه داشته است و نهضت آزادی نیز، همان گونه که گفتیم، محصول فضای خفقان آلود و دیکتاتوری مطلقه سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد است و ذهنیت رهبران آن نیز در چنین شرایطی

شکل گرفته و پرورش یافته است .مهمترین مسأله تاریخ معاصر ایران از نظر نهضت آزادی، سیطره استبداد بوده که بیش از هر عامل دیگری بر وضعیت جامعه اثر گذاشته و حتی مهم تر و مقدم تر از استعمار و استیلای خارجی بوده است!

ب. شیوه سیاسی مبارزه

بر همین اساس، نهضت آزادی در مبارزه خود با شاه یک شیوه سیاسی و مسالمت آمیز در قالب قانون اساسی در پیش می گیرد و وجهه ضدامپریالیستی و ضداستعماری ندارد. هدف اصلی نهضت آزادی، مبارزه با امریکا نبود و می خواست در چارچوب حفظ حاکمیت و سلطه امریکا در ایران و در چارچوب رژیم سلطنتی شاه از یک سو، و مبارزه به شیوه دمکراسی غربی و به اصطلاح مبارزه پارلمانی و اتخاذ شیوه های مسالمت آمیز از سوی دیگر،

فعالیت کند.به عبارت دیگر، هدف اساسی نهضت آزادی، مبارزه در جهت محو استبداد و اجرای قانون اساسی مشروطه بود. بر همین اساس هیچ گاه نظام سلطنتی موجود را نفی نکرد و حتی در آخرین ماههای حکومت شاه در حالی که شعله های انقلاب همه جا را فرا گرفته بود، نهضت آزادی بر این موضع اساسی استوار بود و بازرگان، کمیته ایرانی «آزادی و حقوق بشر» را تشکیل می داد.جالب است که برخی از تحلیل گران انقلاب اسلامی که عمدتاً در خارج از کشور هستند و نیز حامیان غربی رژیم شاه بر این دیدگاه نهضت آزادی صحّه گذاشته اند و بر اساس آن به تحلیل مسایل انقلاب اسلامی پرداخته و به لحاظ همین تحلیل غلط به خطا رفته اند. فریده فرهی که از ایرانیان مقیم امریکاست، به نظر بازرگان اشاره می کند

که جنبش اعتراضـی مردم ایران علیه ظلم و سـتم، اسـتبداد شـاه و روابطش بـا امریکـا بـود، نه در جهت برقراری نظـام جمهـوری اسلامی.مضـحک تر اینکه، وی برای تأییـد دیـدگاه بازرگان، به حزب جمهوری اسـلامی اشاره می کند که قبل از انقلاب حتی وجود نـداشت، ولی حالا قـدرت را به دست دارد. با اینکه مقاله فرهی در سال ۱۹۸۸ نوشـته شده، وی هنوز خبر ندارد که حزب جمهوری اسلامی وجود ندارد، علاوه بر این حزب جمهوری اسلامی را با نظام جمهوری اسلامی، یکسان می گیرد.

۱. بحران آزادی و دمکراسی;

امریکا به عنوان حامی اصـلی رژیم شاه گول چنین تحلیلها و نظریاتی را خورد و تا مـدتها پس از پیروزی انقلاب اسـلامی، عمق ماجرا را درک نمی کرد. در اواسط آذر ماه ۱۳۵۷ که شیرازه رژیم از هم می پاشید و امریکا در تدارک آلترناتیو بود، جیمز بیل از تحلیل گران و محققان سـیاست خارجی امریکا طی مقاله ای، عنصر اساسی در انقلاب اسلامی را «طبقه متوسط حرفه ای» می داند که پای بند ارزشـهای غربی است و «ستون فقرات» نظام سیاسی پس از انقلاب را تشکیل خواهد داد; بر همین اساس معتقد بود که امریکـا نبایـد نگران باشد.سـفارت امریکـا در تهران نیز، به تماسـها و روابـط فعال با نهضت آزادی و بازرگان دل خوش کرده و بازرگان را ترغیب کرده بود که با قره باغی رئیس ستاد ارتش وارد مذاکره و به هدف سیاسی (فرار شاه) اکتفا کند;زیرا تصور آنها هم این بود که مردم برای کسب آزادی سیاسـی و دمکراسـی انقلاب کرده انـد و این برداشت را عمـدتاً از تحلیلهای نهضت آزادی داشتند و حتی انتخاب

مهندس بازرگان به نخستوزیری، ابتدا آنها را به درستی تحلیل مزبور امیدوار کرد.

پس از سرنگونی رژیم شاه نیز، ناظران غربی امیدوار بودند که لیبرالهای متمایل به غرب، نظام جدید را شکل دهند; زیرا تصور می کردند که انقلاب اسلامی در اصل مبارزه ای برای دمکراسی لیبرال بوده است.در این مورد می توان به مایکل فیشر اشاره کرد که در مقاله ای نوشت:امید است که رهبری آیت الله خمینی به ایجاد یک انقلاب بورژوازی که قبلاً دوبار آغاز شده بود، کمک کند و در بلندمدت، شیوه دمکراتیک و لیبرالی روشنفکران به توفیق دست یابد.

انتصاب مهندس بازرگان به نخستوزیری، ابتدا ناظران غربی را به درستی تحلیل مزبور امیدوار ساخت، امّا پس از سقوط دولت بازرگان نیز ناامید نشدند و به روشنفکران موجود در حزب جمهوری اسلامی چشم دوختند و تصور می کردند که روحانیون، قرون وسطایی بوده، دارای توان و کارایی لازم برای اداره نظام سیاسی مدرن نیستند.و بر همین اساس، به طور طبیعی نوبت به روشنفکران لیبرال می رسد، همان گونه که رسید و بنی صدر ظهور کرد.

یکی از دلایل ناکامی امریکا را در مقابل انقلاب اسلامی، می توان برداشت خطا از مسایل ایران دانست که تصور می کردند مردم برای کسب آزادی و دمکراسی قیام کرده اند. بر همین اساس بود که برخی از جناحهای تصمیم گیری امریکا سعی می کردند با توسل به لیبرالها و دمکراتهای ایران و بخصوص نهضت آزادی و نیز فشار به شاه برای امتیازدادن و اعطای آزادیهای سیاسی، موج انقلاب را خنثی کنند. برژینسکی در خاطرات خود، به برخی از جناحهای وزارت خارجه و نیز سولیوان، سفیر امریکا که تصور

می کردند کاهش اقتدار شاه و حرکت به سوی یک حکومت متکی بر قانون اساسی و دمکراسی یک راه حل مقابله با انقلاب است، حمله می کند و با تعجب می نویسد:من هرگز نفهمیدم که تبدیل شاه به یک پادشاه متکی به قانون اساسی از نوع سوئیس و انگلستان چگونه می تواند توده های بپاخاسته را آرامکند».با اینکه برژینسکی اعتراف می کند که مردم با امتیازهای سیاسی مانند ایجاد حکومت آشتی ملی، از صحنه خارج نمی شدند و در یک کشمکش اراده وقدرت، مصمّم بودند که یک انقلاب کامل و تمام عیار را تحقق بخشند، ولی علت انقلاب را عدم وجود مشارکت سیاسی و مدرنیزاسیون سریع می داند و معتقد است شاه قدم در ایجاد جامعه ای گذاشته بود که نیروهای اجتماعی جدید می طلبید و این کار، بدون وجود چارچوبهای دمکراتیک سیاسی، ممکن نبود.

با اینکه در طول سلطنت شاه فساد سیاسی اجتماعی شایع و آزادی مفقود بود، این عوامل را نمی توان علل واقعی شرکت مردم در فرآیند انقلاب دانست. برخی برای اثبات این نظر، شاهد می آورند که در دهه های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، آرمانهای سیاسی از قبیل آزادی، دمکراسی و عدالت مشغولیت ذهنی عمده هیچ یک از طبقات اجتماعی ایران نبود; زیرا همه مملکت در این دو دهه غرق در تحولات اقتصادی و پیشرفت مادی بود و مردم به دلیل فساد سیاسی، به سیاست نزدیک نمی شدند و بیشتر متوجه منافع اقتصادی خود بودند.بر این اساس، نه تنها عدالت و آزادی، مشغولیت ذهنی مردم نبود، بلکه حتی طرفداران آزادی و عدالت، همانند نهضت آزادی و بازرگان نیز، سازمان سیاسی نیرومندی نداشتند

و از مردم جدا بودند.

۲. تطبیق دمکراسی بر اسلام;

مفهوم دیگری که مورد نظر بازرگان است، برابری و عدالت است; وی معتقد بود که تمامی تلاشهای سیاسی اجتماعی بشر در طول تاریخ، به منظور دستیابی به جامعه ای عادلانه بوده و تجربه انواع و اشکال حکومتهای فئودالی، سلطنتی، ناسیونالیسی، دمکراتیک و سوسیالیستی و حتی برپایی نظامهای پارلمانتاریستی در همین راستا بوده است، امّا هیچ یک از اینها نتوانسته اند، قسط و عدل را برای بشر به ارمغان آورندو بشر هنوز در تلاش مستمر است تا اینکه در حکومت حضرت مهدی (عج) به چنین آرمانی برسد. بر این اساس، نباید تعجب کرد که بازرگان از حریت، شورا، بیعت و عدالت، آزادی و برابری را برداشت می کند و سعی دارد که از درون اسلام، دمکراسی استنتاج کند.وی تحت تأثیر افکار لیبرالیستی اروپا، اصول سه گانه آزادی، برابری و دمکراسی را ارج می نهد و آنها را جزو وجوه مشترک اسلام و لیبرالیسم می داند و سعی دارد با جمع بین اسلام و دمکراسی، اثبات کند که حکومت اسلامی تفاوتی با دمکراسی ندارد.با اینکه در اسلام، حاکمیت، الهی است و حاکم طبق اصول مذهبی باید عمل کند و حق وضع قانون را ندارد، نهضت آزادی و بازرگان با پذیرش مبانی غرب، حاکمیت الهی را به طور نظری نفی کردند و به یک نوع دمکراسی غربی که حاکمیت غربی که حاکمیت مردم بر مردم بود، متوسل شدند.

پاسخ(قسمت سوم)

حاکمیت مردم بر مردم که تبلور آن در پارلمانتاریسم است، نوعی از حکومت مبتنی بر اومانیسم است که بشر را به جای خدا نهاده و برای وی حق قانونگذاری و اجرا

قایل است. بازرگان با تأویل و تفسیر کلام قرآن در تأکید بر کرامت و شرافت انسانی، اسلام را هم مکتب اومانیستی می داند.که به اصالت بشر نظر دارد. بر همین اساس، برخی معتقدند جستجوی لفظ دمکراسیدر اسلام، یا ناشی از التقاط است و یا بانیان آن،دمکراسی را به معنای آزادی استعمال کرده اند.

کار بازرگان در این زمینه اساساً معادل سازی واژه های دمکراتیک غربی با مفاهیم اسلام است و یافتن اصول و معادلهای دمکراسی در متون اسلامی مانند قرآن و احادیث در همین راستا باید توجیه شود. حمید عنایت این سطحی نگری و اخذ و اقتباس بی پایه را مورد توجه قرار داده و اشاره کرده که به دلیل شباهتهای ظاهری بین اسلام و دمکراسی، برخی از محققان کوشیده اند که طرحی از نظریه دمکراسی اسلامی به دست دهند و سرشت دمکراتیک اسلام را ثابت کنند. به نظر وی، برخی با اتخاذ موضع فلسفی، به مسایلی مانند جهانواحد و وحدانی، کلیت قوانین و حرمت فرد می پردازند و خود را درگیر مسایل سیاسی اجتماعی نمی کنند، ولی برخی دیگر به مسایل ملموس تر مانند عوامل بازدارنده استبداد توجه کرده، به کندوکاو در متون و منابع دینی می پرداختند تا مجوزهای حقوقی نظارت فرد را بر قدرت دولت پیدا کنند.بازرگان و نهضت آزادی در چارچوب این دسته اخیر می گنجند که به استخراج اصول و معادلهای دمکراسی در متون اسلامی می پرداختند.

مرحوم عنایت در همین رابطه، به یک خلأ اساسی در آثار مسلمانان معاصر راجع به دمکراسی اش...ЉЉ...می کند و آن اخذ ...انطباق موازین اخلاقی و حقوقی قانونی اسلام و یا مواضع و مؤسسات

جامعه سنتی با دمکراسی است.به نظر وی، چنین کاری بسیار مهم تر و دشوارتر از بازگوئی صرف اصول دمکراسی با اصلاحات اسلامی بود و متفکران مسلمان به جای اینکه اسلام را اصل قرار دهند و موازین اخلاقی حقوقی و قانونی را از آن استخراج کنند و بر مبنای آن حکومتی ارائه دهند، دمکراسی را مبنا قرار دادند و آن را بر اسلام تطبیق کردند و بدین لحاظ، امید به ارائه نظریه ای منسجم از دمکراسی که با متن و مقتضای اسلامی مناسب باشد، برآورده نشد. توجیه مرحوم عنایت آن است که این غفلت، احتمالاً عمدی یا اجتناب ناپذیر بوده است; زیرا تلاش برای جمع بین اسلام و دمکراسی باید بر شالوده مجموعه هایی از عقاید ابدی و لا-یتغیر نهاده شود و بر این اساس، متفکرانی که بدون مجامله با مسأله برخورد می کردند، به این نتیجه می رسیدند که اسلام و دمکراسی به طور صریح ناسازگارند.به عبارت دیگر، تعارض اسلام با اصول موضوعه دمکراسی، به لحاظ خصلت دین است و هر دینی هم به علت آنکه مبتنی بر حداقلی از اصول لا-یتغیر و بی چون و چرا است، ناگزیر با دمکراسی برخورد خواهد کرد;زیرا یکی از لوازم ذاتی دمکراسی، چون و چرای مداوم در اصول است. بر همین اساس، دمکراسی بر اصولی مبتنی است که در تمام زوایای زندگی جامعه دمکراتیک، نمود می یابد. مهمترین این اصول عبارتند از: به رسمیت شناختن ارزش هر موجود انسانی قطع نظر از صفاتش، پذیرفتن ضرورت قانون، برابری شهروندان در مقابل قانون، توجیه پذیری تصمیمات دولت بر مبنای رضایت عموم و نیز تساهل در افکار و عقاید نامعهود

و مخالف.قبل از انقلاب اسلامی، بازرگان صرفاً به بازگویی و معادل یابی برخی اصول دمکراسی با مفاهیم اسلامی پرداخته و نهضت آزادی او هیچ طرحی از حکومت برای جامعه بعد از انقلاب ارائه نداد؛چون در مبارزه سیاسی خود، قصد تغییر سلطنت و جایگزینی آن با نظام دیگر را نداشت. امّا پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بازرگان نظر خود را راجع به حکومت از دیدگاه اسلام بیان کرده است؛ به اعتقاد وی، در هیچ جای قرآن و سنت، نوع و خصوصیات حکومت اسلام مشخص نشده و دستوری در این مورد نیامده است که البته این به معنای عدم توجه نیست، بلکه ناشی از حکمت است و می خواهد بگوید مسلمانان در هر دوره بر حسب شرایط و زمان و مکان، خود عهده دار حکومت شوند.

بر همین اساس به نوعی حکومت شورایی ملی معتقد است که در واقع حاصل سازش بین دین و ناسیونالیسم است. منظور از حکومت شورایی ملی، نظامی است که قوانین اساسی، اهداف و اصول آن مأخوذ از مشیت و احکام الهی است، ولی مقررات

اجرایی و مباشرت و مدیریت امور مردم با مشورت مردم و حاکمیت ملی انجام می شود.(۱)در جای دیگر به طور صریح اظهار عقیده می کند که قرآن، حکومت و خلافت را از آن مردم می داند و مردم باید عامل و انتخاب کننده و اداره کننده آن باشند. حکومت موردنظر بازرگان، همان است که در اوان پیروزی انقلاب اسلامی، تحت عنوان «جمهوری دمکراتیک اسلامی» مطرح شد و مقبولیت نیافت.

۳. تحلیل مشکل جامعه؛

مسلماً حکومتی که بازرگان پیشنهاد می کند، مرتبط با درک و دریافت وی از مسایل و مشکلات جامعه

است; زیرا آن را به عنوان راه حلی برای دردهای جامعه ارائه می دهد و هر کس متناسب با تشخیص مشکل به دنبال علاج آن می رود. روشنفکران ملی گرای دهه ۱۳۲۰، مشکل ایران را عقب ماندگی و دورماندن از قافله پیشرفتهای اقتصادی دنیا می دیدند، امّا بازرگان ریشه مشکل جامعه را به فساد اقتصادی و اجتماعی ارجاع می دهد و معتقد است که وجود تبعیضها، پارتی بازیها، دلالیها و فساد اجتماعی، شرایط نابهنجار اجتماعی را بهوجود آورده و موجب سیاسی شدن جوانها شده است. وی درد و مشکل ایران را نه اقتصادی، بلکه اجتماعی و ناشی از عدم وجود عدالت، آزادی و فقدان حکومت ملی و قانونی می داند و بر همین اساس است که حکومت مورد نظر خود را (شورای ملی) پیشنهاد می کند. این موضوع که مشکل جامعه، اقتصادی تلقی نمی شود، در این دوره عمومیت دارد و همه جریانهای فکری ایران چنین برداشتی دارند و این امر یکی از وجوه امتیاز دوره۵۷ ۱۳۳۲ از دوره ماقبل آن است. در این دوره مشکل جامعه در

جارچوب مقولات فرهنگی و اجتماعی طرح می شود و علت آن نیز، نافرمانی از اصول و احکام اسلامی و عدم پیروی از ارزشهای فرهنگی اسلام است و بر همین اساس است که بازگشت به اسلام و قرآن مطرح می شود.به لحاظ همین برداشت نظری از مشکل جامعه در این دوره، تقلید و اقتباس از غرب نیز کمتر از دوره قبل است و برخلاف روشنفکران تحصیل کرده قبل از ۱۳۳۲ که به نفی فرهنگ خودی و تقلید از غرب می اندیشیدند، بازرگان با اینکه غرب را به

طور مطلق نفی نمی کند، تقلید صرف و سطحی از اروپا را بی ثمر می داند و معتقد است که هر جامعه ای برای اداره خود باید بر اساس مقتضیات و احتیاجات خاص خود، راه کارهایی مناسب پیدا کند. البته همان گونه که گفتیم، این به منزله نفی کامل غرب نیست، بلکه وی صرفاً اقتباس و تقلید از ظواهر غرب را رد می کند و در اخذ مبانی و ریشه ها، اشکال نمی بیند. بر همین اساس است که به طور افراط آمیزی از علوم و فنون جدید و نگرشها و مکتبهای غربی در فهم دین استفاده می کند و تقلید را در اصول و علوم مجاز می داند،ولی در امور مربوط به انسان و اجتماع نفی می کند و در زمینه های اجتماعی و اقتصادی معتقد به ابتکار است.

ج. تطبیق و ارزیابی;

در یک جمع بندی و ارزیابی مختصر از این جریان فکری می توان نقاط ضعف و قوت آن را دریافت و مشخص کرد که افکار و اندیشه های آن تا چه حد بر مدل اندیشه انقلاب اسلامی تطبیق می کند. بدین منظور شاخصهای هشتگانه مذکور را در نهضت آزادی می سنجیم تا میزان تطابق آن معلوم شود:

۱. در نحوه ورود به مسأله که در اینجا مشکل جامعه و انقلاب اسلامی است، نهضت آزادی هیچ گاه یک دیدگاه فلسفی و یاکلامی ارائه نداد و ورودی کاملاً جامعه شناختی به مشکل داشت و مشکل جامعه را در استبداد و فقدان آزادی می دید; یعنی در دیدگاه بازرگان و نهضت آزادی، ساختار سیاسی اجتماعی ایران نقطه عزیمت تحلیل بود و آنها تصور می کردند

که با اصلاح ساختار، مشکل حل می شود. بنابراین، امتیاز این شاخص، برای جریان فکری مذکور، منفی خواهد بود.

۲. ایدئولوژی جریان فکری التقاطی اصلاح طلب، همان گونه که گفتیم، التقاطی بود و آنها برای توانمند کردن اسلام در مقابله با مسایل مستحدثه و جدید، قایل به تلفیق و ترکیب اسلام با آموزه ها و ایدئولوژیهای جدید بودند که به طور عمده می توان از تلفیق دین و علم و دین و ناسیونالیسم نام برد. این امر حاکی از آن است که نهضت آزادی و بازرگان، اسلام را به تنهایی قادر به پاسخگویی به مسایل جدید نمی دیدند و نمی توانستند از دستاوردهای عصر جدید چشم پوشی کنند. بدین لحاظ امتیاز این شاخص نیز بینابین است.

۳.در مورد شاخص نفی وضع موجود که یکی از ارکان اساسی همه اندیشه های انقلاب است، جریان التقاطی اصلاح طلب، به شدت محافظه کار و اصلاح طلب بود و هیچ گاه نظام سلطنتی را نفی نکرد و همچنان بر آن پای بند ماند و معتقد بود که می توان یک نظام مشروطه سلطنتی و در عین حال اسلامی داشت که شاه در آن سلطنت (نه حکومت) کند و حدود آزادیها نیز محفوظ باشد. بنابراین، امتیاز این شاخص منفی است و جریان مذکور، یکی از ارکان اندیشه انقلاب اسلامی را فاقد است و افکار آن نمی تواند مبنای فکری انقلاب اسلامی باشد.

۴. در مقابل نفی نظام موجود، ارائهنظام جایگزین هم، رکن دیگر اندیشه انقلاب است و هر انقلابی باید نظام جایگزین آینده را ترسیم و اجرا کند، اما جریان فکری مذکور چون نظام موجود را نفی نکرده بود، پیشنهاد و ارائه نظام

جایگزین نیز خود به خود منتفی بود; منتهی آنها برای اصلاح وضع موجود، پیشنهاداتی در اجرای قانون اساسی مشروطه داشتند که این حاکی از پای بندی آنها به سلطنت مشروطه بود و مخالفت آنها حاکی از انحراف نظام از مسیر اصلی بود.

آنها خواستار بازگشت به اصل بودند، نهضت آزادی و بازرگان به طور مشخص در سالهای قبل از انقلاب هیچ طرحی برای نظام بعد از انقلاب ترسیم نکرده بودندو تنها در نوشته های بعد از انقلاب اسلامی بازرگان، اشاراتی به حکومت از دیدگاه اسلام و نیز حکومت شورای ملی وجود دارد. بدین لحاظ، امتیاز این شاخص هم منفی است و نهضت آزادی را سازنده اندیشه انقلاب اسلامی نمی نمایاند.

۵ . بیشتر خاستگاه اندیشه جریان التقاطی اصلاح طلب، داخلی بود و با اینکه بازرگان تحت تأثیر غرب و افکار غربی بود، یک جریان تقریباً مستقل داخلی را ایجاد کرد که به مراتب موفق تر از ملی گرایان قبل از کودتا بود و به لحاظ نظری گام بسیار بزرگی به جلو بود، گرچه تجلّی عمل سیاسی اجتماعی آن بسیار کم بود. با کمی اغماض و تسامح، امتیاز این شاخص را می توان مثبت ارزیابی کرد.

۶ . در مورد ارتباط اندیشه ها و افکار جریان مذکور با عصر جدید، باید گفت مهمترین و قوی ترین شاخصِ این جریان است و آنها به قدری نو و جدید فکر می کردند که در صدد تحول دین به یک دین عصری و علمی بودند و اساس کارشان مدرنیسم بود; از این نظر، امتیاز این شاخص هم مثبت است.

۷. پایگاه اجتماعی و مقبولیت مردمی این جریان، بسیار ضعیف بود و هیچ

گـاه در دل توده مردم راه نیـافت و ایـده آلها و آرمانهای آن، بسـی با اصول و معیارهای مورد نظر مردم فاصـله داشت. بر همین اساس، این جریان هیـچ گاه قادر نبود و قادر نشد که یک حرکت مردمی را در مخالفت با شاه سازماندهی کند. جامعه ایران، به طور سـنتی و طبیعی، فقط با انگیزشـها و معیارهای مـذهبی تحریک می شونـد و در همه جریانهای اجتماعی دوره معاصـر ایران، مردم به تبعیت از علما (نه روشنفکران) به صحنه آمده اند. بنابراین، امتیاز شاخص مذکور نیز منفی است.

۸. در مورد رهبری و شـبکه ارتباطی نیز باید گفت، جریان مذکور از این نظر بسـیار ضـعیف بود و فردی مثل مهندس بازرگان، عمـدتاً به لحاظ کتابها و نظراتش، شاخص شده بود، وگرنه در حد یک رهبر به مفهومی که بتواند فرمانده یک عملیات انقلابی باشـد، نبود و اصـلاً به تیپ و طرز فکر وی نمی خورد که رهبری انقلاـب را بتوانـد به دست گیرد. نهضت آزادی هم، علاـوه بر اینکه خودش تشـکیلات چندان منسـجمی نداشت، هیچ شـبکه و شـعبه ای نیز در شـهرهای دیگر ایران نداشت که در موقع لزوم بتواند مردم را برای انقلاب، بسیج و سازماندهی کند، بدین لحاظ، امتیاز این شاخص نیز منفی است.

در مجموع، جریان فکری التقاطی اصـلاح طلب، نه مبادی فکری و نظری لازم برای اندیشه انقلاب اسلامی را داشت و نه پایگاه توده ای و نه حتی یک رهبری مقبول. گرچه برخی معتقدند اصلاح طلبی دینی این جریان نقش مهمّی در ایجاد انقلاب اسلامی داشته است،(۱) امّا همان گونه که ملاحظه شد، اصول تفکرات این جریان فکری با طرح نظری

ما از اندیشه انقلاب اسلامی، تناسبی ندارد و از مجموع شاخصها، پنج نقطه ضعف و امتیاز منفی و دو نقطه قوت و امتیاز مثبت و یک امتیاز خنثی را به خود اختصاص می دهد و نمی تواند در بنای بنیادهای فکری انقلاب اسلامی سهم موثری کسب کند. به عبارت دیگر، سهم این جریان فکری در تدوین مبانی فکری انقلاب اسلامی، بسیار اندک بوده است.

(برگرفته از:درآمدی بر مبانی فکری انقلاب اسلامی' محمد شفیعی فر'ناشر: نهاد نمایندگی مقام معظّم رهبری در دانشگاهها

معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی'چاپ اول، زمستان ۱۳۷۸)

ب _نهضت آزادی

برای آشنایی با وضعیت نهضت آزادی مروری بر چگونگی پیدایش، اهداف، عملکرد و مواضع آن در برابر انقلاب و اصول و آرمان های اسلامی و انقلابی لازم است. چنین تحقیقی طبیعتا در این مختصر نمی گنجد؛ لیکن به اختصار و فشرده، نکاتی را به آگاهی می رساند:

پاسخ(قسمت چهارم)

۱- این تشکیلات اساسا بر پایه اندیشه های دکتر مصدق و با کسب نظر از وی به وجود آمده است. مهندس بازرگان در این باره می گوید: «تشکیلات و پایه های اصلی نهضت را با کسب نظر از آقای دکتر مصدق ریخته اند...»، (مجله روشنفکر، ۲۵ خرداد سال ۴۰).

در مرامنامه نهضت آمده است: «ما مسلمان، ایرانی، تابع قانون اساسی [زمان شاه] و مصدقی هستیم»، (خط سازش ۱/۲۵۲) بازرگان.

۲- گرایش دینی و اسلامی در نهضت نقش درجه دوم و ابزاری دارند و ملیت گرایی بر آن تقدم و پیشی دارد. بازرگان یکی از تفاوت های حساس و ظریف بین نهضت آزادی و نیروهای انقلابی را این می دانست که امام و انقلابیون خواستار اسلام و خدمت به دین بودند؛ ولی نهضت آزادی ایران گرا بود. گروه اول از امکانات

و ابزارهای موجود در ایران جهت اعتلای دین استفاده می کردند و گروه دوم دین را وسیله خدمت به ایران و اهداف اساسی خود قرار می دادند.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: اطلاعیه نهضت آزادی ۲۷ خرداد ۱۳۶۰ و نیز: خط سازش، ج ۱، ص ۲۸۸.

۳- نهضت آزادی دارای شیوه ای سازشکارانه بوده و هرگز موافق با مبارزه انقلابی و سرنگونی رژیم طاغوت نبوده است؛ بلکه معتقد بود شاه باید سلطنت کند نه حکومت و هم اکنون هم بزرگ ترین منادی سازش با آمریکا می باشد.

۴- نهضت آزادی به تدریج در طول حیات خود از روحانیت فاصله گرفت و نه تنها در مسائل سیاسی و اجتماعی؛ بلکه اساسا در دین شناسی و تفسیر قرآن و فهم دین، رویکردی گسسته از عالمان و دین شناسان برگزیده و به جای مطالعه در دین از طریق متدلوژی خاص خود به تأویل و تفسیر قرآن از طریق تأویل و متدلوژی علوم تجربی و تفسیر به رأی پرداخت و بدین وسیله نوعی اندیشه التقاطی در دین را رواج داد که اولین ثمره آن پیدایش سازمان مجاهدین خلق و گرایش آنان به سوی اندیشه های مارکسیستی بود. البته در عین حال این نهضت با روحانیونی مانند مرحوم شریعتمداری رابطه خود را مستحکم ساخته و او را به عنوان مرجع معرفی می کردند؛ ولی هرگز حضرت امام را به عنوان مرجع دینی معرفی نکردند.

۵- در جریان اشغال لانه جاسوسی آمریکا که در واکنش به توطئه های آمریکا در براندازی نظام صورت گرفت و پس از افشای اسناد ارتباط برخی از رهبران نهضت آزادی با آمریکا (مانند بازرگان، یزدی، میناچی، امیر انتظام، سنجابی، نزیه، مقدم مراغه ای و قطب زاده) نهضت آزادی دانشجویان پیرو خط امام را پیرو خط

شیطان خواند، (اسناد نهضت آزادی، ج ۱۱، ص ۲۰۷).

۶- در جریان جنگ تحمیلی علیه انقلاب، نهضت آزادی به جای پیوستن به صفوف جنگ و مبارزه و یا تشویق مجاهدان جان بر کف، برعکس با دشمنان همسویی نموده و حضرت امام را جنگ طلب معرفی می کردند.

گذشته از اختلاف های فکری، عقیدتی و نحوه برداشت از اسلام، بین رهبران نهضت آزادی با امام (ره) و نیروهای انقلاب، اختلاف های سیاسی در نحوه اداره حکومت، قضایای انقلاب و حوادث سیاسی پس از انقلاب سبب گردید که هر روز جدایی و اختلاف بین امام(ره) و نیروهای انقلاب با نهضت آزادی و رهبران آن در قالب دولت موقت بیشتر شود.

در این جا به برخی از این اختلاف ها اشاره می نماییم:

۱ عدم توجه بازرگان به فرمان نخست وزیری حضرت امام(ره) مبنی بر استفاده از تمام نیروها و پرهیز از انتخاب اعضای کابینه از یک گرایش سیاسی و گروهی خاص؛ این اقدام سبب گردید که نیروهای حزب الله، به مخالفت با بازرگان برخاسته و عمل او را غیر قابل تحمل قلمداد نمایند.

۲ امام (ره) نوع حکومت را جمهوری اسلامی مطرح نمودند؛ اما بازرگان و نهضتی ها بر حکومت جمهوری دموکراتیک تاکید داشتند. پس از تصویب جمهوری اسلامی،در ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ به وسیله مردم و بعدها تصریح قانون اساسی، بر کلمه جمهوری اسلامی و تأیید مردم؛ نهضتی ها حتی تا زمان حال نیز، در فراق حکومت دموکراتیک (جمهوری دموکراتیک) سوگوار هستند و این اختلافِ برداشت بازرگان و نهضتی ها در مقابل امام (ره) و انقلابیون درباره جمهوری اسلامی، شکافی عمیق برای آغاز اختلاف ها محسوب می شد.

۳ مخالفت بازرگان و نهضتی ها با مجلس خبرگان و تأکید و ارائه طرح

تشکیل مجلس مؤسسان به جای آن؛ این طرح با مخالفت صریح امام، به شکست انجامید.

۴ مخالفت با اصل ولایت و حاکمیت فقیه و فقه در جمهوری اسلامی ایران.

۵ مخالفت با برخی از اصول حقوقی و جزایی اسلام، مانند اصل قصاص و یا حدود و... به دلیل مغایرت با حقوق بشر و سازمان های جزایی بین المللی!

۶ مخالفت با شعار صدور انقلاب.

۷ مخالفت با حمایت از نهضت های آزادی بخش.

۸ مخالفت با چگونگی برخورد با ضد انقلاب و نیز مخالفت با اعدام ژنرال های خونریز و سران فاسد رژیم گذشته.

۹ مخالفت بر سر چگونگی ارتباط و برخورد با آمریکا و نیز مخالفت با اشغال لانه جاسوسی آمریکا که در نهایت، سبب استعفای بازرگان و انحلال دولت موقت گردید.

۱۰ اختلاف بر سر تفسیر سیاست نه شرقی و نه غربی امام(ره)؛ (بازرگان از این سیاست امام، برداشت موازنه منفی دکتر مصدق را داشت).

۱۱ مخالفت رهبران نهضت آزادی و دولت موقت با سپاه پاسداران، کمیته ها و نهادهای انقلابی.

۱۲ ملاقات وزیر امور خارجه دولت موقت (ابراهیم یزدی) با برژیسنکی، مشاور امنیت ملی کارتر، رئیس جمهور وقت آمریکا، سبب گردید که نیروهای انقلابی به مخالفت صریح با این جریان برخیزند؛ چرا که این ملاقات ها سبب خرد شدن چهره ضد استکباری جمهوری اسلامی می گردید.

۱۳ شرکت برخی از نهضتی ها (مانند قطب زاده، امیر انتظام و دیگران) در کودتای طبس و نوژه.

با توجه به وجود چنین اختلاف هایی بین امام، نیروهای انقلابی و حزب الله با رهبران نهضت آزادی، دولت موقت، ملی گرایان و لیبرال ها؛ موفقیت و پیروزی با امام(ره) و نیروهای انقلابی بود، و پس از

طی یک بحران، نهضت آزادی، بازرگان و یاران و هواداران او به صورت رسمی از صحنه حکومت ،قدرت و سیاست برکنار شدند.

اما این پایان کار نهضت آزادی نبود؛ زیرا پس از قضایای دولت موقت و برکناری جناح میانه روی لیبرال از صحنه سیاسی کشور و حاکمیت رسمی حزب الله بر کشور از سال ۱۳۶۰، نهضت آزادی رفته رفته از انقلاب، امام و نیروهای انقلاب دور گشته و تبدیل به یک نیروی اپوزیسیون شد و به نوعی در وحدت تاکتیکی و عملی به نیروهای ضد انقلاب و منافقین نزدیک شد و این نزدیکی تا آن جا ادامه یافت که اعلامیه ها و سخنرانی های رهبران نهضت در روزنامه ها، مجلات و رادیو و تلویزیونِ ضد انقلاب عراق و آمریکا پخش می گردید. گرچه نهضت آزادی با دیگر نیروهای ضد انقلاب، اعم از چپ و راست، دارای اختلاف فکری و بینشی بود، اما داشتن هدف مشترک؛، یعنی، مقابله و مخالفت با انقلاب و رهبران آن و به خصوص روحانیت، همه نیروهای اپوزیسیون را در عمل، به مواضع واحد و مشترک رسانید. بنابر این، در این مواضع مشترک، نهضت آزادی، در کنار منافقین، ملی گرایان، سلطنت طلب ها، توده ای ها و دیگر چپی ها قرار گرفت. البته باید انصاف داد که اگر نهضت آزادی در مقابله با رژیم گذشته به مبارزه مسلحانه اعتقادی نداشت، در مقابله با جمهوری اسلامی نیز بر عقیده خود ثابت قدم مانده و به روش مبارزه مسلحانه مجهز نشد و تنها به مبارزه سیاسی بر ضد جمهوری اسلامی پرداخت.

برخی از ویژگی های فکری نهضت آزادی عبارت است از:

۱ شیفته و مجذوب فرهنگ و تمدن مغرب زمین.

۲ گرایش و تمایل به ارتباط با آمریکا

و غرب.

۳ اعتقاد به اصالت فرد و آزادی های فردی.

۴ علم گرایی و تأکید بر علوم تجربی و حسی و بی اعتنایی به علوم عقلی و فلسفی.

۵ تفسیر علمی، تجربی و حسی از قرآن، روایات و متون دینی و تأکید بر روش تجربی در فهم متون دینی.

۶ اعتقاد به دین و مذهب، به عنوان امری فردی، جزیی و تجربی.

۷ اعتقاد به جدایی دین از سیاست (به خصوص پس از حوادث سال های بعد از انقلاب)

۸ نفی حکومت دینی و نظام ولایت فقیه.

۹ پیروی از اندیشه های دکتر مصدق در عرصه سیاست و حکومت.

۱۰ پیروی از اندیشه تسامح و تساهل در تمام ابعاد.

۱۱ ملی گرایی و ناسیونالیسم افراطی و اعتقاد به ملیت و ایران، در مقابل اسلام و به عبارت دیگر تقدم ایران بر اسلام.

۱۲ اعتقاد به دموکراسی و آزادی به شیوه غربی.

در پایان لازم به ذکر است که حضرت امام(ره) طی نامه ای به وزیر کشور وقت (آقای محتشمی) نوشتند:

بسم الله الرحمن الرحیم

جناب حجت الاسلام آقای محتشمی، وزیر محترم کشور، ایده الله تعالی

در موضوع نهضت به اصطلاح آزادی، مسائل فراوانی است که بررسی آن محتاج به وقت زیاد است. آن چه باید اجمالاً گفت، آن است که پرونده این نهضت و همین طور عملکرد آن در دولت موقت اول انقلاب، شهادت می دهد که نهضت به اصطلاح آزادی، طرفدار جدی وابستگی کشور ایران به آمریکا است و در این باره از هیچ کوششی فروگذار نکرده است و حمل به صحت اگر داشته باشد آن است که شاید آمریکای جهان خوار را که هر چه

بـدبختی ملت مظلوم ایران و سایر ملت های تحت سـلطه او دارند از سـتم کاری او است بهتر از شوروی ملحد می دانند و این از اشـتباهات آنهـا است. در هر صـورت به حسب این پرونـده هـای قطور و نیز ملاقـات هـای مکرر اعضـای نهضت، چه در منـازل خودشان و چه در سـفارت آمریکا و به حسب آن چه من مشاهـده کردم از انحرافات آنها که اگر خـدای متعالی عنایت نفرموده بـود و مـدتی در حکـومت موقت بـاقی مانـده بودنـد، ملت هـای مظلوم، به ویژه ملت عزیز مـا، اکنون در زیر چنگـال آمریکـا و مسـتشاران او دست و پا می زدند و اسـلام عزیز چنان سـیلی از این ستمکاران می خورد که قرن ها سر بلند نمی کرد و به حسب امور بسـیار دیگر، نهضت به اصـطلاح آزادی، صـلاحیت برای هیـچ امری از امور دولتی یا قانون گـذاری یا قضایی را ندارنـد و ضرر آنها به اعتبار آن که متظاهر به اسـلام هستند و با این حربه جوانان عزیز ما را منحرف خواهند کرد و نیز با دخالت بی مورد در تفسـیر قرآن کریم و احـادیث شـریفه و تأویـل هـای جاهلانه، موجب فساد عظیم ممکن است شونـد، از ضـرر گروهک های دیگر حتی منافقین این فرزندان عزیز مهندس بازرگان بیشتر و بالاتر است.

نهضت آزادی و افراد آن، از اسـلام اطلاعی ندارند و با فقه اسـلامی آشـنا نیسـتند، از این جهت، گفتارها و نوشـتارهای آنها که منتشـر کرده انـد، مسـتلزم آن اسـت که دسـتورات حضـرت مـولی المـوالی، امیرالمـؤمنین، را در نصب ولایـت و اجرای تعزیرات حکومتی که گاهی بر خلاف احکام اولیه و ثانویه اسلام است، برخلاف اسلام دانسته و آن بزرگوار را نعوذ

بالله تخطئه، بلکه مرتد بدانند و یا آن که همه این امور را از وحی الهی بدانند که آن هم بر خلاف ضرورت اسلام است. نتیجه آن که نهضت به اصطلاح آزادی و افراد آن چون موجب گمراهی بسیاری از کسانی که بی اطلاع از مقاصد شوم آنان هستند می گردند، باید با آن ها برخورد قاطعانه شود و نباید رسمیت داشته باشند.

والسلام علی من اتبع الهدی

توفیق جناب عالی را از خداوند تعالی خواستارم

روح الله الموسوی الخمینی

آقای ابراهیم یزدی دبیر کل گروهک غیرقانونی نهضت آزادی می باشند و در دوران دولت موقت نیز وزیر امور خارجه بودند.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

- مجتبی سلطانی، خط سازش، نشر سازمان تبلیغات اسلامی

- شهید سید عبدالحسین دستغیب، گروهک ها، نشر کانون تربیت شیراز

- دفتر تبلیغات اسلامی، نهضت آزادی در اندیشه و عمل

پاسخ

به نظر ما منحصر کردن روزنامه های داخلی به روزنامه های وابسته به جناح چپ و راست صحیح نیست . علاوه بر روزنامه های جناحی , چند دستهء دیگر از نشریات وجود دارد:

۱ بی دردها و بی اعتناها: روزنامه هایی که کاری به سمائل سیاسی و حکومتی ندارند و تنها هدفشان جمع مال و آسایش زندگی است ;

۲ پایگاه های دشمن و استعمار: روزنامه هایی که میل ندارند ملت ایران بالندگی داشته باشد و در مجامع علمی و صنعتی و سیاسی چهرهء درخشانی از نشان بدهد. این نشریات کارشان ایجاد اختلاف و تشت و ناامنی و در نتیجه ایجاد اضطراب و دلهره برای مردم است ;

۳ فرا جناح ها: روزنامه هایی که تقریباً طرفدار واقعیات و حقایق هستند و کار و فّعالیت و گفته ها ونوشته

های آن ها بر اساس این دیدگاه است و از اعمال و رفتار و گفتار و نوشته های ناروا از هر کسی انجام بگیرد,نکوهش می کنند. برای چاره اندیشی و اصلاح روزنامه های وابسته و جناحی , بهترین , بلکه تنها راه همان است که مقام معظم رهبری در ابتدای سال ۱۳۷۹و ریاست محترم جمهوری در سخنرانی های خود پیشنهاد دادند وآن عبارت بود از .

اگر همهء جناح ها ضمن حفظ سلایق شخصی و خط و مشی های گروهی , در اصول مشترك وحدت نظرداشته و به جای مچ گیری های بی جا و خسته کننده , به فکر مردم باشند و راه حل هایی برای درمان درد مردم وحل مشکلات و ایجاد اشتغال برای جوانان و دیگر ناهنجاری ها پیشنهاد بدهند, بسیاری از اختلاف نظرها ازبین خواهد رفت و اضطراب و نگرانی مردم برطرف خواهد شد.

چپ و راست یعنی چه ؟

پرسش

چپ و راست یعنی چه ؟

پاسخ

دو اصطلاح چپ و راست اعتباری است . مخالفان و موافقان سیاست های جاری در هرمملکت , به این دو عنوان خوانده می شوند. البته ممکن است افرادی که متهم به چپی یا راستی هستند, آن راقبول نداشته باشند, اما دیگران آنان را به راستی یا چپی نام گذاری می کنند, مثلاً در حال حاضر در کشور ما, به کسانی گفته می شود که موافق با نظام حاکم و سنّتی و همراه با محافظه کاری اند و اصطلاح به کسانی گفته می شود که مخالف با آن ها یا مخالف با بعضی از عقاید آن ها هستند.

اما به نظر ما همان طور که مقام معظم رهبری فرمودند این اصطلاحات در کشور ما درست نیست و نمی توان برای آن حدّ و مرز مشخصی قائل شد.

مثلاً چپی ها خود را اصلاح طلب می دانند و راستی ها هم می گویند ما اصلاح طلب هستیم و موافق با افسادنیستیم و اصلاح طلبی می کنیم .

اصطلاح چپ و راست , بعد از انقلاب فرانسه رواج یافت , که در مجمع ملی آن نمایندگان انقلابی تندرو درطرف چپ و محافظه کارها در طرف راست می نشستند چپ به معنای انقلابی بودن و هواداری از دگرگونی بودو راست به معنای مخالفت با هر گونه دگرگونی است , اما از آن پس چنان فراز و نشیبی از نظر معنا پیدا کرد که تعیین مرز روشنی میان آن دو تا ممکن است . به طور کلی , جریان چپ شامل همهء گروه های بهبود خواه وانقلاب خواه جدید است که هواداری از دگرگونی ها, از میان

برداشتن فاصله های طبقاتی , گرایش به عقل واستدلال و داشتن باورهای فلسفیِ غیر دینی یا ضد دینی , گرایش به سنّت شکنی و داشتن روحیه یا روش انقلابی , از خصوصیات آنان است و اما جریان راست به گروهی گفته می شود که در برابر چپ باشد وخصوصیات آن ها دفاع و پشتیبانی از نهادهای سنّتی , دفاع از آزادی های سیاسی و اقتصادی فردی , دفاع از نظام پارلمانی می باشد. در سال های اخیر اصطلاح راست و چپ برای دسته بندی های داخلی حزب ها نیز به کارمی رود, چنان که در حزب محافظه کار انگلستان مراد از جناح چپ , محافظه کارانی هستند که برخی از مفاهیم چپ , مانند برنامه ریزی اقتصادی , گسترش خدمات اجتماعی و آزادی مستعمره ها را می پذیرند. در حزب کارگر آن کشور, مراد از جناح چپ گروهی است که هوادار سوسیالیسم یا هر چه زودتر رسیدن به سوسیالیسم است و جناح راست عنوان غیر سوسیالیسم یا لیبرال ها در آن حزب است . در حزب کمونیست چین جناح هوادار مائو و انقلاب فرهنگی , جناح چپ و جناح هوادار لیوشائوچی جناح راست به شمار می رفت .(۱)

(پاورقی ۱.داریوس آشوری , دانشنامهء سیاسی , ص ۱۲۲

نظر شما دربارهء طرفداران جناح چپ و راست چیست ؟

پرسش

نظر شما دربارهء طرفداران جناح چپ و راست چیست ؟

پاسخ

تا وقتی جناح ها و گروه ها با سلایق و دیدگاه ها و خط مشی های گوناگون در کشور وجود دارند وخواستار حاکمیت الله و خدمت به خلق و رشد و تعالی کشور در زمینه های فرهنگی و اقتصادی و سیاسی ونظامی و... باشند, وجودشان بسیار مفید و پرثمر خواهد بود, چون در اثر تبادل نظر و تضارب آرا بهترین نتایج حاصل می شود که برای ترقی مملکت مفید خواهد بود, اما وجود گروه هایی که به جای رسیدگی به مشکلات مردم و رفع نابسامانی های کشور و ایجاد وحدت , به طرح مسائل جناحی بپردازند و در کشور اختلاف و ناامنی ایجاد بکنند, مضر خواهد بود.

البته در بین جناح های کشور عناصر تندرو و معتدلی وجود دارد, چنان که در میان هواداران آنان افرادی این این چنین وجود دارد. آنان اگر از گروه های خوب و متعهد و مؤمن و دلسوز به حال مردم و ملت و طرفدار نظام مقدس جمهوری اسلامی و قوانین اسلامی (ازهر جناحی که باشند) طرفداری کنند, خوب است و مورد تأییدخواهد بود; در غیر این صورت از هر جناحی که باشند مورد تأیید ما نیستند; بنابراین , وجود سلایق متعدد درکشور امری اجتناب ناپذیر است ; لذا برای روحانیتِ آگاه , جناح چپ و راست فرقی ندارد; هر کدام برای کشور,نظام و اسلام خدمت کنند, ما برای آن ها دعا می کنیم و اگر کسی بخواهد خیانت کند, از دید ما مطرود است .

علت این که بیش تر جوان ها طرفدار جناح چپ هستند چیست ؟

پرسش

پرسش

علت این که بیش تر جوان ها طرفدار جناح چپ هستند چیست ؟

پاسخ

جناح چپ و در رأس آن جناب ریاست محترم جمهوری , در موقع انتخاباتِ ریاست جمهوری وهنگان ارائهء برنامه های آیندهء دولت خود, در سخنرانی ها و روزنامه ها و مصاحبه ها مطالب و شعارهایی را مطرح کردند که برای عده ای مخصوصاً نسل جوان جذّاب و دلربا بود, مثل استقلال , آزادی در بیان , نوشتار و ایجادجامعهء مدنی و درک جوانان و حل معضل و مشکل آنان و...; این شعارها برای همه جذاب است , مخصوصاًنسل جوان ; به همین علّت از جناح چپ حمایت کردند. به علاوه مدّت زیادی جناح راست حاکم و همهء کارهادر اختیار آن ها بود و طبیعت انسان دین است که همیشه دنبال گروه نو و جدید باشد. ضمناً جوان ها معتقدندگروه راست تا کنون نتوانسته است مشکلات را حل کند. به قول استاد مطهری ره انسان طالب چیزی است که ندارد و رو گردان از چیزی است که دارد. و وِرْد زبان جوان ها این است که کار کسانی که قدرت را در دست داشتند دیدیم , یک مدت هم قدرت رابه کسانی واگذار کنیم که از صحنه خارج بوده اند.

البته علل و عوامل دیگری نیز دخالت دارد که جای بیانش نیست .

امیدواریم حمایت های جوانان هم چنان از ریاست محترم جمهوری ادامه داشته باشد, اما یقیناً این حمایت ها تا وقتی است که جناح چپ به شعارهای خود جامهء عمل بپوشاند و اگر روزی جوانان متوجه شوننداین ها تنها شعار است و از عمل خبری نیست , قطعاً دست از حمایت خود

خواهند کشید.

حزب جمهوری اســلامی در چه سالی تأســیس شد و در حال حاضــر چه کسانی در آن عضویت دارند؟ چه کسانی ریاست آن را به عهده دارند و فعالیت این حزب در چه مواردی است ؟

پرسش

حزب جمهوری اسلامی در چه سالی تأسیس شد و در حال حاضر چه کسانی در آن عضویت دارند؟ چه کسانی ریاست آن را به عهده دارند و فعالیت این حزب در چه مواردی است ؟

پاسخ

حزب جمهوری اسلامی در اوائل پیروزی انقلاب , در سال ۵۸تأسیس شد, ولی بعد از مدتی منحل وتعطیل شد. الآن رسماً حزبی به نام حزب جمهوری اسلامی وجود و فعالیت ندارد.

جناح چپ و راست چیست ؟

پرسش

جناح چپ و راست چیست ؟

پاسخ

اصطلاح چپ و راست به مرور زمان تعبیرهای وسیعی گرفته است و به تعریف واحد و دقیقی از آن امکان ندارد. این اصطلاح اولین بار از مجلس ملّی فرانسه , بعد از انقلاب کبیر سر در آورد.

در این مجلس افرادی که دارای نظریات رادیکالی و انقلابی و تند بودند, در سمت چپ مجلس می نشستند وآن هایی که مخالف بودند, مثل محافظه کاران و لیبرال ها, در طرف راست قرار داشتند.

این امر به تدریج به صورت یک سنّت در پارلمان های اروپایی درآمد. چپی به کسانی اطلاق می شد که طرفداردگرگونی های بنیادی و تند و توسل به خشونت و قوهء قهریه بودند, و راستی به آن هایی گفته می شد که مخالف تغییرسریع و بنیادی در نظام بودند و توسل به زور و خشونت را قبول نداشتند و معتقد بودند تنها اصلاحات ظاهری درنظام سیاسی کشور صورت بگیرد.(۱)

جناح چپ امروز در ایران به کسانی اطلاق می گردد که مخالف خشونت و توسل به قوهء قهریه هستند و نظام دینی و ولایی را قبول ندارند یا ولایت مطلقه را نمی پذیرند و یا مشروعیت نظام ولایی را انتصابی و متعین از طرف شارع مقدس (خدا و پیامبر و امام معصوم :) نمی دانند.

جناح راست به کسانی گفته می شود که معتقدند باید حکومت و نظام ولایی ولایت مطلقه باشد و مشروعیت آن از طرف شارع مقدس است , اما مقبولیت نظام و حکومت از سوی مردم است .

البته تفاوت های دیگری نیز وجود دارد.

(پاورقی ۱.دفتر تحقیقات و برنامه ریزی درسی , آشنایی با مکاتب و اصطلاحات عقیدتی و سیاسی

, سال دوم , مراکز تربیت معلّم , شماره کد۲۰۱۴ ص ۱۱۶ ۱۱۷

به نظر بنده روزنامهء فراجناحی وجود ندارد و تا رسیدن به مرحلهء انتشار آن روزنامه ها, جامعهء ایران باید مراحل و مسیرهای پرپیچ و خمی را طی کند. اینطور نیست ؟

پرسش

به نظر بنده روزنامهء فراجناحی وجود ندارد و تا رسیدن به مرحلهء انتشار آن روزنامه ها, جامعهء ایران باید مراحل و مسیرهای پرپیچ و خمی را طی کند. اینطور نیست ؟

پاسخ

نظر جنابعالی صحیح است . روشن است هر گروهی بر طبق عقیده ای که دارند, روزنامهء خود را شکل می دهند و حاضر نیستند نظریات گروه دیگر را تحمل کنند. البته جامعهء ایران که مسلمان و با فرهنگ هستند, به اختلافات جناحی توجهی ندارند. غالب این گروه ها که هر کدام یک یا چند روزنامه چاپ و منتشر می کنند, شایداعضای صد نفری باشند, اما از امکانات وسیع عمومی استفاده کرده و با جار و جنجال و غوغا سالاری , جامعه رادچار التهاب و تنش می کنند, ولی عقلا به این مطالب توجهی ندارند.

روزنامه ها به جای این که خبرهایی را که در کشور اتفاق می افتد, صادقانه با مردم در میان بگذارند, آن چه را به نظر خودشان مهم است و شاید در واقع مطلب ارزشمندی یا خبر مهمی نباشد, درشت می کنند, مثلاً فلان شخص درکجا سخنرانی کرده و چه گفته است .

روزنامهء دیگر جواب آن را می نویسد یا شخص دیگری در جای دیگر سخنرانی و با او مخالفت می کنند. این شیوه از نظر مردم پشیزی نمی ارزد. نباید خود را دربست در اختیار این و آن قرار بدهیم . ما مسلمانیم و ملاک ها وارزش های اسلامی را که امام راحل و رهبر معظم انقلاب ترسیم می کنند, باید مدّ نظر داشته باشیم و همواره حافظ ونگهبان ارزش های اسلامی و اجتماعی باشیم . با مفاسد اجتماعی مبارزه کنیم

.

روحانیت و روحانیون , دو حزب جداگانه اند؟ لطفاً شرح دهید؟ آیا در قم هم این دو گروه وجوددارند؟

پرسش

روحانیت و روحانیون , دو حزب جداگانه اند؟ لطفاً شرح دهید؟ آیا در قم هم این دو گروه وجوددارند؟

پاسخ

جامعهء روحانیت مبارز, عده ای از علمای شهر تهران هستند که به این نام تجمع و تشکل دارند که قبل از انقلاب برای هماهنگی بیش تر بین نیروهای انقلابی توسط شهید بهشتی و عده ای از علمای تهران به وجود آمد.

هم چنین مجمع روحانیون مبارز تهران , عده ای دیگر از این عالمان و روحانیان بودند که بر اثر بعضی ازاختلافات در اواخر عمر حضرت امام (ره) از جامعهء روحانیت مبارز منشعب شد; زیرا مانند بقیهء احزاب نیستند, بلکه بیش تر جنبهء مذهبی و ارشادی دارند و کارهای سیاسی نیز انجام می دهند و موضع گیری سیاسی دارند. در قم , جامعه ءروحانیت مبارز و مجمع روحانیون مبارز, دفتری ندارند, اما چون این دو گروه , دو تشکل مهم سیاسی و مذهبی می باشند و به عنوان گروه های مادر عمل می کنند, دیگر تشکل ها, گروه ها, احزاب و جمعیت ها از لحاظ خط فکری و سیاسی با یکی از آن ها پیوند خورده اند. به این جهت می توان گفت چنین دیدگاهی (جامعهء روحانیت و مجمع روحانیون مبارز) بر کل تشکیلات سیاسی کشور حاکم است .

جناح راست و چپ یعنی چه ؟ توضیح دهید چگونه این اتفاق افتاده است ؟

پرسش

جناح راست و چپ یعنی چه ؟ توضیح دهید چگونه این اتفاق افتاده است ؟

پاسخ

راست و چپ در اصطلاح سیاسی معنای خاص خود را دارد و علّت این که عده ای را موسوم به راست و عده ای را موسوم به چپ می کنند, از آن جا ناشی می شود, ولی جناح راست و چپ در ایران و در نظام سیاسی کشور ما ویژگی مخصوص به خود را دارد.

جناح راست فعلاً بیش تر از نیروهای مذهبی و طرفدار اجرای احکام دینی بر اساس مبانی اسلامی و طرفداری ازولایت فقیه به عنوان یک اصل اساسی , دینی و الهی قلمداد می شوند, ولی جناح چپ بیشتر از نیروهای سیاسی وروشنفکر و مخالف سنّت گرایی تشکیل شده اند, گرچه در بین آنان افرادی اسلامی وجود دارند.

در ایران دو گروه مخالف با یکدیگر (حال مخالفت آن ها به هر علّت باشد) قرار می گیرند; یعنی اساس تشکّل ,مخالفت افراد با یکدیگر است , نه مخالفت در تئوری و دیدگاه . از هر شخصی که در گروه چپ یا راست قرار گرفته وطرفدار این یا آن گروه است , سؤال شود شما بر چه اساسی از این جناح طرفداری می کنی , نمی داند! آیا اختلاف درمبانی اقتصاد است یا در سیاست خارجی یا چیز دیگر. همه می گویند در سیاست خارجی بر اساس اصل نه شرقی ونه غربی باید عمل بشود.

در اقتصاد هر دو جناح می گویند: نه سرمایهی داری غربی و نه سوسیالیستی شرقی , بلکه سرمایه داری محدود وکنترل شده . البته گروه ها و حزب ها برای خود دیدگاه و نظر

خاصی دارند که در سیاست خارجی یا اقتصادی و یاسیاست داخلی , آن را می گویند.

حزب لائیک چیست ؟ آیا آنان خدا را قبول دارند؟

پرسش

حزب لائیک چیست ؟ آیا آنان خدا را قبول دارند؟

پاسخ

لائیک واژهء انگلیسی است , به معنای وابسته به شخص دنیوی بودن , و لائیسم یعنی غیر روحانی بودن .(۱)

در اصطلاح به کسانی گفته می شود که معتقدند دین از سیاست جدا است . ممکن است آن ها خود را مسلمان بدانند, ولی به لوازم مسلمانی ملتزم نباشند. بعد از روی کار آمدن مصطفی کمال پاشا (آتاتورک) در ترکیه , دومین مجلس کبیر ملّی که اکثریت اعضایش از حزب خلق بود و مصطفی کمال آن را تأسیس کرده بود, در آن کشورجمهوری اعلام کرد و وی را به ریاست جمهور انتخاب نموده و به نخست وزیری منصوب شد وآنکارا پایخت ترکیه گردید و بساط خلافت عثمانی برچیده شد (سال ۱۹۲۴. مصطفی کمال قانون اساسی ترکیه راکه تمام اختیارات را در دست رئیس جمهور متمرکز می کرد, تحمیل نمود. حکومت او دیکتاتوری تک حزبی بود.وی از ابتدار کار برای اروپایی سازی ترکیه اقدام کرد و مذهب را از سیاست تفکیک نمود و شعار جدایی دین ازسیاست را سر داد و به مردم مسلمان ترکیه القا کرد که هر کس بخواهد, می تواند دیندار و خداپرست باشد, اهل نماز وعبادت باشد, ولی دینداری یک خصیصهء فردی و درونی است و نباید هیچ گونه ظهور و بروزی در جامعه داشته باشدو آثار دینداری نباید آشکار باشد. او با حجاب مبارزه کرد و با تشکیل حزبهای دینی و گروه های مذهبی مبارزه نمودو دین را از صحنهء سیاسی ترکیه خارج کرد و در پستوی خانه ها محبوس نمود.

لائیک , جدایی سیاسیت از آثار و علائم دین و معنویت

است , اما به این معنا نیست که شخص در درون خداپرست نباشد.(۲)

هم اکنون شمار مسلمان ها در ترکیه بسیار است , ولی متأسفانه لاییک ها حکومت را در دست دارند و ارتش راناظر بر حسن اجرای قانون اساسی می دانند.

(پاورقی ۱.عباس آریانپور کاشانی , فرهنگ فشرده‌ء انگلیسی به فارسی , ص ۶۰۱

(پاورقی ۲.غلامحسین مصاحب , دائره المعارف فارسی , ج ۱ ص ۴۲ با تلخیص .

جناح راست و چپ یعنی چه ؟ توضیح دهید چگونه این اتفاق افتاده است ؟

پرسش

جناح راست و چپ یعنی چه ؟ توضیح دهید چگونه این اتفاق افتاده است ؟

پاسخ

راست و چپ در اصطلاح سیاسی معنای خاص خود را دارد و علّت این که عده ای را موسوم به راست و عده ای را موسوم به چپ می کنند, از آن جا ناشی می شود, ولی جناح راست و چپ در ایران و در نظام سیاسی کشور ما ویژگی مخصوص به خود را دارد.

جناح راست فعلاً بیش تر از نیروهای مذهبی و طرفدار اجرای احکام دینی بر اساس مبانی اسلامی و طرفداری ازولایت فقیه به عنوان یک اصل اساسی , دینی و الهی قلمداد می شوند, ولی جناح چپ بیشتر از نیروهای سیاسی وروشنفکر و مخالف سنّت گرایی تشکیل شده اند, گرچه در بین آنان افرادی اسلامی وجود دارند.

در ایران دو گروه مخالف با یکدیگر (حال مخالفت آن ها به هر علّت باشد) قرار می گیرند; یعنی اساس تشکّل ,مخالفت افراد با یکدیگر است , نه مخالفت در تئوری و دیدگاه . از هر شخصی که در گروه چپ یا راست قرار گرفته وطرفدار این یا آن گروه است , سؤال شود شما بر چه اساسی از این جناح طرفداری می کنی , نمی داند! آیا اختلاف درمبانی اقتصاد است یا در سیاست خارجی یا چیز دیگر. همه می گویند در سیاست خارجی بر اساس اصل نه شرقی ونه غربی باید عمل بشود.

در اقتصاد هر دو جناح می گویند: نه سرمایهی داری غربی و نه سوسیالیستی شرقی , بلکه سرمایه داری محدود وکنترل شده . البته گروه ها و حزب ها برای خود دیدگاه و نظر

خاصی دارند که در سیاست خارجی یا اقتصادی و یاسیاست داخلی , آن را می گویند.

چرا در جامعهء ما جناح گرایی زیاد شده است و جناح ها همدیگر را می کوبند, در حالی که به فکراقتصاد کشور نیستند؟

پرسش

چرا در جامعهء ما جناح گرایی زیاد شده است و جناح ها همدیگر را می کوبند, در حالی که به فکراقتصاد کشور نیستند؟

پاسخ

مرحوم دکتر شریعتی یکی از گسترش دهندگان اندیشه و فکر در حوزهء اندیشهء اسلامی و جامعه ءدانشگاهی به حساب می آیند. ایشان زحمات فراوانی را تحمل کرده و سخنرانی های متعدد و نوشته های فراوانی دارند که بعضی از آن ها قابل استفاده است , امّا در بحث اسلام شناسی , مانند هر رشتهء دیگر علوم و مطالبی لازم است که تا انسان آن ها را نگذارند و مرحله به مرحله طی نکند, نمی تواند اندیشهء عمیق اسلامی برسد و آن را نشر دهد یاسخنرانی کند و یا در کتابی چاپ کند.

عده ای معتقدند ایشان چون در رشتهء جامعه شناسی , کارشناس و درس خوانده بود, نظریات ایشان در آن رشته قابل قبول است . امّا دربارهء مطالب اسلامی چون از آگاهی لازم بهره مند نبودند, در نوشته ها و گفته هایشان مطالب اشتباهی به چشم می خورد که تمام خوبی های ایشان را تحت الشعاع قرار می دهد. می گویند بعضی از نظریات ایشان در بحث اسلام شناسی و مطالب دینی , استاندارد و قابل اعتماد و از اعتبار لازم برخوردار نیست . از این جهت علمایی از حوزه در ردّ نظریات ایشان مطالبی نوشتند.

چرا در جامعهء ما جناح گرایی زیاد شده است و جناح ها همدیگر را می کوبند, در حالی که به فکراقتصاد کشور نیستند؟

پرسش

چرا در جامعهء ما جناح گرایی زیاد شده است و جناح ها همدیگر را می کوبند, در حالی که به فکراقتصاد کشور نیستند؟

پاسخ

البته نمی توان گفت مسئولان به فکر اقتصاد کشور نیستند. بحمداللّه بعد از جنگ , مسئولان کشور,بسیاری از خرابی ها را ساخته و شهرها را آباد کرده اند و کارخانه های بسیاری افتتاح شده است . برق در سراسرکشور حتی در روستاها وجود دارد و حتی به خارج صادر می کنند. مخابرات در سطح عالی گسترش پیدا کرده وشبکه های مختلف رادیویی و تلویزیونی فعالانه کار می کنند و در بخش صنعت پیشرفت های فراوانی داشته اند.خلاصه خدماتی که مسئولان کشور از ابتدای انقلاب به این کشورِ پهناور, با آن همه دشمنی ها و سختی ها که بر سرراه بوده , انجام داده اند, قابل تقدیر و شکرگزاری به درگاه خدا است . البته اخیراً جناح گرایی و حزب بازی فراوان شده است که یکی از آفت های خطرناک محسوب می شود, زیرا در اثر ااختلافات کشور را به سوی رکود سوق می دهد و خطر بزرگی است . اصل حزب و تشکّل های قوی و متعهّد خوب است , اما حزب

بازی و جناح بازی ازبزرگ ترین مفاسد هر کشور می تواند باشد.

تخرب و جناح گرایی فکر مسئولان را به خود جلب می کند و خود را اسیر خودگرایی و حزب بازی می کنند.

در نتیجه از فعالیت های اقتصادی باز می مانند و بالاخره بعضی از کارخانه ها تعطیل می شود و اجناس افزایش قیمت پیدا می کنند و تمام فشار آن بر مردم مستضعف و طبقهء محروم وارد می شود.

چون هر چه بـازار آشـفته تر باشـد,تجار و سـرمایه دارها سود بیشتری به جیب می زننـد. از خداونـد متعال خواهانیم به مسـئولان توفیق دلسوزی به حال مردم را عنایت فرمایـد تا خود را وقف خـدمت به مردم بنماینـد و مشـکلات آنان را حلّ کنند, نه این که مردم را وقف خود بکنند!

منظور از اصطلاح خط سوم چیست؟

پرسش

منظور از اصطلاح خط سوم چیست؟

پاسخ

امروزه دو خـط، یـا دو جنـاح، در کشور مـا جریـان دارد؛ جناح راست و جناح چپ. به جامعه روحانیت مبارز و پیروانش، جناح راست و به مجمع روحـانیون، جنـاح چپ اطلاق می شود. خط سوم، به خطبی می گوینـد که نه به طور کلی خط و مشـی جناح راست را قبول دارد و نه جناح چپ را، بلکه تلفیقی است از خط راست و چپ.

به تعبیر دیگر نیمی از خط و مشی جناح راست را قبول دارد و نیمی از خط و مشی جناح چپ را.

در حال حاضر چند حزب و جناح در ایران فعالیت می کنند؟ اگر می شود نام آن ها و عقایدشان رابنویسید. چرا این همه حزب و گروه به وجود آمده است ؟ جناج راست و جناج چپ یعنی چه ؟ مگر ما فقط یک رهبرنداریم ؟

پرسش

در حال حاضـر چند حزب و جناح در ایران فعالیت می کنند؟ اگر می شود نام آن ها و عقایدشان رابنویسید. چرا این همه حزب و گروه به وجود آمده است ؟ جناج راست و جناج چپ یعنی چه ؟ مگر ما فقط یک رهبرنداریم ؟

پاسخ

از تعـداد احزاب و گروه هـای ایرانی دقیقاً اطلاع نـداریم , ولی می توانیـد عقایـد و اهـداف برخی از آن ها رادر کتاب نوشـتهء آقای حسین متقی بیابید.

دلیل این که این همه حزب و گروه به وجود آمـده انـد نیز کاملاً معلوم است : انسان ها دارای تفاوت های دورن فردی بسـیاری هسـتند. این تفـاوت هـا, بینش های متفاوتی را در انسان ه اایجاد می کنـد و بینش های مختلف یقیناً به اتخاذ روش های مختلف در زندگی می انجامد. به همین ترتیب بعضـی اهداف مشترک که ممکن است کاملاً مادی یامعنوی باشد سـبب گردآمدن افراد خاصی به دور هم می شود و کم کم تشکّل های متفاوت با اهداف متفاوت پدیدمی آیند. با این بیان , معلوم می شود که شکل گیری احزاب مختلف , امری کاملاً طبیعی است که به خصوصیات ذاتی انسان باز می گردد.

اما در مورد جناح راست و چپ باید بگوییم که و دو اصطلاح سیاسی هستند که به زمینه ای تاریخی باز می گردد. قصه از این قرار است که پس از انقلاب معروف فرانسه , در پارلمان دو گروه وجود داشتند; گروهی که در سمت راست سالن پارلمان می نشستند, دارای افکاری محافظه کارانه بودند و گروهی که در سمت چپ پارلمان می نشستند, دارای افکار اصلاح طلبانه بودند. بدین

ترتیب , از آن روب به عد در تاریخ اصطلاحات سیاسی به هر حزب محافظه کاری یا و به هر گروه اصلاح طلبی , یا اطلاق گردید. نوعاً احزاب چپ و راست در سه مسئلهء عمده با هم در اختلاف هستند:

الف) سیاست

ب) اقتصاد

ج) فرهنگ

در ایران هم این دو حزب با اختلافات کوچک و بزرگ فعالیت می کنند. با این حال , همگی در چارچوب قانون اساسی و سیاست کلی نظام که از سوی رهبری اتخاذ می گردد, تلاش می کنند.

حزب دموکرات چیست؟

پرسش

حزب دموکرات چیست؟

پاسخ

دموکرات در لغت یعنی طرفدار دموکراسی.(۱)

دموکراسی یعنی حکومت مردم بر مردم. به عبارت دیگر: نوعی از حکومت که در آن حاکمیت عالیه در دست مردم است که ممکن است مستقیماً یا به واسطه نمایندگی که انتخاب می کنند، اعمال شود. اصطلاح دموکراسی در یونان قدیم پیدایش یافت و به حکومت اطلاق می شد که مردم در اداره آن سهیم و از مزایایش برخوردار باشند.(۲) افرادی که طرفدار دموکراسی هستند، دست به تشکیل احزاب مربوط به خود زدند. اکنون ممکن است در بعضی از کشورها حزب دموکرات وجود داشته باشد، مثل حزب دموکرات در آمریکا که در مقابل جمهوری خواهان قرارداد و یا حزب دموکرات کردستان عراق یا ترکیه. چنین احزابی ممکن است در داخل آیین نامه ای مخصوص به خود داشته باشند که وضع مشابهی با دیگر احزاب با این نام و نشان نداشته باشد، اما در یک اصل که طرفداری از حکومت مردم بر مردم باشد شریکند، هر چند در نحوه اجرای آن دچار اختلاف شوند.

۱ – ر. ك: دائره المعارف مصاحب، ج ۱، ص ۹۴۴.

۲ – همان

نظر شما در مورد جناح چپ و راست و چند حزبی شدن مملکت چیست؟

پرسش

پرسش

نظر شما در مورد جناح چپ و راست و چند حزبی شدن مملکت چیست؟

پاسخ

ملّت شریف ایران همه مسلمان و متدیّن و قریب به اتفاق شیعه و پیرو مولای متقیان امیرالمؤمنین و ائمه اطهار(ع) هستند. اگر افرادی که شیطنت می کنند دست از هوا پرستی بردارند و به فکر حلّ مشکلات مردم باشند هیچ مشکلی سر راه رشد و پیشرفت کشور نخواهد بود.

دولتمردان آمریکا برای جلوگیری از پیشرفت ایران اسلامی پس از پیروزی انقلاب به انواع توطئه ها متوسل شدند تا بتوانند کشور را دچار بحران کنند و نظام را ساقط نمایند. یکی از توطئه های دشمن ایجاد تفرقه و تشتّت بین مردم و مسئولان است تا بتوانند از راه تفرقه انداختن نظام کشور را سرنگون کنند و بر کشور دوباره مسلّط شوند. ملّت شریف ایران باید متوجه باشند اختلافات به عنوان چپ و راست به نفع کشور و مردم نیست. ما در اسلام چپ و راست نداریم و این تعبیر را شیاطین القا می کنندو بر سر زبان ها می اندازند. باید از گفتن لفظ راست و چپ پرهیز کنیم و متّحد باشیم و کشور و انقلاب اسلامی را به کمال و پیشرفت برسانیم. البته تشکیل احزاب و گروه ها اگر در چارچوب مقررات باشد و اهدافی مغایر با نظام اسلامی نداشته باشد مانعی ندارد منتها باید توجه داشت که احزاب تا کنون در ایران موفق نبوده اند.

در مورد فعالیت های ضد انقلاب و تشکیلات آن ها توضیح دهید. فعلاً سازمان مجاهدین خلق چه می کند؟

پرسش

در مورد فعالیت های ضد انقلاب و تشکیلات آن ها توضیح دهید. فعلاً سازمان مجاهدین خلق چه می کند؟

پاسخ

گروه های ضد انقلاب، گروه هایی هستند که به مقابله و ضدیت با نظام جمهوری اسلامی ایران پرداخته اند و معروف به گروه های براندازنیز هستند. این ها با تلاش و خیالات واهی به فکر تغییر نظام اسلامی با کمک ایادی داخلی و خارجی می باشند. دشمنان داخلی و خارجی در این ۲۵ سال انقلاب از تمام توان خود استفاده نموده و از هیچ تلاشی فروگزار نکرده و از هر طریق ممکن وارد مبارزه شده اند، تا به اهداف خود برسند؛ از جبهه فرهنگی گرفته تا راه انداختن جنگ های داخلی و خارجی، مانند غائله کردستان و جنگ ایران و عراق و ترور شخصیت ها و مسئولان نظام، ترور شهید مطهری و مفتح و بهشتی و ۷۲ تن از یارانش، نیز باهنر و رجایی و شهدای محراب (شهید مدنی و اشرفی اصفهانی و دستغیب و صدوقی) و ترور ناموفق مقام معظم رهبری و هاشمی رفسنجانی و ... .

این ها از جمله فعالیت های دشمنان نظام بوده است و هنوز این فعالیت ها ادامه دارد، مخصوصاً در جبهه فرهنگی و دینی که رهبر انقلاب آن را به شبیخون فرهنگی تعبیر نمودند. آمریکا برای این شبیخون فرهنگی اعلام می دارد که بیست میلیون دلار

هزینه کرده است.

فعالیت های گروه های ضد انقلاب:

۱- ترور شخصیت ها و مسئولان از لحاظ فرهنگی و اجتماعی (بدبین کردن مردم نسبت به مسئولان؛

۲- ناکار آمد جلوه دادن نظام جمهوری اسلامی؛

۳- تبلیغات علیه دین و اشاعه و بی دینی و فساد

و فحشا؛

۴- گسترش اعتیاد بین جوانان؛

۵- تبلیغات علیه رهبری (که محور وحدت ملگ و یگانگی نظام جمهوری اسلامی است)؛

۶- نفوذ در دستگاه های دولتی و حکومتی و ایجاد اخلال در امور کشور؛

۷- جاسوسی و دادن اطلاعات به دشمنان؛

۸- ایجاد نا امیدی در مردم نسبت به آینده کشور؛

۹- بزرگ جلوه دادن دشمنان و مرعوب کردن مسئولات و مردم؛

۱۰- تبلیغات علیه شهادت طلبی و جهاد و مبارزه و خشونت گرا جلوه دادن این امور؛

۱۱- تبلیغات و تخریب روحانیت.

و در آخر گرفتن دین و ایمان و اراده مردم، و تضعیف نظام جمهوری اسلامی ایران و عمده گروهک ها را می توان به سه دسته تقسیم نمود:

۱- گروهک های سلطنت طلب و ملی گرا؛

۲- گروهک های چپ گرا و مارکسیست شامل گروه هایی مثل حزب توده و فدائیان خلق؛

۳- گروهک منافقین (سازمان مجاهدین خلق).

این گروهک ها را ملّت شریف ایران شناخته است و آن ها را از صحنه اجتماع و حیات سیاسی کشور طرد نموده و این افراد به کشورهای خارجی گریخته اند.

گروهک منافقین که از سی ام خرداد ۱۳۶۰ تا کنون اعمال تروریستی زیادی را مرتکب شده اند. بعد از آغاز جنگ تحمیلی به دامان رژیم جنایتکار صدام پناه برد.

برخی از نیروهای این گروهک در کشورهای اروپایی به فعالیت ضد انقلابی مشغول شدند. این گروهک با توجه به جنایات فجیعی که علیه ملّت شریف ایران و مسئولان نظام مرتکب شده بعد از جنگ ایران و عراق، آلت دست صدام شدند و علیه شیعیان عراق دست به جنایت و کشتار زدند، یکی از منفورترین گروه ها نزد ملّت ایران محسوب می شود. این گروهک در حال حاضر نوکر

نیروهای غربی (آمریکا و انگلیس) در عراق می باشند که با آن ها همکاری می کنند. مهم ترین دلیل انحراف این گروه برداشت ناصحیح از اسلام و تفسیر نادرست از آیات و روایات است. امید است ملّت مسلمان و شجاع ایران با تکیه بر ایمان و اراده و با توجه به منویات مقام معظم رهبری همیشه هشیار و بیدار بوده و با مدد الهی راه خود را ادامه بدهد تا پرچم این نهضت الهی را در دست صاحب اصلی آن امام زمان(عج) قرار بدهد.

اعضای دولت موقت جمهوری اسلامی ایران، نیز عملکرد چند ماهه آن دولت را برای ما بنویسید. نیز بیان کنید که چرا در کابینه های بعدی حضور نداشتند؟

پرسش

اعضای دولت موقت جمهوری اسلامی ایران، نیز عملکرد چند ماهه آن دولت را برای ما بنویسید. نیز بیان کنید که چرا در کابینه های بعدی حضور نداشتند؟

پاسخ

برخی اعضای دولت موقت عبارت بودند از:

۱- مهندس مهدی بازرگان

۲- داریوش فروهر

۳- حسن نزیه

۴- یداللَّه سحابی

۵- ابراهیم یزدی

۶- کریم سنجابی

۷- ایزدی

۸- هاشم صباغیان

۹- علی اکبر معین فر

۱۰- صدر حاج سید جوادی

۱۱- سپهبد قرنی

۱۲- دکتر مدنی

۱۳- عباس امیر انتظام.

در خصوص عدم استفاده از همه اعضای کابینه دولت آقای بازرگان در کابینه های بعد نیاز به آن هست که عملکرد آن ها مورد بررسی قرار گیرد. در خصوص عملکرد دولت موقت سه رویکرد وجود دارد:

أ) دیدگاه موافق

برخی عقیده دارند که دولت موقت هم در گزینش اعضای کابینه موفق بوده است وهم در عملکرد؛ زیرا در هر انقلابی بعد از پیروزی، نیاز به انسان هایی است که معتدل و میانه رو بوده و در تصمیم گیری ها و اِعمال سیاست تند رو نباشند؛ بر این اساس باید در کابینه از افراد با تجربه و متخصّص بهره گرفته شود.

افرادی که در دولت موقت گزینش شده بودند، دارای این ویژگی ها بودند. طرفداران این رویکرد که معمولاً نهضت آزادی و لیبرال ها بوده و هستند، عقیده دارند که اگر به دولت موقت فرصت داده می شد برنامه های خویش را اعمال کند، امروزه ایران در ابعاد گسترده پیشرفت نموده و برخی از مشکلات مانند جنگ و انزوایی ایران در صحنه های بین المللی، به وجود نمی آمد، مضافاً بر این که در روابط بین الملل می توانست از سیاست های تنش زدایی بهره گرفته و با امریکا و اروپا روابط منطقی برقرار نماید؛ همچنین دولت موقت در صحنه های داخلی می توانست بین همه گروه های سیاسی همگرایی

به وجود آورد، همان گونه که در اوّل انقلاب همگرایی و ائتلاف همه جانبه شکل گرفت.(۱)

افرادی که این نگرش را مطرح کرده انـد، باور دارنـد که دولت موقت در عملکرد خود موفق بوده وباید در کابینه های بعدی از آن ها استفاده می شد.

ب) دیدگاه مخالف:

طرفـداران این نگرش بـاور دارنـد که دولت موقت هم در گزینش اعضـای خود موفق نبود و هم در عملکرد و انجام مأموریت و وظایف، زیرا به عقیده آنان تمام اعضای کابینه دولت موقت را افرادی از نهضت آزادی و جبهه ملی تشکیل داده و افراد انقلابی و دیگر گروه ها و احزاب در آن حضور نداشـتند، مضافاً بر این که در کابینه دولت موقت جوانان نیز نبودنـد امام طی حکمی به مهندس بازرگان(۲) وی را مأموریت داد در انتصاب مسئولان دولتی روابط حزبی و بسـتگی به گروه خاص در نظر گرفته نشود و زمینه رفراندوم و تشـکیل مجلس را فراهم کند،(۳) حـال آن که همه اعضای کابینه از میان لیبرال ها و ملّی گرایان طرفـداران مصدق بودند و حتی یک نفر از غیر جبهه ملی و نهضت ملی گزینش نشده بود.(۴)

در مـورد انجـام رفرانـدوم جمهـوری اسـلامی هـم بر خلاـف نظر رهـبر انقلاـب و مردم می خواسـتند عمـل کننـد. رهـبر و مردم جمهوری اسـلامی را می خواسـتند، ولی دولت موقت جمهوری دموکراتیـک اسـلامی را مطرح نمود؛ از این رو امـام با قاطعیت اعلام کرد: "من به جمهوری اسلامی رأی می دهم. نه یک کلمه زیاد و نه یک کلمه کم".(۵)

عملکرد دولت موقت در قبـال غـائله کردسـتان، برخورد با افراد ساواکی و دست نشانـدگان رژیم سابق بسـیار ضـعیف بود؛ زیرا مردم انتظار داشتند در برابر جنایتکارانِ رژیم سابق قاطعانه برخورد شود

و غائله کردستان حل گردد. ضعف دولت موقّت در برابر جریان کردستان به گونه ای بود که امام را وادار به دخالت نمود و به ارتش دستور داد که غائله کردستان را بخواباند.

از سوی دیگر دولت موقت با هر گونه قطع رابطه با امریکا مخالف بود و باور داشت که نباید با امپریالیسم امریکا مخالفت کنیم. این در حالی بود که امام، مردم و چهره های انقلابی، امریکا را شریک جرم شاه ایران دانسته و خواستار قطع روابط با آن بوده و باور داشتند که باید مستشاران امریکایی از ایران خارج شوند.

مضافاً بر این که دولت موقت با صدور انقلاب مخالف بود، چنان که ابراهیم یزدی گفت: ما قصد صادر کردن انقلاب را نداریم".(۶) حال آن که امام فرمود: "انقلابمان را به تمام دنیا صادر می کنیم".(۷)

اختلاف و تضاد میان دولت موقت از یک طرف و رهبر انقلاب و مردم انقلابی از طرف دیگر موجب شد که دولت موقت استعفا دهد.

ج) دیدگاه معتدل

طرفداران این نگرش باور دارند که دولت موقت در برخی از سیاست ها و عملکرد خویش موفق و در برخی از آن ها ضعیف بوده است. گزینش افراد با تجربه و میانه رو در مقطع حساس بعد از انقلاب یک ضرورت بود، زیرا بعد از انقلاب جامعه نیاز به تثبیت حکومت و سیاست تنش زدایی داشت که این دو شاخصه با بهره گیری از همان نیروهایی امکان پذیر بود که در دولت موقت وجود داشتند. شاید بر همین اساس بود که امام مهندس بازرگان را به عنوان نخست وزیر موقت تعیین کرد و وی را مأمور تشکیل دولت موقت نمود. از سوی دیگر دولت موقت با فرصت محدودی که

داشت نمی توانست همه مشکلات را حل کند و سیاست هایی را اتخاذ کند که همه اهداف انقلاب تحقق پیدا کند؛ ولی در عین حال دولت موقت هم در تشکیل دولت موقت ضعف داشت و هم در عملکرد؛ زیرا همان گونه که در یک کابینه به افراد میانه رو و با تجربه نیاز هست، به افراد انقلابی و جهادگر و جوان نیز نیاز هست. دولت موقت می توانست در کنار نیروهای باتجربه و میانه رو از نیروهای انقلابی و مذهبی نیز بهره گرفته و در کابینه تعادل ایجاد کند.

عدم حضور نیروهای انقلابی در کابینه موجب شد که دولت موقت در برابر ضد انقلاب، امریکا، ساواک و سران رژیم سابق، سیاست های مورد قبول امام و مردم اتخاذ نکند، مضافاً بر این که دولت موقت بر خلاف دستور امام تمام اعضای کابینه را از نهضت آزادی و جبهه ملی انتخاب کرده بود. از سوی دیگر دولت موقت با فرصت نه ماه خود می توانست بهتر عمل کند و رضایت مردم و امام را جلب کند که متأسفانه این گونه عمل نکرد.

به نظر می رسد رویکرد سوم واقع بینانه تر باشد و بر اساس همین رویکرد است که در برخی از کابینه ها و مسئولیّت ها از بعضی اعضای کابینه دولت موقت استفاده شد. برخی از آن ها در کابینه شهید رجایی نیز حضور داشتند، ولی عملکرد ضعیف و سیاست آنان نسبت به انقلاب و نظام اسلامی موجب شد که در مراحل بعد از آن ها بهره گیری نشود.

در خصوص این که چه تعداد از اعضای دولت موقت زنده هستند و یا از دنیا رفته اند باید گفت: برخی از آن ها مانند مهندس بازرگان، دکتر سحابی و داریوش

فروهر، از دنیا رفته اند و برخی از آن ها مانند ابراهیم یزدی، صباغیان و امیر انتظام زنده هستند.

پی نوشت ها:

۱. دکتر غلام علی صفاریان و دیگران، سقوط دولت بازرگان، از ص ۲۱ به بعد.

۲. صحیفه نور، ج ۵، ص ۲۷.

۳. منوچهر محمّدی، تحلیلی پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۱۶۲.

۴. شورای انقلاب و دولت موقّت، ص ۳۵.

۵. صحیفه نور، ج ۵، ص ۱۸۱.

۶. مواضع نهضت آزادی در برابر انقلاب اسلامی، ص ۲۷.

۷. صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۲۸۵ - ۲۸۴.

معیار شناخت منافقین در جامعه چیست ؟

پرسش

معیار شناخت منافقین در جامعه چیست ؟

پاسخ

نشانه های مختلفی دارد از جمله : ۱ - هیاهوی بسیار و ادعاهای بزرگ , و به عبارت دیگر گفتار زیاد و عمل کم و ناهماهنگ ۲ - در هر محیطی رنگ آن محیط را گرفتن وبا هر جمعیتی مطابق مذاق آنان حرف زدن ۳ - حساب خود را از مردم جدا کردن , وتشکیل انجمنهای سری با نقشه های حساب شده ۴ - خدعه و نیرنگ و فریب و دروغ و تملق و چاپلوسی , پیمان شکنی و خیانت ۵ - خود برتر بینی , و مردم را ناآگاه , سفیه وابله قلمداد کردن .

نسبت ولایت فقیه با احزاب چیست؟

پرسش

نسبت ولایت فقیه با احزاب چیست؟

پاسخ

جواب اجمالی:

احزاب سیاسی، به معنای دسته بندی های مختلف با دیدگاه های متفاوت، در همه ی جوامع از زمان باستان تا روزگار ما وجود داشته است. امروز وجود احزاب نمادی از مشارکت مردمی و آزادی سیاسی محسوب می شود. بر این اساس، باید به این مفهوم در ساختار حکومت اسلامی به عنوان یک عنصر متغیّر که به شرایط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ارتباط دارد، نگریست.

اگر قانون، وجود احزاب را بپذیرد احزاب، مانند هر امر قانونی دیگری، مادامی که مصالح اقتضا کننده ی آنها به قوّت خود باقی است و تغییری در قانون بر اساس مصالح جدید رخ نداده است، به حیات خود ادامه می دهند.

احزاب نمونه ای از تجلّی اراده مردم هستند، که این اراده ضامن شکل گیری و تداوم حکومت اسلامی است. بنابراین، نسبت احزاب با ولایت همان نسبت مردم با رهبری است.

یکی از مهم ترین آفات تحزّب این است که مصالح کلی نظام یا منافع ملّی فدای منافع و مصالح حزبی گردد، چنین امری بدون شک در نظام اسلامی و هیچ نظام معقول سیاسی دیگری پذیرفته نمی شود.

جواب تفصیلی:

احزاب سیاسی، به معنای دسته بندی های مختلف با دیدگاه های متفاوت، در همه ی جوامع از زمان باستان تا روزگار ما وجود داشته است. اما احزاب سیاسی به معنای جدید، بی شک، محصول الزامات آئین های انتخاباتی و پارلمانی بوده اند.(۱) با این وصف، این مفهوم نیز محصول تمدّن نوینی است که از دوران نوزایی در اروپا شکل گرفت و سپس سیطره ی معیارها و مبانی خود را به سرتاسر جهان گسترش داد. امروز وجود احزاب

نمادی از مشارکت مردمی و آزادی سیاسی محسوب می شود.

بر این اساس، باید به این مفهوم در ساختار حکومت اسلامی به عنوان یک عنصر متغیّر که به شرایط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ارتباط دارد، نگریست. اگر وجود چنین پدیده ای در گسترش حضور مردم در صحنه ی سیاسی و تحکیم نظام اسلامی مؤثر باشد، این امر، ضرورت وجود آن را اقتضا می کند. در همین راستا، اگر قانون، وجود احزاب را بپذیرد احزاب، مانند هر امر قانونی دیگری، مادامی که مصالح اقتضا کننده ی آنها به قوّت خود باقی است و تغییری در قانون بر اساس مصالح جدید رخ نداده است، به حیات خود ادامه می دهند. ضوابط شکل گیری و محدوده ی عمل آنها بر اساس قانون تعیین می شود و در همان چارچوب معنا پیدا می کند.

آنچه باید مورد مداقّه قرار گیرد نسبت بین احزاب با ولایت فقیه است. در واقع احزاب نمونه ای از تجلّی اراده مردم هستند، که این اراده ضامن شکل گیری و تداوم حکومت اسلامی است. بنابراین، نسبت احزاب با ولایت همان نسبت مردم با رهبری است.

البته شواهد تاریخی در کشورهای مختلف اسلامی، از جمله ایران، همواره نشان داده است که اراده ی ملّی، در بسیاری از موارد، با بروز از سوی دیگر، آنچه تا حال در داخل کشور شکل گرفته، کمتر مصداق حزب، به معنای واقعی کلمه بوده است. تشکّل های داخلی تنها بیان گر نوعی سلیقه، بدون وجود تعریف و مبنایی روشن در مورد محورهای اصلی مسایل سیاسی، است. از این رو، نه تحزّب مورد استقبال مردم ما قرار گرفته و نه آنچه ظهور کرده، حزب بوده

است.

یکی از مهم ترین آفات تحزّب این است که مصالح کلی نظام یا منافع ملّی فدای منافع و مصالح حزبی گردد، چنین امری بدون شک در نظام اسلامی و هیچ نظام معقول سیاسی دیگری پذیرفته نمی شود.

چرا یکصد و چهل حزب گروه و تشکل سیاسی فعال در کشور بجای اینکه با ارائه خدمات به مردم برای خود طرفدارانی گرد آوری نمایند دائم به فکر خراب کردن یکدیگر هستند ؟ آیا مفهوم حزب این است و فعالیت حزب باید همین باشد ؟

پرسش

چرا یکصد و چهل حزب گروه و تشکل سیاسی فعال در کشور بجای اینکه با ارائه خدمات به مردم برای خود طرفدارانی گرد آوری نمایند دائم به فکر خراب کردن یکدیگر هستند ؟ آیا مفهوم حزب این است و فعالیت حزب باید همین باشد ؟

پاسخ

اگر چه برای وجود احزاب و تشکل های سیاسی ، اجتماعی فوائد و آثار مطلوبی شمرده می شود از جمله اینکه نشانه آزادی اندیشه و تفکر آزاد یک جامعه است و پیامدهای خوبی را نیز در پی دارد نظیر ارتقاء سطح بینش سیاسی و نهادینه کردن ارزشهای آن و وجود احزاب و گروههای سیاسی می تواند رشد سیاسی و انگیزه های حضور در صحنه های اجتماعی را بالا ببرد اگر چه پیشگیری از استبداد و استکبار را بتوانیم یکی دیگر از پیامدهای ارزشی این پدیده اجتماعی بشماریم و نیز توجه به کاستیها ، وقت در عملکرد ، جدیت در تدبیر ، ثمره دیگر تحزیب و رقابت سالم گروههای مختلف قلمداد شود و همه اینها در محیطی آرام ، سالم و همراه جامع اندیشی تحقق یابد. لیکن بنظرمی رسد که این ثمرات متوقف به تشکیل حزبهای مختلف ، با عناوین مختلف نبوده و نیست و در مکتب اسلام مسلمانان همه در تحت لوای توحید با ایجاد شوراها و بستر سازی مناسب برای دریافت مشاوره ها و آراء صاحبان اندیشه می تواند تمام فوایدی را که برای احزاب شمرده شده تحصیل نمود . لازم به یاد آوری است طبق اصل ۲۶ قانون اساسی وجود احزاب و تشکلها در نظام اسلامی جایز شمرده شده است .

"احزاب ، جمعیت ها، انجمن های

سیاسی و صنفی و انجمنهای اسلامی با اقلیتهای دینی شناخته شده آزادند، مشروط به اینکه اصول استقلال ، آزادی، وحدت ملی، موازین و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند. هیچکس را نمی توان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت." برگرفته از : ۱ معاد، استاد مطهری (ره)

با این همه خوبست بجای توجیه در تشکیل حزب و گروه و روند روز افزون آن به کشف راههای جدید مشارکت مردمی اقدام شود بنابراین در جمهوری اسلامی ایران همچنانکه ادیان مختلف و فرقه های مختلف مسلمانان در کنار یکدیگر زندگی می کنند و از حقوق قانونی برخوردارند اگر کسانی بخواهند با حفظ اصول ارزشی انقلاب به تشکیل حزب و گروه اقدام نمایند و از آزادی های سیاسی نیز برخوردار باشند ممنوعیتی برایشان وجود ندارد و لیکن این به معنای توصیه و تشویق در ایجاد حزب و گروه نیست و البته این مقدار هم منشأ اختلافات و تخریب و شکستن اقتدار و بروز مفاسد نخواهد شد و مناسب است نظارت قانونی و دقیق بر کارکرد احزاب وجود داشته باشد تا همانگونه که اظهار نگرانی فرمودید احزاب به پایگاه ایجاد اختلاف و دشمنی میان مردم منجر نشود.

درباره ملی مذهبیون توضیح دهید ؟

پرسش

درباره ملی مذهبیون توضیح دهید ؟

پاسخ

اصطلاح ‹ ملی مذهبی › گر چه چندین سال است در عرف سیاسی جامعه ما متداول است و به افراد متفاوتی اطلاق شده است ولی عمده کسانی که با این عنوان شناخته می شود عناصر وابسته به نهضت آزادی و یا حداقل افرادی دارای چنان گرایشی هستند می باشند ، که پیدایش آنها از بعد کودتا ی ۲۸ مرداد ۱۳۴۲ بود که پس از آزادی رهبران جبهه ملی از زندان ، اواخر سال ۱۳۳۳ نهضت مقاومت ملی تاسیس شد که برخی چهره های برجسته آن سنجابی ، فروهر ، مهدی بازرگان و بختیار بودند که پس از چهار سال به خاطر عواملی از هم پاشید و پس از آن نهضت آزادی در ابتدای سال ۴۰ پدید آمد که ایدئولوژی آن ، فقط اصالت نهضت ملی و ادغام وحدت آن با جنبش نوین اسلامی بود و بازرگان در مراسم تاسیس نهضت تاکید کرد . نهضت یک عنصر تکمیلی جبهه ملی است و جبهه را رهبر نیروهای مخالف شاه شناخت و عمده اشغال این نهضت در زمان طاغوت به رژیم پهلوی بر محور عدم عمل آن رژیم بر قانون اساسی دور می زند .بازرگان در مقام ایدئولوگ نهضت آزادی و همفکران سازمانیش ، ریشه مشکلات اجتماعی ایران را در این می دیدند که حکومت قانون اساسی را مراعات نمی کند و پس از انقلاب اسلامی شورای انقلاب در ملاقات بازرگان و یزدی با امام خمینی (ره) پایه ریزی شد و بازرگان به پیشنهاد برخی از اعضای شورای انقلاب به تخت وزیری رسید ، نهضت آزادی ظاهرا هیچگاه آمریکارا یک جنایتکار بین المللی و دست

اندرکار توطئه در ایران و جهان ندانسته است و بر همین اساس بازرگان در ملاقات با برژینسگی اظهار داشت :

« طرز کار ما ، درس خواندن ، مبارزه ما ،انقلاب ما ، ضدیت با استکبار و استثمار ، تمام ارمغان غرب است » غرب باوری و مرغوبیت در برابر غرب در افکار این گروه موج می زند ، و در رابطه با ولی فقیه ابراهیم یزدی در جلسه ای می گوید ‹ در این رابطه به کتاب تاریخ احزاب سیاسی در ایران و نفوذ و استحاله از معاونت سیاسی نمایندگی ولی فقیه در قرارگاه ثارا... مراجعه نمایید .

لطفا در مورد گروههای ملی مذهبی شناسایی و مقابله با آنها کمی توضیح دهید ، با توجه به سخنان امام خمینی (ره) در این زمینه ؟

پرسش

لطفا در مورد گروههای ملی مذهبی شناسایی و مقابله با آنها کمی توضیح دهید ، با توجه به سخنان امام خمینی (ره) در این زمینه ؟

پاسخ

اصطلاح ‹ ملی مذهبی › گر چه چندین سال است در عرف سیاسی جامعه ما متداول است و به افراد متفاوتی اطلاق شده است ولی عمده کسانی که با این عنوان شناخته می شود عناصر وابسته به نهضت آزادی و یا حداقل افرادی دارای چنان گرایشی هستند می باشند ، که پیدایش آنها از بعد کودتا ی ۲۸ مرداد ۱۳۴۲ بود که پس از آزادی رهبران جبهه ملی از زندان ، اواخر سال ۱۳۳۳ نهضت مقاومت ملی تاسیس شد که برخی چهره های برجسته آن سنجابی ، فروهر ، مهدی بازرگان و بختیار بودند که پس از چهار سال به خاطر عواملی از هم پاشید و پس از آن نهضت آزادی در ابتدای سال ۴۰ پدید آمد که ایدئولوژی آن ، فقط اصالت نهضت ملی و ادغام وحدت آن با جنبش نوین اسلامی بود و بازرگان در مراسم تاسیس نهضت تاکید کرد . نهضت یک عنصر تکمیلی جبهه ملی است و جبهه را رهبر نیروهای مخالف شاه شناخت و عمده اشغال این نهضت در زمان طاغوت به رژیم پهلوی بر محور عدم عمل آن رژیم بر قانون اساسی دور می زند .بازرگان در مقام ایدئولوگ نهضت آزادی و همفکران سازمانیش ، ریشه مشکلات اجتماعی ایران را در این می دیدند که حکومت قانون اساسی را مراعات نمی کند و پس از انقلاب اسلامی شورای انقلاب در ملاقات بازرگان و یزدی با امام خمینی (ره) پایه ریزی شد و بازرگان به پیشنهاد برخی

از اعضای شورای انقلاب به تخت وزیری رسید ، نهضت آزادی ظاهرا هیچگاه آمریکارا یک جنایتکار بین المللی و دست اندرکار توطئه در ایران و جهان ندانسته است و بر همین اساس بازرگان در ملاقات با برژینسگی اظهار داشت :

« طرز کار ما ، درس خواندن ، مبارزه ما ،انقلاب ما ، ضدیت با استکبار و استثمار ، تمام ارمغان غرب است » غرب باوری و مرغوبیت در برابر غرب در افکار این گروه موج می زند ، و در رابطه با ولی فقیه ابراهیم یزدی در جلسه ای می گوید ‹ در این رابطه به کتاب تاریخ احزاب سیاسی در ایران و نفوذ و استحاله از معاونت سیاسی نمایندگی ولی فقیه در قرارگاه ثارا... مراجعه نمایید .

حضرت امام خمینی (ره در رابطه با گروه نهضت آزادی - با توجه به دیدگاههای آن نهضت که مبتنی بر التقاط اسلام با لیبرالیسم می باشد و بر همین اساس معتقد به تجددگرایی دینی یا رمز میم مذهبی ، اثبات دین از راه علوم تجربی - تسامح و تساهل و مدارای لیبرالیستی - جدایی دین از سیاست و - می باشند - می فرمایند : « نهضت به اصطلاح آزادی و افراد آن چون موجب گمراهی کسانی که بی اطلاع از مقاصد شوم آنان هستند می گردند ، با آنها برخورد قاطعانه بشود و نباید رسمیت داشته باشند » (صحیفه نور ج ۲۲ ص ۳۸۴) و در همین جمله اشاره به این شده است که متاسفانه بسیاری از مردم اهداف این نهضت و اشکالات فکری و عملی آنها را نمی شناسند ، لذا با آگاهی دادن مردم

در این جهت می توان با آنها مقابله نمود .

چرا در ایران دو جناح وجود دارد و این دو با یکدیگر مخالفت دارند و کدامیک از این دو جناح بهتر است؟

پرسش

چرا در ایران دو جناح وجود دارد و این دو با یکدیگر مخالفت دارند و کدامیك از این دو جناح بهتر است؟

پاسخ

در کشور عزیزمان ایران فقط دو جناح یا حزب وجود ندارد بلکه بعد از پیروزی انقلاب تشکل ها، گروهها و احزاب مختلفی به وجود آمدند، برخی منحل شدند و برخی هنوز به فعالیت خود ادامه می دهند. این احزاب و گروهها را به سه دوره ذیل می توان تقسیم کرد :

دوره اول : گروههای سیاسی فعال پس از پیروزی انقلاب اسلامی تا انحلال حزب جمهوری اسلامی (۱۳۵۷تا۱۳۶۶)

۱. حزب جمهوری اسلامی

۲. جامعه روحانیت مبارز تهران

۳. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی

دوره دوم : گروههای سیاسی فعال از انحلال حزب جمهوری اسلامی تا دوم خرداد ۱۳۷۶

۱) جامعه روحانیت مبارز و تشکل های همسو با آن.

تشکل های همسو : ۱. جمعیت مؤتلفه اسلامی، ۲.جامعه اسلامی مهندسین، ۳.جامعه زینب(، ۴.جامعه اسلامی پزشکان ایران، ۵.جامعه اسلامی کارگران، ۶.جامعه انجمن های اسلامی بازار و اصناف، ۷.جامعه اسلامی دانشگاهیان ایران، ۸.جامعه اسلامی فرهنگیان، ۹.کانون اسلامی فارغ التحصیلان شبه قاره هند، ۱۰.جامعه اسلامی کارمندان

۲) مجمع روحانیون مبارز تهران

۳) حزب کارگزاران سازندگی ایران

۴) جمعیت دفاع از ارزش های انقلاب اسلامی

دوره سوم : گروههای سیاسی فعال بعد از دوم خرداد۱۳۷۶

۱. تعطیلی موقت جمعیت دفاع از ارزش های انقلاب اسلامی

۲. شکل گیری جبهه دوم خرداد : ۱- حزب مشارکت ایران اسلامی، ۲-حزب همبستگی ایران اسلامی، ۳-مجمع نیروهای خط امام(، ۴-جمعیت زنان جمهوری اسلامی ایران، ۵-خانه کارگر جمهوری اسلامی ایران، ۶-انجمن اسلامی معلمان ایران، ۷- مجمع اسلامی بانوان، ۸- انجمن اسلامی جامعه پزشکی ایران.(۱)

- سؤال نموده اید چرا این دو جناح با یکدیگر مخالفند؟

احتمالاً منظور شما از

دو جنـاح، جناح چپ و راست است که در عرف مردم و محافل سیاسـی به این نام متـداول شـده. مهمترین عامل در ایجاد چنین فضای التقاط و به وجود آمـدن درگیریهای سیاسـی و جناحی بین احزاب(۲)ناشـی از اندیشه های ناپخته سیاسی است که نهایتاً منجر به تحزب گرایی، و تشتت وتفرقه و تضارب آراء گشته و در صفوف مسلمین، رخنه و شکاف ایجاد می کند و حال آن که اسلام، سعی بر آن دارد که رشد سیاسی، در آحاد مردم ریشه دار و بنیادین گردد و ملت مسلمان همواره به مسائل سیاسی علاقه نشان داده، در تمامی صحنه های سیاسی حضور فعال داشته باشند. بر این اساس هیچ کس و هیچ برنامه ای نمی تواند این علاقه و رشد سیاسی را از ملت مسلمان بستاند، زیرا این علاقه ریشه دار است و از احساس دینی و مذهبی آنان برخواسته است.

تحقق این معنا در صورتی است که گروهها و اندیشـمندان، خالصانه بکوشند و همگی در پی مصالح امت باشند و نه به دنبال به دست آوردن پست و مقام یا شـهرت و نام. اگر رهنمود است صـمیمانه باشد، و اگر انتقاد است، مخلصانه باشد و همواره رضای خدا و مصالح مردم مدّ نظر باشد. متأسـفانه این بینش و گرایش در جامعه های عقب افتاده یا در حال رشد، کمتر حاکم است، و هر گونه تشـکلات حزبی، در نهایت به گروه گرایی و ستیز می انجامـد. از این رو مرحوم سـید جمال الدین اسدآبادی در گفته مشهور خود یادآور شده است : "الحزبیه فی الغرب دواء وفی الشرق داء" (تشکلات حزبی در جامعه های غربی، راه درمان

دردهاست و در جامعه های شرقی، منشأ دردها."(۳)

- سؤال نموده اید کدامیک از این دو جناح بهتر است؟

رهبر معظم انقلاب در این باره می فرمایند : "تقسیم بندی جناحها به چپ و راست و مدرن و سنتی و غیره، حرف است؛ اینها حقایق نیست. حقیقت عبارت است از آن تکلیف و مسؤولیتی که شما دارید، آن مهم است. من خطوط سیاسی را از یک منظر نگاه می کنم، برای من اسمها اهمیت ندارد، برای من مغزها و دلها و عملها اهمیت دارند. هر کس به اسلام و ارزشها، به امام، به مصالح ملی و به سرنوشت این کشور علاقه نشان بدهد او برای من عزیزتر است؛ متعلق به هر خطی باشد؛ متعلق به هر جماعتی باشد؛ متعلق به هر جریان سیاسی باشد؛ سعی کنید خود را با این معیارها تطبیق بدهید. من به شما عرض می کنم عزیزان من این اختلافات سیاسی و جناحی که گاهی خیلی بزرگ نشان داده می شود، به این بزرگی نیست؛ به این اهمیت نیست.مردم راه خودشان را می روند. راه مردم، راه اسلام، راه انقلاب و ... راه خدا و راه امام بزرگوار است. مردم با این خط کشی ها تصنعی و مصنوعی کاری ندارند، دشمن دوست می دارد جناحها را بیشتر به جان خود بیندازد..."(۴)

همان طور که از بیانات مقام معظم رهبری استنباط می شود حزب یا گروه خاصی مورد نظرشان نیست. بلکه آنچه مورد نظرشان می باشد راه امام و انقلاب می باشد، ضمن اینکه باید به این نکته اشاره کرد که پیمودن این راه منوط به این نیست که حتماً در یکی از احزاب و یا جناحها

عضو باشیم بلکه با حرکت اصولی که امام راحل تبیین کرده اند و روشنگریهایی که مقام معظم رهبری در مقاطع مختلف دارند می توان در این راه سیر نمود.

در پایان این نکته را نیز یادآور می شویم که تک حزبی به استبداد و تحمیل منتهی می شود و تعدد احزاب برای پیشبرد رشد سیاسی ضروری است، همانگونه که برای پیشرفت و رشد علمی، تعدد مراکز تحقیق ضروری است.

منابع و مآخذ :

۱. شناسنامه احزاب سیاسی ایران، محمد رضا ناظری، ص۷و۸

۲. نفوذ و استحاله، معاونت سیاسی نمایندگی ولی فقیه در قرارگاه ثارا... تهران، ص۱۱۵

۳. کتاب نقد، فصلنامه انتقادی، فلسفی، فرهنگی، شماره ۷، فقه دولت، مقاله ولایت فقیه از آیت ا...محمد هادی معرفت، ص۲۱۴ الی ۲۱۷

پرسش و پاسخ از محضر مقام معظم رهبری، ص۳۸۴

منظور از جناح چپ و راست در جامعه ما چیست؟

پرسش

منظور از جناح چپ و راست در جامعه ما چیست؟

پاسخ

در رابطه با گروه های موجود در کشور و سمت گیری های سیاسی اجتماعی اقتصادی فرهنگی و ایدئولوژیک آنان تقسیم بندی های مختلفی صورت گرفته و غالب این تقسیم بندی ها از جهاتی با واقعیات منطبق نیست زیرااساس این تقسیم بندی ها بر اساس مفاهیم غربی است و هر یک از این واژه هادارای بار معنایی خاصی در خاستگاه خود می باشند که با ماهیت موجودگروه های داخل در کشور از جهاتی افتراق دارد. در عین حال تقسیم بندی های موجود با صرفنظر از میزان و چگونگی انطباق عبارتند از:گروهای راست گرا وآنان نیز به دو گروه سنتی و مدرن تقسیم می شوند. گروهای چپ گرای جدیدکه آنان نیز به چپ سازمان یافته (ارگانیزه و ناسازماندار تقسیم می شوند.تکنوکراسی که اخیرا به صورت جریان ثالثی (فراکسیون سوم مطرح می شود.

۱) مقصود از راست سنتی جریانی است که برای حفظ ارزش های اصیل انقلاب عدالت اجتماعی هنجارها و ارزش های دینی سنتی و انقلابی اهتمام ویژه ای قائل است

۲) راست مدرن عکس جریان اول است یعنی توسعه اقتصادی را مقدم برحفظ ارزش ها می داند و در جایگاه برتری می نشاند.

البته این نسبتی است که دیگران به این جریان می دهند. البته برخی از اشخاص یا گروه های منسوب به این جریان شعارهایشان چنین نیست بلکه بعضا شعار تقارن و پیوستگی توسعه و عدالت اجتماعی از آنان شنیده می شود.

۳) جریان چپ جدید سازماندار به مجاهدین انقلاب اسلامی و برخی ازدیگر گروه های نسبتا هم فکر با آن سازمان اطلاق می شود. این گروه ها ضمن اعتقاد به اسلام بعضا در مسائل اقتصادی گرایش به شیوه های سوسیالیستی اقتصاد دولتی دارند. در برابر جناح راست که گرایش به اقتصاد بازار دارد و ازنظر سیاسی نیز معتقد به

جامعه باز و آزادی احزاب و ... می باشند

۴) جریان چپ ناسازماندار به جناح های معترض به سیاست های دولت اطلاق می شود که هنوز سازمان و خط مشی و مواضع روشن و تثبیت شده ای ندارند مانند دارندگان برخی از جراید.

۵) جریان تکنوکراسی (صنعت سالاری روند جدیدی است که اصالت را به تکنیک صنعت رشد و توسعه اقتصادی می دهد و معتقد است فرهنگ وارزش های دینی اخلاقی همه و همه باید تحت تأثیر تحولات اقتصادی شکل گیرند. این دیدگاه غربی ترین شیوه تفکر مطرح شده در کشور ماست و ازدیدگاه های امثال استوارت میل اسپنسر و ... متاثر می باشد.

در حال حاضر جریان چپ خود را بیشتر طرفدار دولت نشان می دهد و ضمن انتقاد از برخی عملکردهای گذشته با شعار توسعه سیاسی فعالیت خود راادامه می دهد؛ ولی جریان راست توسعه سیاسی را به شکل فوق نمی پذیرد وطرفدار وضعیت متعادل تری در این زمینه است و بر حفظ ارزش های دینی وسنتی نیز بسیار تکیه دارد.

از دیدگاه قرآن، مؤمن تعریف شده است، ولی آیا حزباللهی نیز تعریفی دارد؟ وجه اشتراک و افتراق آنها در چیست؟

پرسش

از دیدگاه قرآن، مؤمن تعریف شده است، ولی آیا حزباللهی نیز تعریفی دارد؟ وجه اشتراک و افتراق آنها در چیست؟

پاسخ

"حزب اللّه" مسلمانان راستین را گویند، در مقابل "حزب شیطان"; آنانی که از اغواهای شیطان پیروی میکنند. "أَلَا ٓ إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُون; بدانید که حزب خدا رستگار و پیروزند"

"أَلَا ٓ إِنَّ حِزْبَ الشَّیْطَٰنِ هُمُ الْخَسِرُون;(مجادله،۱۹) بدانید که گروه وابسته به شیطان زیانکاراننده"(ر.ک: معارف و معاریف، سید مصطفی حسینی دشتی، ج ۴، ص ۴۷۲، انتشارات صدر قم.)

واژه "حزب اللّه" در دو جای قرآن آمـده است: ۱. سوره مائده، آیه ۵۶: "وَمَن یَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُو وَالَّذِینَ ءَامَنُواْ فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَلِبُونَ ; و کسانی که ولایت خـدا و پیامبر او و افراد با ایمان را بپذیرند]پیروزند، زیرا[حزب و جمعیت خدا پیروز میباشد." ۲. سوره مجـادله، آیه ۲۲: "لَآ تَجِدُ قَوْمًا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْأَخِرِ یُوَآدُّونَ مَنْ حَآدَّ اللَّهَ وَ رَسُولَه...أُوْلَئکَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا ٓ إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ; هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز قیامت دارد نمییابی، که با دشمنان خدا و رسولش، دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشان آنها باشـند، آنها کسانی هسـتند، که خدا ایمان را، بر صـفحه قلبشان نوشـته، و با روحی از ناحیه خودش، آنها را تقویت فرموده...، خـدا از آنها خشـنود، و آنها نیز از خـدا خشـنودند; آنها حزب اللّهانـد، بدانید حزب اللّه پیروز است." از مجموع دو آیه چنین اسـتفاده میشود، آن جا که قرآن از حزب خدا، سخن به میان آورده، روی مسئله "حب فی اللّه و بغض فی اللّه" و

ولا‌یت اولیای حق تکیه کرده است. قرآن کریم در آیه ۵۶ سوره مائده، بعد از بیان مسئله "ولایت"، و حکم به وجوب اطاعت خدا و اطاعت رسول و آن کس که در حال نماز زکات پرداخته مولا‌ امیرالمؤمنین علیمیفرمایند: "و من یتول اللّه و رسوله و الذین امنوا فان حزب اللّه هم الغالبون; و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد...". در معنای "حزب"، یک نوع تشکل، هم بستگی و اجتماع، برای تأمین اهداف مشترک، نهفته است. در آیه دوم نیز، بر روی مسئله قطع رابطه دوستی از دشمنان خدا، تکیه میکند; بنابراین خط "حزب اللّه" همان خط ولایت، و بریدن از غیر خدا، و پیامبر و اوصیای او است.(ر.ك: تفسیر نمونه، آیت اللّه مکارم شیرازی، ج ۴، ص ۴۳۳; همان، ج ۲۳، ص ۴۷۲، نشر دارالکتب الاسلامیه.)

مسئله ولا‌یت به معنای خاص، و حبّ فی اللّه و بغض فی اللّه به معنای عام، از مسائلی است که در روایات اسلامی، روی آن تأکید فراوان شده است، تا آن جا که سلمان فارسی، به امیرمؤمنان علیعرض میکند: "هر زمان خدمت پیامبر۶ رسیدم، دست بر شانه من زد، و اشاره به تو کرده فرمود: "ای سلمان! این مرد و حزبش پیروزند."(ر.ك: تفسیر برهان، ج ۴، ص ۳۱۲.)

از امام صادقنیز روایت شده که فرمود: "نحن شیعتنا حزب اللّه و حزب اللّه هم الغالبون; حزب اللّه، ما و شیعیانمان هستیم و حزب اللّه پیروز است."(میزان الحکمه، محمدی ری شهری، ج ۳، ص ۳۷۹، نشر مکتب اعلام اسلامی.) مولی علیدر نامه ۴۶، نهج البلاغه، ویژگیها و خصوصیات "حزب اللّه" را چنین بیان میدارد: "خوشا به حال

آن کس، که مسئولیتهای واجب، را در پیشگاه خدا به انجام رسانده، و در راه خدا، هرگونه سختی و تلخی را به جان خریده، و به شب زندهداری پرداخته است. و اگر خواب بر او چیره شده، بر روی زمین خوابیده و کف دست را بالین خود قرار داده، و در گروهی است که ترس از معاد، خواب را از چشمانشان ربوده، و پهلو از بسترها گرفته و لبهایشان به یاد پروردگار در حرکت و با استغفار طولانی، گناهان را زدودهاند "آنان حزب خداوندند و همانا حزب خدا رستگار است."

از جمله ویژگیهای بارز "حزب اللّه"، که در آیات و روایات، به آن تصریح شده، یکی مسئله غلبه حزب اللّه، و دیگری مسئله فلاح و رستگاری است، که در حزب خدا مطرح میباشد.

خصوصیت دیگری که از آیه ۲۲ سوره مجادله، به دست میآید، این است که: حزب اللهیها کسانی هستند که به خداوند و روز قیامت ایمان دارند، یعنی ایمان از ویژگیهای حزب اللّه محسوب میشود، و لذا نمیشود کسی مؤمن به خدا باشد، اما حزب اللّهی نباشد، یا حزب اللهی باشد، اما به خداوند و روز قیامت، ایمان نداشته باشد; پس هر مؤمنی حزب اللهی است، و هر حزب اللهی نیز مؤمن است.(ر.ك: تفسیر نمونه، آیت اللّه مکارم شیرازی و دیگران، ذیل آیات مورد بحث.)

نهادهاو مسئولان سیاسی

رهبر شورای نگهبان را چه کسی انتخاب می کند و شورای نگهبان بر مجلس خبرگان نظارت دارد و این مجلس است که زیر نظر منتخبان رهبر، رهبر را انتخاب می کند! این دور و تسلسل را چگونه می توان توجیه کرد؟

پرسش

رهبر شورای نگهبان را چه کسی انتخاب می کند و شورای نگهبان بر مجلس خبرگان نظارت دارد و این مجلس است که زیر نظر منتخبان رهبر، رهبر را انتخاب می کند! این دور و تسلسل را چگونه می توان توجیه کرد؟

پاسخ

این اشکال در واقع بر قانون اساسی است و مشتمل بر چند مقدمه است و چون بعضی از مقدمات قابل نقد است و به اصطلاح درست نیست , از این رو نتیجه اشتباه است .

توضیح : جمله اول صحیح است (رهبر اعضای شورای نگهبان را انتخاب می کند) اما جمله دوم غلط است (شورای نگهبان بر مجلس خبرگان نظارت دارد) آنچه در اصل ۹۹قانون اساسی آمده این است که "شورای نگهبان نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری , ریاست جمهوری و مجلس شواری اسلامی ... را بر عهده دارد." بنابر این شورای نگهبان نظارت بر مجلس خبرگان ندارد و فقط موقع انتخابات اعضای خبرگان , باید شورای نگهبان نظارت داشته باشد. اما پس از انتخاب مجلس خبرگان توسط مردم , دیگر شورای نگهبان هیچ نظارتی بر مصوبات مجلس خبرگان ندارد. بنابر این اعضای مجلس خبرگان می توانند به رسالت سنگین خود عمل کنند.

جمله سوم هم نادرست است : " این مجلس که زیر نظر منتخبان رهبراست , رهبر را انتخاب می کند" با توضیح بالا معلوم شد

که مجلس خبرگـان زیرنظر شـواری نگهبـان نیست , بلکه فقـط,نظـارت بر انتخابـات آن را عهـده دار است ,بنـابر این توضـیح , مغـالطه روشن می شـود و اشـکال دور و تسـلسل پیش نمی آیـد. چون تعیین رهـبری متوقف بر مجلس خبرگـان است و مجلس خبرگان رامردم

انتخاب می کننـد. پس مصوبات مجلس خبرگان ربطی به شورای نگهبان نـدارد و فقط وقت انتخابات خبرگان , شورای نگهبان نظارت بر انتخابات خبرگان دارد.

در خبرها آمـده بود که مجلس خبرگان آیت ا... هاشـمی شاهرودی را به عنوان رهبر آیندهء ایران انتخاب کرده اند. آیا انتخاب فوق براساس نظر دو جناح بوده است ؟

پرسش

در خبرها آمـده بود که مجلس خبرگان آیت ا... هاشـمی شاهرودی را به عنوان رهبر آیندهء ایران انتخاب کرده اند. آیا انتخاب فوق براساس نظر دو جناح بوده است ؟

پاسخ

در خصوص خبر گزینش آیت ا... محمود شاهرودی به عنوان رهبر آینـدهء جمهوری اسلامی ایران بایـد گفت : این خبر توسط هیـچ نهاد و مرکز خبری مورد اعتماد, تأیید نشده و حتی مجلس خبرگان آن را تکذیب کرده است ; از این رو نمی توان اطلاع رسانی دقیق را ارائه داد, ولی دربارهء وظایف مجلس خبرگان بایـد گفت ; یکی ازوظایف خبرگان , نظارت بر عملکرد رهبری و عزل و نصب آن است . مجلس خبرگـان به دلیـل این که رسالت سـنگین تعیین رهبری را بر عهـده دارد و رهبر متعلق به همهء مردم و گروه ها است باید فرا جناحی عمل کند و در انجام رسالت خود نیاز به تأمین نظر همهء گروه ها ندارد. البته ممکن است برخی از افراد مجلس خبرگـان به جنـاح چپ یـاراست گرایش داشـته باشـند, ولی بایـد در تعیین رهبری مصالـح نظام را در نظر گیرنـد, که فراتر از مصالـح جناح ها و گروه های است ۱از این رو مجلس خبرگان بایـد فراجناحی عمل کنـد. البته اگر مصالح نظام با توجه به نظر جناح تأمین شود,باید نظر آنان را لحاظ کند.

با چه استدلال و روایتی می توان ثابت کرد که مقام معظم رهبری (حفظه الله تعالی مورد تأیید امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) یا منتخب ایشان هستند؟

پرسش

بـا چه اسـتدلال و روایتی می توان ثابت کرد که مقام معظم رهبری (حفظه الله تعالی مورد تأییـد امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) یا منتخب ایشان هستند؟

پاسخ

دوست عز ...امام حسن عسکری (٧) به نقل از امام صادق (٧)، در روایت بسیار معروفی می فرمایند: « فَأمّا مَن کان ِمِن ِالفقهأ صائنـاً لِنفسه حافظـاً لِدینه مخالفـاً لِهواه مطیعاً لامرِ مولاه فَلِلعَوام ان یُقَلِدوه ...» (١٠۵) طبـق این حـدیث شـریف عوام مردم یعنی افرادی که مجتهـد نیسـتند، بایـد از فقهأ صالـح تقلیـد کنند، از فقهایی که اهل دنیا نباشـند و در اطاعت از خدای تبارك و تعالی کوتاهی نکنند. بنابراین فقیهی که دارای چنین خصوصـیاتی باشد، بی شك مورد تأیید و توجه خاص امام زمان (عجل الله تعالی

فرجه الشریف خواهد بود.

بهترین دلیل بر عنایت ویژه حضرت حجت (۷) نسبت به مقام معظم رهبری و اینکه ایشان دارای خصوصیات مطرح شده در روایت فوق هستند، تأیید ایشان توسط بیش از هشتاد نفر از مجتهدین و فقهای عادل و جامع الشرایط برای سِمَت رهبری مسلمین است

پاورقی:

۱۰۵- وسایل الشیعه ج ۲۷، ص ۱۳۱ و بحارالانوار، ج ۲، ص ۸۸ .

آیا حرکت نظام جمهوری اسلامی به سوی نظام سرمایه داری با فداکردن ارزشها نیست ؟

پرسش

آیا حرکت نظام جمهوری اسلامی به سوی نظام سرمایه داری با فداکردن ارزشها نیست ؟

پاسخ

سرمایه گذاری داخلی وخارجی یا دولتی و بخش خصوصی لزوما به معنای حرکت به سمت سرمایه داری نیست .زیرا سرمایه داری (کاپیتالیسم) یک نظام اقتصادی ویژه با اصول و مبانی خاصی است که نظام جمهوری اسلامی هیچیک از آنها را بر نمی تابد. این اصول عبارتند از:

(۱) عدم محدودیت در قلمرو مالکیت خصوصی به طوری که حتی شامل منابع و صنایع مادر نیز می شود.

(۲) عدم محدودیت در کیفیت تولید ثروت به گونه ای که اکتساب از طریق ربا مشروبات و... را شامل می شود.

(۳) عدم محدودیت در کیفیت انباشت و تکاثر.

(۴) عدم محدودیت در چگونگی و قلمرو مصرف.

آنچه باعث می شود روی کرد اقتصادی دولت حرکت به سمت سرمایه داری تلقی شود وجود برخی از تشابهاتروبنایی و ظاهری است. درحالی که گاه دو نظام اقتصادی که دارای زیرساخت ها و مبانی متفاوتی هستند در برخی ازروبناهای حقوقی و شیوه های عملی دارای تشابهاتی نیز می باشند. تحلیل درست مسائل زمانی میسر است که دقیقازیرساخت ها و روساخت های هر دو مکتب اقتصادی به دقت بررسی گردند آن گاه اگر واگرایی از یکی به سمتدیگری مشاهده شد قابل انتقاد است.{J

آیابه دلایل زیرشورای رهبری بهترازفردنیست ؟ ۱-احتمال پیروی هوای نفس به علت عدم عصمت درحالی که باشورای رهبری تقریبامنتفی است ۲-احتمال اشتباه درفرد.

پرسش

آیابه دلایل زیرشورای رهبری بهترازفردنیست ؟ ۱-احتمال پیروی هوای نفس به علت عدم عصمت درحالی که باشورای رهبری تقریبامنتفی است ۲-احتمال اشتباه درفرد.

پاسخ

آنچه در مورد رهبری هر جامعه ای تقدیم درجه اول را داراست مسأله معیارها ویژگی ها و خصوصیات رهبر است وسپس چگونگی کنترل و نظارت بر عملکرد او. در قانون اساسی کشور ما علاوه بر اینکه برجسته ترین معیارها در نظرگرفته شده مکانیسم های خاصی نیز در جهت تضمین سلامت عملکرد رهبری تنظیم شده است. مسأله شورایی بودنرهبری یکی از چندین پیشنهادی است که در این زمینه مطرح گردید. در این مختصر ما به بررسی امتیازاتی که جنابعالی برای رهبری شورایی مطرح فرموده اید پرداخته سپس به تحلیل آن و مقایسه با مکانیسم موجود در قانون اساسیمی پردازیم:

الف) احتمال پیروی هوای نفس به جهت عدم عصمت در فرد هست ولی در جمع نه. زیرا جرأت ابراز آن نمی رود.این بیان نشان می دهد که در واقع نیاز به ابزاری برای کنترل ولی فقیه و رهبر جامعه وجود دارد و ابزار پیشنهادی در ایننگرش جمعی و شورایی بودن رهبری است؛ زیرا در این صورت هر یک از اعضا کنترل کننده دیگری است و از همین روهیچ یک از آنان جرأت تخلف پیدا نخواهد کرد. کاوش دقیق این نگرش بسامدهایی را نشان می دهد که در ذیلمی آید:

۱- این دیدگاهی اصلاحی است ولی از طریق دیگری در قانون اساسی کنترل رفتاری ولی فقیه و کیفیت رهبری اودر نظر گرفته شده است وآنها عبارتند از:

- اگر ولی فقیه مرتکب تخلف و جرمی بشود قوه قضائیه مستقل است و با آنکه ولی فقیه رئیس آن را نصب می کند ولیاو باید مجهتد عادل باشد و با استقلال کامل

طبق دستور شرع عمل نماید. از طرفی در اسلام همه در برابر قانونمساوی اند. از همین رو حتی شریح که از طرف امیرالمومنین(ع) منصوب بود در اختلاف آن حضرت با فرد یهودی برسر زره علیه آن حضرت حکم راند و آن حضرت پیروی فرمودند. این یک اصل کلی در نظام اسلامی است و یکی ازافتخارات جمهوری اسلامی نیز آن است که بر اساس قانون اساسی قوه قضائیه استقلال دارد. این شیوه یکی از بهترینعوامل بازداری سران نظام از دیکتاتوری و خودکامگی است.

– اعضای مجلس خبرگان که مجتهدین عادل و برگزیده ملتند برعملکرد رهبری نظارت دارند و درصورتی که مشاهدهکنند او بر اساس هوای نفس برخلاف تعهد رسالتی که دارد عمل می کند او را عزل می نمایند. توضیحا یادآور می شودکه نقش مجلس خبرگان در جهت اثباتی است ولی از جهت ثبوتی در دیدگاه اسلام همین که ولی فقیه بر خلاف عدالتو شرایط تقوا رفتار نماید خود به خود از ولایت معزول است.

۲– روشی که حضرت عالی ارائه فرموده اید در صورت فقدان مکانیسم های فوق تا حدودی کارگشاست ولی بازمسائل دیگری در بر دارد ازجمله:

الف) فرض تعدد رهبر در تعداد معدود نمی تواند مانع جدی در برابر تخلفات باشد. زیرا چه بسا با یکدیگر وفاقکنند یا یکی از آنها به نحوی سر بقیه کلاه بگذارد و حقایق را وارونه جلوه دهد و باز بالاخره به کنترل بیرونی نیاز است وبازگشت به مکانیسم فوق می کند. بلی شورایی بودن زمانی مانع جدی در برابر تخلفات خواهد بود که تعداد اعضایآن قدر زیاد باشد که منطقا احتمال وفاق بر تخلف یا تحریف حقایق از دیگران برود و با چنین طرحی اصلا رهبرینمی توان کرد. زیرا در

این صورت رهبری به یک مجلس بسیار بزرگ تر از مجالس قانون گذاری تبدیل خواهد شد و گرفتار تشتت شدید آرا و انظار و فاقد کارآیی جدی و تصمیمات قاطع بویژه در شرایط حساس و اضطراری می شود. ازاین رو در هیچ جای جهان چنین روشی را پیاده نمی کنند.

ب) «احتمال اشتباه عقل جمعی کمتر از عقل فردی است». مسأله فوق سخن درستی است. لیکن در این جا چندنکته حائز اهمیت است:

- هم چنان که خود تفطن نموده اید این صرفا یک احتمال است نه امری قطعی آنسان که برخی پنداشته اند. زیرا همچنان که امثال راسل دیوید هلد شومپیتر و.ت.استیس و دیگر فیلسوفان سیاست نیز تذکر داده اند چنان نیست که منطقاافزونی کمی آرا مستلزم صحت و برتری کیفی باشد. از همین رو کاربرد آن در حد موجبه جزئیه است نه کلی و دایمی.بنابراین خلاف آن نیز محتمل است. از این رو در مواردی عقل جمعی به صواب نزدیک تر است و مواردی نیز وجوددارد که دیدگاه یک نفر در برابر مخالفان بسیار اقرب به حقیقت است.

- درصد احتمال فوق و میزان برتری آن دقیقا چقدر است؟ این مسأله ای است که هم چنان از نظر منطقی بدون جوابمانده است و دقیقا نمی توان حدود آن را معین کرد. البته در مواردی که جمع ترکیبات مختلف است آثار مثبت آن زیاداست. ولی ترکیب هر چه مشابه تر شود این شیوه چندان کارآیی ندارد. از همین رو قانون اساسی در مواردی که فردیواجد تمام شرایط لازم رهبری نباشد شیوه شورایی را برگزیده ولی در صورت وجود فرد جامع الشرایط وجود فردواحد را کافی دانسته است.

- آیا برای برقراری مشورت و کاستن اشتباهات احتمالی تنها راه شورایی بودن رهبری

است یا شیوه های دیگری نیزوجود دارد؟ به نظر می رسد برای این کار راه های متعددی وجود دارد. بررسی همه راه های ممکن و ارزیابی هر یکبحث کارشناختی مفصلی می طلبد که از حوصله این مختصر خارج است.

برای آگاهی بیشتر ر . ک : کتاب های مربوط به حقوق اساسی.

لیکن در این جا تذکر چند نکته ضروری است:

۱- مسأله فقدان قاطعیت در پیشوایی شورایی واقعی تر از حدی است که تصور جناب عالی نشان می دهد. اینکهمی فرمایید: کار رهبری جنبه اجرایی ندارد و تعیین سیاست ها یا عزل و نصب ها است بحث بر سر این است که بالاخرهدر همین ها نیز ممکن است اختلاف شود و کار به جایی نرسد در نتیجه یا باید یک نفر رئیس شورا باشد. پس باز بههمان عمل فردی می رسیم یا رأی اکثریت حاکم شود و هیچ دلیل منطقی بر مزیت رأی نصف بعلاوه یکنیست.

۲- این که در شورا سلیقه نقش ندارد و هر چه هست دلیل و برهان است نیز مشکلی را حل نمی کند. زیرا معمولا درموارد اختلاف ممکن است هر یک مبانی و دلایلی را قبول داشته باشند که از نظر دیگری فاقد اعتبار است.{J

آیا مقام معظم رهبری به همه آنچه که اسلام فرموده عمل می کند

پرسش

آیا مقام معظم رهبری به همه آنچه که اسلام فرموده عمل می کند

پاسخ

اگر کسی فرض کند که افراد چه مسؤول باشند و یا غیر مسؤول صادق نیستند، هرگز نمی توان به او ثابت کرد کهفردی صادق است؛ زیرا عینک بدبینی بر چشم خود زده و صادق ترین رفتارها را نیز به رنگ دیگر می بیند. راه منطقیآن است که کار هر کس در برخوردهای نخستین باید حمل بر صحت گردد، آن گاه اگر دلیلی بر خلاف آن پیدا شند، ازنظریه خود باز گردد. اگر بنا باشد مسؤولین نظام که نوعاً سال ها برای انقلاب و تحول کشور از نظام پوسیده سلطنت واستبداد به نظام اسلامی، رنج برده و شکنجه ها دیده اند، صادق نباشند، پس چه کسی صادق است؟ تا آن جا که ما خبرداریم و دیده و شنیده ایم، نوع مسؤولین رده بالای کشور متعهّد، دلسوز، انقلابی و رنج کشیده هستند و دارای زندگیساده و بی آلایش و در حد مردم عادی می باشند. البته مدرکی در این زمینه قابل ارائه نیست، ولی اگر کسی خواهانتحقیق است می تواند با مراجعه به افراد آگاه و همچنین بیت رهبری تحقیق نماید.

در مورد سخنی که در مورد خرمشهر از مقام معظّم رهبری نقل کرده اید، ما اطلاعی از صحت و سقم آن نداریم. ولیبر فرض صحت، سخنی است شایسته؛ چرا که در آن شرایط، فرار مردمی که قادر به دفاع بودند نه زنان و بچه ها وافراد ناتوان هیچ توجیهی نداشت؛ چرا که از نقاط دیگر مردم برای دفاع به خرمشهر می آمدند، ولی برخی از کسانی کهقدرت دفاع داشتند شهر را خالی می کردند. آیا این افراد قابل سرزنش نبودند؟! قضاوت با شما!

وضعیت مالی آقای

هاشمی رفسنجانی نیز با قبل از انقلاب، تفاوتی نکرده و ایشان همان مقداری که قبلاً در اطرافرفسنجان ملک موروثی داشته اند الان نیز دارند.

وضعیت پسته نیز ربطی به آقای هاشمی ندارد و موضوع پسته نیز از نظر صادرات با فرش به طور کلی متفاوتاست. در این زمینه اگر با اهل فن مشورت کنید، تفاوت این دو موضوع را برای شما بازگو خواهند نمود.

در مورد اجرای حدود: اولاً، اجرای حد سرقت، شرایطی دارد که در بسیاری از سرقت ها تحقق نمی یابد. ثانیا،همان گونه که خود نوشته اید اجرای حدود باید در زمینه مناسبی صورت بگیرد. در وضعیت فعلی و با توجه به عدمآمادگی اذهان برای پذیرش حکم الهی، اجرای برخی از حدود نه تنها فایده ای در بر ندارد؛ بلکه از نظر تبلیغاتیمشکلات عدیده ای را برای کشور ایجاد خواهد کرد.{J

بعضی وقت ها بنظر می رسد رهبر انقلاب تخلفاتی از نظر قانونی و عقلی انجام می دهند آیا همه اینها را می شود یک مصلحت تلقی کرد؟

پرسش

بعضی وقت ها بنظر می رسد رهبر انقلاب تخلفاتی از نظر قانونی و عقلی انجام می دهند آیا همه اینها را می شود یک مصلحت تلقی کرد؟

پاسخ

تخلفاتی که می فرمایید به نظر بسیار عجیب می رسد وتاکنون با بررسی های زیادی که شده است حتی یک مورد هممشاهده نشده است و این از افتخارات ما شیعه است که چنین رهبران پاک، عادل، خردمند و قانون مندار داریم.

بیشتر مراجع و اساتید بزرگوار حوزه، همواره بر صداقت، شجاعت، کم نظیر بودن، خردمندی، پافشاری برارزش ها، زهد و ساده زیستی، علم و اندیشه بالا، جایگاه مردمی و... ایشان تأکید ورزیده و بر آن شهادت داده اند به نظرمی رسد این مسأله نوعی تحلیل نادرست باشد.

در رابطه با انتقاد آنچه مهم است این است که واقعا بر اساس بینش و نظارت صحیح و با شیوه ای حکیمانه ومصلحانه انجام پذیرد وگرنه با اصل انتقاد مخالفتی نیست. توجه به این نکته نیز ضروری است که امروزه دشمنانداخلی و خارجی، همواره در صدد شکستن اقتدار رهبری و پایین آوردن جایگاه رهبر هستند، فلذا با درست کردنشایعه و هزاران تحلیل و توجیه، در صدد اثبات گفته های خود می باشند که قطعا در مقابله با این توطئه ها، همواره بایدهوشیاری خود را حفظ کنیم.

البته اگر در ذهن شما، اشکال یا شبهه ای وجود دارد، می توانید آن را با ما در میان بگذارید تا جواب و یا توضیحپیرامون آن، برای شما ارسال گردد.{J

آیا مقام معظم رهبری در مقابل مسئولیت خود حقوق دریافت می کنند

پرسش

آیا مقام معظم رهبری در مقابل مسئولیت خود حقوق دریافت می کنند

پاسخ

بنا به گفته مسؤول دفتر ایشان، معظم له هیچ گونه حقوقی دریافت نمی کنند و زندگی شخصی ایشان از طریق هدایای مردمی و نـذوراتی که مردم برای شـخص ایشان می فرسـتند و با کمال زهد و سادگی اداره می شود. برای آگاهی بیشتر فتوکپی مصاحبه حجه الاسلام محمدی گلپایگانی که در روزنامه اطلاعات ۹/۱۰/۷۷ به چاپ رسیده تقدیم می گردد.

علت عزل آیت الله منتظری از منصب ولایت فقیه چیست؟

پرسش

علت عزل آیت الله منتظری از منصب ولایت فقیه چیست؟

پاسخ

آقای منتظری به دلیل مواضع غیر اصولی در موقع جنگ تحمیلی، و نیز به علت تخلّفات مهمی که برخی ازاطرافیان ایشان با سوء اسـتفاده از ایشان انجام می دادند و در واقع دفتر ایشان را به یک کانون توطئه تبدیل کرده بودند،حضرت امام را ناچار به موضع گیری و تذکر کردند. تذکرات و هشدارهای حضرت امام(ره) چند سال به طول انجامیدو حضرت امام(ره) با واسطه کردن افراد زیـادی کوشـیدند آقای منتظری را از گرداب بزرگی که توسط نزدیکانشان پدیدآمـده بود نجات دهنـد؛ ولی متأسـفانه آن همه تلاش ها هیچ ثمری نبخشـید و حضـرت امام(ره) به خاطر وظیفه سـنگینیکه نسبت به صـیانت انقلاب داشـتند، ناچار به اقدامات جـدی تری شدنـد. در این جـا لازم است یادآور شویم که حرکتحضـرت امام(ره) شـرعاً یک تکلیف بوده است. از طرف دیگر آقای منتظری با صوابدید حضـرت امام و مجلس خبرگاناسـتعفا داد و کلمه عزل در مورد ایشان مسامحی است. افزون بر آن وی در آن زمان ولایت نـداشت تا عزل ایشان ولایتبر ولایت تفسـیر شود، زیرا ولایت در مقام عمل همیشه برای یک نفر ثابت است، هر چند فقهای متعددی باشند.چنانکه با وجود چند معصوم در یک زمان همواره یکی از آنان امام بوده است.

از سوی دیگر تشبیه هر کاری به شاه نوعی شانتاژ است وگرنه هر حاکمی عزل و نصب هایی دارد؛ ولی مهم آن استکه بر اساس چه معیارهایی انتخاب، انتصاب، یا عزل کند.

پس از حضـرت امـام(ره) نیز حرکـاتی از سوی ایشـان و برخی از اطرافیانشـان صورت گرفت که هر بـار باعکس العمل هایی از سوی مردم و نظام رو به رو شد، تا این

که در آستانه برگزاری کنفرانس سران اسلامی در تهران،ایشان طی نطقی، مسائلی را در آن شرایط حساس مطرح نمودند که به هیچ وجه به صلاح مملکت و امنیت کشور نبود؛از جمله درباره رهبری و برخی از موضوعات دیگر سخنانی واهی و بی اساس گفتند که حتی توسط بسیاری ازدوستانشان مورد اعتراض واقع شدند. از همین رو این سخنرانی با عکس العمل شدید مردم رو به رو شد و طیتظاهراتی مردم هوشمند و انقلابی، نقطه نظرهای خویش را نسبت به این سخنان ابراز داشتند.

جهت اطلاع بیشتر به کتاب خاطرات سیاسی، (محمدی ری شهری) و رنجنامه، (سید احمد خمینی) مراجعه نمایید.

آیا رهبر انقلاب با انجمن حجتیه همکاری داشته است ؟

پرسش

آیا رهبر انقلاب با انجمن حجتیه همکاری داشته است ؟

پاسخ

ایشان در هیچ زمانی در انجمن حجتیه عضویت نداشته اند، بلکه اساسا به خاطر مبارزات شدیدی که ایشان درزمان طاغوت بر علیه رژیم شاه داشتند، امکان نداشت انجمن حجتیه ایشان را به عضویت بپذیرد. زیرا انجمن حجتیهبه هیچ وجه مبارزان را نمی پذیرفت نظرش این بود که وجود چنین کسانی در انجمن موجب حساسیت رژیم و تعطیلکردن انجمن می شود.

بسیج و سپاه در لغت به چه معنا آمده است ؟

پرسش

بسیج و سپاه در لغت به چه معنا آمده است ؟

پاسخ

«بسیج» در لغت به معنای: ۱ سامان، جهاز، اسباب، وسایل؛

۲ سلاح، ساز جنگ؛

۳ رخت سفر؛

۴ ساختگی، آمادگی، آماده سفر شدن؛

۵ قصد، اراده، عزم، عزیمت؛

۶ آماده ساختن نیروی نظامی و تمامی ساز و برگ سفر و جنگ؛

۷ تجهیزات. (فرهنگ معین، ج ۱)

«سپاه» یعنی: ۱ واحدی از لشکریان، لشکر، قشون، جیش؛

۲ واحدی نظامی شامل چند (معمولاً سه) لشکر. (فرهنگ معین، ج ۲)

در حال حاضر «بسیج» سازمان رزمی متشکل از مردم و «سپاه» به یکی از ارگان های نظامی که پس از انقلاب تأسیس گردیده است، اطلاق می شود. این که همه مردم بسیجی اند، به معنای نفی وجود دیگر قوای مسلح نیست، بلکه اطلاقآن شامل غیر نظامیان است و به این معنا است که هر کس از آحاد ملت که توانایی شرکت در این کانون مقدس را دارد،خود را جزو آن بداند و در حد امکان در آن به تلاش و فعالیت متناسب با نیازهای جامعه بپردازد.{J

دلایل قدرت گرفتن مجمع تشخیص مصلحت نظام بعد از فوت حضرت امام (ره) چیست ؟

پرسش

دلایل قدرت گرفتن مجمع تشخیص مصلحت نظام بعد از فوت حضرت امام (ره) چیست ؟

پاسخ

این مجمع در زمان حضرت امام و به دستور ایشان پدید آمد، لیکن تا قبل از بازنگری قانون اساسی هنوز جایگاهدقیق آن مشخص و استوار نگشته بود؛ ازاین رو به فرمان حضرت امام، شورای بازنگری قانون اساسی موظف شدتعیین جایگاه آن را در دستور کار خود قرار دهد، در این اثنا به خاطر رحلت ایشان عملاً مسأله بعد از رحلت حضرتامام مطرح شد.

آیا آیت الله خامنه ای , شرط اجتهاد را برای رهبری داشتند؟

پرسش

آیا آیت الله خامنه ای , شرط اجتهاد را برای رهبری داشتند؟

پاسخ

}الف) اجتهاد آیت اللّه خامنه ای توسط بسیاری از مراجع و بزرگان از جمله حضرت امام از قبل تصدیق شده بودهاست.

ب) و اگر بنا بر ادعای نویسنده بسیاری از اعضای خبرگان در اجتهاد ایشان تردید داشته اند پس چرا ایشان را به رهبری برگزیدند؟

ج) همه رساله های عملیه نوشته اند که اگر دو نفر عادل خبره به اجتهاد کسی شهادت دهند، اجتهاد او قابل قبولاست و این در حالی است که جامعه مدرسین حوزه علمیه قم که مرکب از ده ها مجتهد مطلق و چندین مرجع تقلید می باشد ایشان را به

مرجعیت پذیرفتند. هم چنین در اساسنامه جامعه مدرسین آمده است که چیزی به عنوان نظر آنجامعه معتبر است که حداقل شانزده نفر از اعضا آن را امضا کرده باشند. بنابراین اعلامیه جامعه مدرسین به این معناست که حداقل شانزده نفر از مجتهدان و خبرگان ایشان را مرجع می دانند.

د) به فرض برخی نسبت به اجتهاد مرجعیت آیت اللّه خامنه ای تردید داشته باشند. این تردید اعتباری ندارد، زیرابراساس مدارك و اعلامیه ها و بیانیه های منتشر شده از سوی ده ها نفر از علمای طراز اول، مخالفت عده ای معدود وناچیز آن را از اعتبار ساقط نمی کند.

ه) درس خارج مقام معظم رهبری که در آن بسیاری از فضلا شرکت می کردند و همگی به وزانت علمی آن شهادتمی دهند دلیل بر بنیه علمی نیرومند و ملکه اجتهاد ایشان است و این توان علمی مسلما زمینه سابق بر رهبری دارد، نهاین که ایشان پس از رهبری درس خوانده و به این رتبه از دانش رسیده باشند.{

چرا از نظر شورای نگهبان صلاحیت مساوی با نداشتن سابقه جرم نیست ؟

پرسش

چرا از نظر شورای نگهبان صلاحیت مساوی با نداشتن سابقه جرم نیست ؟

پاسخ

اصولاً ـ صلاحیت مساوی با مجرم نبودن نیست. به عبارت دیگر یک بحث دقیق حقوقی وجود دارد که آیا مفهوم«صلاحیت» امری سلبی است یا ایجابی؟ اگر آن را صرفا دارای بار سلبی بدانیم، نداشتن جرم مساوی با صلاحیتخواهد بود؛ لیکن اگر صلاحیت دارای معنای گسترده تری بوده و بار مثبت داشته باشد؛ یعنی، علاوه بر نداشتن جرم،دارا بودن یک سری امتیازات، ویژگی ها، توانش ها و... در آن دخیل باشد، در این صورت مساوی با مجرم نبودن نیستو اصل برائت از جرم وجود صلاحیت را اثبات نمی کند.

به نظر می رسد درباره صلاحیت چند نکته را باید در نظر داشت:

۱- این که صلاحیت دارای مفهومی ایجابی و اثباتی است و صرفا به معنای «مجرم نبودن» نیست.

۲- صلاحیت امری نسبی است؛ یعنی، صلاحیت در هر کاری متناسب با همان کار باید ملاحظه شود. از این رو هر اندازه کار و مسؤولیتی ازگستردگی، اهمیت و پیچیدگی بیشتری برخوردار باشد، صلاحیت های بیشتری نیز می طلبد.

۳- اثبات صلاحیت نیازمند دلیل و بررسی است و با اصل برائت نمی توان از کنار آن گذشت.

چگونه می توان از نظارت استصوابی شورای نگهبان دفاع کرد؟

پرسش

چگونه می توان از نظارت استصوابی شورای نگهبان دفاع کرد؟

پاسخ

نظارت استصوابی نظارت همراه با حق دخالت می باشد و مقابل آن نظارت استطلاعی است که ناظر تنها کسباطلاع می کند و حق هیچ گونه دخالتی ندارد.

نظارت استصوابی سه نوع است: مطلق، تطبیقی و عدم تعارض. نوع سوم محدودترین شکل نظارت استصوابیاست و شورای نگهبان در رابطه با انتخابات طبق آن عمل می کند. یعنی اگر درموردی از نظر صوری یا محتواییبرخلاف قانون و شرایط مندرج در آن عمل شود جلوی آن را می گیرد و ابطال می نماید.

برای آگاهی بیشتر به جزوه (نظارت استصوابی) مراجعه نمایید.{

آیا صحیح است که امام با ریاست جمهوری آیت الله خامنه ای مخالف بودند و نمی خواستند روحانیون پست های سیاسی مملکت را در دست بگیرند؟

پرسش

آیا صحیح است که امام با ریاست جمهوری آیت الله خامنه ای مخالف بودند و نمی خواستند روحانیون پست های سیاسی مملکت را در دست بگیرند؟

پاسخ

بنای حضرت امام و حتی یاران روحانی ایشان از آغاز این بود که در حد امکان روحانیت به فعالیت های فرهنگیادامه دهد و کمتر به امور اجرایی مشغول شود؛ لیکن رخدادهای پس از پیروزی انقلاب به گونه ای بود که عملاً ـ اجرایاین اندیشه امکان پذیر نشد، تا آن جا که وقتی حضرت آیت اللّه خامنه ای خواستند برای دور دوم از ریاست جمهوریفاصله گرفته و به فعالیت های فرهنگی در دانشگاه ها مبادرت ورزند، حضرت امام(ره) به ایشان فرمودند که نامزدیریاست جمهوری بر شما متعین (واجب تعیینی) است.{

آیا مجمع تشخیص مصلحت نظام , بعضی از احکام دینی را تغییر نمی دهد؟

پرسش

آیا مجمع تشخیص مصلحت نظام , بعضی از احکام دینی را تغییر نمی دهد؟

پاسخ

}غرض از تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام، تغییر احکام الهی نبوده و نیست. مجمع تشخیص مصلحت همانند دادگاهی است که به هنگام تعارض در بین مجلس و شورای نگهبان، به حکمیت می پردازد و به اختلاف نظرها فیصله می دهد.

در دیگر کشورها نوعا این اختیارات به عالی ترین مقام کشور داده می شود؛ ولی در نظام اسلامی ایران این اختیار به مجمعی از کارشناسان و خبرگان امور کشور واگذار شده است.

علاوه بر این، مجمع به عنوان بازوی مشورتی مقام معظم رهبری عمل کرده و در مسائل کلی کشور، مشورت های لازم را به ایشان ارائه می دهد.{

چرا رئیس جمهور در مجلس خبرگان حضور ندارد؟

پرسش

چرا رئیس جمهور در مجلس خبرگان حضور ندارد؟

پاسخ

}این که بعضی ها می گویند: چرا رئیس جمهور در خبرگان حضور ندارد واقعا بحث معقولی نیست، کجای قانون اساسی نوشته شده که باید رئیس جمهوری در خبرگان باشد؟ اصلاً شرایط رئیس جمهور با شرایط خبرگان مختلف است، یک شخص غیر مجتهد و غیرروحانی هم می تواند رئیس جمهور شود؛ در حالی که ممکن است شرایط نامزدهای خبرگان را نداشته باشد یا شاید یک رئیس جمهور مجتهد اصلاً خودش تمایلی به نمایندگی خبرگان نداشتهباشد و... آیا اینها خلاف قانون است؟! اگر مسأله ای برای رهبر پیش آمد هر گروه و ارگانی وظیفه خود را انجام می دهد: خبرگان رهبر تعیین می کنند، رئیس جمهور دولت را اداره می کند، رئیس قوه قضاییه تشکیلات قضایی را و.. وگرنه باید گفت ارتش و سپاه هم مسؤول امنیت کشور هستند؛ پس چرا رؤسای آنها در خبرگان نیستند؟... و این که در گذشته اتفاقا رئیس جمهور در خبرگان بوده دلیل نمی شود که همیشه چنین باشد.{

حقوق مقام معظم رهبری و رئیس جمهوری از کجا تاءمین می شود؟

پرسش

حقوق مقام معظم رهبری و رئیس جمهوری از کجا تاءمین می شود؟

پاسخ

}حقوق رئیس جمهور و وزرا (مانند بقیه کارمندان دولت) از بیت المال تأمین می گردد و مقدار آن را ما نمی دانیم (در

جلسات پرسش و پاسخ می شود از خود ایشان پرسید).

اما رهبر حقوقی از دولت نمی گیرند و از هدایا و موارد دیگری که مربوط به ایشان است استفاده می کنند.

اما راجع به امام راحل ما اطلاع دقیقی نداریم؛ ایشان قبل از انقلاب املاکی داشتند که از مرحوم پدرشان به ارث رسیده بود (که بعد از انقلاب همه را بخشیدند). ضمنا وجوه مختلفی از طریق دوستان ایشان در سراسر دنیا (مخصوصا ایران) به نجف ارسال می شد تا حدی که ایشان به همه طلبه های نجف شهریه می دادند. کتاب های ایشان نیز دارای حق التألیف است و حق التألیف چاپ های مجدد آنها هم اکنون به خانواده و ورثه ایشان می رسد. ضمنا زندگیایشان در نجف بنا بر گفته آگاهان، بسیار ساده بوده است.{

چرا رهبری با منع تفحص مجلس از نهاد رهبری از ابتدا مخالفت نکردند؟

پرسش

چرا رهبری با منع تفحص مجلس از نهاد رهبری از ابتدا مخالفت نکردند؟

پاسخ

یکم: طرح این مسأله در مجلس شورای اسلامی و تلف کردن ساعت های متمادی از وقت نمایندگان که می بایست صرف رسیدگی به مسائل و مشکلات مهم جامعه – اعم از اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و... – شود، رنگ و بوی سیاسی می داد. خصوصا وقتی سابقه نظارت مستمرو دقیق بر نهادهای زیرنظر مقام معظم رهبری را بررسی نماییم این مطلب قوت زیادی می گیرد. چنان که ریاست محترم مجلس شورای اسلامی در نامه خود به مقام معظم رهبری، چنین بیان می دارد: «... از ابتدای انقلاب تاکنون نهادها و دستگاه های مختلف مورد تحقیق و تفحص مجلس قرار گرفته که به عنوان نمونه می توان به تحقیق و تفحص از صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران و بنیاد مستضعفان در دوره چهارم مجلس شورای اسلامی اشاره نمود [که منجر به تعویض برخی از مدیران شد]...».

دکتر میرمحمدی (یکی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی) با اشاره به نظارت قوی معاونت حسابرسی دفتر مقام معظم رهبری بر سازمان ها و نهادهای تحت نظارت رهبری، می گوید: «بودجه تمام نهادها دقیقا نظارت و حساب رسی می شود. هم حساب رسی مالی پس می دهندو هم حساب رسی عملیاتی و مدیریتی؛ ضمن آن که سازمان بازرسی کل کشور و دیوان محاسبات، هم بر بودجه آنها نظارت دارند.

وی می افزاید: دستگاه های فرهنگی حتی بیشتر از سازمان های دولتی، نظارت و کنترل می شوند و من ادعا می کنم نظارت دستگاه های تحت حاکمیت مقام معظم رهبری، به مراتب بیشتر از دستگاه های دولتی است و حاضر هستم آن را ثابت کنم...».

دوم: تنها مشکل در این میان، سوء تفاهم و ابهامی بود که در مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام

و ماده ۱۹۸ آین نامه داخلی مجلس شورای اسلامی وجود داشت که با تدبیر مقام معظم رهبری و ارجاع آن به مجمع تشخیص مصلحت نظام، برطرف شد.

سوم: تجدید نظر در مصوبه یاقانون، به این معنا نیست که قبلاً این قانون به نفع گروهی بوده و یا از آن سوء استفاده می شده است. چه بسا مصوبه ای یا قانونی - چه در مجلس شورای اسلامی و چه مجمع تشخیص مصحلت نظام - در یک زمان چنین تشخیص داده شده بود کهبه مصلحت مردم و نظام است، لذا آن را وضع کرده اند؛ اما با گذشت زمان دیگر آن مصلحت مشاهده نمی شود، لذا در آن قانون یا مصوبه تجدیدنظر نموده اند.{J

استناد قانونی خبرگان و امام (ره) در تعیین و عزل آقای منتظری از سمت قائم مقامی رهبری , چه بود؟

پرسش

استناد قانونی خبرگان و امام (ره) در تعیین و عزل آقای منتظری از سمت قائم مقامی رهبری , چه بود؟

پاسخ

در پاسخ قسمت اول این سؤال باید گفت که برای قضاوت درباره عملکرد شخص یا گروهی، باید شرایط و فضای آن زمان و سایر مؤلفه هایی که منجر به تصمیم یا اقدامی خاص شده است، در نظر گرفت و بعد به ارزیابی و تحلیل آن وقایع پرداخت.

با نهادینه شدن جمهوری اسلامی، براساس قانون اساسی تشکیل مجلس خبرگان رهبری در دستور کار قرار گرفت و اولین مجلس خبرگان در سال ۶۲ رسما آغاز به کار کرد. کهولت سن امام(ره)، ترورهای مسؤولین عالی رتبه نظام توسط منافقین و...، خود به خود بحث آیندهرهبری نظام اسلامی را پیش کشید و بسیاری از دلسوزان انقلاب را به تکاپو انداخت، تا برای دوران پس از امام چاره اندیشی کند. در آن شرایط که دیگر افرادی مانند شهید بهشتی و مطهری در قید حیات نبودند؛ تنها کسی که با توجه به مراتب علمی، سیاسی، سوابق مبارزه با شاه وهمراهی با امام می توانست در آن شرایط به عنوان جانشین امام راحل مطرح شود، آقای منتظری بود. سرانجام خبرگان به این جمعبندی رسید و چنین تصمیمی را اتخاذ کرد؛ اما بنابراین گذاشته شد که این خبر به صورت علنی بیان نشود. با اصرار علاقه مندان آیت الله منتظری وزمینه سازی برخی مطبوعات، زمزمه هایی از سوی اعضای مجلس خبرگان، مبنی بر قائم مقامی آیت الله منتظری به گوش رسید و سرانجام امام جمعه قزوین در یکی از خطبه های نماز جمعه، رسما اعلام کرد که خبرگان، آیت الله منتظری را به عنوان قائم مقام رهبری تعیین کرده اند. بااعلام این خبر، موجی از

شادی و شعف، جریان اصلی هواداران امام را در برگرفت و با گذشت زمان و ایجاد یک جریان گسترده اجتماعی و مطبوعاتی از سوی علاقه مندان ایشان، به تدریج زمینه پذیرش قائم مقامی وی فراهم شد و از آن پس در جمهوری اسلامی ایران، نهادی تحتعنوان قائم مقام رهبری تأسیس شد که بسیاری از آن تصمیمات از آن طریق اخذ می شدند. مسؤولان، علاوه بر نظرات حضرت امام(ره)، خود را موظّف به رعایت آرا و دیدگاه های قائم مقام رهبری نیز می دانستند و گزارش فعالیت های خود را برای آقای منتظری هم می فرستادند. البتهوی نیز از آن پس به صورت فعّالانه در بسیاری از مسائل دخالت می نمود و به صورت علنی یا خصوصی، خواسته های خود را به مسؤولان و مدیران ابلاغ می کرد.

با این که معرفی قائم مقام رهبری در قانون اساسی مشخص نشده بود، خبرگان تحت تأثیر شرایط موجود، با خیرخواهی و دلسوزی بزرگان، کاری فراتر از قانون اساسی و حوزه وظایف خود انجام دادند و آیت الله منتظری را به عنوان قائم مقام رهبری تعیین کردند. گذشت زمانو مشکلات متعددی که از این اقدام ناشی شد، همگان را به این نتیجه رساند که در ارکان حکومتی نظام جمهوری اسلامی، نیازی به این جایگاه نمی باشد.

درباره قسمت دوم سؤال، می توان گفت که بر اساس ادله ولایت فقیه، ولیّ فقیه موظف به رعایت احکام اسلام و مصالح جامعه اسلامی می باشد. مواردی که در قانون اساسی به عنوان وظایف و اختیارات ولی فقیه نام برده شده، در شرایط معمولی و عادی است؛ اما اگر شرایطبحرانی و اضطراری در جامعه پیش بیاید، ولیّ فقیه با استفاده از ولایت خود بر اساس مصالح نظام

اسلامی، می تواند تصمیم هایی بگیرد که در قانون اساسی صراحتا به آن اشاره نشده باشد. البته در قانون اساسی به این اصل کلی، به اقتضای قید مطلقه بودن ولایت فقیه، تصریح شده است.در عملکرد حضرت امام(ره) نیز شواهدی بر این مطلب وجود دارد؛ از قبیل، تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام، تشکل شورای عالی انقلاب فرهنگی، تشکیل دادگاه ویژه روحانیت و... حضرت امام(ره) بنابر مصالح جامعه اسلامی دستور تشکیل آن ها را صادرکردند.

از آن جا که منافقین و دشمنان نظام از ساده لوحی آیت الله منتظری سوء استفاده های زیادی می کردند و با استفاده از بیت ایشان و مسؤولیت های متعددی که بر عهده ایشان بود، موجودیّت نظام اسلامی را تهدید می کردند، حضرت امام(ره) برای حفظ مصالح نظام اسلامی، بااستفاده از اختیارات خود که در بازنگری قانون اساسی به «مطلقه» تعبیر شده است ایشان را برای قائم مقامی خود مناسب تشخیص ندادند و حتی برای رعایت قانون، تشکیل فوری جلسه خبرگان رهبری و رسمیّت بخشیدن به عزل آقای منتظری را درخواست نمودند که این امر بنابه دلایلی صورت نپذیرفت و آقای منتظری در تاریخ ۷/۱/۶۸ با نگارش نامه ای خطاب به امام راحل(ره) رسما استعفای خود را اعلام کرد.

برای آگاهی بیشتر ر.ك:

سید احمد خمینی، رنجنامه.

محمدی ری شهری، خاطرات سیاسی.

نشریه ارزشها ویژه آقای منتظری، منتظری از اوج تا فرود.{J

چرا حضرت آیت الله خامنه ای هنگام رسیدن به مقام ولایت , لقب آیت الله العظمی را گرفتند؟

پرسش

چرا حضرت آیت الله خامنه ای هنگام رسیدن به مقام ولایت , لقب آیت الله العظمی را گرفتند؟

پاسخ

در پاسخ این سؤال باید گفت:

اولاً آنچه در اطلاق لفظ «آیت الله» بر شخص معیار و ملاک می باشد، داشتن ملکه ی «اجتهاد» است که به معنای توانایی استنباط احکام الهی از منابع معتبر دینی می باشد. این مهم پس از گذراندن سال ها درس خارج، همراه با تحقیقات و کاوش های ژرف فقهی، اصولی، رجالیو... امکان پذیر می شود. توان استنباط معمولاً ـ از طریق اساتید درس خارج، قابل بررسی و کشف است.

ولی این که از چه زمانی بعد از دست یابی به اجتهاد بر آن شخص آیت الله اطلاق می شود، باید گفت که این یک امر عرفی است و ضابطه ی خاص به غیر از داشتن اجتهاد مسلّم ندارد. چه بسا بسیاری از شخصیت های مبرز علمی هم اکنون وجود دارند

که مجتهد مسلّم می باشند؛ولی حجت الاسلام خوانده می شوند. با اینکه اطلاق آیت الله بر آنان کاملاً صحیح است ولی در عرف رایج حوزه، معمولاً فرد بعد از دست یابی به اجتهاد و گذشت چند سالی در کار تدریس خارج، تحقیق و... بر او آیت الله اطلاق می شود.

ثانیا، بر اساس ادله ی عقلی و نقلی (آیات و روایات)، یکی از شرایط ولی فقیه، داشتن ملکه و قدرت اجتهاد است. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران هم در اصول پنجم و یکصد و نهم، یکی از شرایط رهبری را صلاحیت علمی لازم برای افتا در ابواب مختلف فقهدانسته اند.

ثالثا، اجتهاد آیت الله خامنه ای، ربطی به زمان انتخاب ایشان به رهبری ندارد؛ بلکه بنابر دلایل زیر، ایشان از سال های قبل، این ملکه و توانایی را داشته اند:

۱. همه ی رساله های عملیه، نوشته اند که اگر دو نفر

عـادل به اجتهـاد کسـی شـهادت دهنـد، اجتهاد او قابل قبول است. مجلس خبرگان، که مرکب از ده ها مجتهـد مسلّم و چنـدین مرجع تقلید می باشد، ایشان را به عنوان مجتهد و رهبر انتخاب کردند.

۲. ایشان پیش از انقلاب به درجه ی اجتهاد رسـیده و اجتهاد ایشان توسط بسـیاری از مراجع و بزرگان، از جمله حضرت امام، از قبل تصـدیق شده بود. حضـرت آیت الله فاضل لنکرانی در جلسه ی جامعه ی مدرسـین اعلام کردند که من از بیست سال پیش، ایشان را مجتهدی تمام عیار یافته ام.

۳. درس خـارج مقـام معظـم رهـبری که در آن بسـیاری از فضـلا شـرکت می کردنـد و همگی به وزانت علمی آن شـهادت می دهند، دلیلی بر بنیه ی علمی نیرومند و ملکه ی اجتهاد ایشان است و این توان علمی، مسلما زمینه ای پیش از رهبری ایشان دارد.

بنـابر مطالب فوق، روشن می شود که ایشان در زمان رهبری، صـد در صـد دارای اجتهاد مسلّم که شـرط لازم برای اطلاق لفظ آیت الله است بوده اند و همان طور که در عرف بر کسی که سال ها دارای اجتهاد باشد، کم کم بر او آیت الله اطلاق می شود، بر معظم له نیز بعد از اینحادثه آیت الله اطلاق شده است.

اما در مورد آقای هاشـمی رفسـنجانی باید گفت که ایشان قطعا دارای اجتهاد می باشند و اطلاق لفظ آیت الله به ایشان ربطی به ریاست جمهوری نـدارد. چه در زمان ریاست جمهوری و چه بعد از آن هر دو تعبیر (آیت الله و حجت الاسـلام) در مورد ایشان استفاده شده و می شود.

چرا رهبری پس از امام بر آیت الله منتظری واگذار نشد که به گفته خودش از آورندگان ولایت فقیه بوده است ؟

پرسش

چرا رهبری پس از امام بر آیت الله منتظری واگذار نشد که به گفته خودش از آورندگان ولایت فقیه بوده است ؟

پاسخ

متأسـفانه آیت الله منتظری در دورانی که مسؤولیت قائم مقامی رهبری را بر عهـده داشـتند، مجموعه اقـدامات و عملکردهایی را انجام دادنـد که حاکی از این واقعیت مهم بود که ایشان به هیـچ وجه صـلاحیت لازم را برای تصـدی مسؤولیت خطیر رهبری را ندارند که برخی از مهمترینآنان عبارتند از:

۱- تأثیرپذیری شدید از شایعات و اخبار دروغ رادیوهای بیگانه و اطرافیان خود.

۲- حمایت از منافقین، باند مهدی هاشمی و لیبرال ها و افشای اسرار نظام.

۳- تضعیف نهادهای انقلابی (از قبیل وزارت اطلاعات، سپاه و...) و دستاوردهای انقلاب و دفاع مقدس.

لـذا آیت الله منتظری در زمـان حیـات حضـرت امـام با صوابدیـد ایشان و مجلس خبرگان رهبری، استعفا دادنـد. بعـد از رحلت

حضرت امام نیز از آنجا که واجد شرایط و صلاحیت های لازم را برای رهبری شناخته نشد از سوی خبرگان رهبری انتخاب نگردید. اما ایشان از آورندگانولایت فقیه می باشند و... باید گفت که این مطلب به هیچ وجه صحت ندارد زیرا:

اولاً، ولایت فقیه به دوران امامان معصوم(ع) برمی گردد و نظریه پردازی درباره این موضوع نیز پیشینه تاریخی داشته و فقهای بزرگی مانند: شیخ مفید، شیخ طوسی، دیلمی، فاضل، شهیدین، صاحب جواهر، علامه کاشف الغطاء، علامه نراقی، میراز بزرگ شیرازی، سید محمد آلبحرالعلوم و حضرت امام خمینی و... به اثبات تبیین و توضیح این نظریه پرداخته اند.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: احمد جهان بزرگی، پیشینه تاریخی ولایت فقیه.

ثانیا، هر چند آیت الله منتظری نیز از جمله فقهایی است که گام های مثبت و ارزنده ای را در تبیین و تشریح زوایای مختلف این اصل مهم اسلامی برداشته اند ولی نکته مهم

و اساسی این است که به هیچ وجه توانایی های علمی و تئوریکی در مسأله ولایت فقیه، شرط کافی برایتصدی عملی مسؤولیت مهم و خطیر رهبری نظام اسلامی نمی باشد، زیرا همان گونه که در متون اسلامی و اصل ۱۰۹ قانون اساسی، تصریح شده است، صلاحیت علمی یکی از شرایط لازم بوده و شرایط مهم دیگری از جمله بینش صحیح سیاسی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافیبرای رهبری نیز برای رهبر جامعه اسلامی وجود دارد که آیت الله منتظری طی سال های طولانی بعد از انقلاب نشان دادند که حایز این شرایط نبوده. در متن استعفانامه خود خطاب به حضرت امام در مورخه ۷/۱/۶۸ اذعان می نماید که انتخاب اینجانب به مصلحت نبوده است.{J

چرا امام خمینی لقب ابوذر زمان را به آیت الله طالقانی دادند؟

پرسش

چرا امام خمینی لقب ابوذر زمان را به آیت الله طالقانی دادند؟

پاسخ

برای دستیابی به پاسخ مناسب، لازم است مروری کوتاه بر پیام حضرت امام خمینی - که به مناسبت رحلت آیت الله طالقانی انتشار یافت - داشته باشیم. مسلما دقت در محتوای این پیام، پاسخ گوی سؤال شما خواهد بود.

امام خمینی در این پیام چنین می فرمایند: «... آقای طالقانی یک عمر در جهاد و روشنگری و ارشاد گذراند. او یک شخصیتی بود که از حبسی به حبس و از رنجی به رنج دیگر، در رفت و آمد بود و هیچ گاه در جهاد بزرگ خود، سستی و سردی نداشت. من انتظار نداشتم کهبمانم و دوستان عزیز و پرارج خودم را یکی پس از دیگری از دست بدهم. او برای اسلام به منزله حضرت ابوذر بود. زبان گویای او، چون شمشیر مالک اشتر بود؛ برنده بود و کوبنده. مرگ او زودرس بود و عمر او با برکت. رحمت خداوند بر پدر بزرگوار او که در رأس پرهیزکاران بود وبر روان خودش که بازوی توانای اسلام...»، (صحیفه نور، ج ۹، ص ۴۸۶).

همان گونه که از این پیام برمی آید، علت انتخاب این لقب برای آیت الله طالقانی، همانندی و مشابهت زندگی سرتاسر مبارزه آن مرحوم با ابوذر، در جهت بیداری و هدایت و ارشاد جامعه و ایستادگی در مقابل انحرافات و ستمگری های حکام جور، می باشد. البته روشن است کهبه رغم چنین شباهت و همانندی در اصول، چه بسا در مواقع خاص و به علت مقتضیات و شرایط زمانی، نیاز به اتخاذ بعضی از شیوه و روش ها برای رسیدن به اهداف و اصول است که مسلما به منزله انحراف از اصول کلی نیست.

در

مورد زندگی مرحوم طالقانی و همکاری ایشان با نیروهای ملی - مذهبی نیز وضع چنین بود؛ زیرا همکاری آیت الله طالقانی با این گروه ها، به عنوان یک تاکتیک در راستای اصول مبارزاتی ایشان با رژیم حاکم بود. مهم ترین اهداف ایشان از اتخاذ چنین اقدامی عبارت بوداز:

۱- به پیش بردن اهداف اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آن مرحوم در جهت گسترش ارزش ها و تعالیم اسلامی برای اصلاح جامعه و مبارزه با نظام فاسد و استبداد حاکم با استفاده از سازمانی تشکل یافته از عناصر معتقد به اصول و تعالیم عالیه اسلام (همچنان که مهندس بازرگاندر سخنرانی افتتاحیه اشاره می کند که اصل مسلمان بودن در نهضت آزادی به معنای عدم جدایی دین از سیاست است) برای حضور فعال و مؤثر در صحنه های سیاسی، اجتماعی آن روز جامعه.

۲- راهنمایی ترویج و تبلیغ احکام و اصول اسلامی. خصوصا برای اعضا و جوانان مرتبط.

۳- وجود ایشان در میان سران نهضت آزادی نقش بازدارنده ای در پیشبرد هوس ها و خواسته های سیاسی آنان داشت.

چنان که آن مرحوم درباره انگیزه ها و اهداف پیوستن خود به این نهضت چنین می گوید: «ایمان و خلوص نیت و استقلال فکری و اصالت خانوادگی که مؤسسین آن داشتند، اخصّ‌ی از علما و روحانیون که در این مورد صاحب نظرند و تشخیص تکلیف دینی واستعانت و استخارهاز قرآن کریم عضویت آن را در هیأت مؤسس اولیه پذیرفتم، با توجه به گرفتاری های دیگر و انجام وظایف روحانیت قبول این مسؤولیت برایم دشوار بود... تنها مسؤولیتی که در این جمعیت به عهده گرفتم، همان راهنمایی به اصول و احکام عالیه اسلام است که جزء مرام نامه باشد وپاسخ به پرسش ها و روشن کردن افراد و جوانان

و جوابگویی مسائل مطروحه در این حدود»، (پدر طالقانی در زندان، ص ۱۸ و یادنامه ابوذر زمان، شرکت سهامی انتشار، تهران ۱۳۶۰، ص ۱۴).

آقای محمد جواد حجتی می گوید: شب عید فطر که با آقای طالقانی درباره این گروه ها صحبت می کردم، به من گفت: «شما خیال می کنید که من طرفدار این گروه ها هستم! من مطمئنم اگر این گروه ها بفهمند، من حرفی برخلافشان زده ام یا بزنم، از من می برند. من غرضم از مدارابا اینها، این است که آنان به اسلام جلب شوند»، (یادنامه ابوذر زمان، ص ۲۶۵).

بی تردید حضور مرحوم طالقانی در جمع نهضت آزادی، باعث مذهبی ماندن بیشتر این مجموعه و پیوند آنان با روحانیت بود؛ همچنان که حضور و یا همکاری شخصیت های روحانی دیگر و رفاقت آیت الله مطهری، با سران نهضت نیز در این امر کاملاً دخیل بوده است. به همیندلیل بود که روحانیت، توانست در میان بخشی از ملی - مذهبی ها نفوذ کند.

متأسفانه علیرغم حضور تعدادی از روحانیون برجسته در میان آن تشکل و تأکید آنان بر عدم جدایی دین از سیاست و کوشش های آیت الله طالقانی در جلوگیری از انحراف این گروه در عمل نهضت آزادی تا به امروز مانند سایر ملی گراها از تز جدایی دین از سیاست طرفداریکرده که این نشان دهنده استفاده ابزاری این نیروها از دین و علماء برای فریب توده ها و پیشبرد نقشه ها واهداف سیاسی خود، می باشد. انحراف نهضت آزادی از اسلام ناب محمدی(ص) و برداشت های التقاطی آنان از منابع مکتبی، علاوه بر آن که همواره موجب ناسازگاری آنان باروحانیت متعهد، قبل و پس از پیروزی انقلاب اسلامی بود، مایه انحراف و کژروی های هواداران جوان آنها تا مرز رسیدن به مارکسیسم و

ضدیت با اسلام نیز به شمار می رفت.

با توجه به مطالب فوق مشخص می شود که رابطه مرحوم طالقانی با نیروهای ملی مذهبی با توجه به در نظر گرفتن مؤلفه هایی از قبیل شرایط خاص سیاسی آن روز، انگیزه ها و چارچوب های خاص آن مرحوم برای همکاری با این تشکل، ایفای نقش هدایت و جلوگیری ازانحراف و... قابل بررسی و تبیین می باشد و هیچ گونه ارتباطی با انحرافات این نیروها و عملکردهای ننگین و خائنانه این نیروها که بعدا و خصوصا بعد از پیروزی انقلاب آشکار شد ندارد.

همچنین خللی در وجهه و سابقه مبارزاتی مرحوم طالقانی و نیز انتخاب لقب «ابوذر» برای ایشان از سوی حضرت امام خمینی وجود ندارد.{J

شبهه ای در مورد ولایت فقیهی آیت الله خامنه ای داشتم که رهبری ایشان و سلب رهبری از آیت الله منتظری بسیار شبیه مسائل رهبری پس از پیامبر (ص)می باشد این مساله چگونه توجیه پذیر است؟

پرسش

شبهه ای در مورد ولایت فقیهی آیت الله خامنه ای داشتم که رهبری ایشان و سلب رهبری از آیت الله منتظری بسیار شبیه مسائل رهبری پس از پیامبر (ص)می باشد این مساله چگونه توجیه پذیر است؟

پاسخ

– این شبهه کاملاً بی اساس است و بین این دو حادثه هیچ گونه شباهت و نقطه اشتراکی وجود ندارد. به دلیل آن که

اولاً: انتخاب آیت الله خامنه ای به رهبری نظام اسلامی، عملی کاملاً شرعی (مطابق با شرایطی که در شرع مقدس اسلام برای ولی فقیه معیّن گردیده)، قانونی (بر اساس رأی و نظر خبرگان رهبری منتخب مردم) و مطابق با نظر حضرت امام(ره) بود (مستندات این موضوع در ادامه ی پاسخ می آید).

ثانیاً: عزل و استعفای آیت الله منتظری نیز کاملاً قانونی و مشروع بود؛ به دلیل فقدان شرایط رهبری از سوی ایشان، و همچنین بر اساس نظر امام راحل و خبرگان رهبری بود(ر.ک: تصویر صفحانی از ویژه نامه ی «منتظری از اوج تا فرود»، نشریه ی جمعیت دفاع از ارزش ها به ضمیمه ارسال می گردد). همان طور که خود ایشان نیز در موارد متعددی به عدم صلاحیتش برای رهبری اعتراف می کند().

ثالثاً: از در.ک: تصویر صفحانی از ویژه نامه ی «منتظری از اوج تا فرود»، نشریه ی جمعیت دفاع از ارزش ها به ضمیمه ارسال می گردد.

یدگاه منطقی و علمی(تجربی) صرف وقوع حادثه ای در زمانی خاص، دلیل بر تکرار آن حادثه در سایر زمان ها نیست، بلکه تکرار و وقوع دوباره ی آن حادثه در صورتی است که تمامی شرایط وقوعی آن به عینه وجود داشته باشد. مثلاً اگر متغیر A

همزمان با وقوع حادثه B در زمانی به وجود آمده باشد، وقوع دوباره ی آن (A) در زمان وقوع حادثه C در صورتی است

که بین حادثه ی B و حادثه ی C از همه نظر شباهت و همانندی کامل باشد، و الاّ صرف برخی شباهت ها بین حادثه ی Bو حادثه ی C، به هیچ وجه دلالت بر وجود متغیر A در زمان حادثه C، نخواهد داشت.

بر این اساس، احتمالی منطقی و قابل توجه است که در آن به این مسأله کاملاً توجه شده باشد. با توضیحاتی که در دو مطلب قبل گذشت، کاملاً مشخص می شود که بین دو حادثه ی جانشینی پیامبر(ص) و حضرت امام(ره) (به عنوان حادثه B و C) و شرایط وقوعی هر کدام، شباهت و همانندی نیست، تا لزوماً مسأله ی غصب خلافت (به عنوان متغیر A) در حادثه ی جانشینی حضرت امام(ره) (به عنوان حادثه C) تکرار شود.

در ادامه به صورت مختصر مستنداتی را جهت اثبات شرعی و قانونی بودن انتخاب آیه الله خامنه ای برای رهبری نظام اسلامی، بیان می داریم: برای این منظور لازم است تا ابتدا شرایط و ویژگی های لازم برای رهبری در نظام اسلامی به طور دقیق مورد شناسایی قرار گیرد. بر این اساس شرایطی که در متون و منابع اسلامی و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران اصل ۱۰۹ مورد تأکید قرار گرفته اند عبارتند از:

۱- صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه (اجتهاد مطلق).

۲- عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلامی.

۳- بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت و مدیریت و قدرت کافی برای رهبری.

مرحله بعد شما باید بررسی نمایید که نسبت به تطبیق کدام یک از این شرایط بر رهبر معظم انقلاب، اطلاعات کافی ندارید یا دچار شبهه و تردید می باشید که مانع از حصول یقین در این موضوع می شود.

در مرحله بعد نوبت به اقدام

عملی و تحقیق و مطالعه برای زدودن ابهامات و دستاوری اطلاعات کافی از منابع معتبر فرا می رسد. در اینجا ما به صورت خلاصه به پاره ای از ویژگی ها و صلاحیت های مقام معظم رهبری برای احراز منصب رهبری نظام، اشاره می نماییم.

الف) صلاحیت علمی: اجتهاد در ابواب مختلف فقه که این ویژگی براساس دلایل ذیل برای مقام معظم رهبری ثابت می باشد:

اولاً، اجتهاد آیت اللّه خامنه ای توسط بسیاری از مراجع و بزرگان از جمله حضرت امام از قبل تصدیق شده بوده است.

ثانیا، همه رساله های عملیه نوشته اند که اگر دو نفر عادل خبره به اجتهاد کسی شهادت دهند، اجتهاد او قابل قبول است و این در حالی است که جامعه مدرسین حوزه علمیه قم که مرکب از ده ها مجتهد مطلق و چندین مرجع تقلید می باشد ایشان را به مرجعیت پذیرفتند. هم چنین در اساسنامه جامعه مدرسین آمده است که چیزی به عنوان نظر آن جامعه معتبر است که حداقل شانزده نفر از اعضا آن را امضا کرده باشند. بنابراین اعلامیه جامعه مدرسین به این معناست که حداقل شانزده نفر از مجتهدان و خبرگان ایشان را مرجع می دانند.

ثالثا، درس خارج مقام معظم رهبری که در آن بسیاری از فضلا شرکت می کردند و همگی به وزانت علمی آن شهادت می دهند دلیل بر بنیه علمی نیرومند و ملکه اجتهاد ایشان است و این توان علمی مسلما زمینه سابق بر رهبری و حتی سابق بر ریاست جمهوری ایشان دارد، نه این که ایشان پس از رهبری درس خوانده و به این رتبه از دانش رسیده باشند.

ب) صلاحیت اخلاقی (عدالت و تقوای لازم): صلاحیت اخلاقی مقام معظم رهبری نیز از اموری است که در رفتار و عملکردهای فردی

و اجتماعی ایشان از زمان کودکی، جوانی و مبارزات سیاسی و همچنین مسؤولیت های متعددی که در بعد از انقلاب در شرایط حساس داشته اند به روشنی قابل اثبات بوده و تمام اشخاصی که از نزدیک با معظم له در ارتباط می باشند. گواه بر این مدعا هستند.

ج) توانایی های شخصی: بند سوم اصل یکصد و نهم «بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری» را از جمله شرایط و صفات رهبر مقرر داشته است:

۱- مقصود از «بینش صحیح سیاسی و اجتماعی» آن است که رهبر آن چنان به مسایل و موضوعات و قضایای سیاسی عالم و واقف باشد که بر آن اساس، هم قادر به اداره امور جامعه باشد و هم این که در جهت گیری های ظریف بین المللی تصمیمات به جا، شایسته و مفید به حال جامع اتخاذ نماید.

۲- «مدیریت و تدبیر» عبارت از مجموعه استعدادهایی است که عند الامتحان، در رهبری بارز و ظاهر می شود و او را در اجرای وظایف سنگین خود یاری می نماید. کشف این استعدادها از جمله مواردی است که در تعیین رهبر، یقینا باید مورد توجه خاص قرار گیرد.

۳- «قدرت و شجاعت» نیز از جمله شرایطی است که یا از برجستگی های علمی و اخلاقی ناشی می شود و یا آن که در زمره استعدادهای درونی رهبر به شمار می رود که به هر حال مقام شامخ رهبری این چنین مراتبی را می طلبد، به هنگام تعیین و انتخاب رهبری باید به این موضوع توجه جدی مبذول داشت.

مقام معظم رهبری علاوه بر واجدیت صلاحیت های علمی و صلاحیت اخلاقی دارای توانایی های شخصی بسیار فوق العاده ای در راستای رهبری و مدیریت جامعه خصوصا در مواقع بحرانی

و سرنوشت ساز بوده و از بینش صحیح سیاسی و اجتماعی و قدرت و شجاعت بسیار بالایی برخوردار می باشند، که این مهم با مروری بر گذشته مدیریتی ایشان، چه در شورای انقلاب و چه در دوران ریاست جمهوری در سخت ترین شرایط ناشی از جنگ و محاصره های بین المللی، بیش از یک دهه رهبری نظام و با موفقیت بیرون آمدن از فراز و نشیب ها و مشکلات متعدد داخلی و بین المللی به خوبی قابل اثبات می باشد که یکی از بهترین نمونه های آن به رهبری مدبرانه نظام در جریان جنگ خلیج فارس می باشد.

آخرین مرحله ای که شایسته است مورد توجه قرار گیرد، انتخاب قانونی ایشان از سوی خبرگان رهبری می باشد که خود متأثر از دو عامل است که این عامل هر کدام به تنهایی مهمترین دلیل بر شایستگی معظم له برای رهبری نظام اسلامی می باشند:

۱- واجدیت شرایط لازم برای رهبری در معظم له و احراز این شرایط از سوی خبرگان به عنوان بهترین و شایسته ترین فردی که قدرت و توانایی رهبری نظام را دارد که این مهم از سوی اکثریت قاطع اعضاء مجلس خبرگان تأیید شد.

۲- تأکید حضرت امام بر شایستگی آیت الله خامنه ای برای رهبری نظام.

حضرت امام در موارد متعددی به شایستگی معظم له تصریح کرده اند از جمله این که حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی نقل می کند که در مورد قضایای مهدی هاشمی همراه با آقایان: خامنه ای، موسوی اردبیلی، میرحسین موسوی خدمت امام راحل رسیدیم و سیداحمد خمینی نیز حضور داشت و در آنجا به امام گفتیم که شما با احترامات خود ما را درباره رهبری آینده در بن بست قرار می دهید. امام با اشاره به آقای خامنه ای فرمودند که در میان شما کسی است که شایسته

رهبری است و شما در بن بست قرار نخواهید گرفت. و هیچگاه از طرف هیچ یک از مخالفان شخص آقای خامنه ای و یا غیر آنان این ادعا و بیان آقای هاشمی رفسنجانی انکار نشده است. بلکه در مجلس خبرگان که در سال ۶۸ برای انتخاب رهبر جمهوری اسلامی پس از امام راحل تشکیل شد علاوه بر این اظهارات (که در حضور شاهدان قضیه انجام گرفت) از آقای سیداحمد خمینی نیز نقل شد که ایشان از امام راحل نقل نمودند که امام فرمودند آقای خامنه ای شایسته رهبری است.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: زندگی نامه مقام معظم رهبری، مؤسسه فرهنگی قدر ولایت.

لطفاً علت برکناری آیت الله منتظری از قائم مقام رهبری بطور مفصل توضیح دهید؟

پرسش

لطفاً علت برکناری آیت الله منتظری از قائم مقام رهبری بطور مفصل توضیح دهید؟

پاسخ

ظاهرا منظور شما درخواست کناره گیری ایشان از سوی حضرت امام و در نهایت استعفای نامبرده از قائم مقامی رهبری است. در این رابطه باید گفت که این مسأله دلایل بسیاری متعددی دارد که نیازمند مطالعه و آشنایی با عملکرد و اقدامات ایشان در دوران قائم مقامی است.به صورت مختصر می توان به دلایل زیر اشاره کرد:

۱. ساده لوحی شدید و تحت تأثیر احساسات قرار گرفتن و تأثیرپذیری از شایعات و اطرافیان خود؛

۲. فقدان شرط مدیر و مدبر بود که یکی از اصلی ترین شرایط رهبر است در ایشان؛

۳. حمایت از منافقین، باند مهدی هاشمی و لیبرال ها و افشای اسرار نظام؛

۴. تضعیف نهادهای انقلابی باید (از قبیل وزارت اطلاعات، سپاه و...) و دستاوردهای انقلاب از قبیل دفاع مقدس و...)

در هر صورت برای اطلاع بیشتر شما، چند نامه از حضرت امام(ره) و آقای منتظری ضمیمه می گردد ان شاء الله که مفید واقع شود.

شبهه دور در انتخاب مقام رهبری از طریق مجلس خبرگان رهبری با توجه به نظارت استصوابی شورای نگهبان، چگونه قابل حل است؟ آیا در کشورهای دیگر نیز چنین شبهه ای در انتخاب عالی ترین مقام حکومتی وجود دارد یا از اختصاصات جمهوری اسلامی است؟

پرسش

شبهه دور در انتخاب مقام رهبری از طریق مجلس خبرگان رهبری با توجه به نظارت استصوابی شورای نگهبان، چگونه قابل حل است؟ آیا در کشورهای دیگر نیز چنین شبهه ای در انتخاب عالی ترین مقام حکومتی وجود دارد یا از اختصاصات

جمهوری اسلامی است؟

پاسخ

به طور کلی نظارت بر چگونگی و حسن اجرای فرآیندهای قانونی - سیاسی، در هر کشور به دو گونه قابل تصور است: یکی به صورت استطلاعی و دیگری به صورت استصوابی.

یک. نظارت استطلاعی، به نظارتی گفته می شود که ناظر موظف است تنها از وضعیتی که مجریان انجام می دهند اطلاع یابد. سپس بدون آنکه خود اقدام عملی کند و نحوه اجرا را تأیید یا رد کند، آنچه را مشاهده کرده به مقام دیگری گزارش کند، این گونه نظارت که صرفا جنبه آگاهییابی دارد، به واقع حق همه شهروندان جامعه نیز هست؛ و گرنه از این حیث ناظران نمی توانند هیچ گونه تصمیم گیری در مورد تخلفات احتمالی داشته باشند، تفاوتی با نظارت سایر شهروندان ندارد. این گونه نظارت را نظارت غیرفعال یا «Passive» نیز می گویند.

دو. نظارت استصوابی؛ استصواب که واژه عربی است با واژه صواب هم ماده است. صواب به معنای درست در مقابل خطاو استصواب به معنای صائب دانستن و درست شمردن است؛ مثل این که گفته شود این کار صحیح و بی اشکال است.

در اصطلاح «نظارت استصوابی» به نظارتی گفته می شود که در آن ناظر در موارد تصمیم گیری حضور دارد و باید اقدامات انجام شده را تصویب کند تا جلوی هر گونه اشتباه و یا سوء استفاده از جانب مجریان گرفته شود. بنابراین نظارت استصوابی، نظارت همراه با حق دخالت

و تصمیم گیری می باشد. این گونه نظارت را نظارت فعال یا «Active» نیز می گویند.

نظارت استصوابی به چند صورت تصور می شود:

۱. نظارت استصوابی تطبیقی: در این فرض ناظر موظف است اقدامات و اعمال عامل را با ضوابط و مقررات تعیین شده تطبیق داده و در صورت عدم انطباق، عمل عامل اعتبار نخواهد داشت و عمل او منوط به تأیید ناظر می باشد.

۲. نظارت عدم مغایر و تعارض است که در این گونه نظارت، ناظر موظف است از خروج و انحراف عامل از محدوده مقرر شده جلوگیری و منع کند. این گونه نظارت نسبت به مورد بالا دایره محدودتری دارد و از آن به نظارت استصوابی حداقلی یاد می شود.

۳. نظارت مطلق نامیده می شود که در این شیوه از نظارت هر عملی که عامل انجام دهد، منوط به تأیید ناظر است و در صورت سکوت یا عدم اظهار نظر و یا عدم حضور ناظر، کلیه اقدامات عامل غیر قانونی و بی اعتبار می باشد.

حال این سؤال مطرح می شود که: آیا شورای نگهبان حق نظارت استصوابی دارد یا نه؟ در صورت مثبت بودن چه نوع نظارت استصوابی و با چه مکانیسمی از سوی شورای نگهبان اعمال می شود؟ در پاسخ این سؤال باید گفت: نظارت استصوابی به وسیله شورای نگهبان، دارای پشتوانه های عقلایی و قانونی بسیار محکمی است. در تمام کشورهای جهان و نزد تمامی عقلای عالم برای تصدی مسؤولیت های مهم، یک سری شرایط ویژه در نظر گرفته می شود تا هم وظایف محوله به فرد مورد نظر، به درستی انجام پذیرد و هم حقوق و مصالح شهروندان در اثر بی کفایتی و نالایق بودن مسؤول برگزیده شده، پایمال نگردد.

ازایـن رو امروزه در دموکراتیـک تریـن نظـام هـای دنیـا نیز شـرایط ویژه ای برای انتخـاب کننـدگان و انتخـاب شونـدگان (در فراینـدهای انتخابـاتی) در نظر گرفته می شود و قـانون مرجعی رسـمی را برای اعمـال نظارت و احراز شـرایط داوطلبان انتخابات تعیین می کند. این مرجع رسـمی به بررسـی وضـعیت و روند انجام انتخابات و وجود یا عدم وجود شرایط لازم در داوطلبان می پردازد که در نتیجه به تأیید یا رد صلاحیت داوطلبان می انجامد.

بنـابراین نظـارت اسـتصوابی امری شـایع، عقلایی و قانونی در تمامی کشورها و نظام های موجود دنیا است؛ مثلاً یکی از شـرایط معتبر در کلیه نظـام هـای حقـوقی جهـان، این است که نـامزد مـورد نظر، سـابقه کیفری نداشـته باشـد و افراد دارای سوء سـابقه کیفری، از پـاره ای از حقوق اجتمـاعی ــاز جمله انتخاب شـدن برای مجالس تصـمیم گیری، هیأت های منصـفه، شوراها و ...ــ محروم اند.

در کشور مـانیز هماننـد سـایر کشورهـای جهـان، قـانون مرجعی را معرفی کرده است که برای انتخابـات و صـلاحیت نامزدهـای انتخابـاتی نظارت کنـد که مطابق اصل نوزدهم قانون اساسـی، این وظیفه بر عهـده شورای نگهبان قرار داده شـده است: «شورای نگهبان نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، مجلس شورای اسـلامی و مراجعه به آرای عمومی و همه پرسی را بر عهده دارد».

نکته قابل توجه این که در قانون اساسـی، به نوع نظارت تصریح نشده است؛ ولی قانون اساسی در اصل نود و هشتم خود، تفسیر آن را به عهـده شورای نگهبـان نهـاده است. بنـابراین از نظر حقوق و اعتبـار قـانونی، تفسـیر شورای نگهبـان مبنی بر حق نظارت استصوابی بلا اشکال بوده و عدم تصریح به آن در قانون اساسی، اشکالی ایجاد نمی کند.

به علاوه مطابق همان اصل عقلایی که

احراز صحت انتخابات و تأیید و یا رد صلاحیت نامزدهای انتخاباتی را بر عهده مرجعی رسمی و قانونی می داند و نیز ضرورت وجود مرجع قانونی کنترل اعمال مجریان (وزارت کشور) برای برطرف کردن اشتباهات یا سوء استفاده های احتمالی نهاد اجرایی و همچنین پاسخ گویی به شکایات و اعتراضات داوطلبان از مجریان انتخاباتی، قانون اساسی نهاد ناظری _به عنوان مرجع رسمی ناظر بر انتخابات و تشخیص صلاحیت نامزدها و عملکرد مجریان انتخاباتی_ تعیین کرده است. این نهادِ ناظر «شورای نگهبان» است و در قانون نهاد یا شخص دیگری به عنوان ناظر یا نهادی که شورای نگهبان به آن گزارش دهد، معرفی نشده است. پس تنها ناظر رسمی و قانونی همین شورای نگهبان است و چون نظارت عقلاـیی بر رأی گیری و تشخیص صلاـحیت داوطلبان اقتضای تأیید یا رد و ابطلال عمل و مؤثر را دارد و این ویژگی تنها در قالب نظارت استصوابی قابل تحقق است.

بنابراین نظارت شورای نگهبان نیز نظارت استصوابی است و نوع این نظارت استصوابی صورت دوم (نظارت عدم مغایرت و تعارض) می باشد که محدودترین صورت از شکل نظارت استصوابی بوده و شورای نگهبان در رابطه با انتخابات طبق آن عمل می کند، یعنی، اگر در موردی از نظر صوری یا محتوایی بر خلاف قانون عمل شود، جلوی آن را می گیرد و ابطال می نماید.

نکته دیگری که باید افزود این است که اساسا فلسفه نظارت، اصلاح امور و جلوگیری از مفاسد و انحرافات است و این تنها با نظارت فعال و استصوابی امکان پذیر است و صرفا استطلاع کافی نیست. بنابراین به اصطلاح فقهی تناسب حکم و موضوع نشان می دهد که نظارت مصوب همان نظارت استصوابی

است(ر.ك قاسم شعبانی، حقوق اساسی و ساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران، ص ۱۷۷) (استاد محمدتقی مصباح یزدی، پرسشهاو پاسخها، ج ۳، ص ۷۵)

اما در مورد انگیزه مخالفان نظارت استصوابی شورای نگهبان، می توان به دو طیف از مخالفان اشاره نمود:

یک. مخالفت های جناحی: واقعیت آن است که هیچ جناح و گروه سیاسی درکشور نیست که قائل به نظارت نباشد. سابقه عملکرد برخی مخالفان امروزین نظارت استصوابی، نشان می دهد که خود به هنگام تصدی امور، چنین نظارتی را اعمال و شدیدا از آن دفاع می کردند. اما هم اکنون به انگیزه سیاسی ــو نه به جهت انگیزه دینی و ملی ــ از در مخالفت بانظارت استصوابی در می آیند تا بتوانند افرادی را که واجد صلاحیت نیستند، وارد مراکز تصمیم گیری و حساس نظام کرده و از این طریق اهداف حزبی و اغراض سیاسی خود را برآورده سازند.

دو. مخالفت هایی که از سوی دشمنان نظام اسلامی ابراز می شود؛ کسانی با حاکمیت اسلام و احکام حیات بخش آن بر این کشور سر ستیز دارند و در پی آنند که تحت لوای حمایت از جمهوریت نظام به سست کردن و منزوی ساختن رد صلاحیت آن بپردازند و باحذف شرایطیکه در اثر داشتن ویژگی اسلامی نظام برای داوطلبان انتخاباتی در نظر گرفته شده است، انگیزه های ضد دینی و ضد مردمی خود را عملی گردانند.

با توجه به بعضی حرکت های خودسرانه در بعضی از ادارات دولتی جایگاه مقام معظم رهبری در کجاست و چرا رسیدگی نمی کنند؟

پرسش

با توجه به بعضی حرکت های خودسرانه در بعضی از ادارات دولتی جایگاه مقام معظم رهبری در کجاست و چرا رسیدگی نمی کنند؟

پاسخ

در مورد حدود اختیارات رهبری نسبت به کل نظام، قانون اساسی چهار وظیفه مهم را بر عهده رهبر گذاشته است که عبارتند از:

۱- تعیین سیاست های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام.

۲- نظارت بر حسن اجرای سیاست های کلی نظام.

۳- حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه گانه.

۴- حل معضلات نظام که از طریق عادی قابل حل نیست از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل ۱۱۰)

بر این اساس وظایف وا ختیارات مقام معظم رهبری در ارتباط با مسائل کلی کشور و سیاست گذاری های کلان آن بوده،

دستورالعمل ها و رهنمودهای لازم را ارائه و بر حسن اجرای سیاست های کلی نظارت دقیق و مستمر دارند و در مقابل مشکلات و نارسایی های موجود در جامعه به مسؤولان مربوطه تذکرات و هشدارهای لازم را می دهند و از طریق آنان مسائل را پیگیری می نمایند.

البته نباید انتظار داشت با صرف مدیریت قوی و نظارت دقیق ایشان، آشفتگی ها و نابسامانی های جامعه – که ناشی از عوامل مختلفی است – سازماندهی و حل شود. به عنوان نمونه، مقام معظم رهبری در پاسخ سؤالی در مورد چرایی عدم تحقق «عدالت اجتماعی» در جامعه و بررسی دارایی های دولتمردان، علیرغم تأکیدات و پیگیری های ایشان، چنین می فرمایند: «... به مجرد این که به سمت بعضی از مسؤولان دست دراز بشود طبعا اول گله و شکوه و فریاد آنهاست؛ یک وقت می

بینید که در اصل کار هم مانع تراشی می شود و انجام نمی گیرد! من یک عقیده ی جدی دارم که بحث «عدالت اجتماعی» باید تعقیب شود - شکی در این نیست و بارها هم این را گفته ام - منتها آن کسی که باید تعقیب بکند، بنده نیستم؛ دستگاه های قضایی و دستگاه های دولتی هستند که بایستی دنبال بکنند. یک مقدار از این قضیه باید به برکت قوانین خوب حل بشود؛ یک مقدار باید به برکت اجرا حل بشود یک مقدار هم باید به برکت بازرسی دستگاه های برتر و بالاتر حل بشود یعنی دستگاه های دولتی نسبت به بخش های زیر مجموعه خودشان. (دیدار از دانشگاه صنعتی شریف، ۱، آذر ۱۳۷۸)

بر این اساس برخورد مستقیم با مسائل جزئی نظیر آنچه که بیان نمودید، از حیطه وظایف قانونی مقام رهبری خارج است و باید از طریق مراجع ذی صلاح نظیر دیوان عدالت اداری، دستگاه های قضایی و دولتی و... موارد بررسی و پیگیری شود. البته مقام معظم رهبری در مواردی که نیاز باشد تذکرات و هشدارهای لازم را به دستگاه های مربوطه می دهند و آنان رسیدگی و پیگیری می کنند.

نکته مهمی که در سؤال مجهول مانده و می توانست در ارائه پاسخی دقیق به ما کمک کند، بیان «بعضی حرکت های خودسرانه در بعضی از ادارات دولتی» است. چه خوب بود منظور خود را به صورت کامل بیان می نمودید تا ما نیز به بررسی دقیق تر آن می پرداختیم.

موضوع مهمی که در پایان مناسب است بدان اشاره شود، توجه به این مطلب است که مشکلات و نابسامانی های موجود در کشور علل,

خواستگاهها و ریشه های مختلف و متفاوتی دارد و حل کردن و رویارویی با این مشکلات نیز به عوامل متنوعی بستگی دارد و علت و معلول را بایـد در تنـاسب بـا هم در مقیاس یکـدیگر به صورت موردی سـنجید و حکم داد, انتظار حل تمامی معضـلات جـامعه از سوی یـک فرد بـا هر جـامعیت و مسؤولیتی نه امری ممکن و نه عقلا‌یی است حتی از امام معصوم نیز نمی توان چنین انتظـاری داشت چنان که سـیره اهل بیت(ع) نیز مؤیـد به همین مطلب است. اساساً حل مشـکلات موجود جامعه در هر حوزه ای اعم از فرهنگی، اقتصـادی، اجتمـاعی، اداری و حـتی سیاسـی نیـاز به درک مشترک مردم و مسؤولین ذیربـط از نابسامـانی هـای جامعه از یک سو و وفاق و اراده جمعی برای حل آنها از سوی دیگر است. اگر مصـداقی بیان کنیم, انذار و تذکر به مسؤولین و ارشـاد آنهـا از سـوی مردم و پاسـخگویی مسؤولین در برابر ایشـان و پیگیری مطالبـات مردم شایـد بهـترین راهکـار برای عینیت بخشیدن به اراده جمعی برای حل مشکلات جامعه باشد. تذکر این نکته ضروری است که حل پاره ای از نابسامانی های موجود در جوامع مختلف که ریشه فرهنگی و تاریخی دارد در دراز مدت و با عزم و همّت بلند قابل حل شدن است و با برخورد حذفی نمی توان آنهـا را حل کرد. رهبری نظام نیز به عنوان نماد و سـمبل اتصال عقایـد و عواطف مردم با حاکمیت وظایف سـنگین و خطیری را در این راسـتا عهـده دار بـوده و نقش اساسـی خـود را همواره ایفـا نموده است. حفـظ موجودیت نظـام در برابر انواع تهدیدهای داخلی و خارجی, حفظ وحدت بین قوای مختلف

کشوری و لشکری و هدایت و ارشاد ایشان در خدمت رسانی و حل مشکلات مردم, جلو گیری از انحراف انقلاب از آرمان ها و اهداف اصلی خود جزء مهم ترین وظایف رهبری است که رهبری نظام همواره در مقاطع مختلف نقش اساسی خود را به اقرار همگـان ایفا نموده است و آخر سـخن اینکه بایـد با درک درست واقعیت ها و امکانات موجود کشور در کنار فهم واقع بینانه از مشکلات موجود در جامعه و نیز سنجش همه جانبه عملکرد مسؤولین مختلف نظام متناسب با میزان مسؤولیت های قانونی ایشان نسبت به عملکرد آنهـا قضـاوت نمـود. مطمئناً در این صـورت ارزیـابی بهـتری نسـبت به مشـکلات جـامعه و عملکرد مسؤولین خواهیم داشت.

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس بازپرس ==== توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند

اشاره

لطفا سـئوالات مرا از تاثیر جو گرفتگی و گفتمان عمومی منتقد نظام نپندارید ،بنده خود فکر کرده و با تحلیل وضعیت سیاسی و اجتماعی کشور و با توجه به سخن امیر مومنان که می فرماید مردم اص

پرسش

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس بازپرس ==== توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند

لطفا سـئوالات مرا از تاثیر جو گرفتگی و گفتمان عمومی منتقد نظام نپندارید ،بنده خود فکر کرده و با تحلیل وضعیت سیاسی و اجتمـاعی کشور و بـا توجه به سـخن امیر مومنان که می فرمایـد مردم اصـلاح نگردنـد مگر به اصـلاح حاکمان به سـئوالات زیر رسیده ام و شما را منبع خوبی برای پاسخ گویی به آنها می دانم .

آیـا نظرات و مواضع رهبری از سوی گروهی از حاکمـان به اثبات مشـخص می گردد و توسط ایشان بیان می گردد؟اگر نه چرا در هیچ شـرایطی در حمایت از رفتارهای صـحیح جناح منتقد هیچ سخن دلگرم کننده بر زبان نمی رانند.(مبادا وزنه جناح منتقد سنگین تر شود)معیار حق است یا اشخاص و گروهها؟

پاسخ

در پاسخ به این سؤال، نکاتی را بیان می نماییم:

الف) کارشناسان و دوستان شما در این مرکز به هیچ وجه انتقادات متنوعی که توسط دانشجویان گرامی ارسال می گردد – و به صورت کاملاـ شـفاف به بیان نظرات و دیـدگاه های خویش پیرامون حکومت و جامعه مطلوب اسـلامی و تطبیق آن با جامعه ما می پردازنـد و... – بر مسـائلی نظیر جو گرفتگی و یا متأثر شـدن از گفتمان عمومی منتقـد نظام و امثال آن حمل نمی کننـد بلکه این موضوع را نقطه بسیار مثبتی می دانند که حاوی دو پیام اساسی است:

اولا، این که بحمدالله یکی از مهمترین اهداف نظام اسـلامی در جهت بسط و تعمیق معارف و آموزه های اصـیل اسلامی و الگو

قرار دادن مکتب اسلام و اهل بیت(ع) در بین مردم خصوصا نسل دوم

و سوم انقلاب در حال شکل گیری است به نحوی که جوانان عزیز ما علیرغم مکاتب و نظام های سیاسی فریبنده غرب و شرق، فقط منش و سیره ائمه اطهار(ع) را الگویی اصیل و حقیقی در جهت اصلاح جامعه و تکامل واقعی در جنبه های مختلف مادی و معنوی خویش پنداشته و آن را بهترین ملاک برای بررسی میزان صحت و سلامت عملکرد و کارکردهای نظام می دانند و هرگونه انحرافی را از آن معیارهای اصیل به هیچ وجه تحمل نمی کنند.

ثانیا، این که دورنمای خوبی از جامعه را ترسیم می کند. مسلما ریشه بسیاری از مشکلات و معضلات کنونی جامعه ما خصوصا در بدنه مدیریتی نظام، عدم پای بندی کامل به ارزش ها و آموزه های الهی است و این موضوع وقتی تشدید می شود که متأسفانه علیرغم وقوع انقلاب اسلامی و حاکم بودن نظام اسلامی هنوز جامعه ما - به دلایل متعددی که فعلا خارج از بحث است - آنگونه که زیبنده جامعه اسلامی پیرو مکتب اهل بیت(ع) است در مقابل انحرافات و تخلفات حساسیت و قاطعیت لازم را ندارد، از این رو برخی افراد بی تفاوت از کنار تخلفاتی که به وسیله برخی مدیران وکارگزاران نظام اسلامی در بدنه نظام انجام می شود، بدون هیچ گونه واکنشی و یا تذکری می گذرند و بدیهی است در آموزه های اسلامی چنین موضوعی به هیچ وجه پسندیده نبوده و بی تفاوتی مردم به سرنوشت خویش را در صورتی که گسترش یابد، موجب انحطاط آن جامعه می داند.

مسلما در چنین فضایی این که دانشجویان گرامی به عنوان نسل جوان کنونی و مسؤولین و مدیران آینده

نظام اسلامی، تمام سعی و توان خویش را بر انجام دقیق آموزه های اسلامی گذاشته و آن را معیار و الگو قرار دهند، بسیار مایه خشنودی و امید به آینده درخشان جامعه و نظام اسلامی است.

ب) سخنی را که از امام علی(ع) در مورد اصلاح مردم و حاکمان برشمردید کاملا سخن صحیحی است و ما نیز بدان معتقدیم اما باید توجه داشت که هر چند در اصلاح جامعه، اصلاح حاکمان امری بسیار لازم و حتمی است اما به هیچ وجه کافی نمی باشد و علاوه بر حاکم، امام و پیشوایی صالح، عوامل دیگری نیز لازم است و الا به تنهایی پیشوا و رهبر صالح نمی تواند جامعه مطلوب را به وجود بیاورد. به عنوان نمونه در ساختن یک باغ پر از گل عوامل متعددی نیاز است از قبیل، زمین مرغوب و مناسب، آب، هوا و نور کافی، باغبانی کار آزموده و با تجربه و... حال آیا با صرف وجود باغبانی هر چند با تجربه می توان توقع باغی زیبا و پر از گل در شوره زاری داشت؟ و یا...

آیا می توان در مصلح بودن یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر صلوات الله علیهم و چهارده امام معصوم(ع) شک کرد؟ مسلما پاسخ منفی است اما چرا با این همه هیچ کدام از این مصلحان واقعی نتوانستند آنچنان که می خواستند جامعه ای صالح به وجود آورند؟ مگر نه این است که یکی از فلسفه های اصلی غیبت امام زمان(عج) فقدان شرایط و زمینه های لازم برای ظهور آن حضرت و اصلاح جامعه است....

بر این اساس است که مشاهده می نماییم امام علی(ع) در ذیل

و ادامه همان سخن می فرمایند «فلیست تصلح الرعیه الا بصلاح الولاه ولا تصلح الولاه الا باستقامه الرعیه؛ مردمان اصلاح نشوند مگر زمامداران اصلاح گردند واینان صلاح نیابند مگر به درستی مردم» (نهج البلاغه، ۶۸۳).

و یا این که امام علی(ع) علاوه بر تأکید بر اصلاحات سیاسی به اصلاحات اقتصادی فرهنگی و... نیز اهتمام زیادی دارند (ر.ک: فصلنامه کتاب نقد، پاییز ۷۹، شمراه ۱۶، ویژه اصلاحات).

خلاصه آن که در اصلاح جامعه علاوه بر اصلاح حاکمان، عوامل، زمینه ها و شرایط دیگری نیز لازم است و فقط نمی توان به دلیل وجود برخی مشکلات و مفاسد در بخش هایی از نظام و یا جامعه، امام و پیشوای آن جامعه را متهم به ناصالح بودن نمود.

ج) اما در مورد فرایند تصمیم گیری نظرات و دیدگاه های مقام معظم رهبری باید گفت:

اولاً، اگر منظور شما از این جمله که «آیا نظرات و مواضع رهبری از سوی گروهی از حاکمان به اثبات مشخص می گردد و توسط ایشان بیان می گردد؟» این است که ایشان در بیان نظرات و دیدگاه های خویش تابع افراد یا گروهی ذی نفوذ است که بر ایشان اعمال نفوذ می نمایند، در پاسخ باید گفت که هم به دلیل شرایط و صلاحیت هایی که در آموزه های اسلامی و اصول قانون اساسی برای ولی فقیه در نظر گرفته شده است و هم به دلیل عملکرد ایشان، چنین موضوعی به هیچ وجه نمی تواند صحت داشته باشد.

توضیح آن که: وجود شرایط و صلاحیت های علمی نظیر اجتهاد در ابواب مختلف فقهی و توان استنباط و تشخیص حکم هر مسأله و موضوعی در شرایط خاص و

همچنین صلاحیت های اخلاقی نظیر «تقوا و عدالت» و صلاحیت ها و توانایی های شخصی نظیر «بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری که هم در آیات و روایات متعدد و هم در اصل یکصد و نهم قانون اساسی بر آنها تأکید شده است، همه ولی فقیه جامع الشرایط و رهبر جامعه اسلامی را – که براساس این صلاحیت ها مشروعیت یافته است – قادر می سازد که بتواند خود شخصا توانایی تصمیم گیری و اداره صحیح و مدبرانه جامعه اسلامی را براساس موازین و احکام اسلامی و تأمین مصالح و منافع جامعه اسلامی را داشته باشد و البته به توصیه آموزه های اسلامی و اصول قانون اساسی جهت اجرای هر چه بهتر مسؤولیت های خویش از نظرات کارشناسان و مشاوران متعهد و متخصص استفاده نماید و آنجا که نظری را مطابق مصالح جامعه تشخیص داد بپذیرد و عدالت و تقوا و خصوصیاتی نظیر قدرت و شجاعت او را از هرگونه کوتاهی و یا پذیرش اعمال فشاری مصون و محفوظ می دارد و علاوه بر این مکانیزم های درونی، نظارت خبرگان رهبری بر مواضع و عملکردهای رهبری که به صورت مستمر و دقیق توسط کمیسیونی ویژه اعمال می شود، تضمین کننده صحت و سلامت چنین مسأله ای است.

اما اگر منظور شما استفاده مقام معظم رهبری در فرایند تصمیم گیری از متخصصان، کارشناسان وافراد باتجربه، دلسوز و هماهنگ با اهداف و اصول کلان نظام اسلامی است باید گفت همچنان که گذشت نه تنها این مسأله هیچ منافاتی با آموزه های اسلامی، اصول قانون اساسی و مصالح و منافع جامعه نداشته

بلکه در راستای تأمین آنها می باشد. البته واضح است که در فرایند مشورت باز نیز تصمیم نهایی بر عهده شخص رهبری است. چنان که قرآن کریم به پیامبر اکرم(ص) می فرماید: «وشاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله؛ یعنی بعد از مشورت تصمیم و عزم نهایی با پیامبر اکرم(ص) است و مقام معظم رهبری نیز ضمن مشورت با کارشناسان و مجامع مشورتی، تصمیم نهایی را خودشان اتخاذ می نمایند.

د) در مورد قسمت آخر سؤال باید گفت که: مقام معظم رهبری موضعی پدرانه برای تمامی جناح ها دارند و مادامی که جناح ها مطابق معیارهای اسلامی و اصول قانون اساسی عمل نمایند بدون هیچ تبعیضی با آنها رفتار می نمایند و اصولا مواضع رهبری - براساس وظایفی که دارند - دائرمدار مصالح نظام اسلامی و منافع جامعه است نه گروه ها و جناح ها و اشخاص و این جناح ها و افراد جامعه هستند که باید در راستای این مواضع و سیاست های کلان عمل نمایند و خود را با آنها مطابقت دهند.

در هر صورت جناح های منتقد دو حالت دارند یا این که اصل نظام و آرمان های آن را کاملا پذیرفته اما به برخی عملکردهای مسؤولین یا تصمیمات و غیره اشکالات و انتقاداتی دارند و به صورت منطقی مطرح می نمایند، بدون شک رهبر معظم انقلاب اتفاقا خیلی از چنین افراد و جناح هایی استقبال و در مواقع نیاز از مواضع آنها حمایت می کند. اما هرگز نباید توقع داشت تشکل هایی که به هیچ وجه اصل نظام و اهداف مقدس انقلاب را قبول نداشته و علنا دم از مخالفت و نابودی

آن را می زنند، چنین افرادی مورد حمایت مقام معظم رهبری که وظیفه قانونی هدایت و پیش بردن نظام اسلامی را بر عهده دارد، داشته باشند.

اما این سخن به معنای نادیده گرفتن حقوق و آزادی های قانونی مخالف نیست، مخالفان نظام اسلامی تا زمانی که برخلاف قوانین و مقررات و استقلال و امنیت و منافع ملی به اقدامی متوسل نشوند از تمام حقوق شهروندی خویش در نظام اسلامی برخوردارند.

چرا رهبر انقلاب که وجودشان در عصر ما یکی از بزرگترین نعمتهاست همیشه با خود چفیه دارند؟

پرسش

چرا رهبر انقلاب که وجودشان در عصر ما یکی از بزرگترین نعمتهاست همیشه با خود چفیه دارند؟

پاسخ

چفیه نماد و سمبل ارزشهای بسیج (نظیر، شهادت طلبی ، ایثار و تلاش برای تعالی دین و جامعه ، ساده زیستی و ...) و اعلام آمادگی برای مبارزه و جانفشانی در راه حراست از اصول و دستاوردهای انقلاب اسلامی و کوشش در جهت رشد و تعالی مادی و معنوی جامعه و بیداری در مقابل توطئه های استکبار جهانی و ایادی داخلی آنان است.

و چفیه داشتن مقام معظم رهبری به عنوان رهبر و ولی فقیه جهان اسلام، سمبل عزم نظام اسلامی برای پیشبرد اهداف والای انقلاب اسلامی و آمادگی و صلابت در دفاع از اصول و ارزشهای آن و برخورد قاطع با دشمنان اسلام در سطلح داخلی و خارجی است. و باعث تقویت روحیه مجاهدین و نیروهای انقلاب، در داخل و خارج ، در مقابل مشکلات و کارشکنی های دشمنان می شود.

با توجه به مساله انتخابات و تهدید افراد رد صلاحیت شده از سوی هیاتهای نظارت شورای نگهبان مبنی بر اینکه اگر صلاحیت آنها تایید نشود از رهبری می خواهند وارد میدان شود و بعد شاهد هستیم صلاحیت آنها تایید می شود.

پرسش

با توجه به مساله انتخابات و تهدید افراد رد صلاحیت شده از سوی هیاتهای نظارت شورای نگهبان مبنی بر اینکه اگر صلاحیت آنها تایید نشود از رهبری می خواهند وارد میدان شود و بعد شاهد هستیم صلاحیت آنها تایید می شود.

پاسخ

همانگونه که می دانیم، اعلام نظر در مورد صلاحیت کاندیداهای نمایندگی مجلس شورای اسلامی از سوی هیأت های نظارت شورای نگهبان، تنها یک مرحله از فرآیند تأیید صلاحیت های نمایندگان می باشد که مرحله اساسی و نهایی آن، بررسی صلاحیت ها توسط خود شورای نگهبان است و طبیعی است در این مرحله به خاطر جایگاه حساس آن شورا و دقت عمل

بیشتری که به عمل می آید، بسیاری از افراد که صلاحیت آنان توسط هیأت های نظارت احراز نشده و یا رد گردید، در بررسی مجدد و دقیق تر شورای نگهبان در مورد ادله و مستندات هیأت های نظارت و یا با کمک اطلاعات تکمیلی که ملحق می شود، تأیید صلاحیت بشوند.

بر این اساس اگر شورای نگهبان، تصمیمی مغایر با هیأت های نظارت، پیرامون صلاحیت های افراد گرفت، به هیچ وجه نباید موجب این توهم شود که چنین اقدامی ناشی از تهدید افراد و جناح های سیاسی می باشد بلکه فرآیندی قانونی است که حتی اگر فشارها وجنجال های سیاسی و تبلیغاتی هم نبود باز به همین صورت اجرا می شد و افرادی که واقعا دارای صلاحیت نمایندگی بوده و هیچگونه منع قانونی نداشتند، تأیید صلاحیت می شدند.

آیا دیگر لزومی برای بررسی صلاحیت افراد از سوی شورای نگهبان می ماند؟ با توجه به اینکه وظیفه شورای نگهبان تشخیص مصلحت نیست پس چرا بعد از این تهدیدها تغییر موضع می دهد مگر نظر رهبری در صورت وارد شدن به میدان مغایر نظر این شورا است؟

پرسش

آیا دیگر لزومی برای بررسی صلاحیت افراد از سوی شورای نگهبان می ماند؟ با توجه به اینکه وظیفه شورای نگهبان تشخیص مصلحت نیست پس چرا بعد از این تهدیدها تغییر موضع می دهد مگر نظر رهبری در صورت وارد شدن به میدان مغایر نظر این شورا است؟

پاسخ

در پاسخ به این سؤال گفتنی است:

اولاً همانگونه که در پاسخ قبل گذشت، تأیید نهایی صلاحیت کاندیداهای مجلس شورای اسلامی قانونا با شورای نگهبان است و تأسیس هیأت های نظارت از سوی آن شورا، اقدامی قانونی و منطقی در جهت تسهیل امر و ایجاد مکانیزمی جهت کسب اطلاعات مورد نیاز پیرامون کاندیداها و بررسی دقیق تر صلاحیت آنان می باشد. نه این که نظر هیأت های نظارت مستقل و فی نفسه دارای وجاهت قانونی باشد. بر این اساس لازم است تا جهت تکمیل این فرایند و اتخاذ تصمیم نهایی پیرامون صلاحیت کاندیداها، این موضوع توسط آن شورا مورد بررسی و دقت عمل بیشتر قرار گیرد.

ثانیا، هیچ کس ادعا ننموده که وظیفه شورای نگهبان تشخیص مصلحت است و قرار هم نیست که نمایندگان براساس مصلحت، تأیید صلاحیت شوند، بلکه نظر شورای نگهبان درباره صلاحیت های کاندیداها، صرفا و تنها براساس مستندات قانونی و اطلاعاتی است که از راه های معتبر و موثق پیرامون کاندیداها وجود دارد. بر این اساس مقوله هایی مانند مصلحت، تهدید و... جایگاهی ندارند.

ثالثا، مقام معظم رهبری براساس وظایف و جایگاهی که در کل نظام پیرامون هدایت، کنترل و نظارت بر صحت و سلامت کارکردهای بخش های مختلف نظام دارند و جهت اطمینان بخشیدن به مردم و خنثی نمودن جنجال های تبلیغاتی مخالفین و دشمنان نظام

اسلامی، دستورالعمل هایی را به صورت شفاف و کاربردی، در زمینه بررسی صلاحیت ها، به شورای نگهبان، ارائه نمودند که شورای نگهبان هم صرفا براساس آن معیارها عمل می نماید.

اما این که نظر مقام معظم رهبری مغایر نظر شورای نگهبان باشد، به هیچ وجه چنین نیست، زیرا نه تنها رهبری، بلکه سایر مسؤولین عالی رتبه نظام و شورای نگهبان بر این مسأله اتفاق نظر دارند که افرادی که براساس ادله متقن و مستندات قانونی به هیچ وجه صلاحیت نمایندگی مجلس را ندارند، نباید تأیید صلاحیت شوند.

آیا نظارت شورای نگهبان در طول دوره نمایندگی استمرار دارد یا خیر؟ و اگر نماینده ای صلاحیت ادامه وکالت را از دست بدهد در قانون چه تدابیری وجود دارد مانند رییس جمهور و هیات وزیران که توسط نمایندگان مورد نظارت ،استیضاح و... قرار می گیرند آیا برای نمایندگان مج

پرسش

آیا نظارت شورای نگهبان در طول دوره نمایندگی استمرار دارد یا خیر؟ و اگر نماینده ای صلاحیت ادامه وکالت را از دست بدهد در قانون چه تدابیری وجود دارد مانند رییس جمهور و هیات وزیران که توسط نمایندگان مورد نظارت ،استیضاح و... قرار می گیرند آیا برای نمایندگان مجلس نیز چنین ارگان یا نهادی وجود دارد یا نه؟ چرا؟

پاسخ

متأسفانه علی رغم تأکیداتی که قانون بر احراز صلاحیت نمایندگان مجلس شورای اسلامی در ابتدای ورود به مجلس وجود دارد، بر عملکرد نماینده در دوران نمایندگی و پس از اتمام آن، چنین اهمیتی دیده نمی شود. خصوصا با در نظر گرفتن مسأله مصونیت نمایندگی که علیرغم ضرورت وجود آن برای ایفای کارویژه های نمایندگی از سوی نمایندگان، مستمسکی برای برخی در جهت فرار از تعقیب و پاسخگویی در عرصه های مصونیت ناپذیری شده است.

از این رو خیلی از آگاهان و دلسوزان بر این باورند که شورای نگهبان با نظارت قانون خود در مراحل مختلف نمایندگی مجلس باید از این حق و وظیفه برخوردار باشد که در صورت واضح شدن فقدان شرایط در نماینده ای در دوران نمایندگی ، عدم صلاحیت او را اعلام کند.

زیرا مسلما منظور و هدف اصلی قانونگذار از در نظر گرفتن شرایط خاص برای نماینده و از سوی دیگر در نظر گرفتن نظارت شورای نگهبان نمی تواند صرفا برای آغاز نمایندگی باشد، بلکه نماینده اگر بخواهد کارویژه های نمایندگی خود را به صورت صحیح در راستای اهداف و اصول نظام اسلامی انجام دهد قطعا باید در تمام دوران نمایندگی همچنان آن شرایط را حفظ نموده و از آن عدول ننماید. (آیت الله استادی،

روزنامه رسالت، ۱۸/۵/۷۹، ص ۲)

اما با این همه به نظر می رسد که هر چند در برخی تخلفات نمایندگان که خارج از محدوده وظایف نمایندگی آنان ، صورت می پذیرد، قانون مکانیزم هایی را برای بررسی توسط دستگاه قضایی در نظر گرفته است و در عمل نیز با برخی متخلفین برخوردهایی شده است. اما با این همه نقاط مبهمی نیز وجود دارد که قانون از بیان آنها ساکت است و یا اینکه در فضای ناسالم سیاسی ناشی از برخوردهای جناحی و سیاسی جلوه دادن بسیاری از اقدامات قانونی، توان و عزم لازم برای پی گیری این قبیل مسائل توسط مراجع قانونی تضعیف شدده و یا وجود ندارد.

در پایان نکات زیر شایان توجه است:

۱. براساس قانون اساسی موجود، چه قبل از بازنگری و چه بعد از آن، این که آیا شورای نگهبان می تواند در طول دوره نمایندگی نیز اقدام به رد صلاحیت نمایندگان مختلف کند یا نه ساکت است از این رو به استناد قانون اساسی موجود نمی توان اقدام به این کار نمود ولی چنانچه با مصوبه مجلس شورای اسلامی به شکل قانون عادی این حق به شورای نگهبان اعطا شود خلاف قانون اساسی نخواهد بود.

۲. از جهت شرعی این حق مسلم و قطعی است چنان که مقام معظم رهبری در دیدار با استانداران سراسر کشور (حدود دو ماه قبل از انتخابات اول اسفند ۸۲) به این مسأله تصریح کردند که تمام مناصب و مقامات در جمهوری اسلامی ایران براساس عدالت استوار است و چنان که کسی در هر زمانی این شرط را از دست بدهد، ماندن او در آن پست و مقام مشروعیتی

ندارد.

۳. چنانچه نماینده ای مرتکب جرایمی شود که دستگاه قضایی پس از محاکمه رأی صادر کند که مفاد آن محرومیت یا انفصال از خدمات اجتماعی و سیاسی باشد، به استناد این حکم آن نماینده از کار برکنار می شود و این مسأله هیچ گونه منافاتی با قانون اساسی یا عادی ندارد.

تخلفات اقتصادی نمایندگان مجلس توسط چه ارگان یا نهاد و... قابل پیگیری است و چرا با نمایندگان متخلف به ویژه نمایندگان مجلس ششم کاری صورت نگرفت؟

پرسش

تخلفات اقتصادی نمایندگان مجلس توسط چه ارگان یا نهاد و... قابل پیگیری است و چرا با نمایندگان متخلف به ویژه نمایندگان مجلس ششم کاری صورت نگرفت؟

پاسخ

براساس اصل هشتاد و ششم قانون اساسی «نمایندگان مجلس در ایفای وظایف نمایندگی در اظهار نظر و رأی خود کاملا آزادند و نمی توان آنها را به سبب نظراتی که در مجلس اظهار کرده اند یا آرایی که در مقام ایفای وظایف نمایندگی خود داده اند تعقیب یا توقیف کرد».

بدیهی است اصل عدم مسؤولیت، فقط عمل پارلمانی همراه با هدف پارلمانی را شامل می شود فلذا به محض آن که گفتار و کردار نماینده جنبه خصوصی و غیر پارلمانی پیدا کرد حتی اگر در صحن مجلس باشد، اصل مذکور جاری نمی گردد و نماینده همانند سایر مردم مشمول قوانین و مقررات عمومی کشور خواهد بود (حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، دکتر سید محمد هاشمی، نشر دادگستر، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۲۵).

از سوی دیگر ایفای وظیفه نمایندگی در اظهار نظر و رأی نباید بهانه ای برای تضییع حقوق مردم و وارد کردن لطمه به حیثیت و شؤون مادی و معنوی اشخاص و یا ترغیب عمومی به بی نظمی و آشوب و یا سوء استفاده شخصی و یا گروهی از موقعیت و جایگاه نمایندگی بشود.

بدیهی است اگر چنین حالاتی از سوی نماینده پیش آید حاکمیت قوانین عمومی کشور برای نمایندگان مورد نظر همانند سایر شهروندان به قوت خود باقی است و افرادمذکور را می توان مورد تعقیب قرار داد (همان).

بر این اساس از نظر قانونی تخلفات اقتصادی نمایندگان باید توسط مراکز مربوطه نظیر قوه قضائیه، دیوان محاسبات، سازمان بازرسی

کـل کشور و... صورت پـذیرد و در عمـل نیز اقـداماتی در این زمینه در حال پیگیری و انجام است و تخلفات برخی نماینـدگان بررسی شده و یا در دست بررسی می باشد اما متأسفانه موانعی در این زمینه وجود دارد که باعث ایجاد اخلال و یا رکود در این مسأله می شود، نظیر:

۱. سیاسی جلوه دادن تمامی موضوعات حتی برخورد قانونی با متخلفین.

۲. سوء استفاده از مصونیت نمایندگی.

۳. برخوردهای جناحی و عدم همکاری تمامی بخش ها با یکدیگر در رسیدگی و برخورد قاطع با متخلفین.

و البته باید به این نکته هم توجه داشت که اجرای دقیق عدالت نیازمند بررسـی های دقیق و اثبات وقوع تخلف و جرم و مجازات متنـاسب با آن است و چنین ...□Ș□Șřوقت طولانـی همراه با پیگیری های مسـتمر را می طلبـد و از سوی دیگر در موارد اثبات جرم و تخلف نیز به دلیـل حفظ حرمت و آبروی خانواده های اشـخاص در جامعه و آثار سوء اجتماعی که بر سایر افراد منسوب به فرد متخلف دارد اعلان و اطلاع رسانی عمومی را با مشکل مواجه می سازد.

وظایف اصلی نمایندگان مجلس چیست؟

پرسش

وظایف اصلی نمایندگان مجلس چیست؟

پاسخ

نمایندگان مجلس و به طور کلی مجلس شورای اسلامی دو وظیفه اصلی دارند:

الف – قانونگذاری:

براساس اصل هفتاد و یکم قانون اساسـی مجلس شورای اسـلامی صـلاحیت عام قانونگـذاری را دارا می باشـد: «مجلس شورای اسلامی در عموم مسایل در حدود مقرر در قانون اساسی می تواند قانون وضع کند». بر این اساس:

یکم: پیشـنهاد و پیش نـویس قـوانین تحت دو عنـوان لایحه و یـا طرح به مجلس وارد می شـود: «لایحه» مصوبه ای است که از طرف دولت پس از گذرانـدن مراحل قانونی برای تصویب به صورت قانون به مجلس ارائه می شود که ممکن است چنـد منشأ داشته باشد: ۱. دولت، ۲. رئیس قوه قضائیه، ۳. شورای عالی استان ها.

«طرح» پیشـنهادی است که توسط حـداقل پـانزده نفر از نماینـدگان مجلس یـا شورای عالی اسـتان ها به مجلس ارائه می گردد. لوایح و طرح ها براساس درجه اهمیت شان به عادی، یک فوریتی، دو فوریتی و سه فوریتی، تقسیم می شوند.

دوم: قوانینی که جنبه تصویبی دارند نظیر:

۱. قانون بودجه (اصل ۵۲ قانون اساسی)

۲. عهدنامه ها و قراردادهای بین المللی (اصل ۷۷ قانون اساسی)

۳. تغییر خطوط مرزی (طبق اصل ۷۸ قانون اساسی)

۴. محدودیت های ضروری کشور در شرایط اضطراری نظیر جنگ و... (اصل ۷۹ قانون اساسی)

۵. اخذ وام و کمک مالی (اصل ۸۰ قانون اساسی).

۶. استخدام کارشناسان خارجی (اصل ۸۲ قانون اساسی)

۷. انتقال بناها و اموال دولتی (اصل ۸۳ قانون اساسی).

سوم: تفسیر قانون عادی: براساس اصل ۷۳ قانون اساسی: «شرح و تفسیر قوانین عادی در صلاحیت مجلس شورای اسلامی است...».

چهارم: دامنه اختیارات مجلس در امر قانونگذاری به ضرورت تطبیق مصوبات

مجلس شورای اسلامی با احکام شرع و قانون اساسی تأکید شده است (اصل چهارم و هفتاد و دوم قانون اساسی).

ب – نظارت مجلس:

مجلس شورای اسلامی علاوه بر وظیفه قانون گذاری، مسؤولیت های نظارتی نیز بر عهده دارد:

۱. نظارت (دخالت) مجلس در تشکیل دولت:

وزرا پس از انتخاب توسط رئیس جمهور، برای گرفتن رأی اعتماد به مجلس معرفی می شوند (اصل ۱۳۳ قانون اساسی) و مجلس باید نظر خود را مبنی بر اعتماد یا عدم اعتماد به فرد فرد آنها اعلام کند (اصل ۸۷ قانون اساسی).

۲. نظارت عام نمایندگان:

یکم – تذکر شفاهی: هر یک از نمایندگان می تواند در نطق بیش از دستور خود هرگونه کوتاهی مجریان در اجرای قوانین را به طور شفاهی تذکر دهد.

تذکر کتبی: در صورت نقض قانون یا سوء جریان امور در دستگاه های اجرایی، نمایندگان مجلس می توانند از طریق رئیس مجلس به وزیر مسؤول یا رئیس جمهور به طور کتبی تذکر دهند.

دوم – سؤال: براساس اصل ۸۸ قانون اساسی: «در هر مورد که حداقل یک چهارم کل نمایندگان مجلس شورای اسلامی از رئیس جمهور و یا هر یک از نمایندگان از وزیر مسؤول درباره یکی از وظایف آنان سؤال کنند، رئیس جمهور یا وزیر موظف است در مجلس حاضر شده و به سؤال جواب دهد».

طبق اصول ۱۳۷ و ۱۲۲ قانون اساسی وزراء و رئیس جمهور در مقابل مجلس مسؤول هستند از این رو نمایندگان مجلس می توانند آنان را مورد سؤال قرار دهند.

سوم – استیضاح رئیس جمهور، وزراء و هیئت وزیران: (براساس اصل ۸۹ قانون اساسی)

۳. نظارت بر امور مختلف کشور:

یکم – تحقیق و تفحص: طبق اصل ۷۶ قانون اساسی

«مجلس شورای اسلامی حق تحقیق و تفحص در تمام امور کشور را دارد».

بر این اساس موضوع تحقیق و تفحص عام است و شامل کلیه بخش های کشور علاوه بر وزارتخانه ها و دولت می گردد.

دوم – اصل نود قانون اساسی: براساس این اصل «هر کسی شکایتی از طرز کار مجلس یا قوه مجریه یا قوه قضائیه داشته باشد می تواند شکایت خود را کتبا به مجلس شورای اسلامی عرضه کند. مجلس موظف است به این شکایت رسیدگی کند و پاسخ کافی بدهد و در مواردی که شکایت به قوه مجریه و یا قوه قضائیه مربوط است رسیدگی و پاسخ کافی را از آنها بخواهد و در مدت متناسب نتیجه را اعلام نماید و در مواردی که مربوط به عموم باشد به اطلاع عامه برساند».

۴. نظارت اطلاعی:

یکم – صلح دعاوی: طبق اصل ۱۳۹ قانون اساسی: «صلح دعاوی راجع به اموال عمومی ودولتی یا ارجاع آن به داوری در هر مورد، موکول به تصویب هیأت وزیران است و باید به اطلاع مجلس برسد».

دوم – اطلاع از رسیدگی به اتهام برخی از مجریان: براساس اصل ۱۴۰ قانون اساسی: «رسیدگی به اتهام رئیس جمهور و معاونان او و وزیران در مورد جرایم عادی با اطلاع مجلس شورای اسلامی و در دادگاه های عمومی دادگستری انجام می شود».

سوم – ارسال تصویب نامه ها و آیین نامه های دولت برای رئیس مجلس: به موجب اصل ۱۳۸ قانون اساسی: «... تصویب نامه ها و آیین نامه های دولت و مصوبات کمیسیون های مذکور در این اصل، ضمن ابلاغ برای اجراء به اطلاع رئیس مجلس شورای اسلامی می رسد تا در صورتی که

آنها را برخلاف قوانین باید با ذکر دلیل برای تجدید نظر به هیأت وزیران بفرستد.

۵. نظارت مالی:

یکم – تصویب بودجه سالانه (اصل ۵۲ قانون اساسی)

دوم – دیوان محاسبات کشور مستقیما زیر نظر مجلس شورای اسلامی می باشد و.. (اصل ۵۴ و ۵۵ قانون اساسی).

جهت اطلاع بیشتر ر.ك:

۱. جایگاه مجلس شورای اسلامی در ساختار قدرت سیاسی جمهوری اسلامی ایران، محمد رضا موثق، بوستان کتاب قم ۱۳۸۲

۲. حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، سید محمد هاشمی، نشر دادگستر ۱۳۸۰، ج ۲

آیا در جایی از قانون پیش بینی شده است که اگر مجلس از اکثریت قانونی بیافتد و یا صلاحیت ادامه کار خود را از دست بدهد چه فرد یا افرادی می توانند مجلس را منحل نمایند یا مشکل را حل نمایند.

پرسش

آیا در جایی از قانون پیش بینی شده است که اگر مجلس از اکثریت قانونی بیافتد و یا صلاحیت ادامه کار خود را از دست بدهد چه فرد یا افرادی می توانند مجلس را منحل نمایند یا مشکل را حل نمایند.

پاسخ

قسمت اول این سؤال صور مختلفی دارد: زیرا افتادن مجلس از اکثریت گاهی مواقع موقت و برای یک یا چند جلسه است که می توان تا جلسات بعدی صبر کرد. اما گاهی مواقع به دلایلی نظیر استعفای دسته جمعی نمایندگان است که چنین موردی را قانون پیش بینی کرده و از اکثریت افتادن مجلس جلوگیری نموده است: «هرگاه تقاضای استعفای تعدادی از نمایندگان به نحوی باشد که مانع از تشکیل جلسه رسمی گردد قابل طرح در مجلس نیست» (ماده ۹۵ آیین نامه داخلی مجلس).

اما برخی امور که موجب از اکثریت افتادن مجلس می شود نظیر غیبت طولانی مدت نمایندگان که خود به خود مستعفی شناخته می شوند و یا ... در قانون برای آن پیش بینی صریحی نشده است.

هر چند مسائلی نظیر برگزاری انتخابات میان دوره ای یا انتخابات مجدد و یا تمسک به اصول و قوانین عامی نظیر اعمال ولایت مطلقه فقیه در چنین مواردی که معضل اساسی برای کشور بوده و مصالح اهم جامعه اسلامی اعمال چنین ولایتی را اقتضا می نماید می تواند راهگشا باشد.

و قسمت دوم سؤال که مجلس صلاحیت ادامه کار خود را از دست دهد هم همین طور است، یعنی در قانون پیش بینی صریحی برای چنین مواردی – که فرض وقوع آن بسیار نادر است – نشده است هر چند قوانین عام نظیر ولایت مطلقه فقیه (اصول

۵۷ ، ۱۱۰ و...) می تواند اعمال گردد و ولی فقیه چنین مجلسی را منحل و یا فرمان همه پرسی در مورد آن را به اجرا بگذارد (مصطفی ناصحی، ولایت فقیه و تفکیک قوا، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۸، ص ۱۹۱).

در مورد شورای انقلاب فرهنگی ،جایگاه آن در قانون و نقش آن و اعضای آن و پیشینه تشکیل آن و اینکه آیا در قانون اساسی پیش بینی شده توضیح دهید.

پرسش

در مورد شورای انقلاب فرهنگی ،جایگاه آن در قانون و نقش آن و اعضای آن و پیشینه تشکیل آن و اینکه آیا در قانون اساسی پیش بینی شده توضیح دهید.

پاسخ

شورای عالی انقلاب فرهنگی , شورای مبارکی است که توسط حضرت امام خمینی تأسیس شد و دنباله ستاد کوچکتری بود که ستاد انقلاب فرهنگی نام داشت و وظیفه این شورا تمشیت بخشیدن به امور فرهنگی کشور است . علت تأسیس این شورا, خلاء فرهنگی موجود بین فرهنگ طاغوتی و فرهنگ اسلامی بود و بروز این خلاء بیشتر در مراکز آموزشی و به ویژه دانشگاه ها بود, لذا انقلاب فرهنگی از دانشگاه ها آغاز شد. برای تداوم انقلاب فرهنگی که انقلاب ما در اصل انقلاب فرهنگی بود چنین شورایی لازم بود و هست . این شورا مستقیما" زیر نظر رهبری و با حضور رؤسای سه قوه و تعدادی از وزراء و کارگزاران امور فرهنگی و آموزشی کشور و تعدادی از فرهیختگان و اساتید حوزه و دانشگاه به انتخاب رهبری معظم انقلاب و با حکم معظم له تشکیل می شود. مصوبات آن عمدتا" در زمینه مسایل کلی و کلان فرهنگی و آموزشی است . مصوبات آن مانند مصوبات هیئت دولت است , که در صورت نیاز به تبدیل آن مصوبات به قانون شدن , باید به صورت لایحه از طریق ارگان ذیربط به هیأت دولت و از آنجا به مجلس می رود. مصوبات این شورا هیچ گاه در مقابل و به موازات مصوبات دولت با مجلس نیست , هر آنچه که زیر اختیارات دولت و مجلس است را تصویب و به اجرا می رساند و طرح های

کلان نوعا" به دولت و مجلس احاله می شود.

اما درباره جایگاه قانونی این شورا باید گفت: اصول متعدد قانون اساسی با پیروی از اندیشه سیاسی اسلام وظایف و اختیارات گسترده ای بر عهده رهبر انقلاب و ولی فقیه گذاشته است که این مهم ایجاب نموده که دستگاه ها، سازمان ها و مراکز متعددی تحت نظر مقام معظم رهبری در زمینه های مختلف فرهنگی، آموزشی، تحقیقاتی، تبلیغاتی و... ایجاد و به فعالیت بپردازند؛ یکی از این مراکز شورای عالی انقلاب فرهنگی است. از این رو هر چند در قانون اساسی اصلی خاص درباره این شورا وجود ندارد اما با توجه به وظایف و اختیارات قانونی رهبری شکل گرفته و به انجام وظایف محوله مشغول است.

اما اعضای فعلی این شورا عبارتند از: دکتر حسن حبیبی، دکتر احمد احمدی، دکتر علی شریعتمداری، دکتر رضا داوری، دکتر علی اکبر ولایتی، دکتر ایرج فاضل، احمد جنتی، دکتر عارف، میر حسین موسوی، دکتر حداد عادل، دکتر گلشنی، صدر حسینی، دکتر کی نژاد، حسن رحیم پور، دکتر مخبر، دکتر صادق واعظ زاده، صادقی رشاد. که طی حکمی در تاریخ ۲۵/۱۲/۸۱ برای مدت ۳ سال از طرف مقام معظم رهبری منصوب گردیده اند.

در مورد شورای نگهبان و اعضای آن و کاربرد این شورا برایم بنویسید.

پرسش

در مورد شورای نگهبان و اعضای آن و کاربرد این شورا برایم بنویسید.

پاسخ(قسمت اول)

سؤال شما دامنه وسیعی از موضوعات مختلف پیرامون این شورا را شامل می شود از این رو جهت آشنایی کامل شما به تفصیل مطالبی پیرامون فلسفه شورای نگهبان، ضرورت وجود آن و شیوه های متداول در قوانین سایر ملل جهان، وظایف و اختیارات آن و ساختار این شورا، شرایط اعضاء و چگونگی انتخاب آن و بالاخره اسامی فقها و حقوقدانان شورای نگهبان از ابتدا تاکنون آورده می شود.

مأخذ: سایت شورای نگهبان

یکم–فلسفه شورای نگهبان

شورایی که به منظور نگهبانی از قانون اساسی و احکام اسلام به وجود آمده است . به موجب اصل نود و یکم قانون اساسی به منظور پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی از نظر عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای اسلامی با آنها ، شورایی به نام شورای نگهبان با ترکیب زیر تشکیل می شود : (۱ شش نفر از فقهای عادل و آگاه به مقتضیات زمان و مسائل روز . انتخاب این عده با مقام رهبری است ۲) شش نفر حقوقدان در رشته های مختلف حقوقی ، از میان حقوقدانان مسلمانی که به وسیله قوه قضائیه به مجلس شورای اسلامی معرفی می شوند ، و با رأی مجلس انتخاب می گردند .

از آنجا که نگهبانی - یا پاسداری - از احکام اسلام و قانون اساسی ، مفهوم وسیعی دارد که حتی مراقبت بر اجرای قانون اساسی و عمل به احکام اسلامی را در بر می گیرد و. در همان اصل قانون اساسی این مسئولیت یا اختیار قانونی به مصوبات مجلس شورای اسلامی محدود گشته است .

چون قانون

اساسـی ، حقوق ملت و آزادی های مربوط و شکل و نحوه حکومت و قوای سه گانه و نحوه اعمال قوا و خلاصه استخوان بندی و سیاست کلی نظام هر کشور را مشخص می کند ، همیشه دستخوش آفات و اختلالات است . نگرانی های عمده ای که تدوین کننـدگان قـانون اساسـی را – به خصوص آن دسـته از قـانون اساسـی که پس از انقلاب های عمومی و قیام های مردمی و تغییر کلی نظـام حکومتی تـدوین می شود – همواره به خود مشـغول داشـته . وضع قوانین عـادی مغـایر با اصول قانون اساسـی توسـط مجالس قانون گذاری و اجرای آنهاست .

همین امر موجب شـده که معمولاً در قوانین اساسـی کشورها تمهیداتی برای از وضع قوانین عادی مغایر با قانون اساسـی یا ملغی الاثر کر دن قوانین مغایر اتخاذ شود . اهم آن تمهیدات روش هایی است که ذیلاً اشاره می شود :

۱- تشـکیل دادگاه خاصـی بدین منظور به نام دادگاه قانون اساسـی که ماهیت قضائی دارد و به صورت دادگاه اختصاصی عمل می کند مانند آلمان فدرال ؛

۲- تأسیس یک هیأت یا نهاد خاص مرکب از افراد مقامات مشخص بدین منظور مانند شورای قانون اساسی فرانسه که مرکب از نه نفر ، سه نفر به انتخاب رئیس جمهور ، سه نفر به انتخاب رئیس مجلس ملی و سه نفر به انتخاب رئیس مجلس سناست ؛

۳- واگذاری صـلاحیت و اختیار رسـیدگی و تشـخیص عدم انطباق قانون عادی با قانون اساسی به دادگاه های دادگستری مانند ایالات متحده آمریکا.

روش قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که شبیه روش دوم است ، نهادی را به

نام شورای نگهبان مرکب از دوازده نفر پیش بینی کرده است

دوم–ضرورت وجود نهاد شوای نگهبان و شیوه های متداول در قوانین سایر ملل جهان

از آنجا که قالب کشور ها در خصوص مسأله تطبیق قوانین عادی با قوانین اساسی خود دچار مشکل بوده اند ، لذا برای کنترل و انطباق قوانین عادی و مصوبات مجالس مقننه با اصول قانون اساسی و معیارهای ارزشی حاکم بر جوامع خود تعیین مرجع یا مراجعی ذیصلاح را که ضمناً دارای جایگاه ارزشی مهم تری باشد ضروری دانسته و اغلب وجود چنین نهاد و مراجعی را در قوانین اساسی خود تصریح کرده اند .

به عنوان مثال تشخیص مطابقت و عدم مطابقت مصوبات کنگره آمریکا به موجب قانون اساسی این کشور به عهده قوه قضائیه می باشد .

و یا در قانون اساسی انگلیس این امر ، به عهده دیوان عالی که شعبه ای از هیأت قانون گذاری است قرار داده شده است .

همچنین به موجب قانون اساسی آلمان فدرال ، در صورت ادعای مباینت قوانین عادی با قانون اساسی که از طرف یک سوم اعضای مجلس فدرال ابراز شده باشد ، اتخاذ تصمیم در باره چنین ادعایی و نهایتآ صدور رأی نهایی«با دادگاه قانون اساسی » می باشد .

سایر کشور ها نیز هر یک به نوبه خود به نحوی مرجع خاصی را برای این امر پیش بینی نموده اند .

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که نیز ملهم از احکام و دستورات دین مقدس اسلام می باشد . علی القاعده می بایست برای دستورات شرع مقدس و اجرای احکام آیین مقدس اسلام مرجعی را پیش بینی

می کرد که بتوانـد در کلیه مقاطع و در جمیع اموری که قوه مقننه قانون وضع می کند باتوجه به مقررات و احکام شـرع ، کنترل لازم رانموده و از تصویب و اجرای کلیه قوانین مغایر با شرع و شریعت اسلام جلوگیری به عمل آورد .

کما اینکه پس از تصـریح به اسـلامی بودن حکومت در اصل اول دراصل چهارم نیز مؤکداً آورده است : کلیه قوانین و مقررات مدنی ، جزائی ، مالی ، اقتصادی ،اداری ، فرهنگی ، نظامی ، سیاسـی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد .... نشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است .

خصوصاً اینکه در اصل دوازدهم آمـده است « دین رسـمی ایران ، اسـلامی و مـذهب جعفری اثنی عشـری است.و این اصل الی الابد غیر قابل تغییر است و.....»

بنـابر این از اصول فوق الـذکر و سـایر اصول قانون اساسـی چنین بر می آیـد که حاکمیت احکام و فرامین و دسـتورات شـریعت مقـدس اسـلام بر جمیع مقررات و قوانین کشور از مهم ترین و خدشه ناپذیر ترین اصول نظام جمهوری اسـلامی ایران می باشد. بعلاوه قانون اساسی که به عنوان میثاق جامعه اسلامی ایران و محور اتحاد و یکپارچگی و اساس تشکیلات و حکومت محسوب می شود و اکثریت قاطع ملت ایران آن را پـذیرفته اند نیز باید به عنوان شاخص اصـلی قوانین و میزان و محک سـنجش قوانین و مصوبات مجلس مقننه باشد و هیچکس و هیچ مقامی حق تخطی و انحراف از اصول آن را نداشته باشد .

بر همین اساس برای جلوگیری از هر گونه انحراف و تخلف از احکام

شریعت اسلامی و اصول قانون اساسی وجود مرجعی صلاحیت دار کاملاً منطقی و معقول می باشد .

برای تأمین این مهم ، قانون اساسی در اصل ۹۱ می گوید :« به منظور پاسداری از «احکام اسلامی» و«قانون اساسی » از نظر عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای اسلامی با آنها ، شورایی به نام شورای نگهبان (با ترکیب مندرج در همین اصل)تشکیل می شود .....»

در اینجا تذکر یک نکته لازم است و آن اینکه در نظام جمهوری اسلامی ایران که به صورت تک مجلسی پایه گذاری شده است ، تنها مرجع صالح و عام برای وضع قانون ، مجلس شورای اسلامی می باشد که به موجب اصل ۷۱ قانون اساسی می تواند در عموم مسائل قانون وضع کند ، بنابر این نه شورای نگهبان و نه هیچ مرجع دیگری اختیار وضع قانون را نخواهد داشت ، و لذا نباید این گونه توهم حاصل شود که شورای نگهبان خود مرجع مستقلی برای قانونگذاری در کنار مجلس مطرح است.

در اصل ۹۴ قانون اساسی می خوانیم که « کلیه مصوبات مجلس شورای اسلامی باید به شورای نگهبان فرستاده شود و شورای نگهبان موظف است آن را حداکثر ظرف ده روز از تاریخ وصول از نظر انطباق بر موازین اسلامی و قانون اساسی مورد بررسی قرار دهد و چنانچه آن را مغایر ببیند برای تجدید نظر به مجلس باز گرداندو ... و در غیر این صورت مصوبه قابل اجراست .»

فلذا همان طوری که گفته شد شورای نگهبان نقش حفاظت و پاسداری از احکام اسلامی و قانون اساسی را به عهده داشته و از طرفی هم تنها

مرجع قانونگذاری در ایران یعنی مجلس شورای اسلامی موظف است کلیه مصوبات خود را به تأیید شورای نگهبان برساند و الآ فاقد اعتبار و قابلیت اجراء می باشد .

البته به موجب اصل ۹۳ قانون اساسی عموم کلام فوق در دو مورد تخصیص زده شده که به نظر می رسد گریزی هم از آن نبوده است . مورد اول اینکه تصویب اعتبارنامه های نمایندگان مجلس شورای اسلامی در بدو ورود هر دوره نیازمند تأیید شورای نگهبان نیست .

مورد دوم اینکه انتخاب شش نفر از اعضای حقوقدان شورای نگهبان هم نیاز به تأیید شورای نگهبان نبوده و الا غیر منطقی و نا معقولی می بود .

سوم- وظایف و اختیارات شورای نگهبان

وظیفه اصلی شورای نگهبان پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی از طریق نظارت بر قوانین و مقرّرات می باشد. قانون اساسی دامنه ضرورت تطبیق قوانین و مقرّرات کشور با شرع و قانون اساسی را به ترتیب ذیل مشخص نموده است:

۱- اصل چهارم قانون اساسی مقرّر می دارد:«کلّیّه قوانین و مقرّرات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقرّرات دیگر حاکم است وتشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است».

اصل مذکور قاعده آمره ای است که اجرای آن می تواند گامی اساسی در تحقّق و فعلیّت حاکمیّت اسلام از طریق حکومت جمهوری اسلامی به شمار آید. تأکید قانون اساسی بر اساس قرار دادن موازین اسلامی در مورد، کلّیّه قوانین و مقرّرات ... » و حاکم بودن آن«بر اطلاق یا عموم همه

اصول قانون اساسی و قوانین و مقرّرات دیگر خود مؤیّد این مطلب به نظر میرسد. در این خصوص، قانون اساسی فقهای شورای نگهبان را مرجع تمیز و تشخیص مطابقت قوانین و مقرّرات با موازین اسلامی دانسته است، بدون آنکه تشخیص و نحوه به اجرا درآوردن حکم آن را مشخّص کرده باشد.

۲- به موجب اصل هفتاد و یکم:« مجلس شورای اسلامی در عموم مسائل در حدود مقرّر در قانون اساسی می تواند قانون وضع کند».

به ترتیبی که ملاحظه می شود، بر عکس حاکمیّت موازین اسلام بر اطلاق و عموم قوانین، حاکمیّت قانون اساسی فقط ناظر بر مصوّبات مجلس شورای اسلامی است بنابراین، قوانین و مقرّرات گذشته، تا زمانی که مورد اصلاح و تجدید نظر قرار نگرفته باشند(ولو آنکه مخالف قانون اساسی به نظر برسند) معتبر خواهند بود.

با توجّه به ضرورت های فوق، موارد و مراتب و چگونگی نظارت شورای نگهبان بر قوانین و مقرّرات از نظر شرع و قانون اساسی به ترتیب ذیل قابل بررسی است:

اوّل- نظارت شرعی بر اصول قانون اساسی

اصول قانون اساسی توسّط«قوّه مؤسّس قانونگذار» (مجلس بررسی نهایی قانون اساسی و آراء عمومی) به تصویب رسیده است، در این خصوص، هیچیک از اصول بر دیگری مزیّت و رجحان ندارد، منطق قانونگذاری اقتضا نمی کند که در یک قانون واحد(با اصول همسطح و همزمان) اصلی را فدای اصلی دیگری بنماییم. با وجود این، برخی از علماء حقوق، علاوه بر طبقه بندی سنّتی قواعد حقوقی(قانون اساسی، قوانین عادی، مقرّرات دولتی و ...) گاهی اوقات نسبت به قواعد حقوقی واحد قائل به دسته بندی و قبول سلسله مراتب هستند. مثلا در قانون اساسی پاره ای از اصول

فرادستوری[۱] را می پذیرنـد که احکـام آن بر سایر اصول قانون اساسـی برتری دارد. اعلامیّه های حقوقی و حقوق فطری از آن جمله اند. [۲] قانونگـذار اساسـی مـا نیز، بـا مبنا قراردادن حاکمیّت اسـلام، چنین طبقه بنـدی را در اصل چهارم قانون اساسـی تأ سیس نموده و ضـمن اعلاـم ضـرورت انطباق کلّیه قوانین و مقرّرات با موازین اسـلام، مقرّرمی دارد:«این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی... حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است».

پاسخ(قسمت دوم)

البتّه، طبقه بنـدی مـذکور، به معنی بطلان اصول متعارض به نظرنمی رسد؛ بلکه همه اصول پا بر جا می ماند؛ امّا به هنگام تطبیق مصوّبـات مجلس بـا موازین اسـلام و قانون اساسـی، اگر مصوّبه مورد نظر، پس از تشـخیص اکثرّیت اعضای شورای نگهبان، در اجرای قانون اساسـی و با قانون اساسی منطبق بود، ولی با تشخیص اکثرّیت فقهای این شورا، خلاف موازین شرعی به نظر رسید، ایـن مصـوّبه قابـل اجراء نمی باشـد و برای تجدیـد نظر به مجلس برگردانیـده می شـود. نمـونه بـارز آن، موضـوع«دولـتی کردن بازرگـانی خارجی» مصوّب ۲۱/۲/۱۳۶۱ مجلس شورای اسـلامی می باشـد که در اجرای اصـل چهل و چهارم قانون اساسـی(که بازرگانی خارجی را جزء بخش دولتی مقرّر داشته است)به تصویب رسید. شورای نگهبان، پس از بررسی، این لایحه رااز لحاظ قانون اساسـی مورد تأ یید قرار داد؛ امّا از لحاظ موازین شـرعی انحصار دولتی نسـبت به صادرات و واردات مورد تأیید این شورا قرار نگرفت [۳] .

دوم- نظارت شرعی و قانونی بر مصوّبات مجلس

«مجلس شورای اسـلامی نمی تواند قوانینی وضع کند که با اصول و احکام مذهب رسـمی کشور یا قانون اساسـی مغایرت داشته باشد. تشخیص این امر... بر عهده شورای نگهبان

است»(اصل دوم هفتادودوم)

در اجرای این منظور، اصل نودوچهارم مقرّر می دارد:

«کلّیه مصوّبات شورای اسلامی باید به شورای نگهبان فرستاده شود. شورای نگهبان موظّف است آن را حدّاکثر ظرف مدّت ده روز از تاریخ وصول از نظر انطباق بر موازین اسلام و قانون اساسی بررسی دهد و چنانچه آن را مغایر ببیند برای تجدید نظر به مجلس بازمی گرداند. در غیر این صورت مصوّبه قابل اجرا است».

علاوه برآن، به موجب اصل هشتاد و پنجم:

«در موارد ضروری(مجلس)می تواند اختیار تصویب برخی از قوانین را با رعایت اصل هفتادودوم به کمیسیون های داخلی خود تفویض کند.... همچنین مجلس.... می تواند تصویب دائمی اساسنامه سازمانها، شرکتها، مؤسسات دولتی یا وابسته به دولت را با رعایت اصل هفتادو دوم به کمیسیونهای ذیربط واگذار کند... ».

به بررسی موضوع می پردازیم:

الف- ضرورت ارسال کلّیه مصوّبات به شورای نگهبان

مجلس شورای اسلامی در مقام قانونگذاری و نظارت، و در موارد گوناگون، اصالتاً و یا از طریق کمیسیونهای داخلی خود اقدام به تصویب می نماید. این مصوّبات، پس از طیّ مراحل قانونی، لازم الاجرا می گرددو در مجموعه قوانین قرار می گیرد. بدین خاطر، از لحاظ انطباق با شرع و قانون اساسی، ارسال تمامی مصوّبات اعم از قوانین(عام، خاص، تفویضی، تفسیری و بودجه) و یا مصوّبات ناشی از نظارت استصوابی مجلس بر قوّه مجریه(نظیر عهدنامه ها و موافقت نامه های بین المللی) به شورای نگهبان الزامی است. البتّه باید توجّه داشت که مجلس، در ایفای همه وظایف خود(قانونگذاری و نظارت) در اتّخاذ تصمیم از طریق اکثرّیت اقدام به«تصویب» می نماید. اگر آنگونه که قانون اساسی مقرّر می دارد:«مجلس شورای اسلامی بدون وجود شورای نگهبان اعتبار قانونی ندارد»[۴] به قضیّه توجّه کنیم، ظاهراً همه

مصوّبات مجلس باید برای بررسی به شورای نگهبان فرستاده شود. در این مورد دو نظر متفاوت به ذهن خطور می کند:

۱- بـا توجّ به ظـاهر برخی اصول [۵] به ویژه اصـل چهـارم، که اشاره صـریح به اصـطلاح «قوانین و مقرّات» و لزوم تطبیق آن با موازین اسلامی دارد. این ضرورت فقط شامل مصوّبات مربوط به قوانین می شود و ربطی به سایر موارد ندارد.

۲- به تصریح اصل نودو یکم، منظوراصلی قانونگذار اساسی از تشکیل شورای نگهبان«پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی از نظر عـدم مغـایرت مصوّبات مجلس شورای اسـلامی با آنها» است. از این عبارت جز تصـریح به مطلق«مصوّبات» قرینه دیگری مشاهـده نمی شـود. فرض ضـرورت تطـبیق مصوّبـاتی کـه پس از طیّ مراحـل، به صـورت قـانون در می آینـد، ضـرورت تطـبیق سایراعمال مجلس را با قانون اساسـی و شـرع نفی نمی کند. زیرا، اگر بنا بر ملاک قرار دادن قانون اساسـی و موازین شـرعی در کلّیه امور باشد،نمی توان تخلّف از آنها را نادیده گرفت. فلذا، نظارت ضرورت پیدا می کند.

با ملاحظه مذاکرات خبرگان قانون اساسی که بارها اصلاح«تقنین» را به کار برده اند [۶] و همچنین اصل **۱۴۳** پیش نویس قانون اساسـی، که تصریحاً اشاره به«قوانین عادی»نموده است [۷] نظر دوم(حق نظـارت شورا بر عموم مصوّبـات) قابل دفاع به نظر نمی رسد.

ب- تکلیف شورای نگهبان

ضرورت تطبیق مصوّبـات مجلس با شـرع وقانون اساسـی، شورای نگهبان را موظّف به بررسـی و اظهار نظر در ظرف ده روز می نمایـد. این تکلیف قانون برای آن است که شورا، در اجرای وظایف مقرّر، اولاً، کار تطبیق را در کوتاه ترین مـدّت انجام دهد و ثانیاً، در ادای تکلیف خود مسامحه ننماید؛ زیرا مجلس، به

عنوان کانون مصالح اندیشان جامعه و نمایندگان اراده مردم، اجرای اموری را برای کشور ضروری می داند و از طریق مصوّبات خود اجرای آن را خواستار می شود. بنابراین، برای آنکه مسامحه و معطّلی پیش نیاید، شورای مذکور باید«الزام و اجبار عملی» [۸] برای پاسخ و اظهار نظر ظرف مدّت مهلت مقرّر داشته باشد. ضمانت اجرای این الزام آن است که، در صورت عدم اظهار نظرظرف مدّت مقرّر«مصوّبه قابل اجرا است». در اینجا، سکوت و عدم اظهار نظر، تلقی به عدم مغایرت آن مصوّبه با موازین شرع و قانون اساسی خواهد شد. [۹] حاصل ضمانت اجرای مذکور، از یک طرف، جلوگیری از تعطیلی امور مردم می باشد و از طرف دیگر، مسؤولیّت اخلاقی آن متوجّه شورای نگهبان به عنوان«پاسدار شرع و قانون اساسی» خواهد شد.

ج- مهلت اظهار نظر شورا

در اصل نودو چهارم مقرّر شده است، شورای نگهبان موظّف است مصوّبات مجلس را حدّاکثر ظرف مدّت ده روز از تاریخ وصول مورد بررسی قرار دهد و در صورت مغایرت، آن را به مجلس باز گرداند. مهلت مقرّر مذکور، از آن جهت که شورای نگهبان را مقید به پاسخ می نماید، منطقی به نظر می رسد. امّا، تراکم کار در ایفای وظایف محوّله و بررسی مصوّبات« به ویژه مصوّبات مفصّل، ممکن است شورا را به نحوی در مضیقه قرار دهد که علی رغم تمایل به سرعت در مهلت یاد شده، قادر به ارسال پاسخ نباشد. در این خصوص، اصل نودو پنجم تمدید مهلتی را بدین ترتیب مقرّر داشته است:

«در مواردی که شورای نگهبان مدّت ده روز را برای رسیدگی و اظهار نظر نهایی کافی ندانند، می توانند از مجلس شورای اسلامی

حدّاکثر برای ده روز دیگر با ذکر دلیل خواستار تمدید وقت شود».

در این اصل تشخیص ضرورت تمدید وقت به عهده شورا محوّل شده است. در نتیجه، به محض اعلام آن، تمدید مدّت اعلام می شود و نیازی به موافقت مجلس نمی باشد. البتّه، شورای نگهبان باید، قبل از انقضای مدّت ده روز، به تمدید وقت را عنوان کند. در غیر اینصورت، موضوع مشمول اصل نودو چهارم محسوب می شود و« مصوّبه قابل اجرا است».

د- نظارت بر مصوّبات کمیسیون ها ی داخلی مجلس

پیش از این، موضوع قانونگذاری تفویضی در مورد قوانین آزمایشی و تصویب دائمی اساسنامه ها توسّط کمیسیون های داخلی مورد بررسی قرار گرفت. این مصوّبات نیز، نمی تواند با اصول و احکام مذهب رسمی کشور مغایرت داشته باشد و تشخیص آن نیز بر عهده شورا ی نگهبان است.[۱۰] بنابراین، پس از تفویض اختیار وضع بعضی از قوانین آزمایشی و یا تصویب اساسنامه ها از مجلس به کمیسیون های داخلی[۱۱]، مصوّبات این کمیسیون ها ، همانند مصوّبات مجلس، باید به شورای نگهبان فرستاده شود و این شورا موظّف است آن را بر اساس ضوابط مقرّر د راصول ۹۴ و ۹۵ قانون اساسی بررسی نماید.

ذیل قسمت اصل هشتادو پنجم، تصویب نهایی قانون آزمایشی را با مجلس دانسته است. در این خصوص، چون در تصویب آزمایشی قانون توسط کمیسیون نظر شورای نگهبان تأمین شده است، چنانچه همین قانون پس از انقضای مدّت عیناً به تصویب نهایی مجلس برسد، آیا ضرورتی بر نظارت مجدد شورای نگهبان خواهد بود؟ به نظر می رسد که چون اعتبار قانون آزمایشی محدود به مدّت مقرّر است، پس از انقضای مدّت، اعتبار آن تمام شده تلقّی می شود. برای تصویب نهایی این

قانون تمام مراحل قانونی خود را طی می کند وعلی الاصول برای تأیید به شورای نگهبان فرستاده می شود. در این مرحله هرچند که شورای نگهبان در تفسیر موضوع با توجّه به درک موقعیّت زمان اظهار نظر می نماید، ممکن است، در اظهار نظر جدید، از نظر سابق خود عدول نماید. در این صورت، مصوّبه اخیر باید با نظر جدید تطبیق داده شود. امّا، به هرحال، برای آنکه اظهار نظرهای دوگانه پیش نیاید، شورای نگهبان در بررسی قوانین آزمایشی باید منتهای دقّت را در این خصوص بنماید.

سوم- نظارت شرعی بر قوانین و مقرّرات گذشته

اصل چهارم قانون اساسی صریحاً اعلام می دارد:«کلّیه قوانین و مقررات... بایستی بر اساس موازین اسلامی باشد... و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است». از اصطلاح«کلّیه قوانین و مقرّرات» ظاهراً چنین به نظر می رسد که: اولاً با تصریح به اینکه«این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقرّرات دیگر حاکم است» هیچ حدّی از نظر سلسله مراتب قوانین(اساسی، عادی و مقرّرات) در ضرورت مطابقت مذکو ر وجود ندارد.

ثانیاً، دراین اصل، هیچگونه قلمرو زمانی(گذشته، حال و آینده) نیز مشخص نشده است.

امّا، برداشت های متفاوتی نسبت به حدود و وسعت اختیارات فقهای شورای نگهبان وجود دارد که به اختصار مورد بررسی قرار می گیرد:

الف- نظریات حقوقی

۱- بنا بر نظر اوّل، اصل چارم از عمومیّت لازم برخوردار است و شامل تمام قوانین و مقرّرات کشور در حال و گذشته می شود. زیرا:

اوّلاً،چون در کشور ایران نظام اسلامی از طریق آراء عمومی مردم پذیرفته شده است،هیچگونه قوانین خلاف شرع نباید اجرا شود. این حکم در صدر اصل چهارم به

وضوح مشاهده می شود و به تبع آن شورای نگهبان حقّ نظارت دارد.

ثانیاً، وقتی این اصل بر اطلاق و عموم همه قوانین حتّی قانون اساسی حاکم است به طریق اولی بر قوانین گذشته نیز حاکمیّت دارد.[۱۲]

۲- نظر دوم، مبتنی بر عدم شمول اصل چهارم بر قوانین و مقرّرات گذشته است. زیرا:

اوّلاً، اصل چهارم در ردیف اصول کلّی قراردارد، همانطور که برای همه اصول کلّی(نظیر اصول پنجم تا هفتم) ذکر جزئیات در اصول و فصول دیگر آمده و دامنه آن مشخص شده است. کیفیّت اجرای این اصل نیز در فصل قوّه مقنه(اصول ۷۲،۹۱، ۹۴ تا ۹۶)بیان شده است. در این اصول نظارت بر قوانین گذشته پیش بینی نشده است.

ثانیاً، از مذاکرات مجلس خبرگان نیز چنین بر می آید که در زمان تصویب اصل مذکور، هدف بیان طرح و تصویب اصول کلّی بوده و بیان وظایف و اختیارات به وقت دیگری موکول شده است. فلذا، در بیان اصول موضوع محدود به مصوّبات مجلس شده و اصل چهارم نیز از آن حد فراتر نمی رود. [۱۳]

ب- نظر شورای نگهبان

شورای نگهبان در اقدامات خود اصل چهارم را مستقل از اصول مربوط به قوّه مقنّنه(اصول ۹۱ تا ۹۹) دانسته و در اجرای آن، برخی از قوانین و مقرّرات پیشین را، حسب ارجاع و یا رأساً، خلاف شرع تشخیص داده است. علاوه بر آن، در پاسخ به شورای عالی قضایی وقت[۱۴] مبنی بر تعیین تکلیف قوانین و مقرّرات خلاف شرع گذشته، شورا ی مذکورنظر تفسیری خود را بدین شرح اعلام نموده است:

«مستفاد از اصل چهارم قانون اساسی این است که به طور اطلاق کلّیه قوانین و مقرّرات در تمام زمینه ها باید مطابق

موازین اسلام باشد و تشخیص این امر به عهده فقهای شورای نگهبان است. بنابر این، قوانین و مقرّراتی که در مراجع قضایی اجرا می گردد و شورای عالی قضایی آنها را مخالف موازین اسلامی می داند جهت بررسی و تشخیص مطابقت یا مخالفت با موازین اسلامی برای فقهای شورای نگهبان ارسال دارند. [۱۵]

پاسخ(قسمت سوم)

ج- تحلیل قضیه

یک- تحلیل حقوقی

در صورت وجود ابهام در اصل قانون می توان از طریق مراجعه به سوابق امر قصد و غرض قانونگذار را کشف و مبهمات قانون را روشن نمود. در این خصوص، مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی راهنما و کاشف اندیشه قانونگذار اساسی به نظر می رسد. در ضمن مذاکرات جلسه سیزدهم آمده است:

«اینجا اصول کلّی مطرح است ... وقتی می رسیم به حقوق و حدود حقوق و وظایف قوّه مقنّنه می گوییم طبق اصل چهارم قوّه مقنّنه حدود اختیاراتش تا آن اندازه است که با موازین اسلامی اصطکاک نداشته باشد». [۱۶]

با این ترتیب ملاحظه می شود که اصل مذکور، همانند سایر اصول، به ذکر کلّیّت امر اکتفا کرده است و ذکر جزئیّات را باید در فصل ششم قوّه مقنّنه(اصول ۹۱ تا ۹۹) مشاهده نمود. در این خصوص، اصولی چند، قلمرو نظارت شورای نگهبان بر مقرّرات را مشخّص نموده است:

۱- تشخیص عدم مغایرت قوانین مصوّب مجلس شورای اسلامی با اصول و احکام مذهب رسمی کشور با شورای نگهبان است(اصل هفتاد و دوم).

۲- به منظور پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی از نظر عدم مغایرت مصوّبات مجلس شورای اسلامی با آنها شورائی به نام شورای نگهبان تشکیل می شود(اصل نود و یکم).

۳- کلّیه مصوّبات مجلس شورای اسلامی به

شورای نگهبان فرستاده می شود(اصل نود و چهارم).

۴- تشخیص عدم مغایرت مصوّبات مجلس شورای اسلامی با احکام اسلام با اکثریّت فقهای شورای نگهبان و تشخیص عدم تعارض آنها با قانون اساسی به عهده اکثریّت همه اعضای شورای نگهبان است(اصل نود و ششم).

با این ترتیب، نظارت شورای نگهبان محدود به«مصوّبات مجلس» می شود.

دو- تحلیل اجتماعی و سیاسی

تصویب قوانین در هر زمان به عنوان یک ضرورت اجتماعی تلقّی می شود. نظام قانونی کشور مبتنی بر قوانین عدیده و پرشماری است که اکثریّت آنها مصوّب قبل از تأسیس نظام جمهوری اسلامی و مجلس شورای اسلامی است. اکثر این قوانین هنوز لازم الاجراء و معتبر است. تعطیل و توقّف اینگونه قوانین نوعاً موجب اختلال و بی نظمی در جامعه خواهد بود. تغییر نظام سیاسی کشور، اگر ناشی از انقلاب و همراه با تغییر مفاهیم و ارزشها باشد امری نیست که بتوان پیام ها و خواسته های آن را در کوتاه مدّت و به سرعت به مرحله اجرا درآورد. در مورد قوانین گذشته نیز باید دانست که این قوانین طیّ تجربه طولانی و تحوّلات جامعه، به تدریج و حسب نیاز تدوین و تصویب شده است. وانگهی، بسیاری از این قوانین جنبه سیاسی و عقیدتی ندارد و در هر زمان بدون هیچ رادع و مانعی قابلیّت اجراء خواهد داشت، امّا، همه آنها ضرورتاً بایستی مورد بررسی و مداقه قرار گیرد تا در این بین، موارد مخالف شرع حذف و اصلاحیه های جدیدی بر اساس مذهب رسمی کشور توقعّات نظام جمهوری اسلامی جایگزین آن گردد. اینگونه جایگزینی ها باید با طمأنینه و همراه با دقّت و تعمّق و به ترتیبی صورت گیرد که هیچگونه خلأ

و بی نظمی ایجاد نگردد و برای مردم مشقّت و برای زمامداران مرارت به بار نیاورد.

برای تغییر قوانین و مقرّرات باید ابتدا موارد مخالف شرع شناسایی گردد و سپس همه اقدامات لازم، برای تدوین قوانین جدید و جایگزین، صورت گیرد. قانون اساسی در مورد شناسایی موارد مغایر با شرع در ذیل اصل چهارم مقرّر می دارد که«تشخیص امر برعهده فقهای شورای نگهبان است». حال اگر بر فرض فقهای مذکور، به عنوان کارشناس موارد خلاف را یافتند که این کار، در جای خود، با توجّه به حجم قوانین، سالها به طول می انجامد، ادامه کار در ابطال قوانین خلاف، تهیّه طرح ها و لوایح و تصویب و طیّ همه مراحل قانونی، دیگر برعهده آنها نخواهد بود. بلکه این امر با تلاش و تکاپو و اشتراک مساعی قوای زمامداری(قوای سه گانه) به ترتیبی که قانون اساسی مقرّر می دارد باید صورت گیرد.

اگر در مراحل یاد شده، ابطال قوانین و مقرّرات مخالف را حقّ فقهای شورای نگهبان بدانیم(که قانون اساسی فقط تشخیص امر را برعهده این فقها قرار داده است) این اقدام، جامعه و حکومت را مواجه با خلأ قانونی می نماید. در این صورت، فساد ناشی از خلأ به مراتب بالاتر از حالتی است که در آن قوانین اسلامی حاکم نباشد. بنابر این، بهترین راه برای این تغییر و برای تحقّق آرمانهای انقلاب و نظام اسلامی، یافتن راه چاره ای است که بهترین نتیجه و کمترین صدمه را در پی داشته است.

در این خصوص، ماده ۴۲ آیین نامه داخلی مجلس در بند ۲۴ خود،«کمیسیون ویژه برای بررسی قوانین شورای انقلاب و قبل از انقلاب» را پیش بینی کرده است. علاوه

بر آن، به موجب ماده ۶۱ آیین نامه مذکور:

«از اوّلین دوره مجلس شورای اسلامی کمسیسون ویژه ای به منظور رسیدگی به قوانین گذشته اعم از قوانین شورای انقلاب و قوانین قبل از انقلاب تشکیل می شود. این کمیسیون متناسب با انقلاب اسلامی تغییرات لازم را در قوانین گذشته پیشنهاد می نماید که به صورت طرح یا لایحه مطابق آیین نامه مطرح می شود.»

راه حلّ قانونی مذکور بجا و منطقی به نظر می رسد. زیرا، ضمن آنکه مراجع زمامداری به طور عادی نسبت به ایجاد، تدوین و تصویب قوانین مورد نیاز اقدام می نماید، کمیسیون ویژه یاد شده می تواند زمینه تغییرات مورد نظر را همراه با هماهنگی های لازم فراهم نمایند. امّا، ظاهراً از طرف کمیسیون مذکور هیچ اقدامی صورت نگرفته است. در بین علمای حقوق اساسی، این نظر رایج است که اگر حقوق را راهنمای زندگی اشخاص بدانیم [۱۷] در عین حال بین قواعد حقوق و واقعیّتهای سیاسی و اجتماعی باید تجانس و نزدیکی وجود داشته باشد [۱۸]. در غیر اینصورت نیل به آرمانها بسیار مشکل و بعضاً ناممکن خواهد بود.

عدم تلاش«کمیسیون ویژه برای بررسی قوانین شورای انقلاب و قبل از انقلاب» در تغییر قوانین متناسب با تحوّلات انقلابی، بی ارتباط با واقعیّتهای موجود در جامعه نیست. انقلاب اسلامی و تأسیس نظام جمهوری اسلامی تغییرات شگرفی را، از نظر سیاسی و اجتماعی، در جامعه ما ایجاد نموده است. این تغییرات را می توان البتّه، ناشی از استعداد تغییر در جامعه به حساب آورد. امّا، واقعیّت این است که، تا فراهم شدن زمینه تغییر چنین استعدادی در تمام موارد و مراتب به طور کامل نمی تواند وجود داشته باشد، همچنانکه بسیاری از توقّعات بر

حقّ و مورد انتظار، به خاطر فراهم نبودن زمینه، تاکنون نتوانسته است به اجرا درآید و برای نیل به آنها زمان زیادی لازم می باشد. لهذا، در خصوص قوانین پیشین، به نظر می رسد که غیر فعّال بودن کمیسیون یاد شده را باید ناشی از فراهم نبودن زمینه تغییر بدانیم.

علاوه بر مراتب مذکور، قوانین گذشته که همچنان معتبر است، ظاهراً در اجراء، آنچنان اشکالی ببار نمی آورد که در آن کلّیّت نظام جدید جمهوری اسلامی لطمه فاحشی وارد نماید. بدون شک، اگر خطری از ناحیه قوانین مذکور متوجّه نظام می شد و مصلحت جامعه تغییر را ایجاب می نمود، کمیسیون مذکور در آیین نامه داخلی، در ایفای وظایف خاصّ خویش، فعال می شد.

علی ایّ حال صرفنظر از اینکه، با توجّه به تحلیل فوق، صلاحیّت فقهای شورای نگهبان در امر بررسی و اعلام ابطال قوانین گذشته مورد تردید است، مصلحت جامعه اقتضاء می کند که، تغییر و اصلاح قوانین بر اساس ضوابط مقرّر در قانون اساسی و طیّ مراحل قانونی صورت گیرد.

چهارم- نظارت شرعی و قانونی بر مقرّرات و مصوّبات قوّه مجریه

هیأت وزیران، رأسا«یا از طریق کمیسیون های خاصّ خود، و همچنین وزیران در اجرای قوانین و یا مستقلاً» حقّ وضع آیین نامه و یا صدور بخش نامه را دارند. البتّه، مفّاد این مقرّرات نباید با متن و روح قوانین مخالف باشد بدین خاطر تصویب نامه ها و آیین نامه های دولت و مصوّبات کمیسیونها برای نظارت(بررسی و اظهار نظر) به اطّلاع رئیس مجلس شورای اسلامی می رسد[۱۹] علاوه بر آن، مجلس می تواند اجازه تصویب دائمی اساسنامه ها را به دولت بدهد. این مصوّبات نیز نباید با قوانین و مقرّرات عمومی کشور و اصول و احکام مذهب رسمی

کشور و یا قانون اساسی مغایرت داشته باشد و برای نظارت در تطبیق با قوانین به رئیس مجلس، و در تطبیق با قانون اساسی و شرع به شورای نگهبان فرستاده می شود. [۲۰]

به ترتیبی که ملاحظه می شود، نظارت بر مقرّرات مصوّب قوّه مجریه کلّاً بر عهده رئیس مجلس شورای اسلامی است و تنها اساسنامه سازمانها که مصوّب دولت است علاوه بر رئیس مجلس به شورای نگهبان نیز فرستاده می شود. بنابر این، نظارت شورا در مجموع، محدود به نظر می رسد. امّا، با توجّه به ضرورت مطابقت مقرّرات با موازین اسلامی[۲۱] و تکلیف قضات در عدم اجرای تصویب نامه ها و آیین نامه های دولتی مخالف قوانین و مقرّرات اسلامی [۲۲] موضوع تشخیص شورای نگهبان را مطرح می سازد که مورد بررسی قرار می دهیم:

الف- نظارت شرعی و قانونی بر اساسنامه سازمانهای دولتی

مجلس شورای اسلامی می تواند اجازه تصویب دائمی اساسنامه ها، شرکتها و مؤسسات دولتی یا وابسته به دولت را به دولت بدهد.«در این صورت مصوّبات دولت نباید با اصول و احکام مذهب رسمی کشور و یا قانون اساسی مغایرت داشته باشد. تشخیص این امر به ترتیب مذکور در اصل نود و هشتم با شورای نگهبان است» (قسمت دوم اصل هشتاد و پنجم).

اساسنامه های مصوّب مذکور، همانند قوانین آزمایشی و مصوّبات مجلس است و طبعاً باید به شورای نگهبان فرستاده شود و شورا«موظف است آن را حدّاکثر ظرف ده روز از تاریخ وصول از نظر انطباق بر موازین اسلام و قانون اساسی مورد بررسی قرار دهد». [۲۳] واگذاری تصویب دائمی اساسنامه ها از مجلس به دولت مورد ظاهراً به طور قطعی صورت گرفته است و پس از آن، مجلس نقشی در این

خصوص نـدارد. فلذا، مصوّبه مذکور باید مسـتقیماً از طرف دولت به شورای نگهبان فرسـتاده شود و شورا آن را تأیید کند و در صورت مغایرت با شرع و قانون اساسی آن را برای تجدید نظر به دولت بازگرداند.

ب– نظارت شرعی و قانونی بر تصویب نامه ها و آیین نامه های دولت

به موجب اصـل یکصـدو هفتـادم قـانون اساسـی:«قضات دادگاهها مکلّفنـد از اجرای تصویب نامه ها و آیین نامه های دولتی که مخالف با قوانین و مقرّرات اسـلامی یا خارج از حـدود اختیارات قوّه مجریه است خودداری کنند و هر کس می تواند ابطال این گونه مقرّرات را از دیوان عدالت اداری تقاضاکند».

بر اساس اصل مـذکور قضات دادگاهها، به هنگام رسـیدگی به پرونده ها و صدور حکم، ابتدا موارد خلاف قانون و شـرع را در مقـام تمیز حقّ، کشف می نماینـد و سـپس مکلّف به عـدم اجراء(و عـدم اسـتناد) به آن در رسـیدگی و صـدور حکم مورد نظر خواهنـدبود. اقـدام قضـات در این مـورد صـرفاً محـدود به پرونـده تحت رسـیدگی بوده و بر سـرنوشت مقرّرات خلاـف تـأثیری نخواهـد داشت. بلکه، در صورت اسـتنباط خلاـف شـرع و قـانون بودن آن، هرکس حقّ تقاضـای ابطـال آن را از دیوان عـدالت اداری خواهد داشت. اصل یکصد و هفتاد و سوم نیز، دیوان عدالت اداری را مرجع رسـیدگی به شکایات و تظلّمات مردم نسبت به آیین نامه های دولتی مقرّر داشته است.

با توجّه به مراتب فوق، ملاحظه می شود که قانون اساسـی، در اصول مذکور، برای شورای نگهبان حقّ و تکلیفی را مقرّر نداشته است. امّا، قسمت اوّل ماده ۲۵ قانون دیوان عدالت اداری مصوّب ۴/ ۱۱/ ۱۳۶۰ مقرّر می دارد:

پاسخ(قسمت چهارم)

«در اجرای اصل ۱۷۰ قانون اساسی دیوان عدالت اداری

موظّف است چنانچه شکایتی مبنی بر مخالفت بعضی از تصویب نامه ها و یا آیین نامه های دولتی با مقرّرات اسلامی مطرح گردید شکایت را به شورای نگهبان ارجاع نماید، چنانچه شورای نگهبان طبق اصل ۴ خلاف شرع بودن را تشخیص داد دیوان حکم ابطال آن را صادر نماید.»

بدین ترتیب است که به موجب قانون عادی، شورای نگهبان به عنوان کارشناس، تشخیص موضوع خلاف شرع بودن مقرّرات را عهده دار می گردد. با این تشخیص قطعی و تعیین کننده است که دیوان عدالت اداری قادر به صدور حکم تأیید یا ابطال مقرّرات خواهد بود.

بند دوم- تفسیر قانون اساسی

اوّل- کلّیّات تفسیر

الف- مفهوم تفسیر

قواعد حقوقی از آن جهت که حق تکلیف را مشخص می کنند، باید آنچنان صریح و روشن باشند که مجریان قادر به اجرای آن قواعد باشند و تابعان آن قواعد در ادای تکالیف و یا برخورداری از حقوق یا سرگردانی و ابهام روبرو نگردند. صراحت و روشنی قواعد کمال مطلوب است. امّا، مسائل جامعه آنقدر وسیع و پر زاویه است که قانونگذار، علی رغم بکارگیری تمام مراتب دقّت و احتیاط، قادر نخواهد بود آنچه را که لازم است پیش بینی نماید. همچنین، با وجود انتظاری که از قانونگذار، در بیان قوانین می رود، گاهی اوقات، زبان قانون اساسی نمی تواند قادر به بیان تمام مطالب باشد. از طرف دیگر، مسائل و مستحدثات و تغییر احوال جامعه به گونه ای است که نمی توان تمام جزئیّات را پیش بینی نمود. لذا، قانونگذار اکتفاء به ذکر کلّیّات و اصول مطالب می نماید و تطبیق جزئیّات امر را به مجریان، و توضیح مبهمات را به آیندگان می سپارد.

با توجه به این مراتب است که

، در علم حقوق باب تفسیر همیشه مفتوح می ماند با به کمک آن بتوان به راحتی به حل و فصل امور پرداخت . تدوین قانون از فکر و اندیشه قانونگذار ناشی می شود و توسط مجریان به مرحله عمل در می آید . بنابراین ، می توان گفت : تفسیر ، علمی است که بین مفهوم ذهنی و مفهوم مادی رابطه منطقی برقرار می نماید . به عبارت ساده و کوتاه : تفسیر عبارت از مطابقت دادن قانون با عمل و اجرا می باشد . بدین ترتیب است که مفسر از طرق ادبی ، منطقی ، تاریخی و نظایر آن به هدف و منظور قانونگذار دست می یابد و با اعلام نظر تفسیری مواد قانون را روشن و برای اعمال و اجرا آماده می سازد .

ب – انواع تفسیر

تفسیر به اعتبار مقام و موقعیت مفسر در انواع ذیل می باشد :

۱– تفسیر شخصی و یا علمی وقتی است که علما و نویسندگان حقو ق با بررسی و تجزیه و تحلیل قواعد حقوقی نظرات و برداشتهای خود را مستدلاً نسبت به قواعد حقوقی ابراز می دارند . اینگونه تفاسیر هیچگونه اعتبار قانونی ورسمی ندارد ، اما کاربرد علمی مفسر بر اعمال قضایی و قانونگذاری ، اصولاً تأثیرات فراوانی را به جای می گذارد .

۲– تفسیر قضایی وقتی است که قاضی ،پس از رسیدگی به موضوع و دلایل پرونده بر ای تمیز حق وتطبیق موضوع با حکم ، ناگزیر از بررسی و تجزیه و تحلیل مواد قانون می باشد و هیچ اثری نسبت به موارد مشابه ندارد . البته ، تفسیرهای قضایی

مکرر نسبت به موضوعات مشابه توسط دادگاهها ممکن است مراجع عالی قضایی (نظیر دیوان عالی کشور) را برای جلوگیری از بروز تشتت و اختلاف ، به وحدت رویه قضایی رهنمون سازد .

۳- تفسیر قانونی توسط قانونگذار نسبت به قوانین مبهم و نارسا صورت می گیرد . در حین اجرای قانون ، چنانچه پیشنهادی برای رفع ابهام از طرف مراجع رسمی ارسال شود و یا آنکه قانونگذار ، موادی را مبهم ببیند حسب پیشنهاد و یا رأساً ، نسبت به بررسی و اعلام نظر قطعی برای اجرای صحیح قانون اقدام می نماید . قانون اساسی ، مجلس شورای اسلامی را مسؤول « تفسیر قوانین عادی» و شورای نگهبان را مسؤول «تفسیر قانون اساسی» مقرر داشته است .

دوم – صلاحیت شورای نگهبان در تفسیر قانون اساسی

الف – طرح مطلب

مناسب ترین مفسر در امر تفسیر قانونی ، مجلس قانونگذار می باشد ، زیرا ، قوانین موضوعه به هر ترتیب متأثر از تراوشات فکری و تصرفات گوناگون نمایندگان از ابتدای طرح تا پایان تصویب می باشند . بنابراین با آشنایی نسبت به ظاهر و باطن قانون ، صالح به تفسیر و اعلام نظر برای تابعان و مجریان خواهد وبرد . در صورت تغییر دوره مجلس و تغییر نمایندگان نیز ، مجلس نسبت به سایرین صالحتر به نظر می رسد . زیرا ، بر فرض انحراف و تجاوز از حدود قانون ، به هنگام تفسیر می توان به عنوان قانون جدید آن را قبول نمود . این مراد در مورد قوانین عادی حاصل است و همچنان که اشاره کردیم :

« شرح و تفسیرقوانین

عادی در صلاحیت مجلس شورای اسلامی است »

در مورد تفسیر قانون اساسی امکان فوق وجود ندارد . زیرا ، مجلس مؤسسان (بررسی و شورای بازنگری قانون اساسی) اصولاً « موقتی و کوتاه مدت است و صرفاً برای تدوین و یا اصلاح و تغییر قانون اساسی تشکیل می شود» ، و نمی توان چنین مجلسی را به طور دائم پابرجا داشت . فلذا ، امر تفسیر توسط مجلس قانونگذار اساسی عملاً غیر ممکن خواهد بود . در ا ین صورت ، مسؤولیت تفسیر بر عهده مرجع دیگری ، که بدین منظور تعیین می شود ، محول می گردد . اصل نود و هشتم قانون اساسی در این خصوص مقرر می دارد :

« تفسیر قانون اساسی به عهده شورای نگهبان است که با تصویب سه چهارم آنان انجام می شود » .

بدین ترتیب ، شورای نگهبان ، به عنوان « قوه مؤسس ناظر » ،« قائم مقام قوه مؤسس قانونگذار » می باشد . این شورا در قبال قانون اساسی مسؤولیت مضاعفی را داراست . زیرا ،علاوه بر آن که در مقام «پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی» از انحراف قانونگذاری باید جلوگیری نماید ، خود به هنگام تفسیر ، ملتزم به پرهیز از انحراف خواهد بود .

ملاحظه می کنیم که ، عالی ترین سند سیاسی و حقوقی کشور در اختیار تعداد معدودی از اعضاء می باشد و شورای نگهبان را ، خصوصاً از نظر اخلاقی در موقعیت حساس و خطیری قرار می دهد که با اقدام خود ، به راحتی قادر به تغییر سرنوشت فردی و اجتماعی مردم می

باشد . فلذا در تعیین و انتخاب اعضاء ، نه تنها شرایط ظاهری و رسمی مقرر در اصل نود و یکم قانون اساسی باید رعایت شود ، بلکه مقام رهبری و نمایندگان مجلس شورای اسلامی باید منتهای دقت و مراقبت لازم را به هنگام انتخاب اعضاء شورا به عمل آورند و زمینه حسن ظن و اطمینان خاطر جامعه را نسبت به آنان فراهم نمایند .

ب- آیین تفسیر

۱- قانون اساسی نصاب لازم برای تفسیر سه چهارم اعضاء ، مقرر داشته است . از طرف دیگر ، به موجب ماده ۱۰ آیین نامه داخلی شورای نگهبان مصوب ۱/۵/۱۳۶۲ .

« جلسات شورای نگهبان با حضور سه چهارم اعضارسمیت می یابد و اخذ رأی نیز با حضور همین تعداد ممکن است .»

بنابراین در صو رت رسمیت جلسه با نصاب مذکور ،با اتفاق آراء ، امر تفسیر صورت خواهد پذیرفت و با نقصان حتی یک نفر امر تفسیر نا ممکن خواهد بود لهذا به نظر می رسد که جلسات خاص تفسیر نصاب بالاتری را اقتضا کند .

۲- شورای نگهبان مرجع تفسیر است و مقامات و سازمانهای مجری قانون اساسی ، برای تفسیر ، ناگزیر از مراجعه به این شورا می باشند . قانون اساسی شیوه خاصی را برای مراجعه مقرر نداشته است . ماده ۱۳ آیین نامه داخلی شورا برای ایجاد نظم در امر تفسیر اعلام می دارد :

« شورا در برابر سؤالاتی که در مورد تفسیر اصلی از اصول قانون اساسی ... می شود در صورتی ملزم به جواب است که سؤال کننده هیأت رئیسه مجلس شورای اسلامی یا شورای عالی قضایی یا

هیأت دولت و یا رئیس جمهور باشد» .

۳ – در مورد موافقت یا مخالفت برخی از قوانین مملکتی با شرع تبصره ماده ۱۳ آیین نامه داخلی شورا با بیان نوعی حق تفسیر برای شورا اعلام می دارد :

« به موجب اصل چهارم قانون اساسی فقهای شوری می توانند رأساً نیز اقدام به اعلام نظر درباره مخالفت هر یک از مقررات مملکتی با شرع بنمایند لکن چنانچه احتمال بروز مفاسدی در اظهار نظر باشد باید تحری[۲۴] کامل صورت گیرد»

۴- تفسیر قانون اساسی در حکم قانون اساسی است، همانگونه که تفسیر قانون عادی در حکم قانون عادی می باشد . بنابراین مفاد آن باید به اطلاع عموم برسد . در این خصوص ماده ۱۴ آیین نامه داخلی شورا اعلام می دارد :

در مورد تفسیر قانون اساسی و یا اعلام نظر شرعی باید نسخه ای به اداره روزنامه رسمی جمهوری اسلامی ایران و نسخه ای به ریاست جمهوری ارسال شود تا از طریق رسمی و قانونی در مجموعه قوانین طبع و به تمام واحدها ابلاغ گردد »،

بدیهی است که مفاد تفسیر پس از انتشار برای همگان لازم الاتباع و عدم اجرای آن موجب مسؤولیت خواهد بود .

۵- صرف تقاضای تفسیر از طرف مقامات و یا سازمانها به معنای ابهام یا اجمال قانون اساسی نیست. بنابراین ، شورای نگهبان ، همانگونه که حق تفسیر دارد ، حق تشخیص ضرورت تفسیر را نیز داراست . مقررات آیین نامه داخلی شورا بدین ترتیب بیان شده است

۱) در مورد شبهات مصداقیه تفسیر تشخیص اینکه مورد سؤال از مصادیق تفسیر است با اکثریت اعضا شوری است

و در صورتی که اکثریت شوری مورد را مبهم و محتاج تفسیر نداند اقدام به تفسیر نخواهد شد ولی اظهار نظر مشورتی بلامانع است»

۲) در مورد التزام به پاسخ سؤالات مشورتی ، چنانچه سؤالات مشورتی به صورت کتبی و از ناحیه هیأت رئیسه مجلس ، رئیس جمهور باشد اقدام به جواب خواهد شد و در سایر موارد اقدام به پاسخ بسته به تصمیم شورا خواهد بود .

با توجه به این مراتب ملاحظه می شود که آیین نامه بین «نظر مشورتی» و تفسیر قائل به تفکیک شده است . چون قانون اساسی به جز تفسیر امر دیگری را بیان ننموده است ، به نظر می رسد که « نظر مشورتی صرفاً جنبه ارشادی داشته و اعتبار تفسیر» را دارا نیست .

بند سوم – نظارت بر داوطلبی ،انتخابات و همه پرسی

نقش مردم در تعیین سرنوشت خویش از طریق مشارکت همگانی بر امور سیاسی اعمال می شود. در این امر مهم ، همه افراد مردم به صحنه سیاسی دعوت می شوند و مدعیان زمامداری از بین آنان داوطلب و انتخاب می گردند ، تا اریکه قدرت را به قصد خدمت به مردم در دست خود گیرند .

برآیند آزادی ، مردم و رقابت های سیاسی داوطلبان پدیده ای ا ست که آن را اداره کشور به اتکای آراء عمومی می شناسند . این آزادی و رقابت فی نفسه سالم و مطلوب است . اما میل به قدرت عاملی است که اکثراً رقابت ناسالم و مکارانه را به همراه خود آورده و در آراء مردم اختلال و فساد ایجاد می نماید . بدین خاطر است که برای

احتراز از مفاسد احتمالی ، امر نظارت بر آراء عمومی در تمام کشورهایی که حکومتهای مردمسالار دارند مورد قبول قرار گرفته است .. این نظارت باید به دست کسانی باشد که علاقه و منفعت خاصی نسبت به نتیجه انتخابات نداشته باشند ، تا بتوانند درستی و امانت لازم را در کار نظارت بی طرفانه بکار گیرند . در ا ین خصوص ، اصل نود و نهم قانون اساسی مقرر می دارد :

« شورای نگهبان نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری ، ریاست جمهوری ، مجلس شورای اسلامی و مراجعه به آراء عمومی و همه پرسی را بر عهده دارد »

به بررسی موارد نظارت مذکور می پردازیم :

پاسخ(قسمت پنجم)

اول : نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان

« خبرگان منتخب مردم » دست اندر کار انتخاب رهبر می باشند و کیفیت انتخاب آنها بر اساس قانون و آیین نامه مجلس خبرگان رهبری است . قانون انتخابات و آیین نامه داخلی ۱۰/۷/۱۳۵۹ مجلس خبرگان و اصلاحیه های بعدی آن و همچنین آیین نامه اجرایی مصوب ۱۸/۷/۱۳۶۱ شورای نگهبان و اصلاحیه های بعدی آن در مورد نظارت بر انتخابات خبرگان رهبری مقرراتی را بیان داشته است که موارد مهم آن را مورد توجه قرار می دهیم

الف – در تعیین عوامل اجرائی و نظارت بر انتخابات

۱– « پیش از شروع انتخابات از سوی شورای نگهبان ۵ نفر از افراد مسلمان ، مطلع و مورد اعتماد و دارای حسن سابقه به اکثری مطلق آراء اعضای شورای نگهبان به عنوان هیأت مرکزی نظارت بر انتخابات خبرگان انتخاب و به وزارت کشور معرفی می شوند ... از پنج نفر

عضو هیأت مرکزی حداقل باید یک نفر از فقهای شورای نگهبان باشند . »

۳) « هیأت مرکزی نظارت شورای نگهبان بر انتخابات خبرگان می تواند بر ای هر استان اعم از مرکز استان ، مرکز شهرستان و بخشهای تابعه و شعب ثبت نام و اخذ رأی به هر طریقی که مصلحت بداند ناظر یا ناظرینی را ... جهت نظارت بر انتخابات تعیین نماید» این هیات در صورت مشاهده تخلف یا قصور هر یک از ناظرین می تواند آنها را عزل و افراد دیگری را به جای آنها تعیین کند . به هر حال ، پس از انتخاب ناظرین ، هیأت مذکور یک نسخه از صورت جلسه انتخاب و احکام صادره را به ستااد انتخابات وزارت کشور ارسال دارد .

۴) هر چند که تعیین ناظران بر عهده هیأت مرکزی نظارت قرار گرفته ا ست اما «شورای نگهبان در هر مورد که صلاح بداند ، می تواند رأساً تمام یا برخی از ناظرین را انتخاب نماید علاوه بر آن در صورت تعلل ، مسامحه یا قصور د ر انجام وظیفه از طریق هر یک از اعضای هیأت مرکزی نظارت بر انتخابات ، آنها را برکنار و جانشین آنها را تعیین نماید .

ب) نظارت بر صلاحیت داوطلبان و ثبت نام آنها

۲) ماده ۲ قانون انتخابات و آیین نامه داخلی خبرگان شرایط اشتهار به دیانت اجتهاد در بعضی از مسائل فقهی ، بینش سیاسی و اجتماعی و آشنایی با مسائل روز ،اعتقاد به نظام جمهوری اسلامی و عدم سوء پیشینه سیاسی و اجتماعی را برای خبرگان مقرر داشته است . به موجب تبصره

۱ این ماده :

« مرجع تشخیص دارا بودن شرایط فوق تنها فقهای شورای نگهبان قانون اساسی می باشند »

۳- پس از وصول دستور مقام رهبری مبنی بر انتخابات خبرگان و ثبت نام داوطلبان فرمانداری مرکز استان موظف است بلافاصله بعد از پایان مهلت ثبت نام سوابق و مدارک داوطلبان را دراختیار هیأت اجرایی مرکز حوزه انتخابیه قرار دهد . این هیأت مکلف است با حضور ناظران شورای نگهبان حداکثر ظرف سه روز با بررسی سوابق و مدارک داوطلبان نظریه صریح و مستدل خود را نسبت به هر یک از داوطلبان اعلام دارد و فرمانداری به محض دریافت نظریه هیأت ، مدارک داوطلبان را به ستاد انتخابات وزارت کشور ارسال دارد . این ستاد پس از دریافت مدارک ، دو نسخه آن را به هیأت نظارت شورای نگهبان تسلیم می دارد و هیأت نیز آنها را همراه با اظهار نظر در اختیار شورای نگهبان قرار می دهد . شورای نگهبان ظرف ده روز از تاریخ وصول مدارک داوطلبان هر استان رسیدگی لازم را معمول و نظر خود را به وسیله هیأت نظارت مرکزی به وزارت کشور ارسال می دارد تا ااین داوطلبی از رسانه های گرو هی به اطلاع عموم برسد .

ج – نظارت بر جریان انتخاب

جریان انتخابات از ابتدای ثبت نام تا انتهای اعلام نتیجه را شامل می شود . در این مورد :« هیأت نظارت مرکزی شورای نگهبان بر کلیه مراحل و جریان های انتخاباتی و اقدامات وزارت کشور که در امر انتخابات مقرر است و هیأتهای اجرایی و آنچه مربوط به صحت انتخابات می شود نظارت خواهد کرد .

همچنین « نـاظر یـا نـاظرین شورای نگهبان در کلیه سـطوح انتخابات و (شـعبه ثبت نام و اخـذ رأی بخش ، شهرسـتان و اسـتان) وظیفه مراقبت بر اجرای دقیق موازین قـانونی را بر عهـده دارنـد و چنـانچه مواردی از تخلف و تعلل را مشاهـده نماینـد، موظفند نسبت به گزارش آن با رعایت سلصله مراتب اقدام نمایند».۱مقررات نظارت بر جریان انتخابات بدین ترتیب می باشد :

۱- در مرحله تبلیغـات، به منظور تضـمین برخورداری نامزدهـای خبرگان از امکانات مساوی انتخابات و کنترل نحوه تبلیغات در هر استان کمیسیونی به نام کمیسیون بازرسی تبلیغات انتخابات خبرگان در محل استانداری تشکیل می شود.

در این کمیسـیون استاندار، دادستان ، مدیر صدا و سیمای محل و رئیس ناظران شورای نگهبان در استان یا نماینده منتخب شورا عضویت دارند. ۲

۲- در مرحله اخذ رأی ، هیأت اجرائی و مسئولین وزارت کشور در حوزه انتخابیه مکلفند مدارک مورد تقاضای ناظرین منتخب شورای نگهبـان را جهت تنظیم گزارش نظارت دراختیار آنها قرار دهنـد. آنان درتمام مراحل ثبت نام و اخـذ رأی و قرائت آراء [۲۵] ، بر تمام جزئیات امور نظارت می نماینـد. این ناظران حق مـداخله یا اعمال نظر در انتخابات را ندارنـد و مکلفنـد به محض مشاهـده هر گونه تخلف از مقررات مراتب را به مسئولان اجرایی تذکر دهند و عنداللزوم آن را به اطلاع هیأت نظارت محلی و یا مرکزی برسانند. ۴ گزارشـهای هیـأت نـاظران که به هیأت مرکزی نظارت شورای نگهبان واصل می شود ، در جلسه آن مورد بررسی قرار می گیرد. ۵

د- شکایات و رسیدگی به آنها

۱- شکایاتی که در جریان برگزاری انتخابات از

هیأت های اجرائی و ناظرین شورای نگهبان و مباشرین وزارت کشور به هیأت مرکزی نظارت شورا بر انتخابات خبرگان واصل می شود، در جلسه هیأت مطرح و سپس از طریق اعزام بازرس به محل و یا ارسال پرونده به ناظرین استان موضوع مورد رسیدگی قرار می گیرد. ۱

۳- « کسانی که از نحوه برگزاری انتخابات شکایت داشته باشند، می توانند ظرف یک هفته از تاریخ اخذ رأی شکایت خود را به دبیرخانه شورای نگهبان تسلیم دارند».۲به ترتیبی که خواهیم دید نظر قطعی نسبت به نتیجه انتخابات با شورای نگهبان است. به نظر می رسد که شورا در این هنگام شکایات رسیده را مورد توجه قرار خواهد داد که در این صورت، چنانچه شکایت وارد باشد در اعلام نتیجه مؤثر خواهد بود.

ه- ابطال انتخابات

« شورای نگهبان می تواند بر حسب نظارت مستقلاً امتخابات را در هر یک از مراحل در کل و یا بعضی مناطق حوزه انتخابیه با ذکر دلیل باطل اعلام کند». ۳

« ابطال کل انتخابات یک حوزه انتخابیه یا توقف انتخابات و همچنین ابطال انتخابات شعب که در سرنوشت انتخابات حوزه انتخابیه تأثیر تعیین کننده دارند، از اختیارات خاص شورای نگهبان است».۴

و- اعلام نتیجه و صدور اعتبارنامه

۱- « ستاد انتخابات کشور بلافاصله پس از دریافت سه نسخه از صورت جلسه نهائی انتخابات هر استان دو نسخه از صورتجلسه مذکور را به هیأت نظارت مرکزی شورای نگهبان تسلیم می کند و هیأت پس از بررسی و اظهارنظر یک نسخه آن را در اختیار شورای نگهبان قرار می دهد. » ۵

۲- « شورای نگهبان حداکثر ظرف یک هفته پس از

دریـافت صورتجلسه نهـایی نتیجه انتخابات خبرگان هر اسـتان از هیأت مرکزی نظارت بر انتخابات ، نظر قطعی خود را نسـبت به انتخابات انجام شده آن استان به وسیله هیأت نظارت مرکزی به ستاد انتخابات کشور اعلام خواهد داشت.» ۱

۳-« ستاد انتخابات کشور پس از دریافت نظریه شورای نگهبان، مراتب را به فرمانداری مرکز حوزه انتخابیه جهت ابلاغ به هیأت اجرایی انتخابات به منظور صدور اعتبارنامه منتخب یا متخبین خبرگان استان اعلام می دارد. »۲

۴- « صدور اعتبار نامه منتخبین منوط به اعلام نظر شورای نگهبان است. » ۳

دوم – نظارت بر داوطلبی و انتخابات ریاست جمهوری

الف- نظارت بر صلاحیت داوطلبان

« رئیس جمهور باید از میان رجال مذهبی و سیاسی که واجد شرایط زیر باشند انتخاب گردد:

ایرانی الاصـل، تابع ایران، مـدیر و مـدبر، دارای حسن سابقه و امانت و تقوی، مؤمن و معتقـد به مبانی جمهوری اسـلامی ایران و مذهب رسمی کشور» (اصل یکصد و پانزدهم قانون اساسی).

وظیفه خطیر ریـاست جمهوری اقتضا می کنـد که رئیس جمهور از شـرایط ویژه و بر جسته ای برخوردار باشـد تا بتوانـد به طور شایسته به ایفای وظیفه خطیر خود بپردازد. هر چند که رئیس جمهور با رأی مستقیم مردم انتخاب می شود۴ اما، تشخیص شرایط ویژه مورد نظر برای مردم شاید مشـکل و در برخی اوقات غیر ممکن باشد. بدین خاطر، قبل از انتخابات صلاحیت داوطلبان باید توسـط مرجع صالـح بی نظر و متخصـص مـورد بررسـی قرار گیرد و آنگـاه آنـان که فی الوقع دارای جمیع آن شـرایط باشـند، صلاحیتشان برای انتخابات مورد تأیید قرار گیرد. در این خصوص ، قسمتی از بند ۹

اصل یکصدو دهم مقرر می دارد:

« صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری از جهت دارا بودن شرایطی که در این قانون می آید، باید قبل از انتخابات به تأیید شورای نگهبان .... برسد. »

آیین داوطلبی و رسیدگی به صلاحیت داوطلبان، در قانون انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران مصوب ۵/۴/۱۳۶۴ بدین ترتیب پیش بینی شده است:

۱-« داوطلبان ریاست جمهوری یا نمایندگان تام الاختیار آنها که رسماً معرفی شده باشند باید ظرف پنج روز از تاریخ انتشار دستور شروع انتخابات به وزارت کشور مراجعه نموده و پرسشنامه ثبت نام را پس از دریافت و تکمیل همراه با (مدارک هویت) به وزارت کشور تسلیم ورسید دریافت دارند. »

۲- « وزارت کشور پس از پایان مهلت قبول داوطلبی بلافاصله مدارک دوطلبان را به دبیر خانه شورای نگهبان تسلیم می دارد. »
۴- « وزارت کشور مؤظف است پس از وصول نظریه شورای نگهبان اسامی نامزدهای ریاست جمهوری را با استفاده از وسایل ارتباط جمعی ظرف مدت دو روز به اطلاع مردم سراسر کشور برساند.»

ب- نظارت بر انتخابات ریاست جمهوری

« مسئولیت نظارت بر انتخابات ریاست جمهوری طبق اصل نود ونهم بر عهده شورای نگهبان است......»

قانون نظارت شورای نگهبان بر انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران مصوب ۴/۴/۱۳۶۴ مقرراتی را در این خصوص بیان داشته است:

۱- « شورای نگهبان قبل از شروع انتخابات دو نفر از اعضای خود و پنج نفر از افراد مسلمان و مطلع و مورد اعتماد دارای حسن سابقه را با اکثریت مطلق آراء اعضای شورای نگهبان به عنوان هیأت مرکزی نظارت بر انتخابات ریاست جمهوری و سه نفر به عنوان عضو علی البدل

انتخاب و به وزارت کشور معرفی می نماید».

۲- « هیأت مرکزی نظارت، بر کلیه مراحل انتخابات و جریانهای انتخاباتی و اقدامات وزارت کشور و هیأتهیا اجرایی که در انتخابات مؤثر است و آنچه مربوط به صحت انتخابات می شود نظارت خواهد کرد. »

۳- هیأت مذکور باید برای هر شهرستان ناظر یا ناظرین واجد شرایط قانونی را انتخاب کند. در این خصوص « شورای نگهبان (نیز) در هر مورد که لازم بداند می تواند تمام یا برخی از ناظران را مستقیماً انتخاب نماید.»

۴- هیأت مرکزی نظارت یا ناظرین که در سراسر کشور بر کیفیت انتخابات نظارت کامل دارند، در هر مورد که سوء جریان یا تخلفی مشاهده کنند کتباً تذکر خواهند داد. فرمانداران و بخشداران موظفند بلافاصله بر اساس قوانین مربوط نسبت به رفع اشکالات مطروحه اقدام نمایند و چنانچه مسئولین وزارت کشور نظرات آنان را ملحوظ ندارند ناظرین مراتب را به هیأت مرکزی نظارت شورای نگهبان گزارش خواهند کرد. »

پاسخ(قسمت ششم)

۵- شورای نگهبان در کلیه مراحل در صورت اثبات تخلف با ذکر دلیل نسبت به ابطال یا توقف انتخابات سراسر کشور و یا بعضی از مناطق اتخاذ تصمیم نموده و نظر خود را از طریق رسانه های همگانی اعلام می نماید و نظر شورای نگبهان در این مورد قطعی و لازم الاجرا است وهیچ مرجع دیگری حق ابطال یا متوقف کردن انتخابات را ندارد»

۶- شورای نگهبان در صورت بروز تخلف در مقدمات انتخابات که مؤثر باشد می تواند آن را متوقف نماید.

سوم – نظارت بر انتخابات مجلس شورای اسلامی

با توجه به اینکه صحت انتخابات به طور کامل العیار مورد

انتظـار است ، شورای نگهبـان در هر مرحله ای که انجام آن در تکوین نماینـدگی و سـرنوشت انتخابات مؤثر باشـد حق نظارت خواهد داشت. ماده ۳ اصلاحی مصوب ۶/۵/۱۳۷۴ قانون انتخابات مجلس شورای اسـلامی که مؤیـد مفهوم مذکور است، مقرر می دارد:

« نظـارت بر انتخابـات مجلس بر عهـده شورای نگهبـان می باشـد. این نظـارت اسـتصوابی، عـام و درتمام مراحل و در کلیه امور مربوط به انتخابات جاری است».

علاوه بر نظـارت بالاصـاله شورای نگهبـان بر انتخابـات مجلس شورای اسـلامی (اصل نود و نهم قانون اساسـی) بر اساس قانون نظـارت شورای نگهبـان بر انتخابات مجلس شورای اسـلامی، مصوب ۱۳/۵/۱۳۶۵ هیأتهـای نظارت مرکزی (درسـطح کشور) ، اسـتان ، حوزه های انتخابیه و حوزه های فرعی در آسـتانه هر دوره انتخاباتی ، تشـکیل می گردد، تا بر اساس ضوابط تعیین شده شورای مذکور را یاری نمایند .

الف- کلیات نظارت

کیفیت نظارت بر انتخابات بدین شرح انجام می شود:

۱- از طریق گزارش وزارت کشور و بازرسیهای آن؛

۲- از طریـق اعزام بازرسـان مسـتقل در صورت لزوم برای رسـیدگی به شـکایات مربوط به هیأتهـای اجرایی و مباشـرین وزارت کشور؛

۳- از طریق رسیدگی نهایی به شکایات و پرونده ها و مدارک انتخابات؛

۴- از طریق تعیین ناظر در تمام هیأتهای مربوط به انتخابات .

هیأتهای مرکزی نظارت به عنوان سـتاد هماهنگ کننده و مشترک بر کلیه مراحل و جریانهای انتخاباتی و اقدامات وزارت کشور در امر انتخابات و هیأتهای اجرایی و تشخیص صلاحیت نامزدهای نمایندگی و حسن جریان انتخابات نظارت می کند.

در تمام مدتی که انتخابات برگزار می شود، هیأت مرکزی نظارت در تمام کشور

و هیأتهای نظارت پنج نفره استانها و هیأتهای سه نفره حوزه های انتخابیه ،بر کیفیت انتخابات نظارت کامل دارند و در هر مورد که سوء جریان و یا تخلفی را مشاهده کنند به فرمانداران و بخشداران اعلام می نمایند و آنانن موظفند بنا به نظر هیأتهای مذکور طبق قانون انتخابات در رفع نواقص اقدام کنند. هیأتهای نظارت ، در صورتی که مقامات وزارت کشور نظرات آنان را ملحوظ ندارند، مراتب را به شورای نگهبان گزارش خواهند کرد.

ب- در هیأت اجرایی

۱- هیأت اجرایی در حضور هیأت نظارت تشکیل می گردد.

۲- معتمدین محلی با تأیید هیأت نظارت شورای نگهبان دعوت می شوند و افراد مذکور، معتمدین عضو هیأت اجرایی را درحضور آن هیأت انتخاب می نمایند .

۳- در صورت بروز هر نوع اختلاف در هیأت اجرایی که منجر به توقف انتخابات شود، هیأت نظارت مراتب را فوراً به هیأت نظارت مافوق گزارش می نماید.

ج- در داوطلبی و ثبت نام

۱- فرمانداران و بخشداران حوزه های انتخابیه مکلفند فهرست اسامی نامزهای تأیید شده راظرف یک روز آگهی نموده و با سریعترین وسیله به اطلاع هیأت های نظارت استان برسانند.

۲- کسانی که صلاحیت آنان مورد تأیید قرار نگرفته ، حق دارند ظرف چهار روز از تاریخ انتشار آگهی شکایت خود را مستدلاً به هیأت نظارت استان اعلام دارند. گزارشها و شکایات واصله در جلسه هیأت نظارت استان، پس از پایان یافتن مهلت دریافت شکایت ظرف پنج روز رسیدگی و نتیجه ، طی صورت جلسه ای به فرماندار یا بخشدار حوزه انتخابیه جهت آگهی نهایی اعلام می شود.

۳- در صورتی که هیأت اجرایی

در بررسی صلاحیت داوطلبان مقررات قانونی را رعایت ننماید، فرماندار یا بخشدار مؤظف است، با اطلاع و تأیید هیأت نظارت شورای نگهبان و با اطلاع وزارت کشور، نسبته به تعویض هر یک از معتمدین هیأت اجرایی اقدام نماید.

۴- هیأت نظارت شورای نگهبان حوزه انتخابیه، در جلسه مشترک با هیأت اجرایی ، نسبت به شکایت واصله دراعلام نهایی صلاحیت داوطلبان رسیدگی می نماید.

۵- رد صلاحیت داوطلبان نمایندگی باید به تأیید هیأت نظارت مرکزی برسد.

د- در جریان انتخابات

۱- قبل از شروع رأی گیری، در حضور نمایندگان هیأت نظارت بر حوزه انتخابیه مربوط، صندوقهای خالی بسته و به مهر آن هیأت و به مهر فرمانداری و بخشداری ممهور می گردد.

۲- هیأتهای نظارت بر حوزه های انتخابیه، در صورت وجود آراء مخدوش و یا غیر قانونی، ابطال آنها را مورد تأیید قرار می دهند.

ه- در اعلام نتیجه و صدور اعتبار نامه

۱- پس از پایان انتخابات، صورتجلسه نتیجه انتخابات با امضای هیأت اجرایی حوزه انتخابیه و هیأت نظارت بر انتخابات آن حوزه در پنج نسخه تهیه و به مراجع ناظر ذی صلاحیت ارسال می شود.

۲- صدور اعتبار نامه منتخبین موکول به تأیید صحت انتخابات از طرف شورای نگهبان می باشد. شورای نگهبان در اسرع وقت نظر خود را درباره انتخابات اعلام می نماید. وزارت کشور موظف است، پس از تأیید صحت انتخابات به وسیله شورای مذکور ، بلافاصله دستور صدور اعتبارنامه را بدهد. اعتبار نامه منتخبین به دستور وزارت کشور و بامهر و امضای هیأت اجرایی و ناظرین شورای نگهبان در چهار نسخه تنظیم و صادر می گردد.

و- در رسیدگی به

شکایات انتخاباتی

۱- هیأتهای اجرایی موظفند از تاریخ اعلام نهایی صلاحیت داوطلبان تا دو روز پس از اعلام نتیجه اخذ رأی انتخابات شکایات واصله را بپذیرند و از تاریخ دریافت شکایات تا هفت روز پس از پایان اخذ رأی در جلسه مشترک هیات اجرایی و ناظرین شورای نگهبان در حوزه انتخابیه به آنها رسیدگی نمایند.

۲- کسانی که نسبت به نحوه برگزاری انتخابات شکایت داشته باشند می توانند ظرف هفت روز از تاریخ اخذ رأی شکایت مستند خود را به شورای نگهبان ارسال نمایند .

۳- هیات اجرایی پس از بررسی شکایات و گزارشها، چنانچه تشخیص دهد که امور انتخابات در یک یا چند شعبه از جریان عادی خارج شده و صحیح انجام نگرفته است، با تأیید ناظرین شورای نگهبان انتخابات یک یا چند شعبه مزبور را در صورتی که در نتیجه انتخابات مؤثر نباشد باطل اعلام می نماید.

۴- هیات مرکزی نظارت حق ابطال انتخابات یا متوقف ساختن آن را ندارد و فقط باید مدارک حاکی از عدم صحت یا لزوم متوقف ساختن آن را برای اتخاذ تصمیم به شورا بفرستد.

۵- نظر شورای نگهبان د رمورد ابطال یا توقف انتخابات قطعی و لازم الاجرا است . هیچ مقام یا مرجع دیگری حق ابطال یا متوقف کردن انتخابات را ندارد .

۶- در صورتیکه رسیدگی به شکایت هر یک از حوزه های انتخابیه منجر به ابطال انتخابات گردد، اعلام آن از رسانه های گروهی از اختیارات شورای نگهبان است.

۷- پس از صدور اعتبارنامه ها شورای نگهبان و هیاتهای نظارت موظفند کلیه شکایات مربوط به انتخابات را به مجلس ارسال دارند.

چهارم – نظارت

بر آراء عمومی

همه پرسی یکی از شیوه های حاکمیت ملی و حق مردم در تعیین سرنوشت خویش می باشد. قانون اساسی در بیان اصول کلی اداره امور کشور به اتکاء آراء عمومی از راه همه پرسی را اساس کار قرار داده و سپس دو مورد از انواع همه پرسی، در خصوص اعمال قوه مقننه در مسایل بسیار مهم و در بازنگری قانون اساسی را مقرر داشته است.

نظر به اینکه همه پرسی نیز مانند انتخابات ممکن است دستخوش برخی از جریانات ناسالم قرار گیرد، اصل نود و نهم وظیفه نظارت بر آن را بر عهده شورای نگهبان محول نموده است. موضوع این نظارت در قانون همه پرسی درجمهوری اسلامی ایران مصوب ۶/۴/۱۳۶۸ مقرر گریده است.

به موجب ماده ۳۷ این قانون :

«شورای نگهبان طبق قانون نظارت بر انتخابات ریاست جمهوری بر همه پرسی نظارت خواهد کرد »

بر اساس قانون نظارت مذکور که در صفحات پیش مورد توجه قرار گرفت شورای نگهبان در موضوع مورد نظر از طریق تعیین هیأت مرکزی نظارت و سایر نظار منتخب بر جریان همه پرسی نظارت نموده و«... ظرف یک هفته و در صورت ضرورت حداکثر ظرف ده روز پس از دریافت نتیجه همه پرسی نظر قطعی خود را جهت امضاء به رئیس جمهور ارسال می دارد» تا پس از اعلام به وزارت کشور از طریق رسانه های گروهی نتیجه نهایی به اطلاع عموم برسد .

پاورقی :

(۱) Principes supra. Constitutionnels.

[۲] دکتر ابوالفضل قاضی: حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، ص ۱۰۱.

[۳] رک: دکتر سیّد محمّد هاشمی: حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، ش ۲۸۵.

[۴]

اصل نود و سوم قانون اساسی.

[۵] اصول، ۴، ۷۲، ۸۵ و ۹۷ قانون اساسی.

[۶] صورت مشروح مذاکرات(یاد شده) ج ۲ ص ۹۴۸.

[۷] اصل ۱۴۳ پیش نویس قانون اساسی:«به منظور پاسداری از قانون اساسی از نظر انطباق قوانین عادی با آن، شورای نگهبان قانون اساسی تشکیل می شود».

[۸] صورت مشروح مذاکرات(یاد شده) ج ۲ ص ۹۵۷.

[۹] همان مأخذ. ص ۹۵۶.

[۱۰] مستفاد از اصول هشتاد و پنجم، هفتاد و دوم و نود و ششم قانون اساسی.

[۱۱] مواد ۵۵ تا ۵۹ آیین نامه داخلی مجلس.

[۱۲] دکتر حسین مهرپرور: مقاله اصل چهارم قانون اساسی و قلمرو شمول آن مجله کانون وکلاء. شماره ۱۴۷–۱۴۶. بهار و تابستان ۱۳۶۸ صفحات ۱۷ تا ۳۱.

[۱۳] سیّد محمّد خامنه ای: مقاله اصل چهارم قانون اساسی، همان مأخذ، شماره ۱۵۳–۱۵۲ پاییز و زمستان ۱۳۶۹ صفحات ۱۱ تا ۴۱.

[۱۴] نامه شماره ۱۱۴۳/ ۱–۲۴/ ۱/ ۱۳۶۰ شورای عالی قضائی.

[۱۵] نظر ۱۹۸۳– ۸/ ۲/ ۱۳۶۰ شورای نگهبان.

[۱۶] صورت مشروح مذاکرات ... (یاد شده) جلد ۱ صفحه ۳۱۵.

(۱۷) Hans Kelsen: Theorie pure du droit Traduction francaide par Ch. Eisenmann Dalloz paris ۱۹۶۲ PP ۲۲۴ et, s.

(۱۸) Emil Duikheim: La dividion du travail social ۱۸۹۱, in: Leon Dugu's op. Cit ۸۵.

[۱۹] اصل یکصد و هشتم قانون اساسی.

[۲۰] قسمت دوم اصل هشتاد و پنجم قانون اساسی.

[۲۱] اصل چهارم قانون اساسی.

[۲۲] اصل یکصدو هفتادم قانون اساسی.

[۲۳] مستفاد از اصل نود و چهارم قانون اساسی.

[۲۴] اصطلاح تحری به معنای «صواب جستن» و «به جویی» است (فرهنگ معین ج۱ ص ۱۰۳۶)

۱ ماده ۸۹ همان آیین

نامه .

۲ مواد ۱۹ و ۲۰ همان آیین نامه .

[۲۵] ماده ۹۶ همان آیین نامه.

۴ ماده ۹۳ همان آیین نامه .

۵ ماده ۷۸ همان آیین نامه .

۱ ماده ۷۹ همان آیین نامه.

۲ ماده ۱۰۲ همان آیین نامه.

۳ ماده ۷۴ همان آیین نامه.

۴ ماده ۷۵ همان آیین نامه.

۵ ماده ۱۰۱ همان آیین نامه.

۱ ماده ۱۰۳ همان آیین نامه.

۲ ماده ۱۰۲ همان آیین نامه.

۳ ماده ۱۰۵ همان آیین نامه.

۴ اصل ۱۱۲ قانون اساسی

چهارم–ساختار نهاد شورای نگهبان

اصل نودو یکم ترکیب دوگانه ای را برای شورا قائل شده است:

پاسخ(قسمت هفتم)

اوّل– فقهاء و شرایط آنها

«جمهوری اسلامی ایران نظامی است بر پایه ایمان به ... وحی الهی و نقش بنیادی آن در بیان قوانین ... که از راه ... اجتهاد مستمر فقهای جامع الشرایط بر اساس کتاب و سنّت معصومین سلام ا... علیهم اجمعین ... قسط و عدل و استقلال ... و همبستگی ملّی را تأمین می کند» [۱] و «دین رسمی ایران، اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری است» . [۲]

نتیجه این اصول، حاکمیّت و اعمال فقه شیعه بر کلّیّه امور و شؤون و مناسبات جامعه و همچنین نهادها و اعمال زمامداری است، بویژه آنکه:

«کلّیّه قوانین و مقررات ... باید بر اساس موازین اسلامی باشد ...» . [۳]

این رسمیّت و حاکمیّت فقه شیعه، علما و فقهای شیعه را به نظارت می طلبد تا احکام و موازین اسلامی به نحو شایسته در تمامی جامعه اعمال شود. از آنجا که مهمترین وظیفه شورای نگهبان«پاسداری از احکام اسلام» می باشد، نیمی از اعضای آن عبارتنداز«شش نفر از

فقهای عادل و آگاه به مقتضیّات زمان و مسائل روز انتخاب این عدّه با مقام رهبری است». [۴]

الف– فقاهت

فقه، علم به احکام اسلام بر اساس منابع اسلامی(قرآن و سنّت) به صورت تفصیلی بوده و فقیه کسی است که به این علم مسلّط و محیط باشد. او کارشناس ورزیده ای است که با درک مفاهیم احکام اسلام به نحو مبسوط، پس از بررسی و تجزیه و تحلیل موضوعات مبتلاـ به جامعه، حکم متناسب با هر موضوع را کشف و اعلام می دارد. فقهای شورای نگهبان، در مقام قانونی خود و با اظهارنظر رسمی، احکام اسلام را از قوّه به فعل در می آورند و نظر آنان قطعی و لازم الاجراء است.

ب– عدالت

عدالت عبارت از نیروی باطنی است که شخص را بر انجام اعمال واجب واداشته و از انجام اعمال حرام به طورکلّی برحذر می دارد. لازمه نصب فقها در بیان احکام دین عدالت است. در تفسیر آیه ۷۹ سوره بقره، در مورد سرزنش آنانکه مطالبی را با دست خود می نویسند و آن را به خود نسبت می دهند [۵] به نقل از امام حسن عسکری(ع) و منسوب به امام صادق(ع) آمده است که: در بین فقهایی که از گناه احتراز، دینشان را حفظ، با هوای نفس خویش مخالفت و دستورات خدا را اجرا می کنند، مردم باید از ایشان پیروی نمایند، [۶] فقهای شورای نگهبان، با توّجه به وظایفی که دارند در مقام قضاوت سیاسی [۷] سرنوشت قوانین، انتخابات و اعمال سیاسی را رقم می زنند. به عبارت بهتر، آزادیهای گوناگون مردم و تار و پود جریانات سیاسی تحت الشّعاع نظرات لازم الاتبّاع فقهای مذکور است. به همین دلیل

مراتب عدالت و تقوای آنان باید بسیار قوی و متناسب با این منصب مهم و سرنوشت ساز اجتماعی باشد. خصوصاً آنکه، این فقیهان باید از علقه ها و گرایش های سیاسی و گروهی، حقّاً و جدّاً مبرّا باشند. تا ملّت، با وجود اعتقادشان به حکومت حقّ و عدل [۸]، نسبت به صحت عمل آنان کوچکترین تردیدی به خود راه ندهند.

ج- آگاهی به مقتضیّات زمان

در گردش زمان، تحوّلات و تغییرات شرایط زندگی اجتماعی هیچوقت متوقّف نبوده و نخواهد بود. پدیده های گوناگون، یکی پس از دیگری به ظهور می رسد و مسائل جدید اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و حقوقی همواره در حال حدوث و ظهور است. منابع اصلی(قرآن و سنّت) همیشگی، ثابت و لایتغیّرند.[۹] امّا، مستحدثات زمان با مسائل و موضوعات زمان گذشته نوعاً متفاوت است. هنر اصلی فقها، در باب همیشه مفتوح اجتهاد، آنست که موضوعات و مستحدثات زمان خود را به خوبی تشخیص دهند و آنگاه ارتباط منطقی بین احکام لایتغیّر و موضوعات دائم التغییر ایجاد نمایند. با این توصیف، چه بسا نظرات فقهای گرانقدر سلف که به مقتضای زمان خود بسیار ارزنده و معتبر بوده است، در زمان حاضر قابل استفاده نباشند. بنابراین، وظیفه فقهای شورای نگهبان آن است که با درک مراتب تغییر و آگاهی به مقتضیّات روز، خود را برای ایفای وظایف خطیر نظارت در«پاسداری از احکام اسلام» بر اساس شرایط خاصّ زمان، آماده سازند.

دوم- حقوقدانان

قانون اساسی مستند کار زمامداری، خصوصاً قانونگذاری است و اجرای درست آن مورد انتظار جامعه می باشد. اصول قانون اساسی حاوی قواعد عدیده حقوقی است و در آن آرمانها، علایق و حقوق و آزادیهای مردم نهفته است.

این قانون، دستورات شکلی بی چون و چرایی را مقرّر می دارد که اجرای صحیح آن می تواند ضامن حقوق و آزادیها و منافع ملّت باشد. بنابراین، نظارت حقوقی برای حفظ دست آوردهای قانون اساسی که خواست مردم است، ضرورت پیدا می کند.

نظر به اینکه، یکی از وظایف مهمّ شورای نگهبان پاسداری از قانون اساسی است، نیم دیگر اعضاء آن عبارتند از: «شش نفر حقوقدان، در رشته های مختلف حقوقی، از میان حقوقدانان مسلمانی که بوسیله رئیس قوّه قضائیّه به مجلس شورای اسلامی معرّفی می شوند و با رأی مجلس انتخاب می گردند».

الف- شرایط حقوقدانان

۱- قانون اساسی تکیه و تأکید به مسلمان بودن حقوقدانان نموده است. علّت آنرا می توان مربوط به اصل حاکمیّت اسلام در اعمال زمامداری دانست و عمل شورای نگهبان از جمله اعمال حاکمیّت و زمامداری به شمار می رود. از طرف دیگر، شورای نگهبان، در مقام نظارت، ناگزیر از تفسیر و بهره جویی از نظریّات علمی، فقهی و حقوقی است. به هنگام تفسیر، ممکن است حقوقدان غیرمسلمان دست به تفسیری بزنند که هماهنگ با موازین اسلام نباشد. یدین خاطر، به نظر می رسد که قانون اساسی، در جهت هماهنگی مزبور، برای حقوقدانان شرط مسلمان بودن را قائل شده باشد.

۲- اگر اصطلاح«حقوقدان» را عنوان فارغ التّحصیلان دوره کارشناسی رشته حقوق بدانیم، او کسی است که اطّلاعات عمومی و کلّی از معلومات حقوقی را پیدا کرده و قادر به درک و پاسخگویی مسائل ساده و غیر پیچیده در زمینه مربوطه می باشد. امّا، برای تطبیق اعمال سیاسی و مصوّبات قانونی با اصول قانون اساسی علم و اطّلاعات و تجربیّات، عملی بیشتری لازم است. به همین منظور، قانون اساسی«رشته های مختلف حقوق»

را اضافه نموده است. تخصّص در رشته های مختلف حقوقی، از نظر علمی کارشناسی ارشد و دکتری، و از نظر عملی داشتن سوابق ممتد و مفید در مشاغل قضایی، حقوقی و وکالت دادگستری می باشد. بدین ترتیب، به نظر می رسد که مراتب علمی بالا و تجربیّات عملی مفید شرط لازم برای تخصّص در هر یک از«رشته های مختلف حقوقی» باشد تا حقوقدانان عضو قادر به تفسیر و اظهار نظر مقبول و عالمانه باشند. در این صورت، در ترکیب کلّی شورای نگهبان بین حقوقدانان متخصّص و فقهای آگاه به زمان، هماهنگی لازم و شایسته در استنباط و اظهار نظر ایجاد خواهد شد.

ب– انتخاب حقوقدانان

قوّه قضائیّه به لحاظ ارتباط موضوعی، بیشترین و اصولاً با تجربه ترین حقوقدانان را دراختیار دارد. قضات، به خاطر آنکه دائماً در حال تحقیق رسیدگی و صدور حکم و تفسیر و تطبیق قوانین هستند، نوعاً افرادی ورزیده، کارآمد و متخصّص در زمینه های مختلف حقوقی می باشند. به همین خاطر است که قانون اساسی پیشنهاد و معرّفی آنان را برای انتخاب به رئیس قوّه قضائیّه سپرده است. البتّه این امر مانع از آن نیست که وی از بین علما و استادان رشته حقوق افرادی را شناسایی و معرّفی نماید.

حقوقدانان مورد نظر به وسیله مجلس انتخاب می شوند. برای آنکه مجلس قادر به انتخاب باشد، رئیس قوّه قضائیّه علی الاصول باید تعداد بیشتری را معرّفی نماید. قانون اساسی در این خصوص صراحت دارد که«شش نفر حقوقدان ... از میان حقوقدانان ... انتخاب می گردند» بدون آنکه حدّاقل و حدّاکثر آن را تعیین کرده باشد. در مورد معرّفی شدگان روال معقول دو برابر به نظر می رسد تا مجلس با دست

باز، پس از مطالعه و شناسائی معرّفی شدگان، قادر به انتخاب اصلح باشد. این موضوع ظاهراً در انتخاب حقوقدانان اوّلین دوره مجلس شورای اسلامی مدّنظر قرار گرفته و برای انتخاب شش نفر دو برابر معرّفی شده است.[۱۰] انتخاب حقوقدانان در مجلس به طریق اخذ رأی مخفی با ورقه[۱۱] و با رأی اکثریّت مطلق حاضرین صاحب رأی [۱۲] خواهد بود.

سوم- شرایط مترتّب بر موقعیّت اعضاء شورا

اعضای شورای نگهبان در جایگاه حقوقی و سیاسی برجسته ای قرار گرفته اند و نقش بسیار اصلی و تعیین کننده ای بر مقدّرات سیاسی کشور دارند. نظارت بر تدوین قوانین[۱۳]، تفسیر قانون اساسی[۱۴] و نظارت بر انتخاب و همه پرسی[۱۵]، شورای نگهبان را در مرجعیّت تام، نهائی و غیر قابل اعتراضی قرار داده است. با این ترتیب، اعضای مذکور(فقها و حقوقدانان)، در مقام ایفای وظایف مهّم خود، باید از آنچنان قدرت معنوی، اعتقاد و بیطرفی برخوردار باشند که نسبت به مجموعه فعل و انفعالات سیاسی زیر نظر خود، جز طیّ طریق عدالت عمل نکنند.

سهم عمده ای از اوصاف شایسته این مقام شامخ را در شخصیّت فردی هر یک از اعضاء می توان یافت که مقام رهبری، به هنگام انتصاب فقها، و نمایندگان، به هنگام انتخاب حقوقدانان، باید دقّت و هوشیاری لازم و کافی را در شناسایی و تعیین افراد شایسته به خرج دهند. امّا، پاره ای از شرایط همچون بیطرفی، به موقعیّت، مشرب و منصب سیاسی و با وضعیّت شغلی افراد مورد نظر بستگی دارد. بدین جهت، شرایط ذیل برای احراز عضویّت شورای نگهبان ضروری و منطقی به نظر می رسد:

الف- منع جمع عضویّت شورا با سایر مشاغل حکومتی و دولتی

داشتن هرگونه شغل

رسـمی دولتی و حکومتی دیگر برای اعضای شورای نگهبان ضرورتاً باید ممنوع باشد؛ در غیر اینصورت، اقتدار حاصله ناشی از مشاغل و سـمتهای دیگر(خصوصاً مواردی که به طور مسـتقیم یا غیر مستقیم موضوعاً تحت نظر شورای نگهبان است) بر نظارت و تصمیم گیری شورا، در حدّ انحراف از بیطرفی، مؤثر خواهد بود.

در یک بررسـی تطبیقی مشاهده می شود که قانون اساسـی ۱۹۵۸ فرانسه به این امر مهم کاملاًـ تـوجّه نموده و در مـاده ۵۷ خود تصـدّی مقـام وزارت و عضویّت پارلمـان را برای اعضـای شورای قـانون اساسـی ممنوع اعلاـم داشـته و اعلاـم سایر ممنوعیّتها را برعهده قانون خاص محوّل نموده است [۱۶].

در کشور ما نیز، چنین به نظر می رسـد که اصل قانونی منع جمع مشاغل[۱۷]، اعضای شورای نگهبان را ، از آن جهت که عضو یکی از مؤسّـسات عمومی است ، همانند سایر مقامات و صاحب منصـبان، شامل می شود، هرچند که این شورا عملاً قادر است، در مقام تفسیر، اعضای مذکور را از شمول آن خارج سازد، همانطور که در عمل نیز، پایبندی بدان وجود ندارد. [۱۸].

ب– منع وابستگی مؤثّر اعضاء شورا به احزاب و گروههای سیاسی.

در کشورهـای آزاد جهـان، احزاب و گروههای سیاسـی برای دستیابی به مشاغل سیاسـی همواره در رقابت با یکدیگرنـد و برای تصاحب قدرت، در تضعیف رقبای خود به شیوه های تبلیغاتی و مجادلات سیاسی گوناگون متوسّل می شوند.

پاسخ(قسمت هشتم)

شـورای نگهبـان، در مقـام نظـارت بر انتخابـات و همـه پرسـی، نقش تعیین کننـده ای در تأییـد یـا ردّ صـلاحیّت داوطلبـان و امر انتخابـات دارد. اقتضـای این چنین نظـارتی بیطرفی کامـل مقـام نـاظر می باشـد. وابسـتگی اعضـای شـورای نگهیـان به احزاب و گروههایی

که در صحنه رقابتهای انتخاباتی به مبارزه مشغولند، می تواند اعضای مذکور را، در مقام نظارت، تحت تأثیر این وابستگی قرار دهد و محیطی مساعد برای همرزمان و نامساعد برای رقیبان فراهم آورد.

در نظام جمهوری اسلامی ایران که آزادی احزاب و گروههای سیاسی شناخته شده است[۱۹]، با توجّه به اینکه نظارت تامّ و استصوابی شورای نگهبان بر داوطلبی ریاست جمهوری [۲۰]، داوطلبی خبرگان رهبری [۲۱]، انتخابات ریاست جمهوری [۲۲]، انتخابات خبرگان رهبری و مجلس شورای اسلامی [۲۳]، و حتّی بر داوطلبی نمایندگان مجلس[۲۴]، در رد یا قبول صلاحیّت داوطلبان و تأیید یا ابطال انتخابات قطعی و نهائی است، ذهن خواص و حتّی عوام را، در خصوص احتمال خدشه بر بیطرفی شورا، به خود مشغول ساخته است.

هر چند که شرایط داوطلبان ریاست جمهوری [۲۵]، خبرگان رهبری و نمایندگان مجلس [۲۶]، را قانون تعیین می کند شورای نگهبان، در مقام نظارت، ناگزیر از بررسی صلاحیّتها در چارچوب قانون می باشد، امّا پاره ای از شرایط چندان دقیق نیست و می توان آنها را مورد تفسیر موسّع قرار داد. تشخیص شرط مدیریّت و تدبیر، امانت و تقوا و اعتقاد به نظام جمهوری اسلامی برای رئیس جمهور، شرط صلاحیّت علمی خبرگان رهبری و شرط اعتقاد و التزام عملی نمایندگان به اسلام و جمهوری اسلامی، از جمله موارد قابل تفسیری است که دست اعضای شورای نگهبان را در ردّ صلاحیّت مخالفان و رقبای سیاسی باز می گذارد و جمهوری بودن نظام را متزلزل می سازد.

با توجّه به اشکالات وارده مذکور است که برای تأمین بیطرفی، عدم وابستگی اعضای شورای نگهبان مورد انتظار به نظر می رسد.

بند دوم- مسائل مشترک

اوّل- دوره مأموریّت در شورا

«اعضای

شورای نگهبان برای نـدّت شـش سال انتخاب می شوند ولی در نخستین دوره پس از گذشت سه سال نیمی از اعضای هر گروه به قید قرعه تغییر می یابند و اعضای تازه به جای آنها انتخاب می شوند»(اصل نود و دوم).

الف- مدّت مأموریّت اعضاء

شورای نگهبان مقیّد به دوره مخصوصی نیست و به محض تشکیل علی الدّوام به کار خود ادامه می دهد[۲۷] لکن قانون اساسی برای همگی اعضا(فقها و حقوقدانان) مدّت شش سال را تعیین نموده است:

۱- به نظر می رسـد که تعیین مـدّت مـذکور مصـلحتی است که شورا را قـادر می سـازد تـا از وجود اعضای جدیـد، با تفکرّات جدید که ناشـی از تحوّلات رمان و مستحدثات باشد، استفاده نماید. در غیر اینصورت، هیچ منعی برای تجدید انتخابات اعضای سابق وجود نخواهد داشت. بدیهی است، در پایان دوره مأموریّت اعضاء تشریفات قانونی همانند انتخاب اوّلیّه اعضا برای تجدید انتخاب آنان لازم خواهد بود.

۲- قـانون اساسـی دست به ابتکاری زده است که در نتیجه آن، دوره مأموریت اعضا یکجا پایان نمی پـذیرد، بـدین معنی که«در نخستین دوره پس از گذشت سه سال، نیمی از اعضاء هر گروه به قید قرعه تغییر می یابند و اعضای تازه ای به جای آنها انتخاب می شونـد». بـدین ترتیب، از آغـاز نیمه دوم دوره مـذکور، اعضـای جدیـد برای مـدّت شـش سـال انتخاب می شونـد. این گونه انتخابات غیر هم زمان(با فاصـله سه سال) باعث آن می شود که صاحبنظران جدیـد، پس از انتخاب با اعضای قـدیم(که حـدّاقل سه سال سابقه عضویّت دارند) برخورد فکری داشـته باشـند و بدین وسـیله مهارت آنان به اعضای جدید منتقل شود[۲۸] و شورا همواره افراد مجرّبی را در جمع اعضای خود داشته

باشد.

۳- آیین نامه داخلی شورای نگهبان مصوّب ۱۷/۵/۱۳۶۲ برای تأمین نظر قانونگذار اساسی در خصوص دوره مأموریّت اعضا در ماده ۴ خود اعلام می دارد: « به منظور عدم بروز فترت در کار شورای نگهبان چهل روز قبل از پایان دوره عضویّت اعضایی که عضویتشان در شرف انقضاء است دبیر شوری ضمن نانه ای مراتب را در مورد فقها به مقام رهبری و در مورد حقوقدانان به(رئیس قوّه قضائیّه) اعلام می نماید».

ب- پایان یافتن پیش از موعد عضویّت اعضاء

قانون اساسی در این مورد صراحتی ندارد. امّا آیین نامه داخلی شورای نگهبان در این خصوص مقرّراتی را بیان می دارد:

۱- «هر گاه در اثنای دوره ای عضوی فوت نماید یا استعفا دهد یا مستعفی گردد، عضویّت کسی که به جای او انتخاب می شود برای بقیّه مدّت خواهد بود».[۲۹] نکته جالب توجّهی که در اینجا وجود دارد، این است که ابتدا و انتهای دوره مقرّر قانونی برای همیشه حفظ خواهد شد و فواصل دوره ای بر مبنای انتخاب و آغاز کار اوّلین اعضای شورای نگهبان [۳۰] خواهد بود.

۲- «در صورتی که یکی از اعضای شورا بخواهد استعفا نماید باید استعفانامه خود را کتباً به دبیر شورا اعلام نماید و دبیر آن را در اوّلین جلسه شورا قرائت می کند. اگر ظرف یک هفته از تاریخ قرائت شخص مستعفی استعفای خود را مسترد نداشت، چنانچه از فقهای شورا باشد استعفانامه او به مقام رهبری و چنانچه حقوقدان باشد استعفانامه او به(رئیس قوّه قضائیّه) و مجلس شورای اسلامی تسلیم می شود». [۳۱]

دوم- اداره شورای نگهبان

به موجب ماده واحده تأسیس دبیرخانه شورای نگهبان مصوّب ۴/۱۱/۱۳۶۰ «شورای نگهبان به تناسب وظائفی که در قانون

اساسی به عهده آن گذاشته شده دارای تشکیلات اداری مخصوص به خود خواهد بود... ». آیین نامه داخلی شورای نگهبان مصوّب ۱۷/۵/۱۳۶۲ مقرّرات خاصّی را برای اداره شورا بیان نموده است که به ذکر آن می پردازیم:

الف- جلسات شورا

شورا دارای دو نوع جلسات عادی و فوق العاده می باشد.[۳۲] جلسات عادی هفته ای سه روز و جلسات فوق العاده بر حسب ضرورت بنا به تشخیص و تصمیم دبیر شورا و یا تقاضای سه نفر از اعضا و یا در موارد لوایح و طرح های فوری، مجلس شورای اسلامی خواهد بود. [۳۳] این جلسات«با حضور سه چهارم اعضا رسمیت می یابد و اخذ رأی نیز با حضور همین تعداد ممکن است. لکن ادامه مذاکرات با حضور اکثریّت اعضاء بلامانع است و جلسات فقهاء با حضور اکثریّت آنان رسمیّت دارد... در موارد ضرورت به تشخیص دبیر شورا جلسات با اکثریّت مطلق اعضا(۷ نفر) رسمیّت دارد.[۳۴]

ب- اداره جلسات شورا

۱-«شورا برای اداره جلسات دارای یک دبیر و یک قائم مقام دبیر و نیز یک سخنگو خواهد بود که از میان اعضاء برای مدّت یک سال انتخاب می گردند». [۳۵]

«انتخاب دبیر و قائم مقام و سخنگو با اکثریّت مطلق و رأی مخفی است. هرگاه هیچ یک از دبیر شورا و قائم مقام او از فقها انتخاب نشوند برای اداره جلسه خاصّ فقهاء یکی از آنان برای یک سال انتخاب می شوند». [۳۶]

۲- «کلّیّه مصوّبات مجلس شورای اسلامی و هم چنین سؤالاتی که پاسخ به آنها در صلاحیّت شورا است پس از وصول به دفتر دبیرخانه بایستی بلافاصله از طرف مدیر دفتر به اطّلاع دبیر شورا برسد و مشارالیه در اوّلین فرصت دستور

تکثیر آن را داده یک نسخه در اختیار هر یک از اعضاء قرار می دهد و باید حدّاقل ۲۴ ساعت فاصله میان وصول نسخ به اعضا و طرح آن در جلسه باشد. اعضای شورا موظفند در این فاصله مصوّبات یا سؤالات مذکور را از نظر مغایرت با قانون اساسی و فقها از نظر مغایرت با شرع نیز مورد بررسی قرار دهند تا هنگام تشکیل جلسه رسمی برای اظهار نظر آماده باشند». [۳۷]

۳- «اعلام شروع و ختم جلسات و حفظ نظم در مذاکرات و اجرای آئین نامه به عهده دبیر شورا و در غیبت او با قائم مقام است و هر یک از اعضاء می توانند تخلّف از اجرای آیین نامه در جریان جلسات را از طریق دبیر تذکّر دهد هرگاه دبیر مقتضی بداند می تواند با حضور خود نیز اداره جلسه را به عهده قائم مقام گذارد».[۳۸]

۴- مراقبت در رعایت نوبت مذاکرات[۳۹] اعلام دستور جلسات[۴۰] و اخذ رأی[۴۱] برعهده دبیر شورا خواهد بود.

ج- امور اداری شورا

۱- «مسؤلیّت مکاتبات و امور اداری و امضاء نامه ها با دبیر و در غیبت او با قائم مقام است. مصوّبات شورا باید کتباً اعلام شود و این اعلام پس از رأی گیری و درج آن در صورت جلسه و امضای اعضاء شورا صورت خواهد گرفت». [۴۲]

۲- «دبیرخانه شورا تحت نظر دبیر و در غیاب او قائم مقام وظایف اداری را عهده دار است و به تناسب کار شورا کارمندان مورد لزوم از افراد متدیّن و متعهّد و مسلّط به امور اداری انتخاب می نماید. مسؤولیّت دبیرخانه به عهده دبیر می باشد». [۴۳]

سوم- حضور اعضای شورای نگهبان در مجلس

قانون اساسی برای شورای نگهبان برخی

از موارد حضور اختیاری، ضروری و تشریفاتی را مقرّر داشته است:

الف- حضور اختیاری

«اعضای شورای نگهبان به منظور تسریع در کار می توانند هنگام مذاکره درباره لایحه یا طرح قانونی در مجلس حاضر شوند و مذاکرات را استماع کنند.» (اصل نود و هشتم).

نظارت شورای نگهبان بر مصوّبات مجلس بیشترین ارتباط را بین این دو نهاد برقرار می کند. هر چند که شورا پس از وصول مصوّبات به بررسی و اعلام نظر رسمی می پردازد؛ امّا، اطّلاع و آگاهی بیشتر از بحث ها و مذاکرات زمینه را برای اظهار نظر دقیق فراهم می نماید. هم چنین، برخی از مصوّبات مفصّل و طولانی است، به ترتیبی که ممکن است شورا در فرصت مقرّر قانونی با ضیق وقت روبرو شود. حضور اعضا در مجلس باعث می شود که شورا در جریان تصویب تدریجی مواد قرار گیرد و در نتیجه، به هنگام بررسی مصوّبات تسریع در کار امکان پذیر باشد. اصل مذکور این اختیار را برای تسریع در امور تأمین می نماید. در این خصوص، قسمت اوّل ماده ۸۶ آیین نامه داخلی مجلس اعلام می دارد: «اعضای شورای نگهبان طبق اصل نود و هفتم قانون اساسی می توانند در کلّیه جلسات مجلس شرکت کنند...».

ب- حضور ضروری

«وقتی که طرح یا لایحه فوری در دستور کار مجلس قرار گیرد، اعضای شورای نگهبان باید در مجلس حاضر شوند و نظر خود را اظهار نمایند» (قسمت دوم اصل نود و هشتم).

موضوع رسیدگی و تصویب لوایح و طرح های فوری، پیش از این، مورد بررسی قرار گرفت. تصویب سریع طرح ها و لوایح فوری به لحاظ امکان وقوع خسارت و یا اضطرار صورت می گیرد [۴۴] بنابر این، طیّ سایر مراحل قانونی(من جمله

تأیید شورای نگهبان) نیز باید به سرعت باشد. در این خصوص، قسمت دوم ماده ۸۶ آیین نامه داخلی مجلس اعلام می دارد:«... هنگامی که طرح یا لایحه ای با قید فوریّت در دستور کار مجلس قرار می گیرد قبلاً از طرف رئیس مجلس مراتب به اطّلاع شورا ... خواهد رسید. شورای نگهبان باید در این جلسات حضور داشته و نظر خود را حتّی المقدور پس از رأی مجلس و در غیر اینصورت حدّاکثر تا ۲۴ ساعت اظهار نماید».

پاسخ(قسمت نهم)

به موجب ماده ۱۲ آیین نامه داخلی شورای نگهبان مصوّب ۱۷/۵/۱۳۶۲: «در مورد طرح ها و لوایح فوری اعضای شورا پس از تصویب مجلس شورای اسلامی از مجلس خارج و بعد از مشورت، ظرف ۲۴ ساعت نظر خود را اظهار می نمایند ... در موارد فوری جلسه شورا تا رسیدن به نظریّه قابل اعلام، ادامه می یابد و اعضاء می توانند جلسه را ترک کنند».

اصل نود و هفتم قانون اساسی به صرف اینکه طرح یا لایحه فوری در مجلس مطرح باشد شورا را موظّف به حضور دانسته است. آیین نامه داخلی مجلس در بیان اصطلاح فوری، آن را به یک فوریتی، دو فوریتی و سه فوریتی تقسیم نموده است[۴۵] در این بین دو فوری بودن لوایح و طرح ها برای جلوگیری از امکان خسارت و سه فوری بودن آنها به دلیل اضطرار می باشد[۴۶] در حالی که در لوایح و طرح های یک فوریتی دلیل حادّی مشاهده نمی شود. حال، با توجّه به توجیه قانونی فوریّت، این سؤال مطرح است که آیا در مورد اخیر نیز شورا مکلّف به حضور در مجلس هست یا خیر؟ در این مورد، شورای نگهبان در نظر تفسیری ۱۴/۸/۱۳۶۸ خود اعلام داشته است که:

«مقصود از طرح یا لایحه فوری مذکور در اصل نود و هفتم قانون اساسی، طرح یا لایحه ای که تأخیر در رسیدگی به آن مستلزم وقوع خسارت یا فوت فرصت باشد و لوایح و طرح هایی را که رسیدگی به آن در این حدّ از لزوم سرعت نیست شامل نمی شود».

با وجود این تفسیر، به نظر می رسد که به هنگام رسیدگی به لوایح و طرح های یک فوریّتی شورای نگهبان الزام به حضور در مجلس را نداشته باشد.

۲- طبق اصل شصت و نهم: «... در شرایط اضطراری، در صورتی که رعایت امنیّت کشور ایجاب کند، به تقاضای رئیس جمهور یا یکی از وزراء یا ده نفر از نمایندگان، جلسه غیر علنی تشکیل می شود. مصوّبات جلسه غیر علنی در صورتی معتبر است که با حضور شورای نگهبان به تصویب سه چهارم مجموع نمایندگان برسد... ».

به ترتیبی که ملاحظه می شود، به صرف تقاضا، جلسه غیرعلنی تشکیل می شود. در این مرحله، ظاهراً نیازی به حضور شورای نگهبان نیست؛ زیرا، ممکن است تصمیمی اتّخاذ نشود و تقاضاکنندگان قصد ارائه یک گزارش سرّی را به مجلس داشته باشند. امّا، اگر مصوّبه ای در کار باشد، حکم کلّی قانون اساسی این است که،«کلّیه مصوّبات مجلس باید به شورای نگهبان فرستاده شود». [۴۷] حال که مصوّبه سرّی است، این سرّی بودن اقتضا می کند که به جای ارسال مصوّبه به شورا، این شورا در مجلس حضور یابد و نظر شرعی و قانونی خود را اعلام دارد و در صورتیکه نیاز به اصلاح و تغییر باشد، فی المجلس اقدام شود و بدین ترتیب، به سرّی بودن جلسه و مصوّبه خللی وارد نگردد.

ج- حضور تشریفاتی

«رئیس

جمهور در مجلس شورای اسـلامی در جلسه ای که بـا حضور رئیس قوّه قضـائیّه و اعضـای شورای نگهبان تشـکیل می شود ... سوگند یاد می کند و سوگند نامه را امضاء می نماید» (اصل یکصد و بیست و یکم).

سوگنـد رئیس جمهور در مقابل نمایندگان ملّت و ارکان عالی حکومتی به دلایل گوناگونی ممکن است قابل توجه باشد. وی، به عنوان رئیس قوّه مجریه، در مقابـل قوای مقنّنه و قضائیّه ادای سوگنـد می نمایـد که وظایف سـنگین ریاست را به نحو احسـن انجـام دهـد. شورای نگهبان، هم به عنوان یکی از ارکان قوّه مقنّنه، هم از آن جهت که نیمی از اعضای آن نماینـده مقام رهبری هسـتند، و هم به دلیل مسؤولیّت در ردیف مقامات عالی و شامـخ زمامداری قرار دارد. به همین جهت، حضور آن در این جلسـه رسمی و تشریفاتی، که از اهمّیّت دینی، سیاسی و اجتماعی برخوردار است، همانند سایر حضّار ضروری و قابل توجیه می باشد.

پاورقی :

[۱] اصل دوم قانون اساسی

[۲] اصل دوازدهم قانون اساسی

[۳] اصل چهارم قانون اساسی

[۴] اصل نودویکم قانون اساسی

[۵] سوره بقره آیه ۷۹: فَوَیْلُ لِلَّذینَ یَکْتُبُونَ الْکِتابَ بِاَیْـدیهِمْ ثُمَّ یَقوُلوُنَ هـذا مِنْ عِنْدِاللّهِ لِیَشْتَروُا بِه ثَمَناً قَلیلاً فَوَیلٌ لَهُمْ مِما کَتَبَتْ اَیْدیهِمْ وَ وَیْلٌ لَهُمْ مِما یَکْسِبوُنَ.

[۶] فَاَمّـا مَنْ کانَ مِنَ الْفُقَهاءِ صائِناً لِنَفْسِه، حافِظاً لِدینِهِ، مُخالِفاً عَلی هَواه مُطیعاً لِاَمْر مَوْلاه، فَلِلْعَوامِ اَنْ یُقَلِّدوهُ وَ ذالِکَ لا یَکوُنُ اِلاّ بَعْضِ الفُقَهاء الشّیعه لا کُلُهُمْ ... (طبرسی: کتاب الاحتجاج. چاپ نجف. صفحات ۲۵۴ و ۲۵۵).

Juridiction Politique (۷)

[۸] اصل اوّل قانون اساسی.

[۹] حَلالٌ مُحَمَّدٍ حَلالٌ اِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ وَ حَرامُهٌ حَرامٌ اِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ.

[۱۰] صورت مذاکرات مجلس شورای اسلامی. سال ۱۳۵۹، جلسات ۱۷ و ۱۸.

[۱۱] ماده ۱۲۸ آیین نامه داخلی مجلس.

[۱۲] ماده ۱۳۷ همان آیین نامه.

[۱۳] اصل هفتادو دوم و سایر اصول مربوط قانون اساسی.

[۱۴] اصل نود و هشتم قانون اساسی.

[۱۵] اصل نود و نهم قانون اساسی.

(۱۶) Art de la Constitution ۱۹۵۸ francaise: "Les fonction des membres du cinseil constitutionnel sont incompatibles avec celles de mem're du parlement. Les autres incompatibili'es sont fixees par une loi organique[۱۷] اصل یکصد و چهل و یکم قانون اساسی

[۱۸] رک: همین کتاب، ش ۲۲، پاورقی ۲.

[۱۹] اصل بیست و ششم قانون اساسی.

[۲۰] اصل یکصدو دهم(۹) قانون اساسی.

[۲۱] اصل یکصد و هشتم قانون اساسی و قوانین ناشی از آن.

[۲۲] اصل یکصد و هیجدهم قانون اساسی.

[۲۳] اصل نود و نهم قانون اساسی.

[۲۴] ماده اصلاحی مصوّب ۴/۵/۱۳۷۴ قانون انتخابات مجلس شورای اسلامی.

[۲۵] اصل یکصد و پانزدهم قانون اساسی.

[۲۶] اصل شصت و دوم قانون اساسی.

[۲۷] صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهائی(یاد شده) ج ۲ ص ۹۷۱.

[۲۸] همان مأخذ و همان صفحه.

[۲۹] ماده ۳ آیین نامه داخلی شورای نگهبان.

[۳۰] دوره اوّلین اعضـای شورای نگهبـان پس از صـدور احکام فقها، مورخ ۱/۱۲/۱۳۵۸ و انتخاب حقوقـدانان ۲۶/۴/۱۳۵۹ آغاز گردیده است.

[۳۱] ماده ۶ آیین نامه داخلی شورای نگهبان.

[۳۲] ماده ۸ آیین نامه فوق.

[۳۳] ماده ۹ همان آیین نامه.

[۳۴] ماده ۱۰ همان آیین نامه.

[۳۵] ماده ۱۷ همان آیین نامه.

[۳۶] ماده ۱۸ همان آیین نامه.

[۳۷] ماده ۲۲ همان آیین نامه.

[۳۸] ماده ۲۳ همان آیین نامه.

[۳۹] ماده ۲۴ همان آیین نامه.

[۴۰] ماده ۲۵ همان آیین نامه.

[۴۱]

ماده ۲۶ همان آیین نامه.

[۴۲] ماده ۲۰ همان آیین نامه.

[۴۳] ماده ۲۱ همان آیین نامه.

[۴۴] ماده ۱۱۷ آیین نامه داخلی مجلس.

[۴۵] ماده ۱۱۵ آیین نامه داخلی مجلس: «لوایح و طرحها چهار قسم است عادی، یک فوریتیؤ دو فوریتی و سه فوریتی».

[۴۶] ماده ۱۱۷ آیین نامه داخلی مجلس.

[۴۷] اصل نود و چهارم قانون اساسی.

پنجم: اعضای شورای نگهبان از ابتدا تاکنون:

الف – فقها

آیت الله صافی – آیت الله امامی کاشانی – آیت الله هاشمی شاهرودی – حجت الاسلام اردشیر لاریجانی – آیت الله یزدی – آیت الله جنتی – آیت الله استادی مقدم – آیت الله مؤمن – آیت الله صانعی – آیت الله طاهری خرم آبادی – آیت الله قدیری – آیت الله محمدی گیلانی – آیت الله مهدوی کنی – آیت الله خزعلی – آیت الله ربانی املشی – آیت الله رضوانی – آیت الله ربانی شیرازی

ب – حقوق دانان

حجت الاسلام عباسی فردی – آقای زواره ای – دکتر اسماعیلی – آقای ابراهیم عزیزی – آقای محمد رضا علیزاده – دکتر کدخدایی – دکتر مدنی کرمانی – دکتر بیژنی – دکتر آراد – دکتر افتخار جهرمی – دکتر مهرپور محمد آبادی – دکتر ابراهیم حبیبی – دکتر مهدی هادوی – دکتر صالحی – دکتر محسن هادوی – دکتر فاخری – آقای احمد علیزاده

نظارت استصوابی یعنی چه؟ چرا شورای نگهبان اعمال نظارت استصوابی می کند؟

پرسش

نظارت استصوابی یعنی چه؟ چرا شورای نگهبان اعمال نظارت استصوابی می کند؟

پاسخ

نظارت بر چگونگی و حسن اجرای فرآیندهای قانونی – سیاسی، در هر کشور به دو گونه قابل تصور است:

۱. نظارت استطلاعی

به نظارتی گفته می شود که ناظر موظف است تنها از وضعیتی که مجریان انجام می دهند، اطلاع یابد. سپس بدون آنکه خود اقدام عملی کند و نحوه اجرا را تأیید یا رد کند، آنچه را مشاهده کرده به مقام دیگری گزارش دهد. این گونه نظارت -که صرفاً جنبه آگاهی یابی دارد به واقع حق همه شهروندان جامعه است و تفاوتی با نظارت سایر شهروندان ندارد؛ مگر از جهت امکان دسترسی به اطلاعات طبقه بندی شده. این گونه نظارت را نظارت غیرفعال یا «Passive» نیز می گویند.

۲. نظارت استصوابی

«استصواب» که واژه عربی است با واژه «صواب» هم ماده است. «صواب» به معنای درست در مقابل خطا و «استصواب» به معنای صائب دانستن و درست شمردن است؛ مثل اینکه گفته شود: این کار صحیح و بی اشکال است.

در اصطلاح «نظارت استصوابی» به نظارتی گفته می شود که در آن ناظر، در موارد تصمیم گیری حضور دارد و باید اقدامات انجام شده را تصویب کند تا جلوی هر گونه اشتباه و یا سوء استفاده از جانب مجریان گرفته شود. بنابراین نظارت استصوابی نظارت همراه با حق دخالت و تصمیم گیری است. این گونه نظارت را نظارت فعال یا «Active» نیز می گویند.

نظارت استصوابی به چند صورت تصور می شود:

۲-۱. نظارت استصوابی تطبیقی

در این فرض ناظر موظف است، اقدامات و اعمال کارگزار را با ضوابط و مقررات تعیین شده، تطبیق دهد و در صورت عدم انطباق، عمل و اعتبار ندارد و منوط

به تأیید ناظر است.

۲-۲. نظارت عدم مغایرت و تعارض

در این گونه نظارت ناظر موظف است از خروج و انحراف کارگزار از محدوده مقرر شده، جلوگیری و منع کند. این گونه نظارت نسبت به مورد بالا، دایره محدودتری دارد و از آن به نظارت استصوابی حداقلی یاد می شود.

۲-۳. نظارت مطلق

در این شیوه از نظارت هر عملی که کارگزار انجام می دهد، منوط به تأیید ناظر است و در صورت سکوت یا عدم اظهار نظر و یا عدم حضور او، کلیه اقدامات کارگزار غیر قانونی و بی اعتبار است.

سؤالی که اکنون مطرح می شود این است که: آیا شورای نگهبان حق نظارت استصوابی دارد یا نه؟ در صورت مثبت بودن چه نوع نظارت استصوابی و با چه ساز و کاری، به وسیله شورای نگهبان اعمال می شود؟

در پاسخ گفتنی است نظارت استصوابی به وسیله شورای نگهبان، دارای پشتوانه های عقلایی و قانونی است؛ زیرا در بسیاری از کشورهای جهان و نزد تمامی عقلای عالم، برای تصدی مسؤولیت های مهم، شرایط ویژه ای در نظر گرفته می شود تا هم وظایف محوله به شخص مورد نظر، به درستی انجام پذیرد و هم حقوق و مصالح شهروندان در اثر بی کفایتی و نالایق بودن مسؤول برگزیده شده، پایمال نگردد.

از این رو امروزه در دموکراتیک ترین نظام های دنیا، شرایط ویژه ای برای انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان (در فرایندهای انتخاباتی) در نظر گرفته می شود و قانون، مرجعی رسمی را برای اعمال نظارت و احراز شرایط داوطلبان انتخابات تعیین می کند. این نهاد، عهده دار بررسی وضعیت و روند انجام انتخابات و وجود یا عدم وجود شرایط لازم در داوطلبان است که در نتیجه به تأیید یا رد صلاحیت داوطلبان می انجامد.

بنابراین نظارت

استصوابی، امری شایع، عقلایی و قانونی در بسیاری از کشورها و نظام های موجود دنیا است؛ مثلًا یکی از شرایط معتبر در تعداد زیادی از نظام های سیاسی جهان، این است که نامزد مورد نظر، سابقه کیفری نداشته باشد و افراد دارای سوء سابقه کیفری، از پاره ای از حقوق اجتماعی از جمله انتخاب شدن برای مجالس تصمیم گیری، هیأت های منصفه، شوراها و... محروم اند و نیز شرایطی نظیر التزام عملی و پذیرش قانون اساسی، سلامت روان و عقلی و....ر. ک: مرندی، مرتضی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی، ص ۴۷.

در کشور ما نیز –مانند سایر کشورهای جهان قانون مرجعی را معرفی کرده است که برای انتخابات و صلاحیت نامزدهای انتخاباتی نظارت کند. مطابق اصل نوزدهم قانون اساسی، این وظیفه بر عهده شورای نگهبان قرار دارد: «شورای نگهبان نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و مراجعه به آرای عمومی و همه پرسی را بر عهده دارد».

نظارت در قانون اساسی

نکته قابل توجه اینکه در قانون اساسی به نوع نظارت تصریح نشده؛ ولی بر اساس ادله حقوقی این وظیفه بر عهده شورای نگهبان است:

۱. مطابق قانون اساسی «تفسیر قانون اساسی به عهده شورای نگهبان است» یعنی در مباحث و مواردی از قانون اساسی که ابهام و ایهامی وجود داشته باشد، مرجع تفسیر، شورای نگهبان است و این شورا هم مطابق اصل ۹۸ قانون اساسی، اصل ۹۹ را تفسیر کرده و این طور بیان می دارد که این نظارت «استصوابی» است:

«نظارت مذکور در اصل ۹۹ قانون اساسی استصوابی است و شامل تمام مراحل اجرایی انتخابات از جمله تأیید و رد صلاحیت کاندیدها می شود».

۲. حقوقدانان می گویند: هر گاه در یک عبارت

حقوقی لفظ عامی بدون قید و شرط آوده شود، قید و شرط نداشتن آن لفظ، مطلق و عام بودن آن را می رساند. لذا از آنجایی که در این اصل، نظارت به صورت عام بیان شده و قید استطلاعی و یا استصوابی بودن آن ذکر نگردیده، نشانگر مطلق و عام بودن (استصوابی بودن) آن است و به این دلیل که نظارت استصوابی شامل نظارت استطلاعی نیز می باشد، لذا نظارت در این اصل، استصوابی است.

۳. در اصل ۹۹ قانون اساسی به کلمه «بر عهده دارد» بر می خوریم که بیان کننده حق مسؤولیت است؛ یعنی، قانون اساسی وقتی می گوید شورای نگهبان نظارت را برعهده دارد به این معنا است که مسؤولیت این نظارت، کاملاً بر عهده شورای نگهبان است و مسؤولیت در جایی است که ضمانت اجرا نیز در کار باشد.

۴. در قانون اساس تنها مرجعی که برای نظارت بر انتخابات شناخته شده، شورای نگهبان است و این دلیل عام و در همه ابعاد بودن نظارت شورای نگهبان (استصوابی بودن) آن است.

۵. دلیل دیگر وحدت سیاق است. بدین صورت که ما در همه جای قانون اساسی، هنگامی که بحث از برگزاری انتخابات از سوی وزارت کشور را می بینیم، به نظارت شورای نگهبان نیز برمی خوریم. در هیچ جای قانون اساسی نیست که از اجرای انتخابات به وسیله وزارت کشور صحبت شده باشد و در کنار آن مطلبی از نظارت شورای نگهبان نباشد. خود این امر، دلیل بر نظارت مطلق و عام؛ یعنی، «نظارت استصوابی» شواری نگهبان است که همه مراحل و مقاطع انتخابات را در بر می گیرد.

۶. در صورتی که نظارت موضوع اصل ۹۹ قانون اساسی، از نوع

«استطلاعی» بودن بیشتر قابل اشکال، تشکیک و ایراد می بود؛ زیرا در آن موقع، حقوقدانان می توانستند اشکال کنند که اگر این نظارت هیچ ضمانت اجرایی ندارد، پس فایده آوردن آن در قانون اساسی چه بوده است؟!

آیا اگر نظارت موضوع اصل ۹۹ قانون اساسی، استطلاعی می بود، دیگر آیا آن قدر تأثیرگذار در امر انتخابات و با اهمیت بود که قانون گذار، آن را در قالب یکی از اصول قانون اساسی قرار دهد؟! آیا کافی نبود که تکلیف آن را به قوانین عادی واگذار کند؟!

۷. در قانون اساسی و قوانین دیگر، هیچ مرجع دیگری به جز شورای نگهبان برای نظارت بر انتخابات مشخص نشده است، لذا از آنجایی که اجرای انتخابات بدون نظارت مؤثر –که حق ابطال و تنفیذ را نیز در برگیرد امکان پذیر نیست؛ بنابراین، مرجع این نظارت، باید شورای نگهبان باشد. از طرفی اگر نظارت شورای نگهبان استطلاعی بود، باید در قانون اساسی و قوانین دیگر، مرجع اطلاع مشخص می گردید. همان، ص ۴۸.

نتیجه آنکه از نظر حقوقی و اعتبار قانونی، تفسیر شورای نگهبان مبنی بر حق نظارت استصوابی، بدون اشکال بوده و عدم تصریح به آن در قانون اساسی اشکالی ایجاد نمی کند. به علاوه مطابق همان اصل عقلایی –که احراز درستی انتخابات و تأیید یا رد صلاحیت نامزدهای انتخاباتی را بر عهده مرجعی رسمی و قانونی می داند و نیز ضرورت وجود نهاد قانونی کنترل اعمال مجریان (وزارت کشور)، برای برطرف کردن اشتباهات یا سوء استفاده های احتمالی نهاد اجرایی و پاسخ گویی به شکایات و اعتراضات داوطلبان از مجریان انتخاباتی قانون اساسی نهاد؛ به عنوان مرجع رسمی ناظر بر انتخابات و تشخیص صلاحیت نامزدها و عملکرد مجریان انتخاباتی

تعیین کرده است. این نهادِ ناظر، «شورای نگهبان» است و در قانون نهاد یا شخص دیگری به عنوان ناظر یا نهادی که شورای نگهبان به آن گزارش دهد، معرفی نشده است. پس تنها ناظر رسمی و قانونی همین شورای نگهبان است. از طرف دیگر نظارت عقلایی بر رأی گیری و تشخیص صلاحیت داوطلبان، اقتضای تأیید یا رد و ابطال عملی و مؤثر را دارد و این ویژگی تنها در قالب نظارت استصوابی قابل تحقق است.

بنابراین نظارت شورای نگهبان، استصوابی است و نوع آن، نظارت استصوابی صورت دوم (نظارت عدم مغایرت و تعارض) است که محدودترین صورت از شکل نظارت استصوابی بوده و شورای نگهبان در رابطه با انتخابات طبق آن عمل می کند. اگر در موردی از نظر صوری یا محتوایی بر خلاف قانون عمل شود، جلوی آن را می گیرد و ابطال می کند.

نکته دیگر آنکه اساساً فلسفه نظارت، اصلاح امور و جلوگیری از مفاسد و انحرافات است و این تنها با نظارت فعال و استصوابی امکان پذیر است و صرف استطلاع کافی نیست. بنابراین به اصطلاح فقهی، تناسب حکم و موضوع نشان می دهد که نظارت مصوب، همان نظارت استصوابی است. برای مطالعه بیشتر ر.ک:

الف. شعبانی، قاسم، حقوق اساسی و ساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران، ص ۱۷۷؛

ب. مصباح یزدی، آیت الله محمدتقی، پرسش ها و پاسخ ها، ج ۳، ص ۷۵.

نمایندگان مجلس چه ویژگی هایی را باید دارا باشند و شرایط یک نماینده مطلوب از نظر اسلام چیست؟

پرسش

نمایندگان مجلس چه ویژگی هایی را باید دارا باشند و شرایط یک نماینده مطلوب از نظر اسلام چیست؟

پاسخ

فلسفه وجودی مجلس شورای اسلامی تحقق عینی آیه (وَ أَمْرُهُمْ شُورى بَيْنَهُمْ) شوری (۴۲)، آیه ۳۸. است. قوه مقننه تبلور اراده ملت است و در نظام جمهوری اسلامی عامل مهم رشد، استقلال و آزادی امت اسلامی و دارای اختیاراتی وسیع و گسترده است جهت آگاهی بیشتر ر.ک: آشنایی با مجلس شورای اسلامی، روابط عمومی مجلس شورای اسلامی.. از این رو توجه به شرایط نمایندگانی که زیبنده عینیت بخشیدن به پیام الهی و شایسته ملتی سرفراز و متناسب با جایگاه یادشده باشند، از اهمیت فراوانی برخوردار است. در این زمینه به پاره ای از روایات گران سنگ درباره صلاحیت های لازم و سپس به سخنانی از حضرت امام خمینی(ره) در این باب اشاره خواهیم کرد:

یک. روایات:

۱. ایمان: در تفسیر فرات کوفی آمده است: از پیامبر(ص) سؤال شد:«ای رسول خدا! اگر حادثه ای برای ما رخ نمود که درباره آن آیه ای از قرآن یا سنتی از شما وجود نداشته باشد، چه کنیم؟ حضرتش فرمود: آن را در میان مؤنان به مشورت

گذارید....».«سئل عن النبی(ص): یا رسول اللّٰه ارأیت اذا نزل بنا امر لیس فیه کتاب و سنه منک ما نعمل؟ فقال(ص): اجعلوه شوری بین المؤمنین....»؛ (تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی، ص ۶۱۵).

۲. خردمندی: از پیامبر اکرم(ص) نقل شده است: «با انسان خردمند رایزنی کنید و از رأی او سرمپیچید که پشیمان خواهید شد» «استرشدوا العاقل و لاتعصوه فتندموا»؛ (بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۰۵). و «آن که با خردمندان به شور بپردازد، به راه رشد و موفقیت راهنمایی خواهد شد».«من شاور ذوی الالباب دُلّ علی الرشاد»

همان.

۳. تخصص و دانایی: «از پیامبر اکرم(ص) پرسیده شد: دوراندیشی چیست؟ فرمود: رایزنی با صاحبنظران و پیروی از آنان». «قیل لرسول اللّه(ص): ماالحزم؟ قال(ص)؛ مشاوره ذوی الرأی و اتباعهم»؛ همان.

۴. خیرخواهی پیامبر(ص) می فرماید: «رایزنی با خردمندِ خیرخواه رشد و میمنت و توفیقی از سوی خدا است...»«مشاوره العاقل الناصح رشد و یمن و توفیق من اللّه...»؛ همان، ج ۷۲، ص ۱۰۵).

۵. خوف الهی امیرالمؤمنین(ع) فرمود: «در آنچه برایت رخ می نماید، با کسانی مشورت کن که از خدا خوف دارند».«شاور فی الذین یخافون اللّه» همان. امام صادق(ع) هم می فرماید: «در امورت با کسی رایزنی کن که خدا ترس باشد».«شاور فی امرک الذین یخافون اللّه»؛ (همان، ص ۹۸).

۶. تقوا و پارسایی: در روایت است: «مرد خردمند پارسا را به رایزنی طلب که جز به نیکی سفارش نکند و مبادا با غیر او مشورت کنی؛ چرا که ناپارسای بی خرد، [باعث فساد دین و دنیا است». «استشر العاقل من الرجال الورع فانه لایأمر الا بخیر و ایاك و الخلاف فان خلاف الورع العاقل مفسده فی الدین و الدنیا». (همان، ص ۱۰۰)

۷. آزادگی و دین داری

۸. دلسوزی، صمیمیت و برادری

۹. رازداری

در رابطه با موارد یاد شده، امام صادق(ع) می فرماید: «مشورت ثمربخش نیست؛ جز آنکه ارکان چهارگانه آن تحقّق پذیرد: ۱. طرف مشورت خردمند باشد؛ ۲. آزاد مرد دیندار باشد؛ ۳. صمیمی و برادرسان بوده باشد؛ ۴. او را از راز خود در مسأله مورد رایزنی چنان آگاه سازی که خود آگاه هستی و او این راز را مخفی دارد و کتمان نماید».«ان المشوره لاتکون الا بحدودها الاربعه... فاوله ان یکون الذی تشاوره عاقلا و الثانیه ان یکون حراً متدینا

و الثالثه ان یکون صدیق و اخیا و الرابعه ان تطلعه علی سرک فیکون علمه به کعلمک ثم یسّر ذلک و یکتمه»؛ مکارم الاخلاق، ج ۲، ص ۸۰).

ناشایستگی ها

در نصوص دینی افزون بر شرایط و شایستگی های رایزنی، به ابعاد منفی و جهات سلبی آن نیز اشاره شده است؛ پاره ای از آنچه در روایات آمده، عبارت است از:

۱. ترس و بزدلی ۲. بخل ۳. حرص

در سفارشات پیامبر اکرم(ص) به امیرالمؤمنین(ع) آمده است: «ای علی! با انسان ترسو مشورت مکن، زیرا راه های گشایش را بر تو تنگ می کند، با بخیل به رایزنی مپرداز که تو را از هدف باز می دارد و انسان حریص را مشاور خود مکن که کام جویی را نزد تو بیاراید».«یا علی لاتشاور جباناً فانه یضیق علیک المخرج و لاتشاور البخیل فانه یقصر بک عن غایتک و لاتشاور حریصاً فانه یزین لک شرها»؛ (علل الشرایع، ۵۵۹).

۴. دروغ؛ حضرت علی(ع) می فرماید: «از دروغگو رأی مجو که چون سراب است. امور دسترس ناپذیر را نزدیک می نمایاند و امور دسترس ناپذیر را نایافتنی می نمایاند».«لا تستشر الکذاب فانه کالسراب یقرب علیک البعید و یبعّد علیک القریب»؛ (غررالحکم، ش ۱۰۳۵۱).

دو. امام خمینی(ره)

امام خمینی(ره) همواره بر حضور پرشور مردم در انتخابات نمایندگان شایسته تأکید فراوان داشت: «نمایندگانی متعهد، متفکر و دلسوز به ملت و خصوص طبقه مستضعف و خدمتگزار به اسلام و مسلمین در مجلس شورای اسلامی بفرستید»آشنایی با مجلس شورای اسلامی(پیام ۲۸ بهمن س ۳۵۸)، ص ۱۳. و فرمود: «امید است ملت مبارز متعهد با مطالعه دقیق در سوابق اشخاص و گروه ها، آرای خود را به اشخاصی دهند که به اسلام عزیز و قانون اساسی وفادار باشند و از تمایلات چپ و راست،

بری باشند و به حسن سابقه و تعهد به قوانین اسلام و خیرخواهی امت معروف و موصوف باشند».

ایشان همچنین می فرمایـد: «باید به اشخاصـی که احتمال انحراف در آنان می رود رأی ندهند؛ چه احتمال انحراف عقیدتی و یا اخلاقی» همان، (۲۱ اسفند ۱۳۵۸) ص ۱۴؛ ۱۷ اردیبهشت ۳۵۹. و «کسانی را انتخاب کننـد که صددرصـد مسـلمان و معتقد به احکام اسلام و متعهد به اجرای احکام اسلام و مخالف با مکتب های انحرافی و معتقد به جمهوری اسلامی باشند».همان.

از چند سخن پیشین به دست می آید:

۱. بررسی سوابق و ویژگی های کاندیداهای مجلس لازم و بایسته است و نباید ناآگاهانه و بدون بررسی کافی کسی را برگزید.

۲. با احتمال انحراف عقیدتی و اخلاقی، نمی توان به کسی رأی داد. به عبارت دیگر باید صلاحیت افراد را احراز کرد.

۳. شـرایط و صـلاحیت های لازم برای نمایندگی از دیدگاه امام خمینی(ره) عبارت است از: صددرصد مسـلمان بودن، نداشـتن انحراف اعتقـادی و مخـالفت با مکاتب انحرافی، عـدم انحراف اخلاقی، متفکر بودن، خیرخواهی، تعهـد، دلسوزی و در خـدمت اسلام و مردم بودن، وفاداری به نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی و پای بندی و التزام به اجرای احکام اسلامی.

جزو وظایف مقام معظم رهبری تصـــمیم گیری های کلان و جلوگیری از انحراف نظام بیان شـــده است آیا مسائلی چون ،افزایش اعتیاد به مواد مخدر،افزایش بی حجابی،فساد جنســـی،فرار مغزها،به هم ریخته بودن سیستم آموزش و پرورش و....جزء مسائل عمده تاثیر گذار عمده نیستند؟اگرهستند ای

پرسش

جزو وظایف مقام معظم رهبری تصـمیم گیری های کلان و جلوگیری از انحراف نظام بیان شـده است آیا مسائلی چون ،افزایش اعتیـاد به مواد مخـدر،افزایش بی حجـابی،فسـاد جنسـی،فرار مغزها،به هم ریخته بودن سیسـتم آموزش و پرورش و....جزء مسائل عمده تاثیر گذار عمده نیستند؟اگرهستند ایشان چه اقداماتی برای رفع آن انجام داده اند؟

پاسخ

این مسأله از زوایای مختلف نیازمند بررسی می باشد:

الف) از نظر ساختار سیاسی:

همانگونه که می دانیم, شـیوه حکومت داری در زمانهای گذشـته نظیر حکومت امام علی(ع), به دلایلی نظیر تعداد کم جمعیت مجتمع های انسانی (شـهرها, روسـتاها و ...) و ساده بودن (در مقابل پیچیـدگی) روابط اجتماعی, سیاسـی و اقتصادی جامعه و به تبع متنوع نبودن وظایف حکومت ها, متمرکز بوده است؛ پیامبر اکرم(ص) و امام علی(ع), متناسب با عصـر و زمان خود, ریاست و مسئولیت تمامی امور اجرایی, تقنینی, قضایی و ..., را بر عهده داشتند و شخصا رسیدگی به امور جامعه رسیدگی می نمودند. و نصب و عزل استانداران, قضات و کارگزاران, مستقیما با نظر و حکم آن بزرگواران انجام می پذیرفت.

امـا در زمان کنونی شـرایط و مقتضـیات زمان و عوامل فوق به شـدت دچار تغییر گردیـده و وظایف حکومتها در ارتباط با اداره جـامعه, متنوع و پیچیـده شـده است, اداره هر چه کارآمـدتر و دقیق تر جـامعه, و تقسـیم تخصصـی امور آن, تفکیـک قوا را می طلبد. نظام اسـلامی ما نیز از این قاعده مستثنی نمی باشد؛ از این رو در اصول متعدد قانون اساسی جمهوری اسلامی تفکیک قوا و تفویض وظایف و اختیارات حکومتی به بخشهای سه گانه حکومت, سپرده است.

هر چند موضوع فوق در درجه اول به عنوان

یک ضرورت زمانی و کاملا منطقی و خردمندانه است, اما یکی از عوارض آن, عدم دخالت و اعمال نظر مستقیم ولی فقیه بر عزل و نصب های کارگزاران و مأموران حکومتی در بخشهای مختلف از سوی ولی فقیه و حاکم اسلامی می باشد.

مقام معظم رهبری در تبیین محدوده وظایف و اختیارات ولی فقیه نسبت به سایر قوا می فرماید:

«هر کسی به هر اندازه ای که حوزه اختیاراتش هست , همان اندازه باید پاسخگو باشد. البته مسئولیت انقلاب با مدیریت اجرایی کشور فرق دارد: این را توجه داشته باشید, رهبری طبق قانون اساسی - درست هم همین است - مسئولیت اجرایی ندارد؛ جز در زمینه نیروهای مسلح. البته مدیریت انقلاب - که همان رهبری است - مسئولیت حفظ جهتگیری انقلاب و نظام را دارد؛ باید مواظب باشد که انقلاب و نظام از آرمانها منحرف و منصرف نشود؛ فریب دشمن را نخورد, راه عوضی نرود, اینها مسئولیت های رهبری است...» (مقام معظم رهبری, دیدار با دانشگاهیان دانشگاه شهید بهشتی, ۲۲/۲/۱۳۸۲)

بر این اساس با توجه به تقسیم کار و مشخص شدن حوزه مسئولیتها در بسیاری مسائل نظیر همین عزل و نصب ها, در شرایط کنونی ولی فقیه نمی تواند دقیقا آن گونه که امام علی(ع), در اداره حکومت خود بوده و رفتار می نمودند, رفتار نماید و چنین انتظاری هم از او وجود ندارد. بلکه همانگونه که گذشت وظیفه نظام اسلامی و ولی فقیه تعیین الگوها و معیارهای اساسی در جهات مختلف و اهتمام به اجرای آنها از سوی مسئولین اجرایی است, نه دخالت مستقیم در امور مربوط به قوای سه گانه. و به علاوه در زمان کنونی

بسیاری از مسئولین اجرایی, تقنینی, شرایط و ... با انتخاب مستقیم مردم به قدرت می رسند. و ولی فقیه هیچ گونه نقشی ندارد.

ب) از نظر عملکرد

بررسی واقعیات و حوادث دوران انقلاب اسلامی و پس از آن به خوبی بیانگر این حقیقت است که نظام جمهوری اسلامی ایران همانگونه که در اصول و مبانی اعتقادی و ارزشی خویش آموزه های دین مبین اسلام را محور قرار داده است در مقام عمل نیز به سیره بزرگان اسلام اقتدا نموده و می نماید, برخی از مهمترین نمونه عبارتند از:

۱ــ همانگونه که امام علی(ع) در بدو حکومت به شدت با کارگزاران مفسد عثمان برخورد نمودند, یکی از اقدامات اولیه انقلاب اسلامی برکناری, تعقیب, محاکمه و مجازات مسئولین و کارگزاران فاسد رژیم پهلوی بود؛ فشار بر رژیمهای آمریکا و مصر بر بازگرداندن محمدرضا شاه به ایران جهت محاکمه, محاکمه و اعدام هویدا – یکی از نخست وزیران دوران پهلوی – محاکمه و اعدام نصیری رئیس ساواک, و ... نمونه هایی از این موضوع می باشند. نظام انقلابی ایران با شدت هر چه تمام تر ضمن اصلاح ساختارهای اجرایی و مدیریتی کشور در بشخهای مختلف, به بازپس گیری اموال عمومی از سران رژیم گذشته, اهتمام ویژه ای مبذول داشت. تشکیل دادگاههای انقلاب, کمیته های انقلاب اسلامی و ... در این راستا قابل تحلیل و ارزیابی می باشد.

۲– بعد از گذار از دوران انقلاب نیز اصلاح ساختارهای مختلف و مقابله جدی با فساد خصوصا در مسئولین و کارگزاران به شدت تعقیب شده و می شود: مقابله با سیاستهای غیر اسلامی دولت موقت, عزل و برکناری بنی صدر از ریاست جمهوری, محاکمه و

برخورد جدی با مدیران ارشد نظام قطب زاده - دریادار مدنی و ... مقابله با برخی وزیران که در صدد ترویج فرهنگ غیراسلامی بودند و مجبور نمودن آنان, استعفا و ..., تأکیدات و پی گیریهای جدی مقام معظم رهبری در برخورد با فساد به عنوان یکی از آفات اصلی که نظام اسلامی را تهدید می نماید, همگی گواهی بر این مدعی است, مقام معظم رهبری در فرمان مبارزه با فساد که به قوای سه گانه داشتند, تأکید می نمایند که هیچ فرد یا نهادی نمی تواند به واسطه انتساب به ایشان, از شمول این قانون مستثنی باشد. و در جای دیگر می فرمایند: «اگر من کسی را منصوب کرده باشم و بعد در او عیبی از قبیل همین مفاسد اقتصادی ببینم, بدون تردید با او مماشات نمی کنم و او را کنار می گذارم.» (همان)

همچنین در سایر زمینه های مهم مانند فرار مغزها، سیستم آموزش و مفاسد جامعه و... بیشترین پیگیری را داشته و حتی مستقیما به مسؤولین مربوطه تذکر داده و نتایج اقدامات را جویا می شوند.

۳- همانگونه که امام علی(ع) علی رغم تلاش بسیار زیاد در اصلاح ساختار سیاسی, اداری و نظامی خویش, به دلیل وجود موانع متعدد, به صورت کامل در این زمینه موفق نبودند و حتی در میان کارگزاران ایشان افراد ناباب و منافق یافت می شدند, متأسفانه در نظام اسلامی به دلیل وجود موانع بیشماری, علی رغم تمامی تلاشها و اقدامات ارزنده, باز هم افراد و مدیرانی در بدنه نظام وجود دارند که قدرت و مسئولیت را امانت ندانسته و آن را به عنوان وسیله ای برای ارضای امیال نفسانی,

منافع و طمع ورزیهای خود و جناح وابسته به خود به حساب می آورند.

وجود بقایایی از نظام اداری قبل از انقلاب و رسوبات فکری و فرهنگی آن, نهادینه نشدن فرهنگ و ارزشهای اسلامی به صورت کامل در تمامی بخشهای اجرایی کشور, و متأسفانه اختلافات سیاسی و جناحی, بخشی از عوامل این موضوع بوده که امید می رود با کار فرهنگی مستمر و نهادینه شدن ارزشهای اسلامی, کارکرد دقیق و مطلوب دستگاههای گزینشی و نظارتی کشور, و وحدت و همدلی همه مسئولین و جناحهای سیاسی, اصلاح کامل ساختارهای مختلف کشور نایل آمد.

۴- و نکته آخر را از بان مقام معظم رهبری در این زمینه بشنویم:

«این که بگویید با کسانی که دچار فساد شده اند برخورد قاطع نمی شود, این را قبول ندارم, نه برخورد می شود این که بگویید با کسانی که قاطع برخورد نمی کنند, چرا برخورد نمیشود, جواب این است که با آن کسانی که قاطع برخورد نمی کنند, چگونه برخورد کنیم؛ برخورد همین است که تذکر و هشدار بدهیم و به آنها بگوییم, برخورد لازم در آن جا این است؛ اما شفافیت لازم در این مورد برای مردم صورت نمی گیرد. یک وقت انتظار هست که مرتب اعلامیه داده شود و بگویند فلان کسی را گرفتیم, پدر فلان کسی را در آوردیم, فلان کسی این فساد را کرده, این درست نیست, ... یک نفر جرمی می کند آدم خیلی بدی هم هست بایست مجازات بشود, اما اگر اسم او را اعلام کردید, این پسر یا دخترش در دانشگاه, خانه, محله, می دانید با این اعلان چند نفر مجازات می شوند؟ چه لزومی دارد؟...»

در

هر صورت مقام معظم رهبری بیشترین اهتمام را به وجود مسائلی که نام بردید داشته و دارند و در رهنمودها و برنامه ریزی های کوتاه مدت و کلان خویش، توجه جدی به این قبیل امور دارند، اما این که مشاهده می نماییم در عمل علی رغم تمامی دستاوردهای مفید باز هم کاستی هایی وجود دارد به اموری از قبیل، ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و مدیریتی و فرهنگی جامعه و موانع بین المللی باز می گردد که تا زمانی که تمام این ساختارها از همه نظر اصلاح نشده و در تعامل کامل با یکدیگر قرار نگیرند، کماکان شاهد وجود پاره ای از مشکلات در جامعه خواهیم بود که بحمدالله به برکت انقلاب اسلامی و سیاست های مثبتی که در حل اساسی آن اتخاذ گردیده و با همت و همدلی مردم و مسؤولین گام های اساسی در این زمینه ها تحقق یافته است و می رود تا در آینده ای نه چندان دور با چشم انداز بیست ساله، به طور کامل شاهد جامعه ای سربلند، پیشرفته و عاری از معضلات و مشکلات باشیم، انشاءالله.

بالاخره نفهمیدم تأسیس سپاه کار کی بوده است. توی انتخابات حتی نهضت آزادی هم مدعی تآسیس آن شده است. اگر می شود علت این کثرت نفرها را بفرمایید و مسأله را روشن کنید که کی تأسیس کرده است؟

پرسش

بالاخره نفهمیدم تأسیس سپاه کار کی بوده است. توی انتخابات حتی نهضت آزادی هم مدعی تآسیس آن شده است. اگر می شود علت این کثرت نفرها را بفرمایید و مسأله را روشن کنید که کی تأسیس کرده است؟

پاسخ

الف – چگونگی تأسیس سپاه :

انقلاب اسلامی از مشارکت و مبارزه ایثارگرانه و همه جانبه مردم شکل گرفت، حرکت کرد و به پیروزی رسید. یکی از زمینه های مشارکت مردم همکاری و همیاری گروه ها واقشار مستعد و مؤمن به انقلاب بود که با توانایی ها و امکانات چریکی، قبل از پیروزی انقلاب خود را برای جهادی که احتمالا فرمانش از سوی امام خمینی صادر می شد، آماده ساختند. بسیاری از آنها در مبارزات مسلحانه جریان انقلاب به شهادت رسیدند و بسیاری دیگر در پیروزی انقلاب و استقرار نظام اسلامی بیشترین مساعدت ها را نمودند. این نیروی قابل توجه که نام «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» بر آن نهاده شد، فی الواقع جوشیده از متن انقلاب بود که پس از پیروزی انقلاب، آشکارا شکل و هیأت مشخص به خود گرفت و در ادامه استقرار نظام، در برپایی نظم و دفع اشرار و ضد انقلاب، تحت فرمان مرکزیت انقلاب، مأموریت های متعدد و گوناگونی را عهده دار شد (ر.ك: حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، دکتر سید محمد هاشمی، انتشارات دادگستر، ج ۲، ص ۳۵۲).

بر این اساس شکل گیری اولیه سپاه پاسداران نه توسط شخص یا جریانی خاص بلکه مانند سایر نهادهای انقلابی به صورت کاملاـ مردمی و خود جوش بود که تدریجا و با توجه به شرایط و نیاز جامعه از میان نیروهای انقلابی به صورت داوطلبانه و براساس

احساس تکلیف شرعی و انقلابی، شکل گرفته و موجودیت یافت. اما تأسیس قانونی و رسمیت بخشیدن به این جریان خودجوشی و انقلابی توسط بنیانگذار کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی بود که در دوم اردیبهشت سال ۱۳۵۸ طی فرمانی، تأسیس این نهاد مقدس را اعلام و شورای انقلاب با تشکیل شورای فرماندهی سپاه، گام اساسی را در جهت سازماندهی این نهاد برداشت (ر.ک: روزها و رویدادها، مرکز فرهنگی تربیتی نور ولایت، انتشارات پیام مهدی(عج)، ۱۳۷۹، ص ۷۰).

و اصل یکصد و پنجاهم قانون اساسی جایگاه قانونی آن را مشخص کرد.

امام خمینی درباره این نهاد انقلابی فرمودند: «چه قدر من از این صورت های نورانی، ایمانی، اسلامی خوشم می آید. چقدر این برادرها و فرزندانم را دوست دارم. شما ها امروز فرزندان اسلام هستید، شماها امروز فرزندان رسول خدا(ص) هستید، خدمت به دیانت اسلام می کنید و در راه خدا قیام کرده اید، پاسداران قرآن کریم هستید، پاسداران اسلامی مقدس هستید» (صحیفه نور، ج ۶، ص ۴۴۴).

ب – رابطه نهضت آزادی با سپاه :

نهضت آزادی، نیروهای لیبرال و دولت موقت، از ابتدای تشکیل سپاه پاسداران و سایر نهادهای انقلابی، مخالفت جدی نشان داده و برای انحلال و تضعیف سپاه و این نهادها از هیچگونه توطئه و سنگ اندازی و کارشکنی، دریغ نورزیدند (انقلاب اسلامی، زمینه ها و پیامدها، منوچهر محمدی، نشر معارف، ۱۳۸۰، ص ۱۶۶).

در این زمینه مهندس بازرگان در یک پیام تلویزیونی در تاریخ ۹/۱۲/۵۷ یعنی تقریبا ۳ ماه قبل از تأسیس رسمی سپاه عنوان کرد که «کمیته های امام و گروه های افراطی، خطر بزرگی در برابر دولت و انقلاب هستند» و

چنـد روز بعـد بیان داشت که اول باید سـراغ کمیته ها برویم و دست و بال آنها را ببندیم (ر.ك: مواضع نهضت آزادی در برابر انقلاب اسلامی، ص ۲۴ و ۲۵).

توطئه ها و کارشـکنی های بنی صـدر علیه سـپاه در تمام مدت ریاست جمهوری اش بر کسـی پوشـیده نیست (بازخوانی پرونده یک رئیس جمهور، قاسم روان بخش، نشر همای غدیر، ۱۳۸۲).

فلسفه وجودی نیروی مسلحی مثل سپاه در کنار نیرویی مثل ارتش در شرایط کنونی چیست؟

پرسش

فلسفه وجودی نیروی مسلحی مثل سپاه در کنار نیرویی مثل ارتش در شرایط کنونی چیست؟

پاسخ

دفاع از کیان انقلاب اسـلامی و حفاظت داخلی شـهرها از تهدیدات دشـمنان از وظایف اصلی سپاه است اما حفاظت از مرزها از وظایف اصلی ارتش است.

علاـوه بر اینکه برای بالا بردن ضـریب امنیتی کشور به طور معمول کشورها در صورت توانایی از چنـدین سازمان در عرض هم دیگر اسـتفاده می کننـد تا احتمال تبانی و خیانت به حـداقل برسـد از این رو سپاه پاسـداران جزء نیروهای مصرح در قانون می باشد.

بر اسـاس اصـل یکصـد و پنجـاهم قـانون اساسـی «سـپاه پاسـداران انقلاـب اسـلامی که در نخستین روزهای پیروزی این انقلاب تشـکیل شده برای ادامه نقش خود در نگهبانی از انقلاب و دسـتاوردهای آن پا برجا می ماند. حدود وظایف و قلمرو مسـئولیت این سـپاه در رابطه با وظایف و قلمرو مسـئولیت نیروهای مسلح دیگر با تاکید بر همکاری و هماهنگی برادرانه میان آنها بوسـیله قانون تعیین می شود».

و بـه مـوجب مـاده اول اساسـنامه سـپاه پاسـداران (مصـوب ۱۵/۶/۱۳۶۱): «سـپاه پاسـداران انقلاـب اسـلامی نهـادی اسـت تحت فرماندهی عالی مقام رهبری که هدف آن نگهبانی از انقلاب اسـلامی ایران و دسـتاوردهای آن و کوشـش مسـتمر در راه تحقق آرمانهای الهی و گسترش حاکمیت قانون خدا طبق قوانین جمهوری اسـلامی ایران و تقویت کامل بنیه دفاعی جمهوری اسلامی از طریق همکاری با سایر نیروهای مسلح و آموزش و سازماندهی نیروهای مردمی می باشد».

در قانون اساســی آمــده است که اصل بر برائت است و همه مورد اعتمادند مگر عکس آن ثابت شود . ولی مقام معظم رهبری در قزوین فرمودند که شرایط نامزدی مجلس باید "احراز " شود آیا این دو با هم در تناقض نیستند

پرسش

در قانون اساسی آمده است که اصل بر برائت است و همه مورد اعتمادند مگر عکس آن ثابت شود . ولی مقام معظم رهبری در

قزوین فرمودند که شرایط نامزدی مجلس باید "احراز " شود آیا این دو با هم در تناقض نیستند

پاسخ

اصـل بر برائت اولاـ به معنـای مورد اعتمـاد بودن همگـان نیست ثانیا محـدوده اجرایی آن، در محاکم و هنگام اتهام است بـدین معنی که اصـل بر برائت و عـدم ارتکاب جرم است مگر آن که جرم اتهامی نسبت به متهم اثبات شود. پس صـرف این که یک نفر متهم به قتل یا فلان جرم یا تخلف باشد نمی شود او را محکوم و مجازات کرد، گرچه با وجود قرائن و امارات اتهامی، برای اثبات ارتکاب یا عدم ارتکاب جرم می توان او را محاکمه (نه محکوم) کرد.

بنابراین مفاد اصل برائت، نسـبت ندادن جرم یا تخلف به افراد است مادامی که جرم یا تخلف آنها اثبات نشود و این معنای اصل سی و هفتم قـانون اساسـی است که می گویـد: «اصل برائت است و هیـچ کس از نظر قانون مجرم شـناخته نمی شود، مگر اینکه جرم او در دادگاه ثابت گردد».

امـا مسـأله ای که مقام معظم رهبری فرمودنـد نسـبت به متهمین نیست بلکه موضوع تصـدی مناصب و مقامات اجرایی و کلیـدی است که در همه کشورهـا و همه اقشار و اصـناف، وقتی پست یا منصبی را به کسـی واگـذار می کننـد، قبل از آن، صـلاحیت و شایسـتگی های وی را برای احراز آن سـمت بررسی می کنند اگر او را واجد شرایط تشخیص دادند، صلاحیت او را برای احراز آن مقام تأیید

می کننـد. آیا شـما برای انتخاب همکار یا پزشک یا اسـتاد یا مکانیک خوب برای اتومبیلتان اصل را بر این می گذارید که همه متخصـص هسـتند. در نـامزدی نماینـدگی مجلس شـورای اسـلامی که یـک کارهـای مهم به عهـده آنـان واگـذار می شـود آیا تخصـص و تعهد لازم است یا نه؟ اگر تخصـص نداشته باشند در قانونگذاری به جای اصلاح، فساد و نابسامانی را به ارمغان می آورند اگر تعهد نداشـته باشـند نه در قانونگذاری و نه در نظرات، درست عمل نمی کنند بنابراین کشور رو به پیشـرفت و سامان اقتصادی ، سیاسـی، فرهنگی و ... نخواهـد رسـید. تعهـد و تخصـص یک شایسـتگی دیگری است که مدعی آن باید اثبات کند ماننـد کسـی که خواهان مجوز پزشـکی است باید اثبات کند که تحصـیلات پزشـکی و مهارت لازم را دارد و هرگز بنابر اصـل برائت بدون تحقیق به او پروانه پزشکی نمی دهند.

شاید گفته شود خود مردم می توانند صـلاحیت را تشـخیص دهند و بر فرض اشتباه دفعه بعد انتخاب نمی کنند؛ در این باره باید گفت، آنچه وظیفه دولت و شورای نگهبـان است؛ احراز حـداقل صـلاحیت هاست. و اما در میان نامزدهای صـلاحیت دار مردم بهترین را به نظر خود انتخاب می کننـد. و این وظیفه دولت و دسـتگاه های مطلع و ذیربط است که افرادی را در معرض انتخاب مردم قرار بدهنـد که حداقل صـلاحیت ها را داشـته باشـند. چنان که نظام پزشـکی به کسانی اجازه می دهد که در جامعه مطب بزنند که حداقل مدرک و سواد لازم را داشته باشند و مردم از میان معرفی شده ها، بهترین را انتخاب می کنند. با

این نگاه احراز صلاحیت توسط دولت و شورای نگهبان «حق مردم» است. و برای کم شدن درصد اشتباه و از دست دادن زمان و امکانات می باشد.

آیا بهتر نبود که از ابتدا وظایف شورای نگهبان مشخص شودتااین اشکالات مطرح نشود زیرا دست شورای نگهبان بسیار باز است واین سبب خرده گیری افراد سود جو وبی اطلاع می شود ؟

پرسش

آیا بهتر نبود که از ابتدا وظایف شورای نگهبان مشخص شودتااین اشکالات مطرح نشود زیرا دست شورای نگهبان بسیار باز است واین سبب خرده گیری افراد سود جو وبی اطلاع می شود ؟

پاسخ

در پاسخ به این سؤال گفتنی است:

اولاً، وظایف و اختیارات شورای نگهبان در قانون اساسی مشخص می باشد که عبارتند از:

۱. نظارت بر قوانین و مقررات، به منظور پاسداری از احکام اسلامی و قانون اساسی به موجب اصول، ۴ و ۹۱ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ قانون اساسی.

۲. تفسیر قانون اساسی بر اساس اصل ۹۸ قانون اساسی.

۳. نظارت بر داوطلبی، انتخابات و همه پرسی، بر اساس اصل ۹۹ قانون اساسی، و اصولی نظیر اصل ۱۱۰ و ۱۱۸ بر اساس این اصول شورای نگهبان به انجام وظایف و اختیارات قانونی خود پرداخته و هیچ گونه عملکرد و اختیار فراقانونی ندارد

ثانیاً: آنچه موجب شده است عده ای از افراد جامعه درباره عملکرد شورای نگهبان دچار ابهام شوند، جوسازیهای برخی گروههای سیاسی پیرامون نظارت استصوابی شورای نگهبان در تأیید صلاحیت کاندیدها است که این موضوع با بررسی فلسفه وجودی نظارت بر داوطلبان که اصل ۹۹ قانون اساسی آرا را به شورای نگهبان سپرده است و - هر گونه برداشتی غیر از نظارت استصوابی، باعث لغو و بی معنا بودن چنین نظارتی از سوی قانونگذار در اصل مذکور می شود - قابل حل است خصوصاً با توجه به اینکه طبق اصل ۹۸ قانون اساسی تفسیر اصول قانون اساسی بر عهده شورای نگهبان بوده و بعلاوه ادله منطقی و مستندات قانونی متعدد چنین نظارتی را از وظایف مهم شورای نگهبان به حساب می آورد. که از

جمله این دلایل صیانت از آراء مردم و جلوگیری از ورود افراد ناشایست، و مخالف نظام اسلامی به درون بدنی، نظام و دستگاه مهم قانونگذاری کشور می باشد.

ثالثاً: در جهت تبیین این قبیل اشکالات و ابهامات، پاسخهای منطقی و مستند زیادی به صورت کتاب، مقاله و... عرضه و در دسترسی همگان می باشد و بعلاوه صدا و سیما با برگزاری نشست هایی که با حضور اندیشمندان حقوقدانان و اعضای شورای نگهبان داشته، به زدودن این ابهامات کمک کرده است.

برخی از این منابع عبارتند از:

۱. بررسی فقهی – حقوق شورای نگهبان، به فرج الله هدایت نیا، مرکز نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۰.

۲. حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، مرتضی مرندی، نشر معارف، ۱۳۸۲.

۳. نظارت و نهادهای نظارتی، محسن ملک افضلی اردکانی، نشر سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۲.

۴. نظارت استصوابی، عباس نیکزاد، نشر دفتر انقلاب و بازرسی انتخابات استان قم، ۱۳۸۰.

رابعاً: متأسفانه افراد سودجود، به هیچ معیار و قانونی پای بند نیستند و برای دستیابی به اهداف نامشروع خود از شبهه آفرینی و ایجاد ابهام حتی در مورد واضح ترین اصول قانون اساسی هیچ گونی ابایی ندارند.

از این رو نمی توان وجود ابهامات را دلیل بر مشخص نبودن موضوعی در قانون و امثال آن دانست و نکته آخر اینکه در صورتی که تمایل دارید آدرس پستی خود را برای ما ارسال نمایید تا بتوانیم یک نسخه از کتاب حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران نوشته دکتر مرتضی مرندی را برای شما ارسال نماییم.

با وجود شورای نگهبان که اسلامی بودن مصوبات را تضمین میکند چرا تعیین صلاحیت نمایندگان قبل از انتخابات لازم است؟

پرسش

با وجود شورای نگهبان که اسلامی بودن مصوبات را تضمین میکند چرا تعیین صلاحیت نمایندگان قبل از انتخابات لازم است؟

پاسخ

اولاً وظایف، و اختیارات و کار ویژه های نمایندگان مجلس فقط در حوزه قانونگذاری محدود نمی شود تا بتوان از مجرای شورای نگهبان اسلامیت و مطابق قانون اساسی بودن آنها را تضمین کرد، بلکه مجلس شورای اسلامی دارای وظایف و اختیارات بسیار زیادی است که به صورت مستیم و غیر مستقیم بر منافع، مصالح، امنیت و استقلال کشور ارتباط مستقیمی داشته و می تواند بر بسیاری از بخشهای نظام سیاسی و خط و مشی های آن مؤثر باشد، به عنوان نمونه علاوه بر قانونگذاری یکی از انواع نظارت که از کار ویژه های مجلس است، نظارت تأسیسی است که یک بخش از آن رأی اعتماد به هیأت وزیران و

نظارت بر تشـکیل دولت است و همچنین می تواند با نظارت سیاسـی خود به استیضاح وزیران دست بزند و... (جهت آشنایی ر. ك: حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، سید محمد هاشمی، ج ۲، ص ۱۲۹.)

ثانیاً: در صورتی که شورای نگهبان در تأییـد صـلاحیتهای نماینـدگان نظارت نداشـته باشد به علت ورود افراد مخالف اسـلام و نظام اسـلامی، رونـد قانونگذاری در کشور دچار اختلال و وقفه خواهد شد و یا زمان طولانی طی خواهد کرد زیرا طبیعی اسـت که چنین افرادی قوانینی وضع می کننـد که مطابق با امیال و منافع خود و بر ضد اصول و مبانی نظام و قانون اساسـی باشد. نتیجه چنین مجلسـی این است که پس از تصویب و قانون، بایـد منتظر رد آن از سوی شورای نگهبان بود و دوباره بازگشت به مجلس و...

ثالثاً: علاوه بر ناکارآمدی و وقفه در

امر قانونگـذاری، چنین افرادی امنیت، اسـتقلال و اصول و مبانی نظام اسـلامی و منافع و مصالـح جامعه را نیز با بحران روبرو می سازنـد، و این امری کاملاً غیر عقلانی است که هیـچ یک از نظام های سیاسـی جهان بـدان تن نمی دهند، زیرا معقول نیست که مجلس به عنوان بخش مهمی از یک نظام که باید کاملاً هماهنگ و در راسـتای تأمین اهداف آن سیسـتم سیاسی حرکت کند، به دست مخـالفین آن نظام افتاده و کارکردهایی صددرصـد مخالف با اهـداف وبرنامه های نظام سیاسـی موجود داشـته باشـد و پیشرفت و کارآمدی نظام را در عرصه های مختلف و از آن جلوگیری نماید.

از اینرو نظـارت شـورای نگهبـان در تأییـد صـلاحیتهای کاندیـدهای مجلس امری کاملاًـ منطقی و ضـروری اسـت. افزون بر آن شـورای نگهبـان در مرحلـه دیگری نیز نظـارت دارد و آن قـانونی بـودن روش ورود به مجلس و عـدم تقلب در انتخابـات است. بنابراین سلامت دستگاه قانونگذاری و قوانین منصوب در گروه سه مرحله نظارت است:

(۱) تأیید صلاحیت داوطلبان

(۲) نظارت و تأیید صحت و سلامت انتخابات

(۳) ارزیابی مطابقت مصوبات مجلس با قانون اساسی و قوانین شرع.

چرا را رهبر جامعه در منزلی درسطح پایین ترین قشر جامعه زندگی نمی کنند؟ در حالی پیامبر بدون صریحا به این مسئله تاکید فرموده اند. اگر نیاز محل اجتماعی برای جلسات سخنرانی وجود دارد می توان گفت که در زمان پیامبر نیز این نیاز بوده است و پیامبر این نیاز را از طر

پرسش

چرا را رهبر جامعه در منزلی درسـطح پایین ترین قشر جامعه زندگی نمی کنند؟ در حالی پیامبر بدون صریحا به این مسئله تاکید فرموده اند. اگر نیاز محل اجتماعی برای جلسات سخنرانی وجود دارد می توان گفت که در زمان پیامبر نیز این نیاز بوده است و پیامبر این نیاز را از طریق مساجـد بر طرف کرده اند. شاید اگر این روش در جامعه ما نیز پیاده می شد اولا مساجد متاسـفانه این قدر کم استفاده نبودند و هم ...

پاسخ

در پاسخ به این سؤال باید گفت:

اولاً، اگر منظور شـما، زنـدگی شخصـی مقام معظم رهبری است، کسانی که از نزدیک با زندگی معظم له ارتباط و رفت و آمد دارند ساده زیستی ایشان را حتی در سطح پایین ترین اقشار جامعه تأیید می نمایند به گونه ای که حتی در میان مخالفین منصف نظام هم هیـچ گونه ابهام و شایعه خلافی در این زمینه وجود ندارد. مقام معظم رهبری هم شدیداً خود به مسأله ساده زیستی پای بندند و هم سایر مسئولین را به رعایت این امر مهم توجیه نموده ومی فرمایند:

«مسئول در جمهوری اسلامی، یک معدود وظایفی را باید رعایت کند، زندگی، نوع غذا و مصرف او و اعضای خانواده اش باید شبیه ضعفای مردم باشد و در این صورت است که مردم او را از خود و خود را هم راه او می دانند» (روزنامه ایران، ۲۶/۱۲/۱۳۷۵) و در جای دیگر در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام می فرمایند: «برادران نمی شود ما در زندگی مادی مثل حیوان بچریم و بغلتیم و بخواهیم مردم به ما به شکل یک اسوه نگاه کنند: مردمی که خیلیشان از اولیات زندگی محرومند... من و

شما، همان طلبه یا معلم پیش از انقلابیم» اما حالا مثل عروسی اشراف عروسی بگیریم؟ مثل خانه اشراف درست کنیم، مثل حرکت اشراف در خیابان ها حرکت کنیم؟ اشراف مگر چه گونه بودند؟ چون آنها فقط ریششان تراشیده بود، ولی ما ریشمان را گذاشته ایم، همین کافی است؟ نه، ما هم مترفین می شویم. واله در جامعه اسلامی هم ممکن است مترف به وجود بیاید. از آیه شریفه «و اذا اردنا نهلک قریةً امر نام مترفیها ففسقوا فیها» (سوره اسراء آیه ۱۶)، بترسیم. (حدیث ولایت، ج ۷، ص ۵۲).

در هر صورت جهت آشنایی با جلوه هایی از ساده زیستی مقام معظم رهبری می توانید به منابع ذیل مراجعه نماید:

۱. پرتوی از خورشید، علی شیرازی، بوستان کتاب قم، ۱۳۸۲

۲. حکایت نامه سلاله زهرا(س)، حسن صدری مازندرانی، انتشارات مشهور، ۱۳۸۱.

۳. زندگینامه مقام معظم رهبری، مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، ۱۳۷۹.

۴. در سایه خورشید، هادی قطبی، مؤسسه فرهنگی خادم الرضا(ع)، ۱۳۸۱

در صورت تمایل با ارسال نشانی پستی خود، می توانیم یک نسخه از این منابع را برای شما بفرستیم.

ثانیاً: اگر منظور شما اینست که ولی فقیه، برای سخنرانی و دیدارهای خویش هر روز در مسجدی به انجام این امر بپردازد؛ چنین موضوعی هر چند از جهاتی مطلوب است و دستاوردهای بسیار مثبتی در زمینه تحکیم معنویات و ارزشهای اسلامی در میان کارگزاران نظام و ولی واقعیات و شرایط اجتماعی کنونی آن را غیر ممکن می سازد، توضیح آنکه، پیچیدگی و گسترش جامعه و روابط اجتماعی در عرصه های مختلف، مسأله رهبری و حکومت را با دقت ها خلافت ها الزامات خاصی همراه نبوده که نمونه آن را در دوران گذشته از جمله صدر اسلام نمی توان یافت؛ موضوعاتی نظیر

ساختـار نظـام سیاسـی، گسترش ارتباطات و اطلاعات، امنیت، اقتصاد و... به کلی ماهیتی متفاوت پیـدا کرده است که دیگر نمی توان از مراکز سـاده (در مقابل پیچیـده) و ابتـدایی نظیر دارالاماره یا مسـجد و...، به اداره جامعه پرداخت. از این رو مقتضـیات و شرایط زمان و مکان شیوه ها و روشهایی مناسب با نیازهای این عصر را اقتضا می کند، و وجود مرکز و جایگاهی ثابت که دائماً رهبر یا رئیس اجرایی کشور در آنجا مستقر بوده و با نظارت و اشراف کامل جوانب مختلف را کنترل نماید. اهمیت می یابد.

البته آنچه که در آموزه های اسلرامی ویژه بزرگان اسـلام مورد تأکیـد و اهمیت بوده و مقام معظم رهبری نیز شدیـداً به رعایت آن اهتمام دارند، وجود ارتباط بین حاکم و مردم و اقشار مستضـعف جامعه و اطلاع دقیق از وضـیعت زندگی آنان می باشد که مقام معظم رهبری هم در سـفرهای رسمی و بازدیدهای خود از مناطق مختلف کشور و هم در سفرها و بازدیدهای غیر رسمی و غیر مترقبانه خود (که به ندرت به اطلاع افکار عمومی می رسد) به آن عمل نموده و به سایر مسئولین نیز توجه می نمایند. نمونه اخیر آن در حـادثه زلزله بم که در مـدت بسـیار کم، دوبـار به صورت رسـمی و غیر رسـمی از آن منطقه و اهـالی آن بازدیـد و وضـعیت زنـدگی آنان را بررسـی نمودند. و همچنین اقشار مختلف جامعه در مناسـبت های با ایشان دیدار داشـته و یا می توانند نظرات و دیدگاههای خود را با ایشان مکاتبه نمایند.

و آخرین نکته اینکه مکـانی که هم اکنون به عنوان جایگـاه ثـابت دیـدارهای مقام معظم رهبری انتخاب شـده، حسـینیه ومکانی مذهبی همانند مسجد است که

علاوه بر دارا بودن تأثیرات مذهبی مسجد، متناسب با مقتضیات زمانی و مسائل امنیتی بوده و بعلاوه بسیاری از مخدورات مسجد مانند مشکلاتی که خانم ها دارند را ندارد.

درخواست می کنم پاسخ دهید درمورد سیاستهای حاکم در جامعه که دولتمردان دارند این بینش درجامعه وجود دارد که دولتمردان راستگرا سیاستی همچون انگلستان را در پیش گرفته وسیاستمردان وقت دولت آقای خاتمی سیاستهای آنها رنگ و بوی آمریکا را دارد خواهشمند است توضیح دهید.

پرسش

درخواست می کنم پاسخ دهید درمورد سیاستهای حاکم در جامعه که دولتمردان دارند این بینش درجامعه وجود دارد که دولتمردان راستگرا سیاستی همچون انگلستان را در پیش گرفته وسیاستمردان وقت دولت آقای خاتمی سیاستهای آنها رنگ و بوی آمریکا را دارد خواهشمند است توضیح دهید.

پاسخ

۱) قبل از پیروزی انقلاب اسلامی (درزمان حکومت پهلوی) آنچه شایع وبلکه واقعیت داشت این بود که رضاشاه پهلوی سر سلسله این خاندان با پشتیبانی وبرنامه ریزی انگلیس و برخی کشورهای دیگر قدرت را بدست گرفت. خط دهی ها وتأمین منافع انگلیس همچنان ادامه داشت تا اینکه بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، که توسط عوامل آمریکا درایران انجام گرفت مجدداً محمد رضا پهلوی پس از نوعی فرار وکناره گیری به حکومت بازگشت. لذا ازآن زمان به بعد آنچه مد نظر شاه و حکومت پهلوی بود تأمین خواسته ها ومنافع آمریکا وغرب درایران می باشد. وبه همین خاطر باتوجه به دو قطبی بودن قدرت درجهان دراین دوران، کشورما با روسیه روابط چندان گرم وموفقی نداشته است. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بخاطر موضعگیری های قلدرمآبانه وزورگویانه آمریکا از جمله بلوکه کردن دارائی های ایران دربانکهای آمریکا، حمله نظامی به ایران درجریان صحرای طبس، کودتای نافرجام پایگاه نوژه، حمله موشکی به هواپیمای مسافربری ایران وحمایت همه جانبه از تهاجم نظامی عراق به ایران ودههاتوطئه دیگر حکومت آمریکا، روابط سیاسی ایران وآمریکا قطع گردید. وآنچه درسیاست خارجی جمهوری اسلامی مطرح است، برقراری روابط عادلانه، تأمین منافع ایران وعدم برخوردهای زورگویانه توسط دیگر کشورهاست. که هر کشوری بتواند بهتر این اصول را رعایت کند وزمینه های مختلف همکاری سیاسی، اقتصادی، نظامی وغیره

را بیشتر داشته باشد جمهوری اسلامی ایران با او رابطه بهتری خواهدداشت. واینطور نیست که تحت تأثیر سیاستهای یک کشور بخصوصی قرار بگیرد . به همین دلیل درطول تاریخ انقلاب اسلامی حتی درمورد یک کشور مانند انگلیس یا آلمان ویا غیر اینها شاهد فراز ونشیب وشدت وضعف درروابط باآنها هستیم و این دقیقاً بخاطر نحوه موضعگیری آنها درقبال مسائل مختلف مورد علاقه ومهم برای جمهوری اسلامی است و ربطی به رئیس جمهور زمان ندارد .

چرامقام معظم رهبری با توجه به عدم برخورد مناسب برخی مسئولین با مفاسد اقتصادی به شکل قاطع ومستقیم وعلنی مفسدین را به مردم معرفی نمی کنند ؟

اشاره

لطفاً راهنماییهای لازم راجهت برطرف شدن شبهه فوق عنایت فرمایید .

پرسش

چرامقام معظم رهبری با توجه به عدم برخورد مناسب برخی مسئولین با مفاسد اقتصادی به شکل قاطع ومستقیم وعلنی مفسدین را به مردم معرفی نمی کنند ؟

لطفاً راهنماییهای لازم راجهت برطرف شدن شبهه فوق عنایت فرمایید .

پاسخ

عزیز گرامی :

اولاً تاآنجایی که این حقیر می داند ، حضرت آیت الله خامنه ای علاوه براصرار مؤکد بر پیگیری مفاسد اقتصادی شخصاً هم دستوراتی درموارد خاص می فرمایند . اما ثانیاً باید به این نکته واقف بشویم که وقتی دریک جامعه دینی اصولی وقوانینی برای پیگیری امور جامعه برمبنای دینی وضع می شود اقدام کردن درخارج ازآن چارچوب به نوعی بی مصرف کردن آن اصول وقوانین است . لذا ولی امر مسلمین اهتمام خود را درجهت هدایت مسئولان امر بکارمی بندد وبرآنها فرض است که به وظایف قانونی خود عمل کنند . چنانچه قرار باشد رهبر مدعی وقاضی وضابط ومجری حکم هم باشد پس قوه عریض وطویلی همچون قوه قضائیه چه جایگاهی دارد ویا مثلاً اگر درمواردی که احتیاج به وضع قانون است، رهبر قانونی رامشخص کند نمایندگان مجلس وقوه مقننه بلا استفاده می ماند وهمینطور است اموراتی که مربوط به قوه اجرائیه ودولت است .

اما هر انسان منصفی اذعان دارد که سخنان وبعضاً فریادهای مقام معظم رهبری درموضوع مفاسد اقتصادی خالصانه وبدور از مطامع شخصی وتبلیغی است .

اما بیاد بیاوریم که متأ سفانه امیرالمؤمنین نیز درمقام اجرای احکام الهی گرفتار مأ موریتی بود که به وظایف خود عمل نمی کردند . مثلاً حضرت ، استانداری رادرسرزمینی قرار می داد ولی اواز مجرای احکام الهی خارج می شد . لذا اگر انتظار پیشرفت

احکام اسلام وفرامین رهبری را داریم

باید وظیفه شناسی مسئولین را با مطالبات مردمی (آنچنان که مقام معظم رهبری خود فرمودند) بیشتر کنیم . ایشان بارها تأکید فرمودند) بیشتر کنیم . ایشان بارها تأکید فرموده اند که اساسی ترین خواسته اقشار ملت باید « عدالت خواهی » وکوتاه کردندد ست مفسدین باشد .٪۱

آیا رهبر باید در مقابل اشتباهات کسانی که مستقیما توسط ایشان منصوب شده اند جوابگو باشد؟

پرسش

آیا رهبر باید در مقابل اشتباهات کسانی که مستقیما توسط ایشان منصوب شده اند جوابگو باشد؟

پاسخ

اگر خطای کارگزار به گونه ای باشد که انتخاب او را برای آن منصب انتخابی خطا می نمایاند، رهبر نیز باید پاسخگویاین انتخاب خطا باشد، اما اگر او فرد لایقی است و در یک یا چند مورد خطا کرده است به گونه ای که به لیاقت کلی اولطمه نمی زند در این صورت هرگاه رهبر در نظارت بر کار این کارگزار سستی کند و جبران نکردن خطا به دلیل سستیرهبر در نظارت باشد، باز رهبر نیز پاسخگوی آن است.

به طور کلی هرگاه خطا به رهبر منسوب شود چه به صورت مستقیم (صورت اول) و چه به صورت غیرمستقیم(صورت دوم) او نیز مسؤول خطا خواهد بود و در هر حالت مسؤولیت مردم در انتقاد سالم و نهی از منکر به قوت خودباقی است.{J

تاریخچه شورای عالی انقلاب فرهنگی، اهداف و وظایف، مؤسسات وابسته، شوراهای اقماری و اعضای آن را بیان نمایید؟

پرسش

تاریخچه شورای عالی انقلاب فرهنگی، اهداف و وظایف، مؤسسات وابسته، شوراهای اقماری و اعضای آن را بیان نمایید؟

پاسخ(قسمت اول)

الف ــ نگاهی به تاریخچه شورای عالی انقلاب فرهنگی:

پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی در بهمن ۱۳۵۷ و بدنبال آن استقرار نظام جمهوری اسلامی بجای نظام ستمشاهی پهلوی تغییر و تحول بنیادین در عرصه های گوناگون اجتماعی را ایجاب می کرد چراکه تحول در نظام از طریق تحول در بنیادها و ساختارها تحقق می یابد . در این راستا مقوله «فرهنگ» از جایگاه ویژه و پایگاه ممتازی برخوردار است و تصور تغییر در نظام بدون تغییر در فرهنگ حاکم بر آن ، تصوری ناموجّه است.

صدور پیام نوروزی امام خمینی « ره » در اول فروردین ۱۳۵۹ را باید نقطه عطفی در تاریخ انقلاب فرهنگی دانست ایشان در بند یازده این پیام بر ضرورت ایجاد «انقلاب اساسی در دانشگاه های سراسر کشور»، «تصفیه اساتید مرتبط با شرق و غرب» و «تبدیل

دانشـگاه به محیطی سالم برای تـدوین علوم عالی اسـلامی» تأکیـد کردنـد.شورای انقلاب به دنبال ملاقات با امام « ره » در بیانیه ۲۹/۱/۵۹ خود مقرر کرد که دانشـگاه باید از حالت سـتاد عملیاتی گروه های گوناگون خارج شود. در این بیانیه، سه روز مهلت برای برچیده شدن دفاتر و تشـکیلات گروه ها در دانشـگاه ها تعیین و افزوده شده بود که امتحانات دانشگاهی باید تا ۱۴ خرداد به پایان برسد و از ۱۵ خرداد دانشگاه ها تعطیل و هرگونه اقدام استخدامی و مانند آن در دانشگاه متوقف گشته و نظام آموزشی کشور براساس موازین انقلابی و اسلامی طرح ریزی شود. پس از تعطیل رسمی دانشگاه ها ، امام خمینی

« ره » در ۵۹/۳/۲۳ فرمانی را مبنی بر تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی صادر نمودند . در قسمتی از فرمان ایشان آمده است :

«مدتی است ضرورت انقلاب فرهنگی که امری اسلامی است و خواست ملت مسلمان می باشد اعلام شده است و تاکنون اقدام مؤثری انجام نشده است و ملت اسلامی و خصوصاً دانشجویان با ایمان متعهد نگران آن هستند و نیز نگران اخلال توطئه گران که هم اکنون گاه گاه آثارش نمایان می شود و ملت مسلمان و پایبند به اسلام خوف آن دارند که خدای نخواسته فرصت از دست برود و کار مثبتی انجام نگیرد و فرهنگ همان باشد که در طول مدت سلطه رژیم فاسد کارفرمایان بی فرهنگ، این مرکز مهم اساسی را در خدمت استعمارگران قرار داده بودند. ادامه این فاجعه که مع الاسف خواست بعضی گروه های وابسته به اجانب است، ضربه ای مهلک به انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی وارد خواهد کرد و تسامح در این امر حیاتی، خیانتی عظیم بر اسلام و کشور اسلامی است. بر این اساس به حضرات آقایان محترم محمدجواد باهنر، مهدی ربانی املشی، حسن حبیبی، عبدالکریم سروش، شمس آل احمد، جلال الدین فارسی و علی شریعتمداری مسؤولیت داده می شود تا ستادی تشکیل دهند و از افراد صاحب نظر متعهد، از بین اساتید مسلمان و کارکنان متعهد با ایمان و دیگر قشرهای تحصیل کرده، متعهد و مؤمن به جمهوری اسلامی دعوت نمایند تا شورایی تشکیل دهند و برای برنامه ریزی رشته های مختلف و خط مشی فرهنگی آینده دانشگاه ها، براساس فرهنگ اسلامی و انتخاب و آماده سازی اساتید شایسته، متعهد و آگاه و دیگر

امور مربوط به انقلاب آموزشی اسلامی اقدام نمایند».

ستاد انقلاب فرهنگی طبق فرمان امام (ره) ملزم بود که در برخورد با مسایل دانشگاهی فعالیت های خود را بر چند محور متمرکز کند:

۱ تربیت استاد و گزینش افراد شایسته برای تدریس در دانشگاه ها

۲ گزینش دانشجو

۳ اسلامی کردن جو دانشگاه ها و تغییر برنامه های آموزشی دانشگاه ها، به صورتی که محصول کار آنها در خدمت مردم قرار گیرد.

بر این اساس، ستاد از صاحبنظران مختلف دعوت به همکاری نمود و در اولین گام گروه های برنامه ریزی در رشته های پزشکی، فنی و مهندسی، علوم پایه کشاورزی، علوم انسانی و هنر تشکیل شد. از آنجایی که مدیریت دانشگاه ها در گذشته هماهنگ با فرهنگ اسلامی جامعه نبود، باید تغییراتی در مدیریت دانشگاه ها به عمل می آمد، سازمان دانشگاه ها باید دگرگون می شد و مهمتر از همه، محیط دانشگاه ها اسلامی می شد. برای این منظور، کمیته ای در ستاد با عنوان " کمیته اسلامی کردن دانشگاه ها "، تشکیل شد.

با توجه به ناهماهنگی ضوابط و مقررات حاکم بر دانشگاه ها با شرایط انقلابی جامعه، قسمت اعظم فعالیت های ستاد بر اسلامی کردن دانشگاه ها و تعیین ضوابط و مقرراتی منطبق با موازین اسلامی متمرکز شد.

در شهریور ماه سال ۶۲ با توجه به نظر امام (ره) مبنی بر لزوم ترمیم و تقویت ستاد و مخصوصاً حضور مسئولین اجرایی در آن، به دنبال نامه رئیس جمهور وقت (حضرت آیت الله خامنه ای)، امام امت در تاریخ ۸/۶/۶۲ طی نامه ای به پیشنهاد رئیس جمهور مبنی بر ترمیم و تکمیل ستاد انقلاب فرهنگی پاسخ دادند و از این تاریخ

ستاد با ترکیب ذیل به فعالیت خود ادامه داد: نخست وزیر، وزرای فرهنگ و آموزش عالی و فرهنگ و ارشاد اسلامی، دو نفر دانشجو به انتخاب جهاد دانشگاهی و آقایان علی شریعتمداری، احمد احمدی، عبدالکریم سروش و مصطفی معین.

با بازگشایی دانشگاه ها و توسعه مراکز آموزشی و گستردگی فعالیت ستاد انقلاب فرهنگی ضرورت تقویت این نهاد بیش از پیش احساس شد بطوریکه در ۱۹ آذر ۱۳۶۳ دومین ترمیم عمده ستاد انقلاب فرهنگی توسط حضرت امام خمینی (ره) انجام گرفت و به این ترتیب شورای عالی انقلاب فرهنگی با ترکیبی جدید تشکیل شد. در بخشی از این فرمان آمده است:

«خروج از فرهنگ بدآموز غربی و نفوذ و جایگزین شدن فرهنگ آموزنده اسلامی، ملی و انقلاب فرهنگی در تمام زمینه ها در سطح کشور آن چنان محتاج تلاش و کوشش است که برای تحقق آن سالیان دراز باید زحمت کشید و با نفوذ عمیق ریشه دار غرب مبارزه کرد. اینک با تشکر از زحمات ستاد انقلاب فرهنگی برای هر چه بارورتر شدن انقلاب در سطح کشور، تقویت این نهاد را لازم دیدم بدین جهت علاوه بر کلیه افراد ستاد انقلاب فرهنگی و رؤسای محترم سه قوه، حجج اسلام آقای خامنه ای، آقای اردبیلی و آقای رفسنجانی و همچنین جناب حجه الاسلام آقای مهدوی کنی و آقایان سیدکاظم اکرمی وزیر آموزش و پرورش و رضا داوری و نصرالله پورجوادی و محمدرضا هاشمی را به آنان اضافه نمودم».

به دنبال استفسار مورخ ۲۹/۱۱/۶۳ رئیس جمهور وقت درباره اعتبار مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی، حضرت امام در تاریخ ۶/۱۲/۶۳ پاسخ فرمودند:

«ضوابط و قواعدی را که شورای محترم عالی انقلاب فرهنگی وضع

می نمایند باید ترتیب آثار داده شود».

سومین ترمیم عمده شورای عالی انقلاب فرهنگی به سال ۱۳۷۵ برمی گردد. حضرت آیت الله خامنه ای رهبر معظم انقلاب اسلامی در تاریخی ۱۴/۹/۷۵ با صدور پیامی ضمن تعیین ترکیب جدید اعضای شورای عالی بر اهمیت جایگاه و وظایف خطیر آن نیز تأکید نمودند، در این پیام آمده است:

«شورای عالی انقلاب فرهنگی که با تدبیر حکیمانه امام راحل عظیم الشان به جای ستاد انقلاب فرهنگی پدید آمد، نقش فعال و مؤثری را در عرصه های امور فرهنگی کشور به خصوص دانشگاه ها ایفا کرد و برکات زیادی از خود به جای گذارد. اکنون با پیشرفت کشور در کار سازندگی و گسترش دامنه نیاز به دانش و تخصص و لزوم فراگیری علوم و فنون و پرورش محققان و نوآوران و استادان و متخصصان کارآمد، اهمیت این بخش از مسایل فرهنگی تأکید مضاعف یافته است. توسعه دانشگاه ها و پژوهشگاه ها و دیگر مراکز آموزش و آموزش عالی که پاسخ طبیعی به آن نیاز است و افزایش چشمگیر کمیت دانشجویی، به نوبه خود تکالیف تازه یی را بر عهده مسؤولان امور فرهنگی کشور می گذارد که برتر از همه آنها اولاً کیفیت بخشیدن به مایه های علم و تحقیق در این مراکز و ثانیاً پرداختن به تربیت معنوی دانشجویان و هدایت فکر و عمل آنان است».

در بخشی دیگر از این پیام، با اشاره به هجوم فرهنگی همه جانبه دشمنان به ارزش های اسلامی، فرهنگ اصیل ملی و باورهای مردم آمده است:

«همه این حقایق مهم و هشدار دهنده مسؤولان فرهنگی کشور را به تدبیری برتر و اهتمامی بیشتر و تلاشی گسترده تر فرا می خواند و

به ویژه شورای عالی انقلاب فرهنگی را که در جهاد ملی با بی سوادی و عقب ماندگی علمی و تبعیت فرهنگی، در حکم ستاد مرکزی و اصلی است، به تحرک و نوآوری و همت گماری برمی انگیزد».

بدین ترتیب شورای عالی انقلاب فرهنگی وارد مرحله جدید از حیات تشکیلاتی شد. در این مرحله شورای عالی انقلاب فرهنگی موظف گردید در رأس فعالیتهای خود به «مدیریت فرهنگی» جامعه در عرصه های مختلف بپردازد و با سیاستگذاری های اصولی خود زمینه را برای پیدایش جامعه ای بهره مند از حیات طیبه الهی فراهم سازد.

ب ـ«اهداف شورای عالی انقلاب فرهنگی»:

۱ـ گسترش و نفوذ فرهنگ اسلامی در شئون جامعه و تقویت انقلاب فرهنگی و اعتلای فرهنگ عمومی

۲ـ تزکیه محیطهای علمی و فرهنگی از افکار مادی و نفی مظاهر و آثار غربزدگی از فضای فرهنگی جامعه

۳ـ تحول دانشگاه ها، مدارس و مراکز فرهنگی و هنری براساس فرهنگ صحیح اسلامی ، گسترش و تقویت هر چه بیشتر آنها برای تربیت متخصصان متعهد ، اسلام شناسان متخصص، مغزهای متفکر و وطن خواه ، نیروهای فعال و ماهر ، استادان ، مربیان و معلمان معتقد به اسلام و استقلال کشور

۴ـ تعمیم سواد ، تقویت و بسط روح تفکر و علم آموزی و تحقیق و استفاده از دستاوردها و تجارب مفید دانش بشری برای نیل به استقلال علمی و فرهنگی

۵ـ حفظ و احیاء و معرفی آثار و مآثر اسلامی و ملی

۶ـ نشر افکار و آثار فرهنگی انقلاب اسلامی ، ایجاد و تحکیم روابط فرهنگی با کشورهای دیگر به ویژه با ملل اسلامی

ج ـ«وظایف شورای عالی انقلاب فرهنگی»:

۱ـ تدوین اصول سیاست فرهنگی نظام جمهوری اسلامی ایران و تعیین اهداف

و خط مشی های آموزشی، پژوهشی، فرهنگی و اجتماعی کشور

۲ـ تجزیه و تحلیل شرایط و جریانات فرهنگی جهان و تبیین تأثیر کانون ها و ابزارهای مهم در این زمینه و اتخاذ تدابیر مناسب

۳ـ بررسی و تحلیل شرایط و جریانات فرهنگی، ارزشی و اجتماعی جامعه به منظور تعیین نقاط قوت و ضعف و ارائه راه حل های مناسب

۴ـ بررسی الگوهای توسعه و تحلیل آثار و پیامدهای فرهنگی سیاست ها و برنامه های توسعه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور و ارائه پیشنهادهای اصلاحی به مراجع ذی ربط

۵ـ تبیین و تعیین شاخص های کمّی و کیفی برای ارزیابی وضع فرهنگی کشور

۶ـ بررسی و ارزیابی وضع فرهنگ، آموزش و تحقیقات کشور

۷ـ تدوین و تصویب سیاست های اساسی تبلیغات کشور

۸ـ تهیه و تدوین مبانی و شاخص های دانشگاه متناسب با نظام اسلامی و طراحی راه کارهای تحقق آن

۹ـ تعیین سیاست های نظام آموزشی و پرورشی و آموزش عالی کشور

۱۰ـ تهیه و تصویب طرح های مناسب در جهت تقویت و ارتقاء تبلیغات دینی و حمایت از فعالیت های مردمی به ویژه احیا و عمران مساجد

۱۱ـ تهیه و تصویب طرح های راهبردی و کاربردی برای ایجاد مناسبات سالم و سازنده اجتماعی و اصلاح « ناهنجاری ها »

۱۲ـ تهیه و تصویب سیاست ها و طرح های لازم برای رشد و تقویت باورها و گرایش های دینی، معنوی و فرهنگی در جامعه و گسترش فرهنگ عفاف

۱۳ـ سیاستگذاری و تصویب طرح های مناسب برای گسترش روحیه تعهد و احساس مسئولیت فرهنگی در جامعه و تشویق مردم به مشارکت در صحنه های مختلف فرهنگی، سیاسی و انقلابی

۱۴ـ شناخت نیازهای فکری و معرفتی ضروری و تهیه طرح

های لازم برای فعالیت اندیشمندان و ب کارگیری امکانات پژوهشی حوزه و دانشگاه برای پاسخ گویی به آن نیازها

۱۵ـ تهیه و تصویب طرح های مناسب برای شناسایی و معرفی مظاهر، مجاری و شیوه های هجوم فرهنگی دشمنان به مبانی اندیشه، فرهنگ و ارزش های اسلامی و انقلابی و طراحی راهبردها و تدابیر لازم برای دفع آن

۱۶ـ برنامه ریزی و تهیه طرح های خاص برای شناسایی، جذب و تعالی فکری نخبگان و تربیت و پرورش علمی و معنوی استعدادهای درخشان و بهره گیری از توانایی ها و ابتکارات و خلاقیت های آنان

۱۷ـ تهیه و تصویب برنامه ها و طرح های همکاری حوزه و دانشگاه در زمینه های علمی، آموزشی و پژوهشی

۱۸ـ طراحی سیاست های مناسب برای اصلاح نگرش جامعه نسبت به شأن و منزلت زن (براساس تعالیم عالیه اسلام) و تدوین برنامه های کارآمد به منظور تحکیم بنیان خانواده و ارائه الگوی زن مسلمان

۱۹ـ سیاستگذاری تدوین کتب درسی و تعیین ضوابط نشر کتاب و تولیدات هنری و فرهنگی

۲۰ـ سیاستگذاری و ساماندهی نظام اطلاع رسانی کشور و نحوه نظارت برآن

تهیه و تصویب اصول فرهنگی سیاست های سیاحتی و زیارتی

۲۱ـ تصویب اصول کلی و سیاست های توسعه روابط علمی، پژوهشی و فرهنگی با کشورهای دیگر

۲۲ـ موضع گیری در سطح بین المللی نسبت به تحریفات فرهنگی علیه اسلام و جمهوری اسلامی ایران

۲۳ـ تصویب ضوابط تأسیس مؤسسات و مراکز علمی، فرهنگی، تحقیقاتی، فرهنگستان ها، دانشگاه ها و مراکز آموزش عالی و تصویب اساسنامه هر یک و تجدید نظر در اساسنامه های مؤسسات مشابه عنداللزوم

۲۴ـ تصویب ضوابط کلی گزینش مدیران، استادان، معلمان و دانشجویان دانشگاه ها و مراکز تحقیقاتی و فرهنگی

و مدارس کشور و تعیین مرجع برای گزینش آنان

تبصره: نامزد ریاست دانشگاه ها را وزرای فرهنگ و آموزش عالی و بهداشت، درمان و آموزش پزشکی برای تأیید به شورا معرفی می کنند.

۲۵ــ سیاستگذاری به منظور ریشه کن کردن بیسوادی

۲۶ــ تعیین مرجع برای طرح، تدوین و تصویب برنامه های فرهنگی، پژوهشی آموزشی، علمی و تحقیقاتی

۲۷ــ نظارت و پی گیری مستمر بر اجرای مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی و ارزیابی نتایج و حمایت از اجرای آنها و نیز نظارت بر عدم مغایرت طرح ها و برنامه های آموزشی، پژوهشی و فرهنگی - به اجرا در آمده توسط وزارتخانه ها، مؤسسات و سازمان ها - با اصول سیاست ها و خط مشی های مصوب فرهنگی کشور.

د ــ«مؤسسات وابسته»:

پاسخ(قسمت دوم)

مؤسساتی که توسط شورای عالی انقلاب فرهنگی تأسیس شده اندعبارتند از:

۱ــ سازمان تهیه و تدوین کتب علوم اسلامی و انسانی دانشگاه ها (سمت)

سازمان "سمت" با مصوبه سیزدهمین جلسه شورای عالی انقلاب فرهنگی در اسفند ماه سال **۱۳۶۳** تأسیس گردید. هدف از تشکیل سازمان سمت رفع نیاز آموزش عالی کشور به بررسی و تحقیق جهت تدوین و ترجمه کتب و ماخذ درسی در رشته های مختلف علوم اسلامی و انسانی می باشد.

۲ــ سازمان مدارس غیرانتفاعی و مشارکت های مردمی

بنا به پیشنهاد وزیر محترم آموزش و پرورش مبنی بر اینکه به منظور ایجاد تسهیلاتی مناسب و کارآمد برای اجرای قانون تأسیس مدارس غیرانتفاعی و جذب مشارکت مردم در امر آموزش و پرورش سازمانی وابسته به وزارت آموزش و پرورش تشکیل شود که رئیس آن در حد معاون وزیر آموزش و پرورش باشد ...

۳ــجهاد دانشگاهی

با فرمان امام خمینی - قدس سره - مبنی

بر تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی ، ستاد مزبور در مردادماه سال ۱۳۵۹ به منظور تحقق بخشیدن به اهداف انقلاب فرهنگی ، جهاددانشگاهی را تأسیس کرد . پس از تبدیل ستاد به شورای عالی انقلاب فرهنگی ، اساسنامه جهاد در آذرماه سال ۱۳۶۵ مورد تجدیدنظر قرار گرفت ...

۴_ مرکز نشر دانشگاهی

مرکز نشر دانشگاهی طبق مصوبه ۵۰۰۳/۷ ستاد انقلاب فرهنگی در اسفند ماه سال ۱۳۵۹ تأسیس گردید. اهداف تشکیل مرکز نشر دانشگاهی موارد زیر می باشد : الف)تهیه و نشر کتاب های درسی و کمک درسی و مراجع دانشگاهی به منظور تسهیل امر آموزش برای استادان و دانشجویان دانشگاهها و ...

۵_ فرهنگستان زبان و ادب فارسی جمهوری اسلامی ایران

فرهنگستان زبان و ادب فارسی با مصوبه جلسات ۲۰۸ و۲۰۹ شورای عالی انقلاب فرهنگی در بهمن ماه سال ۱۳۶۸ تأسیس گردید. فرهنگستان زبان و ادب فارسی که عالی ترین مرجع سیاستگذاری و رسیدگی به مسائل زبان و ادب فارسی است ، دارای شخصیت حقوقی مستقل و از لحاظ اداری و استخدامی ...

۶_فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران

فرهنگستان علوم با مصوبه جلسه ۱۳۶ شورای عالی انقلاب فرهنگی در دی ماه سال ۱۳۶۶ تأسیس گردید.

۷_فرهنگستان علوم پزشکی جمهوری اسلامی ایران

فرهنگستان علوم پزشکی با مصوبه جلسه ۱۲۷ شورای عالی انقلاب فرهنگی در مرداد ماه سال ۱۳۶۸ تاسیس گردید. هدف از ایجاد فرهنگستان علوم پزشکی نیل به استقلال علمی و فرهنگی و توسعه علوم و فنون پزشکی و تقویت روح پژوهش و ارتقای سطح علوم پزشکی کشور و دستیابی به آخرین یافته ها و ...

۸_فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران

فرهنگستان هنر با مصوبه جلسه ۴۳۹ شورای عالی انقلاب فرهنگی در اسفند ماه سال ۱۳۷۷

تشکیل گردید. هدف فرهنگستان هنر پاسداری از میراث و هنر اسلامی و ملی و پیشنهاد سیاست ها ، راهبردها و دستیابی به آخرین یافته ها و نوآوری ها و نیز ارتقاء فرهنگ اسلامی برای مقابله با تهدیدات تهاجم فرهنگی می باشد.

۹ـ انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

انجمن آثار و مفاخر فرهنگی با مصوبه جلسات ۱۲۴ و ۱۲۸ شورای عالی انقلاب فرهنگی در مهر ماه سال ۱۳۶۶ تاسیس گردید. هدف از تأسیس انجمن معرفی و بزرگداشت عالمان و متفکران عرصه فرهنگ و تمدن اسلام و ایران و احیاء و انتشار آثار ارزنده آنان و همچنین معرفی آثار فرهنگ و تمدن اسلام و ایران و نقش و سهم ایرانیان در اعتلاء و ارتقای آن می باشد.

۱۰ـ دفتر جذب نخبگان

دفتر جذب نخبگان با مصوبه جلسات ۱۲۷ و ۱۲۸ شورای عالی انقلاب فرهنگی در مهر ماه سال ۱۳۶۶ تشکیل گردید. هدف از راه اندازی دفتر ایجاد هماهنگی در حفظ دانشمندان و استادان مبرز مراکز آموزشی و پژوهشی داخل و جذب دانشمندان و نخبگان علمی خارج از کشور که تمایل خدمت به جمهوری اسلامی را دارند تعیین گردید ...

۱۱ـ شورای جذب خبرگان بدون مدرک دانشگاهی

آیین نامه ارزشیابی صلاحیت علمی خبرگان بدون مدرک دانشگاهی (اهل تشیع و اهل تسنن) با مصوبه جلسات ۱۸۶ ۱۸۸ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۴ –۲۲۳ و مصوبه تکمیلی جلسه ۲۶۷ مورّخ ۲۶/۹/۷۰ شورای عالی انقلاب فرهنگی به تصویب رسید.

۱۲ـهیئت مرکزی گزینش استاد

این تشکیلات نیز در سالهای آغازین تأسیس ستاد و شورای عالی انقلاب فرهنگی تشکیل و انجام امور مربوط به بررسی صلاحیتهای عمومی استادان و داوطلبان عضویت در هیأت علمی دانشگاههای دولتی را برعهده داشت.

۱۳ـ هیئت مرکزی

گزینش دانشجو

گزینش دانشجو در آغاز (سال ۳-۱۳۶۱) با عنوان "دفتر تحقیق و بررسی" در تشکیلات وزارت علوم قرار داشت و با تأسیس اداره کل گزینش دانشجو، بمرور دفتر مذکور به "دبیرخانه گزینش دانشجو" تغییر نام داد و انجام امور اجرایی مربوط به صلاحیتهای عمومی داوطلبان در بدو ورود به دانشگاه را بر عهده داشت.

۱۴_ کمیته مرکزی انضباطی دانشجویان

کمیته مرکزی انضباطی دانشجویان با مصوبه جلسه ۳۵۴ شورای عالی انقلاب فرهنگی در تیر ماه سال ۱۳۷۴ تأسیس گردید. توجه به قداست علم، اخلاق و محیط های آموزشی و پژوهشی با جلوگیری از ارتکاب هر عملی که خلاف شئون و حیثیت دانشجو باشد هدف اصلی تشکیل کمیته های انضباطی است.

۱۵_ کمیته مطالعه و برنامه ریزی آزمون ورودی دانشگاه

بنا به پیشنهاد وزیر محترم فرهنگ و آموزش عالی و به منظور بررسی و ارزیابی مستمر علمی کیفیت گزینش دانشجو کمیته ای بنام "کمیته مطالعه و برنامه ریزی آزمون ورودی دانشگاه" زیر نظر وزیر فرهنگ و آموزش عالی با ترکیب ذیل تشکیل گردید ...

۱۶_کمیته بررسی و ارزیابی دائمی وضع آموزش در کشور

شورای عالی انقلاب فرهنگی در جلسه ۴۷۴ مورخ ۱۱/۱۱/۷۹ به پیشنهاد رییس فرهنگستان علوم درخصوص تأسیس مرکزی برای ارزیابی و آینده نگری علوم، فناوری و توسعه کشور تصویب کرد: به فرهنگستان های چهارگانه علوم، علوم پزشکی، هنر، زبان وادب فارسی اجازه داده می شود با همکاری سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، تشکیلات و اعتبارات لازم ...

۱۷_ سازمان دانش آموزی جمهوری اسلامی ایران

به منظور اعتلای شخصیت دینی، اخلاقی، عقلانی، عاطفی، علمی و اجتماعی دانش آموزان و ایجاد زمینه مشارکت همه جانبه آنها در زمینه های اعتقادی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی،

ورزشی و هنری، سازمانی عمومی و غیر دولتی با عنوان سازمان دانش آموزی جمهوری اسلامی ایران و با مقررات خاص تحت نظارت وزارت آموزش و پرورش تشکیل گردید.

۱۸_ مرکز تألیف و ترجمه و نشر آثار هنری

ه _نهادهایی که زیر نظر دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی فعالیت می کنند

۱_ کمیسیون مشورتی شورای عالی انقلاب فرهنگی

کمیسیون مشورتی با مصوبه جلسه ۲۹۶ شورای عالی انقلاب فرهنگی در آذر ماه سال ۱۳۷۱ تشکیل گردید. هدف از ایجاد کمیسیون انجام امور مشورتی به شورای عالی انقلاب فرهنگی می باشد. این کمسیون وابسته به دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی است.

۲_ هیأت نظارت و ارزیابی فرهنگی و علمی شورای عالی انقلاب فرهنگی

براساس بند ۶ وظایف شورای عالی انقلاب فرهنگی و به منظور ارزیابی و ارائه تصویری روشن از روند تحولات فرهنگی، علمی، آموزشی و پژوهشی کشور، هیئت نظارت و ارزیابی فرهنگی و علمی شورای عالی انقلاب فرهنگی در دبیرخانه شورای عالی تشکیل گردید.

۳_ هیأت نظارت و بازرسی شورای عالی انقلاب فرهنگی

به منظور مراقبت از جریان صحیح و سالم انقلاب فرهنگی و رسیدگی به مسائل و مشکلاتی که در طی بسط و پیشرفت آن پیش می آید هیأتی به نام هیأت نظارت و بازرسی تشکیل می شود.

۴_ مرکز دریافت گزارش عملکرد دستگاه های مشمول اصل ۵۰ اصول سیاست فرهنگی کشور

شورای عالی انقلاب فرهنگی در جلسه ۴۷۵ مورخ ۲۵/۱۱/۷۹ برای اجرای اصول سیاست فرهنگی کشو...تصویب کرد: برای دری...X...گزارش عملکرد دستگاههای مشمول اصل ۵۰ اصول سیاست فرهنگی کشور تشکیلات منسجمی زیر نظر دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی تأسیس شود.

و_«شوراهای اقماری»که توسط شورای عالی انقلاب فرهنگی تأسیس شده اند:

شوراهای اقماری

وابسته:

۱ـ شورای فرهنگ عمومی

۲ـ شورای فرهنگی و اجتماعی زنان

۳ـ شورای اسلامی شدن مراکز آموزشی

۴ـ شورای معین شورای عالی انقلاب فرهنگی

۵ـ شورای هنر

شوراهای اقماری مرتبط:

۱ـ شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی

۲ـ شورای عالی برنامه ریزی وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی

۳ـ شورای عالی جوانان

۴ـ شورای عالی اطلاع رسانی

۵ـ شورای عالی آموزشهای علمی - کاربردی

۶ـ شورای پژوهشهای علمی کشور

۷ـ شورای عالی برنامه ریزی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

۸ـ شورای هدایت استعدادهای درخشان

۹ـ شورای تدوین کتابهای تعلیمات دینی مدارس

۱۰ـ شورای تغییر بنیادی نظام آموزش و پرورش

۱۱ـ شورای نظارت بر ساخت، طراحی، واردات و توزیع اسباب بازی کودکان

۱۲ـ شورای هماهنگی تشکل های دانش آموزی

۱۳ـ شورای نظارت بر انتخاب، ساخت و نصب مجسمه و یادمان در میدان ها و اماکن عمومی

ز ـ «اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی»:

۱. سید محمد خاتمی ۲. سید محمود هاشمی شاهرودی

۳. غلامعلی حداد عادل ۴. محمد علی کی نژاد

۵. احمد مسجد جامعی ۶. جعفر توفیقی داریان

۷. مسعود پزشکیان ۸. مرتضی حاجی

۹. حمید رضا برادران شرکا ۱۰. سید عزت الله ضرغامی

۱۱. سید مهدی خاموشی ۱۲. محسن قمی

۱۳. علی منتظری مقدم ۱۴. منیره نوبخت

۱۵. عبدالله جعفر علی جاسبی ۱۶. عماد افروغ

۱۷. علی عباس پور تهرانی ۱۸. امیدوار رضایی میر قائد

۱۹. احمد جنتی ۲۰. علی لاریجانی

۲۱. علی اکبر رشاد ۲۲. احمد احمدی

۲۳. علیرضا صدر حسینی ۲۴. حسن ابراهیم حبیبی

۲۵. علی اکبر ولایتی ۲۶. ایرج فاضل

۲۷. علی شریعتمداری ۲۸. رضا داوری اردکانی

۲۹. حسن رحیم پور ازغدی ۳۰. مهدی گلشنی

۳۱. میر حسین موسوی خامنه ای ۳۲. محمدرضا عارف

۳۳. محمدرضا مخبر دزفولی

۳۴. صادق واعظ زاده

(ماخذ: سایت شورای عالی انقلاب فرهنکی)

گفته می شود در مبارزه با مفاسدی چون بدحجابی سپاه در حلقه سوم است و نیروی انتظامی کار را به دست گرفته است و در حقیقت سپاه آنچنان دخالتی ندارد می خواســتم بدانم این یعنی چه؟ و چگونه و چرا این کار را از دست بچه های سپاه در آوردند ما باید یک چیز را در نظر بگیری

پرسش

گفته می شود در مبارزه با مفاسدی چون بدحجابی سپاه در حلقه سوم است و نیروی انتظامی کار را به دست گرفته است و در حقیقت سپاه آنچنان دخالتی ندارد می خواستم بدانم این یعنی چه؟ و چگونه و چرا این کار را از دست بچه های سپاه در آوردند ما باید یک چیز را در نظر بگیریم اگر قرار باشد کسی درد دین داشته باشد و برای این انقلاب و برای ارزشها دل بسوزاند همین بسیجی ها هستند مسأله مبارزه با بی حجابی هم نیروهای مبارزه ای می خواهد که درد دین داشته باشند.

پاسخ

همانگونه که در پاسخ سؤال بعد ملاحظه می نمایید، اصولاً معضل بدحجابی یک موضوع فرهنگی است که مسؤولیت اصلی و راه حل اساسی آن با حاملان و دستگاه های فرهنگی کشور می باشد. اما با این همه برخوردهای فیزیکی قانونی مراکز ذی صلاح نیز می تواند نقش مکمل را ایفا نماید.

همانگونه که در سؤال مطرح نمودید در زمینه برخوردهای قانونی در مسائلی نظیر بدحجابی و... عموما نیروی انتظامی عهده دار این مسؤولیت است و این به دلیل تقسیم وظایفی است که میان نیروهای نظامی و انتظامی کشور وجود دارد؛ که براساس آن قانون استقرار نظم و امنیت و حاکمیت قانون در جامعه و جلوگیری از تخلفات قانونی را بر عهده نیروی انتظامی گذاشته است. از سوی دیگر انجام وظایفی که بر طبق قانون به عنوان ضابط قوه قضائیه مشخص گردیده بر عهده نیروی انتظامی می باشد و وظیفه اصلی سپاه نیز حفاظت از نظام و انقلاب اسلامی و مبارزه قانون با عوامل و جریان هایی که در صدد خرابکاری، براندازی

نظام و یا اقدام علیه انقلاب هستند می باشد.

اما بـا این همه نیروهـای نظامی و انتظامی در انجام وظایف خود با یکـدیگر تعامل داشـته و در موارد حساس و مهم با یکـدیگر همکاری می نمایند. در این راسـتاست که تشکیلات گسترده ناصحین امر به معروف و نهی از منکر و ستادهای امر به معروف و نهی از منکر زیر نظر مسـتقیم سپاه و با مشارکت وسیع نیروهای بسیجی شکل گرفته و به انجام وظایف خود مشغولند. منتهی اگر مشاهـده می شـود و متأسـفانه برخی مفاسـد و معضـلات در جـامعه وجـود دارد بخش عمـده آن بـه فرهنگی بـودن این قضـیه و کوتاهی و یا کم کاری مسؤولین و دستگاه های فرهنگی باز می گردد.

در جواب نامه قبلی در مورد عملیات اجرایی که در حیطه وظایف مرکز اجرایی امر به معروف و نهی از منکر قرار دارد صـــحبتی به میان نیامده است در حالی که در سؤال آخر این موضوع نیز پرسیده شده بود.

پرسش

در جواب نامه قبلی در مورد عملیات اجرایی که در حیطه وظایف مرکز اجرایی امر به معروف و نهی از منکر قرار دارد صحبتی به میان نیامده است در حالی که در سؤال آخر این موضوع نیز پرسیده شده بود.

پاسخ

جهت آشـنایی بـا قوانین و مقرراتی که در این زمینه وجود دارد (البته آنگونه که مـا بررسـی نمودیم یکسـری ابهامات و نواقص قانونی نیز وجود دارد که مسؤولین در صدد برطرف کردن آن هسـتند) ابتدا تصویر صفحاتی از جزوه آموزشی ضابطین قضایی، تحت عنوان «آشـنایی بـا قانون حمایت قضایی از بسـیج» به پیوست ارسال می گردد و سـپس جدیـدترین خبر پیرامون برنامه قوه قضائیه درباره مسأله فوق و موضوعات مشابه آن آورده می شود.

به نقل از سایت بازتاب، ۱۷/۸/۸۳:

مدیرکل امور اجتماعی و فرهنگی قوه قضاییه گفت: فلسفه تشکیل ستاد حفاظت اجتماعی، تامین و تضمین حقوق و آزادی های شهروندان و جلوگیری از تعرض های نابجا به زنان، دختران، پسران و جوانان است.

سیـداحسان قاضـی زاده دربـاره هـدف تشـکیل این سـتاد که اخیرا طی بخشـنامه ای از سـوی رییس قـوه قضـاییه به رؤسـای کل دادگستری های سراسـر کشور نیز ابلاغ شـده است، به ایسـنا گفت: در جامعه ما بخش اندکی از جرایم از سوی ضابطان قضایی کشف می شود و در واقع قسـمت عمده ای از جرایم، آسیب های اجتماعی و سوءرفتارهای اجتماعی که نتیجه آن منتج به وقوع جرم می شود، بدون کشف باقی می ماند.

مـدیرکل امور اجتماعی و فرهنگی قوه قضاییه در پاسخ به اینکه آیا «تشـکیل این سـتاد منجر به افزایش حدود اختیارات ضابطان قضایی نخواهد شد؟»، گفت: ملاک برخورد با جرایم، قانون است نه تشخیص ضابط؛ بر همین اساس هر فعل یا

ترک فعلی کـه قـانون برای آن عنـوان مجرمـانه و مجـازات در نظرگرفتـه باشـد جرم محسـوب می شـود و ضابـط نمی توانـد به تشخیص خود عمل کند.

قاضـی زاده با بیان اینکه برخورد خودسرانه ضابطان قضایی آموزش ندیده، به بی نظمی در اجتماع منجر می شود، اظهار داشت: هـدف این بخشـنامه ایجـاد محـدودیت اجتمـاعی و یـا گسترش حیطه اختیـارات ضابطان نیست، بلکه قوه قضاییه با این بخشـنامه درصدد تشکیل یکی از بزرگترین مجموعه های مردمی است تا در کشف جرایم به قوه قضاییه و خصوصا دادسرا کمک شود.

مـدیرکل امور اجتماعی و فرهنگی قوه قضاییه با بیان اینکه جامعه ما از نظر امنیتی و سـلامت اجتماعی دچار بحران است، گفت: وقتی نمی توانیم سـلامت اجتمـاعی و امنیت عمومی پایـدار را به صورت کامل در جامعه حاکم کنیم بایـد از کانال دیگری این سلامت و امنیت را ایجاد کنیم، که تشکیل ستادهای حفاظت اجتماعی و کنترل اجتماعی نیز در این راستا است.

از قاضـی زاده درباره احتمال اقـدامات موازی این سـتاد با سـتاد امر به معروف نهی از منکر سؤال شـد. وی پاسخ داد: سـتادهای احیـای امر به معروف و نهی از منکر و یـا نهادهـای دیگری که در این راسـتا حرکت می کننـد از حمـایت لازم قضایی و قانونی برخوردار نیستند، برای رفع این مشکلات قوه قضاییه با چاره اندیشی در این باره، این تشکیلات را بوجود آورده است.

وی با بیان اینکه مـدیریت، هـدایت و کنترل سـتاد حفاظت اجتماعی بر عهـده قوه قضاییه است، اظهار داشت: بسـیاری از جوانان متدین و انقلابی بنا به احساس وظیفه شـرعی شان امر به معروف و نهی از منکر می کنند که قوه قضاییه درصدد است با تشـکیل این ستاد ضمن آموزش به این افراد، این

اشخاص را تحت کنترل و هدایت خود قرار دهد تا در این راستا از فعالیت های غیرقانونی جلوگیری شود تا تمامی فعالیت ها تحت کنترل قانون و دستگاه قضایی صورت گیرد.

مدیرکل امور اجتماعی و فرهنگی قوه قضاییه با تاکید بر اینکه قوه قضاییه درصدد است تا از هر اقدام خودسرانه ای جلوگیری کند، به اصل ۱۵۶ قانون اساسی و وظایف این قوه برای پیشگیری از وقوع جرم اشاره کرد و اظهار داشت: این قوه برای اینکه بتواند از هر اقدام خودسرانه، غیرقانونی و خلاف قانون جلوگیری کند، اقدام به ساماندهی علاقمندانی که دارای شرایط لازم هستند، می کند.

وی تاکید کرد: افراد فعال در این ستاد، ضابط قوه قضاییه محسوب نمی شوند، اما تحت پوشش قانونی و قضایی، به عنوان نیروهای مردمی تحت حمایت دادسراها هستند.

وی رکن قضایی ستاد حفاظت اجتماعی را دادسراها و دادستان و رکن اجرایی این ستاد را معاونت اجرایی قوه قضاییه عنوان کرد.

قاضی زاده در پاسخ به این سؤال مبنی بر اینکه آیا قوه قضاییه با تشکیل این ستاد درصدد ایجاد سازمانی جدید و جذب و استخدام افراد جدیدی است، گفت: دستگاه قضایی با تشکیل این ستاد درصدد جذب و استخدام افراد رسمی نیست، مجموعه ستاد حفاظت اجتماعی یک مجموعه غیرانتفاعی است و شبیه ترین نهاد به شوراهای حل اختلاف است.

جناحی بودن رهبر یا گرایش جناح ها به رهبری دو مقوله ای است که امروزه در جامعه به طور شایع رواج دارد. عده ای رهبر فعلی انقلاب را از جناحی که اغلب از سران و افراد جناح راست حمایت می کند، می دانند. عده ای دیگر معتقدند که این گروه ها و جناح های داخلی هستند که

پرسش

جناحی بودن رهبر یا گرایش جناح ها به رهبری دو مقوله ای است که امروزه در جامعه به طور شایع رواج دارد. عده ای رهبر فعلی انقلاب را از جناحی که اغلب از سران و افراد جناح راست حمایت می کند، می دانند. عده ای دیگر معتقدند که این گروه ها و جناح های داخلی هستند که خود را به رهبر نزدیک تر می سازند.

نظر شما در این مورد چیست؟

پاسخ

امامت و رهبری از مسائل مهم سیاسی اسلام است، که هنوز برای ما مسلمانان این مسئله قرآنی والهی و سیاسی واضح نشده و به قول معروف جا نیافتاده است. در صدر اسلام همین طور بود. مردم مسلمان بعد از رسول خدا(ص) می پنداشتند که ریاست و رهبری (امامت) مانند ریاست های دنیوی که شاهان و خان ها دارند می باشد. لذا هر کس که غالب می شد و می توانست بر گرده مردم سوار شود، او را حاکم و امام می دانستند. مردم شأن امامت و شرایط آن را از دیدگاه اسلامی نمی دانستند. لذا معاویه را به عنوان حاکم قبول می کردند، ولی علی(ع) یا امام حسن(ع) را که دارای شرایط امامت بودند نمی پذیرفتند، یا یزید را به عنوان امام و رهبر سیاسی قبول می کردند، امّا امام حسین(ع) را نمی پذیرفتند.

امامت در اسلام یک مقام مقدس و الهی است که هر کس لیاقت آن را ندارد. از مهم ترین شرایط امام در زمان غیبت حضرت ولی عصر(عج)، عدالت و تقوا و عالم بودن در فقه اسلامی است.

اگر بزرگان و دانشمندان کسی را که دارای این شرایط بود، به امامت انتخاب کردند، بایستی از او تبعیت کنند وگرنه امامت او صوری و ظاهری خواهد بود. این حقیقتی است که امیرالمؤمنین(ع) در زمان امامت خود با آن روبرو بود. می آمدند به امام(ع) دستور می دادند این کار را بکن و این کار را نکن، و اگر این کار را نکنی، تو را می کشیم و... بالاخره فریاد امام علی(ع) بلند شد که "لا رأی لمن لایطاع؛(۱) از شخصی که اطاعت نمی کنید، رأی و نظر

او دیگر فایده ای ندارد" یا می فرمود: "در حکومت ها همیشه مردم از حاکم می ترسند، ولی کار ما بر عکس است. من باید از مردم ملاحظه بکنم و باید از مردم اطاعت بکنم".(۲)

این ها حقایقی است که بیانگر آن است که مسلمانان مسئله امامت و رهبری اسلامی را با مقام هایی همچون ریاست جمهوریِ مثلاًـ امریکا یا فلان کشور متمایز نمی شمارند یا لااقل مثل آن نمی دانند، در حالی که قرآن می فرماید: "اطیعوااللّه و اطیعوالرسول و اولی الامر منکم؛ اطاعت از اولی الامر (امام) واجب است، همان طوری که اطاعت از خدا و رسول واجب است". البته همان طوری که گفته شد اولی الامر در اسلام امامان معصوم(ع) می باشند و فقیه نائب امام معصوم؛ یعنی عالمان دینی که دارای شرایطی از قبیل تقوا و عدالت و علم و دانش دینی باشند.

خوف این است که زمان فعلی ما این چنین باشد. عده ای بدون هیچ وجه معقولی، در صدد مخالفت بر آمده اند و خودشان را برتر می دانند و اگر از آنان پرسش شود علّت مخالفت شما چه وجه عقلی و شرعی دارد، نمی توانند جواب صحیح عاقلانه ای بدهند. فقط کارشان مخالفت کردن است و برای بهتر شدن اوضاع نه طرحی دارند و نه شخصیتی بهتر را در نظر دارند. در کشوری که هر کس هر چه دلش می خواهد می گوید، باز می گویند آزادی نیست و اگر در اجرای سیاست ها سخت گیری و شدت عمل به خرج داده شود، می گویند خشونت است. هر دم از قانون گرایی حرف می زنند وقتی که به قانون عمل می شود، اگر به نفع خودشان نباشد، اظهار تأسف می کنند.

آزادی و قانون گرایی و مردم و... را برای خود می خواهند، نه خود را برای آزادی و قانون گرایی و برای مردم.

اینان زمان اختناق و دیکتاتوری شاه و شاهان را ندیده و یا فراموش کرده اند. در آن زمان یک پلیش درجه دار بر مردم حکومت می کرد و اگر احساس می کردند شخصی انقلابی و دین دار است، قبل از این که از او کاری صورت بگیرد، او را تحت نظر داشتند. از در و دیوار مملکت فساد و بی حجابی و بی بندوباری و شراب خوارگی ظاهر بود. از دین و مظاهر دینی خبری نبود. اگر جوان دانشجویی می خواست در دانشگاه نماز بخواند، خجالت می کشید.

بنابراین عدالت و امامت و قانون اساسی ایجاب می کند که رهبر جناحی نباشد. چون رهبر انقلاب قبلاً عضو روحانیت مبارز و از پایه گذاران حزب جمهوری بوده اند، از این رو عده ای گمان می کنند که ایشان جناحی عمل می کند، در صورتی که رهبر به گروه و جناحی بستگی ندارد و از طریق خبرگان مردم انتخاب می شود و دیگر این که یکی از گروه ها سعی دارد رهبر را به خودشان نسبت دهند، غافل از این که رهبر متعلق به همه ملت می باشد، نه گروهی خاص.

پی نوشت ها:

۱. نهج البلاغه خطبه ۲۷.

۲. همان، خطبه ۹۷.

کلمه مصلحت به چه معنا و مفهوم است و آیا دین اسلام مصلحت را با ارزش می داند؟

اشاره

فلسفه تأسیس مجمع تشخیص مصلحت نظام در جمهوری اسلامی ایران چیست؟

پرسش

کلمه مصلحت به چه معنا و مفهوم است و آیا دین اسلام مصلحت را با ارزش می داند؟

فلسفه تأسیس مجمع تشخیص مصلحت نظام در جمهوری اسلامی ایران چیست؟

پاسخ

مصلحت به معنای آن چه که به صلاح و سود شخص یا گروهی باشد، خیر اندیشی، خیرخواهی و کار نیک به کار می رود.(۱)

اما این که مصلحت در اسلام ارزش دارد، یا نه، پاسخ مثبت است. در اسلام مصلحت ارزشمند است، بلکه تمامی احکامی اسلامی بر پایه مصالح و مفاسد است. امام هشتم (ع) فرمود: "هر آن چه خداوند حلال کرده، به جهت صلاح و مورد نیاز بشر است و هر چه را که حرام کرده است، به جهت وجود فساد در آن می باشد".

بنابراین صلاح، رستگاری و مصلحت با دین اسلام آمیخته است، لیکن باید دقت کرد که نوعی حرکت های مصلحت اندیشانه وجود دارد که اسلام آن را نمی پذیرد و آن موردی است که انسان از حریم قانون به جهت سود شخصی خویش تجاوز می کند (سود جمعی را فدای سود شخصی می کند). این گونه مصلحت اندیشی ارزشی ندارد و اسلام مسلمانان را از آن نهی کرده است، مثلا اگر کسی به جای این که برود در جبهه و کنار سربازان اسلام با دشمن متجاوز بجنگد، در پی عافیت طلبی و مصلحت اندیشی باشد و از این وظیفه مهم شانه خالی کند، این نوع مصلحت اندیشی در اسلام ممنوع و ضد ارزش است.

اما فلسفه مجمع تشخیص مصلحت نظام: در جمهوری اسلامی مصوبات مجلس شورا باید به تصویب شورای نگهبان برسد. حال اگر بین این دو اختلاف شود، مجمع تشخیص مرجع رسیدگی و حل

این اختلاف است. نیز این مجمع بازوی مشورتی رهبری در تصمیمات کلان نظام است.(۲)

اما نقش دولت و مجلس: دولت موظف است قوانین و مصوبه های مجلس را اجرا کند و مجلس وظیفه دارد و چهار چوب خاصی قانون وضع کند.

پی نوشت ها :

۱ – فرهنگ معین، واژه مصلحت.

۲ – اصل ۱۱۲ قانون اساسی.

چه ضرورتی دارد اعضای خبرگان فقیه باشند ؟

پرسش

چه ضرورتی دارد اعضای خبرگان فقیه باشند ؟

پاسخ

از آن رو که نظام ما , جمهوری اسلامی است و بر اساس ارزشهای اسلامی آن راپذیرفته ایم , گرچه شکل حکومت جمهوری است , اما محتوای آن باید اسلامی باشد ,برای رسیدن به این هدف در راس این نظام باید کسی باشد که بیش از دیگران به مبانی اسلام و نحوه اجرای آن آشنا باشد , و این همان مساله ولایت فقیه است که ضامن اسلامی بودن نظام است . بهترین راه شناسائی متخصص حال با توجه به اینکه کار اصلی مجلس خبرگان تشخیص فرد مناسب برای تصدی مقام ولایت است , به نظر می رسد عاقلانه ترین و منصفانه ترین راه این است که اعضای خبرگان کسانی باشند که خود در فقاهت دستی دارند ; مثلا اگر از من و شما بپرسند بهترین قاضی ایران کیست , قطعا برای دریافت بهترین پاسخ باید سراغ قضات برویم , یعنی جواب این سئوال از عهده هر کسی برنمی آید , فقط کسانی می توانند بهترین قاضی رامعرفی کنند که خود تبحری در این موضوع داشته باشند . همچنین اگر به ما بگویند :بهترین استاد دانشگاه در فلان رشته کیست , باید جواب را از استادان دانشگاه گرفت . کسانی توان تشخیص اصلح (شایسته ترین) برای تصدی مقام ولایت فقیه رادارند که خود بهره ای از شرایط آن مقام و منصب داشته باشند و از آن ویژگیها – هرچند در مرتبه پایین تر – بهره مند باشند . از آن رو که مهمترین ویژگی ولی فقیه فقاهت است – زیرا آنچه در قانون آمده ولایت

(فقیه) است - بنابراین , اعضای خبرگان باید فقهائی باشند که صلاحیت این کار رادارند . اگر منصفانه قضاوت کنیم می فهمیم این بهترین و معقولترین راه برای تشخیص ولی فقیه است . نمونه روشنی از کار درست خبرگان که برگرفته از آشنایی بافقاهت و شناخت فرد مناسب برای رهبری است , تعیین مقام معظم رهبری پس از رحلت حضرت امام بود ; اگر عموم مردم می خواستند در آن اوضاع شخصی مناسب برای رهبری راشناسائی کنند , نمی توانستند , اما خبرگان در طی چند ساعت به نتیجه قطعی رسیدند . افزون بر آن که , اعضای خبرگان دارای مقام فقاهتند , دارای مرتبه عالی تقوی نیز هستند و با شناخت قبلی از افراد تصمیم می گیرند ; از این رو احتمال اینکه تحت تاثیر تبلیغات و جوسازی ها قرار بگیرند , بسیار ناچیز است .

جایگاه مجلس خبرگان چیست و وظایف آن کدام است ؟

پرسش

جایگاه مجلس خبرگان چیست و وظایف آن کدام است ؟

پاسخ

پس از پذیرش اصل (ولایت فقیه) باید چگونگی تعیین رهبر و ولی فقیه را مشخص کرد . در اینجا وجود خبرگان رهبر شناس تحت عنوان مجلس خبرگان ضرورت پیدامی کند . روشن است که در نظام حکومتی اسلام , مقام رهبری از اهمیت ویژه ای برخوردار است ,بگونه ای که اگر ولی فقیه در راس حکومت اسلامی حضور نداشته باشد , صبغه اسلامی بودن حکومت از بین می رود . پس خبرگان که با تصمیم خود و تعیین رهبر مانع از خلاءرهبری می گردند جایگاه والایی پیدا می کنند . توجه به اوضاع و احوال کشور اسلامی بعد از رحلت حضرت امام قدس سره و تعیین رهبری حضرت آیه اللّه خامنه ای در کمتر از بیست و چهار ساعت گواه صادقی بر اهمیت وجایگاه خاص مجلس خبرگان در نظام اسلامی است . وظایف مجلس خبرگان وظیفه اصلی خبرگان , تعیین رهبر یا عزل وی است . یعنی اگر رهبری به دلیل کهولت سن یا حوادث دیگر , نتواند وظایف خود را بخوبی انجام دهد , یا به فراموشی مبتلاشود , یا اینکه صلاحیت اخلاقی خود را از دست بدهد , در این صورت خبرگان باید اورا عزل کنند . البته اگر رهبر عدالت و تقوا یا سایر شرایط خود را از دست بدهد ,خود به خود عزل می شود , اما تشخیص این مورد و اعلام آن به وسیله خبرگان است که مقام رسمی می باشد . دیگر وظیفه خبرگان , نظارت بر کارهای رهبر است تا کار به عزل وی کشیده

نشود . مجلس خبرگان با تعیین (هیات تحقیق) کار کنترل و نظارت را انجام می دهد . حتی گاه ممکن است جریانی , تدریجا واقع شود , از این رو , می توان از نقطه ای شروع کرد که احتمال وقوع خطا در آن هست ; و می توان راه خطا را بست . هیات تحقیق براساس قاعده (هر چه بعد از وقوع رفعش واجب است , قبل از وقوع , دفعش واجب است)از بروز اختلال در فعالیت های رهبری جلوگیری می کند . وظیفه دیگر مجلس خبرگان آن است که با تشکیل کمیسیونی به مطالعه دقیق و جدی افرادی که می توانند ولایت مسلمین را بعهده بگیرند می پردازد تا همیشه افرادی راکه شرائط تصدی ولایت را دارند شناسایی شده باشند و در صورتی که رهبر از دنیا رفت و یا بخاطر فقدان شرائط از مقام خود برکنار شد , سریعا از بین آن افراد شناسایی شده , اصلح را برای رهبری معرفی کنند .

از دیدگاه قرآن مسئولان اجرائی باید دارای چه صفاتی باشند؟

پرسش

از دیدگاه قرآن مسئولان اجرائی باید دارای چه صفاتی باشند؟

پاسخ

در سه آیه از قرآن مجید به طور صریح و در چندین آیه دیگر به طور اشاره، به صفات و ویژگی های کارگزاران لایق حکومت پرداخته شده است.

نخست در قصّه طالوت و بنی اسرائیل می خوانیم «هنگامی که بنی اسرائیل بر انتخاب طالوت از سوی پیامبرشان (اشموئیل) برای سرپرستی حکومت خرده گرفتند و او را به خاطر نداشتن مال و ثروت (و عدم انتساب به فامیل های معروف بنی اسرائیل) شایسته اینکار ندانستند، پیامبرشان به آنها گفت او دارای دو ویژگی است فزونی علم و توانایی و قدرت جسم و به خاطر این دو (علم و قدرت) خداوند او را برگزیده است» (بقره/۲۴)

به این ترتیب دو شرط عمده رئیس حکومت اسلامی و درمرحله بعد همه کارگزاران را علم و قدرت می شمرد.

در داستان یوسف(ع) نیز به دو شرط درباره مدیران و کارگزاران رده بالای حکومت مانند حافظان بیت المال (وزیر دارایی) اشاره می کند «قالَ اِجْعَلْنی عَلَی خَزائِنِ الْاَرْضِ اِنّی حَفیظٌ عَلیمٌ» یوسف/۵۵ (یوسف) گفت [مرا سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرار ده که حافظ و آگاهم (هم در حفظ آن به خوبی می کوشم و هم بر مصرف آن با دقّت نظارت می کنم.]

در مورد کارکنان لایق در داستان موسی و شعیب نیز از زبان دختران شعیب اشاره به دو شرط شده است «قالَتْ اِحْداهُما یا اَبَتِ اِسْتَأْجِرْهُ اِنَّ خَیْرَ مَنْ اِسْتَاجَرْتَ الْقَوِیَّ الاَمینَ» قصص/۲۶ [یکی از آن دو گفت ای پدر (خطاب به شعیب است) او را استخدام کن (اشاره به موسی است که در آن زمان جوان نیرومندی بود) زیرا بهترین کسی را

که می توانی استخدام کنی آن کسی است که «قوی» و«امین» باشد.]

به این ترتیب علم و آگاهی و خردمندی و قوّت و قدرت و امانت و درستکاری را در تمام سطوح از رئیس حکومت گرفته تا وزراء و حتّی کارمندان جزء با تفاوت مراتب شرط می کند.

در آیات دیگر قرآن نیز اشاراتی به این مطلب دیده می شود و شرایطی برای کارگزاران حکومت ذکر شده، از جمله

۱ پرهیز از همکاری با اسرافکاران «وَ لا تُطیعُوا اَمْرَ الْمُسْرِفینَ» شعراء/۱۵۱ [فرمان مسرفان را اطاعت نکنید.]

۲ پرهیز از همکاری با سفیهان و بی خردان «وَلا تُؤْتُوا السُّفَهاءَ اَمْوالَكُمُ الَّتی جَعَلَ اللهُ لَكُمْ قیاماً» نساء/۵ [اموال خود را که خداوند وسیله قوام زندگی شما قرار داده به دست سفیهان نسپرید.]

۳ پرهیز از به همکاری طلبیدن گمراهان«وَ ما كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّیْنَ عَضُداً» کهف/۵۱ [من هرگز گمراهان را دستیار خود قرار نمی دهم.]

۴ پرهیز از دروغگویان «وَلا تُطِعِ الْمُكَذِّبینَ» قلم/۸

۵ پرهیز از عیبجویان و سخن چینان و مانعان از خیر و متجاوزان و افراد گنهکار و کینه توز شکمباره و خشن و بدنام «وِ لا تَطِعْ كُلَّ حَلّافٍ مَهِیْنٍ هَمّازٍ مَشّاءٍ بِنَمیمٍ مَنّاعٍ لِلْخَیْرِ مُعْتَدٍ اَثیمٍ عُتُلٍّ بَعْدَ ذلِكَ زَنیم.» قلم/۱۰تا۱۳

۶ پرهیز از پیروی هوای نفس «وَ لا تَتَّبِعُوا الْهَوی اَنْ تعْدِلوُا» نساء/۱۳۵ [از هوی و هوس پیروی نکنید مبادا از حق منحرف شوید.]

۷ و بالاخره لزوم همکاری با مؤمنان و عدم استفاده ازغیر مسلمین در پستهای کلیدی که سبب تسلط آنها بر مسلمانان گردد «وَلَنْ یَجْعَلَ اللهُ لِلْكافِرینَ عَلَی الْمُؤْمنینَ سَبیلاً» نساء/۱۴۱ [خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان سلطه ای نداده است.] اینها شرایطی است

که رعایت آنها در کارگزاران حکومت اسلامی ضروری است.

جایگاه مجلس خبرگان چیست ووظایف آن کدام است؟

پرسش

جایگاه مجلس خبرگان چیست ووظایف آن کدام است؟

پاسخ

وظیفه اصلی خبرگان, تعیین رهبر یا عزل وی است. یعنی اگر رهبری به دلیل کهولت سن یا حوادث دیگر, نتواند وظایف خود را بخوبی انجام دهد, یا به فراموشی مبتلا شود, یا اینکه صلاحیت اخلاقی خود را از دست بدهد, در این صورت خبرگان باید او را عزل کنند. البته اگر رهبر عدالت وتقوا یا سایر شرایط خود را از دست بدهد, خود به خود عزل میشود, اما تشخیص این مورد واعلام آن به وسیله خبرگان است که مقام رسمی میباشد. دیگر وظیفه خبرگان, نظارت بر کارهای رهبر است تا کار به عزل وی کشیده نشود. مجلس خبرگان با تعیین(هیات تحقیق) کارِکنترل ونظارت را انجام میدهد. حتی گاه ممکن است جریانی, تدریجاً واقع شود, از این رو, میتوان از نقطه ای شروع کرد که احتمال وقوع خطا در آن هست؛ و میتوان راه خطا را بست. بنا بر این هیات تحقیق بر اساس قاعده(هر بعد از وقوع رفعش واجب است, قبل از وقوع, دفعش واجب است) از بروز اختلال در فعالیتهای رهبری جلوگیری میکند. وظیفه دیگر مجلس خبرگان آن است که با تشکیل کمیسیونی به مطالعه دقیق وجدّی افرادی که می توانند ولایت مسلمین را بعهده بگیرند می پردازد تا همیشه افرادی را که شرائط تصدی ولایت را دارند شناسایی شده باشند و در صورتی که رهبر از دنیا رفت ویا به خاطر فقدان شرائط از مقام خود بر کنار شد, سریعاً از بین آن افراد شناسایی شده, اصلح را برای رهبری معرفی کنند.

نظارت استصوابی چیست؟ وجایگاه عقلایی وقانونی آن کدام است؟

پرسش

نظارت استصوابی چیست؟ وجایگاه عقلایی وقانونی آن کدام است؟

پاسخ

نظارت به دو گونه انجام میپذیرد: یکی به صورت استطلاعی ودیگری به صورت استصوابی. نظارت استطلاعی: به نظارتی گفته میشود که ناظر موظّف است تنها از وضعیّتی که مجریان انجام میدهند اطلاع یابد, سپس بدون آن که خود اقدام عملی کند ونحوه اجراء را تأیید یا رد کند, آنچه را مشاهده کرده به مقام دیگری گزارش کند. نظارت استصوابی: به نظارتی گفته میشود که در آن ناظر در تمام موارد تصمیم گیری حضور دارد وباید اقدامات انجام شده را تصویب کند تا جلوی هرگونه اشتباه ویا سوء استفاده ای از جانب مجریان گرفته شود. نظارت استصوابی امری شایع, عقلایی وقانونی در تمامی کشورها ونظامهای موجود دنیا میباشد. مثلاً یکی از شرایط معتبر در کلیّه نظامهای حقوقی جهان این است که کاندیدای مورد نظر سابقه کیفری

نداشته باشد وافراد دارای سوء سابقه کیفری از پاره ای از حقوق اجتماعی, از جمله انتخاب شدن برای مجالس تصمیم گیری, هیأت های منصفه, شوراها وغیره محروم اند. در کشور ما نیز به مانند سایر کشورهای جهان, قانون مرجعی را معرّفی کرده است که بر امر انتخابات وصلاحیّت نامزدهای انتخاباتی نظارت کند, که مطابق اصل نود ونهم قانون اساسی این وظیفه بر عهده شورای نگهبان قرار داده شده است.

بر اساس بینش اسلامی مجلس شورای اسلامی چه جایگاهی دارد و باید دارای چه ویژگی ای باشد؟

پرسش

بر اساس بینش اسلامی مجلس شورای اسلامی چه جایگاهی دارد و باید دارای چه ویژگی ای باشد؟

پاسخ

بر اساس بینش اسلامی، همه کسانی که در یک جامعه اسلامی با وضع و تصویب قوانین سر و کار دارند، در حکم مشاوران رهبر خواهند بود. چون یک جامعه مسائل و مشکلات فراوان و گوناگون دارد که برای حل آنها تخصص در رشته های فراوان علمی همچون اقتصاد، کشاورزی، صنعت، تجارت، تعلیم و تربیت، امور نظامی و پزشکی و دهها رشته دیگر ضروری است. و از سوی دیگر، رهبر جامعه که به هر حال انسانی عادی و متعارف است، نمی تواند دارای این همه آگاهیهای علمی باشد. پس چاره ای جز این نیست که رهبر جامعه از کسانی دیگر به عنوان مشاوران خود کمک بگیرد. از اینجا معلوم می شود که اعضای ((مجلس شورای اسلامی)) باید متخصصان رشته های مختلف علمی باشند؛ یک مجلس شورای اسلامی باید از چندین مجلس شورای تخصصی کوچکتر تشکیل شود که در هر یک از این مجالس کوچکتر گروهی از برجسته ترین متخصصان و کارشناسان یک رشته علمی، همکاری و تشریک مساعی کنند و در هر مورد بهترین راه حل را به رهبر پیشنهاد کنند. طرح پیشنهادی مزبور اگر به تصویب و امضای رهبر جامعه برسد جنبه قانونی خواهد یافت در غیر این صورت اعتبار قانونی ندارد.

نظارت استصوابی چیست؟ وجایگاه عقلایی وقانونی آن کدام است؟

پرسش

نظارت استصوابی چیست؟ وجایگاه عقلایی وقانونی آن کدام است؟

پاسخ

نظارت به دو گونه انجام میپذیرد: یکی به صورت استطلاعی ودیگری به صورت استصوابی. نظارت استطلاعی: به نظارتی گفته میشود که ناظر موظّف است تنها از وضعیّتی که مجریان انجام میدهند اطلاع یابد, سپس بدون آن که خود اقدام عملی کند ونحوه اجراء را تأیید یا رد کند, آنچه را مشاهده کرده به مقام دیگری گزارش کند. نظارت استصوابی: به نظارتی گفته میشود که در آن ناظر در تمام موارد تصمیم گیری حضور دارد وباید اقدامات انجام شده را تصویب کند تا جلوی هرگونه اشتباه ویا سوء استفاده ای از جانب مجریان گرفته شود. نظارت استصوابی امری شایع, عقلایی وقانونی در تمامی کشورها ونظامهای

موجود دنیا میباشد. مثلاًـ یکی از شرایط معتبر در کلیّه نظامهای حقوقی جهان این است که کاندیدای مورد نظر سابقه کیفری نداشته باشد وافراد دارای سوء سابقه کیفری از پاره ای از حقوق اجتماعی, از جمله انتخاب شدن برای مجالس تصمیم گیری, هیأت های منصفه, شوراها وغیره محروم اند. در کشور ما نیز به مانند سایر کشورهای جهان, قانون مرجعی را معرّفی کرده است که بر امر انتخابات وصلاحیّت نامزدهای انتخاباتی نظارت کند, که مطابق اصل نود ونهم قانون اساسی این وظیفه بر عهده شورای نگهبان قرار داده شده است.

آیا آیت الله خامنه ای نایب بر حق امام زمان (عج) هستند و آیا رهبری ایشان هم بر حق است ؟ و نظر امام(ره) نسبت به ایشان چه بود؟

پرسش

آیا آیت الله خامنه ای نایب بر حق امام زمان (عج) هستند و آیا رهبری ایشان هم بر حق است ؟ و نظر امام(ره) نسبت به ایشان چه بود؟

پاسخ

سوال شما چند جنبه دارد : اول : آیا شخص رهبر نایب بر حق ولی عصر (عج) هستند یا نه ؟ پاسخ این است که به استناد روایات وارده ، مجتهدین عادل نواب عام امام زمان می باشند . دوم : آیا شخص رهبر، رهبر بر حق می باشد یا نه ؟ ازآنجایی که انتخاب ایشان بر اساس قانون اساسی جمهوری اسلامی واز طرف مجلس خبرگان رهبری انجام گرفته است رهبر به حق نظام جمهوری اسلامی می باشند . سوم : نظر امام راحل درباره آقای خامنه ای چه بوده است ؟ پاسخ این است که آقای هاشمی رفسنجانی چند بار (از جمله در سال ۶۸ پس از رحلت امام و نیز سال ۷۶) درخطبه های نماز جمعه بطور علنی اظهار داشتند که در قضایای مهدی هاشمی همراه با آقایان : خامنه ای ، موسوی اردبیلی ، میرحسین موسوی خدمت امام راحل رسیدیم و سیداحمد خمینی نیز حضورداشت و در آنجا به امام گفتیم که شما با احترامات خود ما را درباره رهبری آینده در بن بست قرار می دهید .امام با اشاره به آقای خامنه ای فرمودند که در میان شما کسی است که شایسته رهبری است و شمادر بن بست قرار نخواهید گرفت . و هیچگاه از طرف هیچ یک ازمخالفان شخص آقای خامنه ای و یا غیر آنان این ادعا و بیان آقای هاشمی رفسنجانی انکار

نشده است . بلکه در مجلس خبرگان که درسال ۶۸ برای انتخاب رهبر جمهوری اسلامی پس از امام راحل تشکیل شد علاوه بر این اظهارات (که در حضور شاهدان قضیه انجام گرفت) از آقای سیداحمد خمینی نیز نقل شد که ایشان از امام راحل نقل نمودند که امام فرمودند آقای خامنه ای شایسته رهبری است. بنابراین می توان نتیجه گرفت که امام راحل به آقای خامنه ای به عنوان رهبر پس از خود نظر داشته است ، اما این به معنای نصب ایشان دروصیت نامه نیست. ;

چون اعضای شورای نگهبان از طرف رهبر انتخاب می شوند و آنها صلاحیّت کاندیداهای خبرگان رهبری را تأیید می کنند، بنابراین یقین رهبر از سوی وی – با واسطه – مستلزم یک نوع دور نمی باشد؟

پرسش

چون اعضای شورای نگهبان از طرف رهبر انتخاب می شوند و آنها صلاحیّت کاندیداهای خبرگان رهبری را تأیید می کنند، بنابراین یقین رهبر از سوی وی – با واسطه – مستلزم یک نوع دور نمی باشد؟

پاسخ

شکل دور به گونه ای در تمام نظام های دنیا وارد است. حتّی در نظام های دموکراسی که تحقق نظام باید براساس رفراندم و رأی گیری انجام شود و خود رأی گیری مستلزم وجود نظامی است معتبر، پس این شکل دور را فیلسوفان سیاست در نظامهای دمکراتیک هم مطرح کرده اند.

ولی باید توجّه داشت که این شکل دَور در نظام ولایت فقیه به وجود نمی آید توضیح اینکه; امام راحل((رحمه الله)) به سبب حق شرعی، دولت موقّت را منصوب کردند، تا انتخابات مردم را انجام دهد. در نظام سیاسی اسلام، حجیّت کلام رهبر به رأی مردم نیست و اعتبار و مشروعیّت نظام از آراء مردم و ناشی از رأی خبرگان نیست. زیرا خبرگان مقام ولایت را به رهبر اعطاء نمی کنند، وظیفه خبرگان فقط تشخیص مصداق رهبری الهی است که ائمه شرایط آن را بیان کرده اند، خبرگان موظّف هستند کسی را که امام معصوم((علیه السلام)) برای رهبری و ولایت شایسته می داند به مردم معرّفی کنند، مانند تشخیص مرجع فقهی و یا تشخیص اعلمیّت. زیرا اعلمیّت واقعیّتی است که حجیت آن از سوی خداوند است و شهود فقط آن را تشخیص می دهند و معرّفی می کنند. با این بیان بعد از نصب و تعیین رهبری که حجیّت او از جانب خداوند معین شده است نهادها و سایر ؟؟؟ با حکم رهبری حجیّت پیدا می کنند(۱).

(بخش پاسخ به

سؤالات)

۱ – نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

۴

چه ضرورتی دارد اعضای خبرگان فقیه باشند؟

پرسش

چه ضرورتی دارد اعضای خبرگان فقیه باشند؟

پاسخ

از آن رد که نظام ما جمهوری اسلامی است و بر اساس ارزشهای اسلامی آن را پذیرفته ایم گرچه شکل حکومت جمهوری اسلامی است. امّا محتوای آن باید اسلامی باشد، برای رسیدن به این هدف در رأس نظام باید کسی باشد که بیش از دیگران به مبانی اسلام و نحوه اجرای آن آشنا باشد. و این همان مسأله ولایت فقیه است که ضامن اسلامی بودن نظام است.

حال با توجّه به اینکه کار اصلی مجلس خبرگان تشخیص فرد مناسب برای تصدّی مقام ولایت است، به نظر می رسد عاقلانه ترین و منصفانه ترین راه این است که اعضای خبرگان کسانی باشند که خود در فقاهت دستی دارند. و توان تشخیص اصلح و شایسته ترین را برای تصدّی مقام ولایت فقیه را دارند.

بنابراین اعضای خبرگان باید فقهایی باشند که صلاحیّت این کار را دارند(۱).

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱ – نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

۳

اگر مذهب جعفری در قانون اساسی به عنوان مذهب رسمی قید شود یا قید نشود چه تفاوتی دارد؟

پرسش

اگر مذهب جعفری در قانون اساسی به عنوان مذهب رسمی قید شود یا قید نشود چه تفاوتی دارد؟

پاسخ

اگر مذهب جعفری در قانون اساسی به عنوان مذهب رسمی قید نشود در قوانینی که وضع می شود تنها معیار فقه شیعه نخواهد بود و این یکی از آثار مهم و قابل توجّه است ولی اگر دین رسمی کشور اسلام و مذهب جعفری باشد تنها فقه شیعه در کشور رسمی خواهد بود و قوانینی که وضع می شود بر این اساس باید سنجیده شود.

البته این منافات ندارد که برای اهل سنّت فقه آنان نیز محترم باشد و در محیطی که آنان زیست می کنند بتوانند طبق مذهب خود عمل کنند.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۳

نوع حکومت در ایران جمهوری اسلامی است اما عنصری به نام ولایت مطلقه فقیه در این جمهوری وجود دارد که در رأس هرم قدرت آن نیز هست آیا این نوع حکومت مشابه حکومت سلطنتی مشروطه نیست که در آن شاه طبق قوانین مصوب حکومت می کند و آیا اصولاً این نامگذاری برای حکومت ای

پرسش

نوع حکومت در ایران جمهوری اسلامی است اما عنصری به نام ولایت مطلقه فقیه در این جمهوری وجود دارد که در رأس هرم قدرت آن نیز هست آیا این نوع حکومت مشابه حکومت سلطنتی مشروطه نیست که در آن شاه طبق قوانین مصوب حکومت می کند و آیا اصولاً این نامگذاری برای حکومت ایران صحیح است؟ با این فرض چگونه می توان پاسخ گفت که حکومت ایران جمهوری و برپایه های دموکراسی استوار است؟

پاسخ

فهم معنای این دو کلمه (جمهوری ،اسلامی) تا حدّی روشن کننده مطلب است . شروع پاسخ با معنای صحیح این دو کلمه است . در فرمایشات شهید مطهری(آمده است که جمهوریت و اسلامیت رابطه قالب و محتوا را دارند . جمهوریت قالب نظام را مشخص می کند اما محتوا اسلام است .

آیت الله مصباح یزدی در این زمینه می فرمایند :"در سال اول انقلاب سال ۵۸ بنا بود رفراندوم بشود و گزینه هایی را پیشنهاد کردند که مردم طبق آنها رای بدهند این گزینه ها عبارت بودند از جمهوری ،جمهوری دموکراتیک، جمهوری دموکراتیک اسلامی و جمهوری اسلامی . ولی امام فرمود :"جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم نه یک کلمه زیاد، ۹۸ درصد مردم این مملکت هم به جمهوری اسلامی رأی دادند یعنی قید اسلامی آن را نمی شود حذف کرد. مرحوم استاد مطهری رضوان الله تعالی علیه تعبیری دارد که در این زمینه برای ما راهگشاست . ایشان می فرمودند :جمهوریت بیان قالب حکومت است و اسلامیت بیان محتوای حکومت است، محتوی حکومت اجرای دستورات اسلام است اما با چه ابزاری و با چه شکل و فرمی است

؟شکل آن جمهوریت در مقابل سلطنت است . رژیم ما سلطنتی نخواهد بود بلکه شکل آن جمهوری است اما محتوایش اسلامی است . چیزی قبل از اسلام و فوق اسلام نداریم ، اصالت با مفاهیم و احکام و ارزشهای اسلامی است." لذا نتیجه می گیریم آنچه در رأس حکومت قرار می گیرد فرد نیست بلکه قانون الهی است و کسی حتی شخص ولی فقیه مجاز به گریز از این قانون الهی نیست . تفاوت اساسی در حکومت اسلامی با سایر حکومتها به خصوص حکومت سلطنتی – که در آن اراده فرد حاکم بر اراده مردم است – اینست که تنها اراده الهی حاکم است و تنها افرادی که حاکم الهی را با توجه به تخصص و توانمندیشان بهتر از دیگران می توانند تشخیص دهند یعنی فقها آنهم با ویژگی عدالت – یعنی توانمندیهای بالفعل در اجرای قوانین الهی در زندگی خودشان و جلوگیری از هواهای نفسانی – صلاحیت احراز مسؤولیت ولایت فقیه را دارند، که این مطابق مضمون روایت امام زمان (عج) است « و اما من کان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظاً لدینه، مخالفاً علی هواه مطیعاً لأمر مولاه فللعوام ان یقلّدوه ».

شهید مطهری می فرمایند: "ولایت فقیه به این معنی نیست که فقیه خود در رأس دولت قرار بگیرد و عملاً حکومت کند . نقش فقیه در یک کشور اسلامی یعنی کشوری که در آن مردم، اسلام را به عنوان یک ایدئولوژی پذیرفته و به آن ملتزم و متعهد هستند، نقش یک ایدئولوگ است، نه نقش یک حاکم. وظیفه ایدئولوگ این است که بر اجرای صحیح و درست ایدئولوژی نظارت داشته باشد، او صلاحیت

مجری قانون و کسی را که می خواهد رئیس دولت بشود و کارها را در کادر ایدئولوژی اسلام بانجام برساند، مورد نظارت و بررسی قرار می دهد . تصور مردم آن روز دوره مشروطیت – و نیز مردم ما از ولایت فقیه این نبود و نیست که فقها حکومت کنند و اداره مملکت را بدست گیرند بلکه در طول قرون و اعصار، تصور مردم از ولایت فقیه این بوده که از آنجا که جامعه یک جامعه اسلامی است و مردم وابسته به مکتب اسلام اند، صلاحیت هر حاکمی، از این نظر که قابلیت اجرای قوانین ملی اسلامی را دارد یا نه باید مورد تصویب و تایید فقیه قرار گیرد . لهذا امام در فرمان خود به نخست وزیر دولت موقت می نویسد : بموجب حق شرعی (ولایت فقیه) و به موجب رأی اعتمادی که از طرف اکثریت قاطع ملت به من ابراز شده من رئیس دولت را تعیین می کنم . ولایت فقیه، یک ولایت ایدئولوژیکی است و اساساً فقیه را خود مردم انتخاب می کنند و این امر عین دموکراسی است اگر انتخاب فقیه انتصابی بود و هر فقیهی، فقیه بعد از خود را تعیین می کرد جا داشت که بگو ییم این امر خلاف دموکراسی است . اما مرجع را به عنوان کسی که در این مکتب صاحب نظر است خود مردم انتخاب می کنند .

حق شرعی امام از وابستگی قاطع مردم به اسلام به عنوان یک مکتب و یک ایدئولوژی ناشی می شود و مردم تأیید می کنند که او مقام صلاحیتداری است که می تواند قابلیت اشخاص را از جهت انجام وظایف اسلامی

تشخیص دهد در حقیقت حق شرعی و ولایت شرعی یعنی مهر ایدئولوژی مردم و حق عرفی همان حق حاکمیت ملی مردم است . که آنها باید فرد مورد تأیید رهبر را انتخاب کنند."(۲)

پس معلوم می شود که اراده شخصی کاملاً از بین رفته و کسی که ملکه عدالت را بیش از دیگران دارد و تشخیص او قوی تر است صلاحیت دارد . اما اینکه چه کسی قدرت این تشخیص را دارد بر عهده مردم است که مشخص کنند چه کسی این توانمندی را دارد و این معنای جمهوریت نظام است که متحقق است بر خلاف مفهومی که از دموکراسی - به معنای قانونگذاری مردم و جعل قوانین حکومتی به وسیله مردم و منتخبین آنها - در کشورهای دموکراسی غیر دینی است . در جمهوری اسلامی این مردم نیستند که قانون می سازند و از پیش خود بایدها و نبایدها را در تکامل و سعادت انسان معیین می کنند بلکه قانون الهی تعیین کننده آن است .

آیت الله جوادی آملی به نقل از حضرت امام (می گویند:"سیدنا الاستاد امام خمینی - دام ظلّه - در جلد دوم از کتاب بیع ضمن بحث از مسئله ولایت فقیه می فرمایند:آنچه که در اسلام حکومت می کند فقاهت و عدالت است و به تعبیر دیگر در اسلام، قانون الهی است که حاکم و ولّی بر مردم است نه شخص خاص، زیرا که ولی یک تافته جدا بافته از مردم نیست بلکه او نیز همانند یکی از آحاد مردم موظف به رعایت احکام و قوانین الهی است . پس هرگزفقیه نیست که حاکم بر مردم است تا آن که آن

اصل اولی، به حکومت فقیه مخصّص یا مقید گردد، بلکه فقاهت و عدالت است که بر مردم حکومت می کند و لذا ولایت فقیه بعد از آن که اثبات شود، تخصصاً از آن اصل عام خارج است، و بازگشت این خروج تخصّصی نیز به همان آیه شریفه سوره مبارکه آل عمران است که فرمود: قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم الّا نعبد الّا الله و لا نشرک به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضا ارباباً من دون الله (آیه۶۳)"(۳)

شهید مرتضی آوینی نیزمطلبی را از حضرت امام اینگونه نقل می کند:" در کتاب ولایت فقیه نیز حضرت امام خمینی بعد از بیان ضرورت تشکیل حکومت اسلامی آنگاه که به تبیین وجوه تمایز این نظام از دیگر حکومت ها می پردازند با صراحت بر همین امر تاکید می ورزند : حکومت اسلامی هیچیک از انواع طرز حکومتهای موجود نیست ... حکومت اسلامی نه استبدای است و نه مطلقه، بلکه مشروطه است . البته نه مشروطه به معنی متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آراء اشخاص و اکثریت باشد. مشروطه از این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنّت رسول اکرم (معین گشته است . مجموعه شرط همان احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود . از این جهت حکومت اسلامی حکومت قانون الهی بر مردم است.

فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومت های مشروطه سلطنتی و جمهوری در همین است . در این که نمایندگان مردم یا شاه در اینگونه رژیمها به قانونگذاری می پردازند در

صورتی که قدرت مقننه و اختیار تشریع در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است . شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است . هیچیک حق قانونگذاری ندارد و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی توان بمورد اجرا گذاشت." (۴)

۱- سلسله مباحث اسلام سیاست و حکومت،آیت الله مصباح یزدی ، ج۴ ص ۸۵،۸۴

۲- پیرامون انقلاب اسلامی شهید مطهری ص ۶۸،۶۷

۳- ولایت فقیه ۲ ،آیت الله جوادی آملی ص ۱۱۳

آغازی بر یک پایان، سید مرتضی آوینی، ص ۷۴

قانون اساسی میثاق ملی ماست هنگام بازنگری در قانون اساسی اصولی تغییر کرد که به نظر می رسد دستهایی آنرا از مسیر انقلاب منحرف کرد با مقایسه دو قانون اساسی این تغییرات آشکار می شود ؟ (مثلاً شورای قضایی تبدیل به رئیس قوه قضائیه شدکه زیر نظر مستقیم مقام رهبری

پرسش

قانون اساسی میثاق ملی ماست هنگام بازنگری در قانون اساسی اصولی تغییر کرد که به نظر می رسد دستهایی آنرا از مسیر انقلاب منحرف کرد با مقایسه دو قانون اساسی این تغییرات آشکار می شود ؟ (مثلاً شورای قضایی تبدیل به رئیس قوه قضائیه شدکه زیر نظر مستقیم مقام رهبری است ، در حالیکه وقتی شورایی بود فقط وفقط رهبری تعیین کننده نبود)

پاسخ

در سئوالی که مطرح فرمودید در واقع این فکر ارائه شده که کار شورایی مناسب تر از کاری است که یک فرد به تنهایی دارد . ودیگر اینکه فرمودید : " به نظر می رسد که دستهایی آن را از مسیر انقلاب منحرف کرده . " ابتدا باید مقایسه ای بین قوانین قبل از بازنگری با مواردی که بعد از تجدید نظر به عنوان قانون مطرح شده است ، صورت گیرد . شورای عالی قضایی قبل از تجدید نظر متشکل از نظر ۵ نفر بوده است . رئیس دیوان عالی کشور ، دادستان کل کشور و۳ قاضی مجتهد عادل که به انتخاب قضات کشور تعیین می شدند و اصل انتخاب شورایی برای همین ۳ نفر بوده است .

متن اصل ۱۵۸ قبل از تجدید نظر :

" شورای عالی قضایی از ۵ عضو تشکیل می شود : ۱- رئیس دیوان عالی کشور . ۲- دادستان کل کشور .۳ – سه نفر قاضی مجتهد به انتخاب قضات کشور . اعضای این شورا برای مدت پنج سال طبق قانون انتخاب می شوند وانتخاب مجددشان بلامانع است . شرایط انتخاب شونده وانتخاب کننده را قانون معین می کند . " بعد از بازنگری تنها

تفـاوتی که در این ارگـان به وجود آمـد این بود که یکی از پنـج نفر به عنوان رئیس انتخاب شـد واین انتخاب رئیس ، شورایی بودن را بر هم نمی زند .

اصل ۱۵۷ :

" به منظور انجام مسـئولیتهای قوه قضائیه در کلیه امور قضائی ، اداری واجرایی مقام رهبری یک نفر مجتهد عادل وآگاه به امور قضایی ومدیر ومدبر را برای مدت پنج سال به عنوان رئیس قوه قضائیه تعیین می نماید که عالیترین مقام قوه قضائیه است . " هم اکنـون در کشـور ارگانهـایی از قبیـل شـورای ملی ، مجلس شـورای اسـلامی وشـورای نگهبـان وجود دارد که همه این ارگـانها مســئولی در رأس خـود دارنــد . آیــا انتخــاب رئیس بــا شـورایی بـودن ایـن ارگانهــا منافـات دارد ؟ حـال کـه برای قـوه این ارگانهامسـئولی دررأس خوددارنـد.آیا انتخـاب رئیس بـاشورایی بودن این ار گانها منافات دارد حال که برای قوه قضائیه رئیس انتخاب می شود هیـچ تفاوتی با قبل نکرده است . اکنون نیز طبق روال قانونی گذشـته ، ۳ قاضی مجتهد عادل به انتخاب قضّات کشور منصوب می شونـد ودر شورای عـالی شـرکت می کننـد وقوانین ، اصول وبنـدها به وسـیله آنها به تصویب می رسـد واین منافـات نـدارد بـا اینکه این مجموعه رئیس هم داشـته باشـد . قبلاً رئیس دیوان عالی کشور یکی از ۵ نفر بـود اکنون عنوانش به عنوان رئیس قوه قضـائیه تغییر نـام پیـدا کرده است که عالیترین مقام قوه قضائیه است . مطلب دوم اینکه وقتی جایگاه قانونی این ارگان به وسـیله خود مجلس شورای اسـلامی معین شـده وتجدیـد نظر در قوانین مربوط به آن توسّط مجلس صورت پذیرفته در این صورت این تعبیر

که " دستهایی آن را از مسیر انقلاب منحرف کرده . " باید صادق بر همه قوانینی باشد که مجلس تصویب می کند واین تعبیر در آن صورت صحیح است که روند قانونی تغییر پیدا کرده واز روال طبیعی خود خارج شده باشد اما انتخاب رئیس قوه قضائیه از موارد قانونی است که در اصل ۱۲۳ تعیین شده است .

" دولت محترم جمهوری اسلامی : تاریخ : ۲۴/ ۵/ ۶۸

شماره : ۱/ ۳۰۶۳

بدین وسیله متن تجدید نظر شده قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که به وسیله شورای بازنگری قانون اساسی تصویب گشته وطبق اعلام شورای محترم نگهبان درهمه پرسی مورخ ۶ / ۵ / ۱۳۶۸ به قبول و تأیید ملّت عزیز ایران نائل گردیده است ، بر اصل یکصد وبیست وسوم قانون اساسی ابلاغ می گردد . سید علی خامنه ای " (۱)

نتیجتاً تجدید نظر در این اصل مستند به قانون است . قسمت دیگر این سئوال این است که وقتی رئیس قوه قضائیه بوسیله مقام رهبری معین می شود در حقیقت این قوه تحت اشراف ونظر یک نفر در می آید وحال آنکه قبل از این دیگران هم می توانند روی آن نظر داشته باشند . خوب حقیقت این است که آغاز تصویب قوای سه گانه ، این سه قوه زیر نظر رهبری بوده و تفاوتی که الان صورت پذیرفته تغییری درآن ایجاد نکرده است و این اشراف آن طور که در قانون هم آمده به قوت خود باقی است اگر قبلاً بخشی زیر نظر رهبری نبوده وبعد اضافه شده هم اکنون در بخشهای دیگر ممکن است این صادق باشد .یعنی نظارت رهبری

از برخی بخشـها برداشـته شده باشد . همین تغییرات نیز به وسـیله مصوّبات مجلس شورای اسلامی است . یعنی اختیارات رهبری جایگاه قانونی دارد ومیزان این اختیارات نیز مصّوب مجلس شورای اسلامی است ومسئله ای نیست که رهبری شخصاً اعمال نظر کنـد . ممکن است این مسـئله یعنی اختیارات رهبری به مذاق کسانی خوش نیاید وچون نسبت به خود رهبری دید مثبتی ندارند وبـا دادن اختیـارات به رهبری مخـالف هسـتند . البته این مسـئله امر دیگری است و برحسب سـلیقه و گرایشـات افراد اصلِ قضـیه قانونی بودن تغییری نمی کند .

۱) قانون اساسی جمهوری اسلامی ، انتشارات لاهیجی ، ص ۱۷

بعضاً شـنیده می شود که شورای نگهبان سـلیقه ای عمل می کند حال اگر فرض کنیم که درصدی به صورت سلیقه ای عمل کرده چرا این سلیقه تابعی از سـلیقه مردم نباشد به این صورت که اعضای شورای نگهبان (فقهای آن) مانند مجلس خبرگان با رأی مستقیم مردم انتخاب نمی شوند؟

پرسش

بعضـاً شـنیده می شود که شورای نگهبان سـلیقه ای عمل می کنـد حال اگر فرض کنیم که درصـدی به صورت سـلیقه ای عمل کرده چرا این سـلیقه تابعی از سـلیقه مردم نباشـد به این صورت که اعضای شورای نگهبان (فقهای آن) مانند مجلس خبرگان با رأی مستقیم مردم انتخاب نمی شوند؟

پاسخ

آیت الله مصـباح می فرماینـد: ((در کشـور مـا نیز ماننـد سـایر کشورهـای جهـان، قـانون مرجعی را معرفی کرده است که بر امر انتخابات و صـلاحیت نامزدهای انتخاباتی نظارت کنـد که مطابق اصل ۹۹ قانون اساسـی این وظیفه بر عهده شورای نگهبان قرار داده شـده است. نخست وزارت کشـور به عنوان مجری انتخابـات صـلاحیت نامزدهـا را احراز می کنـد سـپس به موجب قـانون، شورای نگهبان نظارت می کنـد که آیا تأییـد یا رد صـلاحیت داوطلبان به حق بوده است یا خیر. این نظارت که به موجب اصـل ۹۹ قانون اساسـی بر عهده شورای نگهبان است (مطلق) وشامل نظارت بر رأی گیری و روند انتخابات و نیز صـلاحیت کاندیدا ها می باشد و مقیّد کردن آن به صرف نظارت بر رأی گیری، بدون دلیل و تخطّی از اصل مذبور (اصل ۹۹) است.

اما به چه دلیل نظارت شورای نگهبان اسـتصوابی است و نه اسـتطلاعی؟ مطابق همان اصل عقلایی که احراز صـحت انتخابات یا تأیید و یا رد صلاحیت نامزدهای انتخاباتی را بر عهده مرجعی رسمی و قانونی می داند و نیز ضرورت وجود مرجع قانونی کنترل اعمال مجریان (وزارت کشور) برای برطرف کردن اشتباهات یا سوء استفاده های احتمالی نهاد اجرایی و همچنین پاسخگویی به شکایات و اعتراضات داوطلبان از مجریان انتخاباتی، قانون اساسی نهاد ناظری بعنوان مرجع رسمی ناظر

بر انتخابات و تشخیص صلاحیت نامزدها و عملکرد مجریان انتخاباتی تعیین کرده است این نهاد ناظر، شورای نگهبان است و در قانون نهاد یا شخص دیگری به عنوان ناظر یا نهادی که شورای نگهبان به آن گزارش دهد معرفی نشده است. پس تنها ناظر رسمی و قانونی همین شورای نگهبان است و چون نظارت عقلایی بر رأی گیری و تشخیص صلاحیت داوطلبان اقتضای تأیید یا ردّ و ابطال عملی و موثر را دارد و این ویژگی تنها در قالب نظارت استصوابی قابل تحقق است. بنابراین نظارت شورای نگهبان نیز نظارت استصوابی می باشد.

از سوی دیگر قانون اساسی در اصل ۹۸ خود حق تفسیر قانون اساسی را به شورای نگهبان داده است و این شورا به دفعات

از سوی دیگر قانون اساسی در اصل ۹۸ خود حق تفسیر قانون اساسی را به شورای نگهبان داده است و این شورا به دفعات

((نظارت)) موجود در اصل ۹۹ قانون اساسی را به ((نظارت استصوابی)) تفسیر کرده است، البته این نظارت در چارچوب قانون و بر مبنای شرایطی است که قانون برای نامزدها و یا نحوه اجرای انتخابات تعیین کرده است در واقع شورای نگهبان عهده دار بررسی وجود شرایط مندرج در قانون در داوطلبان و در عملکرد مجریان انتخاباتی می باشد. البته طبق وظیفه اگر وجود این شرایط را محرز نبیند صلاحیت داوطلبان و یا صحت انتخابات را تأیید نخواهد کرد.))۱

اینجا دو بحث است بحث اول گزارشی از عملکرد، که تا به حال سلیقه ای عمل شده است یا نه؟

این مطلبی است که برای خود سؤال کننده هم محرز نیست لذا این بحث را کنار

می گـذاریم و بحث دوم این است که آیـا بهتر نیست اعضـای شورای نگهبان مسـتقیماً به وسـیله مردم انتخاب شونـد؟ چون این بخش از بحث قسمت اساسی سؤال است به این بخش می پردازیم.

آن قسـمت اول بحث هم در حقیقت یـا اتهـام است که بایـد در اثبات آن، موردی بحث شود. یا شایعات است که طرحش فقط آن را اثبات نمی کند بلکه باید شاهد و دلیلی بر این مدعا وجود داشـته باشد تا بر آن تکیه کرد در غیر این صورت به طور کلی نمی توان چنین ادعایی نمود پس آنچه در اینجا صلاحیت بحث و بررسی دارد قسمت دوم بحث می باشد.

لامحاله در هر نظامی بخش های متعدد فراوانی پیدا می شود که اصلاً قابلیت این را ندارد که با رأی مردم انتخاب شود.

آیت الله مصـباح در این مورد می فرمایند: ((اگر مقصود از پرسـش این باشد که برای انتخاب اصـلح و اطمینان بیشتر در صحت تشـخیص او، انتخاب مستقیم بهتر است، این گمان درست نیست زیرا دست کم در مورد انتخاب رهبر _ که مردم غیر مستقیم به او رأی می دهنـد _ انتخاب غیر مسـتقیم بیشتر قابل اطمینان است زیرا مردم، توسط گروهی از فقها (خبرگان) که از فقاهت بهره دارند و آنها افراد شایسته را می شناسند، رهبر را انتخاب می کنند. این انتخاب، دقیق تر و مطمئن تر از انتخاب مستقیم است))۲

در اداره کشور در موضوعـات مختلف آیـا می شود همه چیز را براسـاس انتخـاب مردم قرار بـدهیم یـا نه ... لامحاله یک اموری جدا می شود. حال آن اموری که جدا می شوند چه ملاکی در آنها

وجود دارد که رأی مردم در آنها ملاک قرار نگرفته است؟

عموماً به این نتیجه می رسیم که در جاهایی که لازمه یک اموری، اظهار نظرهای کارشناسانه بوده و رشته تخصصی لازم داشته آنجا به آرای عمومی مردم اتکا نمی شود چون رأی عمومی مردم نمی توانـد، صالـح را از غیر صالـح جدا بکند پس رأی مردم تعیین کننـده فرد صالـح نیست و اصـلاً اسـتفاده از آرای عمومی مردم در جـایی است که ویژگی تخصـص و کارشناسـی درکار نباشد. مثلاً در هیأت علمی دانشگاهها و کمیسیون هایی که در مجلس شورای اسلامی تشکیل می شوند و همه اینها به نحوی در تعیین سرنوشت این ملت دخالت دارند آیا درهمه این موارد باید از آرای مردم استفاده کنیم یا اینکه برای هرکدام، راهی و راهنوردی در خود آن راه وجود دارد که بایـد از اهلش اسـتفاده کنیـم. مثلاـ در مجلس بحث بر سر انطباق قوانین مصوبه مجلسشورا با اسلام است که می خواهنـد ببینند از افرادی که خودشان را کاندیدا می کنند کدام یک در این امر متبحرترند که این یک موضوع کارشناسی است.

لـذا مردم نمی تواننـد تعیین کننـد که کـدامیک صـلاحیت این امر را دارنـد و بایـد هیأتی از متخصـصان باشـد تا بهترین ها را با ضوابطی انتخاب و مشخص کنند.

در همه امور زندگی می بینیم که غالب مسائل ما با رای مردم درست نمی شود مثلاً استادی که تدریس می کند برای تشخیص صلاحیت دانشجویان رأی گیری نمی کند بلکه امتحان به عمل می آورد زیرا بحث رأی دراینجا موضوعیت ندارد و موارد زیاد دیگری هم وجود دارد که رأی گیری موضوعیت ندارد

وقتی بررسی می شود می بینیم دلیل عمده عدم رأی گیری، در این موارد این است که این امور از موارد کارشناسی و تخصصی است که در این گونه موارد رأی نمی تواند صالح را از غیر صالح جدا کند .

مثال دیگر اینکه درمورد شورای پزشکی که گروهی از اطبا آن را تشکیل می دهند و بر کار اشراف دارند هیچگاه این شورا با رأی مردم انتخاب نمی شوند بلکه به وسیله یک هیأت خبره که اهل این کار باشند و با رأی آنها اعضای این شورا انتخاب

می شوند.

آیت الله مصباح می فرمایند: ((مردم حتی در زندگی روزمره خود وقتی می خواهند برای امر مهمی تصمیم بگیرند و انتخابی را انجام دهند، برای اطمینان بیشتر در صلاحیت شخص انتخاب شده کسانی را واسطه انتخاب خود قرار می دهند و یا با آنان مشورت می کنند به ویژه هنگامی که بخواهند بهترین متخصص را انتخاب کنند.))۳

حال که ثابت شد همه موضوعات قابلیت انتخاب به وسیله رأی مردم را ندارند باید ببینیم که موضوع مورد بحث ما از کدام دسته است مانند انتخاب اعضای مجلس شورای اسلامی است که نیاز به رأی مردم دارد چون مردم در این مورد کسی را وکیل خود می کنند که حداقل اطلاعات را داشته باشد و تخصص و کارشناسی لازم نیست یا مانند مسأله طبابت یا معماری است که تخصصی هستند لذا اگرهمه بخواهند در این دو علم وارد شوند باید بهترین ها انتخاب شوند و نیاز به رأی مردم نیست بلکه هیأتی که در این امر تخصص دارند بهترین ها را انتخاب می کنند.

با اینکه اعضای مجلس شورا از طریق رأی مردم

انتخـاب می شونـد بـا این حـال در مجلس موضوعاتی مطرح می شود که بسـیاری از آنها جنبه فنی پیـدا می کنـد و بایـد در آن افرادی باشـند تا به صورت کارشناسی نظر بدهند به همین خاطر در مجلس کمیسیون هایی تشکیل می شود که در آن کمیسیون هـا در مورد این موضوعـات تحقیق می شود و کـار کارشناسـی مناسبی انجام می شود، اعضای هر کمیسـیون جنبه های مختلف قضـیه را می سـنجند و بعد مطلب را در حد ذهن نماینده های مجلس پخته می کنند و در نهایت اطلاعات لازم را در اختیار آنها قرار می دهند.

نتیجه و پاسـخ این است که امری که کارشناسـی باشد مانند مسأله انطباق قوانین مجلس شورا با قوانین اسـلام یا عدم انطباق آن، نیاز به متخصصین مربوط به این رشته دارد و لذا با رأی مردم افراد با صلاحیت و متخصص انتخاب نمی شوند و از این نظر است که در شورای نگهبان از فقها ابتدا امتحان به عمل می آید و درموضوعات مختلف تبحّر آنها سـنجیده می شود و اگر در امتحان قبول شونـد و تبحّر آنها محرز شـد عضو شورای نگهبان می شونـد به هر حال به وسـیله یک سـری آزمایشات ملاک توانمنـدی های آنها احراز می شود و نیاز به رأی مردم نیست.

۱- پرسشها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی، صفحه ۷۷ و ۷۸ و ۷۹

۲- پرسشها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی، صفحه ۸۵

پرسشها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی، صفحه ۸۶

نوع حکومت در ایران جمهوری اســلامی است اما عنصــری به نام ولایت فقیه در این جمهوری وجود دارد که در راس هرم قدرت آن نیز هست ایا این حکومت مشابه حکومت حکومت ســلطنتی مشروطه نیست که در آن شاه طبق قوانین مصوب حکومت می کند و آیا اصولا این نامگذاری برای حکومت ایران ص

پرسش

نـوع حکـومت در ایران جمهـوری اسـلامی است امـا عنصـری به نـام ولاـیت فقیه در این جمهـوری وجود دارد که در راس هرم قدرت آن نیز هست ایا این حکومت مشابه حکومت حکومت سلطنتی مشروطه نیست که در آن شاه طبق

قوانین مصوب حکومت می کنـد و آیـا اصولاـ این نامگـذاری برای حکومت ایران صـحیح است ؟ با این فرض چگونه می توان گفت که ایران جمهوری و بر پایه های دموکراسی استوار است ؟

پاسخ

فهم معنای این دو کلمه (جمهوری ، اسـلامی تا حدی روشن کننده مطلب است شروع پاسخ با معنای صحیح این دو کلمه است و در فرمایشـات شـهید مطهری آمـده اسـت که جمهـوریت و اسـلامیت رابطه قـالب و محتـوا دارنـد . جمهـوریت قـالب نظـام را مشـخص می کنـد امـا محتوا اسـلام است ایت الله مصـباح یزدی در این زمینه می فرماینـد در سـاب اول انقلاـب سال ۵۸ بنا بود رفرانـدوم بشـود و گزینـه عـایی را پیشـنهاد کردنـد که مردم طبـق آنهـا رای بدهنـد این گزینه هـا عبـارت بودنـد از جمهـوری ، جمهوری دموکراتیـک ، جمهوری اسـلامی . ولی امـام فرمود جمهوری اسـلامی نه یـک کلمه کم نه یک کلمه زیاد ۹۸ درصد مردم این مملکت هم به جمهوری اسلامی رای دادند یعنی قید اسلامی آن را نمی شود حذف کرد .

مرحوم استاد مطهری رضوان اللع تعالی علیه تعبیری دارد که در این زمینه برای ما

راهگشاست . ایشان می فرمودند ؛ جمهوریت بیان قالب حکومت است و اسلامیت بیان محتوای حکومت است محتوی حکومت اجرای دسـتورات اسلام است اما با چه ابزاری و با چه شکیل و فرمی است ؟ شکل آن جمهوریت در مقابل سلطنت است . رژیم ما سلطنتی نخواهد بود بلکه شکل آن جمهوری است اما محتوایش اسلامی است .

بر گرفته از : ۱ معاد، استاد مطهری (ره)

چیزی قبل از اسلام و فوق اسلام نداریم ، اصالت

با مفاهیم و احکا م و ارزشهای اسلامی است .

لذا نتیجه می گیریم آنچه در رأس حکومت قرار می گیرد فرد نیست بلکه قانون الهی است و کسی حتی شخص ولی فقیه مجاز به گریز از این قانون الهی نیست . تفاوت اساسی در حکومت اسلامی بار سایر حکومتها به خصوص حکومت سلطنتی که در آن اراده فرد حاکم بر اراده مردم است اینست که تنها اراده الهی حاکم است و تنها اراده الهی حاکم است و تنها افرادی که حکم الهی را با توجه به تخصص و توانمندیشان بهتر از دیگران می توانند تشخیص دهند یعنی فقها آنهم با ویژگی عدالت یعنی توانمندیهای بالفعل در اجرای قوانین الهی در زندگی خودشان و جلوگیری از هواهای نفسانی صلاحیت احراز مسئولیت ولایت فقیه را دارند که این مطابق مضمون روایت امام زمان (عج) است " و اما من کان من الفقهاء حافظا لدینه لهوی مطیعا لامر مولی فللعو ان یقلدو "

شهید مطهری می فرمایند ولایت فقیه به این معنی نیست مه فقیه ، خود در رأس دولت قرار بگیرد و عملا حکومت کند . نقش فقیه در یک کشور اسلامی ، یعنی کشوری که در آن ، مردم ، اسلام را به عنوان یک ایدئولوژی پذیرفته و به آن ملتزم و متعهد هستند ، نقش یک ایدئولوگ است ، نه نقش یک حاکم . وظیفه ایدئولوگ اینست که بر اجرای درست و صحیح ایدئولوژی نظارت داشته باشد ، او صلاحیت مجری یقانون و کسی را که می خواهد رئیس دولت بشود و کارها را در کادر ایدئولوژی اسلام بانجام برساند مورد

نظارت و بررسی قرار می دهد . تصور مردم آنروز دوره مشروطیت و نیز مردم ما از ولایت فقیه این نبود و نیست ، که فقها حکومت کنند و اداره مملکت را بدست گیرند ، بلکه در طول قرون و اعصار ، تصور مردم از ولایت فقیه این بوده که از آنجا که جامعه ، یک جامعه اسلامی است و مردم وابسته به مکتب اسلامند صلاحیت هر حاکمی ، از این نظر که قابلیت اجرای قوانین ملی اسلامی را دارد یا نه ؟ باید مورد تصویب و تأیید قرار گیرد . لهذا امام در فرمان خود به نخست وزیر دولت موقت می نویسد : بموجب حق شرعی (ولایت فقیه) و به موجب رأی اعتمادی که از طرف اکثریت قاطع ملت به من ابراز شده، من رئیس دولت ار تعیین می کنم ، ولایت فقیه یک ولایت ایدئولوژی است و اساسا فقیه را خود مردم انتخاب می کنند و این امر عین دموکراسی است . اگر انتخاب فقیه انتخابی بود و هر فقییهی ، فقیه بعد از خود را تعیین می کرد ، جا داشت که بگوییم این امر ، خلاف دموکراسی است . اما مرجع را به عنوان کسی که در این مکتب صاحب نظر است خود مردم انتخاب می کنند . حق شرعی امام ، از وابستگی قاطع مردم به اسلام به عنوان یک مکتب و یک ایدئولوژی ناشی می شود . و مردم تأیید می کنند که او مقام

دلیل سکوت رهبری در برابر بعضی انحرافات که برای همه مشخص شده چیست ؟ چرا عده ای هنوز با تمام ولخرجیها در پستشان باقی می مانند ؟

پرسش

دلیل سکوت رهبری در برابر بعضی انحرافات که برای همه مشخص شده چیست ؟ چرا عده ای هنوز با تمام ولخرجیها در

پستشان باقی می مانند ؟

پاسخ

الف : اگر ثابت شد که مقام معظم رهبری فی الواقع در مقابل انحرفات سکوت نموده اند ، آنگاه باید علت آنرا جویا شویم .

مااصولاـ معتقـدیم که رهبری در مقابل انحرافات در همه زمینه ها موضع واضـح ومشخصـی دارنـد. در همه مواردی که انحراف محسوب می شـده اعم از سیاسـی ، اخلاـقی ، اقتصـادی،اجتمـاعی به صورت جـدی اعلاـم خطر کرده انـد . ما می توانیم با ارائه فهرستی از موضوعات وصحبتهای رهبری بر روی اندیشه سکوت رهبری خط بطلان بکشیم .

ب : در پاسـخ به این سؤال بایـد شـبهه ای که در مورد جایگـاه رهـبری ووظـایف ایشـان است رفع شود .وظیفه رهبری برحسـب حـدود اختیارات این جایگاه در قانون اساسـی، هماهنگی قوای سه گانه است وانجام کارهای اجرایی توسط ایشان وجهه قانونی ندارد .

به عنوان مثـال : جایگـاه نماینـده مجلس در نقش پارلمـانی اش تلاش در جهت تصویب قوانین لازم برای اداره کشور است و ما نمی توانیم از او انتظار کار اجرایی داشـته باشیم . اگر رهبری در مسئولیت اجرایی کشور تصور شوند (نه در جایگاه رهبری) با قدرت وتوانی که در تقوی وجدیت وپیگیری در مسائل در ایشان سراغ داریم ازاقداماتی که لازمه چنین مسئولیتی است کوتاهی نخواهـد کرد .امـا وقتی رهبر در جایگاه رهبری قرار می گیرنـد بایـد هماهنگ کننـده قوا وتـذکر دهنـده انحرافات باشـد . چون جایگـاه رهبری جایگـاه اجرایی نیست وطبعـاً این انحرافـات بایـد ا زکانـال قوه مجریه حـل شود . رهبر در پیـچ وخمهای مفاسـد اقتصادی ، اداری ، قضائی و... مسئولین را فراخوانده ضمن تذکر به آنها خواستار پیگیری

جدی آنها می شود .

نکته دیگراینکه قدرت رهبری به قدر معرفت وجدیت وتوان اجرایی مسئولین به ظهور می رسد واو باید قدرت عمل خویش را با معرفت وجدیت وتوان اجرائی مسئولین هماهنگ نماید زیرا او مربی جامعه است ،باید با جامعه همراه وهماهنگ باشد ، چنانکه حتی در مورد مولاعلی (می بینیم ، رهبری آن حضرت در حد کارایی کارگزارانش ظهور می کند که البته جدیت کارگزاران در امور در مرتبه ای نازلتراز خود مولا است .

همه کارگزاران چون مالك اشتر نیستند که اگر بودند کاستی ها بروز نمی کرد. در اینجا می توان کاروان سالاری را مثال زدکه بایدهمراه کاروان از راهها برود وکاروانیان را هدایت کند .او نمی تواند جدا از کاروان با گذشتن از راههای صعب العبور به سرعت به مقصد برسد . رئیس کاروان با صبر وتحمل از راههای هموار کاروانیان را به مقتضای توانشان به مقصد می رساند .

از نظر آسیب شناسی اگر نظامی قائم به فرد باشد ، در صورت نبودن او آسیب های جدی به نظام وارد می آید که جبران ناپذیر است وپایه های اصلی آنرا فرو می ریزد . از اینرو در تعالیم امام خمینی (نیز اهتمام جدی درقائم به فرد نبودن نظام کاملاً مشهود است وآن تاکید بر قانون وقرار گرفتن همه چیز در جایگاه قانونی خود است .

آیا می توان گفت مجلس خبرگان برای تعیین شخصی به نام ولی فقیه که بر امور مسلمین تسلط دارد دارای خطا و اشتباه نیست؟ این خطا را چه کسی باید جبران کند؟

پرسش

آیا می توان گفت مجلس خبرگان برای تعیین شخصی به نام ولی فقیه که بر امور مسلمین تسلط دارد دارای خطا و اشتباه نیست؟ این خطا را چه کسی باید جبران کند؟

پاسخ

از سؤال حضرتعالی چنین بر می آید که به نظرتان می رسد، ممکن است در موضوع مورد سؤال به نحوی عمل شود که امکان اشتباه هم وجود نداشته باشد ولیکن چنین نیست.خطا و اشتباه دامنگیر نوع بشر بوده و هست و اجتناب ناپذیر می باشد و از دیر هنگام بشر راههایی را برای کم کردن ضریب خطا و اشتباه پیموده و تئوریهائی را ارائه نموده است و خبرگان نیز همچون دیگر اقشار ملت از قانون فوق استثنا نمی باشند و برای به حداقل رسیدن ضریب خطا و اشتباه در امر خطیر کشف واجد شرائط ولایت در بین فقها از ابزار های مختلف کمك گرفته اند، نظیر:

۱. شایستگی علمی مناسب

۲. عدالت و تقوای مناسب

۳. مشاوره و رایزنیهای مختلف و متعدد قبل از گزینش

۴. نظارت مستمر خبرگان بر کار رهبری طبق قانون

۵. نظارت عمومی از سوی آحاد مردم و تذکرات و انتقادهای خیرخواهانه

برغم وجود این پارامترهای بازدارنده از خطا و اشتباه گرچه اشتباه را به حداقل می رساند ولی آنان مصون از اشتباه و خطا نبوده و در صورت وقوع اشتباه، خود خبرگان طبق قانون حق عزل رهبری را نیز خواهند داشت و در صورتیکه به هیچ یک از طرق ذکر شده انسان متوجه اشتباه خود نگردد قابل مؤاخذه نبوده و ایرادی بر او نیست و همچنین از نظر عقلای عالم قابل سرزنش نمی باشد.

وجود و شکل گیری مجمع تشخیص مصلحت نظام که بخاطر توقف اطلاحات (دوم خرداد۷۶) بود چگونه است که مجلس این مجمع را به رسمیت می شناسد؟

پرسش

وجود و شکل گیری مجمع تشخیص مصلحت نظام که بخاطر توقف اطلاحات (دوم خرداد۷۶) بود چگونه است که مجلس این مجمع را به رسمیت می شناسد؟

پاسخ

به استحضار می رساند مجمع تشخیص مصلحت نظام در تاریخ ۱۷/۱۱/۱۳۶۶ به فرمان حضرت امام خمینی(برای حل اختلاف علمی و قانونی مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان تشکیل شد و در اصل یکصدودوازدهم قانون اساسی آمده است:

مجمع تشخیص مصلحت نظام برای تشخیص مصلحت در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را شورای نگهبان خلاف موازین شرع و یا قانون اساسی بداند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام نظر شورای نگهبان را تأمین نکند و مشاوره ای در اموری که رهبری به آنان ارجاع می دهد و سایر وظایفی که در این قانون ذکر شده است به دستور رهبری تشکیل می شود.

اعضاء ثابت و متغیر این مجمع را مقام رهبری تعیین می نماید مقررات مربوطه به مجمع توسط خود اعضاء تهیه و تصویب و به تأیید مقام رهبری خواهد رسید.

بنابراین مجمع تشخیص مصلحت نظام ده سال قبل از دوم خرداد ۷۶ تشکیل شده و از نهادهای قانونی جمهوری اسلامی می باشد و مجلس محترم شورای اسلامی نیز همه نهادهای قانونی را به رسمیت می شناسد.

برای اطلاع بیشتر به کتاب صحیفه امام ج ۲۰ ص ۳۴۶ مراجعه فرمائید.

در رابطه با حادثه قتلهای زنجیره ای و اینکه به بچه های اطلاعات نفوذ یافتند و برخی از آنان در این حوادث دست داشتند، این صحیح

است؟

پرسش

در رابطه با حادثه قتلهای زنجیره ای و اینکه به بچه های اطلاعات نفوذ یافتند و برخی از آنان در این حوادث دست داشتند، این صحیح است؟

پاسخ

اگر به مقطع تاریخی جریانات قتلهای زنجیره ای برگردیم، می بینیم یکسال بعد از فوت سعید امامی آقای مروی معاون قوه قضائیه در تلویزیون ظاهر شدند و عنوان کردند مسیر بازجویی قتلهای زنجیره ای به انحراف می رفت و این انحراف کشف شد و جلوگیری شد.

فردای آن روز در خبرهای روزنامه ها اعلام گردید زن سعید امامی و چند نفر از بازداشتیها آزاد شدند و بازجویان پرونده بازداشت و افراد دیگری در خصوص قتلها بازداشت گردیدند. این سیر پرونده وجود عناصر نفوذی در جریان را تقویت می کند. برای اطلاع بیشتر می توان به سخنرانی آقای حسینیان رئیس سازمان اسناد انقلاب اسلامی ایران در همدان و تهران در جمع اعضای مؤتلفه اسلامی مراجعه کرد.

شورای نگهبان قانون اساسی به نظر حضرتعالی از چه اهمیت و ویژگی برخوردار است؟ دلایل لزوم این نهاد را روشن بیان بفرمایید.

پرسش

شورای نگهبان قانون اساسی به نظر حضرتعالی از چه اهمیت و ویژگی برخوردار است؟ دلایل لزوم این نهاد را روشن بیان بفرمایید.

پاسخ

در باب پاسخ به سؤال شما مطالب فراوانی می توان گفت که به نظر می رسد کاملترین بیان آن است که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است، و در آراء عمومی نیز مورد تأیید قرار گرفته. در این مجال قسمتهایی از اصل ۹۱ تا ۹۹ قانون اساسی که در فصل ششم این قانون است تقدیم می کنم.(۱)

اصل ۹۱ به منظور پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی از نظر عدم مغایرت مصوّبات مجلس شورای اسلامی با آنها، شورایی به نام شورای نگهبان با ترکیب زیر تشکیل می شود.

۱.شش نفر از فقهای عادل و آگاه به مقتضیات زمان در مسایل روز، انتخاب این عده با مقام رهبری است.

۲.شش نفر حقوقدان، در رشته های مختلف حقوقی، از میان حقوقدانان مسلمانی که بوسیله رییس قوه قضاییه به مجلس شورای

اسلامی معرفی می شوند و با رأی مجلس انتخاب می گردند.

اصل۹۳ مجلس شورای اسلامی بدون وجود شورای نگهبان اعتبار قانونی ندارد، مگر در تصویب اعتبار نامه نمایندگان و انتخاب شش نفر حقوقدان اعضای شورای نگهبان.

اصل ۹۴ کلیه مصوّبات مجلس شورای اسلامی باید به شورای نگهبان فرستاده شود؛ شورای نگهبان موظّف است آن را حداکثر ظرف ده روز از تاریخ وصول از نظر انطباق بر موازین اسلام و قانون اساسی مورد بررسی قرار دهد و چنانچه آن را مغایر ببیند برای تجدید نظر بازگرداند، در غیر اینصورت مصوّبه قابل اجراست.

اصل ۹۸ تفسیر قانون اساسی به عهده شورای نگهبان است که با تصویب سه

چهارم آنان انجام می شود.

اصل ۹۹ شورای نگهبان نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و مراجعه به آراء عمومی و همه پرسی را بر عهده دارد.

همانطور که ملاحظه کردیم، دلیل لزوم این نهاد پاسداری از رأی مردم در انتخابات و اصل تعیین حاکمیت از سوی مردم و جلوگیری از تصویب قانونی مغایر با اسلام و قانون اساسی است. ما مسلمانیم و باید بر اساس قانون اسلام عمل کنیم، و با توجه به پیشرفت جوامع و لزوم تصویب قوانین جدید و تغییر قوانین قدیم، کسانی که مجتهد و عالم به شرایط زمان و مکان هستند، بر این مهم نظارت می کنند. این مسأله ای است که در دوره مشروطه، شهید آیت ا...فضل ا...نوری مجتهد اول پایتخت بر آن تأکید نمود و درخواست کرد آنچه در مجلس تصویت می شود مورد تأیید مجتهدان قرار بگیرد تا با اسلام مغایر نباشد اما او را به شهادت رساندند، و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در قانون اساسی گنجانده شده است.

۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل ۹۱ تا ۹۹

لوایح دو قلو را تعریف کرده و ذکر کنید که چه منفعت و ضرری برای نظام و انقلاب اسلامی دارند ؟

پرسش

لوایح دو قلو را تعریف کرده و ذکر کنید که چه منفعت و ضرری برای نظام و انقلاب اسلامی دارند ؟

پاسخ

لایحه اول با هدف افزایش اختیارات رئیس جمهور و در قالب اجرای وظیفه ریاست جمهور مبنی بر نظارت بر اجرای قانون اساسی در کشور بود.

بعضی از مواد این لایحه بیانگر این بود که رئیس جمهور برای اعمال نظارت خود بر اجرای قانون اساسی در کشور هیئتهایی تعیین نماید و ابزار کار را در اختیار داشته باشد که تا این مقدار مورد توافق همه صاحب نظران سیاسی و قانونگذار و شورای نگهبان و سایر قوای کشور بود. امّا بعضی از مواد لایحه افزایش اختیارات رئیس جمهوری دخالت واشرافیت بر محاکم قضایی و رأی دادگاهها و مانند آن بود که در واقع نوعی اعمال نفوذ برای ریاست جمهوری در قوه قضائیه و رأی دادگاهها را بوجود می آورد. لذا مورد مخالفت شورای نگهبان قرار گرفت و رد شد.

لایحه دوم لایحه اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای اسلامی که با هدف آسان شدن شرایط داوطلبان نمایندگی مطرح شد. متأسفانه در این لایحه طریقه تعیین صلاحیت داوطلبان بر خلاف آنچه در قانون اساسی موجود است که بعهده شورای نگهبان می باشد بر عهده اعضای شورای شهر و شخصیتهای مورد نظر در شهرستان گذاشته می شود و شرایطی مانند التزام عملی به جمهوری اسلامی و ولایت فقیه را به نوعیاز میان برمی داشت و با این شرایط جدید بسیاری از افراد که هیچ اعتقاد و التزام عملی به نظام ندارند نیز بتوانند کرسی نمایندگی مجلس را اشغال کنند. لذا این لایحه نیز بخاطر مخالفت با قانون اساسی و شرع

مقدس اسلام مردود شناخته شد.

اگر بخواهیم با توجه به موقعیت زمانی و شرایط سیاسی خاص کشور که این دو لایحه در آن شرایط مطرح شد یک جمع بندی کوتاه ارائه دهیم بایـد گفت کسانی که به دنبال تصویب این دو لایحه بودند و برای به تصویب رساندن آن از هر گونه تهدید و فشـار روانی و سیاسـی نیز اسـتفاده کردنـد هـدف اصـلی شـان این بود که از طریق نفوذ رئیس جمهور بر رأی دادگاهها ، راه بر خورد قضـایی با مجرمین سیاسـی و اقتصادی که به نوعی خود را منتسب به جناح سیاسـی ریاست جمهوری می نماینـد، مسـدود نموده و با امنیت کامل به هر توطئه ای که خواستند دست بزنند.

و از سوی دیگر با توجه به جرائم و اعمال خلاف قانون اساسـی و مخالف با رهنمودها و سـیاست های اصولی ولایت فقیه که از ناحیه بسیاری از این افراد در داخل و خارج مجلس ششم اتفاق افتاده بود راه ورود مجدد آنها به مجلس باز شود.

که خوشـبختانه بـا توجه به مخـالفت این دو لایـحه با موادّ روشن و صـریح از قانون اساسـی مردود اعلام گردیـد و از این توطئه جلوگیری شد.

علت نفوذ نیروهای بیگانه و ضد انقلاب در بدنه های بسیج و سپاه و نهادهای انقلابی و پست های دولتی چیست؟

پرسش

علت نفوذ نیروهای بیگانه و ضد انقلاب در بدنه های بسیج و سپاه و نهادهای انقلابی و پست های دولتی چیست؟

پاسخ

از جمله روشـهای دشـمن برای ضربه زدن به نظام جمهوری اسلامی ایران، نفوذ دادن افراد ضد انقلاب به بدنه نظام می باشد. به منظور جلوگیری از نفوذ این افراد به بـدنه نظام، تدابیری اندیشـیده شده است. بطوری که در گزینش و انتصاب در دسـتگاههای حکومتی، ضوابط و مقرّراتی وجود دارد، که می تواند از نفوذ افراد وابسته و ضد انقلاب جلوگیری کند.

با همه این قوانین وتـدابیری که جهت جلوگیری از نفوذ افراد ضـد انقلاب به بـدنه نظام وجود دارد، باز هم ممکن است کسانی باشـند که از این فیلترهـا بگذرنـد. در اینجـا بحمـدا... وزارت اطّلاعات، وسـربازان گمنام و مخلص امام زمان(هسـتند، و آنها را شناسایی خواهند کرد. و در صورت اطّلاع، لازم است به مراتب ذیربط گزارش داد.

البته بایـد توجه داشت که عدّه ای هم می خواهند که مردم را نسـبت به مسؤولین نظام، بسـیج، سـپاه، و ارتش بدبین کنند. و این نیز یکی دیگر از ترفنـدهای دشـمن است، که بایـد نسبت به آن هوشـیار بود. بحمـدا... به فرموده رهبر عزیزمان در حال حاضـر مسؤولین اصلی نظام، اعم از سران سه قوّه، و مسؤولین رده بالای نظام، انسانهای مؤمن و خوبی هستند.

در جـایی دیگر رهـبر معظم انقلاب می فرماینـد : "وجـود نیروهـایی که بتواننـد برای این ملّت و این کشـور، و برای هرفعـالیت سازنده و حیاتی در این مملکت، امنیت بوجود بیاورند، برای هر ملّتی مثل آب و هوا ضـروری است. عدّه ای می خواهند اینها را

انکار کنند. نیروهای نظامی و انتظامی،

و بسیج عمومی مردم ما، مؤمن و با اخلاصند، و به عنوان پشتوانه ای که هیچ خدشه ای در آن راه ندارد، محسوب می شوند. نیروهای نظامی با اخلاص ما در سپاه و ارتش، الحمدا... کم نیستند. اینها سازمانهایی مبتنی بر ایمانند. در این بحثی نیست." (۱)

منابع و مآخذ:

پرسش و پاسخ از محضر مقام معظم رهبری،ص۳۷۸

به رغم مشکلات و کمبودها در جامعه برای قشر کم درآمد با چه حد می توان از عملکرد سران مملکت دفاع کرد؟

پرسش

به رغم مشکلات و کمبودها در جامعه برای قشر کم درآمد با چه حد می توان از عملکرد سران مملکت دفاع کرد؟

پاسخ

در این زمینه باید پارامترهای مختلفی نظیر وظایف و اختیارات هر کدام از مسؤولین، میزان امکانات، میزان مشکلات، موانع و محدودیت ها، شرایط و بالاخره دستاوردها، عملکردها و موفقیت ها و یا کاستی ها را در نظر گرفته و با توجه به این مؤلفه ها، به ارزیابی عملکرد مسؤولین پرداخت. در اینجا ما قصد توجیه اقدامات برخی مسؤولین و دفاعی غیر منطقی از مجموعه مدیریتی نظام را نداریم، بلکه مسلما علی رغم تمامی مسائل، برخی انتقادات و ایرادات وارد است. اما نکته مهم آن که باید با دیدی واقعی، منصفانه و با لحاظ تمامی مؤلفه های یاد شده، به بررسی این موضوع پرداخت. بر این اساس در اینجا مطالبی را بیان می نماییم.

قانون اساسی چهار وظیفه مهم را بر عهده رهبر گذاشته است که عبارتند از:

۱- تعیین سیاست های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام.

۲- نظارت بر حسن اجرای سیاست های کلی نظام.

۳- حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه گانه.

۴- حل معضلات نظام که از طریق عادی قابل حل نیست از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل ۱۱۰)

بر این اساس وظایف وا ختیارات مقام معظم رهبری در ارتباط با مسائل کلی کشور و سیاست گذاری های کلان آن بوده، دستورالعمل ها و رهنمودهای لازم را ارائه و بر حسن اجرای سیاست های کلی نظارت دقیق و مستمر دارند و در مقابل مشکلات و نارسایی های موجود در جامعه به مسؤولان

مربوطه تذکرات و هشدارهای لازم را می دهند و از طریق آنان مسائل را پیگیری می نمایند.

البته نباید انتظار داشت با صرف مدیریت قوی و نظارت دقیق ایشان، آشفتگی ها و نابسامانی های جامعه – که ناشی از عوامل مختلفی است – سازماندهی و حل شود. به عنوان نمونه، مقام معظم رهبری در پاسخ سؤالی در مورد چرایی عدم تحقق «عدالت اجتماعی» در جامعه و بررسی دارایی های دولتمردان، علیرغم تأکیدات و پیگیری های ایشان، چنین می فرمایند: «... به مجرد این که به سمت بعضی از مسؤولان دست دراز بشود طبعا اول گله و شکوه و فریاد آنهاست؛ یک وقت می بینید که در اصل کار هم مانع تراشی می شود و انجام نمی گیرد! من یک عقیده ی جدی دارم که بحث «عدالت اجتماعی» باید تعقیب شود – شکی در این نیست و بارها هم این را گفته ام – منتها آن کسی که باید تعقیب بکند، بنده نیستم؛ دستگاه های قضایی و دستگاه های دولتی هستند که بایستی دنبال بکنند. یک مقدار از این قضیه باید به برکت قوانین خوب حل بشود؛ یک مقدار باید به برکت اجرا حل بشود یک مقدار هم باید به برکت بازرسی دستگاه های برتر و بالاتر حل بشود یعنی دستگاه های دولتی نسبت به بخش های زیر مجموعه خودشان. (دیدار از دانشگاه صنعتی شریف، ۱، آذر ۱۳۷۸)

نکته مهم دیگر آن که در ریشه یابی مشکلات جامعه می توان از رهیافت های متعددی استفاده نمود. از قبیل رهیافت تک عاملی که ریشه همه مشکلات را ناشی از یک عامل مثلا اقتصاد یا مدیریت کشور می داند و

یا رهیافت چند عامل که به صورت واقع بینانه و با ارائه آمار، شواهد و شاخص های مورد نیاز و به دور از هیاهوهای سیاسی و... به بررسی میزان دخالت و تأثیر عوامل مختلف در ایجاد یک پدیده پرداخته و نقش هر کدام را مشخص می نماید.

به نظر می رسد از میان این دو رهیافت، رهیافت تک عاملی، خصوصا درباره جامعه کنونی ما نه روش علمی و نه منطبق با واقعیات است لذا باید سراغ رهیافت دوم رفت و در بررسی علمی و محققانه این موضوع، زمینه ها و شرایط و ابعاد مختلف آن، موانع تاریخی، داخلی، بین المللی، امکانات و توانایی ها و... را به صورت واقع بینانه بررسی و ارزیابی نماییم.

مسلما طبیعی است جامعه ای مانند جامعه ما که از نظر سوابق تاریخی و مشکلات عظیمی که از نظر ساختار اقتصادی [تک محصولی بودن آن وضعیت وخیم صنعت، کشاورزی و...] و ساختار سیاسی، فرهنگی و اداری از قبل از انقلاب به ما منتقل شده و چه از نظر مشکلات طبیعی مربوط به انقلاب و ناشی از جنگ و خسارات عظیم آن [بالغ بر ۱۰۰۰ میلیارد دلار، معادل هزینه ۷۰ سال کشور] و محاصره های بین المللی، تورم بین المللی و مشکلات ناشی از دوران سازندگی و رشد سریع جهت مشکلات ناشی از آن و...

معضلات ناشی از ساختار ناسالم اداری، تهاجم فرهنگی و تغییر ارزشها و رواج فرهنگ مصرف گرایی، تجمل پرستی و... ماهیتا دارای مشکل باشد. البته هر چند مسأله مدیریت قوی و کارآمد و عاری از سوء استفاده و فساد در بخشهای مختلف آن می تواند در کاهش مشکلات و تأمین نیازمندی

های اساسی جامعه نقش مؤثری داشته باشد، ولی با توجه به دخالت متغیرهای دیگر به هیچ وجه نباید انتظار معجزه داشته باشیم، بنابراین مشکل اساسی مدیریت رهبری و یا استفاده نکردن از اختیاراتشان نیست بلکه فراتر از آن است.

مشکلات و نابسامانی های موجود در کشور علل, خواستگاهها و ریشه های مختلف و متفاوتی دارد و حل کردن و رویارویی با این مشکلات نیز به پارامترهای متنوعی بستگی دارد و علت و معلول را باید در تناسب با هم در مقیاس یکدیگر به صورت موردی سنجید و حکم داد, انتظار حل تمامی معضلات جامعه از سوی یک فرد با هر جامعیت و مسؤولیتی نه امری ممکن و نه عقلایی است حتی از امام معصوم نیز نمی توان چنین انتظاری داشت چنان که سیره اهل بیت(ع) نیز مؤید به همین مطلب است. اساساً حل مشکلات موجود جامعه در هر حوزه ای اعم از فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی و حتی سیاسی نیاز به درک مشترک مردم و مسؤولین ذیربط از نابسامانی های جامعه از یک سو و وفاق و اراده جمعی برای حل آنها از سوی دیگر است. اگر مصداقی بیان کنیم, انذار و تذکر به مسؤولین و ارشاد آنها از سوی مردم و پاسخگویی مسؤولین در برابر ایشان و پیگیری مطالبات مردم شاید بهترین راهکار برای عینیت بخشیدن به اراده جمعی برای حل مشکلات جامعه باشد. تذکر این نکته ضروری است که حل پاره ای از نابسامانی های موجود در جوامع مختلف که ریشه فرهنگی و تاریخی دارد، در دراز مدت و با عزم و همّت بلند قابل حل شدن است و رهبری نظام نیز به عنوان نماد و سمبل اتصال عقاید و

عواطف مردم بـا حـاکمیت وظایف سـنگین و خطیری را در این راسـتا عهـده دار بوده و نقش اساسـی خود را همواره ایفا نموده است. حفـظ موجودیت نظـام در برابر انواع تهدیـدهای داخلی و خارجی, حفظ وحـدت بین قوای مختلف کشوری و لشـکری و هدایت و ارشاد ایشان در خدمت رسانی و حل مشـکلات مردم, جلو گیری از انحراف انقلاب از آرمان ها و اهداف اصلی خود جزء مهم ترین وظـایف رهبری است که رهبری نظـام همواره در مقـاطع مختلف نقش اساسـی خود را به اقرار همگان ایفا نموده است و آخر سـخن اینکه بایـد بـا درک درست واقعیت ها و امکانات موجود کشور در کنار فهم واقع بینانه از مشـکلات موجود در جامعه و نیز سنجش همه جانبه عملکرد مسؤولین مختلف نظام متناسب با میزان مسؤولیت های قانونی ایشان نسبت به عملکرد آنها قضاوت نمود. مطمئناً در این صورت ارزیابی بهتری نسبت به مشـکلات جامعه و عملکرد مسؤولین خواهیم داشت. البته در کنار این مسایل هرگز نباید دستاوردهای عظیم و نظام اسلامی و مجموعه مدیریتی آن را نادیده گرفت.

در جامعه اسلامی بیان واقعیت ها و ابراز مشکلات در چارچوب مصلحت اندیشی هاست.و همچنین برخورد با مجرمان با سابقه درخشان که در نهایت آخرت به خیری را شاهد نبوده اند و با شیوه برخورد امام علی مقایسه کنید.

پرسش

در جامعه اسـلامی بیان واقعیت ها و ابراز مشکلات در چارچوب مصلحت اندیشی هاست.و همچنین برخورد با مجرمان با سابقه درخشان که در نهایت آخرت به خیری را شاهد نبوده اند و با شیوه برخورد امام علی مقایسه کنید.

پاسخ

ضمن تشکر فراوان از دغدغه شما نسبت به مشکلات و چالش های نظام اسلامی، صادقانه نکات ذیل را خاطر نشان می سازیم:

۱. خیلی از نابسامانی ها به نام مصـلحت سـنجی و مصلحت اندیشی است در حالی که نه معنای مصلحت آن است که بسیاری از این مدعیان مصلحت اندیش طرح می کنند و نه مصداقا آنها درست تشخیص می دهند بلکه با کمال صداقت و جرأت می توان گفت برخی از این مصـلحت هـا، خـود، خلاـف مصـلحت بلکه عین مفسـده است. در حکومت علوی بـا توجه به عصـمت امـام علی(ع) و روحیات و شایستگی های بی نظیر آن امام همام، چنین مصلحت اندیشی نبوده است.

۲. مصـلحت هم در پی ریزی احکام و دسـتورات شـرعی و هم در اداره حکومت نقش غیر قابل انکاری دارد، چه این که خدای حکیم، تمـام احکام را بر مبنای مصالـح و مفاسـد مبتنی می کنـد و اداره حکومت نیز بایـد در جهت صـلاح و سـداد انسان ها و آحـاد جامعه باشـد. آنچه که محل نقـد و اشـکال جـدی است مبنای مصـلحت و مفسـده و راه های تشـخیص آن است. آیا قطع دست دزد مصلحت دارد یا نه؟

منع از اختلاط بین زن و مرد به مصـلحت جامعه است یا نه؟ اگر با جهان بینی توحیدی و دینی به این مسایل نگاه کنیم مصلحت و مفسده در حوزه ارزش ها تعریف می شود

و برنـامه هـای مبتنی بر این مصـلحت و مفسـده، انسـان را به مقام شامـخ خلافت الهی رهنمون می گردد اما مصـلحت و مفسـده سکولاریستی و مبتنی بر دیدگاه اومانیستی غرب، انسان را به حیوان مسخ می کند و بین مصـلحت با ارضاء غرایز دوگانگی قائل نیست (ر.ک: مقاله فمینیزم علیه زنان، سید ابراهیم حسینی، در کتاب نقد شماره ۱۷، ذیل بحث لیبرالیسم)

مصلحت اندیشی در اداره حکومت نیز یک امر حقی است چه این که یک حکم عقلی و شرعی است که باید مصلحت جامعه و منافع عمومی و ملی را بر منافع فردی و منطقی اشخاص و گروه ها ترجیح داد. لیکن باید دانست که:

اولاـ مصـلحت در اینجا به معنای نفی عـدالت نیست بلکه عـدالت همچنان یک اصل حاکم در اداره جامعه و سـیاست گـذاری هـای داخلی و خـارجی مطرح است. جایگـاه مصـلحت این است که در یکایـک مقررات و نحوه اجرای آن، بـا محاسـبه منافع و مصالح و مفاسد و زیان ها، آنچه که به خیر و صلاح مملکت است منظور شود.

ثانیا، در هنگام تعارض مصـلحت های بزرگ تر ناچار از یک سـری مصـلحت های کم اهم......دار (و البته چه بسـا در جای خود خیلی هـم مهـم باشـد) صـرف نظر کنیم. مثلاـ تمـاس بـدن زن و مرد نـامحرم حرام است چـون مصـلحت حقیقی آنهـا در همین ممنوعیت است تـا از آلودگی هـا مصون بماننـد ولیکن اگر اضـطراری در کـار باشـد که جـان او در خطر است اینجـا مصـلحت بزرگ تر و مهم تر حکم اولی را موقتا رفع می کند.

اصل مهم و اولی این است که ستمگر و ظالم را کیفر دهند اما

اگر جایی به هر دلیل جامعه شناختی یا روان شناختی یا سیاسی، کیفر یک ستمگر اصل نظام را با خطر مواجه سازد به ناچار و موقت از آن صرف نظر می کنیم چون اگر نظام با همین نقص بماند بهتر است که اصل آن از بین برود زیرا در آن صورت نه در این مورد و نه در موارد دیگر، می توان خواستار اجرای عدالت و احقاق حق شد. پس خود این مصلحت اندیشی یک واقعیت است. چنان که امام علی(ع) در برخورد با معاویه به دلیل عدم رشد مردم زمان خود به ناچار تن به حکمیت داد و یا همان طور که حضرت امیر(ع) به خاطر باقی ماندن اصل اسلام، بیست و پنج سال با نادیده گرفتن وقایع سکوت کرد و آن هم به خاطر مصلحت اسلام بود.

فعلا مشکل اصلی در کشور ما نیز خلط این مرز است. برخی افراد منافع و مصالح شخصی خود را مصالح نظام می پندارند. در صورتی که چنین نیست. پس همیشه پرداختن به مصالح بد نیست و در برخی موارد که پای اصل نظام در میان باشد ضروری است. اما به خاطر اهداف و اغراض شخصی نباید واقعیت را قربانی مصلحت نمود.

در پایان تأکید می کنیم بسیاری از مصلحت اندیشی ها خود خلافت مصلحت است ولیکن در عین حال باید توجه داشت که رعایت مصلحت ها (اگر درست سنجیده شود) یکی از واقعیات مهم اجتماعی در اداره حکومت است و از جهت شرعی نیز مورد تأیید است.

در حکومت دینی مسولان و کسانی که در رأس حکومتند باید از نظر زندگی در سطح مردم معمولی و شاید محروم ترین آنها زندگی کنند در حالی که در کشور ما مسولان حقوقهای گزافی می گیرند و از زندگی بسیار مرفهی برخوردارند چرا خودمان به آنچه می گوییم عمل نمی کنیم.

پرسش

در حکومت دینی مسولان و کسانی که در رأس حکومتند باید از نظر زندگی در سطح مردم معمولی و شاید محروم

ترین آنها زندگی کنند در حالی که در کشور ما مسولان حقوقهای گزافی می گیرند و از زندگی بسیار مرفهی برخوردارند چرا خودمان به آنچه می گوییم عمل نمی کنیم.

پاسخ

در پاسخ این سؤال باید گفت ما نیز با شما در اصل این موضوع که برخی مسؤولین از امکانات دولتی و بیت المال سوء استفاده می کنند موافقیم ولی به هیچ وجه کلیت ادعای شما و همچنین نسبت دادن آن را به مسؤولین مخلصی که به انجام فرایض دینی معتقدند را قبول نداشته و با آن مخالفیم.

اکثریت مسؤولین نظام، خصوصا مسؤولین عالی رتبه، با توجه به ویژگی ها و صلاحیت های اخلاقی و همچنین نظارت دقیق بر اعمال آنان توسط مراکز مختلف، از این اتهام مبرا می باشند. اگر واقعا مدرک و دلیل مستندی در جهت اثبات ادعای خود دارید بیان نمایید.

بله، به دلایلی که در پی می آید، متأسفانه در برخی از لایه های نظام، شاهد برخی سوء استفاده ها از بیت المال آن هم توسط برخی افرادی که واقعا به ارزش های اسلامی معتقد نیستند می باشیم و البته مخالفین نظام چه در داخل و چه در خارج، برای ناکارآمد جلوه دادن نظام اسلامی و از بین بردن اعتماد مردم به مسؤولین سعی در گسترش و تعمیم این موارد منفی به سایر مجموعه نظام و دستاوردهای مثبت آن دارند. بنابراین باید با واقع بینی به بررسی موضوع پرداخت و از بزرگ نمایی مشکلات و تضعیف نظام اسلامی که خواست دشمنان می باشد پرهیز نمود.

مسأله اشرافی گری، نادیده گرفتن بیت المال، اسراف و تجمل گرایی، پارتی بازی و رشوه خواری یکی از مشکلات کشور و مانع تحقق عدالت اجتماعی بوده و همواره یکی از دغدغه های مسؤولین نظام خصوصا مقام معظم رهبری می باشد. معظم له مکررا

نارضایتی خود را از این مسأله ابراز داشته و از مولیان امر خواستار رسیدگی جدی برای حل این معضل شده اند زیرا تداوم نظام و انقلاب اسلامی نیز وابسته به پیوند، همراهی و اعتماد مردم به مسؤولین اداره کننده نظام می باشد ازاین رو رابطه اخلاق با مردم،

رابطه مخصوصی است، مردم را در همه کارها و صاحب ایشان به کارگزاران نظام اسلامی می فرمایند: «شما چگونه می خواهید محبت و اطمینان مردم را جلب کنید؟ مردم باید به من و شما اعتماد داشته باشند اگر ما دنبال مسائل خودمان رفتیم در خرج کردن بیت المال هیچ حدی برای خودمان قائل نشدیم مگر حدی که دردسر قضایی درست بکند و هرچه توانستیم خرج کردیم مگر اعتماد مردم باقی می ماند؟». اما در علت یابی این پدیده شوم و ارایه پاسخی مناسب و منطقی و واقع بینانه لازم است. از منظر جامعه شناختی باید این مسأله را مورد بررسی و تحلیل قرار داد. مهمترین دلایل وجود این موضوع عبارتند از:

۱- ادامه و بقای فرهنگ فاسد و منحوس ۲۵۰۰ ساله پادشاهی در ایران از قبیل رشوه خواری، پارتی، روابط را مقدم بر ضوابط دانستن، استبداد رأی جاه پرستی و سلطه پذیری و... .

۲- عدم تثبیت ارزش های اسلامی و قانون گرایی و پایبندی به ضوابط در حدی که مسؤول یا مدیر اداره خودش را خدمتگزار بداند نه سوار بر مردم و... که این خود ناشی از عوامل مختلفی از قبیل: فقدان برنامه ای جامع و همه جانبه برای تربیت، آموزش و توجیه آنان، کم کاری یا بعضا عملکردهای غلط نهادهای فرهنگی کشور، سردر گمی مسؤولان امور فرهنگی و عدم ارائه برنامه منسجم فرهنگی، فقدان اجماع نظر دولتمردان در کیفیت برخورد

با این مسأله و... می باشد.

۳- عدم تصفیه کامل افراد در سطوح پایین بعد از وقوع انقلاب از یک سو و رعایت ننمودن مسائل اصیل اسلامی از قبیل: لیاقت و شایستگی، تعهد و تقوا، تجربه و مهارت و تخصص و... در گزینشها چنانچه حضرت علی (ع) در عهد نامه خود به مالك اشتر می فرمایـد: «ثم انظر فی امور عمالـك فاسـتعملهم اختیـارا و لاتولـهم محاباه و اثره فانهما جماع من شـعب الجور و الخیانه و توخّ منهم اهل التجربه و الحیاء من اهل البیوتات الصالحه والقـدم فی الاسـلام المتقـدمه...؛ در امور و کارهای کارمندان و کارگزاران خود دقت کن و پس از اینکه آنهـا را امتحـان نمودی به کـار بگمـار و در تعیین آنـان چنین کن: قبل از این که آنها را به کاری بگماری آنانرا مورد آزمایش و امتحان قرار بده به خاطر تمایل خاص به شخصـی کسـی را به کاری منصوب مکن خود سرانه و بـدون مشورت و یـا اسـتبداد رأی آنهـا را به کـار مگمـار زیرا اینگونه انتخـاب و منصوب نمودن یعنی از روی تمایل شخصـی و بـدون مشورت و آزمـایش خود سـتمگری و ظلم و خیـانت است و برای انتخـاب کارمنـدان و کارگزاران دولت اینگونه افراد را انتخاب نما افرادی که اهل تجربه هستند و در

کشاکش کارها ساخته و پرداخته شده اند اهل شـرم و حیاء و عفت هستند از خاندانهای پاك دامن و صالح باشند سابقه و حسن سابقه آنها در اسـلام بیش از دیگران باشـد...»، (نهـج البلاغه، نامه ۵۳) و از طرف دیگر ضـعف در بازرسـی نظـارت، حراست و مراقبت دولتی، حضرت آیت الله خامنه ای می فرمایند: «باید در گزینش کارمندان دولت دقت

لازم صورت گیرد و به دنبال گزینش خوبان نظارت بر کار آنان نیز ضرورت است چون مقام و قدرت غالبا اخلاق و رفتار مسؤولان را تغییر می دهد بنابراین اگر بعد از گزینش حتی افراد پارسا و کاردان از بالا بر عمل کرد آنان نظارت دقیق نشود ممکن است به تدریج تغییر رویه داده و به سبب سستی در انجام وظیفه، موجب بی اعتمادی ملت نسبت به دستگاه حکومت اسلامی شوند. لذا نظام انقلابی در چگونگی انجام امور توسط کارگزاران و مسؤولان باید نظارت مستمر به کار آنان داشته باشد.» (فجر انقلاب در بهار قرآن ص ۲۰۳و ص ۲۰۵).

۴- تهاجم فرهنگی و تغییر ارزشها پس از دوران دفاع مقدس مانند با ارزش شدن پول شهرت، مدرک گرایی، رفاه طلبی، و تجمل پرستی و... .

۵- اجرا نشدن امر به معروف ونهی از منکر یا نظارت ملی و همگانی که در روایات متعدد ضامن حفظ و سلامت

جامعه و اجزاء اداری و... می باشد حضرت علی(ع) در بستر شهادت به فرزندان خویش امام حسن و امام حسین(ع) چنین سفارش می نمایند «امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که در این صورت اشرار شما بر شما حاکم می شوند سپس شما برای دفع آنها دعا کنید اما دعای شما اجابت نمی شود»، (نهج البلاغه، نامه ۴۷) و در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز این فریضه الهی در اصل هشتم در سه قسم مردم نسبت به یکدیگر دولت نسبت به مردم ومردم نسبت به دولت در نظر گرفته شده هر چند متأسفانه راهکارها عملی شده این فریضه مهم و اساسی در جامعه تبیین و اجرا نشده است.

۶- ضعت دستگاه های نظارتی و

قوه قضاییه در برخورد قاطع با متخلفین.

۷- پس از دوران دفاع مقدس و آغاز دوران بازسازی کشور، مدلی برای توسعه اقتصادی و اجتماعی در پیش گرفته شد که این مدل موجب بروز تضادهای ارزشی و فاصله گرفتن جامعه از شاخص های مطلوب گردید. به گونه ای که توسعه نتایج عکس خود را ظاهر ساخت و فاصله ها را تشدید نمود و باعث تغییر ارزش ها و با ارزش شدن پول و ثروت در نزد افراد جامعه گردید.

با توجه به عوامل فوق و عوامل دیگری از این قبیل می توان به این نتیجه رسید که: تحت شرایط کنونی ایران، وقتی که پول و ثروت با ارزش شود و از طرف دیگر ارزش های اسلامی، ایمان و تقوا و سیستم کنترل درونی (مذهب) آنها و سیستم کنترل بیرونی (نظارت دستگاه های مربوطه، امر به معروف و نهی از منکر) ضعیف باشد، آنها برای ارضاء امیال نفسانی خود به راه های نامشروع از قبیل رشوه خواری، پارتی بازی، اشرافی گری و ریخت و پاش بیت المال روی می آورند. علت مفاسد اداری فقط به خاطر عدم نظارت مسؤولین حکومتی و فقدان برخورد قاطع آنان نمی باشد، بلکه مسأله بسیار ریشه ای تر و حل کامل آن نیز راه کارهای مناسب و بسیار دقیق، آن هم در طولانی مدت می طلبد، اما باید با متخلفین برخورد بشود و این کار هم به کرّات توسط دادگاه ها با متخلفین شده و می شود ولی در هر صورت باید به ریشه های آن پرداخت و امید می رود ان شاءالله با انجام اصلاحات اقتصادی، اجتماعی، اداری و... به هیچ وجه شاهد این گونه ناهنجاری ها و تخلفات در جامعه اسلامی نباشیم.

و نکته آخر را از زبان مقام معظم رهبری در این زمینه بشنویم: «این که بگویید با

کسانی که دچار فساد شده اند برخورد قاطع نمی شود, این را قبول ندارم, نه برخورد می شود این که بگویید با کسانی که قاطع برخورد نمی کننـد, چرا برخورد نمیشود, جواب این است که بـا آن کسـانی که قاطع برخورد نمی کننـد, چگونه برخورد کنیم؛ برخورد همین است که تذکر و هشدار بدهیم و به آنها بگوییم, برخورد لازم در آن جا این است؛ اما شـفافیت لازم در این مورد برای مردم صورت نمی گیرد. یـک وقت انتظـار هست که مرتب اعلامیه داده شود و بگوینـد فلان کسـی را گرفتیم, پـدر فلان کسـی را در آوردیم, فلان کسـی این فساد را کرده, این درست نیست, ... یک نفر جرمی می کنـد آدم خیلی بـدی هم هسـت بایست مجازات بشود, اما اگر اسم او را اعلام کردیـد, این پسـر یا دخترش در دانشـگاه, خانه, محله, می دانید با این اعلان چند نفر مجازات می شوند؟ چه لزومی دارد؟...»

نظام اسـلامی و خصوصاً مقام معظم رهبری در برخورد با مفاسد، هیچ گونه تبعیض و دوگانگی را تحمل نکرده و نخواهد کرد. و در صورت اثبات جرم در مورد هر شـخص و یا هر مسئولی با هر موقعیتی، با قاطعیت برخورد می شود. چنانکه ایشان در پاسخ سؤالی در این زمینه می فرمایـد: «نسبت به مسـئولان اغماض نمی شود اما بایـد جرم و میزان آن را به طور دقیق شـناخت ضـمن آنکـه اگر یقیـن کنیـم فسـادی در مسـئولی وجـود دارد و مسائـل مطرح شـده شـایعه نیست قطعـاً برخـورد می کنیم.»، (دیـدار با دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی، روزنامه کیهان، ۲۳/۲/۸۲):

ارتباط مردم و مسئولین

زندگی پیامبر(ص) در ســطح پایین ترین افراد جامعه بود، اما بســیاری از بزرگان کشور در سطح بسیار بالا و مرفه زندگی می کنند، آیا واقعاً آن ها می توانند وضعیت انسان های سطح پایین جامعه را بفهمند و مشکلات آنان را درک کنند؟

پرسش

زندگی پیامبر(ص) در سطح پایین ترین افراد جامعه بود،

اما بسیاری از بزرگان کشور در سطح بسیار بالا و مرفه زندگی می کنند، آیا واقعاً آن ها می توانند وضعیت انسان های سطح پایین جامعه را بفهمند و مشکلات آنان را درک کنند؟

پاسخ

حقیقت آن است که نباید همه رهبران حکومت اسلامی را زیر سؤال برده و آنان را متهم به ثروت اندوزی و دنیا گرایی نمود. رهبران حکومت اسلامی را می توان به سه گروه تقسیم نمود:

۱) عده ای از رهبران جامعه اسلامی، زهد و ساده زیستی را رعایت کرده و مانند توده مردم زندگی می کنند. نمونه بارز آن امام راحل(س) است که یکی از زاهدترین انسان ها بود. امروزه جهانیان وی را به عنوان رهبر موفق قبول داشته و ساده زیستی وی جهانیان را شگفت زده نموده است. امام نه تنها ساده زیست می نمود که همه رهبران و مسئولان حکومت را به ساده زیستی فرا می خواند.

در حوزه های علمیه نیز مراجع و رهبران دینی، ساده زیستی را رعایت نموده و ساده زندگی نمودن آن ها می تواند الگوی خوبی برای دیگران باشد.

۲) برخی از رهبران هستند که مانند گروه اوّل نیستند، ولی زندگی آنان به گونه ای است که در شأن یک رهبر جامعه اسلامی است و افکار عمومی نیز آنان را متهم به دنیا گرایی نمی کند؛ یعنی زندگی آنان قابل قبول بوده و تا اندازه ای درد و مشکلات مردم را درک می کنند. آنان کسانی هستند که در مسیر زندگی خود درد و رنج فقر را چشیده و یا در جامعه با فقیران و محرومان، در ارتباط هستند؛ مضافاً بر این که برخی از این

گروه به رغم آن که امکانات در اختیار دارند، به گونه ای زندگی می کنند که بین آن ها و مردم فاصله چندانی نباشد.

۳) گروهی از رهبران جامعه همان گونه که اشاره کرده اید کسانی هستند که ساده زیستی را رعایت نکرده و چگونگی زندگی آنان با شاخصه های جامعه دینی همسویی ندارد. اینان کسانی هستند که باید در رفتار خود تجدید نظر کنند. یکی از آسیب های جدی نظام جمهوری اسلامی ایران، عدم رعایت ساده زیستی می باشد که بارها حضرت امام(ره) به آنها هشدار داده است.

اینان باید بیشتر از همه سفارش امام علی(ع) را مورد توجه قرار دهند، آن جا که رهبران جامعه را به زهد فرا می خواند و یکی از علل آن را همدردی با فقیران می داند. امام علی(ع) یکی از علل زهد گرایی خود را همدردی با فقرا خوانده و فرمود: "چگونه ممکن است هوای نفس بر من غلبه کند و مرا به سوی بهترین خوراک ها بکشاند، در صورتی که شاید در حجاز یا "یمامه" افرادی یافت شوند که امید یک قرص نان را هم ندارند و دیر زمانی است که شکمشان سیر نشده است؟! آیا سزاوار است شب را صبح کنم، در صورتی که در اطرافم شکم های گرسنه و جگرهای سوزان قرار دارد؟!".(۲)

یکی از علت های اساسی که حضرت امیر(ع) این شیوه را در زندگی خود بر گزیده، قرار گرفتن در رأس حکومت و رهبری جامعه اسلامی است. وظیفه رهبران و مسئولان جامعه اسلامی از این جهت بیشتر است. یکی از علت های آن آشنا شدن بهتر با دردها و مشکلات انسان ها و

چگونگی زنـدگی آن ها است تا زمانی که انسان با مشـکلات و سـختی ها زنـدگی نکنـد، نمی تواند مشـکلات و سـختی های دیگران و توده مردم را درک نمایـد. حضـرت علی(ع) صـراحتاً آن را در نـامه خود به عثمـان بن حنیف و خطبه هـا و نـامه های دیگر بیان داشته، در کلمات و سخنان امام(ره) و حضرت آیت الله خامنه ای نیز به آن اشاره شده است.

پی نوشت ها:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۷.

۲. سیری در نهج البلاغه، ص ۲۲۷ ۲۲۸.

مولفه های اعتماد متقابل میان مردم و حکومت چیست ؟

پرسش

مولفه های اعتماد متقابل میان مردم و حکومت چیست ؟

پاسخ

از آن جـا که جـامعه دینی را حضور مردم نگاه می دارد و از طرفی رهبری است که جامعه دینی را به راه صـلاح و هـدف غایی خودهـدایت می کند، رهبری و مردم لازم و ملزوم یکدیگرند و تنها اعتمادمتقابل میان مردم و رهبری که در راس حکومت قرار دارد می تواندقوام بخش حفظ و سلامت و حرکت و پویایی جامعه دینی باشد .ازدیدگاه اسلام اگر حقوقی را که مردم و حاکم [به عنوان نماینده اصـلی و اصیل حکومت] نسبت به یکدیگر دارند، رعایت نمایند، موجب اعتماد خواهد شد .توصیه می کنیم در فرازهای ذیل که از سخنان گران بهای امیرالمومنین (ع) است ، دقت فرموده و جواب خود را ازکلام امیر کلام بگیرید : ((پس خدای سـبحان برخی از حق های خود رابرای بعضی مردمان واجب داشت و آن حق ها را برابر هم نهاد وواجب شدن حقی را مقابـل گزاردن حقی گـذاشت و حقی بر کسـی واجب نبود مگر حقی که برابر آن است گزارده شود و بزرگـترین حق هـاکه خدایش واجب کرده است ، حق والی بر رعیت است و حق رعیت بر والی ، که خدای سـبحان آن را واجب نمود و حق هر یک را به عهـده دیگری واگذار فرمود و آن را موجب برقراری پیوند آنان کرد وارجمندی دین ایشان . پس حال رعیت نیکو نگردد جز آنگاه که والیان نیکورفتار باشـند و والیان نیکورفتار نگردند، جز آنگاه که رعیت درستکار باشند .پس چون رعیت حق والی را بگذارد و والی حق

رعیت را به جای آرد، حق میان آنان بزرگمقدار شود و راه های دین پدیدار و نشانه های عدالت برجا و سنت چنان که باید اجرا .پس کارزمانه آراسته گردد و طمع در پایداری دولت پیوسته و چشم آزدشمنان بسته و اگر رعیت بر والی چیره شود و یا والی بر رعیت ستم کند، اختلاف کلمه پدیدار گردد و نشانه های جور آشکار و تبهکاری در دین بسیار راه گشاده سنت را رها کنند و کار از روی هواکنند واحکام فروگذار شود و بیماری جان ها بسیار و بیمی نکنند که حقی بزرگ فرونهاده شود و یا باطلی سترگ انجام داده آنگاه نیکان خوارشوند و بدکاران بزرگمقدار و تاوان فراوان برگردن بندگان از پروردگارپس بر شماست یکدیگر را در این باره اندرز دادن و حق همکاری رانیکوگزاردن)) ، (نهج البلاغه ، ترجمه دکتر شهیدی ، خطبه ۲۱۶، ص ۲۴۸ – ۲۴۹) . ;

وظیفه مردم در قبال حکومت چیست ؟

پرسش

وظیفه مردم در قبال حکومت چیست ؟

پاسخ

وظیفه مردم در قبال حکومت ، به دو شکل قابل تبیین است : ۱- آنچه مربوط به شکل گیری و حمایت از حکومت است ؛ مانند : الف) وجوب تشکیل حکومت اسلامی بر مردم و فقها (مانند آنچه قبل از پیروزی انقلاب برمردم و فقها واجب بود) ، ب) همکاری و همیاری در تداوم و اقتدارحکومت اسلامی (مانند شرکت در انتخابات ، اجابت فراخوانی های عمومی و ...) ، ج) اطاعت از قوانین الزامی . ۲- آنچه مربوط به کنترل و نظارت بر حکومت است ؛ مانند : الف) انتخاب نمایندگان لایق برای مجلس خبرگان رهبری (که وظیفه قانونی تعیین رهبر و نظارت بر او رابر عهده دارند) ، ب) انتخاب افراد شایسته برای مجاری قانون گذاری و اجرای حکومت (مانند انتخاب نمایندگان مجلس شورا و ریاست جمهوری) ، ج) نقد و بررسی و انتقادهایی که از مجاری قانونی درسطح عموم مردم یا خصوص مسوولان ارایه می شود (مانند آنچه دررسانه ها و وسایل ارتباط جمعی و یا در دیوان عدالت اداری و یا دفترمقام معظم رهبری ارایه می شود و یا از طریق نمایندگان مردم درمجلس نظارت می شود) . د) اعتراضاتی که پس از به ثمر نرسیدن انتقادها از مجاری اولیه صورت می گیرد که می توان این دو ناحیه را درسخن حضرت امیر (ع) یافت که فرمود : ((و اما حقی علیکم فالوفابالبیعه والنصیح فی المشهد والمغیب والاجاب حین ادعوکم والطاعحین امرکم ؛ اما

حق من بر شما این است که به بیعت وفا کنید و نهان وآشکارا حق خیرخواهی را ادا نمایید و زمانی که شما را برای کاری دعوت می کنم اجابت کنید و زمانی که امر می کنم اطاعت کنید)) ، (نهج البلاغه ، خطبه ۳۴) . موضوعی که در سوال آمده ، در فرهنگ دینی ما با عنوان نصیحت به زمامداران مطرح شده است و سابقه طولانی دارد .این تعبیر از زمان پیامبر اکرم (ص) در حجالوداع مرسوم شد و پس از آن نیز از سوی آن حضرت وایمه اطهار (ع) با همین عنوان ارایه شده است . کلینی (ره) در کتاب ((الحجه)) از اصول کافی ،بخشی از روایات مربوطه را در عنوان ((باب ما امر النبی (ص) بالنصیحلایمالمسلمین واللزوم لجماعتهم)) جمع کرده است ، (اصول کافی ، ج ۱، ص ۴۰۳) . محدث کاشانی در ابواب ((وجوب الحجه و معرفته)) کتاب وافی (الوافی ، ج ۲ ،ص ۹۹) و علامه مجلسی در کتاب الامامه از ((بحارالانوار)) ، (ج ۲۷، باب ۳) نیز همین اسم را برای آن انتخاب کرده اند .امام صادق (ع) فرمود : ((پیامبر اکرم (ص) در مسجد خیف [درمنا] برای مردم خطبه خواند و فرمود : سه خصلت است که دل هیچ فرد مسلمانی با آن خیانت نکند : خالص کردن عمل برای خدا،خیرخواهی (نصیحت) پیشوایان مسلمین

و همراه بودن با جماعت)). حضـرت امیر (ع) نیز در این باره می فرماید : ((از گفتن حق یا رای زدن (مشورت) در عدالت باز نایستید)) ، (اصول کافی ، ج ۱، ص ۴۰۳ و۴۰۴) . امام خمینی در این باره فرمود : ((شما و ما موظفیم که در تمام اموری که مربوط به دستگاه های اجرایی است امر به معروف کنیم)) ، (صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۴۴) . و ((همه مان مسوولیم ، نه مسوول برای کار خودمان ، مسوول کارهای دیگران هم هستیم : ((کلکم راع وکلکم مسوول عن رعیته)) . همه باید نسبت به هم رعایت بکنند.مسوولیت من هم گردن شما است . مسوولیت شما هم گردن من است ، باید نهی از منکر بکنید امر به معروف بکنیـد)) و ((اگر یکی تـان کـاری بکنـد و دیگری سـاکت باشـد او هم مسوول است)) ، (همـان ، ج ۸،ص ۴۷ و ۶۰) . از دیـدگاه اسـلام نصـیحت و انتقـاد خیرخواهـانه به حاکمان ، وظیفه مردم و حق حاکم معرفی شـده است . حضـرت امیر (ع) می فرماید : ((و اما حقی علیکم فالوفا بالبیعه والنصـیح فی المشهد والمغیب والاجاب حین ادعوکم والطاع حین امرکم ؛ اما حق من بر شـما این است که به بیعت وفا کنید و نهان و آشـکارا حق خیرخواهی را ادا نمایید و زمانی که شـما را برای کاری دعوت می کنم

اجابت کنید و زمانی که امر می کنم اطاعت کنید)) ، (نهج البلاغه ، خطبه ۳۴) . این تعبیر که ((نصیحت حق مردم است)) فقط می رساند که مردم بر اساس حقی که دارند، می توانند نصیحت و انتقاد کنند یا نکنند ولی تعبیر اول (نصیحت حق حاکم بر مردم است) آن را لازم و واجب می کند .چگونه نصیحت کنیم ؟ ۱- باید نخست حق و عدل راشناخت . امام علی (ع) فرمود : ((فلا تکفوا عن مقال بحق او مشوره بعدل ؛ از گفتن ((حق)) یا ((رای زدن در عدالت)) باز نایستید)) . ۲- نباید ازاتهام ها و سو ظن ها ترسید .حضرت امیر در نصیحت کردن به عثمان آن قدر کوشید با آن که می دانست مورد سو ظن قرار گیرد که لابدقصدی از این نصیحت ها دارد .از این رو در نامه خود به معاویه در این باره می نویسد : (([این گفتار من دلیل بر آن] نیست که عذر خواسته باشم از این که به عثمان ، بر اثر بدعت هایی که از او آشکار می شد،عیب جویی می نمودم . اگر ارشاد و راهنمایی من نسبت به او گناه بود،پس بسا سرزنش شده ای که هیچ گناهی ندارد و گاه باشد که کسی که بسیار پند دهد، تهمت و بدگمانی به دست آورد، نمی خواهم مگراصلاح آنچه توانایی دارم . توفیقی ندارم مگر به کمک و یاری خدا، به او توکل

و اعتمـاد می کنم و بازگشت من به سوی او است)) ، (نهـج البلاغه ، نامه ۲۸) . ۳- باید در نصیحت کردن امین بود و حقایق را گفت . خداونـد می فرماید : ((ابلغکم رسالات ربی و انا لکم ناصـحامین ؛ پیام های پروردگارم را به شـما می رسانم و برای شمـا خیرخـواهی امینم)) ، (اعراف ، آیه ۶۸) . ۴- باید در نصـیحت و انتقاد کردن نیت راپاک کرد و قصد اصـلاح داشت تا نصـیحت موثر افتد .خداوند از قول شـعیب می گوید : ((ان ارید الا الاصـلاح ما استطعت ؛ جز اصلاح به اندازه توانایی ام نمی خواهم)) ، (هود، آیه ۸۸) . حضـرت علی (ع) فرمود : ((مناصحک مشفق علیک محسن الیک ناظر فی عواقبک مستدرک فوارطک ؛ کسـی که تو را نصیحت می کند، دلسوز توست ، به تو خوبی می کند، به عواقب کار تو می اندیشد و کاستی هایت را جبران می کند)) ، (غررالحکم ، ۹۸۳۹) . امام راحل نیز فرمود : ((انتقاد برای ساختن ، برای اصلاح امور لازم است)) ، (صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۳۶) . ۵- باید حفظ حرمت حاکم اسـلامی بشود .در اسـلام با این که حق نصـیحت ، انتقاد، تحقیق و بررسـی مردم نسبت به زمامدار پذیرفته شده است ؛ در عین حال از حفظ حرمت رهبری در جامعه غفلت نگشته است . حضرت علی (ع) در دستورات خود

به مالـک اشترمی فرمایـد : ((فمن لا ـتبطره الکرام فیجتری بهـا علیـک فی خلاـف لـک بحفر ملاـ؛ کسـی را برگزین که مقام و بزرگواری او را سـرکش نسازد که جسارتش باعث مخالفت علنی با تو در میان مردم باشد)) ، (نهج البلاغه ، عهد مالک اشتر) . اصل کوچک نکردن پیشوایان عادل وحفظ احترام آنان از امور مهمی است که نبایـد در نصـیحت و انتقادفراموش شود .امام رضا (ع) درباره علت حرمت فرار از جنگ ، اموری از جمله استخفاف پیشوایان عادل را مطرح می کند : ((خدا فرار ازجنگ را حرام کرد؛ زیرا در فرار از جنـگ سـبک کردن دین ، کوچـک کردن پیـامبران و امامـان عـادل و ترک یـاری ایشـان در برابر دشـمنانشان است که باعث جرات دشمنان بر مسلمین می شود)) ، (وسایل الشیعه ،ج ۱۱، ص ۶۶) . ۶- الفاظ .ظرف و فضای مناسبی برای انتقاد ونصـیحت بجوید؛ چه بسا نصیحتی که اگر با الفاظ و در فضای ناسالمی گفته شود نه تنها اثر نمی کند، بلکه آثار سو دارد؛ مثلاً پزشکی را درنظر بگیرید که برای درمان بیمار شربتی را تجویز می کند؛ اما این شربت را در ظرف آلوده ای می ریزد .مسـلماً بیمـار از خوردن چنین دارویی ابـا می کنـد و چه بسا آلودگی آن به ضـرر بیمار باشـد و یا ظرف آبی را که به تشـنه ای می دهنـد اگر آلوده باشـد مقبول او نمی افتـد .۷-مجـاری قـانونی را طی کردن . در قـانون اساسـی ، اصل ۱۷۳ درباره دیوان عدالت اداری آمده است

: ((به منظور رسیدگی به شکایات ،تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به ماموران یا واحدها یاآیین نامه های دولتی و احقاق حقوق آنها، دیوانی به نام دیوان عدالت اداری زیر نظر قوه قضاییه تشکیل می گردد)) . دفتر مقام معظم رهبری نیز پذیرای هرگونه شکایت و انتقاد می باشد .۸- انتقاد در غیر ازدستور خداوند امکان پذیر است و احکام ثابت الهی قابل مشورت وتغییر نیست . حتی در زمان رسول الله نیز که آیه ((و شاورهم فی الامر)) ، (آل عمران ، آیه ۱۵۹) نازل شد، همه مفسران گفته اند مشورت در غیراحکام ثابت الهی بوده است . برای آگاهی بیشتر ر.ك : ۱- المیزان ، ج ۴، ص ۷۰علامه طباطبایی ۲- تفسیر روحالمعانی ، ج ۲۵، ص ۴۲آلوسی ۳- احکام القرآن ، ج ۲، ص ۴۱جصاص البته نحوه اجرای احکام الهی مشورت پذیر است ؛ اما خود احکام لازم الاجرا می باشد.درباره ولی فقیه نیز که آیا درباره سخنان او می توان انتقاد یا نصیحت کرد، گفتنی است که : گفتار ولی فقیه به سه بخش تقسیم می شود : ۱-فتوا، ۲- توصیه ها و بیانات ارشادی ، ۳- احکام حکومتی که یامستقیماً خود صادر می کند و یا از مجاری قانونی (مانند مجلس شورای اسلامی صادر می شود) . بخش اول ؛ برای مقلدان اولازم الاجرا است و انتقاد در آن به معنای مناظره علمی فقهی است که هم جایز است و هم مطلوب ، ولی نیازمند قدرت اجتهاد است . بخش دوم ؛ الزامی افزون بر آنچه قبل از

آن توصیه ها داشته نمی آورد و جنبه آگاهی بخشی و روشنگری و هدایت به واقع دارد و انتقاد و بحث وتحقیق درباره آن جایز است و حتی اگر نظری مخالف با رهبری داشت ، اطاعت از رهبری تا جایی که با قانونی مخالفت نکند، الزامی نیست . در این موارد او می تواند، بلکه بنا به اهمیت موضوع باید آرای خود را به رهبر برساند و وظیفه مشاوره را در این جا انجام دهد؛ ولی آرای خود را در سطح جامعه نباید به گونه ای تبلیغ کند که باعث بی حرمتی ، کوچکی و تضعیف رهبر و حکومت اسلامی شود که دراین صورت عمل حرامی انجام داده است . بخش سوم ؛ اطاعت ازدستورات و احکام ولایی یا قوانین مدون جمهوری اسلامی – که به یک اعتبار احکام ولی فقیه اند – برای همگان حتی غیر مقلدان او لازم و واجب است و تخلف از آن به هیچ وجه جایز نمی باشد (حتی اگرشخصی آن قانون را خلاف مصلحت بداند) ؛ زیرا روشن است که اگردر هر قانون و کشوری ، لزوم رعایت قوانین به صلاحدید افراد واگذارشود، آن کشور با هرج و مرج مواجه شده و قوانین آن ضمانت اجرایی نخواهد داشت . بنابراین دینی که حکومت ولی فقیه را مشروعمی داند، مخالفت عملی افراد تحت ولایت را نباید و نخواهد مشروعدانست . البته در این موارد نیز تحقیق و بحث علمی درباره احکام صادره جایز و بلکه بنا به اهمیت موضوع بهتر یا لازم است . این تحقیق و بحث علمی صرفاً می تواند به عنوان مشورت برای حکومت اسلامی

ارایه شود .در نهایت مرجع تصمیم گیری خود شخص ولی فقیه یا مجاری قانونی منصوب از قبل او است . مخالفت علمی بامبانی آن احکام و قوانین در سطح جامعه و افکار عمومی اگر باعث تضعیف حکومت یا تضعیف ضمانت اجرایی قانون نباشد، جایز وروا است . در پایان منابع زیر برای مطالعه پیشنهاد می شود : ۱- اصول کافی ، ج ۱، ص ۴۰۳ ۲- امر به معروف و نهی از منکرمحسن قرایتی ۳- میزان الحکمه ، ماده نصحمحمدی ری شهری ۴- نهج البلاغه ،عهدنامه مالك اشتر ۵- نصیحت ایمه مسلمین ، فصلنامه حکومت اسلامی ، شماره ۱ (ضمیمه) محمد سروش ;

قرآن کریم، مشروعترین انتظار مردم از دولت را چه میداند؟

پرسش

قرآن کریم، مشروعترین انتظار مردم از دولت را چه میداند؟

پاسخ

یکی از مشروعترین انتظارات مردم از دولت، تحقق عدالت در تمامی زمینهها و ابعاد در سطوح کلی و جزئی جامعه است; "إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّواْ الاْ ئَمَنَٰتِ إِلَيَّ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُواْ بِالْعَدْل...;(نسأ،۵۸) خداوند به شما فرمان میدهد که امانتها را به صاحبانش بدهید; و هنگامی که میان مردم داوری میکنید; به عدالت داوری کنید."; "وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ;(مائده،۴۲) و اگر میان آنها داوری کنی، با عدالت داوری کن، که خدا عادلان را دوست دارد." این موضوع آن قدر مهم است که خداوند متعال، یکی از اهداف ارسال پیامبران را عدالت میشمارد: "لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَٰتِ وَ أَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَٰبَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاس...;(حدید،۲۵) ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند..."

یکی از موضوعاتی که همواره مردم را رنج داده، و میدهد، بی عدالتیهایی است که برخی دولتمردان و کارگزاران و مسئولان رده بالاـ یا پایین دولتی دارند. مردم، اگر عدالت واقعی را در عمل از مسئولان ببینند هر گونه مشکلی را در جامعه حاضرند تحمل کنند، اما بی عدالتی، پارتیبازی، رشوه و... برایشان غیر قابل تحمل است، لذا بهترین انتظار مردم از دولت مردان همین مهم (عدالت در تمامی سطوح و ابعاد) است. امام علیبه هنگام مأموریت دادن مالك اشتر برای فرمانداری مصر، به او میفرماید: "ضعفأ (مردم) را در اجرای عدالت مایوس نکن، چون خداوند از اعمال کوچك و بزرگ

شما نسبت به بندگانش میپرسد."(المعجم المفهرس لالفاظ نهجالبلاغه، کاظم محمدی، محمد دشتی، ص ۸۸، مؤسسه النشر الاسلامی / ر.ك: تفسیر نمونه، آیت اللّه مکارم شیرازی و دیگران، ج ۲۰، ص ۳۸۵۳۸۸، دارالکتب الاسلامیه.)

بهترین راه شناسایی خدمت گذاران نظام از دیدگاه قرآن چیست

پرسش

بهترین راه شناسایی خدمت گذاران نظام از دیدگاه قرآن چیست

پاسخ

اصول حاکم بر کارگزاران و زمامداران حکومت اسلامی از نظر قرآن کریم چنین است

"الَّذِینَ ـإِن مَّکَّنَّهُمْ ـفِی الاْ ?رْضِ ِ أَقَامُوا الصَّلَوه ـوَ ءَاتَوُا الزَّکَوه ـوَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ ِ وَ نَهَوْا عَنِ ِ الْمُنکَرِ وَ لِلَّه ِ عَقِبَه ـالاْ ?مُورِ;(حج ۴۱) آنان که اگر در زمین به آنان قدرت و و تمکن بدهیم نماز به پای می دارند و زکات می دهند و کارهای خوب امر و از کارهای زشت مردم را باز می دارند و سرانجام همه کارها با خداوند است .

همچنین از نظر قرآن کریم و روایات امامان معصوم ، برخی وظایف مقامات اجرایی و کارگزاران حکومت نسبت به مردم و جامعه عبارت است از:

۱. سعه صدر و گشادگی فکر و آمادگی پذیرش حوادث مختلف امیرمؤمنان علی در این باره می فرماید: "آله الرّیاسه سعه الصّدر; ابزار ریاست و مدیریت سعه صدر و گشادگی روح و فکر و تحمل فراوان است .(نهج البلاغه کلمات قصار ۱۷۶.)

۲. رعایت عدالت و عدم تبعیض در میان مردم قرآن کریم در این باره می فرماید: "وَإِذَا حَکَمْتُم بَیْنَ ـالنَّاسِ ِ أَن تَحْکُمُوا بِالْعَدْل ..;(نسأ،۵۸) و هنگامی که میان مردم داوری می کنید، از روی عدالت داوری کنید"; "یَدَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَکَ خَلِیفَه ـفِی الاْ ?رْضِ ِ فَاحْکُم بَیْنَ ـالنَّاسِ ِ بِالْحَق ای داوود، ما تو را خلیفه بر روی زمین قرار دادیم پس در میان مردم به حق حکومت و داوری کن .

در حدیثی در این باره می خوانیم امام امیرالمؤمنین به عمر بن خطّاب فرمود: "سه چیز است اگر آن را به خوبی حفظ و عمل کنی تو را از امور دیگر بی نیاز می کند و اگر آن ها را ترک

نمایی چیزی غیر از آن تو را سود نمی دهد. عمر عرض کرد: آن ها چیست ای ابوالحسن ! فرمود: اجرای حدود الهی نسبت به افراد دور و نزدیک و حکم بر طبق کتاب خدا در خشنودی و غضب و تقسیم با عدالت در میان سیاه و سفید. عمر عرض کرد: به راستی مختصر گفتی و حق مطلب را ادا کردی "(بحار الانوار، علامه مجلسی ، ج ۷۲، ص ۳۴۹، حدیث ۵۳، داراحیأ لتراث العربی)

۳. توجه به پاداش نیکوکاران و گذشت و اغماض نسبت به گنهکارانی که به بازگشت و توبه آن ها امید است

امام صادق در این باره می فرماید: "سه کار است که بر حاکم اسلامی لازم است در مورد عوام و خواص انجام دهد: "نیکوکاران را پاداش نیک دهد تا برای انجام دادن نیکی ها تشویق شوند و گنهکاران را پرده پوشی کند تا از گناه خود توبه کنند و از گمراهی خویش بازگردند و همه را زیر چتر احسان و انصاف جمع کند".(همان ج ۷۵، ص ۲۳۳.)

۴. منافع مردم و خویش را یکسان دیدن از جمله دستورهایی که امیرالمؤمنین علی به محمد بن ابی بکر هنگامی که او را به زمامداری مصر برگزید چنین بود: "برای عموم مردم چیزی را دوست بدار که برای خود و خانواده خود دوست می داری و برای آن ها چیزی را ناخوش دار که برای خود و خانواده خودناخوش داری چرا که این کار منطق تو را قوی تر می کند و مردم را به صلاح و اصلاح نزدیک تر می سازد".(همان ج ۷۲، ص ۲۷.)

۵. پیوند عاطفی با مردم طبق آن چه از روایات استفاده می شود بین مسئول اجرایی و مردم

باید رابطه عاطفی نیرومند آن گونه که میان پدر و فرزند است بر قرار باشد.

امام موسی بن جعفر۷ می فرماید: سلطان عادل به منزله پدر مهربان است پس دوست بدارید برای او آن چه را که برای خود دوست می دارید و ناخوش دارید برای او آن چه را برای خود ناخوش می دارید".(وسائل الشیعه شیخ حر عاملی ج ۱۸، ص ۴۷۲، ح ۱، دارالتعارف للمطبوعات)

۶. دوری از بخل نادانی و ستم ۷. دوری از سازش کاری و هماهنگی با اهل باطل ۸. به مقام و منصب خویش به چشم امانت نگریستن و...

۹. پرهیز از تجمل گرایی و ساده زیستی ۱۰. تلاش در جهت تعلیم و تربیت مردم ۱۱. پرهیز از به همکاری طلبیدن گمراهان "وَ مَا كُنت ُمُتَّخِذَ الْمُضِلّين َعَضُدًا؛(کهف ۵۱) من هرگز گمراهان را دستیار خود قرار نمی دهم .

۱۲. پرهیز از همکاری با سفیهان و بی خردان "وَلاَ تُؤْتُوا السُّفَهَآءَ أَمْوَلَكُم ُالَّتِى جَعَل َاللَّه ُلَكُم ْقِيَمًا؛(نسأ،۵) اموال خود را که خداوند وسیله توام زندگی شما قرار داده به دست سفیهان نسپرید".

۱۳. پرهیز از پیروی هوای نفس "فَلاَ تَتَّبِعُوا الْهَوَى َأَن تَعْدِلُوا؛(نسأ،۱۳۵) از هوا و هوس پیروی نکنید مبادا از حق منحرف شوید". ؛پرهیز از همکاری با اسراف کاران (شعرا،۱۵۱) فرمان مسرفان را اطاعت نکنید".

و...

وظیفه امت نسبت به حکومت در نظام اسلامی آن است که به آن کمک نموده و در تأیید و تقویت آن کوشش نمایند امیرالمؤمنین علی فرمود: "بر امام واجب است طبق قوانین الهی حکم کند، او مانند یک امین امانت دار قدرت عمومی می باشد آن گاه که امام به این وظیفه عمل کرد، بر مردم واجب

است به سخن او گوش کنند و از او اطاعت نمایند و چون فرمان بدهد، اجابت نمایند".(کتاب الاموال حافظ ابی عبید بن سلام بن القاسم ص ۹.

ر.ک پیام قرآن آیه الله مکارم شیرازی و دیگران ج ۱۰، ص ۱۲۹۱۳۸، دارالکتب الاسلامیه)

آیا در قرآن درباره حاکمی که از امکانات بیت المال بهره می برد با این که مردم جامعه در سختی و فشارند، مطلبی آمده است همچنین لطفاً بفرمایید: نظر حضرت علی در این باره چیست

پرسش

آیا در قرآن درباره حاکمی که از امکانات بیت المال بهره می برد با این که مردم جامعه در سختی و فشارند، مطلبی آمده است همچنین لطفاً بفرمایید: نظر حضرت علی در این باره چیست

پاسخ

یکی از ویژگی های حاکم و کارگزار حکومت اسلامی آن است که در همه جا مراعات حال افراد جامعه را بکنند. محله ای را که می نشیند، لباسی را که می پوشد، غذایی را که می خورد و حتی کنار سفره ای که دعوت می شود همه و همه از روی حساب باشد خود را از توده مردم برتر ندانسته و از آنان خود را جدا نکند و به حیف و میل بیت المال نپردازد.

خداوند در این باره به پیامبر اکرم که مسئولیت خطیر رهبری امت به ویژه قشر ناتوان امت را بر عهده دارد می فرماید: " واصبِر نَفسَکَ مَع َالَّذین َیَدعون َرَبَّهُم بِالغَدوَ ه ِوالعَشی ِّیُریدون َوَجهَه ُولا تَعدُ عَیناکَ عَنهُم تُریدُ زینَه َالحَیوَه ِالدُّنیا ولا تُطِع مَن اَغفَلنا قَلبَه ُعَن ذِکرِنا واتَّبَع َهَوغ ه ُوکان َاَمرُه ُفُرُطا; (کهف ۲۸)]ای محمد[همیشه خویش را با کمال شکیبایی به محبت آنان که صبح و شام خدا را می خوانند و رضای او را می طلبند وادار کن و یک لحظه از آن فقیران چشم مپوش که به زینت های دنیا مایل شوی و هرگز از آنان که ما دل های آنان را از یاد خود غافل کرده ایم و تابع هوای نفس خود شدند و به تبه کاری پرداختند، پیروی مکن " در این آیه اشاره شده است که حاکم اسلامی حتی یک لحظه نباید خود را از قشر ناتوان جدا سازد و به قشر مستکبر نزدیک شود یا به تفریحات دنیوی بپردازد.

حضرت

علی با پیروی از این حکم قرآنی ضمن آن که خود همیشه با محرومان بودند به فرماندارانش نیز، این نکته را گوشزد می کنند. مثلاً هنگامی که مطلع می شوند یکی از فرماندارانش به نام عثمان بن حنیف انصاری کنار سفره های رنگارنگ دعوت می شود که نیازمندان از آن محرومند با نهایت ناراحتی به وی چنین می نویسد: "ای پسر حنیف به من خبر رسیده که یکی از جوانان بصره تو را به سفره عروسی خوانده است و تو شتابان به سوی آن طعام رفته ای و خورش های رنگارنگ گوارا و کاسه های بزرگ غذا برایت آورده می شده گمان نداشتم تو به مهمانی گروهی بروی که محرومان و نیازمندان را برانند و توانگرانشان را بخوانند"

سپس می افزایند: "اگر بخواهم خورشتم را از عسل مصفی و نانم را از مغز گندم و لباسم را از ابریشم قرار دهم می توانم ولی چه دور است که هوا و هوس بر من غالب آید و مرا به برگزیدن طعام های کذایی وا دارد و حال آن که شاید در حجاز و یا یمامه کسی باشد که آرزوی قرص نانی را داشته باشد، ولی برایش فراهم نشود و اصلاً سیر شدن را یاد نیاورد."(نهج البلاغه خطبه ۴۵ / ر.ک قرآن و مدیریت راستین محمد جواد علیزاده ص ۱۲۷، انتشارات رستگار.)

آیا استقبال مردم از منافات کشور با حکم ۳۷ نهج البلاغه که این کار مذمت شده منافات ندارد؟

پرسش

آیا استقبال مردم از منافات کشور با حکم ۳۷ نهج البلاغه که این کار مذمت شده منافات ندارد؟

پاسخ

درباره مسافرت مقام های کشوری به نقاط مختلف و استقبال هایی که ازآنان صورت می گیرد، دیدگاه های مختلفی وجود دارد. از یک نظر این مراسم خود نوعی تبلیغات و موجب استحکام مسائل سیاسی کشور و پیوندهای اجتماعی است و حتی در برخی موارد تعظیم شعائر محسوب می گردد.

البته اگر این گونه مراسم به بهره برداری های فردی و یا جناحی منجر گردد،مسلماً به ضرر کشور خواهد بود. هم چنین اگر به تحقیر مردم و با برداشت های سوء دیگر منجر گردد، کار خدا پسندانه ای نیست

لازم به ذکر است که هرگونه استقبالی از نظر اسلام و سیره پیشوایان دین مذموم نیست آنچه که در مورد دهقانان شهر انبار و دویدن آنها مقابل حضرت علی ع صورت گرفت نیازمند قدری تأمل است چرا که آنان با پای برهنه وبه شکلی ذلیلانه در مقابل حضرت می دویدند و کارهایی را که در برابرحکمرانان قبلی انجام می دادند، در برابر علی ع تکرار می کردند؛ ولی پیامبراکرم ص به هنگام ورود به مدینه و استقبال مردم مدینه از آن حضرت این کار را مذمت نکردند؛ چرا که استقبال مردم از آن حضرت از سر عادت آنان دربرابر شاهان و حکمرانان سرچشمه نگرفته بود؛ بلکه از محبت و شوق آنان ازورود رسول خدا(ص و زیارت آن حضرت خبر می دهد. بنابر این باید ماهیت هر واقعه و حادثه را بررسی نمود و سپس درباره آن اظهار نظر کرد. و

به صرف تشابه دو واقعه و حادثه حکم یکی را بر دیگری نباید قیاس نمود.

البته اگر روزی استقبالی از جنبه های ارزشی خالی باشد و صرفاً به مراسمی بی روح و بی هدف تبدیل گردد، ما

نیز با شما هم آواییم که چنان مراسمی فاقد ارزش و جهت صحیح است

چرا مسـئولین امروز ساده زیستی را کنار گذاشته اند و روزبه روز بسمت تجمل گرایی پیش می روند و ارزشها و اهداف انقلاب را نادیده می گیرند؟

پرسش

چرا مسئولین امروز ساده زیستی را کنار گذاشته اند و روزبه روز بسمت تجمل گرایی پیش می روند و ارزشها و اهداف انقلاب را نادیده می گیرند؟

پاسخ

در رابطه با این مساله باید گفت مساله تجمل گرایی یکی از آفات وخطرات بزرگ است که در صورت گسترش انقلاباسـلامی را مورد تهدید قرار می دهد البته در میان مسوولین برخی دامن بدان نیالوده اند امید است کسانی که گرفتار آنشده اند با توصیه های مقام معظم رهبری از آن فاصله بگیرند{J

این پولهایی که در جشن عاطفه ها و موارد دیگر رهبر انقلاب و رؤسای دیگر هدیه می کنند از کجا تأمین می شود.

پرسش

این پولهایی که در جشن عاطفه ها و موارد دیگر رهبر انقلاب و رؤسای دیگر هدیه می کنند از کجا تأمین می شود.

پاسخ

اعتبارات دفتر مقام معظم رهبری از طرق ذیل تأمین می شود:

۱. بودجه های دولتی که توسط برنامه و بودجه و با تصویب مجلس تبیین می شود.

۲. وجوهات شرعی نظیر خمس

۳. هدایا و نذورات مردمی که برای شخص معظم له ارسال می نمایند.

۴. امور حسبیه و مواردی که در فقه اسلامی به حاکم اسلامی اختصاص داده شده است.

در هر کشوری، مسؤولاـن دارای عرصه اختیارات مشخصـی هسـتند محـدوده این اختیارات نیز در قانون مشـخص شـده است. به

عنوان مثال در کشور آمریکا، رئیس جمهور قدرت انتصاب افراد دلخواه خود تا ۳۰۰۰ (سه هزار) شغل را دارد. همچنین بسیاری از اختصاص بودجه ها به اختیار شخص ریاست جمهوری آمریکاست.

من جمله این موارد در کشور ما عرصه اختیاراتی است که برای برخی مسؤولین مشخص شده است به عنوام مثال بودجه هایی است که صرف امور خیری همچون جشن عاطفه می گردد. حتی در زندگی حضرت امیر(ع) نیز شاهدیم ایشان به برخی از حکام خود اجازه تصرف در سهمی از اموال را به نفع عموم داده بودند.

۶ یکی از دلایلی که رهبری در محکومیت عملیات نظامی در عراق مطرح کردم مساله افکار عمومی بود. آیا خود ایشان به این مساله در داخل کشور اهمیت می دهند مثلا" ببینند که منفورترین نهادها از دید مردم کدامند(مثل قوه قضاییه یا شورای نگهبان) و این نهادها زیر نظر چه کسی

پرسش

۶ یکی از دلایلی که رهبری در محکومیت عملیات نظامی در عراق مطرح کردم مساله افکار عمومی بود. آیا خود ایشان به این مساله در داخل کشور اهمیت می دهند مثلا" ببینند که منفورترین نهادها از دید مردم کدامند(مثل قوه قضاییه یا شورای نگهبان) و این نهادها زیر نظر چه کسی اداره می شوند یا فقط افکار عمومی بعضی مواقع اهمیت دارد اونم موقعی که به نفع خودشان باشد.

پاسخ

توجه به افکار عمومی همیشه مد نظر ایشان بوده و هست و بهترین دلیل آن وجود ۲۳ انتخابات در طول ۲۳ سال عمر انقلاب است که در آخرین آن مردم با توجه به کم کاری شورای قبلی شهرها حضور خوبی داشتند

اما اینکه کسی گمان خود را افکار عمومی بداند جای سوال است آیا حضور میلیونی مردم در انتخابات و راهپیمایهای سراسری مثل راهپیمایی ۲۲ بهمن بیان کننده افکار عمومی نیست ولی تیتر چند روزنامه که ارتباط آنها با بیگانگان بر کسی پوشیده نیست افکار عمومی است سعی کنید بادیدی فرا جناحی و افقی باز فکر کنید و به اندیشید

آیا اطلاق عناوین و القابی چون: «مقام عظمای ولایت» یا «ولی امر مسلمین جهان» به حضرت آیت الله خامنه ای، از نظر معظم له، بلامانع است؟ آیا استفاده از چنین القاب و الفاظی، متضمن توهین به ساخت امام زمان (عج) نیست؟

پرسش

آیا اطلاق عناوین و القابی چون: «مقام عظمای ولایت» یا «ولی امر مسلمین جهان» به حضرت آیت الله خامنه ای، از نظر معظم له، بلامانع است؟ آیا استفاده از چنین القاب و الفاظی، متضمن توهین به ساخت امام زمان (عج) نیست؟

پاسخ

در نظام سیاسی اسلام و رابطه متقابل میان مردم و رهبر اینچنین نیست که کاربرد مطلق عناوین و القاب نهی شده باشد بلکه با دو نوع القاب و عناوین روبرو می باشیم؛ نوع اول عناوین و القایی هستند که مورد تأیید و مأخوذ از آموزه های دینی است و در سیره بزرگان دین نیز متداول بوده و نوع دوم، عناوینی است که به خاطر تأثیرات و پیامدهای منفی آن بر فرد و اجتماع، به شدت از کاربرد آن نهی شده است.

الفاظی از قبیل «عظمی» که مترادف با لفظ «معظّم»، باشند نیز برای مراجع تقلید در آیت العظمی استعمال می شود و هیچ صبغه مدح ناشایست ندارد؛ بلکه نوعی توقیر و احترام معنوی است که در سنت اسلامی دارای موردتأکید می باشد. در روایتی از امام علی(ع) آمده است: مَن وقرّ عالما فقد و قرّ اللّه ؛ کسی که عالمی را احترام کند، خدا را احترام کرده است {M، (غرر الحکم،ص ۴۷، توقیر العلماء، حدیث ۲۱۸) و همچنین عنوان «ولی امر مسلمین جهان» مضافاً بر آنچه گذشت، دارای پشتوانه دینی و برگرفته از احادیث ائمه معصومین(ع) و امام زمان(عج) است. توضیح آنکه ولایت بر

اموال و اعراض و نفوس مردم از شؤون ربوبیت الهی است و تنها با نصب و اذن خدای متعال، مشروعیت می یابد و چنان که معتقدیم این قدرت قانونی به پیامبر اکرم(ص) و امامان

معصوم(ع) یکی بعد از دیگری داده شده است. در زمان غیبت بر اساس ادله عقلی متعددو روایات زیادی که از امامان معصوم(ع) وارد شده فقیه جامع الشرایط عهده دار منصب ولایت و رهبری جامعه اسلامی می باشد و از طرف امام زمان(عج) به صورت عام منصوب می باشند. بنابراین نصب ولی امر مسلمین جهان، یکی از القاب واقعی برای مجتهد جامع الشرایطی است که درزمان غیبت امام معصوم(ع) برای رهبری و اداره امور سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... جامعه، از سوی امامان معصوم(ع) منصور گردیده است و بر این مطلب دلایل عقلی و نقلی متعددی دلالت دارد. مانند: توقیع شریف امام زمان(عج) که می فرمایند: و اما الحوادث الواقعه فارجعوا الی رواه احادیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله علیهم و ادله بسیار متعدد دیگر. پس چنین نیست که لقب ولایت و جانشینی از امامان معصوم(ع) راخود ولی فقیه برای خود برگزیده باشد. بلکه از طرف امامان معصوم دارای چنین مسؤولیتی می باشد.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: آیت اللّه جوادی آملی، ولایت فقیه ص ۴۰۰ و ۴۷۸ - فصلنامه حکومت اسلامی، سال اول، شماره اول،آیت اللّه مصباح یزدی، اختیارات ولی فقیه در خارج از مرزها، ص ۸۱.

در پایان چرا رهبری در اکثر پرسشها در جمع دانشجویان به ارائه جوابهای مبهم کلی و به قولی سیاسی می پردازند؟

پرسش

در پایان چرا رهبری در اکثر پرسشها در جمع دانشجویان به ارائه جوابهای مبهم کلی و به قولی سیاسی می پردازند؟

پاسخ

اگر مروری بر جلسات پرسش و پاسخی که با حضور مقام معظم رهبری برگزار گردیده، نمایید و همه مطالب آن را به صورت دقیق مطالعه نمایید، قطعا تصدیق می فرمایید که قضیه کاملا برعکس است؛ یعنی اکثر پاسخ ها با رعایت تناسب موضوع، کاملا شفاف است - و این واقعیتی است که به ندرت می توانید نظیر آن را در میان مسؤولین سایر کشورها بیابید. اما با این همه برخی موارد وجود دارد که پاسخ ها کلی است و یا به طور کامل همه جوانب پرسش را در بر نمی گیرد و این موضوعی است که نه تنها هیچ مشکل و ایرادی بر آن وارد نیست بلکه کاملا صحیح، منطقی است. توضیح این مطلب با نکات ذیل در ارتباط است:

الف) ماهیت مختلف سؤالات: مسلما سؤالاتی که از حضور مقام معظم رهبری می شود در یک مقوله نمی گنجد بلکه:

۱. برخی در حوزه وظایف و اختیارات ایشانند که اینها هم دو دسته اند:

- به دلیل مرتبط بودن با سیاست های کلی نظام وجهت گیری های آن و همچنین مانع نبودن هیچ گونه ملاحظه امنیتی و سیاسی و... می توان آنها را بیان نمود که علی القاعده مقام معظم رهبری نظرات خویش را بیان می نمایند.

- به دلیل ملاحظات امنیتی و سیاسی و... نمی توان اطلاعات کامل پیرامون آن ارائه داد. در چنین مواردی - که البته زیاد نیست

- منطقی است که مقام معظم رهبری جهت رعایت مصالح نظام استقلال منافع و امنیت ملی، از

ارایه این قبیل اطلاعات خودداری نمایند و این موضوعی است که در همه نظام های سیاسی مرسوم می باشد و اسلام هم بر رعایت اسرار، حفاظت اطلاعات و مسایل امنیتی و موضوعات مرتبط با مصالح جامعه اسلامی از سوی همه افراد جامعه خصوصا رهبر و مسؤولین آن تأکید زیاد دارد.

۲. برخی موضوعات اصلا در حوزه اختیارات و وظایف رهبری نیستند: هر چند مقام معظم رهبری سیاست گذاری و تعیین خط و مشی های کلان نظام و همچنین هدایت و نظارت بر کل سیستم را بر عهده دارند، اما مسلم است که در غیر این موارد باید توضیحات کامل و ریز در ارتباط با عملکرد هر کدام از بخش های نظام و یا مسائلی که باید از مجاری خاص قانونی خویش طی شود را از همان بخش مطالبه نمود به عنوان نمونه در سؤالی که از مقام معظم رهبری درباره لوایح دوگانه دولت شد و نظر صریح ایشان را مطالبه می کرد، ایشان در پاسخ چنین می فرماید: «درباره محتوای این لوایح، بنده قطعا اظهار نظر نمی کنم. این که ایشان فرمودند نظر صریحتان را بگویید، بنده نظر غیر صریحم را هم نمی گویم؛ این کاری است که یک روند قانونی دارد. مجلس در این جا شأنی دارد و دولت و شورای نگهبان هم شأنی دارند، راه قانونی هم وجود دارد که باید طی شود...» (دانشگاه شهید بهشتی، ۲۲/۲/۸۲).

طبیعی است در چنین مواردی که با بخش های نظام و وظایف آنها در ارتباط است و قانونا باید از طریق مکانیزم خاص خود طی شود، هرگونه اظهار نظری از سوی رهبری می تواند این روند را دچار

اختلال نماید.

ب) مسائلی مانند گستردگی و کثرت سؤالات و رعایت وقت: این موضوع بیشترین دلیل برای این است که چرا رهبری به سؤالات پاسخ تفصیلی و با رعایت همه جوانب نمی دهند. توضیح آن که همانگونه که مطلع اید کثرت سؤالات که گاهی مواقع حتی چندین موضوع در قالب یک سؤال طرح گردیده و همچنین اهمیت دادن مقام معظم رهبری به پاسخگویی به تمامی سؤالات از یک سو و رعایت وقت – علیرغم این که حتی چندین ساعت طول می کشد – همگی سبب می شود تا نتوان به صورت کامل همه ابعاد سؤال را پاسخ داد.

طبیعی است که در چنین وضعیتی معظم له به ذکر نکات اصلی سؤال آن هم تا آنجا که به سیاست های کلی نظام و وظایف و اختیارات رهبری باز می گردد به پاسخ بپردازند.

مثلا بعضی سؤالات که به عملکرد قوه قضائیه یا دولت انتقاد می شود اگر مقام معظم رهبری بخواهد این مسأله را به طور دقیق، علمی و مستند همراه با ارائه آمار و اطلاعات کافی ارائه دهد و عملکردهای مثبت و منفی زیر مجموعه های هر کدام از قوا را بررسی و ... را شمرده و تحلیل و ارزیابی کند، این دیگر جلسه پرسش و پاسخ نمی شود بلکه یک کار کارشناختی دقیق است. از این رو در آن وقت کم با کثرت و تنوع سؤالات، چاره ای جز ارائه یک روش شناسی منطقی و واقع بینانه در مورد قضاوت در چنین مواردی وجود ندارد.

در هر صورت مقام معظم رهبری با ملاحظه این قبیل مسائل که همه در جای خود منطقی و مطلوب اند سعی می نمایند

ترسیمی صحیح از خطوط کلی و جهت گیری های کلان نظام و دیدگاه خویش را درباره موضوعات مطرح شده در جلسات پرسش و پاسخ بیان نمایند.

با سلام چرا مسئولین جمهوری اسلامی به شایعاتی که در جامعه وجود دارد پاسخ نمیدهند تا دیگر تکرار نکنند ... یا خود را بریء کنند ؟؟ باید این کار را بکنند ... حالا یا از طریق نمایندگان خویش چه مستقیم .... مثال آن رد کردن پرداخت قسمتی از هزینه ماشین به بیت رهبری

پرسش

با سلام چرا مسئولین جمهوری اسلامی به شایعاتی که در جامعه وجود دارد پاسخ نمیدهند تا دیگر تکرار نکنند ... یا خود را بریء کنند ؟؟ باید این کار را بکنند ... حالا یا از طریق نمایندگان خویش چه مستقیم .... مثال آن رد کردن پرداخت قسمتی از هزینه ماشین به بیت رهبری که تکذیب شد ... چرا بقیه شایعات را رد نمیکنند ؟؟؟؟؟ یا مثلا آقای آصفی هر وقت کسی دهن کجی کند ... آن کشور را محکوم میکند .. اگر چندین بار هم تکرار کنه ... مثل قضیه بمب اتمی که ما را متهم میکنند و ما هم رد میکنیم .... این بهتر از پخش شدن بیخود شایعاتی که اکثر آنها باطل است ... پس چرا شایعات را رد نمیکنند با اینحال؟

پاسخ

برای پاسخ متن تکذیبیه دفتر مقام معظم رهبری از روزنامه خراسان ۲۴/۴/۸۲ ارسال می گردد.

دفتر مقام معظم رهبری با تکذیب شایعه اختصاص درصدی از قیمت تعیین شده خودروها به این دفتر، با توصیه به مسئولان برای اطلاع رسانی صحیح و شفاف به مردم در رابطه با ساز و کار قیمت گذاریها، تاکید کرد: وزارت اطلاعات و دستگاههای ذیربط نسبت به شناسائی عناصری که چنین شایعاتی را با اغراض گوناگون ساخته و منتشر می کنند اقدام و طبق ضوابط قانونی با آنان برخورد نمایند. متن اطلاعیه دفتر مقام معظم رهبری به این شرح است:

بسم الله الرحمن الرحیم

به دنبال انتشار شایعه کذب اختصاص درصدی از قیمت تعیین شده برای خودروها به دفتر مقام معظم رهبری، بدین وسیله به اطلاع مردم شریف ایران می رساند این قبیل شایعات و دروغ پراکنی ها با هدف

ایجاد تشویش و بدگمانی و اختلاف بین مردم و مسئولان نظام توسط دشمنان ساخته می شود و متأسفانه بعضی از رسانه های خبری نیز به آن دامن می زنند. لذا صریحا اعلام می شود این شایعه دروغ محض بوده و تا کنون هیچ وجهی از هیچ یک از کالاـ های تولیدی و وارداتی توسط این دفتر گرفته نشده است و مقام معظم رهبری همواره بر شفافیت قیمت گذاری اطلاع رسانی صحیح به مردم تاکید داشته و دارند. لذا ضمن توصیه به مسئولان برای اطلاع رسانی صحیح و شفاف به مردم در رابطه با ساز و کار قیمت گذاری ها از وزارت اطلاعات و دستگاههای ذیربط مؤکدا خواسته شده است نسبت به شناسائی عناصری که چنین شایعاتی را با اغراض گوناگون ساخته و منتشر می کنند اقدام و طبق ضوابط قانونی با آنها برخورد نمایند. اطمینان داریم مردم عزیز ایران با هوشیاری خود چنگ روانی دشمنان را خنثی و با فتنه انگیزی آنان مقابله خواهند نمود.

دفتر مقام معظم رهبری ۲۳/۴/۱۳۸۲

البته درباره ریشه های شایعه پراکنی و چگونگی برخورد با آن توجه شما را به مطالب زیر جلب می کنیم:

شایعه و شایعه پراکنی ناشی از عوامل متعددی است که عمده آنها به وجود نوعی بیماری اجتماعی و کمبود اخلاقی، سیاسی و مذهبی افراد باز می گردد. و پاره ای ناشی از تاکتیک های تبلیغاتی دشمنان نظام، ورشکستگان سیاسی و ... در جهت تخریب وجهه نظام، مسؤولین آن و نتیجتا بهره برداری سیاسی می باشد.

راهکارهای مقابله با شایعات خصوصا در بعد سیاسی، باید با توجه به عوامل و زمینه های به وجود آورنده آن سازماندهی شود؛ که مهمترین

آنها عبارتند از:

۱. اطلاع رسانی دقیق، شفاف و به موقع پیرامون مسائل، موضوعات اساسی و چالش انگیزی که ممکن است دشمن یا افراد ناسالم و مغرض، با استفاده از آن به تخریب وجهه نظام اسلامی بپردازند.

۲. کار فرهنگی مستمر و دقیق برای بالا ـ بردن سطح تحلیل افراد، که به نظر می رسد مهمترین عامل برای حفظ جامعه از آثارتخریب شایعه باشد.

۳. برخورد فیزیکی با مراکز شبهه پراکنی.

اکنون با توجه به مطالب فوق درباره وجود شایعات در جامعه ما گفتنی است:

اولاـ جامعه ما مانند سایر جوامع بشری، دستخوش این بیماری اجتماعی بوده و متأسفانه افرادی که دارای کمبودهای اخلاقی سیاسی و مذهبی می باشند و اقدام به شایعه سازی می نمایند در جامعه ما وجود دارند، از سوی دیگر ویژگی خاص نظام اسلامی ایران که ایدئولوژی مسلط و حاکم بر جهان (لیبرال_دموکراسی) را به چالش جدی کشانیده، دشمنان زیادی را برای نظام ما به وجود آورده است و طبیعی است یکی از ابزارهای مفید و مؤثر در جهت ایجاد جنگ روانی و تبلیغاتی علیه نظام اسلامی، دست زدن به شایعه سازی و شایعه پراکنی است.

ثانیا: نظام اسلامی ما هم در مقابله با این پدیده، اقدامات مؤثر _هر چند ناکافی_ انجام داده و می دهد؛ علی رغم برخی کاستی ها، به سوی اطلاع رسانی دقیق و شفاف پیرامون موضوعات اساسی و مهم، در حال حرکت می باشد. اما باید به این واقعیت نیز توجه داشت که متأسفانه خصوصیت شایعه آنست که خیلی راحت، سریع انتشار می یابد، اما مقابله با آن بسیار مشکل می باشد خصوصا امکان ندارد در مورد هر شایعه ای که در جامعه وجود

دارد بتوان تکـذیبیه و ... صادر نمود. شایعات دارای انواع زیادی بوده و از درجه اهمیت متفاوتی برخوردارند. و تنها می توان به بخشـی از آنـان که از اهمیت و گستردگی بیشتری برخوردارنـد رسـیدگی و ابهام زدایی نمود. از این رو علاوه بر اطلاع رسانی دقیـق، شـفاف و بـه موقـع، بالاـ بردن سـطح قـدرت تحلیـل و بینش افراد جـامعه در زمینـه هـای گونـاگون، از اهمیـت به سـزایی برخوردار است و به حمد لله در این بخش نیز به نظر می رسد جامعه در مقایسه با بسـیاری از جوامع به اصـطلاح پیشـرفته کنونی از وضعیت بسیار خوبی برخوردار باشد به گونه ای که عموم افراد جامعه ما توانایی هضم و تحلیل اخبار صحیح از ناصحیح را تا حدود زیادی دارند و به راحتی تحت تأثیر شایعات و جوسازیها قرار نمی گیرند.

و بالاـخره نظـام اسـلامی در مقابـل مراکز شایعه پراکن اعم از نشـریات، مطبوعات، رسانه ها و سایت های شـبهه افکن اقـدامات مناسبی ـهر چند ناکافیـ چه از نظر برخورد قضایی و مجازات اسلامی و چه از نظر فیلتر گذاری و ... داشته و دارد.

نتیجه آنکه، هر چنـد رد شایعات اقـدامی مناسب به نظر می رسـد ولی در کنار آن بایـد مسائلی نظیر گستردگی، تنوع شایعات و مراکز شـبهه افکن و ممکن نبودن رد تمـام شایعـات از یـک سو و همچنین بالاـ بردن سـطح تحلیـل و بینش سیاسـی، اجتمـاعی، اقتصادی و ... ، مردم به عنوان مهمترین عامل توجه داشت.

جهت مطالعه بیشتر ر.ک:

۱. شیوه های درمانی مفاسد اجتماعی، علی اکبر بابازاده، انتشارات دانش و ادب، ۱۳۸۱.

۲. جنگ روانی، صلاح نصر، ترجمه محمود حقیقت کاشانی، انتشارات سروش، ۱۳۸۱.

وظایف مردم در برابر حکومت دینی و وظایف متقابل حکومت دینی در برابر مردم کدام است؟

پرسش

وظایف مردم در برابر حکومت دینی و وظایف متقابل حکومت دینی در برابر مردم کدام است؟

پاسخ

به طور کلی اولین و اساسی ترین وظیفه دولت مردان، آن است که به تعهّدات خود در برابر ملت، وفادار بوده و از هیچ تلاش و کوششی در جهت خدمت به جامعه - در حوزه وظایف و اختیارات قانونی خود - فروگذار نکنند. بعضی از وظایفی که در این زمینه، می توان برای حکمرانان و کارگزاران حکومت دینی برشمرد، امور زیر است:

۱. تلاش جهت استقلال و عزت جامعه و نفی سلطه بیگانگان در همه عرصه ها؛

۲. زمینه سازی جهت رشد و ارتقای علمی، دینی و فرهنگی و اخلاقی جامعه؛

۳. ایجاد امنیت داخلی و خارجی و حاکمیت عدالت؛

۴. گسترش رفاه و آبادانی و تلاش برای تأمین نیازهای مادی جامعه؛

۵. خضوع در برابر مردم و زمینه سازی جهت امکان مشارکت هرچه بیشتر و بهتر عمومی.

از مهم ترین وظایف مردم در برابر دولت مردان می توان به امور زیر اشاره کرد:

۱. حمایت جدی و قاطع از نظام و کارگزاران آن، برای ایفای وظایف قانونی خویش؛ به ویژه در عرصه های بحرانی و پرمخاطره؛

۲. ارائه پیشنهاد و راهنمایی های اصلاحی و خیرخواهانه، همراه با مطالعات و بررسی دقیق و متناسب با مقتضیات زمان.

توصیه های مهم حضرت علی(ع) در عهدنامه مالک اشتر برای حاکمان اسلامی چیست؟

پرسش

توصیه های مهم حضرت علی(ع) در عهدنامه مالک اشتر برای حاکمان اسلامی چیست؟

پاسخ

سخنـان حضـرت علی(ع) در عهـدنامه مالـك اشتر را نمی توان به طور خلاـصه بیـان کرد؛ چرا که هر کلمه ای از این عهـدنامه، گنجینه ای از علم و معرفت را به روی مخاطبـان و مخصوصاً کسانی که مسؤولیتی بر عهـده گرفته انـد، می گشایـد. از این روی سخنان حضرت را در سه بخش تنظیم و بیان می نماییم:

بخش اول: توصیه های اخلاقی خطاب به مالك اشتر و دیگر زمامداران اسلامی

۱. توصـیه به تقوای الهی و تقـدیم اطـاعت خداونـد بر همه چیز و پیروی از فرایض و سـنت هـایی که خداونـد به آن امر فرموده است؛

۲. زمامـدار اسـلامی باید نسـبت به مردم محبت و لطف بورزد و مثل درندگان خونخوار نباشد که خوردن اموال مردم را غنیمت شمارد؛

۳. برخوردار ساختن مردم از عفو و اغماض در مواردی که امکان دارد؛ زیرا که مردم در معرض خطا و اشـتباه قرار می گیرنـد و حاکم باید عفو و گذشت داشته باشد؛

۴. حاکم اسـلامی باید از درون مردم، کینه و عقده را باز کند و نسبت به مردم حسن ظن داشته باشد؛ چرا که حسن ظن به مردم مشقت طولانی را برطرف می سازد؛

۵. زمامـدار اسـلامی نبایـد عیب جـو باشـد؛ بلکه بایـد افراد عیب جـو را نیز از خود دور کنـد. حضـرت می فرمایـد: «دورترین و مبغوض ترین رعیت در نزد حاکم، باید عیب جوترین آنها از مردم باشد؛ زیرا که اگر مردم عیوبی دارند، حاکم باید عیوب آنها را بپوشاند»؛

۶. زمامدار نباید سخن چین را تصدیق کند؛ هر چند که خود را در مقام خیرخواهی جلوه دهد. در این دنیا انسان نماهایی هستند که به علل مختلف از

امتیازاتی که خدا بر بعضی از انسان ها به برکت کوشش و تلاششان عنایت فرموده است، ناراحتند و از این رو تلاش می کنند تا آنها را به زمین بزنند. زمامدار بایستی از این گونه افراد دوری کند؛

۷. زمامدار اسلامی در عمل به عهدی که خدا از او گرفته است، موفق نمی شود، مگر با یاری خواستن از خدا و آماده کردن نفس برای احترام به حق؛

۸. زمامدار هرگز نباید از عفوی که نسبت به کسی روا داشته است، پشیمان، و از کیفری که به کسی داده است، شادمان گردد؛

۹. زمامدار باید تعدادی از بهترین اوقات شبانه روزی خود را برای ارتباط با خدا اختصاص دهد و برای رسیدن به مقام والای اخلاص، واجبات و دیگر تکالیف الهی را بدون کمترین نقص انجام دهد؛

۱۰. زمامدار نسبت به وعده هایی که می دهد، بایستی وفادار باشد و تخلف نکند.

بخش دوم: توصیه های اجتماعی حضرت به حاکمان اسلامی

۱. محبوب ترین امور در نزد حاکم اسلامی باید رساترین آنها در حق و فراگیری آنها در عدل و جامع ترین آنها برای رضایت مردم جامعه باشد. حضرت در این دستور و قانون اصلی، سه حقیقت پر اهمیت را بیان می فرماید:

الف) اظهار حق و اجرای آن؛ ب) اظهار عدالت و اجرای آن؛ ج) در نظر گرفتن رضایت مردم در اجرای امور اجتماعی.

مقصود از رضایت مردم آن رضایتی است که از تأمین حق حیات، حق کرامت و حق آزادی معقول آنان به طور کامل ناشی گردد؛

۲. مقدم ترین مردم در نزد حاکم اسلامی باید کسی باشد که حق را حتی در تلخ ترین حالات آن، گویاتر از دیگران گوشزد کند؛

۳. زمامدار بایستی نسبت به

گناهان و امور زشت پشت پرده که برای وی آشکار نشده است، بی توجهی نشان دهد؛

۴. از وظایف اختصاصی زمامدار این است که نیازمندی های مردم را در همان روز که به اطلاع او می رسد، مرتفع سازد و کار هر روز را در همان روز انجام دهد؛ چرا که برای هر روز موقعیتی است؛

۵. زمامدار نباید خود را از مردم دور نگه دارد؛ چرا که نهان بودن زمامدار از مردم جامعه موجب نوعی دوری و کم اطلاعی از امور است؛

۶. زمامدار اسلامی، موظف است از مقدم داشتن و ترجیح خویشاوندان و وابستگان خود بر دیگر مردم جامعه جداً خودداری نماید؛

۷. زمامدار اسلامی نباید برای احسانی که به مردم جامعه می کند، منت بگذارد و کاری را که به سود جامعه کرده است منظور نماید؛ چرا که منت احسان را باطل می کند. احسان زمامدار به مردم جامعه، وظیفه و تکلیف الهی است، پس نباید بر آن منت گذارد.

بخش سوم: توصیه های سیاسی حضرت علی(ع) به حاکمان اسلامی

۱. زمامدار اسلامی از مشورت با افراد بخیل و ترسو و طمعکار بایستی جداً خودداری کند؛ چرا که بخل و ترس و حرص از سؤظن به خدا سرچشمه می گیرد؛

۲. هرگز نباید انسان های نیکوکار و بدکار در نزد زمامدار یکسان باشند؛ زیرا که این عمل موجب می شود نیکوکار در کار نیک خود بی رغبت، و بدکار در کار بد خود تشویق شود؛

۳. هیچ زمامدار اسلامی نباید سنت های معقولی را که موجب هماهنگی مردم جامعه می باشد و صاحب نظران با صلاحیت جامعه اسلامی نیز به آنها عمل می کنند، بشکند. همچنین زمامدار، هرگز نباید سنتی را که سنت های خوب مردم را

از بین می برد، مقرر سازد؛

۴. از جمله وظایفی دایمی زمامدار اسلامی نظارت کامل بر عملکرد ارگان های مختلف و کارگزاران است؛ مانند نظارت بر عملکرد قوه قضاییه و قوه مجریه که شامل همه قوای اجرایی، نظامی و انتظامی کشور است؛

۵. زمامدار موظف است استیضاح از خود را قانونی بداند و به پاسخ گویی در مقابل خطای خود حاضر شود. زمامدار اسلامی باید هر گونه اتهام به ظلم را که از طرف مردم به او داده می شود؛ برطرف سازد. اگر مردم جامعه درباره زمامدار گمان ظلم و تعدی نمودند، عذر خود را درباره موضوع یا رفتاری که موجب بدگمانی مردم شده است، آشکار کند و گمان های ناشایسته مردم را از خود منتفی کند؛

۶. زمامدار نباید در امور، شتابزده یا سست عمل نماید؛ حضرت می فرماید: «از شتابزدگی در امور پیش از آن که موقعش رسیده باشد، بپرهیز! و از سستی و کاهلی در انجام امری که موقعش رسیده است، دوری کن!»؛

۷. زمامدار نباید موقعی که ابهام و تاریکی در امری وجود داشته باشد، به جای کشف حقیقت و پذیرش آن، به لجاجت بپردازد؛ چرا که پدیده لجاجت بدون هیچ گونه تردیدی از عوارض بیماری مهلک خودخواهی است. از این روی زمامدار باید از لجاجت در پذیرش حقایق دوری جوید و هر زمانی که حقیقت آشکار شد، در پذیرش و اقدام مطابق آن، سستی نکند؛

۸. زمامدار نباید در اموری که مردم همه در آن مساوی اند، خود را بر دیگران مقدم بدارد. حضرت می فرماید: «ای مالك! گمان مبر که برای تو در نزد خداوند امتیازی است که با آن می توانی خود را در حق حیات، حق کرامت،

حق آزادی و دیگر حقوق، برتر از دیگران تلقی کنی و حقوق مردم را در امور معاش و حیثیت و شرف انسانی پایمال کنی؛ بلکه امتیاز تو در نزد خداوند ناشی از وظایفی است که باید برای مردم انجام دهی»؛

۹. زمامدار هرگز نباید در اموری که مسؤولیتش بر عهده اوست و چشمان مردم آنها را می بیند، خود را به غفلت و نفهمی بزند؛ شخصیت هر شخص، در گرو انجام وظیفه ای است که بر عهده گرفته است. از این روی زمامدار و هر مقام مسؤول دیگر نباید با نفهمی و غفلت نمایی از وظایف خود طفره رود؛ چرا که طفره رفتن از وظایف علاوه بر این که شدیدترین اهانت و تحقیر نسبت به شخصیت خویش و زیر پاگذاشتن کرامت آن است، برای دیگران نیز قابل تأویل و تفسیر نیست؛

این بود خلاصه توصیه های مهم حضرت علی(ع) به مالك اشتر که در سه بخش اخلاقی، اجتماعی و سیاسی تقسیم بندی و ارایه شد.{۱}

[۱].جهت آگاهی بیش تر ر.ك: نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، نامه ۵۳، (مؤسسه فرهنگی تحقیقات امیرالمؤمنین)/

چرا اکثر مسئولان سیاسی و حتی رهبر از جواب دادن و صحبت کردن عمومی با مردم طفره می روند؟

پرسش

چرا اکثر مسئولان سیاسی و حتی رهبر از جواب دادن و صحبت کردن عمومی با مردم طفره می روند؟

پاسخ

به تحقیق می توان گفت : جمهوری اسلامی تنها کشوری است که در آن رابطه حسنه و دوستانه بین مسئولین حکومتی و مردم برقرار است. سفرهای عمومی مقام معظم رهبری به مناطق مختلف کشور و حضور در بین مردم، شنیدن حرفهای آنها، رسیدگی به مشکلات ایشان و بررسی خواسته های طبقات مختلف از کانالهای مختلف جزء کارهای اصلی رهبری و مسئولین است. علاوه بر این روزانه هزاران نامه به ایشان ارسال می شود که همه آنها مورد توجه قرار می گیرد. ملاقاتهای عمومی رهبری و مسئولان حکومتی در مناسبت ها و اعیاد، در همین راستا است. البته نمی شود انتظار داشت با این همه مشغله و گرفتاریهای کاری مسئولان، ایشان خواسته باشند با تک تک مردم جداگانه گفتگو داشته باشند. آنچه در شخصیت رهبری و مسئولین نظام مشهود است در هیچ کشوری حتی کشورهایی که مدعی دموکراسی و مردم گرایی هستند به چشم نمی خورد.

روحانیون و مسئولین کشور برای مردم چه می کنند؟ اگر وجداناً کار می کنند چرا اوضاع چنین است؟

پرسش

روحانیون و مسئولین کشور برای مردم چه می کنند؟ اگر وجداناً کار می کنند چرا اوضاع چنین است؟

پاسخ

با تشکر از شما دوست عزیز که بدون تکلف سؤال خود را با ما مطرح نمودید. در پاسخ به سؤال شما عرض می شود با وجودی که خدمتگزاران لایق از قشر تحصیلکرده های دانشگاه ها و حوزه های علمیه چه در اصل پیروزی انقلاب و چه درحفظ آن نقش بسیار عظیمی داشته اند و رهبر کبیر انقلاب امام خمینی"ره" حماسه بزرگ روحانیون را قابل تقدیر می دانند و می فرمایند : "خدا را سپاس می گذارم که از دیوارهای فیضیه گرفته تا سلولهای مخوف و انفرادی رژیم شاه و از کوچه و خیابان تا مسجد و محراب امامت جمعه و جماعات و از دفاتر کار و محل خدمت تا خطوط مقدم جبهه و میادین مین، خون پاک شهدای حوزه و روحانیت افق فقاهت راگلگون کرده است و در پایان افتخار آمیز جنگ تحمیلی نیز رقم شهدا وجانبازان و مفقودین حوزه ها نسبت به قشرهای دیگر زیادتر است." با این حال اگر خواسته باشیم بصورت کلی به بررسی مسأله بپردازیم باید بگوئیم که بزرگترین مسائلی که جامعه اسلامی را به سوی انحطاط و سراشیبی سوق می دهد همان مسائلی است که جامعه اسلامی که پیامبر معصوم بنیانگذار آن بود درزمان حضرت علی و امام حسن(و از همه شدیدتر در زمان امام حسین(با آن مواجه بود طوری که پس از گذشت ۵۰ سال از حکومت اسلامی امام حسین(که عزیزترین عزیزان پیامبر است به دست امت همین پیامبر بدون هیچ گونه جرم و تخلفی به شهادت می رسد.

پیامبر اکرم(در حدیثی نگرانی خود را در ارتباط با انحراف آینده جامعه اسلامی این گونه بیان می دارند : "نگرانی من برای امتم از جانب مؤمنین و مشرکین نیست اما مؤمن را خدا به موجب ایمانش باز می دارد ومشرک بواسطه شرک ظاهرش نابود می شود" "ولکنی اخاف علیکم کل منافق الحنان عالم اللسان" "۱" اما نگرانی من از جانب منافقین است که زبانی دانا و متظاهر دارند اما در دل به اسلام ایمانی نیاورده اند. و در جایی دیگر، می فرمایند : من از فقر و نداشتن ثروت بر امتم نگران نیستم "ولکن اخاف علیهم فی التدبیر" اما نگرانی من از فقر معنوی و فقر اندیشه مردم است. دراین

رابطه مقام معظم رهبری در مباحث مربوط به عاشورا تحت عنوان عبرتهای عاشورا به تشریح این مسأله می پردازند و می فرمایند : "...و اما ماجراهای بعد از رحلت پیامبرچه شدکه در این پنجاه سال جامعه اسلامی از آن حالت به این حالت برگشت؟ ...البته بنایی که پیامبر(

گذاشته بود، بنایی نبود که به همین زودی خراب شود...ولی این وضع باقی نمی ماند. هر چه بگذرد جامعه اسلامی به تدریج به طرف ضعف و تهی شدن پیش می رود.

نکته ای در مورد همه هست ... وقتی که انسان به پروردگار عالم عرض می کند "اهدنا الصراط المستقیم" بعد صراط مستقیم را معنا می کند "صراط الذین انعمت علیهم..." و کسانیکه نعمت داده شده اند دو گونه اند : یک عده کسانی که وقتی نعمت الهی را دریافت کردند نمی گذارند خدای متعال به آنها غضب کند و نمی گذارند گمراه بشوند...یک دسته هم کسانی

هستند که خدا به آنها نعمت داد اما نعمت خدا را تبدیل کردند و خراب نمودند لذا مورد غضب قرار گرفتند یا دنبال آنها راه افتادند لذا گمراه شدند... خواص و عوام هر کدام وضعی پیدا کردند حالا خواصی که گمراه شدند شاید مغضوب علیهم باشند عوام شاید ضالین باشند.

در اینجا به عنوان مثال یک نمونه از وضعیف خواص ویک نمونه از وضعیت عوام که باعث تبدیل نعمت الهی شدندرا ذکر می کنیم :

"یک نمونه از خواص جناب ابوموسی اشعری حاکم بصره بود ابوموسی یکی از اصحاب پیامبر و یکی از خواص و بزرگان است.مردم می خواستند به جهاد بروند ...خیلی از مردم اسب نداشتند...برای اینکه پیاده ها هم بروند مطالبی درباره فضیلت جهاد پیاده گفت ... اینقدر دهان و نفسش در این سخن گرم بود که یک عده به اسبهایشان حمله کردند، وآنها را راندند "فحملوا الی فرسهم" و گفتند شما ما را از ثواب زیاد محروم می کنید ...عده ای هم بودند که اهل تأمل بیشتری بودندگفتند صبر می کنیم ببینیم حاکمی که این طور درباره جهاد پیاده حرف زد خودش چگونه بیرون می آید. وقتی که ابوموسی از قصرش خارج شد "اخرج ثقله علی اربعین بغلاً" اشیای قیمتی که با خود داشت سوار بر چهل استر با خودش خارج کرد و به طرف میدان جهاد رفت. آنروز بانک نبود و حکومتها اعتباری نداشت یک وقت دیدند که در وسط میدان جنگ از خلیفه خبر رسید که شما از حکومت بصره عزل شده اید...اینهایی که پیاده شده بودند زمام اسب را گرفتند و گفتند مارا هم سوار زیادیها بکن؛ همانطوری که به ما

گفتی پیاده راه بیفتید خودت هم قدری پیاده شو و پیاده راه برو"فضرب القوم بسوطه" تا زبانه اش را کشید و به سرو صورت اینها زد و متفرق شدند ...این مربوط به خواص است آن وقت عوام هم که دنباله رو خواصند وقتی خواص به سمتی رفتند عامه مردم هم دنبال آنها حرکت می کنند ... وقتی دیدندکارها برخلاف آنچه زبانها می گوید جریان دارد...آنها هم آنطرف حرکت می کنند.

حالایک ماجرا هم از عامه ی مردم : حاکم بصره به خلیفه در مدینه نامه نوشت که مالیاتی که از شهرهای مفتوح می گیریم بین خودمان تقسیم می کنیم اما در بصره کم است مردم زیاد شده اند اجازه دهید که دو شهر اضافه کنیم. مردم کوفه که شنیدند حاکم بصره برای مردم خودش خراج دو شهر را از خلیفه گرفته است اینها هم سراغ حاکمشان آمدند، حاکمشان عماربن یاسر مرد ارزشی، آنکه مثل کوه ایستاده بود. پیش عمار یاسر آمدند و گفتند تو هم برای ما این را بخواه و دو شهر هم تو برای ما بگیر، عمارگفت : من این کار را نمی کنم بنا کردند به عمار حمله کردن و

بدگویی کردن، نامه نوشتند بالاخره خلیفه او را عزل کرد. شبیه این برای ابوذر و دیگران اتفاق افتاد...وقتی که رعایت این سررشته ها نشود جامعه از لحاظ ارزشها پوک می شود عبرت اینجاست.

عزیزان من انسان این تحولات اجتماعی را دیر می فهمد باید مراقب بود تقوی یعنی این... اگر مراقب نباشید آن وقت جامعه همین طور به تدریج از ارزشها تهیدست می شود و به نقطه ای می رسد که فقط یک پوسته ظاهری

باقی می ماند. ناگهان یک امتحان بزرگ پیش می آید آن وقت این جامعه در این امتحان مردود می شود.

امام خمینی عزیز افتخارش این بود که یک امت بتواند عامل به سخن آن پیامبر باشد.

شخصیت انسانهای غیر پیامبر(وغیر معصوم مگر با آن شخصیت عظیم قابل مقایسه است؟!

او آن جامعه را به وجود آورد و آن سرانجام دنبالش آمد آیا هر جامعه اسلامی همین عاقبت را دارد؟ اگر عبرت بگیرند نه اگر عبرت نگیرند بله، عبرتهای عاشورا اینجاست.

در پایان توصیه می نماییم بین روحانیت متعهد و بین روحانی نماهای دنیاپرست فرقی بگذارید و آنچه روحانیت و مسئولین انجام می دهند در ترازوی اسلام و انقلاب بر محور ولایت فقیه بسنجید. هر آنچه مخالف اسلام و انقلاب و ولایت فقیه باشد مردود است اگر چه عملکرد یک روحانی با سابقه باشد یا یک مسئول رده بالا.

منبع :

خاطرات و حکایتها از زبان رهبر انقلاب، ج۱،عبرتهای عاشورا،خلاصه ۸۸ تا ۱۰۸

مولفه های اعتماد متقابل میان مردم و حکومت چیست ؟

پرسش

مولفه های اعتماد متقابل میان مردم و حکومت چیست ؟

پاسخ

از آن جا که جامعه دینی را حضور مردم نگاه می دارد و از طرفی رهبری است که جامعه دینی را به راه صلاح و هدفغایی خود هدایت می کند، رهبری و مردم لازم و ملزوم یکدیگرند و تنها اعتماد متقابل میان مردم و رهبری که در رأسحکومت قرار دارد می تواند قوام بخش حفظ و سلامت و حرکت و پویایی جامعه دینی باشد. از دیدگاه اسلام اگرحقوقی را که مردم و حاکم [به عنوان نماینده اصلی و اصیل حکومت [نسبت به یکدیگر دارند، رعایت نمایند، موجباعتماد خواهد شد. برای پاسخ دهی به سه پرسش نخست شما در سؤال دوم (ب) توصیه می کنیم در فرازهای ذیل کهاز سخنان گران بهای امیرالمؤمنین(ع) است، دقت فرموده و جواب خود را از کلام امیر کلام بگیرید:

«پس خدای سبحان برخی از حق های خود را برای بعضی مردمان واجب داشت و آن حق ها را برابر هم نهاد و واجب شدنِ حقی را مقابلگزاردن حقی گذاشت و حقی بر کسی واجب نبَود مگر حقی که برابر آن است گزارده شود و بزرگترین حق ها که خدایش واجب کرده است، حقوالی بر رعیت است و حق رعیت بر والی، که خدای سبحان آن را واجب نمود و حق هر یک

را به عهده دیگری واگذار فرمود و آن را موجببرقراری پیوند آنان کرد و ارجمندی دین ایشان.

پس حـال رعیت نیکو نگردد جز آنگـاه که والیـان نیکورفتـار باشـند و والیان نیکورفتار نگردنـد، جز آنگاه که رعیت درسـتکار باشند. پس چونرعیت حق والی را بگذارد و والی حق رعیت را به جای آرد، حق میان آنان بزرگمقدار شود و راه های دین

پدیدار و نشانه های عدالت برجا وسنت چنان که باید اجرا.

پس کار زمانه آراسته کردن و طمع در پایداری دولت پیوسته و چشم آز دشمنان بسته و اگر رعیت بر والی چیره شود و یا والی بر رعیت ستمکند، اختلاف کلمه پدیدار گردد و نشانه های جور آشکار و تبهکاری در دین بسیار راه گشاده سنت را رها کنند و کار از روی هواکنند و احکامفروگذار شود و بیماری جان ها بسیار و بیمی نکنند که حقی بزرگ فرونهاده شود و یا باطلی سترگ انجام داده آنگاه نیکان خوار شوند و بدکارانبزرگمقدار و تاوانِ فراوان برگردن بندگان از پروردگار پس بر شماست یکدیگر را در این باره اندرز دادن و حق همکاری را نیکوگزاردن»،(نهج البلاغه، ترجمه دکتر شهیدی، خطبه ۲۱۶، ص ۲۴۸ - ۲۴۹).

بررسی اعتماد متقابل در یکصد ساله اخیر در ایران خارج از حوصله این مکاتبه محدود است. در این باب بهکتاب های تاریخ معاصر رجوع فرمایید.{J

وظیفه مردم نسبت به ظلم و ستم زمامداران حکومت اسلامی چیست ؟

پرسش

وظیفه مردم نسبت به ظلم و ستم زمامداران حکومت اسلامی چیست ؟

پاسخ

وظیفه مردم در قبال حکومت، به دو شکل قابل تبیین است:

۱- آنچه مربوط به شکل گیری و حمایت از حکومت است؛ مانند:

الف) وجوب تشکیل حکومت اسلامی بر مردم و فقها (مانند آنچه قبل از پیروزی انقلاب بر مردم و فقها واجب بود)،

ب) همکاری و همیاری در تداوم و اقتدار حکومت اسلامی (مانند شرکت در انتخابات، اجابت فراخوانی های عمومی و...)،

ج) اطاعت از قوانین الزامی.

۲- آنچه مربوط به کنترل و نظارت بر حکومت است؛ مانند:

الف) انتخاب نمایندگان لایق برای مجلس خبرگان رهبری (که وظیفه قانونی تعیین رهبر و نظارت بر او را بر عهده دارند)،

ب) انتخاب افراد شایسته برای مجاری قانون گذاری و اجرای حکومت (مانند انتخاب نمایندگان مجلس شورا و ریاست جمهوری)،

ج) نقـد و بررسـی و انتقادهـایی که از مجاری قانونی در سـطح عموم مردم یا خصوص مسؤولان ارائه می شود (ماننـد آنچه در رسـانه هـا و وسایل ارتباطجمعی و یا در دیوان عـدالت اداری و یا دفتر مقام معظم رهبری ارائه می شود و یا از طریق نماینـدگان مردم در مجلس نظارت می شود).

د) اعتراضـاتی کـه پس از بـه ثمر نرسـیدن انتقادهـا از مجـاری اولیـه صـورت می گیرد که می تـوان این دو نـاحیه را در سـخن حضـرت امیر(ع) یافت کهفرمود: «و اما حقی علیکم فالوفاء بالبیعه والنصـیحه فی المشهد والمغیب والاجابه حین ادعوکم والطاعه حین امرکم؛ اما حق من بر شـما این اسـتکه به بیعت وفا کنیـد و نهان و آشـکارا حق خیرخواهی را ادا نمایید و زمانی که شـما را برای کاری دعوت می کنم اجابت کنید و زمانی که امرمی کنم اطاعت کنید»، (نهج البلاغه، خطبه

(۳۴).

موضوعی که در سؤال آمده، در فرهنگ دینی ما با عنوان نصیحت به زمامداران مطرح شده است و سابقه طولانیدارد. این تعبیر از زمان پیامبر اکرم(ص) در حجه الوداع مرسوم شد و پس از آن نیز از سوی آن حضرت وائمه اطهار(ع) باهمین عنوان ارائه شده است. کلینی(ره) در کتاب «الحجه» از اصول کافی، بخشی از روایات مربوطه را در عنوان «بابما امر النبی(ص) بالنصیحه لائمه المسلمین واللزوم لجماعتهم» جمع کرده است، (اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۳).

محدث کاشانی در ابواب «وجوب الحجه و معرفته» کتاب وافی (الوافی، ج ۲ ،ص ۹۹) و علامه مجلسی در کتابالامامه از «بحارالانوار»، (ج ۲۷، باب ۳) نیز همین اسم را برای آن انتخاب کرده اند.

امام صادق(ع) فرمود: «پیامبر اکرم(ص) در مسجد خیف [در منا] برای مردم خطبه خواند و فرمود: سه خصلتاست که دل هیچ فرد مسلمانی با آن خیانت نکند: خالص کردن عمل برای خدا، خیرخواهی (نصیحت) پیشوایانمسلمین و همراه بودن با جماعت». حضرت امیر(ع) نیز در این باره می فرماید: «از گفتن حق یا رأی زدن (مشورت) درعدالت باز نایستید»، (اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۳ و ۴۰۴).

امام خمینی در این باره فرمود: «شما و ما موظفیم که در تمام اموری که مربوط به دستگاه های اجرایی است امر بهمعروف کنیم»، (صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۴۴). و «همه مان مسؤولیم، نه مسؤول برای کار خودمان، مسؤول کارهایدیگران هم هستیم: «کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیته». همه باید نسبت به هم رعایت بکنند. مسؤولیت من همگردن شما است. مسؤولیت شما هم گردن من است، باید نهی از منکر بکنید امر به معروف بکنید» و «اگر یکی تان کاربکند و دیگری ساکت باشد

او هم مسؤول است»، (همان، ج ۸، ص ۴۷ و ۶۰).

از دیدگاه اسلام نصیحت و انتقاد خیرخواهانه به حاکمان، وظیفه مردم و حق حاکم معرفی شده است. حضرتامیر(ع) می فرماید: و اما حقی علیکم فالوفاء بالبیعه والنصیحه فی المشهد والمغیب والاجابه حین ادعوکم والطاعه حینامرکم ؛ اما حق من بر شما این است که به بیعت وفا کنید و نهان و آشکارا حق خیرخواهی را ادا نمایید و زمانی که شما را برای کاریدعوت می کنم اجابت کنید و زمانی که امر می کنم اطاعت کنید{M، (نهج البلاغه، خطبه ۳۴).

این تعبیر که «نصیحت حق مردم است» فقط می رساند که مردم بر اساس حقی که دارند، می توانند نصیحت و انتقادکنند یا نکنند ولی تعبیر اول (نصیحت حق حاکم بر مردم است) آن را لازم و واجب می کند.

چگونه نصیحت کنیم؟

۱- باید نخست حق و عدل را شناخت. امام علی(ع) فرمود: فلاـ تکفّوا عن مقاله بحق او مشوره بعدل ؛ از گفتن«حق» یا «رأی زدن در عدالت» باز نایستید{M.

۲- نباید از اتهام ها و سوء ظن ها ترسید. حضرت امیر در نصیحت کردن به عثمان آن قدر کوشید با آن که می دانستمورد سوء ظن قرار گیرد که لابد قصدی از این نصیحت ها دارد. از این رو در نامه خود به معاویه در این باره می نویسد:«[این گفتار من دلیل بر آن] نیست که عذر خواسته باشم از این که به عثمان، بر اثر بدعت هایی که از او آشکار می شد،عیب جویی می نمودم. اگر ارشاد و راهنمایی من نسبت به او گناه بود، پس بسا سرزنش شده ای که هیچ گناهی ندارد وگاه باشد که کسی که بسیار پند دهد، تهمت و بدگمانی به دست آورد، نمی خواهم مگر اصلاح

آنچه توانـایی دارم.توفیقی نـدارم مگر به کمـک و یـاری خـدا، به او توکـل و اعتماد می کنم و بازگشت من به سوی او است»، (نهج البلاغه، نامه۲۸).

۳- بایـد در نصیحت کردن امین بود و حقایق را گفت. خداونـد می فرماید: ابلغکم رسالات ربی و انا لکم ناصحامین پیام های پروردگارم را به شما می رسانم و برای شما خیرخواهی امینم{M، (اعراف، آیه ۶۸).

۴- باید در نصیحت و انتقاد کردن نیت را پاک کرد و قصد اصلاح داشت تا نصیحت مؤثر افتد. خداوند از قولشعیب می گوید: ان ارید الا الاصلاح ما استطعت جز اصلاح به اندازه توانایی ام نمی خواهم{M، (هود، آیه۸۸).

حضرت علی(ع) فرمود: مناصحک مشفق علیک محسن الیک ناظر فی عواقبک مستدرک فوارطک ؛ کسی که تو رانصیحت می کنـد، دلسوز توست، به تو خوبی می کند، به عواقب کار تو می اندیشد و کاستی هایت را جبران می کند{M، (غررالحکم، ۹۸۳۹).

امام راحل نیز فرمود: «انتقاد برای ساختن، برای اصلاح امور لازم است»، (صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۳۶).

۵- بایـد حفـظ حرمت حاکم اسـلامی بشود. در اسـلام با این که حق نصـیحت، انتقاد، تحقیق و بررسـی مردم نسبت بهزمامـدار پـذیرفته شـده است؛ در عین حـال از حفـظ حرمت رهبری در جامعه غفلت نگشـته است. حضـرت علی(ع) دردسـتورات خود به مالـک اشـتر می فرمایـد: فمـن لاـتبطره الکرامه فیجتری ء بهـا علیـک فی خلاـف لـک بحفرهِ ملاـء ؛ کسـیرا برگزین که مقـام و بزرگواری او را سرکش نسازد که جسارتش باعث مخالفت علنی با تو در میان مردم باشد{M، (نهج البلاغه، عهد مالکاشتر).

اصـل کوچـک نکردن پیشوایـان عـادل و حفظ احترام آنان از امور مهمی است که نبایـد در نصـیحت و انتقاد فراموشـشود. امام رضا(ع) درباره علت حرمت فرار از جنگ، اموری از جمله

استخفاف پیشوایان عادل را مطرح می کند: «خدافرار از جنگ را حرام کرد؛ زیرا در فرار از جنگ سبک کردن دین، کوچک کردن پیامبران و امامان عادل و ترک یاریایشان در برابر دشمنانشان است که باعث جرأت دشمنان بر مسلمین می شود»، (وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۶۶).

۶- الفاظ. ظرف و فضای مناسبی برای انتقاد و نصیحت بجوید؛ چه بسا نصیحتی که اگر با الفاظ و در فضای ناسالمیگفته شود نه تنها اثر نمی کند، بلکه آثار سوء دارد؛ مثلاً پزشکی را در نظر بگیرید که برای درمان بیمار شربتی را تجویزمی کند؛ اما این شربت را در ظرف آلوده ای می ریزد. مسلما بیمار از خوردن چنین دارویی ابا می کند و چه بسا آلودگیآن به ضرر بیمار باشد و یا ظرف آبی را که به تشنه ای می دهند اگر آلوده باشد مقبول او نمی افتد.

۷- مجاری قانونی را طی کردن. در قانون اساسی، اصل ۱۷۳ درباره دیوان عدالت اداری آمده است: «به منظوررسیدگی به شکایات، تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به مأموران یا واحدها یا آیین نامه های دولتی و احقاق حقوقآنها، دیوانی به نام دیوان عدالت اداری زیر نظر قوه قضاییه تشکیل می گردد». دفتر مقام معظم رهبری نیز پذیرایهرگونه شکایت و انتقاد می باشد.

۸- انتقاد در غیر از دستور خداوند امکان پذیر است و احکام ثابت الهی قابل مشورت و تغییر نیست. حتی در زمانرسول اللّه نیز که آیه و شاورهم فی الامر ، (آل عمران، آیه ۱۵۹) نازل شد، همه مفسران گفته اند مشورت در غیراحکام ثابت الهی بوده است.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱- المیزان، ج ۴، ص ۷۰ علامه طباطبایی

۲- تفسیر روح المعانی، ج ۲۵، ص ۴۲ آلوسی

۳- احکام القرآن، ج ۲، ص ۴۱ جصاص

البته نحوه اجرای احکام

الهی مشورت پـذیر است؛ امـا خود احکـام لازم الاـجرا می باشـد. درباره ولی فقیه نیز که آیادرباره سـخنان او می توان انتقاد یا نصیحت کرد، گفتنی است که: گفتار ولی فقیه به سه بخش تقسیم می شود:

۱– فتوا،

۲– توصیه ها و بیانات ارشادی،

۳– احکام حکومتی که یا مستقیما خود صادر می کند و یا از مجاری قانونی (مانند مجلس شورای اسلامی صادر می شود).

بخش اول؛ برای مقلدان او لازم الاجرا است و انت

چرا رهبری جلو مفاسد اداری را نمی گیرد؟

پرسش

چرا رهبری جلو مفاسد اداری را نمی گیرد؟

پاسخ

مسائله فساد اداری و برخوردهای غیراسلامی با ارباب رجوع در ادارات و پارتی بازی و رشوه خواری یکی از مشکلات کشور و مانع تحقق عـدالت اجتماعی بوده و همواره یکی از دغـدغه های مسوئولین نظام خصوصا" مقام معظم رهبری می باشد. معظم له مکررا" نارضایتی خود را از این مسائله ابراز داشـته و از مولیان امر خواسـتار رسـیدگی جـدی برای حل این معضل شده اند زیرا تداوم نظام و انقلاب اسلامی نیز وابسته به پیوند, همراهی و محبت بین مردم و مسوئولین اداره کننده نظام می باشد ازاین رو می فرماینـد: ((در نظام اسـلامی , رابطه اخلاق با مردم , رابطه مخصوصـی است , مردم را در همه کارها و صاحب امر دانسـتن یک مراجع را مزاحم ندانسـتن حقیقتـا" مردم ولی نعمت ما و کارگزاران این نظام هسـتند)) (آیت الله خامنه ای , حـدیث ولایت ج ۶ ص ۴۸). در جـای دیگری ایشان به کارگزاران نظام اسـلامی می فرماینـد: ((شـما چگونه می خواهیـد محبت و اطمینان مردم را جلب کنید؟ مردم باید به من و شـما اعتماد داشـته باشند اگر ما دنبال مسائل خودمان رفتیم در خرج کردن بیت المال هیچ حدی برای خودمان قائل نشـدیم مگر حـدی که دردسـر قضایی درست بکند و هرچه توانستیم خرج کردیم مگر اعتماد مردم باقی می مانـد؟)). امـا در مـورد چرایی وجود این پدیـده شوم و ارایه پاسـخی منـاسب و منطقی و واقع بینـانه لاـزم است . از منظر جـامعه شناختی باید این مسائله را مورد بررسی و تحلیل قرار داد. مهمترین دلایل وجود این موضوع عبارتند از: ۱– ادامه

و بقای فرهنگ فاسد و منحوس ۲۵۰۰ ساله پادشاهی در ایران از قبیل رشوه خواری , پارتی , روابط را مقدم بر ضوابط دانستن , استبداد ....jجاه پرستی و سلطه ﶆ...Љ...Йو... . ۲- عدم تثبیت ارزش های اسلامی و قانون گرایی و پایبندی به ضوابط در حدی که مسوئول یا مدیر اداره خودش را خدمتگزار بداند نه سوار بر مردم و... که این خود ناشی از عوامل مختلفی از قبیل : فقدان برنامه ای جامع و همه جانبه برای تربیت , آموزش و توجیه آنان , کم کاری یا بعضا" عملکردهای غلط نهادهای فرهنگی کشور, سردر گمی مسوئولان امور فرهنگی و عدم ارائه برنامه منسجم فرهنگی , فقدان اجماع نظر دولتمردان در کیفیت برخورد با این مسائله و... می باشد. ۳- عدم تصفیه کامل افراد در سطوح پایین بعد از وقوع انقلاب از یک سو و رعایت ننمودن مسائل اصیل اسلامی از قبیل : لیاقت و شایستگی , تعهد و تقوا, تجربه و مهارت و تخصص و... در گزینشها چنانچه حضرت علی (ع) در عهد نامه خود به مالک اشتر می فرماید: ((ثم انظر فی امور عمالك فاستعملهم اختیارا" و لاتولهم محاباه و اثره فانهما جماع من شعب الجور و الخیانه و توخ منهم اهل التجربه و الحیائ من اهل البیوتات الصالحه والقدم فی الاسلام المتقدمه ...; در امور و کارهای کارمندان و کارگزاران خود دقت کن و پس از اینکه آنها را امتحان نمودی به کار بگمار و در تعیین آنان چنین کن : قبل از این که آنها را به کاری بگماری آنانرا مورد آزمایش و امتحان قرار بده به خاطر تمایل

خـاص به شخصـی کسـی را به کـاری منصوب مکن خود سـرانه و بـدون مشورت و یـا اسـتبداد رائی آنهـا را به کار مگمار زیرا اینگونه انتخاب و منصوب نمودن یعنی از روی تمایل شخصـی و بدون مشورت و آزمایش خود سـتمگری و ظلم و خیانت است و برای انتخـاب کارمنـدان و کـارگزاران دولت اینگونه افراد را انتخـاب نمـا افرادی که اهـل تجربه هسـتند و در کشاکش کارها ساخته و پرداخته شده اند اهل شـرم و حیائ و عفت هسـتند از خاندانهای پاك دامن و صالح باشند سابقه و حسن سابقه آنها در اسلام بیش از دیگران باشد...)), (نهج البلاغه , نامه ۵۳) و از طرف دیگر ضعف در بازرسی نظارت , حراست و مراقبت دولتی , حضـرت آیت الله خامنه ای می فرماینـد: ((بایـد در گزینش کارمنـدان دولت دقت لازم صورت گیرد و به دنبال گزینش خوبان نظارت بر کار آنان نیز ضـرورت است چون مقام و قـدرت غالبا" اخلاق و رفتار مسوئولان را تغییر می دهـد بنابراین اگر بعـد از گزینش حتی افراد پارسا و کاردان از بالا بر عمل کرد آنان نظارت دقیق نشود ممکن است به تدریـج تغییر رویه داده و به سـبب سستی در انجام وظیفه , موجب بی اعتمادی ملت نسبت به دستگاه حکومت اسلامی شوند. لذا نظام انقلابی در چگونگی انجام امور توسـط کـارگزاران و مسوئولاـن بایـد نظارت مسـتمر به کار آنان داشـته باشـد.)) (فجر انقلاب در بهار قرآن ص ۲۰۳و ص ۲۰۵). ۴- تهاجم فرهنگی و تغییر ارزشـها پس از دوران دفاع مقـدس ماننـد با ارزش شـدن پول شـهرت , مـدرک گرایی , رفاه طلبی , و تجمل

پرستی و... . ۵- اجرا نشـدن امر به معروف ونهی از منکر یا نظارت ملی و همگانی که در روایات متعدد ضامن حفظ و سـلامت جامعه و اجزائ اداری و... می باشـد حضـرت علی (ع) در بستر شـهادت به فرزندان خویش امام حسن و امام حسـین (ع) چنین سفارش می نمایند ((امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که در این صورت اشـرار شـما بر شـما حاکم می شوند سـپس شمـا برای دفع آنهـا دعا کنیـد اما دعای شـما اجابت نمی شود)), (نهـج البلاغه , نامه ۴۷) و در قانون اساسـی جمهوری اسلامی ایران نیز این فریضه الهی در اصل هشـتم در سه قسم مردم نسـبت به یکدیگر دولت نسبت به مردم ومردم نسبت به دولت در نظر گرفته شـده هر چنـد متاٴسـفانه راهکارهـا عملی شـده این فریضه مهم و اساسـی در جـامعه تـبیین و اجرا نشـده است . ۶- وجود مشـکلات و نارسـایی هـای اقتصـادی , ناکـافی بودن درآمـدها, وجود تورم و خلاـصه عـدم تـاٴمین نیازهـای معیشتی و رفـاهی کارمندان . ۷- پس از دوران دفاع مقدس و آغاز دوران بازسازی کشور, مدلی برای توسعه اقتصادی و اجتماعی در پیش گرفته شـد که این مـدل موجب بروز تضادهای ارزشـی و فاصـله گرفتن جامعه از شاخص های مطلوب گردید. به گونه ای که توسـعه نتایـج عکس خود را ظاهر ساخت و فاصـله ها را تشدیـد نمود و باعث تغییر ارزش ها و با ارزش شدن پول و ثروت در نزد افراد جامعه گردید. با توجه به عوامل فوق و عوامل دیگری از این قبیل می توان به این نتیجه رسید

که : تحت شرایط کنونی ایران , وقتی که پول و ثروت با ارزش شود و از یک طرف در انسان ها نیاز به انواع کالا به وجود آید و هم زمان درآمدشان کاهش یابد و در نتیجه انسان ها نیاز شدید به پول داشته باشند و از طرف دیگر امکانات برایشان فراهم نباشد و همه راه های مشروع بسته باشد و سیسم کنترل درونی (مذهب) آنها و سیستم کنترل بیرونی (نظارت دستگاه های مربوطه , امر به معروف و نهی از منکر) ضعیف باشد, آنها برای ارضائ نیازهایشان به راه های نامشروع از قبیل رشوه خواری , پارتی بازی و... روی می آورند, بنابراین هم چنان که ملاحظه می نمایید این چنین نیست که علت مفاسد اداری فقط به خاطر عدم نظارت مسوئولین حکومتی و فقدان برخورد قاطع آنان باشد, بلکه مسائله بسیار ریشه ای تر و حل کامل آن نیز راه کارهای مناسب و بسیار دقیق , آن هم در طولانی مدت می طلبد, اما ما با شما موافقیم که باید با متخلفین برخورد بشود و این کار هم به کرات توسط دادگاه ها با متخلفین شده و می شود ولی در هر صورت باید به ریشه های آن پرداخت و امید می رود ان شائالله با انجام اصلاحات اقتصادی , اجتماعی , اداری و... به هیچ وجه شاهد این گونه ناهنجاری ها و تخلفات در جامعه اسلامی نباشیم . نکته مهم قابل توجه این که در این گونه قضاوت ها باید جایگاه و مسوئولیت رهبری و انتظاراتی را که از ایشان می توان داشت در نظر گرفت . قانون اساسی رهبر

را در رائس هرم قـدرت حـاکمیت قرار داده است . اعمـال قـوه مقننه , قـوه مجریه و قوه قضـاییه را تحت نظر رهـبری گذاشـته و تعیین سـیاست هـای کلی نظـام و نظـارت بر حسن اجرای سـیاست های کلی نظام از وظایف رهبری شـمرده شـده است , (اصـل یکصـد و دهم قانون اساسـی). اما این که رهبری بر اعمال و رفتار کارکنان بخش ها و دسـتگاه های مختلف دولتی و حکومتی نظارت دقیق داشته باشد, این نه امری ممکن است و نه از وظایف قانونی ایشان می باشد. به عبارت دیگر اطلاع رهبری از برخی نواقص و معایب در بدنه اجرایی کشور و اهتمام ایشان بر اصلاح آن , علت تامه برای برطرف شدن این گونه مفاسد اداری نمی باشد بلکه عوامل دیگری نیز دخیل می باشـند که با فقدان آنها, عنصر مدیریتی ایده آل نیز در رسـیدن به هدف تائثیر عمده ای نمی تواند داشـته باشد. این عوامل عبارتند از: ۱- حاکم شـدن ارزش های الهی خصوصا" در سایر مراتب و رده بندی های بدنه اجرایی نظام از مسوئولین گرفته تا رده های پایین (نظارت درونی). ۲- حل شدن مشکلات اقتصادی و معیشتی کارکنان و... ۳- نظـارت دقیق و قاطع نسـبت به عملکردهای کارکنان و مائموران و... (نظارت بیرونی) و برخورد با متخلفین . ۴- همکاری مردم با مسوئولین و به وجود آمـدن یک نوع عزم ملی در مبارزه با مفاسد اداری از قبیل رشوه خواری , پارتی بازی و... با ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر و برخورد با افراد متخلف . ۵- وحدت و همدلی میان جناح

های سیاسی و مسوئولان قوای سه گانه و سایر دستگاه های دولتی و بسیج کلیه امکانات برای برخورد با این گونه مسائل و حل ریشه ای آنـان . برای آگاهی بیشتر ر.ک : فرامرز رفیع پور, توسـعه و تضاد فرامرز رفیع پور, آناتومی جامعه علی وعلم , انقلاب و ارزش ها و در آخر ذکر این نکته لازم است که با وجود تمامی این مشکلات نظام اداری ما نسبت به سال های قبل از انقلاب و سایر کشورهایی که در وضـعیت مشابهی با کشور ما بوده و دوران گذار و سازندگی و... را پشت سر می گذارند در وضعیت بسیار مناسب تری قرار دارد هر چند تا رسیدن به حکومت عدل الهی و تحقق خواسته های مشروع مردم عزیزمان راه طولانی در پیش داریم .

معنای ذوب در ولایت شده چیست ؟ و مفهوم آن چیست ؟

پرسش

معنای ذوب در ولایت شده چیست ؟ و مفهوم آن چیست ؟

پاسخ

کاربرد چنین اصطلاحی دچار ابهام می باشد و اغلب توسط مخالفین نظام اسلامی برای وارد نمودن اتهام به نیروهای مدافع نظام اسلامی و رکن اساسی آن یعنی ولایت فقیه به کار گرفته می شود. اصولا از دیدگاه اسلامی، ذوب در شخص – هر کسی که باشـد – معنـا نـدارد. بلکه انسان اگر بخواهـد تمام هستی خود را وقف کرده و اطاعت محض نمایـد فقط بایـد در برابر اسلام و اهـداف والای آن – که به وسیله خداونـد متعال معین شـده انـد – باشـد و هرگز نبایـد در شـخص ذوب شـد بلکه اگر احترام و قداستی برای اشخاص قائل می شود تنها باید به دلیل صبغه الهی و اسلامی بودن آنها باشد و بس.

مقام معظم رهبری در تبیین این موضوع می فرمایـد: «ذوب در رهبری ذوب در شـخص است؛ این اصـلا معنا ندارد. رهبری مگر کیست؟ رهبری هم بایـد ذوب در اسـلام باشد تا احترام داشـته باشد. احترام رهبری در سایه همین است که او ذوب در اسـلام و ذوب در همین هدف ها بشود؛ پایش را یک قدم کج بگذارد ساقط می شود. هیچ کس در شـخص و در جهت ذوب نمی شود در آن هدف ها باید ذوب شد؛ در واقع در ملت باید ذوب شد؛ در اهداف والای اسلامی – که خدای متعال برای ما معین کرده – باید ذوب شد؛ در استقلال، عدالت اجتماعی و کم کردن فاصـله ها بین طبقات جامعه...» (بیانات رهبر معظم انقلاب اسـلامی در دیدار نمایندگان مجلس شورای اسلامی ۲۷/۳/۸۳).

البته گاهی مواقع شرایط اقتضا می نماید

که در شخص و فرد شایسته و تام الشرایطی ذوب شد و آن جایی است که آن شخص محور و اساس تشخیص حق از باطل باشد. مانند زمان حضرت امام و حوادث مربوط به پیروزی انقلاب و اوائل آن چنان که شهید بزرگوار آیت الله صدر می فرمود: در امام خمینی ذوب شوید همان گونه که او رد اسلام ذوب گردیده است. در هر صورت در شرایط کنونی معنای ذوب در اسلام همان است که از مقام معظم رهبری بیان گردید.

توصیه های عمده حضرت علی(ع) در عهدنامه مالک اشتر برای حاکمان اسلامی چیست؟

پرسش

توصیه های عمده حضرت علی(ع) در عهدنامه مالک اشتر برای حاکمان اسلامی چیست؟

پاسخ

قبل از بیان جواب، خدمت سؤال کننده گرامی باید عرض کنیم که سخنان حضرت علی(ع) در عهدنامه مالک اشتر را نمی توان به طور خلاصه بیان کرد؛ چرا که هر کلمه ای از این عهدنامه، گنجینه ای از علم و معرفت را به روی مخاطبان و مخصوصاً کسانی که مسؤولیتی بر عهده گرفته اند، می گشاید. از این روی سخنان حضرت را در سه بخش تنظیم و بیان می نماییم:

بخش اول: توصیه های اخلاقی خطاب به مالک اشتر و دیگر زمامداران اسلامی

۱. توصیه به تقوای الهی و تقدیم اطاعت خداوند بر همه چیز و پیروی از فرایض و سنت هایی که خداوند به آن امر فرموده است.

۲. زمامدار اسلامی باید نسبت به مردم رحمت، محبت و لطف بورزد و مثل درندگان خونخوار نباشد که خوردن مردم را غنیمت شمارد/

۳. برخوردار ساختن مردم از عفو و اغماض در مواردی که امکان دارد؛ زیرا که مردم در معرض خطا و اشتباه قرار می گیرند و حاکم باید عفو و گذشت داشته باشد/

۴. حاکم اسلامی باید از درون مردم، کینه و عقده را باز کند و نسبت به مردم حسن ظن داشته باشد؛ چرا که حسن ظن به مردم مشقت طولانی را برطرف می سازد/

۵. زمامدار اسلامی نباید عیب جو باشد؛ بلکه باید افراد عیب جو را نیز از خود دور کند. حضرت می فرماید: باید دورترین و مبغوض ترین رعیت در نزد حاکم، عیب جوترین آنها از مردم باشد؛ زیرا که مردم عیوبی دارند و حاکم باید عیوب آنها را بپوشاند.

۶. زمامدار نباید سخن چین را تصدیق کند؛ هر چند که خود را در مقام خیرخواهی جلوه دهد، در این

دنیا انسان نماهایی هستند که به عللی مختلف از امتیازاتی که خدا بر بعضی از انسان ها به برکت کوشش و تلاششان عنایت فرموده است، ناراحتند؛ به این جهت تلاش می کنند تا آنها را به زمین بزنند؛ لذا زمامدار باید از این گونه افراد بر حذر باشد.

۷. زمامدار اسلامی در عمل به عهدی که خدا از او گرفته است، موفق نمی شود، مگر با یاری خواستن از خدا و آماده کردن نفس برای احترام به حق/

۸. زمامدار هرگز نباید از عفوی که نسبت به کسی روا داشته است، پشیمان، و از کیفری که به کسی داده است، شادمان گردد.

۹. زمامدار باید تعدادی از بهترین اوقات شبانه روزی خود را برای ارتباط با خدا اختصاص دهد و برای رسیدن به مقام والای اخلاص، واجبات و دیگر تکالیف الهی را بدون کمترین نقصی انجام دهد.

۱۰. زمامدار نسبت به وعده هایی که می دهد، بایستی وفادار باشد و تخلف نکند.

بخش دوم: توصیه های اجتماعی حضرت به حاکمان اسلامی

۱. محبوب ترین امور در نزد حاکم اسلامی باید رساترین آنها در حق و فراگیرترین آنها در عدل و جامع ترین آنها برای رضایت مردم جامعه باشد. حضرت در این دستور و قانون اصلی، سه حقیقت پر اهمیت را بیان می فرماید:

الف) اظهار حق و اجرای آن؛

ب) اظهار عدالت و اجرای آن؛

ج) در نظر گرفتن رضایت مردم در اجرای امور اجتماعی/

بنابراین مقصود از رضای مردم آن رضایتی است که از تأمین حق حیات، حق کرامت و حق آزادی معقول آنان به طور کامل، در آخرین حد ممکن، ناشی می گردد.

۲. مقدم ترین مردم در نزد حاکم اسلامی باید کسی باشد که حق را حتی

در تلخ ترین حالات آن، گویاتر از دیگران گوشزد کند/

۳. زمامدار بایستی نسبت به گناهان و امور زشت پشت پرده که برای وی آشکار نشده است بی توجهی نشان دهد.

۴. از وظایف اختصاصی زمامدار این است که نیازمندی های مردم را در همان روز که به اطلاع او می رسد مرتفع سازد و کار هر روز را در همان روز انجام دهد؛ زیرا که برای هر روز موقعیتی است.

۵. زمامدار نباید خود را از مردم دور نگه دارد؛ چرا که اختفای زمامدار از مردم جامعه موجب نوعی دوری و کم اطلاعی از امور است/

۶. زمامدار اسلامی، موظف است از مقدم داشتن و ترجیح خویشاوندان و وابستگان خود بر دیگر مردم جامعه جداً خودداری نماید/

۷. زمامدار اسلامی نباید برای احسانی که به مردم جامعه می کند، منت بگذارد و کاری را که به سود جامعه کرده است منظور نماید؛ چرا که منت احسان را باطل می کند و احسان زمامدار درباره مردم جامعه تا آن جا که ممکن است جنبه وظیفه ای دارد و شبیه تکلیف الهی است و در حقیقت او از راه احسان به مردم، تکلیف الهی خود را انجام داده است و اگر هم تکلیف نباشد، نباید منت گذارد.

بخش سوم: توصیه های سیاسی حضرت علی(ع) به حاکمان اسلامی

۱. زمامدار اسلامی در مشورت با افراد بخیل و ترسو و طمعکار جداً خودداری می کند؛ زیرا که بخل و ترس و حرص غرایزی است که جامع همه آنها سؤظن به خداست/

۲. هرگز نباید انسان های نیکوکار و بدکار در نزد زمامدار یکسان باشند؛ زیرا که این عمل موجب می شود نیکوکار در کار نیک خود بی رغبت، و بد کار در کار بد

خود تشویق شود/

۳. هیچ زمامدار اسلامی نباید سنت های معقولی را که موجب هماهنگی مردم جامعه می باشد و صاحب نظران با صلاحیت جامعه اسلامی نیز به آنها عمل می نمایند، بشکند. همچنین زمامدار، هرگز نباید سنتی را که سنت های خوب مردم را از بین می برد مقرر سازد.

۴. از جمله وظایفی که زمامدار اسلامی باید به طور همیشه به عهده گیرد، رسیدگی کامل درباره وظایف، کارهاو صفات کارگزاران است؛ مانند تحقیق در امور قوه قضاییه، و قوه مجریه که شامل همه قوای انتظامی، اجرایی و دفاع در مقابل دشمنان می باشد.

۵. زمامدار موظف است استیضاح از خود را قانون تلقی کند و به پاسخ دادن و قبول خطا حاضر شود. زمامدار اسلامی باید هر گونه اتهام به ظلم را که از طرف مردم به او داده می شود برطرف سازد. اگر مردم جامعه درباره زمامدار گمان ظلم و تعدی نمودند، عذر خود را در رابطه با موضوع یا رفتاری که موجب بدگمانی مردم شده است، آشکار کند و گمان های ناشایسته مردم را از خود منتفی کند.

۶. زمامدار نباید در امور، شتابزده یا سست عمل نماید؛ حضرت می فرماید: «از شتابزدگی در امور پیش از آن که موقعش رسیده باشد، بپرهیز! و از سستی و کاهلی در انجام امری که موقعش رسیده است، دوری کن»/

۷. زمامدار نباید موقعی که ابهام و تاریکی در امری وجود داشته باشد، به جای کشف حقیقت و پذیرش آن، به لجاجت بپردازد؛ زیرا که پدیده لجاجت بدون هیچ گونه تردیدی از عوارض بیماری مهلک خودخواهی است که غالب اوقات آدم لجوج با عناوین مختلف آن را برای خود تجویز و ضروری تلقی می نماید. از این روی

زمامدار باید از لجاجت در پذیرش حقایق دوری جوید و هر زمانی که حقیقت آشکار شد در پذیرش و اقدام مطابق آن، سستی نکند.

۸. زمامدار نباید در اموری که مردم همه در آن مساوی اند، خود را بر دیگران مقدم بدارد. حضرت می فرماید: ای مالک! گمان مبر که برای تو در نزد خداوند امتیازی است که به وسیله آن می توان خود را در حق حیات، حق کرامت، حق آزادی و دیگر حقوق، برتر از دیگران تلقی کنی و حقوق مردم را در امور معاش و حیثیت و شرف انسانی پایمال کنی؛ بلکه امتیاز تو در نزد خداوند ناشی از وظایفی است که باید برای مردم انجام دهی!

۹. زمامدار هرگز نباید در اموری که مسؤولیتش به عهده اوست و چشمان مردم آنها را می بیند، خود را به غفلت و نفهمی بزنند. وقتی که می گوییم فلان کار وظیفه آن شخص است در حقیقت معنایش این است که شخصیت آن شخص در گرو انجام آن وظیفه است.

از این روی زمامدار و هر مقام مسؤول دیگر نباید با زدن خود به غفلت و نفهمی از وظایف خود طفره رود؛ چرا که طفره رفتن از وظایف علاوه بر این که شدیدترین اهانت و تحقیر نسبت به شخصیت خویش و زیر پاگذاشتن کرامت آن است، برای دیگران نیز قابل تأویل و تفسیر نیست.

ابن بود خلاصه و عمده توصیه های حضرت علی(ع)به مالک اشتر در سه بخش اخلاقی، اجتماعی و سیاسی تقسیم بندی و ارایه شد.{۱}

[۱].جهت آگاهی بیشتر به کتاب شریف نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، نامه ۵۳، ص ۵۹۱ - ۵۶۴، مؤسسه فرهنگی تحقیقات امیرالمؤمنین مراجعه فرمایید/

توصیه های مهم حضرت علی(ع) در عهدنامه مالک اشتر برای حاکمان اسلامی چیست؟

پرسش

توصیه های مهم حضرت علی(ع) در

عهدنامه مالک اشتر برای حاکمان اسلامی چیست؟

پاسخ

سخنـان حضـرت علی(ع) در عهـدنامه مالـک اشتر را نمی توان به طور خلاـصه بیـان کرد؛ چرا که هر کلمه ای از این عهـدنامه، گنجینه ای از علم و معرفت را به روی مخاطبـان و مخصوصاً کسانی که مسؤولیتی بر عهـده گرفته انـد، می گشایـد. از این روی سخنان حضرت را در سه بخش تنظیم و بیان می نماییم:

بخش اول: توصیه های اخلاقی خطاب به مالک اشتر و دیگر زمامداران اسلامی

۱. توصـیه به تقوای الهی و تقـدیم اطـاعت خداونـد بر همه چیز و پیروی از فرایض و سـنت هـایی که خداونـد به آن امر فرموده است؛

۲. زمامـدار اسـلامی باید نسـبت به مردم محبت و لطف بورزد و مثل درندگان خونخوار نباشد که خوردن اموال مردم را غنیمت شمارد؛

۳. برخوردار ساختن مردم از عفو و اغماض در مواردی که امکان دارد؛ زیرا که مردم در معرض خطا و اشـتباه قرار می گیرنـد و حاکم باید عفو و گذشت داشته باشد؛

۴. حاکم اسـلامی باید از درون مردم، کینه و عقده را باز کند و نسبت به مردم حسن ظن داشته باشد؛ چرا که حسن ظن به مردم مشقت طولانی را برطرف می سازد؛

۵. زمامـدار اسـلامی نبایـد عیب جـو باشـد؛ بلکه بایـد افراد عیب جـو را نیز از خود دور کنـد. حضـرت می فرمایـد: «دورترین و مبغوض ترین رعیت در نزد حاکم، باید عیب جوترین آنها از مردم باشد؛ زیرا که اگر مردم عیوبی دارند، حاکم باید عیوب آنها را بپوشاند»؛

۶. زمامدار نباید سخن چین را تصدیق کند؛ هر چند که خود را در مقام خیرخواهی جلوه دهد. در این دنیا انسان نماهایی هستند که به علل مختلف از امتیازاتی که خدا

بر بعضـی از انسان ها به برکت کوشـش و تلاشـشان عنایت فرموده است، ناراحتند و از این رو تلاش می کنند تا آنها را به زمین بزنند. زمامدار بایستی از این گونه افراد دوری کند؛

۷. زمامـدار اسـلامی در عمل به عهـدی که خـدا از او گرفته است، موفق نمی شود، مگر با یاری خواسـتن از خدا و آماده کردن نفس برای احترام به حق؛

۸. زمامدار هرگز نباید از عفوی که نسبت به کسی روا داشته است، پشیمان، و از کیفری که به کسی داده است، شادمان گردد؛

۹. زمامـدار بایـد تعدادی از بهترین اوقات شـبانه روزی خود را برای ارتباط با خدا اختصاص دهد و برای رسـیدن به مقام والای اخلاص، واجبات و دیگر تکالیف الهی را بدون کمترین نقص انجام دهد؛

۱۰. زمامدار نسبت به وعده هایی که می دهد، بایستی وفادار باشد و تخلف نکند.

بخش دوم: توصیه های اجتماعی حضرت به حاکمان اسلامی

۱. محبوب ترین امور در نزد حاکم اسـلامی بایـد رساترین آنها در حق و فراگیری آنها در عدل و جامع ترین آنها برای رضایت مردم جامعه باشد. حضرت در این دستور و قانون اصلی، سه حقیقت پر اهمیت را بیان می فرماید:

الف) اظهار حق و اجرای آن؛ ب) اظهار عدالت و اجرای آن؛ ج) در نظر گرفتن رضایت مردم در اجرای امور اجتماعی.

مقصود از رضـایت مردم آن رضـایتی است که از تـأمین حق حیـات، حق کرامت و حق آزادی معقول آنان به طور کامل ناشـی گردد؛

۲. مقـدم ترین مردم در نزد حاکـم اسـلامی باید کسـی باشد که حق را حتی در تلخ ترین حالات آن، گویاتر از دیگران گوشـزد کند؛

۳. زمامدار بایستی نسبت به گناهان و

امور زشت پشت پرده که برای وی آشکار نشده است، بی توجهی نشان دهد؛

۴. از وظایف اختصاصی زمامدار این است که نیازمندی های مردم را در همان روز که به اطلاع او می رسد، مرتفع سازد و کار هر روز را در همان روز انجام دهد؛ چرا که برای هر روز موقعیتی است؛

۵. زمامدار نباید خود را از مردم دور نگه دارد؛ چرا که نهان بودن زمامدار از مردم جامعه موجب نوعی دوری و کم اطلاعی از امور است؛

۶. زمامدار اسلامی، موظف است از مقدم داشتن و ترجیح خویشاوندان و وابستگان خود بر دیگر مردم جامعه جداً خودداری نماید؛

۷. زمامدار اسلامی نباید برای احسانی که به مردم جامعه می کند، منت بگذارد و کاری را که به سود جامعه کرده است منظور نماید؛ چرا که منت احسان را باطل می کند. احسان زمامدار به مردم جامعه، وظیفه و تکلیف الهی است، پس نباید بر آن منت گذارد.

بخش سوم: توصیه های سیاسی حضرت علی(ع) به حاکمان اسلامی

۱. زمامدار اسلامی از مشورت با افراد بخیل و ترسو و طمعکار بایستی جداً خودداری کند؛ چرا که بخل و ترس و حرص از سؤظن به خدا سرچشمه می گیرد؛

۲. هرگز نباید انسان های نیکوکار و بدکار در نزد زمامدار یکسان باشند؛ زیرا که این عمل موجب می شود نیکوکار در کار نیک خود بی رغبت، و بدکار در کار بد خود تشویق شود؛

۳. هیچ زمامدار اسلامی نباید سنت های معقولی را که موجب هماهنگی مردم جامعه می باشد و صاحب نظران با صلاحیت جامعه اسلامی نیز به آنها عمل می کنند، بشکند. همچنین زمامدار، هرگز نباید سنتی را که سنت های خوب مردم را از

بین می برد، مقرر سازد؛

۴. از جمله وظایفی دایمی زمامدار اسلامی نظارت کامل بر عملکرد ارگان های مختلف و کارگزاران است؛ مانند نظارت بر عملکرد قوه قضاییه و قوه مجریه که شامل همه قوای اجرایی، نظامی و انتظامی کشور است؛

۵. زمامدار موظف است استیضاح از خود را قانونی بداند و به پاسخ گویی در مقابل خطای خود حاضر شود. زمامدار اسلامی باید هر گونه اتهام به ظلم را که از طرف مردم به او داده می شود؛ برطرف سازد. اگر مردم جامعه درباره زمامدار گمان ظلم و تعدی نمودند، عذر خود را درباره موضوع یا رفتاری که موجب بدگمانی مردم شده است، آشکار کند و گمان های ناشایسته مردم را از خود منتفی کند؛

۶. زمامدار نباید در امور، شتابزده یا سست عمل نماید؛ حضرت می فرماید: «از شتابزدگی در امور پیش از آن که موقعش رسیده باشد، بپرهیز! و از سستی و کاهلی در انجام امری که موقعش رسیده است، دوری کن!»؛

۷. زمامدار نباید موقعی که ابهام و تاریکی در امری وجود داشته باشد، به جای کشف حقیقت و پذیرش آن، به لجاجت بپردازد؛ چرا که پدیده لجاجت بدون هیچ گونه تردیدی از عوارض بیماری مهلک خودخواهی است. از این روی زمامدار باید از لجاجت در پذیرش حقایق دوری جوید و هر زمانی که حقیقت آشکار شد، در پذیرش و اقدام مطابق آن، سستی نکند؛

۸. زمامدار نباید در اموری که مردم همه در آن مساوی اند، خود را بر دیگران مقدم بدارد. حضرت می فرماید: «ای مالک! گمان مبر که برای تو در نزد خداوند امتیازی است که با آن می توانی خود را در حق حیات، حق کرامت، حق

آزادی و دیگر حقوق، برتر از دیگران تلقی کنی و حقوق مردم را در امور معاش و حیثیت و شرف انسانی پایمال کنی؛ بلکه امتیاز تو در نزد خداوند ناشی از وظایفی است که باید برای مردم انجام دهی»؛

۹. زمامدار هرگز نباید در اموری که مسؤولیتش بر عهده اوست و چشمان مردم آنها را می بیند، خود را به غفلت و نفهمی بزند؛ شخصیت هر شخص، در گرو انجام وظیفه ای است که بر عهده گرفته است. از این روی زمامدار و هر مقام مسؤول دیگر نباید با نفهمی و غفلت نمایی از وظایف خود طفره رود؛ چرا که طفره رفتن از وظایف علاوه بر این که شدیدترین اهانت و تحقیر نسبت به شخصیت خویش و زیر پاگذاشتن کرامت آن است، برای دیگران نیز قابل تأویل و تفسیر نیست؛

این بود خلاصه توصیه های مهم حضرت علی(ع) به مالك اشتر که در سه بخش اخلاقی، اجتماعی و سیاسی تقسیم بندی و ارایه شد.{۱}

[۱].جهت آگاهی بیش تر ر.ك: نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، نامه ۵۳، (مؤسسه فرهنگی تحقیقات امیرالمؤمنین)/

توصیه های مهم حضرت علی(ع) در عهدنامه مالک اشتر برای حاکمان اسلامی چیست؟

پرسش

توصیه های مهم حضرت علی(ع) در عهدنامه مالك اشتر برای حاکمان اسلامی چیست؟

پاسخ

سخنان حضرت علی(ع) در عهدنامه مالك اشتر را نمی توان به طور خلاصه بیان کرد؛ چرا که هر کلمه ای از این عهدنامه، گنجینه ای از علم و معرفت را به روی مخاطبان و مخصوصاً کسانی که مسؤولیتی بر عهده گرفته اند، می گشاید. از این روی سخنان حضرت را در سه بخش تنظیم و بیان می نماییم:

بخش اول:

توصیه های اخلاقی خطاب به مالك اشتر و دیگر زمامداران اسلامی

۱. توصیه به تقوای الهی و تقدیم اطاعت خداوند بر همه چیز و پیروی از فرایض و سنت هایی که خداوند به آن امر فرموده است؛

۲. زمامدار اسلامی باید نسبت به مردم محبت و لطف بورزد و مثل درندگان خونخوار نباشد که خوردن اموال مردم را غنیمت شمارد؛

۳. برخوردار ساختن مردم از عفو و اغماض در مواردی که امکان دارد؛ زیرا که مردم در معرض خطا و اشتباه قرار می گیرند و حاکم باید عفو و گذشت داشته باشد؛

۴. حاکم اسلامی باید از درون مردم، کینه و عقده را باز کند و نسبت به مردم حسن ظن داشته باشد؛ چرا که حسن ظن به مردم مشقت طولانی را برطرف می سازد؛

۵. زمامدار اسلامی نباید عیب جو باشد؛ بلکه باید افراد عیب جو را نیز از خود دور کند. حضرت می فرماید: «دورترین و مبغوض ترین رعیت در نزد حاکم، باید عیب جوترین آنها از مردم باشد؛ زیرا که اگر مردم عیوبی دارند، حاکم باید عیوب آنها را بپوشاند»؛

۶. زمامدار نباید سخن چین را تصدیق کند؛ هر چند که خود را در مقام خیرخواهی جلوه دهد. در این دنیا انسان نماهایی هستند که به علل مختلف از امتیازاتی که خدا

بر بعضـی از انسان ها به برکت کوشـش و تلاشـشان عنایت فرموده است، ناراحتند و از این رو تلاش می کنند تا آنها را به زمین بزنند. زمامدار بایستی از این گونه افراد دوری کند؛

۷. زمامـدار اسـلامی در عمل به عهـدی که خـدا از او گرفته است، موفق نمی شود، مگر با یاری خواسـتن از خدا و آماده کردن نفس برای احترام به حق؛

۸. زمامدار هرگز نباید از عفوی که نسبت به کسی روا داشته است، پشیمان، و از کیفری که به کسی داده است، شادمان گردد؛

۹. زمامـدار بایـد تعدادی از بهترین اوقات شـبانه روزی خود را برای ارتباط با خدا اختصاص دهد و برای رسـیدن به مقام والای اخلاص، واجبات و دیگر تکالیف الهی را بدون کمترین نقص انجام دهد؛

۱۰. زمامدار نسبت به وعده هایی که می دهد، بایستی وفادار باشد و تخلف نکند.

بخش دوم:

توصیه های اجتماعی حضرت به حاکمان اسلامی

۱. محبوب ترین امور در نزد حاکم اسـلامی بایـد رساترین آنها در حق و فراگیری آنها در عدل و جامع ترین آنها برای رضایت مردم جامعه باشد. حضرت در این دستور و قانون اصلی، سه حقیقت پر اهمیت را بیان می فرماید:

الف) اظهار حق و اجرای آن؛ ب) اظهار عدالت و اجرای آن؛ ج) در نظر گرفتن رضایت مردم در اجرای امور اجتماعی.

مقصود از رضـایت مردم آن رضـایتی است که از تـأمین حق حیـات، حق کرامت و حق آزادی معقول آنان به طور کامل ناشـی گردد؛

۲. مقـدم ترین مردم در نزد حـاکم اسـلامی بایـد کسـی باشد که حق را حتی در تلخ ترین حالات آن، گویاتر از دیگران گوشـزد کند؛

۳. زمامدار بایستی نسبت به گناهان و امور زشت پشت

پرده که برای وی آشکار نشده است، بی توجهی نشان دهد؛

۴. از وظایف اختصاصی زمامدار این است که نیازمندی های مردم را در همان روز که به اطلاع او می رسد، مرتفع سازد و کار هر روز را در همان روز انجام دهد؛ چرا که برای هر روز موقعیتی است؛

۵. زمامدار نباید خود را از مردم دور نگه دارد؛ چرا که نهان بودن زمامدار از مردم جامعه موجب نوعی دوری و کم اطلاعی از امور است؛

۶. زمامدار اسلامی، موظف است از مقدم داشتن و ترجیح خویشاوندان و وابستگان خود بر دیگر مردم جامعه جداً خودداری نماید؛

۷. زمامدار اسلامی نباید برای احسانی که به مردم جامعه می کند، منت بگذارد و کاری را که به سود جامعه کرده است منظور نماید؛ چرا که منت احسان را باطل می کند. احسان زمامدار به مردم جامعه، وظیفه و تکلیف الهی است، پس نباید بر آن منت گذارد.

بخش سوم:

توصیه های سیاسی حضرت علی(ع) به حاکمان اسلامی

۱. زمامدار اسلامی از مشورت با افراد بخیل و ترسو و طمعکار بایستی جداً خودداری کند؛ چرا که بخل و ترس و حرص از سؤظن به خدا سرچشمه می گیرد؛ ۲. هرگز نباید انسان های نیکوکار و بدکار در نزد زمامدار یکسان باشند؛ زیرا که این عمل موجب می شود نیکوکار در کار نیک خود بی رغبت، و بدکار در کار بد خود تشویق شود؛

۳. هیچ زمامدار اسلامی نباید سنت های معقولی را که موجب هماهنگی مردم جامعه می باشد و صاحب نظران با صلاحیت جامعه اسلامی نیز به آنها عمل می کنند، بشکند. همچنین زمامدار، هرگز نباید سنتی را که سنت های خوب مردم را از بین می برد، مقرر سازد؛

۴. از جمله

وظایفی دایمی زمامدار اسلامی نظارت کامل بر عملکرد ارگان های مختلف و کارگزاران است؛ مانند نظارت بر عملکرد قوه قضاییه و قوه مجریه که شامل همه قوای اجرایی، نظامی و انتظامی کشور است؛

۵. زمامدار موظف است استیضاح از خود را قانونی بداند و به پاسخ گویی در مقابل خطای خود حاضر شود. زمامدار اسلامی باید هر گونه اتهام به ظلم را که از طرف مردم به او داده می شود؛ برطرف سازد. اگر مردم جامعه درباره زمامدار گمان ظلم و تعدی نمودند، عذر خود را درباره موضوع یا رفتاری که موجب بدگمانی مردم شده است، آشکار کند و گمان های ناشایسته مردم را از خود منتفی کند؛

۶. زمامدار نباید در امور، شتابزده یا سست عمل نماید؛ حضرت می فرماید: «از شتابزدگی در امور پیش از آن که موقعش رسیده باشد، بپرهیز! و از سستی و کاهلی در انجام امری که موقعش رسیده است، دوری کن!»؛

۷. زمامدار نباید موقعی که ابهام و تاریکی در امری وجود داشته باشد، به جای کشف حقیقت و پذیرش آن، به لجاجت بپردازد؛ چرا که پدیده لجاجت بدون هیچ گونه تردیدی از عوارض بیماری مهلک خودخواهی است. از این روی زمامدار باید از لجاجت در پذیرش حقایق دوری جوید و هر زمانی که حقیقت آشکار شد، در پذیرش و اقدام مطابق آن، سستی نکند؛

۸. زمامدار نباید در اموری که مردم همه در آن مساوی اند، خود را بر دیگران مقدم بدارد. حضرت می فرماید: «ای مالک! گمان مبر که برای تو در نزد خداوند امتیازی است که با آن می توانی خود را در حق حیات، حق کرامت، حق آزادی و دیگر حقوق، برتر از دیگران

تلقی کنی و حقوق مردم را در امور معاش و حیثیت و شرف انسانی پایمال کنی؛ بلکه امتیاز تو در نزد خداوند ناشی از وظایفی است که باید برای مردم انجام دهی»؛

۹. زمامدار هرگز نباید در اموری که مسؤولیتش بر عهده اوست و چشمان مردم آنها را می بیند، خود را به غفلت و نفهمی بزند؛ شخصیت هر شخص، در گرو انجام وظیفه ای است که بر عهده گرفته است. از این روی زمامدار و هر مقام مسؤول دیگر نباید با نفهمی و غفلت نمایی از وظایف خود طفره رود؛ چرا که طفره رفتن از وظایف علاوه بر این که شدیدترین اهانت و تحقیر نسبت به شخصیت خویش و زیر پاگذاشتن کرامت آن است، برای دیگران نیز قابل تأویل و تفسیر نیست؛

این بود خلاصه توصیه های مهم حضرت علی(ع) به مالک اشتر که در سه بخش اخلاقی، اجتماعی و سیاسی تقسیم بندی و ارایه شد.{۱}

[۱].جهت آگاهی بیش تر ر.ک: نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، نامه ۵۳، (مؤسسه فرهنگی تحقیقات امیرالمؤمنین)/

توصیه های عمده حضرت علی(ع) در عهدنامه مالک اشتر برای حاکمان اسلامی را بیان کنید/

پرسش

توصیه های عمده حضرت علی(ع) در عهدنامه مالک اشتر برای حاکمان اسلامی را بیان کنید/

پاسخ

قبل از بیان جواب خدمت سؤال کننده گرامی باید عرض کنیم که سخنان حضرت علی در عهدنامه مالک اشتر را نمیشود بطور خلاصه بیان کرد زیرا که در این عهد نامه حضرت بیاناتی دارند که هر کلمه ای از آن گنجینه ای از علم و معرفت برای خواننده و مخصوصاً برای کسی که مسئولیتی را در هر زمینه ای به عهده گرفته است. لذا ما سخنان حضرت را به سه بخش تنظیم کرده و بیان می کنیم.

بخش اول:توصیه های اخلاقی است که نسبت به زمامدار و خطاب به مالک اشتر بیان می کند به شرح ذیل است/

۱ – توصیه به تقوی الهی و تقدیم اطاعت خداوند بر همه چیز و پیروی از فرائض و سنتهای که خداوند به آن امر فرموده است.

۲ – حضرت می فرماید زمامدار اسلامی باید نسبت به مردم رحمت و محبت و لطف بورزد و مثل درندگان خونخوار نباشد که خوردن مردم را غنیمت شمارد.

۳ – برخورد ساختن مردم از عفو و اغماض در مواردی که امکان دارد زیرا که مردم در معرض خطا و اشتباه قرار می گیرند و حاکم باید عفو و گذشت داشته باشد.

۴ – حاکم اسلامی باید از درون مردم کینه و عقده را باز کند و نسبت به مردم حسن ظن داشته باشد. زیرا که حسن ظن به مردم مشقت طولانی را بر طرف می سازد.

۵ – زمامدار اسـلامی علاوه بر اینکه خود عیب جو نباشد باید افراد عیب جو را از خود دور کند. حضرت می فرماید: دورترین و مبغوض ترین رعیت در نزد حاکم عیب جوترین آنها از مردم باشد

زیرا که مردم عیوبی دارند و حاکم باید عیوب آنها را بپوشاند/

۶ – زمامدار نباید سخن چین را تصدیق کند هر چند که در مقام خیرخواهی جلو دهد؛ در این دنیا انسان نماهای هستند که با عللی مختلف از امتیازاتی که خدا بر بعضی از انسانها به برکت کوشش و تلاششان عنایت فرموده ناراحتند به این جهت تلاش می کنند تا آنها را به زمین بزنند. لذا زمامدار باید از این گونه افراد بر حذر باشد/

۷ – زمامدار اسلامی در عمل به عهدی که خدا از او گرفته موفق نمیشود مگر با اهتمام و یاری خواستن از خدا و آماده کردن نفس برای احترام بحق.

۸ – زمامدار هرگز از عفوی که نسبت به کسی روا داشته پشیمان و از کیفری که به کسی داده است شادمان گردد/

۹ – زمامدار باید تعدادی از بهترین اوقات شبانه روزی خود را برای ارتباط با خدا اختصاص دهد. و برای رسیدن به مقام والای اخلاص اقامه واجبات و دیگر تکالیف الهی را بدون کمترین نقصی انجام دهد/

۱۰ – زمامدار نسبت به وعده های که می دهد وفادار باشد و تخلف نکند/

۱۱ – زمامدار باید باد بینی و تندی هیبت و هجوم دست و لبه بردن زبان خود را مهار کند. و از قتل عمد پرهیز کند/

اما توصیه های اجتماعی حضرت به حاکمان اسلامی

۱ – حضرت می فرماید: محبوبترین امور در نزد حاکم اسلامی باید رساترین آنها در حق و فراگیرترین آنها در عدل و جامعترین آنها برای رضایت مردم جامعه باشد. حضرت در این دستور قانون اصلی سه حقیقت با اهمیت را بیان می کند. الف: در اظهار حق و اجرای آن، ب:

در اظهار عدالت و اجرای آن، ج: در اجرای امور اجتماعی. بنابراین مقصود از رضای مردم آن رضایت است که تأمین حق حیات و حق کرامت و حق آزادی معقول آنان بطور کامل در آخرین حد ممکن ناشی می گردد/

۲ – مقدمترین مردم در نزد حاکم اسلامی باید کسی باشد که حق را حتی در تلخ ترین حالات آن، گویاتر از دیگران گوشزد کند/

۳ – هر چه که برای زمامدار از گناهان و امور زشت که پشت پرده است و برای زمامدار آشکار نشده خود را نسبت به آن بی توجه نشان دهد/

۴ – از وظایف اختصاصی زمامدار این است که نیازمندیهای مردم را در همان روز که به اطلاع او می رسد مرتفع سازد و کار هر روز را در همان روز انجام دهد زیرا که برای هر روز موقعیتی است/

۵ – زمامدار نباید خود را از مردم دور نگهدارد زیرا که اختفای زمامدار از مردم جامعه موجب نوعی تنگدمی و کم اطلاعی از امور است/

۶ – زمامدار اسلامی موظف است از مقدم داشتن و ترجیح خویشاوندان و وابستگان خود بر دیگر مردم جامعه جداً خودداری نماید/

۷ – زمامدار اسلامی نباید برای احسانی که به مردم جامعه می کند منت بگذارد و کاری را که به سود جامعه کرده است منظور نماید. زیرا که منت احسان را باطل می کند و احسان زمامدار درباره مردم جامعه تا آنجا که ممکن است جنبه وظیفه ای دارد و شبیه تکلیف الهی است و در حقیقت او بوسیله احسان به مردم تکلیف الهی خود را انجام داده است و اگر هم تکلیف نباشد نباید منت گذارد/

اما توصیه های سیاسی حضرت علی(ع)به حاکمان اسلامی

۱ –

زمامـدار اسـلامی در مشورت با افراد بخیل و ترسو و طمعکار جداً خودداری می کند، زیرا که بخل و ترس و حرص غرائزیسـت که جامع همه آنها سؤظن به خدا است/

۲ – هرگز نباید انسانهای نیکوکار و بدکار در نزد زمامدار یکسان باشند زیرا که این عمل موجب می شود که مردم نیکوکار در کار نیک خود تحقیر و بدکار در کار بد خود تشویق میشود/

۳ – هیـچ زمامـدار اسـلامی نباید سـنت های را بشـکند که صاحبنظران با صـلاحیت جامعه اسـلامی به آنها عمل نموده اند و آن سنتها موجب هماهنگی معقول مردم جامعه بوده است. و هرگز سنتی را که سنت های خوب مردم را از بین می برد مقرر سازد/

۴ – وظـایفی که زمامـدار اسـلامی بایـد بطور همیشه به عهـده گیرد از جمله رسـیدگی کامـل درباره وظایف و کارها و صـفات کـارگزاران است. ماننـد تحقیـق در جریـان قـوه قضـائیه، مجلس شـورای اسـلامی و قوه مجریه که شامـل همه قوای انتظامـات و اجرائیات و دفاع در مقابل دشمنان می باشد/

۵ – زمامدار موظف است استیضاح از خود را قانون تلقی کند و به پاسخ دادن و قبول به خطا حاضر شود و زمامدار اسلامی باید هر گونه اتهام به ظلم و اغراض را که از طرف مردم به او داده میشود بر طرف سازد؛ اگر مردم جامعه درباره زمامدار گمان ظلم و تعـدی نمودنـد عذر خود را از موضع یا رفتاری که موجب بد گمانی مردم شده آشـکار کند و گمانهای نا شایسـته مردم را از خود منتفی کند/

۶ – زمامدار نباید در امور، پیش از رسیدن موقعش شتابزده باشد یکی از وظایف بسیار مهم زمامدار حفظ قناعت و آرامش در

اقـدام به امور زمامـداری است و حضـرت می فرمایـد به پرهیز از شـتابزدگی در امور پیش از از آنکه موقعش رسـیده باشد و در موقع امکان اقدام به آن امر از سستی و ضعف پرهیز نما/

۷ – زمامـدار نبایـد موقعی که ابهام و تاریکی در امری وجود داشـته باشد بجای کشف حقیقت و پذیرش آن به لجاجت بپردازد زیرا که پدیـده لجاجت بـدون هیـچ گونه تردیـدی از عوارض بیمـاری مهلـک خودخواهی است که غالب اوقات آدم لجوج با عناوین مختلف آن را برای خود تجویز و ضـروری تلقی می نمایـد. لذا زمامدار باید از لجاجت در کارها و حقائق دوری جوید. و هر زمانی که حقیقت آشکار شد در پذیرش و اقدام مطابق آن سستی نکند/

۸ – زمامـدار نباید در اموری که مردم همه آن مساویند خود را بر دیگران مقدم بدارد. حضـرت می فرماید: ای مالک گمان مبر که برای تـو در نزد خداونـد امتیـازی است که بوسـیله آن می تـوان خود را در حق حیـات و حق کرات، حق آزادی و غیره فوق دیگران تلقی کنی و حقوق مردم را در امور به معاش و حیثیت و شـرف انسانی پایمال کنی بلکه امتیاز تو در نزد خداونـد ناشـی از سب امتیازی است که باید خود در برابر مردم انجام دهی.

۹ – زمامـدار هرگز نبایـد در اموری که مسـئولیتش به عهـده او است و چشـمان مردم آنها را می بینـد خود را به غفلت و نفهمی بزند وقتی که می گوییم فلان کار وظیفه آن شـخص است در حقیقت معنایش این است که شخصیت آن شخص در گرو انجام آن کار بعنوان وظیفه است و لازمه این کلام حضرت

است که توجه شدید و جدی تلقی کردن خود شخصیت است؛ و سستی و غفلت به وظیفه مساوی بحث تلقی کردن شخصیت است. لذا زمامدار و هر مقام مسؤل دیگر نباید با زدن خود به غفلت و نفهمی از خوذ طفره رود. زیرا که طفره رفتن علاوه بر اینکه شدیدترین احانت و تحقیر به شخصیت خویش و زیر پا گذاشتن کرات آن است و برای دیگران نیز قابل هضم و تأویل و تفسیر نیست/

لذا این بود خلاصه و عمده توصیه های حضرت علی(ع) به مالك اشتر که در سه بخش اخلاقی، اجتماعی و سیاسی تقسیم میشود/

منابع: نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی/

با وجود فقر و بی عدالتی در جامعه، چرا مسئولین هیچ اقدامی انجام نمی دهند؟

پرسش

با وجود فقر و بی عدالتی در جامعه، چرا مسئولین هیچ اقدامی انجام نمی دهند؟

پاسخ

واژه فقر در فرهنگ اقتصادی این گونه آمده است: فقر دارای دو مفهوم مطلق و نسبی است. مفهوم مطلق فقر، مبیّن سطوح حداقل درآمدی برای ادام? زیست است و از عواملی هم چون برآورد حداقل مواد غذایی برای ادامه حیات و راه های ارزان دستیابی به آن سخن می گوید.

در مفهوم نسبی، فقر با مقایس? وضعیت گروه های مشابه سنجیده می شود. بدین ترتیب، هر گاه درآمد شخصی بیش از حداقل معیشت او باشد، لیکن در مقایسه با دیگر افراد جامعه در پایین ترین سطح قرار داشته باشد فقیر محسوب می شود. آشکار است که همزمان با ثروتمند تر شدن کل جامعه، سطح درآمدی که معرّف فقر باشد نیز بالاتر خواهد رفت.(۱)

در کشور ما هر دو نوع فقر وجود دارد که زیبنده نظام مجمهوری اسلامی نیست. اگر چه فقر مطلق بسیار اندك است همین امر، انگیزه دلسوزان نظام را برای زدودن فقر در جامعه بیشتر می سازد.

البته وجود فقر در کشور تا حدودی ناشی از ساختار اقتصادی کشور، وابستگی اقتصاد به صادرات نفت، جمعیت زیاد، عدم رشد صنایع مادر، وابستگی در بسیاری از مواد صنعتی به خارج کشور، مشکلات ناشی از جنگ تحمیلی، محاصره اقتصادی - سیاسی و ... است. اما شاید بتوان مهم ترین عامل آن را "عدم اجرا کامل عدالت اجتماعی" در کشور دانست؛ چنان که مقام معظم رهبری فرمودند:" در وضعیت کنونی؛ ثروت در کشور می جوشد و کسانی هستند که می توانند ثروت های زیادی به دست آورند. عدالت اجتماعی بدین معنا است که فاصله ژرف میان طبقات و برخوردارهای نا به حقّ و محرومیّت ها

از میان برود و مستضـعفان و پابرهنگان که همواره، مطمئن ترین و وفادارترین مـدافعان انقلابنـد، احساس و مشاهـده کنند که به سمت رفع محرومیّت حرکتی جدّی و صادقانه انجام میگیرد".(۲)

خوشبختانه شاهـدیم که مقـام معظم رهبری دردیـدار بـا مسـئولان نظام و در رهنمودهای خود - به ویژه در پیام نوروزی - مهم ترین مسئله را وضع معیشتی مردم می دانند.

ما نیز چون شـما اعتقاد داریم که برای تعـدیل ثروت ها و کمک به خانواده های مستضـعف و آسـیب پـذیر باید فکری جدّی و عملی نمود و نباید تنها منتظر اقدامات آینده بود. تذکّر و یادآوری این نکته به جا است که مسئله اقتصاد در فقر زدایی؛ به قدری اهمیت دارد که از پیـامبر(ص) نقـل شـده است: ... اگر نـان نبود و شـکم هـا گرسـنه بود، از نمـاز و روزه و انجام سایر فرایض و واجبات خبری به جا نبود.(۳) در حدیثی دیگر که شـیعه و اهل سـنت از پیامبراکرم(ص) نقل کرده اند آمده است: بار خدایا، به تو از کفر و فقر پناهم می برم! مردی پرسید: آیا کفر با فقر همدوش و همراه است؟ حضرت فرمود: آری!(۴)

از آن جا که فقر مالی تأثیر زیادی در ناسپاسـی وخواری و ذلّت انسان دارد، اگر انسان فقیر خود را کنترل نکند به خدا کافر می شود. از این رو گفته شده است که فقر دیوار به دیوار کفر است.

در پایان متذکر می شویم که صـحیح نیست بگوییم مسئولان نظام به فکر این مسئله نیستند یا هیچ اقدامی انجام نداده اند. مطمئناً حکم کلی صادر کردن در این جا خلاف واقع و حقیقت است.

پس از پیروزی نظام، بحمدالله کارهای عمرانی و خدماتی و تلاش هایی برای از بین

بردن زمینه های فقر فرهنگی و اقتصادی صورت گرفته است و امروز نیز طرح های بسیاری در حال اجرا است. اما ما نیز چون شما معتقدیم کارهای صورت گرفته کافی نیست و باید تلاش بیشتری در این راه صورت گیرد.

امید آن داریم که مسئولان نظام در جنگ فقر زدایی موفق و پیروز گردند.

پی نوشت:

۱ – دکتر سیاوش مریدی – علیرضا نوروزی، فرهنگ اقتصاد، ص ۵۳۹.

۲ – آیه الله خامنه ای، حدیث ولایت، ج ۱ ، ص ۲۸۷.

۳ – شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۷.

۴ – محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج ۷ ، ص ۴۹۸، چاپ مکتب الاعلام الاسلامی.

شما می توانید سئوالات خود را مستقیماً به نشانی قم؛ صندوق پستی ۱۹۷ دفتر تبلیغات اسلامی ارسال نموده وجواب را سریع تر دریافت نمایید.

ابا وجود اینکه داریم :" چراغی که درخانه لازم است به مسجد حرام است " پس چرا درحالی که افراد نیازمند زیادی درکشورمان وجود دارند باوجود معضل بیکاری ، بالارفتن سن ازدواج ویا اصــلا ازدواج نکردن جوانان که دلیلش غالبا بی کاری واوضاع نامناسب اقتصادی است و . . . سیل

پرسش

با وجود اینکه داریم :" چراغی که درخانه لازم است به مسجد حرام است " پس چرا درحالی که افراد نیازمند زیادی درکشورمان وجود دارند باوجود معضل بیکاری ، بالارفتن سن ازدواج ویا اصلا ازدواج نکردن جوانان که دلیلش غالبا بی کاری واوضاع نامناسب اقتصادی است و . . . سیل زده ها ی شمال با آن همه آه وناله ، افرادبیگانه را وارد کشور می کنیم درحالی که باوارد نشدن یاخروج سریع آنها ازلحاظ شرعی نیز مشکلی پیش نمی آید ؟

پاسخ

درزمینه سؤال شما نکاتی تقدیم می شود : اولا براساس دستورات اسلامی ، مرز واقعی براساس مذهب واعتقاد مورد پذیرش است آنهم به این نحو که یکطرف اسلام ومؤمنین بخدا وطرف دیگر آنها معاند باشند ، لذا خانه دردستورات دینی مجموعه جوامع مسلمان ومؤمن بخدا هستند واگر چنین نباشد چنین مثلی اصلا پایه واساس دینی ندارد .

ثانیا مابراساس حدیث " ان الناس من عهد آدم الی یومنا هذا مثل اسنان المشط لافضل للعربی علی العجمی ولا للاحمرعلی

الا سود الا بالتقوی " ۱ (همانـا مردم از عهـد آدم تا امروز مثل دنـدانه های شانه انـد ، برتری نیست برای عرب نسـبت به عجم و برای سـرخ نسبت به سیاه جز به تقوی) موظف به مساوات مالی نسبت به هم هستیم مخصوصا باتوجه به حدیث " هرکس ندای یاللمسلمین فردی رابشنود واورا یاری ندهد مسلمان نیست " باید به یاری دیگران ازابعاد مختلف سیاسی واقتصادی و... بشتابیم ، ودراین زمینه حضـرت امام خمینی (ره) می فرمایند " دراقصـی نقاط دنیا اگر یک کسی بهمان بگوید که یاللمسلمین ما موظفیم که

بدرد آنها برسیم ، هرقدری می توانیم ، ما نمی گوییم که ما می توانیم همه جا چه کنیم ، ما آن قدری که می توانیم دفاع ازحق مسلمین می کنیم ، مسلمین معنایش نیست ایرانی ، مسلمین ، کسیکه یک مسلمی فریاد زد که بداد مابرسید ونرود سراغش ، فکر اونباشد ، این مسلم نیست ،این انحراف است ، .. ." ۲

۱) اختصاصی شیخ مفید / ۳۳۷

۲) جهان اسلام ازدیدگاه امام ص ۱۶۷

البته عقل وشرع هرگز نفی نمی کند که باید براساس اهم ومهم درموارد تزاحم نیاز پیش رفت که اگر دونفر ویادوملت نیاز داشتند براساس ملاکهای خاص ، اهم ومهم نمود و به صراحت می توان اعلام نمود دراکثر موارد ی که جمهوری اسلامی به دیگر مردم مسلمان یاری رسانده باتوجه به همین ملاکها بوده است .

چرا هنوز در فرهنگ ما مردم به نوعی می ترسند که با مأمور دولت برخورد داشته باشند حتی اگر حق با آنان باشد؟

پرسش

چرا هنوز در فرهنگ ما مردم به نوعی می ترسند که با مأمور دولت برخورد داشته باشند حتی اگر حق با آنان باشد؟

پاسخ

گر چه از شرایط حکومت دینی طبق فرمایش رسول گرامی اسلام، این است که حق ضعیف بدون لکنت زبان از صاحبان قدرت گرفته شود، اما در همان جامعه دینی که رسول اکرم اداره می کردند چنین وضعیتی بود و رسول اکرم نیز نگرانی خود را از آن اعلام کردند.

اما آنچه در جامعه ما وجود دارد به دلایلی چند باز می گردد.

۱. سابقه ذهنی تاریخی گذشته و برخورد بین مأموران دولتی و مردم.

۲. بخشی به ضعف نفس خود مردم بر می گردد.

۳. بخشی به ضعف نفس مأموران دولتی و پر کردن این خلاء با قدرت طلبی.

چرا بعضی مشتاق رابطه با آمریکا هستند؟

پرسش

چرا بعضی مشتاق رابطه با آمریکا هستند؟

پاسخ

اشتیاق برای برقراری رابطه با آمریکا ناشی از توهمات زیر است:

۱. آمریکا بسیار قدرتمند و دارای توان فوق العاده تأثیرگذاری فرض می گردد در این صورت (بنابر اصل پا را به اندازه گلیم دراز نمائیم یا بنا بر اصل معادله قدرت) بایستی آمریکا نتنها درگیر نشد بلکه باید کنار آمد یعنی اگر با آمریکا طرف حساب شویم استخوانهایمان را خرد می کند (ترس منشأ این گرایشا ؟؟؟)

۲. رابطه با آمریکا مفید تشخیص داده می شود با این استدلال که هر کشوری با آمریکا رابطه داشته باشد پیشرفت می کند زیر آمریکا حرف اول را در سیاست، تکنولوژی و ... می زند.

با توجه به اینکه مبارزه با اعتیاد مواد مخدر برای دولت از خوردن یک لیوان آب هم ساده تر است چرا دولت مردان ما اقدامی برای این آتش خانمان سوز نمی کنند و فقط توجه به درآمد دولت و جریمه قاچاقچیان دارد؟

پرسش

با توجه به اینکه مبارزه با اعتیاد مواد مخدر برای دولت از خوردن یك لیوان آب هم ساده تر است چرا دولت مردان ما اقدامی برای این آتش خانمان سوز نمی کنند و فقط توجه به درآمد دولت و جریمه قاچاقچیان دارد؟

پاسخ

از این که می بینیم مردانی همانند تو در برابر غول اعتیاد که جامعه ما را همانند خوره تباه و نابود می سازد و احساس مسؤولیت می کنند خدای را شاکر و سپاسگذاریم. آرزو می کنیم این احساس مسؤولیت ها گسترش عمومی پیدا کند و چون سیلی سهمگین این پدیده شوم را بکلی نیست و نابود سازد.

برادر عزیز، اگر چه دولت از توان و قدرتی فوق العاده برخوردار است و قدرت او را نمی توان کوچك و ناچیز شمرد ولی باید بدانیم مقابله با پدیده های اجتماعی همانند اعتیاد تنها با زور و قدرت از بین نمی رود، بلکه مقابله با هر مسأله ای راه و روش خاص خودش را دارد همان طور که در بحث نظامی می گویند موشك جواب موشك یعنی پاسخ موشك و بمب راباید با بمب و موشك داد. نابودی این ماده افیونی که جان انسانها را تهدید می کند با بمب و موشك و ... ممکن نیست.

اعتیاد یك معضل و مشکل اجتماعی است و رفع این مشکل نیز با راهکارهای اجتماعی میسر است از جمله کارهایی که برای مقابله با این مسأله باید صورت بگیرد این است که با فعالیتهای فرهنگی و تبلیغی قبح و زشتی مصرف مواد مخدر به صورت

یک فرهنگ درآید. باید کاری کرد که تمایل و گرایش به سوی مواد افیونی یک ضد ارزش و

امری بسیار زشت و قبیح تلقی شود و تحقق این امر مستلزم فعالیت های همه جانبه فرهنگی، ارشادی و تبلیغی است. علماء، سیاستمردان، روشنفکران، روزنامه نگاران، رسانه های جمعی، تشکل ها، احزاب وسازمانها، مراکز آموزشی و ... همه و همه باید دست به دست هم بدهیم و این مسأله را به عنوان مسأله ای بسیار زشت و کریه جلوه دهیم.

مسأله دیگری که باعث ترویج این بلای خانمان سوز می گردد مسأله فقر وناداری و سودآوری تجارت این ماده افیونی است. همجواری با کشور افغانستان که بیش از ۷۵ درصد مواد مخدر مصرفی دنیا را تولید می کند نیز یکی دیگر از مشکلاتی است که کشور عزیز ما ایران را در معرض مصرف و فروش مواد افیونی قرار داده است.

نکته دیگری که درگسترش اعتیاد نقش دارد تصور آرام بخشی مواد مخدر است. لذا وقتی مشکلات و گرفتاریهای اجتماعی، زندگی ، روانی و روحی افزایش می یابد مبتلایان به دنبال مواد و داروهای آرامبخشی می گردند و توهم و تبلیغ آرام بخشی این مواد افراد مشکل دار را به سوی مصرف آن می کشاند. موارد فوق و بسیاری مسایل دیگر موجب می گردد روزبروز مصرف مواد مخدر در کشورمان افزایش پیدا کند. مقابله با این بلای دهشتناک عزم و اراده ملی و جمعی می طلبد و از عهده یک گروه و دولت و نیروی انتظامی ساخته نیست. مشاهده می کنید مسایل ناامنی و حضور اشرار نسبت به گذشته درکشور بسیار کمتر شده است ولی آیا مصرف مواد مخدر هم کاهش یافته است. این مسأله نیازمند تحقیق و جستجو است.

بنابراین اگر چه دولت و نظام از توانایی

بالایی برای مقابله با معضلات اجتماعی برخوردار است ولی بدون همکاری و مشارکت ملت هیچ مشکل و معضل اجتماعی و از جمله مواد مخدر قابل حل نیست و نخواهد بود. محو این پدیده زشت و کریه با عزم ملی و همگانی امکان پذیر است. پس پیش بسوی این عزم و به امید روزی عاری از مواد افیونی در جامعه خوب و اسلامی مان. انشاءا...

منابع و مآخذ:

۱. توضیح المسائل مراجع، ج ۱،ص ۴۶۹، مسأله ۷۹۹

همان، ص ۹۳، مسأله ۱۲۱

آیا کارهایی را که مردم در استقبال از مقام معظم رهبری و سایر مسئولین انجام می دهند درست است ؟

پرسش

آیا کارهایی را که مردم در استقبال از مقام معظم رهبری و سایر مسئولین انجام می دهند درست است ؟

پاسخ

بلی در نهج البلاغه و کتاب های روایی دیگر (بحار ج ۳۲ ص ۳۹۷) آمده است: وقتی امیرالمومنین(ع) وارد شهر انبارشدند روسای آن شهر پیاده و به سرعت در مقابل آن حضرت می دویدند. وقتی حضرت از سبب کار آنان سوال کردگفتند: رسم ما با حاکمان خود این چنین است. حضرت به شدت آنان را از این کار نهی فرمودند. اگر در زمان ما نیز اینچنین کاری رخ بدهد مسلما با این نهی سازگار نیست؛ یعنی آنچه که موجب غرور سردمداران شود و آنان را مغرورسازد و ... ولی این نکته را نیز نمی توان از نظر دور داشت که در زمان حاضر مراسم استقبال به یک مساله سیاسیاجتماعی و تبلیغی تبدیل شده است. حضرت علی (ع) هم از استقبال نهی نکردند؛ بلکه از دویدن مقابل حضرت وآنچه که با یاد شاهان می کردند نهی فرمودند. بنابراین حرف استقبال کاری شایسته است البته برخی کارهایی که دانستهیا نادانسته برخی انجام می دهند شایسته نیست.{J

تا کی باید مسئولین شعار بدهند و دلسردی مردم را شدید کنند؟ تا کی باید شعارداد؟

پرسش

تا کی باید مسئولین شعار بدهند و دلسردی مردم را شدید کنند؟ تا کی باید شعارداد؟

پاسخ

با پوزش از تأخیر درارسال پاسخ شما دوست عزیز، آنچه شما فرمودید تعبیر این روایت امام صادق"ع" است که فرمودند : "کونوا دعاه الناس بغیر السنتکم..." وحقیقت در جامعه امروز نیز چنین است که باید عمل کرد وبه شعار اکتفا ننمود، در پاسخ به سؤال شما باید گفت : اسلام دینی همه جانبه است . وبه همه ابعاد سیاسی, اجتماعی, فرهنگی, اقتصادی و... افراد وجامعه توجه دارد واز یک جانبه گرایی بشدت احتراز دارد ولی درجامعه گاهی ممکن است بنا به دلایلی یکی از ابعاد موردتوجه ویژه قرار گیرد وابعاد دیگر فراموش یا مورد بی توجهی قرار گیرد.درشرایط کنونی نیز کم وبیش شاهداین افراط وتفریط ها از جانب طبقات مختلف هستیم ولی قدرمسلم آن است که پس از انقلاب اسلامی همه مسولین نظام بیشترین سعی وتلاش وهم و غم خویش را صرف فعالیتهای اقتصادی نموده اند تا توانسته اند اقتصاد بیمارکشوری را که انقلاب کرده اداره کنند . هشت سال جنگ تحمیلی را که سرمایه های عظیم وکلان کشور را می بلعید به خوبی اداره کنند, بازسازی را علی رغم هزینه های سنگین وکمر شکن آن بدون کمک خارجی با آبرومندی به سامان برسانند وعلاوه بر آن درجهت توسعه فعالیتهای زیربنایی مثل برق رسانی به روستاهای بالای ۲۰ خانوار وتامین آب آشامیدنی بهداشتی برای روستاها و ... گامهای بلند واساسی را بردارند .

این درحالی است که به اعتراف متخصصان اقتصادی, اقتصاد کشور ما بیمار است وازنشانه های بیماری آن, تک محصولی بودن صادرات ایران واتکای شدید به فروش نفت, پرداخت

یارانه, عدم تولید محصولات کشاورزی درحد نیاز,نبودتکنولوژی وفن آوری صنعتی درابعاد مختلف و ... است .بیشتر این عوامل , ریشه درقبل ازانقلاب دارد, این که یک کشوری امروزه از توسعه اقتصادی وصنعتی محروم باشد, باید اسباب آن را درچند دهه گذشته جست وجو کرد .

علاوه بر مشکلات متعددی که برشمرده شد وریشه آن دررژیم گذشته است مشکلات متعدد جدیدی نیز برای دولت های بعد از

انقلاب پیش آمده است که وقوع جنگ تحمیلی وتحریم اقتصادی که هنوز نیزادامه دارد واز ورود تکنولوژی ودستیابی به دانش فنی جلوگیری می کنند ونیز بازسازی خرابیهای ناشی از جنگ سیل, زلزله و ... از آن جمله است .

مضاف بر آن فقرفرهنگی,تهاجم فرهنگی وتهدیدهای دشمنان برای ترویج اشرافی گری, وتجمل گرایی وزندگی مصرفی نیز دستیابی به اهداف عالیه توسعه را کند می کند .افزایش سطح توقعات جامعه درحالی که متناسب با آن از رشد وتوسعه مناسب برخوردارنگردد نه تنها به توسعه کمک نمی کند بلکه از موانع توسعه بشمار می رود.

مضاف براینها نظام جمهوری اسلامی ومسولان رده های مختلف نیز دچار کاستی ها وتقصیرهای فراوانی بوده اند وغالباً بجای آنکه به ریشه یابی علل وعوامل مشکلات بپردازند وزمینه های گرایش های غیر معقول ومصرف گرارا شناسایی ودرمان کنند ترجیح دادند با انتساب مشکلات جامعه به دشمنان خارجی خودشان را بی گناه وبری از خطا جلوه دهند . این دیدگاه درتاریخ معاصر ایران همیشه به کشورلطمه زده است . ومسولان کمتر زمینه های نفوذ دشمن را بررسی کرده اند وحال آنکه دشمن بدون وجود زمینه مساعد ومناسب قادر به نفوذ وتغییر ارزشهای یک جامعه نخواهد بود. نکته آخر وپایانی این که باو رشما مبنی

بر توام بودن شعار(علم) وعمل باید به یک فرهنگ عمومی تبدیل گردد وتک تک اعضای جامعه از انسانهای عملگرای متعهد ومخلص استقبال نمایند وافراد حراف فاقدعمل را طرد نمایند . اگر کارو تلاش, قداست و ارزش والای خود را در جامعه بیابد بسیاری از مشکلات موجود مرتفع خواهد شد.

آقا ی دکتر میر باقری رئیس سازمان ملی جوانان دریک مصاحبه مطبوعاتی اعلام کرده است ۴۵ درصد جوانان کشور آرزوی خدمت به مردم را دارند و۲۹ درصد آرزوی پول دارشدن و۷ درصد آرزوی مشهور شدن را دارند (۱) باید تلاش کرد نزدیک به ۱۰۰ درصد جوانان آرزو داشته باشند به مردم خدمت کنند وشهرت وثروت برای آنان اصل واساس نباشد بلکه درمرتبه دوم قرارگیرد . دراین صورت درآینده نزدیک نسلی از مسولان خدوم وخدمتگزار برمصادر امور تکیه خواهند زد وبا همت وتلاش وصف ناپذیری مشکلات را یکی پس از دیگری حل خواهند کرد.

ایران از نظر جمعیت جوان دومین کشور دنیا پس از اردن است(۲) وسرمایه جوانی, سرمایه ای بسیارغنی وارزشمنداست وهرکشوری که بتواند ازاین سرمایه عظیم برخوردار گردد مدارج عالیه تعالی وتکامل را سپری خواهد کرد. جوان با تدبیر و شور ونشاط جوانی می تواند بسیاری از گره های مختلف سیاسی, اجتماعی, فرهنگی, اقتصادی و ... راباز کند وشما وامثال شما باید تلاش و کوشش کنید تا این نسل که درآینده بسیارنزدیکی سکاندار اداره کشور خواهد شد از قابلیتهای مختلف فنی علمی برخوردار گردند دراین صورت بستر توسعه همه جانبه با کمک این سرمایه گرانقدر که در توسعه مهم ترین واساسی ترین سرمایه هستند , فراهم خواهد شد.

(۱) جهت اطلاع بیشتر ر.ک : روزنامه کیهان،دوشنبه ۱۸اردیبهشت ۱۳۸۲،صفحه

اول وچهارده

همان مرجع

با توجه به اینکه کشورما نیز ذخایر نفتی وگاز ومعادن مختلف خـدادادی دارد واین معادن متعلق به ساکنین همان کشوراست که به طرق مختلف در اختیار مردم قرار میگیرد ویکی از این راهها ایجاد شـغل وحقوق دادن به آنهاست باتوجه به وضعیت کشور که خیلی از جوانان شغل ندارند و ش

پرسش

با توجه به اینکه کشورما نیز ذخایر نفتی وگاز ومعادن مختلف خدادادی دارد واین معادن متعلق به ساکنین همان کشوراست که به طرق مختلف در اختیـار مردم قرار میگیرد ویکی از این راهها ایجاد شـغل وحقوق دادن به آنهاست باتوجه به وضـعیت کشور که خیلی از جوانـان شـغل ندارنـد و شاغل نمی شونـد آیا دولت بایـد ماهیانه مبلغی را به این افراد که آنها هم از این درآمـد ها بهره ای ببرند بدهد یا خیر؟ اگر ندهد شرعاً درست است؟

پاسخ

دراینکه ذخایر ومنابع عمومی کشور به همه مردم تعلق می گیرد هیـچ جای بحثی وجود ندارد وهمه اینرا قبول دارند. اما درنحوه بهره برداری از آن مسـلماً همه این نظر را می پسـندند که ثروت ملی کشور به طوری هزینه شود که بازدهی عمومی داشته باشد وصرفاً هزینه ویکبار مصرف نباشد.

از طرفی هم مشـکل بیکـاری وکمبود شـغل مخصوصـاً برای نسـل جوان یکی از معضـلات فعلی ودغـدغه هـای مهم رهبر معظم انقلاب اسـلامی است که بارها نسـبت به آن به مسـئولین کشور رهنمود داده وبطور جدی جمعی را مأمور پیگیری برای حل این مشـکل نموده انـد که در رأس آنها ریاست محترم جمهوری وبرخی از وزرا قرار دارند .یکی از راههای بهره برداری صـحیح از ثروت ملی پرداخت یـارانه است که دراختیـار بخش هـای مختلـف دولـتی قرار میگیرد وهمه افراد از آن بهره منـد می شونـد. از راههـای دیگر بهره برداری اسـتخدام کارکنـان مورد نیاز خود از بین جوانان همین کشور است. ویک راه دیگر هم پرداخت وام خوداشتغال به کسانی که زمینه استخدام آنها درادارات دولتی وجودندارد یاخودشان به کار دولتی تمایل ندارند. واخیراً این کار

هم عملی میشود. البته هنوز برای رفع مشکل بیکاری به برنامه ریزی وکار عملی بسیار زیادی نیاز هست که امیدواریم با سعی وتلاش مسؤلین محترم این مشکل مهم نسل جوان ما برطرف گردد. انشاءا...

درصورت تمایل می توانید جهت اطلاع بیشتر به گزارش شورای عالی اشتغال به رهبر معظم انقلاب ورهنمودهای ایشان درمورخه ۱۵/۲/۸۲ منتشرشده درجراید رسمی کشور درمورخه ۱۶/۲/۸۲ مراجعه فرمائید.

چگونه می توان فهمید کسانی که در حکومت این کشور پست و مقامی دارند و ادعای راستی و درستی می کنند، واقعاً راست می گویند؟

پرسش

چگونه می توان فهمید کسانی که در حکومت این کشور پست و مقامی دارند و ادعای راستی و درستی می کنند، واقعاً راست می گویند؟

پاسخ

برای تشخیص راستی و درستی ادّعای مسؤولین، در خدمتگذاری و انجام وظایفی که بر عهده دارند، راههای متعددی وجود دارد. از جمله به موارد زیر می توان اشاره کرد :

۱. قضاوت عمومی مردم، که با مشاهده و احساس مستقیم و روزانه، فعالیّتها، و نتیجه عملکرد مسؤولین، می توانند صداقت و یا عدم صداقت آنها را درک کنند.

۲. تحقیق و تفحّصهایی که مجلس شورای اسلامی از نهادها و سازمانهای مختلف، برای ارزیابی عملکرد آنها انجام می دهد، و نتیجه را به مردم اعلام کند.

۳. سازمان بازرسی کلّ کشور

به هر حال ملاک و معیار اساسی، اعمال افراد است، نه شعارها.

مبسوط

پرسش

مبسوط

پاسخ

ضمن تشکر از شما دوست گرامی که صمیمانه و بدون هیچ گونه تعارف و ملاحظه ای نظرات، دیدگاه ها و انتقادات خود پیرامون اوضاع سیاسی و اجتماعی جامعه و عملکرد نظام و مسؤولین دولتی را به رشته تحریر درآورده و برای ما ارسال نمودید. دو نامه شما که در فاصله زمانی بسیار کمی نگاشته شده بود و در مجموعه حاوی مطالب مشترکی بود به دست ما رسید. همانگونه که بیان داشتید متأسفانه مشکلات عدیده ای در کشور ما وجود دارد و بیشتر از همه بار این مشکلات بر دوش اقشار مستضعف جامعه است که به شدت از عدم اجرای کامل و دقیق عدالت اجتماعی و وجود معضلاتی نظیر اشتغال، مسکن، تورم و... رنج می برد و این در حالی است که کشور ما از نظر منابع طبیعی خدادادی و نیروی انسانی کشوری غنی است و امکان بسط و تحقق عدالت اجتماعی، رفاه و تأمین نیازها و حقوق مسلم مردم برای تمامی افراد جامعه وجود دارد و از سوی دیگر مسؤولینی داریم که در صدد تحقق عدالت اجتماعی، حل مشکلات مردم و توسعه همه جانبه کشور می کوشند و دغدغه و هدفی جز داشتن ایرانی سربلند، اسلامی، با تحقق کامل عدالت اجتماعی و رفع مشکلات و معضلات مردم ندارند. بنابراین باید دید که مشکل از کجاست؟ از مسؤولین است؟ از مردم است؟ یا از دشمن و...؟ و آنچه که در این فرایند اهمیت دارد داشتن دیدی منطقی، واقع بینانه و منصفانه است.

قبل از این که وارد بحث شویم لازم است نکاتی را به عنوان مقدمه بیان نماییم:

الف – آن گونه که از محتوای این دو

نامه و برخی نامه های قبلی شـما به دست می آید، شـما با مشـکل اشـتغال مواجه هستید – که البته این حق قانونی و مسلم شما و سـایر جوانـان جامعه ماست – و متأسـفانه هنوز نتیجه ای از تلاش های خویش نگرفته ایـد. همانگونه که در پاسـخ نامه های قبل گفته شـد، این مرکز هیـچ گونه مسؤولیت و یا اختیار اجرایی نداشـته و با سایر مراکز و اداره جات دولتی ارتباط رسـمی نـدارد. تنها کمکی که از دست ما بر می آید همفکری با دانشـجویان عزیز کشورمان و تلاش برای حل شبهات و مشکلات فکری آنان می باشـد. بنـابراین واقعـا از این که نمی توانیم کمـک مؤثری در حـل مشـکل اشـتغال شـما انجام دهیم، عـذرخواهی نموده و با توصـیه به پس گیری خواسـته هـای برحقتـان و اجتنـاب و پرهیز از یأس و ناامیـدی، برایتان آرزوی موفقیت کرده و پیشـنهاد می کنیم تا پیدا شدن شـغل مطلوبتان از سایر فرصت ها و زمینه هایی که در زمینه اشتغال وجود دارد و چه بسا با رشته تحصیلی شما تناسب هم نداشته و یا از حقوق و مزایای چندانی نیز برخوردار نباشد استفاده نموده و به هیچ وجه اجازه ندهید که روحیه یأس، ناامیدی و بیکاری که خود تبعات و آثار بسیار مخربی به دنبال دارد بر شما غلبه نماید.

ب – یکی از مهمترین لوازم و پیش فرض های یک پاسخ علمی دقیق و قانع کننده، وجود پرش و سؤالی شـفاف و دقیق و علمی است و تا زمانی که یک سؤال با روش علمی و با متغیرهای مشخص و رابطه ای شفاف میان این متغیرها طراحی نشود

نمی توان توقع چندانی از پاسخگو و مشاور داشت.

دوست گرامی این دو نامه شما از یک سو نشانگر ذهن فعال و روحیه حق جو و عدالت خواه شماست؛ اما بزرگترین مشکلی که دارد، به هم ریختگی، آشفتگی و طرح مطالب و موضوعات بسیار مختلفی است که بررسی هر کدام و اثبات صحت یا عدم صحت آن به تنهایی نیازمند یک پروژه تحقیقاتی است. از این رو چه خوب بود یک موضوع را به صورت دقیق مطرح می نمودید نظرات و دلایل خود را پیرامون آن می آوردید تا ما هم می توانستیم به صورت دقیق نظرمان را بیان نماییم.

ج – و بالاخره قبل از این که وارد برخی موضوعات شویم این نکته را برای شما متذکر می شویم که ما به هیچ وجه در صدد توجیه یا دفاع نابجا از مشکلات و معضلات جامعه و یا عملکردهای مسؤولین نیستیم، بلکه همانگونه که شما برای اصل انقلاب، نظام اسلامی، آرمان ها و خط امام، خون شهدا و... دل می سوزانید، ما هم اینگونه می اندیشیم و عمل می کنیم و تنها هدفمان از ارائه مطالبی که می نگاریم، یادآوری برخی حقایق و واقعیات و توصیه به داشتن متد و روشی علمی و دقیق پیرامون موضوعات است. از این رو در رابطه با مهمترین محورهای دو نامه شما مطالبی را بیان می نماییم:

یکم – جایگاه رهبری در ارتباط با مشکلات و معضلات جامعه:

آن طور که از مطالب شما بر می آید، در ریشه یابی مشکلات جامعه و کشورمان مستقیم سراغ رهبری رفته و همه مشکلات و معضلات را ناشی از سوء مدیریت و یا کوتاهی ایشان می

دانید. قضاوت پیرامون این موضوع نیازمند مباحث گسترده ای است که به اختصار نکاتی را مطرح می کنیم:

۱. در قانون اساسی وظایف و اختیارات رهبر و قوای سه گانه مشخص شده و هر کدام به تناسب وظایف و اختیاراتی که دارند باید مسؤول و پاسخگو باشند؛ براساس قانون اساسی و اصول اسلامی، مقام معظم رهبری وظیفه هدایت و مسؤولیت حفظ جهت گیری انقلاب و نظام اسلامی را داشته، سیاست های کلی نظام را معین و بر اجرای آنان نظارت می کند. مقام رهبری هیچ گونه مسؤولیت اجرایی در کشور ندارد (جز در زمینه نیروهای مسلح).

بر این اساس وظیفه مهم رهبری حفظ جهت گیری انقلاب و نظام اسلامی که باید مواظب باشد که انقلاب و نظام اسلامی از آرمان ها منحرف و منصرف نشود؛ فریب دشمن را نخورد؛ راه را عوضی نرود: اینها مسؤولیت های رهبری است.

اگر بخواهیم به صورت منصفانه در این زمینه ها به قضاوت پیرامون عملکرد رهبری بپردازیم؛ باید گفت هم در جهت گیری های کلان سیاست داخلی و هم در سیاست خارجی، نظام اسلامی و انقلاب همچنان بر محور اصول و ارزش های اولیه آن حرکت می کند و علی رغم بسیاری مشکلات و موانع هیچ گونه عدولی در این زمینه مشاهده نمی شود. به عنوان نمونه یکی از اصول و ارزش های اسلامی نظام و انقلاب ما همان «اسلامیت» آن است که هم در سیاست گذاری های کلان و هم در سیاست گذاری های خرد، اهتمام ویژه ای بر رعایت آن است و سعی شده آموزه ها و ارزش های اسلامی در بخش های مختلف جامعه و نظام و کارکردهای آن،

اعمـال و اجرا شود. مثلاـ در بعـد فرهنگی واقعا مجموعه کلان نظام سـعی داشـته و دارد که جامعه و خصوصا جوانان با فرهنگ اصـیل اسـلامی آشـنا و مأنوس کند و یادر بعد اقتصادی و اجتماعی تأکید بر تحقق عدالت اجتماعی و رسیدگی به اقشار محروم همواره یکی از محورهای اساسـی سیاست گذاری های کلان نظام بوده و می باشد، و اتفاقا گام های اساسی نیز در این زمینه ها برداشـته شده است و همین بس که تأکیدات مکرر مقام معظم رهبری مبنی بر رسـیدگی به وضـعیت اقشار محروم و آسیب پذیر جامعه و تلاش برای حل مشکلات اساسی جوانان از قبیل اشتغال، مسکن و... و نام گذاری سال ها به نام نهضت خدمات رسانی به مردم، پاسـخگویی و... همگی حـاکی از جهت گیری های اساسـی ایشان بر محور ارزش ها و اصول اساسـی انقلاب اسـلامی است.

۲. هر چند در حل مشـکلات و معضلات یک جامعه مدیریت توانا یکی از محورهای اساسی محسوب می گردد اما به هیچ وجه در دستیـابی به اهـداف و تحقـق کامـل آنـان کفـایت نمی کنـد، بلکه مـدیری موفق است که علاـوه بر تجـارب و توانـایی هـای شخصـی، سایر امکانات شـرایط محیطی و نیروهای انسانی لازم را در اختیار داشـته و موانع جدی و اساسـی بر سـر راهش وجود نداشـته باشـد. جهت ملموس تر شـدن موضوع و دستیـابی سـریع به نتیجه به دوران حکومت داری امـام علی(ع) بـاز می گردیم؛ مسـلما در این که امـام علی(ع) از هر جهت انسانی کامل و دارای توانایی مـدیریتی فوق العاده ای بودنـد شـکی نیست - و الا به هیچ وجه به عنوان امام و جانشین

پیامبر اکرم(ص) برای رهبری حکومت اسلامی از سوی خداوند برگزیده نمی شدند - اما مشاهده می شود که جامعه و حکومت امام علی(ع) دارای مشکلات بیشماری بود، از یک سو در سیستم سیاسی آن حضرت و کارگزارانش افراد بسیار زیادی یافت می شوند که به مفاسد اقتصادی و... آلوده می شوند و یا این که تحت تأثیر زرق و برق حکومت معاویه به آن حضرت خیانت می کردند و یا در عرصه اجتماعی و اقتصادی علی رغم این که امام علی(ع) تلاش های بسیار زیادی در جهت بسط و تحقق عدالت اجتماعی انجام دادند، اما موارد زیادی یافت می شد که برخی از مردم حتی به نان شبشان محتاج بودند و هیچ سرپرست و حامی نداشتند.

حال آیا می شود به دلیل این مشکلات به نحوه مدیریت امام علی(ع) اشکال گرفت؟!!! یا این که برعکس در تحلیل این قبیل موضوعات سراغ بررسی شرایط و امکانات محیطی و نیروی انسانی لازم و... می روید؟

بنابراین به دلیل وجود پاره ای مشکلات و نابسامانی ها، آن هم در نظامی که دستاوردهای بسیار مثبت و درخشانی داشته و توانسته است انقلاب و نظام را از بحران های بسیار حساس به سلامتی عبور دهد و در دنیای پرتلاطم و ناامن کنونی، جزیره ای امن و با ثبات بیافرینند، به هیچ وجه نمی توان تمام مشکلات را بر گردن مدیریت کلان آن نظام انداخت. بلکه باید ریشه مشکلات را در جای دیگر جستجو کرد.

۳. موارد متعددی از قبیل کنسرسیوم های نفتی، انرژی هسته ای و... که در نامه آمده بود، موضوعاتی است که واقعا جنبه کارشناسی و تخصصی داشته و به هیچ

وجه نمی توان با استناد به مطالب رسانه های خارجی و حتی روزنامه های داخلی و مباحث ژورنالیستی که مطرح می کنند – و متأسفانه به علت رقابت های ناسالم سیاسی برای از میدان بدر راندن رقیب دست به بزرگ نمایی مشکلات و زیر سؤال بردن دستاوردها می کنند – استناد نمود اما یک واقعیت در کل این پروژه ها و قراردادها وجود دارد و آن اینکه تمامی این قراردادها تحت نظر نمایندگان مستقیم و غیرمستقیم مردم از مجلس شورای اسلامی تا ریاست جمهوری و هیأت دولت انجام شده و می شود و اتفاقا همین قراردادهای به اصطلاح ننگ آوری که از آنها نام می برید در زمان مجلس ششم و با فشار و تحمیل برخی گروه ها و افرادی که متأسفانه با سوء استفاده از حماسه عظیم دوم خرداد به وجود آمده و به موج سواری پرداختند، منعقد گردید وجالب این که همین آقایی که در موارد متعددی از نامه به صحبت هایش اشاره و استناد نمودید از حامیان و همفکران همین جریان است.

دوم :

دوست گرامی اگر بخواهیم قضاوتی منطقی و منصفانه پیرامون دستاوردهای انقلاب اسلامی وعملکرد نظام اسلامی داشته باشیم باید به صورتی کاملا علمی و براساس یکسری معیارها و ملاک های دقیق باشد. به عنوان نمونه برخی از ملاک ها و معیارهایی که در این زمینه مورد استفاده قرار می گیرند عبارتند از:

۱. مقایسه نتایج و آثار با اهداف انقلاب اسلامی.

۲. مقایسه نتایج و آثار با امکانات دولت و کشور.

۳. سنجش نتایج و آثار انقلاب اسلامی با اهداف و امکانات به طور همزمان.

۴. مقایسه وضع موجود نظام جمهوری اسلامی با کشورهای

پیشرفته.

۵. مقایسه وضع موجود نظام جمهوری اسلامی با کشورهای همطراز.

۶. مقایسه وضع موجود نظام جمهوری اسلامی با قبل از انقلاب.

۷. مقایسه وضع موجود نظام جمهوری اسلامی با سناریوی فرضی که اگر تاکنون نظام شاهنشاهی دوام می داشت در چه وضعیتی بودیم...

البته بدیهی است در دست داشتن آمارهای دقیق و منطبق با واقعیات و تبیین شاخص ها در تحقیق علمی پیرامون چنین موضوعی از اهمیت بالایی برخوردار است. در هر صورت اگر به عنوان یک دانشجو و یک نفر تحصیل کرده بخواهیم موضوعی را به صورت منطقی و منصفانه ثابت کنیم باید ضمن پرهیز از مطالب ژورنالیستی، متدولوژی علمی را در پیش بگیریم و الا با صرف وجود برخی مشکلات و معضلات - که خود مسؤولین نظام و خصوصا مقام معظم رهبری بدان معترف بوده و تمامی سعی و تلاش خود و مجموعه مدیریتی کشور را برای حل اساسی آن به کار گرفته اند - و چشم فرو بستن از دستاوردهای کلان و درخشان نظام در زمینه های مختلف علمی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و... به هیچ وجه نمی توان ناکارآمدی نظام و یا مدیریت کلان آن را ثابت کرد.

سوم :

در مطالب خود به کرات به اصول متعددی از قانون اساسی اشاره و ادعا نمودید که تحقق نیافته و بدان عمل نمی شود. در این زمینه نکاتی قابل توجه است:

۱. این که اصول قانون اساسی باید به عنوان محور اصلی تمامی سیاستگذاری ها و برنامه های دولت و عملکردهای آن باشد، شکی نیست اما اگر در مواردی مشاهده می شود این اصول به صورت کامل تحقق نیافته، ضمن توجه به امکانات دولت و فعالیت های انجام

شده و مشکلات و موانع موجود باید دید نقص و مشکل از کجاست؟ رهبری نظام که سیاست های کلان نظام را در چارچوب قانون اساسی تهیه و ابلاغ می کنند چرا در مرحله اجرا برخی از مدیران و مسؤولین به آن عمل نمی کنند؟ آیا غیر از این است که تمامی مدیران اجرایی کشور بی واسطه و یا با واسطه منتخب خود مردمند؟ آیا وقت آن نرسیده که همه افراد جامعه در انتخاب خویش دقت بیشتری نموده و افراد دلسوز و کاردان و کارآمد را با آراء خود به عرصه های مدیریت اجرایی یا قانون گذاری داخل نمایند.

۲. اصولی که نام بردید این چنین نیست که اصلا به آنها عمل نشده باشد، بلکه برعکس همواره از ابتدای انقلاب تاکنون محور اساسی سیاست گذاری های نظام وعملکردهای آن بوده و می باشد و انصافا تا حدود بسیار زیادی به این اصول عمل شده است. به عنوان نمونه اصل سوم قانون اساسی که نام بردید؛ آیا می توان اقدامات بسیار متعددی که در زمینه بالا بردن سطح معنویت و فضایل اخلاقی در میان مردم جامعه ما صورت پذیرفته و دستاوردهای بسیار زیادی نیز داشته انکار نمود یا آموزش و پرورش رایگان یا بالا بردن سطح آگاهی های عمومی، یا تأمین آزادی های سیاسی و اجتماعی، یا کسب استقلال سیاسی به طور کامل و یا اقتصادی، علمی و... در بسیاری از زمینه ها و یا حمایت از سایر ملت های مظلوم، و یا تلاش برای بسط عدالت اجتماعی و رسیدگی به فقرا و مستضعفین و... را نادیده گرفت؟!!

راستی آیا می توان اقدامات نظام اسلامی در راستای گسترش بهداشت،

راه و ارتباطات، آموزش و پرورش، برق و آب سالم و... را به دورترین نقاط و روستاهای کشور را بر چیزی غیر از بسط عدالت اجتماعی حمل نمود و هزاران اقدام مثبت و ارزنده دیگر را.

و آیا همین قدر برای اثبات وجود آزادی سیاسی کافی نیست که علاوه بر مشارکت های سیاسی آزادانه مردم تمامی افراد جامعه از نماینده تا یک دانشجو هر چه که بخواهد به نظام و رهبری و... می گوید و نسبت می دهد و حتی آدرس هم می فرستد و نه تنها برخورد نمی شود بلکه از نظراتش استقبال می شود.

چهارم:

برادر عزیز و گرامی، همانگونه که می دانیم اطلاعات نقش مهمی در ارزیابی و قضاوت ما از محیط خود، نظام سیاسی و یا هر موضوع دیگری دارد؛ از این رو باید دقت نماییم که اطلاعات خود را از چه منبعی به دست می آوریم و آیا اصلا معیاری برای صحت و سقم اطلاعات در نظر گرفته ایم؟ آیا می شود به هر منبعی اطمینان کرد؟ به عنوان نمونه یکی از موارد محسوس در نامه شما نگرانی پیرامون از دست رفتن استقلال کشور و یا سلطه بیگانگان بر بخش هایی از آن بود. این روحیه و نگرش شما خیلی پسندیده و بجاست اما با این همه آیا می توان در قضاوت پیرامون عملکرد نظام و مسؤولین عالی رتبه آن، از اطلاعاتی که از کانال بیگانگان و یا افرادی که به طور مستند رابطه و وابستگی آنان به بیگانگان ثابت شده و بیگانگان به طور علنی از آنها حمایت می کنند، استفاده و آنها را مبنای تحلیل و ارزیابی خود قرار داد؟!!

پنجم:

و بالاخره

این که شـما به هر فردی از افراد جامعه مراجعه کنید بالاخره یک نوع انتقادی از عملکرد مسؤولین یا اداره جات دولتی و... دارد و یـا حتی در مواردی حقش ضایع شـده و یا نسـبت به او تبعیض و بی عـدالتی انجام شـده، حال آیا انصاف می دهیـد که چنین افرادی کـل نظام، دسـتاوردها و عملکردهای مثبت آن را زیر سؤال ببرنـد و بگوینـد حالا که به من ظلم شـده، پس بایـد پا روی همه چیز بگذارم و قید همه چیز را بزنم؟

خیر، اگر مـا مسـلمان هستیم و پیرو بزرگـان اسـلام و سـیره امـام علی(ع) بوده و برای خـط امام و خون شـهدا دل می سوزانیم و نگران آینـده انقلابیم، قطعا بایـد کمی سـنجیده تر عمل کرد و از هرگونه افراط و تفریطی بپردازیم. اگر معتقـدیم که اصل نظام مطابق با معیارهای اسلامی به وجود آمده، اما در عملکردها مشکل دارد؛ اینجا وظیفه ما سنگین تر می شود و باید با تمام سختی ها و کارشـکنی هایی - که متأسـفانه از طرف برخی که به هیـچ وجه اسـلام و نظام اسـلامی را بر نمی تابنـد و در جهت دلسـرد نمـودن مردم انجـام می شـود - هماننـد امـام علی(ع) از اسـاس اسـلامیت نظـام دفـاع کرده و در صـدد اصـلاح نقـاط ضـعف و ناکارآمـدی هـای آن باشـیم و حـداقل در موارد حسـاس می توانـد تأثیرگـذار باشـدماننـد انتخابات ریاست جمهوری، مجلس، شوراهـا و... هم خود فرد لایق و کارآمـدی را انتخـاب نموده و هم در دیگران چنین فکری را تقویت نماییم و از سوی دیگر از کنار تخلفات و کوتاهی های مسؤولین با بی تفاوتی نگذشته و

براساس وظیفه امر به معروف و نهی از منکر - که مهمترین مصداق آن در برابر مسؤولین است - تذکرات و انتقادات سازنده بدهیم و البته همواره از خداوند بخواهیم که ما را به حق و حقیقت رهنمون نموده و در صراط مستقیم ثابت قدم بدارد و مطمئن باشیم به این فرموده الهی؛ «والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و ان الله لمع المحسنین» (عنکبوت، آیه ۶۹).

نهادهای اجتماعی

ابعاد عبادی - سیاسی نماز جمعه را بیان کنید؟

پرسش

ابعاد عبادی - سیاسی نماز جمعه را بیان کنید؟

پاسخ

مرکز تحقیقات اسلامی.

۹ - نماز درس زندگی - سید علی شفیعی.

۱۰ - سخنان چهارده معصوم (ع) پیرامون نماز عباس عزیزی ارکی.

در شأن نزول سوره کوثر می خوانیم: »عاص بن وائل« که از سران مشرکان بود، پیغمبر اکرم(ص) را به هنگام خارج شدن از مسجد الحرام ملاقات کرد و مدتی با حضرت گفت و گو نمود، گروهی از سران قریش در مسجد نشسته بودند و این منظره را از دور مشاهده کردند، هنگامی که »عاص بی وائل« وارد مسجد شد به او گفتند: با که صحبت می کردی؟ گفت: با این مرد ابتر.

این تعبیر را به خاطر این انتخاب کرد که »عبد الله« پسر پیغمبر اکرم (ص) از دنیا رفته بود و عرب کسی را که پسر نداشت »ابتر« یعنی بلاعقب می نامید. و لذا قریش این نام را بعد از فوت پسر پیغمبر برای حضرت برگزیده بود. سوره کوثر نازل شد و پیامبر اکرم را به نعمت های بسیار و کوثر بشارت داد و دشمنانِ او را ابتر خواند.

ابعاد عبادی - سیاسی نماز جمعه را بیان کنید؟

پرسش

ابعاد عبادی - سیاسی نماز جمعه را بیان کنید؟

پاسخ

نماز جمعه قبل از هر چیز یک عبادت بزرگ دسته جمعی است و اثر عمومی عبادات، که عبارت از تلطیف روح و جان و

شستن دل از آلودگی های گناه و زدودن زنگار معصیت از قلب باشد، را در بر دارد. از نظر سیاسی و اجتماعی نیز یک کنگره عظیم هفتگی است که بعد از حج، بزرگ ترین کنگره اسلامی شمرده می شود. از این رو، در روایتی از پیامبر اکرم(ص) نقل شده که نماز جمعه، حج کسانی است که قادر به شرکت در مراسم حج نیستند به ویژه این که یکی از برنامه های خطیب در خطبه نماز جمعه، ذکر مسائل مهم سیاسی و اجتماعی و اقتصادی است و می تواند از منشأ برکات بسیاری باشد که برخی از آنها عبارتند از:

۱ - آگاهی بخشیدن به مردم در زمینه معارف اسلامی و رویدادهای مهم اجتماعی و سیاسی.

۲ - ایجاد همبستگی و انسجام هر چه بیشتر در میان صفوف مسلمانان.

۳ - تجدید روح دینی و نشاط معنوی برای مردم.

۴ - جلب همکاری برای مشکلات عمومی و...

آیا نقش روحانیون فقط توصیه به شعارهای ضد استعماری است ؟

پرسش

آیا نقش روحانیون فقط توصیه به شعارهای ضد استعماری است ؟

پاسخ

روحانیت رسالت بسیار بزرگی در برابر اسلام و جامعه اسلامی دارد که منحصر در شعارهای ضد استعماری نیست.برخی از آن مسوءولیت ها عبارت است از:

۱- شناختن و شناساندن ابعاد مختلف دین و فرهنگ دینی.

۲- آشنا ساختن جامعه با وظایف فردی و اجتماعی خود در عرصه های مختلف بر اساس تعالیم دینی.

۳- آگاه سازی توده ها نسبت به آفات خطرات و آسیب های مختلف نفسانی شیطانی و خطرات دشمنان داخلی وخارجی و راه مقابله با آنها.

۴- تقویت معنویت

۵- و ... .{J

چرا جناب آقای خاتمی جزو ائمه جمعه کشور ما نیستند. ائمه جمعه چه ویژگی هایی باید داشته باشند؟

پرسش

چرا جناب آقای خاتمی جزو ائمه جمعه کشور ما نیستند. ائمه جمعه چه ویژگی هایی باید داشته باشند؟

پاسخ

مسلما تصدی هر مسؤولیتی نیازمند دارا بودن ویژگی ها و شرایط خاصی است، اما نباید تصور کرد که هر کسی که مسؤولیتی بر عهده ندارد حتما فاقد آن شرایط و ویژگی های مورد نیاز برای تصدی آن مسؤولیت است زیرا برخی مواقع برای یک پست و مقام یک نفر کافی است مانند ریاست جمهوری، ریاست مجلس، ریاست قوه قضائیه و... و گاهی مواقع نیز افراد مورد نیاز برای تصدی آن مقام وجود دارد و دیگر نیازی به سپردن مسؤولیت به شخص جدیدی نیست. مثلاـ امامت جمعه نیازمند واجدیت شرایط و صلاحیت های علمی، اخلاقی، بینش سیاسی و... و نهایتا منصوب بودن از طرف حاکم اسلامی است و افرادی از سوی مقام معظم رهبری برای این امر برگزیده شده اند حال اگر شخصی نظیر آقای خاتمی این مسؤولیت را نداشت حتما دلیل بر نداشتن ویژگی ها و صلاحیت هایی که سایر ائمه جمعه دارند نیست، بلکه شاید ایشان به دلایل متعددی از جمله مشغله های زیاد ریاست جمهوری و... از یک سو و نبودن نیاز به تصدی فرد جدید و... پذیرای این مسؤولیت نشده اند.

برای جلوگیری از اسراف و تبذیر در نهادها چه کسی مسئول است ؟

پرسش

برای جلوگیری از اسراف و تبذیر در نهادها چه کسی مسئول است ؟

پاسخ

همه نهادها مسؤولند و هر یک در حیطه کاری خود، باید به دقت مراقبت کنند و در سطح کلان و گسترده، هم دولت، هم مجلس و هم دستگاه قضایی مسؤولیت دارند.{J

ما و مردم ما در اکثر تظاهرات شعار مرگ بر آمریکا مرگ بر اسرائیل و ... سر می دهیم در حالی که به نظر من زمانی می توانیم بر دیگران مرگ دهیم که بدانیم خودمان و کشورمان به قوانین اسلام عمل می کنند حال آنکه در کشور ما فقط اسلام ظاهری وجود دارد پس چرا؟

پرسش

ما و مردم ما در اکثر تظاهرات شعار مرگ بر آمریکا مرگ بر اسرائیل و ... سر می دهیم در حالی که به نظر من زمانی می توانیم بر دیگران مرگ دهیم که بدانیم خودمان و کشورمان به قوانین اسلام عمل می کنند حال آنکه در کشور ما فقط اسلام ظاهری وجود دارد پس چرا؟

پاسخ

در پاسخ به این سؤال نکاتی را به ترتیب اولویت بیان می نماییم:

یکم – پاسخگویی و مشاوره دقیق نیازمند طرح سؤال به صورت کاملا شفاف و علمی از سوی پرسشگر است، از این رو باید در سؤال از تعابیر، اصطلاحات و متغیرهایی استفاده کرد که از هرگونه ابهام و کلی گویی و... خالی باشد، به عنوان نمونه چه خوب بود در سؤال منظور دقیق خودتان را از اسلام ظاهری و شاخص های آن بیان می نمودید و توضیح می دادید که آیا منظور اسلام ظاهری در مقابل اسلام واقعی است و یا باطنی و یا غیر آن دو تا بهتر بتوان به بررسی و پاسخ مسأله پرداخت.

دوم – همانگونه که می دانیم اسلامی بودن یک جامعه و افراد آن دارای مراتبی است و به هر نسبت یک جامعه و افرادش در جهت تحقق احکام، آموزه ها و ارزش های اسلامی تلاش نموده و به این آموزه ها در ابعاد فردی و اجتماعی عمل نمایند، به همان میزان از مراتب اسلامیت و اسلامی بودن بهره مند می باشند. از آنجا که در پاسخ سؤال ۳ به تفصیل به بررسی اسلامیت جامعه ایران براساس معیارها و ویژگی هایی که یک جامعه اسلامی باید داشته باشد، پرداختیم، از تکرار مجدد این موضوع صرف

نظر می نماییم، اما باید این واقعیت را پذیرفت که جامعه ما به برکت انقلاب اسلامی تا حدود زیادی ویژگی های اساسی یک جامعه اسلامی را دارد و نظام اسلام ایران نیز براساس شرایط و معیارهای دینی شکل گرفته و عمل به آموزه های دینی را مهمترین وظیفه خود دانسته و در این راستا هم عمل می کند؛ اما این که بخش هایی از جامعه یا نظام از این هدف و وظیفه سرپیچی می کنند، دلیل نمی شود که بگوییم نظام یا جامعه ما اسلام ظاهری دارد و از سوی دیگر به این بهانه که جامعه یا نظام اسلامی ما چون صد در صد اسلامی نیست نمی توان از عمل به سایر وظایف خویش هر چند در جهت منافع ملی، استقلال و... کشورش است چشم پوشی کند برای ملموس تر شدن موضوع می توان یک فرد مسلمان را در نظر گرفت که به برخی احکام اسلامی پای بند نیست؛ دروغ و غیبت می گوید در انجام واجبات و ترک محرمات الهی کوتاهی می کند، حال اگر روزی متجاوزی به ناموس، حیثیت و اموال او قصد دست اندازی داشت آیا می شود چنین استدلال کنیم که چون تو صد در صد مسلمان نیستی پس لازم نیست در مقابل این متجاوز بایستی و دفاع قانونی و شرعی از خود داشته باشی؟!!!

سوم: تأمین منافع، مصالح و استقلال یک کشور در گرو برنامه ریزی صحیح و اهتمام به دو بعد سیاست گذاری داخلی و خارجی است و کوتاهی یا غفلت در هر یک از این دو بعد، عواقب غیر قابل جبرانی را برای هر کشور یا جامعه ای به

دنبال خواهد داشت.

اگر با نگاهی واقع بینانه به ترسیم جایگاه کشور و نظام اسلامی خود در جهان کنونی بپردازیم و نحوه تعامل و نوع روابط سایر قدرت های بزرگ به خصوص آمریکا را در مقابله با جمهوری اسلامی ایران را مورد مداقه قرار دهیم به خوبی مشخص می شود که تحقق و تأمین منافع، مصالح و استقلال کشورمان خصوصا در شرایط کنونی که آمریکا و سایر قدرت های جهانی جهت گیری خصمانه بر علیه نظام اسلامی ما در پیش گرفته اند اهمیت دادن به تهدیدات خارجی با بالا بردن سطح بینش و آگاهی های سیاسی اقشار مختلف جامعه پیرامون اهداف و توطئه های شوم استکبار جهانی - به عنوان کانون نهضت حیات بخش اسلامی و ام القرای جهان اسلام - و بالاخره در صحنه نگاه داشتن مردم است. وقتی دشمن کاملا اطراف ما را احاطه کرده و هر روز به هر بهانه ای چنگ و دندان نشان می دهد و قصد تهدید وارعاب مردم و مسؤولین نظام و وادار نمودن به عقب نشینی در قبال خواسته های نامشروع خویش را دارد، تنها راه منطقی حضور همه جانبه مردم در صحنه ها و دفاع از عزت و کیان اسلام و مسلمین و عمل به آیات متعدد الهی پیرامون مقاومت در مقابل کفار و دشمنان و جلوگیری از تسلط آنان بر جان و مال و ناموس مسلمانان می باشد. آنگونه که خداوند متعال می فرماید: «ولن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا» (نساء، آیه ۱۴۱).

مسلما در چنین شرایطی پرداختن به این موضوع که چون در برخی زمینه ها به اسلام عمل نکردیم پس در مقابل

دشمن کوتاه بیاییم از هیچ گونه پشتوانه منطقی و شرعی برخوردار نیست.

بله ما هم با شما موافقیم که باید علاوه بر آمادگی در مقابل دشمنان به سایر عملکردهای فردی و اجتماعی و تلاش برای اسلامی کردن تمامی ابعاد جامعه، و زدودن معضلات، ناهنجاری ها، مشکلات و مفاسدی که در بخش هایی از جامعه و نظام وجود دارد، اهتمام داشت و واقعیت هم همین است که نظام اسلامی علاوه بر ایستادگی در مقابل استکبار، به پیشرفت جامعه در عرصه های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، علمی و تکنولوژیکی و... اهمیت بسیار زیادی قائل بوده و تمام توان خود را – علی رغم مشکلات و موانع بیشمار داخلی و خارجی – در این راه مبذول داشته و دستاوردهای بیشماری نیز داشته است؛ هر چند تا رسیدن به نقطه مطلوب راه های طولانی مانده است. چنانکه مقام معظم رهبری بارها اعلام کرده اند که بیشترین مبارزه با آمریکا، تلاش برای پیشرفت جامعه و حل مشکلات آن و بالاخره اثبات کارآمدی نظام مقدس جمهوری اسلامی در مقابل جهانیان است.

اقشار و طبقات اجتماعی

افکار و عقاید اکبر گنجی چیست؟ منظور از اصلاحات فرهنگی که ایشان می گوید چیست؟

پرسش

افکار و عقاید اکبر گنجی چیست؟ منظور از اصلاحات فرهنگی که ایشان می گوید چیست؟

پاسخ

برادر عزیز و گرامی! در مورد اکبر گنجی و خصوصیات او فعلاً قضاوت نمی کنیم. ایشان نوشته هایی دارد که باید دقیقاً خوانده شود تا بشود به قضاوت نشست. ما تنها به طور کلی به بحث اصلاحات می پردازیم: از مدت ها قبل مسایل فراوانی به عنوان مرز اندیشه دینی مطرح گردیده است و احزاب و سازمان های سیاسی گوناگونی پدید آمدند. صف بندی و جناح بندی های مخالف و موافق شکل گرفته و سازماندهی شدند. گرایش ها و واکنش های متفاوتی پدید آمد و هر کسی براساس ذوق و سلیقه و حب و بغض و گرایش های دینی و فکری و وابستگی های سیاسی و حزبی، به راهی و جناحی و حزب و سازمانی و مکتب و آیینی روی آورد و جناح خود را مترقی و جناح های دیگر را عقب مانده پنداشت و سازمان و گروه خود را ایده آل و واقع گرا و افکار گروه های دیگر را تخیّلی دانست. تفکرات خود را سالم و جهانی و ارزشمند و نظریات دیگر متفکران را محکوم کرد، که عامل پیدایش فرقه ها و مسلک ها و سازمان ها و احزاب و گرایش های گوناگون سیاسی شد. البته ریشه اصلی این تهاجم ها، سیاسی است، نه جنبه خیرخواهانه، زیرا بیشتر این وقایع در طول تاریخ بعد از انقلاب ها و تحرک های مذهبی رخ داده است. سیاستمداران روشنفکر برای مقابله با خیزش ها و انقلاب ها از راه فرهنگ و تهاجم فرهنگی وارد می شوند. آنان روحیه خودباختگی و رنگ گرفتن از فرهنگ غرب و وارد شدن در لاابالی گری و ولنگاری و مبارزه با ارزش های اسلامی را رواج دادند. یک روز گفتند: دوران

دین سپری شـده ! بار دیگر گفتند: بدون غرب و تمدن جدید، ترقی و تکامل علمی فرهنگی، ممکن نیست. گفتند: نمی شود به مقررات مذهبی که از قرون گذشته به ما رسیده است، پای بند شد.

اسـتعمارگران ابتـدا تعـدادی از روشـنفکران را بـه کـار گرفتـه و بـه این حرکـت، به طـور حسـاب شـده دامن زدنـد و طرح هـای استعماری زیادی را به کار گرفتند، از جمله: سیاست ایجاد جنگ بین علم و دین، شعار ناکارآمدی دین، سیاست براندازی دین.

بسیاری از این ها نماز می خوانند، لیکن دین را باید به متخصصان ارجاع دهند.

در هر صورت برای ارزیابی عقاید و اندیشه ها باید به کتاب ها مراجعه کرد، به ویژه که بیش تر نوشـته ها جنبه سیاسـی دارد، نه دینی لذا قضاوت نهایی مشکل است.

از بیـن ایـن هـا، سـیاست علم زدگی و اصـالت را به علم دادن و زیر سـؤال بردن دین، تـا حـدودی موفـق بـوده است. بعضـی از رشـنفکران مـذهبی که نخواسـته انـد مذهب را به طور کلی رها کنند، سـعی کردند مذهب را با علم تطبیق بدهند و به اصـطلاح دین را علمی کنند. در نتیجه تعبیراتی از قبیل "اسـلام نوین"، "اسـلام علمی"، "ماتریالیسم اسلامی"، "اومانیسم اسلامی" را سر زبان ها آوردند. از طرفی با تعبیرهای اسـلام ملاها، اسـلام روحانیت، اسـلام حوزه ها و اسـلام بازار، به صورت آگاهانه سیاست دین زدایی را تحقق بخشـیدند، تا مانع اصـلی را از سر راه غارت گری استعمارگران بردارند. گروهی دیدند براندازی دین، کار ساده ای نیست و تصـمیم گرفتنـد که دین را اصـلاح و به اصـطلاح بازسازی نمایند. گفتند: برای بازسازی دین، باید روحنیت و حوزه های علمیه را به انزوا بکشانیم و به فقه شیعه و فقها بتازیم و فلسفه اسلامی

را در مقابل تفکرات و مکاتب غربی و انواع "ایسم ها" قرار دهیم. یک روشنفکر معاصر گفت: نگران نباشید. بحث و جدل نکنید، چون شریعت، معرفت بشری و عصری و نسبی است. این عصر که بگذرد، خود به خود فکر جدید و شریعت جدید پدید می آید. در هر عصری باوری های دین عوض می شود و تغییر می کند. وی می نویسد: "آدمی که فهمش از همه چیز در سیلان و جریان است، فهم دینی خود را نیز نو خواهد کرد و با سایر فهم ها پیوند و تناسب خواهد بخشید".(۱) آنان بدین وسیله تئوری قرائت های مختلف از دین را مطرح کردند که بر سر آن جنجال ها به راه افتاد. این ها همه برای مبارزه با اسلام ناب محمدی است که امام خمینی(ره) به عنوان یک عنصر لازم و مفید برای قرن جاهلیت مدرن به ارمغان آورده و برای شکست انقلاب اسلامی است که براساس ایمان به خدا و وحی و غیب و اعتقادات صحیح ایمانی مردم مسلمان ایران به وجود آمد و تأثیر به سزایی در انقلاب ها و خیزش های اسلامی و حتی غیر اسلام در کشورهای دیگر شد، ولی مردم مسلمان ایران مخصوصاً جوانان باید با بیداری و آگاهی کامل از جریان های انحرافی که استکبار برای از بین بردن انقلاب اسلامی خواب دیده است، در مقابل انواع توطئه ها بایستند و نگذارند که دین و استقلال کشورشان بر باد رود.(۲)

پی نوشت ها:

۱ - سروش، قبض و بسط شریعت، ص ۹۲ - ۹۳.

۲ - محمد دشتی، مذهب روشنفکری، با تلخیص و اضافات.

جواب آنانکه می گویند روحانیون چرا کار نمی کنند، مگر علی(ع) کار نمی کرد، چیست؟

پرسش

جواب آنانکه می گویند روحانیون چرا کار نمی کنند، مگر علی(ع) کار نمی کرد، چیست؟

پاسخ

اولاً، علم ائمه و از جمله آنها علی(ع) علم لَدُّنی بود ونیاز به زحمت کشیدن وتحصیل کردن نداشتند وثانیا بزرگترین ظلم تاریخ در حق علی(ع) این بود که بیل به دست علی دادند تا در نخلستانها کار کند، مگر علی (ع) برای کشاورزی آمده بود، آن علی که فرمود از من بپرسید قبل از اینکه از میان شمار بروم، که به طُرُق آسمان آشناترم تا طرق زمین، آیا این علی باید به کشاورزی مشغول شود، آیا او که عالم به حوادث گذشته و آینده بود، باید بیل بزند، او چراغ جامعه بود و باید در رأس حکومت کار می کرد، نه میان آب و گل، ثالثاً، مگر تعلیم و تعلم پرورش یک جامعه کار نیست، مگر کار فقط بیل به دست گرفتن است، رابعاً، چرا این اشکال به تحصیلکرده های امروزی نمیشود کدام محصلی تا قبل از فارغ التحصیل شدن اگر بخواهد به مقامات عالی و به پیشرفتهای علمی رسد، کار می کند، او که می خواهد به درجات عالی رسد فقط فکرش در درسش است نه کار.

آیا این جمله درست است که ما ایرانیان فرهنگمان با ایدئولژی اسلام مخلوط شده است اگر اشتباه است لطفاً بیان کنید؟

پرسش

آیا این جمله درست است که ما ایرانیان فرهنگمان با ایدئولژی اسلام مخلوط شده است اگر اشتباه است لطفاً بیان کنید؟

پاسخ

ابتدا چند مطلب را ببینید و بعد قضاوت نمایید:

الف: ائمه و ایرانیان در اجدادشان نسل مشترک دارند، ایرانیان از حضرت اسحاق و ائمه از نسل حضرت اسماعیل اندو هر دو فرزند حضرت ابراهیم اند. و لذا رسول اکرم می فرماید: "فارس عصبتنا اهل البیت" ودر جای دیگر می فرمایند: "اهل فارس هم ولد اسحاق و امیاناً در ماجرامائی امام علی (ع)" (۱) اعتراف می کردند و در مقابل اعتراض عربها به ایرانیان می فرمودند. من فضلی در شما نمی بینم که برتر از قوم بنی اسحاق باشید (بحار الانوار، ج۴۱، ص۱۳۷) و همین عبارت هم از زبان رسول اکرم جاری شده است.

ب: در حدود هفت آیه در مورد ایرانیان نازل شده که از آنها استفاده می گردد. ایرانیان در دفاع از وطن و دیانت خود استوارند و قابل شکست نیستند. شجاعت دارند و بهترین نقشه های جنگی را می کشند و اجوبه می کنند، صفات تشیع را دارند، خستگی ناپذیرند و بهترین اسلام جو و تسلیم محض ائمه اند. ایمان آنان عاریه ای نیست و ...

ج: آیا می دانید چرا دیگر اقوام از زمان حضرت آدم تا زمان پیامبر گرفتار عذاب شدند ولی ایرانیان مجوس آن زمان در ماندند. در حالی که قسمتی از سرزمین خراسان آن زمان در معرض نفرین حضرت ابراهیم (ع) بود؟

جواب حضرت حق به حضرت ابراهیم (ع) جواب سؤال ماست. لاتفعل انی جعلت خزائن علمی فیهم و اسکنت الرحمه فی قلوبهم (میزان الحکمه، ج۷، ص۴۲۲)

آنچه ایرانیان را از

عـذاب نجـات داد هنر علم و تخصـص بود و رسول اکرم تنها به مسـلمان تعبیر به علم الاول و الاخر می کنـد و ... و چنـد مطلب دیگر، که مسـتناد این مطـالب، این است که ایرانی از همـان اول مـدافع ولایت بوده و نیازی به حمله خلیفه به ایران نبوده و فقط دولت وقت مجوسـی بوده است. و اگر قرار باشـد اسـلام نـاب محمـدی مصـداقی داشـته باشـد در ایرانیان خواهـد بود. پس اگر مخلوطی در فرهنگ ایرانیان است دیگر فرهنگ ماست و اسلام عجین شده در رگ و ریشه ایرانیان دارند.

منظور از سیاسی بودن دانشجو چه می باشد؟

پرسش

منظور از سیاسی بودن دانشجو چه می باشد؟

پاسخ

سیاسـی بودن؛ یعنی حساسـیت در برابر مسائل سـیاست داخلی و بین المللی بـدین معنا که انـدیشه یک فرد متعهـد تنها نبایـد در محور مسائـل فردی متمرکز باشـد. بلکه بایـد بـا اصول و مبـانی پـذیرفته شـده به تحلیـل حوادث و رویـدادهای جهـانی و داخلی بپردازد و در این مورد تکلیف و جهت خود را روشن سازد. بنابراین طرح کردن مسائل سیاسـی داخلیو خارجی و تحقیق و بحث و تبادل نظر عالمانه پیرامون آن قدم اول شرکت در مسائل سیاسی است.

تشکل های دانشجویی با هم در تضادند و هر کدام نفع خود را در نظر دارند, ما در کدام یک از اینها شرکت کنیم ؟

پرسش

تشکل های دانشجویی با هم در تضادند و هر کدام نفع خود را در نظر دارند, ما در کدام یک از اینها شرکت کنیم ؟

پاسخ

}فعالیت در تشـکل ها نباید به گونه ای باشد که ضـرر جدی به درس و تحصیل وارد شود. بنابراین در این مورد باید حداعتدال را رعایت کرد.

اما نحوه همکاری با تشـکل ها گفتنی است که تشـکلی که بتوان از همه جهات از آن راضـی بود وجود ندارد؛ چونممکن است هر یک نقایصـی از نظر آرمان ها و یا از نظر عملکردها داشـته باشند. بنابراین بایستی با همین دیدگاه با آنانبرخورد کرد. به نظر می رسـد اگر بتوانیـد با نهاد نمایندگی و یا کانون های قرآن و تشـکل هایی که از برخی جناح بندی ها بهدور باشـند همکاری کنید، بهتر باشد.{

چرا مسوولان نظام توجهی به جوانان ندارند؟

پرسش

چرا مسوولان نظام توجهی به جوانان ندارند؟

پاسخ

}مشکلات جوانان یکی از دغدغه های بزرگ مسؤولان می باشد. در عین حال لازم است جدیت و تلاش بیشتری دراین زمینه به عمل آید. البته مشکلات دولت نیز در حل معضلات مربوط به جوانان بسیار زیاد است.{

جنبش دانشجویی در قبل و بعد از انقلاب چه فعالیتهایی داشته است ؟

پرسش

جنبش دانشجویی در قبل و بعد از انقلاب چه فعالیتهایی داشته است ؟

پاسخ

}بررسی جامع و تطبیقی در این باره، عزمی دراز آهنگ و نگارش چندین جلد کتاب را می طلبد. آنچه به طور فشرده وکلی می توان در این زمینه گفت، چند امر است:

الف) جنبش های دانشجویی پیش از انقلاب از نظر تعداد و تنوع بسیار محدود بود؛ یعنی، هم تشکل های کمتریوجود داشت وهم این که هر تشکلی از تعداد افراد محدودی تشکیل می شد؛ ولی پس از انقلاب این مسأله رشد کمیو تنوع بسیاری یافته است.

ب) برخی از تشکل ها در زمان طاغوت صراحتا ضد دینی بودند؛ ولی پس از انقلاب به تدریج این گونه تشکل ها ازمیان رفت.

ج) قبل و بعد از انقلاب در میان تشکل های مذهبی هم، جریانات التقاطی وجود داشته و دارد و هم جریاناتخالص مذهبی و التقاط گریز.

د) فعالیت های تشکل های دانشجویی پس از انقلاب گسترش بسیاری داشته است. یکی از نمونه های این گونهفعالیت ها نشریات دانشجویی است که وسعت و گسترش آن با پیش از انقلاب قابل قیاس نیست.{

با وجود جناح های مختلف , دانشجویان باید چه راهی را در پیش گیرند؟

پرسش

با وجود جناح های مختلف , دانشجویان باید چه راهی را در پیش گیرند؟

پاسخ

حرکت در خط اسلام و انقلاب و امام تلازمی با همراهی با جناح های مختلف سیاسی ندارد بلکه باید با دیدگاهیباز و نقّاد عمل هر کدام را زیر نظر گرفت و بر حسب مورد به تأیید و یا رد آن پرداخت و هرگز گروه و جناح را جانشینتفکر و نقد نساخت.{

علت بدبین شدن مردم به نظام و مسؤولین چیست ؟

پرسش

علت بدبین شدن مردم به نظام و مسؤولین چیست ؟

پاسخ

در رابطه با بدبینی به دین و مسئولین نظام باید گفت هر چند این موضوع به هیچ وجه عمومیت و کلیت نداشته و نه همه مردم از نظام اسلامی و مسئولین زده شده اند و نه این بدبینی نسبت به کل نظام و همه مسؤولان آن وجود دارد و این واقعیت را مردم آگاه و انقلابی ما به کرات در راهپیمایی ها, انتخابات و حضور گسترده در مواقع نیاز, به اثبات رسانیده اند, اما متأسفانه به علت پاره ای از مشکلات و معضلات و مفاسد اداری و... که در بدنه اجرایی نظام وجود دارد شاهد وجود نوعی بدبینی و نارضایتی از برخی رفتارها و عملکردهای مسؤولان خصوصا" در رده های پایین اجرایی از سوی مردم عزیزمان می باشیم . در ریشه یابی علل و عوامل ایجاد این موضوع می توان آن را در دو بخش مورد بررسی قرار داد.

الف) بدبینی و نارضایتی از برخی مسؤولان غیرروحانی : که مطالب ارائه شده در پاسخ سؤال اول تا حد زیادی گویای علل و عوامل آن می باشد.

ب) بدبینی و نارضایتی از برخی مسؤولان روحانی : که در این قسمت می توان به چند مطلب اشاره کرد:

۱. عملکرد و رفتار تعداد محدودی از افراد روحانی که در دستگاه ها و نهادهای دولتی و حکومتی اشتغال دارند موجب پیدا شدن تعارض و شکاف بین گفتار و عمل از دیدگاه توده ی مردم گشته و این امر موجبات بدبینی به تمامی روحانیت را فراهم آورده و باعث شد که بسیاری از خدمات افراد صادق و دلسوز

با تقوا نیز تحت الشعاع قرار گرفته و مورد غفلت واقع شود.

۲. برخی افراط و تفریط, رفتارها و برخوردهای ناصحیح در بیان احکام شرع و... موجبات بدبینی عده ای از افراد را فراهم آورده است .

۳. اختلافات جناحی و سلیقه ای در مسائل اقتصادی , سیاسی , اجتماعی و... باعث افت جایگاه و منزلت روحانیت در دیدگاه مردم شده است .

۴. از دیگر علل آن , حل نشدن برخی از مشکلات و معضلات , عدم اجرای ارزش های اسلامی در جامعه به صورت کامل (مانند عدالت اجتماعی , مبارزه با مظاهر فساد و...) و تحلیل نادرست مردم (یعنی مشکلات را همواره از چشم روحانیت دیدن) است .

۵. تغییر ارزشهای جامعه یکی دیگر از عوامل بروز این مشکل است . گفتنی است پس از پایان جنگ و آغاز دوران بازسازی کشور, مدلی برای توسعه ی اقتصادی و اجتماعی در پیش گرفته شد که موجب بروز تضادها و تغییر ارزشهای جامعه به سوی ارزش های مادی , تجمل پرستی , مدرک گرایی و... شد. نتیجه ی طبیعی آن تغییر دیدگاه جامعه نسبت به روحانیان که مدافع ارزش های اسلامی اند - شد.

۶. تهاجم شدید و گسترده ی فرهنگی غرب علیه ارزشهای اسلامی با استفاده از تمامی امکانات نرم افزاری و سخت افزاری , تکنولوژی های پیشرفته , عناصر وابسته داخلی و مطبوعات وابسته و... برای ضربه زدن به مهمترین رکن انقلاب اسلامی یعنی ولایت فقیه و حوزه های علمیه و روحانیت با ناکارآمد خواندن مدیریت فقهی و فراهم آوردن موجبات بدبینی مردم نسبت به این گروه .

۷. به فرموده ی امام علی (ع) (من

ملک استأثر) قدرت در دست هر کسی باشد مردم به طور طبیعی از آنها فاصله می گیرند.

۸. انتظارات غیر واقعی و بیش از حد از روحانیت داشتن چه در حل مشکلات در زمینه های گوناگون , و چه در شیوه های سلوک فردی و اجتماعی.

۹. تعمیم نادرست اشکالات مشاهده شده از پاره ای عناصر به مجموعه و تمامی روحانیت چنانچه اگر شخصی از یک فردث روحانی خطایی ببیند فریاد می زند که کل روحانیت منحرف گشته است .

مجموعه عوامل فوق و عواملی از این قبیل موجبات بدبینی برخی از افراد جامعه را که دارای قوه تحلیل و شناخت کامل نبوده و یا این که از بسیاری از مشکلات مانند تبعیض , فساد, معضلات اجتماعی , بیکاری به ستوه آمده بودند را, فراهم آورد.

اما در مورد راهکارهای حل این معضل , هم می توان آنها را به دو بخش تقسیم نمود:

الف . راهکارهایی که خود سازمان روحانیت باید انجام دهد از قبیل , دقت در گزینش ها خصوصا" افراد روحانی که در دستگاههای دولتی و نهادهای حکومتی مشغول به کار هستند یا می شوند و نظارت دقیق بر اعمال آنان و برخورد با افراد خاطی پرهیز از اختلافات جناحی و تفرقه و...

ب . اقداماتی که در جامعه باید انجام بگیرد مانند بالا بردن درک و شناخت مردم و شناساندن علل و عوامل مشکلات اقتصادی و اجتماعی , توطئه های دشمنان در تضعیف روحانیت و... از طریق ارائه برنامه های فرهنگی دقیق و کارشناسانه به وسیله مطبوعات و رسانه های ملی و... و یادآوری و تبیین دستاوردهای با ارزش و مفیدی که در کشور ما به

برکت رهبری روحانیت حاصل شده در مقایسه با سایر کشورهای همسایه و زمان قبل از انقلاب .

برای آگاهی بیشتر ر.ك :

۱. علی ذو علم , انقلاب و ارزشها

۲. امام خمینی و حکومت اسلامی , ج ۸, روحانیت , اجتهاد و دولت

۳. فرامرز رفیع پور, توسعه و تضاد

اینکه بعضی از ائمه جمعه و جماعت و امثالهم از اتومبیلهایی که عرف جامعه آنها را مخصوص طبقه ثروتمند به حساب می آورند برای تردد استفاده می کنند، از نظر شما چگونه است؟ (البته بهانه این گروه این است که امام حسین(ع)، اسبی عالی داشته اند.)

پرسش

اینکه بعضی از ائمه جمعه و جماعت و امثالهم از اتومبیلهایی که عرف جامعه آنها را مخصوص طبقه ثروتمند به حساب می آورند برای تردد استفاده می کنند، از نظر شما چگونه است؟ (البته بهانه این گروه این است که امام حسین(ع)، اسبی عالی داشته اند.)

پاسخ

به حمد الله اکثر امامان جمعه و جماعت انسان هائی وارسته اند و در طول سال های گذشته امتحانات خود را پس داده اند و از این رو در جای جای کشور عزیزمان ایران مایه خیر وبرکت شده اند و اگر در بعضی از موارد امام جمعه یا جماعتی شأن و منزلت طلبگی را فراموش کند و از زیّ طلبگی خارج شود باید محترمانه و دلسوزانه به او تذکر داد و برایش نامه فرستاد و اگر توجیه کرد سیره معصومان و صالحان بعدی را به رخش کشید تا شاید اصلاح شود که صلاح و فلاح جامعه در گرو صالح بودن عالمان دین است، و هم اکنون بیاناتی از امام خمینی (ره) را محضر شما تقدیم می کنم تا با دستانی پرتر با روحانیونی که از زهد و پارسائی فاصله می گیرند به تبادل نظر بپردازید و چه بسا خفته ای با چنین تذکری چنان بیدار شود که هرگز به خواب غفلت مبتلا نشود، و در نهایت به بخش دوم پرسش می پردازم (که اسب عالی امام حسین (ع) را بهانه قرار می دهند.)

بیانات امام خمینی (ره):

۱- «من متواضعانه و به عنوان یک پدر پیر از همه فرزندان و عزیزان روحانی خود می خواهم که در زمانی که خداوند بر علما و روحانیون منت نهاده است و اداره کشور بزرگ

و تبلیغ رسالت انبیاء را به آنان محول فرموده است از زیّ روحانی خود خارج نشونـد و از گرایش به تجملات و زرق و برق دنیا که دون شأن روحانیت و اعتبار نظام جمهوری اسلامی ایران است، پرهیز کننـد و بر حـذر باشـند که هیـچ آفت و خطری برای روحانیت و برای دنیا و آخرت آنان بالاتر از توجه به رفاه و حرکت در مسیر دنیا نیست که به حمـد الله روحانیت متعهـد اسـلام امتحان خود را داده است.»(پیام برائت به زائرین بیت الله الحرام، ۶/۵/۶۶، صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۳۰)

۲- «من اکثر موفقیت هـای روحـانیت و نفوذ آنـان را در جوامع اسـلامی در ارزش عملی و زهـد آنـان می دانم و امروز هم این ارزش نه تنها نبایـد به فراموشـی سپرده شود که بایـد بیشتر از گذشـته به آن پرداخت. هیـچ چیزی به زشتی دنیا گرائی روحانیت نیست و هیچ وسـیله ای هم نمی تواند بدتر از دنیا گرائی، روحانیت را آلوده کند...»(پیام امام به مناسـبت سالگرد کشـتار خونین در مکه، ۲۹/۴/۶۷، صحیفه نور، ج ۲۰، ص۲۴۴)

۳- «اسـلام باسـتثناء روحانیت محال است که به حرکت خودش ادامه بدهد. اینهایند که اسـلام را معرفی می کنند و به پیش می برند و از اول هم همینطور بوده. اگر چنانچه ما از زی متعارف روحانیت خارج بشویم و خدای نخواسـته توجه به مادیات بکنیم، در صـورتی کـه خودمـان را بـا اسـم روحـانی معرفی می کنیـم ایـن منتهی ممکـن اسـت بشـود بـه اینکـه روحـانیت شکسـت بخورد.»(بیانات امام خمینی (ره) در دیدار با رئیس و نمایندگان مجلس خبرگان، ۲۵/۴/۶۴، صحیفه نور، ج ۱۹ ص۱۸۸ و ۱۸۹)

۴- «یکی از امور مهم

هم همین است که روحانیون باید ساده زندگی کنند. آن چیزی که روحانیت را پیش برده تا حالا، و حفظ کرده است، این است که ساده زندگی کردند. آنهائی که منشأ آثار بزرگی بودند - در زندگی - ساده زندگی کردند. اینهائی که در بین مردم موجه بودند که حرف آنها را می شنیدند، اینها ساده زندگی می کردند... هر چه بروید سراغ اینکه یک قدم بردارید برای اینکه خانه تان بهتر باشد، از معنویتتان به همین مقدار، از ارزشتان به همین مقدار کاسته می شود. ارز ش انسان به خانه نیست، به اتومبیل نیست. اگر ارزش انسان به اینها بود، انبیاء باید همین کار را بکنند. انبیاء سیره شان را دیدید چه جور بوده. ارزش انسان به این نیست که انسان یک هیاهو داشته باشد، یک اتومبیل کذا داشته باشد، یک رفت و آمد زیاد داشته باشد... فکر کنید ارزش انسان را به دست بیاورید، ارزش روحانیت را از دست ندهید.»(بیانات امام در جمع روحانیون و طلاب حوزه علمیه قم و تهران و ... ۱۶/۲/۶۴، صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۱۵۷ و ۱۵۸)

۵- «آنهائی هم که می خواهند خودشان را حفظ کنند، باید بدانند که گاهی با یک اتومبیل پیکان بهتر می توانند محفوظ باشند تا وسیله دیگر. و ائمه جعمه و جماعاتی که اگر عادی بیرون بیایند ممکن است از بین بروند، باید به آن مقداری حفظ کنند که زیاد نباشد... بزرگی شما آقایان به دنیا نیست، بزرگی شما به آخرت است و به این که پیش خدا آبرومند باشید و این یک مسأله مهمی است که دخالت در حفظ جمهوری اسلامی دارد

و ما باید خیلی مواظب باشیم، و اهل علم و دولت و دست اندرکاران بیشتر باید مواظب باشند...»(بیانات امام در دیدار با رئیس و نمایندگان مجلس خبرگان، ۲۵/۴/۶۴، صحیفه نور، ج۱۹، ص۱۸۸ و ۱۸۹)

اما این که می گویند امام حسین (علیه السلام) اسبی عالی داشته است، باید در جواب گفت که نباید شرایط و موقعیت های زمانی و مکانی را نادیده گرفت و باید پرسید آیا امام حسین (علیه السلام) اسب عالی را برای جهاد و عاشورا می خواست یا برای رفاه و ...؟ از طرفی آیا وظیفه ما با وظایف و مسئولیت هائی که بر دوش امام بود یکی است؟! و بر فرض مقایسه کردن، امام را با چه شخصی از نظام جمهوری اسلامی می توان مقایسه کرد؟ نهایت چیزی که می توان گفت این است که چون رهبر معظم انقلاب در عصر غیبت زمام امور جامعه را در دست دارند و تا ظهور حضرت حجت (عج) به سامان دادن جامعه اسلامی می پردازند و اداره امور جامعه اسلامی بدون استفاده از امکانات آن چنانی ممکن نیست باید دارای فلان ماشین یا ... باشد نه هر امام جماعت و طلبه ای، به خصوص که هم اکنون حرکات روحانیت در زیر ذره بین قرار دارد. گفتنی است با اندک تأملی روشن می شود که سیره و روش معصومان خلاف گفتار فوق را ثابت می کند به عنوان نمونه سیره و روش امیرالمؤمنین (علیه السلام) این است که در زندگی روزمره خود و خانواده اش را در ردیف پائین ترین طبقات مردم قرار می داد. ابن شهر آشوب روایت کرده که: مردی از قبیله خثعم، حسن

و حسین (علیهما السلام) را دید که نان و سبزی و سرکه می خورند، عرض کرد: آیا از همه خوردنیها که در گستره زمین است اینها را می خورید؟! فرمودند: «از امیر مؤمنان چه غافلی!»(فرهنگ جامع سخنان امام حسین (ع)، ترجمه علی مؤیدی، نشر معروف، ص ۱۵۷).

علت استفاده از روحانیون و علمای دینی در امور سیاسی کشورمان چیست؟

پرسش

علت استفاده از روحانیون و علمای دینی در امور سیاسی کشورمان چیست؟

پاسخ

به کارگیری و اشتغال علماء و روحانیون در امور سیاسی در دو سطح کلان و خرد قابل بررسی است:

الف) مدیریت کلان نظام اسلامی و رهبری انقلاب توسط روحانیت و علمای دینی: در این بخش این موضوع بررسی می شود که چرا رهبری انقلاب و مدیریت کلان نظام اسلامی باید در دست علمای دینی باشد. ارائه پاسخی مناسب به این موضوع نیازمند توجه به مطالب ذیل است:

شناخت جایگاه و نقش روحانیت در انقلاب اسلامی و مقایسه آن با سایر اقشار مختلف اجتماعی، همچون روشنفکران، کارگران و... ؛ این موضوع از راه های متعددی قابل تبیین و بررسی است، یکی از اینها به توانایی ها و شایستگی های روحانیت باز می گردد به عبارت روشن تر، پاسخ به چرایی رهبری انقلاب اسلامی توسط روحانیت، در قبل و بعد از پیروزی آن، در این نکته نهفته است که «روحانیت شیعه در ایران، صاحب توانایی ها و ویژگی های متعددی در ارتباط با انقلاب اسلامی است که سایر طبقات فاقد آن هستند» در ادامه به توضیح مهمترین این ویژگی ها می پردازیم:

۱- مکتبی بودن انقلاب اسلامی:

مسلما هر نهضتی نیازمند به رهبر و رهبری است. در این جهت جای سخن نیست، یک نهضت که ماهیت اسلامی دارد و اهدافش همه اسلامی است، به وسیله چه کسانی و چه گروهی می تواند رهبری شود و باید رهبری شود؟

استاد شهید علامه مطهری، در پاسخ به این سؤال چنین می فرمایند: «بدیهی است به وسیله افرادی که علاوه بر شرایط عمومی رهبری، واقعا اسلام شناسی باشند و با اهداف و فلسفه

اخلاقی و اجتماعی و سیاسی و معنوی اسلام کاملا آشنا باشند؛ به جهان بینی اسلام - یعنی بینش و نوع دید اسلام درباره هستی و خلقت و مبدأ و خالق هستی و جهت و ضرورت هستی و دید و بینش اسلام درباره انسان و جامعه انسانی - کاملا آگاه باشند؛ ایدئولوژی اسلام را - یعنی طرح اسلام را درباره این که انسان چگونه باید باشد و چگونه باید زیست نماید و چگونه باید خود و جامعه خود را بسازد و چگونه به حرکت خود ادامه دهد و با چه چیزها باید نبرد کند و بستیزد و خلاصه چه راهی را انتخاب کند و چگونه برود و چگونه بسازد و چگونه زیست نماید و... درک نماید.

بدیهی است افرادی می توانند عهده دار چنین رهبری بشوند که در متن فرهنگ اسلامی پرورش یافته باشند و با قرآن و سنت و فقه و معارف اسلامی آشنایی کامل داشته باشند و از این رو تنها روحانیت است که می تواند نهضت اسلامی را رهبری نماید» (استاد مطهری و روشنفکران، انتشارات صدرا، چاپ ششم ۱۳۷۷، ص ۸۴ - ۸۳).

و در جای دیگر در تبیین این مسأله می فرمایند: «ما فعلا نهضتی داریم موجود، هر نهضت اجتماعی باید پشتوانه ای از نهضت فکری و فرهنگی داشته باشد وگرنه در دام جریان هایی قرار می گیرد که از سرمایه ای فرهنگی برخوردارند و جذب آنها می شود و تغییر مسیر می دهد، چنان که دیدیم گروهی که از سرمایه فرهنگی اسلامی بی بهره بودند، چگونه مگس وار در تار عنکبوت دیگران گرفتار آمدند (مقصود سازمان مجاهدین خلق است که با ادعای

روشنفکری از اسلام به مارکسیسم، تغییر ایدئولوژی داد).

و از طرف دیگر هر نهضت فرهنگی اسلامی که بخواهد پشتوانه نهضت اجتماعی ما واقع شود باید از متن فرهنگ کهن ما نشأت یابد و تغذیه گردد نه از فرهنگ های دیگر. این که ما از فرهنگ های دیگر مثلا فرهنگ مارکسیستی یا اگزیستانسیالیستی و امثال اینها، قسمتهایی التقاط کنیم و روکشی از اسلام بر روی آنها بکشیم برای این که نهضت ما را در مسیر اسلامی هدایت کند، کافی نیست. ما باید فلسفه اخلاق، فلسفه تاریخ، فلسفه سیاسی، فلسفه اقتصادی، فلسفه دین، فلسفه الهی خود اسلام را که از متن تعلیمات اسلام الهام بگیرد، تدوین کنیم و در اختیار افراد خودمان قرار دهیم» (استاد مطهری و روشنفکران).

و «... در پاسخ به این روشنفکران محترم باید عرض کنیم اولا اسلام در ذات خود یک «حقیقت» است نه یک «مصلحت»، یک «هدف» است نه یک «وسیله» و تنها افرادی می توانند از این منبع انرژی اجتماعی بهره گیری نمایند که به اسلام به چشم «حقیقت» و «هدف» بنگرند نه به چشم «مصلحت» و «وسیله» اسلام یک ابزار نیست که در مقتضیات قرن ۱۶ مورد استفاده قرار گیرد و در مقتضیات قرن بیستم به تاریخ سپرده شود اسلام صراط مستقیم انسانیت است. انسان متمدن به همان اندازه به آن نیازمند است که انسان نیمه وحشی و به انسان پیشرفته همان اندازه نجات و سعادت می بخشد که به اسنان ابتدایی.

آن که به اسلام به چشم یک وسیله و یک مصلحت و بالاخره به چشم یک امر موقت می نگرد که در شرایط جهانی و اجتماعی خاصی فقط به کار

گرفته می شود، اسلام را به درستی نشناخته است و با آن بیگانه است. پس بهتر آن که آن را به همان کسانی وابگذاریم که به آن به چشم حقیقت و هدف می نگرند نه به چشم مصلحت و وسیله، آن را مطلق می بینند نه نسبی.

ثانیا اگر اسلام به عنوان یک وسیله و ابزار، کارآمد باشد، قطعا اسلام راستین و اسلام واقعی است نه هر چه به نام اسلام قالب زده شود. چگونه است که بهره گیری از هر ابزار و وسیله ای، تخصص می خواهد و بهره گیری از این وسیله تخصص نمی خواهد؟! خیال کرده اید هر مدعی روشنفکری که چند صباح با فلان پروفسور صبحانه صرف کرده است قادر خواهد بود اسلام راستین را از اسلام دروغین بازشناسد و به سود جامعه از آن استفاده نماید!!» (همان، صص ۹۵ – ۹۴).

بنابراین علت انحصار نقش رهبری و هدایت انقلاب در روحانیت به ماهیت انقلاب و اسلامی بودن آن باز می گردد.

۲- تأکید به اجتهاد و عقل گرایی و توجه به مقتضیات زمان و مکان:

تأکید بر اجتهاد و عقل گرایی توسط روحانیت، ایدئولوژی اسلامی انقلاب را متناسب با مقتضیات زمان و مکان پیش می برد و از آن جا که هر نظام ایدئولوژیک باید در حد کافی انعطاف داشته باشد تا برای بقای خود بر تهدیدات چیره شود، این مکتب ظرفیت لازم را برای ارائه بهترین کارکردها در همه شرایط پیش آمده داراست.

مرحوم دکتر شریعتی در این زمینه چنین می گوید: «اجتهاد که برجسته ترین شاخص روح علمی و بینش اعتقادی اسلام است، نه تنها موجب می شد که اندیشه اسلامی در

قالب های ثابت زمان متحجر نشود و فهم مذهبی و قوانین و احکام دینی به صورت سنت های راکد و تعبدهای موروثی و اعمال تکراری و بحث بی روح در نیاید، در مسیر تغییر شرایط اقتصادی و اجتماعی و مرگ و زاد نیازها، مقتضیات زندگی از حرکت باز نایستد و با زمان و زمینه جدید بیگانه نگردد و همواره در حرکت و کمال باشد و در طی تاریخ، توسعه و تکامل و غنای بیشتر یابد...

اجتهاد به معنای کوشش آزاد و مستقل علمی است در راه شناخت متکامل و مترقی اسلام در همه ابعادش و تلقی مجدد آن در بینش متعالی و پیش رونده زمان شناس مجتهدان آگاهش و فهم معانی متعدد، متشابه و.... و بالاخره استخراج و استنباط مداوم حقایق نوین بر حسب تکامل اندیشه و علوم بشری و احکام و موازین حقوقی جدید بر حسب تغییر نیازها و تحول نهادها و بناهای اصلی و فرعی نظام های اجتماعی و حرکت تاریخ و تکامل قطعی بشریت، بنابراین اجتهاد عامل بزرگ حرکت و حیات و نوسازی همیشگی فرهنگ و روح و نظام علمی و حقوق اسلام در طی ادوار متغیر و متحول زمان است» (اجتهاد و نظریه انقلاب دائمی، علی شریعتی، قم، نشر نظیر، چاپ اول ، ص ۱۵ و ۹).

در هر صورت ایدئولوژی شیعه به عنوان یک نظام عقیدتی، چنان که ادوارد شیلز در مورد مفهوم و کارکرد ایدئولوژی بیان می کند با توجه به ویژگی های متعددی، روحانیت انقلابی را پر قدرت و صلاحیت دار رهبری انقلاب کرده است برخی از این ویژگی ها عبارتند از:

صراحت ترکیب مفاهیم؛ یکپارچگی درونی مفاهیم اساسی با

یکدیگر و با اصولی که از آنها استنتاج می شود؛ درجه استواری دکترین ها؛ دامنه اجماع نظر مورد خواست پیروان؛ گستره ای که انتظار می رود رفتارها، گویای اعتقادات باشند؛ درجه حساسیت در برابر عقاید بیگانگان، عمق دلبستگی احساس پیروان، قدرت همراهی با یک جنبش اجتماعی یا سازمان مشارکتی؛ همچنین طرح حکومت جهانی حضرت مهدی(عج) نیز آنان را تا پایان تاریخ سرزنده و فعال نگه می داشت (شاهرخ اخوی، ایدئولوژی و انقلاب ایران، کتاب انقلاب ایران، ایدئولوژی و نماد پردازی، گرد آورنده: باری روزن، ترجمه سیاوش مدیری، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۷۹، ص ۱۸).

بنابراین روحانیت با تأکید بر عنصر اجتهاد و عقل و با همراه داشتن ویژگی های فوق، به عنوان تنها نیرویی هستند که می توانند اولا ماهیت اصلی انقلاب و اسلامی بودن آن را حفظ کنند.

ثانیا با ارائه مدیریتی صحیح به روز و کارآمد، جامعه را در جهت توسعه و دستیابی به کمال مادی و معنوی به پیش می برند.

ثالثا، به علت اصالت مبانی فکری و عدم وابستگی به افکار و اندیشه های وابسته و الحادی و همچنین به دلیل داشتن پشتوانه و جایگاه مستحکم مردمی، تضمین کننده اصلی، سلامت نهضت، استقلال، امنیت، وحدت و منافع ملی می باشند و این در حالی است که مثلاـ طبقه روشنفکری دقیقا به خاطر فقدان این ویژگی ها، عملکردهای نامطلوبی را در قبال جامعه و حرکت های اصیل مردمی انجام داده است، شکست جنبش مشروطه، دیکتاتوری رضا خانی، امضای قراردادهای ننگین استعماری و... از واقعیات مسلم تاریخی است. از این رو به هیچ وجه توانایی و شایستگی عهده دار شدن رهبری جامعه اسلامی را

نداشته و نخواهند داشت.

برای آگاهی بیشتر ر.ك:

۱- ارتجاع روشنفکری در ایران، محمد مهدی باباپورگل افشانی، انتشارات آل صمد، ۱۳۸۱

۲- حدیث پیمانه، پژوهشی در انقلاب اسلامی، حمید پارسانیا، نشر معارف، ۱۳۷۶

۳- در خدمت و خیانت روشنفکران، جلال آل احمد

۴- ماجرای غم انگیز روشن فکری در ایران، سید یحیی یثربی، نشر مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر

ب) اما درباره مدیریت خرد نظام و سایر قوا و یا وزارت خانه ها باید گفت که: در این قبیل امور غیر از مواردی که از شرایط اشتغال و تصدی آن شرعا و قانونا «مجتهد بودن» است نظیر ریاست قوه قضائیه، فقهای شورای نگهبان، وزیر اطلاعات، قضات و...، هیچ منعی برای تصدی افراد غیر مجتهد و روحانی وجود ندارد. چنانکه اکثریت نمایندگان مجلس، وزراء و مسؤولین مراکز دولتی و... غیر روحانی هستند و این چیزی که از اول تاکنون نیز نظام اسلامی بر آن تأکید داشته و دارد و آن سپردن امور به افراد متخصص در هر زمینه ای است.

در هر صورت تصدی امور کشور براساس رعایت اصل «تخصص» است که مدیریت کلان و یا برخی مناصب خاص اقتضای این می کند که افراد مجتهد باشند و در بسیاری از مشاغل و مسؤولیت های دیگر چنین الزامی وجود ندارد.

این روزها در سطح دانشگاهها حرف از جنبش دانشجویی است که به نظر می رسد واقعا برای اصلاح این جامعه نیاز به یک جنبش و حرکت است می خواستم بدانم این جنبش تا چه حد باید جلو برود آیا براستی برای اصلاح جامعه نباید حرکت کرد آیا نباید بنا به نیازهای جامعه و جوانان ک

پرسش

این روزها در سطح دانشگاهها حرف از جنبش دانشجویی است که به نظر می رسد واقعا برای اصلاح این جامعه نیاز به یک جنبش و حرکت است می خواستم بدانم این جنبش تا چه حد باید جلو برود آیا براستی برای اصلاح جامعه نباید حرکت کرد آیا نباید بنا به نیازهای جامعه و جوانان که اکثریت جامعه را تشکیل می دهند تغییراتی

در جامعه ایجاد کرد آیا این تغییرات نیاز به سیاستی جدید ندارد که اعمال شود چرا که اگر همین سیاست موجود کافی بود دیگر کشور این قدر دچار مشکل نمی شد.

پاسخ

در این که جامعه ما مانند همه جوامع بشری نیازمند اصلاح واقعی خویش و زدودن آفات و موانع پیشرفت و کارآمدی است، شکی نیست، چنان که مقام معظم رهبری در اهمیت و ضرورت این موضوع «اصلاحات را یک حقیقت ضروری و لازم و جزء ذات هویت انقلابی و دینی نظام ما» دانستند که «اگر اصلاح به صورت نو به نو انجام نگیرد نظام فاسد خواهد شد و به بیراهه خواهد رفت. وقتی اصلاحات نشود، برخی از نتایجی که ما امروز با آنها دست بگریبانیم پیش می آید، توزیع ثروت ناعادلانه می شود، نوکیسه گان بی رحم بر گوشه و کنار نظام اقتصادی جامعه مسلط می شوند، فقر گسترش پیدا می کند، زندگی سخت می شود، از منابع کشور به درستی استفاده نمی شود، مغزها فرار می کنند و ازمغزهایی که می ماند حداکثر استفاده نمی شود. وقتی که اصلاحات باشد، این آفت ها و این آسیب ها و ده ها مورد از این قبیل پیش نمی آید» (دیدار با کارگزاران نظام، ۱۹/۴/۷۹).

و از منظر دینی نیز جامعه ای که به دنبال اصلاح نباشد به فساد و تباهی گرفتار می گردد. از این رو نظام اسلامی به خوبی به اهمیت و ضرورت اصلاحات اساسی در بخش های مختلف جامعه واقف و بر انجام آن تأکید دارد و مقام معظم رهبری به عنوان رهبر و سکان دار انقلاب اسلامی سه جنبش را جهت تحقق اصلاحات

واقعی و نهادینه شده در کشور نام می برند که عبارتند از:

۱. جنبش عدالت خواهی.

۲. جنبش نرم افزاری تولید علم.

۳. نهضت خدمت رسانی به مردم.

مسلما حرکت هماهنگ و برنامه ریزی شده تمامی ارکان و بخش های نظام در چارچوب این سه جنبش و استراتژی کلان، می تواند گامی اساسی و مهم در جهت تحقق اصلاحات واقعی در جامعه اسلامی بوده و در کوتاه مدت آثار و برکات ارزشمندی را در قالب تجدید حیات معنوی و مادی به جامعه عرضه کند. و در راستای میثاق ملی و نیازهای عمومی - خصوصا نیازهای قشر عظیم جوانان از قبیل، مسکن، اشتغال، ازدواج و... که شدیدا رهبر معظم انقلاب بر حل اساسی آنان تأکید دارند - نظام را کارآمدتر و در نتیجه مقبول تر خواهد کرد و از سوی دیگر زمینه های تجدید حیات و بالندگی تمدن اسلامی را مهیا می سازد.

بنابراین همانگونه که مشاهده می نمایید نظام اسلامی سیاست های کلان و جهت گیری های اساسی خود و جامعه را براساس پیشرفت اساسی و زیربنایی جامعه در همه سطوح و عرصه های مختلف، تنظیم نموده و به هیچ وجه به سیاست های موجود قانع نمی باشد.

اما نکته دیگر، نقشی است که جنبش دانشجویی می تواند در این زمینه ایفا نماید، جنبش دانشجویی همانگونه که در مقاطع مختلف انقلاب اسلامی نشان داده است دارای توانایی و پتانسیل عظیمی است که در صورت هدایت و جهت گیری صحیح می تواند دستاوردهای شگفتی را در زمینه های مختلف به دنبال داشته باشد. مقابله با استبداد پهلوی و مواجهه با استکبار جهانی و حضور پرشکوه و افتخارآمیز در صحنه های دفاع مقدس

و... نمونه هایی از این پتانسیل عظیم دانشجویان است که در زمان حاضر نیز می توانند با حضور فعال و مؤثر در تحقق جنبش عدالت خواهی و جنبش نرم افزاری تولید علم افتخاراتی مجدد برای جنبش دانشجویی کسب نمایند و البته دانشجویان عزیز باید همواره از آفاتی که این جنبش را تهدید می کند نظیر دور شدن از آرمان های انقلاب و تکیه ناخودآگاه بر تأمین منافع احزاب و گروه ها به جای کشف حقایق و کوتاهی در کسب علم و تخصص های مورد نیاز جامعه به شدت پرهیز نمایند.

من به عنوان دانشـــجوی سال سوم این سؤال برایم مطرح است که چرا دانشجو آن طور که باید باشد و دید خوبی نسبت به رهبر ،بسیج و بسیجی و آخوند ندارد با این که در یک کشور اسلامی زندگی می کنیم.

پرسش

من به عنوان دانشجوی سال سوم این سؤال برایم مطرح است که چرا دانشجو آن طور که باید باشد و دید خوبی نسبت به رهبر ،بسیج و بسیجی و آخوند ندارد با این که در یک کشور اسلامی زندگی می کنیم.

پاسخ

در کلیت و تعمیم چنین موضوعی جای تأمل بوده و با واقعیات جامعه دانشگاهی ما، همخوانی نـدارد؛ زیرا اکثریت دانشـجویان آگـاه و فهمیم مـا، واقعـا به مسؤولاـن و نیروهای مخلص و دلسوز انقلاب به ویژه مقام معظم رهبری و حوزه های علمیه گرفته تا نیروهای بسیج و نهادهای انقلابی اعتماد داشته و از میان نیروهای سیاسی و اجتماعی موجود بیشترین اطمینان را به آنان دارند و ایـن واقعیـتی اسـت کـه می تـوان از بسـیاری رفتارهـا و گفتارهـای دانشـجویان مشاهـده نمـود بـه عنـوان نمـونه ابراز احساسـات دانشجویان و استقبال های عظیمی که در دانشگاه ها از حضور مقام معظم رهبری می شود و همچنین جلسات صمیمانه پرسش و پاسـخ دانشـجویان بـا ایشـان که حـاکی از وجود نوعی علقه و رابطه مسـتحکم بین دانشـجویان بـا مقـام رهـبری است و همچنین مراجعـات گسترده دانشـجویان به روحـانیون دانشـگاه هـا و در میـان گذاشـتن خصوصـی ترین مسائـل خود بـا آنـان، حـاکی از گرایشات و اطمینان و اعتقاد درونی آنان به سـلامت و وثاقت افراد و نهادهای مذکور می باشد. البته این واقعیات به هیچ وجه به معنای عـدم انتقاد و یا برخی گرایش های منفی در میان دانشـجویان نسبت به عملکردها و یا گفتارهای این عناصـر نمی باشـد، زیرا:

اولا؛ یکی از مهمترین خصوصـیات و ویژگی های دانشـجویان، آرمانخواهی، عـدالت خواهی و تغییر وضع موجود می باشد این ویژگی سبب

شـده تـا همیشه دانشـجویان دیـدی نقـادانه و با حساسیت زیاد به مسائل و موضوعات کشور و جامعه نگریسـته و ضـمن مقایسـه وضـعیت موجود بـا آرمـان هـا و اهـداف والای انقلاب اسـلامی، عملکردهای بانیان انقلاب و عناصـر وابسـته به آن را با دیـدی نقادانه مورد نقد و بررسی قرار دهد.

ثانیا؛ باید چند موضوع مهم را در نظر گرفت:

۱. عملکرد و رفتار تعداد محدودی از افراد روحانی و غیر روحانی که در دسـتگاه ها و نهادهای دولتی و حکومتی اشتغال دارند موجب پیدا شدن تعارض و شـکاف بین گفتار و عمل از دیدگاه توده مردم گشـته و این امر موجبات بدبینی به تمامی روحانیت و نهادهای انقلابی را فراهم آورده است . مردم انتظار دارند که نه تنها در رده های سـطح اول مسؤولان نظام , بلکه در سایر رده هـا نیز شاهـد صـداقت , درست کـاری , امـانت داری , گرایش به خـدمت به مردم , بی توجهی به تجملات و زخارف دنیا و... باشـند; ولی رفتار عده انگشت شماری از آنان موجب بدگمانی و بدبینی اقشاری از مردم نسبت به روحانیت و نهادهای انقلابی شده است .

۲. برخی افراط و تفریـط, رفتارهـا و برخوردهـای ناصـحیح در بیـان احکام شـرع و... موجبات بـدبینی عـده ای از افراد را فراهم آورده است .

۳. اختلافـات جنـاحی و سـلیقه ای در مسائل اقتصادی , سیاسـی , اجتماعی و... باعث افت جایگاه و منزلت روحانیت و نهادهای انقلابی در دیدگاه مردم شده است .

۴. از دیگر علـل آن , حل نشـدن برخی از مشـکلات و معضـلات , عـدم اجرای ارزش های اسـلامی در جامعه به صورت کامل (مانند عدالت اجتماعی

, مبارزه با مظاهر فساد و...) و تحلیل نادرست مردم (یعنی مشکلات را همواره از چشم روحانیت دیدن) است .

۵. تغییر ارزشهای جامعه یکی دیگر از عوامل روز این مشکل است . گفتنی است پس از پایان جنگ و آغاز دوران بازسازی کشور, مدلی برای توسعه اقتصادی و اجتماعی در پیش گرفته شد که موجب بروز تضادها و تغییر ارزشهای جامعه به سوی ارزش های مادی , تجمل پرستی , مدرک گرایی و... شد.

نتیجه طبیعی آن تغییر دیدگاه جامعه نسبت به روحانیان که مدافع ارزش های اسلامی اند - شد.

۶. تهاجم شدید و گسترده فرهنگی غرب علیه ارزشهای اسلامی با استفاده از تمامی امکانات نرم افزاری و سخت افزاری , تکنولوژی های پیشرفته , عناصر وابسته داخلی و مطبوعات وابسته و... برای ضربه زدن به مهمترین رکن انقلاب اسلامی یعنی ولایت فقیه و حوزه های علمیه و روحانیت با ناکارآمد خواندن مدیریت فقهی و فراهم آوردن موجبات بدبینی مردم نسبت به این گروه ها.

۷. به فرموده امام علی (ع) (من ملك استاثر) قدرت در دست هر کسی باشد مردم به طور طبیعی از آنها فاصله می گیرند.

۸. انتظارات غیر واقعی و بیش از حد از روحانیت و نهادهای انقلابی داشتن چه در حل مشکلات در زمینه های گوناگون , و چه در شیوه های سلوك فردی و اجتماعی .

۹. تعمیم نادرست اشکالات مشاهده شده از پاره ای عناصر به مجموعه و تمامی روحانیت چنانچه اگر شخصی از یك فردروحانی خطایی ببیند فریاد می زند که کل روحانیت منحرف گشته است .

مجموعه عوامل فوق و عواملی از این قبیل موجبات بدبینی برخی

از افراد جامعه را که دارای قوه تحلیل و شناخت کامل نبوده و یا این که از بسیاری از مشکلات مانند تبعیض , فساد, معضلات اجتماعی , بیکاری به ستوه آمده بودند را, فراهم آورد. اما در مورد راهکارهای حل این معضل , هم می توان آنها را به دو بخش تقسیم نمود:

الف . راهکارهایی که خود سازمان روحانیت و نهادهای انقلابی باید انجام دهد از قبیل , دقت در گزینش ها خصوصا" افراد روحانی که در دستگاههای دولتی و نهادهای حکومتی مشغول به کار هستند یا می شوند و نظارت دقیق بر اعمال آنان و برخورد با افراد خاطی پرهیز از اختلافات جناحی و تفرقه و...

ب . اقداماتی که در جامعه باید انجام بگیرد مانند بالا بردن درك و شناخت مردم و شناساندن علل و عوامل مشکلات اقتصادی و اجتماعی , توطئه های دشمنان در تضعیف روحانیت و... از طریق ارائه برنامه های فرهنگی دقیق و کارشناسانه به وسیله مطبوعات و رسانه های ملی و... و یادآوری و تبیین دستاوردهای با ارزش و مفیدی که در کشور ما به برکت رهبری روحانیت حاصل شده در مقایسه با سایر کشورهای همسایه و زمان قبل از انقلاب .

برای آگاهی بیشتر ر.ك :

۱. علی ذو علم , انقلاب و ارزشها

۲. امام خمینی و حکومت اسلامی , ج ۸, روحانیت , اجتهاد و دولت

۳. فرامرز رفیع پور, توسعه و تضاد

How does a leader that has "Velayah" (for example Hazrate Mohammad or Hazrate Ali) deal with women who are equally active in Islam with men in the roles of leadership in the society so as they keep the "Velayah" but also do not enter stages of intimacy th

پرسش

How does a leader that has "Velayah" (for example Hazrate Mohammad or Hazrate Ali) deal with women who are equally active in Islam with men in the roles of leadership in the society so as they

keep the "Velayah" but also do not enter stages of intimacy that is not appropriate in Islam?رهبری که ولایـت دارد، در جـامعه بـا زنـانی که در اسـلام پابپای مردان در کارکردهای رهبری فعالیت دارنـد چگونه برخورد می کند تا آنان هم ولایت را حفظ کنند و هم از آن گونه ارتباط و آمیختگی که از نظر اسلام مناسب نیست جلوگیری به عمل آید (جمع بین مشارکت در سطوح عالی رهبری زنان و هنجارهای ارتباط زن و مرد)

پاسخ

اسـلام زن را مانند مرد برخوردار از روح کامل انسانی و اراده و اختیار دانسـته و او را در مسیر تکامل که هدف خلقت است می بینـد لـذا هر دو را در یک صف قرار داده و با خطابهای «یا ایها الناس» و «یا ایها الذین آمنوا» مخاطب ساخته برنامه های تربیتی، اخلاـقی و علمی را برای آنهـا لاـزم کرده است. و بـا آیـاتی مثل «من عمل صالحا من ذکر أو انثی و هو مؤمن فاولئک یـدخلون الجنه»، (سوره غـافر، آیه ۴۰) وعـده برخوردار شـدن از سـعادت کامل را به هر دو جنس داده و با آیاتی مانند: «من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنحیینه حیوه طیبه و لنجزینهم اجرهم بـاحسن مـا کانوا یعملون»، (سوره نحل، آیه ۹۷) می گوید: هر کدام از زن و مرد می توانند به دنبال انجام برنامه های اسـلام و وظایف الهی به تکامل معنوی و مادی برسند و به حیاتی طیب و پاکیزه که سراسر سعادت نور است گام نهند.

برای آگـاهی بیشتر و بهتر مطـالعه کتاب ارزشـمند «نظام حقوق زن در اسـلام» اثر اسـتاد شـهید مطهری، به خصوص بخش های پنجم، ششم و هفتم

را توصیه می کنیم.

امامت: امامت دو گونه است، یکی امامت ظاهری، سیاسی، اجتماعی و دیگری امامت باطنی و معنوی. «واسبغ علیکم نعمه ظاهره و باطنه؛ و نعمت های ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرد» روایت وارده از موسی بن جعفر(ع) در تفسیر آیه شریفه، که نعمت ظاهره را به امام ظاهر و نعمت باطنه را به امام باطن تفسیر نموده است. ر.ک: المیزان، علامه طباطبایی، ج ۱۶، ص ۲۵۲).

آنچه در تاریخ دیـده می شود این است که «زن» امام ظاهری و سیاسـی و اجتماعی نبوده است. اما آیا زنان به خاطر «زن بودن» نمی توانند امام ظاهر و سیاسـی باشند؟ یا این که در شرایط سیاسی و اجتماعی گذشته این امر پذیرش اجتماعی نداشته است؟ به جد می توان احتمال داد که امامت ظاهری و سیاسی مناسب حیات روحی و معنوی بانوان نباشد. و اما امامت باطنی و معنوی که به معنای دستگیری و هدایت حقیقی از باطن و مقام ولایت است. مطمئنا بانوان بزرگواری دارای این مقام بوده اند مانند: فاطمه زهرا(س) که دارای مقام ولایت حقیقی و معنوی است.

اما در رابطه با قضاوت زن قبل از پاسخ به این سؤال مقدمه کوتاهی لازم است.

هر چنـد گرایشـات افراطی به تساوی حقوقی زن و مرد از یک سو، ظلم تاریخی وارد بر زنان از سوی دیگر، ممکن است سـخن گفتن از تفـاوت هـای زن و مرد را بـا مشـکل و قضـاوت پیشـینی منفی روبرو سـازد، اما حقیقت آن است که واقعیات عینی تابع احساسات و قضاوت انسان قرار ندارند و تفاوت زن و مرد هم از نظر جسمی و بدنی و هم از نظر روحی و عاطفی آن

قدر روشن است که انکار آن همچون انکار بدیهیات است. البته واضح است که سوء استفاده مردان از این تفاوت طبیعی و ذاتی هرگز نمی توانـد دلیلی بر نفی و انکـار این تفـاوت ها باشـد، بلکه برعکس فقط شـناخت این تفاوت است که می توان به تنظیم روابـط حقـوقی عادلانـه متنـاسب بـا این واقعیـات برای زن و مرد اقـدام نمود. تفـاوت زن و مرد - چه به صورت درست و چه به صورت نـادرست - از دیربـاز مورد توجه دانشـمندان و فلاسـفه ای همچون افلاطون و ارسـطو بوده است و امروز نیز به گونه ای دیگر مورد توجه دانشـمندان علوم فیزیولوژی، روان شناسـی و جامعه شناسی قرار دارد. از دیدگاه اسلام این تفاوت به هیچ وجه به این که مرد یا زن جنس برتر است و دیگری جنس پایین تر و پست تر و ناقص تر مربوط نیست. قانون خلقت این تفاوت ها را برای این به وجود آورده است که پیوند خانوادگی زن و مرد را محکم تر کند و شالوده وحدت آنها را بهتر بریزد.

بنـابراین حضور زن در عرصه هـای مختلف اجتمـاعی به خصوص جهت تولی امور زنـان جامعه و حل مشـکلات و رفع نیازهای آنهـا نه تنها شایسـته بلکه گاهی بایسـته است. چنان که حضـرت فاطمه وحضـرت زینب(س) دوشادوش مقام ولایت عصـر خود حضور داشتند. تنها باید از نقض حریم ها و آمیختگی غیرضروری در روابط زن و مرد دوری کرد.

بسمه تعالی از سال ۱۳۷۶ به بعد شاهد جریانهایی تحت عنوان اصلاحات و آزادی در کشور بوده ایم .اما متاسفانه رعایت شعایر دینی در جامعه و دانشـگاهها نسـبتآ کم شده است . مخصوصآ لباس و پوشـش خواهران و برادران دانشجو مناسب یک جامعه اسلامی نیست. در بخشهای دیگر نیز تفاوت

پرسش

بسمه تعالی از سال ۱۳۷۶ به بعد شاهد جریانهایی تحت عنوان اصلاحات و آزادی در کشور بوده ایم .اما متاسفانه رعایت شعایر دینی در جامعه و دانشگاهها نسبتآ کم شده است . مخصوصآ لباس و پوشش خواهران و برادران دانشجو مناسب یک جامعه

اسلامی نیست. در بخشهای دیگر نیز تفاوتهای کلی نسبت به گذشته ملاحظه می شود (مخصوصاً در کار وزارت ارشاد) . حال سوال اینجاست که با توجه به اینکه در راس نظام فقیه جامع الشرایط قرار گرفته آیا این آزادی هایی که بعد از انتخاب آقای خاتمی در جامعه رواج پیدا کرد لازم بود که ایجاد شود؟ یعنی ایا بنا به مقتضیات زمان و برای حفظ اصل اسلام . فقیه در راس حکومت فعلاً ـ صلاح دیده اند که روی بعضی مسایل پافشاری نشود؟ و یا وضع موجود به دلیل دیگری مثلاً تهاجم فرهنگی غرب ایجاد شده است؟ با تشکر

پاسخ

حکومت دینی بر خلاف سایر نظامهای سیاسی موجود –که بینش و روش مادی و ماکیاولیستی مبتنی اند– به هیچ وجه در صدد بهره برداری ابزاری از دین جهت دستیابی به اهداف خود نمی باشد، بلکه بر عکس تنها هدف آن پیاده نمودن آموزه ها و ارزش های دینی در سطوح و ابعاد مختلف جامعه بشری می باشد که در این صورت تکامل مادی و معنوی بشری و سعادت دنیا و آخرت آن تأمین خواهد شد.

اصولا نظامهای سکولار با عقیده به واقع گرایی سیاسی حاضرند تمامی ارزشهای اخلاقی، دینی و ... را به خاطر دست یابی به منافع خود کنار بگذارند. اما این رویکرد در نظام اسلامی مورد پذیرش نیست. زیرا نظام اسلامی و تفکر دینی، به هیچ وجه واقعیات انسان و جهان را در مادیات محدود و منحصر نمی بیند بلکه با بینش دقیق و کلان، به انسان و واقعیات جهان هستی نگریسته و واقعیات، مصالح و اهدافی فراتر از مادیات برای بشر ترسیم می نماید،

از این رو عـدول از ارزش ها و موازین اسـلامی که با واقعیات حقیقی جهان و انسان مرتبط است نمی تواند در فرایند و عملکرد حکومت دینی پذیرفته شود.

اکنون با توجه به مقدمه فوق درباره وضعیت مذکور در سؤال گفتنی است:

اولاـ در شکل گیری و تـداوم این وضـعیت عوامـل مختلفی مؤثر بودنـد؛ نظیر ، تهاجم فرهنگی غرب، برخی جریانات فکری و سیاسی داخلی، نهادینه نشدن فرهنگ و ارزشهای اسلامی در سطوح مختلف جامعه و ...

بر این اساس نمی توان این وضعیت را تنها به یک عامل نسبت داد، هر چند نیز نمی توان نقش آن را انکار نمود. به عنوان نمونه در شـرایط تهاجم همه جانبه فرهنگی غرب بر علیه ارزشـهای مذهبی و فرهنگ اسلامی همسو شدن برخی دستگاهها و مسؤولین فرهنگی با برنامه های دشـمنان به عنوان عامل بسـیار مؤثر و شـتاب زا بود که متأسفانه توانست خساراتی عظیم به فرهنگ جامعه دینی ما وارد نماید.

ثانیا: نظام اسلامی ما به هیچ وجه در مقابل این شبیخون فرهنگی و جریانات داخلی کوتاه نیامد، و هیچ گونه مدارا و مماشاتی با آن نکرد. کـافی است شـما به هشـدارهای مکرر و متعـدد مقـام معظم رهبری، حوزه هـای علمیه، مراجع تقلیـد و ... به مسؤولین فرهنگی وقت، نگـاهی بیندازیـد. (ر.ک: آزادی یـا تـوطئه، جمعی از فضـلاء و روحـانیون حـوزه علمیه قم، انتشـارات اسـلامی و تحصن چرا و چگونه، حمید رسایی، انتشارات اسلامی) و به دنبال این هشدارها، تذکرات ، تحصن ها و راهپیمایی های گسترده مردمی بـود که وزیر وقت فرهنـگ و ارشـاد، مجبور به اسـتعفا شـد. و قوه قضـائیه نیز برخوردهـای مؤثری بـا مراکز و مطبوعـات وابسته

به بیگانگـان به عمـل آورد. هر چنـد که علاوه بر این تکیه بر راهکارهـای فرهنگی و فکری در برخورد بـا این جریان، نیز حائز اهمیت است که به شدت از سوی اندیشمندان و دلسوزان نظام تعقیب می شود.

ثالثا: هر چند مقتضیات زمان در اجتهاد و نوآوری دینی پیرامون مسائل و موضوعات و تشخیص مصالح و احکام حکومتی تأثیر دارد، ولی هیـچ کدام از اینها باعث نادیده گرفتن ارزشـهای اسـلامی نمی شود زیرا در غیر این صورت فلسـفه تشـکیل حکومت دینی زیر سؤال می رود. بله در برخی مواقع به خاطر دست یابی به مصالح مهمتر نظیر حفظ اساس نظام اسـلامیه صورت موقت، در برخی احکـام آنهم در چارچوب شـرایط و موازین خاص، ولی فقیه می توانـد اعمال نظر نمایـد. (ر.ك: تشـخیص مصـلحت نظام، محمد جواد ارسطا، کانون اندیشه جوان)

اما همچنان که گـذشت این مورد، از آن موارد نبوده زیرا نظام اسـلامی به شدت در مقابل این جریان منحط ایسـتادگی و مقابله نمود. و راهکار مقابله با آن نیز بیشتر باید فرهنگی آنهم توسط متولیان و دستگاه های مربوطه باشد.

چه نوع وحدتی مطلوب است؟ وحدت شـیعه و سـنی؟ یا وحدت خودی و غیر خودی؟ مخالف ولایت فقیه و موافق ولایت فقیه برای تمدن سازی اسلامی....منظور مقام معظم رهبری از عنوان کردن خطر تفرقه چیست؟

پرسش

چه نوع وحـدتی مطلوب است؟ وحدت شـیعه و سـنی؟ یا وحدت خودی و غیر خودی؟ مخالف ولایت فقیه و موافق ولایت فقیه برای تمدن سازی اسلامی....منظور مقام معظم رهبری از عنوان کردن خطر تفرقه چیست؟

پاسخ

به طور کلی می توان نظریات مختلف پیرامون وحدت را به سه گونه: ایدئولوژیک، استراتژیک و تاکتیکی تقسـیم کرد. (ر.ك: انـدیشه هـای فقهی ــ سیاسـی امـام خمینی(ره)، کـاظم قاضـی زاده، مرکز تحقیقـات استراتژیـک ریاست جمهوری، ۱۳۷۷، ص ۴۴۶). از سوی دیگر سـطوح ایجاد وحدت می تواند متفاوت باشد، داخل (بین تشـکل های سیاسی، اجتماعی ، فرهنگی و یا بین مـذاهب و...) و یا بین المللی (بین دولتها ، یا ملتها و ...) از این رو جهت تبیین مفهوم وحـدت مورد نظر از دیدگاه نظام اسـلامی ایران توضیحاتی را بیان می نماییم:

۱. وحدت ایدئولوژیک:

ایـن وحـدت بـه اتفـاق نظر در همه عقایـد مسلکی و انـدیشه هـا و رفتارهـا تعریـف می شـود، عمومـا رژیم هـای مرامی (مـانند کمونیسم، فاشـیسم) دارای چنین عقیـده ای در مورد وحـدت هسـتند. به این معنـا که افرادی که چنین نظامی به معنای دعوت به پذیرش مرام و آیین مشخص است و تمام فعالیت ها و فعل و انفعالات اجتماعی و فردی باید تابع اراده مطلق حکومت باشد.

۲. وحدت استراتژیک

پـایه ایـن وحـدت بر وحـدت عقیـده و ایـدئولوژی نیست، بلکه بیشـتر از وحـدت عقیـده، به وحـدت عملکرد و روش نظر دارد؛ استراتژی یک نظام خط و مش اصولی و ثابت و دراز مدت آن را ترسـیم می کند و وحدتی این گونه به معنای هماهنگی عملی ــ گرچه با عقاید در فروع نه اصول ــ در سیر به سوی اهداف دراز مدت

است. در این نوع وحدت، مرام نقش اساسی ندارد، اما نقش درجه دوم برای مرام و مکتب ممتنع نیست.

۳. وحدت تاکتیکی

این نوع وحدت تنها به عنوان یک تاکتیک و راه حل موقت و کوتاه مدت مورد توجه قرار می گیرد. در عرصه مبارزه کسانی که دارای دشمن مشترک اند، مادامی که آن دشمن مشترک نابود نشده است با وحدت و هماهنگی بر ضد آن تلاش می کنند، اما به محض نابودی آن مشترک چه بسا، گروه های متحد دیروز گروههای متخاصم امروز شوند و در برابر یکدیگر دست به سلاح ببرند.

وحدت تاکتیکی، وحدتی کوتاه مدت و در شرایط خاص و اصولاً ـ با هر نوع تفکر و عقیده ای سازگار است، و چیزی جز وحدت عملی در شرایط خاص را نمی پذیرد.

اکنون باید دید که وحدت مورد نظر رهبران نظام کدام یک از اقسام فوق می باشد:

از سویی نظام اسلامی ما یک نظام مکتبی و مبتنی بر اصول و مبانی دین مقدس اسلام، احکام و ارزش های آن می باشد؛ اما نکته مهم و قابل توجه این است که نظام اسلامی ما بر خلاف نظام هایی نظیر کمونیسم، به هیچ وجه درصدد تحمیل عقیده و مبانی مکتبی خود به افراد جامعه برای دستیابی به وحدت نیست، زیرا اصولا نمی توان عقاید مختلف را با اجبار و بخشنامه به مسیر واحد کشاند، به فرموده قرآن کریم «لا اکراه فی الدین» (سوره بقره، آیه ۲۵۶) علامه طباطبایی در تفسیر این آیه شریفه می فرماید:

«در این کلام نفی دین اجباری وجود دارد، چرا ه دین که سلسه ای از معارف علمی است و به دنبال آن نیز اعمالی وجود

دارد، در مجموع اعتقـادات است، که اعتقـاد و ایمـان از امور قلبیه است و اجبار و اکراه در امور قلبیه راهی نـدارد، اکراه تنها در اعمال ظاهری و افعال و حرکات بدنی و مادی اثر می کند». (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۴۳_۳۴۱)

مهمترین کارکرد و وظیفه نظام اسلامی فراهم آوردن زمینه ها و محیط و شرایط مناسب و مساعد برای رشد و شکوفایی عقول و خرد انسان ها و پذیرش حقایق دین همراه با انتخاب آزاد و اختیار افراد جامعه می باشد.

حتی نظـام اسـلامی بر خلاـف نظـام هـای کمونیستی، فاشـیستی و ... که برای ایجـاد وحـدت، مرام تک حزبی را در جامعه خود اعمال می کنند، به هیچ وجه در صدد تحمیل یک نظر یا عقیده سیاسی نبوده، از یان رو تکثر سیاسی و تشکیل جناح ها، احزاب و تشـکل های سیاسـی مختلف را در چارچوب اصول و موازین قانون اساسـی و مبانی دین پـذیرفته و اعمال می نماید. به عنوان نمونه حضـرت امـام(ره) به قبول اختلافـات در نظریـات و عقایـد سیاسـی و فروعـات ایـدئولوژی اعتقاد داشـتند و در کلامی می فرمایند:

«کتب فقهای بزرگ اسـلام پر است از اختلاف نظرها و سـلیقه ها و برداشت ها در زمینه های مختلف نظامی، فرهنگی، سیاسـی، اقتصادی، عبادی و ...» (صحینه نور، ج ۲۱، ص ۴۶ و ۴۷)

بنـابراین وحـدت ایـدئولوژیک، نمی توانـد منظور اساسـی از طرح مسـأله وحـدت توسط مسؤولین نظام اسـلامی باشـد. وحـدت تاکتیکی هم همینگونه، زیرا وحدت مطلوب نظام اسـلامی نه تنها وحدت موقت، بلکه وحدتی عمیق و طولانی مدت است که با ایجاد انسجام، وفاق و همدلی لازم، زمینه های پیشرفت همه جانبه

در ابعـاد مختلـف و در رویـارویی بامشـکلات و موانـع را بوجود آورد. مهمـتر از آن اینکه ایجـاد وحـدت فی نفسه یـک ارزش اسـلامی و یکی از وظـایف مهم مسـلمانان است: «واعتصـموا بحبـل الله جمیعـا ولاتفرقوا» (سوره آل عمران، آیه ۱۰۳) همگی به ریسمان الهی چنگ زنید و متفرق نشوید.

آن نوع وحـدت مطلوب از دیـدگاه نظام اسـلامی «وحدت استراتژیک» می باشد (نه وحدت ایدئولوژیک و تاکتیکی). به عنوان نمونه حضـرت امـام(ره) در وحـدت بـا اهـل سـنت چیزی جز وحـدت «روش» و «عمـل» و اتحـاد بلنـد مـدت و بـا تکیه بر عقاید «مشترک» ... و نه همه عقایـد را، مـد نظر نداشـتند. در پیامی که از حضـرت امام(ره) به عنوان «رهنمودهایی در تحکیم برادری» نام گرفت، آمده است: «مهم شناخت درست حکومت و جامعه است، که بر اساس آن نظام اسلامی تواند به نفع مسلمانان برنامه ریزی کند که وحدت «رویه» و «عمل» ضروری است». (صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۱۰۴)

البته وحدت مطلوب تنها آن نیست که در عمل وحدت روش باشد و مخالفت های عملی در جامعه محقق نشود، بلکه در عقیده نیز به نحوی اشتراک و هماهنگی لازم است، به عنوان مثال اگر دو گروه سیاسـی در جامعه اسـلامی وجود داشته باشند که یکی اصولا عقیـده دینی نداشـته و ملحد باشد و گروه دیگر مسـلمان و موحد، وحدت اهداف مبارزاتی و وحدت عملی آنها را متحد واقعی نمی کنـد و اصولاـ بین این دو وحـدت واقعی معنـا نـدارد و اگر وحـدتی هم باشـد، غالبا تاکتیکی است و تحقق وحـدت استراتژیک دور از واقعیت است. حضرت امام(ره) به همین دلیل هرگز به کسانی که عقیده ضد

دینی داشتند و رسما «کمونیست» بودند دست برادری نمی دادند و آنان را همراهان مبارزاتی خود قلمداد نمی کردند. (اندیشه های فقهی ـ سیاسی امام خمینی(ره)، همان، ص ۲۵۱)

چند ماه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی از ایشان سؤال می شود که آیا شما علاقه ای یا اهمیتی به همکاری با عناصر مارکسیستی می دهید؟ ....

جواب: هدفهای ما با هدفهای آنها مختلف است، ما متکی بر اسلام هستیم و بر توحید و آنها مخالف با هر دو آن هستند، احکام ما احکام اسلام است و آنها اسلام را نمی پذیرند و لذا ما با آنها نه تنها علاقه مند نیستیم که همکاری کنیم، که همکاری نداریم و نخواهیم داشت...» (صحیفه نور، ج ۴، ص ۳۷)

به عبارت دیگر؛ لازمه وحدت و همبستگی اجتماعی و سیاسی، حداقل اتحاد در «عقیده توحیدی» و اهداف «اسلامی» است. به فرموده قرآن کریم:

«قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرک به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضا اربا من دون الله فان تولوا فقالوا اشهدوا بأنا مسلمون» (سوره آل عمران، ایه ۶۴)

آیه شریفه فوق و بسیاری از آیات قرآن، همگی نشان دهنده آن است که مرز اتحاد «توحید» است و از این رو، مشرکان و کافران و منافقینی که بر محور غیرتوحید حرکت می کنند، در وحدت دینی پذیرفته نخواهند شد.

اکنون با توجه به مطالب فوق به عنوان نتیجه در خصوص سؤال باید گفت: که وحدت چه در سطح داخلی و بین تشکلهای سیاسی و یا دو قشر حوزه و دانشگاه و ...، و چه در سطح بین المللی و میان دولت

ها و ملت های مسلمان تنها در چارچوب «عقیده توحیدی» و «اهداف اسلامی» _که البته این دو رکن حتما باید در عملکردها و روش ها محوریت داشته باشد_ امکان پذیر خواهد بود. و تمدن سازی اسلامی هم بر پایه همین نوع وحدت تشکیل و تداوم خواهد یافت، و الا به انحراف، ناکارآمدی و انحطاط خواهد انجامید.

بنابراین وحدت خودی و غیرخودی و سازش و اتحاد با دشمنان و مخالفین داخلی و خارجی ولی فقیه و نظام اسلامی در هر سطحی که باشند، معنا نداشته و امکان پذیر نیست.

با سلام و عرض خسته نباشید اینجانب دانشجو دوره کارشناسی می باشم لطفا آرمان گرایی دانشجویی را تعریف کرده و مصادیق آن را ذکر فرمایید. آیا قانون گرایی نیز جزو آرمان دانشجویی است. حد یقف آرمان گرایی در مقام عمل کجاست؟ آیا اگر جنبش دانشجویی به این نتیجه برسد که

پرسش

با سلام و عرض خسته نباشید اینجانب دانشجو دوره کارشناسی می باشم لطفا آرمان گرایی دانشجویی را تعریف کرده و مصادیق آن را ذکر فرمایید. آیا قانون گرایی نیز جزو آرمان دانشجویی است. حد یقف آرمان گرایی در مقام عمل کجاست؟ آیا اگر جنبش دانشجویی به این نتیجه برسد که از دیوار سفارت انگلیس بالا برود می تواند انجام دهد. در تسخیر لانه جاسوسی عملی خلاف قانون صورت گرفت اما مورد تایید امام(ره) قرار گرفت . معمولاـ مسائلی پیش می آید که لازم است جنبش دانشجویی پیش از موضع گیری رهبری اقدام عملی انجام دهد و طبیعتا گاها بر خلاف قانون .آیا قانون گرایی با آرمان گرایی در تضاد نیست. ما گروهی هستیم که در تفکر این هستیم که سفارت انگلیس نباید باشد. به کوتاهی دولت در عدم برخورد اقتدار گرایانه در مسائل مختلف داخلی و خارجی انتقاد داریم و ممکن است بر علیه دولت هم اقدام کنیم. با دلیل تاریخی شهید علم اهدی که بر خلاف دستور بنی صدر به پیش روی پرداخت و مورد تایید مقم

ولایت قرار گرفت. آیا کار شهید علم الهدی اشتباه بود؟

پاسخ

در پاسخ به این سؤال توجه به نکات ذیل حائز اهمیت می باشد:

۱. آرمان گرایی یکی از ویژگی های اساسی جنبش دانشجویی است و منظور از آن تلاش و اهتمام دانشجو برای دستیابی و تحقق غایات و اهدافی است که در عرصه های مختلف سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و ... برای جامعه و نظام سیاسی خود مطلوب و لازم می داند.

مفاهیمی همانند تحقق نظام و جامعه ای با معیارهای اسلامی، برابری، آزادی، استقلال، عدالت خواهی، تکریم انسانیت، قانون گرایی، مبارزه با استبداد و استکبار و ...، از آرمان های جنبش دانشجویی به شمار می روند.

۲. مسلما شرط اساسی تداوم انقلاب اسلامی در اینست که همچنان در جهت تداوم آرمان ها، باورها و ارزش های خود گام بردارد. البته این به معنای عدم توجه به واقعیت ها نیست، بلکه منظور «آرمان گرایی واقع بینانه» است. یعنی در عین حفظ آرمان ها و تلاش برای تحقق آنها، به واقعیت های موجود و تلاش برای عملیاتی کردن آن توجه شود.

چنانکه مقام معظم رهبری می فرماید: «دنبال آرمان های حقیقی در قالب و لباس عمل آن بگردید، نه باید دنبال ایده آل هایی بود که عمل و اجرایی نیستند، نه باید به کم قانع شد و از آن آرمان ها دور ماند» (دیدار با نمایندگان، ۲۷/۳/۸۳)

تحقق آرمان ها نیازمند مرحله بندی و استراتژی پردازی است و باید توانایی ها و ظرفیت ها، مد نظر قرار گیرند و از عنصر عقلانیت نیز استفاده کامل بشود. بر این اساس آرمان گرایی واقع بینانه ضمن اینکه با واقع گرایی که به معنای

تسلیم شدن در برابر واقعیت هاست تفاوت اساسی دارد. (محمدرضا دهشیری، امت سازی در پروژه انقلاب، ماهنامه زمانه، شماره ۱۷، بهمن ۱۳۸۲) اما خود نیز به یکسری حدود از جمله لحاظ واقعیت ها،توانایی ها و ظرفیت ها، عقلانیت و ... پای بند است.

جنبش دانشجویی سعی می نماید ضمن اهتمام شدید به آرمان های والای انقلاب اسلامی، واقعیات موجود و مصالح نظام اسلامی را به دشت نصب العین خود قرار داده و ضمن احترام به قانون، از هر گونه افراط و تفریطی خودداری می کند.

۳. تسخیر سفارت آمریکا (لانه جاسوسی) توسط دانشجویان پیرو خط امام(ره) در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی، در شرایطی کاملاـ متفاوت با زمان فعلی بود، زیرا در آن زمان شرایط اقنلاـبی بر کشور حاکم بود که این از دیدگاه بین المللی و افکار عمومی جهان تا حدودی قابل پذیرش است و اصولاً در آن شرایط در برخی اقدامات باید از شیوه های اقنلابی استفاده می شد اما در زمان فعلی با توجه به استحکام و نهادینه گی نظام اسلامی، در موارد لزوم می توان از شیوه های قانونی برای حفظ استقلال، منافع و آرمان های انقلاب اسلامی، استفاده نمود و از تحمیل هزینه های غیرلازم و سوء استفاده دشمنان جلوگیری نمود.

مقام معظم رهبری به کرات نسبت به هر گونه خودسرانه و خارج از چارچوب قوانین و مقررات هشدار داده اند و می فرمایند:

«بعضی ها گفته اند که ما اقدام می کنیم، مجازات می کنیم؛ ابدا در نظام اسلامی، این کار به مسؤولان مربوط است ... اگر کسی احساساتی هم دارد، آن احساسات پیش خدای متعال قطعا اجر خواهد داشت؛ اما اگر عمل و

اقدامی بر خلاف موازین باشد _از آحاد مردم_ یقیقنا پیش خدا هم اجری ندارد. من حالا که نهی کردم، غیر از حرمت قانون، حرمت شرعی هم پیدا کرد. مراقب باشید ... کسی حق ندارد که یک وقت کار نسنجیده ای انجام بدهد». (روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۰ مهر ۷۸، ص ۱۳)

و در جای دیگر توصیه می کنند: «... نیرویتان را برای آن روزی که کشور به آن نیازمند است، برای آن روزی که نیروی جوان و مؤمن و حزب اللهی باید در مقابله با دشمن بایستد، حفظ کنید» (همان، ۲۲ تیر، ۷۸، ص ۲)

۴. مسلما در برخی عرصه ها دست ملت ها بازتر از دولت ها بوده و از محدودیت های کمتری برخوردارند. و به علاوه جنبش دانشجویی ضمن احترام به قوانین و مقررات با حضور پرشور و گسترده خویش می تواند در جهت دهی ها و تصمیم گیری های داخلی و خارجی مسؤولین و دستگاه های دولتی بسیار موثر باشد. تشکیل و برپایی راهپیمایی های گسترده و قانونی، انتشار دیدگاه ها و تبیین اهداف شوم آمریکا و انگلیس در منطقه و در قبال جهان اسلام، نصب اعلامیه های شدید اللحن در مقابله با استکبار جهانی در برد دانشگاه ها و رسانه ها و ... برخی از راهکارهای مطلوب در این زمینه است.

در پایان گفتنی است امروزه اقدامات تبلیغاتی افکار عمومی را بیشتر به خود جلب کند و در کشورهای دیگر که نیروهای دشمن حضور فیزیکی دارند اقدامات قلاب سنگی در برابر تجهیزات نظامی دشمنان همراه با حضور مردمی، کاربرد بیشتری دارد.

چرا روز ۱۶ شانزده آذر روز دانشجو نامیده شده ؟

پرسش

چرا روز ۱۶ شانزده آذر روز دانشجو نامیده شده ؟

پاسخ

روز ۱۶ آذر به مناسبت شهادت سه دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تهران به دست مزدوران رژیم شاه، روز دانشجو نامیده شده است. این دانشجویان به همراه جمعی از دانشجویان دیگر دانشگاه تهران، در اعتراض به ورود «نیکسون» (معاون رئیس جمهور آمریکا) دست به تظاهرات زده بودند که به وسیله مأموران شاه در صحن دانشگاه به شهادت رسیدند. اسامی آنها شهید قندچی، بزرگ نیا و شریعت رضوی می باشد.

طلبه و دانشجو در چه سطحی با هم می توانند قرار بگیرند و در پیشبرد علمی کشور نقش ایفا کنند؟

پرسش

طلبه و دانشجو در چه سطحی با هم می توانند قرار بگیرند و در پیشبرد علمی کشور نقش ایفا کنند؟

پاسخ

در زمینه چگونگی ارتباط بین این دو قشر بسیار مهم و مؤثر در ابعاد مختلف کشور و ایجاد وحدت بین حوزه ودانشگاه طرح ها و نظریـات مختلفی ارائه شـده است ولی همه آنهـا در این نکته هم عقیـده انـد که هرگونه پیشـرفتودستیابی به توسـعه همه جانبه مستلزم ارتباط بین این دو قشر و استفاده از نظرات و دیدگاه های آنان می باشد.

اما در مورد چگونگی و نحوه ارتباط بین طلبه و دانشجو و دستیابی به وحدت، اجرای اقدامات ذیل لازمی نماید:

۱- بررسـی دو سیسـتم: تحقیق و پژوهش در نظام آموزشـی و اجرایی حوزه و دانشـگاه، گام اولیه و ابتـدایی آرمانوحدت است. بایـد در ابتـدا سیسـتم هر دو نهـاد، به درستی تحلیـل و تنقیـح شود، اجزاء مـاهیت هر یک، مشـخص وعوارضـی ناپایـدار و قابل تفکیک، تبیین گردد تا سپس با در نظر گرفتن این موارد، به ارائه راه حل های مناسبپرداخت.

۲- تبـادل معلومـات: علـوم حوزه ای و دانش هـای دانشـگاهی، بـا مطـالب و اصـطلاحاتی آمیخته است که حـتی دربخش هـای مشترک و یا مشابه برای دانش پژوهان رشته دیگر، آگاهی از آن مفاهیم به دشواری میسر است. ازاین روارتباط مداوم فرهنگی، بین این دو محفل علمی، ضروری است و ثقل این حرکت را، دانشجویان و طلاب بر عهدهدارند.

۳- انتقال شـیوه ها: حوزه و دانشـگاه از شیوه های اختصاصی استفاده می کنند که برای نهاد دیگر، قابل استفاده استو یا می توان بـا تغییرات مختصـری از آن بهره برداری کرد. انتقال هشـیارانه و آگاهانه این شـیوه ها، گام مؤثری در راه تکاملعلمی است. اگر رابطه فرهنگی دو نهاد، در سطح انتقال معلومات بسنده شود،

هیچ گاه استغناء فکری در این دو محفلپدید نمی آید. ضروری ترین و اساسی ترین راه، انتقال و مبادله شیوه ها و متدهای علمی است (در بخش های مختلفتحصیل، تدریس، تحقیق و...).

۴- برای استفاده موثر از این دو قشر در جهت پیشبرد علمی کشور و دست یابی به توسعه برقراری ارتباط سیاسیبین این دو قشر لازم می باشد. مشارکت سیاسی دو نهاد را بایستی جدی گرفت. باید به حضور فعالانه دانشگاهیان، بهویژه دانشجویان، در مسائل حساس کشور چون انتخابات و... بها داد و از آنان در طرح و اجرای مسائل سیاسی کمکگرفت و در شیوه سیاست خارجی و برنامه ریزی داخلی و... از این نیروهای مستعد یاری جست. ازاین رو پایه ارتباطسیاسی فعال بین حوزه و دانشگاه، مشارکت مساوی هر دو نهاد است.

۵- یکی دیگر از اقدامات لازم برای دستیابی به اهداف مورد نظر و استفاده مؤثر از نقطه نظرات علمی این دو قشر،ایجاد ستادی متشکل از برجستگان دو نهاد یاد شده برای برنامه ریزی آموزشی آن دو می باشند تا آن زمان که سیستمآموزشی و فرهنگی جامعه، از سوی دو نهاد برنامه ریز انجام می یابد، ناهمگونی دو نهاد، طبیعی می نماید، نهاد شورایعالی انقلاب فرهنگی، در مسائل حوزه، نقش و یا توان تصمیم را ندارد. گویا فرهنگ جامعه، از طریق سیستم آموزشیجدید منتقل می شود و حوزه در آن کم نقش و یا بی نقش است، بنابراین بایستی ستادی قوی و با قدرت اجرایی(متشکل از طراحان دو نهاد حوزه و دانشگاه) تشکیل یابد و برنامه ریزی آموزشی دو نهاد را روشن و مشخص کند. درصورت عمل شدن این طرح هر دو نهاد، از توانایی های بالفعل و بالقوه نهاد دیگر به راحتی می تواند استفاده کند و درتکمیل نهاد خویش یاری بجوید.

برای آگاهی

بیشتر ر.ک:

۱- مجله حوزه، شماره ۱۸ و ۳۵

۲- رسالت حوزه و دانشگاه، ص ۲۹ سید عباس صالحی

۳- دانشگاه اسلامی و رسالت دانشجوی مسلمان بیانات مقام معظم رهبری

یک دانشجو چگونه باید با مسایل سیاسی برخورد نماید؟

پرسش

یک دانشجو چگونه باید با مسایل سیاسی برخورد نماید؟

پاسخ

داشتن بینش سیاسی برای یک دانشجو ضروری است و جهت آشنایی با سیاست شایسته است. اصول چندی رارعایت فرمایید:

الف) خودتان شخصا اهل مطالعه باشید و روزنامه ها و مجلات را ورق بزنید و در حد اعتدال از دیدگاه ها و تحلیل هاآگاهی پیدا کنید. در این راستا به یک طرف غلتیدن و تنها به افکار یک جناح گرایش یافتن کافی نیست. در مطالعه لازماست دیدگاه های مختلف را مورد بررسی و دقت قرار دهید. چون در روند سیاسی به طور مطلق دیدگاه های جناحخاصی را تأیید و هر نوع دیدگاه دیگری را رد کردن دور از انصاف است و در نهایت باعث خامی و ناپختگی انسانخواهد شد.

ب) در این عرصه با تحلیل گران لایق و بی طرف به شور و گفت وگو بپردازید که در نگرش شما مؤثر خواهدبود.

ج) از جذب عنایت خدا غفلت نکنید و پیوسته در گزینش و انتخاب از ساحت قدسش استمداد نمایید اهدناالصراط المستقیم». و این درس را امام سجاد(ع) نیز می آموزد که: «وفّقنی اذا اشتکلت علیّ الامور لاهداها ؛ خداوندا هرگاهامور زندگی بر من پیچیده و در هم گردد مرا به آشنایی درست ترین آنها توفیق عنایت فرما{M، (صحیفه سجادیه، دعای بیستم، بند ۲۱، ص۱۳۹).

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱- مبانی روش تحلیل سیاسی اسداللّه بادامچیان

۲- سیاست سنجی روش های کمی سید علی اصغر کاظمی

۳- مجله پیام انقلاب، شماره ۶۵ - ۵۲ (سپاه پاسداران)

۴- مجله اعتصام، شماره ۲۴ - ۲۰ گروهی از نویسندگان

۵- روش تحلیل در علوم اجتماعی ریمون کیدی، ترجمه: عبدالحسین نیک گهر

J}

به نظر شما آیا ممکن است امروزه نیز در جامعه اسلامی ما عده ای همانند خوارج دوران علی (ع) وجود داشته باشند ؟

پرسش

به نظر شما آیا ممکن است امروزه نیز در جامعه اسلامی ما عده ای همانند خوارج دوران علی (ع) وجود داشته باشند ؟

پاسخ

کلمه " خوارج " چنانچه مستحضرید یعنی تمرد وعصیان وشورش کردن و خلاصه یعنی شورشیان ، آنها به عنوان یک مذهب شاید دیگر وجود خارجی نداشته باشند البته گویا در یمن هنوز انسانهایی هستند که تابع فکر و مذهب خوارج باشند ولی روح خارجیگری در پیکر بسیاری ممکن است باشد ، اندیشه آنها که مبتنی بر جمود فکری وانفکاک تعقل از تدین و اکتفا نمودن به ظواهر شروع و در مقابل امامت جامعه ایستادن در طول تاریخ اسلام به صور مختلف در داخل جامعه اسلامی رخنه کرده است و آنچه خوارج به دنبال آن بودند یعنی فریب مردم با شعارهای زیبا وحقی که از آن اراده باطل و نادرست نموده بودند ممکن است در هر زمان و مکان اتفاق بیفتد وزمان ما مستثنی نیست و بصیرت وبینش عمیق در دین ومبانی آن است که مارا از خطر آن حفظ می کند .

شخصیتهای سیاسی اجتماعی

علت این که در اوایل انقلاب، برخی در مدرسه فیضیه را به روی دکتر بهشتی (ره) بستند، چه بود؟

پرسش

علت این که در اوایل انقلاب، برخی در مدرسه فیضیه را به روی دکتر بهشتی (ره) بستند، چه بود؟

پاسخ

در اوائل انقلاب افراط و تفریط هایی در بعضی از بخش ها و صحنه ها ظهور و بروز کرد، که از دور نمی توانیم صحت یا سقم آنها را تصدیق کنیم. بر فرض صحت، علت یابی آن برای ما مشکل است. یک عده از عناصر جاهل و تند، عامل اجرای تفکرات بعضی از قشریون جامعه بودند، که امام راحل نیز دلش از آنها خون بود. آنها جلو بهشتی را می گرفتند.

اوّلین نماز جمعه در ایران در چه تاریخی انجام شد؟

پرسش

اوّلین نماز جمعه در ایران در چه تاریخی انجام شد؟

پاسخ

اوّلین نماز جمعه در سال ۱۳۵۸ به امامت آیت اللّه طالقانی((رحمه الله)) و به امر حضرت امام((رحمه الله)) در دانشگاه تهران اقامه شد.

(بخش پاسخ به سؤالات)

آیا آقای خاتمی از وجود خائن در کابینه ی خود اطلاعی نـدارد؟ چرا بعضـی وزرا که در برابر رهبر عزیزمان قد علم می کنند برخورد نمی کند؟ چرا آقای خاتمی در گفتار خود صادق و ثابت نیست ؟

پرسش

آیا آقای خاتمی از وجود خائن در کابینه ی خود اطلاعی ندارد؟ چرا بعضی وزرا که در برابر رهبر عزیزمان قد علم می کنند برخورد نمی کند؟ چرا آقای خاتمی در گفتار خود صادق و ثابت نیست ؟

پاسخ

در پاسخ به این سؤال گفتنی است:

اولا، اصل وجود چنین موضوعی و وجود فرد یا افراد خائن در کابینه دولت، محل بحث بوده و اثبات آن نیازمند دلیل می باشد. و الاـ طرح چنین مسأله ای نه تنها اهانت به مسؤولین نظام است بلکه باعث تضعیف هیئت دولت و ایجاد جو بدبینی و بی اعتمادی مردم نسبت به سایر مسؤولین خدمتگزار می شود که باید شدیدا از آن پرهیز نمود.

ثانیا، تشخیص چنین موضوعاتی بر عهده دستگاه های اطلاعاتی و امنیتی کشور است و مطمئن باشید خدای ناکرده اگر چنین شایعاتی صحت می داشت، نظام اسلامی و ریاست محترم جمهور، لحظه ای کوتاهی و مماشات نمی کردند.

ثالثا، بحمدالله مجموعه کلان هیئت دولت - علی رغم برخی نواقص و نارسائی ها - در مجموع در راستای اهداف نظام مقدس اسلامی و رهنمودات مقام معظم رهبری گام بر می دارد و کارنامه مثبتی دارد. با این همه هرگز نباید تصور کرد که نظام اسلایم در مقابل تخلفات مسؤولین در هر مرتبه ای کوتاهی می کند، بلکه با دقت، رفتار و عملکردهای مسؤولین را زیر نظر داشته و ضمن قدردانی از تلاش های مسؤولین متعهد، با قاطعیت در مقابل کوتاهی ها برخورد می نمایند. البته نکته ای که در

اینجا باید در نظر داشت، توجه به نوع برخورد و قاطعیت است و هرگز نباید تصور کرد که قاطعیت تنها در برخورد

شدیـد و عزل مسؤول خلاـصه می شود، بلکه انواع دیگری از برخورد است که مقـدم بوده و کـارآیی به مراتب بیشتری نیز دارد نظیر تـذکر دادن، سـؤال و توضـیح خواسـتن، راهنمـایی و ارشـاد و... و البته اگر زمـانی نیـاز به عزل و برکنـاری برسـد، از طریق مکانیزم های قانونی نظیر مجلس شورای اسـلامی و سؤال یا استیضاح نماینـدگان، انجام می شود همانگونه که تاکنون در موارد متعـددی صـورت پـذیرفته است و البته شـخص ریـاست محـترم جمهـور نیز نسـبت به هیئت دولت و وزرا مسـؤولیت داشـته و از اختیارات زیادی در جلوگیری از تخلفات و کوتاهی های آنان برخوردارند.

رابعا، جناب آقای خاتمی، ریاست محترم جمهور از شخصـیت های انقلابی و متعهـد می باشـند و شایسـته نیست در مورد ایشان اینگونه قضاوت شود. بحمدالله ایشان همانند سایر مسؤولین دلسوز نظام، صادقانه در راه تعالی و پیشرفت کشور عزیزمان و دست یابی به اهداف والای انقلاب اسـلامی گام بر می دارند. البته ممکن است برخی افراد از شـعارهای ایشان – به دلیل عدم شفافیت لازم – سوء استفاده کرده و اهداف خود را تعقیب نمایند، اما همانگونه که ایشان تاکنون نشان داده اند در راستای اهداف کلان نظـام اسـلامی و منویات مقام معظم رهبری گام بر می دارنـد و بالاخره بایـد به وجود مشـکلات ساختاری و موانع و محـدودیت های داخلی و خارجی نیز در تحلیل چرایی عدم موفقیت کامل ایشان و سایر مسؤولین در عمل نمودن تمامی شـعارها و برنامه ها توجه داشت و از سوی دیگر دستاوردهای مثبت، پیشرفت ها و توانایی ها را نیز در نظر گرفت.

آیا رهبران مذهبی ما پس از امامان معصوم (پیام اصلی اسلام را درک نموده اند؟

پرسش

آیا رهبران مذهبی ما پس از امامان معصوم

(پیام اصلی اسلام را درک نموده اند؟

پاسخ

رهبران مذهبی و علماء و دانشمندان ما هرکدام به مقدار علم و عمل خود، مرتبط با منابع اسلامی هستند و به میزان تلاش علمی خود که مقرون به خودسازی و سیروسلوک و دوری از هوی و هوس بوده از دین و منابع آن بهره جسته اند. شما عالمی چون حضرت امام خمینی (را در نظر بگیرید، اگر در افکار و روش زندگی او تأمل کنید خدا و اسلام را در او می بینید، استاد جوادی آملی در بیانی می فرمایند: عالم سه وظیفه دارد: یک وظیفه شخصی و دو وظیفه اجتماعی، وظیفه شخصی او این است که به علم خودش عمل کند و دو وظیفه اجتماعی او یکی به مربوط به عصر او است و دیگری مربوط به نسل آینده، آنچه مربوط به عصر او است نشر علم است و آنچه مربوط به نسل آینده است، پرورش شاگردان کامل و تدوین کتب عمیق علمی است، حال علمای بسیاری را می توان دید که در زندگی شخصی خویش به علم خود عمل نمودند و علم خود را نشر داده و نسلهای بعدی را هم با شاگردان خود سیراب نمودند، اینها همه ستارگان آسمان علم هستند ولی آفتاب آن، حضرت امام خمینی (است که همه این کمالات را فراهم نمود و برای نشر دین تا پایان عمر ایستاد. بنابراین در پاسخ به سؤال شما می توان گفت: علمای بسیاری را می توان نام برد که با توجه به تلاش علمی و گامهای بلندی که در مخالفت با هوی و هوس برداشته اند از دین و پیام اصلی آن بهره برده اند چون پیام اصلی اسلام در

قرآن کریم و روایات موجود در نزد آنها بوده است، و موفقیت علماء شیعه در در این جهت امری پوشیده و مخفی نیست.

نظر به اینکه حیات برخی از بزرگان مذهبی (همچون علامه طباطبائی ، علامه تهرانی ، سید هاشم حداد و ...) مقارن با رهبریت و انقلاب اسلامی به زمامت حضرت آیت الله خمینی (ره) بوده است. خواهشمند است بطور مستند از آثار و رفتار سه نمونه افراد فوق در ارتباط با انقلاب

پرسش

نظر به اینکه حیات برخی از بزرگان مذهبی (همچون علامه طباطبائی ، علامه تهرانی ، سید هاشم حداد و ...) مقارن با رهبریت و انقلاب اسلامی به زمامت حضرت آیت الله خمینی (ره) بوده است. خواهشمند است بطور مستند از آثار و رفتار سه نمونه افراد فوق در ارتباط با انقلاب سالمی و رهبریت آن (خصوصاً به عنوان نائب اسلام) بنویسید شاید بتوان خواستن این مصادق ها را در جواب اینکه چگونه است وجود افرادی بسیار وارسته و دارای روحیه الهی (به اعتراف بسیاری از عالمان) که در مواجه با انقلاب و خصوصاً انقلاب اسلامی امام و حتی نقش اجتماعی ، روشن و برجسته نیست (لا اقل برای اینجانب) خصوصاً به عنوان مصادیق با توجه به تاثیرات سه نمونه فوق در تربیت شاگردان الهی مفصلاً توضیح دهید یا مرجع کامل دهید ، مثلاً رابطه مختصر استاد مطهری با سید حداد (در کتاب روح مجرد) آمده است ، ولی نقش اجتماعی سید حداد برای اینجانب تا کنون روشن نیست ؟ (با توجه به حکومت بعث و ظلم و ستم آن رژیم به روحانیون آن زمان).

پاسخ

درمورد اینکه برخی از شخصیتهای برجسته علمی و عرفانی در پاره ای از صحنه های اجتماعی و سیاسی نقش ممتاز و وسیعی را بر عهده ندارند به نکات زیر توجه فرمائید :

۱ـ گستردگی فوق العاده علوم از یک طرف و عمیق شدن این شخصیتهای عظیم در رشته های تخصصی خود، فرصت و امکان وارد شدن آنها در مباحث و موضوعات دیگر را سلب می نماید. بطور مثال نوشتن یک

دوره کامل تفسیر قرآن با آنهمه محتوا و عظمت علمی که مورد استفاده دانشمندان اسلامی و همه علاقمندان به معارف قرآنی است توسط علامه طباطبائی و آثار ارزشمند دیگر ایشان ، و همچنین تدریس و تعلیم و تربیت شاگردان برجسته ای همچون شهید مطهری ها مستلزم کار تخصصی در یک رشته و مصرف نکردن وقت بطور متفرقه و پراکنده است.

۲ـ آنچه مهم است تائید اصل نظام و رهبری امام خمینی (ره) و مجموعه نهضت و انقلاب اسلامی است که مورد توجه این عزیزان بوده است. و هیچگاه از یک مفسّر بزرگ قرآن کریم و یک حکیم و فیلسوف الهی و یک عارف بالله نباید توقع داشت که در سطح یک شخصیت سیاسی فعّال و یا فارغ التحصیل در رشته علوم سیاسی وارد قضایا شده ، و در مورد هر حادثه ای که اتفاق می افتد تحلیل سیاسی وموضعگیری داشته باشد بلکه همان تأییدات کلّی که از رهبری نظام جمهوری اسلامی داشته اند بهترین افتخار و پشتوانه معنوی است. (همانطور که از یک شخصیت سیاسی نمی توان توقع داشت که در سایر علوم و فنون بطور گسترده وارد شود) لازم به ذکر است که نوید پیروزی انقلاب اسلامی و رهبری امام خمینی (ره)و توصیه به حمایت ازایشان ازپیش بینی ها و مطالب مهم شخصیتهای عرفانی زمان ما بوده است.

۳ـ حفظ این شخصیتهای ممتاز علمی و اخلاقی و عرفانی به عنوان پشتوانه های انقلاب اسلامی و نظام رهبری بر همه ما لازم است. و بهیچ وجه نباید آنها را از نظر سیاسی زیر سؤال برد و به این وسیله شخصیت و خدمات

ارزشمند علمی آنها را به اسلام و جامعه اسلامی لکه دار کرد.

واژه مقدس امام در میان پیامبران در قرآن تنها بر حضـرت ابراهیم غ اطلاق شده است و هم چنین دوازده امام شیعیان امام اند; پس چرا در جـامعه مـا، به امـام خمینی و مقام معظم رهبری امام گفته می شود (حتی اگر به معنای پیشوا باشـد)، در صورتی که این دو عزیز، معصوم

پرسش

واژه مقـدس امام در میان پیامبران در قرآن تنها بر حضـرت ابراهیم غ اطلاق شـده است و هم چنین دوازده امام شـیعیان امام اند; پس چرا در جـامعه مـا، به امـام خمینی و مقام معظم رهبری امام گفته می شود (حتی اگر به معنای پیشوا باشـد)، در صورتی که این دو عزیز، معصوم نبوده و این قضیه بین اهل تسنن نقطه ضعفی برای شیعیان قلمداد می شود; لطفاً با استناد به آیات قرآن این مطلب را توضیح دهید؟

پاسخ

در فرهنگ قرآن بر خلاف آن چه شـما گفته ایـد، "امام بر افراد زیادی اطلاق شـده و به حضـرت ابراهیم غ اختصاص ندارد، از جمله

الف "فَقَتِلُوَّاْ أَغ مَّه ـِالْکُفْرِ إِنَّهُم ٥لاَ أَیْمَن ـِلَهُم (توبه ١٢)، با پیشوایات]امامان کفر، پیکار کنید، چرا که آن ها پیمانی ندارند."

قرآن مجید در این آیه به سران کفر نیز، لقب امام داده است

ب "وَ الَّذِین ـَیَقُولُون ـَرَبَّنَا هَب ٥لَنَا مِن ٥أَزْوَ جِنَا وَذُرِّیَّتِنَا قُرَّه ـَأَعْیُن ٍوَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِین ـَإِمَامًا;(فرقان ٧۴) و کسانی که می گویند: پروردگارا! از همسران و فرزندان مان مایه روشنی چشم ما قرار ده و ما را برای پرهیزگاران "امام]پیشوا[قرار ده "

ج "وَ جَعَلْنَهُم ٥أَغ مَّه ًیَهْدُون ـَبِأَمْرِنَا;(انبیأ، ٧٣)]اسحاق و یعقوب و...[آنان را پیشوایانی قرار دادیم " قرآن در این آیه به انبیایی از جمله حضـرت اسـحاق و یعقوب لقب امام داده است بر این اساس روشن است که لفظ امام از دید قرآن به امام نور و معصوم اختصـاص نـدارد و بر سـران کفر، نیز اطلاـق می شود و همه مـا از خـدای متعال می خواهیم که ما را هم امام متّقین قرار دهـد; بنابراین چه اشکالی دارد به رهبر نظام دینی که

جامعه را به معنویّت رهبری می کنـد، امام گفته شود، ضـمن آن که هم در جامعه دینی هم مرسوم بوده که به رهبر مـذهبی امام اطلاق کننـد و رهبر یک جامعه لازم نیست حتماً معصوم باشـد تا بتوان به آن امام گفت این منطق و دیـدگاه قرآن است و عمل شیعیان هیـچ تهافتی با قرآن مجیـد ندارد و آنان که خرده می گیرند، باید دلیلی بر اختصاص لفظ امام به معصوم بیاورند. ضـمن آن که اهـل سـنت نیز، این کلمه را بر افرادی چون امـام غزالی و امام بخاری و... اطلاق نموده و چنین شـبهه ای به وجود نیامـده است (ر.ک تفسیر نمونه آیت الله مکارم شیرازی و دیگران ج ۶، ص ۹۱ و ۹۲، دارالکتب الاسلامیه)

آیا امام درباره مصدق فرموده است که او مسلمان نبود؟

پرسش

آیا امام درباره مصدق فرموده است که او مسلمان نبود؟

پاسخ

متن سخن امام(ره) (در صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۱۵) این است که عینا ارسال می گردد:

«... یک گروهی که از اولش باطل بودند من از آن ریشه هایش می دانم، یک گروهی که با اسـلام و روحانیت اسلام سرسخت مخالف بودنـد. ازاولش هم مخالف بودنـد، اولش هم وقتی که مرحوم آیت اللّه کاشانی دیـد که اینها خلاف دارنـد می کنند و صحبت کرد، اینها کاری کردند که یک سـگی را نزدیک مجلس عینک به آن زدند اسمش را آیت اللّه گذاشته بودند. این در زمان آن بود که اینها فخر می کنند به وجود او، او هم مسـلم نبودمن در آن روز در منزل یکی از علمای تهران بودم که این خبر را شـنیدم که یک سـگی را عینک زدنـد و به اسم آیت اللّه توی خیابان ها می گردانند،من به آن آقا عرض کردم که این دیگر مخالفت با شـخص نیست، این سـیلی خواهد خورد و طولی نکشـید که سـیلی را خورد و اگر مانده بود سیلی رابر اسلام می زد. اینها تفاله های آن جمعیت هستند که حالا قصاص را، حکم ضروری اسلام را غیرانسانی می خوانند».

چرا تفکرات دکتر شریعتی و دکتر سروش در بین جوانان و دانشجویان گسترش پیدا کرده است

پرسش

چرا تفکرات دکتر شریعتی و دکتر سروش در بین جوانان و دانشجویان گسترش پیدا کرده است

پاسخ

در آغاز باید این موضوع را بررسـی کرد که میزان این گسترش تا چه اندازه است و آیا کسانی که مدعی طرفداری ازاین افکار

هستند، واقعا صاحب فکراند و یا در این قالب، اغراض دیگری دارند؟

نظرات دکتر سروش و مرحوم شریعتی، یکسره باطل نیست؛ اما برخی از آرای آنان از نظر فلسفی و یا تاریخی مخدوش است. در مجموعه آثار این دو نویسنده، نکات مثبت نیز زیاد است.

به نظر می رسد در حال حاضر، آنچه که عده ای را تحت عنوان طرفداری از این نظریات مجتمع ساخته است، بیشتر جنبه سیاسی دارد و تا جنبه عقیدتی و فکری.

مشکلات پس از انقلاب، جنگ تحمیلی، شهادت بسیاری از متفکران، اندیشمندان و صاحب نظران (مانن...شهیدمطهری و شهید بهشتی)، مشغول بودن هم زمان آنان در جبهه های مختلف، مشکلات کشور و بالاخره فشار تبلیغات جهانی علیه انقلاب اسلامی، زمینه را برای پذیرش افکار منتقدان مناسب نمود. از این رو است که شما چنین تمایلی راشاهد هستید.

این درست است که اندیشه های سیاسی در تمام اعصار با ما همراه خواهد بود ولی اینکه نسلی مثل ما دیگر نمی تواند از امام تقلید کند آیا به معنی کمرنگ شدن ارزش های فکری امام نیست اگر بحث زمانی مطرح باشد خیلی ها که مرجعشان امام بود هنوز از او تقلید می کنند و زمان ا

پرسش

این درست است که اندیشه های سیاسی در تمام اعصار با ما همراه خواهد بود ولی اینکه نسلی مثل ما دیگر نمی تواند از امام تقلید کند آیا به معنی کمرنگ شدن ارزش های فکری امام نیست اگر بحث زمانی مطرح باشد خیلی ها که مرجعشان امام بود هنوز از او تقلید می کنند و زمان اشخاص در جامعه نیز متفاوت نیست؟

پاسخ

علی رغم ابهاماتی که در سؤال وجود دارد و به طور دقیق مبین منظور اصلی پرسشگر نیست، مطالب ذیل قابل توجه است:

ارزش های فکری حضرت امام منحصر به تقلید از ایشان در احکام و مسائل عبادی نیست تا عدم تقلید از ایشان به معنای کم رنگ شدن ارزش های فکری آن امام تلقی شود. بلکه برعکس حضرت امام به دنبال احیای مجدد دین مبین اسلام و ارزش های آن در زندگی فردی و اجتماعی اشخاص در تمامی عرصه های جامعه بودند و تا زمانی که افراد جامعه در این مسیر حرکت کنند ارزش های حضرت امام نیز زنده و پویا خواهد بود. بر این اساس ارزش های حضرت امام طیف وسیعی از مسائل و موضوعات از رهبری جامعه اسلامی تا زندگی فردی اشخاص را در بر می گیرد. هنگامی که ساختار سیاسی جامعه براساس محوریت ولایت فقیه و اطاعت از او شکل گرفته باشد و یا این که دولت در راستای خدمت به محرومین و تأمین سعادت دنیوی و اخروی مردم گام بردارد ارزش های حضرت امام ادامه دارد و هنگامی که افراد جامعه به دستورات الهی و واجبات دینی و احکام شرعی عمل می کنند در واقع ارزش های حضرت امام استمرار

دارد.

اصل مسأله تقلید نیز از آنجا که یکی از شرایط صحت عبادات است، مسأله ای مهم و مورد تأکید حضرت امام بود. اما به دلیل این که یکی از شرایط این مسأله زنده بودن مرجع تقلید، در تقلید ابتدایی است، جوانان عزیزی که بعد از رحلت حضرت امام به سن تکلیف رسیده اند نمی توانند در این گونه مسائل از ایشان تقلید کنند و این مسأله کاملا در راستای ارزش های حضرت امام که همان عمل کردن به دستورات و موازین فقهی است می باشد.

جریان ترور رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه ای که در اوایل انقلاب رخ داد و منجر به قطع دست مبارک آن حضرت شد را بطور کامل برایم روشن بفرمایید که چگونه اتفاق افتاد؟

پرسش

جریان ترور رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه ای که در اوایل انقلاب رخ داد و منجر به قطع دست مبارك آن حضرت شد را بطور کامل برایم روشن بفرمایید که چگونه اتفاق افتاد؟

پاسخ

بعد از تشکیل حکومت جمهوری اسلامی در ایران، توطئه های استکبار جهانی علیه نظام نوپای اسلامی فزونی گرفت. سردمداران استکبار که منافع خویش را از دست رفته می دیدند با تجهیز و تقویت گروهك ها و جریانات ضد انقلاب، در صدد نابودی نظام مقدس اسلامی برآمدند. در همین راستا جریانات ضد انقلابی که تا چندی قبل با حیله و تزویر و ادعاهای خلقی بودن و حمایت های کاذب سعی داشتند خود را انقلابی معرفی کنند، نقاب از چهره خویش برداشتند و هر کدام به شکلی در صدد براندازی حکومت اسلامی برآمدند. این گروهك ها که در جریان پیروزی انقلاب از موقعیت سوء استفاده کرده و به جمع آوری و غارت سلاح و مهمات پرداخته بودند، با سلب آسایش و امنیت از مردم شروع به بمب گذاری در گوشه و کنار کشور و کشتن مردم عادی و ترور روحانیون مبارز و انقلابی نمودند و با به شهادت رسانیدن شخصیت های برجسته ای چون استاد مطهری، دکتر بهشتی، دکتر مفتح، آیت الله قاضی طباطبایی، آیت الله مدنی و آیت الله دستغیب و... در صدد برآمدند که انقلاب اسلامی را به شکست بکشانند.

یکی از این گروهک ها، گروهك ضاله فرقان بود که با ترور شخصیت های اسلامی، سعی داشت به اهداف پلید و شوم خود دست یابد.

مقام معظم رهبری که در آن وقت نماینده امام در شورای عالی دفاع و امام جمعه تهران

بودنـد بـا روشـنگری های خویش مردم را نسـبت به ماهیت پلیـد این گروهک ها آشـنا و نظرات آنها را در سـخنرانی های خود مطرح می ساختند. همین امر موجب گردید که گروهک فرقان ترور معظم له را هدف خود قرار دهد.

روز ششم تیر ۱۳۶۰ معظم له در مسـجد ابوذر تهران در جمع خیل مشتاقان حضور یافته تا به شبهات و پرسش های مختلف مردم صمیمی و بیـدار دل جنوب شـهر پاسـخ دهند. پس از اقامه نماز ظهر ایشان مجددا برای پاسخ به پرسـش های مردم پشت تریبون قرار گرفتند.

دقایقی بعـد جوانی حدودا ۲۵ سـاله از میان جمعیت گـذشت و خود را به تریبون رسانـد و ضـبط صوتی را که در دست داشـت روی آن قرار داد و دقایقی بعد صدای مهیبی مسـجد را لرزاند و آیت الله خامنه ای از سـمت راست بدن مورد اصابت ترکش ها قرار گرفت و به شدت مجروح گردید و با از دست دادن تعادل خود به روی زمین افتاد.

ضبـط صوت فلزی به شـکـ مسـتطیل و وسط آن مواد منفجره تعبیه شـده بود و روی قسـمتی از آن که در محل انفجار افتاده بود عبارت «هـدیه گروه فرقان» به چشم می خورد (حکایت نامه سـلاله زهرا، حسن صدری مازندرانی، انتشارات مشـهور، چاپ اول ۱۳۸۱، ص ۹۲).

پس از انفجـار، مردم مقـام معظم رهبری را به بیمارسـتان بهـارلو منتقل و پس از پانسـمان های اولیه، با هلی کوپتر به بیمارسـتان قلب منتقل نمودند. یک تیم پزشکی مجرب به سرپرستی دکتر منافی وزیر بهداری وقت تشکیل شد و بلافاصله ایشان مورد عمل جراحی قرار گرفتند و ۴۲ روز تحت درمان بودند. در

بستر نقاهت، خبرنگار از ایشان پرسید که احساس جنابعالی نسبت به این سوء قصد و خطری که جان شما را تهدید کرد چیست؟ معظم له در پاسخ، این نجوای عاشقانه را با روحی فارغ از جهان مادی که ترجمان پاک یک فرزند به پدر و شاگرد به استاد و مرید خالص به مریدش بود فرمود: «سر خم می سلامت، شکند اگر سبویی»

این تک مصرع از غزل فصیح الزمان واعظ متخلص به رضوانی می باشد که بیت کامل آن این چنین است:

بشکست اگر دل من، به فدای چشم مستت سر خم می سلامت، شکند اگر سبویی

نکته جالب توجه این است که در انفجار فقط چاشنی بمب عمل کرده و خود بمب به طرز معجزه آسایی منفجر نشده بود و این از الطاف و تفضلات الهی بود که این گنجینه گرانمایه وعزیز برای رهبری امت اسلام بعد از امام خمینی حفظ شود تا سکان دار شایسته و لایقی جهت هدایت کشتی انقلاب اسلامی در اقیانوس متلاطم تحولات جهان باشد (روزها و رویدادها، مرکز فرهنگی تربیتی نور ولایت، قم، نشر پیام مهدی(عج)، چاپ چهارم ۱۳۷۹، صص ۱۸۳ - ۱۸۰).

حضرت امام در پیامی به معظم له، در مورد سوء قصد نافرجام به ایشان چنین می فرمایند: «جناب حجت الاسلام آقای حاج سید علی خامنه ای (دامت افاضاته)... اکنون دشمنان انقلاب با سوء قصد به شما که از سلاله رسول اکرم(ص) و خاندان حسین بن علی(ع) هستید و جرمی جز خدمت به اسلام و کشور اسلامی ندارید و سربازی فداکار در جبهه جنگ و معلمی آموزنده در محراب و خطیبی توانا در جمعه و جماعات و راهنمایی دلسوز

در صحنه انقلاب می باشید، میزان تفکر سیاسی خود و طرفداری از خلق و مخالفت با ستمگران را به ثبت رساندند. اینان با سوء قصد به شما، عواطف میلیون ها انسان متعهد را در سراسر کشور بلکه جهان جریحه دار نمودند... من به شما خامنه ای عزیز تبریک می گویم که در جبهه های نبرد با لباس سربازی و در پشت جبهه با لباس روحانی به این ملت مظلوم خدمت نموده و از خداوند تعالی سلامت شما را برای ادامه خدمت به اسلام و مسلمین خواستارم» (صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۴۱)

نقش آیت الله کاشانی در کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ چه بود و مقصر اصلی چه کسی را می توان قلمداد کرد؟

پرسش

نقش آیت الله کاشانی در کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ چه بود و مقصر اصلی چه کسی را می توان قلمداد کرد؟

پاسخ

در مورد نقش آیت الله کاشانی در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ه.ش برخی چنین القاء می کنند که «نقش دقیق ایشان در این وقایع معلوم نیست و او هم مثل توده ای ها و جبهه ملی (به دستور رهبر جبهه ملی) خود را کنار کشید» (مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران، جان فوران، ترجمه احمد تدین، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ دوم ۱۳۷۸، ص ۴۴۳).

و یامغرضانه در جهت تخریب وجهه روحانیت و بدون در نظر گرفتن واقعیت ها چنین شایعه می پراکنند «اما چنین به نظر می رسد که او (کاشانی) هم جماعتی را به حمایت از شاه بسیج کرده و پولی از طریق واسطه هایی که نمی شناخته و نمی دانسته عوامل سیا هستند دریافت کرده باشد» (همان).

اما بررسی مدارک و مستندات تاریخی به خوبی خلاف گفته های فوق را اثبات می نماید. آیت الله کاشانی علیرغم تمامی بی مهری ها و اذیت هایی که از طرف دکتر مصدق و طرفداران او دیده بود - و او را مجبور به خانه نشینی کرده بودند - قبل از وقوع کودتا، در نامه ای خطر وقوع کودتا را به دکتر مصدق گوشزد نموده و به او پیشنهاد همکاری و اتحاد در جلوگیری از توطئه های دشمنان را می دهد، متن نامه به شرح ذیل است:

«حضرت نخست وزیر جناب آقای دکتر مصدق (دام اقباله) عرض می شود اگر چه امکاناتی برای عرایضم نمانده، ولی صلاح دین و ملت برای این خادم اسلام بالاتر از

احساسات شخصی است و علی رغم غرض ورزی ها و بوق و کرنای تبلیغات شما، خودتان بهتر از هر کس می دانید که هم و غم من در نگهداری دولت جنابعالی است که خودتان به بقای آن مایل نیستید، از تجربیات روی کار آمدن قوام و لجبازی های اخیر، بر من مسلم است که می خواهید مانند سی ام تیر کذایی یک بار دیگر، ملت را تنها گذاشته و قهرمانانه بروید. حرف اینجانب را در خصوص اصرارم در عدم اجرای رفراندم نشنیدید و مرا لکه حیض کردید. خانه ام را سنگباران و یاران و فرزندانم را زندانی فرمودید و مجلس را که ترس داشتید شما را ببرد، بستید و حالا ـ نه مجلس و نه تکیه گاهی برای ملت گذاشته اید. زاهدی را که من با زحمت در مجلس تحت نظر و قابل کنترل نگه داشته بودم بالطایف الحیل خارج کردید و حالا همان طور که واضح بود در صدد به اصطلاح کودتا است. اگر نقشه شما نیست که مانند سی ام تیر عقب نشینی کنید و به ظاهر قهرمان زمان بمانید و اگر حدس و نظر من صحیح نیست که همان طور که در آخرین ملاقاتم در «دزاشیب» به شما گفتم و به «هندرسون» هم گوشزد کردم که آمریکا ما را در گرفتن نفت از انگلیس ها کمک کرد و حالا به صورت ملی و دنیاپسندی می خواهد به دست جنابعالی این ثروت ما را به چنگ آورد و اگر واقعا با دیپلماسی نمی خواهید کنار بروید این نامه من سندی است در تاریخ ملت ایران که من شما را با وجود همه بدی های

خصوصی تان نسبت به خودم، از وقوع حتمی یک کودتا آگاه کردم که فردا جای هیچ گونه عذر موجهی نباشد، اگر به راستی در این فکر اشتباه می کنم، با اظهار تمایل شما سید مصطفی و ناصر خان قشقایی را برای مذاکره خدمت می فرستم.

خدا به همه رحم بفرماید، ایام به کام باد. سید ابوالقاسم کاشانی».

پاسخی را که دکتر مصدق در جواب نامه مرقوم داشت این بود: «۲۷ مرداد مرقومه حضرت آقا به وسیله آقای حسن آقای سالمی زیارت شد. این جانب مستظهر به پشتیبانی ملت ایران هستم. والسلام» (روحانیت و اسرار فاش نشده از نهضت ملی شدن صنعت نفت، گروهی از هواداران نهضت اسلامی ایران و اروپا، دارالفکر قم، ص ۱۸۵ - برای توضیح بیشتر ر.ک: مجله تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۶ و ۷).

این نامه به خوبی نشان می دهد که آیت الله کاشانی با کودتاچیان و سرلشکر زاهدی، حامی و سرسپرده دربار پهلوی به شدت مخالف بوده و از این رو با ارسال نامه به مصدق و پیشنهاد مذاکره و همکاری در صدد خنثی سازی نقشه کودتا بوده است.

اما در مورد مقصر اصلی باید گفت که در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علل و عوامل متعددی دخیل بودند که هر چند نقش برخی پر رنگ تر ولی نمی توان یکی را به عنوان مقصر اصلی معرفی کرد؛ کودتای ۲۸ مرداد علاوه بر عوامل خارجی (آمریکا و انگلیس) و عوامل داخلی (دربار، نظامیان، اراذل و اوباش و...) معلول یکسری زمینه ها و شرایطی است که رهبران نهضت ملی شدن صنعت نفت در به وجود آمدن آنها نقش داشتند. در واقع این نهضت به نوعی

تکرار تجربه مشروطه بود. در هر دو ائتلاف گروه های مختلف به خصوص روحانیان و روشنفکران به پیروزی انجامید و با بروز اختلاف و تفرقه، زمینه شکست آنها فراهم شد و در هر دو مورد مداخله خارجی به عنوان مکمل به شکست کمک کرد. ائتلاف ملی گرایان با آیت الله کاشانی که مهمترین حامی دولت ملی محسوب می شد بعد از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ ه.ش و در اوج پیروزی نهضت از هم گسست. مصدق با از دست دادن حمایت نیروهای مذهبی، حامیان اصلی خود را از دست داد و در مقابل سیل دشمنان بی دفاع ماند. پافشاری مصدق در کسب اختیارات ویژه، آزادی حزب توده و به کارگیری سیاست مداران به نام از دلایل اصلی جدایی نیروهای مذهبی از مصدق به شمار می ایند. در تنگنا قرار گرفتن مردم به دلیل بحران اقتصادی و ضربه اقتصادی شوروی ها به نهضت از طریق بلوکه کردن طلاهای ایران در اتحاد جماهیر شوروی نیز از دلایل شکست نهضت ملی ذکر شده است (انقلاب اسلامی، چرایی و چگونگی رخداد آن، جمعی از نویسندگان، نشر معارف، چاپ چهاردهم، ۱۳۸۰، ص ۶۴).

حقیقت این است که اگر دکتر مصدق در اثر تلقینات بدخواهان و یا غرب زدگانی که از دیرباز روحانیت را در پیش چشم وی مزاحم و ارتجاعی ترسیم کرده بودند، پیشنهاد همکاری آیت الله کاشانی را در روز ۲۷ مرداد با نوشتن آن پاسخ یک سطری و نیشدار رد نکرده بود، تنها پخش یک پیام مشترک حتی در صبح روز کودتا کافی بود که آن نقشه شوم را برای همیشه در نطفه خفه کند (سیاست، دیانت و آیت الله کاشانی،

غضنفر رکن آبادی، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۹، ص ۵۵).

اما متأسفانه وی حتی به درخواست دوستانش که اصرار داشتند رادیو، خبر کودتا را به مردم اعلام کند و از مردم استمداد بطلبد، توجهی نکرد و با این کار مخالفت کرد و حتی به ارتش فرمان داد تا خیابان ها را از همه تظاهر کنندگان پاک سازند (ایران بین دو انقلاب، یراوند آبراهامیان، نشر نی، چاپ دوم، ص ۳۴۴).

حتی پس از شروع کودتا نیز سعی در مبارزه با کودتاچیان نکرد.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

رفتارشناسی آمریکا در قبال نهضت ملی، محمد حسین جمشیدی،

حدیث پیمانه، حمید پارسانیا،

نهضت روحانیون ایران، علی دوانی

مصدق با این قبیل اقدامات، وضعیت مطلوب را برای کودتاچیان فراهم ساخت.

سرعت پاسخ دهی از انتظارات پرسشگران است. خواهشمند است با اولویت بندی و پیرایش سؤالات، ما را یاری کنید. بدیهی است با ارتباط مکرر، پاسخ گوی دیگر پرسش های شما خواهیم بود

در مورد عزل آیت الله منتظری و نامه ای که امام به ایشان نوشتند که در آن نامه ایشان را یک فرد ساده لوح خطاب کردند برای من چند سئوال به جا گذاشت. اول اینکه آیا اینکه می گویند امام آن نامه را در اثر تاثیر اطرافیان نوشته اند و اطرافیان امام اطلاعت نادرستی به ا

پرسش

در مورد عزل آیت الله منتظری و نامه ای که امام به ایشان نوشتند که در آن نامه ایشان را یک فرد ساده لوح خطاب کردند برای من چند سئوال به جا گذاشت. اول اینکه آیا اینکه می گویند امام آن نامه را در اثر تاثیر اطرافیان نوشته اند و اطرافیان امام اطلاعت نادرستی به امام دادند صحت دارد.

پاسخ

همانگونه که حضرت امام (ره) به کرات در زمان حیات پربرکت خویش تصریح داشته اند تمامی نامه ها و اعلامیه های ایشان توسط شخص ایشان و بر اساس نظرات و دیدگاههای ایشان نگاشته شده است . چنانکه ایشان در وصیت نامه سیاسی الهی خویش بر این امر تأکید دارند که:

«اشخاصی درحال حیات من ادعا نموده اند که اعلامیه های اینجانب را می نوشته اند، این مطلب را شدیدا تکذیب می کنم. تاکنون هیچ اعلامیه ای را غیر شخص خودم کسی تهیه نکرده است»

نامهء ۶۸.۱.۶ حضرت امام به آیت الله منتظری از نظر سندی و صمت انتصاب آن به حضرت امام هیچگونه خدشه ای در آن وارد نیست و این موضوع علاوه بر تأیید مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام (ره) و افراد مورد اطمینان زیادی که در ارتباط بودند مورد تأییدشخص آیت الله منتظری نیز می باشد آنجا که در نامه ۶۸.۱.۷ در پاسخ به نامه ۶۸.۱.۶ حضرت امام (ره) می نویسد: «پس از سلام و تحیت مرقومه شریفه مورخه ۶۸.۱.۶ واصل شد...»

اما در مورد احتمال تأثیر اطرافیان حضرت امام در این نامه باید گفت که علاوه بر استقلال شخصیت فکری و روحی حضرت امام و... همین بس که اطرافیان حضرت امام (ره) مانند مرحوم

حاج سید احمد آقا آقایان هاشمی رفسنجانی ، اردبیلی، آیت الله خامنه ای و ... بعد از اطلاع از مفاد نامه تمامی سعی و تلاش خویش را برای جلوگیری از انتشار آن نامه که حضرت امام (ره) تأکید داشتند همان روز در اخبار سراسری از طریق صدا و سیما منتشر شود به کار بردند.

بنابراین چنین ادعاهایی نمی تواند صحت داشته باشد. علاوه بر این موضع گیری حضرت امام (ره) قبل و بعد از این نامه در قبال نامبرده ، به خوبی دلالت بر عزم راسخ حضرت امام (ره) برای حفظ سلامت دستگاه رهبری انقلاب اسلامی ، آنگونه که در نامه ۶۸.۱.۶ بیان شده دارد.

چرا مقام معظم رهبری به خارج از کشور و کشورهای دیگر مخصوصا مسلمان (بالاترین مقام کشور هستند) مسافرت نمی کنند حتی به سفر حج.

پرسش

چرا مقام معظم رهبری به خارج از کشور و کشورهای دیگر مخصوصا مسلمان (بالاترین مقام کشور هستند) مسافرت نمی کنند حتی به سفر حج.

پاسخ

به نظر می رسد چند عامل در این موضوع مؤثر باشد:

اول این که؛ در ساختار حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، پس از مقام رهبری رئیس جمهور عالی ترین مقام رسمی کشور و مسؤول قوه مجریه می باشد که مسؤولیت اجرایی کلیه امور کشور در ابعاد مختلف داخلی و بین المللی را بر عهده داشته و در زمینه بین المللی نیز تنظیم روابط دیپلماسی و مراودات سیاسی - اقتصادی و... با سایر دول توسط ایشان انجام می شود. از این رو مسافرت ها و بازدیدهای خارجی که طبق عرف بین الملل توسط سران کشورها انجام می شود، توسط ایشان صورت می پذیرد و دیگر نیازی به مسافرت مقام معظم رهبری نیست.

دوم؛ اصولا در عرف دیپلماسی کشورها مسافرت های خارجی سران یک کشور مبتنی بر دعوت رسمی کشور میزبان از سران یک کشور آن هم از ناحیه مسؤول یا مقامی مساوی و هم شأن اوست.

سوم: در مورد حج هم گفتنی است که حج فریضه ای عبادی و سیاسی است و از نظر عبادی مقام معظم رهبری هم قبلا مشرف شده اند و هم سایر مشاغل عدیده ای که دارند چنین فرصتی را در اختیار ایشان قرار نمی دهد و از نظر سیاسی زمانی مسافرت ایشان مهم و تأثیرگذار است که مقامات و دولت عربستان اجازه تأثیرگذاری سیاسی سفر ایشان را بر مسلمانان و جهان اسلام بدهند که مسلما چنین اجازه ای را نخواهند داد.

در مورد وضـــعیت اقتصادی جناب آقای هاشمی رفسنجانی حرفهای زیادی می شنوم از طرفی شنیده ام که کسی به ثروت زیاد نمی رسد مگر آنکه حق مظلومی گرفته شده باشد (لااقل در جامعه ای که بعید است کســـی بدون تضیع حق دیگران سرمایه دار شود)به این ترتیب ایشان از تقوی کافی برای س

پرسش

در مورد وضـعیت اقتصادی جناب آقای هاشـمی رفسـنجانی حرفهای زیادی می شـنوم از طرفی شنیده ام که کسی به ثروت زیاد نمی رسد مگر آنکه حق مظلومی گرفته شده باشد (لااقل در جامعه

ای که بعید است کسی بدون تضیع حق دیگران سرمایه دار شود)به این ترتیب ایشان از تقوی کافی برای سمت ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام و یا امامت جمعه برخوردار نیستند و مسئولیت عزل ایشان به مقام معظم رهبری بر می گردد،اولا آیا حرفها و استنباط های من درست بوده ثانیا در صورت درست بودن دلایل مقام معظم رهبری برای این کار خود چیست؟

پاسخ

یکی از اساسی ترین معیارها جهت بررسی صحت و درستی ارزیابی و قضاوت های افراد پیرامون عملکرد شخص، نهاد، سازمان و... میزان اطلاع آنان از حقایق و مستند بودن ادعاهای آنان است و در غیر این صورت هرگونه ادعایی فاقد ارزش است. خصوصا ادعاهایی که آلوده به اغراض و انگیزه های سیاسی نیز باشد واقعیت این است که طرح چنین ادعاهایی آن هم توسط مخالفان نظام، اقدامی مغرضانه جهت تخریب یکی از شخصیت های مهم و مؤثر در پیروزی انقلاب اسلامی و بعد از آن بوده و به چند دلیل فاقد ارزش است زیرا: اولا این چنین نیست که آقای هاشمی رفسنجانی قبل از انقلاب فاقد اموال شخصی بوده و در دوران انقلاب به آن دسترسی پیدا کرده باشد. بلکه ایشان از قبل از انقلاب از تمکن مالی خوبی و حتی بهتری نسبت به زمان کنونی برخوردار بوده اند.

ثانیا، علاوه بر تقوای ایشان و اهمیت دادن وی به رعایت دقیق بیت المال، از ابتدای انقلاب تاکنون براساس اصول قانون اساسی که قوه قضائیه و دستگاه های نظارتی را موظف به نظارت و کنترل دقیق بر اموال مسؤولان عالی رتبه حکومتی می نماید همواره تحت نظارت و کنترل دقیق قرار داشته تا

به صورت غیرقانونی افزایش نیابد و حتی ایشان از دستگاه های مربوطه خواسته اند تا جهت رفع شایعات لیست اموال ایشان را منتشر نمایند.

ثالثا، آنچه که واقعیت دارد و از صدا و سیما نیز پخش شد ایشان از زندگی در حد معمول برخوردارند نه زندگی تجملاتی و اشرافی و اما آنچه مربوط به دفتر کار ایشان است که از قبل، از اموال دولتی بوده است.

رابعا، مقام معظم رهبری در پاسخ به سؤالی در مورد زندگی برخی مسؤولین و... می فرمایند: البته زندگی ساده خیلی خوب است، ما هم خلاف او را در افراد نمی بینیم، اما بنده اصرار ندارم که به آن کسانی که با ما کار می کنند - به قول شما منصوبان - بگویم باید حتما در وضع زاهدانه ای زندگی کنید، نه زندگی معمولی. بله، اگر تشریفاتی زندگی کنند به آنها تذکر می دهیم. بین زاهدانه و تشریفاتی زندگی کردن فاصله است و یک حد وسطی وجود دارد: زندگی معمولی داشته باشند که تشریفاتی و اشرافی هم نباشد، زاهدانه آن طوری هم نباشد. اگر کسی این طور زندگی کند. نه، ما ایرادی به او نخواهیم گرفت، اصرار هم نمی کنیم که حتما چون منصوب ما هستند، باید زندگی زاهدانه داشته باشید. البته اگر کسی اطلاع دارد که منصوبان همکار بنده زندگی اشرافی دارند، بد نیست به ما هم خبر بدهند که ما هم مطلع شویم و اگر اقدامی لازم بود بکنیم (دیدار با دانشگاهیان دانشگاه شهید بهشتی، ۲۲/۲/۸۲).

و نکته آخر این که از دیدگاه اسلام کسب ثروت و داشتن تمکین مالی در صورتی که راه های قانونی و مشروع باشد و بتواند

در کنار آن به بخش هایی از طبقات ضعیف جامعه کمک کند نه تنها منعی ندارد بلکه یک ارزش مثبت تلقی می شود، چنان که نمونه های بیشماری از بزرگان اسلام اینگونه بودند.

در مورد پرداخت سهم از فروش ایران خودرو به دفتر رهبری و همچنین در مورد محل خرج سفرهای رهبری و هدایای ایشان و در مورد کرایه کمک به لبنان و ساده زیستی رهبری توضیح دهید؟

پرسش

در مورد پرداخت سهم از فروش ایران خودرو به دفتر رهبری و همچنین در مورد محل خرج سفرهای رهبری و هدایای ایشان و در مورد کرایه کمک به لبنان و ساده زیستی رهبری توضیح دهید؟

پاسخ(قسمت اول)

در پاسخ به مطالب ارسالی شما، توجه به نکات ذیل حائز اهمیت می باشد:

یکم: یکی از شیوه های مهم و حساس قدرتهای استکباری (و بصورت کلی مخالفین) در مواجه با نهضت های آزادی بخش و انقلابی، استفاده از فنون پیچیده تبلیغاتی و جنگ روانی در جهت تضعیف پایگاه مردمی این نهضت ها و انقلاب ها و ایجاد جو بدبینی و بی اعتمادی و بالاخره تخریب وجهه رهبران آنان است، در این راستا شایعه یکی از کم هزینه ترین و در عین حال مؤثرترین این ابزارها است که از کارآیی بسیار بالا برخوردار می باشد.

نظام اسلامی ایران به دلیل ماهیت ایدوئولوژیکی و اسلامی بودن خود از ابتدای تشکیل تاکنون، همواره مورد تهاجمات مختلف سیاسی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی و تبلیغاتی دشمنان داخلی و خارجی خود بوده است، دشمنان نظام اسلامی علاوه بر ایجاد فشارها و محدودیت های مختلف، تلاش نموده اند پایگاه مردمی نظام اسلامی به عنوان مهمترین پشتوانه انقلاب اسلامی را تضعیف و پیوند مردم با مسؤولین انقلاب اسلامی را تضعیف و پیوند مردم با مسؤولین انقلاب را با ایجاد جوی مملو از شبهه، شک و تردید، بدبینی و بی اعتمادی، از میان ببرند.نمونه هایی را که در نامه بیان نمودید تنها بخش کوچکی از حجم عظیم تهاجم تبلیغاتی است که در این چارچوب قابل بررسی و تحلیل می باشد. لذا قبل از هر موضوع باید به این نکته مهم توجه

داشت.

دوم: از آنجا که شایعه بر دلیل برهان و استدلال منطقی و مستحکمی استوار نیست، هیچ گونه اعتبار و ارزش علمی نداشته و نمی تواند برای اثبات واقعیات یک جامعه یا یک نظام و قضاوت پیرامون عملکردهای اشخاص و ... ، بر آن تکیه نمود. البته از آنجا که شایعه یکی از ابزارهای اصلی جنگ روانی بوده که می تواند اثرات تخریبی بیشمار و مختلفی برای یک نظام و جامعه در پی داشته باشد، از این رو جهت مصون ماندن از این آسیب ها، باید از ابزارها و شیوه هایی اطلاع رسانی به موقع و شفاف خصوصا در موارد حساس و مهم بهره جست و با زدودن ابهامات از این اثرات تخریبی در امان بود.

که این خود وظیفه مسؤولین و دستگاههای اطلاع رسانی را بیشتر می کنند.

سوم: در مورد ایران خودرو و مطلبی که استناد داده شده به دلایل متعدد نمی تواند صحت داشته باشد:

۱. اصل این ادعاها به هیچ وجه مستند نیست و دلیل معتبری اعم از مسؤولین ایران خودرو، نمایندگان مجلس، اعضای هئیت دولت و ... ، نه تنها چنین ادعایی را تأیید نمی کند بلکه دلایل متعددی بر نقض آن وجود دارد.

۲. تعابیری نظیر «می گویند» (بدون ذکر دقیق گوینده) «نهادهای خاص» و «نمایندگان مجلس» بدون ذکر مشخصات آنان و تاریخ دقیق آن، عباراتی کلی و مبهم است که اثبات کننده هیچ موضوع مشخصی نیست.

۳. این که مقام معظم رهبری در مسافرت های خود به شهرهای مختلف کشور و مناطق محروم، اعتباراتی را به طرح های عمرانی و نیازهای اساسی آن مناطق اختصاص می دهند، به هیچ وجه دلیل بر استفاده ایشان

از منابع نامشخص همانند ایران خودرو و ... نیست. بلکه همچنان که در ادامه می آید ولی فقیه بر اساس اصول اسلامی و حقوق اساسی منابع مشخصی برای اعتبارات مورد نیاز نهاد رهبری است.

۴. همان گونه که می دانیم در تبیین قضایای سیاسی و تحلیل واقعیات یک کشور، یکی از منابع مهم، موضع گیری های صریح و شفاف مسؤولان عالی رتبه آن است که هم در بعد داخلی و هم بعد بین المللی از جایگاه ویژه ای برخوردار می باشد.

و در قضیه ایران خودرو : دفتر مقام معظم رهبری با تکذیب شایعه اختصاص درصدی از قیمت تعیین شده خودروها به این دفتر، با توصیه به مسئولان برای اطلاع رسانی صحیح و شفاف به مردم در رابطه با ساز و کار قیمت گذاری ها، تأکید کرد: وزارت اطلاعات و دستگاه های ذیربط نسبت به شناسائی عناصری که چنین شایعاتی را با اغراض گوناگون ساخته و منتشر می کنند اقدام و طبق ضوابط قانونی با آنان برخورد نمایند. متن اطلاعیه دفتر مقام معظم رهبری به این شرح است:

بسم الله الرحمن الرحیم

به دنبال انتشار شایعه کذب اختصاص درصدی از قیمت تعیین شده برای خودروها به دفتر مقام معظم رهبری، بدین وسیله به اطلاع مردم شریف ایران می رساند این قبیل شایعات و دروغ پراکنی ها با هدف ایجاد تشویش و بدگمانی و اختلاف بین مردم و مسئولان نظام توسط دشمنان ساخته می شود و متأسفانه بعضی از رسانه های خبری نیز به آن دامن می زنند. لذا صریحا اعلام می شود این شایعه دروغ محض بوده و تا کنون هیچ وجهی از هیچ یک از کالا های تولیدی

و وارداتی توسط این دفتر گرفته نشده است و مقام معظم رهبری همواره بر شفافیت قیمت گذاری اطلاع رسانی صحیح به مردم تأکید داشته و دارند. لذا ضمن توصیه به مسئولان برای اطلاع رسانی صحیح و شفاف به مردم در رابطه با ساز و کار قیمت گذاری ها از وزارت اطلاعات و دستگاههای ذیربط مؤکدا خواسته شده است نسبت به شناسائی عناصری که چنین شایعاتی را با اغراض گوناگون ساخته و منتشر می کنند اقدام و طبق ضوابط قانونی با آنها برخورد نمایند. اطمینان داریم مردم عزیز ایران با هوشیاری خود جنگ روانی دشمنان را خنثی و با فتنه انگیزی آنان مقابله خواهند نمود. (دفتر مقام معظم رهبری ۲۳/۴/۱۳۸۲، به نقل از روزنامه خراسان، ۲۴/۴/۸۲)

و به علاوه وزیر صنایع و وزیر اطلاعات چنین خبری را شایعه و بی اساس می دانند.که این خود بهترین و معتبرترین دلیل بر عدم صحت و واهی بودن چنین موضوعی است.

۵.ضمن قبول برخی انتقادات بر سیاست های اجرایی از جمله مالیات های سنگین بر بخش های تولیدی و نیز عدم نظارت جدی و علمی بر کارگران دولتی که باعث ریخت و پاشهای زیاد و اسراف های نادرست و تحمیل هزینه های گزاف آنان بر مردم می شود و یا حقوق بسیار کلان برخی مدیران عالی رتبه در این کارخانجات با فاصله بسیار فاحش حقوقی با کارمندان و کارگران این واحدها که زمینه ساخت و پرداخت چنین شایعاتی را فراهم می کند؛به این مطلب نیز اذعان داریم که باید از صنایع داخلی حمایت کرد و گرنه در دراز مدت مملکتی وابسته داریم که هم باید محتاج دیگران باشیم و هم باید

گرانتر از وضعیت فعلی خریداری کنیم چون مملکت وابسته تابع شرایط است نه تأثیر گذار بر شرایط و نقش تعیین کننده ندارد.

۶. درست است که نیروی کار در کشور ما پایین است، اما بایـد به این واقعیت نیز توجه داشت که نیروی کار ارزان به هیچ وجه به تنهایی در کاهش قیمتها کفایت نمی کنـد.بلکه بایـد مجموعه ای از شـرایط و امکانات فراهم باشـد، به عنوان نمونه در قضـیه ارزانی خودروهـای خـارجی نسـبت به خودروهـای داخلی_ علی رغم اینکه قیمت نیروی کار در کشورما نسـبت به آن کشورها پایین تر است_ چند عامل وجود دارد:

۶.۱. قدرت تکنولوژی بسیار بالایی که کشورهای پیشرفته دارند، هزینه های تولید را پایین می اورد.

۶.۲. کشورهای پیشـرفته به دلیل تسلط و نفوذ که در جهان دارند و بعضا با سیاستهای استکباری، مواد معدنی و منابع اولیه تولید را بـا قیمت بسـیار ارزان از کشورهـای جهـان سوم دریافت می کننـد ولی فراورده ها را با قیمت خودشان و بسـیار بالا نسـبت به قیمت پرداختی برای مواد اولیه، به خود کشورهـای جهـان سوم می فروشـند که چون وضـعیت اقتصـادی کشورهـای جهان سوم بیمار است امار و ارقام را همیشه به زیان این کشورها نشان می دهد.

۶.۳.عامـل دیگری که هم در بحث قیمت گـذاری و هم در بحث کیفیت محصولاـت نقش دارد نوع اقتصـاد آنان یعنی تأکیـد و تکیه عمده بر بخش خصوصی است: و بخش خصوصی با منطق سودآوری و با مدیریت و نظارت جدی که به عمل می اورد، با کم ترین هزینه بیشترین و بهترین تولید سودآور را تولید می کند، اما در کشورهای جهان سوم از جمله

کشور ما به دلایل مختلف اقتصاد و از جمله بخش صنعتی آن، عمدتا دولتی است (در کشور ایران ۸۰ درصد اقتصاد دولتی است) و دولت نیز به دلایل متعدد به هیچ وجه نمی تواند مدیریتی علمی، کارامد و شایسته ایفا نموده و محصولاتی با کیفیت، و با هزینه کم و در عین حال از نظر اقتصادی سودآور برای مصارف داخلی کشور خود و صادرات به سایر کشورها، عرضه و تولید نماید. از این روست که مشاهده می نماییم محصولات کارخانجات دولتی عمدتا با قیمتهای بسیار بالا و معمولا با کیفیتی پایین (حداقل نسبت به استانداردهای جهانی) سرازیر بازارهای داخلی می شود.

۷.وضعیت اقتصادی کشور ما (از جمله بخش تکنولوژی و صنعت) وضعیتی بیمار گونه است و ریشه در زیر ساختارهای نامناسب و نامساعد خود از جمله دولتی بودن اقتصاد کشور دارد.متاسفانه علی رغم اینکه در قانون اساسی راهکارهای بسیار منطقی و صحیحی برای تحقق اقتصادی شکوفا و کارامد در نظر گرفته شده است، اما موانع و مشکلاتی نظیر جنگ تحمیلی و محاصره های بین المللی، مشکلات ناشی از دوران سازندگی و همچنین درگیری ها و رقابت های ناسالم سیاسی جناحها و بالاخره برخی ضعفها و کاستیهای مدیریتی، همه باعث شده اقتصاد کشور ما همچنان مهمترین علت بیماری و ناکارامدی خود یعنی دولتی بودن بخش های عظیمی از خود را، حفظ کند و هنوز کماکان علی رغم بسیاری دستاوردهای کلان در برخی زمینه ها از جمله بخش خودرو باعث توزیع درامدها و عدالت اجتماعی، دچار مشکل باشیم. که امید می رود با عزم و همدلی تمامی بخش های نظام و با تکیه بر رهنمودهای مکرر مقام

معظم رهبری و برنامه چهارم توسعه، شاهد اقتصادی پویا و پیشرفته در داخل کشور اسلامیمان باشیم.

چهارم: در حکومت اسلامی چه در زمان پیامبر اکرم(ص) و یا امام علی(ع) و چه نظام ولایت فقیه در عصر غیبت، رهبر و حاکم اسلامی، وظایف و مسؤولیتهای بسیار مهمی بر عهده دارد و طبیعی است برای انجام صحیح این وظایف و مسؤولیتها، باید از یکسری اختیارات از جمله اختیارات مالی برخوردار باشدکه در قرآن و روایات اسلامی به آنان تصریح شده است. بخش مهمی از این اختیارات مالی از طریق انفال حاصل می شود به طور کلی، بودجه نهاد رهبری از طریق اعتبارات دولتی، دستگاه های تحت پوشش دفتر مقام معظم رهبری که فعالیت های اقتصادی دارند (نظیر: بنیاد مستضعفان، جانبازان، بنیاد پانزده خرداد و ...)، وجوهات شرعی نظیر خمس، و بالاخره نذورات و هدایایی که از سوی مشتاقان و ارادتمندان به معظم له اهدا می شود و ... ، تامین می گردد.

اما مخارج و مصارف این اعتبارات نیز بر اساس مبانی و اصول اسلامی و قانون اساسی است که وظایف و مسؤولیت های رهبری را مشخص می نماید؛ بر این اساس می توان مخارج و مصافر ایشان را در دو بخش تقسیم بندی نمود:

مصارف و هزینه های شخصی:

مقام معظم رهبری علی رغم اینکه از نظر شرعی و قانونی، حق استفاده از برخی منابع همانند خمس، نذورات شخصی و هدایای که مردم برای ایشان می فرستند را دارند، و از این حق نیز برخوردارند که حداقل زندگی معمولی در سطح اقشار متوسط جامعه داشته باشند، اما به دلیل کمالات شخصی و معنوی که دارند و برای احساس

همدردی با پایین ترین اقشار جامعه، به حداقل امکانات در حد ضروریات زندگی اکتفا نموده و به کل منافع و مصالح شخصی خود و خانواده شان را فدای انقلاب، مردم و نظام اسلامی نموده اند.

کسانی که از نزدیک با زندگی مقام معظم رهبری ارتباط داشته و در جریان امورات شخصی ایشان می باشند، به سرآمد بودن ساده زیستی ایشان در زمان کنونی آن هم در حد پایین ترین طبقات جامعه اذعان دارند. جهت آشنایی شما با گوشه هایی از این موضوع توصیه می شود دو کتاب «در سایه خورشید، هادی قطبی، انتشارات معبود، ۱۳۸۱) را مطالعه فرمایید. (و در صورت نیاز می توانید با ذکر آدرس پستی خود در مکاتبه بعدی از ارسال این دو کتاب توسط مرکز مشاوره بهره مند شوید.)

اما در مورد حقوق ایشان باید گفت: بنا به گفته مسؤول دفتر ایشان، معظم له هیچ گونه حقوقی دریافت نمی کنند و زندگی شخصی ایشان از طریق هدایای مردمی و نذوراتی که مردم برای شخص ایشان می فرستند و با کمال زهد و سادگی اداره می شود. برای آگاهی بیشتر نیز می توانید به مصاحبه حجه الاسلام محمدی گلپایگانی که در روزنامه اطلاعات ۹/۱۰/۷۷ به چاپ رسیده مراجعه نمایید. و جهت اطلاعات بیشتر در مورد ابعاد مختلف زندگی مقام معظم رهبری متن کامل مصاحبه روزنامه کیهان با یکی از محافظان نزدیک ایشان مورخ ۹/۱۲/۸۲ در ذیل می آید.

این شرح بی نهایت حرفی است از هزاران

درآمد: در غروب آفتاب جماران به مطلع الفجر صبح صادق ایمان آوردیم، جامه خوف از تن به در کردیم، حبل المتین ولایت را باز یافتیم و عروه الوثقای وحدت را باز دیدیم.

اینک سال هاست که با او عقد عشق بسته ایم، در مکتبش درس وفا گرفته ایم و از راست قامتی اش در محراب آیین پایمردی و استقامت آموخته ایم. ما شاهدان نستوهی اش در روزگار رنج و ستوهیم، روایتگران غربت وی در ایام زخم و ابتلائیم، از دیدگان پر مهرش قصه دردهایی را می خوانیم که به چاه گفتن آنها را از نیای مظلوم خویش دارد. ما در تندباد شقاوت سالیان اخیر دل و روح خویش را در مسیر ولای او پیر ساخته ایم... امروز میلیون ها جان عزت طلب و عدالت جو میهمان سایه سار سرو هدایت مردی است که نفسش نسیم رویش باغ امید است، ردایش دست نوازش دل ها، نگاهش قوت قلوب و دستانش پاره های نور. «خامنه ای» خطابه بلیغ باران، رعد فریادهای ستمکوب و برق بارقه های ظهور در روزگار ماست. ذکر و خاطره او سرود شوریده گان بیدار دلی است که در پرتو اشارت او سر بر ستیغ کرامت و آزادگی برافراشته اند. سسس روایتی که در پی می آید از زبان ملازمی صدیق است که از آغازین سالیان جوانی در تمامی عرصه ها از جبهه های نبرد و محراب جمعه و یکشنبه خونین مسجد ابوذر گرفته تا دوران مسئولیت های دشوار ریاست جمهوری و زعامت امت، همگام و هم نفس مولای خویش بوده و از سیره و منش او ناگفته هایی فراوان در سینه دارد. او اگرچه امروز همراه مقتدایش نیست و در گوشه ای دیگر از میهن اسلامی کمر به تحقق و اعتلای منویات او بسته است، اما همچنان دل در گرو ایام خوشی دارد که با

دوست سپری ساخته است. محسن جوادیان در بعـد از ظهر یکی از روزهای گرم تیر ماه امسال به کیهان آمـد تا تنها به بازگوئی خاطرات مربوط به واقعه ۶ تیر ۶۰ بپردازد اما سـخن به درازا کشـید و بسـیاری از ابعاد و جوانب سلوک فردی و اجتماعی آقا را شامل شد. بخش نخست این گفت و شـنود را در سالروز سوء قصد به مقام معظم رهبری تقدیمتان نمودیم که فراوان مورد اقبال واقع شـد و اینک واپسـین قسـمت آن را می خوانیـد. هم جوادیان و هم ما بر این باوریم که آنچه در این مجال اندک آمده تنها نمی ازیم است این شـرح بی نهـایت کز زلف یـار گفتنـد حرفی است از هزاران کانـدر عبـارت آمـد از این پس در تلاشـیم که هرازگـاه جلوه هـایی گویا از سیره و منش مقام معظم رهبری را از زبان همگامان و ملازمان معظم له به شـما اهـداء نمائیم. امید آنکه مقبول افتد.

پاسخ(قسمت دوم)

گروه گفت و گو س شـما به لحـاظ مصـاحبت طولا‌نی بـا مقام معظم رهبری در ادوار مختلف ۲۵ سـال اخیر، قطعاً گفتنی های زیـادی از سـیره فردی و اجتمـاعی ایشـان داریـد. در این گفت وشـنود ما تمایل داریم تا بیشتر درباره جنبه هایی از منش ایشان، بشـنویم که مورد بحث و نیاز جامعه امروز است و از همین روی تصور می کنیم که سـخن از دقت ها و حساسیت های اقتصادی آقـا نقطه شـروع خوبی است. از زهـدورزی ایشان در زنـدگی خصوصـی برای ما بگوئیـد؟ - بایـد عرض کنم که حرف زدن از ویژگیهای آقا همیشه برای من مشکل بوده، چرا که این نگرانی را داشته

ام که به دلیل عدم حضور ذهن کامل و طبعاً بیان ناقص مسائل، نتوانم حق مطلب را آنگونه که باید ادا کنم اما در پاسخ به شما با استمداد از حضرت حق به برخی از خاطراتم اشاره خواهم کرد. پس از پیروزی انقلاب و در سال ۵۸، آقا به لحاظ مسئولیتهایی که در تهران داشتند از جمله عضویت در شورای انقلاب، از مشهد به تهران نقل مکان کردند و در خانه ساده ای واقع در خیابان ایران کوچه اشراقی ساکن شدند. این خانه برخی از ملزومات ابتدائی یک منزل متعارف را نداشت، مثل حمام. به همین خاطر ایشان ناگزیر بودند تا از حمام عمومی محل استفاده کنند. گاهی اوقات هم که ما و محافظین در اتاق مخصوص مان خواب بودیم ایشان تنها به حمام می رفتند و برمی گشتند و اساساً تقیدی به اینکه محافظ همراهشان باشد نداشتند. این حالت در اوج ترورها در سال ۶۰ و تا انتخاب ایشان به ریاست جمهوری هم ادامه داشت. از آن مقطع به بعد بود که به لحاظ تأکید قاطع امام، به حفاظت و ملزومات آن یک تقید نسبی پیدا کردند. در استفاده از امکانات منزل و ارزاق هم تا همین امروز تفاوتی میان ایشان و عموم مردم علی الخصوص اقشار کم بضاعت جامعه وجود ندارد. از مقطعی که طرح بسیج اقتصادی عملی شد تا الان کوپن های ایشان دست پسرعمویشان است که در تهران خواروبارفروشی دارد و هر وقت که کوپنی اعلام می شود، او سهمیه ایشان را می آورد. غذای منزل ایشان هم بسیار ساده است. به یاد دارم گاهی اوقات در سالهای ۶۰-۵۹ به دلیل

جلساتی که داشتند از جمله جلسه شورای عالی دفاع، اغلب نیمه شبها با ایشان به خانه برمی گشتیم. آن موقع غذای محافظین با خانواده آقا بود. آنها هم که تصور می کردند به علت گذشتن پاسی از شب و شرکت در جلسات حتماً همان جا شام خورده ایم، غذایی تدارک نمی دیدند. در این مواقع بارها اتفاق می افتاد که خود آقا به آشپزخانه منزل می رفتند و املت درست می کردند و می آوردند در جمع محافظین و به اتفاق صرف می کردیم... س از حساسیت ایشان بر عدم استفاده شخصی از بیت المال چه گفتنی هایی دارید؟ -من خاطرم هست که از همان سالهای اول پس از پیروزی انقلاب، ایشان حتی مقید بودند که هزینه بنزین ماشین را خودشان بپردازند و لذا ما از سپاه کم پول می گرفتیم. ایشان ماهانه از من میزان مخارج ماشین از جمله پول بنزین و سایر مخارج را می پرسیدند و می پرداختند. این مربوط به زمانی است که هنوز حفاظت از شخصیتها قانونمند نشده بود. در آن سالها که آقازاده های ایشان در سنین نوجوانی و کودکی بودند گاهی اوقات با ما غذا یا چای می خوردند، ایشان همواره مقید بودند پول غذا و حتی قند و چایی آنها را به ما بدهند. یک بار از آقا مصطفی- فرزند بزرگ ایشان- شنیدم که می گفت: آقا همیشه به ما تذکر می دهند که هزینه منزل من از هزینه حفاظت جداست و شما باید حساب کوچکترین استفاده ای که از امکانات محافظین می کنید را داشته باشید تا من تسویه کنم! س ایشان در تربیت فرزندان از

چه شیوه هایی استفاده کردند تا در آینده از تقوای اخلاقی و مالی لازم برخوردار باشند؟ – ایشان همیشه در درجه اول تأکید بر درس خواندن آقازاده هایشان داشته اند و همواره هم خودشان بر روند تحصیلشان نظارت جدی داشتند. شما کدامین رئیس جمهور را سراغ دارید که علیرغم مسئولیت سنگینی که برعهده دارد هر شب سرموعد مقرر به وضعیت درسی فرزندانش رسیدگی کند، به آنها قرآن و تفسیر آن را آموزش دهد، هر روز صبح هنگام نماز آنها را بیدار و آماده کند و بر تمامی رفتارها و خلقیات آنها نظارت کند؟ در تمامی ادواری که بنده خدمت آقا بوده ام ایشان همواره ۲ ساعت به اذان صبح بیدار است و به تهجدش می پردازد، هنگام اذان صبح همیشه می آمدند و با ملاطفت فرزندان خود را برای نماز بیدار می کردند. این دقت ایشان بر تربیت فرزندان موجب شد که انصافاً امروز تمامی آقازاده هایشان نمونه ای از اخلاق و سلامت نفس باشند و هیچیک از بدخواهان نتوانند نقطه ضعفی در زندگی و رفتارشان پیدا کنند. علاوه بر این بنای آقا بر این بوده و هست که فرزندانشان به هیچ وجه پستی را نپذیرند. علاوه بر این ایشان همیشه توجه دارند که هیچیک از منسوبین از بابت ارتباطی که با ایشان دارند، برخورداری خاصی پیدا نکنند. وقتی دخترشان در آستانه ازدواج بود با داماد شرط کردند تا زمانی که من مسئولیت دارم و رهبرم شما به هیچ وجه نباید وارد کارهای اقتصادی یا مشاغل دولتی شوید، به همان کاری که تا به حال مشغول بوده اید، ادامه دهید. س از برخورد آقا با

برخی منسوبین یا سوءاستفاده کنندگان از نام ایشان که آلوده به مفاسد اقتصادی شده بودند، خاطراتی دارید؟ –در دوره اول ریاست جمهوری ایشان خبری به من رسید مبنی بر اینکه یکی از صاحبان صنایع فرش در مشهد از نام آقا در راستای منافع خودش سوءاستفاده می کند. البته یکی از فامیل های آقا هم در آن شرکت کار می کرد اما در مدیریت شرکت نقشی نداشت. من سریع خبر را به ایشان دادم. آقا بلافاصله به من فرمودند که خودت سریعاً می روی در این مورد تحقیق می کنی و نتیجه را برای من می آوری- بنای ایشان در اینگونه موارد این است که به اخبار اولیه تکیه نمی کنند و دستور تحقیق جدی و دقیق می دهند- به هر حال ما رفتیم و پس از تحقیقات متوجه شدیم که خبر درست است و آن فرد مثلاً به این دلیل که قبل از انقلاب با آقا در یک محله بوده، دارد از آن استفاده تبلیغی و به تبع آن مالی می کند. وقتی من گزارش را به آقا دادم ایشان بلافاصله به وزیر صنایع دستور دادند تا آن فرد را عزل کند چون ظاهراً شرکتی که زیرنظر آن فرد بود، زیرمجموعه وزارت صنایع به شمار می رفت. این نکته را هم بگویم که ایشان به شدت مراقب محافظین خود هستند و به سلامت اخلاقی و مالی آنها اهمیت زیادی می دهند. یادم هست در همان سال ۶۰ به مسئولین مربوطه تذکر دادند که حقوق محافظین باید در حدی باشد که مجبور نشوند شغل دوم داشته باشند، این درست نیست کسی که راننده یا محافظ رئیس

جمهور کشور است و طبعاً از بسیاری از مسائل سری کشور مطلع است بعدازظهرها ناگزیر باشد برود مسافرکشی کند... البته این سخن به این معنا نبود که آقا به محافظین اجازه کار اقتصادی بدهند. ایشان جوری ما را تربیت کرده بود که در مأموریت های کاری به شهرها حتی جرأت خریدن کادو و سوغات نداشتیم. خود من در یکی دو مورد درباره برخی مسائل اقتصادی که از دیدگاه بسیاری ممکن است اهمیت چندانی هم نداشته باشد، به ایشان حساب سفت و سختی پس داده ام. س از برخوردهای ایشان با مفاسد اقتصادی فرزندان برخی مسئولین چه گفتنی هایی دارید؟ - مواردی را که الآن عرض می کنم مربوط است به سال ۷۴ در آن سال یک روز یکی دو تا از بچه های وزارت اطلاعات گزارشی را به دفتر آوردند و گفتند: فلانی این گزارش محرمانه را باید سریعاً به دست آقا برسانی... س محتوای آن چه بود؟ - در مورد فعالیتهای اقتصادی فرزندان ۳ نفر از مسئولین بود. در آنجا ذکر شده بود که اینها به شکل بی ضابطه و بدون محدودیتی وارد کارهای اقتصادی شده اند، مسافرتهایی به خارج دارند و در این مسافرتها مراقب خودشان نیستند، حرکتها و نشست و برخاستهای نادرستی دارند و... به هر حال ما گزارش را خدمت آقا دادیم و چندی بعد آقا دستور دادند که افراد ذکر شده در گزارش را زیرنظر بگیرید، البته به گونه ای که هیچکس حتی دیگر رده های وزارت و هیچ فردی از مجموعه هایی که این افراد در رأس آن هستند، مطلع نشود. پس از مدتی نتیجه این مراقبت ها ثابت

کرد که گزارشات اولیه صحیح بوده که آقا بلافاصله دستور برخورد دادند و ۲ نفر از این افراد را از مسئولیت خود خلع و از ادامه کار اقتصادی منع کردند. البته پدر یکی از این افراد هم وقتی از این مسئله مطلع شد با فرزندش برخورد شدیدی کرد. این مطلب را هم ناگفته نگذارم که همه مسئولینی که فرزندانشان وارد این کارها شده اند خودشان از این مسئله رضایت ندارند، منتها مشکل اینجاست که فرزندان برخی از اینها به لحاظ حجم و گستره فعالیتهای اقتصادی که دارند به قدری بزرگ می شوند که حتی پدرشان هم توانائی برخورد با آنها را ندارد. س از دیدگاه آقا نقش برخی مسئولین در سوق یافتن فرزندانشان به ورطه فساد اقتصادی چقدر است؟ - البته من در این زمینه چیزی از ایشان نشنیده ام، اما تحلیل خودم با توجه به دقت و کنترلی که آقا بر فرزندانشان داشته و دارند این است که ایشان معتقدند نظارت و مراقبت نسبت به رفتار و کارکرد فرزندان نقش زیادی در سالم ماندن آنها دارد. به هر حال اگر مسئولینی که امروز فرزندانشان دچار این مسائل هستند، دقت و کنترل آقا را بر فرزندانشان داشتند، آنها به هیچ روی سر از اینجا درنمی آوردند. س گرچه در این مورد سؤالات دیگری نیز وجود دارد اما به لحاظ جامعیتی که گفت وگوی ما باید داشته باشد از وادی حساسیت های اقتصادی به عرصه حساسیت های فرهنگی آقا که اهمیتش از دیدگاه ایشان کمتر از قبلی نیست، وارد می شویم. در این مورد چه گفتنی های قابل ذکری دارید؟ - البته مقوله فرهنگ در تمام

ابعاد آن همیشه مورد توجه بسیار جدی آقا بوده است و حساسیت فوق العاده هم در مورد فرآورده های فرهنگی در حوزه های مختلف علی الخصوص صدا و سیما دارند. بد نیست در این مورد خاطره ای عرض کنم. می دانید که بعدازظهر جمعه ها رادیو از قدیم الایام قصه پخش می کند. آقا هم با توجه به علاقه ای که به رمان و داستان دارند عمدتاً این داستانها را گوش می کنند. در سال ۶۱ یک بعدازظهر جمعه ای بود که دیدم آقا پس از گوش دادن به این داستان با عصبانیت در اتاق قدم می زنند- آن زمان مسئولیت رادیو با همین آقای ابطحی بود که الآن معاون پارلمانی رئیس جمهور است- به هرحال مرا صدا زدند و گفتند: همین الآن تلفنی آقای ابطحی را پیدا کن. من هم سریع تلفن او را گرفتم و به آقا گفتم با فلان خط صحبت کنید. آقا گوشی را برداشتند و با قاطعیت خاصی گفتند: آقای ابطحی، من الآن داستانی را از رادیو شنیدم که نه محتوا داشت و نه درس، شما این داستان را گوش می کنید و فردا می آیید پیش من هرگونه برداشتی از آن داشتید، می گویید! و گوشی را گذاشتند. اتفاقاً فردای آن روز که شنبه هم بود خودم در محل ملاقات بودم. آقا به شدت به ابطحی اعتراض کرد که چرا وقت مردم و هزینه بالای رادیو را صرف پخش این داستانهای بی معنی می کنید؟ داستان باید یک پیام اخلاقی یا اجتماعی داشته باشد شما خودت به عنوان رئیس رادیو از این داستانی که پخش کردید چی فهمیدید؟... و

همین اعتراض موجب شد که داستانهای آن برنامه به لحاظ محتوائی مقداری با کیفیت تر شود. س در شرایط کنونی پاره ای از محصولات صدا و سیما اعم از موسیقی ها یا طنزها موجب نگرانی و آزردگی خاطر متدینین جامعه شده است. از برخورد آقا با این خبط ها چه خاطراتی دارید؟ - من بارها دیده ام که وقتی تلویزیون یا رادیو موسیقی تند و شبهه ناکی پخش می کند، آقا بلافاصله می گویند خاموش کنید. ما هم که پس از مدتی دیگر دستمان آمده بود که آقا در مقابل این سنخ موسیقی ها حساسیت نشان می دهند، دیگر قبل از تذکر ایشان در ماشین یا هر جای دیگر وقتی رادیو چنین موسیقی هایی را پخش می کرد خاموش می کردیم. از دیدگاه ایشان این که صدا و سیما پسوند اسلامی دارد دلیل بر حلیت تمامی آنچه که پخش می کند، نیست. البته ایشان معتقدند که در اینگونه موارد همه افراد باید حساسیت نشان دهند. من یادم هست یک بار که آیت الله خزعلی از موسیقی های صدا و سیما به ایشان شکایت کرد فرمودند: من به سهم خودم تذکر می دهم، اما شما خودتان هم باید تذکر بدهید، امربه معروف و نهی از منکر بر همه واجب است. س رابطه آقا با مردم در حوزه های مختلف می تواند مورد بررسی قرار گیرد که یکی از بارزترین آنها چگونگی برخورد با انتقاداتی است که در حضور ایشان نسبت به مسائل مختلف صورت می پذیرد. - سؤال خوبی است. برخورد آقا بستگی به نوع انتقاد دارد. در مواردی که انتقاد دلسوزانه و به نیت اصلاح

امور انجام می گیرد ایشان شنونده بسیار صبوری هستند. بارها شده که در دیدارهای منظمی که با خانواده های شهدا دارند، پدران و مادران شهدا از روی حس مسئولیت و با صداقت انتقاداتی را از وضعیت موجود مطرح می کنند که مورد استقبال آقا هم قرار می گیرد. اما گاهی هم برخی منتقدین هدفشان اصلاح نیست و با طرح مسئله ای می خواهند روحیه حاضران در یک جلسه را تضعیف کنند. آقا در این موارد اجازه جوسازی به گوینده نمی دهند و به شکل منطقی در همان جمع پاسخ می دهند. البته من در مواردی هم دیده ام که ایشان به خاطر سخنان برخی انقلابیون قدیمی که از گذشته انقلابی خودشان فاصله گرفته اند و تحت پوشش انتقاد، تخریب و عقده گشائی می کنند، از اعماق وجود متأثر می شوند. به یادم هست ایشان در سفری که سال ۷۴ به قم داشتند- همان سفری که در آن استان بودن قم اعلام شد- روز دوم برای جلسه ای با اعضای جامعه مدرسین رفته بودند. من در محل اصلی استقرار نشسته بودم که خبر دادند آقا دارد برمی گردد. وقتی ایشان تشریف آوردند دیدم بسیار چهره گرفته ای دارند، معلوم بود از چیزی ناراحت هستند. از بچه هایی که همراه ایشان بودند پرسیدم چه شده؟ گفتند: در جلسه مدرسین آقای آذری قمی با انتقادات تند و بی معنا خیلی آقا را اذیت کرد، ایشان هم احترام او را نگه داشتند و ابداً به تندی او پاسخ ندادند، درواقع تحمل کردند. س گاهی اوقات مشاهده شده که در میان سخنرانی آقا، فردی بلند می شود و داد و

بیـداد می کنـد و از این طریق می خواهد سـخن خود را با ایشان در میان بگذارد، در زمان حضـرت امام هم در حسـینیه جماران این مسئله چندبار اتفاق افتاد. واکنش آقا دربرابر این سنخ رفتارها چگونه است؟ -من بارها به این پدیده ای که شما به آن اشاره کردید برخورده ام. اغلب کسانی که وسط سخنرانی ها بلند می شوند و حرفی می زنند، عمدتاً مشکل شخصی و اقتصادی دارند و درصـد کمی از آنهـا انتقاد سیاسـی می کننـد. در اکثر این موارد من شاهـد بوده ام که آقا به بنـده یا سایر دوسـتانی که درآن محوطه بوده اند دسـتور داده اند تا آن فرد را بعد از سـخنرانی با ملاطفت به محوطه پشت جایگاه بیاورند تا مشـکل خود را بیان کند و دراکثر موارد هم دستور رسیدگی می دهند.

پاسخ(قسمت سوم)

یک مورد جالب از همین سنخ قضایا برای شما نقل کنم. سال ۷۴ که آقا به مازندران سفر کردند در ساختمان استانداری ساری مسـتقر بودند. یک روز نزدیک غروب که اتفاقاً برای بازدیدی بیرون رفته بودند از دم درب به من اطلاع دادند که خانمی آمده و می خواهـد آقـا را ببینـد. من رفتم دم درب گفتم خـانم امری داریـد؟ گفت: من می خواهم خود آقا را ببینم و مشـکلاتم را با ایشان درمیان بگذارم. گفتم: شـما هر مشـکلی دارید بفرمائید من منتقل می کنم، حتی گفتم اگر می خواهید هریک از مسئولین مربوطه را می آورم تا مشـکلتان را با آنها درمیان بگذارید. این خانم به هیچ وجه زیربار نرفت و گفت من حتماً باید خود آقا را ببینم. درهمین لحظه اطلاع

دادنـد که آقا دارنـد به محل برمی گردنـد. لحظه ای که اتوموبیل آقا وارد اسـتانداری شد من به ناگاه دیدم که این خانم از میله نزدیک به ۲متری استانداری بالا آمد و خودش را داخل محوطه آنجا انداخت. من یک لحظه ترسیدم و رفتم جلوی این خانم را گرفتم و گفتم: خواهر این چه کـاری است که می کنیـد شـما حرفتـان را بگوئیـد من قسم می خورم که به آقـا بگویم. آقـا الآن رفتنـد داخـل و مـا هم به ایشـان دسترسـی نـداریم. بـازهم قبول نکرد و گفت: بایـد خود آقا را ببینم. من آمـدم داخل و به آقای محمدی گلپایگانی و آقای رفیق دوست گفتم: این بنده خدا واقعاً مشـکل دارد همین الآن بیائید و به مشـکل او رسـیدگی کنید. آقایـان هم آمدنـد و پس از گفت و گو و دادن تضـمین تاحـدی مشـکل ایشـان را حل کردنـد. معلوم شـد همسـر یک جانباز و صاحب ۲ فرزند دختر است که از برخی بی توجهی ها گلایه دارد و در مجموع زندگی پررنجی را می گذراند. برای من جالب بـود کـه ایـن خـانم پس از حـل مشـکلش هـم حاضـر بـه رفتن نبـود و می گفت: من بایـد آقـا را زیـارت کنم. علیرغم این همه مشـکلات هنوز در تلاش بود که رهبر خودش را ببینـد و به ایشـان اظهـار علاقه کنـد. به هرحـال ما هرقسـمی را که بلـد بودیم خوردیم که اگر شما فردا صبح بیائی حتماً با آقا دیدار می کنی. ایشان بالاخره قبول کرد و رفت. فردا صبح با فرزندانش آمد ما آنها را بردیم خدمت آقا و جریان شب قبل را هم نقل کردیم.

آقا باجدیت خاصـی دستور رسیدگی دادند و فرمودند نتیجه رسیدگی را هم به من گزارش بدهید. ایشان تا مدتها از محافظین و اعضای دفتر پیگیر حل مشکلات این خانم بودنـد. س ایشان به اعضای دفتر و علی الخصوص محافظین چه توصـیه هایی درباره نحوه برخورد بـا مردم دارنـد؟ - دراین مورد گفتنی هـای زیـادی وجود دارد. ایشـان اگر مطلع شونـد که یکی ا زمحـافظین البته خارج از ضوابط و ملزومات کار حفاظت، برخورد نادرستی با مردم یا مراجعین داشـته بلافاصله دستور اخراج او را می دهند و تا به حال چنـدبار این مسـئله اتفاق افتاده. حتی در مواردی که محافظین به لحاظ ضوابط حفاظتی در جای خود مجبور می شوند تا با فردی برخورد کننـد تأکیـد دارنـد تا حتماً از فردی که مخاطب برخورد بوده حلالیت طلبیده شود. به یاد دارم که در دوره اول ریـاست جمهوری مـا در یکی از انتخابـات همراه بـا آقـا به میـدان جمهوری رفتیم تـا در یکی از مساجـد رأی دهیم. حوزه رأی گیری هم خیلی شـلوغ بود. ظـاهراً در بـازگشت یکی از حضـار مکرراً سـعی می کنـد که به آقـا نزدیک شود. یکی از دوسـتان محافظ او را بازرسـی بـدنی می کند و می بیند که اشـیاء سـختی را زیرلباس به بدن خود بسـته، از همین رو به آن فرد تذکر می دهـد که جلو نیا. آن بنـده خدا توجهی نمی کند و بازجلو می آید. آن دوست ما مجبور می شود تا ضـربه نه چندان محکمی به آن فرد بزنند. بعدها معلوم شد که آن فرد معلول بوده و آن اشیاء هم که به بدنش بسته بود، جنبه

طبی داشته. آقا به لحاظ شلوغی اطرافشان این صحنه را ندیده بودند اما بلافاصله مردم و اطرافیان جریان را به ایشان رساندند. درباز گشت بلافاصله آن دوست ما را خواستند و جریان را جویا شدند. وقتی متوجه شدند که این فرد ناگزیر از آن کار بوده با این وجود تکلیف کردند که حتماً باید بروی آن فرد را پیدا کنی و از او حلالیت بطلبی. یک مورد جالب هم برای خود من اتفاق افتاد. ما به لحاظ مسئولیتی که در حفاظت آقا داشتیم عمدتاً برخی فیلم های سینمایی که مربوط به ترور رؤسای جمهور دنیا بود را می دیدیم. یکی از جالب ترین اینها فیلمی بود به نام «اختفا». در این فیلم تروریست تحت پوشش خبرنگار حلقه های حفاظتی را رد می کند و وقتی به رئیس جمهور می رسد ازمیان جمعیت می گوید: آقای رئیس جمهور، من می خواهم با شما دست بدهم! تا این فرد دست رئیس جمهور را می گیرد به آن دستبند می زند. وقتی محافظین می آیند آن فرد را نشانه بگیرند ناگهان ملاحظه می کنند که او مقدار زیادی مواد منفجره به خودش بسته و نمی توان به سوی او شلیک کرد و به همین ترتیب رئیس جمهور را در مقابل چشم حضار و مراقبین می دزدد و کسی هم کاری نمی تواند بکند... ما داستان این فیلم توی ذهنمان بود تا اینکه یک روز در ایام ریاست جمهوری با آقا رفتیم برای افتتاح گاز خانگیران در سرخس. وقتی سخنرانی آقا در سالن این مرکز تمام شد و ما آمدیم سوار ماشین بشویم یک نفر از جمعیتی که ما را

احاطه کرده بود داد زد که آقا من می خواهم دست شما را ببوسم. آقا به طرف این بنده خدا برگشت و دستش را به طرف ایشان برد، من به ناگاه صحنه این فیلم برایم تداعی شد و ناخودآگاه و بی اختیار رفتم و زدم زیر کتف آن فرد و او هم زمین خورد. آقا یک دفعه درآن جمع عصبانی شد و با تشر به من گفت: محسن، چه کار می کنی؟ من یک دفعه به خودم آمدم و رفتم آن بنده خدا را آوردم و او هم دست آقا را بوسید، ما هم از او عذرخواهی کردیم و رفت. در بازگشت به تهران ما هرلحظه منتظر بودیم که آقا ما را به خاطر رفتارمان مورد توبیخ قرار دهد. وقتی به تهران رسیدیم آقا مرا خواست و از علت آن رفتار من سؤال کرد. من عرض کردم که من چنین فیلمی دیده ام و آن فیلم را هم دادم خدمت ایشان که ببینند. ایشان وقتی فیلم را دیدند دیگر چیزی به ما نگفتند. س از جلوه های جذاب ارتباط رهبری با جامعه، ارتباط ایشان با ایثارگران و خانواده های شهدا ست. اگرچه تمامی مردم از سرکشی های بی خبر آقا به خانواده های شهدا خاطرات زیبایی دارند اما شنیدن گفتنی های شما در این ارتباط جذابیتی دیگر دارد. - بازدیدهای سرزده آقا از خانواده شهدا، آنگونه که من از ایشان شنیده ام، با چند هدف انجام می شود. قبل از هرچیز به خاطر قدرشناسی از صبر و تحمل این عزیزان و بعد برای اطلاع از مشکلات احتمالی آنها و اقدام برای رفع آن. من در

این نوع دیدارها زیاد در خدمت ایشان بوده ام و از آنها خاطرات جالبی دارم که به چند مورد آن اشاره خواهم کرد. یک بار ما در خدمت ایشان به خانه شهیدی رفتیم که با پدرش به جبهه رفته بود و در آغوش او به شهادت رسیده بود. این پدر متکفل اداره نوه هایش بود و در شرایط بسیار فقیرانه ای زندگی می کرد. خانه ای که ما در آن به دیدن اینها رفتیم حالت زیرزمین مانند داشت و در شرف خراب شدن بود. آقا معمولاً وقتی می بینند که این خانواده ها مشکلی دارند بعد از انجام دیدار به نهادهای مربوطه دستور می دهند که به مشکلات آنها رسیدگی کنند، اما با مشاهده وضعیت اینها به این نتیجه رسیدند که همان فی المجلس باید به آنها کمک شود. لذا هر قدر پول توی جیب قبایشان بود درآوردند و به بچه ها هم گفتند هرچه پول همراه دارید بدهید و آن را در همان مجلس به آن پدر شهید دادند. جالب اینجاست که وقتی از آن پدر شهید سؤال شد که آیا مشکلی دارید؟ با مناعت طبع و بزرگواری گفت: نه، مشکلی ندارم که واقعاً این جلوه ای از صبر و ایثار خانواده های شهید است. مورد دیگر مربوط به دیدار آقا با خانواده شهدای افراسیابی است که معروف هم هستند و منزلشان در انتهای خیابان پیروزی است. می دانید که ما از قبل به خانوداه های شهدا اطلاع نمی دهیم که آقا به منزلشان تشریف می برند، بلکه عمدتاً گفته می شود قرار است از سپاه یا بنیاد شهید یا صداوسیما به منزلشان بروند.

در آن مورد من در چارچوب درب منزل این شهیدان بزرگوار ایستاده بودم که آقا رسیدند. من به پدر شهید اطلاع دادم که آقایان دارند می آیند. ایشان وقتی آمد دم درب و یک دفعه آقا را دید، پاهایش سست شد و به یکباره من دیدم دارد می افتد، من یک لحظه ترسیدم که بر سر این بنده خدا بلائی بیاید. چند لحظه طول کشید که ایشان از حالت بهت درآمد و جلو رفت و با آقا مصافحه کرد و رفتیم داخل. آقا زمان زیادی هم برای تفقد از این خانواده صرف کردند، از خاطرات شهدایشان سؤال کردند، وصیتنامه شهدا را دیدند و نسبت به مادر شهید ابراز محبت کردند. مورد جالبی همین الان به خاطرم آمد. لابد می دانید که آقا وقتی برای دیدار با خانواده شهیدی به یک کوچه یا خیابان می روند مقیدند که به تمام خانواده های شهیدی که در آن کوچه یا خیابان ساکن هستند سربزنند. این کار هم بسیار آرام و بی سروصدا انجام می شود و عمدتاً اهل محل فردای آن روز از این مسئله مطلع می شوند. یک روز که ما برای دیدار از خانواده ۲ شهید به یک کوچه از محلات مرکز شهر رفته بودیم وقتی دیدارها تمام شد، ناگهان خبر رسید که در انتهای آن کوچه خانواده یک شهید مسیحی هم زندگی می کنند. فرصتی هم برای دادن اطلاع قبلی نبود و آقا هم مصر بودند که حتماً از آن خانواده هم دیدن کنند. به هرحال بدون هرگونه اطلاع قبلی به اتفاق آقا رفتیم و زنگ خانه آنها را زدیم. واقعاً من نمی توانم توصیف

کنم که اعضـای آن خـانواده از دیـدار آقـا چقـدر بهت زده شدنـد! جـالب اینجاست که محبتی که ایشان به این خانواده کرد از تفقـدی که نسـبت به خانواده شـهدای مسـلمان می کننـد بیشتر بود. س چنـد شب قبل هنگامی که فیلم بازدید سـرزده رهبری از زلزله زدگان بم، با لباس مبدل پخش شد مردم ما جلوه گویا و زیبائی از حساسـیت آقا نسـبت به مشکلات خود را دیدند. ایشان برای اطلاـع از مشـکلات روزمره مردم تا چه حـد از شـیوه حضور ناشـناس در میان مردم اسـتفاده می کننـد؟ – این برنامه سابقه زیادی دارد منتهی ممکن است مردم به تازگی در جریان بازدیدا ز شـهر بم متوجه آن شده باشند. آقا وقتی از خانه خیابان ایران بلنـد شدند خانه را به شـکل موقت به یکی از دوسـتان واگذار کردند، اما یکی از اتاقها که کتابخانه ایشان بود را برای خودشان نگه داشـتند. در دوران ریـاست جمهوری گـاهی اوقـات اظهـار تمایل می کردنـد که به کتابخانه خانه قبلی خودشان برونـد. در اینگونه موارد لبـاس عوض می کردنـد و مـا هم به اتفاق ایشان در یک تاکسـی می نشـستیم و مسـیر ریاست جمهوری تا خیابان ایران را طی می کردیم. گاهی هم فرصتی پیش می آمد تا در شهر تردد کنیم. ایشان با علاقه خاصی از این فرصت برای آشنائی هرچه بیشتر با وضـعیت عمومی جامعه استفاده می کردند. س آیا کسی هم ایشان را می شناخت؟ – بله. درمواردی اتفاق افتاد و عمـدتاً در زمانهایی که پشت چراغ قرمز می مانـدیم، چون ایشان تأکید داشـتند که باید مقررات راهنمایی و رانندگی را رعایت کنید. جالب اینجاست

که در اینگونه فرصتها افسران و مأموران سر چهارراهها ما را نمی شناختند اما برخی افراد عابر یا موتورسوارهایی که پشت چراغ قرمز ما را می دیدند با دقت و زیرکی خاصی ما را می شناختند. س لطفاً شمه ای از توصیه های اخلاقی ایشان به محافظین که کاربرد عمومی دارد را برای ما نقل کنید؟ – البته به موارد زیادی می شود اشاره کرد اما یک مورد برجسته آن توصیه اکید آقا به اطرافیان و کلاًـ مسئولین برای رسیدگی به امور خانه و خانواده خودشان است. آن روز آقا به چیزی نظر داشتند که اگر به درستی مورد توجه قرار می گرفت شاهد برخی مشکلات اخلاقی و تربیتی فرزندان بعضی از مسئولین نبودیم. طبعاً عدم حضور پدر در خانواده در سیر تربیت فرزندان و اداره امور خانه نقصان ایجاد می کند و این مسئله در دراز مدت به یک معضل تبدیل می شود. یکی از دستورات آقا به فرماندهان سپاه این بود که باید در هفته حداقل ۲روز با خانواده هایشان غذا بخورند و جمعه هایشان را هم فقط به خانواده و فرزندانشان اختصاص دهند. پس از این تأکیدات ایشان بود که در سپاه برنامه هایی با هدف زمینه سازی برای انجام این رهنمود آقا صورت پذیرفت. س گویا ایشان در کنار مسئولیتها و برنامه های فشرده خود اهتمام زیادی به خواندن خطبه عقد زوجهای جوان دارند و البته با شرایط و توصیه هائی که ذکر آن در اینجا می تواند مفید و آموزنده باشد. – البته در چند ساله اخیر به لحاظ تراکم شدید کار و وضعیت جسمانی ایشان این برنامه قدری محدود

شـده امـا در دوران ریاست جمهوری گاهی ۱۰الی ۱۵برنامه خوانـدن خطبه عقـد برای زوجهای جوان داشـتند. همانطور که می دانیـد بنـای ایشـان هم تنهـا خوانـدن خطبه عقـد زوجهایی است که مهریه آنها از ۱۴سکه طلاـ یـا معادل پولی آن، بیشتر نباشـد. گاهی اوقات که افرادی با مهریه ای بیش از این میزان برای خوانـدن خطبه عقـد خدمت ایشان می آیند به آنها فرصت می دهند که در این مورد فکر کنند، می فرمایند: تا من مشغول خواندن عقد دیگران هستم اگر توانستید برسر رساندن مهریه به ۱۴سکه به توافق برسـید که خطبه را می خوانم درغیر اینصورت برویـد تا کس دیگری برایتان خطبه بخوانـد، که عمـدتاً هم قانع می شوند. ایشـان معمولاًـ پس از عقـد نصایحی هم که دربردارنـده لوازم و بایسـته های یک زنـدگی سالم و شـیرین است، دارنـد که تأثیر شگرفی بر این زوجهـا می گـذارد. یـک بـار یادم هست که نصـیحت آقا به قـدری روی یکی از عروس خانم ها تأثیر داشت که ایشـان گفـت: مـن همیـن الاـن می خـواهم مهریه ام را ببخشم! که البته مـوجب خنـده حضـار شـد. س چنـد سؤال هم در بـاب ویژگیهای شخصـی آقا داریم که آنها را حسن ختام این گفت و شـنود قرار می دهیم. تعلق ایشان به ساحت شـعر و ادبیات مورد تأیید و تأکید همه شـعرا و اهل ادب حتی شـعرای مخالف انقلاب و نظام بوده و هست. شما چه خاطراتی از محافل شعری ایشان دارید؟ – البته در این زمینه اهل فن باید صـحبت کنند، من تنها می توانم به عنوان یک فرد غیرمتخصص، برخی مشاهداتم را در این مورد نقل کنم.

تا آنجا که من می دانم ایشان از سنین نوجوانی عضو انجمن ادبی مشهد بوده اند. بسیاری از شعرای معروف مانند شهریار و اخوان ثالث با ایشان سابقه طولانی داشتند و در دوران ریاست جمهوری به دیدار ایشان می آمدند. ایشان به همه سبک های شعر فارسی کاملاً مسلطند و هنوز شعرهای شاخص و برجسته ایشان منتشر نشده. ایشان در شعر عربی هم تبحر دارند، خاطرم هست یک روز شاعری عرب نزد ایشان آمد و شعرش را خواند. آقا چند ایراد ادبی بسیار دقیق از شعر او گرفتند. این فرد با تعجب گفت: من این شعرها را تا به حال نزد شعرای شاخص عرب زبان خوانده ام اما هیچکدام نتوانسته اند متوجه این ایرادات شوند!. همین جریان هم یک بار درمورد آقای سبزواری اتفاق افتاد. ایشان یک روز شعری را برای آقا داشت که ظاهراً وجود کلمه «ای» در یکی از ابیات آن، خللی ایجاد کرده بود و آقا این مسئله را تذکر دادند. آقای سبزواری گفت: خیلی از شعرا تاکنون این شعر را دیده اند اما هیچکدام تاکنون این ایراد را نگرفته اند. ما گاهی اوقات در جلسات کاری، بازدیدها و سفرها، بارها مشاهده کرده ایم که ایشان به محض مشاهده یک اتفاق یا یک پدیده زیبا و دلپذیر بلافاصله شعر زیبائی می گفتند که اینها هم اینک موجود است. در یکی از سفرها وقتی ظهر برای استراحت به اقامتگاهمان آمدیم، آقای محمدی گلپایگانی یکی از اشعارش را برای ایشان خواند و آقا بلافاصله در قالب شعر جواب شعر ایشان را دادند. البته ناگفته نگذارم که خود آقای محمدی هم با کمک و نظارت

ادبی آقا به این توانمندی شعری رسید، ایشان بارها اشعارش را برای تصحیح خدمت آقا می آورد و ایشان نقاط ضعف آنها را متذکر می شدند. س در افواه و محافل شایع است که ایشان در حوزه موسیقی هم تبحر و اطلاعات زیادی دارند. – البته ایشان در علم صداشناسی که مفهوم عام و گسترده ای دارد تبحر فوق العاده ای دارند، علم شناخت ترکیب صداها و تولید صداهای مختلف که اعم از موسیقی متداول است.

پاسخ(قسمت چهارم)

من یادم هست در یکی از مراسم یک گروه موسیقی از ایل قشقائی آمدند و قطعه ای موسیقی اصیل و غمناک اجرا کردند، بعد از این اجرا آقا نقاط ضعف اجرا را به رهبر گروه تذکر دادند که بسیار موجب تعجب او شده بود، او گفت: اطلاعات شما درمورد علم صداشناسی و ضوابط آن درحد یک استاد بزرگ موسیقی است. ظاهراً تعلیم علم شناخت صدا و ترکیبات آن، سالها قبل در حوزه ها متداول بوده و ایشان هم از همان مقطع در این مورد مطالعاتی داشته اند. البته در این باب شایعاتی هم در جامعه رایج شده، اما واقعیت مسئله همین است که بنده عرض کردم. س تفریحات ایشان معمولاً چیست؟ –]با خنده [سؤالهای سخت می کنید. شاخص ترین تفریح ایشان همان کوه پیمائی است. البته ایشان بعد از رهبری بیشتر به کوه آن هم به نقاط عمومی آن می روند که همین کار هم صرف نظر از جنبه ورزشی آن وسیله ای برای ارتباط بی واسطه و نزدیک با اقشار مختلف مردم است. همه اقشار و اصناف جامعه هم از دیدن ایشان در میان کوه پیمایان

ابراز خوشحالی می کنند، حتی افرادی که به لحاظ ظواهرشان احتمال این مسئله در مورد آنها نمی رود. در میان ورزشها ایشان از قدیم الایام به ورزش باستانی علاقمند بوده اند و در سالهای جوانی در محافل باستانی کارها هم شرکت می کرده اند. در اوقات فراغت هم با ما تاکنون زیاد والیبال بازی کرده اند. به شنا هم علاقمندند علی الخصوص بعد از ترور، دکترها برای التیام مشکل دستشان، شنا را زیاد توصیه می کردند. البته ما در محوطه ریاست جمهوری دوچرخه سواری ایشان را هم زیاد دیده ایم. س با تشکر از شما که فرصتی را به این گفت وگو اختصاص دادید. - خواهش می کنم، فقط لازم می دانم عرض کنم آنچه را که من در این فرصت گفتم چیزی بود که درحد بضاعت اندکم توانسته ام آن را دریابم. طبیعتاً اطلاعات من کامل و جامع نیست و برای بررسی سیره فردی و اجتماعی آقا باید با تمام دوستانی که در ادوار مختلف با ایشان ارتباط داشته اند گفت وگو شود. متأسفانه یکی از جنبه های مظلومیت ایشان همین است که در این زمینه کار اندکی صورت گرفته است. امیدوارم حداقل شما کیهانی ها این کار را انجام دهید. ان شاءالله.

۲. مصارف و هزینه های عمومی:

اعتبارات مالی که از منابع قانونی و شرعی در اختیار رهبری گذاشته می شود، به هیچ وجه متعلق به شخص رهبر نیست بلکه مربوط به نهاد رهبری است که باید تنها در راستای تأمین مصالح و منافع جامعه و نظام اسلامی و با تشخیص دقیق موارد نیاز و اولویت ها که بر اساس نظر کارشناسان و متخصصان

متعهد شناسایی می شود، هزینه گردد.

البته بدیهی است مصالح و منافع جامعه و نظام اسلامی ابعاد گوناگونی از موضوعات اقتصادی و اجتماعی، فرهنگی، امنیتی و ... را در بر می گیرد. که باید در هر زمینه با تناسب امکانات، نیازهای اساسی و اولویت ها را به صورت دقیق شناسایی و بر اساس آن اقدام نمود. به عنوان نمونه در بسیاری از مناطق محروم کشورمان علی رغم گذشت بیش از دو دهه از پیروزی انقلاب اسلامی و خدمات بسیار زیادی که انجام شده، هنوز در مسائل اقتصادی یا اجتماعی و فرهنگی، مشکلات عدیده ای برای مردم آن مناطق وجود دارد که از طریق بودجه های مرسوم دولتی، امیدی به پیشرفت و حل اساسی این مشکلات وجود ندارد، از این رو مقام معظم رهبری در مسافرت هایی که به این مناطق دارند و از نزدیک در جریان مشکلات و نیازهای اساسی مردم قرار می گیرند با توجه به جایگاه و اختیاراتی که دارند، می توانند با اختصاص بخشی از اعتبارات مالی خویش به این موضوعات و نظارت های دقیق و اهتمام ویژه ای که به این طرح ها مبذول داشته و آنها را پی گیری می نمایند، گام های اساسی در حل این مشکلات بردارند.

پنجم: علی رغم اینکه برخی تصور می کنند که هیچ گونه نظارتی بر مقام معظم رهبری و نهاد های وابسته به ایشان وجود ندارد، اما بر عکس، چنین موضوعی نه تنها صحت نداشته و ندارد، بلکه همواره نظارت های مضاعف بر این مجموعه وجود داشته و شدیدا توسط مراکز و عوامل متعددی مورد نظارت و بررسی، تحقیق و تفحص قرار می گیرد، زیرا

بر اساسمبانی اسلامی فرقی میان حاکم اسلامی و مردم وجود ندارد، از این رو اصل یکصد و هفتم قانون اساسی تأکید می نماید که ‹رهبر در برابر قوانین بـا سـایر افراد کشور مسـاوی است› بر این اساس ادعای فوق نظارت بودن رهبر سـخنی کاملا بی اساس است. به طور کلی انواع نظارت هایی که بر مجموعه دستگاه رهبری در کشور ما اعمال می شود به دو بخش تقسیم می شود:

۱. نظارت های خاص شامل:

۱-۱. نظارت مجلس خبرگان:

بر اساس اصل یکصد و یازدهم قانون اساسـی، مجلس خبرگان بر مقام رهبری و کلیه عملکردهای ایشان نظارت تام داشته، کلیه اقـدامات ایشـان را پی گیری و در موارد نیـاز، توضـیح خواسـته و یـا تـذکرات لازم را می دهنـد و در صورتی که رهبر از انجام وظایف خود ناتوان شود، بر کنار می شود.

از سوی دیگر به موجب مـاده ۱۸ مصوبه مجلس خبرگـان راجع به اجرای اصـل فوق ‹هیأت تحقیق، موظف است با هماهنگی با مقـام معظم رهبری، به تشـکیلات اداری آن توجه داشـته و به آن مقـام در جلوگیری از دخـالت عناصـر نامطلوب در تشـکیلات مذکور مساعدت نماید›.

۱-۲. نظارت مراجع عظام تقلید و نهادهای مذهبی:

هر چند به صورت رسـمی چنین نظارتی در منابع قانونی وجود ندارد، اما در عمل مراجع عظام تقلید و نهادهای مذهبی، یکی از عوامـل مهم نظـارت بر رهبری و سـایر اقـدامات ایشـان، محسوب می گردنـد که در موارد لازم به دلیل اهمیتی که جایگاه نهاد رهبری در نظام اسلامی و جامعه اسلامی داشته، تذکرات و پیشنهادهای لازم را بیان می نمایند.

۱-۳. معاونت نظارت و حسابرسی دفتر مقام معظم رهبری

۱-۴. مؤسسه حسابرسی مفید راهبر. (ر.ک:

نظارت و نهادهای نظارتی، محسن ملک افضل اردکانی، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۱۲۷)

۱-۵. نظارت درونی رهبر بر خود و دستگاه ها و عملکردهای خود:

علاوه بر دو نوع نظارت های بیرونی، نظارت درونی رهبری بر خود، از جمله کارآمدترین و موفق ترین نوع نظارت محسوب می گردد که ناشی از شرایطی است که اسلام و به تبع آن قانون اساسی بر ای رهبر و حاکم جامعه اسلامی گذاشته است و آن شرایطی نظیر ‹عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلامی› و سایر شرایط دیگر مربوط به ‹بینش سیاسی› و یا ‹توانایی مدیریت› و ... (اصل یکصد و نهم قانون اساسی) است که مجموعه اینها باعث می شود از یک سو رهبر نفس خویش و کلیه اعمال و اقدامات خود را تنها در چارچوب خواست خداوند و مصالح جامعه اسلامی در آورده و از انحراف و خطا و اشتباه مصون باشد و از سوی دیگر با توجه به ویژگی هایی نظیر بینش سیاسی و توانایی مدیریت، کلیه وظایف و مسؤولیت های رهبری خصوصا مجموعه ها و نهادهای تحت نظارت خود را به نحوی کارآمد و با حداقل خطاها و اشتباهات ممکن و تنها بر اساس مصالح و منافع ملی آنهم با مشورت کارشناسان و متخصصان، اداره نماید.

۲. نظارت های رسمی و عمومی در کشور:

علاوه بر نظارت های خاص فوق، سایر دستگاه های رسمی نظارتی کشور نظیر مجلس، سازمان بازرسی کل کشور و ...، بر کلیه دستگاه های تحت پوشش رهبری نظارت داشته و نمایندگان مجلس حق تحقیق و تفحص از کلیه این مجموعه ها را دارا می باشند و بر اساس اصل

یکصد و چهل و دوم قانون اساسی: ‹دارایی رهبر، همسر و فرزندان وی قبل و بعد از خدمت، توسط قوه قضائیه رسیدگی می شود›. و بالاخره نظارت همگانی مردم نیز از طریق دفتر ارتباطات و روابط عمومی دفتر مقام معظم رهبری _که آمادگی پذیرش گزارش ها و اطلاعات مردمی را از کلیه امور مملکت به طور عام و دستگاه ها و زیر مجموعه های دفتر رهبری به طور خاص دارد_ و یا مکاتبه با مجلس خبرگان، اعمال می گردد.

در هر صورت مجموعه نظارت های فوق خصوصا تأکید مقام معظم رهبری بر حفظ سلامت دستگاه های اداری کشور خصوصا دستگاه های تحت نظرشان و اهتمام ویژه ای که بر رعایت دقیق بیت المال و جلوگیری از حیف و میل آن توسط مسؤولین دارند و همچنین تأکید بر استفاده از کارشناسان، مشاوران و متخصصان متعهد، همگی سبب شده تا از یک سو دستگاه های مربوط به رهبری از سالم ترین دستگاه های کشور بوده و از سوی دیگر ضمن بالا- رفتن کارآمدی و میزان بهره دهی این مجموعه منافع و مصالح و امنیت ملی به طور چشم گیری تأمین شود.

ششم. بیشترین نوع کمک و حمایت ما از نهضت های آزادی بخش و مبارزان اسلامی نظیر حزب الله لبنان و انتفاضه فلسطین، کمک فرهنگی و سیاسی است. البته در مواردی اگر از یک سو این نهضت ها و سایر مسلمانان مظلوم دچار کمک های حیاتی نظیر غذا و دارو و ... بشوند و از سوی دیگر امکانات اجازه دهد، بنابر وظایف دینی و انسانی که بر عهده داریم کمک های مالی نیز می شود.

از آنجا که در مطالب

ارسالی تأکید بر حزب الله لبنان و فلسطین و حمایت ایران از آنان بود به اختصار مطالبی بیان می نماییم:

گذشته از توضیحاتی که در ضمیمه شماره ۲ می اید: باید به این موضوع توجه داشته باشیم علاوه بر اینکه دفاع از مسلمانان جهان از وظایف دینی و قانونی ماست و در قانون اساسی بر ان تصریح شده است، دفاع از مسلمانان در واقع دفاع از خودمان است زیرا در حقیقت فلسطینیان و یا حزب الله لبنان در خط مقدم تهاجم نظامی اسراییل به سرزمنیهای اسلامی می باشند و اگر انتفاضه فلسطین یا حزب الله لبنان نبود، هم اکنون ما می بایست (حداقل) در مرزهای خود با اسراییل مبارزه می کردیم، ای کاش چنین افراد شبهه افکنی کمی دید منطقی داشته و با این موضوعات مهم و حساس اینقدر سطحی برخورد نمی کردند، ایا می توان در مقابل دشمنی نظیر اسراییل که شعار نمادین از نیل تا فرات را مطرح می کند و خطر بالفعل برای کل جهان اسلام خصوصا ایران اسلامی و انقلاب است سکوت کرد؟!!! ایا ما می توانستیم در اول جنگ که دشمن به خوزستان حمله کرده بود، در شهرهای خود بنشینیم و بگوییم به شهر ما که حمله نشده؟!! کافی است نگاهی کوتاه به وضعیت روابط تنگاتنگ امریکا با اسراییل و حمایت های کلان نظامی، اقتصادی، سیاسی و ... که از این رژیم غاصب، علی رغم مشکلات اقتصادی، اجتماعی و ... خود در داخل می کند بنماییم، که چگونه برای پیشبرد اهداف استراتژیک خود می کند و...

ایا این افراد به اصطلاح روشنفکرنما و دایه دلسوز تر از مادر، کمی از دشمنانمان درس

نمی گیرند و برای مردم ما حق دفاع از خود و آینده نگری در مقابل توطئه های شوم دشمنان را قائل نیستند واقعا اگر این افراد درد مردم را دارند چرا به خیانت ها و چپاول های بیت المال که توسط برخی از همین روشنفکران بی دین در اداره جات دولتی انجام می شود و صدها برابر اعتبارات عمرانی و سایر اقدامات مفید در راستای تامین امنیت و منافع ملی است، اعتراض نمی کنند؟!!

هفتم: بسیاری از مطالب مطروحه در این گزارش کذب محض است، تاکنون به هیچ فرد یا گروه یا جمعیتی برای شرکت در مراسم سالگرد امام (ره)، پولی پرداخت نشده است، بلکه این مردم عاشق به امام(ره) و آرمانهای ایشان هستند که تمامی سختی های مسافرت از اقصی نقاط کشور را با جان و دل خریداری نموده و حتی هزینه های این مسافرت را می پردازد.طبیعی است افرادی که از گردونه اینهمه ایثار و گذشت، عشق و فداکاری خارج اند همه چیز را با دیدی مادی و منفعت طلبانه نگریسته و چنین قضاوتهای سطحی بنماید،

هشتم: هیچ گاه مسؤولین عالی رتبه نظام و مقام معظم رهبری خود و سیاستهای خویش را در اداره کشور مصون از خطا و انتقاد ندانسته و نمی دانند، از این رو همواره سعی در استفاده از نظرات کارشناسان داشته و از استفاده سازنده استقبال می نماید، اما نسبت خیانت به مردم و توهین به این بزرگواران خصوصا مقام معظم رهبری نه تنها به هیچ وجه صحیح و پسندیده نمی باشد، بلکه ابراز علاقه های مخلصانه مردم و حمایت های گسترده مردم از ایشان به خوبی حاکی از صداقت

و خلوص ایشـان در خدمتگـذاری به مردم و کارآمـدی مـدیریت ایشان در عرصه سیاست داخلی و خارجی کشور است. کافی است برای اثبات این مـدعی حداقل به حضور حماسـی مردم در راهپیمایی روز قدس و حمایت از مردم فلسـطین و نماز عید فطر در آبانماه امسال (۱۳۸۳) مراجعه نماییم، بحمدلله مردمی بسیار فهیم و آگاه داریم که به خوبی سره را از نا سره تشخیص می دهند.

پاسخ(قسمت پنجم)

وجود پاره ای از مشکلات و معضـلات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و... در سطح کشور امری واقعی و غیرقابل انکار است که برای برون رفت از این وضعیت و دست یابی به وضعیت مطلوب تر تلاش های مضاعفی لازم است.

در کنـار واقعیت فوق بایـد واقعیتی دیگر را نیز در نظر گرفت و آن توجه به سایر مسؤولیت های دولت و نظام اسـلامی است، به عبـارت دیگر حیطه و گستره ی وظـایف و مسؤولیت هـای دولت هـا فقـط در درون مرزهای آن کشور محـدود نمی شود، بلکه دولت هـا جهت دستیـابی به اهـداف خود در سطح داخلی و بین المللی، از قبیـل: تـأمین امنیت و منافع ملی و تحقق آرمان های ایـدئولوژیک مثلاً یکی از اهـداف سیاست خارجی ایالات متحـده آمریکا، بسط و گسترش ایـدئولوژی لیبرال، سـرمایه داری به عنوان تنها مـدل نظام سیاسـی، در سطح جهان می باشد ، ناچارند تا محدوده ی عملکرد و اقدامات خود را به بیرون از مرزهای بین المللی گسترش داده ودر عرصه ی معادلات و رقابت های بین الملل شرکت فعال داشته باشند.

امروزه به دلیل گسترش ارتباطات و تکنولوژی، جهانی شـدن اقتصاد و.. که مرزهای ملی کشورها را درنوردیده است دیگر نمی توان حیطه عملکرد و وظایف دولت ها را در محدوده ی مرزهای آن کشور، تعریف نمود، بلکه برعکس دولتی از توانایی بیشتر در سامان

دادن به مسائل داخلی و تأمین امنیت و رفاه در سطح جامعه و تعقیب آرمان های ایدئولوژیک خود، بهره مندتر است که به صورت فعال در مناسبات معادلات و رقابت های بین المللی حضور داشته و در چارچوب اصول سیاست خارجی خویش، نقش مؤثری را در تأثیرگذاری بر تحولات منطقه ای و بین المللی پیرامون، به خود اختصاص داده و از موقعیت ها و فرصت های بین الملل به بهترین نحو جهت پیشبرد اهداف سیاست خارجی خود استفاده نماید.

عوامل متعددی در شکل گیری سیاست خارجی کشورها مؤثر می باشند که مهمترین آنها عبارتند از:

۱- ارزش ها و اعتقادات، ۲- زمینه های تاریخی و فرهنگی، ۳- ساختار نظام بین الملل، ۴- مشکلات و نیازهای داخلی. (جهت اطلاع بیشتر ر.ک: اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل، عبدالعلی قوام، انتشارات سمت، ص ۱۳۵)

دولت ها جهت تحقق اهداف سیاست خارجی خود، از ابزارها و تکنیک های گوناگونی بهره می گیرند؛ ابزارهایی نظیر دیپلماسی، حربه های اقتصادی، نظامی و فرهنگی. استفاده صحیح و به موقع از این تکنیک ها در میزان موفقیت واحدهای سیاسی بسیار مؤثر است. (همان، ص ۲۰۶)

در سطح بین الملل سیاست خارجی کشور موفق تر و از توانایی بیشتری در پیشبرد اهداف بین المللی و تأمین منافع ملی خود برخوردارتر است که از توانایی بیشتری در کاربرد تمامی این ابزارها برخوردار بوده و در موقع نیاز جهت دسترسی به اهداف خود، از آنان بهره بگیرد. به عنوان نمونه امروز، با استفاده از ابزار اقتصادی نظیر اعطای وام، مشارکت در سرمایه گذاری یا بازسازی کشور می توان زمینه های مناسبی را جهت تأثیرگذاری در تحولات داخلی آن کشور، فراهم نمودن بازار کار و عرضه ی کالاهای تولیدی در خارج و...، به وجود آورده و در نتیجه بخشی از اهداف کوتاه مدت، میان مدت

و بلندمدت سیاسی خارجی خویش را تحقق بخشید.

براساس مطالب فوق درخصوص نحوه عملکرد جمهوری اسلامی در قبال حزب الله لبنان و انتفاضه فلسطین باید گفت که: اصول و اهداف سیاست خارجی کشور ما نیز مانند سایر کشورها براساس عوامل متعددی؛ از قبیل: ارزش ها و اعتقادات، تأمین امنیت منافع ملی و نیازهای داخلی و... شکل گرفته است.

مضافا این که نظام جمهوری اسلامی ایران به دلیل اصول و مبانی مکتبی خویش، اهمیت ویژه ای برای دفاع از سایر مسلمانان و مستضعفان جهان قائل است و در سیاست خارجی خود این موضوع را نیز تعقیب می نماید(*).

نظام جمهوری اسلامی ایران در دستیابی به اهداف خود در سطح بین الملل براساس توانایی و امکانات خویش و اجازه شرایط بین الملل از تمامی ابزارهای سیاست خارجی نظیر دیپلماسی، تکنیک های اقتصادی و فرهنگی و... در چارچوب اصول مکتبی و مقررات بین المللی استفاده می نماید. بر این اساس لبنان و فلسطین نیز از کشورهایی هستند که از جهات مختلف موضوع سیاست خارجی ما قرار گرفته اند: این جهات عبارتند از:

۱- بخشی از این کمک ها (مانند مواد غذایی، دارو، پوشاک و..). در شرایط فعلی، حیاتی بوده و از مسؤولیت های فراملی دولت اسلامی محسوب می شود.

۲- با توجه به نیازهای ضروری و حیاتی مردم فلسطین و امکانات نسبتا خوب کشورمان، کمک هایی محدود بوده و تأثیر منفی در

روند آبادانی و حل مشکلات اقتصادی و معیشتی ما بر جای نمی گذارد. به علاوه نتایج مثبتی را در کوتاه مدت و طولانی مدت، در سطح منطقه ای و بین الملل، برای کشورمان به ارمغان می آورد.

۳- فشارها و مشکلات جامعه هراندازه زیاد باشد دربرابر وضعیت پیش آمده برای برادران و خواهران آواره فلسطینی و... اصلا قابل قیاس

نیست.

۴- مسلمین امت واحده و دارای سرنوشت مشترکی هستند. استعمارگران همواره درپی جداسازی وتفرقه میان ملت های مسلمانند تاآز این رهگذر سلطه خود را بر جهان اسلام بیشتر استوار سازند. بنابراین اگر مادست از یاری برادران مظلوم مسلمان خود برداریم درواقع به پاره سازی امت واحد اسلامی که هدف دشمنان است کمک کرده ایم.

۵- همان طور که درروایت است کمک های فردی موجب افزایش نعمت و برکات الهی است کمک های اجتماعی نیز چنین است.

۶- امروزه درتمام جهان سرمایه هایی برای کمک به جوامع محروم اختصاص داده می شود و دراین حرکت انسان دوستانه مسلمانان و جمهوری اسلامی باید جلودار باشند.

۷- انجام حمایت های اقتصادی، سیاسی و تبلیغاتی در حد وسع و توان از ملت های مسلمان دیگر خصوصا فلسطین، نه تنها با منافع ملی ما تعارض ندارد بلکه در راستای تأمین منافع ملی ایران به حساب می آید؛ زیرا:

اولاً، منافع ملی یک کشور فقط در مرزهای جغرافیایی آن محدود نمی شود. لذا دولت ها به میزان هزینه هایی که در کشورهای دیگر مبذول می دارند، از توان و قدرت تصمیم گیری و تأثیرگذاری بیشتری نیز در آینده آن کشور و معادلات منطقه ای برخوردار می باشند. چنانکه به اعتراف کارشناسان نظامی اسرائیل، حزب الله لبنان یکی از مهمترین خطراتی است که در صورت حمله نظامی آمریکا یا اسرائیل به ایران، کشورشان را تهدید کرده و می تواند آسیب های اساسی به اسرائیل وارد نماید.

ثانیا، حفظ موجودیت، استقلال و تمامیت ارضی و امنیت ملی کشور که از عناصر کلیدی و حیاتی تشکیل دهنده منافع ملی می باشد، نیازمند صرف چنین هزینه ها و کمک به ملت هایی که در خط اول مبارزه با دشمنان ما قرار دارند می باشد.

آینده نگری و تأمین منافع بلندمدت خود بهترین

دلیل بر انجام چنین اقداماتی می باشد، زیرا آرمان ها و اهداف توسعه طلبانه رژیم صهیونیستی هرگز به فلسطین محدود نبوده بلکه آرزوی سیطره بر جهان اسلام و خصوصا ام القرای آن یعنی جمهوری اسلامی ایران را در سر می پروراند.

۸- این اعانات یک پارچگی ما را بهتر حفظ می کند و قدرت جمعی ما را بر دشمنان افزون می سازد و برای مصونیت خود ما از خطرات دشمن مفیداست.

۹- ارسال این قبیل کمک ها مختص ایران نیست بلکه کشورهای بزرگ جهان مانند آمریکا، علیرغم وجود بسیاری مشکلات داخلی، باز هم در جهت اهداف و منافع نامشروع خود کمک های بسیار زیادی را به اسرائیل که واقعا هیچ بهره ای برای ملت آمریکا ندارد ارسال می نمایند، حال آیا رواست که کشورهای اسلامی از انجام کمترین وظایف دینی و انسانی خود در قبال مشکلات مردم فلسطین و سایر جهان اسلام دریغ ورزند؟

اما از طرف دیگر با توجه به واقعیاتی از قبیل وجود مرزبندی های بین الملل، حفظ و تقویت نظام جمهوری اسلامی ایران، ارائه الگویی نمونه بر اساس اصول و ارزش های اسلامی و ...؛ توجه به نیازهای داخلی نیز حائز اهمیت می باشد. حال اگر زمانی بین نیازهای داخل و خارج، تزاحم به وجود آمد، رعایت اصول زیر، ضروری می نماید:

الف) بر اساس آیات و روایات متعدد، جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک نظام اسلامی، دارای یک سری مسؤولیت هایی فراملّی، نسبت به سایر مسلمانان است. این مسؤولیت ها در مورد تزاحم بین نیازهای داخلی و خارجی، حتما باید مراعات شود.

مثلاً اگر در کشورهای دیگر، مسلمانانی نیازمند به ضروری ترین نیازهای حیاتی (از قبیل غذا، دارو، پوشاک و..). باشند؛ بدون شک نمی توان نیازمندی های غیرحیاتی و کم اهمیت تر داخلی را اولویت داد؛ چون مسأله

زندگی و حفظ جان مسلمانان در میان است.

ب) ملاک تقدم نیازهای داخل یا خارج در امور غیرمتیقن مسؤولیت های فراملی، رعایت اصل اهم و مهم است. به بیان دیگر، حاکم اسلامی با کمک گرفتن از متخصصان و کارشناسان رشته های مختلف و با درک شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی، باید مشخص کند که اولویت با رفع نیازهای داخلی است یا نیازهای خارجی دولت اسلامی. در هر حالت، باید قدر متیقن مسؤولیت های

برون مرزی و کمکهای حیاتی را سر لوحه سیاست خارجی خود قرار دهد. در غیر آن موارد، چه بسا در مواردی، بر اساس نظرات کارشناسی و تخصصی ثابت شود ک...وظیفه ای برون مرزی بر نیازهای داخل اولویت دارد (مانند حمایت ایران از حزب الله لبنان در مقابل رژیم غاصب اسرائیل) و در مواردی نیز ممکن است مسائل داخلی اولویت دارد مانند تقدم دفاع از مرزهای کشور در برابر

حمله عراق آن هم در زمانی که برخی در اندیشه آزادسازی ارتفاعات جولان از اشغال اسرائیل بودند.

مسلما اگر مردم ما با واقعیات و الزامات جهانی، روش های پیشبرد اهداف سیاست خارجی و تأمین امنیت و منافع ملی و... آشنایی کامل داشته باشند و در جریان امور قرار بگیرند، مثبت بودن اعطاء چنین کمک ها و سرمایه گذاری ها را تصدیق می نمایند.

نظام جمهوری اسلامی ایران از همان ابتدا، بیشترین سعی و توان خود را در جهت محرومیت زدایی و مبارزه با فقر و مظاهر آن داشته و سیاست های متعددی را به منظور تأمین اجتماعی، حقوق کار و اشتغال، به کار انداختن انفال و ثروت های عمومی، توزیع عادلانه منابع طبیعی کشور، استرداد ثروت های نامشروع و... دنبال کرده و نتایج درخشانی گرفته است. اما به دلایل متعددی

از قبیل وضعیت نابسامان ساختار اقتصادی کشور، وابستگی به نفت، رشد سریع جمعیت، وقوع جنگ تحمیلی، محاصره های اقتصادی، کم توجهی ها به اجرای کامل عدالت اجتماعی، عدم نظارت دقیق بر مصرف بودجه ها و هزینه های عمومی و سیاست زدگی و گرایشات جناحی هنوز ما در برخی موارد شاهد وجود مشکلات و معضلات اجتماعی و اقتصادی هستیم. در هر صورت وجود این قبیل مشکلات و معضلات، نمی تواند توجیه کننده کناره گیری و بی توجهی ایران، از وضعیت نابسامان سایر مسلمان و اهداف سیاست خارجی خود باشد. بلکه همراه با انجام وظیفه برون مرزی خود باید به حل مشکلات درون نیز بپردازیم.)

پاورقی:

*)توضیح آن که: براساس اصول و آموزه های دینی، جامعه اسلامی پیکره واحدی است؛ چنان که قرآن می فرماید: «ان هذه امتکم امهً واحدهً و انا ربکم فاعبدون» (سوره مؤمنون، آیه ۵۲) بر اساس این آیه، همبستگی عمیقی بین همه مسلمانان دنیا صرف نظر از هرگونه مرزبندی و جغرافیایی به جهت وحدت کلمه و اعتقاد به تعالیم الهی، وجود دارد، هم دردی، هم دلی و هم نوایی، یکی از خصایص بارز و برجسته امت اسلامی است که دل های آنان را به یکدیگر نزدیک می کند. پیامبر گرامی اسلام در بیان این واقعیت می فرمایند: «حکایت مؤمنان در دوستی و مهربانی چون اعضای یک پیکر است؛ وقتی یکی از آنها رنجور می شود، دیگران به مراقبت و حمایت از او همداستان می شوند»، (نهج الفصاحه، ش ۲۷۱۲).

این همبستگی عمیق اسلامی، تعاون اسلامی را نیز به همراه دارد؛ بدین معنا که مسلمانان در کلیه امور و شؤون مشترک اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خود، موظف به همیاری یکدیگرند؛ «و تعاونوا علی البر و التقوی و لاتعاونوا علی الاثم و العدوان» (سوره مائده، آیه ۲)

بر این

اساس، همگان مسؤول همدیگراند. پیامبر گرامی اسلام، در حدیث نبوی مشهور می فرماید: «من سمع رجلا ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم» ؛ «هر کس ندایی را بشنود که مسلمانان را به کمک می طلبد و پاسخ مساعد نگوید، مسلمان نیست». هم چنین در حدیث دیگری می فرماید: «مَنْ اَصْبَحَ وَ لَمْ یَهتمَّ باموِرِ المُسلمین فَلَیس بمُسلِم ؛ هر کس صبح برخیزد و در اندیشه کارهای مسلمانان نباشد مسلمان نیست».

لذا در اصول متعدد قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (اصول ۳، ۱۱، ۱۵۲ و ۱۵۴)، دولت به نمایندگی از همه مردم، موظف به ایفای «تعهد برادرانه نسبت به همه مسلمانان» است. به همین جهت «موظف است سیاست کلی خود را بر پایه ائتلاف و اعتماد ملل اسلامی، قرار دهد» و در اعمال سیاست خارجی، به «دفاع از همه مسلمانان» بپردازد. بنابراین هم بر اساس آموزه های دین اسلام و هم بر اساس اصول متعدد قانون اساسی، دولت موظف است، حمایت های لازم را از سایر مسلمانان جهان به عمل آورد.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱ سیدصادق حقیقت، مسؤولیت های فراملی در سیاست خارجی دولت اسلامی، ص ۴۶۷

۲ سیدمحمد هاشمی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج اول، ص ۳۸۵

۳- بیژن ایزدی، درآمدی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

اعتبارات مقام معظم رهبری از کجا تامین می شود؟

پرسش

اعتبارات مقام معظم رهبری از کجا تامین می شود؟

پاسخ

الف. اگر منظور اعتبارات دفتر نهاد رهبری است این اعتبارات از طرق ذیل تأمین می شود:

۱. بودجه های دولتی که توسط برنامه و بودجه و با تصویب مجلس تبیین می شود.

۲. وجوهات شرعی نظیر خمس

۳. هدایا و نذورات مردمی که برای شخص معظم له ارسال می نمایند.

۴. امور حسبیه و مواردی که در فقه اسلامی به حاکم اسلامی اختصاص داده شده است.

ب. اگر منظور اعتبارات شخصی معظم له است، در این زمینه باید گفت که ، ایشان علی رغم اینکه از نظر قانونی و شرعی مجاز به استفاده از حقوق دولتی، وجوهات شرعیه و ... می باشند، اما با این همه جهت اداره زندگی شخصی خویش فقط به هدایا و نذورات مردمی اکتفا می نمایند.

چرا امام فرمودند:((مصدق مسلم نیست))؟

پرسش

چرا امام فرمودند:((مصدق مسلم نیست))؟

پاسخ

تحلیل و تبیین این جمله حضرت امام(ره) درباره مصدق نیازمند ارایه مطالب دقیقی

است که در ذیل به ان اشاره می شود:

الف. بررسی این موضوع از دیدگاه فقهی و شرعی:

از دیدگاه فقهی، حکم به سلب اسلام از یک نفر و اثبات ارتداد، نیازمند این است که آن شخص موجبات ارتداد را مرتکب شود. نظیر، انکار اسلام و خروج از آن یا انکار ضروریات دین و ... (امام خمینی(ره)، تحریرالوسیله، ج ۱، ص ۱۰۶ و عیسی ولائی، ارتداد در اسلام، نشر نی، ص ۷۱)

به عنوان نمونه صدور حکم ارتداد از سوی حضرت امام(ره) به عنوان یک فقیه جامع الشرایط درباره سلمان رشدی به دلیل انکار اسلام و رسالت پیامبر اکرم(ص) و توهین به مقدسات دین مبین اسلام بود و همچنین صدور حکم ارتداد از سوی امام(ره) در مورد جبهه ملی به دلیل مخالفت صریح با «قصاص» به عنوان یکی از احکام قطعی اسلام بود.

اما چرا دکتر مصدق مشمول چنین حکمی گردید؟

اگر بخواهیم از دیدگاه فقهی به این مسأله بنگریم، دلیل قطعی بر ارتکاب موجبات و علل ارتداد از سوی مصدق وجود ندارد، بلکه ظاهر امر و بررسی زندگی شخصی دکتر مصدق بیانگر پای بندی ایشان به برخی احکام اسلامی نظیر خمس و زکات است و حتی در دادگاه صریحا اقرار می کند «من مسلمانم...» هر چند در برخی جوانب نیز از سوی ایشان پای بندی به احکام شرعی وجود نداشته است، نظیر بوسیدن دست ثریا که از نظر شرعی بوسیدن زن اجنبیه حرام می باشد و همچنین حمایت ضمنی که در برخی از نطق هایش از مسائلی نظیر کشف حجاب داشت و

...، اما این مسلم است که از نظر فقهی ارتکاب معاصی و محرمات هر چند عملی ناشایست و مخالف اسلام است و شخص مرتکب شونده آن مستحق کیفر و عقوبت الهی است، اما تا زمانی که به انکار دین و ضروریات اسلام و یا توهین به پیامبر اکرم(ص) و ...، برنگردد، نمی توان حکم به سلب اسلام از کسی نمود.

جهت تکمیل این بحث، لازم است، دیدگاه حضرت امام(ص) را در خصوص این قضیه جویا شویم:

آقای جلال الدین فارسی می گوید: «در آن نشستی که با حضرت امام(ره) داشتیم، بعد از اتمام جلسه آقای دکتر شریعتمداری اجازه خواست این موضوع را مطرح کند، و گفت؛ حضرت عالی درباره آقای مصدق فرموده اید: «او مسلم نبود» حالا این برای ما سؤال است که اگر مسلم نبود چرا بزرگانی مثل آیت الله کاشانی و طالقانی ایشان را تأیید کرده اند، بعد اضافه کردند؛ اگر کسی حتی نماز هم نخواند ولی منکر وجوب نماز نباشد، این باز هم مسلمان است. صحبت آقای شریعتمداری به اینجا که رسید، حضرت امام(ص) فرمودند: «انشاء الله مسلم بوده است».

اینجا من وارد صحبت شدم و ماجرایی را خدمت ایشان عرض کردم و گفتم: ... شهادت می دهم آقای مصدق و همسرش، ... مبلغی را بابت وجوهاتش به این مدرسه کمک کرده اند ...، حضرت عالی می دانید خیلی افراد هستند که اهل نماز و روزه اند ولی خمس و زکات نمی دهند کسی که خمس مالش را می دهد اینقدر معلوم است که منکر نماز نیست، حتما نمی توانیم بگوییم این کار را برای نظام کرده اند، چون این دفترچه را در اختیار کسی

نمی گذارند. صحبت که اینجا که رسید، باز حضرت امام فرمودند: «انشاء الله مسلم بوده است». بعد من مطلب دیگری گفتم که حالاـ یادم نیست، حضرت امام(ره) برای بار سوم فرمودند: «انشاء الله مسلم بوده است». یعنی سه بار ایشان این مطلب را فرمودند...» (ر.ک: روزنامه کیهان، گفت و گو با جلال الدین فارسی، دوشنبه ۳۱، مرداد، ۱۳۷۹)

نتیجه آنکه بررسی اعمال و رفتار دکتر مصدق و مطلبی که آقای جلال الدین فارسی در گفت و گو با امام (ره) نقل کردند، به گونه ای است که نمی توان این موضوع را از زاویه فقهی اثبات نمود و حکم به کفر او داد.

ب. بررسی مسأله از دیدگاه سیاسی و اجتماعی حضرت امام(ره) از نظر آموزه های اسلامی دین و سیاست، پیوندی عمیق و ناگسستنی دارند. اسلام به هیچ وجه در حوزه فردی خلاصه نشده، بلکه جنبه های مختلف فردی و اجتماعی مسلمانان و جامعه اسلامی را شامل می شود. از این رو ساختار سیاسی در جامعه اسلامی باید واجد شرایط خاصی بوده و در راستای تحقق آموزه های دینی و اصلاح جامعه در جهت تأمین سعادت و تکامل مادی و معنوی افراد آن گام بردارد.

اما خط و مشی دکتر مصدق، به عنوان یکی از تأثیرگذاران در عرصه سیاسی و اجتماعی ایران در یکی از مهمترین مقاطع تاریخی کشور اسلامی ما که می توانست با استفاده از شرایط زمانی و حمایت های گسترده نیروهای مذهبی، حوزه های علمیه و مردم، نهضت دینی و مردمی را به پیروزی کامل رسانده و زمینه های تشکیل حکومت اسلامی را فراهم آورد، در آن شرایط سرنوشت ساز به گونه ای دیگر

و حتی مغایر با اهداف و آرمانهای اسلامی بود، جهت توضیح بیشتر این موضوع نمونه هایی را بیان می نماییم:

۱. دکتر مصدق در ۲۰ جمادی الاول ۱۳۲۵ در سن ۲۵ سالگی به عضویت فراماسونری (جامعه آدمیت) درآمد و سوگند نامه آن را امضاء نمود. (امیر کاظمی، مصدق و فراماسونری، سایت باشگاه اندیشه) فراماسونری یکی از محافل اسرارآمیز استعماری است که با جلب نخبگان و دولتمردان کشورهای مختلف در راستای اهداف غرب و صهیونیسم قدم بر می دارد.

۲. آیت الله کاشانی اصرار داشتند که تولید و فروش مشروبات الکلی که با موازین شرعی مخالف است در ایران متوقف شود اما مصدق در جواب استدلال می کرد که سالیانه مبلغ قابل توجهی از طریق مالیات بر مشروبات الکلی عاید خزانه خالی دولت می شود. (روزنامه کیهان، ۳۱/۵/۱۳۷۹)

بدیهی است چنین خط مشی و تفکری به هیچ وجه نمی تواند مورد قبول اسلام باشد؛ اگر دولت مصدق مکتبی و اسلامی بود نباید کم پول و بیکاری مردم را بهانه آزادی مسکرات قرار دهد. از سوی دیگر حرکت مکتبی هرگز اجازه نمی دهد تا کارخانه های شراب سازی و شراب فروشی در کشور اسلامی دایر شود.

۳. مصدق پس از رسیدن به قدرت به دلیل فاصله گرفتن از اجرای سیاست های دینی و استفاده از رجال فاسد سیاسی گذشته در اداره امور، فضای تبلیغاتی شدیدی را در نشریه های آن روز که بیشتر آن ها در دست روشنفکران بود، علیه مقدسات مذهبی به وجود آورد. تا جایی که در زمان او به یک سگ در نزدیک مجلس عینک زدند و اسمش را آیت الله گذاشتند.

۴. مصدق به دلیل دیدگاه غیرمذهبی

خود، در پی اجرای سیاستی برآمد که به جدایی آن از دیانت معترف است. اعتقاد به جدایی دین از سیاست با اتخاذ سیاست های غیردینی همراه بود از این رو با نیروهای مذهبی برخورد نا مناسب کرد و نسبت به حذف آنان از صحنه های سیاسی تلاش کرد.

(نظیر فدائیان اسلام، آیت الله کاشانی و ... که نقش بسیار مهمی حتی در نخست وزیر شدن مصدق و ملی شدن صنعت نفت داشتند). نواب صفوی مدت ۲۰ ماه از ۲۷ ماه دوران مصدق را زندان بود و آیت الله کاشانی منزوی و خانه نشین شد.

۵. مصدق چه در دوران نمایندگی و چه در دوران نخست وزیری و پس از آن همواره مراتب ارادت و سرسپردگی خود را نسبت به شاه و خاندان سلطنت ابراز می داشت و حتی در دادگاه نظامی که در سال ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳ تشکیل شد، تلاش زیادی نمود تا موافقت خود را با شاه اثبات کرده و خود را از اتهام ضدیت با سلطنت تبرئه کند. (علی رضوی نیا، نهضت آزادی، ۱۳۷۵، نشر کتاب صبح، ص ۳۵)

نتیجه آنکه بررسی عملکردها و اقدامات دولت مصدق به خوبی بیانگر این حقیقت است که مصدق از نظر خط مشی سیاسی و اجتماعی مغایر آموزه ها و احکام اسلامی که اکثرا در حوزه حکومت و روابط اجتماعی می باشند عمل می نمود. به گونه ای که یک مسلمان معتقد و پای بند به همه عرصه های اسلام به هیچ وجه چنین عمل نمی نماید.

ج. بررسی شرایط و مقطع تاریخی که حضرت امام(ره) این جمله را بیان نمود:

اصولا یکی از راههای دقیق تحلیل و فهم یک متن یا

یک سخن، توجه به شرایط محیطی و فضایی است که گوینده آن سخن در آن فضا و شرایط، آن متن یا سخن را انشاء نموده است. از این رو فهم دقیق جمله حضرت امام(ره) نیازمند توجه به شرایط تاریخی خاص آن مقطع زمانی می باشد؛ از این رو به اختصار مطالبی را بیان می نماییم:

هر چند جبهه ملی به دلیل وابستگی و سرسپردگی در مقابل دربار و آمریکا از یک سو و همچنین عدم اعتقاد به ابعاد اجتماعی دین مبین اسلام و خیانت نسبت به نیروهای مذهبی، باعث شکست نهضت عظیم مردمی در دهه ۱۳۳۰ شد، اما این جریان مرموز، علی رغم عدم همراهی و همکاری با نیروهای انقلابی، و حتی تلاش برای انحراف انقلاب اسلامی در سال ۵۶ با شعارهایی نظیر رفورم سیاسی و ... به صورت منافقانه توانست بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در صفوف نیروهای انقلاب رخنه کرده و برخی از مهمترین پست های حساس کشور را به دست آورد.

در زمان ریاست جمهوری بنی صدر، مطبوعات به تبلیغ و ترویج از مصدق پرداختند و در رثای او اشعاری سرودند و مقالاتی نوشتند. بنی صدر در محافل و مجالس مختلف همواره از مصدق سخن می گفت و در بسیاری از سخنانش این نکته را رسما اظهار می کرد که من مصدقی هستم! و با شعار «درود بر بنی صدر، سلام بر مصدق» از وی استقبال می شد. (قاسم روان بخش، بازخوانی پرونده یک رئیس جمهور، نشر همای غدیر، ۱۳۸۲، ص ۱۴۳)

وی به گونه ای تعریض آمیز از مصدق تعریف و تمجید می کرد که رهبری الهی و مردمی حضرت امام(ره) و ولایت فقیه

و در نهایت حرکت اسلامی و ایجاد حاکمیت اسلامی را زیر سؤال برده و آن را غیرمردمی معرفی کند:

«مصدق خود را مجری اراده مردم می دانست و با آن نوع رهبری که خود را قیم مردم بداند و هر کاری که خواست بکند و مردم امکان نداشته باشند که هیچ اظهار نظری در هیچ زمینه ای بکنند، مخالف بود». (روزنامه انقلاب اسلامی، ۱۶ اسفند ۱۳۵۹) و حتی آن را پیرو خط امامت می دانست. (همان)

خلاصه این که بنی صدر فضایی را به وجود آورده بود که می رفت مصدق را پیشوا و الگوی نسل آن روز جامعه معرفی کند، پیشوایی که «ایرانیت» برای او یک اصل بود، نه اسلام و دین.

از این رو به شدت خطر تحریف انقلاب عظیم اسلامی و تکرار حوادث سال ۳۲ می رفت. لذا رهبری هوشیار انقلاب اسلامی می بایست قاطعانه در مقابل این انحراف ایستاده و ماهیت این جریان خطرناک را افشاء نماید.

هنگامی که ابوالحسن بنی صدر، نخستین رئیس جمهور پس از انقلاب، در خردادماه ۱۳۶۰ به فرمان حضرت امام(ره) از فرماندهی کل قوا عزل شد و طرح بررسی عدم کفایت او در مجلس طرح گردید و به نوعی، ائتلاف منافقین و مارکسیست ها و ملی گرایان، روشن و آشکار شد، جبهه ملی طی اعلامیه ای از مردم خواست تا به این عنوان که «انقلاب بزرگ ملت را از کلیه هدف های بنیادی خود منحرف کرده اند!» با ادعای حمایت از دموکراسی و فضای باز سیاسی و آزادی همه گروههای مخالف، دست به یک راهپیمایی گسترده بزنند و مخالفت خویش را با سیاست های نظام اسلامی اعلام دارند.

از سوی

دیگر، جبهه ملی انـدکی پیش از صـدور این اطلاعیه، بیانه دیگری نیز صادر کرده بود که در آن «لایحه پیشـنهادی قصاص» که قرار بود در مجلس تصویب شود غیر انسانی دانسـته شـده و محکوم شـده بود. حضـرت امام(ره) راهپیمایی جبهه ملی را مقابله با نص قرآن کریم و احکام ضروری اسلام خوانده و هشدار دادند که این حرکت در جهت مخالفت با موجودیت اسلام و انقلاب می باشد و اعلام کردند که «جبهه ملی از امروز محکوم به ارتداد است». (روزنامه کیهان، ۲۵/۳/۱۳۶۰)

و برای جلوگیری از انحراف جنبش عظیم مـذهبی مردم و الگـو نشـدن مصـدق ـ که بـا حـاکمیت اسـلامی مخـالف بودـ برای حرکـت مردمی و نسـل جـوان آنروز کشـور، مـاهیت غیر دینی مصـدق را در نهضـت ملی شـدن نفـت ـ به عنـوان علت اصـلی شکست آن نهضتـ برای همگان معرفی نموده و فرمودند:

«... یک گروهی که از اولش باطل بودند من از آن ریشه هایش می دانم، یک گروهی که با اسـلام و روحانیت اسلام سرسخت مخالف بودنـد. ازاولش هم مخالف بودنـد، اولش هم وقتی که مرحوم آیت اللّه کاشانی دیـد که اینها خلاف دارنـد می کنند و صحبت کرد، اینها کاری کردند که یک سـگی را نزدیک مجلس عینک به آن زدند اسمش را آیت اللّه گذاشته بودند. این در زمان آن بود که اینها فخر می کنند به وجود او، او هم مسـلم نبودمن در آن روز در منزل یکی از علمای تهران بودم که این خبر را شـنیدم که یک سـگی را عینک زدنـد و به اسم آیت اللّه توی خیابان ها می گردانند،من به آن آقا عرض کردم که این دیگر مخالفت با شخص نیست، این سیلی خواهد خورد و طولی نکشید که

سیلی را خورد و اگر مانده بود سیلی رابر اسلام می زد. اینها تفاله های آن جمعیت هستند که حالا قصاص را، حکم ضروری اسلام را غیرانسانی می خوانند».

آری مصدق به هیچ وجه به اسلام جامع نگر و حاکمیت اسلامی معتقد نبود و نه تنها پیرو خط امامت نبود _آن گونه که بنی صدر ادعا می کرد_ بلکه حرکتش کاملا بر خلاف آن و اسلام اصیل و واقعی بود. حقیقت مصدق و جبهه ملی در عبارت ذیل به خوبی پیداست:

«آنها از همان اول، از آن وقتی که تأسیس شد، مسأله اسلام پیش شان مطرح نبوده است. آن چه مطرح بوده اگر راست بگویند، همان ملی گرایی بوده است و من در این هم شک دارم، برای این که افرادی که در سر دسته اینها بودند و به ملی گرایی معروف بودند، ما دیدیم که بر ضد ملت قیام کردند». (حضرت امام(ره)، صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۲۰ و ۲۱)

یکی از ایراداتی که مردم عادی به آقا می گیرنـد این است که می گوینـد ایشان آقای رفیق دوست را که دارای اختلاس چند میلیاردی هستند مورد عفو قرار دادند ، آیا صحت دارد؟

پرسش

یکی از ایراداتی که مردم عادی به آقا می گیرند این است که می گویند ایشان آقای رفیق دوست را که دارای اختلاس چند میلیاردی هستند مورد عفو قرار دادند ، آیا صحت دارد؟

پاسخ

در پاسخ به این سؤال توجه به نکات زیر حائز اهمیت است:

یکم. هرچند اختلاس از نظر فقهی و حقوقی جرم محسوب گردیده و نسبت به مرتکب آن مجازات های شدیدی در نظر گرفته شده است. اما لزوما به معنای برداشتن از بیت المال نیست بلکه هر گونه استفاده غیر قانونی ولو اینکه در واقع مالی هم از بیت المال برداشت نشود نیز شامل می شود.

دوم. در جریان اختلاس آقای مرتضی رفیق دوست (برادر محسن رفیق دوست) سوء استفاده ای که از بیت المال انجام شده بود جابجایی حساب های بانکی بود نه برداشت از بیت المال از این رو ایشان به خاطر این سوء استفاده غیر قانونی به حبس ابد محکوم گردید نه اعدام.

سوم. از زمان صدور حکم تا کنون ایشان در زندان به سر می برند و محکومیت خود را می گذرانند و لذا هر گونه حرفی در مورد عفو ایشان شایعه بوده و اعتبار ندارد. لازم به یادآوری است که این مسأله مربوط به آقای مرتضی رفیق دوست است و نباید با محسن رفیق دوست که هیچگونه اتهامی نداشته است خلط شود.

در هر صورت جهت اطلاع بیشتر می توانید با دفتر مقام معظم رهبری در تهران به آدرس ص پ ۱۳۱۶۵-۱۶۱ مکاتبه نمایید.

من در مورد دکتر شــریعتی تحقیق می کنم. می دانم که استاد مطهری معتقد بودند که ایشان دچار اشتباهاتی شده اند. لطفا در مورد آن اشتباهات مرا راهنمایی کرده و برای مطالعه بیشتر منابعی را معرفی نمایید

پرسش

من در مورد دکتر شریعتی تحقیق می کنم. می دانم که استاد مطهری معتقد بودند که ایشان دچار اشتباهاتی شده اند. لطفا در مورد آن اشتباهات مرا راهنمایی کرده و برای مطالعه بیشتر منابعی را معرفی نمایید

پاسخ

مرحوم دکتر علی شریعتی از روشنفکران دینی دهه پنجاه و از پیشقروالان روشنفکران مسلمان در جامعه ما می باشد که در مقطع زمانی خاصی تاثیر بسیاری در جوانان مسلمان ایران گذارد و در همان زمان و زمانهای بعدی مورد انتقادها و پذیرشهای متناقضی قرار گرفت. گروهی او را قدیسی شمردند که سخنانش بدون چون و چرا باید پذیرفته شود و گروهی او را فردی منحرف از دین شناختند که می بایست با تمام امکانات با او مبارزه کرد و هر دو گروه نیز به اشتباه رفتند. دکتر شریعتی جامعه شناس و ادیبی توانا

و سخنوری کم نظیر بود. عشق و علاقه او به اسلام و مکتب تشیع و امام علی علیه السلام در کنار شور و شوقی که در سر داشت و وضع آن زمان ایران را نمی پسندید، به همراه زبان دلپذیر و حماسی و موج آفرینش، او را به انقلابی مسلمان و از راهیان احیاء و بازگشت به اسلام مبدل کرده بود. شاید بتوان محوری ترین و اصلی ترین نظریه وی را شعار «بازگشت به اسلام و بازگشت به خویشتن» معرفی کرد. راهی که سالها پیش از آن توسط علامه اقبال لاهوری پیموده شده بود.

یکی از امتیازات مهم او این است که برخلاف دیگر روشنفکران که می کوشند دین را از صحنه جامعه بیرون رانده و میدان را برای سکولاریزم خالی کنند ودین را به رابطه فردی بین بنده و خدا تقلیل دهند،

شریعتی دین را در متن جامعه می خواست و از دین در حاشیه و بی مسؤولیت سخت گریزان و متنفر بود. چهره ای که او از اسلام ترسیم می کند یک ایدئولوژی تمام عیار و کارامد و دستورالعمل زندگی اجتماعی بشر است.

اما نیاز است نظرات دکتر شریعتی همانند هر متفکر دیگری به عیار نقد زده شود و آنگاه نظریات سره از ناسره جدا شود و چنانچه شایسته جایگاه متفکران است با نظرات و افکار او برخود شود. اگر حجاب معاصریت و نظرات افراطی و تفریطی اجازه نمی داد که دکتر شریعتی آنچنانچه شایسته است، شناخته شود. امروزه که نزدیک به سه دهه از درگذشت او می گذرد، زمینه مهیا شده است. ما در این مختصر فقط به نکته اصلی تفکرات او اشاره می کنیم و امیدواریم که در آینده نزدیک تمام تفکرات وی در تحلیلی منطقی نقد و بررسی شود.

دکتر شریعتی جامعه شناس بود و در این رشته صاحب نظر. در عین حال از فلسفه اگزیستانس نحله سارتری تاثیر پذیرفته بود. او با دید جامعه شناسانه به تحلیل اسلام و وضع فعلی آن و هویت ایرانی و چالشهای پیش روی او نظر می کرد و در این زمینه دیدگاههای خود را بیان می کرد که در این میان نظرات بدیع و تازه ای نیز ارائه می داد. چنانچه عرض شد اصلی ترین نظریه وی «شعار بازگشت به اسلام و بازگشت به خویش» بود. از دهه چهل با تاثیر عمیقی که نهضت امام خمینی در جامعه ایران برجا نهاده بود، به تدریج روشنفکری دینی در محیط دانشگاههای ما شکل می گرفت. از طرفی طرح جدی مساله غرب زدگی توسط مرحوم جلال آل احمد، توجه نسل فرهیخته مسلمان را به مساله

اصلی جامعه ایرانی معطوف کرد. دکتر شریعتی اوج این جریان محسوب می شد. او مشکل اساسی جامعه ایرانی را دوری از اسلام اصیل و فرو غلطیدن در غرب زدگی به همراه استعمار و استبداد و استحمار می دید، در این

راه از فرانتس فانون مبارز و انقلابی افریقایی و صاحب کتاب دوزخیان روی زمین بسیار تاثیر پذیرفت و راه چاره را "بازگشت به خویش" که همان "بازگشت به اسلام" است، می دید. دکتر شریعتی در کنار این مساله با اشاره به تاریخ صدر اسلام و تلقی خاص جامعه شناختی خود، دید نویی از اسلام ارائه داد، تلقی ای که با دریافت سنتی دین تفاوت داشت و موجب درگیریها و اختلاف نظرهای بسیاری هم در جامعه ما شد. او معتقد بود که اسلام در حال گذر از سنت به ایدئولوژی است و این مهمترین تحول آن روز در درون اسلام است.(مجموعه آثار ج:۲۳ ص: ۲۰۹ ۲۱۰)

چالش اساسی اندیشه دکتر شریعتی در همین نکته نهفته است. او با دید جامعه شناسانه به اسلام نظر کرد و به این دیدگاه اشکالاتی وارد است.

اولاً: این دیدگاه شدیدا یکطرفه است و نمی تواند تمام ابعاد اسلام را نشان دهد. چنانچه نگاه تنها کلامی یا فقهی به اسلام باعث می شود که بخشی از اسلام کنار زده شود، نگاه جامعه شناسانه به تنهایی هم دچار همین اشکال است. دکتر شریعتی نه تنها وضع موجود جامعه اسلامی یا حتی تاریخ اسلام را با این دیدگاه می دید، بلکه اعتقادات و مبانی معرفتی اسلام را نیز به این معیار می سنجید و بدین ترتیب باعث می شد که اسلام آنچنانچه شایسته و بایسته است، معرفی نشود. گذشته از آن او در معارف اسلامی

صاحب نظر

نبود. به عبارت دیگر چنانچه جامعه شناسی را به صورت کلاسی آموخته بود، با هیچ یک از علوم اسلامی آشنایی این چنین نداشت.

ثانیا: اشکال مهمتر اینکه دیدگاه جامعه شناسانه دیدگاهی توصیفی است. یعنی نگاهی از بیرون به دین دارد. از شاخه های جامعه شناسی، جامعه شناسی دین و ادیان است که از بیرون حوزه دین به توصیف ادیان موجود می پردازد، بدون اینکه درصدد تحلیل یا ارزشگذاری باشد. جامعه شناس در بهترین حالت، همانند گزارشگر امینی است که آنچه را می بیند بدون دخل و تصرف و با دقت توصیف می کند و کاری به ارزشگذاری و صدق و کذب دیده های خود ندارد. جامعه شناسی هرگز در صدد داوری و قضاوت

در حق و باطل بودن ادیان مختلف نیست، زیرا او تمام فرهنگها و تمدنها و ادیان را به یک چشم می بیند. بلکه او تمام آنها را به عنوان دستاوردهای بشری محترم می شمارد. به عبارت دیگر جامعه شناسی نسبت به دینی در مقایسه دین دیگر یا تمدنی نسبت به تمدن دیگر یا فرهنگی نسبت به فرهنگ دیگر تعهدی ندارد. اما دکتر شریعتی کاملاً نسبت به فرهنگ و تمدن و دین اسلام و مذهب تشیع متعهد بود، او توصیفگر صرف قضایا نبود، بلکه در بسیاری از موارد به تحلیل می نشست و نظریه و رهنمود ارائه می داد. دکتر شریعتی درد دین داشت و تمام تلاش او حل پاردوکس های جامعه مسلمانان در روزگار تسلط تکنیک و مدرنیته بود. همان دردی که پیش از او، اقبال لاهوری داشت. اگرچه نفس این درد محترم است، اما با ذات علم جامعه شناسی سازگار نیست. و این تناقضی در افکار وی ایجاد می کرد که تاکنون هم حل نشده است.

ثالثا: مهمترین اشکال دکتر شریعتی که موجب

عکس العمل برخی از علماء اسلام هم شد، اینکه جامعه شناسی رایج علمی کاملاً- غربی است که در قرن هجدهم توسط اوگوست کنت پایه گذاری شد. این علم در چهارچوب بنیانهای معرفت حسی سازمان یافته است و نگاهش متوجه زمین و طبیعت است. این علم با عالم قدس سرو کار ندارد و هرگز به آن توجه نمی کند و در حقیقت نمی تواند، به آن نظر بیافکند. این علم محدودیت عقل بشری را در بند محسوسات و پدیدارها پذیرفته و سعی دارد از راه تجربه به

توصیف جهان پیرامونی بپردازد، چنانکه فیزیکدان با ماده رفتار می کند، او نیز با جامعه و تمدن و دین رفتار می کند. و طبیعی است که این طرز تلقی به هیچ وجه مورد تایید اسلام نیست. با این تحلیل و توصیف از اسلام فقط ظاهری می ماند و راه به حقیقت آن ناممکن می شود. خلاصه کلام نظر به دین از نظرگاه جامعه شناسی که مرحوم دکتر شریعتی بر آن تاکید داشت نگاه به آن از منظر تنگ حسی و نظرگاهی کاملاً غربی است و اسلام با این نگاه از حقیقت متعالی خود تهی می شود. شاید همین نکته است که دکتر شریعتی واداشت که وصیت کند که کتابهای او توسط استاد محمد رضا حکیمی بازنگری و اصطلاح شود.

و بالاخره جهت آگاهی بیشتر با مرحوم شریعتی و رابطه آن با استاد مطهری ر.ک:

۱. جریان ها و جنبش های مذهبی ــ سیاسی ایران، رسول جعفریان، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۰؛

۲. حماسه حسینی، شهید مطهری، ج ۳، ص ۳۰۵؛

۳. سمینار بررسی و تبیین آراء اندیشمندان معاصر، شهید مطهری، دکتر شریعتی، مرکز نشر دانشگاه صنعتی امیر کبیر.

نظر شما درباره دکتر علی شریعتی چیست؟آیا ایشان خدماتی به اسلام کرده اند یا نه؟ چرا نسل جوان این قدر به ایشان گرایش دارد؟

پرسش

نظر شما درباره

دکتر علی شریعتی چیست؟آیا ایشان خدماتی به اسلام کرده اند یا نه؟ چرا نسل جوان این قدر به ایشان گرایش دارد؟

پاسخ

"شهید بهشتی"ره" دکتر شریعتی را پیوند دهنده میان نسل جوان وروحانیت متعهد در یک راستای انقلابی و جذب ایشان بسوی اسلام معرفی می نماید""۱"

استاد مطهری نیز می فرمایند : "نسبت هایی از قبیل سنی گری و وهابی گری به اوبی اساس است واو در هیچیک از مسائل اصولی اسلام از توحید گرفته تا نبوت ومعاد وعدل وامامت، گرایش غیر اسلامی نداشته است.""۲"

از دیگر جنبه های مثبت نقش دکتر درمبارزات علیه رژیم طاغوتی شاه، قلم شیوای او درآثاری چون "فاطمه فاطمه است وآری اینچنین بود ای برادر" و...است که عاری از اشکالاتی است که به دیگر کتابهای او وارد شده است.

اما دربحث انتقاد از ایشان به فرموده استاد شهید مطهری "ازآنجا که دکتر شریعتی مطالعات کافی و وافی در زمینه معارف اسلامی نداشته تا آنجا که گاهی ازمسلمات قرآن وسنت و فقه اسلامی ومعارف بی خبر می ماند واز سوی دیگر تحت تأثیر فرهنگ غرب بوده است، در مسائل اسلامی حتی در مسائل اصولی دچار اشتباهات فراوان گردیده که به استناد آیه شریفه "ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات والهدی من بعد مابیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون""سوره بقره،۱۵۹/" سکوت دربرابر این اشتباهات، ناروا ونوعی کتمان حقیقت است.""۳"

وهمچنین به نظر شهید بهشتی"ره" دکتر شریعتی در بعضی از برداشتهایش ازآیات قرآن وروایات شیوه ای را دنبال می کند که آن را شیوه اصحاب رأی می گویند."۴"

حضرت امام"ره" نیز در این خصوص بیاناتی بدین شرح می فرمایند که : "آن گروه روشنفکر ودانشگاهی و

محصلین جدید ایدهم الله آنها که خدمتگزارند برای اسلام، خداوند تأییدشان کند، من ازآنها گلایه دارم. برای اینکه می بینم درنوشته هایشان، بعضی نوشته هایشان اینها راجع به فقها راجع به فقه، راجع به علمای اسلام، راجع به فقه اسلام، اینهایک

قدری زیاده روی کردند، یک قدری حرفهایی زدند که مناسب نبوده است بزنند اینها غرضی ندارند. من می دانم که غالباً اینهایی که برای اسلام می خواهند خدمت کنند نه این است که مغرض باشند واز روی سوء نیت حرفی بزنند. اینها اطلاعاتشان کم است. من هم اطلاعاتم از تاریخ کم است."" ۵"

اینک با توجه به نظرات صاحبنظران وبا الهام از فرمایشات گهر بار حضرت امام خمینی"ره" نتیجه می گیریم که موضعگیری صحیح وسالم درمورد شخصیت شهید دکتر شریعتی این است که براساس بسیاری از جنبه های مثبت وی او را شخصیتی مورد تأیید وقابل احترام بدانیم واما در تصحیح اشتباهات او نیز اهتمام داشته باشیم تا بتوانیم مانع سوء استفاده مغرضان از این اشتباهات در جهت تضعیف اسلام وروحانیت گردیم.

چنانکه به فرموده استاد شهید مطهری"ره" "خود او دراواخر عمر در اثر تذکرات متوالی افراد بی غرض و بالاـ رفتن سطح مطالعاتش متوجه اشتباهات خود شد وبه یکی از نزدیکان خود وکالت تام برای اصلاح آنهاداد" "۶"

واما درمورد بخش سوم سؤالتان که چرا نسل جوان این قدر به ایشان گرایش دارند بایدعرض کنیم که حق هم همین است ازآنجایی که نامبرده کلامی شیوا وشخصیتی جوان پسند داشت وآموزه های دینی را درقالب پاسخ های جوان پسند ارائه می کرد، از معدود شخصیتهایی بود که بیشترین ارتباط رابا نسل جوان داشت.

(۱) اندیشه حوزه،شماره۲۵،ص۲۲

(۲) و(۳)

کتاب استاد شهید مرتضی مطهری وروشنفکران،ص۶۴و۶۳

(۴) اندیشه حوزه، شماره ۲۵،ص۲۳

(۵) همان

استاد شهیدمرتضی مطهری وروشنفکران،ص۶۴و۶۳

دربــاره آیت ا... کاشانی و مصــدق چه می دانیــد؟من از یکی از کتابهایی که از مرکز تربیت معلم گرفتم درباره آیت ا...کاشانی نکات مشکوکی دیدم نظرشما چیست؟

پرسش

دربـاره آیت ا... کاشانی و مصـدق چه می دانیـد؟من از یکی از کتابهایی که از مرکز تربیت معلم گرفتم درباره آیت ا...کاشانی نکات مشکوکی دیدم نظرشما چیست؟

پاسخ

متأسـفانه نکته مورد نظر شـما که مشـکوک بوده است درسؤال مطرح نشـده تـا پاسـخ لازم داده شود اما لازم است توجه داشـته باشـید در صـحنه سیاسـی کشور و درحوادث روزمره سیاسـی که خود حضور داریم بعضـاً درمورد یـک حادثه آنقـدر تحلیها و اخبـار متنـاقض ارائه می شود که واقعیت حـادثه از لابه لای آن اخبار و تحلیلها قابل تشـخیص نیست ولازم است با دقت کافی و مراجعه به کارشـناسان خبره و مورد اطمینـان ابعاد حادثه را روشن کرد حال با توجه به گـذشت ۵۰ سال از حوادث نهضت ملی شـدن صـنعت نفت که وقایع مربوط به آیت ا... کاشانی و مصـدق اتفاق افتاده و کتابها و تحلیهای مختلف ازآن دوران، صـرف خوانـدن یک مطلب دریک کتاب نمی توانـد حقیقت را برای ما روشن سازد لذا لازم است چنانچه در این مورد شـبهه ای برای شما ایجاد شـده است یا اصل شـبهه را برای گرفتن پاسـخ مطرح فرماییـد ویا اینکه چنانچه حوصـله کار تحقیقی را دارید در این زمینه تحقیقات خود رابرای یافتن پاسخ درست گسترش دهید.

می گویند درزمان رهبریت آیت ا...بروجردی فردی در یک جلسه به محض ورود ایشان گفت برای سلامتی نائب امام زمان ونائب برحقش صلوات، آقای بروجردی ایشان را ازمجلس بیرون کردنــد ولی الان برای مقام معظم رهبری اینگونه می گویند چرا ایشان جلوی این کار را نمی گیرند؟

پرسش

می گوینـد درزمـان رهبریت آیت ا...بروجردی فردی در یـک جلسه به محض ورود ایشـان گفت برای سـلامتی نائب امام زمان

ونـائب برحقش صـلوات، آقـای بروجردی ایشـان را ازمجلس بیرون کردنـد ولی الان برای مقام معظم رهبری اینگونه می گویند چرا ایشان جلوی این کار را نمی گیرند؟

پاسخ

درخصوص برخورد مرحوم آیت ا...العظمی بروجردی رضوان ا...تعـالی علیه با آن فرد درصورت صـحت اصل مسأله چنـد نکته قابل تأمل وتفکر است :

۱. ممکن است آنچه شـما از نحوه ی برخورد ایشان با آن فرد اسـتنباط کرده اید دقیقاً منطق بر اسـتنباط آن حضـرت نباشد، زیرا شرایـط زمـانی ومکانی ونحوه ابراز و تلقی وطرزبرداشت بسـیار حائز اهمیت است. ممکن است هـدف وانگیزه فرد مـذکور قرار دادن نـام امام عصـر(عـج) دربرابر نام حضـرت آیت ....بروجردی بوده است.دراین صورت اسـتحقاق اخراج از مجلس را داشـته است ولی اگر کسـی فقط به قصـد اظهار ارادت بـدون اینکه قصـد داشـته باشـد مقام ومرتبه امام را بایک عالم ومجتهد والامقام همطراز نماید دراین صورت برخورد نوع دیگری خواهد بود.

آیا آنچه شـما ذکر کرده اید دردوره مرجعیت عامه ایشان اتفاق افتاده است یا درعصری که مراجع قبل از ایشان نیز درقید حیات بوده اند وایشان تمایلی به مطرح شدن خود نداشـته است. اصـلی که درطول تاریخ مرجعیت شـیعه ساری و جاری بوده است این بود که تمام مراجع تا زمانی که مراجع طبقه قبلی در قید حیات بوده اند از مطرح شدن خودشان اجتناب ورزیده اند وسایر علماء نیز به این اصل وفادار بوده انـد . درعصـر حاضـر نیز شاهـد بودیم از معرفی مراجع فعلی درزمان حیات امام خمینی(ره) حضـرت آیت ا...گلپایگانی، حضرت آیت

ا... اراکی و ... خودداری شـد، هر چنـد آنـان درهمـان زمـان هم مجتهـد بودنـد. معرفی مراجع کنونی دقیقا پس از رحلت آیت ا...اراکی آخرین مرجع طبقه قبلی اتفـاق افتـاد. بعیـد نیست برخورد آیت ا... بروجردی نیز درچنین شـرایطی بوده باشـد. . مراجع وعالمان مهذب و وارسته غالباً از تعریف وتمجیدهای خواص ممانعت می ورزند زیرا در جامعه تملق وچاپلوسی تلقی می گردد وگـاهی ممکن است چنین باشـد یعنی فرد مـذکور بخواهـد برای خودش در نزدآن عالم و مرجع وجهه ای کسب کنـد ویا افراد جـامعه این تعریف وتمجیـدها را چاپلوسـی و تملق گویی تلقی کننـد .لـذا می گوینـد در شأن صاحبان دانش وانـدیشه نیست به صورت شعاری به تعریف وتمجید از عالم والاتر بپردازند .

۴. درک شـرایط در برخورد بـا این گونه مسایـل حایز اهمیت است. به عنوان مثال مردم مـدینه وقتی به اسـتقبال حضـرت رسول (ص) آمدند آن حضـرت این عمل آنان را تقبیح نکرد ولی وقتی دهقانان ایرانی شـهر انبار از حضـرت امیرالمؤمنین (ع) استقبال کردنـد مـورد نکـوهش قرارگرفتنـد. ایـن برخوردهـای دوگـانه دو منشـاء متفـاوت دارد . مردم مـدینه کـه بـه اسـتقبال حضـرت رسول(ص) آمده بودند از سـر عشق وارادت ومحبت آمدند ولی مردم ایران برحسب عادت خود همانگونه که ازشاهان اسـتقبال می کردند، ازحضـرت علی (ع) نیز اسـتقبال کردند وحضـرت با آنان مخالفت فرمود زیرا اولاً شاه نبود ثانیاً نوع استقبال آنان که دویدن با پای برهنه بود ازدیدگاه شرع مقدس مذموم وناپسند می باشد.

۵. بیـان آن فرد تنهـا اظهـار ارادت به یک مرجع عالیمقام شـیعه بوده است، ولی اظهار ارادت امروز مردم که بصورت گسترده با الفاظی چون" صل علی محمد

نایب مهـدی آمـد، صل علی محمـد بوی خمینی آمـد..." اظهار ارادت به حاکمیت دین و رهبری اسـلام واسـتقرار نظام مقـدس جمهوری اسـلامی است . این ابراز ارادت جنبه سیاسـی، اجتماعی دارد وبه استحکام پایه های نظام دین کمک می کند ونشانگر حمایت و پشتیبانی مردم از حکومت دین و اجرای احکام متعالی اسلامی است.

مشابه آنچه شما گفته اید (نایب امام عصر به سایر مراجع گذشته وحال نیز گفته شده ومخالفتی از سوی آنان نشده است وکسی هم نگفته است چرا آنان مخالفت نکرده انـد، می توانیـد مراجعه کنیـد وروی جلـد رساله های عملیه مراجع گذشـته را مشاهـده کنید تا به این حقیقت واقف گردید.

چگونه امام خمینی(با آن که سن زیادی داشتند اسلام ما را نجات دادند؟

پرسش

چگونه امام خمینی(با آن که سن زیادی داشتند اسلام ما را نجات دادند؟

پاسخ

مسأله سن و عمر افراد، در رهبری مردم خیلی نقش تعیین کننـده ای نـدارد. آنچه مهم است صـلاحیتها و ویژگیهـای شخصـی و فکری اوست، که می تواند از دو جهت نقش مهمّی در موفقیت یک پیشوا و رهبر ایفا کند :

جهت اول، قـدرت و توان علمی و فکری رهـبر است، که مورد قبول مردم باشـد. و او را در حـد یـک پیشوای فکری، مـذهبی و سیاسی، در نهضت خود پذیرفته باشند. و به افکار و برنامه های او ایمان داشته، به آنها جامه عمل بپوشانند.

جهت دوم، خصـلت ها و ویژگیهای شخصـی است، که به مردم عشق بورزد، از تمام توان و امکانات و هستی خود برای خدمت به مردم اسـتفاده کند، با شـجاعت کامل حرکت را به پیش ببرد، و از تهـدیدها و مشـکلات نترسد. خودش قوی باشد، و به مردم روحیه بدهد. تا در نهایت با دستیابی به پیروزی، نتیجه و حاصل فداکاریهای خود و مردم را ببینند.

و همه این ویژگیها، در حضرت امام (، به نحو کامل وجود داشت.

بخاطر اینکه همه هستی امام در اسـلام خواهی، سـربلندی اسـلام، خـدمت به مردم و اطاعت خـدا خلاصه می شد، و مردم هم به دنبال چنین رهبر الهی قیام کردنـد، و آنها هم هـدف مقدّس اجرای دسـتورات قرآن و اسـلام را دنبال می کردند، خداوند هم با امـدادهای غیـبی و ظـاهری خـود، ایـن امـام و ملّت و نهضت را یـاری فرمـود، و در نهـایت به پیروزی رسانیـد. و بـا پیروزی این نهضت، اسلام نیز در دنیا مطرح شد، و قدرتی دوباره

یافت.

پس بطور خلاصه، سن زیاد مانع حرکت و رهبری نیست، بلکه آنچه مهم است توان فکری و علمی، و ویژگیهای شخص بارز ایشان بود، که با همّت مردم و یاری خدا توانستند به اسلام حیاتی دوباره بدهند.

آیا مرجع شدن امام سیاسی بود تا ایشان در زمان حکومت سابق به زندان نروند؟

پرسش

آیا مرجع شدن امام سیاسی بود تا ایشان در زمان حکومت سابق به زندان نروند؟

پاسخ

در قضیه مرجعیت حضرت امام(ره) آن گونه که شما جریان را تعریف کردید، سؤالات متعددی مطرح می شود از قبیل مدرک و مستند این ادعا باید بطور دقیق ذکر شود، و اینکه آیا منظور گوینده اینست که مرجعیت حضرت امام صرفا یک مسأله سیاسی بوده و ایشان اصلاً حائزشرایط مرجعیت نبوده اند؟ یا اینکه ایشان به عنوان یک مرجع مسلم در حوزه ها مطرح بوده اند و از این عنوان مسلّم، علماء به عنوان وسیله ای برای کاهش فشارها و اذیت های رژیم نسبت به ایشان استفاده کرده اند؟ و بنابراین فرض، اصلاً قضیه چه ربطی به عدالت دارد؟ آیا مسألهمرجعیت این قدر پیش پا افتاده است که بتوان آنرا به این راحتی در حوزه عظیم شیعه در قم و نجف مطرح نمود؟ آیا حضرت امام با اینکه مرجعیّت ایشان قبل از آغاز فعالیتهای سیاسی شان مسلّم بود توانست از زندانی شدن ایشان در خرداد ۴۲ و تبعید ایشان و... جلوگیری نماید؟ وسؤالات متعددی از این قبیل که مطرح کننده شبهه باید پاسخگو باشد. ولی در هر صورت ما برای روشن شدن این مسأله به صورت مختصر چگونگی مرجعیّت امام(ره) را بررسی می نماییم. اصولاً ـ مرجعیت دارای معیارها و شرایط علمی و عملی متعدّد و مشکلی می باشد که معمولاً تعدادانگشت شماری از میان مجتهدین هر عصر به این درجه نائل آمده و در میان این مراجع هم گاهی فقط یک نفر به عنوان مرجع کل و ریاست عامه شیعیان جهان نائل می شود.

شرایط و معیارهای مرجعیت عبارتند از: فقاهت، عدالت، تقوی، اعلمیت و اورعیت، مدیر و مدبر، شجاع، بصیر

به اوضـاع زمـان و مکـان و... کثرت تألیفـات، مـدیریت حوزه، سـیاست اداره امور مسـلمین و... نکته قابل ملاحظه این که مسأله مرجعیت امری نیست که یک شـبه و یا بایک نامه بتوان آن را به وجود آورد، بلکه علاوه بر واجدیت شـرایط علمی و عملی آن و اشـتهار در میان بزرگان و مجتهـد حوزه، امری است تـدریجی که پس از سالهای طولانی مجاهـدت علمی و عملی بوجود می آیـد. در سال ۱۳۴۰ ه.ش زمـانی که آیت الله بروجردی مرجع کـل تشـیع ازدنیـا می رود، مسـأله آینـده مرجعیت مطرح می شود رژیم پهلوی دو استراتژی دارد: ۱ در آغاز قصد داشت پایگاه مرجعیت را از قم به نجف اشـرف منتقل کند و بدین وسیله مراجع و روحانیت تضـعیف شده تا مانع برنامه های او نباشـند. ۲ تجزیه شـدن مرجعیت در صورتی که مرجعیت بهعراق منتقـل نگردد، حداقل نگذارد این مقام در یک نفر جمع شود و تمام سعی خود را برای جلوگیری از مطرح شدن مرجعیت امام(ره) انجام داد و ضمن معرفی تعـدادی از مراجع با انتشار و ترویـج رساله های عملیه امام و... شدیدا برخورد می کرد. در حالی که امام چهره ای کاملاًـ بر جسـتهو شـناخته شـده در میان علمای حوزه بود و تمامی شـرایط مرجعیت را از سالها قبل از فوت مرحوم بروجردی نیز داشـتند تحریر فتاوای امام بر تمام ابواب کتاب عروه الوثقی پنج سال قبل از رحلت آیت الله بروجردی پایان یافته بود و در همین سالها نیز حاشیه وی بر کتاب وسیله النجاهسید ابوالحسن اصفهانی به عنوان رساله عملیه نگارش یافته بود. البته امام با کمال زهد و تواضع داعیه ای برای مرجعیت نداشت و حاضر نبود حواشی اش بر

وسیله النجات در قالب یک رساله مستقل منتشر گردد و به عنوان مرجع اشتهار یابد. لذا هم چنان که مشاهده می نمائید مرجعیتامام(ره) سالها قبل از سال ۴۲ که مسأله زندانی شدن ایشان مطرح شود، مسأله ای قطعی و مسلّم بوده، و ربط دادن مرجعیت ایشان به مسائل سیاسی مانند زندان رفتن و... کذب محض و بدون هیچ مدرک و دلیلی می باشد. بلی آنچه از نظر تاریخی رخ داد شهادت اجماعی علماء بهمرجعیت ایشان در برابر توطئه رژیم شاه بر قتل ایشان بود. زیرا از نظر قانون اساسی کشتن مرجع تقلید مجاز نبود و رژیم شاه ناچار بود برای کشتن امام دست به انکار مرجعیت ایشان بزنند، از این رو علما نیز باید با یک حرکت جمعی و متحد نسبت به اعلام مرجعیت ایشان اقدام جدیو شکننده می کردند. لیکن این به معنای آن نیست که امام مرجع نبود، و تنها به این خاطر مرجع تقلید معرفی شده است.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

عبدالوهاب فراتی، تارخی شفاهی انقلاب اسلامی از مرجعیت امام خمینی تا تبعید.

سید حمد روحانی، بررسی و تحلیل از نهضت امام خمینی(ره)، ج ۱، ص ۶۳

محمد واعظ زاده خراسانی، امام خمینی و انقلاب اسلامی، ص ۳۲۵{J

در مورد صحبت های مقام معظم رهبری در مورد مسائل سیاسی ،ایشان در چند ماه اخیر در مورد بعضی مسائل مانند دموکراسی ،ولایت فقیه ، و ... که در چند سال اخیر بسیار روی آن بحث شده است اظهار نظر کردند و به بعضی شبهه ها پاسخ دادند مثلا در مورد پروسه ذوب در ولایت که س

پرسش

در مورد صحبت های مقام معظم رهبری در مورد مسائل سیاسی ،ایشان در چند ماه اخیر در مورد بعضی مسائل مانند دموکراسی ،ولایت فقیه ، و ... که در چند سال اخیر بسیار روی آن بحث شده است اظهار نظر کردند و به بعضی شبهه ها پاسخ دادند مثلا در مورد پروسه ذوب در ولایت که سال ها تز افراد خاص شده بود گفتند:ذوب در اسلام شوید ذوب در ملت شوید .چرا این حرفها

را در طی سالهای ۷۶ تا اکنون نگفته بودند که بهانه خیلی از یاوه گویان افراطی در هر ۲ جناح نشود و حالا که تقریبا آب ها از آسیاب افتاده است در این مورد اظهار نظر کرده اند.

پاسخ

یکی از وظایف و مسؤولیت های اساسی رهبری در نظام اسلامی، هدایت کلان نظام و جامعه در جنبه های مختلف فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... براساس تعالیم و معارف اسلامی است. از سوی دیگر انجام این مسؤولیت با موضوع مهم رعایت تناسب هدایت ها با شرایط و نیازهای جامعه در ارتباط مستقیم می باشد.

به عبارت دیگر تبیین موضوعی از دیدگاه رهبری زمانی است که شرایط محیطی اقتضای آن را داشته باشد و فضای فکری جامعه آن را طلب نماید.

البته این مسأله در ابعاد مختلف دین اسلام از نزول قرآن و سیره تبلیغی و حکومتی پیامبر اکرم(ص) و ائمه معصومین(ع) جریان داشته است و تبیین دیدگاه های اسلامی در مقاطع زمانی مختلف و با تناسب نیازهای جامعه صورت می پذیرفته است.

بر این اساس مقام معظم رهبری نیز با رعایت تناسب شرایط و نیازهای فکری جامعه از ابتدای عهده دار شدن مسؤولیت رهبری، همواره به تبیین دیدگاه های اسلامی درباره موضوعات مختلف می پرداخته اند. مثلا در زمینه ولایت فقیه یا دموکراسی این چنین نیست که تنها در چند ماه یا چند سال اخیر ایشان به تبیین دیدگاه اسلامی درباره این موضوعات پرداخته باشند بلکه در مقاطع گذشته نیز به تناسب نظرات خود را پیرامون اصل ولایت فقیه و دامنه اختیارات آن و دموکراسی، جامعه مدنی و مردم سالاری دینی به کرات بیان داشته اند و اخیرا هم که

مسأله ذوب در ولایت را تبیین نمودند به دلیل طرح این موضوع توسط برخی فعالان سیاسی و احتمال سوء استفاده از آن می رفت که ایشان با تبیین این موضوع جلوی آن را گرفتند.

از سوی دیگر مقام معظم رهبری همواره با افراط گری وخودسری نیروها و فعالان سیاسی از هر جناحی به شدت مقابله و همواره تذکرات لازم را داده اند. به عنوان نمونه در جریان راه اندازی تجمعات غیرقانونی و اهانت به مقدسات و شخصیت های نظام توسط برخی از طرفداران گروه های سیاسی، ایشان در دیدار با بسیجیان اعلام نمودند: «اگر یک چیزی که خون شما را به جوش می آورد مثلا فرض کنید اهانت به رهبری کردند باز هم باید صبر و سکوت کنید. نیرویتان را برای آن روزی که کشور به آن نیازمند است برای آن روزی که نیروی جوان و مؤمن و حزب اللهی باید در مقابله با دشمن بایستد، حفظ کنید» (روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۲ تیر ۷۸، ص ۲)

و یا این که در جریان شیوع تساهل و تسامح در برخی از مسؤولان و کوتاهی در مقابل اهانت به مقدسات و ارزش های اسلامی، انگیزه برخورد شخص با اهانت کنندگان در برخی از نیروهای انقلاب تقویت شد. رهبر معظم انقلاب در مقابل چنین تفکری که مورد سوء استفاده دشمنان می شد، اعلام نمودند: بعضی ها گفته اند که ما اقدام می کنیم، مجازات می کنیم، ابدا در نظام اسلامی این کار به مسؤولان مربوط است...» (همان، ۱۰ مهر ۷۸، ص ۱۳)

بر این اساس اگر سوء استفاده هایی بوده و یا قانون شکنی هایی بوده به دلیل فقدان ارشادات

و تـذکرات رهبری نیست - زیرا همـانگونه که گـذشت ایشان درباره هر موضوعی که نیاز فکری جامعه بود، سـریعا تـذکرات و راهنمایی های لازم را بیان نموده اند، بلکه باید علت را در جای دیگر جستجو کرد.

در خصوص آقایان آغاجری ،کرباسچی ، و شهرام جزایری نحوه عملکرد و علت دستگیری و نتیجه دادگاه آنها سرانجام چه شده است.

پرسش

در خصوص آقایـان آغـاجری ،کرباسـچی ، و شـهرام جزایری نحوه عملکرد و علت دسـتگیری و نتیجه دادگاه آنها سـرانجام چه شده است.

پاسخ

در مورد پرونده های مذکور، اطلاعات لازم از طریق مطبوعات و رسانه های ملی به اطلاع مردم رسیده و اصولا چنین موضوعی خـارج از حیطه وظایف و مسؤولیت های مرکز مشاوره می باشـد. از این رو جهت کسب اطلاعات در این زمینه ها می توانیـد به مطبوعات و یا روابط عمومی قوه قضائیه مراجعه نمایید. اما به صورت مختصر می توان چنین گفت:

۱. آقای آغاجری به دنبال استهزاء و توهین به مقدسات اسلامی ومذهبی در سخنرانی که در همدان داشتند و متعاقب آن جریحه دار شـدن عواطـف و احساسـات مردم متـدین همـدان و سـایر شـهرها و علمـای حـوزه هـای علمیه و شـکایت از نـامبرده، مـورد رسیدگی و پیگرد قانونی قرار گرفتند و به دلیل اهمیت وحساسیت این پرونده علی رغم تخفیف ها و تجدید نظرهایی که درباره حکم بدوی دادگاه همدان - حکم اعدام - هنوز حکم قطعی آن اعلام نشده است.

۲. آقای کرباسـچی نیز به دلیل اثبات برخی سوء اسـتفاده های کلان مالی در حوزه مسؤولت و اختیارات ایشان محکوم و بعد از گذرانـدن مقـداری از محکومیت ایشـان بنـا به درخواست آقای خاتمی ریاست محترم جمهوری، با توجه به سوابق خـدماتی که داشتند مشمول عفو رهبری قرار گرفتند.

۳. آقـای شـهرام جزایری نیز به دلیل ارتکاب مفاسـد اقتصادی و سوء اسـتفاده های کلان از امکانات دولتی محکوم و پس از باز پس گرفتن تمامی اموال نامشروع از ایشان هم اکنون درحال گذراندن محکومیت خویش می باشند.

چرا گـاهی برخی از موضع گیری های مقام معظم رهبری (روحی فـداه) با رفتار مقتـدایمان امیرالمومنین مغایرت دارد ؟ (مثلا مساله تولیت آستان قدس,مشکلات دولت آقای رفسنجانی و آقای خاتمی و... البته می دانیم که معظم له به مسئولین امر در موارد مختلف تذکر داده اند ولی تذکر

پرسش

چرا گـاهی برخی از موضع گیری هـای مقـام معظم رهبری (روحی فـداه) بـا رفتار مقتـدایمان امیرالمومنین مغایرت دارد ؟ (مثلا مساله تولیت آستان قدس,مشکلات دولت آقای رفسنجانی و آقای

خاتمی و... البته می دانیم که معظم له به مسئولین امر در موارد مختلف تذکر داده اند ولی تذکر فایده ندارد و ...)

پاسخ

در پاسخ به این سؤال توجه به نکات ذیل حائز اهمیت است:

یکم:

قبل از این که بخواهیم در مورد رفتار و شیوه برخوردهای مقام معظم رهبری به قضاوت بنشینیم ابتدا لازم است به این موضوع توجه کنیم که ما چه تصور و درکی از شیوه حکومتی امام علی(ع) داریم؛ آیا امام علی(ع) در حکومت داری خود تنها از شیوه عزل و برکناری در مقابل اشتباهات و یا کاستی های کارگزاران خویش استفاده می کردند و برای مسائلی نظیر توانایی های افراد، مصالح جامعه اسلامی و...، اهمیتی قائل نبودند یا این که برعکس از چندین روش مختلف استفاده نموده و در مورد افراد مختلف، شرایط زمانی و مکانی متعدد، شیوه های رفتاری مختلف داشتند؟

نگاهی دقیق به واقعیات تاریخی دوران حکومت داری آن حضرت، با برداشت اول مغایر بوده و برداشت دوم را تأیید می نماید. برای اثبات موضوع به ذکر چند نمونه می پردازیم:

۱- ابوموسی اشعری: ابوموسی مدت زیادی از طرف عثمان، استاندار دو شهر بصره و کوفه بود. علاوه بر این ابوموسی جزء منافقینی بود که بعد از بازگشت پیامبر(ص) از غزوه تبوک می خواستند آن حضرت را ترور نمایند. از پیامبر اکرم(ص) حدیثی نیز در مذمت وی وارد شده است (شیخ صدوق، کتاب الخصال، ص ۵۷۵).

بعد از این که امام علی(ع) حکومت جامعه اسلامی را عهده دار شدند، با این که مشخص بود که ابوموسی فردی نیست تا با اهداف و برنامه های حکومتی امام علی(ع) هماهنگ بوده و مورد

اعتماد آن حضرت باشد، باز هم امام علی(ع) طبق درخواست بعضی از دوستان نزدیکش، ابوموسی را ابقا کردند. چنان که امام علی(ع) می فرماید: «والله ما کان عندی مؤتمنا ولا ناصحا و...؛ قسم به خدا او در نزد من، مورد اطمینان ودلسوز نبود و کسانی که قبل از من بودند، بر دوستی او مسلط شده بودند و او را ولایت و حکومت بر مردم دادند و من تصمیم داشتم او را عزل کنم، اشتر از من خواست او را ابقاء کنم و با کراهت او را ابقاء نمودم که بعدا برکنارش نمایم» (شیخ مفید، امالی، ص ۲۹۵).

حضرت علی(ع) برای این که به خواست اشتر توجه کرده باشد، برای مدتی او را ابقاء کرد؛ در عین حالی که می دانست او به زودی با اعمالش، از این سمت برکنار خواهد شد.

۲- قرارداد حکمیت: در ماجرای حکمیت با این که امام علی(ع) به ضعف دینی ابوموسی و ساده لوحی او مطمئن بود باز هم جهت رعایت مصالح جامعه اسلامی او را به نمایندگی از طرف خود برگزید.

۳- اشعث بن قیس: اشعث مردی ریاست طلب، مقام پرست و منافق بود. او از طرف عثمان والی آذربایجان بود و در این مدت اموال نامشروع زیادی را به دست آورده بود، امام علی(ع) از او خواست که این اموال را به بیت المال تحویل دهد و او امتناع نمود، از این رو امام علی(ع) او را از کارگزاری آذربایجان به حلوان (سرپل ذهاب) و اطراف آن فرستاد و بعدا از او خواست که به کوفه بیاید و حضرت نسبت به اموالی که از حلوان و آذربایجان آورده بود، سؤال کرده

و درباره آن تحقیق و بازجویی نمود، لـذا اشعث ناراحت شـده با معاویه مکاتبه می کرد. علیرغم نفاق و خیانت های اشعث باز هم او آزادانه به فعالیت می پرداخت و یکی از افراد تأثیرگذار در حوادث دوران امام علی(ع) بود.

در هر صورت نمونه های متعـددی از این قبیل و مهمتر از آن سکوت و کناره گیری ۲۵ ساله امام علی(ع) به خوبی گویای این واقعیت است که امـام علی(ع) در کنـار قاطعیتی که در مبارزه با مفاسـد و اصـلاح نظام اداری و سیاسـی خود داشـتند به عواملی نظیر مصالح جامعه اسلامی، شرایط زمانی و مکانی و توانایی افراد و ... نیز اهمیت قائل بودند.

برای آگـاهی بیشتر ر.ک: ذاکری، علی اکبر، سیمای کـارگزاران علی بن ابی طـالب(ع)، دفتر تبلیغات اسـلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۸.

دوم :

اگر بخواهیم مقـایسه ای بین عملکرد نظـام اسـلامی ایران با حکومت امام علی(ع) در زمینه مقابله با کارگزاران خاطی و مفاسـد اداری و بالاخره رابطه رهبری با مشکلات جامعه داشته باشیم باید گفت :

الف) از نظر ساختـار سیاسـی: همـانگونه که می دانیم, شـیوه حکومت داری در زمانهای گذشـته نظیر حکومت امام علی(ع), به دلایلی نظیر تعـداد کم جمعیت مجتمعهای انسانی (شـهرها, روسـتاها و ...) و ساده بودن (در مقابل پیچیـدگی) روابط اجتماعی, سیاسـی و اقتصـادی جـامعه و به تبع متنـوع نبـودن وظـایف حکـومت هـا, متمرکز بوده است؛ پیـامبر اکرم(ص) و امـام علی(ع), متناسب با عصـر و زمان خود, ریاست و مسـئولیت تمامی امور اجرایی, تقنینی, قضایی و ..., را بر عهده داشـتند و شخصا به امور جامعه رسیدگی می نمودند. و نصب و عزل استانداران, قضات و کارگزاران, مستقیما با نظر

و حکم آن بزرگواران انجام می پذیرفت.

اما در زمان کنونی شرایط و مقتضیات زمان و عوامل فوق به شدت دچار تغییر گردیده و وظایف حکومتها در ارتباط با اداره جامعه, متنوع و پیچیده شده است, اداره هر چه کارآمدتر و دقیق تر جامعه, و تقسیم تخصصی امور آن, تفکیک قوا را می طلبد. نظام اسلامی ما نیز از این قاعده مستثنی نمی باشد؛ از این رو در اصول متعدد قانون اساسی جمهوری اسلامی تفکیک قوا و تفویض وظایف و اختیارات حکومتی به بخشهای سه گانه حکومت, سپرده است.

هر چند موضوع فوق در درجه اول به عنوان یک ضرورت زمانی و کاملا منطقی و خردمندانه است, اما یکی از عوارض آن, عدم دخالت و اعمال نظر مستقیم ولی فقیه بر عزل و نصب های کارگزاران و مأموران حکومتی در بخشهای مختلف از سوی ولی فقیه و حاکم اسلامی می باشد.

مقام معظم رهبری در تبیین محدوده وظایف و اختیارات ولی فقیه نسبت به سایر قوا می فرماید:

«هر کسی به هر اندازه ای که حوزه اختیاراتش هست , همان اندازه باید پاسخگو باشد. البته مسئولیت انقلاب با مدیریت اجرایی کشور فرق دارد: این را توجه داشته باشید, رهبری طبق قانون اساسی – درست هم همین است – مسئولیت اجرایی ندارد؛ جز در زمینه نیروهای مسلح. البته مدیریت انقلاب – که همان رهبری است – مسئولیت حفظ جهت گیری انقلاب و نظام را دارد؛ باید مواظب باشد که انقلاب و نظام از آرمانها منحرف و منصرف نشود؛ فریب دشمن را نخورد, راه عوضی نرود, اینها مسئولیت های رهبری است...» (مقام معظم رهبری, دیدار با دانشگاهیان دانشگاه شهید بهشتی, ۲۲/۲/۱۳۸۲)

بر

این اساس با توجه به تقسیم کار و مشخص شدن حوزه مسئولیتها در بسیاری مسائل نظیر همین عزل و نصب ها, در شرایط کنونی ولی فقیه نمی تواند دقیقا آن گونه که امام علی(ع), در اداره حکومت خود بوده و رفتار می نمودند, رفتار نماید و چنین انتظاری هم از او وجود ندارد. بلکه همانگونه که گذشت وظیفه نظام اسلامی و ولی فقیه تعیین الگوهها و معیارهای اساسی در جهات مختلف و اهتمام به اجرای آنها از سوی مسئولین اجرایی است, نه دخالت مستقیم در امور مربوط به قوای سه گانه. و به علاوه در زمان کنونی بسیاری از مسئولین اجرایی, تقنینی, شرایط و ... با انتخاب مستقیم مردم به قدرت می رسند. و ولی فقیه هیچ گونه نقشی ندارد.

ب) از نظر عملکرد: بررسی واقعیات و حوادث دوران انقلاب اسلامی و پس از آن به خوبی بیانگر این حقیقت است که نظام جمهوری اسلامی ایران همانگونه که در اصول و مبانی اعتقادی و ارزشی خویش آموزه های دین مبین اسلام را محور قرار داده است در مقام عمل نیز به سیره بزرگان اسلام اقتدا نموده و می نماید, برخی از مهمترین نمونه عبارتند از:

۱ــ همانگونه که امام علی(ع) در بدو حکومت به شدت با کارگزاران مفسد عثمان برخورد نمودند, یکی از اقدامات اولیه انقلاب اسلامی برکناری, تعقیب, محاکمه و مجازات مسئولین و کارگزاران فاسد رژیم پهلوی بود؛ فشار بر رژیمهای آمریکا و مصر بر بازگرداندن محمدرضا شاه به ایران جهت محاکمه, محاکمه و اعدام هویدا – یکی از نخست وزیران دوران پهلوی – محاکمه و اعدام نصیری رئیس ساواک, و ... نمونه هایی از این

موضوع می باشند. نظام انقلابی ایران با شدت هر چه تمام تر ضمن اصلاح ساختارهای اجرایی و مدیریتی کشور در بخش های مختلف, به بازپس گیری اموال عمومی از سران رژیم گذشته, اهتمام ویژه ای مبذول داشت. تشکیل دادگاههای انقلاب, کمیته های انقلاب اسلامی و ... در این راستا قابل تحلیل و ارزیابی می باشد.

۲- بعد از گذار از دوران انقلاب نیز اصلاح ساختارهای مختلف و مقابله جدی با فساد خصوصا در مسئولین و کارگزاران به شدت تعقیب شده و می شود: مقابله با سیاستهای غیر اسلامی دولت موقت, عزل و برکناری بنی صدر از ریاست جمهوری, محاکمه و برخورد جدی با مدیران ارشد نظام قطب زاده - دریادار مدنی و ... مقابله با برخی وزیران که در صدد ترویج فرهنگ غیراسلامی بودند و مجبور نمودن آنان به استعفا و ..., تأکیدات و پی گیریهای جدی مقام معظم رهبری در برخورد با فساد به عنوان یکی از آفات اصلی که نظام اسلامی را تهدید می نماید, همگی گواهی بر این مدعی است, مقام معظم رهبری در فرمان مبارزه با فساد که به قوای سه گانه داشتند, تأکید می نمایند که هیچ فرد یا نهادی نمی تواند به واسطه انتساب به ایشان, از شمول این قانون مستثنی باشد. و در جای دیگر می فرمایند: «اگر من کسی را منصوب کرده باشم و بعد در او عیبی از قبیل همین مفاسد اقتصادی ببینم, بدون تردید با او مماشات نمی کنم و او را کنار می گذارم.» (همان)

۳- همانگونه که امام علی(ع) علی رغم تلاش بسیار زیاد در اصلاح ساختار سیاسی, اداری و نظامی خویش, به دلیل وجود

موانع متعـدد, به صورت کامل در این زمینه موفق نبودنـد و حتی در میان کارگزاران ایشان افراد ناباب و منافق یافت می شدنـد, متأسـفانه در نظام اسـلامی به دلیل وجود موانع بیشـماری, علی رغم تمامی تلاشـها و اقدامات ارزنده, باز هم افراد و مدیرانی در بـدنه نظام وجود دارنـد که قـدرت و مسـئولیت را امانت ندانسـته و آن را به عنوان وسـیله ای برای ارضای امیال نفسانی, منافع و طمع ورزیهای خود و جناح وابسته به خود به حساب می آورند.

وجود بقایـایی از نظـام اداری قبـل از انقلاـب و رسوبـات فکری و فرهنگی آن, نهـادینه نشـدن فرهنـگ و ارزشـهای اسـلامی به صورت کامل در تمامی بخشـهای اجرایی کشور, و متأسـفانه اختلافات سیاسـی و جناحی, بخشی از عوامل این موضوع بوده که امید می رود با کار فرهنگی مسـتمر و نهادینه شدن ارزشـهای اسـلامی, کارکرد دقیق و مطلوب دسـتگاههای گزینشی و نظارتی کشور, و وحدت و همدلی همه مسئولین و جناحهای سیاسی, اصلاح کامل ساختارهای مختلف کشور نایل آمد.

۴- و نکته آخر را از زبـان مقـام معظم رهبری در این زمینه بشـنویم: «این که بگوییـد با کسانی که دچار فساد شـده انـد برخورد قـاطع نمی شـود, این را قبـول نـدارم, نه برخـورد می شود این که بگوییـد بـا کسـانی که قـاطع برخورد نمی کننـد, چرا برخورد نمیشود, جواب این است که بـا آن کسـانی که قاطع برخورد نمی کننـد, چگونه برخورد کنیم؛ برخورد همین است که تـذکر و هشـدار بدهیم و به آنها بگوییم, برخورد لازم در آن جا این است؛ اما شـفافیت لازم در این مورد برای مردم صورت نمی گیرد. یک وقت انتظار هست

که مرتب اعلامیه داده شود و بگویند فلان کسی را گرفتیم, پدر فلان کس را در آوردیم, فلان کسی این فساد را کرده, این درست نیست, ... یک نفر جرمی می کند آدم خیلی بدی هم هست بایست مجازات بشود, اما اگر اسم او را اعلام کردید, این پسر یا دخترش در دانشگاه, خانه, محله, می دانید با این اعلان چند نفر مجازات می شوند؟ چه لزومی دارد؟...»

سوم :

مطالب فوق همه در جهات اثبات این موضوع بود که نظام اسلامی ما نیز، اصول و اهداف حکومتی امام علی(ع) را تعقیب نموده و در اجرای تحقق کامل آن می کوشد اما به هیچ وجه نباید تصور کرد که مسؤولین عالی رتبه نظام اسلامی مانند مواردی که نام بردید، خدای ناخواسته در صدد خیانت و یا آلوده به مفاسد و... باشند. بلکه شخصا انسان هایی متعهد به نظام اسلامی و مردم می باشند. هر چند ممکن است در مجموعه های زیردستشان افراد ضعیف الایمان وجود داشته که با عملکردهای نامطلوب خود باعث ناکارآمدی آن مجموعه و ایجاد مشکلات برای جامعه شده باشند که البته لازم است این قبیل مسؤولین محترم نسبت به این موضوع اهتمام ویژه ای داشته و در اصلاح قسمت های مربوطه بکوشند.

توسعه

چگونه می توان توسعه سیاسی را بدن اثر گذاری منفی روی امنیت ملّی اجرا کرد؟

پرسش

چگونه می توان توسعه سیاسی را بدن اثر گذاری منفی روی امنیت ملّی اجرا کرد؟

پاسخ

مراد متولّیان امور و طرفداران توسعه سیاسی، از این واژه شرکت و دخالت دادن مردم در کل امور مملکتی است. اگر مراد همین معنا باشد. امنیّت ملی خود به خود حل خواهد شد.

برای این که در صورت مشارکت، مردم در صحنه خواهند بود و در نتیجه کسی نمی تواند اخلال در امنیّت کند.

البته مقام حرف غیر از مقام عمل می باشد لذا برای عملی کردن آن باید تمام جوانب مسئله را در نظر گرفته و حساب شده گام برداشت.

منظور از توسعه در زمینهء سیاست چیست ؟

پرسش

منظور از توسعه در زمینهء سیاست چیست ؟

پاسخ

مقصود این است که در جامعه همه مردم و تمام گروه ها و نیروهای اجتماعی و احزاب سیاسی وتشکل های متنوع بتواند حرف ها و نقطه نظرهای خود را در مورد مسائل سیاسی , اجتماعی و فرهنگی با کمال آزادی در چهار چوب قانون بیان کنند, و دیگران هم بتوانند گفتهء آنان را بررسی و نقد نمایند.

و نیز برای تمام افراد ملت میدان مشارکت در درون نهادهای سیاسی موجود در جامعه باز و بلامانع باشد تا هرکس در هر زمینه لیاقت داشت بتواند لیاقت و شایستگی خویش را به منصهء ظهور برساند. همهء این مشارکت ها وفعالیت ها باید طبق قانون مدون باشد و همهء اختلافات پیش آمده بین گروه ها هم باید بر حسب قانون حل و فصل گردد.(۱)

(پاورقی ۱.حسین بشیریه , جامعهء مدنی , ص ۲۱

به نظر می آید سطح توسعه فرهنگی , اقتصادی در دولت خاتمی رو به افول است چرا آقای خامنه ای اقدامی در این باره نمی نمایند؟

پرسش

به نظر می آید سطح توسعه فرهنگی , اقتصادی در دولت خاتمی رو به افول است چرا آقای خامنه ای اقدامی در این باره نمی نمایند؟

پاسخ

مطلبی که فرمودید شاید از نظر فرهنگی و اخلاقی درست باشد همان طور که به طور مشهود می باشد ولی در زمینه های اقتصادی هم چنین است یا نه همه اینها احتیاج به یک آمار دقیق دارد که در آن صورت است که انسان به باور و یقین می رسد و در غیر آن صورت قضاوتقطعی ممکن نیست و مقام معظم رهبری بارها و بارها جهت همین مطالب اقدام به تذکرات عمومی، خصوصی و حتی فرستادن هیئت بازرسی نموده اند و راه های ممکن که بحرآن سازی نشود را عمل کرده اند و همیشه نباید فکر کرد که آخرین تیر را در مرحله اول استفاده کرد.{J

حکومت ما از گردونه تکنولوژی و رفاه اجتماعی بسیار عقب است چرا مسئولین امر به این امر معترف نبوده و یا هیچ اقدام انقلابی صورت نمی گیرد؟

پرسش

حکومت ما از گردونه تکنولوژی و رفاه اجتماعی بسیار عقب است چرا مسئولین امر به این امر معترف نبوده و یا هیچ اقدام انقلابی صورت نمی گیرد؟

پاسخ

همه مسؤولان نظام اسلامی معترف به نقاط ضعف بوده و هستند. بهترین دلیل آن این است که همواره ضمن اذعان به وجود مشکلات، تأکید بر اصلاحات مداوم مبارزه با مفاسد اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... رشد و بالندگی در ابعاد گوناگون جامعه (حتی جنبه های تئوریکنظام و...)داشته اند و از پژوهش و تحقیق و نقدهای عالمانه مؤسسات پژوهشی و محقّقان حمایت کرده، آنان را مورد تشویق قرار داده اند. نکته دیگر آن که همچنان که مقام معظم رهبری نیز اعلام نمودند، انقلاب پدیده ای مقطعی و زودگذر نیست؛ بلکه امری تدریجی است. حال با توجهبه این اصل مهم، ما نیز با شما هم عقیده هستیم که باید روحیه انقلابی در جامعه باشد و از هر گونه اهمال و کوتاهی و سستی در مقابل مشکلات و معضلات پرهیز کرده؛ اما از این نکته مهم نیز نباید غافل شد که هر گونه حرکت انقلابی، می بایست سنجیده، کارشناسی شده و بر اساسرعایت قوانین خاص خود باشد، وگرنه در صورت رعایت نکردن این مؤلفه ها انجام دادن هر گونه حرکت انقلابی نسنجیده، باعث به وجود آمدن اخلال و ناهماهنگی در کل سیستم و در نتیجه ناکارآمدی آن می شود. درست شبیه همان اتفاقی که در زمان گورباچف در اتحاد جماهیرشوروی روی داد و منجر به فروپاشی شوروی گردید. بنابراین اگر در ظاهر مشاهده می شود که حرکت خیلی سریع نیست، به دلیل رعایت این اصول است نه کوتاهی در اجرای آنها.{J

با توجه به شرایط نابسامان جامعه ما و با توجه به اینکه مسئولین اکثراً به فکر مردم نیستند و درگیر مسائل سیاسی و جناحی و یا ثروت اندوزی و مسائل شخصی هستند و اینکه مدعیان اصلاحات هم نا صادق از آب در آمدند» حال چگونه می توان به اصلاح و آینده جامعه امیدوار بود؟

پرسش

با توجه به شرایط نابسامان جامعه ما و با توجه به اینکه مسئولین اکثراً به فکر مردم نیستند و درگیر مسائل سیاسی و جناحی و یا ثروت اندوزی و مسائل شخصی هستند و اینکه مدعیان اصلاحات

هم نا صادق از آب در آمدند» حال چگونه می توان به اصلاح و آینده جامعه امیدوار بود؟

پاسخ

در پاسخ این سؤال توجه به نکات ذیل حائز اهمیت است:

۱. «شرایط نابسامان جامعه» معلول موانع و متغیرهایی از قبیل: وضعیت ساختارهای اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، اداری و... از یک سو و جنگ تحمیلی، رشد سریع جمعیت، وضعیت نابسامان اقتصاد جهانی، برخی عملکردهای ضعیف یا اشتباه و... از سوی دیگر می باشد البته بهبود نسبی وضعیت اقشار مختلف جامعه، پیشرفتهای عظیم در ابعاد مختلف نیروی انسانی، صنعت، ارتباطات و زیرساخت های اقتصادی، نظامی و... نباید نادیده گرفته شود.

۲. مدعیان اصلاحات طیف وسیعی از افکار و اشخاص گوناگون را شامل میشود.

گروهی اصلاحات را به عنوان تاکتیکی جهت تغییر اساس نظام اسلامی و مردمی ایران و حاکمیت نظام های منحط لائیک و لیبرال – سرمایه داری غرب به کار می برند و در مقابل آنان طیف اصلاح طلبان واقعی قرار دارند که خالصانه و بدون هیچ گونه ادعایی، اصلاح ساختاری جامعه و رفع مشکلات و معضلات آن را تعقیب کرده و آن را مرحله ای لازم از مراحل تدریجی انقلاب اسلامی و در راستای نخستین اهداف اساسی آن به شمار می آورند.

بنابراین از ابتدا باید منظور خود را از مدعیان اصلاحات مشخص نمایید و بعد خود منصفانه به قضاوت بنشینید که کدام طیف از آنان ناصادق و... است. به علاوه جریان اصیل انقلاب تا چه میزان به این طیف ناصادق متکی است.

۳. براساس اصول قرآنی، آینده جوامع انسانی و سرنوشت آنان در دست خودشان است؛ «ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم؛ خداوند سرنوشت هیچ قوم

و ملتی را تغییر نمی دهد مگر آن که آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند» (رعد، آیه ۱۱).

در این آیه مبارکه «ما بقوم» روبنا و «ما بانفسهم» زیربنا است. بنابراین هرگونه تغییر و تحولی در جوامع بشری و سرنوشت آنان بستگی به خودشان دارد.

مسلما مردم ما با بالا بردن آگاهی ها و شعور و بینش سیاسی خویش و دقت در انتخابات و برگزیدن کارگزاران صالح، متعهد و کاردان، می توانند آینده ای امیدوار برای جامعه خویش رقم بزنند.

از سوی دیگر اصلاح کامل جامعه ما در گرو استمرار انقلاب اسلامی و انقلاب نیز خود پدیده ای اجتماعی است و به مثابه موجودی زنده در دریای حوادث به حیات خویش ادامه می دهد و چه بسا با موانع و آفاتی روبرو شود, شناخت آفات و دشمنان انقلاب عامل مهم در تحقق یافتن آرمانهای انقلاب , حفظ دستاوردها, تنظیم سیاستهای کل نظام , حل مشکلات و حفظ مشروعیت حکومت محسوب شده و آینده هر انقلابی را رقم می زند. استاد مطهری (ره) پس از پیروزی انقلاب فرمود: ((امروز نیز ما درست در وضعی قرار داریم نظیر اوضاع ایام آخر عمر پیامبر(ص)... اکنون باد از خود ترس داشته باشید. از منحرف شدن نهضت و انقلاب است که باید ترس داشته باشید. اگر با واقع بینی و دقت کامل با مسایل فعلی انقلاب مواجه نشویم , و در آن تعصبات و خودخواهی ها را دخالت دهیم , شکست انقلابمان بر اساس قاعده ((واخشون)) و بر اساس قاعده ((ان الله لا یغیر)) حتمی الوقوع خواهد بود. درست به همانگونه که نهضت صدر اسلام نیز بر

همین اساس با شکست روبرو شد.)). مقام معظم رهبری نیز در ارتباط با ضرورت و اهمیت آسیب شناسی انقلاب می فرمایند: ((میکرب رجعت یا ارتجاع , دشمن بزرگ هر انقلاب است که به درون جوامع انقلابی نفوذ کرده و در آن رشد می یابد, نفوذ فساد و ایجاد تردید در اذهان جوانان نسبت به آرمانها, دنیاطلبی , اشتغال به زینت های دنیوی و زندگی راحت در جامعه و بروز علائم زندگی تجملاتی در میان عناصر انقلابی , نشانه هایی از تأثیر میکرب ارتجاع و عقب گرد است . پرداختن به مال و مال اندوزی دچار شدن به فسادهای اخلاقی - مالی و فساد اداری , درگیر شدن در اختلافات داخلی که خود یک فساد بسیار خطرناک است , و نیز جاه طلبی های غلط و نامشروع , کاخ آرمانی انقلاب اسلامی و هر حقیقت دیگری را ویران می کند.)), (کیهان , ۱۷/۱۰/۱۳۷۳) امام راحل در وصیت نامه سیاسی - الهی خود رمز تداوم انقلاب را چنین معرفی می کنند: ((بی تردید رمز بقای انقلاب اسلامی همان رمز پیروزی است و رمز پیروزی را ملت می داند و نسلهای آینده در تاریخ خواهند خواند که دو رکن اصلی آن انگیزه الهی و مقصد عالی حکومت اسلامی و اجتماع ملت در سراسر کشور با وحدت کلمه برای همان انگیزه و مقصد می باشد.)) امام علی (ع) مهمترین موانع انقلاب و اسباب شکست نهضت ها را کینه توزی , تفرقه , پشت کردن به یکدیگر و ترک یاری معرفی می نمایند: ((ما نظروا الهی ما صاروا الیه فی آخر امورهم حین وقعت الفرقه و تشتت الالفه))

, (شرح نهج البلاغه , ابن ابی الحدید, ج ۱۳, ص ۱۸۵).

بر این اساس آینده ایران اسلامی بستگی به این دارد که آیا نظام اسلامی با همکاری مردم می تواند آسیب های متعددی که این انقلاب نوپا را تهدید می کند پشت سر گذاشته و با موفقیت از آنها بیرون آیند یا نه : این آسیبها را می توان در چند دسته خلاصه نمود:

الف - آسیبهای فرهنگی - اجتماعی

عبارتند از: ۱- نفوذ اندیشه های بیگانه . ۲- تغییر جهت دادن اندیشه ها از اهداف و نیات خدایی به اهداف و نیات غیر خدایی . ۳- تجدد گرایی افراطی یا التقاط و زهدگرایی منفی . ۴- جدا کردن دین از علم و سیاست و تفرقه بین حوزه و دانشگاه . ۵- بوروکراسی مفرط و فساد اداری و اجتماعی . ۶- دنیاطلبی و اشتغال به زینتهای دنیوی . ۷- اشائه فحشا و مراکز فساد و تأثیر پذیری از جنگ روانی و تبلیغاتی دشمن . ۸- تغییر ارزشهای انقلاب .

ب - آسیب های سیاسی

عبارتند از: ۱- ناتمام گذاشتن تحقق آرمانهای نهضت از قبیل , آرمانهای جهانی انقلاب اسلامی , مبارزه با ظلم و اقامه قسط و عدل در سراسر جهان و اتحاد امت اسلامی .

۲- رخنه فرصت طلبان :

استاد مطهری در این باره می فرمایند: ((... هر چه از دشواریها کاسته می شود و موعد چیدن ثمر نزدیکتر می گردد, فرصت طلبان محکمتر و پرشورتر پای علم نهضت سینه می زنند, تا آنجا که تدریجا" انقلابیون مؤمن و فداکاران اولیه را از میدان به در می کنند...)), (مرتضی مطهری , بررسی اجمالی

نهضتهای اسلامی در صد ساله اخیر, ص ۹۲).

۳- تفرقه و درگیر شدن در گرداب اختلافات داخلی و استفاده نکردن از نیروهای بالقوه مردمی .

۴- بی تفاوتی مردم نسبت به سرنوشت اجتماعی خویش و غیر سیاسی شدن دانشگاهها.

۵- ایجاد تردید نسبت به آرمانهای انقلاب .

۶- جاه طلبی های غلط و نامشروع .

۷- تحت الشعاع قرار گرفتن استقلال و آزادی .

۸- بازگشت استعمار به طریق آشکار و نهان و وابستگی نظامی و سیاسی به ابر قدرتها و...

ج - آسیب های اقتصادی انقلاب اسلامی :

امام علی (ع) علل سقوط اقتصادی - سیاسی حکومتها را چنین بیان می کند: «یستدل الادبار باربع : سوء التدبیر, و قبح التبذیر و قله الاعتبار و کثره الاعتذار; می توان چهار علت برای زوال دول برشمرد: سوء تدبیر و ضعف مدیریت ؛ تبذیر ناروا و هزینه های زیانبار اقتصادی؛ عبرت نگرفتن از تجارب سودمند؛ عذرخواهی مکرر به جای جبران خطاهای گذشته» (غرر و درر, ص ۳۵۴).

مهمترین آسیبهای اقتصادی انقلاب اسلامی را می توان در موارد ذیل برشمرد:

۱- وابستگی اقتصادی به ابرقدرتها, بالاخص آمریکا

۲- تحت الشعاع قرار گرفتن توسعه اقتصادی یا عدم توجه به بحرانهای ناشی از توسعه اقتصادی

۳- وابستگی به نفت به عنوان مهمترین اقلام صادرات و منبع ارزی کشور.

۴- عدم وجود فرهنگ کار و انضباط اجتماعی

۵- جدا شدن مردم از برنامه های دولت در طرح های سازندگی

۶- مال اندوزی و تکاثر ثروت اندوزان

۷- تحت الشعاع قرار گرفتن عدالت اجتماعی و زیاد شدن فاصله فقیر و غنی .

۸- بی توجهی به مستضعفین و ولی نعمتان انقلاب و عنایت علی حده به اغنیاء;

۹- بی

توجهی به خواسته های مشروع نسل جوان (از قبیل اشتغال - مسکن , ازدواج و...) که آینده سازان انقلاب و ایران اسلامی بوده , و عدم شکل گیری روند کامل و صحیح جامعه پذیری در انتقال ارزش های انقلاب و اسلام به نسل جوان در جهت تقویت هویت اسلامی و ملی آنان و جلوگیری از آفات مخرب تهاجم فرهنگی و...

اما علیرغم آسیبهای فوق که انقلاب اسلامی را تهدید می نماید و آینده ای تاریک و مبهم را برای ما ترسیم می نماید نگاهی به موفقیتها و دستاوردهای مثبت و ارزنده انقلاب اسلامی در حل مشکلات و بحرانهای متعدد, وجود مردمی با ایمان و پایبند به ارزشهای اسلامی , خط امام و رهبری , وجود مسئولان آگاه , دلسوز, و متعهد و عزم جدی آنها برای حل مشکلات و تلاش در جهت پیشرفت مادی و معنوی جامعه و ارتقاء سطح علمی , فرهنگی , صنعتی , تکنولوژیکی و... می توان به آینده ای کاملا" درخشان برای ایران اسلامی امیدوار بود.

وظیفه آحاد دلسوزان آن است که در هر موقعیتی که هستند فرهنگ «اصلاح خود» و «خدمت به دیگران» را دغدغه ذهنی و عملی همگان سازند و به لزوم تداوم انقلاب اسلامی به عنوان یک نقطه عطف در سطح جهانی, در میان مردم و مسئولین حساسیت ایجاد کنند. تا با دل گرمی و امیدواری نقش تاریخی خود را به خوبی ایفا کنند.

جهت آگاهی بیتشر ر.ک:

۱- اصلاحات آمریکایی، محمد باقر ذوالقدر، قم، نشر وثوق، چاپ دوم، ۱۳۸۱

۲- اصلاحات و فروپاشی، حسن واعظی، تهران، نشر سروش، ۱۳۷۹

۳- مرتضی مطهری , پیرامون انقلاب اسلامی , صص ۲۷ - ۲۸

این اشکالات و نابسامانی های کشور تقصیر کیست ؟ اگر بخواهیم مسئولین طِراز اول مملکت را تبرئه کنیم اولُا : چگونه می تون گفت که مسئولین رده پایین اکثراً بد عمل می کنند ولی مسئولین بالاتر خوبند ؟ ثانیاً : اگر مسئولین طراز اول نمی دانند که این مشکلات وجود دارد

پرسش

این

اشکالات و نابسامانی های کشور تقصیر کیست ؟ اگر بخواهیم مسئولین طراز اول مملکت را تبرئه کنیم اولاً : چگونه می تون گفت که مسئولین رده پایین اکثراً بد عمل می کنند ولی مسئولین بالاتر خوبند ؟ ثانیاً : اگر مسئولین طراز اول نمی دانند که این مشکلات وجود دارد پس شایسته نیستند و اگر می دانند و با این وضعیت موافق نیستند چرا مسئولین رده پایین را عزل و به جای آنها افراد شایسته تری منصوب نمی کنند؟ و اگر با این وضعیت و اعمال موافق باشند که خودشان هم شریک جرمند.

پاسخ

در ریشه یابی مشکلات جامعه می توان از رهیافت های متعددی استفاده نمود. از قبیل رهیافت تک عاملی که ریشه همه مشکلات را ناشی از یک عامل مثلا اقتصاد یا مدیریت کشور می داند و یا رهیافت چند عامل که به صورت واقع بینانه و با ارائه آمار، شواهد و شاخص های مورد نیاز و به دور از هیاهوهای سیاسی و... به بررسی میزان دخالت و تأثیر عوامل مختلف در ایجاد یک پدیده پرداخته و نقش هر کدام را مشخص می نماید.

به نظر می رسد از میان این دو رهیافت، رهیافت تک عاملی، خصوصا درباره جامعه کنونی ما نه روش علمی و نه منطبق با واقعیات است لذا باید سراغ رهیافت دوم رفت و در بررسی علمی و محققانه این موضوع، زمینه ها و شرایط و ابعاد مختلف آن، موانع تاریخی، داخلی، بین المللی، امکانات و توانایی ها و... را به صورت واقع بینانه بررسی و ارزیابی نماییم.

مسلما طبیعی است جامعه ای مانند جامعه ما که از نظر سوابق تاریخی و مشکلات

عظیمی که از نظر ساختار اقتصادی [تک محصولی بودن آن وضعیت وخیم صنعت، کشاورزی و...] و ساختار سیاسی، فرهنگی و اداری از قبل از انقلاب به ما منتقل شده و چه از نظر مشکلات طبیعی مربوط به انقلاب و ناشی از جنگ و خسارات عظیم آن [بالغ بر ۱۰۰۰ میلیارد دلار، معادل هزینه ۷۰ سال کشور] و محاصره های بین المللی، تورم بین المللی و مشکلات ناشی از دوران سازندگی و رشد سریع جهت مشکلات ناشی از آن و...

معضلات ناشی از ساختار ناسالم اداری، تهاجم فرهنگی و تغییر ارزشها و رواج فرهنگ مصرف گرایی، تجمل پرستی و... ماهیتا دارای مشکل باشد. البته هر چند مسأله مدیریت قوی و کارآمد و عاری از سوء استفاده و فساد در بخشهای مختلف آن می تواند در کاهش مشکلات و تأمین نیازمندی های اساسی جامعه نقش مؤثری داشته باشد، ولی با توجه به دخالت متغیرهای دیگر به هیچ وجه نباید انتظار معجزه داشته باشیم، بنابراین مشکل اساسی مسؤولین طراز اول و طراز دوم نیست بلکه فراتر از آن است. این اولا.

ثانیا: چه کسی گفته است که مسؤولین اعم از طراز اول یا سایر رده ها (سوای از ابهام مفهومی که این تقسیم بندی دارد) از هرگونه نقد و انتقادی در این زمینه مبرا و به هیچ وجه عملکردهای آنها قابل انتقاد نیست. خیر ممکن است برخی از مشکلات ناشی از پاره ای سوء مدیریت های آنان باشد که البته باید به صورت دقیق و موردی بررسی و اثبات شود و صرفا به برخی کلی گویی ها بسنده نگردد و باید توجه داشت که احتمال خطا و اشتباه در تصمیم

گیری، برنامه ریزی و... حتی برای متخصص ترین افراد در هر زمینه ای وجود دارد. آنچه که در مدیریت کشور مهم است تعهد و تخصص مسؤولان است که بحمدالله مسؤولین طراز اول و بسیاری از سایر مسؤولین حائز آن می باشند و اگر با دیدی منصفانه به دستاوردهای عظیم انقلاب در مقایسه با قبل از انقلاب و سایر کشورهای منطقه و جهان و آن هم در این مدت کم با وجود این همه مشکلات و موانع، بنگریم، کاردانی و لیاقت آنها برای اداره جامعه مشخص می شود.

(معاونت سیاسی ، این قسمت برای دانشجو ارسال نشده است.)

جواب دوم اینکه :

به صرف وجود اشکالات و نابسامانی در جامعه باید دنبال مقصری خاص گشت, محل اشکال است. اساساً جوامع مختلف با نابسامانی هائی مواجهند که با ایده آلها, هنجارها و آرمان های مفروض آن جامعه همخوانی ندارد و به تناسب توانمندی ها و امکانات موجود در جامعه به دنبال رفع آنها هستند. حال ممکن است در حل این مشکلات توفیق کامل و یا نسبی حاصل کنند و یا اینکه موفق به حل آن نشوند. نابسامانی های موجود درکشور ما نیز علل و خاستگاههای متفاوتی دارد که باید با نگاه موردی به مشکلات موجود نسبت به علل وقوع آنها قضاوت نمود. برخی از نابسامانی ها, ریشه های فرهنگی و اجتماعی دارند, برخی مشکلات ریشه های علمی و عدم توسعه نیروی انسانی دارند و برخی نیز به ضعف امکانات و توانمندی های موجود جامعه باز می گردد که اگر بخواهیم در هر کدام از این موارد و موارد مشابه, دنبال مقصّر بگردیم باید کل جامعه, تاریخ و پیشینیان خود را مقصر قلمداد کنیم که چنین امری نه عقلانی و نه

منصفانه است. حضور بخشی از نابسامانی های موجود در جامعه هم چه در ایجاد و چه در عدم حل آنها مدیریتی است و به عدم اعمال مدیریت قوی و صحیح در لایه های مختلف مدیریتی حاکمیت بر می گردد که منکر این قضیه نیستیم, اما اینکه بتوان مشکلات مدیریتی را با عزل و نصب مدیران در سطوح مختلف حل و فصل کرد, به عنوان جزئی از راهکارهای کلی می توان قبول کرد اما اینکه صرف عزل و نصب, ضعف مدیریت در کشور اصلاح خواهد شد، امر قابل قبولی نیست و اصولاً عزل و نصب مدیران کشور به پارامترها و عوامل متعددی بستگی دارد که در این مختصر, مجال

ذکر آن نیست. ولی به عنوان یک مقوله می توان گفت باید دستاوردی که از این نوع اقدامات به دست می آید نسبت به هزینه های آن صرف داشته باشند و در غیر این صورت خود این مسأله, اضافه شدن مشکلی است به سایر مشکلات. اما در اصل اینکه باید افراد شایسته و امانت دار, عهده دار مسئولیت های مدیریتی در کشور باشند, با شما هم عقیده ایم یقیناً و به طور عقلائی, نظام و مسؤولین طراز اول آن هم به دنبال بهره گیری از توان مدیریتی افراد شایسته در درون حاکمیت در جهت حل مشکلات و بالا بردن ضریب اعتماد مردم به نظام هستند با توجه به اینکه خود ایشان نیز در منظر قضاوت و رأی نهایی مردم اند و اساساً مقبولیت اعمال نظر خویش را به طور مستقیم و غیرمستقیم از مردم دارند و در برابر ایشان پاسخگو هستند. البته ممکن است در مجموعه مدیریتی کشور در عزل و نصب افراد پاره ای ملاحظات سیاسی و جناحی و

بعضاً باندی دخالت کند که امر مذمومی است و باید در مقابل آن به تناسب میزان اختیارات ایستاد و برخورد کرد.

رابطه بین توســعه و عدالت اجتماعی چیست یعنی در اولویت های یک جامعه کدام یک از این موارد باعث رسیدن به اهداف دیگری می گردد.آیا باید از توسعه به عدالت اجتماعی رسید یا از عدالت اجتماعی به توسعه دست یافت ؟

پرسش

رابطه بین توسعه و عدالت اجتماعی چیست یعنی در اولویت های یک جامعه کدام یک از این موارد باعث رسیدن به اهداف دیگری می گردد.آیا باید از توسعه به عدالت اجتماعی رسید یا از عدالت اجتماعی به توسعه دست یافت ؟

پاسخ

به طور مطلق نمی توان از تقدم یکی بر دیگری سخن گفت , بلکه هر یک به نوبه ئ خود ضروری است و بدون رشد متوازن و هماهنگ آنها نمی توان کاری از پیش برد. بلکه این دو رابطه دور تصاعدی با یکدیگر دارند. یعنی در پرتو عدالت اجتماعی امکان توسعه پایدار بیشتر فراهم می شود و به دنبال توسعه امکان برقراری عدالت اجتماعی بیشتر فراهم می شود.

اما باید دانست آن چه مهم است دستیابی به توسعه پایدار است که از مهمترین مؤلفه های آن سلامت فرهنگی جامعه و نیروی انسانی می باشد و عدالت اجتماعی می تواند در حفظ تعادل روانی نیروی انسانی و توزیع امکانات برای رشد استعدادها کمک شایانی کند.

با ســلام من دانشــجوی رشته کشاورزی گرایش زراعت و اصلاح نباتات هستم سئوالهای زیادی درباره وضع حال و آینده کشورم در ذهن دارم. و چون گوش شــنوایی دیدم جرات کردم که آنها را مطرح کنم می خواهم بدانم که چه بر سرمان آمده که در کشوری که شعارش استقلال و آزادی است حتی یو

پرسش

با سلام من دانشجوی رشته کشاورزی گرایش زراعت و اصلاح نباتات هستم سئوالهای زیادی درباره وضع حال و آینده کشورم در ذهن دارم. و چون گوش شنوایی دیدم جرات کردم که آنها را مطرح کنم می خواهم بدانم که چه بر سرمان آمده که در کشوری که شعارش استقلال و آزادی است حتی یونجه را هم وارد می کنیم. چه شده که با وجود این همه نخبه و فارغ التحصیل و کارشناس هنوز در هیچ زمینه ای به استقلال کامل نرسیده ایم. وقتی گندم و برنج خود را وارد می کنیم چگونه می توانیم ادعای استقلال کنیم چرا اقتصاد ما فقط بر پایه نفت است که اگر روزی این پشتوانه را از دست دهیم سرنوشتمان چون سرنوشت مش حسن در فیلم گاو می شود.چرا جلوی واردات اعم از خودرو و مایحتاج اولیه گرفته نمی شود تا تولید کننده داخلی تشویق شود و

فرصت شغلی به وجود آید.

و چرا افرادی مثل من که به فکر ا ستقلال و آینده این کشور هستند نباید پشتوانه و حامی داشته باشند و اینکه اگر قرار باشد بعد از فارغ التحصیل شدن بیکار باشم.چرا از اول به من گفته نشد که راه دیگری را انتخاب کنم.

در نهایت اینکه ما یعنی اکثر دانشجویان به فکر حفظ دستاوردهای این انقلاب هستیم لطفا به مسئولان اجرایی گوشزد کنید که اگر آنها هم همین هدف را دنبال میکنند پس بجنبند که فردا دیر است.

پاسخ

سخن در مورد مشکلات اقتصادی در این زمانه، نقل این مجلس و آن مجلس است و البته بسیاری از آنها اطلاع دارند. برخی از آن صحبت ها در مورد وضعیت اشتغال و بیکاری و... به حق و صحیح است اما صرف گفتن این که: این اشکالات بر حق است کافی است؟ باید چه کرد؟ ...

در رابطه با جواب این سؤال بسیاری از مردم عامه تنها وظیفه را متوجه مسؤولین اجرایی و حکومتی دانسته، هیچ مسؤولیتی را متوجه خویش نمی دانند. ولی برای ارائه راهکار بهتر باید جوابی داد که هم تکراری نباشد و هم عادلانه و منصفانه.

مسلما، حکام در یک کشور، بالخصوص در حکومت اسلامی دارای وظایف سنگینی هستند که از حقوق مردم بر گردن آنهاست تا به آن وظایف عمل کرده نیاز مردم را برآورده سازند. اما از سوی دیگر حکومت اسلامی نیز حقی بر گردن تمامی مردم دارد که آنها نیز باید آن را برآورده کنند. از جمله آن حقوق که بر گردن ما قشر دانشجو است، تعالی فرهنگی و تولید فکر در کشور است. اگر چه نقص ها و

کمبودهـایی در این زمینه هم وجود دارد ولی بـاز بـا تمام توان بایـد ادامه داد. پس حتی با توجه به برخی اهمال ها که از جانب بعضـی مسؤولین صورت می گیرد، به عدم تولید فکری توسط قشر فرهنگی کشور نیز اشکال وارد خواهد بود. در واقع اگر ما بر گردن انقلاب حق داریم انقلاب نیز به گردن ما حق دارد.

نتیجه: اگر چه می شد جواب سؤال را با لطایف الحیل دیگر نیز پاسخ گفت و به نحوی مشکلات را توجیه کرد اما مسأله اساسی بر سـر دو سویه دیـدن مشـکل است که اگر چه برخی مسؤولین در انجـام وظـایف خود کوتـاهی می کننـد، دلیل بر عـدم انجام وظیفه از سوی ما نیست. این هم که خیال کنیم ما تمام و کمال وظایف خود را نسـبت به انقلاب برآورده ایم خیال باطلی است. چه بسـیار شـهدایی که جان خویش را در این راه نثار کردند و باز خود را در انجام وظیفه قاصـر می دانستند. پس اگر مسؤولین حکومتی به وظـایف خود عمـل کردنـد که کردنـد ولی اگر خـدای نـاکرده عمل نکردنـد مسـلما مورد عقاب الهی قرار خواهند گرفت اما این باعث برداشـتن وظیفه از دوش ما به عنوان قشـر فرهنگی جامعه نمی شود. پس باید با تمامی قوا و با تحمل تمامی مشکلات برای اعتلای کلمه اسلام به پیش برد تا حداقل ما به عنوان قشر فرهنگی وظیفه خود را انجام داده دچار غضب خداوند نشویم. البته تا جایی که بتوان باید نسبت به امر به معروف و نهی از منکر مسؤولین نیز کوتاهی نکرد.

خلاصه باید با دیدی منصفانه و واقع بینانه در کنار مشکلات

و نواقص، به تلاش ها و دستاوردهای مسؤولین مخلص نیز توجه نمود. دستاوردهای مهم انقلاب، میراث گذشته، شرایط جهانی موانع و متغیرهای جدید، نظیر رشد سریع جمعیت محدودیت های بین المللی و ... را مد نظر گرفت و با دلسوزی به دنبال برطرف نمودن مشکلات و نقشی که هر دانشجو می تواند در این پروسه ایفا نماید اندیشید.

جامعه اسلامی چرا این قدر شکننده است که با یک زلزله شهری به وسعت بم به خاک بنشیند. و این همه انسان بی گناه را به کام مرگ بکشاند. آیا شما مسئول نبودید که منازل را مستحکم کنید. این مایه شرم ما مسلمانان است که بیمارستانهای و مراکز دولتی ما هم خراب شود و بدتر

پرسش

جامعه اسلامی چرا این قدر شکننده است که با یک زلزله شهری به وسعت بم به خاک بنشیند. و این همه انسان بی گناه را به کام مرگ بکشاند. آیا شما مسئول نبودید که منازل را مستحکم کنید. این مایه شرم ما مسلمانان است که بیمارستانهای و مراکز دولتی ما هم خراب شود و بدتر از آن اینکه شما توانایی کنترل آنجا را نداشتید و کسانی که برای کمک آمدند با دزدیده شدن سگ هایشان پشیمان شدند.

پاسخ

تحلیل صحیح و واقعبینانه حادثه بم گویای چند موضوع مهم است:

الف: ضعفها و کاستی ها:

۱. متأسفانه بخشهایی از مراکز اجرایی و قانونگذاری ، علی رغم تأکیدات مکرر و جدی مقام معظم رهبری و سایر دلسوزین انقلاب اسلامی ، مبنی بر توجه به مناطق محروم کشور و تلاش برای استحکام زیر ساختهای جامع خصوصا در بخش مسکن و اشتغال، دچار غفلت و صرف نمودن امکانات جامعه در مسائل غیرضرور و کم اهمیت بوده اند.

۲. سازمانهای نظارتی کشور در بخشهای مختلف از جمله بخش مسکن وظایف و کار ویژه های خود را به خوبی انجام نمی دهند. که لازم است در این زمینه تج.......نظر های اساسی به وج..Ṣآید.

۳. مشاهده برخی ناهنجاریها و مسائلی از قبیل تعرض به اموال زلزله زدگان و ، هجوم از بخش های مجاور به شهرستان بم و ... بیانگر وضعیت نامطلوب اقتصادی و اجتماعی آن مناطق است که امید است تذکری به مسؤولین اجرایی و تقنینی کشور باشد.

ب: علی رغم مسائل فوق و کاستی ها و ضعف هایی که در مسأله امداد رسانی بود، این حادثه بیانگر نقاط قوت و پتانسیل های عظیم کشور اسلامی ما

بود که عبارتند :

۱. جامعه ما علی رغم هجوم فرهنگ تجمل گرایی، فردگرایی و منفعت طلبی ، از ظرفیت ها و بنیانهای فرهنگی اسلامی و ملی بسیار نیرومندی برخوردار است که حاضر است در شرایط ضروری، که بخشهای از میهن اسلامیمان دچار مشکل شده، با بسیج تمامی امکانات خود به مقابله با مشکلات پرداخته و در این راه مردم از نثار جان و مال و خون خود دریغ هم نمی ورزند. و اینها همه بیانگر توان اقتدار ملی و اسلامی کشورمان است که هم برای مسؤولین باید قابل توجه باشد و به هیچ وجه از این سرمایه عظیم غفلت نورزند و هم اینکه برای بیگانگان و دشمنان ما محک خوبی بود تا انسجام و وحدت ملی ما را آزموده و از فکر توطئه در مقابله این ملت بیرون آیند.

۲. از سوی دیگر این حادثه می تواند تذکر و تنبیهی الهی برای همه (مردم و مسئولین) باشد ، تا راه دنیازدگی و غفلت از خداوند متعال را پیش نگیرند. بلکه در همه احوال خود فقط رضا و خواست او را سرلوحه اعمال خود قرار دهند.

۳. همچنانکه عملکرد مقام معظم رهبری در این حادثه ، با دو مرتبه سفر ایشان به بم و تأکید های قبلی ایشان نشان داد، مسئولین به هیچ وجه نباید به گزارشها و اطلاعات و آمار و ... بسنده نمایند، بلکه باید از نزدیک و به صورت معمولی با واقعیتهای جامعه و مشکلات مردم در بخشهای مختلف در تماس بوده و تصمیم گیری ها و سیاستگذاری های خویش را بر این واقعیتها مبتنی سازند.

و آخرین نکته در مورد سوالی که لازم است به

آن توجه کافی شود که بسیاری از مشکلات و نارسایی های جامعه، ما ارتباط مستقیمی با نحوه عملکرد کارگزاران و نمایندگان مردم دارد و از آنجا که انتخاب مسئولین اجرایی و قانونگذار به صورت مستقیم و غیر مستقیم با آرا مردم است، از اینرو لازم است که ما در امر مهم انتخابات با درک و بینش بسیار بالایی وارد شده و سعی نماید با پرهیز از احساسات و هیجانات ، نمایندگان و مسئولین متعهد دلسوز و متخصص و کارآمد را برگزیده و سرنوشت جامعه را به دست آنان بسپارد.

و در پایان باید به حد انتظارات از دولت و نظام اسلامی هم توجه داشت مسائلی از قبیل تاریخی بودن بسیاری از شهر ها و فرسوده بودن بناهای آنان، محدود بودن امکانات دولت و گستردگی نیازهای مختلف جامعه، عدم امکان پیش بینی دقیق زلزله در زمان و مکان خاص و ... همه از موضوعاتی است که باید در قضاوت و ارزیابی خود پیرامون چنین حادثه ای در نظر داشته باشیم.

در طول ۲۵ سال گذشته از انقلاب اسلامی ایران سؤالی که مطرح می شود این است که چرا در طول ۲۵ سال که زیر لوای حکومت اسلامی هستیم چرا پیشرفت نداشتیم از نظر کشورهای دیگر و مقایسه با کشورهای دیگر مانند مالزی و اندونزی و ... و ما که ادعای حکومت اسلامی را می کنیم چ

پرسش

در طول ۲۵ سال گذشته از انقلاب اسلامی ایران سؤالی که مطرح می شود این است که چرا در طول ۲۵ سال که زیر لوای حکومت اسلامی هستیم چرا پیشرفت نداشتیم از نظر کشورهای دیگر و مقایسه با کشورهای دیگر مانند مالزی و اندونزی و ... و ما که ادعای حکومت اسلامی را می کنیم چرا پیشرفت علمی و صنعتی و فکری و اقتصادی خواسته مردم وجود ندارد.

پاسخ

نگاهی واقع بینانه و منصفانه به واقعیات کنونی جامعه ما و مقایسه آن با وضعیت قبل از انقلاب و سایر کشورهای مشابه، بیانگر این حقیقت است که نظام اسلامی علی رغم وجود موانع و محدودیت های تاریخی و ساختاری داخل و بین المللی و مشکلات ناشی از وقوع انقلاب اسلامی، جنگ تحمیلی و خسارات ناشی از آن (حدود ۱۰۰۰ میلیارد دلار برای بودجه هفتاد سال کشور) و مبارزه با استکبار جهانی و رشد سریع جمعیت و... دستاوردها و نتایج بسیار مثبت و چشمگیری در عرصه های مختلف؛ سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، علمی و تکنولوژیکی، نظامی و... داشته است ولی متأسفانه چند عامل باعث شده که به این دستاوردها کمتر توجه شود از جمله:

۱. کم توجهی بخش های دولت به عدالت اجتماعی و توزیعی.

۲. وجود مشکلات و معضلات در بخش هایی از جامعه.

۳. هجوم گسترده مخالفین داخلی و خارجی نظام در جهت ناموفق جلوه دادن انقلاب اسلامی ایران و در نتیجه دلسرد و مأیوس نمودن مردم از پشتیبانی وحمایت انقلاب اسلامی در داخل و الگو قرار نگرفتن انقلاب اسلامی برای سایر کشورها و نهضت های اسلامی و رهایی بخشی در بعد بین المللی.

۴. مشکلات و رقابت های

ناسالم جناحی که متأسفانه برای تخریب جناح حاکم در بخش های مختلف، دست به بزرگ نمایی مشکلات و عدم توجه به دستاوردها و موفقیت ها می زنند.

۵. عدم اطلاع رسانی شفاف واقع بینانه و منصفانه توسط مطبوعات و رسانه ها.

و نکته دیگر این که در مقایسه دستاوردها و پیشرفت ها بین چند کشور باید عوامل مهمی نظیر زمینه ها و بسترهای تاریخی، شرایط و امکانات محیطی، موانع و محدودیت ها، دامنه گستر و نوع اهدافی که نظام سیاسی در ابعاد داخلی و بین المللی برای خود ترسیم نموده است و بالاخره مدت زمان اجرای برنامه ها و... را در نظر گرفت.

به عنوان نمونه در این که مالزی در دوران طولانی مدت نخست وزیری ماهاتیرمحمد ، پیشرفت های خوبی داشته و توانسته با تکیه بر عنصر جذب سرمایه گذاری های خارجی، وضعیت نسبتا مطلوبی را برای کشور خود به ارمغان بیاورد، شکی نیست اما آیا هدف از وقوع انقلاب اسلامی فقط توسعه اقتصادی آن هم متکی بر سرمایه های خارجی از هر راهی و در هر شرایطی بود یا این که انقلاب اسلامی دارای اهدافی بسیار والاتر و گسترده تر از این قبیل مسائل می باشد درست است بهبود شرایط اقتصادی و نیازهای اساسی جامعه هم، از اهداف و وظایف نظام اسلامی است اما به هیچ وجه نظام اسلامی ما نمی تواند به هر قیمتی - ولو با ندیده گرفتن معیارهای ارزشی خود - توسعه را به دست آورد، زیرا نظام سیاسی ما اسلامی است به خلاف کشورهای مسلمان که نظام سیاسی آنان سکولار است و از هر وسیله ای برای دست یابی به اهداف خود استفاده

می کنند و قدرت های بزرگ نیز به خاطر سکولار بودنشان محدودیت عمده ای برای پیشرفت آنان قرار نمی دهند.

از سوی دیگر کافی است نگاهی به صحبت ها و مراودات سران سایر کشورهای اسلامی نظیر مالزی با نظام اسلامی ایران داشته باشید، مشاهده می نمایید که همه آنها امید و نگاهشان به انقلاب اسلامی ایران و پیشرفت های آن می باشد، چون آنان خود دریافته اند که شکوفایی مجدد تمدن اصیل اسلامی تنها مبتنی بر فرهنگ اصیل اسلامی است که جمهوری اسلامی ایران واجد آن می باشد.

در ادامه جهت آشنایی شما با برخی از دستاوردهای انقلاب اسلامی (تصویر صفحاتی از کتاب ۲۵ گفتار پیرامون انقلاب اسلامی، علی دارایی، تهران، شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی، نشر هماهنگ ۱۳۸۲، صص ۳۵۶ - ۳۱۹) به پیوست ارسال می گردد.

با رشد جمعیت جهان صنعت پیشرفت کرده کشاورزی مکانیزه شدتا بتواند تغذیه موج عظیم جمعیت جهان را تامین کند. با افزایش تجارت برای جلوگیری از فساد محصولات غذایی به آنها مواد نگه دارنده اضافه شد. برای حمل و نقل آسان و سریع اتومبیل و هواپیما ساخته شد و نیروگاههای

پرسش

با رشد جمعیت جهان صنعت پیشرفت کرده کشاورزی مکانیزه شدتا بتواند تغذیه موج عظیم جمعیت جهان را تامین کند. با افزایش تجارت برای جلوگیری از فساد محصولات غذایی به آنها مواد نگه دارنده اضافه شد. برای حمل و نقل آسان و سریع اتومبیل و هواپیما ساخته شد و نیروگاههای برق ،کامپیوتر و ماشین . چرا در نهایت این مسیر به جای آنکه به رفاه و سعادت و صلح بیانجامد مشکلات جدیدی را در زندگی بشری موجب شد. از جنگ های خانمان سوز که بگذریم مشکلات زیست محیطی بیماری های عجیب و لاعلاج، از بین رفتن زمین های کشاورزی بر اثر برداشت زیاد محصول و ... حاصل صنعت و تکنولوژی بوده است . جهان رو به نقطه ای می رود که اگر تغییری در مسیرش ایجاد نشود به زودی نابود خواهد

شـد نمی خواهم دسـتاوردهای مثبت تکنولوژی را نادیده بگیرم ولی مطمئنا می شد بدون عوارض منفی هم به این دسـتاوردها و حتی بهتر از ان دست یافت. سوال من این است کجای راه را اشتباه آمده ایم.

پاسخ

پاسخ این سؤال را در دو بخش بیان می نماییم:

الف – علت شناسی مشکلات کنونی جهان:

موج جدید صـنعتی شدن و پیشـرفت های تکنولوژیکی در ابعاد مختلف زندگی بشـری، از دسـتاوردهای مدرنیته و مبانی فکری آن می باشـد، مبـانی نظیر اومـانیسم وا نسـان محوری، سود انگـاری و اصـالت منفعت، لیـبرالیسم، عقلانـیت ابزاری، فردگرایی و سکولاریسم.

براسـاس اصول و مبـانی فوق، تنها محور جهان هستی و وسـیله شـناخت آن انسان و عقل ابزاری او و تلاش برای ارضای امیال و خواسـته های او می باشـد؛ انسان محصول مدرنیته با نگاه مادی به جهان هستی نگریسـته و انسان را موجودی زمینی و مادی می داند که هیچ حقیقتی ماوراء ماده ندارد.

در معرفت شناسـی مدرنیسم، اصالت با تجربه و شـناخت حسی است و عقلانیت دینی و نیز فلسفی کاملا زیر سؤال و حتی مهمل و بی معنا انگاشـته شـده و گمان رفته است که عقل ابزاری براساس قوانین و قواعدی که خود وضع کرده و به آن عمل می کند قادر خواهد بود به حقیقت دست یابد و سعادت و رفاه انسان را تأمین نماید.

انسـان جزئی منفرد و گسسـته از جهـان و حاکم بر آن است که تمامی هستی بایـد تابع امیال و خواسـته های او باشـد (لیبرالیسـم غرب، ظهور و سقوط، آنتونی آربلاستر، ترجمه عباس مخبر، نشر مرکز، ۱۳۷۷).

بدینوسیله انسان مدرن با برخوردی خشن به استثمار طبیعت پرداخت. از طرف دیگر در

چنین نگرشی نه تنها خداوند، عالم ماوراء جهان هستی و سایر موجودات آن به فراموشی سپرده می شود بلکه از مهمترین بعد وجودی انسان یعنی روح، غفلت می شود و نتیجه آن اسارت انسان و عدم نیل به رفاه و سعادت واقعی او و تخریب جهان هستی است.

به قول هایدگر: عقلانیت فنی و علمی دوران مدرنیته، جامعه ای یکه تاز ایجاد کرد و انسانیت را به اسارت درآورد، زیرا انسان را از تفکر معنوی دور ساخت (پرسشی در باب تکنولوژی، مارتین هایدگر، ترجمه محمد رضا اسدی، مؤسسه فرهنگی اندیشه تهران، چاپ اول ۱۳۷۵). از طرف دیگر صنعت نه در خدمت انسان که حاکم بر انسان شد.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

- تکنوپولوی، نیل پستمن، ترجمه دکتر صادق طباطبایی، انتشارات اطلاعات

- بحران تکنوپولی، مصاحبه دکتر سید صادق طباطبایی، پرسمان، پیش شماره نهم، اردیبهشت ۱۳۸۱ (به پیوست ارسال می گردد)

با سیطره فناوری و صنعت بر انسان، آدمی اختیار زندگی و حتی مرگ خویش را از دست داده است و امنیت شخصی و مالی اش به تصمیم هیأت حاکم بستگی دارد؛ به گفته هربرت مارکوزه: «بردگان تمدن صنعت ظاهرا انسان هایی والامقام اند ولی همچنان به بردگی تن در داده اند، می توان بردگان (صنعتی) را بدین گونه تعریف کرد: نه اطاعت کورکورانه، نه کار توان فرسا، تنها تنزل مقام بشری و ابزار و وسیله شدن انسان. امروزه آدمی، همانند وسایل و چیزها از هستی بهره مند است و اساسا این در زندگی مشکل اصلی بردگی است. این «چیز» به ظاهر انسان، روح دارد، غذا می خورد، می اندیشد، ولی شیئیت خود را حس نمی کند» (انسان تک ساحتی، هربرت

مارکوز، ترجمه محسن مؤیدی، ص ۶۷).

انسان مدرن کنونی اگر چه در برخی زمینه های مادی پیشرفت های چشم گیری داشته است ولی به دلیل مبانی معرفتی ناقص و اشتباه مدرنیسم و انقطاع از وحی و آموزه های الهی از شناخت واقعی خویش و جهان هستی و جایگاه خود در این جهان و بالاخره تأمین سعادت واقعی خویش، عاجز و ناتوان مانده است و هر لحظه به سوی انحطاط فردی و فروپاشی اجتماعی خود و انهدام جهان پیش می رود.

دسته ای از صاحب نظران واقع بین غربی با به تصویر کشیدن فاجعه ای که دنیا را با خطر و اضمحلال تدریجی مواجه نموده است، شیوه ای را که غرب به عنوان بهترین راه توسعه مادی به جهانیان معرفی نموده را به عنوان مرگ انسانیت معرفی می نمایند و معتقدند: «طرز تفکر انقلابی جدید درباره طبیعت علی رغم بسیاری پیشرفت ها به انقراض انواع جانداران، تخریب خاک، مسموم شدن آب و هوا، ایجاد حفره در لایه اوزن، باران های اسیدی، انهدام جنگل ها، قحطی های گسترده، و در حال حاضر به بحران انرژی و پدیده گرم خانه ای وابسته به آن انجامیده است. مسلما تباهی که مدرنیته پدید آورده است از انچه بدان اشاره شد، بسیار بیشتر و شدیدتر بوده است و اساسا به نحوی نافی ماهیت فطری متعالی و آزادی و آزادگی انسان گردیده است. پس تاریخ مدرن را به طور طبیعی می توان تاریخ مرگ انسانیت نامید. به قول «پارل داتی بورگ» انسان نوین یعنی انسان پس از رنسان برای دفن شدن آماده است» (جهان در سراشیبی سقوط، جرمی ریفکن، ترجمه محمود بهزاد، ص

.(۱۹

انسان مـدرن با کنار گذاشـتن خداوند از زندگی فردی و اجتماعی خویش در واقع خود را به فراموشـی سپرده است و به فرموده قرآن «و من اعرض عن ذکری فان له معیشه ضنکا؛ هر کس از یاد من روی برگرداند، در حقیقت زندگی تنگ و سختی خواهد داشت» (طه، آیه ۱۲۴).

ب) راه حل و چگونگی برون رفت از مشکلات:

واقعیات کنونی جوامع مدرن و سـکولار، رویکرد جدید به تعالیم دینی و پیوند دوباره با ایمان مذهبی و اعتقاد واقعی به خداوند به عنوان یگـانه راه نجـات جهـان از مخاطرات فراوان تمـدن مادی را مورد توجه جـدی اندیشـمندان و متفکرین جهان قرار داده است؛ چنان که سازمان ملل متحـد با اعلام نتایـج تحقیقات سه ساله ای که توسط هزار نفر از دانشـمندان هاروارد انجام پـذیرفته بود، اعلام داشت: ارزش های دینی نقش حساسی در حل مشکلات زیست محیطی دارند.

به گفته مشاور ارشد دبیر کل سازمان ملل: «تمدن غرب تا پاین قرن ۲۱ باقی نخواهد ماند مگر آن که زندگی اقتصادی و امنیتی و سیاسـی مـا بـا قـداست و انگیزه دهی، متعالی ترین ارزش های اخلاقی و معنوی صورت بگیرد و در خـدمت آن باشـد» (واحد مرکزی خبر ۳۰/۴/۷۳).

مایکل دنیس برداین، استاد تاریخ دانشگاه اریز ونای آمریکا – که در سال ۱۹۹۲ به اسلام گروید – نیز می گوید: «به عقیده من مدنیت و تمدن غرب به زودی به بن بست خواهد رسید و به جایش مدنیت و تمدن اسلامی خواهد نشست... آمریکا و همه دنیا امروز به چنان بحرانی دچار شده اند که مانند آن در تاریخ سابقه نداشته است. اگر بتوان دروه ای را

بـا دوره جـاهلیت پیش از ظهور پیـامبر(ص) مقـایسه کرد همین دوره عصـر ماست... با این حال جهان و به خصوص آمریکا می توانند با پذیرش اسلام در خود انقلاب درونی ایجاد کند، تنها این دین است که می تواند کشوری و جهان را از قید ها برهاند و از نادرستی ها آزاد کند» (روزنامه کیهان، ۲۴/۷/۸۰).

و فرانسـیس فوکویامـا نظریه پرداز مشـهور آمریکا علی رغم تمامی ادعاهای خوش بینانه خویش در کتاب «پایان تاریـخ» و پیش بینی تسـلط کامـل ایـدئولوژی لیبرال - دموکراسـی بر کـل جهان، به این واقعیت معترف است که: «اندیشـمندان از یک طرف با نادیـده گرفتن فطرت و طـبیعت بشـری و به ویژه دین و از طرف دیگر تکیه افراطی بر عقـل و علم، مـوجب فروپاشـی بزرگ در جامعه شـده انـد» از این رو ایشان راه حل مشـکلات کنونی جامعه آمریکا و جهان را «رویکرد مجـدد به دین و اخلاق» می داند (بنیان های متزلزل، فرانسیس فوکویاما، ترجمه محمدرضا ظفری، سایت باشگاه اندیشه ۲/۲/۸۳).

نتیجه آن که علت تمـامی درد و رنجهـا و بـدبختی های بشـر کنونی محور قرار دادن خود و اسـتغنای از خداونـد و تعالیم انبیای الهی بود و تنهـا راه حـل آن نیز بـازگشت واقعی به خداونـد و تعـالیم الهی است: به فرموده قرآن کریم: «ولو ان اهل القری امنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات من السـماء والارض ولکن کذبوا فأخذنهم بما کانوا یکسبون؛ اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییـده بودنـد، قطعا برکاتی از آسـمان و زمین برایشان می گشودیم، ولی تکذیب کردند، پس به کیفر اعمالشان آنان را دچار نمودیم» (اعراف، آیه ۹۶).

خوشبختانه بعد از پیروزی انقلاب شکوهمند

اسلامی ایران، موج عظیم بیداری و اسلام گرایی در بسیاری از نقاط جهان و حتی کشورهای پیشرفته شکل گرفته و امید می رود با بسط و گسترش کامل ایدئولوژی اسلامی، بشر و جهان هستی بعد از قرنها درد و رنج ناشی از عوارض مدرنیته، روی سعادت و رستگاری واقعی را ببیند (عصر امام خمینی، میر احمد رضا حاجتی، بوستان کتاب قم ۱۳۸۲).

منشأ مشکلات فرهنگی و اقتصادی در جامعه چیست؟

پرسش

منشأ مشکلات فرهنگی و اقتصادی در جامعه چیست؟

پاسخ(قسمت اول)

مشکلات فرهنگی و اقتصادی در کشور ناشی از عوامل متعددی است و در مورد این که کدام یک از این عوامل به عنوان منشأ اصلی همه مشکلات معرفی شود دیدگاه های متفاوتی وجود دارد، برخی آن را با عوامل مدیریتی کشور مرتبط می دانند وعده ای براساس مبانی فکری و نظری خویش عامل اقتصاد را اصل می دانند و برخی تأثیرگذاری بیگانگان را و...، مسلما در این که همه عوامل به نوعی در ایجاد مشکلات و معضلات جامعه دخیل و تأثیرگذار هستند، شکی نیست اما اگر نگاهی به آموزه های اسلامی داشته باشیم عامل انسانی و وجود انسان هایی پرورش یافته، کاردان، معتقد و متعهد به اصلاح و پیشرفت جامعه از اهمیت ویژه ای برخوردار است و به هر میزان جامعه ای از چنین افرادی برخوردار باشد به همان اندازه بر مشکلات فائق آمده و گام در مسیر تکامل مادی و معنوی خویش می نهد. اهتمام ویژه انبیاء و امامان(ع) به این موضوع به عنوان اولین اقدام در جهت اصلاح جامعه بهترین دلیل بر اهمیت آن است.

در ادامه مطالبی را در خصوص ریشه یابی معضلات و مشکلات اقتصادی و اقدامات نظام اسلامی درباره آن بیان می نماییم:

ریشه یابی مشکلات جامعه و اقدامات نظام اسلامی در مقابل آن:

یکم. البته اصل وجود برخی مفاسد و معضلات نظیر تبعیض، بی عدالتی، مفاسد اداری، رانت خواری و ...، در گوشه هایی از جامعه و یا سازمان مدیریتی کشور، امری غیر قابل انکار است. ولی نباید این موضوع را به کل جامعه و نظام تسری داد. زیرا:

اولاً: علیرغم وجود برخی مفاسد،

اکثریت جامعه اسلامی و نظام دینی ما از الودگی به این معضلات و مفاسد بری می باشد.

ثانیاً: نظام اسلامی بیشترین سعی خود را در اصلاح معضلات و مشکلات جامعه و برخورد با مفاسد گذاشته است. و اقدامات اساسی نظیر حل مشکل اشتغال مولد، مسکن و ...، جهت بسط عدالت اجتماعی و زدودن فقرو مفاسد اجتماعی از یکسو و برخورد با افراد سودجو و رانت خوار، در هر پست و موقعیت به عمل آورده و یا در دست اجرا دارد.

دوم. اینکه بگوییم عملکرد قوی یا ضعیف جامعه و یا وجود برخی ضعفها در سیستم اداری کشور به مدیر ارشد برمی گردد, استنتاج کلی و قاعده قابل اثباتی نیست هرچند در حیطه عملکردها و وظایف و با در نظر گرفتن امکانات و اختیارات آن مدیر ارشد چنین امری مصداق می تواند داشته باشد ولی به عنوان یک قاعده کلی نمی توان آن را اثبات کرد. چه اینکه هدایت نشدن قوم نوح را نمی توان به عملکرد حضرت نوح(ع) نسبت داد و یا عدالت گریزی و انحطاط فکری مسلمین صدر اسلام در زمان حضرت علی(ع) و یا وجود برخی کارگزاران فاسد در دستگاه اداری ایشان را نمی توان به آن حضرت تسری داده و مسؤولیت آن را بر دوش ایشان گذاشت، اساساً خداوند رهبران الهی و دینی را موظف به تذکر و انذار به جوامع و اجرای احکام الهی می نماید و آنان نیز به تناسب توانمندی و وسع خویش نسبت به اجرای فرامین خداوند مسئولند, حال اینکه چه مقدار در تحقق عینی جامعه دینی و هدایت مردم توفیق حاصل کنند. بستگی زیادی به خواست عمومی و درک افراد و نخبگان جوامع از مقوله

فوق و تمکین در برابر آن دارد.

درباره وجود فساد هم در سیستم اداری ما نیز چنین است؛ آنچه که از مدیران الهی شایسته و سزاوار است، سعی و اهتمام به انتخاب مدیران و کارگزاران صالح و در نظر گرفتن ساز و کارهای نظارتی برای جلوگیری از خطاهای آنان است؛ حال اگر مدیری صالح با اعمال این قبیل مسائل اهتمام به ایجاد تشکیلاتی سالم داشت و تمام سعی و تلاش خود را برای مقابله با آفت ها و مفاسد کرد، دیگر با وجود نمونه هایی از فساد نمی شود آن رهبر یا مدیر ارشد را به کوتاهی و قصور متهم نمود. و یا ادعا کرد که فساد از او نشات می گیرد!!!

اکنون با توجه به این موضوع درباره وجود برخی مفاسد در دستگاه های اداری کشور بهتر است به دو مقوله اساسی با عنایت به آنچه در بالا گفته شد توجه کرد. اولاً قانون اساسی اختیارات مشخصی را به عهده رهبری به عنوان یکی از مدیران گذاشته و اختیار عزل و نصب افراد و شخصیت های خاص را به رهبری داده که ایشان نیز با در نظر گرفتن توانمند ی ها و امکانات در کنار نیازها و اولویت های کشور نسبت به انتصاب و یا عزل افراد در سمت های مدیریتی کشور اقدام می نماید و به طور اصولی ایشان در عزل و نصب سایر مدیریت های کشور در بدنه قوای سه گانه دخالتی نمی کند مگر اینکه حضور فرد یا افرادی را بر خلاف مصالح اسلام و انقلاب و کلیت نظام احساس کند که مقوله فوق امری مستثنی است.

: در مورد حدود اختیارات رهبری نسبت به کل نظام، قانون اساسی چهار وظیفه مهم را

بر عهده رهبر گذاشته است که عبارتند از:

۱- تعیین سیاست های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام.

۲- نظارت بر حسن اجرای سیاست های کلی نظام.

۳- حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه گانه.

۴- حل معضلات نظام که از طریق عادی قابل حل نیست از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل ۱۱۰)

بر این اساس وظایف وا ختیارات مقام معظم رهبری در ارتباط با مسائل کلی کشور و سیاست گذاری های کلان آن بوده، دستورالعمل ها و رهنمودهای لازم را ارائه و بر حسن اجرای سیاست های کلی نظارت دقیق و مستمر دارند و در مقابل مشکلات و نارسایی های موجود در جامعه به مسؤولان مربوطه تذکرات و هشدارهای لازم را می دهند و از طریق آنان مسائل را پیگیری می نمایند.

البته نباید انتظار داشت با صرف مدیریت قوی و نظارت دقیق ایشان، آشفتگی ها و نابسامانی های جامعه - که ناشی از عوامل مختلفی است - سازماندهی و حل شود. به عنوان نمونه، مقام معظم رهبری در پاسخ سؤالی در مورد چرایی عدم تحقق «عدالت اجتماعی» در جامعه و بررسی دارایی های دولتمردان، علیرغم تأکیدات و پیگیری های ایشان، چنین می فرمایند: «... به مجرد این که به سمت بعضی از مسؤولان دست دراز بشود طبعا اول گله و شکوه و فریاد آنهاست؛ یک وقت می بینید که در اصل کار هم مانع تراشی می شود و انجام نمی گیرد! من یک عقیده ی جدی دارم که بحث «عدالت اجتماعی» باید تعقیب شود - شکی در این نیست و بارها هم این را گفته

ام – منتها آن کسی که باید تعقیب بکند، بنده نیستم؛ دستگاه های قضایی و دستگاه های دولتی هستند که بایستی دنبال بکنند. یک مقدار از این قضیه باید به برکت قوانین خوب حل بشود؛ یک مقدار باید به برکت اجرا حل بشود یک مقدار هم باید به برکت بازرسی دستگاه های برتر و بالاتر حل بشود یعنی دستگاه های دولتی نسبت به بخش های زیر مجموعه خودشان. (دیدار از دانشگاه صنعتی شریف، ۱، آذر ۱۳۷۸)

نکته مهم دیگر آن که در ریشه یابی مشکلات جامعه می توان از رهیافت های متعددی استفاده نمود. از قبیل رهیافت تک عاملی که ریشه همه مشکلات را ناشی از یک عامل مثلاـ اقتصاد یا مدیریت کشور می داند و یا رهیافت چند عامل که به صورت واقع بینانه و با ارائه آمار، شواهد و شاخص های مورد نیاز و به دور از هیاهوهای سیاسی و... به بررسی میزان دخالت و تأثیر عوامل مختلف در ایجاد یک پدیده پرداخته و نقش هر کدام را مشخص می نماید.

به نظر می رسد از میان این دو رهیافت، رهیافت تک عاملی، خصوصا درباره جامعه کنونی ما نه روش علمی و نه منطبق با واقعیات است لذا باید سراغ رهیافت دوم رفت و در بررسی علمی و محققانه این موضوع، زمینه ها و شرایط و ابعاد مختلف آن، موانع تاریخی، داخلی، بین المللی، امکانات و توانایی ها و... را به صورت واقع بینانه بررسی و ارزیابی نماییم.

مسلما طبیعی است جامعه ای مانند جامعه ما که از نظر سوابق تاریخی و مشکلات عظیمی که از نظر ساختار اقتصادی [تک محصولی بودن آن وضعیت وخیم صنعت،

کشاورزی و...] و ساختار سیاسی، فرهنگی و اداری از قبل از انقلاب به ما منتقل شده و چه از نظر مشکلات طبیعی مربوط به انقلاب و ناشی از جنگ و خسارات عظیم آن [بالغ بر ۱۰۰۰ میلیارد دلار، معادل هزینه ۷۰ سال کشور] و محاصره های بین المللی، تورم بین المللی و مشکلات ناشی از دوران سازندگی و رشد سریع جهت مشکلات ناشی از آن و...معضلات ناشی از ساختار ناسالم اداری، تهاجم فرهنگی و تغییر ارزشها و رواج فرهنگ مصرف گرایی، تجمل پرستی و... ماهیتا دارای مشکل باشد. البته هر چند مسأله مدیریت قوی و کارآمد و عاری از سوء استفاده و فساد در بخشهای مختلف آن می تواند در کاهش مشکلات و تأمین نیازمندی های اساسی جامعه نقش مؤثری داشته باشد، ولی با توجه به دخالت متغیرهای دیگر به هیچ وجه نباید انتظار معجزه داشته باشیم، بنابراین مشکل اساسی مدیریت رهبری و یا استفاده نکردن از اختیاراتشان نیست بلکه فراتر از آن است. و نتیجه آنکه :

مشکلات و نابسامانی های موجود در کشور علل, خواستگاهها و ریشه های مختلف و متفاوتی دارد و حل کردن و رویارویی با این مشکلات نیز به عوامل متنوعی بستگی دارد و علت و معلول را باید در تناسب با هم در مقیاس یکدیگر به صورت موردی سنجید و حکم داد, انتظار حل تمامی معضلات جامعه از سوی یک فرد با هر جامعیت و مسؤولیتی نه امری ممکن و نه عقلایی است حتی از امام معصوم نیز نمی توان چنین انتظاری داشت چنان که سیره اهل بیت(ع) نیز مؤید به همین مطلب است. اساساً حل مشکلات موجود جامعه در هر حوزه ای اعم

از فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی و حتی سیاسی نیاز به درک مشترک مردم و مسؤولین ذیربط از نابسامانی های جامعه از یک سو و وفاق و اراده جمعی برای حل آنها از سوی دیگر است. اگر مصداقی بیان کنیم, انذار و تذکر به مسؤولین و ارشاد آنها از سوی مردم و پاسخگویی مسؤولین در برابر ایشان و پیگیری مطالبات مردم شاید بهترین راهکار برای عینیت بخشیدن به اراده جمعی برای حل مشکلات جامعه باشد. تذکر این نکته ضروری است که حل پاره ای از نابسامانی های موجود در جوامع مختلف که ریشه فرهنگی و تاریخی دارد در دراز مدت و با عزم و همّت بلند قابل حل شدن است و با برخورد حذفی نمی توان آنها را حل کرد. رهبری نظام نیز به عنوان نماد و سمبل اتصال عقاید و عواطف مردم با حاکمیت وظایف سنگین و خطیری را در این راستا عهده دار بوده و نقش اساسی خود را همواره ایفا نموده است. حفظ موجودیت نظام در برابر انواع تهدیدهای داخلی و خارجی, حفظ وحدت بین قوای مختلف کشوری و لشکری و هدایت و ارشاد ایشان در خدمت رسانی و حل مشکلات مردم, جلو گیری از انحراف انقلاب از آرمان ها و اهداف اصلی خود جزء مهم ترین وظایف رهبری است که رهبری نظام همواره در مقاطع مختلف نقش اساسی خود را به اقرار همگان ایفا نموده است و آخر سخن اینکه باید با درک درست واقعیت ها و امکانات موجود کشور در کنار فهم واقع بینانه از مشکلات موجود در جامعه و نیز سنجش همه جانبه عملکرد مسؤولین مختلف نظام متناسب با میزان مسؤولیت های قانونی ایشان نسبت به عملکرد آنها قضاوت نمود. مطمئناً

در این صورت ارزیابی بهتری نسبت به مشکلات جامعه و عملکرد مسؤولین خواهیم داشت.

پاسخ(قسمت دوم)

ثانیاً تعبیر رهبری از مدیریت مفسد و یا بی اعتنا به حقوق مردم مطمئناً بر یک سری چارچوب ها و اصول عقلائی و قابل اثبات استوار است که در صورت اثبات فاسد بودن بخشهایی از مدیریت کشور در برابر آن موضعگیری خواهند کرد که چنین امری مسبوق به سابقه هم است و مسلماً ایشان نمی تواند بر اساس یافته های مطبوعاتی و حدس و گمان و داده های غیر قابل اثبات در رابطه با عملکرد مدیریت های زیر نظرشان قضاوت کنند. چنانکه ایشان در پاسخ به سؤال در این زمینه می فرماید: «نسبت به مسؤولان اغماض نمی شود اما باید جرم و میزان آن را به طور دقیق شناخت ضمن آنکه اگر یقین کنیم فسادی در مسؤولین وجود دارد و مسائل مطرح شده شایعه نیست، قطعا برخورد می کنیم». (دیدار با دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی، روزنامه کیهان،۲۳/۲/۸۲)

متأسفانه به رغم تأکیدات و اهتمام زیاد مقام رهبری برای مقابله با مفاسد اقتصادی، و نیز برخی اقدامات عملی قوای سه گانه و سایر نهادها و دستگاههای حکومتی، برای مقابله با این پدیده، هنوز دستاوردهای مثبت آن، آشکار نشده و کما کان اقشار محروم و مستضعف جامع از اثرات زیان بار مفاسد اقتصادی رنج می برند. مقام معظم رهبری به سؤالی در مورد اقدامات قوای سه گانه در این خصوص، می فرمایند: «من خصوص به شما عرض می کنم: نه! واقعاً من از آنچه که اتفاق افتاده راضی باشم؟ نه؛ یعنی کمتر از آن حدی است که بنده را خشنود و راضی کند؛ اما انصافاً تلاش کردند. در همین جلسه یی

که اخیراً با مسئولان قوای سه گانه داشتیم، به آنها گفتم دو سال گذشت. قوه ی قضائیه و مجریه گزارش فعالیتهایی را که کرده اند، آوردند که حکم فعالیتها خوب است؛ در این تردیدی نمی شود داشت. ستادی هم تشکیل داده اند که نسبتاً فعال است، و لیکن نه، آن مقداری که بنده را راضی کند، نیست.»، (دیدار یار، بیانات مقام معظم رهبری در پاسخ به پرسشهای دانشجویی دانشگاه شهید بهشتی، چاپ اول، بهار ۱۳۸۲، ص ۵۵)

بنابراین اقدامات مناسبی ــ علیرغم عدم کفایت آن ــ انجام و در حال پی گیری است . اما در مورد ناکافی بودن مشهود نبودن این اقدامات و یا طولانی شدن رسیدگی به پرونده های متهمین و ... باید گفت که این موضوع به مسائلی از قبیل سیاست دولت در اجرای کامل عدالت و حقوق متهمین و حفظ آبروی و حیثیت آنان و ... باز می گردد؛ مقام معظم رهبری در این زمینه چنین بیان می دارند: «با آن کسانی که قاطع برخورد نمی کنند چگونه برخورد کنیم؛ برخورد همین است که تذکر و هشدار بدهیم و به آنها بگوییم؛ برخورد لازم در این جا این است؛ اما شفافیت لازم در این مورد برای مردم صورت نمی گیرد. یک وقت انتظار هست که مرتب اعلامیه داده شود و بگویند فلان کس را گرفتیم، پدر فلان کس را درآوردیم، فلان کس این فساد را کرده، این درست نیست و برخلاف سیاست اعلام شده ی ماست؛ ما گفتیم اصلاً نگویید. در آن مواردی هم که اعلام و جنجال شد، بنده با آن وضعیت موافق نبودم. این تصمیم گیری است که بر اساس

یک محاسبه یی کردیم و این محاسبه هم محاسبه یی حکیمانه است و بر این اساس نیست که چیزی لا پوشی و پنهان نگه داشته شود؛ ابداً بنده نمی خواهم ملاحظه ی کسی را بکنم، منتها فکر نمی کنم که تا چیزی قطعی و اثبات نشده، بزرگ بودن و اهمیتش ثابت نشده، محاکمه نشده و رویش قضاوتی نیست، باید سرزبانها بیفتد و مطرح شود. هر کس این کار را بکند، بنده موافق نیستم؛ چه مطبوعاتیها، چه رادیو تلویزیون و چه دیگران؛ اما آمار کارشان را بیان کنند؛ آن هم در صورتی که اسم افراد آورده نشود. این را من به شما عرض بکنم؛ یک نفر جرمی می کند. آدم خیلی بدی هم هست، بایست هم مجازات بشود؛ اما اگر اسم او را ما اعلام کردیم، این پسر یا دخترش در دانشگاه، خانه، محله؛ می دانید با این اعلان چند نفر مجازات می شوند؟ چه لزومی دارد؟ بگذارید او زندان برود و فی الجمله هم گفته شود که این کار انجام گرفته، دیگر چه لزومی دارد که ما بچه های دبستانی، دبیرستانی و دانشگاهی اش را هم _ که هیچ گناهی ندارد _ مجازات کنیم؟ مگر وقتی که اجبار باشد: یعنی زمانی که وضعیت به گونه ایی است که غیر از این امکان ندارد، آن جا، چاره یی نیست؛ اما تا مادامی که می شود، خیلی با این طور کارها موافق نیستم.»، (همان، صص ۵۶ _۵۷)

مفاسد و تخلّفات اقتصادی، محصول ساختار معیوب اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، حقوقی و روند شکل گیری تدریجی آن است. از بین بردن آن نیز جز با تغییر و اصلاح این ساختارها

آن هم با اقداماتی اساسی و در دراز مدت ممکن نیست.

سوم. مفاسد و تخلفات اقتصادی، رانت خواری، فعالیت های اقتصادی پنهان و معلول زمینه ها و شرایط متعددی است؛ از جمله:

۱. ساختار اقتصادی: اتکا به نفت، به عنوان اصلی ترین منبع درآمدهای دولت و تأمین هزینه های جاری آن از طریق فروش منابع طبیعی، زمینه های گسترش فعالیت های اقتصادی غیرقانونی و زیرزمینی را تسهیل می کند. در نتیجه حاکمان را از مشارکت شهروندان، در تأمین هزینه های جاری بی نیاز می سازد؛ نظام مالیاتی را تضعیف می کند؛ رانت های گسترده ای فراهم می آورد؛ زمینه های رانت خواری را ترویج می کند؛ عدم پاسخ گویی را موجب می شود؛ نابرابری های عظیم در توزیع ثروت را پدید می آورد و وابستگی را تعمیق می بخشد.

۲. وجود بعضی از ضعفها و سوء مدیریت ها در ساختار سیاسی و حقوقی (از قبیل دولتی بودن امور جامعه، فقدان سیاست مشخص اقتصادی) و یا بعضی از پیامدهای منفی سیاست خصوصی سازی در فرایند انتقال دارایی ها به مالکان خصوصی که به دلیل فقدان نهادهای ناظر مردمی، پاسخگو نبودن صاحب منصبان در استفاده از قدرت وجود بعضی نارسایی ها در دستگاه های قضایی و نظارتی، رواج و غلبه روابط بر ضوابط، فقدان قوانین دقیق و تعریف شده و... از عوامل مهم در شکل گیری این پدیده ی مخرب اقتصادی می باشند.

۳. تغییر جو ارزشی جامعه به سوی پول و ثروت و مصرفگرایی؛ بی اعتقادی و ضعف مبانی دینی و مذهبی افراد، بی اعتنایی برخی از مسؤولان و افراد نسبت به ارزش ها و آرمان های انقلاب اسلامی، از دیگر عوامل این مسأله است.

علاوه بر مسائل یاد شده، عواملی از قبیل حمایت های جناحی و عدم برخورد با هم طیفها، اعمال نفوذ برای ممانعت از نظارت یا کیفردهی، سوء مدیریت ها و...

بر عمق و پیچیدگی موضوع افزوده است. بنابراین تا زمانی که بسترهای فراوان و مستعدی در جامعه ی ما وجود دارد، نمی توان انتظار سریع و قاطع رفع این مشکل را داشت و پیامد این بسترها را از میان برداشت.

رشد نظام ارزشی مردم، اطلاع رسانی دقیق درباره ی پیامدهای وجود این پدیده ی مخرب، و آگاه کردن مردم از حقوقشان، با گسترش دستگاه های نظارتی و قضایی و بازگذاشتن دست این نهادها در برخورد عادلانه و بی طرفانه، رفع بعضی از دخالت های بی جای دولت در امر اقتصادی، ممنوعیت قانونی تجارت برای سیاست مداران و حتی اطرافیان نزدیک آنان، دخالت جدی تر نهادهای آموزشی، تربیتی و رسانه ای در امر جامعه پذیری و تشریح ابعاد گوناگون این مسأله برای مردم، رفع بسیاری ممنوعیت های بی دلیل بازرگانی خارجی و... در کوتاه مدت در کاهش این مفسده مؤثر خواهد بود؛ لیکن تا عبور قطعی از دوران گذار و رسیدن به توسعه اقتصادی سیاسی مطلوب و موافق با ارزش های انقلاب اسلامی، ایجاد ثبات اقتصادی و امنیت شغلی که به ما امکان کنار نهادن راهبرد توسعه ی درون گرا و کوچک کردن محدوده ی دخالت های اقتصادی دولت را می دهد و تعیین تکلیف وضع الگوهای ما در بلند مدت، حل قطعی مسأله و رساندن آن به اندازه های مقبول میسّر نخواهد شد.

خوب است در پایان این نکته را یادآوری کنیم که مجموعه نظراتی که در پاسخ این نامه آمد، نظرات محققین و کارشناسان نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها است که در صددند در حوزه سؤالات سیاسی با توجه به اصول و مبنای نظام اسلامی و جهت گیری های مقام معظم رهبری، با دانشجو همفکری نموده و شبهات و مشکلات آنان

را پاسخ گویند. اما اگر نظر شخص مقام معظم رهبری را می خواهید لازم است با دفتر ایشان به نشانی تهران، خ پاستور، دفتر مقام معظم رهبری، ص پ ۱۳۱۸۵/۱۶۵۵ مکاتبه نمایید.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱. آسیب شناسی فساد مالی در ایران، سارا فقیری، پگاه حوزه، خرداد ۱۳۸۱، ش ۵۲، ص ۲.

۲. ریشه و سرآغاز مفاسد اقتصادی در یک جامعه ی اسلامی، گفتگو با صاحب نظران و اساتید دانشگاه، پگاه حوزه، اردیبهشت ۱۳۸۰، شماره ۱۲، ص ۲۲

چرا این کشور اسـلامی که ادعای احقاق حقوق ضعفا را دارد و انقلاب اساسش این بود که ضعفا جایگاه حقیقی خویش را پیدا کنند باز هم ضعیف و ضـعیف تر شدند. چرا این قدر به مردم ظلم می شود این چه ظلم شیرینی از رژیم گذشته بود که مردم ما آن را بر ظلمی که از بعضی ارگانهای

پرسش

چرا این کشور اسلامی که ادعای احقاق حقوق ضعفا را دارد و انقلاب اساسش این بود که ضعفا جایگاه حقیقی خویش را پیدا کنند باز هم ضعیف و ضعیف تر شدند. چرا این قدر به مردم ظلم می شود این چه ظلم شیرینی از رژیم گذشته بود که مردم ما آن را بر ظلمی که از بعضی ارگانهای جمهوری اسلامی می نماید ترجیح میدهند امروزه ثروتمند ،ثروتمندتر می شود و ضعیف هم ضعیف تر و قانون هم الحمد الله طرفدار ثروتمند . آنچه را که تحت عنوان نظارت دولت در شرکت های خصوصی می نویسد جنبه عملی ندارد نگویید این طور نیست چون من در متن جامعه هستم و به ندای مظلومان گوش می دهم.

پاسخ

در این که در کشور اسلامی ما ضعفا به جایگاه واقعی و شایسته خود نرسیده اند و حقوق مسلم آنها ادا نشده و فاصله طبقاتی بین ثروتمند و فقیر وجود دارد جای شک و تردیدی نیست و ما هم با شما در این مسأله موافقیم و اصولا چیزی که واضح و روشن و در معرض دید و تماشا است قابل انکار نمی باشد و برنامه و هدف ما توجیه کارهای غلط و روش های نادرست و مسامحه ها و سستی ها و کاستی ها نمی باشد، چون این کار با تربیت عالی اسلامی و انسانی در تضاد کامل است. شاید هیچ یک از مسؤولان کشور هم مدعی نبود ظلم و تبعیض و نقصان در این کشور نباشند و سران کشور خود بارها از این مشکلات و نابسامانی ها نالیده اندو شکایت کرده اند. هیچ کس مدعی نیست جامعه کنونی ما

همان مدینه فاضله مورد نظر اسلام است، بلکه همه می گویند سعی ما در کم کردن فاصله با آن جامعه ایده آل است. البته چون کشور و انقلاب ما اسلامی است، ظلمی کوچک و تبعیضی اندک نیز بزرگ و غیر قابل چشم پوشی است چرا که با داشتن دین مترقی و سعادت بخش و تعالیم نورانی و پیشوایانی به این عظمت و کمال و فرهنگی بس غنی و سرشار، هر نقص کوچکی، بزرگ و ناپسند است ولی انصاف و وجدان حکم می کند در کنار این معایب که عوامل متعدد و فراوانی دارد، جنبه های مثبت مانند استقلال و عزت و اقتدار و خودباوری و سرافرازی در برابر بیگانگان و باز یافتن هویت و شخصیت و استکبار ستیزی و ظهور خلاقیت ها و امور فراوان و امیدوار کننده دیگر را نیز در نظر داشت تا در مقام قضاوت دچار افراط و تفریط نکردیم و از جاده انصاف قدم بیرون ننهیم. علاوه بر برخی خیانت ها و سستی ها و بی مسؤولیتی ها و ناآگاهی ها و غفلت ها و تندروی ها و کندروی ها که در ایجاد این وضعیت نامطلوب دخالت دارند، میراث شومی که از گذشته به ما رسیده و وضعیت پیچیده دنیای امروز و فناوری و رشد سرسام آور و انفجار اطلاعات و فشارها و دخالت عوامل خارجی نیز در ایجاد این وضع دخالت دارند. البته خیانت به بیت المال و اموال دولتی و کلاه برداری ها و ترویج فرهنگ مصرفی از طریق رسانه ها به ویژه صدا و سیما و اسراف و ریخت و پاش های فراوان که در نهایت به دوش

فقرا و قشر آسیب پـذیر بار می شود و ضـعف مـدیریت کارگزاران اقتصادی و نداشـتن برنامه ای مـدون و هماهنگ با فرهنگ اسـلامی ایرانی ما و وادادگی در مقابل بیگانگان و تکیه بیش از حـد بر کشور غربی و اطمینان غیر معقول به آنها و کوتاه آمدن از اصول و ارزش ها و بازی های سیاسـی و باند بازی ها و افراط های سیاسـی هر کدام در به وجود آمدن این وضعیت نابهنجار نقش مؤثری دارند.

اما آنچه مهم است دغـدغه جوانی همچون شـما و آینـده سازان است ك در میان مسؤولین و کارگزاران نیز کم نیسـتند و فریاد مقـام معظم رهـبری نیز در هر فرصتی گویـای توجه به آسـیب اجتمـاعی است. لـذا تنفر و انزجـار مسؤولین تأثیرگـذار و جوانـان دلسوز بالاخره بر عناصـر سـست و راحت طلب غلبه خواهـد کرد. چنان که طلیعه امیـد با کنار رفتن برخی حباب ها از روی آب در دل ها زنده شده است.

و نکته آخر این که واقعـا اگر شـما بـا دیـدگاه آمـاری، مقایسه ای واقع بینانه به بررسـی وضـعیت مردم و موضوع میزان عـدالت اجتماعی در دو زمان قبل و بعـد از آن بپردازید به یقین ثابت می شود که وضـعیت در زمان کنونی به مراتب بهتر است و اصولا توسـعه عدالت اجتماعی از مهمترین اهداف نظام اسـلامی است که از اول تاکنون تعقیب می کرده و دسـتاوردهای بسیار زیادی در تحقق آن داشـته است. اما متأسـفانه پاره ای از مشکلات و تبعیض ها مانع از تحقق کامل این اهداف شده که امید می رود با برنامه ریزی های اساسی که نظام اسلامی در دست دارد، به کلی

این موانع برطرف شود. انشاءالله

به نظر شما چشم انداز ۲۵ سال آینده با توجه به ۲۵ سال اول چه منظره ای است؟ آیا تدبیری برای اینکه ما کمتر قربانی و هزینه دهیم وجود دارد.

پرسش

به نظر شما چشم انداز ۲۵ سال آینده با توجه به ۲۵ سال اول چه منظره ای است؟ آیا تـدبیری برای اینکه ما کمتر قربانی و هزینه دهیم وجود دارد.

پاسخ

در واقع هـدف اصلی و اساسی از تـدوین چشم انـداز بیست سـاله، برنـامه ریزی اساسـی و اصولی جهت تـبیین خـط و مشـی و سیاسـتگذاری های نظام در سال های آینده می باشد تا بر این اساس ضـمن اسـتفاده از تجارب گذشته و پرهیز از نقاط ضعف و نارسائی ها و تکیه بر توانایی ها و امکانات مادی و معنوی، آینده ای سـرشار از موفقیت و پیشرفت در تمامی زمینه ها برای میهن اسلامیمان ترسیم نماید.

رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جوانان و دانشجویان دانشگاههای استان همدان به جوانان

می فرمایند: «شما جوانهای عزیز این سند چشم انداز را مطالعه کنید. اگر کسی دقت نکند، ممکن است خیال کند افرادی نشسته اند و انشاء نوشـته اند؛ ولی نه، بدانید انشاء نیست. کلمه کلمه این چشـم انداز - با تأکید می گویم - محاسبه شده است. اینکه ما گفتیم در بیست سال آینده می خواهیم کشور اول منطقه در این خصوصـیات باشیم و این شاخصها را داشته باشیم - که در سند دو صفحه یی چشم انداز ذکر شده - کلمه کلمه اینها بررسی و محاسبه و کارشناسی شده است. ما می توانیم؛ منتها این توانستن شروطی دارد.

ببینیـد عزیزان من! همه شـما مثل فرزندان من هستید. من یک یک شـما جوانهای عزیز را از ته دل دوست می دارم و معتقدم هر کاری در این مملکت باید بشود و بتوان کرد، باید به دست شماها انجام شود. البته هر کاری ساز و کار دارد. مایلم صادقانه

مطلب برای شما روشن شود. ما معتقدیم این چشم انداز، تحقق یافتنی است؛ اما باید برنامه ریزی و راه حرکت را پیدا کرد. کسی هم که عامل و مباشر این کار است، نسل جوان است.»

و در دیدار استانداران سراسر کشور چنین بیان می نمایند: «در موقع تنظیم چشم انداز بیست ساله، بر اساس محاسبه، این طور فهمیده شد که این چشم انداز قابل تحقق است؛ مشروط بر این که ما حرکت و تلاش کنیم و مجموعه راه بیفتد. ... آنچه مهم است، این است که حرکت ما نهادینه شود؛ و کسی که باید اثر کار خودش را تا آخر باقی بگذارد، من و شماییم که الان هستیم. ... این طور نباشد که ده سالِ دیگر من نباشم، شما هم نباشید، بعد کسانی بیایند و بگویند اینها ابتدا باید این کارها را می کردند و نکردند و ما الان نمی توانیم این وظیفه را انجام دهیم. ... باید به دقت برنامه را مورد توجه قرار دهید و آن را دنبال کنید».

رهبر انقلاب در سخنرانی خود برای جوانان در همدان تاکید کردند که حتما چشم انداز ۲۰ ساله را بخوانید آنرا از کجا می توان تهیه کرد و در صورت امکان برایمان ارسال کنید.

پرسش

رهبر انقلاب در سخنرانی خود برای جوانان در همدان تاکید کردند که حتما چشم انداز ۲۰ ساله را بخوانید آنرا از کجا می توان تهیه کرد و در صورت امکان برایمان ارسال کنید.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحیم

چشم انداز جمهوری اسلامی ایران در افق ۱۴۰۴ هجری شمسی :

با اتکال به قدرت لایزال الهی و در پرتو ایمان و عزم ملی و کوشش برنامه ریزی شده و مدبرانه جمعی و در مسیر تحقق آرمانها و اصول قانون اساسی، در چشم انداز بیست ساله:

ایران کشوری است توسعه یافته با جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری در سطح منطقه، با هویت اسلامی و انقلابی، الهام بخش در جهان اسلام و با تعامل سازنده و مؤثر در روابط بین الملل.

جامعه ی ایرانی در افق این چشم انداز چنین ویژگیهایی خواهد داشت:

توسعه یافته، متناسب با مقتضیات فرهنگی، جغرافیایی و تاریخی خود، و متکی بر اصول اخلاقی و ارزشهای اسلامی، ملی و انقلابی، با تأکید بر: مردم سالاری دینی، عدالت اجتماعی، آزادیهای مشروع، حفظ کرامت و حقوق انسانها، و بهره مند از امنیت اجتماعی و قضایی.

برخوردار از دانش پیشرفته، توانا در تولید علم و فناوری، متکی بر سهم برتر منابع انسانی و سرمایه اجتماعی در تولید ملی.

امن، مستقل و مقتدر با سامان دفاعی مبتنی بر بازدارندگی همه جانبه و پیوستگی مردم و حکومت.

برخوردار از سلامت، رفاه، امنیت قضایی، تأمین اجتماعی، فرصتهای برابر، توزیع مناسب درآمد، نهاد مستحکم خانواده، به دور از فقر، فساد، تبعیض و بهره مند از محیط زیست مطلوب.

فعال، مسؤولیت پذیر، ایثارگر، مؤمن، رضایت مند، برخوردار از وجدان کاری، انضباط، روحیه ی تعاون و سازگاری اجتماعی، متعهد به انقلاب و نظام اسلامی و شکوفایی ایران و مفتخر

به ایرانی بودن.

دست یافته به جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری در سطح منطقه ی آسیای جنوب غربی (شامل آسیای میانه، قفقاز، خاورمیانه و کشورهای همسایه) با تأکید بر جنبش نرم افزاری تولید علم، رشد پرشتاب و مستمر اقتصادی، ارتقاء نسبی سطح درآمد سرانه و رسیدن به اشتغال کامل.

الهام بخش، فعال و مؤثر در جهان اسلام با تحکیم الگوی مردم سالاری دینی،توسعه ی کارآمد، جامعه اخلاقی، نواندیشی و پویایی فکری و اجتماعی، تأثیرگذار بر همگرایی اسلامی و منطقه ای بر اساس تعالیم اسلامی و اندیشه های امام خمینی (ره).

دارای تعامل سازنده و مؤثر با جهان بر اساس اصول عزت، حکمت و مصلحت.

ملاحظه: در تهیه، تدوین و تصویب برنامه های توسعه و بودجه های سالیانه، این نکته مورد توجه قرار گیرد که: شاخصهای کمی کلان آنها از قبیل نرخ سرمایه گذاری، درآمد سرانه، تولید ناخالص ملی، نرخ اشتغال و تورم، کاهش فاصله ی درآمد میان دهک های بالا و پایین جامعه، فرهنگ و آموزش و تواناییهای دفاعی و امنیتی، باید متناسب با سیاستهای توسعه و اهداف و الزامات چشم انداز، تنظیم و تعیین گردد و این سیاستها و هدفها به صورت کامل مراعات شود.

سیدعلی خامنه ای

۸۲ / ۹ / ۱۱

(به نقل از خبرگزاری دانشجویان ایرانISNA)

رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جوانان و دانشجویان دانشگاههای استان همدان به جوانان تاکید

می نمایندکه:

«شما جوانهای عزیز این سند چشم انداز را مطالعه کنید. اگر کسی دقت نکند، ممکن است خیال کند افرادی نشسته اند و انشاء نوشته اند؛ ولی نه، بدانید انشاء نیست. کلمه کلمه این چشم انداز - با تأکید می گویم - محاسبه شده است. اینکه ما گفتیم در بیست سال آینده می خواهیم کشور اول منطقه در این خصوصیات باشیم

و ایـن شاخصـها را داشـته باشـیم - کـه در سـند دو صـفحه یی چشـم انـداز ذکر شـده - کلمـه کلمـه اینهـا بررسـی و محاسـبه و کارشناسی شده است. ما می توانیم؛ منتها این توانستن شروطی دارد.

ببینیـد عزیزان من! همه شـما مثل فرزندان من هستید. من یک یک شـما جوانهای عزیز را از ته دل دوست می دارم و معتقدم هر کـاری در این مملکت بایـد بشود و بتوان کرد، بایـد به دست شـماها انجـام شود. البته هر کـاری ساز و کار دارد. مایلم صادقانه مطلب برای شـما روشن شود. مـا معتقـدیم این چشم انـداز، تحقق یـافتنی است؛ اما بایـد برنامه ریزی و راه حرکت را پیـدا کرد. کسی هم که عامل و مباشر این کار است، نسل جوان است.»

چرا این مارکسیستها و چپ گراها که هیچ نمی فهمند از نظر مادیات و صنعت پیشرفته اند ولی ما خداپرستان دانا و فهمیده به هیچ نرسیده ایم؟

پرسش

چرا این مارکسیسـتها و چپ گراها که هیچ نمی فهمند از نظر مادیات و صـنعت پیشـرفته اند ولی ما خداپرسـتان دانا و فهمیده به هیچ نرسیده ایم؟

پاسخ

نخست باید ترقی صنعتی شرق یا غرب و عقب افتادگی ما را در صنعت تحلیل کرد به اندکی تفکر در این زمینه روشن می شود که نه آنها به خاطر افکار و مسائل ماوراء طبیعت ترقی کردند نه عقب افتادگی ما معلول این اعتقادات است آنان در اثر تلاش و کـار و به دست گرفتن قـدرت پیش رفتنـد و مـا در اثر تکیه کردن به آنـان و پـذیرفتن ذلت و زبونی و برخی عوامل دیگر چنین شده ایم و اگر ما چنانکه باید و شاید به دسـتورات اسـلام عمل کرده بودیم نه تنها در بعد معنوی و روحی که پیشرفت و تکامل آن مهم تر است از دیگران پیشـقدم بودیم بلکه در جنبه های صنعتی هم نیازی به آنان نداشتیم آنچه مهم است این است که در مارکسـیسم تنها به بعـد مادی انسان توجه شـده و تکامل روحی معنوی بطور کلی نادیـده گرفته شـده است در حالی که جنبه ی معنویت و تکامل معنوی انسان به مراتب مهم تر است و نادیده گرفتن آن باعث می شود که انسان در ردیف حیوانات به حساب آید.

« بخش پاسخ به سؤالات »

چگونه است که غرب در کنار پیشرفت صنعتی در قوانین بهداشتی و آداب مباشرت نیز پیشرفته تر است؟

پرسش

چگونه است که غرب در کنار پیشرفت صنعتی در قوانین بهداشتی و آداب مباشرت نیز پیشرفته تر است؟

پاسخ

اینکه در کشورهـای خارجی، به طور عام، قوانین بهـداشتی و آداب معاشـرت و دوستی بیشتر از کشورهای اسـلامی مراعات می شود صـحیح نیست. برعکس، در کشورهای غربی عواطف انسانی ضـعیف است و معاشـرتها و دوستیها در حـد مطلوب نیست و شاید بتوان گفت که مسلمانان در این زمینه جلوتر هسـتند. بله کشورهای غربی از نظر تکنیک و صنعت پیشرفته ترند، لیکن این را نمی توان دلیـل برتری آنـان به طور مطلق دانست، چون در مقابل، اخلاق و معنویت تا حـد زیادی در میان آنان سـقوط کرده است.

« بخش پاسخ به سؤالات »

توقیف روزنامه ها و دســتگیری برخی افراد با توجه به توسعهء قضایی , نشانهء چیست ؟ آیا امکان داردمشکلات سیاسی و اجتماعی ایجاد کند؟

پرسش

توقیف روزنـامه هـا و دسـتگیری برخی افراد بـا توجه به توسـعهء قضـایی , نشـانهء چیست ؟ آیا امکان داردمشـکلات سیاسـی و اجتماعی ایجاد کند؟

پاسخ

توقیف روزنـامه هـا بـا توسعه نمی سازد و ممکن است در آتی مشـکلات سیاسـی و اجتماعی ایجاد کند.بایـد دیـد آیا دسـتگاه قضایی طبق قانون چنین کاری کرده است .

به هر روی دستگیری های نسنجیده به سود مملکت نیست . اگر پیشگیری جرم در قانون باشد این مسئله به قانون و نوع برداشتی که انجام می گیرد, بستگی دارد. بهتر است مجلس , قوانین را شـفاف نمایـد. مشـکل مطبوعات در کشور,به سـبب بدبینی های متقابل در بین محافظه کاران و اصلاح طلبان است . تا وقتی که هر کدام , دیگری را دشمن به حساب آوریم , نمی توانیم دست از مخاصم برداریم . اول باید فهمید که همگی خودی هستند و به قانون اساسی پای بند می باشند. از نظر قانون , آزادی انتقاد و تضارب افکار امری است ضـروری . در این صورت دیگر به یکـدیگر حمله نخواهنـد کرد. به امید روزی که وحدت همه جا را فرا بگیرد.

منظور از توسعه در زمینهء سیاست چیست ؟

پرسش

منظور از توسعه در زمینهء سیاست چیست ؟

پاسخ

مقصود این است که در جامعه همه مردم و تمام گروه ها و نیروهای اجتماعی و احزاب سیاسـی وتشکل های متنوع بتواند حرف

ها و نقطه نظرهای خود را در مورد مسائل سیاسی , اجتماعی و فرهنگی با کمال آزادی در چهار چوب قانون بیان کنند, و دیگران هم بتوانند گفتهء آنان را بررسی و نقد نمایند.

و نیز برای تمام افراد ملت میدان مشارکت در درون نهادهای سیاسی موجود در جامعه باز و بلامانع باشد تا هرکس در هر زمینه لیاقت داشت بتواند لیاقت و شایستگی خویش را به منصهء ظهور برساند. همهء این مشارکت ها وفعالیت ها باید طبق قانون مدون باشد و همهء اختلافات پیش آمده بین گروه ها هم باید بر حسب قانون حل و فصل گردد.(۱)

(پاورقی ۱.حسین بشیریه , جامعهء مدنی , ص ۲۱

اینجانب دانش آموز سال سوم دبیرستان هستم. سؤالی در مورد نظام جمهوری اسلامی ایران دارم. تمام کشورهای جهان دارای محاسن خاصی هستند. ضعف هایی نیز دیده می شود. ضعف بزرگ کشور که ما را جزء کشورهای جهان سوم قرار داده است چه بود و راه درمان ضعف چیست؟

پرسش

اینجانب دانش آموز سال سوم دبیرستان هستم. سؤالی در مورد نظام جمهوری اسلامی ایران دارم. تمام کشورهای جهان دارای محاسن خاصی هستند. ضعف هایی نیز دیده می شود. ضعف بزرگ کشور که ما را جزء کشورهای جهان سوم قرار داده است چه بود و راه درمان ضعف چیست؟

پاسخ

آنچه غالباً در بحث های سیاسی و اجتماعی به عنوان جهان سوم طرح می شود، مربوط به عقب ماندگی در صنعت و تکنولوژی می باشد، اگر چه جهان غرب، چون خود را دارای فرهنگ برتر می داند، کشورهای دیگر را دارای فرهنگ پست تر دانسته است. اصطلاح جهان سوم را در بُعد فرهنگی نیز به کار می برند، در حالی که کشورهای جهان سوم چه بسا از جهات فرهنگی برتر از جهان پیشرفته غرب هستند.

جهان سوّمی بودن ایران را تنها از بُعد صنعت بررسی می کنیم و در ابعاد دیگر معتقد به جهان سومی بودن ایران نیستیم.

مهم ترین عامل عقب ماندگی کشور ما در زمینه پیشرفت های علمی و صنعتی، مربوط به گذشته تاریخ کشور ما می باشد، یعنی عقب ماندگی، ریشه در زمان شاهان و سلاطین گذشته همانند هخامنشی ها و مغول ها و قاجار و پهلوی و جلوتر از آن ها دارد.

وقتی دقیق و منصفانه، به تاریخ کشور خود نگاه می کنیم، جز عیّاشی و خوشگذرانی شاهان، بذل و بخشش بی حساب به کشورهای استعماری و بیگانه برای ماندن بر اریکه قدرت و حکومت، جنگ ها و نزاع های بیهوده و محل تاخت و تاز قرار گرفتن کشور توسط نیروهای بیگانه و... چیز دیگری را مشاهده نمی کنیم.

اگر هم قـدمی برای توسـعه و پیشـرفت برداشـته شـد، بسـیار ضـعیف و غیر اساسـی بود. این مسائل باعث شـد فرهنگ و تمدّن و پیشرفت، از کشور

ما رخت بربندد.

نتایج شوم و عقب ماندگی را امروز مشاهده می نماییم. در این میان تلاش کشورهای استعمارگر مانند انگلستان و امریکا را جهت عقب ماندگی کشورها و دیگر کشورها نباید از نظر دور داشت.

بنابراین جزء جهان سوم قرار گرفتن کشور ما مربوط به زمان حال نمی باشد، که بخواهیم عدم پیشرفت را متوجه جمهوری اسلامی ایران بکنیم، بلکه ریشه در گذشته دارد.

اگر بخوانیم عملکرد و پیشرفت کشور را بعد از انقلاب با نظام ستم شاهی مقایسه کنیم، می توانید به آمار و ارقام مستند مراجعه کنید تا متوجّه دلسوزی مسئولان نظام جمهوری اسلامی و همت و تلاش مردم و پیشرفت های قابل توجّه و چشمگیر کشور شوید.

این که می بینیم، کشورهای غربی به ویژه آمریکا، از جهت صنعت و تکنولوژی، پیشرفت و توسعه داشته اند، محصول چند دهه اخیر نمی باشد، بلکه محصول تلاش و پشتکار سالیان بسیار دراز می باشد. آن ها از چند قرن پیش آغاز نموده و به فکر علم و صنعت و پیشرفت کشورشان بوده و اکنون به پیشرفت رسیده اند.

در هر حال به صورت کلّی به برخی از عوامل عقب ماندگی کشور اشاره می کنیم:

۱- عدم کفایت و بی لیاقتی سردمداران و پادشاهان گذشته، که در طول زمان های مختلف بر کشور ما حکمرانی نموده و بیش از آن که به فکر پیشرفت کشور و سربلندی مردم باشند، به فکر حکومت و خوش گذرانی و رفاه خویش بوده اند.

۲- عدم اعتماد به نفس حکّام و سلاطین گذشته، نیز بعضی از مسئولان جمهوری اسلامی و اندیشمندان و صاحب نظران کشور اما با اتکا بر نیروهای ارزشی و فکری موجود در داخل کشور و استفاده از تجارب دیگران می توانیم روی پای خود بایستیم و

برای توسعه و پیشرفت جهت آبادانی و سرفرازی کشورمان گام برداریم. چنین استعدادهایی در کشور ما زیادند و یا در خارج از کشور مشغول خدمت هستند. اکنون نیز شاهد پیشرفت و رشد در بعضی از امور همانند ساخت بعضی از وسایل ماشینی و صنعتی و حتّی نظامی هستیم.

۳- سستی و تنبلی و مصرف زدگی و عدم استفاده مناسب و بهینه از وقت و زمان. متأسفانه بیشتر اوقات طلایی و ارزشمند در کشور ما به بطالت گذرانیده می شود و خیلی از ما از گذشته تا کنون، یک مصرف کننده محض شده ایم، و کمتر به فکر اختراع و یا تولید فکر بوده ایم. بیشتر به فکر به دست آوردن سرمایه و پول کلان در مدّت زمان کوتاه، بدون کمترین زحمت هستیم. این مسئله تبدیل به معضل بزرگی برای کشور ما و پیشرفت آن شده است، که اتفاقاً در روایات مذمّت شده است. امام صادق(ع) فرمود: "از تنبلی و سستی بپرهیزید، که این دو، کلید هر شرّی می باشند". نیز: "تنبلی به دین و دنیای آدمی زیان می زند".(۱)

۴- عدم وجدان کاری؛ متأسفانه این مسئله نیز در کشور ما رعایت نشده و یا بسیار کم رنگ بوده است؛ به این معنا که یا از زیر کار با کیفیّت و با دقّت، فرار می کنیم و یا آن را ناقص انجام می دهیم. نمونه های زیادی از این مسئله را در صنایع خودروسازی و صنایع داخلی دیگر، نیز در انبوه سازی مسکن و غیره شاهد هستیم. اگر این مسئله، در زندگی اجتماعی و کاری و اداری و زندگی شخصی رعایت گردد، می تواند راه درمان مؤثری برای پیشرفت کشور باشد.

در بیانات نوروزی سال های قبل مقام معظم

رهبری بدان اشاره شد.

۵- عامل دیگر را می توان فرار اندیشمندان و مغزها از کشور مطرح کرد که می تواند به خاطر کم توجّهی و یا بی توجّهی مسئولان باشد.

اگر این مسئله در کشورمان جدّی پیگیری گردد، منجر به شعله ور شدن رشد و شکوفایی همه جانبه توسعه می گردد.

۶- عامل دیگر را می توان سلطه استکبار و استعمار در طول قرون گذشته دانست که با به کارگیری نیروهای خارجی و آوردن تکنیسین ها و مستشاران و تضعیف کردن نیروهای داخل، کشور را از توسعه باز داشتند.

این مشکل، بعد از انقلاب و با حاکمیت ولایت فقیه و استفاده از نیروهای داخل، تا اندازه ای حلّ و درمان گردیده است.

۷- عامل دیگر را می توان محاصره سیاسی و اقتصادی و تحریم انقلاب و نظام مقدّس جمهوری اسلامی، نیز به وجود آوردن چالش های زیادی همانند جنگ هشت ساله تحمیلی و ویرانی و تخریب های زیاد، هم چنین ترور شخصیت ها و مغزهای متفکّر دانست.

حتی در مجامع و سازمان های بین المللی به فکر تضعیف و منزوی کردن کشور اسلامی مان افتادند، چرا که قبل از انقلاب از منابع و ذخایر عظیمی همچون نفت بهره می بردند که بعد از انقلاب، دست آن ها از این منافع، قطع شده و با یاری خداوند و با شناخت مشکلات و درمان آن ها این معضل ها بر طرف گشته و کشورمان از آبادانی بهره مند خواهد شد.

پی نوشت ها:

۱. علامه مجلسی، بحارالأنوار، ج ۷۸، ص ۱۷۵.

راز پیش رفت ژاپن چیست؟ چرا آنان پیش رفتند، ولی ما ایرانیان عقب مانده ایم؟ آیا استعداد و تعداد سلول های مغزی آنان بیش تر است یا از نظر فرهنگ و ایدئولوژی بر ما برتری دارند؟

پرسش

راز پیش رفت ژاپن چیست؟ چرا آنان پیش رفتند، ولی ما ایرانیان عقب مانده ایم؟ آیا استعداد و تعداد سلول های مغزی آنان بیش تر است یا از نظر فرهنگ و ایدئولوژی بر ما برتری دارند؟

پاسخ

ایرانی ها از نظر استعداد و تعداد سلول های مغزی از ژاپنی ها کم تر نیستند، بلکه از این که ما ایرانیان ادعای مسلمانی داریم و دین اسلام، دین ترقی و علم و پیشرفت و توسعه است و همگان را به پیشرفت فرا می خواند، از نظر ایدئولوژی بر آنان برتری داریم. مسلمانان همان گونه که درگذشته نشان دادند، می توانند پرچم دار علم و تمدن و توسعه باشند؛ اما چه شد که امروزه

ایرانیان نسبت به مردم ژاپن عقب افتاده اند؟ آن پیشرفت و این عقب ماندگی از ریشه ها و عوامل مختلف بهره مند است که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

ژاپن در چند قرن گذشته به جهت موقعیت خاص جغرافیایی و سوق الجیشی در رشد صنعت کشتیرانی، ماهی گیری و دریانوردی گام برداشت و همانند برخی از کشورهای اروپایی در پی کشورگشایی برآمد. درجنگ جهانی اول و دوم فعالانه شرکت داشت و سرانجام در سال ۱۹۴۵ م درجنگ جهانی دوم آمریکا با بمب اتم آن را شکست داد و کشور را اشغال نمود اما بعد از یک دهه توقف، به سوی توسعه گام برداشت.

در این توسعه زمینه ها و عوامل بیرونی و درونی بسیاری نقش داشتند، از جمله:

۱ – برنامه ریزی درست و دقیق و منطبق با واقعیت ها و توانمندی کشور، بدین شرح:

۱ – ۱ – اصلاحات وسیع با اولویت در تخصیص منابع به نظام های آموزشی و تربیتی ؛

۲ – ۱ – تلاش سازمان یافته برای دست یابی به علم

و فناوری (تکنولوژی)؛

۳ - ۱ - بومی کردن تکنولوژی ؛ انتقال آن بـدون نیروی انسـانی کارآمـد به آفت مهـارت زدایی از جمعیت بومی می انجامـد. ژاپنی هـا برای رهایی از این آفت در پی سازگاری انتقال تکنولوژی با توسعه درون زا برآمدنـد و به جای تقلیـد، تکنولوژی را بومی کردند و به نوآوری در صنعت نایل شدند.

۴ - ۱ - حرکت در چهارچوب برنامه ای منظم برای سازمان دهی زیرساخت های قتصادی؛

۵ - ۱ - بازسازی بخش خصوصی توسط دولت در چهارچوب مصالح ملی؛

۶ - ۱ - توجه به ارزش های ملی و هویت فرهنگی درانتخاب الگوی توسعه؛

۷ - ۱ - شناخت دقیق واقعیات جامعه و درک امکانات و محدودیت های کشور.

۲ - مدیریت کارآمد؛

۳ - مردم سخت کوش؛

ژاپنی ها بعـد از جنگ، روزانه بیش از چهارده ساعت کار می کردنـد، تا کشور خودشان را آباد کننـد و توسـعه بدهند متوسـط ساعات کار ژاپنی ها در سال ۱۹۸۳ از تمامی کشورها بیش تر گزارش شده است؛ یعنی ۲۱۵۲ ساعت که نسبت به کشور بعدی؛ یعنی آمریکا ۲۵۴ ساعت بیش تر است.(۱)

یک ژاپنی به نام ما سوشـیتا کتابی نوشـته به نام "نه برای لقمه ای نان" او در این کتاب می کوشد فرهنگ ژاپنی را بیان کند که این هم تلاش برای یک لقمه نان نیست، بلکه برای رشد و پیشرفت کشور است.

۴ - فرهنگ استقلال طلبی (به ویژه استقلال اقتصادی)؛

جالب است بدانید دو ملت ژاپن و کره جنوبی نسبت به بهره گیری از کالاهای تولیدی کشور خودشان خیلی پافشاری می کنند (بر خلاف ما ایرانیان که از کالاهای خارجی استقبال می کنیم. آنان کالاهای خارجی را تحریم می کنند)

چند سال گذشته سازمان تجارت جهانی به حکومت های ژاپنی و کره جنوبی

فشار آوردنـد تا اجازه دهنـد برنـج از خارج وارد کننـد. اما مردم این دو کشور حاضـر نشدنـد برنـج های وارداتی را به مصـرف برسانند.

بعـد از جنگ جهانی دوم، کاخ امپراتور را به همان شـکل قبلی ساختنـد که تنها شـیشه کم داشـتند. از حکومت خواسـتند اجازه دهد شـیشه وارد کنند، اجازه داده نشد و گفته شد: اگر شیشه وارد شود، تلاش برای راه اندازی کارخانجات شیشه سازی کاسته می شود! این فرهنگ مایه رشد و پیشرفت است.

۵ – رعایت نظم و قانون و احترام به حقوق دیگران؛

۶ – وجود برخی از حوادث تلـخ و نـاگوار طـبیعی مانـند زلزله و غیر طبیعی مانـند خسـارات جنـگ به ویژه جنایـات آمریکـا در بمباران اتمی ناکازاکی و هیروشـیما، موجب بیداری و کوشـش جهت مقابله با آن ها می شود. چون در کشور ژاپن بسـیار زلزله رخ می دهـد، آنان به ناچار خانه های خود را مقاوم می سازند تا از این بلای طبیعی در امان باشـند. این مسـئله موجب پیشـرفت بسیار در برخی از علوم مرتبط مانند مهندسی می شود.

۷ – بهره مندی از باران و روخانه های فراوانی؛

خودکفایی در امور کشاورزی اولین قدم در امر توسعه است. میزان بارندگی در ژاپن بیش از سایر کشورها است. در این کشور به طور متوسـط سالانه ۱۷۰۰ تا ۱۸۰۰ میلی متر بـاران می بـارد که حـدود ده برابر بارنـدگی در کشور مـا است. پر بارانی زمینه مساعـدی است که در امور کشاورزی و دامداری و تأمین غذا خودکفا شوند، نیز به جهت رودخانه های فراوان و پر شـیب بودن آن در صنعت برق آبی رشد خوبی داشته باشد.

ژاپنی ها به تناسب موقعیت ها و امکانات تلاش کردند و برای توسعه مملکت کوشیدند و پیروز شدند.

ما هم اگر بکوشیم، پیروز خواهیم شد.

امام علی(ع) به مسلمانان گوشزد نمود: "مبادا تنبلی کنید و دیگران به دستورهای قرآن عمل کنند و پیروز شوند،(۲) اما شما در جا بزنید".

امروزه اگر برخی از خصلت های ما ایرانیان و ژاپنی ها را ملاحظه نماییم، این حقیقت را به روشنی می بینیم و قرآن به ما می گوید: تنبلی نکنید و نظم را رعایت کنید و... این ها را ژاپنی ها بیش از ما عمل می کنند.

اما عقب ماندگی ما ایرانیان، از زمینه ها و عوامل بسیاری برخوردار است، که بر دو گونه اند:

۱ – زمینه ها و عوامل بیرونی:

۱ – ۱ – تاخت و تازهای بیگانگان همانند مغول (تهاجم نظامی)

۲ – ۱ – استعمار غرب که از ۱۵۰۷ م توسط پرتغالی ها و با اشغال نظامی جزایر و سواحل جنوب ایران آغاز شد، سپس به ترتیب انگلیسی ها، روس ها، آلمان ها و امریکاییان هر یک به گونه ای در ایران نقش تخریبی بازی نمودند. متجاوزان با انواع تهاجمات خود از جمله تهاجم فرهنگی در عقب نگاه داشتن ایران نقش ایفا نمودند.

۲ – عوامل و زمینه های درونی: این بر دو قسمت است، انسانی و غیر انسانی (یا اقلیمی)

۱ – ۲ – زمینه ها و عوامل اقلیمی؛ از جمله:

وجود ذخایر عظیم نفت و گاز درایران و منطقه: وجود نفت اگر چه نعمت بزرگی است، لیکن با وجود حاکمان و مدیران بی کفایت و فاسد، باعث عقب ماندگی کشور شده است. به گفته جلال آل احمد، غرب زدگی با پول نفت آغاز شد. پول نفت، فرهنگ مصرف گرایی (مصرف کالاهای غربی و دریافت مواد آماده) پدید آمد که مایه بدبختی ما ایرانیان شد.

کمی باران: سرزمین ایران در زمره کشورهای خشک و کم

باران قرار دارد. کمی باران در کنار پول نفت و در کنار استعمار و تهاجم فرهنگی بیگانگان و سوء مدیریت و حاکمان نالایق و فاسد مایه بدبختی گردید.

منطقه سوق الجیشی: ایران در منطقه ای قرار گرفته است که همه چشم طمع به آن دوخته اند. همان گونه که در دو عنوان "کمی باران" و "وجود ذخایر عظیم نفت و گاز" بیان داشت، این امتیاز در کنار حکومت های نالایق و سوء مدیریت و استعمار و تهاجم بیگانگان مایه بدبختی می گردد، زیرا اگر ما به دیگران کاری نداشته باشیم، دیگران به جهت نفت و موقعیت ممتاز ایران به ما کار دارند. اگر مبتلا به سوء مدیریت و حاکمان نالایق و بی کفایت بشویم، همین موقعیت ممتاز موجب وسوسه دیگران می شود.

همین امر سبب شد که بارها روسیه تزار و انگلیس بر ایران تاخت و تاز کنند و بسیاری از مناطق ایران را اشغال نمایند.

"پتر کبیر" در پی این بود که به آب های گرم جنوب برسد. بدین جهت در چند قرن گذشته مدام قدرت های روسیه، انگلیس، آلمان، فرانسه و آمریکا در مورد ایران رقابت داشتند.

۲ - ۲ - عوامل و زمینه های انسانی، از جمله:

أ) عامل سیاسی، حکومت های استبدادی ما حاکمان نالایق و بی کفایت و سوء مدیریت. از پانصد سال پیش که عصر رنسانس آغاز شد و اروپائیان در پی توسعه قدم برداشتند، متأسفانه کشور ایران به جهت وجود حکومت های استبدادی ومدیران نالایق نتوانست در جهت توسعه قدم بردارد.

در دوره حکومت صفویه آن گاه که پرتغالی ها با ناوگان دریایی شان با بیش از ده هزار کیلومتر دریانوردی آفریقا را دور می زنند و به جنوب ایران لشکرکشی می کنند، در همین هنگام حاکمان

نالایق و بی کفایت صفوی نمی دانستند که پرتغال در کجا قرار دارد.

آنان که بر کشور پهناور ایران (که بیش از ده برابر کشور پرتغال بود) فرمانروایی داشتند، نتوانستند خطر تهاجم بیگانگان را دفع نماینـد. به جهت بی کفـایتی حکومت ها منطقه سوق الجیشـی جنوب ایران تا قبل از انقلاب اسـلامی ایران به صورت مسـتقیم و غیر مستقیم در اختیار بیگانگان قرار داشت.

در سال ۱۶۲۵ م هیأتی رسـمی از ایران عازم هلنـد شدنـد تا درخصوص مناسـبات بازرگانی و دیپلماسـی میان دو کشور رایزنی شود، هیچ یک از اعضای این هیئت نه به زبان هلندی آشنایی داشتند و نه به هیچ زبان دیگر اروپایی! (۳)

در طول دو قرن فرمانروایی صفویان اگر چه کشور ایران از حاکمان نالایق برخوردار بود و کشور سیر نزولی را طی می کرد. اما دست کم در زمینه هـای اقتصادی و تا حـدودی اجتماعی، حاکمان صـفوی موفق بودنـد و به پیشـرفت هایی نایل گشـتند اما در دوره بعد از صـفویه همین دستاوردها به سرعت رو به زوال گذاشت. هجوم قبایل افغان، ظهور نادرشاه به همراه سال ها جنگ و کشورگشایی، کشـمکش های پایان ناپـذیر میان جانشـینان نادر و مـدعیان تاج و تخت بعد از او، رمق چندانی برای ایران بعد از صفوی بر جای نگذاشته بود. بدبختی و عقب ماندگی ایرانیان در عصر حاکمان نالایق تر قاجار بیش تر شد.

به عنوان نمونه:

فتحعلی شاه قاجر از سـرکنسول بریتانیا می پرسد: چند متر زمین را باید گند تا به ینگه دنیا (آمریکا) رسید؟ سرکنسول که از این سخن بسی متحیر شده بود، در پاسخ گفت: ینگه دنیا از طریق کندن زمین نیست. شاه گفت: نماینده انگلیس اطلاعی ندارد. این سخن را قنسول

عثمانی شخصاً به من گفت که با کندن زمین می توان به ینگه دنیا رسید! (۴)

ب) عامل فرهنگی و خصلت های ایرانیان (معایب اخلاقی): با کمال تأسف میان ما ایرانیان تنبلی ها و راحت به دست آورده، افراط و تفریطها، دروغ و بی نظمی ها، بی سوادی، کبر و غرور وجود دارد.

ایرانیان از سابقه تمدنی بزرگ بهره مند هستند، که این پیشینه در بسیاری مایه غرور می شود و به جای این که با تلاش خود افتخار کسب نمایند، از آبروی نیاکانشان استفاده می کنند و خود به تنبلی رو می آورند و کار نمی کنند. "گوبینو" دیپلمات مشهور فرانسوی در کتاب "سه سال در ایران" درباره خلقیات ایرانیان می نویسد: "فکر و ذهن هر ایرانی فقط متوجه این است که کاری را که وظیفه او است انجام ندهد".(۵)

حالت تنبلی، از زیر کار در رفتن، بی نظمی، به مقرارت و قوانین مدنی بها ندادن، دروغ گفتن، مصرف گرایی و استقبال از کالاهای خارجی دغلبازی (که برخی از آن به زرنگی یاد می کنند) و مانند این ها یکی از علل عمده عقب افتادگی ما ایرانیان است.

برای اطلاع بیش تر مراجعه کنید به:

۱ – جامعه شناسی نخبه کشی، علی رضا قلی؛

۲ – نجات، علی محمد ایزدی؛

۳ – چرا عقب مانده ایم علی محمد ایزدی؛

۴ – ما چگونه ما شدیم، صادق زیبا کلام؛

۵ – ارزش ها و توسعه، محمد تقی نظر پور؛

۶ – توسعه و تضاد، فرامرز رفیع پور؛

۷ – مدلی برآسیب شناسی انقلاب اسلامی، حسن بنیانیان؛

۸ – نه برای لقمه ای نان، ماسوشیتا، ترجمه محمد علی طوسی.

پی نوشت ها:

۱ – هاشم رجب زاده، تاریخ ژاپن از آغاز تا معاصر، ص ۱۵.

۲ – نهج البلاغه، نامه ۴۷.

۳ – حائری، نخستین رویارویی، ص ۱۵۷؛ صادق زیبا

کلام، ما چگونه ما شدیم، ص ۲۷۴.

۴ – ما چگونه ما شدیم، ص ۲۷۶.

۵ – علی محمد ایزدی، نجات، قسمت دوم، ص ۲۰.

مقصود از توسعه سیاسی چیست؟ ودیدگاه اسلام در این رابطه کدام است؟

پرسش

مقصود از توسعه سیاسی چیست؟ ودیدگاه اسلام در این رابطه کدام است؟

پاسخ

توسعه

(Development)

عبارت است از:(رفتاری که یک فرد یا یک ارگان ویا کل جامعه با استفاده از بهترین ابزارها ووسایل وتوأم با برنامه ای

کامل, انجام می دهد تا هر چه زودتر وبهتر به هدف سیستم نایل آید.)

سیاست

(politics)

نیز عبارت است از(رهبری صلح آمیز یا غیر صلح آمیز روابط میان افراد, گروهها واحزاب, (نیروهای اجتماعی) وکارهای حکومتی در داخل یک کشور, وروابط میان یک دولت با دولت های دیگر در عرصه جهانی که به منظور نیل به اهداف ومصالح یک جامعه وافراد آن صورت می گیرد). آن دسته از معیارها و آثار توسعه که مستلزم کنار گذاردن منشأ الهی ومتعالی مشروعیّت و روی آوری به ملاکهای دیگر است, در تعارض با اسلام ونظام اسلامی است و هرگز مورد قبول نخواهد بود. اما در بعد کار آمدی توسعه سیاسی تفکر دینی اقتضا می کند که در چارچوب قوانین الهی مشی کنیم. به عبارت دیگر, آنجا که مجموعه شاخصه ای, یا بخشی ومعنایی از یک شاخصه مستلزم نادیده گرفتن احکام ثابت و قطعی اسلام است حکم الهی و قانون خدا مقدّم است, و آن مورد معارض ومنافی با دین کنار گذارده می شود . به عنوان نمونه یکی از پیش فرضها وشاخصه های توسعه, سکو لاریزه کردن(= دنیایی کردن وغیر دینی کردن) فرهنگ معرفی شده است. به روشنی پیداست که چنین مولّفه ای هرگزمورد قبول اسلام ونظام دینی نخواهد بود. یا اموری چون آزادی

مطبوعات تا آنجایی مورد قبول است که موجب اخلال به مبانی دینی, ارزش ها, عفّت ومصالح عمومی وامنیّت ملّی

نگردد. همان گونه که افزایش فعالیت های سیاسی هرگزمجوّزی برای به مخاطره انداختن وحدت ملّی وکوشش برای براندازی نظام اسلامی نخواهد بود. همچنین استقلال نهادها به معنای عدم دخالت دین وایدئولوژی در ساختار, عملکرد واهداف نهادها در جامعه دینی نیست, چه آن که تفکیک حوزه دین از حوزه سایرنهادها به گونه ای که درنهادهای دیگرکاملاً بریده ازدین عمل کنیم, ودین صرفاً به عنوان یک نهاد درکنارسایرنهادها تلقّی شود, امری است که هرگزبا اسلام که درهمه شوون زندگی بشر دارای حکم وقانون متناسب با هدف خلقت است سازگاری ندارد. ناگفته نگذاریم که پیش فرض توسعه یاسی(نسبیّت گرایی) درمعرفت است, به این معنا که هیچ کس وهیچ تفکّری حقّ مطلق نیست, بنابراین با اندیشه های گوناگون مدارا

وتساهل باید داشت؛ چرا که هرگرایشی حظّی ازحق را داراست وفهم ازدین ومتون دینی نیزازاین قاعده مستثنی نیست, وبه اصطلاح(قرائت های مختلف) ازآن وجود دارد. پس اصرار براموری به عنوان مبانی وارزشهای غیرقابل تغییر دینی, نوعی تعصّب وغیرواقع بینی است. در ردّ سخن فوق باید گفت: اصول اسلام وهمین طور احکام وقوانین قطعی وضروری آن اموری ثابت ومطلق اند ودلیل قطعی بودن ادّله دالّ برآنها جایی برای برداشت های گوناگون وجود ندارد واساساً اگراین بخش ازمسائل اسلامی را هم ثابت ومطلق فرض نکنیم, چیزی نمیماند که به عنوان اسلام ازآن یاد کنیم.

چرا تنها غرب در صنعت و تکنولوژی ترقی کرده است؟ آیا مسلمانان نمی توانستند در این زمینه پیشرفتی داشته باشند؟

پرسش

چرا تنها غرب در صنعت و تکنولوژی ترقی کرده است؟ آیا مسلمانان نمی توانستند در این زمینه پیشرفتی داشته باشند؟

پاسخ

با یک بررسی و مطالعه اجمالی درباره قوانین اسلام به خوبی روشن می شود که اسلام در تمامی شؤون یک ملت زنده و متمدن عالی ترین قوانین را داراست.

در عصری که قرآن و قوانین اسلام قانون منحصر به فرد کشورهای اسلامی بود و مسلمانان با یکدیگر اتحاد داشتند و با استعمار و عوامل آن مقابله عملی می کردند و اجازه نمی دادند بیگانگان در عقاید و در حکومت آنها نفوذی داشته باشند، مسلمانان از نظر علمی پیشرفت چشمگیری کرده بودند; به گونه ای که جنبش های فکری و علمی مغرب زمین، تا حدود زیادی مرهون پیشرفت علمی آنان بود. برای اینکه در مقابل پیشرفتهای اخیر صنعتی مغرب زمین دچار خود باختگی نشویم و مفاخر علمی مسلمانان را فراموش نکنیم و بدانیم که تحقیقات علمی مسلمانان تا چه اندازه در جنبش علمی اخیر اروپا و غرب موثر بوده است، به گوشه ای از پیشرفتهای علمی و فنی مسلمانان اشاره می شود.

طب و بهداشت: اسلام توجه خاصی به بهداشت و سلامتی انسان دارد. این توجه خاص اسلام به حفظ سلامتی و بهداشت موجب شد که دانشمندان اسلامی در پیشرفت علم پزشکی قدمهای موثری برداشته آثار گرانبهایی از خود به یادگار بگذارند.

معروف ترین پزشک مسلمان محمد بن زکریای رازی است. او متجاوز از ۲۰۰جلد کتاب و رساله تالیف کرده که اغلب آنها در

زمینـه علم پزشـکی است. مهم ترین آنهـا کتـاب «آبله و سـرخک» است که از سـال ۴۹۸تا ۱۸۶۶میلادی چهل مرتبه به زبانهای گوناگون چاپ شده

است کتاب مهم دیگر او «الحاوی الکبیر» است که به گفته ویل دورانت در

۴

Eسال ۱۲۷۹میلادی به لاتین ترجمه شد و تنها در سال ۱۵۴۲میلادی پنج بار به چاپ رسید. این کتاب مهم ترین مرجع علم پزشکی در جهان محسوب می شد. بنابر گفته گوستاولوبون فرانسوی، رازی روشهای تازه ای، از قبیل استعمال آب سرد در تب دایم، استعمال بادکش در سکته، مرهم جیوه و استفاده از روده حیوان در بخیه زدن زخم کشف کرد.

بعد از رازی یکی از چهره های علمی درخشان اسلام به نام بوعلی سینا طلوع کرد. گوستالوبون می نویسد:« کتابهای بوعلی سینا به تمام زبانهای دنیا ترجمه شده است این کتابها تا مدت شش قرن، اصل و مبنای علم پزشکی شناخته می شد و بخصوص در دانشگاههای فرانسه و ایتالیا فقط کتابهای بوعلی سینا جزء کتابهای درسی پزشکی بود».

ویل دورانت در کتاب خود می نویسد:« در دانشکده پزشکی دانشگاه پاریس دو تصویر زنگی از دو طبیب مسلمان آویخته اند که یکی رازی و دیگری بوعلی سیناست. پیشرفت جراحی نیز از دانشمندان اسلامی شروع شد و داروی بیهوشی، که از اکتشافات خیلی جدید شمرده می شود، بر جراحان اسلامی پوشیده نبود. آنان با بذرالنج مریض را بیهوش می کردند».

شیمی و داروسازی: به موازات پیشرفتهای وسیعی که در زمینه پزشکی و سایر علوم نصیب مسلمین گردید علم شیمی و داروسازی و گیاه شناسی، که مقدمه علم پزشکی به شمار می روند، نیز ترقی شایانی کرد. جرجی زیدان در کتاب «تاریخ تمدن اسلام» می نویسد».شکی نیست که مسلمانان، با تجربیات خویش علم جدید شیمی را پایه گذاری کردند، آنان بودند که بسیاری از

ترکیبات شیمی را کشف کردند و بر اساس آن،

۵

Eاکتشافات شیمی جدید استوار گردید. دانشمندان علم شیمی اقرار دارند که مسلمانان اسید نیتریک، اسید سولفریک، اسید نیترو هیدرو کلوریک پتاس، جوهر نشادر، نمک نشادر، نیترات دارژان، کلورید سولفوریک، نیترات پتاس، الکل، قلیا، زرنیخ، بوریک و غیره را کشف کردند.»

ویل دورانت در کتاب «تاریخ تمدن» می گوید.«شیمی، به عنوان یک علم، تقریباً از ابتکارات مسلمانان است».گوستاولوبون فرانسوی اعتراف می کند که آنچه که در کتابهای شیمی می نویسند که لاوازیه به وجود آورنده این علم است درست نیست. او می نویسد« اگر لابراتورهای هزار سال پیش مسلمانان اکتشافهای مهم آنها در این علم نمی بود، هیچ وقت لاوازیه نمی توانست]در این علم[قدمی به جلو بگذارد».

مسیوسدیو، مورخ مشهور فرانسوی، می نویسد:« پیشرفت کنونی اروپا مرهون علمی است که اسلام در سراسر شرق و غرب منتشر ساخت و به راستی باید اعتراف کرد که مسلمانان استادان اولیه ی ملتهای اروپایی بوده اند».

بنابراین، این گونه نیست که خداوند عالم اکتشافات را در اختیار متفکران مغرب زمین قرار داده; بلکه مسلمانان هم تا زمانی که از دستورات متعالی اسلام پیروی

می کردند پیشرو قافله تمدن و به گفته ی علمای مغرب زمین استادان اولیه ی تمدن اروپا و غرب بودند». لیکن، باید به این حقیقت تلخ اعتراف کرد که قرنهاست قوانین متعالی اسلام، عملا از زندگی ملتهای مسلمان فاصله گرفته و در جوامع مسلمان کوچک ترین نشانه ای از آنها نیست.

قرنهاست که استعمار ننگین، عملا اسلام را از مسلمانان جدا و منابع مادی و معنوی آنان را دست خوش تاراج قرار داده و آنها را با

اموری مانند بی عفتی، نفاق و... در گیر

۶

Eساخته است. این است وضع اسفباری که مسلمانان دچار آن هستند.

امید است که اکنون با پیروزی انقلاب بزرگ اسلامی و با پیاده شدن نظام اسلام، به طور کامل، شکوه و عظمت اسلامی به ملت ایران باز گردد و دیگر ملتهای مسلمان نیز با الهام گرفتن از آنان دستخوش تحول قرار گیرند و زمینه برای حکومت عدل جهانی اسلام به دست امام زمان، عجل الله تعال فرجه، فراهم گردد.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۷

آیا می توان با کنار نگذاشتن ارزشهای اسلامی و انسانی در علم و صنعت پیشرفت کرد؟

پرسش

آیا می توان با کنار نگذاشتن ارزشهای اسلامی و انسانی در علم و صنعت پیشرفت کرد؟

پاسخ

چنانکه ارزشهای انسانی و اسلامی تضادی با صنعت و تکنیک داشتند ممکن بود سؤال شود که چگونه با وجود این ارزشها می توان به صنعت دست یافت، ولی اعتقاد به ارزشهای اسلامی و انسانی مستلزم این است که انسان خویشتن را به فضایل و کمالات انسانی آراسته کرد، خویشتن را از اخلاق زشت تزکیه نماید. انسان برای پرستش خداوند در این جهان آمده، تا از رهگذر انجام وظایف عبودیت به کمال مطلوب، که قرب به خدا است، نایل گردد. بدیهی است که لازمه این امر این نیست که انسان از علم و صنعت بهره نبرد; بلکه علم و تکنیک، خود می تواند وسیله ای برای نیل به این هدف باشد.

آری کسانی که از اسلام این برداشت را دارند که باید از زندگی مادی فاصله گرفت و به هیچ یک از نعمتهای دنیوی توجه نکرد و همواره مشغول به عبادت بود و به طور کلی زهد در دنیا را این گونه تفسیر می کنند، زمینه ای برای آن شبهه وجود خواهد داشت; اما براساس برداشت صحیح از اسلام و تعالیم حیات بخش آن که اسلام دینی جامه و کامل است، دستورات آن تمام ابعاد زندگی را شامل می شود و همان گونه که برای زندگی آن جهان تکالیف و وظایفی قرار داده، برای این جهان نیز احکام و دستورات حیات بخشی مقرر فرموده است، استفاده از علم و صنعت، نه تنها ممنوع و مذموم نیست بلکه مورد تاکید نیز هست; چرا که اساساً اسلام، دین علم و دانش است و

اینکه مسلمانها از کاروان تمدن و صنعت عقب مانده اند، نه به خاطر اعتقاد دینی آنان، بلکه به دلیل عمل نکردن به تعالیم اسلام است. همچنانکه پیشرفت علمی و صنعتی غرب به این دلیل نبوده است

۸

Eکه از اسلام فاصله گرفتند و به مسیحیت گرایش پیدا کردند. چرا که کلیسای مسیحیت در طول چند قرن]قرون وسطی[با علم و پیشرفتهای علمی مخالفت می کرد.

امید است که انقلاب اسلامی ایران بتواند حقیقت اسلام را، آن چنانکه هست، به دنیا معرفی کند و با پیشرفت گسترده علم و تکنیک در ایران اسلامی کشور ما به عنوان الگویی از یک کشور اسلامی معرفی شود و از این رهگذر مسلمانان و همه ملل جهان ره متوجه اسلام سازد.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۹

آیا می توان گفت غرب در پیشرفت خود در بسیاری از موارد از حقایق قرآن استفاده کرده است؟

پرسش

آیا می توان گفت غرب در پیشرفت خود در بسیاری از موارد از حقایق قرآن استفاده کرده است؟

پاسخ

نخست باید دید قرآن مجید برای چه هدفی نازل شده است. هدف از نزول قرآن عبارت از هدایت مردم به سوی خدا و معنویت است، بنابراین هر که در این مسیر بیشتر پیشرفته باشد به قرآن بیشتر عمل کرده و از این کتاب انسان ساز بیشتر استفاده نموده است. غرب در لجن زار مادیت و فساد دست و پا می زند و از معنویت و کمال انسانی کاملا ـ بی بهره است; با این وصف چگونه می توان گفت که آنان از قرآن استفاده کرده اند. آری این صحیح است که بسیاری از حقایق علمی از آیات قرآن استفاده می شود و غرب در علوم طبیعی پیشرفته تر از ما هستند; ولی این پیشرفت آنان سودی برایشان ندارد; چرا که آنان از هدف عالی قرآن دور افتاده اند. امید است مسلمانان، که بیشتر از معنویت قرآن استفاده کردند، با قطع سلطه ابرقدرتها و رسیدن به خودکفایی بتوانند از تمام ابعاد قرآن مجید استفاده کرده، به موازات پیشرفتهای معنوی و اخلاقی بتوانند در علوم و صنایع هم بر غرب تفوقّ پیدا کنند.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۰

چرا ملل غربی پیشرفته تر از ملل مسلمان هستند؟

پرسش

چرا ملل غربی پیشرفته تر از ملل مسلمان هستند؟

پاسخ

اولا باید توجه داشت که پیشرفت در غرب، تنها پیشرفت صنعتی است و پیشرفت در صنعت را نمی توان به معنای تمام، ترقی و پیشرفت دانست; زیرا ترقی یک جامعه ی انسانی را باید در همه ی ابعاد و در سطح همه ی نیازهای آن جستجو کرد. یکی از مهم ترین بعدهای انسان، بعد معنوی و روحی و اخلاقی انسان است، که متأسفانه در غرب فراموش شده است. ما می بینیم نه تنها اخلاق و معنویت و ارزشهای والای انسانی به موازات تکنولوژی و صنعت در غرب است، بلکه دچار انحطاط و سقوط نیز شده است.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۱

چرا فساد اخلاقی در جوامع غربی موجب ضعف و انحطاط تمدن آنان نشده است؟

پرسش

چرا فساد اخلاقی در جوامع غربی موجب ضعف و انحطاط تمدن آنان نشده است؟

پاسخ

اگر براساس بینش مادی به جوامع غربی و تمدنهای آنان نگاه کنیم، در قضاوت مادی گرایانه تمدنهای آنان را پیشرفته و خالی از نقاط ضعف خواهیم دید; ولی در اینکه آیا تمدن دارای نقاط ضعف هست یا نه و اینکه چه تمدنی به انحطاط و سقوط نزدیک و چه تمدنی راه ترقی و پیشرفت را طی کرده است، تنها نباید از دیدگاه مادی بدان نگریست، بلکه باید ارزشهای اخلاقی و معنوی هم به عنوان معیار در نظر باشد . باید توجه داشت که انسانیت انسان به کمالات روحی و معنوی او است و اگر انسان منهای ارزشهای اخلاقی و معنوی مطالعه شود، ملاکی برای تقدم و برتری وجود نخواهد داشت.

با این وصف، روشن می شود که در تمدنهایی که ارزشهای اخلاقی در سطحی نازل وجود دارد و فساد اخلاق در آنها شایع می باشد ضعف و انحطاط وجود دارد و پیشرفت در صنعت و تکنیک دلیلی بر این نیست که تمدن آنها به طور مطلق پیشرفته است.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۳

چرا این مارکسیستها و چپ گراها که هیچ نمی فهمند از نظر مادیات و صنعت پیشرفته اند ولی ما خداپرستان دانا و فهمیده به هیچ نرسیده ایم؟

پرسش

چرا این مارکسیستها و چپ گراها که هیچ نمی فهمند از نظر مادیات و صنعت پیشرفته اند ولی ما خداپرستان دانا و فهمیده به هیچ نرسیده ایم؟

پاسخ

نخست باید ترقی صنعتی شرق یا غرب و عقب افتادگی ما را در صنعت تحلیل کرد به اندکی تفکر در این زمینه روشن می شود که نه آنها به خاطر افکار و مسائل ماوراء طبیعت ترقی کردند نه عقب افتادگی ما معلول این اعتقادات است آنان در اثر تلاش و کار و به دست گرفتن قدرت پیش رفتند و ما در اثر تکیه کردن به آنان و پذیرفتن ذلت و زبونی و برخی عوامل دیگر چنین شده ایم و اگر ما چنانکه باید و شاید به دستورات اسلام عمل کرده بودیم نه تنها در بعد معنوی و روحی که پیشرفت و تکامل آن مهم تر است از دیگران پیشقدم بودیم بلکه در جنبه های صنعتی هم نیازی به آنان نداشتیم آنچه مهم است این است که در مارکسیسم تنها به بعد مادی انسان توجه شده و تکامل روحی معنوی بطور کلی نادیده گرفته شده است در حالی که جنبه ی معنویت و تکامل معنوی انسان به مراتب مهم تر است و نادیده گرفتن آن باعث می شود که انسان در ردیف حیوانات به حساب آید.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۹

گفته می شود در برخی از آیات قرآن به سفر انسان به ماه و دیگر کرات اشاره شده است. در این صورت چرا ما مسلمانان در این امر پیشقدم نبوده ایم؟

پرسش

گفته می شود در برخی از آیات قرآن به سفر انسان به ماه و دیگر کرات اشاره شده است. در این صورت چرا ما مسلمانان در این امر پیشقدم نبوده ایم؟

پاسخ

اولا مسلمانان باید در قرآن و تعالیم متعالی آن تدبر نموده، زندگی خویش را با آن تطبیق دهند. عدم پیشرفت مسلمانان در زمینه های علمی معلول کتاب آسمانی آنان نبوده است; بلکه معلول ضعف و سستی خود آنان بوده است همچنانکه قرآن مجید

به صراحت می فرماید:« ولاتهنوا و لاتحزنوا و انتم الاعلون ان کنتم مومنین ؛(۱) سست و اندوهگین نباشید. شما در صورتی که ایمان داشته باشید برترین ملت می باشید».

قرآن مجید در آیات بسیاری به تدبّر و تفکر و اندیشیدن در آفرینش آسمانها و زمین و ویژگیهای آنها امر کرده است.

ثانیاً مسلمانان در صنایع و اکتشافات علمی نسبت به دیگران پیشقدم بوده اند. باید در تاریخ پیشرفت علوم و صنایع مطالعه کرد تا معلوم گردد که مسلمانان در این زمینه پیشقدم بوده اند.

در عصری که قرآن و قوانین اسلامی تنها قانون کشورهای اسلامی بود، مسلمانان از نظر علمی تا آنجا پیشرفته بودند که جنبش های فکری و علمی مغرب زمین تا حدود زیادی مرهون خدمات علمی آنان بوده است، چارلز گدیز، رئیس هیئت مدیره موسسه آمریکایی مطالعات اسلام شناسی، ضمن سخنانی که درباره اسلام دارد می گوید:« در ظهور و پیشرفت هر جنبه از فرهنگ و زندگی اقتصادی غرب، یعنی: هنر، معماری، غذا، پوشاک، طب، دریانوردی، ریاضیات و هیئت مردم اروپا و آمریکا مدیون تمدن اسلامی

۱ – سوره آل عمران، آیه ۱۳۹.

هستند».

مسیوسدیو، مورخ مشهور فرانسوی، می نویسد:« ترقی تمدن امروز

اروپا مرهون علومی است که اسلام در سراسر شرق و غرب منتشر ساخت. حقیقتاً باید اعتراف کرد که مسلمانان استادان اولیه اروپاییان بوده اند.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۲۶

با اینکه پیامبر اسلام((صلی الله علیه وآله)) مردم را به تحصیل و دانش دعوت کرده است چرا امروز بسیاری از مسلمانان بیسواد و تحصیل نکرده هستند؟

پرسش

با اینکه پیامبر اسلام((صلی الله علیه وآله)) مردم را به تحصیل و دانش دعوت کرده است چرا امروز بسیاری از مسلمانان بیسواد و تحصیل نکرده هستند؟

پاسخ

تا زمانی که مسلمانان از تعالیم متعال اسلام انحراف پیدا نکرده بودند، علم و دانش، برق آسا در میان آنان در حال پیشرفت بود. گواه این امر کتابخانه ها و دانشگاههای عظیم اسلامی است که در تاریخ ثبت شده است. زمانی که وسایل چاپ اختراع نشده بود، تنها کتابخانه مراغه چهارصد هزار جلد کتاب داشت و کتابخانه بیت الحکمه در بغداد چهار میلیون جلد کتاب، داشت . کتابخانه های سایر کشورهای اسلامی نیز از کتابهای علمی بود.

حتی تا قرون اخیر و پیش از گسترش استعمار یابد، افراد باسواد در میان مسلمانان زیاد بود، به عنوان نمونه اکثریت قریب به اتفاق ملت الجزایر پیش از استعمار فرانسه باسواد بودند، ولی پس از گسترش یافتن نفوذ استعمار و افتادن امور به دست بیگانگان جریان برعکس شد.

در قرون اخیر که بعضی از سران کشورهای اسلامی به جان یکدیگر افتادند و بیگانگان نیز به آتش نفاق و اختلاف دامن زدند، دوران رکود و جمود مسلمانان آغاز گردید. مسلمانان از توسعه و رشد باز مانده، اکثریت آنان به بیسوادی گرائیدند، به طوری که بیشتر آنها از ابتدایی ترین سطح دانش]خواندن و نوشتن[محروم گردیدند. امیدواریم بار دیگر مسلمانان با الهام گرفتن از دستورهای اسلام نهضت علمی خود را تعقیب کنند که هم اکنون نشانه های این بیداری نیز در آنها دیده می شود.(۱)

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱ - مآخذ: از کتاب پرسشها و پاسخهای مذهبی جلد چهارم صفحه ۱۷۷.

آیا جوامع اسلامی امروز از نظر سایر ملل جهان، متمدن ترین جوامع بشری هستند.؟

پرسش

آیا جوامع اسلامی امروز از نظر سایر ملل جهان، متمدن ترین جوامع بشری هستند.؟

پاسخ

آنچه مسلم است این است که جوامع اسلامی در عصر حاضر نمی توانند نماینده مناسبی برای اسلام باشند. چنانچه کسی بخواهد اسلام را از دریچه ای عملکرد مسلمانان ببیند، موفق به دین چهره واقعی اسلام نخواهد شد.

یکی از اندیشمندان اسلامی که از اعمال ناصحیح و خلاف کاری های مسلمانان به ستوه آمده با سوز و گداز می گوید:« چهره واقعی اسلام در زیر عملکرد ناصحیح مسلمانان پنهان گشته، به طوری که سایر ملل قادر به شناخت آن نیستند».

بنابراین، اگر با دید واقع بینانه ای به خود اسلام بنگریم، خواهیم دید که قوانین اسلام از بهترین قوانین بشری، در هر زمان، است.

(بخش پاسخ به سؤالات)

چرا دانشمندان مسلمان در زمینه صنعت اختراعی نکرده اند، در صورتی که غربی ها در صنعت و اختراعات صنعتی بسیار پیشرفته اند؟

پرسش

چرا دانشمندان مسلمان در زمینه صنعت اختراعی نکرده اند، در صورتی که غربی ها در صنعت و اختراعات صنعتی بسیار پیشرفته اند؟

پاسخ

اولا باید توجه داشت که اسلام و ادیان آسمانی برای بهزیستی مادی انسانها نیامده اند، بلکه هدف ادیان، تکامل انسان در همه ی ابعاد زندگی، به ویژه جنبه های معنوی است. بر این اساس آنچه از نظر ادیان، مهم و قابل توجه است گرایش انسانها به خدا و عمل صالح و در یک کلمه عبودیت او است.

بنابراین، رسالت ادیان این نیست که انسان در صنعت و تکنولوژی پیشرفت; کند، بلکه رسالت ادیان این است که بشر از معنویت و فضایل اخلاقی برخوردار باشد و برخورداری از رفاه مادی تنها وسیله ای برای نیل به این هدف اساسی و بزرگ

است.

بنابراین، اگر جامعه ای از نظر اخلاقی و معنوی دچار انحطاط شد، گرچه در صنعت و تکنولوژی پیشرفت کرده باشد، از نظر دین نمی توان آن را پیشرفته دانست.

ثانیاً اینکه پیشرفت علم و صنعت تنها به غربی ها نسبت داده شود و برای دانشمندان مسلمان در این زمینه سهمی در نظر گرفته نشود از نظر تاریخی قضاوتی ناصحیح و دور از انصاف است. زیرا براساس حقایق تاریخی مسلمانان سهم بزرگی در پیشرفت تمدن مغرب زمین داشته اند; بلکه می توان گفت مسلمانان تمدن و پیشرفت علمی را بنیان نهادند.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۲۹

چگونه است که غرب در کنار پیشرفت صنعتی در قوانین بهداشتی و آداب مباشرت نیز پیشرفته تر است؟

پرسش

چگونه است که غرب در کنار پیشرفت صنعتی در قوانین بهداشتی و آداب مباشرت نیز پیشرفته تر است؟

پاسخ

اینکه در کشورهای خارجی، به طور عام، قوانین بهداشتی و آداب معاشرت و دوستی بیشتر از کشورهای اسلامی مراعات می شود صحیح نیست. برعکس، در کشورهای غربی عواطف انسانی ضعیف است و معاشرتها و دوستیها در حد مطلوب نیست و شاید بتوان گفت که مسلمانان در این زمینه جلوتر هستند. بله کشورهای غربی از نظر تکنیک و صنعت پیشرفته ترند، لیکن این را نمی توان دلیل برتری آنان به طور مطلق دانست، چون در مقابل، اخلاق و معنویت تا حد زیادی در میان آنان سقوط کرده است.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۳۰

آیا مسلمانان در زمینه های مختلف اختراعاتی داشته اند؟

پرسش

آیا مسلمانان در زمینه های مختلف اختراعاتی داشته اند؟

پاسخ

با مطالعه تاریخ به خوبی می توان دریافت که مسلمانان در زمینه علم و صنعت پیشرفتهای قابل ملاحظه ای داشته اند.

در صنعت کشتی سازی و کشتیرانی، ساختن قطب نما، ساعت سازی ، تونل زدن و حفر چاه عمیق، اختراع هواپیما و... موفقیتهای قابل ملاحظه ای داشته اند که برای نمونه به داستان اختراع هواپیما اشاره می شود.

نخستین شکافنده آسمان و اولین انسانی که با وسیله پرواز به هوا برخاست مردی مسلمان از اهالی اندلس بنام عباس بن فرناس بود. او نخستین کسی بود که شیشه را از جنس شفاف اختراع کرد. عباس بن فرناس اغلب در حال تفکر بسر می برد و در پیرامون خلقت و آثار عظمت حق تعالی تفکر می کرد. با خود می گفت که این ستارگان زیبا و خیال پرور، این کوههای پابرجا و استوار و این پرندگان گوناگون، هریک، هزاران هزار رمز نهفته دارند که انسان قادر است به اندکی از آن دست یابد.

او در عین زهد و تقوی از صنعتگران اسلامی نیز به شمار می رفت روزی در حال قرائت قرآن در سوره ملک خواند که :« اولم یرو الی الطیر فوقهم صافات و یقبضن من یمسکهن الا الرحمن انه بکل شیء بصیر؛(۱) آیا آنان درباره پرنده، که در بالای سرایشان، است تفکر و تدبّر نمی کنند که گاهی با بالهای باز و گاهی با بالهای جمع شده در آسمان سیر می کنند؟ چه نیرویی جز نیروی قهار خدا می تواند او را در جوّ نگاه دارد و او به هر چیز بیناست».

او روزهای زیادی درباره این آیه، چگونگی هوا

و ساختمان بدن پرندگان و حالت بال

۱ – سوره ملک، آیه ۱۹.

زدن آنها و طرز فرود آمدن آنها می اندیشید. تا اینکه در اولین مرحله، بدن خود را با بالهای پر از پر پوشانید و با تسمه های متعدد بست و به هوا پرواز کرد، ولی بیش از چند متر قدرت صعود در خود ندید و بلافاصله به زمین خورد. قسمتی از پشت او مجروح گشت و ناچار گردید مدتی استراحت کند.

وی دوباره به مطالعه پرداخت و در سال ۸۱۳میلادی، برابر با قرن سوم هجری، اولین هواپیمای خود را از فلزی کم وزن ساخته، برای آن دو اسکلت فلزی شبیه به دو بال تعبیه کرد. و اطراف اسکلت را با پوششی محکم بست، تا داخل آن پر از هوا باشد و حرکت را سریع تر کند. سپس در برابر چشم هزاران تن مسلمان اندلسی قرطبه بر هواپیمای خویش سوار شد و تا ارتفاع چند متری در هوا گردش کرد و سپس بر روی زمین نشست وی پس از آن به تکمیل آن پرداخت.

(بخش پاسخ به سؤالات)

آیا پیشرفت صنعتی اروپا دلیل ترقی فضایل اخلاقی آنهاست؟

پرسش

آیا پیشرفت صنعتی اروپا دلیل ترقی فضایل اخلاقی آنهاست؟

پاسخ

به اعراف خود دانشمندان و بزرگان اروپا پیشرفت آنها در صنعت، دلیل ترقی و ارتقاء جامعه آنها نیست، زیرا تکنیک و صنعت به تنهایی خوشبختی نمی آفریند. در واقع اینها یک نوع پیروزی هنری است، نه انسانی. بشریت باید از پوست به مغز برسد. باید همدوش با پیشرفتهای خیره کننده صنعتی و مادی، صفات برجسته انسانی، ایمان و فضایل اخلاقی را گسترش دهد تا بتواند توانایی های عظیم مادی را در مسیر سعات و نیکبختی خود بکار اندازد.

به گفته یکی از دانشمندان بزرگ، بشر امروز به کودکی می ماند که نیمی از بدن او به سرعت رشد و نمو کرده، اما نیم دیگر او همچنان باقی مانده است، زندگی برای چنین کودکی چقدر مشکل و طاقت فرسا خواهد بود و قیافه ی او چه اندازه زننده است! جانسون، رئیس جمهور اسبق آمریکا، در نطق آغاز ریاست جمهوری خود به صراحت اعتراف نمود: «با اینکه سفینه های فضایی ما با دقت عجیب و خیره کننده ای به ماه نزدیک می شوند، ما در زمین خودمان گرفتار تشتتی خرد کننده هستیم... ما دم از صلح و اتحاد می زنیم، ولی گرفتار جنگ و اختلافیم. ما ناچاریم ارزشهای انسانی را زنده کنیم».

به این ترتیب، نه تنها فلاسفه و دانشمندان اجتماعی و رهبران اخلاقی به این حقیقت رسیده اند که وضع فعلی دنیا، به خصوص غرب، قابل انفجار است; بلکه غولهای سیاسی جهانی نیز به این حقیقت واقف شده اند که ادامه این وضع، جهان انسانیت را به پرتگاه خواهد کشید. به نظر همه دانشمندان آنچه می تواند بشریت را

معتدل کند و جهان را به صورت مدینه فاضله در آورد، همانا دین و ایمان به مبانی آسمانی است.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۳۵

چرا از منابع اسلامی در جهت بهبود و کیفیت اقتصاد کشور کاری نمی شود؟

پرسش

چرا از منابع اسلامی در جهت بهبود و کیفیت اقتصاد کشور کاری نمی شود؟

پاسخ

ظاهراً منظور سؤال کننده از منابع اسلام، منابع اقتصادی کشور می باشد.

اگر منظور این باشد، قضاوت در این باره را باید به آمارها مراجعه کرد که مثلًا قبل از انقلاب چه درصدی از روستاهای ما برق، آب لوله کشی، تلفن، جاده و ... داشت و امروز چه درصدی؟ قبل از انقلاب چه درصدی با سواد بودند؟ امروز چه درصدی؟

میزان حضور زنان در دانشگاه ها در گذشته و امروز چه نسبتی دارند

میزان رفاه اجتماعی، در حمل و نقل، ...

میزان بهداشت و درمان و ...

البته واضح است که انتظار ما از نظام دینی بیش از آن چیزی است که امروز وجود دارد و چشم بر بعضی از سؤء مدیریت ها و بعضاً فساد مدیریتی نیز نمی پوشانیم و از این جهت عملکرد بعضی از مدیران در دستگاه نظم دینی باید به صورت جدی نقد شود تا جلو فساد گرفته شود.

به عنوان مثال می تواند ازدیاد جمعیت در دهه اول انقلاب، سیاست های حمایتی دولت از مهاجرت به شهر ها و بالتبع بزرگ شدن مراکز استانها و داشتن هزینه بسیار سنگین برای دولت از اشکالات عمده دهه اول شمرده شود.

دلایل عقب ماندگی ایران چیست؟

پرسش

دلایل عقب ماندگی ایران چیست؟

پاسخ

چرا کشور هرچه پیشرفت می کند همراه آن فساد و بی بندو باری نیز بالا میرود؟ راه مقابله با آن چیست ؟

پرسش

چرا کشور هرچه پیشرفت می کند همراه آن فساد و بی بندو باری نیز بالا میرود؟ راه مقابله با آن چیست ؟

پاسخ

رشد فساد و بی بند و باری در جامعه ما بیش از هر چیز معلول حرکت گسترده و توطئه وسیع استکبار جهانی درجهت نابودی اسلام و انقلاب است و مقابله با آن حرکت سازمان یافته و برنامه ریزی شده گسترده ای با مشارکت دولتو مردم می طلبد.{J

چرا در دوران جنگ تحمیلی مشکلات اقتصادی مردم کمتر از امروز بود؟

پرسش

چرا در دوران جنگ تحمیلی مشکلات اقتصادی مردم کمتر از امروز بود؟

پاسخ

دو نکته را با یک سؤال مطرح فرموده اید و هر یک عوامل ویژه خود را دارد، اما این که چرا تورم و گرانی کنونی درجنگ نبود:

الف) در درجه اول سیاست در آن دوران اقتضا نمی کرد که مردم هم گرفتار جنگ تحمیلی باشند و هم گرفتار گرانی و تورم،

ب) در آن زمان انبارهای تسلیحاتی مصرف می شد و در صدد بازسازی و جبران نبودیم،

ج) ارزانی نفت و بسیاری از توطئه های خارجی در کار نبود،

د) تورم جهانی از زمان جنگ تاکنون رشد و افزایش داشته است،

ه) بسیاری از طرح های عمرانی و... در زمان جنگ یا راکد بوده و یا بسیار کند پیش می رفت.

و اما این که چرا بعد از جنگ شاهد این تورم و گرانی هستیم:

الف) اصولاً بازتاب شوم جنگ گاهی از خود جنگ دردناک تر است،

ب) بازسازی و جبران خسارت های جنگ،

ج) فعال نمودن زرّادخانه ها و مجددا پر نمودن انبارهای تسلیحاتی با ابتکار جدید،

د) رشد تورم جهانی،

ه) پی ریزی و فعال نمودن طرح های تولیدی و عمرانی به طور وسیع و گسترده،

و) فشار و توطئه قدرت های خارجی،

ز) ضعف مدیریت و نبود رشد کافی در آینده نگری،

ح) هزینه سنگینی که پس از جنگ برای تأمین خانواده های شاهد و جانبازان و آزادگان بر دوش دولت قرار گرفته است،

ط) از اسراف هایی که توسط بعضی از سردمداران می شود نیز گلایه مند هستیم و....

همچنان که ملاحظه می فرمایید عوامل گوناگونی در تورم و گرانی بعد از جنگ نقش داشته و امیدواریم با تدبیرخردمندانه مدیران مسؤول و افزایش تولید و درآمد به تدریج مشکل تورم و

گرانی برطرف گردد.{

منظور از توسعه سیاسی چیست ؟

پرسش

منظور از توسعه سیاسی چیست ؟

پاسخ

}توسعه سیاسی در فرهنگ های سیاسی تعریف دقیق و مورد وفاقی نـدارد، لیکن معنای ارتکازی آن تقریبا فراهمکردن زمینه بیشتر برای حضور مردم در عرصه های مختلف امور جامعه است؛ مانند توسعه شوراها، فعال کردناحزاب و جمعیت های سیاسی، مطرح شدن بیشتر مسائل سیاسی در مطبوعات و رسانه ها و... .

در فرهنگ علوم سیاسی، در تعریف توسعه سیاسی آمده است: «افزایش ظرفیت و کارآیی یک نظام سیاسی در حلو فصل تضادهای منافع فردی و جمعی، ترکیب مردمی بودن، آزادگی و تغییرات اساسی در یک جامعه...»، (فرهنگعلوم سیاسی، علی آقابخش).{

مفهوم توسعه سیاسی انتزاعی است که بر حسب شاخصه های خود قابل تعریف هستند.

شاخصه های عمده توسعه سیاسی عبارت است از:

۱-افزایش حق رأی و انتخاب آزاد.

۲-مشارکت بیش تر مردم در روندهای سیاسی.

۳-مشارکت مردم در هیأت ها و مراکز تصمیم گیری.

۴-تراکم منافع فزاینده توسّط احزاب سیاسی.

۵-آزادی مطبوعات و رشد رسانه های جمعی.

۶-گسترش امکانات آموزشی.

۷-استقلال قوه قضاییه و حاکمیت قانون.

۸-دنیایی کردن فرهنگ(سکولار).

۹-داشتن نیروهای مسلح غیر سیاسی.

یک سری ویژگی های مخلّ در روند توسعه سیاسی وجود دارد که برخی عبارتند از:

الف)فساد سیاسی به جهت منافع سیاسی.

ب)بت شدن،یا بت قرار دادن فرمان روایان.

ج)تعظیم و تکریم ایدئولوژی رسمی و حاکم.

د)تعهّد کارمندان به خط حزب حاکم.

ه)مداخله خارجی در امور داخلی کشور.

و)تظاهرات اعتراض آمیز با استفاده از خشونت.

ز)سرکوبی ناراضیان.

ح)سیاسی شدن نیروهای مسلّح.

ط)سوء قصدهای سیاسی[۲۵].

در یک نگاه به شاخصه ها توسعه سیاسی را می توان به دو بخش"مشروعیّت و کارآمدی"تقسیم نمود.

مشروعیت یعنی چرا و به چه دلیل کسی یا کسانی حق امر و نهی بر دیگران را باید داشته باشند؟

هر چه پاسخ به این پرسش ها دقیق تر و عقلانی تر باشد،حکومت از

بُعد مشروعیت پیش رفته تر و توسعه یافته تر است.

از دیدگاه اسلام برترین ملاک مشروعیت"حق الهی در امر و نهی و حکومت بر بندگان"است.

نظامی که مبتنی بر چنین دیدگاهی مشروعیت خود را بنا می نهد،توسعه یافته ترین نظام سیاسی خواهد بود.

بنابراین آن دسته از معیارها و آثار توسعه که مستلزم کنار گذاردن منشأ الهی از حکومت و روی آوری به ملاک های دیگر است،در تعارض با اسلام و نظام اسلامی است و ابداً مورد قبول اسلام نخواهد بود.

در بُعد کار آمدی که به نوبه خود شامل شاخصه هایی چند از توسعه سیاسی می شود تفکر دینی اقتضا می کند که در چارچوب قوانین الهی مشی کنیم.

به عبارت دیگر:آن جا که شاخصه ای،یا بخشی از یک شاخصه و حتی معنای شاخصه ای،مستلزم نادیده گرفتن احکام ثابت و قطعی اسلام است،حکم خدایی و قانون الهی مقدّم است و آن مورد، معارض و منافیِ با دین کنار گذاشته می شود.

به عنوان نمونه:یکی از شاخصه های توسعه سیاسی،سکولاریزه کردن(غیر دینی)معرّفی شده است.

یقیناً چنین مؤلفه ای هرگز مورد تأیید اسلام نخواهد بود و اسلام با چنین توسعه ای مخالف است.یا مثلاً اسلام با افزایش فعالیت های سیاسی تا جایی موافقت دارد که به وحدت ملی ضربه نرساند و کوششی برای بر اندازی حکومت نباشد؛یعنی با فعالیت سیاسی که به وحدت ملی ضربه برساند،مخالف است۲[۲۶].

بنابراین اسلام دینی است که نه تنها با پیش رفت و توسعه در عرصه های گوناگون مخالف نیست،بلکه هر روز انسان را بهتر از روز قبل می خواهد،منتها پیش رفت را در چارچوب احکام و ارزش های دینی می خواهد،چون معتقد است سعادت دنیوی و اخروی از همین راه حاصل می شود.

نمونه

عینی مُدّعای ما، کشور اسپانیا (اندلس)در عصر حاکمیت اسلام بر آن سرزمین است که به اعتراف غربی ها اگر میراثی که اسلام در اسپانیا بر جای گذاشت نبود،غربی ها هنوز در حالت نیمه وحشی به سر می بردند و هرگز این صنایع پیش رفته نصیب شان نمی شد.

نگاهی گذرا به پیشینه ۲۲ساله انقلاب اسلامی در ایران نشان می دهد که بسیاری از شاخصه های توسعه ارمغان انقلاب اسلامی است،به گونه ای که نظام جمهوری اسلامی را یکی از مردمی ترین و سیاسی ترین نظام های جهان معرفی کرده است.

افزایش مقبول و معقول آزادی مطبوعات،حق رأی و انتخابات آزاد و فزونی مشارکت سیاسی مردم در عرصه های مختلف همه از دست آوردهای انقلاب اسلامی می باشد[۲۷].

توسعه سیاسی تا جایی که منجر به کنار گذاشتن منشأ الهی حکومت و روی آوردن به ملاك های دیگر نشود،همچنین اگر مستلزم نادیده گرفتن احکام ثابت و قطعی قانون الهی نباشد،مورد قبول و تأیید اسلام می باشد و گرنه مورد پذیرش اسلام نیست.

[۲۴] آیت الله مصباح یزدی،پرسش ها و پاسخ ها،ج۱ص ۲۰-۲۱،با تلخیص.

[۲۵] آیت الله مصباح یزدی،پرسش ها و پاسخ ها،ج۳،ص۵۶،پاورقی.

[۲۶] آیت الله مصباح یزدی،پرسش ها و پاسخ ها،ج۳،ص۵۸.

[۲۷] آیت الله مصباحی،پرسش ها و پاسخ ها،ج۳،ص۵۸.

چرا در کشور اسلامی ما به وضعیت افراد فقیر در روستاهای دور افتاده توجهی نمی شود؟

پرسش

چرا در کشور اسلامی ما به وضعیت افراد فقیر در روستاهای دور افتاده توجهی نمی شود؟

پاسخ

اگر بخواهیم جانب انصاف را رعایت نماییم و واقعیات جامعه را در نظر بگیرم، باید بگوییم که انقلاب اسلامی ایران با هدف اجرای احکام و ارزش های الهی، دفاع از حقوق مظلومان، رعایت عدالت اجتماعی، نفی تبعیض و... شکل گرفت و به پیروزی رسید. از اوّل انقلاب اسلامی تا کنون، مسؤولان عالی رتبه نظام چه در گفتار و ارائه خط مشی و اصول کلی نظام و تدوین برنامه های دولت و چه در عمل همیشه بر این اصول تأکید و پافشاری داشته و برای بهبود سطح معیشتی، رفاه و... این اقشار اقدامات متعددی انجام داده اند؛ بنابراین ما با شما در اینکه اکثر مسؤولین به این مسائل توجه نکرده و... موافق نیستیم، زیرا بسیاری از مردم حتی در دورافتاده ترین روستاهای کشور که قبل از انقلاب از وضعیت مناسب اقتصادی برخوردار نبودند، به برکت انقلاب اسلامی و برنامه های حمایتی دولت از اقشار مستضعف، وضعیت به مراتب مناسب تری پیدا کرده اند. و این با

مراجعه به آمار، کاملاً قابل اثبات می باشد؛ اما اگر منظورتان این است که در بعضی جاها تبعیض و بی عدالتی وجود دارد و یا حقّی پایمال می شود، ما هم در این مقدار با شما موافقیم و مسؤولین عالی رتبه نظام نیز ضمن اذعان به آن همیشه دغدغه ونگرانی خود را از این وضع اعلام داشته و به مسئولین مربوطه تذکرات و توصیه های لازم را ارائه نموده اند.

در اینجا ابتدا به بررسی ریشه ای و پرداختن به علل و عوامل این قبیل مشکلات و نارسایی ها که حتی مقدار کم آن نیز زیبنده

جامعه اسلامی نمی باشد نیاز به بررسی دقیق علل و عوامل جامعه شناختی آن دارد که به اختصار مهم ترین آن ها را بیان می کنیم و سپس به ارائهراه کارهای حل این مشکلات می پردازیم:

۱- وجود فقر در کشور تا حدودی ناشی از ساختار اقتصادی کشور، وابستگی به صادرات نفت، جمعیت زیاد، عدم رشد صنایع مادر، وابستگی در بسیاری از مواد صنعتی به خارج از کشور، مشکلات ناشی از جنگ تحمیلی، محاصره اقتصادی و سیاسی و... است. شاید بتوان مهم ترین عامل آن را عدم اجرای کامل عدالت اجتماعی در کشور دانست؛ چنان که مقام معظم رهبری می فرمایند: «... در وضعیت کنونی، ثروت در کشور می جوشد و کسانی هستند که می توانند ثروت های زیادی را به دست آورند.... عدالت اجتماعی بدین معنی است که فاصله ژرفِمیان طبقات و برخوردارهای نا به حق و محرومیت ها از میان برود و مستضعفان و پابرهنگان که همواره مطمئن ترین و وفادارترین مدافعان انقلابند، احساس و مشاهده کنند که به سمت رفع محرومیت حرکتی جدی و صادقانه انجام می گیرد...»، (آیت الله خامنه ای:حدیث ولایت، ج ۱، ص ۲۸۷).

۲- ادامه و بقای فرهنگ فاسد و منحوس ۲۵۰۰ ساله پادشاهی در ایران از قبیل رشوه خواری، پارتی، روابط را مقدم بر ضوابط دانستن، استبداد رأی جاه پرستی و سلطه پذیری و تقدم منافع شخصی بر منافع اجتماعی و قانون، بی اعتنایی به حقوق محرومان و...

۳- عدم تثبیت ارزش های اسلامی و قانون گرایی و پایبندی به ضوابط در حدی که مسؤول یا مدیر اداره خودش را خدمتگزار بداند نه سوار بر مردم و... که این خود ناشی از عوامل مختلفی از قبیل: فقدان برنامه ای جامع و همه جانبه برای تربیت، آموزش و توجیه آنان، کم کاری

یـا بعضـا عملکردهـای غلـط نهادهـای فرهنگی کشور، سـردر گمی مسؤولان امور فرهنگی و عـدم ارائه برنامه منسـجم فرهنگی، فقدان اجماع نظر دولتمردان در کیفیت برخورد با این مسأله و... می باشد.

۴- عدم تصفیه کامل افراد در سطوح پایین بعد از وقوع انقلاب از یک سو و رعایت ننمودن مسائل اصیل اسلامی از قبیل: لیاقت و شایستگی، تعهد و تقوا، تجربه و مهارت و تخصص و... در گزینشها چنانچه حضرت علی (ع) در عهد نامه خود به مالک اشتر می فرمایـد: «ثم انظر فی امور عمالـک فاسـتعملهم اختبـارا و لاتولهم محاباه و اثره فانهما جماع من شـعب الجور و الخیانه و توخّ منهم اهلالتجربه و الحیاء من اهل البیوتات الصالحه والقـدم فی الاسـلام المتقـدمه...؛ در امور و کارهای کارمنـدان و کارگزاران خود دقت کنو پس از اینکه آنهـا را امتحـان نمودی به کـار بگمـار و در تعیین آنـان چنین کن: قبـل از این که آنهـا را به کاری بگماری آنان را مورد آزمایش و امتحان قرار بده به خاطر تمایل خاص به شخصی کسی را به کاری منصوب مکن خود سرانه و بـدون مشورت و یـا اسـتبداد رأی آنهـا را به کـار مگمـار زیرا اینگونه انتخـاب و منصوب نمودن یعنی از روی تمایل شخصـی و بـدون مشـورت و آزمـایش خـود سـتمگری و ظلم و خیـانت است و برای انتخابکارمنـدان و کـارگزاران دولت اینگـونه افراد را انتخـاب نمـا افرادی که اهـل تجربه هسـتند و در کشـاکش کارهـا ساخته و پرداخته شـده انـد اهل شـرم و حیاءو عفت هسـتند از خاندان های پاک دامن و صالح باشند سابقه و حسن سابقه آنها در اسلام بیش از دیگران باشد...» (نهج البلاغه، نامه ۵۳)

و

از طرف دیگر ضعف در بازرسی نظارت، حراست و مراقبت دولتی، حضرت آیت الله خامنه ای می فرمایند: «باید در گزینش کارمندان دولت دقت لازم صورت گیرد و به دنبال گزینش خوبان نظارت بر کار آنان نیز ضرورت است چون مقام و قدرت غالبا اخلاق و رفتار مسؤولان راتغییر می دهد بنابراین اگر بعد از گزینش حتی افراد پارسا و کاردان از بالا بر عمل کرد آنان نظارت دقیق نشود ممکن است به تدریج تغییر رویه داده و به سبب سستی در انجام وظیفه، موجب بی اعتمادی ملت نسبت به دستگاه حکومت اسلامی شوند. لذا نظام انقلابی در چگونگی انجامامور توسط کارگزاران و مسؤولان باید نظارت مستمر به کار آنان داشته باشد.» (فجر انقلاب در بهار قرآن ص ۲۰۳و ص ۲۰۵).

۵- تهاجم فرهنگی و تغییر ارزشها پس از دوران دفاع مقدس مانند با ارزش شدن پول شهرت، مدرک گرایی، رفاه طلبی، و تجمل پرستی و منفعت طلبی و بی توجهی به ارزش های اسلامی.

۶- اجرا نشدن امر به معروف ونهی از منکر یا نظارت ملی و همگانی که در روایات متعدد ضامن حفظ و سلامت جامعه و اجزاء اداری و... می باشد حضرت علی(ع) در بستر شهادت به فرزندان خویش امام حسن و امام حسین(ع) چنین سفارش می نمایند «امر به معروف و نهیاز منکر را ترک نکنید که در این صورت اشرار شما بر شما حاکم می شوند سپس شما برای رفع آنها دعا کنید اما دعای شما اجابت نمی شود»، (نهج البلاغه، نامه ۴۷)

و در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز این فریضه الهی در اصل هشتم در سه قسم مردم نسبت به یکدیگر دولت نسبت به مردم ومردم نسبت به دولت در نظر گرفته

شـده هر چنـد متأسـفانه راهکارها عملی شده این فریضه مهم و اساسـی در جامعه تبیین و اجرا نشده است. بنابراین، تا حسّاسـیت قابل توجهی که منجر به عزم ملّی برای برخورد با این معضـلات (تبعیضو بی عـدالتی، مفاسـد اقتصادی و...) به وجود نیاید، قطعا این معضـل همچنـان باقی می مانـد، هر چنـد بقیه عوامل نیز اصـلاح بشونـد؛ قرآن کریم می فرمایـد: «ان الله لا یغیّر ما بقوم حتی یغیروا مـا بانفسـهم؛ خداونـد سـرنوشت هیـچ قومی را تغییر نمی دهـد مگر آن که آنان آن چه را در خودشان است تغییر دهنـد» (سوره رعد، آیه ۱۱).

در اندیشه سیاسـی اسـلام، انسان قادر به تغییر سـرنوشت خویش و سـمت دهی آن در جهت خواست خود و نیز اصـلاح ساختار اجتماعی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خود می باشد.

۷- وجود مشکلات و نارسایی های اقتصادی، ناکافی بودن درآمدها، وجود تورم و خلاصه عدم تأمین نیازهای معیشتی و رفاهی کارمندان.

۸- پس از دوران دفاع مقدس و آغاز دوران بازسازی کشور، مدلی برای توسعه اقتصادی و اجتماعی در پیش گرفته شد که این مدل موجب بروز تضادهای ارزشـی و فاصـله گرفتن جامعه از شاخص های مطلوب گردید. به گونه ای که توسـعه نتایج عکس خود را ظاهر ساخت وفاصـله ها را تشدیـد نمود و باعث تغییر ارزش ها و با ارزش شدن پول و ثروت در نزد افراد جامعه گردید و در نتیجه موجب بی توجهی از سوی برخی مسؤولان رده پایین به حقوق اقشار مستضعف گردیده است.

در هر صورت، علیرغم اهتمام فراوان دین مقدس اسلام و بزرگان الهی بر رعایت عدالت اجتماعی در تمامی عرصه های جامعه، و تأکیدات فراوان امام راحل(ره) و مقام معظم رهبری در این خصوص و وجود قوانین بسیار در

حمایت از اقشار مستضعف، هنوز در جامعه اسلامیما شاهد وجود برخی از بی عدالتی ها و مشکلات می باشیم که هم نظام اسلامی موظف به مبارزه و محو تمامی اشکال بی عدالتی در جامعه بوده و هم از چنین توانی برخوردار می باشد. بر این اساس راهکارهای اقدامات مبارزه اصولی با بی عدالتی های موجود در جامعه را می توان درموارد ذیل بصورت مختص بیان نمود:

الف – توجه جدی به رعایت عدالت اجتماعی در برنامه ریزیهای توسعه و سازندگی کشور: پس از دوران دفاع مقدس و آغاز دوران بازسازی کشور مدل برای توسعه ی اقتصادی و اجتماعی در پیش گرفته شد که این مدل موجب بروز تضادهای ارزشی و فاصله گرفتن جامعه از شاخصهای مطلوب گردید. به گونه ای که توسعه نتایج عکس خود را ظاهر ساخت و فاصله ها را تشدید نمود. این عامل در برخی از تحلیلها و تحقیقات به عمل آمده , عامل اصلی افول ارزشها و ایجاد نابرابری در جامعه دانسته شده است.

حضرت آیت الله خامنه ای ضمن انتقاد از این روند, می فرمایند: ((در این مرحله از انقلاب , هدف عمده عبارت است از ساختن کشور نمونه که در آن , رفاه مادی هم راه با عدالت اجتماعی و توأم با روحیه و آرمان انقلابی , با برخورداری از ارزش های اخلاقی اسلام , تأمین شود. هر یک از این چهار رکن اصلی ضعیف یا مورد غفلت باشد, بقای انقلاب و عبور از مراحل گوناگون آن ممکن نخواهد شد)), (حدیث ولایت , ج ۱, ص ۲۸۶ و ۲۸۷).

و در جای دیگر می فرمایند: ((در نظام جمهوری اسلامی ایران اساس همه فعالیت ها باید مبتنی بر عدالت باشد زیرا

قسط و عدل از همه آرمان ها و اهداف نظام اسلامی والاتر و بارزتر است و بر این اساس رونق و شکوفایی اقتصادی هنگامی خوب و ارزشمند است که جهت آن مبتنی بر اقامه ی قسط و عدل در جامعه باشد. رشد اقتصادی در جامعه ی ما هدف اصلی هم نیست , بلکه رشد اقتصادی جزئی از هدف ماست و جزئ دیگر عبارت از عدالت است ... هر برنامه ی اقتصادی آن وقتی معتبر است که یا خودش به تنهایی , یا در مجموع برنامه ها ما را به هدف ث عدالت نزدیک کند, و الا اگر ما را از عدالت اجتماعی دور کند, فرض بر این که به رشد اقتصادی منتهی بشود کافی نیست)), (روزنامه رسالت , ۹/۳/۱۳۷۲).

ب - برخورد فیزیکی , مصادره و بازپس گیری اموال غاصبان و صاحبان ثروتهای نامشروع و بادآورده و قاطعیت در مبارزه با مفاسد اقتصادی و پرهیز از سیاسی و جناحی شدن این مسأله مهم . امام علی (ع) دو اقدام مهم و انقلابی را سرلوحه ی اقدامات حکومت عدل ث خویش قرار دادند:

۱- مصادره و باز پس گیری اموال غاصبان.

۲- احیای سنت برابری و مساوات در بهره مندی از بیت المال.

حضرت آیت الله خامنه ای در این زمینه می فرمایند: ((... با قوانین لازم و تأمین امنیت قضائی در کشور بساط تجاوز و تعدی به حقوق مظلومان و دست اندازی به حیطه ی مشروع ث زندگی مردم , جمع شود...)), (حدیث ولایت , ج ۱, ص ۲۸۷).

و در فرمان مبارزه با فساد که در یازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۸۰ خطاب به سران سه قوه صادر فرمودند

بر این امر مهم تأکید نمودند که خود بیانگر, عزم , همدلی و همکاری قوای سه گانه با برنامه ریزی های دقیق و حساب شده برای ریشه کن کردن فساد و تحقق عدالت اجتماعی می باشد.

ج - پیشگیری از پیدایش ثروتها و ثروتمندان نامشروع جدید: یکی دیگر از راههای مبارزه با وجود بی عدالتی در جامعه , جلوگیری از روی آوردن و دلباختگی والیان و کارپردازان حکومتی به اندوختن ثروت و افزودن بر حجم دارایی خویش است در این راستا اهم اقدامات پیشگیرانه عبارتند از:

۱- اسوه و نمونه بودن مسؤولان حکومت برای دیگر کارگزاران : امام علی (ع) می فرمایند: ((ان الله تعالی فرض علی ائمه العدل ان یقدروا انفسهم بضعفه الناس , کیلا یتبیذغ ب بالفقیر فقره ; خداوند بر امامان عدل فرض و واجب فرموده , خود را با اقشار ناتوان و محروم جامعه اندازه گیری کنند و زندگی خود را با آنان برابر نهند. تا تنگدستی فقیر, او را به هیجان نیاورد و موجب هلاکت و نابودی او نگردد)), (نهج البلاغه , خطبه ۲۰۹, ص ۳۲۵)

۲- زیر نظر گرفتن رفتار اقتصادی نزدیکان : حضرت علی (ع) در فرازی از عهدنامه ی مالك اشتر, در این زمینه می فرمایند ((والی را نزدیکان و خویشاوندانی است که خوی برتری طلبی و گردن فرازی دارند و در داد و ستد, کمتر حاضر به رعایت انصافند, وظیفه ی تو, آن است که ریشه ی ستم چنین افرادی را قطع نمایی)), (نهج البلاغه , نامه ی ۵۳, ص ۴۴۱).

۳- بازرسی , نظارت , حراست و مراقبت دولتی و نظارت بر دارایی کارگزاران :

حضرت آیت الله خامنه ای در این زمینه می فرمایند: ((باید در گزینش کارمندان دولت دقت لازم صورت گیرد و به دنبال گزینش ث خوبان , نظارت بر کار آنان نیز ضروری است , چون مقام و قدرت , غالبا" اخلاق و رفتار مسؤولان را تغییر می دهد, بنابراین اگر بعد از گزینش حتی افراد پارسا و کاردان , از بالا بر عمل کرد آنان نظارت دقیقی نشود, ممکن است به تدریج تغییر رویه داده و به سبب سستی در انجام وظیفه موجب بی اعتمادی ملت نسبت به دستگاه حکومت اسلامی شوند...)), (فجر انقلاب در بهار قرآن , ص ۲۰۳ و ۲۰۵).

د - بالا بردن میزان آگاهی مردم : با بالا رفتن میزان آگاهی مردم , درک آنها از حقوقشان افزایش می یابد و بی عدالتی را نمی پذیرند و به انحای مختلف برای دستیابی به حقوقشان می کوشند از این طریق قشر متوسط گسترش و نقش آنها در تصمیم گیری های سیاسی افزایش می یابد.

ه - توجه جدی به گسترش و تثبیت ارزشهای اسلامی در جامعه : زیرا وجود ارزشهای اسلامی مانند ایمان , تقوا, تعهد و... موجب ایجاد و اجرای عدالت در سطح جامعه می شود قرآن کریم می فرماید ((اعدلوا هو اقرب للتقوی)), (مائده / ۸)

امام علی (ع) نیز می فرماید: ((قد الزم نفسه العدل فکان اول عدله نفی الهوی ت عن نفسه ; هر که می خواهد به حهلیه عدل و داد آراسته شود می بایست هوا و هوسهای گوناگون را از خود دور کند)), (نهج البلاغه , خطبه ۸۷).

لذا برای مبارزه با بی عدالتی در جامعه ,

تحقق بـاوری عمیـق , درونی ریشـه دارد, عقلاـیی و مبتنی بر نظـام ارزشـی اسـلام در مـدیران جـامعه - به معنی کسـانی که در دسـتگاههای رسـمی تقنینی , اجرایی , قضایی , نظامی , و انتظامی , آموزشی , فرهنگی و تبلیغی و نیز دستگاهها و نهادهای غیر رسمی ولی مؤثر جامعه نقش تعیین کننده , ایفا می کنند, لازم و ضروری می باشد و باید این نظام ارزشی در

۱- رفتار حقیقی و حقوقی مدیران

۲- ساختار کلان کشور

۳- برنامه های اجرایی , تبلور و تجلی یابد.

و - فراهم نمودن امکانات و شـرایط و فرصـتهای مساوی برای همه افراد جامعه از لحاظ تحصـیلات , اشتغال , مسکن ; رفاه و... که در اصول متعددی از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران متبلور می باشد.

برای آگاهی بیشتر ر.ک :

- فصلنامه ی حکومت اسلامی , شماره ی ۱۷, ص ۴۸

- فصلنامه ی حکومت اسلامی , شماره ی ۱۸, ص ۲۶ و ص ۵۶

- محمدنقی نظرپور, ارزشها و توسعه , ص ۱۹۶ و ۹۳

- علی ذو علم , انقلاب و ارزشها, ص ۲۵۶ و ص ۲۶۴

- دکتر فرامرز رفیع پور, آناتومی جامعه , ص ۴۸۰

چرا فساد اخلاقی در جوامع غربی موجب ضعف و انحطاط تمدن آنان نشده است؟

پرسش

چرا فساد اخلاقی در جوامع غربی موجب ضعف و انحطاط تمدن آنان نشده است؟

پاسخ

اگر براساس بینش مادی به جوامع غربی و تمدنهای آنان نگاه کنیم، در قضاوت مادی گرایانه تمدنهای آنان را پیشـرفته و خالی از نقـاط ضـعف خواهیم دیـد; ولی در اینکه آیا تمـدن دارای نقاط ضـعف هست یا نه و اینکه چه تمـدنی به انحطاط و سـقوط نزدیـک و چه تمـدنی راه ترقی و پیشـرفت را طی کرده است، تنهـا نبایـد از دیـدگاه مادی بـدان نگریست، بلکه بایـد ارزشـهای اخلاقی و معنوی هم به عنوان معیار در نظر باشد . باید توجه داشت که انسانیت انسان به کمالات روحی و معنوی او است و اگر انسان منهای ارزشهای اخلاقی و معنوی مطالعه شود، ملاکی برای تقدم و برتری وجود نخواهد داشت.

بـا این وصف، روشن می شود که در تمـدنهایی که ارزشـهای اخلاـقی در سـطحی نازل وجود دارد و فساد اخلاق در آنها شایع می باشد ضـعف و انحطاط وجود دارد و پیشـرفت در صـنعت و تکنیک دلیلی بر این نیست که تمدن آنها به طور مطلق پیشـرفته است.

چرا ما مسلمان ها در صنعت نظامی و ماشینی عقب افتاده هستیم؟

پرسش

چرا ما مسلمان ها در صنعت نظامی و ماشینی عقب افتاده هستیم؟

پاسخ

عوامل متعددی در عقب ماندگی مسلمانان تأثیر گذار هستند در این جا به برخی از آن ها اشاره می شود:

۱ – انحراف از دین و عقب ماندگی از دانش و فن

یکی از علـل مهم عقب مانـدگی مسـلمانان در زمینه هـای مختلف به ویژه علم نظـامی و ظلمت، برداشت های انحرافی از آموزه هـای دینی است، برخی تصـور کرده انـد کـه دیـن بـا علـم و تکنولـوژی مخـالف بـوده و اصولاًـ دین مردم را به آخرت گرایی فراخوانده است بر این اساس مسلمانان به جای پرداختن به علم و نوآوری های تکنولوژی، به مسایل فردی پرداختند. این نگرش و رویکرد موجب شـد که مسـلمانان از قـافله علم و تمـدن و عقب بماننـد، حال آن که اسـلام نه تنها با علم و تکنولوژی و فنون نظـامی مخالف نیست، بلکه همگان را به یادگیری علم فرا خوانـده و برای یادگیری علوم، مرز جغرافیایی نشـناخته (۱) و از علم وحکمت به عنوان "گمشـده مؤمنان" یاد کرده است.(۲) از سوی دیگر یادگیری برخی از علوم را واجب شـمرده است.(۳) بهره گیری از علوم بود که مسلمانان در صدر اسلام، به پیشرفت های مهم علمی و تمدن دست یافتند.

۲ – عدم توانمندی نظامی و ترک جهاد.

قرآن با نگاهی جامع مسـلمانان را فرا خواند که از قوّت و قدرت نظامی برخوردار باشـید و سـلاح های همسو با شـرایط زمان را داشته باشید: "اعدّوا لهم ما استطعتم من قوه... ترهبون به عدوّ اللّه و عدوّکم(۴)، در برابر آن ها (دشمنان) آنچه توانایی دارید از نیرو آماده سازید تا به وسیله آن دشمن خدا و دشمن خود را بترسانید".

یکی از

عوامل مهم عقب ماندگی مسلمانان ترک جهاد و کوشش است.

اسلام مسلمانان را به فعالیت و جهاد در زمینه های مختلف فرا خواند.(۴) ولی مسلمانان دستورها و آموزه های دینی را فراموش کرده، به تن پروری پرداختند یکی از نویسندگان می نویسد:... آری جهاد در صحنه های علمی و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و نظامی به دست فراموشی سپرده شده و حُبّ نفس و عشق به دنیا و راحت طلبی و کوته نگری و اغراض شخصی بر آن ها چیره شده، تا آن جا که کشتگانشان به دست خودشان بیش از کشتگانی است که دشمن از آن ها قربانی می گیرد"(۵)

۳ – دشمنان

یکی از عوامل مهم عقب ماندگی مسلمانان، دشمنان اسلام و مسلمانان می باشند، قدرت های بزرگ که تمدن و پیشرفت های مسلمانان را بر نمی تابیدند، سعی کردند که با بهره گیری از ابزار مختلف، عقب ماندگی را به مسلمانان دیکته کنند. متأسفانه سیاست های استکبار با عدم خود باوری مسلمانان همسو شده و زمینه عقب ماندگی مسلمانان را افزایش داد. امروزه نیز استکبار جهانی پیشرفت های ایران اسلامی را بر نمی تابد، از این رو سعی می کنند با بهره گیری از اهرم های مختلف نگذارد که ایران قله های رفیع علم و تکنولوژی را فتح کند.

برای پیشرفت جهان اسلام و دست یابی به تمدن بزرگ اسلامی لازم است که مسلمانان به هویت اسلامی خویش برگشته و دستورها و آموزه های دینی را در خصوص علوم نظامی، اقتصادی و... رعایت کنند. از سوی دیگر شجره طیبه خود باوری را تقویت نمایند و بدانند که اسلام با علم و صنعت مخالف نیست و در اسلام هم سعادت دنیا و هم سعادت آخرت مسلمانان لحاظ شده است.

۴ – حکومت های وابسته

یکی

از عوامل مهم عقب ماندگی مسلمانان حکومت ها هستند که تحت تأثیر دشمنان خارجی قرار گرفته موجب شدند که مسلمانان از پیشرفت های علمی و صنعتی محروم شوند، زیرا برخی از حکومت های جهان اسلام بقا و دوام خویش را در عقب ماندگی فرهنگی و تضعیف استعداد و قابلیت های مسلمانان جستجو می کردند.

۵ – اختلافات و چند دستگی ها

از سوی دیگر جنگ های داخلی جهان اسلام و جنگ های گروهی و فرقه ای در کشورهای اسلامی نیز موجب شد که مسلمانان از پیشرفت های علمی و صنعتی بی بهره شوند.

پی نوشت ها:

۱ – محجه البیضاء، ج ۱، ص ۹۱، بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۷۷.

۲ – بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۶۸.

۳ – بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۷۷، مستدرک الوسایل، ج ۳، ص ۱۷۴.

۴ – انفال (۸)، آیه ۶۰، تفسیر نمونه، ج ۷ ص ۲۲۰.

۵ – تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۳۵۰ – ۳۵۱.

انقلاب و جنبشهای اجتماعی

جوانان ما به نظام و انقلاب علاقه مندند، ولی مشکلات را در کشور زیاد می بینند. آیا این مسائل قابل حل است؟

پرسش

جوانان ما به نظام و انقلاب علاقه مندند، ولی مشکلات را در کشور زیاد می بینند. آیا این مسائل قابل حل است؟

پاسخ

علاقه جوانان به اصل نظام و انقلاب بر کسی پوشیده نیست، ولی چنان که مرقوم داشته اید، مشکلاتی همچون بیکاری، مسکن، ازدواج و غیره نسل جوان را رنج می دهد و چه بسا آن ها را نسبت به آینده بدبین سازد. اما با وجود همه این مسائل، با توجه به شایستگی جوانان و تکیه گاه بزرگ ملت ایران که اسلام است و با خودباوری و تلاش بیش تر و بازگشت جوانان به خویشتن و اعتماد به نفس و عمل کردن به اسلام و دلسوزی مسئولان امیدواریم هر چه زودتر مشکلات برطرف گردد، جوانان باید از نیروی جوانی خود استفاده کنند و مهارت های لازم را بیاموزند و با تخصص و کارآموزی وارد عرصه زندگی شوند تا جذب بازار کار گردند و به این نکته واقف شوند کسی از خارج از ایران نمی آید کشور را بسازد، بلکه همه باید دست به دست هم

دهیم و کشورمـان را آباد کنیم. آفت رشـد و پیشـرفت، سـستی و ناامیـدی است. از این دو آفت بایـد اجتناب کنیم و با توکل بر خدا و عزمی راسخ جهت تحقق اهداف نظام اسلامی گام برداریم.

چرا می گویند انقلاب ما انفجار نور بود؟

پرسش

چرا می گویند انقلاب ما انفجار نور بود؟

پاسخ

این سـخن از کلمات گهربار امام خمینی قـدّس سـرّه می باشـد. اگر کسـی جریان پیروزی انقلاب رابررسـی کنـد و آن روزهای نورانی را به یاد داشـته باشـد, می تواند درک کند انقلاب ما انفجار نور بود; نوری که پس از انفجار, همهء سـیاهی ها و ظلمت ها و کدورت ها را کنار زد و فضای ایران را آکنده از روشـنی ساخت . دسـته دسته ظالمان و ستم پیشگان فرار را بر قرار ترجیح می دادند و به بیرون از کشور و یا به مخفی گاه ها می گریختند.کسانی که سالیان دراز به شکنجه جوانان برومند این مرز و بوم پرداختـه بودنـد, کسـانی که جوانـان را به منجلاب فسـاد دعوت می کردنـد و زنـان مسـلمان را به بی حجـابی و بی عفـتی می خواندند, کسانی که سـعی داشتند دین را ازصحنهء زندگی ایرانیان متدیّن براندازند, خوار و منکوب شدند و نور اسلام بیش تر در دل ها و زندگی مردم تابیدن گرفتن و غریو همه جا را پر کرد و فرشتهء آزادی به پرواز درآمد.

وقتی صـدای رادیو ایران به گوش انسـان رسـید که , برق خوش حـالی در چشـمان مردم پرتو افشـانی کرد و این جا بود که می شود با چشم دل دید انقلاب ما انفجار نور بود>.

چه گروه هـایی در اوّل انقلاب در کشور وجود داشت؟ با توجه به این که اول انقلاب گروه هایی در کشور وجود داشت، آن گروه ها چه شدند؟

پرسش

چه گروه هـایی در اوّل انقلاب در کشور وجود داشت؟ بـا توجه به این که اول انقلاب گروه هایی در کشور وجود داشت، آن گروه ها چه شدند؟

پاسخ

ابتـدای انقلاب گروه هایی بودنـد که در زمان انقلاب به وجود آمدند. از مهم ترین آن ها سازمان مجاهدین خلق بود که دارای تشـکیلاتی قوی تر از دیگر گروه هـا بود و این به خـاطر آن بود که در ابتـدای پیروزی انقلاب، پادگـان ها و کلانتری ها که به دست مردم می افتاد، این ها اسـلحه های فراوانی را ربودند تا در وقت مناسب از آن ها استفاده نمایند. این گروه بعداً ضربه های شدید به انقلاب اسـلامی زد و افراد و شخصیت های فراوانی به دست آنان ترور شدند و به شهادت رسیدند. این گروه به کشور

عراق فرار کردند و در آن جا فعالیت هایی علیه انقلاب اسلامی دارند. گروه دیگری که در بدو انقلاب ظهور و بروز کرد،گروه فرقان بود. این گروه نیز کارش را با ترور شخصیت هایی چون شهید مطهری، و شهید قرنی و شهید مفتح شروع کرد. خوشبختانه رهبر این گروه دستگیر شد و چون گروه کوچکی بود، متلاشی شد.

سازمان فدائیان خلق ایران نیز از دیگر گروه ها بود، که کمونیست بودند و بعداً به دو گروه اکثریت و اقلیّت تقسیم شدند. این ها نیز فراری شدند یا معدوم، و حرکت های ایذایی توسط اینان در شمال کشور و جنگل های شمال صورت گرفت.

هدف اصلی از انقلاب چیست ؟

پرسش

هدف اصلی از انقلاب چیست ؟

پاسخ

اهداف انقلاب را مختصرا می توان چنین فهرست کرد:

* رها ساختن کشور از تسلط و نفوذ بیگانگان به ویژه آمریکا،

* پیاده کردن احکام نورانی اسلام و ترویج فرهنگ خودی،

* نفی نفوذ فرهنگ بیگانه،

* خودکفایی در زمینه های مختلف،

* مقابله با سیاست های استکبار جهانی در سطح منطقه (مسأله فلسطین و رژیم اشغال گر قدس)،

* رفع فقر و محرومیت از طبقات محروم جامعه (به ویژه روستاها و مناطق دوردست)،

* بسط عدالت اجتماعی.

آیا اشغال لانه جاسوسی آمریکا توسط دانشجویان خط امام , کار صحیح بوده است و آیا اشغال کنسولگری ایران در افغانستان با اشغال سفارت آمریکا در ایران قابل قیاس نیست؟

پرسش

آیا اشغال لانه جاسوسی آمریکا توسط دانشجویان خط امام , کار صحیح بوده است و آیا اشغال کنسولگری ایران در افغانستان با اشغال سفارت آمریکا در ایران قابل قیاس نیست؟

پاسخ

اشغال کنسولگری ایران در افغانستان با اشغال سفارت آمریکا در ایران به هیچ روی قابل قیاس نیست، زیرا:

الف) آمریکا کشوری بود که سالها در ایران به غارتگری و مداخله پرداخته و در طی چند دهه رژیم سفاک شاه را برمردم ایران تحمیل کرده و از هیچ حمایتی نسبت به وی دریغ نمی کرد. پس از انقلاب اسلامی نیز آمریکا دست از توطئهو خیانت بر ضد ملت مسلمان ایران برنداشته و در پی براندازی نظام مقدس جمهوری اسلامی که ثمره مجاهدت ملتو خون ده ها هزار شهید بود، برآمد. از طرف دیگر با راه دادن شاه به آمریکا دهن کجی بزرگی به ملت ایران نمود.ازاین رو اشغال جاسوسخانه آمریکا که کانون توطئه بر ضد ملت بود، تنها عکس العمل ممکن در داخل ایران بود؛ درحالی که هیچ یک از ویژگی های یاد شده درباره رابطه ایران با افغانستان صادق نیست.

ب) عمل دانشجویان مسلمان ایران همراه با عطوفت اسلامی و بدون اندک جنایت و خونریزی انجام شده و دراولین اقدام زنان و سیاهپوستان به نشانه احترام جمهوری اسلامی ایران به زنان و همدردی با سیاهان ستمدیده آزادشدند. دیگر گروگان ها نیز پیش از آن که همه شرایط و حقوق ملت ایران تحقق پذیرد، آزاد شدند؛ در حالی که عملطالبانی ها اقدامی تروریستی و جنایت محض بود. به عبارت دیگر: مسأله اشغال کنسولگری نبود، بلکه کشتار وخونریزی عناصری بی گناه و دارای مصونیت دیپلماتیک بود.

به نظر شما جهت حفظ دستاوردهای انقلاب در شرایط کنونی چه باید کرد؟

پرسش

به نظر شما جهت حفظ دستاوردهای انقلاب در شرایط کنونی چه باید کرد؟

پاسخ

گرچه دشمن هم اکنون تلاش وسیع و گسترده ای برای مقابله با نظام اسلامی ما دارد و به شگردهای مختلفی دستمی یازد از قبیل:

الف) گسترش اعتیاد،

ب) تولید و توزیع فیلم های مبتذل و ویرانگر،

ج) گسترش ماهواره و انعکاس فیلم های سکسی و جنایی،

د) القاآت تبلیغاتی برای دلسرد ساختن امت از انقلاب و مسؤولین نظام،

ه) فشار اقتصادی از قبیل ارزانی نفت و تحریم کالاهای ایران و جلوگیری از پیمان های اقتصادی.

ولی با شکر و سپاس الهی مایه های امید فراوانی نیز برای حفظ دستاوردهای انقلاب وجود دارد که به ما آرامشخاطر نسبی می بخشد. ناگفته نماند که به ضعف های فراوانی اعتراف داریم ولی توجه داشته باشید که برای قضاوتباید بنا را بر انصاف گذاشت تا بتوانیم به حقیقت نزدیک تر شویم. حال با این نگرش به نقطه های امیدبیندیشیم:

الف) انصافا مسؤولین نظام در صدد دلسوزی و حفظ کیان انقلاب هستند،

ب) تا شعاع وسیعی، مردم در انتقاد سازنده آزاد هستند،

ج) تشکل و وحدت مردم به طور نسبی شایسته تحسین است،

د) تا آن جا که ما اطلاع داریم از اسراف و حیف و میل ها به میزان وسیعی جلوگیری می شود،

و) در بعد عمران، خدمات ارزنده و شایانی تاکنون شده و یا در شرف انجام است از قبیل: سدها، پالایشگاه ها و پتروشیمی ها، راه آهن، اتوبان ها،فرودگاه ها، فروشگاه ها، مناطق ویژه و آزاد اقتصادی، برق و آب رسانی و عمران روستاها به ویژه از طریق جهاد سازندگی، ایجاد شهرک هایصنعتی در کنار شرها، سرمایه گذاری بر تولید کشاورزی و...،

ه) در بعد فرهنگ و تعلیم و تربیت جامعه نیز قدم های شایسته ای تاکنون برداشته شده و تداوم

دارد (از قبیل: تبلیغات شایسته به طور دایم و درفصول مختلف، برگزاری نماز جمعه های باشکوه، گسترش و تقویت دانشگاه ها و حوزه های علمیه در قم و شهرستان ها و به ویژه پرورش افرادمتخصص در بعد تبلیغ و خطابه و نویسندگی، تقویت برنامه های صدا و سیما، برگزاری سمینارها و محافل علمی، فرهنگی و مذهبی، مسابقاتعلمی، نمازهای جماعت و سخنرانی در دوایر دولتی و ارگان ها، سوق مردم به ویژه جوان ها به سوی آشنایی و انس با قرآن و تفسیر و حفظ آن،انقلاب فرهنگی واصلاح و تکامل کتب درسی از ابتدایی تا آموزش عالی و دانشگاه ها، هم چنین سفره بسیاری از مفاسد جمع شده یا لااقل بهطور علنی و آشکارا کسی جرأت ارتکاب آن را به خودش نمی دهد و... .

در خاتمه این قسمت یادآور می شویم که در ارزیابی از دو امر نباید غفلت کرد:

۱- از کدام فضا گذشته و هم اکنون در چه موقعیتی قرار داریم،

۲- تا منزلگه مقصود چقدر مانده و با چه فضایی روبرو هستیم و اگر ندانیم ومعترف نباشیم که تاکنون چه کرده ایم نمی توانیم بفهمیم که از این به بعد چه باید کرد؟ازاین رو ما مدّعی نیستیم که آنچه تاکنون انجام گرفته کافی است ولی از نقش مفید و سازنده همین اقدامات نباید چشم پوشی کرد و با این وصف امید فراوانی بهتداوم و حفظ دستاوردهای انقلاب برای ما وجود خواهد داشت. به هر حال همان گونه که اشاره فرموده اید دشمن با همه وجودش در تلاش و سنگ اندازی است، ما نیزبا همه وجودمان باید سپر برگیریم و مراقب باشیم و این را بدانید که بیش از پیش مستعد هستیم ولی مهم آن است که از استعداد کنونی حداکثر بهره وری را داشتهباشیم.

Table align=center>

<width=٩٥٪ cellspacing=١> <TR align=Center><TD کـاروان رفـت و تـو در خـواب و بیابـان در پیش TD></TR> <TR align=Center><TD>/> کی روی ره زکه پرسی چه کنی چون باشی؟ TD> <TD> E/>
{<</Table

چرا حضرت امام قائل بودند که اصلاحات ارضی شاه موجب نابودی اقتصاد کشور شد؟

پرسش

چرا حضرت امام قائل بودند که اصلاحات ارضی شاه موجب نابودی اقتصاد کشور شد؟

پاسخ

اگر ارزانی معلول یارانه و فروش منابع طبیعی باشد، از نظر اقتصادی هیچ ارزشـی ندارد؛ بلکه نشان دهنده ویرانی اقتصادی است و اگر زمـانی آن منـابع پایـان یابـد کشور بـا نـابودی اقتصـادی مواجه خواهـد شـد. اما این که گفته می شود اصـلاحات ارضـی کشاورزی ما را نابود کرد، به چند جهت است:

۱- زمین های کشاورزی قطعه قطعه شد و از نظر فنی زمینی که یکپارچه نباشد سود دهی لازم را نخواهد داشت.

۲- در اثر تصاحب زمین بین برخی زمین دارها اختلافات بزرگی ایجاد شد و علاوه بر ضـررهای جانی، درگیری های فیزیکی و مشـکلات اخلاقی و شـرعی و اجتماعی، موجب ترک کشت در بسیاری از این زمین ها گشت و از این جهت کشاورزی آسیب دید.

۳- زمین دارهای بزرگ و فؤدال - که عمـدتا بایـد مشـمول این قانون می شدند - به علت وابسـته بودن آنها به نحوی از انحا با حکومت از این قانون فرار نمودند و معمولاً زمین های کوچک خرد شد.

ضمنا شـما نباید فقط یک روستا را حساب کنید؛ بلکه در مفید بودن یا مفید نبودن یک قانون، محاسبات کلی تری باید صورت گیرد. {J

چه علل و عواملی باعث تغییر و عدم تثبیت ارزش های معنوی در ایران بعد از انقلاب اسلامی شده است ؟

پرسش

چه علل و عواملی باعث تغییر و عدم تثبیت ارزش های معنوی در ایران بعد از انقلاب اسلامی شده است ؟

پاسخ

متأسـفانه علیرغم وجود ارزش هـای والاـی انسـانی و غنای مسائل فرهنگی و معنوی مکتب اسـلام و تجلی و تحقق این ارزش ها

بعد از انقلاب اسلامی در کشور عزیزمان ایران، یک سری علل و عوامل به وقوع پیوست که باعث تغییر ارزش های الهی و معنوی حاکم بر جامعه شد.در اینجا به اختصار به توضیح آنان می پردازیم:

۱ روند تغییر ارزشها از سال ۱۳۶۸ به بعد: پس از دوران دفاع مقدس و آغاز دوران باز سازی کشور، مدلی برای توسعه اقتصادی و اجتماعی در پیش گرفته شد که این مدل موجب بروز تضادهای ارزشی و فاصله گرفتن جامعه از شاخص های مطلوب گردید بگونه ای که توسعهنتایجی از قبیل تغییر ارزشها را در پی داشت به این بیان که:

اقدامات اقتصادی نظیر تغییر نرخ ارز و تورم موجب کاهش درآمد واقعی و قدرت خرید مردم گردید. همچنین با ابزار مختلف (واردات، تبلیغات، مراکز تجاری...) یک فرایند قویِ تولیدِ نیاز در مردم در پیش گرفته شد.

در نتیجه این دو امر، سطح نیازهای غالب مردم بالاتر از سطح درآمدشان قرار گرفت و مردم در ارضای نیازهایشان با موانع اساسی روبرو شدند. در نتیجه ارضای نیازهای تولید شده و از آن مهمتر و سیله ارضای آن نیازها، یعنی درآمد و پول برایشان با ارزش شد. و از آنجا کهدرآمد واقعی نیز کاهش یافت، دستیابی به درآمد بیشتر و پول، بیش از حد معمول با ارزش شد. از طرف دیگر عوامل مانند: نمایش ثروت قشر بالا و تسهیلاتی که برای قشر بالا فراهم آمد، گرایش بارز

مدیران دولتی به تجملات و ظواهر، و تغییر آتمسفر کل جامعه موجب شد که مردمارزش های جدید را تأیید شده (= هنجار) و جستجوی پول برای ارضای نیازهای جدید را درست و مشروع ببینند. بنابراین پول جزئی به یک ارزش غالب تبدیل شد و حداقل در مورد بیشتر کسانی که پول و درآمدشان کم بود، و کفاف ارضای نیازهایشان را نمی داد ارزشهای دیگر راتحت الشعاع قرار داد. در نتیجه این فرایندها ارزشهای اجتماعی از سنتی به سوی مدرن، از ساده زیستی به تجمل، از کمک و همیاری و ایثار و گذشت برای جامعه به سودجوئی فردی و از ارزش قناعت به ارزش ثروت و از انسجام و فردگرایی و از ارزشی دین و خدا به ارزش پول ودنیا، حرکت کرده اند، (ر.ک: فرامرز رفیع پور، توسعه و تضاد، فصل ۴۸۳ یا: آناتومی جامعه، ص ۵۲۲).

۲ تهاجم فرهنگی توسط دشمنان نظام اسلامی و با استفاده از عناصر داخلی وابسته از طریق برخی مطبوعات و روزنامه در جهت نهادهای انقلابی، سپاه، بسیج و تضعیف ارزشهای اسلامی مانند روحیه شهادت طلبی، جانبازی و ایثارگری و...، برای مساعد نمودن زمینه های لازمدر جهت استحاله ارزش های اسلامی و جایگزین نمودن ارزش ها و الگوهای غربی از طریق القای شبهات.

۳ در کنار عوامل فوق، نبود یک برنامه منسجم فرهنگی، عملکردهای غلط نهادهای فرهنگی کشور، سر در گمی مسؤولان امور فرهنگی، فقدان اجماع نظر دولتمردان در کیفیت برخورد با مسائل فرهنگی، کم کاری رسانه هایی مانند صدا و سیما و مطبوعات در دفاع از ارزشهایاسلامی و انقلابی، همگی در به وجود آمدن این موضوع مؤثر می باشند.

اما در مورد انتقال این ارزش ها باید گفت که نسل اوّل انقلاب، دستگاه های فرهنگی

و... در انتقال این ارزش ها به نسل دوم و سوم انقلاب و حتی تعمیق آنها برای خودِ نسل اول انقلاب، سهل انگاری و کم کاری هایی داشته اند که، موجب فاصله گرفتن تدریجی برخی از افرادجامعه، خصوصا جوانان از ارزش های اسلامی شده است. بعضی از این عوامل عبارت است از:

۱. مشکلات پس از انقلاب (مانند جنگ و توجّه به مسائل امنیتی و دفاعی و...) که نتیجه طبیعی آن فقدان برنامه ریزی های دقیق و کارشناسی شده برای نهادینه سازی و تثبیت ارزش ها و معارف اسلامی است.

۲. تغییر هنجارهای اجتماعی از ارزش های دینی و معنوی به ارزش های مادی و سودانگاری، در اثر بعضی از اقدامات اقتصادی و در پیش گرفتن مدل توسعه، باعث بروز تضادهای ارزشی و فاصله گرفتن جامعه از ارزش های اسلامی گردیده است.

۳. عملکرد منفی و نامطلوب بعضی از دستگاه های فرهنگی از جمله وزارت ارشاد و مطبوعات وابسته در سال های اخیر و میدان دادن به افراد و عناصری که غیر معتقد به نظام اسلامی و ترویج فرهنگ غربی از سوی آنان.

در این رابطه مقام معظم رهبری هشدارهای شدید به مسؤولان فرهنگی دادند و نارضایتی خود را از عملکرد وزارت ارشاد اعلام نمودند.

۴. کم کاری نیروها و دستگاه های انقلابی، در تولید برنامه های سالم، جذّاب و مفیدی که بتواند اوقات فراغت جوانان را پر کند و آنان را از توجّه به برنامه های ضد اخلاقی و فاسد فرهنگ بیگانه باز دارد.

۵. تهاجم فرهنگی غرب در جهت بی هویت کردن نسل جوان، تضعیف باورهای عقیدتی مردم، شکست نظام اسلامی در ایران با استفاده از پیشرفته ترین وسایل تکنولوژی و...

۶. پیروی از امیال و هواهای نفسانی که ناشی از عوامل محیطی، تربیت ناصحیح با بی

اعتنـایی، به ارزش هـای معنوی و... است. این مشـکل ناشـی از اراده و اختیـار خود انسـان است. خداونـد می فرمایـد: انا هـدیناه السبیـل اما شاکرا و اماکفورا ، (انسان، آیه ۳). متأسـفانه بسیاری از افراد تحت تأثیر هوای نفس و پیروی از امیال و خواهش های نفسانی، راه ضـلالت و گمراهی را بر می گزینند. قرآن در این زمینه فرموده است: لقد خلقنا الانسان فیاحسن تقویم * ثم رددناه اسفل سافلین ، (تین، آیه ۴ و ۵). متأسفانه این عوامل، باعث فاصله گرفتن برخی افراد از ارزش ها و مسائل معنوی و دوری آنان از روحانیان و مساجـد شده است. هر چند مردمو جوانان تیز بین و آگاه ما همواره کمال ارادت را به شخصـیتهای روحانی مانند حضـرت امـام و مقام معظم رهبری و بسـیاری از شخصـیت های دیگر که هیـچ گونه حقوقی از دولت دریافت نکرده و زنـدگی کاملاً ساده و در سـطح خیلی پایینی داشـته و همواره در خـدمت انقلاب بوده انـد، دارند.جدایی عده ای از جوانان از روحانیون ممکن است دلایل دیگری هم داشـته باشد، از جمله: ۱. عملکرد و رفتار ناشایست گروهی از شاغلان در دسـتگاه ها و نهادهای دولـتی و حکومـتی بـاعث پیـدا شـدن تعـارض و شـکاف بین گفتـار و عمـل آنـان شـده و مـوجب بـدبینی به تمـامی روحـانیت گشتهاست.

۲. برخی از رفتارها و برخوردها ناصحیح و مخالف شرع در بیان احکام شرعی، موجبات بدبینی عده ای از افراد خصوصا جوانان را فراهم آورده است، حضـرت امـام(ره) و رهبر معظم انقلاـب بارها خطر این گونه افراد را متـذکر شـده و در این خصوص می فرمایند: «معنایتحجر آن است که کسی که می خواهد از مبانی اسلام و فقه اسلام، برای

بنای جامعه استفاده کند، به ظواهر احکام اکتفا کند و نتواند کشش طبیعی احکام و معارف اسلامی را در آن جایی که قابل کشش است درک کند و برای نیاز یک ملّت و یک نظام و یک کشور که نیاز لحظه به لحظهاست، نتواند علاج و دستور روز را نسخه کند و ارائه بدهد، این بلای بزرگی است»، (روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۷/۳/۱۳۷۶).

۳. اختلافات جناحی و سلیقه ای در مسائل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، جایگاه و منزلت روحانیت را پایین آورده است.

۴. حل نشدن بسیاری از مشکلات و معضلات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی (مانند اشتغال، مسکن و رفاه)، و عدم اجرای ارزش های اسلامی در جامعه به صورت کامل (مانند عدالت اجتماعی، مبارزه با مظاهر فساد و...)، باعث شده که مردم این مشکلات را همواره از چشمروحانیت ببینند و انتظارات غیر واقعی و بیش از حد از آنان داشته باشند.

مجموعه این عوامل باعث شده تا دشمنان اسلام و انقلاب اسلامی با تهاجم فرهنگی، و درشت نمایی مشکلات، به القای اندیشه نسبی بودن ارزشها، جدایی دین از سیاست، ناکارآمدی مدیریت فقهی، اسلام منهای روحانیت پرداخته اند. البته کارها و اقدامات بسیار مؤثری درمقابل این روند انجام شده که آنها را می توان در دو بُعد، مورد بررسی قرار داد.

الف) اقدامات نظری و اندیشه ای:

۱- تقویت و تثبیت ارزشهای اسلامی و ایمان مذهبی از طریق برگزاری جلسات پرسش و پاسخ و مشاوره بصورت شفاهی و کتبی برای حل مشکلات و شبهات عقیدتی و برگزاری جلسات روح بخش دعا و سخنرانی های مفید و پرمحتوی نماز جماعت در مؤسسات و اداراتبرگزاری و گسترش برنامه روح بخش اعتکاف در سطح شهرها خصوصا دانشگاهها بطوریکه هر سال

با استقبال بیشتری روبرو بوده است.

۲- ایجاد و تقویت هویت جوانان از طریق شناخت استعدادها و تواناییهای بالقوه ای که دارند آشنا نمودن آنها با گذشته درخشان اسلامی و ملی خود و دستاوردهایی که در دوران انقلاب و بعد از آن داشته اند و آگاهی دادن نسبت به عقاید شوم دشمنان و خطرات ناشی ازانحرافات اخلاقی و اعتیاد و بالا بردن درک و شناخت و قدرت تحلیل جوانان و شناساندن عوامل مشکلات اقتصادی و معضلات اجتماعی و جدا نمودن برخی افراد روحانی نما و متحجر از سایر روحانیون وارسته، دلسوز و متعهد.

۳- از آن جا که تهاجم فرهنگی بیشتر فکر و فرهنگ و اندیشه افراد یک جامعه را مورد هجوم خود قرار می دهد در این راستا مؤسسات و دستگاههای فرهنگی اقدامات بسیار شایسته ای را در جهت مصونیت بخشیدن و زدودن آثار مخرب فکری و فرهنگی تهاجم فرهنگی بااستفاده از محققین و مت

با توجه به این که قرآن از سب مشرکان نهی کرده است , شعارهای انقلابی را چگونه توجیه می کنید؟

پرسش

با توجه به این که قرآن از سب مشرکان نهی کرده است , شعارهای انقلابی را چگونه توجیه می کنید؟

پاسخ

آیه شریفه، به یکی از ادب های دینی اشاره می کند که با رعایت آن، احترام مقدّسات جامعه دینی محفوظ مانده، دستخوش اهانت، ناسزا و یا سخرّیه نمی شود. این مسأله بدیهی است که هر فرد از مقدّسات مذهبی خود دفاع کند؛ بنابراین اگر مسلمین به منظور دفاع از پروردگار،بت های مشرکان را هدف دشنام خود قرار دهند، در نتیجه عصبیت جاهلی، آنان را نیز وادار می سازد که حریم مقدس خدای متعال را مورد هتك قرار دهند. از این رو دستور می دهد که به خدایان مشرکان ناسزا نگویند، (المیزان، ج ۷، ص ۳۳۲؛ ترجمهالمیزان، ج ۷، ص ۴۳۳). بنابراین مشخص می شود که مورد آیه مقدّسات مذهبی کافران و مشرکان است و هیچ ارتباطی با اعلام برائت از کافران، منافقان و قدرت های زورگو و سلطه طلب ندارد که در آیات متعددی مورد لعن و نفرین خداوند متعال قرار گرفته اند و دستور صریح به اعلام برائت و انزجار وتبرّی از اعمال زشت آنان، داده شده است.

گفتنی است که شعار مرگ بر آمریکا و آتش زدن پرچم این کشور و امثال آن، به هیچ وجه توهین به مقدّسات مذهبی مردم آمریکا (از قبیل عقاید و آموزه های مسیحیت، انجیل، کلیساهای کاتولیك، پروتستان، ارتدوکسی، کشیشان و...)نمی باشند؛ بلکه انزجار و نفرت ازسیاست های ظالمانه و سلطه طلبانه دولتمردان آمریکا است. مردم ایران، انزجار خود را در قالب شعار «مرگ بر آمریکا» و آتش زدن پرچم این کشور نمایان می سازند.J

آیا ایده های اصلاح طلبان متناسب با اسلام است و عملکرد جوانان در مقابل تحولات اخیر باید چگونه باشد؟

پرسش

آیا ایده های اصلاح طلبان متناسب با اسلام است و عملکرد جوانان در مقابل تحولات اخیر باید چگونه باشد؟

پاسخ

برای پاسخ به این سؤال ابتدا لازم است تا به دو تعریف متفاوت اصلاحات در ادبیات اسلامی و در ادبیات سیاسی پرداخته و سپس زمینه ها و اهداف مطرح شدن این اصطلاح را در جامعه مورد بررسی قرار می دهیم و در نهایت برخی از دستاوردهای روند اصلاحات را بیانمی داریم:

الف تعریف اصلاحات در ادبیات اسلامی: اصلاح در فرهنگ اسلامی به معنای از میان برداشتن تباهی و نادرستی در محیط اجتماعی می باشد و دارای مؤلفه اساسی است: اول تلاش پی گیر برای درکاسلام با اتکاء به منابع اولیه (کتاب، سنت). دوم تلاش برای تطبیق بین ارزش های دینی و شرایط زندگی در هر عصر و زمانه بنابراین بزرگترین مصلحان جهان پیامبران هستند که طریقه سیر زندگی دنیا و آخرت را به انسان می آموزند، لذا از دیدگاه اسلام و قرآن اصلاح طلب باید درخط انبیا و با تمسک به تعالیم آنان و کتاب الهی به اصلاح جامعه بپردازد. قرآن کریم آیه ۹۰ / هود می فرماید: «ما اجر اصلاح طلبانی را که با تمسک به کتاب خدا و به پاداشتن نماز در جامعه به اصلاح طلبی می پردازند را ضایع نمی کنیم» اگر اصلاح طلبی در مسیر دیگری واقع شود ازدیدگاه قرآن، افساد است، زیرا هر تحولی را نمی توان در جهت صلاح جامعه به حساب آورد برخی تغییر و تحولات ظاهرا خدماتی را برای اجتماع به ارمغان می آورد اما در واقع ریشه اجتماع را می خشکاند. اگر اصلاح طلبی از مسیر الهی خارج شد تنها عنوان اصلاح را با خود یدکمی کشد و در واقع موجبات فساد و

تباهی جامعه را فراهم می آورد. مهمترین اهدافی که از سوی مصلحان مسلمان دنبال می شوند عبارت اند:

۱ اصلاح امور دنیوی: مصلحان با تأکید بر پرهیز از شرارت های اجتماعی و مفاسد، ضرورت تعلیم و تربیت صحیح افراد، تحقق نظم اجتماعی، سخت کوشی و وجدان اجتماعی، اصلاح فرهنگی و بالاخره سامان بخشی به امور سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، سعی دارند تا جامعهرا از عقب ماندگی رهایی بخشیده و وضعیت معیشت و زندگی اجتماعی را بهبود بخشند.

۲ اصلاح تفکر و اندیشه و توجه به مبانی نظری اصلاح.

۳ اصلاح روشی: تأکید بر جایگاه قرآن، سنّت، اجماع و عقل در مقام، استخراج احکام شرعی و ضرورت پایبندی به این منابع از جمله اهداف ارزنده جنبش اصلاح طلبی است که روش (متدولوژی) شناخت اسلامی را از ورود بدعت ها حفظ نموده است.

ب تعریف اصلاحات در ادبیات سیاسی: (Reform): اصلاحات به معنای دگرگونی در جهت تأمین برابری اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و گسترش دامنه اشتراک سیاسی، در جامعه است.اصلاح طلبی، هواداری از سیاست تغییر زندگی اجتماعی، اقتصادی یا سیاسی با روش های ملایم و بدون شتاب می باشد. بر این اساس واژه اصلاحات در مقابل واژه انقلاب(Revolution)می باشد که این دو پدیده از نظر شتاب، دامنه و جهت دگرگونی در نظام های سیاسیو اجتماعی تفکیک پذیرند. انقلاب به یک دگرگونی سریع، کامل و گاه خشونت آمیز در ارزش ها، ساختار اجتماعی، نهادهای سیاسی، سیاست های حکومتی و رهبری سیاسی اجتماعی اطلاق می شود. اصلاح طلبی از نظر کلی در برابر ارتجاع و محافظ کاری از سویی و انقلاب خواهی ازسوی دیگر قرار می گیرد، (ر.ک: کتاب دانشنامه سیاسی، داریوش آشوری ص ۷۲).

با در نظر گرفتن این دو تعریف این نکته مشخص می شود که، اصلاح به مفهوم

اسلامی با اصلاح به مفهوم رفورم متفاوت می باشند. به عبارت دیگر اصلاح اعم از رفورم می باشد زیرا از آن حیث که به آرمان های متعالی دین نظر دارد شامل و جامع است و حتی انقلاب به عنوانیک روشی اصلاحی قابل تعریف است اصلاح اهداف عالی انقلاب را تعیین می کند و از طرف دیگر مرحله ای از انقلاب است که پس از پیروزی و تحکیم ساختارهای آن، به تدریج کاستی ها را برطرف می سازد.

ج: بررسی زمینه ها و اهداف مطرح شدن اصلاحات در جامعه: همچنانکه گذشت اصل موضوع اصلاح و اصلاح طلبی از آموزه های دینی و اسلامی محسوب می شود و از دیدگاه منابعاسلامی در ذات دین قرار دارد و از ارکان هویت دینی است. انقلاب اسلامی ایران هم که الهام گرفته از آموزه های دینی می باشد در ذات و جوهر خویش به اصلاح امر می کند. و این امر پیوسته توسط برخی از مسؤولین نظام، از جمله متأسفانه رهبری مورد تأکید و توجه بوده است. درواقع این یک امر طبیعی است که هر سیستمی برای حفظ بقای خود و ادامه کارکردها و رسیدن به اهداف موردنظر، نیاز به نوعی باز تولید در عناصر معیوب و کارکردهای ناقص خود دارد. در غیر این صورت عناصر و کارکردهای معیوب به تمام سیستم سرایت کرده و کل نظام را مختلمی نماید. انقلاب اسلامی ایران که به عنوان اصلاح گسترده و فراگیر در کارکردها و در ساختار سیاسی نظام قبل به رهبری حضرت امام(ره) روی داد یک پدیده دفعی نیست، بلکه یک امر تدریجی می باشد، یک مرحله انقلاب که تغییر نظام و ساختار سیاسی رژیم قبل بود، دفعی بود وتمام شد اما تغییر و اصلاح در کارکردها

امری تدریجی و در بستر زمان باید روی دهد و تحقق کامل انقلاب به آن است که بخش های تحول نیافته، اصلاح و کاستی ها برطرف گردند، در انتخابات هفتم ریاست جمهوری، آقای خاتمی شعارهایی از قبیل تحقق جامعه مدنی، کثرت گرایی،آزادی بیان، قانون گرایی و حقوق شهروندی را مطرح کردند و این در حالی بود که مفهوم اصلاحات در ادبیات سیاسی کشور چندان تداول نداشت.

از همان روز اول، مطبوعات خارج از کشور (غربی و شرقی) اصطلاح رفورمیسم را به این حرکت می دادند و آقای خاتمی را به عنوان یک رفورمیست مورد خطاب قرار می دادند دو سال طول می کشید که اصطلاح رفورم وارد ادبیات روزنامه ای کشور شد و قرائت های مختلفیاز آن صورت گرفت که دو پایگاه را می توان تعریف کرد:

پایگاه اول: مبتنی بر سکولار کردن حکومت است. این قرائت که متعلق به یک اقلیت خاص و جمعی از روشنفکران کشور که در رقابت های سیاسی میدان دار مفهوم دادن به این کلمه ها شوند. اصلاحات برای اینان پروسه ای است که باید از حکومت اسلام زدایی کرد و برایاصلاحات مفاهیم جدیدی مانند کثرت گرایی در قرائت های دینی را مطرح می کنند. پایگاه دوّم، مبتنی بر کارآمدتر کردن حکومت می باشد که ریشه اش استقبال گسترده مردم از آقای خاتمی بود که مردم دو نکته مهم را در انتخابات بیان کردند یکی تولّای مردم به نظام بود که در انتخاباتارکان آن شرکت کردند و دوم، تقاضای مقداری تحوّل بود می خواستند نظامشان کارآمدتر شود مقام معظم رهبری اهداف اصلی اصلاحات را متوجه رفع سه معضل بزرگ فقر، فساد، و تبعیض و بی عدالتی می دانند و با ذکرعینی مجموعه ای گسترده از نابسامانی های اجتماعی، اقتصادی واصلاحات را ناظر بر حل این

معضـلات به شـمار می آورنـد. (ر.ک: به «پرچمـداران اصـلاحات» کیهان ش ۱۶۸۵۹ ص ۲) از نظر ریـاست محـترم جمهوری، اصـلاح گری بایـد بر پایه های دینـداری، معنویت و تقویت نظارت مردم اسـتوار بوده و اصـلاح واقعی بایـد در مبنا و چارچوب بزرگترینـدسـتاورد انقلاب یعنی قانون اساسـی باشد (ر. ک: اطلاعات، ۶/۲/۱۳۷۹ شماره ۲۱۸۹۳) مقـام معظم رهبری بر تفکیک میان دو الگوی متفاوت از اصلاح طلبی تأکید دارند «اصلاحات یا اصلاحات انقلابی و اسلامی و ایمانی است که همه مسؤولان کشور، مردم مؤمن و صـاحب نظران بـااین اصـلاحات موافقنـد و یـا اصـلاحات آمریکـایی است که همه مسؤولان کشور، مردم مؤمن و همه آحاد هوشیار ملّت با آن مخالفند»، (رهنمودهای مقام معظم رهبری در جمع کارگزاران نظام،۱۹/۴/۷۹).

دشمنان انقلاب اسلامی به خصوص آمریکا با تجربه مثبتی که از انجام اصلاحات آمریکائی توسط گورباچف در شوروی سابق که منجر به فروپاشـی آن شد، داشـتند تلاش نمودند تا با تمسک به تبلیغات گسترده و استفاده از عناصر داخل خود و مطبوعات وابسـته چنین القاء کننـدکه این نظام احتیاج به اصـلاحات دارد و با سوء اسـتفاده از این شـعار تمامی ارکان نظام ج. ا.ا. از قانون اساسـی گرفته تا سایر نهادهای انقلابی را مورد هجوم خود قرار داده و انجام اصـلاحات در ایران را به معنای تکیه بر جمهوریت نظـام و کنـار گذاشـتن اسـلامیت نظـام ترویـج نمودنـد و بااسـتفاده از فضـای باز بوجود آمـده از دوم خرداد، استراتژی اسـتحاله تدریجی نظام را از طریق انجام مکانیزم اصـلاحات و در نتیجه تغییر در ساختار نظام را دنبال کردند ولی این نقشه شوم با تیزبینی دقیق مقام معظم رهبری افشا شد.

ایشان در سخنانی که در ۱۹ تیر

ماه ۱۳۷۹ در جمع کارگزاران نظام ایراد نمودند بر این نکته تأکید فرمودند که «ما مخالف اصلاحات نیستیم بلکه اصلاحات لازم و مطابق نیاز کشور و منطبق بر روح انقلاب و اسلام می باشد... اگر اصلاح به صورت نو به نو انجام نگیرد نظام فاسدخواهد شد و به بیراهه خواهد رفت اصل اصلاحات یک کار لازم است وباید انجام بگیرد وقتی اصلاحات انجام نشود برخی از نتایجی که ما امروز با آنها دست بگریبانیم پیش می آید، توزیع ثروت ناعادلانه می شود، نوکیسه گان بی رحم بر نظام اقتصادی جامعه مسلط می شوند فقرگسترش پیدا می کند زندگی سخت می شود و مغزها فرار می کنند...». هدف اصلی مقام معظم رهبری افشای دست های پنهان و آشکاری بود که در مرحله مشابه سازی اوضاع ایران با شوروی سابق براساس طرح آمریکا و دقیقا با انگیزه فروپاشی نظام جمهوری اسلامی وارد عمل شده اند.

د : اما درباره عملکرد جوانان در مقابل تحولات اخیر جامعه: باید گفت که مهمترین وظیفه جوانان در این مقطع حساس شناسایی و تشخیص اصل

هر انقلابی در گذر زمان دستخوش تغییر و تحول است اما چرا در انقلاب اسلامی ایران از این تحولات ممانعت بعمل می آید.

پرسش

هر انقلابی در گذر زمان دستخوش تغییر و تحول است اما چرا در انقلاب اسلامی ایران از این تحولات ممانعت بعمل می آید.

پاسخ

در ابتدا لازم است، فلسفه اصلی و اهداف تشکیل حکومت اسلامی و نهایت چیزی که می توان از حکومت اسلامی انتظار داشت، مشخص نمود. بر این اساس مهم ترین فلسفه و اهداف تشکیل حکومت اسلامی عبارت است از:

۱. استقرار توحید و خداپرستی در زمین و رهانیدن مردم از بندگی و فرمانبرداری غیر خدا: و لقد بعثنا فی کل امةٍ رسولاً ان اعبدو الله و اجتنبوا الطاغوت... . روشن است تحقق این هدفبسیار خطیر و بزرگ، نیازمند سازمان و قدرت سیاسی اجتماعی است.

۲. رشد و تعالی علمی، فرهنگی و تربیتی انسان ها و رهایی و.... آنان از نادانی و جهل. هو الذی بعث فی الامیین رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکّیهم و یُعلّمهم الکتابو الحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلالٍ مبین ، (جمعه، آیه ۲).

۳. آزادسازی و رهایی توده های مردم و انسان های مستضعف از چنگال ظالمان و ستمگران و از زنجیرهای اسارت و بردگی: ... و یضیع عنهم امرهم و الاغلال التی کانت علیهم... ،(اعراف، آیه ۱۵۷).

۴. برپایی جامعه نمونه و مدینه فاضله آرمانی از راه اقامه قسط و عدل اسلامی: لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط... ،(حدید، آیه ۲۵).

۵. اجرای کامل قوانین آسمانی اسلام با تمام ابعاد آن (اعم از قوانین اقتصادی، حقوقی، اجتماعی، سیاسی، نظامی و...).

پس فلسـفه تشکیل حکومت، تأمین نیازهای مادی و معنوی و فراهم نمودن زمینه و بستر رشد و تکامل انسان و در نتیجه سعادت و خوشبختی او در دنیا

و آخرت است. حکومت اسلامی موظف است، با تمامی امکانات و در حد توان خود، زمینه های کمال انسان ها را فراهمنموده، زمینه های فساد را از میان بردارد. اما آیا اینکه با فراهم بودن تمامی این زمینه ها و بسترسازیها، همه افراد جامعه اصلاح خواهند شد، در جواب می توان به این آیه اشاره کرد که: انّ الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا مابانفسهم... هیچ قومی را تغییر نمی دهد؛ مگر آنان حال خود را تغییر دهند{M، (رعد، آیه ١١).

بر مبنای این اصل مهم هرگونه تغییری در سرنوشت انسان ها و اصلاح یا انحطاط اجتماعی و فردی یک جامعه، منوط به خواست و اراده انسان است. افراد یک جامعه، زمانی به طور کامل اصلاح می شوند که بر اساس اراده، گزینش و کنش اختیاری خود بتوانند از شرایطمحیطی که به برکت حاکمانی عادل و الهی، قوانین به احکام و ارزش ها و معارف اسلامی به وجود آمده استفاده کنند و راه تعالی و تکامل خود را در پیش گیرند. بنابراین وجود حاکمانی الهی و سایر شرایط محیطی (قوانین اسلامی، تأمین نیازهای مادی و رفاه، امنیت و...) هر چند درروند تکاملی و اصلاح جامعه امری کاملاً ضروری و لازم است؛ اما به هیچ وجه کافی نیست؛ بلکه اراده و گزینش و کنش اختیاری خود افراد یک جامعه نیز، شرط دیگر این مجموعه است. از این رو شاهدیم که در طول تاریخ، با این که پیشوایان الهی (مانند پیامبر اکرم(ص) و ائمهمعصومین(ع) در جامعه بوده اند و تمام شرایط و زمینه های رشد و تعالی برای مردم فراهم بوده است؛ اما چون همه افراد آن جامعه، به چنان درک و شناختِ عمیق نرسیده

بودند، که اصلاح کامل و فراگیر در جامعه محقق نشد.

در پاسخ سؤال شما هم گفتنی است که:

یکم، وجود حکومت در هر جامعه ای، از ضروری ترین مسائل است. امام علی(ع) می فرمایند: لابد لناس من امیر بتراد فاجر و اگرنه جامعه بدون حکومت، سر از آثار منفی و هرج و مرج در می آورد.

دوم، بر اساس آیات و روایات و ادله عقلی متعدد، در زمان غیبت امام معصوم(ع)، ولی فقیه جامع الشرایط جانشین امام معصوم(ع) بوده و موظّف به تشکیل حکومت اسلامی و اجرای قوانین و مقررات اسلامی، پیاده نمودن ارزش های الهی، تأمین نیازهای مادی و رفاهی و فراهمنمودن زمینه های رشد و تکامل جامعه است و صرف احتمال این که در آینده شاید انقلاب منحرف شود و... به هیچ وجه موجب سقوط تکلیف نمی شود. خصوصا با توجه به اقدامات پیامبران و امامان معصوم(ع) مانند پیامبر اکرم(ص) و امام علی(ع) در جهت تشکیل دولت اسلامی بااین که خود این بزرگواران بارها خبر از انحراف مردم و... را می دادند ولی از آنجا که مأمور به تشکیل حکومت بودند و از سوی دیگر وجود حکومت و نظام اسلامی هر چند در کوتاه مدت برکات و اثرات بسیار زیاد و مفیدی برای حال و آینده جامعه دارد. با تمام توان اقدام به این امرمهم نمودند و چنانچه ما شاهدیم، هر چند حکومت پیامبر(ص) امام علی(ع) چند سال بیشتر دوام نیاورد ولی بیشترین دستاوردهای مثبت را برای جوامع بشری و مسلمانان در بر داشت و انقلاب اسلامی نیز آثار و برکات مادی و معنوی بسیار زیادی را داشته و خواهد داشت که نباید ازآنها غافل شد.

برای آشنایی بیشتر به دستاوردهای انقلاب اسلامی مراجعه نمایید.

سوّم. کج روی

و فساد جامعه و انقلابیان، ممکن است، ولی ضروری و جبری نیست. اگر فساد آنان حتمی نباشد که نیست افول انقلاب ها چه علّتی می تواند داشت؟

خیزش و جنبش قبلی مردم که به روی کار آمدنِ نظام انقلابی منتهی شد بدین سبب بود که آنان احساس فقر یا ظلم، یا از دست دادن شأن و حیثیت بین المللی و جانی و محرومیت از رسیدن به کمالات معنوی و اخلاقی کردند. حال اگر نظام انقلابی، در جهت تحصیل و تأمیناین نیازهای مادی و معنوی، مرتبا در حال اصلاح و پالایش درونی ساختار خود و مبارزه با آفتها و آسیب های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و... باشد و به خواسته های منطقی و برحق مردم (عدالت، برابری، آزادی و...) بها دهد، آیا می توان تصور کرد که باز هم به سرنوشتبعضی از انقلاب هایی که از اهداف خود منحرف شدند دچار بشود؟!

پس هیچ قانون طبیعی و جبری، وجود ندارد که به مقتضای آن هیچ انقلابی قابلیت بقا و دوام نداشته باشد انقلاب های عدیده، یکی پس از دیگری و پی درپی پدید آید. ولی از سوی دیگر، باید دانست که هیچ قانون طبیعی و جبری ای هم وجود ندارد که بتواند ضامن بقا و دوامانقلاب تلّقی شود؛ و اساسا در قلمرو علوم انسانی و اجتماعی، نمی توان و نباید از قوانین جبری چه در طرف اثبات یک امر و چه در طرفِ نفی آن دم زد، زیرا امور و شؤون انسانی همیشه در گرو شناختِ خواست و گزینش انسان است. (استاد محمدتقیمصباح یزدی، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، ص ۳۸۴)

چهارم. در هر جامعه ای، مردم واقعا خواهان عدالت بوده و

هیـچ جامعه ای نیست که اکثریت آن با اجرای عدالت مخالف باشـند. بعضـی از انقلاب ها مشاهده می شود که - به رغم شـعار عـدالتخواهی آنان مردم از آنها کناره گرفته انـد، این به علّت فقـدان و یا عـدم اجرای عدالت بهصورت کامل است، نه به جهت اجرای عـدالت، زیرا یکی از مهم ترین آثار تحقق عـدالت اجتماعی، بقا و ادامه قـدرت سیاسـی است. امام علی(ع) می فرماید: « اعـدل تـدوم لک القـدر ؛ با عدالت رفتار کن تاقدرت برای تو باقی بماند{M و اعـدل تحکم ؛ به عـدالت رفتار کن تا حکومت کنی{M. (الحیاه، ج ۶، صص ۲۳۹ و ۳۲۹)

پنجم. با نگاهی دقیق به ویژگی های انقلاب اسـلامی، به دست می آید که انقلاب اسلامی ایران، با اکثریت انقلاب ها خصوصا انقلاب های مشـهور دنیا مانند انقلاب انگلسـتان، فرانسه، روسـیه و امریکا بسـیار متفاوت است. انقلاب اسـلامی، بیش از هر چیز یـک انقلاب فرهنگیـاست؛ نه یـک انقلاب سیاسـی، حقوقی و اقتصادی صـرف. ویژگی برجسـته این انقلاب، عامل فرهنگی و معنویت گرایی و تأکیـد عمـده مردم بر دستیـابی و احیـای ارزش های الهی است که مردم با کمال آگاهی و بینش و درک بالا، آن را انتخاب نموده و برای احیای آن عزیزترین فرزنـدان خودرا نیز تقـدیم کرده اند. آنان مشـقات زیادی را متحمل شده اند و اکنون نیز از آن حمایت می کنند.

ششم. به رغم ویژگی هـا و امتیـازات انقلاب و مردم مـا نسبت به جوامع انقلابی دیگر، باز هم آیات قرآن کریم ما را به درس گرفتن از سرگذشت پیشینیان ترغیب می کند. (حشر، آیه ۲؛ آل عمران، آیه ۱۳؛ یوسف، آیه ۱۱۱).امیرالمؤمنین علی(ع) مکررا ما را به سرنوشت ملت های پیش و مطالعه تاریخ و عبرت گرفتن از آن دعوت فرموده

است. (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲). آن حضرت مهم ترین موانع انقلاب و اسباب شکست نهضت ها را، کینه توزی، تفرقه و پشت کردن بهیکدیگر معرفی می کند. امام خمینی(ره) در وصیت نامه سیاسی الهی خود، با هشدار به این که انقلاب نباید به دست نااهلان بیفتد، رمز تداوم انقلاب را چنین معرفی می کند: «بی تردید رمز بقای انقلاب اسلامی، همان رمز پیروزی است و رمز پیروزی را ملت می داند، و نسل های آینده درتاریخ خواهند خواند که دو رکن آن انگیزه الهی و مقصد عالی حکومت اسلامی و اجتماع در سراسر کشور با وحدت کلمه برای همان انگیزه و مقصد می باشد».

شهید مطهری، سه رکن اصلی بقا و تداوم انقلاب اسلامی ایران را، عدالت اجتماعی، استقلال و آزادی و معنویت اسلامی می داند. (پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۱۱۵) به نظر ایشان اگر با واقع بینی و دقت کامل، با مسائل انقلاب روبه رونشویم و در آن تعصبات و خودخواهی را دخالت دهیم، شکست انقلاب، همانند نهضت صدر اسلام، حتمی خواهد بود. (همان، صص ۲۸۲۷) حضرت آیت الله خامنه ای نیز در این زمینه می فرماید: «میکروب رجعت یا ارتجاع، دشمن بزرگ هر انقلاباست که به درون جوامع

اصول یک انقلاب با چه خطراتی مواجه است (منظور انقلاب اجتماعی)؟

پرسش

اصول یک انقلاب با چه خطراتی مواجه است (منظور انقلاب اجتماعی)؟

پاسخ

یک انقلاب اجتماعی اصولاً با خطرات و آسیب های متعددی از جهت فرهنگی و اجتماعی، سیاسی و اقتصادی روبروست. در اینجا جهت عینی تر وکاربردی تر شدن موضوع، آسیب های انقلاب اسلامی ایران را - که به عقیده بسیاری از متخصصین(ر.ک: حمید عنایت، انقلاب در ایران سال ۱۳۷۹، مذهب به عنوان ایدئولوژی سیاسی ؛ اسکاچپل، حکومت تحصیلدار و اسلام شیعی در انقلاب ایران.) در شمار انقلاب های اجتماعی بزرگ جهان قرار دارد - بیان می نماییم.

جهت آشنایی با این آسیب ها مراجعه نمایید به ضمیمه نامه (تصویر صفحاتی از کتاب انقلاب اسلامی و چرایی و چگونگی رخداد آن، دکتر مصطفی ملکوتیان، دکتر سید صادق حقیقت و عبدالوهاب فراتی، نشر معارف ویراست سوم، ۱۳۸۰، صص ۱۶۸ تا ۱۸۰.

فکر می کنم که شرایط زمان کنونی ما خیلی شبیه زمان امام علی (ع)و امام حسین است .روندی حسن (ع)بدهد و آمریکا به مثابه معاویه بر کشور ما مسلط شود .نظر شما در این زمینه چیست ؟

پرسش

فکر می کنم که شرایط زمان کنونی ما خیلی شبیه زمان امام علی (ع)و امام حسین است .روندی حسن (ع)بدهد و آمریکا به مثابه معاویه بر کشور ما مسلط شود .نظر شما در این زمینه چیست ؟

پاسخ

هر چند حوادث تاریخی امکان تکرار برای جوامع دیگر و نسل های بعد را نیز داشته و قرآن کریم ما را به عبرت گرفتن از سرنوشت پیشینیان فرا می خواند، اما باید توجه داشت که این مهم در صورتی است که عوامل و پارامترهای به وجود آورنده آن حادثه تماما در موقعیت خاص دیگری حضور به هم برسانند ممکن است و با صرف وجود برخی از آن عوامل، آن حادثه تکرار نخواهد شد.

به نظر می رسد در مقایسه وضعیت زمان ما با زمان امام علی(ع) و امام حسین(ع)، هر چند در وجود عامل دشمن فریبکار و قدرتمند، مشابهت دارند ولی همچنان که می دانیم حتی در زمان آن امامان بزرگوار، هرگز این عامل به تنهایی نتوانست باعث صلح و یا ... بشود، بلکه زمانی که در کنار این عامل ، عامل مهم دیگر؛ یعنی در صحنه نبودن مردم و فقدان یاران با وفا، شکل می گرفت، آن حوادث ناگوار به وجود می آمد به نظر می رسد تفاوت اصل جامعه ما با جامعه آن زمان، در همین عامل است و آن حضور فعال مردم انقلابی ما در عرصه های مختلف و حمایت همه جانبه از نظام اسلامی خویش که مسلما خود مانعی مهم بر سر راه تکرار حوادثی آن چنان است.

در ضمن باید به این نکته مهم نیز توجه داشت که بر اساس اصول قرآنی، آینده جوامع انسانی

و سرنوشت آنان در دست خودشان است؛ «ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم؛ خداوند سرنوشت هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی دهد مگر آن که آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند (رعد، آیه ۱۱).

در این آیه مبارکه «ما بقوم» روبنا و «ما بانفسهم» زیربنا است. بنابراین هرگونه تغییر و تحولی در جوامع بشری و سرنوشت آنان بستگی به خودشان دارد.

مسلما مردم ما با بالا بردن آگاهی ها و شعور و بینش سیاسی خویش و دقت در انتخابات و برگزیدن کارگزاران صالح، متعهد و کاردان، می توانند آینده ای امیدوار برای جامعه خویش رقم بزنند.

از سوی دیگر جلوگیری از تکرار حوادث تلخ تاریخی در گرو استمرار انقلاب اسلامی است. انقلاب نیز خود پدیده ای اجتماعی است و به مثابه موجودی زنده در دریای حوادث به حیات خویش ادامه می دهد، البته چه بسا با موانع و آفاتی روبرو شود, شناخت آفات و دشمنان انقلاب عامل مهم در تحقق یافتن آرمانهای انقلاب , حفظ دستاوردها, تنظیم سیاستهای کل نظام , حل مشکلات و حفظ مشروعیت حکومت محسوب شده و آینده هر انقلابی را رقم می زند. استاد مطهری (ره) پس از پیروزی انقلاب فرمود: ((امروز نیز ما درست در وضعی قرار داریم نظیر اوضاع ایام آخر عمر پیامبر(ص)... اکنون باید از خود ترس داشته باشید. از منحرف شدن نهضت و انقلاب است که باید ترس داشته باشید. اگر با واقع بینی و دقت کامل با مسایل فعلی انقلاب مواجه نشویم , و در آن تعصبات و خودخواهی ها را دخالت دهیم , شکست انقلابمان بر اساس قاعده ((واخشون

)) و بر اساس قاعده ((ان الله لا یغیر)) حتمی الوقوع خواهد بود. درست به همانگونه که نهضت صدر اسلام نیز بر همین اساس با شکست روبرو شد.)). مقام معظم رهبری نیز در ارتباط با ضرورت و اهمیت آسیب شناسی انقلاب می فرمایند: ((میکرب رجعت یا ارتجاع , دشمن بزرگ هر انقلاب است که به درون جوامع انقلابی نفوذ کرده و در آن رشد می یابد, نفوذ فساد و ایجاد تردید در اذهان جوانان نسبت به آرمانها, دنیاطلبی , اشتغال به زینت های دنیوی و زندگی راحت در جامعه و بروز علائم زندگی تجملاتی در میان عناصر انقلابی , نشانه هایی از تأثیر میکرب ارتجاع و عقب گرد است . پرداختن به مال و مال اندوزی دچار شدن به فسادهای اخلاقی - مالی و فساد اداری , درگیر شدن در اختلافات داخلی که خود یک فساد بسیار خطرناک است , و نیز جاه طلبی های غلط و نامشروع , کاخ آرمانی انقلاب اسلامی و هر حقیقت دیگری را ویران می کند.)), (کیهان , ۱۷/۱۰/۱۳۷۳) امام راحل در وصیت نامه سیاسی - الهی خود رمز تداوم انقلاب را چنین معرفی می کنند: ((بی تردید رمز بقای انقلاب اسلامی همان رمز پیروزی است و رمز پیروزی را ملت می داند و نسلهای آینده در تاریخ خواهند خواند که دو رکن اصلی آن انگیزه الهی و مقصد عالی حکومت اسلامی و اجتماع ملت در سراسر کشور با وحدت کلمه برای همان انگیزه و مقصد می باشد.)) امام علی (ع) مهمترین موانع انقلاب و اسباب شکست نهضت ها را کینه توزی , تفرقه , پشت کردن به یکدیگر

و ترک یـاری معرفی می نماینـد: «فـانظروا الی مـا صـاروا الیـه فی آخر امـورهم حین وقعت الفرقه و تشـتت الالـفه» , (شـرح نهج البلاغه , ابن ابی الحدید, ج ۱۳, ص ۱۸۵).

بر این اساس آینـده ایران اسـلامی بسـتگی به این دارد که آیا نظام اسـلامی با همکاری مردم می تواند آسـیب های متعددی که این انقلاب نوپا را تهدید می کند پشت سر گذاشـته و با موفقیت از آنها بیرون آیند یا نه : این آسـیبها را می توان در چند دسـته خلاصه نمود:

الف - آسیبهای فرهنگی - اجتماعی

عبارتند از: ۱- نفوذ اندیشه های بیگانه . ۲- تغییر جهت دادن اندیشه ها از اهداف و نیات خدایی به اهداف و نیات غیر خدایی . ۳- تجـدد گرایی افراطی یا التقاط و زهـدگرایی منفی . ۴- جدا کردن دین از علم و سـیاست و تفرقه بین حوزه و دانشـگاه . ۵- بوروکراسـی مفرط و فسـاد اداری و اجتماعی . ۶- دنیـاطلبی و اشـتغال به زینتهای دنیوی . ۷- اشـاعه فحشا و مراکز فساد و تأثیر پذیری از جنگ روانی و تبلیغاتی دشمن . ۸- تغییر ارزشهای انقلاب .

ب - آسیب های سیاسی

عبارتند از: ۱- ناتمام گذاشـتن تحقق آرمانهای نهضت از قبیل , آرمانهای جهانی انقلاب اسـلامی , مبارزه با ظلم و اقامه قسط و عدل در سراسر جهان و اتحاد امت اسلامی .

۲- رخنه فرصت طلبان :

اسـتاد مطهری در این باره می فرماینـد: ((... هر چه از دشواریها کاسـته می شود و موعـد چیـدن ثمر نزدیکتر می گردد, فرصـت طلبان محکمتر و پرشورتر پای علم نهضت سینه می زنند, تا

آنجا که تدریجا" انقلابیون مؤمن و فداکاران اولیه را از میدان به در می کنند...)), (مرتضی مطهری , بررسی اجمالی نهضتهای اسلامی در صد ساله اخیر, ص ۹۲).

۳- تفرقه و درگیر شدن در گرداب اختلافات داخلی و استفاده نکردن از نیروهای بالقوه مردمی .

۴- بی تفاوتی مردم نسبت به سرنوشت اجتماعی خویش و غیر سیاسی شدن دانشگاهها.

۵- ایجاد تردید نسبت به آرمانهای انقلاب .

۶- جاه طلبی های غلط و نامشروع .

۷- تحت الشعاع قرار گرفتن استقلال و آزادی .

۸- بازگشت استعمار به طریق آشکار و نهان و وابستگی نظامی و سیاسی به ابر قدرتها و...

ج - آسیب های اقتصادی انقلاب اسلامی :

امام علی (ع) علل سقوط اقتصادی - سیاسی حکومتها را چنین بیان می کند: ((یستدل الادبار باربع : سوء التدبیر, و قبح التبذیر و قله الاعتبار و کثره الاعتذار ; می توان چهار علت برای زوال دول برشمرد: سوء تدبیر و ضعف مدیریت ؛ تبذیر ناروا و هزینه های زیانبار اقتصادی؛ عبرت نگرفتن از تجارب سودمند؛ عذرخواهی مکرر به جای جبران خطاهای گذشته» (غرر و درر, ص ۳۵۴).

مهمترین آسیبهای اقتصادی انقلاب اسلامی را می توان در موارد ذیل برشمرد:

۱- وابستگی اقتصادی به ابرقدرتها, بالاخص آمریکا

۲- تحت الشعاع قرار گرفتن توسعه اقتصادی یا عدم توجه به بحرانهای ناشی از توسعه اقتصادی

۳- وابستگی به نفت به عنوان مهمترین اقلام صادرات و منبع ارزی کشور.

۴- عدم وجود فرهنگ کار و انضباط اجتماعی

۵- جدا شدن مردم از برنامه های دولت در طرح های سازندگی

۶- مال اندوزی و تکاثر ثروت اندوزان

۷- تحت الشعاع قرار گرفتن عدالت اجتماعی و زیاد

شدن فاصله فقیر و غنی .

۸- بی توجهی به مستضعفین و ولی نعمتان انقلاب و عنایت علیحده به اغنیا;

۹- بی توجهی به خواسته های مشروع نسل جوان (از قبیل اشتغال - مسکن , ازدواج و...) که آینده سازان انقلاب و ایران اسلامی بوده , و عدم شکل گیری روند کامل و صحیح جامعه پذیری در انتقال ارزش های انقلاب و اسلام به نسل جوان در جهت تقویت هویت اسلامی و ملی آنان و جلوگیری از آفات مخرب تهاجم فرهنگی و...

اما علیرغم آسیبهای فوق که انقلاب اسلامی را تهدید می نماید و آینده ای تاریک و مبهم را برای ما ترسیم می نماید نگاهی به موفقیتها و دستاوردهای مثبت و ارزنده انقلاب اسلامی در حل مشکلات و بحرانهای متعدد, وجود مردمی با ایمان و پایبند به ارزشهای اسلامی , خط امام و رهبری , وجود مسئولان آگاه , دلسوز, و متعهد و عزم جدی آنها برای حل مشکلات و تلاش در جهت پیشرفت مادی و معنوی جامعه و ارتقا سطح علمی , فرهنگی , صنعتی , تکنولوژیکی و... می توان به آینده ای کاملا" درخشان برای ایران اسلامی امیدوار بود.

وظیفه آحاد دلسوزان آن است که در هر موقعیتی که هستند فرهنگ «اصلاح خود» و «خدمت به دیگران» را دغدغه ذهنی و عملی همگان سازند و به لزوم تداوم انقلاب اسلامی به عنوان یک نقطه عطف در سطح جهانی, در میان مردم و مسئولین حساسیت ایجاد کنند. تا با دل گرمی و امیدواری نقش تاریخی خود را به خوبی ایفا کنند.

جهت آگاهی بیتشر ر.ک:

۱- اصلاحات آمریکایی، محمد باقر ذوالقدر، قم، نشر وثوق، چاپ دوم، ۱۳۸۱

۲- مرتضی

مطهری , پیرامون انقلاب اسلامی , صص ۲۷ - ۲۸

۳- انقلاب اسلامی و چرایی و چگونگی رخداد آن، نشر معارف، ۱۳۸۰

در سوالی که از علامه مطهری شده در کتاب پیرامون انقلاب اسلامی با این عنوان: « به نظر شما اگر روزی رهبری نظام به دست روشنفکران بیفتد آیا این انقلاب می تواند به حیات خود ادامه دهد؟ یعنی در حالت کلی آیا ضرورتی دارد که رهبری انقلاب، همواره در اختیار روحانیون ب

پرسش

در سوالی که از علامه مطهری شده در کتاب پیرامون انقلاب اسلامی با این عنوان: « به نظر شما اگر روزی رهبری نظام به دست روشنفکران بیفتد آیا این انقلاب می تواند به حیات خود ادامه دهد؟ یعنی در حالت کلی آیا ضرورتی دارد که رهبری انقلاب، همواره در اختیار روحانیون باشد؟

ایشان با توضیحاتی می فرمایند: ... اصلی ترین وظیفه رهبر دینی، نشان دادن صراط مستقیم و مبارزه با انحرافات و تحریفهاست... انقلاب ایران اگر در آینده بخواهد به نتیجه برسد و همچنان پیروز مندانه به پیش رود، می باید باز هم روی دوش روحانیون و روحانیت قرار داشته باشد. اگر این پرچمداری از دست روحانیت گرفته شود و به دست به اصطلاح روشنفکران بیفتد، یک قرن که هیچ، یک نسل که بگذرد، اسلام به کلی مسخ می شود. (منبع سؤال: صد و ده سؤال از استاد مطهری گردآوری مجید باقری، ص ۲۱۰ چاپ سوم)

آیا این جواب استاد با عقل و منطق سازگار است اصلا چه لزومی دارد که رهبری یک انقلابی به دست روحانیون یا روحانیت باشد یعنی هیچ قشر دیگری نمی تواند رهبری یک نظام (اسلامی) را به دست گیرد و آن را خوشبخت و سعادتمند کند؟

مگر دهها انقلاب و نظام نبوده اند که به درجه سعادت رسیده و پیروز شده اند در حالی که رهبران آن نظام روحانیون نبوده اند.خواهشمندم در مکاتبه شانزدهم (۱۶) جواب قانع کننده ای از شما بگیرم یا اگر آن سخن احتیاج به نقد و بررسی

دارد نقد و بررسی شود.

پاسخ

ارائه پاسخی مناسب به سؤال فوق، نیازمند توجه به مطالب ذیل است:

الف- شناخت جایگاه و نقش روحانیت در انقلاب اسلامی و مقایسه آن با سایر اقشار مختلف اجتماعی، همچون روشنفکران، کارگران و... از راه های متعددی قابل تبیین و بررسی است، یکی از اینها به توانایی ها و شایستگی های روحانیت باز می گردد به عبارت روشن تر، پاسخ به چرایی رهبری انقلاب اسلامی توسط روحانیت، در قبل و بعد از پیروزی آن، در این نکته نهفته است که «روحانیت شیعه در ایران، صاحب توانایی ها و ویژگی های متعددی در ارتباط با انقلاب اسلامی است که سایر طبقات فاقد آن هستند» در ادامه به توضیح مهمترین این ویژگی ها می پردازیم:

۱- مکتبی بودن انقلاب اسلامی:

مسلما هر نهضتی نیازمند به رهبر و رهبری است. در این جهت جای سخن نیست، یک نهضت که ماهیت اسلامی دارد و اهدافش همه اسلامی است، به وسیله چه کسانی و چه گروهی می تواند رهبری شود و باید رهبری شود؟

استاد شهید علامه مطهری، در پاسخ به این سؤال چنین می فرمایند: «بدیهی است به وسیله افرادی که علاوه بر شرایط عمومی رهبری، واقعا اسلام شناسی باشند و با اهداف و فلسفه اخلاقی و اجتماعی و سیاسی و معنوی اسلام کاملا آشنا باشند؛ به جهان بینی اسلام - یعنی بینش و نوع دید اسلام درباره هستی و خلقت و مبدأ و خالق هستی و جهت و ضرورت هستی و دید و بینش اسلام درباره انسان و جامعه انسانی - کاملا آگاه باشند؛ ایدئولوژی اسلام را - یعنی طرح اسلام را درباره این که انسان چگونه

بایـد باشـد و چگونه بایـد زیست نمایـد و چگونه بایـد خود و جامعه خود را بسازد و چگونه به حرکت خود ادامه دهـد و با چه چیزهـا بایـد نبرد کنـد و بستیزد و خلاـصه چه راهی را انتخـاب کنـد و چگونه برود و چگونه بسـازد و چگونه زیست نمایـد و... درک نماید.

بدیهی است افرادی می توانند عهده دار چنین رهبری بشوند که در متن فرهنگ اسـلامی پرورش یافته باشند و یا قرآن و سنت و فقه و معارف اسـلامی آشـنایی کامل داشـته باشند و از این رو تنها روحانیت است که می تواند نهضت اسلامی را رهبری نماید» (استاد مطهری و روشنفکران، انتشارات صدرا، چاپ ششم ۱۳۷۷، ص ۸۴ – ۸۳).

و در جای دیگر در تبیین این مسأله می فرماینـد: «ما فعلا نهضتی داریم موجود، هر نهضت اجتماعی بایـد پشـتوانه ای از نهضـت فکری و فرهنگی داشـته باشـد وگرنه در دام جریان هایی قرار می گیرد که از سـرمایه ای فرهنگی برخوردارند و جذب آنها می شود و تغییر مسـیر می دهـد، چنان که دیـدیم گروهی که از سـرمایه فرهنگی اسـلامی بی بهره بودنـد، چگونه مگس وار در تار عنکبوت دیگران گرفتـار آمدنـد (مقصود سازمـان مجاهـدین خلق است که با ادعای روشـنفکری از اسـلام به مارکسـیسم، تغییر ایدئولوژی داد).

و از طرف دیگر هر نهضت فرهنگی اسلامی که بخواهد پشتوانه نهضت اجتماعی ما واقع شود باید از متن فرهنگ کهن ما نشأت یابـد و تغـذیه گردد نه از فرهنـگ های دیگر. این که ما از فرهنگ های دیگر مثلا فرهنگ مارکسـیستی یا اگزیستانسـیالیستی و امثال اینها، قسمتهایی التقاط کنیم و روکشی از اسلام بر

روی آنها بکشیم برای این که نهضت ما را در مسیر اسلامی هدایت کند، کافی نیست. ما باید فلسفه اخلاق، فلسفه تاریخ، فلسفه سیاسی، فلسفه اقتصادی، فلسفه دین، فلسفه الهی خود اسلام را که از متن تعلیمات اسلام الهام بگیرد، تدوین کنیم و در اختیار افراد خودمان قرار دهیم» (استاد مطهری و روشنفکران).

و «... در پاسخ به این روشنفکران محترم باید عرض کنیم اولا اسلام در ذات خود یک «حقیقت» است نه یک «مصلحت»، یک «هدف» است نه یک «وسیله» و تنها افرادی می توانند از این منبع انرژی اجتماعی بهره گیری نمایند که به اسلام به چشم «حقیقت» و «هدف» بنگرند نه به چشم «مصلحت» و «وسیله» اسلام یک ابزار نیست که در مقتضیات قرن ۱۶ مورد استفاده قرار گیرد و در مقتضیات قرن بیستم به تاریخ سپرده شود اسلام صراط مستقیم انسانیت است. انسان متمدن به همان اندازه به آن نیازمند است که انسان نیمه وحشی و به انسان پیشرفته همان اندازه نجات و سعادت می بخشد که به اسنان ابتدایی.

آن که به اسلام به چشم یک وسیله و یک مصلحت و بالاخره به چشم یک امر موقت می نگرد که در شرایط جهانی و اجتماعی خاصی فقط به کار گرفته می شود، اسلام را به درستی نشناخته است و با آن بیگانه است. پس بهتر آن که آن را به همان کسانی وابگذاریم که به آن به چشم حقیقت و هدف می نگرند نه به چشم مصلحت و وسیله، آن را مطلق می بینند نه نسبی.

ثانیا اگر اسلام به عنوان یک وسیله و ابزار، کارآمد باشد، قطعا اسلام راستین و اسلام واقعی

است نه هر چه به نـام اسـلام قـالب زده شـود. چگـونه است که بهره گیری از هر ابزار و وسـیله ای، تخصـص می خواهـد و بهره گیری از این وسـیله تخصص نمی خواهد؟! خیال کرده اید هر مدعی روشنفکری که چند صباح با فلان پروفسور صبحانه صرف کرده است قادر خواهد بود اسـلام راستین را از اسـلام دروغین بازشـناسد و به سود جامعه از آن اسـتفاده نماید!!» (همان، صص ۹۴ – ۹۵).

بنابراین علت انحصار نقش رهبری و هدایت انقلاب در روحانیت به ماهیت انقلاب و اسلامی بودن آن باز می گردد.

۲- تأکید به اجتهاد و عقل گرایی و توجه به مقتضیات زمان و مکان:

تأکید بر اجتهاد و عقل گرایی توسط روحانیت، ایدئولوژی اسـلامی انقلاب را متناسب با مقتضیات زمان و مکان پیش می برد و از آن جا که هر نظام ایـدئولوژیک بایـد در حد کافی انعطاف داشـته باشد تا برای بقای خود بر تهدیدات چیره شود، این مکتب ظرفیت لازم را برای ارائه بهترین کارکردها در همه شرایط پیش آمده داراست.

مرحوم دکتر شـریعتی در این زمینه چنین می گوید: «اجتهاد که برجسـته ترین شاخص روح علمی و بینش اعتقادی اسـلام است، نه تنها موجب می شد که اندیشه اسلامی در قالب های ثابت زمان متحجر نشود و فهم مذهبی و قوانین و احکام دینی به صورت سنت هـای راکـد و تعبـدهای موروثی و اعمال تکراری و بحث بی روح در نیایـد، در مسـیر تغییر شـرایط اقتصادی و اجتماعی و مرگ و زاد نیازها، مقتضیات زندگی از حرکت باز نایستد و با زمان و زمینه جدید بیگانه نگردد و همواره در حرکت و کمال

باشد و در طی تاریخ، توسعه و تکامل و غنای بیشتر یابد...

اجتهاد به معنای کوشش آزاد و مستقل علمی است در راه شناخت متکامل و مترقی اسلام در همه ابعادش و تلقی مجدد آن در بینش متعالی و پیش رونده زمان شناس مجتهدان آگاهش و فهم معانی متعدد، متشابه و.... و بالاخره استخراج و استنباط مداوم حقایق نوین بر حسب تکامل اندیشه و علوم بشری و احکام و موازین حقوقی جدید بر حسب تغییر نیازها و تحول نهادها و بناهای اصلی و فرعی نظام های اجتماعی و حرکت تاریخ و تکامل قطعی بشریت، بنابراین اجتهاد عامل بزرگ حرکت و حیات و نوسازی همیشگی فرهنگ و روح و نظام علمی و حقوق اسلام در طی ادوار متغیر و متحول زمان است» (اجتهاد و نظریه انقلاب دائمی، علی شریعتی، قم، نشر نظیر، چاپ اول ، ص ۱۵ و ۹).

در هر صورت ایدئولوژی شیعه به عنوان یک نظام عقیدتی، چنان که ادوارد شیلز در مورد مفهوم و کارکرد ایدئولوژی بیان می کند با توجه به ویژگی های متعددی، روحانیت انقلابی را پر قدرت و صلاحیت دار رهبری انقلاب کرده است برخی از این ویژگی ها عبارتند از:

صراحت ترکیب مفاهیم؛ یکپارچگی درونی مفاهیم اساسی با یکدیگر و با اصولی که از آنها استنتاج می شود؛ درجه استواری دکترین ها؛ دامنه اجماع نظر مورد خواست پیروان؛ گستره ای که انتظار می رود رفتارها، گویای اعتقادات باشند؛ درجه حساسیت در برابر عقاید بیگانگان، عمق دلبستگی احساس پیروان، قدرت همراهی با یک جنبش اجتماعی یا سازمان مشارکتی؛ همچنین طرح حکومت جهانی حضرت مهدی(عج) نیز آنان را تا پایان تاریخ سرزنده و

فعال نگه می داشت (شاهرخ اخوی، ایدئولوژی و انقلاب ایران، کتاب انقلاب ایران، ایدئولوژی و نماد پردازی، گرد آورنده: باری روزن، ترجمه سیاوش مدیری، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۷۹، ص ۱۸).

بنابراین روحانیت با تأکید بر عنصر اجتهاد و عقل با همراه داشتن ویژگی های فوق، به عنوان تنها نیرویی هستند که می توانند اولا ماهیت اصلی انقلاب و اسلامی بودن آن را حفظ کنند.

ثانیا با ارائه مدیریتی صحیح به روز و کارآمد، جامعه را در جهت توسعه و دستیابی به کمال مادی و معنوی به پیش می برند.

ثالثا، به علت اصالت مبانی فکری و عدم وابستگی به افکار و اندیشه های وابسته و الحادی و همچنین به دلیل داشتن پشتوانه و جایگاه مستحکم مردمی، تضمین کننده اصلی، سلامت نهضت، استقلال، امنیت، وحدت و منافع ملی می باشند و این در حالی است که طبقه روشنفکری دقیقا به خاطر فقدان این ویژگی ها، عملکردهای نامطلوبی را در قبال جامعه و حرکت های اصیل مردمی انجام داده است، شکست جنبش مشروطه، دیکتاتوری رضا خانی، امضای قراردادهای ننگین استعماری و... از واقعیات مسلم تاریخی است. از این رو به هیچ وجه توانایی و شایستگی عهده دار شدن رهبری جامعه اسلامی را نداشته و نخواهند داشت.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱- ارتجاع روشنفکری در ایران، محمد مهدی باباپورگل افشانی، انتشارات آل صمد، ۱۳۸۱

۲- حدیث پیمانه، پژوهشی در انقلاب اسلامی، حمید پارسانیا، نشر معارف، ۱۳۷۶

۳- در خدمت و خیانت روشنفکران، جلال آل احمد

۴- ماجرای غم انگیز روشن فکری در ایران، سید یحیی یثربی، نشر مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر

ب- اما در مورد این که «مگر ده ها انقلاب و

نظام نبوده اند...»:

اولاً همچنان که از مباحث گذشته روشن شد، باید به ماهیت یک نهضت و سپردن رهبری آن به افراد کاردان و پای بند به مبانی، اهداف و آرمان های آن نهضت توجه نمود. این واقعیتی است که در همه انقلاب ها و نهضت های عظیم تاریخی است و اتفاقا نقطه افول و شکست نهضت ها هم در جایی بوده که افراد غیر متعهد و غیر متخصص و بیگانه با ایدئولوژی و آرمان های نهضت، رهبری و هدایت آن نهضت ها را به دست گرفته اند.

ثانیا، سعادت و پیروزی امری نسبی است. باید کاملترین درجه سعادت را در نظر گرفت و آن در صورتی است که با شناخت کامل و واقعی از تمامی ابعاد وجودی انسان و در جهت پاسخگویی به نیازهای مادی و معنوی و بالاخره، تأمین سعادت دنیوی و اخروی تمامی آحاد جامعه باشد. با بررسی نهضت ها و نظام های به ظاهر موفق مشخص می شود که این نهضت ها به دلیل فقدان این مسأله مهم، نهایتا دچار موفقیت در برخی زمینه ها و عموما برای قشر و گروه خاصی از مردم بوده اند؛ مارکسیسم و لیبرالیسم با تکیه بر جنبه مادی انسان، در این زمینه موفقیت هایی داشته اند اما به دلیل شناخت ناقص از بشر و توجه نکردن به بعد معنوی و الهی آن جامعه خویش را دچار بحران های عظیم روحی و اخلاقی نموده که حتی سعادت دنیوی آنان را نیز با مخاطره و تهدید مواجه کرده اند.

امروزه صهیونیست جهانی با اهداف شوم و برنامه های کاملا سنجیده در صدد صدمه زدن به این نظام است و البته از جهاتی هم موفق بوده اند.مثلا نوشابه های کوکاکولایی که در ایران فراوانند روی بطری و درب آنها کلمه کوکاکولا طوری نوشته شده که اگر آن را در آیینه بخوانید خ

پرسش

امروزه صهیونیست جهانی با اهداف شوم و برنامه های کاملا سنجیده در صدد صدمه زدن به این نظام است و

البته از جهـاتی هم موفق بوده انـد.مثلا نوشـابه های کوکاکولایی که در ایران فراواننـد روی بطری و درب آنها کلمه کوکاکولا طوری نوشته شده که اگر آن را در آیینه بخوانید خوانده می شود(لامحمد لا مکه)من خودم کنجکاوم بدانم آیا نظام ما با چنین مسائل ریزی مبارزه کرده یا خیر؟

پاسخ

در پاسخ به این سؤال لازم است به چند نکته مهم توجه شود:

اولاً، کلیت نظـام اسـلامی بـه اهمیـت خطر تهـاجم فرهنگی و آسـیب هـای ناشـی از آن به خـوبی واقـف و خـط و مشـی هـا و سیاسـتگذاری هـای خرد و کلاـن خویش را در مقابله با آن ترسـیم نموده است. چنان که مقام معظم رهبری می فرمایـد: «واقعی بودن تهاجم فرهنگی دشمن، ایجاب می کند که در داخل کشور مجموعه ای از نیروهای صاحب فکر و اندیشه، خود را مسؤول دفاع و مقابله هوشمندانه با آن بداند» (روزنامه ایران ۱۶/۱۰/۱۳۷۷).

و در این راستا اقدامات بسیار مهم و ارزنده ای توسط بخش های مختلف نظام انجام شده و یا در حال انجام است.

ثانیا، تهاجم فرهنگی غرب ابعاد گسترده بسیار زیاد و متنوعی دارد که به هیچ وجه در یک یا چند موضوع خلاصه نمی شود؛ از تضـعیف مبانی فکری و ارزشـی مردم و تغییر حکومت اسـلامی گرفته تا تلاش برای تغییر جزئی ترین امور در زنـدگی شخصـی افراد همه از موارد تهاجم فرهنگی است، آن هم در عصـر ارتباطات بسـیار پیشـرفته و جهانی شدن فرهنگ و اقتصاد و... که همه اعمـال حـاکمیت، کنترل و نظـارت دولت هـا را با مشـکلات بسـیار جـدی مواجه ساخته است. بنابراین طبیعی است که در چنین شرایطی، علی رغم اقدامات انجام

شـده و راهکارهای در نظر گرفته شـده، به تنهایی نتواند پاسـخگویی برای مهار و مقابله همه جانبه با ابعاد وسـیع تهاجم فرهنگی باشد مضافا، این که متأسفانه مشاهده می شود که بخش هایی از جامعه و نظام هنوز این مسأله را جدی نگرفته و اهمیت چندانی بـه آن نمی دهنـد. چنـان کـه مقـام معظـم رهـبری می فرمایـد: «امـا متأسـفانه احسـاس می کنـم کـه برخی از مسؤولین و دسـت اندرکاران امور فرهنگی کشور با چنین توجه و اهمیتی به این مسأله نگاه نمی کنند» (روزنامه جمهوری اسلامی ۲۴/۲/۱۳۷۷).

ثالثـا، بایـد توجه داشت که پاسـداری از فرهنـگ و مقـابله بـا تهـاجم فرهنگی اولا مخصوص قشـر خاصـی نیست، ثانیا تنها جنبه فیزیکی و برخورد قهری و بسـتن مرزها و... به تنهایی کافی نیست؛ بلکه پاسـداری و مقابله متوجه آحاد مردم جامعه نیز علاوه بر مسؤولین و متولیان فرهنگی نیز هست.

مسـلما مردم می توانند نقش بسـیار مهمی در مقابله با تهاجم فرهنگی ایفا نمایند؛ به عنوان نمونه مشاهده می کنیم که بسیاری از مردم کشورهای دیگر جلوتر از دولتهایشان اقدام به تحریم کالاهای آمریکایی و... که سبب اهانت به مقدسات و ارزشهای آنان شـده است می نماینـد. در هر صورت در یک نگاه کلان، برنامه ریزی برای مقابله با تهاجم فرهنگی بایـد در سـطح ملی، منطقه ای و محلی و نیز در سطح فردی صورت پذیرد.

استحاله انقلاب اسلامی و فرهنگ اسلامی یک کشور به چه معناست؟

پرسش

استحاله انقلاب اسلامی و فرهنگ اسلامی یک کشور به چه معناست؟

پاسخ

پیروزی انقلاب اسـلامی ایران و تـداوم و پیشـرفت های عظیم آن در جبهه های مختلف، بزرگترین ضـربه برای ایـدئولوژی های مـادی گرا و سـکولار غرب بود و آنهـا را بـا چـالش هـای بسیار عمـده ای در ابعـاد متعـدد فرهنگی، سیاسـی، امنیتی و... روبرو سـاخت، تـا جایی که بقاء نظام الهی ایران را به هیـچ وجه با منافع خویش سازگار ندیـده و برای از بین بردن این تهدیـد عمـده، دست به انواع راهکارهـا اعم از نظـامی، اقتصـادی، سیاسـی و... زدنـد، امـا ناکامی آنان در اسـتفاده از این ابزارها، آنها را به این واقعیت رهنمون سـاخت که انقلاب اسـلامی، انقلابـی، نظـامی، یـا اقتصـادی و امثـال آن نیست، بلکه انقلابی فرهنگی است که راهکار عمده مقابله با آن باید فرهنگی باشد، از این رو ضمن تداوم به کارگیری سایر راهکارها، هدف و تمرکز اساسی خود را بر محـور فرهنـگ و ابعـاد مختلـف آن قرار داده، اسـتحاله انقلاب اسـلامی را از طریـق اسـتحاله فرهنگی آن تعقیـب نمودنـد. امپریـالیسم جهـانی، بـا توجه به سوابق اسـتعماری خویش به این نتیجه رسـیده انـد که بهترین راه نفوذ در سایر کشورها، نفوذ در فرهنـگ آنـان و اسـتحاله درونی آن است. آنـان می خواهنـد ارزش هـای مـورد پسـند خـود را ارزش هـای مـترقی جلوه داده و جـایگزین معیارهـای بومی و فطری ملت ها سازنـد و از این طریق، بـدون هیـچ دغـدغه ای به آینـده منافع خود در این کشورها، مطمئن باشند. این جمع بندی، به ویژه در ده های اخیر، مبنای فعالیت های سازمان یافته گسترده ای قرار گرفته که غرب آن را

ترویج معیارهای تمدن، رشد و توسعه معرفی می کند؛ اما در واقع چیزی جز تهاجم فرهنگی و استحاله فرهنگ ها و هویت سایر ملت ها نیست (درآمدی بر شناخت ابعاد تهاجم فرهنگی و نحوه مقابله با آن، حمید جاودانی شاهدین، فصلنامه حوزه و دانشگاه، تابستان ۱۳۸۲، ش ۳۵).

مقام معظم رهبری در این زمینه می فرمایند: «دأب سیاست های مسلط عالم این بوده و هست که جنبش های عدالتخواهانه مردم نقاط مختلف دنیا را در هاضمه سیاسی و فرهنگی خود بریزند و در واقع هویت آن جنبش ها و حرکت های مردمی و عدالتخواهانه را از بین ببرند، این کار در ایران هم اتفاق افتاده بود، نهضت عدالتخواهی که صد سال پیش در مشروطه ایران پیش آمد به یک حرکت مردمی و دینی بود، آن روز جریان سیاسی مسلط عالم - یعنی انگلیسی ها - این حرکت عدالتخواهانه، مبتنی بر اصول اسلامی را در هاضمه سیاسی و فرهنگی خود ریختند، آن را استحاله کردند و از بین بردند و به یک حرکت مشروطه از نوع انگلیسی آن تبدیل کردند» (بیانات مقام معظم رهبری در اجتماع زائران مرقد امام خمینی، ۹/۳/۱۳۸۱).

و اکنون در زمان حاضر و در رابطه با نظام مقدس جمهوری اسلامی نیز، نظام سلطه همین خط و مشی را در پیش گرفته است و سعی دارد اصول و ارزش های انقلاب اسلامی نظیر آزادی خواهی، عدالت طلبی، مردم سالاری دینی، استقلال و... را دچار استحاله و تغییر ماهیت نموده و از مفهوم و اهداف واقعی آنان منحرف و مفهوم و اهداف مورد نظر خویش را به ذهن و فکر جامعه اسلامی ایران القا نماید.

به عنوان

نمونه یکی از اهداف والای انقلاب اسلامی «آزادی» است.

منظور از آن؛ آزادی واقعی انسان از هرگونه قید و بندی (اعم از اسارت هوای نفس و یا بندگی قدرت های شیطانی) که مانع سعادت دنیوی و اخروی و تکامل انسان شود می باشد. اما می بینیم که دشمنان در صدد انحراف این روحیه و خواست مردم ایران و جهت دهی آن به آزادی مادیگرایانه لیبرالی هستند و یا مردم سالاری دینی مردم ایران را می خواهند به دموکراسی غرب که در آن تعالیم و آموزه های دینی هیچ جایگاهی ندارد، بکشانند و هکذا روحیه عدالت طلبی و ظلم ستیزی و...

دشمنان برای استحاله انقلاب اسلامی دو شیوه را مورد توجه خود قرار داده اند:

الف- در بعد خارجی:

نظام سلطه جهانی با امکانات و موقعیت های مختلفی که در مجامع بین المللی در دست دارد، از طریق شبکه های گسترده بنگاه های تبلیغاتی و سخن پراکنی خود می کوشد با عناوینی چون نقض حقوق بشر، حمایت از تروریسم، وجود خفقان و سانسور، نبودن آزادی برای زنان و مطبوعات و نویسندگان، جنگ طلبی، ماجراجویی و... تصویری تحریف شده و ناخوشایند از عملکردها، اهداف و دستاوردهای نظام اسلامی، در اذهان مردم دنیا ترسیم نمایند و طبیعی است که در این راه زشت ترین و شیطانی ترین حربه ها را بر می گزینند.

ب – در بعد داخلی:

۱. با ترویج افکار و اندیشه های غیر اسلامی و حتی ضد اسلامی، تبلیغ افکار التقاطی، تقدس زدایی و توهین به مقدسات، سست نمودن پایه های اعتقادی جوانان نسبت به برخی اصول و آرمان ها و کم رنگ نمودن دستاوردهای عظیم انقلاب اسلامی و ایجاد بی

اعتمادی به مسؤولین دلسوز و خدمتکار نظام.

۲. تجـدد گرایی، علـم زدگی وعقـل گرایی ابزاری و تلاش در راه تطهیر غرب و غرب گرایی، بی اعتبـار نشـان دادن علـوم و معارف اسـلامی به بهانه عـدم تطابق با دانش های نوین بشـری، طرح جـدایی دین از سیاست، ترویـج بی حجابی و بدحجابی و مسائل ضد اخلاقی و... (فصلنامه حوزه و دانشگاه، همان، ص ۹۷).

اما وظیفه ما در مقابل هجوم بیگانگان برای استحاله ارزش ها و اصول انقلاب اسلامی و جامعه ایرانی چیست؟

مقـام معظم رهبری در این زمینه می فرماینـد: «در چنین شـرایطی وظیفه مـا این است که برای مقابله با آن اسـتحاله معنوی آماده باشیم و نگذاریم استحاله انجام بگیرد؛ نگذاریم انقلاب را از درون، پوک و پوسیده و میان تهی کنند؛ یعنی از لحاظ بنیه معنوی انسـان هـا را سـالم و قوی و خوب نگهـداریم، همچنین خودمـان را برای مقـابله بـا تـدبیر دوم آمـاده کنیم یعنی از لحاظ نظامی، نیروهای نظامیان را کارآمد و فعال نگهداریم...» (دیدار با فرماندهان سپاه، ۳/۲/۱۳۷۰).

به طور کلی اهم راهکارهای مقابله با استحاله انقلاب اسلامی عبارتند از:

۱. شناخت دقیق و همه جانبه تهاجم فرهنگی.

۲. شناخت دقیق و کامل فرهنگ اسلامی و ملی.

۳. اصلاحات علمی و اقتصادی.

۴. تدوین سیاست فرهنگی و تربیتی جامع از طریق:

– تقویت کمی و کیفی تولیدات فرهنگی توسط رسانه های جمعی داخلی.

– استحکام مبانی تعلیم و تربیت اسلامی نوجوانان و جوانان.

– تقویت ایمـان از طریق بالاـ بردن سـطح رشـد علمی و فکری مردم نسـبت به مسائل اعتقادی، تبلیغ و نشـر باورها و ارزش های اسلامی.

– ایجاد هماهنگی بین دستگاه های اجرایی فرهنگی و... (فصلنامه حوزه و

دانشگاه، همان).

سرعت پاسخ دهی از انتظارات پرسشگران است. خواهشمند است با اولویت بندی و پیرایش سؤالات، ما را یاری کنید. بدیهی است با ارتباط مکرر، پاسخ گوی دیگر پرسش های شما خواهیم بود

انقلاب اسلامی

پرسش

انقلاب اسلامی

پاسخ

۱ ــ آیا در قرآن به صراحت بیان شده که باید قیام و نهضت و انقلاب صورت پذیرد. اگر بیان شده حکم آن چه می باشد و در چه سوره هائی ذکر شده است و آیا نام قیام یا انقلابی برده شده است؟

۲- مبانی نظری قیام و نهضت انقلاب اسلامی از دیدگاه قرآن را بنویسید.۱۰۶۴۴/۳-۱۶۱۹/۱

۳- معیار و اهداف قیام و انقلاب در قرآن را بنویسید.۱۱۰۶۸/۱-۱۱۰۶۸/۲

۴- از نظر قرآن در چه مواقعی قیام الزامی و واجب است؟۵۰۰۱۳/۱۵

۵-آیا دو-سه آیه ابتدائی سوره ی فجر که در مراسم سالگرد پیروزی انقلاب همیشه روی زبانهاست بر انقلاب تطابق دارد؟

۶- اولین قیامی که از ابتدای جهان(حضرت آدم) صورت گرفته را چه کسی صورت داده است؟

۷- شاید این سؤال خیلی مبهم و مشکل باشد ولی در ذهن من است و آن اینکه آیا در قرآن آیه ای است که اشاره مستقیم به قیام دوران انقلاب و پیروزی آن داشته باشد؟

۸- برای قیام در آموزه های دینی استدلال بیاورید.

۹- نمونه هایی از انقلاب ها و قیام های پیامبران را ذکر کنید.۹۷۱۳-۸۶۸۴/۱

۱۰- مبانی نظری و بیانات دیگر کتابهای دینی غیر از قرآن(انجیل،تورات و...) در زمینه انقلاب چیست؟

۱۱- آیا این انقلاب اسلامی که به دست آمد به دست مردم صورت گرفت یا مشیت الهی بود؟

۱۲- چرا شیوه های قیام و برقراری ارتباط با مردم و نوع هدایت از سوی انبیاء با هم فرق داشت؟

۱۳- با توجه به آیات و روایات انقلاب اسلامی ما تا چه حد به جامعه پیامبر نزدیک است؟

۱۴- آیا در سیره پیامبر(ص) مطالبی راجع به نهضت آمده است؟

۱۵- چرا بعضی ائمه(ع) اقدام به قیام می نمودند ولی بعضی دیگر

اقدام نمی نمودند؟

۱۶- پیامبر(ص) برای بوجودآوردن یک انقلاب درونی و بیرونی چه کار انجام داد؟

۱۷- آیا قیام هایی وجود دارد که در زمان های اخیر در رابطه با سیره عملی پیامبر و ائمه اطهار صورت گرفته باشد؟

۱۸-در باره چگونگی و علل قیام های ائمه اطهار توضیح مختصری بدهید.

۱۹- سیره و راه و روش مولا- علی(ع) در زمینه ی فراهم کردن زمینه برای تحول و انقلاب در جامعه ی عصر خود چگونه بوده است؟

۲۰- اهداف پیامبر و ائمه از قیام بر ضد ظلم چه بوده است؟

۲۱- آیا همه ائمه در زمان ولایت تلاش هایی برای قیام علنی نه صرف تعلیمات و آگاهی هایی که به دیگران دادند بلکه مثل قیام ابا عبد الله داشته اند و یا نه اگر نه چرا؟

۲۲- ما می دانیم سیره ی پیامبران و امامان قیام علیه ظلم بوده است اما در تاریخ رهبرانی مانند هیتلر و چنگیز هم نام رهبر و پیشوا بر خود گذاشته اند و انسانهای بسیار زیادتر از ما را هم به دنبال خود کشانده اند از کجا بدانیم که خدای نکرده ما از آن مردم نباشیم؟

۲۳- چه تفاوتی بین سیره ی پیامبر با ائمه اطهار در باره ی قیام ها وجود دارد؟

۲۴- روایاتی که از ائمه در مورد قیام نقل شده کدامند به چند نمونه اشاره کنید.۱۰۰۹۴۴/۱

۲۵- آیا در روایات به بوجود آمدن انقلاب اسلامی ایران اشاره شده است؟

۲۶- در مورد قیام حضرت مهدی(ع) با توجه به آیات قرآن بر علیه چه افرادی مبارزه می شود؟

۲۷- چرا بسیار ی از نهضت هایی که در زمان ائمه اطهار صورت گرفته چندان موفقیت آمیز نبودند؟

۲۸- نهضت هایی که در

زمان ائمه از حضرت امام سجاد تا امام یازدهم شکل گرفته و نتیجه دار بوده را توضیح دهید.

۲۹- انواع قیامها را در زمان ائمه نام برده و توضیح دهید.

۳۰- آیا قیام ها در زمان حضور ائمه با خواست آنها صورت می گرفت؟

۳۱- آیا در زمان غیبت خود امام قیامی را سفارش فرمودند و یا یاری کردند؟

۳۲- در مورد قیام مختار که گفته می شود با ویرانی و کشتار زیاد همراه بود توضیح دهید.

۳۳- آیا ائمه بعد از امام حسین(ع) قیام های مسلحانه انجام دادند و یا فقط قیام های فکری برای زمینه سازی انقلاب مسلحانه صورت می گرفت؟

۳۴- چرا قیام امام حسن یا سایر ائمه مانند امام حسین بر سر زبانها نیست؟۵۰۰۰۰۹/۷۲

۳۵- چرا امام حسین قیام کرد در صورتی که امام محمد باقر و امام صادق که در زمان انحطاط و ضعف بنی امیه بودند قیام نکردند و اجازه دادند که دولت مستبد عباسی بوجود آید؟

۳۶- چرا قیام های زمان ائمه با اینکه می توانست به رهبری ائمه بهتر صورت گیرد بصورت جدی صورت نمی گرفت؟

۳۷- قیام امام حسین چه تأثیدی بر انقلاب اسلامی ایران گذاشت؟۵۰۰۰۱۳/۲۹

۳۸- قیام توابین به چه منظور صورت گرفت؟

۳۹- قیام میرزا کوچک خان جنگلی در زمان غیبت چرا به پیروزی نهایی نیانجامید؟

۴۰- دلایل روی کار آمدن رضا خان، و چگونه وی انقلاب و جنبش های مردمی را خنثی می نمود؟

۴۱- علت اعدام شیخ فضل ا... نوری به طور کامل شرح داده شود.

۴۲- چرا آیه ا... کاشانی با توجه به حمایتی که از طرف مردم می شد نتوانست انقلابی بوجود آورد؟

۴۳- فرق اساسی بین انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی در چیست؟۲۲۴۰/۳

۴۴- چرا

حضرت آیه ا... بروجردی قیام نکرد در صورتیکه موقعیت ایشان برای قیام بهتر از امام بود.

۴۵- اهداف مشروطه خواهان چه بود و رهبران اصلی و محوری مردم کدام شخصیت ها بودند؟

۴۶- چرا در زمان کشف حجاب و هزار کار خبیثانه توسط رضاخان قیامی همه گیر در ایران صورت نگرفت با اینکه مرجعی بزرگ مانند آیه ا... بروجردی وجود داشت؟

۴۷- علت کودتای ۲۸ مرداد را توضیح دهید.

۴۸- چرا آیت ا... بروجردی با آن مرجعیت عامش در صدد مخالفت با شاه نبود؟۷۱۸۱/۱۹

۴۹- آیا غیر از انقلاب امام خمینی(ره) در سالهای قبل از ۱۳۳۸ انقلابی دیگر در ایران رخ داد؟ نام ببرید و توضیحات لازم را ارائه بفرمائید.

۵۰- مهمترین تغییر و تحولات سال ۳۸ تا ۴۳ را شرح دهید.

۵۱- مصدق و افکار وی، آیا او خوب است یاخیر؟ علت طرفداری عده ای و مخالفت عده دیگر در زمان حاضر و این که حق با کدام گروه است؟۸۰۶۳/۴

۵۲- در باره دوران نخست وزیری عباس هویدا توضیح دهید.

۵۳- آیا اگر شاه از کار خود پشیمان می شد و به گفته امام عمل می کرد امام راضی به ماندن او در حکومت می شدند؟ ۱۱۱۹/۲

۵۴- آیا انقلاب اسلامی فقط به خاطر خلأ دینی جامعه ایران روی داد یا مسائل دیگری به غیر از دین مطرح بود؟۱۱۷۵۰/۱

۵۵- دلایل اختلاف آیت ا... کاشانی و مصدق و سوء استفاده شاه از این موقعیت چه بود؟

۵۶- علما و روحانیون چه نقشی در پیروزی انقلاب داشتند؟۱۱۷۹۷/۱

۵۷- چرا در سالهای اولیه حکومت محمد رضا شاه حرکت و قیام انقلابی صورت نگرفت؟

۵۸- آیا اگر شاه اصلاحاتی انجام می داد باز انقلاب رخ می داد؟۱۱۶۴۷/۱۷

۵۹- امام خمینی را بیشبر به

ما بشناسانید.

۶۰- علت انتخاب بازرگان به عنوان نخست وزیری را توضیح دهید.۱۰۸۸۴/۱۵-۱۴۷۴/۱

۶۱- آیا انقلاب به اهداف و آرمانهای خود رسیده است؟۱۲۷۹۱/۲-۱۲۶۸۰/۱-۱۲۶۵۴/۴

۶۲- فساد قبل از انقلاب بیشتر بوده یا حالا؟ توضیح دهید.۱۰۹۴۸/۱

۶۳- آیا کشورهای خارجی در پیروزی انقلاب تأثیر داشتند؟

۶۴- چه آسیبهایی انقلاب را تهدید می کرده و می کند؟۸۷۸۳/۲--۱۰۸۸۴/۷-۹۰۴۳/۳-۶۸۲۲/۸-۶۵- آیا قیامهایی مثل انقلاب کبیر فرانسه یا انقلاب هیجی در ژاپن بر گرفته از افکار دینی آنها بوده یا خیر؟

۶۶- راههای جلوگیری انحراف انقلاب از ارزشها و اهداف اصلی آن چیست؟۱۲۷۱۵/۱۰

۶۷- اهداف انقلاب اسلامی چه چیزهایی بود مگر نه این که ریشه کن کردن فساد و فحشا و رسیدن به یک وضعیت مطلوب هم از نظر فرهنگی و هم از نظر اقتصادی پس چرا فساد هنوز هست وحتی بیشتر شده و وضعیت اقتصادی و معیشتی پائین آمده است چرا مردم از نظر سیاسی آزادی ندارند؟۱۱۵۷۴/۱-۳۷۴۸/۴-۲۶۵۵/۴

۶۸- جناح چپ و راست از چه زمانی شروع شد و چگونه؟۱۰۱۶۲/۲۲

۶۹- چرا رهبران امروزی ما مانند پیامبران و ائمه هم ردیف با فقیران جامعه زندگی نمی کنند و به تجملات تکیه می کنند؟ ۸۸۲۹/۳-۱۲۱۱۲/۱

۷۰- مگر آقای شریعتی و مطهری با هم در یک خط مبارزه نمی کردند چرا آقای مطهری را تأیید صددرصد کرده اند و گفته اند کتابهایش را مطالعه کنید(مطالعه داشتم کتابها عالی بودند) و چرا دکتر شریعتی که به نظر من شیعه واقعی علی(ع) است کتابهایش تا چند وقت پیش به چاپ نمی رسیده و کسی توصیه نمی کند اندیشه دکتر شهید ترویج پیدا کند؟۱۰۹۳۴/۱۳

منابع کتاب انقلاب اسلامی

پرسش

منابع کتاب انقلاب اسلامی

پاسخ(قسمت اول)

منابع مورد استفاده:

۱_(انقلاب اسلامی و انقلابهای جهان :مهدی نظرپور , قدرت الله بهرامی .تهیه کننده :مرکز تحقیقات اسلامی سپاه.تابستان۱۳۷۸)

۲_(رک :درآمدی بر کارنامه فرهنگی انقلاب اسلامی,دکتر علی عسگری, مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر)

۳-(ر.ك : ریشه های اقتصادی سیاسی انقلاب اسلامی ایران دکتر عبدالرحیم گواهی ناشر: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.)

۴_(ر.ك :آثار و نتایج انقلاب اسلامی ایران دکتر محمد باقر حشمت زاده به سفارش کانون اندیشه جوان

ناشر: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.)

۵_(ر.ك:انقلاب اسلامی و اصالت؛ رابرت دی. لی. ترجمه: مهرداد وحدتی دانشمند)

۶_(ر.ك:مسلم مدیا - چاپ لندن به نقل از سایتImam Khomeini)

۷_(ر.ك :انقلاب اسلامی و اصالت؛ رابرت دی. لی. ترجمه: مهرداد وحدتی دانشمند؛به نقل از سایت Persian Article.htm)

==

فصل اول:

تعریف ونظریه های انقلاب

س ۱_مفهوم انقلاب را در اسلام وغرب توضیح دهید؟

انقلاب در لغت به معنی برگشتگی ، تغییر و تبدیل و تحول و تغییر ماهیّت می باشد اما در معنی اصطلاحی ، دارای کاربرد فراوان و تعابیر و تعریفهای مختلفی است . تقریباً بیشتر علوم ، از آن استفاده کرده و هر کدام ، تعبیر و تعریف خاصی از آن ارائه داده اند؛ مثلاً گاهی در علوم سیاسی ، به تحولاتی مانند کودتا، رفرم و شورش ، انقلاب گفته اند.

لغت انقلاب معادل کلمه «Revolution» است. هر چند این کلمه ابتدا از اصطلاحات اختر شناسی بوده، ولی بعدها به صورت یک اصطلاح سیاسی به مفهوم تغییر نظام حاکم سیاسی به کار رفتهاست.

الف_انقلاب در اندیشه سیاسی غرب:

ساموئل هنتینگون در تعریف انقلاب می گوید:

(انقلاب یک حرکت مردمی در جهت تغییر سریع و بنیانی در ارزشها و باورهای مسلط (نهادهای سیاسی ،

ساختارهای اجتماعی ، رهبری ، روشها و فعالیتهای حکومتی یک جامعه) همراه با خشونت داخلی می باشد

از این تعریف استفاده می شود که یک انقلاب سیاسی دارای ویژگیهای ذیل می باشد: مردمی است ، همراه با خشونت است ، ارزشهای مسلط در جامعه را تغییر می دهد، سریع و ناگهانی می باشد و بالاخره سیستم سیاسی حاکم را دگرگون می کند .

ب–انقلاب در اندیشه سیاسی اسلام:

شهید مطهری انقلاب را این گونه تعریف می کند:

انقلاب عبارت است از طغیان و عصیان یک ناحیه و یا یک سرزمین علیه نظم حاکم موجود برای ایجاد نظمی مطلوب .

اقسام انقلاب

از یک دیدگاه انقلابها به دو دسته اجتماعی و فردی تقسیم می شوند. انقلابات اجتماعی باعث تغییر و تحول در سطح کل جامعه می شود و ممکن است انواع گوناگونی داشته باشد: مثلاً در زمینه صنعت ، انقلاب صنعتی انگلستان ؛ در زمینه علم و فرهنگ ، رنسانس و اصلاح مذهبی ؛ انقلاب کارگری و دهقانی مثل آنچه در روسیه و چین به وقوع پیوست ؛ انقلاب سیاسی و آزادیخواهی مثل آنچه در سال ۱۷۸۹. م در فرانسه اتفاق افتاد و بالاخره انقلاب اسلامی ایران که از جهات گوناگون موجب دگرگونی جامعه شد و از طرف اکثریت مردم ایران علیه اقلیت حاکم صورت گرفت . دوّم انقلاب فردی که تغییر و تحوّل مربوط به خودِ فرد است نه جامعه ؛ به دیگر تعبیر، انقلاب در روح و جانِ فرد صورت می گیرد و خود به دو نوع انسانی و حیوانی تقسیم می شود. در انقلاب انسانی توجه فرد به کمال و مبداء الهی است . انسانی که در

ورطه تباهی و فساد بوده با توبه دچار تحول می گردد. اما در انقلاب حیوانی توجه فرد رسیدن به کمال نیست بلکه تمام همّش صرف رسیدن به خواسته های دنیوی می شود مثل رسیدن به مقام . (ر.ک :انقلاب اسلامی و انقلابهای جهان, مهدی نظرپور , قدرت الله بهرامی :مرکز تحقیقات اسلامی سپاه :تابستان ۱۳۷۸)

س۲_تفاوت انقلاب با سایر مفاهیم مشابه آن جیست؟

کودتا: در کودتا اقلیتی مسلح و مجهز با پشتیبانی نیروی نظامی در مقابل گروه دیگری که حاکم بر جامعه هستند قیام کرده وضع موجود را به نفع خود تغییر می دهند و خود به جای گروه قبل قدرت را به دست می گیرند. در اغلب کودتاها به نوعی دست قدرتهای خارجی مشاهده می شود. کودتاگران هدفی جز رسیدن به قدرت و خدمت به اربابان ندارند و هیچ توجهی نیز به مشروع بودن یا نبودن ، صالح بودن یا نبودن و... کودتاگران نمی شود.

کودتا، در (سقوط حکومت) و تغییر بعضی قوانین با انقلاب مشترک است ولی در موارد زیادی نیز با انقلاب فرق دارد. به تعدادی از آنها اشاره می شود.

۱ انقلاب یک حرکت مردمی است و از متن جامعه برخاسته ، ولی کودتا به دست افرادی معدود و بیشتر نظامی ، رخ می دهد، ریشه مردمی نداشته و اغلب حمایت خارجی را به دنبال دارد.

۲ انقلاب تغییرات اساسی و بنیادی در جامعه ایجاد می کند در حالی که تغییرات ناشی از کودتا به تغییراتی در سطح رهبران یا بعضی قوانین ، محدود می شود.

۳ رهبری در انقلاب با توجه به ویژگیهای معیّنی تعیین می شود و در نوع

اسلامی آن رهبر باید دارای یک سری خصوصیات فوق العاده از قبیل آگاهی ، مدیریت ، عدالت ، شجاعت ، بینش سیاسی و... نیز باشد در حالی که انتخاب رهبری در کودتا بر زور یا سلسله مراتب نظامی استوار است و مردم در تعیین او نقشی ندارند.

۴ در انقلاب ، رهبران به دنبال اهدافی مقدس مثل کسب استقلال ، آزادی ، عدالت اجتماعی و... هستند در حالی که رهبران کودتا همواره دارای این اهداف نیستند.

۵ طولانی بودن روند منازعه سیاسی در انقلاب و نبودن یک قدرت متمرکز برای در دست گرفتن قدرت از دیگر تفاوتهای انقلاب با کودتا می باشد در حالی که منازعه کوتاه مدت و به دست گرفتن سریع و به زور قدرت از خصوصیات کودتا می باشد

شورش : بروز نارضایتی در میان قشر یا اقشاری از جامعه علیه نظام حاکم است که ممکن است موجب تغییراتی در سیاستها و نهادهای سیاسی شود.

رفرم : تلاش برای تغییر تدریجی در ساخت سیاسی جامعه و در عین حال به دور از خشونت را رفرم می گویند.

نهضتهای استقلال طلبانه : نهضتهای استقلال طلبانه نیز تلاش مردم جامعه ای علیه حاکمیت بیگانه است که خود از بزرگترین و اساسی ترین انقلابها محسوب می شود.

نهضتهای جدایی خواهانه : این نوع از نهضتها نیز به قیام و شورش بخشی از مردم جامعه علیه حکومت مرکزی گفته می شود و در هر حال ماهیت این نهضتها با انقلاب متفاوت است .

تفاوت اصلاحات و تحولات اجتماعی با انقلاب نیز در اهداف ، ارزشها، جایگاه تاریخی و... است .

انقلاب تغییرات عمده و ناگهانی در ساختار اجتماعی قدرت سیاسی ایجاد

می کند که موجب دگرگونی اساسی در روند حکومت ، مبانی رسمی حاکمیت ، مشروعیت و نظم اجتماعی می شود در حالی که در سایر تحولات اجتماعی هماننـد کودتا، شورش و رفرم هـدف تخریب و بازسازی ساختار سیاسـی اجتماعی نیست بلکه به نوعی اعتراض خشونت آمیز علیه وضع موجود است . اصلاح طلبان ، مسؤ ول بدبختی جامعه را نه نهادهای حاکم بلکه افراد می داننـد بنابراین در پی تغییر بافت اجتماعی نیز نیسـتند به همین جهت در صورت پیروزی دچار سـردرگمی می شونـد در هر حال تحولات اجتماعی هر قدر هم دارای نتایج انقلابی باشند انقلاب نیستند .

(ر.ک :انقلاب اسلامی و انقلابهای جهان,. مهدی نظرپور , قدرت الله بهرامی :مرکز تحقیقات اسلامی سپاه :تابستان ۱۳۷۸)

______________________________________ س۳_ أیـا انقلاب امری دفعی است یا به صورت تدریجی شکل می گیرد؟

از دیـدگاه جامعهشـناسان، انقلاب به تغییرات سـریع و گوناگون اجتماعی که با خشونت و سـرعتی غیرقابل کنترل رخ میدهنـد، اطلاق میشود. بنـابراین، تعریفی که از انقلاب ارائه می شود بیشتر ناظر بر تغییرات سیاسـی در قلمرو سـرزمین یک کشور است برخی از جامعه شـناسان اعتقاد دارنـد انقلاب زمانی به وقوع می پیونـدد که سلسـلهای از اصـلاحات یا رفرمهای بدون نتیجه، در داخل یک نظام ادامه مییابد تا اینکه برآیند این اصـلاحات نهایتاً منجر به انقلاب میشود، انقلابی که همیشه با یک شورش عظیم اجتماعی همراه است

جـامعه شـناسان بر این باورنـد که انقلاب یـا به صورت خود به خود به وقوع می پیونـدد، یا با برنامهای دقیق و منسـجم به پیش میرود. انقلاب همواره با اعتراض همراه است؛ اعتراض به وضعیت اجتماعی موجود که با پیشبرد اصلاحات نیز

به جایی نخواهد رسید.

بر اساس تعریفی که جامعه شناسان ارائه میکنند، انقلاب بیشتر ناظر به اصلاحات سیاسی و اقتصادی است که زیر ساختهای اجتماعیشان در روندی نسبتا" طولانی شکل میگیرند؛ لکن مرحله نهایی انقلاب که به تغییر حکومت یا حاکمیت میانجامد با سرعتی مهار نشدنی به وقوع میپیوندد. در واقع، انقلاب یک تحول عمیق اجتماعی است که به لحاظ اهمیت و ضرورت مطالعه دقیق آن، باید از زوایای گوناگونی زمینهها و جریانهای تأثیرگذار بر آن را بررسی کرد.

تاکنون در خصوص روند شکلگیری و فرآیند به وقوع پیوستن انقلاب، نظرات گوناگونی ارائه شده است که از جمله میتوان به نظریه مارکس ، جیمز دیویس ، چالمرزجانسون و هانتینگتون اشاره کرد. هر کدام از این نظرات قابل نقد و ارزیابیاند. نظراتی که تاکنون در خصوص انقلاب ارائه شده است نیز مانند فرهنگ، ریشه عمیقی در مبانی مکتبی نظریهپردازان دارد. چنانکه نظریه مارکس ریشه در اعماق دیالکتیک هگل، مادیگرایی اقتصادی و نظریه مبارزه طبقاتی دارد.

(رک :درآمدی بر کارنامه فرهنگی انقلاب اسلامی,دکتر علی عسگری, مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر)

به طور کلی می توان جکونکی شکل کیری انقلاب تا دستیابی به موفقیت ان را در سه مرحله متمایز مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهیم : مرحله اول ، شرایط اوضاع و احوال جامعه ای که به صورت بالقوه برای شکل گیری انقلاب مساعد است . مرحله دوم ، مرحله تخریب و ویرانی ابزارهای قدرت و ارزشهای مسلط بر رژیم حاکم و مرحله سوم که مرحله سازندگی انقلاب نام دارد شامل عواملی است که تداوم یا شکست انقلاب را به دنبال دارد.

۱ مرحله تکوین

زمینه تولد

انقلابهـا، شـرایط غیر قابل تحملِ زنـدگی یا کار است . هیـچ انقلابی بطور ناگهانی پدیـد نمی آیـد بلکه زمینه های آن بتـدریج شکـل می گیرنـد و در مسـیر طولاـنی خود به مرحله انفجـار می رسـند: ابتـدا نارضـایتی از وضع موجود در زمینه های سیاسـی ، اقتصادی ، مذهبی و... به وجود می آید. سپس یک آرمان جدید و یک روحیه انقلابی بر گشت ناپذیر شکل می گیرد. هر چند این شرایط برای به وجود آمدن یک انقلاب کافی است ولی عوامل غیر محسوسی نیز مانند نوع رهبری ، نوع ایدئولوژی انقلابی و شدت و ضعف نارضایتی از وضع موجود نیز در به وجود آمدن انقلابها مؤ ثر هستند .

انقلاـب در زمـان و مکـانی شـکل می گیرد که شـرایط دو قطبی بر جـامعه حکمفرما باشـد، یعنی گروههای اجتماعی از سیسـتم سیاسـی حاکم بر جامعه جدا شده و در مقابل آن بایسـتد. این دوگانگی قدرت در جامعه باعث می شود که با زیر سؤ ال رفتن ، مشـروعیت قدرت سیاسـی ، نهادهای سیاسـی ضـعیف شده نتوانند خواسته های جامعه را برآورده کنند بروز شکاف بین این دو، باعث می شود که ادامه چنین وضـعی در کشور میسـر نباشد. در این گونه موارد اعتبار و مقبولیت سیستم سیاسی بشدت کاهش پیـدا می کنـد تـا جـایی که رژیم حاکم برای بقای خود به زور متوسل می گردد. در چنین شـرایطی ایجاد تغییر و تحول اجتناب ناپذیر خواهد بود.

عوامل زیادی شرایط لازم برای ایجاد، شکل گیری و وقوع انقلاب را آماده می کنند که از جمله آنها می توان عوامل زیر را نام برد: عوامل سیاسی ، اقتصادی اجتماعی ،

فرهنگی ، فقر طبقات عظیم اجتماعی ، فساد در طبقه هیاءت حاکمه ، برقراری خفقان و سلب آزادیهای فردی و اجتماعی ، بی اعتنایی به ارزشهای مسلط جامعه ، گرانی ، سلطه و نفوذ مستقیم یا غیر مستقیم بیگانگان . البته مهمترین عاملِ ایجاد انقلاب ، تشدید تضاد میان ارزشهای مسلط بر سیستم سیاسی و ارزشهای حاکم بر گروههای اجتماعی است ، یعنی واقعیات موجود در جامعه با ایده آلهای جامعه فرق می کند

پاسخ(قسمت دوم)

یک دسته بندی کلی از رژیم هایی که در آنها انقلاب صورت پذیرفته مشخص می کند که این نوع رژیم ها دارای ویژگیهای زیر هستند. کلیه اختیارات را در حکومت ، اقلیّتی محدود یا تنها یک نفر در دست دارد، فساد بر روابط جاری در کشور حاکم است ، قدرت سیاسی بیشتر بر طبقه سرمایه دار و مرفه تکیه می کند، برای تداوم حکومت به نظامیان متوسل هستند و به خاطر عدم حمایت مردمی به قدرتهای خارجی متکی بوده ، رسانه های گروهی در خدمت و اختیار مطلق آنها بوده اند، به رفاه و آسایش و بهبود عمومی وضع جامعه بی تفاوت یا کم توجه بوده اند و بالاخره به ارزشهای حاکم بر جامعه از جمله عقاید و آداب و رسوم مردم توجهی نداشته اند .

۲ مرحله تخریب

دو قطبی شدن جامعه ، نارضایتی مردم از وضع موجود و... به تنهایی منجر به انقلاب نمی گردد، بلکه در چنین حالتی ممکن است نوعی دیگر از تغییر و تحول از قبیل کودتا، رفرم ، شورش صورت پذیرد. پیشرفت یا عدم پیشرفت حالت انقلابی در چنین زمانی به سه رکن اصلی انقلاب

یعنی مردم ، رهبری و مکتب بستگی دارد؛ به عبارت دیگر، شرط لازم برای انقلاب نارضایتی وسیع و عمیق مردم و شرطهای کافی برای آن ، رهبری ، سازماندهی مردم و ایدئولوژی است .

تخریب پایه های نظام و حکومت در ابعاد مختلف سیاسی ، اقتصادی ، فرهنگی و... همراه با خشونت و آماده کردن انسانها برای گرفتن مسؤ ولیت و ایجاد زمینه لازم در ابعاد مختلف برای پذیرش و مقبولیت عامه و... از طریق مشارکت عموم مردم امکان پذیر است .

در مرحله پیروزی انقلاب ، نقش رهبری فوق العاده مهمّ است . زیرا رهبری یکی از ارکان مهم انقلاب بوده و به همین جهت باید در جامعه شناخته شده و دارای مقبولیت باشد تا بتواند حرکت مردمی را به نحو مطلوبی هدایت کند. رهبری انقلاب باید فردی جامع الاطراف و جامع الشرایط باشد تا در هر زمانی و تحت هر شرایطی بتواند مناسبترین تصمیم را بگیرد. همچنین باید از دانش کافی ، عقل و تدبیر و بینش عمیق اجتماعی برخوردار بوده ، مدیریت لازم را برای به حرکت درآوردن مردم و استفاده به موقع از فرصتها و قاطعیت کافی برای تصمیم گیریها داشته باشد.

یکی دیگر از ویژگیهای هر انقلابی در دوران پیروزی ، مشخص شدن ایدئولوژی انقلاب است . بدون وجود یک مکتب مشترک ، گروههای پراکنده اجتماعی قادر به اتّحاد با یکدیگر نبوده در نتیجه تلاشهای آنها بی ثمر خواهد ماند. یک ایدئولوژی انقلابی باید هدف انقلاب ، وسایل و شیوه ها و تاکتیکهای رسیدن به هدف و ارزشهای مطلوب جامعه را مشخص نموده و جوابگو باشد.

تنها در زمانی یک انقلاب به پیروزی می

رسـد که این سه رکن اصـلی ، بطور هماهنـگ به طرف اهـداف مشـخص پیش رونـد. در غیر این صورت ، جامعه در مرحله دو قطبی باقی می ماند و به دلیل نبودِ برنامه کار و رهبر مناسب ، هرج و مرج همه جا را فرا می گیرد.

۳ مرحله سازندگی

با پیروزی یک انقلاب ، مرحله سوم آن که بسـیار حساستر و مشکلتر از مرحله قبل از پیروزی است آغاز می شود. در این مرحله که دوران سازنـدگی است انقلابیون بـا مسائـل و مشـکلات فراوانی مواجه می گردنـد. از جمله مهمترین این مشـکلات قبول و پـذیرش مسؤ ولیتهای اجرایی نظام جدیـد سیاسـی است ، زیرا بیشتر نیروهای انقلابی که قدرت را به دست گرفته اند فاقد تجربه اجرایی می باشـند. همچنین سـقوط یـک حکومت به منزله از بین رفتن کامـل ماشـین دولـتی نیست و نیروهـای انقلابی بـا یک بوروکراسـی به جا مانده از رژیم قبلی مواجه هسـتند و علاوه بر اینها به محض سـقوط رژیم سیاسی قبلی ، درگیریهای داخلی از یکسو بین نیروهـای باقیمانـده ضـد انقلاب و طرفـدار رژیم سـابق بـا نیروهای انقلابی و از سوی دیگر بین خود نیروهای انقلابی آغاز می شود چرا که کلیه گروههایی که در سقوط رژیم قبلی شرکت داشته اند، می خواهند وضعیت موجود را به دلخواه خود تغییر دهند.

مشکلات دوران مبارزه ، اثرات تخریبها بر اقتصاد کشور، توقعات فوق العاده مردم ، رکود اقتصادی ، عقده های روحی و روانی اجتمـاعی قبلی مردم و مخالفتهـای داخلی و خـارجی و... دوران پس از پیروزی فقط با حفظ وحـدت و یکپارچگی در سه رکن اصلی انقلاب قابل حل است

. هر انـدازه اقشار مردم منسـجم تر و رهبری قاطع تر و ایدئولوژی انقلاب ابعاد وسـیعتری از زندگی اجتماعی جامعه را پاسـخگو باشد، موفقیت و تداوم انقلاب بیشتر خواهد شد.

(ر.ك :انقلاب اسلامی و انقلابهای جهان,. مهدی نظرپور , قدرت الله بهرامی :مرکز تحقیقات اسلامی سپاه :تابستان ۱۳۷۸)

س۴_در مورد شکل گیری یک انقلاب جه نظریاتی وجود دارد؟

دربـاره پیـدایش انقلاب ، نظریه های متعـدد و گاه متضادی بیان شـده است ؛ عـده ای معتقدنـد انقلاب زمانی رخ می دهـد که شرایط سیاسـی ، اقتصادی ، اجتماعی و... در کشور تغییر کرده ، رو به نابسامانی رود. عده ای دیگر بهبود اولیه شـرایط اقتصادی و اجتماعی را دلیل انقلاب دانسته اند. بعضی نیز گفته اند که انقلاب ممکن است در هر دو حالت رخ دهد.

از دیـدگاه دیگر، علـت اصـلی هر انقلاب وجـود دو طبقـه مرفه و محروم در جـامعه است که طبقه محروم بـا افزایش فشارهـای اقتصـادی و محرومیتهـای اجتماعی ، علیه طبقه مرفه دست به انقلاب می زنـد. دلیلِ گوناگونی و اختلافِ این نظریات آن اسـت که هر متفکر یا نظریه پرداز، در بررسـی های خود با نوع خاصـی از انقلابها برخورد داشته است ،بنابراین تحلیل وی نیز نسبت به پدیـده انقلاب با نظریه پرداز دیگر متفاوت است . در مجموع ، دو دیدگاه مهمّ در مورد انقلاب وجود دارد؛ یکی دیدگاه غرب و دیگری دیدگاه شرق که در این درس با این دو دیدگاه آشنا خواهیم شد.

دیدگاه غرب

از نظر غالب دانشـمندان غربی ، سیاست منحصـر به امر حکومت است و در نتیجه بخش عمده ای از بحث های آنها درباره علل انقلاب

همان علل تغییر حکومتهاست و از آنجا که تغییرات اجتماعی را در تغییرات حکومتی می دانند تغییر دو گروه یا دو حاکم را نیز انقلاب می دانند. در بحث مربوط به انقلاب از دیدگاه غرب به تعدادی از نظریه پردازیهای اولیه از جمله دیدگاه افلاطون ، ارسطو و ماکیاوّلی و دیدگاههای جدید از جمله نظریه کارکردگرا ساختاری ، نظریه عامه مردم ، تئوری افزایش انتظارات و تئوری سرکوب غرایز اشاره می کنیم :

الف دیدگاه افلاطون

افلاطون در کتاب (جمهوریت) ، نظریه خاص خود را در مورد تغییر و تبدیل حکومتها بیان کرده و معتقد است بزرگترین بلیّه و ایجاد کننده جنگ ، حس طمع و تجمل پرستی افراد و جامعه است که در نهایت باعث حمله به خاک همسایگان شده و آنها نیز مجبور به مقابله به مثل خواهند شد و در نتیجه حکومت دچار تغییر و تحوّل خواهد گردید. به همین جهت ، او نوع خاصی از تعلیم و تربیت روحی و جسمی را برای فرمانروایان و مجریان فرمان در مدینه فاضله بیان می دارد و معتقد است علت اصلی بروز نافرمانی ، شورش و انقلاب در حکومتِ کمال مطلوب او، عدم تعلیم و تربیت روحی صحیح است که باعث می گردد نسل جدید از فرهنگ بی بهره شده و کسانی از همین افراد که به حکومت می رسند از انجام وظیفه ناتوان بمانند و برای جبران ضعف خود رفته رفته به ثروت روی آورند تا جایی که رسیدن به پستهای حکومتی مبتنی بر داشتن میزانی از ثروت شود. در اثر همین ثروت اندوزی ، مردان شریف دچار تنگدستی گردند، فقرا زیر فشار

قرض سنگین با دلی پر کینه به امید انقلاب زندگی کنند و خلاصه اینکه شهر بیمار مانند بدن بیمار به اندک حادثه ای دچار بحران و کشمکش داخلی خواهد شد.(۱۳)

در نظرات افلاطون ، این نکته قابل تاءمل است که او اعتقاد دارد که تعلیم و تربیت در ثبات سیاسی حکومتها نقش عمده ای دارد و اگر قوانین و آداب و رسوم و عقاید حکومتی از دوران کودکی به افراد آموخته شود تاءثیری عمیق در شکل گیری ، نوع و ثبات یا تزلزل سیاسی حکومتها خواهد داشت . همچنین افلاطون تعلیم و تربیت را تنها برای فرمانروایان و نظامیان تجویز می کند و نقش عامه مردم را در تغییرات حکومتی ، شورش ها و انقلابات کم اهمیّت می داند.

ب دیدگاه ارسطو

به نظر ارسطو، که او را بنیانگذار حقیقی مطالعه انقلابها می دانند، علت اصلی انقلاب ، آرزوی برابری و رفع نابرابری است . مراد از نابرابری آن است که افرادِ نابرابر، به یک چشم نگریسته شوند یا میان افرادِ برابر، تبعیض قائل شوند. او عوامل گوناگون دیگری را نیز به عنوان علل فرعی انقلاب در نظر می گیرد که عمده ترین آنها عبارتند از گستاخی ، ترس ، تحقیر، سهل انگاری ، نفع طلبی ، وسعت بیش از اندازه بخشی از سازمان حکومت ، غفلت از جزئیات و ناسازگاری در میان اعضای حکومت و... . البته هر یک از عوامل فوق به عنوان نوعی از نابرابری به شمار می آیند. این نابرابری در نوع حکومتها فرق می کند. برای مثال ، در یک نظام دموکراسی کسانی انقلاب خواهند کرد که خود را از کسانی که

حکومت را در دست دارند بالاتر بدانند یا در یک نظام الیگارشـی کسانی انقلاب خواهند کرد که خود را با حکومت کنندگان برابر می انگارند.

از نظر ارسطو، هـدف انقلاب ممکن است تغییر سازمـان و شـکل حکـومت ، تغییر رهـبران حکومت ، تغییر بخشـی از سازمـان حکومت یا... باشد. او همچنین برای جلوگیری از تباهی حکومتها راههایی پیشنهاد می کند که مهمترین آنها عبارتند از:

جلوگیری از قانون شـکنی ، مصونیت مردم محروم از آزار، ایجاد خطر مصـنوعی برای یگانه کردن مردم ، پیشـگیری از اختلاس در اموال عمومی و سازگار کردن تربیت افراد با سرشت قانون اساسی کشور و... .

ج دیدگاه ماکیاوّلی

ماکیـاوّلی را به دلیـل اعتقاد به نظرات سیاسـی خاص در غرب ، پـدر نظرات سیاسـی جدیـد خوانـده انـد. او در اثر معروف خود (شـهریار) درباره چگونگی ثبات سیاسـی و جلوگیری از سقوط رژیمها مطالبی بیان داشته است . ماکیاوّلی سیاست حیله و تزویر و رواداشـتن هرگونه شـیوه ای حتی منافی اخلاق ، شَـرَف و عدالت را برای نیل به هدف سیاسـی لازم می شمرد. نظر او این بود که مرد سیاسـی و سیاسـتمدار برای جلوگیری از سـقوط حکومت بایـد قوی ، واقع بین و جدّی باشد و برای نیل به مقصود، همه چیز اعم از مال ، جان ، بزرگ و کوچک را به مصـرف قوای نظامی برساند و تمام قوای نظامی و نیروی مادی و معنوی مردم را برای جهانگیری به کار برد. به اعتقاد وی اگر شـهریار مایل به ادامه سـلطنت است باید با فضیلت نباشد والا دچار دردِسر خواهد شد. لذا باید شجاعت را از شیر و حیله گری را از

روباه بیاموزد تا بتواند خطرات را از خود دور سازد.در زمان کنونی هر چند برخی دولتها توانستند با نظریات ماکیاولی ، اراده خود را بر مردم و همسایگانشان تحمیل کنند ولی نتوانستند در مدتی دراز به عواقب اخلاقی سیاست خود بی اعتنا باشند، برای مثال استالین و هیتلر این شیوه را پیش کشیدند و به بن بست رسیدند.

د نظریه کارکردگرا ساختاری

نظریه دیگر در مورد انقلاب که بیشتر برگرفته از دیدگاههای (چالمرز جانسون) است نظریه کارکردگرا ساختاری می باشد. این دیدگاه برعکس مارکس که می گفت : (تضاد یک حالت بالفعل در جامعه است) ، می گوید که کشمکش در جامعه حالتی بالقوه است که ممکن است به صورت بالفعل ظاهر شود یا نشود.

در این دیدگاه انقلاب در ارتباط با نظام اجتماعی خاصی که آن را احاطه کرده بررسی می شود و حتی بررسی کارکرد جامعه مقدم بر بررسی انقلاب است ، زیرا هدف جامعه و تشکیلات اجتماعی عبارت است از برداشتن خشونت و ایجاد ثبات و اینکه چگونه این ثبات باید تداوم یابد و سپس به این سؤ ال پاسخ داده شود که چرا جوامع با ثبات بناگاه دچار اغتشاش می شوند.

جانسون معتقد است جامعه باثبات مانند انسان سالم است . همان طور که انسانی که دچار بیماری است کارکرد بدن او دچار اختلال می شود به همان صورت ، جامعه ای هم که در حال انقلاب است کارکردش دچار اختلال شده است .

نظریه کارکردگرا ساختاری ، سه دسته از علل را برای وقوع انقلاب لازم می داند که عبارتند از: فشارهای ناشی از نظام اجتماعی نامتعادل ، انعطاف ناپذیری نخبگان

که پاسخگوی فشارهای رو به تزاید در یک جامعه نیستند و به قوه قهریه متوسل می شوند و سرانجام عوامل شتابزا که باعث تسریع در روند انقلاب می شوند

ایراد اساسی وارد بر این نظریه این است که از یک طرف ممکن است به تعداد جوامع ، نظریه انقلاب وجود داشته باشد و از طرف دیگر هر عدم تعادلی از علل لازم یک انقلاب نیست و این سخن جانسون که تشخیص به موقع عدم تعادل و انجام اصلاحات فوری می تواند از بروز انقلاب جلوگیری کند، اصلی ثابت نبوده و خیلی از مواقع نتیجه عکس می دهد.

ه نظریه عامه مردم یا جامعه توده وار

تئوری (جامعه توده وار) که از جمله تئوریهای مهمّ انقلاب است مربوط به خانم (هانا آرنت) و (ویلیام کورن هارز) می باشد. این دو نظریه پرداز معتقدند عواملی که ثبات اجتماعی را در یک جامعه گسترش می دهند می توانند در جوامع دیگر نیز مؤ ثر باشند و غیبت آن عوامل منجر به بی ثباتی می گردد. به همین جهت وقتی افراد یک جامعه پیوستگی های گروهی و اجتماعی خود را از دست می دهند به دلیل بی تفاوتی نمی توانند در گروههای سنتی و احزاب سیاسی متشکل شوند و با سقوط گروه بندیهای اجتماعی و طبقاتی ، به نظام موجود بی علاقه می شوند و سپس به هر جا که در آن موقعیتی برای ابراز مخالفت باشد می روند و سه جنبش نازیسم ، فاشیزم و استالینیزم نتیجه عوامل فوق بوده است . از این دیدگاه ، از دست رفتن پذیرش سیستم در اثر فساد هیاءت حاکمه و وجود عده ای

کافی و آماده برای به دست گرفتن قدرت منجر به انقلاب می شود.

و نظریه افزایش انتظارات

یکی دیگر از تئوریهای غربی در مورد انقلاب ، تئوری (افزایش انتظارات) است که (دوتوکویل) ، (برینتون) و (دیویس) آن را مطرح کرده اند براساس نظر این گروه ، احتمال بروز انقلاب زمانی بیشتر است که پس از دوره ای طولانی از رشد اقتصادی اجتماعی ، دوره ای کوتاه از رکود اقتصادی اجتماعی و برگشت شدید اوضاع بروز کند. به عبارت دیگر وقتی امور از بد به سوی بدتر می رود انقلاب رخ نمی دهد بلکه برعکس زمانی که رو به بهتر شدن است احتمال انقلاب بیشتر است . همچنین اگر به مردمی که یک دوره طولانی از ظلم و خفقان را تحمل کرده اند کمی آزادی داده شود، علیه دولت به پا خاسته زمینه های ایجاد انقلاب را فراهم می آورند.

پاسخ(قسمت سوم)

انتقاد وارد بر این نظریه این است که از یک سو داشتن توقعات زیاد در همه جوامع منجر به انقلاب نمی گردد و از سوی دیگر، کاهش فشار رژیم سرکوبگر نیز وقتی مؤ ثر است که توان شورشیان بالا باشد.

ز تئوری سرکوب غرایز

پاره ای دیگر از نظریه پردازان غربی سرکوب کردن غرایز را از علل انقلاب می دانند. از دیدگاه این نظریه پردازان که (سوروکین) رهبر آنهاست وقتی ارزشهای مورد قبول جامعه وحدت و یکپارچگی خود را از دست بدهند انقلاب به وجود می آید. به نظر او در طول انقلاب در زندگی فردی و اجتماعی تغییراتی وسیع ایجاد می شود. برای مثال فرد انقلابی کلمات و عبارات جدید به کار می برد،

نسبت به دارایی جامعه حساسیت نشان می دهد، نسبت به کار کردن و تهیه نیازهای جامعه تمایل نشان نمی دهد، سنت ها، یادگارهای تاریخی ، عقاید و... فراموش می شود و... .

علل فوری و لازمه انقلاب از دیدگاه (سوروکین) ، سرکوبی غرایز عمده اکثریت جامعه و عدم امکان تاءمین حداقل نیاز برای ارضای غرایز است . این نوع سرکوبی های عمومی عبارتند از سرکوب غریزه غذایی ، دارایی ، صیانت نفس ، آزادی و غریزه اظهار وجود. او معتقد بود انقلاب در پاسخ به سرکوب یک یا چند تا از این غرایز صورت می گیرد. ولی در عمل در پی سرکوب یک غریزه همه غرایز به دنبال آن می آیند. (سوروکین) اعتقاد داشت هر چند ممکن است رژیم ها بد باشند ولی انقلابات بدترند زیرا بهای پرداخت انقلاب از هر جهت زیاد و هنگفت است .

دیدگاه شرق :

تحلیل انقلاب از دیدگاه شرق بیشتر یک تحلیل اقتصادی است به این معنا که دانشمندان شرقی معتقدند ریشه همه انقلابهای جهان در دو قطبی شدن جامعه ، آن هم از نظر معیشتی است که در نهایت محرومان علیه برخوردارها به عصیان کشانده می شوند و انقلاب به پیروزی می انجامد. در بحث علل انقلاب از دیدگاه شرق به تعدادی از تئوریهای انقلاب از جمله دیدگاههای (مارکس) ، (انگلس) ، (لنین) و (مائو) اشاره می کنیم .

الف (مارکس) و (انگلس)

تاریخ از نظر (مارکس) و (انگلس) سراسر مبارزه است آن هم نه بین نژادها، بلکه بین طبقات جامعه . تغییر یک سیستم تولید به سیستمی دیگر سبب بروز محدودیت های سیاسی می شود که به نوبه خود به

انقلاب می انجامد. از نظر آنها انقلاب در مسیر تحولات و پیشرفتهای اجتماعی امری ضروری و غیر قابل اجتناب است . عقیده آنـان در این باره آن است که مراحل پیشرفت تاریخی باعث ظهور طبقه جدیـدی به نام پرولتاریا طبقه کارگر می گردد. وظیفه نهایی این طبقه ، منهـدم ساختن طبقات سیاسـی بورژوازی از طریق انهـدام سـرمایه داری و برقراری شـکل جدیـدی از حکومت متشـکل از کارگران می باشـد و این حکومت جدیـد است که پایـدار می مانـد و بدین ترتیب انقلاب سوسـیالیستی آخرین نوع انقلاب به شـمار می رود.از نظر مـارکس ، واقعیتهـای مادی تاریـخ را پدیـد می آورنـد، جامعه دارای زیربنا و روبناست ، قوای قتصـادی زیربنـا هسـتند و افکـار، آداب و رسوم ، نهادهـای سیاسـی ، مـذهبی ، حقوقی و... روبنایـنـد. اگر روبنا با زیربنا سازگار نباشـد جـامعه دچار بحران شـده و به انقلاب می انجامـد. مارکس معتقـد بود که ساخت اقتصادی ، باعث ایجاد روابط اجتماعی می شود و در نتیجه این روابط اجتماعی دو طبقه اسـتثمارگر و استثمار شده به وجود می آیند که استثمار شده ها سرانجام دست به انقلاب زده ، طبقه حـاکم را سـرنگون می سازنـد. بنـابراین انقلاب از نظر مـارکس عبارت است از: حرکت یا انتقال از یک مرحله ویژه به مرحله ای دیگر که از تغییر در شـیوه تولیـد ناشـی می شود و در نهایت به انقلاب طبقه پرولتاریا علیه نظام سـرمایه داری می انجامـد. البته انقلاب در همین جا هم پایان نمی گیرد بلکه دیکتاتوری پرولتاریا که یک مرحله انتقالی است به وجود می آید تا راههای رسیدن جامعه به مرحله کمونیستی را هموار

کند. در جامعه کمونیستی دیگر دولت و طبقات وجود ندارد، تقسیم کار از بین می رود و... و در اینجا انقلاب پایان می یابد.

بی پایه بودن تحلیل های مارکس درباره علل و عوامل انقلاب از همان ابتـدا مشـخص شـد؛ چرا که در اولین انقلاب کمونیستی یعنی انقلاب ۱۲۹۶ ه ش / ۱۹۱۷ م در شوروی سابق ، هیـچ یک از اصول و علل نامبرده دخالت نداشـتند و آن جامعه هیچ یک از آن مراحل را پشت سر نگذاشـته بود و پیش بینیهای مارکس مبنی بر ظهور انقلاب در جوامع صنعتی مثل انگلیس و امریکا و فرانسه بوقوع نپیوست و یـا (محو دولت) به دلیـل حمـایتش از مالکیت یک نظریه خیالی و مبتنی بر شـناخت ناقص از علل وجود دولت بیش نبود. همچنین در مرحله کمونیزم که انقلاب در آن پایان می پـذیرد، نیز این سؤ ال مطرح است که چه دلیلی وجود دارد که پس از پیروزی انقلاب ، مجدداً در مرحله کمونیستی ، مالکیت و برده داری ظهور نکند.

ب لنین

نظرات لنین دربـاره انقلاب بـا نظرات مـارکس شـباهت بسـیار دارد. او فقـط بـا افزودن چنـد قضـیه به تئوری مارکس و اجتناب حساب شده از چند قضـیه دیگر، تئوری خود را سامان بخشـید. حرف اصلی او این بود که در جامعه ای که سرمایه داری در آن توسعه کامـل نیـافته ولی طبقه کـارگر رو به رشـدی دارد، در صـورت آمـاده بـودن شـرایط دیگر، وقوع انقلاب تحت رهـبری پرولتاریا امکان پـذیر است . البته طبقه پرولتاریا باید متحدینی داشـته باشد که طبقه دهقانان مناسب چنین اتحادی است . با توجه به اینکه کارگران خود به

خود آگاهی انقلابی ندارند باید حزب پیشتازی باشد تا آگاهی را به آنها آموزش دهند و پس از سقوط رژیم نیز انقلاب را رهبری نماید. (لنین سازماندهی انقلاب و هدایت آنها به سوی پیروزی را فقط با کمک یک حزب پیشرو امکان پذیر می دانست) . افراد حزب مورد اشاره لنین سازمانی کوچک و شامل افرادی انقلابی بودند که حرفه آنها فعالیت انقلابی بود و به نظر او مردم انقلابی می توانند از همه طبقات دیگر جامعه باشند به شرطی که انقلابیون فقط به پیروزی سوسیالیسم بیندیشند. بنابراین او حزب را شامل افراد همه طبقات می دانست و این با نظر مارکس مخالف بود. مطلب دیگر اینکه لنین برعکس مارکس که می گفت انقلاب کمونیستی در کشورهای صنعتی رخ می دهد، معتقد بود که راه رسیدن به اروپا از کشورهای جهان سوم است و به این ترتیب لنین جغرافیای انقلاب را به کشورهای عقب مانده منتقل کرد.

ج مائو

نظرات مائو درباره انقلاب نیز همانند نظرات مارکس و لنین است . مائو هم دیکتاتوری پرولتاریا را پذیرفته بود با این تفاوت که برای او پرولتاریا عبارت بود از کارگران کشاورز نه کارگران شهری . نظرات وی راجع به تداوم انقلاب نیز تاحدودی با نظرات لنین فرق می کرد. او معتقد بود که شوروی (سابق) در زمان خروشچف و دوره همزیستی مسالمت آمیز او، از دایره یک جامعه انقلابی خارج شده است . به همین جهت جنبش جوانان را تاءسیس و گارد سرخ را به کارخانه ها و روستاها روانه کرد تا با افکار قدیمی مردم مبارزه کرده ، افکار نو را جایگزین آن کند که در

نهایت مجبور شد که با دخالت ارتش آنها را کنترل نماید .

عدم تحقق شعارها و مراحل پیش بینی شده در زمینه انقلاب سوسیالیستی ، تضعیف دولت ، سیاستهای توسعه طلبانه ، معضلات سیاسی اقتصادی و دهها علل دیگر باعث فروپاشی شوروی سابق و کشورهای بلوک شرق گردید. از آنجا که اکثر دیدگاههای شرق درباره انقلاب به نوعی به این کشور (شوروی سابق) وابسته بود با فروپاشی آن از اهمیت این دیدگاهها بشدت کاسته شده است .-(ر.ک :انقلاب اسلامی و انقلابهای جهان,. مهدی نظرپور , قدرت الله بهرامی :مرکز تحقیقات اسلامی سپاه :تابستان ۱۳۷۸)

س۵_انقلاب اسلامی با کدام یک از تئوریهای مربوط به انقلاب سازگار است؟

از دیدکاه اندیشمندان ونظریه بردازان.؛ انقلاب اسلامی ماهیت خاصی دارد و در قالب متدلوژی متداول در غرب به آسانی قابل تحلیل نیست...انقلاب اسلامی پیچیده و اسرارآمیز می نماید; مساوات طلب است اما در عین حال سوسیالیست یا دمکراتیک نیست. رادیکال است، اما سنتی نیز به نظر می رسد. بیگانه گریز است اما به ندرت انزوا گراست، و نمایانگر انقلابهای فرانسه، روسیه و یا تجربه آمریکانیست ... نظریه های علوم اجتماعی راجع به نوسازی، خواه مارکسیست، خواه ملهم از سرمایه داری لیبرال نتوانستند وقوع آن را پیش بینی کنند و هنوز توضیح قانع کننده ای برای آن ارائه نکرده اند، تنها در دل تاریخ اسلام که با قیامهای زاهدانه در هر عصری مشحون است، می توان معنایی برای این جنبش عظیم که جهان اسلام را در نور دید، پیدا کرد. ؛

(ر.ک :انقلاب اسلامی و اصالت؛ رابرت دی. لی. ترجمه: مهرداد وحدتی دانشمند؛به نقل از سایت Persian Article.htm)

تاکنون برای تحلیل انقلاب اسلامی ایران چهار تئوری عمده ارائه

شده است:

تئوری توطئه قدرتهای خارجی، مانند آمریکا و انگلیس که انقلاب اسلامی را نتیجه سیاستهای طراحی شده آمریکا و انگلیس میداند.

تئوری مدرنیزاسیون و پیدایش بحران هویت که وقوع انقلاب اسلامی را با روند برگشت ناپذیر مدرنیزاسیون توجیه میکند.

تئوری معضلات و ناهنجاریهای اقتصادی که ریشه اصلی وقوع انقلاب را نابسامانیهای اقتصادی دوران پهلوی میداند.

تئوریهای اجتماعی سیاسی فرهنگی (با در نظر گرفتن نقش ویژه مکتب) که ریشههای اصلی انقلاب را در تحولات اجتماعی و نارضایتیهای مذهبی و فرهنگی میداند.

در تحلیل این پدیده منحصر به فرد باید میزان سازگاری هر یک از تئوریهای موجود را با ماهیت انقلاب اسلامی بررسی کرد.

در طول تاریخ کمتر انقلابی از این نوع وجود داشته است و در مطالعات جامعه شناسی، این الگو پدیدهای جدید تلقی میشود. هر چند متفکرانی چون استاد مطهری، ظهور اسلام و تلاشهای پیامبرگرامی اسلامr را به عنوان اوّلین انقلاب اسلامی معرفی میکنند، لکن به لحاظ ویژگیهای جامعهشناختی دوران حاضر، انقلاب اسلامی ایران نمونهای بیبدیل و منحصر به فرد است.

در مطالعات جامعه شناسی نیز، واژه انقلاب اسلامی، منحصراً به انقلاب تودهای مردم مسلمان ایران که با تکیه بر اعتقادات مذهبی آنان شکل گرفت و در سال ۱۳۵۷ به رهبری امام خمینی (قدسسره) به پیروزی رسید، اطلاق میشود.

به اعتقاد بسیاری از صاحبنظران، هیچ یک از نظریههای مطرح شده در مورد ماهیت این انقلاب، به تنهایی قابلیت ارائه تفسیر درستی از آن را ندارند. علت تحلیل نادرست و بعضا" یک سونگر برخی اندیشمندان را میتوان در علل زیر جستجو کرد:

۱. عدم توجه به تمام زمینههای شکلگیری انقلاب اسلامی و تحلیل آن بر اساس الگوهای تک عاملی

۲. عدم

توجه تحلیلگران به ایدئولوژی اسلام به عنوان مکتب مبارزه

۳. عدم توجه به پایگاه مردمی و کارآمدی نهاد مرجعیت و اصل تقلید خردمندانه در تفکر شیعی

۴. عدم توجه به ضعف مدلهای موجود در تحلیل ساختاری این انقلاب

۵. عدم توجه به نقش ویژه عوامل فرهنگی در پیدایش انقلاب اسلامی

(رک :درآمدی بر کارنامه فرهنگی انقلاب اسلامی,دکتر علی عسگری, مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر)

س۶ـ سابقه مهمترین انقلابهای جهان ومقایسه أن با انقلاب اسلامی ؟

انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب اکتبر روسیه

انقلاب کبیر فرانسه در قرن نوزدهم میلادی در ادامه مبارزات آزادیخواهانه مردم از زمان رنسانس به وقوع پیوست. در واقع پیشزمینه های این انقلاب در قرن پانزده میلادی و با شروع رنسانس آغاز شد. در جریان این انقلاب، با پایان یافتن دوره فئودالیته و ورود به دوره مدرن، مردم کلیسا را از زندگی اجتماعی خود حذف کردند. بر اساس نظر عدهای از اندیشمندان، انقلاب کبیر فرانسه انقلابی سکولاریستی بود. صد و بیست سال پس از انقلاب فرانسه یعنی در اوایل قرن بیستم میلادی، انقلاب روسیه به وقوع پیوست. انقلاب روسیه ذاتاً انقلابی مارکسیستی بود. در انقلاب روسیه بحث جدایی دولت از دین مطرح بود. گرچه پیش زمینه های اجتماعی متفاوت و مهمی در انقلاب روسیه نقش داشت، اما به هرحال هدف آن بود که دین از حوزه زندگی اجتماعی جدا شود و تفکر جدید مارکسیستی جایگزین آن گردد. انقلاب فرانسه با تفکر لیبرال دمکراتی که داشت، الهام بخش تعدادی ازجنبش های جهان شد. انقلاب روسیه نیز الگویی کمونیستی سوسیالیستی ارائه داد که تأثیرات آن بر جهان حتی بسیار ژرف تر از انقلاب فرانسه بود.

در سال ۱۹۷۹ میلادی انقلاب اسلامی در ایران به وقوع

پیوست. انقلاب ایران پدیده جدیدی بود که با هیچ کدام از این الگو ها قابل تفسیر نبود، چرا که نه انقلابی سکولاریستی بود و نه انقلابی سوسیالیستی. پیام انقلاب اسلامی پیوند دین و دولت بود. تئوری اصلی این انقلاب آن بود که اسلام میتواند به عنوان حکومتی نجاتبخش،کارآمدی خود را در عرصههای گوناگون به اثبات برساند. بنابراین با مقایسهای ساده میتوان دریافت که این مدلها، علاوه بر تفاوت در زمینههای شکلگیری، از لحاظ ماهیت فکری نیز با انقلاب اسلامی تفاوتهای اساسی داشتند. نکته دیگری که در بررسی شرایط ایجاد انقلاب فرانسه روسیه و ایران قابل توجه است عدم تشابه موقعیت دولت های مذکور با شرایط و توانایی های قدرت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در ایران و اوضاع و احوال سیاسی قبل از انقلاب است. دولتهای روسیه و فرانسه قبل از انقلاب، از نظر اقتصادی در مرحله ورشکستگی کامل قرارداشتند، درحالی که ایران قبل از انقلاب از لحاظ اقتصادی در جایگاه نسبتا" خوبی قرار داشت.

پاسخ(قسمت چهارم)

یکی دیگر از زمینههای بروز انقلابهای فرانسه و روسیه ضعف حکومت و ارتش در اثر جنگ های نظامی متعدد بود، اما در ایران پیش از انقلاب، ارتش پرقدرت شاهنشاهی آماده بود تا نسبت به هر ناآرامیای واکنش نشان دهد. علاوه بر این روسیه و فرانسه پیش از انقلاب ازنظر حمایت بین المللی شرایط مناسبی نداشتند، اما رژیم شاه تا آخرین روزهای حیاتش در ایران، از اقبال بین المللی خوبی خصوصاً از جانب آمریکا برخوردار بود و به همین جهت اعتماد به نفس بالایی داشت. محمدرضا شاه ۳۷ سال در ایران حکومت کرده، به خوبی اقتدارش را برای همگان به نمایش گذارده بود. عدم تشابه موقعیتها، شرایط و

عوامل شکلگیری، موجب ناکارآمدی الگوهای موجود در تحلیل انقلاب اسلامی شده است.ـ(رک :درآمدی بر کارنامه فرهنگی انقلاب اسلامی,دکتر علی عسگری, مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر)

س۷ـ

س۸ـ

س ۹ـ

==

فصل دوم:

بیدایش وبیروزی انقلاب اسلامی

س ۱۰ـزمینههای شکلگیری انقلاب اسلامی چه بوده و چه عواملی بر روند آن تأثیرگذار بوده اند؟

در بررسی روند شکلگیری یک انقلاب، نظریات متفاوتی مانند نظریه مارکس نظریه بنتوم و نظریه جیمز دیویس به عنوان مدلهای ساختاری در نظر گرفته میشوند. هر یک از این نظریهها با توجه به نگاه خاص نظریهپرداز، به بخشی از زمینهها و علل توجه دارند. انقلاب اسلامی ایران، انقلابی چند عاملی و چند سویه است که برخی عوامل پیدایش آن تا پیش از این در هیچ انقلابی مؤثر نبودهاند.

چشمانداز نظریه جامعه شناسان کلاسیک و مفاهیمی که ارائه می دهند نیز زمینه ای است که از آن می توان به نوعی و تنها بخشی از انقلاب اسلامی را تحلیل کرد. در مطالعه انقلاب ایران به رغم آنکه نظریه ها بهطور مشخصی مورد استفاده یا آزمون تجربی با این انقلاب قرار نگرفته اند، اما از مفاهیم نظریه نویسندگان مذکور در توضیح این انقلاب استفاده شده است.

اغلب تحلیل گران غربی با دیدگاههایی یک سونگر، تحلیلهای متفاوتی از انقلاب اسلامی ارائه کردهاند. رابرت لونی در کتاب ریشه های اقتصادی انقلاب ایران توضیح می دهد که اصلاحات اقتصادی در ایران موفقیت آمیز نبود و حکومت نتوانست نارضایتی مردم را که ناشی از بی عدالتی و جابه جایی اجتماعی کوتاه مدت با برنامه های اقتصادی مبتنی بر استراتژی توسعه بود، تشخیص دهد.

مسلما" تحلیلی صرفاً اقتصادی از پدیده انقلاب اسلامی نمی تواند تبیینکننده واقعیت آن باشد.

بسیاری از دولت ها درشرایط مشابه اقتصادی به علت ویژگی های ساختاری در نظام سیاسی و اجتماعی می توانند

با تکیه بر سرکوب و یا ائتلاف گروههای خاص در جامعه و تکیه بر ایدئولوژی مشروعیت بخش، مانع از تبدیل نا آرامی ها به انقلاب شوند.

اما حکومت پهلوی که خود با بحران مشروعیت روبهرو بود، در برابر بیعدالتیها و ضعفهای اقتصادی به شدت شکننده شده بود.

تدا اسکاچ پول نظریه پرداز معروف انقلاب نیز در جستجوی عوامل اقتصادی میکوشد تا علل وقوع انقلاب اسلامی را در چارچوب آسیب پذیری دولت شاه بهدلیل عدم ارتباط با صاحبان ثروت های اجتماعی یا بازار جستوجو کند. او چنین مینویسد:

گسست دولت از بازار که به یک ایدئولوژی مبارزه با نمادها و اسطوره هایی چون شهادت طلبی و ایثار اعتقاد دارد، از عوامل زمینهساز انقلاب اسلامی است.

برخی دیگر از تحلیلگران برتحلیل های روان شناختی شخصیت شاه و ویژگی های شخصیتی وی در رفتارگرایی مستقل، به خصوص در دهه های ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ تأکید کردهاند. در این گونه تحلیلها با توجه به شخصی بودن حکومت و تأثیر تعیینکننده تصمیمات فردی شاه، روانشناسی شخصیت او برای ریشه یابی انقلاب ایران مورد توجه قرار گرفته است. ماروین زونیس در کتاب شکست شاهانه به این موارد اشاره کرده است.

آبراهامیان در مورد علل سیاسی وقوع انقلاب، میگوید :

انقلاب به این علت رخ داد که شاه در سطح اقتصادی اجتماعی دست به نوسازی زد و به این ترتیب طبقه متوسط جدید و طبقه صنعتی را تشکیل داد اما نتوانست در سطح سیاسی دست به توسعه بزند و این امر موجب ناهماهنگی در ساختارهای اجتماعی شد.

هرچند شاه موفق شد در زمینه اقتصادی و صنعتی و اجتماعی توسعه قابل ملاحظه ای در ایران پدید آورد، اما از جهات سیاسی نتوانست توسعه قابل ملاحظهای به وجود آورد. این عدم

توسعه سیاسی رژیم باعث شد که بین طبقه حاکم و طبقه فرودست که دو پل خیلی مهم در آن نقشآفرینی میکردند یعنی قطب بازار و قطب روحانیت یک شکاف فاحش ایجاد شود از همین جا زمینه های انقلاب آغاز شد.

با وجود تحلیل های علمیای که از جامعه زمان طاغوت در ایران و حکومت پهلوی ارائه میشد، اغلب جامعه شناسان اعتقاد داشتند که حکومت شاه در دوران ثبات به سر می برد. پس از وقوع انقلاب همه نظریهپردازان غربی متوجه تحلیل های نادرست و غیرقابل قبول خود از حکومت محمدرضا شاه شدند و به اتفاق پذیرفتند که در تحلیل بیثباتی حکومت شاه، بیدقتی روا داشتهاند.

به هر حال، تحلیلگران غربی علاوه بر غفلتی که در بررسی همه عوامل مؤثر در شکلگیری، شتاب دهی و پیروزی انقلاب داشتهاند، از سه عامل اساسی زمینهساز انقلاب نیز غفلت کردهاند:

۱. نکته بسیار اساسی این انقلاب مردمیبودن آن است. انقلاب اسلامی برخلاف سایر مدل های موجود، مختص طبقه اجتماعی خاصی نبود. هر چند نمیتوان نقش روحانیت و روشنفکران مذهبی را در روند شکلگیری انقلاب نادیده گرفت، لکن باید پذیرفت که در پیروزی انقلاب، عامه مردم از هر طبقه و صنفی شرکت داشتند.

۲. نکته دیگر عدم توجه به جامعه شناسی سیاسی مردم ایران و روحیه ظلم ستیزی آنها به خصوص در قرن اخیر بوده است. حرکتهای متعدد آزادی خواهانه که در سده اخیر به وقوع پیوست، نشانه رشد این روحیه بود. مبارزه با نظام سلطنتی و تلاش در جهت دستیابی به حکومتی صالح و مردمی در طول این دوره همواره از آرزوهای مردم بوده است. عدم توجه به پیشینه مبارزات ضدحکومتی مردم ایران در دوران قاجار و پیش از آن و

سعی درتحلیل انقلاب در یک بازه زمانی کوتاه، موجب پدید آمدن اشتباهات آشکار و متعددی شده است.

۳. توجه جامعه شناختی به بافت مذهبی کشوری مانند ایران نیز میتواند در ارائه تحلیلهای واقعبینانه انقلاب کمککننده باشد. براساس اعتقادات مذهبی مردم، مشروعیت حکومت برگرفته از اسلام است. در طول تاریخ ایران نیز سلاطین همواره در پی کسب مشروعیت دینی از رهبران مذهبی بوده اند که میتوان نمونههای فراوانی از آن را در تاریخ حکومت صفویه و قاجاریه مشاهده نمود، اما حکومت پهلوی ضمن غفلت از این عامل بزرگ، اساسا" معتقد به مشروعیت بخشی دین نبود.

به هر روی با وجود چند عاملی بودن انقلاب اسلامی، از میان عوامل متعدد شکلگیری انقلاب، میتوان برخی عوامل را علل اصلی، برخی را علل مکمل و برخی دیگر را عوامل شتابدهنده دانست. بسیاری از اندیشمندان اعتقاد دارند علت اصلی وقوع انقلاب، عوامل فرهنگی بودهاند و بههمینجهت به آن لقب انقلاب فرهنگی دادهاند .(رک :درآمدی بر کارنامه فرهنگی انقلاب اسلامی,دکتر علی عسگری, مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر)

س ۱۱_نقطه شروع انقلاب اسلامی به جه زمانی باز می گردد؟

درباره زمینه های پیدایش انقلاب اسلامی دو دیدگاه دور و نزدیک وجود دارد:صاحبان دیدگاه اوّل معتقدند که باید زمینه های پیدایش انقلاب را در طول تاریخ شیعه جستجو کرد، اما دارندگان دیدگاه دوم زمینه های پیدایش انقلاب اسلامی را حوادث بعد از سالهای ۱۳۴۰ ه . ش می دانند. بر طبق نظریه نخست ، مکتب انسان ساز اسلام ، با نهضت ، حرکت و انقلاب پیوندی ناگسستنی دارد چرا که اسلام دین جهانی و همیشگی بوده و با قوانین و احکام و دستورات انقلابی که دارد

از ابتـدا بـا طاغوتیان و زورمـداران مبارزه کرده است . این راه و روش در زنـدگی سیاسـی و مبارزاتی امامان بزرگوار شیعه هم تـداوم پیـدا کرده است و با آغاز غیبت کبری ، این رسالت تاریخی بر عهده جانشـینان امامان گذاشـته شده است . از این رو می توان گفت که انقلاب اسلامی ایران ادامه مبارزات پیامبران و امامان معصوم : علیه طاغوتیان می باشد. براساس این دیدگاه برای پیدایش انقلاب اسـلامی باید به بررسـی زمینه های نهضـتهای اسـلامی در طول تاریخ شـیعه پرداخت . دیدگاه دوم هر چند علل دور را نادیده نمی گیرد ولی زمینه های پیدایش انقلاب اسلامی را مرهون یک سری علل نزدیک که بیشتر در اواخر دهه ۱۳۳۰ ه . ش و اوایـل دهه ۱۳۴۰ (ش) اتّفاق افتاد می دانـد. این حوادث شامل درگذشت حضـرت آیت ا... بروجردی ، تصویب لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی ، انقلاب سـفید، کاپیتولاسیون و... است . لازم به ذکر است که این دیدگاه مورد تاءیید امام راحل نیز هست چرا که ایشـان نیز شـروع انقلاب اسـلامی را سال ۱۳۴۱ ه . ش می دانسـتند._(انقلاب اسـلامی و انقلابهای جهان :مهـدی نظرپور , قدرت الله بهرامی .تهیه کننده :مرکز تحقیقات اسلامی سپاه.تابستان۱۳۷۸)

س۱۲_نقش عوامل فرهنگی در پیدایش انقلاب اسلامی را توضیح دهید؟

برخی از تحلیلگران در جمع بندی علل وعوامل پیروزی انقلاب اسـلامی عقیده دارند عوامل فرهنگی، مهمترین عامل شکلگیری انقلاـب اسـلامی بـوده است. بایـد به این نکته تـوجه نمـود که علـل فرهنگی تنهـا دلایـل وقوع این انقلاـب نبودهانـد، بلکه جزء مهمترین دلایل بودهاند. مایکل فیشر در کتاب ایران از اختلاف مذهبی تا انقلاب به این نکته اشاره می کند

که هر چند علل انقلاب، اقتصادی و سیاسی بود لکن در مقابل، شکل انقلاب و محل وقوع آن تا حد زیادی نتیجه سنت مذهبی اعتراض بود. نیکی.آر.کدی در کتاب ریشه های انقلاب به این موضوع اشاره می کند.وی می گوید:

انجام اصلاحات سیاسی و اقتصادی و در عین حال تأثیر منفی آن بر گروههای مختلف اجتماعی از یکسو و سرکوب گروههای سیاسی و فقدان آزادی از سوی دیگر زمینه ساز انقلاب بودند، اما درعین حال تحول در اندیشه انقلابی و رادیکال که تشیع آن را به صورت ایدئولوژی مطرح کرده است از علل اصلی شکلگیری انقلاب است.

خانم حمیرا مشیرزاده در تبیین علل فرهنگی انقلاب معتقد است که در بررسی چند علتی انقلاب، نقش عوامل فرهنگی و مذهبی ویژه و قابل تأمل است. وی میگوید:

همانطور که دیدیم انقلاب اسلامی ایران به درجات مختلف، همه نظریات موجود در مورد انقلاب در علوم اجتماعی را به چالش کشیده است. بررسی آثار مختلف و همانطور توانایی های طبیعی مکتب شیعه نمونه های عالی تبیینی در نظریه های انقلاب را با تردید جدی مواجه می کند و ثابت میکند که اکثر تعمیم های مستحکم در ساختارهای نظری نتوانستند بستری که انقلاب اسلامی در آن رخ داده است را دریابند. می توان گفت که هیچیک از تبیین های سیاسی اقتصادی اجتماعی و یا روانشناختی نمی توانند به تنهایی کنش انقلاب توده ای را در آن تبیین کنند، اما در عین حال بهنظر می رسد که رهیافت چند علتی به شرط آنکه علل و عوامل مختلف در آن چارچوب نظری دقیق قرار بگیرند، بیشتر میتواند به فهم و تبیین این رویداد مهم تاریخی کمک کند.

تأملی در مطالبات مردم در جریان مبارزات مردمی از خرداد ۱۳۴۲

تا بهمن ۱۳۵۷ نیز نشان میدهد که در مجموع، عوامل فرهنگی بیشترین مطالبات مبارزین و مردم را در بر میگرفته است.

به اعتقاد دکتر منوچهر محمدی جهت اصلی انقلاب احیای فرهنگ ایرانی اسلامی بود و سر پیروزی انقلاب نیز در توجه به این نکته است. وی اظهار میدارد:

بر کسی پوشیده نیست که انقلاب اسلامی قبل از آن که یک انقلاب سیاسی یا اقتصادی باشد، یک انقلاب فرهنگی و برای احیای ارزشهای دینی خود بوده است رژیم شاه با تکیه بر دو عنصر غربزدگی و در خدمت گرفتن برخی از عناصر فرهنگی ایران قبل از اسلام تلاش زیادی در از بین بردن ارزشهای سنتی دینی عقیدتی و فکری از جامعه عمیقاً مذهبی ایران نمود. این حرکت در زمان پهلوی اوّل آغاز و تا پیش از ظهور انقلاب اسلامی ادامه داشت اگر چه رژیم در عمل موفق به قطع ریشه های عمیق فرهنگی مردم مسلمان ایران نشد، لکن تاحدود زیادی مظاهر فرهنگ غربی خصوصاً قسمت مبتذل آن را به عنوان ارزش مسلط درنظام سیاسی اجتماعی کشور حاکم ساخت انقلاب اسلامی با بازگشت به ارزشهای مورد قبول جامعه برخلاف تصورات بسیاری از اندیشمندان غربی در خصوص سپری شدن دوره دین داری و دین مداری موجب شگفتی همگان گردید... . به این ترتیب می توان ملاحظه کرد که رمز پیروزی انقلاب اسلامی را بر رژیم شاه تنها می توان در عظمت و مدیریت و میزان اعمال سه رکن انقلاب یعنی مردم رهبری و مکتب جستجو کردکه توانست برخلاف پیش بینی ها و محاسبات تحلیل گران و در مقابل حیرت جهانیان نظام قدرتمند و کهن شاهنشاهی را به زانو درآورده و آن را سرنگون سازد.

هر چند در مورد انقلاب اسلامی تئوری های متفاوتی ارائه شده است و بسیاری از اندیشمندان سعی کردهاند در چارچوب ها و قالب های علمی، تئوری انقلاب اسلامی را بررسی کنند، اما در واقع به لحاظ اختلاف دیدگاهی که بین این اندیشمندان و دیدگاههای مکتب متعالی اسلام و امامخمینی(قدسسره) که پایه گذار اصلی انقلاب بود، وجود دارد هیچ کدام از این افراد قادر به درک ماهیت و واقعیت انقلاب اسلامی نشدهاند. میشل فوکو، یکی از نظریهپردازان اصلی مکتب پست مدرن، در کتاب رهبر اسطورهای قیام ایران انقلاب اسلامی را نخستین انقلاب فرامدرن عصرحاضر و اوّلین شورش بزرگ علیه نظامهای زمینی و مدرن ترین شکل قیام میداند.

از منظر فوکو انقلاب سال ۱۹۷۹ متضمن امتناع کل یک فرهنگ و کل یک ملت، از رفتن زیر بار گونهای نوسازی است که در نفس خود کهنهگرایی محسوب میشود. به اعتقاد وی چنین انقلابی به مثابه انقلاب بدون تشکیلات غیرحزبی و در نوع خود بی نظیر است

پاسخ(قسمت پنجم)

هر چند طرح مباحث نزاع سنت و مدرنیسم در حد حوصله این دفتر نیست، اما تعبیر درستتر آن است که انقلاب اسلامی نوعی واکنش آگاهانه در برابر نابودی ارزشهای اجتماعی و به تعبیر برخی صاحبنظران، مقاومت در برابر استحاله فرهنگی است.

ملت ایران و به ویژه روشنفکران، فرهیختگان، اهل ادب و فرهنگ، مصلحین جامعه و دلسوختگان فرهنگی از اینکه می دیدند جامعه و مردم ایران به شدت سنن و ارزشهای اجتماعی قومی، فرهنگی و مذهبی خویش را از دست دادهاند و با شتاب درجهت نوعی از خود بیگانگی فرهنگی و به تعبیر آل احمد، غربزدگی پیش می روند، به شدت نگران و متأثر بودند. استحاله فرهنگی رژیم شاه، موجب نگرانی بسیاری از

دینداران و مذهبیون نیز شده بود

همانگونه که اشاره شد بیشک ایدئولوژی اسلامی و در دیدی وسیعتر ویژگیهای جهانبینی اسلامی، علت اصلی شکلگیری تفکر مبارزه بود و در جریان وقوع انقلاب اسلامی، تئوری جهاد در برابر طاغوت، شکلی عملی به خود گرفت. چنانچه انقلاب اسلامی را بر اساس علت غایی وقوع آن تفسیر کنیم، در می یابیم که اصولگرایی اسلامی، علت العلل وقوع آن است؛ در حالی که بسیاری از تحلیلگران انقلاب از نقش ویژه آن غفلت ورزیدهاند. در مقابل، تحلیلگرانی که به خوبی با مبانی جهانبینی اسلامی آشنا بودهاند، قیام بر اساس مبانی مکتب را اصلیترین علت وقوع انقلاب میدانند.

وقوع انقلاب در ایران از علل و عوامل و ریشه های اقتصادی صنعتی فرهنگی، سیاسی و مذهبی متعددی برخوردار بود که محدود کردن جریان عظیم انقلاب به هریک از آنان خلاف عقل و منطق و جریان طبیعی انقلاب آن گونه که همگان شاهد بودند، می باشد اما در این میان علل و عوامل اجتماعی فرهنگی سهمی بیش از عوامل صنعتی، اقتصادی و علل و عوامل سیاسی و بالاخص مذهبی نیز سهمی به مراتب فراتر از آن عوامل قبلی برعهده داشته اند، چنان که اگر کسی مانند استاد مطهری ادعا کند که عامل اصلی و یا علت العلل وقوع انقلاب اسلامی عامل مذهب و رهبری دینی نهضت بوده است و چنانکه روحانیت شیعه و در رأس آن حضرت آیت الله خمینی نبودند، شاید هیچیک از عوامل دیگر به تنهایی یا در مشارکت با عوامل دیگر قادر به ایجاد انقلابی چنین عظیم مردمی و فراگیر نبودند، سخنی به گزاف نگفته است (رک :درآمدی بر کارنامه فرهنگی انقلاب اسلامی,دکتر علی عسگری, مؤسسه فرهنگی

س ۱۳_نقش مرجعیت وروحانیت شیعه رادر بیروزی انقلاب اسلامی بررسی نمایید؟

نهـاد مرجعیت بنیـادی اسـتوار است که از قرنهـا پیش در پی پاسـخ به نیازهای معنوی و ارائه مـدلی توانمنـد برای زنـدگی مادی انسان، برآمـده است. اعتقاد به مرجعیت و نقش ارزشـمند مراجع در تفکر شـیعی و خـدمات ارزنده آنان به ایران، مانند آنچه در حکم تحریم تنبـاکو رخ داد، موجب شـد تـا در جریان انقلاب اسـلامی، مشـروعیت روحانیت دینی با مقبولیت مردمی درآمیزد. تئوری انقلاب اسـلامی برخاسـته از تفکر اسلام شیعی بود و به همین جهت نقش فقیه عادل در جهتدهی حرکت انقلاب، مهم و تعیینکننده قلمداد میشد.

به اعتقاد بسـیاری از تحلیلگران اگر مرجعیت شیعی، رهبری نهضت را به عهده نداشت، ممکن بود این انقلاب به شکلی سکولار یا غربزده بروز نماید. حقیقت این است که نقش برجسته روحانیت شیعه نهتنها در جریان انقلاب اسلامی بلکه در جریان انقلاب مشروطه و سایر قیامهای مردمی نیز برای تعیین جهت حرکت اصلی انقلاب بسیار مؤثر بوده است. در صورت عدم حضور فکری و عملی مرجعیت شیعی، مřÙƠبود سـمت و سویی که انقلاب اسـلامی در اولین روزهای شکلگیری خود طی میکرد، به جهتی نـامعلوم هـدایت شود و بـا قرار گرفتن ذیل عناوین مختلفی ماننـد انقلاب دمکراتیک از مسـیر ایـدئولوژی اسـلامی خارج گردد. نقشـی که نهاد مرجعیت شـیعی در طول تاریـخ ایران در جهت مبارزه علیه ظلم و فساد بر دوش داشـته است، موجب شـد تا توده مردم آن را به عنوان رهبری قیام، با جان و دل و از سـر رغبت بپذیرنـد. شـعار روحانیت شـیعه، طرح اسـلام به عنوان ایـدئولوژی مبارزه و نمایش اراده اسلام

در تأسیس حکومتی صالح بود. این شعار از زمان حکومت صفوی شکل منسجم تری به خود گرفت، ولی در آن زمان زمینه ابراز و ارائه آن وجود نداشت. در واقع، امامخمینی(قدسسره) به عنوان نظریهپرداز انقلاب اسلامی این مسأله را به گونهای کاربردی و نوین در کتاب ولایت فقیه خود مطرح کرد و به شکلی درخور از آن دفاع نمود. (رک :درآمدی بر کارنامه فرهنگی انقلاب اسلامی,دکتر علی عسگری, مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر)

وقوع انقلاب اسلامی در ایران از علل و عوامل و ریشه های اقتصادی صنعتی اجتماعی فرهنگی سیاسی و مذهبی متعددی برخوردار بود که محدود کردن جریان عظیم انقلاب به هریک از آنها خلاف عقل و منطق و جریان طبیعی انقلاب آنگونه که همگان شاهد بودند، می باشد. اما در این میان علل و عوامل اجتماعی فرهنگی سهمی بیش از عوامل صنعتی اقتصادی و علل و عوامل سیاسی و بالاخص مذهبی نیز سهمی به مراتب فراتر از آن دو دسته قبلی بر عهده داشته اند، چنانچه اگر کسی مانندااستاد شهید مرتضی مطهری ادعا کند که عامل اصلی و یا علّه العلل وقوع انقلاب اسلامی عامل مذهب و رهبری دینی (روحانی این نهضت بوده است و چنانچه روحانیت شیعه و در رأس آن حضرت آیت الله خمینی (قدس سره نبودند شاید هیچیک از عوامل دیگر به تنهایی و یا در مشارکت با عوامل دیگر قادر به ایجاد انقلابی چنین عظیم مردمی و فراگیر نبودند، سخنی به گزاف نگفته است البته در تاریخ یک قرن اخیر این مملکت نهضت تنباکو، انقلاب مشروطه نهضت جنگل نهضت ملی شدن نفت و غیره را نیز داشته ایم که هرکدام فراخور زمان ووسعت دامنه تأثیر جایگاه خاص خود را در تاریخ معاصر

ایران بـدست آورده انـد و هریـک نیز علـل و عوامـل و انگیزه و رهبری خـاص خود راداشـته انـد، اما انقلاب اسـلامی ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، باعنایت به مقاطع تاریخی مهم آن (مانند ۱۵ خرداد، ۱۷ شهریور، تاسوعا و عاشورای ۵۷، مراسم چهلم شهدای قم و تبریز و...)، رهبری و نقش ویژه امام خمینی (ره و روحانیت در هـدایت آن شـرکت اقشار مختلف مردم درراه پیمائیهای میلیونی آن و طرح شـعارها و خواسـته هایی مبتنی بر نفی سلطنت موروثی و کسب استقلال و آزادی و ایجاد حکومت دینی جمهوری اسلامی و بالاـخره مخالفتها و دشـمنی هایی که پس از پیروزی با بعُـد مـذهبی آن بعمل آمـده حکایت از بزرگترین انقلاب دینی تاریخ وجهان معاصر دارد.(ر.ک : ریشه های اقتصادی سیاسـی انقلاب اسـلامی ایران دکتر عبدالرحیم گواهی ناشـر: مؤسـسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.)

س ۱۴_به صورت مختصر فرایند مطرح شدن حضرت امام (ره)و نقش ایشان در نهضت اسلامی را توضیح دهید؟

تا سال ۱۹۶۳ که نام آیت الله روح الله خمینی به عنوان یک مخالف برجسته رژیم شاه بر سر زبانها افتاد جلسات درس ایشان در قم، انبوه دانشجویان را که مجذوب انتقادهایش از رژیم شاه می شدند، جلب می کرد. در مارس ۱۹۶۳ (اسفند ۱۳۴۲) فیضیه قم در سـالگرد شـهادت (امـام) جعفر صـادق (ع) ، امـام شـشم مـورد حمله نیروهـای سـاواک و چتربـازان قرار گرفت و عـده ای از دانشـجویان کشـته و آیت الله خمینی توقیف شـد. وی پس از یـک بازداشت کوتاه آزاد شـد و به انتقاد از کنترل امریکا بر ایران ادامه داد.

امـام بـار دیگر در سالگرد شـهادت امام حسـین (ع) بازداشت شـد. وقتی این خبر به مردمی که در خیابانها برای امام حسـین (ع) عزاداری می کردند، رسید، تظاهراتی

برای آزادی وی در تهران، اصفهان، مشهد، شیراز و کاشان برگزار شد.

نیروهای امنیتی به ۱۵هزار نفر شلیک کردند. امام خمینی تا ماه اوت زندانی شد. وی پس از آزادی به پیروانش گفت انتخابات اکتبر را تحریم کنند و دوباره توقیف شد.

۷۰ – ۱۹۶۴: آیت الله خمینی در مه ۱۹۶۴ (خرداد۱۳۴۳) از زندان آزاد شد. در اکتبر، مجلس با تصویب لایحه ای به مشاوران نظامی امریکایی مصونیت دیپلماتیک داد و رای به پذیرفتن یک وام ۲۰۰ میلیون دلاری امریکا برای خرید تجهیزات نظامی داد. امام خمینی با صدور اعلامیه ای به این اقدامات مجلس حمله کرد و کمی بعد به ترکیه تبعید شد که در سال ۱۹۶۵ از آنجا به عراق رفت.

طی سیزده سال بعد، شهر مقدس نجف خانه وی بود و در آنجا خود را به عنوان یک شخصیت مذهبی برجسته تثبیت کرد. انتقادهای او از رژیم پهلوی مخفیانه در ایران انتشار می یافت و پیامهایش برای مسلمانان جهان در مراسم حج در مکه پخش می شد.

انتقادهای او از سیاستهای دولت ایران، اساسی بود. اصلاحات ارضی فاجعه از آب در آمد، باغهای میوه، مراتع، چراگاهها و کشاورزی مکانیزه را از قانون اصلاحات ارضی معاف کرده بودند و به مالکان بزرگ فرصت داده شده بود املاک خود را به طور غیرقانونی به اقوام خویش انتقاد دهند یا با تبدیل وضعیت آنها را در گروه زمینهای معاف از تقسیم قرار دهند. فقط ۹ درصد کشاورزان ایران صاحب زمین شدند، و دولت حتی به همین عده هم برای افزایش تولید کمک نکرد.

گندم و سایر مواد غذایی از خارج وارد می شد، اما به کشاورز ایرانی کمک نمی شد.

سیل مهاجرت روستاییان بیکار و بی زمین به نسبت ۸ درصد در سال، در جستجوی کار به شهرها روان شد. استفاده از درآمدهای نفت، ثروتی بی حساب به ثروتمندان داد و این در شرایطی بود که اکثریت عظیم مردم با فشار روزگار می گذراندند و نارضایتیها افزایش یافت. در این حال، پس از شکست اعراب در جنگ سال ۱۹۶۷ از اسرائیل و امریکا، آیت الله خمینی برای احتمال آغاز تلاش مشترک علیه اسرائیل با آیت الله باقر صدر به مشورت پرداخت.

۱۹۷۰-۷۷: با افزایش شدید قیمت نفت شاه اعلام کرد که ایران به زودی یکی از پنج قدرت بزرگ جهان خواهد شد! او و واقعیت کمبود مواد غذایی، راه بندیهای شدید و زیادی جمعیت در تهران را نادیده می گرفت، جهان غرب دلارهای نفتی شاه را به اسلحه تبدیل می کرد، به طوری که ایران بیش از انگلیس، تانکهای "چیفتن" انگلیسی داشت و امریکا هواپیماهای جنگی خود را قبل از این که به خط تولید بیفتد یا کارساز بودن آنها تایید شود، به شاه می فروخت. فروشندگان تسلیحات امریکا دارای موقعیت مهم در اقتصاد ایران بودند، سیمان و مصالح ساختمانی صرف ساختن پایگاههای نظامی می شد و برای ساختن خانه، مردم با کمبود مصالح روبرو بودند. نفت، بانکداری و تسلیحات ایران به شدت تحت کنترل امریکا بود، تاجگذاری در سال ۱۹۷۱ (۱۳۵۰) و مراسم پر خرج برای خیالپردازیهای شاه در زمینه اثبات این قضیه که تاریخ شاهنشاهی ایران به ۲۵۰۰ سال پیش برمی گردد، شکاف عظیم بین فقیر و غنی را در ایران علنی تر کرد. آیت الله خمینی از این اقدامات به شدت انتقاد می کرد.

سرکوب هرگونه

آزادی بیان، مطبوعات و حتی مخالفت بالقوه به تمرکز مخالفان در خارج از کشور منجر شـد. توزیع پیامهای آیت الله خمینی به شکل نوار کاست، این مخالفان را تشویق می کرد. امام خمینی از علما در ایران خواست خفقان سیاسـی و برباد دادن منابع ایران را محکوم کننـد. شـاه وقتی در ۱۹۷۷ برای دیـدار بـا کارتر به واشـنگتن رفت با تظاهرات خصومت آمیز عظیمی مواجه شـد. در ایران زنان دانشـجو مجددا شـروع به اسـتفاده از حجاب کردند و یک مخالفت مذهبی شـروع به خودنمایی کرد. در اکتبر ۱۹۷۷ (۱۳۵۶) ماموران ساواک (آقا) مصطفی پسر امام خمینی را به شهادت رساندند.

سال ۱۹۷۸: در ژانویه به تحریـک شـاه، مقاله ای در روزنامه اطلاعات انتشار یافت که در آن به شـدت به آیت الله خمینی حمله شده بود.

روز بعـد طلبه هـا در قم یـک اعتراض مسالمت آمیز ترتیب دادنـد و اقـدام به تحصن کردنـد، ماموران امنیتی با خشونت واکنش نشان دادند و عده ای را شـهید کردند. تظاهرات به سراسـر کشور انتشار یافت. آیت الله خمینی از مردم خواست برای سـرنگونی شاهنشاهی به سود یک دولت اسلامی مبارزه کنند.

در هر یـک از مراسم چهلم شـهدا، عـده بیشـتری به وسـیله مـاموران امنیتی شـهید می شدنـد. مردم در تظـاهرات خود در مقـابل سربازان مسلح خواستار بازگشت آیت الله خمینی شدند.

سپتامبر: شاه به این امیـد که نداشـتن یک پایگاه موجب نابودی قـدرت رهبری امام خمینی خواهد شد از عراق خواست آیت الله را اخراج کنـد. آیت اللهخمینی گفت آماده است به کشوری برود که تحت نفوذ شاه نباشـد، اما هیـچ دولتی پیشـنهاد پذیرفتن و تضمین ادامه فعالیت وی را نداد.

اکتبر: امام

خمینی وارد "نوفل لوشاتو" در نزدیکی پاریس شد.

سپتامبر: در پایان ماه رمضان یک تظاهرات اعتراض آمیز عظیم منجر به اعلام حکومت نظامی در ایران شد. صبح روز بعد وقتی مردم بی خبر از اعلام حکومت نظامی در میدان ژاله اجتماع کردند، نیروهای امنیتی به روی آنها شلیک کردند و هزاران نفر را کشتند. یک ملت وحشتزده علیه شاه قیام کرد و اعتصابها، بازارها، مدارس، دانشگاهها، ادارات، کارخانه ها و حوزه های نفت را به تعطیل کشاند و اقوام و دوستان ثروتمند شاه، طی سه ماه با ۵/۱ میلیارد دلار به غرب گریختند.

آیت الله خمینی از پاریس پیامهای خود را برای پخش به ایران می فرستاد.

۱۰و۱۱ دسامبر (۹و۱۰ محرم) : تقریبا چهار میلیون نفر به خیابانها آمدند و خواستار تشکیل یک دولت اسلامی تحت رهبری امام خمینی شدند. هزاران نفر از تظاهر کنندگان غیر مسلح کشته شدند. بازداشت شدگان شکنجه می شدند، و مجروحان را در تختهای بیمارستانها قتل عام می کردند. فشار تحمل ناپذیر و بی پایان افکار عمومی، امریکا را وادار کرد تا شاه را تشویق به انتخاب یک نخست وزیر (شاپور بختیار) برای خنثی کردن نفوذ امام خمینی کند.

۱۶ ژانویه ۱۹۷۹: شاه از ایران فرار کرد و به مصر رفت و یک دولت بی قدرت و مردمی بپاخاسته را در خیابانها رها کرد.

اول فوریه: امام خمینی با استقبالی بی سابقه به ایران آمد. امام دستور داد دولت موقت اسلامی تشکیل شود. پس از این که صدها نفر از اعضای نیروی هوایی از امام حمایت کردند، یک پادگان نظامی تهران ناگهان مورد هجوم گارد شاهنشاهی قرار گرفت. انبوه مردم بی سلاح به تقاضای کمک

نیروی هوایی پاسخ دادند و گاردیها را مجبور به بازگشت به سربازخانه هایشان کردند. با پذیرفتن رهبری امام خمینی از طرف بیشتر نیروهای امنیتی، کلیه پاسگاههای پلیس، زندانها، پایگاههای ارتش و ادارات دولتی به تصرف انقلابیان در آمد.

۱۱ فوریه: سرانجام رژیم شاه سقوط کرد.

(ر.ک:مسلم مدیا - چاپ لندن به نقل از سایتImam Kh

س ۱۵_تاثیر ونقش جنبش دانشجویی ومرحوم دکتر شریعتی در انقلاب اسلامی بررسی شود؟

جنبش دانشجویی ایران را می توان در دو مقطع زمانی قبل و پس از پیروزی انقلاب اسلامی مورد بررسی قرار داد:

پاسخ(قسمت ششم)

قبل از پیروزی انقلاب اسلامی:

الف) در زمان دیکتاتوری رضا شاه : هر چند تاسیس دانشگاه در ایران به دهه های ده و بیست باز می گردد اما با توجه به حاکمیت استبداد رضا خانی در این برهه زمانی و عدم امکان بروز و ظهور حرکتهای اجتماعی و نیز عدم امکان دستیابی طبقه های متوسط و پایین جامعه به تحصیلات عالی و انحصار این حق به نخبگان و طبقه های وابسته به حاکمیت عملا در این دوره از تاریخ ایران، حرکتهای جدی دانشگاهی و دانشجویی در راستای فعالیتهای اجتماعی و سیاسی به چشم نمی خورد و حرکتهای محدود صورت گرفته در این دوره نیز سرانجامی جز سرکوب نمی یابد.

ب) پس از ظهور محمد رضا شاه : شکل گیری جنبش دانشجویی در این برهه از تاریخ را باید با توجه به چند ویژگی مهم این دوره مورد بررسی قرار داد.

۱- راه یابی طبقات متوسط و پایین جامعه به دانشگاه: همانگونه که اشاره شد انحصار حق تحصیلات عالی به نخبگان و وابستگان به حاکمیت یکی از مهمترین عوامل رکود

حرکتهای دانشجویی در دوران حکومت رضا خان بوده است. پس از ظهور محمدرضا پهلوی به ویژه در دهه های ۴۰ و ۵۰ با توجه به گسترش مراکز آموزش عالی و نیز سرازیر شدن ثروت حاصل از افزایش قیمت نفت به جامعه راه برای ورود طبقات فرودست جامعه به دانشگاه هموارتر گشت. ورود به دانشگاه برای فرزندان این قشر عظیم از ملت ایران به مثابه گشایش دریچه ای به سوی واقعیتهای تلخ حاکم بر جامعه ایرانی بود. مشاهده فقر، فساد، تبعیض و بی عدالتی، وجود فاصله های شگفت انگیز طبقاتی در جامعه و استبداد حاکم از سوی رژیم و سرکوب هر گونه اعتراض به وضع موجود به ویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد همه و همه در کنار خاستگاه اجتماعی این قشر جوان دانشجو و وابستگی اکثریت آنان به محرومترین اقشار جامعه و نیز شرایط و مقتضیات جوانی، مبارزه با رژیم را به عنوان اساسی ترین اصل در سرلوحه فعالیتهای جنبش دانشجویی در این دوره قرار دارد.

۲- حاکمیت ایدئولوژی چپ به عنوان ایدئولوژی غالب برای مبارزه : همزمانی این دوره از تاریخ ایران با اوج گرفتن مبارزات ضد امپریالیستی در جهان با تکیه بر ایدئولوژی مارکسیستی به ویژه در کشورهای جهان سوم را می توان از مهمترین عوامل تاثیرگذار در جهت دهی به جنبش دانشجویی دانست. اوج این مبارزات به منظور رهایی از نظام ظالمانه سرمایه داری در حرکت به سوی ایجاد جامعه بی طبقه و نیز استقرار عدالت در جامعه و شباهت آرمانهای آن با خواسته های جنبش دانشجویی ایران، حرکتهای دانشجویی داخل را به سمت پذیرش ایدئولوژی مارکسیستی و چپگرا به عنوان ایدئولوژی

غالب برای مبارزه سوق داد، به ویژه پس از به ثمر رسیدن بسیاری از این مبارزات و شباهت ظاهری بسیاری از آن کشورها با وضعیت آن روز ایران، لزوم تکیه بر این ادبیات و ایدئولوژی (ایدئولوژی مارکسیستی) را در مسیر مبارزه در میان نخبگان و دانشگاهیان تقویت نمود. حاکمیت و مقبولیت ادبیات چپ به ویژه در دهه های ۳۰و ۴۰ و تاثیر آن بر مبارزات داخلی به حدی بود که در بسیاری از مواقع جریانهای راستگرا را نیز برای کسب مقبولیت در میان اقشار مبارز و به ویژه دانشجویان و دانشگاهیان، ناچار به استفاده از این ادبیات در بازیهای سیاسی می کرد. تاکید بر مبارزه مسلحانه و نیز طرح رهبرانی چون «لنین»، «چگوارا»، «کاسترو» و ... به عنوان نمادهای مبارزه از مهمترین ویژگیهای متاثر از این خط فکری بود. البته غلبه این ایدئولوژی و گفتمان، تنها به نخبگان اجتماعی و جوامع دانشگاهی معطوف بود و سایر اقشار جامعه ایران با توجه به خواستگاه دینی خود با آن همراه نگشتند، این مساله یکی از مهمترین عوامل در عدم توفیق این جریان فکری بود.

۳- مطرح شدن ایدئولوژی دینی به عنوان راه کاری برای مبارزه : ۱۵ خرداد سال ۴۲ را می توان نقطه عطفی در تاریخ مبارزات ملت ایران دانست که بسیاری از معادلات حاکم بر روند جریانهای فکری را تحت الشعاع خود قرار داد. قیام ۱۵ خرداد به عنوان جریانی کاملاً برخاسته از تفکر دینی و نیز با غایت و هدفی دینی و از همه مهمتر برخورداری از رهبری یک مرجع دینی توانست اکثریت اقشار جامعه ایران آن روز را با خود همراه سازد، به

ویژه که این حرکت نه تنها حرکتی علیه عوارض ظاهری جامعه بود بلکه به عنوان جنبشی بر ضد ریشه اصلی همه معضلات یعنی نظام وابسته شاهنشاهی و در یک کلمه استبداد و استعمار به شمار می رفت. فراگیری وسیع قیام ۱۵ خرداد و همراهی سایر آحاد مردم با رهبران آن و نیز حوادث پس از آن و از سوی دیگر ناکامی ایدئولوژی چپ در به حرکت درآوردن سایر اقشار جامعه باعث شد که ایدئولوژی دینی به عنوان راهکار مناسب مبارزه در میان جوامع جوان و دانشگاهی مطرح و مورد توجه قرار گیرد. خصلت انقلابیگری ایدئولوژی چپ در کنار قابلیت ایدئولوژی دینی در بسیج توده های مردمی باعث شد که شاخه ای از جریان دانشجویی و روشنفکری آن روز راه سومی را برای مبارزه بر گزینند : « اسلام مارکسیستی» ، ناگفته پیدا است که به علت تضاد ریشه ای این دو مکتب این پیوند دوامی نمی یافت و التقاط فکری کمترین ثمره این پیوند نامیمون بود. سرکوب تمامی حرکتهای مسلحانه برخاسته از جریان چپ توسط رژیم به ویژه در اوایل دهه ۵۰ گرایش به سوی تفکر دینی را در جوامع دانشگاهی افزون تر ساخت. ظهور متفکران دینی همچون شهید مطهری، شهید مفتح، مقام معظم رهبری و ... ۱۲۱۴۲۱۴ در جوامع دانشگاهی و برقراری پلهای ارتباط میان حوزه و دانشگاه در ا ین برهه برپر باری این گرایش افزود. در این میان نقش کسانی چون مرحوم شریعتی بسیار تامل برانگیز است. تفکرات مرحوم شریعتی را بی شک می توان یکی از موثرترین عوامل در سوق دادن جوامع دانشگاهی به سوی تفکر دینی دانست. هر چند طرح

مسایلی چون اسلام ایدئولوژیک و مطرح ساختن چهره هایی چون علی(ع)، حسین(ع) ، فاطمه(س)، زینب(س)، ابوذر غفاری و ... به عنوان مظاهر مبارزه و ... همه و همه حاکی از روح دینداری آن مرحوم دارد اما برداشتهای خاص آن مرحوم در اسلام و ایدئولوژی اسلامی با توجه به شرایط مبارزه گرایی حاکم بر آن زمان و همچنین عدم آشنایی دقیق وی با متون دینی و خلط برخی از آموزه های دینی با مبانی مکاتب شرقی و غربی، تفکرات آن مرحوم را تنها برای آن مقطع مبارزه کارا ساخته بود. علی رغم طرح اسلام ایدئولوژیک از سوی مرحوم شریعتی، فقر آموزه های وی برای دوران حاکمیت اندیشه دینی، شاگردان و پیروان او را که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در مسند فعالیتهای اجتماعی و سیاسی قرار گرفته بودند، با چالشی جدی مواجه ساخت، بطوریکه برخی از آنان را از همراهی با نظام و حاکمیت دینی بازداشت و بستر لازم را برای سوق دادن به دروازه اندیشه های غربی و غیر دینی فراهم نمود.

در یک جمع بندی کلی جنبش دانشجویی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی جدای از خواستگاههای فکری آن حول اصول آرمانی مبارزه با استبداد ، استعمار و استکبار و تلاش برای برقراری نظام عدالت اجتماعی در حرکت بود. ظهور روزهای درخشانی چون ۱۶ آذر و ۱۳ آبان در کارنامه جنبش دانشجویی در این مقطع تاریخی مدیون این آرمانگرایی نسل جوان دانشجو بوده است، هر چند که عدم بهره گیری این قشر از معرفت و بینش دقیق نسبت به فرهنگ خودی آنان را در بسیاری از مواقع با ناکامی هایی مواجه ساخته است.

پس از

پیروزی انقلاب اسلامی :

جنبش دانشجویی پس از انقلاب اسلامی را باید در چند مقطع زمانی مورد بررسی قرار داد:

۱ از پیروزی انقلاب اسلامی تا آغاز جنگ تحمیلی : پیروزی انقلاب اسلامی روحی جدید در کالبد جریانهای مخالف با رژیم شاهنشاهی دمید و حتی بسیاری از جریانهای فکری و سیاسی را که در دهه های ۴۰و ۵۰ توسط رژیم سرکوب شده بودند به صحنه منازعات سیاسی کشانید و بدیهی بود که بسیاری از این جریانها به علت تضاد ریشه ای نظام و حاکمیت دینی با مبانی فکری آنها به مخالفت و مواجهه با این نظام روی آورند. تدوین قانون اساسی برخاسته از متون دینی و گنجاندن اصولی همچون « ولایت فقیه » در آن همچون جرقه ای این مخزن باروت را به آتش کشید و عرصه منازعات فکری را به عرصه مبارزات سیاسی و مسلحانه با نظام اسلامی مبدل نمود. در این میان دانشگاه نیز متاثر از فضای سیاسی کشور و نیز با توجه به سوابق جریانهای پرورده در خود از آتش این خرمن در امان نماند. رویارویی فیزیکی، ایجاد درگیریهای مسلحانه در دانشگاهها و تبدیل دانشگاه به تریبون و پایگاه سیاسی احزاب و گروهها حاصل این تاثیر بود. هر چند انقلاب فرهنگی و وقوع جنگ تحمیلی دامنه این منازعات را به طور مقطعی برچید اما در خشکاندن ریشه های این جریانات و بازیچه قرار گرفتن دانشجویان چندان موفق نبود. یکی از مهمترین حوادث در این مقطع از تاریخ انقلاب اسلامی و جنبش دانشجویی ، تسخیر لانه جاسوسی آمریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام (ره) ، به عنوان نقطه عطفی در تاریخ انقلاب بود.

هر چند که به اعتراف کارگردانان این ماجرا، این واقعه تحت تاثیر آموزه های انقلابی مرحوم شریعتی صورت پذیرفت و نیز ردپای دنباله های یک جریان بین المللی خاص که با رویکرد دموکرات ماب حاکم بر سفارت آمریکا و نوع اثر آن بر روند تحولات ایران احساس تضاد منافع می کرد ، در این حرکت به چشم می خورد، اما در پرتو هدایت و جهت دهی رهبری وقت انقلاب نتیجه آن در تقویت خط کلی انقلاب اسلامی، همچون مبارزه با استکبار جهانی و تلاش برای نجات مستضعفین و استقرار نظام عدالت اسلامی در جهان، بسیار موثر بود، به گونه ای که امام امت (ره) آن را « انقلاب دوم » و حتی مهمتر از انقلاب اول برشمردند.

۲- مقطع جنگ تحمیلی ، رکود یا اوج جنبش دانشجویی : آغاز جنگ تحمیلی همراه با آموزه های دل انگیز ایثار، جهاد و شهادت بیش از هر قشر دیگری نسل جوان دانشجو را به میدان آورد. هر چند در این دوران تحت تاثیر جنگ و نیز به علت رکود منازعات سیاسی حرکتهای دانشجویی در عرصه سیاسی نمود چندانی نداشت، اما حضور جوانان در میادین جنگ نقش تعیین کننده ای را ایفا کرد. به بیان دیگر در این مقطع بیشترین جلوه جنبش دانشجویی در عرصه های دفاع از انقلاب اسلامی تجلی یافته بود که بهترین تبلور بیداری دانشجویی بود.

۳- پس از جنگ تحمیلی تا خرداد ۷۶ : پس از پایان جنگ تحمیلی و به ویژه با آغاز دهه ۷۰، نظام اسلامی در معرض پاسخگویی به مطالبات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه قرار گرفت و به تبع آن دانشگاه

نیز به عنوان یکی از بازوهای سازندگی از این مطالبات بی نصیب نماند. عدم همخوانی نظام آموزشی حاکم بر دانشگاهها با فرهنگ خودی و به تبع آن عدم آشنایی عمیق دانشگاه با روح و تفکر دینی، فقر فکری دانشگاهیان را در لحاظ نمودن مبانی تفکر دینی در عرصه برنامه ریزی اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی آشکار نمود و از همه مهمتر بدلیل عدم وجود تجربه تشکیل حکومت دینی در تاریخ ایران، دانشگاه از ارائه پاسخی متناسب با فرهنگ بومی و ایدئولوژی حاکم در نظام دینی، بازماند. ظهور تفکرات تکنوکرات در عرصه سازندگی بیش از هر چیز حاصل این فقر فکری بود. در این میان گفتمان لیبرال دموکراسی غربی که با روح نظام آموزشی دانشگاههای ایران سنخیتی بسیار داشت، به عنوان عنصر پاسخگو به نیازهای جامعه پا به عرصه دانشگاه نهاد. در عرصه های سیاسی و اجتماعی نیز این مکتب که با زوال بلوک شرق در جهان حیاتی دو چندان یافته بود، با ایجاد جریانهایی در سوق دادن مطالبات دانشجویی به سوی خواسته های متناسب با روح این تفکر، یعنی استقرار دمکراسی به شیوه غربی، نفی سلطه تفکر دینی و ... بسیار تاثیر گذار بود، مضاف بر آن جو حاکم بر دوران سازندگی و عدم توجه کافی به مسایل سیاسی و فرهنگی نیز بستر مناسبی برای رشد این جریانها را فراهم نمود.

(ماخذ:جنبش دانشجوئی ، گذشته ، حال و آینده؛ اسماعیل شفیعی سروستانی شبکه خبر دانشجو ۱۴/۴/۱۳۸۲)

جواب دیگر:

تاریخ مبارزات دانشجویان از زمان تأسیس اولین دانشگاه یعنی دانشگاه تهران در سال ???? آغاز شد. به دنبال تأسیس دانشگاه به جریان اصلی در روند حرکتهای دانشجویی در دانشگاه به

تدریج بوجود آمد که عبارتند از: ?- جریان مارکسیستی ?- جریان ملی ?- حرکت اسلامی.

جنبش دانشجویی با این سه جریان، حضور فعال و آگاه خود را در صحنه تحولات سیاسی کشور نشان داد. توجه به حرکت ها و اعتراض های دانشجویان از همان آغاز تا پیروزی انقلاب اسلامی از عمق آگاهی سیاسی آنان حکایت دارد.

دانشجویان در فاصله سالهای ??-???? واکنشهای مختلفی نسبت به رویدادهای کشور نشان دادند از جمله: زمانی که دکتر مصدق مجلس چهاردهم را در اعتراض به سهیلی نخست وزیر وقت و تدین وزیر کشور به جرم دخالت در انتخابات ترک کرد، «دانشجویان به منزل وی رفته و او را با احترام به مجلس آوردند. این اقدام از سوی حکومت خوشایند نبود، به همین دلیل بر روی دانشجویان آتش گشوده شد و در این واقعه رضا خواجه نوری شهید شد.» در جریان ملی شدن صنعت نفت ایران دانشجویان به بسیج معلمان، دانش آموزان و کارگران پرداختند. بعد از کودتای ?? مرداد، در ?? آذر سال ????، دانشجویان در اعتراض به سفر نیکسون معاون رئیس جمهور وقت آمریکا دست به تظاهرات زدند ومردم را به مقاومت فراخواندند و در این اثنا پلیس در صحن دانشگاه به روی دانشجویان آتش گشود و سه دانشجو به نام های شریعت رضوی، مصطفی بزرگ نیا و احمد قندچی به شهادت رسیدند. این امر موجب بروز واکنش مردم شد که این روز را به نام روز دانشجو نامگذاری کردند.

با مسلط شدن حکومت نظامی بعد از کودتای ?? مرداد توسط فرمانداری نظامی تهران دانشجویان دست به مبارزه نیمه مخفی زدند.

در سال ???? به هنگام حمله اسرائیل به کانال سوئز

دانشجویان مخالفت خود را با سیاستهای تهاجمی آمریکا و دولتهای حامی اسرائیل در صحنه مسائل سیاسی بین المللی با اعتصاب و تظاهرات نشان دادند.

پاسخ(قسمت هفتم)

با تأسیس ساواک در روزهای پایانی سال ???? کنترل دانشجویان زیرنظر این سازمان با شدت بیشتری صورت گرفت. ولی با وجود کنترل شدید دستگاه امنیتی، دانشجویان در مسائل مختلف سیاسی به صورتهای گوناگون مخالفت خود را نشان می دادند. ضرورت اصلاح و دگرگونی امری نبود که با فشار مأموران ساواک حذف شود، بلکه شکل خود را تغییر داد و تا سال ???? به سه طریق به شرح زیر ظاهر شد: الف - در قالب اعتراضهای صنفی که گاه منجر به اعتصاب و تظاهرات می شد. ب- تکاپوی متناسب با تحولات سیاسی ج- مبارزه مسلحانه.

الف) اعتراضهای صنفی:

اعتراضهای صنفی دانشجویان که گاهی نیز به خشونت کشیده می شدند عبارتند از: اعتراض به تدریس چند نفر از اساتید، عدم ارائه برخی از دروس، کیفیت غذا، جمع آوری بعضی کتابها، دستگیری و اخراج بعضی اساتید و دانشجویان، واگذار نکردن خوابگاه در ترم تابستانی و لغو بعضی شهریه ها... که ضمن اعتصاب با راهپیمایی، شکستن شیشه ها، نوشتن شعارهایی بر روی دیوار دستشویی، تجمع در محوطه دانشگاه، عدم حضور سر کلاس و خودداری از امتحان نارضایتی خود را نشان می دادند.

ب) تکاپوی متناسب با تحولات سیاسی

با وجود کنترل و خفقان پلیس امنیتی در دانشگاهها، نیروهای فعال دانشجویی در مسائل سیاسی جامعه حضور داشتند و به مناسبتهای مختلف سیاسی حضور فعال خود را به نمایش می گذاشتند، به عنوان نمونه با نخست وزیری شریف امامی در شهریور ???? دانشجویان دانشگاه تهران، سازمان دانشجویان را تشکیل دادند. اولین

کنگره انجمنهای اسلامی در شهریور ???? با شرکت ?? انجمن افتتاح شد و مبارزات داخلی در اثر ارتباط با حلقه مبارزان خارج از کشور استوارتر شده و تکیه گاهی مطمئن برای ملت مبارز ایران شد.

دانشگاه و قیام ?? خرداد

در وقایع ?? خرداد ???? یکی از گروههای فعال و مهم در مبارزه، اقدام دانشجویان بود. دانشجویان دانشگاه تهران به سرعت نسبت به دستگیر امام خمینی (ره) واکنش نشان دادند. بعضی از دانشجویان با سخنرانی و تشویق سایر دانشجویان اقدام به راهپیمایی و تظاهرات در محوطه دانشگاه کردند و ضمن حمل تراکت بزرگی که خبر از دستگیری آیت الله خمینی می داد با دادن شعارهای ضد حکومتی در صدد راهپیمایی به طرف بازار تهران و حمایت از بازاریان در مبارزه علیه حکومت شدند. بسیاری از دانشجویان در خیابانهای اطراف دانشگاه اجتماع کردند که تعداد زیادی از آنها توسط پلیس دستگیر شدند. در ادامه تظاهرات، دانشجویان با قطع سیم های تلفن دانشگاه و با سر دادن شعارهایی پلاکاردهایی از پارچه تهیه و بر سر در دانشگاه نصب کردند. دانشجویان با تکثیر و توزیع نوار سخنرانی روز عاشورای امام فعالیت خود را در کوی دانشگاه گسترش دادند که منجر به دستگیری و زندانی شدن گروهی از دانشجویان شد و آنان با تجمع خود دانشکده های مختلف را به تعطیلی کشاندند به طوری که پلیس به سختی توانست تظاهرات را سرکوب کند.

دانشجویان دانشسرای عالی تهران و دانشگاه پلی تکنیک نیز ضمن تجمع و دادن شعارهایی علیه شاه مردم را به شرکت در تظاهرات ترغیب کردند. پانزده خرداد موضوعی بود که دانشجویان در سالهای بعد به مناسبت بزرگداشت این

روز به تظاهرات، تجمعات، اعتصاب و ... اقدام می کردند.

آنان در سال ???? به هنگام مرگ مشکوک غلامرضا تختی، در سال ????، در مخالفت به افزایش قیمت بلیت اتوبوس حضور خود را در صحنه به نمایش گذاشتند.

از اواخر دهه ???? فعالیت دانشجویان بیشتر سیاسی بود و فعالیتهای صنفی نیز رنگ سیاسی به خود گرفت. درخواست های دانشجویان از امکانات آموزشی و رفاهی به مسائل سیاسی تغییر کرد و شعارهای ساده جای خود را به شعارهای آزادی زندانیان سیاسی، مرگ بر شاه، اتحاد، مبارزه ...» بر روی دیوار دانشکده های ادبیات حقوق... داد.

ج) مبارزه مسلحانه

با رشد کمی و کیفی مبارزات دانشجویی از اواخر دهه چهل و اوایل دهه پنجاه با دو حرکت همسو مواجه هستیم: «حرکت اول جنبش مسلحانه که از سال ?? علنی شد و در معرض قضاوت افکار قرار گرفت. دانشگاهها محل جذب نیرو برای جنبشهای مسلحانه بودند و یک تحول بسیار عمیق کیفی در حرکتهای دانشجویی بوجود آمد. حرکت دوم مربوط به انقلاب فرهنگی بود که بسیاری از اندیشمندان اسلامی با تکیه بر امکانات بالقوه دانشجویی راهی نو پیش روی جوانان گشودند. از جمله دکتر شریعتی، آیت الله مطهری، آیت الله طالقانی و ... با تأسیس کانونهای فکری مانند حسینیه ارشاد تلاشهای گسترده ای را جهت پی ریزی بیداری اسلامی آغاز کردند. در مقابل حکومت نیز دست به اقداماتی نظیر: ایجاد سرگرمی، تفریح، ترتیب دادن کلوپهای رقص و موسیقی و ... زد.

یکی از وقایع مهمی که در تاریخ مبارزات دانشجویی تأثیر بسزایی گذاشت واقعه ? و ? اسفند ???? دانشگاه تبریز بود که در خواست صنفی دانشجویان با دخالت پلیس تبدیل

به اعتصاب شد و بسیاری از دانشجویان زخمی شدند و دهها تن روانه زندان شدند. مهمترین عامل این حرکت مخالفت با ریاست دانشکده فنی قید شده است.

گسترش فضای باز سیاسی و حرکتهای دانشجویی

با تغییر سیاستهای محمدرضا شاه بعد از به روی کار آمدن کارتر از حزب دموکرات آمریکا، شدت سانسور کاهش یافت و در زندانها به روی هیأتهای بین المللی گشوده و سرکوب محدودتر شد. به دنبال این تحولات به عمر ?? ساله دولت هویدا خاتمه داده و یک تکنوکرات تحصیلکرده آمریکا (جمشید آموزگار) مأمور تشکیل کابینه شد. در چنین فضایی فعالیت دانشجویان نیز شکل تازه ای به خود گرفت و دانشجویان در مبارزه با هدف سرنگونی حکومت علاوه بر شعارنویسی، تجمع، اعتراض ، اعتصاب و حمله به مأموران گارد... تظاهرات را به خیابانهای اطراف دانشگاه کشانده و شکل تازه ای به روند مبارزه دادند.

سال تحصیلی ??-?? برای دانشجویان با بحث در مورد مرگ دکتر شریعتی آغاز شد و به همین دلیل دانشگاهها محل برگزاری حادترین افشاگریها از طریق برپایی نمایشگاهها، سخنرانی ها، کنفرانس ها و آموزشهای سیاسی بود.

دانشجویان ضمن برگزاری مراسم شعرخوانی، سخنرانی توسط کانون نویسندگان ایران همسو با رخدادهای سیاسی روز به مبارزه خود ادامه دادند. مانند صدور بیانیه و تحصن به مناسبت سالگرد وقایع مختلف، گسترش مجالس یادبود، ختم برای درگذشت نابهنگام دکتر شریعتی، حاج آقا مصطفی خمینی، عکس العمل به انتشار مقاله توهین آمیز نسبت به امام(ره) در روزنامه اطلاعات به امضای رشیدی مطلق، قیام ?? دی قم و ?? بهمن تبریز.

در بین دانشگاههای ایران، دانشگاه تبریز و جنبش دانشجویی آن از اهمیت خاصی برخوردار است. نقش دانشگاه

تبریز جدای از نقش تبریز و آذربایجان در تاریخ معاصر ایران نیست. دانشجویان مذهبی دانشگاه تبریز پیش از سایر دانشگاهها موفق شدند هویت اسلامی خود را منسجم کنند و مبارزات سیاسی خود را از دانشجویان چپی جدا کنند. این دانشجویان در سال ???? و ???? در دو حرکت مهم حضور یافتند: ابتدا در قیام تاریخی ?? بهمن مردم تبریز که در اعتراض به سرکوب خونین مردم قم در ?? دی ???? صورت گرفت و دیگر واقعه ?? اردیبهشت دانشگاه تبریز که به لحاظ اهمیت از واقعه ?? آذر سال ???? مهم تر است. پس از این واقعه دانشگاه تبریز تا پیروزی انقلاب فعالیت آموزشی نداشت. اهمیت دیگر جنبش دانشجویی تبریز در کادرسازی نیروهایی است که مدیریت مسائل بعد از انقلاب را بر عهده گرفتند بویژه دفاع مقدس.

(ماخذ:جنبش دانشجویی در انقلاب اسلامی؛ منیژه صدری؛ باشگاه اندیشه ۳/۳/۱۳۸۳)

س ۱۶ـــروز شمار حوادث مربوط به بیروزی انقلاب اسلامی را بیان نمایید؟

۱۰ فروردین ۱۳۴۰ (پنج شنبه)

وفات آیت الله العظمی حاج سید حسین بروجردی

آیت الله العظمی حاج سید حسین بروجردی با سی واسطه نسبت به حضرت امام حسن مجتبی (ع) می رساندند. در سال ۱۲۵۳ ش در بروجرد متولد شده و در سن ۱۸ سالگی برای تکمیل تحصیل به اصفهان رفت و پس از ده سال به نجف اشرف عزیمت نموده و به درس آیت الله خراسانی وارد گردید. ایشان پس از مراجعت و اقامت در بروجرد به قم مهاجرت کرده و به عنوان مرجع تقلید شیعیان جهان معرفی گردیدند و مدت ۱۶ سال مرجعیت عامه را عهده دار بودند.

۱۶ مهر ۱۳۴۰ (یک شنبه)

تصویب قانون انجمن های ایالتی و ولایتی

رژیم پهلوی بعد از وفات آیت الله

بروجردی زمینه را برای پـاک کردن اسـلام از متن فعالیت های مردم ایران مناسب دیـد و به این دلیل قانون انجمن های ایالتی و ولایتی را به تصویب دولت و مجلس وقت رسانـد و آن را در مطبوعات اعلام کرد. در این قانون قسم به قرآن و شـرط مسـلمان بودن برای نمایندگان مجلس حذف شده بود و همین باعث اعتراض علمای اسلام و مردم مسلمان گردید.

۸ آذر ۱۳۴۱ (جمعه)

لغو قانون انجمن های ایالتی و ولایتی

بـا اعتراض علمای اسـلام از جمله آیت الله روح الله خمینی و آیت الله حائری و دیگر علما و حضور گسترده مردم در پشتیبانی از علمای اسلام پس از مکاتبات و تظاهرات و اعتراضات ، دولت خائن ا سدالله علم قانون فوق را ملغی اعلام کرد.

۱۹ دی ۱۳۴۱ (چهارشنبه)

اعلام انقلاب سفید

رژیم پهلوی و در رأس آن محمـدرضا در جهت خواسـتهای اسـتعمارگرانه امریکا و همچنین تغییر فکر مردم ایران دسـتورالعمل دیکته شـده اسـتکبار را که در کشوهـای دیگر به اجرا درآمـده بود به عنوان انقلاب سـفید به مردم ایران عرضه نمود و آن را به رفراندم گذاشت.

۲بهمن ۱۳۴۱ سه شنبه)

تظاهرات مردم در تهران

با تحریم رفرانـدم از طرف امام خمینی بازار تهران تعطیل شـد و مردم در اطراف بازار اجتماع کردند و گروهی به منزل آیت الله خوانساری و آیت آلله بهبهانی رفتند.

۱ فروردین ۱۳۴۲ (پنج شنبه)

اعلام عزای عمومی در عید نوروز

امام خمینی برا ی جوابگویی به اقـدامات شاه و اطرافیانش عید نوروز سال ۱۳۴۲ را عزای عمومی اعلام کرد مردم مسلمان ایران با برافراشتن پارچه سیاه به ندای او لبیک گفتند و روحانیون از خطرات دولت برای اسلام صحبت کردند.

۲ فروردین ۱۳۴۲

(جمعه)

تهاجم رژیم پهلوی به مجلس سوگواری در مدرسه فیضیه

عصر این روز مراسم عزاداری در مدرسه فیضیه قم برپا بود که سربازان مسلح و مأمورین امنیتی محل را محاصره نمودند و سپس گروهی از آنها با لباس مبدل به درون مدرسه رفتند و در میان سخنرانی یکی از گویندگان به او حمله کردند. سپس به طلاب مدرسه فیضیه حمله نمودند و آنها را از حجره هایشان به بیرون پرتاب کردند و با به شهادت رساندن گروهی از آنان در تاریکی شب محل را ترک کردند.

۱۳ خرداد ۱۳۴۲ (دوشنبه)

دستگیری حضرت امام خمینی

بعد از سخنرانی تاریخی امام خمینی در عصر عاشورای ۱۳۴۲ ش که در آن رژیم پهلوی و ایادی آن را محکوم نمود نیمه شب کامیونهایی از سربازان و مأموران امنیتی خانه ایشان را محاصره کرده و ایشان را بازداشت نموده و به تهران منتقل کردند، مأمورین حضرت امام خمینی را یک روز در باشگاه افسران و بعد در زندان قصر به مدت ۱۹ روز و پس از آن در پادگان عشرت آباد محبوس ساختند.

۵ خرداد ۱۳۴۲ (چهارشنبه)

قیام ملت ایران در اعتراض به دستگیری امام خمینی

پس از اعلام خبر دستگیری امام خمینی ، مردم مسلمان قم جلوی خانه آیت الله گلپایگانی و صحن مطهر حضرت معصومه (س) تجمع نموده و پس از صدور بیانیه ای به تظاهرات پرداختند و با شعار یا مرگ یا خمینی از حرم بیرون آمدند ولی فاصله ای را طی نکرده که با رگبار مسلسل مواجه شدند و درگیری بسیار شدیدی بین مردم و مأمورین به وجود آمد، مأمورین مردم را محاصره کرده و به تیراندازی پرداختند. در این هنگام حاج

مصطفی خمینی پسر امام از مردم خواست به خانه هایشان بروند. در شهرهای دیگر هم درگیری بین مردم و مأمورین رژیم پهلوی باعث به شهادت رسیدن عده زیادی از مردم گشت و رژیم خون آشام پهلوی توانست با اعلام حکومت نظامی و ایجاد وحشت و کشتار وسیع انقلاب مردم را برای مدتی مهار نماید.

۱۱ مرداد ۱۳۴۲ (جمعه)

آزادی از زندان و بازداشت خانگی امام خمینی

پس از تظاهرات ۱۵ خرداد رژیم که از عواقب بازداشت امام خمینی هراس داشت ایشان را از زندان پادگان عشرت آباد به منزلی مربوط به ساواک در داودیه تهران منتقل نمودند و آنجا را تحت نظر کامل قرارداد ولی ساعتی بعد سیل جمعیت به سوی داودیه سرازیر شد. در این منزل بود که روحانیون وقایع ۱۵ خرداد را برای امام تشریح کردند و اطلاع مردم از قیام مردم ایشان را به سختی منقلب نمود تا آنجا که فرمود: «تا ملت عمر دارد غمگین در مصیبت ۱۵ خرداد است .... واقعه ۱۵ خرداد پشت ما و هر مسلم غیرتمندی را می شکند.»

۱۷ فروردین ۱۳۴۳ (دوشنبه)

آزادی امام خمینی از بازداشت خانگی

امام خمینی پس از ۹ ماه بازداشت خانگی ساواک، آزاد گشته و روز ۱۸ فروردین ۱۳۴۳ (سه شنبه) به منزل شخصی خود در قم مراجعت نمودند.

۳ مرداد ۱۳۴۳ (شنبه)

تصویب قانون کاپیتولاسیون

طبق این قانون، مأمورین سیاسی و مستشاران خارجی در ایران از تقعیب قانون و جزایی مصون هستند و در صورت ارتکاب جرم یا عمل خلاف قانون به کشورشان جهت بررسی یا محاکمه عودت داده خواهند شد. رژیم پهلوی از ترس عکس العمل مردم خبر تصویب این قانون را تا مدتی اعلام نکرد.

۴ آبان ۱۳۴۳

(دوشنبه)

پاسخ(قسمت هشتم)

پایداری امام خمینی در برابر کاپیتولاسیون

بعد از انتشار خبر تصویب قانون کاپیتولاسیون و پایمال کردن حقوق ملت ایران در برابر یک عده افراد خارجی، حضرت امام خمینی در این روز طی یک سخنرانی مشروح این قانون را برای مردم با عبارت ساده و قابل فهم عرضه می نماید و مردم را به قیام برای کسب استقلال و حقوق خود فرا می خوانند.

۱۳ آبان ۱۳۴۳ (چهارشنبه)

تبعید حضرت امام خمینی به ترکیه

پس از سخنرانی امام خمینی در رابطه با قانون کاپیتولاسیون و هراس حکومت از تکرار حماسه پانزده خرداد رژیم تصمیم بر تبعید ایشان می گیرد و در شب ۱۳ آبان خانه ایشان را با صدها کماندو و چترباز مسلح محاصره نموده و پس از دستگیری ایشان را به تهران منتقل می نماید و مستقیما به فرودگاه مهرآباد می برند و از آنجا با هواپیما به ترکیه منتقل نمودند و ایشان را به محلی به نام بورسا تبعید کردند. رژیم برای جلوگیری از قیام مردم شهرهای مهم ایران را به اشغال قوای نظامی درآورد و به هیچ کس اجازه خروج از خانه را نمی دهد و بدین شکل رژیم توانست از خروش مردم در امان بماند.

۱ بهمن ۱۳۴۳ (پنج شنبه)

اعلام انقلابی حسنعلی منصور

حسنعلی منصور که نخست وزیر شاه بود توسط برادران بخارایی و مرتضی نیک نژاد از هیأتهای مؤتلفه اسلامی اعدام گردید.

۲۱ فروردین ۱۳۴۴ (شنبه)

حمله به محمدرضا پهلوی در کاخ مرمر توسط سرباز شهید رضا شمس آبادی

۲۶ خرداد ۱۳۴۴ (چهارشنبه)

چهارتن از جانبازان هیأتهای مؤتلفه اسلامی (بخارایی امانی هرندی نیک نژاد) به دست رژیم پهلوی به شهادت رسیدند.

۱۳ مهر ۱۳۴۴ (سه شنبه)

تغییر محل تبعید

امام خمینی به نجف اشرف

رژیم که از حرکت های انتقامی علیه خودش به واسطه تبعید حضرت امام وحشت داشت تصمیم گرفت به حالت تبعید امام خمینی پایان دهد بدون اینکه ایشان را به کشور بازگرداند. به همین دلیل با دولت عراق مذاکراتی به عمل آورد و موافقت این دولت را جلب نمود و امام خمینی و فرزندش حاج مصطفی را به عراق و شهر نجف اشرف انتقال داد.

۱۷ دی ۱۳۴۶ (یک شنبه)

جهان پهلوان غلامرضا تختی به دست ساواک رژیم پهلوی به شهادت رسید.

۲۰خرداد ۱۳۴۹ (چهارشنبه)

آیت الله محمدرضا سعیدی در زندان و شکنجه گاههای رژیم پهلوی به دلیل طرفداری از آیت الله خمینی توسط ساواک به شهادت رسید.

۸ اردیبهشت ۱۳۵۰ (چهارشنبه)

کارگران کارخانه جهان چیت کرج که برای احقاق حق خود قیام کرده بودند توسط ارتش قتل عام شدند.

۷ دی ۱۳۵۳ (شنبه)

آیت الله حسین غفاری در زندان رژیم پهلوی به شهادت رسیدند .

۲۹ خرداد ۱۳۵۶ (یک شنبه)

دکتر علی شریعتی در خارج از کشور به وسیله ساواک رژیم پهلوی به شهادت رسید.

۱۵ خرداد ۱۳۵۶ (شنبه)

امیرعباس هویدا نخست وزیر ۱۳ ساله رژیم پهلوی به دلیل فساد و عدم کارآیی دولتش استعفا نمود و جمشید آموزگار به عنوان نخست وزیر منصوب گردید.

۱ آبان ۱۳۵۶ (یک شنبه)

شهادت فرزند امام

حاج سیدمصطفی خمینی فرزند بزرگ امام خمینی در عراق به دست عوامل و مأمورین امنیتی ساواک رژیم پهلوی با همکاری رژیم بعث عراق به شهادت رسید.

۱۷ دی ۱۳۵۶ (شنبه)

مقاله روزنامه اطلاعات و توهین به امام خمینی

به مناسبت سالروز سیاه کشف حجاب مقاله ای تحت عنوان «ایران و استعمار سرخ و سیاه» به قلم احمد رشیدی مطلق به چاپ رسید که در آن به روحانیت به

ویژه آیت الله العظمی امام خمینی اهانت شده بود و نویسنده با وقاحت تمام ایشان را که تمام وجودش در خدمت اسلام و مردم بود مستقیما مورد اهانت قرار داده بود.

۱۸ دی ۱۳۵۶ (یک شنبه)

عکس العمل مردم برابر مقاله اطلاعات

موجی از خشم و نفرت سرتاسر ایران را فرا گرفت ولی در قم بلافاصله نتایج آن ظاهر گشت مدارس علمیه، منابر و نماز جماعت تعطیل گردید. مردم به طرف منزل آیات عظام حرکت کردند تا صدای اعتراض خود را وسعت بخشند. تعدادی از نسخ روزنامه اطلاعات پاره شد و تظاهرات اوج گرفت که با حمله پلیس به زد و خورد تبدیل شد و پس از مدتی پایان گرفت.

۱۹ دی ۱۳۵۶ (دوشنبه)

قیام خونین مردم قم

طبق قرار طلاب همگی جلوی مدرسه علمیه خان و میدان آستانه جمع شدند و به سوی منزل علمای اسلام حرکت کردند و تا ظهر این برنامه و حضور گسترده مردم ادامه داشت تا اینکه مأمورین جلوی مردم قرار گرفتند و به دستور ساواک آنها را به گلوله بستند و تعداد زیادی از مردم بی گناه را به خاطر حفظ احترام مرجع تقلیدشان که خواسته آنها بود به شهادت رساندند.

۲۹ بهمن ۱۳۵۶ (شنبه)

قیام مردم تبریز

به مناسبت چهلم شهدای قم مردم تبریز به پا خاستند و حرکت آغاز شده را تداوم بخشیدند در این روز در تبریز عزای عمومی اعلام شد و علمای تبریز مجلس ختم برگزار نمودند. پلیس اطراف مسجد را محاصره نمود و از ورود جمعیت ممانعت کرد و اجتماع مردم متراکم شد و پلیس برای ارعاب و متفرق نمودن شروع به تیراندازی هوایی کرد و مردم به مأمورین حمله نمودند و با

شعار درود بر خمینی و مرگ بر شاه راه پیمایی بزرگی را آغاز کردند و پلیس که قدرت مقاومت را از دست داده بود از ارتش کمک خواست و تظاهرات مردم به خاک و خون کشیده شد.

۱۰ فروردین ۱۳۵۷ (پنج شنبه)

قیام مردم یزد

در روزهای نهم و دهم فروردین مردم یزد به تبعیت از رهبر انقلاب عید را تحریم کردند و برای بزرگداشت شهدای تبریز، خود را مهیا ساختند. در روز چهارشنبه ۹ فروردین مردم بعد از مراسم به خیابان ریختند و با شعارهای درود بر خمینی و مرگ بر شاه به راه پیمایی پرداختند و روز پنج شنبه ۱۰ فروردین به دعوت آیت الله صدوقی تعطیل عمومی اعلام گشت و مردم در مساجد گرد آمدند و بازگشت امام خمینی و آزادی زندانیان سیاسی و نابودی رژیم پهلوی را خواستار شدند و در خاتمه جلسه به خیابان آمدند اما با تمرکز قوای پلیس و ارتش مواجه شدند. تیراندازی آغاز شد و گروهی به شهادت رسیدند و عده زیادی مجروح گردیدند.

۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۷ (دوشنبه)

در پی اوج گیری تظاهرات و درگیریهای مردم با عوامل رژیم پهلوی ، دولت آموزگار به مأمورین نظامی و انتظامی در برابر آشوبها دستور شدت عمل داد.

۱۵ خرداد ۱۳۵۷ (دوشنبه)

به مناسبت سالگرد ۱۵ خرداد در تهران و شهرستانها تعطیل و اعتصاب سراسری اعلام گردید.

۳۰ تیر ۱۳۵۷ (جمعه)

تولد منجی عالم بشریت حضرت مهدی (عج)

مردم ایران برای نشان دادن نفرت خویش از رژیم پهلوی مراسم چراغانی و جشن شادی در این روز خجسته را تحریم کردند.

۳۱ تیر ۱۳۵۷ (شنبه)

حجت الاسلام شیخ احمد کافی خطیب مشهور در اثر تصادف کشته شد.

۲۱ مرداد ۱۳۵۷ (شنبه)

درگیری خونین در اصفهان و

اعلام حکومت نظامی در این شهر که توسط فرماندار نظامی شهر به اجرا درآمد.

۲۵ مرداد ۱۳۵۷ (چهارشنبه)

اعلام حکومت نظامی توسط دولت آموزگار

دولت برای کنترل اوضاع در سطح کشور بخصوص در استانهایی که افراد خارجی در آن حضور بیشتری دارند در چند شهر اعلام حکومت نظامی نمود.

۲۸ مرداد ۱۳۵۷ (شنبه)

فاجعه سینما رکس آبادان

رژیم پهلوی برای ارعاب و ایجاد وحشت در میان مردم دستور به آتش کشیدن سینما رکس آبادان را داد در حالی که مردم بی خبر و بی گناه مشغول تماشای فیلم بودند. این فاجعه باعث مرگ ۴۰۰ الی ۶۰ انسان بی گناه گردید.

۵ شهریور ۱۳۵۷ (یک شنبه)

سقوط دولت جمشید آموزگار

در پی رسوایی فاجعه سینما رکس آبادان و عدم توفیق دولت آموزگار در سرکوب مردم و ایجاد اصلاحات در جهت تحکیم رژیم پهلوی آموزگار را از مقام خود استعفا داد.

تشکیل دولت شریف امامی

در پی سقوط دولت آموزگار، شریف امامی استاد اعظم لژ فراماسونری در ایران مأمور تشکیل دولت گردید.

۱۳ شهریور ۱۳۵۷ (دوشنبه)

راه پیمایی عید فطر

نماز عید فطر با حضور میلیونها نفر از مردم با ایمان تهران برگزار شد و بعد از نماز عید مردم به راه پیمایی پرداختند و خواستار لغو حکومت شاهنشاهی شدند.

۱۷ شهریور ۱۳۵۷ (جمعه)

جمعه سیاه

پس از راه پیمایی عید فطر و عدم دخالت قوای انتظامی مردم امیدوار شدند که قوای انتظامی به راه پیمایی های آرام کاری

نخواهند داشت. جمعه ۱۷ شـهریور مردم صـبح زود به حرکت در آمدند. در همین هنگام دولت ساعت ۶ صبح در تهران و ۱۲ شهر بزرگ دیگر حکومت نظامی اعلام کرد و مردم که از این امر اطلاع نداشتند دسته دسته به طرف محل تجمع که میدان

ژاله (شهدا) بود حرکت کردند و در میدان با سربازان سر تا پا مسلح مواجه شدند. آنها مردم را محاصره نمودند و سپس شلیک کردند و به قصد کشتن آنها را هدف قرار دادند. در این فاجعه هزاران نفر در سراسر کشور و از جمله میدان شهدا (ژاله سابق) تهران به شهادت رسیدند.

۲۵ شهریور ۱۳۵۷ (شنبه)

زلزله طبس

زلزله در استان خراسان باعث ویرانی کامل شهر طبس و صدها روستای این استان گردید. در این فاجعه هزاران نفر در زیر آوار کشته دشند.

۲ مهر ۱۳۵۷ (یک شنبه)

منزل امام خمینی در عراق توسط پلیس این کشور محاصره گردید .

۳ مهر ۱۳۵۷ (دوشنبه)

حزب رستاخیز که توسط رژیم پهلوی تأسیس شده بود منحل گردید.

۱۰ مهر ۱۳۵۷ (دوشنبه)

هجرت امام خمینی از عراق به کویت

با افزایش فشارها و جلوگیری دولت عراق از فعالیت های سیاسی حضرت امام خمینی ایشان تصمیم به خروج از این کشور گرفتند. به همین دلیل به طرف کویت حرکت کردند. امام دولت کویت به ایشان مجوز ورود به کویت را ندادند.

۱۳ مهر ۱۳۵۷ (پنج شنبه)

- هجرت امام خمینی از عراق به پاریس

در پی عدم ورود امام خمینی به کویت و جلوگیری دولت عراق از بازگشت ایشان به نجف اشرف، امام خمینی تصمیم می گیرند برای ادامه مبارزه به فرانسه مهاجرت نمایند.

۱۷ مهر ۱۳۵۷ (دوشنبه)

تغییر مکان امام خمینی از پاریس به دهکده نوفل لوشاتو

دولت فرانسه از فعالیت های سیاسی آیت الله خمینی جلوگیری می نماید.

۱۹ مهر ۱۳۵۷ (چهارشنبه)

اعتصاب کارکنان مطبوعات در سراسر کشور آغاز گردید.

۲۴ مهر ۱۳۵۷ (دوشنبه)

پاسخ(قسمت نهم)

رژیم پهلوی مسجد جامع کرمان را به آتش کشید.

به مناسبت چهلم شهدای ۱۷ شهریور عزای عمومی اعلام شد.

۲۹

مهر ۱۳۵۷ (شنبه)

اعتصاب کارکنان صنعت نفت

با اعتصاب همگانی کارکنان و کارمندان صنعت نفت پالایشگاههای سراسر کشور در خطر تعطیل شدن قرار گرفت.

۸ آبان ۱۳۵۷ (دوشنبه)

آیت الله طالقانی از بند رژیم پهلوی آزاد شدند.

۱۰ آبان ۱۳۵۷ (چهارشنبه)

ارتش کنترل تأسیسات نفتی کشور را در دست گرفت.

۱۳ آبان ۱۳۵۷ (شنبه)

تظاهرات دانش آموزان و دانشجویان در مقابل دانشگاه تهران به خاک و خون کشیده شد.

آیت الله مفتح از زندان آزاد گردید.

۱۵ آبان ۱۳۵۷ (دوشنبه)

استعفا و سقوط کابینه شریف امامی در پی حوادث خونین ۱۳ آبان اعلام گردید.

تشکیل دولت نظامی به نخست وزیری ژنرال ازهاری اعلام گشت.

۱۰ آذر ۱۳۵۷ (جمعه)

فریاد الله اکبر بر فراز بامها، سراسر کشور را فرا گرفت.

۱۱ دی ۱۳۵۷ (دوشنبه)

روزهای خونین در مشهد مقدس

با اوج گیری تظاهرات مردم مشهد سربازان و مأمورین امنیتی در روزهای ۹ ، ۱۰ و ۱۱ دی ماه با حمله به حرم مطهر امام رضا (ع) و مردم در خیابانها و بیمارستانها عده زیادی را به شهادت رساندند و گروهی را مجروح نمودند.

۱۶ دی ۱۳۵۷ (شنبه)

دولت نظامی ازهاری سقوط کرد.

شاهپور بختیار از اعضای جبهه ملی ایران مأمور تشکیل کابینه از طرف محمدرضا پهلوی گردید و به سمت نخست وزیر منصوب شد.

۲۳ دی ۱۳۵۷ (شنبه)

به دستور امام خمینی شورای انقلاب تشکیل گردید.

۲۶ دی ۱۳۵۷ (سه شنبه)

شاه رفت

ایران امروز غرق در نور و گل و شیرینی بود و مردم فرار محمدرضا پهلوی را جشن گرفتند. شاه که برای فرار خود معالجعه بیماری را دست آویز قرار داده بود در حقیقت برای انجام کودتایی دیگر به سبک ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آماده می شد.

۲۹ دی ۱۳۵۷ (جمعه)

اصول جمهوری اسلامی در راه پیمایی

میلیونی مردم ایران اعلام گردید.

۳ بهمن ۱۳۵۷ (سه شنبه)

شورای سلطنت که برای حفظ رژیم سلطنتی در ایران تشکیل شده بود منحل گردید.

۴ بهمن ۱۳۵۷ (چهارشنبه)

برای جلوگیری از حضور امام خمینی در بین مردم ایران ارتش فرودگاه مهرآباد را به اشغال درآورد.

۵ بهمن ۱۳۵۷ (پنج شنبه)

دولت بختیار ۳ روز فرودگاههای کشور را بست.

۷ بهمن ۱۳۵۷ (شنبه)

تحصن روحانیون مبارز در دانشگاه تهران در اعتراض به بستن فرودگاهها آغاز شد.

راه پیمایی میلیونی مردم در تهران به مناسبت ۲۸ صفر برگزار گردید.

۹ بهمن ۱۳۵۷ (دوشنبه)

فرودگاه برای ورود امام خمینی بازگشایی شد

در پی اعتصابات و تظاهرات و راه پیمایی مردم که خواستار بازگشایی فرودگاه مهرآباد بودند. دولت بختیار فرودگاه مهرآباد را از اشغال نظامی خارج کرد.

۱۱ بهمن ۱۳۵۷ (چهارشنبه)

مأمور ارتش در خیابانهای تهران

دولت برای ترساندن مردم و ایجاد حکومت وحشت با انجام رژه نظامیان در تهران و ترویج شایعه کودتا توسط ارتش دست به حیله دیگری برای انحراف مبارزات مردم ایران زد.

۱۲ بهمن ۱۳۵۷ (پنج شنبه)

ساعت ۹ و ۲۷ دقیقه و ۳۰ ثانیه حضرت امام خمینی پس از پانزده سال تبعید پای بر خاک ایران گذاشتند.

فرمانداری نظامی بر اثر فشار مردم راه پیمایی و تظاهرات را برای ۳ روز آزاد اعلام کرد.

نظامیان مستقر در تلویزیون به طور ناگهانی پخش مراسم استقبال را قطع کردند.

۱۷ بهمن ۱۳۵۷ (سه شنبه)

بر اساس پیشنهاد شورای انقلاب، حضرت امام خمینی دولت موقت را به مردم معرفی نمودند.

دولت موقت به ریاست مهندس مهدی بازرگان تشکیل گردید.

۱۹ بهمن ۱۳۵۷ (سه شنبه)

راه پیمایی مردم ایران در حمایت از دولت موقت انجام شد.

نیروی هوایی ارتش با حضرت امام خمینی بیعت

کردند.

حضرت امام خمینی به زیارت حضرت عبدالعظیم (س) رفتند.

۲۰ بهمن ۱۳۵۷ (جمعه)

طرفداران قانون اساسی با تجمع در استادیوم امجدیه (شهید شیرودی دست به تظاهرات زدند.

ساعت ۹ شب سربازان گارد شاه به پادگان نیروی هوایی در شرق تهران (خ دماوند) حمله نمودند.

مردم برا ی کمک به سربازان نیروی هوایی مسلح شدند.

۲۱ بهمن ۱۳۵۷ (شنبه)

دولت بختیار زمان حکومت نظامی را افزایش داده و حکومت نظامی را از ساعت ۴ بعدازظهر اعلام نمود.

حضرت امام خمینی دستور شکستن زمان حکومت نظامی و حضور مردم در خیابانها را صادر نمودند.

در تهران و شهرستانها بین سربازان گارد و مردم مسلح درگیریهای بسیار شدید رخ داد.

۲۲ بهمن ۱۳۵۷ (دوشنبه)

تهران صحنه جنگ خونین مسلحانه بین مردم و سربازان طرفدار رژیم پهلوی گردیده است.

با تسلیم تمامی نیروهای نظامی و پیروزی مردم مسلمان ایران رژیم ستمشاهی پس از ۵۷ سال ظلم و ستم متلاشی گردید.

(مطالب فوق برگرفته از منابع ذیل است:

روز شمار انقلاب اسلامی ایران

فرهاد بخشنده و مجید محسنی ، تهران : انتشارات محیا، ۱۳۷۳به نقل از سایت ....)

فصل سوم:

اهداف انقلاب اسلامی

س ۱۷_مهمترین اهداف انقلاب اسلامی که در راستای أنها شکل کرفته و به بیش می روی کدام است؟

هر انقلابی دارای هدفهایی است که همه فعالیتها و فداکاریها به خاطر رسیدن به آنها صورت می گیرد. ماهیت انقلاب ایران ، (اسلامی) بود. از این رو هدفهای این انقلاب نیز به فرموده امام راحل و مقام معظم رهبری براندازی رژیم شاهنشاهی و جایگزینی نظام اسلامی ، پیاده کردن قوانین اسلام ، برپایی عدالت ، استقلال و آزادی ، نفی سلطه بیگانگان و ایجاد

جامعه نمونه بر پایه موازین اسلام است . برخی از این اهداف توضیح داده می شوند:

احیای اسلام

الف زنده کردن اسلام و اجرای قوانین آن در ایران:

بی تردید مهمترین هدف رژیم سابق و اربابان آن در این کشور، اسلام زدایی و جایگزینی فرهنگ باستانی ، شاهنشاهی و فرهنگ غربی به جای اسلام بود که علت آن را باید ناشی از بی اعتنایی زمامداران نظام شاهنشاهی به اعتقادات مذهبی مردم ، شیفته شدن آنان به تمدّن غرب و سرسپردگی کامل در مقابل سرانِ کشورهای غربی و دستورهای آنان دانست . تلاش برای غیر مذهبی کردن کشور از طریق غائله انجمنهای ایالتی و ولایتی ، تجدید حیات کاپیتولاسیون ، دستگیری حضرت امام (ره) و تبعیدِ ایشان ، برگزاری جشنهای مبتذل شاهنشاهی ، قتل و کشتار و پایمال کردن حقوق ملت در راستای محو اسلام از این کشور بود و به همین دلیل اولین و مهمترین هدف انقلاب هم احیای مجدد اسلام و اجرای قوانین آن در ایران بود که مردم در شعارهای انقلابی خود آن را طلب می کردند و در دوازده فروردین ۱۳۵۸ ه . ش با ۲/۹۸ درصد به اجرای آن راءی دادند .امام راحل (ره) در مورد اجرای قوانین بر پایه اسلام می فرماید:

... ملت ، یک ملتِ اسلامی است و اسلام را می خواهد و احکام اسلام را می خواهد.و:شما انقلاب اسلامی کردید که اسلام را ترویج کنید که اسلام و احکام اسلام را پیاده کنید. یا اینکه:با قدرت ما باید به پیش برویم تا اینکه احکام اسلام را در مملکتمان بلکه در منطقه بلکه در دنیا پیاده کنیم .

دین اسلام مهمترین و

کاملترین دین الهی است که برای سعادت و خوشبختی بشر، قوانین و مقرراتی در زمینه های مختلف فردی و اجتماعی انسان و منطبق بر نیازهای مادی و معنوی او وضع کرده است . انقلاب اسلامی ایران نیز هدیه غیبی و تحفه الهی است که از جانب خداوند به این مردم مظلوم عنایت شده و قادر است سعادت همه مسلمانان و مستضعفان جهان را در دنیا و آخرت تاءمین کند. در همین زمینه امام خمینی (ره) در وصیت نامه سیاسی الهی خود به طور مکرر حفظ اسلام و پیاده کردن احکام آن را سفارش می نمایند:

آنچه در این حکومت اسلامی مطرح است اسلام و احکام مترقی آن است . بر ملت عظیم الشان ایران است که در تحقق محتوای آن به جمیع ابعاد و حفظ و حراست آن بکوشند که حفظ اسلام در راءس تمام واجبات است که انبیای عظام از آدم تا خاتم ۹ در راه آن کوشش و فداکاری جانفرسا نموده اند... و امروز بر ملت ایران خصوصاً و بر جمیع مسلمانان عموماً واجب است این امانت الهی را که در ایران به طور رسمی اعلام شده و در مدتی کوتاه نتایج عظیمی به بار آورده با تمام توان حفظ نموده و در راه ایجاد مقتضیات بقاء آن و رفع موانع و مشکلات آن کوشش نمایند.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز که خونبهای شهیدان و ثمره همه فداکاریهای مردم مسلمان و شجاع ایران به رهبری امام راحل قدس سره شریف است در اصول مختلف بر اسلامی بودن نظام و پیاده کردن کلیه قوانین براساس موازین اسلامی تاءکید می کند. اصل دوم

قـانون اساسـی ، جمهوری اسـلامی ایران را نظامی می دانـد که بر پایه ایمان به خـدای یکتا، وحی الهی ، معاد، عـدل ، امامت و کرامت و ارزشـهای والاـی انسانی شـکل گرفته و وظایفی در شانزده بنـد برای رسـیدن به این اهـداف برای دولت در نظر گرفته است .

پیاده کردن قوانین بر اساس موازین اسـلام و تغییرناپذیری اصول مربوط به اسـلامی بودن نظام و... از جمله مواردی است که در قانون اساسی به آن تاءکید شده است :

کلیه قوانین و مقررات مـدنی ، جزایی ، مـالی ، اقتصـادی ، اداری ، فرهنگی ، نظـامی ، سیاسـی و غیر اینها بایـد بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است .

محتوای اصول مربوط به اسـلامی بودن نظام و ابتنای کلیه قوانین و مقررات براساس موازین اسلامی و پایه های ایمانی و اهداف جمهوری اسلامی ایران و... تغییر ناپذیر است .

پاسخ(قسمت دهم)

بنابراین پیاده شدن احکام اسـلام در کلیه امور و در همه زمانها و مکانها از اهدافی است که در قانون اساسـی جمهوری اسـلامی ایران صریحاً به آن اشاره شده است ؛ چون اسلام قادر است همه نیازهای مادی و معنوی انسان را برآورده کند.

ب تلاش در جهت برقراری حکومت جهانی اسلام

اسـلام آیین جهـانی و تکمیـل کننـده ادیـان الهی قبل از خود است که در محـدوده زمان ، مکان و نژاد خاصـی قرار نمی گیرد. رسالت پیامبر اسلام (ص) نیز برای بشارت و انذار به تمام انسانها است . خداوند آخرین پیامبر و آخرین و کاملترین دین خویش را به سوی انسانها فرستاد

تا آن را بر همه دینهای قبلی ، غالب گرداند.

امام خمینی (ره) به عنوان احیاگر اسلام ناب محمّدی در قرن بیستم ، در سخنرانیها و در پیامهای خود با صراحت و بطور مکرّر می فرمودند که ما موظفیم اسلام را به دنیا معرفی کنیم و این کار را با صدور انقلاب اسلامیمان انجام خواهیم داد:

ما انقلابمان را به تمام جهان صادر می کنیم ، چرا که انقلاب ما اسلامی است و تا بانگ لااله الاالله و محمدرسول الله بر تمام جهان طنین نیفکند مبارزه هست و تا مبارزه در هر کجای جهان علیه مستکبرین هست ما هستیم .

امام راحل در جای دیگری می فرماید:

مسؤ ولان ما باید بدانند که انقلاب ما محدود به ایران نیست انقلابِ مردم ایران ، نقطه شروع انقلاب بزرگ جهان اسلام به پرچمداری حضرت حجت (ارواحنافداه) است ... باید دولت جمهوری اسلامی تمامی سعی و توان خود را در اداره هر چه بهتر مردم بنماید ولی این بدان معنا نیست که آنها را از اهداف عظیم انقلاب که ایجاد حکومت جهانی اسلام است منصرف کند .

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز با استناد به قرآن کریم ، دولت را موظف کرده تا سیاست کلی خود را در راستای تحقق وحدت و یکپارچگی همه جانبه ملل اسلامی تنظیم کند:

به حکم آیه کریمه (اِنَّ ه ذِهِ اُمَّتُکُمْ اُمَّةٌ و احِدَةٌ وَ اَنَا رَبُّکُمْ فَاعْبُدُون) همه مسلمانان یک اُمّتند و دولت جمهوری اسلامی ایران موظف است سیاست کلی خود را برپایه ائتلاف واتحاد ملل اسلامی قرار دهد و کوشش پیگیر به عمل آورد تا وحدت سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی جهان اسلام را

تحقق بخشد .دولت جمهوری اسـلامی ایران برای تحقق بخشیدن به اصل فوق که یکی از اهداف انقلاب اسلامی است دست به اقـدامات ارزشـمندی زده است که از آن جمله می توان به قـانون حمایت از انقلاب اسـلامی مردم فلسـطین مصوب ۱۹/۲/۱۳۶۹ مجلس شورای اسـلامی ، اعلام آخرین جمعه مـاه رمضـان به نـام روز قـدس ، برگزاری هفته وحـدت به مناسبت میلاد مسـعود حضـرت ختمی مرتبت (ص)، تشـکیل (مجمع تقریب بین المذاهب اسـلامی) ، تاءسـیس دانشگاه بین المللی امام خمینی ره و ... اشـاره کرد. در راسـتای تحقـق ایـن اهـداف بلنـد، جمهـوری اسـلامی ایران بایـد به عنـوان جـامعه نمـونه معرفی گردد و اصـول حیاتبخش اسـلام از طریق برنامه ریزی دقیق به اجرا در آیـد تا بدین وسـیله امید به تحقق جامعه متحد و بزرگ اسـلامی در دلها زنده گردد و سپس سیاست عملی اتحاد و ائتلاف در پیش گرفته شود تا مسلمانان به تشکیل یک جامعه بزرگ اسلامی امیدوار شوند.

احیای عدالت اجتماعی

یکی از هدفهای بعثت پیامبران (ص) احیای عدالت در میان مردم و مبارزه با ستمگران و احقاق حق مظلومان بوده است . طبیعی است که انقلاب اسلامی ایران نیز این هدف مقدس را دنبال کند قرآن کریم می فرماید:(لَقَدْ اَرْسَلْن ا رُسُلَن ا بِالْبَیِّن اتِ وَ اَنْزَلْن ا مَعَهُمُ‌ِالکِت ابَ وَ الْمی ز انَ لِیَقُومَ النّ اسُ بِالْقِسْ‌طِ)ما رسولان خود را فرسـتادیم و با آنان کتاب و میزان را نازل کردیم تا مردم به قسط و عدل قیام کنند.

تمام سـختی ها و گرفتاریهای حضـرت علی علیه السلام در دوران خلافت ظاهری ایشان از جمله تحمّل سه جنگ بزرگ که در نهایت به

شهادت ایشان انجامید، برای برپایی عدالت بود و همین مقاومت بی نظیر آن حضرت بود که توانست بذر عدالت را در جامعه اسلامی برای همیشه بکارد. آن حضرت ، عدالت را یک تکلیف و وظیفه الهی می دانست و روا نمی داشت که یک مسلمان آگاه به تعلیمات اسلامی تماشاچی صحنه های بی عدالتی باشد و در هیچ زمان و مکانی عدالت نباید فدای مصلحت گردد .

از حیاتی ترین اهدافی که امام خمینی ره مدنظر داشتند ایجاد عدالت اجتماعی و اقتصادی و حمایت از محرومین و مستضعفین بود تا آنجا که یک موی کوخ نشینان را بر همه کاخ نشینان و عافیت طلبان ترجیح می دادند. امام امت پیروزی انقلاب اسلامی را مدیون این قشر از جامعه می دانستند و مسؤ ولان و حکومت را موظف می کردند که همواره پشتیبان محرومان باشند و می فرمودند:

خدا نیاورد روزی را که سیاست مسؤ ولین کشور پشت کردن به دفاع از محرومین و روآوردن به حمایت از سرمایه داران گردد و اغنیا و ثروتمندان از اعتبار بیشتری برخوردار شوند.

مقام معظم رهبری نیز عدالت اجتماعی در ایران و جهان را یکی از اهداف و آرزوهای دینی شمرده و لازمه تحقق بخشیدن این اصل مهم را همراه بودن دین با قدرت می داند و می فرماید:

... شما خیال می کنید عدالت اجتماعی را در جامعه ، می شود با نصیحت ، توصیه ، التماس و یا خواهش به وجود آورد؟! عدالت اجتماعی ، رفع تبعیض و کمک برای استقرار تساوی در قانون رامگر می شود بدون قدرت در سطح داخل جامعه به یک صورت و

در سطح جهان به صورت دیگر به وجود آورد؟

قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز برای تحقق بخشیدن به عدالت اجتماعی ، در اصول مختلف دولت را موظف نموده که همه امکانات خود را برای (رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه افراد در تمام زمینه های مادی و معنوی) ، (تاءمین حقوق همه جانبه افراد از زن و مرد و ایجاد امنیت قضایی عادلانه برای همه و تساوی عموم در برابر قانون) و... به کار بندد.

استقلال و آزادی

از جمله هدفهای اصلی انقلاب اسلامی ، رسیدن به (استقلال و آزادی) است . (استقلال) ، حالتِ کشوری را گویند که زمامداران آن به هیچ وجه تابع زمامداران دیگر کشورها نباشند و (آزادی) عبارت است از حقی که به موجب آن افراد بتوانند استعدادها و توانایی های طبیعی و خدادادی خود را به کار اندازند. و این دو اصل از ابتدای انقلاب در شعارهای مردم متجلی شد و پس از انقلاب نیز خونهایی به پای آن دو ریخته شد تا دچار خدشه نشوند.بنیانگذار جمهوری اسلامی ره بدبختی مسلمانان را عدم استقلال کشورهایشان و دخالت اجانب در امور آنها می دانستند و معتقد بودند که هر کس با اعمال و کردارش باعث شود که این اصل خدشه دار شود، خائن به اسلام و کشور خود است :در همه حال شعار ما قطع ایادی راست و چپ از کشور است زیرا رشد و استقلال و آزادی با وجود دخالت اجنبی از هر جنس و مسلک و مکتب در هر امری از امور کشور اعم از سیاسی ، فرهنگی ، اقتصادی و نظامی خواب و خیالی بیش

نیست و هر کس در هر مقامی و به هر صورتی اجازه دخالت اجانب را در وطن عزیز ما چه به صراحت و چه به وسیله طرحهایی که لازمه اش ادامه تسلط اجنبی یا ایجاد تسلط تازه ای باشد بدهد خائن به اسلام و کشور است .

قانون اساسی جمهوری اسلامی در اصول متعددی به جایگاه رفیع استقلال و آزادی اشاره دارد. ضمن اینکه در یک اصل جداگانه این دو موضوع را لازم و ملزوم یکدیگر می داند و اجازه نمی دهد فرد یا گروهی به نام آزادی به استقلال کشور لطمه وارد کند یا برعکس هیچ مقامی به نام حفظ استقلال ، آزادیهای مشروع را سلب کند.

درقانون اساسی آمده است :

در جمهوری اسلامی ایران ، آزادی و استقلال و وحدت و تمامیت ارضی کشور از یکدیگر تفکیک ناپذیرند و حفظ آنها وظیفه دولت و آحاد ملت است . هیچ فرد یا گروه یا مقامی حق ندارد به نام استفاده از آزادی ، به استقلال سیاسی ، فرهنگی ، اقتصادی ، نظامی و تمامیت ارضی ایران کمترین خدشه ای وارد کند و هیچ مقامی حق ندارد بنام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادیهای مشروع را هر چند با وضع قوانین و مقررات سلب کند .

تعلیم و تربیت و تزکیه انسانها

(تعلیم) به معنای آموزش و تبلیغ احکام الهی ، نشر آن در جامعه و آشنا ساختن انسانها به وظایف و مسؤ ولیتهای شرعی است . و (تربیت) به معنای آن است که انسانها از جهت فکری و اخلاقی پرورش یافته ، استعدادهای آنها شکوفا گردد تا به مقام والای (خلیفه خدا در زمین) که هدف آفرینش

انسان است راه یابند. این دو امر سیاسی یعنی تعلیم و تزکیه جامعه انسانی از هدفهای بلند بعثت پیامبر (ص) بوده که البته نظام جمهوری اسلامی نیز این هدفها را دنبال می کند قرآن کریم می فرماید:

(هُوَالَّذی بَعَثَ فِی الْامِّی یّنَ رَسُولا مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آی اتِهِ وَ یُزَکّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِت اَب وَالْحِکْمَهَ وَ اِنْ ک انُوا مِنْ قَبْلُ لَفی ضَلالٍ مُبی نٍ)(اوست خدایی که در میان مردم امّی (که سواد خواندن و نوشتن نداشتند) پیامبری از خود آنها فرستاد تا آیات خدا را بر آنها تلاوت کرده آنان را (از اخلاق زشت) پاک سازد و کتاب و حکمت را به آنان بیاموزد هر چند پیش از این در گمراهی آشکار بودند.

امام خمینی ره تمام گرفتاریهای کشور را در طول تاریخ ناشی از جهالت مردم می دانستند و می فرمودند:تمام گرفتاریهایی که ما در طول این مدت تاریخ داشتیم بهره برداری از جهالت مردم بوده جهالت مردم را آلت دست قرار دادند و برخلاف مصالح خودشان تجهیز کردند اگر علم داشتند علم جهت دار داشتند ممکن نبود که منحرفین بتوانند آنها را به یک جهتی که برخلاف این مسیری است که مسیر خود ملت است تجهیز کنند.

یکی از اهداف نظام جمهوری اسلامی توجه به بعد معنوی جامعه است . کمال مطلوب انقلاب ما آن است که جامعه از زنگار جهل و بی خبری پاک گردد تا آگاهانه مسؤ ولیت خود را درک کند. از این رو در قانون اساسی ، چنین آمده است :

دولت جمهوری اسلامی ایران موظف است برای نیل به اهداف مذکور در اصل دوم همه امکانات خود را برای امور

ذیل به کار برد:

۱ ایجاد محیط مساعد برای رشد فضائل اخلاقی بر اساس ایمان و تقوا و مبارزه با کلیه مظاهر فساد و تباهی ؛

۲ بالا بردن سطح آگاهیهای عمومی در همه زمینه ها با استفاده صحیح از مطبوعات و رسانه گروهی و وسائل دیگر؛

۳ آموزش و پرورش و تربیت بدنی رایگان برای همه در تمام سطوح و تسهیل و تعمیم آموزش عالی ؛

۴ تقویت روح بررسی و تتبع و ابتکار در تمام زمینه های علمی ، فنی ، فرهنگی و اسلامی از طریق مراکز تحقیق و تشویق محققان .

(رک :انقلاب اسلامی و انقلابهای جهان :مهدی نظرپور , قدرت الله بهرامی .تهیه کننده :مرکز تحقیقات اسلامی سپاه.تابستان۱۳۷۸)

اعضای شورای انقلاب که به دستور امام تشکیل شد چه کسانی بودند و علت انحلال یا کناره گیری اعضای آن از قدرت چه بود.

پرسش

اعضای شورای انقلاب که به دستور امام تشکیل شد چه کسانی بودند و علت انحلال یا کناره گیری اعضای آن از قدرت چه بود.

پاسخ

الف – چگونگی تشکیل شورای انقلاب:

با اوج گیری نهضت اسلامی در سال ۱۳۵۷ اندیشه طرح «شورای انقلاب» در میان روحانیون معتمد امام پدید آمد که در سفر شهید مطهری به پاریس، این طرح با امام در میان گزارده شد.

آیت الله هاشمی رفسنجانی در این باره چنین نوشته است (صورت مذاکرات شورای انقلاب، مقدمه به قلم اکبر هاشمی رفسنجانی، ج ۱) : «... آقای مطهری در مراجعت از سفر پاریس، دستور رهبر عظیم الشأن انقلاب را مبنی بر تشکیل شورای انقلاب آوردند. حضرت امام آقایان شهید مطهری، شهید بهشتی و موسوی اردبیلی و شهید باهنر و اینجانب هاشمی رفسنجانی را به عنوان هسته اول شورای انقلاب تعیین و اجازه داده بودند که افراد دیگر با اتفاق نظر این پنج نفر اضافه شوند و در جلسات ابتدایی تصمیم بر این شد که حتی الامکان ترکیب شورا از اعضای روحانی و غیر روحانی به نسبت مساوی و نزدیک به هم باشد. ترتیب انتخاب اعضای دیگر و تکمیل شورا تا آنجا که حافظه یاری می کند و با استمداد از حافظه دیگران چنین بود: پیش از پیروزی انقلاب، آقایان سید محمود طالقانی، سید علی خامنه ای [مقام معظم رهبری]، [محمد رضا] مهدوی کنی، احمد

صدر، حاج سید جوادی، مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سحابی، مهندس مصطفی کتیرایی، سرلشگر ولی الله قرنی، سرتیب علی اصغر مسعودی به اتفاق آرا به عضویت انتخاب شدند.

پس از پیروزی انقلاب و تشکیل دولت موقت، آقایان بازرگان و سحابی و کتیرایی

و حاج سید جوادی و قرنی به دولت و ارتش منتقل شدند و به جای آنها آقایان دکتر حسن حبیبی، مهندس عزت الله سحابی، دکتر عباس شیبانی، ابوالحسن بنی صدر و صادق قطب زاده انتخاب گردیدند و در مرحله بعد پس از شهادت استاد مطهری، آقایان مهندس میر حسین موسوی، احمد جلالی و دکتر حبیب الله پیمان انتخاب شدند و آقای مسعودی به کار اجرایی رفت...».

و در رابطه با نقش استاد مطهری چنین می نویسد (مجله سروش، یادنامه شهید مطهری، اردیبهشت ۱۳۶۲): «طبعا چون امام حرف ها را برای ایشان زده بودند، مرجع برای ما ایشان بودند. بیشتر نص امام را از ایشان بایست می شنیدیم... ایشان بیشتر از ما مسائل فکری برایشان مطرح بود تا عملی و در گذشته هم این طوری بود. در شورای انقلاب هم این طوری بود. خیلی مواظب بود که خطوط انحرافی فکری که آن روز در جامعه ما وجود داشت و سر و صدا هم زیاد داشت. اینها در شورای انقلاب راه پیدا نکنند».

در پیام ۲۲ دی ۱۳۵۷ امام تشکیل شورای انقلاب بدین گونه اعلام شد (صحیفه نور، ج ۴، صص ۲۰۸ – ۲۰۷ – ۲۲/۱۰/۱۳۵۷). «... به موجب حق شرعی و براساس رأی اعتماد اکثریت قاطع مردم ایران که نسبت به این جانب ابراز شده است در جهت تحقق اهداف اسلامی ملت، شورایی به نام شورای انقلاب اسلامی مرکب از افراد با صلاحیت و مسلمان و متعهد و مورد وثوق، موقتا تعیین شده و شروع به کار خواهند کرد. اعضای این شورا در اولین فرصت مناسب معرفی خواهند شد. این شورا موظف به انجام امور معین و مشخصی

شده است از آن جمله مأموریت دارد تا شرایط تأسیس دولت انتقالی را مورد بررسی و مطالعه قرار داده و مقدمات اولیه آن را فراهم سازد.

ب – فعالیت های شورای انقلاب پس از پیروزی:

از اولین روز ورود امام بحث های مهمی از قبیل تشکیل دولت، تشکیل مجلس، ایجاد مجلس مؤسسان [خبرگان] در این شورا مطرح شد.

در اولین گام، شورا، مهندس بازرگان را به عنوان نخست وزیر دولت موقت پیشنهاد و امام نیز ایشان را منصوب کردند. بعد از پیروزی انقلاب در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ شورای انقلاب و دولت موقت تحت لوای رهبری امام و مشروعیت حاصله از حمایت های مردمی، زمام امور را به دست گرفتند. دومین تصمیم مهم شورای انقلاب، تصویب اساسنامه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در دوم اردیبهشت ۱۳۵۸، بود. شورای انقلاب، ملی شدن بانک ها، سامان بخشیدن به دادگاه های انقلاب، برگزاری همه پرسی در رابطه با نظام جمهوری اسلامی، بررسی پیش نویس قانون اساسی و انتشار آن در جراید، تصویب قانون شوراهای محلی، تصویب ملی شدن صنایع بزرگ، تصویب آیین نامه مجلس خبرگان و برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و انتخابات مجلس شورای اسلامی و ... را انجام داد.

آیت الله طالقانی، چهره محبوب مردمی و دومین رئیس شورای انقلاب در ۱۹ شهریور همان سال درگذشت (اولین رئیس شورای انقلاب استاد شهید مطهری که در شب یازدهم اردیبهشت همان سال توسط گروهک فرقان به شهادت رسید).

به دنبال تسخیر لانه جاسوسی آمریکا در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ دولت بازرگان فردای آن روز استعفای خود را تسلیم امام کرد. شورای انقلاب بیانیه مهمی خطاب به ملت صادر کرد و یادآور شد که مصمم است

در فرصت محدودی، برگزاری همه پرسی درباره قانون اساسی، انتخابات مجلس شورای ملی و ریاست جمهوری و... را به انجام برساند. متعاقب این بیانیه اعلام شد که شورا ترکیب تازه ای خواهد داشت و با ادغام دولت در شورا اعضای جدید شورا انتخاب شدند و در اداره مملکت بدین ترتیب تقسیم کار شد.

«خامنه ای ؛ دفاع و پاسداران – هاشمی رفسنجانی؛ وزارت کشور – باهنر؛ آموزش و پرورش – مهدوی کنی؛ کمیته و دادگستری – بهشتی؛ جهاد سازندگی – بنی صدر؛ وزارت امور خارجه – معین فر؛ نفت – حبیبی؛ آموزش عالی – عزت الله سحابی؛ برنامه و بودجه – میناچی؛ ارشاد ملی – قدوسی؛ دادگاه انقلاب»

این افراد فعالیت های خود را آغاز نموده و در مدت کوتاهی نسبتا موفق شدند بر خلأ سیاسی موجود فایق آیند.

همه پرسی قانون اساسی در ۱۲ آذر ۱۳۵۸ و متعاقب آن انتخابات ریاست جمهوری در بهمن ۱۳۵۸ برگزار شد و مجلس شورای اسلامی در ۷ خرداد ۱۳۵۹ افتتاح گردید.

ج – پایان کار شورای انقلاب :

با شروع کار مجلس و شورای نگهبان و دیگر نهادها، مسؤولیت و ضرورت وجودی شورای انقلاب به پایان رسید. لذا در ۱۲ تیر ۱۳۵۹ آیت الله بهشتی اعلام کرد: «مسؤولیت شورای انقلاب دو هفته دیگر پایان می یابد». سپس آخرین جلسه شورا در ۲۶ تیر ۱۳۵۹ برگزار شد. دکتر حسن حبیبی سخنگوی شورای انقلاب، در آخرین مصاحبه خود گفت: «امروز با رسمیت یافتن مجلس شورای اسلامی و کامل شدن اعضای شورای نگهبان قانون اساسی، کار شورای انقلاب که تاکنون وظیفه قانونگذاری را بر عهده داشت نیز به پایان رسید».

آخرین اعضای شورا عبارت بودند از آیت

الله بهشتی، آیت الله خامنه ای، آیت الله موسوی اردبیلی، دکتر محمد جواد باهنر، آیت الله هاشمی رفسنجانی، دکتر حسن حبیبی، دکتر عباس شیبانی، مهندس مهدی بازرگان، مهندس عزت الله سحابی، صادق قطب زاده، مهندس علی اکبر معین فر و ابوالحسن بنی صدر.

(مأخذ: کتاب روزها و رویدادها، مرکز فرهنگی تربیتی نور ولایت، ۱۳۷۹، صص ۵۰۵ – ۵۰۲)

سرعت پاسخ دهی از انتظارات پرسشگران است. خواهشمند است با اولویت بندی و پیرایش سؤالات، ما را یاری کنید (در هر نامه بیش از ۵ سؤال مطرح نفرمایید) بدیهی است با ارتباط مکرر، پاسخ گوی دیگر پرسش های شما خواهیم بود

دوم اینکه اگر احیانا کســی علیه نظام حرفی بزند آیا چنین اســتدلالی صحیح است که بگوییم نظام پس از انقلاب همانند کودکی بود که حالا به سن جوانی رسیده و اگر هم اشتباهاتی داشته برای این که طفلی بیش نبوده است و تازه پا به سن جوانی گذاشته است و چشم انداز بیست ساله ن

پرسش

دوم اینکه اگر احیانا کسی علیه نظام حرفی بزند آیا چنین استدلالی صحیح است که بگوییم نظام پس از انقلاب همانند کودکی بود که حالا به سن جوانی رسیده و اگر هم اشتباهاتی داشته برای این که طفلی بیش نبوده است و تازه پا به سن جوانی گذاشته است و چشم انداز بیست ساله نمونه بارز همین است؟

پاسخ

مسلما نظام جمهوری اسلامی ایران، نظامی نوپا و بدون هیچ گونه نمونه مشابه ای در طول تاریخ و جهان معاصر می باشد ـهر چند اساس، مبانی و اصول آن از آموزه های همیشه جاوید دین مبین اسلام اقتباس شده استـ از این رو طبیعی است که مانند سایر نظامهای سیاسی و ایدئولوژی های مهم جهان، روندی تکاملی و تدریجی داشته باشد. و در این فرایند، هم دستاوردها و تجارب بیشماری داشته و هم اشتباهاتی، و سعی بر این است که انشاء الله با تکیه بر این دستاوردها و تجارب گرانقدر و با پرهیز از اشتباهات آینده شکوفاتر و پیشرفته برای جامعه اسلامی خویش ترسیم نماید.

البته همانگونه که می دانید، اشتباهات در این زمینه دو دسته اند:

۱. یکی اشتباهات مربوط به نوپا بودن انقلاب اسلامی و عدم تجربه از گذشته و امثال این بوده که طبیعی است و اشکالی بر کسی نیست.

۲. اما دیگری اشتباهات مربوط به عملکرد آگاهانه و ارادی همه بخشهای جامعه از مردم گفته تا مسؤولین است که در این قسمت همه باید با درس گرفتن از گذشته به اصلاح عملکرد های خود بپردازند؛ مثلا متأسفانه در بخش هایی مدیران و یا کارگزاران عملکردها و رویه های اشتباهی در پیش گرفته بودند که ضمن برخورد

با آنان، شدیدا نیازمند اصلاح می باشد. و یا برخی مسائل واقعا به انتخاب مردم باز می گردد مثلا اگر دیدند نماینده ای را در مجلس و یا شورای شهرشان انتخاب کرده اند که نه تنها کارایی و عملکرد در جایگاه خویش ندارد بلکه باعث اخلال در امور جامعه شده و مشکلاتی را برای مردم به وجود آورده است باید سعی نمایند در انتخابات بعدی کاملا با دیدی باز و با در دست داشتن معیارهایی منطقی و صحیح به این امر بپردازند و سرنوشت خود و جامعه خویش را به افرادی کاملاـ مورد اطمینان و صلاحیت دار بسپارند.

فرق انقلاب اسـلامی با اسلام انقلابی چیست؟فرق اسلام انقلابی با انقلاب اسلامی چیست؟ این سوالی است که به ذهن هرکس خطور نمی کند لذا سوال کننده از دانش وبینش قابل توجهی برخورداراست امیدواریم توضیحاتی که ارائه می شود مقدمه ای بشود برای تعمق وتفکر عمیق جنابعالی ب

پرسش

فرق انقلاب اسلامی با اسلام انقلابی چیست؟فرق اسلام انقلابی با انقلاب اسلامی چیست؟ این سوالی است که به ذهن هرکس خطور نمی کند لذا سوال کننده از دانش وبینش قابل توجهی برخورداراست امیدواریم توضیحاتی که ارائه می شود مقدمه ای بشود برای تعمق وتفکر عمیق جنابعالی برای تبیین آنچه به عنوان سوال مطرح کرده اید.

اسلام با انقلاب پیوندی ناگسستنی دارد، بذرانقلاب درتعالیم اسلام نهفته است وجود روح پرخاشگری، و مبارزه و طرد و نفی وضع نامطلوب، جهاد، امر به معروف ونهی ازمنکر از خصوصیات وویژگیهایی است که در پیروان اسلام وجود دارد. یعنی اگر وضع حاکم نامطلوب وغیرانسانی بود، مسلمانان نبایـد تسلیم بشوند، بلکه باید حداکثر کوشش و تلاش خود رابرای طرد ونفی وضع نامطلوب وبرقراری وضع مطلوب وایده آل بکار برند .

با فضیلت ترین وبرترین جهادها در اسلام دفاع از عدل وعدالت دربرابر پیشوایان ستمگر است . مکتبی که عنصر تعرض وتهاجم نسبت به ظلم وستم و اختناق درمتن آن وجود داشته باشد می تواند بذر

انقلاب را درمیان پیروان خود بکارد . این بذر درمکتب اسلام به اندازه کافی پاشیده شده است ودرعصر حاضر پس از اینکه قرنها فراموش شده بود به بار نشست وانقلاب اسلامی جوانه زد.

پس ازوقوع انقلاب اسلامی یکی از سؤالاتی که مطرح شد این بودکه راه آینده انقلاب اسلامی چیست؟

انقلاب اسلامی یا اسلام انقلابی؟

پاسخ

استاد شهید مرتضی مطهری در تفاوت این دو می فرماید :"انقلاب اسلامی یعنی راهی که هدف آن، اسلام وارزشهای اسلامی است، وانقلاب ومبارزه صرفاً برای برقراری ارزشهای اسلامی انجام می گیرد.به بیان دیگر دراین راه مبارزه، هدف نیست، وسیله است. اما عده ای میان انقلاب اسلامی واسلام انقلابی اشتباه می کنند یعنی برای آنها انقلاب ومبارزه هدف است. اسلام وسیله ای است برای مبارزه، اینها می گویند هر چه ازاسلام که ما را درمسیر مبارزه قرار بدهد آن راقبول می کنیم، وهر چه از اسلام که ما را از مسیر مبارزه دور کند، آنرا طرد می کنیم، طبیعی است که با این اختلاف برداشت میان انقلاب اسلامی واسلام انقلابی، تفسیرها وتعبیرها از اسلام وانسان و توحید وتاریخ وجامعه وآیات قرآن، با یکدیگر متضاد و متناقض می شود.

فرق است میان کسی که اسلام را هدف می داند ومبارزه و جهاد را وسیله ای برای برقراری ارزشهای اسلامی، با آنکه مبارزه را هدف می داند وحرفش این است که من همیشه باید درحال مبارزه باشم، اصلا اسلام آمده برای مبارزه ، درجواب این گروه باید گفت برخلاف تصور شما، با آنکه دراسلام عنصر مبارزه هست، اما این بدان معنی نیست که اسلام برای مبارزه آمده وهدفی جز مبارزه ندارد، دراسلام دستورات بی شماری وجود

دارد که یکی از آنها مبارزه است .

این فکر که مبارزه اصل است، ناشی از طرز تفکری است که مادیون درمورد جامعه وتاریخ دارند به اعتقاد آنان، تاریخ و طبیعت جریانی به اصطلاح دیالتیکی طی کرده، ازمیان اضداد عبور می کنند . دردنیا، همیشه جنگ واضداد برقرار است ."۱"

بر اساس همین تفکر است که عده ای می کوشند به قول خودشان اسلام را انقلابی کنند نه اینکه انقلاب را اسلامی کنند معیار اسلام را درهمه جا مبارزه معرفی می کنند."۲"

(۱) پیرامون انقلاب اسلامی، بدون تاریخ،ص۴۵

همان ص ۴۶

موضوع پرسش: ۱. آزادی : تساوی حقوق برای همه دستگیری از مظلومان جامعه، کاهش اختلاف طبقاتی ۲.اقتدار : استقلال، رسیدن به قله های علم ۳. سعادت : معنویت، رفاه، امنیت

اشاره

کدامیک از آرمان های فوق را مهمتر می دانید؟

پرسش

موضوع پرسش: ۱. آزادی : تساوی حقوق برای همه دستگیری از مظلومان جامعه، کاهش اختلاف طبقاتی ۲.اقتدار : استقلال، رسیدن به قله های علم ۳. سعادت : معنویت، رفاه، امنیت

کدامیک از آرمان های فوق را مهمتر می دانید؟

پاسخ

شاید از مباحث و بحثهایی که در خصوص تقدم و تأخر توسعه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در جامعه مطرح شده است، ریشه گرفته است. لابد تقابل و تعارض دیدگاههای گوناگون افراد، گروهها و احزاب را در این موارد شنیده و خوانده باشید. سالهاست که مسؤولان و گردانندگان قبل و بعد از انقلاب، از توسعه سخن می گویند.

توسعه فرهنگی یکی از مفاهیمی است که از سالها قبل در کشورهای مختلف به کار رفته است و بر نقش دولتها در حوزه فرهنگ تأکید شده است. برخی به توسعه سیاسی قبل از موارد دیگر تأکید کرده و برخی بر توسعه اقتصادی قبل از توسعه سیاسی پای فشرده اند و برخی توسعه فرهنگی را مطرح کرده اند.

اما سالهاست که عده ای معتقدند توسعه باید همه جانبه باشد. از جمله سند نهایی که در اولین میزگردی که در سال ۱۹۶۷ با

شرکت کارشناسان بیست و چهار کشور به همّت یونسکو تشکیل گردید آمده است :

توسعه فرهنگی بایـد اکنون به پیشـرفت تکنولوژیک و علمی برسد و همراه با آن گام بردارد. توسـعه فرهنگی باید به تدریج در تمامی سیاستهای توسعه در امتداد سیاستهای مربوط به فعالیّتهای آموزشی و علمی جای خود را بیابد.(۱)

در همین میزگرد اظهار شدکه توسـعه اقتصادی و اجتماعی باید در دست توسعه فرهنگی به پیش برود. جریان پیشرفت اقتصادی به طور کلّی در حوزه فرهنگی منعکس می گردد و فعالیّت

فرهنگی انگیزاننده زندگی اقتصادی است. (۲)

در دولت جدید ایران نیز در سالهای اخیر این مباحث بصورت روشنتر و جدّی تر مطرح شد و برخی بر تقدم توسعه سیاسی تأکید ورزیدند، در حالی که برخی بر تقدم توسعه اقتصادی تکیه می کردند. موضع رسمی دولت توسعه همه جانبه بود و این موضعی منطقی و درست است که سالهاست توسط اندیشمندان و متفکران ابراز شده است. مثلاً ـ اگر بر توسعه اقتصادی و عدالت اجتماعی و ... تکیه بشود، ولی ساختار سیاسی متناسب با آن ایجاد نشود، قطعاً توسعه اقتصادی و تعمیم عدالت اجتماعی و رفع ظلم و تبعیض و فقر و ناداری و کاهش تضاد و شکاف طبقاتی محقق نخواهد شد. متفکران، اندیشمندان و نویسندگان غربی، یکی از دلایل سقوط

رژیم شاهنشاهی را نداشتن ساختار سیاسی متناسب با توسعه اقتصادی و وجود حاکمیّت اقتدارگرایانه و سلب آزادیها می دانند. (۳)

و اگر توسعه سیاسی صورت گیرد و ساختارهای دموکراتیک در جامعه ایجاد شود، و آزادیهای فردی و گروهی رواج و رونق پیدا کند، ولی از توسعه اقتصادی و رفع فقر و محرومیّت خبری نباشد، توسعه سیاسی و آزادیها نیز مفید نخواهد بود. کسی که در بند نان نباشد، چگونه می تواند به سرنوشت سیاسی و حاکمیت و ... بیاندیشد و ...

و اگر توسعه سیاسی یا اقتصادی مدّنظر قرار گیرد، ولی از توسعه فرهنگی و افزایش آگاهی و دانش و سواد و ... خبری نباشد، از آزادیها سوءاستفاده خواهد شد و افراد فاقد فرهنگ از آزادی به طریق نامطلوب بهره خواهند برد و چه بسا وجود آزادی برای جامعه مضر باشد و افراد با سوءاستفاده از آزادیهای فردی و اجتماعی خسارات

و لطمه های جبران ناپـذیری به جامعه وارد کننـد. وقتی عقب مانـدگی و فقر فرهنگی وجود داشـته باشد، از تواناییهای اقتصادی نیز در جهت مطلوب بهره برداری نخواهد شد و به جای رفع ظلم و تبعیض و فقر، به احتکار و کنز ثروت و سرمایه روی خواهند آورد.

برادر بسـیار عزیز و مهربان، بنابراین در میان آرمانهای فوق، آزادی، اسـتقلال و معنویّت (فرهنگ)، بصورت توأمان با هم خوب است. اگر فقر در میـان باشـد، ایمـان از میـان می رود و گفته انـد "لامعـاش لمن لا معادله " (کسـی که معیشت وی تأمین نشود ایمـان خـود را از دسـت خواهـد داد.) کسـی کـه احسـاس آزادگی و آزادی نداشـته و ذلیـل و خـوار بشـود، احسـاس هـویّت و شخصیّت نخواهـد کرد و برای دیگران (مظلومـان و ...) نیز شخصیّت قائـل نخواهـد شـد و آنـان را به بردگی و بنـدگی خواهد کشـید. کسـی که مورد اذیّت و آزاد و تحقیر قرار گیرد، متقابلاً دیگران را مورد تحقیر قرار می دهد. کسی که از لحاظ معیشت تـأمین شـده باشـد و از آزادی و اختیـار برخـوردار باشـد، ولی فاقـد ایمـان و معنـویّت باشـد، از آزادی و توان اقتصـادی خودش سوءاسـتفاده خواهـد کرد و در جهت اسـتثمار و اسـتعمار و به بردگی کشـیدن و ظلم و تعـدی و اجحـاف و احتکـار و ... تلاش خواهد کرد. ملاحظه می کنید که همه موارد به یکدیگر وابسـته است، لذا شعارمردم ایران در دوران مبارزات انقلابی علیه رژیم شاهنشاهی، عبارت بود از : "اسـتقلال، آزادی، جمهوری اسـلامی" همان سه آرمانی که شـما در سؤال مطرح کرده ای. بنابراین نمی توان هیچکدام از آرمانهای فوق را بر

یکدیگر مقدم داشت. همه با هم لازم و ضروری است و برای تحقق آنها به صورت توأمان بایدتلاش و کوشش وافر نماییم. به امید نتیجه، با همّت شما جوانان عزیز وبرومند و فرهیختگان والامرتبه و دانشمندان جوان.

سرافراز و پیروز باشی.

منابع و مآخذ :

۱. توسعه فرهنگی، (مجموعه مقالات) وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۱، ص ۱۰

همان

۲. از جمله رجوع کنید : توطئه در ایران، نوشته سایروس ونس و برژینسکی ؛ و گروگان گیری در ایران، نوشته پیر سالینجر

در جامعه بیشتر از شباهت انقلاب اسلامی با نهضت عاشورا محبت می شود حال با توجه به مشکلات زیاد د رجامعه لطفاً تفاوتهای انقلاب اسلا می را با نهضت عاشورا را بیان کنید

پرسش

در جامعه بیشتر از شباهت انقلاب اسلامی با نهضت عاشورا محبت می شود حال با توجه به مشکلات زیاد د رجامعه لطفاً تفاوتهای انقلاب اسلا می را با نهضت عاشورا را بیان کنید

پاسخ

بی گمان شباهتهای میان انقلاب اسلا می و نهضت عاشورا بسیار است چرا قیام عاشورا ماهیت خانه ستم، عدالتخواهی، واصلاح طلبی داشت و انقلاب اسلامی هم ماهیتی همینگونه داشت . انقلاب اسلامی در ادامه حرکت و حمایت خود نیاز حفظ همان عناصر عاشورایی و کربلا یی است هر چه آنها بیشتر حفظ کند بیشتر برا صالتهای خود می ماند هر چه بیشتر فاصله بگیرد بیشتر دچار آفت و آسپ میشود و در این صورت دیگر نتوان آن را انقلاب اسلامی نامید . و اگر ناهنجاریهای جامعه رو به گسترش است این مفهوم فاصله افتادن میان وضعیت موجود و آن شرایط ارمانی نخست می باشد رامدمی او توجه و احساس مسئولیت عموم مردم این فاصله عمیق نگردد و انقلاب عناصر جوهری خود را چند ازنهضت عاشورا است همچنان حفظ کنند .

یک طلبه و دانشجو چگونه باید آرمان های انقلاب اسلامی را با همدیگر مستحکم کنند؟

پرسش

یک طلبه و دانشجو چگونه باید آرمان های انقلاب اسلامی را با همدیگر مستحکم کنند؟

پاسخ

همانگونه که پیروزی انقلاب اسلامی دستاورد همدلی و همکاری طلاب و دانشجویان بوده، دستیابی به آرمان هایانقلاب و استحکام آن نیز به رعایت نکات ذیل بستگی دارد:

۱- همدلی و همکاری این دو قشر که می تواند در ابعاد بسیار متنوعی مطرح باشد، مثلاً در بعد فرهنگی، سیاسی،اجتماعی، پژوهشی. همکاری سیستماتیک علمی و عملی این دو قشر می تواند تولید کننده فکر و هدف گذاری وتأمین کننده نیازهای عمیق اندیشه و عمل برای دستیابی و استحکام آرمان های انقلاب اسلامی باشد.

۲- جدیت و تلاش برای انجام مسؤولیت ها و وظایف شخصی و اجتماعی مانند: تحصیل، مطالعه، خودسازی وانجام واجبات، دوری از محرمات، حساسیت نسبت به مسائل عمومی و سیاسی و حضور فعال و در جایی که لازم بهمشارکت می باشد و...

۳- پرهیز از تفرقه و مبارزه با تفرقه افکنی میان طلبه و دانشجو و خنثی نمودن توطئه های دشمن در دستیابی به اینمهم، زیرا دشمن از طریق تهاجم فرهنگی، این دو قشر را نشانه گرفته تا بتواند این دو را که برای جامعه به منزله روح وجسم هستند از یکدیگر جدا کند.

۴- آگاهی بخشیدن به مردم در مورد اهداف و آرمان های انقلاب، مشکلات راه و گوشزد نمودن توطئه هایدشمنان و...

۵- حرکت در خط امام و رهبری که یگانه راه سعادت جامعه و استحکام آرمان های انقلاب می باشد.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱- رسالت حوزه و دانشگاه سید عباس صالحی

۲- مجله حوزه شماره ۱۸ و ۳۵

راه حفظ انقلاب اسلامی و جلوگیری از انحراف آن چیست ؟

پرسش

راه حفظ انقلاب اسلامی و جلوگیری از انحراف آن چیست ؟

پاسخ

برای شناختن راه ها و وسایل حفظ و بقاء انقلاب اسلامی و جلوگیری از انحراف و نابودی لازم است مهمترینعوامل شکل دهنده انقلاب اسلامی را مورد بررسی قرار داد. بدیهی است که انقلاب اسلامی زمانی قدرت حفظ و بقاءخود را خواهد داشت که بتواند مجموعه این عوامل را همچنان با خود داشته باشد و خواسته های مشروع و برحقصاحبان اصلی انقلاب را که به فرموده امام خمینی، مردم می باشند براورده سازد. بر این اساس مهمترین عواملشکل گیری انقلاب عبارتند از:

۱- ایمان به خدا و درخواست تشکیل حکومت دینی که مجری احکام الهی و ارزش های اسلامی در جامعه باشد و عدل و قسط در امور جامعهپیاده نماید و سعادت دنیا و آخرت مردم را فراهم سازد.

۲- محوریت ولایت فقیه که بر گرفته از ادله عقلی و نقلی متقن می باشد.

۳- وحدت و همدلی همه اقشار مردم واعتصام به حبل مستحکم الهی.

۴- رفع مشکلات اقتصادی، اجتماعی و حرکت به سوی پیشرفت و توسعه همه جانبه.

۵- استقلال از قدرت های خارجی و مبارزه با نفوذ آنان.

مجموعه این عوامل موجب پیروزی انقلاب شد و بقاء انقلاب نیز در گرو برآوردن و تحقق عوامل و اهداف فوقمی باشد. باید ارزش های اسلامی در جامعه حفظ و پیاده شود، محوریت ولایت فقیه رعایت گردد، نقاط ضعف وعملکردهای اشتباه حکومت، اصلاح گردد. مشکلات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... برطرف گردد وحکومت بتواند نیازهای اساسی زندگی روزمره مردم را تأمین و با تکیه بر عدالت اجتماعی چرخ های توسعه وپیشرفت همه جانبه را به پیش برد. اقتدار ملی، وحدت ملی، منافع ملی، نصب العین همگان بودن و از هرگونه اختلافو تفرقه که زمینه ساز

نفوذ دشمنان است پرهیز شود. تنها در این صورت است که می توان به آینده انقلاب امیدوار بود وزمینه های انقلاب بزرگ و جهانی حضرت مهدی(عج) را فراهم آورد.{J

جنبش دانشجویی چیست؟ آیا رهبران مشخصی دارد؟ تاریخچه اش کدام است؟ وظایف جنبش دانشجویی و اهدافش کدامند؟

پرسش

جنبش دانشجویی چیست؟ آیا رهبران مشخصی دارد؟ تاریخچه اش کدام است؟ وظایف جنبش دانشجویی و اهدافش کدامند؟

پاسخ(قسمت اول)

سؤال شما دامنه وسیعی از موضوعات را در می گیرد، در این زمینه دو مقاله آورده می شود:

۱ـ جنبش دانشجویی و تأثیر بر تحولات اجتماعی

(سخنرانی آقای سید عباس صالحی در دانشگاه گیلان، منبع: سایت باشگاه اندیشه)

واژه جنبش دانشجویی، واژه کهنه ای نیست بلکه واژه ای است که در ادبیات جنبش های سیاسی و جامعه شناسی عمدتاً از دهه ۷۰ مطرح شده است. البته فعالیت های دانشجویی، فعالیت های سیاسی یا صنفی دانشجویی، سابقه ای قدیمی دارد ولی در دهه ۷۰ ، جنبش دانشجویی در مغرب زمین چه در اروپا و چه در آمریکا، جدی گرفته می شود. جنبش دانشجویی در دانشگاه های آمریکا، ادامه پیدا می کند و مبارزات دانشجویان علیه دخالت آمریکا در ویتنام، در اروپا و در آلمان و فرانسه و جاهای دیگر، مورد حمایت روشنفکران اروپایی از قبیل سارتر، فوکو، آدرنو، هابرماس قرار می گیرد. انقلابیون و اصلاح طلبان اجتماعی بسیاری به جنبش دانشجویی امیدوار بودند آن را جنبشی پرتکاپو در غرب تحلیل می کردند و استدلال هایی هم برای آن داشتند و نیز پیش بینی هایی که بعداً محقق نشد.علی رغم اینکه کسانی مانند مارکوزه، هابرماس. فوکو و دیگران دلبسته تحرکات دانشجویی دهه ۷۰ در غرب بودند خود در تجمعات دانشجویی شرکت و برای آن نظریه پردازی می کردند. از دهه ۸۰ به بعد، جنبش دانشجویی رو به افول گذاشت و پرونده آن به مقدار زیادی بسته شد، ولی این بدان معنا نیست که فعالیت های دانشجویی وجود نداشت. اما جنبش دانشجویی در غرب تقریباً رو به رکود و انفعال گذاشت.

به این جنبش ها، به این جهت بها می دادند که دانشجویان دارای سه ویژگی اصلی

هستند که می توانند پتانسیل و ظرفیت جنبش های اجتماعی جدید باشند. آنها بر خلاف مارکس که کارگران را در اواخر قرن ۱۹، منشأ و منبع اصلی جنبش های اجتماعی تعریف کرده بود، دانشجویان را پایگاه اصلی جنبش های اجتماعی تلقی می کردند. استدلال آنها برای این مدعا این بود: دانشجو دارای چند خصیصه است که عبارتند از:

۱-خصیصه سنتی؛ دانشجویان جوان هستند و جوانی برای خود ویژگی هایی دارد. عمده ترین ویژگی جوانی این است که جوانی سن هیجان ها و انرژی های متراکم است که می خواهند این انرژی متراکم و هیجان انباشته را در جایی تخلیه کند و لذا سن دانشجویی سن مقتضی تحرک و حرکت های انقلابی است.

۲-ویژگی معرفتی؛ چون دانشجو با معرفت ها و اطلاعات تازه سر و کار دارد و از لحاظ روشی نیز متُد انتقادی و تحلیلی را دنبال می کند، لذا به وضع موجود رضایت نمی دهد و با آن درگیر است. پرسشگر و انتقادگر است و این ویژگی باعث می شود که دانشجو به عنوان محور اصلی تحرکات اجتماعی شناخته شود.

۳-دانشجو محافظه کار نیست؛ کسانی مثل مارکوزه و دیگران می گفتند که طبقات اجتماعی به علت وابستگی به کار، شغل و درآمد، محافظه کاراند اما دانشجو چون کار و اشتغال ندارد، محافظه کار نیست؛ آرمان خواه است؛ و در راه آرمانش هزینه می کند و به هزینه کردن، راحت رو می آورد.

علی رغم استدلال هایی که برای این مدعا ذکر می شد که جنبش دانشجویی، جنبش رو به رشدی در غرب است، اما از دهه ۸۰ ، این جنبش در جهان غرب با رکود رو به رو است و دیگر فعالیت های شبیه به تحرکات دهه ۷۰ را نداریم. علت آن هم تا حدودی روشن است، چرا که تمام چیزهایی که می توانست

زمینه ساز تحرک دانشجویی باشد، به علت شرایط جدیدی که در جهان مدرن پیش آمد، تا حدود زیادی از بین رفت. اگر بحث هیجان های جوانی مطرح است، با رشد مدرنیسم و خردگرایی، برای تخلیه هیجان ها، میدان های جدید و وسیع دیگری پدید آمد. اگر در دهه های ۶۰ و ۵۰ تنها راه تخلیه هیجان ها حضور سیاسی بود، از دهه ۸۰ به بعد با روش ها و زمینه های مختلف و در شکل های گوناگون، بسترهای جدیدی برای تخلیه هیجانات فراهم آمد. از موسیقی های پرتحرک تا چیزهای دیگر، و عملاً ظرفیت های جدیدی برای تخلیه انرژی به وجود آمد که نیازی نبود تا تخلیه هیجانی از طریق حضور سیاسی اتفاق بیفتد.

از طرف دیگر آن ویژگی معرفتی که برای دانشجو فرض می شد، با توجه به ارتباطات و تکنولوژی جدید، آن سطح از معارف، اختصاص به نسل دانشجو نداشت. با ورود رسانه های جدید، معرفت عمومی تر شده است و از آن حالت اختصاص داشتن به محافل آکادمی و دانشگاهی فاصله گرفته است و لذا آن تمایز معرفتی که به صورت یک تمایز اجتماعی به نسل دانشگاهی منتهی می گشت، در هم شکسته یا حداقل کمرنگ شده است. افراد به سهولت با استفاده از ماهواره ها، اینترنت و غیره با معرفت های روز و روزآمد ارتباط پیدا می کنند گرچه که هنوز دانشگاه به عنوان یک محیط اساسی تکمیل و تکامل معرفت است، اما در مجموع آن محیط های بسته ای که به عنوان دانشگاه و دانشجو تعریف می شد و تمایزی که برای دانشجو می آفرید، تا حدودی در این انقلاب اطلاعاتی در هم ریخته و یا حداقل کمرنگ شده است.

ویژگی سومی که برای دانشجو بیان می کردند این بود که دانشجو بر خلاف اقشار

دیگر جامعه محافظه کار نیست. تمدن سرمایه داری غرب، در این سه دهه توانست نسل دانشجو را نیز محافظه کار کند. این محافظه کاری حتماً لازم نبود با درآمد و شغل باشد بلکه با حیطه های لذت بود. این لذت ها حتماً لذت های حسی یا لذت های خاص فرد نیست، بلکه انواع لذت هایی است که بالاخره وابستگی ایجاد می کند، و این وابستگی ها مانع از تحرکات اجتماعی وسیع تری در دانشجو می شود. در مجموعه این شرایط، بر خلاف رشد آن در دهه ۷۰، شاهد افول آن هستیم. حال این مطالب را به عنوان مقدمه مورد بحث قرار می دهیم.

اما آیا در ایران نیز چنین اتفاقی افتاده است و آیا این اتفاق، اتفاق حاکمی بر روند فعالیت های دانشجویی ما نیز هست؟ برای اینکه به این سؤال پاسخ دهیم باید بدانیم که حرکت دانشجویی در ایران دو مقطع متمایز دارد. یک مقطع قبل و یک مقطع بعد از انقلاب است. در مقطع قبل از انقلاب، حرکت های دانشجویی در ایران، با چند گرایش فکری مشخص همراه بوده است. گرایش افراد چپ و مارکسیستی است، در ایران یک گرایش قدیمی دانشجویی است؛ و این گرایش ها در داخل کشور دو قالب عمده داشت؛ یکی گرایش های مارکسیستی نزدیک به حزب جُنده بوده است و از دهه ۵۰ به بعد گرایش های مارکسیستی چریکی، یا مبارزه مسلحانه قابل توجه اند. در این حرکات مارکسیستی - کمونیستی نقش دانشجویان، نقش بسیار واضحی بوده است. عناصر اصلی قابل توجهی از نیروهای انسانی حرکت های کمونیستی و مارکسیستی در ایران از دهه ۲۰ به بعد را دانشجویان تشکیل می دادند، وقتی سابقه تشکیلات چپ را در ایران مورد ملاحظه قرار می دهیم، عمدتاً یا دانشجو یا فارغ التحصیل دانشگاه ها هستند. به

عنوان نمونه وقتی چریک های فدایی خلق که در دهه ۵۰ شکل گرفتند و از احزاب مسلح علیه رژیم شاه بودند را نگاه می کنیم از دو گروه جزمی و احمدزاده شکل گرفته اند. گروه بیژن جزمی از دانشجویان دانشگاه صنعتی آریامهر بودند. در مجموع فعالیت های گروه های چپ کشور، دانشجویان نقش اساسی داشتند. گروه دوم، فعالیت های دانشجویی گروه هایی بودند که از دهه ۳۰ به فعالیت پرداخته بودند. این گروه های نیز نقش قابل توجهی در حرکت های دانشجویی دهه های ۳۰، ۴۰ و ۵۰ داشتند.

جریان سوم، جریان مذهبی در دانشگاه هاست که در ابتدا در دانشگاه ها حضور مشخصی نداشت، جو مذهبی و فعالیت های مذهبی در دانشگاه ها در ابتدا با یک رکود قابل توجه همراه بود. در محیط های دانشگاهی، مذهب از دو طرف تحت فشار بود، هم از طرف جریان مارکسیست ها که مذهب را افیون توده ها می دانستند. لذا مذهبی ها در دانشگاه در دهه ۳۰ در یک وضع بسیار سختی به سر می بردند و نمود آنها نیز در محیط های دانشگاهی زیاد نبود.

یکی از مؤسسین انجمن اسلامی دانشگاه پزشکی تهران، در خاطراتش اظهار می کند که: "برنامه درسی این دانشکده طوری بود که ما فرصت رفتن به منزل و برگشتن را نداشتیم. لذا در دانشکده می ماندیم و نماز ظهر و عصر، در همانجا با ناراحتی و ترس و لرز در محیط دانشجویی که اکثراً کمونیست و حتی بی اعتنا به دین بودند با تحمل مسخره کردن ها و متلک گویی آنها را در زیر پله های سالن، به جا می آوردیم و حمله های افراد را تحمل می کردیم، به نظر می رسید که کشور ایران یک مملکت انقلابی است، چرا ما که اکثریت را تشکیل می دهیم، ولی مثل یک اقلیت ترسو رفتار

می کنیم."

در دهه ۳۰ شرایط دانشگاه برای مذهبیون و فعالیت های مذهبی، شرایطی بود که این روایت برای ما می گوید؛ تعداد مذهبی ها در دانشکده ها و دانشگاه های آن زمان بسیار کم و عرصه فعالیت های آنها نیز بسیار محدود بود. به مرور وقتی جلوتر می آییم، زمینه برای فعالیت مسلمان ها در دانشگاه بیشتر و بیشتر می شود. تا اینکه در دهه ۴۰ شاهد تشکیل انجمن اسلامی در حدود ۱۵ دانشگاه یا دانشکده کشور هستیم. در شهریور ۴۰ کنگره انجمن های اسلامی دانشگاهی در تهران شکل می گیرد و در این کنگره کسانی مثل علامه طباطبائی، شهید مطهری، آقای طباطبایی و عده ای دیگر حضور دارند. از این مقطع در داخل کشور، فعالیت جریان های اسلامی بیشتر و بیشتر می شود.

در خارج از کشور نیز شاهد دو انجمن اسلامی فعال، یکی در اروپا و یکی در آمریکا هستیم. دانشجویان مسلمان ایرانی در اروپا، زمانی که مرحوم شهید بهشتی در مسجد هامبورگ آلمان به ایفای تبلیغ دینی و مذهبی می پردازد، در سال ۴۵ که اولین سالی است که انجمن اسلامی دانشجویان اروپا با پیام افتتاحیه مرحوم بهشتی، شکل می گیرد و تا سال ۴۹ که شهید بهشتی در آلمان هستند، این انجمن اسلامی با ارتباط با ایشان تا مقطع انقلاب ادامه کار می دهد. نشریه "اسلام مکتب مبارز" یکی از نشریات قابل توجه دانشجویان ایرانی خارج از کشور قبل از انقلاب بود. انجمن فعال دیگری که در خارج از کشور بود، انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا است که در سال ۴۲، آقای دکتر چمران، و دکتر یزدی، مؤسسین این انجمن هستند و از سال ۴۶ به بعد به عنوان یک انجمن اسلامی فعال خارج از کشور عمل می کند.

بسیاری از کسانی که بعد از انقلاب و هم اکنون در مقامات جمهوری اسلامی قرار دارند، کسانی مانند آقای خرازی، شهید قندی، شهید عباس پور، محمدعلی نجفی، رئیس سابق سازمان برنامه و بودجه، وزیر آموزش و پرورش، آقای نژاد حسینیان سفیر ایران در سازمان ملل و ...، تحصیل کردگان انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا هستند. و به نحوی با این انجمن ارتباط داشتند؛ و برخی دیگر هم هستند که فعالیت خودشان را در انجمن اسلامی اروپا دنبال می کردند. این مجموعه ها با روحانیون مبارز ارتباط تنگاتنگی داشتند. در مجموع هر چه ما از فضای دهه های ۲۰ و ۳۰ به طرف دهه ۵۰، نزدیکتر می شویم، حضور جریان مذهبی در فعالیت های دانشجویی، ملموس تر می شود، به طوری که محیط ها و فعالیت های دانشگاهی در دهه ۳۰ عمدتاً در اختیار توده ای ها و ملی گراها بود. اما وقتی به طرف دهه ۵۰ می آییم نسبت کاملاً معکوس شده و یا حداقل تغییر جدی پیدا می کند. کسانی که در ۱۶ آذر به دست رژیم شاه کشته می شوند، کسانی هستند که بعضاً تمایلات توده ای داشته و ملی گرا بودند. در جریان مذهبی حوادث دهه ۳۰ حضور دانشجویان مذهبی و توده ای قابل توجه است. کسانی مانند فدائیان اسلام، کاشانی و ... در فضای دانشگاه در اقلیت هستند. هر چه جلوتر می آییم و به دهه ۵۰ می رسیم، نشاط جنبش دانشجویی مذهبی بیشتر می شود. آنچه که معادله را در فضای دانشگاه به نفع مذهبیون سنگین تر کرد، به چند عامل وابسته است:

عامل اول: تعداد جمعیت دانشجو بود؛ حرکتی که رژیم شاه به طرف تحصیلات رایگان و بعد به طرف تحصیلات عالی انجام داد، باعث شد اقشار بیشتری وارد دانشگاه شوند؛

دانشگاه که در سال ۳۹ حدود ۲۰هزار نفر دانشجو داشت در مقطع انقلاب اسلامی و سال ۵۷ حدود ۱۶۰هزار دانشجو دارد. در فاصله کمتر از ۲۰ سال ما با افزایش ۸ برابر دانشجو روبرو هستیم. و این بدان معناست که طبقات جدیدی وارد دانشگاه می شوند، بر خلاف دوره رژیم گذشته که طبقاتی بودند که معمولاً به طبقات مرفه اجتماعی متصل بوده، و تعلقات دینی شان یا کمتر بود یا بی تعلق بودند، فرق دارند. لذا طبقات متوسط مذهبی هم وارد دانشگاه شدند. این از نظر قشرشناسی اجتماعی و پایگاه اجتماعی قابل توجه و بررسی است.

عامل دوم: در دهه ۵۰ موج ادبیات و مذهبی سازی دکتر شریعتی بود. او در دهه ۵۰ در مذهبی سازی فضای دانشگاه نقش قابل توجهی داشت. البته در اینجا در مورد دید گاه های ایشان و امثال ایشان، قضاوت و داوری تاریخی نمی کنیم. او توانست با ادبیاتی که در فضای مذهبی خلق کرد، محیط دانشگاه را مذهبی تر کند. ویژگی شریعتی این بود که از یک طرف هم به نقد پان مارکسیسم می پرداخت و از طرف دیگر اسلام سنتی را نقد می کرد. این نقد جاذبه های خودش را داشت و نقدی یک طرفه نبود. شریعتی از اسلام سیاسی و اسلام حماسی صحبت کرد. او ادبیات ویژه ای خلق کرد و این ادبیات را به محیط اجتماعی به طور عام و صحنه دانشجویی به طور خاص، کشانید. بنابراین موج دکتر شریعتی در فضای دهه ۵۰ در صبغه مذهبی دادن به محیط دانشگاهی و مجال حضور بیشتر دادن برای مذهب در فعالیت های دانشجویی، مسلماً تأثیری اسلامی بود.

عامل سوم: نهضت امام خمینی بود؛ که با ایدئولوژی اسلام، استراتژی نفی رژیم شاه و تاکتیک

آگاهی بخشی به مردم، سه ضلع مبارزه امام را تشکیل می داد؛ ایدئولوژی اسلام چیزی بود که امام و نهضت امام را از جریان مارکسیستی و چپ، جدا می کرد. استراتژی نفی رژیم شاه، چیزی بود که امام را از حرکت های ملی گراها و دیگرانی که نگاهشان نگاه قانون اساسی مشروطیت و حفظ رژیم شاه بود، جدا می کرد. تاکتیک ایشان آگاهی بخشی به مردم بود نه مبارزه مسلحانه. امام هیچ وقت به مبارزه مسلحانه اعتقادی پیدا نکرد و آن را تأیید نکرد. علی رقم اینکه دهه ۵۰ دهه خاصی است، چرا که انقلاب کوبا، پیروز شده است. انقلاب ویتنام در جریان است. انقلاب الجزایر و انقلاب چین پیروز شده اند؛ لذا تب و تاب مبارزه مسلحانه در ایران زیاد بود. به همین دلیل در اواخر دهه ۴۰، اوایل دهه ۵۰، گروه های چریکی متعددی، چه مذهبی و چه غیر مذهبی در ایران شکل گرفت. غیر مذهبی ها مثل سازمان چریک های فدایی خلق و مذهبی ها شامل سازمان مجاهدین خلق ایران و گروه های کوچک دیگری نیز بودند. بسیاری از روحانیون نیز در آن مقطع که در فضای نهضت امام خمینی زندگی می کردند، متمایل به این حرکت شده بودند. کسانی مثل آقای طالقانی، آقای هاشمی رفسنجانی و دیگران که پشتیبانی کننده امکانات برخی گروه های مسلح مذهبی بودند. اما تاکتیک امام خمینی، آگاهی به توده ها بود. یعنی اگر ما به سراغ مبارزه مسلحانه برویم هم خودمان را تلف می کنیم و هم مردم را، مردم باید به نقطه آگاهی برسند. در دهه ۴۰ کسانی بودند که نسبت به برخی از اینها تا حدودی تردیدهایی داشتند، اما هر چه به سمت انقلاب می آییم، درستی و کارآمدی این اضلاع سه گانه، بیشتر

خودش را نشـان می داد و اینها باعث می شـد که جریان دانشـجویی به نهضت امام خمینی متصل تر بشود و همه اینها باعث می شد که جنبش دانشـجویی مذهبی، یکی از ارکان اصـلی تأسـیس انقلاب اسـلامی باشد. این گام اول جنبش دانشجویی در ایران است، که یک جنبش اجتماعی با پل زدن به اقشار دیگر جامعه، می تواند انقلابی اجتماعی ایجاد کند.

پاسخ(قسمت دوم)

دانشگاه ها در سال های ۵۶ و ۵۷، کانون تحرک اجتماعی بودن و ما این زمان دانشگاه را به عنوان پایگاه تظاهرات، اعتصابات، بیانیه ها می دانیم و حتی مفاهیمی که شاید قبلاً در نهادهای سـنتی ما در شکل تاریخی، به نهاد سنتی وصل می شد، در دانشگاه شکل گرفت. مفهومی مثل "بست نشـینی" که یک مفهوم تاریخی در کشور ماست و به مشـروطه و قبل از آن باز می گردد. در برخی مواقع مردم به خاطر اینکه از شـر حکومت و قدرت های جابر محفوظ بمانند، بست می نشینند که معمولاً بست نشستن ها در مراکز مـذهبی و خانه علما بود، به عنوان نمونه، سال ۵۷ حتی روحانیون و علما نیز در دانشـگاه تهران تحصن می کنند، و این نشان می دهد که فضای تاریخی بست نشـینی، متحول شده و از محیط های سـنتی به محیط آکادمی جدیدی مثل دانشـگاه تغییر یـافته است، و چنین جـایی به عنـوان محـل بست شـناخته می شود. و به نظر می رسـد که این اولین گـام جنبش دانشـجویی و به عبارتی گام اول در تأسـیس انقلاب اسلامی است. این جنبش تا مقطع سال های ۵۶ و ۵۷ حرکت می کند و با اقشار دیگر پیوند می خورد و منشأ پیروزی انقلاب اسلامی می شود.

در دهه اول انقلاب اسلامی دانشگاه ها تا سال ۶۰ باز بودند و از سال ۶۳ به بعد، یک

موج اُپوزوسیون و مخالف نظام جدید بودند که فعلاً به این کار نداریم که آنها در چه اقشار و چه طیف هایی می گنجیدند اما موج مذهبی مدافع نظام در دهه اول انقلاب اسلامی دانشگاه در آنها دخیل بود انجام دادند.

۱) اینکه دانشگاه منشاء تأسیس نهادهای انقلابی شد. اگر به سابقه نهادهای انقلابی نظر کنیم، جهاد سازندگی، سپاه پاسداران، دادگاه های انقلاب، هیأت های ۷ نفره، بنیاد مستضعفان، حوزه هنری و نهادهای دیگر درمی یابیم که حدود ۹۰-۸۰ درصد این نهادها توسط دانشجویان تأسیس شدند و شکل گرفتند.

۲) تأثیرگذاری دانشگاه در فضای دفاع مقدس و جنگ تحمیلی است که برای خود داستان و روایت قابل توجهی دارد. دانشگاه با فضای جنگ تحمیلی و دفاع مقدس، پیوند عمیقی پیدا کرد و بخش قابل توجهی از دانشجویان کشور، در حفظ تمامیت و کیان کشور، نقش اساسی داشتند. این روزها که ماهیت صدام بر جهانیان روشن تر می شود، ما به غربت آن روزمان در فضای جنگ، بیشتر پی می بریم. هیچ کس از ما دفاع نمی کرد. شرایط بسیار سختی داشتیم. هیچ قطع نامه ای به نفع ما تنظیم و صادر نشد اما در عین حال آنچه که باعث شد یک وجب از خاک این کشور کم نشود و اولین جنگی باشد که در صد سال اخیر داشته ایم ولی در آن چیزی از دست ندادیم، این بود که اقشار اجتماعی به طور عام و دانشجویان به طور خاص، سهم خاصی در این ۸ سال داشتند، به خصوص در سال های اولیه جنگ که روزهای سختی بود. هیچ کس آمادگی چنین جنگ گسترده ای را نداشت. سریال "خاک سرخ" گوشه ای از این فضاها و فضای خوزستان و غیره را البته

تـا حـدی که می توانـد، نشـان داد. شـرایطی غیر مهیا برای همه مردم بـدون تجهیزات مشـخص و آماده، چرا که انقلاب صورت گرفته بود.

در چنین شـرایطی برای صدام که طراحی جنگ را کرده بود، تجزیه ایران و جدا کردن خوزسـتان و قسمت های غربی نفت خیز از ایران، رؤیایی تمام شده بود؛ فقط بحث بعدی این بود که آیا حکومت مرکزی ایران ساقط می شود یا نه.

در این شـرایط که مهرمـاه سال ۵۹ بود و نسل دانشـجویی وارد دانشـگاه شـده بود، بایـد دانشـگاه ها را رها می کردنـد. آنها در قسـمت هـای مختلف فعـالیت داشـتند و کانون های مقاومت را در غرب و جنوب، شـکل دادنـد. علاوه بر این دو مسأله، در این دهه، دو جریان و فعالیت دیگر را از دانشـجویان داریم. یکی تسـخیر لانه جاسوسی و دیگری بحث انقلاب فرهنگی. در اینجا در خصوص کم و کیف این دو جریان بحث نمی کنم، اگر چه می تواند این سؤال مطرح شود که چرا دانشجویان به این سو رفتند، و پیامـدها و عوارض قضـیه چه بود. آنچه در اینجا مطرح است این است که جریان لانه جاسوسـی در آن شـرایط خاص حرکتی بود که از حمـایت روانی و عـاطفی کل ملت، برخوردار شـد. اگر سن کسـی سال ۵۸ را اقتضا نکنـد، نمی توانـد درک کند که چگونه مردم با تمام وجود، از این حرکت دانشجویی، حمایت کردند.

در آن زمان، جامعه ما کودتای ۲۸ مرداد را در سابقه خود داشت. کودتایی بود که آمریکایی ها نقش اساسـی در آن داشـتند و ۲۵ سـال سـلطه آمریکـایی هـا و مسـتشاران آمریکـایی بر ایران بود و چنین نبود که قضـاوت مردم دربـاره آمریکایـک قضـاوت تبلیغاتی باشد بلکه مردم ایران با گوشت

و پوست و استخوانشان می دیدند که آمریکایی ها بر سرنوشت و وجودشان حاکم هستند. این تعبیری است که در صحبت و پیام های حضرت امام خمینی آمده است که گروهبان آمریکایی از شاه ایرانی بالاتر به نظر می آمد. این یک تعبیر اغراق آمیز نبود. در پادگان های مختلفی که مستشاران آمریکایی حضور داشتند، این تفوق کلامی، تفوق وجودی و تفوق منزلتی - مرتبتی خود را نشان می داند.

حوادثی که چندی پیش در کره جنوبی اتفاق افتاد و تظاهراتی در خصوص برخورد با آمریکایی ها صورت گرفت که حتی رئیس جمهور کره جنوبی را مجبور کرد تا در مورد قرارداد امنیتی اش با آمریکا درخواست تجدید نظر کند؛ ده ها و صدها نوع بدتر از آن، در ایران اتفاق می افتد. در چنین شرایطی، جامعه ایرانی، جامعه آمریکایی زده و آمریکایی ترسیده بود. دقیقاً در همین مقطع، آمریکا شاه ایران را پناه می دهد، به عنوان اینکه مریض است و معالجات خودش را باید انجام دهد. برای جامعه ایرانی که سابقه ذهنی قبلی هم داشت که چطور شاه با این تمهیدات و با اتکاء به قدرت ها برگشته است، همه باعث شد تا هنگامیکه دانشجویان ایرانی، وارد لانه جاسوسی شدند و خبرش از رادیو و تلویزیون اعلام شد، موجی از مسرت، جنبش اجتماعی کل کشور را فرا بگیرد. جریان لانه جاسوسی که "انقلاب دوم" نام گرفت، گرچه از ۴ دانشگاه شروع شد و البته برخی از مسئولین فعلی سیاسی ایران نیز از دانشجویان آن زمان بودند و در آن فعالیت ها نقش اساسی داشتند، اما کل فضای جامعه در اثر آن یک تحرک قابل توجهی پیدا کرد.

این حرکت دانشجویی، یعنی تسخیر لانه جاسوسی، گرچه یک جنبش داخلی بود اما

برای خود آثار قابل توجهی داشت و هم فضای داخلی و هم ارتباط خارجی انقلاب را، وارد فضای جدیدی کرد.

در دهه دوم انقلاب اسلامی، یعنی بعد از پایان جنگ و ارتحال امام (ره)، در دانشگاه ها شاهد فعالیت های سیاسی هستیم و جریان های راست و چپ دانشجویی در دانشگاه ها فعالیت می کنند، اما چیزی به عنوان جنبش دانشجویی نمی بینیم. در این دوره، بر خلاف دهه اول که جریان چپ سیاسی در دانشگاه نافذ بود، جریان راست سیاسی نیز در دانشگاه بوسیله عوامل مختلف امکان حضور پیدا می کند. اما چه جریان راست سیاسی و چه جریان چپ سیاسی به طرف ایجاد یک جنبش سیاسی حرکت نمی کنند. دلیل این عدم حرکت نیز، فضایی است که در نگاه دوره سازندگی وجود دارد. تحلیل و تفسیر رهبران سازندگی، از محیط دانشگاه این بود که دانشگاه کارخانه دانش سازی است، و دانشجوی خوب، دانشجوی درس خوان است. این تحلیل، مناسب با گفتمان سازندگی و ترقی بود و مجالی برای فعالیت های سیاسی و اجتماعی در دانشگاه ها قائل نبود و لذا در این دو دهه به ویژه در سالیان اولیه، فضایی از رخوت اجتماعی و سیاسی محیط دانشگاه را فرا می گیرد.

بعد از دوم خرداد یعنی در دهه سوم انقلاب، تصور می شد که جریان دانشجویی تبدیل به جنبش دانشجویی شده است و برخی از احزاب سیاسی، خیلی به آن طمع بستند و تصور کردند این حرکت دانشجویی می تواند به یک جنبش دانشجویی تبدیل شود. تبلیغات دانشجویی در محیط های دانشگاهی، در سال های اولیه دولت آقای خاتمی به خصوص تا انتخابات مجلس ششم، این امید را در دل احزاب سیاسی و در دانشگاه ایجاد کرد که در این شرایط جدید،

دانشگاه به عنوان کانون فعالیت های سیاسی و اجتماعی، قابل توجه است.

تحرکات سیاسی تا انتخابات مجلس ششم به حدی بود که برخی از اعضای جوان حرکت های دانشجویی، در نمایندگی مجلس در تهران یا در شهرهای بزرگ امکان رأی آوردن پیدا کردند و رأی آوردند. همه اینها، این جوانه امید را مخصوصاً در جریان هایی که با جنبش دانشجویی مغرب زمین در دهه ۷۰ ارتباط داشتند ایجاد کرد که می توان به دانش جویان دل بست تا بتوانند در کانون اصلی جنبش اصلاحات قرار گیرند. اما بعد ازاتفاقاتی که در حادثه کوی دانشگاه و ۱۸ تیر افتاد، روشن شد که نمی توان از محیط دانشگاهی به عنوان کانون جنبش اصلاحات یاد کرد.

تحرک سیاسی – اجتماعی دانشگاه تهران و دانشگاه هایی که در تهران هستند در سال های ۷۸ – ۷۷ قابل مقایسه با آنچه در سال های ۸۰ – ۷۹ دیده می شد نیست. دقیقاً همان نکته ای که در مقدمه آمد، برای تحلیل اینجا بود. همان تحلیلی که جریان نئومارکسیسم، یعنی اعضاء حلقه فرانکفورت یا پست مدرن، مثل فوکو و غیره، در دهه ۷۰ درباره جنبش دانشجویی مغرب زمین داشتند که این جنبش دانشجویی، جنبشی فراگیر خواهد شد و غرب را زیر و رو خواهد کرد، در سال های اخیر هم عده ای آن تحلیل را داشتند اما برخلاف آن مشخص شد که محیط دانشگاهی برای آن نوع جنبش دانشجویی، آمادگی لازم را ندارد. به نظر می رسد که چند عامل اصلی تا حدودی درآن دخالت دارند:

عامل اول: در این سه دهه، مشابه آنچه در غرب بر غربیان اتفاق افتاد، برای ما نیز در حال اتفاق است. ما به طرف تفردگرایی حرکت می کنیم. سلیقه های فردی، خواسته های فردی، علاقه های فردی

و ... وجود دارد. در نتیجه جمع و جور کردن یک مجموعه وسیع که علاقه مشابه داشته باشند، کار آسانی نیست. از ویژگی های دوره انقلاب اطلاعاتی و ارتباطی این بوده است که انسان ها را بسیار اتمی کرده و از حالت توده ای در آورد است. هر انسانی برای خود، دنیایی است از سلیقه ها، علاقه ها و خواسته ها. اینها موجب می شود که جمع کردن این اتم ها کنار هم و توقع انرژی زایی از آنها داشتن، کار آسانی نباشد. لذا وقتی به طور طبیعی هر چه جلوتر می رویم، صعوبت جنبش دانشجویی بیشتر و بیشتر می شود.

عامل دوم: اشاره شد که بخشی از حضورهای اجتماعی دانشجویان برای تخلیه هیجان هاست. هیجان ها به مرور مجاری سالم و کاذب دیگری پیدا کردند و دیگر ضرورتی نداشت که جوان دانشجو برای تخلیه هیجانش در فضایی اجتماعی و سیاسی حضور پیدا کند، در نتیجه یارگیری جریان جنبشی دانشجویی که می خواهد بهانه ایجاد محیطی برای تخلیه هیجان ها نیرو کسب کند، کمتر و کمتر می شود.

عامل سوم: همان طور که در بخش مرور بر جنبش دانشجویی در مغرب زمین مطرح شد و ادعا شد که دانشجو محافظه کار نیست، به مرور دانشجو هم محافظه کار شده است.

تحلیلی بود که امثال مارکوزه و دیگران می گفتند چون دانشجو شغل و درآمد ندارد، لذا محافظ کار نیست. بر خلاف کارگر، کارمند و استاد دانشگاه. این تحلیل همانطور که تا حدود زیادی در غرب در هم ریخت، در ایران نیز در هم ریخته است و دانشجو محافظه کار شده است که این به عوامل متعددی مربوط می شود. در دانشگاه های انتفاعی یا غیر انتفاعی که در حقیقت انتفاعی هستند مثل دانشگاه آزاد اسلامی و امثال اینها، دانشجو برای تحصیل پول پرداخت می کند.

اگر چه درآمد ندارد، اما اگر یک نیم سال تحصیلی به هم بخورد در برخی از رشته ها، دانشجو باید یکی دو تومان، اضافه پرداخت کند که این افزایش هزینه به راحتی تحمل نمی شود. قبل از آن هزینه ها و مخارج بالای صرف شده برای کنکور نیز وجود دارد. بعد از این هزینه کردن ها دانشجو وارد دانشگاه می شود. همه این عوامل موجب شده است که هزینه فعالیت دانشجویی بالا برود و تحرک کم شود. وقتی هزینه بالا رفت، جنبش دانشجویی یا حرکت های دانشجویی مسیر رکود خود را آغاز کردند.

به نظر می رسد که یک جنبش سوم دانشجویی، ممکن الحصول است و عمر جنبش های دانشجویی در ایران پایان نیافته است. علی رغم اینکه جنبش دانشجویی در ایران از سال های ۵۹ و ۵۸ پس از فتح لانه جاسوسی، با رکود مواجه بوده است، اما زمینه جنبش دیگر اجتماعی، توسط دانشجویان هست لکن این جنبش شرایط و تمهیدات خودش را دارد. تفاوت این جنبش با جنبش اول دانشجویی که در تأسیس انقلاب اسلامی نقش داشت این است که این جنبش می تواند در تعمیق انقلاب اسلامی نقش داشته باشد. جنبشی که رهبری انقلاب با عنوان عدالت خواهی از آن یاد می کنند و اخیراً مورد تأکید ایشان قرار گرفته است. ایشان اظهار می کنند که از دانشجویان متوقع هستند که این حرکت را دنبال کنند و آن را پی بگیرند. جنبش عدالت خواهی چند ویژگی دارد که به آنها اشاره می کنم:

ویژگی اول: مفهوم عدالت مفهومی متکثر و چند ضلعی است. جنبش عدالت خواهی در فضای دانشجویی اجتماعی مفهومی متکثر و چند ضلعی است.

حوزه بحث عدالت، حوزه وسیعی است. حوزه عدالت اجتماعی، عدالت قضایی، عدالت سیاسی، عدالت در استفاده از

منابع طبیعی و محیط زیست، عدالت خانوادگی، عدالت شهروندی و حوزه های دیگری از مفهوم شناسی و مصداق شناسی عدالت.

مفهوم عدالت، بر خلاف برخی مفاهیم دیگر، پتانسیل بسیار پرظرفیتی دارد و اگر این پتانسیل شناخته شود، می تواند تحرک آفرین و تحرک زا باشد و سلیقه های مختلف را نیز اشباع کند. یکی از چیزهایی که می تواند جنبش عدالت خواهی را به انحراف بکشاند، منحصر کردن مفهوم عدالت به یک وجه است.

ویژگی دوم: جنبش های دانشجویی وقتی استقرار پیدا می کنند که با نیازهای اجتماعی پیوند بیابند؛ امروز جنبش عدالت از این جهت می تواند گسترش پیدا کند که با نیاز اجتماعی پیوند دارد.

ویژگی سوم: جنبش عدالت خواهی هم مرجع های دینی و هم تاریخی در کشور ما دارد. جنبش آزادی خواهی، به مفهوم جدیدش، دو سه قرن سابقه دارد، اما جنبش عدالت خواهی، جنبشی با سابقه تاریخی است که از ریشه های بنیادین دینی برخوردار است و می تواند برای دانشجویان و جامعه ما، بسترسازی کند. اگر بخواهیم منابع دینی مان را با نگاه پارادایم عدالت دنبال کنیم، چنان انباشته و سرشار است که می تواند یک وجه معرفتی جدید یا حداقل بازسازی معرفتی جدید به ما بدهد. امروز زمینه های این نظریه پردازی و این نظریه سازی، فراهم شده است.

حوزه های عدالت و متون دین

۱) در حوزه عدالت سیاسی: یکی ازنکته هایی که متون دینی ما بر آن تأکید می کند، اصل شایسته سالاری علمی و مدیریتی است اما اینکه شاخصه های شایسته سالاری چیست، بحث خودش را دارد. نظام دینی باید در حوزه کارگزارانش هم از لحاظ علمی و هم از لحاظ مدیریتی، شایسته سالارانه رفتار نماید. اینکه امام علیه السلام در پاسخ به این سؤال که چه کسانی به امر حکومت و حاکمیت و مدیریت جامعه محق تر و سزاوارتر

هستند می فرمایند: اعلمهم بامر الله فیه.

پاسخ(قسمت سوم)

یـا در حـدیث دیگری آمـده است: "اقـوی هم علیه". در اداره امور آنهـایی که دانشـمندتر و مقتـدرتر و قوی تر هسـتند بایـد در جایگاه های مـدیریتی قرار بگیرنـد. در حوزه رعایت قوانین توسط کارگزاران نیز، بایـد توجه داشت که کارگزاران حکومت به رعایت قوانین شرعی و حکومتی اولی هستند. گرچه این مسائل مطابق با فطرت است و ساده به نظر می آید اما ما انبوهی تأثیرها و تعبیرهـای زیبا، برای بیان این اصول داریم. امام علی ع) می فرماینـد: "ایها الناس والله ما اختکم علی طاعه الا و اسـبقکم الیها" (بحار جلد ۳۴، ص ۲۱۷) من هیـچ فرمانی که بخواهـد شـما را به خیر و طاعت بخوانـد به شـما ندادم مگر اینکه زودتر از شـما، خودم آن را انجام دادم؛ "ولا انهاکم عن معصـیه الا و انهانی قبلکم عنها" (بحار جلد ۳۴، ص ۲۱۷) و هیچ چیزی نبوده است که شمـا را از آن نهی کنم، مگر اینکه اولین کسـی که از آن اجتناب کرده است خود من بوده ام. این یک معیار حکومتی است که مجری قانون باید اولین عامل به قانون باید باشد.

در مورد سـطح زندگی کارگزاران حکومت، در متون دینی ما، حرف ها اندک نیست. آنچه که در مدل حکومتی حضرت علی (ع)، چه در کلام و چه در عمل، می بینیم، نمایه ای از این مطلب است. امام علی می فرمایـد: "ان الله جعلنی اماماً لخلقه ففرض علی التقدیر فی نفسی و مطعمی و مشربی و ملبسی کضعفاء الناس" (کافی ج ۱، ص ۴۱۰) خدا من را به عنوان امام برای خلایق قرار داد و بر من واجب کرد که بر خود سخت

بگیرم؛ در وجودم، خوراکم، پوشیدنی هایم و پوشاکم مانند مستضعفین و محرومین مردم. یعنی امامت بدون ما به ازاء و تکلیف نیست بلکه تعهدی اجتماعی و شخصـی از امام گرفته شده است تا "یقتدی الفقیر بفقری ولا یطغی الغنی غناه" (کافی، ج ۱، ص ۴۱۰) یعنی هدف ازاین روش این است که فقیر به امام اقتدا کند و خود را از دایره جامعه و نظام اسلامی دور نداند و خودش را حاشـیه نشـین حساب نکنـد و از طرف دیگر، غنی و ثروتمنـد، خود را حـاکم و طـاغی جامعه قرار ندهـد. اگر فرمانروای جامعه اسـلامی، خودش در حوزه معیشت این نکات را رعایت نکند، به سـرعت دو حاشـیه نشـینی اتفاق می افتد، فقیر کنار زده شده و غنی خودش را به عنوان طاغی و طغیان گر می بیند.

در روایت دیگری از امـام علی (ع) نقـل می شود که وقتی ایشان وارد کوفه می شونـد، می فرماینـد: ای اهل کوفه! من وارد این شهر می شـوم و جـامه هـایی منـدرس دارم، و یـک بـار و بنه و یـک شـتری هم دارم که از آن اسـتفاده می کنم. به عنـوان یک مسئول، وقتی وارد شـهر شما شدم و وارد این امپراطوری شدم، همه چیزهایی که دارم این است و اگر من از این دروازه پایم را بیرون گذاشـتم در حـالیکه بیشتر از اینهـا داشـتم، مرا جزء خیانتکـاران به حسـاب آوریـد. گر چه این تعبیرات و واژه هـا، به نظر آرمانی هستند، اما آرمان هایی عمل شده هستند، نه دور از واقعیت.

۲) حوزه عدالت اجتماعی؛ در این حوزه حقوق برابر انسان ها و اینکه انسان ها مساوی هسـتند و کرامت انسانی، کرامتی یکسان و مشابه است، اصلی نبوی بوده که در حکومت علوی تجلی یافته

است. انسان ها کرامت دارند و در کرامتشان برابر هستند.

این تعبیر پیامبر اسلام (ص)، تعبیری است که بین فرقین، شیعه و سنی آن را نقل کرده اند و احادیثی که هم از شیعه و هم از سنی نقل می شود، از لحاظ سندیت اطمینان نفس بیشتری را ایجاد می کند؛ چرا که دو روش حدیثی در آن به کار رفته است و در هر دو این تعبیر آمده است. از پیامبر نقل شده است که: " ان الناس من عهد آدم الی یومنا هذا مثل اسنان المشط" یعنی بنی آدم مثل دانه های شانه برابر هستند، "لا فضل للعربی علی العجمی و لا للاحمر علی الاسود الا بتقوی". یا تعبیر خود قرآن که می فرماید "انما المؤمنون اخوه" بنابراین عدالت اجتماعی، به حقوق و کرامت برابر انسان ها تعلق دارد.

بخش دیگر عدالت اجتماعی این است که باید امکانات خدادادی که در اختیار انسان هاست و فرصت های برابر برای دسترسی افراد جامعه به آنها، ایجاد شود. این تئوری ها در بحث عدالت، قبل از اینکه کسانی دیگر مطرح کنند در متون دینی ما مطرح است. گرچه نباید نگاه سوسیالیستی و مارکسیستی نسبت به دسترنج وجود داشته باشد اما باید فرصت های برابر ایجاد کرد تا انسان ها بتوانند در یک میدان مسابقه عادلانه، مسابقه بدهند. اگر میدان ها متفاوت باشد، استعدادها و خلاقیت های انسانی، خود را به نمایش در نخواهند آورد. نمی توان انتظار داشت که بازیگری که در زمین خاکی و پر از سنگلاخ می درود، با بازیگری که در زمین چمن خوب بازی می کند، مثل هم بازی کنند.

۳) حوزه عدالت اقتصادی؛ در نگاه متون دینی، جامعه عادلانه جامعه طبقاتی نیست و این نکته به سهولت قابل دسترسی است

که جامعه طبقاتی، جامعه دینی نیست و جامعه ای نیست که اسلام از آن دفاع می کند. امام صادق (ع) می فرمایند: انسان ها فقیر نمی شوند، گرسنه نمی شوند، برهنه نمی شوند مگر به علت اینکه اغنیا وظیفه خود را انجام نمی دهند. چنین است که اگر عده ای ثروت انباشته کنند، عده ای دیگر به خاک مذلت و هیچ و پوچ می نشینند. لذا در تفکر دینی برای رفع این فاصله طبقاتی، روش های مختلفی توصیه شده است. جامعه دینی، جامعه انفاق است البته انفاق صرفاً بحث زکات و خمس و واجبات سهم دار نیست. "یسئلونک ماذا ینفقون، قل العفو" از تو سؤال می کنند که چه چیزی را انفاق کنند بگو عفو را. به این معنا که اگر انسان به دیگران چیزی بدهد، در این اعطا به او سخت نمی گذرد.

حدیث بسیار زیبایی هست که شاید مکرر شنیده باشید که یک نفر نزد امام باقر (ع) می آید، زمانی است که اواخر دوره بنی امیه است و شرایط سیاسی اجتماعی کمی بهتر شده است و می گوید: اکنون که شیعیان زیادتر شده اند چرا تحرکی صورت نمی گیرد. امام به این فرد می فرماید: شما می گویید شیعه زیاد شده است آیا وضعیت چنین شده است که بین شما برادران ایمانی و شیعی، یک نفر به علت نیاز، دست در جیب دیگری کند و از آن چیزی بردارد و او نیز ببیند و چیزی نگوید. طرف مقابل به امام می گوید: اگر کسی چنین کند، حتی اگر چشم چپ بیاندازد، چشمش را کور می کنم امام (ع) می فرماید: بنابراین هنوز آرمان های جامعه دینی تحقق نیافته است.

۴) حوزه عدالت قضایی؛ اینکه مجرمان در هر سطحی که باشند، اگر جرمی انجام دادند، باید مورد بازخواست قرار

بگیرند. از اصول قضای اسلامی است. اینکه نسبت به مجرمان نباید رأفت داشت و نباید شرایط احساسی به شرایط حقوق اجتماعی غلبه پیدا کند. از اصول رفتار قضایی اسلامی است

این توصیه نیز وجود دارد که در برخورد با دشمنان نیز باید عدالت رعایت شود. قرآن کریم می فرماید: "ولا یجرمنکم شنأن قوم ان لا تعدلو اعدلوا هو اقرب للتقوی ." وقتی با گروهی برخورد می کنید هر چند که مخالف شما هستند و با شما سر ستیز دارند، اینها نباید باعث شود که در ارتباط با آنها، غیر عادلانه عمل کنید.

۵) حوزه عدالت در محیط زیست و منابع طبیعی؛ آیات و روایات فراوانی وجود دارد که عدالت را در ارتباط با منابع طبیعی و محیط زیست، تعریف می کنند. در خانواده، چه در ارتباط زن و شوهر و چه در ارتباط فرزندان، عدالت تفسیر خود را پیدا می کند. عدالت در زندگی شهروندی، تفسیر خود را می یابد. همه این مسائل به اضافه ظرفیت اجتماعی گفتمان عدالت، ظرفیت دینی گفتمان عدالت است.

آرمان انقلاب جامعه ما دو چیز بود. دینداری و عدالت خواهی. اگر ما ریشه های روانی و وجودی انقلاب اسلامی را در سال ۵۷ دنبال کنیم، این دو عامل جهت دهنده و جهش بخش جامعه ایران، به طرف برقراری عدالت اجتماعی است. لذا برای این حرکت، ظرفیت بسیار وجود دارد و دانشجویان می توانند این حرکت را پی گیری کنند. اما این جریان وقتی می تواند به یک جنبش تبدیل شود که آسیب شناسی این حرکت از دو زاویه صورت گیرد؛ یکی آسیب هایی از برون و یکی هم آسیب هایی از درون. آسیب های برونی این است که جنبش عدالت خواهی، جنبشی اپوزوسیونی و برانداز نیست، بلکه جنبش

تعمیق بخش نظام و انقلاب است و اگر انقلاب و نظام بخواهـد بمانـد، بایـد به این جنبش میـدان دهـد. این جنبش از مقولات و مفـاهیم دیگر جـداست. لـذا مسأله اول این حرکت این است که رهبران و مسئولان نظام اجتماعی، خود را برای آن آماده کرده باشـند. یکی از ذغـدغه هـا معمولاً در این نوع مجمع ها و مجموعه ها پدیـد می آیـد این است که، بالاخره این حرکت پشـتوانه رهبران و کـارگزاران نظـام را دارد یـا خیر؟ این نکته بسـیار قابـل توجه و اساسـی است.از نکته هایی که به نظر می آیـد که باید حرکت های دانشجویی به آن طرف سوق پیدا کنند، تعهدگیری بیشتر از کسانی است که این مسیر را تعقیب می کنند و رهبری انقلاب مکرر این مسأله را مطرح کردند و برخی نیز با صراحت این دغدغه را در میان گذاشتند که بالاخره برخی از این حرکت خوششان نمی آید، و ناراحت می شوند. با اینها چگونه باید برخورد کرد؟

در کنار این ظرفیت سازی بیرونی، ظرفیت سازی درونی، نیاز به چند امر دارد:

۱) اینکه جنبش عـدالت خواهی باید برای خودش نظریه سازی کند. یکی از آسـیب های جنبش دانشـجویی به طور عام در همه جـای جهـان و از جملـه ایران ایـن اسـت کـه جنبش دانشـجویی فرصت نظریه پردازی و نظریه سـازی پیـدا نمی کنـد و به طرف حرکت هـای شـعاری سـوق پیـدا نمی کنـد. بایـد روی موضوع عـدالت کـار کنیم و آن را پی گیری کنیم، چیزی که اکنون در برخی محافل علمی درحال تعقیب و شکل گیری است این است که عدالت چه مفهوم و مصداق و حوزه کاربردی دارد.

۲) یکی از خطرات و آسیب های این موج، می تواند این باشد که به جای ادبیات سازنده، به سمت ادبیات تخریبی

و افشاگرانه حرکت کند. شرایط انقلاب و نهادهای آن این است که در هر دهه متناسب با خود ادبیاتی را می طلبد. کمابیش احساس می شود که کسانی که به طرف جنبش عدالت خواهی سوق پیدا می کنند گاهی در معرض ادبیات تخریبی و افشاگرانه قرار می گیرند. ادبیات این جنبش به جای تخریب و افشاء باید ادبیاتی پرسشگر باشد. به این معنا که وقتی در حوزه های مختلف با نارسایی روبرو می شویم، پرسش هایی قوی و متین به جای ادبیاتی تخریبی و افشاگر جایگزین شود. اگر به این نکته توجه نشود، جنبش عدالت خواهی نیز می تواند مشابه حرکت های چند سال قبل، سریعاً به نقطه مرگ خود نزدیک شود.

۳) این حرکت می تواند به جای تولید امید، تولید یأس و ناامیدی کند. برخی از دوستانی که در سال های اخیر، با این فضاها سر و کار داشتند، گاهی به مرور یک روحیه ناامیدانه نسبت به حرکت های اجتماعی در آنها ایجاد شده و آن هم به این علت است که خاصیت زندگی اجتماعی، گاهی اوقات خوب شناخته نمی شود. ما انقلابی بزرگتر از انقلاب پیامبر نداشتیم. پیامبر ۱۳ سال در مکه بودند و ۱۰ سال در مدینه. اما تا فضا تغییر می کند، جامعه تحت فشار اسلامی در مدینه، تبدیل به یک امپراطوری اسلامی می شود. فضا طور دیگری می شود که حتی برای علی (ع) هم، جمع جور کردن کار راحت نیست. لذا برخی از پدیده های اجتماعی، طبیعی به نظر می آیند و می توان آنها را با نگاهی جامعه شناسانه تحلیل کرد و به یأس و ناامیدی گرایش نداشت.

۴) در این حرکت، اتهام های بی اساس می تواند ضربه زننده و نابود کننده حرکت باشد. جنبش عدالت خواهی دای که از ناحیه دانشجویان و جوانان می تواند شکل

بگیرد، بایـد در آن اصول اخلاقی رعایت شود. اصول اخلاقی، حفظ حریم کرامت وجودی همه افراد است. فرقی نـدارد که این افراد در پستی هسـتند یا نیسـتند. اتهام هایی که مبنا و بنیاد ندارد و صـرفاً بر مبنای شایعه بی اساس شـکل بگیرد، می توانند نظام اجتماعی را گرفتار اخلال بی اعتمادی مطلق کند.

نکات دیگری از این قبیل وجود دارد که می تواند در مصونیت سازی این جنبش اجتماعی کمک کند.

به طور خلاصه اینکه جنبش دانشجویی در ایران در دو جنبش: در مرحله اول تأسیس انقلاب اسلامی، و در مرحله دیگر در دهه اول انقلاب اسـلامی در حرکتی مثـل حرکت لانه جاسوسـی و بحث انقلاب فرهنگی، نقش اساسـی داشـته است. این جنبش در شرایط فعلی در غـالب جنبش آزادی خواهی که حرکت دوم خرداد به دنبـال آن بود، به نظر می آیـد که ناکام مانـده است، اما جنبش عدالت خواهی جنبشـی برتر و فراگیرتر است. به شرط اینکه از عدالت تفسیری یک بعدی نشود و به اضلاع عدالت دقیقاً توجه شود و ریشه های این تفکر عـدالت خواهانه دقیقاً تبیین و آسـیب هایی که می توانـد به این جنبش عدالت خواهانه، چه از برون و چه از درون برسد شـناسایی شود و جلوی آنها گرفته شود. آسـیب های برونی، عمدتاً عبارت است از عدم تحمل نظام و کارگزاران نظام. جنبش عـدالت خواهی، برای تعمیق نظام است. اگر رهبران نظام اجتماعی احساس کنند که این جنبش در برابر آنهاست، جنبش را با عدم توفیق نسبی همراه می کند. چرا که این جنبش اُپوزوسـیون و برانداز نیست بلکه جنبشـی تعمیق بخش است. لذا باید در سـطح مسئولان نظام، رهبران و کارگزاران نظام، ادبیات پذیرش عدالت فراهم شده یا گسترش داده شود. و از طرف دیگر

کسانی هم که از عدالت سخن می گویند و عدالت را ترویج می کنند، باید توجه داشته باشند که این جنبش اجتماعی آسیب هایی از قبیل تهدیدگری، افشاگری، گسترش روحیه یأس و بدبینی یا مسائلی از این قبیل را به همراه نداشته باشد.

۲ _ جنبش دانشجوئی ، گذشته ، حال و آینده

نویسنده: اسماعیل شفیعی سروستانی

منبع: شبکه خبر دانشجو ۱۴/۴/۱۳۸۲

بی شک در بررسی علل و عوامل اصلی تحولات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی یک جامعه عاملی به نام دانشگاه و دانشگاهیان در رده های نخستین قرار خواهند گرفت، به ویژه در جوامع سنتی و در حال توسعه دانشگاه به عنوان « مرجع تامین نیازهای تئوریک یک جامعه برای پیشرفت » و «پنجره ای به سوی بیرون» اهمیتی دو چندان دارد. این نقش سرنوشت ساز دانشگاهها، بیش از هر چیز دیگر مرهون حضور پتانسیلهای جوان دانشجو در این مراکز است. به بیان دیگر نسل جوان دانشجو را می توان یکی از موثرترین اقشار جامعه در جهت دهی به روند تحولات اجتماعی دانست. این وقعیت غیر قابل انکار پیش از هر چیز دیگر برخاسته از ویژگیهای این قشر اجتماعی است. «آرمان خواهی و حق جویی» و دوری از مصلحت طلبی دو ویژگی عمده نسل جوان دانشجو است که در کنار بهره گیری از شور و نشاط جوانی و نیز فراغت بال بیشتر نسبت به سایر آحاد جامعه نقش کارایی را به این پتانسیل مهم اجتماعی داده است. نگاهی به پیوند سیر تحولات اجتماعی ایران با فراز و نشیبهای جنبش دانشجویی در دهه های گذشته بیش از هر چیز دیگر گواهی بر این مدعاست. جنبش دانشجویی ایران را می توان در دو مقطع

زمانی قبل و پس از پیروزی انقلاب اسلامی مورد بررسی قرار داد.

قبل از پیروزی انقلاب اسلامی:

الف) در زمان دیکتاتوری رضا شاه : هر چند تاسیس دانشگاه در ایران به دهه های ده و بیست باز می گردد اما با توجه به حاکمیت استبداد رضا خانی در این برهه زمانی و عدم امکان بروز و ظهور حرکتهای اجتماعی و نیز عدم امکان دستیابی طبقه های متوسط و پایین جامعه به تحصیلات عالی و انحصار این حق به نخبگان و طبقه های وابسته به حاکمیت عملا در این دوره از تاریخ ایران، حرکتهای جدی دانشگاهی و دانشجویی در راستای فعالیتهای اجتماعی و سیاسی به چشم نمی خورد و حرکتهای محدود صورت گرفته در این دوره نیز سرانجامی جز سرکوب نمی یابد.

پاسخ(قسمت چهارم)

ب) پس از ظهور محمد رضا شاه : شکل گیری جنبش دانشجویی در این برهه از تاریخ را باید با توجه به چند ویژگی مهم این دوره مورد بررسی قرار داد.

۱- راه یابی طبقات متوسط و پایین جامعه به دانشگاه: همانگونه که اشاره شد انحصار حق تحصیلات عالی به نخبگان و وابستگان به حاکمیت یکی از مهمترین عوامل رکود حرکتهای دانشجویی در دوران حکومت رضا خان بوده است. پس از ظهور محمدرضا پهلوی به ویژه در دهه های ۴۰ و ۵۰ با توجه به گسترش مراکز آموزش عالی و نیز سرازیر شدن ثروت حاصل از افزایش قیمت نفت به جامعه راه برای ورود طبقات فرودست جامعه به دانشگاه هموارتر گشت. ورود به دانشگاه برای فرزندان این قشر عظیم از ملت ایران به مثابه گشایش دریچه ای به سوی واقعیتهای تلخ حاکم بر جامعه

ایرانی بود. مشاهده فقر، فساد، تبعیض و بی عدالتی، وجود فاصله های شگفت انگیز طبقاتی در جامعه و استبداد حاکم از سوی رژیم و سرکوب هر گونه اعتراض به وضع موجود به ویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد همه و همه در کنار خاستگاه اجتماعی این قشر جوان دانشجو و وابستگی اکثریت آنان به محرومترین اقشار جامعه و نیز شرایط و مقتضیات جوانی، مبارزه با رژیم را به عنوان اساسی ترین اصل در سرلوحه فعالیتهای جنبش دانشجویی در این دوره قرار دارد.

۲- حاکمیت ایدئولوژی چپ به عنوان ایدئولوژی غالب برای مبارزه : همزمانی این دوره از تاریخ ایران با اوج گرفتن مبارزات ضد امپریالیستی در جهان با تکیه بر ایدئولوژی مارکسیستی به ویژه در کشورهای جهان سوم را می توان از مهمترین عوامل تاثیرگذار در جهت دهی به جنبش دانشجویی دانست. اوج این مبارزات به منظور رهایی از نظام ظالمانه سرمایه داری در حرکت به سوی ایجاد جامعه بی طبقه و نیز استقرار عدالت در جامعه و شباهت آرمانهای آن با خواسته های جنبش دانشجویی ایران، حرکتهای دانشجویی داخل را به سمت پذیرش ایدئولوژی مارکسیستی و چپگرا به عنوان ایدئولوژی غالب برای مبارزه سوق داد، به ویژه پس از به ثمر رسیدن بسیاری از این مبارزات و شباهت ظاهری بسیاری از آن کشورها با وضعیت آن روز ایران، لزوم تکیه بر این ادبیات و ایدئولوژی (ایدئولوژی مارکسیستی) را در مسیر مبارزه در میان نخبگان و دانشگاهیان تقویت نمود. حاکمیت و مقبولیت ادبیات چپ به ویژه در دهه های ۳۰و ۴۰ و تاثیر آن بر مبارزات داخلی به حدی بود که در بسیاری از مواقع

جریانهای راستگرا را نیز برای کسب مقبولیت در میان اقشار مبارز و به ویژه دانشجویان و دانشگاهیان، ناچار به استفاده از این ادبیات در بازیهای سیاسی می کرد. تاکید بر مبارزه مسلحانه و نیز طرح رهبرانی چون «لنین»، «چگوارا»، «کاسترو» و ... به عنوان نمادهای مبارزه از مهمترین ویژگیهای متاثر از این خط فکری بود. البته غلبه این ایدئولوژی و گفتمان، تنها به نخبگان اجتماعی و جوامع دانشگاهی معطوف بود و سایر اقشار جامعه ایران با توجه به خواستگاه دینی خود با آن همراه نگشتند، این مساله یکی از مهمترین عوامل در عدم توفیق این جریان فکری بود.

۳- مطرح شدن ایدئولوژی دینی به عنوان راه کاری برای مبارزه : ۱۵ خرداد سال ۴۲ را می توان نقطه عطفی در تاریخ مبارزات ملت ایران دانست که بسیاری از معادلات حاکم بر روند جریانهای فکری را تحت الشعاع خود قرار داد. قیام ۱۵ خرداد به عنوان جریانی کاملاـ برخاسته از تفکر دینی و نیز با غایت و هدفی دینی و از همه مهمتر برخورداری از رهبری یک مرجع دینی توانست اکثریت اقشار جامعه ایران آن روز را با خود همراه سازد، به ویژه که این حرکت نه تنها حرکتی علیه عوارض ظاهری جامعه بود بلکه به عنوان جنبشی بر ضد ریشه اصلی همه معضلات یعنی نظام وابسته شاهنشاهی و در یک کلمه استبداد و استعمار به شمار می رفت. فراگیری وسیع قیام ۱۵ خرداد و همراهی سایر آحاد مردم با رهبران آن و نیز حوادث پس از آن و از سوی دیگر ناکامی ایدئولوژی چپ در به حرکت درآوردن سایر اقشار جامعه باعث شد که ایدئولوژی

دینی به عنوان راهکار مناسب مبارزه در میان جوامع جوان و دانشگاهی مطرح و مورد توجه قرار گیرد. خصلت انقلابیگری ایدئولوژی چپ در کنار قابلیت ایدئولوژی دینی در بسیج توده های مردمی باعث شد که شاخه ای از جریان دانشجویی و روشنفکری آن روز راه سومی را برای مبارزه بر گزینند : « اسلام مارکسیستی» ، ناگفته پیدا است که به علت تضاد ریشه ای این دو مکتب این پیوند دوامی نمی یافت و التقاط فکری کمترین ثمره این پیوند نامیمون بود. سرکوب تمامی حرکتهای مسلحانه برخاسته از جریان چپ توسط رژیم به ویژه در اوایل دهه ۵۰ گرایش به سوی تفکر دینی را در جوامع دانشگاهی افزون تر ساخت. ظهور متفکران دینی همچون شهید مطهری، شهید مفتح، مقام معظم رهبری و ... ۱۲۱۴۲۱۴ در جوامع دانشگاهی و برقراری پلهای ارتباط میان حوزه و دانشگاه در ا ین برهه برپر باری این گرایش افزود. در این میان نقش کسانی چون مرحوم شریعتی بسیار تامل برانگیز است. تفکرات مرحوم شریعتی را بی شک می توان یکی از موثرترین عوامل در سوق دادن جوامع دانشگاهی به سوی تفکر دینی دانست. هر چند طرح مسایلی چون اسلام ایدئولوژیک و مطرح ساختن چهره هایی چون علی(ع)، حسین(ع) ، فاطمه(س)، زینب(س)، ابوذر غفاری و ... به عنوان مظاهر مبارزه و ... همه و همه حاکی از روح دینداری آن مرحوم دارد اما برداشتهای خاص آن مرحوم در اسلام و ایدئولوژی اسلامی با توجه به شرایط مبارزه گرایی حاکم بر آن زمان و همچنین عدم آشنایی دقیق وی با متون دینی و خلط برخی از آموزه های دینی با مبانی مکاتب

شرقی و غربی، تفکرات آن مرحوم را تنها برای آن مقطع مبارزه کارا ساخته بود. علی رغم طرح اسلام ایدئولوژیک از سوی مرحوم شریعتی، فقر آموزه های وی برای دوران حاکمیت اندیشه دینی، شاگردان و پیروان او را که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در مسند فعالیتهای اجتماعی و سیاسی قرار گرفته بودند، با چالشی جدی مواجه ساخت، بطوریکه برخی از آنان را از همراهی با نظام و حاکمیت دینی بازداشت و بستر لازم را برای سوق دادن به دروازه اندیشه های غربی و غیر دینی فراهم نمود.

در یک جمع بندی کلی جنبش دانشجویی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی جدای از خواستگاههای فکری آن حول اصول آرمانی مبارزه با استبداد ، استعمار و استکبار و تلاش برای برقراری نظام عدالت اجتماعی در حرکت بود. ظهور روزهای درخشانی چون ۱۶ آذر و ۱۳ آبان در کارنامه جنبش دانشجویی در این مقطع تاریخی مدیون این آرمانگرایی نسل جوان دانشجو بوده است، هر چند که عدم بهره گیری این قشر از معرفت و بینش دقیق نسبت به فرهنگ خودی آنان را در بسیاری از مواقع با ناکامی هایی مواجه ساخته است.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی :

جنبش دانشجویی پس از انقلاب اسلامی را باید در چند مقطع زمانی مورد بررسی قرار داد:

۱ از پیروزی انقلاب اسلامی تا آغاز جنگ تحمیلی : پیروزی انقلاب اسلامی روحی جدید در کالبد جریانهای مخالف با رژیم شاهنشاهی دمید و حتی بسیاری از جریانهای فکری و سیاسی را که در دهه های ۴۰و ۵۰ توسط رژیم سرکوب شده بودند به صحنه منازعات سیاسی کشانید و بدیهی بود که بسیاری از

این جریانها به علت تضاد ریشه ای نظام و حاکمیت دینی با مبانی فکری آنها به مخالفت و مواجهه با این نظام روی آورند. تدوین قانون اساسی برخاسته از متون دینی و گنجاندن اصولی همچون « ولایت فقیه » در آن همچون جرقه ای این مخزن باروت را به آتش کشید و عرصه منازعات فکری را به عرصه مبارزات سیاسی و مسلحانه با نظام اسلامی مبدل نمود. در این میان دانشگاه نیز متاثر از فضای سیاسی کشور و نیز با توجه به سوابق جریانهای پرورده در خود از آتش این خرمن در امان نماند. رویارویی فیزیکی، ایجاد درگیریهای مسلحانه در دانشگاهها و تبدیل دانشگاه به تریبون و پایگاه سیاسی احزاب و گروهها حاصل این تاثیر بود. هر چند انقلاب فرهنگی و وقوع جنگ تحمیلی دامنه این منازعات را به طور مقطعی برچید اما در خشکاندن ریشه های این جریانات و بازیچه قرار گرفتن دانشجویان چندان موفق نبود. یکی از مهمترین حوادث در این مقطع از تاریخ انقلاب اسلامی و جنبش دانشجویی ، تسخیر لانه جاسوسی آمریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام (ره) ، به عنوان نقطه عطفی در تاریخ انقلاب بود. هر چند که به اعتراف کارگردانان این ماجرا، این واقعه تحت تاثیر آموزه های انقلابی مرحوم شریعتی صورت پذیرفت و نیز ردپای دنباله های یک جریان بین المللی خاص که با رویکرد دموکرات ماب حاکم بر سفارت آمریکا و نوع اثر آن بر روند تحولات ایران احساس تضاد منافع می کرد ، در این حرکت به چشم می خورد، اما در پرتو هدایت و جهت دهی رهبری وقت انقلاب نتیجه آن در تقویت خط

کلی انقلاب اسلامی، همچون مبارزه با استکبار جهانی و تلاش برای نجات مستضعفین و استقرار نظام عدالت اسلامی در جهان، بسیار موثر بود، به گونه ای که امام امت (ره) آن را « انقلاب دوم » و حتی مهمتر از انقلاب اول برشمردند.

۲- مقطع جنگ تحمیلی ، رکود یا اوج جنبش دانشجویی : آغاز جنگ تحمیلی همراه با آموزه های دل انگیز ایثار، جهاد و شهادت بیش از هر قشر دیگری نسل جوان دانشجو را به میدان آورد. هر چند در این دوران تحت تاثیر جنگ و نیز به علت رکود منازعات سیاسی حرکتهای دانشجویی در عرصه سیاسی نمود چندانی نداشت، اما حضور جوانان در میادین جنگ نقش تعیین کننده ای را ایفا کرد. به بیان دیگر در این مقطع بیشترین جلوه جنبش دانشجویی در عرصه های دفاع از انقلاب اسلامی تجلی یافته بود که بهترین تبلور بیداری دانشجویی بود.

۳- پس از جنگ تحمیلی تا خرداد ۷۶ : پس از پایان جنگ تحمیلی و به ویژه با آغاز دهه ۷۰، نظام اسلامی در معرض پاسخگویی به مطالبات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه قرار گرفت و به تبع آن دانشگاه نیز به عنوان یکی از بازوهای سازندگی از این مطالبات بی نصیب نماند. عدم همخوانی نظام آموزشی حاکم بر دانشگاهها با فرهنگ خودی و به تبع آن عدم آشنایی عمیق دانشگاه با روح و تفکر دینی، فقر فکری دانشگاهیان را در لحاظ نمودن مبانی تفکر دینی در عرصه برنامه ریزی اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی آشکار نمود و از همه مهمتر بدلیل عدم وجود تجربه تشکیل حکومت دینی در تاریخ ایران، دانشگاه از ارائه پاسخی

متناسب با فرهنگ بومی و ایدئولوژی حاکم در نظام دینی، بازماند. ظهور تفکرات تکنوکرات در عرصه سازندگی بیش از هر چیز حاصل این فقر فکری بود. در این میان گفتمان لیبرال دموکراسی غربی که با روح نظام آموزشی دانشگاههای ایران سنخیتی بسیار داشت، به عنوان عنصر پاسخگو به نیازهای جامعه پا به عرصه دانشگاه نهاد. در عرصه های سیاسی و اجتماعی نیز این مکتب که با زوال بلوک شرق در جهان حیاتی دو چندان یافته بود، با ایجاد جریانهایی در سوق دادن مطالبات دانشجویی به سوی خواسته های متناسب با روح این تفکر، یعنی استقرار دمکراسی به شیوه غربی، نفی سلطه تفکر دینی و ... بسیار تاثیر گذار بود، مضاف بر آن جو حاکم بر دوران سازندگی و عدم توجه کافی به مسایل سیاسی و فرهنگی نیز بستر مناسبی برای رشد این جریانها را فراهم نمود.

۴- پس از دوم خرداد ۷۶ : دوم خرداد ۷۶ فصل نوینی از تاریخ انقلاب اسلامی ایران را رقم زد. در پیدایش دوم خرداد صرف نظر از چگونگی ریشه های آن نمی توان نقش موثر جنبش دانشجویی را منکر شد. دوم خرداد بستر مناسبی را جهت عرض اندام جریانهای مختلف فکری و ظهور احزاب و گروههای سیاسی فراهم کرد و انتظار آن بود که این تضارب آراء زمینه را برای یافتن راهکارهای متناسب با فرهنگ خودی در مسیر رفع معضلات جامعه بگشاید. اما مع الاسف برخی تمامیت خواهی ها و انحصار گرایی ها در کنار سوء تدبیر ها این فرصت مناسب را به میدان منازعات سیاسی و تسویه حسابهای گروهی مبدل ساخت و باز همچون گذشته دانشگاه را از

این تحفه « جامعه مدنی » نوین، بی بهره ننهاد. سالهای ۷۶ تا ۷۹ را می توان دوران اوج فعالیتهای دانشجویی پس از جنگ دانست. پروژه «پیاده نظام سازی» از دانشجویان برای احزاب مختلف سیاسی و به تشنج کشیدن دانشگاهها از پی هر غوغای سیاسی از برنامه های اصلی این سالیان بود و متاسفانه جنبش دانشجویی نیز با فراموشی تجربه های تلخ گذشته به این پروسه مهر تایید نهاد. فاجعه کوی دانشگاه تهران در سال ۷۸ و حوادث جاری پس از آن معلول نگاهی اینچنین به دانشگاه و دانشجو بوده است. رکود حاکم بر فعالیتهای دانشجویی پس از سالهای ۷۸ و ۷۹ هر چند بیانگر سرخوردگی دانشجویان از فعالیتهای سیاسی و احزاب و گروههای مختلف بود اما به نظر می رسد که ریشه های اصلی حوادث گذشته همچنان در دانشگاهها باقی مانده است. حوادث اخیر دانشگاهها به ویژه پس از صدور رای هاشم آغاجری از سوی دادگاه بدوی و وقوع اغتشاشات و نا آرامی های خرداد و تیر ۸۲ را می توان نشانه های نمود مجدد این ریشه ها دانست. تلاش برای به تعطیلی کشاندن دانشگاهها، ایجاد درگیریهای تصنعی یا واقعی توسط هر گرایش سیاسی، بر هم زدن جو دانشگاهها و ... همگی حکایت از جریانی پنهان دارد که می کوشد بار دیگر برای قدرت نمایی در معادلات سیاسی ، جنبش دانشجویی را در لوای دو قطبی نمودن های کاذب ، هزینه اهداف و منافع خود کند. آنچه بر جنبش دانشجویی ایران گذشته و آنچه فراروی اوست این حقیقت را به خوبی نشان می دهد که تا زمانی که « جنبش دانشجویی » به «

بیداری دانشجویی » بدل نگردد علی رغم قدرت تاثیر گذاری آن بر تحولات در هر زمان، امکان انحراف و بازیچه قرار گرفتن آن وجود دارد، چرا که لفظ «جنبش» در بردارنده مفهوم تحرک توام با انتقاد و اعتراض همیشگی است که در زمانهای مختلف بنا به افت و خیز آن، زمینه سوءاستفاده گروهها را هم فراهم می کند، در حالی که واژه « بیداری » مخالفت و یا موافقت متناسب با هر زمان و توام با آگاهی را با خود به همراه دارد. عدم درک معنای واقعی دانشگاه اسلامی و سیاسی شدن دانشگاهها، عدم آشنایی دانشگاهیان با فرهنگ خودی و معضلات واقعی جامعه و در یک کلمه عدم همراهی شور و شعور در فعالیتهای سیاسی را می توان به عنوان اصلی ترین ریشه های انحراف در مقاطع مختلف حیات جنبش دانشجویی ایران دانست. دور شدن از آرمانها و تکیه ناخودآگاه بر تامین منافع احزاب و گروهها به جای کشف حقایق از دیگر آفات جنبش دانشجویی ایران بوده است. امروز یکی از مهمترین مسایل که باید درصدر مطالبات جنبش دانشجویی بیدار قرار گیرد استقرار عدالت اجتماعی و مبارزه با فقر و فساد و تبعیض در جامعه است. علی الخصوص، که با ورود قشر متوسط و پایین جامعه به دانشگاه در دهه ۷۰، مشابه دهه های ۴۰ و ۵۰ ، امید به تحقق این مهم دو چندان می گردد. « دانشجوی جوان اگر چه خود برخاسته از قشرهای مستضعف جامعه نباشد به عدالت اجتماعی و پر کردن شکاف طبقاتی به چشم یک آرزوی بزرگ و بی بدیل می نگرد. باید هر پدیده ضد عدالت در واقعیات کشور مورد

سوال قرار گیرد مسابقه رفاه میان مسئولان ، بی اعتقادی به گسترش شکاف طبقاتی در ذهن و عمل برنامه ریزان، ثروتهای سر برآورده در دستانی که تا چندی پیش تهی بودند و... و خلاصه پدیده بسیار خطرناک انبوه شدن ثروت در دست کسانی که آمادگی دارند آن را هزینه۱۱۴ کسب قدرت سیاسی کنند ...» (۱) . هنگامی که بهره وری نسل دانشجو از شور و نشاط جوانی و بالاخره آرمان خواهی و حق جویی، با شعوری این چنین همراه گردد، به جرات می توان گفت که « دشمن از شور و شعور جوانان ما ضربه اساسی خواهد خورد »(۲)

پی نوشت :

(۱) و (۲) از فرمایشات مقام معظم رهبری

در مورد اهداف انقلاب اسلامی در زمان بروز آن توضیح دهید و آیا به نظر شما مسیر انقلاب عوض شده و منظور بنده از طرح چنین سوالی این است که کسانی که انقلاب اسلامی را طرح ریزی کرده اند چنین وضعیتی را پیش بینی نمی کردند و به صورت روشن تر آیا انقلابی که صورت گرفت

پرسش

در مورد اهداف انقلاب اسلامی در زمان بروز آن توضیح دهید و آیا به نظر شما مسیر انقلاب عوض شده و منظور بنده از طرح چنین سوالی این است که کسانی که انقلاب اسلامی را طرح ریزی کرده اند چنین وضعیتی را پیش بینی نمی کردند و به صورت روشن تر آیا انقلابی که صورت گرفت آینده اش حتما باید این گونه می شد؟

پاسخ(قسمت اول)

در پاسخ به این سؤال مقاله ای از سایت کانون اندیشه جوان آورده می شود:

برای درک عمیق و علمی اهمیت این آثار و نتایج باید شرایط و فضای داخلی و بین المللی زمان رخداد انقلاب را ترسیم کرد و آن را بازشناخت گرچه در این مجال نمی توان به تفصیل به تبیین این شرایط پرداخت ولی باید اشاره کرد که انقلاب اسلامی ما، درخشش نور معنویت عدالت آزادی استقلال و بازگشت به اسلام بود که در حاکمیت مطلق ماده گرائی وحاکمیت سرمایه داری غربی و سوسیالیسم شرقی به وقوع پیوست در حالی که استبداد وابسته و فاسد داخلی و نظام دوقطبی بین المللی مجال هیچ حرکت مردمی اصیل و آزادیخواهانه را باقی نگذاشته بود، معجزه انقلاب اسلامی به وقوع پیوست لذابرای بررسی و ارزیابی علمی آثار انقلاب باید به مقایسه پیامدهای انقلاب با شرایط پیش از آن پرداخت تا ارزش و اهمیت گام های طی شده روشن شود.

اهداف انقلاب اسلامی حداقلی یا حداکثری

هیچ کس انکار نمی کند که بنا بر تعریف حداقلی از انقلاب انقلاب اسلامی ایران یک انقلاب کاملا موفق بوده است زیرادر تعریف حداقلی از انقلاب هر شورش مردمی که به تحول در ساخت قدرت بیانجامد، انقلاب خوانده می شود.(۱) و روشن

است که انقلاب اسلامی ایران در سال ۵۷،

رژیم شاهنشاهی و خاندان پهلوی را ساقط کرد و نظام سیاسی نوینی برپا نمود.بخصوص که در نظام نوین هیچ اثر و رد پایی از نخبگان سیاسی حاکم در رژیم سابق به چشم نمی خورد و این دگرگونی وفروپاشی بنحو کاملی انجام گرفت ساختارها و نهادهای امنیتی نظامی و سیاسی رژیم سابق یا کلا از بین رفت و یادستخوش تحول و بازسازی اساسی قرار گرفت بنابراین در چارچوب تعریف حداقلی از انقلاب دستاورد انقلاب کاملامنطبق با خواسته و هدف آن بوده است

اما حقیقت این است که اندیشه پردازان و رهبران انقلاب اسلامی ایران هرگز به این حداقل قانع نبودند و در تبیین اهداف و آرمان های انقلاب بسیار فراتر از آن می اندیشیدند و توده مردم نیز به امید اهداف و آرمان هایی فراتر از سقوط رژیم پهلوی گام در میدان انقلاب نهادند. می توان گفت که انقلاب اسلامی در چارچوب تعریف حداکثری از انقلاب شکل گرفت که براساس آن انقلاب عبارتست از: یک حرکت مردمی در جهت تغییر سریع و بنیانی در ارزش ها و باورهای مسلط، نهادهای سیاسی ساختارهای اجتماعی رهبری روش ها و فعالیت های حکومتی یک جامعه توأم با خشونت داخلی (۲)

اهداف اساسی انقلاب اسلامی

انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ نیز نه تنها برای ساقط کردن و فروپاشی رژیم پهلوی که بمنظور استقرار نظام سیاسی اسلام وبنا نهادن ساختارهای اجتماعی اقتصادی و فرهنگی نوین در چارچوب ارزش ها و احکام اسلامی شکل گرفت بنابراین برای ارزیابی میزان انطباق دستاوردها و نتایج با اهداف و آرمان ها، باید از این دیدگاه به مسئله پرداخت

اسلامی بودن انقلاب سال ۵۷ ایران بدین معنی است که آرمان ها و اهداف نهائی این انقلاب تحقق اهداف و آرمان های اسلام است اسلام به عنوان یک

دین جامع و کارآمد، همه عرصه های فردی و اجتماعی انسان را، متناسب با اهداف عالی خلقت او، که رسیدن به مرتبه خلافت الهی و حرکت در مسیر کمال مطلق است مد نظر قرار داده است اصول کلی ساختارهاو ارزش های حاکم بر زندگی را، تبیین کرده است همین دیدگاه درباره اسلام بود که مبنای نظری و اعتقادی انقلاب اسلامی راشکل می داد.(۳) اگر بخواهیم اهداف انقلاب اسلامی را فهرست کنیم باید فهرستی از اهداف و آرمان های اجتماعی اسلام رادر عرصه های سیاسی فرهنگی و اقتصادی ارائه دهیم

عناوین برجسته و اساسی این فهرست عبارت است از:

استقرار عدالت به معنی گسترده و عمیق آن در عرصه های اقتصادی سیاسی قضایی و ...

پرورش عقلی و فکری افراد جامعه و رشد علمی در همه ابعاد مورد نیاز.

تربیت و رشد معنوی و ریشه دار شدن ارزش های اخلاقی و انسانی در افراد جامعه

آبادانی و پیشرفت اقتصادی برای تأمین رفاه عمومی و ریشه کن شدن فقر و محرومیت

احیاء و اجرای حدود و مقررات الهی برای زمینه سازی حیات معنوی و فضای مناسب تعالی انسان

گسترش اندیشه توحیدی و الهی در سطح جهان بمنظور آشنایی جهانیان با اندیشه ها و ارزش های متعالی اسلام

و بالاخره فراهم آوردن زمینه های مادی و معنوی سعادت دنیوی و اخروی افراد جامعه

همین اهداف و آرمان ها است که به عنوان وظایف اساسی دولت جمهوری اسلامی ایران در قانون اساسی بیان شده است ۴

شرایط لازم برای تحقق اهداف انقلاب

قطعا تحقق این اهداف کلان و بلند، مستلزم تمهیدات و مقدماتی است که عدم توجه بدان موجب بروز انتظارات وتوقعات دور از دسترس و غیرواقع بینانه می گردد. آنچه برای تحقق

این اهداف کلان ضروری است عبارت است از:

۱) چارچوب نظری روشن و شفاف در مورد نگرش اسلامی به ابعاد و جنبه های مختلف جامعه و ارزش ها و روش های لازم الاتباع در جامعه اسلامی است

۲) طراحی و تدوین نظام های قابل اجرا در عرصه های تربیتی فرهنگی اقتصادی قضائی سیاسی و ... متناسب بااقتضائات و نیازهای عینی و محدودیت ها و امکانات جامعه است

۳) ایجاد ساختار کلان مطلوب و قوانین قواعد و روش های متناسب با آن

۴) تربیت نیروی انسانی کارآمد و کارساز برای اجرا و تحقق این اهداف

پس از تمهید و آماده سازی این مقدمات نوبت به تدوین برنامه های عملیاتی و اجرائی مناسب می رسد که فعالیت هماهنگ و متوازن مجموعه نیروها و بخش های دست اندرکار امور جامعه را برای اجرای آن برنامه ها می طلبد.

بدیهی است طی شدن این فرآیند، به سادگی و بدون چالش های نظری و عملی و بکارگیری شیوه آزمون و خطا، میسرنخواهد بود و تازه این در صورتی است که جامعه در شرایط متعادل و طبیعی قرار داشته و موانع بیرونی و درونی مخالف ومتضاد با این فرایند، بر سر راه نباشد. اما این فرآیند از کجا می تواند آغاز شود؟ آیا در زمان استقرار نظام شاهنشاهی و باوجود سلطه بیگانه بر کشور و حاکمیت استبدادی وابسته و فاسد رژیم پهلوی اساسا چنین فرآیندی قابل طرح است آیانخبگان و علماء و روشنفکران متعهد و دلسوز فرصت و اجازه پیدا می کنند که این فرآیند را ارائه کنند؟ چه رسد به اینکه بخواهند بطور جدی و عملی مقدمات اجرای آن را فراهم سازند در شرایط سال های قبل از ۵۷ جامعه ما، بزرگ ترین وریشه دارترین مانعی که بر سر راه آغاز این فرآیند قرار داشت رژیم

پهلوی و چارچوب سلطنت استبدادی بود، که فروپاشی وسقوط آن شرط لازم و البته نه تنها شرط کافی برای آغاز این فرآیند شمرده می شد. بنابراین اولین گام انقلاب سال ۵۷، که بگونه ای اعجازآمیز و در اوج ناباوری دوست و دشمن به ثمر نشست برداشتن بزرگ ترین مانع از سر راه فرآیند تحقق آرمان اساسی انقلاب بود.

اولین دستاورد مهم انقلاب

اگر خواسته ها و وعده های اساسی انقلابیون و رهبران فکری و سیاسی انقلاب را در دو دسته کلی وعده های آنی عاجل وزودآمد و وعده های آتی آجل و دیرآمد تقسیم کنیم می بینیم که اولین خواسته عاجل توده مردم انقلابی کاملا و به سرعت تحقق پیدا کرد که سقوط رژیم پهلوی بود. نگاهی به خاطرات سردمداران رژیم پهلوی و عناصر بیگانه حامی آنان و همچنین مروری بر دیدگاه های شخصیت های برجسته انقلاب بویژه رهبر فقید و بنیانگذار انقلاب اسلامی نشان می دهد که سقوطرژیم پهلوی تا چه اندازه برای همه مهم اعجاب انگیز و غیرمنتظره بوده است

البته از دیدگاه ما، این گام تنها «رفع مانع شمرده می شود و گام نخست ولی این دیدگاه به هیچ وجه از اهمیت و ارزش آن نمی کاهد. فروپاشی رژیمی که بر مبنای ریشه های چند صد ساله بلکه ۲۵۰۰ ساله اندیشه و فرهنگ سیاسی شاه مدارانه شکل گرفته و با بیش از نیم قرن سابقه حکومت و تکیه بر حمایت ها و هدایت های فکری و مادی بلوک غرب پایه های خودرا مستحکم ساخته بود و به ظاهر، هیچ بحران سیاسی و اقتصادی و یا نظامی آن را تهدید نمی کرد، امر ساده ای نیست

همین واقعیت است که همه تحلیلگران انقلاب اسلامی ایران در سال ۵۷ را به شگفتی افکنده که در اظهارات و نوشته های آنان به صراحت و روشنی

دیده می شود.

ما از هر زاویه ای که رویدادهای پس از سال ۵۷ را تحلیل کنیم و حتی در صورتی که جهت گیری ها و روند امور را پس ازپیروزی ۲۲ بهمن سال ۵۷ انحرافی و غلط بدانیم باز هم چیزی از اهمیت و ارزش این دستاورد کم نمی شود و نفس سقوطرژیم پهلوی هدف عاجل و زودآمدی بود که تحقق آن را به هیچ وجه نمی توان انکار کرد. البته گذشت زمان ممکن است توجه بالفعل و برجستگی موضوع را در ذهنیت عمومی جامعه کاهش دهد، ولی در بررسی علمی و واقع بینانه موضوع ازاهمیت آن و نقش حقیقی این رخداد، چیزی کم نمی کند. آیا گذشت بیش از دو قرن از انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه می تواند اهمیت و نقش شگرف آن را در تحولات بعدی اروپا و جهان کاهش دهد؟ به فرض که در ذهنیت عمومی جهانیان این رویدادبرجستگی خود را از دست داده باشد.

پاسخ(قسمت دوم)

برای درک اهمیت این رویداد یعنی سقوط رژیم پهلوی در سال ۵۷ کافی است که مروری بر تحولات اجتماعی کشورمان از یکصد سال قبل از آن داشته باشیم نهضت مبارزه با امتیاز تنباکو، نهضت مشروطیت مبارزات منطقه ای و محلی با سلطه نوین استعمار انگلیس برای احیاء دستاوردهای مشروطیت نهضت ملی شدن صنعت نفت و مبارزات سال های ۳۹تا ۴۲، تلاش ها و مجاهدت های گسترده و طاقت فرسائی بود که از حدود سال های ۱۲۶۰ حدود صد سال قبل از پیروزی انقلاب ۵۷ برای محدود کردن سلطه استبدادی و استعماری حاکم بر کشور ما جریان داشته و هیچکدام هم نتوانست ضربه ای اساسی و کاری بر آن وارد سازد. در حقیقت انقلاب اسلامی سال ۵۷ شجره خبیثه ای را که مبارزات پیگیر و نفس گیرملت ما

برای مقابله با شاخه ها و میوه های تلخ آن سامان یافته بود، از ریشه برکند و رشته های وابستگی و ذلتی را که به دست وپای ملت ما تنیده و تا اعماق حیات اجتماعی آن نفوذ کرده بود، از هم گسست

یادآوری و تأکید مجدد بر این نکته لازم است که سقوط رژیم پهلوی با همه اهمیت و نقش آفرینی تنها به عنوان «رفع مانع از سر راه فرآیندی تلقی می شود که مراحل پیش گفته را برای نزدیک شدن به آرمان غایی و بلند انقلاب ممکن می سازد. اما برای توفیق این فرآیند، چه دستاوردی تاکنون داشته ایم

دومین دستاورد اساسی و بنیادی

استقرار نظام جمهوری اسلامی و تدوین مبنای حقوقی و قانونی حرکت ملت ایران یعنی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران گام مهم دیگری بوده است که مسیر حرکت نظام را تعریف کرده و در دو دهه پس از نخستین پیروزی چارچوب رفتاراجتماعی جامعه ما را تنظیم کرده است تجربه فراهم آمده از تعاملات سیاسی و اجتماعی دوران پس از انقلاب برای ملتی که تازه می خواهد خود زمام خویش را در دست داشته باشد و با افت و خیز و آزمون و خطا پس از دوران های طولانی تحمل نظام های فاسد، استبدادی و وابسته روی پای خود بایستد و سرنوشت خود را رقم بزند، دستاورد ارزشمندی است که نبایدآن را ناچیز شمرد. قبلا اشاره شد که طی فرآیند رسیدن به آرمان اساسی و نهایی انقلاب اسلامی کاری ساده و سهل نیست تعمیق و تثبیت پایه های اعتقادی به نظام بینشی اسلام طراحی و تدوین نظام های کارآمد در عرصه های مختلف ایجاد واصلاح ساختار کلان مطلوب پرورش و رشد نیروی انسانی کارآمد و تدوین برنامه های

عملیاتی متناسب با نیازهای جامعه وهماهنگی و توازن نیروهای اجتماعی برای طی این فرآیند، هدفی ارزشمند و دیریاب است

تحقق عینی این اهداف کلان بیش از همه به رشد فرهنگی و فکری جامعه و علم و تجربه مدیریتی در سطوح گوناگون اداره کننده جامعه و به همدلی اخلاص یقین و خودباوری فردی و جمعی نیاز دارد که هر اندازه این زمینه ها فراهم شود، درروند آن فرآیند، سرعت و پیشرفت بیشتری ملاحظه خواهد شد.

سایر دستاوردها:

علاوه بر این دو دستاورد مهم و بنیادین انقلاب اسلامی ایران پیامدها و نتایج مبارک دیگری هم داشته است که هر کدام بنوبه خود، از اهمیت بسیاری برخوردار است

این پیامدها عبارت است از:

ایجاد امید و نشاط در ملت های ستمدیده و بخصوص مسلمانان مستضعف و در بند رژیم های وابسته و استبدادی برای حرکت و تلاش و مجاهدت در راه مبارزه با ستمگران و مستکبران

تغییر و چرخش اساسی در جهت گیری ها و سیاست های اقتصادی فرهنگی اجتماعی و سیاسی کشور در راستای استقرار عدالت و تأمین منافع مردم و بخصوص محرومان و نیازمندان

تأمین استقلال سیاسی در سیاست و روابط خارجی و اعمال حق حاکمیت ملی و قطع طمع استعمارگران و از بین بردن نقاط اساسی نفوذ و تأثیرگذاری آنان بخصوص در دستگاه ها و مراکز مهم تصمیم گیری و اجرا.

مبارزه با انحطاط و ابتذال فرهنگی و زمینه سازی برای رشد استعدادها و ظرفیت های هنری و فرهنگی اصیل و ریشه دارایرانی اسلامی و احیاء هویت ملی مردم ما.

به فعلیت رساندن بنیه و اقتدار ملت ایران و بسیج آن در جهت دفاع از میهن اسلامی و حیثیت ملی که در دوران ۸ ساله دفاع مقدس برجستگی و نقش خود را

نشان داد.

آغـاز خودباوری علمی و ورود به مرحله >تولیـد دانش به جای مصـرف کننـدگی محض و تلاش برای جهش علمی درعرصـه های مختلف

ارائه خدمات اقتصادی و اجتماعی به مناطق و اقشار محروم و فراموش شده جامعه و کاهش جمعیت زیر خط فقر وارتقای سـطح زنـدگی و رفاه عمومی جامعه علی رغم مشـکلات و نارسایی های مادی و مدیریتی که بطور طبیعی بر اثر تغییرنظام سیاسـی رخ می دهد.

ایجـاد یـک جبهه قدرتمنـد در مبارزه با یکه تازی های اسـتکبار جهانی به عنوان پشـتوانه معنوی و مادی ملت های آزادیخواه و مبارز.

و بالاـخره طرح ادعـای پی ریزی تمـدن نوین مبتنی بر ارزش هـا و آموزه های اسـلامی با ارائه دیـدگاه ها و راه کارهای جـدید وجـذاب برای همه جهانیـان که نمود سیاسـی آن نظـام مردم سالاـر دینی در قالب جمهوری اسـلامی است که در طول ۲۳ سال گذشته با تعمیق و ریشه داری خود، کارآیی و کارآمدی خود را در بوته تجربه نشان داده است

نیم نگاهی به آینده

البته همانگونه که در آغاز اشاره شد، اهداف انقلاب اسـلامی ایران هرگز به این دستاوردها و نتایج محدود نبوده است وبنابراین برای تحقق همه جانبه آرمان های انقلاب تلاش و مجاهدت و تدبیر فزاینده و مستمری لازم است

قطع? پیشرفت بیشتر جامعه ما در جهت تحقق اهداف انقلاب که همان اهداف و آرمان های اسلام است مستلزم فراهم کردن هر چه بیشتر شـرایط آن می باشد. حرکتی که جامعه ما تا امروز داشـته است حاصل و برآیند واقعی مجموعه قوت ها وضـعف های جامعه ما است بدیهی است ملتی که پس از طی دوران های طولانی حاکمیت اسـتبداد و نفوذ استعمار، اکنون راه ناآزموده اداره امور و حاکمیت بر سرنوشت اجتماعی خود را تجربه می کند، نمی تواند بدون افت و

خیز، و مبرای از هیچ خطاو کاستی به اهداف خود نزدیک شود. بخصوص ملت ما که به دلیل پایبندی به اصول اساسی اسلام و آرمان های انقلاب اسلامی هرگز نخواسته است بیراهه های ساده و آسان را بر راه درست ولی دشوار و اصیل خود ترجیح دهد و یا اهداف خودرا بخاطر فشارها و توطئه های استعماری قدرت های بزرگ قربانی نماید. درستی راه حق با گذشت زمان روشن تر می شود وتجربه های اندوخته شده همراه با اندیشه های صیقل خورده و شفاف اسلام ناب محمدی (ص و ریشه های استحکام یافته نظام مردم سالار برآمده از متن انقلاب اسلامی راه آینده را روشن تر و مطمئن تر می سازد و سرعت حرکت را افزایش می دهد. البته این گمان خام و ساده لوحانه ای است که جامعه ای بدون مشکل و چالش را در زمان غیبت «یار»، انتظار بریم ولی آنچه مهم است نزدیک شدن به اهداف و آرمان ها، و توفیق روزافزون جامعه برای ایفای وظایف و مسئولیت هایی است که به آماده شدن جان و جهان برای پذیرش «دولت یار» و حضور در دوران ظهور می انجامد ... که انتظار حقیقی نیزهمین است ...۵

پایان کلام

آنچه پشتوانه استمرار و تعمیق و تعالی این حرکت بنیادین است ظرفیت نامحدود «اسلام و منابع عمیق و غنی اسلامی ونیز استعداد و شایستگی های نسل جدیدی است که با دلبستگی به این آرمان ها و با آمادگی مضاعفی نسبت به نسل انقلاب کمر همت برای تکمیل و تکامل انقلاب بسته و در عرصه تحولات جامعه حاضر و نقش آفرین است

هر نسلی به رسالت و مسئولیت خود باید بیاندیشد و حاصل تلاش خود را بر پایه های استوار پیشین بیافزاید و کاستی ها وخلاها را در حد ظرفیت خود جبران کند تا جامعه سیر

تکاملی خود را طی نماید:

«تلك امه قد خلت لها ما كسبت و لكم ما كسبتم ۶

والسلام

منابع و ماخذ (برای مطالعه بیشتر):

۱. محمدباقر حشمت زاده چارچوبی برای تحلیل و شناخت انقلاب اسلامی در ایران مؤسسه فرهنگی دانش واندیشه معاصر، تهران ۱۳۷۸.

۲. نیکی آرکدی ریشه های انقلاب ایران ترجمه عبدالرحیم گواهی دفتر نشر فرهنگ اسلامی تهران ۱۳۷۵.

۳. علی ذوعلم انقلاب و ارزش ها، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی تهران ۱۳۷۹.

۴. علی ذوعلم (به کوشش ، جرعه جاری (مجموعه مقالات ، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی تهران ۱۳۷۷.

۵. نعمت الله باوند

(به نقل از سایت کانون اندیشه جوان)

اولین جرقه انقلاب اسلامی ایران طی چه رویدادی به وجود آمد.

پرسش

اولین جرقه انقلاب اسلامی ایران طی چه رویدادی به وجود آمد.

پاسخ

هر چند در مورد پیشینه تاریخی انقلاب اسلامی و نقطه شروع آن دیدگاه های متفاوتی وجود دارد، اما می توان قیام پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ را به عنوان نقطه آغاز نهضت اسلامی ایران که به انقلاب اسلامی ختم شد به حساب آورد.

جهت آشنایی بیشتر با این حادثه، مطالبی پیرامون آن ذکر می شود (برگرفته از کتاب : انقلاب اسلامی و چرایی و چگونگی رخداد آن نویسنده : جمعی از نویسندگان، صص ۸۰-۸۳ تاریخ نشر : ۱۳۸۲/۱۱/۰۵ - به نقل از سایت تبیان):

در فاصله میان فاجعه مدرسه فیضیه و ماه محرم ۲ فروردین تا ۴ خرداد ۱۳۴۲ مبارزه امام اغلب در قالب صدور اعلامیه های متعدد بود. فرا رسیدن ماه محرم وضعیت را به یک رویارویی گسترده کشانید.

ایام محرم بهترین موقع برای افشای جنایات رژیم و برنامه های ضداسلامی شاه بود. ساواک که از جایگاه ویژه این ماه اطلاع

داشت، پیش از آغاز آن، بسیاری از وعاظ را احضار و آنان را ملزم کرد که در محافل و مجالس:

۱. علیه شاه سخن نگوئید;

۲. علیه اسرائیل مطلبی گفته نشود;

۳. مرتب به مردم نگوئید که اسلام در خطر است.

امـام خمینی (ره) در نشـستی با مراجع و علمای قم، پیشـنهاد کرد در روز عاشورا هریک از آن ها برای مردم و عزاداران حسـینی سخنرانی کرده و از مظـالم و جنایـات رژیم پرده بردارنـد. امام خود نیز علی رغم تهدیـد رژیم، در ساعت ۴ بعدازظهر عاشورای ۴۲ که مصادف با ۱۳ خرداد آن سال بود برای ایراد سخنرانی به طرف مدرسه فیضیه رهسپار شد.

ایشان پس از بیان فجایع دل خراش کربلا، حمله دژخیمان شاه به فیضیه را به واقعه کربلا تشبیه نمود و آن فاجعه را به تحریک اسرائیل دانست و رژیم شاه را دست نشانده اسرائیل خواند:

اسرائیل نمی خواهد در این مملکت علمای اسلام باشند، اسرائیل نمی خواهد در این مملکت احکام اسلام باشد... اسرائیل به دست عمال سیاه خود مدرسه فیضیه را کوبید، ما را می کوبد، شما ملت را می کوبد... برای این که اسرائیل به منافع خود برسد دولت ایران به تبعیت از اغراض و نقشه های اسرائیل به ما اهانت کرده و می کند. (۱)

سپس با اشاره به التزام گرفتن ساواک از وعاظ که به شاه و اسرائیل بدگویی نکرده و نگوئید که اسلام در خطر است اظهار داشت:

تمام گرفتاری ها و اختلافات ما در همین سه موضوع نهفته است... اگر ما نگوئیم اسلام در خطر است آیا در معرض خطر نیست؟ اگر ما نگوئیم شاه چنین و چنان است آیا آن طور نیست؟ اگر ما نگوئیم اسرائیل برای اسلام و مسلمین خطرناک است آیا خطرناک نیست؟ و اصولا چه ارتباطی و تناسبی بین شاه و اسرائیل است که سازمان امنیت می گوید از شاه صحبت نکنید، از اسرائیل صحبت نکنید؟ آیا به نظر سازمان امنیت شاه اسرائیلی است؟ (۲)

سخنان کوبنده و افشاگرانه امام، شاه را بیش از پیش نزد مردم تحقیر و رسوا کرد. دو روز پس از این سخنرانی، در سحرگاه روز ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ امام به دستور شاه در منزل مسکونی خود در قم دستگیر و بلافاصله به تهران آورده شد. وی را نخست در سلول

انفرادی، زندانی و سپس به یک پادگان نظامی که تحت مراقبت کامل بود منتقل نمودند.

به دنبال انتشار خبر بازداشت امام، از نخستین ساعات روز ۱۵ خرداد، اعتراضات گسترده ای در قم، تهران، ورامین، مشهد و شیراز برگزار شد که با شعارهایی بر ضد شاه و در طرفداری از امام همراه بود. مأموران نظامی که در نقاط مرکزی و حساس شهرهای قم و تهران مستقر بودند به روی تظاهرکنندگان آتش گشودند. مردم نیز با چوب و سنگ به دف۰..از خود برخاستند. تظاهرات در آن روز و دو روز بعد نیز ادامه یافت و هزاران نفر از مردم کشته و مجروح شدند. (۳) فجیع ترین حادثه، قتل عام دهقانان کفن پوش ورامینی بود که در پشتیبانی از امام راهی تهران شده بودند. مأموران نظامی در سر پل باقرآباد با آن ها روبرو شده و با سلاح های سنگین آن ها را قتل عام کردند.

پس از فرونشستن قیام، اسدالّله علم ، نخستوزیر، در مصاحبه ای با روزنامه هرالدتریبون در روز ۱۷ خرداد ۴۲ تهدید کرد که امام و برخی دیگر از علما، محاکمه نظامی خواهند شد و ممکن است حکم اعدام آن ها صادر شود. شاه نیز دو روز بعد طی یک سخنرانی بیانات امام و تظاهرات مردم را به تحریک و پول بیگانگان جمال عبدالناصر دانست. (۴) در این راستا رسانه های رژیم ادعا کردند که شخصی به نام عبدالقیس از بیروت با هواپیما وارد فرودگاه مهرآباد شده و در گمرک مهرآباد حدود یک میلیون تومان پول از او به دست آمده و اعتراف کرده است که ناصر این پول ها را برای

افراد معینی در ایران فرستاده است. این ادعا مورد انتقاد بسیاری در داخل و خارج از جمله خیلی از نشریات خارجی واقع شد و رژیم هیچ دلیل و سندی در این خصوص ارائه نکرد.

چند روز پس از دستگیری امام، دهها نفر از مراجع و علمای ایران، به عنوان اعتراض به دستگیری امام و اعلام پشتیبانی از وی، به تهران مهاجرت کردند. بر اثر اعتراض علما و فشار افکار عمومی، سرانجام امام پس از دو ماه بازداشت در پادگانی نظامی، به منزلی در شمال شهر تهران منتقل شد و تحت نظر قرار گرفت. از نخستین ساعات روز بعد مغازه داران تهران و شهرستان ها به مناسبت آزادی نسبی امام، بر سردر مغازه های خود پرچم نصب کرده و چراغانی نمودند و به مردم شیرینی و شکلات دادند.

یک روز پس از انتقال امام ۱۲ مرداد روزنامه های کثیرالانتشار کشور، خبری را به دستور ساواک منتشر کردند تا در نظر مردم چنین وانمود کنند که انتقال امام از زندان به محل جدید به دلیل تفاهمی بوده که میان ایشان و مقامات انتظامی بهوجود آمده است. این خبر چنین بود:

طبق اطلاع رسمی که از سازمان اطلاعات و امنیّت کشور واصل گردید چون بین مقامات انتظامی و حضرات آقایان خمینی، قمی و محلاتی تفاهمی حاصل شد که در امور سیاسی مداخله نخواهند کرد و از این تفاهم اطمینان کامل حاصل گردیده است که آقایان برخلاف مصالح و انتظامات کشور عملی انجام نخواهند داد، لهذا آقایان به منازل خصوصی منتقل شدند. (۵)

این خبر شایعه ای بیش نبود و امام بعداً پس از آزادی کامل و

بازگشت به قم در اولین فرصت طی یک سخنرانی آن را به شدت تکذیب کرد.

شاه که تصور می کرد با سرکوب قیام ۱۵ خرداد، دستگیری امام، کوتاه آمدن برخی از علما و از همه مهم تر شایعه تفاهم، امام را منزوی ساخته است به تدریج در جهت عادی نشان دادن اوضاع حرکت کرد. از این رو اسدالّله علم را در ۱۷ اسفند ۴۲ برکنار ساخت تا وانمود کند او مسبب حوادث اخیر بوده و عزل وی به دنبال تفاهم با امام تحقق یافته است.

اسدالّله علم را در ۱۷ اسفند ۴۲ عزل کرد تا وانمود کند که او مسبب حوادث اخیر بوده و عزل وی به دنبال تفاهم با امام صورت پذیرفته است.

پس از علم، حسنعلی منصور به نخستوزیری رسید. او طی نطقی با تمجید از اسلام، از آن به عنوان «یکی از مترقّی ترین و برجسته ترین ادیان جهان» یاد کرد و بر «مراحم و عطوفت خاص شاه» به مقامات روحانی تأکید نمود. دو روز پس از سخنان منصور، امام بدون اطلاع قبلی در شب ۱۸ فروردین ۱۳۴۳ وارد قم شد و به تدریج مورد استقبال مردم و علما قرار گرفت. در همان روز، روزنامه اطلاعات در مقاله ای تحت عنوان «انقلاب سفید شاه و امریکا» نوشت: «چقدر جای خوش وقتی است که جامعه روحانیّت نیز اکنون با همه مردم، همگام در اجرای برنامه های انقلاب شاه و مردم شده است». امام خمینی در واکنش به این اتهام در ۲۱ فروردین، طی سخنانی مطالب روزنامه اطلاعات را به شدت تکذیب نمود و اظهار داشت:

خمینی را اگر دار بزنند تفاهم

نخواهد کرد... من از آن آخوندها نیستم که در این جا بنشینم و تسبیح به دست بگیرم. من پاپ نیستم که فقط روزهای یکشنبه مراسمی انجام دهم و بقیه اوقات برای خود سلطانی باشم و به امور دیگر کاری نداشته باشم. پایگاه استقلال اسلامی این جاست باید این مملکت را از این گرفتاری ها نجات داد. (۶)

به طورکلی قیام ۱۵ خرداد آثار عمده ای از خود برجای نهاد: نخست، رهبری حرکت های مخالف رژیم را به مذهبی ها منتقل کرد و ملی گرایان و چپی ها را به حاشیه راند. دوم این که کشتار مردم در قیام فوق، چهره مزورانه شاه را که تا آن زمان تقصیرها را به گردن نخست وزیران می انداخت افشا نمود و انقلابیان پس از آن به راههای اصلاح طلبانه پشت کرده، سرنگونی نظام سلطنتی را خواستار شدند. سوم این که از آن پس طرد همه قدرت های بیگانه از ایران مورد توجه قرار گرفت و سرانجام، قیام ۱۵ خرداد نقطه آغاز نهضت بازگشت به خویشتن در کشور شد. از آن پس انجمن های اسلامی در نقاط مختلف پدید آمدند و جو غیراسلامی در دانشگاهها و دیگر مجامع به آرامی شکسته شد. (۷)

پی نوشت ها :

۱. صحیفه نور ، ج ۱، صص ۹۴ ۹۱.

۲. همان .

۳. حدیث انقلاب ، جستارهایی در انقلاب اسلامی، صص ۲۲۸ ۲۲۷.

۴. جمال عبدالناصر در آن زمان به دلیل همکاری شاه و اسرائیل، روابط خصمانه ای با شاه داشت.

۵. رجبی، پیشین ، ص ۲۰۱.

۶. صحیفه نور ، ج ۱، ص ۱۰۱ ۹۸.

۷. مصطفی ملکوتیان،

بررسی مقایسه ای چرایی و چگونگی وقوع انقلاب های فرانسه، روسیه و ایران، پایان نامه دکترای علوم سیاسی، ص ۱۸۳.

سرعت پاسخ دهی از انتظارات پرسشگران است. خواهشمند است با اولویت بندی و پیرایش سؤالات، ما را یاری کنید (در هر نامه بیش از ۵ سؤال مطرح نفرمایید) بدیهی است با ارتباط مکرر، پاسخ گوی دیگر پرسش های شما خواهیم بود

به چه دلیل ادعا می کنید که انقلاب اسـلامی ایران متأثر از قیام امام حسین(ع) و فرهنگ عاشورا است؟ نقش آن در پیدایش، پیروزی و تداوم انقلاب اسلامی چیست؟

پرسش

به چه دلیل ادعا می کنید که انقلاب اسلامی ایران متأثر از قیام امام حسین(ع) و فرهنگ عاشورا است؟ نقش آن در پیدایش، پیروزی و تداوم انقلاب اسلامی چیست؟

پاسخ

از دیدگاه بسیاری از اندیشمندان و متفکرانی که در زمینه تبیین علل و عوامل پیروزی انقلاب اسلامی ایران، نظریه پردازی نموده اند، عامل مذهب از قوی ترین و اصلی ترین عواملی است که در پیدایش و پیروزی انقلاب اسلامی نقش بسزایی ایفا نموده است.به عنوان نمونه ر.ک: زنجانی، عمید، انقلاب اسلامی ایران و ریشه آن؛ روحانی، سید حمید، ل نهضت امام خمینی(ره)؛ محمدی، منوچهر، تحلیلی بر انقلاب اسلامی؛ دوانی، علی، نهضت روحانیون ایران؛ کدیور، جمیله، رویارویی انقلاب اسلامی ایران و آمریکا و ... .

میشل فوکو فیلسوف مشهور فرانسوی و نظریه پرداز پست مدرنیسم، در تحلیل و بررسی عوامل انقلاب اسلامی از «معنویت گرایی سیاسی» نام می برد. به نظر او، روح انقلاب اسلامی در این حقیقت یافت می شود که ایرانیان از خلال انقلاب خود در جست و جوی ایجاد تحوّل و تغییر در خویش بودند. هدف اصلی آنان ایجاد یک تحول بنیادین در وجود فردی و اجتماعی، حیات اجتماعی و سیاسی و در نحوه تفکر و شیوه نگرش بود... آنان راه اصلاح را در اسلام یافتند. اسلام برای آنان هم دوای درد فردی و هم درمان بیماری ها و نواقص جمعی بود.میشل فوکو، ایرانی ها چه رؤیای در سر دارند؟ ترجمه حسین معصومی همدانی.

آصف حسین در کتاب «ایران اسلامی: انقلاب و ضد آن» بر این نکته تأکید دارد که باید مطالعه انقلاب با توجه به عنصر ایدئولوژی، نقش اپوزیسیون اسلامی، مشروعیت، آموزش ها و خصوصاً رهبری صورت گیرد.به نقل از ضیافت های نظری بر انقلاب اسلامی «مجموعه

مقالات» عبدالوهاب فراتی، ص ۲۹۷. حامد الگار نیز در کتاب «ریشه های انقلاب اسلامی»؛ سه عامل «تشیع، رهبری امام خمینی(ره) و طرح اسلام به عنوان یک ایدئولوژی» را به عنوان ریشه های انقلاب مطرح می کند.همان.

از سوی دیگر مروری بر ادبیات سیاسی رایج در روند وقوع انقلاب اسلامی، شعارها، سخنرانی ها و بیانیه های انقلابیان و رهبران نهضت، بیانگر این واقعیت است که از میان عناصر مذهبی، «فرهنگ عاشورا و نهضت امام حسین(ع)»، نقش بسزایی در این زمینه ایفا نموده است. مؤلفه های فرهنگ و تعالیم عاشورا عبارت اند از:

۱. فرهنگ شهادت،

۲. فرهنگ مبارزه مستمر حق با باطل،

۳. فرهنگ طاغوت ستیزی و طاغوت زدایی،

۴. اصل پیروی از رضای خدا و مصالح مسلمین،

۵. فرهنگ پیشگیری از جرم و فساد قبل از وقوع آن در فرهنگ نظارت عمومی و امر به معروف و نهی از منکر.هاشم هاشم زاده هریسی، اصول فرهنگ و تعالیم عاشورا، چکیده مقالات کنگره بین المللی امام خمینی(ره) و فرهنگ عاشورا؛ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، ص ۱۸۹.

این مؤلفه ها در پیدایش و پیروزی انقلاب اسلامی، نقش و تأثیر بسزایی داشته و حفظ و تداوم انقلاب اسلامی نیز در گرو حرکت در این چارچوب می باشد. اکنون جهت آگاهی بیشتر بحث را در چند محور با کمی تفصیل بیشتر پی می گیریم:

یک. تأثیر فرهنگ عاشورا در پیدایش انقلاب اسلامی

۱. تأثیر بر اهداف و انگیزه های انقلابیان

هدف و انگیزه مردم ایران از انقلاب اسلامی، نابودی ظلم، استبداد و استکبار و بر پایی حکومت عدل الهی و اجرای احکام اسلامی به عنوان «معروف» و جلوگیری از وابستگی به اجانب و بیگانگان به عنوان «منکر» بود. اینها همان انگیزه و هدف امام حسین(ع) از قیام عاشورا

بود آنجا که می فرماید: «انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدّی ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدّی و ابی علی ابن ابی طالب(ع)» .

اگر یزید بن معاویه تجاهر به فسق و فجور داشت، خاندان پهلوی نیز همان گونه عمل می کردند و به عنوان نمونه باید گفت: اسلام زدایی را تا آنجا رساندند که به طور رسمی تاریخ هجرت پیامبر اکرم(ص) را به تاریخ شاهنشاهی تبدیل کردند: امام راحل(ره) درباره تأثیر عاشورا بر اهداف و انگیزه های انقلاب اسلامی می فرماید: «حضرت سید الشهدا به همه آموخت که در مقابل ظلم، در مقابل ستم، در مقابل حکومت جائر چه باید کرد»قیام عاشورا در کلام و بیان امام خمینی(ره)، ص ۵۵..

برخی از علمای اسلامی بر این عقیده اند که مهم ترین انگیزه امام حسین(ع) از این قیام، ایجاد حکومت اسلامی بوده است. امام خمینی(ره)، در این زمینه می فرماید: «زندگی سیدالشهدا، زندگی حضرت صاحب(ع)، زندگی همه انبیای عالم، همه انبیا – از اول، از آدم تا حالا ـ – همه شان این معنا بوده است که در مقابل حکومت جور، حکومت عدل را می خواستند درست کنند».همان، ص ۳۸.

ازاین رو یکی از مهم ترین شعارهای انقلابیون انقلاب، این بود:

«نهضت ما حسینیه، رهبر ما خمینیه»

۲. تأثیر بر رهبری انقلاب

وجود رهبری حسین گونه همچون امام خمینی(ره)، یکی از مهم ترین تأثیرات نهضت عاشورا در پیدایش انقلاب اسلامی بود.

مردم ایران، صلابت، شهامت، شجاعت، قاطعیت، سازش ناپذیری و روح حماسی حضرت امام حسین(ع) را در شخصیت امام خمینی(ره) متجلی می دیدند و شرایطی که امام حسین(ع) برای رهبر و حاکم جامعه اسلامی توصیف می نمود، در او می یافتند.

شعار انقلابیان «خمینی، خمینی تو وارث حسینی» مبیّن این امر است.

۳.

تأثیر بر شیوه مبارزه

در فرهنگ مکاتب مادی نبایـد مشت به نبرد با درفش برود؛ اما مردم ایران تحت تأثیر نهضت عاشورا، روحیه شـهادت طلبی امام حسـین(ع) و اصـحابش را در خاطره ها مجدداً تکرار می کردند. هنگامی جوانان انقلابی با شعارهای «اللّه اکبر» و «توپ، تانک، مسلسل، دیگر اثر ندارد ...» با تانک ها و مسلسل های رژیم ستم شاهی مقابله می نمودند، امام راحل می فرمود:

«کیفیت مبارزه را اینکه قیام در مقابل یک حکومت قلدری که همه جا را در دست دارد، با یک عده معدود باید چه طور باشد، اینها چیزهایی است که حضرت سیدالشهدا به ملت آموخته است».صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۵۶.

مردم از فرد ستیزی به دور بوده و تحت تأثیر رأفت اسـلامی و با الهام از سـیره امام حسـین(ع) با دشمنان خود (مانند حر بن یزید ریاحی و ...) با شعار «گل در مقابل گلوله»، فریاد می زدند: «ارتش ایران حسینی شده، رهبر ایران خمینی شده».

کواکیان، مصطفی، هفت قطره از جاری زلال اندیشه امام خمینی(ره)، ص ۲۲۹.

۴. تأثیر از طریق ایام و اماکن عزاداری

ایام عزاداری امام حسـین(ع) و اماکن – از قبیل مساجد، تکایا و خیمه های عزاداری امام حسین(ع) – به عنوان مهم ترین زمان و مکـان برای فعالیت نیروهای انقلاب و بیـداری مردم از مفاسـد حکومت پهلوی و سازمان دهی آنان برای راهپیمایی، تظاهرات و فعالیت های انقلابی، محسوب می گردید.

اساساً در طول دو ماه محرم و صـفر در سال اوج گیری انقلاب اسـلامی، نقطه اوج آن؛ یعنی، همان تاسوعا و عاشورای حسـینی بود که به کلی پایه های اسلامی رژیم ستم شاهی لرزید.

سران سـاواک در تحلیـل هـای درون سازمـانی خود گفته بودنـد: اگر ما بتوانیم ماه محرم را به خوبی پشت سـر بگـذاریم، رژیم پهلوی

مانـدنی است و همه دیدیم که بعد از اربعین حسـینی در سال ۱۳۹۹ ه.ق رژیم ۲۵۰۰ سـاله شاهنشاهی در کمتر از یک ماه ساقط شـد.راهپیمایی عظیم مردم ایران در روز اربعین برابر با ۲۹/۱۰/۱۳۵۷ بود که پس از ۲۳ روز (در ۲۲/۱۱/۱۳۵۷) انقلاب اسلامی پیروز شد.

دو. تأثیر فرهنگ عاشورا در پیروزی انقلاب اسلامی

بـا مروری بر مقـاطع سـرنوشت سـاز در پیروزی انقلاـب اسـلامی، مشـخص می شود که نقطه آغـازین آنهـا از ایام عزاداری امام حسین(ع) و با الهام از آموزه های نهضت عاشورا بود:

۱. قیام ۱۵ خرداد – که نقطه عطفی در تاریخ انقلاـب شـمرده می شود – به دنبـال سـخنرانی شدیـداللحن حضـرت امام(ره) در بعدازظهر عاشورا (۱۳ خرداد ۱۳۴۲) به وقوع پیوست. ایشان در مورد قیام ۱۵ خرداد فرمود:

«ملت عظیم الشأن در سالروز این قیام فاجعه انفجارآمیزی که مصادف با ۱۵ خرداد ۴۲ بود، با الهام از عاشورا آن قیام کوبنده را به بار آورد. اگر عاشورا و گرمی و شور انفجاری آن نبود، معلوم نبود چنین قیامی بدون سابقه و سازماندهی، واقع شود».صحیفه امام، ج ۱۶، ص ۲۹۰.

۲. ۱۷ شـهریور نیز یکی از مقاطع مهم انقلاب بود که تحت تأثیر عاشورا و فرهنگ آن شـکل گرفت: «۱۷ شهریور مکرر عاشورا و میـدان شـهدا مکرر کربلا و شـهدای ما مکرر شـهدای کربلا و مخالفان ملت ما مکرر یزیـد و وابسـتگان او هسـتند».همان، ص ۳۴۶.

۳. اعلامیه تاریخی امام خمینی(ره) در روز ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ مبنی بر شکسـتن کودتا و حکومت نظامی رژیم – که تصمیم داشتند رهبران اصـلی انقلاـب را دسـتگیر کرده، و به زعم خویش به انقلاـب برای همیشه پایـان دهنـد – عملاًـ نوعی حماسه عاشورایی محسوب می شد.

مردم تحت تأثیر

اعلامیه و فرمان حسین زمان خویش، به خیابان ها ریخته و توطئه های رژیم را درهم شکستند.

امام راحل(ره) در این زمینه می فرماید:

«اگر قیام حضرت سیدالشهدا(ع) نبود، امروز هم ما نمی توانستیم پیروز بشویم. تمام این وحدت کلمه ای که مبدأ پیروزی ما شد، برای خاطر این مجالس عزاداری مجالس سوگواری و این مجالس تبلیغ و ترویج اسلام شد».صحیفه امام، ج ۱۶، ص ۳۴۶.

سه. تأثیر فرهنگ عاشورا بر حفظ و تداوم انقلاب اسلامی

فرهنگ عاشورا نه تنها عامل پیدایش اصل انقلاب و زمینه ساز پیروزی آن در مراحل مختلف بوده است؛ بلکه همین فرهنگ عامل اساسی حفظ و تداوم انقلاب اسلامی نیز محسوب می گردد.

اگر انقلاب اسلامی بخواهد بر مبنای آن فرهنگی که شکل گرفته است تداوم یابد؛ باید توجه مستمری به همان فرهنگ داشته باشد: روحیه شهادت طلبی، آزادگی و شرف، عزت نفس، مبارزه با فروع ظلم و ستمگری، مخالفت با تخطّی از احکام اسلام و ... در عرصه های مختلف سیاست خارجی و روابط با دیگر کشورها و نیز عرصه سیاست داخلی – از سیاست گذاری در ابعاد مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و غیره گرفته تا بخش های اجرایی و ... .

همه باید پایبند به آموزه های نهضت امام حسین(ع) و فرهنگ عاشورا باشند. اگر انقلاب اسلامی توانسته است از کلیه توطئه ها جان سالم به در برد؛ اگر جنگ تحمیلی هشت ساله – که از سوی تمامی قدرت های جهانی پشتیبانی می شد – نتوانست این انقلاب مردمی و اسلامی را از پای درآورد؛ اگر تهدیدهای دشمنان اسلام، امپریالیسم تبلیغاتی، محاصره اقتصادی، کودتای نظامی و ... هیچ کدام کوچک ترین خللی در عزم و اراده نظام اسلامی وارد نکرده است، همه و همه به دلیل همان فرهنگ عاشورایی

ملت ایران بوده است.هفت قطره، همان، ص ۲۳۵.

امام خمینی(ره) در این زمینه می فرماید:

«این محرّم را زنده نگه دارید. ما هر چه داریم از این محرم است. از این قتل سیدالشـهدا است و شهادت او است. ما باید به عمق این شـهادت و تـأثیر این شـهادت در عالم برسیم و توجه کنیم که تأثیر او هم امروز هم هست. اگر این مجالس وعظ و خطابه و عزاداری و اجتماعات سوگواری نبود، کشور ما پیروز نمی شد. همه در تحت بیرق امام حسـین(ع) قیام کردند. الان هم می بینید کـه در جبهـه هـا وقتی کـه نشـان می دهنـد آنهـا را، همـه بـا عشـق امـام حسـین(ع) اسـت کـه دارنـد جبهـه هـا را گرم نگه می دارند».صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۵۸.

ایشان در جای دیگر می فرماید:

«فداکاری حضـرت سیدالشـهدا(ع) است که اسـلام را برای ما زنده نگه داشـته است ... باید بدانید که اگر بخواهید نهضت شـما محفوظ بمانـد، باید این نهضت ها را حفظ کنید».همان، ج ۱۵، ص ۳۳۱ و ۲۳۰ و جهت مطالعه درباره تأثیرات فرهنگ عاشورا بر انقلـاب اسـلامی ر.ک: فراتی، عبـدالوهاب، ضـیافتی نظری بر انقلاب اسـلامی (مجموعه مقالات)، ص ۹۱؛ فصلنامه حکومت اسلامی، سال هشتم، شماره اول بهار ۸۲، (ش ۲۸)، ص ۳۹۶.

رابطه اسلام و انقلاب ایران را چگونه می بینید؟

پرسش

رابطه اسلام و انقلاب ایران را چگونه می بینید؟

پاسخ

اسـلام و انقلاب از همان آغاز رابطه ی ناگسستنی داشته اند و اساساً ماهیت انقلاب ما اسلامی است و اسلام مهمترین انگیزه یی است که انقلاب را بوجود آورد و در نهایت هم همین عامل باعث پیروزی انقلاب شد.

« بخش پاسخ به سؤالات »

بعضـی از مخالفین انقلاب اسلامی ایران در گوشه و کنار اشکالاتی می کنند و از جمله بهانه هایی که می تراشند این است که می گویند: حرکتهای انقلابی به منظور اصـلاحات و پدید آوردن حکومت عادلانه با اعتقاد به ظهور مهدی(ع) نمی سازد، زیرا این قسم اصلاحات از انفجار جهانی

پرسش

بعضـی از مخالفین انقلاب اسـلامی ایران در گوشه و کنار اشـکالاتی می کنند و از جمله بهانه هایی که می تراشند این است که

می گوینـد: حرکتهای انقلابی به منظور اصـلاحات و پدید آوردن حکومت عادلانه با اعتقاد به ظهور مهدی(ع) نمی سازد، زیرا این قسم اصلاحات از انفجار جهانی، که زمینه ساز ظهور آن حضرت است جلوگیری می کند. لطفاً پاسخ را بیان فرمایید؟

پاسخ

این شـبهه تازگی ندارد و ابتکار خود این افراد نیست، بکله یکی از اصول فلسـفه مارکس است و اگر کسـی بخواهد به آرای او آشـنایی پیـدا کند باید به کتبی که درباره دیالکتیک{۱} نوشـته شده، مراجعه نماید؛ مارکسـیتها می گویند کورک (دمل)، هر قدر فسادش زیادتر باشد زودتر دهن باز می کند، و منفجر می شود، پس در جامعه نیز برای به وجود آمدن انقلاب، باید فساد را بیشتر کرد؛ و من بیـاد دارم که در زمان مصـدق، روزی در میـدان بزرگ همـدان به فقیری که اظهار حاجت می کرد مختصـری کمک کردم چنـد نفر جوان دبیرسـتانی نزدیک آمدند و اعتراض کردند که چرا به این فقیر کمک کردی؟ گفتم: این برادر من است، فقیر است، گرسـته است، چرا کمـک نکنم؟ گفتنـد: «برای این نبایـد کمـک کنی تا مردم از شـدت فقر و بیچارگی بجان بیاینـد، و انقلاـب کمونیستی زودتر صورت بگیرد، و تو با همین کمک خود، و به همین مقـدار، انقلاب را عقب انـداختی». این فکر غلـط در بین افراد معتقـد هم رخنه کرده و می گوینـد: اصـلاحات از انقلاـب جهـانی امـام زمـان(ع) جلـوگیری می کنـد و پاسـخی که از نظر خواننـده می گـذرد برای همین افراد معتقـد و متـدین است، نه برای آنهایی که برای خود فلسـفه ای و اصول عقاید

جداگانه ای دارند، آنها وجود خدای تعالی را منکرند، تا چه رسد به مسأله مورد بحث که منشأش یکی از کلمات رسول خدا(ص) است، که فرموده:

«یملا الله به الارض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً». {۲}

مهدی(ع) زمین را پر از عدل و داد می کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد/

و اینک پاسخ به این شبهه:

اولاً: رسول خدا(ص) همان طور که در ترجمه کلامش ملاحظه گردید، نفرموده که علت ظهور مهدی(ع) پر شدن زمین از ظلم و جور است، تا کسی توهم کند پس برای زودتر شدن آن ظهور، زمین را زودتر پر از ظلم و جور کنیم! بلکه فرموده است که ظهور آن جناب نشانه ای دارد و آن این است که در زمانی واقع می شود که دنیا پر از جور شده باشد البته در سایر کلمات آن جناب و ائمه معصومین(علیهم السلام) نشانه های دیگر نیز ذکر شده است/

ثانیاً: بفرض که ظلم و فساد علت حرکت انقلابی آن حضرت باشد ما مأمور پدید آوردن این علت نیستیم. آنچه ما بدان مأموریم اصلاح خود به وسیله عمل به دستورات اعتقادی؛ اخلاقی و عملی اسلام، و احتراز و دوری از گناهان، و نیز اصلاح حال جامعه خود از راه امر به معروف و نهی از منکر است. ما موظفیم حدود و احکام اسلامی را در جامعه خود جاری کنیم، و یقین داریم که خدای تعالی و رسول خدا و ائمه معصومین(علیهم السلام) راضی نیستند که حدود احکام الهی تعطیل شود؛ در هر دوره ای که زمینه را برای بر قرار ساختن حکومت اسلامی فراهم دیدیم، تکلیف الهی به گردن ما می آید و باید این

کار را بکنیم، تا بتوانیم حدود الهی را جاری سازیم/

بله؛ اگر در مردم چنین زمینه ای فراهم نبود. باید امر به معروف و نهی از منکر را در افراد جامعه جاری سازیم، اگر آن هم فراهم نبود حداقل باید در دل خود از اعمال زشت تنفر داشته باشیم، و اما اینکه خدای تعالی چه می کند، و چه زمانی به مهدی(ع) اجازه خروج می دهد؟ به ما ارتباطی ندارد، و حرام خدا را برای ما حلال نمی کند/

و نمی توانیم بگوییم که همه آیات و روایاتی که ما را از ظلم و سایر گناهان نهی می کند، و همه آیات و روایاتی که ما را به عمل به واجبات و از آن جمله امر به معروف و نهی از منکر دعوت می کند از کار افتاده، دیگر عمل به آنها واجب نیست، برای اینکه اگر عمل به آن برای ما واجب نباشد، برای مسلمانان صدر اول نیز واجب نبود، بنابراین هنگامی که ظهور مهدی(ع) در همان صدر اول اسلام به وسیله رسول خدا(ص) پیشگویی گردید، مسلمانان صدر اول هم باید به جان احکام اسلامی افتاده، همه را از کار می انداختند و ظلم و ستم را گسترش می دادند، تا ظهور صورت بگیرد/

اگر این منطق درست است پس اصلاً چرا قرآن نازل شد، و چرا این همه روایات در تربیت ما صادر شد؟! خوب بود پیامبر اسلام بعد از بعثتش فقط یک پیشگویی می کرد، و برای تحقق آن پیشگویی به مردم شفارش می فرمود که هرچه می توانند ظلم را بیشتر گسترش دهند، تا منجی جهان زودتر ظهور کند، دیگر چه احتیاجی به این همه دستورالعمل برای اصلاح عقاید و اصلاح عمل و اصلاح جامعه داشت

بلکه به جای این همه دستورات باید راه گسترش فساد را به بشر آموخت تا زمینه ظهور جناب زودتر فراهم شود. کدام عاقلی است که به خود اجازه چنین سخنی بدهد، و یک پیشگویی را ناسخ تمامی احکام الهی بداند؟!

ثالثاً: مگر فقط حدیث مورد بحث؛ پیشگویی شده است مگر پیشگویی نکردند که: «بزودی در امت اسلام مردمی وارسته و متدین پدید می آیند که دین خدا را نگه می دارند، مثل این که آتش را در کف دست نگه بدارند»/

و مگر پیشگویی نکرده اند که:«مردمی به اسلام در می آیند که نه پیامبر اسلام را دیده اند و نه اوصیای آن جناب را» چرا ما نکوشیم از این دسته باشیم/

از اینهایی که رسول خدا(ص): «سلام مرا به آنها برسانید»/

رابعاً: مگر ظهور ولی عصر – صلوات اللهعلیه تنها برای مردم ایران است که اگر در آنجا اصلاحاتی صورت بگیرد ظه ور را عقب بیندازد/

علاوه بر این مگر اصلاحات ظاهری و تغییر رژیم در ایران چند در صد در اصلاح حال مردمش موثر است؟ صرف این که رژیم عوض شودمادامی که مردم نخواهند خود را اصلاح کنند ثمری ندارد در چنین فرضی تغییر رژیم تنها اثری که دارد این است که حجت خدا را بر مردم تمام می کند، آن روز که رژیم طاغوتی بود مردم بهانه ای داشتند، می توانستند در پلسخ خدای تعالی و باز خواستهایش عرضه بدارند که: ما در زمین مستضعف بودیم، جو جامعه به ما اجازه نمی داد آن طوری که باید برای اصلاح خود از دین برخوردار شویم، و تا اندازه ای هم عذرشان موجه بود، چون می بینیم اسلام جو جامعه را مورد توجه قرار داده،/

احکام بسیاری در اصلاح حال جامعه صادر فرموده،

و احکامش را منحصر در وظایف فردی نکرده، و صحیح هم همین است، عقل نیز همین را می گوید؛ چون فرد هرقدر هم در تربیت خود به وسیله عمل به احکام اسلام مراقبت به خرج دهد، اگر جو جامعه - به خاطر فسادش - مساعد نباشد بالاخره یا او را در خود مستهلک نموده و یادق کشش می کند/

فی المثل وضع فرد تأثیری که محیط در او می گذارد مانند وضع ماهی قزل آلا و دریای شور است، همان طور که قزل آلا نمی تواند در دریای شور ادامه حیات دهد، فرد صالح هم نمی تواند در محیط فاسد آن طور که باید رشد کند، پس اگر احکام فردی اسلام پنجاه درصد در اصلاح حال آدمی اثر دارد احکام اجتماعیش نیز پنجاه درصد اثر می گذارد، و تغییر رژیم طاغوتی و برپاکردن حکومتی اسلامی تنها آن پنجاه در صدرا تأمین می کند و پنجاه درصد دیگر را باید خود مردم تأمین کنند که البته تأمین آن یعنی عمل کردن به همه دستورهای اخلاقی و عملی دین کار هر کسی نیست؛ تنها عده کمی - که خدا تأییدشان کرد - می توانند چنین باشند، همچنان که دیدیم در زمان رسول خدا(ص) از دوازده هزار صحابی آن جناب، تنها چند نفری به طور کامل تربیت شده بودند و توانستند بعد از رحلت آن جناب از صراط مستقیم منحرف نگردند/

آری، به صرف برقرار شدن نظام حکومت اسلامی و به محض برپاشدنش انتظار نمی رود که تک تک افراد اصلاح بشوند/

بنابراین ما درباره ظهور ولی عصر(ع) وظیفه ای نداریم و دیر یا زود بودنش بدست خدای تعالی است، وظیفه ای که در این بین به عهده ماست، این است که برپایی

چنین حکومتی را آرزومند و منتظر باشیم: و معلوم است که اگر چنین حالتی در ملتی پیدا شود، دو نتیجه خواهد داشت:

اول آنکه: چنین افرادی (منتظران) مراقب گفتار و کردار خود خواهند شد و از کارهایی که مناف با این انتظار و آرزوست، اجتناب خواهند کرد، همچنان که بیمار منتظر شفا، از ناپرهیزی اجتناب می کند/

دوم آنکه: تحمل آنها در برابر ظلم و نابسامانی کمتر خواهد شد، به این معنا که در نظر آنها گناه به صورت کریسه و منفوری که دارد، جلوه می کند و زشت را آن چنان که هست می بینند، عادت و یا تبلیغات نادرست نمی تواند درک آنها را درباره زشتی ها تغییر دهد، و دشمن نمی تواند به آسانی مغز ایشان را شستشو دهد؛

در نتیجه، چنین ملتی زنجیر اسارت را زودتر پاره می کنند/

همچنان که دیدیم در بین همه کشورهای اسلامی تنها کشوری و مردمی توانستند خود را از اسارت آمریکا برهانند و رژیم طاغوتی چندین ساله را واژگون سازند که به اصل انتظار معتقد بودند/

اگر گفته شود علت پدیدن آمدن انقلاب اسلامی ایران: و پیروزی آن، وجود مرد بزرگی چون آیْالله العظمی امام خمینی دام الله بقائه بود که با علم وافر، رهبری داهیانه، حسن نیت و خلوص در بندگی خدای عزوجل توانست جانی تازه و روحی پرخاشگر در کالبدبی جان مردم مسلمان بدمد، و پیدایش این انقلاب اثر انتظار نبود/

در پاسخ می گوییم: بخش اول سخن شما درست است و واقعیت هم همین است، اما وجود این مرد بزرگ هم یکی از برکات مکتب تشیع می باشد که انتظار فرج، یکی از فروعات آن مکتب است/

و همچنین در اینجا می گوییم انتظار فرج مانند همه معارف دین

مراتبی دارد و کسی که به پیروی مکتب تشیع، منتظر فرج است به هیچ حد و مرتبه ای از فرج قانع نمی شود/

آن روز که طاغوت بر او حکومت می کرد و در عین حال از تشیع و دین دم می زد، شیعه و پیرو مکتب امیرالمؤمنین(ع) ناراضی و منتظر فرج بود، امروز هم که حکومت اسلامی برپا شده است باز هم قانع نیست، چون مرحله بالاتری از فرج را طالب است اگر از این هم اسلامی تر شود، باز ناراضی است، و همچنان نارضایتی او و انتظار فرجش ادامه دارد تا حکومت مهدی(ع) قانعش کند/

و اگر کسی و یا مردمی پیرو این مکتب نباشند انتظار فرج برای آنها مفهوم ندارد، کسانی که جز شکم و شهوت و پول و جاه چیزی نمی فهمند مثلشان مثل کرمی است که در لجن می افتد/

او مولود محیط لجن است، فرج او همین است که در لجن بماند/

حجْالاسلام و المسلمین امامی کاشانی، در خطبه نماز جمعه تهران همین شبهه را پاسخ دادند، ایشان در ضمن سخنانش (که من خلاصه ای از آن را برای شما نقل می کنم)/

حدیثی از کتاب «کامل مبرد»/

یکی از علمای اهل سنّت – نقل کرد که درج آن را در اینجا مناسب و لازم دیدم و آن این بود که:

«روزی اشعث بن قیس وارد مسجد کوفه شد و دید که امیرالمؤمنین(ع) بر منبر است، و عجم ها پیرامون منبر را گرفته اند رو کرد به امیرالمؤمنین(ع) و به عنوان توهین به عجم ها گفت اینها کیستند که تو دور خود جمع کرده ای؟

حضرت خطابی به وی کرد (که از آن برمی آید، اشعث مردی شکم گنده بوده است) و فرمود: همین عجم ها هستند که روزی شما را به منظور

برگرداندن به سوی اسلام خواهند زد، همان طور که شما (عربها) در صدر اسلام آنان را برای دعوت به آن زدید». {۳}

وزهی افتخار بر ما پیروان اهل بیت که از مکتبی پیروی می کنیم که امامش در چهارده قرن قبل، از وضع امروز ما خبر داده است که برای دعوت عرب، به بازگشت به اسلام، رو در روی او ایستاده، در هر روز دهها شهید تقدیم اسلام می کنیم/

[۱].نظیر کتاب پاسداری از سنگرهای ایدئولوژیک، شماره ۶، مؤسسه در راه حق و اصول دین/

[۲].ینابیع المودّة، ص ۴۸۸/

[۳].الغارات، ج ۲، ص ۴۹۸/

آیا مطبوعات می توانند در روند اصلاح طلبی مؤثر باشند؟

پرسش

آیا مطبوعات می توانند در روند اصلاح طلبی مؤثر باشند؟

پاسخ

واژه اصلاح نقطه مقابل فساد است و اگر مطبوعات در راستای تحقق آرمانهای اسلامی و اجرای حدود و قوانین الهی گام بردارند و زمینه ساز اصلاحاتی که مورد نظر قرآن مجید و اهل بیت عصمت و طهارت است، باشند، تأثیر زیادی در جامعه خواهند داشت. البته بدیهی است که هر تغییر وضعیتی را اصلاح طلبی نمی گویند. بلکه تغییراتی که خداوند متعال و پیامبران الهی و اولیای معصوم از آن خشنود هستند، ملاک اصلاح است که در مقابل آن افساد قرار دارد که شامل لجام گسیختگی در عرصه های گوناگون فکری و عملی می باشد؛ تاخت و تاز به مبانی و اصول اصیل اسلامی و معارف و احکام الهی نیز رواج فحشا، بی بند و باری و ابتذال و تن دادن به زندگی پست حیوانی مصداق افساد است هر چند تحت عنوان اصلاح و آزادی فکر، اندیشه، عمل و نظایر آن مطرح گردد. بر این مبنا مطبوعاتی که مقید به اصول و شرایط یاد شده باشند در روند اصلاحات و اصلاح موثر می باشند.

با توجه به مطالب یاد شده می توان موارد زیر را به اختصار جزو شرایط مطبوعات اصلاح طلب دانست:

۱ – توجه به مصالح و منافع عمومی و پرهیز از منافع شخصی؛

۲ – اخلاص در نگارش؛ امام خمینی در این باره می فرماید: «در نوشته هایتان به خدا توجه داشته باشید. بدانید که این قلم که در دست شماست، در محضر خداست و اگر هر کلمه ای نوشته شود، بعد سؤال می شود که چرا این کلمه نوشته شده است» {۱}.

۳ – آزاد اندیشی و پرهیز از منافع جناحی و خطوط فکری خاص؛ امام خمینی(ره) در

این باره نیز می فرمایند: صرف بدون اتکا به مبنای صحیح در مقطع کنونی به طور جدّ از همه گویندگان و دست اندرکاران و مسؤولین کشور و مدیران رسانه ها و مطبوعات می خواهم که خود را از معرکه ها و معرکه آفرینی ها دور کنند و مواظب باشند که ناخودآگاه

---

[۱]. صحیفه نور، ج ۱۳۷ ص ۲۵۳.

لطفاً قضیه کوی دانشگاه تهران را توضیح داده و اهداف منافقین را شرح دهید.

پرسش

لطفاً قضیه کوی دانشگاه تهران را توضیح داده و اهداف منافقین را شرح دهید.

پاسخ

در ۱۸ تیرماه سال ۱۳۷۸ قضیه کوی دانشگاه و جریانهای پیرامون آن رخ داد. مقدمه و زمینه این حوادث تصویب کلیات طرح مطبوعات بود که این طرح از حضور قلم به دستان ضد انقلاب و معاند با نظام مقدس جمهوری اسلامی در مطبوعات جلوگیری می کرد. عوامل ضد انقلاب – اعم از داخلی و خارجی – به این بهانه تصمیم گرفتند در کشور بحران ایجاد کنند. از این رو پس از تعطیلی روزنامه سلام – که در همین ایام صورت گرفت – و جریحه دار شدن احساسات دانشجویان معاندان از این قضیه سوء استفاده کردند و با همکاری یکی از تشکلهای دانشجویی و با سازماندهی یک تحصن و تجمع، اعتراض خود را نسبت به این قضیه اعلام کردند.

اما متأسفانه مهار و کنترل این حرکت از دست آن آنها خارج شد و به سرعت تحت فرماندهی و نظارت عناصر غریبه و مشکوک و ضد انقلاب قرار گرفت. بر این اساس، طرفداران نهضت آزادی و جبهه ملی، کنترل اوضاع را از دست دانشجویان گرفتند و این حرکت را به یک اقدام تشنج آفرین علیه امنیت کشور مبدل ساختند. در پی بروز این اعتراضها به خیابانهای مجاور دانشگاه کشیده شد تنی چند از سربازان نیروی انتظامی توسط اغتشاش کنندگان به گروگان گرفته شند، هم چنین آشوب گران در خیابانها به اموال عمومی و خصوص و اماکن مقدسه خساراتی وارد کردند. آتش زدن آمبولانس، حمله به مسجد آیت اله گلپایگانی، آتش زدن اتوبوس شرکت واحد و ضرب و شتم خانمهای چادری از جمله اقدامات ضد انسانی آنها بود.

به دنبال

این قضایا، قضیه کوی دانشگاه پیش می آید که نیروهای انتظامی شبانه وارد کوی دانشگاه می شوند و گروهی از دانشجویان را مورد ضرب و شتم قرار می دهند. این امر موجب نگرانی و جریحه دار شدن تمامی دلسوزان انقلاب شد به طوری که رهبر معظم انقلاب نیز این عکس العمل را تقبیح کردند.

اما دشمنان انقلاب پس از وقوع این حادثه تلخ با نفوذ به جمع دانشجویان دست به حرکتهایی زدند و با توهین به مقدسات اسلام و انقلاب، حرمتها را شکستند و با این حرکت پلید و شیطانی خود قلب هر ایرانی متعهد و انقلابی را جریحه دار کردند، هدف آنها این وبد که از این طریق امنیت جامعه و وحدت ملی را از بین ببرند و زمینه بازگشت آمریکا را به این سرزمین مقدس فراهم کنند. بر این اساس، عده ای از این افراد پس از دستگیری به مقاصد شوم خود اعتراف کردند.

با پیگیریهای مداوم مسؤولان ذی ربط و شناسایی و دستگیری افراد ماجراجو مشخص شد که آنان پولهایی را برای براندازی نظام مقدس جمهوری اسلامی از دشمنان دریافت کرده و قصدشان براندازی نظام بوده است.

گفتنی است برخی از مطبوعات در ملتهب کردن جامع و دامن زدن به آشوب نقش آشکاری داشتند، حتی روزنامه هایی هم که از امکانات بیت المال نیز بهره می بردند به نوعی برای التهاب آفرینی و تشدید تشنج از هیچ اقدامی فروگذار نکردند که باید در پیشگاه خداوند و ملت شهیدپرور پاسخگو باشند.

سرانجام روز ۲۱ تیرماه رهبر معظم انقلاب در حسینیه امام خمینی(ره) با مردم و جوانان و دانشجویان صمیمانه و صریح سخن گفتند و دانشجویان آسیب دیده را تسلی دادند و با قاطعیت دشمنان اسلام را مأیوس

و چهره غریبه ها را افشا و مزدوران جیره خوار آمریکا را رسوا کردند.

پس از این دیـدار، مردم انقلاب برای لبیـک به نـدای رهبر خویش حماسه ۲۳ تیرماه را آفریدنـد و بـا حضور میلیونی خود در راهنمایی و تظاهرات ۲۳ تیرماه تمامی نقشه های دشمن را نقش بر آب کردنـد. این همان امداد الهی و رابطه ولایت و امامت با مردم است.

آیا روایتی وجود دارد که انقلاب ایران را پیش بینی کرده باشد؟

پرسش

آیا روایتی وجود دارد که انقلاب ایران را پیش بینی کرده باشد؟

پاسخ

روایتی از امام کـاظم(ع) نقـل شـده که به قیام امام خمینی و انقلاب بزرگ ایشان اشاره کرده است. حضـرت فرمود: "مردی از اهل قم مردم به به حق فرا خوانـد. گروهی با او همراهی کنند که چون قطعه های آهن باشـند. تند بادها آنان را تکان ندهد و از جنـگ بـه سـتوه نیاینـد و از چیزی ترس بـه دل راه ندهنـد و بـا توکـل بر خداونـد بـه پیش تازنـد و همـواره پیروزی نهـایی از پرهیزگاران است".۱۴

۱۴ بحارالأنوار، ج ۵۷، ص ۲۱۶.

با وجود فشارهای جهانی و مشکلات داخلی نظر شما در مورد بقا نظام جمهوری اسلامی چیست؟

پرسش

با وجود فشارهای جهانی و مشکلات داخلی نظر شما در مورد بقا نظام جمهوری اسلامی چیست؟

پاسخ

پیش بینی آینـده و بقـای حکومت مشـکل است؛ زیرا حفـظ و بقـای حکومت با بهره گیری از عوامل بقا و رعایت شـرایط زمان امکـان پـذیر است، و شـرایط زمـان در بستر تاریـخ شـکل می گیرد به نظر می رسـد حفـظ حکومت مبتنی بر شـناخت و رعایت عوامل زیر باشد:

۱ شناخت عوامل بقای حکومت و حفظ و تقویت آنها.

۲ شناخت آسیب های حکومت.

۳ آسیب زدایی حکومت.

جمهوری اسلامی ایران از مؤلفه هایی برخوردار بوده و هست که عدم شناخت آن ها نظریه سازان و تئوریسین های جهان به ویژه غرب را دچار مشکل نموده است. برخی از نظریه پردازان غرب تصور می کردند که انقلاب اسلامی دوام پیدا نکرده و به زودی شکست خواهد خورد؛ ولی این عده ایدئولوگ ها برخی از ابعاد انقلاب را نادیده گرفته بودند. امروزه انقلاب اسلامی بعد از گذشت حدود سه دهه، هنوز بالنده و پویا بوده و در صحنه های علمی، سیاسی، تکنولوژی و ... موفقیت های چشمگیری را کسب نموده است. موفقیت های جمهوری اسلامی ایران تا اندازه ای چشم انداز حکومت ایران را مشخص می کند. البته برای حفظ یک نظام تنها کسب موفقیت ها کافی نیست و نیاز به رعایت عوامل حفظ نظام و اتخاذ سیاست های راهبردی و استراتژی های معقول و منطقی است.

یکی از عوامل مهم شکل گیری انقلاب، دین اسلام وارزش های آن است. مردم ایران بدان جهت قیام نمودند که دین و ارزش های آن نادیده گرفته شده بود و دشمنان با دین و ارزش های

آن مبارزه می نمودند. یکی از علل سقوط حکومت ها، قانون شکنی و عدم اجرای قوانین اسلام بوده است؛ چنان که قیام مردم علیه عثمان در راستای بی توجهی وی به دین و ارزش های آن شکل گرفت.

امروزه نیز دشمنان اسلام با بهره گیری از اهرم های سیاسی و شیوه های تبلیغی همسو با شرایط زمان، علیه دین و ارزش های آن به دین زدایی می پردازند. از این رو برای حفظ نظام اسلامی لازم است همه مردم، به ویژه مسئولان نظام همت نموده، حافظان و مجریان قوانین اسلام باشند. امام راحل(س) و رهبر انقلاب بارها مردم و مسئولان نظام را به دین محوری و ارزش مداری فرا خوانده اند.

یکی از عوامل مهم بقای نظام اسلامی، وفاق ملی و همگرایی به ویژه توسط مسئولان نظام است. تاریخ انقلاب نشان داد که وحدت اسلامی نقش تعیین کننده ای در به وجود آوردن نظام دینی داشته است. پیروزی در جنگ هشت ساله ایران در عراق با اتحاد همه مردم شکل گرفت.

یکی از راهکارهای مهم حفظ نظام اتحاد همه مردم به ویژه جناح های سیاسی کشور است. البته اتحاد معنایش آن نیست که در جامعه اختلاف سلیقه وجود نداشته باشد و روحیه انتقاد و انتقال پذیری از بین برود. انتقاد از مسئولان نظام و عملکرد آنان

موجب پویایی و حفظ نظام می شود. آنچه که از آفات نظام به حساب می آید، اختلافات غیر منطقی و باند بازی هایی است که منافع ملی و مصالح عمومی را تهدید می کند. در راستای حفظ نظام دینی است که امام راحل(س) و رهبر فرزانه انقلاب اسلامی، به حضرت آیت

الله... خامنه ای (مدظله العالی) همگان را به وفاق ملی فرا خوانده و از اگرایی و اختلافات غیر اصولی بر حذر داشته اند.

یکی از عوامل مهم بقای حکومت ها عدالت در ابعاد گسترده آن است. همان گونه که ستم و ظلم عامل مهم سقوط و زوال حکومت ها است.

امروزه نیز حفظ نظام اسلامی ایران مبتنی بر رعایت عدالت است. عدالت در رعایت حقوق همه شهروندان، تقسیم عادلانه بیت المال گزینش مدیران لایق و ... ظهور می نماید که باید مدّ نظر همه مسئولان نظام باشد.

دیگر مستضعفان ستون فقرات نظام بوده و هستند. از این رو امام علی(ع) مدیران خود را به حمایت از محرومان فرا خوانده و خود عادل ترین انسان در همه زمینه ها، به ویژه در سیاست های کلان و برنامه های حکومتی بود. بی تردید یکی از آسیب های جدّی نظام، عدم رعایت عدالت به حساب آمده و بقای نظام می طلبد که با ستم مبارزه شود. امام خمینی(ره) نیز بارها بر این مسئله تأکید کرده اند.

یکی دیگر از عوامل مهم حفظ نظام، مردم سالاری دینی است. مردم انقلاب را به پیروزی رساندند و چرخه حکومت را به چرخش در آوردند. در آموزه های دینی به حفظ پایگاه مردمی حکومت سفارش شده است: از این رو امام علی(ع) یکی از علل پذیرش حکومت را حضور مردم دانست.

امروزه دشمنان سعی می کنند مردم را از صحنه های سیاسی و اجتماعی خارج نموده و بین مردم و نظام فاصله ایجاد کنند.

یکی از عوامل مهم پیروزی انقلاب، معنویت گرایی بود. مردم با خواندن زیارت عاشورا و روضه امام حسین(ع) و ... از

مساجد و حسینیه ها به مصاف دشمن رفتند و حماسه آفریدند. تاریخ هشت سال دفاع مقدس نشان داد که معنویت نقش بنیادی در پیروزی جنگ داشت. نادیده گرفتن معنویت، برخی از تحلیل گران را در ارزیابی آینده ایران دچار مشکل نمود. متأسفانه معنویت در ساختار کلی نظام کم رنگ شده است. کم رنگ شدن معنویت موجب شده است که روحیه تجمل گرایی و ثروت اندوزی در جامعه حاکم شود و بسیاری از مفاسد اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی در کشور گسترش یابد.

آینده انقلاب و تضمین آن از آفات داخلی و خارجی، منوط به تقویت روحیه معنویت گرایی در همه افراد کشور، به خصوص مسئولان نظام است.

مشکلات خارجی نیز از آفات نظام به حساب می آید که باید مشکل زدایی صورت گیرد. همان گونه که در طول عمر نظام اسلامی، دشمنان مشکلات ایجاد نمودند ولی امام راحل(س) و رهبر معظم انقلاب با اتخاذ سیاست های راهبردی، مشکلات نظام را حل و توطئه های دشمن را خنثی نمودند.

روند حکومت اسلامی نشان از آن دارد که آینده جمهوری اسلامی روشن است و حکایت از دوام آن دارد؛ از این رو تحلیل گرانِ سیاسی، آینده نظام اسلامی را امیدوار کننده پیش بینی نموده اند. برخی از بزرگان دین از اتصال حکومت اسلامی ایران به حکومت جهانی امام زمان(ع) گفته اند که حکایت از آینده روشن نظام دارد. البته دشمنان نظام اسلامی با تاریک جلوه دادن آینده نظام اسلامی، فضای یأس را در جامعه به وجود می آورند، غافل از این که خداوند یار و یاور نظام اسلامی است.

جوان هفده ساله ای هستم که احساس ناراحتی می کنم چون اکثر مردم و جوانان نسبت به نظام و امام بدبین هستند و می گویند چرا فساد و بیکاری زیاد شده و ارزش پول ایران کم گردیده و رژیم شاه از جمهوری اسلامی بهتر است. چرا این طور شده است و من چه باید بکنم؟

پرسش

جوان هفده ساله ای هستم که احساس ناراحتی می کنم چون

اکثر مردم و جوانان نسبت به نظام و امام بدبین هستند و می گویند چرا فساد و بیکاری زیاد شده و ارزش پول ایران کم گردیده و رژیم شاه از جمهوری اسلامی بهتر است. چرا این طور شده است و من چه باید بکنم؟

پاسخ

برادر گرامی! از این که با ما مکاتبه نمودید سپاسگزاریم. در جواب باید گفت:

یکم: احساس ناراحتی شما در خصوص گسترش برخی از ناهنجاری ها در جامعه و بدبینی برخی نسبت به نظام اسلامی، قابل تحسین است. روحیه دین داری و ارزش مداری شما نشان از آن دارد که شجره طیبه باورهای دینی و ولایت مداری در نهاد شما بارور بوده و دغدغه دینی و مسائل جامعه را دارید و باید قدر این روحیه را بدانید.

دوم: یکی از وظایف مهم همگان، امر به معروف و نهی از منکر است و این دو عنصر در آموزه های دینی از اهمیت ویژه ای برخوردار است تا آن جا که امام حسین(ع) یکی از اهداف قیام خود را امر به معروف و نهی از منکر دانست.

یکی از مراتب امر به معروف و نهی از منکر احساس ناراحتی و انزجار از حاکمیت

ناهنجارها و منکرات است.

شما با انزجار و ناراحتی خود از حاکمیت برخی ناهنجارها و بدبینی به نظام اسلام، وظیفه الهی خود را انجام می دهید. طبیعی است که شما با همه آنانی که مرتکب گناه شده و نظام استبدادی شاه را بر حکومت دینی مبتنی بر ولایت فقیه ترجیح می دهند، نمی توانید مبارزه و مناظره کنید؛ از این رو وظیفه شما در این مقطع زمانی، انزجار از ناهنجاری ها است.

البته اگر

در شرایط و محیطی قرار گرفتید که شرایط امر به معروف و نهی از منکر و تأثیر گذاری آن فراهم بود، به امر به معروف و نهی از منکر با توجه به روش ها و شرایط آن بپردازید و سعی کنید با رفتار خردمندانه و معقول به فرهنگ سازی پرداخته، به هدایت مردم به ویژه جوانان همت گمارید.

سوم: واقعیت آن است که اکثر مردم ایران نسبت به نظام اسلامی بدبین نبوده، امام و انقلاب را دوست دارند؛ زیرا همین مردم بودند که علیه رژیم پهلوی قیام نمودند و انقلاب اسلامی را به وجود آوردند.

همین مردم بودند که در مدت هشت سال دفاع مقدس حماسه آفریدند و در هنگام رحلت امام و مقتدای خود خون گریه کردند. امروزه همین مردم هستند که در راهپیمایی ها شرکت می کنند و در برابر سیاست های خصمانه دشمن، با همگرایی و وحدت، اقتدار ملی خود را به نمایش می گذارند.

اگر گاهی انتقادهایی دارند، به خاطر آن است که انقلاب نتوانسته به تمام اهداف بلند و ارزش هایی که در صدد پیاده کردن آن ها بود، تحقق بخشد که این خود معلول عوامل بسیاری بوده است.

البته برخی از مردم – به ویژه جوانان – نسبت به نظام بدبین هستند که این بدبینی بر اساس عوامل و آسیب هایی به وجود آمده است. یکی از آسیب های جدی که بدبینی در جامعه را به وجود آورده، تهاجم فرهنگی و تبلیغات گسترده و نظام یافته دشمنان دین و انقلاب اسلامی است. دشمن با بهره گیری از پیشرفته ترین ابزار تبلیغاتی و توطئه های گسترده وانمود می کند که نظام جمهوری اسلامی

ایران در تحقق اهداف خود موفق نبوده و در ایران آزادی وجود نداشته و جوانان مشکلات بیکاری، ازدواج و ... دارند. سیاست های خصمانه دشمنان از یک سو و ضعف عملکرد برخی از مسئولان نظام و چالش های احزاب از جانب دیگر، زمینه های بدبینی را نسبت به نظام به وجود آورده است، ولی در عین حال اکثر مردم نسبت به ایران اسلامی بدبین نبوده و مردم از معنویت فاصله نگرفته اند. البته برخی از افراد هستند که نمی خواهند باور کنند نظام اسلامی در سیاست های خود موفق بوده است، از این رو این طیف انسان ها از همان اوّل انقلاب با نظام مخالف بوده و فضای یأس به وجود می آورند.

نشانه آن نیز این است که وقتی مردم ایران، احساس کنند که کشور در خطر است و از جانب دشمنان تهدید می شوید، همین مردم که گاهی بر اثر برخی مشکلات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، حرف هایی می زنند، در مقابل دشمنان می ایستند و به مقابله بر می خیزند.

گاهی مردم چیزهایی را به جهت ناراحتی به زبان می گویند اما در دل آن عقیده را ندارند.

به نظر می رسد: این نگرش که اکثر مردم نسبت به نظام بدبین هستند، واقع بینانه نیست. بر فرض این که چنین فضایی در جامعه حاکم باشد، وظیفه انسان، استقامت در راه حق است و نباید از کمی حق گرایان ناراحت بوده و هراس داشته باشد. امام علی(ع) در این باره می فرماید: "ای مردم! در راه راست، از کمی روندگان نهراسید، زیرا اکثر مردم بر گرد سفره ای جمع شدند که سیری آن کوتاه

و گرسنگی آن طولانی است".

چهارم: جمهوری اسلامی ایران به رغم آنکه مشکلات و کاستی هایی دارد، از وضع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و نظامی خوبی برخوردار است که با رژیم شاه قابل قیاس نیست.

شما در پیش خود و یا در جمع کسانی که وضع اقتصادی گذشته را بهتر می داند، مقایسه کوتاهی انجام دهید و ببینید واقعاً وضع معیشتی مردم و امکاناتی مانند آب، برق، تلفن، گاز و .... که در گذشته داشته اند، با امکانات فعلی قابل قیاس است؟ اگر ارزش پول ایران در گذاشته بسیار کمتر از از الآن بود، چند درصد مردم، همان مقدار کم پول را برای وسایل مورد نیاز زندگی که امروزه دارند، داشته اند؟ از طرف دیگر توجه نمایید که استقلال در همه ابعاد آن و پیشرفت های علمی و تکنولوژی و عدالت خواهی و ... موجب شد که دشمنان علیه انقلاب توطئه نمایند. تحمیل جنگ هشت ساله علیه ایران، تحریم اقتصادی و ... موجب شد که جمهوری اسلامی به دست یابی بر برخی از اهداف خود موفق نشده، ارزش پول آن کم و زمینه های اشغال جوانان از بین برود.

اگر هزینه جنگ و بازسازی جهت عمران و آبادانی شهر و روستا و ایجا اشتغال صرف می شد، وضع به مراتب بهتر از این بود و شاید وعده های امام نیز می توانست تحقق پیدا کند. شما هم چنین تلاش دشمنان انقلاب را در نفی ارزش ها و القای شبهات فکری، عقیدتی، اخلاقی و از ابزارهایی که در این راه بهره می گیرند، نباید فراموش کنید، ولی به رغم همه این مشکلات، باز نظام مقدس جمهوری

اسلامی ایران را با رژیم شاه که مبتنی بر ذلت، عقب ماندگی، ارزش زدایی، ستم و دین ستیزی بود، نباید قیاس نمود.

پنجم: بی تردید برخی از سیاست ها و عملکردهای برخی از کارگزاران نظام موجب شد که برخی از مشکلات مانند گرانی و بیکاری و ... به وجود آید.

اگر سیاست های راهبردی و استراتژی های منطقی اتخاذ می شد و برخی از مسئولان نظام بهتر عمل می کردند، برخی از کاستی ها و مشکلات به وجود نمی آمد.

بیان مطالب و راهکارهای مذکور بدان جهت بیان شد که شما با تجزیه و تحلیل وضعیت جمهوری اسلامی، به آینده نظام امیدوار بوده و روحیه دین مداری، و تکلیف گرایی و پایبندی خود به نظام را حفظ و تقویت نمایند. از سوی دیگر به هدایت برخی از افراد که با آن ها در ارتباط هستند بپردازید و افق تازه ای در نگرش آن ها به وجود آورید.

[۱] مقتل خوارزمی،[ج ۱، ص ۱۸۶.

] تحریرالوسیله، ج ۱، ص ۶۷۷.

نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱.

آیا در مذاهب الهی و اسلام، مانند برخی مسلکهای ماتریالیستی، قیام قهرمانانه و مبارزات ضد استثماری وجود دارد؟

پرسش

آیا در مذاهب الهی و اسلام، مانند برخی مسلکهای ماتریالیستی، قیام قهرمانانه و مبارزات ضد استثماری وجود دارد؟

پاسخ

: بله. زیرا لازمه خداشناسی و خداپرستی این است که انسان را به هدفهای مافوق مادیات وابسته می کند و او را در راه هدفهای عالی خود با گذشت می نماید، بر خلاف ماتریالیسم که طبیعتاً آدمی را با ماده و مادیات و آنچه مربوط به حیات فردی و شخصی آن هم در حدود شؤون مادی زندگی است پای بست می کند.

بعلاوه، تاریخ نشان می دهد که همواره پیامبران و پیروان آنها بوده اند که در مقابل فرعونها و نمرودها و صاحبان قدرت به پاخاسته اند و قدرتهای اهریمنی را در هم کوفته اند. پیامبران بودند که با نیروی ایمان، از طبقه محروم و استثمار شده قدرتی عظیم علیه «ملأ» و «مترفین»به وجود می آوردند.

قرآن کریم در سوره قصص می فرماید:

«وَ نُرِیدُ اَنْ نَمنَّ عَلَی الَّذینَ اسْتُضعِفوا فِی الْاَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ اَئِمَّهً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثینَ. وَ نُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الْاَرْضِ وَ نُرِیَ فِرْعَوْنَ وَ

هامانَ وَ جُنودَ هُما مِنْهُمْ ماكانوا يَحْذَرون» قصص/۵ و ۶

[ما می خواهیم بر خوار شمرده شدگان در زمین منت نهیم و آنها را پیشوا و وارث موهبتها و قدرتهایی که ستمگران به زور تصاحب کرده اند، قرار دهیم و قدرت و نیروی آنها را (که قدرت و نیروی ملی است) در زمین مستقر سازیم و به فرعون و هامان (سمبلهای زور و استبداد) به دست این خوارشمرده شدگان، آن را بنمایانیم که از آن پرهیز می کردند.]

در جای دیگر می فرماید:

«وَ كَاَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قاتَلَ مَعَهُمْ رِبِّيّونَ كَثيرٌ فَما وَهَنوا لِما اَصابَهُمْ فی سَبیلِ اللهِ وَ ما ضَعُفوا وَ مَا اسْتَكانوا و اللهُ يُحِبُّ الصّابرينَ. وَ

ما کانَ قَوْلُهُمْ اِلاّ اَنْ قالوا رَبَّنَا اغْفِرْلَنا ذُنوبَنا وَ اِسْرافَنا فی اَمْرِنا وَ ثَبِّتْ اَقْدامَنا وَانْصُرنا عَلَی الْقَوْمِ الْکافِرینَ. فَآتیهُمُ اللهُ ثَوابَ الدُّنْیا وَ حُسْنَ ثَوابِ الْآخِرهِ وَ اللهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ» آل عمران/۱۴۶ ۱۴۸

[چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی بسیاری به همراهی آنها به پیکار برخاستند و به هیچ وجه بر اثر سختیها و مصائبی که به آنها در راه خدا رسید، سست نشدند و ضعیف نگشتند و آهنگ زاری سر ندادند. آری، خداوند صابران را دوست می دارد. سخن و تقاضایشان از پروردگارشان جز این نبود که: پروردگارا! از تقصیرهای ما و زیاده رویهای ما در کار درگذر و ما را ثابت قدم، بدار و بر کافران پیروز گردان. پس خداوند هم پاداش دنیا و پاداش نیک آخرت به آنها داد. خداوند نیکوکاران را دوست می دارد.]

در سوره الم سجده می فرماید:

«وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ اَئِمهً یَهْدون بِاَمْرِ نا لَمّا صَبَروا وَکانوا بِآیاتِنایوقِنون.» الم سجده/۲۴

[ما از میان آنها (قومی که تحت فشار و شکنجه بودند) پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما دیگران را رهبری می کنند، بدین جهت که مقاومت کردند و سرسختی نشان دادند و تسلیم نشدند، و دیگر اینکه به آیات ما و وعده های بر حقّ ما و سنن و نوامیس ما یقین داشتند.]

قرآن کریم در جای دیگر می فرماید:

«فَضَّلَ اللهُ الْمُجاهِدینَ عَلَی الْقاعِدینَ اَجْراً عَظیماً» نساء/۹۵

[خداوند مجاهدان و پیکار کنندگان و به پا خاستگان را بر نشستگان، به اجر و پاداش عظیمی برتری داده است.]

در جای دیگر می فرماید:

«اِنّ اللهَ یُحِبُّ الَّذینَ یُقاتِلونَ فی سبیلِهِ صفّاً کَاَنَّهُمْ بُنْیانُ مَرْصوصٌ» صف/۴

[خداوند دوست می دارد مردمی را که در راه او پیکار می کنند در حالی که صفی

رویین بنیان به وجود آورده اند.]

در جای دیگر، خواسته های قهرمانانه و پرخاشگرانه آنها را اینچنین منعکس می کند:

«رَبَّنا اَفْرِغْ عَلَیْنا صَبْراً وَ ثَبِّتْ اَقْدامَنا وَ انْصُرْنا عَلَی الْقَوْمِ الکافِرینَ.» بقره/۲۵۰

[پروردگارا! ظرف قلوب ما را از نیروی پایداری و خویشتن داری لبریز فرما؛ قدمهای ما را ثابت بدار و ما را بر کافران پیروزی ده.]

چرا اصلاحات، در جوامع شامل فساد همه گیر و همه جانبه، مثل جوامع امروزی، جز از طریق انقلاب، ممکن نیست؟

پرسش

چرا اصلاحات، در جوامع شامل فساد همه گیر و همه جانبه، مثل جوامع امروزی، جز از طریق انقلاب، ممکن نیست؟

پاسخ

۱ اصلاحات تدریجی همیشه بر همان شالودههای قدیمی گذارده میشود و تأثیر انها وابسته به آن است که شالودههای سالم باشد، و به تعبیر دیگر، در «رفورمها» الگوها و ضوابط همان الگوها و ضوابط پیشین هستند و این در آنجا به درد میخورد که الگوها سالم مانده باشند، در غیر این صورت به «نقش ایوان» پرداختن ثمری ندارد چه اینکه «خانه از پای بست ویران است». در اینجا باید به سداغ الگوهای جدید رفت و مسائل زیر بنایی را در مسیر دگرگونی مورد بررسی مجدّد قرار داد.

۲ اصلاحات تدریجی غالباً از طرق مسالمت آمیز مایه میگیرد و تکیه خود را در بسیاری از موارد تنها روی «منطق» قرار میدهد، و این در حالی اثر دارد که آمادگی فکری و زمینهای در اجتماع باشد، ولی آنجا که این زمینهها وجود ندارد، باید از منطق انقلاب که منطق «قدرت» است استفاده کرد؛ اگر چه در «تحوّلهای انقلابی» نیز منطق نقش مؤثری دارد، ولی ضربه نهایی را «قدرتهای انقلابی» وارد میکنند.

استفاده کردن از روشهای غیرانقلابی در جوامعی که فساد در عمق آنها نفوذ کرده، سبب میشود که عناصر اصلی فساد از موقعیّت استفاده کرده، خود را در برابر «اصلاح طلبان» مجهّز سازند، و در برابر سلاحهای آنها به «وسائل خنثی کننده» و «بازدارنده» مجهّز گردند، درست همانند میکربهای نیرومندی که در برابر استعمال تدریجی «دارو» مصونیّت پیدا کرده و به کار خود ادامه میدهند و جز در یک حمله برق آسا با داروهای قوی

از میان نخواهد رفت!

۳ در جامعههایی که فساد به ریشه نفوذ کرده، عناصر قدرتمند ضدّ اصلاح، تمام مراکز حسّاس اجتماع را در دست دارند و به آسانی میتوانند هر طرح اصلاح تدریجی را عقیم کنند مگر آن که غافلگیر شوند و پیش از آن که «تشکّل» و «تجهیز بیشتر» یابند با یک «حمله انقلابی» از هم متلاشی گردند!

۴ نیروهای عظیم اصلاحی و انقلابی را معمولاً نمیتوان برای مدّت زیادی داغ و پرهیجان و آماده و یکصدا نگاهداشت و اگر بموقع از آنها استفاده نشود ممکن است با گذشت زمان «کارائی و برندگی» خود را از دست دهند، و عناصر «ضدّ انقلابی» تدریجاً در صفوف و افکار آنها نفوذ کنند؛ لذا بهنگام نیاز به اصلاحات گسترده و وسیع، باید از وجود آنان حدّاکثر استفاده را، «سریع وبرق آسا» نمود وپیش از آن که به خاموشی گرایند، و نیروهای ارتجاعی از حدّت و هیجان آنها بکاهند، مورد بهره برداری قرار گیرند.

۵ تاریخ نیز نشان میدهد که این دسته از اجتماعات، از طریق اصلاحات تدریجی سازمان نیافتهاند، بلکه اصلاح آنها از طریق جهش و انقلاب بوده است.

پیامبران بزرگ، و مردان اصلاح طلب جهان، به هنگام مواجهه با چنین جوامع، همواره روش انقلابی را در پیش گرفتند و در میدان جهاد و مبارزه تا آخرین حدّ قدرت گام نهادند.

نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و مخصوصاً پیامبر اسلام که سلام خدا بر همه باد، همگی مردان بزرگ انقلابی بودند.

مردان و زنان بزرگ دیگری که چهره تاریخ را عوض کردند و نقطه عطفی در مسیر زندگی انسانها، یا اجتماع خود محسوب میشوند، همه انقلابی بودند، و این

خود دلیل زنده‌ای است که اصلاح اینگونه جوامع جز از طریق انقلاب امکانپذیر نیست.

چرا رهبران انقلاب فکری باید صراحت داشته باشند؟

پرسش

چرا رهبران انقلاب فکری باید صراحت داشته باشند؟

پاسخ

همه از صـراحت لهجه یک گوینـده لـذت میبرنـد، چرا که حقائق را عریان و پوست کنده و بدون هرگونه پیرایه و تحریف بیان میکند و هیچ چیز برای یک انسان واقع بین، لذت بخش تر از درک حقیقت نیست.

صراحت لهجه غالباً از یکنوع شـهامت آمیخته بـا ایمـان حکـایت می کنـد که گوینـده در سایه آن حقایق را آنچنان که هسـت تشـریح مینمایـد، در حالیکه افراد «ترسو و محافظه کار» چهره تابناک حقیقت را در لابلای هزار گونه پرده های رنگارنگ که با تار و پود «خیال و ترس» بافته شده می پیچند و شنونده بیچاره را در سنگلاخ ناراحت کننده ای سرگردان می سازند.

دنـدان روی حرف گـذاردن و چنـد پهلو سـخن گفتن (جز در موارد اسـتثنائی) نشانه عدم اعتماد گوینده به گفته های خود و یا علامت ترس و وحشت او از طرز قضاوت شنوندگان است و در هر دو صورت از ضعف و ناتوانی گوینده، حکایت می کند.

بهمین دلیل همیشه رهبران انقلاب فکری جهان، بخصوص پیامبران بزرگ، در صـراحت بیان و قاطعیت، امتیاز بر دیگران داشـته انـد، آنها در محیطهائی که افکار مخالفین، آنان را بشـدت تهدید مینموده، اهداف عالی خود را با صـراحت و قاطعیت تمام بیان می کرده اند.

مخصوصاً چون آنها به حمایت رنجدیدگان و سـتمدیدگان آمده بودند، در گرفتن حقوق آنها صراحت خاصی نشان می دادند. گفتگوی موسـی را بـا زمامـدار قلـدر و اسـتعمارگر زمـان خود، «فرعون»، در مقـام دفاع از حقوق بنی اسـرائیل، هرکس ببینـد از صراحت و قاطعیت مردی که در لباس شبانی بوده، در برابر آنچنان دیکتاتوری، تعجب می کند و در عین حال لذت می برد.

پیشوای بزرگ اسلام علی علیه السلام که خود آیتی از

صراحت و قاطعیت بوده، مخصوصاً در این باره تأکید بیشتری می فرماید و تصریح می کند «ملتی که حق ضعیفان را از زورمندان با «صراحت» نگیرد هرگز روی سعادت نخواهد دید». (نهج البلاغه، عهدنامه مالک اشتر)

حضرت امام خمینی (ره) علت پیروزی انقلاب اسلامی را در چه مواردی می دانست

پرسش

حضرت امام خمینی (ره) علت پیروزی انقلاب اسلامی را در چه مواردی می دانست

پاسخ

حضرت امام در پیام ها و سخنرانی های مختلفی ، علل پیروزی انقلاب اسلامی را بیان فرموده اند .در وصیتنامه سیاسی و الهی خود علل پیروزی انقلاب را بیان می فرمایند که برخی از آنها عبارت است از : ۱- کمک خداوند و یاری او.۲- انگیزه الهی و مقصد عالی حکومت اسلامی و اجتماع ملت در سراسر کشورباوحدت کلمه برای همان انگیزه و مقصد.;

سفارش حضرت امام خمینی (ره) به جوانان در جهت رسیدن به اهداف عالی انقلاب اسلامی چه بود؟

پرسش

سفارش حضرت امام خمینی (ره) به جوانان در جهت رسیدن به اهداف عالی انقلاب اسلامی چه بود؟

پاسخ

ایشان در وصیتنامه خود می فرمایند : ((از جوانان ، دختران و پسران ، می خواهم که استقلال و آزادی و ارزشهای انسانی را - ولو با تحمل زحمت و رنج - فدای تجملات و عشرتها و بی بند و باری ها و حضور در مراکز فحشا - که از طرف غرب و عمال بی وطن ، به شما عرضه می شود - نکنند)). ;

اسلام تا چه اندازه می تواند منشاء انقلاب شود؟

پرسش

اسلام تا چه اندازه می تواند منشاء انقلاب شود؟

پاسخ

این مسأله را می توان با مطالعه انقلاب اسلامی ایران تحلیل کرد. بدین لحاظ که ماهیت انقلاب ما بی شک اسلامی است و انقلاب اسلامی ما در مبارزه با رژیم طاغوت گذشته و در نفی استعمار پیروز شد. پس از آن نیز با تکیه بر اسلام به اداره جامعه،

در تمـامی شؤون آن، پرداخت و در این زمینه به کارهـای بزرگی دست زد و پیروزیهـای چشـمگیر و غیر قابل انکاری به دسـت آورد.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۰۹۷

رابطه اسلام و انقلاب ایران را چگونه می بینید؟

پرسش

رابطه اسلام و انقلاب ایران را چگونه می بینید؟

پاسخ

اسـلام و انقلاب از همان آغاز رابطه ی ناگسستنی داشته اند و اساساً ماهیت انقلاب ما اسلامی است و اسلام مهمترین انگیزه یی است که انقلاب را بوجود آورد و در نهایت هم همین عامل باعث پیروزی انقلاب شد.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۱۵۶

دوازدهم و بیست و دوم بهمن چه روزهایی است؟

پرسش

دوازدهم و بیست و دوم بهمن چه روزهایی است؟

پاسخ

دوازدهم بهمن روزی است که انقلاب نزدیـک به پیروزی بـود و ملّت مسـلمان ایران برای اسـتقبالی بزرگ و بـا شـکوه از امـام خمینی((رحمـه الله)) در تهران، گرد آمدنـد. امـام خمینی((رحمـه الله)) در ایـن روز از پـاریس به تهران آمـد و در بهشت زهرا، نطقی تاریخی و با شکوه ایراد کرد و بزگترین ضربه را به دولت بختیار زد و تشکیل جمهوری اسلامیر را به مردم نوید داد.

روز بیست و دوم بهمن روزی است که انقلاـب اسـلامی مـا به پیروزی رسـید. در این روز ارتش تسـلیم شـد و نظـام شاهنشاهی ارتجاعی، که بیش ۲۵۰۰ سال در تاریخ ریشه دوانیده بود، فرو ریخت و زمینه برای تحقق نظام جمهوری اسلامی پدید آمد.

این دو روز با شکوه در تاریخ انقلاب اسلامی ما از ایّام الله محسوب می شوند و فراموش شدنی نیستند.

احادیثی که به عنوان پیشگویی درباره انقلاب اسلامی و رهبر انقلاب ما در آنها سخن به میان آمده نام ببرید؟

پرسش

احادیثی که به عنوان پیشگویی درباره انقلاب اسلامی و رهبر انقلاب ما در آنها سخن به میان آمده نام ببرید؟

پاسخ

قبلاـ بایـد به این نکته توجه داشت که احادیثی که نوشـته می شود نظر به اینکه در آنها نام صـریح رهبر انقلاب اسـلامی ما برده نشـده صـد در صد تطبیق آنها قطعی نیست ولی مضـمون آنها مضـمونی است که به ذهن نزدیک می رسد که ارتباط به انقلاب اسلامی و رهبریت آن داشته باشد. اکنون به قسمتی از این گونه احادیث توجه فرمائید.

«عن ابی الحسن الاـول((علیه السـلام)) قـال رجال من اهل قم یـدعو الناس الی الحق یجتمع معه قوم کزبر الحدیـد لاتزلهم الریاح العواصف و لاـیملون من الحرب و لاـیجبنون و علی الله یتوکلون و العاقبه للمتقین؛(۱) از امام سـجاد((علیه السلام)) روایت است که فرمود: مردی از اهل قم (خواهـد آمـد) که مردم را به حق دعوت می کنـد گروهی با او اجتماع می کننـد که (در صـلابت و اسـتحکام ایمـان ماننـد پـاره هـای آهن می باشـند تنـد بادهـا و طوفـان ها آنان را نمی لغزانـد و از جنگ خسـته نمی شونـد و از (دشمنان) نمی ترسند و تنها بر خدا توکل می کنند و عاقبت (فرجام نیکویی) از آن پرهیزکاران است».

حدیث دیگر:

«و روی بعض اصـحابنا قال کنت عنـد ابی عبـد الله((علیه السـلام)) جالسا اذ قرء هـذه الایه... وعد اولیهما بعثنا عبادا لنا اولی باس شدیـد فجاسوا خلال الـدیار و کان وعـدا مفعولا فقلنا جعلنا فـداک من هولاء فقال ثلاث مرات هم و الله اهل قم؛(۲) وقتی موعد اولین نوبت فساد

۱ – بحار الانوار، ج ۶۰، آیه ۲۱.

۲ – بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۶.

شما یهودیان رسید افرادی را از بندگان خویش که دارای قدرت و شدت باشند بر شما می فرستیم تا در دل خانه ها نفوذ کنند و این وعـده ای است که انجام خواهـد شد، گفتیم فدایت شویم اینان چه کسانی می باشـند؟ آن حضـرت سه مرتبه فرمود آنان به خدا سوگند اهل قم می باشند».

در این حـدیث چنین آمـده که پس از طغیـان و سرکشـی و فسـاد یهودیان خداونـد افرادی از، اهل قم را به درون خانه هایی که آنان در آنها سـکونت دارند (برای سـرکوبی آنان خواهد فرسـتاد این بیان که گروهی از اهل قم برای سرکوب یهودیان به محل سکونت آنان در مناطق یهودی نشـین اعزام می شوند مطلبی بوده که در گذشـته مناسـبتی برای آن به ذهن نمی رسیده است اما اکنون که رفتن پاسـداران عزیز ما به سوریه و لبنان و حرکت به قدس و جنگ با اسـرائیل مطرح است این مطلب اعجازآمیز بوده و تجلی خاصی دارد.

روایت دیگر:

«قال رسول الله یخرج الناس من المشرق فیوطئون للمهدی یعنی سلطانه.(۱)

در این حـدیث از پیـامبر اسـلام روایت شـده که فرمـود گروهی از مشـرق زمین قیـام می کننـد و زمینه را برای سـلطنت و ظهور حضرت مهدی((علیه السلام)) فراهم می آورند.

امید است این انقلاب اسـلامی ما که تنها انقلابی است در سـطح جهان که هدف آن اسـتقرار نظام اصـیل اسلام و تعالیم مذهب تشیع در سـطح جهان است همان انقلابی باشد که در حدیث مذکور آمده که زمینه ساز ظهور حضرت مهدی و حکومت عدل جهانی آن گرامی باشد.

حدیث دیگر:

«عن ابی جعفر((علیه السلام)) انه قال کانی بقوم قد خرجوا بالمشرق یطلبون الحق فلایعطونه

۱ – بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۸۷.

ثم یطلبونه فلایعطونه فاذا راوا ذلک وضعوا سیوفهم علی عواتقهم فیعطون ماسا لوا فلا یقبلونه حتی یقوموا و لا یدفعونها الا الی صاحبکم قتلا هم شهداء اما انی لوا درکت ذالک لا بقیت نفسی لصاحب هذالامر؛(۱) و نیز از امام باقر((علیه السلام)) است که فرمود گویا من قومی را می بینم که در مشرق برای طلب حق قیام کردند ولی حق آنان به آنان داده نمی شود آنان طلب حق می کنند ولی دشمنان آنان از ادای، حق آنها امتناع میورزند وقتی این وضع را مشاهده می کنند سلاح خویش را بر شانه هایشان گذاشته (مسلح می شوند) وقتی دشمن این وضع را می بیند حاضر به ادای حق آنان می شود ولی اینان نمی پذیرند و قیام می کنند و این را (حکومت را) جز به صاحب شما (امام زمان(علیه السلام)) نخواهند سپرد.

کشته های آنان شهید خواهد بود...».

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱ – بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۳.

اقتصاد باعث ظهور انقلاب اسلامی شد، زیرا ما پیش از این نیز روزه می گرفتیم و نماز می خواندیم؟

پرسش

اقتصاد باعث ظهور انقلاب اسلامی شد، زیرا ما پیش از این نیز روزه می گرفتیم و نماز می خواندیم؟

پاسخ

این سخن به این معنی است که انقلاب ما انقلابی اقتثادی و تنها برای دگرگونی وضع اقتصادی مملکت است. این نظر به دلایل بسیاری درست نیست : نخست اینکه انگیزه های هر انقلاب در سخنان رهبر آن متبلور است برای ارزیابی هدف و ریشه هر انقلاب باید به رهنمودهای رهبر انقلاب توجه داشت با توجه به سخنان رهبر انقلاب اسلامی ایران می بینیم ایشان همواره مردم را به خدا توجه می دهند و راز پیروزی انقلاب را «اسلامی بودن» آن می دانند. علاوه براین که مگر نه این است که مردم از امام به این دلیل که مرجع تقلید و رهبر مذهبی بود الهام می گرفتند.

همچنین خواسته های مردم که صاحبان انقلابند در شعارهای آنان به خوبی مشهود است؟

«استقلال» «آزادی» «جمهوری اسلامی» به قول امام در شعارشان گفتند: ما نان، آب یا نفت یا منزل می خواهیم.

واقعیت است که نابسامانی های اقتصادی باعث نارضایتی مردم شده بود، ولی این بدان معنی نیست که انقلاب مردم مسلمان، منهای اسلام و دین تفسیر شود. هنگامی که به توفیق خدا احکام اسلام راستین در جامعه اجرا شود، تمام نابسامانی ها از جمله نابسامانی های اقتصادی برطرف خواهد شد.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۲۱۲

رابطه اسلام و انقلاب ایران را چگونه می بینید؟

پرسش

رابطه اسلام و انقلاب ایران را چگونه می بینید؟

پاسخ

اسلام و انقلاب از همان آغاز رابطه ی ناگسستنی داشته اند و اساساً ماهیت انقلاب ما اسلامی است و اسلام مهمترین انگیزه یی است که انقلاب را بوجود آورد و در نهایت هم همین عامل باعث پیروزی انقلاب شد.

(بخش پاسخ به سؤالات)

اسلام تا چه اندازه می تواند منشاء انقلاب شود؟

پرسش

اسلام تا چه اندازه می تواند منشاء انقلاب شود؟

پاسخ

این مسأله را می توان با مطالعه انقلاب اسلامی ایران تحلیل کرد. بدین لحاظ که ماهیت انقلاب ما بی شک اسلامی است و انقلاب اسلامی ما در مبارزه با رژیم طاغوت گذشته و در نفی استعمار پیروز شد. پس از آن نیز با تکیه بر اسلام به اداره جامعه، در تمامی شؤون آن، پرداخت و در این زمینه به کارهای بزرگی دست زد و پیروزیهای چشمگیر و غیر قابل انکاری به دست آورد.

(بخش پاسخ به سؤالات)

اسلام تا چه اندازه می تواند منشاء انقلاب شود؟

پرسش

اسلام تا چه اندازه می تواند منشاء انقلاب شود؟

پاسخ

این مسأله را می توان با مطالعه انقلاب اسلامی ایران تحلیل کرد. بدین لحاظ که ماهیت انقلاب ما بی شک اسلامی است و انقلاب اسلامی ما در مبارزه با رژیم طاغوت گذشته و در نفی استعمار پیروز شد. پس از آن نیز با تکیه بر اسلام به اداره جامعه، در تمامی شؤون آن، پرداخت و در این زمینه به کارهای بزرگی دست زد و پیروزیهای چشمگیر و غیر قابل انکاری به دست آورد.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۰۹۷

رابطه اسلام و انقلاب ایران را چگونه می بینید؟

پرسش

رابطه اسلام و انقلاب ایران را چگونه می بینید؟

پاسخ

اسلام و انقلاب از همان آغاز رابطه ی ناگسستنی داشته اند و اساساً ماهیت انقلاب ما اسلامی است و اسلام مهمترین انگیزه یی است که انقلاب را بوجود آورد و در نهایت هم همین عامل باعث پیروزی انقلاب شد.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۱۵۶

آیا حرکت تاریخی حضرت امام خمینی((رحمه الله)) از نجف به پاریس را می توان هجرت نامید؟

پرسش

آیا حرکت تاریخی حضرت امام خمینی((رحمه الله)) از نجف به پاریس را می توان هجرت نامید؟

پاسخ

یکی از درخشانترین نمونه های هجرت در انقلاب اسلامی، هجرت رهبر بزرگ انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی((رحمه الله)) است که از نجف به پاریس هجرت کرد و در آن جا شالوده نظام جمهوری اسلامی را بنیان نهاد و در روز ۱۲ بهمن پس از روزها انتظار، ایران را به گامهای خویش درخشان ساخت. و با حضور در اجتماع ملّت ایران، رژیم ستمگر شاهنشاهی را ویران کرد و بر ویرانه اش، نظام جمهوری اسلامی را بنیان نهاد.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۳۹۵

فلسفه سینه زنی در عزای اباعبد الله الحسین (ع) و دیگر ائمه اطهار (ع) چیست؟ و شیعیان با سینه زدن چه هدفی را دنبال می کنند؟

پرسش

فلسفه سینه زنی در عزای اباعبد الله الحسین (ع) و دیگر ائمه اطهار (ع) چیست؟ و شیعیان با سینه زدن چه هدفی را دنبال می کنند؟

پاسخ

در پاسخ به سؤال شمادوست عزیز، بایدعرض کنیم، خدای متعال انسان را به گونه ای آفریده است که هنگامی که چیزی رامی بیندیامناظری را مشاهده می کند، تأثیری می پذیرد که هیچ گاه گفته ها، شنیده ها و دانسته ها، آن اثر را ندارد. هرگاه صحنه هایی را بسازیم و بازسازی کنیم، خواه در قالب سنّتی و یا با استفاده از روشهای جدید و به صورت نمایش و فیلم، به گونه ای که جریان عاشورا را برای مردم مجسّم کندبازسازی آن صحنه ها و نشان دادن آنها اثری دارد که گفتن و دانستن آنها نمی توانند آن اثر را داشته باشند.

نمونه این مسأله را خود شما بارها تجربه کرده اید. مکرراً حوادث عاشورا را شنیده اید و در ذهن شما جای گرفته است. می دانید امام حسین(روز عاشورا چگونه به شهادت رسید، اما آیا دانسته های شما اشک شما را جاری می کند؟ وقتی در مجالس شرکت می کنید و مرثیه خوان مرثیه می خواند، مخصوصاً اگر لحن خوبی هم داشته باشد و به صورت جذابی داستان کربلا را برای شما بیان کند، آنگاه می بینید که بی اختیار اشک شما جاری می شود.

این شیوه می تواند در تحریک احساسات شما تأثیری داشته باشد که خواندن و دانستن چنان اثری را ندارد. به همین نسبت آنچه دیده می شود به مراتب مؤثرتر از شنیدنی ها است. منظور از این توضیحات آن بود که ما علاوه بر اینکه باید بدانیم چرا اباعبدا...(قیام کرد، و

بـدانیم که چرا مظلومانه شـهید شـد، باید این مطلب به گونه ای بازسازی شود تا حتی المقدور بهتر بشـنویم و ببینیم تا عواطف و احساسات ما بیشتر برانگیخته شود. هر انـدازه اینها در برانگیخته تر شـدن عواطف و احساسات ما مؤثرتر باشد، حادثه عاشورا در زنـدگی ما مؤثرتر خواهـد بود. بایـد صـحنه هایی در اجتماع به وجود آیـد مردم را تحریک کنـد. مردم همین که صـبح از خانه بیرون می آینـد می بیننـد شـهر سـیاه پوش شده است، پرچم های سـیاه نصب شده است، خود این تغییر حالت، دلها را تکان می دهـد، گرچه مردم می داننـد فردا محرم است، اما دیـدن پرچم سـیاه اثری را در دل آنها می گـذارد که دانسـتن این که فردا اول محرم است آن اثر را نمی گذارد. راه انداختن دسـته های سـینه زنی با آن شور و هیجان خاص خود می تواند آثاری را به دنبال داشته باشد که هیچ کار دیگر آن آثار را ندارد.

نمونه چنین تـأثیری را می توانیـد در زنـدگی فردی و اجتماعی خود بیابیـد. به خصوص در این سـی چهل سال اخیر که حرکت حضـرت امـام (علیه دسـتگاه طاغوت و کفر شـروع شـد. ملاحظه کردیـد که در ایام محرم و صـفر نام سیدالشـهداء(و عزاداری سیدالشـهداء (مردم را به حرکت وادار می کرد. این شور و هیجان جز در ایام عاشورا پیدا نمی شود. و جز با همین مراسم سنّتی عزاداری یانظیر آن حاصل نمی شود، بایـد عمل کرد و رفتاری نشان داد که احساسات و عواطف مردم را تحریک کند، آن گاه اثربخش خواهد بود. اینجاست که متوجه می شویم چرا

امـام (بارهـا می فرمود : آنچه داریم از محرم و صـفر داریم(۱) چرا این همه اصـرار داشت که عزاداری به همـان صورت سنّتی برگزار شود(۲) چـون در طـول سـیزده قرن تجربه شـده بود که این امور نقش عظیمی در برانگیختن احساسـات و عواطف دینی مردم ایفا می کنـد و معجزه می آفریند(۳) و برپایی اینگونه مراسم عزاداری در قالب روضه، سـینه زنی، زنجیرزنی، و ... عشق به جانبـازی و شـهادت در راه اسـلام و مقـدسات را در وجود شـیعیان حضـرتش به وجود می آورد و به قول اسـتاد شـهید مرتضـی مطهری]ره[در رثای امام حسـین(به عنوان یک قهرمان بگرییـدو عزاداری کنیـد برای اینکه احساسات قهرمانی پیـدا کنید. برای اینکه پرتوی از روح قهرمان در روح شـما پیـدا شود و شـما هم تا انـدازه ای نسـبت به حق و حقیقت غیرت پیـدا کنید، شـما هم عدالتخواه بشوید، شـما هم با ظلم و ظالم نبرد کنید، شـما هم آزادیخواه باشـید، برای آزادی احترام قائل باشـید، شـما هم سرتان بشود که عزت نفس یعنی چه، شرف و انسانیّت یعنی چه، کرامت یعنی چه؟!

خلاصه آنچه مذکور شد، چنین خدمت شما عرض می کنم:

با توجه به اینکه اعمال ما ناشی از خواست قلب و توجهات دل می باشد و اینکه فهم و علم فقط مقدمه عمل است، اگر بخواهیم زندگی خود را بر اساس سـیره معصومین (مخصوصاً امام حسـین (قرار دهیم بایدعلاوه برفهم دقیق واقعه عاشورا، تمایلات قلب رانیزمتوجه قیام واهداف امام حسـین(کنیم و از اموری که قلب را آماده پذیرش افکار و اندیشه ها و سـیره امام حسین (می کند همین عزاداری و گریه

کردن و سینه زنی و ... است و شیعیان با انجام این مراسمات در واقع افکار و عقاید خود را در مورد امام حسین (از فکر به قلب می رسانند واین همان معرفی هست که در روایات بیان شده است و از شیعیان خواسته شده است تا با معرفت به زیارت قبور معصومین (بروند.(۴)

منابع و مآخذ:

۱) صحیفه نور، ج۱۵، ص۲۰۱

۲) همان

۳)آذرخشی دیگر از آسمان کربلا، استاد محمد تقی مصباح یزدی

۴) حماسه حسینی، ج۱،ص۲۳

اهداف انقلاب اسلامی چیست

پرسش

اهداف انقلاب اسلامی چیست

پاسخ

اهداف انقلاب اسلامی را می توان در امور زیر خلاصه کرد:

الف ایجاد حکومت اسلامی و اجرای احکام اسلام مهم ترین هدف انقلاب تشکیل حکومت اسلامی پیاده کردن دستورهای اسلام و برپا کردن عدل و دادگری بود، همان چیزی که در شعار مردم تبلور یافته بود: نه شرقی نه غربی حکومت اسلامی قرآن مجید از جمله اهداف پیامبران را، اجرای قسط و عدل در جامعه دانسته است "لَقَد اَرسَلنا رُسُلَنا بِالبَیِّنَت ِ واَنزَلنا مَعَهُم ُالکِتَب َ والمیزان َ لِیَقوم َ النّاس ُ بِالقِسطِ ; (حدید، ۲۵) ما رسولان خود را با نشانه های روشن فرستادیم و بر آن ها کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند."

ب رشد فضایل اخلاقی از جمله اهداف انقلاب آشنا کردن مردم به مکارم و محاسن اخلاق و پاک نمودن نفوس آنان است چنان که هدف از بعثت پیامبران الهی نیز همین بوده است قرآن درباره پیامبراکرم می فرمایـد: "لَقَد مَن َاللّه ُعَلَی المُؤمِنین َاِذ بَعَث َفیهِم رَسولاً مِن اَنفُسِهِم یَتلوا عَلَیهِم ءایَتِه ِ و یُزَکّیهِم (آل عمران ۱۶۴) به تحقیق خدا منّت گذاشته بر مؤمنین زیرا مبعوث کرده در میان آنان پیامبری از نوع خودشان تا آیات الهی را بر آنان بخواند و آن ها را تزکیه کند و از هر نوع آلودگی پاک نماید"

اصل بنیادین فضیلت های اخلاقی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مورد توجّه خاص قرار گرفته و در بند یک اصل

سوم مقرّر شده است بر این اساس دولت موظف است همه امکانات خود را جهت ایجاد محیط سالم برای رشد فضیلت های اخلاقی براساس ایمان و تقوا و مبارزه با همه مظاهر فساد و تباهی به کار بندد.(حقوق اساسی جمهوری

اسلامی ایران سید محمود هاشمی ج ۱، ص ۲۶۷، نشر دادگستر.)

ج استقلال و وابسته نبودن به شرق و غرب کشور ایران در طول حکومت های ستم و دوران پنجاه ساله حکومت پهلوی و پیش از آن زیر سلطه استعمارگران بود، و استعمار بر همه چیز این مملکت تسلّط داشت اسلام به استقلال امّت اسلامی توجّه فراوانی دارد و هرگز اجازه نمی دهد که کشور اسلامی زیر سلطه کفّار و دشمنان درآید. قرآن می فرماید: "و لَن یَجعَل َاللّه ُلِلکَفِرین َعَلَی المُؤمِنین َسَبیلا; (نسأ، ۱۴۱) خداوند هرگز راهی برای پیروزی و تسلّط کافران بر مسلمانان قرار نداده از طرفی خطر کفّار و دشمنی آنان نسبت به مسلمانان را هشدار داده می فرماید: "یَاَیُّهَا الَّذین َءامَنوا لاتَتَّخِذوا عَدُوّی و عَدُوَّکُم اَولِیأَ; (ممتحنه ۱) ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمن من و دشمن خویش را دوست خود قرار ندهید."

د حمایت از مستضعفان از جمله هدف های انقلاب حمایت از مستضعفان در داخل کشور و نهضت های آزادی بخش در سراسر جهان بود که هم چنان در عمل تداوم یافت قرآن می فرماید: "و ما لَکُم لاتُقَتِلون َفی سَبیل ِاللّه ِو المُستَضعَفین َمِن َالرِّجال ِو النِّسأِ و الوِلدَن ِ; (نسأ، ۷۵) چرا در راه خدا و در راه مردان و زنان و کودکانی که]به دست ستم گران تضعیف شده اند، پیکار نمی کنید؟"(اقتباس از کتاب حقوق جمهوری اسلامی ایران سید محمود هاشمی ج ۱.)

'Û برادری و ایجاد وحدت بین مردم در زمان رژیم گذشته سعی بر این بود که بین مردم به ویژه قشرهایی که در جامعه نفوذ داشتند، اختلاف به وجود آورند تا آنان بهتر بتوانند به اهداف خود برسند; حضرت امام در

وصیّت نامه خود، به سعی و تلاش رژیم برای ایجاد دشمنی میان حوزه و دانشگاه اشاره فرموده حوزویان و دانشگاهیان را به اتحاد و هم بستگی دعوت کرده اند. اسلام دین اُلفت و برادری است زمانی که شبه جزیره عربستان در آتش جنگ می سوخت پیامبراکرم به فرمان خدا مردم را به برادری دعوت فرمود: "واعتَصِموا بِحَبل ِ اللّه ِ جَمیعًا و لاتَفَرَّقوا; (آل عمران ۱۰۳) به ریسمان الهی چنگ بزنید و متفرّق نشوید."

حفظ ارزش های انقلاب اسلامی چه رابطه ای با امر به معروف و نهی از منکر دارد؟

پرسش

حفظ ارزش های انقلاب اسلامی چه رابطه ای با امر به معروف و نهی از منکر دارد؟

پاسخ

تردیدی نیست که مهم ترین عامل حفظ دین امر به معروف و نهی از منکر است پیشوایان دین در طول تاریخ با امر به معروف و نهی از منکر اسلام را حفظ می کردند. و به این دلیل از طرف حکومت های ظالم و ستم گر، مورد اذیّت و آزار قرار می گرفتند، و جمعی از آن ها در این راه جان خود را از دست دادند، انگیزه قیام مقدس امام حسین نیز امر به معروف و نهی از منکر بود، و سرانجام امام در همین راه شهید شدند.

هم چنین یکی از عوامل مهم حفظ انقلاب اسلامی ایران که با رهبری حکیمانه حضرت امام خمینی قدّس سرّه و با ایثار جان هزاران نفر انسان های صالح و شایسته به دست ما آمده امر به معروف و نهی از منکر است قرآن مجید، ملاک برتری جامعه اسلامی را انجام همین وظیفه می داند: "کُنتُم خَیرَ اُمَّه ٍ اُخرِجَت لِلنّاس ِ تَأمُرون َ بِالمَعروف ِ و تَنهَون َ عَن ِ المُنکَرِ; (آل عمران ۱۱۰) شما امّت اسلامی بهترین امّتی هستید که به نفع و سود دیگران حرکت کرده و امر به معروف و نهی از منکر می کنید."

در آیه دیگر آمده است "و لتَکُن مِنکُم اُمَّه ٌ یَدعون َ اِلَی الخَیرِ و یَأمُرون َ بِالمَعروف ِ و یَنهَون َ عَن ِ المُنکَرِ; (آل عمران ۱۰۴) باید از میان شما، جمعی دعوت به نیکی و امر به معروف و نهی از منکر کنند و آن ها همان رستگارانند."

امام باقر۷ در این باره می فرماید: "همانا امر به معروف و نهی از منکر، راه انبیا و طریق صلحا است واجبی بزرگ از واجبات الهی است که در

پرتوی آن سایر واجبات انجام می گیرد; امنیّت در جادّه ها و بلاد ایجاد می شود; در اثر امر به معروف و نهی از منکر کسب ها حلال و زمین آباد می شود و از دشمنان انتقام گرفته می شود و همه کارها رونق می گیرد."(وسائل الشیعه شیخ حُرّ عاملی ج ۱۱، ص ۳۹۵، نشر دار احیأ التراث العربی بیروت) از این روایت و ده ها نمونه مشابه آن ارتباط فراوانی که بین حفظ انقلاب و امر به معروف و نهی از منکر می باشد به خوبی ثابت می شود. متأسفانه امروز ما نسبت به این وظیفه کوتاهی می کنیم علّت بخش مهمّی از مشکلات و نابسامانی ها و مفاسد، ترک این وظیفه است اگر ما ملّت ایران نسبت به انجام این امر واجب جدّی می بودیم و بر کسی که مرتکب خلاف می شد، چه در سطح مسئولان و چه سایر طبقات را مورد انتقاد قرار می دادیم و در برابر مفاسد اخلاقی که امروز در جامعه ما با کمال تأسّف فراوان شده است امر به معروف و نهی از منکر می کردیم ارزش های انقلاب به خوبی حفظ می شد و آرمان های حضرت امام و شهدا که اجرای دستورهای اسلام در این مملکت است تحقّق پیدا می کرد.

آیا در قرآن آیه یا سوره ای هست که مفهومش درباره انقلاب اسلامی ایران و به آن نوید داده باشد؟

پرسش

آیا در قرآن آیه یا سوره ای هست که مفهومش درباره انقلاب اسلامی ایران و به آن نوید داده باشد؟

پاسخ

آیه ای که به صراحت و یا به قرینه ای برخصوص انقلاب اسلامی ایران دلالت کند، نمی توان یافت ولی آیاتی وجود دارد که به طور کلی بر آن دلالت می کند; مانند "وَ الَّذِین َجَهَدُواْ فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُم ْسُبُلَنَا وَ إِن َاللَّه َلَمَع َالْمُحْسِنِین َ;(عنکبوت ۶۹) و آنان که در راه ما]با خلوص نیت جهاد کنند، قطعاً به راه های خود، هدایتشان خواهیم کرد و خداوند با نیکوکاران است " و یا آیه ۵ سوره قصص که می فرماید: " وَ نُرِیدُ أَن نَّمُن َعَلَی الَّذِین َاسْتُضْعِفُواْ فِی الأَ ?رْض ِوَ نَجْعَلَهُم ْأَغ مَّه ًوَنَجْعَلَهُم ُالْوَ رِثِین َ; (قصص ۵) ما می خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم که انقلاب اسلامی ایران و پیروزی مستضعفان بر مستکبران دوران ستم شاهی خود مصداقی از این وعده الهی و در راستای مصداق برتر آن که انقلاب حضرت مهدی (عج است می باشد.

انقلاب اسلامی ایران در برخی روایات به اشاره پیش بینی شده است

امام کاظم ۷ فرمود: "مردی از اهل قم مردم را به حق فرا می خواند و برگرد او مردمانی فراهم می آیند که چونان پاره ای آهن استوارند، طوفان ها آن ها را به لرزه نمی اندازد و از جنگ خسته نمی شوند و بزدلی نشان نمی دهند، به خدا توکل دارند و فرجام از آن پرهیزگاران است "(میزان الحکمه محمدی ری شهری ترجمه حمیدرضا شیخی ج ۲، ص ۶۲۷ ۶۷۳، مرکز تحقیقات دار الحدیث ج دوم قم ۱۳۷۹ ش)

آیا این درست است که برای انقلاب به مردم وعده هایی در مورد بهبود وضع معیشتی می دادند ولی به آنها عمل نشده ؟

پرسش

پرسش

آیا این درست است که برای انقلاب به مردم وعده هایی در مورد بهبود وضع معیشتی می دادند ولی به آنها عمل نشده ؟

پاسخ

انقلاب اسلامی، انقلاب مردم بود؛ نه قشر خاصی از آنان. مردم نیز برای انقلاب، انگیزه های متفاوتی داشتند؛ ولی عمدتا انگیزه اصلی آنان، حاکمیت ارزش های اسلامی و جلوگیری از هضم شدن ملت در فرهنگ های بیگانه بود. البته بهبود وضعیت معیشتی نیز در ذهن بسیاری از مردم وجود داشت؛ ولی نه این که انگیزه اصلی آنان محسوب می شد.وانگهی پس از انقلاب، هیچ گاه دشمن اجازه نداده است امکانات کشور به طور کامل، برای زدودن فقر به کار گرفته شود. از همان روزهای نخست، تحریکات و توطئه های خارجی، اطراف کشور را فرا گرفت؛ از گنبد و کردستان تاخوزستان و بلوچستان و... با عقیم ماندن این رشته کارها جنگ تحمیلی آغاز شد که هشت سال تمامی امکانات کشوررا در خود هضم نمود.

در عین حال خدماتی که در همین مدت گرفتاری، به مناطق محروم کشور انجام شده، چند ده برابر خدمات زمان طاغوت است؛ با آن که در آن زمان شش تا هشت میلیون بشکه نفت صادر می شد؛ ولی پس از انقلاب، صدور نفت گاه متوقف می شد و یا حداکثر دو میلیون بشکه نفت صادر می شد.

هم چنین پروژه های عظیمی در همین مدت در کشور طراحی و اجرا شده است: سدهای بزرگ، کارخانه های پیشرفته، توسعه خدمات برق و آب، بالا رفتن سطح زندگی توده های مردم و... .

در آخرین سال های رژیم طاغوت، تعداد کل دانشجویان حدود یکصد هزار نفر بوده است؛ ولی اکنون بیش از ۱/۵۰۰/۰۰۰ نفر در کشور به تحصیلات عالیه اشتغال دارند.

خوشبختانه رشته شما برق است؛ خوب است

در این زمینه قدری به آمارها مراجعه کنید و ببینید که مصرف سرانه برق، شبکه های برق رسانی، نیروگاه ها و... در همین مدت چه تحولی و پیشرفتی داشته است؟

البته کسی مدعی نیست که شعارهای انقلاب، کاملاً محقق شده است؛ ولی در مسیری صحیح گام برداشته شدهاست، گرچه تا رسیدن به آرمان ها فاصله بسیاری داریم.

چرا از انقلاب فقط اسم و پوسته آن باقی مانده است ؟

پرسش

چرا از انقلاب فقط اسم و پوسته آن باقی مانده است ؟

پاسخ

انقلاب هم هسته اش مانده و هم مظاهر آن. انقلاب اسلامی تغییرات وسیع و بنیادینی را در افکار، اعمال،سیاست ها، اقتصاد و دیگر عرصه ها به وجود آورده و به گونه ای بارز و عمیق اثرات خود را به جا گذاشته است.

مطالعه دقیق وضعیت فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی پیش از انقلاب و پس از آن، این حقیقت را آشکارخواهد کرد.

فهرست برخی از این تأثیرات عبارت است از:

۱- تکیه بر فرهنگ اسلامی و مواجهه با خودباختگی در برابر شرق و غرب،

۲- دفاع از کیان کشور اسلامی و نپذیرفتن هیچ گونه سلطه خارجی در عرصه سیاست خارجی و داخلی،

۳- تغییرات بنیادین در وضعیت زندگی طبقات محروم جامعه به ویژه روستاییان و کارگران،

۴- تکیه بر آرای عمومی در مسائل مختلف کشور،

۵- حرکت کلی واصولی برای خودکفایی در عرصه های مختلف،

۶- تغییرات اساسی در جغرافیای سیاسی جهان وافکار عمومی،

۷- ایجاد خیزش اسلامی در کشورهای مختلف.

در قرآن برای گرفتن زکات بسیار تأکید شده است، اما آ؛ قدر که از سوی روحانیان در جامعه، از خمس تبلیغ می شود، از زکات تبلیغ نمی شود؛ علت چیست؟

پرسش

در قرآن برای گرفتن زکات بسیار تأکید شده است، اما آ؛ قدر که از سوی روحانیان در جامعه، از خمس تبلیغ می شود، از زکات تبلیغ نمی شود؛ علت چیست؟

پاسخ

زکات یکی از منابع مهم اقتصادی جامعه اسلامی محسوب شده است و از اهمیت ویژه ای برخوردار است. آیات(۱) و روایات(۲) متعدّدی، در خصوص اهمیت آن آمده است. به خاطر همین نقش اقتصادی زکات است که در صدر اسلام، این فریضه ی الهی فراموش نشده و از رونق خاصی برخوردار بوده است. پیامبر(ص) زکات می گرفت(۳). در زمان امام علی(ع) یکی از خلفا با جمعیتی که زکات نمی دادند جنگ کرد(۴). که این جنگ نشان دهنده رونق زکات در این مقطع زمانی است. بعد از عصر معصومان(ع) به دلیل این که شیعیان معمولاً ـ نتوانستند حکومت تشکیل دهند از زکات به عنوان یکی از منابع اقتصادی حکومت تبلیغ نمی کردند، اما فقیهان شیعی در طول تاریخ، همان طوری که به وجوب خمس فتوا دادند، به وجود زکات نیز فتوا دادند. فقیهانی مانند علامه حلی(۵) شیخ طوسی،(۶) و... به وجوب زکات فتوا داده اند که فتوا به وجوب زکات، یکی از راه کارهای مهم تبل...□...است.

در عصر حاضر نیز همه فقها به وجوب زکات فتوا داده اند.(۷) مبلغان و روحانیان که برای تبلیغ احکام الهی، در سراسر کشور اعزام می شوند، فتواهای مراجع را در خصوص زکات نیز بیان می کنند که نشان دهنده تبلیغ از عنصر زکات می باشند.

در خصوص عدم تبلیغ از زکات، عوامل متعددی دخالت دارند که یکی از آن ها، موارد اخذ و مصرف خود زکات است. زکات بر چیزهایی واجب است که معمولاً به جامعه روستایی اختصاص دارد که بالطبع تبلیغات محدودتری را می طلبد، مانند

وجوب زکات بر گندم، جو، خرما، کشمش، گوسفند، شتر و گاو(۸) که این موارد در جامعه شهری کم تر وجود دارد. از سوی دیگر، یکی از موارد مصرف زکات، آزادی بردگان بیان شده است(۹) که در این مقطع زمانی وجود ندارد.

بی تردید یکی از علل عمده عدم تبلیغ از زکات، عدم آگاهی مردم از نقش کلیدی آن در تأمین اقتصادی نظام و فقر زدایی است. واقعیت این است که تبلیغات از همه احکام الهی، مخصوصاً زکات، سیاست کلان فرهنگی نظام و عزم ملی را می طلبد، تبلیغ از طریق پیام رسانی احکام اختصاص به روحانیت ندارد، بلکه همه نهادهای تبلیغی هر کدام به نحوی در این خصوص وظیفه دارند، گرچه روحانیت مسئولیت بیش تری دارند.

پی نوشت ها:

۱. ر.ک: بقره(۲) آیه ۴۳، ۸۳، ۱۱۰، حج(۲۲) آیه ۷۸ و تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۱۱۶.

۲. ر.ک: وسایل الشیعه، ج ۶، ص ۶ به بعد و بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۱۲.

۳. ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۱۱۶ – ۱۲۱.

۴. ر.ک: همان، ص ۱۱.

۵. ر.ک: تذکرهالفقهاء، ج ۱، ص ۲۰۵.

۶. ر.ک: خلاف، ج ۲، ص ۵۴ – ۶۱.

۷. ر.ک: امام خمینی، تحریرالوسیله، ج ۱، ص ۳۱۵، منهاج الصالحین، ص ۲۹۵؛ العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۶۳.

۸. ر.ک: امام خمینی، همان، ج ۱، ص ۳۱۵.

۹. ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۵.

انقلاب

چرا دولت به شهرهای ترک نشین کمتر رسیدگی می کند؟

پرسش

چرا دولت به شهرهای ترک نشین کمتر رسیدگی می کند؟

پاسخ

درباره عـدم رسـیدگی به شـهرهای ترک نشـین چون شـهرداری های هر شـهر از بین خود مردم آن شـهر انتخاب می شوند و به دست خود مردم آن منطقه است این را با مسئولین شهرتان در میان بگذارید.

رفع شکاف نسل اول و دوم و سوم انقلاب چگونه می شود؟

پرسش

رفع شکاف نسل اول و دوم و سوم انقلاب چگونه می شود؟

پاسخ

واقعیت این است که اگر نسل جوان درک شود و شـناخته شود و از این سرمایه عظیم مملکت پس از شناخت آن خوب استفاده شود و تمـام آنهـا که در این رابطه مسـئولیت دارنـد به مسـئولیت خود عمل کننـد ما به راحتی می توانیم خلاء حاصل شـده بین نسـلهای انقلاب را پر کنیم، توجه به شـرایط خاص زمان و محیطی که جوان فعلی در او رشد کرده، نیز نقش اساسی دارد، رهبر بزرگوار انقلاب در دیـداری که با جوانان داشـته ضـمن تشبیه جمعیت عظیم جوانان کشور به یک رودخانه مواج و پرفیض می فرمایند: "اگر برنامه ریزان و مسئولان کشور عاقلانه، خردمندانه و با شیوه علمی اولاً اهمیت این رودخانه را بشناسند و ثانیاً نقاط و مراکزی که به آب این رودخـانه نیـاز دارنـد، بشناسـند، ثالثاً برنـامه ریزی و کانـال کشـی کرده و آب را بجایی که نیاز اسـت هدایت کنند، آنگاه هزاران مزرعه و باغسـتان از این نعمت بی دریغ الهی سـرسبز و هر نقطه ویرانی آباد خواهد شد"، و واقعیت این است که جـوان ایرانی که در دهه ۵۰ و ۶۰ آن معجزه ها را آفریـد چرا امروز نتوانـد، و خود ایشان توصـیه می کنند که "به جوانـان منـاعت طبع و عفت اخلاقی و اطمینان به نفس و اعتماد بخود و صـداقت و شـجاعت بیاموزیـد، در آنها اراده پولادین و انضباط اجتماعی و وجدان کاری به وجود آورید بعد هم برایشان برنامه ریزی کنید." ایشان ضمن اینکه جوان امروز را پرورش یافته محیط دینی جامعه می دانند و او را آگاه و با معرفت و بصیر و سیاسی و اهل تحلیل

می شمرند می فرمایند: "البته احتیاج دارد که تغذیه معنوی و فکری و دائمی شود. ابزارها و فعالیتها و کارهای فرهنگی باید در اختیار جوانان قرار گیرد، روحانیون روشنفکر و دانشگاهیان مؤمن باید در مقابل ایمان جوانها احساس مسئولیت کنند."

بنابراین درک جوان امروز و توجه به نیازها با لحاظ شرائط خاص امروز که متفاوت با شرائط اول انقلاب و یا زمان جنگ است، و انجام وظیفه تمام آنها که در این زمینه مسئولیت دارند اعم از والدین، نهادهای فرهنگی، روحانیت و ... می تواند ما را در رفع شکاف نسلهای انقلاب کمک کند.

مردم ایران برای چه انقلاب اسلامی را بوجود آوردند مگر حجاب در آن زمان بهتر از هم اکنون نیست مگر پول نفت را اکنون می بینیم که ملی شدن نفت یکی از شعارهای آیت ا... خمینی(بوده است؟

پرسش

مردم ایران برای چه انقلاب اسلامی را بوجود آوردند مگر حجاب در آن زمان بهتر از هم اکنون نیست مگر پول نفت را اکنون می بینیم که ملی شدن نفت یکی از شعارهای آیت ا... خمینی(بوده است؟

پاسخ

۱.اهداف انقلاب

۲. دستاوردهای انقلاب

ضمن اینکه اعتراف می کنم در این فرصت کم نمی توان به همه ابعاد پرداخت. اصولاً ـ اولین اعتراضات امام(بخاطر تثبیت پایه های حکومت استبداد و تحکیم وابستگی های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ایران به امپریالیزم جهانی بود و اعتراضات امام(عامل حرکت یکپارچه ملت بود.(۱) و بدنبال سپردن سرنوشت مردم به دست خودشان بود و همانطور که دیدیم به محض پیروزی، به دستور امام، قانون اساسی تنظیم شد که تضمین کننده نفی هرگونه استبداد فکری و اجتماعی و انحصار اقتصادی است، و در خط گسستن از سیستم استبدادی تلاش می کند.(۲)

امام رحمه ا...علیه نیز اشاره می کنند که این انقلاب بزرگ دست جهانخواران و ستمگران را از ایران بزرگ کوتاه کرد.(۳) امام(حراست از این انقلاب را بر مردم ایران و جمیع مسلمانان جهان واجب می دانند و می فرمایند : "واجب است این امانت الهی را که در ایران به طور رسمی اعلام شده ودر مدتی کوتاه نتایج عظیمی به بار آورده، با تمام توان حفظ نمایند."(۴) شعار استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی بعنوان مهمترین خواست مردم در راهپیماییها مطرح می گردید و امروزه تمامی انسانهای منصف به تحقق این شعار اذعان دارند، گرچه تحقق کامل این شعار در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نیازمند به زمان فراوانی است. در حالیکه پیش از انقلاب عملاً در اداره

مملکت، مردم نقشی را ایفا نمی کردند.

تـاکنون بیش از ۲۰ انتخابـات صورت گرفته، جمعیت باسواد در روسـتاهای ما از حـدود ۵ ٪ بـه ۱۵٪ رشد یافته(۵) این آمـار به قدری زیاد است که در وقت کم این نوشتار نمی توان به آن اشاره کرد.

اما اجمالاً ایران در ۲۵ سال گذشـته در بسیاری عرصه ها به خودکفایی رسیده است، در میان حدود ۵۰ کشور مسلمان رتبه دوم علمی را بـدست آورده ایم، جزء ده کشـور دارای فنـاوری هسـته ای هسـتیم، جزء ۷ کشور دارای فناوری تولیدسـلولهای انسانی هستیم. در بخش کشاورزی سـرانه واردات ما ۵۰٪ کاهش یافته، تولیـدات باغی ۵ برابر و تولیـدات دامی ۵/۲ برابر شده است. و بطور کلی سـرانه تولید در بخش کشاورزی ۳ برابر شده است(۶) در سدسازی جزء ۱۰ کشور برتر دنیا هستیم، و طبق پیش بینی ها سال آینده، جشن خودکفایی گندم نیز برگزار خواهد شد. و این همه بعد از ۸ سال جنگ، تحریمهای اقتصادی، بی تجربگی دهه اول کشور در مـدیریت و ... است. هیـچ کس ادعـا نمی کنـد که در ایران، فقر، فسـاد یا تبعیض نیست، اما نگاهی منصـفانه نشان می دهد که علیرغم تهدیدهای فراوان، ایران رو به پیشرفت گام بر می دارد.

اما آنچه راجع به وضعیت حجاب فرمودید، حقیقتی است انکارناپذیر، ولی باید به موقعیت جامعه امروز ایران نیز نگاه کرد. هیچ کشوری به انـدازه کشور مـا مورد تهاجم فرهنگی اسـتکبار جهانی قرار نگرفته است، و در نگاه وسـیع تر آنچه که آن را ضـعف فرهنگی می نامنـد دامنگیر همه جهان است و این امر ناشـی از سـرمایه گذاری فراوان دولت های اسـتکباری و اسـتعماری است. امروز استکبار در شکل جدیدی

از استعمار ظاهر شده است وآن تهاجم فرهنگی و سست نمودن انگیزه ها و اراده های مردم یک کشور است تا بتواند نیروی تفکر مردم جامعه را از بین ببرد و انسانهای جامعه را به موجوداتی بی خاصیت تبدیل کند تا بتواند با تحمیل تفکرات و فرهنگ خود به اهداف نظامی، اقتصادی، سیاسی و سایر اهداف خود برسد. در این میان مسأله حجاب هم در دستورکار تهاجم فرهنگی آنان قرار دارد آنچه برای ما و شما مهم است، تشخیص وظیفه است. ما وظیفه داریم با اعتقاد و اطمینان به راه امام وبا تبعیّت از فرامین مقام معظم رهبری تا جایی که توان داریم در این مبارزه فرهنگی تلاش کنیم و خود را سربازی بدانیم که امام زمان (به او مأموریت داده است که در دوره غیبت او در راه حفظ اسلام و دستاوردهای آن بجنگیم. پس اگر امام زمان(را همواره در نظر داشته باشیم تمام مشکلات را قابل تحمل می دانیم وبا شهادت، شجاعت و قدرت به حلّ مشکلات جامعه از جمله مشکلات فرهنگی نظیر مسأله حجاب می پردازیم.

منابع و مآخذ :

۱.قانون اساسی جمهوری اسلامی، مقدمه،ص۱۰

۲. همان

۳. وصینامه امام، ص۲۱

۴. همان، ص۲۳

۵. اخبار سراسری شبکه۱، گزارش ایام دهه فجر سال ۸۲

۶. برنامه اقتصادی روز، شبکه ۱، سال ۱۳۸۳

چرا باید در یک جامعه اسلامی مردم از حکومت اسلامی حال متنفر باشند ؟ دلیل چیست ؟

پرسش

چرا باید در یک جامعه اسلامی مردم از حکومت اسلامی حال متنفر باشند ؟ دلیل چیست ؟

پاسخ

احساس دلبستگی وعلاقه مندی شما به نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران از نکات مثبت وارزنده ای است که در وجودتان ریشه دارد وباعث خوشحالی و خوشوقتی است . در خصوص آنچه ذکر کرده ای که نشان دلسوزی و احساس تعهد و مسؤولیت شما درقبال نظام می باشد نکاتی را یادآور میشویم :

اولا بین حکومت اسلامی و جمهوری اسلامی تفاوت وجود دارد . آنچه امروز در کشور ایران استقرار دارد حکومت جمهوری اسلامی است و حکومت اسلامی نیست یعنی حکومتی که تمام قوانین اسلام در آن رعایت بشود ومسؤولان نظام و امام خمینی و رهبری معظم انقلاب اسلامی نیز ادعا نمی کنندااین حکومت ، حکومت اسلامی است ، بلکه می گویند به سوی اسلامی شدن در حرکت است که البته اگر بخواهیم در دنیا حکومتی را نشان بدهیم که به اسلام و شریعت نبوی وعلوی نزدیک باشد حکومتی نزدیک تر از حکومت جمهوری اسلامی وجود ندارد .

این حکومت تلاش میکند هر چه بیشتر احکام و قوانین ودستورات اسلامی رعایت شود حال چقدر توفیق حاصل شود به عوامل گوناگون بستگی دارد که بسیاری از آنها از حیطه قدرت مسؤولان کشور خارج است .

ثانیا پیوند زدن عملکرد مسؤولان کشور به اسلام و حکومت اسلامی کاردرست و صحیحی نیست ، اگر مسولان مدعی اسلام وانقلاب خطا واشتباه کردند نباید خطاها و اشتباهات آنان را به نام اسلام و حکومت اسلامی و جمهوری اسلامی قلمداد کرد کاری که متاسفانه در جامعه ما اتفاق می افتد .

دوست عزیز : با این مقدمه

کوتاهی که عرض شد میتوان چنین نتیجه گرفت که علت عمده و اساسی تنفر برخی از مردم این است که از حکومت جمهوری اسلامی همان توقعی رادارند که از حکومت حضرت علی (دارند واین نظام و حکومت رانظام عدل علوی بحساب می آورند . البته این به معنای آن نیست که حکومت جمهوری نباید همانند حکومت عدل علی (

عمل کند ولی باید دانست که پیاده کردن حکومتی مثل حکومت علی (سهل وآسان نیست . امامی همانند علی (میخواهد تا آنرا پیاده کند حتی آن حضرت به دلیل شدت عدل خواهی خودش در محراب به شهادت رسید. نکته دوم این است که عمل مسؤولان را عملی اسلامی تلقی می کنند و حال آن که اینگونه نیست.ممکن است رفتار و اعمال مسؤولان با اسلام تطبیق داشته باشد و ممکن است مخالف دستورات اسلامی باشد وهمین نکته است که مردم را از نظام متنفر می سازد. زیرا مردم نمی توانند یا نمی دانند یا نمی خواهند بین عمل مسؤولان با اسلام تفاوت قائل بشوند لذا از نظام و حکومت متنفر میشوند و حتی اگر تمایز قایل بشوند برداشت و اعتقادشان ممکن است این بشود که امکان پیاده شدن احکام اسلامی وجود ندارد چرا که باید آنرا همین مردم اجرا کنند و اینها هم ناتوان از اجرا هستند. دوست عزیز علت عمده واساسی تنفر برخی مردم علاوه بر موارد فوق تلاش و فعالیت گسترده و زیاد دشمن برای تاریک وسیاه جلوه دادن حکومت نیز هست . برخی عناصر در داخل نیز به سیاه نمایی دامن میزنند دشمنان خارجی و عوامل داخلی و جاهلان وناآگاهان با سیاه

نمایی و ناتوان جلوه دادن نظام ونیز بزرگ نمایی مشکلات سعی در نشان دادن ناتوانی نظام درحل مشکلات مردم دارند . بی تدبیری و سوء تدبیر برخی مسولان وعوامل دیگری مشابه آن نیز در ایجاد تنفر نقش دارند. آرزو می کنیم با آگاهی و درایت نسل جوان زمینه های سوء استفاده دشمنان از میان برود و دلبستگی آنان به نظام وکشور افزایش یابد . تلاش شما و امثال شما نیز در آگاه سازی دوستانتان وخانواده ها و... بسیار موثر است .

چیزی که برای ما رنج آور است ابتدا قبول کردن جمهوری اسلامی و حال می شنویم رفراندم گذاشتن این نظام است. چرا به این سو کشیده شده ایم. ؟

پرسش

چیزی که برای ما رنج آور است ابتدا قبول کردن جمهوری اسلامی و حال می شنویم رفراندم گذاشتن این نظام است. چرا به این سو کشیده شده ایم. ؟

پاسخ

مسأله رفراندم (همه پرسی) در مورد ادامه نظام جمهوری اسلامی مطلبی است که از سوی دشمنان خارجی ما مانند آمریکا و در داخل کشور توسط عمّال آنها و افرادی که تحت تأثیر تبلیغات دشمن هستند مطرح شده است. در ارتباط با شبهه برگزاری رفراندم برای بقای جمهوری اسلامی توجه به نکات زیر مفید است :

اولاً ـ نظام جمهوری اسلامی که حاصل خون بیش از صد هزار شهید و جانباز و ایثار گری ملت مسلمان ایران است و علیرغم اینکه در هیچ جای دنیا مرسوم نیست که برای حکومتی که بر اساس خواسته و با انقلاب مردم آن کشور بوجود آمده باشد همه پرسی برگزار شود ، در ۶ فروردین سال ۵۸ برای تعیین و تثبیت نوع نظام، همه پرسی به عمل آمد و اکثریت قریب به اتفاق مردم (۲/۹۸ درصد) به آن رأی مثبت دادند. ثانیاً در هیچ کجای دنیا حتی در کشورهایی که شعار دموکراسی و توجه به رأی مردم در آنها گوش فلك را کر نموده است حاضر نیستند برای ادامه کار رژیم سیاسی کشور خود ، همه پرسی برگزار کنند و برای چنین چیزی نه قانون در سطح دنیا وجود دارد و نه چنین اتفاقی تابحال در سطح جهان رخ داده است تا جمهوری اسلامی بخواهد به آن عمل کند.

ثالثاً طرح اصل قضیه رفراندوم توسط دشمنان ، در واقع یک نوع ایجاد جنگ روانی در داخل و زمینه سازی برای حضور بیگانگان

و دخالت آنها در سرنوشت کشور ماست به این ترتیب که اول مسئله نارضایتی اکثریت مردم را از جمهوری اسلامی مطرح نموده و با پیشنهاد برگزاری رفراندم تحت نظارت سازمان ملل و با اعمال دخالت آنها و تبلیغات مسموم و جوّسازی و استناد به آمارهای مجهول ، نتیجه گیری کنند که مردم جمهوری اسلامی را نمی خواهند و به راحتی نیروهای خود را وارد کشور کرده و نظام را به سقوط کشانده و دست نشانده های خود را بر سر کار بیاورند البته این توطئه با هوشیاری و عکس العمل بجا و حمایتهای همیشگی مردم از نظام جمهوری اسلامی در عرصه های مختلف مانند شرکت در راهپیمائی هایی که به منظور حمایت از نظام برگزار می شوند و شرکت گسترده در انتخابات های متعدد خنثی و بی اثر گردید.

من چون از خانواده ای روحانی به دنیا آمده ام و حزب ا... را دفاع و پیروی می کنم و از این انقلاب همیشه دفاع می کنم در یک گفتگو محکوم شدم و جوابی نداشتم خواهشمندم شما جواب دهید. سؤال، مگر ما انقلابمان به این پایه نبود که در رژیم گذشته حق طبقه کارگر و مستضعف پ

پرسش

من چون از خانواده ای روحانی به دنیا آمده ام و حزب ا... را دفاع و پیروی می کنم و از این انقلاب همیشه دفاع می کنم در یک گفتگو محکوم شدم و جوابی نداشتم خواهشمندم شما جواب دهید. سؤال، مگر ما انقلابمان به این پایه نبود که در رژیم گذشته حق طبقه کارگر و مستضعف پامال است گفتم بلی به من گفت حال خیلی بدتر شده است من گفتم به چه دلیل، گفت با مدرک در آخرین سال رژیم شاه مزد یک کارگر که ضعیف ترین طبقه است در جامعه روزی ۴۶ تومان بود و یک کارگر با این مبلغ می توانست باز هم با مدرک شش پرس چلوکباب کوبیده بخرد ولی اکنون پس از گذشت ۲۵ سال از انقلاب مزد یک کارگر ۴ هزار تومان

است و او ۳ پرس هم نمی تواند بخورد بنابراین در این کشور حق کارگر پامال نیست نسبت به رژیم گذشته، ولی سرمایه دار در رژیم گذشته از بانک ۱۰ درصد بهره می گرفت ولی اکنون بهره پول ۲ برابر شده است آیا به این معنا نیست که حق کارگر نیمه شده است و حق سرمایه دار ۲ برابر، چرا برای طبقه ضعیف فکری اساسی نمی کنند در صورتی که ما هم شیعه هستیم حضرت علی (و هم حضرت امام خمینی(سفارش زیاد ما را به حق طبق ضعیف نموده اند؟

پاسخ

ضمن تأیید وجود مشکلاتی برای قشر مستضعف و کارگر و کارمند و ... استدلال آن فرد نیز چندان پایه و اساس محکم و قرصی ندارد. برای مقایسه وضعیت و شرایط انگشت گذاشتن بر روی یک مسأله و گسترش دادن آن مسأله اساساً نادرست و غلط است. اگر بخواهیم مقایسه کنیم باید مقایسه ای همه جانبه باشد. از یک جهت حرف آن فرد درست است. طبقات پایین جامعه دچار مشکلاتی هستند ولی شرایط زندگی نیز متفاوت است.در آن زمان درآمد کشور سه برابر زمان فعلی بوده است و درآمد کشور در زمان کنونی به یک سوم آن زمان کاهش یافته است. جمعیت کشور نیز نسبت به آن زمان سه برابر شده است. نیازمندیها و خواسته های مردم نیز نسبت به آن زمان بسیار افزایش یافته است. در آن زمان روستاها ازنعمت برق و آب آشامیدنی سالم و تلفن و ... برخوردار نبود، بنابراین نیاز به یخچال و تلویزیون و سایر وسایل برقی نداشتند، ولی حالاـ تمام روستاهای بالای ۲۰ خانوار در اغلب مناطق کشور از

برق و مخابرات برخوردارند، لذا داشتن یخچال، فریزر، تلویزیون، ماشین لباسشویی، رادیوضبط، ویدئو و ... را از لوازم ضروری زندگی خود می دانستند. در آن زمان در روستاها هر نوروز پلو می خوردند، ولی حالا هفته ای حداقل سه چهار مرتبه پلو می خورند حتی پلوی نوروز را با رشته مخلوط می کردند. در آن زمان با خاک گل و خشت خام درست می کردند و برای خودشان خانه می ساختند ولی حالا خانه های روستایی هم با آجر و آهن و سیمان ساخته می شود و ...

بنابراین اگر قیمت ها بالا رفته است درآمدها هم افزایش یافته ولی هزینه های اضافی مانع می شود تا افزایش درآمد بروز پیدا کند. ممکن است در مقایسه با یک جنس مثل همان مثالی که آن فرد برای شما زده است تفاوت وجود داشته باشد ولی در مجموع چنین نیست. دوستی می گفت پدرم می گوید حالا ـ دیگر نمی توان به مکه رفت. گفتم در آن زمان چگونه رفتید. گفت : درآمد زعفران ۶ سال را جمع کردیم وبا مادرت به مکه رفتیم. گفتم حالا هم ۶ سال جمع کنید می توانید بروید.

برادر عزیز، نظام جمهوری اسلامی علی رغم مواجه شدن با تحریم اقتصادی آمریکا و کشورهای غربی و کاهش تولید و صادرات نفت و کاهش درآمد ارزی به یک سوم و تحمل هشت سال جنگ توانسته است خدمات زیربنایی زیادی در شهرها و روستاها انجام دهد که رساندن برق ، آب آشامیدنی، تلفن، جاده آسفالته و ... از این جمله است. ولی به دلیل تغییر نیازهای زندگی طبقات پایین همچنان با مشکل معیشتی مواجه اند. سالهای اول انقلاب تلویزیون

رنگی نوعی کالای تجملاتی بحساب می آمد ولی حالا جزء وسایل ضروری شمرده می شود. ویدیو و کامپیوتر و ... وسایل اشرافی بود ولی حالا ضروری است. رفتن به حج و کربلا و ... برای طبقات اندکی از جامعه میسر بود ولی حالا بسیار گسترده شده آیا فکر کرده اید هزینه این موارد وسایل و سفرها از کجا تأمین می شود. اگر درآمد کم شده است که زندگی و وسایل آن باید کمتر شده باشد. چرا از خانه های گلی و زندگی های آن زمان خبری نیست و برخی آن را قصه می پندارند، چرا این همه مردم به حج عمره و سوریه و اخیراً کربلا می روند. چرا سفرها زیاد شده است و ...

درست است که طبقات پایین مشکل دارند ولی علت اصلی در کاهش درآمد نیست. علت اصلی در تحریم اقتصادی و کاهش درآمد دولت و تغییر زندگی ها و افزایش سطح زندگی مردم است.

در حالی که کشور آمریکا برای براندازی حکومت اسلامی سرمایه گذاری می کند و با بودجه زیادی تهاجم فرهنگی خود را در کشورهای اسلامی گسترش می دهد از جمله اینکه نوار مبتذل سی دی با ارزانترین به دست جوانان می رسد چرا دولت ایران بیشترین سرمایه را صرف فوتبال می کند و

پرسش

در حالی که کشور آمریکا برای براندازی حکومت اسلامی سرمایه گذاری می کند و با بودجه زیادی تهاجم فرهنگی خود را در کشورهای اسلامی گسترش می دهد از جمله اینکه نوار مبتذل سی دی با ارزانترین به دست جوانان می رسد چرا دولت ایران بیشترین سرمایه را صرف فوتبال می کند و در جهت پرورش فکری عموم مردم سرمایه گذاری چشم گیری نمی شود از جمله اینکه خیلی از مردم علاقه به مطالعه دارند ولی به جهت گران بودن قیمت کتاب از این نعمت بزرگ محروم می مانند مثلاً یکدست کامل تفسیر نمونه در کشور ما ۶۳۰۰۰۰ ریال قیمت دارد که خرید آن برای اکثر مردم کاری مشکل است؟

پاسخ

احساس وظیفه و مسئولیت و دلسوزی جنابعالی نسبت به اسلام و نظام اسلامی در خور ستایش و تحسین و موجب افتخار و مباهات است .از این که می بینیم مردانی با مسئولیت درپهنه این مرز و بوم به زندگی شرافتمندانه توأم با حس مسئولیت پذیری و روح نقد و نقادی زندگی می کنند احساس غرور و افتخار می کنیم. همان گونه که جنابعالی اشاره کرده ای سرمایه گذاری دشمنان و عوامل استکبار برای نابودی و کمرنگ نمودن فرهنگ غنی و پر محتوای اسلام و انقلاب اسلامی با همه توان خویش به صحنه آمده است و در راه محو فرهنگ دینی از هیچ تلاش و کوششی فروگذار نمی کند ولی درمقابل ، جامعه و مسئولان کشور تنها با نازیدن و افتخار به گذشته فرهنگی خویش و اقتدار و عظمت فرهنگ و تمدن اسلامی در قرون گذشته اکتفا می کند و به جای پرداختن به برنامه ریزی اسامی و زیربنایی برای تحکیم پایه های فرهنگ و نوزایی و پویایی فرهنگی متأسفانه به نزاع های بی مصرف و بی خاصیت سیاسی و

قومی ... مشغول شده و هستی و انرژی متراکم و سرشار نسل جوان را به نابودی و فلاکت می کشاند و حال آن که برای مقابله با ابتذال فرهنگی و ایستادگی در برابر فرهنگ پوچ و بی مصرف مادی غرب که از پایه های لرزان مادی شکل گرفته است،اقدام در خور و شایسته ای صورت نمی پذیرد و بجز چند حرکت خوب و ارزنده همانند برگزاری مسابقات بین المللی قرآن مسابقات سالانه قرآن و عترت دانشگاه آزاد اسلامی، حرکتهایی که در خصوص ترویج فرهنگ اقامه نماز صورت گرفته و ...، سایر فعالیت ها و تلاشهای صورت گرفته در عرصه فرهنگ و اندیشه چندان قابل توجه نیست.

برادر عزیز آنچه شما را نگران ساخته و اظهار داد نموده اید درد مشترک همه دلسوزان اسلام و انقلاب اسلامی است ولی متأسفانه از حد همین دلسوزی و گاه اظهار یأس و ناامیدی فراتر نمی رود که این امر نه تنها دردی دوا نمی کند بلکه در بسیاری از مواقع شوق و امید را از نسل آتی و آینده ساز کشور می رباید و زمینه پذیرش فرهنگ ابتذال با ترویج حس ناتوانی فرهنگ خودی در وجود آنان فراهم می گردد. برادر عزیز کم نیستند کسانی که همانند شما گرانی کتاب را عامل کتاب نخواندن می دانند ولی حقیقت چیز دیگری است ؛چگونه است که روزانه و در هفته و ماهانه هزاران ریال خرج خرید تنقلات بی خاصیت و بی مصرف برای فرزندانمان و خودمان می کنیم ولی یک هزارم آن برای تغذیه فکری او هزینه نمی کنیم. در هفته چقدر شکلات کیک، کلوچه، پفک، چیپس و ... می خریم. اینها همه به عنوان غذای جسم است که ارزش غذایی ندارد آیا تصور نمی کنید اگر یک هزارم

همین هزینه ها را خرج خریـد کتاب بکنیم مقدار زیادی کتاب می توانیم تهیه کنیم. اینها را مرتب باید خرید ولی یک کتاب را یـک بار بایـد بخریم و روزها و ماهها بطور مرتب به عنوان غـذای روح از آن تغـذیه کنیم. انصافاً کتاب در مقایسه با سایر اقلام گران نیست.

چه بسیارند کسانی که به بهانه گرانی کتاب، کتاب نمی خرنـد ولی حتی کتابهایی که خریده اند و در منزل نگهداری می کنند مطالعه نکرده انـد. چه بسیارند کسانی که چنین فکر می کنند ولی از تلاوت روزانه چند آیه از قرآن کریم به عنوان عالی ترین غـذای روح بشری غفلت می ورزنـد. چه بسیارند کسانی که گران بودن کتاب را بهانه کتاب نخوانـدن می دانند ولی هرگز به کتابخانه های عمومی برای عضو شـدن و کتاب گرفتن مراجعه نکرده اند. آیا کتاب خواندن فقط با کتاب خریدن میسر است و گاهی برخی از کتابهای کتابخانه ها سالهای سال مورد مطالعه قرار نمی گیرد و حال آن که سرمایه عظیمی است که دولت برای استفاده عموم هزینه کرده است.

اتفاقاً کتاب خواندن با حضور در کتابخانه و عضویت در کتابخانه مفهوم پیدا می کند نه کتاب خریدن . وقتی کتابی مطالعه شد کنـار گذاشـته و بلااسـتفاده می شود ولی در کتابخـانه افراد مختلف مطـالعه می کننـد. انسـان بـا عضویت در کتابخانه می تواند میلیونها کتاب بخواند که خرید آن برایش مقدور نیست . مشکل جامعه ما افت فرهنگی و عقب ماندگی فرهنگی است که باید با همت همگانی برطرف شود. انشاء ا...

چرا قوه قضائیه تبدیل شده به قوه حمایت از جرم دلیل آن اینست که جرم از قبیل نا امنی در شـهرها، سـرقت، اعتیاد، قتل، آدم ربایی، ارازل، مزاحمت خیابانی برای خانم ها امری عادی شده است و رو به افزایش است. و هر مجرمی که دستگیر می شود مرتبه اول او نیست برای چندمین مر

پرسش

چرا قوه قضـائیه تبـدیل شـده به قوه حمایت از جرم دلیل آن اینست که جرم از قبیل نا امنی در شـهرها، سـرقت، اعتیاد، قتل، آدم ربایی، ارازل، مزاحمت خیابانی برای

خانم ها امری عادی شـده است و رو به افزایش است. و هر مجرمی که دسـتگیر می شود مرتبه اول او نیست برای چنـدمین مرتبه است که دستگیر می شود و چرا همان اول با او برخورد قاطع نمی شود؟

پاسخ

مـا نیز قبـول داریم که دسـتگاه قضـایی در بسیاری از مـوارد از قـاطعیت لازم و برخـورد بـا مفاسـد مختلف و جرایم گونـاگون برخوردار نیست و همین امر نیز موجب جری شـدن مجرمـان و افزایش جرم و جنـایت می گردد. و نیز مجرمان پس از آزادی از زندان با آشنایی بیشتر نسبت به شیوه های جرم و جنایت مجدداً به ارتکاب جرم و جنایت می پردازند. اعتقاد ما نیز این است که برخورد قاطع، جدّی و متناسب با نوع جرم مطابق با دسـتورات اسـلامی و عدالت علوی به کاهش جرایم و تخلفات بسیار کمک می کننـد ولی از سـوی دیگر نیز بـاور و اعتقـاد مـا این است که بـا برخـورد فیزیکی و مجـازات به تنهـایی نمی تـوان معضـلات گوناگون اجتماعی مثل سرقت، اعتیاد، قتل، آدم ربایی و ... را کاهش داد. تصور کنید کسی که با غول وحشتناک فقر و ناداری مقـابله و مبـارزه می کنـد و راه معقول و منطقی و شـرافتمندانه ای برای کسب درآمـد و ارتزاق خـانواده اش پیـدا نمی کنـد اگر دست به سـرقت بزند و ازناچاری برای تأمین معاش خویش به این جرم دست بزند، با یک کسی که هیچ گونه نیازی ندارد و از روی تفنن و تفریـح و ... به سـرقت مبـادرت می ورزد یکسان هسـتند و بایـد یک نوع حکمی برایشان صادر شود؟ مطابق قوانین اسلامی فردی که از

روی فقر و ناداری اقدام به سرقت کند دستش قطع نمی شود.

حال ما که از مسأله و موضوع و چگونگی عمل اطلاع نداریم می بینیم با سارق برخورد قاطع و شدید نشده است، طبعاً ناراحت و نگران هستیم. درست است که برخورد قاطع نیست ولی همه موارد و جرایم را نمی توان با یک چوب راند. یا اگر مردی که دارای همسر خوب و شایسته ای باشد اقدام به عمل شنیع بکند با جوانی که از روی فقر و ناداری تا سنین بالایی در تجرد و تعذب باقی مانده است و بنا به شرایط خاصی در تنگنای غریزی قرار گیرد و اقدام به عمل شنیع نماید حکم آنها یکی نیست. لابد شنیده اید و می دانید که زنای محصنه حکمش سنگسار و اعدام است ولی زنان غیر محصنه حکمش شلاق است.

برادر ارجمند با اذعان به این که قاطعیت در صدور احکام برای مجرمان در کاهش جرم و جنایت باید یادآور شویم که حل مشکلات و معضلات اجتماعی نظیر اعتیاد، مفاسد اخلاقی و ... نیازمند تلاشی همگانی و گسترده از سوی همه دستگاههای اجرایی، فرهنگی، امنیتی، قضایی و آموزشی است. از بین بردن و کاهش میزان فقر، کاهش سن ازدواج و فراهم سازی زمینه ازدواج سالم، تأمین شغل مناسب و فراهم ساختن اشتغال جوانان و تأمین معیشت معقول، متوسط و متناسب با شرایط جامعه، کاهش جهل و ناآگاهی و ... از جمله اصول و پایه های کاهش جرم و جنایت است که برای رسیدن به این هدف و مقصد مشارکت آحاد جامعه و همه نهادها و سازمانها و دوایر دولتی و مؤسسات فرهنگی، احزاب و تشکل

ها، مراکز آموزشی (دانشگاهها، مدارس) و ... امری ضروری و اجتناب ناپذیر است. همه افراد دلسوز و انقلابی همانند شما برادر بزرگوار و همه خانواده ها که احساس مسؤولیت می کنند برای هر آنچه ازدست آنان برمی آید انجام دهند و مؤسسات و سازمانها نیز باید با همه توان به میدان بیایند و با یک بسیج ملی و همگانی برای رفع مشکلات و نابودی زمینه های جرم عاجلانه اقدام کنند. برای رسیدن به جامعه پاک، سالم، با نشاط و عاری از آلودگی های اجتماعی همه مسؤول اند. حضرت علی(: "کلکم راع و کلکم مسوول عن رعیته" یعنی همه شما مسؤول و سرپرست یکدیگر هستید.

یکی دیگر از پایه های بی ثباتی در کشور نظارت نداشتن بر نرخهای بازار است، چه کسی مسئول برخورد با آنها می باشد؟

پرسش

یکی دیگر از پایه های بی ثباتی در کشور نظارت نداشتن بر نرخهای بازار است، چه کسی مسئول برخورد با آنها می باشد؟

پاسخ

آنچه جنابعالی به آن اشاره کرده ای یکی از واقعیت های تلخ جامعه و کشور ماست که متأسفانه سالهاست بر بازار حاکم شده است و مسئولان نتوانسته اند سلطه ای بر آن اعمال کنند البته در بخش کالاهای اساسی و کوپنی که مشمول نرخ گذاری می باشد و دولت مرتب نرخ اعلام می کند از ثبات قیمت در سراسر کشور بر خوردار است ولی در سایر کالاهایی که از سیستم قیمت گذاری خارج است نوسانات قیمت وجود دارد. این امر ناشی از اسباب و زمینه های گوناگونی است.

اولین دلیل آن عدم احساس مسئولیت و تعهد فروشندگان و روحیه و حس ثروت اندوزی آنان است بخصوص این روحیه پس از جنگ تحمیلی در بین اقشار مختلف جامعه حتی نیروهای متدین و متعهد بشدت افزایش یافته و ارزشهای مادی (ثروت، پول، ماشین، خانه مجلل و ...) ارزش غالب جامعه گشت و فقدان آن ضد ارزش تلقی شد. این فرهنگ بر همه فضای کشور (مراکز آموزشی، خانواده ها، بازار، ادارات و ...) حاکم گردید و همه و همه به دنبال کسب ثروت و افزایش بی حد و حصر آن و تشکیل زندگی های مجلل و اشرافی به راه افتادند طبیعی است که از طریق حلال و مشروع، رسیدن به چنان زندگی مقدور نبود لذا برای رسیدن به زندگی تجملی که آرمان و ارزش غالب جامعه گشت احتکار، گرانی فروشی و ... قباحت خودش را از دست داد و با این توجیه که وقتی جنس را بفروشیم با وجه فروش آن مجدداً نمی توانیم به همان مقدار قبلی کالا

تهیه و عرضه کنیم و مرتباً نیاز به افزایش سرمایه داریم و چون افزایش سرمایه برایمان مقدور نیست برای این که بتوانیم در بازار خرید و فروش و عرضه کالا حضور داشته باشیم ناگزیر هستیم اجناس را به چند برابر قیمت به فروش برسانیم و ...

بنابراین اولین و اصلی ترین و اساسی ترین دلیل، احساس مسئولیت نکرن دست اندرکاران خرید و فروش و توزیع کالاست که می خواهند به هر قیمتی شده به ثروت کلان و هنگفت و تشکیل زندگی تجملی و اشرافی دست یابند.

دلیل دیگر این است که اصولاً کنترل تمام کالاها و اجناس در دستور کار دولت نیست و دولت بنا ندارد سیاست نرخ گذاری برای همه کالاها را اجرا کند این مسأله یکی از مباحثی است که از همان ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون مطرح بوده است و بسیاری معتقدند دولت نباید نرخ گذاری کند بلکه سیاست عرضه و تقاضا باید قیمت بازار را تعیین کند. آنان معتقدند حتی رسول اکرم (ص) نیز چنین کاری نکرده اند و برای اجناس نرخ گذاری نفرموده اند بنابراین نرخ گذاری و قیمت گذاری برای کالاها ضرورتی ندارد و وظیفه ای اسلامی و حکومتی نیست بلکه باید عرضه و تقاضای کالاها قیمت ها را تعیین کند.

البته عده ای نیز بر این اعتقاد و باور بوده اند که دولت باید با قدرت و اقتدار وارد این عرصه بشود و قیمت گذاری کند و با متخلفان برخورد کند ولی واقعیت این است که برای دولت چنین کاری عملی نیست ودر اجرای مقطعی آن موفق نبوده است. لذا دولت جمع بین دو دیدگاه کرده است و کالاهای اساسی و مورد نیاز و ضروری مردم را مشمول نرخ گذاری و قیمت گذاری کرده

است و سـایر کالاهـا و خـدمات را آزادگذاشـته است تـا در بـازار عرضه و تقاضـا بصورت طبیعی جریان پیـدا کنـد. البته تعـداد کالاهای مورد نیاز مشـمول قیمت گذاری در دوران جنگ تحمیلی بسیار زیاد بود که به مرور زمان از تعداد آن کاسته شد و در حال حاضر بسیار محدود شده و به کالاهای کوپنی محدود می شود.

و عامـل دیگری که به افزایش قیمت هـا منجر می شود کـاهش تولیـد و کمبود عرضه کالاـ و نیز بالاـ بودن هزینه های تولیـد در کشور است. لـذا اگر تولیـد افزایش یابـد و تولیـد (عرضه) به انـدازه تقاضا باشد قطعاً قیمت ها از یک ثبات نسبی برخوردار می گردد و تـا زمـانی که این اتفـاق نیفتـد برخوردهـای تنـد و خشک به تجربه ثابت شـده است که چنـدان کارساز نیست. بنابراین افزایش احساس مسئولیت آحاد جامعه در کنار افزایش تولید دو عامل عمده و اساسی برای حل این معضل بشمار می رود.

چرا دولت توسط نمایندگان جلسه پرســش و پاسخ و انتقاد و پیشنهاد در شهرستانها برگزار نمی کند که اگر کسی طرحی یاپیشنهادی داشته باشد به راحتی بتواند از طریق نماینده خود به گوش دولت برساند؟

پرسش

چرا دولـت توسـط نماینـدگان جلسه پرسـش و پاسـخ و انتقـاد و پیشـنهاد در شهرسـتانها برگزار نمی کنـد که اگر کسـی طرحی یاپیشنهادی داشته باشد به راحتی بتواند از طریق نماینده خود به گوش دولت برساند؟

پاسخ

فرمانداری ها در سطح شهرستان ها نماینده تام الاختیار دولت هستند و چنانچه افرادی پیشنهاد یا انتقادی داشته باشند می توانند با برقرار ارتباط با معاونت اجتماعی سیاسـی فرمانداری مطرح نمایند. و آنها این مطلب را به رده های بالاتر همچون استانداری و هیئت دولت منتقل نمایند.

البته پرسش و پاسخ توسط اعضای دولت در سطح مصاحبه مطبوعاتی که قابل استفاده برای عموم باشد انجام میشود و در بعضی اوقات این قبیل جلسات در برخی شهرسـتانها نیز برگزار می شـده است به هر حال باید پذیرفت که در این زمینه بیشتر از این هم امکان ارتباط مستقیم با مردم و پاسخگویی به آنها وجود داشته که عمل نشده است.

چرا بعضــی از خواننــده ها که در خارج از ایران می خوانند نوار آنها غیر مجاز و وقتی که در داخل ایران بدتر از آنرا می خوانند مجاز دانسته می شود؟

پرسش

چرا بعضـی از خواننده ها که در خارج از ایران می خوانند نوار آنها غیر مجاز و وقتی که در داخل ایران بدتر از آنرا می خوانند مجاز دانسته می شود؟

پاسخ

بحث و موضوع موسیقی یکی از مباحث وسایلی است که متأسفانه پس از گذشت یک ربع قرن پس از پیروزی انقلاب اسلامی هنوز بصورت واضح و روشن تبیین نشده و مردم به وضوح تکالیف خودشان را در برابر آن نمی دانند. عده ای هر آنچه از صدا و سیمای جمهوری اسلامی پخش می شود و تمامی سرودها و آهنگ هایی که در مراسم گوناگون خوانده و نواخته می شود را مصداق غنا می دانند و حرام. گروهی هر آنچه از صدا و سیما پخش می شود و هرآنچه که با مجوز ارشاد اسلامی نشر و توزیع شود را حلال و مجاز و حداکثر شبهه به حرام می دانند و استماع آنرا جایز می شمارند. فتاوای مراجع عظام نیز در تعیین مصداق متفاوت است.

اگر بخواهیم به عنوان یک مسلمان تکلیف خودمان را در قبال این مسأله روشن کنیم باید بدانیم که صدا و سیمای جمهوری اسلامی تحت نظر مستقیم ولی فقیه جامع الشرایط اداره می شود و چنانچه سرود و آهنگی از صدا و سیما پخش شود هر چند عده ای گمان کنند مصداق غناست استماع آن اشکالی ندارد و اگر بطور قطع و یقین حلال نباشد شبهه به حرام است که براساس فتوای امام خمینی (ره) اشکالی ندارد. بدون شک رهبر و فقیه جامع الشرایطی که در رأس حکومت قرار گرفته است چنانچه با امر حرامی مواجه شد وظیفه دارد جلو آنرا بگیرد ولی مطمئناً در زمان حیات حضرت امام خمینی (ره) و هم پس از ایشان در دوران

رهبری و زعامت حضرت آیت ا... العظمی خامنه ای مسایل حلال و حرام مورد توجه خاص و ویژه رهبری قرار داشته و دارد و هرجا با حرامی مواجه بشوند بدون تردید با آن مقابله کرده و می کنند و اجازه نمی دهند در حکومت تحت ولایت و زعامت آنان حرام شرعی بوقوع بپیوندد.

ممکن است بگویید رهبر مطلع نشود، ولی آیا می توان پذیرفت که ماها به عنوان افرادی عادی از این مسایل که بصورت رسمی در صدا و سیما و با مجوز ارشاد پخش و نشر میشود مطلع باشیم و رهبر اطلاع نداشته باشد. از سوی دیگر اگر فرض بگیریم که رهبر اطلاع ندارد هر چند بعید به نظر می رسد ولی وقتی درباره یک سرود و فیلم و ... اعتراض عمومی از طرف گروههایی از جامعه صورت می گیرد، در این موقع هم می توانیم ادعا کنیم رهبر اطلاع ندارد، قطعاً چنین تصوری نادرست است و رهبر قبل از اینها از امور آگاه است و حتی به فرض محال اگر اطلاع نداشته باشد با وقوع این اعتراضات در جریان قرار خواهد گرفت و اگر اعتراض به حق و درست باشد مانع از ادامه فعالیت نشر خواهد شد ولی اگر پس از اعتراض ها بازهم ادامه پیدا کرد و صدا و سیما به پخش آن ادامه داد می توانیم استنباط کنیم که از دیدگاه رهبری آن مورد خلاف شرع نیست.

از قول مرحوم حاج سید احمد خمینی نقل شده که روزی امام خمینی (ره) آهنگی را از صدا و سیما استماع می کردند فرمودند: این اگر قبل از انقلاب پخش می شد حرام بود ولی حالا اشکالی ندارد بنابراین بسیاری از موارد فی نفسه حرمت یا

حلیت ندارنـد بلکه بسته به این که از طریق نظام طاغوت نشـر و توسـعه یابـد با حکومت اسلامی فرق می کند. چنانچه استماع رسانه حکومت جور، تأییـد ظلم و جور است و استماع رسانه حکومت علوی تأیید حکومت علوی و اطاعت از طاغوت و حاکم مستبد حرام است ولی تبعیت از حاکم عادل واجب و لازم است نفس اطاعت حرمت یا حلیت ندارد. بسته به این است که فرمان دهنـد یا عادل باشد یا ظالم. خواندن سـرود و ... نیز چنین است. برای اطلاع بیشتر از مباحث مربوط به موسیقی توصـیه می کنم استفتائات مراجع بخصوص امـام خمینی (ره) و مقـام معظم رهبری را در بـاب موسیقی و کتاب "مبانی فقهی و روانی موسیقی نوشته حجه السلام حسین امیر خانی" مطالعه بفرمایید. موفق و سربلند باشید.

این قانون چه قانونی است که این همه دزد، معتاد، پسر و دختر فراری است چرا به اینها رسیدگی نمی کنند؟

پرسش

این قانون چه قانونی است که این همه دزد، معتاد، پسر و دختر فراری است چرا به اینها رسیدگی نمی کنند؟

پاسخ

ما نیز هماننـد شـما برادر و دوست عزیز و با احساس از وجود افراد دزد و معتاد و دختران و پسـران فراری، رنج می بریم و آرزو می کنیم روزی برسـد که چنین افرادی وجود نداشـته باشـند، یا حـداقل تعدادشان کم بشود، چرا که لابد می دانی هرگز جامعه ای پدید نیامده و نخواهد آمد که در آن مشـکلاتی مشابه آنچه ذکر کرده ای، اصـلاً وجود نداشـته باشد، بلکه آنچه مهم اسـت این که این افراد کم یـا زیادبشونـد؛ حتی زیـاد شـدن این افراد هم تا حـدودی طبیعی است، یعنی مثلاً اگر به تعـداد هر ۵۰۰ نفر جمعیت، وجود یک دزد طبیعی باشد، در یک روسـتای ۱۰۰۰ نفری، وجود دو دزد و در یک روسـتای ۵۰۰۰ نفری، ۱۰ دزد و در شهر مثلاً ۱۰۰/۰۰۰ نفری، به همان نسـبت تعـداد دزدان افزایش می یابـد و امری طبیعی است. به نظر کارشـناسان، هر چقدر جمعیّت افزایش پیدا می کند، جرم و جرائم نیز افزایش می یابد و بخشـی از این افزایش طبیعی است، زیرا جامعه ای فاقد جرم و جنایت متصور نیست؛ ولی افزایش بیش حدّ طبیعی، باید حسّاسیّت ایجاد کند و مسؤولان و متولّیان امور را به تأمّل و تفکّر وادار سازد و برای پیشـگیری از جرم و جنایت، برنامه ریزی کنند. بنابراین، دوست عزیز، یکی از دلائل افزایش جرم وجنایت، افزایش جمعیّت است.

گسترش شهرنشـینی و مهاجرت روسـتائیان به شهرها و نبود فضای تفریحی سالم و مناسب، بیکاری و مشکلات عدیده اقتصادی، تنشهای روانی، فقر و

بی عـدالتی، افزایش سنّ ازدواج، افزایش مهریّه ها و سـنگینی هزینه های ازدواج، چشم و هم چشـمی های نامعقول در ازدواج و عروسی و زندگیها، گرایش به تجمل گرایی و رفاه طلبی و ارزش یافتن مادّیات (خانه و ماشین و مبلمان و موبایل و ...) به جای معنویّات، آپارتمان نشـینی و رسوخ فرهنگ غربی در زندگی فردی، اجتماعی، منازل مسـکونی، معاشرتها، پوشش و ... ، همه و همه از مشـکلاتی است که در جوامع شـهری و مدرن، نسبت به جوامع سنتی و روستایی، بیشتر نمود و بروز دارد و باعث جرم و جنایت می شود.

علاوه بر اینها هجوم سـهمگین رسانه های غربی (ماهواره و اینترنت، مجلات، فیلم ها و ...)، بشـدت افکار انـدیشه ها، عواطف و احساسات نسل جوان را بسوی تباهی و فساد سوق می دهد، که البته عوامل یاد شده قبلی، زمینه ساز موفّقیّت این هجوم دردآور می شود. در این میان، بی تـدبیری و بی کفایتی مسؤولان مختلف، در سـطوح گوناگون فرهنگی، اقتصادی، سیاسـی و اجتماعی نیز به موفّقیّت هجوم ددمنشانه اجانب کمک می کنند.

بنابراین برای مقابله با نابسامانی های موجود و پیشـگیری از جرم و جنایت، همه باید همّت کنند و این که من و شـما به گلایه و شکـوه برخیزیـم که چرا چنین است و چنـان است، دردی را دوا نمی کنـد و البته نمی خـواهم بگـویم که نبایـد گفت، بلکه می گویم گلایه کردن کافی نیست، باید از مسؤولان گلایه کرد، از آنان بازخواست و مطالبه کرد، تا گزارش دهند که برای تربیت نسلی پاک و طاهر و مطلوب و پیشگری از آسودگی و تباهی و فاسد شدن آنها، چه

کرده انـد و چه می خواهنـد بکننـد، اما در کنار این مطالبه و بازخواست، خود نیز هر کدام به تنهایی و با کمک دیگران، وظیفه ای سـنگین داریم؛ اگر هر کدام از ما (مثل شما برادر عزیزی که درد دل کرده ای و با سوز و گداز گلایه ای کرده ای)، تصمیم بگیریم از همین الآـن تـا سـال آینـده یک تا دو نفر را که از مسیر درست منحرف شـده و به سوی تباهی و گمراهی در حرکت است، به سوی فلاح و رستگاری هدایت کنیم، فکر می کنی تا سال آینده چند نفر هدایت خواهند شد؟

مشکل بزرگ ما این است که فقط گلایه می کنیم، هدایت کار سختی است. ما انتظار داریم که سوت بزنیم، همه جمع بشوند و به سـتون یک بایسـتند و منتظر صدور فرمان باشـند، ولی هدایت این گونه نیست. خداوند به پیامبر خودش می گوید : "ادع الی سبیـل ربک بالحکمه و الموعظه الحسـنه و جادلهم بالّتی هی احسن" (مردم را با دلیل و برهان و موعظه نیکو و زبان نرم و لیّن و دلیـل روشن و نیکو) به سوی حق و حقیقت رهنمون بـاش. آیـا کسـانی که به امربه معروف و نهی از منکر می پردازنـد، کمر به خـدمت به خلق هم بسـته انـد، و مصـمم هسـتند به آنان خدمت کنند؟ پیامبر اسـلام(وقتی متوجه می شود سـرراهش خار ریخته نشده است، می پرسد چرا؟ می گویند آن فردی که هر روز سر راه شما خار می ریخت، مریض شده و در منزلش در بستر افتاده است و امروز نتوانسته خار بریزد. پیامبرr نفرمود "الحمد الله" خدا او

را به جزای عمل بـدش رساند، فرمود برویم از او عیادت کنیم. او از خجالت آب شد و مسـلمان شد. آیا حق جویان و حق طلبان این چنین رفتـار می کننـد و بعـد گلایه می کننـد که چرا بعضـی منحرف و فاسدنـد؟ اگر جوان فاسـدی را بازداشت و دسـتگیر کردیم و کتکش زدیم و تنـبیهش کردیم، خوشـحال می شویم یـا نـاراحت؟! آیـا وقتی شـنیدیم بـازداشت شـده، برای آزادی او تلاش می کنیم؟ اگر در مرحله اول آزادش کردیم و پس از خروج او را امر و نهی کردیم، با توجه به این که مدیون ماست، باز هم اطـاعت نخواهـد کرد. البته اگر خودمـان بـازداشت کنیم و خودمـان آزادش کنیم، خیر. ولی اگر به نحوی گرفتار شـده و ما برای نجات او تلاش کردیم و زمینه اصـلاح را برای او فراهم ساختیم، اصـلاح خواهد شد. چه بسـیار دختران و پسران نوجوان و جوانی که با برخوردهای نادرست والدین و دیگر افراد، از مسـیر درست خارج شده اند و به ورطه گناه و معصـیت کشانده شده اند.

دوست عزیز، دل ما نیز هماننـد تو از وجود این معضـلات به تنگ آمـده، ولی چاره آن در همّت عمومی است، همه بایـد همّت کننـد. دولت و مسؤولاـن و مردم و خـانواده ها و مراکز آموزشـی و فرهنگی، هم بایـد دست به دست هم بدهنـد و برای کاهش آلام و دردهای نسل جوان، کاهش فقر کاهش بیکاری، ایجاد مسـکن و شـغل، رواج زنـدگی های ساده و ازدواج های آسان و ... تلاش بکنند. حداقل من و تو که با همدیگر مکاتبه می کنیم، می توانیم چنین تصمیمی بگیریم و در حدّی که

توان داریم، خودمان اقدام کنیم و هر آنچه می توانیم از توان دیگران نیز بهره مندگردیم و آنها را نیز به میدان بیاوریم. پس به پیش برای ایجاد جامعه ای سالم و کاهش آلودگیهای اجتماعی.

از خداوند بزرگ و ارواح مطهر امامان معصوم(وسید و سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین (که این ماه، ماه اوست و او بزرگترین اصلاحگر تاریخ بشریت است و با نثار خون خودش، مسیر منحرف تاریخ را اصلاح کرد و به مسیر درست و حقیقی هدایت کرد و از روح پاك ولی نعمت خودمان، امام رئوف و مهربانمان، حضرت علی بن موسی الرضا(استمداد می طلبیم که ما را دراین راه پرفراز و نشیب و سخت و مشقّت بار، یار و یاور باشند.

امیدواریم دستگاههای امنیّتی و قضایی نیز بیش از پیش در جهت پاکسازی جامعه از این عناصر ناپاك، همّت بگمارند و البته ما نیز می توانیم با توجه دادن افکار عمومی و درج مطالب و مقالاتی در رسانه های گروهی و مجلات و مطبوعات، آنان را به انجام وظایف و مسؤولیتهایشان ترغیب و تحریض نماییم.

آیا حقوق نمایندگان مجلس را خودشان تعیین می کنند و برای تعیین این حقوق هیچ سقف و اندازه ای تعیین نشده است و آیا در اجماع هر چه خودشان تعیین کردند کسی نمی تواند به آنها ایراد بگیرد و اگر کسی مسؤول این کار است چرا وظیفه خود را انجام نمی دهد؟

پرسش

آیا حقوق نمایندگان مجلس را خودشان تعیین می کنند و برای تعیین این حقوق هیچ سقف و اندازه ای تعیین نشده است و آیا در اجماع هر چه خودشان تعیین کردند کسی نمی تواند به آنها ایراد بگیرد و اگر کسی مسؤول این کار است چرا وظیفه خود را انجام نمی دهد؟

پاسخ

این که یك اصل پذیرفته شده است که وقتی کسی در مصدر قانونگزاری قرار گیرد هم برای خودش قانون وضع می کند و هم برای دیگران، ممکن است قوانینی که وضع می کند عادلانه باشد و خودش را با دیگر اعضای جامعه یکسان بداند و ممکن است غیرعادلانه باشد و خودش را بر دیگران ترجیح دهد.

تفاوت پیامبر اکرم "ص" و امیرالمؤمنین "ع" در بُعد قانونگزاری نسبت به دیگر حکّام و قانونگزاران در حکومت ها و خلافت های گوناگون در این است که پیامبر "ص" و امام بین خودشان و افراد جامعه تفاوت و تمایزی قایل نبودند و خودشان را مثل یکی از اعضای جامعه می دانستند و آنچه وضع می کنند هم برای خودشان بود و هم سایر اعضای جامعه، و این یکی از رازها و رمزهای ماندگاری آنان در تاریخ بشریت است. اگر امروزه نویسنده ای مسیحی با حسرت و اندوه کتابی چند هزار صفحه ای در توصیف علی "ع" و حکومت و قدرت و ... او می نویسد و کتابش را "الامام علی صوت العدالیّه الانسانیه" می نامد و در مقدمه کتابش آرزو می کند که روزگار توانایی می یافت در هر مقطعی یك شخصیت همانند علی "ع" در بُعد عقلی و قلبی و قدرت و منطق خلق می کرد، نه در این است که بین

خودش و جامعه تفاوت قایل می شد بلکه برای این است که عدالت گستر بود و علی "ع" را صدای عدالت انسانی (در همه ادوار تاریخ) می داند. ولی دیگران که وقتی در مسند قدرت و قانوگزاری قرار گرفته اند چون بیعدالتی روا داشته اند و خود را برتر از مردم پنداشته و شمرده اند امروزه یا نامی از آنان نیست و یا به بدی از آنها یاد می شود.

در حکومت جمهوری اسلامی نیز قانونگزاری وظیفه نمایندگان مجلس شورای اسلامی است. هر آنچه نمایندگان مجلس شورای اسلامی تصویب کنند و شورای نگهبان قانون اسلامی آن را تأیید نماید و مخالف شرع اسلام و قانون اساسی جمهوری اسلامی نداند قابل اجراست. بنابراین قانون نمایندگان زمانی قابلیت اجرایی پیدا می کند که به تأیید شورای نگهبان برسد و اگر نقصی بر آن وارد بود بعدها نیز نمایندگان با ارایه طرح اصلاحی یا دولت با ارایه لایحه ای اصلاحی به مجلس می توانند آن را اصلاح کنند اگر لایحه با طرح اصلاحی دولت یا مجلس به تصویت نمایندگان برسد و شورای نگهبان نیز آن را تأیید نماید قانون قبلی لغو و قانون جدید اجرا می گردد. بنابراین حقوق نمایندگان و تمام حقوق بگیران کشور اعم از کارکنان دولت و مجلس و قوه قضائیه و ... تابع قانون است که به تصویب مجلس رسیده است و البته در هر شرایطی قابل اصلاح است حال اگر نمایندگان یک دوره به گونه ای قانونگزاری نمایند که نوعی بی عدالتی باشد وظیفه شورای نگهبان و مقام معظم رهبری است که در برابر آن مخالفت ورزند و اگر قانونی تصویت شد و مورد

تأییـد نیز قرار گرفت قابل اجراست. اگر مردم که منتخبان نماینـدگان هسـتند احساس کردند این نمایندگان قوانینی ناعادلانه ای تصویب کرده انـد طبعاً رأی و نظرشـان از آنان برخواهـد گشت، و به هر حال آنچه آنان تصویب می کننـد گویا مردم تصویب می نمایند، زیرا آنها نماینده مردم هستند و مردم آنها را برگزیده اند تا قانونگزاری نمایند لذا برای همین است که انتخابات مهم است و سـرنوشت ما به آن بسـتگی دارد هر کس انتخاب شـد به نمایندگی از ما تصـمیم می گیرد اگر غیرعادلانه باشد خودمان مقصر هستیم که با شناخت کافی رأی نداده ایم و اگر عادلانه رفتار کرد باید از او حمایت کنیم تا بتواند اهداف ما را پیش ببرد.

در زمینه تبلیغ روحـانیون محترم شـبهه ای مطرح می شود مبنی بر اینکه چرا برای آموختن احکام دین، روحانیون پول می گیرنـد؟ و همینطور برای نماز جماعت، بنده در پاسخ به دوستان دانشجوی خود و مردم عوام نمی توانم پاسخ کاملی بدهم. بویژه اینکه این قضیه را به صوفیان و خانق

پرسش

در زمینه تبلیغ روحانیون محترم شبهه ای مطرح می شود مبنی بر اینکه چرا برای آموختن احکام دین، روحانیون پول می گیرند؟ و همینطور برای نماز جماعت، بنده در پاسخ به دوستان دانشـجوی خود و مردم عوام نمی توانم پاسخ کاملی بدهم. بویژه اینکه این قضـیه را به صوفیان و خانقاه نشینان قدیم تشبیه می کنند که از مردم غذا می گرفتند و دعا می کردند (؟!) علاوه اینکه دیده شده است بین روحانیون محترم و مردم بر سر قیمت مذاکراتی صورت می گیرد که این مطلب باعث خدشه دار شدن قداست و عظمـت روحـانیت می شـود و دیگر اینکه بـاعث عـوام زدگی روحـانی و چشم بـدست مردم بـودن می شـود و بـاعث می شـود روحانی بخوبی نتواند از مردم انتقاد کند آیا تا به حال برای سامان بخشیدن به وضع مادی مبلغان و از بین رفتن این حالت فکری شده

است؟ و بعضی از روحانیون تأکید می کنند که پول نمی گیرند و این در نزد مردم باعث می شود به روحانیون دیگر به چشم بد نگاه کنند.

پاسخ

۱ روحانیت شیعه در طول تاریخ عصر غیبت ملجأ و مأوای مردم بوده و محل توجه جامعه اسلامی بوده است. مبارزات مرجعیت شیعه و روحانیت آگاه منشأ نهضت ها و انقلابهای بی شماری است که تاریخ پر فراز و نشیب ایران بهترین گواه بر این حقیقت است. نهضت تنباکو، نهضت مشروطیت و نهضت جاودانه مجاهد عظیم شأن حضرت امام خمینی? و پیدایش انقلاب اسلامی از ثمرات و برکات روحانیت شیعه است. که بی هیچ چشم داشتی رفاه و سعادت و سربلندی ملت را خواستار بوده اند و در این راه شکوهمند شهدای بزرگی را به پیشگاه خدای عزوجل تقدیم نموده اند، مرحوم شهید آیت ا... سعیدی، آیت ا... غفاری و ... پیش از پیروزی انقلاب و شهیدان برجسته ای چون شهید مطهری، مفتح، بهشتی، هاشمی نژاد و ... در راه به ثمر رسیدن انقلاب شکنجه ها را به جان خریدند تا به پروردگار شان رسیدند. حقیقت آن است که در عصر غیبت هیچ قشری از اقشار جامعه به اندازه روحانیت در حفظ و بقای تشیع نقش نداشته و ندارند. نادیده گرفتن این تلاش شرک و ناسپاسی است.

۲ تبلیغ روحانیون محترم را باید تقسیم بندی کرد. در قبال بخشی از تبلیغ آنان دستگاههای مسؤول پاسخگو هستند و همچون هر نهاد دیگری که حداقل معیشت پرسنل خود را تأمین می کنند، این نهادهای مسؤول نیز وجوهی را می پردازند. بطور مثال روحانیون کاروان های حج و روحانیون اعزامی از طرف سازمان

تبلیغات و ...

۳ بخشی از تبلیغ روحانیون محترم به درخواست مردم و تقاضای آنان صورت می گیرد که مبالغی بعنوان حق التبلیغ به آنان می پردازند. فراموش نکنید یک روحانی برای سخنرانی ها و برنامه های تبلیغی خود مطالعه و تحقیق می کند و بخشی از تلاش و نیروی خود را در این راه به کار می گیرد. مردم حق شناس نیز با آگاهی از این امر در قبال آن با طیب خاطر و گاهی با اصرار و علاقه مبالغی را هزینه می کنند که جای انتقاد و خرده گیری نیست. و باید پذیرفت که یک روحانی مانند هر شخص دیگری در قبال خود و خانواده اش مسؤول است. البته نباید این نکته را از نظر دور داشت که فاصله گرفتن از زی روحانیت و شیوه طلبگی تبعات جبران ناپذیری به همراه خواهد داشت.

۴ ما نیز با شما هم عقیده ایم که هیچ صحنه ای بدتر از آن نیست که یک روحانی بر سر تبلیغ دین و آموزش احکام چانه بزند. سزاوار نیست رفتار ناپسند اینگونه افراد را به حساب روحانیت آگاه قرار دهیم. همچنان که در سایر اقشار نیز نباید حساب رفتار سوء افراد انگشت شمار را به سایر افراد سرایت داد.

۵ امید است سیاستگذاران برنامه های کلان فرهنگی در خصوص توجه و رسیدگی شایسته به امور معیشت روحانیون و ساماندهی آنچه مرقوم داشته اید تلاش کنند، انشاءا...

با توجه به اینکه در رأس نظام ولایت فقیه مدظله العالی وجود دارد و می بینیم مقام معظم رهبری سفارش بر حفظ اموال بیت المال دارند: آیا در مقابل این همه ریخت و پاشها و ضایع نمودن اموال بیت المال و سفرهای خارجی وزرای در حال حاضر و بالاخص وزیر راه و ترابری و محاک

پرسش

با توجه به اینکه در رأس نظام ولایت فقیه مدظله العالی وجود دارد و می بینیم مقام معظم رهبری سفارش بر حفظ اموال بیت المال دارند: آیا در مقابل این همه ریخت و پاشها و ضایع نمودن

اموال بیت المال و سفرهای خارجی وزرای در حال حاضر و بالاخص وزیر راه و ترابری و محاکمه ننمودن افرادی که در حادثه قطار نیشابور مقصر بودند آیا باز هم باید ساکت بمانیم در حالی که می دانیم قلب مقام معظم رهبری و دل ولی عصر از این اعمال جریحه دار می باشد.

پاسخ

در پاسخ به سؤال فوق باید گفت: جلوگیری از اسراف و هدر دادن بیت المال تکلیف مهم و کاملاً آشکاری است که همه آحاد مردم نسبت به آن احساس وظیفه می کنند. و رعایت این قضیه از سوی مسؤولین اجرایی کشور مسلماً اولویت دارد و همانطور که اشاره فرمودید دائماً جزء خواسته های مقام معظم رهبری از دولتمردان بوده است. و ما مردم در قبال این گونه مسائل وظیفه نهی از منکر قلبی و زبانی داریم. هم در دل نسبت به آن تنفر و انزجار داشته باشیم و هم در جاهایی که می تواند مؤثر افتد آن را بازگو کنیم.

خداوند به احساسات پاک و مسؤلانه شما اجر عنایت فرماید.

چرا این قاچاق فروشان را دستگیر نمی کنند؟

پرسش

چرا این قاچاق فروشان را دستگیر نمی کنند؟

پاسخ

از این که می بینیم شیرزنانی همانند شما در برابر غول اعتیاد که جامعه ما را همانند خوره تباه و نابود می سازد احساس مسؤولیت می کنند خدای را شاکر و سپاسگذاریم. آرزو می کنیم این احساس مسؤولیت ها گسترش عمومی پیدا کند و چون سیلی سهمگین این پدیده شوم را بکلی نیست و نابود سازد.

خواهر عزیز، اگر چه دولت از توان و قدرتی فوق العاده برخوردار است و قدرت او را نمی توان کوچک و ناچیز شمرد ولی باید بدانیم مقابله با پدیده های اجتماعی همانند اعتیاد تنها با زور و قدرت از بین نمی رود، بلکه مقابله با هر مسأله ای راه و روش خاص خودش را دارد همان طور که در بحث نظامی می گویند موشک جواب موشک یعنی پاسخ موشک و بمب رابايد با بمب و موشک داد. نابودی این ماده افیونی که جان انسانها را تهدید می کند با بمب و موشک و ... ممکن نیست.

اعتیاد یک معضل و مشکل اجتماعی است و رفع این مشکل نیز با راهکارهای اجتماعی میسر است از جمله کارهایی که برای مقابله با این مسأله باید صورت بگیرد این است که با فعالیتهای فرهنگی و تبلیغی قبح و زشتی مصرف مواد مخدر به صورت

یک فرهنگ درآیـد. باید کاری کرد که تمایل و گرایش به سوی مواد افیونی یک ضد ارزش و امری بسـیار زشت و قبیح تلقی شود و تحقق این امر مسـتلزم فعالیت های همه جانبه فرهنگی، ارشادی و تبلیغی است. علماء، سیاسـتمردان، روشنفکران، روزنامه نگاران، رسانه های جمعی، تشکل ها، احزاب وسازمانها، مراکز آموزشی

و ... همه و همه باید دست به دست هم بدهیم و این مسأله را به عنوان مسأله ای بسیار زشت و کریه جلوه دهیم.

مسأله دیگری که باعث ترویج این بلای خانمان سوز می گردد مسأله فقر و ناداری و سودآوری تجارت این ماده افیونی است. همجواری با کشور افغانستان که بیش از ۷۵ درصد مواد مخدر مصرفی دنیا را تولید می کند نیز یکی دیگر از مشکلاتی است که کشور عزیز ما ایران را در معرض مصرف و فروش مواد افیونی قرار داده است.

نکته دیگری که درگسترش اعتیاد نقش دارد تصور آرام بخشی مواد مخدر است. لذا وقتی مشکلات و گرفتاریهای اجتماعی، زندگی ، روانی و روحی افزایش می یابد مبتلایان به دنبال مواد و داروهای آرامبخشی می گردند و توهم و تبلیغ آرام بخشی این مواد افراد مشکل دار را به سوی مصرف آن می کشاند. موارد فوق و بسیاری مسایل دیگر موجب می گردد روزبروز مصرف مواد مخدر در کشورمان افزایش پیدا کند. مقابله با این بلای دهشتناک عزم و اراده ملی و جمعی می طلبد و از عهده یک گروه و دولت و نیروی انتظامی ساخته نیست. مشاهده می کنید مسایل ناامنی و حضور اشرار نسبت به گذشته درکشور بسیار کمتر شده است ولی آیا مصرف مواد مخدر هم کاهش یافته است. این مسأله نیازمند تحقیق و جستجو است.

بنابراین اگر چه دولت و نظام از توانایی بالایی برای مقابله با معضلات اجتماعی برخوردار است ولی بدون همکاری و مشارکت ملت هیچ مشکل و معضل اجتماعی و از جمله مواد مخدر قابل حل نیست و نخواهد بود. محو این پدیده زشت و

کریه با عزم ملی و همگانی امکان پـذیر است. پس پیش بسوی این عزم و به امیـد روزی عاری از مواد افیونی در جامعه خوب و اسلامی مان. انشاءا...

با توجه به اینکه مفاسد اقتصادی برخی از چهره های ظاهراً انقلابی باعث بدبینی نســبت به اصل نظام اســلامی و دلسردی مردم گردیده علت عدم برخورد قاطع ومســتقیم و علنی مقام معظم رهبری با مواردی که اقدام مقتضــی از سوی مســئولین مربوط صورت نمی پذیرد چیست؟

پرسش

با توجه به اینکه مفاسـد اقتصادی برخی از چهره های ظاهراً انقلابی باعث بـدبینی نسـبت به اصل نظام اسـلامی و دلسـردی مردم گردیـده علت عـدم برخـورد قـاطع ومسـتقیم و علنی مقـام معظم رهـبری بـا مواردی که اقـدام مقتضـی از سوی مسئولین مربوط صورت نمی پذیرد چیست؟

پاسخ

در خصوص سؤالی که فرموده اید باید عرض کنیم که بین "برخورد قاطع" و "برخورد مستقیم" فرق است.

توضـیح اینکه مقـام معظم رهـبری در خصوص "برخـورد منـاسب" و قـانونی بـا افرادی که آلوده به مفاسـد اقتصـادی هسـتند، به وظیفه خویش با قاطعیت تمام عمل نموده اند. یعنی در فرمانها و دیدارهای عمومی و خصوصی خود دائماً بر لزوم پیگیری جدّی و برخورد قاطعانه قانونی با صاحبان پرونـده های مفاسد اقتصادی تأکید فرموده اند؛ و به صـراحت مساوی بودن همه افراد جامعه را در برابر قانون بارها تـذکر داده انـد، و از قوه قضائیه خواسـته انـد تا بدون هر گونه ملاحظه کاری، با مفاسد اقتصادی برخورد نمایند.

اما اینکه خودشان بخواهند "برخورد مستقیم" با این افراد داشـته باشند، این انتظار بجایی نیست. زیرا در نظام جمهوری اسلامی هر کس وظایفی دارد و قوه قضائیه و دادگاههای مربوطه، وظیفه بررسی و برخورد مستقیم با این افراد را دارند. (نه اینکه رهبری بخواهند مستقیماً وارد این قضیه شوند و با افراد برخورد کنند.)

به هر حال تشـکیل پرونده، بررسی اتهامات، تحقیقات کافی، صدور حکم و اعلام نظر در جرائم، نیازمند کارهای وسیع و مدّت داری است، که نهاد قضائی برای انجام همین کارها تشـکیل شده است. و برخورد مسـتقیم با تمام مسایل ریز و درشت جامعه را نمی توان از یکنفر انتظار داشت.

ضمناً اینطور نیست

که مقام معظم رهبری با مسؤولینی که اقدام مقتضی را صورت نداده باشند، برخورد نکرده باشند. بلکه اولاً انجام نشدن اقدامات مقتضی توسط مسؤولین ذیربط در موضوعات خاص، باید به اثبات برسد. و سپس بررسی شود که آیا برخوردی از سوی "معظم له" صورت گرفته یا نگرفته است. و چون مورد بخصوصی در این سؤال مطرح نگردیده، نمی توان فعلاً در این خصوص قضاوت کرد.

مردم سالاری در ایران بوسیله مقام معظم رهبری و آقای خاتمی اعلام شده است پس چرا مردم ایران به حق اصلی خود نرسیده اند چرا بودجه کلان مملکت تلف می شود و بوسیله افرا سودجو به اختلاس کشیده می شود پس چه کسی جوابگوی مردم است در حالیکه ما اگر حکومتمان اسلامی است ک

پرسش

مردم سالاری در ایران بوسیله مقام معظم رهبری و آقای خاتمی اعلام شده است پس چرا مردم ایران به حق اصلی خود نرسیده اند چرا بودجه کلان مملکت تلف می شود و بوسیله افرا سودجو به اختلاس کشیده می شود پس چه کسی جوابگوی مردم است در حالیکه ما اگر حکومتمان اسلامی است که اسلام از مردم در تمام صحنه ها حمایت کرده است پس چرا به اسلام در ایران عمل نمی شود؟

پاسخ

منظور از مردم سالاری دینی مطرح شده توسط مقام معظم رهبری و ریاست جمهوری این است که به نیازها و خواسته ها و نظریات مردم توجه کافی بشود و این پشتوانه قوی و محکم نظام را برای خودشان حفظ کنند. و انجام اختلاس توسط افراد و یا باندهای متخلف و سودجو دلیلی بر عدم مردم سالاری نیست. بلکه اینگونه تخلفات در هر زمان و هر جامعه ای ممکن است اتفاق بیفتد و آنچه مهم است پیگیری و برخورد با این مفاسد است که بطور جدی دنبال می شود. سازمان بازرسی کل کشور و قوه قضائیه به شدت مفاسد اقتصادی و اینگونه سودجویی ها را دنبال می نماید و هر چند وقت یکبار گزارش این فعالیتها را در مصاحبه ای مطبوعاتی بیان می دارد. و احکام صادره توسط دادگاههای مربوطه از طریق روزنامه ها و صدا و سیما اعلام می گردد و می توانید اخبار مربوط به این گونه مطالب را از طریق منابع یاد شده دنبال کنید.

موفق باشید.

تکمیل و ارسال فرم نظر سنجی موجب تکامل و پویایی کارماست.

مقام معظم رهبری برنامه ای ۲۰ ساله تنظیم نمودند لطفاً توضیحی فلسفی عنایت فرمایید؟

پرسش

مقام معظم رهبری برنامه ای ۲۰ ساله تنظیم نمودند لطفاً توضیحی فلسفی عنایت فرمایید؟

پاسخ

منظور از چشم انداز برنامه ۲۰ ساله کشور که توسط مقام معظم رهبری ابلاغ گردیده ترسیم و بیان اهداف کلی و اصولی و جامعی است که در طول ۲۰ سال آینده باید توسط برنامه ریزان و مجریان کشور مانند مجلس شورای اسلامی و دولت و مجمع تشخیص مصلحت مد نظر قرار گیرد.

این چشم انداز ۲۰ ساله که متن کامل آن در روزنامه های رسمی کشور منتشر شده است و برای اطلاع بیشتر می توانید به آن مراجعه فرمایید.

در این چشم انداز، اهداف مختلف اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و ... که باید در طی یک دوره ۲۰ ساله به سمت آنها حرکت شود معین و مشخص شده اند تا معیار برنامه ها و کارهای اجرایی قرار گرفته و دائماً رسیدگی به آن منازل پیش روی مسئولین باشد.

موفق باشید.

تکمیل و ارسال فرم نظر سنجی موجب تکامل و پویایی کارماست.

چرا اگر برخی از مسئولین بلند مرتبه مملکت (این گونه که در بین مردم شنیده می شود پولهای کلان به جیب می زنند، آیا برخوردی که باید با آنها بشود، نمی شود؟ چرا علناً از طریق رسانه ها به این مسایل جواب داده نمی شود (اختصاصاً حضرت آیت الله رفسنجانی و فرزند ایشان

پرسش

چرا اگر برخی از مسئولین بلند مرتبه مملکت (این گونه که در بین مردم شنیده می شود پولهای کلان به جیب می زنند، آیا برخوردی که باید با آنها بشود، نمی شود؟ چرا علناً از طریق رسانه ها به این مسایل جواب داده نمی شود (اختصاصاً حضرت آیت الله رفسنجانی و فرزند ایشان و همچنین آیت الله واعظ طبسی و فرزند ایشان).

پاسخ

در مورد فعالیت اقتصادی فرزندان مسئولین کشور دو نکته قابل اهمیت است:

۱ فرزندان آنها مانند تمام افراد جامعه که به کارهای تولیدی و اقتصادی مشغول هستند حق دارند فعالیت اقتصادی داشته باشند و اینکه فرزند فلان شخصیت هستند شرعاً و قانوناً مانعی برای اینکار محسوب نمی شود.

۲ اگر در این راستا مرتکب تخلف شوند باید مثل سایر مردم طبق قانون با آنها برخورد شود و بین آنها و سایرین تبعیض واقع نشود.

با توجه به این دو مطلب، بهتر است سؤال حضرت عالی بجای اینکه در قالب به جیب زدن پولهای کلان مطرح شود، در قالب صحیح آن مطرح شود که آیا با تخلفات آنها برخورد می شود یا نه؟

تا جایی که ما اطلاع داریم در خصوص فرزندان آقای هاشمی رفسنجانی در پرونده های مفاسد اقتصادی، موضوع و شکایت و تخفلی مطرح نشده است. و همانطور که اشاره شد بعضی از فرزندان آقای هاشمی که کار اقتصادی می کنند مثل سایر افراد جامعه از این حق برخورداند.

و اما در مورد فرزند آیت الله واعظ طبسی که پرونده ایشان در قوه قضائیه مطرح شد و بخاطر عدم اجرا تعهد شرکت المکاسب در برابر یکی از بانکها ا زاو شکایت شده بود، پس از پراخت

آن تعهـد، تـا جـایی که ما اطلاع داریم موضوع منتفی شـده است. و اگر مورد دیگری هم باشـد توسط قوه قضائیه اعلام خواهد شد. موفق باشید.

اگر یادتــان باشــد دوره اولی که آقای خاتمی به ریاست جمهوری ایران انتخاب شدنــد آقای خاتمی در یک حرکت نمادین با اتوبوس شرکت واحــد به همراه وزرای خود به زیارت حرم امام (ره) رفتنــد. چرا این معنای ساده زیستی به حقیقت نپیوست و آیا این کار فریب مردم نبود؟

پرسش

اگر یادتـان باشـد دوره اولی که آقـای خـاتمی به ریاست جمهوری ایران انتخاب شدنـد آقای خاتمی در یک حرکت نمادین با اتوبوس شـرکت واحد به همراه وزرای خود به زیارت حرم امام (ره) رفتند. چرا این معنای ساده زیستی به حقیقت نپیوست و آیا این کار فریب مردم نبود؟

پاسخ

اینگونه حرکتها، اصـطلاحاً حرکتهای نمادین و سـنبلیک نامیـده می شونـد که می خواهند یک روش پسـندیده را در بین مردم و مسـئولین رده پـایین تبلیغ نماینـد و هیچگـاه به معنای این نیست که بعـد از این همیشه رئیس جمهور و وزراء با اتوبوس شـرکت واحـد جابجـا خواهنـد شـد. چون همه مـا می دانیم بـا توجه به مسائل امنیتی و مشـغله های کاری و ... اساساً چنین چیزی ممکن نیست.

چرا رهبر که ناظر بر کار سه قوه است دســتوری مبنی بر کاهش حقوق نمایندگان دوره قبلی صادر نکردند، چرا جلوی این افزایش حقوق سرسام آور این افراد را نگرفتند مگر نه اینکه همین حیف و میلهای واضح است که دل مرد م را به درد می آورد؟

پرسش

چرا رهـبر که نـاظر بر کـار سه قوه است دسـتوری مبنی بر کـاهش حقوق نماینـدگان دوره قبلی صـادر نکردنـد، چرا جلوی این افزایش حقـوق سـرسام آور ایـن افراد را نگرفتنـد مگر نـه اینکه همین حیـف و میلهـای واضـح است که دل مرد م را به درد می آورد؟

پاسخ

مشخص شدن میزان حقوق در نهادهای حکومتی تابع قوانین و معیارهای معینی است و بنابر این نیست که رهبر معظم انقلاب در مسائل جزئی و کوچک جامعه مشـخصاً وارد شده و نظر بدهند. اما نسـبت به کاهش دادن سطح خارجی و هزینه های مسئولین،

وکلاء، وزراء و غیر اینها دائماً تـذکر داده و رهنمودهای لازم را ارائه فرموده انـد. البته بهره منـدی های مادی نمایندگان مجلس پس از شـروع به کار مجلس هفتم، با حرکت بسـیار زیبا و خـدا پسـندانه ای که خود نمایندگان داشـتند و به دنبال پایین آوردن هزینه ها می باشـند کاهش یافته و صـرفه جویی در هزینه های مصـرفی بیت المال را از خودشان شـروع کردنـد که اخبار آن در رسانه های جمعی منتشر گردیده است.

موفق باشید.

مردم شهر ما و امام جمعه محترم شهرمان بارها درخواستهای زیادی مبنی بر ملاقات حضرت آیت الله خامنه ای و رئیس جمهور محترم را در طول سالیان دراز از این شهر ارائه داده اند ولی از جانب هیچ کدام ترتیب اثری داده نشد. آیا این دیدارها با مردم سلیقه ای است و باز هم بی

پرسش

مردم شـهر ما و امام جمعه محترم شهرمان بارها درخواستهای زیادی مبنی بر ملاقات حضرت آیت الله خامنه ای و رئیس جمهور محترم را در طول سالیان دراز از این شـهر ارائه داده انـد ولی از جانب هیچ کدام ترتیب اثری داده نشد. آیا این دیدارها با مردم سلیقه ای است و باز هم بین مردم تبعیض وجود دارد اگر ندارد چرا باید این دو مقام مملکتی به شـهرهای اطراف گناباد بیایند و به خود این شـهر نیایند آیا بسـتگی به استقبال مردم از این امر دارد و یا این حق فقط شهرهایی است که با اصطلاح عام زورشان زیاد تر است.

پاسخ

دیـدارهای مسـئولین درجه یک کشور و مقام معظم رهبری معمولاً با توجه به شـرایط و نیازهای مختلف منطقه ای اعم از مسائل فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ... انجام می پذیرد. البته به نحوی نوبت بندی هم در این قضیه بی تأثیر نیست. بهرحال با تـوجه به تعـداد بسـیار زیـاد شهرسـتانهای کشـور پهنـاور اسـلامی ایران و گرفتاریهـای کـاری و کمبود وقت آن عزیزان اینگونه دیدارها در ضمن سایر فعالیتها قرار می گیرد.

لازم به یادآوری است که امورات مربوط به هر شهرسـتان از طریق روش جاری و نهادهای مسـئول و ذیربط حکومتی پیگیری و اجرا می شود و منتظر چنین دیـدارهایی نیست. بهرحـال امیـدواریم به زودی این توفیق نصـیب مردم شـریف گنابـاد نیز بشود که چهره منور مقام معظم رهبری را زیارت و از انفاس قدسیه و عنایات ویژه اش بهره مند شوند.

موفق باشید.

مگر نه این هر کس لباس جنگ پوشـــیده و عزم این کار مقدس را کرد، جزء سپاه اسلام است پس چرا از طرف مقامات عالی رتبه کشوری بین آنها تبغیض گذاشــته شده است چرا افرادی که فقط به صرف حضور در جبهه (البته نه همه) حتی با داشتن میزان سواد کم در درجات بالاتر از افرادی که

پرسش

مگر نه این هر کس لباس جنگ پوشیده و عزم این کار مقدس را کرد، جزء سپاه اسلام است پس چرا از طرف مقامات عالی رتبه کشوری بین آنها تبغیض گذاشته شده است چرا افرادی که فقط به صرف حضور در جبهه (البته نه همه) حتی با داشتن میزان سواد کم در درجات بالاـتر از افرادی که شاید به هر دلیلی این امکان برای حضور در این امر مقدس را نداشته اند و تحصیلات و درک بیشتری از مسایل نظامی و جنگی داشتند گمارده شدند؟

پاسخ

با اذعان به اینکه در جامعه مسؤلیت ها در همه جاها بر اساس شایستگی ها و لیاقت ها نیست این نکته نیز حایز اهمیت است که همه مسؤلیت ها لاجرم به سواد و میزان آن بستگی ندارد. دولت است که برای هر مسوولیتی باید ابتدا دانش آن مسوؤلیت را کسب کرده و به اصلاح فرد مسؤل باید مدارک تحصیلی متناسب با آن مسوؤلیت داشته باشد ولی گاهی برخی افراد بر اثر تجربه و یا استعدادهای خاص علی رغم این که از سطح تحصیلات بالایی برخوردار نیستند از توانایی مدریت بالایی در یک بخش خاص برخوردار هستند. به عبارت دیگر لازمه پذیرش مسوولیت دانش است ولی بدین معنا نیست که افراد غیر تحصیل کرده یا با تحصیلات پایین تر هیچ توانایی ندارند بلکه گاهی در میان آنان نیز افرادی پیدا می شوند که علی رغم نداشتن مواد کافی و مدارک تحصیلی مناسب از توانایی در یک بعد خاص برخوردار نیستند.

عمده در مدیریت توانایی ذاتی است و اگر فرد از توانایی ذاتی مدیریت برخوردار نباشد اگر سالها هم درس مدیریت بخواند مدیر

موفقی نخواهد بود و البته اگر کسی که توانایی ذاتی دارد از تحصیلات مدیریت برخوردار گردد به مراتب از افراد غیر تحصیل کرده یا با تحصیلات پایین که توانایی ذاتی مدیریت دارد موفق تر است ولی کسی که توانایی ذاتی مدیریت در یک بعد خاص دارد از کسی که تحصیل کرده ولی فاقد این توانایی خاص است موفق تر خواهد بود .

در گماردن مسوولیت ها بروز این جنبه ها بسیار مهم است. آنهایی که در مناطق جنگی عملاً توانسته اند نقش یک فرمانده. گردان را بازی کنند و در انجام عملیات فوق بوده اند اگرچه از تحصیلات پایینی برخوردار ولی عملاً فرمانده گردان بوده اند وگویا در دانشکده افسری آموزش و تعلیم دوره های مربوطه را دیداند. گاهی ممکن است افراد برای فرمانده شدن دوره های مختلف ببینند. پس در عمل پیاده کنند و در ارتقاء پیاده کنند و در جنگ تحمیلی برای نیروی های مردمی بر عکس بود از همان ابتدا وارد میدان می شوند و به ترتیب در سطوح پایینی مدیریتی قرار می گیرفتند ولی یک عملیات موفق انجام می دهند به رده بالاتری از فرماندهی منصوب می شوند و همین طور ادامه پیدا می کرد فردی مثل شهید برونسی اگر چه مدارک تحصیلی بالایی نداشت ولی در زمان شهادت فرمانده تیپ بود و در تمام عملیات ها موفق بود ولی از مسایل کلاسیک جنگ و نقشه و کالک و ... چیزی نمی دانست و می گفت من کالک ونقشه سرم نمی شود بگویید مأموریت تو کجاست و تا کجا باید بروی من می روم.

البته ممکن است در جاهایی هم بر خلاف شایستگی و تجربه مسولیتهایی داده

بشود که قابل توجیه نیست.

مگر نه این که همه افراد نظــامی این مملکت جان خود را در کف خویش قرار داده برای پاســداری از مرزهای این مرز و بوم تلاش می کنند پس چرا باید حقوق دریافتی یک فرد ســپاهی تقریباً دو برابر یک فرد ارتشی با همان درجه باشد؟ مگر نه اینکه پشتوانه اصلی نظامی این مملکت ارتش

پرسش

مگر نه این که همه افراد نظـامی این مملکت جـان خـود را در کـف خویش قرار داده برای پاسـداری از مرزهـای این مرز و بوم تلاش می کنند پس چرا باید حقوق دریافتی یک فرد سپاهی تقریباً دو برابر یک فرد ارتشـی با همان درجه باشد؟ مگر نه اینکه پشـتوانه اصلی نظامی این مملکت ارتش می باشد چرا باید این تبعیض وجود داشته باشد البته خیلی ها می گویند واضح است به خاطر این که رهبر خودش را یک بسـیجی می داند معلو م است که آنها را بیشتر حمایت خواهد کرد. خواهشـمندم این شبهه را دقیقاً پاسخ بدهید از شما خواهش دارم این را به فراموشی نگذارید امری که امروزه در مملکت ما کاملاً عادی شده است.

پاسخ

ما نیز همانند شـما قبول داریم که در سیسـتم و نظام پرداخت حقوق و مزایا به کارکنان دولت تفاوت های زیادی وجود دارد که نوعی تبعیض و دوگـانگی و بی عـدالتی است و البته در سالهـای گذشـته تلاش هـایی شـده و قـدمهایی برداشـته شـده تـا نظـام پرداخت حقوق هماهنـگ شود ولی هنوز مشـکلات وجود دارد وکماکان این بی عـدالتی ها و تبعیض ها مشاهـده می شود ولی سعی و تلاش مجموعه دولت و نظام بر این است که این مشکل را حل کنند و تفاوت ها را کم و معقول کنند.

نکته ای که در بـاب دریـافت حقوق لازم است به آن توجه شود شـرایط متفـاوت افراد و نوع کـاری هـای انجـام شـده است. به نـدرت می توان دو فرد را با شـرایط کاملاً مساوی در دو سازمان جـدا گانه پیدا کرد تا بعد قضاوت کنیم که چرا حقوق آنان با هم فرق

دارد. درست است که تفـاوت حقوقی در سازمان ها وجود دارد ولی تفاوت در افراد و مـدرک تحصـیلی، سـنوات قبلی درجه و رتبه و جایگاه شـغلی همه اینها در دریافت حقوق مطرح است. همچنین موقعیت و محل جغرافیایی خدمت. بسیاری از افرادی که ما به ظاهر خودمان را با آنان مقایسه می کنیم در واقع با ما تفاوت هایی دارنـد که ما از آن تفاوت ها خبر نـداریم لذا تصورمان این است که بایـد مثـل هم باشـیم ولی چنین نیست. خیلی از افراد به دلیل جسارتهایی که دارنـد در جایگاهای مختلف شـغلی و مسـئولیتی قرار می گیرنـد که این جایگاها به افزایش حقوق آنان کمک می کند و بسـیاری از افراد یا از روی راحت طلبی یا به دلیل ناتوانی مـدیریتی و یا نداشـتن روحیه مدیریت و یا فراهم نشدن زمینه بروز توانایی و یا عدم شـجاعت و ترسو بودن موقعیت شغلی بالایی پیدا نمی کنند لذا حقوق آنان متفاوت است.

شما برادر عزیز! برای مقایسه حقوق و مقایسه حقوق و تشـخیص تفاوت آنها در دو فرد سپاهی و ارتشی که خودت مطرح کرده ای مشابه و مثل هم از جهات مختلف باید پیدا کنی و مقایسه کنی. ضمن این شرایط را خدمتی در دو سازمان را نیز باید مقایسه کنی. امکانات و خدمات جانبی و حق مأموریت و مسکن سازمانی و ...نیز باید مد نظر قرار گیرد. و نیز محل خدمت و...

همه این موارد در تعیین میزان حقوق نقش دارد. با این وجود مواردی هم پیدا می شود که تبعیض به وجود می آید و بخشـی از آن قابل قبول است و بخشی از آن قابل

قبول نیست. و البته بایـد از طریق مطالبات افراد و انعکاس آن پیگیری بشود تا این تفاوت ها تقلیل پیـدا کند. تنها توقع داشـتن از رده های بالا کار ساز نیست بلکه در تمام سطوح باید مطالبات دنبال شود و شما می توانید با پیدا کردن دو نمونه در دو سازمان به مقـایسه بپردازی و در روزنامه ها نیز منعکس کنی و دیگران نیز ... اگر چنین مطالباتی تعقیب شود در بهبود وضـعیت و تعادل نسبی و عدالت گونه بسیار نقش خواهد داشت.

موفق باشید.

چرا از یـک طرف ایران کشوری است که در معرض بیشترین خسارتها از طرف ورود مواد افیونی قرار دارد و از طرف دیگر کارخانه تولید دخانیات می زنند و خودشان به این امر دامن می زنند آیا این یعنی دروغ بستن آیا سود مهم تر از جان مردم است؟

پرسش

چرا از یـک طرف ایران کشـوری است که در معرض بیشـترین خسارتهـا از طرف ورود مـواد افیـونی قرار دارد و از طرف دیگر کارخـانه تولیـد دخانیـات می زننـد و خودشـان به این امر دامن می زننـد آیا این یعنی دروغ بسـتن آیا سود مهم تر از جان مردم است؟

پاسخ

دلسوزی و احساس مسؤلیت شـما در قبال اعضای جامعه و از میان رفتن سـرمایه های اقتصادی و انسانی آن قابل تقدیر تحسین و ستایش است و اگر ان شاء الله اگر در این مسیر با توصـیه هایی را که خواهیم کرد گام برداشـته و اقـدام عملی برای کاهش این خسارات با کمک دیگر هم فکران و هم نوعان خودتان بردارید بسیار ستایش انگیز خواهد بود.

خواهر عزیز بسیاری از افراد جامعه در مقابله با یک معضل و مشکل همانند شما اقدام نفی گرایانه و خدمتی را پیشنهاد می کنند چرا که راحت ترین راه مبـارزه و مقابله همین روش فیزیکی است ولی ناکارآمـد ترین روش هم هست. شـما خود شاهـد هستید سالیان متمادی است و تریاک در ایران کشت نمی شود و ممنوع هم هست. بسیاری از قاچاق چیان اعدام، زندانی و ... شده اند. بسـیاری از معتادان دسـتگیر، زنـدانی، تنبیه، اخراج از کار و ... شده اند ولی متأسـفامه این اقدامات تنبیهی و منفی گرایانه نه تنها مـوجب کـاهش مصـرف مـواد مخـدر نشـده بلکه روز به روز به تعـداد آنـان افزوده شـده است در دنیـا هیـچ کشوری به انـدازه جمهوری اسـلامی برای مقابله با مواد مخـدر از نظر نیروی انسانی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسـی سـرمایه گذاری نکرده اسـت ولی نتایج آن چه بوده است. افغانی ها بیش از ۹۵ درصد مواد مخدر

مصرفی دنیا را تولید می کنند ولی غالباً خودشان مصرف نمی کنند بنابراین مشکل با منع کردن حل نمی شود لذا اخیراً مسؤولان مبارزه با مواد مخدر اعلام کرده اند باید تقاضای مصرف را کاهش داد باید کاری کرد که افراد به سمت مصرف نروند. در مواد مخدر که ضرر آن بسیار زیان بار تر از سیگار است و مبتلایان به آن هم بسیار محدودتر از سیگار هستند روش منع نتیجه نداده است حال گمان می کنید در مبارزه با مصرف سیگار که تعداد بسیار فراوانی به آن مبتلا هستند روش منع کردن و تعطیل کردن کارخانه های تولید سیگار مفید خواهد بود و کشور را با بحران اجتماعی و عکس العمل و واکنش شدید سیگاری ها و ... مواجه نخواهد کرد؟ آیا گمان نمی کنید با تعطیلی کارخانه های سیگار داخلی سیل سیگارهای خارجی به بازار کشور بخش اعظم سرمایه کشور را به جیب اجانب خواهد ریخت؟ آیا تصور نمی کنید وقتی امکان مقابله فیزیکی میسر نیست و مقابله نه تنها مفید و کار ساز نیست، بلکه کشور را دچار بحران می کند، معقول ترین راه همین است که تولید داخلی داشته باشیم و از خروج ارز از کشور جلوگیری کنیم.

برای مقابله با دخانیات نیازمند تلاش همگانی و افزایش سطح فرهنگی جامعه هستیم. باید تلاش کنیم میزان درک و فهم

جامعه به حدی برسد که بصورت خود جوش افراد به سوی دخانیات نروند همچنانکه افاغنه به سمت مصرف نمی روند و شما خواهر عزیر و سایر همفکرانتان تلاش کنید این هدف محقق بشود که اگر بخواهید و با تلاش جمعی این توفیق حاصل می شود.

چرا عملاً برای جلوگیری از فرار مغزها از ایران کار اساسی صورت گرفته بسیار ناچیز است و دولت مردان ما جز سخنرانی و حرف چیز دیگری ارائه نکرده اند. واقعاً آیا اینگونه می خواهند جنبش نرم افزاری داشته باشند در حالی که از زمان انقلاب فقط ۳ نفر از افرادی که در الم

پرسش

چرا عملاً برای جلوگیری

از فرار مغزها از ایران کار اساسی صورت گرفته بسیار ناچیز است و دولت مردان ما جز سخنرانی و حرف چیز دیگری ارائه نکرده اند. واقعاً آیا اینگونه می خواهند جنبش نرم افزاری داشته باشند در حالی که از زمان انقلاب فقط ۳ نفر از افرادی که در المپیاد ها و مقام های جهانی آورده اند را نگه داشته اند پس می گویند تلاش می کنیم واقعاً دروغ می گویند. برای مبارزه با این ادعاهایی دروغین کدام مرجع است که جلوی این سخنرانی ها و کارهای دروغ و راه گم کن را بگیرد؟

پاسخ

انتقاد و گلایه شما خواهر عزیز و ارجمند بجا و درست است و باید مسؤلان عالی رتبه و سطوح پایین تر برای پدیده فرار مغزها از کشور تدبیری انقلابی و سریع و همه جانبه بیندیشند تا از هدر رفتن نیروهای انسانی که اساسی ترین سرمایه توسعه و پیشرفت کشور است. جلوگیری شود.

در خصوص ارایه آمار و ارقام تعداد افراد خارج شده از کشور حرف و حدیث زیاد است و شایعات فراوان. واقعیت این است که تعداد قابل توجهی از نیروهای خلاق، خوش ذوق، مبتکر و دانشمند از کشور خارج شده و می شوند و البته انگیزه همه آنان برای خروج از کشور یکسان نیست و همه آنها را نمی توان از رفتن بازداشت.

عده ای با انگیزه های مادی و برای کسب ثروت و رفاه و آسایش مادی بیشتر کشور را رها می سازند و هیچ توجهی ندارند که با سرمایه این مملکت درس خوانده اند و به جایی رسیده اند و از نظر اخلاقی و انسانی و دینی به این ملت و

کشور مـدیون و بدهکارنـد و باید به پاس خدمت ملت و فراهم سازی زمینه تحصـیل و ارتقاء آنان به این مردم و جامعه خدمت کننـد. قطعاً شـما خوب می دانیدکه برای دانش آموزان و دانشـجویان شـرکت کننده در المپیادها چه دوره های فشـرده علمی با برترین استادان و امکانات قابل توجهی در اختیار می گذارند تا آنان موفق می شوند در عرصه رقابت بین المللی و ملی مدالهای افتخار را کسب کنند و کمال بی انصافی و بی مروتی است که انسان با سـرمایه یک جامعه به جایی برسد و وقتی بخواهد به آن جامعه دین خودش بپردازد آن جامعه را عقب مانـده و پست بشـمارد و ترک کنـد و غافل از آن باشـدکه بالاخره در بستر همین جامعه ای که او را پست و حقیر شمرده است به نان و نوایی رسیده و نام و آوازه ای به هم رسانده است.

عده ای نیز با انگیزه غیر مادی و به دلیل کمبود امکانات و تجهیزات و اسـباب و ابزار تحصیل و کسب دانش کشور را ترک می کننـدکه هر چنـد انگیزه معقـولی است ولی توقـع می رود در کنـار تحقیق و پژوهش عملی که در خـارج انجـام می دهنـد برای خدمت به کشور و جامعه خودشان همت و تلاش کنند تا ارتقاء علمی پیدا کنند.

عده ای نیز برای بی تدبیری و بی حدی برخی مسؤولان و مردم، کشور را رها می کنند افرادی که با برخوردها و رفتار ناشایست خودشان موجب می شوند نیروهای زبده و کار آمد کشور را ترک کنند باید در پیشگاه ملت و در سرای آخرت پاسخگو باشند و قطعاً به عذاب

دردناک گرفتار خواهند شد.

و اما خواهر عزیز و بزرگوارو فهیم و دلسوز! در ورای همه این حرف و حدیثها یک نکته حائز اهمیت است و آن این است که عده ای از همین جوانان برومند و سلحشور علی رغم همه سختی ها و کمبودها خدمت در کشور و جامعه خودشان را بر پناه بردن به دامن اجانب ترجیح می دهند و با خلاقیت و ابتکار کشور را به سوی دانش و تکنولوژی هدایت می کنند. و برخی از این سر و صداها و ... نیز برای همین است و همه ما باید به این دانشمندان جوان کشورمان مباهات کنیم که توانسته اند کشور را به لحاظ علمی در ردیف ۱۰ کشور دارای توانمندی غنی سازی اورانیوم قرار دهند و با استفاده از این تکنولوژی توانسته اند به پیشرفتهایی در علم کشاورزی و سلولهای بنیادی و ... دست پیدا کنند و همه تلاش و استکبار در اتهام کشور به ساختن بمب اتم برای این است که می بیند علی رغم همه محدودیتها و انحصارات و تحریمها توانسته است به قله های بلند علمی دست پیدا کند. اگر چه از فرار مغزها نگران هستیم و باید تلاش کنیم کاهش پیدا کند ولی وقتی کشور به نقطه ای ا زاوج علمی رسید بسیاری از همین افراد و حتی افرار سایر کشورها تمایل یابند در ایران عزیز و سرافراز به ارایه خدمات علمی مبادرت ورزند.

به امید آنروز.

آیا حمایت کردن از مردم عراق واجب است در صورتی که همین ها بودند که امام حسین(ع) را یاری نکردند و اینها از نسل همان ها هستند. آیا درست است که از لحاظ شرع که مردم ما گرسنه باشند و ما کمک مردم عراق و افغانستان کنیم خواهش می کنم توضیح دهید؟

پرسش

آیا حمایت کردن از مردم عراق واجب است در صورتی که همین ها بودند که امام حسین(ع) را یاری نکردند و اینها از نسل همان ها هستند. آیا درست است که از لحاظ

شرع که مردم ما گرسنه باشند و ما کمک مردم عراق و افغانستان کنیم خواهش می کنم توضیح دهید؟

پاسخ

در پاسخ به سؤال شما دوست گرامی باید گفت: وظیفه انسانی و الهی ما را مکلف به همنوعان خود و مخصوصاً هم دینان خود می کند. آیا زمانی که علی (ع) قبل از شهادتش درباره خوش رفتاری با ضارب خودش به اطرافیانش سفارش می کند. ما که شیعه آن حضرت هستیم رواست که از کمک کردن به مردم بدبخت و رنج کشیده عراق آن هم به این دلیل که هزار و سیصدو سی و نه سال پیش پدران اینها امام را یاری نکردند و یا به دلایل تاریخی دیگر از کمک کردن به آنها صرف نظر کنیم. مسلمانان باید غیرت کمک به همدیگر را در مقابل دنیای کفر به خاطر مسائل جزئی تاریخی از دست ندهند.

خداوند در قرآن می فرماید: "لاتزرُ وازرةٌ وزرَ اخری" (۱) هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد. پس گناه پدر را به پای فرزند نمی نویسند.

درباره قسمت دوم سؤال شما، اگر چنان باشد که مردم کشور ما فقیر و گرسنه باشند باید در درجه اول به خود مردم کشورمان کمک کنیم مخصوصاً اگر بخواهیم از بیت المال کشور که تک تک افراد جامعه در آن سهم دارند کمک بکنیم. البته باید دانست که سازمانها و نهادهایی در داخل کشور برای فقر زدایی فعال می باشند که کم کاری ما و عملکرد آنها را نباید فراموش کرد. کشور ما یکی از کشورهای ثروتمند منطقه می باشد. مسئولان نباید طوری بد عمل کنند که تقسیم ناعادلانه ثروت در کشور ایجاد

شود. بی شک علت فقر در کشور ما ناشی از مدیریت ضعیف در برخی از سازمانهای کلیدی می باشد که منجر به تقسیم ناعادلانه ثروت می شود. در سیاست بین الملل رسم بر این است که اگر کشوری از حوادث غیر طبیعی یا طبیعی مانند زلزله و سیل یا جنگ به مردمش خساراتی اعم از جانی یا مالی وارد شود کشورهای دیگر به خاطر منافع سیاسی یا انسان دوستانه کمکهایی می کنند، نمونه آن در جریان زلزله بم اتفاق افتاد که حتی خیلی از کشورهای فقیر مانند اردن، لبنان، و ... به ایران کمک کردند. پس اگر ما مشاهده کنیم ایران نیز به خاطر منافع سیاسی یا بشر دوستانه به برخی از کشورها کمک هایی می کند، نباید چنین قضاوت کنیم که ایران نباید کمک بکند. البته بایستی این کمکها خردمندانه صورت بگیرد تا منافع آن در سطح جهانی به نفع ایران تمام بشود، در آن صورت سود آن عاید همه افراد ملت می شود. اگر کمکهای ما به کشورهایی مانند عراق و افغانستان زیرگانه صورت بگیرد، ما در آینده می توانیم کشوری تأثیر گذار در این کشورها باشیم. پس می توان هم از نظر شرعی که مردم این کشورها مسلمان هستند توجیه کرد و هم از نظر سیاسی توجیه کرد. پس باید از یاد نبرد زمانی که حضرت علی (ع) در آوردن خلخال از پای زن اهل کتاب را توسط دشمنان چنان ننگی می دانند که مردن مرد از غصه در این جریان را مدح می کنند. باید شک نکرد که کمک به مسلمان از چه جایگاهی برخوردار می باشد. (۲)

منابع و مآخذ:

۱ سوره انعام،

آیه ۱۶۴

۲ نهج البلاغه، خطبه جهاد

مشـکل من عدم داشتن جواب مناسب برای افرادیست که به شخص رهبری توهین و جسارت می کنند و تهمت می زنند. بالاخص در جمع دوستان که این مطلب خیلی شایع است. به عنوان مثال در خصوص منبع درآمد و ظاهر سازی رهبری. خواهشمند است یک جواب منطقی و شفاف ارائه دهید. در ضمن در طر

پرسش

مشکل من عدم داشتن جواب مناسب برای افرادیست که به شخص رهبری توهین و جسارت می کنند و تهمت می زنند. بالاخص در جمع دوستان که این مطلب خیلی شایع است. به عنوان مثال در خصوص منبع درآمد و ظاهر سازی رهبری. خواهشمند است یک جواب منطقی و شفاف ارائه دهید. در ضمن در طریقه بیان درست و داشتن اعتماد به نفس مرا راهنمایی کنید؟

پاسخ

بدون شک شما خواهر خوب و گرانقدر به خوبی می دانی که معمولاً افرادی که در مصادر کارهای کشوری و لشکری قرار می گیرند بشدت مورد توجه جامعه هستند و موافقان و مخالفان بطور مرتب به دفاع و مخالفت از آنان می پردازند. هر چقدر مسؤولیت افراد بالاتر و سنگین تر باشد دامنه و شدت حمایت و دشمنی نیز جدی تر خواهد بود.

مقام معظم رهبری نیز از این قاعده مستثنی نیستند. کسانی که طرفدار ایشان هستند همانند شما دوست عزیز و مهربان دوست داری با همه وجود و البته با دلیل و مدرک و استدلال از رهبری دفاع کنی و حق هم همین است. ولی حتماً می دانی که یکی از روشهای مبارزه و دشمنی تخریب شخصیت افراد است دشمنان سعی می کنند با شایعه پراکنی و دروغ و تهمت و افترا افراد را ترور شخصیت کنند.

نمونه های فراوانی در طول تاریخ وجود دارد و از آن جمله مرحوم شهید دکتر بهشتی بود که در اوایل انقلاب ما بین تهمت های ناروا ترور شخصیت شد و توده مردم پس از شهادتش متوجه شدند چه شخصیت بزرگی را از دست داده اند و بسیاری از مردم که نا آگاهانه و

جاهلانه تهمتها را نقل کرده بودند با گریه و شیون توبه کردند. به حدی که امام خمینی از مظلومیت شهید بهشتی بیشتر از شهادتش متأثر گردیدند و به ایشان لقب شهید مظلوم دادند. رهبر انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه ای نیز با توجه به مسؤولیت سنگینی که دارند مورد بغض و کینه شدید دشمنان هستند و شایعات فراوانی در مورد ایشان ممکن است مطرح بشود و عده ای هم ناآگاهانه به آن دامن بزنند ولی باید بدانند که معمولاً افراد مسؤول مورد تهمت هستند و نباید هر حرفی را نقل کرد و باید دانست که روزی در برابر حرفها و سخنانمان مؤاخذه خواهیم شد. روزی که امکان جبران نباشد. در ادبیات ما نیز به این نکته توجه شده است و آمده است:

کرد مردی از سخنرانی سؤالحق و باطل چیست ای نیکو مقال

گوش را برگرفت و گفت این باطل است چشم حق است و یقینش حاصل است.

آنچه را با چشم ببینیم درست است ولی آنچه می شنویم نباید باور کنیم. چه بسا دشمن وقتی شایعه میسازد بگوید من دیدم ولی حرف افراد برای ما ملاک نیست مگر اینکه به تقوا و عدالت آنان یقین داشته باشیم که قرآن می فرماید: ان جاءکم فاسق بنباء فتبینوا، هر گاه شخص فاسقی (غیر عادی) برای شما خبری آورد باور نکنید. تحقیق کنید اگر درست بود باور کنید و گر نه رد کنید.

درخصوص سؤالی که فرمودید جوابهای عقلی ونقلی زیادی داده شده است که ازحوصله بحث خارج است، فقط دراینجا به جواب کوتاه ومفیدی اشاره می شود.

شکی نیست که حکومت از ضروری ترین نیازهای یک جامعه است وبدون حکومت

در نظام اجتماع انسانی اختلال پدید می آید و ادامه حیات اجتماعی امکان پذیر نیست.

و از طرفی می دانیم که اسلام به همه نیازها و ضرورتهای انسان پاسخ مثبت داده و برای آن قانون وضع کرده است تا آنجا که برای مسائل غیر ضروری و پیش پا افتاده نیز احکامی قرار داده است.

نتیجه آنکه باید در دوران غیبت امام "ع" پیش بینی لازم را برای ضروری ترین و حیاتی ترین مسائل جامعه که حکومت است نموده باشد و نمی توان باور کرد که اسلام برای این مقطع از زمان که ممکن است طولانی هم باشد هیچ نوع پیش بینی نکرده باشد. زیرا فرض اینکه در جامعه ای حکومت اسلامی نباشد مساوی است با اینکه اسلام نباشد.

به خاطر اینکه قوانین اجتماعی و سیاسی اسلام از قبیل مسائل اقتصادی، حدود، دیات، قصاص قضاوت و...همگی با نبود حکومت تعطیل و تنها مسائل اخلاقی و عبادی اسلام باقی می ماند که آن هم در یک حکومت طاغوتی و غیر اسلامی به طور صحیح وکامل پیاده نخواهد شد و در نتیجه هیچ یک از احکام و مسائل اسلامی بدون حکومت و نظام اسلامی به طورکامل اجرا نمی گردد.

بدیهی است که اسلام برای همه زمانها وهمه انسانها ست و محدود به زمان پیامبر و ائمه اثنی عشر "ع" نیست.

بنابراین برای حفظ نظام و پیاده شدن اسلام که قطعاً مطلوب و مورد خواست خداوند است حکومت هم مطلوب و مورد خواسته او است. و از اموری است که لازم است جامعه مسلمین در انجامش بکوشند و با توجه به هدف حکومت که بسط عدالت و اجراء قوانین اسلام و تربیت جامعه با

آداب اسلامی است ناچار باید در رأس حکومت، فقیهی عادل، مدبر وآگاه به زمان قرار گیرد تا حکومت اسلامی پیاده شود.)"۱"

اعتماد به نفس یک نوع باور است واین باور از شناخت قدرت نفس واراده انسان به دست می آید، یعنی هر قدر که ما از خودمان بیشتر شناخت داشته باشیم به عظمت این ودیعه خدادادی در درونمان پی می بریم. هر قدر انسان ازخودش شناخت کمتری داشته باشد، در خداشناسی، ضعیف خواهد بود. چنانکه درروایات آمده "من عرف نفسه فقد عرف ربه" شرط شناخت این قدرت الهی داشتن بصیرت نفس است یعنی ما باید توانایی های نهفته در نفسمان را بازشناسیم تا قدرت یابیم در مقابل مشکلات مقاوم باشیم و بر مشکلات پیروز شویم. (۱)یأس به قول حضرت امام "ره" از جنود ابلیس می باشد که از ناحیه شیطان به دل انسان وسوسه می شود و باعث سستی اراده واعتماد به نفس انسان می گردد."۲" ما باید باور داشته باشیم که اصل "تلاش ما برای دستیابی به موفقیت است" و نتیجه و ثمره تلاش ما است. واقعیت آن است که نوع تصویر ذهنی فرد از خودش در موفقیت یا عدم موفقیت شخص تأثیر مستقیم دارد. انسانهایی که روحیه خود باوری واعتماد به نفس آنها ضعیف است در ذهنشان تصویر ذهنی انسانی شکست خورده و ضعیف را دارند. واین تصویر ذهنی تأثیرات سوء و بدی درزندگی به همراه دارد. برای تقویت اعتماد به نفس باید در قدم اول تصویر ذهنیمان درست شود یعنی ما ازخودمان باید تصویر انسانی توانمند راکه توانایی غلبه وحل مشکلات را دارد ایجاد کنیم.تصویر ذهنی از نوع باور او، و باورانسان

که از نوع شناخت انسان حاصل می شود مابایـد از خودمان وتوانایی های شگرف خدادادی روحیمان تا اندازه ممکن شناخت صحیحی کسب کنیم. عظمت نفس خدادادی ما به انـدازه ای است که خداوند در قرآن مکرر آن را مورد توجه قرارمی دهد و به آن سوگند یاد می کند و می فرماید : "سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق""۳"(به زودی نشانه های خود را در طبیعت عالم هستی و در دنیای درونشان به آنها نشان می دهیم تا روشن کنیم که همانا او"خدا" حق است اگر ما سیری درآیات و روایات داشته باشیم به موارد بسیاری درباره بیان عظمت نفس انسان برخورد می کنیم. در اینجا برای خواننده گرامی سؤالی طرح می کنیم و تقاضا می کنیم خوب فکر کنید، و به طور اختصار به آن پاسخ می گوییم:

الف: چرا ما ازنفسمان شناخت صحیحی نداریم؟ برای پاسخ به این پرسش باید ما پیشینه فکری و زندگی خودمان را بررسی کنیم. اگر ما اندکی دقیق شویم پی می بریم که عوامل : ۱- وراثتی ۲- محیطی که شامل نوع تربیت و رفتار ما وگفتارها وشنیدارها و... ۳- خودمان، عوامل مهمی در دست نیافتن به این شناخت مؤثر بوده اند. ثانیاً شناختی که ما ازخودمان داریم تصویر ذهنی انسانی معمولی و شکست خورده و یا با توانایی های اندک است. اگر ما در زندگی با استفاده از ناکامیها و شکستها و عدم دست یابی به مقامات دنیوی تصویر ذهنی انسانی ضعیف النفس بسازیم این امر باعث می شود که همیشه در مواجهه با مشکلات روحیه خودمان را ببازیم وموفق نشویم. ازطرفی شیطان پلید

نیز در دل انسان تلقین های بدی ایجاد می کند که این تلقین های زشت نیز باعث تخریب روحیه انسان می شود. از طرفی گناهان نیز بر روحیه ماتأثیر سوء می گذارد. مجموعه این عوامل و تنبلی های انسان و امیال نفسانی و هوای نفس و...دست به دست هم می دهند و از انسان در ذهنش تصویر ناصحیح ایجاد می کنند این تصویر ناصحیح باعث از بین رفتن اعتماد به نفس می شود.

ب : چگونه می توانیم شناخت صحیح از نفس و اعتماد به نفس داشته باشیم؟ ما باید سعی کنیم برای شناخت صحیح از نفس و روحمان و برای شناخت اراده واقعیات درون خودمان را مورد بررسی قرار دهیم. بپذیریم که اراده امری خدادادی است و خداوند انسان را قوی خلق کرده و در خلقت او به خودش تبریک گفته است. پس باید در قدم اول سعی کنیم تا می توانیم تلقین های مثبت به خودمان و دلمان القأ کنیم همیشه تصمیم بگیریم خودمان وکارهایمان را مورد بررسی قرار دهیم اشکالات رفتارها ، گفتارهایمان و تمام اعمالمان را تا می توانیم برطرف کنیم. سعی کنیم برای تقویت اراده و اعتماد به نفس تمام کارهایمان را به نحو احسن انجام دهیم. کارهای مثبت را شروع کنیم و تا آخر ادامه دهیم، کارها را نیمه کاره رها نکنیم. همیشه سعی کنیم مثبت فکر کنیم. روحیات معنوی والهی خودمان را تا می توانیم قوی تر وزنده تر کنیم. باید بدانیم که خداوند خیر محض است یعنی خداوند در زندگی، خوشبختی ما را خواهان است. خداوند خواهان موفقیت ما و دستیابی مان به زندگی سعادتمندانه می باشد. و برای رسیدن

انسان به خوشبختی و سعادت، مقدمات آن را نیز فراهم کرده است. مثلاً به انسان اراده و نفس قوی بخشیده است. پس باید به خود این گونه بباورانیم که : "من به لطف خدا می توانم به سعادت برسم" و در حقیقت این خدا است که مرا به موفقیت می رساند چون این نیرو را خدا در بنده خودش قرار داده است. پس باید با هر نوع تفکر و نیت و تلقین سوء شیطانی مبارزه کرده و افکار و تلقینات شیطانی را از دل بیرون کرد. باید در راه تلاشمان به خدا توکل کنیم و بدانیم که اگر کوشش کنیم خدا تلاش ما را بی ثمر و بی بهره قرار نمی دهد بلکه بهترین بهره را درآخرت و سود ظاهری آن را در دنیا برای ما فراهم می نماید.

ج: چگونه می توانیم این باور را در دیگران ایجاد کنیم؟ برای افزایش یا تقویت این روحیه (اعتماد به نفس) در دیگران باید شکست افراد را به رخشان نکشیم بلکه ازآنها پلی برای موفقیتشان تصویر کنیم، حتی این مورد را باید در خودمان نیز ایجاد کنیم که شکستهایمان را برای خودمان رویدادی عادی فرض کنیم و برای آن همیشه عزادار نباشیم و باید باور

کنیم که می توانیم موفق شویم و درکل تصویر ذهنی خودمان را اصلاح کنیم. توصیه می کنیم حداقل یکی از مجلدات کتاب پنج جلدی "به سوی کامیابی" نوشته آنتونی رابینز را مطالعه فرمایید.

و در پایان مطالبی دیگر در پاسخ سؤال اول شما ذکر می شود؛

ماده "۵۱۴" از کتاب "قانون تعزیرات" را نقل می نماییم:

"هر کس به حضرت امام خمینی "ره" بنیانگذار جمهوری اسلامی

رضوان ا... علیه و مقام معظم رهبری به نحوی از انحاء اهانت نماید به حبس از شش ماه تا دو سال محکوم خواهد شد" "۵"

و به روایتی اشاره می کنیم: "من اذل عالماً بغیر حق اذله الله و تعالی یوم القیامه علی رووس الاولین و الاخرین..." "۶"

ترجمه روایت چنین است: (کسی که عالمی را به ناحق ذلیل گرداند و او را رسوا کند خداوند متعال هم فردای قیامت آن شخص را در جمع تمام انسانها ذلیل خواهد کرد.)

منابع و مآخذ:

(۱) جهت اطلاع بیشتر ر ک : رعایت فقیه وحاکمیت ملت،سیدحسن طاهری خرم آبادی،ص۵۱

(۲) کتاب تعلیم وتربیت شهید مطهری

(۳) مجموعه تبیان بخش امام "ره" وجوانان

(۴) سوره فصلت/۵۳

(۵) قانون تعزیرات،هادی جراحی،ص۱۳

(۶) اسرارالصلوه،مرحوم عبدالحسین تهرانی

الف به سوی کامیابی، آنتونی رابینزب به سوی دنیای درون، خوزه سیلواج کنترل ذهنی، خوزه سیلوا برت گادمر

جوانان بسیار از آینده ناامید هستند (آینده کشور) بدلیل درگیری مسئولین به امور شخصی و حزبی و گروهی خویش و عدم توجه به مسائل مردم همچنین مردم نسبت به سرمایه های کشور اظهار نگرانی دارند اعم از معادن و نفت و همچنین مغزهای متفکر که از ایران فرار می کنند؟ خواهشم

پرسش

جوانان بسیار از آینده ناامید هستند (آینده کشور) بدلیل درگیری مسئولین به امور شخصی و حزبی و گروهی خویش و عدم توجه به مسائل مردم همچنین مردم نسبت به سرمایه های کشور اظهار نگرانی دارند اعم از معادن و نفت و همچنین مغزهای متفکر که از ایران فرار می کنند؟ خواهشمند است در مورد این مسائل واقعیت ها را بیان کنید؟

پاسخ

مقام معظم رهبری در پاسخ به سؤالی که گفته شده بود به کسانی وانمود می کنند که نسل امروزی از ارزشهای دینی رویگردان است فرموده اند: بنده صد درصد حرف آنها را رد می کنم. نه اینکه من عوامل فساد برانگیز فرهنگی را نمی بینم یا نمی شناسم

یا از آنها خبر ندارم؛ نخیر، بنده از ماهواره و اینترنت و رمانها و فیلمها و آهنگها و حرفهای فاسد کاملاً خبر دارم وآنها را دست کم نمی گیرم. من عمرم را در میان جوانها گذرانده ام. از دورانی که خودم جوان بودم، با جوانهای دانشگاهی که خارج از محیط ما بودند، ارتباط برقرار کردم، تا امروز هم ارتباط من با جوانها قطع نشده است؛ بنابراین می دانم حال و هوای جوانی چیست و امروز در فضای جوانی ما چه می گذرد؛ اما معتقدم نسل کنونی امروز این قدر هم آسیب پذیر و شکننده نیست، این را بد فهمیده اند. این نسل در محیطی بار آمده که از محیط سی سال و سی و پنج سال قبل به مراتب پاکیزه تر و بهتر است. کسانی که در این محیط متولد شده اند، به برکت هدایت دینی توانستند آن کار عظیم را انجام دهند و آن ایمانهای

پولادین و استوار را عرضه کنند. من معتقدم که این نسل نسبت به آن نسل، در محیط بهتری پرورش یافته و آمادگیها و آگاهی های به مراتب بهتر و بالاـتری دارد. بنده وقتی حدود بیست سالم بود، هرگز آگاهی هایی که امروز شما جوانهای بیست ساله دارید نداشتم. امروز جوان ایرانی، آگاه و با معرفت و بصیر و سیاسی و اهل تحلیل است؛ و از همه بالاتر با ایمان است.

چه چیزی موجب میشود که با این بمباران فرهنگی یی که سال گذشته در مجموعه یی از مطبوعات زنجیره یی علیه مذهب و علیه فکر و علیه انقلاب و علیه امام و علیه همه چیز صورت گرفت، وقتی روزهای اعتکاف ماه رجب رسید، مسجد دانشگاه تهران جزو شلوغترین مراکز اعتکاف شود؟ چه کسی به جوانها گفت بروید اعتکاف کنید؛ سه روز روزه بگیرید و از مسجد بیرون نروید و وقتتان را در آنجا به عبادت و ذکر و دعا و تضرع و توسل بگذرانید؟ چه کسی به جوانها بخشنامه کرده بود؟...

جوانی که پرورش یافته دوران انقلاب است، از معرفت دینی برخوردار است؛ ایمانش هم ایمان عمیقی است، البته احتیاج دارد که تغذیه معنوی و فکری دایمی شود. بله، این چیزی را که در نامه خطاب به بنده نوشته بودید و مقداری از آن خوانده شد، تصدیق می کنم. ابزارها و فعالیتها و کارهای فرهنگی باید در اختیار جوانان قرار گیرد. روحانیون خوش فکر و دانشگاهیان مؤمن باید در مقابل ایمان جوانها احساس مسؤولیت کنند.

مسؤولان کشور بخصوص مسؤولان فرهنگی، و بالأخص مسؤولان آموزش و پرورش باید روی جوانان کار سیاسی را تجربه نکنند؛ این خیانت

است. هر مسؤول و مدیری که وظیفه فرهنگی دارد، اگر کار فرهنگی خودش را در خدمت سیاستهای خطی و جناحی قرار دهد، خیانت کرده است. هم آن کسانی که خیانت می کنند نسل جوان فاسد شده چون چهار نفر پسر و دختر را با لباسی که آنها نمی پسندند، می بینند، که لزوماً هم معلوم نیست آن چنان منفی باشد اشتباه می کنند؛ هم آن کسانی که خیال می کنند از جوان باید استفاده سیاسی کرد و به عنوان یک کالای سیاسی او را مصرف کرد، اشتباه می کنند. دسته سومی هم هستند که اشتباه می کنند؛ آنها کسانی هستند که دل بسته اند تا پایان دوران نظام اسلامی را به چشمشان ببینند، به امید اینکه جوانها دیگر از نظام اسلامی دفاع نمی کنند، آنها هم سخت در اشتباهند.

دشمنان ما در مورد کشور و این انقلاب خیلی اشتباه کردند، هر بار هم که اشتباه کردند، سرشان به سنگ خورد. نتیجه طبیعی اشتباه کردن، ناکام شدن است. چون ملت و انقلاب و مسؤولان و جوانان ما را نمی شناسند، اشتباه تحلیل می کنند و عمل اشتباه مرتکب می شوند؛ لذا سرشان به سنگ می خورد و این بار چندم است. وقتی انقلاب پیروز شد، می گفتند دو ماه بیشتر دوام نمی آورد! این در حالی بود که این انقلاب با عظمت را ملتی که آن طور در دنیا غوغا به راه انداخته بود، به پیروزی رسانده بود. وقتی دو ماه گذشت، ضد انقلابهای ساده لوحی که در داخل کشور بودند، پرسیدند پس چه شد؟ گفتند شش ماه دیگر حتماً قضیه تمام خواهد شد! همین طور

شش ماه، شش ماه شش ماه آن را تمدید کردند! (۱)

دوست عزیز: آنچه شما در مورد فرار مغزها بیان فرموده اید گوشه ای از مشکلات است اما نباید موفقیت هایی را که جوانان در المپیادها وسایر رشته ها بدست می آورند از نظر دور داشت اگر خلاف این بود دشمنان جمهوری اسلامی و بخصوص آمریکا این همه تبلیغات دروغ در جهت سد کردن مسیر علمی کشور را نداشتند.

منابع و مآخذ:

۱.برگرفته از کتاب پرسشها و پاسخها از محضر رهبر معظم انقلاب، موسسه فرهنگی قدر و ولایت.

یکی از مسائل بسیار مهم کشور بیکاری جوانان میباشد و از همه مهمتر بدلیل همین بیکاری سن ازدواج بالا رفته و در نتیجه مفسده در بین پسران و دختران بالا رفته همچنین آنهایی که سر کار می باشند از بی عدالتی های موجود در کارخانه ها و شرکت های خصوصی رنج می برند. مثال

پرسش

یکی از مسائل بسیار مهم کشور بیکاری جوانان میباشد و از همه مهمتر بدلیل همین بیکاری سن ازدواج بالا رفته و در نتیجه مفسده در بین پسران و دختران بالاـ رفته همچنین آنهایی که سر کار می باشند از بی عدالتی های موجود در کارخانه ها و شرکت های خصوصی رنج می برند. مثال خواهرم مهندس و مسئول فنی کارخانه رب تارا را با ۱۲ ساعت کار ۹۰ هزار تومان حقوق می گیرد جواب شما چیست؟

پاسخ

ضمن تشکر از شما بخاطر نگرانی از وضعیت جوانان جامعه باید عرض کنیم مشکل بیکاری که یکی از معضلات جامعه جوان کشورمان است، بارها رهبر بزرگوار انقلاب و دیگر مسئولان نظام بر حل آن تأکید داشته اند و در برنامه های توسعه اقتصادی کشور و طرح ضربتی اشتغال که اخیراً مطرح شده است به دنبال ارائه کار کارشناسی برای حل این مشکل هستند چنانکه مقام معظم رهبری فرموده اند: "اگر به برنامه ریزی لازم فکر کنند و برای نسلی که دارد از راه می رسد، در جامعه جا باز نکنند، چه پیش می آید؟ یک لشگر بیکار و بی توان روی دست ملت می ماند نه احساس امیدی، نه احساس شوق و شوری، نه آینده یی نه زبانی برای ابراز غرور نسبت به میهن خود، و نه اصلاً غروری، البته این کمترینش است که گفتیم، از این بدتر هم فرضهایی وجود دارد. همه مسئولند، هم برنامه ریزان، هم مجریان و هم متصدیان رسانه ها، صدا و سیما هم مسئول است، روزنامه ها هم مسئولند." "۱"

بنابراین همانطور که مشاهده می کنید رهبر معظم انقلاب به این مشکل واقف بوده و

در موارد مختلف تأکید بر حل این مشکل داشته اند اما برای اینکه توصیه های رهبری به ظهور برسد ملت، دولت، مجلس و طبق سخن مقام معظم رهبری همه مسئولند و باید در این راه جدیت و تلاش کنند.

مردم باید با انتخاب افراد لایق و شایسته بعنوان نماینده مجلس اعضای شورای شهر و رئیس جمهور در این راه قدم بردارند و از طرف دیگر نمایندگان مجلس، رئیس جمهور و وزراء انتخابی ایشان و بطور کلی مسئولین نظام در تحقق توصیه های رهبری قدمهای عملی بردارند.

سؤال کننده محترم، وظیفه من و شما و سایر مردم این است که وظایف نهادهای مربوطه در این امر را به آنان گوشزد کنیم و اگر نواقصی به چشم می خورد تذکر دهیم و در واقع آنچه مصوب مجلس است و وظیفه نهادهای دولتی مطالبه نماییم

البته به چشم اصلاح بین و زبان خیرخواه تا خدای ناکرده خود این وظیفه مردمی تبدیل به یک معضل و مشکل جدید برای نظام و مردم نشود.

البته باید عرض کنیم طبق بیان رهبر عزیزمان "مشکل اقتصاد کشور قابل حل است و برنامه های قابل قبولی هم در این زمینه فراهم شده است." "۲" و طبق آماری که ستاد اشتغال اعلام کرده اند تعداد شغلهای زیادی در کشور ایجاد شده و کارهای خوبی نیز در دست اجرا می باشد.

اما در خصوص ازدواج نکردن جوانان بایدگفت بخشی از این مشکل بر اثر بیکاری است اما این مشکل علتهای دیگری دارد که از آن جمله ضعف اعتقاد، دیدگاههای غلط در باب ازدواج و تجمل گرایی می باشد. امام خمینی"ره" در این رابطه می فرمایند: "سزاوارنیست که فقر و

احتیاج مانع از ازدواج باشد، بعد از آنکه خدای عزوجل وعده فرموده که غنی می کند و گشایش در زندگی می بخشد به قول خودش "اگر فقیرباشند خداوند ایشان را از فضلش غنی می کند" "ان یکونوا فقراءً و یغنهم الله من فضله" (سوره نور/۳۲) پس از پیغمبر(است که: "کسی که ازدواج را به خاطر ترس از احتیاج ترک نماید تحقیقاً بدگمان به خدای عزوجل شده است." "۳"

بنابراین ترس از ازدواج ریشه در اعتقاد شخصی افراد دارد و همچنین موانعی که خود خانواده ها بر سر راه ازدواج جوانان ایجاد می کنند، مثل مخارج سنگین جشن ازدواج، تجمل گرایی، اسرافها، مهریه های بالا که این موانع با ایجاد فرهنگ صحیح قابل حل می باشد، بنابراین ایجاد اشتغال تنها کافی برای ترغیب جوانان به ازدواج نمی باشد.

در سؤالتان اشاره به فحشاء کرده بودید و خواسته بودید با ایجاد اشتغال و ازدواج جوانان این مشکل حل شود قابل ذکر است. ازدواج یکی از راههای کنترل فحشاء است. عمده جلوگیری از فحشاء در جامعه، رعایت عفت و اخلاق جنسی است که اگر این مسأله رعایت نشود فحشاء دامن افراد متأهل را نیز گرفته به کام خود فرود می برد کما اینکه در جامعه مشکلات زیادی از جانب افرادی است که ازدواج کرده اند اما بدلیل رعایت نکردن حجاب و عفت و نداشتن اخلاق جنسی و همچنین عدم تربیت صحیح فرزندانشان از لحاظ جنسی مشکلات زیادی در جامعه ایجاد شده است.

برادر عزیز! بی عدالتی واقعیت تلخی است که متأسفانه در جامعه ما و نیز جامعه بشری و جهانی وجود دارد و بلای همه گیر امروز بشر است. کاهش آن

نیاز به تلاش و فعالیت همگانی دارد. تمام کسانی که حق و حقوقشان پایمال می شود و تمام افرادی که چنین اموری را درک می کنند موظف و مکلفند با آن به مقابله جدی بپردازند و با افشاگری و از مجاری قانونی برای احقاق حقوق حق خودشان اقدام نمایند ولی تا زمانی که افراد جامعه تن به ظلم و ذلت بدهند وحاضر نباشند در برابر آن قیام نمایند و منتظر باشند دیگران حق آنان را بگیرند یا از دولت انتظار داشته باشند، این امور ادامه خواهد داشت. دولت مسؤل است ولی مگر دولت کیست، از همین ملت است. ملت به صورت جمعی باید چیزی را بخواهد و اگر خواست موفق خواهد شد ما باید بطور همگانی با روشنگری و پی گیری جدی به مقابله جدی با این امور بپردازیم خواهر شما باید ببینید بر اساس قانون کار حقوقش چقدر است و از مجرای قانون حق خودش را با حمایت شما و ... مطالبه نماید. امیدواریم با تلاش همگانی شاهد کاهش ظلم و بیعدالتی باشیم.

منابع و مآخذ:

(۱) پرسش و پاسخ از محضر رهبر معظم انقلاب،ص ۳۷۲و۲۲۶و۲۲۵

(۲) پرسش و پاسخ از محضر رهبر معظم انقلاب،ص ۳۷۲و۲۲۶و۲۲۵

تحریرالوسیله امام خمینی "ره"،ج۳،ص ۴۲۰

چرا وقتی که در کشورهای خارجی باشگاه ورزشی تأسیس می شود از مردم می خواهند بدون پرداخت هیچ مبلغی در باشگاه ثبت نام کنند ولی در کشور ایران این چنین نیست؟

پرسش

چرا وقتی که در کشورهای خارجی باشگاه ورزشی تأسیس می شود از مردم می خواهند بدون پرداخت هیچ مبلغی در باشگاه ثبت نام کنند ولی در کشور ایران این چنین نیست؟

پاسخ

با پوزش فراوان از تأخیر در ارسال پاسخ سؤال شما!

البته این سؤال را در واقع باید مسئولین محترم تربیت بدنی کشور پاسخگو باشند، اما آن مقدار که واضح است و شما هم می دانید این است که هر باشگاه و مجموعه ورزشی برای فعالیتهای خود نیازمند بودجه و امکانات است. در راه اندازی مجموعه های ورزشی و باشگاهها این امکانات از دو طریق تأمین می شود. یکی کمکهای مالی و بودجه و اعتبارات مصوب دولتی است. و دیگر درآمدهای خودشان. که معمولاً ـ بودجه راه اندازی را سازمانهای دولتی تأمین نموده ولی قادر به تأمین نیازهای مالی برای فعالیتهای جاری و گسترش آن نمی باشند. بنابراین باشگاهها برای تأمین نیاز خود از افراد شرکت کننده مبالغی را جهت

تأمین حقوق مربیان، کارکنان، تأمین مصارف روزانه مکان، ساختمان، آب و برق و گاز و وسائل ورزشی و جوائز و مسابقات و ... دریافت می نمایند.

چرا همه سود و سرمایه دولت دست ۲۰ درصد از قشر ثروتمند جامعه است و ۵۰ درصد از سود و پولهای هنگفت حاصل از فروش نفت و ... به همین ۲۰ درصد تعلق می گیرد آیا مشارکت مردمی این است؟ از ۵۰ درصد سود و سرمایه حدود ۲ درصد و شاید کمتر از ۲ درصد مربوط به قشر پایین جمعیت

پرسش

چرا همه سود و سرمایه دولت دست ۲۰ درصد از قشر ثروتمند جامعه است و ۵۰ درصد از سود و پولهای هنگفت حاصل از فروش نفت و ... به همین ۲۰ درصد تعلق می گیرد آیا مشارکت مردمی این است؟ از ۵۰ درصد سود و سرمایه حدود ۲ درصد و شاید کمتر از ۲ درصد مربوط به قشر پایین جمعیت است؟ آیا این هدف انقلاب و حمایت از فقرا بود؟ آیا ایران و سرزمین اسلامی ما مربوط به همین ۲۰ درصد از جامعه است پس فقران جامعه و قشر ضعیف جامعه چه کنند؟

پاسخ

در پاسخ سوال شما دوست گرامی در ابتدا برای واضح تر شدن مفهوم عدالت و تبعیض مقدمه ای عرض می شود: استاد مطهری (ره) در کتاب بیست گفتار در توضیح مفهوم عدالت می گوید: آیا هر نوع تفاوت که در جامعه بین افراد باشد تبعیض و مخالف عدالت است و لازمه عدالت مساوات مطلق است ؟ یا عدالت مستلزم مساوات مطلق نیست و گاهی عدالت ایجاب می کند که تفاوت و امتیاز گذاشته شود اما این تفاوت بی جا و بلا استحقاق نباشد مسلماً تعریف صحیح عدالت تعریف دوم است. به بیان دیگر مقتضای عدالت مساوات است در شرایط حقوقی مساوی نه در شرایط نامساوی یعنی نباید میان شرکت کنندگان در یک مسابقه علمی یا در یک مسابقه قهرمانی در غیر آنچه مربوط به استعداد و هنر و لیاقت است فرق گذاشته شود مثلاً یکی اشراف زاده است و یکی فرضاء فرزند یک فقیر یکی توصیه و پارتی دارد و دیگری ندارد و.... آنچه نباید ملاک قرار بگیرد این امور است

که مربوط به لیاقت و استعداد و یا فعالیت و مجاهدت افراد نیست و عدالت هنگامی تحقق می یابد که هیچ ملاحظه شخصی و تبعیض و تفاوت و تقدمی غیر از مبنای فضیلت و تقوی و عمل و لیاقت در کار باشد اما تقدمهایی مبنی بر فضیلت و تقوی و عمل باید وجود داشته باشد قران کریم نیز امتیازات مبتنی بر فضایل را به رسمیت می شناسد و می فرماید: " فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً " یعنی خداوند مجاهدان بر خانه نشینان را بر اجر عظیمی برتری داده است. بنابراین با توجه به مطالب فوق با مشاهده هر نوع امتیاز و تقدم در جامعه نمی توانیم آنرا از مصادیق تبعیض به شمار آوریم بلکه تبعیض موقعی تحقق پیدا می کند که تقدم و امتیاز در مورد شخصی بکار گرفته شود که شایسته و لایق آن نباشد .

پس از روشن شدن معنای عدالت و تبعیض در پاسخ به سوال شما که فرموده بودید چرا در جامعه ما تبعیض زیاد است عرض می شود که پیدا شدن تبعیض و فاصله طبقاتی در جامعه از نظر اقتصادی به دلیل اختلاف سطح در آمدها و اختلاف ارزش خدمات که افراد جامعه ارائه می دهند و به دلیل اختلاف سطح علمی و مهارتهای فنی افراد با یکدیگر امر طبیعی است قران کریم در سوره مبارکه زخرف می فرماید : " ما هستیم که مایه معیشت و استعدادهای گوناگون را در میان مردم تقسیم کرده ایم تا در نتیجه ، اختلاف طبیعی در میان آنها پیدا شود و همین اختلاف و تفاوتها سبب می شود که بعضی افراد

مسخر بعضی دیگر قرار گیرند و نظام اجتماعی زندگی بشر استوار شود" و این امر در همه جوامع بشری بدون استثناء وجود داشته و دارد اما آنچه مهم است وجود برنامه ریزی صحیح برای کم کردن این فاصله هاست تا این فاصله طبقاتی به حد متعادل و منطقی و عادلانه خود برسد و تبعیضات ناروا برطرف گردد که در این زمینه علیرغم وجود برنامه های مفید و موثر در مکتب اقتصادی اسلام و اجرا شدن بخشهایی از آن در جامعه به دلیل عملی نشدن بسیاری از این برنامه ها و گاه دامن زدن به این تبعیضات ناروا توسط بخش خصوصی و دستگاههای حکومتی شاهد نارساییهای موجود هستیم.و ریشه همه این تبعیضها فقدان فرهنگ عدالت و عدالت پذیری است و اگر این فرهنگ ایجاد شود برای رفع تبعیض نیاز به هیچ لایحه و مصوبه ای نداریم . بلکه مصوبه مجلس وجدان انسانها محکمترین مصوبه با ضمانت اجرایی ۱۰۰٪ می باشد.

اما در حال حاضر برای حل مشکلات جامعه از جمله موارد فوق می توان از دو راه وارد شد:

۱-برنامه ریزی و عملکرد قاطعانه مسئولین کشور با توجه به تاکیدات فراوان و راه حلها و راه کارها توسط مقام معظم رهبری.

۲-نظارت عمومی مردم بر وضعیت جامعه که در هر کجا فساد اداری، تبعیض، و مانند اینها دیدند نسبت به آنها بی تفاوت نبوده و از تذکر زبانی به افراد متخلّف کرفته تا گزارش و خبر گزاری پنهانی یا آشکار به مسئولین ذی ربط و نهادی مراقب و برخورد کننده با تخلفات در هر نهاد و اداره .

البته باید گفت این دو امر در کنار هم نتیجه مطلوب را

خواهـد داد و گرنه در صورتیکه برنامه ریزی مسئولین باشد اما مردم همکاری نکرده و اقدامی در جهت بهبود وضعیت موجود نکنند و فقط عیب کار را در عدم کنترل شایسته مسئولان ببینند و یا مسئولین برنامه ریزی قاطعانه ای در این زمینه نداشته و فقط عدم همکاری مردم را مسئول وضعیت نا مناسب موجود ببینند به جایی نخواهند رسید و مشکلات به قوت خود باقی خواهد ماند.

با تشکر از شما دوست عزیز که وقت خود را صرف مطالعه این اوراق نمودید امیدواریم مطالب فوق تا حدی راهگشای مشکل شما بوده باشد.

منابع و مآخذ:

بیست گفتار استاد مرتضی مطهری

عاقبت پرونده رشوه گیری آقای جزایری چه شد؟

پرسش

عاقبت پرونده رشوه گیری آقای جزایری چه شد؟

پاسخ

بهرحال برابر آخرین حکم صادره از دادگاه مبارزه با مفاسد اقتصادی پس از حدود ۲ سال رسیدگی و تحقیق و بررسی اسناد و مدارك سوء استفاده نامبرده بالا صورت گرفت. مشار الیه به ۲۸ سال زندان ومصادره اموال سوء استفاده شده و برگشت آن به بیت المال محکوم شد. البته شرکای جرم وی نیز با اندك تفاوتی محکومیتهایی داشتند ولی همگی آنان در استرداد اموال سوء استفاده شده محکوم شدند.

دلیل قسمت کردن استان خراسان چه بود؟

پرسش

دلیل قسمت کردن استان خراسان چه بود؟

پاسخ

معمولاً در تقسیمات کشوری مانند زیاد شدن استانها ارتقاء شهر به شهرستان و سپس استان و امثال آن، محورهای متعددی

مورد نظر است که می توان به عنوان نمونه از افزایش جمعیت و موقعیت استراتژیکی و جغرافیایی و اهمیتهای خاص هر منطقه نام برد.

تقسیم استان خراسان به شهرستان از چندین سال قبل در وزارت کشور و هیئت دولت به دلیل وسعت بسیار زیاد سرزمینی و نیاز توجه بیشتر و تقسیم و واگذار کردن کارهای اجرایی فراوان آن به چند قسمت جهت بهینه سازی رسیدگی به امور این مناطق مطرح بوده است.

اهمیت ویژه مذهبی، اجتماعی و تا حدودی سیاحتی مشهد مقدس و شهرستانهائی مانند نیشابور و کلات و... ورود بیش از ۲۰ میلیون زائرین حضرت علی ابن موسی الرضا (ع) نیز از مسائل مهم در این قضیه می باشد بهرحال امیدواریم این تقسیم جدید کشوری به اهداف مفید خود دست پیدا کنید.

چرا تعداد متقاضیان حوزه در جامعه به نسبت سطح گسترش حوزه کم شده است

پرسش

چرا تعداد متقاضیان حوزه در جامعه به نسبت سطح گسترش حوزه کم شده است

پاسخ

آمارها چیزی غیر از مطلب شما را می گویند و متقاضیان دروس حوزوی هر سال بیشتر از سال گذشته می شوند که با کمبود جا و امکانات مواجه هستند. برای نمونه جامعه الزهرأ (۳) هر سال تعدادی بسیار متقاضی دارد که با داشتن معدل های بالا و شرایط مناسب مؤفق به قبولی در این مؤسسه نمی شوند. البته مسلم است که هزینه ای که دانشگاهها متحمل می شوند قابل مقایسه با مدارس حوزوی نمی باشد و مدارس حوزوی متکی به بودجه های دولتی نمی باشند که خود حُسن مطلب است تا دنیاطلبان کمتر جذب حوزه های علمیه شوند والّا....

در ضمن طولانی بودن دروس حوزه های علمیه یکی از عواملی است که افرادی را که خواهان مدرکی و عنوانی و در نتیجه شغل و رفاهی در مدت ۵ ۴ می باشند جذب دانشگاهها شوند نه حوزه ها، که برای آقایان حدود ۲۰ ۱۵ سال زمان تحصیل طول می کشد و به طور طبیعی مسأله اشتغال و مسکن و غیره عواملی است که برای افرادی که فکر رفاه نسبی دارند ظاهراً مانع ِ جذب می شود.

مجموعه این عوامل تحت عامل اولیه توفیق الهی باعث می شود که فردی به این سو گرایش پیدا بنماید یا ننماید.لذا افرادی که توکل نسبی برخوردارند و با انگیزه خدمت به اسلام و سیراب شدن از چشمه های زلال علم و حکمت الهی لباس سربازی امام زمان (۷) را بر تن می نمایند که البته اقلیتی هم با انگیزه های منفی و خطرناک مغرضانه و گاه جاهلانه به این حوزه ها وارد می شوند، که خداوند اسلام و مسلمین را از شر دشمنان اسلام محافظت

فرماید.

چگونه ممکن است مسأله وحدت حوزه و دانشگاه از شکل ظاهری خارج شده و به معنای واقعی ریشه ای شود؟

پرسش

چگونه ممکن است مسأله وحدت حوزه و دانشگاه از شکل ظاهری خارج شده و به معنای واقعی ریشه ای شود؟

پاسخ

خواهر گرامی چنانکه توجه دارید از زمانی که دانشگاه در کشور ما پایه گذاری شد، کارگزاران آن که چشمشان از آموخته های غرب و استعمار انگلیس پرشده بود و دین و دینداری را مزاحم اهداف خود می دانستند، تلاش کردند تا هر چه بیشتر به تحصیلات دانشگاهی اعتبار اجتماعی و سیاسی داده و در مقابل حوزه و حوزویان را بی اعتبار و مانع رشد و ترقی جلوه دهند و هر چه زمان سپری می شد، شکاف و شقاق بین این دو صنف زیادتر شده و راه برای تسلط هر چه بیشتر استعمار کثیف بر جامعه اسلامی هموارتر می گردید (تا آنجا که پس از پیروزی انقلاب حدود ۶۰ هزار مستشار نظامی آمریکایی را از کشور اسلامیمان بیرون راندیم امّا با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی و به ابتکار مرحوم شهید مفتح و راهنمایی امام امّت (؛)،اولین گام در راه وحدت این دو قشر که دانشمندان جامعه اسلامی هستند برداشته شد تا جایی که دانشجویان در کنار روحانیون در طول انقلاب و پس از آن در صحنه حاضر شده و با بینش و آگاهی صحیح و شهامت و شجاعت خویش از کیان اسلامی دفاع نمودند.

امّا نکته اساسی در پاسخ به سؤال شما این است که برای دستیابی به وحدت ریشه ای و پایداری باید به چند موضوع توجه اکید داشت

اولاً: همه باید برای رسیدن به هدف و مقصد مشترک که همان خداشناسی و بندگی خداست در تلاش باشند زیرا پایه و مایه انسانیت اصل توحید است گر چه هر کدام برای این

تلاش ابزار خاصی در اختیار دارد یکی دروس طبیعی و ریاضی می خواند و با مخلوقات خداوند آشنا می شود و دیگری فقه و اصول و سایر معارف را می آموزد اما هر دو کمک کار و همکار یکدیگرند چون اختلاف در جایی بوجود می آید که توحید و یگانه پرستی نباشد و اگر هر دو گروه لحظه ای بیندیشند خود را در کنار یکدیگر می بینند نه در مقابل هم ثانیاً:در این مسیر مشترک باید هر کسی بیشتر مراقب و مواظب خود باشد و دیگران را متهم نکند. رسول گرامی اسلام (۹)، می فرماید:

من سرَّه حَسَنَاتُه وَ سَائَتْه سَیِّئاتُه فذلِک الْمؤمِن حقّاً مومن حقیقی کسی است که بدیهایش او را ناراحت کند و خوبیهایی که انجام داده او را مسرور نماید. ثالثاً:همه تحت لوای یک ولایت در آمده و از فرماندهی واحدی دستور بگیرند تا تفاوتها موجب اختلاف نگردد. چنان که با تأمل در وجود انسان می یابیم که اعضای مختلف با کارهای متفاوت در کنار هم وظایف خود را انجام می دهند و گر چه هیچکدام نمی توانند کار دیگری را انجام دهند ولی یار و مددکار یکدیگرند ; چون یک قلب و یک مغز بر آنها حکومت می کند یعنی یک ولایتی بودن آنها را با هم متحد می کند. وحدت دانشگاه با حوزه یعنی دانشگاه را به حوزه وصل کنند تا علم در خدمت تقوی باشد نه اینکه همچون دانشگاههای اروپا و آمریکا در خدمت هوَی و هوس و توسعه طلبی که در آنصورت علم حجاب اکبر می گردد و چنین دانش و دانشمندانی وسیله هلاکت مردم می شوند و با علم بمب اتمی به وجود می آید. وحدت واقعی حوزه و دانشگاه این است که

دانشگاه محل رشد و ترقی علمی کشور اسلامی شود و سلاح بسازد ولی برای جلوگیری از تجاوز فتنه انگیزان

نتیجه آن که باید از طریق دانشگاه تخصص را کسب کرد و از طریق حوزه تعهد را، تا بتوان با دو بال علم و ایمان به اوج ترقی رسید. و قطعاً در کشور قدرتمند ما، با تلاش و همفکری دانشجویان و روحانیت آگاه و همت والای همگان چنین هدفی محقّق خواهد شد. (ان شأالله)

چرا با این که در قرآن کریم از اسراف نهی گردیده است دولت در ساختن ساختمان های مجلّل این مسئله را رعایت نمی کند؟

پرسش

چرا با این که در قرآن کریم از اسراف نهی گردیده است دولت در ساختن ساختمان های مجلّل این مسئله را رعایت نمی کند؟

پاسخ

۱. همان گونه که در سؤال اشاره شد، اسراف در آیات فراوانی مورد نهی و سرزنش قرار گرفته است از جمله آیات "إِنَّه ُو لاَ یُحِب ُّالْمُسْرِفِین (انعام ۱۴۱)، خداوند اسراف کاران را دوست ندارد." و "أَن َّالْمُسْرِفِین َهُم ْأَصْحَب ُالنَّار;(مؤمن ۴۳)، مسرفان اصحاب دورخند و...

۲. مفهوم لغوی اسراف در امری عبارت است از: تجاوز از حدّ و افراط در آن اگر چنین شیوه ای درباره مال صورت گیرد; اسراف در مال محسوب می شود.

۳. اگر مواردی که در سؤال بدان اشاره شده شامل مفهوم یاد شده در بند قبل باشد، بی تردید اسراف است و مسئولان باید جلوی آن را بگیرند; البته هر ساختمان با شکوهی را نمی توان اسراف دانست و حتی نوع دکوراسیون ها، تزیین ها و موارد دیگر، اگر استفاده ای معقول از آن شود نیز، نمی توان آن را اسراف به حساب آورد ضمن این که در این گونه موارد، باید قضاوتی منطقی داشته باشیم ولی به هر حال به عنوان یک واقعیت تلخ باید بپذیریم که در جامعه ما، اسراف های فراوانی صورت می گیرد; به ویژه استفاده بی جاویا شخصی از امکانات بیت المال برخورد همه افراد جامعه به ویژه کادر اداری دولت از بیت المال ما باید با مصرف بیت المال نهایت دقت را بکنیم تا زمینه های اسراف در اموال دولتی از بین رفته و ریشه های آن خشکانده شود.

آیا جامعه ی ما اسلام واقعی را معرفی می کند؟

پرسش

آیا جامعه ی ما اسلام واقعی را معرفی می کند؟

پاسخ

جای هیچ شک و شبهه ای نیست که جامعه فعلی ما اسلام واقعی را آن گونه که باید معرفی نمی کند، امّا هدف انقلاب رسیدن به جامعه مطلوب اسلامی است که نیاز به کوشش بیشتری دارد، چنان که حضرت امام خمینی می فرمودند: "شما اگر توقع دارید که در یک شب همه امور بر طبق اسلام و احکام خداوند تعالی متحول شود، یک اشتباه است و در تمام طول تاریخ بشر چنین معجزه ای روی نداده است و نخواهد داد و آن روزی که انشأ اللّه مصلح کل ظهور نماید گمان نکنید که یک معجزه شود و یک روزه عالم اصلاح شود; بلکه با کوشش ها و فداکاری ها ستمکاران سرکوب می شوند..."(صحیفه نور، ج ۲، ص ۲۰۲، مرکز نشر آثار امام خمینی .)

از مطالب بالاـ معلوم می شود که حتی بزرگان جامعه اعتراف می کنند که جامعه مطلوب اسلام هنوز محقق نشده است امّا با مقایسه ای اجمالی با دیگر کشورهای اسلامی و زمان طاغوت به این نتیجه می رسیم که گام های مهم و اساسی در این زمینه برداشته شده است و بخش عمده ای از احکام اسلامی در حال اجراست

جامعه ما در راه رسیدن به جامعه اسلامی ایدال است و تا رسیدن به آن فرسنگ ها فاصله دارد و نیازمند تلاش های فراوان است جامعه ایدال اسلامی پس از ظهور امام زمان غ تحقق خواهد یافت که قرآن کریم وعده داده است "وَعَدَ اللَّه ُالَّذِین َءَامَنُواْ مِنكُم ْوَ عَمِلُواْ الصَّلِحَت ِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم ْفِى الاْ ?رْض ِ كَمَا اسْتَخْلَف َالَّذِين َمِن قَبْلِهِم ْوَ لَيُمَكِّنَن َلَهُم ْدِينَهُم ُالَّذِى ارْتَضَى َلَهُم ْوَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِم ْأَمْنًا يَعْبُدُونَنِى لاَ يُشْرِكُون َبِى شَيْ ?ًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ

ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْفَٰسِقُونَ ;(نور،۵۵) خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، وعده داده است که حتماً آنان را در سرزمین جانشین]خود[قرار دهد; همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین]خود[قرار داد، و آن دینی را که بر ایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند،]تا[مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند، و هر کس پس از آن به کفر گراید، آنانند که نافرمانند."

برای جلوگیری از انحراف ها، تنها راه مقابله با آن زور، سخت گیری نیست باید افراد به گونه ای تربیت شوند که خودشان با اختیار و آزادانه راه صحیح و صراط مستقیم را انتخاب کنند; اگر بنا بود به اجبار همه مردم در صراط مستقیم قرار گیرند، خداوند چنین کاری را می کرد.

البته در برخی از مراحل امر به معروف و نهی از منکر استفاده از زور و اجبار لازم است چون حق جامعه بر حق فرد مقدم است این مرحله که تحت عنوان "ضرب و جرح و قتل مطرح می شود، باید با اجازه حاکم اسلامی صورت گیرد.(ر.ك توضیح المسائل مراجع ج ۲، ص ۶۲۴، دفتر انتشارات اسلامی)

آیا بهتر نیست مساجد، این مهم ترین کانون اسلام به وسیله قوانین مصوّب مجلس حمایت شوند؟

پرسش

آیا بهتر نیست مساجد، این مهم ترین کانون اسلام به وسیله قوانین مصوّب مجلس حمایت شوند؟

پاسخ

۱. مسجد، همان گونه که در سؤال شما پرسش گر محترم آمده مهم ترین کانون اسلام است این اهمیت به دلیل پالایش روح تزریق معنویت و در یک کلام گرمی بخشیدن و جان دادن به باورهای اصیل اسلامی است قرآن کریم در این باره می فرماید: "وَ أَنَّ ٱلْمَسَٰجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدًا ;(جن ۱۸) و مساجد از آن خداست پس هیچ کس را با خدا نخوانید." با فرض این که این آیه شریفه بنابر بعضی از تفاسیر، مربوط به مواضع هفت گانه سجده مربوط باشد;(تفسیرالمیزان علامه طباطبایی ، ج ۲۰، ص ۵۰، چاپ جامعه مدرسین) آیات دیگری نیز به این حقیقت اشاره دارند، از جمله "وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّن مَّنَعَ مَسَٰجِدَ ٱللَّهِ أَن يُذْكَرَ فِيهَا ٱسْمُهُۥ وَ سَعَىٰ فِى خَرَابِهَآ ;(بقره ۱۱۴) کیست ستمکارتر از آن کس که از بردن نام خدا در مساجد جلوگیری کرد و سعی در ویرانی آن ها نمود." از این رو، ادعای مذکور، مورد تأیید قرآن نیز می باشد.

۲. با وجود چنین نقشی برای مسجد، پیداست که ایجاد هر گونه رابطه با مسجد، چه بهره وری شخصی و چه ارائه خدمات به این مرکز مقدس نتیجه اعتقاد و باور قلبی است از این رو، غیر از وابستگی های عقیدتی هیچ عنصر دیگری نمی تواند انسان را به این مکان مهم دینی گسیل کند. به این خاطر، شایسته است که ساختن و اداره مسجد، با اختیار مردم و از روی عقیده به جایگاه آن صورت گیرد.

۳. ضرورت ساختن و اداره مساجد، به وسیله خود مردم به منظور استفاده بهینه از

آن مانع از این نیست که سازمان های دولتی مانند: اوقاف تبلیغات اسلامی امور مساجد و... بر مجموع برنامه های مسجد، نقشی نظارتی و جهت دهی کلی داشته باشند، تا همین مردمی که با اعتقاد قلبی خود، به این مراکز مقدس روی می آورند و خالصانه برای آن وقت و مال صرف می کنند، همت آنان در رونق مساجد، سمت و سویی کاراتر پیدا کند. بیان مرکز یاد شده در این بند، از آن روست که این مراکز، در این امور کارشناس هستند. چرا که کسانی باید درباره امور مساجد در سطح کلان اظهارنظر کنند که مدتی طولانی در مسیر فعالیت های مساجد، گام برداشته تجربه لازم را در این باره دارا باشند; به همین دلیل اگر هم در مراکز قانون گذاری یا هر جایی دیگر، چنین کاری بخواهد قانونمند شود، باید فقط به دست روحانیون فعّال در امور تبلیغی مسجد، هیئت های امنای مسجد سابقه دار، دردمند و با تجربه و معماران متخصص در ساخت و ساز آن ها باشد; از ین رو، اگر هم قرار است قوه مقنّنه و اجرایی کشور در این جهت گامی بردارند، باید در قالب گروه های تخصصّی یاد شده صورت گیرد.

۵. سازمان های مرتبط با مساجد، با چنین ترکیب یاده شده ای می توانند برای سازمان دهی به بخشی از مسائل مسجد و جهت دادن به مردم برای تحقق ـ آن نقشی به سزا ایفا کنند، برای نمونه بیشتر مساجد، در کنار خود، اتاق و محل سکنایی برای روحانی و مبلّغ اعزام شونده به این مراکز در اختیار ندارند. این امر مانع از این نیست که روحانی باید در متن مردم باشد و جمع میان این دو موضوع امکان پذیر است این نکته

توضیحاتی لازم دارد که در این مختصر نمی توان آن را بررسی کرد، هم چنین شیوه انتخاب هیأت های امنأ و حوزه کاری آن ها، باید تا حدودی نظام یافته باشد. مداخله سازمان اوقاف یا سازمان امور مساجد، به منظور نظام دهی معقول به آن ضروری به نظر می رسد برای پیش گیری از آشفتگی در کارِ مراکز یاد شده به منظور نظارت بر کار آنان ارتباط اداری خود را با این هیئت ها، به طور دائم حفظ کنند و به مسائلی از جمله بودجه سالانه مساجد و دیگر نیازمندی های آن رسیدگی نمایند. البته تأکید می شود این نقش تنها نقشی نظارتی است و به هیچ وجه نباید در این جهت بودجه ای دولتی در نظر گرفته شود؛ آن چه انجام می گیرد، خط دهی به هیئت های امنأ مساجد، در قالب مصوّباتی است که برای مساجد سراسر کشور، به طور کلی ّدر نظر گرفته شده است وهیئت های امنأ، خود منتخب مردم بوده و با سرمایه مردم امور مساجدرا پیش می برند و هم چنین این ادارات می توانند در مراسم انتخاب هیئت های امنأ و رسمیت دادن به آن ها، پس از انتخاب مردم نقش داشته باشند. خلاصه آن که مساجد، باید در یک بستر مردمی دولتی سامان داده شوند؛ با این توضیح که جنبه مردمی آن درصد بالایی از مدیریّت مساجد را و بلکه اساس و بنیان آن ها را تشکیل دهد، و نقش دولت و قوانین مسجد، تنها در نظم بخشی قانونمند کردن همین حرکت مردمی به منظور استفاده هر چه بهینه تر از آن است باشد.

الف وظیفه ما در برابر کسانی که با بحث و گفت و گو، ولایت فقیه را انکار می کنند چیست آیا باید با آن ها بحث کرد و یا سکوت نمود؟ ب رفتار اجتماعی ما با منکران ولایت فقیه باید چگونه باشد؟

پرسش

الف وظیفه ما در برابر کسانی که با بحث و گفت و گو، ولایت فقیه را انکار می کنند چیست آیا باید

با آن ها بحث کرد و یا سکوت نمود؟ ب رفتار اجتماعی ما با منکران ولایت فقیه باید چگونه باشد؟

پاسخ

الف در زمان غیبت امام زمان غ راه خدا در اداره جوامع و سرپرستی آن ها در قالب "ولایت فقیه متبلور است به تعبیر روشن تر، اگر ملّت ها بخواهند در اداره جوامع خود، راه خدا را بروند، باید جوامع آن ها به شیوه ولایت فقیه اداره شود و هر شیوه دیگری غیر از آن مورد رضـای خداونـد متعال نبوده انحراف از راه خـدا محسوب می شود. با توجه به این مطلب سـخن گفتن از ولایت فقیه سـخن گفتن از راه خـدا، و دعوت به آن دعوت به راه خـداست هم چنان که دفاع از ولایت فقیه دفاع از دین خدا محسوب می شـود. خداونـد متعـال دربـاره دعـوت بحـث و منـاظره دربـاره راه و دین خـودش چنین می فرمایـد: "اُدع ُالِی ِسَبیـل ِ رَبّکَ بِالحِکمَه ِوالمَوعِظَه ِالحَسَـنَه ِوجَدِلهُم بِالَّتی هِی َاَحسَن ُ; (نحل ۱۲۵) با حکمت و انـدرز نیکو به سوی راه پروردگارت دعوت نما، و با آن ها به طریقی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن "

براساس این آیه شـریف اگر قدرت دارید، برای دفاع و یا دعوت به ولایت فقیه که راه خدا محسوب می شود از منطق صحیح و اسـتدلال های حساب شـده اسـتفاده کنیـد تا از این راه افکار و انـدیشه های طرف مقابل را تحریک کرده عقل خفته او را بیدار کنید; و چنان چه قدرت این کار را نداشتید و یا با به کارگیری این شـیوه طرف مقابل شـما هدایت نشد، از عواطف او اسـتفاده کنید و او را "موعظه نیکو" نمایید. مقصود از نیکو بودن موعظه آن است

که آن موعظه در شرایطی صورت گیرد که در طرف مقابل تأثیر کند، مانند آن که در خلوت باشد نه در پیش روی دیگران سومین راه "مجادله نیکو" می باشد. این شیوه بیش تر در برابر کسانی استفاده می شود که ذهنشان از مسائل نادرست انباشته است به همین جهت باید ابتدا به تخلیه غلطها و اشتباه های ذهنی آنان پرداخت سپس مطالب حقیقی و درست را به آنان فهماند. در مناظره و مجادله بیش تر از مطالبی استفاده می شود که مورد قبول طرف مقابل است به این صورت که انسان مقبول های طرف مقابل را دست مایه بحث خود قرار می دهد و طرف مقابل را نسبت به عقیده های صحیح قانع می سازد; البته این مناظره باید در نهایت نیکویی باشد.(تفسیر نمونه آیت اللّه مکارم شیرازی و دیگران ج ۱۱، ص ۴۵۶، نشر دارالکتب الاسلامیه)

ب درباره رفتار اجتماعی با منکران ولایت نیز باید رعایت حق و عدالت را نمود و بین "منکر ولایت و "دشمن و یا معارض ولایت فرق گذاشت زیرا گاهی طرف مقابل ما تنها به ولایت فقیه اعتقاد ندارد، یعنی از نظر علمی برایش حق بودن آن اثبات نشده است ولی نه دشمنی می ورزد و نه به مبارزه و توطئه بر ضد ولایت فقیه دست می زند. در مورد گروه نخست باید با اخلاق کریمانه و رفتاری بسیار پسندیده و مطابق با شئون والای اسلامی برخورد کرد زیرا:۱. انکار ولایت فقیه مستلزم انکار اسلام نیست به همین جهت او به عنوان یک انسان مسلمان در خور برخورد شایسته است

۲. بسیار اتفاق می افتد که شخصی با مشاهده رفتار شایسته از فرد یا گروهی به عقیده های آنان تمایل

پیـدا می کنـد، امـا در برابر گروه دوم کـه معـارض و معانـد ولاـیت فقیـه هسـتند و اهـل ولاـیت را به مسـخره گرفته از راه هـای گونـاگون به آزار آنان می پردازنـد; انسان بایـد شـیوه حلم و بردباری پیشه کنـد: "وعِبادُ الرَّحمَن ِالَّذین َیَمشون َعَلَی الاَرض ِهَونًا واِذا خـاطَبَهُم ُالجَهِلون َقالوا سَـلَما; (فرقان ۶۳) بنـدگان خـاص ّخداونـد رحمن آن ها هسـتند که با آرامش و بی تکبر بر زمین راه می رونـد و هنگـامی که جاهلاـن]و سـبک مغزان آن هـا را مخـاطب می سازنـد، به آن هـا سـلام می گوینـد]و با بی اعتنایی و بزرگواری می گذرند[." سـلامی که در این جا مطرح است سلامی است که نشانه بی اعتنایی توأم با بزرگواری است نه ناشی از ضـعف سـلامی که دلیل بر مقابله به مثل نکردن در برابر سبک مغزان است سلام ِوداع گفتن به سخنان بی رویه آن ها، نه سـلام تحیّت که نشانه محبت و پیونـد دوستی باشـد. خلاصه آن که بنـده خوب خـدا باید با تحمل و حوصـله راه پرفراز و نشیب بندگی خدا را، به خصوص در برابر افراد فاسد و معاند، بپیماید.(همان ج ۱۵، ص ۱۴۹).

چرا انجمن اسـلامی فعالیت های خود را روی امورمذهبی متمرکز کرده اند درحالی که اگر برنامه های علمی وآموزشـی داشته باشند بهترمی توانندانقلاب را صادرکنند؟

پرسش

چرا انجمن اسـلامی فعالیت های خود را روی امورمذهبی متمرکز کرده اند درحالی که اگر برنامه های علمی وآموزشـی داشـته باشند بهترمی توانندانقلاب را صادرکنند؟

پاسخ

برادران انجمن اسـلامی موظفنـد که توضیـحات لازم را در مورد ارائه خـدمات خویش بدهنـد و اگر از خود آنها سوءالبفرمایید حتما پاسـخ خواهنـد داد. البته و احتمالا پاسـخ آنها این خواهـد بود که با توجه به امکانات محـدود و تعددمراکزی که هر کدام مسوءولیت خاصـی را به عهده دارند خدمات بیشتری را نمی توانند ارائه دهند. تذکرات مفید شـمابه دفاتر انجمن اسلامی منتقل خواهد شد.{J

تقاضا دارم به دانشجویان ,که درآینده هدایت کننده جامعه هستند بیشتر توجه شود وخوابگاه های آنان بهتر شود

پرسش

تقاضا دارم به دانشجویان ,که درآینده هدایت کننده جامعه هستند بیشتر توجه شود وخوابگاه های آنان بهتر شود

پاسخ

پیشنهاد شما به مبادی مربوطه ارسال شد.{J

برای جلوگیری از تخلفات بعضی از روحانیون چه راههایی پیشنهاد می کنید؟

پرسش

برای جلوگیری از تخلفات بعضی از روحانیون چه راههایی پیشنهاد می کنید؟

پاسخ

برای اصلاح افکار و اعمال نادرست برخی از افرادی که در مسلک روحانیت می باشند در دو سطح اقدام می گردد:سطح عمومی و موارد خاص.

الف) سطح عمومی: اقدامات عمومی مربوط به نظام آموزشی و اجرایی حوزه های علمیه است و در این راستا بایدبرنامه هایی که بتواند به نیکوترین وجهی اندیشه اسلامی را متناسب با نیازهای جهان کنونی بنمایاند و از طرف دیگرزیباترین خصال پسندیده را در افراد بپروراند برنامه ریزی و اجرا گردد.

ب) سطح خاص: مواردی است که خارجا مشاهده می شود. در این زمینه اشتباهات فکری و عملی افراد مراتبمختلفی دارد و به تناسب آن نحوه برخورد با آنها و حتی سازمان یا افراد برخورد کننده نیز متفاوت خواهد بود کهتفصیل آن در این مختصر نمی گنجد. در عین حال چنان چه افراد در سطح جامعه موارد خاصی را مشاهده نمایند یکیاز سالم ترین راه ها آن است که روحانیون رده بالاتر در همان منطقه را در جریان نهاده و از این طریق در پی اصلاحبرآیند.{J

چرا حوزوی ها آشکارا حمایت از مقام رهبری و رئیس جمهوری را اعلام نمی دارند, و چرا برای رفع شایعه ها کاری صورت نمی گیرد؟

پرسش

چرا حوزوی ها آشکارا حمایت از مقام رهبری و رئیس جمهوری را اعلام نمی دارند, و چرا برای رفع شایعه ها کاری صورت نمی گیرد؟

پاسخ

حوزه های علمیه بویژه حوزه علمیه قم همواره در جهت حمایت از مقام معظم رهبری و خدمات صادقانه رئیسمحترم جمهور تلاش نموده اند و به نظر می رسد در موارد لزوم در این زمینه سستی نورزیده اند ولی این بدان معنا نیستکه همه روحانیون یا تمام مدارس علمیه کشور درست در این جهت سیر کرده باشند. در عین حال نباید انتظار داشت کهدر تمام مسائل جزئی نیز حوزه ها حرکت وسیع تبلیغاتی به راه اندازند؛ مثلا در مورد شایعات چنان که می دانیدبسیاری از آنها گذرا و آنی هستند و

نیازی به حرکت خنثی کننده حوزه ها نیست. اما در صورت لزوم حوزه وظیفه خودمی داند که با هر توطئه شیطنت آمیزی مقابله کند.{J

چرا الان انقلاب پویائی اولیه خود را ندارد و یا افرادی مثل شهید مطهری کمتر داریم ؟

پرسش

چرا الان انقلاب پویائی اولیه خود را ندارد و یا افرادی مثل شهید مطهری کمتر داریم ؟

پاسخ

اصولا انقلاب یک پدیده نادر در صحنه حیات اجتماعی انسان هاست و به همین دلیل زمینه هایی که منجر به انقلابمی شود نیز زمینه های ویژه و مخصوصی است. اگر بنا بود همیشه آن روحیات باقی باشند همیشه انقلاب و دگرگونیایجاد می شد. از این رو انتظار وجود روحیه کامل انقلابی پس از گذشت دورانی پس از هر انقلاب انتظاری آرمانی استگرچه ارزش بسیاری دارد و همواره باید جنبه های مثبت این روحیه را در جامعه ترویج و تقویت نمود. شخصیت هایتاریخی و متفکران واندیشمندان بزرگ نیز این چنین هستند و به ندرت پا به عرصه وجود می گذارند.{J

چرا در کشور ما این همه گرانی موجود است , در صورتی که کشور ایران مانند کشورهای دیگر بدهکار نیست ؟

پرسش

چرا در کشور ما این همه گرانی موجود است , در صورتی که کشور ایران مانند کشورهای دیگر بدهکار نیست ؟

پاسخ

علل تورم در ایران: -۱ توسعه -۲ محاصره اقتصادی -۳ بازسازی -۴ خسارتهای ناشی از جنگ تحمیلی -۵ کاهشفاحش قیمت نفت پس از پیروزی انقلاب آن هم با توجه به تک محصولی بودن اقتصاد ایران که از سیاست هایاستعماری حاکم بر ایران بوده است -۶ تاثیر تورم جهانی بر اقتصاد داخلی -۷ رشد جمعیت -۸ تغییر الگوی مصرفدر جامعه و پدیدار شدن یک سری نیازها که در گذشته نبود.{J

با توجه به کمبود امکانات و اینکه استعدادهای جوانان به علت کمبودها هدر می رود, چگونه می توانیم کشوری پیشرفته داشته باشیم ؟

پرسش

با توجه به کمبود امکانات و اینکه استعدادهای جوانان به علت کمبودها هدر می رود, چگونه می توانیم کشوری پیشرفته داشته باشیم ؟

پاسخ

کمبود امکانات واقعیتی انکار ناپذیر است لیکن برای پیشرفت باید از حداقل امکانات موجود حداکثر بهره برداریرا انجام داد. بلکه بسیاری از امکانات باید به دست خود ما و جوانان عزیز ما فراهم گردد. اگر می بینید در کشورهاپیشرفته امکانات زیادی در اختیار جوانان است اینها همه محصول پیشرفت های آنهاست. بسیاری از عوامل عمده ایکه پیشرفت های موجود را ایجاد کردند از داشتن چنین امکاناتی محروم بوده اند ولی با تلاش و جدیت به این هارسیده اند.{J

مساءله اسراف وتبذیر وبریزوبه پاش های غیرلازم دربسیاری ازسازمان هاونهادها بسیاربه چشم می خورد,درحالی که دربسیاری ازامورلازم وضروری قصوروکوتاهی می شودچرا؟

پرسش

مساءله اسراف وتبذیر وبریزوبه پاش های غیرلازم دربسیاری ازسازمان هاونهادها بسیاربه چشم می خورد,درحالی که دربسیاری ازامورلازم وضروری قصوروکوتاهی می شودچرا؟

پاسخ

مسأله اسراف و تبذیر در سازمان ها ادارات و... قابل توجیه نیست و چنان که مقام معظم رهبری نیز اکیدا توصیهنموده اند باید از بین برود.{J

چرا پارتی بازی در قوه قضائیه و سایر نهادها متوقف نمی شود, و این به چه چیزی بستگی دارد, و چرا در حرف چیزهایی گفته می شود ولی به آنها عمل نمی شود؟

پرسش

چرا پارتی بازی در قوه قضائیه و سایر نهادها متوقف نمی شود, و این به چه چیزی بستگی دارد, و چرا در حرف چیزهایی گفته می شود ولی به آنها عمل نمی شود؟

پاسخ

برای مقابله با مفاسد اداری هم دستگاه های اجرایی و هم خود مردم با هماهنگی سازمان های مربوطه باید اقدامجدی کنند. البته شاید بتوان گفت مراجعان به دستگاه های اجرایی بیشترین نقش را در گسترش مسائلی چون رشوهدارند؛ زیرا برخی از افراد به خاطر تسریع در رونـد کار خود یا پشت سرنهادن برخی از موانع اداری به پرداخت رشوهمی پردازنـد و به تدریج روحیه رشوه خواری را در افراد مورد رجوع خود ایجاد وتقویت می کننـد. سپس تـدریجا اینمسأله فراگیر گشـته و موجب اختلال امور می شود. از همین رو در متون دینی رشوه دهنده نیز اهل دوزخ خوانده شده«الراشی و المرتشی کلاهما فی النار» بنابراین اولین اقدام مردمی خودداری جدی از رشوه دادن و معرفی رشوه خوارانبه مراجع ذی ربط است.{J

با توجه به سفارشات حضرت علی (ع) در مورد ساده زیستی مسئولین چرا رهبران و مسئولین نظام جمهوری اسلامی به این رهنمود توجه ندارند؟

پرسش

بـا توجه به سـفارشات حضـرت علی (ع) در مورد سـاده زیستی مسـئولین چرا رهبران و مسـئولین نظام جمهوری اسـلامی به این رهنمود توجه ندارند؟

پاسخ

بله وظیفه رهبران و پیشوایـان جامعه اسـلامی آن است که زنـدگی خود را در سـطح مردم عادی نگاه دارنـد تا آن جا کهما خبر داریم و دیـده ایم زنـدگی رهبر انقلاـب و مسـئولان بلنـدپایه کشور به همین گونه است ولی انتظار اینکه مثلا ریاسـتجمهوری با اتوبوس شـرکت واحـد سـرکار برونـد و ... انتظاری است بر خلاف مصالح جامعه و کشور زیرا تراکم کار در آنسـطوح به قدری است که ساعـات شـبانه روز برای آن کافی نیست گذشـته از آنکه شـرایط امنیتی زمان حاضـر نیز چناناجازه ای را نمی دهـد در عین حال ما مسئولان و نمایندگانی می شناسیم که از محل خود تا تهران را با اتوبوس و یاماشینهای کرایه طی می کنند البته اگر کسانی پیدا شوند که مجذوب دنیا شده و به آن سـرگرم شده باشند در این صورتعلاوه بر تذکر به آنها باید از آنها دوری نمود.{J

چرا در زمینه تبلیغات به خصوص کارهای فرهنگی روی جوانان اینقدر کوتاهی می شود؟

پرسش

چرا در زمینه تبلیغات به خصوص کارهای فرهنگی روی جوانان اینقدر کوتاهی می شود؟

پاسخ

قبـل از هر چیز و به دور از هر گونه مبـالغه و گزاف، داشـتن قلمی روان و تـألیفی ادبی در جملات و نیز توان در بیاناحساسات و عواطف را به شما تبریک می گوییم. امید است با پرورش آن بتوانید نویسنده ای نیرومند و مفید برایجوانان باشید.

همان گونه که شـما صادقانه سخن دل خود را گفته اید و از عمق جان خود قلم بر سفیدی کاغذ روان ساخته اید،آنچه را که ما با شـما می گوییم نیز از همین قماش است. ما برخی نامه ها را یک بار می خوانیم و گاه نیز مجبور می شویمـدوباره بر آن مرور کنیم؛ ولی نامه شـما از جمله مواردی بود که در عین طولانی بودنش، آن را چنـد بار خوانده و هر بار بهخواندنش بیشتر مشـتاق شده ایم.

اینهـا را نـه برای مغرور کردن شـما و نـه بـه عنـوان زمینـه چینی برای سـخنان بعـدی، بلکه به جهت واقـف سـاختن بیشترشـما به استعدادی که دارید و تأکید بر به کارگیری آن در آینده، یاد آور شدیم.

در هر صورت از هر چه بگذریم سخن دوست بهتر است. نامه شما محورهای زیادی برای بحث و گفت و گودارد:

۱- لزوم تبیین بیشتر مرزهای گناه برای جوانان و رها ساختن آنان از سرگردانی و دغدغه های بی جا.

۲- ضرورت تبلیغ بیشتر مسائل دینی و تبیین منطقی و مستدل آنها.

۳- کافی نبودن کتاب ها و نوشته های موجود برای جوانان (قابل توجه بیشتر شما).

۴- وضعیت خانوادگی شما و تأثیراتی که بر اندیشه و شخصیت شما داشته است.

۵- شناخت شما از شخصیت نافذ و گرم خود.

۶- تشنه محبت واقعی بودن.

۷- داشتن شخصیت اخلاقی و رفتار

اصولی به جای رفتارهای طبیعی و خام.

۸- سنگ صبور بودن برای دیگران.

۹- خواب دیدن در مورد شخصی که در آینده با او برخورد خواهید کرد.

۱۰- علاقه مند شدن شما به برخی اشخاص.

۱۱- برداشت شما از مسأله ازدواج و چگونگی رابطه با همسر در آینده.

البته اینها همه آنچه که در نامه شما وجود دارد نیست، ولی به جهت اختصار به همین اندازه اکتفا می کنیم.

در رابطه با بندهای ۱ ، ۲ و ۳ ؛ ما نیز کاملاً با شما هم صدا و هم درد هستیم و اعتراف می کنیم که از نظر تبلیغات آن گونه کهشاید و باید کار نمی شود و آن چه می شود نیز در حد مطلوب و در سطح مناسبی نیست. اما این که چه باید کرد و از چهراهی باید وارد شد، نیازمند کاوشی پردامنه و دراز آهنگ است که شرح و بسط آن، مثنوی هفتاد مَن کاغذ می شود.{J

چرا به فرزندان شاهد در دانشگاه و ادارات اینقدر بهاء داده می شود؟

پرسش

چرا به فرزندان شاهد در دانشگاه و ادارات اینقدر بهاء داده می شود؟

پاسخ

آنچه در جامعه ما به طور قانونی نسبت به خانواده های محترم شهدا یا جانبازان انجام می شود، در برابر حق بزرگیکه بر همگان دارند بسیار ناچیز است و نباید نام آن را پارتی بازی نهاد. البته برای کسان دیگری نیز که در جبهه حضورداشته و برای سرافرازی جامعه تلاش کرده اند نیز متناسب با زمان حضور در جبهه، امتیازاتی لحاظ گردیده است؛ ولیاین به معنای آن نیست که همه حقوق و پاداش آنها بدین وسیله تأمین می شود، بلکه پاداش همه آنان با خداست.{J

چرا فقط برای بعضی از ائمه تولد یا شهادتشان را تعطیل اعلام می کنند؟

پرسش

چرا فقط برای بعضی از ائمه تولد یا شهادتشان را تعطیل اعلام می کنند؟

پاسخ

میلاد و یا شهادت برخی از ائمه بنابه دلایل تاریخی و اجتماعی و فرهنگی ویژگی خاصی یافته است. از همین رو درعرف مردم از احترام ویژه ای برخوردار گشته و دولت ها نیز آن را به عنوان تعطیل تلقی نموده اند؛ مثلاً شهادت حضرتعلی (ع) و یا روز عاشورا و یا ولادت امام زمان(عج) و ... . البته تعطیلی به جهت امکان حضور بیشتر مردم در مراسمدینی است والا تعطیل کردن کار فضیلتی ندارد (جز در روز عاشورا که دلیل ویژه دارد).

نکته دیگر آنکه اگر بنابود برای هر تولد و وفاتی تعطیل باشد، با قدری گسترش دامنه، باید نیمی از سال تعطیلباشد!{J

سربازی دانشجویان اکثر مواقع اتلاف وقت است و از طرفی باعث تاخیر در ازدواج می شود نظرتان چیست ؟

پرسش

سربازی دانشجویان اکثر مواقع اتلاف وقت است و از طرفی باعث تاخیر در ازدواج می شود نظرتان چیست ؟

پاسخ

اصل مسأله خدمت سربازی برای تأمین امنیت کشور از امور حیاتی و اجتناب ناپذیر است. البته چگونگی اجرای آنمی تواند اشکال داشته باشد که چند و چون آن در جایگاه خاص خود و توسط کارشناسان امنیتی کشور قابل بررسیاست. این مسأله روشن است که در شرایط کنونی خدمت نظام وظیفه به صورت یک مانع در برابر ازدواج قد علم کردهاست، اما حل آن درگرو نفی سربازی نیست؛ زیرا چه بسا معضلات افزون تری را پدید می آورد. به نظر می رسد ریشهاساسی این مانعیت در فرهنگ ازدواج است؛ یعنی، تلقی موجود در جامعه ما این است که موقع ازدواج، فرد باید همهگونه امکانات زندگی مادی را دارا باشد و از هرگونه تعهّد و مسؤولیت اجتماعی - که رابطه بین زوجین را هر چند بهطور موقت محدود می سازد - رها باشد. از این رو نه تنها مسأله سربازی بلکه امور دیگری نیز مانند اشتغال به تحصیل،فقدان شغل، مسکن و ... به صورت موانع جدی بروز می کند. برای حل این معضل حرکت گسترده ای لازم است که ازطرفی باید شرایط ازدواج را آسان ساخت و از طرف دیگر فرهنگ اجتماعی را به سمت نگرش های اولیه اسلامینزدیک نمود. در این زمینه مشارکت فعال دانشجویان عزیز و ارائه نظرات و پیشنهادات ارزنده آنان می تواند نقشمؤثری ایفا کند.{J

باتوجه به سفارشات مکرر علی (ع) بر عدم تجمل گرایی مسئولین شما تجمل گرایی بعضی مسئولین و علماء را چگونه توجیه می کنید

پرسش

باتوجه به سفارشات مکرر علی (ع) بر عدم تجمل گرایی مسئولین شما تجمل گرایی بعضی مسئولین و علماء را چگونه توجیه

می کنید

پاسخ

ما نیز (واحـد مشاوره و پاسـخ به سؤالات) تجمل گرایی را در مسؤولین و افراد روحانی تقبیح نموده و معتقد هستیمکه افراط در چنین اعمالی فرد را از عدالت ساقط می کند.{J

چه فکری برای مشکلات ازدواج دانشجویان کرده اید؟

پرسش

چه فکری برای مشکلات ازدواج دانشجویان کرده اید؟

پاسخ

در این رابطه مساعـدت هـایی برای ازدواج قرار داده شـده است. در عین حـال مسـئولین بایـد بهـای بیشتری به اینمسأله بدهنـد. جوانـان دانشـجو نیز لازم است تحرک و فعـالیت بیشتری به خرج دهنـد و برای حل مشـکل خود،حتی الامکان از اواسط دوران تحصـیل در پی کاریابی در حدی که لطمه جدی به درس وارد نسازد بر آیند، و توجهداشـته باشـند که باید برای حل مشکلات خود، به خود متکی باشند.{J

آیا نمی شد به جای سهمیه دانشگاهی به افراد جانباز و شاهد و... از طریق دی دیگری مثل خانه – زمین و... به آنها کمک کرد تا لطمه ای به نظام علمی آموزشی کشور نخورد

پرسش

آیا نمی شد به جای سـهمیه دانشگاهی به افراد جانباز و شاهد و... از طریق دی دیگری مثل خانه - زمین و... به آنها کمک کرد تا لطمه ای به نظام علمی آموزشی کشور نخورد

پاسخ

به فرض که چنـان کمـک هـایی بشود بـاز مـانع این امتیـاز نمی شود. از طرف دیگر این تفکر که وجود سـهمیه بهخـانواده های شهداء و... موجب افت علمی دانشگاه ها است، تبلیغاتی نادرست است.{J

چرا برای حضور مسئولین در شهرها کارهایی انجام می شود که موجبه به وجود آمدن بدعت می شود

پرسش

چرا برای حضور مسئولین در شهرها کارهایی انجام می شود که موجبه به وجود آمدن بدعت می شود

پاسخ

درباره مسافرت مقام های کشوری به نقاط مختلف و استقبال هایی که از آنان صورت می گیرد، دیدگاه های مختلفیوجود دارد. از یک نظر این مراسم خود نوعی تبلیغات و موجب استحکام مسائل سیاسی کشور و پیوندهای اجتماعیاست و حتی در برخی موارد تعظیم شعائر محسوب می گردد.

البته اگر این گونه مراسم به بهره برداری های فردی و یا جناحی منجر گردد، مسلماً به ضرر کشور خواهد بود.هم چنین اگر به تحقیر مردم و با برداشت های سوء دیگر منجر گردد، کار خدا پسندانه ای نیست.

لازم به ذکر است که هرگونه استقبالی از نظر اسلام و سیره پیشوایان دین مذموم نیست. آنچه که در مورد دهقانانشهر انبار و دویدن آنها مقابل حضرت علی(ع) صورت گرفت، نیازمند قدری تأمل است؛ چرا که آنان با پای برهنه و بهشکلی ذلیلانه در مقابل حضرت می دویدند و کارهایی را که در برابر حکمرانان قبلی انجام می دادند، در برابر علی(ع)تکرار می کردند؛ ولی پیامبر اکرم(ص) به هنگام ورود به مدینه و استقبال مردم مدینه از آن حضرت، این کار را مذمتنکردند؛ چرا که استقبال مردم از آن حضرت از سر عادت آنان در برابر شاهان و حکمرانان سرچشمه نگرفته بود؛ بلکهاز محبت و شوق آنان از ورود رسول خدا(ص) و زیارت آن حضرت خبر می دهد. بنابر این باید ماهیت هر واقعه وحادثه را بررسی نمود و سپس درباره آن اظهار نظر کرد. و به صرف تشابه دو واقعه و حادثه حکم یکی را بر دیگرینباید قیاس نمود.

البته اگر روزی استقبالی، از جنبه های ارزشی خالی باشد و صرفاً به مراسمی بی روح و بی هدف تبدیل

گردد، ما نیزبا شما هم آواییم که چنان مراسمی فاقد ارزش و جهت صحیح است.{J

چرا در سایر کشورهای اسلامی به اندازه ما با بدحجابی مقابله نمی کنند

پرسش

چرا در سایر کشورهای اسلامی به اندازه ما با بدحجابی مقابله نمی کنند

پاسخ

در سایر کشورهای اسلامی ممکن است تا این حد که ما پایبند به قوانین اسلام هستیم، آنها پایبند نباشند. هم اکنونتنها کشوری که سران آن بر اجرای قوانین اسلامی تا این حد تأکید دارند، جمهوری اسلامی ایران است.{J

اگر انسان ببیند که یک جماعت ناشناسی در مورد مقام امام (ره) و مقامات عالی رتبه مملکت بد می گویند وظیفه چیست ؟

پرسش

اگر انسان ببیند که یک جماعت ناشناسی در مورد مقام امام (ره) و مقامات عالی رتبه مملکت بد می گویند وظیفه چیست ؟

پاسخ

در این رابطه نمی توان به طور مطلق چیزی گفت، بلکه عکس العمل تابع شرایط متعددی است. از جمله نوع مطالب،شخصیت افراد، چگونگی امکان برخورد و... در هر صورت بهتر است در چنین مواردی انسان با منطقی درست وصحیح آنان را نسبت به عمل نادرستشان متنبه سازد، و علاوه بر زدودن شبهات، باید از عواقب خطرناک تهمتآ گاهشان ساخت.

چرا حکومت اسلامی مشکل ازدواج را حل نمی کنند؟

پرسش

چرا حکومت اسلامی مشکل ازدواج را حل نمی کنند؟

پاسخ

در مورد اهمیت ازدواج و مشکلاتی که بر سر راه آن برای جوانان وجود دارد، ما نیز کاملاً با شما همصداییم.

هم چنین درباره این که اسلام یک مجموعه مرتبط است و بدون تحقّق آرمان های آن در مورد عدالت اجتماعی وتأمین حداقل نیازها، نمی توان صورت کاملی از آن را مشاهده کرد.

ولی برادر عزیز! تا زمان تحقق آن آرمان ها چه باید کرد؟ مسلم است که باید برای تحقّق آنها به سختی کوشید، ولیآیا می توان تا آن زمان نفس را رها نمود که به بهانه آرمان ها، به هر سو که بخواهد برود و خود را در منجلاب فساد، غرقکند و... .

بنابراین اگر به جوانی که قادر به ازدواج نیست و از هیجان جنسی در التهاب است، دستور روزه داده می شود، این بهمصلحت او و در حکم ترمزی بازدارنده برای جلوگیری از سقوط او در دام شهوترانی است.

سخن دیگر آن که، شما عصر تکنولوژی را برای این گونه توصیه ها مناسب نداشته اید؛ ولی همان طور که می دانیدامروزه روزه داری حتی به عنوان یکی از روش های درمانی برای بسیاری از بیماری ها مطرح است؛ یعنی، صرف نظر ازآثار روحی آن، دارای آثار مفید جسمانی و تضمین کننده سلامت انسان است. حال اگر برای بر هم نخوردن تعادلروحی یک جوان در اثر هیجانات جنسی، وی به روزه داری و یا کم خوری توصیه شود، خلاف تکنولوژی و علم سخنگفته شده است؟!

امید است با مطالعه بیشتر در زمینه آسیب های روحی و روانی و روش های کنترل آن بتوانید به نتایج بهتری دستیابید.

چرا روحانیت که باید الگوی مردم باشند با اختلافات بین خود مردم را دچار سردرگمی می کنند؟

پرسش

چرا روحانیت که باید الگوی مردم باشند با اختلافات بین خود مردم را دچار سردرگمی می کنند؟

پاسخ

تفاوت در سلیقه ها از لوازم زندگی اجتماعی است. گرچه اسلام یکی بیشتر نیست ولی طبیعی است که برداشت هابه ویژه در مسائل اجتماعی با یکدیگر متفاوت است. اساسا باز بودن راه اجتهاد در اسلام چنین لوازمی را در پی دارد.البته تا جایی که این تفاوت ها در مسائل علمی و مستند به اصول و مبانی باشد نه اختلاف هایی که بر خاسته از هوای نفس و قدرت طلبی و... باشد.

چرا مسوولان و دولت , موانع ازدواج را برطرف نمی کنند؟

پرسش

چرا مسوولان و دولت , موانع ازدواج را برطرف نمی کنند؟

پاسخ

در مورد اهمیت ازدواج و مشکلاتی که بر سر راه آن برای جوانان وجود دارد، ما نیز کاملاً با شما هم صداییم.

هم چنین درباره این که اسلام یک مجموعه مرتبط است و بدون تحقّق آرمان های آن در مورد عدالت اجتماعی وتأمین حداقل نیازها، نمی توان صورت کاملی از آن را مشاهده کرد.

ولی برادر عزیز! تا زمان تحقق آن آرمان ها چه باید کرد؟ مسلم است که باید برای تحقّق آنها به سختی کوشید، ولیآیا می توان تا آن زمان نفس را رها نمود که به بهانه آرمان ها، به هر سو که بخواهد برود و خود را در منجلاب فساد، غرقکند و... .

هر چند ازدواج موقت می تواند بخشی از مشکل را حل نماید، ولی به نظر ما این راه حل نتیجه چندانی برای نسلجوان که باید مهیای تشکیل خانواده شوند ندارد و چه بسا عوارض سوئی نیز در برداشته باشد. راه حل اساسی ایناست که با همیاری دولت و مردم، گام های جدی برای حل مشکل ازدواج دائم برداشته شود وبا تغییر فرهنگ ازدواجدر جامعه، مشارکت دادن خانواده ها در تأمین تدریجی نیازهای جوانان (به جای مخارج کلان و بیهوده)، ایجاد وگسترش خوابگاه های متأهلین و شناخت و مبارزه با آسیب های احتمالی، زمینه های ازدواج دائم را فراهم ساخت.{

چرا پس از گذشت بیست سال از انقلاب , اسلام در کشور ما اجرا نمی شود؟

پرسش

چرا پس از گذشت بیست سال از انقلاب , اسلام در کشور ما اجرا نمی شود؟

پاسخ

این سؤال بسیار کلی است و کلیت آن نادرست می باشد. یعنی پس از پیروزی انقلاب دگرگونی ها و تحولات ژرفیدر کشور پدید آمد و بسیاری از احکام اسلامی که متروکه مانده بود، به اجرا درآمده در عین حال برخی از امور دیگر چهبسا مورد کم توجهی قرار گرفته و به دقت عمل نشده باشد. بنابراین در صورتی به این سؤال می توان پاسخ گفت کهدقیق و جزیی مشخص شود، یعنی ابتدا مشخص شود کدامین حکم از احکام اسلامی اجرا نشده است، سپس درجست و جوی کشف علت آن برآییم.
}

افراد نا لایقی بین بسیج و روحانیت جا کرده اند و باعث شده اند که این دو قشر جایگاه خود را از دست بدهند چرا؟

پرسش

افراد نا لایقی بین بسیج و روحانیت جا کرده اند و باعث شده اند که این دو قشر جایگاه خود را از دست بدهند چرا؟

پاسخ

}جهان آفرینش بر مبنای حق و حقیقت است، از همین رو هر کس را در همان انـدازه ای که هست قرار می دهد؛ گرچهممکن است چند روزی تبلیغات منفی و یا مثبت، عده ای را بالا و پایین ببرد؛ ولی بالاخره چهره حق و واقعیت خود رانشان خواهد داد.

روحانیت و بسیج نیز از این قاعده مستثنی نیستند. روحانیت و بسیج در چند دهه گذشته، دارای تأثیرات عمیق وبزرگی بر جامعه خود بوده انـد و خـدمات بزرگی را نیز انجام داده اند؛ ولی همواره عناصـر سـست ویا فرصت طلب،جایگاهی را در دل مجموعه های مطرح به دست می آورند و از همین زاویه آگاهانه و یا ناآگاهانه موجب خسارتگردیده و چهره ها را مخدوش می کنند.

برای حل این معضل آنچه بسیار اساسی است و همواره امام راحل(ره) و مقام معظم رهبری بر آن تأکیـد داشـته انـد«ضـرورت خودسازی و تحول درونی» است. دوری از دنیاپرستی و مجـذوب شـدن به زخارف زنـدگی دنیایی و تعهد وتقید به ارزش های اصیل، از جمله زمینه های جلوگیری از آن خسارت ها است.{

با توجه به پیشرفت علوم و تکنولوژی چرا در کشور ما ماهواره ممنوع است ؟

پرسش

با توجه به پیشرفت علوم و تکنولوژی چرا در کشور ما ماهواره ممنوع است ؟

پاسخ

}مسلما وضعیت جهان امروز با گذشته تفاوت های اساسی دارد. امروز جهان در حال تبدیل شدن به یک دهکدهبزرگ جهانی است و تکنولوژی و وسایل ارتباطی، آن را به صورت نوینی در آورده است.

روشن است که در جهـان کنـونی نمی تـوان چشم خود را بر روی حقـایق بست و دیواری به دور خود کشـید. پس بایـداز جنبه هـای مثبت تکنولوژی بهره جست و آن را در خـدمت انسانیت و دین قرار داد، ولی متأسـفانه ابزارهایی ماننـدماهواره و ... سـکه های دو رو هسـتند. به دلیل تسـلط منحرفان بر این شـبکه ها و تبلیغات شیطانی و زهر آگین آنها برایکشورهای جهان سوم، یک نوع شبیخون فرهنگی بر این جوامع صورت گرفته است که اگر حـد و مرزی برای اسـتفاده ازاین امکانـات وجود نداشـته باشـد، مسلما عوارض نامطلوب آن، بر فوایدش غلبه خواهد کرد.

شما به عنوان یک دانشـجو ممکن است از دست آوردهای مطلوب آن بهره ببرید و آن را وسیله ای برای پیشبرددانش و مهارت خود قرار دهید، ولی عموم مردم چه؟

تجربه نشان داده است که استفاده های ناسالم از امکانات ماهواره بیش از بهره های مفید آن است. از این رو تا زمانیکه فرهنگ صحیح استفاده از ماهواره شکل نگیرد و نیز برنامه های داخل، جواب گوی نیازها نباشد، محدودیت دراستفاده از این ابزارها به نفع فرهنگ جامعه و استقلال فکری، سیاسی و اجتماعی آن است.{

نظر شما در مورد شایعاتی که بر علیه چهره های موجه نظام وجود دارد چیست ؟

پرسش

نظر شما در مورد شایعاتی که بر علیه چهره های موجه نظام وجود دارد چیست ؟

پاسخ

چه خوب بود منظور خود را از شایعات به صورت مشخص و معیّن بیان می نمودید تا به شکل دقیق تر می توانستیم به اظهار نظر در آن خصوص بپردازیم. اما در هر صورت توجه به نکاتی در این زمینه مفید می باشد.

اولاً: همچنانکه در فرهنگ واژه گان علوم سیاسی می خوانیم: «شایعه»(Rumour)

۱ فرایندی است که از طریق آن، خبرهایی انتشار می یابد که در بیشتر موارد قلب می شوند، بدون این که از مجاری رایج گذشته باشند.

۲ اظهار قضیه ای مربوط به وقایع یا اشخاص برای معتقد ساختن شنونده آن، بی آنکه معیاری معتبر جهت سنجش صحت و سقم آن موجود باشد. جعلیّات و توهّمات از خصایص شایعه هستند، (مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، فرهنگعلوم سیاسی، ص ۲۹۹).

بنابراین همچنانکه از تعریف فوق مشخص می شود شایعه از هیچ پشتوانه علمی قابل استنادی برخوردار نیست لذا نمی تواند معیاری برای قضاوت در مورد افراد یا... باشد. ثانیا: وجود شایعات پراکنده بر علیه شخصیت های مهم و کلیدی نظام جمهوری اسلامی ایران مانند آقایهاشمی رفسنجانی از سوی برخی جریانات و محافل داخلی و خارجی دارای یکسری دلایل، اهداف و اغراض می باشد که به مهمترین آنها اشاره می کنیم:

الف. تخریب چهره مسؤولان بلندپایه و دلسوز نظام و ایجاد جو بدبینی و بی اعتمادی و در نتیجه جدایی بین مردم و مسؤولین در راستای تضعیف مبانی عقیدتی و ارزشی و ارکان نظام مقدس اسلامی و فراهم نمودن زمینه های چالش و شکست جمهوری اسلامی ایران. که اینروند از طرف دشمنان خارجی، استکبار جهانی و برخی جریانات داخلی معاند نظام اسلامی تقویت می شود.

ب. حمله تخریبی و حذفی

برخی مطبوعات محفلی و ایجاد شایعه پراکنی علیه مسؤولان بلندپایه کشور، نشان می دهد که انقلاب با یک گروه فشار تبلیغاتی روبروست که اندیشه دیگری غیر از خطا و راه امام و انقلاب و مردم دارد و شخصیت ها و افراد از نظر آنها تا زمانی کهدر مسیر سیاسی تبلیغی آنها باشند، ارزش دارند و هر یک به عنوان وسیله تا جایی که بتوانند به همراهی او سنگری از قدرت را فتح کنند، اهمیت دارند. آنها به صراحت و کنایه می گویند و می نویسند؛ شخصیت های مؤثر انقلاب اسلامی، تاریخ مصرف آنها گذشته است!! یعنی در حقیقتعده ای تازه به دوران رسیده که تشنه قدرتند، مصمم اند با اندیشه های تجدید نظر طلبانه خود کودتایی را با هدف استحاله و ختم انقلاب به ثمر برسانند. و لذا مطمئنا این حملات تخریبی تمامی شخصیت هایی که داعیه پیروی از امام(ره) و انقلاب را داشته باشند، در زمان تعیین شد، در برخواهد گرفت همچنان که در مورد شهید آیت الله دکتر بهشتی در گذشته روبرو بوده و اکنون نیز پیرامون شخصیت های علمی برجسته ای مانند آیه الله مصباح یزدی و... شاهد می باشیم.

ج. وجود مشکلات و معضلات اقتصادی و اجتماعی، فقر، بیکاری، مسأله اشتغال و... در کشور از یک طرف و برخی رفتارها و اقدامات ناشایسته بعضی از مدیران، کارگزاران و مأموران دستگاهها و نهادهای دولتی و حکومتی، رفتار برخی دست اندرکاران در جهت توجه وترجیح منافع شخصی و خانوادگی و سوء استفاده از امکانات دولتی و ریخت و پاشهای بیت المال و... موجبات بدگمانی و بدبینی اقشاری از مردم و در نتیجه به وجود آمدن زمینه های شکل گیری و گسترش شایعات و تعمیم آن به مسؤولان و مدیران ارشد

کشور فراهم آورد تا جایی کهتمامی دارایی های شخصی و قانونی آقای هاشمی رفسنجانی را که ناشی از فعالیت های اقتصادی و وضعیت مناسب مالی و اقتصادی ایشان در قبل از انقلاب بود، به حساب سوء استفاده از مقام و موقعیت گذاشته شد.

ثالثا: باید بین شایعه پراکنی و نقد منصفانه و محققانه تفاوت قائل شد. ما در حالی که هر گونه شایعه پراکنی در جهت تضعیف یاران مخلص انقلاب، امام و رهبری را برای آینده نظام و پیشرفت جامعه خطرناک می دانیم، از انتقادات صحیح، سالم و سازند، محققانه و منصفانهحمایت می نماییم. به نظر ما نقد آقای رفسنجانی ضروری است و خود ایشان همواره از نقد عالمانه و نصیحت طلبانه استقبال نموده است، آقای رفسنجانی در طول بیست سال پس از انقلاب اسلامی یکی از تصمیم گیرندگان اصلی کشور ما بوده است. از این رو متناسب با میزان نقشخود در مورد روند امور و وقایع مسؤولیت داشته است. هر نوع نقد تعالی بخش روند گذشته نمی تواند نسبت به دیدگاه و گرایش های ایشان و نقشی که در تعیین جهت گیریهای کلی حاکمیت جمهوری اسلامی ایران داشته است بی تفاوت باشد. به علاوه باید توجه داشت که آقایرفسنجانی فقط به عنوان یک فرد مطرح نیست، بلکه نام ایشان نماد یک روش و شیوه اداری کشور است. نقد عالمانه این روشها و شیوه ها توجه به نکات مثبت و نکات ضعف مسلما موجب رشد و بالندگی کشور و چراغ راهی برای مدیران و برنامه های اجرایی کشور در حال و آیندهخواهد بود. اما در این نقد باید ضوابط ذیل در نظر گرفته و مراعات شود:

۱. کارنامه سیاسی آقای هاشمی و نقد عملکردهای وی بایستی

با توجه به مقتضیات و مناسبات و شرایط جامعه آن زمان صورت گیرد جامعه ای که پس از بحران های متعدد و ویرانی های ناشی از جنگ به دست ایشان رسید.

۲. دستاوردهای مثبت مهم در زمینه های اقتصادی، صنعتی، سیاسی، اجتماعی و... در زمان ایشان مورد توجه قرار گیرد نه فقط به نقاط ضعف پرداخت.

۳. نباید از موضع دشمنان انقلاب و با الگو قرار دادن سرمایه داری لیبرال و... به نقد عملکردها و برنامه های ایشان پرداخت.

برای مطالعه بیشتر ر.ک: حبیب الله حمیدی، نقد ناتمام، مجموعه مقالات و مصاحبه ها، در پاسخ به انتقادات از هاشمی رفسنجانی، نشر فرنود، ۱۳۷۹.{J

چرا دولتمردان حکومتی به مسائل و مشکلات روز و ریشه ای فکر نمی کنند و اینقدر آمار جرم و جنایت و دزدی بالاست ؟

پرسش

چرا دولتمردان حکومتی به مسائل و مشکلات روز و ریشه ای فکر نمی کنند و اینقدر آمار جرم و جنایت و دزدی بالاست ؟

پاسخ

در جهت مقابله با سرقت قاچاق و... از نظر قوانین کمبودی نداریم. زیرا سیستم قضایی اسلام قاطعیت بسیار خوبی در جهت مقابله با عوامل مخرب اجتماعی دارد. لیکن ریشه کن کردن این امور تنها به زندان اعدام و... بستگی ندارد بلکه عوامل گوناگونی در این زمینه سهمدارند. که بایستی مجموعا مورد بررسی واقدام قرار گیرد تا نتیجه مطلوب حاصل شود

اصل وجود مفاسد وانحرافات اجتماعی و اخلاقی قابل انکار نیست، اما حجم و گستره آن محل بحث و مناقشه است. آمارهایی نیز که ارائه می شود با داده های آماری و اطلاعات دیگر نمی خواند.

بدون قصد تعریض به کسی، آدمی به یاد فرمایش امام می افتد که در اول انقلاب می فرمودند: بیکاری هست اما دشمن آن را ده برابر نشان می دهد و اما وجود همین مقدار از مفاسد وانحرافات را چه زمینه ها و عواملی ایجاد نموده است؟

زمینه ها و عوامل را می توان در دو گروه داخلی و خارجی دسته بندی نمود:

اول – عوامل داخلی:

الف) زمینه های تاریخی و ساختاری مانند: حکومت و سلطنت دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی که به طور عمیق آثار سوء و زیانباری بر جای گذاشته است و از ان با عنوان «استبدادزدگی» نام برده می شود.

ب) جـامعه ایرانی متنـاسب با ویژگی های خود سـیر تاریخی و اجتماعی خویش را در پیش گرفته و نظاماتی متناسب با واقعیت هـای وجـودی خـود ایجـاد نموده بود در عرصه مـدیریت، مـدیریت بومی و محلی خـاص خود راداشت و تکنیـک و تکنولوژی متناسب رشد و مسیر رشدخود را نیز به وجود آورده

بود. آمار تطبیقی در این مورد وجود ندارد و آن مقداری که در بین مردم رواج دارد و گفته می شود، نمی تواند مبنای نظر و تحلیل علمی و دقیق باشد، بلکه در مورادی مطمئنا فساد کاهش یافته است،

برنامه توسعه اقتصادی با تکیه بر ارزش های جدید که لازمه تحقق و اجرای آن برنامه بود پول و ثروت و بهره مندی مادی و تلاش درون آن و تطبیق خود با شرایط جدید اجتماعی و اقتصادی و قضاوت و داوری بر اساس موقعیت اقتصادی و بهره مندی های افراد را بر جامعهتحمیل نمود و آثار سنگین فرهنگی - اجتماعی و ارزشی در کشور پدید آورد.

برای آگاهی بیشتر ر.ك:

۱- توسعه و تضاد، فرامرز رفیع پور

۲- آنومی یا آشفتگی اجتماعی، فرامرز رفیع پور

ج) کوتاهی مسؤولین، عدم برنامه ریزی جامع و درازمدت و بنیادی. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برای جلوگیری از استبداد و دیکتاتوری از تمرکز قدرت اجتناب شده و نوعی توازن قوا و گردش قدرت ایجاد گردیده است. بدینگونه تمرکز و ثبات لازم در برنامه ریزیو مدیریت دشوار گردیده است.

در غرب این ثبات لازم در مدیریت و برنامه ریزی علاوه بر گروه های پشت پرده و فراقانونی ذکر شده به وسیله نیروهای سیاسی و قانونی مانند احزاب سیاسی به طور شفاف اعمال می گردد و متأسفانه در ایران، احزاب سیاسی در مجموع کارنامه مثبت و درخشانی از خود بهجای نگذاشته اند.

دوم - عوامل خارجی:

الف) سیستم بین المللی، جهان تک صدایی، سلطه و سیطره فرهنگی و رسانه ای جهان کنونی نه تنها با جهان بیست سال پیش، بلکه با جهان ده سال پیش قابل مقایسه نیست. اگر هر کشوری را یک نظام تلقی نماییم و فرهنگ و تمدن و ارتباطات و

نظامات گونـاگون اقتصـادی وسیاسـی و فرهنگی جهـان را نیز نظام بزرگتری تصور کنیم؛ در گذشـته، نظام اولی در داخل نظام دومی قرار می گرفت و از آن متـأثر بود، امـا امروز به مراتب تـأثیر نظـام بزرگ تر بر نظام نخست بیشتر شـده است، که از آن به «جهانی شدن» (Globalization) تعبیر می شودو با عنوان «جهان تک صـدایی» آن هم صـدای غرب و آمریکا از آن یاد می گردد. گرچه اعتقاد داریم تعیین کننـده و مبنا درون است و ما بایـد اصالت را به خودمان بدهیم، اما امکان ندارد اوضاع و زمینه را از یـاد ببریم؛ به عنـوان مثـال دانه گنـدم، گنـدم خواهـد شـد و اوضـاع و نظـام خـارجینمی توانـدآن را به جو و یـا برنـج و یا نخودتبدیل نماید، اما همین دانه برای گندم شدن، نیاز به اوضاع مناسب و مساعد دارد و در زمین سـنگلاخ و بدون امکان ریشه دواندن نمی تواند حقیقت درونی و وجودی خود را بروز دهد.

برای بهتر روشن شـدن مطلب خوب است تصور کنیم اگر در سال های ۵۶ و ۵۷ انقلابی به وقوع نمی پیوست و رژیم سـرسپرده شاهنشاهی هنوز بر سر کار بود، آیا حجم فساد اجتماعی در حد کنونی بود یا به مراتب بیشتر و زیادتر بود؟

ب) تهاجم فرهنگی و برنامه ریزی شده برای ایجاد و تسریع و هدایت تحولات اجتماعی. انقلاب اسلامی در مقابل دنیا و مطامع دنیـوی غرب قـد علم نمـود و آدمیـان را به راهی نـو برای اسـتقلال و آزادگی و سـربلندی دعوت نمود. چنین انقلابی در چنین مـوقعیت مهم و اسـتراتژیککه جبهه پشتیبـانی گسـترده از خـاور دور تـا آفریقـا و اروپـا به همراه داشـته به معنـای نـابودی حیـات استکباری

و سلطه جویانه و غارتگرانه غرب و به خصوص آمریکاست. آنان نیز در مقابل چنین خطر جدی و فوری آرام نگرفته و برنامه های گوناگونی برای مهار و هدایت انقلاب اسلامیدر پیش گرفتند. هدایت بعضی گروه های سیاسی داخلی، جنگ تحمیلی، تحریم اقتصادی و از همه عمیق تر برنامه ریزی برای تهاجم و شبیخون فرهنگی و دگرگون نمودن علایق و گرایشات و تمایلات و آداب و رسوم و ذائقه و فرهنگ مردم و به خصوص جوانان.

از دیدگاه غرب تحول فرهنگی و اجتماعی در ایران، تحول اعتقادی و سیاسی را به دنبال خواهد داشت و به این صورت ابر قدرت معنوی جمهوری اسلامی به عنوان یک رقیب و قطب سیاسی از صحنه محو خواهد گردید و تجربه فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تکرار خواهدشد.

انقلاب اسلامی در مجموعه این اوضاع خوب عمل کرده است؛ آری ما انتظارمان از انقلاب اسلامی به مراتب بیشتر است و هنگامی که آن آرمان های بلند و متعالی را می نگریم، نمی توانیم وضعیت کنونی را بپذیریم. همین دیدگاه به ما تحرک و پویایی می بخشد. به نظر می رسددر مقطع کنونی، رسالت و وظیفه اصلی انقلاب اسلامی این است که:

۱- در درجه اول، استقلال خودرا حفظ کند و به پایداری و مقاومت ادامه دهد.

۲- و در درجه دوم با پی ریزی الگوی مناسب، فساد اجتماعی را حل نماید، زیرا پرداختن مستقل به فساد اجتماعی؛ اولاً؛ موفقیت آمیز نیست.

ثانیا؛ مقصود اصلی و مهمتر را که ادامه راه انقلاب اسلامی است فراهم نمی آورد.

ثالثا؛ فساد اجتماعی امری تبعی است و با تحول و دگرگونی در دیگر اوضاع، به مرور بهبود خواهد یافت؛ به عنوان مثال با تحول در اوضاع اقتصادی کشور و اشتغال زایی و کاهش

بیکاری، حجم قابل توجهی از فساد که ناشی از بیکاری و عدم اشتغال و عدم امکان تشکیلخانواده است، به تدریج کم می گردد.

رابعا؛ فساد واقعیتی انکارناپذیر در تمامی جوامع بشری و از جمله جامعه ما است. آنچه تاکنون گفته شد، تحلیل و ریشه یابی آن و مقابله با فساد در سطح کلان بود. در سطوح فردی هر یک از ما با رعایت تقوای الهی و محاسبه نفس و با وجود امکان امر به معروف و نهی ازمنکر، به نوبه خود می توانیم با فساد مبارزه کنیم و آن را کاه...دهیم.

برای تحقیق بیشتر ر.ك:

۱- آنوم...یا آشفتگی اجتماعی فرامرز رفیع پور، انتشارات سروش

۲- توسعه و تضاد فرامز رفیع پور، شرکت سهامی انتشار

۳- امپریالیسم و عقب ماندگی همایون الهی، انتشارات قومس

J}

بعضی می گویند با وجود اینهمه فساد در این نظام , آخر الامر مانند رژیم سابق خواهد شد آیا درست است ؟

پرسش

بعضی می گویند با وجود اینهمه فساد در این نظام , آخر الامر مانند رژیم سابق خواهد شد آیا درست است ؟

پاسخ

رشد فساد و بی بند و باری در جامعه ما معلول سه عامل است:

۱- حرکت گسترده و توطئه وسیع استکبار جهانی در جهت نابودی اسلام و انقلاب.

۲- کوتاهی و بی توجهی برخی از مسؤولان فرهنگی کشور.

۳- عدم اهتمام جدی به امر به معروف و نهی از منکر در سطح عمومی.

مبارزه با این پدیده نیز حرکت جدی و سازمان یافته و برنامه ریزی شده گسترده ای با مشارکت دولت و مردم می طلبد.

البته وجود رهبر و ولی فقیه از شاخصه های این انقلاب است که می تواند در تداوم انقلاب مؤثر باشد.J}

چه نهادی مسـئول جمع آوری متکدیان و بررسـی وضـعیت آنها در کشور ما می باشدو چگونه می توانیم با آن سازمان همکاری داشته باشیم؟

پرسش

چه نهادی مسئول جمع آوری متکدیان و بررسی وضعیت آنها در کشور ما می باشدو چگونه می توانیم با آن سازمان همکاری داشته باشیم؟

پاسخ

ظاهراً هیچ نهادی رسماً مسؤول جمع آوری چنین اشخاصی نمی باشد گرچه گاهی به دلائل دیگری نیروی انتظامی یا شهرداری ها به صورت مقطعی اقدام به این کار می کنند.

چرا مردم ما دیگر مثل سابق نیستند به هم اعتماد ندارند. مسئولین ما چرا با مردم غریبه هستند چرا تعهد سابق کمرنگ شده است؟

پرسش

چرا مردم ما دیگر مثل سابق نیستند به هم اعتماد ندارند. مسئولین ما چرا با مردم غریبه هستند چرا تعهد سابق کمرنگ شده است؟

پاسخ

هر چند این مسأله تا حدودی وجود دارد اما کلیت این موضوع چه در میان مردم نسبت به یکدگیر وچه بین مردم با نخبگان و صاحب منصبان قدرت سیاسی، خصوصا در زمان کنونی، به هیچ وجه واقعیت ندارد. بررسی دقیق این مسأله و دلایل وجود بی اعتمادی در برخی عرصه های جامعه نیازمند تحقیقات جامعه شناختی است.

اما آنچه که در این زمینه به اختصار می توان گفت این است که: مسلما در ضرورت وجودی و ارزش جایگاه عنصر اعتماد در بخش های مختلف جامعه شکی نیست، زیرا که عنصر اعتماد لازمه هرگونه روابط اجتماعی - سیاسی و اقتصادی در سطوح مختلف است؛ تا اعتماد در روابط اقتصادی وجود نداشته باشد، توسعه اقتصادی امری محال است. در عرصه ی سیاست نیز در صورت عدم اعتماد، حکومت ها همیشه با بحران مشروعیت مواجه شده و از طرف دیگر ثبات سیاسی خدشه دار می شود. اعتماد در روابط اجتماعی نیز باعث پیوند و ارتباط هر چه بیشتر اشخاص، گروه ها، قشرها و نسل های مختلف جامعه با یکدیگر می شود.

اما درباره میزان وجود اعتماد در عرصه های مختلف جامعه باید گفت که هر چند بدبینی نسبت به حاکمان و بی اعتمادی سیاسی، بخش اساسی فرهنگ سیاسی ایران از گذشته های دور که حاصل انباشت تاریخی مردم این دیار از استبداد و خودکامگی حاکمان ایرانی در طول تاریخ بوده است، را تشکیل می دهد و اصولاً عناصری که در فرهنگ سیاسی یک مردم در طول قرن ها ریشه دوانیده و نهادینه شده است بعد از از میان رفتن عوامل اصلی ایجاد آن

با تغییر چندین نسل و در درازمدت، امکان تغییر وجود دارد.

امـا واقعیـات اجتماعی حاکی از این موضوع مهم است که هر زمان مسؤولان صادقانه با مردم احساس همـدردی کرده و در رفع مشـکلات جـامعه تلاـش نموده و توانـایی خویش را در اداره جـامعه به اثبـات رسانیـده انـد، این میزان بی اعتمادی کاهش یافته است(ر.ک: توسعه و تضاد، فرامرز رفیع پور، شرکت سهامی انتشار، چاپ چهارم، ۱۳۷۹، ص ۴۵۷).

بر این اساس بین دو متغیر عملکرد مسؤولان و میزان اعتماد مردم رابطه ی مسـتقیمی وجود دارد. شاخص های عملکرد مسؤولان در زمینه جلب اعتماد مردم عبارتند از:

۱- تدبیر و دوراندیشی برای حل مشکلات کشور، ۲- تخصص و مهارت لازم برای انجام وظایف، ۳- آمادگی پذیرش انتقادات و راه حل های جدیـد، ۴- تجربه و پختگی برای انجـام وظـایف، ۵- اسـتفاده ی درست از امکانـات موجود کشور، ۶-دلسوزی کـافی نسـبت به حفظ بیت المال، ۷- احسـاس وظیفه و دلسـوزی جـدی برای مردم، ۸- صداقت و درسـتکاری، ۹- فداکاری و ازخودگذشتگی، ۱۰- وفای به عهد.

بسـیاری از شـاخص هـای فوق با ارزش های مسـلط جامعه در ارتباط می باشـند. زمانی که ارزش ها در سـطح جامعه کم رنگ شود - ماننـد آنچه که در دوران بعـد از دفـاع مقـدس اتفـاق افتاد (اعمال برخی سـیاست های اقتصادی و تهاجم فرهنگی غرب، باعث تغییر ارزش های جامعه شـده، مـدرک گرایی، گرایش به تجملات، انباشت ثروت، تعقیب منافع فردی و... در بین مردم و به تبع بسـیاری از مسؤولاـن کشور رواج یـافت)، این شـاخص هـا در میـان مردم و مسؤولین فروکش کرده و بـاعث بی اعتمادی اجتمـاعی، سیاسـی و... می شود و راه حل اساسـی این مسأله نیز در گرو رشـد و تقویت ارزش های الهی و بسترسازی و فرهنگ سازی لازم برای افزایش

اعتماد مردم به صورت عقلانی و آگاهانه با جلب مشارکت و حس مسؤولیت مردم در سرنوشت خویش و امور عام المنفعه است.

خوشبختانه میزان آگاهی سیاسی - اجتماعی مردم بعد وقوع انقلاب اسلامی در حال افزایش است، افزایش سطح تحصیلات، گسترش رسانه های ارتباط جمعی می تواند زمینه های خوبی را برای جهت دهی صحیح و بالا بردن سطح آگاهی سیاسی، اجتماعی، فراهم آورده است.

افزایش این آگاهی ها باعث می شود که مردم، به جای منافع شخصی به منافع عمومی نیز بیاندیشند، در مقابل جامعه و دیگران احساس مسؤولیت کنند، عملکردهای مسؤولین را تحت نظارت خود بگیرند و... و خلاصه زمینه های بالا بردن ضریب اعتماد در روابط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را که باعث تکامل و پیشرفت جامعه در عرصه های مختلف است را فراهم آورند.

عکس العمل یک دانشجوی مؤمن و ولایی و غیور در قبال شنیدن توهین به مقام عظمای ولایت بهتر است چه باشد؟ با توجه به مشکلی که برای خود بنده در قبال این مسأله بوجود آمده و با شنیدن سخنان اشخاص مختلف دچار تعارض و دوگانگی شده ام

اشاره

بعضی می گویند برخورد تند با شخص

پرسش

عکس العمل یک دانشجوی مؤمن و ولایی و غیور در قبال شنیدن توهین به مقام عظمای ولایت بهتر است چه باشد؟ با توجه به مشکلی که برای خود بنده در قبال این مسأله بوجود آمده و با شنیدن سخنان اشخاص مختلف دچار تعارض و دوگانگی شده ام

بعضی می گویند برخورد تند با شخص موهن لازم است

بعضی اعتقاد دارند که باید به این توهینات بی اعتنا بود با استناد به اینکه پیامبر(ص) هم در دوران پیامبر خود با چنین اذیتهایی از قبیل ریختن خاکستر بر سر ایشان و شنیدن فحش و ناسزا و ... مواجه بوده اند و عکس العملی نداشتند و مقام ولایت فقیه از مقام نبوت بالاتر که نیست.

خود مقام معظم رهبری در جریان حادثه ۱۸ تیر ۷۸ فرموده اند اگر توهینی شد یا عکسی پاره شد خودتان را کنترل کرده و برخورد نکنید.

خواهش می شود که اگر امکان دارد جواب مستند و همراه با سخن یکی از بزرگان باشد تا مورد استفاده اینجانب و چند تن از دوستان همفکر بنده در سطح دانشگاه قرار بگیرد.

پاسخ

راجع به این مسأله انسان باید موقعیت شناس باشد. گاهی شخص توهین کننده طوری است که اگر او را نصیحت کنیم یا با وی به بحث منطقی بپردازیم امکان قانع شدنش وجود دارد. در این صورت مسلما، بیان واقعیات و دفاع از حقیقت واجب است. اما گاهی هیچ گونه احتمال اثر وجود ندارد (یا به جهت خصوصیت آن شخص یا مکان و زمان خاص یا عدم قدرت بحث نمودن و...) در این فرض اگر سکوت کنید بهتر است.

در هر حال برخورد فیزیکی و تند مسلما

جایز نیست ولی در هر حال نباید به این گونه افراد روی خوش نشان داد و ایجاد رفاقت صمیمانه نمود، مگر این که در این گونه برخوردها، هم احتمال اثر مثبت دهید.

اما مسأله مذکور با بی احترامی به پیامبر(ص) و امامان(ع) فرق دارد. آنان از آن نظر که عمل شخص توهین کننده به شخص آنها مربوط می شد گذشت و عفو می کردند ولی خداوند برای حفظ حرمت اولیائش حکم شدیدی را برای توهین کننده به معصومین(ع) قرار داده که در بعضی از مراتب مجازات آن به اعدام نیز می رسد.

به نظر شما روحانیت برای قشر صاحب ان مصونیت می اورد یا مسیولیت؟ پس چرا در جامعه ما مورد اول بیشتر تحقق یافته است؟

پرسش

به نظر شما روحانیت برای قشر صاحب ان مصونیت می اورد یا مسیولیت؟ پس چرا در جامعه ما مورد اول بیشتر تحقق یافته است؟

پاسخ

ورود در سلک روحانیت در حقیقت پذیرش مسؤولیت تذکر و انذار معنوی و اخلاقی مردم در کنار هدایت معنوی و سیاسی و اجتماعی جامعه توأم با پذیرش هزینه های سنگین آن است و تاریخ عملکرد روحانیت شیعه از آغاز تاکنون خصوصاً در یکصد سال اخیر خود گواه روشنی بر این مدعاست و به اقرار همگان به عنوان پیشروترین قشر مبارز در عصر معاصر در برابر استبداد و استعمار نقش اساسی خود را ایفا کرده و هزینه های سنگین آن را نیز متحمل شده که نگاهی هر چند گذرا به شهدای گرانقدر انقلاب اسلامی و مشروطه در بین روحانیت، تنها بخشی از این هزینه ها را ترسیم می کند و اساساً روحانیت شیعه در عین دارا بودن پایگاه محکم اجتماعی در بین مردم و نفوذ در طبقه حاکمیت - که آن را هم مرهون مسؤولیت پذیری خویش در برابر خدا و مردم است - در هیچ مقطع تاریخی از مصونیت در برابر حکومت ها و قوانین موجود برخوردار نبوده اند. در مقطع فعلی نیز در برابر قوانین با سایر مردم یکسان هستند، حال ممکن است در برخی موارد توسط بعضی مجریان قانون برای عده ای خاص اعم از روحانی و غیرروحانی مصونیت ایجاد شود که نمی توان چنین امری را به کل مجموعه روحانیت تعمیم داد و به عبارتی تعمیم جزء به کل داد.

فرهنگ یک امر پویاست و با توجه به اینکه در جهان امروزی نقش ماهواره و اینترنت و دیگر وسایل جمعی بسیار گسترده است پس چرا مسئولین فرهنگی کشور سعی زیادی در این زمینه ندارند که اکثر جوانان ما مجبورند الگوها و ارزشهای خود را ز این ابزار که بیشتر هم وابسته به غرب

پرسش

فرهنگ یک امر پویاست و با توجه به اینکه در جهان امروزی نقش ماهواره و اینترنت و دیگر وسایل جمعی بسیار گسترده است پس چرا مسئولین فرهنگی کشور سعی زیادی در این زمینه ندارند که اکثر جوانان ما مجبورند الگوها و ارزشهای خود را ز این ابزار که بیشتر هم وابسته

به غرب است، استفاده و الگوبرداری کنند.

پاسخ

با تشکر از دغدغه های ذهنی شما در خصوص فعالیت های فرهنگی، توجه به نکات ذیل در پاسخ به سوال شما سودمند می نماید:

۱- تلاش بسیاری از مسئولین فرهنگی کشور مخصوصا مقام عظمای ولایت در این خصوص قابل انکار نیست، چون فرهنگ اساس کشور است و جوانان بهترین سرمایه های ملی ما، همان طور که بی توجهی و غفلت برخی دیگر از مسئولین فرهنگی کشور نه قابل انکار است و نه قابل اغماض.

چنانکه مقام معظم رهبری درباره عملکرد بسیار نادرست و پر از اشتباه و انحراف وزیر سابق فرهنگ و ارشاد اسلامی با صراحت تمام و در حضور اعضای محترم شورای عالی انقلاب فرهنگی از جمله ریاست محترم جمهور بیان نمودند. متأسفانه برخی از اینان تفکر لیبرالیستی دارند که به جای فرهنگ و ارزشهای اسلامی اساسا به تفکر اباحه گری و آزادی بیش از حد و در یک کلمه حکومت حداقلی و دین حداقلی معتقدند. از این رو وزیر سابق فرهنگ و ارشاد اسلامی در جواب این پرسش دانشجویان و خبرنگاران که چرا در وزارتخانه شما فرهنگ اسلامی ترویج نمی شود گفته بود ما وزیر فرهنگ هستیم، مسئول دین مردم نیستیم!

در بسیاری از اظهارات شخصیت ها و نمایندگان مجلس، تصریح به حکومت سکولاریستی منهای دین مشاهده می شود. بدیهی است که چنین کسانی دغدغه و اهتمام من و شما و دیگر افراد شیفته فرهنگ دینی را نداشته باشند. حکومت اسلامی باید به گونه ای برخورد کند که چنین کسانی در ارکان تصمیم گیری نظام راه نیابند وگرنه محصولات فرهنگی چنین تفکراتی چه در عرصه سینما یا مطبوعات یا

... جز به فروپاشی فرهنگ دینی و مسخ هویت فرهنگ ملی و دینی ما نخواهد انجامید.

۲- عقب مانده نگه داشتن ما از جهت تکنولوژی از یک طرف، مخترع تکنولوژی از طرف دیگر، ابزار کار را از ما دریغ می دارد و این محرومیت تلاش صادقانه عده ای را که حقیقتا دغدغه شما را دارند با محدودیت ها و چالشهای جدی مواجه می سازد.

۳- نبرد بین حق و باطل همیشه به شکل نظامی نیست بلکه گونه های متفاوتی دارد و از جمله ابزار کارآمد اهریمنان برای ایجاد و حفظ سلطه در دنیای کنونی همین وسایل پیشرفته است که آنها حتی فرصت رقابت را به ما نمی دهند.

ولی به هر حال همه ما موظف هستیم بر اساس «و اعدوا لهم مااستطعتم من قوه ...» همه توانائی و استعداد و ظرفیت های خود را بکارگیریم بلکه آن را گسترش دهیم.

نهاد رهبری کارش چیست؟

پرسش

نهاد رهبری کارش چیست؟

پاسخ

واحد مشاوره و پاسخ مرکز فرهنگی نهاد، با بهره گیری از پژوهشگران حوزه و دانشگاه در سطح کارشناسی ارشد و دکترا، پاسخ گوی پرسش های دانشجویان در زمینه های: اندیشه دینی، سیاسی، آموزه های فقهی، اخلاق، عرفان و تاریخ اسلام می باشد و با بهره گیری ازفارغ التحصیلان رشته های تربیتی و روان شناسی، آماده دادن خدمات مشاوره ای به دانشجویان می باشد و مهمترین هدف ما ارتباط با دانشجویان جهت حل مشکلات روحی، معنوی و ارتقاء قدرت تحلیل و استدلال در میان آنان می باشد.

در این راستا ماه نامه «پرسمان» از سوی این مرکز منتشر می شود.

برای اطلاع از اساس نامه نهاد به سایت nahad.net مراجعه فرمایید.

دیده می شود که عده ای در باره امام خمینی می گویند چرا وی جنگ را هشت سال ادامه داد و این همه جوان را به شهادت رساند آیا نمی توانست جنگ را زودتر تمام کند چرا بعد از انقلاب عده ای از گروهک ها را کشت و دستور قتل آنها را صادر کرد زیرا این عده معتقدند نبایستی ا

پرسش

دیـده می شود که عـده ای در باره امام خمینی می گویند چرا وی جنگ را هشت سال ادامه داد و این همه جوان را به شـهادت رساند آیا نمی توانست جنگ را زودتر تمام کند چرا بعد از انقلاب عده ای از گروهک ها را کشت و دستور قتل آنها را صادر کرد زیرا این عـده معتقدنـد نبایستی انسانهایی را که عقیـده ای خاص دارنـد را کشت زیرا خداوند انسانها را آزاد آفریده اسـت چرا ایشان در یک سـخنرانی به مردم ایران قول دادنـد که ما نفت را به طور مجانی به آنها می دهیم و قول های دیگری هم داده بودند و به انها جامه عمل نپوشاند لطفا توضیح دهید تا اذهان ما جوانان روشن شود؟

پاسخ(قسمت اول)

در عرصه سیاست و رهبری جامعه، همیشه یکسری مسائل و موضوعاتی وجود دارد که به دلیل پیچیدگی و یا عدم اطلاع رسانی کافی و... ابهاماتی را به همراه داشـته و از این رو مخالفین نظام همیشه سعی در بهره برداری از آنها می نمایند و این در حالیست که مجموع این موضوعات را اگر با دیدی کلان و همراه با درک و بینش سیاسـی و قوه تحلیل و اطلاعات کافی و صحیح مورد مطالعه قرار گیرد، نه تنها به عنوان نقطه ضعف در کارنامه نظام محسوب نمی شود، بلکه عملکردی کاملا صحیح و درست و در جهت حفظ منافع، امنیت، استقلال و مصالح جامعه است.

از این رو مناسب است درباره شبهاتی که مطرح نمودید، مطالبی را بیان نماییم:

الف- جنگ تحمیلی:

جنگ تحمیلی زمانی شروع شد که ایران اسلامی به دلیل وقوع انقلاب، حوادث و مشکلات داخلی و بین المللی،

به هیچ وجه آماده ی درگیر شدن در این هجوم گسترده نبود. در این صورت تنها راه منطقی، دفاع با قدرت علیه متجاوز و بیرون راندن و تنبیه آن و حصول اطمینان از عدم تجاوز دیگر بود. این مبنای استراتژی ایران در طول جنگ تحمیلی بود و به رغم هزینه های زیاد جنگ، تا آخرین روز آن تعقیب می شود.

درباره ی به طول انجامیدن جنگ، دو سؤال مطرح می شود:

۱. آیا امکان نداشت جنگ تحمیلی، در مدت زمان کوتاه تری خاتمه یابد؟ به عبارت دیگر در بعضی از زمان ها که موازنه ی نظامی و سیاسی به نفع ایران بود، چرا دولت ایران اقدام به پایان دادن جنگ نکرد؟

۲. چه مؤلفه های جدیدی در پایان هشتمین سال جنگ وارد معادلات سیاسی و نظامی شد که منجر به آتش بس رسمی شد؟

گفتنی است که از دیدگاه کارشناسان و صاحب نظران، تنها مقطعی که می توانست جنگ به پایان برسد، بعد از فتح خرمشهر بود. اما به دلایل ذیل این امر محقق نشد و جنگ تا سال ۱۳۶۷ (زمان پذیرش قطعنامه ی ۵۹۸ شورای امنیت) ادامه یافت.

الف. بررسی چرایی تداوم جنگ بعد از فتح خرمشهر اگر صلح را مجموعه ای از آتش بس، عقب نشینی، تعیین متجاوز، تأمین خسارت های وارده و... بدانیم، باید بگوییم که در آن زمان، هیچ گونه پیشنهاد صلحی ارائه نشد و شورای امنیت و دیگران، تنها آتش بس و در واقع حالت نه جنگ نه صلح را توصیه می کردند. در آن زمان طرحی که متضمن صلح واقعی باشد و شناسایی متجاوز و پرداخت غرامت را نیز شامل شود و تضمین برای عدم تعرض مجدد داشته باشد وجود نداشت و پیشنهادهای ارائه شده، تنها در حد آتش بس

و مذاکره طرفین بود. این امر با توجه به پشتیبانی یک طرفه و آشکار دولت های بزرگ و نهادهای بین المللی از عراق، هیچ گاه نمی توانست شرایط ایران را برای یک صلح واقعی و

شرافت مندانه محقق سازد. به این ترتیب ایران، دلایل منطقی و عقلانی برای ادامه جنگ داشت. این دلایل عبارت بود از:

۱. شرایط ایران برای صلح (شناسایی و تنبیه متجاوز، پرداخت غرامت از سوی عراق)؛

۲. مرزهای ایران تأمین نداشت. نقاطی در شلمچه، طلائیه، فکه و قصر شیرین در اشغال عراق بود. شهرهای سومار، نفت شهر و مهران عملاً ـ در اشغال دشمن بود و امکان آزادسازی این نقاط از راه مذکور، غیرمعقول به نظر می رسید و راهی جز ادامه جنگ وجود نداشت.

۳. در حالی که نیروهای خودی، پیروزی های زیادی کسب می کردند، توقف در جنگ و چانه زنی در پشت میز مذاکره، برای آزادی نقاط مرزی آزاد شده صحیح نبود.

۴. شهرهای آزاد شده (همچون خرمشهر) به علت حضور دشمن در شلمچه، همچنان مورد تهدید بود.

۵. توانایی کمی ارتش عراق ترمیم شده و با کمک های همه جانبه دول بزرگ افزایش هم یافته بود.

۶. تنها چیزی که ارتش عراق از دست داده بود، روحیه بود که با توجه به روحیه فرماندهی آن (شخص صدام)، این مسأله نیز پس از مدتی قابل ترمیم بود.

۷. در حالی که نیروهای جمهوری اسلامی در نوار پیروزی قرار داشتند، توقف ناپایا در فراز قدرت و دادن فرصت مجدد به عراق، زیان هایی به بار می آورد. اگر آن روز جنگ متوقف می شد و تجربه ای چون مذاکرات سوریه و اسرائیل، بر سر ارتفاعات جولان، فراروی ما قرار می گرفت و ما ناچار می شدیم بر سر سایر مناطق تحت اشغال،

پشت میز مذاکره با عراق چانه زنی بی حاصل کنیم؛ امروز جامعه، مسؤولان وقت را شماتت می کرد.

۸. عراق در نظر داشت با برگزاری اجلاسی سران جنبش غیر متعهد در بغداد و کسب ریاست دوره ای این جنبش، برای تحقق خواسته های نامشروع خود، به ایران فشار آورد؛ ولی ایران با حمله به داخل خاک عراق در عملیات رمضان، این امتیاز مهم و حیاتی را از عراق گرفت.

۹. به همین منظور در مورخ ۲۰ خرداد ۱۳۶۱ جلسه ای در حضور امام خمینی در جماران تشکیل گردید و موضوع به شور گذاشته شد. از نظر نظامیان شرکت کننده در آن جلسه، امکان پدافند با توقف روی خط مرزی وجود نداشت، زیرا در اغلب نقاط مرزی هیچ گونه مانع طبیعی وجود نداشت و ایجاد استحکامات جدید نیز یکسال به طول می انجامید و طی این مدت احتمال حمله مجدد عراق جدی بود. مهم تر اینکه با تکیه بر اصل متعارف نظامی «تعقیب دشمن» هرگونه توقف پس از فتح خرمشهر یک حرکت غیراصولی بود. به همین دلیل امام خمینی پس از تردید اولیه در مورد تداوم جنگ در خاک عراق با استماع دلایل نظامیان و نا امیدی از پذیرش شرایط ایران توسط دولت عراق، به ادامه جنگ و ورود نیروهای ایران به خاک عراق موافقت نمودند.

در هر صورت علاوه بر مطالب فوق، توجه شما را به نکاتی در این زمینه جلب می نماییم.

یکم: از همان آغاز که جنگ تحمیلی بر علیه ایران شروع شد تنها راه منطقی دفاع با قدرت علیه متجاوز و بیرون راندن و تنبیه متجاوز و حصول اطمینان از عدم تجاوز مجدد او بود با فتح خرمشهر ما توانستیم قسمت های عمده ای از خاک کشور

عزیزمان را از دست عراق پس بگیریم، اما شرایط بین المللی و منطقه ای و کشور عراق حاکی از این بود که تمام علل و عوامل که در شروع جنگ توسط عراق نقش داشتند هنوز به قدرت باقی باشند و مطرح نمودن صلح توسط عراق و فشار علیه ایران برای پذیرش آن صرفا یک نوع تاکتیک برای خروج عراق از وضعیت پیش آمده می باشد. عوامل شروع جنگ توسط عراق عبارت بود از:

الف» سیستم بین الملل: در سطح ابرقدرت ها ایالات متحده آمریکا که بر اثر پیروزی انقلاب اسلامی و به دنبال آن جریان گروگان گیری و شکست مفتضحانه عملیات طبس ضربات پیاپی و سختی از ایران خورده بود نه تنها از هر حرکتی که متضمن ضربه زدن به ایران می بود استقبال می کرد، بلکه خود در صدد چاره جویی برای انتقام و جبران شکست های قبلی بود. شواهد و دلایل بسیاری وجود دارد که آمریکا مشوق و ترغیب کننده رژیم عراق در آغاز جنگ بوده است. در سطح قدرت های بزرگ مانند فرانسه و انگلیس که روابط عمیق و منافع قابل توجهی در عراق داشتند و از وقوع انقلاب اسلامی نیز شدیدا ضرر خورده بودند. بنیه نظامی عراق را تقویت نمودند. دولت های منطقه خاورمیانه (دولت های عربی به استثناء سوریه، لیبی و الجزایر) نه تنها به نفع عراق موضع گیری کرده بلکه از هر نوع کمک ممکن به عراق خودداری نکردند. آنها وجود انقلاب اسلامی در ایران را خطر بزرگی برای ادامه حکومت نامشروع خود

می دانستند.

ب) شخصیت تصمیم گیرنده صدام که در آغاز تجاوز به ایران دارای سه انگیزه عمده شخصی بود:

۱- تلاش برای کسب رهبری جهان عرب.

۲- با استفاده از سقوط شاه که براساس دکتر ین

نیکسون به عنوان ژاندارم منطقه انتخاب شده بود، بتواند با شکست ایران، خلأ سقوط شاه را پرنموده و نقش و ژاندارم منطقه را در حفظ منافع غرب بازی کند.

۳- جبران تحقیری بود که شخصا در امضای قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر شده بود.

ج) عامل اجتماعی بافت اجتماعی و جمعیتی عراق به گونه ای است که همواره حکومت را دچار بی ثباتی و بحران نموده است. پیروزی انقلاب اسلامی ایران موج جدیدی از ناآرامی های شیعیان را در عراق به وجود آورد که شامل اکثریت مردم عراق می باشند و خواستار حکومت اسلامی در عراق بودند. نگرانی هایی که دولت صدام از بازتاب انقلاب اسلامی به عراق داشت عامل مهمی در آغاز جنگ بود.

در زمان فتح خرمشهر نه تنها این عوامل از بین نرفته بود بلکه به خاطر پیروزی های چشمگیر ایران در جبهه ها، شدت نیز بخشیده شده بود. قدرت های بزرگ و عراق در مقابل خود انقلاب اسلامی را شاهد بودند که توانسته بود در بدترین شرایط بحران داخلی در جبهه ها نیز به پیروزی برسد.

دوم: بعد از فتح خرمشهر تلاش های زیادی وسط مجامع بین المللی و برخی کشورهای همسایه برای متوقف نمودن پیشروی ایران به داخل خاک عراق و جلوگیری از شکست کامل ارتش متلاشی شده رژیم بعث صورت گرفت ولی همچنان که گفته شد این تلاش ها صرفا برای خروج از بن بست پیش آمده بود، زیرا هیچ گونه مکانیزم حقوقی مطمئن برای دستیابی به صلحی همه جانبه را ارائه ندادند.

قطعنامه ۵۱۴ شورای امنیت جوری طراحی شده بود که خواسته های مشروع ایران را در بر نداشت. به عبارت دیگر شورای امنیت نشان داد که آنها در صدد مدیریت بحران می باشد نه حل آن ولی در پایان جنگ مجامع

بین المللی با مشاهـده قدرت اعجازآمیز رزمندگان اسـلام در گرفتن دژ تسـخیرناپذیر «فاو» عزم راسخ بر اتمام جنگ نموده و به ناچار قطعنامه ۵۹۸ را به نحوی تـدوین کردنـد که دربرگیرنـده برخی از خواسته های مشروع ایران بود. بنابراین مجاهدت های رزمندگان پس از فتح خرمشهر تا ورود به «فاو» تنها عامل به رسمیت شناخت حقوق ایران و صدور قطعنامه ۵۹۸ است.

سوم: از آنجا که بعد از فتح خرمشـهر هنوز بخش هایی از خاك ایران دست عراق بود لازم بود ما نیز بخش هایی از عراق را در دست داشته باشیم تا در موقع مذاکره با دست پر حاضر باشیم.

پاسخ(قسمت دوم)

چهارم: از دلایل دیگر داخل شدن نیروهای ایران به خاک عراق، خارج ساختن شـهرهای آبادان و خرمشهر از برد توپخانه عراق و فراهم کردن زمینه بازگشت مردم به این شهرها بود.

پنجم: جلوگیری از استمرار استراتژی هجـومی عراق در دریـا و هوا، زیرا گرچه نیروی زمینی عراق در زمین متوقف و به عقب رانده شده بود ولی حملات عراق در دریا و هوا ادامه داشت.

ششم: قوی بودن این احتمـال که با فشار به صـدام، زمینه سـرنگونی او و نجات مردم عراق و ایران از این حکومت تبهکار فراهم گردد.

هفتم: عدم اطمینان به حکومت بعث عراق و شخص صدام. همچنان که این موضوع در آخر جنگ هم ثابت شد زمانی که ایران آتش بس و قطعنـامه ۵۹۸ را پـذیرفت عراق به دلیـل قـدرت گرفتن نیروهـای نظامیش دوباره بخش هایی از سـرزمین ایران را به اشغال خود درآورد.

در پایـان می توان گفت که پس از فتـح خرمشـهر شـرایط برای اتمـام جنگ مهیا نبود. بعـد از بازپس گیری خرمشـهر، منطقه با حمله اسرائیل به جنوب لبنان روبرو شد

و وقفه ای در ادامه جنگ پیش آمد و نیروی ایران متوجه جنوب لبنان بود، اما زمانی که احساس شد فتح خرمشهر به تنهایی برای ریشه کن کردن تجاوز و به دست آوردن حقوق ایران کافی نیست. شعار ادامه «عملیات و دفاع» تا تنبیه متجاوز و ریشه کردن تجاوز مطرح شد.

ب) بررسی علل و عوامل پایان جنگ در پایان جنگ هر چند ویژگی های روانی و شخصیتی صدام هنوز موجود بود، چنان که در حمله به کویت دوباره بروز کرد ولی شرایط بین المللی و منطقه ای دیگر به هیچ وجه موافق ادامه جنگ نبودند، بنابراین در قطع نامه ۵۹۸ شورای امنیت بسیاری از خواسته های مشروع و بر حق جمهوری اسلامی ایران را لحاظ کرده و عزم خود را بر پایان یافتن جنگ نمایان ساختند.

در این جا به صورت اختصار به بعضی از مهم ترین زمینه های آن اشاره می شود:

در سال های پایانی جنگ، جهان از پیروزی های نظامی ایران احساس خطر و نگرانی می کرد. شرایط نظامی و سیاسی، به نفع جمهوری اسلامی ایران تغییر کرده بود و اینک در کارنامه ی نظامی ایران، نقاط درخشانی (همچون بازپس گیری) خرمشهر، تصرف جزایر مجنون، فتح فاو، و نقاطی در کردستان عراق) به چشم می خورد. در عرصه سیاسی نیز جمهوری اسلامی ایران، تقریبا یکه و تنها موفق شده بود، دوبار تلاش عراق برای ریاست بر جنبش غیرمتعهدها را، خنثی سازد و با برنامه ها و اقدامات تبلیغی سیاسی خود، حقیقت متجاوز بودن عراق و واقعیت تساهل و تسامح جهانی را نشان دهد. از این رو ادامه ی جنگ و منازعه به خصوص به شکلی که در ماه های آخر (حمله به نفتکش ها و مختل شدن امنیت خلیج فارس و...) به ضرر

برخی قـدرت هـای بزرگ بود. از سوی دیگر پیروزی های نهایی ایران در جنگ و محقق شـدن شعارها و آرمان های ایران در مورد عراق، نشانه ی شکست کامل سیاست های غرب در حمایت از عراق به شمار می آمد. کشورهای حامی عراق به وحشت افتاده بودند. و خود عراق نیز، بعد از سالها جنگ و متحمل

شـدن شـکست هـای پی در پی، دریـافته بود که در آن شـرایط نه تنهـا امکان پیروزی بر ایران را نـدارد؛ بلکه بایـد به هر ترتیب ممکن و با تمسّک به هر وسیله ای، از شکست خود جلوگیری کند و به جنگ اشغالگرانه پایان دهد.

در چنین فضـایی و پس از یـأس قـدرت های بزرگ از شـکست ایران، باعث شـد آنان قطعنامه ی ۵۹۸ را که بر خلاف قطعنامه های پیشین تا اندازه متضمن نظریات و حقوق مسلّم ایران بود به تصویب برسانند. اما این قطعنامه به رغم نقاط مثبت خود، دارای نقاط ضعف و ابهامات زیادی بود، (ر.ک: علی اکبر ولایتی، تاریخ سیاسی جنگ تحمیلی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۲۴۳). و تردیـدهایی را در پذیرش این قطعنامه از سوی ایران به وجود آورده بود. لذا قدرت های بزرگ که مصـمّم بر پایان جنگ بودنـد فشارهای نظامی و سیاسـی زیادی را برای قبول قطعنامه، به ایران وارد آوردنـد. این فشارها، عبارت بود از، دخالت مستقیم آمریکا در جنگ و حمله به هواپیمای مسافربری ایران، تشدید حملات و حضور آمریکا در خلیج فارس، بمباران سکوهای نفتی ایران، بمباران شیمیایی مناطق مسکونی و جبهه ها از سوی عراق و... و سرانجام بر اثر این عوامل، ایران تصمیم به پذیرش قطعنامه ی ۵۹۸ و قبول آتش بس گرفت. البته قبول آن

در چنین شرایطی، به فرموده امام(ره) به منزله نوشیدن جام زهر بود.

مقاومت دفاع بی نظیر ایران در طول هشت سال جنگ تحمیلی، در مقابل هجوم قدرت های بزرگ به رغم همه ی مشکلات و ناملایمات انقلاب نوپای اسلامی را بیمه و بسیاری از حقوق مسلّم ایران را تأمین نمود. هم چنین استقلال و تمامیت ارضی کشور را تضمین کرد و به مظلومان و مستضعفان جهان، درس مقاومت در مقابل استکبار جهانی داد. جهت مطالعه بیشتر ر.ک:

۱- جنگ تحمیلی (مجموعه مقالات، ص ۵۱ و ۲۳۲

۲- تاریخ سیاسی جنگ تحمیلی، ص ۱۳۷، علی اکبر ولایتی

۳- آغاز تا پایان، سیری در جنگ ایران و عراق، محمد درودیان، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه

۴- پس از بحران، هاشمی رفسنجانی کارنامه و خاطرات، ۱۳۶۱

۵. علیرضا لطف الله زادگان، پاسخ به ابهامات، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ۱۳۷۹

ب - برخی سخنان امام(ره) و مسؤولین در اوایل انقلاب:

جملات فوق و برخی دیگر از بیانات حضرت امام در اوایل انقلاب و بعد از آن که به مناسبتهای مختلف بیان شده بیش از هر چیز بیانگر اهتمام جدی و عنایت خاص آن بزرگوار به قشر مستضعف و محروم جامعه و توجه زمامداران جامعه به مشکلات پایین ترین طبقات اجتماعی است که در سیره عملی آن بزرگوار نیز با تأسیس بنیادها ونهادهایی نظیر کمیته امداد، حساب ۱۰۰ امام، بنیاد مستضعفان و غیره تبلور عینی و مصداق بیرونی پیدا کرده است، اساساً امام قشر مستضعف جامعه را که اکثریت جامعه آن دوران را نیز تشکیل می داد صاحبان و سرمایه های اصلی انقلاب دانسته و بر توزیع درست امکانات و بسط عدالت اجتماعی و

حذف محرومیتها با تکیه بر اسلام ناب به عنوان یک آرمان بزرگ الهی و نه یک اتوپیای خیالی می نگریست نگاه ناقد و معرفت عمیق حضرت امام به اسلام، آن بزرگوار را به این باور حقیقی رسانده بود که در صورت پیاده شدن احکام نورانی اسلام با تمام ملزومات آن مسلماً مشکلات قشر محروم جامعه به حداقل ممکن خواهد رسید. آنچه مسلم است رسیدن به این نقطه مطلوب نیاز جدی به پشتکار و جدیت مسؤولین، خواست عمومی و تولید ثروت در کشور و سپس بسط و توزیع مناسب آن، مستلزم گذشت زمان است. مسلماً ایجاد چنین فضای آرمانی، ساختمان پیش ساخته ای نیست که یک شبه آن را ساخت، باید دیوارهای آن را آجر به آجر و با عنایت به امکانات کشور بالا برد و آن را بنا کرد. با نگاه منصفانه به عملکرد دولتهای پس از انقلاب چه در زمان حیات حضرت امام و چه بعد از ایشان به وضوح می توان دید که علیرغم نارساییهای موجود، قدمهای مؤثری در این راه برداشته شده هر چند با نقطه آرمانی و مطلوب حضرت امام فاصله بسیار است و نیازمند تلاشهای جدی تری است. به عنوان نمونه می توان به بسط و تعمیق آموزش و پرورش، بهداشت، آب و برق و امکانات ارتباطی به دوردست ترین نقاط کشور و نیز هدفمند کردن یارانه ها در این اواخر اشاره کرد که به طور مسلم نقش بسزائی در رفع محدودیتها داشته و خواهد داشت.

آنچه در پایان تذکر آن ضروری به نظر می رسد، توجه به این نکته است که محقق شدن مصادیق آرمانهای حضرت امام نظیر آنچه که

در متن سؤال فرض شده است، نیازمند عنایت خاص همه اقشار جامعه به اندیشه های متعالی آن حضرت که ملهم از اسلام ناب است می باشد و به طور قطع اگر چنین امری تحققق یابد،(به عنوان مثال اگر خمس و زکات به عنوان مالیات از سوی اقشار پردرآمد جامعه پرداخت شود) و امکانات کشور اجازه دهد. تأمین سعادت دنیوی و اخروی مردم و یا آب و برق مجانی برای اقشار مستضعف امری دست یافتنی خواهد بود.

مسئله مهم دیگر موانع و معضلاتی بود که استکبار جهانی و در رأس همه آمریکا در قالب جنگ تحمیلی و محاصره اقتصادی برای کشور عزیزمان پدید آوردند و در واقع طلایی ترین فرصتهای ترقی و پیشرفت را از مردم خوب ما گرفته و آن روحیه ایثار و تلاش و آن غیرت پرصلابت انقلابی را مصروف دفاع و جنگ نمودند تا جایی که کشور به جای اینکه به سمت و سوی رفاه و پیشرفت پیش رود روز به روز رو به خرابی و ویرانی ناشی از جنگ و تحریم اقتصادی گذاشت و پس از آن نیز نیاز به انرژی و امکاناتی عظیم جهت بازسازی وجود داشت. ولی با وجود همه این مشکلات با وجدان کاری و انضباط اجتماعی می توان به قله های ترقی دست یافت.

ج - گروهک ها:

اگر با دیدی منصفانه به بررسی فعالیت گروهک های مخالف نظام در سال های اولیه انقلاب بیاندازیم به خوبی روشن می شود که عملکرد این گروه ها به هیچ وجه صرفا بیان اندیشه و عقیده و... نبود، آنان رسما بر علیه نظام اعلام جنگ مسلحانه کرده و در شهرها، بسیاری از نیروهای

مـذهبی طرفـدار انقلاب را بـا وحشـیانه ترین روش ها شـهید کردنـد، ترور و انفجارهای متعـددی که باعث به شـهادت رسـیدن بسیاری از مسؤولین نظام شد، ایجاد اغتشاشات و درگیری های محلی که امنیت و استقلال و تمامیت ارضی کشور را به مخاطره افکنـده بود و...، همه بخشـی از عملکرد این گروهـك هـا است، حـال آیا می توان در قبال این رفتارها ساکت نشـست و یا باور کرد که آنها چون عقیده خاص دارند پس مجازند هر کاری بکنند؟؟!!

آیـا هیـچ نظـامی اعم از اسـلامی و غیر اسـلامی چنین رفتارهـایی را بر می تابـد؟ کـافی است نگـاهی به عملکرد حکـومت امـام علی(ع) بیانـدازیم، برخورد آن حضـرت بـا گروه های معارض خوارج که با عقیـده «لا حکم الا لله» دست به شمشـیر بردنـد و یا طلحه و زبیر و... چگونه بود؟

مسلما نظام اسلامی براساس اصول و مبانی اسلامی و انسانی خویش بیشترین دفاع از آزادی عقیده و بیان را داشته و دارد ولی به هیچ وجه در مقابل کسانی که امنیت، استقلال و منافع و مصالح جامعه را نادیده می گیرند ساکت نخواهد نشست.

عده ای می گویند پسر آقای هاشمی رفسنجانی و خود ایشان در فلان کشور ،فلان حساب هنگفت را دارند و یک سری حرف های دیگر که در شان وی نمی باشد آیا این گونه مطالب صـحت دارد؟همچنین در مورد آقای واعظ طبسـی تولیت آستان قدس رضوی و پسرش هم همین حرف ها را زده اند توضیح ده

پرسش

عده ای می گویند پسر آقای هاشمی رفسنجانی و خود ایشان در فلان کشور ،فلان حساب هنگفت را دارند و یك سری حرف های دیگر که در شان وی نمی باشد آیا این گونه مطالب صحت دارد؟همچنین در مورد آقای واعظ طبسی تولیت آستان قدس رضوی و پسرش هم همین حرف ها را زده اند توضیح دهید؟

پاسخ

در مورد آقای هاشـمی رفسـنجانی بایـد گفت: یکی از اساسـی ترین معیارها جهت بررسـی صـحت و درستی ارزیابی و قضاوت های افراد پیرامون عملکرد شخص، نهاد، سازمان و... میزان اطلاع آنان از حقایق و مستند بودن ادعاهای آنان است و در غیر این صورت هرگونه ادعـایی فاقـد ارزش است. خصوصـا ادعاهـایی که آلوده به اغراض و انگیزه هـای سیاسـی نیز باشـد واقعیت این است که طرح چنین ادعاهایی آن هم توسط مخالفان نظام، اقدامی مغرضانه جهت تخریب یکی از شخصیت های مهم و مؤثر در پیروزی انقلاب اسـلامی و بعد از آن بوده و به چند دلیل فاقد ارزش است زیرا: اولا این چنین نیست که آقای هاشمی رفسنجانی قبل از انقلاب فاقد اموال شخصی بوده و در دوران انقلاب به آن دسترسی پیدا کرده باشد.

ثانیا علاوه بر تقوای ایشان و اهمیت دادن وی به رعایت دقیق بیت المال، از ابتـدای انقلاب تاکنون براساس اصول قانون اساسـی که قوه قضائیه و دستگاه های نظارتی را موظف به نظارت و کنترل دقیق بر اموال مسؤولان عالی رتبه حکومتی می نماید همواره تحت نظارت و کنترل دقیق قرار داشته تا به صورت غیرقانونی افزایش نیابد.

اما در مورد پسر ایشان و پسر آقای واعظ طبسی نیز گفتنی است که قضاوت دقیق

در مورد این دو نفر متفرع بر اطلاعات مستند است و همچنین باید برخی تبلیغاتی را که با اغراض سیاسی در صدد تخریب وجهه کارگزاران نظام هستند، مد نظر قرار داد. هر چند احتمال سوءاستفاده و انحراف مرتبطین با مسؤولین عالی رتبه نظام هیچ زمانی منتفی نیست، اما به صرف احتمال نمی توان قضاوت نمود. خصوصا در این دو مورد که از یک طرف به دلیل اصالت و نظارت خانوادگی چنین احتمالی کاهش می یابد و از طرف دیگر ارتکاب جرمی توسط این دو نفر توسط محاکم قضایی ثابت نشده است.

در مورد انجمن اسلامی و نحوه شکل گیری ،اهداف و برنامه ها منابع مالی و درکل خود تشکل و کمی از انجمن اسلامی توضیح دهید.

پرسش

در مورد انجمن اسلامی و نحوه شکل گیری ،اهداف و برنامه ها منابع مالی و درکل خود تشکل و کمی از انجمن اسلامی توضیح دهید.

پاسخ

اولین انجمن اسلامی دانشجویان ایران در دانشکده فنی دانشگاه تهران توسط مرحوم آیت الله سید محمود طالقانی و مرحوم مهدی بازرگان در حدود ۵۱ سال پیش تأسیس شد و کم و بیش انجمن اسلامی دانشجویان به صورت مخفی یا آشکار در بسیاری از دانشگاه های کشور در قبل از انقلاب اسلامی فعالیت می کرد. پس از پیروزی انقلاب درسال ۱۳۵۷ در اوایل سال ۱۳۵۸ گروهی از دانشجویان مسلمان با رهبر کبیر انقلاب اسلامی امام خمینی دیدار کردند که در این دیدار امام به دانشجویان توصیه کردند که: «بروید تحکیم وحدت کنید». از آن پس به منظور اجرای منویات رهبر کبیر انقلاب اسلامی برخی از این دانشجویان که سابقه فعالیت های سیاسی در قبل از انقلاب نیز داشتند، تشکلی به نام اتحادیه انجمن های اسلامی و سازمان های دانشجویی سراسر کشور (دفتر تحکیم وحدت) را تشکیل دادند. دو ماه بعد در تاریخ ۱۳ آبان ۱۳۵۸ دانشجویان مسلمان در سالگرد تبعید امام و روز دانش آموز، طی تظاهراتی به سفارت آمریکا - که به کانون توطئه و جاسوسی بر علیه نظام اسلامی تبدیل شده بود - حمله کردند. این واقعه به تعبیر امام انقلاب دوم لقب گرفت که با استقبال بسیاری در داخل کشور مواجه شد.

پس از تشکیل دفتر تحکیم وحدت، اعضای برجسته این تشکل خدمت امام رسیدندو اساسنامه و مرامنامه آن را خدمت ایشان ارائه دادند و از امام درخواست نماینده ای نمودند که ایشان حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی و رهبر

معظم انقلاب، آیت الله خامنه ای را معرفی نمودند. پس از رهنمودهای آیت الله خامنه ای که در آن زمان نماینده امام در شورای عالی دفاع بودند، قرار بر این شد که شورایی تشکیل شود و بر دفتر تحکیم وحدت نظارت کند. اعضای این شورا عبارت بودند از سید محمود موسوی خوئینی ها، ابوالحسن بنی صدر، حسن حبیبی، محمد مجتهد شبستری.

پس از آن انجمن اسلامی طرحی در زمینه انقلاب فرهنگی و سالم سازی دانشگاه ها تهیه کرد. پس از آن همزمان با بازگشایی دانشگاه ها و شروع جنگ، تشکیل بسیج دانشجویی و اعزام دانشجویان به جبهه های جنگ اعم از فعالیت های انجمن اسلامی دانشجویان بود.

اولین حضور سیاسی دانشجویان در عرصه سیاسی انتخابات در سال ۱۳۶۲ بود. در دوره سوم مجلس تعدادی از اعضای این تشکل به مجلس راه یافتند. پس از سال ۱۳۶۸ و پایان جنگ، فعالیت سیاسی دانشجویان رو به کاهش نهاد، اما دید انتقادی انجمن اسلامی نسبت به دوران سازندگی و سیاست تعدیل و سیاست های اقتصادی دولت همچنان ادامه داشت. هر چند برخی از انجمن های اسلامی دانشگاه ها در نقاط مختلف کشور سیاست های دولت در این زمینه ها، حمایت می کردند. در هر حال جریان غالب، دیدگاه انتقادی و بدون جنجال توسط این تشکل ادامه یافت تا سال ۱۳۷۵.

به طور کلی فعالیت دفتر تحکیم را می توان به ادوار ذیل تقسیم کرد :

-دوره اول: (سالهای اول انقلاب تا سال ۶۲) که در این سالها می توان از فعالیتهایی همچون شرکت در تأسیس نهادها، انقلاب فرهنگی، تسخیر لانه جاسوسی نام برد.

-دوره دوم: (سال ۶۲ تا ۶۸) وارد شدن

در جناح بندی سیاسی با معرفی کاندیدا در انتخابات مجلس از سال ۶۲ تا دوران ارتحال امام (ره).

-دوره سوم: سالهای(۶۸ تا ۷۲) دوران پس از ارتحال امام (ره) و کمرنگ شدن فعالیت دفتر تحکیم و انتخاب شعار عدالت اجتماعی.

-- دوره چهارم: (سالهای ۷۲ و ۷۵) دوران رکود شدید فعالیت دفتر تحکیم.

-- دوره پنجم: سالهای (۷۵ تا ۷۹) فروغ مجدد فعالیتهای تحکیم و تغییر شعار عدالت اجتماعی به آزادیهای سیاسی و شرکت فعال در انتخابات ریاست جمهوری.

ب – مرامنامه:

در این زمینه به پیوست (تصویر صفحاتی از کتاب اطلاعاتی درباره احزاب و جناح های سیاسی ایران امروز، مهندس عباس شاملو، صص ۳۳۱ – ۳۳۸) مراجعه نمایید. لیکن باید توجه داشت که مرامنامه نشانگر هویت قطعی دفتر تحکیم به حساب نمی آید و عمدتا برای تشخیص هویت پیشین آن مناسب است.

ج – بررسی تشکیلات و وضعیت کنونی:

به دلیل ماهیت دانشجویی دفتر تحکیم وحدت، تشکیلات آن مستقل تشکیل شده است از انجمن های اسلامی دانشجویان دانشگاه های سراسر کشور که در هر یک از دانشگاه ها به صورت مستقل عمل می کنند. ولی دبیران انجمن اسلامی دانشگاه های مختلف ماهانه تشکیل جلسه می دهند و به تبیین مواضع و استراتژی خود مطابق مسائل سیاسی روز می پردازند. از طرفی اردوهای سالانه یا اردوهای متفاوتی که هر سال توسط این گروه تشکیل می شود، محل بحث آزاد پیرامون شرایط سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه می باشد.

دفتر تحکیم وحدت از نظر دیدگاه های سیاسی و اقتصادی در گذشته یک تشکل با گرایش چپ اصول گرا و ارزشی بوده است. پس از دوم خرداد تغییرات زیادی در دیدگاه های این

تشکل نسبت به اوایل انقلاب و هنگامی که نیروهای دانشجویی سفارت آمریکا را اشغال کردند، به وجود آمد.

توضیح آن که: با پیروزی جناب آقای خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری ششم دفتر تحکیم که خود را در این پیروزی ذیحق می دانست سعی داشت بیش از پیش خود را به جبهه اصلاحات نزدیک کند. در این میان گروههای شبه ملی از یک طرف و گروههای منتسب به جبهه دوم خرداد، از سویی دیگر سعی در جذب و جلب گروههای تأثیر گذار جامعه به ویژه انجمنهای اسلامی دانشجویان داشتند تا از آنان به عنوان پله ای برای ترقی خویش استفاده نمایند و به جنبش دانشجویی کارکرد حزبی بدهند، نگاهی به انتخابات شوراها و مجلس ششم مبین همین نکته است افرادی که کوچکترین قرابتی با جنبش دانشجویی و آرمان های آن نداشتند با انگشت گذاشتن بر نقاط افتراق و محل اختلاف انجمنهای اسلامی تلاش کردند تا این مجموعه را جهت رسیدن به قدرت همراه خود سازند. نفوذ فوق العاده گروههای شبه ملی که کوچکترین علقه ملی و مذهبی نداشته و ندارند در بعضی دانشگاهها و هدایت افراد متمایل به تفکرات آنها به سمت رادیکالیزه کردن فضای دانشگاهها حرکت نمودند.

تلاشهای بازیگران عرصه سیاست (موافق، مخالف و بیطرف نظام)، تغییر بافت اجتماعی و فرهنگی جامعه باعث بوجود آمدن فراکسیون های مدرن (به رهبری انجمن اسلامی امیرکبیر) و ارزشی (با محوریت دانشگاهای تبریز و تهران) گردید.

رفته رفته با نفوذ بیش از پیش روشنفکری و سیاست آن هم از نوع شبه ملی در بین فراکسیون مدرن موجب تحولات جدی در افکار و عقاید این طیف و رویگردانی از مرامنامه و اساسنامه

دفتر تحکیم وحدت شده و در چرخش آشکار، میزان پایبندی کاندیداهای شورای مرکزی به ولایت فقیه و اسلام چندان مورد توجه جدی قرار نگرفته و خواستار بازنگری در مرامنامه و اساسنامه شدند.

در مقابل طیف ارزشی پایبندی به ولایت فقیه و اسلام و حرکت در چارچوب مرامنامه و اساسنامه دفتر تحکیم را عامل بقای اتحادیه قلمداد نمودند.

بروز درگیری در انتخابات انجمن اسلامی دانشگاههای امیرکبیر، علم و صنعت، شهید چمران اهواز، الزهراء و ... بر تشدید این اختلافها افزود. اوج این درگیری ها در نشست سالانه در دانشگاه اصفهان خود را نمایان ساخت که با رد صلاحیت کاندیداهای طیف ارزشی و ابستراکسیون این طیف کل انتخابات دفتر تحکیم به تعویق افتاد

در جریان حضور اعضای تحکیم حاضر در اردوی هشتم در حرم مطهر حضرت امام (ره) جهت بیعت کردن با ارمانهای امام و شهداء، طیف مدرن با حضور نیافتن در این مراسم ، به دیدار خانواده های زندانیان سیاسی می رود و اینگونه راه خویش را جدا می نماید از آن تاریخ به صورت رسمی دو طیف مدرن و ارزشی از هم جدا می شوند، طیف ارزشی با محوریت دانشگاههای تبریز، گیلان، مشهد و شیراز در دانشگاه شیراز نشست سالانه برگزار و انتخابات شورای مرکزی انجام می شود. طیف مدرن نیز با تلاش بسیار و محوریت دانشگاههای امیرکبیر، تربیت معلم تهران و خواجه نصیر و ... در دانشگاه علامه طباطبایی نشست سالانه و انتخابات شورای مرکزی برگزار می کند این طیف به ملی-مشارکتی نیز مشهور است.

مهمترین مواضع طیف علامه عبارتند از اعتقاد به حرکتهای تند در پیشبرد اصلاحات همچون خروج از حاکمیت، به کنار گذاشتن سنتها

و ارزشها، تمایل به ایجاد رابطه با امریکا، ارتباط با نهضت آزادی،حمله صریح به نهادهای حکومتی و منتسب به رهبری از جمله شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام.

لازم به ذکر است بدنه اصلی طیف علامه بعضاً مخالف این مواضع هستند اما تعداد معدودی هدایت این جریان را بر عهده گرفتند. در مقابل طیف ارزشی خود را ملزم به رعایت خطوط قرمز می داند و در چارچوب اساسنامه و مرامنامه فعالیت می کند و معتقد به پیشبرد گام به گام اصلاحات است. نا گفته نماند که طیف علامه نیز در درون خود به دو گروه معتدل و افراطی تقسیم شده اند که طیف معتدل پایبندی به اساسنامه و قانون را تأکید می کنند(دانشگاههای تهران، تربیت مدرس و شهید بهشتی).

هیئتهای مرکزی نظارت نیز در این راستا بر ضرورت ادامه فعالیت در چارچوب مقررات و اساسنامه دفتر تحکیم، حل و فصل مسایل و اختلافات دانشجویان در دانشگاهها و منع دخالت عوامل خارج از دانشگاه ، اهمیت اصل تکثر و تنوع فعالیتها وتشکلهای دانشجویی در چارچوب ضوابط قانونی، اهمیت نقادی و پرسشگری تشکلهای دانشجویی تأکید کرده اند و ادامه فعالیت هر دو طیف علامه و شیراز را به دلیل ابهام قانونی در اطلاق نام دفتر تحکیم وحدت تا زمان برگزاری انتخابات جدید بر پایه اساسنامه موافقت می نماید.(اطلاعیه ۷/۷/۸۱)

همانطور که می دانید نسل سوم انقلاب تا حدودی از انقلاب بیزار هستند و انقلاب اسلامی را قبول ندارند به نظر شما آینده انقلاب اسلامی با وجود این نسل بیزار چطور خواهد شد و علت این بیزاری چیست.

پرسش

همانطور که می دانید نسل سوم انقلاب تا حدودی از انقلاب بیزار هستند و انقلاب اسلامی را قبول ندارند به نظر شما آینده انقلاب اسلامی با وجود این نسل بیزار چطور خواهد شد و علت این بیزاری چیست.

پاسخ

اصل این مطلب که «نسل سوم انقلاب تا حدودی از انقلاب بیزار هستند» قابل تأمل و بررسی است و علی رغم این که تبلیغات استکبار جهانی و دشمنان داخل نظام اسلامی در صدد القاء این مطلب و قبولاندن آن به نسل سوم است اما واقعیت ها و عملکردهای نسل سوم غالبا مخالف چنین موضوعی است زیرا از یک سو اصول و اهداف انقلاب اسلامی - که در صدد تکامل ابعاد معنوی و مادی جامعه ما و دفاع از استقلال، عزت و منافع کشور در مقابل بیگانگان و دستیابی به پیشرفت توسعه همه جانبه و تحقق عدالت اجتماعی و نیازهای مختلف افراد جامعه است و نظام اسلامی در عرصه عمل نیز بر آن اصرار داشته و دستاوردهای مثبت بسیار زیادی در زمینه های مختلف علمی، صنعتی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و... به دنبال داشته است - مطابق و مورد خواست نسل سوم است و بنابراین چنین انقلابی که هم از نظر تاریخی در جهان و این سرزمین بی سابقه بوده است و هم چشم تمامی جهانیان را خیره کرده است به هیچ وجه نمی تواند مورد بیزاری جوانان عزیز و آگاه جامعه ما باشد و از

سوی دیگر به حمدالله نسل سوم انقلاب از چنان شعور و درک بالایی برخوردارند که علی رغم بسیاری از تبلیغات مسموم دشمنان بین المللی و منافقین داخلی، فرق بین صره از ناصره را

به خوبی تشخیص داده و برخی مشکلات و معضلاتی را که جامعه ما گریبانگیر آن است را به کل نظام و انقلاب تسری ندهند و مسؤولین صادق و خدمتگزار را از افراد و جناح هایی که فقط به فکر کسب قدرت و تأمین منافع شخصی خویش و باز نمودن نفوذ بیگانگان در این آب و خاکند را به خوبی تشخیص دهند. از این رو مشاهده می نماییم که همین جوانان و نسل سوم انقلاب با چه شور و اشتیاقی رهبر معظم انقلاب را چون نگینی در آغوش می گیرند و یا در انتخابات، راهپیمایی ها و مراسم انقلاب با شور و شعور کامل و به صورت گسترده شرکت می نمایند. آیا می توان اینها را دال بر بیزاری این نسل از انقلاب دانست؟!! به هیچ وجه، از این رو ارگ مجموعه مدیریتی کشور جایگاه و قدر این نسل را در سیاست گذاری ها و تصمیمات خود به خوبی لحاظ نمایند و در عمل در جهت برآوردن نیازهای منطقی و اساسی این سرمایه های عظیم الهی تلاش نمایند، آینده ای بسیار درخشان در جهت نیل به تمدن عظیم اسلامی، پیش رو خواهیم داشت. در هر صورت نباید انتقاداتی که جوانان به بعضی عملکردهای مسؤولین دارند را به اصل نظام و کل انقلاب تسری داد. بلکه بین این دو تفاوت قائل شد.

پاسخ گویی به موقع دقیق کامل و شفاف شما مرا به این باور رساند که شما در قضاوت اصلا حقیقت گرا نیستید بلکه متعصب برخورد می کنید و از آنهمه فساد و جور و ستم و حق کشی و رشوه خواری که بعضی از آنها به مراتب از زمان شاه بیشتر است ندیده اید و به جای تبلیغ اسلام فق

پرسش

پاسخ گویی به موقع دقیق کامل و شفاف شما مرا به این باور رساند که شما در قضاوت اصلا حقیقت گرا نیستید بلکه متعصب برخورد می کنید و از آنهمه فساد و جور و ستم و حق کشی و رشوه خواری که بعضی از آنها

به مراتب از زمان شاه بیشتر است ندیده اید و به جای تبلیغ اسلام فقط تبلیغ دولت را می کنید و نمی دانم که حقوق و مزایای شما از کجا تأمین می شود با کمال تغافل می فرمایید تمامی ویژگی های حکومت دینی در نظام ما موجود است.

پاسخ

دوست گرامی از مکاتبه مجدد و نامه شما بسیار خشنودیم. انشاءالله بتوانیم تفاهم بیشتری در جهت زدودن شبهات و تشخیص صححی واقعیات پیرامون خویش داشته باشیم و با تکیه بر نقاط مثبت و دستاوردهای نظام اسلامی در جهت اصلاح آن و جامعه خویش بکوشیم.

همانگونه که خاطر شریفتان می باشد در نامه قبل سؤالاتی پیرامون نظام جمهوری اسلامی؛ اسلامی بودن شباهت های آن با حکومت امام علی(ع) و بالاخره عملکردهای آن ومشکلات و معضلات موجود نگاشته بودید و ما سعی نمودیم با دیدی علمی و منطقی پاسخ گوییم، حال این که شما ما را متعصب می دانید، نظر لطف شما است؛ آیا ما چشم از مشکلات و مفاسد جامعه و نظام بستیم و آنها را انکار نمودیم یا این که گفتیم نظام ما از بالاترین سطح اسلامیت برخوردار است، بلکه برعکس با قبول این نواقص و مشکلات، ابتدا با ترسیم شاخص ها ویژگی های یک نظام اسلامی، تلاش نمودیم اصل اسلامیت نظاممان را اثبات نماییم. اگر شما در اسلامی بودن اساس اصول و مبانی نظام اسلامی ما شک دارید به صورت شفاف بیان کنید که کجای آن اسلامی نیست؟! و اگر در میزان اسلامیت نظام اسلامی ما شک دارید ما هم گفتیم که اسلامیت یک نظام سیاسی دارای مراتبی است و نظام جمهوری اسلامی ایران تلاش می نماید

تا هر چه بیشتر مدارج اسلامیت را طی کرده و بر اسلامیت خود بیفزاید و در عملکردهای نظام جمهوری اسلامی هم در سیاست داخلی و هم در سیاست خارجی و تعامل با سایر مسلمانان جهان و... نمره بسیار خوبی علی رغم بسیاری موانع و زمینه های نامساعد داشته است. به نحوی که هیچ انسان منصف و واقع بینی نمی تواند آن را انکار کند مگر این که عناد و کینه نسبت به برپایی و تداوم حکومت اسلامی داشته باشد و یا این که از بینش و درک صحیح سیاسی و قدرت تحلیل بالا برخوردار نباشد و همچنین گفتیم که وجود مفاسد و معضلات در جامعه و سیستم اداری به تنهایی نمی تواند دلیل بر عدم اسلامیت یک نظام باشد چون که خود حکومت امام علی(ع) - که هیچ شکی در اسلامیت آن نیست - هم فقر داشت، هم فساد اداری و کارگزاران داشت و هم در بخش هایی از جامعه آن انسان هایی بودند که به نان شبشان محتاج، اما چرا حکومت آن امام بزرگوار را غیر اسلامی نمی دانیم زیرا حکومت و نظام سیاسی ایشان اساسا در راستای مقابله با این نواقص و کاستی ها در تلاش بود و امام علی(ع) تمام سعی خویش را در اصلاح جامعه و نظام به کار برده بود ودر این راه متعال نیز به فیض شهادت نائل آمدند و در نظام جمهوری اسلامی ایران نیز واقعا تمام عزم مسؤولین عالی رتبه و ساختار کلان سیاسی مواجهه و مقابله با مشکلات و مفاسد جامعه و نظام است، آیا می توانید پیگیری ها، سیاستگذاری ها، طرح های عمده و تلاش

های بی وقفه مقام معظم رهبری را برای زدودن مفاسد و مشکلات نادیده گرفت و یا سایر مسؤولین مخلص و... اما این که چرا باز هم مفاسد و مشکلات وجود دارد این دیگر نیازمند تحلیل و در نظر گرفتن سایر عوامل موفقیت یک نظام سیاسی از یک سو، موانع موجود و مقایسه آن با دستاوردهای مثبت و شرایط مشابه قبل و بعد و ... از سوی دیگر می باشد. آیا امام علی(ع) در پایان دوران حکومتشان و در زمان شهادت، جامعه و نظامی عاری از فساد و مشکلات داشتند؟ که شما وجود فساد و مشکلات را دلیل بر عدم اسلامیت نظام جمهوری اسلامی می دانید؟! در هر صورت ما هم به وجود مشکلات و مفاسد معترفیم و دلسوزانه در پی اصلاح ساختارهای مختلف جامعه هستیم اما باید به این نکته هم واقف بود که اصلاح ساختارهای فاسد یک جامعه نیازمند مدت زمان طولانی همراه با امکانات و شرایط محیطی مناسب و عزم و تلاش تمامی بخش های جامعه و مسؤولین مدیریتی صحیح است و درهر کدام از اینها اخلال وجود داشته باشد، دستیابی به نتیجه نهایی و اصلاح کامل با تأخیر و نوسان همراه خواهد بود.

چرابا توجه به زیان دخانیات همچنان منبع درآمد دولت است؟

پرسش

چرابا توجه به زیان دخانیات همچنان منبع درآمد دولت است؟

پاسخ

همانگونه که جنابعالی در سوالتان متذکر شده اید استعمال دخانیات برای سلامتی مضر است. برروی بسته های سیگار نیز این جمله حک شده است. ولی باید یاد آورشویم آنچه دراین خصوص بیان می شود براساس نظریه های علمی وفرضیه های پژوهشی است ودر برخی تحقیقات اجتماعی نیز به این ضرر و زیان اذعان شده است . اما باهمه اینها هنوز درمراحل تحقیقاتی است وبا نتایج علمی و قطعی فاصله دارد. به عنوان مثال میزان مرگ و میر یا ابتلاـ به امراض گوناگون را در افراد به مصرف دخانیات وغیر مبتلایان بررسی کرده اند وچون دیده اندکه افراد سیگاری تعدادشان بیشتر است استنباط کرده اندکه مصرف سیگار عمر را کاهش می دهد وبرای سلامتی مضر است ولی باید بدانیم اینها همه نظریه و فرضیه است. ازکجا معلوم که مرگ افراد فوق، سیگار عامل مرگ بوده است وعوامل دیگری حیات آنها را تهدید نکرده است. درحالی که ممکن است بسیاری از امراضی که هنوز برای بشر ناشناخته است وبرخی از علل ناشناخته موجبات مرگ آنان را فراهم کرده باشد!

نمونه جدید آن بیماری "سارس" است که اخیراً به وجود این بیماری پی نبرده اند ولی آیا این بیماری قبلاً وجود نداشته است؟ بنابراین اگر بخواهیم براساس قاعده"لاضرر" برا ی مصرف دخانیات حکم حرمت قایل شویم باید دلیل محکمی داشته باشیم.همان طورکه شما در مورد مصرف مشروبات الکلی ذکر کرده اید. علم و دین تایید می کنند که مصرف مشروبات الکلی موجب اختلال عقلی می شود ولذا شارع مقدس اسلام برای آن حکم حرمت قایل شده است.

نکته دیگر این که

حرمت قایل شـدن برای یک امر رایـج حتی اگر دلیل مـدرک مقتضـی برای حرمت آن وجود داشـته باشد ونیازمند زمینه سازی است. امری که شارع مقدس اسـلام برآن تکیه کرده است و درمورد حرمت شراب به دلیل ابتلای عمومی جامعه آنروز برای آن قایل شد ودرسه مرحله حکم حرمت قایل شد :

ابتدا درمحدوده نماز : " لاتقربواالصلوه وانتم سکاری" (هنگامی که مست هستید به نماز نزدیک نشوید."۱"

سپس آنرا گناه برزگی بشمار آورد : "یسئلونک عن الخمر والمیسرقل فیهما اهم کبیرومنافع الناس" "۲"

ودرمرحله نهایی فرمود :" انما الخمر والمیسر والزاره رجس من عمل الشیطان "۳"فاجتنبوه "

بنابراین اگر روزی حرمت مصـرف سـیگار قطعی و مسـلم شد چیزی که حتی برای مواد مخدر تاکنون صورت نگرفته است لازم است با زمینه سازی مناسب شـرایط منع و حـذف آنرافراهم کرد. باید ابتدا با فعالیت های جذاب فرهنگی احساس تنفر وزشتی و پلیدی نسـبت به مصـرف دخانیات بصورت یک فرهنگ و باور عمومی درآید، سـپس با یک استفتاء یا دستورالعمل آنرا ممنوع ساخت . درغیر این صورت سیاستهای بازدارنده نه تنهاکا رساز نیست بلکه ممنوعیت صرف، تقاضا را افزایش می دهد که گفته اند " الانسان حریص علی مامنع" (انسان نسبت به آنچه منع می شود حریص تر می شود.) نمونه بارز این سیاست مبارزه سنگین وگسترده بـا مواد مخـدر است ولی مبتلایـان نه تنهـا کـاهش نیافته بلکه افزایش نیز یافته انـد. بایـد اعضای جامعه ازنظر ارادی به حدی از رشد و تعالی فرهنگی برسند که آزادانه وداوطلبانه از مصرف مواد مخدر وسیگار اجتناب ورزند.

درحال حاضر با توجه به این که مصرف سیگارممنوع نیست ولی شاهد

ورود مصرف روزافزون سیگارهای خارجی هستیم واز این طریق بخش زیادی از سرمایه کشور به خارج منتقل می شود، حال اگر دولت سیاست بازدارنده درپیش گیرد این روند افزایش چشمگیری خواهد یافت وبه اقتصاد ملی لطمه شدیدی وارد خواهد شد. درعین حال توجه شمارا به مصوبه سازمان بهداشت جهانی جلب می کنیم ویادآور می شویم که ایران از حامیان اساسی آن می باشد .

ممنوعیت جامع محصولات دخانی طی پنج سال اجرامی شود

اجلاس سازمان جهانی بهداشت طی امروز وفردا به بحث و بررسی درباره نحوه کنترل دخانیات درسطح جهان می پردازد.

به گزارش ایسنا روابط عمومی وزارت بهداشت اعلام کرد : دراین اجلاس ، پیش نویس معاهده بین المللی کنترل دخانیات که به تایید ۱۷۱ دولت عضو این سازمان رسیده است به احتمال زیاد تصویب می شود . بنابراین گزارش ، با امضای این معاهده حداقل توسط ۴۰ کشور، کنوانسیون مذکور درکلیه کشورهای عضور سازمان جهانی بهداشت اجباری خواهد شد. براساس یکی از مفاد معاهده بین المللی کنترل دخانیات ، کشورهای عضو سازمان مذکور باید طی ۵ سال ممنوعیت جامع محصولات دخانی را درکشورهای خود اجرا کنند.

همچنین ممنوعیت عرضه وفروش سیگار به افراد زیر ۱۹ سال از دیگر مفاد این کنوانسیون است. یادآور می شود : جمهوری اسلامی ایران ازحامیان این کنوانسیون بوده ونقش مهمی را درتدونی سیاستهای حمایتی آن ایفاکرده است."۴"

چرابا توجه به زیان دخانیات همچنان منبع درآمد دولت است؟

پرسش

چرابا توجه به زیان دخانیات همچنان منبع درآمد دولت است؟

پاسخ

همانگونه که جنابعالی در سوالتان متذکر شده اید استعمال دخانیات برای سلامتی مضر است. برروی بسته های سیگار نیز این جمله حک شده است. ولی باید یاد آورشویم آنچه دراین خصوص بیان می شود براساس نظریه های علمی وفرضیه های پژوهشی است ودر برخی تحقیقات اجتماعی نیز به این ضرر و زیان اذعان شده است . اما باهمه اینها هنوز درمراحل تحقیقاتی است وبا نتایج علمی و قطعی فاصله دارد. به عنوان مثال میزان مرگ و میر یا ابتلاـ به امراض گوناگون را در افراد به مصرف دخانیات وغیر مبتلایان بررسی کرده اند وچون دیده اندکه افراد سیگاری تعدادشان بیشتر است استنباط کرده اندکه مصرف سیگار عمر را کاهش می دهد وبرای سلامتی مضر است ولی باید بدانیم اینها همه نظریه و فرضیه است. ازکجا معلوم که مرگ افراد فوق، سیگار عامل مرگ بوده است وعوامل دیگری حیات آنها را تهدید نکرده است. درحالی که ممکن است بسیاری از امراضی که هنوز برای بشر ناشناخته است وبرخی از علل ناشناخته موجبات مرگ آنان را فراهم کرده باشد!

نمونه جدید آن بیماری "سارس" است که اخیراً به وجود این بیماری پی نبرده اند ولی آیا این بیماری قبلاً وجود نداشته است؟ بنابراین اگر بخواهیم براساس قاعده"لاضرر" برا ی مصرف دخانیات حکم حرمت قایل شویم باید دلیل محکمی داشته باشیم.همان طورکه شما در مورد مصرف مشروبات الکلی ذکر کرده اید. علم و دین تایید می کنند که مصرف مشروبات الکلی موجب اختلال عقلی می شود ولذا شارع مقدس اسلام برای آن حکم حرمت قایل شده است.

نکته دیگر این که

حرمت قایل شـدن برای یک امر رایـج حتی اگر دلیل مـدرک مقتضـی برای حرمت آن وجود داشـته باشد ونیازمند زمینه سازی است. امری که شارع مقدس اسـلام برآن تکیه کرده است و درمورد حرمت شراب به دلیل ابتلای عمومی جامعه آنروز برای آن قایل شد ودرسه مرحله حکم حرمت قایل شد :

ابتدا درمحدوده نماز : " لاتقربواالصلوه وانتم سکاری" (هنگامی که مست هستید به نماز نزدیک نشوید."۱"

سپس آنرا گناه برزگی بشمار آورد : "یسئلونک عن الخمر والمیسرقل فیهما اهم کبیرومنافع الناس" "۲"

ودرمرحله نهایی فرمود :" انما الخمر والمیسر والزاره رجس من عمل الشیطان "۳"فاجتنبوه "

بنابراین اگر روزی حرمت مصـرف سـیگار قطعی و مسـلم شد چیزی که حتی برای مواد مخدر تاکنون صورت نگرفته است لازم است با زمینه سازی مناسب شـرایط منع و حـذف آنرافراهم کرد. باید ابتدا با فعالیت های جذاب فرهنگی احساس تنفر وزشتی و پلیدی نسـبت به مصـرف دخانیات بصورت یک فرهنگ و باور عمومی درآید، سـپس با یک استفتاء یا دستورالعمل آنرا ممنوع ساخت . درغیر این صورت سیاستهای بازدارنده نه تنهاکا رساز نیست بلکه ممنوعیت صرف، تقاضا را افزایش می دهد که گفته اند " الانسان حریص علی مامنع" (انسان نسبت به آنچه منع می شود حریص تر می شود.) نمونه بارز این سیاست مبارزه سنگین وگسترده بـا مواد مخـدر است ولی مبتلایـان نه تنهـا کـاهش نیافته بلکه افزایش نیز یافته انـد. بایـد اعضای جامعه ازنظر ارادی به حدی از رشد و تعالی فرهنگی برسند که آزادانه وداوطلبانه از مصرف مواد مخدر وسیگار اجتناب ورزند.

درحال حاضر با توجه به این که مصرف سیگارممنوع نیست ولی شاهد

ورود مصرف روزافزون سیگارهای خارجی هستیم واز این طریق بخش زیادی از سرمایه کشور به خارج منتقل می شود، حال اگر دولت سیاست بازدارنده درپیش گیرد این روند افزایش چشمگیری خواهد یافت وبه اقتصاد ملی لطمه شدیدی وارد خواهد شد. درعین حال توجه شمارا به مصوبه سازمان بهداشت جهانی جلب می کنیم ویادآور می شویم که ایران از حامیان اساسی آن می باشد .

ممنوعیت جامع محصولات دخانی طی پنج سال اجرامی شود

اجلاس سازمان جهانی بهداشت طی امروز وفردا به بحث و بررسی درباره نحوه کنترل دخانیات درسطح جهان می پردازد.

به گزارش ایسنا روابط عمومی وزارت بهداشت اعلام کرد : دراین اجلاس ، پیش نویس معاهده بین المللی کنترل دخانیات که به تایید ۱۷۱ دولت عضو این سازمان رسیده است به احتمال زیاد تصویب می شود . بنابراین گزارش ، با امضای این معاهده حداقل توسط ۴۰ کشور، کنوانسیون مذکور درکلیه کشورهای عضور سازمان جهانی بهداشت اجباری خواهد شد. براساس یکی از مفاد معاهده بین المللی کنترل دخانیات ، کشورهای عضو سازمان مذکور باید طی ۵ سال ممنوعیت جامع محصولات دخانی را درکشورهای خود اجرا کنند.

همچنین ممنوعیت عرضه وفروش سیگار به افراد زیر ۱۹ سال از دیگر مفاد این کنوانسیون است. یادآور می شود : جمهوری اسلامی ایران ازحامیان این کنوانسیون بوده ونقش مهمی را درتدونی سیاستهای حمایتی آن ایفاکرده است."۴"

برای اینکه جوانهای ما به راه مواد مخدر کشیده نشوند چرا ما نباید اداره دخانیات را نابود کنیم؟

پرسش

برای اینکه جوانهای ما به راه مواد مخدر کشیده نشوند چرا ما نباید اداره دخانیات را نابود کنیم؟

پاسخ

در پاسخ به سؤال شما پرسشگر گرامی درابتدا عرض می شود که اگر منظور شما از نابودی اداره دخانیات نابودی توسط مردم باشد باید گفت : اگر زمانی ثابت شد که مشکل اعتیاد جوانان بدین وسیله حل می شود انجام این کار بر عهده سازمانهای ذی صلاح می باشد نه خود مردم. اما در ارتباط با این مسأله که آیا مشکل اعتیاد بدین گونه حل می شود تجربیات چیز دیگری را نشان می دهد به عنوان نمونه، مبازره سنگین و گسترده ای در ارتباط با ممنوعیت ورود مواد مخدر صورت گرفت اما مبتلایان به آن نه تنها کاهش نیافته اند بلکه روز به روز به تعداد مبتلایان افزوده نیز می شود. بی جهت نیست که گفته اند : "الانسان حریص علی ما منع" یعنی انسان نسبت به آنچه منع می شود حریصتر می شود بنابراین می توان گفت ممنوعیت تنها عامل قوی بازدارنده از مصرف مواد مخدر نمی باشد بلکه عوامل دیگری نیز در این زمینه دخیل می باشند. لذا برای کاهش تقاضا و مصرف مواد مخدر لازم است با زمینه سازی مناسب شرایط منع و حذف آنرا فراهم کرد تا به نتیجه مطلوب رسید که البته

قسـمتی ازاین امر بر عهـده مسـئولان کشور وقسـمتی نیز بر عهـده مردم و خانواده ها می باشـد. درارتباط با تلاشـی که مسـئولین دراین زمینه کرده اند می توان از مصوبه سازمان بهداشت جهانی که گزارش آن در روزنامه قدس، سی ام اردیبهشت **۸۲**، چاپ شد یاد کرد که بر اساس یکی از

مفاد معاهـده بین المللی کنترل دخانیات کشورهای عضو سازمان مـذکور بایـد ۵ سـال ممنوعیت جامع محصولات دخانی را در کشورهای خود اجرا کنند همچنین ممنوعیت عرضه و فروش سیگار به افراد زیر ۱۹ سال از دیگر مفاد این کنوانسیون است. که البته لازم به ذکر است که جمهوری اسلامی ایران از حامیان این کنوانسیون بوده و نقش مهمی را در تدوین سیاستهای بازدارنده حمـایتی آن ایفـا کرده است. امـا همـانطور که قبلاً ذکر شـد نتیجه مطلوب زمانی حاصل می شود که علاوه براجرای سیاسـتهای بازدارنـده توسط مسـئولان مردم و خانواده ها نیز زمینه بی میلی و تنفر جوانان از مصـرف دخانیات را فراهم کنند که در این باره می توان به این نکات اشاره کرد :

۱- از آنجا که پیشوای مسلمانان جهان هشـدار می دهـد که "کلکم راع و کلکم مسـئول عن رعیته" همه شـما مسؤول اعتیاد به حفـظ ونگهـداری یکـدیگر هستیـد لازم است تـک تک افراد جامعه به این امر توجه کرده و با تـذکر و یادآوری زیانهای مواد مخدر، مانع شـیوع و گسترش مصـرف دخانیات شوند و در مواردی که با فرد سیگاری مواجه می شوند که در مراحل اوّلیه ابتلا است با دلسوزی و نصـیحت صـمیمانه او را از ادامه اینکار منصـرف کنند. امام صادق(می فرمایند : کسـیکه برادرش را درامری زیانبار ببیند و قدرت دفع آنرا داشته باشد ولی اقدام نکند و او را ازآن عمل باز ندارد به آن برادر مؤمن خیانت کرده است.

۲- یکی از عوامل بازدارنـده از ارتکاب کارهای پست وموهن داشـتن شـرافت نفس است اگر پـدر ومادر و سایر اعضاء خانواده خود دارای عزت نفس و

شرافت اخلاق باشند و این خوی پسندیده را همواره در تماس با هم مورد توجه قرار دهند و از کارهای پست بپرهیزند طبعاً فرزندانی که درآن خانواده تربیت می شوند عزیز النفس بار می آیند و به شرافت اخلاقی خود اهمیت می دهند در چنین خانواده ای پرورش صحیح فرزندان و واداشتن آنها به انجام وظایف اخلاقی و پرهیز از کارهای پست دشوار نیست، چرا که آنان درک می کنند ارتکاب کارهای پست به حیثیتشان لطمه می زند و شرافت آنان را که مایه محبوبیت خانوادگی است لکه دار می سازد."۱" حضرت علی (درکتاب شریف غرر الحکم می فرمایند : "در نظر انسان شریف و کریم النفس نیکوکاری و حسن عمل دینی است که بر ذمه اوست وخویش را به اداء آن موظف می داند."

۳- یکی دیگر از عوامل مهم اعتیاد جوانان به مواد مخدر دوستی با مردم نا اهل و فاسد است. چه بسیار جوانان بی تجربه وخام با همسالان خود که به مواد مخدر و میگساری به بی عفتی و قمار و خلاصه به انواع گناه مبتلا بوده اند رفیق شدند و از آنان درس ناپاکی آموختند و به منظور عیاشی و جلب رضایت بیشتر به کارهای پست و گناهان خانمانسوز دست زدند و سرانجام سلامت وسعادت خود را تباه ساختند."۲" بی جهت نیست که گفته اند :

دشمن دانا که غم جان بودبهتر ازآن دوست که نادان بود

لذا خانواده ها باید نهایت مراقبت را در نحوه دوست یابی جوانان خود داشته باشند واز تذکرات چاره ساز خود در این زمینه غفلت نورزند.

با تشکر از شما که سؤال خود را با ما مطرح کردید

امیدواریم پاسخ سؤال خود را دریافت کرده باشید.

آیا مسئولین که در رأس امورند و حرفهایی می زنند که ....تکلیف مردم با آنها چیست؟

پرسش

آیا مسئولین که در رأس امورند و حرفهایی می زنند که ....تکلیف مردم با آنها چیست؟

پاسخ

بلی ممکن است برخی اوقات مسئولین کشور حرفهایی را بزنند که در کشور اجرا نشود، در چنین مواردی ما بهتر است از زود داوری پرهیز داشته باشیم برخی اوقات در امور سیاسی کشور کارهایی صورت می گیرد که وعده مسئولین را زیر سئوال می برد البته خوب است ما در این موارد به آسانی از کنار قضیه رد نشویم و اگر واقعاً جویای حقیقت هستیم تا کنه مطلب پیش برویم. ای کاش شما دوست گرامی مثالی را ذکر می کردید تا منظور حرف شما قابل تعمق می شد ولی واقعیت آن است که برخی از موارد کسانی پیدا می شوند که حاضرند به مردم برای راه یافتن به امور اجرایی وعده هایی بدهندهر چند می دانند آن وعده ها به این راحتی قابل تحقق نیست ولی آنها بلدند که توجیه کنند و خود را از قضاوت مردم برهانند. پس باید به وعده هایی که داده می شود توجه کرد، مثلاً اگر کاندیدایی وعده دهد که من حتماً ارزش دلار آمریکایی را با ریال ایران برابر می کنم باید فهمید که با این وضعیت منبع اقتصادی که تک محصولی و وارداتی است این کار فعلاً با این شرایط تحققش دور از وعده می باشد متأسفانه افراد عوام اجتماع برخی اوقات اشتباهاتی را انجام می دهند که رهایی از آنها در کوتاه مدت آسان نمی باشد. پس باید به مسئولینی که به وعده های خود عمل نمی کنند و وعده ها را نردبان پیشرفت شغلی خویش قرارمی دهند ارجی ننهاد تا آنها

جایگاه واقعی خود را در اجتماع پیدا کنند. همچنین بایدبه افراد شایسته اطمینان کرد و در دعواهای سیاسی، فریب برخی از ملاحظه کاری ها را نخورد. به انسان های با وجدان اطمینان کرد، کسانی که خود را پیوسته در قضاوت دادگاه عدل الهی می بینند تکلیف مردم را قانون مشخص کرده و آن عدم اطمینان به افراد نالایق است و انتخاب افراد شایسته البته مردم باید از مسئولین در قبال وعده هایی که داده اند بازخواست کنند درغیر این صورت شاید چه بسا مسئول مربوطه به اشتباه خودش کمتر پی ببرد و فکر بکند که مردم همچنان طرفدارش هستند.

چرا نیروی انتظامی که خود را خدمت گزار مردم می داند اکثراً حق می گیرند، مخصوصاً کلانتریها ، پلیس راهنمائی ورانندگی صبح زود۳۰/۶ که همه جا خلوت است اینهمه مأموردور میدان بیت المقدس وجاهای دیگر هستند وساعت ۱۰و۱۱ که ترافیک زیادی است، مأمورها پیدایشان نیست اگر

پرسش

چرا نیروی انتظامی که خود را خدمت گزار مردم می داند اکثراً حق می گیرند، مخصوصاً کلانتریها ، پلیس راهنمائی ورانندگی صبح زود۳۰/۶ که همه جا خلوت است اینهمه مأموردور میدان بیت المقدس وجاهای دیگر هستند وساعت ۱۰و۱۱ که ترافیک زیادی است، مأمورها پیدایشان نیست اگر هم هستند دردرب مغازها ویا پیاده روها هستند وچند تا سرباز وگروهبان، ولی آن افسرارشد نیستند؟

پاسخ

این سؤال درواقع دو پرسش است که به ترتیب زیر جواب داده می شود :

۱- این پدیده زشت وفاسد درهمه کشورها کم وبیش هست علت گرفتن رشوه توسط برخی از افراد نیروی انتظامی ریشه درفرهنگ غلط گذشته دربین مأمورین انتظامی دارد که علیرغم تلاش وبرخوردهای فراوان با عوامل متخلف، باز هم متأسفانه ریشه کن نشده است.

این پدیده ناهنجار علتهای متعددی دارد که از جمله می توان به تأمین نشدن وکافی نبودن درآمد افراد سطح پائین، یا عدم قناعت به یک زندگی متوسط، عادت کردن بعضی افراد به این خلاف، آمادگی بعضی ازمردم برای دادن رشوه، سروکار ونیاز داشتن مردم با این عناصر, اشاره کرد. ورفع این خلاف نیاز به اقدامات چند جانبه از سوی مسؤلین ومردم دارد. که اخیراً فرمانده جدید نیروی انتظامی با توجه به وضع معیشتی نیروی انسانی خود وجذب نیروی بیشتر، تا حدودی بعضی اززمینه ها را برطرف ساخته است، به هر حال با همه این مطالب گرفتن رشوه قابل توجیه نیست ومی توانید موارد را ازطریق حفاظت نیروی انتظامی پیگیری کنید.

علت حضور نیروهای انتظامی درساعات اولیه هر روز درمیادین وچهارراههای اصلی شهر، ضمن انجام وظیفه ای که دارند یک اثر مثبت روانی درجامعه دارد، وآن این است که با

مشاهده نیروهای انتظامی و حضور فعال آنان وبرقراری نظم وامنیت درشهرها، اطمینان خاطر وآرامش روحی خوبی برای شهروندان بوجود می آید. ضمناً هرانسانی پس ازچند ساعت ایستادن وفعالیت درهوای گرم تابستان ویا هوای سرد زمستان برای رفع خستگی نیاز به استراحت وتعویض پست ماشینهای نیروی انتظامی مستقر هستند. استفاده از نیروهای سرباز وظیفه نیز یقیناً به دلیل کمبود نیروی انسانی موجود می باشد.

وبه هر حال ترک پست و وظیفه محوله به هیچ عنوان قابل توجیه نیست و درصورت مشاهده می توانید به عقیدتی سیاسی یا حفاظت نیروی انتظامی ومسؤلین مربوطه اطلاع داده ومورد را پیگیری فرمائید.

۱- بعضی از نرم افزارهایی که درداخل کشور وجود دارد بدلیل قیمت های بالایی که دارند افرادی جمع می شوند وقفل این نرم افزار را باز می کنند وبه قیمت پایین تر به مردم می فروشند واگر به هر دلیل کپی گرفتن ازآنها حرام باشد چرا باید کسانی که این نرم افزارها را تهیه

پرسش

۱- بعضی از نرم افزارهایی که درداخل کشور وجود دارد بدلیل قیمت های بالایی که دارند افرادی جمع می شوند وقفل این نرم افزار را باز می کنند وبه قیمت پایین تر به مردم می فروشند واگر به هر دلیل کپی گرفتن ازآنها حرام باشد چرا باید کسانی که این نرم افزارها را تهیه وتدوین می کنند حمایت نشوند که به قیمت بالا عرضه شود و مردم بالاجبار دست به این کار بزنند؟

۲- چرا برای اینکه خواسته باشیم از حال جهان وکشورمان مطلع شویم از طریق اینترنت باید هزینه سنگین وگزافی را متحمل شویم در صورتی که در کشورهای خارجی بدون هیچ هزینه ای از اینترنت استفاده می کنند؟ چرا رسانه ها از قبیل ماهواره را آزاد نمی کنید تا مردم از همه چیز مطلع شوند؟

پاسخ

۱)اگر چه شکستن قفل نرم افزارها واستفاده غیر مجاز از این وسائل کار صحیحی نیست ولی این یک واقعیت است که متأسفانه درمقابل حمایت مالی گسترده ای که دشمن برای تهیه نرم افزارهای فساد آور ومبتذل می کندمتولیان کارفرهنگی درکشور از این حمایت برای تولید نرم افزارهای مفید وسالم برخوردار نیستند درحالی که برای مبارزه با تهاجم فرهنگی دشمن، تنها حرف زدن وشعار دادن کافی نیست وباید مردانه به میدان آمد و سرمایه گذاری کرد.

ناگفته نماند درهمین شرایط، مؤسساتی هستند که با نیت خیرخواهانه وباگذاشتن یارانه و درنظر گرفتن حداقل هزینه، برای تولید وتدوین نرم افزارهای مفید تلاش می کنند ولی هنوز خیلی بیشتر ازاینها نیاز به سرمایه گذاری وکار سالم دراین زمینه وجود دارد.

۲) ۱.هزینه استفاده از اینترنت با زیاد شدن کاربران وگسترش آن ارزان خواهد شد زیاد

نگران نباشید!

۲.البته سؤال کننده محترم درجریان هستید که آزاد کردن ماهواره و...به دست ما (پاسخ دهنده نیست) وتصمیم گیری دراینگونه مطالب جنبه قانونی داشته ومنوط به رأی مجلس می باشد.

۳.درمجموع ماهم با بیان اخبار اطلاعات روز به شکل گسترده تر وشفاف تر توسط رسانه های داخلی برای پیشگیری از دریافت این خبرها از منابع غیر قابل اعتماد درخارج کشور، موافق هستیم.

به چه دلیل نیم نگاهی از زندگی مسؤلان و سران کشور به مردم نشان نمی دهید تا ببینیم که در رأس امور چه می گذرد واین شایعات که در امور اجتماعی وسیاسی و.... کارهای خلافی از جمله رشوه گرفتن و....انجام می گیرد برای ما روشن شود؟ وما حرف دلمان و سؤال هایمان را نمی

پرسش

به چه دلیل نیم نگاهی از زنـدگی مسؤلان و سـران کشور به مردم نشان نمی دهید تا ببینیم که در رأس امور چه می گذرد واین شایعـات که در امور اجتمـاعی وسیاسـی و.... کارهای خلافی از جمله رشوه گرفتن و....انجام می گیرد برای ما روشن شود؟ وما حرف دلمان و سؤال هایمان را نمی توانیم با مسؤلان مطرح کنیم؟

پاسخ

جهت اول این است که همه ما بایـد به عنوان یک وظیفه وتکلیف الهی به نصـیحت وموعظه وامر ونهی مسؤلان و نیز مؤاخـذه و بـازخواست ونیز تقـدیر و تشـکر وسپاسـگزاری از طریق رسـانه های جمعی و گروهی بپردازیم بـدین معنی که تک تک افراد و اعضای جامعه به عنوان یک وظیفه وتکلیف شـرعی وملی بایـد نسـبت به آنچه در محیط اطرافشان می گذرد و آنرا مشاهده می کنند و بخصوص نسبت به عملکرد امرا وکارگزاران حکومت که عمل خوب وبد آنان به شریعت اسلامی نیز منتسب می شود و می تواند مشوق یا مخرب اعتقادات، باورها و ارزشـهای اسـلامی باشد، حساسیت نشان بدهند و ازامور خیر و نیک استقبال کنند وعاملان آنرا تحسـین نماینـد واز کارهای شـر وزشت برائت بجوینـد وبا آن به مخالفت برخیزنـد وازکانالهای ارتباطی رسـمی و مجـاری قـانونی ونیز توجه دادن افکـار عمومی و رسـانه هـا از ادامه این امور جلوگیری نماینـد. یقیناً اگر چنین جوی در فضـای کشور حاکم شود و همه از یکـدیگر مراقبت نماینـد ومردم مسؤلان را تحت مراقبت بگیرند و عمل آنان را به بوته نقد بگذارند، میزان تخلفات ونابسامانیها تا حدود زیادی، کاهش خواهد یافت.

امیرالمؤمنین(می فرماید : دلسوزترین مردم نسبت به تو آن کسی است که بیش

از دیگران در اصلاح تو بکوشد."۱"

در سفارش به مالک که جامع ترین دستورات حکومتی است سفارش می فرماید : حاکم خودش را در معرض دید وانظار عموم قرار دهد و پنهان شدن (خود وزندگی) از رعیت را تنگ خویی و کم اطلاعی از وضعیت حکومت می شمارد."۲" ولی این اندیشه وتفکر در جامعه ما فرهنگ نشده است. باید بطور مکرر این مفاهیم را بصورت همگانی در مجامع و محافل و رسانه ها مطرح سازیم تا فرهنگ و ارزش شود و مسؤلانی که با رعیت وتوده مردم دم خور باشند ارزشمند تلقی شوند وکسانی که خود

وزندگی شان از توده مردم فاصله داشته باشد، طرد ومطرود بشوند.

البته ذکر این نکته نیز ضروری است که نمایش جلوه های زندگی مسؤلان طراز اول باتوجه به اینکه چنین فرهنگی حاکم وغالب نیست، هر چند ساده وبی آلایش باشد، درمنظر عوام شاید مورد پذیرش قرار نگیرد واین تصور دراذهان زنده شود که این ها نمایش و غیر واقعی است لذا کمتر از جزئیات زندگی رهبری معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت ا...خامنه ای و سایر مسؤلان رده اول کشور که دارای زندگی ساده و بی آلایشی هستند اطلاع نداریم.

امیدواریم به روزی برسیم که به نمایش واقعیت زندگی مسؤلان نیازی نداشته باشیم، یعنی امتزاج مردم ومسؤلان بگونه ای طبیعی باشد که مردم خودشان ببینند و مشاهده کنند ونیازی به نمایش نباشد تا احساس شود غیرواقعی است. البته در شرایطی که احساس ناامنی برای مسؤلان وجود دارد دراین امتزاح محدودیت ایجاد می شود و شاید یکی از جهات بی اطلاعی مردم از زندگی عالی رتبه هم مسائل حفاظتی است.

لواسانی سید علی، شکوفه های محبت،ص۱۹۵

(۲)

چرا با توجه به مضــرات بیشمار سیگارو دخانیات برای شخص و جامعه، باز هم دولت جمهوری ایران به تولید آن مداومت دارد؟ (با توجه به اینکه ازنظر فقهی هرچه که به بدن ضرر برساند، مصرفش حرام است"

پرسش

چرا با توجه به مضرات بیشمار سیگارو دخانیات برای شخص و جامعه، باز هم دولت جمهوری ایران به تولید آن مداومت دارد؟ (با توجه به اینکه ازنظر فقهی هرچه که به بدن ضرر برساند، مصرفش حرام است"

پاسخ

همانگونه که جنابعالی در سؤالتان متذکر شده اید استعمال دخانیات برای سلامتی شخص وجامعه مضر است. برروی بسته های سیگار نیز این جمله حک شده است. ولی باید یاد آورشویم آنچه دراین خصوص بیان می شود براساس نظریه های علمی وفرضیه های پژوهشی است ودر برخی تحقیقات اجتماعی نیز به این ضرر و زیان اذعان شده است . اما باهمه اینها هنوز درمراحل تحقیقاتی است وبا نتایج علمی و قطعی فاصله دارد. به عنوان مثال میزان مرگ و میر یا ابتلا به امراض گوناگون را در افراد به مصرف دخانیات وغیر مبتلایان بررسی کرده اند وچون دیده اندکه افراد سیگاری تعدادشان بیشتر است استنباط کرده اندکه مصرف سیگار عمر را کاهش می دهد وبرای سلامتی مضر است ولی باید بدانیم اینها همه نظریه و فرضیه است. ازکجا معلوم که درمرگ افراد فوق، سیگار عامل مرگ بوده است وعوامل دیگری حیات آنها را تهدید نکرده است. درحالی که ممکن است بسیاری از امراضی که هنوز برای بشر ناشناخته است ویا برخی از علل ناشناخته موجبات مرگ آنان را فراهم کرده باشد!

نمونه جدید آن بیماری "سارس" است که اخیراً به وجود این بیماری پی برده اند ولی آیا این بیماری قبلاً وجود نداشته است؟ بنابراین اگر بخواهیم براساس قاعده"لاضرر" برا ی مصرف دخانیات حکم حرمت قایل شویم باید دلیل محکمی داشته باشیم.همان طورکه در مورد مصرف مشروبات الکلی ذکر کرده اند.

علم و دین تایید می کنند که مصرف مشروبات الکلی موجب اختلال عقلی می شود ولذا شارع مقدس اسلام برای آن حکم حرمت قایل شده است.

نکته دیگر این که حرمت قایل شدن برای یک امر رایج حتی اگر دلیل مدرک مقتضی برای حرمت آن وجود داشته باشد ونیازمند زمینه سازی است. امری که شارع مقدس اسلام برآن تکیه کرده است و درمورد حرمت شراب به دلیل ابتلای عمومی جامعه آنروز برای آن قایل شد ودرسه مرحله حکم حرمت قایل شد :

ابتدا درمحدوده نماز : " لاتقربوا الصلوه وانتم سکاری" (هنگامی که مست هستید به نماز نزدیک نشوید."۱"

ودرمرحله نهایی فرمود :" انما الخمر والمیسر والزاره رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه ""۲"

بنابراین اگر روزی حرمت مصرف سیگار قطعی و مسلم شد چیزی که حتی برای مواد مخدر تاکنون صورت نگرفته است لازم است با زمینه سازی مناسب شرایط منع و حذف آنرافراهم کرد. باید ابتدا با فعالیت های جذاب فرهنگی احساس تنفر وزشتی و پلیدی نسبت به مصرف دخانیات بصورت یک فرهنگ و باور عمومی درآید، سپس با یک استفتاء یا دستورالعمل آنرا ممنوع ساخت . درغیر این صورت سیاستهای بازدارنده نه تنهاکا رساز نیست بلکه ممنوعیت صرف، تقاضا را افزایش می دهد که گفته اند " الانسان حریص علی مامنع" (انسان نسبت به آنچه منع می شود حریص تر می شود.) نمونه بارز این سیاست مبارزه سنگین وگسترده با مواد مخدر است ولی مبتلایان نه تنها کاهش نیافته بلکه افزایش نیز یافته اند. باید اعضای جامعه ازنظر ارادی به حدی از رشد و تعالی فرهنگی برسند که آزادانه وداوطلبانه از مصرف مواد

مخدر وسیگار اجتناب ورزند.

درحال حاضر با توجه به این که مصرف سیگارممنوع نیست ولی شاهد ورود مصرف روزافزون سیگارهای خارجی هستیم واز این طریق بخش زیادی از سرمایه کشور به خارج منتقل می شود، حال اگر دولت سیاست بازدارنده درپیش گیرد این روند افزایش چشمگیری خواهد یافت وبه اقتصاد ملی لطمه شدیدی وارد خواهد شد. درعین حال توجه شمارا به مصوبه سازمان بهداشت جهانی جلب می کنیم ویادآور می شویم که ایران از حامیان اساسی آن می باشد .

ممنوعیت جامع محصولات دخانی طی پنج سال اجرامی شود

اجلاس سازمان جهانی بهداشت طی امروز وفردا به بحث و بررسی درباره نحوه کنترل دخانیات درسطح جهان می پردازد.

به گزارش ایسنا روابط عمومی وزارت بهداشت اعلام کرد : دراین اجلاس ، پیش نویس معاهده بین المللی کنترل دخانیات که به تایید ۱۷۱ دولت عضو این سازمان رسیده است به احتمال زیاد تصویب می شود . بنابراین گزارش ، با امضای این معاهده حداقل توسط ۴۰ کشور، کنوانسیون مذکور درکلیه کشورهای عضور سازمان جهانی بهداشت اجباری خواهد شد. براساس یکی از مفاد معاهده بین المللی کنترل دخانیات ، کشورهای عضو سازمان مذکور باید طی ۵ سال ممنوعیت جامع محصولات دخانی را درکشورهای خود اجرا کنند.

همچنین ممنوعیت عرضه وفروش سیگار به افراد زیر ۱۹ سال از دیگر مفاد این کنوانسیون است. یادآور می شود : جمهوری اسلامی ایران ازحامیان این کنوانسیون بوده ونقش مهمی را درتدوین سیاستهای حمایتی آن ایفاکرده است.**"۳"**

(۱) قرآن کریم ، سوره نساء/۴۳

(۲) قرآن کریم ، سوره مائده/۹۰

(۳) روزنامه قدس سی ام اردیبهشت ۸۲

با این که انواع فسادها در بین مردم وحتی مسؤولین رواج پیدا کرده است چرا با آنها برخورد درستی نمی شود؟

پرسش

با این که انواع فسادها در بین مردم وحتی مسؤولین رواج پیدا کرده است چرا

با آنها برخورد درستی نمی شود؟

پاسخ

۱. رواج فساد آنگونه که شما بیان نموده ائید دور از انصاف است، برای پی بردن به این حقیقت بدنیست به کشورهای اسلامی که حتی برخی ازآنها داعیه اسلامی بودن را نیز دارند نظر بیندازید تا حقیقت رواج فساد وبی بند وباری برشما معلوم شود، و همچنین آماری که خودشان ا زفسادها وبی بندوباریها اعلام نموده اند نیز گواه این مطلب است.

۲. اگر هم فسادی به صورت آشکار درهرکجای جامعه خصوصاً از مسؤلین دیده شود، یقیناً مسؤلین این امر خصوصاً قوه قضائیه با آن برخورد خواهند کرد مگر اینکه به صورت مخفی انجام شود، که آن هم هرگاه آشکار شود با آن برخورد خواهد شد وشما می توانید به برخوردهایی که درچند سال اخیر صورت گرفته است توجه بفرمائید تا این مطلب برشما روشن شود.

امیدواریم خدای متعال همه ما را با احکام نورانی اسلام آشنا بفرماید ان شاء ا...

چرا تمام مسؤلین برای گرانی حرف می زنند ولی عکس العملی دیده نمی شود؟

پرسش

چرا تمام مسؤلین برای گرانی حرف می زنند ولی عکس العملی دیده نمی شود؟

پاسخ

البته اینطور نیست که هیچیک از مسؤلین هیچ اقدامی برای مبارزه با گرانی انجام ندهد ولی مسئله این است که در سیستم اقتصادی بیماری برجامعه ما حاکم شده است مبارزه جدی ومؤثر ومداوم با گرانی نیازمند برنامه های دراز مدت وکاملاً هماهنگ شده درتمام بخشهای دولتی وخصوصی با همکاری مردم وبازاریان وهمه مسؤلین دولتی است . ومتأسفانه بخاطر عدم هماهنگی مورد نیاز بین این بخشهاست که حرکتهای موقت فقط مسکن هستند وبرای مدت بسیار کمی تأثیر دارند. به امید آنکه این هماهنگی وهمکاری بین همه بخشهای اقتصادی کشور(از تعاونی ها وبخش خصوصی وبازار ومردم گرفته تا همه بخشهای دست اندرکار حکومتی) ایجاد شده و واقعاً حرکتهای علمی وثمر بخش برای بهبود وضع معیشت وزندگانی مردم انجام شودبطوری که آثار آنرا مردم در زندگی روزمره وجاری خود احساس نمایند.

ناگفته نماند که اخیراً ستاد مبارزه با گرانی زیرنظر وزیرمحترم بازرگانی تشکیل شده واقدامهای امید بخش را آغاز کرده است دیوان عدالت اداری نیز با ابطال بخشنامه های گرانی، خدمات دولتی اقدام مهمی درمبارزه عملی با گرانفروشی وکنترل قیمتها انجام داده که امید است تداوم یابد . انشاءا...

۱– الف :آیا این درست است که می گویند آقای طبسی سالی ۵۰۰ میلیون پول می گیرند؟وجریان تجارت فرزندایشان چیست؟

اشاره

ب : آیا این مطلب صحیح است که می گویند آقای طبسی و پسرانشان هزینه های آستان قدس را صرف زندگی خود می کنند؟

۲– درمورد آقای رفسنجانی که می گویند در وقت

پرسش

۱– الف :آیا این درست است که می گویند آقای طبسی سالی ۵۰۰ میلیون پول می گیرند؟وجریان تجارت فرزندایشان چیست؟

ب : آیا این مطلب صحیح است که می گویند آقای طبسی و پسرانشان هزینه های آستان قدس را صرف زندگی خود می کنند؟

۲– درمورد آقای رفسنجانی که می گویند در وقتی که بمب گذاری شده که ۷۲ تن در مجلس به شهادت رسیدند آقای رفسنجانی ۱۰ دقیقه قبل از این که حادثه رخ بدهد از آن مجلس بیرون رفتند، پاسخ منطقی بدهید؟

پاسخ

۱–در مورد شخصیت آقای طبسی دو نوع اظهارنظر در جامعه وجود دارد اضهار نظر اول از سوی حضرت امام"ره" و از سوی مقام معظم رهبری که به عنوان دو شخصیت عادل و زمامداران جامعه اسلامی از ایشان به عنون شخصیتی مبارز و امین و خدمتگزار یاد کرده اند و به عنوان نماینده خود در استان خراسان و تولیت آستان قدس رضوی منصوب کرده و بارها حضرت امام در طول حیات خود دیگران را امر به همکاری با ایشان در استان خراسان نموده اند واز سوی دیگر شایعاتی است که در مورد ایشان در سطح گسترده ای بویژه دراستان خراسان مطرح شده که منبع آن مشخص نیست که بدانیم این مطالب و نسبتها از سوی یک انسان عادل به ایشان داده می شود یا خیر. لذا علیرغم اینکه ایشان را یک شخصیت معصوم نباید دانست اما عقل ومنطق حکم می کند که در زمانی که درمورد یک شخصیت با دو نوع اخبار متناقض برخورد می کنیم به منبع خبر توجه کنیم به ویژه آنگاه که نسبت به عدالت یک منبع یقین و نسبت به منبع دیگر

شناختی نداریم (چون منبع شایعات مشخص نیست) اما آنچه برای عده ای شبهه ایجاد می کند این است که طبق قانون موقوفات، بخشی از درآمد موقوفات متعلق به تولیت است و باتوجه به گستردگی موقوفات آستان قدس احتمالاً مبلغ حق التولیه که سهم ایشان می شود مبلغ فوق العاده ای است که از همین درآمد ایشان کتابخانه آستان قدس وبرخی خدمات دیگر را انجام داده ند و درزندگی شخصی ایشان هنوز در همان مکانی زندگی می کنند که قبل از انقلاب درآنجا سکونت داشته اند و آنچه در مورد پسران ایشان مطرح است بیشتر در مورد فرزند بزرگتر ایشان بنام ناصر مطرح است که با توجه به شایعات زیاد درمورد وی و عدم دسترسی به اطلاعات موثق بهتر آن است که به حکم قوه قضائیه در مورد

ایشان اطمینان کنیم و به فرض عدم اطمینان وجود تخلف اقتصادی از سوی فرزند ایشان اگر چه با توجه به مسئولیت و جایگاه آیت ا...طبسی در سطح کشور و استان خراسان قابل قبول نیست اما نمی توان به صرف تخلف فرزند از خدمات و شایستگیهای ایشان و مواضع ایشان در حمایت ......نظام اسلامی چشم پوشید.

۲- سوابق دوستی و مبارزات مشترک جناب آقای هاشمی و شهید مظلوم بهشتی و شهید باهنر و مقام معظم رهبری چه در دوران قبل از انقلاب اسلامی و سالهای خفقان و چه در شورای انقلاب و حزب جمهوری اسلامی امری است که کمترین شک و شبهه ای را در ذهن دوست و دشمن ایجاد نمی کند واین شبهه در مورد شخصیت آقای رفسنجانی خریداری ندارد زیرا سخنرانیها و مواضع ایشان در قبل از انقلاب و

بویژه در سالهای ۵۷ تا ۶۰ که سخت ترین دوران مبارزه برای تثبیت نظام جمهوری اسلامی بوده است همیشه هم سو و هماهنگ با شهدای هفتم تیر بویژه شهید بهشتی بوده است و دشمنی منافقین با ایشان نیز کمتر از دشمنی با شهدای هفتم تیر نبوده است و قطعاً یکی از اهداف این بمب گذاری که مورد نظر منافقین بوده است شخص آقای هاشمی بوده است. مراجعه به آرشیو مطبوعات حداقل در ۶ ماهه اول سال ۶۰ می تواند تا حدودی شما را درحال و هوا و جو سیاسی آن ایام و میزان پیوستگی و نزدیکی ارتباطات و مواضع آقای هاشمی با شهدای حزب جمهوری و میزان عمق و کینه منافقین از شخصیت ایشان قرار دهد واینکه این شبهات را امروز کسانی ایجاد می کنند که در آن زمان نه به شهدای هفتم تیر اعتقادی داشتند و نه به آقای هاشمی.

در پاسخ به افرادی که می گویند چرا رهبر کسانی را که باعث و بانی گرانی اند و باعث اختلال جامعه هستند کنار نمی زندچه بگوییم؟

پرسش

در پاسخ به افرادی که می گویند چرا رهبر کسانی را که باعث و بانی گرانی اند و باعث اختلال جامعه هستند کنار نمی زندچه بگوییم؟

پاسخ

درمورد اینکه چرا رهبری افرادی که باعث گرانی و مخل جامعه هستند را کنار نمی زند باید گفت مقام معظم رهبری در مقابل انحرافات سکوت ننموده اند و در همه موارد که انحراف محسوب می شد، اعم از سیاسی، اخلاقی، اقتصادی، اجتماعی به صورت جدی اعلام خطر کرد. و تأکیدها و توصیه های لازم را نموده اند بعنوان مثال ایشان در دیدار اخیر رئیس جمهوری و اعضای هیئت دولت در رابطه با گرانی و تورم برنامه ریزی دولت برای کنترل تورم و اقدامات ماههای اخیر برای مهار کردن افزایش قیمتها را خوب و موجب خرسندی مردم ارزیابی کردند و تأکید کردند ضمن اطلاع رسانی کامل به مردم در مورد این تلاشها، مقابله با افزایش قیمتها را مثل ماههای اخیر، همیشه، بطور جدی پیگیری کنید و همچنین فرمودند لازم است مبارزه با مفاسد اقتصادی با قوت با میدان داری دولت ادامه یابد و مصوبات خوب ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی در پیچ و خمهای اداری از اجرا باز نماند.

قابل ذکر است وظیفه رهبری برحسب حدود اختیارات، هماهنگی قوای سه گانه است وانجام کارهای اجرایی توسط ایشان وجهه قانونی ندارد. مگر در مواردی که حضور اجرائی ایشان ضرورت دارد و در مواردی که فرمودید این ضرورت احساس نشده بلکه با تجهیز دولت و تذکر به مسئولین قابل حل می باشد.

البته اگر رهبر در مسئولیت اجرایی کشور تصور شوند (نه در جایگاه رهبری) با قدرت و توانی که در تقوی و جدیت و

پیگیری درمسائل در ایشان سراغ داریم از اقداماتی که لازمه چنین مسئولیتی است کوتاهی نخواهد کرد اما وقتی رهبر در جایگاه رهبری قرار می گیرند باید هماهنگ کننده قوا و تذکر دهنده انحرافات باشد. چون جایگاه رهبری جایگاه اجرایی نیست وطبعاً این انحرافات بایداز کانال قوه مجریه و قوه قضائیه حل شود. بنابراین رهبری با مشاهده انحرافات در زمینه های مختلف، مسئولین را فرا خوانده ضمن تذکر به آنها خواستار پیگیری جدی آنها می شود.

نکته دیگر اینکه قدرت رهبری به قدر معرفت و جدیت و توان اجرایی مسئولین به ظهور می رسد و در واقع قوای سه گانه به منزله بازوهای رهبری هستند و در صورت ضعف در مسئولین این قوا و اعضای تشکیل دهنده آن هر چند فرمانده و مرکز فرماندهی درست عمل کند ما ضعف در اعضا را مشاهده خواهیم کرد.

آیا رهبر برای مشکلات جامعه اسلامی نمی تواند قدم بردارد؟

پرسش

آیا رهبر برای مشکلات جامعه اسلامی نمی تواند قدم بردارد؟

پاسخ

باید گفت نگرانی جنابعالی نسبت به اوضاع جامعه اسلامی وچالشهای پیش رو در زمینه های مختلف وارائه طریق در حل ورفع معضلات قابل تقدیر است. چرا که ما نیز بسان شما منکر موانع ومشکلات بالأخص درمسائل معیشتی نیستیم.

واما راجع به سؤالی که طرح نموده اید مقدمتاً چند سؤال می بایست پاسخ بیابد. اولاً اینکه منشاء مشکلات ونابسامانیها چیست؟ دوم اینکه توانائی های افراد ومجموعه ها برای ارتفاع یک نقیصه در چه حوزه ای تعریف می شود؟

منشاء مشکلات ونابسامانیها را باید در موارد متعددی جستجو نمود. برخی عوامل بیرونی است. یعنی خارج ازنظام تحمیل می شود ازآن جمله دشمنیهایی است که با آرمانها و مقاصد نظام می شود، از دشمنان خارج گرفته تا خیانت دشمنان داخلی، وبرخی از مصادیق واضح آن نیز از دید جنابعالی پوشیده نیست، جنگ ۸ ساله، تحریم بر علیه جمهوری اسلامی، تحرکات گروهکهای معاند ومحارب چون منافقین و....که توطئه های برنامه ریزی شده ای هستند از طرف آمریکا وبعد از پیروزی انقلاب اسلامی مورد توافق سیاستمداران آمریکا بود ویکی پس از دیگری انجام شد. مسأله بعد مسأله افراد وتوانائی های ایشان و وظیفه هر شخص در حل مسائل است. باید توجه داشت پیکره نظام اگر چه تحت تدبیر روح واحدی چون رهبری اداره می شود اما نباید فراموش کرد اجرای این تدبیر دیگر قائم به فرد نیست. اگر اندامی ضعیف، ناقص وناتوان باشد عاجز از اجرا و به ظهور رساندن خواسته های روح می شود و روح نیز در این شرائط خواسته هایش کامل و بی عیب عملی نمی شود.

حکایت نظام نوپا

ونهـال نورس انقلاب ونظـام ما نیز حکایت طفل خردی را می مانـد که زمین خوردن و تجربه درد وتلاش درحل مشـکلات در جبین تقدیر او صحبت از سنت الهی فاستقاموا می کند.

یعنی هر ادعـایی در نزد پروردگـار خـالی ازامتحـان و تجربه تلخکامی نیست وادعای حکومت الهی و اسـلامی نیز در این مسـیر مواجهه با سـختیهایی است که در بستر آن افراد وملت وحکومت به رشـد وبالنـدگی دست می یابد . لذا رشد دفعی وانتظار حل تمـام مشـکلات درمـدت زمان کم انتظار غیرواقعی است. وحق این است که با تمام این حرفها پیشـرفت و رشـد وبالنـدگی وجه مشخصه حکومت ماست وفقط کافی است به بیانات مقام معظم رهبری وریاست محترم جمهوری در همین اواخر عنایت بیشتری بنمائید.

وامـا پاسـخ سؤال دوم که ما توانائی وعـدم توانائی افراد را در چه حوزه هائی بایـد تعریف کنیم. درمورد مقام معظم رهبری این شبهه احتمالاًـ بـا تبیین جایگـاه رهبری و وظـائف ایشـان رفع شود وظیفه رهبری برحسب حـدود اختیـارات این جایگـاه در قانون اسلامی هماهنگی قوای سه گانه است وانجام کارهای اجرایی توسط ایشان وجهه قانونی ندارد.

به عنوان مثال جایگاه نماینده مجلس در نقش پارلمانی اش تلاش در جهت تصویب قوانین لازم برای اداره کشور است وما نمی توانیم از او انتظار کار اجرایی داشـته باشـیم. اگر رهبری در مسؤولیت اجرایی کشور تصور شود (نه در جایگاه رهبری) با قدرت وتـوانی که در تقـوی و جـدیّت و پیگیری مسائـل در ایشـان سـراغ داریم از اقـداماتی که لاـزمه چنین مسؤولیـتی است کوتـاهی نخواهد کرد اما وقتی رهبر درجایگاه رهبری قرار می گیرند باید هماهنگ کننده قوا وتذکر دهنده انحرافات

باشد.

چون جایگاه رهبری جایگاه اجرایی نیست طبعاً این انحرافات ومشکلات از کانال قوه مجریه حل می شود. رهبر در پیچ وخمهای مفاسد اقتصادی، اداری، قضائی وغیره...مسئولین را فرا خوانده ضمن تذکر به آنها خواستار پیگیری جدی آنها می شود.

چنانچه ما نیز اصولاً معتقدیم درمقابل تمام مشکلات وبحرانها درهمه زمینه ها رهبری موضع واضح ومشخصی دارند ودر همه موارد اعلام خطر جدی کرده اند وما می توانیم با ارائه فهرستی از موضوعات بر اندیشه مخالفان خط بطلان بکشیم.

نکته دیگراین که قدرت رهبری به قدر معرفت وجدیت وتوان اجرایی مسئولین به ظهور می رسد وباید قدرت عمل خویش را با معرفت وجدیت وتوان اجرایی مسئولین هماهنگ نماید زیرا او مربی جامعه است، باید با جامعه همراه وهماهنگ باشد، چنانچه حتی در مورد مولی علی(می بینیم رهبری آن حضرت در حد کارایی کارگذارانش ظهور می کند که البته جدیت کارگزاران درامور درمرتبه ای نازلتر از خود مولی است.

همه کارگزاران چون مالک اشتر نیستند که اگر بودند کاستی ها بروز نمی کرد. در اینجا می توان کاروان سالاری را مثال زد که باید همراه کاروان از راهها برود وکاروانیان را هدایت کند اونمی تواند از کاروان با گذشتن از راههای صعب العبور به سرعت به مقصد برسد. رئیس کاروان با صبر وتحمل از راههای هموار کاروانیان را به مقتضای توانشان به مقصد می رساند. وازنظر آسیب شناسی اگر نظامی قائم به فرد باشد، در صورت نبودن او آسیبهای جدی به نظام وارد می آید که جبران ناپذیر است وپایه های اصلی آنرا فرو می ریزد از این رو در تعالیم امام خمینی"ره" نیز اهتمام جدی در قائم به فرد

نبودن نظام کاملاً مشهود است وآن تأکید بر قانون و قرار گرفتن همه چیز در جایگاه قانونی خود است.

در پایـان امیـدواریم خداونـد به ما وشـما توفیق انجام وظیفه وخـدمت به اسـلام وایران را برمحور ولایت فقیه عنایت فرمایـد وما رانسبت به وظایفی که داریم، آگاه ومتوجه گرداند.

چرا مسئولین گذاشتند تا از اسامی و القاب امامان معصوم(جهت نام گذاری صندوق های قرض الحسنه و مؤسسه های تجاری مانند اعتبار فرشتگان، اعتبار ثامن الائمه استفاده کرده اند؟ ناگفته نماند که افراد کم فرهنگ موارد فوق را به حساب روحانیت گذاشته و می گویند که می خواهن

پرسش

چرا مسـئولین گذاشـتند تا از اسامی و القاب امامان معصوم(جهت نام گذاری صندوق های قرض الحسنه و مؤسسه های تجاری مانند اعتبار فرشـتگان، اعتبار ثامن الائمه اسـتفاده کرده اند؟ ناگفته نماند که افراد کم فرهنگ موارد فوق را به حساب روحانیت گذاشته و می گویند که می خواهند از اسامی ائمه (سوء استفاده کنند!

پاسخ

بر طبق قـانون برای هر شخصـی و یـا گروهی و یـا مؤسـسه ای یک سـری آزادی هایی وجود دارد که نامگـذاری اشـخاص و یا مؤسـسات به دلخواه و سـلیغه خودشان از این قبیل موارد است وکسـی حق جلوگیری ندارد مگر اینکه تخلفی از آنها سربزند که دراین صـورت طبـق قـانون در مورد همـان تخلف بـا آنهـا برخورد می شود و نه بـا اسـمی که بر روی آن شـخص و یـا مؤسسـه گذاشـته شده واینکه بعضـی ها در صورت تخلف این مؤسسات با این نامهای مبارک تخلفات را برگردن روحانیت می گذارند طبـق گفته خودتـان و همـانطور که خودتـان در سؤال آورده ایـد از ضـعف منطق و فکر خودشـان است واگر نه خیلی از افرادی بودند از جنایتکاران با نامهای خیلی مقدس مثل صدام حسـین که نام مبارک امام سوم شـیعیان را نیز یدک می کشد اما دسـتش به خون هزاران انسان مؤمن آلوده است. ویا بعضی از احزاب و گروههایی که در حال فعالیت هستند با نام و پسوندهای اسلامی ولی عملکردهایشـان برخلاـف اسـلام می باشـد واین عملکرد را نمی توان به حسـاب اسـلام و یـا روحـانیت و یـا نظـام اسـلامی گذاشت.

البته در مورد صندوق ها و اماکن که فرمودید این نکته قابل توجه است که بعضی از این نامگذاریها

به خاطر این است که آن مکان با نام مبارکی متبرک شود و چون الفاظ در معانی و معانی درالفاظ متاثرنـد می خواهند شـرافت اسم موجب شـرافت مکان شود مثل اینکه یک منطقه محدود را مخصوص نماز مشخص می کنند و نام مسجد بر آن می نهند تا شرافتی نصـیب آن مکان شود. البته صاحبان صـندوق ها و اماکن بایـد حرمت و احترام نام مقدس را حفظ کنند و هدف خود را الهی نمایند واز آن نام شریف برای رسیدن به هدف الهی مدد جویند. ان شاءا...که اکثر صندوق ها و اماکن از این قبیل باشند.

چه مرجعی جهت جلوگیری از اشاعه فساد در یک جامعه اسلامی مانند ایران وجود دارد؟

پرسش

چه مرجعی جهت جلوگیری از اشاعه فساد در یک جامعه اسلامی مانند ایران وجود دارد؟

پاسخ

از این که در برابر اشـاعه فسـاد در جامعه، به عنوان یک انسان متعهـد و مسؤول، احساس تعهـد و مسؤولیت می کنیـد، خـداوند بزرگ را سپاسگذاریم.

نظـام جمهوری اسـلامی تـاکنون در ربع قرن گذشـته، بـا وجود افرادی هماننـد جنابعالی، که در برابر مسایل پیش آمـده از خود احساس مسؤولیت و تکلیف می کنند، از گردنه های گوناگون و سـنگلاخ های فراوان عبور کرده است. و کماکان مسـیر حیات بخش خود را با همه سختی ها و مشکلات طی می کند.

در خصوص اشـاعه فساد و فحشاء، دلایل گوناگون و فراوانی وجود دارد؛ که عمـده ترین آن، تصـمیم اسـتعمار بر نابودی نسـل جـوان کشور است. در این میـان سوء تـدبیر، و برخوردهـای خشن و ناشـیانه و نـاپخته برخی دلسوزان و مؤمنین، بجـای کـاهش مفاسـد، به گسترش و اشاعه آن کمک می کنـد، و مفسـدین را به دنـده لـج و لجبازی می اندازد، و موجب می گردد که بجای اصلاح از راههای غیر معمول و پیچیده، به اشاعه فساد بپردازند.

کاهش و یا گسترش و افزایش مفاسـد، امری فیزیکی و جرمی حقوقی و قضایی نیست، که براحتی بتوان با برخورد قضایی با آن مقـابله کرد. امری که ابتـدای صـدور فرمـان رهبر معظم انقلاـب، برای مقـابله با تهاجم فرهنگی، و احیاء امر به معروف و نهی از منکر مـدنظر قرار گرفت، و بجای تدبیر کارهای عمیق و تأثیرگذار فرهنگی، به برخوردهای سـطحی و زودگذر فیزیکی پرداخته شد؛ که نه تنها ثمربخش نبود، بلکه در بسیاری از موارد مضّر بود.

گسترش فساد و فحشاء، ریشه در فرهنگ جامعه دارد.

اگر فرهنگ جامعه اصلاح نشود، مفاسد کاهش نمی یابد. و اصلاح فرهنگ، کار سهل و ساده ای نیست؛ و از حیطه توان و قدرت یک نهاد یا سازمان و ارگان، خارج است. اگر بخواهیم فرهنگ را اصلاح کنیم، باید همگان بپاخیزند، و با دانش و بصیرت و بینش عمیق، به اصلاح امور بپردازند. از این که مرتب همدیگر را متهم کنیم، و هر کدام دیگری را در پیدایش وضع موجود مقصر جلوه دهیم، کاری از پیش نخواهیم برد؛ و اندک نیرو و انرژیمان نیز به جای آنکه در اصلاح وضع موجود صرف شود، در مبارزه و مقابله با یکدیگر به هدر خواهد رفت.

اصلاح فرهنگ در یک زمینه خاص، حداقل ده سال و شاید بیشتر، زمان می برد. گاهی ممکن است برای پیدایش یک وضعیت خاص نیم قرن زمان لازم باشد. و قدرت های بزرگ برای رسیدن به اهداف خودشان، چنین راهبردهایی دارند. آنان از حالا برای نیم قرن، و حتّی یک قرن آینده، برنامه ریزی می کنند.

برادر عزیز، جلوگیری از گسترش فساد، یک وظیفه همگانی است. و مصداق نهی از منکر است، و هیچ کس نمی تواند در این خصوص از خود سلب مسؤولیت کند. هر کس باید خودش را بازخواست کند، و بپرسد که برای اصلاح وضع موجود چه کرده ام؟ چند نفر را که به گناه و فساد می خواستند آلوده بشوند، نجات داده ام؟ چقدر تلاش می کنیم که از پیدایش فساد جلوگیری شود، تا مجبور به مقابله با فساد نشویم؟ بسیاری از ما ظواهر فساد را می بینیم، ولی به علل و عوامل آن توجه نمی کنیم. برای ریشه کنی فقر

که ریشه فساد است، چه کرده ایم؟ و چه می کنیم؟ و هر کدام از ما در این زمینه، چه نقشی می توانیم ایفا کنیم؟ بنابراین اولین وظیفه، وظیفه افراد جامعه است. تک تک افراد باید احساس مسؤولیت بکنند، و به صرف اینکه خودشان مشکل ندارند، نمی توانند از خود سلب مسؤولیت کنند. وباید بدانند اگر چه ممکن است که در حال حاضر احساس کنند از تبعات و عوارض فحشاء و منکرات جامعه در امان هستند، ولی ممکن است روزی گریبان آنان و فرزندانشان و ... را بگیرد. پس علاج واقعه را قبل از وقوع باید کرد. مضاف بر این احساس خطر، سالم سازی محیط در ابعاد مختلف، یک وظیفه همگانی دائمی است، که هیچ گاه نباید فراموش شود.

در مراحل بعدی، دستگاههای امنیتی، اطلاعاتی، انتظامی و قضایی، در برابر اشاعه فحشاء مسؤولیت جدّی دارند. ودستگاه قضایی، یکی از وظایف مهمش، پیشگیری از وقوع جرم است؛ نه فقط مجازات مجرم. این کار ساده ای است. پیشگیری مهم است. دستگاه های دولتی، نیروهای انتظامی و نظامی، همه و همه در تلطیف فضای جامعه، و کاهش مفاسد، و پیشگیری از وقوع فحشاء و منکرات، مسؤول هستند. و باید با نهایت جدّیت و تلاش و پشتکار، به آن بپردازند. ستادهای احیاء امربه معروف و نهی از منکر، قوه قضائیه، و نیروی انتظامی، برای جلوگیری از اشاعه فحشاء مسؤولیت مستقیم دارند.

روحانیت و دستگاههای تبلیغاتی و فرهنگی، صدا و سیما، مطبوعات، انتشاراتی ها، و سایر دستگاهها و بخشهایی که به نحوی به فعالیت های فرهنگی، هنری، و حتی ورزشی می پردازند، در این قبال مسؤولیت دارند.

دستگاههای متولّی امر آموزش و پرورش و

تحقیق، وظیفه دارند که به نحو مطلوب، به آموزش موارد فوق به روش صحیح، اقدام نمایند. و نیز برای پر کردن اوقات فراغت آنان، با همکاری و همیاری سایر دستگاهها برنامه ریزی کنند.

فقدان یک برنامه ریزی مشخص، برای پر کردن اوقات فراغت و بیکاری و پرسه زدن بی هدف جوانان درکوچه و خیابان به گسترش مفاسد کمک می کند. و حال آنکه اگرنیرو و انرژی متراکم جوان در میادین و عرصه های گوناگون مصرف بشود، در راههای ناصواب مصرف نخواهد شد.

امید است که همه دستگاههای ذکر شده فرهنگی، آموزشی، امنیتی، نظامی، انتظامی، ورزشی، و تک تک افرادجامعه، در قبال این مسأله احساس مسؤولیت و تکلیف بکنند. و فضا و بستر جامعه رابرای رشد فضیلت ها، و محو رذیلت ها، مهیا سازند.

چرا ژاپنی ها بتوانند خانه های ضد زلزله بسازند و ما مسلمانان نتوانیم؟ چرا در زلزله کرمان این همه مسلمان را از دست دادیم، ولی این همه در ژاپن زلزله می آید، یک نفر هم نمی میرد؟

پرسش

چرا ژاپنی ها بتوانند خانه های ضد زلزله بسازند و ما مسلمانان نتوانیم؟ چرا در زلزله کرمان این همه مسلمان را از دست دادیم، ولی این همه در ژاپن زلزله می آید، یک نفر هم نمی میرد؟

پاسخ

خوشحالیم به عنوان مشاوری امین، لحظاتی به مباحثه و مشاوره با شما دختر نوجوان خوب و عزیز و سلیم النفس بپردازیم.

یکی از دانشمندان می گوید : "من از موفقیت بیم دارم، زیرا موجب رکود و عدم تحریک من می شود." (۱)

دانشمند دیگری می گوید : "در دنیا تنها کسی موفق می شود، که به انتظار دیگران ننشیند، و همه چیز را از خود بخواهد." (۲)

قرآن کریم می فرماید : "انسان حاصل تلاش خودش را درو می کند." (۳)

از آنچه بیان شد حتماً متوجه شدی که رمز موفقیت و پیروزی علاوه بر اعتماد به نفس و پشتکار، سعی و تلاش است.

هر ملت و قومی که تلاش و کوشش کند، به نسبت زحمت و کار خویش از مواهب طبیعت بهره مند خواهد شد، و در برابر قهر طبیعت به مقابله و مبارزه خواهد پرداخت.

همه انسانها طالب موفّقیّتند، و جوانان بیش از دیگران طالب آنند. ولی باید دانست که موفقیت و رسیدن به هدف، مرهون تلاش و کوشش، و تحمل مشکلات و رنجهای زندگی است.

زمانی که همه چیز بر ضد انسان است، اگر آدمی خود را با شرایط نامطلوب سازگار نماید، معنای موفقیت را تجسّم عینی بخشیده است. رضایت درونی ناشی از موفقیت در یک مرحله، فرد را برای صعود به مرحله ای دیگر آماده می کند؛ علاوه بر آن که کسب موفقیت در یک جنبه زندگی، برسایر جنبه ها نیز اثر

گذاشته، روح اعتماد شخصی را افزایش داده، گسترش تلاش و فعالیت و موفقیت ها را به دنبال خواهد داشت. بنابراین اگر برخی جوامع و کشورها مثل ژاپن، موفقیت هایی در مهار زلزله و سایر زمینه ها بدست آورده اند، مرهون تلاش، پشتکار، جدیت فراوان، و افزایش ارزش و قداست کار بوده است.

باید کار و تلاش بالاترین ارزش را در جامعه اسلامی به دست آورد، تا آن جامعه پیشرفت کند؛ و گرنه موفقیتی حاصل نخواهد شد. این کار و تلاش و ارزش داشتن آن، باید عمومیت داشته باشد، و همه تلاش کنند، و برای کار ارزش قائل بشوند؛ و اگر فقط عده اندکی تلاش کنند، موفقیت عمده حاصل نخواهد شد. مسلمانان در قرنهای سوم و چهارم هجری بزرگترین تمدن جهانی را ساخته اند، چون همراه با ایمان و اعتماد به نفس، برای کار و تلاش و جدیت بسیار ارزش قائل می شده اند. ولی پس از آن که به تجمل گرایی و تنبلی و ...سوق پیدا کردند، از کاروان پیشرفت و تمدن عقب ماندند.

مهین خانم، رمز موفقیت، تلاش و کوشش جمعی جوامع است، نه ایمان و اعتقاد خالی؛ اما اگر انسانهای مؤمن اهل کار و تلاش باشند، میزان موفقیت آنان بیش از انسانهای غیر مؤمن خواهد بود؛ زیرا از حمایت های الهی و معنوی نیز بهره مند خواهند شد، و شکست های احتمالی آنان را کمتر به شکست و ناامیدی سوق خواهد داد.

بنابراین اگر بخواهیم صاحب کشوری پیشرفته و متمدّن بشویم، باید با توکل و اعتماد به ذات اقدس الهی، و ایمان و باور دینی، و تلاش جمعی و خستگی ناپذیر، به تحصیل دانش و فن بپردازیم؛ و

فرصت های گرانقدر و گرانبهای خویش را در راه فراگیری علم و تکنولوژی مصروف سازیم؛ و از اندوخته های علمی خویش در جهت پیشبرد هر چه بیشتر امور، و بهبود شرایط زندگی و رفاه و آسایش جامعه استفاده کنیم، و از خودخواهی و تنبلی و کسالت خودداری ورزیم؛ و جامه رخوت و سستی را بدور افکنم.

اگر می خواهید بدانید ژاپن چگونه ژاپن شده است، این کتاب را بخوانید : "اسلام درژاپن"، نوشته مسیح مهاجری.

منابع و مآخذ :

۱. در جستجوی خوشبختی، لرد آویبوری، ترجمه ابوالقاسم پاینده،ص۱۲۸

۲. همان

"لیس للانسان الاماسعی" : سوره طور، آیه ۳۹

علت نفوذ نیروهای بیگانه و ضد انقلاب در بدنه های بسیج و سپاه و نهادهای انقلابی و پست های دولتی چیست؟

پرسش

علت نفوذ نیروهای بیگانه و ضد انقلاب در بدنه های بسیج و سپاه و نهادهای انقلابی و پست های دولتی چیست؟

پاسخ

از جمله روشهای دشمن برای ضربه زدن به نظام جمهوری اسلامی ایران، نفوذ دادن افراد ضد انقلاب به بدنه نظام می باشد. به منظور جلوگیری از نفوذ این افراد به بدنه نظام، تدابیری اندیشیده شده است. بطوری که در گزینش و انتصاب در دستگاههای حکومتی، ضوابط و مقرّراتی وجود دارد، که می تواند از نفوذ افراد وابسته و ضد انقلاب جلوگیری کند.

با همه این قوانین وتدابیری که جهت جلوگیری از نفوذ افراد ضد انقلاب به بدنه نظام وجود دارد، باز هم ممکن است کسانی باشند که از این فیلترها بگذرند. در اینجا بحمدا... وزارت اطّلاعات، وسربازان گمنام و مخلص امام زمان(هستند، و آنها را شناسایی خواهند کرد. و در صورت اطّلاع، لازم است به مراتب ذیربط گزارش داد.

البته باید توجه داشت که عدّه ای هم می خواهند که مردم را نسبت به مسؤولین نظام، بسیج، سپاه، و ارتش بدبین کنند. و این نیز یکی دیگر از ترفندهای دشمن است، که باید نسبت به آن هوشیار بود. بحمدا... به فرموده رهبر عزیزمان در حال حاضر مسؤولین اصلی نظام، اعم از سران سه قوّه، و مسؤولین رده بالای نظام، انسانهای مؤمن و خوبی هستند.

در جایی دیگر رهبر معظم انقلاب می فرمایند : "وجود نیروهایی که بتوانند برای این ملّت و این کشور، و برای هرفعالیت

سازنده و حیاتی در این مملکت، امنیت بوجود بیاورند، برای هر ملّتی مثل آب و هوا ضـروری است. عدّه ای می خواهند اینها را انکار کنند. نیروهای نظامی و انتظامی،

و بسیج عمومی مردم ما، مؤمن و با اخلاصند، و به عنوان پشتوانه ای که هیچ خدشه ای در آن راه ندارد، محسوب می شوند. نیروهای نظامی با اخلاص ما در سپاه و ارتش، الحمدا... کم نیستند. اینها سازمانهایی مبتنی بر ایمانند. در این بحثی نیست." (۱)

منابع و مآخذ :

۱. پرسش و پاسخ از محضر مقام معظم رهبری،ص۳۷۸

این قانون چه قانونی است که این همه دزد، معتاد و پسر و دختر فراری است، چرا به اینها رسیدگی نمی کنند؟

پرسش

این قانون چه قانونی است که این همه دزد، معتاد و پسر و دختر فراری است، چرا به اینها رسیدگی نمی کنند؟

پاسخ

برای مقابله با نابسامانی های موجود و پیشگیری از جرم و جنایت، همه باید همّت کنند و این که من و شما به گلایه و شکوه برخیزیم که چرا چنین است و چنان است، دردی را دوا نمی کند و البته نمی خواهم بگویم که نباید گفت، بلکه می گویم گلایه کردن کافی نیست، باید از مسؤولان گلایه کرد، از آنان بازخواست و مطالبه کرد، تا گزارش دهند که برای تربیت نسلی پاک و طاهر و مطلوب و پیشگری از آسودگی و تباهی و فاسد شدن آنها، چه کرده اند و چه می خواهند بکنند، اما در کنار این مطالبه و بازخواست، خود نیز هر کدام به تنهایی و با کمک دیگران، وظیفه ای سنگین داریم؛ اگر هر کدام از ما (مثل شما برادر عزیزی که درد دل کرده ای و با سوز و گداز گلایه ای کرده ای)، تصمیم بگیریم از همین الآن تا سال آینده یک تا دو نفر را که از مسیر درست منحرف شده و به سوی تباهی و گمراهی در حرکت است، به سوی فلاح و رستگاری هدایت کنیم، فکر می کنی تا سال آینده چند نفر هدایت خواهند شد؟

مشکل بزرگ ما این است که فقط گلایه می کنیم، هدایت کار سختی است. ما انتظار داریم که سوت بزنیم، همه جمع بشوند و به ستون یک بایستند و منتظر صدور فرمان باشند، ولی هدایت این گونه نیست. خداوند به پیامبر خودش می گوید : "ادع الی سبیل ربک

بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالّتی هی احسن" (مردم را با دلیل و برهان و موعظه نیکو و زبان نرم و لیّن و دلیل روشن و نیکو) به سوی حق و حقیقت رهنمون باش. آیا کسانی که به امربه معروف و نهی از منکر می پردازند، کمر به خدمت به خلق هم بسته اند، و مصمم هستند به آنان خدمت کنند؟ پیامبر اسلام(وقتی متوجه می شود سرراهش خار ریخته نشده است، می پرسد چرا؟ می گویند آن فردی که هر روز سر راه شما خار می ریخت، مریض شده و در منزلش در بستر افتاده است و امروز نتوانسته خار بریزد. پیامبر(نفرمود "الحمد الله" خدا او را به جزای عمل بدش رساند، فرمود برویم از او عیادت کنیم. او از خجالت آب شد و مسلمان شد. آیا حق جویان و حق طلبان این چنین رفتار می کنند و بعد گلایه می کنند که چرا بعضی منحرف و فاسدند؟ اگر جوان فاسدی را بازداشت و دستگیر کردیم و کتکش زدیم و تنبیهش کردیم، خوشحال می شویم یا ناراحت؟! آیا وقتی شنیدیم بازداشت شده، برای آزادی او تلاش می کنیم؟ اگر در مرحله اول آزادش کردیم و پس از خروج او را امر و نهی کردیم، با توجه به این که مدیون ماست، باز هم اطاعت نخواهد کرد. البته اگر خودمان بازداشت کنیم و خودمان آزادش کنیم، خیر. ولی اگر به نحوی گرفتار شده و ما برای نجات او تلاش کردیم و زمینه اصلاح را برای او فراهم ساختیم، اصلاح خواهد شد. چه بسیار دختران و پسران نوجوان و جوانی که با برخوردهای نادرست والدین

و دیگر افراد، از مسیر درست خارج شده اند و به ورطه گناه و معصیت کشانده شده اند.

دوست عزیز، دل ما نیز همانند تو از وجود این معضلات به تنگ آمده، ولی چاره آن در همّت عمومی است، همه باید همّت کنند. دولت و مسؤولان و مردم و خانواده ها و مراکز آموزشی و فرهنگی، هم باید دست به دست هم بدهند و برای کاهش آلام و دردهای نسل جوان، کاهش فقر کاهش بیکاری، ایجاد مسکن و شغل، رواج زندگی های ساده و ازدواج های آسان و ... تلاش بکنند. حداقل من و تو که با همدیگر مکاتبه می کنیم، می توانیم چنین تصمیمی بگیریم و در حدّی که توان داریم، خودمان اقدام کنیم و هر آنچه می توانیم از توان دیگران نیز بهره مندگردیم و آنها را نیز به میدان بیاوریم. پس به پیش برای ایجاد جامعه ای سالم و کاهش آلودگیهای اجتماعی.

از خداوند بزرگ و ارواح مطهر امامان معصوم(وسید و سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین (که این ماه، ماه اوست و او بزرگترین اصلاحگر تاریخ بشریت است و با نثار خون خودش، مسیر منحرف تاریخ را اصلاح کرد و به مسیر درست و حقیقی هدایت کرد و از روح پاک ولی نعمت خودمان، امام رئوف و مهربانمان، حضرت علی بن موسی الرضا(، استمداد می طلبیم که ما را دراین راه پرفراز و نشیب و سخت و مشقّت بار، یار و یاور باشند.

امیدواریم دستگاههای امنیّتی و قضایی نیز بیش از پیش در جهت پاکسازی جامعه از این عناصر ناپاک، همّت بگمارند و البته ما نیز می توانیم با توجه دادن افکار عمومی

و درج مطالب و مقالاتی در رسانه های گروهی و مجلات و مطبوعات، آنان را به انجام وظایف و مسؤولیتهایشان ترغیب و تحریض نماییم.

موضوع پرسش: ۱. آزادی : تساوی حقوق برای همه دستگیری از مظلومان جامعه، کاهش اختلاف طبقاتی ۲.اقتدار : استقلال، رسیدن به قله های علم ۳. سعادت : معنویت، رفاه، امنیت

اشاره

کدامیک از این آرمان ها نسبت به قبل از انقلاب بیشتر محقق شده است؟

پرسش

موضوع پرسش: ۱. آزادی : تساوی حقوق برای همه دستگیری از مظلومان جامعه، کاهش اختلاف طبقاتی ۲.اقتدار : استقلال، رسیدن به قله های علم ۳. سعادت : معنویت، رفاه، امنیت

کدامیک از این آرمان ها نسبت به قبل از انقلاب بیشتر محقق شده است؟

پاسخ

برای تحقق آرمانهای فوق در طول سالهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در دولتهای متعدد تلاشهای فراوانی صورت گرفته است ولی متأسفانه علل و عوامل بسیار زیادی دست به دست هم داده است تا این آرمانها نمود و بروز نیابد، به گونه ای که امروز بسیاری از مردم وعوام و جوانان نمی توانند این آرمانها را لمس و درک کنند.

امروزه همه افراد به راحتی به همه مسؤولات کشور اعتراض و انتقاد می کنند و حتی کسانی که دم از نبود آزادی می زنند اگر اندکی تأمل کنند، می فهمند که اگر آزادی نبود، چگونه اعلام عدم آزادی می کردند. چگونه می توان درک کرد که آزادی بیان وجود نداشته باشد، ولی برخی بیان کنند که آزادی بیان وجود ندارد. اگر آزادی بیان وجود نداشت، چگونه نبود آزادی را اعلام می کنند. در انتخابات آزادانه شرکت کنند و گاهی ملت ایران با حضور خودشان پای صندوقهای رأی، شگفتی می آورند. در حالی که بسیاری از خارجیها و بسیاری از مسؤولان و مردم تصوری خاص از انتخابات دارند، ولی به ناگاه متوجه می شوند کس دیگری غیر از آن کس که تصور می کردند، رأی آورد. خلاصه این که آزادی موجود ما نسبت به آنچه در قبل از انقلاب وجود داشت، اصلاً قابل مقایسه نیست. در آن زمان چنان جوّ پلیسی و ارعابی حاکم

بود، که حتی اعضای یک خانواده هم نسبت به یکدیگر اعتماد نداشتند و هر کدام تصور می کرد دیگر اعضای خانواده عضو ساواک (سازمان اطلاعات و امنیت کشور) هستند. در آن زمان می گفتند : "دیوار موش داره، موش گوش داره" یعنی حتی در جایی که هیچ کس نیست هم اطمینانی نیست و ممکن است در داخل دیوارها دستگاههای جاسوسی باشد و کنایه از این که نباید اطمینان کرد و حرف زد و اگر بدگویی بشود، بالاخره عوامل رژیم کشف کرده و فرد را مجازات (زندان، اعدام، شکنجه و ...) می کنند.

البته اگر چه هم اکنون در کشور آزادی در حدّ مطلوبی قرار دارد، ولی برخی علل و عوامل احساس عدم آزادی را در اذهان ایجاد می کند. فقر فرهنگی، عدم اعتماد به مسؤولان و رواج شایعه و ... موجب می شود احساس عدم آزادی را در افراد بوجود آورد؛ به عنوان مثال، هر چند تاکنون در طول ۲۵ سال حاکمیت جمهوری اسلامی، هیچ کس به دلیل عدم شرکت در انتخابات

مؤاخذه نشده است، ولی هنوز هم عده ای می گویند برای این که شناسنامه مان مهر انتخابات بخورد و در موقع گرفتن کوپن، اخذ دفترچه آماده به خدمت، گزینش و استخدام در ادارات مؤاخذه نشویم، در انتخابات شرکت می کنیم و حال این که تاکنون در طول انتخابات گذشته عده ای شرکت نکرده اند و تنها با آنان برخوردی نشده، بلکه حتی چنین حرفی نیز در بین مردم رواج نیافته است.

در خصوص عدالت اجتماعی و کاهش شکاف و تضاد طبقاتی، برخی اقدامات خوب و زیربنایی صورت گرفته است، ولی از آرمان خیلی عقبیم. از جمله

طرحهای زیربنایی که برای تحقق عدالت اجتماعی و استفاده مردم از امکانات دولت صورت گرفته است، می توان به این موارد اشاره کرد : پرداخت مستمری به روستائیان ۶۰ ساله ناتوان از کار، سرپرستی زنان فاقد سرپرست خانواده سرپرستی از کودکان بی سرپرست، برق رسانی به تمام روستاهای بالای ۲۰ خانوار احداث جاده برای روستاها، بهره مند ساختن روستاییان از آب آشامیدنی سالم و بهداشتی و امکانات مخابراتی و ارتباطی و بهداشتی و خودکفایی در تولید محصولات غذایی و غلّات و بی نیازی از واردات مواد غذایی (گوشت، لبنیات، گندم و ...) اما متأسفانه در اثر شکاف طبقاتی، به دلیل سوءاستفاده از فرصت طلبان از موقعیت انقلابی و جنگی، برخی از افراد یک شبه راه صد ساله پیمودند و از فقر و فلاکت به یکباره به ثروت و مکنت و ... رسیدند. کارنامه نظام ما متأسفانه در بعد عدالت اجتماعی و کاهش فقر و کاهش تضاد در شکاف طبقاتی، خیلی درخشان نیست.

در بعد معنوی نیز گامهای بلندی برداشته شده است. تمامی مراکز فساد و بی بند وباری و منحرف که بطور رسمی و قانونی به اعمال منافی عفت و سلامت جامعه مشغول بودند، برچیده شد و بسیاری از زمینه های مفاسد و گناهان از میان رفت؛ ولی با توجه به تهاجم وسیع دشمن غدّار، افزایش فاصله فقر و غنی (فقیر و ثروتمند)، افزایش غیرمتعادل جمعیت و در نتیجه افزایش بیکاری، افزایش سن ازدواج و ... ، موجبات برخی ناهنجاریها و معضلات اجتماعی فراهم شده و میزان علاقه مندی و پای بندی به معنویات کاهش یافته است.

در یک جمع بندی می توان ادعا کرد که نظام جمهوری

اسلامی در همه ابعاد و آرمانهای مطرح شده توفیقات بزرگی داشته است و گامهای بلندی برداشته و اقدامهای اساسی و زیربنایی فراوانی به شهر رسانده است، که در آینده آثار آن مشخص خواهد شد. ولی از سوی دیگر شاید بتوان گفت نظام مقدس جمهوری اسلامی در تحقق آرمان آزادی و آزادی خواهی، نسبت به استقلال اقتصادی و کاهش تضاد طبقاتی و افزایش معنویّت، موفقتر بوده است. البته این نکته نیز حائز اهمیت است که آرمانهای فوق در سالهای اولیه پس از اتمام دوران تحمیلی، تجمل گرایی و ثروت اندوزی و حبّ ریاست و جاه و مقام و مظاهر دنیوی بیشتر ارزش یافتند و ارزشهای معنوی کمرنگتر شدند و به عبارت دیگر ارزشها تغییر یافتند و ارزشهای مادی که در سالیان اولیه پس از پیروزی انقلاب غیر مقدس بودند، تقدس یافتند و در صفوف و طبقات گوناگون، اصل واساس رسیدن به این ارزشها مطرح شد. در سالهای اولیه زندگی تجمّلی ضد ارزش بود، ولی از سال ۶۷ به بعد به مرور زمان نه تنها زندگی ضد ارزش نبود، بلکه تلاش برای رسیدن به آن و کسب امکانات رفاهی و تجمّلی و اشرافی ارزش شد. امید می رود با همت نسل پویا، پرتحرك، با نشاط، شاداب و حق گرا، این آرمانها هر چه بهتر و کاملتر جامه تحقق بپوشد. انشاءا...

ایام به کام و توفیقت در جهت اهداف متعالیت افزون باد.

موضوع پرسش: ۱. آزادی : تساوی حقوق برای همه، دستگیری از مظلومان جامعه، کاهش اختلاف طبقاتی ۲.اقتدار : استقلال، رسیدن به قله های علم ۳. سعادت : معنویت، رفاه، امنیت

اشاره

مشکلات فراروی انقلاب در دستیابی به این آرمان ها چیست؟

پرسش

موضوع پرسش: ۱. آزادی : تساوی حقوق برای همه، دستگیری از مظلومان جامعه، کاهش اختلاف طبقاتی ۲.اقتدار : استقلال، رسیدن به قله های علم ۳. سعادت : معنویت، رفاه، امنیت

مشکلات فراروی انقلاب در دستیابی به این آرمان ها چیست؟

پاسخ

قبل از این که در خصوص مشکلات فراروی دستیابی به آرمانهای ذکر شده، مطالبی را مطرح کنیم، لازم می دانیم در خصوص آرمانهای مطرح شده، توضیحی به عرض شما دوست عزیز برسانیم.

در اسلام تساوی حقوق برای همه وجود ندارد. اسلام اصل عدالت را مطرح کرده است. جامعه اسلامی جامعه ای برابر نیست، جامعه ای متعادل و عدل گونه است و یکی از تعاریف عدل که در خصوص خداوند مطرح شده، این است که خدای متعال به

بنـدگان خودش افاضه فیض می کنـد، به قـدر اسـتطاعت و توانایی و ظرفیت وجودی شان بنابراین در جامعه انسانی، هر کدام از بنـدگان خـدا بایـد متنـاسب بـا ظرفیت اسـتعداد، توانایی و نیازهای ضـروریش و بر حسب تلاشـی که انجام می دهـد، از حقوق انسـانی و مزایـای مـادی و زنـدگی متناسب برخوردار گردد. خـدای بزرگ می فرمایـد : "وکـذلک جعلناکم امّةً وسـطاً لتکونوا شهداء علی الناس"(۱) (ما شـما را امت وسط (متعادل) آفریدیم، تا برای سایر مردم الگو و اسوه باشـید.) نفرموده است شما را با یکـدیگر برابر قرار دادیم. در آیه دیگری می فرمایـد : "لقـد ارسـلنا رسـلنا بالبینـات وانزلنـا معهم الکتـاب و المیزان لیقوم النـاس بالقسط..."(۲) (پیـامبران را بـا ادله و معجزات فرسـتادیم و بر آنـان کتـاب و میزان عـدل نـازل کردیم، تا مردم براستی و عـدالت گرایند و پیامبران در میان مردم قسط و عدل را برپا

دارنـد و بـا متجاوزان و ظالمان با شـدت برخورد نماینـد.) بنابراین جامعه اسـلامی جامعه عـدل است. و پیامبر و امامان و رهبران دینی تلاش می کننـد عدالت را در جامعه پیاده کنند و به اعتقاد برخی از نویسـندگان، امیرالمؤمنین علی(، به دلیل شدت عملی که در اجرای عـدالت نشان داد، در محراب به شـهادت رسـید "قُتِلَ علیٌ فی محرابه لشـده عدله" (۳) البتـه در بخش دیگری که شما برادر بزرگوار اشاره کرده ای (دسـتگیری از مظلومان و کاهش اختلاف طبقاتی)، در راستای اجرا و تحقق عدالت اجتماعی است، که باید

با همه وجود برای تحقق آن تلاش کرد.

آنچه شما برادر عزیز و ارجمند اشاره کرده ای، سه هدف اصولی و اساسی انقلاب اسلامی است، که در شعار "استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی" تبلور یافته بود. استقلال در ابعاد سیاسی، فرهنگی و علمی و اقتصادی و آزادی یعنی برخورداری همه افراد جـامعه از حقوق فردی و اجتمـاعی و دینی و انسـانی. و جمهوری اسـلامی همـان نهـاد و سازمـانی است که معنویّت و عرفـان را تضمین می کند.

همه مردم کشور، بخصوص نسل جوان و پر انرژی، باید برای رسـیدن به این اهداف، از همه پتانسـیل و توان و استعداد خودشان اسـتفاده کنند. بدون شک هر کشوری که به مدارج عالی تعالی و پیشرفت رسیده است، مرهون تلاش و کوشش خستگی ناپذیر جوانانش بوده است. و اگر کشوری عقب مانده و فقیر و وابسـته باقی مانده است، از سستی و تجمل گرایی وتنبلی و رفاه زدگی و ... جوانانش ریشه گرفته است. جوان امروز باید با همّت عالی که دارد، از پله های پیشرفت و تعالی با سرعت

محیرالعقول بالا رود و جوان ایرانی بـدون شک از این توانایی و اسـتعداد برخوردار است و در عرصه های گوناگون، خودش را نشان داده است.

دوست عزیز نوجوان و فهیم من، مجتبی جـان، قطعاً خوب می دانی که اولین گـام برای پیشـرفت کشور و جـامعه، کسب علم و دانش و تکنولوژی و اسـتقلال علمی است. مادامی که به بیگانگان نیازمند باشـیم، در عرصه های مختلف پیشرفت نخواهیم کرد و همچنان وابسـته باقی خواهیم مانـد و حتماً بخوبی آگاهی که عمده ترین مشـکل در راه رسـیدن به این هدف مقدس، تنبلی و خمودی است. جوان دانش آموز و دانشـجو و اسـتاد ... بایـد از تنبلی و رکود خارج شونـد و با رعایت به پیش روند، و دانش را در هر نقطه عالم که باشد با همّت و تلاش به چنگ آورند. این یک وسـیله مهم است و تخلّف از آن جرم و گناهی نابخشودنی و به فتوای امام که در کتابهای درسـی نیز درج شـده است، اگر دانش آموزان در مـدارس درس نخواننـد، حرام است. آنان باید معلمـان خود را وادار به کار و تلاش کننـد. هزینه های زیادی برای دانشـمند شـدن آنان مصـرف می شود، و وزارت آموزش و پرورش از عریض و طویل ترین سازمانهای کشور، که امر مقـدس تعلیم و تربیت به عهـده او گذاشـته شـده است. دانش آموز و دانشـجو بایـد بداننـد درس خوانـدن و کسـب دانش و آگـاهی (نـه امتحـان و نمره آوردن و مـدرک گرفتن و دانشـگاه رفتن، و مدرک گرفتن و حقوق گرفتن) ، وظیفه و تکلیف است و درس نخواندن حرام و گناه و از بزرگترین گناهانی است که

مرتکب آن باید در پیشگاه همه مسلمانان پاسخگو باشد. چرا که سرمایه ملت، مشغول تحصیل شده است. باید فکر بکند اگر درس نخوانـد، آیا خواهـد توانست در عالم واپسین پاسخ ملّت را بدهـد؟! معلمان نیز این چنین هستند، بایـد آنها نیز با جدّیت تلاش کنند و دانش آموزانی باسواد بارآورند و نیز استادان دانشگاهها و ...

وظیفه دوم بهره برداری از دانش و فنـون است. اگر همه کسانی که درس خوانـده انـد و چیزی یـادگرفته انـد و در گوشه ای از کشور مشغول کار شده اند، از آنچه فرا گرفته اند برای خدمت استفاده کنند و دانش و بینش خودشان را بکار ببندند و با دقت و هوشیاری بصورت فعّال وارد عرصه کار و فعالیّت و تولیـد و... بشونـد، بـدون تردیـد گامهای بلنـدی در جهت رشـد و تعالی کشور و ملّت برداشته خواهـد شـد. ولی اگر به دنبال راحت طلبی و رفاه باشـند و هر کس بخواهد کار راحتی داشته باشد و از کارهای سخت و طاقت فرسا فرار کند و روز بگذراند و ساعت تمام کند و آخر روز و ماه حقوقی دریافت کند خواه کار مثبتی کرده باشـد و خواه نه، اگر بجای کار و تولیـد و افزایش دانش و آگاهی و ارائه خدمت به مردم و راه اندازی کارهای دیگران و رفع موانع از کارهـای دیگران، تجمـل پرستی، رفـاه طلـبی، عیش و عشـرت و خوشگذرانی و حیف و میـل و بریز و بپـاش و ... حاکمیت یابد، این از مشکلات و موانع پیشرفت و توسعه حقیقی و مانع تحقق آرمانهای مقدسمان خواهدبود.

بنابراین مانع دوم بی عملی و تنبلی در کار و فرار از

کـار و تلاش و سـستی و رکود در میـدان کـار و تولیـد است. عامـل دیگری که در پیشـرفت و تعالی جامعه و وصول آرمانها و اهداف بسـیار نقش دارد، صداقت و اخلاص در گفتار و عمل است. اگر اعضای جامعه بخصوص اندیشـمندان و تحصـیل کرده ها و رهبران دینی و سیاسـی و اجتماعی و فرهنگی، و دانش آموزان و دانشـجویان و طلاب جوان به دنبال افزایش دانش و بینش باشـند و آنچه را فراگرفته اند نیز بکار بگیرند، ولی با هدفی غیرعادلانه و غیرخدایی و برای رسیدن به مطامع دنیوی و مقامات و منـاصب کسب و ثروت و جاه و مقام، متأسـفانه شـکاف و اختلاف طبقاتی افزایش خواهـد یافت و به مصـداق"هر آنکه با چراغ آیـد گزیـده تر برد کالا"، آنهایی که اهل فهم ودرک هسـتند، از دانش و آگاهی خودشان، در جهت مقاصـد شـیطانی اسـتفاده خواهنـد کرد. عالم شـده انـد و به علم خودشان هم عمل می کننـد، ولی بقصد ریا و خودنمایی و افزایش ثروت و مکنت و ... ؛ این افراد متأسـفانه ضـربه های سـنگینی به جامعه وارد می کنند. امامان معصوم(و پیامبر بزرگوار اسلام(و رهبران دینی و اصولاً جامعه اسـلامی و انسانی از دو قشر لطمه دیده است : عالمان بی پروا و جاهلان مقدس مآب.(۴) سیدالشهدا(و یاران باوفایش را در کربلا عالمانی چون عمرسـعد و ... و جاهلانی چون لشـکر کوفه، به شـهادت رساندند. عمرسـعد قتل امام را وسیله رسیدن به بهشت معرفی کرد و جاهلان که بهشت را می طلبند، تصور می کنند به بهشت می روند.

پس برادر عزیز و ارجمند، سه گام اصلی و اساسی

برای وصول به آرمانها را "۱.کسب دانش، ۲.کار و فعالیت ، ۳. اخلاص در عمل" می دانیم. و بزرگترین مشکلات و موانع تحقق آرمانهای مقدسمان، در "۱. جهل و ناآگاهی، ۲.تنبلی و رخوت، ۳.فقدان خلوص" ست.

به امید آن که شما جوانان در رسیدن به این آرمانها موفق باشید.

منابع و مآخذ :

۱. سوره مبارکه بقره / آیه ۱۴۳

۲. سوره مبارکه حدید / آیه ۲۵

۳. بیست گفتار، شهید مطهری گفتار اول و دوم

جهت اطلاع بیشتر رجوع کنید به جاذبه و دافعه علی(، نوشته استاد شهید مرتضی مطهری

به نظر نگاه شما مسؤولان به قشر دانش آموز چگونه است؟

پرسش

به نظر نگاه شما مسؤولان به قشر دانش آموز چگونه است؟

پاسخ

البته در واقع، این سؤال را بایـد مسؤولان مورد نظر جنابعالی، پاسخ دهند. ولی شاید بتوان گفت که برداشت کلّی جامعه از قشر دانش آموز، به این صورت است که دانش آموزان عزیز جامعه ما، که عمـدتاً نسل نوجوان و جوان کشور را تشکیل می دهند، از بهترین زمان عمر خود برای تحصیل علم استفاده می کنند. و در این دوران، علاوه بر آشنایی با علوم مقدماتی و کلّی، برای ادامه تحصیل در دانشگاه، و بدست آوردن تخصّص در رشته های مختلف، آمادگی لازم را بدست می آورند.

شرکت در مسابقات علمی، المپیادها، ارائه طرحهای علمی و پیشنهادات مفید برای اصلاحات آموزشی، فعالیتهای ورزشی، مذهبی، سیاسی، و اجتماعی، نیز از جمله کارهای مفید و بسیار مؤثر در این دوران است، که دانش آموزان گرامی می توانند به آن اقدام نمایند.

موفق باشید.

سخن شما با مسؤولان در بیان تحقق آرمانهای انقلاب چیست؟

پرسش

سخن شما با مسؤولان در بیان تحقق آرمانهای انقلاب چیست؟

پاسخ

ما هم مثل بقیه مردم، آنچه از مسؤولان کشور، در بیان تحقق آرمانهای انقلاب انتظار داریم، اینست که از تمام امکانات و ظرفیّت و توان کشور، و موقعیت حسّاس و مهمّی که بدست آنهاست، برای خدمت به مردم استفاده کنند، از اختلافات گروهی و سیاسی پرهیز کنند، پُستهای کلیدی و اجرائی کشور راتبدیل به پُستهای سیاسی نکنند، به فکر تأمین زندگی مردم، و رفع مشکلات معیشتی قشرهای کم درآمد باشند، با برنامه ریزی صحیح، عدالت اسلامی را در جامعه به اجرا درآورند، و معضلات فرهنگی و اعتقادی نسل جوان را برطرف نمایند. و در یک کلمه بدنبال اجرا کردن سیاستهای کلّی نظام باشند، که مقام معظم رهبری تنظیم و ابلاغ فرموده اند. و برای اطّلاع بیشتر از آن، می توانید به روزنامه های رسمی کشور مراجعه نمایید.

موفق باشید.

افرادی که ولایت را قبول ندارند، و افکار و سخنان باطل خیلی زود روی آن ها اثر می گذارد;وظیفه ما در برابر این افراد چیست و آیا امر و نهی در آن ها اثری خواهد داشت یا نه

پرسش

افرادی که ولایت را قبول ندارند، و افکار و سخنان باطل خیلی زود روی آن ها اثر می گذارد;وظیفه ما در برابر این افراد چیست و آیا امر و نهی در آن ها اثری خواهد داشت یا نه

پاسخ

تردیدی نیست که از جمله مسئولیت های مهمّی که اسلام به عهده پیروان خود گذاشته هدایت و ارشاد افراد گمراه و جاهل است و اساساً هدف از ارسال پیامبران نیز هدایت انسان ها بوده است پیامبراکرم فرموده اند"اگر یک نفر به وسیله تو هدایت شود، ارزش او بیش تر است از آن چه آفتاب بر او می تابد(میزان الحکمه محمدمحمدی ری شهری ج ص ۳۲۲و ۳۲۵،نشر مکتب الاعلام الاسلامی)." قرآن در این باره می فرماید: "مِن اَجلِ ذَلِکَ کَتَبنا عَلی بَنی اِسرَءِیل اَنَّه مَن قَتَل نَفسًا بِغَیرِ نَفسٍ اَو فَسادٍ فِی الاَرض فَکَاَنَّما قَتَل النّاس جَمیعًا ومَن اَحیاها فَکَاَنَّما اَحیَا النّاس جَمیعًا ولَقَد جأَتهُم رُسُلُنا بِالبَیِّنَت ثُم اِن کَثیرًا مِنهُم بَعدَ ذَلِکَ فِی الاَرض لَمُسرِفون (مائده ۳۲) کسی که نفسی را زنده کند، گویا همه انسان ها را زنده کرده " از امام صادق سؤال شد: منظور از زنده کردن نفس انسانی چیست فرمود: "کسی که فردی را از گمراهی به هدایت برساند، گویا او را زنده کرده میزان الحکمه محمدمحمدی ری شهری ج ص و۳۲۵،نشرمکتب الاعلام الاسلامی)."

اسلام برای امر به معروف و نهی از منکر، اهمیّت فراوانی قائل شده تا آن جا که ملاک برتری امّت اسلامی را انجام همین فریضه می داند: "کُنتُم خَیرَ اُمَّه ٍ اُخرِجَت لِلنّاس ِ تَأمُرون َ بِالمَعروف ِ وتَنهَون َ عَن ِ المُنکَرِ وتُؤمِنون َ بِاللّه ِ ولَو ءامَن َ اَهل ُ الکِتَب ِ لَکان َ خَیرًا لَهُم مِنهُم ُ المُؤمِنون َ واَکثَرُهُم ُ الفَسِقون (آل عمران ۱۱۰) شما بهترین اُمّت هستید که به نفع و سود مردم اقدام می کنید، و امر به معروف و

نهی از منکر می کنید، و نیز یکی از صفات و ویژگی های مؤمنین انجام همین مسؤلیت است "; "وَالْمُؤْمِنُون َوَالْمُؤْمِنَت ُبَعْضُهُم ْ أَوْلِيَآءُ بَعْض ٍيَأْمُرُون َبِالْمَعْرُوف ِوَيَنْهَوْن َعَن ِالْمُنكَرِ وَيُقِيمُون َالصَّلَوَه مردان و زنان با ایمان ولّی]و یار و یاور[یک دیگرنـد; امر به معروف و نهی از منکر می کننـد و نمـاز را به پـا می دارنـد." بنابراین شـما وظیفه داریـد برای ارشاد و هـدایت افرادی که ولایت را قبول ندارند، نهایت سـعی و تلاش خود را به کار گیرید، امّا تأثیر امر و نهی و تشـخیص آن به عهده خود شما است ما نمی توانیم به صورت قاطع به این پرسـش پاسخ مثبت یا منفی دهیم هر فردی تا اندازه ای می تواند تشـخیص دهد که امر و نهی در فرد مورد خطاب موثر است یا خیر; تردیدی نیست اگر انسان یقین داشـته باشد که مؤثر نیست وظیفه از او برداشته می شود و مسئولیّتی ندارد، لکن فردی که مرقوم داشته اید، سخنان باطل خیلی زُود روی او اثر می گذارد، اگر حق با دلیل و منطق برای او روشن شود، قبول می کند. اگر شما به تنهایی بخواهید او را ارشاد کنید، شاید مؤثر نباشد، امّا اگر فرد یا افراد دیگر را به کمک بگیریـد که با او صـحبت کننـد، ممکن است مؤثر باشد; در این صورت که از این روشن اقدام کنید و از دیگران در راه هدایت فرد گمراه کمک بگیرید. گاهی هم ممکن است امر و نهی به طور مسـتقیم مؤثر نباشد; در این صورت نیز، باید از آن راه اقدام کرد. خداوند به شما و همه ما توفیق دهد که بتوانیم وظایف و مسئولیت هایی که ذات الهی که از ما

خواسته به طور کامل انجام دهیم

در جامعه بیشتر از شباهت انقلاب اسلامی با نهضت عاشورا صحبت می شود حال با توجه به مشکلات زیاد جامعه .لطفاً تفاوتهای انقلاب اسلا می با نهضت عاشورا را بیان کنید

پرسش

در جامعه بیشتر از شباهت انقلاب اسلامی با نهضت عاشورا صحبت می شود حال با توجه به مشکلات زیاد جامعه .لطفاً تفاوتهای انقلاب اسلا می با نهضت عاشورا را بیان کنید

پاسخ

بی گمان شباهتهای میان انقلا ب اسلا می و نهضت عاشورا بسیار است چرا که قیام عاشورا ماهیت ضد ستم، عدالتخواهی، واصلاح طلبی داشت و انقلاب اسلامی هم ماهیتی همینگونه داشت . انقلاب اسلامی در ادامه حرکت و حمایت خود نیازمند حفظ همان عناصر عاشورایی و کربلا- یی است هر چه آنهارا بیشتر حفظ کند بیشتر برا صالتهای خود می ماند هر چه بیشتر فاصله بگیرد بیشتر دچار آفت و آسیب میشود و در این صورت دیگر نمی توان آن را انقلاب اسلامی نامید . و اگر ناهنجاریهای جامعه رو به گسترش است این مفهوم فاصله افتادن میان وضعیت موجود و آن شرایط آرمانی سخت می باشد که امید می رور با توجه و احساس مسئولیت عموم مردم این فاصله عمیق نگردد و انقلاب عناصر جوهری خود را که برگرفته ازنهضت عاشورا است همچنان حفظ کنند . بی گمان شباهتهای میان انقلا ب اسلا می و نهضت عاشورا بسیار است چرا که قیام عاشورا ماهیت ضد ستم، عدالتخواهی، واصلاح طلبی داشت و انقلاب اسلامی هم ماهیتی همینگونه داشت . انقلاب اسلامی در ادامه حرکت و حمایت خود نیازمند حفظ همان عناصر عاشورایی و کربلا یی است هر چه آنهارا بیشتر حفظ کند بیشتر برا صالتهای خود می ماند هر چه بیشتر فاصله بگیرد بیشتر دچار آفت و آسیب میشود و در این صورت دیگر نمی توان آن را انقلاب اسلامی نامید . و اگر

ناهنجاریهای جامعه رو به گسترش است این مفهوم فاصله افتادن میان وضعیت موجود و آن شرایط آرمانی سخت می باشد که امید می رود با توجه و احساس مسئولیت عموم مردم این فاصله عمیق نگردد و انقلاب عناصر جوهری خود را که برگرفته ازنهضت عاشورا است همچنان حفظ کنند .

علت تشکیل دادگاه ویژه روحانیت چیست ؟

پرسش

علت تشکیل دادگاه ویژه روحانیت چیست ؟

پاسخ

به لحاظ اهمیت و حساسیت بعضی از اقشار در جامعه، دادگاه های ویژه ای برای آنها پیش بینی شده و این مختص به روحانیت نیست. برای نظامی ها (ارتشی، سپاهی و نیروی انتظامی) نیز دادسرای نظامی در قانون پیش بینی شده است و حکمت تشکیل این دادگاه ها متعدد است؛ مانند: رعایت امنیت ملی، رعایت آبروی صنفی خاص (زیرا آنها دارای لباس مشخص می باشند ودر نتیجه ممکن است کل نظامی ها یا روحانیت از لحاظ حیثیت لطمه ببیند) و.... {J

وظیفه انسان در خانه ای که علیه انقلاب حرف می زنند چیست ؟

پرسش

وظیفه انسان در خانه ای که علیه انقلاب حرف می زنند چیست ؟

پاسخ

نقد منصفانه هیچ اشکالی ندارد و اگر حرف ناحق گفته شود باید از حق دفاع کرد؛ ولی اگر می دانید ارشاد بی فایده است، از بحث خودداری کنید.

دلیل وجود بنیاد شهید و بنیاد جانبازان و برخورداری آنها از امتیازات خاص چیست ؟

پرسش

دلیل وجود بنیاد شهید و بنیاد جانبازان و برخورداری آنها از امتیازات خاص چیست ؟

پاسخ

مسلما" تشکیل چنین بنیادهایی و قراردادن سهمیه برای این عزیزان یکی از وظایف و افتخارات حکومت اسلامی می باشد که جمهوری اسلامی ایران نیز تا حدودی توانسته است این وظیفه را انجام دهد و مسوئولین نظام از امام گرفته تا مقام معظم رهبری و ریاست محترم جمهور و... همه بر انجام این وظیفه و رسیدگی به مشکلات این عزیزان تأکید و به آن مباهات ورزیده اند و دلائل متعددی نیز پشتوانه این اقدامات می باشد که مهمترین آنها عبارتند از:

۱- اجرای عدل و قسط که یکی از مهمترین وظایف حکومت اسلامی در جامعه می باشد اقتضا می کند که به هر فردی از افراد جامعه براساس میزان خدمات و اقداماتی که برای جامعه انجام می دهد, توجه شده و حق متناسب خود را دریافت نماید. بر این اساس رزمندگان سلحشوری که جان بر کف نهاده و با ایثار و فداکاری خود امنیت ملی , تمامیت ارضی , منافع ملی کشور را از هجوم بیگانگان به قیمت جان خود یا قسمتی از اعضای بدن خود یا از دست دادن بهترین سال های خود در زندان های دشمن , تأمین نموده اند براساس عدل و انصاف حکومت اسلامی باید متولی امور زندگانی آنها و جبران خسارت های وارده باشد. چنانچه حضرت علی (ع) در فرمان خود به مالك اشتر می نویسد: ((هرگاه کسی از سپاه تو به درجه شهادت رسید و یا شخصی از دشمنانت در اثر قتل و جرح به گرفتاری شدید مبتلا گردید در این صورت همانند وصی

دلسوز و مورد اعتماد کارهای خانواده آنان رااداره کن تا اثر فقدانش در میان اهل بیت او ظاهر نگردد)), (بحارالانوار, ج ۷۷, ص ۲۵۱). حضرت این مسأله را یک حرکت حکومتی و عمومی تلقی می نماید و این مسأله علاوه بر جنبه اقتصادی شامل سایر امور عاطفی , تربیتی , آینده کاری می شود. همچنین در پیمان صلح امام حسن آمده است : ((معاویه موئظف است همواره از خراج دارابگرد مبلغ یک میلیون درهم تسلیم امام حسن (ع) نماید تا میان بازماندگان شهدای جنگ جمل و صفین که در رکاب علی (ع) کشته شده اند تقسیم شود)). بنا بر مطالبی که گفته شد هرگونه کوتاهی در رسیدگی به امور این عزیزان ظلم به حقوق مسلم آنان بوده و منافی عدل و قسط می باشد چگونه می توان کسانی را که در راه تأمین امنیت و آسایش دیگران و حفظ کیان اسلامی بهترین شخص خود را که از همه لحاظ تأمین کننده زندگی آنها بوده از دست داده اند یا معلول و مجروح شده اند یا بهترین سال های عمر خود را در زندان های دشمن یا در جبهه ها از دست داده اند و گرفتار عقب ماندگی اقتصادی , تحصیلاتی و... شده اند را با افرادی مرفه که در پشت جبهه ها در سایه امنیت و آرامش ناشی از فداکاری این عزیزان به زندگی خود پرداخته و از همه مواهب دولت اسلامی برخوردار شده اند را مساوی دانست . آیا این عین ظلم و بی عدالتی نیست ؟.

۲- مسأله دیگری که حائز اهمیت می باشد تغییر اوضاع و شرایط اجتماعی , فرهنگی

, اقتصادی , امنیتی و... می باشد. براساس قوانین حاکم در آن زمان غنایم حاصل از جنگ ها اعم از سلاح , زیورآلات و... بین رزمندگان توزیع می شد و کسانی که در جنگ حاضر نبودند بهره ای نیز نداشتند به عنوان نمونه ابن ابی الحدید از ابوالاسود دئل روایت می کند که پس از پیروزی امام علی (ع) در جنگ جمل آن حضرت وارد بیت المال بصره شدند و تمام آن را که بسیار هم زیاد بود بین سپاهیان خود که در جنگ حاضر بودند تقسیم نمودند. مردی که در جنگ شرکت نکرده بود تقاضا کرد که به او هم سهمی بدهند. امام (ع) سهم خود را به او بخشیدند)). اما در زمان ما به علت تغییر اوضاع و شرایط زمانه و تغییر شیوه تأمین امنیت مردم , مدیریت اقتصادی و... دیگر نمی توان مثلا" سلاح های به دست آمده در جنگ مثل هواپیما, توپ , تانک و... را یا منابع عظیمی را که از دشمن به دست می آید یا باز پس گرفته می شود و... را بین رزمندگان تقسیم نمود و مصلحت حکومت اسلامی نیز اقتضا نمی کند ولی باید حداقل به میزان سایر افراد جامعه امکانات پیشرفت و وسایل مورد نیاز این عزیزان را تأمین نمود.

۳- یکی از اصول و استراتژی های حضرت علی (ع) در چگونگی اداره جامعه استفاده از اصل تشویق می باشد مثلا" حضرت در عهدنامه خود به مالک اشتر می فرماید: ((همیشه سپاهیان را تشویق کن و کارهای مهمی را که انجام داده اند بر شمار, زیرا یادآوری کارهای نیک شجاعان سپاه را به

حرکت بیشتر وادار می کند و آنان را که تنبلی می کنند به کار تشویق می شوند...)). در واقع ارائه خدمات به این عزیزان به نوعی تشویق سایر افراد جامعه برای خدمت و جانفشانی در راه حفظ حکومت و جامعه اسلامی و ایجاد نوعی روحیه و اطمینان که مردم و حکومت رشادت های آنها را ارج نهاده و در مواقع نیاز نیز دوباره با اطمینان و فراغت خاطر از آینده خانواده خود و... به میادین نبرد بشتابند. چنانچه این اقدامات در سایر کشورهای غیراسلامی نیز مانند ژاپن , کشورهای غربی , آمریکا و... انجام می شود, مقام کشته های خود را, رزمندگان و کسانی که در جنگ برای منافع و امنیت ملی خود شرکت کرده ارج می نهند, بودجه های کلان اختصاص می دهند. زندگی آنها و آینده شغلی و... آنها را تضمین نموده و روی تعهد و وفاداری آنها نسبت به کشورشان حساب کرده و در گزینش ها امتیاز قائل می شوند.

۴- تبعیض در جایی است که با این که همه افراد از همه جوانب با هم مساویند یکی را یا عده ای را بر بقیه ترجیح دهیم ولی در اینجا مسأله چنین نیست . نکته دیگر این که اگر برای جوانان ما این مباحث روشن شود مسلما" هیچ گونه بدبینی وجود نخواهد داشت مردم و جوانان ما هرگز به این عزیزان که با کمال خلوص تمام هستی خود را در راه خداو برای دفاع از امنیت استقلال منافع و مصالح کشور اسلامی داده اند و با تمام کوتاهیی ها, مشکلات و... باز هم مدافع اصلی نظام اسلامی می باشند بدبین نشده و

به تبلیغات دشمن برای ایجاد بدبینی نسبت به این عزیزان گوش نمی دهند و مقام آنها را ارج می نهند.

البته برای جبران کاستی ها و حفظ وجاهت فرهنگی کشور باید درس های پیش نیاز را برای آنان فراهم کرد و یا آنها را به رشته های متناسب با استعداد آنها راهنمایی کرد.

در پایان ناگفته نماند بسیاری از خانواده های شهدا از سهمیه استفاده نکردند و با رتبه خوب قبول شدند و بسیاری نیز اگر چه با سهمیه وارد شدند اما با تلاش و جدیت، لیاقت و توامندی خودشان را نشان دادند و موجب افتخار شدند.

تاثیر سوء سابقه در اشتغال به کار چیست و کیفیت از بین بردن این سوء سابقه چگونه است ؟

پرسش

تاثیر سوء سابقه در اشتغال به کار چیست و کیفیت از بین بردن این سوء سابقه چگونه است ؟

پاسخ

دانشجوی محترم , ما نیز از مشکل اشتغال جوانان و بیکاری گسترده ای که در جامعه وجود دارد نگرانیم و با شما همدردی می کنیم . یکی از علل تخلفات را بیکاری و عدم اشتغال می دانیم . نباید افراد زیادی محکوم یک حلقه ی پایان ناپذیر خلاف , زندان و محکومیت قرار بگیرند اما توجه به این نکته ضروری است که قوای سه گانه که متصدی اداره ی جامعه اند, یعنی قوه ی مجریه , مقننه و قضائیه هر کدام بخشی از مسوئولیت ها را به عهده دارند. مثلا" قوه ی مقننه باید قوانین مناسب را در زمان مورد نیاز تصویب کند و قوه ی قضائیه مسوئولیت رسیدگی به تخلفات و مجازات مجریان را به عهده دارد اما قوه مجریه مسوئولیت اجرایی کشور را در تمام زمینه ها به عهده دارد. این قوه ی مجریه است که باید مشکلات اقتصادی جامعه , مسئله ی اشتغال و بحران بیکاری را برطرف کند. امیدواریم که دولت خدمت گزار ما بتواند برای بحران های مهلک بیکاری و اشتغال فکری اساسی بکند. فرموده اید: ((من در سن ۱۵ سالگی مرتکب خطایی شدم و محکوم گردیدم)) سپس اضافه کرده اید که ((سابقه ی مجرمیت و محکومیت نیز دارم)). شما قبل از هر چیز باید به فکر اصلاح خود باشید که خدای ناکرده در آینده آن خطا تکرار نشود مطمئن باشید اگر بخواهید می توانید خودتان را اصلاح کنید و در آینده ای نه چندان دور دارای یک زندگی

آبرومندانه باشید برای رفع نگرانی از آینده توجه به نکات زیر ضروری است : ۱- رابطه خود را با خدا اصلاح کنید زیرا اگر رابطه انسان با خداوند متعال اصلاح شود بسیاری از مشکلات زندگی دنیوی واخروی او حل خواهد شد. ۲- به فکر کار آزاد باشید. میلیون ها نفر از مردم جامعه , بدون کار دولتی و با کار آزاد در زمینه های مختلف دارای درآمدی به مراتب بهتر از کارمندان دولت می باشند و از سطح زندگی بهتری برخوردارند. شما نیز می توانید یکی از این میلیون ها نفر باشید بنابراین جای نگرانی نیست . ۳- بر فرض هم که شما بخواهید کار دولتی را انتخاب کنید باز هم جای نگرانی نیست ; زیرا اولا" همه کارهای دولتی منوط به این نیست که فرد متقاضی کار هیچ گونه سوئ سابقه ای نداشته باشد و چون اشتباه شما در سنین نوجوانی اتفاق افتاده است , قابل بخشش می باشد; به شرط این که الان که بزرگ شده اید و از فهم و شعور و درک بالاتری برخوردارید, دیگر مرتکب آن خطا نشوید. ۴- انسان باید در هر شرایطی وظیفه ی خود را بشناسد و آن را خوب انجام دهد تا در زندگی موفق شود الان شما دانشجویید و مهمترین وظیفه ای که متوجه شماست خوب درس خواندن می باشد سعی کنید این موفقیت و پیروزی را که نصیب شما شده است و از میان هزاران نفر توانسته اید به دانشگاه راه یابید, قدر بدانید و به جای نگرانی از شغل آینده فعلا" خوب درس بخوانید. اگر شما فردی تحصیل کرده و با ظرفیت باشید

جامعه به شما نیاز خواهد داشت و مشکل اشتغال شما نیز حل خواهد شد.{J

درآمد موقوفات , صرف چه کاری می شود؟

پرسش

درآمد موقوفات , صرف چه کاری می شود؟

پاسخ

درآمد موقوفات باید در مواردی صرف شود که برای آن وقف شده است . هنگام وقف , تعیین کردن موارد آن شرط است ; یعنی واقف باید مشخص کند که چه چیز را برای چه کسانی در جهت چه مصارفی وقف کرده است . مثلا", اگر کسی چیزی را برای فقرای شهر وقف کرده باشد, درآمد آن باید صرف نیازهای فقیران مسلمان همان شهر بشود و اگر ملکی را برای کارهای ویژه و موارد عام المنفعه و عمومی وقف کند (مانند ساختن پل , احداث بیمارستان , ایجاد مدارس , مساجد, تکایا و...) باید در همان مورد معین مصرف شود. اداره ی اوقاف نیز موظف است - ضمن حفاظت از موقوفات - آنها را براساس عقدنامه ی موقوفات , مورد استفاده قرار دهد. البته وقف اقسام و احکامی دارد که در کتب فقهی آمده است . می توانید مسائل وقف را در توضیح المسائل مرجع تقلید خود مطالعه کنید.

چرا مردم نسبت به روحانیت بدبین شده اند؟

پرسش

چرا مردم نسبت به روحانیت بدبین شده اند؟

پاسخ

۱. عملکرد و رفتار تعداد محدودی از افراد روحانی که در دستگاه ها و نهادهای دولتی و حکومتی اشتغال دارند موجب پیدا شدن تعارض و شکاف بین گفتار و عمل از دیدگاه توده مردم گشته و این امر موجبات بدبینی به تمامی روحانیت را فراهم آورده است . مردم انتظار دارند که نه تنها در رده های سطح اول مسؤولان نظام , بلکه در سایر رده ها نیز شاهد صداقت , درست کاری , امانت داری , گرایش به خدمت به مردم , بی توجهی به تجملات و زخارف دنیا و... باشند; ولی رفتار عده انگشت شماری از آنان موجب بدگمانی و بدبینی اقشاری از مردم نسبت به روحانیت شده است .

۲. برخی افراط و تفریط, رفتارها و برخوردهای ناصحیح در بیان احکام شرع و... موجبات بدبینی عده ای از افراد را فراهم

آورده است .

۳. اختلافات جناحی و سلیقه ای در مسائل اقتصادی , سیاسی , اجتماعی و... باعث افت جایگاه و منزلت روحانیت در دیدگاه مردم شده است .

۴. از دیگر علل آن , حل نشدن برخی از مشکلات و معضلات , عدم اجرای ارزش های اسلامی در جامعه به صورت کامل (مانند عدالت اجتماعی , مبارزه با مظاهر فساد و...) و تحلیل نادرست مردم (یعنی مشکلات را همواره از چشم روحانیت دیدن) است .

۵. تغییر ارزشهای جامعه یکی دیگر از عوامل روز این مشکل است . گفتنی است پس از پایان جنگ و آغاز دوران بازسازی کشور, مدلی برای توسعه اقتصادی و اجتماعی در پیش گرفته شد که موجب بروز تضادها و

تغییر ارزشهای جامعه به سوی ارزش های مادی , تجمل پرستی , مدرک گرایی و... شد.

نتیجه طبیعی آن تغییر دیدگاه جامعه نسبت به روحانیان که مدافع ارزش های اسلامی اند - شد.

۶. تهاجم شدید و گسترده فرهنگی غرب علیه ارزشهای اسلامی با استفاده از تمامی امکانات نرم افزاری و سخت افزاری , تکنولوژی های پیشرفته , عناصر وابسته داخلی و مطبوعات وابسته و... برای ضربه زدن به مهمترین رکن انقلاب اسلامی یعنی ولایت فقیه و حوزه های علمیه و روحانیت با ناکارآمد خواندن مدیریت فقهی و فراهم آوردن موجبات بدبینی مردم نسبت به این گروه .

۷. به فرموده امام علی (ع) (من ملک استاثر) قدرت در دست هر کسی باشد مردم به طور طبیعی از آنها فاصله می گیرند.

۸. انتظارات غیر واقعی و بیش از حد از روحانیت داشتن چه در حل مشکلات در زمینه های گوناگون , و چه در شیوه های سلوک فردی و اجتماعی .

۹. تعمیم نادرست اشکالات مشاهده شده از پاره ای عناصر به مجموعه و تمامی روحانیت چنانچه اگر شخصی از یک فردروحانی خطایی ببیند فریاد می زند که کل روحانیت منحرف گشته است . مجموعه عوامل فوق و عواملی از این قبیل موجبات بدبینی برخی از افراد جامعه را که دارای قوه تحلیل و شناخت کامل نبوده و یا این که از بسیاری از مشکلات مانند تبعیض , فساد, معضلات اجتماعی , بیکاری به ستوه آمده بودند را, فراهم آورد. اما در مورد راهکارهای حل این معضل , هم می توان آنها را به دو بخش تقسیم نمود:

الف . راهکارهایی که خود سازمان روحانیت باید انجام دهد

از قبیل , دقت در گزینش ها خصوصا" افراد روحانی که در دستگاههای دولتی و نهادهای حکومتی مشغول به کار هستند یا می شوند و نظارت دقیق بر اعمال آنان و برخورد با افراد خاطی پرهیز از اختلافات جناحی و تفرقه و...

ب . اقداماتی که در جامعه باید انجام بگیرد مانند بالا بردن درک و شناخت مردم و شناساندن علل و عوامل مشکلات اقتصادی و اجتماعی , توطئه های دشمنان در تضعیف روحانیت و... از طریق ارائه برنامه های فرهنگی دقیق و کارشناسانه به وسیله مطبوعات و رسانه های ملی و... و یادآوری و تبیین دستاوردهای با ارزش و مفیدی که در کشور ما به برکت رهبری روحانیت حاصل شده در مقایسه با سایر کشورهای همسایه و زمان قبل از انقلاب .

برای آگاهی بیشتر ر.ک :

۱. علی ذو علم , انقلاب و ارزشها

۲. امام خمینی و حکومت اسلامی , ج ۸, روحانیت , اجتهاد و دولت

۳. فرامرز رفیع پور, توسعه و تضاد

ضرورت وجود بسیج؟ (بسیج یک نهاد نظامی است) این یکی از شبهاتی است که در دانشگاه ما زیاد مطرح می شود و پاسخ هایی از طرف ها نیز داده می شود ولی حس می کنم کافی نیست به جوابی کامل و قانع کننده برای همه دانشجویان نیاز دارم.

پرسش

ضرورت وجود بسیج؟ (بسیج یک نهاد نظامی است) این یکی از شبهاتی است که در دانشگاه ما زیاد مطرح می شود و پاسخ هایی از طرف ها نیز داده می شود ولی حس می کنم کافی نیست به جوابی کامل و قانع کننده برای همه دانشجویان نیاز دارم.

پاسخ

هر چند در زمان صلح، نیروهای مسلح (ارتش و سپاه و...) حراست از مرزها و همکاری در امنیت داخلی کشور (در حدود مقرر) را بر عهده دارند، اما زمان جنگ و بروز حوادث و اتفاقات فوق العاده، امکانات و توانایی های بیشتری می طلبد که جز با همکاری و همیاری مردم امکان پذیر نیست.

این همکاری و همیاری متکی بر دو اصل ایمان و عمل شهروندان می باشد. بنابراین برای آن که بتوان از توانایی مردم در صورت لزوم استفاده نمود، باید به همه افراد آموزش های لازم دفاعی و تأمینی داده شود تا هنگام ضرورت به کار آید.

تدوین کنندگان قانون اساسی با توجه به اهدافی که برای جمهوری اسلامی اعلام داشته و رسالتی که جامعه اسلامی به عهده دارد و اصولی که قانون اساسی بر آن پایه گذاری شده پیش بینی می کردند که خطرات زیادی متوجه امت اسلامی است و

برای دفع این خطرات همه افراد کشور باید مشارکت داشته باشند. به همین مناسبت در اصل ۱۱۰ جزء وظایف و اختیارات رهبری «بسیج نیروها» هم پیش بینی شده است و در این رابطه براساس اصل یکصد و پنجاه و یکم قانون اساسی به حکم آیه کریمه «واعدوا لهم ماستطعتم من قوه و من رباط الخیل ترهبون به عدوالله و عدوکم و آخرین من دونهم...» دولت را

موظف می دارد که برای همه افراد کشور برنامه و امکانات اموزش نظامی را بر طبق موازین اسلامی فراهم نماید، به طوری که همه افراد توانایی دفاع مسلحانه از کشور و نظام جمهوری اسلامی ایران را داشته باشند. بر این اساس پیرو فرمان حضرت امام مبنی بر ایجاد آموزش و بسیج ارتش بیست میلیونی جهت پیشگیری و مقابله با هرگونه تهدید و تجاوز، قوانین لازم برای تبیین جایگاه و ساختار تشکیلاتی بسیج، اهداف شرح وظایف و... تهیه شده براساس ماده ۳۵ قانون مصوب ۲۸/۱۰/۱۳۵۹ مجلس شورای اسلامی «هدف از تشکیل واحد بسیج مستضعفین ایجاد توانایی های لازم در کلیه افراد معتقد به قانون اساسی و اهداف انقلاب اسلامی به منظور دفاع از کشور، نظام جمهوری اسلامی و همچنین کمک به مردم هنگام بروز بلا و حوادث غیرمترقبه با هماهنگی مراجع ذی ربط می باشند».

ماده ۳۶ قانون یاد شده وظایف بسیج را بدین شرح پیش بینی نموده است:

۱. آموزش نظامی در حد توانایی دفاع از جمهوری اسلامی ایران و تمامیت ارضی کشور.

۲. تعلیم و تربیت در زمینه های عقیدتی، سیاسی و تخصص های مورد نیاز.

۳. سازماندهی اعضاء بسیج.

۴. طرح های دفاعی با هماهنگی سایر ارگان های ذی ربط (ر.ک: حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، سید محمد هاشمی، نشر دادگستر، چاپ پنجم، ۱۳۸۰، ج۲، ص ۳۵۵).

بر این اساس با توجه به اهداف و وظایف قانونی بسیج باید در تبیین جایگاه بسیج در کشور به این نکته توجه اساسی داشته باشیم که بسیج یک نهاد چند جانبه است نه یک نهاد نظامی صرف، بلکه حتی مانند سایر نهادهای نظامی رسمی هم نیست بلکه نهادی مردمی است فراتر از

جایگاه نظامی که در زمینه های مختلف، فرهنگی، عقیدتی، تربیتی و علمی نقش بسیار ارزنده ای می تواند در آموزش جوانان و سایر اقشار و اصناف مختلف جامعه داشته باشد از این رو با توجه به تمامی این کارهایی که می توانیم از نهاد بسیج به عنوان یکی از عوامل جامعه پذیری جوانان و اقشار مختلف جامعه اسلامیمان نام برد که موفقیت های بسیار زیادی نیز در زمینه های مذکور به دنبال داشته است؛ بررسی عملکرد بسیج در زمینه های مختلف دفاعی، علمی، فرهنگی، سازندگی و... از اول انقلاب تاکنون، به خوبی بیانگر اهمیت و ضرورت این نیروی مردمی برای جامعه اسلامی ماست به عنوان نمونه آیا پیروزی در مقابل توطئه های گوناگون استکبار جهانی و دشمنان ایران، از جنگ تحمیلی گرفته تا ایجاد اغتشاش و ناامنی در شهرها و... آیا بدون حضور نیروهای مخلص و جان بر کف بسیج امکان پذیر بود؟

آیا می توان نقش بسیار مؤثری که نیروهای بسیج در تضمین بقا و تداوم انقلاب اسلامی داشته و دارند را منکر شد؟!!

کینه و دشمن عمیق مخالفان نظام اسلامی با بسیج به خوبی مؤید این موضوع است. آنچه که گره های کور نظام را در مواقع حساس باز کرد ه است همین حضور مؤثر و تشکل یافته نیروهای مردمی در قالب بسیج است.

از سوی دیگر اگر مقایسه ای بین بودجه های هنگفتی که در قسمت های مختلف دولت، مصرف می شود با بودجه بسیار اندک بسیج داشته باشیم و دستاوردهای هر کدام را نیز در نظر بگیریم، به خوبی مشخص می شود که بسیج یکی از نادرترین مراکزی است که علی رغم تحمیل هزینه

های بسیار ناچیزی بر دولت، دستاوردهای بسیار گران سنگی برای جامعه و نظام اسلامی داشته و دارد. به علاوه اگر بخواهیم کارکردهایی که بسیج هم اکنون انجام می دهد به تشکیلات نظامی کنونی بسپاریم و یا تشکیلات رسمی دیگری به وجود بیاوریم هزینه های بسیار کلانی بر دولت تحمیل می کند، لذا برخی کشورها مانند چین برخی فعالیت های مشابه را به نیروهای مردمی می دهند. از این رو نادیده گرفتن نقش و جایگاه حساس بسیج اقدامی غیر منصفانه و در تنافی با مصالح جامعه، منافع ملی کشورمان و آرمان ها و اهداف والای انقلاب اسلامی می باشد .

و نکته آخر این که در نظر گرفتن مزایای ناچیزی به ازاء خدمات با ارزش نیروهای بسیج، اقدامی خردمندانه و مطابق با آموزه های اسلامی بوده تا ضمن اجرای عدالت اجتماعی، ارزش گذاری، تشویق و تقدیر از خدمات بسیجیان نیز باشد.

در ادامه جهت آشنایی بیشتر شما با چگونگی تشکیل بسیج و جایگاه آن در نظام اسلامی و نظرات حضرت امام خمینی و مقام معظم رهبری درباره آن و... به پیوست مراجعه نمایید [تصویر صفحاتی از کتاب روزها و رویدادها، مرکز فرهنگی تربیتی نور ولایت، نشر پیام مهدی(عج) قم، ۱۳۷۸، صص ۴۲۰ - ۴۱۶].

با این همه اگر هنوز شبهاتی پیرامون بسیج و سایر موضوعات مرتبط با آن دارید به صورت کاملا دقیق آن شبهه را برای ما ارسال نمایید تا آنچه در توان داریم تقدیم حضورتان گردد.

آیا بهتر نیست دولت اسلامی به جای خرج های به اصطلاح سازندگی و خرج های اضافی، بیشتر به مردم رسیدگی کند تا فقر از بین آنان بر طرف شود و دچار مفاسد و انحرافات اخلاقی نشوند؟

پرسش

آیا بهتر نیست دولت اسلامی به جای خرج های به اصطلاح سازندگی و خرج های اضافی، بیشتر به مردم رسیدگی کند تا فقر از بین آنان بر طرف شود و دچار مفاسد و

انحرافات اخلاقی نشوند؟

پاسخ

مقصود از سازندگی اقتصادی، ایجاد زمینه کار برای اقشار جامعه است. چون جمعیت زیاد شده و در آینده هم زیادتر می شوند باید زمینه کار برای آنان فراهم کرد والاّ ـ میلیون ها انسان مواجه با کار، احتیاج به کار و تلاش دارند، ولی زمینه کار برایشان فراهم نیست و مفاسدی که بر آن مترتب می شود و به مراتب بیشتر از مفاسد کنونی می باشد، لذا دولت دنبال سازندگی اقتصادی است. البته باید دید که مسئله سازندگی چه مقدار موفق بوده، آیا مبالغی که خرج سازندگی شده به بهره وری رسیده یا خواهد رسید؟ جای بحث دارد که باید کارشناسان نظر بدهند جنابعالی اگر نظر و طرح قابل ارائه ای دارید می توانید به مراکز مربوط مانند مجلس شورای اسلامی، کمیسیون برنامه و بودجه و امثال آن ارائه دهید تا مورد بررسی قرار گیرد.

آیا می توانید اسامی اعضای محترم مجمع تشخیص مصلحت را نام ببرید؟

پرسش

آیا می توانید اسامی اعضای محترم مجمع تشخیص مصلحت را نام ببرید؟

پاسخ

اعضای محترم مجمع تشخیص مصلحت عبارت اند از: آیت الله هاشمی رفسنجانی , رئیس مجمع و رؤسای قوای سه گانه (آقایان خاتمی , هاشمی شاهرودی و کروبی) و فقهای شورای نگهبان و هم چنین آقایان واعظ طبسی , توسلی , ناطق نوری , محمد هاشمی , دکتر حبیبی , زنگنه , توسلی , مرتضی نبوی , میرحسین موسوی , خوئینی ها, نوربخش و... از اعضای آن هستند.

طبق اصل ۱۱۲قانون اساسی تعیین افراد ثابت و متغیر این مجمع بر عهده مقام معظم رهبری است .

اعضای ثابت و متغیر به مدت سه سال از سوی مقام معظم رهبری منصوب می شوند.

اگر کسی نسبت به نظام و مقام روحانیت , توهین و بی احترامی کند, وظیفهء ما چیست ؟ آیا ما باید جلوی این کار را بگیریم ؟

پرسش

اگر کسی نسبت به نظام و مقام روحانیت , توهین و بی احترامی کند, وظیفهء ما چیست ؟ آیا ما باید جلوی این کار را بگیریم ؟

پاسخ

همهء ما وظیفه داریم از نظام جمهوری اسلامی ایران که ثمرهء خون هزاران شهید و اسیر و آزاده و جانباز است , دفاع کنیم . همه وظیفه داریم ازساحت مقدس روحانیت که در رأس آن فردی مانند امام خمینی (ره) و مقام معظم رهبری است , دفاع کنیم , اما فراموش نکنیم دفاع و نهی از منکر امری بسیار ظریف و حساس است . قرآن می فرماید:

به بهترین وجه و شیوه , با بدی ها برخورد کن , تا آن که با تو دشمن است , دوست صمیمی گردد>.

شیوهء زندگی و برخورد پیشوایان و رهبران دینی ما بهترین الگو برای ماست . علی ۷با جوانی روبه رو می شود که با همسرش سوء رفتار دارد.حضرت شمشیرمی کشد و با خشونت تمام او را تهدید می کند, و در وقتی دیگریکی از شنوندگان به او جسارت می کند و به او فحش می دهد و وقتی اصحاب می خواهند او را تنبیه کنند, مانع می شود و می گوید: یک فحش داده است ;می شود یک فحش به او داد و می شود او را بخشید!(۱)

افرادی هستند که بر اثر گناه و نداشتن تقوا و تربیت دینی , بانظام اسلامی وروحانیت مخالفند و ما باید در صورت داشتن قدرت و شرایط نهی از منکر که یکی از آن ها علم به تأثیر مثبت است با آنان برخورد داشته باشیم ; افرادی هستند که هیچ گونه

خصومتی با اسلام و روحانیت ندارند, ولی تحت تأثیرتبلیغات و شایعات واقع می شوند, که ما باید با زبان خوش و رفتار خوب آنان راراهنمایی کنیم و از بدبینی ها نجاتشان دهیم .

معیار, نتیجهء مثبت است . هر کاری باید با اندیشه و عقل و تدبیر سنجیده شود و سپس عملی گردد. .

(پاورقی ۱.مجلسی , بحارالانوار, ج ۳۳ ص ۴۳۵ حدیث ۴۶۳

فایدهء جنگ چه بود؟

پرسش

فایدهء جنگ چه بود؟

پاسخ

جنگ از نظر ظاهر فایده ای ندارد و همه اش ضرر و زیان است , مانند: کشته شدن جوانان و مردم وخرابی و ویرانی شهرها و صنعت کشور و تمام شدن ذخایر مملکت و آوارگی و دربدری مردم و به وجود آمدن تورم و گرانی و ایجاد مشکلات و بیماری های جسمانی و روانی و یتیم شدن فرزندان و بیوه شدن زنان و صرف نیروهای عظیم کشور در مسیری که بتوان از آن ها برای سازندگی استفاده کرد.

اما دفاع مسئله ای جدا از جنگ است , گرچه همان است . اگر کشوری بر ما ظلم روا داشت و علی رغم این که نمی خواهیم با آنان جنگ کنیم , نبرد بر ما تحمیل شد, باید از خود دفاع کنیم . دفاع گرچه خوب و واجب است , اما بازچون عکس العمل جنگ و تجاوز از سوی بیگانه است , بر آن مفاسدی مترتب می شود که گریزی از آن نیست , مانند این که انسان را ماری بزند و او را مسموم کند, که انسان مجبور می شود خود را به پزشک برساند و تحت عمل جراحی قرار گیرد. این حالت با خود سختی و درد دارد, اما چاره ای نیست . دفاع کاری معقول است و در دفاع هشت ساله گرچه ضررهایی تحمل کردیم , ولی منافعی به دست آوردیم , از جمله : بیزاری در مقابل دشمنان و توجه به خود وچاره اندیشی و آمادگی برای مقابله با تجاوزات و شناخت دوستان از دشمنان و یادگیری فنون جنگی و مقابله باانواع شگردهای جنگی و ساخت و ساز انواع مهمّات و

تجهیزات نظامی و کارآزمودگی و توانایی نیروهای رزمی وآبدیـده شدن مردم مخصوصاً کسانی که در جبهه ها مشارکت فعّال داشتند.

کار سازمان تبلیغات اسلامی چیست ؟

پرسش

کار سازمان تبلیغات اسلامی چیست ؟

پاسخ

سعی کنید پیوسته به سراغ اطلاعات دست اول بروید و علم و دانش را از خُبره و متخصص آن سؤال کنید, چنان که قرآن کریم می فرماید: (۱) بنابراین کار سازمان تبلیغات اسلامی را از همان سازمان سؤال کنید.

(پاورقی ۱.نحل (۱۶ آیهء ۴۳

یکی ازاهالی شهر قم که با مراجع عظام رفت و آمد دارد, اظهار می کرد حضرت آیت اللّه فاضل لنکرانی دارای املاک و ساختمان های پرارزش در قم هستند که از املاک شخصی معظم له , محسوب می شود, آیا این مطلب صحّت دارد؟

پرسش

یکی ازاهالی شهر قم که با مراجع عظام رفت و آمد دارد, اظهار می کرد حضرت آیت اللّه فاضل لنکرانی دارای املاک و ساختمان های پرارزش در قم هستند که از املاک شخصی معظم له , محسوب می شود, آیا این مطلب صحّت دارد؟

پاسخ

حتماً می دانید خانهء یک مرجع تقلید, به ویژه اگر معروف باشد, مردم به آن جا رفت و آمد می کنند و به مناسبت های مختلف مجالس جشن و عزا بر پا می شود, به علاوه , سؤالات شرعی (کتبی , شفاهی و تلفنی) زیادی ازآن مرجع می شود یا دیدارهای مختلفی که مسئولان و اقشار با مرجع دارند, اقتضا می کند که چند اطاق متعلق به پاسخ دهندگان و دیدار کنندگان و دیگر موارد باشد, لذا بعضی امور قهری و طبیعی است .

با توجه به مطالب فوق چنان مرجعی یا باد خانه اش وسیع باشد یاچند خانه , در اطراف زندگی خود داشته باشد.

در مورد حضرت آیت اللّه فاضل ما تا کنون از املاک و ساختمان های پرارزش اطلاعی نداریم . معظّم له تا جایی که ما مطّلعیم

یک خانه در یکی از محلاّت قدیمی قم دارند که هم محل سکونت زن و بچه اش و هم دفتر و هم رفت وآمد مردم است .

خداوند انشاءاللّه عاقبت امر ما را ختم به خیر کرده و سوء ظن را از ما دور نماید. برای شما آرزوی سعادت وموفقیت داریم .

حدود یک میلیون عراقی و بیش از دو میلیون افغانی در کشور ما ساکن و مشغول کار هستند. چراجمهوری اسلامی ایران اقدامی دربارهء اخراج این اقدام بیگانه انجام نمی دهد؟ آیا سیاست تسامح در این مورد راه حل اساسی خواهد بود؟

پرسش

حدود یک میلیون عراقی و بیش از دو میلیون افغانی در کشور ما ساکن و مشغول کار هستند. چراجمهوری اسلامی ایران اقدامی دربارهء اخراج این اقدام بیگانه انجام نمی دهد؟ آیا سیاست تسامح در این مورد راه حل اساسی خواهد بود؟

پاسخ

پناه دادن به آوارگان و ستمدیدگان , یکی از اصول پذیرفته شدهء بین المللی است . برخی از کشورها به آوارگان پناه داده و از آنان حمایت می کنند. در برخی کشورهای اروپایی میلیون ها پناهنده وجود دارد, و حتی برخی کشورها از پناهندگان استقبال می کنند; زیرا پناهندگان به رغم این که برخی از مشکلات اقتصادی وناهنجاری ها را به وجود می آورند, نقش بنیادی در چرخش اقتصادی , بالندگی و پویایی جوامع دارند.

در فرهنگ اسلامی همهء مسلمانان برادران دینی بوده و حمایت از ستمدیدگان فرا خوانده شده اند:

خدا و در راه مردان , زنان و کودکانی که (به دست ستمگران) تضعیف شده اند بیکار نمی کنید؟ همان افراد(ستمدیده ای) که می گویند: خدایا ما را از این شهر که اهلش ستمگرند بیرون ببر ...>. پیامبر اسلام فرمود:

ولم یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم ;)(۱)

تا نیست تو را دردو غم دوست به صبح سحری هرگز تو مپندار مسلمان و تو مسلم باشی >.

در ادبیات فارسی نیز به انسان دوستی و حمایت از محرومان سفارش شده است .

]بنی آدم اعضای یکدیگرندکه در آفرینش زیک گوهرند

چو عضوی به دردآورد روزگاردیگر عضوها را نماند قرار

توکز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی .

]بی تردید یکی از مصادیق اهتمام به امور مسلمانان و انسان دوستی , پناه دادن به آوارگان است

, امروزه که میلیون ها عراقی و افغانی به ایران اسلامی پناه آورده اند, به این دلیل است که ایران به عنوان ام القرای جهان اسلام ملجأ و پناهگان همهء بی پناهان , به ویژه شیعیان است . زیرا به ندای آوارگان پاسخ مثبت داده و چندین سال به رغم مشکلات فراوان از مهاجران , مهمان نوازی کرده که این حمایت از سوی سازمانهای بین المللی ستایش شده است .یکی از استراتژی های مهم جمهوری اسلامی , حمایت از محرمان جهان است که این سیاست نهادینه شده است .

بیان این مطلب ضروری است که پناه دادن به آوارگان باید براساس معیارهای خاصی شکل گیرد, تا سبب گسترش ناهنجارها و مشکلات اقتصاد نشود. متأسفانه در بین مهاجران افراد غیر صالح و جاسوس نیز وجود دارد که باید براساس فیلترها از ورود آن ها جلوگیری شود تا مصالح نظام اسلامی تهدید نشود. پناه دادن به آوارگان , به ویژه شیعیان با سیاست تسامح و تسامح منافات ندارد. بلکه عدم خشونت و اعمال رفتارهای انسان دوستی و اتخاذسیاست های اصولی و منطقی برای مهاجران , یکی از شاخصه های جامعهء مدنی و بهره گیری از سیاست شامح وتساهل است که رئیس جمهور محترم پرچمدار آن است .

بیان این نکته ضروری است که مسئولان نظام باید برای برگرداندن مهاجران به کشورهای آنان سیاست های منطقی اتخاذ نمایدت تا هم شعار حمایت از محرومان زیر سؤال نرود و هم مصالح نظام تهدید نشود.

]چرا در زندگی خرم نباشیم چرا با دوستان همدم نباشیم

چرا هر فرصتی پیش آید از عمردر آن فرصت به فکر هم نباشیم

به همگام نیاز و بی نیازی چرا

هم دم , چرا محرم نباشیم

روا نبود که ما با نام انسان به زخم بی کسان مرهم نباشیم

غم همنوع خور, گر آدمی توکه به این غم , یقین آدم نباشیم (۲)

(پاورقی ۱- محمدباقر مجلسی , بحارالانوار, ج ۷۱ ص ۳۳۷

(پاورقی ۲- مجله با معارف اسلامی آشنا شویم , شماره‌ء ۴۷ ص ۱۵۹

با این که قرآن هرگونه ارتباط با کافران را حرام و باطل می داند, چرا کشور اسلامی ایران با آن کشورها, حتی امریکا ارتباط دارد؟

پرسش

با این که قرآن هرگونه ارتباط با کافران را حرام و باطل می داند, چرا کشور اسلامی ایران با آن کشورها, حتی امریکا ارتباط دارد؟

پاسخ

خواهر گرامی ! هر نوع رابطه با کافران حرام نیست , بلکه هرگونه رابطه و معامله ای که منجر به تفوّق وتسلّط کافران بر مسلمانان گردد حرام و آن معامله باطل است . مؤمن در تمام روابط سیاسی , اقتصادی , فرهنگی وغیر آن , باید عزّت و اقتدار خویش را نگه دارد چه آن که او مرتبط با است و منسوب به او است به همین جهت است که قرآن می فرماید: .(۱)

سلطه پذیری و سیادت و حاکمیت غیر مسلمان در هیچ زمینه ای جایز نیست . در آیه با ذکر به صورت , هر گونه سبیل یا راهی که منجر به برتری و سلطه گری کافران گردد, نفی شده و امام خمینی (ره) بر اساس قاعده‌ء فقهی که از آیه‌ء مزبور استنباط می شود, فرموده است .

بنابراین , هرگونه رابطه و معامله با کافران حرام و باطل نیست , بلکه به تصریح قرآن , غیر مسلمانان دو گروه هستند:

۱ گروهی که در مقابل مسلمین می ایستند و عداوت و دشمنی با اسلام و مسلمین دارند و آنان را به اجبار ازخانه و کاشانه شان بیرون می کنند و یا به دشمنان مسلمین کمک می کنند. مانند اسرائیل ;

۲ دسته‌ء دیگری از آنان , در عین کفر و شرک , کاری به مسلمان ندارند, نه عداوت و دشمنی با اسلام و مسلمین دارند و نه با آن ها سرجنگ دارند, بلکه پیمان های همکاری در عرصه

های مختلف با مسلمانان امضا می کنند.

وظیفهء مسلمانان در قبال در گروه غیر مسلمان چیست ؟

قرآن پاسخ می دهد: (۲)

بنـابر نص آیـهء شـریفه , برقراری رابطه بـا اسـرائیل که مسـلمین را از خـانه و کاشـانه شـان بیرون راندنـد, حرام است .چنـان که برقراری رابطه با امریکا که

البته این حرمت ابدی و همیشگی نیست , بلکه (۳)

و ۱۶ یک برنامه ریزی مطالعاتی چه ویژ گی هایی دارد. با توجه به این که من دانش آموز سال سوم ریاضی هستم چگونه درس بخوانم تا به سلامتی ام آسیب نرسد و در عین حال موفق بشوم .

(پاورقی ۱.ابوالفضل شکوری , فقه سیاسی اسلام , ج ۲ ص ۴۰۰

(پاورقی ۲.ممتحنه (۶۰ آیهء ۸

(پاورقی ۳.جمعی از نویسندگان , تفسیر نمونه , ج ۲۴ ص ۲۳

خانواده ام پشت سر مسئولان نظام حرف می زنند. وظیفهء من چیست ؟

پرسش

خانواده ام پشت سر مسئولان نظام حرف می زنند. وظیفهء من چیست ؟

پاسخ

علاقه مندی و اعتماد به مسـئولان محترم نظام جمهوری اسلامی که محصول زحمت ها و تلاش های جانکاه آن عزیز سفر کرده است , امری تحسـین برانگیز و در خور توجه است . حال اگر در میان خانواده در مقابل این علاقه منـدی و عشق ممانعتی وجود دارد, بهتر است سـکوت کنیـد, چون اصـرار یا بحث در این باره موجب بـدتر شدن اوضاع شده و عرصه بر شـما تنگ می شود. البته این دلیـل نمی شود که دست از امر به معروف و نهی از منکر برداشـته وبی خیـال شویـد. بهـتر است به شـکل محترمـانه در بعضـی موارد اشکال کار را برایشان روشن کنید. اگر تأثیر نداشت ,سکوت و به خدا واگذار کنید. در هر حال چون پدر و مادر از احـترام ویژه ای برخوردارنـد, وظیفهء فرزنـد آن است که ملاـحظهء حـال ایشـان را به نحو احسن بکنـد و منع ایشـان در امور مستحب را قابل احترام بداند.هوشیاری وعلاقه مندی تان به رهبری و دیگر مسئولان نظام اسلامی ستودنی است .

چرا سال ۱۳۷۹از سوی رهبر فرزانهء انقلاب , به نام علی ۷نام گذاری شده است ؟ و چرا می گویند,سال علی ۷سنت علی ۷منظور چیست ؟

پرسش

چرا سال ۱۳۷۹از سوی رهبر فرزانهء انقلاب , به نام علی ۷نام گذاری شده است ؟ و چرا می گویند,سال علی ۷سنت علی ۷منظور چیست ؟

پاسخ

علت این که رهبر معظم انقلاب سال ۱۳۷۹ را سال امام علی ۷نام گذاری کرده است , این نکته است که در این سال دو بار عید سعید غدیر که مربوط به امامت آن حضرت است , قرار دارد. یکی در ششم فروردین و دیگری در بیست و چهارم اسفند. آغاز و پایان این سال مزین به حادثهء مهم غدیر است و این خود یک تناسبی است که شیعیان بیش از پیش در این سال به آن امام همام تأسی کنند و سنت های آن حضرت را ارج نهند و به آن پای بند باشند.

بسیاری از افراد جامعه به ویژه جوانان با دیدن پیشرفت های علمی و صنعتی دنیا این سؤال را مطرح می کنند که چرا ایران با داشتن مراکز متعددعلمی دانشگاهی و حوزوی، دستاورد چشمگیری در زمینه های علمی و تکنولوژیکی نداشته و در مقایسه با کشورهای پیشرفته دنیا عقب مانده

پرسش

بسیاری از افراد جامعه به ویژه جوانان با دیدن پیشرفت های علمی و صنعتی دنیا این سؤال را مطرح می کنند که چرا ایران با داشتن مراکز متعددعلمی دانشگاهی و حوزوی، دستاورد چشمگیری در زمینه های علمی و تکنولوژیکی نداشته و در مقایسه با کشورهای پیشرفته دنیا عقب مانده است؟ آنان از حوزه های علمیه و علوم دینی انتظار کشف و اختراع صنعت علوم پزشکی و مانند آن را دارند. آیا این انتظار درست است؟

پاسخ

لبه تیز این سخن با مراکز علمی و دانشگاهی است که چرا با وجود این همه مراکز علمی و دانشگاهی پیشرفت های چشمگیری در عرصه صنعت و اقتصاد نداریم؟ این اشکال به حوزه های علمیه مرتبط نیست، زیرا حوزه های علمیه مراکز علوم دینی و تحقیق و تفحص در علوم اسلامی است. به نظر می رسد حوزه های علمیه با بودجه ناچیزی که از طرف مردم تأمین می شود، از بسیاری از حوزه های علمی و دینی دیگر کشورهای اسلامی پیشرفته تر و پویاتر است. در تفسیر، بهترین تفسیرها از آن شیعیان است. در فقه جامع ترین و بهترین کتب فقهی در حوزه های علمیه شیعه به وجود آمده است. حوزه های شیعی در فلسفه، کلام،

منطق، اصول، حدیث شناسی و ادبیات، از حوزه های علمیه معروف دنیا مانند الازهر و غیره بسیار پیشرفته است.

بـدیهی است حوزه هـای علمیه در سـائر علوم وظیفه ای برای خود نمی شـناسد و از حوزه درسـی آنـان به دور است. آن هـا در علو...ž مانند فیزیک، شیمی، ریاضی، طب، صنایع و معادن درس و بحث و تحقیقی ندارند.

بنابراین پیشرفت تکنولوژی یا عدم پیشرفت آن، به مراکز دانشگاهی مربوط می شود. بعد از پیروزی انقلاب، به واسطه استقلالی که به دست آوردیم و تحریم های صنعتی و اقتصادی

که شدیم، دانشگاهیان و مهندسیان و پزشکان به فکر افتادند و با توکل بر خدا پیشرفت های چشمگیری به دست آوردند و الان مشاهده می کنیم در ساخت انواع ماشین ها، اسلحه ها، بال گردها، هواپیماسازی، علوم آزمایشگاهی و پزشکی و پیشرفت هایی فوق العاده به دست آمده است، که شاید بتوان گفت از پیشرفته ترین کشورهای خاورمیانه هستیم. البته دولت اسلامی باید از فرار مغزها جلوگیری کند و زمینه را برای تحقیق و پژوهش بیش تر فراهم سازد. وضعیت اقتصادی کشور نقش مهمی در پیشرفت علمی دارد، چون در پیشرفت علمی، آرامش فکری نقش اساسی دارد. هم چنین ایمان و توکل به خدا و تقوا و خودسازی نقش مؤثری در پیشرفت علمی دارد که باید در این زمینه بیش تر کوشش شود.

با این همه تبلیغ برای عدم استفاده از بیت المال متأسفانه بعضی از مسئولان مراعات این مسئله مهم را نمی کنند, چرا در مملکت اسلامی چنین حرکات ضد اسلامی صورت می گیرد و با آن ها برخوردی نمی شود؟

پرسش

با این همه تبلیغ برای عدم استفاده از بیت المال متأسفانه بعضی از مسئولان مراعات این مسئله مهم را نمی کنند, چرا در مملکت اسلامی چنین حرکات ضد اسلامی صورت می گیرد و با آن ها برخوردی نمی شود؟

پاسخ

سوء استفاده از بیت المال مسلماً خلاف شرع و کار حرامی است و از هر کسی سر بزند بدون شک قبیح است . در کشور عزیز ما بسیاری از مسئولان مراعات مسائل شرعی بیت المال را می کنند, اما ممکن است در بین آنان کسانی باشند که سوء استفاده کنند که باید به آن ها به طریق صحیح تذکر داد. البته سوء استفاده از بیت المال منحصر به زمان ما نیست ; درزمان حضرت علی ۷هم افرادی بودند که از بیت المال سوء استفاده می کردند وعلی ۷شدیداً با آنان برخورد می کردند.

مدت یکی دو سال است که عده ای در کردستان شورش و بلوا به پا می کنند و نام جوانان کرد را بدنام می کنند. ما چکار کنیم که از این عده به حساب نیاییم ؟

پرسش

مدت یکی دو سال است که عده ای در کردستان شورش و بلوا به پا می کنند و نام جوانان کرد را بدنام می کنند. ما چکار کنیم که از این عده به حساب نیاییم ؟

پاسخ

حساب جوانان غیور که همواره از آشوبگران و طاغیان جدا بوده و در نزد خدا و خلق آن جوانان رشید مأجور و محبوبند. به

همین دلیل شما نباید نگران این حادثات زودگذر باشید. اما در عین حال , پاسخ هر نوع حرکت بی فکرمآبانه و جاهلانه , حرکتی عمیق و با فکر و تأمل است . به بیان دیگر در برابر بی فرهنگی باید بافرهنگی عالی ایستاد.

می توانید با ایجاد گروهی از جوانان غیور آن مرز و بوم , در تشکیل کلاس های قرآن , اخلاق , آموزش های علمی , هیأت های عزاداری , برگزاری نمازهای جماعت و... حرکتی فرهنگی را آغاز کنید تا کم کم جوانان دیگر باشما همراه و همدل شوندو به سوی معنویات روی آورند با همکاری با سپاه و بسیج در موقع لازم و فعالیت وراهپیمایی به سود جمهوری اسلامی , حساب خود را از ضد انقلابیون جدا کنید.

اخیراً قوه قضاییه اعلام کرد: دو تن از آقازاده ها دســتگیر شدند, ولی نام آن ها را ذکر نکردند. مقارنت این خبر با استعفای جناب آقای مقتدایی , این نظر را تقویت کرد که یکی از دستگیر شدگان پسرش بوده است , هرچند رسانه های داخلی علت استعفا را بیماری و کهولت سن اعلا

پرسش

اخیراً قوه قضاییه اعلام کرد: دو تن از آقازاده ها دستگیر شدند, ولی نام آن ها را ذکر نکردند. مقارنت این خبر با استعفای جناب آقای مقتدایی , این نظر را تقویت کرد که یکی از دستگیر شدگان پسرش بوده است , هرچند رسانه های داخلی علت استعفا را بیماری و کهولت سن اعلان کردند, لطفاً در این باره توضیح دهید.

پاسخ

برادر گرامی ! از این که با ما مکاتبه کرده و شبهات خود را با ما در میان گذاشتید سپاسگزاریم .

محدودهء کاری این واحد پاسخ به سؤالات علمی و تاریخی و فلسفی و اعتقادی است . لذا ازپ اسخب ه سؤالات سیاسی معذوریم , ولی از باب عرض می کنیم :

اوّلاً: ما هم مثل همهء فقط شنیدیم که دو نفر از آقا زاده ها دستگیر شدند از کم و کیف قضیه اطلاعی نداریم .

دربارهء علت استعفار آیت اللّه مقتدایی بهتر است از معظّم له یا دفترش سوال کنید. به نظر ما به احتمال قوی علت استعفا بیماری و کهولت سن بوده است , زیرا مدّت ها در فکر استعفا بوده اند.

ثانیاً: وقت , عزیزتر از آن است که صرف این گونه کنجکاوی ها شود. چون تحقیق در چنین کاری نه نتیجهء دنیوی دارد, نه اخروی . بازار شایعات به خصوص دربارهء روحانیت گرم است و و از کاه کوه ساخته و غیر واقع را واقع جلوه می دهند. پروین اعتصامی می گوید:

]گهر وقت بدین خیرگی ازدست مده آخرین دُر گرانمایه بهایی دارد

]ثالثاً: بر فرض که پسر آیت اللّه مقتدایی خلاف کرده و دستگیر شده باشد. چه ربطی به معظم له دارد؟! پس

آیت اللّه مقتدایی که سهل است . پسر برخی از انبیای عظام و امامان معصوم : هم خطاکار بودند. مانند پسرحضرت نوح و پسر حضرت امام هادی ٨(جعفر کذّاب) که عموی حضرت امام زمان ٧است . عقیدهء ما این است که اگر آقای مقتدایی و امثال او در این گونه موارد کمک به قوه قضاییه در دستگیری افراد خاطی نکنند, یقیناً اخلال در کار آن قوه نخواهند کرد.

اخیراً نوار سخنرانی جناب آقای احدی را دربارهء مقام معظم رهبری حفظه اللّه گوش دادم . ایشان درتوضیح اظهار کردند: کسانی هستند که از رهبری تبعیت نکرده و او را از طرق گوناگون آزار و رنج دهند. نظر شما در این خصوص چیست ؟

پرسش

اخیراً نوار سخنرانی جناب آقای احدی را دربارهء مقام معظم رهبری حفظه اللّه گوش دادم . ایشان درتوضیح اظهار کردند: کسانی هستند که از رهبری تبعیت نکرده و او را از طرق گوناگون آزار و رنج دهند. نظر شما در این خصوص چیست ؟

پاسخ

مفسران دربارهء تفاوت و نظریات متعددی داده اند, از جمله این که مرحلهء سخت تر و بدتر از ضالین است , چون ضالین به گمراهان عادی و معمولی می گویند, درحالی که به گمراهان لجوج و یا منافق اطلاق می شود.

طبق این دیدگاه کسانی هستند که علاوه بر کفر, راه لجاجت و دشمنی با حق را می پیمایند و درصورت امکان از اذیّت و آزار رهبران الهی فروگزاری نمی کنند.

از دیدگاه اکثر علمای شیعه امامت امام معصوم ٧در امتداد خط رسالت است و ولایت فقیه هم در عصر غیبت در امتداد خط امامت امام معصوم ٧است .

با این دیدگاه اگر به طور اجمال شامل کسانی بشود که موجب آزار رسول خدا٦و ائمه اطهار: می شود, قهراً شامل آن هایی که به شیوه های مختلف ناراحتی ولی فقیه را فراهم می کنند و ضدیت با ولایت فقیه دارند, نیز می شود.

بنابراین جناب آقای احدی حفظ اللّه اگر منظورش این مطلب بوده , بی گدار به آب نزده است . چون دسترسی به نوار ایشان نداشتیم , نتوانستیم نظر قطعی بدهیم .

اگر امکان دارد, نوار مزبور را برای ما ارسال فرمایید تا ببینیم جناب آقای احدی چه مطلبی گفته و چه نتیجه ای گرفته است . پس از استماع سخنان ایشان نوار به شما برگردانده می شود.

من از شما افراد فرهیخته ای که در حکومت اسلامی هستید و فعالیت هایی می کنید تشکر می کنم. نیروی انتظای در انجام وظیفه و جلوگیری از مفاسد اجتماعی کوتاهی می کند لطفاً پیگیری شود.

پرسش

من از شما افراد فرهیخته ای که در حکومت اسلامی هستید و فعالیت هایی می کنید تشکر می کنم. نیروی انتظای در انجام وظیفه و جلوگیری از مفاسد اجتماعی کوتاهی می کند لطفاً پیگیری شود.

پاسخ

حوزه علمیه و تمام تشکیلات و مؤسسات وابسته به آن نهادی دینی و مردمی و مستقل از دولت است. جهت جلوگیری از اشاعه فحشاء و فساد و انجام وظیفه نهی از منکر لازم است. مردم کوتاهی عواملی از نیروی انتظامی را به مقامات و مسئولان مربوطه بالاتر گزارش دهند و با اصرار بخواهند پیگیری و رسیدگی شود.

آیا در روایات به حکومت جمهوری اسلامی ایران اشاره شده است؟ با توجه به این که امام خمینی در کتاب کیمیای محبت گفته است: ما در ایران حکومت تشکیل می دهیم و پرچم آن را به دست صاحب اصلی آن (امام زمان(عج)) می دهیم. لطفاً توضیح دهید.

پرسش

آیا در روایات به حکومت جمهوری اسلامی ایران اشاره شده است؟ با توجه به این که امام خمینی در کتاب کیمیای محبت گفته است: ما در ایران حکومت تشکیل می دهیم و پرچم آن را به دست صاحب اصلی آن (امام زمان(عج)) می دهیم. لطفاً توضیح دهید.

پاسخ

یکی از مسائل مهم در دوران غیبت کبری، موضوع حکومت اسلامی و انتظار فرج و ارتباط آن دو با یکدیگر است. بعضی از فقهای شیعه تشکیل حکومت اسلامی را در این دوران ضروری می دانند و بعضی دیگر آن را تأیید می کنند، یعنی اگر فقهای دارای شرایط به این مسئله اقدام کنند و یکی از آن ها حکومت را تشکیل دهد، دیگران آن را تأیید می کنند و حتی بر دیگران لازم می دانند که از این حکومت پیروی کنند.

در بعضی از روایات به شکل گرفتن دولت حقی پیش از ظهور مهدی (عج) اشاره و حتی تصریح شده است که این حکومت تا قیام آن حضرت ادامه می یابد.

امام باقر(ع) می فرماید: "گویا می بینم مردمی از مشرق که در طلب حق قیام کرده اند، ولی (حاکمان) پاسخی نمی دهد. پس از مدتی دوباره قیام می کنند، این بار نیز به آنان پاسخی داده نمی شود، ولی چون وضع را چنین می بینند، شمشیرهای خود را بر شانه هایشان می نهند. در این هنگام آنچه را که می خواهند، به آنان می دهند، اما نمی پذیرند و دست به قیام می زنند (و

حکومت را به دست می گیرند). اینان این حکومت را جز به صاحب شما (حضرت مهدی(ع)) تسلیم نمی کنند. کشتگان این قیام همه به بهشت می روند".[۱]

پیامبر

اسـلام(ص) فرمود: "مردی از اهل قم مردم را به حق دعوت می کنـد و عـده ای که ماننـد پاره های آتش انـد، دور او جمع می شوند".۱[۲]

این احادیث قابل حمل بر حکومت و قیام امام خمینی(ره) است، اگر چه به صراحت در این باره نمی توان سخن گفت. شاید در آینـده حکومتی مثـل این یا بهتر از این در جهان تشـکیل شود. البته سـخن امام خمینی در کتاب کیمیای سـعادت، منافاتی با این مطلب نـدارد؛ زیرا قصد و هدف او این بوده که این حکومت را زمینه ساز حکومت امام زمان(عج) قرار دهد، و قصد تمام مردم ایران و مسـئولان نظام جمهوری اسـلامی باید همین باشد. اصولاً تشـکیل حکومت اسـلامی بدون رابطه با امام زمان و مستقل از امام معصوم، در بعضـی از روایات مورد نکوهش واقع شده است. همچنین احتمال تشکیل یک حکومت اسلامی دیگر در آینده که چه بسا متصل به دین باشد یا در دورانی دیگر تنها یک فرض است.

در هر حال در مورد این روایات به صورت قاطع نمی توان سخن گفت.

جهت اطلاع بیشتر به کتاب تداوم انقلاب اسلامی ایران تا انقلاب جهانی مهدی، و برخی کتاب های دیگر مراجعه کنید.

چرا حضرت امام خمینی (ره و فرزندشان حاج احمد خمینی در جبهه های حق علیه باطل شرکت نکردند، در حالی که پیامبر اسلام در نُه غزوه شرکت نمود؟

پرسش

چرا حضـرت امام خمینی (ره و فرزنـدشان حاج احمـد خمینی در جبهه های حق علیه باطل شـرکت نکردنـد، در حالی که پیامبر اسلام در نُه غزوه شرکت نمود؟

پاسخ

یکی از ویژگی هـای بزرگان دین دین مـداری و شـجاعت آنان است انجام تکلیف الهی در فرهنگ آنان محوریت داشـته و در ایفای رسالت الهی جر خدا از هیچ کس نمی هراسـند؛ از این رو جهاد و شـهادت را افتحاری می دانسـتند حضور و عدم حضور بزرگـان دین در جبهه هـای جنـگ مبنی بر تکلیف گرای و شـرایط زمـان و مکـان است نه بر اسـاس ترس و راحت طلـبی و بی اعتنایی در برابر سر نوشت انسان ها. در برخی از روایات مبنی قیام صـلح و سکوت امامان معصومان (ع تکلیف گرای بیان شده است بر این اسـاس حضور و عـدم حضور پیـامبر (ص در جنـگ بر اسـاس تکلیف الهی و شـرایط زمان بود. در یک مقطع رهبر حکومت در جبهه هـا حضور می یابـد تـا سـربازان با روحیه قوی و قوّت قلب به جنگ بپردازنـد و در مقطع زمانی دیگر شـرایط زمـان اقتضـا می کنـد که رهبر در صـحنه هـای دیگر حضور داشـته و در پشت جبهه نقش آفرینی نمـایه از این رو گـاهی پیامبر اسـلام (ص در جنـگ هـا حضور می یابـد. وگاهی به مـدیریت نظام و جبهه بـدون حضور در جنگ می بردازد. و این سیاسـت معقول و منطقی است که توسط پیامبر (ص اتخاذ شده است

به عنوان مثال در زمان جنگ مسلمانان با ایران حضرت علی به خلیفه دوم پیشنهاد می کند که خودت در جنگ شرکت نکن بی تردید امام راحل (س یکی از رهبران دین مدار و فقیه ژرف اندیش زمان و مکان شناس است عدم

حضور او در جبهه جنگ ریشه در دین باوری و زمان شناسی دارد.

عدم حضور امام و شاید فرزنداو سید احمد خمینی بدان معنا نیست که آنان راحت طلب بوده و در برابر سر نوشت جامعه و مردم ایران بی اعتنا بوده و از مرگ وحشت داشتند، زیرا امام راحل (س همان انسانی است که علیه شاه قیام نمود و این قیام در فضایی به وجود آمد که خطر مرگ او و خانواده اش را تهدیدی کرد. خطر حکومت برای امام کم تر از آن بنود که امام در جبهه های جنگ حضور پیدا می کرد، زیرا قیام امام علیه رایم شاه زندان وقتی کشته شدن را درپی داشت

شرایط زمان و مکان اقتضا می کرد که امام در پشت جبهه هم به مدیریت کلان کشور بپردازدو هم فرماندهی کل قوا را به عهده گیرد در عصر امام راحل (س به خاطر وجود اسانه های گروهی مانند رادیوه تلویزیون و... امام با فرماندهان جنگ و سربازان خویش ارتباط مستقیم داشته و عملاً فرماندهی کلان جنگ را به عهده داشت مضافاً بر این که امام نمایندگانی در ستاد جنگ داشت که نقش آفرینی و تأثیر امام در جنگ را حفظ می کردند. از سوی دیگر امام از لحاظ وضعیت جسمانی و بالا بودن سن در شرایطی قرار داشت که حضور ایشان در جبهه را مشکل و حتی غیر ممکن می کرد در حالی که پیامبر می توانت بجنکد و اسلحه حمل کند و به طور کلی در آن زمان عادی بود. بر این اساس باید گفت عدم حضور امام در جبهه نه به خاطر ترس یا راحت طلبی بود، بلکه بر اساس تکلیف گرایی و شرایط زمان بود.

امـام راحـل (س در خصوص شـجاعت خویش فرمود: "من آدمهـا نیسـتم که اگر حکمی کردم بنشـینم چرت بزنم که این حکم خودش برود، من راه می رفتم دنبالش .. من اگر یک وقتی دیدم که مصـلحت اسلام اقتضا می کند که یک حرف بزنم می زنم .. از هیـچ چیز نمی ترسـم بحمـد اللّه تعـالی واللّه تـا حالاـ نترسـیده ام آن روز که مرا می بردنـد، آن روزهـم آنهـا (سـاواک می ترسیدند، من آنها را تسلیت می دادم که نترسید".

امـام راحـل (س بارهـا از رزمنـدگان اسـلام تجلیـل نمود و آرزو می کرد بسـیجی بود و در جبهه هـای جنـگ حضور یابـد. این رویکرد حکایت از آن دارد که شرایط حضور او در جبهه فراهم نبود.

حضور سید احمد در کنار امام از ضروریات بود؛ زیرا او مشاور امین و دلسوز امام بود. سید احمد خمینی مشکلات جهان اسلام و ایران به ویژه وضـعیت جنگ را دشـته بنـدی نموده به امام گزارش می کرد. از سوی دیگر سـید احمد خمینی در حفظ جان و سلامتی امام و مراقبت از او نقش بسـیاری داشت بر این اساس نقش وی در کنار امام کم تر از آن نبود که در جبهه حضور پیـدا کنـد. و أمـام را در مسؤولیت هـای بسـیاری که داشت کمـک و یـاری می داد. امام و خانـدان او و همه سـختی ها را برای پروزی انقلاب و حفظ نظام تحمل کردند، از این رو از این کشور به آن کشور رفته و فرزند برو مندی مانند سـید مصـطفی خمینی را از دست دادنـد خانـدان امـام خود را برای نظـام می خواسـتند، نه نظـام را برای خود. از این رو سـید احمـد خمینی به رغم لیاقت و شایستگی مسؤلیت های سنگینی

را داشت ولی مسئولیت ها را نمی پذیرفت تا اثبات کند که او قدرت گرا نیست بی تردید اگر نقش بنیادی سید احمد در اصل حفظ نظام و انقلاب نبود، مانند دیگر فرزندان ایران لباس رزم پوشیده با دشمنان می جنگید؛ همان گونه که سید احمد در جبهه های لبنان در کنار شهید چمران حضور فعال داشت

در عصر ارتباطات و فناوری اطلاعات چرا شورای نگهبان از تصویب استفاده از آنتن های ماهواره ای سرباز می زند؟ آیا ممکن است در مجلس هفتم استفاده از ماهواره تصویب شود؟

پرسش

در عصر ارتباطات و فناوری اطلاعات چرا شورای نگهبان از تصویب استفاده از آنتن های ماهواره ای سرباز می زند؟ آیا ممکن است در مجلس هفتم استفاده از ماهواره تصویب شود؟

پاسخ

اسلام و فقها و علمای اسلام با ارتباطات و فن آوری اطلاعات و دانش مخالف نیستند، بلکه با فساد و گناه مخالف هستند.

از ماهواره تبلیغات ضد اسلام و ضد اخلاق و فیلم های مستهجن پخش می شود. اگر استفاده از ماهواره آزاد شود، برخی از همین برنامه ها استفاده می کنند و مرتکب حرام می گردند و جامعه به فساد و تباهی کشیده می شود، یا موجب تغییر و تزلزل در هنجارهای فرهنگی جامعه می شود. امروزه بسیاری از نابهنجاری ها و ناهمگونی ها بین رفتارها ناشی از همین وسایل ارتباطی و عدم استفاده صحیح از آن ها می باشد.

از طرفی نهی از منکر واجب است و یکی از راه های نهی از منکر، قرار ندادن وسیله ارتکاب حرام در اختیار افراد است.(۱)

از این رو مجلس و شورای نگهبان استفاده از ماهواره را تصویب نمی کنند و از این راه جلوی فحشا و منکر را می گیرند و به یکی از واجبات که نهی از منکر است عمل می کنند. اگر روزی برنامه های خلاف شرع اسلام از ماهواره پخش نشود یا معلوم شود که اکثر مردم در سطحی از تدیّن و آگاهی و ثبات فرهنگی هستند که به برنامه های خلاف شرع نگاه نمی کنند و مرتکب حرام نمی شوند، مسلّماً استفاده از ماهواره اشکال نخواهد داشت.

نگاهی به برنامه های ماهواره ای با توجه به این که غالباً به زبان اصلی پخش می شوند یا در صورت پخش به زبان فارسی، الگوهای فرهنگ غربی را

ترویج می کنند، همچنین با نگاه به نوع استفاده ای که متأسفانه از آن می شود و غالباً برنامه های غیر اخلاقی و فیلم هایی که با فرهنگ اسلامی تطبیق ندارد، مورد توجه قرار می گیرد، هم در رفتارهای جوانان و الگوهای رفتاری آن ها تأثیر می نهد، هم در نوع فکر و لباس آن ها و فرهنگ مصرفی و بسیاری از اموری که نسبت به فرهنگ جامعه ما نابهنجار است.

پی نوشت ها:

۱. امام خمینی، تحریرالوسیله، ج ۱، ص ۴۸۰، مسئله ۲ و ۳.

با این که خدمت سربازی واجب کفایی است، در صورت عدم نیاز چرا باید به سربازی رفت و یا لااقل چرا مدت سربازی را کم نمی کنند؟

پرسش

با این که خدمت سربازی واجب کفایی است، در صورت عدم نیاز چرا باید به سربازی رفت و یا لااقل چرا مدت سربازی را کم نمی کنند؟

پاسخ

اصل مسأله خدمت سربازی برای تأمین امنیت کشور از امور حیاتی و اجتناب ناپذیر است. البته چگونگی اجرای آن می تواند اشکال داشته باشد که چند و چون آن در جایگاه خاص خود و توسط کارشناسان امنیتی کشور قابل بررسی است.

تشخیص این که سرباز به مقدار کافی مشغول خدمت هستند یا نه، برعهده مسؤلان است. همین طور مدت زمان سربازی براساس نیازهای آموزشی و امنیتی تعیین شده است. البته اگر روزی مسؤلان صلاح بدانند که مدت سربازی کمتر باشد یا این که این مدت را به دوره هایی تقسیم کنند مثلا سه ماه به سربازی بروند، بعد از دو سال دوباره سه ماه ، همین طور تا مدت سربازی تمام شود، در این صورت هم خدمت سربازی انجام و امنیت کشور تأمین شده، هم سربازان به کار و زندگی خود بهتر می رسند و مشکل طولانی شدن زمان سربازی پیدا نمی شود . در هر صورت کیفیت و کمیت مدت سربازی بر اساس مصالح اجتماعی کشور توسط مسؤلان و نمایندگان مجلس شورای اسلامی به صورت آیین نامه یا قانون و براساس مصلحت ها و نیازهایی که پیش بینی می شود، تعیین می گردد.

در حالی که ائمه((علیهم السلام)) برای امرار معاش کار می کردند چرا روحانیون برای امرار معاش کار نمی کنند؟

پرسش

در حالی که ائمه((علیهم السلام)) برای امرار معاش کار می کردند چرا روحانیون برای امرار معاش کار نمی کنند؟

پاسخ

این صحیح است که امامان ما((علیهم السلام)) کار می کرده اند; ولی باید توجّه داشت که اگر روحانیون بخواهند به تحصیل و اشتغالات علمی و دینی بپردازند امکان اینکه بتوانند به کارهای اقتصادی نیز اشتغال داشته باشند وجود ندارد. امامان چون از علوم لدنّی برخوردار بوده اند و برای علوم خویش به تحصیل نیاز نداشته اند می توانستند به کار اشتغال داشته باشند.

این امر در روحانیون منحصر نیست. آیا اساتید دانشگاه و کارمندان مؤسسات آموزشی هم لازم است کار تولیدی انجام دهند؟ آیا آموزش دین از آموزش های دیگر کم ارزش تر است تا محصّلین و اساتید آنها را علاوه بر تحصیل به کار دیگری هم ملزم بدانیم؟ در حالی که قشر روحانیّت با کمترین برداشت از جامعه بیشترین خدمت را انجام می دهد.

توجّه به این نکته نیز لازم است، که به عنوان مثال امام علی((علیه السلام)) زمانی به کار پرداخت و زمین را شخم زد که از کار کردن بر روی استعداد انسان ها، که کار اصلی پیامبران((علیهم السلام)) و پیروان سیره آنهاست، ممنوع و محروم شده بود.

از این گذشته لازم است در تاریخ علمای گذشته و کنونی مراجعه ای صورت گیرد تا مشخص شود چقدر بزرگانی که هر دو وظیفه را جمع کرده اند و هم اکنون نیز این سیره ادامه دارد.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۸۷۱

مقصود از «صبر انقلابی» که چندیست رایج شده، چیست؟

پرسش

مقصود از «صبر انقلابی» که چندیست رایج شده، چیست؟

پاسخ

از آنجا که در جامعه انقلابی و دینی ما، هدف والایی مثل جهت گیری انسان به سوی خداوند و اطاعت فرامین او و زندگی براساس الگوی اسلامی مطرح است، و از طرفی شعارهای استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی نیز در همین راستا می باشد، و از سویی دشمنان چنین بینش و تفکری، دارای منافع و مقاصدی هستند که با این اهداف مطابق نیست، همه اینها باعث می شود که حرکت های توطئه آمیز تبلیغی، مسلحانه، تحریم های اقتصادی برای درهم شکستن رهروان اهداف بلند اسلام ایجاد کنند. آنها ابزارهای گوناگونی دارند و تا حّدی هم پیشروی کرده و می کنند. اما ما راهی جز صبر و شکیبایی نداریم. باید استقامتی دراز مدت براساس آموزش های انقلابی مکتب را تدارک ببینیم. چنین صبری، صبر انقلابی، نام می گیرد و در راه حفظ انقلاب

گریزی از آن نیست. بنابراین، صبر انقلابی این است که انسان بکوشد تا در آنجا کارهایی که به صلاح انقلاب نیست و مانع ایجاد می کند. طرح مسایل تفرقه انگیز، استفاده از موقعیت ها برای مصالح شخصی، گروهی و حزبی، و ایجاد روحیه ناامیدی، همه در تضاد با صبر انقلابی هستند. مطالعه تاریخ علی((علیه السلام)) و شکوه های ایشان از همراهان، یا خیانت های پنهان و آشکار انقلابی های ضد انقلاب شده، این مسایل و راه کارها را شفاف تر می کند.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۳

در حالی که ائمه((علیهم السلام)) برای امرار معاش کار می کردند چرا روحانیون برای امرار معاش کار نمی کنند؟

پرسش

در حالی که ائمه((علیهم السلام)) برای امرار معاش کار می کردند چرا روحانیون برای امرار معاش کار نمی کنند؟

پاسخ

این صحیح است که امامان ما((علیهم السلام)) کار می کرده اند; ولی باید توجّه داشت که اگر روحانیون بخواهند به تحصیل و اشتغالات علمی و دینی بپردازند امکان اینکه بتوانند به کارهای اقتصادی نیز اشتغال داشته باشند وجود ندارد. امامان چون از علوم لدنّی برخوردار بوده اند و برای علوم خویش به تحصیل نیاز نداشته اند می توانستند به کار اشتغال داشته باشند.

این امر در روحانیون منحصر نیست. آیا اساتید دانشگاه و کارمندان مؤسسات آموزشی هم لازم است کار تولیدی انجام دهند؟ آیا آموزش دین از آموزش های دیگر کم ارزش تر است تا محصّلین و اساتید آنها را علاوه بر تحصیل به کار دیگری هم ملزم بدانیم؟ در حالی که قشر روحانیّت با کمترین برداشت از جامعه بیشترین خدمت را انجام می دهد.

توجّه به این نکته نیز لازم است، که به عنوان مثال امام علی((علیه السلام)) زمانی به کار پرداخت و زمین را شخم زد که از کار کردن بر روی استعداد انسان ها، که کار اصلی پیامبران((علیهم السلام)) و پیروان سیره آنهاست، ممنوع و محروم شده بود.

از این گذشته لازم است در تاریخ علمای گذشته و کنونی مراجعه ای صورت گیرد تا مشخص شود چقدر بزرگانی که هر دو وظیفه را جمع کرده اند و هم اکنون نیز این سیره ادامه دارد.

(بخش پاسخ به سؤالات)

چرا روز شهات بعضی از معصومان((علیهم السلام)) تعطیل رسمی است؟

پرسش

چرا روز شهات بعضی از معصومان((علیهم السلام)) تعطیل رسمی است؟

پاسخ

عزاداری و بزرگداشت شهادت تمام امامان پسندیده و دارای ثواب است، ولی چون شهادت برخی امامان همراه با ویژگی هایی است که زمینه ساز بهره گیری از معنویّت است، این روزها را تعطیل رسمی اعلام کرده اند تا با تشکیل مراسم عزا خاطره امامان احیا شود.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۶۱۸

مشارکت

با توجه به وجود جناح های مختلف و نظرات در جامعه، کشف حقیقت چگونه ممکن است؟

پرسش

با توجه به وجود جناح های مختلف و نظرات در جامعه، کشف حقیقت چگونه ممکن است؟

پاسخ

به نظر ما تنها کسی که شرعاً و عرفاً می توان به او اعتماد کرد و در پیشگاه خداوند متعال حجت شرعی اش قرار داد مقام معظم رهبری است که هم قانوناً و هر شرعاً امرش مطاع می باشد. بنابراین حضرت عالی تحقیقی کنید موضوع دیدگاه های رهبری را در مسائل سیاسی، اجتماعی افراد، گروه ها و... به دست بیاورید و طبق آن عمل نمائید که انشاءاللّه فردای قیامت اهل نجات خواهید بود.

اگر بخواهم عضو یکی از جناح های موجود در کشور شوم , یا به درس و استخدامم لطمه می خورد؟ ضمناً دربارهء انصار حزب اللّه و جمعیت مؤتلفه و حزب کارگزاران و دیگر احزاب توضیح مکفی دهید.

پرسش

اگر بخواهم عضو یکی از جناح های موجود در کشور شوم , یا به درس و استخدامم لطمه می خورد؟ ضمناً دربارهء انصار

حزب اللّه و جمعیت مؤتلفه و حزب کارگزاران و دیگر احزاب توضیح مکفی دهید.

پاسخ

سفارش اکید ما این است که به طور رسمی عضو هیچ جناحی نشوید. از نظر فکر و عملی سیاسی واجتماع , گوش به فرمان رهبر معظم انقلاب باشید. در این صورت هم در پیشگاه خداوند متعال معذور هستید و هم ازنظر درسی و استخدامی صدمه ای نخواهید دید.

وقتی انسان عضور رسمی جناحی شد, چاره ای ندارد در مقام فکر و موضع گیری های اجتماعی , مانند آن فکر وعمل نماید, اگر چه بر خلاف منطق و عقل و نظام اسلامی باشد.

گفته اند: و به جایی می رسد که نه حقایق را می بیند و نه می شنود. در نتیجه هم به درس و حیثیت اجتماعی و خانوادگی اش ضربه می خورد و هم ده هااشکال و مانع جلوی راه استخدام او قرار می گیرد.

به هوش باشید و از صراط مستقیم منحرف نشوید.

جهت اطلاع از بیوگرافی احزاب مورد نظر بهتر است اساس نامه و دیدگاه های آنان را از خودشان بگیرید و کاملاًدر جریان امر قرار بگیرید.

آیا حتما باید در راهپیمایی ها و نماز جمعه و مراسم های سیاسی شرکت کنیم ؟

پرسش

آیا حتما باید در راهپیمایی ها و نماز جمعه و مراسم های سیاسی شرکت کنیم ؟

پاسخ

حضور سیاسی هر فرد مسلمان در موارد ممکن، لازم است، زیرا همه در برابر خون شهدا مسؤولیم و حضور ما، برای دفاع از انقلاب، کشور و ارزش ها لازم می باشد. درباره نماز جمعه باید گفت که حکم نماز جمعه وجوب تخییری است؛ یعنی، وجوب تعیینی ندارد که حتما واجب باشد و چنین احادیثی اهمیت نماز جمعه را می رسانند.

اگر راءی دهنده قادر به تشخیص اصلح نباشد, شرکت در انتخابات واجب است ؟

پرسش

اگر راءی دهنده قادر به تشخیص اصلح نباشد, شرکت در انتخابات واجب است ؟

پاسخ

شرکت واجب است و باید به مقدار لازم برای کسب آگاهی از آگاهان سؤال نمود.

دوری از مسائل سیاسی و حزبی برای پرهیز از گمراهی , چگونه است ؟

پرسش

دوری از مسائل سیاسی و حزبی برای پرهیز از گمراهی , چگونه است ؟

پاسخ

در پاسخ این سوئال باید گفت : اولا", در نظام اسلامی اصل وجود جناحها و احزاب سیاسی پذیرفته شده و در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز متبلور شده است ((احزاب و جمعیت ها, انجمن های سیاسی و انجمن های اسلامی یا اقلیت های دینی شناخته شده آزادند مشروط به این که اصول استقلال , آزادی , وحدت ملی , موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند هیچ کس را نمی توان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت)), (اصل ۲۶ قانون اساسی). در نظام اسلامی مشارکت در احزاب و عضویت در آنان فی نفسه امری جائز می باشد و آنچه از اهمیت برخوردار است حفظ و تقویت نظام اسلامی از راه مشارکت وسیع مردم در امور اجرایی و قانونگذاری در محدوده اختیاراتی که شارع مقدس به آنها داده است می باشد که یکی از مکانیسم های تحقق آن جناحها و احزاب می باشند, بنابراین جناح ها و احزاب صرفا" جنبه کارآمدی داشته و در این محدوده به انجام وظایف خود می پردازند. از منظر آموزه ها و شریعت اسلامی چون که فرد مسلمان مکلف است که در امور اجتماعی خود مشارکت داشته و نسبت به آن مسوئول می باشد, لذا باید هر اقدام او نیز همراه با شناخت دقیق و آگاهی کامل باشد. بر این اساس معیارهایی را که می توان برای شناسایی یک حزب و جناح سیاسی ایده ال در نظام اسلامی ترسیم نمود عبارتند از: ۱-

آن حزب یا جناح به اصول عقاید اسلامی و احکام و ارزشهای شریعت ایمان داشته و در عمل پای بند باشد و بر اساس آیه ((ان الـدین عنـدالله الاسـلام)) ((و من یبتغ غیرالاسـلام دینا" فلن یقبل منه ; نبایـد از آموزه های اسـلام عدول نماید)), (آل عمران , ۸۵). ۲- هـدف آن گروه از خدمت به جامعه اسـلامی و حل مشـکلات مردم باشد نه کسب قدرت برای پیشبرد منافع گروهی و یاشخصی . ۳- عملکردهای قبل آن حزب و جناح سیاسی در جهت وحدت , امنیت , مصالح , منافع ملی , تحکیم مبانی ارزشی و احکام اسلامی بوده باشد. ۴- پیروی از ولا‌یت فقیه را در گفتار و عمل اثبات نموده باشـد ((اطیعوا الله و اطیعوا الرسول واولی الامر منکم)), (نسائ, ۵۹). ۵- نسـبت به دشمنان اسلام بیگانه ستیز باشد ((یا ایها الذین امنوا لاتتخذوا ابائکم و اخوانکم اولیائ ان اسـتحبوا الکفر علی الایمـان و من یتـولهم منکم فاولئـک هم الظـالمون)), (توبه , ۲۲). ۶- رعـایت موازین فقهی , شـرعی و اخلاـقی در هنگـامیکه بـا احزاب رقیب اختلاف نظر پیـدا شود, بـدین معنا که به کارگیری ابزارهای مشـروع در تبلیغات حزب , تحمل و عـدم انکار و تکفیر احزاب اسـلامی دیگر, به کار نگرفتن شـیوه های غیراخلاقی و ظالمانه , همچون بهتان به یکـدیگر. این ها همه جنبه معیاری دارنـد و تا زمانی به انسان اطمینان می دهنـد که این چارچوب ها و ضوابط را رعایت کننـد. بنابراین به مجرد این که بر فرد مسلمان ثابت شود که حزب مورد علاقه اش این معیار را زیر پاگذاشته و از حق فاصله

گرفته و در طریقی غیر از رهبری و مصالح نظام و انقلاب می رود باید از آن حزب یا جناح سیاسی کنار بگیرد., (ر.ك : عبدالحسین خسروپناه , جامعه مدنی و حاکمیت دینی , ص ۲۰۱). ثانیا", هر چند وجود احزاب و جناح های سیاسی در صورت رعایت ملاك ها و معیارهای اسلامی پذیرفته شده است , ولی نکته مهم این است که مشارکت سیاسی و اجتماعی و انجام تکالیف اجتماعی , لزوما" از طریق جناح ها و احزاب نمی باشد. این چنین نیست که اگر کسی در جناح های سیاسی وارد نشد دچار خطا و کجروی شود. خیر, شما می توانید با در دست داشتن معیارها و اصول مربوط به هر عمل اجتماعی که از نظر اسلام مشخص شده , حق را از باطل تشخیص داده و همیشه در صراط مستقیم الهی گام بردارید. زیرا خود جناح ها نیز در معرض اشتباه و لغزش می باشد. ثالثا", از آن جا که فرد مسلمان در مقابل کلیه اقدامات فردی و اجتماعی خود مسوئول می باشد, لذا همیشه باید استقلال خود را حفظ کرده و از تعصبات و قضاوت های جناحی , صنفی و... بپرهیزد و فقط خود را مطیع حق و معیارها و ارزش های الهی و پیروی از خط امام و رهبری که همان خط راستین اسلام است بداند هر چند, در مواردی ممکن است قضاوت شما با دیدگاه حزب همسویی یا تعارض داشته باشد. {J

کاندیدای اصلح را چگونه انتخاب کنیم ؟

پرسش

کاندیدای اصلح را چگونه انتخاب کنیم ؟

پاسخ

در مورد همه انتخابات، دو مسأله مهم مطرح می باشد یکی اصل شرکت در انتخابات و انداختن رأی در صندوق، دوم شناخت و تشخیص کاندیدای اصلح که کار بسیار مهم و حسّاسی می باشد و نیازمند تحقیق گسترده و دقیق از کاندیدای اصلح که این کار، گاهی توسط خودشخص رأی دهنده (بدون واسطه) به خاطر اطلاعاتی که از سوابق اجرائی، انگیزه ها، افکار و عقاید فرد، میزان ایمان و تعهد و دلسوزی او نسبت به نظام و مردم، قدرت و توان مدیریتی او در اجرای برنامه ها و پایبندی او به اصول و ارزشهای اسلامی، و بالاخره اصلح بودن و برتریکاندیدای مورد نظر خویش نسبت به سایر کاندیداها در موارد یاد شده، دارد، اقدام به رأی دادن می نماید. اما گاهی فرد توان و قدرت تشخیص و شناخت و انتخاب کاندیدای اصلح را ندارد یا به علّت تعدد کاندیداها و... این کار برای او میسّر نمی باشد. در این جا لازم است تا از طریقشناخت مع الواسطه اقدام نماید یعنی به جناحهای سیاسی مورد اطمینان خود یا افراد متدیّن، متعهد و کارشناسی که توان تشخیص این امر را دارند مراجعه نماید.

اما در مورد این که نظر مقام معظم رهبری چیست؟ چند نکته مطرح می باشد:

اولاً: هم چنان که اشاره نمودید؛ ایشان به دلیل نقش فراجناحی و پدرانه ای که بر عهده دارند و به خاطر حفظ امنیّت و وحدت ملّی و مصالح کشور و...، مسئولیت ایشان اقتضا می نماید که رأی معظم له نسبت به اشخاص کاملاً مخفی بماند.

ثانیا: انتخابات هم یک تکلیف است و هم یک حق است، به عبارت دیگر بر اساس آموزه های دینی و قانون

اساسی جمهوری اسلامی ایران حق انتخاب کاندیداها بر عهده خود مردم واگذار شده است و هیچ لزومی نیست که حتما نظر رهبری در این مسأله دانسته شود تا طبقنظر ایشان افراد رأی دهند، و الا فلسفه انتخابات توسط مردم زیر سؤال می رود.

در هر صورت مسأله شرکت در انتخابات هر چند بسیار مهم و سرنوشت ساز می باشد اما کار چندان سخت و پیچیده ای نیست که فرد بماند و نتواند کاندیدای اصلح را شناسایی کند، بله آنچه که مهم می باشد، شناسایی و تشخیص دقیق کاندیدای اصلح بر اساس حجّت شرعی،معیارها و ضوابط اسلامی و ارزشهای الهی، باشد نه بر مبنای احساسات نفسانی و تعصّبات گروهی و جناحی صرف، حال چه این شناخت بی واسطه باشد یا با واسطه.

در این صورت شما مطمئن باشید کاندیدای شما چه رأی بیاورد چه نیاورد، شما در پیشگاه الهی معذور می باشید.{J

به عنوان یک دانشجو در برابر مسائل روز کشور ،چه وظیفه ای دارم؟

پرسش

به عنوان یک دانشجو در برابر مسائل روز کشور ،چه وظیفه ای دارم؟

پاسخ

مسائل روز کشور، مسائلی گوناگون و متنوع از جهت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... هستند که اثبات و پایداری پنداری نیز نداشته و البته از درجه اهمیت بالایی برخوردارند و چه بسا غفلت جامعه از آنان، اثرات غیرقابل جبرانی را به دنبال داشته باشد. بر این اساس هر کس به میزان وظیفه و نقشی که دارد و همچنین درجه اهمیت آن مسأله خاص، باید سعی کند در این پروسه تأثیرگذار و ایفای نقش نماید؛ چه بسا در بسیاری از مسایل روز کشور صرف آگاهی و اطلاع دقیق دانشجو کفایت کند و گاهی مواقع نیز حضور عملی و در صحنه بودن لازم است. در هر صورت مهم ترین وظیفه و کارکرد دانشجو در درجه نخست، خوب درس خواندن وتلاش جهت ارتقای علمی و آماده شدن برای خدمات اجتماعی و تأمین نیازمندی های آتی علمی کشور است. در کنار آن خدمات فرهنگی برای سالم سازی و ارتقای کیفیت معنوی محیط دانشگاه، از اهمیت به سزایی برخوردار است. در مرحله سوم نیز داشتن قدرت تحلیل دقیق مسائل سیاسی و اتخاذ مواضع به جا و مناسب و تأثیر گذاری های آگاهانه و متکی به مبانی اصیل اسلامی ضروری است.

مهم ترین مسائلی که در رابطه یک حکومت با جامعه و نهادهای مدنی مطرح است، کدام است؟ دیدگاه اسلام و قانون اساسی در این باره چیست؟

پرسش

مهم ترین مسائلی که در رابطه یک حکومت با جامعه و نهادهای مدنی مطرح است، کدام است؟ دیدگاه اسلام و قانون اساسی در این باره چیست؟

پاسخ

مهم ترین مسائلی که درباره کیفیت رابطه یک حکومت با جامعه و نهادهای مدنی مطرح است، امور زیر است:

یک. مشارکت سیاسی (Political Participation).

دو. تکثر گرایی سیاسی (Political Pluralism).

سه. وجود ساز و کار یا نهادهایی که نظارت و کنترل بر عملکرد حاکمان سیاسی را ممکن سازد.

در توضیح این مسائل گفتنی است که:

یکم. در بینش اسلامی، اندیشه مشارکت و فعالیت های سیاسی و اجتماعی، نه تنها حق مردم؛ بلکه وظیفه ای دینی است. در این نگرش همه مسلمانان، نسبت به سرنوشت «امت اسلامی» مسؤولیت و وظیفه دارند. پیامبراکرم (ص) فرمود: «مَنْ اَصْبَحَ وَ لَمْ یَهْتَمَّ بِأُمُوِرِ الْمُسْلِمینَ فَلَیْسَ بِمُسْلِمٍ؛ آنکه برخیزد و نسبت به [اصلاح]امور مسلمانان اهتمام نورزد، مسلمان نیست» و اساساً حکومت دینی جز با مشارکت و خواست و خیزش عمومی پدید نمی آید.

«مشارکت سیاسی» در اسلام مبتنی بر حاکمیت الهی و حاکم ساختن بشر بر سرنوشت خویش، در راستای رسیدن به اهداف غایی خلقت است. بر همین اساس در اصل ۵۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی آمده است: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خدا است و هم او انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است و هیچ کس نمی تواند این حق الهی را از انسان سلب کند».

دوّم. بر اساس رعایت اصول و هنجارهای شریعت مقدس اسلامی در حکومت دینی این ویژگی پذیرفته شده است. در اصل ۲۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی، آمده است: «احزاب، جمعیت ها، انجمن های سیاسی و صنفی و انجمن های اسلامی یا اقلیت های دینی شناخته شده، آزادند؛ مشروط

به اینکه اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند. هیچ کس را نمی توان از شرکت در آنها منع کرد، یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت».

سوّم. امر به معروف و نهی از منکر، یکی از تعالیم بسیار مهم و ارزشمند اسلام است که به موجب، آن همه آحاد جامعه موظف می شوند با هر پدیده انحرافی، به نحو شایسته برخورد کنند. به موجب این اصل، رفتار حاکمان در دید تیزبین آحاد جامعه قرار می گیرد و آنان می توانند در مواقع لزوم – به هر نحو که مصالح جامعه اقتضا می کند – پیشنهادها و انتقادهای سازنده خود را مطرح کنند.

از طرف دیگر رفتار همه رهبران و مسؤولان سیاسی کشور – حتی مقام معظم رهبری – قابل بررسی و کنترل در نهادهای قانونی برخاسته از مردم است. اصل ۱۱۱ قانون اساسی، چنین مقرر می دارد: «هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود، یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول پنجم و یک صد و نهم گردد، یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود بر کنار خواهد شد. تشخیص این امر به عهده خبرگان مذکور در اصل یکصد و هشتم می باشد».

اگر امام خمینی الان زنده بودند چکار می کردند با این وضعیت جامعه و پراکنده شدن حقیقت. وظیفه من چیست.چکار می توانم و باید انجام دهم.

پرسش

اگر امام خمینی الان زنده بودند چکار می کردند با این وضعیت جامعه و پراکنده شدن حقیقت. وظیفه من چیست.چکار می توانم و باید انجام دهم.

پاسخ

در پاسخ به این سؤال توجه به نکات ذیل حائز اهمیت است:

یکم – در نظام سیاسی اسلام، رهبری و مدیریت کلان جامعه براساس دو دسته از عناصر ثابت و متغیر صورت می پذیرد:

۱. اصول و ضوابط کلی و ثابت برای تمامی زمان ها و مکان ها می باشد. نظیر ملاک و محور قرار دادن آموزه ها و ارزش های دین مبین اسلام، توانایی اجتهاد، استفاده از عنصر عقلانیت و مشورت، بسط عدالت اجتماعی و... چنین اصول و ضوابطی جهت حفظ اسلامیت نظام سیاسی که همواره می بایست سرلوحه تمامی ارکان حکومت اسلامی خصوصا نهاد رهبری آن باشد و با تغییر یک رهبر به هیچ وجه از بین نمی رود. به عنوان نمونه بعد از رحلت پیامبر گرامی اسلام(ص)، امام علی(ع) در دوران حکومت خویش آنچنان اصول و ضوابط کلی مربوط به مدیریت جامعه اسلامی را انجام می دادند که گویی پیامبر اکرم(ص) انجام می دهند و یا این که اگر امام حسن(ع) در زمان امام حسین(ع) زنده بودند قطعا همانند امام حسین(ع) عمل می کردند.

۲. عناصر و مؤلفه های غیر ثابت نظیر؛ توانایی های فردی و شخصی رهبر و حاکم اسلامی از قبیل مقامات معنوی و کمالات روحی، جامعیت علمی، دقت نظر و تیزبینی، حسن سلیقه، نواندیشی... (مرجعت، سید هدایت الله طالقانی، تهران، مؤسسه

فرهنگی انتشاراتی سبز رویش، ۱۳۷۴، صص ۲۶۲ - ۲۵۰).

و همچنین مقتضیات زمانی و مکانی که موجب می شود هر فقیه یا حاکم اسلامی بستگی

به این توانایی ها و مصالحی که مطابق با مقتضیات زمان و مکان تشخیص می دهد عمل نماید. بدیهی است هر چند مقتضیات زمان و مکان امری غیر ثابت است اما توانایی های فردی و شخصی رهبر می تواند در جهت دهی هر چه بهتر آنان نقش داشته باشد.

دوم – خط و مشی حضرت امام در زمان رهبری خویش همواره براساس اصول ثابت و متغیر مدیریت کلان اسلامی بود و لحظه ای از این اصول و عناصر عدول نکردند و قطعا اگر در زمان ما هم زنده بودند، همانگونه عمل می نمودند اما باید به یک نکته مهم توجه داشت و آن توجه به عنصر مقتضیات زمان و مکان، شرایط، امکانات و موانع محیطی است که همواره متغیر بوده و تصمیمات خاص خود را می طلبد. به عنوان نمونه جامعه اسلامی بعد از وفات پیامبر اکرم(ص) به دلیل عملکرد بد خلفای سه گانه و دنیاطلبی بسیاری از صحابه، در مسیری قرار گرفت که مشکلات بسیار زیادی برای امام علی(ع) به وجود آورد و خارج از کنترل و اختیار آن امام(ع) بود و در زمان ما هم بعد از رحلت حضرت امام و پایان جنگ و فضای معنوی که به همراه داشت، متأسفانه بخش هایی از جامعه ما درگیر ارزش های مادی شده و از ارزش های الهی فاصله گرفت و از سوی دیگر بازسازی کشور مشکلات متعددی را به وجود آورد. مسلما در چنین فضایی مدیریت جامعه امری بسیار مشکل است خصوصا اگر بخواهیم از معیارها و ارزش های الهی لحظه ای عدول نکنیم.

نتیجه آن که اگر حضرت امام الان زنده می بودند همچنان براساس

اصول و ضوابط کلی مربوط به مدیریت اسلامی جامعه را هدایت می کردند، آنگونه که در زمان حیات مبارکشان و در زمان کنونی توسط مقام معظم رهبری شاهد هستیم، بلی ممکن است به دلیل ویژگی ها و خصوصیات شخصی که برخوردار بودند نظیر کمالات و جاذبیت های معنوی و عرفانی ایشان در برخی مسائل همانند وحدت و همدلی بیشتر گروه ها و جناح های سیاسی و فرمانبری بیشتر آنان تفاوت هایی وجود داشت. اما از نظر مشکلات، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... که معلول عوامل محیطی، ساختارهای جامعه محدودیت ها و عوامل خارجی اند... تفاوت چندانی وجود نداشت.

سوم : شاید در ابتدای امر با توجه به غوغاها و فضای غبارآلود ناشی از فعالیت جناح ها و تشکل های متعدد سیاسی، چنین به نظر برسد که شناخت حقیقت امری مشکل و ناممکن است اما اگر کمی دقت کنیم به این نتیجه می رسیم که به هیچ وجه جناح ها و تشکلات سیاسی معیار و تعیین کننده حقیقت نیستند تا بگوییم حقیقت پراکنده شد، بلکه باید کلیه عملکردها و فعالیت های آنان را براساس معیارها و ملاکاتی که بیانگر میزان حقانیت یک فرد یا یک جناح هستند سنجید؛ این معیارها عبارتند از پیروی از اصول و ارزش های اسلامی و خط ولایت، امامت و رهبری اصیل جامعه اسلامی. به عنوان نمونه همانگونه که در دوران امام علی(ع) برای شناخت میزان حقانیت یک فرد یا یک گروه می بایست کلیه عملکردهای فردی و اجتماعی آن شخص یا گروه و میزان پیروی او را از امام زمان(عج) خویش را معیار قرار دهیم در زمان ما نیز برای شناخت این

که واقعا تا چه مقدار افراد یا جناح ها و سایر تشکل ها از صداقت و حقانیت برخوردارند باید به دقت کلیه عملکردهای فردی و اجتماعی آنان را و میزان پای بندی و وفاداری به اصول و ارزش های اسلامی خط رهبری، قانون اساسی، مصالح و منافع جامعه اسلامی و... را مورد بررسی و دقت نظر قرار داد. بنابراین اصل حقیقت امری ثابت است که همان اصول ومعیارهای اسلامی در زندگی فردی و اجتماعی است اما میزان برخورداری از حقانیت از سوی افراد و تشکل ها امری نسبی بوده و به میزان پایداری آنان به این اصول و معیارها بستگی دارد.

چهارم: در شرایط کنونی مهمترین وظیفه یک دانشجو – علاوه بر اهتمام ویژه به انجام تکالیف الهی و تحصیلات دانشگاهی خود- بالا بردن سطح بینش و تحلیل سیاسی خود و پرهیز از انتخاب یا طرفداری ناآگاهانه از موضوع، شخص یا جناحی است. باید ضمن شناخت معیارهای حقیقت در مقام تطبیق، دقت نظر ویژه ای مبذول داشت و علاوه بر تلاش های شخصی، از نظرات افراد مطمئن و مورد اعتماد که توانایی تشخیص حقایق را دارند استفاده نمود. خلاصه همواره سعی نمایید برای هر اقدام و انتخاب خود دلیل و حجت داشته باشید و بعد از شناخت حقیقت آن را به دیگران منتقل کرد، خصوصا در مواردی که متأسفانه مشاهده می شود جوی کاذب و احساس توسط برخی افراد و یا گروه ها برای دستیابی به اهداف و امیالی نامشروع خودشان به وجود آمده است.

و بالاخره این که در تمامی شرایط و موقعیت ها از خداوند متعال و ائمه معصومین(ع) استمداد نموده و بخواهید تا حق

و حقیقت را به شما نشان داده و به سوی آن رهنمون سازند و به این وعده الهی مطمئن باشید که «والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا».

وظیفه هر مسلمان، در جمهوری اسلامی چیست؟

پرسش

وظیفه هر مسلمان، در جمهوری اسلامی چیست؟

پاسخ

وظیفه دینی و الهی ما که شهدای اسلام هم براساس همین وظایف جان باخته اند، این است که برای اجرای احکام اسلام تلاش کنیم و جهت پیشرفت انقلاب تا جایی که می توانیم فعّالیّت نماییم.

« بخش پاسخ به سؤالات »

حکومت جمهوری اسلامی ایران در این بیست و یک سال برای اقلیت اهل سنت چه اقدامی نموده است؟ به ویژه در زمینه شرکت دادن آنان در حکومت و نیز به کارگیری افراد باسواد در کارهای دولتی؟

پرسش

حکومت جمهوری اسلامی ایران در این بیست و یک سال برای اقلیت اهل سنت چه اقدامی نموده است؟ به ویژه در زمینه شرکت دادن آنان در حکومت و نیز به کارگیری افراد باسواد در کارهای دولتی؟

پاسخ

این سؤال شامل دو قسمت است: فعالیت های جمهوری اسلامی در مناطقی از کشورمان که اهل سنت در آن جا زندگی می کنند؛ و نحوه مشارکت نیروهای اهل سنت در حکومت اسلامی ایران در اصل پنجاه و هشتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است: «قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه، که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده قانون اعمال می گردد؛ و این قوا از یکدیگر مستقلند. طبق این اصل، ایران دارای نظام بر پایه «تفکیک قوا» است. به همین دلیل، هر یک از این قوا را به صورت مجزا بررسی می کنیم و چگونگی حضور نیروهای اهل سنت را در آن ارزیابی می کنیم تا نقش آنها در حکومت اسلامی ایران تبیین گردد.

قوه مقننه؛ مجلس شوارى اسلامی که در حال حاضر ۲۹۰ نماینده در دوره ششم دارد، از لحاظ تعداد نماینده نسبت به جمعیت (یک نماینده به ازای ۱۵۰ هزار نفر) تفاوتی بین مناطق مختلف کشور ندارد و همه مردم، آزادانه به کاندیدای دلخواه خود رأی داده و او را انتخاب می نمایند. تعداد بی شمار کاندیداها گواهی است بر آزادی کامل همه اقشار ملت برای راه یابی به مجلس شورای اسلامی. طبق اصل هشتاد و چهارم هر نماینده – خواه شیعه باشد یا سنی، مسلمان باشد یا از اقلیت های مذهبی – حق

یک رأی دارد و هم به طور مساوی

حق قانونگذاری دارند. به این ترتیب نقش مردم سنی مذهب و نمایندگان آنان در مجلس شورای اسلامی و مشخص می شود این دلیلی است متقن بر آن که همه مردم در امر قانونگذاری به وسیله نمایندگانشان در مجلس، برابرند. بنابراین، هر قانونی که به تصویب مجلس می رسد به ضرر هیچ یک از مناطق کشور که حتی غیر مسلمان در آن زندگی می کند نخواهد بود، تا چه رسد به مواردی که منافع مسلمانان را به خطر اندازد. و در همین بخش به مجلس خبرگان رهبری نیز نظری می افکنیم. طبق قانون، هر یک میلیون نفر یک نماینده برای مجلس خبرگان رهبری انتخاب می کنند و انتخاب در این باره نیز میان مناطق مختلف تفاوتی نیست. هر نماینده حق اظهار نظر درباره عملکرد رهبری و یا انتخاب رهبری را دارد و همان طور که می دانید، برخی از نمایندگان مجلس خبرگان، از علمای اهل سنت شرق و یا غرب ایران اسلامی می باشند.

قوه قضائیه؛ بر اساس قوانین مدنی کشور، هر یک از اقلیت های مذهبی در امور شخصی خود مثل نکاح، طلاق و مانند این ها، بر طبق فقه خود عمل می کنند. شما نیز با توجه به حضورتان در مناطق سنی نشین ایران، بر آزادی همه مردم در اعمال خود طبق فقه مورد پذیرش خود، واقفید.

در حال حاضر، علمای بی شماری از اهل تسنن، در مناطق شرقی و غربی کشور به امر قضاوت طبق فقه خود می پردازند که مورد پذیرش قانونی حکومت اسلامی است و مردم آزادی کامل دارند که با مراجعه به این قضات تحکیم و قاضی شرعی، اختلافات خود را حل و فصل نمایند.

برخی از قضات رسمی کشور که به استخدام قوه قضائیه درآمده اند

نیز از برادران اهل سنت هستند؛ درحال حاضر حتی در مناطق شیعه نشین مانند شهرستان شاهرود، قاضی سنی مذهب طبق قوانین جاری مملکتی به امر قضاوت می پردازد.

قوه مجریه؛ در این بخش نیز که دارای وزارتخانه ها، سازمان ها و مؤسسات تابعه می باشد - بسیاری از افراد اهل تسنن در مناطق سنی نشین ایران در رده های مختلف به استخدام در آمده اند. ریاست شعبه های مختلف بانک ها، سرپرستی جهاد سازندگی، تربیت بدنی و وجود بخشداران و رؤسای آموزش و پرورش مناطق مختلف، گواهی است بر حضور جدی برادران اهل سنت در امور اجرایی ایران اسلامی.

پس اگر حکومت در ایران و مجموعه کارگزاران نظام اسلامی را بر گرفته از هر سه قوه بدانیم - که به طور مختصر توضیح داده شد - نقش برادران اهل تسنن در حکومت اسلامی ایران مشخص می شود. حضور جدی دربالاترین سطح حکومتی نظام که مجلس خبرگان رهبری می باشد مؤید پذیرش نقش همه ملت ایران - بدون در نظر گرفتن مذهب آنها - در اداره حکومت اسلامی است.

برای آشنایی بیش تر شما با بعضی از مسؤولان اجرایی استان سیستان و بلوچستان و افراد دیگری که در سطح وزارتخانه های کشور مشغول فعالیت بوده و از مردم بلوچستان و سنی مذهب هستند اشاره می نماییم:

۱- جناب آقای مولوی اسحاق مدنی (مشاور رئیس جمهوری در اهل سنت)؛ ۲- (معاون وزیر کشاورزی مهندس حمیدالدین ملازهی)؛ ۳- مهندس باران هاشم زهی (مدیر کل مسکن وشهرسازی استان)؛ ۴- آقای عبدالغفور شه بخش (رئیس سازمان تعاون روستایی استان سیستان و بلوچستان)؛ ۵- آقای نقدی هاشم زهی (رئیس ثبت احوال زاهدان) مقصود از ذکر نام این عزیزان، توجه جناب عالی به اسامی بعضی از مدیران کل و یا کارمندان عالی رتبه در

سطح کشور است که از مردم مسلمان و انقلابی بلوچستان بوده اند؛ و اسامی برادران سنی مذهب کُرد و یا شرق و جنوب خراسان که در سطح مدیریت کلان کشور نقش دارند ذکر نشده و شما در سطح استان با آگاهی از مدیران کل و رؤسای بانک ها و مؤسسات دولتی می توانید به این نکته پی ببرید که مدیریت در سطح کشور بر پایه شرایط استخدامی کشور است که تخصص و آگاهی شرط اولیه آن می باشد و مذهب در گزینش این مدیران نقشی ندارد.

ترکیب اعضای شورای شهرها وروستاها، گواهی بر آزادی و انتخاب مردم بر پایه لیاقتها است و با توجه به بافت جمعیتی، هر کسی که انتخاب شده، به این مقام نایل گردیده است و مردم سنی مذهب در تمام مناطق سنی نشین کشور اسلامی انتخاب شده و حق انتخاب کردن داشته اند. شما با مطالعه و بررسی وضعیت شیعیان در کشورهای همجوار می توانید به این نتیجه مهم دست یابید که درعمل، تنها کشور اسلامی منادی وحدت میان مسلمانان، جمهوری اسلامی ایران است.

در بخش دوم به فعالیتهایی که حکومت اسلامی در مناطق سنی نشین کشور داشته، به صورت مقایسه ای اشاره می کنیم. برای مثال (در زمینه بهداشت)، در سال ۱۳۷۵ خانه های بهداشت فعای روستایی و جمعیت تحت پوشش آنها در استان سیستان و بلوچستان ۲۸۷۴ روستا و در کردستان ۱۳۷۱ روستا بوده است که هر دو از مناطق سنی نشین هستند؛ اما در همین سال در استان یزد ۱۱۲۲ روستا، در استان آذربایجان شرقی ۱۳۷۰ و در استان همدان ۸۰۸ روستا مورد پوشش بوده است. این در حالی است که جمعیت سه استان آخر، بیش از دو استان اول می باشد.

همچنین بیمه شدگان - که تحت خدمات درمانی حمایتی قرار گرفته و از لحاظ اقتصادی، اجتماعی وضعیت جسمانی اداره زندگی خود و یا خانواده تحت تکفل خود را ندارند - در سال ۱۳۷۴ در استان سیستان و بلوچستان چهار هزار نفر و در استان کردستان نه هزار نفر بوده، در حالی که در استان های همدان چهار هزار نفر، در استان یزد شش هزار نفر و در آذربایجان شرقی پنج هزار نفر بوده اند. این در حالی است که جمعیت سه استان آخر بیش از دو استان قبل می باشد. این مثالی است برای فعالیت های اسلامی در مناطق سنی نشین که به دور از مسائل فکری و یا مذهبی، و صرفاً به عنوان یک شهروند ایرانی مورد خدمات دهی قرار می گیرند.

برای بررسی خدمات مختلف دولت، می توانید به کتاب سالنامه آماری (چاپ سازمان برنامه و بودجه مرکز آمار ایران مراجعه نمایید.

منبع موثقی برای کسب اطلاعات در مورد کاندیداهای انتخاباتی چیست؟ با توجه به جوی که در زمان انتخابات در کشور وجود دارد، به هدف های چه کسی و چه منبعی می توان اعتماد کرد؟

پرسش

منبع موثقی برای کسب اطلاعات در مورد کاندیداهای انتخاباتی چیست؟ با توجه به جوی که در زمان انتخابات در کشور وجود دارد، به هدف های چه کسی و چه منبعی می توان اعتماد کرد؟

پاسخ

یکی از ویژگی های جامعه ضابطه پذیر و عدالت گرا برگزاری انتخابات سالم است، که با مشارکت سیاسی مردم به وجود می آید. انتخابات رئیس جمهوری یکی از مهم ترین انتخابات هر جامعه است که باید براساس معیارها و راهکارهای مطمئن شکل گیرد؛ زیرا رئیس جمهوری دراکثر جوامع اولین مقام کشور است و در ساختار جامعه ایران، نیز رئیس جمهوری بعد از مقام رهبری دومین مقام است که بیانگر اهمیت آن است.

برای شناخت کاندیداها منابع و راه کارهای متعددی - با توجه به ساختار جوامع - وجود دارد که به برخی از آن ها اشاره می شود :

۱ - بهره گیری از خرد و عقل.

یکی از راه کارهای مهم شناخت کاندیداها بهره گیری از عقل است. در هر جامعه ای که انسان زندگی می کند، معمولاً شناخت از جامعه خود و افراد آن داشته و می توان تشخیص دهد که شایسته ترین و صالح ترین فرد برای ریاست جمهوری و یا مقام های دیگرکیست؟ در حوزه فرهنگ اسلام از خرد و عقل به عنوان پیامبر باطنی یاد شده و همه مردم به خردورزی فراخوانده شده اند، که یکی از مصادیق مهم عقل گرایی اندیشه نمودن در گزینش ریاست جمهوری... است. در جوّ و فضای تنش زای انتخابات و تبلیغات گسترده کاندیداها، بایسته است که از خرد بهره گرفته و بهترین را انتخاب نمود.

۲ – رایزنی.

یکی از منابع مهم شناخت و گزینش کاندیداهای شایسته، بهره گیری از تجربه و اندیشه صاحبان اندیشه است. مشورت با خبرگان و کارشناسان سیاسی

و خبرگان دینمدار و حق گرا، راهکار مورد اطمینان برای کاندیداها هستند. البته رایزنی باید با افراد صورت گیر دکه آنان خود جناح گرا و طرفداران کاندیداها نباشند، زیرا افراد جناح گرا معمولاً از افرادی حمایت می کنند که از جناح خود آنان هستند و لو این که آنان صلاحیت کاندیداتوری ندارند. البته می توان با آن عده از افراد جناح گرا، مشورت کرد، که دین مدار، واقع گرا، و حق مدار باشند که مصالح عمومی را بر مصالح فردی و گروهی ترجیح دهند.

۳ - بهره گیری از قانون اساسی.

یکی از منابع مهم شناخت کاندایداها توجه به قانون اساسی است؛ زیرا قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، برخی از ویژگی ها و معیارها را برای کاندیداها بیان کرده اند که با در نظرگرفتن آن ها می توان بهترین ها و شایسته ترین ها را به عنوان رئیس جمهور و یا نماینده مجلس انتخاب نمود. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران درباره رئیس جمهوری آمده است: رئیس جمهور باید از میان رجال مذهبی و سیاسی که واجد شرایط زیر باشد انتخاب گردد: ایرانی الاصل، تابع ایران، مدیر و مدبّر، دارای حسن سابقه و امانت و تقوا، مؤمن و معتقد به مبانی جمهوری ا سلامی ایران و مذهب رسمی کشور".(۱)

۴ - بهره گیری از نهادهای قانونی.

در هر جامعه ای برای تأیید کاندیداها نهادای قانونی وجود دارد که شرایط و ویژگی هایی را برای رئیس جمهور... مدنظر قرار می دهند و هرگاه کاندایداها صلاحیت داشته باشد نهادها آنان را تأیید کرده و به مردم معرفی می کنند و مردم می توانند با توجه به تأیید آن نهادها کاندیداهای خویش را گزینش کنند که در ایران، شورای نگهبان یکی از نهادهای قانونی است.

۵ - شعارها

و عملکرد کاندیداها.

معمولاً کاندیداها شعارهایی را مطرح می کنند که نشانگر اهداف آنان است. هرگاه شعارهایآنان با نیازها، معیارها و ارزش های جامعه اسلامی همخوانی داشته باشد می توان آن ها را به عنوان رئیس جمهور، نماینده مجلس... گزینش نمود. البته برخی از کاندیداها ممکن است بهترین شعارها را مطرح کنند؛ ولی به آن عمل نکرده و خود به آن شعارها پایبند نباشند؛ از این رو بهره گیری از شعارها صددرصد نمی توان راه کار موثق برای شناخت کاندیداها باشد؛ ولی یکی از راه های شناخت کاندیداها به حساب می آید.

عملکرد کاندیداها نیز یکی از منابع موثق شناخت آنان است. البته عملکرد آن عده از کاندیداها می تواند منبع شناخت باشد که کاندیداها سابقه مسئولیت مهم داشته و در انجام مسئولیت خود موفقی باشند.

۶ - رسانه های گروهی.

رسانه های گروهی، مانند مطبوعات، صدا و سیما... یکی از منابع موثق شناخت کاندیداها هستند. اطلاع رسانی صحیح و دقیق رسانه های گروهی، بدون گرایش به جناح ها و کاندیداها، نقش بنیادی درمعرفی و شناخت مردم از کاندیداها دارند. متأسفانه برخی از رسان ها به خاطر جناح گرایی فضای جامعه را غبارآلود نمودن و مردم را در گزینش کاندیداهای مورد نظر دچار مشکل می کنند؛ از این رو مردم باید به آن دسته از رسانه ها اعتماد کنند که جناح گرا نباشند.

پی نوشت ها:

۱ - قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، فصل نهم، اصل ۱۱۹.

گاهی رادیو های بیگانه را گوش می کنم بعضی از چیزهایی آن ها می گویند ۱۸۰ درجه با اخبار داخل فرق می کند آیا آن ها واقعاً طرفدار دمکراسی مردمی هستند یا دنبال منافع خودشان؟

پرسش

گاهی رادیو های بیگانه را گوش می کنم بعضی از چیزهایی آن ها می گویند ۱۸۰ درجه با اخبار داخل فرق می کند آیا آن ها واقعاً طرفدار دمکراسی مردمی هستند یا دنبال منافع خودشان؟

پاسخ

با به وجود آمدن انقلاب اسلامی (در ایران) منافع بسیاری از استعمارگران مخصوصاً آمریکا و انگلیس و اسرائیل به هم ریخت آنان در زمان شاه از پایگاه های نظامی ایران استفاده می کردند . از بسیاری از معادن مخصوصاً نفت بهره ها می بردند، شرکت های آنان در ایران هم جاسوسی می کردند و هم بازار کار مناسبی داشتند و هم به عیاشی و چپاول و فساد می پرداختند . هدف رادیوهای بیگانه از تحلیلها و اخبار و گزارش ها ، ایجاد تفرقه و نفاق و مخالف تراشی است. اخبار و گزارش های آن ها به

نحوی برنامه ریزی و طرّاحی می شود که مردم را از انقلاب و از ارزش های اسلامی دلسرد کند. همیشه با افراد ضد انقلاب و وازده های سیاسی و فراری مصاحبه می کنند و از هر نقطه ضعفی در تضعیف روحیه مردم سوء استفاده می کنند.

آنان دم از آزادی و دمکراسی می زنند امّا در هیچ یک از آن کشورها به اندازه ایران اسلامی بر رآی مردم تکیه ندارند. و آزادی سیاسی که در ایران هست در هیچکدام از آن کشورها نیست. مراد از آزادی که آنها مطرح می کنند آزادی شهوترانی و بی بند و باری است نه آزادی سیاسی.

معرفی کاندیداها از طرف مجتهدان دارای رساله برای مقلدینشان چه حکمی دارد؟

پرسش

معرفی کاندیداها از طرف مجتهدان دارای رساله برای مقلدینشان چه حکمی دارد؟

پاسخ

تبعیت از مرجع تقلید و با وجود شرایط در فتوا (نظریات فقهی) در حکم (دستور حکومتی) الزامی است و در موضوعات لزومی ندارد.

اگر فقیهی بگوید این کاسه آب، نجس شده یا داخل این لیوان شراب است یا لباس شما نجس است، گفته او درحد شهادت یک نفر عادل ارزش دارد مثل این که یک نفر عادل غیر مجتهد این مطالب را بگوید.

بنابراین معرفی کاندیداها از طرف مجتهدان الزامی برای مقلد ایجاد نمی کند.

تبادل نظر و مباحثه در زمینه های مذهبی و سیاسی چه شرایط و آثاری دارد؟

پرسش

تبادل نظر و مباحثه در زمینه های مذهبی و سیاسی چه شرایط و آثاری دارد؟

پاسخ

برای روشن شدن بهتر پاسخ توجه به سه نکته اساسی لازم وضروری است : اول : انسان موجودی است متفکر و خوش بختی وخسران او در گرو بهره مندی از افکار و اندیشه اوست ، به همین جهت ولی آسمانی که برای هدایت انسان آمده می کوشد که از راه تفکر، اورا به منافع مادی و معنوی خود متوجه کند، تا هر آنچه در سعادت اونقش دارد از راه اندیشیدن به وی بفهماند، و از راه دل در او شوق وانگیزش ایجاد کند که به فکر بفهمد و با دل بدان گرایش پیدا کند .برهمین اساس بیدار کردن افکار و عقول در سر لوحه برنامه های انبیاالهی قرار گرفته است (قال علی (ع) : ... فبعث فیهم رسله و واتر الیهم انبیایه ... و یثیر والهم دفاین العقول... ؛ یعنی خداوند پیامبران خود رابرانگیخت و پی در پی آنان را فرستاد ... [تا موانع سر راه اندیشه

رابدانیـد] و گنجینه هـای خـود را بر ایشـان آشـکار گرداننـد)) (نهـج البلاـغه ،خطبه اول) . بـا توجه به این نکته انسـان که با اندیشـیدن و فکر کردن ،شخصـیت والای خود را رقم می زنـد، اگر این جایگاه بلند انسانی را ازاو بازدارند، پیامدهای ناگوار و ناهنجـاری متوجه آدمی و مجتمع بشـری خواهـد شـد .دوم : مردم به طور طبیعی در افکار و انـدیشه هامختلفنـد و اساساً تنوع در افکار از شرایط اصلی و ضروری زند گی بشراست . آنچه این عالم را از ملال

و یک نواختی بـدرمی آورد و زیسـتن درآن را لذت بخش و موجب خرسـندی و خوش وقتی می گرداند علاوه بر آن که قوای عقلانی و اخلاقی و ذوقی را رشد می دهد گونه گونی افکار و اندیشه های انسان ها است که از فطرت آنان سرچشمه می گیرد .(نک : نصری ، عبدالله ، تکاپو گر اندیشه ها، (زندگی ، آثار واندیشه های استاد محمد تقی جعفری) ، پژوهش گاه فرهنگ و اندیشه اسـلامی ، تهران چاپ اول ، تابسـتان ۱۳۷۶، ص ۴۰۸) . این تفـاوت عقـل هـا را نیک دان در مراتب از زمین تا آسـمان هست عقلی همچوقرص آفتاب هست عقلی کمتر از زهره و شـهاب هست عقلی چون چراغی سرخوشی هست عقلی چون ستاره آتشی (مثنوی /۵/۴۵۹-۴۶۱) عدم توجه به این نکته پیامدهای ناگواری دارد که از شمارش آنها در این مقال معذوریم . سوم : اکنـون که اندیشـیدن امری مهم تلقی گشـته و گـونه گونی فکرهـا نیز امری فطری دانسـته شـده است ، چگونه می توان در عین حفظ تفکر و تعقل به اختلاف انـدیشه ها احترام گـذاشت . آنچه ما از آن به ((تبادل نظر)) و ((مباحثه)) و ...نام می بریم ، همه برای ارج گـذاری بر اندیشه با حفظتفاوت آرا است . در واقع ، در پرتو تضارب آرا و اندیشه ها است که علاوه بر حفظ دو نکته پیش گفته ، فکر و خلاـقیت ذهن رشـد می یابـد ومعـارف و علوم کامـل تر می گردنـد .به هر روی اسـتفاده از آرا، افکـار ونظریات دیگران

و دوری جستن از خود محوری و استبداد به رای ودرهم آمیختن افکار و تضارب آرا آدمی را در عقول دیگران شریک می گرداند و در نتیجه از تجارب دیگران بهره می برد .اسلام که همه ابعاد تکامل و ترقی بشر را مورد نظر دارد، به این موضوع ارزش خاص و ویژه ای داده است . حضرت علی (ع) - که این سال با نام و یاد اوقرین است - تضارب آرا و تبادل نظر را وظیفه هر عاقل و صاحب فکردانسته و فرموده اند : ((سزاوار است انسان خردمند، رای دیگران را بررای خویش بیفزاید و دانش و آگاهی خویش را با بدست آوردن دانش حکیمان افزون سازد)) ، (مجلسی ، محمدباقر، بحارالانوار، چاپ بیروت ، ج ۷۲، ص ۱۰۰) . از منظر امیر خرد، جمع آوری آرا و نقد وبررسی آن ها، انسان را به واقعیت و حقیقت رهنمون می سازد.علی (ع) فرمود : ((آرا و نظریات دیگران را همانند مایه ای که در مشک می زنند تا زبده و شیره آن را بیرون آورند، در عالم ذهن در هم بزنید ونقادی کنید تا ذهن فعال گشته و بر اثر آن ، هم به رشد و ابتکار برسد وهم بتواند نظریات منفی از مثبت را در میان انبوه آرا اختیار کند)) . (محمدی ری شهری ، محمد، میزان الحکمه ، مکتب الاعلام الاسلامی ، قم ، ۱۳۶۲ ش ، چاپ اول ، ج ۴، ص ۳۶، حدیث ۶۸۳۴). زانکه با عقلی چو عقلی جفت شدمانع بد فعلی

و بـد گفت شـد نفس بانفس دگر چون یار شـدعقل جزوی عاطل و بی کار شد عقل قوت گیرداز عقل دگرپیشه گر کامل شود از پیشه گر آشـنایی عقل با عقل ازصـفاچون شود هر دم فزون باشـد ولا عقل را با عقل یاری یارکن امر هم شوری بخوان و کار کن (مثنوی ۲/۲۰/-۲۱ – ۲۲۷۷ و ۳/۲۶۸۹ و۵/۱۶۷) پیامدهای جلوگیری و محدود کردن تبادل نظر، رکوداستعدادها، طغیان و انفجار جامعه ، سطحی نگری و آسیب پـذیری ورشـد تسلیم پـذیری و جمودگرایی است . هر یک از این امور نتایج سویی را برای جامعه بشـری به دنبال خواهد داشت که تحلیل وتوضیح آن ها مجال دیگری می طلبد .حال که اهمیت و ماهیت تبادل نظر در پرتو خردورزی انسـان و تکثر انـدیشه هـا روشن گشت به مهم ترین ویژگی های آن می پردازیم : ۱- رعایت روش گفت و گو : هرفعلی روش و متد خود را دارد که باید با پذیرش آن از سوی شرکت کنندگان در گفت و گو و فعالان تحلیل و نقد آرا پیرامون یک موضوع، ((تبادل نظر)) سامان گیرد .روش بحث مسـتلزم تحلیل سوال ، محورمبحث و در نتیجه مشـخص ساختن مفـاهیم ، توضـیح آنها و آشـکارنمودن اصل یا مقـدماتی است که این مفاهیم با توجه به آنها اسـتنباطشده انـد و در راسـتای آن دیدگاهی گزینش شده است . ۲- حق جویی : هدف هر تبادل نظری باید شـناخت حقیقت باشد و شرکت کنندگان در مباحث فکری باید حق جویی را سر لوحه کار خود قرار دهند .نبایددر گفت و گو اصالت به نفس تضارب

آرا داده شود و سرنوشت آب وسراب یا حق و باطل مهم تلقی نگردد .متاسفانه برخی از معاصران این گمان را رواج می دهند که آنچه در آن بسر می بریم یک بازی است و اساساً دیگر حق و باطلی معلوم و مطرح نمی باشد و آنچه اصالت دارد تنها و تنها اصل گفت و شنود است . این پندار خطا منجر به این خواهد شد که از هیچ تعامل فکری نتیجه ای برای رشد و خلاقیت ذهن بدست نیاید و این بسیار خطرناک است . مقصود از حق جویی آن است که از مدعایی که متکی به دلیلی قوی است ، با هیچ تهدید،تطمیع و فشاری – چه از ناحیه افکار عمومی و چه از ناحیه دیگر –دست برنداشت ؛ و البته این دست برنداشتن باید تا زمانی باشد که این مدعا همچنان متکی به آن دلیل متقن باشد ولی بعد از نقض و یارد دلیل ، در طرد آن نباید تسامح ورزید .۳– عقل مداری : حق جویی درسایه ((عقل مداری)) امکان تحقق دارد .مراد از عقل مداری آن است که از مشارکت جویان در مباحث نظری انتظار می رود که برای تحقق حق جویی و ترویج آن تنها تابع استدلال باشند و روح ((چرا؟ به چه دلیل ؟)) را در فضای گفتمان های خود حاکم سازند و برای این سنجش گری خود حدی قایل نباشند .باید توجه داشت که برای حاکمیت عقل مداری پرسش ها و نقد و بررسی ها باید منطقی ،صحیح و واقع بینانه باشد حال فرقی نمی کند که موضوع مورد

تبادل نظر در ساحت مباحث علمی باشد چه در ساحت مسایل فکری وچه در ساحت مشکلات اجتماعی . عقل باشد ایمنی و عدل جوبر زن و بر مرد اما عقل کو؟ مثنوی ۶/۳۸۶۱/ در اینجا تذکر دو نکته ضروری است : اول آنکه : مقصود از عقل مداری ، عقل گرایی معتدل است ؛یعنی ، عقلی که در کشف حق و اثبات حقانیت یک مطلب درچارچوب خاصی و محدوده مشخصی که در منطق اسلامی بیان شده است ، عمل می کند .چنین عقلی از دیدگاه فرهنگ دینی ، ابزاری است که با آن می توان مجهولات را از معلوماتی که در فطرت سالم انسانی وجود دارد (یعنی بدیهیات) کشف و استنباط نمود .از این رومراد ما از عقل گرایی ، عقلانیت – که قواعد استنتاج را مورد تردید قرارداده و اثبات یک مطلب و حقانیت آن را چیزی جز حصول اجماع وتوافق عقلای یک جامعه در باب آن اعتقاد نمی داند – نیست. همچنین منظور ما از عقل گرایی ، عقلانیت حداکثری یا عقل گرایی حداکثری (Strong Rationalism) - که هر چند به قواعد استنتاج صحه گذاشته و معتقد است به مدد قواعد منطق می توان صدق پاره ای قضایا را قاطعانه اثبات کرد، ولی بیش از حد بر عقل تکیه کرده و آن را به عنوان عالی ترین ابزار کسب دانش تلقی می کند – نیست. همین طور عقل گرایی انتقادی (Critical Rationalism) نیر موردنظر ما نیست . چرا که در چارچوب عقل گرایی انتقادی ، روش واحدلزوماً به نتایج واحد نمی انجامد، مجموعه پیش فرض ها و

مبادی شخص یا اشخاص به کاربرنده روش ، لزوماً یکسان نیست ، از این روتنوع در مبادی [به فرض که روش و قواعد استنتاج واحد باشد] درنتیجه حاصل از آن روش تاثیر مستقیم دارد و در آن صورت چون مبادی و پیش فرض های مقبول اشخاص و جوامع متنوع است ، نتیجه حاصل نیز متنوع و متکثر خواهد بود .(نقد این سه رویکرد که در قبال مفاد عقل مداری در فرهنگ دینی است مجال دیگری می طلبد .) دوم آن که : ما معتقدیم که مطالب و مسایلی فوق خرد – نه خردستیز (antiraional) – داریم که برای داوری در حق بودن یا نبودن اعتقادات ما توانمندند .در تفکر و اندیشه اسلامی تنها ذهن عاقل نیست که به گونه ای انحصاری ، عینیات جهان خارج را درک و تعقل می کند، بلکه وحی ، به عنوان حقیقی ما فوق ذهن – نه مخالف و ضدآن – نقشی اساسی در درک و کشف حقایق و اثبات آن بر عهده دارد.۴- آزاد منشی : بدون شک یکی از نخستین و اساسی ترین شرایط پدیدآمدن روح تحقیق و علمی که در سایه تبادل نظر ظهور می کند،پرورش فکر آزاد و رمیده از هر گونه تعصب و عقاید تقلیدی است. افرادی که در مباحث نظری پا به عرصه گفت و گو می گذارند بایدبرای نهادینه کردن حق جویی و ترویج عقل مداری ، در پذیرش یا ردمدعا و دلیلی ، هیچ گاه پیش فرض های ذهنی و دلبستگی های شخصی یا گروهی را دخیل نگردانند، بلکه با کاوشی آزادانه هدف هر ((گفت

و شنودی)) را تنها شناخت حقیقت بدانند .درست است که هیچ فردی بدون ارتباط با اندیش مندان دیگر و برخورداری از دانش آنان در صحنه های گوناگون زندگی به پیروزی نمی رسد، ولی اگر این عشق و علاقه به انسان های والا – که در جای خود بسیار ارزشمند ومقدس است – فکر را در یک چارچوب خشک و بی روح به نام پیروی از بزرگان به بند کشد تا آنجا که در کوچک ترین مسایل ، تصمیم گیری مشکل باشد، خود مانع بزرگی برای اندیشه و رشد آن خواهد بود.علم تقلیدی بود بهر فروخت چون بیاید مشتری خوش برفروخت مشتری علم تحقیقی حق است دایما بازار او با رونق است (مثنوی /۲/۳۲۶۵ – ۳۲۶۶) ۵– توافق ارزشی : یک شرط اساسی تبادل نظر، توافق ارزشی است . در صورتی که در یک ((گفت و شنود)) وحدت ارزشی از میان برود، یعنی توافق بر سر ارزش های اصولی وجود نداشته باشد و هر کس علایق و منافع فردی یا گروهی خود رابر منافع جمع و مصالح عمومی و ارزش های اصولی پذیرفته شده ازسوی یک اجتماع، ترجیح دهد و تعامل فکری را تنها برای نفوذ بردیگران بکارگیرد، دیگر مباحثات نظری به معنی قانون جنگل خواهدبود و آنچه از یک بحث فکری انتظار می رود به وقوع نخواهد پیوست و تنها در حد یک شکل صوری و راهی برای طرح دیدگاه های شخصی و گروهی و تبلیغ و نفوذ بر افکار دیگران خواهد بود، نه بیش از آن . یادمان نرود که برخی کشورهای استثمارگر می کوشند تا

درکشورهای زیر سلطه توافق ارزشی کمتر و آشفتگی مباحث نظری بیشتر گردد تا در پرتو آن هیچگاه سخن حق و اندیشه درست مکشوف نشود و مدام نخبگان جامعه – که در واقع نقش آفرینان هدایت و تعالی جامعه اند – به دنبال جدل های بیهوده و منازعات فردی و گروهی باشند .۶– خوش خویی : برای آنکه تبادل نظر به میدان ستیز تبدیل نشود، باید اصول اخلاقی و انسانی بر آن حاکم باشد .و یکی از بارزترین این اصول حسن رفتار و گفتار در طول بحث است . کسانی که در باب موضوع یا مساله ای خاص به گفت و گومی پردازند، باید سعی کنند با جلوگیری از بکار بردن کلمات پوچ وآزاردهنده ، و با رویی خوش و رفتاری پسندیده و انسانی ، منظور ومقصود را به درستی برای یکدیگر تفهیم کنند .به صورتی که گفته ها وکردارشان رنگ احساسات منفی به خود نگیرد .در یک تعامل فکری باید کوشش شود با انتخاب انگیزه ای مناسب – که برای شخص مقابل ارزشمند است – ضعف دلایل و گفته های او خاطر نشان گردد .چه خوب است که این گفته امام محمد باقر (ع) در تفسیر آیه : قولوا للناس حسنا (با مردم نیک سخن بگویید) را که فرمود : ((نیکوتر از آنچه دوست دارید با شما سخن گفته شود، با دیگران سخن بگویید)) (وسایل الشیعه ، ج ۱۱، ص ۵۶۳) مد نظر داشته باشیم . من ندیدم درجهان جست و جوهیچ اهلیت به از خوی نکو (مثنوی ۲/۸۱۰/) ۷–تحمل اندیشه ها :

بایـد توجه داشت که در فضای صـبوری در برابرافکار و انـدیشه هاست که می توان تبادل نظر و آرا را بهبودی بخشـیده وبه راه اصلی و هـویت اصـیل خـویش بازگردانیـد .اگر به نتایـج مثبت تحمـل انـدیشه هـا و به ثمرات منفی عـدم حلیم بودن در مقـابل طرزتفکر دیگران دقت کنیم ، اذعـان خواهیم کرد که تحمـل افکـار یکی ازشـرایط اساسـی افرادی است که در تعاملات فکری مشارکت دارنـد .باصـبوری در برابر افکار قـدرت تعقل و نقادی در جامعه رشد می کند،روابط کلامی و ارتباطی تغییر می یابد، روح تعاون ، کار جمعی ،وحـدت ملی ، مسـیولیت اجتماعی ، مفاهمه سیاسـی ، تبادل فرهنگ هاو انـدیشه ها ترویج و بالنده می شود و ...اما اگر ظرفیت شـنیدن آرا ونظرات گوناگون را نداشته باشیم ، نمی توانیم با دیگران مفاهمه برقرارکنیم ، لاجرم علاوه بر آنکه روح تعـاون ، همیـاری و همکـاری از میـان می رود، روح تعصب و بـدتر از آن خشونت بر مباحث نظری حاکم خواهد گشت و این مساوی است با ((مرگ اندیشه)) . در پایان توجه به این نکته ضـروری است که براستی ((مشکل کجاست ؟!)) اصـحاب فکرو انـدیشه به امور پیش گفته و شـرایط فوق وقوف کامـل دارنـد و خود ازهمه بهتر می داننـد که شـرایط ورود به عرصـه تبـادل نظر چیسـت . پس چرا بـا اطلاـع کـافی و وافی بـه ایـن ویژگی هـا بـاز هـم از ((بحث)) و ((گفت وشـنود)) ناخشنودیم ؟ به نظر می رسد تعامل فکری در دوران معاصردچار آفت های جدی است

و این خود مـانع بزرگی بر سـر راه تبـادل انـدیشه هاست . خودمحوری به جای حق محوری ، نقـد اشـخاص به جای نقـد افکار، پرخاشـگری به جای منطق ورزی ، مطلق اندیشی به جای آزادمنشی از مهمترین آفات مباحثات فکری است . عدم وجودآموزش رفتار مشارکت جویانه در خانه ، مـدرسه ، دانشـگاه و جامعه باعث شـده است که تحلیل و بررسـی و نقـد آرا و انـدیشه ها جنبه بسیارمضـر و تخریب کننده بخود بگیرند که این خود دلیل مناسبی برای جلوگیری از استفاده درست و صحیح از ((تبادل نظر)) می شود .نحوه برخورد آرا و تقابل اندیشه ها حتی در موضوعات مهمی همچون ((تبادل نظر و بحث)) به صورتی است که خود منجر به نفی آنهامی گردد .متاسـفانه برخی از اندیشـمندان ما در فکر آزاداندیش اند،ولی در عمل آزادمنش نیسـتند .نباید غفلـت کرد که جمـود در فکرچیزی است و جمـود در برخـورد چیزی دیگر .تمـایز میـان این دو، یکی از گره هـای کـورتحلیل جریان های فکری در کشور است . چو پرده داربه شمشـیر می زنـد همه راکسـی مقیم حریم حرم نخواهد ماند حافظ به هر حال در چنین فضـایی تبـادل آرا و نقـد و بررسـی آنها عموماً همراه بااحساس می باشـند و طی آن از الفاظی اسـتفاده می شود که بار ارزشـی منفی دارنـد و توهین آمیز و پرخاشـگرانه انـد، در نتیجه نیـاز به احترام درشـخص مقابـل تحریـک می شود و در پی آن آمادگی او برای پذیرش آراو نظرات دیگران کاهش می یابد و بدتر موجب تثبیت رفتار و مقابله بااندیشه مقابل می گردد

.عموماً هـدف مشارکت جویان در تعامل فکری در چنین شـرایطی ، بزرگ نشان دادن خود و تحقیر طرف دیگراست و لـذا در طی فراینـد ((گفت و شـنود)) علاوه بر آنکه از روش های مضـبوط و منطقی اسـتفاده نمی شود، بلکه جبهه های مثبت نادیده انگاشـته شده و آرا و اندیشه های دیگران در کلیه زمینه ها نفی می گردد .ای ز خود پوشیده ، خود را بازیاب در مسلمانی حرام است این حجاب اقبال لاهوری ;

ملاک و معیار صحیح فعالیت های سیاسی و گروهی چیست ؟

پرسش

ملاک و معیار صحیح فعالیت های سیاسی و گروهی چیست ؟

پاسخ

قبـل از این که انسـان هوادار و عضو حزب یا تشـکلی گردد، بایـداطلاعات کافی درباره اساسـنامه و عملکرد گذشـته و حال آن داشته باشد .چنانچه در اثر تحقیقات و مطالعات ، تشخیص داد که حرکت وبرنامه های آن جمع به طرف رشد و هدایت و کمال دینی ، اخلاقی وسیاسـی می باشـد، آن گاه عقل اجازه ورود و طرفـداری - آن هم به صورت مشـروط - می دهـد، در غیر این صـورت انسـان پرقیمت تر از آن است که هر روز به دام گروهی افتـد و طعمه افرادی گردد که معلـوم نیست او را به کجـا و چه عاقبتی می رساننـد .در هر صورت نکاتی را به عنوان تـذکر یادآور می شویم : ۱- وظیفه یک دانشـجو قبل از هر چیز،تحصیل و درس خوانـدن اسـت ؛ چرا کـه فلسـفه حضـور در دانشـگاه دردرجه اول تلاش بی دریغ جهت کسب علم می باشـد، از این رو توصیه ما این است که در سال اول نسبت به ورود در تشکل ها قدری درنگ کنید .البته این به معنای کنار گذاشتن فعالیت های سالم فرهنگی وسیاسی نیست . ۲- وقت هـای اضـافی خود را به مطالعات بیشتر وتقویت بنیانهای فکری و معرفت دینی و فعالیت در مسـجد دانشگاه ونمازخانه بپردازید و به دور از هرگونه گرایش سیاسی حاد، به خدمات دینی و سیاسی ای که ارتباط روشن با دین دارد بپردازید .۳- در طول این مدت ، سـعی کنید ملاک های صـحیحی را برای فعالیت های اجتماعی - سیاسی تحصیل کنید (برای این کار مطالعه ،

مشورت ،توجه به سخنان بنیانگذار جمهوری اسلامی و رهبر انقلاب مفیداست) . مهمترین معیارها برای فعالیت عبارت است از : الف) اهمیت دادن به احکام دین الهی (مخصوصاً نماز و روابط دختر و پسر) ، ب) حفظ آبروی اشخاص ، ج) پرهیز از شعارهای عوام فریبانه ، د) غیرت سیاسی در مقابل مخالفان انقلاب ، ه) تلاش جهت رشد فکری وعلمی دوستان و پرهیز از استفاده های غیرمنطقی از احساسات وعواطف جوانان ، و) تلاش جهت برآوردن نیازهای واقعی و عقلایی جوانان و پرهیز از شعارها و عملکردهای سطحی و بی مبنا .۴- اگر باتوجه به ملاک هایتان ، صلاح ندانستید با گروه خاصی همکاری کنید،ناراحت نشوید، زیرا واجب نیست انسان همیشه داخل در حزب و گروهی باشد، بلکه می تواند با فکری مستقل و آزاد، آگاهانه مسیرخود را طی کند (به شرط این که از رفقای مسجدی و اهل نماز بی بهره نباشد) . در پایان تاکید می کنیم راهنمایی ها وتحلیل های سیاسی رهبرانقلاب (با توجه به تجربه فراوانشان در مسایل سیاسی و اجتماعی) می تواند بسیاری از ابهامات را برطرف کند.;

۲۰ سال گذشته، مردم انقلاب کردند و جمهوری اسلامی ایران را انتخاب کردند اکنون چه؟ آیا برنامه ای در دست مدعیان حکومت اسلامی هست که ببینند مردم جامعه ایران اکنون چه می خواهند؟ آیا نسل جدید هم بر رأی ۲۰ سال پیش هستند و اگر نباشند مسؤولین چه می خواهند بکنند و

پرسش

۲۰ سال گذشته، مردم انقلاب کردند و جمهوری اسلامی ایران را انتخاب کردند اکنون چه؟ آیا برنامه ای در دست مدعیان حکومت اسلامی هست که ببینند مردم جامعه ایران اکنون چه می خواهند؟ آیا نسل جدید هم بر رأی ۲۰ سال پیش هستند و اگر نباشند مسؤولین چه می خواهند بکنند و واقعاً چه طرح عقلانی در پیش دارند؟

پاسخ

خواسته نسل جوان امروز بدون اغراق، خواسته نسل جوان ۲۰ سال پیش است. یعنی استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی، جوان امروز همان چیزی را می خواهد که جوان، دیروز می خواست، جوان بخاطر روح پاک و لطیفی که دارد حق خواه است آزادی خواه است و در یک کلمه جوان حقیقت خواه و دین خواه است اما اشتباهی که می شود گاهی سرنوشت جهوری اسلامی با سرنوشت اشخاص گره می خورد و تحلیل افراد را دچار مشکل می کند.

جمهوری اسلامی حقیقتی است که مستقلاً باید شناخت، جدا از شخصیت ها،که معمولاً شخصیت ها در طول زمان ممکن است بر آفت هایی هم دچار شوند.

البته صحیح است که نه جوان امروز و نه جوان دیروز بعضی از مسوولین میانی را که در نظام جمهوری اسلامی ایران مسؤولیت دارند ولی ویژگیهای لازم را ندارند، قبول ندارند، مهم این است که خواسته سران نظام (مبارزه فساد،فقر و تبعیض) و عموم مردم یکی است و در راستای اهداف کلی نظام جمهوری اسلامی ایران است.

منبع: برگرفته از سخنرانی دکتر رحیم پور ازغدی ۳/۴/۸۱ و قبل از خطبه های نماز جمعه تهران

برای داشـــتن یک تحلیل صـــحیح حداقل از وقایع سیاسی به چه اطلاعات علمی در این زمینه نیاز هست و کسب آن از چه طریقی ممکن است؟

پرسش

برای داشتن یک تحلیل صحیح حداقل از وقایع سیاسی به چه اطلاعات علمی در این زمینه نیاز هست و کسب آن از چه طریقی ممکن است؟

پاسخ

قسمت اول: برای داشتن یک تحلیل سیاسی صحیح کتب ذیل برای بدست آوردن اطلاعات علمی توصیه می شود:

ردیف

کتاب

نویسنده

ردیف

کتاب

نویسنده

۱

سیاست و حکومت در اسلام

نبی الله ابراهیم زاده آملی

۱۵

مبانی علم اقتصاد

دکتر طهماسب محتشم دولتشاهی

۲

مبانی علم سیاست

حسین جمالی

۱۶

اخلاق سیاسی

علی اصغر الهامی نیا

۳

سیاست خارجی ج.ا.ا

دکتر بیژن ایزدی

۱۷

تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی ایران

مهدی نظرپور

۴

تاریخ سیاسی اسلام

معاونت سیاسی نیروی مقاومت

۱۸

حائل نظامی و استراتژیهای نظامی

مرتضی شیرودی

۵

نظام اقتصادی در اسلام و نهضتها و جنبشهای اسلامی معاصر

معاونت سیاسی نیروی مقاومت

۱۹

اندیشه های سیاسی در غرب

دکتر ابوالقاسم طاهری

۶

روش تحقیق در علوم سیاسی

ابوالقاسم طاهری

۲۰

مباحث اقتصاد ایران

مهدی رهبری

۷

شناخت انقلاب اسلامی ایران

قدرت الله بهرامی

۲۱

مبانی جامعه شناسی

دفتر همکاری حوزه و دانشگاه

۸

حقوق اساسی ج.ا.ا

محمدجواد صفار

۲۲

فنون تدریس و سخنوری

معاونت سیاسی نیروی مقاومت

۹

بررسی مسایل سیاسی روز

معاونت سیاسی نیروی مقاومت

۲۳

بررسی حائل منطقه ای

معاونت سیاسی نیروی مقاومت

۱۰

تاریخ روابط بین الملل

حسین جمالی

۲۴

پروژه تحقیقاتی

معاونت سیاسی نیروی مقاومت

۱۱

شناخت احزاب و گروههای سیاسی

لطفعلی لطیفی

۲۵

کاورزی

معاونت سیاسی نیروی مقاومت

۱۲

جغرافیای سیاسی

دکتر دره میرحیدر

۲۶

شناخت ماهیت امپریالیسم

جواد منصوری

۱۳

مسایل سیاسی اقتصادی جهان سوم

دکتر احمد ساعی

۲۷

جامعه شناسی سیاسی

معاونت سیاسی نیروی مقاومت

۱۴

اصول روابط بین الملل

حسین جمالی

۲۸

اندیشه های سیاسی در اسلام

معاونت سیاسی نیروی مقاومت

پاسخ قسمت دوم:

در صورتی که این مبانی آموخته شود زمینه برای یک تحلیل فراهم می شود البته در کنار این باید یک تحلیلگر سیاسی، به روز، در جریان اخبار و رویدادهای کشور قرار گیرد علاوه بر این ارتباط با شخصیتها و چهره های سیاسی نیز مطلوب است.

شما چه مرجع مطمئن برای پیگیری موضوعات سیاسی می شناسید؟

پرسش

شما چه مرجع مطمئن برای پیگیری موضوعات سیاسی می شناسید؟

پاسخ

۱. خود انسان می تواند بهترین منبع باشد به شرط اینکه بدون پیش فرض و بدون تعصب پیگیر مسائل سیاسی باشد.

۲. آشنایی با اصطلاحات سیاسی را می توانید در کتب مخصوص اصطلاحات سیاسی و اجتماعی به همین عنوان پیگیری نمائید.

۳. شناخت جریانات سیاسی را می توانید از کتاب جریانهای سیاسی از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ آقای رسول جعفریان و کتاب تاریخ معاصر ایران جلال الدین مدنی و جزوات سیاسی که هریک به تنهایی احزاب و گروه ها را معرفی کرده اند. مثل کتاب حزب کارگزاران از فراز تا فرود، حزب مشارکت و ...

۴. کتاب اندیشمندان جهان نوشته آقای طاهری کتاب مناسبی است.

۵. صحیفه نور و مجموعه سخنرانی های مقام معظم رهبری می تواند جهت فکری سیاسی را بهتر روشن کند.

۶. مطالعه مقایسه ای نشریات از جریانات سیاسی (روزنامه ها و مجلات)

۷. جلسات سیاسی که بسیج برگزار می نماید نیز می تواند محل مناسبی برای جهت گیری سیاسی باشد.

یک مسلمان تا چه اندازه از سیاست باید اطلاع داشته باشد؟ و من که ۱۴ سال دارم آیا باید بدانم؟

پرسش

یک مسلمان تا چه اندازه از سیاست باید اطلاع داشته باشد؟ و من که ۱۴ سال دارم آیا باید بدانم؟

پاسخ

مقام معظم رهبری در پاسخ به سؤالی مشابه سؤال شما می فرمایند: "من البته انتظار دارم که نوجوانها همان طور که قبلاً گفتم به جای این که خیلی به آینده نگاه کنند، به حال نگاه کنند؛ یعنی الآن شما در یک دوران طلایی زندگی می کنید. این دوران بین سنین ده، یازده سالگی، تا بیست و دو سه سالگی حقیقتاً یک دوران طلایی است؛ دوران یاد گرفتن، آماده سازی ذهن و فکر خود برای آینده است، بخصوص که امکانات روز در کشور ما فراهم است.

من می ترسم که اگر بچه ها امروز خیلی به فکر این باشند که "فردا چه کاره خواهیم شد"، در تخیلاتِ زیاد و غیر عملی بروند تخیلاتی که خیلی به عمل نزدیک نیست و بیشتر یک حالت موهومات و افسانه پردازی ذهنی را به انسان، القا می کند و از زمان حالشان بمانند.

آن چیزی کـه مـن توصـیه می کنـم، این است که بچه هـا از اسـتعداد خودشـان، از وقت خودشـان اسـتفاده کننـد؛ خـوب درس بخوانند. ما بیشترین چیزی که امروز لازم داریم، این است که بچه ها به طور جدی درس بخوانند.

من می بینم با این که برنامه های مدرسه های ما برنامه های خیلی غلیظ شدیدِ پُرپیمانی نیست، بعضـی از جوانان ما غالباً گله می کننـد کـه درس، مـا را خسـته کرده اسـت، نمی تـوانیم بخـوانیم. طبـق اطلاعـاتی کـه مـن دارم، در بسـیاری از کشورهـای دیگر کشورهایی که امروز از لحاظ علمی و

صنعتی و تکنولوژی و اینها پیشرفته تر از کشور ما هستند درسهای دوره راهنمایی و دبیرستان، از درسهای مدارس ما خیلی بیشتر است هم حجمش بیشتر و هم دشوارتر است یعنی بر ذهن قابل کشش جوانها واقعاً تحمیل مطلب می کند.

این ذهن جوان، خیلی قابل کشش است، توانش برای کشیدن بار معلومات، خیلی زیاد است؛ محفوظات زیادی به آنها می دهند. من می بینم با این که درسهای موجود، از لحاظ حجم و محتوا خیلی سنگین نیست، بعضی از جوانهای ما فرصتی برای خودشان نمی بینند که بتوانند مطالعات جنبی بکنند؛ در حالی که به نظر من، جوان می تواند هم درس بخواند، هم مطالعه و هم ورزش کند.

وقتتان را صرف کارهای جدی بکنید و همه اینها جدی است ورزش و بازی هم جدی است برای جوان این طور است. البته بعضی از کارها جدی نیست. فرض کنید انسان ساعتها بنشیند البته جمعاً ساعتها و تبلیغات تلویزیون را تماشا کند؛ چون مثلاً بیست دقیقه قبل از این که فیلم را به ما نشان بدهند، تبلیغات می کنند! این بیست دقیقه ها، خودش خیلی می شود.

من با این طور وقت گذرانی خیلی موافق نیستم؛ که ممکن است جمعاً ساعتها از وقت ماها را بگیرد. بعضی از کارها، کارهای زایدی است؛ اما درس خواندن، مطالعه و ورزش کردن، کارهای لازمی است. جوانان در این سنین از همه اینها می توانند استفاده کنند و خودشان را برای آینده بسازند.

شما نگاه کنید که چه استعدادی خودش را در شما نشان می دهد؛ اگر چه باید کسانی بنشینند و استعدادها را در افراد

کشف کنند، اما حقیقت این است که استعداد در وجود جوان و نوجوان، به هر شکلی خودش را نشان می دهد. توجه می کنید؟ بعید است که انسان بااستعدادی تا سنین حدود هجده، نوزده، بیست سالگی، خودش حس نکند که شوق و گرایش و علاقه و توانایی بیشتری برای کدام کار و به کدام سمت دارد. وقتی که فهمیدید استعدادتان در کدام طرف است حالا- یا خودتان کشف کردید، یا معلم، مدرسه یا پدر ومادر به نحوی کشف کردند آن وقت به آن سمت بروید؛ هر چه می خواهد باشد، نگویید این کوچک است، این کم است.

کشور ما به همه چیز احتیاج دارد. کشور به رئیس جمهور احتیاج دارد، به صنعتگر احتیاج دارد، وزیر و طبیب هم احتیاج دارد؛ هر کشوری به همه جور انسانی احتیاج دارد. این طور هم نیست که ما فرض کنیم اگر آن شغل را گرفتیم، زندگی ما بهتر خواهد شد و بعد راحت تر به اهداف زندگی خواهیم رسید؛ نخیر، این طور هم نیست. گاهی انسان در آن جایی که خیال نمی کند، هم زندگیش خوشتر می گذرد، هم به هدفهای والای زندگی که جلب رضای الهی است، نزدیکتر می شود و می تواند محصول صحیحی از زندگی خودش به دست بیاورد.

بنابراین آن چیزی که می توانم به جوانان و نوجوانان عزیز توصیه بکنم، این است که از وقت از حال حداکثر استفاده را بکنند. البته این هم بدون برنامه ریزی نمی شود؛ باید بنشینند و با همان ذهن خودشان برنامه ریزی کنند. برنامه ریزی Š…یک الگوی همگانی ندارد که من بگویم …ř…باید این طور برنامه ریزی کنند؛ نه،

هر کسی بر حسب سنّش، بر حسب وضع زندگی خانوادگی و امکاناتش، بر حسب آن شهر و خانواده ایی که در آن زندگی می کند، ممکن است یک جور برنامه ریزی بکند و یک جور امکان داشته باشد. همه باید برنامه ریزی کنند و از وقتشان با برنامه، حداکثر استفاده را بکنند. (۱)

منابع و مآخذ:

۱. برگرفته از کتاب: پرسش و پاسخ از محضر مقام معظم رهبری، مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، ص۲۵۶ الی ۲۵۹

در کارهای اجرایی کشور تعهد بهتر است یا تخصص ؟

پرسش

در کارهای اجرایی کشور تعهد بهتر است یا تخصص ؟

پاسخ

شک نیست که استفاده از نیروهای متخصصی که از تعهد برخوردارند بسیار به سود ملت و مملکت است و اینمطلب در فرمایش پیغمبر اکرم(ص) هم آمده است که: « العلم والدین توءامان ان افترقا احترقا . علم و دین (تخصص وتعهد) با یکدیگر آمیخته اند که در صورت جدایی آنها آتش به پا می شود» و چه آتشی بالاتر از فروختن یک ملت ومملکت به بیگانگان و امضای قراردادهای استعماری؟

اما در عین استفاده از وجود چنین افرادی – که البته کمتر یافتمی شوند – بایستی در صورت نیاز از نیروهای متخصصی که دشمنی و کینه توزی با ملت و ارزش های پذیرفته شده ازسوی آنها را ندارند استفاده کرد. هر چند که به تعبیر جناب عالی برای معنویات کار نکنند ولی به جنگ معنویات همنروند و سیاست دولت مردان نیز در جذب چنین نیروهایی می باشد که امید است قرین موفقیت باشد و این گونهمتخصصان هم کم کم در جو انقلاب اسلامی هماهنگ با آرمان های اکثریت مردم گردند.

اگر برای کسی مسلم شد که نظر مقام معظم رهبری در انتخابات به فلان شخص است آیا باید به او رای بدهد؟

پرسش

اگر برای کسی مسلم شد که نظر مقام معظم رهبری در انتخابات به فلان شخص است آیا باید به او رای بدهد؟

پاسخ

چون این گونه نظرها ارشادی است تبعیت از آن ضرورت شرعی ندارد، ولی برای کسی که به این نظر عمل کند، یک حجّت شرعی خواهد بود.

آیا اطاعت از علما و جامعه مدرسین در انتخابات سلب آزادی در انتخابات نیست

پرسش

آیا اطاعت از علما و جامعه مدرسین در انتخابات سلب آزادی در انتخابات نیست

پاسخ

آنچه مورد نظر حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری می باشد آن است که در سایه مراجعه به علما و اندیشمندانبتوان آگاهی افزون تری کسب نموده و با بصیرت بیشتر به انتخاب پرداخت.{J

یک دانشجو برای آشنایی صحیح با مسائل سیاسی چه باید بکند؟

پرسش

یک دانشجو برای آشنایی صحیح با مسائل سیاسی چه باید بکند؟

پاسخ

داشتن بینش سیاسی برای یک دانشجو ضروری است و جهت آشنایی با سیاست شایسته است. اصول چندی رارعایت فرمایید:

الف) خودتان شخصا اهل مطالعه باشید و روزنامه ها و مجلات را ورق بزنید و در حد اعتدال از دیدگاه ها و تحلیل هاآگاهی پیدا کنید. در این راستا به یک طرف غلتیدن و تنها به افکار یک جناح گرایش یافتن کافی نیست. در مطالعه لازماست دیدگاه های مختلف را مورد بررسی و دقت قرار دهید. چون در روند سیاسی به طور مطلق دیدگاه های جناحخاصی را تأیید و هر نوع دیدگاه دیگری را رد کردن دور از انصاف است و در نهایت باعث خامی و ناپختگی انسانخواهد شد.

ب) در این عرصه با تحلیل گران لایق و بی طرف به شور و گفت وگو بپردازید که در نگرش شما مؤثر خواهدبود.

ج) از جذب عنایت خدا غفلت نکنید و پیوسته در گزینش و انتخاب از ساحت قدسش استمداد نمایید اهدناالصراط المستقیم . و این درس را امام سجاد(ع) نیز می آموزد که: وفّقنی اذا اشتکلت علیّ الامور لاهداها ؛ خداوندا هرگاه امور زندگی بر من پیچیده و در هم گردد مرا به آشنایی درست ترین آنها توفیق عنایت فرما{M»، (صحیفه سجادیه، دعای بیستم، بند ۲۱، ص۱۳۹).

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱- مبانی روش تحلیل سیاسی اسداللّه بادامچیان

۲- سیاست سنجی روش های کمی سید علی اصغر کاظمی

۳- مجله پیام انقلاب، شماره ۶۵ - ۵۲ (سپاه پاسداران)

۴- مجله اعتصام، شماره ۲۴ - ۲۰ گروهی از نویسندگان

۵- روش تحلیل در علوم اجتماعی ریمون کیدی، ترجمه: عبدالحسین نیک گهر

برای اصلاح صحیح از مسائل سیاسی – اجتماعی چه راه هایی وجود دارد؟

پرسش

برای اصلاح صحیح از مسائل سیاسی - اجتماعی چه راه هایی وجود دارد؟

پاسخ

برای کسب اطلاعات صحیح در زمینه های مختلف، اعم از سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... راه های متعددی وجود دارد که ارزش هر کدام براساس مؤلفه هایی از قبیل میزان صحت و سقم اطلاعات، عمیق یا سطحی بودن آنان، میزان کاشفیت از واقع و... متفاوت می باشد. امابهترین روشی که در این زمینه ما پیشنهاد می نماییم انجام مراحل ذیل می باشد:

در مرحله اول: کوشش نمایید سطح اطلاعات و معلومات خود را درباره مبانی اندیشه سیاسی در اسلام را از طریق مطالعه کتاب های معتبری که در این زمینه وجود دارد، بالا برده و نسبت به مبانی و بنیادهای نظری اسلام در مورد سیاست، اطلاعات عمیق ریشه ای و اصولیکسب نمایید.

برای مطالعه بیشتر ر.ک:

۱- احمد جهان بزرگی، اصول سیاست و حکومت

۲- محمدباقر حشمت زاده، مسائل اساسی علم سیاست

۳- محمد جواد نوروزی، نظام سیاسی اسلام

۴- مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، فلسفه سیاست

۵- عبدالحسین خسروپناه، جامعه مدنی و حاکمیت دینی

۶- آیت الله مصباح یزدی، پرسش ها و پاسخ ها

در مرحله دوم: سعی نمایید آگاهی های سیاسی نسبت به مسائل روز و حوادث جاری کشور را افزایش داده و اطلاعات صحیحی در این زمینه کسب نمایید. برای این کار می توانید از راه های ذیل اقدام نمایید:

الف) خودتان شـخصا اهل مطالعه باشید کتاب های علمی که توسط نویسندگان آگاه و متعهد نگارش شده را مطالعه نمایید در این زمینه کتاب های ذیل به عنوان نمونه معرفی می گردد:

۱- انقلاب اسلامی و چرایی و چگونگی رخداد آن، جمعی از نویسندگان

۲- حسن واعظی، ایران و آمریکا

۳- فرامرز رفیع پور، توسعه و تضاد

۴- فرامرز رفیع پور، آناتومی جامع

۵- سیدجلال الدین مدنی، تاریخ تحولات سیاسی

۶- علی اکبر ولایتی، تاریخ سیاسی جنگ

تحمیلی

۷- روزنامه ها و مجلات سیاسی، نظرات شخصیت های سیاسی و احزاب و گروه ها و... را بررسی و در حد اعتدال از دیدگاه ها و تحلیل ها آگاهی پیدا کنید.

در این راستا به یک طرف غلتیدن و تنها به افکار یک جناح گرایش یافتن کافی نیست. لازم است دیدگاه های مختلف را مورد بررسی و دقت قرار دهید. چون در روند سیاسی تعصب جناحی داشتن و به طور مطلق دیدگاه های جناح خاصی را تأیید و هر نوع دیدگاه دیگری را ردکردن دور از انصاف است و در نهایت باعث خامی و ناپختگی انسان خواهد شد.

ب) در این عرصه با تحلیل گران لایق و بی طرف و آگاه به مسایل، به شور و گفتگو بپردازید.

ج) کسب اطلاعات از طریق رسانه های ملی مانند تلویزیون و رادیو و شنیدن اخبار و تحلیل های آنان.

د) شرکت در میزگردهای سیاسی متشکل از صاحب نظران سیاسی متعهد و...

در مرحله سوم: باید توجه شود که کسب اطلاعات هر چند صحیح به تنهایی نمی تواند انسان را به بینش و درک سیاسی قوی نسبت به واقعیات رسانده و از خطا و اشتباه مصون نگه دارد. جمع آوری اطلاعات صحیح زمانی کارآمد و مفید می باشد که در پروسه و روند تحلیلسیاسی به خدمت گرفته شود.

توضیح آن که اصولاً تحلیل سیاسی در ادبیات سیاسی عبارت است از تجزیه پدیده به اجزای تشکیل دهنده، شناخت اجزا و ارتباط آن ها با یک دیگر و شناسایی کلّیت پدیده مورد بررسی باید مشاهده، بررسی و شناخت کامل اجزا به دقت انجام شود و تأثیرات هر یک بر سایراجزا شناخته شود. هر تحلیل سیاسی از چهار مرحله تشکیل یافته است:

۱. جمع آوری اطلاعات و اخبار: هر تحلیل گر بیش از

هر چیز و پیش از هر عملی نیازمند اطلاعات و آگاهی های لازم از موضوع مورد بررسی است. همه اطلاعات و منابع ارزشی یکسان ندارند، (ر.ک: دکتر عزت الله نادری و دکتر مریمسیف نراقی، روش های تحقیق در علوم انسانی).

۲. تعیین هدف: تعیین هدف و محدود کردن بررسی ابعاد پدیده، موجب به نتیجه رسیدن تحلیل می شود. پس از تعیین هدف و ابعاد آن سؤال های مناسبی درباره موضوع مورد نظر می بایست طرح می شود و به دنبال پاسخ آن ها وارد مرحله بعدی می شود.

۳. انتخاب روش: شناخت و تحلیل پدیده های سیاسی اجتماعی از یک راه مشخص به دست نمی آید؛ زیرا موضوعات بنابر ماهیت و محتوای آن ها، شیوه های متفاوتی را می طلبد. مثلاً برای شناخت علل تورّم، نمی توان به شیوه شناخت علل نابسامانی های ترافیک عمل کرد.انتخاب روشی نامناسب، موجب تحلیل غیر واقعی و نتیجه گیری غلط می شود.

۴. جمع بندی: جمع بندی باید به گونه ای باشد که ضمن بیان خلاصه مراحل طی شده، نتیجه گیری لازم را داشته باشد و تصویری همه جانبه از موضوع مورد بررسی نشان دهد. تحلیل های یک جانبه تک بُعدی، معمولاً واقع بینانه نیست و نمی تواند پاسخ گوی سؤالات و ابهاماتباشد و نمی تواند مقدمه و راهنمای مناسبی برای موضع گیری های سیاسی مورد استفاده قرار گیرد.

یک تحلیل گر خوب، باید دارای ویژگی هایی باشد که مهم ترین آن ها عبارتند از:

۱. واقع بینی؛ تحلیل گر باید به دور از اغراض شخصی، پیش داوری ها و دخالت تمایلات خود، با واقع بینی به تحقیق بپردازد. قوی ترین عاملی که انسان را از خطاها و لغزش ها باز می دارد و او را به سمت واقع بینی هدایت می نماید، تقواست. قرآن کریم می فرماید: یاایها الذین آمنوا ان تتقوالله یجعل لکم فرقانا ای کسانی که ایمان

آورده ایـد! اگر تقوای الهی پیشه کنید، خداوند برای شـما قدرتتشـخیص حق و باطل می دهد{M، (سوره انفال، آیه ۲۹). و نیز می فرماید: و اتقواالله و یعلمکم الله تقوای خدا را پیشه و روش خود قراردهید، چه خداوند شما را تعلیم و آموزش می دهد{M، (بقره، آیه ۲۸۲).

۲. اجتناب از ظن: باید توجه داشت که هر گونه شـناخت، تحلیل، جمع بندی و موضـعگیری هر تحلیلی باید مبتنی بر علم، مستند و مستدل باشد. نمی توان ظن را پایه تحلیل قرار داد. خداوند می فرماید: ان الظن لا یغنی من الحقشیئا ، (یونس، آیه ۳۶).

۳. عـدم تبعیت از هوای نفس: عامـل بسـیاری از انحراف ها و خطاها، بی توجهی به واقعیتها، تبعیت از امیال و هواهای نفسانی و خود محوری است.

۴. عـدم تبعیت کورکورانه: مطـالب رسـانه های اسـتکباری، حتی تحلیل های داخلی، بایـد به دقت بررسـی شود. یک تحلیل گر باید فارغ از طیف های رسانه ای، بر اساس اسناد و مدارک و واقعیت های موجود به بررسی پدیده های سیاسی بپردازد.

اگر کسـی توان و قدرت تحلیل مسائل سیاسـی و اجتماعی را به صورت دقیق و مسـتدل دارد، طی مراحل فوق و داشـتن ویژ گی های تحلیل گری، می توانـد ارائه تحلیل سیاسـی نمایـد؛ اما اگر چنین توانی نـدارد، یا امکانات لازم و اطلاعات کافی در اختیار نیست، باید به منابعیمراجعه کند که دارای این ویژ گی ها باشند. باید از تحلیل های دشمنان خارجی و داخلی که از طریق امواج رادیـویی و برخی مطبوعـات اقـدام به تحریف حقـایق و وارونه جلوه دادن واقعیت هـا می کننـد، پرهیز شود، (ر.ک: فرامرز رفیع پور، توسعه و تضاد –آناتومی جامع، نیز جواد منصوری، شناخت و تحلیل سیاسی)

۵. به کارگیری اصول مکتبی: در تحلیل حوادث و وقایع باید اصول و ارزش های دینی را

ملاک قرار داد و در تمامی مراحل تحلیل و نتیجه گیری در نظر داشت. بنابراین می توانید با استفاده از راه های فوق و به کارگیری اصول تحلیل سیاسی و مهمتر از همه استمداد از خداوندمتعال در هدایت به سوی واقعیات و حقایق «اهدنا الصراط المستقیم» در کسب اطلاعات صحیح و درک و بینش سیاسی قوی در زمینه مسائل سیاسی موفق باشید.{J

مهمترین وظیفه در قبال اسلام و انقلاب چیست ؟

پرسش

مهمترین وظیفه در قبال اسلام و انقلاب چیست ؟

پاسخ

تقویت شناخت و بالا بردن آگاهی های اساسی در زمینه احکام، عقاید و معارف و آموزه های دینی در جوانب مختلف زندگی بشری و اهداف و آرمان های حکومت اسلامی و برطرف نمودن نقاط مبهم و شک و تردید در این زمینه و سعی و تلاش در جهت به کارگیری آن تعالیمارزشمند در زندگی فردی و اجتماعی خود و ترویج و گسترش آن در جامعه، شناسایی عوامل تهدید و آسیب های نظام اسلامی و راه های مقابله با آنها، یکی از مهمترین وظایف ما در قبال اسلام و انقلاب اسلامی می باشد.

مقام معظم رهبری در خصوص وظیفه جوانان در قبال انقلاب می فرمایند: «امروز، شما جوانان وظیفه دارید انقلاب را با همه وجود، تا اعماق جانتان نفوذ و رسوخ بدهید و مفهوم انقلاب و مبانی فکری آن را از بن دندان درک کنید و برای هنگامی که این ملت بدان احتیاج دارد ودر دو صحنه مبارزه می کند آن را در خود ذخیره کنید.

صحنه اول، صحنه ای است که انقلاب را از لحاظ اقتصادی یا نظامی و یا سیاسی تهدید می کند که باید آن ذخیره را برای دفاع از انقلاب و کشورتان – به هر گونه که زمان و موقعیت اقتضا می کند – به کار بندید. صحنه دوم، صحنه سازندگی است. بهترین سازندگان، سازندگانانقلابیند. بهترین پدیدآورندگان دنیای آباد باغ انقلاب، کسانی هستند که از انقلاب جوشیده اند و انقلاب در جان آنها رسوخ کرده است. شما جوانان باید برای این دو صحنه، خودتان را هر لحظه آماده داشته باشید»، (مجموعه حدیث لوایت، ج ۲، ص۳۰۵).{J

چگونه می توان در درگیریهای سیاسی حق و باطل را از هم تشخیص داد و آیا کلا نیازی به این تشخیص است ؟

پرسش

چگونه می توان در درگیریهای سیاسی حق و باطل را از هم تشخیص داد و آیا کلا نیازی به این

تشخیص است ؟

پاسخ

جهت ارائه پاسخی مناسب، در ابتدا مسأله حق و باطل را از منظر آموزه های دینی مورد بررسی قرار داده و سپس مطالبی را درباره ی لزوم شناخت حق و راهکارهای آن در مسائل و درگیری های جناحی بیان می نماییم:

قرآن کریم، جریان هستی را بر اساس حق می داند و حق را اصیل معرفی می کند. در مقابل، هر چند باطل را نفی نمی کند، اما آن را اصیل نمی داند. قرآن در جنگ «حق و باطل»، نگاهی خوش بینانه داشته، می فرماید، این نمود باطل شما را نترساند، این فراگیری باطل شما را مأیوس نکند؛ زیرا سرانجام حق پیروز است. حق همیشه پیروز بوده است: «وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض» (نور، آیه ۵۵). باطل ممکن است غلبه ظاهری و موقت داشته باشد؛ اما حق یک دفعه از کمین بیرون می آید و آن را نابود می کند. «بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق و لکم الویل مما تصفون» (انبیاء، آیه ۱۸).

همچنین قرآن حق و باطل را به صورت مثلی بسیار جالب و پرمعنا بیان داشته است. «خداوند از آسمان آبی فروفرستاد [یعنی] آب صاف و پربرکتی، در اثر ریزش این باران بر کوه ها و بلندی ها، سیلی در وادی ها و رودخانه ها به اندازه ظرفیتشان به راه افتاد، پس این سیل، کفی را روی خود حمل کرد. همان گونه که وقتی فلزی را روی آتش می گذارند تا از آن زیور یا وسیله ای بسازند، چنین کفی در سطح آن آشکار می شود. مواد اصلی ته نشین شده و مواد زائد و به درد نخور، روی آن را می گیرد. این چنین خداوند حق و باطل را مثال می زند». (رعد، آیه ۱۷).

از این مثال، چند نکته جالب و مهم قابل استفاده است:

۱. نمود داشتن باطل و اصیل بودن حق؛ در آیه شریفه اشاره شده که کف، روی آب را میگیرد و می پوشاند؛ به طوری که اگر آدم ناآگاهی، نگاه کند و از ماهیّت قضیه خبر نداشته باشد، کف خروشانی را می بیند که در حرکت است. باطل نیز چنین است که بر نیروی حق سوار می شود و روی آن را می پوشاند؛ به طوری که اگر کسی ظاهر جامعه را ببیند و به اعماق آن نظر نیندازد، همان مظاهر چشم پر کن را می بیند. حال آن که حق و نظام حق «اصیل» است و مثل آب در زیر جریان دارد و جامعه را به جلو می برد.

۲. طفیلی بودن باطل و استقلال حق؛ قرآن می فرماید: در جریان سیل آن که حرکت می کند و نیرو دارد و هر چه را در برابرش قرار گیرد می برد، «آب» است؛ اما شما کف را می بینید که حرکت می کند. اگر آب نبود، کف یک قدم نمی توانست حرکت کند، به علت وجود آب، روی آب سوار می شود و از نیروی آب استفاده می کند، همیشه در دنیا باطل از نیروی حق استفاده می کند. اگر در عالم راستی، عدالت، پاکی، صداقت و... وجود نداشته باشد، دروغ، ظلم، خیانت و... اصلاً نمی تواند وجود و استمرار یابد.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: شهید مطهری، حق و باطل، ص ۵۴.

حضرت علی(ع) در مورد استفاده باطل از حق می فرماید: «انما بدء وقوع الفتن اهواءٌ تتبع؛ همانا آغاز فتنه ها و نابسامانیها هواهای نفسانی است که پیروی می شوند»، (نهج البلاغه، خطبه ۵۱)؛ یعنی، برخی از انسان ها سخت تحت تأثیر هواهای نفسانی خودشان قرار گرفته و به

جای اطاعت از خداونـد، هواهای نفسانی خود را پرسـتش می کنـد و به دنبال خواسـته هایشان می روند. «و احکام تبتدع» و بعد احکـامی است که بـدعت گزارده می شونـد، یعنی، کسـی که می خواهـد دنبـال هوای نفسـش برود، بـا اسـتفاده از نیروی حق، بـدعتی را در لبـاس دین وارد می کنـد که «یخـالف فیها کتاب الله یتوّلی علیها رجالٌ رجالاً علی غیر دین الله». آن وقت افرادی با هم متحد و متفق می شوند و حزب و جمعیتی تشکیل می دهند؛ ولی به غیر دین خدا، بر اساس همان بدعت، و به عنوان دفاع از این بـدعت، آن را به صورت دین بین مردم تبلیغ می کننـد». بعـد حضـرت در فلسـفه این مطلب می فرماینـد: «پس اگر باطـل از امتزاج و آمیختگی با حق، جـدا باشـد و باحق مخلوط نباشـد، مردم حق جو منحرف نمی شونـد؛ چون اغلب مردم، حنیف یا حق گرا هستند. اما [عده ای] می آیند و حق را با باطل مخلوط و ممزوج می کنند [در نتیجه [امر بر مردم مشتبه می شود؛ یعنی، مردم حق را بـا باطل اشـتباه می گیرنـد و باطل را با مارک حق می خرنـد و در این جا است که شـیطان بر دوسـتان خودش مسـلط می شود؛ یعنی، ابزار شـیطان هم «حق» است؛ یعنی، (حق مخلوط شـده بـا باطـل و حقی که لباسـی باطل پوشـیده است...». این همان معنایی است که از آیه شـریفه اسـتفاده می شودکه باطل، از حق تغـذیه می کنـد و از آن نیرو می گیرد. (در حالی که خود هیچ نیرویی ندارد).

پس هم باطـل، بر روی حق سوار می شود و آن را می پوشانـد و هم برای ادامه بقـای خود و رسـیدن به اهـداف و امیال نفسانی خویش، خود را با حق ممزوج

نموده، از آن سوءاستفاده می کند. این اختصاص به زمان های قبل یا زمان ما ندارد. شیاطین و پیروان او، همیشه برای فریب مردم، چنین وضعیت مبهم و کدری را به وجود می آورند. پس غلبه ظاهری گسترده و فراگیرنده باطل، برای مدّتی است؛ اما در نهایت به مغلوبیّت آن می انجامد. انسان ها با کمی دقت و عدم توجه به ظواهر، به راحتی می توانند حق را از باطل شناسایی کنند.

با توجه به این توضیحات، روشن می شود که جامعه ما از این قاعده کلی مستثنی نیست و افرادی یافت می شوند که نظام اسلامی و حاکمیت الهی را نپذیرفته اند و به دنبال هواها و خواسته های نفسانی، منافع شخصی و جناحی خود می باشند. آنان از مظاهر اسلامی، شعارهای مردم پسند، تبلیغات عوام فریب ایجاد شک و تردید، و مشتبه نمودن امور، برای دستیابی به اهداف و مقاصد شوم خود بهره می گیرند.

در چنین فضایی است که اهمیت و لزوم شناخت حق مشخص می شود؛ زیرا از یک طرف بر اساس آموزه های دین مبین اسلام، تک تک افراد جامعه نسبت به سرنوشت خویش مسئول می باشند و جهت انجام وظایف و تکالیف اجتماعی خود نیازمند شناخت حق و پیروی از آن و دوری گزیدن از باطل و حامیان آن می باشند.

و از سوی دیگر هر گونه کوتاهی کردن در شناسایی و شناساندن حق، اثرات و پیامدهای شوم و وخیمی را برای همگان به دنبال خواهد داشت، مؤید این مسأله، حوادث تلخ تاریخی مانند حوادث زمان امام علی(ع)، امام حسن(ع) و امام حسین(ع) و... که ناشی از عدم شناخت حق و نبود آگاهی و بینش سیاسی دقیق از طرف مردم بود، و پیامدهای بسیار فجیعی را برای جهان اسلام و بشریت

به دنبال داشت، می باشد.

البته بحمدلله به برکت انقلاب اسلامی و افزایش سطح آگاهی و درک مردم و صداقت مسؤولان عالی رتبه نظام، بسیاری از حقایق برای اکثریت مردم فهیم جامعه ما روشن است؛ اما در مواردی که چنین ابهاماتی وجود دارد، برای تمیز حق از باطل، رعایت راه کارهای ذیل ضروری به نظر می رسد:

یکم. رعایت تقوا، عمل به احکام و دستورات الهی، و تصفیه قلب از امیال هواهای نفسانی، دوری از تعصّبات جناحی، صنفی و گروهی و در خواست استعانت از خداوند متعال، در شناخت و تشخیص حق از باطل، به عنوان یکی از مهم ترین قدم ها محسوب می شود. قرآن کریم می فرماید: «الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا». (عنکبوت، آیه ۲۹)

دوم. در جریان های فکری، سیاسی و اجتماعی و... باید سعی شود از هر گونه قضاوت عجولانه و برداشت های سطحی پرهیز شود. انجام دادن مطالعات و تحقیقات گسترده درباره موضوع، بررسی پیشینه تاریخی و عملکردهای آن، مشورت با افراد کارشناس و متعهد و تلاش برای دستیابی به یک تحلیل واقعگرایانه بسیار اهمیت دارد.

سوم. شناسایی و تشخیص حق از باطل در موارد مختلف، مکانیسم های خاص خود را نیز می طلبد. به عنوان نمونه در این جا به دو موضوع مهم اشاره می شود:

الف) ارائه راه کارهایی برای سنجش میزان حقانیت مواضع و عملکردهای جناح ها و احزاب سیاسی:

حق مطلق را در هیچ جناحی جستجو نکنید، زیرا کمتر در جایی تحقق پیدا می کند. جناح های سیاسی نماینده تفکرات مختلفی هستند که در جامعه وجود دارند و این لازمه یک جامعه آزاد و دارای حق انتخاب است.

برای تشخیص حق باید حق را شناخت سپس موارد مختلف را بررسی کرد که آیا حق است یا باطل؟ خود را

در حصار جناح ها قرار نـدهیم، بلکه با انـدیشه ای باز و حق جو مواضع را ارزیابی نماییم امام علی(ع) می فرمایند: «اعرف الحق تعرف اهله »یعنی حق را بشـناس، تـا اهـل آن را بشناسـی. در مورد میزان و مقـدار حقـانیت تفکرات و عملکرد هر جناح نیز باید ابتدا معیارها و ملاک های اسلام برای فعالیت احزاب را بشناسیم و بعد با بررسی و تطبیق آن ها با تفکرات و عملکرد احزاب، به میزان حقانیت هر حزب آگاهی یابیم معیارها و ملاکهایی که از نظر اسلام برای فعالیت مشخص کرده است عبارتند از:

۱- احزاب سیاسـی به اصول اسـلامی و احکام و ارزش های شرعی ایمان داشته باشند و بر اساس آیه «ان الدین عندالله الاسلام»، (آل عمران، آیه ۱۹) و «و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه»، (آل عمران آیه ۸۵) نباید از آموزه های اسلام عدول نمایند.

۲- همکـاری و مودت احزاب و گروههـای سیاسـی در جـامعه اسـلامی بـا گروه و جمعیت ها غیر اسـلامی، بر اساس آیه «یا ایها الـذین آمنوا لاتتخـذوا الیهود والنصـاری اولیـاء بعضـهم اولیـاء بعض ومن یتولهم منکم فانه منهم ان الله لایهـدی القوم الظالمین»، (مائده، آیه ۵۱)، جایز نیست.

۳- بر اسـاس آیـه «و مـن لـم یحکـم بمـا انزل الله فاولئـک هـم الفاسـقون»، (مائـده آیه ۴۷) بـا گروه هـایی که بـا ترویـج جریان سکولاریزم در صدد حذف دین از زندگی اجتماعی و سیاسی می باشند مبارزه کنند.

۴- نظارت و مراقبت مستمر احزاب بر عـدم مخالفت تصـمیم گیری های سیاسـی با شـریعت اسـلام از شـرایطی است که آیه ۷۵ سوره بقره تأکید می کند.

۵- رعایت موازین فقهی، شرعی و اخلاقی در هنگام اختلاف با احزاب رقیب و به کارگیری

ابزارهای مشروع در تبلیغات حزبی، تحمل، عدم انکار و تکفیر احزاب اسلامی دیگر و پرهیز از شیوه های غیر اخلاقی و ظالمانه، مانند بهتان به یکدیگر، از شروط ضروری فعالیت سیاسی احزاب به شمار می رود.

۶- اهتمام به وحدت امت اسلامی و وحدت و پرهیز از اختلاف و تفرقه و اصل قرآنی «واعتصوا بحبل الله جمیعا ولاتفرقوا....»، (آل عمران آیه، ۱۰۳).

۷- اعتقاد و پایبندی عملی به حاکمیت خداوند متعال و اطاعت از حاکم اسلامی و ولایت فقیه بر اساس آیه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول واولی الامرمنکم»، (نساء، آیه ۵۹).

برای آگاهی بیشتر ر.ک: عبدالحسین خسروپناه، جامعه مدنی و حاکمیت دینی، ص ۲۰۲.

ب) ارائه راه کارهایی برای سنجش میزان حقانیت و صداقت برخی از مسؤولان:

در این باره باید گفت که بحمدلله مسؤولین عالی رتبه نظام، عموما افرادی کاملاً شناخته شده متعهد و دلسوز و مورد تأییدمقام معظم رهبری می باشند بنابراین باید از هرگونه سوء ظن و شک و بدبینی، قضاوت نسنجیده و بدون دلیل و مدرک، خودداری نمود زیرا به فرموده قرآن بسیاری از سوء ظن ها حقانیت نداشته و تبعات منفی را به دنبال می آورد «یا ایها الذین امنوا اجتنبوا کثیرا من الظن، ان بعض الظن اثم»، (حجرات، آیه ۱۲) «ان الظن لایغنی من الحق شیئا»، (النجم، آیه ۲۸). بنابراین ضمن التجا و پناه بردن به خداوند و کمک از ذات اقدس الهی در موقع بروز شک و وسوسه های شیطانی و توجه به نکات ذیل حایز اهمیت می باشد.

در مرحله اول باید زمینه های به وجود آورنده این شک ها را شناخت و از آنها جلوگیری کرد. باید منصفانه بررسی کرد که چرا من در صداقت فلان مسؤول یا... شک دارم، منشأ شک

من چیست؟ آیا از افراد ناآگاه معاند و شبهه افکن، رادیوهای بیگانه، مطبوعات تفرقه انداز داخل وابسته و... نشأت گرفته یا این که از عملی نشدن وعده ها و برنامه های مسؤولین، یا برخی تخلفات مسؤولین رده پایین و...

و در مرحله بعد باید بررسی کرد که آیا برای شک خود مدرک و دلیل معتبر نیز دارم؟ زیرا ریشه بسیاری از شک ها عدم اطلاعات صحیح و کافی، تعمیم های نادرست، تحلیل های جزئی نگر و غیرکارشناسانه و نداشتن دیدی وسیع و کلان نگری در همه مسائل می باشد.

در مرحله سوم اهمیت نقش و جایگاه مسؤولین، اقدامات مفید و مثبت آنان، مشکلات، نواقص و کمبودها، تهاجم دشمنان داخلی و خارجی نظام در جهت ایجاد شک و بدبینی در بین مردم نسبت به مسؤولین و... را در نظر گرفت و همیشه این مطلب مهم را در نظر داشت که مسؤولین عالی رتبه نظام ما هر چند معصوم نبوده و احتمال اشتباه و لغزش در گفتار و رفتار آنان منتفی نمیباشد، اما با توجه به واجدیت شرایط و صلاحیت های لازم، سوابق اجرایی و پشت سر گذاشتن مسؤولیت های متعدد، داشتن تأیید رهبری یا نهادهای مربوطه و دقت هایی که در زمان گزینش و تصدی آنان اعمال شده و همچنین نظارت ها و کنترل های درونی (ایمان، تقوا و..). و بیرونی (مانند مجلس، قوه قضائیه و..). درباره آنان انجام می گیرید بنابراین نظر اولیه ما باید بر صداقت آنان در گفتار و اعمالشان باشد مگر این که خلاف آن ثابت شود و برای تشخیص سخنان صواب و ناصواب و پای بندی افراد به انقلاب و راه امام باید معیارهایی را در نظر گرفت از جمله:

۱- احترام و التزام جدی به احکام و ارزش های الهی و رعایت

آنها.

۲- حرکت در خط امام و رهبری.

۳- در نظر گرفتن وحدت، منافع، امنیت ملی.

۴- رعایت قوانین و مقررات مربوط به فعالیت جناح ها.

۵- دلسوزی نسبت به نظام اسلامی و دوستداران آن و دشمنی با دشمنان نظام به فرموده قرآن: «اشداء علی الکفار رحماء بینهم».

۶- عدم وابستگی به گروه های مخالف نظام.

بنابراین با در نظر گرفتن معیارهایی از این قبیل می توان تا حدود زیادی حق را تشخیص داد.

«خوشبختی و موفقیت شما را از خداوند بزرگ خواستاریم»

ملاک و معیار صحیح فعالیت های سیاسی و گروهی چیست ؟

پرسش

ملاک و معیار صحیح فعالیت های سیاسی و گروهی چیست ؟

پاسخ

قبل از این که انسان هوادار و عضو حزب یا تشکلی گردد، باید اطلاعات کافی درباره اساسنامه و عملکرد گذشته وحال آن داشته باشد. چنانچه در اثر تحقیقات و مطالعات، تشخیص داد که حرکت و برنامه های آن جمع به طرف رشدو هدایت و کمال دینی، اخلاقی و سیاسی می باشد، آن گاه عقل اجازه ورود و طرفداری - آن هم به صورت مشروط -می دهد، در غیر این صورت انسان پرقیمت تر از آن است که هر روز به دام گروهی افتد و طعمه افرادی گردد که معلومنیست او را به کجا و چه عاقبتی می رسانند. در هر صورت نکاتی را به عنوان تذکر یادآور می شویم:

۱- وظیفه یک دانشجو قبل از هر چیز، تحصیل و درس خواندن است؛ چرا که فلسفه حضور در دانشگاه در درجهاول تلاش بی دریغ جهت کسب علم می باشد، ازاین رو توصیه ما این است که در سال اول نسبت به ورود در تشکل هاقدری درنگ کنید. البته این به معنای کنار گذاشتن فعالیت های سالم فرهنگی و سیاسی نیست.

۲- وقت های اضافی خود را به مطالعات بیشتر و تقویت بنیانهای فکری و معرفت دینی و فعالیت در مسجددانشگاه و نمازخانه بپردازید و به دور از هرگونه گرایش سیاسی حاد، به خدمات دینی و سیاسی ای که ارتباط روشن بادین دارد بپردازید.

۳- در طول این مدت، سعی کنید ملاک های صحیحی را برای فعالیت های اجتماعی - سیاسی تحصیل کنید (برایاین کار

مطالعه، مشورت، توجه به سـخنان بنیانگـذار جمهوری اسـلامی و رهبر انقلاب مفید است). مهمترین معیارهابرای فعالیت عبارت است از:

الف) اهمیت دادن به احکام دین الهی (مخصوصا نماز و روابط دختر

و پسر)،

ب) حفظ آبروی اشخاص،

ج) پرهیز از شعارهای عوام فریبانه،

د) غیرت سیاسی در مقابل مخالفان انقلاب،

ه) تلاش جهت رشد فکری و علمی دوستان و پرهیز از استفاده های غیرمنطقی از احساسات و عواطف جوانان،

و) تلاش جهت برآوردن نیازهای واقعی و عقلایی جوانان و پرهیز از شعارها و عملکردهای سطحی و بی مبنا.

۴- اگر با توجه به ملاک هایتان، صلاح ندانستید با گروه خاصی همکاری کنید، ناراحت نشوید، زیرا واجب نیستانسان همیشه داخل در حزب و گروهی باشد، بلکه می تواند با فکری مستقل و آزاد، آگاهانه مسیر خود را طی کند (بهشرط این که از رفقای مسجدی و اهل نماز بی بهره نباشد).

در پایان تأکید می کنیم راهنمایی ها وتحلیل های سیاسی رهبر انقلاب (با توجه به تجربه فراوانشان در مسائلسیاسی و اجتماعی) می تواند بسیاری از ابهامات را برطرف کند.{J

این که بعضی مواقع، بعضی افراد مسؤولین نظام و کشور را زیر سؤال می برند و آنها را متهم به بعضی اعمال می کنند چگونه می توان جوابگوی آنان بود تا هم قانع شوند و هم جواب داده شده منطقی باشد (از چه راهی می توان اطلاعات لازم در این زمینه را کسب نمود)؟

پرسش

این که بعضی مواقع، بعضی افراد مسؤولین نظام و کشور را زیر سؤال می برند و آنها را متهم به بعضی اعمال می کنند چگونه می توان جوابگوی آنان بود تا هم قانع شوند و هم جواب داده شده منطقی باشد (از چه راهی می توان اطلاعات لازم در این زمینه را کسب نمود)؟

پاسخ

متأسفانه وجود برخی مشکلات ومعضلات در جامعه از یک سو و فقدان آگاهی و تحلیل دقیق پیرامون وضعیت موجود، شرایط اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و اوضاع بین المللی از سوی دیگر و همچنین عملکردهای اشتباه یا ضعیف برخی مسؤولین و تهاجم شدید دشمنان در ایجاد شکاف بین مردم و مسؤولین با شایعه پراکنی، بزرگ نمایی مشکلات و اشتباهات و تخلفات معمولی و... همگی باعث شده که بعضی افراد جامعه تحت تأثیر واقعیات فوق، تعهد و یا کارآیی مدیریت کلان جامعه را زیرسؤال ببرند و اتهاماتی را متوجه آن سازند و چه بسا در این راستا برخی افراد حدود و ضوابط انتقاد - که یکی از اصلی ترین حقوق و وظایف شرعی مردم است - را رعایت ننموده و به ناسزاگویی به مسؤولین نیز بپردازند.

در مقابل چنین افرادی شاید نتوان به طور مطلق شیوه و راه کار واحدی را ارائه نمود، زیرا این امر بستگی به شرایط متعددی از جمله نوع مطالب، شخصیت افراد و جایگاه طبقاتی آنان و... دارد. در چنین مواردی وظیفه داریم ضمن در نظر گرفتن این شرایط:

اولاً: با منطقی درست و صحیح آنان را به عمل نادرستشان متنبه سازیم و یادآور شویم که تهمت و نسبت دادن برخی اعمال بدون دلیل به فرد مسلمان یکی از گناهان کبیره است که نه تنها تأثیری بر

بهبود شرایط فردی و اجتماعی ندارد بلکه ضمن در پی داشتن عواقب سوء اخروی موجبات تضعیف جایگاه و موقعیت مدیریت کلان جامعه و مسؤولین عالی رتبه را فراهم می آورد که این امر خود مانع مهمی در برخورد برخی مدیران متخلف و در نتیجه دست یابی به اصلاح ساختار اداری می باشد.

ثانیا: ضمن خواستن، بررسی و ارزیابی دلایل و زدودن شبهات و دادن آگاهی های لازم به او، در مواردی که انتقاد و ایراد بر عملکرد مسؤولین وارد می باشد شیوه های انتقاد صحیح از مسؤولان را به او بیاموزیم که عبارتند از:

۱. پیش از انتقاد باید اصل موضوع، محرز و عیب و اشکال، قطعی باشد؛ نه آن که مبتنی بر شایعات، حدس و گمان و بدون تحقیق و... باشد.

۲. به منظور اصلاح و سازندگی انتقاد شود؛ نه برای عیب جویی و تضعیف.

۳. انتقاد بر اثر دلسوزی، خیرخواهی و صمیمیت باشد.

۴. بدون هیچ توهین و جسارت، مؤدبانه و با رعایت شؤون شود.

۵. انتقاد از مسؤولین، باید هوشمندانه طرّاحی شود تا موجب سوء استفاده دشمنان نشود. البته باید بین انتقاد صحیح و سازنده و نیز بیان برخی نظرات شخصی در چارچوب شرایط فوق، با عیب جویی تفاوت قائل شد.

اما در مورد چگونگی کسب اطلاع پیرامون این قبیل موضوعات باید گفت که از آنجا که اصولاً این قبیل اتهامات بی پایه و اساس است با کمی سؤال کردن از طرف و خواستن دلایل و مستند و... به راحتی به غیر واقعی بودن آن پی می بریم. اما در مواردی که فردی با یقین و قاطعیت کامل اتهامی را ایراد و دلایل کافی ارائه می دهد، باید ضمن بررسی مستندات با خود آن شخص یا دفتر آن مسؤول یا افراد

مطمئنی که اطلاع کامل دارند تماس و جویای واقعیت شد.

نظر شما در مورد رای ندادن آقا در انتخابات شوراها چیست؟

پرسش

نظر شما در مورد رای ندادن آقا در انتخابات شوراها چیست؟

پاسخ

البته ایشان با حضور خود در شعبه اخذ رای, مردم را به شرکت در رای گیری تشویق نمودند.

ممکن است مقام معظم رهبری با این عمل خواسته باشند پیام خاصی به برخی از مسوولین داده باشند.

مهمترین کارهایی که ما باید در این زمان انجام دهیم تا کاملاً در صحنه باشیم کدام است؟

پرسش

مهمترین کارهایی که ما باید در این زمان انجام دهیم تا کاملاً در صحنه باشیم کدام است؟

پاسخ

لازمه در صحنه بودن به لحاظ جمعی، تقویت خویش در زمینه های فردی است. انسان هایی که موفق به اصلاح خویش در خلوت بوده اند، در جلوت نیز حضور مؤثرتری دارند. با کنکاش در مصادیق تاریخی نیز می توان این مسأله را به عینه مشاهده نمود: افرادی که هنوز از جهات شخصیتی و روحی خود ساخته نبوده اند هنگام ورود به فعالیت های جمعی، جز ضرر ثمر دیگری نداشته اند.

پس اولین قدم برای در صحه بودن، ساخت شخصیتی در زمینه های فردی است. از طرفی انسان موجودی است متشکل از ۲ بعد روحی و جسمی که برای تکامل بخشیدن به وی بایستی در هر ۲ جنبه به فعالیت پرداخت. برای تقویت جسمانی به ورزش و تغذیه صحیح پرداخت و برای تقویت روحانی علاوه بر تأمین کردن نیازهای علمی از طریق درس خواندن به نیازهای معنوی روح نیز با عبادت و تقوا (که شکل آن در شرع مقدس تنظیم شده) پاسخ گفت.

در حین تکامل یافتن تدریجی شخصیت، فرد در صحنه اجتماعی حضور یافته آن گاه می تواند اثر بخش باشد در پایان باید به این نکته خاطر نشان شد که فعالیت انسان در ابعاد فردی و جمعی، فعالیتی دو سویه و دو طرفی است. یعنی هر چه قدر انسان به لحاظ فردی خود ساخته تر باشد در صحنه اجتماع نیز مؤثرتر خواهد بود و هر چه قدر فرد در اجتماع حضور مؤثرتری داشته باشد به لحاظ فردی نیز پخته تر خواهد شد.

برای استفاده بیشتر می توان به سخنرانی مقام

معظم رهبری در دیدار با جوانان در سال ۷۸ مراجعه کرد.

وقتی می خواهیم از نظام و رهبری دفاع کنیم نمی دانیم چه بگوییم اگر بگوییم سکوت آقا به خاطر مصلحت است می گویند علی مصلحت را نمی دید و عدالت را جاری می کرد ،نمی دانیم شما را به خدا بگویید چه کار کنیم؟

پرسش

وقتی می خواهیم از نظام و رهبری دفاع کنیم نمی دانیم چه بگوییم اگر بگوییم سکوت آقا به خاطر مصلحت است می گویند علی مصلحت را نمی دید و عدالت را جاری می کرد ،نمی دانیم شما را به خدا بگویید چه کار کنیم؟

پاسخ(قسمت اول)

کسانی که با دیدگاه ها، عملکردها و نحوه مدیریت مقام معظم رهبری آشنایی داشته و لااقل سخنان و مواضع ایشان را در زمینه های مختلف تعقیب می نمایند به خوبی می دانند که انتساب «سکوت» به ایشان در قبال مشکلات و معضلات جامعه، به هیچ وجه صحت نداشته و ایشان با قاطعیت، درایت و صراحت کامل، در مقابل هرگونه قصور و یا تقصیری در قبال اهداف و آرمان های انقلاب اسلامی ایستادگی و هشدارهای لازم را به مسؤولین و یا دستگاه های مربوطه، ارائه می دهند: فرمان مقابله با ثروت های بادآورده و مفاسد دولتی، تأکید بر ساده زیستی مسؤولان، بسیج قوای سه گانه باری حل مشکل اشتغال و بیکاری، تأکید مداوم در مقابل تبعیض ها و بی عدالتی ها در بخش هایی از جامعه، توجه به وضعیت اقشار محروم جامعه و ملزم نمودن دولت به مراعات وضعیت آنان و...، همه نمونه هایی برای اثبات این واقعیت است. بنابراین سکوت به معنای عدم استفاده از اختیارات و وظایف قانونی در برخورد با مشکلات و معضلات جامعه به هیچ وجه در مورد مقام معظم رهبری صحت ندارد و خوب است اگر مواردی را سراغ دارید بیان نمایید.

اما گذشته از این مسأله، مسلما وجود مشکلات و معضلات در جامعه، یکی از دغدغه های اصلی جوانان متعهد و انقلابی است که از یک طرف برخی

از مشکلات و معضلات را در جامعه مشاهده می کنند که به هیچ وجه زیبنده نظام اسلامی و ارزش ها و آرمان های انقلاب اسلامی نیست و از سوی دیگر در یافتن پاسخی دقیق و قانع کننده در قبال این مشکلات، احساس عجز و ناتوانی می کنند.

مسلما بررسی تک تک مسائل و مشکلات جامعه به صورت دقیق، امری غیرممکن و نامتناسب با ظرفیت یک نامه است؛ از این رو به صورت کلی نکات و راه کارهای لازم و بایسته ارائه می گردد. و سپس پاسخ هایی در خصوص مسائل مذکور بیان می شود.

الف) راه کارها و اصول کلی در پاسخ به منتقدان:

۱. اولین وظیفه مهم، بالا ـ بردن سطح آگاهی ها و اطلاعات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در خصوص مسائل مهم و اساسی کشور است. مسلما تا زمانی که ما به یک شناخت دقیق در مورد واقعیت های موجود و ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، شرایط محیطی و بین المللی، توانمندی ها و محدودیت ها و نارسائی های کشورمان نداشته باشیم؛ در شناخت و دفاع از انقلاب اسلامی در مقابل شبهات و ایراداتی که مطرح می شود، ناموفق خواهیم بود. بر این اساس ضمن اهمیت به برنامه های درسی

خود، سعی کنیم تا درباره مسائل و مشکلات اساسی کشور از طریق منابع معتبر، اطلاعات مهمی را درباره ماهیت، چرایی و عوامل مؤثر در شکل گیری آن، راه های مقابله و مبارزه با آن و... را به دست بیاوریم.

۲. رعایت آداب گفت وگو و مناظره، در برخورد با دوستان و منتقدان:

باید با کمال خونسردی و رعایت احترام به طرف مقابل، نکات و راه کارهای ذیل را مورد توجه قرار دهیم:

۱.۲. باور داشته باشیم که انتقاد و حساسیت نسبت به مسائل کشور و عملکرد مسؤولان، یکی از حقوق و

وظایف اساسی مردم، در نظام اسلامی است و در صورتی که با شرایط و مکانیسم های صحیح اجرا شود، دستاوردهای مثبتی را در حلّ و پیشگیری از برخی مشکلات کنونی جامعه، در پی خواهد داشت.

۲.۲. به میزان تحصیلات، آگاهی و تخصص فرد، شیوه استدلال و... افراد توجه داشته باشیم؛ زیرا در برخورد با آنان باید راه کارهای متفاوتی اتخاذ کرد؛ مثلاً در مقابل یک شخص عادی، می توان او را با ذکر چند نمونه خلاف آن مطالبی که استناد می کند، قانع کرد؛ ولی در مقابل افراد تحصیل کرده با معلومات زیاد، باید از راه های دقیق تر و عملی تری وارد شد.

۳.۲. با کمال خونسردی و خوش رویی، انتقادات را شنید و آنها را ریشه یابی کرد که منظور اصلی شخصِ منتقد چه می باشد. که برای این کار می توانیم با طرح سؤالاتی اساسی و حساب شده، ضمن ایجاد شک و تزلزل در قاطعیت استدلالات وی، او را به چالش و موضع تدافعی کشاند و هدف و منظور اصلی او را که در ارائه پاسخی دقیق حائز اهمیت می باشد دریافت. بنابراین مهم ترین کار برای درمان حالت تردید و انفعال، کسب اطلاعات صحیح و قرار گرفتن در جریان مسائل جاری کشور است.

۳. در مقام پاسخ گویی:

۱۳. اندیشیدن در استدلالات شخص انتقاد کننده و پاسخ های صحیح؛ در ایجاد رابطه با به کارگیری چارچوبی صحیح در مقام پاسخ گویی به نحوی که استدلالات شما را به صورت علمی، مرتب و همه را در اثبات هدفی واحد سازماندهی کند می توان پاسخ های درست ارائه داد. امام علی(ع) می فرماید: H{اهل السلامه من الزلل الفکر قبل الفعل؛ و الرّویه قبل الکلام}H.

۲۳. تکیه بر نقاط مشترک و مورد قبول همگان، خصوصا در استدلالات

نقضـی؛ مثلاً در مقام پاسـخ به کسانی که عـدم قاطعیت رهبری در برخورد با مشـکلات را علّت اصـلی مشـکلات می دانند، می توانید چنین اسـتدلال کنید که: آیا شما در قاطعیت پیامبر اکرم(ص) و امام علی(ع) شک می کنید. مسلما در پاسخ ی گویند نه، بعد می پرسـید پس چرا در آن زمان، آن همه مشـکلات وجود داشت که آن بزرگواران نیز از اصـحاب خود شکوه و انتقاد می کردند.

آیا با وجود قاطعیت حضرت امام(ره)، در جامعه مشکلی وجود نداشت؟ و ... نتیجه ای که می توان گرفت این است که هر چند قـاطعیت رهبری، امری بسـیار مهم در حـل معضـلات جـامعه است؛ ولی این در زمانی مؤثر است که سایر شـرایط و امکانات (از قبیل همکاری مسؤولان متعهـد و متخصـص، وفاق و وحـدت گروه های اجتماعی، حساسیّت شدید و واقعی مردم در برخورد با مفاسد و...) نیز وجود داشته باشد؛ و گرنه به فرموده امام علی(ع): H{و لکن لا رأی لمن لایطاع}H.

۳۳. در بررسـی مشـکلات جـامعه، بایـد از دیـدگاهی کلان و تحلیلی جامع نگر با توجه به علل و عواملی که در تحقیق موضوع دخیل اند برخوردار شد و به ریشه یابی دقیق مشـکلات پرداخت. البته ضـمن پذیرفتن خطا، تخلّفات و سوءاستفاده های برخی از مسؤولـان (که در لایه هـای میـانی و پایین ساختار اجرایی کشور قرار گرفته انـد) شـرایط، زمینه ها و زیرساخت های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی که در به وجود آمدن این قبیل معضلات و نارسایی ها بسیار مؤثر می باشند اشاره کرده حل اساسی آنها نیز در گرو حل این زیرساخت ها است که آن هم نیاز به تغییر و اصلاح بسیاری از ساختارهای معیوب دارد.

۴۳. باید موارد و دستاوردهای مثبت انقلاب اسلامی (مانند

استقلال و خودکفایی در بسیاری از زمینه ها، نهادینه شدن بسیاری از احکام و ارزش های اسلامی و...)، جدّیت و تلاش مسؤولان و عزم راسخ آنان در مبارزه و حل مشکلات، اشاره به تذکّرات و هشدارهای مقام معظم رهبری از سال های گذشته و...) را شناخت و آنها را به دیگران بیان کرد. سپس آنان را به توطئه دشمنان که در صدد بزرگ نمایی مشکلات کشور ما در جهت تضعیف روحیه مردم و ایجاد شک و تردید در توانمندی های نظام اسلامی القا می شود متوجه ساخت.

ب) پاسخ در خصوص برخی مسائل یادشده در نامه:

۱. در مورد نقش رهبری در برخورد با مفاسد و معضلات جامعه، گفتنی است که مدیریت قوی، تنها یکی از عوامل لازم برای اصلاح معضلات و مفاسد دستگاه اداری ناسالم است. و تا زمانی که سایر عوامل و شرایط مهیّا نباشد، نمی توان انتظار چندانی برای اصلاح سیستم داشت. به علاوه این مطلب که رهبری بر اعمال و رفتار کارکنان بخش ها و دستگاه های مختلف دولتی و حکومتی نظارت دقیق داشته باشد، این نه امری ممکن است و نه از وظایف قانونی ایشان می باشد.

به عبارت دیگر اطلاع رهبری از برخی نواقص و معایب در بدنه اجرایی کشور و اهتمام ایشان بر اصلاح آن، علت تامه برای برطرف شدن این گونه مفاسد اداری نمی باشد بلکه عوامل دیگری نیز دخیل می باشند که با فقدان آنها، عنصر مدیریتی ایده آل نیز در رسیدن به هدف تأثیر عمده ای نمی تواند داشته باشد. این عوامل عبارتند از:

۱- حاکم شدن ارزش های الهی خصوصا در سایر مراتب و رده بندی های بدنه اجرایی نظام از مسؤولین گرفته تا رده های پایین (نظارت درونی).

۲- حل شدن مشکلات اقتصادی و معیشتی

کارکنان و...

۳- نظارت دقیق و قاطع نسبت به عملکردهای کارکنان و مأموران و... (نظارت بیرونی) و برخورد با متخلفین.

۴- همکاری مردم با مسؤولین و به وجود آمدن یک نوع عزم ملی در مبارزه با مفاسد اداری از قبیل رشوه خواری، پارتی بازی و... با ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر و برخورد با افراد متخلف.

۵- وحدت و همدلی میان جناح های سیاسی و مسؤولان قوای سه گانه و سایر دستگاه های دولتی و بسیج کلیه امکانات برای برخورد با این گونه مسائل و حل ریشه ای آنان.

۲. در مورد چرایی وجود معضلاتی از قبیل فقر و بی عدالتی در کشور اگر بخواهیم جانب انصاف را رعایت نماییم و واقعیات جامعه را در نظر بگیریم، باید بگوییم که انقلاب اسلامی ایران با هدف اجرای احکام و ارزش های الهی، دفاع از حقوق مظلومان، رعایت عدالت اجتماعی، نفی تبعیض و... شکل گرفت و به پیروزی رسید. از اوّل انقلاب اسلامی تا کنون، مسؤولان عالی رتبه نظام چه در گفتار و ارائه خط مشی و اصول کلی نظام و تدوین برنامه های دولت و چه در عمل همیشه بر این اصول تأکید و پافشاری داشته و برای بهبود سطح معیشتی، رفاه و... این اقشار اقدامات متعددی انجام داده اند؛ بسیاری از مردم حتی در دورافتاده ترین روستاهای کشور که قبل از انقلاب از وضعیت مناسب اقتصادی برخوردار نبودند، به برکت انقلاب اسلامی و برنامه های حمایتی دولت از اقشار مستضعف، وضعیت به مراتب مناسب تری پیدا کرده اند. و این با مراجعه به آمار، کاملاً قابل اثبات می باشد؛ اما اگر منظورتان این است که در بعضی جاها تبعیض و بی عدالتی وجود دارد و یا حقّی پایمال

می شود، ما هم در این مقدار با شما موافقیم و مسؤولین عالی رتبه نظام نیز ضمن اذعان به آن همیشه دغدغه و نگرانی خود را از این وضع اعلام داشته و به مسئولین مربوطه تذکرات و توصیه های لازم را ارائه نموده اند.

در اینجا ابتدا به بررسی ریشه ای و پرداختن به علل و عوامل این قبیل مشکلات و نارسایی ها نیاز به بررسی دقیق علل و عوامل جامعه شناختی آن دارد که به اختصار مهم ترین آن ها را بیان می کنیم و سپس به ارائه راه کارهای حل این مشکلات می پردازیم:

۱- وجود فقر در کشور تا حدودی ناشی از ساختار اقتصادی کشور، وابستگی به صادرات نفت، جمعیت زیاد، عدم رشد صنایع مادر، وابستگی در بسیاری از مواد صنعتی به خارج از کشور، مشکلات ناشی از جنگ تحمیلی، محاصره اقتصادی و سیاسی و...است. شاید بتوان مهم ترین عامل آن را عدم اجرای کامل عدالت اجتماعی در کشور دانست؛ چنان که مقام معظم رهبری می فرمایند: «... در وضعیت کنونی، ثروت در کشور می جوشد و کسانی هستند که می توانند ثروت های زیادی را به دست آورند.... عدالت

اجتماعی بدین معنی است که فاصله ژرفِ میان طبقات و برخوردارهای نا به حق و محرومیت ها از میان برود و مستضعفان و پابرهنگان که همواره مطمئن ترین و وفادارترین مدافعان انقلابند، احساس و مشاهده کنند که به سمت رفع محرومیت حرکتی جدی و صادقانه انجام می گیرد...»، (آیت الله خامنه ای: حدیث ولایت، ج ۱، ص ۲۸۷).

۲- ادامه و بقای فرهنگ فاسد و منحوس ۲۵۰۰ ساله پادشاهی در ایران از قبیل رشوه خواری، پارتی، روابط را مقدم بر ضوابط دانستن، استبداد رأی جاه پرستی و سلطه پذیری و تقدم منافع شخصی بر منافع اجتماعی و قانون،

بی اعتنایی به حقوق محرومان و...

۳- عـدم تثبیت ارزش های اسـلامی و قانون گرایی و پایبندی به ضوابط در حدی که مسؤول یا مدیر اداره خودش را خدمتگزار بداند نه سوار بر مردم و... که این خود ناشـی از عوامل مختلفی از قبیل: فقدان برنامه ای جامع و همه جانبه برای تربیت، آموزش و توجیه آنـان، کم کـاری یـا بعضا عملکردهای غلط نهادهای فرهنگی کشور، سـردر گمی مسؤولان امور فرهنگی و عـدم ارائه برنامه منسجم فرهنگی، فقدان اجماع نظر دولتمردان در کیفیت برخورد با این مسأله و... می باشد.

۴- عدم تصفیه کامل افراد در سطوح پایین بعد از وقوع انقلاب از یک سو و رعایت ننمودن مسائل اصیل اسلامی از قبیل: لیاقت و شایستگی، تعهد و تقوا، تجربه و مهارت و تخصص و... در گزینشها چنانچه حضرت علی (ع) در عهد نامه خود به مالک اشتر می فرمایـد: «ثم انظر فی امور عمالـک فاسـتعملهم اختبـارا و لاتولهم محاباه و اثره فانهما جماع من شـعب الجور و الخیانه و توخ منهم اهل التجربه و الحیاء من اهل البیوتات الصالحه والقـدم فی الاسـلام المتقـدمه...؛ در امور و کارهای کارمندان و کارگزاران خود دقت کن و پس از اینکه آنهـا را امتحـان نمودی به کـار بگمـار و در تعیین آنـان چنین کن: قبل از این که آنها را به کاری بگماری آنان را مورد آزمایش و امتحان قرار بده به خاطر تمایل خاص به شخصی کسی را به کاری منصوب مکن خود سرانه و بـدون مشورت و یـا اسـتبداد رأی آنهـا را به کـار مگمـار زیرا اینگونه انتخـاب و منصوب نمودن یعنی از روی تمایل شخصـی و بدون مشورت و آزمایش خود ستمگری

و ظلم و خیانت است و برای انتخاب کارمندان و کارگزاران دولت اینگونه افراد را انتخاب نما افرادی که اهل تجربه هستند و در کشاکش کارها ساخته و پرداخته شده اند اهل شرم و حیاء و عفت هستند از خاندانهای پاک دامن و صالح باشند سابقه و حسن سابقه آنها در اسلام بیش از دیگران باشد...»، (نهج البلاغه، نامه ۵۳) و از طرف دیگر ضعف در بازرسی نظارت، حراست و مراقبت دولتی، حضرت آیت الله خامنه ای می فرمایند: «باید در گزینش کارمندان دولت دقت لازم صورت گیرد و به دنبال گزینش خوبان نظارت بر کار آنان نیز ضرورت است چون مقام و قدرت غالبا اخلاق و رفتار مسؤولان را تغییر می دهد بنابراین اگر بعد از گزینش حتی افراد پارسا و کاردان از بالا بر عمل کرد آنان نظارت دقیق نشود ممکن است به تدریج تغییر رویه داده و به سبب سستی در انجام وظیفه، موجب بی اعتمادی ملت نسبت به دستگاه حکومت اسلامی شوند. لذا نظام انقلابی در چگونگی انجام امور توسط کارگزاران و مسؤولان باید نظارت مستمر به کار آنان داشته باشد.» (فجر انقلاب در بهار قرآن ص ۲۰۳و ص ۲۰۵).

پاسخ(قسمت دوم)

۵- تهاجم فرهنگی و تغییر ارزشها پس از دوران دفاع مقدس مانند با ارزش شدن پول شهرت، مدرک گرایی، رفاه طلبی، و تجمل پرستی و منفعت طلبی و بی توجهی به ارزش های اسلامی.

۶- اجرا نشدن امر به معروف ونهی از منکر یا نظارت ملی و همگانی که در روایات متعدد ضامن حفظ و سلامت جامعه و اجزاء اداری و... می باشد حضرت علی(ع) در بستر شهادت به فرزندان خویش امام حسن و امام حسین(ع) چنین سفارش می نمایند «امر به معروف

و نهی از منکر را ترک نکنید که در این صورت اشرار شما بر شما حاکم می شوند سپس شما برای رفع آنها دعا کنید اما دعای شما اجابت نمی شود»، (نهج البلاغه، نامه ۴۷) و در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز این فریضه الهی در اصل هشتم در سه قسم مردم نسبت به یکدیگر دولت نسبت به مردم ومردم نسبت به دولت در نظر گرفته شده هر چند متأسفانه راهکارها عملی شده این فریضه مهم و اساسی در جامعه تبیین و اجرا نشده است. بنابراین، تا حسّاسیت قابل توجهی که منجر به عزم ملّی برای برخورد با این معضلات (تبعیض و بی عدالتی، مفاسد اقتصادی و...) به وجود نیاید، قطعا این معضل همچنان باقی می ماند، هر چند بقیه عوامل نیز اصلاح بشوند؛ قرآن کریم می فرماید: «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم؛ خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی دهد مگر آن که آنان آن چه را در خودشان است تغییر دهند»، (سوره رعد، آیه ۱۱).

در اندیشه سیاسی اسلام، انسان قادر به تغییر سرنوشت خویش و سمت دهی آن در جهت خواست خود و نیز اصلاح ساختار اجتماعی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خود می باشد.

۷- وجود مشکلات و نارسایی های اقتصادی، ناکافی بودن درآمدها، وجود تورم و خلاصه عدم تأمین نیازهای معیشتی و رفاهی کارمندان.

۸- پس از دوران دفاع مقدس و آغاز دوران بازسازی کشور، مدلی برای توسعه اقتصادی و اجتماعی در پیش گرفته شد که این مدل موجب بروز تضادهای ارزشی و فاصله گرفتن جامعه از شاخص های مطلوب گردید. به گونه ای که توسعه نتایج عکس خود را ظاهر ساخت و فاصله ها را تشدید نمود و باعث

تغییر ارزش ها و با ارزش شدن پول و ثروت در نزد افراد جامعه گردید و در نتیجه موجب بی توجهی از سوی برخی مسؤولان رده پایین به حقوق اقشار مستضعف گردیده است.

در هر صورت، علیرغم اهتمام فراوان دین مقدس اسلام و بزرگان الهی بر رعایت عدالت اجتماعی در تمامی عرصه های جامعه، و تأکیدات فراوان امام راحل(ره) و مقام معظم رهبری در این خصوص و وجود قوانین بسیار در حمایت از اقشار مستضعف، هنوز در جامعه اسلامی ما شاهد وجود برخی از بی عدالتی ها و مشکلات می باشیم که هم نظام اسلامی موظف به مبارزه و محو تمامی اشکال بی عدالتی در جامعه بوده و هم از چنین توانی برخوردار می باشد. بر این اساس راهکارهای اقدامات مبارزه اصولی با بی عدالتی های موجود در جامعه را می توان در موارد ذیل بصورت مختص بیان نمود:

اول- توجه جدی به رعایت عدالت اجتماعی در برنامه ریزیهای توسعه و سازندگی کشور: پس از دوران دفاع مقدس و آغاز دوران بازسازی کشور مدل برای توسعه اقتصادی و اجتماعی در پیش گرفته شد که این مدل موجب بروز تضادهای ارزشی و فاصله گرفتن جامعه از شاخصهای مطلوب گردید. به گونه ای که توسعه نتایج عکس خود را ظاهر ساخت و فاصله ها را تشدید نمود. این عامل در برخی از تحلیلها و تحقیقات به عمل آمده، عامل اصلی افول ارزشها و ایجاد نابرابری در جامعه دانسته شده است. حضرت

آیت الله خامنه ای ضمن انتقاد از این روند، می فرمایند: «در این مرحله از انقلاب، هدف عمده عبارت است از ساختن کشور نمونه که در آن، رفاه مادی هم راه با عدالت اجتماعی و توأم با روحیه و آرمان انقلابی، با برخورداری از ارزش های

اخلاقی اسلام، تأمین شود.

هر یک از این چهار رکن اصلی ضعیف یا مورد غفلت باشد، بقای انقلاب و عبور از مراحل گوناگون آن ممکن نخواهد شد»، (حدیث ولایت، ج ۱، ص ۲۸۶ و ۲۸۷).

و در جای دیگر می فرمایند: «در نظام جمهوری اسلامی ایران اساس همه فعالیت ها باید مبتنی بر عدالت باشد زیرا قسط و عدل از همه آرمان ها و اهداف نظام اسلامی والاتر و بارزتر است و بر این اساس رونق و شکوفایی اقتصادی هنگامی خوب و ارزشمند است که جهت آن مبتنی بر اقامه قسط و عدل در جامعه باشد. رشد اقتصادی در جامعه ما هدف اصلی هم نیست، بلکه رشد اقتصادی جزئی از هدف ماست و جزء دیگر عبارت از عدالت است... هر برنامه اقتصادی آن وقتی معتبر است که یا خودش به تنهایی، یا در مجموع برنامه ها ما را به هدفِ عدالت نزدیک کند، و الا اگر ما را از عدالت اجتماعی دور کند، فرض بر این که به رشد اقتصادی منتهی بشود کافی نیست»، (روزنامه رسالت، ۹/۳/۱۳۷۲).

دوم – برخورد فیزیکی، مصادره و بازپس گیری اموال غاصبان و صاحبان ثروتهای نامشروع و بادآورده و قاطعیت در مبارزه با مفاسد اقتصادی و پرهیز از سیاسی و جناحی شدن این مسأله مهم.

امام علی(ع) دو اقدام مهم و انقلابی را سرلوحه اقدامات حکومت عدلِ خویش قرار دادند:

۱ مصادره و باز پس گیری اموال غاصبان

۲ احیاء سنت برابری و مساوات در بهره مندی از بیت المال.

حضرت آیت الله خامنه ای در این زمینه می فرمایند: «... با قوانین لازم و تأمین امنیت قضائی در کشور بساط تجاوز و تعدّی به حقوق مظلومان و دست اندازی به حیطه مشروعِ زندگی مردم، جمع شود...»،

(حدیث ولایت، ج ۱، ص ۲۸۷).

و در فرمان مبارزه با فساد که در یازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۸۰ خطاب به سران سه قوه صادر فرمودند بر این امر مهم تأکید نمودند که خود بیانگر، عزم، همدلی و همکاری قوای سه گانه با برنامه ریزی های دقیق و حساب شده برای ریشه کن کردن فساد و تحقق عدالت اجتماعی می باشد.

سوم- پیشگیری از پیدایش ثروتها و ثروتمندان نامشروع جدید: یکی دیگر از راههای مبارزه با وجود بی عدالتی در جامعه، جلوگیری از روی آوردن و دلباختگی والیان و کارپردازان حکومتی به اندوختن ثروت و افزودن بر حجم دارایی خویش است در این راستا اهم اقدامات پیشگیرانه عبارتند از:

۱ اسوه و نمونه بودن مسؤولان حکومت برای دیگر کارگزاران: امام علی(ع) می فرمایند: «ان الله تعالی فرض علی ائمه العدل ان یقدّروا انفسهم بضعفه الناس، کیلا یتبیَّغَ بالفقیر فقره؛ خداوند بر امامان عدل فرض و واجب فرموده، خود را با اقشار ناتوان و محروم جامعه اندازه گیری کنند و زندگی خود را با آنان برابر نهند. تا تنگدستی فقیر، او را به هیجان نیاورد و موجب هلاکت و نابودی او نگردد»، (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۹، ص ۳۲۵)

۲ زیر نظر گرفتن رفتار اقتصادی نزدیکان: حضرت علی(ع) در فرازی از عهدنامه مالک اشتر، در این زمینه می فرمایند «والی را نزدیکان و خویشاوندانی است که خوی برتری طلبی و گردن فرازی دارند و در داد و ستد، کمتر حاضر به رعایت انصافند، وظیفه تو، آن است که ریشه ستم چنین افرادی را قطع نمایی»، (نهج البلاغه، نامه ۵۳، ص ۴۴۱).

۳ بازرسی، نظارت، حراست و مراقبت دولتی و نظارت بر دارایی کارگزاران: حضرت آیت الله خامنه ای در این زمینه

می فرمایند: «باید در گزینش کارمندان دولت دقت لازم صورت گیرد و به دنبال گزینشِ خوبان، نظارت بر کار آنان نیز ضروری است، چون مقام و قدرت، غالبا اخلاق و رفتار مسؤولان را تغییر می دهد، بنابراین اگر بعد از گزینش حتی افراد پارسا و کاردان، از بالا بر عمل کرد آنان نظارت دقیقی نشود، ممکن است به تدریج تغییر رویه داده و به سبب سستی در انجام وظیفه موجب بی اعتمادی ملت نسبت به

دستگاه حکومت اسلامی شوند...»، (فجر انقلاب در بهار قرآن، ص ۲۰۳ و ۲۰۵).

چهارم- بالا بردن میزان آگاهی مردم: با بالا رفتن میزان آگاهی مردم، درک آنها از حقوقشان افزایش می یابد و بی عدالتی را نمی پذیرند و به انحاء مختلف برای دستیابی به حقوقشان می کوشند از این طریق قشر متوسط گسترش و نقش آنها در تصمیم گیری های سیاسی افزایش می یابد.

توجه جدی به گسترش و تثبیت ارزشهای اسلامی در جامعه: زیرا وجود ارزشهای اسلامی مانند ایمان، تقوا، تعهد و... موجب ایجاد و اجرای عدالت در سطح جامعه می شود قرآن کریم می فرماید «اعدلوا هو اقرب للتقوی»، (مائده / ۸) امام علی(ع) نیز می فرماید: «قد الزم نفسه العدل فکان اول عدله نفی الهوی عن نفسه؛ هر که می خواهد به حُلیه عدل و داد آراسته شود می بایست هوا و هوسهای گوناگون را از خود دور کند»، (نهج البلاغه، خطبه ۸۷).

لذا برای مبارزه با بی عدالتی در جامعه، تحقق باوری عمیق، درونی ریشه دارد، عقلایی و مبتنی بر نظام ارزشی اسلام در مدیران جامعه به معنی کسانی که در دستگاههای رسمی تقنینی، اجرایی، قضایی، نظامی، و انتظامی، آموزشی، فرهنگی و تبلیغی و نیز دستگاهها و نهادهای غیر رسمی

ولی مؤثر جامعه نقش تعیین کننده، ایفا می کنند، لازم و ضروری می باشد و باید این نظام ارزشی در ۱ رفتار حقیقی و حقوقی مدیران، ۲ ساختار کلان کشور ۳ برنامه های اجرایی، تبلور و تجلّی یابد.

فراهم نمودن امکانات و شرایط و فرصتهای مساوی برای همه افراد جامعه از لحاظ تحصیلات، اشتغال، مسکن؛ رفاه و... که در اصول متعددی از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران متبلور می باشد.

جهت اطلاع بیشتر ر.ک:

۱. انقلاب و ارزش ها، علی ذوعلم، نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۹.

۲. توسعه و تضاد، دکتر فرامرز رفیع پور، شرکت سهامی انتشار چاپ، اول ۱۳۷۶.

۳. فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۱۷، ص ۴۸

۴. فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۱۸، ص ۲۶ و ص ۵۶

۵. محمدنقی نظرپور، ارزشها و توسعه، ص ۱۹۶ و ۹۳

ج) جایگاه مصلحت در اندیشه دینی:

آنچه در اندیشه دینی مصلحت خوانده می شود هیچگونه انفکاک و مرز فاصلی با حقیقت ندارد، بلکه چهره و تجلی حقیقت در شرایط مختلف می باشد. آنچه بین حقیقت (Ttuth) و مصلحت، جدایی می افکند نگرش پراگماتیستی بر مصلحت و تفسیر مادی و سرد انگارانه (Utility) از آن است. اما در تفکر اسلامی مصلحت در مقابل مفسده و فساد است. در «مصباح المنیر» آمده است: صلاح ضد فساد است، مصلحت در چیزی یعنی وجود خیر در آن. (المقری الفیدمی، احمد بن محمد بن علی، المصباح المنیر، ج ۱، ص ۳۴۵).

بر اساس دیدگاه شیعه و معتزله همه احکام الهی بر اساس مصالح و مفاسد واقعی نهفته در متعلق آنها وضع شده اند. البته در مواردی مصالح و مفاسد با یکدیگر تزاحم می کنند. مثلا خوردن گوشت خوک به

خاطر مفسده ای که دارد حرام است و حفظ جان نیز مصلحتی است که باید رعایت شود. اکنون اگر برای حفظ جان به خوردن گوشت خوک حاجت شد قواعدی در دین وجود دارد که بر اساس اهمیت ملاک ها تکلیف را روشن می سازد. مثلا چون از نظر شارع مصلحت حفظ جان اهم از رعایت مصلحت ترک خوردن گوشت خوک است، در چنین شرایطی اجازه خوردن آن را می دهد، زیرا عدم تجویز آن مفسده بزرگتری دارد و آن از بین رفتن نفس محترمه است. بنابراین مصلحت آنگونه که در شریعت تبیین شده عین حقیقت است و سرای رفع تزاحم بین مصالح و مفاسد واقعیه در شریعت اسلامی قواعدی قرار داده شده که نقش حاکم و کنترل کننده دیگر قوانین را دارند، از طرف دیگر در مواردی که تشخیص اهم و مهم و رفع تزاحم بین مصالح و مفاسد نیازمند دقت های کارشناختی است امام معصوم و در غیبت او ولی فقیه چنین رسالتی را بر عهده دارد بنابراین می توان گفت خود دین مرز مصلحت را مشخص کرده است گاهی به صورت قواعد کلی مانند قاعده «لاضرر و لا ضرار فی الاسلام» در اسلام ضرربینی و ضرر رسانی وجود ندارد. و یا قاعده «حرج» که هر آنچه موجب سختی خارج از طاقت انسان باشد در اسلام نیست.

و یا مصلحتی باید باشد که توسط امام معصوم و یا فقیه جامع الشرایط تشخیص داده شود که رعایت آن به مصلحت مسلمانان و جامعه اسلامی است.

بنابر آن چه گفته شد اگر مصلحت را عرف متدینین و عقل جمعی تشخیص دهند به طوری که شارع نیز آن را

امضا کند. و یا «رهبر الهی» که دارای دو ویژگی علم و عدالت است. اگر مصلحت را تشخیص دهد اطمینان حاصل می شود از چهارچوب دین خارج نیست و ظلم در آن راه ندارد. این همان مصلحت اندیشی است که مورد پذیرش دین می باشد. رعایت فاکتورهای فوق همان مرز شناسی میان مصلحت و حقیقت دین است در غیر این صورت مصلحت اندیشی های دیگران اطمینان بخش نخواهد بود و مورد تأیید و امضای شارع نیست.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱. محمدصادق شریفی، بررسی فقهی و حقوقی مجمع تشخیص مصلحت نظام، بوستان کتاب قم؛

۲. تشخیص مصلحت نظام، محمدجواد ارسطا، کانون اندیشه جوان؛

۳. مجمع تشخیص مصلحت نظام، سیدحسین هاشمی، مرکز مطالعات و تحقیقات پژوهش های فرهنگی حوزه علمیه قم.

لطفا بنـده را راهنمایی بفرمایید که برای انتخاب رئیس جمهور بنا بر نزدیک شدن به موقعیت رأی دادن و آوردن رئیس جمهور جدید چه الگوهایی و چه پارامترهایی را باید برای انتخاب کردن مد نظر داشت.

پرسش

لطفا بنـده را راهنمایی بفرمایید که برای انتخاب رئیس جمهور بنا بر نزدیک شدن به موقعیت رأی دادن و آوردن رئیس جمهور جدید چه الگوهایی و چه پارامترهایی را باید برای انتخاب کردن مد نظر داشت.

پاسخ

در نظام اسلامی و اصولا براساس جهان بینی اسلام، تمامی اعمال انسان می باید متکی به عنصر «شناخت» و دانایی باشد و این موضوع در رفتارهای اجتماعی و سیاسی خود، به دلیل تبعاتی که بر جامعه و نظام اسلامی به دنبال دارد از اهمیت ویژه ای برخوردار است و شناختی صحیح و معتبر است که براساس معیارها و سوابق دقیق مشخص به دست آمده باشد.

شیخ مفید در کتاب امالی روایتی را نقل می کند: ((حارث به آن حضرت (علی ((ع))) عرض کرد: پدر و مادرم فدایت باد! کاش زنگار از دل های ما بزدایی و در این موضوع (قضیه ی طلحه و زبیر در جنگ جمل) و این که گروهی فکر می کردند حق با آن دو است , ما را از بینش لازم برخوردارسازی)). امام علی (ع) فرمودند: بس کن ! تو دچار شبهه شده ای . همانا دین خدا با موقعیت اشخاص شناخته نمی شود; بلکه با معیار و نشانه ی حق شناخته می گردد. پس حق را بشناس , تا اهلش را بشناس ((فاعرف الحق تعرف اهله)), (محمدی ری شهری , میزان الحکمه , ج ۳, ص ۱۲۳۷).

حضرت بر این نکته تأکید می ورزند که باید اول ملاک های تشخیص حق را شناخت , تا براساس آنها بتوان اهل حق را باز شناخت . در جامعه کنونی ما هم گاهی شرایطی

پیش می آید که انسان در تشخیص حق از باطل یا انتخاب گزینه صحیح درمی ماند; بنابراین نیاز به شناخت ملاک هایی است که از نظر اسلام برای تشخیص و شناخت حق معرفی شده اند. البته در مسأله انتخابات - چه ریاست جمهوری و چه مجلس و... - تعبیر حق و باطل چندان صحیح نیست و در واقع تشخیص فرد اصلح از میان سایر افراد مورد نظر است ; اما در هر صورت در مسأله انتخابات دو نکته , مهم می باشد: یکی مربوط به انتخاب کنندگان و دیگری مربوط به شرایط انتخاب شوندگان.

الف) دو وظیفه بسیار حساس بر عهده انتخاب کنندگان می باشد که اگر آنها را رعایت نکنند, وظیفه دینی خود را انجام نداده و در پیشگاه خداوند مقصر می باشند: - یک , انتخاب کاندیدای اصلح فقط برای رضای خدا و مصلحت امت اسلامی باشد و امیال نفسانی , روابط دوستی , گروه گرایی , تعصبات نژادی و محلی و قومی و قبیله ای وجود نداشته باشد. حضرت علی (ع) می فرماید: ((انما اخاف علیکم اثنین : اتباع الهوی و طول الامل اما اتباع الهوی فیصتدعن الحق ; از دو چیز بر شما می ترسم : یکی از پیروی هوای نفس و دیگری آرزوی دراز. زیرا پیروی هوای نفس , انسان را از حق باز می دارد...)).

مرحوم علامه امینی در کتاب ((الغدیر)) از رسول خدا(ص) نقل می کند: ((من استعمل عاملا" من المسلمین و هو یعلم ان فیهم اولی بذلک منه و اعلم بکتاب الله و سنه نبیه فقد خان الله و رسوله و جمیع المسلمین ; هر کس

از بین مسلمانان عامل را بر سر کار بیاورد و بداند که در بین مسلمین فردی وجود دارد که او برای این کار سزاوارتر و به کتاب خدا و سنت پیغمبر(ص) آشناتر است , آن کس به خدا و رسول خدا و جمیع امت اسلامی خیانت کرده است))، (الغدیر، ج ۸، ص ۲۹۱).

- دو، وظیفه دوم این است که فردی را که می خواهند انتخاب کنند، کاملا" شناخته باشند و از دیانت , صداقت , توان انجام مسؤولیت و میزان کارآیی او را برای کاری که انتخاب می کند. مطمئن باشند برای رسیدن به این تشخیص نیاز به شناخت معیارها و ملاکات تشخیص اصلح می باشد و نمی توان به شرایطی که در قانون اساسی برای رئیس جمهوری یا نمایندگان ذکر شده , اکتفا نمود; زیرا آنها حداقل شرایط می باشد، حال آن که در اسلام , امر زعامت بسیار مهم است و کسی که عهده دار زعامت مسلمین می شود، باید واجد بیش ترین شرایط باشد. در اسلام برای زمامداران و مسؤولین حکومت , شرایط بسیاری هست که نمونه هایی از آنها را ذکر می کنیم : پیامبر(ص) می فرماید: ((امامت و پیشوایی (ریاست بر مردم) جز برای شخصی که در او سه خصلت باشد شایسته نیست : اول ,اهل ورع و پارسایی است که او را از نافرمانی خدا باز دارد. دوم , حلم و بردباری است که بتواند خشم خود را مهار کند. سوم , حسن سلوک و خوش رفتاری با مردم است . به طوری که برای ملت , مانند پدری مهربان باشد))، (اصول کافی ,

ج ۱, ص ۴۰۷).

حضرت علی (ع) در عهدنامه خود به مالک اشتر درباره روش انتخاب و صفات کارمندان و کارگزاران چنین می فرمایند: ((ثم انظر فی امور عمالک فاستعملهم اختیارا" ولا تولهم محاباه واثره فانهما جماع من ثعب الجور والخیانه و توخ منهم اهل التجربه والحیاء من اهل البیوتات الصالحه والقدم فی الاسلام المتقدمه ...; در امور و کارهای کارمندان و کارگزاران خود دقت کن و پس از این که آنها را امتحان نمودی , به کار بگمار و در تعیین آنان چنین کن : قبل از این که آنها را به کار بگماری , آنان را مورد آزمایش و امتحان قرار بده . به سبب تمایل به شخص , کسی را به کاری منصوب مکن . خودسرانه و بدون مشورت و یا استبداد رأی , آنها را به کار مگمار; زیرا این گونه انتخاب خود ظلم و خیانت است)).

برای انتخاب کارمندان و کارگزاران دولت , این گونه افراد را انتخاب کن : افرادی که اهل تجربه اند و در کشاکش کارها, ساخته و پرداخته شده اند. دارای صیانت نفس و اهل شرم و حیا و عفت و از خاندان های پاک دامن و صالح باشند و حسن سابقه آنها در اسلام , بیش از دیگران باشد. چون این افراد با این صفات شایسته اند, از نظر فضایل اخلاقی در درجه اعلای کرامت نفس قرار دارند و آبرومندند و دارای شخصیت و علاقمند به حفظ صیانت و پاکی نفس و روح خویشند و کم ترین طمع را دارند. مدیر و دوراندیشند و در کارها و مسائل عمیق و ژرف نگرند)), (نهج البلاغه , نامه

.(۵۳

با مراجعه به آیات و احادیث و روایات ائمه معصومین (ع) می توان شرایط ذیل را برای تشخیص کاندیدای اصلح بیان نمود:

۱- با تقوا و پرهیزکار, عادل و پارسا و پرهیز از هرگونه معصیت و گناه.

۲- دارای حلم و بردباری و حسن اخلاق و خوش رفتاری با مردم و زیردستان.

۳- دارای زندگی ساده و بی آلایش و بی اعتنا به جلوه های فریبنده دنیا, توأم با رعایت عفت و پاک دامنی در خانواده . امام علی (ع) می فرمایند: ((و ان عملک لیس بطعمه و لکنه فی عنقک امانه ; حکمرانی برای تو طعمه و خوراک نیست , بلکه برگردن تو امانت است)), (نهج البلاغه , نامه ۵).

۴- پای بند به اجرای سنت های دینی و انجام واجبات الهی.

۵- دارای دانش کافی و آگاهی از فقه اسلامی همراه با بینش عمیق سیاسی و مدیریت کافی و حسن تدبیر برای اداره امور جامعه.

۶- از اسباب نامشروع (تخریب , اسراف در تبلیغات و...) برای پیروزی بر رقیب استفاده ننماید. حضرت علی (ع) در مقابل کسانی که پیشنهاد می دادند برای جذب افراد و جلوگیری از خطر احتمالی به بعضی از آنها سهم بیشتری از بیت المال بدهد, می فرمایند: ((اتأمرونی ان اطلب النصر بالجور فیمن ولیت علیه ; به من دستور می دهید که با جور طلب یاری نمایم)), (نهج البلاغه , خطبه ۱۲۶).

۷- در همه حال مصلحت نظام اسلامی , وحدت و منافع و امنیت ملی را بر مصالح گروهی و جناحی و شخصی خود, مقدم بدارد.

۸- براساس آیه کریمه ((اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم)), (نساء,

آیه ۵۹) همیشه مطیع محض ولایت فقیه بوده , در راستای خط امام و رهبری قدم بردارد.

۹- دشمن ستیز, دوستدار حق و مخالف باطل باشد: ((یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا الیهود والنصاری اولیاء)), (مائده , آیه ۵۱)

((یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا آبائکم و اخوانکم اولیاء)), (توبه , آیه ۲۳)

((اشداءح علی الکفار, رحماءح بینهم)), (فتح , آیه ۲۹)

۱۰- رسول خدا(ص) می فرماید: ((من تقدم علی قوم من المسلمین و هو یری ان فیهم من هو افضل منه فقد خان الله و رسوله والمسلمین ; هر کسی خود را بر قومی مقدم بدارد در حالی که بداند در بین آن ملت فاضل تر از او برای آن کار وجود دارد, آن شخص به خدا و رسول و جمیع مسلمانان خیانت کرده است)), (الغدیر, ج ۸, ص ۲۹۱).

بنابراین اگر مسلمان متعهد و واجد شرایط لازم , نامزد ریاست شود, ولی رفیق و رقیب خود را از خود متعهدتر و شایسته تر برای تصدی آن مسؤولیت بداند, چه بسا وظیفه و واجب شرعی این باشد که به نفع او کنار برود. دومین مرحله بعد از شناخت معیارها و شرایط کاندیدای اصلح , شناسایی و تشخیص مصداق آن می باشد. برای تعیین مصداق , باید بررسی شود:

الف) تشخیص وجود شرایط و ملاکات اخلاقی , دینی , تعهد و... در فرد مورد نظر و برتری او نسبت به سایر کاندیداها. در این باره باید گفت که شناخت کامل مسائل معنوی , اعتقادی , تقوا و... در افراد کار بسیار دقیق و حساس است . تا انسان بافردی معاشرت طولانی و نشست و برخاست کافی نداشته باشد,

و او را در حالت های مختلف و زمینه های گوناگون آزمایش نکرده باشد, نمی تواند به نتیجه برسد; لذا باید با مرور بر سابقه زندگی فرد و کسب اطلاعات از افرادی که او را در این زمینه ها کاملا" می شناسند, آگاهی لازم را به دست آورد.

ب) تشخیص میزان کارآیی , تخصص , توان مدیریتی و... برای این کار نیز باید با سوابق علمی و تحصیلی , سوابق اجرایی و... آشنایی کامل داشته باشد و یا از افراد مورد اطمینان و گروه های مطمئن کسب آگاهی نماید. در هر صورت , تشخیص حق و باطل و یا شناخت کاندیدای اصلح , با توجه به شناخت معیار حق و شرایط و صفات نمایندگان اصلح , ممکن می باشد. اگر فردی نتوانست خودش مصادیق را تشخیص دهد, لازم است به آگاهان عادل و خبره مراجعه کند و براساس شناخت و معرفت کامل وظایف اجتماعی خود را سامان دهد.

برای آگاهی بیشتر ر.ك :

۱- احمدرضا کشوری , اصول سیاسی اسلام در عهدنامه امام علی (ع)

۲- علی اکبر علیخانی , توسعه سیاسی از دیدگاه امام علی (ع)

۳- انتخابات از نظر اسلامی و قانون اساسی , ماهنامه پاسدار اسلام

به نظر جنابعالی کاهش مشارکت مردم در انتخابات شوراهای اسلامی نشان دهنده عدم اعتماد عمومی به مسئولین و دست اندرکاران نظام نمی باشد و اگر این مورد صحیح می باشد چه تدبیری در نظر گرفته شده است تا این کاهش رأی را درانتخابات مجلس شورای اسلامی نداشته باشیم؟ضمناً

پرسش

به نظر جنابعالی کاهش مشارکت مردم در انتخابات شوراهای اسلامی نشان دهنده عدم اعتماد عمومی به مسئولین و دست اندرکاران نظام نمی باشد و اگر این مورد صحیح می باشد چه تدبیری در نظر گرفته شده است تا این کاهش رأی را درانتخابات مجلس شورای اسلامی نداشته باشیم؟ضمناً آیا این کاهش مشارکت عمومی از تبعیض و فساد اقتصادی مسئولین منشأ می گیرد؟

پاسخ

کاهش مشارکت مردم به چند عامل بستگی دارد :

۱- بی توجهی مسئولین به خواسته ها و مطالبات حقیقی مردم

۲- اختلاف و نزاع بین مسئولین و مراکز تصمیم گیری

۳- تبلیغات روانی دشمن در جهت یأس و دلسردی مردم

البته با همه این اوصاف مردم در مقاطع حساس با حضور فعال در صحنه ها بویژه در انتخابات وظیفه خود را بخوبی انجام داده اند. در انتخابات شوراها، چون مردم نتیجه مثبتی از تشکیل شوراها مشاهده نکردند بویژه اختلافات و درگیریهای مداوم در شورای شهر تهران برای مردم خسته کننده شده بود مردم از انتخابات شوراها استقبال نکردند. البته عملکرد مجلس ششم که بیشتر بجای آنکه دنبال رسیدگی به خواسته های حقیقی مردم، رفع اشکالات معیشتی و مایه اقتدار و صلابت نظام باشد، متأسفانه به بحران سازی پرداخته و درگیریهای جناحی را به مصالح نظام و مردم ترجیح دادند نیز موجب دلسری مردم شده است.

هر چند به فرمایش رهبر معظم انقلاب حضور قوی مردم در انتخابات مجلس از نتیجه آن مهمتر است، مسئولین بایستی با خدمت هر چه بهتر به مردم زمینه حضور فعال ایشان را فراهم نمایند.

نکته دیگری که باید مورد توجه همه مردم باشد این است که مسئولین را خود مردم انتخاب می نمایند، همچنانکه

نمایندگان مجلس و شوراها را نیز انتخاب می نمایند پس سهمی از کجروی ها و در نهایت دلسردی ها تقصیر خود مردم است و اگر مردم درانتخابات دقت بیشتری می کردند شاید درصد مشکلات کاهش می یافت و از این منظر نتیجه می گیریم که اصلاح مسئولین و شوراها به دست خود مردم است و مردم هستند که با رأی خود موجب تعالی و بهبود امور می شوند و لذا تصمیم صحیح مردم این است که علاوه بر این که در انتخابات بیش از پیش شرکت نمایند سعی کنند شناخت و آگاهی خودرا نسبت به نمایندگان بالا برند و اشخاص اصلح را انتخاب نمایند نه اینکه بنای مخروبی را که خود نیز در تخریب آن سهیم بوده اند رها سازند و به راحتی از کنار آن بگذرند.

البته از بیان تقصیر و کوتاهی مردم در امر انتخابات نخواستیم بر اشتباهات مسئولین سرپوش بگذاریم. به نظر ما اصلاحات باید در هر دو طرف انجام شود هم در مردم تا با فهم و درک بیشتری رأی دهند و هم در مسئولین تا از رأی مردم سوءاستفاده نکنند اما به هر حال اصلاح مسئولین نیز به همت مردم باید صورت پذیرد.

می خواهم در حزب مشارکت اسلامی فعالیت کنم لطفا در این زمینه راهنمایی ام کنید.

پرسش

می خواهم در حزب مشارکت اسلامی فعالیت کنم لطفا در این زمینه راهنمایی ام کنید.

پاسخ

یکی از راه های فعالیت سیاسی شرکت در احزاب و جمعیت هایی است که به این منظور تشکیل می شوند. طبیعی است کسی که دارای اندیشه های سیاسی، اجتماعی است و می خواهد در این زمینه ها مؤثر و فعال باشد به سمت گروه ها و احزابی که رنگ سیاسی دارند کشیده می شود.

در این بین آنچه مهم است پرهیز از آفات تحزّب است. متأسفانه نوع افرادی که به گروهی می پیوندند گویا دیگر هیچ رسالتی جز دفاع از اندیشه های عملکرد گروه ندارند. از همین رو گاهی حقیقت نیز دریای منافع حزبی و گروهی قربانی می گردد. حال آن که یک مسلمان معتقد و متعهد باید پیش از هر چیز پیرو حقیقت باشد. در هر صورت فعالیت در احزاب و جمعیت های قانونی اشکالی ندارد، مشروط بر آن که دچار آفات آن نشویم. حال اگر آدمیمطمئن است که از آفات مصون می ماند و یا با فعالیت خویش در اصلاح سیاست ها خواهد کوشید در این صورت فعالیت سیاسی هیچ ایرادی ندارد بلکه بسیار مطلوب است.

البته مصونیت از آفات و انجام اصلاحات راه دشواری است که به دو سلاح بزرگ نیازمند است:

۱- آگاهی ژرف و عمیق و درک تیزبینانه از مواضع انحراف،

۲- تقوای عمیق و مراقبت دائمی و مبارزی و جهاد با تعلقات و خواسته ها و منافع گروهی، که شکل سازمان یافته هواهای نفسانی است.

تعدد افکار در مورد مسائل عقیدتی و فکری تا چه حد در جامعه اسلامی پذیرفته شده است ؟

پرسش

تعدد افکار در مورد مسائل عقیدتی و فکری تا چه حد در جامعه اسلامی پذیرفته شده است ؟

پاسخ

تعداد افکار و آرا در مسائل اسلام مانند مسائل عقیدتی و ضروریات دین (مانند نماز روزه حج حجاب و ...) معنانداردولی آنچه که منطقی است تنوع افکار و آرا پیرامون کیفیت پیاده سازی و برنامه آن است. همچنین آرا مختلف درمسائل اجرایی و برنامه های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی امر مطلوب بلکه ضروری است جامعه اسلامی نیز بایدقدرت هضم تفاوت دیدگاهها را در مسائل مختلف داشته باشد و از تندرویها و هواداریهای افراطی اجتناب ورزیده وبه تفکر منطقی و تضارب سالم افکار و اندیشه ها عادت نماید.{J

آیا وضعیت حاضر جامعه ی ما نیاز به «جنبش اصلاح دینی» دارد؟

پرسش

آیا وضعیت حاضر جامعه ی ما نیاز به «جنبش اصلاح دینی» دارد؟

پاسخ(قسمت اول)

اصلاحات یک ضرورت مستمر برای بالندگی همه نظام های سیاسی است. اما آنچه که مهم است فهم معنای صحیح اصلاحات، گستره اصلاحات، ساز و کار انجام اصلاحات و پدید آورندگان و متصدیان این کار است.

اصلاحات به معنای سامان بخشیدن، با حرکت تخریبی کسانی که به نام اصلاحات بنیان های نظام را تخریب می کنند و به جای تقویت ایمان و تدین مردم، تلاش در ترویج و ابتذال و بی بند و باری دارند در تضاد است. اصلاحات در سیاست های اقتصادی به معنای سامان بخشیدن آن سیاست ها و حذف موانع و آفات است نه آن که اساس آن سیاست های اقتصادی منهدم و هرج و مرج ایجاد گردد. اگر مقصود از جنبش «اصلاح دینی»، تلاش بیشتر در فهم صحیح تر و متناسب تر با نیازها و مقتضیات زمان و مکان باشد، امری مطلوب، بلکه ضرورت همه اعصار است چون دین برنامه الهی به منظور تنظیم روابط زندگی انسانی در ساحت های مختلف است. اما اگر مقصود آنچنان که از کلام مدعیان اصلاحات دینی بر می آید استنباط از دین بدون ضابطه اجتهاد کارشناسانه، بلکه به آن نحوی که خود می پسندند و یا به تعبیر آنها سلیقه و مقتضیات دنیای مدرن است، باشد طبیعتا مقصود تخریب بنیان های دین است گرچه در ظاهر عنوان «نقد قرائت رسمی از دین» بگیرد. قرائت رسمی و غیر رسمی از دین نداریم قرائت کارشناسانه و منطبق با اصول عقلایی پذیرفته شده در اجتهاد و استنباط، قرائت معتبر و سایر برداشت ها نادرست، فاقد اعتبار است.

نکته ای

که نباید از آن غفلت کرد دلیل ادعای «ضرورت جنبش اصلاح دینی» است و آن ناکارآمدی دین است و یا حداقل ناکارآمدی دین به تفسیری که الان حاکم است و لذا باید دین عوض شود یا فهم ما از دین عوض شود تا حکومت کار آمد شود در حالی که هر جا ما با ناکارآمدی مواجه شدیم جایی بود که ما به دستورات دینی عمل نکردیم. پس برای کارآمدی حکومت دینی باید عمل نمودن به دستورات دینی همت ورزیم. بنابراین آنچه که برای کارآمدی حکومت دینی لازم است ایجاد اصلاحات در ساختارهای فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و.. بر مبنای دین است از این رو توجه به نکات ذیل سودمند است:

۱. «شرایط نابسامان جامعه» معلول موانع و متغیرهایی از قبیل: وضعیت ساختارهای اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، اداری و... از یک سو و جنگ تحمیلی، رشد سریع جمعیت، وضعیت نابسامان اقتصاد جهانی، برخی عملکردهای ضعیف یا اشتباه و... از سوی دیگر می باشد البته بهبود نسبی وضعیت اقشار مختلف جامعه، پیشرفتهای عظیم در ابعاد مختلف نیروی انسانی، صنعت، ارتباطات و زیرساخت های اقتصادی، نظامی و... نباید نادیده گرفته شود.

۲. مدعیان اصلاحات طیف وسیعی از افکار و اشخاص گوناگون را شامل میشود.

گروهی اصلاحات را به عنوان تاکتیکی جهت تغییر اساس نظام اسلامی و مردمی ایران و حاکمیت نظام های منحط لائیک و لیبرال – سرمایه داری غرب به کار می برند و در مقابل آنان طیف اصلاح طلبان واقعی قرار دارند که خالصانه و بدون هیچ گونه ادعایی، اصلاح ساختاری جامعه و رفع مشکلات و معضلات آن را تعقیب کرده و آن را مرحله ای لازم از مراحل تدریجی

انقلاب اسلامی و در راستای نخستین اهداف اساسی آن به شمار می آورند.

بنابراین از ابتدا باید منظور خود را از مدعیان اصلاحات مشخص نمایید و بعد خود منصفانه به قضاوت بنشینید که کدام طیف از آنان ناصادق و... است. به علاوه جریان اصیل انقلاب تا چه میزان به این طیف ناصادق متکی است.

۳. براساس اصول قرآنی، آینده جوامع انسانی و سرنوشت آنان در دست خودشان است؛ «ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم؛ خداوند سرنوشت هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی دهد مگر آن که آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند» (رعد، آیه ۱۱).

در این آیه مبارکه «ما بقوم» روبنا و «ما بانفسهم» زیربنا است. بنابراین هرگونه تغییر و تحولی در جوامع بشری و سرنوشت آنان بستگی به خودشان دارد.

مسلما مردم ما با بالا بردن آگاهی ها و شعور و بینش سیاسی خویش و دقت در انتخابات و برگزیدن کارگزاران صالح، متعهد و کاردان، می توانند آینده ای امیدوار برای جامعه خویش رقم بزنند.

از سوی دیگر اصلاح کامل جامعه ما در گرو استمرار انقلاب اسلامی و انقلاب نیز خود پدیده ای اجتماعی است و به مثابه موجودی زنده در دریای حوادث به حیات خویش ادامه می دهد و چه بسا با موانع و آفاتی روبرو شود, شناخت آفات و دشمنان انقلاب عامل مهم در تحقق یافتن آرمانهای انقلاب , حفظ دستاوردها, تنظیم سیاستهای کل نظام , حل مشکلات و حفظ مشروعیت حکومت محسوب شده و آینده هر انقلابی را رقم می زند. استاد مطهری (ره) پس از پیروزی انقلاب فرمود: ((امروز نیز ما درست در وضعی قرار داریم

نظیر اوضاع ایام آخر عمر پیامبر(ص)... اکنون باید از خود ترس داشته باشید. از منحرف شدن نهضت و انقلاب است که باید ترس داشته باشید. اگر با واقع بینی و دقت کامل با مسایل فعلی انقلاب مواجه نشویم , و در آن تعصبات و خودخواهی ها را دخالت دهیم , شکست انقلابمان بر اساس قاعده ((واخشون)) و بر اساس قاعده ((ان الله لا یغیر)) حتمی الوقوع خواهد بود. درست به همانگونه که نهضت صدر اسلام نیز بر همین اساس با شکست روبرو شد.)). مقام معظم رهبری نیز در ارتباط با ضرورت و اهمیت آسیب شناسی انقلاب می فرمایند: ((میکرب رجعت یا ارتجاع , دشمن بزرگ هر انقلاب است که به درون جوامع انقلابی نفوذ کرده و در آن رشد می یابد, نفوذ فساد و ایجاد تردید در اذهان جوانان نسبت به آرمانها, دنیاطلبی , اشتغال به زینت های دنیوی و زندگی راحت در جامعه و بروز علائم زندگی تجملاتی در میان عناصر انقلابی , نشانه هایی از تأثیر میکرب ارتجاع و عقب گرد است . پرداختن به مال و مال اندوزی دچار شدن به فسادهای اخلاقی - مالی و فساد اداری , درگیر شدن در اختلافات داخلی که خود یک فساد بسیار خطرناک است , و نیز جاه طلبی های غلط و نامشروع , کاخ آرمانی انقلاب اسلامی و هر حقیقت دیگری را ویران می کند.)), (کیهان , ۱۷/۱۰/۱۳۷۳) امام راحل در وصیت نامه سیاسی - الهی خود رمز تداوم انقلاب را چنین معرفی می کنند: ((بی تردید رمز بقای انقلاب اسلامی همان رمز پیروزی است و رمز پیروزی را ملت می داند

و نسلهای آینده در تاریخ خواهند خواند که دو رکن اصلی آن انگیزه الهی و مقصد عالی حکومت اسلامی و اجتماع ملت در سراسر کشور با وحدت کلمه برای همان انگیزه و مقصد می باشد.)) امام علی (ع) مهمترین موانع انقلاب و اسباب شکست نهضت ها را کینه توزی , تفرقه , پشت کردن به یکدیگر و ترک یاری معرفی می نمایند: ((ما نظروا الهی ما صاروا الیه فی آخر امورهم حین وقعت الفرقه و تشتت الالفه)) , (شرح نهج البلاغه , ابن ابی الحدید, ج ۱۳, ص ۱۸۵).

بر این اساس آینده ایران اسلامی بستگی به این دارد که آیا نظام اسلامی با همکاری مردم می تواند آسیب های متعددی که این انقلاب نوپا را تهدید می کند پشت سر گذاشته و با موفقیت از آنها بیرون آیند یا نه : این آسیبها را می توان در چند دسته خلاصه نمود:

الف - آسیبهای فرهنگی - اجتماعی

عبارتند از: ۱- نفوذ اندیشه های بیگانه . ۲- تغییر جهت دادن اندیشه ها از اهداف و نیات خدایی به اهداف و نیات غیر خدایی . ۳- تجدد گرایی افراطی یا التقاط و زهدگرایی منفی . ۴- جدا کردن دین از علم و سیاست و تفرقه بین حوزه و دانشگاه . ۵- بوروکراسی مفرط و فساد اداری و اجتماعی . ۶- دنیاطلبی و اشتغال به زینتهای دنیوی . ۷- اشائه فحشا و مراکز فساد و تأثیر پذیری از جنگ روانی و تبلیغاتی دشمن . ۸- تغییر ارزشهای انقلاب .

ب - آسیب های سیاسی

عبارتند از: ۱- ناتمام گذاشتن تحقق آرمانهای نهضت از قبیل , آرمانهای

جهانی انقلاب اسلامی , مبارزه با ظلم و اقامه قسط و عدل در سراسر جهان و اتحاد امت اسلامی .

۲- رخنه فرصت طلبان :

استاد مطهری در این باره می فرمایند: ((... هر چه از دشواریها کاسته می شود و موعد چیدن ثمر نزدیکتر می گردد, فرصت طلبان محکمتر و پرشورتر پای علم نهضت سینه می زنند, تا آنجا که تدریجا" انقلابیون مؤمن و فداکاران اولیه را از میدان به در می کنند...)), (مرتضی مطهری , بررسی اجمالی نهضتهای اسلامی در صد ساله اخیر, ص ۹۲).

۳- تفرقه و درگیر شدن در گرداب اختلافات داخلی و استفاده نکردن از نیروهای بالقوه مردمی .

۴- بی تفاوتی مردم نسبت به سرنوشت اجتماعی خویش و غیر سیاسی شدن دانشگاهها.

۵- ایجاد تردید نسبت به آرمانهای انقلاب .

۶- جاه طلبی های غلط و نامشروع .

۷- تحت الشعاع قرار گرفتن استقلال و آزادی .

۸- بازگشت استعمار به طریق آشکار و نهان و وابستگی نظامی و سیاسی به ابر قدرتها و...

ج - آسیب های اقتصادی انقلاب اسلامی :

امام علی (ع) علل سقوط اقتصادی - سیاسی حکومتها را چنین بیان می کند: «یستدل الادبار باربع : سو التدبیر, و قبح التبذیر و قله الاعتبار و کثره الاعتذار؛ می توان چهار علت برای زوال دول برشمرد: سو تدبیر و ضعف مدیریت ؛ تبذیر ناروا و هزینه های زیانبار اقتصادی؛ عبرت نگرفتن از تجارب سودمند؛ عذرخواهی مکرر به جای جبران خطاهای گذشته» (غرر و درر, ص ۳۵۴).

مهمترین آسیبهای اقتصادی انقلاب اسلامی را می توان در موارد ذیل برشمرد:

۱- وابستگی اقتصادی به ابرقدرتها, بالاخص آمریکا

۲- تحت الشعاع قرار

گرفتن توسعه اقتصادی یا عدم توجه به بحرانهای ناشی از توسعه اقتصادی

۳- وابستگی به نفت به عنوان مهمترین اقلام صادرات و منبع ارزی کشور.

۴- عدم وجود فرهنگ کار و انضباط اجتماعی

۵- جدا شدن مردم از برنامه های دولت در طرح های سازندگی

۶- مال اندوزی و تکاثر ثروت اندوزان

۷- تحت الشعاع قرار گرفتن عدالت اجتماعی و زیاد شدن فاصله فقیر و غنی .

۸- بی توجهی به مستضعفین و ولی نعمتان انقلاب و عنایت علیحده به اغنیا;

۹- بی توجهی به خواسته های مشروع نسل جوان (از قبیل اشتغال - مسکن , ازدواج و...) که آینده سازان انقلاب و ایران اسلامی بوده , و عدم شکل گیری روند کامل و صحیح جامعه پذیری در انتقال ارزش های انقلاب و اسلام به نسل جوان در جهت تقویت هویت اسلامی و ملی آنان و جلوگیری از آفات مخرب تهاجم فرهنگی و...

پاسخ(قسمت دوم)

اما علیرغم آسیبهای فوق که انقلاب اسلامی را تهدید می نماید و آینده ای تاریک و مبهم را برای ما ترسیم می نماید نگاهی به موفقیتها و دستاوردهای مثبت و ارزنده انقلاب اسلامی در حل مشکلات و بحرانهای متعدد, وجود مردمی با ایمان و پایبند به ارزشهای اسلامی , خط امام و رهبری , وجود مسئولان آگاه , دلسوز, و متعهد و عزم جدی آنها برای حل مشکلات و تلاش در جهت پیشرفت مادی و معنوی جامعه و ارتقا سطح علمی , فرهنگی , صنعتی , تکنولوژیکی و... می توان به آینده ای کاملا" درخشان برای ایران اسلامی امیدوار بود.

وظیفه آحاد دلسوزان آن است که در هر موقعیتی که هستند فرهنگ «اصلاح خود» و «خدمت به

دیگران» را دغدغه ذهنی و عملی همگان سازند و به لزوم تداوم انقلاب اسلامی به عنوان یک نقطه عطف در سطح جهانی, در میان مردم و مسئولین حساسیت ایجاد کنند. تا با دل گرمی و امیدواری نقش تاریخی خود را به خوبی ایفا کنند.

جهت آگاهی بیتشر ر.ک:

۱- اصلاحات آمریکایی، محمد باقر ذوالقدر، قم، نشر وثوق، چاپ دوم، ۱۳۸۱

۲- اصلاحات و فروپاشی، حسن واعظی، تهران، نشر سروش، ۱۳۷۹

۳- مرتضی مطهری , پیرامون انقلاب اسلامی , صص ۲۷ – ۲۸

برای پاسخ به این سؤال ابتدا لازم است تا به دو تعریف متفاوت اصلاحات در ادبیات اسلامی و در ادبیات سیاسی پرداخته و سپس زمینه ها و اهداف مطرح شدن این اصطلاح را در جامعه مورد بررسی قرار می دهیم و در نهایت برخی از دستاوردهای روند اصلاحات را بیانمی داریم:

الف تعریف اصلاحات در ادبیات اسلامی:

اصلاح در فرهنگ اسلامی به معنای از میان برداشتن تباهی و نادرستی در محیط اجتماعی می باشد و دارای مؤلفه اساسی است:

اول تلاش پی گیر برای درکاسلام با اتکاء به منابع اولیه (کتاب، سنت).

دوم تلاش برای تطبیق بین ارزش های دینی و شرایط زندگی در هر عصر و زمانه بنابراین بزرگتریƠمصلحان جهان پیامبران هستند که طریقه سیر زندگی دنیا و آخرت را به انسان می آموزند، لذا از دیدگاه اسلام و قرآن اصلاح طلب باید درخط انبیا و با تمسک به تعالیم آنان و کتاب الهی به اصلاح جامعه بپردازد.

قرآن کریم آیه ۹۰ / هود می فرماید: «ما اجر اصلاح طلبانی را که با تمسک به کتاب خدا و به پاداشتن نماز در جامعه به اصلاح طلبی می پردازند را ضایع نمی کنیم» اگر اصلاح طلبی در مسیر دیگری واقع شود ازدیدگاه

قرآن، افساد است، زیرا هر تحولی را نمی توان در جهت صلاح جامعه به حساب آورد برخی تغییر و تحولات ظاهرا خدماتی را برای اجتماع به ارمغان می آورد اما در واقع ریشه اجتماع را می خشکاند. اگر اصلاح طلبی از مسیر الهی خارج شد تنها عنوان اصلاح را با خود یدکمی کشد و در واقع موجبات فساد و تباهی جامعه را فراهم می آورد. مهمترین اهدافی که از سوی مصلحان مسلمان دنبال می شوند عبارت اند:

۱ اصلاح امور دنیوی: مصلحان با تأکید بر پرهیز از شرارت های اجتماعی و مفاسد، ضرورت تعلیم و تربیت صحیح افراد، تحقق نظم اجتماعی، سخت کوشی و وجدان اجتماعی، اصلاح فرهنگی و بالاخره سامان بخشی به امور سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، سعی دارند تا جامعه را از عقب ماندگی رهایی بخشیده و وضعیت معیشت و زندگی اجتماعی را بهبود بخشند.

۲ اصلاح تفکر و اندیشه و توجه به مبانی نظری اصلاح.

۳ اصلاح روشی: تأکید بر جایگاه قرآن، سنّت، اجماع و عقل در مقام، استخراج احکام شرعی و ضرورت پایبندی به این منابع از جمله اهداف ارزنده جنبش اصلاح طلبی است که روش (متدولوژی) شناخت اسلامی را از ورود بدعت ها حفظ نموده است.

ب تعریف اصلاحات در ادبیات سیاسی: (Reform)؛

اصلاحات به معنای دگرگونی در جهت تأمین برابری اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و گسترش دامنه اشتراک سیاسی، در جامعه است.اصلاح طلبی، هواداری از سیاست تغییر زندگی اجتماعی، اقتصادی یا سیاسی با روش های ملایم و بدون شتاب می باشد. بر این اساس واژه اصلاحات در مقابل واژه انقلاب(Revolution) می باشد که این دو پدیده از نظر شتاب، دامنه و جهت دگرگونی در نظام های سیاسیو اجتماعی تفکیک پذیرند. انقلاب به یک دگرگونی سریع، کامل و گاه

خشونت آمیز در ارزش ها، ساختار اجتماعی، نهادهای سیاسی، سیاست های حکومتی و رهبری سیاسی اجتماعی اطلاق می شود. اصلاح طلبی از نظر کلی در برابر ارتجاع و محافظ کاری از سویی و انقلاب خواهی از سوی دیگر قرار می گیرد، (ر.ک: کتاب دانشنامه سیاسی، داریوش آشوری ص ۷۲).

با در نظر گرفتن این دو تعریف این نکته مشخص می شود که، اصلاح به مفهوم اسلامی با اصلاح به مفهوم رفورم متفاوت می باشند. به عبارت دیگر اصلاح اعم از رفورم می باشد زیرا از آن حیث که به آرمان های متعالی دین نظر دارد شامل و جامع است و حتی انقلاب به عنوانیک روشی اصلاحی قابل تعریف است اصلاح اهداف عالی انقلاب را تعیین می کند و از طرف دیگر مرحله ای از انقلاب است که پس از پیروزی و تحکیم ساختارهای آن، به تدریج کاستی ها را برطرف می سازد.

ج: بررسی زمینه ها و اهداف مطرح شدن اصلاحات در جامعه:

همچنانکه گذشت اصل موضوع اصلاح و اصلاح طلبی از آموزه های دینی و اسلامی محسوب می شود و از دیدگاه منابع اسلامی در ذات دین قرار دارد و از ارکان هویت دینی است. انقلاب اسلامی ایران هم که الهام گرفته از آموزه های دینی می باشد در ذات و جوهر خویش به اصلاح امر می کند. و این امر پیوسته توسط برخی از مسؤولین نظام، از جمله متأسفانه رهبری مورد تأکید و توجه بوده است. درواقع این یک امر طبیعی است که هر سیستمی برای حفظ بقای خود و ادامه کارکردها و رسیدن به اهداف موردنظر، نیاز به نوعی باز تولید در عناصر معیوب و کارکردهای ناقص خود دارد. در غیر این صورت عناصر و کارکردهای معیوب به تمام سیستم سرایت کرده و کل

نظام را مختلمی نماید. انقلاب اسلامی ایران که به عنوان اصلاح گسترده و فراگیر در کارکردها و در ساختار سیاسی نظام قبل به رهبری حضرت امام(ره) روی داد یک پدیده دفعی نیست، بلکه یک امر تدریجی می باشد، یک مرحله انقلاب که تغییر نظام و ساختار سیاسی رژیم قبل بود، دفعی بود وتمام شد اما تغییر و اصلاح در کارکردها امری تدریجی و در بستر زمان باید روی دهد و تحقق کامل انقلاب به آن است که بخش های تحول نیافته، اصلاح و کاستی ها برطرف گردند، در انتخابات هفتم ریاست جمهوری، آقای خاتمی شعارهایی از قبیل تحقق جامعه مدنی، کثرت گرایی،آزادی بیان، قانون گرایی و حقوق شهروندی را مطرح کردند و این در حالی بود که مفهوم اصلاحات در ادبیات سیاسی کشور چندان تداول نداشت.

از همان روز اول، مطبوعات خارج از کشور (غربی و شرقی) اصطلاح رفورمیسم را به این حرکت می دادند و آقای خاتمی را به عنوان یک رفورمیست مورد خطاب قرار می دادند دو سال طول می کشید که اصطلاح رفورم وارد ادبیات روزنامه ای کشور شد و قرائت های مختلفیاز آن صورت گرفت که دو پایگاه را می توان تعریف کرد:

پایگاه اول: مبتنی بر سکولار کردن حکومت است. این قرائت که متعلق به یک اقلیت خاص و جمعی از روشنفکران کشور که در رقابت های سیاسی میدان دار مفهوم دادن به این کلمه ها شوند. اصلاحات برای اینان پروسه ای است که باید از حکومت اسلام زدایی کرد و برایاصلاحات مفاهیم جدیدی مانند کثرت گرایی در قرائت های دینی را مطرح می کنند. پایگاه دوّم، مبتنی بر کارآمدتر کردن حکومت می باشد مقام معظم رهبری اهداف اصلی اصلاحات را متوجه رفع سه معضل بزرگ فقر، فساد، و تبعیض و

بی عدالتی می دانند و با ذکرعینی مجموعه ای گسترده از نابسامانی های اجتماعی، اقتصادی واصلاحات را ناظر بر حل این معضلات به شمار می آورند. (ر.ک: به «پرچمداران اصلاحات» کیهان ش ۱۶۸۵۹ ص ۲) از نظر ریاست محترم جمهوری، اصلاح گری باید بر پایه های دینداری، معنویت و تقویت نظارت مردم استوار بوده و اصلاح واقعی باید در مبنا و چارچوب بزرگترین‌دستاورد انقلاب یعنی قانون اساسی باشد (ر. ک: اطلاعات، ۶/۲/۱۳۷۹ شماره ۲۱۸۹۳) مقام معظم رهبری بر تفکیک میان دو الگوی متفاوت از اصلاح طلبی تأکید دارند «اصلاحات یا اصلاحات انقلابی و اسلامی و ایمانی است که همه مسؤولان کشور، مردم مؤمن و صاحب نظران بااین اصلاحات موافقند و یا اصلاحات آمریکایی است که همه مسؤولان کشور، مردم مؤمن و همه آحاد هوشیار ملّت با آن مخالفند»، (رهنمودهای مقام معظم رهبری در جمع کارگزاران نظام،۱۹/۴/۷۹).

دشمنان انقلاب اسلامی به خصوص آمریکا با تجربه مثبتی که از انجام اصلاحات آمریکائی توسط گورباچف در شوروی سابق که منجر به فروپاشی آن شد، داشتند تلاش نمودند تا با تمسک به تبلیغات گسترده و استفاده از عناصر داخل خود و مطبوعات وابسته چنین القاء کنندکه این نظام احتیاج به اصلاحات دارد و با سوء استفاده از این شعار تمامی ارکان نظام جمهوری اسلامی ایران از قانون اساسی گرفته تا سایر نهادهای انقلابی را مورد هجوم خود قرار داده و انجام اصلاحات در ایران را به معنای تکیه بر جمهوریت نظام و کنار گذاشتن اسلامیت نظام ترویج نمودند و بااستفاده از فضای باز بوجود آمده از دوم خرداد، استراتژی استحاله تدریجی نظام را از طریق انجام مکانیزم اصلاحات و در نتیجه تغییر در ساختار نظام را دنبال کردند

ولی این نقشه شوم با تیزبینی دقیق مقام معظم رهبری افشا شد.

ایشان در سخنانی که در ۱۹ تیر ماه ۱۳۷۹ در جمع کارگزاران نظام ایراد نمودند بر این نکته تأکید فرمودند که «ما مخالف اصلاحات نیستیم بلکه اصلاحات لازم و مطابق نیاز کشور و منطبق بر روح انقلاب و اسلام می باشد... اگر اصلاح به صورت نو به نو انجام نگیرد نظام فاسدخواهد شد و به بیراهه خواهد رفت اصل اصلاحات یک کار لازم است وباید انجام بگیرد وقتی اصلاحات انجام نشود برخی از نتایجی که ما امروز با آنها دست بگریبانیم پیش می آید، توزیع ثروت ناعادلانه می شود، نوکیسه گان بی رحم بر نظام اقتصادی جامعه مسلط می شوند فقرگسترش پیدا می کند زندگی سخت می شود و مغزها فرار می کنند...». هدف اصلی مقام معظم رهبری افشای دست های پنهان و آشکاری بود که در مرحله مشابه سازی اوضاع ایران با شوروی سابق براساس طرح آمریکا و دقیقا با انگیزه فروپاشی نظام جمهوری اسلامی وارد عمل شده اند.

فرهنگ و تمدن

اولین نماز جمعه کی و کجا برگزار شد؟

پرسش

اولین نماز جمعه کی و کجا برگزار شد؟

پاسخ

نماز جمعه از عبادت هایی بسیار مهم و با ارزش است. مرحوم مجلسی می فرماید: "با توجه به تأکیدات خداوند در سوره جمعه نسبت به نماز جمعه معلوم می شود که نماز جمعه با فضیلت ترین و محبوب ترین عبادت ها در پیش خداوند است".(۱)

رسول خدا(ص) فرمود: "چهار نفر گناهانشان بخشوده شده و باید عمل را از سر بگیرند: بیمار پس از بهبودی، مشرک بعد از قبول اسلام، حاجی بعد از اعمال و کسی که از نماز جمعه بازگردد، بدین شرط که به انگیزه ایمان به خدا و به حساب آن را انجام داده باشد".(۲)

در بعضی از روایات اسلامی آمده است که مسلمانان مدینه، پیش از آن که پیامبر(ص) هجرت کند، با یکدیگر صحبت کردند و گفتند: یهود در یک روز هفته (شنبه) اجتماع می کنند و نصارا نیز روزی (یکشنبه) برای اجتماع دارند. خوب است ما هم روزی قرار دهیم و در آن روز جمع شویم و ذکر خدا گوییم و شکر او را به جا آوریم. آن ها روز قبل از شنبه را که در آن زمان "یوم العروبه" نامیده می شد، برا این هدف برگزیدند و به سراغ "اسعد بن زراره" رفتند. او نماز را به صورت جماعت با آن ها به جا آورد و اندرز داد. آن روز "جمعه" نامیده شد، زیرا روز اجتماع مسلمانان بود. این نخستین جمعه ای بود که در اسلام تشکیل شد.

اولین جمعه ای که رسول خدا(ص) بااصحابش تشکیل داد، هنگامی بود که به مدینه هجرت کرد. حضرت چهار روز در دهکده "قبا" ماند و مسجد قبا را بنیان نهاد. سپس روز جمعه به سوی مدینه حرکت کرد و به

هنگام نماز جمعه به محله "بنی سالم" رسید و مراسم نماز جمعه را به جا آورد. این اولین نماز جمعه ای بود که رسول خدا(ص) در اسلام به جا آورد. خطبه ای هم خواند که متن خطبه در بحارالانوار آمده است.(۳)

برادر گرامی به علت تراکم نامه ها بیش از ده سؤال ارسال نکنید. به ده سؤال پاسخ داده شد. بقیه سؤالات را در نامه دیگری ارسال کنید.

پی نوشت ها:

۱ – محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۸۶، ص ۱۳۳.

۲ – همان، ج ۶۵، ص ۲۸۸، حدیث ۴۷.

۳ – محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۸۶، ص ۲۳۲، حدیث ۶۶، تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۱۳۰.

چرا ما ایرانیان با وجود داشتن تمدن کهن و میراث فرهنگی غنی و نقش بزرگ ایرانیان در تمدن اسلامی اکنون به این روز رسیده ایم و فساد در مملکت ما زیاد است؟!

پرسش

چرا ما ایرانیان با وجود داشتن تمدن کهن و میراث فرهنگی غنی و نقش بزرگ ایرانیان در تمدن اسلامی اکنون به این روز رسیده ایم و فساد در مملکت ما زیاد است؟!

پاسخ

رشد و پیشرفت های علمی و فرهنگی و اخلاق جامعه، وابسته به عوامل فراوانی است.

ما ایرانیان به قدر توان و امکاناتمان تلاش کرده ایم. شاید پدران دانشمند یا دانش دوست ها علاقه فراوانی به کسب علم و پیشرفت داشته اند. شاید وضعیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آن دوران به گونه ای بوده که دانشمندان را تکریم می کرده اند، یا مثلاً به کشاورزان و دامداران اهمیت زیادی می داده اند، به همین دلیل ما در آن دوران سیری صعودی داشته ایم، در دوره تمدن اسلامی، ایرانیان سرآمد دیگران بودند و نقش بزرگی در پیشرفت علوم و فنون ایفا کردند، لیکن از پانصد سال پیش تاکنون در جا زدند و کم کم چراغ پر فروغ تمدنی آنان به خاموشی گرایید. این وضع از مجموعه ای از علت ها و زمینه ها برخاسته است که عبارت اند از:

۱ – درگیری های مداوم داخلی و جنگ های بی شمار داخلی و خارجی که سبب به هم خوردن نظم اجتماعی و بافت اقتصادی شده است.

می دانیم که علم در آرامش و امنیت رشد می کند، نه در جنگ و آشوب و اضطراب.

۲ – کمبود امکانات و ابزارهای مورد نیاز، مثل کتابخانه ها و اساتید فن و مشکل بودن زندگی از نظر معیشتی و...

۳ – حضور پادشاهان و حاکمان نالایق و ناآگاه که کمتر از ذوق و علاقه به دانش بهره مند بودند و میان پادشاهان

ایرانی، حاکمی که به علم پروری و دانش انـدوزی و احترام به علم و فرهنگ همت گمارد، اندک است. اما پادشاهان مسـتبد و حریص و نادان و اهل عیش و عشرت فراوان داشته ایم!

۴ – عـدم وجود نظام آموزشـی درست. ابن خلـدون در مقدمه خود به نکته جالبی اشاره می کند، او یکی از دلایل رشد عالمان اسـلامی و عدم رشد علم در غرب را طولانی بودن مدت تحصیل در غرب و کوتاه بودن آن در شرق اسلامی می داند! متأسفانه امروزه این رویکرد برعکس است. مدت تحصیلات در غرب کوتاه و در ایران بلند است.

۵ – عدم حمایت کافی از دانشمندان ، مبتکران و صاحبان تولید اندیشه.

دنیـای غرب اگراحسـاس کنـد در کسـی توانـایی انجام کاری جدیـد یا نوآوری هست، از او حمایت می کنـد ، ولی ما صبر می کنیم تا ۵۰ سال بعد از مرگش نابغه بودن او را برای ما اثبات کنند!

مسـئله فساد هم که مطرح کردیـد، ربطی به رشـد علمی نـدارد و مرتبط با فرهنگ غنی گذشـتگان نمی باشـد. فساد اجتماعی به واسطه خصلت های اخلاقی و فرهنگی و ضعف های شخصیتی شکل می گیرد.

مشـکل اساسی ، فرهنگی است . با کمال تأسف میان ما ایرانیان تنبلی راحت طلبی افراطی و دروغ گویی ، نیز لاف زدن و کبر و غرور و عدم رعایت قانون و دورویی و دیگر مفاسد اخلاقی اجتماعی که رایج است.

مشـکل اصـلی مـا است ، مثلاً- چنـد نفر برای کاری در نوبت و صف ایسـتاده انـد، یکی از افراد با پارتی بازی و یا پول دادن، بر دیگران پیشی می گیرد و زودتر به خواسته اش می

رسد! در عرف و فرهنگ ما به او می گویند: آفرین که زرنگی کرده است. این کار در فرهنگ ما به عنوان زرنگی یاد می شود و برای او ارزش و شایستگی قائلند ، نه این که او را طرد کنند . وقتی که در فرهنگ اجتماعی و افکار عمومی؛ چنین امور برخورد نشود، معنایش فساد فرهنگی است که باعث عقب ماندگی است. اگر توانستیم فرهنگ را درست کنیم، می توانیم مشکل فساد را چاره اندیشی کنیم.

از دیدگاه قرآن فرهنگ حاکم بر نظام حکومت اسلامی چگونه است؟

پرسش

از دیدگاه قرآن فرهنگ حاکم بر نظام حکومت اسلامی چگونه است؟

پاسخ

چشم انداز فرهنگ حاکم بر محورهای مختلف حکومت اسلامی در آیات قرآن بدین شرح است؛

۱ در آیه ۱۵۹ آل عمران می خوانیم

«فَبِما رَحْمَهٍ مِنَ اللّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظّاً غَلیظَ الْقَلْبِ لَا نْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاوِرْهُمْ فِی الأَمْرِ فَاِذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَی اللهِ اِنَّ اللهَ یُحِبُّ الْمُتَوَكِّلینَ»

[به (برکت) رحمت الهی در برابر آنان (مردم) نرم و مهربان شدی، و اگر تندخو و خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند، پس آنها را ببخش و برای آنها آمرزش بطلب و در کارها با آنها مشورت کن، اما هنگامی که تصمیم گرفتی (قاطع باش و) بر خدا توکّل نما، زیرا خداوند متوکّلان را دوست دارد.]

به این ترتیب حاکم اسلامی در کنار قاطعیّت و تصمیم گیری محکم، مأمور به عفو و گذشت و حتی استغفار در درگاه الهی و نرمش و ملایمت می باشد و تکیه گاه اصلی را در همه چیز و همه کار خدا می داند.

۲در آیه ۳۴ فصّلت دستور می دهد که کدورت و دشمنی را با آب محبت بشویید و تا آنجا که ممکن است از مقابله به مثل در برابر دوستان بپرهیزید، می فرماید «اِدْفَعْ بِالَّتی هِیَ اَحْسَنُ فَاِذَا الَّذی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَداوَهَ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمیم» ولی بلافاصله می افزاید «به این مرحله جز کسانی که دارای صبر و استقامتند نمی رسند، و جز کسانی که بهره عظیمی از ایمان و تقوا دارند به آن نائل نمی شوند».

حاکمیت این گونه فرهنگ بر نظام اجرائی اسلامی که درست در جهت ضدّ فرهنگ مادّی قرار دارد، نورانیت و صفای خاصی

به آن می بخشد و معنی و مفهوم دیگری به آن می دهد.

۳ در آیـه ۳۸ سوره کهف در برابر اصـرار کسانی که معتقـد بودنـد پیامبر اسـلام(ص) بایـد افراد فقیر را هر چند مخلص و مؤمن باشـند از خود دور سـازد، و به قشـرهای ثروتمنـد و پر نفوذ نزدیـک شود، با صـراحت و قاطعیّت می فرمایـد «وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداهِ وَ الْعَشِیِّ یُریْدونَ وَجهَهُ وَ لا تَعْدُ عَیْناکَ عَنْهُمْ تُریدُ زِینَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ لا تُطِعْ مَنْ اَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنا وَ اتَّبَعَ هَواهُ وَ کانَ اَمْرُهُ فُرُطا»

[بـا کسـانی بـاش که پروردگـار خویش را صـبح و شـام می خواننـد تنهـا رضای او را می طلبنـد و هرگز به خاطر زیور های دنیا چشـمان خود را از آنهـا بر نگیر، و از کسـانی که قلبشـان را از یـاد خود غافل ساخته ایم اطاعت مکن، همانها که از هوای نفس پیروی کردند و کارشان افراطی است.]

۴ آیه ۲۶ سوره ص در یـک پیام قاطع و کوبنـده خطاب به داود پیامبر می فرمایـد «یا داوُدُ اِنّا جَعَلْناکَ خَلِیْفَهً فِی الاَرْضِ فَاحْکَمْ بَیْنَ النّاسِ بِالْحَقِّ وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوَی فَیُظِلَّکَ عَنْ سَبیل اللهِ» ص/۲۶ [ای داود ما تو را جانشـین (و نماینده خود) در زمین قرار دادیم، پس در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می سازد.]

همـان گونه که می بینیم به این پیامبر معصوم به عنوان یک الگو و نمونه هشـدار می دهـد که مراقب وسوسه های شـیطان نفس باشد که مایه انحراف او از طریق حق و عدالت نگردد.

۵ در آیه ۱۳۵ نساء تمام مؤمنان را مخاطب ساخته و یک

اصل مهم دیگر را یادآور می شود و آن مسأله مقدم داشتن اصول و ضوابط بر هر گونه رابطه است، می فرماید «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُو کُونُوا قَوّامینَ بِالْقِسْطِ شَهَداءُ لِلّهِ وَ لَوْ عَلی اَنْفُسِکُمْ اَوِ الْوالِدَیْنِ وَ الاَقْرَبینَ اِنْ یَکُنْ غَنِیّاً اَوْ فَقیراً فاللهُ اَوْلی بِهِما فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوی اَنْ تَعْدِلُوا وَ اِنْ تَلْوُوا اَوْ تُعْرِضُوا فاِنَّ اللهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبیراً» [ای کسانی که ایمان آورده اید! کاملاً قیام به عدالت کنید و برای خدا شهادت دهید، اگر چه (این گواهی) به زیان خود شما یا پدر و مادر و نزدیکانتان بوده باشد (چراکه) اگر آنها غنی یا فقیر باشند، خداوند سزاوارتر است که از آنان حمایت کند، پس از هوی و هوس پیروی نکنید که از حق منحرف خواهید شد و اگر حق را تحریف کنید و یا از اظهار آن اعراض نمایید، خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است.]

از دیدگاه روایات اسلامی، فرهنگ حاکم بر نظام حکومت اسلامی چگونه است؟

پرسش

از دیدگاه روایات اسلامی، فرهنگ حاکم بر نظام حکومت اسلامی چگونه است؟

پاسخ

در روایات اسلامی نکته های بسیار جالبی برای معرفی فرهنگ حاکم بر حکومت اسلامی دیده می شود که در اینجا به گلچینی از آن اشاره می کنیم

۱ با اینکه جنگ، اوج خشونت انسانهاست و متأسفانه گاه این خشونت در برابر کسانی که چیزی جز منطق زور را نمی فهمند ضرورت پیدا می کند، در عین حال اسلام حتی در برنامه های جنگی خود مسائل انسانی را با این مسأله خشن آمیخته و رعایت اصول اخلاق را، حتی در برابر دشمنان سرسخت و لجوج و در میدان جنگ لازم شمرده است.

هنگامی که گروهی از سربازان اسلام عازم میدان جنگ می شدند پیامبر اکرم(ص) آنها را فرامی خواند و این دستورات را به آنها گوشزد می نمود، می فرمود

«سیرُوا بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ وَ فی سَبیلِ اللهِ وَ عَلی مِلَّةِ رَسُولِ الله لاـ تَغُلُّوا ، وَلا تُمَثِّلُوا وَ لا تَغْدِرُوا وَ لا تَقْتُلُو اشَیْخاً فانِیاً، وَ لا صَبِیّاً وَ لا اِمْرَأَةً وَ لا تَقْطَعُوا شَجَراً اِلّا اَنْ تَضْطَرُّوا اِلَیْها، وَ اَیُّما رَجُلٍ مِنْ اَدْنَی الْمُسْلِمینَ اَوْ اَفْضَلِهِمْ نَظَرَ اِلی رَجُلٍ مِنَ الْمُشْرِکینَ فَهُوَ جارٍ حَتّی یَسْمَعَ کَلامَ اللهِ فَاِنْ تَبِعَکُمْ فَاَخُوکُمْ فِی الدَّیْنِ و اِنْ اَبی فَاَبْلِغُوهُ مَأمَنَهُ وَ اسْتَعینُوا بِاللهِ عَلَیْهِ» (فروع کافی ۵/۲۷ و ۲۸)

[به نام خدا و به کمک پروردگار و برای خدا و در طریق آیین رسول الله حرکت کنید، خیانت نکنید و اعضای مجروحان و کشتگان میدان جنگ را قطع ننمایید، پیمان شکنی نکنید، پیر مردان از کار افتاده را به قتل نرسانید و همچنین کودکان و زنان را، هیچ درختی را قطع نکنید مگر اینکه نیاز

به آن داشته باشید و هرگاه مسلمانی، خواه کمترین آنها باشد یا برترین آنها، امان به مردی از مشرکان بدهد، او در امان است تا کلام خدا را بشنود، اگر از آیین شما پیروی کند برادر دینی شماست و اگر نپذیرفت او را به جایگاه امنش برسانید و از خدا بخواهید تا او مسلمان شود.]

و در دستور دیگری می خوانیم

«نَهَی رَسُولُ اللهِ اَنْ یُلْقَی السُّمُّ فی بِلادِ الْمُشْرِکینَ» (فروع کافی ۵/۲۸) [رسول خدا(ص) نهی کرد از اینکه سمّ در شهرهای مشرکان افکنده شود.] بنابراین به کار بردن گازهای سمّی، داروهای سمّی و هر نوع سلاح شیمیایی ممنوع است.

باز در دستور دیگری از همین قبیل از امام صادق(ع) می خوانیم «ما بَیَّتَ رَسُولُ اللهِ(ص) عَدُوّاً قَطُّ» (فروع کافی ۵/۲۸) [پیامبر(ص) هرگز به دشمنان خود شبیخون نزد.]

۲ آداب اسلامی در جمع آوری مالیات

در آداب مربوط به جمع آوری زکات و اموال بیت المال می خوانیم علی(ع) هر گاه کسی را مأمور جمع زکات می کرد، برنامه و فرمان مبسوطی برای او می نوشت که آنچه در ذیل می خوانیم بخشی از آن است

«اِنْطَلِقَ عَلی تَقْوَی اللهِ وَحْدَهُ لاشَرِیْکَ لَهُ، وَلاتُرَوِّعَنَّ مُسْلِماً، وَلاتَجْتازَنَّ عَلَیْهِ کارِهاً، وَلا تاخُذَنَّ مِنْهُ اَکْثَرَ مِنْ حَقَّ اللهِ فی مالِهِ فَاِذا قَدِمْتَ عَلَی الْحَیِّ فَانْزِلْ بِمائِهِمْ مِنْ غَیْرِ اَنْ تُخالِطْ اَبْیاتَهُمْ، ثُمَّ امْضِ اِلَیْهِمْ بِالسَّکِینَهِ وَ الْوَقارِ حَتّی تَقُومَ بَیْنَهُمْ، فَتُسَلِّم عَلَیْهِمْ وَ لا تُخْدِجْ بِالتَّحِیَّهِ لَهُمْ، ثُمَّ تَقُولَ عِبادَ اللهِ! اَرْسَلَنی اِلَیْکُمْ وَلِیُّ اللهِ وَ خَلیفَتُهُ لِاخُذَ مِنْکُمْ حَقَّ اللهِ فی اَمْوالِکُمْ فَهَلْ لِلّهِ فی اَمْوالِکُمْ مِنَ حَقٍّ فَتُؤَدُّوهُ اِلی وَلِیِّهِ، فَاِنْ قالَ قائِل لا، فَلا تُراجِعْهُ، وَ اِنْ اَنْعَمَ لَکَ مُنْعِم فَانْطَلِقْ مَعَهُ مِنْ غَیْرِ اَنْ تُخِیفُه اَوْ

تُوَعِّدَهُ اَوْ تُعَسِّفَهُ او تُرهقه» (نهج البلاغه، نامهها، نامه ۲۵)

[با تقوا و احساس مسئولیت در برابر خداوند یکتا و بی همتا حرکت کن و در این راه هیچ مسلمانی را مترسان و از سرزمین او ناخشنود مگذر، بیش از آنچه حق خداوند در اموال او هست از او نگیر، هنگامی که به آبادی قبیله می رسی، در محلّ آب آن آبادی فرود آی و داخل خانه هایشان مشو سپس با آرامش و وقار به سوی آنان برو تا در میان آنها قرار گیری، به آنها سلام کن و از اظهار محبّت و تحیّت بخل مورز، سپس به آنان بگو ای بندگان خدا! مرا ولیّ خدا و خلیفه اش به سوی شما فرستاده تا حقّ خدا را که در اموالتان است بگیرم، آیا در اموال شما حقّی وجود دارد که آن را به نماینده اش بپردازید؟ اگر کسی گفت نه، دیگر به او مراجعه مکن! و اگر کسی پاسخ مثبت داد، همراه او برو، ولی او را نترسان و تهدید نکن و نیز او را به کار مشکلی مکلّف نساز...]

در دنبال این سخن، سفارش های مؤکّدی درباره نحوه انتخاب عادلانه زکات و بیت المال از میان اموال خوب و بد و مرغوب و نامرغوب مردم و رعایت رفق و مدارا و محبّت می کند، که نمونه روشنی از برخورد بزرگوارانه و حاکمیّت ارزشهای اسلامی بر این گونه مسائل با مردم است.

۳ صرفه جویی در همه چیز

دقّت فوق العاده در صرف اموال بیت المال به عنوان یک ودیعه مهمّ الهی که حسابرسی سختی در روز قیامت درباره آن خواهد شد، از ویژگی های دیگر این فرهنگ است، تا آنجا که در داستان معروف امیر

مؤمنان علی(ع) و برادرش عقیل خوانده ایم که حتّی او حاضر نشد که کمترین تبعیضی میان برادر نیازمند خود و دیگر مسلمانان قائل شود و حتّی به وسیله حَدیَده محماه (آهن تفتیده) که نزدیک دست برادر خود برد به او هشدار داد و وی را از عذاب الهی در قیامت بر حذر داشت، عذابی که گیرنده و دهنده را (در مواردخلاف) در بر می گیرد.

موارد فراوانی از دقّت پیشوایان بزرگ اسلام در این زمینه دیده می شودکه در تاریخ دنیا بی نظیر است، از جمله دستور معروفی است که علی (ع) به کتّاب و نویسندگان حکومت اسلامی داد و فرمود

«اَدِقُّوا اَقلامَکُمْ وَ قارِبُوا بَیْنَ سُطُورِکُمْ وَ احْذِفُوا عَنّی فَضُولَکُمْ ، وَاقْصُدوُا قَصْدَ الْمَعانی، وَ اِیّاکُمْ وَ الاِکْثارَ، فَاِنَّ اَمْوالَ الْمُسْلِمینَ لا تَحَمَّلَ الاِضْرارَ» (خصال ۱، باب پنج، حدیث ۸۵) [نوک قلمها را تیز کنید (تاخطوط را باریکتر بنویسید) و فاصله سطرها را کم کنید و مطالب اضافی را حذف کنید و سخنان اصلی را بنویسید (و از لفّاظی و شاخ و برگهای بیهوده بپرهیزید) و از پرگویی خودداری کنید، چرا که اموال مسلمانان تحمّل این همه ضرر و زیان را ندارد.]

امام صادق (ع) این مطلب را به صورت کلّی تری بیان فرموده، می گوید «اِنَّ الْقَصْدَ اَمْرٍ یُحِبُّهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ وَ اِنَّ السَّرَفَ یُبْغِضُهُ حَتّی طَرْحِکَ الثَّواهَ فَاِنَّها تَصْلَحُ لِشَیءٍ وَ حَتّی صَبِّکَ فَضْلَ شَرابِکَ» (بحارالانوار ۶۸/۳۴) [میانه روی و صرفه جویی کاری است که خداوند بزرگ آن را دوست دارد و اسرافکاری را مبغوض می شمرد، حتّی دور انداختن هسته خرما صحیح نیست، چرا که به درد چیزی می خورد، و حتّی دور ریختن باقیمانده آبی را که خورده اید اسراف

است.]

۴ بزرگی در فضیلت است نه در سنّ و سال

عتاب بن اسید که جوان باهوش و شجاعی بود از طرف پیغمبر اکرم(ص) به فرمانداری مکّه برگزیده شد و حضرت در فرمان او جمله هایی نوشت که بیانگر فرهنگ متعالی اسلام در زمینه مسائل اجرائی حکومت است.

در بخشی از این فرمان می خوانیم «فَهُوَ لَنا خادم وَفِی اللهِ اَخ وَ لاَوْلیائِنا مُوالٍ، وَ لاَعدائنا مُعادٍ، وَ هُوَ لَکُمْ سَماء ظَلیلَه، وَ اَرْض زَکیعَه، وَ شمس مُضِیئَه وَ لا یَحْتَجَّ مُحْتَجّ مِنْکُمْ فی مُخالَفَتِهِ بِصِغَرِ سِنّه، فَلَیْس الاَکْبَرُ هوَ الاَفْضَل، بَلْ الاَفْضَلُ هُوَ الاَکْبَرُ» (بحارالانوار ۲۱/۱۲۳) [او خدمتگزار ماست و در راه خداوند برادر (عزیزی است) ونسبت به دوستان ما علاقمند و نسبت به دشمنان مخالف است، او برای شما آسمانی است سایه افکن و زمینی است پر بار و خورشیدی درخشان، ... هیچ کس از شما نبایدبه خاطر کمی سنّ او با وی به مخالفت برخیزد، چرا که همیشه افراد مسن تر افضل نیستند، بلکه کسی که افضل است بزرگتر محسوب می شود!]

۵ در آغاز فرمان معروف مالک اشتر که به راستی برترین منشور کشور داری است، که باگذشت زمان هرگز کهنه نمی شود و گرد و غبار نسیان بر آن پاشیده نخواهد شد، هنگامی که می خواهد رأفت و شفقت اسلامی را نسبت به عموم ساکنان کشور اسلامی مصر، یادآور شود، می فرماید «وَ اشْعِرْ قَلْبَکَ الرَّحْمَهَ لِلرَّعِیَّهِ وَ الْمَحَبَّهَ لَهُمْ وَ اللُّطْفَ بِهِم، وَلا تَکُونَنَّ عَلَیْهِمْ سَبُعاً ضارِیاً تَغْتَنِمُ اَکْلَهُمْ، فَاِنَّهُمْ صِنْفان، اِمّا اَخ لَکَ فی الدِّیْن اَوْ نَظیرلَکَ فی الْخَلْقِ» (نهج البلاغه، نامه ۵۳) [قلب خود را نسبت به رعایا و ملّت خود، پر از رحمت و محبّت

و لطف کن، و نسبت به آنان همچون حیوان درنده ای نباش که خوردن آنها را غنیمت بشمری، زیرا آنها یکی از دو گروهند یا برادر دینی تو هستند، یا انسانی همانند تو.]

۶ تکیه بر توده های مردم.

۷ رایزنی دائم با آگاهان.

۸ ارتباط مستقیم با مردم.

۹ توجّه دقیق به حال محرومان.

علت نابسامانیهای جامعه انسانی چیست؟

پرسش

علت نابسامانیهای جامعه انسانی چیست؟

پاسخ

علت اساسی تمام نابسامانیها را می توان پایبند نبودن به یک مذهب صحیح دانست، زیرا تجربیات تاریخی ملل پیشین ثابت می کند که جامعه ی انسانی بدون پایبندی به یک مکتب آسمانی، که عقل و وجدان انسان را راضی کند، نمی تواند سعادتمند شود. هیچگاه قوانین انسانی نمی تواند جایگزین ایمان و عقیده دینی گردد. تا از طریق ایمان در افراد جامعه انگیزه ی خیر و نیکی و دوری از زشتی و پلیدی ایجاد نشود، با هیچ نیرویی نمی توان جامعه را به سوی کمال و سعادت سوق داد. بزرگ ترین اشتباه تمدن کنونی همین است که برای اصلاح نابسامانیها به هر چیزی جز به دین و مذهب فکر می کند و نیروی عظیم ایمان و عقیده را به حساب نیاورده، نقش عمده ی آن را در اصلاح جامعه ی انسانی نادیده می گیرد. به همین علت از کوششهای فراوانی که انجام می گیرد نتیجه ای به دست نمی آید، بر نابسامانیها افزوده می شود و هیچ جنبه ای از جنبه های فساد و تباهی اصلاح نمی شود مگر آنکه آن مشکل از گوشه ای دیگر و در شکلی دیگر بروز می کند.

(بخش پاسخ به سؤالات)

تهاجم فرهنگی یعنی چه و علت آن چیست

پرسش

تهاجم فرهنگی یعنی چه و علت آن چیست

پاسخ

تعریف تهاجم فرهنگی

"تهاجم فرهنگی به این معنا است که یک مجموعه سیاسی یا اقتصادی برای اجرای مقاصد خاص خود و اسارت یک ملت به بنیان های فرهنگی آن ملت هجوم می برد؛ در این هجوم باورهای تازه ای را به باطل و با ترفندها و شگردهای متعدد تبلیغی و ارتباطاتی به قصد جایگزینی با فرهنگ و باورهای ملی آن ملت وارد کشور می کنند".(از بیانات مقام معظم رهبری به نقل از کتاب فرهنگ و تهاجم فرهنگی ص ۳.)

علت تهاجم فرهنگی

تهاجم فرهنگی معلول تضاد و تعارض ذاتی بین فرهنگ غرب با مبانی اومانیستی (انسان مدارانه ، با اسلام در نگاه به انسان و جهان و خدا است اندیشه غالب و حاکم در غرب تمام ابعاد وجود انسان را محدود به دنیا و حیات دنیوی دانسته و بر این اساس آرمان های دنیوی بشر را مدّنظر داشته و حتی حکومت ها را پاسدار آن می داند؛ در چنین بینشی دین و خدا بر فرض ِ وجود، حق ِدخالت در امور دنیوی انسان را ندارند و آدمی با عقل و علم و تجربه خود و بدون نیاز به وحی و دین و خدا، بار آبادانی دنیای خود را به دوش کشیده و تمام معضلات دنیوی خود را حل می نماید؛ به همین علت راه دین از سیاست و دخالت در حکومت و شئونات اجتماعی انسان کوتاه گشته و همه باید سکولار بیندیشند و به حکومت های لیبرال تن دهند که بهترین و آخرین آن ها، حکومت لیبرال دموکراسی آمریکا بوده که پایان تاریخ است (اشاره به نظریه فوکویاما در خصوص پایان تاریخ)

امّا از دیدگاه اسلام

انسان اشـرف مخلوقات با استعدادهای فراوان است موجودی با غرایز و احساسات عواطف فکر و عقل قلب و روح صاحب اراده و اختیـار، که راه طولاـنی تـا لقای خـدا را در پیش دارد(ر.ک سوره انشـقاق آیه ۶.) و دنیـا یکی از منـازل راه او اسـت و او در پیمودن این راه طولاـنی نمی توانـد، حتّی برای رفع همه حوائج دنیـای خود، به عقـل و فکر و تجربه خویش بسـنده کنـد، تا چه رسـد به تمام راه پس انسان برای رسـیدن به هدف باید از وحی (قرآن و پیامبر۶ و امـام معصوم کمک بگیرد تا به نزدیک ترین راه که عبودیت خـدا است هـدایت شود و الاّ در زمره غضب شدگان و گمراهان قرار خواهد گرفت (ر.ک سوره حمد، آیه ۵ و ۶ و ۷.)

در چنین بینشـی یکی از شـئون دین و رهبر الهی (پیامبر۶ و ائمه اطهـار: و ولی فقیه ، دخـالت در امور سیاسـی و حکومتی بوده و هیچ جدایی بین دین و سـیاست نیست و خدا بر اساس علم و احاطه خود بر مصالح و مفاسد بندگانش اعم از زن و مرد، به وضع حکم در تمام اموری که بشر به آن محتاج بوده پرداخته و به هیچ وجه از امر حکومت غافل نبوده است و پیامبر خویش را مأمور به تشـکیل آن نمود. و در آخرالزمان نیز حکومت ِ واحـد عادلانه جهانی به دست با کفایت آخرین حجه الهی بقیه اللّه الاعظم غ تشکیل خواهد شد.

غرب با آن نگاه مادی اسـلام با این بینش را مزاحم و رقیب سرسـخت خود می داند، به خصوص اسـلامی که توانست در عصـر ارتباطات و اوج شکوه تمدن غرب

انقلاب بزرگ قرن را شکل داده و نظام جمهوری اسلامی را به رهبری امام خمینی به وجود آورد و دست آن ها، به ویژه امریکا را از منافع و منابع عظیم منطقه قطع نماید، و چشم ملت های مظلوم جهان وحتی ملل غرب را به اسلام به عنوان تنها مکتب حیات بخش جلب نماید.

جهان غرب و در رأس آن آمریکا به خصوص بعد از برقراری نظام جمهوری اسلامی ایران و پس از تجربه های فراوان دریافت که قوی ترین و کارآمدترین روش ها برای جلوگیری از رشد اسلام گرایی و حتی از بین بردن آن تهاجمی همه جانبه به تمام اعتقادات و اندیشه های ناب اسلامی و در نتیجه بی هویت کردن مسلمانان و استحاله فرهنگی آن ها است و بر این اساس تهاجم فرهنگی را در دستور کار خود قرار داده و لحظه ای و ذره ای از آن غفلت نمی ورزد.

گفتگوی تمدنها در مقابل برخورد تمدنها یعنی چه

پرسش

گفتگوی تمدنها در مقابل برخورد تمدنها یعنی چه

پاسخ

«برخورد یا مصاف تمدن ها» نام مقاله ای از «هانتیگتون» است که در آن به بررسی بعضی از تمدن ها پرداخته و در آن ترسیمی خونین از تمدن اسلامی نشان داده است. او هم چنین سعی کرده است نوعی رویارویی خطرناك و خیالی رابین تمدن اسلامی و غرب ترسیم کند. این مقاله از جهات متعددی مخدوش و نادرست می باشد و از همین رو متفکرانو اندیشمندان بسیاری در نقاط مختلف جهان، به رویارویی با آن پرداختند. از طرف دیگر با توجه به این که دیدگاه های نامبرده در تنظیم استراتژی ایالات متحده آمریکا نقش دارد، خوف این که زمینه ای برای تحرکات نظامی گسترده ای ازسوی آمریکا باشد، بعید نمی نماید.

برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ك: مجله سیاست خارجی، وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران.

«گفت وگو یا دیالوگ بین تمدن ها» روی کردی در مقابل نظریه هانتیگتون می باشد. اما این که دیدگاه اسلام در این بارهچیست، مربوط به چگونگی این دیالوگ می باشد. با توجه به این که دیالوگ و گفتمان بین تمدن ها به اشکال مختلف ومبتنی بر اصول و دیدگاه های مختلفی می تواند شکل بگیرد، لازم است اندیشمندان مسلمان، الگوی خاص و متناسببا اصول اسلامی در این زمینه تدوین و اجرا نمایند.

با توجه به اینکه تهاجم فرهنگی به شدت علیه ما در جریان است روشهای جدید و جوان پسند برای دین گرایی کدامند.

پرسش

با توجه به اینکه تهاجم فرهنگی به شدت علیه ما در جریان است روشهای جدید و جوان پسند برای دین گرایی کدامند.

پاسخ

واقعیت این است که تهاجم فرهنگی یک مقوله حقیقی و جدی و برنامه ریزی شده می باشد و تنها راه مبارزه با آن نیز مصونیت بخشیدن به جوانان و سایر افراد جامعه از راه تمسک به فرهنگ غنی اسلامی و ملی این مرز بوم و استفاده کارآمد از همه امکانات خصوصا" دستگاه های فرهنگی و بسیج همه اقشار مردم , براساس برنامه ای دقیق و حساب شده می باشد. بر این اساس مهم ترین راه های مبارزه با آن عبارتند از:

۱- حفظ و تعمیق ارزش های اسلامی و ملی از طریق فرآیند صحیح جامعه پذیری و عوامل آن مانند خانواده , مدرسه , رسانه ها و... و آگاه نمودن جوانان با پیشینه های درخشان تمدن اسلامی و دستاوردهای مادی و معنوی عظیم انقلاب اسلامی .

۲- تحقق حیات طیبه اسلامی و حفظ ارزش های انقلابی , استقرار عدالت اجتماعی و قسط اسلامی و تأمین رفاه , سعادت , صلح و امنیت برای مردم در سایه ایمان به خداوند و حاکمیت ارزش های الهی .

۳- هوشیاری و بیداری در مقابل انحراف معنوی جامعه اسلامی .

۴- احیای فریضه مهم امر به معروف و نهی از منکر که به عنوان یکی از ارکان اساسی اسلام و ضامن حفظ و بقای فرایض و ارزش های الهی می باشد.

۵- ایجاد باوری عمیق , درونی , ریشه دار, عقلانی و مبتنی بر نظام ارزشی اسلام در مدیران جامعه به معنی کسانی که در دستگاه های رسمی , تقنینی

, اجرایی , قضایی , نظامی , انتظامی , آموزشی , فرهنگی و تبلیغی و... نقش ایفا می کنند.

۶- تلاش و تدبیر جدی , گسترده و عمیق برای لحاظ نظام ارزشی مطلوب در همه فعالیت ها و اقدامات , در بخش های مختلف جامعه و در عرصه های گوناگون سیاسی , اقتصادی , فرهنگی و...

۷- تبلور و تجلی این نظام ارزشی در رفتار حقیقی و حقوقی مدیران , ساختار کلان کشور و برنامه های اجرایی ... به طور کلی برای مصون ماندن از تهاجم فرهنگی بیگانگان و گریز از الگوها و گرایشات غربی دو جهاد عمده لازم است : جهاد علمی و عملی .

الف) در جهاد علمی شخص باید معرفت خویش را نسبت به ارزش ها و هنجارهای دینی پیوسته روزافزون سازد و نیک را از بد و سره را از ناسره به خوبی بازشناسد و با شعور و آگاهی همواره در مسیر نیکی ها گام بردارد.

ب) جهاد عملی به دو بخش تقسیم می شود:

۱- جهاد عملی فردی ; این جهاد حرکتی دائمی و خستگی ناپذیر در برابر هواها و خواسته های نفسانی است . این جهاد عزمی استوار و مراقبتی دائمی می طلبد و بدون ارتباط پیوسته با خدا و جدیت در مخالفت با شیطان نفس نمی توان از آن سرافراز بیرون آمد. یکی از راه های کاربردی مناسب برای بالا بردن میزان موفقیت در این مسیر اجرای برنامه مشارطه , مراقبه , محاسبه است که به ضمیمه ارسال می گردد.

در این مسیر شخص باید ابتدا به انجام واجبات و ترک محرمات همت گمارد, در مرتبه دوم انجام مستحبات

و ترک مکروهات را وجهه همت خویش قرار دهد و در مرتبه سوم هر آنچه غیر الهی است , حتی برخی از مباحات , را از خود دور سازد و به غیر خدا و آنچه مطلوب اوست نپردازد.

۲- جهاد عملی اجتماعی ; کوششی جمعی در جهت تغییر و اصلاح جامعه و مبارزه با آلودگی ها و انحرافات و بسط علم , اخلاق , معنویت و فضیلت و تقوی در جامعه است . این مهم نیز مستلزم برنامه ریزی دقیق و مشورت و همگامی با صاحب نظران و دیگر دوستان همراه و هم رأی است .

در پایان ذکر این نکته لازم است که مسلما" برخورد فیزیکی و بستن مرزها و... هرگز به عنوان بهترین یا آخرین راه حل نمی باشد و تحقق آن نیز در عصر ارتباطات و پیشرفت تکنولوژی به صورت کامل امکان پذیر نیست , اما در مواردی لازم است و از تأثیر و نفوذ بیشتر تهاجم فرهنگی جلوگیری به عمل می آورد. برای آگاهی بیشتر ر.ک :

۱- فرهنگ و تهاجم فرهنگی , برگرفته از سخنان مقام معظم رهبری

۲- انقلاب و ارزش ها, علی ذوعلم

۳- ابوالفضل اشرفی , بحران هویت اجتماعی و آسیب شناسی انقلاب (مجموعه مقالات آسیب شناسی انقلاب اسلامی)

آشنایی جوانان با سابقه ممتد تهاجم فرهنگی در عصر حاضر به ۱۵۰ سال اخیر و اهداف و تلاش های دشمنان را به ناکامی می کشاند و زمینه مقاومت فرهنگی را در نسل جوان افزایش می دهد.

تجزیه و تحلیل رویدادهای تاریخی و اجتماعی، منجر به درک قانونمندی هایی می شود که در هر برهه از زمان قابل انطباق با شرایط مورد نظر می باشد. تعقیب رد پای دشمنان در

طول سال های اخیر، زمینه ساز بصیرتی ژرف و عمیق در جوانان خواهد بود.

ترمیم و تصحیح روابط متقابل جوانان با اطرافیان و تأمین نیازهای روانی آنان، راه را بر تفاهم می گشاید و جذّابیت زندگی خانوادگی، جوان را از لغزش های اجتماعی و فرهنگی، مصونیت می بخشد.

میزگردهای بحث و انتقاد، فرصت مطلوبی فراهم می کند تا تردیدهای فلسفی و نگرانی های فکری زدوده شود و شیوه مناسبی برای حل معضلات فکری در اختیار آنان قرار گیرد.

نباید فراموش کنیم که ملت ما، ملتی جوان و مستعد است، بیشترین نیروی سازنده اجتماع نیز قشر جوان آن جامعه می باشند. علاوه بر آن کشور ما در دوران حساس بازسازی و نوسازی است. دشمنانی که از ترفندهای نظامی، اقتصادی و سیاسی طرفی برنبستند تمام امید خود را در تهاجم فرهنگی متمرکز کرده اند تا با هدف قرار دادن نسل جوان، نیروی فعال کشور را از پای درآورند و روح بی تفاوتی نسبت به ارزش ها و اعتقادات را در این نیروی جوان، تقویت کنند.

گفتگوهای صمیمی و سازنده با نسل جوان در هر فرصتی، مفید و درخور توجه است و زمینه را برای گشودن معضلات فکری این نسل فراهم می کند. محورهای اصلی چنین گفتگوها می تواند معیارهای صحیح انتخاب دوست، نوع تأمین اوقات فراغت، چگونگی تجزیه و تحلیل اخبار و رویدادهای ایران و جهان، شناخت فرهنگ ها آن چنان که هستند و انتخاب خط مشی زندگی از جمله مواردی هستند که محورهای قابل توجهی برای نسل جوان محسوب می شوند.

نسل جوان با درک جایگاه و موقعیت خود و شرایط حساس انقلاب می توانند تهاجم فرهنگی دشمنان را به شکست آنان و انزوای سیاسی شان تبدیل نمایند.

نویسندگان و کارشناسان نیز در هر فرصتی می توانند با به تصویر کشیدن

پیامدهای مخرب و نامطلوب تهاجم و مقایسه چنین شرایطی با پایبندی به فرهنگ خودی، فرصت مناسب را برای انتخاب و گزینش صحیح به جوانان اعطاء نمایند.

در مورد نهضت آزاد اندیشی توضیح دهید به خصوص در مورد چیستی – چرایی وچگونگی آن . چگونه میتوان در علوم انسانی تولید علم داشت رابطه تولید علم را با جنبش نرم افزاری بیان کنید.

پرسش

در مورد نهضت آزاد اندیشی توضیح دهید به خصوص در مورد چیستی - چرایی وچگونگی آن . چگونه میتوان در علوم انسانی تولید علم داشت رابطه تولید علم را با جنبش نرم افزاری بیان کنید.

پاسخ

نهضت آزاد اندیشی یکی از راهکارها و مقدمات جنبش نرم افزاری است. بررسی دقیق تمامی ابعاد این مسئله از ظرفیت یک نامه خارج است لذا به اقتضا، مطالبی را بیان می نماییم:

الف. چیستی جنبش نرم افزاری:

این اصطلاح از دو کلید واژه مهم یعنی جنبش و نرم افزاری تشکیل شده است . اصطلاح جنبش یا به تعبیر دیگر نهضت، معمولا در جایی گفته می شود که آن جامعه گرفتار رکود، سکون و ثبات باشد. لذا جنبش و نهضت یک نوع حرکت فزاینده است.

لذا خود مقام معظم رهبری در تبیین این معنی، یکسری واژه های تبیینی دیگر هم ذکر کرده اند مانند پاسخ به سوالات، تولید اندیشه، نظریه پردازی و مانند اینها.

اما اصطلاح نرم افزاری: به محتوای علوم و آن چیزی که به تولید اندیشه و نظریه پردازی است، مربوط می شود. این جنبش نرم افزاری صرفا به معنای آموزشی، تدریس و تعلیم و تعلم نیست. زیرا این فرایند قرنها در جوامع و کشور خودمان هم وجود داشته است. بلکه یک پروسه و فرایندی است که میخواهد فرآیند آموزشی و علمی مجامع حوزوی و دانشگاهی ما را تغییر دهد. جنبش نرم افزاری می خواهد بگوید که فرایند علمی موجود در جامعه ما فاقد دو رکن مهم است: یکی رکن روحیه علمی و دوم نظام سیستماتیک علمی. جنبش نرم افزاری یک حرکت علمی اجتماعی است که این دو رکن روحیه علمی و نظام

سیستماتیک را به فرآیند تعلیم و تعلم ما تزریق می کند. روحیه علمی آن روحیه ای است که همراه با اراده‌ء فهمیدن، گشودن باب گفت و گوی نقادی عالمانه، منطقی و نوآوری است. و هر کدام از اینها دارای مراتبی است، نوآوری معنایش این نیست که حتما یک پایه معرفتی جدید، یک نظام و یک دستگاه معرفتی جدید ارائه شود و به تمام میراث گذشته، پشت پا بزنند. یک مرتبه‌ء نوآوری، پاسخ به سوالات و شبهات و نیازهای جدیدی است که در جامعه وجود دارد مثلا کار فقهای ما در حوزه ها، یک کار نوآوری است و چون در برابر پرسش ها، به پاسخ های جدیدی می پردازند.

اما نظام سیستماتیک دارای عناصر ذیل است:

۱. تبیین و کشف مباحث زیرساختی و بنیادین علوم:

مسلما هر ادعایی که ما مطرح می کنیم یک سری پیش فرضهای معرفت شناختی، هستی شناختی و جهان شناختی دارد که به عنوان مباحث زیرساختی و بنیادین همه علوم به شمار می آید.

۲. نیاز شناسی فکری و نظری:

یعنی توجه به اینکه ما انسانیم و در جهانی متغیر زندگی می کنیم، تغییر جزء لاینفک حیات فردی و اجتماعی ماست. از طرف دیگر نیز دین یک سری متغیراتی دارد. باید نیازهای متغیری که روز به روز بوجود می آید را شناخته و آنها را کشف کنیم.

۳. بازپژوهی و بازپیرایی ذخایر علمی:

یعنی وقتی که ما به نیاز جدیدی برخورد می کنیم نباید خودمان را از هویت علمی و فرهنگی گذشته مان منفک کرده و بعد شروع کنیم به پاسخ یابی بلکه باید میراث گذشته را هم شناسایی کنیم.

۴. پاسخ یابی و دریافت اندیشه ها و علوم که

جای نوآوری در اندیشه است.

۵. مطالعه تطبیقی بین اندیشه برگزیده و اندیشه ای که در مکاتب و نظریات معارض وجود دارد. یعنی باید به مکاتب ، ایسم ها و نظریاتی که در کنارمان وجود دارد توجه نمود. اشتراکات و تمایزات را بررسی کرد. مطالعه تطبیقی باعث رشد و بالندگی در اندیشه ما می شود.

بعد از اینکه ما این فرایند را و این عناصر نظام سیستماتیک را طی کردیم، به تمدن سازی و فرهنگ سازی می رسیم؛ یعنی اگر ما بتوانیم جنبش نرم افزاری را با روحیه علمی و نظام سیستماتیک تحقق ببخشیم، فرهنگ سازی کرده ایم و بعد از این مرحله است که تمدن سازی تحقق پیدا می کند و در موضوعاتی نظیر تکنولوژی و صنعت، معماری و هنر و سایر مقولات که به عنوان دست آورد علوم و فرهنگ به شمار می آید، ظهور می یابد.

ب. چرایی جنبش نرم افزاری:

یکی از ویژگی های مهم جنبش «همگانی» بودن آن است: مفهوم جنبش، حرکت فزاینده‌ء همگانی است، پس اولاـ حرکت است نه رکود و سکون، و یک حرکت رو به رشد و تزاید است نه یک حرکت آرام. از طرفی همگانی است یعنی جنبه‌ء پابلیک و عمومی دارد و شخصی و فردی نیست. با این خصوصیت پاسخ برخی از پرسش هایی که مطرح می شود که مگر تا کنون باب گفت و گو بسته بوده، مگر نقد و نظری نبوده، مگر کسی نظریه پردازی نکرده است؟ تحولات عمیقی که در حوزه ها در رشته های کلام، فلسفه، تاریخ، تفسیر، اقتصاد، روان شناسی و جامعه شناسی و رشته های دیگر که در حوزه ها تاسیس شده و

صاحب نظران و فرهیختگان زیادی که در سطح داخلی و بین المللی مطرح اند و همچنین در دانشگاه ها پیشرفت های خیلی خوبی مخصوصا در رشته های پزشکی و فنی، حاصل شده است و همه اینها بعد از انقلاب اسلامی بوده، چگونه می توان اینها را نادیده گرفت؟ مسلما همه اینها نوآوری و نظریه پردازی است اما جنبش نبوده است. بلکه حرکت های آرام و یا حرکت هایی شخصی و فردی است. و در مجموع جامعه ، مجامع دانشگاهی و حوزوی ما دچار رکود است. (ر.ك: تحلیل زیر ساخت های نظری جنبش نرم افزاری، گفت و گو با حجت الاسلام و المسلمین، دکتر عبدالحسین خسروپناه، روزنامه سیاست روز، ۱۳/۵/۱۳۸۲، ص ۶ و ۷).

افزون بر این آنچه که در شکل گیری و اهمیت جنبش نرم افزاری بسیار موثر است، مواجهه ما با دنیای جدید، پیچیده شدن مناسبات اجتماعی و نوع تحولاتی که در داخل جهان اسلام اتفاق افتاده، می باشد که نیازمندی ها و بایسته های جدیدی را مطرح کرده است.

به طور کلی دو ویژگی مشخص، دوران جدید را از گذشته متمایز کرده است:

ویژگی اول اینست که در این دوران تاریخی، اسلام با رقیبان جدی ای در حوزه اندیشه و نظر مواجه بوده است و اندیشه ها و مکاتب و دیدگاه های گوناگونی مطرح شده که در گذشته وجود نداشته است. طبیعتا حضور این رقیبان جدید، برای حوزه های علمیه و اندیشمندان دینی نیازهایی را مطرح کرده که باید به آنها پاسخ گفت:

ویژگی دوم، نیاز به حضور دین در صحنه عمل اجتماعی بوده است. در گذشته به ادله و بهانه های مختلف، نفوذ و حاکمیت دین

را بر نهادهای اجتماعی و حکومت ها کاسته یا به طور کلی قطع کردند و قلمرو دین را تنها در سطح اخلاق و اعتقادات فردی منحصر کردند. اما هم با ظهور انقلاب اسلامی در ایران و هم به دلیل وضعیت خاص جهان اسلام و احساس ضرورت همبستگی ملت های مسلمان و به دلیل پیچیده شدن مناسبات اجتماعی گستره نفوذ حکومت از حوزه اقتدار سیاسی فراتر رفت، و به همهٔ جنبه های حیات انسان نفوذ پیدا کرد. بقای دین در صحنه عمل، مرهون حضور در ابعاد مختلف، مناسبات اجتماعی و حاکمیت سیاسی گردید.

آنچه امروز به عنوان تولید اندیشه دینی یا تولید علم دینی مطرح است، در واقع به این دو نیاز بر می گردد: اول، بازاندیشی در میراث اسلامی و تنقیح افکار و معارف دینی از امور زائد و احیانا چیزهایی که باز در ارتباط با دین و فرهنگ دینی بوده است؛ دوم، طراحی و مهندسی نظامهای اجتماعی بر اساس فرهنگ و آرمانهای دینی. (ساختار تولید علم و توسعه علوم دینی، گفت و گو با امینی و سبحانی، نشریه پژوهش و حوزه ش ۱۲).

به عبارت دیگر، اسلام مدعی جامعیت و کمال است و حضور اجتماعی دارد پس باید برای مناسبات اجتماعی، ارتباطات فرهنگی و پرسش ها و مکاتب نوین پاسخی داشته باشد. اگر بخواهیم اسلام را در دنیای امروز ظهورش را نشان بدهیم، چاره ای نداریم جز اینکه تولید اندیشه و نوآوری داشته باشیم و این با نقد، مناظره، گفت و گو و جنبش نرم افزاری فراهم می شود.

متاسفانه اگر بخواهیم تولید علم در ایران را با استانداردهای جهانی مقایسه کنیم، هم در شاخص های انسانی

و مالی و هم از نگاه ساختاری و نیز از منظر رفتار و عملکرد هیچ یک در حد قابل قبول نیستند.

ج. چگونگی و راههای تحقق جنبش نرم افزاری و تولید علم:

برای رسیدن به تولید فکر و اندیشه دینی، به دو دسته نیازها باید توجه جدی کرد: یکی به ظرفیت ها و امکانات درونی (درون حوزه پژوهش و آموزش و درون حوزه و دانشگاه) و دیگری شرایط بیرونی.

در بخش اول که بخش ظرفیت های درونی است، مسئولیت اصلی به عهده مدیران عالی مجموعه های علمی و دینی است. اینها باید حمایت کنند تا مدیریت های سالم و کارآمد و هدف دار در حوزه آموزشی و پژوهش حوزه و دانشگاه شکل بگیرد.

بخش دوم شرایط بیرونی است. اگر شما همه ظرفیت ها را هم ایجاد بکنید، باز هم برای تولید فکر کافی نیست. ممکن است شما رشته های تخصصی ایجاد کنید، استعدادهای برتر را جذب کنید، روش شناسی درستی را طراحی بکنید و حتی حمایت هم بکنید، اما فضای لازم و نظام ارزشی مناسب برای نخبگان و تولید گران فکر و دانش موجود نباشد و یک نخبه احساس بکند که طرح بحثی جدید در فقه یا تفسیر یا کلام و یا سایر مسائل جامعه، همیشه با انگشت اتهام و تردید مواجه می شود. طبیعی است که در این صورت، ظرفیت بسیاری از نخبگان متوجه تولید فکر نخواهد شد.

صاحبان قدرت در حوزه علم و تفکر چیزی را می پسندند که به قدرت آنها بیفزاید (یا حداقل قدرت آنها را تهدید نکند) حال آنکه یک نخبهء فکری اولین دغدغه اش این است که معضل موجود را حل کند و به

اصلاح و بهبود شرایط بپردازد. صاحبان ثروت هم در این زمینه نقش ایفا می کنند. وقتی امکانات و بودجه های پژوهشی بعضا در اختیار افرادی است که شرایط علم و دانش را ندارند و حداقل صاحبان علم و اندیشه نیستند، طبیعی است که توزیع ثروت در نهادهای فرهنگی و در بین عناصر فرهنگی، به گونه ای خواهد بود که انگیزه های نخبگان ما را دچار اختلال می کند.

از این جهت، باید به آزادی، به مفهوم درست خودش، یعنی آزادی حوزه فرهنگ از قید و بندهای قدرت و ثروت و دور نگاه داشتن فرهنگ از جوسازی ها و غوغاسالاری هایی که معمولاـ در شرایط کنونی جامعه ما وجود دارد، توجه جدی نمود. (پیشین)

جهت آشنایی بیشتر با موضوع سؤال ر.ک: درآمدی بر آزاداندیشی و نظریه پردازی در علوم دینی، دبیرخانه نهضت آزاداندیشی و تولید علم، قم، انتشارات مرکز مدیریت حوزه علیمه قم، ۱۳۸۳.

چرا با توجه به اینکه ایران کشوری مسلمان و اسلامی است و اکثراً شکر گذارند ولی بیشتر نعمات الهی متعلق به کشورهای اروپایی شده؟

پرسش

چرا با توجه به اینکه ایران کشوری مسلمان و اسلامی است و اکثراً شکر گذارند ولی بیشتر نعمات الهی متعلق به کشورهای اروپایی شده؟

پاسخ

اینکه گفته اید ملت های اسلامی شکر گذار هستند ابتدا باید معنای و مفهوم حقیقی شکر را بدانیم. در سوره لقمان آیه۱۲ می فرماید:

و لقد آتینا لقمان الحکمه أَنِ اُشْکُرْلِلّه

بنابراین میان حکمت و شکر رابطه ای قطعی و غیر قابل انکار برقرار است و حکمت و شکر مستلزم یکدیگرند. علامه طباطبایی (این ملازمه میان حکمت و شکر را به بهترین وجه توضیح می دهند. می گویند:

درک مفهوم حقیقی شکر مستلزم رسیدن به دو معرفت است.

۱- معرفت نعمت

۲- معرفت منعم یا نعمت دهنده.

بنابراین شاکر حقیقی کسی است که نعمت های خداوند را بخوبی بشناسد. نحوه بکار گیری آنها را بداند، کار برد آنها را بشناسد و به نحو احسن از آنها استفاده کند. همچنین بداند که آن نعمت از کدام منبع فیض و رحمت آمده است و معطی آ ن برای استفاه از آن کدام قوانین و مقررات را وضع نموده و منابع دست یابی به آن قوانین چگونه است و چه صفاتی دارد.

حـال اگر ملت هـای مسـلمان را مثلاـ در همین مقطع تاریـخ در نظر آوریم آیا حقیقتا ملت های شاکری هسـتند؟ آیا نعمت های خداونـد را ارج می گذارنـد؟ اهیمت آنرا بخوبی می شناسـند؟ موجودیت حقیقی آنهـا را می شـناسد و بخوبی آنها را بکار می گیرند؟ آیا منعم و اعطا کننده نعمت را می شناسد؟ قوانین و مقررات او را در استفاده از نعمت ها رعایت می کنند؟

و ...

نگاهی حتی گذرا و اجمالی نیز نشان می دهد که بطور کلی جواب این پرسشها

منفی است و بقول امام رحمه ا... علیه :

نگاهی گذرا و اجمالی نشان می دهد جواب این پرسش ها منفی است و به قول امام (: " ملت های اسلامی چه وقت می خواهند چشمهایشان را باز کنند. آیا نمی فهمند؟ اگر نمی فهمند باید توجه کنند به مسائل که ببینند بدبختی مسلمین از کجا شروع می شود و چه هست آن دردی که مسلمین را اینطور کرده که خزاین آنها را می برند و خودشان روی خزاین خودشان گرسنگی می خورند."

و در جایی دیگر می فرمایند:" شما مسلمین قدرت اسلام دارید که بالاترین چیزهاست، بالاترین سلاح ها است و شما مسلمین صحراها و دریاهای وسیع و کشورهای بسیار وسیع دارید و غنی هستید. در عین حالی که شما از حیث هر چیز غنی هستید مع ذالک بیشتر مستمندان شما به حال فقر دارند زندگی می کنند. این برای این است که شما به اسلام عمل نمی کنید."

با این همه اگر گفته شود مسلمانان نسبت به غیر مسلمانان شکر گذار ترند و به همین سبب فزونی نعمت در میان آنان باید بیشتر باشد توجه به برخی حکمتهای الهی که به نام ابتلاء المؤمنین از آ ن یاد می شود خالی از فایده نیست که امام راحل (ره) در کتاب شریف اربعین حدیث حدیثی را با همین عنوان به شرح این مطلب اختصاص داده اند که مراجعه خواهید فرمود و ایشان به استناد احادیث و آیات متعدد فرموده اند سختیها و شدائد به تناسب درجات ایمان به خدا و عالم آخرت و حقایق ایمان افزون تر خواهد گشت که نشان از توجه پروردگار عالمیان در تربیت نفوس مؤمنین است چندان که

اولیا و انبیا الهی از بیشترین محرومیتها و رنجها و سختیها برخوردار می گردند.

هر که در این بزم مقرّب تر است جام بلا بیشترش می دهند.

دیگر آنکه افزونی نعمات مادی دلیل بر شکر گذاری بیشتری نبوده و حتی عکس آن نیز بصورت یک قانون کلی همیشه صادق نیست یعنی شکر گذاری نعمت ها چه بسا به درخواست مومنین از فزونی نعمت های مادی به افزونی نعمت های معنوی بدل می گردد و مجاهدت با جان و مال خود را خوشتر می دارد تا بهره گیری و کامجویی از لذات مادی و قلیل دنیا. زیرا اگر داشتن نعمت های مادی سبب شرافت و ارزش بود خداوند آن را به انبیا و اولیاء خود می بخشید و در حقارت و پستی آن همین بس که آن را ارزانی دشمنان راه دین و ا نسانیت قرار داده است . حاصل این که علت های متعدی در کار است که حکمت الهی با توجه به همه آنها، تقدیر امور بندگان را رقم می زند.

بر گرتفه از:

۱- تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، سوره لقمان

۲- بتیان، جهان اسلام از دیدگاه امام خمینی (ره)

اربعین حدیث، حیدث انبیاء المومنین از امام خمینی(ره

چرا بسیاری از کشورهای اسلامی از نظر فرهنگی و اجتماعی ضعیف هستند؟

پرسش

چرا بسیاری از کشورهای اسلامی از نظر فرهنگی و اجتماعی ضعیف هستند؟

پاسخ

مسلمین و جوامع اسلامی در زمانی نه آنچنان دور از پیشرفت زیادی نسبت به دنیای غرب برخوردار بودند ولی امروزه عقب ماندند که دلائل آن پیشرفت و این انحطاط متعدد است ولی به تعبیر استاد مکارم شیرازی علت اساسی آن پیشرفت و عقب گرد، چیزی جز پیروی و انحراف از تعالیم عالی اسلام، نبوده است، مسلمانان در صدر اسلام در تمام شؤون زندگی از تعالیم اسلام الهام می گرفتند ولی امروزه در غالب نقاط، مسلمانان از راه صحیح اسلام منحرف گردیده، و می توان گفت که گروهی در حقیقت مسلمان جغرافیایی هستند نه مسلمان واقعی، و سپس ایشان به برخی از علل انحطاط مسلمین اشاره می کنند که عبارتند از:

الف. عدم فداکاری مسلمین، مسلمانان صدر اسلام به تمام معنی فداکار بودند ولی امروزه برای بیشتر افراد، دین در حاشیه زندگی قرار گرفته و دیگر آن فداکاری کمتر وجود دارد.

ب. اختلاف و نفاق امروز بین مسلمانان و سران آنها به سرحد کمال رسیده است، امروز، هر گروهی از مسلمین گروه مخالف را، فاسق و خارج از دین معرفی می کند و در بدبختی و اضمحلال او می کوشد.

ج. عدم توجه به شرائط زمان و اوضاع روز، امروز بسیاری از مسلمین و جوامع آنها شرائط را نادیده گرفته و می خواهند با ابزار و وسایل دیرینه زندگی می کنند و در همین جا باید به نقش استکبار جهانی در تضعیف جوامع اسلامی و تلاش برای عدم توسعه آنان اشاره نمود، به هر حال این عوامل انحطاط برخی به خود مسلمین که عمده آنها عدم توجه به اسلام و احکام نورانی

آن است بر می گردد و برخی نیز به دخالت و نفوذ استکبار و قدرتهای جهانی خصوصاً آمریکا در کشورها و جوامع اسلامی مرتبط است، در این رابطه به کتاب علل انحطاط مسلمین نوشته شکیب ارسلان مراجعه کنید.

چرا یهودیان از ثروتمندترین مردم دنیا هستند با توجه به اینکه سرزمین مشخصی برای زندگی ندارند و چرا سیاستهای کشورهایی مثل آمریکا بر طبق خواسته های آنان پیش می رود و اینکه اینهمه ثروت و سرمایه از کجا آورده می شود؟

پرسش

چرا یهودیان از ثروتمندترین مردم دنیا هستند با توجه به اینکه سرزمین مشخصی برای زندگی ندارند و چرا سیاستهای کشورهایی مثل آمریکا بر طبق خواسته های آنان پیش می رود و اینکه اینهمه ثروت و سرمایه از کجا آورده می شود؟

پاسخ

این سؤال در حقیقت به سه سؤال تفکیک می شود:

۱ چرا یهودیان از ثروتمندترین مردم دنیا هستند؟

۲ ثروت و سرمایه یهودیان از کجا تأمین می شود؟

۳ چرا سیاستهای کشورهایی مانند آمریکا طبق خواسته های یهود پیش می رود؟

برای دستیابی به هر سه سؤال به عنوان مقدمه دانستن مطالب زیر مفید است:

به دنبال نخستین گردهمایی صهیونیسم در سال ۱۸۹۷ در شهر بال سویس و پس از اینکه "هرتصل" روزنامه نگار یهودی وضع اسف بار یهودیان را در اروپا مشاهده کرد و علت و ریشه گرفتاریهای آنان را جستجو نمود، به این نتیجه رسید که اگر یهود در دنیا از خودش دولت مستقلی داشته باشد می تواند به راحتی زندگی کند و افکار و نظریات خود را در کتاب دولت یهود منعکس کرد.

یهودیان صهیونیست با توسل به قدرت امپراتوری انگلیس به تدریج اسکان یهودیان در فلسطین را به زعمای آن کشور قبولاندند. و از سوی دیگر برنامه خرید زمین های فلسطینیان را با استفاده از غفلت آنان، بطور دقیق اجرا نمودند. پس از جنگ جهانی اول و تجزیه دولت عثمانی به اردن، سوریه، لبنان، فلسطین و افتادن سرزمین فلسطین به دست انگلیس وضع کاملاً به نفع یهودیان تغییر پیدا کرد. و مهاجرت و اسکان آنان در فلسطین به سرعت انجام شد. پس از جنگ جهانی دوم صهیونیستهای ساکن فلسطین اشغالی اعلام استقلال و دولت اسرائیل اعلام

موجودیت نمودند و بلافاصله آمریکا و کشورهای دیگری از همان قماش آنرا به رسمیت شناختند.

اکنون پس از مقدمه فوق، در ارتباط با سؤال اول باید گفت:

مجامع صهیونیستی در راستای اهداف پلید خود تصمیماتی اتخاذ نمودند که به عنوان پروتکل های یهودی نام گرفت که در آنها برای حکومت اشراف یهود در دنیا بر دو اصل حیاتی شدیداً تأکید شده است:

۱.تولید ثروت، و بدست گرفتن ثروت جهانی ۲.به دست گرفتن علوم و دانش های مختلف روز

و دست صهیونیسم برای رسیدن به این اهداف به جنایتهای گسترده اقتصادی، تبلیغاتی، سیاسی و غیره آلوده گشت. البته اینطور نیست که همه یهودیان دنیا از روی مال ثروتمند باشند، بلکه درمیان آنها افراد فقیر نیز زیاد وجود دارد. اما مسأله قابل توجهی که وجود دارد یهود با توجه به دو اصل یاد شده برای حمایت مالی از هم کیشان خود اقدام به تشکیل صندوقهای مالی، اعتباری و رفاهی نمود تا از هم پیمانان یهودی و صهیونیست پشتیبانی کامل را انجام داده باشد و به این وسیله ضمن حفظ نیروهای خویش، عامل جذبی برای نیروهای مستعد واقع شود.

و اما در خصوص سؤال دوم که ثروت و سرمایه یهود از کجا تأمین می شود باید گفت: با حمایتهای دولت انگلیس و آمریکا از یک سو، و با جذب و نفوذ افراد سرمایه دار در صحنه اقتصاد جهانی، و پیاده نمودن سیاستهای مرموزانه خود از سوی دیگر، توانسته اند به مقدار قابل توجهی ثروت و سرمایه در اختیار داشته باشند.

همچنین با اجرای سیاست سفته بازی به دنبال تصاحب ثروت دنیا رفتند و با تلاش برای بی رغبتی مردم به کشاورزی و گران کردن

لوازم مورد نیاز اولیه مردم و بالاـ بردن حقوق کارگران و کارمندان و ترویج تجمل پرستی در زندگی، سعی در فلج نمودن اقتصاد کشورها نمودند.

و اما اینکه چرا سیاستهای کشورهایی مانند آمریکا طبق خواسته های یهود پیش می رود به خاطر این است که اهداف و سیاستهای یهود در مورد ایجاد تفرقه و اختلاف و درگیری و به زانو درآوردن مسلمانان و همه مخالفان آمریکا و صهیونیست در دنیا، از اهداف مشترک آنها بوده که برای رسیدن به آن با یکدیگر همکاری می کنند و به یکدیگر امتیاز می دهند.

نفوذ دادن شخصیتهای صهیونیست در بین شخصیتهای سیاسی و دولتمردان انگلیس و آمریکا از عوامل دیگر این قضیه است.

در خاتمه برای اطلاعات بیشتر می توانید به کتاب های زیر مراجعه فرمایید.

۱. سرگذشت فلسطین یا کارنامه سیاه استعمار، اکبر هاشمی رفسنجانی

۲. اسرائیل و فلسطین، اکبر هاشمی رفسنجانی

۳. جهان زیر سلطه یهود صهیونیسم

با توجه به پیشــرفت های عملی در آمریکا چرا می گویند در آن جا فساد زیاد است ؟ فساد باید مانع پیشــرفت شود و نباید آنها این گونه پیشرفت کنند؟

پرسش

با توجه به پیشرفت های عملی در آمریکا چرا می گویند در آن جا فساد زیاد است ؟ فساد باید مانع پیشرفت شود و نباید آنها این گونه پیشرفت کنند؟

پاسخ

وجود فساد هر چند زیانبار است اما به این معنا نیست که جلوی هر نوع رشد و ترقی به ویژه در امور مادی را بگیرد.در مورد آمریکا باید توجه داشت که آنان با وجود سرمایه های زیاد بزرگترین مغزهای جهانی را خرید و به استخدامخود در آورده اند. از طرف دیگر باید پرسید اگر در آمریکا با آن همه سرمایه ها و مغزهای متفکر جهان این فسادهانمی بود چه وضعیتی وجود داشت؟ الاـن متفکرین بزرگی در آمریکا سقوط حتمی آمریکا را به خاطر گسترش بی بندوباری و فقدان مناسبات صحیح انسانی پیش بینی می کنند. بنابراین وجود این مفاسد در آن جا آثار زیانبار خود راگذاشته و روز به روز ویرانگری های آن آشکارتر می شود.{J

روابط بین الملل

آیا علت سقوط سه روزه بغداد تا کنون مشخص شده است ؟

پرسش

آیا علت سقوط سه روزه بغداد تا کنون مشخص شده است ؟

پاسخ

هر چند هنوز در این زمینه دیدگاه های مختلف و برخی ابهامات وجود دارد و عده ای این موضوع را با تبانی نیروهای اشغالگر با تعدادی از مسؤولین ارشد حکومت بعث عراق، مرتبط می دانند. چنان که شواهد زیادی نیز در این زمینه وجود دارد اما مهمترین علت آن مردمی نبودن و فقدان جایگاه مردیم رژیم بعث و وجود فاصله زیاد میان ملت با دولت عراق بود. واقعیت این است که سیاست های خشونت بار حزب بعث عراق به سرکردگی صدام چه در بعد سیاست خارجی و تجاوز به کشورهای همسایه خویش نظیر ایران و کویت و تحمیل هزینه های آن به مردم عراق و چه در بعد سیاست داخلی و ایجاد حکومتی مستبدانه و سراسر رعب، اختناق و وحشت، مردم این کشور را به شدت از رژیم صدام و حزب بعث متنفر کرده بود از این رو در قضیه تهاجم نظامی آمریکا به عراق هیچ انگیزه مقاومتی نه برای مردم عراق و نه برای ارتش عظیم و سرتاسر مسلح آن کشور وجود نداشت. در نتیجه اشغالگران با استفاده از این زمینه ها و شرایط مساعد و از سوی دیگر تبانی هایی که با برخی از مسؤولین ارشد عراق داشتند در مدت زمان کوتاهی این کشور را به اشغال نظامی خود درآوردند.

جنگ و صلح

بر اساس آیات قرآن , اگر به کشور اسلامی تعدّی و تجاوز شود, بر همهء کشورهای اسلامی لازم است با متجاوز بجنگند و آن را از کشور اسلامی بیرون کنند, اکنون کشور اسلامی فلسطین اشغال شده و الان در آن جا جنگ است پس چرا کشورهای اسلامی از جمله ایران هیچ اقدامی نمی کنن

پرسش

بر اساس آیات قرآن , اگر به کشور اسلامی تعدّی و تجاوز شود, بر همهء کشورهای اسلامی لازم است با متجاوز بجنگند و آن را از کشور اسلامی بیرون کنند, اکنون کشور اسلامی فلسطین اشغال شده و الان در آن جا جنگ است پس چرا کشورهای اسلامی از جمله ایران هیچ اقدامی نمی

کنند؟

پاسخ

خـواهر محـترم , همـان گـونه که فرمودیـد دفـاع از اسـلام , و مسـلمانان و کشورهـای اسـلامی در برابر هجوم دشـمنان بر همهء مسلمانان جهان و دولت های اسلامی واجب است و نیاز به اذن حاکم شرع یا مجتهد جامع الشرایطنیست .

اگر همهء کشورهای اسـلامی متحد و منسـجم بودند و پایبند به دستورات قرآن بودند و به (۱) عمل می کردند نه تنها به راحتی می تواننـد متجاوز را سـر جای خود بنشانند یابه قول امام خمینی ۱اسـرائیل را از صفحهء زمین محو کنند, بلکه از چنان قدرت و شوکتی برخوردار می شدنـد که هیـچ قـدرتی جرئت تعرّض به آن هـا را نـداشت , ولی در روزگاری که در مقام عمل به قرآن تـوجه نمی شود و قرآن پیشوا و امـام وراهنمـای مردم نیست و بین دولت هـای اسـلامی تفرقه وجود دارد, اقـدام نظـامی ایران به صورت انفرادی به منزلهء انتخارو خودکشی و نادیده گرفتن مصالح امت اسلامی است و این کار جایز نیست .

البته کمک های سیاسـی , تبلیغاتی , مالی , پزشـکی , دادن اسـلحه به رزمنـدگان فلسـطینی تا جایی که امکان داشـته باشـد جزء وظایف همهء مسلمین است و به نظر می رسد دولت اسلامی ایران تا حد ممکن به این وظیفه عمل می کند.

(پاورقی ۱.آل عمران (۳ آیهء ۱۰۳ .

آیا می شود یک نیرویی به نام نیروی اسلام از تمام کشورهای اسلامی ایجاد شود؟

پرسش

آیا می شود یک نیرویی به نام نیروی اسلام از تمام کشورهای اسلامی ایجاد شود؟

پاسخ

این که مسـلمانان دارای قـدرت و نیرویی باشـند که بتواننـد علاـوه بر حفظ موجودیت , مجـد و عظمت واسـتقلال خود, مانع از تجاوز و زورگویی دشـمنان اسـلام و مخالفان حق و عدالت به یک کشور اسـلامی بشوند یاآرزوی هر مسـلمان و معتقد به دین اسلام است . قرآن کریم به این اصل حیاتی و لزوم آمادگی رزمی کافی در برابردشمنان اسلام اشاره کرده می فرماید:

و قدرت آماده سازید. اگر سران کشورهای اسلامی با داشتن چنین دستور صریح و روشن قرآنی برای حفظ استقلال کشورهای اسـلامی یک نیروی مشترک اسلامی تشکیل می دادند و از اهرم های اقتصادی , فرهنگی و سیاسی هم استفاده می کردند امروز سرزمین اسـلامی فلسـطین در اشـغال اسـرائیل غاصب نبود و مردم مسـلمان بی پناه فلسطین درزیر چکمه های سربازان اسرائیل له نمی شدنـد و هزاران آواره و کشـته بجای نمی ماند و آبادی ها به ویرانه مبدل نمی شد. امیدواریم روزی برسد که مسـلمانان از امکانات موجودشان استفاده نموده و عزت و عظمت شایسته مسلمانی را باز یابند. انشاء الله . ضمناً در مورد سؤال ۷(کامپیوتر) از فروشگاههای کامپیوتر سؤال نمائید.

آیا اســتفاده از بمب های شــیمیایی در اســلام حرام است (حتی به گونه مقابله به مثل) و اگر نیست پس چرا در جنگ ۸ ساله ما از آن استفاده نکردیم؟

پرسش

آیا استفاده از بمب های شیمیایی در اسلام حرام است (حتی به گونه مقابله به مثل) و اگر نیست پس چرا در جنگ ۸ ساله ما از آن استفاده نکردیم؟

پاسخ

استفاده از سلاحهای شیمیایی و هر نوع عملی که منجر به کشته شدن غیر نظامیانی که به جنگ و مقابله با اسلام بر نخاسته اند و کسانی که اعلام بی طرفی کرده انـد ماننـد زنان و بچه ها و نیز از بین رفتن مراتع و طبیعت در خلال این جنگ ها از نظر اسـلام جایز نیست چون اصل در اسـلام هدایت انسانهاست از این رو اسـلام برای ساختن انسانها آمده و هدف در حقیقت فتح مرزهای انسانی و الهی است نه فتح سرزمینها.

"و اسلام در جهاد و مبارزاتی که دارد دو مسأله را مورد توجه قرار می دهد. نخست هدایت انسان ها که آن را از هر چیز مهمتر می داند و از اینرو پیامبر (به هنگامی که علی (را برای جنگ می فرستاد فرمود: " با احدی جنگ نکنید مگر اینکه اول او را به اسـلام دعوت کنید، زیرا اگر یک نفر به دست شما هدایت شود برای تو بهتر است از آنچه خورشید بر آن می تابد"(۱) و دیگر رفع موانع از سـر راه تبلیغات اسـلامی؛ زیرا آیین اسـلام به همه انسانها برسد و اگر کسانی مانع آن شوند باید با قدرت از سر راه برداشـته شونـد روشن است که چنین آئینی هرگز اجـازه نمی دهـد که از چنین وسایلی در جنگ اسـتفاده گردد و از نظر اسـلام ابزار جنگی که به غیر نظامیان صدمه وارد کند بدون قید و شرط مجاز نیست. در

این زمینه فقهای اسلام از قبیل شیخ طوسی در کتاب "نهایه" شهید اول در "دروس" محقق در "مختصر النافع" علامه در "تبصره" و ابن ادریس در "سوائد" و ... ریختن سم در داخل بلاد مشرکین را ممنوع می دانند. (۲) و استدلال آنها به سخنی است که امیر مؤمنان (از پیامبر اکرم (نقل فرموده که: نهی رسول الله ان یلقی السم فی بلاد المشرکین(۳) پیامبر از ریختن سم در شهر ها و روستاهای مشرکان نهی فرمود" (۴)

آیت الله مصابح یزدی نیز در این زمینه می فرمایند: " مسلمان ها هرگز نباید متعرض کسانی شوند که در جنگ بی طرفی خود را اعلام کرده اند یا توانایی جنگیدن ندارند، پیرمردان، پیرزنان و کودکان را باید از عوارض جنگ مصون دارند و مورد حمله و هجوم خویش قرار ندهند و بسیاری از نکات، زیزه کاریها و ارزش های دیگر را نیز باید حتی در برابر سر سخت ترین دشمنان خدا و دشمنان اسلام رعایت کننده هرگز نباید آب آشامیدنی دشمن را مسموم کنند. این کارساده ای است که مثلا، نهر آبی که وارد قلعه دشمن می شود، مسموم کنند و دشمن را به آسانی از پای در آورند، ولی اسلام هرگز چنین کاری را اجازه نمی دهد. اسلام اجازه نمی دهد که دشمن را که غافل است بدون اعلان جنگ قبلی، مورد حمله و هجوم قرار دهند. اجازه نمی دهد مزارع، باغ ها و خانه های دشمن را آتش بزنند" (۵) که بی دفاع هستند و اعلام بی طرفی کرده اند جایز نیست اما با بررسی روایات و شواهد و فتوای فقهای اسلام می بینیم

که اگر دشـمن اقـدام به چنین کـاری کرد و راهی جز مقـابله به مثـل نباشـد در این صورت فقهـا این کـار را جایز می داننـد که سخنان ذیل شواهدی بر این گفتار می باشد.

" بر اساس آیه: و اعدوا لهم ما استطعتم من قوّه و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله و عدوکم...

سپاهیان اسـلام باید دارای چنین ابزاری باشند، زیرا گاهی اتفاق می افتد که دشمن تصمیم می گیرد برای از بین بردن مسلمین و در نتیجه از بین بردن اسـاس اسـلام از چنین وسـیله ای اسـتفاده کنـد و در چنین موردی اسـلام مـا را مجاز می شـمارد که از آن اسـتفاده نمائیم تا کفر بر اسـلام و مستکبران بر مستضعفان مسلط نشوند، اما بدون تردید به کار بردن آن با قیود و شرایط خاصی است و اجازه ویژه رهبر و پیشوای مسلمین را لازم دارد. در اینجاست که همان فقهای اسلام فتوا می دهند که اگر فتح و پیروزی بر دشمنی که می خواهد اساس اسلام را برکند متوقف بر ریختن سم بود مجاز می باشد." (۶)

آیت الله مصـباح نیز در این مورد می فرماینـد: " مسـلمان باید مردانه در میدان جنگ، با هر سـلاحی که مرسوم و رایج است، با دشـمن بجنگـد و دست نزنـد به هر کـار نـادرستی برای دست یـابی به پیروزی را اجازه نمی دهـد، مگر آن که دشـمن اقـدام به کارهای ناجوانمردانه کند و اگر مسـلمان ها دست روی دست بگذارند و مقابله به مثل نکنند، در جنگ با دشـمن، شـکست می خورند که در این صورت، جواب دشمن،به همان طریقی که خودش انتخاب کرده داده می شود و مسلمانان

را از مقابله به مثل چاره ای نیست" (۷)

ولی اگر راه دیگری غیر از استفاده از بمبهای شیمیایی وجود داشته باشد به صرف اینکه دشمن به این جنایات دست زده اجازه انجام این کار را نداریم و در جنگ تحمیلی هم آنچه که عملاً مشاهده شد این بود که راه غلبه بر دشمن برای ما منحصر در استفاده از سلاحهای شیمیایی نبود و چنین اقدامی از سوی ایران صورت نگرفت و همان طور که مشاهده کردید با مجاهدات رزمندگان و تأییدات الهی ناچار به استفاده از سلاحهای شیمیایی نشدیم و پیروزی نصیب ملت ما شد.

رئیس مجمع تشخیص مصلحت در سخنرانی خود در مورد اینکه در جنگ سلاحهای شیمیایی استفاده نکرده ایم فرمودند: "جمهوری اسلامی ایران، امروز یکی از قدرتهای مهم صنعت نظامی در جهان است اما هیچگاه به دنبال سلاحهای غیر متعارف نبوده و نخواهد بود. وی اظهار داشت: هیچگاه در فکر ما نبوده و نخواهد بود که با طرف مقابلمان با سلاحهای هسته ای، شیمیایی و یا میکروبی برخورد کنیم و این مسأله را در جنگ با عراق نیز ثابت کردیم"(۸)

---

۱ فروع کافی، ج ۵، ص ۳۶

۲ جواهر الکلام، ۲۱، ص ۶۷

۳ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۶، فروع کافی، ج ۵، ص۲۸

۴ درسهایی از نظام دفاعی اسلام ، عقیدتی سیاسی ازتس جمهوری اسلامی ایران ، ص ۱۳۹

۵ آیت الله مصباح یزدی ، اخلاق در قرآن ، ص ۴۲۳ و ۴۲۴

۶ درسهایی از نظام دفاعی اسلام ، ص۱۴۰

۷ آیت الله مصباح یزدی ، اخلاق در قرآن ، ص ۴۲۴

۸ روزنامه قدس ، دوشنبه ۱۷ دی ۱۳۸۰ ، سخنرانی رئیس تشخیص

توجیه واقعی جنگ وشهادت طلبی در اسلام چیست ؟

پرسش

توجیه واقعی جنگ وشهادت طلبی در اسلام چیست ؟

پاسخ

واقعیتی که پیش روی ماست در زندگی طبیعی ودر اجتماع انسانها تقابل میان حق وباطل است ، صلح به معنای عام وفراگیر خودش شاید قابل تصور هم نباشد - چون صلح بین امور متقابل که اساساً با هم قابل جمع نیستند مثل حق وباطل معنا ندارد .

خداوند راه سقوط وصعود را به انسانها عرضه فرمود وایشان را دعوت کرد که به این راه بیایند اما آنهایی که راه سقوط وضلالت وفتنه وفساد را انتخاب کردند وقتی با تحکم وظلم پیش می آیند نمی توان با آنها صلح کرد چرا که صلح کردن با آنها مشروط است به پذیرش شرایطشان از جمله سلطه ناحق ظالم وتثبیت موقعیت ایشان برای تعدی به ملل مظلوم . بنابراین در جایی که ستمگران بخواهند به روش خودشان پابرجا باشند وزیر بار حق نروند باید مقابلشان ایستاد ودفاع کرد . در اسلام همه مواردی که به جنگ اذن داده شده موارد دفاعی است یعنی آنجا که از حقوق انسانی دفاع می شود وانسانها زیر بار ظلم وتعدی وتجاوز نمی روند این جنگ بسیار مقدس است ، جنگ بخاطر سلطه طلبی وکشور گشایی وامثال اینهانیست بلکه بخاطر دفاع از مظلوم است ودر حقیقت معنای چنین جنگی جلوگیری از سرایت تجاوز وظلم وفساد است در حیات انسان واین معنایی نزدیک یا منطبق با معنای زندگی وحیات دارد کما اینکه قرآن کریم می فرماید: "وفی القصاص حیاه یا اولی الالباب" در قصاص حیات وزندگی است چون آن کسی که می کشد وبیداد می کند اگر قصاص شود در حقیقت حیات وزندگی جامعه تضمین شده است

معنای اذن به جنگ در اسلام این است .

استاد شهید مطهری در کتاب جهاد صفحه ۲۰/۲۱ فرمودند : ذیل این آیه شریفه: " اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا " این اجازه داده شده به مردمی که دیگران به جنگ اینها آمدند که بجنگند یعنی ای مسلمانان حالا که کافران به جنگ شما آمده اند پس بجنگید . این درست حالت دفاع است ، چرا این اجازه داده شد؟ به دلیل اینکه مظلوم باید از خودش دفاع کند بعد هم وعده یاری می دهد " ان الله علی نصرهم لقدیر الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقول ربنا الله " ((ما با این مردم که آنها را از شهرودیار خودشان به ناحق بیرون کردند وجرمی نداشتند جز اینکه می گفتند:پروردگار ما خداست اجازه جهاد می دهیم)) .

جرمشان این بود که گفتند : " ربنا الله " چنین مردمی را ما اجازه می دهیم بجنگند، ببینید لحن چقدرلحن دفاع است بعد فلسفه کلی جهاد را ذکر می کند .

عجیب است قرآن در بیان کردن حقایق ودر اینکه نکات را یادآوری می کند بعد که این جمله را می گوید.قرآن مواجه شده با همین سؤلات واشکالاتی که مسیحیان می کنند که ای قرآن تو کتاب آسمانی هستی تو یک کتاب دینی هستی ، تو چگونه اجازه جنگ می دهی ، جنگ بدچیزی است تو همش بگو صلح بگوصفا، بگوعبادت،قرآن می گوید: نه اگر در مواقعی که تهاجم از نقطه مقابل شروع می شود این طرف دفاع نکند سنگ روی سنگ بند نمی شود ،تمام مراکز عبادت هم از میان می رود " ولولا دفع

الله الناس بعضهم ببعض لهذمت صوامح وبيع وصلوات ومساجد يذكر فيها اسم الله " اگر خدا بوسيله بعضى جلوى تهاجم بعضى ديگر را نگيرد .صومعه ها ، مراكز عبادت خراب مى شوند ، مراكز يهوديها از بين مى رود ، مراكز صوفيها ، مساجد عبادت مسلمانان از بين مى رود يعنى طرف تهاجم مى كند وهيچ كس آزادى پيدا نمى كند خدا را به اين شكل عبادت كند .

چرا موشكهاى دوربرد ايرانى به سطح توليد انبوه نرساندند؟

پرسش

چرا موشكهاى دوربرد ايرانى به سطح توليد انبوه نرساندند؟

پاسخ

ايران در حال حاضر در حال توليد انبوه موشك شهاب ۴ بابرد ۱۲۰۰ كيلومتر است كه مى تواند به راحتى اسرائيل را تهديد كند و همين موضوع باعث خشم رژيم اشغالگر و آمريكا شده است.

اين را نيز بايد توجه داشت كه مسائل مربوط به سلاح و توليد آن از مسائل امنيتى است كه انتشار آن از طريق رسانه هاى همگانى به مصلحت نيست.

آيا در صورت حمله نيروهاى اشغالگر به نجف اشرف حكم جهاد صادر ميشود ؟ و از طرف چه كسى بايد اين حكم داده شود يا نياز به حكم ندارد ؟

پرسش

آيا در صورت حمله نيروهاى اشغالگر به نجف اشرف حكم جهاد صادر ميشود ؟ و از طرف چه كسى بايد اين حكم داده شود يا نياز به حكم ندارد ؟

پاسخ

منظور از حكم جهاد ، حكم مبارزه مسلّحانه با نيروهاى اشغالگر است كه به عنوان يك تهديد از سوى علماء و مراجع بزرگوار شيعه كه در عراق سكونت دارند مطرح شده است.

و اين تهديد بخاطر موقعيت حسّاس و مهم مذهبى شهرهاى نجف و كربلاست. كه اگر بخواهد اين شهرها و بدنبال آن اماكن مذهبى مهم آن مانند حرم مطهر امير المؤمنين (ع) و امام حسن (ع) مور هتك حرمت و اهانت اشغالگران واقع شود ، بخاطر جريحه دار شدن احساسات مذهبى همه شيعيان جهان و مسلمانان قابل تحمل نخواهد بود. و مراجع عاليقدر شيعه در عراق مانند حضرت آيت الله سيستانى اقدام به صدور اين حكم خواهند كرد. و اين به نفع نيروهاى اشغالگر نيست كه مردم مجاز به مقابله مسلحانه با آنها شوند و كار را بر آنها سخت خواهد كرد.

لازم به یادآوری است تا کنون مراجع شیعه عراق مردم را از برخورد مسلّحانه با اشغالگران ممنوع کرده و بهترین راه مخالفت را ، برگزاری راهپیمائی و ابراز مخالفتهای غیر مسلّحانه دانسته اند. و برخی تحرکات مسلّحانه که در گوشه و کنار انجام میشود از سوی نیروهای تندرو بوده و مورد تأیید مراجع نمی باشد.

پیغمبر همیشه با دشمنان جنگ می کردند چرا کشورهای اسلام خوارند مثل کشورهای اروپا متعهد نمی شوند و با یک دیگر چنگ به ریسمان الهی بزنند و جنگ کنند یا شیرهای نفت خود را ببندند؟

پرسش

پیغمبر همیشه با دشمنان جنگ می کردند چرا کشورهای اسلام خوارند مثل کشورهای اروپا متعهد نمی شوند و با یک دیگر چنگ به ریسمان الهی بزنند و جنگ کنند یا شیرهای نفت خود را ببندند؟

پاسخ

در پاسخ به سؤالتان باید عرض کنیم کشورهای جهان به چند دسته تقسیم می شوند یک دسته کشورهایی هستند که ابرقدرتند ودارای روح استکباری می باشند گروه دیگری که ابرقدرت نیستند اما خودشان رانیمه ابرقدرت می دانند، آنها نیز در برخوردشان با سایر کشورها به شیوه استکباری وزورگویانه برخورد می کنند این کشورها آنچه که برایشان مهم است منافع آنهاست و سیاست ها و موضع گیریهایشان را مطابق با منافع خودشان ترسیم کرده اند.

مقام معظم رهبری در رابطه با عملکرد کشورهای مستکبر می فرمایند : "امروز متأسفانه، محیط زندگی بشر از تصرفات وعملکرد گروههای استکباری در سرتا سر دنیا سرشار است، البته در رأسشان آمریکاست. اگر شما امروز به صحنه سیاسی دنیا نگاه کنید از این قبیل چیزها زیاد مشاهده می کنید. این قدرتها بیایند کشوری را قرق کنند وملتی را از خانه ی خودش بیرون نمایند وبه زور، دولت دیگری را در آن جا تشکیل دهند وجای آنها بنشانند، این همان حرکت استکباری است. درحادثه فلسطین قدرتهای زورگوی دنیا دست به دست هم دادند ویک ملت را از خانه خودش بکلی آواره کردند، این چیز خیلی بزرگ وعجیبی است، امروز دنیا به این رویه عادت کرده ست که ملتی رااز داخل کشورش اخراج کنند وسپس بزور آدمهایی را از جاهای مختلف دنیا بیاورند ودر آن جا بنشانند ویک ملت دروغین ومصنوعی به وجود بیاورند ودولتی را هم دررأسشان بگذارند تا

منافع قدرتهای بزرگ درآن منطقه عربیِ حساس تأمین بشود."

بنابراین مشاهده می کنید که کشورهای استکباری برای رسیدن به منافع خودشان دست به دست هم می دهند و دراین راه از هیچ ظلم وتجاوزی إباء نمی کنند.

یک دسته دیگری از کشورها که وابسته به این کشورها هستند مرعوب این کشورها بوده وقدرت موضع گیری برعلیه این کشورهای مستکبر را ندارند.

مقام معظم رهبری دراین رابطه می فرمایند : "مرعوب شدن از توانائیها واقتدارات آمریکا، چیز بسیار غلطی است. خیلی از کشورها هستند که وابسته به آمریکا و مراود با او هستند؛ سران آنها، دوستان آمریکا هستند ودرآن کشورها، اجازه کمترین اهانتی به آمریکا داده نمی شود یعنی تحت نفوذ وتسلیم دولت آمریکاهستند، مواضع سیاسیشان تابع دولت آمریکاست وکلاً تابع آمریکا هستند."(۱)

دراین میان کشور جمهوری اسلامی ایران که بر پایه ارزشهای الهی واسلامی بنا نهاده شده است مقابله با زورگویان ومستکبران ونابودی آنان را بعنوان یک هدف الهی واسلامی در سرلوحه کار خود قرار داده وآزادانه در مقابل این مستکبران موضع گیری می کند، درحادثه فلسطین وتجاوز به عراق اگر چه بطور فیزیکی وارد میدان نظامی نشده است اما در جبهه سیاسی وعقیدتی به حمایت از این کشورها پرداخته از حقوق آنان دفاع می کند.

در پایان علت سکوت اکثر کشورها در برابر استکبار را در این مطلب خلاصه می کنیم که سران این کشورها اسلام ناب را درک ننموده اند وبه اسلام رفاه طلب روی آورده اند ومنافع زودگذر دنیوی خود را در مسامحه با ابرقدرتها حتی مسامحه درموردعالی ترین ارزشهای اسلامی دیده اند. اگر اینان جرعه نوش اسلام حقیقی بودند مرگ باعزت را برزندگی با ذلت ترجیح

می دادنـد وبرعلیه اسـتکبار جهاد می کردنـد واز سـید وسالار شـهیدان حسـین بن علی (درس می گرفتنـد. افسوس که گانـدی نامسـلمان به تبعیت از امام حسین(دست ابرقدرت انگلیس را از هند کوتاه کرد(۲) و سران کشورهای اسلامی به تبعیت از نفس اماره خود فقط درفکر حفظ تاج وتخت خویش هستند.

منابع و مآخذ :

۱- پرسش وپاسخ از محضر مقام معظم رهبری،ص ۱۳۰و۱۳۷و۱۰۴

گانـدی مصـلح بزرگ هنـدی می گویـد : من برای مردم هنـد چیز تازه ای نیاوردم، فقط نتیجه ای را که از مطالعات و تحقیقاتم درباره تاریـخ زندگانی قهرمانان کربلا بدست آوردم ارمغان ملت هند کردم اگر بخواهیم هند را نجات دهیم واجب است همان راهی را بپیمـاییم که حسـین بن علی(پیمـود. کتـاب حسـین(پیشوای انسانهـا،ص ۳۰،به نقـل از مجله الغری، شـماره ربیـع الاـول ۱۳۸۱ق.

ویژگی های امر جهاد چیست؟

پرسش

ویژگی های امر جهاد چیست؟

پاسخ

جهاد به معنای کوشـش تمام و همه جانبه برای رسیدن به هدف است و در منطق اسلامی به کار بردن نهایت جهد و کوشش در راه خدا برای نجات خلق خدا از ظلمها و اسارتها و استقرار خداپرستی و تسلط نظام عادل اجتماعی بر زندگی انسانهاست که در بسیاری از موارد با فداکاری و جانبازی همراه است. (۱) از آنجـایی که هرگونه مبارزه ای با دشـمن نیاز به هزینه هایی دارد که باید از سوی مسلمانان تأمین گردد، لذا بخشی از جهاد در اسلام جهاد با اموال است.(۲)

لازم به ذکر است که جهاد به معنی جنگ و نبرد مسلحانه نیست بلکه هر نوع تلاش و کوشش در پیشبرد اهداف مقدس الهی را شامل می گردد. به این ترتیب علاوه بر نبردهای دفاعی و گاهی تهاجمی، مبارزات علمی، منطقی، اقتصادی و فرهنگی و سیاسی را نیز شامل می گردد. (۳)

به طور کلی اسلام در سه مورد توسل به قدرت نظامی را جایز می شمارد:

– محو آثـار شـرک و بت پرستی، چرا که بت پرستی از نظر اسـلام یک دین و آیین نیست بلکه یک انحراف و بیماری و اصولاً خرافه است. (۴)

– جهـاد در برابر کسـانی که نقشه نـابودی و حمله بر مسـلمانان را می کشـند و یا قصـد هجوم به بلاد آنان را دارنـد. که در این صورت دسـتور جهـاد دفاعی داده شـده و آنگونه که در رساله های عملیه حکم آن ذکر گردیـده بر عموم مسـلمانان واجب می

باشد. (۵)

- برای کسب آزادی در تبلیغ دین، زیرا هر آیین بر حقی باید بطور آزاد و به صورت منطقی خود را

معرفی کنـد و اگر کسانی مانع گردنـد، با توسل به زور باید این حق را بدست آورد. (۶) از این جهاد به جهاد ابتـدایی و آزادی بخش نیز تعبیر می گردد.

جهاد با همه اهمیتی که در اسـلام دارد مشـروط به شروطی است: شرط اول جهادی که به منظور گسترش پیام و دعوت اسلامی در بین ملـل غیر مسـلمان صورت می گیرد، مشـروط به این است که ولی امر مسـلمین (پیامبریـا امام معصوم) بـدان امر کنـد و تا زمانی که چنین رهبری وجود نداشته باشد، واجب نیست. (۷)

شرط دوم احتمال تأثیر و دستیابی به نتیجه مطلوب هر چنـد در دراز مـدت وجود داشـته باشد در غیر این صورت واجب نخواهد بود. (۸)

نکته قابـل توجه اینکه در جهـاد دفاعی چنین شـروطی وجود نـدارد و هر زمان که لازم بود بایـد انجام گیرد. و حکم آن در فقه اسـلامی چنین بیان گردیده: اگر دشـمن بر بلاد مسـلمین و سرحدات آنان هجوم آورد و با اجانب نقشه تسلط بر بلاد مسلمین را چه به واسـطه عمال خود از خارج و یا داخل و یا بدون واسـطه داشـته باشند، بر مسلمانان واجب است که به هر وسیله که امکان دارد (بذل جان و مال) از ممالك اسلامی دفاع کنند و این امر نیاز به اذن حاکم شرع ندارد. (۹)

اموری که باید نصب العین مجاهدان قرار گیرد عبارتند از: روشـنگری و دعوت به حق سـپاهیان دشـمن قبل از پیکار و نبرد(۱۰) ذکر و یاد فراوان خدا ثبات قدم و استقامت در میدان نبرد توجه به مسأله رهبری و اطاعت از دستورات او پرهیز از پراکندگی

و نزاع پرهیز از هر گونه اعمـال ابلهانه پرهیز از ظلم و تعـدی به ضـعفای دشـمن ماننـد زنان و کودکان و پیران (۱۱) تحریم فرار وجود مجـازات برای فراریان (۱۲) پرهیز از قطع درختـان و کشـتن حیوانات و سوزانـدن زراعتها و نیز سـمی کردن آبها و خارج نشـدن از مـوازین حق و عـدالت در صـورت وجوب جهـاد برهمگـان، هیـچ معـافیتی برای فردی وجود نـدارد، حـتی بیمـاران و نابینایان.هر کس به اندازه توانش به هر طریق که می تواند در این امر مقدس شرکت کند.

علی "ع" می فرمایـد: "جهـاد دری اسـت از درهـای بهشت که خداونـد برای دوسـتان ویژه اش گشـوده... هر کس آن را کنـار گذارد خداوند جامه ذلت را بر او پوشاند و دچار انسانهای فرومایه گردد ... " (۱۳)

منابع و مآخذ :

۱. شناخت اسلام، شهید بهشتی، ص ۴۴۰، مبحث حکومت جهاد

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص۴۹۴

۳. تفسیر نمونه، ج۴، ص۸۲

۴. سوره مبارکه بقره/آیه ۱۹۰/ تفسیر نمونه، ج ۲، ص۲۰۷

۵. رساله امام خمینی، مسأله ۲۸۲۶ و ۲۸۲۷، مسائل دفاع

۶. تفسیر نمونه، ج ۲، ص۲۰۷

۷. تاریخ غیبت کبری، محمدصدر. ص۳۹۶-۳۹۱

۸. همان

۹. رساله امام خمینی، مسأله ۲۸۲۶و۲۸۲۷

۱۰. کافی، ج۵، ص۳۶

۱۱. تفسیر نمونه، ج۷، ص۱۹۶-۱۹۴

۱۲. همان، ص۱۱۲

وسایل الشیعه طبع سنگی، ج۲، ص۴۶۹، بنقل از تاریخ غیبت کبری، سید محمد صدر، ص۳۹۳

در چه زمانی مقام معظم رهبری می توانند امر جهاد دهند با توجه به شرایط فعلی؟

پرسش

در چه زمانی مقام معظم رهبری می توانند امر جهاد دهند با توجه به شرایط فعلی؟

پاسخ

اصولاً مسئله اعلام جنگ (جهاد) با دشمنی که به کشور اسلامی تجاور نموده است، طبق قانون اساسی و اعتقادات شیعه که در روزگار غیبت امام زمان(عج) رهبری مردم بدست فقیه جامع الشرایط می باشد، به دست رهبری معظم انقلاب است. و تشخیص اینکه شرایط جهاد فراهم آمده یا نه نیز با خود ایشان است که پس از بررسی دقیق حوادث و اوضاع پیش آمده و مشاوره های متعدد با کارشناسان و مسئولین رده بالا کشور این تصمیم گرفته می شو د اما در حال حاضر که تجاوز و تعرض نظامی از سوی دشمن به ایران اسلامی نشده است بهترین چاره جهاد فرهنگی بر علیه دشمنان اسلام می باشد.

موفق باشید.

تکمیل و ارسال فرم نظر سنجی موجب تکامل و پویایی کارماست.

چرا ولی عظمی، اجازه و دستور جهاد را در برابر مستکبران زمان، آمریکا و اسرائیل جنایت کار نمی دهند؟ زیرا این مستکبران حرم امیرالمؤمنین علی "ع" را گلوله باران کرده و عده زیادی از مسلمین عراق را قتل عام کرده اند. چرا ولایت ساکت است؟

پرسش

چرا ولی عظمی، اجازه و دستور جهاد را در برابر مستکبران زمان، آمریکا و اسرائیل جنایت کار نمی دهند؟ زیرا این مستکبران حرم امیرالمؤمنین علی "ع" را گلوله باران کرده و عده زیادی از مسلمین عراق را قتل عام کرده اند. چرا ولایت ساکت است؟

پاسخ

احساس و عاطفه شما عزیز گرامی در خصوص جنایات مستکبران و ظلمها و تجاوزات آنان قابل تقدیر و تحسین و ارزشمند است اما ...

موضوع و بحث جهاد یکی از مباحث عمده و مهم و حساس است. در میان علمای شیعه در دوران گوناگون (عصر غیبت و عصر حضور) مباحث و نظراتی مطرح است که توصیه می کنم به رساله های عملیه مراجع عظام و بزرگوار (بحث ملحقات) مراجعه نمایید تا در جریان مباحث و نظرات قرار گیرید.

اما این که چرا ولی فقیه حکم جهاد صادر نمی کند را خودش می داند. ولی فقیه است که مصلحت را تشخیص می دهد و بر اساس مصالح امت اسلامی تصمیم می گیرد و اقدام می نماید و ما به عنوان مقلد باید تابع حکم او باشیم. نمونه های فراوانی در تاریخ حتی در عصر ائمه (ع) وجود داشته است که علی رغم تقاضای صدور حکم جهاد امامان، پاسخ منفی داده اند از جمله در زمان امام صادق از آن حضرت تقاضای صدور حکم جهاد کردند وقتی حضرت موافقت نفرمود تشخیص مصلحت جامعه با امام مسلمین و هر فرمانی صادر کرد مطاع است جنگ یا صلح و خلاف آن جایز نیست و باید سعی کنیم کاسه داغ تر از آتش

و دایه مهربانتر از مادر نباشیم.

چگونه باید در برابر دشمنان از اسلام و مسلمین دفاع کرد؟

پرسش

چگونه باید در برابر دشمنان از اسلام و مسلمین دفاع کرد؟

پاسخ

دشمنان اسلام و مسلمانان یکسان نیستند; برخی جاهلند و عده ای لجاجت و عناد دارند. هجمه دشمنان به اسلام و مسلمانان همیشه به یک شکل نیست گاهی فرهنگی گاهی اقتصادی گاهی سیاسی گاهی به صورت ایجاد تفرقه و گاهی نظامی است

بنابراین با توجه نوع دشمن و شکل دشمنی دفاع متفاوت خواهد شد.

به طور کلی مسلمانان باید برای دفاع همه جانبه بنیان های فکری و عقیدتی بنیادهای اقتصادی و نظامی را تقویت و محکم نمایند و تا می توانند به اتحاد مسلمانان بیندیشند.

اگر بنیان های فکری مسلمانان قوی باشد، در برابر تهاجم فرهنگی دشمن شکست نمی خورند. اگر پایه های اقتصادی کشورهای اسلامی محکم باشد، به استقلال اقتصادی می رسند و در حمله اقتصادی از پای در نمی آیند.

اگر در بُعد نظامی قوی باشند، در حمله نظامی دشمن پیروز می شوند.

قرآن کریم هم مسلمانان را به آمادگی نظامی دستور داده است و هم آنان را به استقلال سیاسی و اقتصادی امر می کند. و هم آنان را از تفرقه بر حذر می دارد.(انفال ۶۰; نسأ، ۱۵; آل عمران ۱۰۳.)

برای دفاع از اسلام و مسلمانان در برابر دشمنان جاهل و نادان باید به روشنگری پرداخت در برابر دشمنان لجوج و عنود، اگر آمادگی که ذکر شد وجود داشته باشد، دفاع مشکل زیادی ندارد. در دفاع مقاومت هم نیاز است که در این صورت از آب گوارای پیروزی سیراب خواهند شد.(جن ۱۶)

آیا عملیات شهادت طلبانه در فلسطین و عراق را می توان با آیات مربوط به جهاد، و یا روایات مبتنی بر آن توجیه نمود؟

پرسش

آیا عملیات شهادت طلبانه در فلسطین و عراق را می توان با آیات مربوط به جهاد، و یا روایات مبتنی بر آن توجیه نمود؟

پاسخ

جهاد با دشمنان بر دو گونه است

۱. جهاد ابتدایی که باید به امر پیشوای معصوم یا نایب خاصش صورت گیرد، و جواز آن در زمان غیبت کبری و با اجازه نایب عام محل اختلاف است

۲. جهاد دفاعی که بر هر مسلمانی واجب است و نیاز به اجازه معصوم یا نایبش نیست در قرآن مجید آیات زیادی درباره جنگ و جهاد با دشمنان نازل شده و در برخی آیات گذشتن از مال و جان معامله با خداوند و فضیلت برتر شمرده شده است مانند:

۱. "فَضَّل اللّه المُجَهِدین بِاَموَلِهِم و اَنفُسِهِم عَلَی القَعِدین دَرَجَه... و فَضَّل اللّه المُجَهِدین عَلَی القَعِدین اَجرًا عَظیما;(نسأ، ۹۵) خداوند، مجاهدانی را که با مال و جان خود جهاد نمودند، بر قاعدان (ترک کنندگان جهاد) برتری مهمّی بخشیده .. و مجاهدان را بر قاعدان با پاداش عظیمی برتری بخشیده است

۲. "اِن اللّه اشتَری مِن المُؤمِنین اَنفُسَهُم واَموَلَهُم بِاَن لَهُم الجَنَّه یُقَتِلون فی سَبیل اللّه فَیَقتُلون و یُقتَلون وَعدًا عَلَیه حَقًّا; (توبه ۱۱۱) خداوند از مؤمنان جان ها و اموالشان را خریداری کرده که (در برابرش بهشت برای آنان باشد; (به این گونه که) در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند; این وعده حقی بر او است ".

۳. "و مِن النّاس مَن یَشری نَفسَه ابتِغأَ مَرضات اللّه ; (بقره ۲۰۷) بعضی از مردم جان خود را به خاطر خشنودی خدا می فروشند". و آیات دیگر.

عملیات شهادت طلبانه علیه دشمنان در جهاد ابتدایی اگر با اجازه یا دستورِ معصوم یا

نایب خاصش صورت گیرد، مصداق این آیات خواهد بود که با جان خود با خداوند معامله می کنند، و گرنه مصداق خودکشی و حرام خواهد بود. ولی عملیات شهادت طلبانه فلسطینیان در واقع دفاع از دین ناموس مال و سرزمینشان است که نیازی به اجازه حاکم اسلامی نیست چرا که دفاع بر هر مسلمانی واجب است در این صورت آنان شهید و جزء کسانی هستند که جان خود را به خداوند می فروشند و با خدا معامله می کنند.

قرآن کریم نیز می فرماید: "أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِم بِغَيْرِ حَقٍّ؛ (حج ۳۹ و ۴۰) به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل گردید اجازه جهاد داده شده است چرا که مورد ستم قرار گرفته اند، و خدا بر یاری آن ها تواناست همان ها که از خانه و شهر خود، به ناحق رانده شدند".(ر.ک فقه القرآن محمد الیزدی ج ۱، ص ۲۳۳ ۲۸۶، مؤسسه اسماعیلیان / توضیح المسائل مراجع بنی هاشمی ج ۲، ص ۶۳۹ و ۶۴۸، دفتر انتشارات اسلامی / معارف و معاریف سید مصطفی حسینی دشتی ج ۴، ص ۲۵۰ ۲۵۳، چاپ صدر قم)

علت عدم پذیرش صلح از طرف حضرت امام (ره) در هنگامی که ایران در خاک عراق پیشروی می کرد چه بود؟

پرسش

علت عدم پذیرش صلح از طرف حضرت امام (ره) در هنگامی که ایران در خاک عراق پیشروی می کرد چه بود؟

پاسخ

اولاـ مسأله پرداخت غرامت های جنگ توسط عربستان توهمی بیش نیست و در این رابطه عربستان هیچ قول رسمیکه از نظر حقوق بین الملل مفید و قابل پیگیری باشد نداده است. ثانیا از نظر فقه اسلامی صلح در زمانی که امیدپیروزی برای سپاه اسلام وجود دارد جایز نیست و بر همین اساس امام امت تا زمانی که به پیروزی امید می رفت صلحرا نپذیرفتند. لیکن صدام که در میدان جنگ در بن بست خطرناکی گیر افتاده بود مسیر جنگ را دگرگون ساخت وبرخلاف اصول و هنجارهای مربوط به جنگ به نسل کشی و جنایات جنگی پرداخت که نشانه آن قضایای حلبچه وگسترش روزافزون حملات به شهرها بود. در چنین شرایطی به کلی مسیر دگرگون گشته و امام امت ادامه جنگ راصلاح ندیدند. زیرا از ناحیه ما جنگ در میدان بود و از سوی صدام نسل کشی و ایجاد فجایعی بزرگ که استمرار آنممکن بود چهره جهان و تاریخ را دگرگون سازد. ثالثا از زمانی که قطعنامه ۵۹۸ امضا شده که آن هم باتمام نقایصشفرآورد خون شهیدان و پای مردی و مجاهدت های رزمندگان بود امام امت و دیگر مسوءولین ایران هیچ گاه نظر منفیدر برابر آن ابراز نداشتند و صرفا خواستار اصلاحاتی در یکی دو بند آن بودند. این خواسته از حقوق مسلم و مشروعملت ایران بود.{J

چرا امام خمینی فرمودند جنگ برای ما یک نعمت بزرگ الهی است ؟

پرسش

چرا امام خمینی فرمودند جنگ برای ما یک نعمت بزرگ الهی است ؟

پاسخ

}نعمت بودن جنگ به جهت آن بود که مردم دشمن شناس شدند ودر طول سال های جنگ، دوستان خود را ازدشمنان خود بازشناختند. هم چنین روحیه اتکای به خود و خودکفایی و نیز پدیدار شدن رزم آوری و دلاوری از دیگرنعمت های جنگ محسوب می شود.

این موضوع هیچ منافاتی با ضرورت مقابله با دشمن و دفع او نداشته و ندارد و اگر بنا بود دفاعی نباشد، جنگی همرخ نمی داد و همه چیز به راحتی تحویل دشمن می گردید.{

آیا ایران در ساختن بمب اتمی , فعالیت نمی کند؟

پرسش

آیا ایران در ساختن بمب اتمی , فعالیت نمی کند؟

پاسخ

}شاید قانع کردن شما قدری مشکل باشد، وقتی مسؤولان کشور و نیز آژانس انرژی اتمی که ناظر بر فعالیت اتمیکشورهاست تعقیب بمب اتمی را در ایران نفی کرده و بر صلح آمیز بودن فعالیت های هسته ای ایران تأکید دارند چهدلیل و مدرک دیگری بر مسأله لازم است!!!؟{

پس از فتح خرمشهر و فاو چه شرایطی باعث شد که عراق پیشنهاد صلح بدهد؟

پرسش

پس از فتح خرمشهر و فاو چه شرایطی باعث شد که عراق پیشنهاد صلح بدهد؟

پاسخ

مسأله احتمال صلح پس از فتح خرمشهر از همان زمان مطرح و از جمله موضوعات قابل تحقیق بود؛ ولی آنچه که مسؤولین دفاع مقدس را به ادامه جنگ وا می داشت، شرایط ویژه ای بود که در آن زمان وجود داشت:

الف) صدام و حکومت بعث عراق به هیچ وجه قابل اعتماد نبوده و نیست؛ چنان که بارها این موضوع به اثبات رسیده است.

ب) مسأله تعقیب مجرم و پشیمان ساختن او از تجاوز مجدد؛ که هدفی انسانی و الهی است.

ج) موضوع آمادگی های نظامی عراق پس از شکست فتح المبین و بیت المقدس و روانه شدن سیل تسلیحات و کمک های کشورهای منطقه به او؛ که احتمال حمله و تجاوز مجدد را، بسیار قوی کرده بود.

د) قوی بودن این احتمال که با فشار به صدام، زمینه سرنگونی او و نجات مردم عراق و ایران از این حکومت تبه کار فراهم گردد.

ه) در هیچ یک از قطع نامه ها و بیانیه هایی که صادر می شد، حقوق ملت ایران رعایت نشده بود و حتی تا چند سال پس از پذیرش آتش بس، سازمان ملل متجاوز بودن عراق را نپذیرفته بود.

نکته بسیار مهم آن که، درباره مسائل منطقه ای و به خصوص جنگ های مهم، نبایستی فریب تبلیغات دشمن را خورد؛ چرا که ظاهرسازی و تبلیغات دروغین، ابزاری است که همه متجاوزان از آن بهره برده و می برند.{J

نظر اسلام درباره تروریسم چیست ؟ ترورهای قبل از انقلاب چطور؟

پرسش

نظر اسلام درباره تروریسم چیست ؟ ترورهای قبل از انقلاب چطور؟

پاسخ

پاسخ صریح و شفاف به این سؤال، مستلزم یک بحث مفهوم شناختی است. دیوید آرون شوارتز در مقاله ای نخست عنوان «تروریسم بین الملل و حقوق اسلامی» می نویسد: «توجه قضایی صحیح به این پدیده، نباید به یک معنای منحصرا غربی از قانونیت محدود شود. غرب برایفهم کامل و در نهایت کنترل تروریسم بین المللی، نخست باید تحقیق کند که نظریه حقوق اسلامی؛ یعنی، شریعت، چگونه ترور، خشونت را به مفهوم کشیده و به چه نحو به آن پاسخ داده است»، (مجله سیاست خارجی، سال هفتم، تابستان وپاییز ۱۳۷۲، شماره ۲ و ۳، ص ۴۳۰).

بر این اساس برای روشن شدن مطلب، ابتدا لازم است که مسأله «ترور» در ادبیات غرب و در ادبیات اسلامی، مورد بررسی قرار گیرد.

الف) ترور(Terror) در ادبیات غرب: ترور در فرهنگنامه های غربی عبارت است از: «رفتار اجبارآفرین فردی یا دسته جمعی با به کارگیری استراتژی های خشونت بار همراه با ترس و وحشت که با یک هدف و انگیزهسیاسی و قدرت طلبی صورت می گیرد»، (همان، ص ۴۳۱).

در هر صورت مفهوم ترور در ادبیات غرب، مفهومی بسیار مبهم است که هر کشور براساس منافع خود، تعریفی از آن ارائه داده و این خود اختلاف بر سر مصادیق را پدید آورده است؛ مثلاً آیا اقدامات خشونت باری که همه گروه های محروم از حق تعیین سرنوشت، مرتکبمی شوند - حتی در صورتی که این خشونت متوجه غیر نظامیان نباشد - مشمول مفهوم تروریسم است؟ آیا فلسطینی هایی که از همه حقوق خود محروم شده اند و بدین وسیله پاسخ اسرائیل را می دهند محکوم اند و در نتیجه باید تسلیم تجاوزگران اسرائیل شوند و یا آن که منشأ ایناقدامات

خشونت بـار را دولت متجـاوز اسـرائیل و کلاً- دولت هـایی که به نـاحق مردم را از حق تعیین سـرنوشت خود محروم کرده انـد، دانست.

ب) ترور در ادبیات اسـلامی: در ادبیات اسـلامی این واژه مترادف با کلمه «فتک» به معنای کشتن غافلگیرانه آورده شده است، (محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج ۹، ص۴۵۰۸).

از نظر فقه اسلامی می توان گفت:

۱- کشـتن انسـان هـای بی گنـاه - از هر فرقه یـا مـذهب و در هر مکانی که باشـد - حرام است. مقام معظم رهبری (درخصوص حادثه ۱۱ سپتامبر نیویورک و واشنگتن و انهدام مرکز تجارت جهانی و پنتاگون - که منجر به کشتار انسان های بی گناه زیادی شده است) در دیدارمسؤولان نهاد نمایندگی ولی فقیه و مدیران گروه های معارف اسلامی دانشگاه های سراسر کشور، با اشاره به حوادث اخیر آمریکا و دیدگاه اسـلام در محکومیت هرگونه قتل عام در کشتار انسان های بی دفاع اعم از مسلمان، مسیحی و افراد دیگر، در هر مکـان و بـا هر وسـیله و سـلاحی اعـم ازبمـب اتـم، موشـک دوربرد و سـلاح هـای میکروبی و شـیمیایی و یا هواپیمـای مسافری و جنگی، از جانب هر سازمان یا کشوری و یا افراد نفوذی تصـریح کردنـد: تفاوتی نـدارد که این کشـتار در هیروشـیما و یـا ناکـازاکی، در قانا و یا صبرا و شتیلا، در دیریاسـین و یا بوسـنی و کوزوو، در عراق و یادر نیویورک و واشـنگتن باشد». لذا روایت منقول از رسول خدا(ص) که فرمودند «الایمان قید الفتک» یا «الاسـلام قید الفتک ؛ ایمان یا اسلام مانع کشتن به نحوغافلگیرانه است»(محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج ۹، ص ۴۵۰۹).

به فرض صحت آن (زیرا روایت با توجه به لحاظ راوی آن که ابوهریره است ضعیف السند می باشد) مربوط به همین

مورد است.البته اطلاق این روایت با توجه به ادله دیگر که خواهد آمد مقید می شود.

۲- افرادی به دلیل جرمی که مرتکب شده اند، مهدورالدم شناخته می شوند. کشتن این افراد براساس ضوابطی واجب می گردد. جرم آنها ممکن است شرکت در جنگ علیه مسلمین و نظام اسلامی باشد (کفار حربی) و یا توطئه علیه مقدسات اسلامی. مثلاً ناسزا گفتن به پیامبر(ص)و ائمه(ع) و یا اذیت و آزار آنان و یا شرکت فعال در تحکیم پایه های حکومت طاغوتی و ستمگر که دست های آن به خون هزاران مسلمان بی گناه آلوده است.

این که از مسلمات تاریخ اسلام است که رسول مکرم اسلام(ص) در جریان فتح مکه پیش از آن که لشکریان اسلام وارد شاه راه های مکه شوند، تمام فرماندهان را احضار نموده، خطاب به آنان فرمود: تمام کوشش من این است که فتح مکه بدون خونریزی صورت گیرد، لذا ازکشتن افراد غیرمزاحم باید خودداری شود. ولی باید ده نفر ذیل را هر کجا یافتید ولو آن که به پرده های خانه خدا آویخته باشند، آنان را دستگیر و بلافاصله اعدام کنید. آن ده نفر عبارتند از: عکرمه ابن ابی جهل، هبار بن الاسود، عبدالله بن سعد ابی سرح، مقیس صبابه لیثی، حویرث بننقیذ، عبدالله بن خطل، صفوان بن امیه، وحشی بن حرب (قاتل حمزه)، عبدالّله بن الزبیری و حارث بن طلاطله و چهار زن (از جمله آنان هند همسر ابوسفیان بود) دو نفر از آنان آوازخوان بوده و در مذمت رسول خدا(ص) سخنان زشت می گفتند. تمام این افراد به نحوی مجرم یا توطئه گربودند و رسول خدا(ص) به حکم حکومتی دستور قتل آنان را صادر فرمودند. برای آگاهی بیشتر در این باره ر.ک:

۱- ابن هشام، السیره

النبویه، ج ۴، بیروت، دارالقلم، صص ۵۱ - ۵۴

۲- الطبرسی ابن علی الفضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیرالقرآن، ج ۹ و ۱۰، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۶ه، ص ۸۴۸ (ذیل تفسیر سوره النصره)

۳- القمی، عباس، سفینه البحار، ج ۷، پیشین، ص ۱۷

۴- واقدی، محمد بن عمر، مغازی، تاریخ جنگ های پیامبر(ص)، ج ۲، ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶ ،ص ۶۳۱

۵- سبحانی، جعفر، فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام(ص)، تهران، نشر مشعر، چاپ هفتم، ۱۳۷۶، ص ۴۴۳

نکته ای که بسیار حائز اهمیت است، ساز و کار اجرایی این مسأله است:

اولاً، اصل این حکم، یک امر مخفی و پوشیده و سری نیست. هرگاه ولی امر مسلمین تشخیص دهد که فردی یا افرادی توطئه گر هستند و تحت تعقیب هستند و از کیفر اسلامی می گریزند و یا در دسترس حکومت اسلامی نیست، به طور علنی و آشکار چنین دستوری را صادرخواهد کرد، همان گونه که رسول مکرم اسلام(ص) فرمان اعدام افراد فوق الذکر را به وسیله فرماندهان به تمام سربازان اعلام نمود، (سبحانی، پیشین، ص ۴۴۳) لذا هم همه لشکریان اسلامی می دانستند که چه کسانی باید کشته شوند و هم کفارمی دانستند که چه کسانی مهدورالدم هستند، (ر.ک: همه مدارک و منابع پیشین) لذا هرگز این قضیه به معنای سلب امنیت از شهروندان حکومت اسلامی یا دیگران نخواهد بود، بلکه قاعده اولیه همانا حرمت جان و مال و ناموس و حفظ حقوقهمه انسان ها با هر مسلک و مذهب و اعتقادی است مگر آن که مرتکب خیانت یا جرمی گردیده و در این صورت نیز مسأله به روشنی بیان می شود.

همان گونه که حضرت امام به صراحت در مورد سلمان رشدی، این حکم را صادر نموده و فرمودند: به

اطلاع مسـلمانان غیور سراسـر جهانمی رسانم، مؤلف کتاب آیات شـیطانی که علیه اسلام و پیامبر و قرآن، تنظیم و چاپ و منتشر شـده است، هم چنین ناشـرین مطلع از محتوای آن، محکوم بهاعـدام می باشـند. از مسـلمانان غیور می خواهم تا در هر نقطه که آنان را یافتند سـریعا آنان را اعدام نمایند تا دیگر کسی جرأت نکند به مقدسات مسلمینتوهین نماید و هر کس در این راه کشته شود شـهید است «ان شاءالله». ضـمنا اگر کسی دست رسی به مؤلف کتاب دارد ولی خود قدرت اعدام او را ندارد،او را به مردم معرفی نماید تا به جزای اعمالش برسد، (ر.ک: صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۸۶).

همـان طور که مقـام معظم رهبری در بحث خشونت قانونی و غیرقانونی، صـریحا متـذکر شدنـد اصل حکم ترور برخی از توطئه گران که دور از دسترسـمحکمه و دادگاه اسـلامی قرار می گیرند در اسـلام وجود دارد ولیکن هر زمانی حاکم اسلامی بخواهد به چنین کاری اقدام کند، تصمیم خود را به طورعلنی به مردم خواهد گفت نه سری و به طور نجوی.

ثانیا، در مواردی که نیاز به ضرب و جرح است، جز در ساب النبی(ص) یا ساب الائمه(ع) چند نکته را باید مد نظر داشت:

الف) همه موارد به اذن و اجـازه رهبری آگـاه اسـلامی (پیـامبر(ص) یـا ائمه(ع) و یـا در عصـر غیبت، فقهاء عظام) بایـد صورت پـذیرد، (الامام الموسوی الخمینی، السـید روح الله، التحریرالوسـیله، ج ۱، تهران، المکتبـه العلمیه الاسـلامیه، ص ۴۶۲ (مسأله ۱۱ ذیل: القول فی مراتب الامر بالمعروف والنهی عن المنکر).

ب) در زمان وجود حکومت اسـلامی، خود حکومت که در رأس آن فقیهی آگاه، عادل و مدیر و مدبر قرار دارد، اقدام قانونی به

این امر خواهد نمود. ولی هنگامی که حکومت اسلامی و ولی فقیه نافذالرأی در سراسر بلاد وجود نداشته باشد، صدور اذن به وسیله هر یک از فقهایعظام ممکن است.

ج) این اجازه ممکن است به جمع یا گروه خاصی با تحدید موارد آن واگذار گردد. مثلاً اصل تلاش برای نابودی حکومت طاغوتی سابق و کارگزاران آن در رأس برنامه های مبارزاتی فقیه شامخ و بی بدیل عصر؛ یعنی، حضرت امام خمینی قرار داشت و قهرا گروه های مبارز کهخود را پایبند به مسائل شرعی می دانستند مانند هیأت مؤتلفه و فدائیان اسلام به نحوی با پایگاه مرجعیت مرتبط بوده، قطعا حکم اعدام امثال هژبر، کسروی و... با کسب اجازه از مجتهد جامع الشرایط صورت می گرفت و فتوای مجتهد و حکم ولی امر شرعی جهان نظر قانونی و معتبر دراسلام است و لذا ترورهایی که صرفا به جهت مسایل سیاسی و بدون پشتوانه احکام فقهی و یا بدون کسب اجازه از مقام مرجعیت صورت می گرفت مانند ترورهایی که توسط سازمان مجاهدین خلق یا کمونیست ها, خارج از موازین و هنجارهای شرع بوده , مورد قبول اسلام نبوده و نیست .

۳- اما در مسائله ناسزاگویی به رسول مکرم اسلام (ص) و ائمه (ع) و نیز حضرت صدیقه طاهره , حکمی جداگانه مقرر شده است .

برای آشنایی بیشتر با جزئیات بحث و فروع بیشتر آن از جمله دشنام دادن به انبیائ دیگر(ع) ر.ك :

۱- الفاضل اللنکرانی , آیه الله العظمی الشیخ محمد, تفصیل الشریعه فی شرح تحریرالوسیله , کتاب الحدود, قم : المطبعه العلمیه , ۱۴۰۶ه', صص ۳۱۸ - ۳۲۵.

۲- الموسوی الاردبیلی , آیت الله العظمی السید عبدالکریم

, فقه الحدود والتعزيرات , قم , مركز النشر, مکتب الاعلام الاسلامی , ۱۴۱۳ه', صص ۵۱۱ - ۵۲۱.

خلاصه سخن آن که اسلام با کشتار انسان های بی گناه با هر عنوان و نام , ترور یا غیرترور و با هر انگیزه ای سیاسی یا مذهبی و... و از هر فرقه ای که باشد مسیحی , یهودی یا مسلمان و در هر کجای عالم که باشند و با هر وسیله ای مخالف است , بلکه این کار جنایت است و باید محکوم و عامل آن مجازات گردد. اما در مورد اعدام های انقلابی که در زمان قبل از انقلاب انجام می گرفت باید گفت که این اعدام ها دو نوع بودند:

الف) گروه هایی از آنان مانند هیائت موئتلفه و فدائیان اسلام که پای بند به مسائل شرعی بوده و با مجتهدین و مراجع تقلید در ارتباط بودند و ترور آنها مستند به حکم مجتهدی واجدالشرایط درباره مفسد بودن و واجب القتل بودن افرادی امثال هژبر, کسروی , رزم آرا و... صورت گرفته است که بالتبع عمل موافق قوانین اسلامی و شرعی بوده است چون فتوای مجتهد جامع الشرایط از نظر قوانین اسلامی معتبر و حجت می باشد.

ب) ترورهایی که برای اهداف صرف سیاسی یا... بدون هیچ پشتوانه فقهی و شرعی بوده مانند ترورهایی که توسط مجاهدین خلق , کمونیست ها و... انجام می شد از آنجا که براساس موازین و هنجارهای شرعی و ضوابط تعیین شده در فقه اسلامی نبوده است نمی تواند قطعا" مورد قبول اسلام باشد.

آیا عملیات شهادت طلبانه فلسطینیان مصداق سخن (هدف وسیله را مشروع می کند) نیست که خود با اسلام در تناقض است ؟

پرسش

آیا عملیات شهادت طلبانه فلسطینیان مصداق سخن (هدف وسیله را مشروع می کند) نیست که

خود با اسلام در تناقض است ؟

پاسخ

توجیه وسیله با هدف قصه ای دیرپا است و اختصاصی به اصول مارکسیسم ندارد و به صورت های متفاوت نمود می یابد؛ از جمله این که «برای جلوگیری از گناه بزرگ، ارتکاب گناه کوچک منعی ندارد!» یا «بعد از مدت ها سختی و تلاش و کوشش در راه تحصیل، چه اشکالدارد که برای موفقیت در امتحان مرتکب خلاف شد و تقلب نمود!» یا «وقتی زن و بچه انسان گرسنه اند و منتظر یک لقمه نان، ارتکاب خلاف چه اشکالی دارد!» یا «مرام مذهبی وقتی شرافت دارد، چه فرق می کند کیفیت برگزاری آنها چگونه باشد!» یا «اصل دل انسان است که باید پاکباشد، دیگر نماز و روزه و... هیچ نقشی ندارد!» و هزاران نمونه و مصداق دیگر که هر روز بارها و بارها از ناحیه شیطان و نفس بر ما عرضه می گردد اما بیانات روشنگر قرآن و روایات و سنت حضرات معصومین(ع) و حکم صریح عقل و فطرت، به صراحت این مغالطه را آشکار می سازدکه هیچ گاه نباید برای رسیدن به هدفی درست، از وسیله نادرست بهره برد. بارها حضرات ائمه(ع) با عمل و گفتار خویش این اصل نفسانی و شیطانی را انکار کرده، راستی و درستی را اثبات کرده اند. این که حضرت امیرالمؤمنین(ع) مدت ها خانه نشین بودند، برای در هم شکستن همیناصل ناروا بود؛ زیرا به کرّات، خلافت به ایشان عرضه شد فقط به شرط تبعیت از سنت خلفای پیشین، اما ایشان زیر بار نمی رفتند و بسیاری افراد در برابر این صلابت حضرت، همین اصل را مطرح می کردند که «چه اشکال دارد شما این شرط را بپذیرید، اما به ظاهر؛ در عوض حکومتعدل، جبران

کننده این تبعیت صوری می گردد!» یا در ماجرای مخالفت طلحه و زبیر، بعضی به حضرت می گفتند که «چه اشکال دارد که برای سکوت و رضایت افراد سرشناس، به آن ها باج بدهید؛ تا در سایه سکوت آن ها، بنای حکومت استحکام یابد!» رنج ها و شکنجه های ائمهدین(ع) برای اثبات اصل عدالت صداقت، راستی بود؛ زیرا اگر آن بزرگواران لحظه ای به سردمداران غاصب روی خوش نشان می دادند، بهترین وضعیت برای آن ها مهیا می گشت. با این مقدمه روشن می شود که این اصل ناروا که «هدف وسیله را توجیه می نماید»، هیچ تناسبی با قیام مردممظلوم فلسطین علیه رژیم اشغالگر قدس ندارد و ارتباط این دو بسیار مهم است. وقتی مردم مظلوم و بی دفاع فلسطین تحت شدیدترین حملات اشغالگران غاصب صهیونیستی به سر می برند، شما پرتاب سنگ و حملات شهادت طلبانه علیه مزدوران اسرائیلی را هماهنگ با اصل توجیهوسیله می دانید؛ در حالی که هیچ تناسبی بین ایثار و از جان گذشتگی و توجیه وسیله وجود ندارد! آیا در حصار این همه جنگ افزار و سلاح و در غربت غیرت – که بیش تر دولت ها مست قدرت و کامروایی خویشند – ملتی که تنها برای اثبات مظلومیت، خون دارد و جان و ایمان برایبروز این خشم مقدس، سنگ دارد و مشت و تنها مرهم دردها و زخم هایش، اشک است و ناله و افغان؛ وقتی یک جوان در بهار زندگی اش جان خویش را در راه هدفش فدا می کند، تا عیش مشتی شهرک نشین اسرائیلی منقّص گردد و خواب از چشمان نابینای گروهی غاصب ربودهشود، چه ارتباطی با اصل توجیه وسیله دارد؟ در عین صحت فرمایشتان در بیان این که هدف مشروع نمی تواند وسیله نامشروع را

توجیه نماید، اما ارتباط این اصل با جنبش انتفاضه مردم فلسطین قابل پذیرش نیست.{J

مهمترین دلایل شروع جنگ عراق علیه ایران چه بود؟

پرسش

مهمترین دلایل شروع جنگ عراق علیه ایران چه بود؟

پاسخ

مهم ترین دلایـل شـروع جنـگ از سوی عراق عبارتنـد از(ر.ک: به پاسـخ به ابهامـات، مرکز مطالعـات و تحقیقات جنگ، چاپ هشتم، سال ۱۳۸۰، صص ۱۹-۱۱ و نقد و بررسی جنگ ایران و عراق، محمد درودیان، ج ۱، ص ۱۹۲). :

۱. حمله به ایران به منظور انتقـال مرز آبی دو کشور (خـط تالوگ) از اروند رود به ساحل شـرقی آن و برقراری حاکمیت مطلق عراق بر اروند رود.

۲. حمله به ایران به منظور جدا کردن استان خوزستان از ایران و ایجاد کشوری مستقل تحت سلطه ی عراق با نام عربستان.

۳. حمله به ایران به منظور فروپاشی نظام مقدس جمهوری اسلامی و روی کار آمدن دولتی غرب گرا به جای آن.

ولی اهـداف دیگری نیز برای عراق وجود داشت که در صورت برآورده شـدن یکی از اهداف سه گانه بالا، آن اهداف نیز قابل دسترسی بودند، که عمده ترین آن ها به دست آوردن نقش ژاندارمی خلیج فارس به جای ایران و برتری کامل سیاسی - نظامی بر سایر کشورهای خاورمیانه و به ویژه کشورهای منطقه بود.

آیا ایران در طول جنگ تحمیلی از سلاح شیمیایی استفاده نموده است؟

پرسش

آیا ایران در طول جنگ تحمیلی از سلاح شیمیایی استفاده نموده است؟

پاسخ

نظام جمهوری اسـلامی ایران، بر اساس مبانی اسـلامی و انسانی خود، در تمام دوران جنگ تحمیلی، علیرغم تمامی مشـکلات و فشارهـای ناشـی از به کـارگیری سـلاح هـای میکروبی و شـیمیایی توسط عراق، از توسل به روش هایی که در آموزه های دین مبین اسـلام و کنوانسـیون های بین المللی منع شـده است خودداری و پایبنـدی خویش را به تعهدات اخلاقی، دینی و قوانین بین الملل حتی در سـخت ترین شـرایط، اثبات نمود(ر.ک: تاریخ سیاسی جنگ تحمیلی، همان، ص ۱۷۸). نکته دیگر این که اصلاً ایران در زمان جنگ تکنولوژی ساخت این سلاح ها را در اختیار نداشت.

سرلشگر «وفیق سامرایی» رئیس پیشین استخبارات (اطلاعات) نظامی عراق در این زمینه می گوید: «... ایران در طول جنگ سلاح شیمیایی در اختیار نداشت»روزنامه اطلاعات، سال ۱۳۷۶، شماره ۲۱۱۸۸.

(. بنابر این استفاده ی چنین سلاحی توسط ایران از اساس منتفی می باشد.

سؤالی که داشتم اینکه روز عید غدیر آقای نوین در منزل برادرم سخنرانی می کرد که داستان زبیر و قد علم کردن او در مقابل حضرت علی(ع) به خاطر مخالفت علی(ع) با درخواست او که خواستار مقام و بیت المال زیاد در قبال جنگ های او که در رکاب پیامبر(ص) کرده بود را تعریف م

پرسش

سؤالی که داشتم اینکه روز عید غدیر آقای نوین در منزل برادرم سخنرانی می کرد که داستان زبیر و قد علم کردن او در مقابل حضرت علی(ع) به خاطر مخالفت علی(ع) با درخواست او که خواستار مقام و بیت المال زیاد در قبال جنگ های او که در رکاب پیامبر(ص) کرده بود را تعریف می کردند. حال برگردیم به زمان خودمان که خیلی ها جنگ کردند و خیلی ها شهید شدن و سؤال اینکه چرا فرق بین این عزیزان و دیگران وجود دارد که امام فرمود انقلاب به کسی مدیون نیست و اگر کسی مجروح یا شهید شده در راه خدا بوده و اجرش را از خدا خواهد گرفت و مقام معظم رهبری هم با تبعیض مخالف بوده و است حال اگر مسئله چنین نیست لطفاً آگاهم کنید

متشکرم. و ناگفته نماند که قدرداری با تبعیض فرق دارد.

پاسخ

مسلما" تشکیل چنین بنیادهایی و قراردادن امتیازات برای این عزیزان یکی از وظایف و افتخارات حکومت اسلامی است که جمهوری اسلامی ایران نیز تا حدودی توانسته است این وظیفه را انجام دهد و مسؤولین نظام از امام گرفته تا مقام معظم رهبری و ریاست محترم جمهور و... همه بر انجام این وظیفه و رسیدگی به مشکلات این عزیزان تأکید و به آن مباهات ورزیده اند و دلائل متعددی نیز پشتوانه این اقدامات می باشد که مهمترین آنها عبارتند از:

۱- اصل در نظر گرفتن امتیازات برای رزمندگان، خانواده های شهدا، جانبازان و آزادگان، مطابق با آموزه های دین مبین اسلام و سیره بزرگان دین می باشد. چنان که در سیره حکومتی پیامبر اکرم(ص) و امام علی(ع)، شاهدیم که مثلا حقوق کسی که با اسب به جنگ آمده با کسی که پیاده آمده برابر نمی باشد(وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۷۹).

و یا کسی که در جنگ شرکت نموده با کسی که شرکت ننموده، دارای امتیازات مساوی نیست.

قرآن کریم هم می فرماید: «لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله باموالهم و انفسهم، فضل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم علی القاعدین درجه» (نساء، آیه ۹۵).

۲- اجرای عدل و قسط که یکی از مهمترین وظایف حکومت اسلامی در جامعه می باشد اقتضا می کند که به هر فردی از افراد جامعه براساس میزان خدمات و اقداماتی که برای جامعه انجام می دهد, توجه شده و حق متناسب خود را دریافت نماید. بر این اساس رزمندگان سلحشوری که جان بر کف نهاده و با

ایثار و فداکاری خود امنیت ملی , تمامیت ارضی , منافع ملی کشور را از هجوم بیگانگان به قیمت جان خود یا قسمتی از اعضای بدن خود یا از دست دادن بهترین سال های خود در زندان های دشمن , تأمین نموده اند براساس عدل و انصاف حکومت اسلامی باید متولی امور زندگانی آنها و جبران خسارت های وارده باشد. چنانچه حضرت علی (ع) در فرمان خود به مالک اشتر می نویسد: «هرگاه کسی از سپاه تو به درجه شهادت رسید و یا شخصی از دشمنانت در اثر قتل و جرح به گرفتاری شدید مبتلا گردید در این صورت همانند وصی دلسوز و مورد اعتماد کارهای خانواده آنان را اداره کن تا اثر فقدانش در میان اهل بیت او ظاهر نگردد»؛ (بحارالانوار, ج ۷۷, ص ۲۵۱).

حضرت این مسأله را یک حرکت حکومتی و عمومی تلقی می نماید و این مسأله علاوه بر جنبه اقتصادی شامل سایر امور عاطفی , تربیتی , آینده کاری می شود. همچنین در پیمان صلح امام حسن آمده است : «معاویه مؤظف است همواره از خراج دارابگرد مبلغ یک میلیون درهم تسلیم امام حسن (ع) نماید تا میان بازماندگان شهدای جنگ جمل و صفین که در رکاب علی (ع) کشته شده اند تقسیم شود».

بنا بر مطالبی که گفته شد هرگونه کوتاهی در رسیدگی به امور این عزیزان ظلم به حقوق مسلم آنان بوده و منافی عدل و قسط می باشد چگونه می توان کسانی را که در راه تأمین امنیت و آسایش دیگران و حفظ کیان اسلامی بهترین شخص خود را که از همه لحاظ تأمین کننده

زنـدگی آنهـا بوده از دست داده انـد یا معلول و مجروح شـده انـد یا بهترین سال های عمر خود را در زنـدان های دشـمن یا در جبهه ها از دست داده انـد و گرفتار عقب ماندگی اقتصادی , تحصـیلاتی و... شده اند را با افرادی مرفه که در پشت جبهه ها در سایه امنیت و آرامش ناشـی از فداکاری این عزیزان به زندگی خود پرداخته و از همه مواهب دولت اسـلامی برخوردار شده اند را مساوی دانست . آیا این عین ظلم و بی عدالتی نیست ؟.

۳- مسـأله دیگری که حـائز اهمیت می باشـد تغییر اوضاع و شـرایط اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، امنیتی و... می باشـد. براساس قوانین حاکم در آن زمان غنایم حاصل از جنگ ها اعم از سلاح , زیورآلات و... بین رزمندگان توزیع می شد و کسانی که در جنگ حاضر نبودند بهره ای نیز نداشتند به عنوان نمونه ابن ابی الحدید از ابوالاسود دئل روایت می کند که پس از پیروزی امام علی(ع) در جنگ جمل آن حضرت وارد بیت المال بصره شدنـد و تمام آن را که بسـیار هم زیاد بود بین سـپاهیان خود که در جنگ حاضـر بودند تقسـیم نمودند. مردی که در جنگ شـرکت نکرده بود تقاضا کرد که به او هم سهمی بدهند. امام(ع) سهم خود را به او بخشـیدند». اما در زمان ما به علت تغییر اوضاع و شـرایط زمانه و تغییر شـیوه تأمین امنیت مردم , مـدیریت اقتصادی و... دیگر نمی توان مثلا" سـلاح های به دست آمده در جنگ مثل هواپیما, توپ , تانک و... را یا منابع عظیمی را که از دشمن به

دست می آید یا باز پس گرفته می شود و... را بین رزمندگان تقسیم نمود و مصلحت حکومت اسلامی نیز اقتضا نمی کند ولی باید حداقل به میزان سایر افراد جامعه امکانات پیشرفت و وسایل مورد نیاز این عزیزان را تأمین نمود.

۴- یکی از اصول و استراتژی های حضرت علی (ع) در چگونگی اداره جامعه استفاده از اصل تشویق می باشد «ازجر المسیء بجزاء المحسن» مثلا" حضرت در عهدنامه خود به مالك اشتر می فرماید: «همیشه سپاهیان را تشویق کن و کارهای مهمی را که انجام داده اند بر شمار, زیرا یادآوری کارهای نیک شجاعان سپاه را به حرکت بیشتر وادار می کند و آنان را که تنبلی می کنند به کار تشویق می شوند...». در واقع ارائه خدمات به این عزیزان به نوعی تشویق سایر افراد جامعه برای خدمت و جانفشانی در راه حفظ حکومت و جامعه اسلامی و ایجاد نوعی روحیه و اطمینان که مردم و حکومت رشادت های آنها را ارج نهاده و در مواقع نیاز نیز دوباره با اطمینان و فراغت خاطر از آینده خانواده خود و... به میادین نبرد بشتابند. چنانچه این اقدامات در سایر کشورهای غیراسلامی نیز مانند ژاپن، کشورهای غربی، آمریکا و... انجام می شود, مقام کشته های خود را، رزمندگان و کسانی که در جنگ برای منافع و امنیت ملی خود شرکت کرده ارج می نهند، بودجه های کلان اختصاص می دهند. زندگی آنها و آینده شغلی و... آنها را تضمین نموده و روی تعهد و وفاداری آنها نسبت به کشورشان حساب کرده و در گزینش ها امتیاز قائل می شوند.

۵- تبعیض در جایی است

که بـا این که همه افراد از همه جوانب با هم مساوینـد یکی یا عـده ای را بر بقیه ترجیـح دهیم ولی در اینجا مسأله چنین نیست . نکته دیگر این که اگر برای جوانان ما این مباحث روشن شود مسـلما" هیچ گونه بدبینی وجود نخواهد داشت مردم و جوانان ما هرگز به این عزیزان که بـا کمـال خلوص تمـام هستی خود را در راه خـداو برای دفـاع از امنیت اسـتقلال منافع و مصالـح کشور اسلامی داده اند و با تمام کوتاهیی ها, مشکلات و... باز هم مدافع اصلی نظام اسلامی می باشند بدبین نشده و به تبلیغات دشمن برای ایجاد بدبینی نسبت به این عزیزان گوش نمی دهند و مقام آنها را ارج می نهند.

۶- روح حاکم بر جامعه اسلامی و سیره حکومت اهل بیت (ع) و گفتار آنها نشان دهنده و مؤید این اقدامات می باشد, لذا اگر در جـایی غیر از این مشاهـده شود حتما" بایـد به شـرایط و اوضاع و احوال آن زمان خاص مراجعه نمود و سـپس آن مورد را با توجه به آن شـرایط و اوضاع مورد بررسی و تحلیل قرار داد. لذا در مورد داستان زبیر و... که در سؤال ذکر نمودید دو نکته مهم بایـد مورد تحلیـل قرار گیرد، اول این که زبیر امتیـازاتی مازاد بر حقوق خود می خواست و الا اگر در مورد اصل حقوق خودش که مثلا در فلان جنگ شـرکت کرده و از غنائم آن جنگ سهمش پرداخت نشده اعتراض می کرد، قطعا امام علی(ع) رسیدگی می کردند.

نکته دوم این که، این موضوع در زمانی است که جامعه اسلامی در اثر امتیازات

ناحقی که خلفاء قبل از امام علی(ع) به برخی صحابه و... دادند، دچار تجمل گرایی و نظام طبقاتی شده، لذا ایستادگی قاطع امام علی(ع) در برابر این گروه زیاده طلب، با در نظر گرفتن این اوضاع و شرایط قابل تحلیل و ارزیابی است و الا همچنان که بیان شد به هیچ وجه امام علی(ع) با اصل اعطاء حقوق حقه رزمندگان و خانواده های شهداء مخالف نبوده، بلکه برعکس عدالت ایشان چنین اقتضایی را می نمود. پس طلحه و زبیر فقط بیشتر از حق مردم عادی نمی خواستند بلکه بیشتر از حق خود می خواستند که اعطاء به آنها مسلما ظلم و گناه بود.

نتیجه آن که؛ تشویق و قائل شدن امتیازاتی که حق این عزیزان می باشد نه تنها تبعیض نیست، بلکه اگر قائل به آن نباشیم ضد عدالت و عین ظلم و در درازمدت به ضرر امنیت، منافع، مصالح و تمامیت ارضی کشور می باشد، زیرا معنی و مفهوم عدالت همه جا تساوی نبوده و مراعات تساوی در اکثر جاها باعث تضییق حقوق و عقب ماندگی کارهای اجتماعی و اقتصادی می گردد و آنچه که حضرت علی(ع) به دنبال آن بود عدالت بود نه تساوی و طلحه و زبیر به عدالت راضی نبودند.

آیا عملیات شهادت طلبانه برادران فلسطینی و لبنانی با واقعه عاشورا و شهادت امام حسین (ع) ارتباط دارد؟

پرسش

آیا عملیات شهادت طلبانه برادران فلسطینی و لبنانی با واقعه عاشورا و شهادت امام حسین (ع) ارتباط دارد؟

پاسخ

در مورد عملیات شهادت طلبانه (انتحاری) برادران فلسطینی و لبنانی می توان گفت از جهتی با واقعه عاشورا مرتبط است و از جهتی مرتبط نیست.

واقعه عاشورا و شهادت امام حسین به طور مستقیم چنین اقتضائی ندارد و یک عملیات انتحاری نیست. بله، واقعه عاشورا از این جهت که اوج ایثار و گذشتن از جان و تمام هستی خود و خویشاوندان و یاران در راه دفاع از کیان اسلام و ایستادگی در برابر ظلم و ستم به حریم اسلام و مسلمانان است، مایه درس و عبرت برای هر مسلمانی باشد.

برادران لبنانی به خاطر پیروی از مذهب اهل بیت، از چنین آموزه ای آگاهند به همین جهت روحیه شجاعت و ایثار و بذل جان در راه دفاع از کیان اسلام و مسلمانان، در میان آنان به صورت مستقیم الهام گرفته از نهضت امام حسین(ع) است.

البته همان گونه که بیان شد اصل روحیه بذل جان در راه دفاع از اسلام و مسلمین را از نهضت امام حسین الهام گرفته اند. اما در خصوص عملیات شهادت طلبانه (انتحاری) باید گفت براساس آموزه های دینی این عملیات در جایی که راه منکوب کردن دشمن متوقف بر آن باشد، مقتضای وظیفه اسلامی است. بلکه فراتر از آن وظیفه ملی است. یعنی انسان های دارای شرف و حمیت و غیرت در هر کجای عالم که چنین شرایطی پیش بیاید، بدین سان عمل خواهند کرد که به عنوان نمونه به عملیات انتحاری در دوران جنگ جهانی دوم می توان اشاره کرد.

نقش واقعه عاشورا و نهضت

امام حسین(ع) در این خصوص، تنها الهام بخشی برای بذل جان در راه دین است.

در خصوص برادران فلسطینی، باید گفت که بخش عظیمی از توده مردم از قیام مردم ایران و لبنان الهام و الگو می گیرند و بخشی دیگر هم به حکم وظیفه ملی، از کشور خود دفاع می کنند.

با عرض سـلام و خسته باشید نامه ای نوشته بودم از روی نیاز و شما مرحمتی کردید و پاسخی نیک در جوابش ارسال کردید از شما کمال تشکر را دارم، قبل از هر چیز دعائی می کنم شاید مستجاب شود و آن اینکه خداوند همه انسانها را هدایت کند. خصوصاً کسانی که جنگ طلب و ریزنده خ

پرسش

با عرض سلام و خسته باشید نامه ای نوشته بودم از روی نیاز و شما مرحمتی کردید و پاسخی نیک در جوابش ارسال کردید از شما کمال تشکر را دارم، قبل از هر چیز دعائی می کنم شاید مستجاب شود و آن اینکه خداوند همه انسانها را هدایت کند. خصوصاً کسانی که جنگ طلب و ریزنده خون بی گناهانند و اگر بی ارزش تر از هدایتند نابود کند. امروز روز دهم جنگ است (جنگ نفت). جنگی بی بهانه بی پایان و بی رحم مگر می شود دید و شنید و سکوت کرد. ای وای بر ما انسانها که چقدر پست و بی مقدار هستیم می کشیم بی دلیل، می سوزانیم بی رحمانه و به این کار افتخار می کنیم و می بالیم «اولین سؤال و شاید تنهاترین سؤال هر کس این که چرا جنگ چرا خون چرا ریختن خود هم نوع بی دلیل آیا انسان در این روزگار اینقدر بی ارزش شده که ریختن خونش اینقدر راحت است از شما می پرسم چرا انسان یا بهتر بعضی انسانها اینگونه اند که برای رفاه و منافع خود می کشند مردم بی گناه را، این انسان که نه این حیوان به کجا می خواهد برسد به کجا. چرا بعضی کشورها از اجساد انسانهای بی گناه پلی

می سازند برای رسیدن به هدفشان از شما می پرسم این دنیا به کجا می رود و پایانش چگونه است».

پاسخ

واقعیتی را که قرآن در مورد آفرینش انسان بازگو می کند این است که این موجود دارای دو بعد است . لایه ناسوتی انسان، کشش به سمت خودخواهی ها، سرکشی و تمامیت خواهی، استعمار و استثمار دیگران، سلطه بر دیگران و بهره کشی از آنان و غوطه ور شدن در غرائز نفسانی و عالم مادیات دارد. همچنانکه بعد ملکوتی انسان، وی را به معنویات، آرمانگرائی، ارزشها فرا می خواند.

انسان در این میان انتخابگر است و سرنوشت او در گرو همین انتخاب اوست، حسن انتخاب یا سوء استفاده از آن ناشی از ویژگی های روحی و تیپ فکری و شاکله وجودی و شخصیتی هر کس است. « قل کل یعمل علی شاکلته»(اسراء/۸۴) ببین آنچه که مهم است تربیت نفس و تهذیب آن به منظور ایجاد شاکله خوب و شایسته است و از دیدگاه قرآن کریم این امر، فقط در پرتو عبودیت خدای متعال و تربیت الهی میسر است. به نحوی که اختیار دار واقعی و صاحب چشم و دل و روان انسان، خدای متعال باشد، آن بیند که او خواهد، آن شنود که او خواهد، آن کند که او خواهد،... اگر چنین شد و انسان تحت ربوبیت خدای متعال قرار گرفت و بر این راه شیرین ولی سخت، استقامت ورزید و استوار بود رحمت الهی بر وی نازل و وجود او مبارک و پر برکت برای همه خواهد شد.

اما همین انسان که می تواند خلیفه الهی شود، اگر خود را تربیت کند و شیطان بر روح

او مسلط شود، اسیر شهوت و تمنیات نفسانی گردد، به جائی می رسد که زمین جای او نیست. همان به که در زیر خاک قرار گیرد. « ویقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا»(نبا/۴۰) و خطر فساد و پستی چنین موجودی از هر جنبنده ای بیشتر است. « ان شر الدواب عند الله الذین کفروا فهم لا یومنون»(انفال/۵۵).

توضیح بیشتر آن که:

جنگ یکی از دیرپاترین پدیده های جامعه انسانی است. از دیرباز تا کنون جامعه ای را نمی توان یافت که به گونه ای درگیر جنگ و ضایعات فراوان انسانی، مادی و طبیعی ناشی از آن نبوده و به چرائی آن فکر نکرده باشد. اما با این همه، برخی مکاتب به گونه های مختلف به توجیه مشروعیت و بلکه تقدیس جنگ پرداخته اند. پیروان مکتب حقوق طبیعی از ارسطو گرفته تا نژاد پرستان معاصر جنگ را حق طبیعی گروهها و ملتهای فرهمند و والا می دانند. اینان هرچند جنگ را اجتناب ناپذیر نمی دیدند ولی اقدام به آن را بعنوان حقی برای نژادهای برتر لازم می دانستند. با پیدایش مکتب داروینیسم اجتماعی و با توسعه نظریه تنازع بقا و انتخاب اصلح از پهنه طبیعت به صحنه اجتماع، جنگ دیگر نه به عنوان یک حق که به عنوان یک اصل اجتناب ناپذیر مطرح گردید. با پیدایش مکاتب فلسفی دیالکتیکی، اصل جبری و قاعده اجتناب ناپذیری جنگ، از صورت زیست شناختی داروینی به در آمده و رنگی فلسفی به خود گرفت و به خصوص پس از پیدایش مکتب مارکسیسم و توسعه دیالیکتیک در صحنه اجتماع و ظهور اندیشه «ماتریالیسم تاریخی» جنگ از یک اصل و قاعده جبری بالاتر رفته

و به صورت یک اصالت و ارزش بشری مطرح شد. به گونه ای که انسان فارغ از خود آگاهی طبقاتی و غیر مبارز در راه منافع طبقه خویش، انسان از «خود بیگانه» و تهی از جوهر انسانیت معرفی گردید.(فلسفه حقوق، قدرت الله خسروشاهی، مصطفی دانش پژوه، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ سوم، ۱۳۷۸، ص۲۶۱) و پیدایش و گسترش نظام لیبرال سرمایه داری مبتنی بر مبنای فکری سود انگاری و منفعت جوئی، انسان مداری، انکار وحی، اخلاق و ارزشهای دینی و... همگی عملا جهان را در جنگهای خانمان سوزی فرو برد که تاریخ به چشم خود ندیده بود، تا جائی که همین واقعیت تلخ و ترس از پیدایش جنگ جهانی سوم و به کار گیری سلاحهائی که قدرت تخریبی آن بسیار فراوان و هراس انگیز بوده و حیات گیاهی، حیوانی و انسانی را در معرض تهدید و نابودی قرار می دهد، موجب شد که جامعه بشری، و حتی طرفداران نظریه جنگ، در اندیشه مقابله جدی با این پدیده خطرناک بر آیند و راههائی چند را به عنوان طرح حل مسالمت آمیز اختلافات و پیش گیری از جنگ، مطرح نموده و به رسمیت بشناسند.

اما آیا این اقدامات و راهکارها تا چه اندازه توانسته است جلوی جنگ و خونریزی، تجاوز و کشتار انسانهای بی گناه را بگیرد. به نظر می رسد تا زمانی که به علت اصلی وقوع جنگ و جنایت توجه نشده و بشر کنونی عزم و اراده جمعی جدی در برخورد با این عامل نداشته باشد، همچنان این پدیده تلخ قربانی می گیرد.

از دیدگاه و بر اساس جهان بینی توحیدی اسلام، هدف

از آفرینش انسان، استکمال وجودی مبتنی بر اختیار و انتخاب اوست «وما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون»(سوره الذاریات، آیه ۵۶) و در این مقام تا آنجا بالا می رود که به مقام خلیفه اللهی برسد. «انی جاعل فی الارض خلیفه»(سوره بقره، آیه ۳۰) و روشن است که این مقام جز با آزادی اراده و رفتار اختیاری انسان امکان پذیر نیست. به همین جهت خداوند انسان را با سرشتی دوگانه که منشأ انتخاب او است بیافرید و او را بر این آگاه ساخت.«ونفس وما سویها فألهمها فجورها و تقویها» و به او گفت که سعادت جاوید و فلاح او در پیروی از تقوی و اجتناب از فجور است. «قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها»(سوره شمس، آیات ۷ تا ۱۰) و در عین حال با هدایت وی و نشان دادن راه، او را در انتخاب راه از بیراهه مختار ساخت. «انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا»(سوره انسان، آیه ۳) این واقعیت و وجود عنصر آزادی و اختیار در انسان موجود از یک سو و وجود تزاحم در عالم ماده و طبیعت، که لازمه لا ینفک آن است، از سوی دیگر، چه بسا موجب آن شود که دو گروه از انسانها با سوء اختیار خود به بیراهه کشیده شوند و به حمله و ستیز متقابل دست بزنند و در نتیجه جنگ دو گروه باطل را پدید آورند، و یا گروههای متجاوز به گروه دیگر حمله کنند و با دفاع آنان از خود، جنگ حق و باطل را پدیدار سازند. بدین صورت است که جنگ نه به صورت یک اصل جبری غیر قابل

اجتناب، بلکه در ظرف واقعیت و انسان موجود، به عنوان «لازمه وجودی انسان خاکی و زندگی اجتماعی» مطرح می گردد. و این واقعیت آنچنان مشهود بوده است که ملائکه الهی هم با زبان ادب و با آهنگی اعتراض گونه، پس از آفرینش آدم، به خداوند عرض می کنند که: «أتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک» [ملائکه گفتند] پروردگارا می خواهی کسانی را بگماری که فساد کنند در زمین و خونها بریزند و حال آنکه ما خود تو را تسبح و تقدیس می کنیم؟(سوره بقره، آیه ۳۰) و خداوند متعال در پاسخ با عبارت «انی اعلم ما لا تعلمون» اشاره می فرماید که در دفاع اختیاری جبهه حق در برابر تجاوز جبهه باطل – و غیر آن – کمالی است که در تسبیح و تقدیس غیر اختیاری شما نیست.

بنابراین از جهت هستی شناسی، جنگ یک واقعیت موجود در زندگی انسانی است اما از جهت ارزشی، به عنوان یک اصل حاکم پذیرفته نیست، گرچه برای اهداف صحیح، احیانا جنگ یک ضرورت عقلی و شرعی است مانند جنگ به منظور دفاع از خویش (دفاع مشروع) در مقابل متجاوزین به دین، عِرض، جان و مال خود و بستگان یا مملکت و نیز به منظور دفاع از مظلومین عالم و یا در مقابل ستمگرانی که آزادی دعوت دینی را سلب می کنند و با حاکمیت استبدادی مانع انتخاب آزادانه دین صحیح از سوی مردم می گردند.

آیا عملیات استشهادی فلسطینیان از نظر اسلام و از دیدگاه حقوق بشر مشروع است؟

پرسش

آیا عملیات استشهادی فلسطینیان از نظر اسلام و از دیدگاه حقوق بشر مشروع است؟

پاسخ

در یک تحلیل واقع بینانه و با درک شرایط تاریخی و وضعیت کنونی فلسطینیان می توان گفت ملّتی که سرزمین آباء و اجدادی اش به وسیله بیگانگان غصب و از کلیه حقوق مادی و معنوی خویش محروم گردیده و نتیجه ای جز ضرر و عقب نشینی از راه های طی شده کنونی – اعم از اقدامات کشورهای عرب و اسلامی، توسل به مجامع بین المللی، مذاکره و پرداختن به روش های مسالمت آمیز و ... – ندیده اند، نمی توانند نظاره گر نابودی تدریجی خویش و سرزمین خویش باشند. در چنین شرایطی که رژیم صهیونیستی زبانی به جز خشونت و زور نمی فهمند و با تمامی قوا و به پشتیبانی دولت های استکباری و با استفاده از سکوت و بی تفاوتی مجامع بین المللی، به نسل کشی ملت فلسطین پرداخته است، راهی جز دفاع و مقابله به مثل باقی نمانده است.

از نظر دینی، اکثریت قریب به اتفاق بزرگان اهل سنت و مراجع شیعه، مشروع بودن عملیات استشهادی فلسطینیان صحه می گذارند. مفتی مصر، «قرضاوی» به عنوان یک عالم متفکر اهل سنت، علامه فضل الله به عنوان مرجع تقلید شیعه و حتی مراجع شیعی ایرانی، چون حضرت آیت الله فاضل لنکرانی و ... عملیات و حرکت استشهادی را در شرایطی که فلسطینیان قرار گرفته اند، تأیید می کنند.ر.ک: فصلنامه حضور، ویژه فلسطین، بهار ۱۳۸۱، ش ۴۰، صص ۲۴–۳۱.

به علاوه از نظر تاریخی، چنین حرکتی اختصاص به ملّت مظلوم فلسطین ندارد؛ بلکه در همه انقلاب های بزرگ دنیا و در

مواردی که خاک یک سـرزمین به اشـغال در می آید و ... چنین اقداماتی دیده شده و از جایگاه ارزشـی بسیار بالایی برخوردار است؛ به

طور مثال موقعی که آلمان ها خاک فرانسه را اشغال کردند، در عملیات های پارتیزانی در فرانسه، چنین اقداماتی مشاهده می شد؛ وقتی یک نفر برای آزادی سرزمین خود، جانش را فدا می کند، نه تنها ضد ارزش نیست؛ بلکه ارزشمند می باشد.همان. در برخی جوامع اسلامی در قرن ۱۸ – که بخش هایی از هندوستان امروزی محسوب می شوند – برای بیرون راندن استعمارگران اروپایی به عملیات های انتحاری متوسل می شدند.

«کامیکازه» که در فرهنگ سیاسی دنیا در زمینه عملیات های انتحاری شهرت یافته، نام یک خلبان ژاپنی بود که در خلال جنگ جهانی دوم، هواپیمای نظامی خود را به قلب ناوهای نظامی آمریکا می کوبد. این اقدام از آن به بعد به یک استراتژی مهم ژاپنی ها علیه آمریکا تبدیل شد و امروزه نیز، کامیکازه برای ژاپنی ها مورد تقدیر و تحسین است.ناصرپور، حسن، عملیات استشهادی در فلسطین، ص ۷۰.

وقتی که یک «ویت کنگ» برای سرزمین خودش ویتنام، به عملیات شهادت طلبانه دست می زند، وقتی یک بودایی در ویتنام در برابر سرکوب و خشونت آمریکایی ها، خودش را در برابر معبدی به آتش می کشاند و ... همه این حرکات تابلویی از جانفشانی یک ملت است.فصلنامه حضور، ش ۴۰، صص ۲۴ – ۳۱.

حضرت امام(ره) نیز در تقدیر و تأیید عملیات استشهادی شهید حسین فهمیده، از آن به عنوان «رهبر» نام برد. خلاصه اگر ما این حرکات را از زاویه دینی و انقلابی و از زاویه شرایط فعلی فلسطین تحلیل نکنیم و در نیابیم، طبیعی است که نمی توانیم در داوری منصف و جامع عمل کنیم.همان.

از سوی دیگر مجموعه عملیات های استشهادی فلسطینیان، آثار و نتایج بسیار مطلوبی در برداشته و به اسرائیل و تمامی پشتیبان آن فهمانده است که ملّت

فلسطین، ملّتی زنده و بیدار است و هرگز تسلیم نابودی و نقشه های شوم آنان نمی شود. از سوی دیگر باعث شده تا مهم ترین مسأله اسرائیل (تأمین امنیت) را – که برای آن هزینه های بسیار زیادی متحمل شده اند – با چالش های جدّی مواجه کند و خواب راحت را از دیدگان آنان برباید.

عملیات های استشهادی، جوانه های امید به پیروزی بر دشمن غاصب را در قلب ملّت مظلوم فلسطین، رویانیده و انتفاضه مردمی فلسطین را به حرکتی زنده، پویا و پرتوان در مقابل دشمن، تبدیل کرده است. در هر صورت عملیات های استشهادی ملّت فلسطین در شرایط کنونی، از مصادیق جهاد دفاعی است که از نظر اسلام و حکم عقل، امری کاملاً مشروع است. در اسلام هدف از جنگ دفاعی، رفع حمله و سرکوب پیمان شکنان و تجاوزکاران بیگانه و بیرون راندن آنان از سرزمین های اشغالی و آزادسازی آن مناطق و دفاع از جان و مال مسلمانان و عقیده و مرام اسلامی است. انجام دادن این نوع جهاد – که در زمره واجبات عینی است – بر تمامی مسلمانان، اعم از زن و مرد، در کلیه قرون و اعصار و مادام العمر لازم الاجرا است.دکتر محمدرضا ضیائی بیگدلی، اسلام و حقوق بین الملل، تهران، ص ۱۲۸.

اهمیت این موضوع تا آنجا است که آیت الله شیرازی (از فقهای بزرگ شیعه) می نویسد: «چنانچه مکلفین بتوانند ازمجانین و اطفال برای دفاع استفاده کنند و آنها را به کاری بگمارند، تشغیل آنان نیز واجب است»آیت الله شیرازی، الفقه، کتاب الجهاد، ص ۵۹. حتی اگر مسلمین را سپر بلا قرار دادند، باید حتی الامکان از کشتن آنها خودداری کرد، ولی چنانچه دسترسی به مشرکان و پیروزی، جز با کشتن این

مسلمین حاصل نمی شود، کشتن آنها و دفع «تعرّض» نیز جایز است.الزبده الفقیه، ج ۳، ص ۶۴۵؛ المهذب الاحکام، ج ۱۵، ص ۱۲۵ و ۱۲۶.

آیات متعددی از قرآن کریم مسلمانان را به جهاد دفاعی ترغیب می کند: (وَ قاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ الَّذِینَ یُقاتِلُونَکُمْ) بقره (۲)، آیه ۱۹۰. «و در راه خدا جهاد کنید با کسانی که با شما می جنگند».

(وَ اقْتُلُوهُمْ حَیْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ أَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَیْثُ أَخْرَجُوکُمْ ...) همان، آیه ۱۹۱. «هر جا مشرکان را یافتید بکشید و از شهر و دیارشان برانید، چنان که آنان شما را از وطن آواره کردند»

از دیدگاه حقوق بین الملل نیز، طبق ماده ۵۱ منشور، حق دفاع برای ملت مظلوم فلسطین وجود دارد و برای هر عضو این حق طبیعی به رسمیت شناخته شده است که برای جلوگیری از اصل تجاوز و یا گسترش آن، اقدامات لازم را انجام داده و همه گونه آمادگی دفاعی و رزمی را برای خود فراهم آورد و عملاً ـ برای سرکوب خصم از آن استفاده نماید.اسلام و حقوق بین الملل عمومی، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ص ۲۶.

اولین شرط دفاع مشروع از دیدگاه حقوق بین الملل، تجاوز مسلحانه است که بر اساس تعریفی که در سال ۱۹۷۴ از تجاوز به تصویب مجمع عمومی ملل متحد رسید، دولت اسرائیل متجاوز محسوب می گردد. بر اساس ماده اول قطعنامه تجاوز عبارت است از کاربرد نیروی مسلح، توسط یک دولت، علیه حاکمیت، تمامیت اراضی یا استقلال سیاسی دولتی دیگر؛ یا کاربرد نیروی مسلح در راهایی مغایر منشور ملل متحد.به نقل از نشریه «مرکز مطالعات عالی بین الملل» اسفند ۱۳۶۵، مقاله «مفهوم تجاوز در حقوق بین الملل». مسلماً دولت نامشروع و غاصب اسرائیل – که

از بـدو تأسـیس تـاکنون تمـامی معاهـدات و قوانین بین المللی را زیرپا گذاشـته و هر روز فجیع ترین جنایات را علیه ملّت مظلوم فلسطین به وجود می آورد – مصداق واقعی متجاوز است و حق دفاع و مقابله به مثل برای فلسطینیان کاملاً مشروع می باشد.

چریـک به چه افرادی گفته می شود و جنگ های چریکی چه جنگ هایی بوده است آیا هنوز هم افرادی با این عنوان وجود دارنـد اگر پاسخ مثبت است الان به چه فعالیتی می پردازند.

پرسش

چریـک به چه افرادی گفته می شود و جنـگ هـای چریکی چه جنـگ هـایی بوده است آیا هنوز هم افرادی با این عنوان وجود دارند اگر پاسخ مثبت است الان به چه فعالیتی می پردازند.

پاسخ

اصطلاح چریک «Guerrilla» یـا پـارتیزان به فرد یا افرادی گفته می شود که درگیر یک جنگ نامنظم می باشـند. و به عنوان عضو گروهی مسـتقل و مسـلح و معمولاً دارای هـدفی انقلابی ،آزادیبخش یا ناسـیونالیستی و اسـتقلال طلبانه ، دست به حملات غافلگیر کننده ،عملیات ایذایی و خرابکاری بر علیه دشمن می زنند.

بر این اساس جنگ چریکی «guerilla war» به جنـگ های غیر منظم پارتیزانی یا چریکی اطلاق می شود که نوعی مقاومت مسلحانه علیه نظام حاکم یا قدرت های اشغالگر خارجی است. برجسته ترین نمونه جنگ های چریکی در ایران نهضت جنگل و یـا در اوائـل جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، جنگ های نامنظم شـهید چمران بود و از آن زمان سـتادی تحت عنوان جنگ های نامنظم به وجود آمد و ضـربه های اساسـی به اهداف مهم نظامی و اقتصادی دشـمن وارد آورد. و در سـطح جهانی نبرد پارتیزان های یوگسـلاوی علیه اشـغالگران آلمانی، یا جنگ های ویتنام و یا عملیات های حزب الله لبنان علیه اسرائیلی ها و.... نمونه های این جنگ می باشند.

نکته آخر این که در زمان حاضر نیز همچنان در برخی مواقع شرایط محیطی و ضرورت اقتضا می نماید تا از این نوع عملیات ها استفاده شود. از این رو امکان استفاده از چنین روشی در هر کشوری وجود دارد.

چگونه می توان ثابت کرد که در جنگ ما طرف اسلام بودیم و طرف مقابل (صدام)جبهه کفر بوده است؟

پرسش

چگونه می توان ثابت کرد که در جنگ ما طرف اسلام بودیم و طرف مقابل (صدام)جبهه کفر بوده است؟

پاسخ

در پاسخ به این سؤال ابتدا به اثبات اسلامی بودن نظام جمهوری اسلامی پرداخته و سپس دلایل کفر صدام و حزب بعث را بیان می نماییم:

الف. اسلامی بودن نظام جمهوری اسلامی ایران:

اثبات اسلامی بودن جامعه و نظام ما مبتنی بر شناخت دقیق از جامعه و نظام اسلامی و ویژگی های آن از یک سو و تطبیق آن بر جمهوری اسلامی ایران می باشد:

یک. تعریف جامعه ی اسلامی و ویژگی های آن:

جامع ترین تعریفی که از جامعه ی دینی وجود دارد این است: جامعه ی دینی، جامعه ای است «دین باور»، «دین مدار»، «دین داور» و «مطلوب دین»(جامعه ی برین، سید موسی میرمدرسی، چاپ اول، ۱۳۸۰، صص ۲۰۹ – ۲۱۰)..

جامعه ی دینی جامعه ای است که شبکه روابط اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، حقوقی و اخلاقی آن بر اساس دین و آموزه های آن تنظیم شده باشد. جامعه ی دینی جامعه ای است که در آن داوری با دین باشد و افراد آهنگ خود را همیشه با دین موزون کنند. جامعه ی دینی دغدغه ی دین دارد و این دغدغه و احساس نیاز به همسو کردن خود با دین، تنها به امور فردی و عبادیات و اخلاق فردی محدود نمی شود: بلکه نسبت میان دین و کلیه ی امور و روابط اجتماعی باید سنجیده شود و داوری دین در همه خطوط و زوایای تمامی شبکه ی روابط اجتماعی نافذ باشد(جامعه ی دینی، جامعه ی مدنی، احمد واعظی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه ی اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۷، صص ۸۸ – ۹۰).

بر این اساس ویژگی های جامعه ی دینی عبارتند از(حکومت دینی، حمیدرضا شاکرین، انتشارات معارف). :

۱ دین باوری و اعتقاد به آموزه های دینی.

۲ تنظیم

نظام حقوقی خود بر اساس دین (شریعت مداری).

۳ دارای نظام دینی است و جز حکومت دینی را برنمی تابد(نظام دینی).

۴ در جامعه ی دینی، مردم سلوک و رفتار فردی و اجتماعی خود را با دین موزون می کنند و داوری دین را در این باره پذیرایند(دین داوری).

۵ چنین جامعه ای قطعاً مطلوب و مورد رضایت دین نیز هست (مطلوب دین).

جامعه ای که بر اساس مؤلفه ها و ویژگی های فوق شکل گرفته باشد، جامعه ای دینی است.

بر این اساس می توان دو معیار اصلی برای جامعه ی اسلامی نام برد:

۱ افراد جامعه به دین مبین اسلام باور داشته و آن را در رفتار فردی و اجتماعی خود متجلی سازند.

۲ کلیه نظام های حقوقی و ساختارهای سیاسی بر اساس دین مبین اسلام تنظیم شده باشد.

نکته ی مهمی که در این جا قابل ذکر است، توجه به مراتب متعدد جامعه ی اسلامی است. یعنی این که به هر مقدار این دو معیار فوق در جامعه ای رعایت شود، درصد و میزان اسلامیّت آن جامعه بالاتر می رود.

دوم. بررسی اسلامی بودن جامعه ی کنونی ایران:

با نگاهی به واقعیات جامعه ی کنونی ایران مشخص می شود که بحمدالله جامعه ما از دو معیار اصلی جامعه ی اسلامی برخوردار است. زیرا اولاً اکثر افراد جامعه به دین مبین اسلام عقیده و باور دارند. و ثانیاً نظام حقوقی و ساختار سیاسی جامعه نیز بر اساس آموزه های دین مبین اسلام شکل گرفته است. چنانکه اصول قانون اساسی ایران نظیر اصل دوم که بیانگر توحیدی بودن نظام اسلامی، اهداف و آرمان های آن و اصل دوازدهم که اسلام را دین رسمی اعلام می کند و اصل پنجم که در رأس نظام، ولی فقیه جامع الشرایط و نایب عام امام زمان(عج) حکومت را در دست

داشته و سایر بخش های نظام از ایشان کسب مشروعیت می نمایند.

بنابر این در اصل اسلامی بودن جامعه و نظام ما هیچگونه تردیـدی نیست. اما این که به چه میزان از اسلامیّت برخوردار هستیم نیازمند بررسی عملکرد ارکان و عناصر تشکیل دهنده ی جامعه ی اسلامی اعم از افراد جامعه، مسؤولین، نهادها و دستگاه های دولتی و... و میزان انطباق آن با آموزه های دین مبین اسلام است. در این زمینه به صورت مختصر بایـد گفت: نظام جمهوری اسلامی که بر اساس آموزه های دین مبین اسلام تشکیل شد، از ابتـدا تاکنون تمامی سعی و تلاش خود را در جهت تحقق و اجرای کامل تعالیم و ارزش های اسلامی در سطح جامعه به کار بسته است. و در این راه تا آن جا که امکانات مادی و معنوی اجازه داده از هیچ تلاشی دریغ نکرده است. اما باید به این نکته نیز توجه داشت که وجود نظام سیاسی و حقوقی منطبق با دین در صورتی در اجرای کامل تعالیم و ارزش های اسلامی در سطح جامعه موفق خواهد بود که سایر شرایط و زمینه های لازم (از قبیل وجود منابع انسانی مورد نیاز، کارگزاران و مدیرانی صالح، مردم وفادار و همیشه در صحنه، کفایت منابع مادی و اقتصادی و..). مهیا بوده و به علاوه موانع و مشکلات (از قبیل تهدیدات خارجی و تهاجمات نظامی و فرهنگی، محاصره های اقتصادی و سیاسی و نظامی، بدعت ها و سنت های غلط، دنیاگرایی تجمل پرستی و..). وجود نداشته باشد.

در هر صورت آنچه که در رابطه با سؤال مهم است، اصل اسلامی بودن نظام و جامعه ما است که مسلما چنین امری با توجه به توضیحات فوق و ساختار و

عملکردهای نظام اثبات می گردد.

ب. اما در مورد کافر بودن حزب بعث و صدام باید گفت:

قبل از بررسی این موضوع ابتدا لازم است به این نکته توجه شود که باید بین صدام و حزب بعث حاکم در عراق، با ملت مسلمان عراق تفکیک گذاشت زیرا مردم عراق قطعا مسلمان بوده و کسی ادعای کفر آنان را نکرده است، و یقینا آنان از مرام و اعمال حکومت بعثی صدام و جنگ با ایران راضی نبودند و چه در زمان جنگ و چه بعد از آن و حوادثی که اکنون مشاهده می نمائیم پای بندی و علاقه خود را به دین مبین اسلام نشان داده اند. و ارتشیان عراق که با ما در طول هشت سال جنگیدند، بر سه دسته اند:

۱. بعثیان و کارگزاران حکومت صدام

۲. افراد فریب خورده

۳. اشخاص مجبور

از نظر فقهی حکم دسته اول و دوم که کارگزاران و حامیان حکومت ظالم و جائر بعث بودند با حکم دسته سوم که هیچ راه فراری از اجرای دستورات صدام نداشتند، متفاوت بوده و حساب جدایی دارند.

بعد از مقدمه فوق در مورد کافر بودن حزب بعث عراق و خصوصا صدام توجه شما را به نکات ذیل جلب می نماییم:

حضرت امام خمینی(ره) به عنوان فقیه و مجتهد اسلام شناس و مرجع تقلید جهان تشیع درباره صدام چنین فرمودند: «صدام حسین به حسب حکم شرعی کافر است و هم او طرفدار کفار است» (صحیفه نور، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم، پاییز ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۵۳۵)

اثبات این حکم نیازمند بررسی مبانی فکری و عقیدتی حزب بعث عراق و صدام از یک سو و عملکرد این

حزب در مقابل ملت مسلمان عراق و ایران اسلامی از سوی دیگر می باشد.

۱. مبانی فکری و عقیدتی حزب بعث عراق و صدام

این حزب دارای مرام سوسیالیستی بوده که از همان ابتدای تأسیس خود، صراحتا مرام الحادی و انکار رسالت پیامبر اسلام(ص) را سرلوحه عقاید خود قرار داد؛ از نظر اعتقادی شعار معروفشان این بود:

آمنت بالبعث ربا لاشریک له و میشیل نبیا ما له ثانی

یعنی حزب بعث به عنوان خداوند لا شریک و به میشیل عفلق به عنوان پیامبر بی نظیر ایمان آورده ام!

این شعار بارها در اوایل تأسیس حزب بعث عراق از گوینده رادیوی آن رژیم شنیده شد. (جمهوری اسلامی، ۳/۶/۸۱)

۲. عملکردها و اقدامات غیراسلامی رژیم بعث و صدام

یکم. از نظر عملی هم عملکرد ننگین و سیاه این حزب از قبیل سرسپردگی به دنیای کفر و امپریالیسم، ظلم و ستم و اعدام جمع زیادی از مردم مسلمان و بی گناه عراق بالاخص فقهایی چون شهید آیت الله صدر و شهدای بیت آیت الله حکیم و علماء و مراجع تقلید دیگری از قبیل آیات عظام شهید سیدمحمد باقر صدر، شهید میرزا علی غروی و شهید شیخ محمد علی بروجردی و ... ، بیانگر کفر و الحاد عملی این حزب است.

دوم. راه اندازی جنگ تحمیلی علیه حکومت اسلامی ایران به نمایندگی از استکبار و کفر جهانی از دیگر دلایل قطعی برای اثبات کفر این حزب می باشد . توضیح آنکه:

از دیدگاه فقهی هر کس که بر امام و پیشوای عادل خروج کند و مسلحانه شورش کند، باغی و اهل بغی محسوب شده که محکوم به کفرند و جهاد با آنان بر سایر مسلمانان واجب می باشد.

(فقه سیاسی اسلام، ابوالفضل شکوری، ص ۲۲۹) چنانکه قرآن کریم می فرماید: «و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احداهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی...» (سوره حجرات، آیه ۹) یعنی هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ بپردازند، در میان آنها صلح برقرار کنید و اگر یکی از این دو بر دیگری تجاوز و ستم نماید، شما با طایفهء باغی و ظالم پیکار کنید، تا به فرمان خدا بازگردد و اگر طایفه ظالم تسلیم حکم خدا شود و زمینه صلح فراهم گردد. و جنگ امام علی(ع) با ناکثین و مارقین و قاسطین نیز از نوع جهاد با بغاه بود. از نظر مصداقی بغاه و اهل بغی دارای موارد متعددی است که یکی از آنان، جمعیتی است که با تشکیلات سازمان یافته با اعمال فشار سیاسی و تبلیغاتی و نظامی و راه اندازی توطئه ها از خارج دارالاسلام و نفوذ در داخل بخواهند به صورت یک حرکت خزنده مردم را علیه امام یا نایب بر حق او بشورانند و حاکمیت دولت اسلامی را نقض و حکومت را ساقط کنند. (فقه سیاسی، عباسعلی عمید زنجانی، ج ۳، ص ۳۳۶)

با توجه به این ویژگی ها، عملکرد حزب بعث در راه اندازی جنگ تحمیلی و تجاوز نظامی به جمهوری اسلامی قطعا از مصادیق بغی بوده که به منظور ساقط نمودن حکومت اسلامی که توسط ولی فقیه جامع الشرایط و نایب امام زمان(عج) تشکیل شده بود، راه اندازی شده بود. چنانکه حضرت امام (ره) می فرماید: «شما برای حفظ اسلام دارید جنگ می کنید و او برای نابودی اسلام، الان اسلام به تمامه

در مقابـل کفر واقع شـده است» (امـام خمینی و دفـاع مقـدس، سـید علی بنی لوحی، ص ۵۴) و یقینـا این موضع گیری حضـرت امـام(ره) در مقابـل حزب بعث و صـدام، چیزی جز ترجمه کلام خداونـد متعال نیست که می فرمایـد: «و قاتلو هم حتی لا تکون فتنه و یکون الدین لله» (سوره بقره، آیه ۱۹۳)

نتیجه آنکه صدام و حزب بعث به دلیل مبانی فکری و اعتقادی خود از یک سو و همچنین به دلیل قیام علیه نظام اسلامی ایران و حکومت ولی فقیه و سایر جنایات خود در قبال مردم مسلمان و علمای عراق محکوم به کفر باطنی بوده هر چند در ظاهر ادعای مسلمان بودن داشتند.

چرا با اینکه در عراق جنگ شده و بسیاری از برادران دینی ما دارند کشته میشوند فرمان جهاد داده نمی شود؟

پرسش

چرا با اینکه در عراق جنگ شده و بسیاری از برادران دینی ما دارند کشته میشوند فرمان جهاد داده نمی شود؟

پاسخ

جهـاد به عنوان یکی از واجبـات دین اسـلام، یا شـکل دفاعی دارد یا شـکل تهاجمی و ابتـدایی جهاد دفاعی در اسـلام، عملیات نظـامی کشور اسـلامی در مقابل متجاوزین به خاک دولت اسـلامی یا در مقابل شورشـیان حکومت اسـلامی است. جهاد دفاعی اصـلی مسـلم است که کلیه ملـل به آن اقرار دارنـد. اگر دولتی اصل دفاع را انکار کنـد، در حقیقت موجودیت و اصل احترام به وجود سیاسـی خویشـتن را زیر سؤال برده است، (مسـئولیتهای فرا ملی در سـیاست خارجی دولت اسـلامی، سید صادق حقیقت، مرکز تحقیقات ریاست جمهوری، چاپ اول، مرداد ۱۳۷۶، ص ۳۱۸).

در اسـلام هدف از جنگ تدافعی، دفع حمله و سـرکوب پیمان شـکنان و تجاوزکاران بیگانه و بیرون راندن آنان از سـرزمینهای اشـغالی و آزادسازی آن مناطق و دفاع از جان و مال مسـلمانان و عقیـده و مرام اسـلامی است. انجام این نوع جهاد، که در زمره واجبـات عینی است، بر یـک یـک مسـلمانان اعم از زن و مرد، در کلیه قرون و اعصـار و مـادام العمر لازم الاجراست، (اسـلام و حقوق بین الملل، محمدرضا ضیائی بیگدلی، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۷۵، ۱۲۸).

قرآن کریم در این زمینه می فرماید: «و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم...؛ یعنی و در راه خدا با کسانی که با شما می جنگند مبارزه کنید»، (سوره بقره، آیه ۱۹ و همچنین ر.ک: بقره / ۱۹۱ و آل عمران / ۱۶۷).

در شرایط مبادرت به جهاد دفاعی باید گفت: در وجوب این جهاد (بر خلاف جهاد ابتدایی) اذن

و اجازه امام معصوم(ع) یا نائب خاص او و همچنین نائب عام او (فقیه) شرط نمی باشد. بمحض احساس خطر برای اسلام ومملکت اسلامی باید بر علیه کفار مهاجم خارجی و شورشیان ستمگر و مسلح داخلی (اهل بغی) جنگید. این جنگ بر هر مکلفی (اعم از زن و مرد) واجب است، (تحریرالوسیله، امام خمینی(ره)، ج ۱، ص ۴۸۵).

بنابراین به حکم اولی در جهاد دفاعی اذن ولی فقیه شرط نیست و این موضوع مورد اتفاق فقهای اسلامی است. اما در برخی موارد تحت عناوین ثانوی و به علت تزاحم این اصل با سایر اصول _ مانند وجوب اطاعت از حاکم اسلامی در مسائل حکومتی، حفظ مصالح نظام، برخی محدودیتهای بین المللی از قبیل رعایت مرزها و اصل عدم مداخله در امور داخلی سایر کشورها و ...، اذن ولی فقیه و هماهنگی با سایر برنامه های حکومت اسلامی لازم است. مثلاً در زمان کنونی دفاع از بسیاری از ممالک اسلامی نظیر فلسطین، عراق و ...، که مورد تهاجم نظامی کشورهای کفر قرار گرفته اند، بدون اذن امام معصوم(ع) و یا نائب او، بر تمامی مسلمانان جهان، واجب است؛ اما این موضوع به تنهایی باعث نمی شود که مثلًا افرادی از کشور ایران بدون هماهنگی و کسب اجازه از مقامات خویش، جهت مبارزه به فلسطین یا عراق و... بروند، زیرا در کنار اصل وجوب جهاد دفاعی، باید سایر اصول و مصالح جامعه را در نظر گرفته و اولویتها را مقدم نمود، (ر.ک: سید صادق حقیقت، همان، تزاحم اصول سیاست خارجی دولت اسلامی، صص ۴۶۰ – ۴۸۲).

چرا مراجع حکم جهاد نمیدهند؟ ذلت تا کی؟ باید بگذاریم امریکا به ایران حمله کند تا حکم جهاد داده شود؟ مگر امام علی(ع)نفرموده: زبون است ملتی که در خانه با دشمن بجنگد.

پرسش

چرا مراجع حکم جهاد نمیدهند؟ ذلت تا کی؟ باید بگذاریم امریکا به

ایران حمله کند تا حکم جهاد داده شود؟ مگر امام علی(ع)نفرموده: زبون است ملتی که در خانه با دشمن بجنگد.

پاسخ

در پاسخ به این سؤال توجه شما را به نکات ذیل جلب می نماییم:

الف. از منظر تعالیم اسلامی و آموزه های تشیع، برخورد و مقابله با دشمن، تنها منحصر در راهکارهای نظامی نیست، بلکه علاوه بر آن راهکارهای دیگری نظیر اقدامات سیاسی، فرهنگی و ... مورد اهتمام می باشد. و این واقعیتی است که از سیره مبارزاتی پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) به خوبی نمایان است.

به عنوان نمونه امام علی(ع) در برخورد با دشمنان علاوه بر راهکارهای نظامی بر اقدامات سیاسی و فرهنگی و ... نیز تأکید داشتند و حتی در مقاطع زیادی اولویت را به آنان می دادند، نظیر قضیه غصب خلافت، مکاتبه ها و موعظه های ایشان با ناکثین، مارقین و قاسطین و ... .(ر.ک: دانش نامه امام علی(ع) پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، جلد ششم، سیاست، ص ۲۳۸)

اصولا، ترجیح مبارزه سیاسی و فرهنگی بر مبارزه مسلحانه، یکی از ویژگی های متمایز کننده جریانات شیعی نسبت به دیگر گرایش های استعماری در جهان اسلام است. که این کاملا- با تعالیم و آموزه های اسلامی هماهنگ است. (ر.ک: اصل منع توسل به زور، سید ابراهیم حسینی، نشر معارف، ۱۳۸۲) چنانکه یکی از اندیشمندان اسلامی در این زمینه می گوید:

«جهاد از دیدگاه پیامبر(ص) در شرایطی آخرین راه حل دیپلماسی است که همه راههای صلح شرافتمندانه و مسالمت آمیز عاقلانه بسته شده باشد و این شیوه در دیپلماسی منطبق با قاعده عقلانی دفع افسد به فاسد است، به این معنی که وقتی شرایط بدتری در انتظار

است آن را با تحمل ضرر و خسارت کمتری دور می کنیم...» (ر.ک: فقه سیاسی حقوق تعهدات بین المللی و دیپلماسی در اسلام، عباسعلی عمید زنجانی، انتشارات سمت، ۱۳۷۹، ص ۳۶۵)

نتیجه آنکه؛ جهاد و مبارزه نظامی با دشمن فی نفسه اصالت نداشته و تنها به عنوان راهکاری اضطراری در مواقعی که سایر راهکارهای غیرنظامی پاسخ گو نباشد. مشروع می باشد، از این رو در تشخیص و شناسایی موارد جواز جهاد و مبارزه نظامی باید کاملا شرایط، مقتضیات زمان و مکان، نتایج حاصله از سایر راهکارهای غیرنظامی و میزان بازدهی و موفقیت آنان و ...، بررسی و سپس به صورت منطقی و کارشناسی، تصمیم گیری و بهترین راهکار، انتخاب شود. بر این اساس است که مواردی نظیر صلح امام حسن(ع) و یا قیام امام حسین(ع) و ... قابل تبیین و تحلیل می باشد.

ب. از دیدگاه اسلامی تمامی مسلمانان و سرزمین های اسلامی پیکره واحدی بوده که همگان در مقابل آن مسؤول می باشند، از این رو تجاوز به بخشی از دار الاسلام یا بلاد اسلامی در حکم اعلان جنگ بر علیه تمامی مسلمانان است و مسلمانان از هر ملیت و نژادی موظف به دفاع و مقابله با مهاجمین می باشند.

اما گاهی مواقع محدودیت ها و موانعی پیش می آید که نمی توان به این حکم اولی عملی نمود که برخی از این محدودیت ها و موانع عبارتند از:

۱. فقدان قدرت و امکانات کافی دولت اسلامی؛

۲. فقدان اتحاد کشورهای اسلامی؛

۳. مشکلات نظام بین الملل؛

واقعیت این است که ساختار کنونی نظام بین المللی و سازمانهای بین المللی و حتی بسیاری از قوانین و قواعد حاکم بر نظام بین

المللی همه ساخته و مطابق با اهـداف اسـتعماری و منافع قـدرت های اسـتکباری می باشـد از این روست که مشاهـده می نماییم آمریکا و دیگر قدرت های بزرگ با استفاده از این ساختار، سازمان ها و قواعد حقوق بین المللی، به صورت نامشروع بیشترین سوء استفاده را در جهت استثمار ملتها و بسط سلطه خود می برنـد و این در حالی است که کشورهای در حال توسعه و جهان سوم، توانایی دفاع از حقوق قانونی و مشروع خود را ندارند.

مجموعه عوامل فوق سبب می شود تا جمهوری اسلامی ایران در شرایط فعل سیاست خویشتن داری همراه با حساسیت را دنبال نماید. و الا بر اساس حقوق بین الملل اسلامی و حتی بر اساس برخی دیدگاه ها در حقوق بین الملل معاصر، در شرایط فعلی و با توجه به اقدامات خصمانه آمریکا بر علیه ایران و سایر کشورهای اسلامی این حق برای نظام اسلامی ایران محفوظ است که به عنوان دفاع پیشگیرانه به سلطه طلبی های آمریکا، پاسخ قاطع و دندان شکن دهد. چنانکه شیخ جعفر کاشف الغطاء از فقهای بزرگ شیعه، «اولین قسم جهاد را، جهاد برای حفظ کیان اسلام، آنگاه که کفار قصد هجوم به سرزمین های مسلمانان را داشته باشند و آماده برای آن شدند و جمعیت هایی برای آن منظور فراهم کردند تا آنکه کلمه الکفر برتری یابد و کلمه الاسلام ساقط شود ، بیان می کند» (فقه الصادق، محمد صادق روحانی، بیروت، دارالعلوم، ۱۴۰۹ ق. ج ۱۳، ص ۱۲)

و از دیدگاه دکتر محمد خیر هیکل «از معنای جهاد تدافعی نباید این چنین برداشت شود که حکومت اسلامی باید دست به سینه

بنشیند تا دشمن به خانه و کاشانه اش هجوم برد، سپس به دفاع برخیزد، بلکه به عکس، هنگامی که احساس کرد دشمن برای پیکار آماده می شود و قصدش تهاجم به نیروی اسلام است، باید ابتکار عمل را به دست گیرد و قدرت تهاجم دشمن را در هم بشکند». (الجهاد و القتال فی السیاسه الشرعیه، هیکل، محمد خیر، بیروت، دارالبیارق، ۱۴۱۷ ق)

علاوه بر این بسیاری از جنگهای پیامبر اکرم(ص) نیز به عنوان دفاع پیشگیرانه بود. (اصل منع توسل به زور، همان، ص ۲۱۱)

علاوه بر حقوق بین الملل اسلامی که دفاع پیشگیرانه را مشروع می داند برخی دیدگاه ها در حقوق بین الملل معاصر نیز آن را مشروع و قانونی می دانند. (همان، ص ۲۱۳)

بنابراین حتی در شرایط فعلی اگر نظام اسلامی ایران و مراجع عظام احساس تکلیف نمایند حتما به اعلان حکم جهاد مبادرت می نمایند.

ج. نکته دیگر اینکه شیعیان در کشور عراق که اکثریت آن کشور را تشکیل می دهند از چنان ظرفیت و امکانات مساعدی برای پیروزی در یک رقابت سیاسی مسالمت آمیز برخوردارند، که به هیچ وجه نیازی به دست زدن به مبارزه نظامی ندارند. به گونه ای که اگر شرایط داخلی عراق روند عادی و به اصطلاح دموکراتیک خود را طی کند مسلما آینده به نفع شیعیان خواهد بود و این درست همان چیزی هست که برخی کشورهای عربی و اسرائیل و آمریکا به هیچ وجه موافق آن نیستند. از این روست که مشاهده می نماییم مراجع شیعه چه در عراق و چه در ایران علی رغم تمامی تحریکات و اقدامات موذیانه برخی گروههای افراطی شیعه و غیر شیعه (نظیر کشاندن

جنگ به شهرهای مقدس کربلا و نجف و یا حمله مسلحانه به بیت آیت الله سیستانی و ...) همچنان بر راهکارهای سیاسی و مبارزه غیرنظامی پای می فشرند و اصرار دارند.

ولی همانگونه که مراجع عراق نیز بارها به صراحت گفته اند در صورتی که آمریکائیها بخواهند حقوق مردم عراق را نادیده بگیرند مسلما اعلان جهاد نموده و درس سختی به متجاوزین خواهند داد.

نتیجه آنکه، عدم اعلان جهاد و دست زدن به مبارزه نظامی بر علیه اشغالگران از سوی ایران و مراجع عظام شیعه از یک سو به وجود راهکارهای بهتر و کم هزینه تر برای دست یابی به اهداف و از سوی دیگر عدم اتحاد کشورهای اسلامی، فقدان امکانات و شرایط لازم و ... می باشد. و در صورتی که مصالح جامعه اسلامی و جهان تشیع اقتضاء نماید از جهاد به عنوان آخرین وسیله برای بیرون راندن متجاوزین و کسب حقوق قانونی مسلمانان و شیعیان استفاده خواهد شد.

با توجه به اینکه خدمت سربازی تحت نظارت رهبر معظم انقلاب میباشد خواهشمندم توضیح دهید که : ?– طی دوره سه ماهه "ضرورت" دارای چه توجیه شرعی یا عقلی میباشد؟ ?– طی دوره ?? ماهه سربازی دارای چه توجیه شرعی یا عقلی میباشد؛ خصوصا اینکه بسیاری از افرادی که این دوره

پرسش

با توجه به اینکه خدمت سربازی تحت نظارت رهبر معظم انقلاب میباشد خواهشمندم توضیح دهید که : ?- طی دوره سه ماهه "ضرورت" دارای چه توجیه شرعی یا عقلی میباشد؟ ?- طی دوره ?? ماهه سربازی دارای چه توجیه شرعی یا عقلی میباشد؛ خصوصا اینکه بسیاری از افرادی که این دوره را طی کرده اند ادعا میکنند که هیچ ثمره ای نداشته است؟ با توجه به اینکه در اسلام به اهمیت عمر افراد سفارش بسیاری شده است ایا درست است بهترین دوران زندگی هزاران جوان بی ثمر طی شود؟

پاسخ

اصل نظام وظیفه یکی از نیازهای جامعه است و بدون آن آمادگی دفاعی لازم از دست خواهد رفت. در تمام دنیا این اصل وجود دارد که پرسنل نظامی – اعم از کادر و وظیفه – مدت های مدید ممکن است معطل بمانند؛ اما وجود آنها نوعی آماده باش رزمی برای واکنش سریع در شرایط خطر اجتماعی است. بنابراین رسالت آنها همین حفظ آمادگی است و اگر کار عینی خاصی نیز در شرایط صلح نداشته باشند به معنای هدر دادن وقت نیست.

البته مسؤولان نظام وظیفه باید با استفاده بهینه از زمان و امکانات، برنامه ریزی مناسب و نتیجه بخش برای شما داشته باشند.

با توجه به اینکه ملت ستم دیده فلسطین سالهاست که مورد تهاجم نیروهای غاصب صهیونیستی و کافران ملحد قرار گرفته اند و به تازگی شیعیان عراق و افغانستان نیز مورد تهاجم قرار گرفته اند با این وجود چرا مراجع تقلید ما نسبت به این قضیه بی تفاوت اند و ساکت نشسته اند د

پرسش

با توجه به اینکه ملت ستم دیده فلسطین سالهاست که مورد تهاجم نیروهای غاصب صهیونیستی و کافران ملحد قرار گرفته اند و به تازگی شیعیان عراق و افغانستان نیز مورد تهاجم قرار گرفته اند با این وجود چرا مراجع تقلید ما نسبت به این قضیه بی تفاوت اند و ساکت نشسته اند در حالی که ما شیعیان حاضریم به جهاد با این کفار برخیزیم. مگر نه اینکه در قرآن صراحتا عدم دستیابی و تسلط کفار بر مسلمانان ذکر شده و جهاد در چنین مواقعی واجب گردیده است.

پاسخ

روحیه احساس مسؤولیت و غیرت اسلامی شما را می ستاییم و امیدواریم این روحیه در تمامی آحاد جهان اسلام و مسؤولین آنان به وجود آمده و گسترش یابد. همانگونه که بیان نمودید؛ در آموزه های اسلامی تأکیدات بسیار زیادی بر مسؤول بودن هر فرد مسلمانان در قبال مشکلات سایر مسلمانان و آمادگی برای دفاع از سرزمین های اسلامی و جلوگیری از تسلط کفار وجود دارد. ولی متأسفانه علیرغم این همه آموزه های حیات بخش، جهان اسلام در قرون اخیر دچار سستی و بی تفاوتی گردیده و نتیجه آن وضع اسفناک کشورهای اسلامی است که به هیچ وجه مطابق با عزت و شأن اسلام نمی باشد. مسلما هرگونه تلاش و چاره اندیشی برای رهایی از وضعیت موجود باید مبتنی بر شناخت دقیق عوامل به وجود آورنده آن باشد که مهمترین آنها عبارتند از:

۱. دوری از تعالیم و آموزه های اصیل اسلامی.

۲. دولت ها و حاکم سرسپرده و غاصب.

۳. تهاجم شدید فرهنگی، نظامی و... بیگانگان به سرزمین های اسلامی.

۴. وجود تفرقه و اختلافات مذهبی، ملی و... میان مسلمانان.

به نظر می

رسـد از میان سه عامل فوق، عامل اول نقش بسـیار مهمتری داشـته باشـد و بیـداری جهان اسـلام و انسـجام و وحدت آنان برای مقابله با مشکلات داخلی و خارجی خود در گرو کار فرهنگی مستمر با تکیه بر آموزه های اسلامی در جهان اسلام می باشد. از این رو نظام اسلامی ایران محور اصلی انجام وظایف و رسالت های خود در قبال جهان اسلام را کار فرهنگی مستمر و دقیق قرار داده است و عملکردهـای بسـیار مثبتی را در سـطوح مختلف دولت و وزارت خارجه، سازمان های تبلیغات اسـلامی، حوزه های علمیه، رسـانه هـا و... انجـام داده است و مراجـع عظـام تقلیـد نیز نه تنهـا سـاکت و بی تفـاوت نبوده انـد، بلکه بسـتگی به توان و امکانـات مـادی و معنوی خود از انجـام هر اقـدام لازم دریغ نورزیـده انـد. منتها علت این که این گونه اقـدامات محسوس نتیجه فوری و چشم گیری در حل اساسـی مشـکلات نـدارد به عوامل چهارگانه فوق باز می گردد و باید در راسـتای حل اساسـی آن حرکت کرد. اما سایر اقدامات مانند اقدام نظامی در مقابل اشـغالگران هر چند فی نفسه بسیار مطلوب و با اهمیت است ولی باید دانست که وجوب جهـاد و عملیـات نظـامی مشـروط به یـک سـری شـرایط و زمینه هـای لازم است و در مواردی نظیر وضـعیت کنونی جهان اسـلام که متأسفانه عزم و اتحاد جدی در میان دولت های اسلامی برای مقابله با تهاجم نظامی غرب وجود ندارد و از سوی دیگر قـدرت های جهانی، تمام تلاش خود را برای شـکست و تضـعیف جمهوری اسـلامی به کار برده انـد و مترصد به دست آوردن بهانه

ای برای ایجاد فشارهای بین المللی بیشتر بر نظام اسلامی ایران می باشند، هرگونه اقدام یک جانبه ای به مصلحت نبوده و چه بسا به پیشبرد اهداف استکبار جهانی نیز کمک نماید.

مسلما نظام اسلامی ما و مراجع عظام تقلید همانگونه که در دوران پیروزی انقلاب اسلامی و دفاع مقدس دفع هجوم دشمنان اسلام، نشان دادند، آماده جهاد و شهادت در راه حفظ عزت و اعتلای اسلام و جهان اسلامی می باشند، اما باید هر اقدامی کاملا سنجیده و در شرایط مناسب خود انجام پذیرد. به نظر می رسد در شرایط کنونی به غیر از جهاد - که فعلا امکان پذیر نیست - راه های دیگری نظیر استفاده از امکانات و سازمان های اسلامی و بین المللی برای محکوم نمودن اشغالگران و تلاش برای پایان دادن به تهاجمات آنان، حمایت و تقویت جنبش های مردمی در کشورهای تحت اشغال و... وجود دارد که امید می رود تلاش ها و اقدامات نظام اسلامی ایران در این زمینه ها مؤثر واقع شود انشاءالله.

امام خمینی(ره) فرموده اند: ما مأمور به وظیفه ایم، نه نتیجه. یعنی چه؟ با مثال توضیح دهید.

پرسش

امام خمینی(ره) فرموده اند: ما مأمور به وظیفه ایم، نه نتیجه. یعنی چه؟ با مثال توضیح دهید.

پاسخ

این جمله می تواند معنای فراگیری داشته و در تمام ابعاد زندگی جاری باشد، چون انسان ها مکلّف و موظّف به انجام مأموریتی هستند که خدا به آن ها امر کرده است. امّا نتیجه در دست خدا و در گرو قضا و قدر و تقدیر است. جمله امام در جنگ گفته شد.

حضرت امام این بیان را هنگام جنگ تحمیلی عراق علیه ایران فرمود که وظیفه داریم در مقابل متجاوز ایستادگی و مقاومت کنیم، امّا آیا نتیجه عمل پیروزی یا شکست است، در دست خدا می باشد. پس ما برای به دست آوردن پیروزی با دشمن نمی جنگیم.

ما برای خدا مقاومت می کنیم. او هر چیزی را صلاح بداند، باید بپذیریم. مقابله و جنگ در مقابل دشمن ادای وظیفه است و نباید در انتظار نتیجه بود.

آیا جنگ های رباطیک و انسان های آزمایشگاهی که ایجاد می کنند یا خواهند کرد، آینده بشریت را به مخاطره نمی اندازد؟

پرسش

آیا جنگ های رباطیک و انسان های آزمایشگاهی که ایجاد می کنند یا خواهند کرد، آینده بشریت را به مخاطره نمی اندازد؟

پاسخ

رباطها وسایل و ابزارهایی است که تحت اراده انسان ها می تواند فساد انگیز یا مفید باشند، همانند اسلحه ها و تجهیزات دیگری که بشر تا کنون به آنها دست یافته است. بنابراین رباط هایی که بشر اختراع و ابداع می کند؛ به تصمیم و اراده انسان ها عمل خواهند کرد، مانند هواپیماهای بی سرنشین.

امّا انسان های آزمایشگاهی نیز بستگی به نحوه تربیت آن ها دارد. اگر آن ها را خوب تربیت کنند و تحت سرپرستی مربیان متدین یا در جامعه و جوّ متدین و مذهبی تربیت بیابند، مانند بقیه انسان های متدین خواهند بود و اگر تحت تربیت های فاسد بزرگ شوند، ممکن است از جنایتکاران و جانیان باشند و برای بشریت خطر آفرین باشند؛ بنابراین، به صورت طبیعی آینده بشر همانند امروز خواهد بود، با این تفاوت که سلاح های پیشرفته تر در اختیار انسان قرار خواهد گرفت همان طور که امروزه نیز سلاح های مخرّب بسیاری وجود دارد و همه این امور بستگی به انسان هایی خواهد داشت که آن ها را مورد استفاده قرار می دهند. در نظر کسی که اعتقاد به ظهور نجات بخش انسان ها دارد، پایان زندگی انسان ها در نهایت به عدالت و صلح ختم می شود و ترس و بیمی از سرانجام زندگی بشریت ندارد.

چرا در دین ما جنگ بیشتر از ادیان دیگر وجود دارد و این طور دیده شده است؟

پرسش

چرا در دین ما جنگ بیشتر از ادیان دیگر وجود دارد و این طور دیده شده است؟

پاسخ

در ابتدا بیان این مطلب بایسته است که ادیان الهی در مسائل مهمی مانند صلح و جنگ، تفاوت ندارد، بدین معنا که دین مسیحیت مردم را به صلح و صفا فرا خوانده باشد و اسلام به خشونت تفاوت هایی که در ادیان الهی وجود دارد، ریشه در شرایط زمان و میزان رشد فکری انسان ها دارد، همان گونه که در سیره معصومان (ع) شرایط زمان و مکان تاثیر گذار می باشد، پیامبر (ص) در یک مقطع زمانی با دشمنان صلح می کند و در مقطع زمانی دیگر به دفاع و جهاد می پردازد. برخی از امامان ما قیام و برخی دیگر صلح می کنند.

بر این اساس معرفی اسلام به عنوان دین شمشیر و خشونت غالباً جنبه تبلیغاتی داشته و اتهامی است نسبت به آن روا داشته شده است.

به نظر می رسد عوامل زیر در متهم نمودن اسلام به خشونت مؤثر بوده اند:

۱ - سیاست اسلام ستیزی دشمنان

یکی از علل عمده معرفی شدن اسلام به عنوان دین خشونت، سیاست های استکبار جهانی علیه اسلام و مسلمانان است، استعمار ستیزی دین اسلام و روحیه استقلال طلبی مسلمانان و الهام گرفتن از آیات جهاد در قرآن، منافع استعمار را به خطر انداخته و همین موجب شد که آن ها در صدد مقابله با آن بر آیند، بهترین راه را در مبارزه با ریشه این احساس و انگیزه در مسلمانان

دیـده انـد و آن هدف گرفتن آیات جهاد و سـیره پیامبر(ص) بوده است، به همین خاطر آن ها اسـلام را خشونت گرا معرفی می نمایند.

این در حالی است که جنگ

افروزان غرب رکورد دار خشونت در جهان هستند، در جنگ جهانی اوّل و دوم حدود ۶۳ میلیون انسان کشته شدند، این کشتار را آنانی به وجود آوردند که اسلام و مسلمانان را به خشونت معرفی کرده و از طرفداران دین مسیح هستند جالب آن که در هر دو جبهه فقط خود شان بوده اند یا میدان اصلی جنگ میان خود آن ها بوده آیا قتل عام صد هزار انسان در کوبا، ویتنام و افغانستان از سوی همان ها به وجود نیامده است که امروزه ناقوس صلح جویی تساهل صدا در می آورند در گذشته تاریخ وضع آنان فاجعه بارتر بوده است، آنان بودند که جنگ های صلیبی را به وجود آورده و تا توانستند مسلمانان را کشتند.

گوستاولوبون مسیحی از قول روبرت راهب که خود در جنگ حضور داشت گزارش می دهد: "لشکر ما (صلیبی ها) در گذرگاه ها، میدان ها و پشت بام ها، در حرکت بودند و مثل شیر ماده ای که بچه اش را ربوده باشد، از قتل عام لذت می بردند، اطفال را پاره پاره می کردند و جوانان و پیرها را در یک ردیف از دم شمشیر می گذراندند و چندین نفر را در یک ریسمان به دار می آویختند".(۱)

گوستاولوبون در خصوص رفتار مسلمانان با مسیحیان می نویسد: "صلاح الدین سردار فاتح مسلمانان به عیسویان بیت المقدس عفو عمومی داد و برای فلیپ، و "ریشار" در ایام بیماری از انواع اغذیه و ادویه مقوی می فرستاد".(۲)

بعد از جنگ های صلیبی در اسپانیا مسلمانان را قتل عام کردند و باقی مانده را به دریا ریختند که این یکی از مظاهر نسل کشی است در زمان حاضر می بینیم که به نسل کشی مسلمانان در بالکان رو آوردند و

ده ها هزار مسلمان بی گناه بوسنی را کشتند نیز همان ها امروزه مدام فلسطینیان مظلوم را به خاک و خون می کشانند.

بنابراین کاملاً روشن و آشکار است که جنایت ها و کشتار مسلمانان توسط مسیحیان و یا حتی کشتار خودشان بسیار بیشتر از مسلمانان بوده است، اما متأسفانه با ابزار تبلیغاتی گسترده ای که دارند، این امر را وارونه جلوه می دهند.

۲ – جنگ ها در حوزه تاریخ اسلام

یکی از عوامل مهم که زمینه اتهام خشونت گرایی اسلام را فراهم نمود، جنگ هایی بود که در حوزه تاریخ اسلام شکل گرفتند آن جنگ هایی که در زمان پیامبر(ص) به وجود آمده بود، جنبه دفاعی داشت و از هدف متعالی حمایت از مستضعفان بهره مند بود و حال اگر در دوره برخی از سلسله های ستمگر با نام اسلام، جنگ های ظالمانه را بر راه انداختند، این کار منحصر به آنان نیست، در همه کشورها در طول تاریخ کم و بیش چنین اتفاقی وجود دارد میان پیروان دیگر ادیان بسیار اتفاق افتاده است که بر خلاف آموزه های دینی خود، به خونریزی رو آورده اند، بنابر این اگر پادشاهی با انگیزه مادی و با ناŠاسلام به خشونت رو آورده باشد و نباید این کار را به نام اسلام تمام کرد، همان گونه که تاریخ یهود و مسیحیت شاهد جنگ ها و خشونت ها بوده است اما این خشونت ها به گونه ای تفسیر و توجیه شده است که گویا اصلاً اتفاقی نیافتاده است: افکار عمومی نیز به آن ها توجه ندارد و آن را نادیده می گیرد.

۳ – عدم معرفی ابعاد اسلام

یکی از عوامل بسیار مؤثر در متهم ساختن اسلام به عنوان دین خشونت، عدم معرفی ابعاد و جامعیت

اسلام است، اسلام همان گونه که آیات جهاد، دفاع و جنگ دارد، آیات صلح و زندگی مسالمت آمیز نیز دارد، اگر آیات صلح قرآن بیشتر از آیات جهاد آن نباشد کمتر نخواهد بود، متأسفانه آن چه که بدان پرداخته شده، بُعد جهاد و جنگ اسلام بوده، معرفی بُعد صلح اسلام بسیار کم رنگ می باشد و عامل گسترش اسلام را جنگ ها می دانند!

در حالی که این تفکر به وسیله حتی برخی از متفکران با انصاف غربی رد شده است.

گوستاولوبون می نویسد: زور شمشیر موجب پیشرفت قرآن نشده، زیرا رسم اعراب (مسلمانان) این بود که هر کجا را فتح می کردند، مردم آن جا را در دین خود آزاد می گذاردند، این که مردم مسیحی از دین خود دست بر می داشتند و به دین اسلام می گرویدند و زبان عرب را به جای زبان مادری خود بر می گزیدند، بدان علت بود که عدل و دادی که از عرب های فاتح می دیدند، از زمامداران پیشین خود ندیده بودند."(۳)

در قرآن از پیامبر اسلام (ص) به عنوان پیامبر صلح و صفا یاد شده است.(۴)

در برخی از روایات از اسلام به عنوان دین سهله (آسانگیر) تعبیر شده است.(۵)

در مقابل همه این برخوردهای منفی در مورد اسلام، در دین مسیحیت بر عکس دین اسلام تبلیغ می شود، بدین معنا که دستورها و آموزه های صلح آن بسیار پر رنگ جلوه داده شده است حتی به شعار رو آوردند که دین مسیح، پیام آور صلح و صفا است، مسیحیان در معرفی دین مسیح به عنوان "دین صلح گرا" موفق بوده اند از سوی دیگر دین تحریف شده مسیحیت با منافع استکبار تضاد نداشت و این امر موجب شد

که استکبار علیه دین مسیح تبلیغات انجام نداده و گاهی از آن دفاع نماید، حال آن که دین مسیح همان گونه که آموزه ها و برنامه های صلح آمیز دارد، برنامه های جهاد و ستم ستیزی نیز دارد. اصولاً دینی که برنامه دفاع و مقابله با دشمنان نداشته باشد و در رفع ستم از جهانیان سخنی نداشته باشد، دین ناقصی است.

۴ – قیام ها

قیام هایی که آزادی خواهان و مصلحان انجام دادند، نیز در اتمام اسلام به خشونت مؤثر بوده اند قیام های که شیعیان در طول تاریخ علیه حاکمان ستمگر انجام دادند و قیام های که امروزه مسلمانان به منظور دفاع از جان، مال و سرزمین خویش انجام می دهند.

این دسته از قیام ها زمینه تبلیغ دشمن را فراهم نموده و دشمن مسلمانان به ویژه شیعیان را خشونت گرا معرفی نموده، حال آن که در تاریخ مسیحیت نهضت های اصلاحی و انقلاب های آزادی بخش شکل نگرفته اند و یا خیلی کم رنگ است.

۵ – عملکرد برخی از مسلمانان تندرو

متأسفانه عملکرد برخی از مسلمانان موجب شده است برخی اسلام را به عنوان دین خشونت بشناسند، عملکرد گروه هایی مانند طالبان و یا برخی از مسلمانان تندرو، فضای جامعه امروزه را آلوده کرده است، همان گونه که در طول تاریخ گروه ها و افراد افراطی بودند که از برنامه های اسلام، برداشت های غیر منطقی نموده و باور داشتند که تنها راه گسترش دین و آموزه های آن، بهره گیری از اهرم فشار و جنگ است. البته در همین جا نیز می توان دست های پنهان را برای به وجود آوردن این گروه ها در داخل اسلام و ایجاد فرقه های مذهبی مانند وهابیت و بهائیت نادیده گرفت.

پی نوشت ها:

۱

- تاریخ تمدن، ج ۴، ص ۴۰۸.

۲ - همان، ص ۴۱۵.

۳ - تاریخ ویل دورانت، ج ۴، ص ۱۳۶۸

۴ - آل عمران، (۳) آیه ۱۵۹، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۴۰ - ۱۴۲.

۵ - بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۶۳.

۱- قرآن و اسـلام جهاد و جنگ را مشـروع می داند . در حالیکه ادیان دیگر و سیره انبیاءوکتاب های آسمانی چنین نیست بلکه آنها بر اساس دعوت و هدایت دین خود را بر مردم عرضه کرده اند نه از طریق اکراه و اجبار .

پرسش

قرآن و اسلام جهاد و جنگ را مشروع می داند . در حالیکه ادیان دیگر و سیره انبیاءوکتاب های آسمانی چنین نیست بلکه آنها بر اساس دعوت و هدایت دین خود را بر مردم عرضه کرده اند نه از طریق اکراه و اجبار .

پاسخ

قرآن بیان می کند که اسلام منطبق بر فطرت انسانی است . فطرت انسانی گواه صادق توحید است که اساس تعالیم اسلام است و مبنای قوانین فردی و اجتماعی . بنابراین دفاع از این اصل و نشر و گسترش آن میان مردم و حفظ انسان و اجتماع حق مشروعی است برای انسان که استیقای آن به هر وسیله ممکن واجب است , البته اسلام دین اعتدال و عقلانیت است و در این مسیر نیز ابتدا دست به دعوت می زند و سفارش به صبرمی کند و پس از آن دفاع را لازم می شمارد و سپس جنگ را مشروع می داند زیرا که این جنگ در حقیقت دفاع از حق انسانیت است . تاریخ گواه آن است که در صدر اسلام هیچ گاه جنگی آغاز نشد مگر آنکه حجت و دعوت به نیکوترین شکل تمام شد چنانچه قرآن کریم می فرماید [ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن (نحل - ۱۲۵)] و نیز می فرماید [لیهلک من هلک عن بینه و یحیی من حی عن بینه (انفال - ۴۲)] . اما این مطلب که پس از پیروزی , ایمان از روی اکراه صورت می گیرد نیز پاسخش این است که اگر احیای انسانیت متوقف بر تحمیل

حق مشروع بر عده ای از افراد باشد آن هم پس از اقامه حجت و برهان , در این صورت اکراه آنان مانعی ندارد . و این مطلب و حالت اختصاص به اسلام و مسلمانان ندارد بلکه میان همه ملت ها و دولت ها همین حکم و حالت وجود دارد و متخلف از قوانین را در مرحله نخست نصیحت و دعوت به پیروی می کنند و اگر سرپیچی کرد او را وادار می سازند و لو اینکه به جنگ بیانجامددر ضمن آنکه اکراه فقط در یک نسل است و پس از گذشت آن نسل , نسل های بعد از طریق تعلیم و تربیت از روی رغبت حق را می پذیرند . در مورد روش تبلیغ سایر انبیاء علیهم السلام نیز باید گفت : اولا برخی از آنهاقدرت و فرصت قتال را نداشتند بلکه در شرایطی بودند که قدرت قیام و قتال نداشتندمانند نوح و هود و صالح علیهم السلام . برخی دیگر که تعداد آنها زیاد است در راه خدا دست به جنگ و قتال زده اند . تورات و قرآن برخی از آنها را نام برده است . [و کاین من نبی قاتل معه ربیون کثیر فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل اللّه ۰۰۰(آل عمران - ۱۴۷)] و [اذ قال موسی لقومه ۰۰۰ یا قوم ادخلوا الارض المقدسه التی کتب اللّه لکم و لا ترتدوا علی ادبارکم فتنقلبوا خاسرین ۰۰۰ قالوا یا موسی انا لن ندخلها ابدا ماداموا فیها فاذهب انت و ربک فقاتلا انا ههنا قاعدون (مائده - ۲۴)] .

اگر مومنین به خدا و قیامت ایمان دارند چرا از جنگ و مقاتله در راه خدا کراهت دارند و خداوند می فرماید [کتب علیکم القتال و هو کره لکم] .

پرسش

اگر مومنین به خدا

و قیامت ایمان دارنـد چرا از جنگ و مقاتله در راه خدا کراهت دارند و خداوند می فرماید [کتب علیکم القتال و هو کره لکم]
.

پاسخ

کراهت مومنین از قتـال به این دلیـل است که جنـگ باعث خونریزی و هلاکت برخی مومنان و کفار می گردد و این امر در نزد مومنان بالطبع مکروه است . البته مومنان واقعی و صادق چنین حالتی ندارند اما در میان مومنان افراد بسـیاری بودند که از جنگ وقتال در راه خدا کراهت داشتند و خداوند به همین سبب نسبت کراهت را به همه مومنان داده است .

چگونه مساله جهاد با فطری بودن اصول احکام الهی سازگار است اگر جهاد یا اموردیگری هماننـــد آن فطری است چگونه ممکن اســت برای طبع انسان ناخوشایند بوده باشد ؟

پرسش

چگونه مسـاله جهـاد بـا فطری بودن اصول احکـام الهی سازگـار است اگر جهـاد یـا اموردیگری هماننـد آن فطری است چگونه ممکن است برای طبع انسان ناخوشایند بوده باشد ؟

پاسخ

مسایل فطری هنگامی در انسان تجلی می کند که با شـناخت توام باشد , مثلا انسان فطرتا طالب سود و مخالف زیان است و این در صورتی است که مصـداق سود و زیـان رابشـناسد ولی اگر در تشـخیص آن گرفتار اشـتباه شـد و موضوع سودمنـدی را زیان آورپنـداشت مسـلما بر اثر این اشـتباه , فطرت او گمراه خواهـد شـد و از آن امر مفیدبیزار می شود , عکس این مساله نیز صادق است در مورد جهاد افراد سـطحی که تنهاضرب و جرح و مشکلات جهاد را می نگرند ممکن است آن را ناخوشایند بدانند ولی افرادورنگر که می داننـد شـرف و عظمت و افتخـار و آزادی انسـان در ایثار و جهاد است یقینا با آغوش باز از آن اسـتقبال می کنند .

انسان همیشه از جنگ و خونریزی گریزان بوده پس چرا در قرآن آمده که جهاد بر شـــمامقرر شده و خداوند این حکم را بر گردن انسان نهاده ؟

پرسش

انسـان همیشه از جنـگ و خونریزی گریزان بوده پس چرا در قرآن آمـده که جهاد بر شـمامقرر شـده و خداونـد این حکم را بر گردن انسان نهاده ؟

پاسخ

چون علم افراد بشـر از هر نظر محدود و ناچیز است و همانگونه که در قوانین تکوینی خداوند از اسرار آفرینش همه اشیاء با خبر

نیستند و گاه چیزی را بی خاصیت می شمرند در قوانین تشریعی نیز بسیاری از مصالح و مفاسد را نمی دانند لذا ممکن است چیزی را ناخوشایند دارند در حالی که سعادت آنها در آن است یا از چیزی خشنود باشند در حالی بدبختی آنها در آن است , توجه به این حقیقت که اگر خداوندجهاد و زکات و روزه و حج را تشریع کرده همه به سود آنهاست , روح انضباط و تسلیم در برابر قوانین الهی را در انسان پرورش می دهد و درک و دید او را از محیطهای محدود فراتر می برد و به نامحدود یعنی علم بی پایان خدا پیوند می دهد .

فلسفه جهاد از دیدگاه قرآن چیست؟

پرسش

فلسفه جهاد از دیدگاه قرآن چیست؟

پاسخ

در قرآن مجید آیات فراوانی در زمینه جهاد و فلسفه و احکام آن و نیز آثار و پیامدها و نتایج آن وارد شده که از میان آنها ده آیه زیر را گلچین کرده ایم

۱ «اُذِنَ لِلَّذینَ یُقاتِلوُنَ بِاَنَّهُمْ ظُلِمو وَ اَنَّ اللهَ عَلی نَصْرِهِمْ لَقَدیر اَلَّذینَ اُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ بِغَیْرِ حَقٍّ اِلّا اَنْ یَقُولُوا رَبُّنَا اللهُ وَ لَوْلا دَفْعُ اللهِ النّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوامِعُ وَ بِیع وَ صَلَوات وَ مَساجِدُ یُذْکَرُ فیها اسْمُ اللهِ کَثیراً وَ لَیَنْصُرَنَّ اللهُ مَنْ یَنْصُرُهُ اِنَّ اللهَ لَقَویّ عَزیز» حج/۳۹

۲ «وَ قاتِلوُهُمْ حَتّی لا تَکُونَ فِتْنَه وَ یَکُونَ الدّینُ کُلُّهُ لِلّهِ فَاِنْ اِنْتَهوا فَاِنَّ اللهَ بِما یَعْلَمُونَ بَصیر» انفال/۳۹

۳ «وَاَعِدُّو لَهُمْ مَاسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّهٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَیْلِ تُرْهِبونَ بِهِ عَدُوَاللهِ وَ عَدُوّکُمْ» نفال/۶۰

۴ «اِنَّ اللهَ یُحِبُّ الَّذینَ یُقاتِلوُنَ فی سَبیلِهِ صَفّاً کَاَنَّهُمْ بُنْیانٌ مَرْصُوص» صف/۴

۵ «یا اَیُّهَا النَّبیُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنینَ عَلَی الْقِتالِ اَنْ یَکُنْ مِنْکُمْ عِشْرُونَ صابِروُنَ یَغْلِبُوا مِأَتَیْنِ وَ اِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ مِأَه یَغْلِبُوا اَلْفاً مِنَ الَّذینَ کَفَرُوا بِاَنَّهُمْ قَوْم لا یَفْقَهُونَ» انفال/۶۵

۶ «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا هَلْ اَدُلُّکُمْ عَلی تِجارَهً تُنْجیکُمْ مِنْ عَذابٍ اَلیم تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجاهِدُونَ فِی سبیلِ اللهِ بِاَمْوالِکُمْ وَ اَنْفُسِکُمْ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمونَ یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَ یَدْخِلْکُمْ جَنّاتِ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهارُ وَ مَساکِنَ طَیِّبَهً فی جَنّاتِ عَدْنٍ ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظیمُ وَ اُخْری تُحِبُّونَها نَصْر مِنَ اللهِ وَ فَتْحٌ قَریب وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنینَ» صف/۱۰ تا ۱۳

۷ «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنوُا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطوُا وَ اتَّقُوا اللهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» آل عمران/۲۰۰

۸ «اِنَّ اللهَ اشْتَری مِنَ

الْمُؤْمِنینَ اَنْفُسَـ هُمْ وَ اَموالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّهَ یُقاتِلوُنَ فی سَبیلِ اللهِ وَ فَیَقْتُلوُنَ وَ یُقْتُلُونَ وَعْداً عَلَیْهِ حَقّاً فِی التَّوْراهِ وَ الْاِنْجیلِ وَ الْقُرآنِ وَ مَنْ اَوْفی بِعَهْدِهِ مِنَ اللهِ وَاسْتَبْشِرُوا بِبَیْعِکُمُ الَّذی بایَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظیمُ» توبه/۱۱۱

۹ «یا اَیُّهَا النَّبیُّ جاهِدِ الْکُفّارَ وَالْمُنافِقینَ وَاغْلُظْ عَلَیْهِمْ وَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصیرُ» توبه/۷۳، تحریم/۹

۱۰ «لا یَسْتَوِی الْقاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ غَیْرُ اُولِی الضَّرَرِ وَ الْمُجاهِدُونَ فِی سبیلِ اللهِ بِاَمْوالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللهُ الْمُجاهدینَ بِاَمْوالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ عَلَی الْقاعِدینَ دَرَجَهً وَکُلاً وَعَدَاللهُ الْحُسْنی وَ فَضَّلَ اللهُ الْمُجاهِدینَ عَلَی الْقاعِدینَ اَجْراً عَظیماً» نساء/۹۵

۱ [به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، اجازه جهاد داده شده است، چرا که مورد ستم قرار گرفته اند وخدا بر نصرت آنها قادر است همانها که به ناحق از خانه ولانه خود بـدون هیچ دلیلی اخراج شدند جز اینکه می گفتند پروردگار ما الله است! و اگر خداوند بعضـی از مردم را به وسـیله بعضی دیگر دفع نکند، دیرها و صومعه ها و معابد (یهود و نصاری) و مساجدی که نام خدا در آن بسـیار برده می شود، ویران می گردد و خداونـد کسانی را که او را یاری کننـد (و از آیینش دفاع نمایند) یاری می کند، خداوند قوی و شکست ناپذیر است.]

۲ [با آنها پیکار کنید تا فتنه گری(شرک و سلب آزادی) برچیده شود و دین همه مخصوص خدا باشد و اگر آنها (از فتنه گری) و اعمال خلاف خودداری کنند (خدا توبه آنها را می پذیرد) خداوند به آنچه انجام می دهند بیناست.]

۳ [هر چه در توان دارید بر مقابله با آنها (دشمنان) آماده سازید! و (همچنین) اسبهای ورزیده (برای میدان

نبرد) تا به وسیله آن دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید!]

۴ [خداوند کسانی را دوست می دارد که در راه او پیکار می کنند و همچون بنایی آهنین اند!]

۵ [ای پیامبر! مؤمنان را به جنگ (با دشمن) تشویق کن! هرگاه بیست نفر با استقامت از شما باشند بر دویست نفر غلبه می کنند و اگر صد نفر باشند بر هزار نفر از کسانی که کافر شدند پیروز می گردند، چرا که آنها گروهی هستند که نمی فهمند!]

۶ [ای کسانیکه ایمان آورده اید! آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذاب دردناک رهایی می بخشد؟!

به خداوند و رسولش ایمان بیاورید و با اموال و جانهایتان در راه خدا جهاد کنید، این برای شما (از هر چیز) بهتر است اگر بدانید.

(اگر چنین کنید) گناهانتان را می بخشد و شما را در باغهایی از بهشت داخل می کند که نهرها از زیر درختانش جاری است و در مسکنهای پاکیزه در بهشت جاویدان جای می دهد، و این پیروزی عظیم است!

و(نعمت) دیگری که آن را دوست دارید به شما می بخشد، و آن یاری خداوند و پیروزی نزدیک است، مؤمنان را بشارت ده (به این پیروزی بزرگ)!]

۷ [ای کسانی که ایمان آورده اید!(در برابر مشکلات و هوسها) استقامت کنید! و در برابر دشمنان (نیز)پایدار باشید و از مرزهای خود مراقبت کنید و از معصیت خداوند بپرهیزید تا رستگار شوید!]

۸ [خداوند از مؤمنان، جانها و اموالشان را خریداری کرده که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد (به این گونه که) در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند، این وعده حقّی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده، و چه

کسی از خدا به وعده اش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما، به داد و ستدی که با خدا کرده اید و این است آن پیروزی بزرگ!]

۹ [ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن، و بر آنها سخت بگیر! جایگاهشان جهنّم است و چه بد سرنوشتی دارند!]

۱۰ [(هرگز) افراد با ایمانی که بدون بیماری و ناراحتی، از جهاد باز نشستند، با مجاهدانی که در راه خدا با مال و جان خود جهاد کردند، یکسان نیستند! خداوند، مجاهدانی را که با مال و جان خود جهاد نمودند، بر قاعدان (ترک کنندگان جهاد) برتری مهمّی بخشیده، و به هر یک از این دو گروه (به نسبت اعمال نیکشان) خداوند وعده پاداش نیک داده و مجاهدان را بر قاعدان با پاداش عظیمی برتری بخشیده است.]

دیدگاه قرآن، پیرامون رعایت حقوق انسانی در جنگ چیست؟

پرسش

دیدگاه قرآن، پیرامون رعایت حقوق انسانی در جنگ چیست؟

پاسخ

در آیات قرآن بارها به رعایت عدالت و عدم تجاوز از حدود معقول و انسانی درمقابل دشمنان تأکید شده است.

از جمله، در آیه ۱۹۰ سوره بقره می خوانیم «وَ قاتِلُو فی سَبیلِ اللهِ الَّذین یُقاتِلُونَکُمْ وَ لا تَعْتَدُو اِنَّ اللهَ لا یُحِبُّ الْمُعْتَدینَ» [در راه خدا با کسانی که با شما می جنگند نبرد کنید و از حد تجاوز ننمایید که خدا تجاوزکاران را دوست نمی دارد.]

در این آیه در واقع به سه نکته اشاره شده نخست این که جنگ باید برای خدا و در راه خدا باشد، نه به خاطر جاه طلبی و انتقامجویی.

دیگر اینکه جنگ در برابر متجاوز باشد، یعنی تا جنگ بر شما تحمیل نشود دست به اسلحه نبرید.

سوّم در میدان جنگ از حد تجاوز نکنید و اصول اخلاقی را رعایت کنید، بنابراین اگر دشمن اسلحه را بر زمین بگذارد و تسلیم شود، نباید به او حمله کرد و همچنین نسبت به کسانی که قدرت بر جنگ را ندارند مانند پیرمردان، کودکان و زنان، نباید مزاحمت شود، نابود کردن باغها و مزارع و تخریب اماکن قابل استفاده و توسّل به سلاحهای کشتار جمعی، همه از مصادیق تعدّی بر بیگناهان و انتخاب روشهای غیر انسانی است و از نظر اسلام ممنوع است.

در آیه ۱۹۴ همین سوره (چند آیه بعد از آیه مورد بحث) باز بر این معنی تأکید کرده، می گوید «فَمَنِ اعْتَدی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدی عَلَیْکُمْ وَ اتَّقُوااللهَ وَ اعْلَمُوا اَنَّ اللهَ مَعَ الْمُتَّقینَ» [هر کس به شما تجاوز کند، به مانند آن بر او تجاوز کنید و از خدا بپرهیزید

(و تعدّی و زیاده روی ننماید) و بدانید خدا با پرهیزکاران است.]

اشاره به اینکه اگر یاری خداوند و پیروزی را می خواهید باید از تعدّی و زیاده روی حتّی در میدان جنگ خودداری کنید.

همین معنی به شکل دیگری در آیه ۲ سوره مائده مورد تأکید قرار گرفته و با صراحت می گوید «وَ لا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَئانُ قَوْمٍ اَنْ صَدُّوکُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ اَنْ تَعْتَدُوا» [نباید خصومت نسبت به جمعیّتی که شما را از آمدن به مسجدالحرام (در جریان حدیبیه) مانع شدند، وادار به تعدّی و تجاوز کند] (روح انتقامجویی که از رفتار خشونت بار دشمن در صحنه حدیبیه مایه می گیرد بر شما غلبه کند.)

دیدگاه روایات اسلامی نسبت به رعایت حقوق انسانی در جنگ چیست؟

پرسش

دیدگاه روایات اسلامی نسبت به رعایت حقوق انسانی در جنگ چیست؟

پاسخ

در روایات اسلامی، تعبیرات مختلف و دستورات فراوانی در مورد رعایت اصول انسانی در میدان جنگ و پس از پایان آن نسبت به دشمنان وارد شده که عواطف انسانی و روح مسالمت جویی در آن به خوبی متجلّی است.

ارباب سیر، در سیرت حضرت محمد(ص) نوشته اند که هر گاه لشکری را مأمور جنگ می کرد فرماندهان سپا را با لشکر طلب می فرمود و این گونه موعظه و ارشاد می کرد«بروید به نام خداوند متعال و استعانت بجویید به خداوند و برای او و آیین رسول خدا(ص) جهاد کنید، ای مردم! مکر نکنید و از غنائم جنگی سرقت روا مدارید و اعضای دشمن را بعد از کشته شدن جدا ننمائید، پیران و اطفال و زنان را به قتل نرسانید و عابدان و رهبانان را که در غارها و بیغوله ها جای دارند به قتل نرسانید.

درختان را از بیخ نزنید مگر اینکه ناچار باشید، نخلها را نسوزانید و با آب غرق نکنید، درختان میوه را ریشه کن نسازید، زراعت را آتش نزنید که خود بدان محتاج خواهید بود و حیوانات حلال گوشت را نابود نسازید، مگر به اندازه ای که برای تغذیه لازم دارید. هرگز آب دشمن را با زهر، آلوده نسازید و حیله و نیرنگ به کار نبرید...» (منتهی الآمال ۱/۱۶)

خود آن حضرت نیز هرگز با دشمنان غیر از این معامله نکرد، شبیخون بر دشمن نزد و جهاد با نفس را از هر چیزی بالاتر می دانست.

از آنچه در بالا آمد این نکته نیز به خوبی استفاده می شود که اسلام، توسّل به سلاح شیمیایی و هر گونه سلاح

کشتار جمعی را ممنوع می شمرد و حکومت اسلامی باید از این سلاحها به طور کامل پرهیز کند.

در حدیث دیگری از علی(ع) می خوانیم

«فَاِذا کـانَتْ الْهَزیمَهُ بِـاِذْنِ اللهِ فَلاـ تَقْتُلُوا مُـدْبِراً وَ لاـ تُصـیبُوا مُعْوِراً وَ لاـ تُجْهِزُوا عَلَی جَریـحٍ وَ لاـ تُهیجُوا النِّساءَ بِاَذیً وَ اِنْ شَـتَمْنَ اَعْراضَـکُمْ وَ سَـبَبْنَ اُمَرائَکُمْ» (نهج البلاغه، نامه ۱۴) [هنگامی که به اذن خـدا آنان را شکست دادیـد، فراریان را نکشـید و افراد ناتوان را از پای در نیاوریـد، مجروحان را به قتل نرسانیـد و زنان را با اذیّت و آزار تحریک نکنیـد، هر چنـد آنها به شـما دشنام دهند و به سران شما بدگویی کنند.]

جهاد برای خاموش کردن آتش فتنه، جهاد ابتدائی است؟ یا دفاعی؟

پرسش

جهاد برای خاموش کردن آتش فتنه، جهاد ابتدائی است؟ یا دفاعی؟

پاسخ

در آیه ۱۹۳ سوره بقره می خوانیم

«وَ قاتِلُوهُمْ حَتّی لا تَکُوْنَ فِتْنَه وَ یَکُونَ الدّینُ لِلّهِ فَاِنِ انْتَهَوا فَلا عُدْوانَ اِلّا عَلَی الظّالِمینَ» [با آنها(دشـمنان) پیکار کنید تا آتش فتنه خاموش شود و اگر آنها خودداری کردند و دست از فتنه جویی برداشتند مزاحم آنها نشوید، چرا که تعدّی جز بر ستمکاران روا نیست.]

گرچه در بعضی از احادیث و کلمات جمعی از مفسّران، «فتنه»، به معنی شرک و بت پرستی تفسیر شده است، ولی قرائن موجود در آیه و آیـات قبـل و بعـد از آن، به خوبی نشـان می دهـد که هر گونه شـرک و بت پرستی منظور نیست، بلکه منظور اعمـالی همچون اعمال مشرکان مکّه است که پیوسته مسلمانان را برای تغییر آیینشان در فشار می گذاشتند.

در تفسـیر المنـار می خوانیم که در معنی آیه چنین می گویـد «حَـتّی لاـ تَکُوَن لَهُمْ قُوَّه یَفْتِنُونَکُمْ بِهـا وَ یُؤذُونَکُمْ لاَجْـلِ الـدّینِ وَ یَمْنَعُونَکُمْ مِنْ اِظْهارِهِ اَوِ الدَّعْوَهِ اِلَیْهِ» (اطنار ۲/۲۱۱) [پیکار با آنها را ادامه دهید تا قدرت بر شکنجه کردن و آزار دادن شما برای تغییر دین و جلوگیری از اظهار اسلام و دعوت به سوی آن نداشته باشند.]

به یقین، یک چنین فتنه و سـلب آزادی و شکنجه و فشار، برای تغییر عقیده و آیین خدا از کشتار هم بدتر است، بنابراین جمله وَ یَکُونَ الَّذینُ کُلُّه لِلّه اشاره به این خواهـد بود که رفع فتنه در این است که هر کس آزادانه بتوانـد خدا را پرسـتش کند و از هیچ چیز و هیچ کس نترسد، نه اینکه مشرکان بت پرست، آزاد باشند تا خانه کعبه را تبدیل

به بتکده کنند و مسلمانان پاک دل توان گفتن «الله اکبر» و «لا اله الا الله » به طور آشکار نداشته باشند.

به هر حال آیات ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۳ این سوره که همه با هم مرتبط است به خوبی نشان می دهـد که خاموش کردن آتش فتنه به عنوان یـک هـدف برای جهـاد اسـلامی در واقع جنبه دفـاعی دارد و مؤمنـان را در مقابـل تهـاجم فرهنگی و اجتمـاعی و نظـامی دشمنان اسلام حفظ می کند.

جهاد برای حمایت از مظلومان، جهاد ابتدایی است؟ یا دفاعی؟

پرسش

جهاد برای حمایت از مظلومان، جهاد ابتدایی است؟ یا دفاعی؟

پاسخ

آیه ۷۵ سوره نساء مسلمانان را دعوت به جهـاد برای حمـایت از مظلومـان و مبارزه با ظالمان می کنـد و می گویـد«وَ مالَکُمْ لا تُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللهِ وَالْمُسْتَضْعَفینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ الَّذینَ یَقُولُونَ رَبَّنا اَخْرِجْنا مِنْ هذِهِ الْقَرْیَهِ الظّالِمِ اَهْلُها وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ وَلیّاً وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ نَصیراً» [چرا در راه خدا و در راه مردان وزنان و کودکانی که (به دست ستمگران) تضعیف شده اند پیکار نمی کنید؟ همان مظلومانی که می گویند خدایا! ما را از این شـهر (مکّه) که اهلش ستمگرند بیرون ببر و برای ما ازسوی خود یار و یاوری قرار ده!]

در این آیه، نخست دعوت به جهاد در راه خدا شده و بلافاصله سخن از مستضعفان و مظلومانی به میان آمده که دشمن سنگدل آنها را آنچنان تحت فشار قرار داده که راضی به ترک خانه و کاشانه خود شده اند و به نظر می رسد که این دو در واقع به یک معنی باز می گردد، چرا که یاری اینگونه مظلومان، مصداق روشن جهاد فی سبیل الله است.

فراموش نکنیم که «مستضـعف» با «ضـعیف» فرق واضـحی دارد، ضـعیف به شـخص ناتوان گفته می شود، ولی مستضعف کسی است که بر اثر ظلم سـتمگران تضـعیف شـده است، خـواه تضـعیف فکری و فرهنگی باشـد یـا تضـعیف اجتمـاعی و اقتصـادی و سیاسی.

روشن است که این نوع جهاد نیز جهاد دفاعی است، دفاع از این مظلومان در برابر ظالمان.

منظور از جهاد دفاعی چیست؟

پرسش

منظور از جهاد دفاعی چیست؟

پاسخ

مفهوم دفاع، این نیست که انسان بنشیند تا بر او هجوم برند، بلکه باید در مقابل تحرّکات دشمن حساسیّت به خرج دهد و آمادگی رزمی را به خصوص در شرایط حسّاس حفظ کند و قبل از غافلگیر شدن، ضربه را بر دشمن توطئه گر وارد سازد.

دیدگاه قرآن نسبت به صلح طلبی چیست؟

پرسش

دیدگاه قرآن نسبت به صلح طلبی چیست؟

پاسخ

۱ قرآن صلح را مورد توجه قرار داده میفرماید «یا اَیُّها الَّذینَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِی السِّلْمِ کافَّةً وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطانِ اِنَّهُ لَکُمْ عَدُوّ مُبین» بقره/۲۰۸

۲ «وَ اِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها وَ تَوَکَّلْ عَلَی اللهِ اِنَّه هُوَ السَّمیعُ الْعَلیمُ» انفال/۶۱

۳ «فَاِنِ اعْتَزَلوکُمْ فَلَمْ یُقاتِلُوکُمْ وَ اَلْقَوا اِلَیْکُمُ السَّلَمَ فَما جَعَل اللهُ لَکُمْ عَلَیْهِمْ سَبیلاً» نساء/۹۰

۴ «وَ اِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنینَ اقْتَتَلُوا فَاَصْلِحُوا بَیْنَهُما فَاِنْ بَغَتْ اِحْداهُما عَلَی الْاُخْری فَقاتِلُوا الَّتی تَبْغی حَتّی تَفیءَ اِلی اَمْر اللهِ فَاِنْ فائَتْ فَاَصْلِحُوا بَیْنَهُما بِالْعَدْلِ وَ اَقْسِطُوا اِنَّ اللهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطینَ» حجرات/۹

۵ «وَالصُّلْحُ خَیْر» نساء/۱۲۸

۶ «وَاِذا تَوَلّی سَعی فِی الاَرْضِ لِیُفْسِدَ فیها وَ یُهْلِکَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَاللهُ لا یُحِبُّ الْفَسادَ» بقره/۲۰۵

۷ «وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ اَلْقی اِلَیْکُمْ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً» نساء/۹۴

۱ [ای کسانی که ایمان آورده اید! همگی در صلح و آشتی درآیید! و از گامهای شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار شماست!]

۲ [و اگر تمایل به صلح نشاندهند، تو نیز از درِ صلح درآی و بر خدا توکّل کن که او شنوا و داناست!]

۳ [... پس اگر از شما کناره گیری کرده، با شما پیکار ننمودند (بلکه) پیشنهاد صلح کردند، خداوند به شما اجازه نمی دهد که متعرض آنان شوید.]

۴ [و هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند، آنها را آشتی دهید و اگر یکی از آن دو، بر دیگری تجاوز کند با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا باز گردد و هر گاه بازگشت (و زمینه صلح فراهم شد) در میان آن دو صلح توأم با عدل برقرار سازید

و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشگان را دوست می دارد.]

۵ [و صلح بهتر است.]

۶ [هنگامی که روی بر می گردانند(و از نزد تو خارج می شوند) در راه فساد و (خونریزی) در زمین کوشش می کنند و زراعتها و چهارپایان را نابود می سازند (با اینکه می دانند) خداوند فساد را دوست نمی دارد.]

۷ [... به کسی که اظهار صلح و دوستی می کند نگوئید مسلمان نیستی.]

دیدگاه امام علی در عهد نامه مالک اشتر، نسبت به صلح طلبی چیست؟

پرسش

دیدگاه امام علی در عهد نامه مالک اشتر، نسبت به صلح طلبی چیست؟

پاسخ

در فرمان مالک اشتر، که جامع ترین منبع برای بحثهای مربوط به حکومت اسلامی است، درباره گرایش به صلح چنین آمده است

«وَلا تَدْفَعَنَّ صُلْحاً دَعاکَ اِلَیْهِ عَدُوِّکَ وَ لِلّهِ فیهِ رَضیً فَاِنَّ فِی الصُّلْحِ دَعَةً لِجُنُودِکَ وَراحَةً مِنْ هُمُومِکَ وَ اَمْناً لِبِلادِکَ» [هرگز صلحی را که از راه دشمن پیشنهاد می شود و رضای خدا در آن است رد مکن، که در صلح برای سپاه تو آسایش و تجدید قوا و برای خودت آرامش از اندوه و غمها و برای ملّت مایه امنیّت است.]

در اینجا امام، سه فلسفه مهم صلح را بیان فرموده برای مردم، امنیت و برای لشکر فرصت برای تجدید قوا و برای رئیس کشور موجبات راحتی فکر را به ارمغان می آورد.

این نکته نیز قابل توجّه است که امام هر صلحی را مفید نمی شمرد، بلکه صلحی را که خشنودی خدا درآن باشد، یعنی مایه عزّت و آبروی مسلمین و سبب گسترش عدل و داد گردد.

ولی به مالک هشدار می دهد که بعد از انعقاد پیمان صلح کاملاً مراقب دشمن باشد، زیرا گاه هدف دشمن از برقراری صلح، غافلگیر کردن است، بنابراین حزم و احتیاط و دور اندیشی را باید به کار گرفت و حتّی در اینجا خوشبینی و حسن ظن نیز صحیح نیست «وَلکِنَّ الْحَذَرَ کُلَّ الْحَذَرَ مِنْ عَدُوِّکَ بَعْدَ صُلْحِهِ فَاِنَّ الْعَدوِّ رُبَّما قارَبَ لِیَتَغَفَّلَ فَخُذ بِالْحَزْمِ وَ اتَّهِمْ فِی ذلِکَ حُسْنَ الظَّنِّ»

دیدگاه قرآن نسبت به اسیران جنگی چیست؟

پرسش

پرسش

دیدگاه قرآن نسبت به اسیران جنگی چیست؟

پاسخ

قرآن، احکام اسیران جنگی را مورد توجه قرار داده است و می فرماید

۱ «فَاِذا لَقیتُمُ الَّذینَ کَفَرُوا فَضَرْبُ الرِّقابِ حَتَّی اِذا اَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشَدُّوا الْوَثاقَ فَاِمّا مَنّاً بَعْدُ وَ اِمّا فِداءً» محمّد/۴

۲ «ما کانَ لِنَبِیٍّ اَنْ یَکوُنَ لَهُ اَسْری حَتّی یُثْخِنَ فِی الْاَرْضِ تُریدونَ عَرْضَ الدُّنیا وَ اللهُ یُریدُ الْاخِرَهِ وَ اللهُ عَزیزٌ حَکیمٌ» انفال/۶۷

۳ «یا اَیُّها النُّبیُ قُلْ لِمَنْ فی اَیْدیکُم مِنَ الْاَسْری اِنْ یَعْلَمِ اللهَ فی قُلوُبِکُمْ خَیْراً یؤتِکُمْ خَیْراً مِمّا اُخِذَ مِنْکُمْ وَیَغْفِرْ لَکُمْ وَ اللهُ غَفورٌ رَحیمٌ» انفال/۷۰

۱ [و هنگامی که با کافران (مهاجم) در میدان جنگ رو به رو شدید، گردنهایشان را بزنید (و این کار را همچنان ادامه دهید) تا دشمن به زانو درآید، در این هنگام اسیران را محکم ببندید، سپس یا بر آنها منّت گذارید (و آزادشان کنید) یا در برابر آزادی از آنان فدیه (غرامت) بگیرید.]

۲ [هیچ پیامبری حق ندارد اسیرانی (از دشمن) بگیرد تا کاملاً بر آنها پیروز گردد (و جای پای خود را در زمین محکم کند)! شما متاع ناپایدار دنیا را می خواهید، ولی خداوند سرای دیگر را (برای شما) می خواهد و خداوند قادر و حکیم است!]

۳ [ای پیامبر! به اسیرانی که در دست شما هستند بگو اگر خداوند، خیری در دلهای شما بداند (و نیّات پاکی داشته باشید) بهتر از آنچه از شما گرفته شده به شما می دهد و شما را می بخشد و خداوند آمرزنده و مهربان است.]

دیدگاه روایات اسلامی نسبت به برخورد با اسیران جنگی چیست؟

پرسش

دیدگاه روایات اسلامی نسبت به برخورد با اسیران جنگی چیست؟

پاسخ

در مورد مهربانی با اسیران جنگی و رعایت اصول انسانی در مورد آنها روایات فراوانی از پیشوایان اسلام نقل شده است که عظمت تعلیمات اسلام را در این زمنیه نشان می دهد

۱ در حدیثی از امیرمؤمنان علی(ع) می خوانیم هنگامی که عبدالرحمن بن ملجم، با شمشیر بر سر مبارک آن حضرت زد، و او را اسیر کردند، به حسن و حسین(ع) فرمود «اِحْبِسُوا هذَا الاَسیرَ، وَاَطْعِمُوهُ وَ اسْقُوهُ وَ اَحْسِنُوا اِسارَهُ» (مستدرک الوسائل ۲/۲۵۷)

[این اسیر را حبس کنید، غذا و آب به او بدهید و در اسارت با او خوشرفتاری کنید.]

۲ در حدیث دیگری از همان حضرت(ع) می خوانیم که فرمود «اِطْعامُ الْاَسیرِ وَ الْاِحْسانُ اِلَیْهِ حَقّ واجِب وَ اِنْ قَتَلْتَهُ مِنَ الْغَدِ» (وسائل ۱۱/۶۹) [اطعام اسیر و نیکی به او حق واجبی است، هر چند مستحق قتل باشد و بخواهی او را به قتل برسانی.] (مانند ابن ملجم)

این حکم شامل همه اسیران اعم از مؤمن و کافر می شود، لذا در حدیث دیگری از امام صادق(ع) این حکم با صراحت آمده است «اِطْعام الاَسیرِ حَق عَلَی مَنْ اَسَرَهُ وَ اِنْ کانَ یُرادُ مِنْ الْغَدِ قَتْلُهُ فَاِنَّهُ یَنْبَغی اَنْ یُطْعَمَ وَ یُسْقی وَ یُرْفَقَ بِهِ کافِراً کانَ اَوْ غَیْرَهُ» (وسائل ۱۱/۶۸) [غذا دادن اسیر، حق و مسلّم است بر کسی که او را در اسارت دارد، هرچند بخواهد او را روز بعد به قتل برساند، در اینجا نیز سزاوار است که غذا و طعام به او بدهند و با او مدارا کنند، کافر باشد یا غیر کافر.]

جنگ و دفاع در مسجد الحرام چه حکمی دارد؟

پرسش

جنگ و دفاع در مسجد الحرام چه حکمی دارد؟

پاسخ

خدای سبحان درباره خصوص مسجدالحرام فرمود: «ومن حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد الحرام» بقره/۱۴۹، «ولا تقاتلوهم عند المسجد الحرام حتّی یقاتلوکم فیه فإن قاتلوکم فاقتلوهم کذلک جزاء الکافرین» بقره/۱۹۱؛ زیرا همان طور که موسم حج و زمان زیارت، حرام و محترم است، مکان حج و زیارت نیز محترم بوده، قتال ابتدایی در آن حرام است، ولی از آن جهت که قصاص، اختصاص به نفس یا طَرف ندارد، بلکه در نقض حرمت و هتک احترامها نیز قصاص است: «الشهر الحرام بالشهر الحرام و الحرمات قصاص فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم» بقره/۱۹۴، از این رو درباره نقض حرمت مسجدالحرام نیز فرمود: اگر دشمنان شما در مسجد الحرام با شما جنگیدند میتوانید در همان جا دفاع و قتال کنید: «وما لهم ألا یعذبهم الله و هم یصدون عن المسجد الحرام» انفال/۳۴، «فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا» توبه/۲۸.

در آیات فوق، شئون گوناگون مسجدالحرام مطرح شده است، چنانکه در آیهای دیگر از مسجدالحرام به عنوان نقطه شروع اِسراء و معراج یاد شده است:

«سُبحانَ الَّذی أَسری بِعَبدِه لَیلاً مِنَ المَسجِد الحَرام إِلی المَسجِد الآقصی الَّذی بارَکْنا حَولَهُ لِنُریه مِنْ ایاتِنا» إسراء/۱.

روشن است که حرمت مسجدالحرام به احترام کعبه است؛ چنانکه به احترام کعبه و مسجد، مکه و به احترام آن سه، حرم که محدودهای وسیعتر از مکه است محترم است (گرچه حرمت نهایی همه آنها به قرآن است). از این رو در آیات مذکور سفارش شده که حرمت کعبه و مسجدالحرام و حرمت مطاف و قبله را حفظ کنید و شروع به جنگ نکنید، لیکن

از آنجا که همه این حرمتها برای اسلام است، اگر مشرکان در خود مسجدالحرام برای از بین بردن اسلام به شما حمله کردند در همانجا آنها را بکشید.

این مسئله به لحاظ اهمیت آن در جاهلیت و همچنین در صدر اسلام، در فاصلهای کوتاه سه بار تکرار شد: نخست به عنوان جمع بندی مفهوم و منطوق فرمود: «وَلا تُقاتِلوهُم عِند المَسجِد الحَرام حَتّی یُقاتِلوکُم فیه». در این آیه ابتدا منطوق همراه با مفهوم غایت ذکر شد. سپس خود این مفهوم را با صراحت بیان فرمود: «فإن قاتلوکم فاقتلوهم» بقره/۱۹۱. در مرحله سوم با بیان منطوق این مسئله، فرمود: اگر مشرکان در مسجدالحرام از نبرد دست کشیدند با انها نجنگید، زیرا شما برای اسلام میجنگید و اسلام اینجا را محترم شمرده است: «فَإِنَّ انتَهوا فإن الله غَفوُرٌ رَحیم» بقره/۱۹۲.

جهاد ابتدایی در اسلام با برخی اصول حاکم بر جهان معاصر از جمله عدم دخالت در امور داخلی دیگران در تعارض است، کدام یک مقدم است؟

پرسش

جهاد ابتدایی در اسلام با برخی اصول حاکم بر جهان معاصر از جمله عدم دخالت در امور داخلی دیگران در تعارض است، کدام یک مقدم است؟

پاسخ

((حق زندگی آزاد برای هر فرد و جامعه در درون خودش)) و ((ناحق بودن دخالت در زندگی شخصی دیگران و در امور داخلی جوامع دیگر)) دو اصل مسلم ارزشی، در نظام حاکم بر جهان معاصر است و طبیعی است که این دو اصل، در تعارض آشکار با جهاد ابتدایی هستند که در اسلام آمده است و اعتبار آنها به معنای این است که راه بر جهاد ابتدایی مسدود خواهد بود.

به نظر ما این اصل یا این قضیه که ((هر انسانی آزاد است هر طور می خواهد زندگی کند)) یا ((هر جامعه ای آزاد است هر طور می خواهد رفتار کند))، از قضایای مشهوره است که به این صورت و با این کلیت برای ما قابل قبول نیست؛ زیرا این گونه قضایا پشتوانه هایی برهانی دارند که اگر آن براهین در متن خود، مقید به یک قید باشند یا وجود قیدی را اقتضا کنند، این قضایا نیز، که اعتبار خود را از آن براهین می گیرند، بر آن کلیت و وسعت باقی نمی مانند و مقید به همان قیودی خواهند شد که در برهان وجود دارد.

از نظر ما، اساس ارزشها صرفاً به انسان بودن انسان بر نمی گردد، بلکه به رابطه انسان با خدا بر می گردد؛ نه به این معنا که ارزش ها را اموری صرفاً تشریعی و قراردادی و به اصلاح علمای خودمان، جعلی بدانیم و بگوییم: هر چه را که خدا در قوانین دینی و آسمانی خوب

نامیده، خوب است، و هر چه را بد دانسته، بد است، بدون آن که به ریشه های فطری و تاثیرهای تکوینی آن ها ارتباطی داشته باشد؛ چرا که این سخن، مورد قبول ما نیست، بلکه به این معنا که با توجه به حکمت الهی و هدف آفرینش است که همه ارزش ها شکل می گیرند. پس برای دستیابی به ارزش ها باید ببینیم خداوند چه هدفی از آفرینش انسان داشته است و در این رابطه، ارزش ها را مورد توجه قرار دهیم.

اکنون در مسأله آزادی فرد و جامعه، که در این جا مورد بحث ما است، نیز باید به همین اصل مراجعه کنیم و ببینیم هدف از آفرینش انسان چیست؟

به نظر ما، هدف از آفرینش انسان، تکامل اختیاری او است و تکامل اختیاری انسان، از دیدگاه اسلام، تقرب به خدای متعال و سعادت معنوی و ابدی او خواهد بود. با توجه به این هدف و بر اساس این حکمت الهی است که همه ارزش های حقوقی و اخلاقی، جای خودشان را پیدا می کنند و اگر ما به هدف آفرینش انسان، توجه نکنیم، هیچ ارزش اخلاقی و حقوقی ای را نمی توانیم ثابت کنیم.

آزادی انسان هم به عنوان یک ارزش، تا اندازه ای قابل طرح است؛ زیرا تکامل حقیقی انسان، بدون آزادی او ممکن نیست؛ چرا که تکامل انسان، یک تکامل اختیاری است و باید آزادانه حاصل شود، نه به صورت جبری؛ ولی لازمه این آزادی، آن نیست که هیچ کس حق دخالت در زندگی شخصی یا اجتماعی دیگران را نداشته باشد؛ زیرا در بعضی موارد، بر اساس هدف آفرینش، حق دخالت در زندگی دیگران

و حق جلوگیری از بعضـی کارهاشان به انسان داده می شود؛ مثلًا اگر کسـی بخواهد خود کشی کند، باید جلوی او را گرفت و جلوگیری از چنین کـاری، که نوعی دخـالت در زنـدگی خصوصـی دیگران است، به هیـچ وجه خلاف اخلاق یا خلاف حقوق نیست، بلکه ترک آن، گناه و غیر اخلاقی شمرده می شود.

مطلب بالا، در مورد دخالت در امور داخلی جوامع دیگر نیز دقیقاً صادق است. یک جامعه، وقتی ارزش دارد و محترم است که هماهنگ با هـدف کلی آفرینش سیر کند و نظام رفتاری و آیین زندگی اش وقتی محترم است که در جهت تکاملش باشد و یا دست کم، بر ضد تکامل آن جامعه و مانع تعالی آن نباشد.

امـا در مورد رفتـار و نظامی که هم به زیان خود آن جامعه است و هم به زیان دیگران، هیـچ اصل کلی معتبری وجود نـدارد که ارزش و احترام چنین رفتـاری را اثبـات و آزادی جـامعه در مورد آن را تضـمین کنـد و دیگران را از دخالت در امور داخلی آن جامعه، در مورد این رفتارهای نادرست، بازدارد.

بـدیهی است که این نوع دخالت، به معنای نفی اختیار و سـلب آزادی از دیگران نیست، بلکه به معنای فراهم کردن زمینه اسـت برای استفاده درست از اختیار و آزادی و یا برای گزینش راه درست در زندگی.

جهاد ابتدایی در اسـلام با برخی اصول حاکم بر جهان معاصـر از جمله عدم دخالت در امور داخلی دیگران در تعارض است، کدام یک مقدم است؟

پرسش

جهـاد ابتـدایی در اسلام با برخی اصول حاکم بر جهان معاصـر از جمله عـدم دخالت در امور داخلی دیگران در تعارض است، کدام یک مقدم است؟

پاسخ

((حق زنـدگی آزاد برای هر فرد و جـامعه در درون خودش)) و ((نـاحق بودن دخـالت در زنـدگی شخصـی دیگران و در امور داخلی جوامع دیگر)) دو اصـل مسـلم ارزشـی، در نظام حاکم بر جهان معاصـر است و طبیعی است که این دو اصل، در تعارض آشـکار با جهاد ابتـدایی هسـتند که در اسـلام آمده است و اعتبار آنها به معنای این است که راه بر جهاد ابتدایی مسدود خواهد بود.

به نظر مـا این اصـل یا این قضـیه که ((هر انسانی آزاد است هر طور می خواهـد زنـدگی کنـد)) یا ((هر جامعه ای آزاد است هر طور می خواهد رفتار کند))، از قضایای مشـهوره است که به این صورت و با این کلیت برای ما قابل قبول نیست؛ زیرا این گونه قضایـا پشـتوانه هایی برهانی دارنـد که اگر آن براهین در متن خود، مقیـد به یک قیـد باشـند یا وجود قیـدی را اقتضا کننـد، این قضایا نیز، که اعتبار خود را از آن براهین می گیرنـد، بر آن کلیت و وسـعت باقی نمی مانند و مقید به همان قیودی خواهند شـد که در برهان وجود دارد.

از نظر ما، اساس ارزشها صرفاً به انسان بودن انسان بر نمی گردد، بلکه به رابطه انسان با خدا بر می گردد؛ نه به این معنا که ارزش ها را اموری صرفاً تشریعی و قراردادی و به اصلاح علمای خودمان، جعلی بدانیم و بگوییم: هر چه را که خدا در قوانین دینی و آسمانی خوب

نامیده، خوب است، و هر چه را بد دانسته، بد است، بدون آن که به ریشه های فطری و تاثیرهای تکوینی آن ها ارتباطی داشته باشد؛ چرا که این سخن، مورد قبول ما نیست، بلکه به این معنا که با توجه به حکمت الهی و هدف آفرینش است که همه ارزش ها شکل می گیرند. پس برای دستیابی به ارزش ها باید ببینیم خداوند چه هدفی از آفرینش انسان داشته است و در این رابطه، ارزش ها را مورد توجه قرار دهیم.

اکنون در مسأله آزادی فرد و جامعه، که در این جا مورد بحث ما است، نیز باید به همین اصل مراجعه کنیم و ببینیم هدف از آفرینش انسان چیست؟

به نظر ما، هدف از آفرینش انسان، تکامل اختیاری او است و تکامل اختیاری انسان، از دیدگاه اسلام، تقرب به خدای متعال و سعادت معنوی و ابدی او خواهد بود. با توجه به این هدف و بر اساس این حکمت الهی است که همه ارزش های حقوقی و اخلاقی، جای خودشان را پیدا می کنند و اگر ما به هدف آفرینش انسان، توجه نکنیم، هیچ ارزش اخلاقی و حقوقی ای را نمی توانیم ثابت کنیم.

آزادی انسان هم به عنوان یک ارزش، تا اندازه ای قابل طرح است؛ زیرا تکامل حقیقی انسان، بدون آزادی او ممکن نیست؛ چرا که تکامل انسان، یک تکامل اختیاری است و باید آزادانه حاصل شود، نه به صورت جبری؛ ولی لازمه این آزادی، آن نیست که هیچ کس حق دخالت در زندگی شخصی یا اجتماعی دیگران را نداشته باشد؛ زیرا در بعضی موارد، بر اساس هدف آفرینش، حق دخالت در زندگی دیگران

و حق جلوگیری از بعضی کارهاشان به انسان داده می شود؛ مثلًا اگر کسی بخواهد خود کشی کند، باید جلوی او را گرفت و جلوگیری از چنین کاری، که نوعی دخالت در زندگی خصوصی دیگران است، به هیچ وجه خلاف اخلاق یا خلاف حقوق نیست، بلکه ترک آن، گناه و غیر اخلاقی شمرده می شود.

مطلب بالا، در مورد دخالت در امور داخلی جوامع دیگر نیز دقیقاً صادق است. یک جامعه، وقتی ارزش دارد و محترم است که هماهنگ با هدف کلی آفرینش سیر کند و نظام رفتاری و آیین زندگی اش وقتی محترم است که در جهت تکاملش باشد و یا دست کم، بر ضد تکامل آن جامعه و مانع تعالی آن نباشد.

اما در مورد رفتار و نظامی که هم به زیان خود آن جامعه است و هم به زیان دیگران، هیچ اصل کلی معتبری وجود ندارد که ارزش و احترام چنین رفتاری را اثبات و آزادی جامعه در مورد آن را تضمین کند و دیگران را از دخالت در امور داخلی آن جامعه، در مورد این رفتارهای نادرست، بازدارد.

بدیهی است که این نوع دخالت، به معنای نفی اختیار و سلب آزادی از دیگران نیست، بلکه به معنای فراهم کردن زمینه است برای استفاده درست از اختیار و آزادی و یا برای گزینش راه درست در زندگی.

جهاد ابتدایی در اسلام با برخی اصول حاکم بر جهان معاصر از جمله عدم دخالت در امور داخلی دیگران در تعارض است، کدام یک مقدم است؟

پرسش

جهاد ابتدایی در اسلام با برخی اصول حاکم بر جهان معاصر از جمله عدم دخالت در امور داخلی دیگران در تعارض است، کدام یک مقدم است؟

پاسخ

((حق زندگی آزاد برای هر فرد و جامعه در درون خودش)) و ((ناحق بودن دخالت در زندگی شخصی دیگران و در امور داخلی جوامع دیگر)) دو اصل مسلم ارزشی، در نظام حاکم بر جهان معاصر است و طبیعی است که این دو اصل، در تعارض آشکار با جهاد ابتدایی هستند که در اسلام آمده است و اعتبار آنها به معنای این است که راه بر جهاد ابتدایی مسدود خواهد بود.

به نظر ما این اصل یا این قضیه که ((هر انسانی آزاد است هر طور می خواهد زندگی کند)) یا ((هر جامعه ای آزاد است هر طور می خواهد رفتار کند))، از قضایای مشهوره است که به این صورت و با این کلیت برای ما قابل قبول نیست؛ زیرا این گونه قضایا پشتوانه هایی برهانی دارند که اگر آن براهین در متن خود، مقید به یک قید باشند یا وجود قیدی را اقتضا کنند، این قضایا نیز، که اعتبار خود را از آن براهین می گیرند، بر آن کلیت و وسعت باقی نمی مانند و مقید به همان قیودی خواهند شد که در برهان وجود دارد.

از نظر ما، اساس ارزشها صرفاً به انسان بودن انسان بر نمی گردد، بلکه به رابطه انسان با خدا بر می گردد؛ نه به این معنا که ارزش ها را اموری صرفاً تشریعی و قراردادی و به اصلاح علمای خودمان، جعلی بدانیم و بگوییم: هر چه را که خدا در قوانین دینی و آسمانی خوب

نامیده، خوب است، و هر چه را بد دانسته، بد است، بدون آن که به ریشه های فطری و تاثیرهای تکوینی آن ها ارتباطی داشته باشد؛ چرا که این سخن، مورد قبول ما نیست، بلکه به این معنا که با توجه به حکمت الهی و هدف آفرینش است که همه ارزش ها شکل می گیرند. پس برای دستیابی به ارزش ها باید ببینیم خداوند چه هدفی از آفرینش انسان داشته است و در این رابطه، ارزش ها را مورد توجه قرار دهیم.

اکنون در مسأله آزادی فرد و جامعه، که در این جا مورد بحث ما است، نیز باید به همین اصل مراجعه کنیم و ببینیم هدف از آفرینش انسان چیست؟

به نظر ما، هدف از آفرینش انسان، تکامل اختیاری او است و تکامل اختیاری انسان، از دیدگاه اسلام، تقرب به خدای متعال و سعادت معنوی و ابدی او خواهد بود. با توجه به این هدف و بر اساس این حکمت الهی است که همه ارزش های حقوقی و اخلاقی، جای خودشان را پیدا می کنند و اگر ما به هدف آفرینش انسان، توجه نکنیم، هیچ ارزش اخلاقی و حقوقی ای را نمی توانیم ثابت کنیم.

آزادی انسان هم به عنوان یک ارزش، تا اندازه ای قابل طرح است؛ زیرا تکامل حقیقی انسان، بدون آزادی او ممکن نیست؛ چرا که تکامل انسان، یک تکامل اختیاری است و باید آزادانه حاصل شود، نه به صورت جبری؛ ولی لازمه این آزادی، آن نیست که هیچ کس حق دخالت در زندگی شخصی یا اجتماعی دیگران را نداشته باشد؛ زیرا در بعضی موارد، بر اساس هدف آفرینش، حق دخالت در زندگی دیگران

و حق جلوگیری از بعضی کارهاشان به انسان داده می شود؛ مثلًا اگر کسی بخواهد خود کشی کند، باید جلوی او را گرفت و جلوگیری از چنین کاری، که نوعی دخالت در زندگی خصوصی دیگران است، به هیچ وجه خلاف اخلاق یا خلاف حقوق نیست، بلکه ترک آن، گناه و غیر اخلاقی شمرده می شود.

مطلب بالا، در مورد دخالت در امور داخلی جوامع دیگر نیز دقیقاً صادق است. یک جامعه، وقتی ارزش دارد و محترم است که هماهنگ با هدف کلی آفرینش سیر کند و نظام رفتاری و آیین زندگی اش وقتی محترم است که در جهت تکاملش باشد و یا دست کم، بر ضد تکامل آن جامعه و مانع تعالی آن نباشد.

اما در مورد رفتار و نظامی که هم به زیان خود آن جامعه است و هم به زیان دیگران، هیچ اصل کلی معتبری وجود ندارد که ارزش و احترام چنین رفتاری را اثبات و آزادی جامعه در مورد آن را تضمین کند و دیگران را از دخالت در امور داخلی آن جامعه، در مورد این رفتارهای نادرست، بازدارد.

بدیهی است که این نوع دخالت، به معنای نفی اختیار و سلب آزادی از دیگران نیست، بلکه به معنای فراهم کردن زمینه است برای استفاده درست از اختیار و آزادی و یا برای گزینش راه درست در زندگی.

خداوند در آیه ۱۵۱ سوره آل عمران می فرماید : ما در دل کفار رعب و وحشت می اندازیم پس چرا وعده خداوند درباره مسلمانان فلسطینی انجام نمی شود؟

پرسش

خداوند در آیه ۱۵۱ سوره آل عمران می فرماید : ما در دل کفار رعب و وحشت می اندازیم پس چرا وعده خداوند درباره مسلمانان فلسطینی انجام نمی شود؟

پاسخ

در رابطه با عملی نشدن وعده پیروزی ازناحیه خدا برای مسلمانان به خصوص در مساله فلسطین می توان به مواردزیر اشاره کرد : ۱- در یکی از آیات قرآن آمده است که خداوند تا وقتی که مسلمانان به مسوولیت خویش در جنگ احد عمل می کردند از طریق افکندن رعب و وحشت در دل کافران آنان را در برابر مسلمانان مجبور به شکست کرد اما زمانی که بین عده ای از مسلمانان محافظ شکاف کوه احد،نزاع و اختلاف به وجود آورد به جای اطاعت از فرماندهی و عمل به وظیفه به طور طبیعی شکست سراغ مسلمانان آمد این موضوع در مساله فلسطین نیز صادق است ؛ زیرا تا وقتی که مسلمانان به جای عمل به وظیفه وحمایتهای عملی از فلسطینیان میان خود اختلاف داشته باشند، وضعیت حاضر تغییر نخواهد کرد بنابراین طبق بیان آیه هر گاه مسلمانان به وظیفه خود عمل کنند، خداوند نیز در دل کافران رعب و وحشت خواهد انداخت. ۲- علامه طباطبایی در تبیین معنای فشل می گوید : ((این واژه با توجه به شرایط حاکم بر مسلمانان مدینه - که از نظر روحیه در وضعیت عالی قرارداشتند - آن واژه نمی تواند به معنای ترس باشد، بلکه باید به معنای ضعیف رای باشد که در اثر طمع و حرص در جمع آوری غنایم دامنگیر آنان شد زیرااگر کلمه فشل را به معنای ترس بدانیم ، ناچار باید آن را

بر تمام لشکر منطبق کنیم ، نه نگهبانان دره . با توجه به شرایط حاکم بر مسلمانان درمی یابیم که علت اصلی ناکامی و شکست فلسطینیان در مقابل اسراییل مساله ترس نیست بلکه همان سستی رای است که موارد طمع ورزی بیشتر مسلمانان به دنیا و فراموش کردن عمل به فرمان های الهی است . ۳- در کنار وعده سریع پیروزی از ناحیه خدا برای مسلمانان آیاتی هم در قرآن وارد شده که خداوندسرنوشت هیچ قومی را بدون آن که آنها خود بخواهند عوض نمی کنند : ((ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم)) ، (رعد، آیه ۱۱) . ((ذلک بان الله لم یک مغیرا" نعمه انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم)) ، (انفال ، آیه ۵۳) ازاین آیات استفاده می شود که وعده نصرت خداوند نعمتی از ناحیه اوست وزمانی شامل حال مردم که آنان از پیش زمینه های آن را فراهم بکنند .۴-نصرت خدا در هر حال شامل بندگان خود می شود منتهی باید به این مطلب توجه کنیم که نصرت او مراتبی دارد و هر مرتبه ای از آن ، نیازمند تحقق شرایط ویژه است بنابراین همین الان نیز نصرت خداوند شامل حال مسلمانان به خصوص در ایران و لبنان شده است در فلسطین هم با همین حرکت اخیر (انتفاضه) رعب شدیدی بر صهیونیست ها حاکم شده وفلسطینیان را به پیروزی نزدیک کرده است ؛ لیکن شرایط هنوز برای پیروزی نهایی کافی نیست و باید اتحاد و مقاومت بیشتری صورت گیرد .;

چرا جنگ در سال سوم از سوی ایران ادامه یافت وصلح عراق پذیرفته نشد؟

پرسش

چرا جنگ در

سال سوم از سوی ایران ادامه یافت وصلح عراق پذیرفته نشد؟

پاسخ

پیشنهاد سازمان ملل مبنی بر پذیرش صلح از سوی طرفین جنگ در سالهای اول تجاوز عراق به ایران در حالی صورت گرفت که: نیروهای عراق در وسعت زیادی از خاک ما حضور داشتند ودر این پیشنهاد صلح اشاره ای به تعیین متجاوز ومحکومیت او وبیرون رفتن متجاوز از خاک ایران نشده بود . ولی در آخرین پیشنهاد صلح که از سوی ایران پذیرفته شد عراق از مرزهای ایران بیرون رانده شده بود و سازمان ملل تعهداتی از قبیل : تعیین متجاوز ، محاکمه او وبازپس گیری خسارت جنگ از وی را متقبل شده بود .

با توجه به اینکه سازمان ملل نهایتاً در انجام تعهدات خود کوتاهی نمود چنین نتیجه می شود که پذیرش صلح در سالهای اول جنگ با آن شرایط صلاح نبود واگر چنین امری تحقق می یافت هنوز کشور در اشغال متجاوزین بود وما باید برای آزاد سازی آن به سازمان ملل امید می بستیم سازمانی که حتی از اجرای آنچه که متعهد شده کوتاهی ورزیده است .

مقام معظم رهبری نیز در این زمینه فرموده اند: ((اما در حمله عراق به ایران تا وقتی تانکهای عراقی پیشروی می کردند شورای امنیت ساکت وتماشا چی نشست. بعد از آنکه هزاران کیلومتر را تصرف نمودند ، شورای امنیت یک کلمه حرف زد که آن هم تقبیح تجاوز نبود عراق را ملامت نکرد که چرا تجاوزکردی وجنگ را شروع کرده است به دو طرف گفت که حالا- بیایید دست از جنگ بکشید وآتش بس کنید یعنی در حقیقت تثبیت عراق در اراضی اشغالی

ما، البته ما قبول نکردیم وآن قطعنامه را رد کردیم .)) (۱)

واحد تحقیقات وپژوهش

۱) پرسش وپاسخ از مقام معظم رهبری ، ص ۴۰۶

توجیه واقعی جنگ وشهادت طلبی در اسلام چیست ؟

پرسش

توجیه واقعی جنگ وشهادت طلبی در اسلام چیست ؟

پاسخ

واقعیتی که پیش روی ماست در زندگی طبیعی ودر اجتماع انسانها تقابل میان حق وباطل است ، صلح به معنای عام وفراگیر خودش شاید قابل تصور هم نباشد - چون صلح بین امور متقابل که اساساً با هم قابل جمع نیستند مثل حق وباطل معنا ندارد .

خداوند راه سقوط وصعود را به انسانها عرضه فرمود وایشان را دعوت کرد که به این راه بیایند اما آنهایی که راه سقوط وضلالت وفتنه وفساد را انتخاب کردند وقتی با تحکم وظلم پیش می آیند نمی توان با آنها صلح کرد چرا که صلح کردن با آنها مشروط است به پذیرش شرایطشان از جمله سلطه ناحق ظالم وتثبیت موقعیت ایشان برای تعدی به ملل مظلوم . بنابراین در جایی که ستمگران بخواهند به روش خودشان پابرجا باشند وزیر بار حق نروند باید مقابلشان ایستاد ودفاع کرد . در اسلام همه مواردی که به جنگ اذن داده شده موارد دفاعی است یعنی آنجا که از حقوق انسانی دفاع می شود وانسانها زیر بار ظلم وتعدی وتجاوز نمی روند این جنگ بسیار مقدس است ، جنگ بخاطر سلطه طلبی وکشور گشایی وامثال اینهانیست بلکه بخاطر دفاع از مظلوم است ودر حقیقت معنای چنین جنگی جلوگیری از سرایت تجاوز وظلم وفساد است در حیات انسان واین معنایی نزدیک یا منطبق با معنای زندگی وحیات دارد کما اینکه قرآن کریم می فرماید: "وفی القصاص حیاه یا اولی الالباب" در قصاص حیات وزندگی است چون آن کسی که می کشد وبیداد می کند اگر قصاص شود در حقیقت حیات وزندگی جامعه تضمین شده است

معنای اذن به جنگ در اسلام این است .

استاد شهید مطهری در کتاب جهاد صفحه ۲۰/۲۱ فرمودند : ذیل این آیه شریفه: " اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا " این اجازه داده شده به مردمی که دیگران به جنگ اینها آمدند که بجنگند یعنی ای مسلمانان حالا که کافران به جنگ شما آمده اند پس بجنگید . این درست حالت دفاع است ، چرا این اجازه داده شد؟ به دلیل اینکه مظلوم باید از خودش دفاع کند بعد هم وعده یاری می دهد " ان الله علی نصرهم لقدیر الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقول ربنا الله " ((ما با این مردم که آنها را از شهروديار خودشان به ناحق بیرون کردند وجرمی نداشتند جز اینکه می گفتند:پروردگار ما خداست اجازه جهاد می دهیم)) .

جرمشان این بود که گفتند : " ربنا الله " چنین مردمی را ما اجازه می دهیم بجنگند، ببینید لحن چقدرلحن دفاع است بعد فلسفه کلی جهاد را ذکر می کند .

عجیب است قرآن در بیان کردن حقایق ودر اینکه نکات را یادآوری می کند بعد که این جمله را می گوید.قرآن مواجه شده با همین سؤلات واشکالاتی که مسیحیان می کنند که ای قرآن تو کتاب آسمانی هستی تو یک کتاب دینی هستی ، تو چگونه اجازه جنگ می دهی ، جنگ بدچیزی است تو همش بگو صلح بگوصفا، بگوعبادت،قرآن می گوید: نه اگر در مواقعی که تهاجم از نقطه مقابل شروع می شود این طرف دفاع نکند سنگ روی سنگ بند نمی شود ،تمام مراکز عبادت هم از میان می رود " ولولا دفع

الله الناس بعضهم ببعض لهذمت صوامح وبيع وصلوات ومساجد يذكر فيها اسم الله " اگر خدا بوسیله بعضی جلوی تهاجم بعضی دیگر را نگیرد .صومعه ها ، مراکز عبادت خراب می شوند ، مراکز یهودیها از بین می رود ، مراکز صوفیها ، مساجد عبادت مسلمانان از بین می رود یعنی طرف تهاجم می کند وهیچ کس آزادی پیدا نمی کند خدا را به این شکل عبادت کند .

فلسفه جهاد از دیدگاه قرآن چیست؟

پرسش

فلسفه جهاد از دیدگاه قرآن چیست؟

پاسخ

در قرآن مجید آیات فراوانی در زمینه جهاد و فلسفه و احکام آن و نیز آثار و پیامدها و نتایج آن وارد شده که از میان آنها ده آیه زیر را گلچین کرده ایم

۱ «اُذِنَ لِلَّذینَ یُقاتِلوُنَ بِاَنَّهُمْ ظُلِمُو وَ اَنَّ اللهَ عَلَی نَصْرِهِمْ لَقدیر اَلَّذینَ اُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ بِغَیْرِ حَقٍّ اِلّا اَنْ یَقُولُوا رَبُّنَا اللهُ وَ لَوْلا دَفْعُ اللهِ النّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوامِعُ وَ بِیع وَ صَلَوات وَ مَساجِدُ یُذْکَرُ فیها اسْمُ الله کَثیراً وَ لَیَنْصُرَنَّ اللهَ مَنْ یَنْصُرُهُ اِنَّ اللهَ لَقَویّ عَزیز» حج/۳۹

۲ «وَ قاتِلوُهُمْ حَتَّی لا تَکُونَ فِتْنَه وَ یَکُونَ الدّینُ کُلُّهُ لِلّهِ فَاِنْ اِنْتَهوا فَاِنَّ اللهَ بِما یَعْلَمُونَ بَصیر» انفال/۳۹

۳ «وَاَعِدَّو لَهُمْ مَاسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّهٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَیْلِ تُرْهِبونَ بِهِ عَدُوَاللهِ وَ عَدُوّکُمْ» نفال/۶۰

۴ «اِنَّ اللهَ یُحِبُّ الَّذینَ یُقاتِلوُنَ فی سَبیلِهِ صَفّاً کَاَنَّهُمْ بُنْیانٌ مَرْصُوص» صف/۴

۵ «یا اَیُّهَا النَّبیُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنینَ عَلَی الْقِتالِ اَنْ یَکُنْ مِنْکُمْ عِشْرُونَ صابِروُنَ یَغْلِبُوا مِأَتَیْنِ وَ اِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ مِأَه یَغْلِبُوا اَلْفاً مِنَ الَّذینَ کَفَرُوا بِاَنَّهُمْ قَوْم لا یَفْقَهُونَ» انفال/۶۵

۶ «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا هَلْ اَدُلُّکُمْ عَلَی تِجارَهً تُنْجیْکُمْ مِنْ عَذابٍ اَلیم تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجاهِدُونَ فِی سبیلِ اللهِ بِاَمْوالِکُمْ وَ اَنْفُسِکُمْ ذلِکُمْ خَیْرُ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمونَ یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَ یَدْخِلْکُمْ جَنَّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهارُ وَ مَساکِنَ طَیِّبَهً فی جَنّاتِ عَدْنٍ ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظیمُ وَ اُخْری تُحِبُّونَها نَصْر مِنَ اللهِ وَ فَتْحٌ قَریب وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنینَ» صف/۱۰ تا ۱۳

۷ «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطوُا وَ اتَّقُوا اللهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» آل عمران/۲۰۰

۸ «اِنَّ اللهَ اشْتَری مِنَ

الْمُؤْمِنینَ اَنْفُسَـهُمْ وَ اَمْوالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّهَ یُقاتِلوُنَ فی سَبیلِ اللهِ وَ فَیَقْتُلوُنَ وَ یُقْتُلُونَ وَعْداً عَلَیْهِ حَقَّاً فِی التَّوْراهِ وَ الْاِنْجیلِ وَ الْقُرآنِ وَ مَنْ اَوْفی بِعَهْدِهِ مِنَ اللهِ وَاسْتَبْشِرُوا بِبَیْعِکُمُ الَّذی بایَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظیمُ» توبه/۱۱۱

۹ «یا اَیُّهَا النَّبیُّ جاهِدِ الْکُفّارَ وَالْمُنافِقینَ وَاغْلُظْ عَلَیْهِمْ وَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصیرُ» توبه/۷۳، تحریم/۹

۱۰ «لا یَسْتَوِی الْقاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ غَیْرُ اُولِی الضَّرَرِ وَ الْمُجاهِدُونَ فِی سبیلِ اللهِ بِاَمْوالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللهُ الْمُجاهدینَ بِاَمْوالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ عَلَی الْقاعِدینَ دَرَجَهً وَکُلاًّ وَعَدَاللهُ الْحُسْنی وَ فَضَّلَ اللهُ الْمُجاهِدینَ عَلَی الْقاعِدینَ اَجْراً عَظیماً» نساء/۹۵

۱ [به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، اجازه جهاد داده شده است، چرا که مورد ستم قرار گرفته اند وخدا بر نصرت آنها قادر است همانها که به ناحق از خانه ولانه خود بدون هیچ دلیلی اخراج شدند جز اینکه می گفتند پروردگار ما الله است! و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نکند، دیرها و صومعه ها و معابد (یهود و نصاری) و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می شود، ویران می گردد و خداوند کسانی را که او را یاری کنند (و از آیینش دفاع نمایند) یاری می کند، خداوند قوی و شکست ناپذیر است.]

۲ [با آنها پیکار کنید تا فتنه گری(شرک و سلب آزادی) برچیده شود و دین همه مخصوص خدا باشد و اگر آنها (از فتنه گری) و اعمال خلاف خودداری کنند (خدا توبه آنها را می پذیرد) خداوند به آنچه انجام می دهند بیناست.]

۳ [هر چه در توان دارید بر مقابله با آنها (دشمنان) آماده سازید! و (همچنین) اسبهای ورزیده (برای میدان

نبرد) تا به وسیله آن دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید!]

۴ [خداوند کسانی را دوست می دارد که در راه او پیکار می کنند و همچون بنایی آهنین اند!]

۵ [ای پیامبر! مؤمنان را به جنگ (با دشمن) تشویق کن! هرگاه بیست نفر با استقامت از شما باشند بر دویست نفر غلبه می کنند و اگر صد نفر باشند بر هزار نفر از کسانی که کافر شدند پیروز می گردند، چرا که آنها گروهی هستند که نمی فهمند!]

۶ [ای کسانیکه ایمان آورده اید! آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذاب دردناک رهایی می بخشد؟!

به خداوند و رسولش ایمان بیاورید و با اموال و جانهایتان در راه خدا جهاد کنید، این برای شما (از هر چیز) بهتر است اگر بدانید.

(اگر چنین کنید) گناهانتان را می بخشد و شما را در باغهایی از بهشت داخل می کند که نهرها از زیر درختانش جاری است و در مسکنهای پاکیزه در بهشت جاویدان جای می دهد، و این پیروزی عظیم است!

و(نعمت) دیگری که آن را دوست دارید به شما می بخشد، و آن یاری خداوند و پیروزی نزدیک است، مؤمنان را بشارت ده (به این پیروزی بزرگ)!]

۷ [ای کسانی که ایمان آورده اید!(در برابر مشکلات و هوسها) استقامت کنید! و در برابر دشمنان (نیز)پایدار باشید و از مرزهای خود مراقبت کنید و از معصیت خداوند بپرهیزید تا رستگار شوید!]

۸ [خداوند از مؤمنان، جانها و اموالشان را خریداری کرده که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد (به این گونه که) در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند، این وعده حقّی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده، و چه

کسی از خدا به وعده اش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما، به داد و ستدی که با خدا کرده اید و این است آن پیروزی بزرگ!]

۹ [ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن، و بر آنها سخت بگیر! جایگاهشان جهنّم است و چه بد سرنوشتی دارند!]

۱۰ [(هرگز) افراد با ایمانی که بدون بیماری و ناراحتی، از جهاد باز نشستند، با مجاهدانی که در راه خدا با مال و جان خود جهاد کردند، یکسان نیستند! خداوند، مجاهدانی را که با مال و جان خود جهاد نمودند، بر قاعدان (ترک کنندگان جهاد) برتری مهمّی بخشیده، و به هر یک از این دو گروه (به نسبت اعمال نیکشان) خداوند وعده پاداش نیک داده و مجاهدان را بر قاعدان با پاداش عظیمی برتری بخشیده است.]

دیدگاه قرآن، پیرامون رعایت حقوق انسانی در جنگ چیست؟

پرسش

دیدگاه قرآن، پیرامون رعایت حقوق انسانی در جنگ چیست؟

پاسخ

در آیات قرآن بارها به رعایت عدالت و عدم تجاوز از حدود معقول و انسانی درمقابل دشمنان تأکید شده است.

از جمله، در آیه ۱۹۰ سوره بقره می خوانیم «وَ قاتِلُو فی سَبیلِ اللهِ الَّذین یُقاتِلُونَکُمْ وَ لا تَعْتَدُو اِنَّ اللهَ لا یُحِبُّ الْمُعْتَدینَ» [در راه خدا با کسانی که با شما می جنگند نبرد کنید و از حد تجاوز ننمایید که خدا تجاوزکاران را دوست نمی دارد.]

در این آیه در واقع به سه نکته اشاره شده نخست این که جنگ باید برای خدا و در راه خدا باشد، نه به خاطر جاه طلبی و انتقامجویی.

دیگر اینکه جنگ در برابر متجاوز باشد، یعنی تا جنگ بر شما تحمیل نشود دست به اسلحه نبرید.

سوّم در میدان جنگ از حد تجاوز نکنید و اصول اخلاقی را رعایت کنید، بنابراین اگر دشمن اسلحه را بر زمین بگذارد و تسلیم شود، نباید به او حمله کرد و همچنین نسبت به کسانی که قدرت بر جنگ را ندارند مانند پیرمردان، کودکان و زنان، نباید مزاحمت شود، نابود کردن باغها و مزارع و تخریب اماکن قابل استفاده و توسّل به سلاحهای کشتار جمعی، همه از مصادیق تعدّی بر بیگناهان و انتخاب روشهای غیر انسانی است و از نظر اسلام ممنوع است.

در آیه ۱۹۴ همین سوره (چند آیه بعد از آیه مورد بحث) باز بر این معنی تأکید کرده، می گوید «فَمَنِ اعْتَدی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدی عَلَیْکُمْ وَ اتَّقُوااللهَ وَ اعْلَمُوا اَنَّ اللهَ مَعَ الْمُتَّقینَ» [هر کس به شما تجاوز کند، به مانند آن بر او تجاوز کنید و از خدا بپرهیزید

(و تعدّی و زیاده روی ننماید) و بدانید خدا با پرهیزکاران است.]

اشاره به اینکه اگر یاری خداوند و پیروزی را می خواهید باید از تعدّی و زیاده روی حتّی در میدان جنگ خودداری کنید.

همین معنی به شکل دیگری در آیه ۲ سوره مائده مورد تأکید قرار گرفته و با صراحت می گوید «وَ لا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَئانُ قَوْمٍ اَنْ صَدُّوکُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ اَنْ تَعْتَدُوا» [نباید خصومت نسبت به جمعیّتی که شما را از آمدن به مسجدالحرام (در جریان حدیبیه) مانع شدند، وادار به تعدّی و تجاوز کند] (روح انتقامجویی که از رفتار خشونت بار دشمن در صحنه حدیبیه مایه می گیرد بر شما غلبه کند.)

دیدگاه روایات اسلامی نسبت به رعایت حقوق انسانی در جنگ چیست؟

پرسش

دیدگاه روایات اسلامی نسبت به رعایت حقوق انسانی در جنگ چیست؟

پاسخ

در روایات اسلامی، تعبیرات مختلف و دستورات فراوانی در مورد رعایت اصول انسانی در میدان جنگ و پس از پایان آن نسبت به دشمنان وارد شده که عواطف انسانی و روح مسالمت جویی در آن به خوبی متجلّی است.

ارباب سیر، در سیرت حضرت محمد(ص) نوشته اند که هر گاه لشکری را مأمور جنگ می کرد فرماندهان سپا را با لشکر طلب می فرمود و این گونه موعظه و ارشاد می کرد«بروید به نام خداوند متعال و استعانت بجویید به خداوند و برای او و آیین رسول خدا(ص) جهاد کنید، ای مردم! مکر نکنید و از غنائم جنگی سرقت روا مدارید و اعضای دشمن را بعد از کشته شدن جدا ننمائید، پیران و اطفال و زنان را به قتل نرسانید و عابدان و رهبانان را که در غارها و بیغوله ها جای دارند به قتل نرسانید.

درختان را از بیخ نزنید مگر اینکه ناچار باشید، نخلها را نسوزانید و با آب غرق نکنید، درختان میوه را ریشه کن نسازید، زراعت را آتش نزنید که خود بدان محتاج خواهید بود و حیوانات حلال گوشت را نابود نسازید، مگر به اندازه ای که برای تغذیه لازم دارید. هرگز آب دشمن را با زهر، آلوده نسازید و حیله و نیرنگ به کار نبرید...» (منتهی الآمال ۱/۱۶)

خود آن حضرت نیز هرگز با دشمنان غیر از این معامله نکرد، شبیخون بر دشمن نزد و جهاد با نفس را از هر چیزی بالاتر می دانست.

از آنچه در بالا آمد این نکته نیز به خوبی استفاده می شود که اسلام، توسّل به سلاح شیمیایی و هر گونه سلاح

کشتار جمعی را ممنوع می شمرد و حکومت اسلامی باید از این سلاحها به طور کامل پرهیز کند.

در حدیث دیگری از علی(ع) می خوانیم

«فَاِذا کـانَتْ الْهَزیمَهُ بِـاِذْنِ اللهِ فَلا تَقْتُلُوا مُـدْبِراً وَ لا تُصـیبُوا مُعْوِراً وَ لا تُجْهِزُوا عَلَی جَریحٍ وَ لا تُهیجُوا النِّساءَ بِاَذیً وَ اِنْ شَـتَمْنَ اَعْراضَـکُمْ وَ سَـبَبْنَ اُمَرائَکُمْ» (نهج البلاغه، نامه ۱۴) [هنگامی که به اذن خـدا آنان را شکسـت دادیـد، فراریان را نکشـید و افراد ناتوان را از پای در نیاوریـد، مجروحان را به قتل نرسانیـد و زنان را با اذیّت و آزار تحریک نکنیـد، هر چنـد آنها به شـما دشـنام دهند و به سران شما بدگویی کنند.]

جهاد برای خاموش کردن آتش فتنه، جهاد ابتدائی است؟ یا دفاعی؟

پرسش

جهاد برای خاموش کردن آتش فتنه، جهاد ابتدائی است؟ یا دفاعی؟

پاسخ

در آیه ۱۹۳ سوره بقره می خوانیم

«وَ قاتِلُوهُمْ حَتّی لا تَکُوْنَ فِتْنَه وَ یَکُونَ الدّینُ لِلّهِ فَاِنِ انْتَهَوا فَلا عُدْوانَ اِلّا عَلَی الظّالِمینَ» [با آنها(دشـمنان) پیکار کنید تا آتش فتنه خاموش شود و اگر آنها خودداری کردند و دست از فتنه جویی برداشتند مزاحم آنها نشوید، چرا که تعدّی جز بر ستمکاران روا نیست.]

گرچه در بعضی از احادیث و کلمات جمعی از مفسّران، «فتنه»، به معنی شرک و بت پرستی تفسیر شده است، ولی قرائن موجود در آیه و آیـات قبـل و بعـد از آن، به خوبی نشـان می دهـد که هر گونه شـرک و بت پرستی منظور نیست، بلکه منظور اعمـالی همچون اعمال مشرکان مکّه است که پیوسته مسلمانان را برای تغییر آیینشان در فشار می گذاشتند.

در تفسـیر المنـار می خوانیم که در معنی آیه چنین می گویـد «حَـتّی لا تَکُوَن لَهُمْ قُوَّه یَفْتِنُونَکُمْ بِهـا وَ یُؤْذُونَکُمْ لاَجْـلِ الـدّینِ وَ یَمْنَعُونَکُمْ مِنْ اِظْهارِهِ اَوِ الدَّعْوَهِ اِلَیْهِ» (اطنار ۲/۲۱۱) [پیکار با آنها را ادامه دهید تا قدرت بر شکنجه کردن و آزار دادن شما برای تغییر دین و جلوگیری از اظهار اسلام و دعوت به سوی آن نداشته باشند.]

به یقین، یک چنین فتنه و سـلب آزادی و شکنجه و فشار، برای تغییر عقیده و آیین خدا از کشتار هم بدتر است، بنابراین جمله وَ یَکُونَ الَّذینُ کُلُّه لِلّه اشاره به این خواهـد بود که رفع فتنه در این است که هر کس آزادانه بتوانـد خدا را پرسـتش کند و از هیچ چیز و هیچ کس نترسد، نه اینکه مشرکان بت پرست، آزاد باشند تا خانه کعبه را تبدیل

به بتکده کنند و مسلمانان پاک دل توان گفتن «الله اکبر» و «لا اله الا الله » به طور آشکار نداشته باشند.

به هر حال آیات ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۳ این سوره که همه با هم مرتبط است به خوبی نشان می دهد که خاموش کردن آتش فتنه به عنوان یک هدف برای جهاد اسلامی در واقع جنبه دفاعی دارد و مؤمنان را در مقابل تهاجم فرهنگی و اجتماعی و نظامی دشمنان اسلام حفظ می کند.

جهاد برای حمایت از مظلومان، جهاد ابتدایی است؟ یا دفاعی؟

پرسش

جهاد برای حمایت از مظلومان، جهاد ابتدایی است؟ یا دفاعی؟

پاسخ

آیه ۷۵ سوره نساء مسلمانان را دعوت به جهاد برای حمایت از مظلومان و مبارزه با ظالمان می کند و می گوید«وَ مالَکُمْ لا تُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللهِ وَالْمُسْتَضْعَفینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ الَّذینَ یَقُولُونَ رَبَّنا اَخْرِجْنا مِنْ هذِهِ الْقَرْیَهِ الظّالِمِ اَهْلُها وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ وَلیّاً وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ نَصیراً» [چرا در راه خدا و در راه مردان وزنان و کودکانی که (به دست ستمگران) تضعیف شده اند پیکار نمی کنید؟ همان مظلومانی که می گویند خدایا! ما را از این شهر (مکّه) که اهلش ستمگرند بیرون ببر و برای ما ازسوی خود یار و یاوری قرار ده!]

در این آیه، نخست دعوت به جهاد در راه خدا شده و بلافاصله سخن از مستضعفان و مظلومانی به میان آمده که دشمن سنگدل آنها را آنچنان تحت فشار قرار داده که راضی به ترک خانه و کاشانه خود شده اند و به نظر می رسد که این دو در واقع به یک معنی باز می گردد، چرا که یاری اینگونه مظلومان، مصداق روشن جهاد فی سبیل الله است.

فراموش نکنیم که «مستضعف» با «ضعیف» فرق واضحی دارد، ضعیف به شخص ناتوان گفته می شود، ولی مستضعف کسی است که بر اثر ظلم ستمگران تضعیف شده است، خواه تضعیف فکری و فرهنگی باشد یا تضعیف اجتماعی و اقتصادی و سیاسی.

روشن است که این نوع جهاد نیز جهاد دفاعی است، دفاع از این مظلومان در برابر ظالمان.

منظور از جهاد دفاعی چیست؟

پرسش

منظور از جهاد دفاعی چیست؟

پاسخ

مفهوم دفـاع، این نیست که انسـان بنشـیند تـا بر او هجوم برنـد، بلکه بایـد در مقابل تحرّکات دشـمن حساسـیّت به خرج دهـد و آمادگی رزمی را به خصوص در شرایط حسّاس حفظ کند و قبل از غافلگیر شدن، ضربه را بر دشمن توطئه گر وارد سازد.

دیدگاه قرآن نسبت به صلح طلبی چیست؟

پرسش

دیدگاه قرآن نسبت به صلح طلبی چیست؟

پاسخ

۱ قرآن صلح را مورد توجه قرار داده میفرماید «یا اَیُّها الَّذینَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِی السِّلْمِ کافَّةً وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطانِ اِنَّهُ لَکُمْ عَدُوّ مُبین» بقره/۲۰۸

۲ «وَ اِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها وَ تَوَکَّلْ عَلَی اللهِ اِنَّه هُوَ السَّمیعُ الْعَلیمُ» انفال/۶۱

۳ «فَاِنِ اعْتَزَلوکُمْ فَلَمْ یُقاتِلُوکُمْ وَ اَلْقَوا اِلَیْکُمُ السَّلَمَ فَما جَعَل اللهُ لَکُمْ عَلَیْهِمْ سَبیلاً» نساء/۹۰

۴ «وَ اِنْ طائِفَتـانِ مِنَ الْمُؤْمِنینَ اقْتَتَلُوا فَاَصْـلِحُوا بَیْنَهُمـا فَاِنْ بَغَتْ اِحْـداهُما عَلَی الْاُخْری فَقاتِلُوا الَّتی تَبْغی حَتّی تَفیءَ اِلی اَمْرِ اللهِ فَاِنْ فائَتْ فَاَصْلِحُوا بَیْنَهُما بِالْعَدْلِ وَ اَقْسِطُوا اِنَّ اللهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطینَ» حجرات/۹

۵ «وَالصُّلْحُ خَیْر» نساء/۱۲۸

۶ «وَاِذا تَوَلّی سَعی فِی الاَرْضِ لِیُفْسِدَ فیها وَ یُهْلِکَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَاللهُ لا یُحِبُّ الْفَسادَ» بقره/۲۰۵

۷ «وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ اَلْقی اِلَیْکُمْ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً» نساء/۹۴

۱ [ای کسانی که ایمان آورده ایـد! همگی در صـلح و آشتی درآییـد! و از گامهای شـیطان پیروی نکنیـد که او دشـمن آشـکار شماست!]

۲ [و اگر تمایل به صلح نشاندهند، تو نیز از درِ صلح درآی و بر خدا توکّل کن که او شنوا و داناست!]

۳ [... پس اگر از شما کناره گیری کرده، با شما پیکار ننمودند (بلکه) پیشنهاد صلح کردند، خداوند به شما اجازه نمی دهد که متعرض آنان شوید.]

۴ [و هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازنـد، آنها را آشتی دهیـد و اگر یکی از آن دو، بر دیگری تجاوز کند با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا باز گردد و هر گاه بازگشت (و زمینه صلح فراهم شد) در میان آن دو صلح توأم با عدل برقرار سازید

و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشگان را دوست می دارد.]

۵ [و صلح بهتر است.]

۶ [هنگامی که روی بر می گردانند(و از نزد تو خارج می شوند) در راه فساد و (خونریزی) در زمین کوشش می کنند و زراعتها و چهارپایان را نابود می سازند (با اینکه می دانند) خداوند فساد را دوست نمی دارد.]

۷ [... به کسی که اظهار صلح و دوستی می کند نگوئید مسلمان نیستی.]

دیدگاه امام علی در عهد نامه مالک اشتر، نسبت به صلح طلبی چیست؟

پرسش

دیدگاه امام علی در عهد نامه مالک اشتر، نسبت به صلح طلبی چیست؟

پاسخ

در فرمان مالک اشتر، که جامع ترین منبع برای بحثهای مربوط به حکومت اسلامی است، درباره گرایش به صلح چنین آمده است

«وَلا تَدْفَعَنَّ صُلْحاً دَعاکَ اِلَیْهِ عَدُوُّکَ وَ لِلّهِ فیهِ رَضیً فَاِنَّ فِی الصُّلْحِ دَعَةً لِجُنُودِکَ وَراحَةً مِنْ هُمُومِکَ وَ اَمْناً لِبِلادِکَ» [هرگز صلحی را که از راه دشمن پیشنهاد می شود و رضای خدا در آن است رد مکن، که در صلح برای سپاه تو آسایش و تجدید قوا و برای خودت آرامش از اندوه و غمها و برای ملّت مایه امنیّت است.]

در اینجا امام، سه فلسفه مهم صلح را بیان فرموده برای مردم، امنیت و برای لشکر فرصت برای تجدید قوا و برای رئیس کشور موجبات راحتی فکر را به ارمغان می آورد.

این نکته نیز قابل توجّه است که امام هر صلحی را مفید نمی شمرد، بلکه صلحی را که خشنودی خدا درآن باشد، یعنی مایه عزّت و آبروی مسلمین و سبب گسترش عدل و داد گردد.

ولی به مالک هشدار می دهد که بعد از انعقاد پیمان صلح کاملاً مراقب دشمن باشد، زیرا گاه هدف دشمن از برقراری صلح، غافلگیر کردن است، بنابراین حزم و احتیاط و دور اندیشی را باید به کار گرفت و حتّی در اینجا خوشبینی و حسن ظن نیز صحیح نیست «وَلکِنَّ الْحَذَرَ کُلَّ الْحَذَرَ مِنْ عَدُوِّکَ بَعْدَ صُلْحِهِ فَاِنَّ الْعَدوَّ رُبَّما قارَبَ لِیَتَغَفَّلَ فَخُذ بِالْحَزْمِ وَ اتَّهِمْ فِی ذلِکَ حُسْنَ الظَّنِّ»

دیدگاه قرآن نسبت به اسیران جنگی چیست؟

پرسش

پرسش

دیدگاه قرآن نسبت به اسیران جنگی چیست؟

پاسخ

قرآن، احکام اسیران جنگی را مورد توجه قرار داده است و می فرماید

۱ «فَاِذا لَقیتُمُ الَّذینَ کَفَرُوا فَضَرْبُ الرِّقابِ حَتَّی اِذا اَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشَدُّوا الْوَثاقَ فَاِمّا مَنّاً بَعْدُ وَ اِمّا فِداءً» محمّد/۴

۲ «ما کانَ لِنَبِیٍّ اَنْ یَکوُنَ لَهُ اَسْری حَتّی یُثْخِنَ فِی الْاَرْضِ تُریدونَ عَرْضَ الدُّنیا وَ اللهُ یُریدُ الْاخِرَهِ وَ اللهُ عَزیزٌ حَکیمٌ» انفال/۶۷

۳ «یا اَیُّها النَّبیُّ قُلْ لِمَنْ فی اَیْدیکُم مِنَ الْاَسْری اِنْ یَعْلَمِ اللهُ فی قُلوُبِکُمْ خَیْراً یؤتِکُمْ خَیْراً مِمّا اُخِذَ مِنْکُمْ وَیَغْفِرْ لَکُمْ وَ اللهُ غَفورٌ رَحیمٌ» انفال/۷۰

۱ [و هنگامی که با کافران (مهاجم) در میدان جنگ رو به رو شدید، گردنهایشان را بزنید (و این کار را همچنان ادامه دهید) تا دشمن به زانو درآید، در این هنگام اسیران را محکم ببندید، سپس یا بر آنها منّت گذارید (و آزادشان کنید) یا در برابر آزادی از آنان فدیه (غرامت) بگیرید.]

۲ [هیچ پیامبری حق ندارد اسیرانی (از دشمن) بگیرد تا کاملاً بر آنها پیروز گردد (و جای پای خود را در زمین محکم کند)! شما متاع ناپایدار دنیا را می خواهید، ولی خداوند سرای دیگر را (برای شما) می خواهد و خداوند قادر و حکیم است!]

۳ [ای پیامبر! به اسیرانی که در دست شما هستند بگو اگر خداوند، خیری در دلهای شما بداند (و نیّات پاکی داشته باشید) بهتر از آنچه از شما گرفته شده به شما می دهد و شما را می بخشد و خداوند آمرزنده و مهربان است.]

دیدگاه روایات اسلامی نسبت به برخورد با اسیران جنگی چیست؟

پرسش

دیدگاه روایات اسلامی نسبت به برخورد با اسیران جنگی چیست؟

پاسخ

در مورد مهربانی با اسیران جنگی و رعایت اصول انسانی در مورد آنها روایات فراوانی از پیشوایان اسلام نقل شده است که عظمت تعلیمات اسلام را در این زمنیه نشان می دهد

۱ در حدیثی از امیرمؤمنان علی(ع) می خوانیم هنگامی که عبدالرحمن بن ملجم، با شمشیر بر سر مبارک آن حضرت زد، و او را اسیر کردند، به حسن و حسین(ع) فرمود «اِحْبِسُوا هذَا الاَسیرَ، وَاَطْعِمُوهُ وَ اسْقُوهُ وَ اَحْسِنُوا اِسارَهُ» (مستدرک الوسائل ۲/۲۵۷)

[این اسیر را حبس کنید، غذا و آب به او بدهید و در اسارت با او خوشرفتاری کنید.]

۲ در حدیث دیگری از همان حضرت(ع) می خوانیم که فرمود «اِطْعامُ الْاَسیرِ وَ الْاِحْسانُ اِلَیْهِ حَقّ واجِب وَ اِنْ قَتَلَتَهُ مِنَ الْغَدِ» (وسائل ۱۱/۶۹) [اطعام اسیر و نیکی به او حق واجبی است، هر چند مستحق قتل باشد و بخواهی او را به قتل برسانی.] (مانند ابن ملجم)

این حکم شامل همه اسیران اعم از مؤمن و کافر می شود، لذا در حدیث دیگری از امام صادق(ع) این حکم با صراحت آمده است «اِطْعام الاَسیرِ حَق عَلَی مَنْ اَسَرَهُ وَ اِنْ کانَ یُرادُ مِنْ الْغَدِ قَتْلُهُ فَاِنَّهُ یَنْبَغی اَنْ یُطْعَمَ وَ یُسْقی وَ یُرْفَقَ بِهِ کافِراً کانَ اَوْ غَیْرَهُ» (وسائل ۱۱/۶۸) [غذا دادن اسیر، حق و مسلّم است بر کسی که او را در اسارت دارد، هرچند بخواهد او را روز بعد به قتل برساند، در اینجا نیز سزاوار است که غذا و طعام به او بدهند و با او مدارا کنند، کافر باشد یا غیر کافر.]

امام سجاد(ع) در حق مجاهدین، چه دعایی فرموده اند؟

پرسش

امام سجاد(ع) در حق مجاهدین، چه دعایی فرموده اند؟

پاسخ

امام سجاد(ع) در دعایش می گوید: «أللهمَّ صلِّ عَلی مُحمد وآله وأَنسهم عِند لِقاءهم العدوّ ذَکر دنیاهم الخدّاعه الغُرور وامحُ عَن قلوبهم خَطرات المال الفتُون» (صحیفه سجادیه، دعای ۲۷، (دعا برای مرزداران).)؛ پروردگارا! هر مجاهدی که با بیگانگان، مشرکان، کافران و منافقان نبرد می کند تا دین و قرآن تو احیا، حزب تو غالب، خط و نام و یاد تو زنده گردد، یاد دنیای نیرنگ باز و حیله گر را از صحنه قلب او و علاقه به مال را از صفحه جان او بزدای، طوری که نه دنیا بخواهد و نه مال، نه به فکر زن و فرزند باشد و نه در اندیشه برگشت به خانه و خانواده، آنگاه عرضه می دارد: «واَجعل فِکره وذِکْره و ظَعنه و إقامته فیک ولَک» (همان.)؛ پروردگارا! فکر و ذکر، حرکت و سکون، کوچ کردن و خیمه زدن، ماندن و رفتن، قیام و قعود و خلاصه همه و همه فعالیّت های او را در خودت و برای خودت قرار بده.

در این جمله سخن از «فیک ولک» است نه «فی سبیلک» و نمی توان گفت: در اینجا مضاف، محذوف است. از این رو اوج و عظمتی که در این کلام هست در «فی سبیلک» نیست.

وظیفه مسلمین نسبت به پناهندگان چه می باشد, آیا دولت اسلامی حق نپذیرفتن مهاجرین را دارد؟ دیدگاه اسلام را بیان کنید.

پرسش

وظیفه مسلمین نسبت به پناهندگان چه می باشد, آیا دولت اسلامی حق نپذیرفتن مهاجرین را دارد؟ دیدگاه اسلام را بیان کنید.

پاسخ

یکی از مسائلی که از دیرباز در جوامع مختلف جهان به عنوان یک بحث بین المللی و احیانا یک مساله داخلی مطرح بوده و در حال حاضر نیز مطرح است، مساله پناهندگی سیاسی است و یا آوارگی انسان هاست و اینکه چگونه مساله پناهندگی در جوامع بشری پدید می آید،چند نظریه وجود دارد»، (ابراهیمی، محمد، اسلام و حقوق بین الملل عمومی، ج ۲؛ سمت، چ اول، ۱۳۷۷ (بصورت اقتباس و تلخیص) ص ۳۱۵). که در این جا گفتنش ضرورت ندارد، و ازطرفی این پناهندگی عواملی داشته است که بطور اختصار می توان این ها را برشمرد: ۱. تعارض منافع، ۲. اختلافات عقیدتی، ۳. قدرت طلبی و میل به سیادت، (همان، صص ۳۱۷ - ۳۲۰).

فقها معمولا" جهان را به دو اردوگاه متمایز تقسیم می کنند, آن قسمت از جهان را که در قلمرو اسلام است به نام دارالاسلام یا در السلام و قسمتی دیگر را که در برابر نفوذ اسلام حالت منفی دارد بنام دارالفکر و دارالحرب می نامند و در صورتی که یک یا چند دولت , نظر بی طرفی و یا متارکه جنگ با جهان اسلام داشته باشند تشکیل جهان سوم یا دارالهدانه از نظر اسلام تحقق خواهد یافت , (حمید زنجانی , عباسعلی ; جغرافیای سیاسی اسلام یا وطن و سرزمین ; دفتر نشر فرهنگ اسلامی ; ج ۴, ۱۳۶۶, صص ۱۰۸ - ۱۰۹).

در مورد دار الاسلام شش نظریه وجود دارد که ما این نظریات را بطور مختصر بیان می کنیم :

نظریه اول ; سرزمین هایی که در

قلمرو حکومت اسلام هستند و احکام اسلام و مظاهر دینی در آن ها بر پا می گردد دار الاسلام محسوب می گردد.

نظریه دوم ; بنابراین نظریه ممیز اساسی دو جهان مزبور وجود حکومت و نفوذ احکام خواهد بود.

نظریه سوم ; اساس اختلاف دو جهان را در وجود (امان) و عدم آن می داند.

نظریه چهارم ; نظریه روابطی که بر اثر انعقاد پیمانهای صلح بین مسلمین و ملل غیر مسلمان به وجود می آید.

نظریه پنجم ; این را برخی از نویسندگان متاخر اسلامی در مورد نظریه تقسیم جهان گفته اند از آن جا که تقسیم جهان به دو جبهه و اردوگاه به نام دار الاسلام و دارالحرب از طرف فقهای اسلامی تنها بر اساس روابط موجود فیمابین مسلمین و غیرمسلمین بود و ارتباطی به تشریع اسلامی و اختلاف مذهبی نداشته است و حالت جنگ و یا صلح مجوز و باعث اصلی این تقسیم بوده است لذا باید گفت یا منظور از دارالحرب تنها عبارت از مناطق جنگ و میدانهای مبارزه بوده است و نظر به اینکه جنگ یا حالت عارضی در روابط مسلمین می باشد از این رو با خاموش شدن شعله های جنگ موضوع دار الحرب از میان رفته و اثری از آن نخواهد بود بنابراین نباید تصور شود که در قانون اسلام ; جهان به دو دولت و دو جبهه سیاسی تقسیم شده و اسلام به این اختلاف و تقسیم رسمیت و اصالتی قایل می باشد, بلکه تقسیم مزبور از نقطه نظر تحقق یافتن امن و صلح و بروز جنگ وناامنی مورد نظر واقع شده کشورهایی که با مسلمین جنگ ندارند دار

الحرب اطلاق نمی شود, این نظریه شباهتی به نظریه اولی دارد ولی فرق اساسی این نظریه این است که , صاحبان این نظریه قانون جهاد را در اسلام تنها از جنبه دفاعی آن پذیرفته اند و این امتیاز این نظریه می باشد و همچنین نظر فقهی را با نظریه متخصصین حقوق بین الملل مبنی بر وحدت جهان تطبیق دادند. نظریه ششم ; این ها معتقدند که مفهوم اسلام دارالاسلام یا وطن ابدی را به عنوان یک مفهوم ثابت و واحدی جستجو نمود و تغییراتی را که ممکن است از نظر تبدل و تنوع احکام روی می دهد, از نظر دور داشت , (همان , صص ۱۰۹ - ۱۱۸).

و یک تقسیم دیگر از نظر ایدئولوژی اسلامی داریم که بدین ترتیب جهان اسلام یا دارالاسلام همه انسانهای معتقد به مبانی اسلامی را در بر می گیرد و شامل کلیه گرویدگان این مکتب , گو این که از نظر خاک , رنگ , نژاد و زبان و... با هم اختلاف داشته باشند می گردد. و این تقسیم از نظر ایدئولوژی اسلامی با آنچه که قبلا" گفتیم که فقهای عظام مبنی برد و نظام متقابل دارالاسلام و دارالکفر کاملا" قابل تطبیق می باشد توضیح آنکه معمولا در قبال مفاهیم مشابه دو عنوان مزبور اشتباه و خطا می شود, هنگامی که دو عنوان دارالاسلام و دارالکفر را به طور متقابل در نظر می گیریم باید تقسیم از نظر عقیدتی و فکری به حساب آوریم ولی در صورتی که عنوان دارالسلام و یا دارالاسلام را با عنوان دارالحرب مقابل می گیریم تقسیم جنبه سیاسی به خود می گیرد و اگر در

تقسیم جنبه سیاسی بخود می گیرد و اگر در تقسیم از نقطه نظر سیاسی به عمل می آوریم پای دارالاسلام آمده در مقابل دار الحرب نیست چون تقسیم درست نیست چون در مقابل دو عنوان سیاسی مزبور عناوین دار العهد و دارالهدنه و دارالحیاد در نظر گرفته می شود.))، (همان , تلخیص و اقتباس صص ۱۱۹ - ۱۲۲).

از این رو علامه طباطبایی در تفسیر المیزان حد و مرز کشور اسلامی را مرز جغرافیایی و طبیعی و یا اصطلاحی نمی دانند بلکه اعتقاد می دانند چون اسلام جامعه ای را بنیان نهاده است که مرزهای آن را عقیده تعیین می کند نه نژاد و وطن و امثال آن حتی در مساله ازدواج نیز کهسازنده واحد بنیادین جامعه بشری است ملاک و محور را عقیده قرار داده است نه وطن و اقامتگاه، (الطباطبایی، العلامه السیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، المجلد الرابع، موسسه مطبوعاتیاسماعیلیان، الطبعه السابعه، ۱۳۹۴ ه.ق، ص ۱۲۵).

وطن مسلمان، عبارت از محلی است که برای زندگی ...سکونت و اقامت شخصی، اختصاص پیدا می ......Ùبر طبق قانون اسلام، تحقق این امر یک موضوع کاملا- اختیاری است و هر فرد مسلمان می تواند آزادانه هر محلی را که مناسب زندگی خویش تشخیص دهد در سراسرسرزمین اسلامی، انتخاب و آن را اقامتگاه اتخاذ نماید، (پیشین، ص ۱۵۰).

اصولاً اقامتگاه در فقه اسلامی دو قسم است:

۱. اقامتگاه اصلی که اقامتگاه پدر و مادر و محل تولد تا هنگامی که شخص از آن اعراض ننموده نسبت به وی وطن اصلی است.

۲. اقامتگاه انتخابی: محلی را که شخصی برای سکونت و اقامت خود اختیار می کند در صورتی که مدت اقامت وی در آن محل به اندازه ای باشد که

صدق وطن کند از نظر قانون اسلام، اقامتگاه محسوب می گردد و از آن جا که صدق و تحقق این نوع وطن صرفا منوط به نظر وتشخیص عرف می باشد، لذا در فقه آن را وطن عرفی نیز می نامند و این اقامتگاه یا وطن در فقه اسلامی نسبت به افراد مسلمان اثرات و نتایج حقوقی قابل ملاحظه ای دارد از جمله امور مربوط به محاکمات و تشکیل دادگاه مساله اقامتگاه متراعیین مورد نظر قرار می گیرد و در صلاحیتدادگاهها نیز اقامتگاه دخیل می باشد و نظیر مساله زکوه و مقررات و وظایف عبادی که تخفیفهای از نظر وظایف عبادی (نماز – روزه) مقرر شده است، (همان، صص ۱۴۹ – ۱۵۱).

مساله پناهندگی در طول تاریخ به عنوان یک ضرورت اجتماعی مطرح بوده و هیچ ملتی خود را بی نیاز از آن نمی دانسته است و در این میان افراد و ملتهای که با دشمنان بیشتری روبرو بوده اند قهرا نسبت به این مسأله احساس نیاز بیشتری می کردند و عملاً از این سنتاجتماعی بیشتر استفاده کرده اند. جامعه مسلمان نیز چون در مهر شرک و بت پرستی پدید آمد و اصول و معیارهای اجتماعی این مکتب در تضاد مستقیم با عقاید بت پرستانه مردم عرب بود از همان آغاز، بزرگان عرب و به ویژه تجار و ثروتمندان قریش با آن به ستیز برخاستند ومسلمانان نخستین به علت عدم قدرت کافی، مجبور بودند از اصل پناهندگی به طور جدی استفاده کنند، بدیهی است جامعه ای که خود از آغاز حیات خویش از اصل پناهندگی استفاده نموده و بطور جدی مورد حمایت اقوام مختلف فن قرار گرفته، بالطبع نسبت به این اصل بی تفاوتنبوده و نیز آن را محترم می دارد

گذشته از این که اسلام، آیین فطرت است و قهرا نسبت به همه ارزشهای انسانی از جمله حمایت و دفاع از پناهندگان و بلکه در دفاع و تلاش برای همه مستضعفان و نجات آنان از چنگال مستکبران و ستم پیشگان معرفی می نماید. در قرآن کریم وروایات مسایلی مهمی درباره پناهندگان بیان شده که از جمله در سوره مبارکه توبه آیه ۶ را ببینیم، وقتی قرآن حکم پیکار با مشرکان را صادر کرده و راه هر گونه صلح و سازش با بت پرستان را سد نموده در ادامه می فرماید مساله پناهندگی را حتی در مورد مشرکان مکه یعنیسرسخت ترین دشمنان اسلام و مسلمین محترم شمرده است و می فرماید: چنانچه کسی از مشرکان از تو پناه خواست، تا با آرامش و اطمینان خاطر درباره اسلام تحقیق نماید و از محتوای وحی آگاه گردد، حتما پناهندگی او را بپذیر و پس از پایان دوره پناهندگی او را با امنیت کامل به اردوگاه خصم باز گردان. و همچنین آیات دیگر در این مورد است از جمله آیه ۸۹ و ۹۰ سوره نساء، (ابراهیمی، محمد، اسلام و حقوق بین الملل...، ج ۲، سمت، ج اول، ۱۳۷۷ (تلخیص و اقتباس)، صص ۳۳۲ - ۳۴۲).

با همه پیشینه تاریخی اصل پناهندگی و پذیرش عمومی آن و اتفاق نظر ملتها بر لزوم پناه دادن به پناهندگان برخورد دولت ها با پناهندگان عملا" متفاوت بوده و مقررات مشخصی که همگان ملزم باشند نسبت به پناهندگان آن را رعایت کنند, مطرح نبوده است , بلکه بر عکس در این زمینه کشورها روشهای متفاوت و برخوردهای مختلفی داشته اند. در بعضی موارد دولتها پس از پذیرش پناهنده همه جانبه از او

اعلام حمایت نمود و رسما با دولت و قدرت تعقیب کننده و یا دولت متبوع او وارد جنگ شده و در زمینه احقاق حقوق از دست رفته پناهندگان همه گونه حمایتی را به عمل آورده اند و در مواردی به حداقل حمایت اکتفا کرده و به فراریان و پناهندگان تنها اجازه ورود را داده اند و در مواردی نیز به علت هراس از دولت تعقیب کننده شخص فراری و یا به سبب مشکلات داخلی از پذیرش پناهندگان طفره رفته و اجازه نداده اند که آنان به قلمروشان وارد شوند البته علل اختلاف روش ملل در برخورد با پناهندگان مطالب زیادی دارد که خارج از بحث است . بر خلاف حقوق بین الملل که پناه دادن به فراریان را یک اصل اخلاقی تلقی کرده و دولتها را نسبت به پذیرش و عدم پذیرش آنان , آزاد گذاشته است و تنها به توصیه هایی در این زمینه اکتفا نموده , در شریعت اسلام از همان آغاز پناه دادن به مظلومان به عنوان یک وظیفه الهی و دینی و بالطبع به صورت یک قاعده حقوقی مطرح بوده و هیچ گونه مسامحه و سهل انگاری را در این زمینه جایز ندانسته است , تا آن جا که بی توجهی به مظلومان را به معنای ضعف ایمان افراد مسلمان به حساب آورده و بر همین اساس , در روایتی از پیامبر(ص) نقل گردیده که ((من سمع منادیا ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم)) یعنی هر مسلمانی که صدای انسانی را بشنود که مسلمین را به یاری خویش فرا می خواند و به او پاسخ مثبت ندهد مسلمان

نیست . این روایت هر چند منحصرا" در مورد پناهندگان وارد نشده است و شامل هر فرد ستمدیده ای اعم از مسلمان و غیر مسلمان می شود, ولی روشن است که پناهندگان و آوارگان از وطن و کاشانه خویش از بارزترین مصادیق مظلومان هستند و بالطبع بر هر فرد مسلمان و به ویژه بر دولت اسلامی لازم است که به آنها پناه دهد و از همه امکانات خویش برای رفع ظلم از آنان استفاده کند مهمتر این که در شریعت اسلام , مسوئولیت پناه دادن به مظلومان نه تنها یک وظیفه برای دولت اسلامی به شمار نیامده بلکه از حقوق عمومی مسلمانان و از این فراتر, از تکالیف آنان به شمار می آید و جالب اینکه مراعات حق جوار هر فرد مسلمان بر همه افراد مسلمان دیگر و نیز بر دولت اسلامی به عنوان یک وظیفه و تکلیف لازم خواهد بود, (ابراهیمی , محمد, اسلام و حقوق بین الملل عمومی , ج ۲, سمت , چ اول , ۱۳۷۷, ص ۳۷۴ - ۳۷۵ و ۳۸۰ - ۳۸۱). حقوق پناهندگان از دیدگاه اسلام منحصر به تامین نیاز آنها و مراعات تساوی بین پناهندگان و اتباع دولت اسلامی نیست , بلکه وظیفه دولت اسلامی و همه افراد مسلمان , تلاش در جهت رفع ظلم از آنان و متقاعد کردن دولت متبوع آنان بر مراعات حقوقشان نیز هست و این چیزی است که در حقوق بین الملل کمتر مطرح است و لااقل در روابط بین الملل هرگز به صورت جدی مطرح نبوده است . البته ناگفته پیداست که ارائه خدمات از جانب دولت اسلامی به پناهندگان و همچنین

دیگر مظلومـان , در چـارچوب قـانون و مراعات امانت نسـبت به بیت المال انجام می گیرد و قهرا" کمک های اقتصادی در رفع نیـاز آنان خواهـد بود و برای افرادی که قـدرت کار دارنـد, تنها زمینه کار را فراهم می آورد و لـذا حقوق بی ضابطه ای که هم اکنون در برخی از کشورهـای اروپـایی نسبت به برخی از پناهنـدگان مطرح است و بـدون توقع کـار از آنـان , کمکهای مادی بسـیاری با اهداف سیاسـی خاصی به آنان می کنند, در جامعه اسلامی وجود نخواهد داشت , (همان , ص ۳۸۳). دیگر تعهدات پناهنـدگان چیزی نیست جز آنچه همه ملـل جهـان به طور طـبیعی از هر فردی که بخواهنـد در قلمرو آنـان زنـدگی کننـد متوقع هسـتند بنابراین پناهنـدگان وظایفی دارند که از این قرار است , (همان , ص ۳۹۱). ۱. رعـایت کلیه مقررات و قوانین (عمومی) کشور اسـلامی محل اقامت ; ۲. احـترام به مقررات و شـعائر دینی ; ۳. عـدم مبادرت به اقدامات خصـمانه علیه امنیت کشور; ۴. عـدم مبادرت به جاسوسـی به نفع حکومت بیگانه , ۵. عـدم تجاهر به منکرات . این ها وظایف پناهنـدگان بود نسـبت به کشور میزان از نظر اسـلام حتی بالاتر اسلام برای مسلمانی که به صورت قانونی (چه موقت یا دایم) در کشورهای غیر اسلامی است به عنوان بیگـانه اقـامت گزیـده است وظـایفی را معین نموده که فی الجمله آنـان را مکلف به رعـایت قوانین عمومی دولت بیگـانه محـل اقـامت نموده است . همانطور که عرض شـد در قبال آن وظایف بالا بیگانگان از این حقوق و مزایا و ملافتها برخوردارند در کشورهای اسلامی

: ۱. آزادی ورود و تردد در داخل کشور اسلامی ۲. آزادی انتخاب اقامتگاه ۳. آزادی انجام وظایف دینی ۴. معافیت از پرداخت برخی از مالیات ها ۵. معافیت از خدمت نظام وظیفه و دفاع از کشور ۶. حق برخورداری از مقررات مربوط به احوال شخصیه بر طبق مقررات مذهبی خویش , (خسروشاهی , قدرت الله , مصطفی دانش پژوه , فلسفه حقوق , انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره), ج چهارم , ۱۳۷۹, صص ۱۲۹ و ۱۳۰). و نسبت به سوال آخر اینکه به دیر روزگار به این کشور اسلامی پناه آورده اند این حرف قابل تامل است زیرا این مردم مظلوم افغانستان بخاطر همان دلایلی که قبلا" عرض کردیم به خاطر مطامع برخی از بزرگان قبایل خویش به این مساله خانمانسوز دچار شد و این اختیار خود آنان بود و چیزی در کار نبود که آنها را به این جا بکشاند و از طرفی این طور نیست این مردم کار و معاش ندارند چون دو عامل ما می بینیم که خیلی از این افراد حتی در مشاغل دولتی هم دارند کار می کنند و حتی برخی از آنان در دانشگاهها و موسسات آموزشی عالی دارند درس می خوانند و اتفاقا" به برادران افغانی خیلی احترام هم گذاشته می شود و شاید در بین مردم ما کسانی باشند که بدرفتاری نسبت به برخی از برادران افغانی انجام بدهند این دلیل نمی شود که کار افراد را به نوع مردم ایران تسری داد چون نمونه بارز این کار را در روز همبستگی مردم ایران با مردم بی دفاع مظلوم افغانستان را مشاهده

نمودیم که این یک نمونه و مصداق روشنی از براردی و دوستی مردم ایران با برادران افغانی بوده است .

از دیدگاه قرآن نقش جهاد در حراست از مراکز عرفان و معنویت چیست؟

پرسش

از دیدگاه قرآن نقش جهاد در حراست از مراکز عرفان و معنویت چیست؟

پاسخ

اصولاً قرآن کریم دفاع را حافظ مراکز عرفان و معنویت معرفی می کند و به کسانی که اهل جنگ و دفاع نیستند، ترک دنیا را با ترک خلق خدا اشتباه می کنند و نمی دانند که بایستی در متن جامعه برای مردم دلسوزانه کار کرد، هشدار می دهد و می گوید: اگر جنگ و دفاع نباشد نه تنها مراکز پر تحرّک دینی، نظامی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و ... ویران می گردد بلکه دیر راهبان منزوی نیز مورد تهاجم طاغیان قرار می گیرد، اگر نیزه به دست نیزه دارانِ شاهد جبهه نباشد، تسبیح در دست عبادت پیشگان گوشه نشین نیز نخواهد ماند. مرام و مسلک خشونت بار لنین و استالین همان گونه که مسجدها را در اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی سابق در هم کوبید، کلیساها را ویران و دیرها و صومعه ها را تخریب کرد. همان طور که سایر قدرتها و ابرقدرتها نیز این گونه عمل کردند: «لولا دَفع الله الناسَ بَعضهم بِبَعض لَهُدمّت صَوامع وبِیع وصَلَوات ومَساجد یُذکر فیها اسم الله کَثیراً» حج/۴۰؛ اگر نبرد مدافعان خطّ مقدم آتش نبود نه مسجدی سرپا می ماند، نه کلیسا و نه کنیسه ای برپا، و نه صومعه و دیرِ راهبِ عزلت گزیده ای باقی. چرا که شیاطین با هر چه که یاد خدا را به همراه دارد مخالف هستند و آن را مانع اهداف خودشان می دانند و یا همانند مادی مسلکان، افیون جامعه می شمارند.

جنگ ایران و عراق

چرا بعد از فتح خرمشهر مجبور به ادامه جنگ بودیم؟

پرسش

چرا بعد از فتح خرمشهر مجبور به ادامه جنگ بودیم؟

پاسخ

اولاً بعد از فتح خرمشهر مقدار زیادی از خاک وطن عزیز ما در اشغال متجاوزین عراقی بود که لازم بود به هر قیمتی پس گرفته شود.

ثانیاً در اثر تجاوز صدامیان خسارت مالی و جانی زیادی به کشور وارد شده بود. عقل و شرع حکم می کرد که متجاوزین تا

جائی تعقیب شوند که بتوانیم خسارات را بگیریم و گرفتن فاو در این راستا صورت گرفته است.

اگر دخالت مستقیم آمریکا و اذنابش نبود پیروزی کامل از آن ما بود و در نتیجه به همه چیز رسیده بودیم.

ثالثاً اگر بعد از فتح خرمشهر، قطعنامه ۵۹۸ را می پذیرفتیم، چه تضمینی بود که دشمن از بقیه خاک اشغالی عقب نشینی کرده و بعد از تهیه قوا مجدداً به ما حمله نکند؟ چنانکه دیدیم بعد از پذیرش قطعنامه دوباره حمله کردند و عملیات مرصاد به وقوع پیوست.

در جنگ تحمیلی میزان خسارات جانی و مالی دو طرف چه قدر بوده است؟

پرسش

در جنگ تحمیلی میزان خسارات جانی و مالی دو طرف چه قدر بوده است؟

پاسخ

این مسئله رسماً اعلان نشده است، ولی در گفته ها و نقل ها حدود دو هزار میلیارد دلار خسارت برای دو کشور برآورد شده است و از نظر جانی در ایران چیزی کم تر از دویست هزار تن شهید نقل شده است.

چرا عراق به ایران حمله کرد؟ قرار داد الجزایر چه بود؟ در این جنگ چه نیروهایی بیش ازهمه مورد توجه و اعتماد امام و مسئولان کشور بودند ؟

پرسش

چرا عراق به ایران حمله کرد؟ قرار داد الجزایر چه بود؟ در این جنگ چه نیروهایی بیش ازهمه مورد توجه و اعتماد امام و مسئولان کشور بودند ؟

پاسخ

هدف اصلی و واقعی عراق با هم کاری همه جانبه استعمار گران ودر رأس آنان آمریکا جنایت کاراین بود که نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران براندازند. عراق برای رسیدن به این هدف , قرارداد الجزایررابهانه قرار داد وبه ایران حمله کرد. این قرارداد در سال ۱۹۷۵میلادی بین ایران و عراق بسته شد که طبق آن ,اروند رود بین ایران و عراق تقسیم می شد و مقرر گردید کهطرفین از آن استفاده کرده و کشتیرانی کنند.

بهانه عراق این بود که این قرارداد در زمان ضعف عراق بسته شده است و در واقع به طور اجبار و از روی ناچاری مسئولان عراق آن راامضاء کرده اند, اینک که قدرتمند هستیم دیگر آن را قبول نداریم . به همین دلیل صدام در تلویزیون مقابل میلیون ها نفر بیننده قرارداد الجزایر را پاره کرد. هر چند بعد از هشت سال جنگ دوباره مجبور شد که دوباره تن به قرار داد الجزایر بدهد.

در این جنگ همه نیروها مورد توجه و اعتماد امام (ره) وسایر مسئولان قرار داشتند,اما نیروی مخلص بسیجی بیش از همه مورد توجه امام (ره) بودند; چنان که خود فرمودند:< این کاش من هم یک بسیجی بودم >.

چرا امام با پذیرش قطعنامه سازمان ملل فرمود: جام زهر را نوشیدم؟

پرسش

چرا امام با پذیرش قطعنامه سازمان ملل فرمود: جام زهر را نوشیدم؟

پاسخ

از مدت ها قبل از پذیرش قطعنامه دولت عراق بر اثر شکست های پی در پی اصرار بر این داشت که صلح بر قرار شود ولی هنوز سربازان عراقی در داخل خاک ایران بودند. اگر در آن موقع قطعنامه پذیرفته می شد که خاک ایران در اشغال عراقی ها بود، دیگر توان پس گیری آن مناطق مشکل بود، چون در گیرودار تشریفات اداری سازمان ملل و رفت و آمدها و گفتگوها و نشست ها، نه سرزمین های ما را پس می دادند و نه خسارت می پرداختند، همان طور که هنوز بعد از چند سال که از پذیرش قطعنامه می گذرد، خسارت هایی که بر اساس قطعنامه ۵۹۸ بایستی دولت عراق به ایران بپردازد، پرداخت نکرده است.

دوّم: اگر قطعنامه پذیرفته می شد (در حالی که خاک ما در دست عراقی ها بود)، روحیه سربازان ما تضعیف می شد و اگر دوباره می خواستند سر و سامان بگیرند و حمله ای بکنند، توان نداشتند، چون اکثر نیروهای رزمی ایران نیروهای مردمی و بسیج بود. این نیروها در صورتی در جبهه می ماندند که حمله ای صورت بگیرد و اگر جبهه ها راکد می شد، به شهرهای خود بر می گشتند.

سوم: نیروهای ایران بر اثر حملات پی در پی و با پیشروی در خاک عراق اهرم مهمی به دست آوردند تا بتوانند دولت عراق و حتی حامیان استکباری آن را مجبور کنند تن به خواسته های ایران بدهند.

چهارم: مقصود از ادامه حمله و جنگ با نیروهای متجاوز عراقی (که به نماینده گی از استکبار جهانی و

بـا کمـک های اکثر کشورهای منطقه و آمریکا و حمایت های برخی از کشورهای اروپایی انجام گرفته بود)، رسـیدن به تمامی خواسـته هـای بحق ملّت ایران بود که عبـارت بود از: بیرون کردن متجـاوز، مجـازات عاملان تجاوز (صـدام و حامیان او) گرفتن خسارت های فراوانی که به ایران وارد شده بود. چون هنوز این خواسته ها محقق نشده بود، و مطمئناً در پناه سازمان مللی که در دست اسـتکبار جهانی است، این خواسـته ها برآورده نمی شـد که الآن به خوبی معلوم شده است، از این رو امام آن را جام زهر نامیدند.

علّت پذیرش قطعنامه:

۱ محاصره اقتصادی شدید از طرف امریکا و غرب، به طوری که امکانات کشور تحلیل رفته بود.

۲ تهدید امریکا به طوری که هواپیمای مسافربری ایران را در آب های خلیج فارس زدند.

۳ استفاده بیش از حد از سلاح های شیمیایی و میکروبی توسط صدام.

بنابراین، پذیرش صـلح بر ما تحمیل شد، در حالی که به خواسـته های برحق خود نرسیده بودیم. این عوامل باعث شد که امام بر خلاف میل قلبی خود قطعنامه ۵۹۸ را بپذیرد و آن را جام زهر بداند.

شایـد یکی از عواملی که باعث شد امام آن را جام زهر بنامد، این بودکه به نیروهای عاشق جنگ و مبارزه که اصولاً با صـلح با جنایتکاری مانند صدام موافق نبودند بفهماند که من هم موافق با این صـلح نیستم امّا چاره ندارم. این تعبیر مایه آرامش نیروهای شجاع و رزمنده ما بود. از طرف دیگر به دنیا بفهماند که ما مجبور به صلح شدیم و دنیای استکبار صلح را بر ما تحمیل کرد.

در جنگ تحمیلی ایران از چه کشورهایی اسیر جنگی بود؟

پرسش

در جنگ تحمیلی ایران از چه

کشورهایی اسیر جنگی بود؟

پاسخ

رزمندگان اسلام در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران اسرای زیادی از دشمن گرفتند، از جمله اسیر اردنی، سودانی و مصری.

برای اطلاع بیشتر می توانید از مسئولان نظامی شهرتان سؤال کنید.

چرا صدام را محاکمه و مجازات نمی کنند؟

پرسش

چرا صدام را محاکمه و مجازات نمی کنند؟

پاسخ

به نظر می رسد عدم محاکمه و عدم مجازات صدام بدان جهت است که محاکمه وی، فاش شدن اسرار و جنایات غرب - به ویژه امریکا را - در پی خواهد است داشت، زیرا صدام دست نشانده غرب بوده و در مدت طولانی حکومت خود از سوی غرب حمایت می شد. اگر صدام محاکمه شود، اعتراف خواهد نمود که در مدت هشت سال جنگ ایران و عراق و بسیاری از جنایاتی که در سرزمین خود انجام داده، غرب از وی حمایت کرده و سلاح های کشتار جمعی را در اختیار او قرار داده است. طبیعی است که غرب برای فاش نشدن جنایت خود، فعلاً از محاکمه و مجازات صدام صرف نظر کرده و از او به عنوان اسیر جنگی یاد می کند، نه به عنوان جنایتکار جنگی.

چرا در زمانی که صدام گفت صلح کنیم، صلح نکردیم؟

پرسش

چرا در زمانی که صدام گفت صلح کنیم، صلح نکردیم؟

پاسخ

صدام آلت دست استکبار بود و به قصد تصرف خاک میهن اسلامی وارد معرکه شد. فرزندان انقلاب به تبعیت از رهبر کبیر انقلاب، به دفاع از کیان اسلامی پرداختند و اگر آن ها نبودند، اکنون دشمن آسایش و امنیت ما را ربوده بود.

دفـاع فرزنـدان این مرز و بوم در مقـام تقریباً همه دنیا افتخار بسـیار بزرگی بود که فقط در همان زمان نصـیب عـده ای از دلاور مردان شد.

الآـن وقت آن نیست که بگـوییم چرا صـلح نکردیم؟ چرا فرزنـدانمان به شـهادت رسـیدند و چراهـای دیگر، امـام فرمود: چه در جنگ شکست بخوریم و چه پیروز شویم، پیروزی از آن ما است، زیرا ما برای اعتلای هدف خود می جنگیم.

ایران کشوری جنگ ستیز نبوده و نیست، ولی آیا می توان پذیرفت که دشـمن آب و خاك ما را تصرّف کند و چون اسراییل به غصب سرزمین های اسلامی بپردازد؟

صدام و ایادی او هیچ گاه حرف راست نمی زدند. وانگهی اگر صدام گفته بود بیایید صـلح کنیم، شاید پذیرش در آن زمان به صلاح نبود. در ضـمن استراتژی جنگ به دست حضـرت امام نبود، بلکه فرماندهان جنگ تصـمیم می گرفتند و به حضـرت امام ارجاع میدادند و ایشان بر اساس رأی و پیش بینی آن ها تصمیم می گرفت.

این رویه معمول تمام دنیا می باشـد. در جنگ نان و حلوا پخش نمی کننـد. جنگ از استراتژی پیچیده و پنهانی برخوردار است که حتی شایـد پیش بینی کوتاه مدت آن ممکن نیست. جنگ عراق و در اصل اسـتکبار جهانی علیه ایران نیز از این امر مسـتثنی نبود.

جنگ عراق علیه ایران، جنگ معمولی

نبود، بلکه آتش افروزی کفر و استکبار علیه کیان اسلام بود و هر گونه پیشنهاد صلحی شاید نیرنگ بود.

جوانانی که با افتخار به استقبال شهادت رفتند و از جان شیرین خود گذشتند و یا اکنون جزء ایثارگران هستند، هرگز به فکر آن نبودند که چرا باید به این کار دست بزنند، بلکه فقط به انجام وظیفه می اندیشیدند آن ها در این خیال نبودند که چرا صدام پیشنهاد صلح کرد و ما نپذیرفتیم. این پیروی از اندیشه بداندیشان است که می خواهند افتخارات نظام را زیر سؤال ببرند.

چرا در زمانی که صدام گفت صلح کنیم، صلح نکردیم؟

پرسش

چرا در زمانی که صدام گفت صلح کنیم، صلح نکردیم؟

پاسخ

صدام آلت دست استکبار بود و به قصد تصرف خاک میهن اسلامی وارد معرکه شد. فرزندان انقلاب به تبعیت از رهبر کبیر انقلاب، به دفاع از کیان اسلامی پرداختند و اگر آن ها نبودند، اکنون دشمن آسایش و امنیت ما را ربوده بود.

دفاع فرزندان این مرز و بوم در مقام تقریباً همه دنیا افتخار بسیار بزرگی بود که فقط در همان زمان نصیب عده ای از دلاور مردان شد.

الآن وقت آن نیست که بگوییم چرا صلح نکردیم؟ چرا فرزندانمان به شهادت رسیدند و چراهای دیگر، امام فرمود: چه در جنگ شکست بخوریم و چه پیروز شویم، پیروزی از آن ما است، زیرا ما برای اعتلای هدف خود می جنگیم.

ایران کشوری جنگ ستیز نبوده و نیست، ولی آیا می توان پذیرفت که دشمن آب و خاک ما را تصرّف کند و چون اسراییل به غصب سرزمین های اسلامی بپردازد؟

صدام و ایادی او هیچ گاه حرف راست نمی زدند. وانگهی اگر صدام گفته بود بیایید صلح کنیم، شاید پذیرش در آن زمان به صلاح نبود. در ضمن استراتژی جنگ به دست حضرت امام نبود، بلکه فرماندهان جنگ تصمیم می گرفتند و به حضرت امام ارجاع میدادند و ایشان بر اساس رأی و پیش بینی آن ها تصمیم می گرفت.

این رویه معمول تمام دنیا می باشد. در جنگ نان و حلوا پخش نمی کنند. جنگ از استراتژی پیچیده و پنهانی برخوردار است که حتی شاید پیش بینی کوتاه مدت آن ممکن نیست. جنگ عراق و در اصل استکبار جهانی علیه ایران نیز از این امر مستثنی نبود.

جنگ عراق علیه ایران، جنگ معمولی

نبود، بلکه آتش افروزی کفر و استکبار علیه کیان اسلام بود و هر گونه پیشنهاد صلحی شاید نیرنگ بود.

جوانانی که با افتخار به استقبال شهادت رفتند و از جان شیرین خود گذشتند و یا اکنون جزء ایثارگران هستند، هرگز به فکر آن نبودند که چرا باید به این کار دست بزنند، بلکه فقط به انجام وظیفه می اندیشیدند آن ها در این خیال نبودند که چرا صدام پیشنهاد صلح کرد و ما نپذیرفتیم. این پیروی از اندیشه بداندیشان است که می خواهند افتخارات نظام را زیر سؤال ببرند.

چرا حضرت امام (رض) پذیرش قطعنامه را به نوشیدن زهر تشبیه کردند

پرسش

چرا حضرت امام (رض) پذیرش قطعنامه را به نوشیدن زهر تشبیه کردند

پاسخ

در این رابطه با مرکز تحقیقات جنگ ستاد مرکزی سپاه پاسداران مکاتبه فرمایید. در خصوص قطعنامه ۵۹۸کتاب هایی در آن مرکز به رشته تحریر درآمده است. به نظر ما این که امام آن را به خوردن جام زهر تشبیه کردند، این بود که هر چند پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در آن شرایط تنها کار ممکن بود؛ و با آرمان بلند حضرت امام و روح سازش ناپذیرایشان مخالف بود افزون برآن برخی از عوارض جانبی منفی در کشور و نیز تأثیر منفی آن بر حرکتهای انقلابی مسلمانان جهان، عواملی بود که امام از آن احساس رنج می کردند.

در طول دوران دفاع مقدس چند مرتبه از بمباران شیمیایی استفاده شد در چه محل هایی و در چه تاریخی؟ و علت تغییر استراتژی دشمن و روی آوردن به سلاح های شیمیایی چه بود؟ در مورد علت بمباران شیمیایی حلبچه هم توضیح دهید.

پرسش

در طول دوران دفاع مقدس چند مرتبه از بمباران شیمیایی استفاده شد در چه محل هایی و در چه تاریخی؟ و علت تغییر استراتژی دشمن و روی آوردن به سلاح های شیمیایی چه بود؟ در مورد علت بمباران شیمیایی حلبچه هم توضیح دهید.

پاسخ(قسمت اول)

در این زمینه مقاله ای تحت عنوان (چگونگی کاربرد سلاح شیمیایی در جنگ توسط عراق :یحیی فوزی ؛

۱ /۷۶/۰۴ ؛ به نقل از سایت کتابخانه تخصصی جنگ WWW.Ciw۸.net) که تا حدود زیادی موارد در خواستی شما را دربر دارد در ذیل می آید:

سلاحهـای شـیمیایی در طول جنـگ ایران و عراق بعنوان یکی از مؤثرترین ابزارهـای بازدارنـدگی و مقابله و نیز اهرم فشاری در دست رژیم عراق بود که با کیفیت و کمیت دلخواه آن رژیم اسـتفاده شد که نتایج وحشتناکی را به بار آورد .این نتایج ناشی از سکوت مجامع بین المللی و همسوئی قدرتهای اسـتکباری با سیاست های رژیم عراق بود، برای تبیین بیشتر این موضوع تاریخچه مختصر حملات شیمیایی عراق از آغاز تا پایان جنگ مورد بررسی قرار گرفته که در ذیل ارائه میشود:

اولین حمله شـیمیایی ثبت شـده توسـط سازمان ملل در جنگ ایران و عراق مربوط به تاریـخ ۲۳/۱۰/۵۹ برابر با ۱۳ ژانویه ۱۹۸۱ می باشـد که در منطقه ای بین هلاله و نی خزر واقع در ۵۰ کیلو متری غرب ایلام توسط عراق علیه نیروهای ایرانی انجام شد که به شـهادت ده تن از این نیروها انجامیـد. عامل مورد اسـتفاده در این حملات گازهای مختل کننـده اعصاب گزارش شـده است. براساس گزارشهای منتشر شده، عراق در سال ۶۰ نیز چهار بار در مناطق هویزه، ارتفاعات الله

اکبر، پل نادری و خرمشـهر اقدام به استفاده از گلوله های شیمیایی نمود که عمدتاً توسط توپخانه یا خمپاره انداز پرتاب گردید. (۱) در سـال ۶۱ عراق یـازده بـار از این سـلاح اسـتفاده گاز اعصاب بود و توسط توپخانه و خمپاره انـداز پرتاب می شـد. مناطق مورد اسـتفاده شامل مناطق آبادان، ساوجی (در شـمال مریوان)، ارتفاع ۱۷۵، موسـیان، تنکاب (در منطقه شمال غرب)، شلمچه، گردنه بایو (در کردسـتان)، شهرهائی در جنوب بوده که در برخی از این مناطق موارد استفاده مکرر گزارش شده است .در سال مجموعاً ۱۳ نفر در اثر این حملات شهید و ۲۱ نفر مجروح گردیدند. .(۲)

در سال ۶۲ میزان بکارگیری این سـلاح توسط عراق از افزایش قابل توجهی برخوردار شـد که از نمونه های آن عملیات والفجر ۶ در جبهه مرکزی و عملیات خیبر در جبهه جنوبی می باشـد. در این حملات نوع عناصـر مورد اسـتفاده و عوامل پرتاب کننـده، تنوع بیشتری را شامل گردید.

در این سـال مجموعـاً ۴۵ مـورد اسـتفاده عراق از این سـلاح گزارش شـده است که بیش از چهـار برابر سـال قبـل بود و عناصـر شیمیـایی مورد اسـتفاده شامـل عوامل تهوع زا، تاول زا، خردل، اعصاب و ترکیبی از خردل و تاول زا بوده است. همچنین در این سال علاوه براسـتفاده از توپخانه بعنوان وسـیله پرتاب کننـده از هواپیما نیز اسـتفاده شده است .محل حملات انجام شده عمدتاًتا دی ماه بـدلیل تحریک نیروهای خودی در جبهه های شـمال غرب و میانی (عملیات والفجر۶) در این مناطق گزارش شده اسـت که شامـل سومـار، رودخـانه دویرج، نفرچین، شـیوه رش، حـاج عمران، پیرانشـهر، ارتفاعـات قمطره، ساوجی، سـردشت، سومار، ارتفاعات

بازی دراز، خراطها، مریوان، روستای سیدلو، سردوش، روستای باینجان (در نزدیکی بانه) ،گرماب، پنجون و پاوه بوده اند که مجموعاً در این حملات ۲۲ نفر شهید و ۲۷۹۳ نفر مجروح شدند. این حملات بترتیب در شهر پیرانشهر، ارتفاعات قمطره، حوالی پنجون و هور الهویزه از شدت بیشتری برخوردار بود، در این رابطه شهر پیرانشهر و چند روستای مجاور آن در ۱۸/۵/۶۲ توسط دو فروند هواپیما بمباران شیمیایی شدند.

این تهاجمات رژیم عراق که با استفاده از بمباران هوایی حامل گاز«موستارد» انجام شد، یکصد نقر مجروح باقی گذاشت که ۱۰ نفر از آنها آسیب شدید در اعضای اساسی بدن داشتند و برای مداوا در بیمارستان بستری گردیدند، بقیه نیز از تورم و سوزش شدید در چشمها رنج می بردند، در این تهاجم وحشیانه، گزارش منجر به شهادت مجروحین نداشتیم. .(۳)

همچنین در تاریخ ۸ و ۵ آبان ۱۳۶۲ شهر بانه و روستاهای اطراف آن مورد حمله قرار گرفت .در این تهاجمات یکبار دیگر گاز موستارد مورد استفاده رژیم عراق قرار گرفت که نتیجه آن ۹ نفر شهید و ۵۰ نفر مجروح بود . همچنین حوالی پنجون درتاریخ ۱۶/۸/۶۵ توسط هواپیما بمباران شد که به شهادت ۱۷ تن و مجروح شدن ۶۰ تن انجامید، در این حمله هواپیماهای عراقی از گاز اعصاب استفاده کردند. بمباران ارتفاعات قمطره با گاز تاول زا در ۲۳/۵/۶۵ با۲۰۰ زخمی نیز، در این رابطه قابل توجه است. .(۴)

در خصوص حمله به پیرانشهر کارشناسان سازمان ملل که از محل حمله دیدن کردند مشاهدات خود را چنین گزارش کردند:

ما اثرات گاز موستارد را بر روی یک خانواده روستایی به ویژه مادر و دختران

دو و چهار ساله اش دیـدیم. ما شاهـد مرگ دلخراش کـودک چهارسـاله ای از دو سـاعت قبـل از مرگش بـودیم. مـا اثرات وحشتناک و دلخراش گاز موستارد را بر بدن زن باردار جوانی که جنین چهار ماهه در شکم داشت از نزدیک مشاهده کردیم." (۵).

بـا آغـاز عملیـات خیبر توسـط نیروهای خودی در اسـفند ماه۶۲ مرحله جدیـدی از جنـگ آغـاز شـد. در این مـاه نیروهای سـپاه پاسـداران انقلاـب اسـلامی قسـمت بزرگی از جزایر مجنـون را کـه یکی از مراکز اسـتخراج نفت عراق بـود به تصـرف خـود در آوردنـد ،و پدافنـد مسـتحکمی را در آنجـا سازمـان دادنـد. تصـرف این منـاطق در مقایسه با عملیات زمینی در سایر مناطق برای رزمندگان ایران اهمیت برجسته ای داشت.

عراقیهـا به علت اهمیت استراتژیکی این منطقه تصـمیم گرفته بودنـد که اجازه ندهنـد جزایر مجنون در دست نیروهای ایران باقی بمانـد. به علاـوه نگران این مسـئله بودنـد که مقـادیر قابـل ملاحظه ای از ذخایر نفتی خود را با ادامه اشـغال این جزایر به وسـیله رزمنـدگان ایران در این منطقه از دست بدهنـد. آنهـا بمنظور عقب رانـدن نیروهـای ایرانی ابتـدا بـا اسـتفاده از جنـگ افزارهـای معمولی چنـدین پاتک اجرا کردنـد ولی کاری از پیش نبردنـد و سـرانجام به کاربرد عامل عصبی تابون علیه نیروهای مسـتقر در سنگرها اقدام کردند. با اجرای تک شیمیایی عراق جمهوری اسلامی ایران اعلام داشت که نزدیک به ۱۷۰۰ تن بر اثر پاتک در جزایر مجنون کشـته و مجروح شـده انـد در واقع اگر رزمنـدگان ایران اقدامات پدافندی خود را بهبود نمی بخشـیدند و از جمله مجهز به ماسک ضد گاز، آمپولهای آتروپین خودکار و لباسهای محاظ، نشده

بودنـد، و بـاد شدیـد نیز نمی ورزیـد تلفـات آنهـا از این میزان هم فراتر می رفت .ضایعـات کم نیروهای ایران در بهمن ماه سال مزبور مؤیـد این وضع متحول بوده است .به هر روی عراقیها با وجود تلاشـهای زیاد موفق نشدند که رزمندگان ایران را از جزایر مجنون خارج سازند. .(۶)

جنـگ در جزایر مجنون، شایـد گسترده ترین کـاربرد جنـگ افزارهای شـیمیایی را تا آن زمان توسط عراق درجنگ تحمیلی در برداشته بود.

این حملات بترتیب اسـکله ۱۳ آبـان، حسـینیه، اروندرود، العزیر، شط علی، هورالهویزه، طلائیه، مجنون، البیضه و جفیر را شامل گردید. از بین این حملات، حمله روز ۱۹/۱۲/۶۲ به مجنون، روز ۲۳/۱۲/۶۲ به البیضه و روز ۳۰/۱۲/۶۲ به هور الهویزه از شدت بیشتری برخوردار بود .در این حملات که با هواپیما انجام شـد بترتیب۵۴۳ ، ۱۵۳ ، ۳۷۰ نفر از نیروهـای خودی با عوامل ترکیبی از خردل و تاول زا و همچنین گاز اعصاب مجروح شدند. .(۷)

در سـال ۶۳ میزان حملات شـیمیایی نسبت به سـال قبـل از کـاهش نسـبی برخوردار بود و به ۳۴ مورد رسـید عموماً در منطقه عملیاتی جنوب مخصوصاُ در جزایر مجنون انجام شـد و هواپیماها نقش غالبی را در پرتاپ بمبهای شـیمیایی ایفا نمودند. در این حملات، تنوع عوامل شیمیایی بکار گرفته شده افزایش یافت و از عوامل خفه کننده، اشک آور، سیانور، تاول زا، اعصاب، خون و خردل استفاده شد. مجموعاٍ در این سال در اثر این حملات ۱۵۹۳ نفر از نیروهای خودی مجروح و ۲۳ نفر شهید شدند. .(۸)

حملات متعدد به جزیره شمالی مجنون در۲۲/۱۲/۶۳ که به شهادت ۱۹ تن و مجروح شدن ۳۵ تن

انجامید و همچنین حمله به اسکله شمالی شط علی از شدیدترین حملات بود. حملات شیمیایی عراق در فروردین سال ۶۴ نیز ادمه یافت. در سال ۶۴ علی رغم این که تعداد موارد حمله شیمیایی گزارش شده در این سال۱۰.۲۷۳ نفر از نیروهای خودی مجروح و ۳۶ نفر شهید شدند که میزان مجروح نسبت به سال قبل تقریبا نه برابر شد .بیشتر حملات در این سال در ماههای فروردین و بهمن و اسفند انجام شد که فروردین ماه ادامه عملیات بدر و در بهمن ماه انجام عملیات والفجر۸ و فتح فاو توسط نیروهای ایرانی می باشد .مناطق مورد حمله در فروردین ماه ۶۴ شامل آبادان، خرمشهر، جفیر، پادگان حمید، جزایر مجنون و عین خوش می باشند، که بدفعات مورد حمله قرار گرفت حمله روز ۱۹/۱/۶۵ به پادگان حمید که منجر به شهادت ۱۰ تن و مجروح شدن ۱.۱۰۰ نفر از نیروهای خودی گردید شدیدترین حمله در این ماه بوده است. .(۹)

در این حمله دکتر «مانوئل دومینگوئن» یکی از چهار کارشناس سازمان ملل که مجروحین را مورد بازدید قرار داد در ۸ آوریل اعلام کرد که از گاز «ایپریت» و «میدردسیانیک» استفاده شده است. .(۱۰)

با شروع عملیات والفجر ۸ در منطقه فاو در تاریخ ۲۰/۱۱/۶۴ عراق بار دیگر استفاده از سلاح شیمیایی را تشدید کرد.(۱۱) بطوری که در بهمن و اسفند ماه ۶۴ مجموعا۱۷ مورد عملیات آفند شیمیایی توسط عراق علیه نیروهای خودی گزارش شده که عموماً درمنطقه فاو، آبادان و خسروآباد بوده است. در این ماهها همچنین از مناطق جفیر، عین خوش، بانه و سردشت نیز بعنوان مناطق مورد حمله یاد شده است

که شدیدترین حمله در جاده فاو - بصره، در تاریخ ۲۴/۱۱/۶۴ انجام شد که منجر به شهادت ۲۳ تن و مجروح شدن ۸.۴۷۷ تن از نیروهای خودی شد.(۱۲) در این عملیات هواپیماهای عراقی از بمبهای حاوی گاز خردل، سیانور، اعصاب و خون استفاده کردند. (۱۳)

پاسخ(قسمت دوم)

بی تردید وسعت تهاجمات شیمیایی رژیم عراق در بهمن ۱۳۶۴ در تاریخ جنگهای شیمیایی در جهان بی سابقه است. با آفند والفجر ۸ در ۲۱ بهمن ۱۳۶۴ که منجر به سقوط شهر بندری فاو عراق گردید نیروهای عراقی به کاربرد مواد سمی شیمیایی انبوه که تا آن زمان نظیر آن با چنین ابعاد گسترده ای دیده نشده بود، اقدام کردند. از شروع عملیات آفندی والفجر ۸ تا اواسط اسفند ۱۳۶۴ متجاوز از ۷.۰۰۰ گلوله توپ و خمپاره حاوی مواد سمی بر علیه مواضع نیروهای ایرانی شلیک گردید و در طول ۲۰ روز به طور مداوم هواپیماهای عراقی بیش از ۱۰۰۰ بمب شیمیایی در صحنه عملیات. والفجر ۸ فرو ریختند که همزمان با تجاوزات وحشیانه عراق به ایران در بسیاری از مواضع، تکهای شیمیایی عراق علیه مواضع، خود نیروهای عراقی، اجرا گردید که در نتیجه نیروهای بعثی تحت تأثیر مقادیر قابل ملاحظه ای مواد سمی شیمیایی قرار گرفتند. یک اسیر جنگی عراق به نام مهدی حبیب جمعی گردان ۱۹۶ از گارد ریاست جمهوری عراق که در ۲۵ بهمن ۱۳۶۴ در اثر بمباران شیمیایی عراق مجروح شده و در فاو به اسارت نیروهای ایران در آمده بود به خبرنگار خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران گفت:

زمانی که گردان ما در خط مقدم جبهه به محاصره نیروهای ایران درآمده، ناگهان شماری از هواپیماهای

عراق بر بالای سر ما ظاهر شدند و بمبهای شیمیایی خود را بر روی مواضع نیروهای ایرانی و ما که در محاصره آنها بودیم فرو ریختند که در اثر آن تعداد قابل ملاحظه ای از گردان ما مجروح گردیدند که من یکی از آنها هستم ."(۱۴)

حملات شیمیایی عراق در سال ۶۵ با افزایش حملات ایران در این سال افزایش یافت بطوری که موارد بمباران تقریباً دو برابر سال قبل و به ۷۹ مورد رسید .در این حملات از عوامل تاول زا، اعصاب، خفه کننده، خردل، خون و برخی موارد ترکیبی از اینها استفاده گردید که میزان حملات انجام شده در زمستان همزمان با انجام دو عملیات مهم کربلای چهار و پنج در شرق بصره از شدت بیشتری برخوردار بود. عموماً جغرافیای مناطق بمباران شده نشان می دهد که مناطق مورد بمباران در این سال تابعی از مناطق عملیاتی می باشد، بطوری که در فروردین ماه همزمان با ادامه عملیات کربلای ۸ محور فاو عموماً مورد حمله قرار گرفت و در اردیبهشت و خرداد منطقه مهران و حاج آباد در جبهه های میانی و در شهریور ماه منطقه عملیاتی کربلای دو و در محور عمومی حاج عمران و همچنین محورهای عملیاتی کربلای چهار در جزیره مینو و خرمشهر و آبادان مورد حمله شیمیایی واقع شده است که با توجه به عملیات ارتش (کربلای۶) در محور سومار این منطقه نیز مورد بمباران قرار گرفت و در بهمن و اسفند نیز همزمان با کربلای پنج در شلمچه و شرق بصره عمدتاً این محور بمباران شیمیایی گردید. از نظر حجم صدمات وارده، مهمترین حملات در ۴/۳/۶۵ در مهران

و صالح آباد که منجر به مجروحیت ۷۵۰ نفر گردید و همچنین عملیات روز۴/۱۰/۶۵ در محور خرمشهر به محور عرایض-شلمچه که منجر به مجروح شدن ۱۱۶۰ نفر گردید. عملیات روز ۲۰/۱۰/۶۵ در جاده خرمشهر با ۳۰۰۰ مجروح و حمله روز ۲۳/۱۲/۶۵ در ضلع جنوب شرقی جزیره مجنون که منجر به ۱۱ کشته و ۵۴۰ زخمی شد را می توان از مهمترین حملات شیمیایی این سال دانست.(۱۵) در این حملات عمدتاًاز گاز اعصاب و تاول زا استفاده شده است .(۱۶)

لازم بذکر است که شرایط جوی، سمت و سرعت باد، میزان رطوبت و حرارت محیط، شکل زمین و عوامل مورد استفاده در میزان تلفات بمباران شیمیایی بسیار موثر می باشد.(۱۷) در فروردین سال ۶۶ و بدنبال عملیات پی در پی قوای جمهوری اسلامی ایران در جبهه های غرب و جنوب، بار دیگر عراق سلاحهای شیمیایی را در مقیاس وسیع به خدمت گرفت .در این سال هر چند ، دفعات تک شیمیایی نسبت به سال قبل کاهش نسبی را نشان می دهد اما میزان شهدا و مجروحین از افزایش بالایی برخوردار است بیشترین تعداد آنها در شهر حلبچه می باشد .در فروردین این سال ۸ مورد بمباران شیمیایی توسط عراق گزارش شده است که ۶ مورد آن در منطقه عملیاتی کربلای ۸ در شرق بصره می باشد. انجام این عملیات در محدوده استراتژیک شرق بصره که برای عراق از اهمیت حیاتی برخوردار بود عکس العمل شدید عراق را به دنبال داشت، که به بمبارانهای گسترده شیمیایی موجب گردید بطوری که بین تاریخ های ۱۸ تا۲۱ فروردین اقدام به ۶ مورد بمباران گسترده شیمیایی منطقه با

هواپیما و خمپاره انداز نمود که در مجموع به شهادت ۲۱ تن و مجروح شدن بیش از ۱۳۴ تن از نیروهای خودی منجر شد، یکی از دلایل کاهش صدمات نیروهای خودی در این عملیات افزایش کیفی و کمی تجهیزات پدافندی آنها بود. در این عملیات از گازهای تاول زا ،خون و خردل استفاده شد.(۱۸)

بدنبال این عملیات و با تغییر تاکتیک نظامی ایران مبنی بر تغییر منطقه عملیاتی از جنوب به شمال و ادامه عملیات در مناطق شمال غرب و کردستان عراق، بعد از این تاریخ ما شاهد بمباران گسترده شیمیایی این مناطق توسط عراق هستیم بطوری که با مهرماه ۶۶ مجموعاً ۱۱ مورد بمباران شیمیایی در روستاهای کردنشین استان سلیمانیه و اربیل عراق، منطقه عملیاتی کربلای ۱۰ (ماؤوت)، روستای بوالحسن و سرول و جومه، بانه، روستای قره باغ در شمال عراق، روستای کله وش در حومه سردشت، مناطق عملیاتی نصر۴ (ارتفاعات ماؤوت)، فتح ۷(حلبچه) انجام شده که این حملات عمدتاً با هواپیما صورت گرفته است. در این حملات در مجموع ۹۷ نفر به شهادت رسیدند و حدود ۵۲۰۰ نفر مجروح شدند. در این حملات از عناصر گاز اعصاب و خردل استفاده شده بود.(۱۹) شدیدترین حملات در ۲۷/۱/۶۶ در استان سلیمانیه و اربیل عراق و در ۷/۴/۶۶ در چهار نقطه حومه سردشت انجام گردید.

در حمله ۷ تیر ۶۶ که یکی از فجیع ترین حملات عراق علیه مناطق مسکونی محسوب می شود، حداقل ۴۵۰۰ نفر از جمعیت دوازده هزارنفری این شهر مجروح شدند. این حمله که بوسیله گاز موستارد (تاول زا) روسی در مناطق مسکونی و مخصوصاً بازار شهر انجام شد منجر به شهادت

۱۳۰ تن از مردم این شهر شد. به گزارش یکی از کارشناسان سازمان ملل، مجروحین شیمیایی زن و مرد سالخورده ۷۰ ساله تا اشخاص جوان و بچه ها و کودکان را شامل می گردید .این منبع افزود:

نوزادان در شکم مادران قبل از تولد از اثرات گاز موستارد آسیب دیده بودند. یک زن باردار ۷ ماهه، ۵ روز بعد از تهاجم وحشیانه شیمیایی عراق همراه با نوزادش شهید شد. زن باردار دیگری چند روز پس از تهاجم شیمیایی رژیم عراق وضع حمل نمود که در همان روز نوزاد و ۱۲ روز بعد مادر به علت عفونت و تحریکات عفونی در حالی که در بخش آی سی یو تحت مراقبت بودند شهید شدند.(۲۰)

در نیمه دوم سال ۶۶ بخاطر تداوم عملیات نیروهای خودی در شمال عراق استفاده از سلاح شیمیایی ادامه یافت که اوج آن در عملیات والفجر ۱۰(اسفندماه ۶۶) در شهر حلبچه بود. استقبال بی سابقه مردم شهر حلبچه از ورود نیروهای ایرانی به آن رژیم بعثی را آن چنان عصبانی ساخت که تصمیم به قتل عام سراسری شهر با استفاده از گاز سیانور گرفت.

نویسنده کتاب سوداگری مرگ درباره این بمباران می نویسد: «بعد از بمباران، گزارشگران با صحنه های روبرو شدند که مو بر اندامشان راست شد. نه سربازی در تیررس نگاه بود و نه اثری از آن همه بمباران به چشم می خورد. خیابانهای شهر هفتادهزار نفری حلبچه پر از اجساد مردم بود . زن و مرد و کودک و سالخورده در هنگام فرار از فاجعه، از پای در آمده بودند و نقش خیابانهای شهر شده بودند.(۲۱)

در این بمباران پنج هزار

نفر به شهادت رسیدند و هفت هزار نفر مادام العمر معیوب و فلج شدند. در سال ۶۷ نیز حملات شیمیایی عراق ادامه یافت که از جمله حمله گسترده شیمیایی عراق برای تصرف فاو بود، همچنین در ۱۷ و۱۸ مه ۱۹۸۸ (۲۷ و ۲۸ اردیبهشت ۶۷) ایران اعلام کرد که عراق علیه چند دهکده در منطقه غرب و جنوب ایران از این سلاح استفاده کرده است.(۲۲) در۱۶ ژوئن (۲۶ خرداد۶۷) نیز مجدداً ایران خبر از استفاده عراق از سلاحهای شیمیایی را داد.(۲۳) که کارشناسان سازمان ملل در بازدید محل مورد اصابت ضمن تأیید استفاده را گاز خردل و عناصر غالب استیدکولین استرلیسن عنوان کردند.(۲۴)

در ۳ اوت ۱۹۸۸ (۱۲ مرداد ۶۷) نیز ایران اعلام کرد که منطقه شیخ عثمان (مجاورشهر اشنویه) توسط عراق بمباران شده است. (۲۵) کارشناسان سازمان ملل ضمن تأیید حمله، از گاز خردل به عنوان عامل مورد استفاده علیه نظامیان و غیر نظامیان نام بردند و آنرا حمله به وجدان بشری دانستند.(۲۶)

به این ترتیب بکارگیری سلاح شیمیایی تا پایان جنگ ادامه یافت و به عنوان سلاحی استراتژیک در جنگ ایران و عراق همیشه مد نظر و مورد استفاده حکام عراقی بود».

منابع و مأخذ

(۱) علائی، حسین، جنگ شیمیایی و تهدید فزاینده تهران (انتشارات اطلاعات ، ۱۳۶۷، ص ۱۲۲)

(۲) همان

(۳) همان

(۴) همان ص۱۲۳

(۵) همان ص ۱۱۸

(۶) دافوس، فصلنامه بررسی های نظامی، شماره ۱۴، ص ۲۲۱

(۷) علائی، پیشین، ص ۱۲۴

(۸) علائی ، همان ، ص ۱۳۲-۱۲۴

(۹) علائی، همان، ص ۱۲۵،۱۳۳

(۱۰) ۱۹۸۵ -AP- ۲۴- S/۱۷۱۲۷-

(۱۱) معاونت سیاسی ستاد کل مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، از

خرمشهر تا فاو ، تهران، نشر سپاه پاسداران ، ۱۳۶۷ ص ۱۹۴

(۱۲) S/ ۱۷۹۱۱. ۱۲ march ۱۹۸۶

(۱۳) دافوس، فصلنامه بررسیهای نظامی، شماره ۱۴، ص ۲۱۶

(۱۴) علائی، پیشین ، ص ۱۲۶

(۱۵) همان ص ۱۲۶

(۱۶) S/ ۱۷۹۱۱. ۱۲ march. ۱۹۸۶

(۱۷) خواجه کاوسی، پیشین ، ص ۳۰

(۱۸) علائی، پیشین ، ص ۱۲۷

(۱۹) همان

(۲۰) علائی ، پیشین ، ص ۱۲۰

(۲۱) تیرمن، کنت آر- سوداگرای مرگ، ترجمه احمد تدین، تهران موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۳-ص ۵۶۲،۵۶۶

(۲۲) S/ ۱۹۸۹۲. ۱۶. May. ۱۹۸۸

(۲۳) S/ ۱۹۹۴۲. ۱۶. june. ۱۹۸۸

(۲۴) S/ ۲۰۰۶۰. ۲۰ july. ۱۹۸۸. P.۲

(۲۵) S/ ۲۰۰۸۴. ۳> Aug. ۱۹۸۸

(۲۶) S/ ۲۰۱۳۴. ۱۹. Aug. ۱۹۸۸. P.۱۱

در جهـــاد پیامبر در قرآن پیـــداست که اجباری در کار نبوده است چنان چه بعضـــی از منافقان از جهاد به بهانه هایی چون گرم بودن هوا سرباز میزدند اما من خودم در دوران جنگ خود شاهد بودم که چه کسانی را با زور به جنگ بردند و بعضـــی هم شهید شدند آیا اصلا این با موازین اسلام

پرسش

در جهـاد پیـامبر در قرآن پیـداست که اجبـاری در کـار نبوده است چنـان چه بعضـی از منافقان از جهاد به بهانه هایی چون گرم

بودن هوا سرباز میزدند اما من خودم در دوران جنگ خود شاهد بودم که چه کسانی را با زور به جنگ بردند و بعضی هم شهید شدند آیا اصلا این با موازین اسلام سازگاری دارد یا نه؟ آیا شهیدند یا جزء کشته شدگان هستند؟

پاسخ

سؤال شما دارای دو قسمت است یکی این که آیا شخصی که به اکراه به جبهه رفته شهید محسوب می شود یا خیر دیگر این که انجام این کار یعنی بردن افراد به اکراه به جبهه جایز است یا خیر؟

در رابطه با قسمت اول چند نکته را متذکر می شوم: اولا ـ این که واقعا چه کسی شهید است و چه کسی شهید نیست، فقط خداوند متعال می داند و حدس و گمان ما بر این که چه کسی شهید است و چه کسی شهید نیست بی اساس است. ممکن است چه بسا افرادی را که ما شهید و در بهشت می دانیم در پیش خداوند متعال شهید محسوب نباشند و بالعکس چه بسا افرادی که در نظر ما شهید نبوده و داخل بهشت نیستند در پیش خداوند شهید محسوب باشند. چنانچه داستان سعد معاذ در این زمینه مؤید این مدعاست. او که از یاران بسیار خوب پیامبر اکرم(ص) بود و خود پیامبر در تشیع جنازه و کفن و دفن او شرکت کرد و خود حضرت به دستان مبارک او را داخل قبر گذاشت و فرمود هفتاد هزار فرشته او را تشیع کردند که حدس همه مسلمانان و

مادر سعد این بود که الان سعد داخل بهشت است و در کنار قبر گفت «هنیئا لک یا سعد؛ بهشت بر تو گوارا باد» که پیامبر در اینجا فرمود مادر سعد بر خدا حکم چیزی منما. سعد الان مبتلا به فشار قبر است و در بهشت نیست به خاطر این که در خانه بر اهل خانه سخت گیری می کرد (معادشناسی، ج ۳، ص ۱۷، علامه تهرانی، نقل از فروع کافی، چاپ حیدری، ج ۳، ص ۲۳۶).

نتیجه این داستان این است که ما هرگز نمی توانیم به صورت قطعی درباره عاقبت افراد قضاوت و حکم صادر کنیم.

ثانیا، این که آنچه در ظاهر معتبر است که ما هم مکلف به اخذ به همین ظواهر هستیم این است که ملاک در این که شخص شهید محسوب شود این است که حین شهادت کارش را از روی رضایت انجام دهد لذا در صورتی که شخصی در اول حرکت از شهر خود یا در بین راه یا حتی در منطقه راضی نبوده نمی تواند ملاک قضاوت ما باشد ممکن است شخص در مسیر حرکت به جبهه و یا در جبهه و در خط مقدم و یا حین عملیات تحول پیدا کرده باشد که نمونه آن را ما خود زیاد دیده بودیم که شخص اصلا اهل معنویت و نماز نبود لکن با رفتن به منطقه و دیدن حالات معنوی رزمندگان، خصوصا در شبهای عملیات متحول می شد و از بسیاری از افراد سبقت می گرفت و حتی اهل نماز شب و نافله می شد و طبق دستور معصوم(ع) که «قال علی(ع): ضع امر اخیک علی احسنه حتی یأتیک ما یغلبک

منه ولا تظنن بکلمه خرجت من اخیک سوءا و انت تجد لها فی الخیر محملا؛ فعل برادر مؤمنت را به بهترین وجوه و احتمالاتش حمل کن» (اصول کافی، ج ۲، باب التهمه و سوء الظن، حدیث ۳).

ما مکلفیم که بهترین امثال را در این زمینه اخذ کنیم. چنانچه فاصله بین شهادت حر و مقابل امام حسین ایستادنش چند ساعت بیشتر طول نکشید و این تحول برای هر انسان ممکن است.

اما این که آیا بردن به اکراه به جبهه جایز است یا خیر. با بیان این مطلب روشن می شود که گرچه انسان در اصل پذیرش دین آزاد است که «لا اکراه فی الدین» اما بعد از پذیرش باید به لوازم آن هم پایبند باشد چون «الاقرار بالشیء اقرار باللوازم» شخص اگر پذیرفت که من مسلمانم باید بداند که تکالیفی دارد کارهایی را باید انجام و کارهایی را نباید انجام دهد و مثلا دیگر حق این که مغازه شراب فروشی بزند ندارد حال اگر به این لوازم ملتزم نشد حکومت اسلامی در اینجا در بعضی موارد برای حفظ مصلحت امت حق دارد که از بعضی کارها جلوگیری یا افرادی را ملتزم به کاری بکند علاوه بر این پذیرفتن تابعیت یک کشور و رأی دادن به قانون اساسی به معنای پذیرفتن قوانین اصلی و فرعی آن کشور است اگر شخص تابعیت ایرانی را قبول کرد و قانون اساسی با رأی اکثریت مسجل شد باید به قوانین کشور مثل قوانین راهنمایی و رانندگی و قانون سربازی رفتن مسلتزم باشد. حال اگر فردی ملتزم به این قوانین نشد حاکمیت حق دارد او را بر انجام این وظایف از قبیل

رعایت قوانین راهنمایی و پرداخت مالیات و رفتن به خدمت سربازی و انجام هر فعلی که حاکمیت صلاح بداند مجبور کند که خوشبختانه در نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران قانون اساسی بر مبنای قوانین و دستورات دینی است و انجام این تکالیف و وظایف هم جنبه ملی دارد و هم جنبه شرعی و دینی.

معنی این جمله امام(ره)چیست؟ «پذیرفتن این قطعنامه مثل نوشیدن جام زهر بود»

پرسش

معنی این جمله امام(ره)چیست؟ «پذیرفتن این قطعنامه مثل نوشیدن جام زهر بود»

پاسخ

توضیح این جمله حضرت امام(ره) در مورد پذیرش قطعنامه و آتش بس با عراق، نیازمند شناخت دقیق اهداف و انتظارات نظام اسلامی و حضرت امام(ره) از دفاع مقدس در مقابل تهاجم نظامی دشمن و موضع گیری های کلان و بلند مدت ایشان درباره جنگ تحمیلی و بالاخره شرایطی که منجر به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران شد، می باشد. از این رو به اختصار مطالبی را بیان می نماییم:

الف. اهداف نظام اسلامی از دفاع مقدس

الف. هر چند شروع جنگ تحمیل به هیچ وجه با خواست و ارادهء نظام اسلامی ایران نبود، اما بعد از آغاز آن وضعیتی به وجود آمد که نظام انقلابی ایران به عنوان کانون و منادی اسلام ناب محمدی(ص) و تنها سنگر پیکار در مقابل امپریالیسم و استکبار جهانی و امید بخش مستضعفان جهان و نهضت های آزادیبخش، باید مردانه و با تمام قوا در مقابل این تهاجم نظامی ایستادگی می نمود و با دادن درس سختی به متجاوزین و حامیان آنها و احقاق کامل حقوق ایران، درس ایستادگی و مقاومت تا پیروزی را به تمامی ملتهای مورد ستم و نهضت های آزادی بخش جهان، می آموخت.

در واقع نظام اسلامی علاوه بر مقاصد مادی مانند بیرون راندن متجاوزین از خاک ایران، محکومیت متجاوز و پرداخت غرامت و ...، اهداف معنوی بسیار بالاتری از تداوم دفاع مقدس تعقیب می کرد که این اهداف برگرفته از اصول و مبانی اسلامی بود؛ از این رو دفاع مقدس نه یک جنگ معمولی بین دو دولت بلکه جنگی سرنوشت ساز بین جهان کفر با

جهان اسلام بود که می بایست تا پیروزی قاطع جبهه اسلام و تسلیم استکبار جهانی و رفع فتنه تداوم می یافت. بر این اساس حضرت امام(ره) به صورت مرتب بر تداوم جنگ تا تأمین اهداف مشروع نظام اسلامی تأکید داشتند و می فرمودند: «اگر این جنگ بیست سال هم طول بکشد ما همچنان ایستاده ایم»

ب. شرایط و اوضاع پذیرش قطعنامه ۵۹۸

مقاومت، ایستادگی و پیروزی های مکرر ایران در جبهه های نبرد در طول سالهای جنگ به هیچ وجه خوشایند استکبار جهانی نبود از این رو در ماههای آخر جنگ، حمایت جهانی از عراق به اوج رسید و آمریکایی ها عملا و به طور مستقیم وارد صحنه شدند. سکوهای نفتی ما را بمباران می کردند و با هدایت هواپیماهای عراقی بمباران نفت کش ها را تسهیل می کردند. هواپیمای مسافربری ایران را مستقیما منهدم کردند. فرانسوی ها هواپیماهای پیشرفته سوپر اتاندارد و میراژ ۲۰۰۰ در اختیار آنها گذاشتند، روسها مدرنترین هواپیماهای جنگنده و دورپرداز و بلند پرواز و ... را به عراق ارسال کردند. کویت و عربستان سیل دلارهای خود را به عراق روانه ساختند. آلمانیها مواد لازم برای سلاح شیمیایی در اختیار آنها می گذاشتند. عراق به طور وسیع مناطق مسکونی و جبهه ها را بمباران شیمیایی می کرد و مجامع بین المللی با سکوت خود این جنایات را تأیید می کردند.

در نتیجه جنگ از حالت طبیعی خود خارج و به یک نسل کشی گسترده و بدون هیچ گونه ملاحظات اخلاقی، انسانی، حقوقی و ... تبدیل شده بود. (امام خمینی(ره)، دفاع مقدس، سید علی نبی لوحی، ص ۴۰۸) و از سوی دیگر تحریم های همه

جانبه و شدید بین المللی، فشارهای بسیار زیادی در زمینه اقتصادی، نظامی و ... بر مردم و مسؤولین ایران به وجود آورده بود.

ج. پذیرش قطعنامه ۵۹۸ به مثابه جام زهر

در چنین شرایطی حضرت امام(ره) با مشورت مسؤولین نظام و کارشناسان، مصلحت نظام اسلامی را در پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و قبول آتش بس دیدند و لذا باید از آن همه آرمانها و اهداف کلان و بلند مدتی که از تداوم دفاع مقدس انتظار داشتند چشم پوشی می نمودند اما این موضوع گیری جدید به هیچ وجه با روحیات و انتظارات مردم ایران و خصوصا رزمندگان و خانواده های شهدا و ایثارگران هماهنگی نداشت و آنان پذیرش چنین چرخش ناگهانی را نداشتند. افزون بر این، این موضع گیری می توانست تأثیر منفی بر حرکت های انقلابی و نهضت های آزادی بخش جهان نیز داشته باشد.

طبیعی است در چنین شرایطی پذیرش قطعنامه و آتش بس، به مثابه کشیدن جام زهری برای حضرت امام(ره) بود که تنها به خاطر رضای خداوند و حفظ اسلام و مصالح نظام اسلامی آن را با جان و دل پذیرا شدند. و لذا در پیام تاریخی خود در مورد پذیرش قطعنامه می فرمایند:

«... قبول این مسأله برای من از زهر کشنده تر است ولی راضی به رضای خدایم و برای رضایت او این جرعه را نوشیدم ، در شرایط کنونی آنچه موجب این امر شد، تکلیف الهی ام بود. شما می دانید که من با شما پیمان بسته بودم که تا آخرین قطره خون و آخرین نفس بجنگم، اما تصمیم امروز فقط برای تشخیص مصلحت بود و تنها به امید رحمت و رضای او

از هر آنچه گفتم گذشته و اگر آبرویی داشتم با خدا معامله کرده ام».

البته اقدام خالصانهء حضرت امام(ره) هم در کوتاه مدت و هم در دراز مدت شرایط را به نفع نظام اسلامی رقم زد؛ زیرا این موضوع ناگهانی که به هیچ مورد انتظار دشمنان نبود، یکباره دشمن را به موضع انفعالی کشاند و در حالیکه از «ماشین جنگی» برتر و حمایت همه جانبه بین المللی برخوردار بود، با قبول قطعنامه از سوی ایران و حضور گسترده و بی نظیر مردم در جبهه ها، پس از نبردی یک ماهه شکست را پذیرفت و به قبول قطعنامه گردن نهاد و از سوی دیگر باعث شد تا شعار صلح طلبی را از دست دشمنان بگیرد و آنان را کاملا خلع سلاح نماید.

و با حمله عراق به کویت و شکل گیری ائتلاف بین المللی علیه عراق، حقانیت ایران در جنگ تحمیلی برای همگان آشکار و دولت عراق به عنوان متجاوز شناخته شد.

آیا عراق اسرای ما راآزاد می کند؟ دراین مورد توضیح دهید.

پرسش

آیا عراق اسرای ما راآزاد می کند؟ دراین مورد توضیح دهید.

پاسخ

دوست گرامی، با تشکر از توجه شمابه مسأله اسرای عزیز، در پاسخ به سؤال شما عرض می کنم که : طبق اعلام مسئولین ذیربط درجمهوری اسلامی تا زمان حکومت صدام، گروهی از رزمندگان ما در اسارت عراق بودند هر چند حکومت صدام آن را انکار می کرد. از زمان اشغال عراق توسط آمریکا وانگلیس پی گیریهای لازم جهت آزادی باقیمانده اسرا ادامه دارد.

که امیدواریم به نتیجه برسد وباقیمانده اسرا ی عزیز به کشورمان برگردند.

چرا در جنگ ایران و عراق تعدادی موشک به مناطقی از ایران برخورد کرد ولی در جایی از رسانه های گروهی از آن صحبت نشد؟

پرسش

چرا در جنگ ایران و عراق تعدادی موشک به مناطقی از ایران برخورد کرد ولی در جایی از رسانه های گروهی از آن صحبت نشد؟

پاسخ

اگر منظور شما جنگ هشت ساله ایران با عراق است، معمولاً اصابت موشک به شهرها و مناطق از طریق رسانه های گروهی و اطلاعیه های نظامی به اطلاع مردم می رسید.

رسانه های گروهی نقش خود را در جنگ هشت ساله به طور کامل اجرا نمودند و اخبار جنگ را لحظه به لحظه پخش کردند اما اگر منظور شما دوست عزیز رسانه های خارجی باشد باید گفت از دشمن انتظاری جز این نیست که تنها اخباری را که به نفع خودشان هست پخش کنند .

علت دریافت ویا برآورد هزینه و غرامت جنگ عراق و آمریکا بر علیه کشور عزیزمان به چه علت بود؟ با توجه به اینکه بسیاری از کشورها از این آب گل آلود ماهی گرفتند و قدر مسلم کشور ایران بیشتر از کشورهای همچون ایتالیا و اروپایی ازاین جنگ صدمه دیده ویا خواهد دید؟

پرسش

علت دریافت ویا برآورد هزینه و غرامت جنگ عراق و آمریکا بر علیه کشور عزیزمان به چه علت بود؟ با توجه به اینکه بسیاری از کشورها از این آب گل آلود ماهی گرفتند و قدر مسلم کشور ایران بیشتر از کشورهای همچون ایتالیا و اروپایی ازاین جنگ صدمه دیده ویا خواهد دید؟

پاسخ

اگر مراد از سؤال جنگ ۸ ساله عراق علیه ایران است که با حمایت آمریکا و اروپا و شوروی سابق و کشورهای عربی منطقه صورت گرفت، خوب است بدانید که خسارات وارده به ایران ازطرف مسؤولین کشور پی گیری شده و ادعای ایران این است که ما در جنگ هزار میلیارد دلار خسارت دیده ایم و برآورد سازمان ملل این است که ایران در جنگ هشت ساله یکصد میلیارد دلار خسارت دیده وبا پیگیریهای دیپلماتیک ایران کشور عراق به عنوان آغازگر جنگ از سوی سازمان ملل معرفی شد که موظف به پرداخت غرامت جنگ می باشد و علیرغم تغییر حکومت عراق، ایران خود را طلبکار دانسته و با استقرار حکومت مشخص این مسأله پی گیری خواهد شد.

۲–درباره شهداء و شهیدان توضیح دهید ؟

پرسش

۲–درباره شهداء و شهیدان توضیح دهید ؟

پاسخ

اما در باره شـهیدان : شهادت مقام اولیاء خداست . شهدا نظیر انبیاء و اولیاء حجابهائی که بین خود و خدا دارند را اختیاری کنار می زننـد و داوطلب مرگ میشونـد . ازهمه کس و همه چیز خود می گـذرد تا به خـدا برسـند . این شـهادت می توانـد در مرتبه نفس و دل باشـد. می توانـد در مرتبه فعل و عملکرد باشـد . بعبارتی گواهی و تصدیق حقیقت است از طریق درک درونی و نیز از طریق رفتـار بیرونی مبـارزان که درجبهه حق علیه باطـل کشـته می شونـد شـهیدند . گروهی از علماء که به مقام درک حقایق باطنی رسـیده اند شـهیدند حتی به قولی , مرکب قلم علماء بر خون شهیدان برتری دارد . آنچه که مسلم است شهید کسی است که موفق شده است به مقام حضور الهی دست یابد.

و اما درباره شهدا :

امام خمینی« رحمه الله علیه» می فرماینـد: اگر نبود برای شـهدا در راه حق مگر این آیه کریمه { و لاتحسـبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل هم احیاء عنـدربهم یرزقون } در معرفی مقام بلنـد پایه شـهدا کافی بود که عزیزانی که در راه حفظ اسـلام و کشور اسـلامی بزرگترین سـرمایه خود را در طَبَق اخلاـص تقـدیم خداونـد متعـال کردنـد, در این آیه کریمه بحث از زنـدگی پس از حیـات دنیـا نیست که در آن عـالم همه مخلوقـات دارای نفس انسـانی به اختلاـف مراتب از زنـدگی حیوانی و مادون حیوانی تا زندگی انسانی و مافوق آن زنده هستند. بلکه شرف بزرگ شهدا در راه حق حیات « عند

الرب» و ورود در ضیافت الله است . این حیات ضیافت را با قلم های شکسته ای مثل قلم من نمی توان توصیف و تحلیل کرده این حیات و این روزی غیر از زندگی در بهشت و روزی در آن است . این لقاء الله و ضیافت الله است . آیا این همان نیست که برای صاحبان نفس مطمئنه وارد است . « فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی » که فرد بارزه آن سید شهیدان امام حسین «علیه السلام» است. چه مژ دهای بالاتر برای شهیدان در راه مرام حسین «علیه السلام »که در جنتی که آن بزرگوار شهید فی سبیل الله وارد می شود. و در ضیافتی که آن حاضرند به این شهیدان اجازه دخول دهند که غیر از ضیافتهای بهشتی است .

برای اطلاع بیشتر به کتاب بوستان شهادت , نشرشاهد , و کتاب ابواب معرفت از بیانات امام خمینی مراجعه فرما ئید .

منابع :

۱-اولین گل زهراء , علی ثقفی .

۲-بوستان شهادت , نشر شاهد , سخنان امام خیمنی (ره)

۳- ابواب معرفت از بیانات امام خمینی (ره)

۴-نهج البلاغه ,

۵-شناخت اسلام , دکتر بهشتی

چرا ایران در پایان جنگ به عراق حمله کرد و قسمتی از خاک آن جا را تصرف کرد؟

پرسش

چرا ایران در پایان جنگ به عراق حمله کرد و قسمتی از خاک آن جا را تصرف کرد؟

پاسخ

ورود ایران به خاک عراق در پایان جنگ نبود، بلکه در سال ۶۱ بعد از آزادسازی خرمشهر اتفاق افتاد. در آن دورانیکی از مباحث مطرح بین مسؤولان عالی رتبه نظام و کارشناسان نظامی و سیاسی و فرماندهان جنگ، این بود که آیانیروهای ایرانی فقط تا مرزهای بین المللی پیش بروند یا این که وارد خاک عراق شوند؟! به دلایل متعددی کهکارشناسان و فرماندهان نظامی ارایه نمودند، حضرت امام موافقت خویش را برای ورود نیروهای نظامی ایران به خاکعراق اعلام داشتند. این دلایل به صورت مختصر عبارت است از:

الف) صدام و حکومت بعث عراق به هیچ وجه قابل اعتماد نبوده و نیست؛ چنان که بارها این موضوع به اثبات رسیده است.

ب) مسأله تعقیب مجرم و پشیمان ساختن او از تجاوز مجدد؛ که هدفی انسانی و الهی است.

ج) موضوع آمادگی های نظامی عراق پس از شکست فتح المبین و بیت المقدس و روانه شدن سیل تسلیحات و کمک های کشورهای منطقه به او؛که احتمال حمله و تجاوز مجدد را، بسیار قوی کرده بود.

د) قوی بودن این احتمال که با فشار به صدام، زمینه سرنگونی او و نجات مردم عراق و ایران از این حکومت تبه کار فراهم گردد.

ه) علی رغم این که ایران خرمشهر را پس گرفته بود، ولی هنوز نقاط استراتژیک مهمی در دست رژیم عراق بود. مصالح سیاسی و نظامی، اقتضامی کرد تا ایران نیز به عنوان مقابله به مثل، مقداری از خاک عراق را در دست داشته باشد و در زمان مذاکره با دست پر بتواند حضور پیداکند.

و

) عـدم اعتمـاد به قطـع نـامه هـای شورای امنیت، زیرا راه کارهـایی که براسـاس آن متجـاوز تنـبیه شود و ایران به حقوق قـانونی خویش دست یابـد، درنظر گرفته نشـده بود، به عبارت دیگر مجامع بین المللی، عزم راسخ بر تمام شدن جنگ نداشـتند و شـعار صلـح و...، فقـط حربـه ای سیاسـی برایجلـو گیری از ورود ایران به خـاک عراق و به دست آوردن فرصت برای تجدیـد قـوای از دست رفته عراق بود.

در پایان جنگ ایران از آن جا که مشاهـده کرد مجامع بین المللی و شورای امنیت، در قطع نامه ۵۹۸ خواسته های برحق ایران را گنجانده اند و عزم راسخ بر اتمام جنگ دارند، تمامی نقاطی را که از خاک عراق در دست داشت تخلیهکرد.

نکته بسـیار مهم آن که، دربـاره مسائل منطقه ای و به خصوص جنگ های مهم، نبایستی فریب تبلیغات دشـمن راخورد؛ چرا که ظاهرسازی و تبلیغات دروغین، ابزاری است که همه متجاوزان از آن بهره برده و می برند.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: علی اکبر ولایتی، تاریخ سیاسی جنگ تحمیلی، ص ۱۴۱

چرا پس از فتح خرمشهر, جنگ تداوم یافت ؟

پرسش

چرا پس از فتح خرمشهر, جنگ تداوم یافت ؟

پاسخ

این که چرا پس از فتح خرمشـهر، جنگ تداوم یافت؟ امروز به یکی از مناقشات سیاسـی تبدیل شده است. پاسخ به این پرسـش، مبتنی بر تحلیـل واقع بینـانه ای از تحولاـت سیاسـی نظامی آن دوره از تاریـخ جنگ ایران و عراق می باشـد. بـدون تردیـد، هیچ حادثه و رخداد نظامی درطول هشت سال دفاع مقدس، همانند اشـغال و سـپس فتح آن، اهمیت پیدا نکرد. هم اشـغال آن توسط ارتش عراق «برگ برنـده» به حسـاب می آمـد، (روزنـامه اطلاعات ۱۹/۳/۱۳۶۱، به نقـل از روزنـامه گـاردین) و هم آزادسازی آنتوسط رزمنـدگان اسـلام و عقب نشـینی تحقیرآمیز ارتش عراق، آن رژیم را به نقطه پایانی اهداف خود در جنگ نزدیک می نمود، (خبرگذاری جمهوری اسـلامی، گزارشـهای ویژه، شـماره ۵۹، ۲۸/۲/۱۳۶۱، به نقـل ازخبرنگـار روال استریت ژورنـال در واشنگتن) فتح خرمشهر از آن جهت اهمیت یافت که معادله جنگ را به نفع ایران بهم زد و موجب پیدایش وضعیت جدیدی در صحنه سیاسـی نظامی منطقه خلیـج فارس گردیـد. ایالات متحده امریکا که تا پیش ازفتح خرمشـهر به سـرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ایران دل بسته بود، با باز پس گیری آن، به گفته «واینبرگر وزیر دفاع وقت امریکا، کاخ سفید را مصمّم به تغییر سیاست خـارجی خود در قبـال عراق کرد، (همان، شـماره ۷۸، ۱۶/۳/۱۳۶۱، به نقـل ازلـوس آنجلس تـایمز). آمریکائیهـا از بیم تغییرات احتمـالی در منطقه خلیـج فـارس و احتمـال سـرنگونی رژیم صـدام کمک های حیاتی خود به عراق را آغاز کردنـد، (نیویورک تایمز ۲۶ ژانویه ۱۹۹۲) در این راسـتا، نام عراق را ازلیست کشورهای به اصـطلاح تروریست خارج ساختنـد و محدودیت فروش

تسليحات

به عراق را لغو نمودند، (نشریه مسلم میدیا، چاپ لندن، ژانویه ۱۹۸۵). علاوه بر این امریکائیها به منظور فراهم سازی زمینه های حمایت سیاسی وتبلیغاتی از عراق این کشور را متقاعد کردند آمادگی خود را برای عقب نشینی از خاک ایران، اعلان کند. عراق نیز که پس از عقب نشینی از خرمشهر احساس ضعف می کرد آمادگی خود را برای برقراری آتش بس اعلام نمود. در این زمان سازمان ملل متحد شرایط ایران مبنی برمحکومیت متجاوز و پرداخت غرامت به ایران را نپذیرفت و همچنان بر تقدم آتش بس بر هر اقدام دیگری تاکید کرد. ایران در وضعیت جدید و با توجه به موقعیت برتر سیاسی و نظامی خود دو راه حل فراروی خود داشت:

۱) آغاز مذاکره با رژیم عراق و قدرت های حامی آن که لازمه آن امتیاز دادن به ایران بود، ولی سازمان ملل متحد و قدرتهای حاکم بر شورای امنیّت، این اقدام را به منزله به رسمیت شناختن قدرت ایران در منطقه می دانستند، و بدین صورت با بی توجهی به درخواست های ایرانعملاً ـ درهای مذاکره را مسدود کردند. حتی برخی از سران کشورهای اسلامی مثل احمد سکوتوره، رئیس جمهور گینه، یاسر عرفات، رئیس ساف و حبیب شطی دبیر کل سازمان کنفرانس اسلامی برای میانجی گری به ایران آمدند اما هیچ یک از پیشنهادات آنها حاوی دفاع از حقوقایران نبود و حتی حاضر نبودند که تضمین بدهند که عراق پس از بازسازی نیروهایش دوباره دست به تجاوز نزنند، (پس از بحران، هاشمی رفسنجانی، کارنامه و خاطرات، مقدمه کتاب).

۲) ترک مخاصمه بدون اتمام جنگ راه حل دیگری بود که فراروی ایران قرار داشت. در این صورت قوای نظامی ایران

می بایست در حالت نه جنگ نه صلح در مرزها مستقر شوند و این امر جز فرسایش قوای سیاسی و نظامی ایران نتیجه ای نداشت به گفته روزنامه گاردینتوقف بی حاصل ایران در خاک خود، هیچ ضمانتی برای گرفتن امتیاز از عراق نبود و از طرفی هم مانع تجدید قوا و بازسازی ارتش عراق هم نمی شد.

به همین منظور در مورخ ۲۰ خرداد ۱۳۶۱ جلسه ای در حضور امام خمینی در جماران تشکیل گردید و موضوع به شور گذاشته شد. از نظر نظامیان شرکت کننده در آن جلسه، امکان پدافند با توقف روی خط مرزی وجود نداشت، زیرا در اغلب نقاط مرزی هیچ گونه مانع طبیعیوجود نداشت و ایجاد استحکامات جدید نیز یکسال به طول می انجامید و طی این مدت احتمال حمله مجدد عراق جدی بود. مهم تر اینکه با تکیه بر اصل متعارف نظامی «تعقیب دشمن» هرگونه توقف پس از فتح خرمشهر یک حرکت غیر اصولی بود. به همین دلیل امام خمینی پس ازتردید اولیه در مورد تداوم جنگ در خاک عراق با استماع دلایل نظامیان و نا امیدی از پذیرش شرایط ایران توسط دولت عراق، به ادامه جنگ متقاعد شدند. با این همه، هدف ایران از ورود به خاک عراق تهدید شهر بصره و در تیررس قرار دادن منطقه عظیم نفتی رمیله و صفوان عراقبود تا دولت عراق را وادار به تأمین خواسته های خود کند.

جهت مطالعه بیشتر ر.ک:

۱- آغاز تا پایان، سیری در جنگ ایران و عراق، محمد درودیان، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه

۲- پس از بحران، هاشمی رفسنجانی کارنامه و خاطرات، ۱۳۶۱ {J

چرا جنگ تحمیلی عراق علیه ایران هشت ساله به طول انجامید؟

پرسش

چرا جنگ تحمیلی عراق علیه ایران هشت ساله به طول انجامید؟

پاسخ

- جنگ تحمیلی زمانی شروع شد که ایران اسلامی به دلیل وقوع انقلاب، حوادث و مشکلات داخلی و بین المللی، به هیچ وجه آماده ی درگیر شدن در این هجوم گسترده نبود. در این صورت تنها راه منطقی، دفاع با قدرت علیه متجاوز و بیرون راندن و تنبیه آن و حصول اطمینان از عدم تجاوز دیگر بود. این مبنای استراتژی ایران در طول جنگ تحمیلی بود و به رغم هزینه های زیاد جنگ، تا آخرین روز آن تعقیب می شود.

درباره ی به طول انجامیدن جنگ، دو سؤال مطرح می شود:

۱. آیا امکان نداشت جنگ تحمیلی، در مدت زمان کوتاه تری خاتمه یابد؟ به عبارت دیگر در بعضی از زمان ها که موازنه ی

نظامی و سیاسی به نفع ایران بود، چرا دولت ایران اقدام به پایان دادن جنگ نکرد؟

۲. چه مؤلفه های جدیدی در پایان هشتمین سال جنگ وارد معادلات سیاسی و نظامی شد که منجر به آتش بس رسمی شد؟

گفتنی است که از دیدگاه کارشناسان و صاحب نظران، تنها مقطعی که می توانست جنگ به پایان برسد، بعد از فتح خرمشهر بود. اما به دلایل ذیل این امر محقق نشد و جنگ تا سال **۱۳۶۷** (زمان پذیرش قطعنامه ی **۵۹۸** شورای امنیت) ادامه یافت.

الف. بررسی چرایی تداوم جنگ بعد از فتح خرمشهر اگر صلح را مجموعه ای از آتش بس، عقب نشینی، تعیین متجاوز، تأمین خسارت های وارده و... بدانیم، باید بگوییم که در آن زمان، هیچ گونه پیشنهاد صلحی ارائه نشد و شورای امنیت و دیگران، تنها آتش بس و در واقع حالت نه جنگ نه صلح را توصیه می کردند. در آن زمان طرحی که متضمن صلح واقعی

باشد و شناسایی متجاوز و پرداخت غرامت را نیز شامل شود و تضمین برای عدم تعرض مجدد داشته باشد وجود نداشت و پیشنهادهای ارائه شده، تنها در حد آتش بس و مذاکره طرفین بود. این امر با توجه به پشتیبانی یک طرفه و آشکار دولت های بزرگ و نهادهای بین المللی از عراق، هیچ گاه نمی توانست شرایط ایران را برای یک صلح واقعی و شرافت مندانه محقق سازد. به این ترتیب ایران، دلایل منطقی و عقلانی برای ادامه جنگ داشت. این دلایل عبارت بود از:

۱. شرایط ایران برای صلح (شناسایی و تنبیه متجاوز، پرداخت غرامت از سوی عراق)؛

۲. مرزهای ایران تأمین نداشت. نقاطی در شلمچه، طلائیه، فکه و قصر شیرین در اشغال عراق بود. شهرهای سومار، نفت شهر و مهران عملاً ـ در اشغال دشمن بود و امکان آزادسازی این نقاط از راه مذکور، غیرمعقول به نظر می رسید و راهی جز ادامه جنگ وجود نداشت.

۳. در حالی که نیروهای خودی، پیروزی های زیادی کسب می کردند، توقف در جنگ و چانه زنی در پشت میز مذاکره، برای آزادی نقاط مرزی آزاد شده صحیح نبود.

۴. شهرهای آزاد شده (همچون خرمشهر) به علت حضور دشمن در شلمچه، همچنان مورد تهدید بود.

۵. توانایی کمی ارتش عراق ترمیم شده و با کمک های همه جانبه دول بزرگ افزایش هم یافته بود.

۶. تنها چیزی که ارتش عراق از دست داده بود، روحیه بود که با توجه به روحیه فرماندهی آن (شخص صدام)، این مسأله نیز پس از مدتی قابل ترمیم بود.

۷. در حالی که نیروهای جمهوری اسلامی در نوار پیروزی قرار داشتند، توقف ناپایا در فراز قدرت و دادن فرصت مجدد به عراق، زیان هایی به بار می آورد.

اگر آن روز جنگ متوقف می شد و تجربه ای چون مذاکرات سوریه و اسرائیل، بر سر ارتفاعات جولان، فراروی ما قرار می گرفت و ما ناچار می شدیم بر سر سایر مناطق تحت اشغال، پشت میز مذاکره با عراق چانه زنی بی حاصل کنیم؛ امروز جامعه، مسؤولان وقت را شماتت می کرد.

۸. عراق در نظر داشت با برگزاری اجلاسی سران جنبش غیر متعهد در بغداد و کسب ریاست دوره ای این جنبش، برای تحقق خواسته های نامشروع خود، به ایران فشار آورد؛ ولی ایران با حمله به داخل خاک عراق در عملیات رمضان، این امتیاز مهم و حیاتی را از عراق گرفت.

۹. به همین منظور در مورخ ۲۰ خرداد ۱۳۶۱ جلسه ای در حضور امام خمینی در جماران تشکیل گردید و موضوع به شور گذاشته شد. از نظر نظامیان شرکت کننده در آن جلسه، امکان پدافند با توقف روی خط مرزی وجود نداشت، زیرا در اغلب نقاط مرزی هیچ گونه مانع طبیعی وجود نداشت و ایجاد استحکامات جدید نیز یکسال به طول می انجامید و طی این مدت احتمال حمله مجدد عراق جدی بود. مهم تر اینکه با تکیه بر اصل متعارف نظامی «تعقیب دشمن» هرگونه توقف پس از فتح خرمشهر یک حرکت غیراصولی بود. به همین دلیل امام خمینی پس از تردید اولیه در مورد تداوم جنگ در خاک عراق با استماع دلایل نظامیان و نا امیدی از پذیرش شرایط ایران توسط دولت عراق، به ادامه جنگ و ورود نیروهای ایران به خاک عراق موافقت نمودند.

در هر صورت علاوه بر مطالب فوق، توجه شما را به نکاتی در این زمینه جلب می نماییم.

یکم: از همان آغاز که جنگ تحمیلی بر علیه ایران شروع شد تنها راه

منطقی دفاع با قدرت علیه متجاوز و بیرون راندن و تنبیه متجاوز و حصول اطمینان از عدم تجاوز مجدد او بود با فتح خرمشهر ما توانستیم قسمت های عمده ای از خاک کشور عزیزمان را از دست عراق پس بگیریم، اما شرایط بین المللی و منطقه ای و کشور عراق حاکی از این بود که تمام علل و عوامل که در شروع جنگ توسط عراق نقش داشتند هنوز به قدرت باقی باشند و مطرح نمودن صلح توسط عراق و فشار علیه ایران برای پذیرش آن صرفا یک نوع تاکتیک برای خروج عراق از وضعیت پیش آمده می باشد. عوامل شروع جنگ توسط عراق عبارت بود از:

الف» سیستم بین الملل: در سطح ابرقدرت ها ایالات متحده آمریکا که بر اثر پیروزی انقلاب اسلامی و به دنبال آن جریان گروگان گیری و شکست مفتضحانه عملیات طبس ضربات پیاپی و سختی از ایران خورده بود نه تنها از هر حرکتی که متضمن ضربه زدن به ایران می بود استقبال می کرد، بلکه خود در صدد چاره جویی برای انتقام و جبران شکست های قبلی بود. شواهد و دلایل بسیاری وجود دارد که آمریکا مشوق و ترغیب کننده رژیم عراق در آغاز جنگ بوده است. در سطح قدرت های بزرگ مانند فرانسه و انگلیس که روابط عمیق و منافع قابل توجهی در عراق داشتند و از وقوع انقلاب اسلامی نیز شدیدا ضرر خورده بودند. بنیه نظامی عراق را تقویت نمودند. دولت های منطقه خاورمیانه (دولت های عربی به استثناء سوریه، لیبی و الجزایر) نه تنها به نفع عراق موضع گیری کرده بلکه از هر نوع کمک ممکن به عراق خودداری نکردند. آنها وجود انقلاب اسلامی در ایران را خطر بزرگی برای ادامه حکومت نامشروع خود

می دانستند.

ب

) شخصیت تصمیم گیرنده صدام که در آغاز تجاوز به ایران دارای سه انگیزه عمده شخصی بود:

۱- تلاش برای کسب رهبری جهان عرب.

۲- با استفاده از سقوط شاه که براساس دکتر ین نیکسون به عنوان ژاندارم منطقه انتخاب شده بود، بتواند با شکست ایران، خلأ سقوط شاه را پرنموده و نقش ژاندارم منطقه را در حفظ منافع غرب بازی کند.

۳- جبران تحقیری بود که شخصا در امضای قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر شده بود.

ج) عامل اجتماعی بافت اجتماعی و جمعیتی عراق به گونه ای است که همواره حکومت را دچار بی ثباتی و بحران نموده است. پیروزی انقلاب اسلامی ایران موج جدیدی از ناآرامی های شیعیان را در عراق به وجود آورد که شامل اکثریت مردم عراق می باشند و خواستار حکومت اسلامی در عراق بودند. نگرانی هایی که دولت صدام از بازتاب انقلاب اسلامی به عراق داشت عامل مهمی در آغاز جنگ بود.

در زمان فتح خرمشهر نه تنها این عوامل از بین نرفته بود بلکه به خاطر پیروزی های چشمگیر ایران در جبهه ها، شدت نیز بخشیده شده بود. قدرت های بزرگ و عراق در مقابل خود انقلاب اسلامی را شاهد بودند که توانسته بود در بدترین شرایط بحران داخلی در جبهه ها نیز به پیروزی برسد.

دوم: بعد از فتح خرمشهر تلاش های زیادی بین مجامع بین المللی و برخی کشورهای همسایه برای متوقف نمودن پیشروی ایران به داخل خاک عراق و جلوگیری از شکست کامل ارتش متلاشی شده رژیم بعث صورت گرفت ولی همچنان که گفته شد این تلاش ها صرفا برای خروج از بن بست پیش آمده بود، زیرا هیچ گونه مکانیزم حقوقی مطمئن برای دستیابی به صلحی همه جانبه را ارائه ندادند.

قطعنامه ۵۱۴ شورای امنیت جوری طراحی شده بود

که خواسته های مشروع ایران را در بر نداشت. به عبارت دیگر شورای امنیت نشان داد که آنها در صدد مدیریت بحران می باشد نه حل آن ولی در پایان جنگ مجامع بین المللی با مشاهده قدرت اعجازآمیز رزمندگان اسلام در گرفتن دژ تسخیرناپذیر «فاو» عزم راسخ بر اتمام جنگ نموده و به ناچار قطعنامه ۵۹۸ را به نحوی تدوین کردند که دربرگیرنده برخی از خواسته های مشروع ایران بود. بنابراین مجاهدت های رزمندگان پس از فتح خرمشهر تا ورود به «فاو» تنها عامل به رسمیت شناخت حقوق ایران و صدور قطعنامه ۵۹۸ است.

سوم: از آنجا که بعد از فتح خرمشهر هنوز بخش هایی از خاک ایران دست عراق بود لازم بود ما نیز بخش هایی از عراق را در دست داشته باشیم تا در موقع مذاکره با دست پر حاضر باشیم.

چهارم: از دلایل دیگر داخل شدن نیروهای ایران به خاک عراق، خارج ساختن شهرهای آبادان و خرمشهر از برد توپخانه عراق و فراهم کردن زمینه بازگشت مردم به این شهرها بود.

پنجم: جلوگیری از استمرار استراتژی هجومی عراق در دریا و هوا، زیرا گرچه نیروی زمینی عراق در زمین متوقف و به عقب رانده شده بود ولی حملات عراق در دریا و هوا ادامه داشت.

ششم: قوی بودن این احتمال که با فشار به صدام، زمینه سرنگونی او و نجات مردم عراق و ایران از این حکومت تبهکار فراهم گردد.

هفتم: عدم اطمینان به حکومت بعث عراق و شخص صدام. همچنان که این موضوع در آخر جنگ هم ثابت شد زمانی که ایران آتش بس و قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت عراق به دلیل قدرت گرفتن نیروهای نظامیش دوباره بخش هایی از سرزمین ایران را به اشغال

خود درآورد.

در پایـان می توان گفت که پس از فتـح خرمشـهر شـرایط برای اتمـام جنگ مهیا نبود. بعـد از بازپس گیری خرمشـهر، منطقه با حمله اسرائیل به جنوب لبنان روبرو شد و وقفه ای در ادامه جنگ پیش آمد و نیروی ایران متوجه جنوب لبنان بود، اما زمانی که احسـاس شـد فتـح خرمشـهر بـه تنهـایی برای ریشـه کـن کردن تجـاوز و به دست آوردن حقـوق ایران کـافی نیست. شـعار ادامه «عملیات و دفاع» تا تنبیه متجاوز و ریشه کردن تجاوز مطرح شد.

ب) بررسـی علل و عوامل پایان جنگ در پایان جنگ هر چند ویژگی های روانی و شخصیتی صدام هنوز موجود بود، چنان که در حمله به کویت دوباره بروز کرد ولی شـرایط بین المللی و منطقه ای دیگر به هیـچ وجه موافق ادامه جنگ نبودند، بنابراین در قطع نامه ۵۹۸ شورای امنیت بسـیاری از خواسـته هـای مشـروع و بر حق جمهوری اسـلامی ایران را لحاظ کرده و عزم خود را بر پایان یافتن جنگ نمایان ساختند.

در این جا به صورت اختصار به بعضی از مهم ترین زمینه های آن اشاره می شود:

در سـال های پایانی جنگ، جهان از پیروزی های نظامی ایران احساس خطر و نگرانی می کرد. شـرایط نظامی و سیاسـی، به نفع جمهوری اسـلامی ایران تغییر کرده بود و اینـک در کارنـامه ی نظامی ایران، نقاط درخشانی (همچون بازپس گیری) خرمشـهر، تصـرف جزایر مجنون، فتح فاو، و نقاطی در کردسـتان عراق) به چشم می خورد. در عرصه سیاسـی نیز جمهوری اسـلامی ایران، تقریبـا یکه و تنها موفق شـده بود، دوبار تلاش عراق برای ریاست بر جنبش غیرمتعهـدها را، خنثی سازد و با برنامه ها و اقـدامات تبلیغی سیاسی خود، حقیقت متجاوز بودن عراق و واقعیت تساهل و تسامح جهانی را

نشـان دهـد. از این رو ادامه ی جنـگ و منـازعه به خصوص به شـکلی که در مـاه هـای آخر (حمله به نفتکش ها و مختل شـدن امنیت خلیـج فارس و...) به ضـرر برخی قدرت های بزرگ بود. از سوی دیگر پیروزی های نهایی ایران در جنگ و محقق شدن شعارهـا و آرمـان هـای ایران در مورد عراق، نشانه ی شـکست سیاست های غرب در حمایت از عراق به شـمار می آمـد. کشورهـای حامی عراق به وحشت افتاده بودنـد. و خود عراق نیز، بعـد از سالها جنگ و متحمل شـدن شـکست های پی در پی، دریافته بود که در آن شـرایط نه تنها امکان پیروزی بر ایران را ندارد؛ بلکه باید به هر ترتیب ممکن و با تمسک به هر وسیله ای، از شکست خود جلوگیری کند و به جنگ اشغالگرانه پایان دهد.

در چنین فضـایی و پس از یـأس قـدرت های بزرگ از شـکست ایران، باعث شـد آنان قطعنامه ی ۵۹۸ را که بر خلاـف قطعنامه های پیشین تا اندازه متضمن نظریات و حقوق مسلّم ایران بود به تصویب برسانند. اما این قطعنامه به رغم نقاط مثبت خود، دارای نقاط ضعف و ابهامات زیادی بود، (ر.ک: علی اکبر ولایتی، تاریخ سیاسی جنگ تحمیلی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۲۴۳). و تردیـدهایی را در پذیرش این قطعنامه از سوی ایران به وجود آورده بود. لذا قدرت های بزرگ که مصـمم بر پایان جنگ بودنـد فشارهای نظامی و سیاسـی زیادی را برای قبول قطعنامه، به ایران وارد آوردنـد. این فشارها، عبارت بود از، دخالت مستقیم آمریکا در جنگ و حمله به هواپیمای مسافربری ایران، تشدید حملات و حضور آمریکا در خلیج فارس، بمباران سکوهای نفتی ایران،

بمباران شیمیایی مناطق مسکونی و جبهه ها از سوی عراق و... و سرانجام بر اثر این عوامل، ایران تصمیم به پذیرش قطعنامه ی ۵۹۸ و قبول آتش بس گرفت. البته قبول آن در چنین شرایطی، به فرموده امام(ره) به منزله نوشیدن جام زهر بود.

مقاومت دفاع بی نظیر ایران در طول هشت سال جنگ تحمیلی، در مقابل هجوم قدرت های بزرگ به رغم همه ی مشکلات و ناملایمات انقلاب نوپای اسلامی را بیمه و بسیاری از حقوق مسلّم ایران را تأمین نمود. هم چنین استقلال و تمامیت ارضی کشور را تضمین کرد و به مظلومان و مستضعفان جهان، درس مقاومت در مقابل استکبار جهانی داد. جهت مطالعه بیشتر ر.ک:

۱- جنگ تحمیلی (مجموعه مقالات، ص ۵۱ و ۲۳۲)

۲- تاریخ سیاسی جنگ تحمیلی، ص ۱۳۷، علی اکبر ولایتی

۳- آغاز تا پایان، سیری در جنگ ایران و عراق، محمد درودیان، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه

۴- پس از بحران، هاشمی رفسنجانی کارنامه و خاطرات، ۱۳۶۱

۵. علیرضا لطف الله زادگان، پاسخ به ابهامات، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ۱۳۷۹

قدرتهای بزرگ

نظر شما در مورد حادثه ای که در آمریکا اتفاق افتاده چیست ؟

پرسش

نظر شما در مورد حادثه ای که در آمریکا اتفاق افتاده چیست ؟

پاسخ

در ۱۱سپتامبر سال جاری میلادی (۲۰۰۱ حادثهء عظیمی در آمریکا رخ داد که در آن به ساختمان ّوزارت دفاع آمریکا (پنتاگون) در واشنگتن و به دو ساختمان بسیار مهم تجاری در نیویورک با هواپیما حمله شد,این حمله در فاصله زمانی کوتاه , حوادث هولناکی در آمریکا به وجود آورد به طوری که همهء مردم آمریکا راوحشت زده کرد و تا مدت ها بهت زده و متعجّب بودند و بسیاری هم کشته شدند. در این حادثه أبّهت آمریکا شکسته شد و مسئولان آمریکا برای جبران آن , افراد یا کشورهای دیگر را مسئول این واقعه دانستند با تبلیغات گسترده سعی کردند جهان را علیه تروریست بسیج کنند, ولی به نظر می رسد این واقعه هولناک و دقیق و حساب شده و به تعبیردیگر عملیات طرح ریزی شده , ناشی از اختلافات درون آمریکا باشد یا طرح صهیونیست ها بوده برای این که توه مردم دنیا را از مسائل بحرانی در فلسطین اشغالب به جای دیگری جلب شود و ذهن ها و چشم ها از جنایات صهیونیست ها در فلسطین منصرف شود.

هدف امریکا از منتقل کردن نیروهایش به افغانستان و اشغال آن جا چیست؟

پرسش

هدف امریکا از منتقل کردن نیروهایش به افغانستان و اشغال آن جا چیست؟

پاسخ

با توجه به شناختی که از امریکا و سردمداران مستکبر آن داریم، هدف اشغال را می توان در این زمینه ها، بررسی و پیگیری کرد:

۱- هدف اوّل امریکا از اشغال افغانستان و عراق گسترش سلطه خویش در جهان خصوصاً در خاور میانه و کشورهای اسلامی است، که از آن به عنوان تک قطبی شدن جهان و نظم نوین جهانی، با سلطه امریکای جهانخوار، نامبرده می شود. این مسئله همیشه در تاریخ بشر وجود داشته که کشورهای قدرتمند و سلطه گر به صورت ها و راه های مختلف در فکر تصرف و سلطه بر کشورهای دیگر بوده اند. گاهی از راه حمله نظامی و گاهی از راه دیپلماسی و گاهی از راه، اقتصادی و فرهنگی و... .

هدف دوّم امریکا را می توان، در اختیار گرفتن کشورهای اسلامی و حکومت آن ها، جهت مقابله با مکتب اسلام و تنگ کردن گستره این مکتب دانست، زیرا، امروزه مکتب رهایی بخش اسلام، یکی از موانع جدی و مهم زیاده طلبی و خوی استعماری کشورهای قدرتمند می باشد.

به تعبیر دیگر مقابله صریح و جدّی با دین و مسلمانان با نام دموکراسی و آزادی، در حالی که متأسفانه دموکراسی و آزادی همراه با فریب و نیرنگ و شکنجه های وحشتناک و گسترش بی حجابی و بی بندوباری و ترویج فساد و تجاوز به نوامیس می باشد.

هدف سوم اشغال را می توان، حفظ موجودیّت و منافع خود در خاور میانه و حفظ موجودیّت اسرائیل جنایتکار در منطقه دانست. تا این فرزند نا خلف امریکا بتواند مسلمانان را در فلسطین قلع و قمع نماید، و این کشور جاپایی برای امریکا و استکبار را

جهت تهدید کشورهای مسلمان همسایه و خاور میانه باقی بماند.

هدف چهارم را می توان، شکست انقلاب اسلامی ایران و محاصره ایران دانست، به گونه ای که از هر طرف مانع و مشکلاتی را برای کشورمان فراهم آورد و به آن حمله نموده، و نظام مقدّس آن را تغییر دهد، تا نظر حکومت دلخواه خویش را در ایران به وجود آورد؛ نیز ذخائر عظیم ایران را همانند قبل از انقلاب به نفع خویش به یغما برد. چنین هدفی را نیز در کشور عراق دنبال می کند.

علل دخالت انگلیس و بلر در جنگ آمریکا و عراق و سیاست های پشت پرده آن چیست و علت انزجار افکار عمومی جهان و به خصوص مردم انگلیس نسبت به بلر بعد از جنگ با عراق چیست ؟آیا این یک قسمت از سناریوی آمریکا برای برکناری انگلیس پس از جنگ و دستیابی به نفت نمی باشد ؟

پرسش

علل دخالت انگلیس و بلر در جنگ آمریکا و عراق و سیاست های پشت پرده آن چیست و علت انزجار افکار عمومی جهان و به خصوص مردم انگلیس نسبت به بلر بعد از جنگ با عراق چیست ؟آیا این یک قسمت از سناریوی آمریکا برای برکناری انگلیس پس از جنگ و دستیابی به نفت نمی باشد ؟

پاسخ

در بررسی علل دخالت انگلیس و نخست وزیر آن کشور در جنگ عراق و همراهی و همکاری با آمریکا، با دو دسته از علل ظاهری و ادعایی و عوامل واقعی و پشت پرده مواجهیم که به اختصار به بیان آن می پردازیم:

الف - دلایل ظاهری و ادعایی:

منظور از این دلایل، کلیه مستندات حقوقی و سیاسی است که اشغالگران عراق از جمله بلر، در توجیه تجاوز خود به عراق جهت جلب موافقت افکار عمومی جهان، مردم خویش و مراجع بین المللی نظیر شورای امنیت و سازمان ملل متحد، به کار گرفته اند که عبارتند از:

۱. از بین بردن توانایی این کشور برای تولید سلاح های کشتار جمعی:

مقامات انگلیسی به پیروی از کاخ سفید، برای کسب مشروعیت قانونی جنگ از سازمان ملل، خطر سلاح های کشتار جمعی صدام را مطرح کردندو برای جلب افکار عمومی داخلی و بین الملل سعی در برجسته کردن آن نمودند. با استفاده از بلندگوهای تبلیغاتی خویش، تأکید کردند که جهان در معرفی خطر یک حمله قریب الوقوع توسط سلاح های انهدام جمعی است و مسأله خطر «ابر قارچ مانند» اتمی را توسط عراق مطرح نمودند.

اما واقعیت این بود که عراق در آن زمان فاقد توانایی جنگی با «بمب اتمی» بود چنان که جورج تنت

رئیس سازمان سیا اعتراف کرد که «چنانچه عراق بخواهد برای تولید یک بمب اتمی به اندازه کافی مواد رادیو اکتیو بسازد تا نیمه دوم دهه حاضر طول خواهد کشید» (مانتلی ریویو، پسا امپریالیسم، اهداف استراتژیک آمریکا و مسأله عراق، ترجمه مرتضی محیط، باشگاه اندیشه، ۲۹/۱/۱۳۸۲).

و به علاوه سلاح های بیولوژیک و شیمیایی عراق نیز ضمن بازرسی های سازمان ملل در سال های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۸ عملا از بین برده شده بود.

از سوی دیگر دولت انگلیس به همراهی آمریکا در حالی به بزرگ نمایی توان تسلیحاتی کشتار جمعی عراق می پرداخت که خودشان دارای بزرگترین زرادخانه های هسته ای و بیولوژیکی و شیمیایی جهان می باشند و در تجهیز دولت عراق به این سلاح ها نقش مهمی ایفا کرده اند و از سوی دیگر از اسرائیل که بزرگترین قدرت هسته ای و دارای سلاح های کشتار جمعی است با تمام توان حمایت می کنند. به نظر ریچارد باتلر «آن چه دولت آمریکا مطلقا توان درکش را ندارد این است که سلاح های نابودگر جمعی آنها به اندازه سلاح های عراق مشکل آفرین است» و «اسلحه نابودگر جمعی خوب و بد ندارد» (همان).

و به قول نوآم چامسکی «در حالی که بلر مدعی شده عراق زرادخانه سلاح های کشتار جمعی خود را بازسازی نموده، اما کسانی که با او رایزنی می کنند کاملا آگاهند که گفته مذکور یاوه گویی است و اگر خود بلر از این امر مطلع نباشد این سؤال مطرح می شود که پس او چگونه نخست وزیری است؟» (عراق بازی دروغین، جان پیلگر، ۱۱ سپتامبر و حمله آمریکا به عراق، نوآم چامسکی، بهروز جندقی،

مؤسسه انتشاراتی عصر رسانه، چاپ اول ۱۳۸۱، ص ۱۹۲).

۲. جنگ علیه تروریسم:

پس از واقعه ۱۱ سپتامبر، هیأت حاکمه و وسایل ارتباط جمعی ایالات متحده و انگلیس، به طرز ماهرانه ای فرایند اطلاع رسانی پیرامون آن را به دلخواه خود سامان بخشیدند و خواهان ایجاد یک ائتلاف جهانی علیه تروریسم شده و برخی کشورها از جمله عراق را در لیست کشورهای حامی تروریسم قرار دادند و در سطح بین الملل این گونه القاء نمودند که عراق با القاعده ارتباط و سلاح های کشتار جمعی را در اختیار آنان گذاشته است و با بهره گرفتن از این موضوع به صورت کاملا غیر قانونی به اشغال نظامی عراق پرداختند.

اما واقعیت ها به خوبی حاکی از این است که این ادعایی بیش نبود، زیرا «آمریکایی ها در ماه ژانویه به دولت بلر اعلام کردند که در قالب مبارزه با تروریسم دلیلی برای حمله به عراق وجود ندارد و در واقع، هدف اصلی آنها خلاص شدن از شر صدام حسین است که مانعی بر سر راه غرب در کنترل ثروت نفت خاورمیانه محسوب می شود.

این امر تا حدودی روشن می سازد که چرا بلر از ارائه پرونده مشهور به پارلمان خودداری کرد... در حالی که بلر، همچنان به تکرار این تبلیغات که عراق برای منطقه و آنچه که وی آن را تمدن می نامد، تهدیدی به شمار می آید ادامه می دهد، حقیقت امر مدت هاست به رازی فاش نشده تبدیل شده است. در پنجم فوریه گذشته، نیویورک تایمز طی گزارشی اعلام کرد: سازمان مرکزی اطلاعات آمریکا (سیا) هیچ گونه شواهدی در دست ندارد که ثابت کند عراق طی حدود

یک دهه گذشته در فعالیت های تروریستی علیه آمریکا دست داشته است. ضمنا این سازمان متقاعد شده است که صدام حسین، رئیس جمهور عراق، سلاح های شیمیایی یا بیولوژیکی در اختیار القاعده نگذاشته است.

۳. تهدید کشورهای همسایه از طرف عراق:

بوش و بلر به کرات این گفته را مطرح کردند که «عراق تهدیدی برای منطقه است» و به سوابق تاریخی این کشور در حمله به همسایگانش نظیر ایران، کویت و... استناد می کردند و به گونه ای وانمود می کردند که گویی آنها ترس رهبران منطقه را بازگو می کنند. حال آن که هرگز این چنین نبود. در ماه مارس، اجلاس اتحادیه سران عرب در بیروت، طی پیام صریحی اعلام داشت که تمام ۲۲ دولت خواهان خاتمه مناقشه با عراق هستند و دیگر عراق را تهدیدی برای خود نمی دانند. از آن پس مرز مشترکی بین عربستان سعودی ..عراق بار دیگر گشوده شد. عراق با بازگرƠ.........اسناد تاریخی ملی کویت و گفتگو پیرامون مسأله مفقودین موافقت نمود و سوریه و لبنان مناسبات همه جانبه خود را با عراق از سر گرفتند. شرکت هواپیمایی ملی اردن پنج بار در هفته بین امان و بغداد پرواز داشت و مناسبات بین عراق با ایران در حال گسترش و بهبودی بود و...

۴. آزادی مردم عراق و اعطای دموکراسی و روی کار آوردن حکومتی دموکراتیک در عراق:

در مورد عراق به طور ویژه همه اجماع دارند که:

۴-۱- صدام دست کم پس از پایان جنگ دوم خلیج فارس، دیکتاتور است.

۴-۲- حقوق ملت عراق نقض شده است، شامل کردها در شمال عراق که نقض حقوق بشر به صورت آشکاری صورت گرفت. کشتار حلبچه نمونه بارزی

از آن است و همچنین اکثریت جمعیت این کشور که شیعه می باشند.

۴-۳- نبود مشارکت سیاسی اقلیت کرد و اکثریت شیعیان در ساختار سیاسی عراق.

۴-۴- فشارهای اقتصادی و اجتماعی در قبال شیعیان جنوب و کردها و سرکوب همه جانبه ناراضیان توسط بعثی ها.

۴-۵- ساختار سیاسی و اجتماعی عراق غیر دموکراتیک بود به این معنی که در آن احزاب به معنای واقعی کلمه وجود نداشت، افکار عمومی در راستای منافع حاکمان هدایت می شد وانتخابات آزاد و.. معنایی نداشت.

۴-۶- وجود سیستم های بسیار قوی اطلاعاتی و جاسوسی مثل جهاز الامن الخاص، استخبارات، مدیریه الامن و... که هرگونه امکان آزادی و استقلال را از مردم گرفته بود و مردم عراق در فضایی آکنده از ترس و خفقان به سر می بردند (سقوط بغداد، پیش زمینه ها و پیامدها، مصاحبه با دکتر مهدی ذاکریان، نشریه راهبرد، مرکز تحقیقات استراتژیک، تابستان ۱۳۸۲، ش ۲۸، ص ۱۲۱).

اینها همه واقعیات عراق بود. اما هیچ کدام نمی توانست دلیل موجه و قانونی برای اشغال سرزمین عراق و تغییر حکومت آن کشور باشد و از دیدگاه حقوق بین الملل به هیچ وجه نمی تواند محمل حقوقی صحیحی تلقی شود.

در کذب بودن این مدعای بوش و بلر همین بس که اولاً علیرغم نقض حقوق بشر در عراق توسط صدام و نبودن حکومت دموکراتیک و.. در آن کشور، باز هم مشاهده می کنیم که تا قبل از این تاریخ دولت عراق مورد حمایت و تشویق دولت های غربی بود و حتی در فاجعه شیمیایی حلبچه این موضوع ابتدا با سکوت کشورهای بزرگ مواجه شد و یا در قضیه انتفاضه مردمی عراق، دولت های غربی

دست دولت عراق را در سرکوب قیام مردم عراق باز گذاشتند و...

ثانیا، نقض حقوق بشر و یا فقدان حکومت مردم سالار و دموکراتیک مختص عراق نبوده و نیست و مصادیق آن در بسیاری از کشورهای مورد حمایت آمریکا و انگلیس از جمله اسرائیل به طور کامل وجود دارد چرا از میان این همه کشورها فقط سراغ عراق آمدند؟

ثالثا، اگر هدفشان آزادی مردم عراق و تأسیس حکومتی دموکراتیک بود چرا بعد از سقوط حکومت عراق، حکومت این کشور را به دست مردم نمی سپارند و با روی کار آمدن حکومتی مردمی و برگزاری انتخابات آزاد در آن کشور مخالفت می کنند؟

طبیعی است که بوش و بلر که خود از بزرگترین ناقضان حقوق بشر در سراسر جهانند و دستشان به خون میلیون ها انسان بی گناه آلوده است و هیچ گونه عقیده ای به دموکراسی و مردم سالاری ندارند و با دروغ و نیرنگ و با استفاده از تبلیغات به مردم خویش چنین القاء نموده اند که حکومتی دموکراتیک دارند، به هیچ وجه نمی توانند مدعی واقعی و موافق با حکومت مردمی در عراق باشند!!

ب - دلایل واقعی و پشت پرده:

واقعیت این است که دخالت و همراهی بلر یا بوش در اشغال نظامی عراق به هیچ کدام از توجیهاتی که آنان در مشروعیت بخشیدن به این اقدام غیرقانونی خود ارائه می کردند ارتباطی ندارد بلکه موضوع بسی فراتر از این قبیل مسائل است که به اختصار به توضیح برخی از این دلایل می پردازیم:

۱. ریشه یابی روابط خاصی بین انگلستان و آمریکا:

همراهی دولت انگلیس با دولت آمریکا در قضیه عراق و به طور کلی حوادث بیشمار دیگر،

حاکی از یکسری علائق و پیوستگی هایی است که سابقه تاریخی طولانی داشته و در شکل گیری دولت آمریکا و روابط آن کشور با انگلیس نمودی آشکار دارد، هر دو کشور از نظر مبانی فکری، فرهنگی، ایدئولوژی سیاسی و اقتصادی و هم از نظر منافع ملی و دیدگاه های بین المللی، دارای اشتراکات بسیار عمیقی هستند از این رو طبیعی است در بسیاری از مسائل بین الملل دیدگاه و راهکاری واحد اتخاذ نمایند (ریشه روابط خاص بین انگلستان و آمریکا، علیرضا موسوی زاده، فصلنامه راهبرد، تابستان ۱۳۸۲، ش ۲۸، ص ۵۳).

به عنوان نمونه اشغال نظامی عراق یکی از مراحل پروژه جهانی سازی است که این پروزه (جهانی سیاسی) را انگلستان از مدت ها پیش جهت مصادره جهان به نفع خویش شروع کرده است و در این زمان که دوران پیری و کهولت خود را می گذراند این پروژه را با همکاری و مشارکت فرزند خویش (آمریکا) و با استفاده از قدرت نظامی برتر آن ادامه می دهد (انگلوساکسون ها و تسخیر جهان، ابراهیم فیاض، هفته نامه پگاه حوزه، شماره ۹۲، ص ۴).

۲. دستیابی و کنترل نفت عراق:

کشور عراق پس از عربستان با ذخایر نفتی ۱۱۲ میلارد بشکه ای خود، دومین کشور دارنده منابع و ذخایر غنی نفتی است و احتمال ۱۰۰ میلیارد بشکه دیگر نیز وجود دارد و هزینه های تولید نیز در آن کشور در مقایسه با سایر کشورها و مناطق بسیار پایین است. چنانچه متوسط هزینه تولید برای هر بشکه نفت در آمریکا حدود ۱۰ دلا، دریای شمال، ۵ دلار، عربستان ۵/۲ دلار و درعراق کمتر از ۱ دلار است (صنعت نفت

عراق و آینده آن، مرتضی هاشمی، فصلنامه راهبرد، ش ۲۸، ص ۱۷۵).

بسیاری از کارشناسان سیاسی معتقدند که جنگ عراق بیانگر یک واقعیت است و آن هم تسلط و چپاول منابع نفتی آن و در اثبات این حقیقت همین بس که به قول پیرترزیان، مدیر مسؤول نشریه پترواستراتژیک فرانسه «نیروهای ارتش آمریکا و بریتانیا، تمام تلاش خود را جهت حفاظت از وزارت نفت به کار بسته اند و این در حالی است که هیچ گونه اقدامی برای حفظ و نگهداری از سایر ادارات دولتی، از جمله وزارت بهداشت، صورت نگرفته است... از این رو اولویت ها به خوبی مشخص می شوند» (تصرف زرستان و پاسخ به سه پرسش کلیدی، رضا نصری، فصلنامه راهبرد، ش ۲۸، ص ۱۷۷).

و پاسکال لورت معتقد است که «برای تمام شرکت های خارجی، عراق زرستانی است از نفت که به سختی می توان در برابرش بی تفاوت ماند» (همان، ص ۱۸۱).

۳. مقابله با جهان اسلام:

مسلما انگلیس یکی از بزرگترین دشمنان جهان اسلام است و اشغال عراق به عنوان کشوری که از موقعیت بالا-یی در جهان اسلام برخوردار است می توانست زمینه های خوبی را برای تحقق اهداف شوم آن کشور آماده نماید.

«فرانسیس فوکویاما» و «ساموئل هانتینگتون» دو استراتژیست مهمی هستند که نظرات آنان در جهت دهی به سیاست خارجی آمریکا و انگلیس نقشی را ایفا می نماید، آنان اسلام را به عنوان دشمنی جدی تمدن غرب معرفی می کنند که غرب جهت استیلاء خویش و ایدئولوژی لیبرال - سرمایه داری، هیچ راهی جز برخورد نظامی با جهان اسلام ندارد. از این رو بسیاری از تحلیلگران سناریوی ۱۱ سپتامبر را نقطه شروعی بر

این مسأله می دانند (جنگ جهانی چهارم و رفتارشناسی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر، دکتر حسن عباسی، انتشارات پارسایان، چاپ اول ۱۳۸۲).

۴. سایر موضوعات از قبیل تسلط رژیم صهیونیستی در منطقه و اجرای نقشه های توسطعه طلبانه آن و... را می توان از اهداف پشت پرده این مسأله دانست. اما در مورد موضوع برکناری انگلیس توسط آمریکا و... باید گفت که با توجه به مسائلی که گذشت چنین چیزی نمی تواند صحت داشته باشد زیرا:

اولاً، علایق و اشتراکات عمیقی که بین این دو کشور خصوصا وجوددارد مانع عمده ای برای این مسأله است هر چند مسلم است آمریکا سهم بیشتری از منابع اقتصادی عراق را به خود اختصاص می دهد.

ثانیا، اشغال عراق نقطه شروع راه است و آمریکا در ادامه این مسیر نه تنها به انگلیس بلکه به بسیاری از دولت های غرب دیگر نیز نیازمند است.

اما در علت انزجار افکار عمومی جهان و... باید گفت که علی رغم امپریالیسم خبری و کنترل جریان اطلاع رسانی توسط کشورهای استعماری آمریکا و انگلیس و... افکار عمومی این کشورها و سایر مردم جهان تا حدود زیادی به کذب بودن ادعاهای آنان و نیات شومشان وقوف پیدا نموده اند و این خود عامل مهمی در این مسأله محسوب می گردد.

عملکرد و اقدامات جهان اسلام در مقابل آمریکا چه بوده است؟

پرسش

عملکرد و اقدامات جهان اسلام در مقابل آمریکا چه بوده است؟

پاسخ

عملکرد جهان اسلام در مقابل آمریکا به اقدامات مثبت و منفی قابل تقسیم است. بررسی دقیق تر این موضوع را به صورت مشخص در ذیل دو عنوان دولت های اسلامی و ملت های مسلمان پی می گیریم:

الف – دولت های اسلامی:

جهت بررسی اقدامات دولت های اسلامی در برابر آمریکا به صورت مختصر وضعیت این دولت ها را مرور می نماییم: عموم دولت ها در کشورهای مسلمان، دولت های اقتدارگرا و غیر مردمی هستند. امنیت و منافع حکومت کنندگان بر منافع و امنیت ملی و اجتماعی اولویت دارد (نظام بین الملل و توسعه یافتگی دنیای اسلام، دکتر محمود سریع القلم، مجموعه مقالات اولین همایش اسلام و توسعه ۱۳۷۵، ص ۴۲۴).

به عبارت دیگر اکثر این دولت ها به اصلی ترین موضوعی که می اندیشند، حفظ قدرت و موقعیت سیاسی خویش است و از آنجا که عموما متکی به ملت های خود نیستند و بین آنها با جامعه خویش تضادها و شکاف های عمیقی وجود دارد، از این رو

جهت حفظ و تـداوم قـدرت خویش به راحتی متوسل به قدرت های خارجی برای تضـمین بقاء خود می شوند. چنان که «هنری کیسـینجر» اعتراف می کند: «به عربها فهماندیم که فقط آمریکا توان تحمیل راه حل سیاسی بحران ها را دارد» (آمریکا دنیا را به کدام سو می برد؟ بنیاد فرهنگی پژوهشی غرب شناسی، ص ۹۸).

نتیجه چنین موضوعی به خوبی واضـح است زیرا دیگر امکـان هرگونه اختیـار و یـا اقـدامی بر علیه آمریکا و کشورهای غربی از چنین دولت های اسلامی سلب و آنان به عنوان مهره هایی

مطیع و فرمانبر در جهت اهداف منطقه ای و جهانی آمریکا مبدل می شوند وحتی هزینه های جهان گشایی او اشغال کشورهای اسلامی توسط آمریکا را نیز از بیت المال مسلمین می پردازند. چنان که هزینه های جنگ خلیج فارس را کشورهای عرب حاشیه جنوبی این منطقه پرداختند. ذخیره ارزی عربستان سعودی که قبل از جنگ خلیج فارس، بیش از ۱۸۰ میلیارد دلار بود به صفر رسیده و کویت نیز نزدیک به ۲۰۰ میلیارد دلار در اختیار آمریکا قرار داد. امارات متحده عربی، قطر، بحرین و سایر کشورهای نفت خیز و ثروتمند عرب نیز پول های کلانی به آمریکا، انگلیس و کشورهای غربی دادند و یا کشورهایی نظیر پاکستان در جریان اشغال افغانستان توسط آمریکا، به صورت درست کاملا در اختیار نیروهای آمریکایی بوده و هستند و... نتایج چنین خودباختگی دولت های اسلامی سبب شده تا آمریکایی ها علاوه بر این که تمام هزینه های لشکرکشی خود را تا چند برابر از اعراب گرفتند، با فروش سرسام آور اسلحه به این کشورها اقتصاد و صنایع نظامی خود را که در آستانه رکود و ورشکستگی بود نجات دادند. آنان حاکمیت خود را بر چاه های نفت و پالایشگاه های مهم جهان اسلام تثبیت کردند.

در بسیاری از نقاط مهم جهان اسلام، پایگاه های نظامی احداث شد و حضور نظامی آمریکا در منطقه خلیج فارس، به یک مانع عمده برای همگرایی میان دولت های این منطقه تبدیل گردیده و از سوی دیگر سرازیر شدن سیل مهمات و تسلیحات به این منطقه می تواند هرگونه اختلافی را فی ما بین کشورهای اسلامی به یک جنگ خانمانسوز مبدل سازد

و یا حداقل باعث تشدید اختلافات شود. حضور مستقیم نظامی آمریکا در کشورهای اسلامی باعث شده تا کشورهای مهمی نظیر عربستان هیچ گونه قدرت تصمیم گیری و تحرکی از خود نداشته باشند. مثلاً «آمریکایی ها در هشداری به ولیعهد عربستان سعودی به ایشان اعلام کرده اند که اگر بیش از حد برای مسأله فلسطین و شبهه آفرینی در قبال سیاست های آمریکا در منطقه سماجت کند، با او برخورد خواهند کرد. همزمان چند تذکر جدی ذیل به دولت عربستان از سوی آمریکا انتقال یافت:

۱. کاهش آموزش های مذهبی در مدارس و مراکز آموزشی.

۲. حذف کردن مفاهیمی همچون «جهاد»، «امر به معروف» و «شهادت» در فرهنگ آموزشی کشور عربستان.

۳. سانسور نام کسانی همچون «خالد بن ولید» و «صلاح الدین ایوبی» در روایت های حماسی - تاریخی کتاب های آموزشی کشور (همان، صص ۱۰۱ - ۱۰۲).

ذکر چنین شواهدی فقط برای نشان دادن عمق فاجعه ای است که بسیاری از دولت های اسلامی در آن غوطه ورند. اما با این همه شواهد حاکی از این واقعیت است که بسیاری از دولت های جهان اسلام نسبت به وضعیت کنونی و دامی که آمریکا برای آنها گسترانیده است در حال بیداری هستند. چنان که هم اکنون مصر - بعد از این که در دام کمپ دیوید افتاد و به سرعت در جهان عرب منزوی گردید - از سرنوشت گذشته نگران بود، و این نگرانی قاهره را به اتخاذ سیاستی واقع گرایانه تر واداشته است. و یا این که شواهد حاکی است که دیگر عربستان سعودی نمی تواند برای آمریکا آن اطمینان قبلی را داشته باشد، بر این اساس است که

مقر اصلی نیروهای آمریکا در جنگ اخیر (اشغال نظامی عراق) از عربستان به کشورهایی نظیر قطر و امارات منتقل می شود. (آمریکایی ها تهدید کرده اند که اگر ملک عبدالله و خاندان «ترکی» بر مواضع گذشته خود در عدم همراهی با واشنگتن اصرار داشته باشند، ممکن است موضوع جانشینی ملک عبدالله و پست های سیاسی دیگر اعضای خاندان ترکی با تهدید مواجه شود و یا این که آمریکا بر علیه سوریه دست به تحریم های اقتصادی - سیاسی می زند، حاکی از ایستادگی این کشور در مقابل خواسته های آمریکاست و...

در عین حال به نظر می رسد گام اول بیداری و خودآگاهی دولت های اسلامی در حال شروع باشد. علاوه بر این واقعیات موجود نشان می دهد که کشورهای اسلامی در مقابل توسعه طلبی های آمریکا در حال نزدیکی و همگرایی و تنش زدایی می باشند. و به نظر می رسد مجامع بین الدولی کشورهای اسلامی نظیر کنفرانس اسلامی، اتحادیه عرب، شورای همکاری خلیج فارس و عضویت بسیاری از این کشورها در کنفرانس غیر متعهدها و یا اوپک با تأکید بر نقاط مشترك و منافع جمعی و پرهیز از اختلافات می توانند گام های مؤثری در این زمینه ایفا نماید.

به صورت خلاصه مهمترین مانع اقدامات دسته جمعی و مفید از سوی دولت های اسلامی در مقابل آمریکا، غیر مردمی بودن بسیاری از آنان و همچنین تفرقه در بین این دولت ها است که به هر میزان در راستای حل این دو عامل اساسی گام برداشته شود می توانند سیاست های دسته جمعی مؤثری را در مواجه به آمریکا اتخاذ نمایند. البته بحمدالله دولت جمهوری اسلامی

ایران به عنوان کانون مبارزه و ایستادگی جهان اسلام در مقابل آمریکا، اقدامات سیاسی، دیپلماتیک بسیار زیادی در این زمینه انجام داده است و ضمن ایستادگی کامل در مقابل سیاست های آمریکا خواهان اقدامات دسته جمعی و اتخاذ سیاست هایی مشترک از سوی سایر دول اسلامی می باشد، به عنوان نمونه مقام معظم رهبری در کنفرانس اسلامی در تهران پیشنهاد داشتن یک رأی در شورای امنیت از سوی کشورهای اسلامی شدند.

ب – ملت های اسلامی:

با قاطعیت می توان ادعا کرد که بیشترین امید مقابله با آمریکا به ملت های جهان اسلام است و تا زمانی که این ملت ها به خودآگاهی و بیداری کامل نرسیده و از اصول و آموزه های اصیل اسلامی دور باشند و نتوانند حق تعیین سرنوشت خویش را در دست بگیرند، امید چندانی به مقابله اساسی با سیاست های آمریکا، از سوی جهان اسلام نمی رود. ایران قبل از انقلاب به عنوان مهمترین حامی آمریکا در سطح منطقه محسوب می گردید، اما بیداری مردم ایران و انقلاب اسلامی این روند را معکوس کرد به حدی که هم اکنون ایران انقلابی که منادی اسلام اصیل و ناب محمدی(ص) است بزرگترین و قدرتمندترین دشمن آمریکا در سطح جهان محسوب می گردد و نتایجی از قبیل بیداری مردم مسلمانان الجزایر، حزب الله لبنان، انتفاضه فلسطین و... که به شدت آمریکا و اذناب او را دچار سردرگمی نموده به دنبال داشت (جنگ جهانی چهارم، دکتر حسن عباسی، انتشارات پارسایان، ۱۳۸۲).

هجوم وحشیانه نظامی آمریکا به کشورهای اسلامی به خوبی خود حاکی از ضعف و واماندگی آمریکا و ایدئولوژی لیبرال – دموکراسی آن در مقابله رستاخیز جهان

اسلام است. چنان که «کوهن» کارشناس برجسته آمریکایی در یک میزگرد می گوید: «پاکستان می تواندر آینده به جاده تندروهای اسلامی تبدیل شودو در قبال عربستان نیز معلوم نیست هم پیمانی آن کشور با آمریکا چقدر طول بکشد».

آیا در جهان امروز مخالفت قدرت های بزرگ بر سر مذهب و دین است یا بر سر منافع اقتصادی و تسلط دیکتاتوری است آیا اسلام با یهودیت در ستیز است یا با مسیحیت یا با هر دو چرا؟

پرسش

آیا در جهان امروز مخالفت قدرت های بزرگ بر سر مذهب و دین است یا بر سر منافع اقتصادی و تسلط دیکتاتوری است آیا اسلام با یهودیت در ستیز است یا با مسیحیت یا با هر دو چرا؟

پاسخ

قبل از پرداختن به پاسخ، لازم است به این نکته توجه شود که سؤال دارای نوعی ابهام می باشد، زیرا آنچه که هم اکنون (خصوصا بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی) در روابط میان قدرت های بزرگ مشاهده می شود بیشتر مبنی بر تعامل و همکاری است نه مخالفت. البته اگر جهان اسلام را به عنوان یک قدرت ایدئولوژیک و بالقوه به حساب آوریم در این صورت می توان از تعبیر مخالفت استفاده نمود.

اما پاسخ سؤال نیازمند توجه به امور ذیل می باشد:

الف - برخورد اسلام با مسیحیت و یهود:

در اندیشه سیاسی اسلام صلح و همزیستی به عنوان اساسی ترین اصل در مناسبات بین المللی منظور گردیده است و به همین دلیل در حقوق اسلامی، بهره برداری از فرصت های مناسب برای تحکیم و برقراری شرایط و پیمان های صلح در روابط خارجی بر جامعه اسلامی پیش بینی شده است (فقه سیاسی، عمید زنجانی، ج ۳، صص ۵۰۵، ۳۷۷ و ۳۷۸).

قرآن کریم دین مسیحیت و یهود را از ادیان توحیدی دانسته و بر وجود زندگی مسالمت آمیز میان مسلمانان با آنان تأکید می ورزد:

«ان الذین آمنوا والذین هادوا والصابئون والنصاری من آمن بالله والیوم الاخر و عمل صالحا فلا خوف علیهم ولاهم یحزنون....» (مائده، آیه ۶۹).

«و ان جنحوا للسلم فاجنح لها» (انفال، آیه ۶۱).

یعنی اگر به صلح گراییدند، تو نیز بدان روی آور و بر

خدا توکل نما که او شنوای داناست.

بر این اساس در طول تاریخ پیشوایان اسلام و مسلمانان همیشه به این اصل پای بند بوده و تا آنجا که می توانسته اند از ایجاد جنگ و درگیری با پیروان مسیحیت و یهودیت اجتناب می ورزیده اند و در زمان حاضر نیز همچنان بر اساس این اصل اسلامی سیاست خارجی خویش را ترسیم می نمایند. حضرت امام خمینی به عنوان یکی از بزرگترین نظریه پردازان مسلمان در عصر حاضر در این زمینه می فرماید: «اسلام یک نظام اجتماعی و حکومتی است و می خواهد با همه عالم روابط داشته باشد» (صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۴۲).

و در جای دیگر چنین بیان می دارد: «ما به تبع اسلام، همیشه با جنگ مخالفیم و میل داریم که بین همه کشورها آرامش و صلح باشد، لکن اگر جنگ را بر ما تحمیل کنند، همه ملتمان جنگجوست و با تمام قوا مقابله می کنیم، ولو این که همه ابرقدرت ها هم به دنبال او باشند» (در جستجوی راه از کلام امام، جنگ و جهاد، دفتر ۲، تهران، امیرکبیر، ص ۱۳۶۱).

و نظام جمهوری اسلامی ایران از ابتدا تاکنون به جز در مواردی که حالت تدافعی و مقابله با مداخلات و تجاوزات بیگانگان داشته نظیر اشغال لانه جاسوسی آمریکا و یا دفاع مقدس، همواره در جهت تنش زدایی و داشتن روابط دوستانه و صلح آمیز با سایر دولت ها و ملت های جهان گام برداشته و به پیش می رود.

بر این اساس علت درگیری و مخالفت میان قدرت های جهانی با جهان اسلام به هیچ وجه مربوط به اسلام و رابطه آن با یهودیت

و مسیحیت نیست چون همچنان که گذشت هم بر اساس مبانی اعتقادی و هم واقعیات تاریخی، اسلام هیچ گونه سر ستیز و ناسازگاری با این ادیان ندارد.

ب - برخورد مسیحیت و یهود با اسلام:

با این که در کتب آسمانی مسیحیان و یهودیان آیات متعددی پیرامون پیامبر اکرم(ص) و نشانه های ایشان و حقانیت دین اسلام و لزوم پیروی از آن وجود داشت، اما متأسفانه تعصبات مذهبی و پیروی از هواهای نفسانی آنان را واداشت تا از ابتدای اسلام تاکنون همواره از دیدگاهی خصومت آمیز به اسلام و مسلمانان نگریسته و از هر فرصتی برای ضربه زدن به مسلمانان بهره بجویند. البته در این میان سهم یهودیان در ایجاد خصومت و کینه توزی خصوصا در صدر اسلام، بیشتر بود و همچنان ادامه دارد. جنگ هایی که توسط یهودیان چه به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم در صدر اسلام به وجود آمد و جنگ های صلیبی و بالاخره تهاجم جدید جهان غرب بر علیه اسلام، نمونه هایی از این خصومت دیرینه می باشد (ر.ک: نگرشی تاریخی به رویارویی غرب با اسلام، جهان بخش ثواقب، دفتر تبلیغات اسلامی).

ج - جایگاه منافع اقتصادی و سیاسی در اختلافات میا ن قدرت های بزرگ:

گذشته از اختلافات مذهبی، منافع اقتصادی و سیاسی نقش بسیار زیادی در اختلافات میان قدرت های جهانی داشته و دارند، کافی است نگاهی تاریخی به جنگ های خونین که در حوزه غرب میان کشورهای مسیحی - یهودی روی داده است نظیر جنگ های جهان اول و دوم و همچنین دوران جنگ سرد داشته باشیم که به خوبی نقش منافع اقتصادی و سیاسی و توسعه طلبی هر کدام

از این قدرت ها علی رغم این که از نظر دینی مشکلی با هم نداشتند مشخص می شود. از این رو در بررسی علل جنگ افروزی ها در جهان کنونی علاوه بر نقش مذهب باید به متغیرهای اقتصادی، سیاسی و... توجه داشت.

د – در ادامه جهت تبیین بیشتر موضوع، بررسی علل تهاجم غرب به جهان اسلام بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر می پردازیم:

آن چه که از نوع برخورد سردمداران آمریکا با اسلام و مسلمانان و هجم عظیم تبلیغاتی رسانه های غرب بلافاصله بعد از وقوع این حادثه نشان داد، حاکی از این واقعیت است که مسلماً یکی از مهمترین هدف های طراحان این حادثه مقابله با اسلام و جهان اسلام است. هر چند هدف های دیگری نیز می تواند در کنار این هدف اصلی مد نظر آن ها باشد که عبارتند از:

۱ تحقق جهان تک قطبی به ریاست آمریکا با نظامی کردن جهان به بهانه مقابله با تروریسم و تجدید هژمونی آمریکا در سطح جهانی در رقابت با اتحادیه اروپا، روسیه، چین و جهان اسلام که در حال تقویت می باشند.

۲ تسلط بر منابع انرژی خاورمیانه و حضور مستقیم در آن.

۳ تضمین امنیت اسرائیل.

واقعیت این است که حوادث ۱۱ سپتامبر عمق کینه غرب به ویژه آمریکا از «اسلام» را آشکار ساخت. جنگ علیه اسلام و مسلمانان در دو حوزه اندیشه و عمل در داخل (با شهروندان مسلمان) و در خارج (با کشورهای اسلامی) شدت یافته است. این جنگ در حوزه اندیشه، تحت سیاست های دین زدایانه، سکولاریستی و تفرقه افکنی فکری شکل گرفته است. این امر در حوزه عمل نیز به گونه ای شکل گرفته که گویا طرف اصلی این جنگ بزرگ مسلمانان و دولت های

اسلامی می باشند. نمادهای چنین ستیزی عبارتند از:

الف) حمله به اندیشه های اسلامی: برخی از تحلیل گران «فرانسیس فوکویاما» و «ساموئل هانتینگتون» را از پشتوانه های فکری استراتژی آمریکا برای استیلا بر جهان می دانند. آنان برای تحقق هدف مورد نظر خود، «اسلام» را به عنوان دشمن جدی تمدن غرب معرفی می کنند. این افراد بر خلاف واقعیات تاریخی مدعی اند که غرب در قالب گفت وگو نمی تواند با اسلام به همزیستی مسالمت آمیز بیاندیشد. آن دو نقش ویژه ای برای دشمنی مسلمانان با غرب و در نهایت امر توجیه جنگ صلیبی، قائل می باشند. چنان که این رویکرد از سوی بوش پس از حوادث ۱۱ سپتامبر تکرار می شود. هانتینگتون «اسلام را با تروریسم» یکسان جلوه داده و با نگرانی می گوید: «یکی از برجسته ترین تحولات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در چند دهه اخیر، تجدید حیات خودآگاهی اسلامی، جنبش ها و هویت در بین مسلمانان تقریباً در همه جای دنیا بوده است.

در سراسر جهان اسلام، مخصوصاً در بین اعراب، حسّ شکایت، رنجش، حسادت و دشمنی با غرب و ثروت و قدرت و فرهنگ آن کشور وجود دارد. بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر فعالیت های فرهنگی و اقتصادی زیادی جهت سکولار نمودن دولت های کشورهای مسلمان نظیر آن چه که در ترکیه صورت پذیرفت، در جریان است. برای تحقق این منظور، همچنین سیاست تخریب وجهه اسلام، نزد مسلمانان و ناکارآمد و منفی نشان دادن نقش و چهره آن ادامه یافته است. فوکویاما مدعی می شود: «عاملی در اسلام (و یا حداقل اسلام بنیادگرا که در دوران اخیر غالب بوده است) موجود است که موجب مقاومت خاص آن در برابر مدرنیته می گردد. در تمامی سیاست های فرهنگی معاصر، دنیای اسلام دارای کمترین تعداد

از دموکراسی ها است. (تنها ترکیه نمره قبولی می گیرد) و هیچ کشور اسلامی موفق نشده، وارد جرگه ی کشورهای توسعه یافته شود». البته ایشان چهار مرتبه کودتای نظامی ترکیه را در نظر نمی گیرد و از دموکراسی و مردم سالاری دینی در جمهوری اسلامی ایران، به عمد تغافل می ورزد. او به طور توهین آمیزی می گوید: «به نظر می رسد اسلام تنها سیستم فرهنگی است که مرتباً افرادی از قبیل بن لادن یا طالبان را باز تولید می کند. آن ها تلاش می کنند تا مدرنیته را از بیخ و بن برکنند. مناطق اسلامی؛ انعطاف ناپذیرترین حوزه فرهنگی به شمار می رود». در این جا نیز ایشان از این نکته تغافل می ورزد که فرهنگ اسلامی طالبان و بن لادن را به وجود نیاورد، بلکه عامل اصلی در این میان سیاست های غلط آمریکا و سازمان های اطلاعاتی آن کشور بود.

ب) حمله به مسلمانان: بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر اذیت و آزار مسلمانان در آمریکا و برخی کشورهای اروپایی غربی تشدید شد و حمله خشونت آمیز به اتباع مسلمان به جرم مسلمان بودن، بیش از ۱۰۰ درصد افزایش یافت و به صورت همزمان یکی از کم سابقه ترین فضاسازی های تبلیغات علیه اصل دین اسلام و مسلمانان ایجاد گردیده است. «اریک رولو» در مقاله ای تحت عنوان تقابل اسلام و غرب، اعلام داشت که تلاش برخی از غربی ها برای دو قطبی کردن جهان موضوعی خطرناک است که آینده جهان را تهدید می کند.

در هر صورت با در نظر گرفتن واقعیاتی و توجه به گفته بوش که از «جنگ صلیبی» نام می برد، و از سوی دیگر نظریه پردازان سیاست خارجی آمریکا که از «برخود تمدن ها» سخن به میان آورده و فوکویاما مدعی است که «تنها در قالب تعالیم غرب مسیحی

می توان با حیات توأم با آرامش دست یافت و جهان شمول حقوق دموکراتیک، جلوه ای از جهان شمولی مسیحیت سکولار است» و...، می توان تا حدود زیادی از اهداف اصلی آنان یعنی تقابل مسیحیت با اسلام، پرده برداشت.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

آمریکا دنیا را به کدام سو می برد، بنیاد فرهنگی پژوهشی غرب شناسی، نشر طرح روز، ۱۳۸۰

جنگ جهانی چهارم، دکتر حسن عباسی، انتشارات پارسانی، ۱۳۸۲

غربی ها از "جهانی شدن" چه اهدافی را دنبال می کنند؟

پرسش

غربی ها از "جهانی شدن" چه اهدافی را دنبال می کنند؟

پاسخ

به نظر می رسد با سه وجه مهم واساسی وگاهی متمایز از هم روبه رو هستیم که به اشتباه یا تسامح به هر سه عنوان "جهانی شدن" اطلاق می گردد:

۱ - فرایند طبیعی وتدریجی جهانی شدن.

۲ - جهانی سازی غربی.

۳ - جهانی سازی آمریکایی.

"جهانی شدن" گر چه یک روند وحرکت تدریجی، طبیعی وتکاملی را طی کرده ودر عصر جدید به مراحل بالایی از بالندگی وشکوفایی علمی، اقتصادی وتکنولوژی دست یافته است، ولی همین روند طبیعی در حرکت رو به رشد وتکاملی خود شاهد دست اندازی ودخل وتصرّف قدرت های اقتصادی وسیاسی بزرگ بوده ودر بعضی موارد در خدمت منافع وآمال آنها قرار گرفته است، که از آن به "جهانی کردن" تعبیر می شود. به عبارت روشن تر قدرت های پیشرفته غربی وصاحبان شرکت های بزرگ اقتصادی وتجاری و... این روند را در خدمت منافع خود گرفته وبه نوعی خود را بر این فرایند طبیعی تحمیل کرده وحتی در مسیر حرکت آن انحراف ایجاد کرده اند.

پروژه "جهانی سازی" آمریکایی دقیقاً همان آمریکایی سازی وتحت سلطه قرار دادن کلّ جهان از سوی آمریکا است وامری کاملاً متمایز با روند "جهانی شدن" است. پس در حقیقت بین "جهانی شدن طبیعی" و"جهانی کردن غربی" با "جهانی سازی آمریکایی" فرق فاحشی است. "جهانی کردن اقتصاد" به دنبال تحوّل عمیق سرمایه داری وحاکمیت نظام سلطه ومبادله نامتوازن صورت می پذیرد. این پروژه، اوج پیروزی سرمایه داری جهانی وحاکم شدن رقابت بی قید وشرط در سراسر جهان است.

"جهانی سازی آمریکایی" در زمینه نظامی، سیاسی وحتّی اقتصادی پروژه ای است که ناشی از سیاست ها واستراتژی های کلان آیالات متحده آمریکا است. به عبارت دیگر جهانی سازی همان آمریکایی سازی است.

دلیل قتل عام مردم وبدرفتاری آمریکائی ها با عراقی ها درچیست؟

پرسش

دلیل قتل عام مردم وبدرفتاری آمریکائی ها با عراقی ها

درچیست؟

پاسخ

۱- اصولاً مگرازدشمن آن هم شیطان بزرگ غیرازاین انتظار دیگری می توان داشت؟ وقتی اصلِ تجاوز وکشتاربی رحمانه مردم عراق وتخریب این کشور به بهانه دسترسی به سلاحهای کشتار جمعی درعراق وتعویض حکومت بعث انجام می گیرد، چه انتظاری ازباقی ماندن آمریکائی ها درعراق می توان داشت.

۲- دلایل عمده ظاهری این قضیه از قرار زیراست :

الف دست نیافتن به سلاحهای کشتارجمعی درعراق ورسوا شدن ادعاهای دروغین آمریکائی ها درجهان.

ب واکنش های طبیعی مردم عراق ونیروهای مسلح موجود درعراق درقبال تجاوز نظامی، هتک حرمتها، هتک نوامیس مردم، ازبین بردن اموال وامکانات عراق(غیر ازنفت آن هم بخاطر منافع خودشان) وهزاران جنایت دیگر، مرتباً سیر صعودی فزاینده ای از درگیری با نیروهای آمریکائی درداخل عراق را به دنبال دارد.

هدف آمریکا از حمله به عراق چیست؟

پرسش

هدف آمریکا از حمله به عراق چیست؟

پاسخ

پس از اشغا ل افغانستان واستقرار نیروهای نظامی آمریکا درخاک این کشور، دولت آمریکا به تهدید برخی کشورها واز جمله ایران پرداخت دراین راستا، رئیس جمهور آمریکا درتاریخ نهم بهمن ماه ۱۳۸۰ ، طی یک نطق جنگ طلبانه در واشنگتن اظهار داشت : "ایران یکی از رژیم هایی است که به شدت درتلاش برای دست یابی به سلاح های کشتار جمعی است " وی سپس با اشاره به ایران، عراق وکره شمالی گفت :" این سه کشورو متحدان تروریست آنها، محوری شیطانی را دردنیا تشکیل داده اند." همچنین بوش ادعا کرد : " ایران بزگترین صادر کننده تروردر جهان است ..."

دولت آمریکا سپس بابیان این مطلب که حکومت صدام حسین به بخشی ازنیروهای القاعده پناه داده وهمچنین برنامه توسعه سلاح های شیمیایی،میکروبی واتمی رادنبال می کند،آن رایک خطربزرگ برای منافع آمریکا نامیده وخواهان سرنگونی رژیم حاکم برعراق شد.وبا این توجیه ظاهری اقدام به اشغال عراق نمود.اماحقیقت امرچیزدیگری بود، دولتمردان آمریکا درنظر دارند تابا سرنگونی حکومت صدام واشغال عراق، ضمن تسلط بر بخش عمده ای ا ز منابع نفتی منطقه خلیج فارس، زمینه را برای تهاجم به جمهوری اسلامی ایران وسپس سایر حکومتهای به اصطلاح "نامطلوب" آماده سازد."۲"

پس آمریکا دو هدف دارد : ۱- اهداف اقتصادی (تسلط برمنابع انرژی جهان)

۲- تهاجم به جمهوری اسلامی .

۱- اهداف اقتصادی (تسلط برمنابع انرژی جهان)

منطقه خلیج فارس با جمعیتی بیش ا زیکصد میلیون نفر علی رغم ثروتهای فراوان خدادای به دلیل عدم برخورداری از فن آوری به یکی ا زمهمترین بازارهای مصرفی کشورهای صنعتی به خصوص آمریکا تبدیل شده است.

صرفنظر از این

موضوع، انرژی نفت و گاز ذخیره شده دراین منطقه، اهمیت منطقه خلج فارس را دو چندان کرده است . سشایان ذکر است این منطقه حدوداً ۶۳٪ از ذخایر نفت و ۵/۲۸٪ از ذخایر گاز شناخته شده جهان را درخود جای داده است . همچنین یک چهارم از تولیدات نفت جهان نیز از این منطقه صادر می گردد . از سوی دیگر روزانه ۱۳ تا ۲۰ میلیون بشکه نفت ازاین منطقه صادر می شود که دراین میان ۷۵٪ ازنیاز نفتی اروپا، ۶۵٪ نیاز نفتی ژاپن و۱۳٪ از واردات نفتی آمریکا که خود یکی از بزرگترین تولید کنندگان نفت درجهان بشمار می رود را به خود اختصاص داده است .

تسلط منابع اقتصادی منطقه راه را برای تک قطبی شدن آمریکا در جهان فراهم می کند واهرم فشاری خواهد بود برای بلعیدن ثروتهای کشورهای خاورمیانه .

از سوی دیگر آمریکا با دردست گرفتن منابع این منطقه، از پدید آمدن قطبهای سیاسی یا اقتصادی دیگر مثل روسیه، ژاپن، چین وخصوصاً اروپا جلوگیری خواهد نمود .

علاوه براهداف اقتصادی باید به اهداف فرهنگی نیز اشاره نمود، رشد نهضت بیداری اسلامی وگرایش مردم منطقه به دین مبین اسلام که حدوداً ۹۳٪ از جمعیت خاورمیانه را دربرمی گیرد، پیروزی انقلاب اسلامی ودر پی آن برپایی نظام سیاسی مبتنی بر دین و گسترش اسلام خواهی از مهمترین ویژگیهای این منطقه می باشدکه منافع ابرقدرتها را به شکل خطرناکی مورد تهدید قرارداده است."۳"

۲- تهاجم به جمهوری اسلامی ایران :

موضوع تسلیحات کشتار جمعی همواره از محورهای تبلیغاتی گسترده آمریکا علیه ایران بوده است. ایران با وجود همکاری با سازمان های بین المللی، از سوی مقامات آمریکا متهم به

تلاش برای دستیابی به تسلیحات کشتار جمعی می شود .ارکان اصلی سیاست به وسیله لابی اسرائیل و طرفداران صهیونیست اجرا می شود وطراح اصلی سیاست آمریکا دراین زمینه، " جان بولتون" معاون وزارت امور خارجه این کشور می باشد . وی طی یک سخنرانی دربنیاد هریتیج آمریکا ضمن متهم کردن ایران به توسعه تسلیحات کشتار جمعی، به طور ضمنی به تهدید ایران می پردازد و می گوید :

" آمریکا باید با کشورهایی که به دنبال توسعه تسلیحات کشتار جمعی و حمایت ا زتروریسم هستند، مقابله کند واین کشورها درصورتی که دست از تروریسم و توسعه تسلیحات کشتار جمعی برندارند، از جمله اهداف آینده آمریکا قرار خواهند گرفت." "۴"

دراین راستا " دیک چنی" معاون رئیس جمهور آمریکا نیز درتوجیه سیاست جدید آمریکا می گوید :

"آمریکانباید درانتظارحمله باشد تادست به حمله متقابل بزند،بلکه برمبنای استراتژی جدید،بایدشروع کننده حمله باشد""۵"

اما علیرغم تمام این رجزخوانی های مقامات کاخ سفید علیه نظام جمهوری اسلامی ایران، و تهدیدات پیاپی مبنی بر حمله نظامی، نه تنها دراراده مسئولین جمهوری اسلامی ایران خللی بوجود نیاورد بلکه مردم مسلمان ایران نیز یکپارچه و متحد درراهپیمایی بهمن ماه ۱۳۸۰ و تیرماه ۱۳۸۱، وحدت وایستادگی خود را دربرابر تهدیدات آمریکا به نمایش گذاردند. عکس العمل این تظاهرات پرشور ضد آمریکایی مردم ایران آن بود که مقامات کاخ سفید، لحن خود را تغییر داده واظهار داشتند که قصد ندارند با حمله نظامی، جمهوری اسلامی ایران را ساقط کنند بلکه از راههای دیگر این هدف را تعقیب خواهند کرد.

"جیمز ولسی" رئیس سابق سازمان سیا در یک میزگرد درواشنگتن می گوید :" ما نباید با استفاده از اقدامات نظامی

وارد ایران شویم وبا این کار موجب وحدت بین ایرانیان شویم. راه های نه چندان علنی نیز برای تأثیر گذاری بررویدادهای جاری وجود دارد. هم اکنون دولت آمریکا طرح هایی را برای سرنگونی رژیم ایران دردست دارد که البته امکان شرح جزئیات آن دریک جلسه عمومی وجود ندارد..." "۶"

و باید گفت با توجه به اقتدار نظام جمهوری اسلامی و پشتیبانی گسترده مردم از اهداف انقلاب اسلامی احتمال حمله نظامی آمریکا به ایران بسیار ضعیف ودر واقع راه حل نظامی آخرین راه حل آمریکاست ودر صورت وقوع با مشت آهنین مردم و نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران روبرو خواهند شد.

(۱) روزنامه ابرار ۱۱/۱۱/۱۳۸۰

(۲) آمریکا وبراندازی جمهوری اسلامی ایران، تألیف : کامران غضنفری، (با همکاری بسیج دانشجویی)

(۳) نفوذ و استحاله، معاونت سیاسی نمایندگی ولی فقیه درقرارگاه ثارا...تهران، ویرایش دوم.

(۴) خبرنگاری رویتر ۱۶/۲/۱۳۸۱

(۵) همان منابع

(۶) روزنامه کیهان، ۵/۲/۱۳۸۱

وسایت اینترنتی نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری دردانشگاه www.nahad.net

چرا برخی از کشورها در برابر ستمگری های جهانخواران و ستمگران بی رحمی همچون آمریکا و انگلیس بی تفاوت وبی مسئولیت هستند؟

پرسش

چرا برخی از کشورها در برابر ستمگری های جهانخواران و ستمگران بی رحمی همچون آمریکا و انگلیس بی تفاوت وبی مسئولیت هستند؟

پاسخ

کشورهای جهان به چند دسته تقسیم می شوند یک دسته کشورهایی هستند که ابرقدرتند ودارای روح استکباری می باشند گروه دیگری که ابرقدرت نیستند اما خودشان رانیمه ابرقدرت می دانند، آنها نیز در برخوردشان با سایر کشورها به شیوه استکباری وزورگویانه برخورد می کنند این کشورها آنچه که برایشان مهم است منافع آنهاست و سیاست ها و موضع گیریهایشان را مطابق با منافع خودشان ترسیم کرده اند.

مقام معظم رهبری در رابطه با عملکرد کشورهای مستکبر می فرمایند : "امروز متأسفانه، محیط زندگی بشر از تصرفات

وعملکرد گروههای استکباری در سرتا سر دنیا سرشار است، البته در رأسشان آمریکاست. اگر شما امروز به صحنه سیاسی دنیا نگاه کنید از این قبیل چیزها زیاد مشاهده می کنید. این قدرتها بیایند کشوری را قرق کنند وملتی را از خانه ی خودش بیرون نمایند وبه زور، دولت دیگری را در آن جا تشکیل دهند وجای آنها بنشانند، این همان حرکت استکباری است. درحادثه فلسطین قدرتهای زورگوی دنیا دست به دست هم دادند ویک ملت را از خانه خودش بکلی آواره کردند، این چیز خیلی بزرگ وعجیبی است، امروز دنیا به این رویه عادت کرده ست که ملتی رااز داخل کشورش اخراج کنند وسپس بزور آدمهایی را از جاهای مختلف دنیا بیاورند ودر آن جا بنشانند ویک ملت دروغین ومصنوعی به وجود بیاورند ودولتی را هم دررأسشان بگذارند تا منافع قدرتهای بزرگ درآن منطقه عربیِ حساس تأمین بشود."

بنابراین مشاهده می کنید که کشورهای استکباری برای رسیدن به منافع خودشان

دست به دست هم می دهند و دراین راه از هیچ ظلم وتجاوزی إباء نمی کنند.

یک دسته دیگری از کشورها که وابسته به این کشورها هستند مرعوب این کشورها بوده وقدرت موضع گیری برعلیه این مقام معظم رهبری دراین رابطه می فرمایند : "مرعوب شدن از توانائیها واقتدارات آمریکا، چیز بسیار غلطی است. خیلی از کشورها هستند که وابسته به آمریکا و مراود با او هستند؛ سران آنها، دوستان آمریکا هستند ودرآن کشورها، اجازه کمترین اهانتی به آمریکا داده نمی شود یعنی تحت نفوذ وتسلیم دولت آمریکاهستند، مواضع سیاسیشان تابع دولت آمریکاست وکلاً تابع آمریکا هستند.""۱"

دراین میان کشور جمهوری اسلامی ایران که بر پایه ارزشهای الهی واسلامی بنا نهاده شده است مقابله با زورگویان ومستکبران ونابودی آنان را بعنوان یک هدف الهی واسلامی در سرلوحه کار خود قرار داده وآزادانه در مقابل این مستکبران موضع گیری می کند، درحادثه فلسطین وتجاوز به عراق اگر چه بطور فیزیکی وارد میدان نظامی نشده است اما در جبهه سیاسی وعقیدتی به حمایت از این کشورها پرداخته از حقوق آنان دفاع می کند.

در پایان علت سکوت اکثر کشورها در برابر استکبار را در این مطلب خلاصه می کنیم که سران این کشورها اسلام ناب را درک ننموده اند وبه اسلام رفاه طلب روی آورده اند ومنافع زودگذر دنیوی خود را در مسامحه با ابرقدرتها حتی مسامحه درموردعالی ترین ارزشهای اسلامی دیده اند. اگر اینان جرعه نوش اسلام حقیقی بودند مرگ باعزت را برزندگی با ذلت ترجیح می دادند وبرعلیه استکبار جهاد می کردند واز سید وسالار شهیدان حسین بن علی "ع" درس می گرفتند. افسوس که گاندی نامسلمان به

تبعیت از امام حسین"ع" دست ابرقدرت انگیس را از هند کوتاه کرد"۲" و سران کشورهای اسلامی به تبعیت از نفس اماره خود فقط درفکر حفظ تاج وتخت خویش هستند.

۱- پرسش وپاسخ از محضر مقام معظم رهبری،ص ۱۳۰و۱۳۷و۱۰۴

گاندی مصلح بزرگ هندی می گوید : من برای مردم هند چیز تازه ای نیاوردم، فقط نتیجه ای را که از مطالعات و تحقیقاتم درباره تاریخ زندگانی قهرمانان کربلا بدست آوردم ارمغان ملت هند کردم اگر بخواهیم هند را نجات دهیم واجب است همان راهی را بپیماییم که حسین بن علی(پیمود. کتاب حسین(پیشوای انسانها،ص ۳۰،به نقل از مجله الغری، شماره ربیع الاول ۱۳۸۱ق.

آیا دنیا قانون دارد؟ هر کشور به کشوری حمله کند وکسی جلوی او را نگیرد.آمریکا به عراق حله می کند و همه او را محکوم می کنند .محکوم کردن چه فایده ای دارد؟ اگر به ایران هم حمله می کرد کسی جلوی او را نمی گرفت؟

پرسش

آیا دنیا قانون دارد؟ هر کشور به کشوری حمله کند وکسی جلوی او را نگیرد.آمریکا به عراق حله می کند و همه او را محکوم می کنند .محکوم کردن چه فایده ای دارد؟ اگر به ایران هم حمله می کرد کسی جلوی او را نمی گرفت؟

پاسخ

بعد ازجنگ جهانی دوم کشورهای پیروز درجنگ تصمیم به تشکیل سازمانی گرفتند تا با وضع قوانینی مانع بروز جنگ وتأمین کننده منافع تمامی کشورها باشد. اما قدرتهای پیروز درجنگ جهانی دوم مقدرات واختیارات این سازمان ملل را دراختیارخود قراردادند وسرنوشت سازمان ملل به گونه ای رقم خورد که عملاً تحت نفوذ کشورهای بزرگ قرار گرفت و بصورت ابزاری در دست قدرتها برای رسیدن به اهدافشان درآمد به طوریکه پس از جنگ نظامی عراق بر علیه ایران این سازمان درخدمت متجاوزقرار گرفت. رهبر معظم انقلاب دراین باره می فرمایند : "نمی شود گفت جنگ را فقط عراق بوجودآورد، همه قراین از اول کار نشان می داد که استکبار پشت سر عراق است؛. او را کمک نظامی می کردند؛ از لحاظ تبلیغاتی به او کمک کردند وشورای امنیت را درخدمت متجاوز قرار دادند...شورای امنیت به خاطر این که دردست قدرتهای بزرگ بود وآنها هم پشت سر رژیم عراق بودند، تا آخر هم هیچ وقت نسبت به جنگ یک موضع کاملاً وصددرصدعادلانه نگرفت""۱" بنابراین با توجه به مطالبی که بیان شد می بینیم در جهان قانونی حکمفرما نیست اما دررابطه با محکوم کردن برخی کشورها نسبت به حمله نظامی آمریکا به عراق باید گفت محکوم کردن خود قدمی کوتاه وناچیز درمقابل این حادثه بود که آنهم در پاسخ به افکارعمومی کشورها وتحت فشار ملتها

صورت گرفت درمیان این کشورها نظام جمهوری اسلامی ایران بر مبنای ارزشهای بلند الهی و هدفهای بلندی که برای خود ترسیم کرده که یکی از آنها مقابله با استکبار جهانی

است اگر چه وارد فاز نظامی نشد ولی ازلحاظ سیاسی و تبلیغاتی با رسوا کردن کشورهای متجاوز به افشاء حقیقت و ماهیت حقیقی حمله نظامی آمریکا پرداخت و ازاین طریق به حمایت ملت مظلوم و مسلمان عراق پرداخت.

درمورد حمله نظامی آمریکا به ایران باید گفت علیرغم تمام این رجز خوانی های مقامات کاخ سفید علیه نظام جمهوری اسلامی ایران ،و تهدیدات پیاپی مبنی بر حمله نظامی نه تنها دراراده مسئولین جمهوری اسلامی ایران خللی بوجود نیاورد بلکه مردم مسلمان ایران نیز یکپارچه و متحد در راهپیمایی بهمن ماه ۱۳۸۰ وتیرماه ۱۳۸۱ وحدت وایستادگی خودرا دربرابر تهدیدات آمریکا به نمایش گذاردند. عکس العمل این تظاهرات پرشور ضد آمریکایی مردم ایران آن بود که مقامات کاخ سفید، لحن خود را تغییر داده. و اظهار داشتند که قصد ندارند با حمله نظامی، جمهوری اسلامی ایران را ساقط کنند بلکه از راههای دیگر این هدف را تعقیب خواهند کرد.

(جیمزولس) رئیس سابق سازمان سیا در یک میزگرد در واشنگتن می گوید : "ما نباید با استفاده از اقدامات نظامی وارد ایران شویم وبا این کار موجب وحدت بین ایرانیان شویم. راه های نه چندان علنی نیز برای تأثیر گذاری بررویدادهای جاری وجود دارد، هم اکنون دولت آمریکا طرح هایی را برای سرنگونی رژیم ایران در دست دارد.

وباید گفت با توجه به اقتدار نظام جمهوری اسلامی وپشتیبانی گسترده مردم از اهداف انقلاب اسلامی احتمال حمله نظامی آمریکا به ایران بسیار ضعیف

و درواقع راه حل نظامی آخرین راه حل آمریکاست و در صورت وقوع با مشت آهنین ونیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران رو به رو خواهد شد.

پرسش وپاسخ از محضر رهبر معظم انقلاب،ص۴۰۵و۴۰۶

توضیحاتی در خصوص برنامه های آینده اسرائیل و آمریکا در منطقه خاورمیانه و مقاومت مردم فلسطین و جهان اسلام در برابر آنها بیان کنید.

پرسش

توضیحاتی در خصوص برنامه های آینده اسرائیل و آمریکا در منطقه خاورمیانه و مقاومت مردم فلسطین و جهان اسلام در برابر آنها بیان کنید.

پاسخ

"اساساً تشکیل دولت یهود یا به تعبیر درست تر دولت صهیونیزم در این نقطه از دنیای اسلام، با یک هدف بلند مدت استکباری به وجود آمد. اصلاً به وجود آوردن این دولت در این نقطه حساس، که تقریباً قلب دنیای اسلام است، و قسمت غرب دنیای اسلام را که آفریقاست، به قسمت شرق آن که همین خاورمیانه و آسیا و مشرق است، متصل می کند، و یک سه راهی است بین آسیا آفریقا و اروپا، برای این بود که در بلند مدت سلطه استعمارگران آن روز که در رأسشان دولت انگلیس بود بر دنیای اسلام تداوم یابد. و این طور نباشد که اگر یک زمانی دولت اسلامی مقتدری، مثل دورانهایی از حکومت عثمانی به وجود آمد، بتواند جلوی نفوذ استعمارگران (اعم از انگلیس، فرانسه و دیگران) را در این منطقه بگیرد. لذا یک پایگاه برای خودشان درست کردند. بنابراین طبق اسناد تاریخی، تشکیل حکومت صهیونیستی در آن جا، بیش از آنچه که آرزوی مردم یهود باشد، خواست استعماری دولت انگلیس بود. البته بعد که بوسیله آمریکا، گوی سیاست دنیا و گوی استکبار از دست انگلیس ربوده شد، این هم جزء همان ابواب جمع مواریث استعماری بود، که به آمریکا رسید، و آمریکاییها حداکثر استفاده را کردند، و الآن هم دارند استفاد می کنند.

هدف اسرائیل توسعه است. دولت صهیونیستی به این سرزمین فلسطین فعلی هم قانع نیست. اول یک وجب جا می خواستند، بعد نصف سرزمین فلسطین را گرفتند، سپس همه سرزمین

فلسطین را گرفتند؛ و آنگاه به کشورهای همسایه فلسطین، مثل اردن و سوریه و مصر، تجاوز کردند، و زمینهای آنها را گرفتند. الآن هم هدف اساسی صهیونیزم ایجاد اسرائیل بزرگ است. البته این روزها کمتر اسم می آورند، سعی می کنند کتمان کنند. باز هم دارند به افکار عمومی دروغ می گویند؛ چرا؟ چون در این مرحله ای که الآن هستیم احتیاج دارند که هدفهای توسعه طلبانه خود را کتمان کنند.

گرفتاریهایی که امروز صهیونیستها دارند، این است که امروز به صلح احتیاج مبرم دارند. زیرا با انقلاب اسلامی ایران، دو اتفاق مهم افتاد : یکی این که نهضت فلسطین که یک نهضت غیر دینی بود، به یک نهضت اسلامی تبدیل شد، و رنگ اسلامی گرفت، و در نتیجه مقاومت اسلامی به وجود آمد. همان مبارزانی هم که از بیرون مبارزه می کردند، مثل کسانی که از لبنان یا مناطق دیگر به اسرائیل حمله می کردند، و به آنها ضربه می زدند، با انگیزه اسلامی، که یک انگیزه بسیار قوی است، وارد میدان شدند. و دیگر اینکه انتفاضه به وجود آمد. انتفاضه یعنی قیام و شورش در داخل سرزمین و وطن مغصوب. از این قیام می ترسند، چون برایشان خیلی مهم است.

البته سعی می کنند که مطلب را آنچنان که هست، منعکس نکنند. اما مبارزات مردم فلسطین در داخل سرزمین فلسطین، برای رژیم صهیونیستی شکننده و کوبنده است؛ ستون فقراتشان را می شکافد.

از لحاظ اقتصادی هم، اسرائیل برای منطقه خطرآفرین است. چندی است که صهیونیستهای حاکم بر فلسطین، تزی را به نام تز خاورمیانه جدید مطرح کرده اند. خاورمیانه جدید، یعنی اینکه خاورمیانه با محوریّت

کشور اسـرائیل شـکل بگیرد. و اسـرائیل بتدریـج بر کشورهـای عربی و کشورهای منطقه و مناطق نفتی در خلیـج فارس، سـیطره اقتصادی پیدا کنند. این هدف اسـرائیلیهاست. بعضـی از دولتها غافلند، وقتی به آنها اعتراض می شود، می گویند : "ما که رابطه برقرار نکردیم، ما به تُجارشان اجازه دادیم بیاینـد." اتفاقاً آنها همین را می خواهند، آنها می خواهند اسـرائیل با حمایت آمریکا، و بـا پشتیبـانی از زرّادخـانه هـای خطرناک خودشان، از غفلت و ضـعف بعضـی از دولتها اسـتفاده کنـد، و به آنجا وارد بشود، و مراکز اقتصادی و منابع مالی را در دست بگیرد. این خطر بزرگی برای منطقه است. بزرگتر از همه خطرها این است.

بنابراین از لحاظ اسـلامی، از لحاظ انسانی، از لحاظ اقتصادی، از لحاظ امنیتی، از لحاظ سیاسی، امروز وجود اسرائیل، یک خطر بزرگ برای ملتهـا و کشورهـای منطقـه است. برای مسـأله خاورمیـانه یـک راه بیشـتر وجـود نـدارد، و آن انحلال و زوال دولت صهیونیستی است." (۱)

اهداف آمریکا نیز در خاورمیانه، دشـمنی با اسـلام، فروپاشـی نظام اسـلامی ایران، تسـلط بر منابع انرژی و منابع انسانی منطقه، و قرار دادن آن در اختیار کمپانی های صهونیستی و آمریکائی می باشد. از دیگر اهداف آمریکا در دست گرفتن بازارهای منطقه خاورمیـانه، بـا هـدف تسـلط بر اقتصـاد کشورهـای اسـلامی می باشـد، وبه عبارت دیگر، ایجاد نظام سـلطه جهانی. هـدف دیگر او،تغییر نقشه سیاسـی خاورمیـانه می باشـد. وبه جرأت می توان گفت که از مهمترین اهـدافش، مبـارزه با انقلاب اسـلامی ایران است. زیرا بـا پیروزی انقلاب، یـک حرکت اسـلامی در کل کشورهای منطقه، و حتی اروپا و آفریقا شـکل گرفته است، که در تضاد با اهداف

استعماری و استکباری آمریکا است. بنابراین دشمنی با جمهوری اسلامی ایران را در رأس اهداف خاورمیانه ای خود قرار داده است.

اما بحمدا... امروز دشمن قادر نیست. امروز به برکت ملت هوشیاری مثل ملت ایران، به برکت افکار برانگیخته ای مثل افکار ملت ایران، و به برکت انقلاب بزرگی مثل انقلاب اسلامی ایران، چه آمریکا و چه بزرگتر از آمریکا، قادر نیستند که حکومت اسلامی ایران را از بین ببرند.

منابع و مآخذ :

۱. پرسش و پاسخ از محضر رهبر معظم انقلاب اسلامی، ص ۴۱۵، ۴۱۸ و ۴۱۹

سرانجام این عملکرد ناصحیح و نامناسب و دروغگویی افرادی همچون بوش و بلر چه خواهد شد و نظر مقام معظم رهبری در این رابطه چیست.

پرسش

سرانجام این عملکرد ناصحیح و نامناسب و دروغگویی افرادی همچون بوش و بلر چه خواهد شد و نظر مقام معظم رهبری در این رابطه چیست.

پاسخ

اگر بخواهیم واقعیات موجود جامعه آمریکا و برخی از جوامع غربی نظیر انگلیس و... را به صورت مختصر بازگو نماییم، جامعه ای است که بر اساس مبانی نظری لیبرالیسم فردگرایی (individualism)، نفع انگاری(utilitarinism)، اومانسیم و انسان محوری، سکولاریسم و جدایی دین از سیاست، عقلانیت ابزاری، تکثرگرایی و شکاکیت اخلاقی و ضدایدئولوژیک بودن و... شکل گرفته است.

برای آگاهی بیشتر ر.ك:

- جامعه دینی، جامعه مدنی، احمد واعظی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلام

- لیبرالیسم غرب، آربلاستر، عباس مخبر

در عمل نیز مثلث شومی از قدرت، ثروت و مفاسد اخلاقی (سکس و...) در داخل و ظلم و چپاول و غارت، استثمار و استعباد سایر ملت های مظلوم و گسترش سلطه ی شوم خود در سطح بین المللی به بهانه ی حفظ منابع و امنیت ملّی خویش، از دستاوردهای آن می باشد.

برای سرگذشت امت ها و جوامعی که در طول تاریخ چنین عقاید و اعمالی را سرلوحه ی زندگی خود قرار داده بودند و

همچنین توجه به آیـات قرآن کریم که در مورد اقوام و ملت هـایی است که به سـقوط و هلاکت دچار گردیدنـد، نازل شـده و سنت های الهی را در مورد ظالمان، ملحدان، مترفین و ماکرین و...

برای آگاهی بیشتر ر.ك: دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، بهاءالدین خرمشاهی؛ جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، مصباح یزدی.

بیان می نماید، همگی ما را به این نتیجه ی قطعی رهنمود می سازد که با وجود چنین شـرایطی سـرنوشتی جز سـقوط و انحطاط در انتظـار جـامعه و دولت آمریکـا نیست. امـام علی(ع) علـل افول دولت ها را چهار عامل می دانـد: «تباه نمودن اصول اساسـی، فریب کاری، مقدم

داشـتن فرومایگان و مؤخر داشتن فرزانگان» (غرر الحکم و دررالکلم، ش ۷۸۳۵، ص ۳۴۲). (که این واقعیات در جامعه آمریکا و نظیر آن کشور به عینه وجود دارد).

با وجود چنین واقعیاتی در جامعه و نظام سیاسی آمریکا و انگلیس وجود هر گونه اصلاحی – به عنوان تنها راه برون رفت از این فرایند سـقوط و انحطاط – بسـیار بعید و غیرمحتمل است. زیرا: از منظر دینی جامعه در صورتی قابل اصـلاح است که حکام آن مصلح بوده و راه اصلاح بپیمایند. امام صادق(ع) می فرماید: «لایصلح الناس الاّ بامام و لاتصلح الارض الاّ بذاک ؛ مردمان جز به وسیله ی زمامداران اصلاح نمی شوند و زمین جز به وسیله آنان اصلاح نمی گردد» (الحیاه، محمدرضا حکیمی، ج ۲، ص ۶۲۳، ترجمه فارسی).

و اصـلاح دولت ها نیز ارتباط تنگاتنگی با درستی مردم دارد. چنان که امام علی(ع) می فرماید: «فلیست تصلح الرعیه الا بصلاح الولاه و لاتصـلح الولاه الاّ باسـتقامه الرعیه؛ مردمان اصـلاح نشونـد مگر زمامـداران اصـلاح گردنـد و اینان اصـلاح نیابند مگر به درستی مردم» (نهج البلاغه، خطبه ی ۲۱۶).

و از سوی دیگر هر اصـلاحی موفق است که از هدایت الهی و تعالیم راستین انبیاء الهی سرچشـمه گرفته باشد. چنان که حضرت امـام(ره) در نـامه ی تـاریخی خود به گوربـاچف راه حـل اصـلاح و برون رفت جـامعه ی کمونیستی اتحـاد جمـاهیر شوروی از مشکلات فراروی آن را، در باز گشت به اصل توحید و ایمان به خداوند معرفی می کند.

با واقعیاتی که در جامعه ی آمریکا و انگلیس مشاهـده می شود، باید گفت که نه تنها هیچ کدام از شـرایط و زمینه های اصـلاح در آن دو جامعه وجود ندارد و به فکر اصلاح خود نیستند، بلکه بر روش و

منش اشتباه خود اصرار می ورزند و اگر در آن جامعه برخی اندیشمندان، متفکران گفتمان هایی نظیر پست مدرنیسم و... به نقد دستاوردهای جامعه آمریکا و انگلیس پرداخته و آسیب های احتمالی را گوشزد می نمایند؛ ولی از آن جا که مبانی نظر و فکری این منتقدان از آموزه های هدایت بخش الهی فاصله ی بسیار دارد و تنها از دیدگاه مادی (ماتریاسیم به انسان نگاه می کنند) نمی تواند دستاورد مثبتی در نجات و اصلاح جامعه ی آمریکا به دنبال داشته باشد.

و از منظر سیاسی نیز از آن جا که اصلاح و اصلاحات، به معنای پذیرش بنیادها و اصول یک نظام و تلاش به منظور ایجاد تحول در ساز و کارها یا برخی از اصول مغایر با اصول محوری بر حسب نیازهای زمانی و مکانی خاص است؛ با پذیرش مبانی فکری تشکیل دهنده ی دولت و جامعه ی آمریکا به عنوان اصول محوری هر گونه اصلاحی در جلوگیری از انحطاط آن، بدون تغییر اساسی در آن بنیادها و مبانی نظری، تأثیر مثبتی در جلوگیری از انحطاط جامعه آمریکا نداشته و نخواهد داشت. بلکه آن چه که نجات دهنده آن جامعه از هلاکت است «انقلاب» اساسی و زیربنایی در تمامی بنیادهای فکری و نظری آن جامعه و روی آوردن به فطرت انسانی و تعالیم هدایت بخش انبیاء الهی است.

آمریکا و انگلیس در آینده ای نه چندان دور محکوم به انحطاط و فروپاشی است، البته زمان آن را خداوند می داند و چه بسا با برخی اقدامات که این کشورها انجام می دهند این انحطاط قطعی را به تأخیر بیندازند (جنگ جهانی چهارم، دکتر حسن عباسی، انتشارات پارسایان، ۱۳۸۲)

و این واقعیتی است که بحرانهای عظیم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی،

امنیتی، فرهنگی و ... موجود در آمریکا بیانگر آن است.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: عصر امام خمینی(ره)، میراحمدرضا حاجتی، بوستان کتاب قم، ۱۳۸۲.

و از سوی دیگر به گفته «آرنولد توتین بی» بزرگترین مورخ و تمدن شناس غرب، «هرگاه تمدنی، رویکرد نظامی گری افراطی داشته باشد، و بخواهد با زور شمشیر خودش را حفظ کند، اوج زمان انحطاط او است که این قاعده دقیقا منطبق با شرایط امروز آمریکا است». (جنگ جهانی چهارم، همان، ص ۱۷)

و طبیعی است به دنبال نابودی آمریکا انگلیس و سایر متحدانش نیز راهی جز انحطاط و فروپاشی و یا بازگشت اساسی و اصلاح کامل خویش نخواهند داشت.

علل حضور آمریکا در منطقه خاور میانه و تحولات اخیر این منطقه را چگونه تحلیل می کنید.

پرسش

علل حضور آمریکا در منطقه خاور میانه و تحولات اخیر این منطقه را چگونه تحلیل می کنید.

پاسخ

این موضوع دارای ابعاد و زوایای مختلفی است که از ظرفیت یک نامه خارج است، اما مختصرا باید گفت این مسأله نیازمند شناخت دو موضوع مهم یعنی استراتژی کلان آمریکا در جهان و به صورت عام و در منطقه خلیج فارس خاورمیانه و کشورهای آن به صورت خاص است. توضیح آن که:

الف. سیاست های کلی که آمریکا در جهان تعقیب می کند تابعی از استراتژی جدید آمریکاست که در حدود ۷ - ۶ ماه قبل از واقعه یازده سپتامبر به عنوان استراتژی ملی در آمریکا به تصویب رسید و مبنای حرکت آمریکا در قرن ۲۱ شناخته شد، محورهای اصلی آن عبارتند از:

۱. یک جانبه گرایی، ایجاد سلطه و تثبیت رهبری آمریکا بر جهان، جهانی سازی اقتصاد، ایجاد همگرایی در اقتصاد جهانی تحت حاکمیت نظام سرمایه داری حاکم بر آمریکا.

برای این منظور لازم بود که حاکمیت بر منابع انرژی، حاکمیت بر گردش منابع پول، حاکمیت بر رسانه های ارتباط جمعی و حاکمیت بر افکار عمومی، یعنی در اختیار گرفتن افکار عمومی و حاکمیت نظامی بر مناطق استراتژیک جهان، در دستور کار قرار بگیرد.

کشور عراق پس از عربستان با ذخایر نفتی ۱۱۲ میلارد بشکه ای خود، دومین کشور دارنده منابع و ذخایر غنی نفتی است و احتمال ۱۰۰ میلیارد بشکه دیگر نیز وجود دارد و هزینه های تولید نیز در آن کشور در مقایسه با سایر کشورها و مناطق بسیار پایین است. چنانچه متوسط هزینه تولید برای هر بشکه نفت در آمریکا حدود ۱۰ دلا، دریای شمال، ۵ دلار، عربستان

۵/۲ دلار و درعراق کمتر از ۱ دلار است (صنعت نفت عراق و آینده آن، مرتضی هاشمی، فصلنامه راهبرد، ش ۲۸، ص ۱۷۵).

بسیاری از کارشناسان سیاسی معتقدند که جنگ عراق بیانگر یک واقعیت است و آن هم تسلط و چپاول منابع نفتی آن و در اثبات این حقیقت همین بس که به قول پیرترزیان، مدیر مسؤول نشریه پترواستراتژیک فرانسه «نیروهای ارتش آمریکا و بریتانیا، تمام تلاش خود را جهت حفاظت از وزارت نفت به کار بسته اند و این در حالی است که هیچ گونه اقدامی برای حفظ و نگهداری از سایر ادارات دولتی، از جمله وزارت بهداشت، صورت نگرفته است... از این رو اولویت ها به خوبی مشخص می شوند» (تصرف زرستان و پاسخ به سه پرسش کلیدی، رضا نصری، فصلنامه راهبرد، ش ۲۸، ص ۱۷۷).

و پاسکال لورت معتقد است که «برای تمام شرکت های خارجی، عراق زرستانی است از نفت که به سختی می توان در برابرش بی تفاوت ماند» (همان، ص ۱۸۱).

۲. ممانعت از ایجاد و شکل گیری هرگونه ائتلاف علیه آمریکا و یا ممانعت از ایجاد و شکل گیری و کانون رقیب برای آمریکا در عرصه سیاسی و اقتصادی. بدین منظور راه کارهایی نظیر مبارزه با هر حکومت مستقل، گسترش دامنه منافع ملی آمریکا به کل جهان و حفاظت از منافع آمریکا در اقصی نقاط جهان، تثبیت حضور نظامی آمریکا در مناطق استراتژیک و سلب حق حاکمیت ملت ها بر سرنوشت خودشان سلب حق دستیابی به علم و تکنولوژی از ملت های ضعیف و سلب حق افزایش توان ملی از کشورها، در دستور کار دولتمردان آن کشور قرار گرفت.

ب. استراتژی نظام

سلطه جهانی، برای جهان اسـلام و منطقه خلیج فارس عمدتا حول دو محور اساسـی یعنی استحاله اسلام در ابعاد مختلف و دوم، گسترش رژیم صهیونیستی در منطقه و طرح حاکمیت اسرائیل بر نیل تا فرات است.

«فرانسـیس فوکویامـا» و «ساموئـل هـانتینگتون» دو استراتژیست مهمی هسـتند که نظرات آنان در جهت دهی به سـیاست خارجی آمریکا و انگلیس نقشـی را ایفا می نمایـد، آنان اسـلام را به عنوان دشـمنی جـدی تمـدن غرب معرفی می کنند که غرب جهت استیلاء خویش و ایـدئولوژی لیبرال – سـرمایه داری، هیـچ راهی جز برخورد نظامی با جهان اسـلام نـدارد. از این رو بسـیاری از تحلیلگران سناریوی ۱۱ سـپتامبر را نقطه شـروعی بر این مسأله می دانند (جنگ جهانی چهارم و رفتارشناسـی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر، دکتر حسن عباسی، انتشارات پارسایان، چاپ اول ۱۳۸۲).

در راسـتای محقق نمودن دو محور فوق آمریکا سـعی دارد تا با متهم نمودن کشورهای منطقه به دفاع از تروریسم، نقض حقوق بشـر، کوشـش در جهت دستیابی به سـلاح های کشـتار جمعی و... آنها را در موضع انفعال قرار داده و از پیشرفت و توسعه آنان جلوگیری نماید. یکی دیگر از سـیاست های آمریکا در منطقه این است که با بازسازی عراق با اسـتفاده از منابع مالی فراوان آن کشور در ابعـاد مختلف و ایجـاد رفـاه و... آن کشور را به عنوان الگوی مـدرنیسم آمریکـایی برای سایر کشورهای منطقه مطرح نماید و از این طریق در تبلیغ حکومت های سکولار و تضعیف اسلام کوشش نماید.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱. فصلنامه راهبرد، مرکز تحقیقات استراتژیک، شماره ۲۸، تابستان ۱۳۸۲

۲. جنگ جهانی چهارم و پایان مدرنیته، دکتر حسن عباسی، روزنامه کیهان

۱۳/۲/۸۲

۳. فراتر از جنگ جهانی اول و دوم، نشریه پگاه حوزه، ش ۹۳ و ۹۴

چرا مواضع دو حزب جمهوری خواه و دموکرات آمریکا اینقدر به هم نزدیک است؟

اشاره

اینها تنها در نوع تعابیر و حداکثر در روش فرق دارند. خیلی ها معتقدند که انتخابات آمریکا تنها یک بازی تبلیغاتی است و طبق برنامه ی از پیش تعیین شده, یکی از این دو حزب در راه رسیدن به اهدا

پرسش

چرا مواضع دو حزب جمهوری خواه و دموکرات آمریکا اینقدر به هم نزدیک است؟

اینها تنها در نوع تعابیر و حداکثر در روش فرق دارند. خیلی ها معتقدند که انتخابات آمریکا تنها یک بازی تبلیغاتی است و طبق برنامه ی از پیش تعیین شده, یکی از این دو حزب در راه رسیدن به اهداف داراز مدت آمریکا روی کار خواهد آمد. چه کسی این اهداف را تعیین کرده و برای رسیدن به آنها برنامه ریزی دراز مدت نموده است؟

پاسخ

در این رابطه قسمت هایی از دو مقاله آورده می شود که تا حدود زیادی پاسخگوی سؤال شما می باشد؛

۱- احزاب سیاسی و انتخابات ریاست جمهوری

به طور کلی، انتخابات ریاست جمهوری و نامزدی در آن در ایالات متحده، محصول سیستم حزبی و نقش برتر احزاب سیاسی در این کشور می باشد. از لحاظ تاریخی نیز پیدایش احزاب سیاسی در آمریکا بر انتخابات ریاست جمهوری تقدم داشته است. در حقیقت، در فردای استقلال کلنی های سیزده گانه آمریکایی، تمرکز یافتن طیف گسترده آراء و اندیشه های مختلف در دو حوزه مشخص و متضاد باعث بوجود آمدن دو گرایش سیاسی بنیادین و دو حزب پیشگام در این کشور گردید. پس از همان ابتدای امر، نزاع سیاسی شناخته شده حول دو محور سانترالیسم (تمرکزگرایی) و دسانترالیسم (تمرکززدایی) باعث نهادینه شدن سیستم دوحزبی حول دو حزب سیاسی فدرالیست و آنتی فدرالیست گردید. سپس، نخبگان سیاسی آمریکا در پروسه جدیدی به نام انتخابات ریاست جمهوری ــ برای اجرای اصل دوم قانون اساسی فدرال ــ داخل گردیدند.

بر این اساس، در طول تاریخ سیاسی آمریکا، برنده واقعی جریان انتخاباتی، نظام حزبی این کشور بوده

که مهره هایی را به کاخ سفید تحمیل کرده است تا به اهداف حزب برنده جامه عمل بپوشاند. بنا بر این احزاب در تمام مراحل مختلف فرآیند انتخاباتی، از معرفی نامزدهای ریاست جمهوری تا رفتن رئیس جمهور به کاخ سفید، دخالت مستقیم، حضور فعال و نقشی تعیین کننده دارند. البته هنگامی که از احزاب سیاسی صحبت به میان می آید، باید بر روی سیستم دو حزبی و بازی انحصاری دو حزب حاکم جمهوری خواه و دموکرات و اسلاف آنها تأکید شود. بدین ترتیب، سیستم پیچیده انتخاباتی ـ حزبی آمریکایی به گونه ای طرح ریزی شده که هیچ گاه هیچ حزب سومی و یا هیچ نامزد منفردی به غیر از نامزدهای دو حزب حاکم نمی توانند از شانسی برای رئیس جمهور شدن برخوردار گردند. در طول تاریخ ۲۲۰ ساله آمریکا، ۴۳ نامزد به مقام ریاست جمهوری رسیدند، بدون استثناء از کاندیداهای دو حزب بزرگ یا اسلاف آنها بوده اند.

در تأیید بازی انحصاری قدرت میان دو حزب حاکم جمهوری خواه ودموکرات، دیوان عالی ایالات متحده، بالاترین مرجع قضایی و داوری در این کشور، در تفسیری مشهور از قانون اساسی فدرال در سال ۱۹۷۵م حتی بر برتری قوانین داخل دو حزب بزرگ در مورد انتخابات ریاست جمهوری نسبت به قوانین ایالتها تأکید کرده است.

نامزدهای انتخاباتی احزاب و پایگاه اجتماعی آنان

همان طور که گفتیم منشأ مشروعیت و قدرت دو حزب حاکم، همانا مردم آمریکا از طبقات مختلف اجتماعی بوده که با داوری ها و ارزیابی های نه چندان کارشناسانه خود، موجب قوام و استمرار جریان حزبی در این کشور شده اند. براین اساس دو حزب بزرگ آمریکا دارای پایگاه

اجتماعی قابل شناسایی و منفک از یکدیگر هستند.

به طور کلی اگر در حوزه ایدئولوژی به معنای مجموعه ای از ارزش ها و باورهایی که احزاب سیاسی به آن وابسته هستند، تفاوت آشکاری میان دو حزب جمهوری خواه و دموکرات دیده نمی شود، اما در مبحث پایگاه اجتماعی شاهد بیشترین جدایی و افتراق میان دو حزب حاکم هستیم. در واقع، قلع و قمع برنامه ریزی شده احزاب نوپای سوسیالیستی و کمونیستی در ایالات متحده از فردای جنگ جهانی دوم و ممنوعیت فعالیت آنها در سرتاسر خاک این کشور، باعث گردید تا شکاف ایدئولوژی حاکم میان طیف احزاب چپ گرا و راست گرا، آنچنان که در اروپا می باشد در آمریکا شکل نگیرد. بنا بر این هر دو حزب حاکم احزابی کاپیتالیستی و معتقد به نظام سرمایه داری و به تعبیری راست گرا بوده و ارزش های عقیدتی حاکم بر دو حزب بزرگ آنچنان به یکدیگر نزدیک می باشد که به نظر می رسد «ایدئولوژی» به عنوان وجه تمایزی میان احزاب سیاسی گوناگون در جهان در ایالات متحده جای خود را به وجه تشابه داده است.

در این شرایط کارکرد حقیقی پلورالیسم سیاسی و نظام حزبی در ایالات متحده زیر سئوال می رود. با توجه به انحصارطلبی دو حزب حاکم و جریان بسته بازی قدرت میان جمهوریخواهان و دموکرات ها، شاید بتوان گفت در آمریکا سیستمی تک حزبی حاکم است، یک حزب دولتی با دو شاخه جمهوریخواه و دموکرات! اما آنچه این دو جناح سیاسی دولتی را از هم مجزا می سازد، تفاوت در دفاع از منافع گروه های اجتماعی خاص است. بدین ترتیب به طور سنتی در

مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری، نامزدهای هر یک از دو حزب حاکم، اگرچه پشتیبان ایدئولوژی واحدی هستند، ولیکن طبقات اجتماعی مختلفی را مخاطب قرار داده و جایگاه مستحکمی در میان لایه های اجتماعی برای خود باز کرده اند. هرچند بسیار دشوار است که از گرایش های ثابت سیاسی و حزبی و در نتیجه تمایلات انتخاباتی نهادینه شده در آمریکا صحبت به میان آورد، اما با این وجود خطوط کلی توجهات سیاسی و افکار عمومی در آمریکا نسبت به نامزدهای دو حزب جمهوری خواه و دموکرات به منظور شرکت در انتخابات ریاست جمهوری به قرار زیر است:

– حزب جمهوریخواه، حزبی محافظه کار است که طبقات بالای جامعه و اقشار مرفه و پردرآمد از آن طرفداری می کنند، در حالی که حزب دموکرات، حزبی لیبرال است که جایگاه خود را در میان لایه های متوسط تر و پایین تر طبقات اجتماعی مستحکم کرده است.

– سرمایه داران، تراست ها، کارفرمایان، صاحبان صنایع و افرادی که در ویلاهای مجلل حومه شهرهای بزرگ زندگی می کنند، به طور معمول به نامزدهای جمهوریخواهان رأی می دهند. اما در مقابل کارمندان جزء، کارگران، بیکاران و افرادی که در آپارتمان های مرکز شهرهای پرجمعیت اسکان دارند به نامزدهای دموکرات ها گرایش بیشتری دارند.

– اقلیت های نژادی، قومی، مذهبی و زبانی همانند مهاجرین تازه وارد به خاک ایالات متحده آمریکا، به حزب دموکرات امید بسته اند، در حالی که آمریکایی های آنگلوساکسون و پروتستان، انتظارات بیشتری از جمهوری خواهان بر کنترل مرزها دارند.

– از میان لابی های مهم قدرت در آمریکا، لابی ثروتمند نفتی، به طور معمول طرفدار جمهوریخواهان است و لابی قدرتمند یهود نیز

حامی دموکرات ها می باشد. همچنین در گروه های فشار، سندیکاهای کارگری بر خلاف اتحادیه های کارفرمایان با دموکرات ها نزدیکی بیشتری دارند، هرچند که زمین داران، کشاورزان و نظامیان علی الاصول جمهوریخواه هستند.

- از لحاظ جغرافیایی، پایگاه مستحکم جمهوری خواهان در ایالت های مرکزی و جنوبی واقع شده، در حالی که ایالت های غربی و شمال شرقی جای امنی برای نامزدهای دموکرات است.

- از لحاظ سنی، نوجوانان و جوانان و از نظر جنسیت زنان به ویژه مجرد بیشتر «دموکرات» و از لحاظ تحصیلات، افراد دارای مدارک بالای تحصیلی بیشتر «جمهوریخواه» می باشند. البته هیچ یک از موارد بالا، اصولی ثابت و غیرقابل تغییر نبوده و از آنجایی که گرایش های حزبی آمریکائیان تحت تأثیر وقایع مختلف دستخوش تغییر و تحول دائمی می باشد، در طول انتخابات ریاست جمهوری مختلف، شاهد دگرگونی های بسیاری در پایگاه های اجتماعی دو حزب بزرگ می باشیم. در انتخابات سال ۲۰۰۰جمهوریخواهان توانستند گروه جمعیتی جدیدی را جذب خود کنند؛ این گروه یعنی «مادران گارسون و زنان کارگری» که از حداقل حقوق برخوردار بوده و به طور معمول دموکرات ها حامی آنها بودند، متمایل به کاندیدای حزب رقیب گردیدند. در انتخابات سال ۲۰۰۴ شاهد پیدایش گروه های اجتماعی جدیدی هستیم که برخلاف پایگاه سنتی خود به نامزدهای حزب رقیب رأی می دهند، گروه موسوم به «کارگران سفید پوست از طبقه متوسط و پایین و علاقمند به مسابقه اتومبیل رانی» در روزهای تعطیل که دارای رویکردی سخت افزاری می باشند، «کارمندان سفید پوست پدر خانواده که دارای رویکردی اقتصادی می باشند» و «مادران خانواده از طبقات متوسط» که از ترس تروریسم

و به دلیل گفتمان امنیتی جمهوریخواهان، جذب آنها گشته اند.

(انتخابات آمریکا،دکتر سید محمد طباطبایی،همشهری دیپلماتیک - ۲ آبان ۱۳۸۳)

۲- نظام انتخاباتی در آمریکا

تجربه انتخابات در آمریکا نشان داده است که در این کشور قدرت و قواعد بازی سیاسی غالباً بین دو حزب در گردش است، شما نقش صاحبان سرمایه و صنایع در تقویت این نظام دو حزبی را در ایالات متحده تا چه حد می دانید؟

- به طور کلی گروه هایی در عرصه قدرت سیاسی و اقتصادی در آمریکا قرار می گیرند که قواعد بازی را درک کنند. درک قواعد بازی به این مفهوم است که فراتر از الگوهای ساختاری ایفای نقش نکنند. از سوی دیگر به این مفهوم است که جایگاه خودشان را در سلسله مراتب قدرت درک کنند. گروه های اقتصادی در آمریکا گروه های نخبه گرا، نخبه پرور و مجموعه هایی اند که در اداره نظام سیاسی آمریکا نقش اساسی دارند. بنابراین نمی توان در آمریکا نخبگان اقتصادی را از نخبگان سیاسی جدا کرد. زیرا بسیاری از این مجموعه ها کاملاً درهم تنیده شده اند و با همدیگر اتفاق نظر دارند، در معادلات سیاسی مشارکت و نقش ایفا می کنند. در معادلات اقتصادی حوزه سیاست را نیز دخالت می دهند. بنابراین صاحبان شرکت های اقتصادی و صاحبان مجموعه های اقتصادی از یک طرف به امنیت اقتصادی توجه دارند که امنیت اقتصادی را هم دولت باید برای آنها ایجاد کند. بنابراین تلاش می کنند تا جایگاه خودشان را در رابطه با قدرت سیاسی تعریف کنند و به هیچ وجه شرکت ها و مجموعه های اقتصادی، نگاه رویا رو کننده و

جدال گرایانه به قدرت سیاسی ندارد، بلکه خودشان بخشی از قدرت سیاسی هستند و از طرف دیگر قدرت سیاسی را هم شکل می دهند و با قدرت سیاسی یک نوع ارتباط سازنده دارند. این ارتباط مبتنی بر تعاملی است که بین دو گروه ایجاد می شود و منجر به سودمندی متقابل برای هر دو گروه می شود. بنابراین بسیاری از صاحبان شرکت های اقتصادی به گروه های حزبی و به حزب های مسلط در آمریکا تعلق دارند. البته برخی مجموعه های دیگر هم فعالیت حزبی محدودی دارند، اما ساختار سیاسی را مورد توجه قرار می دهند و در شرایط انتخابات به یکی از کاندیداها گرایش نشان می دهند. بنابراین مقامات اقتصادی و صاحبان شرکت های آمریکایی خود را در اداره سیاسی شریک می دانند. در عین حال می دانند که باید مجری نهایی سیاست های دولت باشند. حتی شما می توانید در این زمینه بحث هایی که نئومارکسیست ها و مجموعه هایی مثل پولانزاس و میلیبند و مثلاً رویکرد آنها در ارتباط با دولت سرمایه داری را مورد توجه قرار دهید. رویکرد این نئومارکسیست های ساختارگرا بر این اثر تأکید دارد که دولت، دست نشانده طبقه اقتصادی نیست، بلکه با طبقه اقتصادی تعامل سازنده دارد و در بسیاری از موارد طبقات اقتصادی را هم وادار به انجام و اجرای سیاست های دولت می کنند.

* با توجه به توضیحات شما در مورد سیستم انتخاباتی آمریکا حزب سوم یا منفرد تا چه میزان قادر به کسب اکثریت آراء در کالج های انتخاباتی است؟ با توجه به اینکه احزاب سوم همانند حزب سبز و حزب رفاه، در

هنگام رقابت های انتخاباتی، در جهت شکستن آراء دو حزب دموکرات و جمهوری خواه عمل می کنند.

– ساختار سیاسی آمریکا مبتنی بر فعالیت فراگیر احزاب است و احزاب از تنوع قابل توجهی برخوردارند. در حدود سی حزب سیاسی در آمریکا فعالیت دارند. اما سیستم حزبی آمریکا، سیستم چند حزبی با دو حزب مسلط است. نخبه گرایی آمریکا منجر به این شده است که این دو حزب علی رغم تفاوتها و اختلاف هایی که در داخل خود حزب دارند، هژمونی و اقتدار خود را حفظ کنند. یکی از دلایل اصلی عدم انشعاب در درون احزاب در آمریکا این است که در احزاب سیاسی این کشور از جمله در احزاب مسلط یعنی حزب دموکرات و جمهوری خواه، انضباط حزبی وجود ندارد. یعنی این که هر فرد قادر خواهد بود در مسائل مختلف متناسب با سلیقه و اراده خود رفتار کند و دیسیپلین حزبی به هیچ وجه اعمال نمی شود. مسئله اصلی این است که تا چه حد حزب قادر خواهد بود اعضای خود را در رابطه با یک موضوع خاص متقاعد کند. نکته اساسی این است که دو حزب جایگاه خود شان را علیرغم اختلافاتی که در درون هر حزب وجود دارد توانسته اند حفظ کنند. البته در این فضا، ساختار سیاسی آمریکا انعطاف پذیری لازم را در رابطه با احزاب غیرمؤثر هم دارد. اعتقادش بر این است که احزاب غیرمؤثر می توانند بخش های ناراضی جامعه را سازماندهی کنند و می توانند ادبیات لازم را برای گروه های اجتماعی فراهم کنند. اما در عین حال نقش چندانی در ساختار قدرت ندارند. به طور مثال در

انتخابات گذشته در سال ????، «رالف نیدر»، از حزب سبز توانست آرای دموکرات ها را بشکند. در نتیجه حزب سبزی که به لحاظ گرایش سیاسی به دموکرات ها نزدیک تر است، عامل تخریب جایگاه این حزب در ساختار سیاسی آمریکا شد که این امر پیچیده بودن بازی انتخاباتی و سیاسی در آمریکا را نشان می دهد. یا در سال ???? و ???? فردی به نام «راس پرو» یک میلیاردر تگزاسی وارد رقابت های انتخابات ریاست جمهوری آمریکا شد. البته او می دانست به هیچ وجه شانس موفقیت ندارد، اما فعالیت او مورد حمایت گروه هایی از حزب دموکرات قرار گرفت و در نتیجه راس پروو فعالیتش علیرغم اینکه به کاندیدای حزب جمهوری خواه نزدیک تر بود ولی در عین حال عامل اصلی شکست حزب جمهوری خواه در انتخابات ریاست جمهوری شد. بنابراین حزب سوم فعالیت سیاسی می کنند، اما نقش مؤثر و مستقیم در قدرت سیاسی نخواهد داشت.

(گفت وگو با ابراهیم متقی، نظام انتخاباتی در آمریکا ، خبرگزاری فارس،۸۳/۰۵/۲۶)

چرا استعمارگران بیشتر در کشورهای اسلامی به فعالیت می پردازند؟

پرسش

چرا استعمارگران بیشتر در کشورهای اسلامی به فعالیت می پردازند؟

پاسخ

اولاً استعمارگران در هر کشوری که بتوانند سلطه پیدا کنند و منافع مردم را غارت کنند به فعالیت می پردازند.

ثانیاً آنان می دانند که اسلام طرفدار مستضعفان است و اگر آنان کشورهای اسلامی را آزاد بگذارند و به آنها فرصت دهند تا تعالیم اسلام را پیاده کنند، جایی برای استثمار و استفاده از منابع آنها باقی نمی ماند؛ چرا که تعالیم اسلام مسلمانان را به مبارزه علیه ظلم و استثمار بسیج می کند؛ از این رو با نفوذ خود از نفوذ اسلام در کشورهای اسلامی جلوگیری می کنند.

این وظیفه مسلمانان است که با مبارزه و تلاش به استعمارگران فرصت ندهند تا به بسط نفوذ خود در کشورهای اسلامی بپردازند.

« بخش پاسخ به سؤالات »

نقش استعمارگران در تقویت روحیه ناسیونالیستی برای مبارزه با اسلام چیست؟

پرسش

نقش استعمارگران در تقویت روحیه ناسیونالیستی برای مبارزه با اسلام چیست؟

پاسخ

استعمارگران سعی می کنند این تعصبات و نژاد پرستیها را در میان مسلمانان زنده کنند، و در این راه از هیچ حیله و نیرنگی فروگذار نیستند. مزدوران خود را بر انگیخته تا در میان مسلمانان احساسات ملت پرستی را شعله ور سازند، اصول و مکتبهای گوناگون پی ریزی می کنند که وحدت توده ها و ملتها جز در سایه ملیت پرستی امکان پذیر نیست.

جداً مایه بسی تأسف است که بگوییم ملی گرایی و ناسیونالیستی خطرناکترین حربه ای است که استعمارگران غرب در مبارزه با اسلام به کار می برند و بدین وسیله از موج عظیم نهضت اسلامی و گسترش آن در شرق و غرب جلوگیری می کنند

کسانی که آتش این فتنه را در میان عربها شعله ور ساخته اند، یا مسلمان نیستند و یا فقط پوسته ای از اسلام دارند. یکی از نویسندگان عرب در کتاب خود به نام «المخططات الاستعماریه لمکافحه الإسلام» می نویسد: آیا این مسأله به طور اتفاقی به وجود آمده که اغلب رهبران ناسیونالیستی و نژاد پرستی، غیر مسلمان بوده و مسلمانان را به طرز فکر خود می خوانند؟! در سرزمینهای پر عظمت اسلام در دیاری ک محل خلافت خلفای اسلامی بوده است «میشل عفلق» در همان سرزمین رهبر حزب بعث عربی سوسیالیستی، و «آنتوان سعادت» پرچمدار حزب ناسیونالیستهای سوریه! و «جرج حبش» رئیس ناسیونالیسم عرب و «قسطنطین زریق» رهبر گروه دیگری از ناسیونالیستهای عربی می باشند. در صورتی که تمامی این افراد غیر مسلمان بوده و مسلمانان را به سوی طرز فکر خود می خوانند. آیا این تصادف محض است که همه اینها را جمع کرده و از اینها رهبران فکری برای جوانان مسلمان

قرار داده که نیرنگ تبلیغاتشان را بخورنـد و راه را گم کرده در بیابان جهالت سر گردان شوند؟! همین نویسـنده، همه اینها را از توطئه های اسـتعمار می دانـد که نقشه آن در ماورای مرزها طراحی شـده و در کشورهای اسـلامی به مرحله اجرا گذاشـته شـده است. (خدمات متقابل اسلام و ایران، /۷۳)

نویسـنده ناسـیونالیست عربی دیگری به نـام «عمـد فاخوری» در کتابش «عرب چگونه بایـد قیام کنـد» می نویسـد: «عرب قادر به نهضتی نخواهـد بود مگر این که عربیت را دیـانت خود قرار داده به آن چنان تمسک کننـد که مسـلمانان به «قرآن» و مسـیحیان کاتولیک به «انجیل» و پروتسـتانها به تعلیمات اصلاحی «لوتر» تمسک جسته اند».(نقشه های استعمار در راه مبارزه با اسلام، /۵۶(۵۵

ملت عرب بایـد بفهمنـد که موجودیت آنان با اسـلام است و اگر از اسـلام فاصـله بگیرند چیزی نخواهند بود که ما درباره آنان بحث کنیم. بایـد هـواداران ناسـیونالیسم عربی به این نکته توجه کرده و بداننـد هر گـاه در این گونه موارد تعصب و ملیت روی کار بیایـد نمی توانـد تمام ملت عرب را یکجا جمع کند و بین آنان اتحاد و وحدت بوجود بیاورد، زیرا به ممالک متعدد تقسـیم می شوند، اهل هر مملکت نسبت به هموطنان خود دارای نوعی حس جانبداری می باشند، از این جهت تا این تاریخ دیده نشده است ناسـیونالیسم بـا آن همه زرق و برق بتوانـد ملت عرب را بـا هم، هماهنگ و متحـد سازد و لـذا همیشه می بینیم اتحاد دول عرب از چند کشور تجاوز نمی کند و آن هم در موارد سخت هر کدام به فکر ملّت خود می باشد.

جداً مایه تأسف است که مبارزه شدید و پی گیر میان ناسیونالیست و مسلمانان

در گرفته، در هر کشور اسلامی گروهی پیدا شده اند که مردم را به سوی قومیت دعوت می کنند. مزدوران استعمارگر با اشاعه اندیشه ملیت پرستی به مبارزه با اسلام برخاسته و برادر کشی را در داخل و خارج راه انداخته اند و تمام نقشه های مسلمانان را نقش بر آب می کنند و تنها اشاعه این طرز تفکر برای از هم گسستن پیوند وحدت مسلمانان و ایجاد تفرقه و دشمنی و اختلاف در بین مسلمانان کافی است. باید هواداران ناسیونالیسم عربی بدانند که با این عمل، دانسته یا ندانسته، بزرگترین خدمت را به استعمار می کنند.

استعمار، این طرز فکر را در میان ترکها و سایر ملتها نیز به مرحله اجرا در آورد، هنگامی که این اندیشه در میان ملت ترک انتشار یافت، خلافت عظیم اسلامی که به دست ترکها اداره می شد از هم پاشید، زیرا ملتهای دیگر نیز تحریک شدند و دعوت خود را به سوی ملیتهای خود آغاز نمودند، لذا شعله های اختلاف میان مسلمانان زبانه کشید، استعمار نیز به این آتش دامن می زد در این موقع «یوسف آقشورابیک» از طرف استعمار سرخ مبعوث گردید و از ترکستان روسیه بپا خاست و دعوت طورانی را شروع کرد، عده ای از مزدوران استعمار نیز به او یاری کردند و مردم را به سوی ناسیونالیسم ترک طورانی سوق دادند. در اسلامبول پایتخت ترکیه جمعیتی به نام «تُرْک یوردی» یعنی وطن ترک به وجود آوردند. در مقابل، جنبش دیگری پدید آمد و جمعیتی به نام «تُرْک اوجاقی» تشکیل دادند و این جمعیتها به فعالیت خود ادامه دادند. جاسوسان انگلیسی از پشت پرده سیاست آنها را تقویت کردند و سرانجام این طرز فکر به افکار عموم راه یافت، جوانان ساده

تحت تأثیر این افکار قرار گرفتند.

در این موقع در بین ملت عرب نیز این گونه افکار پیدا شد و همین جا بود که استعمار نقش مهمی را با رهبران ناسیونالیسم عرب بازی کرد به طوری که رهبران مزبور با راهنمایی‌های استعمارگران پیش می رفتند، چنان که می نویسند: سفارتخانه های انگلیس و فرانسه و امریکا در اسلامبول مرکز فعالیت های سران ناسیونالیسم عرب بود. بدین وسیله سران استعمار آنان را تحریک نموده شورش و انقلابی بر ضد خلافت عثمانی بپا نمودند، و با کوششهای پی گیر و انواع خرابکاریها به دوران خلافت عثمانی پایان داد.

این بود که کشورهای عربی از تحت سیطره خلافت عثمانی بیرون رفت و حکومت عربی تشکیل دادند، استعمار نقشه شوم خود را عملی کرد، اتحاد و وحدت اسلامی را در هم کوبید، از دولت واحد قدرتمند، دهها دولت ضعیف و کوچک به وجود آورد که سرنوشت این دولتها را استعمار تعیین می کرد، بدین جهت سرزمین وسیع مسلمین میدان تاخت و تاز سیاستهای استعمار گردید.

آری استعمار، تخم این مرام نا ستوده را در بین ایرانیان کاشته و نسلهایی را تربیت کرده که از نظر احساسات ملی و قومی، اسلام را بیگانه و اجنبی قلمداد می کنند، رسوم و خرافات دوران آتش پرستی را زنده کرده، روح تازه بر کالبد پوسیده آنها می دمند و می گویند: باید لغات تازی از زبان فارسی برهنه شود و ایرانی نباید در مکالمات روزمره خود واژه عربی استعمال کند و به کار بردن لغات عربی را یک نوع ارتجاع و کهنه پرستی می دانند. اینها افکاری است که از ناحیه استعمارگران القا شده و تازه این افراد ناسیونالیسم واقعی هم نیستند، زیرا اگر اینها ملیت

پرست بودند باید هر چیزی که از خارج وارد وطنشان می شود به چشم بیگانه و اجنبی نگاه کنند و با آن از جنبه احساسات و عواطف ملی مبارزه کنند نه این که هر چیزی که رنگ مذهبی دارد به آن با چشم نا آشنا نگاه کنند، و لغات عربی را به جرم این که قرآن عربی است از بین ببرند ولی به جای آن لغات و واژه های اجنبی و لاتینی به کار ببرند. ملت عرب را اجنبی بدانند ولی با استعمارگران خون آشام شرق و غرب احساس جانبداری کنند؟

چرا استعمارگران بیشتر در کشورهای اسلامی به فعالیت می پردازند؟

پرسش

چرا استعمارگران بیشتر در کشورهای اسلامی به فعالیت می پردازند؟

پاسخ

اولا استعمارگران در هر کشوری که بتوانند سلطه پیدا کنند و منافع مردم را غارت کنند به فعالیت می پردازند.

ثانیاً آنان می دانند که اسلام طرفدار مستضعفان است و اگر آنان کشورهای اسلامی را آزاد بگذارند و به آنها فرصت دهند تا تعالیم اسلام را پیاده کنند، جایی برای استثمار و استفاده از منابع آنها باقی نمی ماند; چرا که تعالیم اسلام مسلمانان را به مبارزه علیه ظلم و استثمار بسیج می کند; از این رو با نفوذ خود از نفوذ اسلام در کشورهای اسلامی جلوگیری می کنند.

این وظیفه مسلمانان است که با مبارزه و تلاش به استعمارگران فرصت ندهند تا به بسط نفوذ خود در کشورهای اسلامی بپردازند.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۲۱۹

چرا استعمارگران بیشتر در کشورهای اسلامی به فعالیت می پردازند؟

پرسش

چرا استعمارگران بیشتر در کشورهای اسلامی به فعالیت می پردازند؟

پاسخ

اولا استعمارگران در هر کشوری که بتوانند سلطه پیدا کنند و منافع مردم را غارت کنند به فعالیت می پردازند.

ثانیاً آنان می دانند که اسلام طرفدار مستضعفان است و اگر آنان کشورهای اسلامی را آزاد بگذارند و به آنها فرصت دهند تا تعالیم اسلام را پیاده کنند، جایی برای استثمار و استفاده از منابع آنها باقی نمی ماند; چرا که تعالیم اسلام مسلمانان را به مبارزه

علیه ظلم و استثمار بسیج می کند; از این رو با نفوذ خود از نفوذ اسلام در کشورهای اسلامی جلوگیری می کنند.

این وظیفه مسلمانان است که با مبارزه و تلاش به استعمارگران فرصت ندهند تا به بسط نفوذ خود در کشورهای اسلامی بپردازند.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۳

چرا استعمارگران بیشتر در کشورهای اسلامی به فعالیت می پردازند؟

پرسش

چرا استعمارگران بیشتر در کشورهای اسلامی به فعالیت می پردازند؟

پاسخ

اولا استعمارگران در هر کشوری که بتوانند سلطه پیدا کنند و منافع مردم را غارت کنند به فعالیت می پردازند.

ثانیاً آنان می دانند که اسلام طرفدار مستضعفان است و اگر آنان کشورهای اسلامی را آزاد بگذارند و به آنها فرصت دهند تا تعالیم اسلام را پیاده کنند، جایی برای استثمار و استفاده از منابع آنها باقی نمی ماند; چرا که تعالیم اسلام مسلمانان را به مبارزه علیه ظلم و استثمار بسیج می کند; از این رو با نفوذ خود از نفوذ اسلام در کشورهای اسلامی جلوگیری می کنند.

این وظیفه مسلمانان است که با مبارزه و تلاش به استعمارگران فرصت ندهند تا به بسط نفوذ خود در کشورهای اسلامی بپردازند.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۳۲

اسلام

شیعه و سنّی

چرا استعمارگران بیشتر در کشورهای اسلامی به فعالیت می پردازند؟

پرسش

چرا استعمارگران بیشتر در کشورهای اسلامی به فعالیت می پردازند؟

پاسخ

اولا استعمارگران در هر کشوری که بتوانند سلطه پیدا کنند و منافع مردم را غارت کنند به فعالیت می پردازند.

ثانیاً آنان می دانند که اسلام طرفدار مستضعفان است و اگر آنان کشورهای اسلامی را آزاد بگذارند و به آنها فرصت دهند تا تعالیم اسلام را پیاده کنند، جایی برای استثمار و استفاده از منابع آنها باقی نمی ماند; چرا که تعالیم اسلام مسلمانان را به مبارزه علیه ظلم و استثمار بسیج می کند; از این رو با نفوذ خود از نفوذ اسلام در کشورهای اسلامی جلوگیری می کنند.

این وظیفه مسلمانان است که با مبارزه و تلاش به استعمارگران فرصت ندهند تا به بسط نفوذ خود در کشورهای اسلامی بپردازند.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۲۱۹

نقش آمریکا در کودتای ونزوئلا چه بود و چه اهدافی را در پیش می گرفتند و چه عواملی باعث شکست آنها شد و آیا آمریکا اینطور نیست که در هر عملی تمام جوانب را در نظر می گیرد چه طور شد که محبوبیت رهبر را فراموش کرده بود؟

پرسش

نقش آمریکا در کودتای ونزوئلا چه بود و چه اهدافی را در پیش می گرفتند و چه عواملی باعث شکست آنها شد و آیا آمریکا اینطور نیست که در هر عملی تمام جوانب را در نظر می گیرد چه طور شد که محبوبیت رهبر را فراموش کرده بود؟

پاسخ

در روزنامه آن موقع نوشتند "یک منبع رسمی و نزوئلا از حضور دومین افسر بلند پایه آمریکائی در کنار کودتاچیان این کشور خبر داد، این منبع همچنین فاش کرد که "جیمز راجرز" سرهنگ ارتش آمریکا هنگام طراحی و اجرای آن در کنار شورشیان قرار داشته است ، هفته نامه نیوزویک هم در مورد تماسهای افسران آمریکائی با نظامیان کودتاگر ونزوئلا نوشت این تماسها بسیار بیشتر از آن چیزی است که کاخ سفید مدعی آن است." بنابراین نقش آمریکا در کودتای آن کشور مخفی نیست ولی اینکه چرا آمریکا محبوبیت رهبر آن کشور را نادیده گرفت باید گفت معمولا کشورها بر اساس گزارشهایی که عوامل آنها می دهند برنامه ریزی می کنند؛ در رابطه با کشور ونزوئلا نیز آمریکا با استناد به گزارشهای عوامل خود احساس می کرده که مردم از حکومت ناراضی هستند لذا اقدام به چنین عملی نموده است و ما این اشتباه در برداشت و عدم درک مردم کشورهای دیگر توسط زمامداران آمریکا را نسبت به کشور خودمان بارها دیده ایم که یا دیده خود را به روی حقایق بسته اند و یا اصلا درک فهم چنین مسائلی را ندارند.

۱ روزنامه کیهان، ۳/۲/۸۱

انگیزه های آمریکا از حمله به عراق و برکناری صدام چه می باشد؟

پرسش

انگیزه های آمریکا از حمله به عراق و برکناری صدام چه می باشد؟

پاسخ

آمریکا در یک طرح ۲۰ ساله، طرح ایجاد کمربند امنیتی کامل، پیرامون ایران را دنبال می کند.

این سناریو با توجه به شکل گیری ارتشی کاملاً آمریکایی در افغانستان و بعد از آن حذف صدام و روی کار آوردن شخصیتی تنکوکرات همچون احمد چلبی (رئیس کنگره عراق در تبعید) که مقیم آمریکا می باشد، در حال شکل گیری است. در این طرح ناتو از ترکیه به سمت عراق و سپس کویت و حوزه خلیج فارس و آنگاه پاکستان و افغانستان گسترش می یابد و همچنین از طرف آذربایجان به سمت قزاقستان و ترکمنستان و کل آسیای میانه به عنوان استراتژیک ترین منطقه جهان امتداد می یابد. البته این که چه مقدار بر وفق آمریکایی ها باشد، زمان پاسخ آن را خواهد داد. تاریخ انقلاب اسلامی ایران نشان داده است در این بازی سیاسی هرجا ما فعال برخورد کردیم نه تنها نقشه های آمریکا را خنثی کرده ایم بلکه محوریت کار به دست جمهوری اسلامی ایران افتاده است. (منبع سخنرانی: سردار صفوی)

دولت بعثی عراق سودای رهبری دنیای عرب و گسترش پهنه جغرافیایی عراق را در سر می پروراند.

در جهت به دست گرفتن رهبری دنیای عرب، ژست ضد اسرائیلی به خود گرفته است و از فلسطینیان نیز حمایت می کند آمریکا از این خصلت عراق در یک مقطع به عنوان عامل بازدارنده نفوذ انقلاب اسلامی ایران و جلوگیری از خطر اسلام گرایی استفاده نمود و در حال حاضر تاریخ مصرف دولت عراق پایان یافته و بیشتر به ضرر سیاست های فعلی آمریکا می باشد.

ما که انگلیس را شیطان کوچک می دانیم و به گفته امام، انگلیس از هر دو بدتر است چرا ارتباط سیاسی با این کشور برقرار کردیم.

پرسش

ما که انگلیس را شیطان کوچک می دانیم و به گفته امام، انگلیس از هر دو بدتر است چرا ارتباط سیاسی با این کشور برقرار کردیم.

پاسخ

ارتباط سیاسی، اقتصادی نشانه تدبیر و بکارگیری و بهره وری از امکانات ، استعدادها و فن آوری و دانش یکدیگر می باشد که لازمه زیست اجتماعی بوده و نشانه تمدن است به شرط آنکه طرفین بدنبال تأمین منافع،کمک رسانی و حل مشکلات یکدیگر باشند ولی اگر یکی از طرفین فقط به منافع خویش می اندیشد و تأمین آن و دیگران را بحساب نیاورده و دچار بیماری خود

برتر بینی گردد و منافع خود را بر دیگران ترجیح دهد قابلیت گفتگو و رابطه نخواهد داشت.

و انگلیس گرچه دارای پیشینه استکباری و استبداد است اکنون نیز در گوشه و کنار جهان دستش آلوده به بسیاری از جنایت هاست ولی در روابط سیاسی و اقتصادی به اصل یاد شده تن می دهد بخلاف امریکا.

مقام معظم رهبری در این باره می فرمایند:

" این سیاست استکباری است؛ امروز آمریکا این سیاست را دارد؛ یک روز انگلیس داشت؛ آن روزی که در شرق و غرب دنیا حاکمیت پادشاهی انگلیس تثبیت شده بود؛ در آسیا، در شبه قاره ی هند، در استرالیا، در کانادا و در جاهای دیگر. قبل از آن هم روسیه ی تزاری نسبت به همان منطقه ی محدود که روی آنها نفوذ و فشار داشت، این سیاست را اعمال می کرد. البته امروز ابزارهای مدرن تر و وسایل پیشرفته تر شده است"(۱)

۱ پرسش و پاسخ از محضر مقام معظم رهبری، ص ۱۱۲

مسئله ارتباط فکری و مذهبی ایران و آمریکا یک مسأله مهم است چرا ایران به امریکا فقط از جنبه خوی جنایتکارانه می نگرد این درست است ولی چرا ما از جنبه های علمی و پیشرفتهایی که کرده است استفاده نمی کنیم؟

پرسش

مسئله ارتباط فکری و مذهبی ایران و آمریکا یک مسأله مهم است چرا ایران به امریکا فقط از جنبه خوی جنایتکارانه می نگرد این درست است ولی چرا ما از جنبه های علمی و پیشرفتهایی که کرده است استفاده نمی کنیم؟

پاسخ

مقام معظم رهبری چنین پاسخ می دهند: "خیلی از کشور ها هستند که وابسته به آمریکا و مراود با او هستند؛ سران آنها، دوستان آمریکا هستند و در آن کشورها، اجازه ی کمترین اهانتی به آمریکا داده نمی شود. آمریکا، برای آن کشورها چه کار کرد؟ کدام مشکل آنها را برطرف کرد؟ کدام نقطه کور زندگی آنها را باز نمود؟ کدام ثروت را روی سرشان ریخت؟ کدام خیر را به طرف آنها سرازیر کرد؟ چرا نسبت به اقتدارات آمریکا مرعوب می شوید؟

به عکس، آن کشورهایی که در خانه را به روی این دزد خائن باز گذاشتند، وارد شد و هرچه بود، برد. اگر اعتباری داد، برای این داد که با آن اعتبار، به بازارهای خود او بروند و دولا پهنا قیمت را حساب کنند، جنس بخرند، تا کارخانه هایش بچرخند. اگر وام داد، برای این داد که با آن وام محصولات خودش یا همپیمانانش را بخرد. اگر سلاح داد، برای این داد که از دشمنان او نه از دشمنان خودشان با این سلاح دفاع کنند. نمونه اش، رژیم گذشته ما است.

این طور نیست که اگر آمریکا با کشوری بد بود، آن کشور دیگر نتواند در دنیا نفس بکشد، و اگر خوب بود، آن کشور دیگر خیالش آسوده باشد. خود آمریکاییها، این گونه تبلیغ و وانمود می کنند که اگر کشوری با آنها بد باشد، تمام راه ها به روی او

بسته خواهد

بود. نه، این طور نیست. یازده سال است که شعار "مرگ بر آمریکا" از دهان مردممان نیفتاده، راه ها هم روی ما بسته نبوده است. اگر ما تلاش و همت کردیم، توانستیم راه خودمان را باز کنیم. مگر دنیا متعلق به آمریکا است؟! این زورگویان قلدر متکبر فاسد که ادعای مالکیت دنیا را می کنند، چه کسانی هستند؟ غلط می کنند. اگر اینها با کسی دوست بودند، خیرات و برکات بر سر آن ملت نازل نخواهد شد. اینها با مردمی که دوست هستند، مایه ی بدبختی و رو سیاهی آن ملت می شوند." در جای دیگر نیز می فرمایند: "این سوال خیلی مهمی است . من این جا چند نکته را در همین زمینه عرض می کنم اول این که نفی غرب به هیچ وجه به معنی نفی تکنولوژی و علم و پیشرفت و تجربه های مقصود همان رجعتی است که اول امام حسین (ع) بعد حضرت امیر (ع) و بعد حضرت رسول(ص) و بعد باقی ائمه رجوع می نمایند .

بر گرفته از : ۱ معاد، استاد مطهری (ره)

غرب نیست و هیچ عاقلی چنین کاری را نمی کند .نفی غرب به معنای نفی سلطه ی غرب است؛ که هم سلطه سیاسی مورد نظر است هم سلطه اقتصادی هم سلطه فرهنگی. من در این فرصت اندک در زمینه سلطه فرهنگی غرب چند جمله یی می گویم شاید ان شاء الله برای شما مفید باشد .

ببینید فرهنگ غرب مجموعه یی از زیباییها و زشتیهاست. هیچ کس نمی تواند بگوید فرهنگ غرب یکسره زشت است نه مثل هر فرهنگ دیگری حتما زیباییهایی هم دارد . هیچ کس با هیچ فرهنگ بیگانه یی این گونه بر

خورد نمی کند که بگوید که ما در خانه مان را صد درصد روی این فرهنگ ببندیم.

نه، فرهنگ غرب، مثل فرهنگ شرق، مثل فرهنگ هر جای دیگر دنیا، یک فرهنگ است که مجموعه ایی از خوبیها و بدیهاست و یک ملت عاقل و یک مجموعه خردمند، آن خوبیها را می گیرد، به فرهنگ خودش اضافه می کند، فرهنگ خودش را غنی می کند و آن بدیها را رد می کند . همان طور که گفتیم در این زمینه بین فرهنگ اروپایی، غرب، آمریکایی، آمریکای لاتین، آفریقا و ژاپن فرقی نیست و هیچ تفاوتی ندارد؛ و در این حکمی که می گویم، همه یکسان هستند . ما در مقابل هر فرهنگی که قرار می گیریم به طور طبیعی تا آن جایی که می توانیم باید محسّنات آن را بگیریم و چیزهایی که مناسب ما نیست بد و مضر است، و با چیزهایی که به نظر ما خوب است منافات دارد، آن را رد کنیم؛ این اصل کلی است . منتها در زمینه فرهنگ غربی نکته مهمی وجود دارد که من دلم می خواهد شما جوانان به این نکته توجه کنید.

فرهنگ غرب یعنی فرهنگ اروپاییها یک عیبی دارد که فرهنگهای دیگر تا آن جایی که ما می شناسیم، آن عیب را

ندارند و آن سلطه طلبی است .این قطعاً دلایل انسانی و جغرافیایی و تاریخی ایی دارد . از اولی که اینها در دنیا به یک برتری علمی دست پیدا کردند سعی کردند همراه با سلطه سیاسی و اقتصادی خودشان -که به شکل استعمار مستقیم در قرن نوزدهم انجامید -فرهنگ خودشان را هم حتما تحمیل کنند . اینها با فرهنگ ملتها مبارزه کردند؛

این بد است . ملتی می گوید فرهنگ من باید در این کشور جاری بشود .این چیز قابل قبولی نیست هر چند هم خوب باشد، آن ملتی که این فرهنگ بر او دارد تحمیل می شود این را نمی پسندد . شما یقینا خوردن نان و ماست را به میل و اشتهای خودتان، ترجیح می دهید به این که چلوکباب را به زور در دهن شما بگذارند و بگویند باید بخوری! وقتی کاری زورکی و تحمیلی شد، وقتی از موضع قدرت انجام گرفت، وقتی متکبرانه و مستکبرانه تحمیل گردید هر ملتی آان را پس می زند؛ باید هم بزند . مثلا کروات یک پدیده ی غربی است . غربیها این را می خواهند، دوست می دارند و با سنتشان هماهنگ است، اما اگر شما که اهل فلان کشور دیگر هستید و حالا تصادفا کت و شلوار را انتخاب کرده اید چنانچه کروات نزدید یک آدم بی ادب محسوب می شوید چرا ؟این فرهنگ شماست تقصیر من چیست ؟ اگر کت و شلوار پوشیدید باید پاپیون و کروات را بزنید؛ و الّا در فلان مجلس رسمی راه ندارید؛ یک ادم بی ادب و غیر منضبط و بی نزاکت تلقی می شوید! این آن تحمیل فرهنگ غربی است . زن غربی، یک روشهایی دارد . آنها نسبت به مساله

زن و روش زن و پوشش زن و ارتباطش با مردان و حضورش در جامعه، یک فرهنگی دارند خوب یا بد بحثی سرآن نداریم اما سعی دارند این فرهنگ را به همه ملتها تحمیل کنند! در باب فرهنگ غربی، این بد است .

مسایل و پیش زمینه های کودتای ونزوئلا چه بوده است؟

پرسش

مسایل و پیش زمینه های کودتای

ونزوئلا چه بوده است؟

پاسخ

۱. اعلام سیاست مستقل از آمریکا (با توجه به اینکه آمریکا، آمریکای لاتین را حیات خلوت خود می داند)

۲. شکستن محاصره اقتصادی کوبا به عنوان دشمن دیرینه آمریکا پس از ۴۰ سال و تأمین نفت خام کوبا.

۳. متهم شدن ونزوئلا- از جانب آمریکائیها به کمک به چریکیهای شورشی کلمبیا و قرار گرفتن آن در لیست گروههای تروریستی.

۴. سیاست نفتی چاوز و نقش اساسی در بالا بردن قیمت نفت و تثبیت قیمت نفت بین ۲۲ دلار تا ۲۸ دلار در بشکه

۵. سفر چاوز به ایران و استقبال گرم ایران از آقای چاوز و همکاریهای نزدیک نفتی بین دو کشور.

تصمیم آمریکا چیست بعضی ها می گویند آمریکا بعد از محاصره ایران واشغال کردن کشورهای همسایه ایران به ایران حمله می کند آیا این حرف درست است؟

پرسش

تصمیم آمریکا چیست بعضی ها می گویند آمریکا بعد از محاصره ایران واشغال کردن کشورهای همسایه ایران به ایران حمله می کند آیا این حرف درست است؟

پاسخ

۱.کمیسیون تدوین استراتژی امنیت ملی ایالات متحده یک دستورالعمل سیاسی و امنیتی برای کارگزاران آمریکایی در سال ۸۱ به بعد مقرر داشته است که بر پایه منافع ملی آمریکا تعریف شده است که دارای سه سطح منافع حفظ بقاء، حیاتی و مهم می باشد. در سطح ۲ از جمله استراتژیهای آنها عدم دستیابی مخالفان به سلاحهای کشتار جمعی و اتمی، تعمیق و نهادینه کردن مردم سالاری و حکومت قانون در کشورهای خارجی و احترام به حقوق بشر است و در سطح ۳ از جمله استراتژیهای آنها به حداقل رسیدن تروریسم است.(۱)

رییس جمهوری آمریکا با استدلال به همین مطالب به افغانستان و عراق حمله کرد و تهدید نموده است به ایران، عربستان، سوریه و چند کشور دیگر نیز حمله می کند.

۲. حزب سیاسی رقیب بوش معتقد به برخورد خشونت آمیز نیست و در صورت پیروزی آنها در انتخاباتی که در پیش است، این سیاست بوش متوقف خواهد شد چرا که بنابر نظرسنجیها در حال حاضر بوش حداکثر رأی مردم را نمی تواند بدست بیاورد.

۳. در هر صورت همانطور که رهبر انقلاب فرمودند : مهمترین وظیفه مردم و مسؤولان، نترسیدن و مرعوب نشدن است. اگر آمریکا احساس کند مردم ایران نمی ترسند، جرأت حمله به ایران را پیدا نمی کند چون به اندازه کافی نیروها و امکاناتش در عراق و عربستان درگیر است و عملاً توان درگیر شدن با ارتش، سپاه و مردم ایران بویژه بسیجیان را ندارد و این

به حضور مردم در صحنه، از جمله در راهپیماییها و انتخابات ارتباط پیدا می کند و به نظر می رسد این تهدید آمریکا انشاءا... عملی نخواهد شد، چون از ابتدای انقلاب، آمریکا بارها ایران را به حمله نظامی تهدید کرده است اما هیچگاه جرأت نکرده عملاً نیروهای خودش را در مقابل ما قرار دهد، و این بدلیل شجاعت و هوشیاری رهبران و مردم می باشد. ایران نه عراق است و نه افغانستان و نه هیچ جای دیگر. ایران، ایران است و رمز قدرت آن وحدت مردم و مسؤولان می باشد و تا زمانی که این ویژگی منحصر به فرد را در خود داریم جایی برای نگرانی نیست. و اگر هم روزی حماقت کرد و حمله کرد، این آخرین حمله او خواهد بود، زیرا آتش انتقامی که در دل تک تک مسلمانان ایران شعله ور شده است (بخاطر ریختن خون بسیاری از جوانان قبل از انقلاب و نیز در دوران جنگ با عراق که در واقع جنگ با آمریکا بود) ریشه های پوسیده و خشکیده او را خواهد سوزاند و این فرعون متکبر زمان در نیل خروشان خشم ملت غیرتمند ایران غرق خواهد شد. انشاءا...

منابع و مآخذ :

۱. ماهنامه زمانه، شماره ۲، آبان۸۱ ، ص۶۸

توضیحاتی در خصوص برنامه های آینده اسرائیل و آمریکا در منطقه خاورمیانه و مقاوت مردم فلسطین و جهان اسلام در برابر آنها بیان فرمایید؟

پرسش

توضیحاتی در خصوص برنامه های آینده اسرائیل و آمریکا در منطقه خاورمیانه و مقاوت مردم فلسطین و جهان اسلام در برابر آنها بیان فرمایید؟

پاسخ

"اساساً تشکیل دولت یهود یا به تعبیر درست تر دولت صهیونیزم در این نقطه از دنیای اسلام، با یک هدف بلند مدت استکباری به وجود آمد. اصلاً به وجود آوردن این دولت در این نقطه حساس، که تقریباً قلب دنیای اسلام است، و قسمت غرب دنیای اسلام را که آفریقاست، به قسمت شرق آن که همین خاورمیانه و آسیا و مشرق است، متصل می کند، و یک سه راهی است بین آسیا آفریقا و اروپا، برای این بود که در بلند مدت سلطه استعمارگران آن روز که در رأسشان دولت انگلیس بود بر دنیای اسلام تداوم یابد. و این طور نباشد که اگر یک زمانی دولت اسلامی مقتدری، مثل دورانهایی از حکومت عثمانی به وجود آمد، بتواند جلوی نفوذ استعمارگران (اعم از انگلیس، فرانسه و دیگران) را در این منطقه بگیرد. لذا یک پایگاه برای خودشان درست کردند. بنابراین طبق اسناد تاریخی، تشکیل حکومت صهیونیستی در آن جا، بیش از آنچه که آرزوی مردم یهود باشد، خواست استعماری دولت انگلیس بود. البته بعد که بوسیله آمریکا، گوی سیاست دنیا و گوی استکبار از دست انگلیس ربوده شد، این هم جزء همان ابواب جمع مواریث استعماری بود، که به آمریکا رسید، و آمریکاییها حداکثر استفاده را کردند، و الآن هم دارند استفاده می کنند.

هدف اسرائیل توسعه است. دولت صهیونیستی به این سرزمین فلسطین فعلی هم قانع نیست. اول یک وجب جا می خواستند، بعد

نصف سرزمین فلسطین را گرفتند، سپس همه سرزمین

فلسطین را گرفتند؛ و آنگاه به کشورهای همسایه فلسطین، مثل اردن و سوریه و مصر، تجاوز کردند، و زمینهای آنها را گرفتند. الآن هم هدف اساسی صهیونیزم ایجاد اسرائیل بزرگ است. البته این روزها کمتر اسم می آورند، سعی می کنند کتمان کنند. باز هم دارند به افکار عمومی دروغ می گویند؛ چرا؟ چون در این مرحله ای که الآن هستیم احتیاج دارند که هدفهای توسعه طلبانه خود را کتمان کنند.

گرفتاریهایی که امروز صهیونیستها دارند، این است که امروز به صلح احتیاج مبرم دارند. زیرا با انقلاب اسلامی ایران، دو اتفاق مهم افتاد : یکی این که نهضت فلسطین که یک نهضت غیر دینی بود، به یک نهضت اسلامی تبدیل شد، و رنگ اسلامی گرفت، و در نتیجه مقاومت اسلامی به وجود آمد. همان مبارزانی هم که از بیرون مبارزه می کردند، مثل کسانی که از لبنان یا مناطق دیگر به اسرائیل حمله می کردند، و به آنها ضربه می زدند، با انگیزه اسلامی، که یک انگیزه بسیار قوی است، وارد میدان شدند. و دیگر اینکه انتفاضه به وجود آمد. انتفاضه یعنی قیام و شورش در داخل سرزمین و وطن مغصوب. از این قیام می ترسند، چون برایشان خیلی مهم است.

البته سعی می کنند که مطلب را آنچنان که هست، منعکس نکنند. اما مبارزات مردم فلسطین در داخل سرزمین فلسطین، برای رژیم صهیونیستی شکننده و کوبنده است؛ ستون فقراتشان را می شکافد.

از لحاظ اقتصادی هم، اسرائیل برای منطقه خطرآفرین است. چندی است که صهیونیستهای حاکم بر فلسطین، تزی را به نام تز خاورمیانه جدید مطرح کرده اند. خاورمیانه جدید، یعنی اینکه خاورمیانه با محوریّت

کشور اسرائیل شکل بگیرد. و اسرائیل بتدریج بر کشورهای عربی و کشورهای منطقه و مناطق نفتی در خلیج فارس، سیطره اقتصادی پیدا کنند. این هدف اسرائیلیهاست. بعضی از دولتها غافلند، وقتی به آنها اعتراض می شود، می گویند : "ما که رابطه برقرار نکردیم، ما به تُجارشان اجازه دادیم بیایند." اتفاقاً آنها همین را می خواهند، آنها می خواهند اسرائیل با حمایت آمریکا، و با پشتیبانی از زرّادخانه های خطرناک خودشان، از غفلت و ضعف بعضی از دولتها استفاده کند، و به آنجا وارد بشود، و مراکز اقتصادی و منابع مالی را در دست بگیرد. این خطر بزرگی برای منطقه است. بزرگتر از همه خطرها این است.

بنابراین از لحاظ اسلامی، از لحاظ انسانی، از لحاظ اقتصادی، از لحاظ امنیتی، از لحاظ سیاسی، امروز وجود اسرائیل، یک خطر بزرگ برای ملتها و کشورهای منطقه است. برای مسأله خاورمیانه یک راه بیشتر وجود ندارد، و آن انحلال و زوال دولت صهیونیستی است." (۱)

اهداف آمریکا نیز در خاورمیانه، دشمنی با اسلام، فروپاشی نظام اسلامی ایران، تسلط بر منابع انرژی و منابع انسانی منطقه، و قرار دادن آن در اختیار کمپانی های صهیونیستی و آمریکائی می باشد. از دیگر اهداف آمریکا در دست گرفتن بازارهای منطقه خاورمیانه، با هدف تسلط بر اقتصاد کشورهای اسلامی می باشد، وبه عبارت دیگر، ایجاد نظام سلطه جهانی. هدف دیگر او،تغییر نقشه سیاسی خاورمیانه می باشد. وبه جرأت می توان گفت که از مهمترین اهدافش، مبارزه با انقلاب اسلامی ایران است. زیرا با پیروزی انقلاب، یک حرکت اسلامی در کل کشورهای منطقه، و حتی اروپا و آفریقا شکل گرفته است، که در تضاد با اهداف

استعماری و استکباری آمریکا است. بنابراین دشمنی با جمهوری اسلامی ایران را در رأس اهداف خاورمیانه ای خود قرار داده است.

اما بحمدا... امروز دشمن قادر نیست. امروز به برکت ملت هوشیاری مثل ملت ایران، به برکت افکار برانگیخته ای مثل افکار ملت ایران، و به برکت انقلاب بزرگی مثل انقلاب اسلامی ایران، چه آمریکا و چه بزرگتر از آمریکا، قادر نیستند که حکومت اسلامی ایران را از بین ببرند.

منابع و مآخذ:

پرسش و پاسخ از محضر رهبر معظم انقلاب اسلامی، ص ۴۱۵، ۴۱۸ و ۴۱۹

چرا این همه اهانت و توهین را که سردمداران آمریکا به ایران نسبت می دهند ایران قاطعانه جواب نمی دهد، و آنطور که باید و شاید تبلیغ نمی کنندکه تمام دنیا آمریکا و دیگر کشورهای اروپایی را که بر ضد اسلام و مسلمانان و شیعیان فعالیت می کنند بشناسند؟

پرسش

چرا این همه اهانت و توهین را که سردمداران آمریکا به ایران نسبت می دهند ایران قاطعانه جواب نمی دهد، و آنطور که باید و شاید تبلیغ نمی کنندکه تمام دنیا آمریکا و دیگر کشورهای اروپایی را که بر ضد اسلام و مسلمانان و شیعیان فعالیت می کنند بشناسند؟

پاسخ

پاسخگویی به اهانتها و تبلیغات مسموم دشمنان، بطور وسیع و گسترده ای انجام می شود.

بطور مثال معمولاً ـ سخنرانی های رهبر معظم انقلاب شامل بخشهایی از این موضوع و پاسخگویی به یاوه گویی های دشمنان است.

ائمه محترم جمعه و مخصوصاً نماز جمعه تهران و قم که خطبه هایشان از رسانه ملی صدا و سیما بطور کامل پخش می شود و در سطح دنیا منتشر می گردد در خطبه دوم معمولاً به این موضوع می پردازند.

در صدا و سیما نیز با نشان دادن فیلمهای خیانات آمریکا و اسرائیل در دنیا و پخش تحلیلهای سیاسی و سخنرانی های مختلف به پاسخگویی حرفهای مسموم آنها پاسخ داده می شو دکه این برنامه ها برای خارج از کشور نیز پخش می گردد.

در روزنامه ها، نشریات داخلی و خارجی و همچنین سفارتخانه ها و مراکز فرهنگی ایران در خارج از کشور این حرکت دنبال می شود. و ... بالاخره اینطور نیست که نسبت به تبلیغات دشمن سکوت اختیار شده باشد و پاسخی ارائه نگردد.

موفق باشید.

تکمیل و ارسال فرم نظر سنجی موجب تکامل و پویایی کارماست.

چرا آمریکا می توانـد به عراق حمله کنـد ولی ایران نمی تواند به آمریکایی ها حمله کند و آنها را از عراق خارج کند و عراق را ایران برای خود نگه دارد؟

پرسش

چرا آمریکا می تواند به عراق حمله کند ولی ایران نمی تواند به آمریکایی ها حمله کند و آنها را از عراق خارج کند و عراق را ایران برای خود نگه دارد؟

پاسخ

هر چنـد ما با تجاوز آمریکا به افغانسـتان و عراق و سایر جاها مخالف هستیم ولی این بـدان معنا نیست که ما چون توانایی حمله نـداریم به مخـالفت می پردازیم. علت مخـالفت ما چیز دیگری است. اساساً ما با تجاوز و تجاوزگری مخالف هستیم و در هر جا مظلومـان و محرومان و افراد بی گناه مورد آزار و شـکنجه و ظلم و تعـدی قرار گیرنـد با آن به مخالفت می پردازیم ولی اگر ما هم مثـل آمریکا حمله کنیم و آمریکاییان را مثلاً از عراق خارج کنیم و خودمان بر آنجا حاکم شویم چه فرقی با آمریکا خواهیم داشت؟ و البته این کـار بـا عقیـده و آرمان ما مخالف است و دین اسـلام به ما چنین اجازه ای نمی دهـد و تازه اگر به این اقـدام مبادرت بورزیم چه تضـمینی هست که مردم عراق ما را بپذیرنـد و با ما همانند آمریکاییان به مقابله نپردازند. چه متجاوز است، خواه آمریکـا باشـد و خواه کشور دیگری. آمریکـا بـا تبلیغ رهـایی عراقیان از چنگال صـدامیان حمله کرد و عراقی ها نیز راضـی بودند آمریکا آنان را از شـر صدام نجات بدهد و اگر حالا مخالفت می کنند به این دلیل است که آمریکا قصد ماندن و اسـتعمار کشور عراق را دارد و اگر همان ابتـدا تخلیه می کرد و به مردم واگذار می کرد بسـیار خوشـحال بودند. تازه لابد شـما برادر عزیز می دانید

که عراق هشت سال با ما جنگید و تبلیغات زیادی صورت گرفت تا ما را متجاوز معرفی کند و با قصد دفاع از عراق و جلوگیری از حملات ایرانی ها به کشور ما حمله کرد و این حرفها در ذهن بسیاری از مردم عراق وجود دارد و اگر حالا ما کشورشان را تصرف کنیم. این ذهنیت به واقعیت می پیوندد و مخالفت های مردمی با عرق عربیت شکل و قوام می یابد. البته هرگز ما قصد تصرف عراق را نداشته و نداریم و به مصلحت نیز نیست چه با شرایط بین المللی حمله به عراق و درگیر شدن با آمریکا موجب میشود جامعه جهانی که سالهاست علیه ما بسیج تبلیغی شده بپذیرد که تبلیغات گذشته درست بوده و با اجماع جهانی مقابله و محاصره همه جانبه بر ضد ما شکل بگیرد. حمله به عراق نه در توان، و نه به مصلحت ماست. و با اعتقادات و باورها و اصول دین ما نیز سازگار نیست. ما هرگز خوی تجاوزگری نداریم و فقط به آگاه سازی محرومان و مظلومان می پردازیم و در حد توان و مقدور و بر اساس مصالح کشور و جامعه به کمک آنها می شتابیم. به امید رهایی کشور مظلوم عراق از چنگال استعمارگران. انشاء الله.

درباره قدرت بازدارندگی ایران و تمهیدات آمریکا و اسرائیل و موضع ایران نسبت به تهدیدات را معین فرمایید؟

پرسش

درباره قدرت بازدارندگی ایران و تمهیدات آمریکا و اسرائیل و موضع ایران نسبت به تهدیدات را معین فرمایید؟

پاسخ

۱ با توجه به ماهیت ضد صهیونیستی و ضد استکباری جمهوری اسلامی، تا وقتی که این انقلاب و نظام با توجه به اهداف و تفکرات اصولی خود پابرجاست، تهدیدات آمریکا و اسرائیل کاملاً طبیعی است.

۲ برای مقابله با تهدیدات دشمن بجای ترسیدن و جازدن و امتیاز دادن به آنها باید به تقویت قوای خودی پرداخت.

جمهوری اسلامی در این زمینه باید در دو عرصه به تقویت خویش بپردازدعرصه اول بالاـ بردن حمایت مردم داخل کشور از نظام است. که اگر این مهم تأمین شود و ملتی با تمام قدرت از حکومت رسمی کشور خود دفاع و حمایت کند هیچوقت کشور خارجی نمی تواند ضربه ای به او وارد سازد.

عرصه دوم، ارتقاء بنیه دفاعی و نظامی کشور و مجهز ساختن نیروهای مسلح به سلاحهای قوی و کارآمد و جدید است. که باید متناسب با سلاحهای مورد استفاده دشمن سلاحهای بازدارنده، خنثی کننده و پاسخگو تهیه شود.

۳ علیرغم مطالب فوق ما معتقدیم، نظام جمهوری اسلامی یک نظام الهی است و مادامی که در جهت اهداف اسلامی و خداپسندانه حرکت کند امدادهای غیبی و آشکار خداوند قادر، شامل حال این ملت و کشور خواهد بود چرا که ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم.

چرا یهودیان از ثروتمندترین مردم دنیا هستند با توجه به اینکه سرزمین مشخصی برای زندگی ندارند و چرا سیاستهای کشورهایی مثل آمریکا بر طبق خواسته های آنان پیش می رود و اینکه اینهمه ثروت و سرمایه از کجا آورده می شود؟

پرسش

چرا یهودیان از ثروتمندترین مردم دنیا هستند با توجه به اینکه سرزمین مشخصی برای زندگی ندارند و چرا سیاستهای کشورهایی مثل آمریکا بر طبق خواسته های آنان پیش می رود و اینکه اینهمه ثروت و سرمایه از کجا آورده می شود؟

پاسخ

این سؤال در حقیقت به سه سؤال تفکیک می شود:

۱ چرا یهودیتن از ثروتمندترین مردم دنیا هستند؟

۲ ثروت و سرمایه یهودیان از کجا تأمین می شود؟

۳ چرا سیاستهای کشورهایی مانند آمریکا طبق خواسته های یهود پیش می رود؟

برای دستیابی به هر سه سؤال به عنوان مقدمه دانستن مطالب زیر مفید است:

به دنبال نخستین گردهمایی صهیونیسم در سال ۱۸۹۷ در شهر بال سویس و پس از اینکه "هر تصل" روزنامه نگار یهودی وض اسف بار یهودیان را در اروپا مشاهده کرد و علت و ریشه گرفتاریهای آنان را جستجو نمود، به این نتیجه رسید که اگر یهود در دنیا از خودش دولت مستقلی داشته باشد می تواند به راحتی زندگی کند و افکار و نظریات خود را در کتاب دولت یهود منعکس کرد.

یهودیان صهیونیست با توسل به قدرت امپراتوری انگلیس به تدریج اسکان یهودیان در فلسطین را به زعمای آن کشور قبولاندند. و از سوی دیگر برنامه خرید زمین های فلسطینیان راب ا استفاد هاز غفلت آنان، بطور دقیق اجرا نمودند. پس از جنگ جهانی اول و تجزیه دولت عثمانی به اردن، سوریه، لبنان فلسطین و افتادن سرزمین فلسطین به دست انگلیس وضع کاملاً به نفع یهودیان تغییر پیدا کرد. و مهاجرن و اسکان آنان در فلسطین به سرعت انجام شد پس از جنگ جهانی دوم صهیونیستهای ساکن فلسطین اشغالی اعلام استقلال و دولت اسرائیل

اعلام موجودیت نمود. و بلافاصله آمریکا و کشورهای دیگری از همان قماش آنرا به رسمیت شناختند.

منابع و مآخذ:

واتر گیت چیست ؟

پرسش

واتر گیت چیست ؟

پاسخ

واتر گیت در طی مبارزات انتخاباتی دو حزب جمهوری خواه و دموکرات در سال ۱۹۷۲ گرداننده حزبجمهوری خواه - که نیکسون رئیس جمهوری وقت آمریکا هم از آن حزب بود - شب به ستاد انتخاباتی حزبدموکرات در «واتر گیت» واشنگتن وارد شده و با سرقت مدارك و پرونده ها و نصب میکروفون های مخفی به عملاـستراق سمع و نوعی جاسوسی علیه آن حزب پرداخته بودند. هیاهوی عجیبی که به دنبال این ماجرا برخاست بهتوقیف و دستگیری گروهی منتهی گشت که بیشتر آنها از مأموران کاخ ریاست جمهوری بودند. در ژانویه ۱۹۷۳محاکمه پنج تن از آنان آغاز شد و اعتراف کردند که شب ۱۷ ژوئیه ۱۹۷۲ به مرکز انتخاباتی دموکرات ها رفته و دست بهسرقت زده اند. افراد مزبور متعلق به «کمیته انتخاب مجدد نیکسون» برای مقام ریاست جمهوری آمریکا بودند. ابتداتصور می رفت که یک سرقت عادی صورت گرفته است ولی دو خبرنگار از روزنامه «واشنگتن پست» چنان دنبال قضیهرا گرفته و مدارك و اسناد ناپیدا را به دست آوردند که معلوم شد فسادی بزرگ و شرم آور بوده است. به تدریج پایمقامات کاخ سفید و مشخصا نیکسون در میان آمد و بسیاری از ناظران سیاسی تقاضای «استیضاح» او را کردند. بدینترتیب روز ۸ اوت ۱۹۷۴ نیکسون اولین رئیس جمهوری تاریخ آمریکا بود که مجبور به استعفا از مقام خود شد و روزبعد «جرالد فورد» معاون او مراسم تحلیف را برای انتقال پست ریاست جمهوری به جای آورد. فرهنگ علوم سیاسیغلامرضا علی بابایی و دکتر بهمن آقایی ص ۸۲۱ ۸۲۲) {J

جرائم امریکا در مورد دیگر ملتها در طول تاریخ را بنویسید

پرسش

جرائم امریکا در مورد دیگر ملتها در طول تاریخ را بنویسید

پاسخ

آمریکا در شیلی، ویتنام، الجزایر، عراق و بسیاری از دیگر نقاط جهان، جنایت های بی شماری مرتکب شده است.برای آگاهی بیشتر ر.ك:

۱ جنبشهای آزادیبخش حسین هدوی و علیرضا بهشتی

۲ رقابت روسیه و غرب در ایران جورج لتروسکی ترجمه: اسماعیل راستین

۳ تاریخ روابط خارجی ایران عبدالرضا هوشمند مهدوی

۴ خط توطئه دفتر سیاسی سپاه

۵ آموزش و پرورش در خدمت امپریالیسم کارفوی مارتین ترجمه: محبوبه مهاجر

۶ خاطرات در تبعید یا نقش استعمار صادق خلخالی

۷ تراژدی مسأله ویتنام اف. بی. شیک ترجمه: سید خلیل خلیلیان

۸ تروریسم عبدالرحمن دیلیپاک

۹ اسناد لانه جاسوسی، افشاگری شماره ۳ دانشجویان

۱۰ جنایات جنگ در ویتنام برتراندراس ترجمه: ایرج مهدویان

۱۱ روند سلطه گری تاریخ سیاسی استفن آمبروز ترجمه: احمد تابنده

۱۲ سیاست خارجی، سال ۱، شماره ۳ گروهی از نویسندگان دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی

۱۳ سیاست خارجی، سال ۲، شماره ۱ و ۴

۱۴ جنگ در خلیج فارس سپاه پاسداران

۱۵ سیما و جعل اسناد فیلیپ اکی ترجمه: حمید احمدی

۱۶ دمکراسی و پنهان کاری استانسفیلد ترنر

۱۷ فرصت را دریابیم ریچارد نیکسون ترجمه: دکتر ابوترابیان

سوالاتی که از محضـر شـما دارم در مورد شبهاتی است که بعد از مصاحبه آقای رفسنجانی با فصلنامه راهبرد در ذهنم ایجاد شده ۱)آیا رابطه با آمریکا (با توجه به موضع صـریح و روشن امام خمینی و مقام معظم رهبری) به معضل تبدیل شده که برای حل آن نیاز به همه پرسی ویا رجوع ب

پرسش

سوالاتی که از محضر شما دارم در مورد شبهاتی است که بعد از مصاحبه آقای رفسنجانی با فصلنامه راهبرد در ذهنم ایجاد شده ۱)آیـا رابطه با آمریکا (با توجه به موضع صـریح و روشن امام خمینی و مقام معظم رهبری) به معضل تبـدیل شـده که برای حل آن نیاز به همه پرسی ویا رجوع به نظر مجمع تشخیص مصلحت نظام را داشته باشیم؟

پاسخ

امیـدواریم که اصـل مصاحبه مـذکور را به دقت مطالعه نموده باشـید، زیرا متأسـفانه برخی نشـریات مرعوب در مقابل بیگانگان، سعی نمودند با برداشـتهای انحرافی و غلط از مصاحبه ایشان، انفعال و ضـعف خودشان را در مقابل دشـمن، به کل جامعه انتقال دهند.

در هر صـورت پاسـخ سـؤال فوق نیازمنـد شـناخت دقیق «معضـل» و مکانیزمهـایی که در قـانون جهت تشـخیص، معرفی و حـل، شناخته شده است واقعیات جامعه و .. می باشد:

آنچه که از صورت مشـروح مـذاکرات شورای بـازنگری قـانون اساسـی و بنـد هشت اصل ۱۱۰ قـانون اساسـی برداشت می شود اینست که منظور از معضل موردی است که به صورت مشکل اساسی نظام در آمده و راه حل قانونی برای آن وجود نداشته و یا از راه قانونی نتوان آن را حل کرد و یا حل عادی آن به کندی صورت می گیرد، (حقوق اساسـی جمهوری اسلامی ایران، دکتر سید محمد هاشمی، نشر دادگستر، چاپ پنجم، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۵۵۱)

از نظر قانونی، تشـخیص نهایی معضل با رهبری است، چه بخواهد با مجمع تشـخیص مصلحت حل شود و چه با رفراندوم و همه پرسی زیرا مکانیزم آن بدین صورت است که معمولاً کسانی که معضل به آنان مربوط می شود که یا

دولت یا مجلس یا شورای نگهبان یا دستگاههای دیگر، باید به رهبری نامه بنویسند و بگویند که این موضوع برای آنها راه حلی ندارد، و از حل آن از طریق معمولی عاجزند. سپس مقام رهبری این مسأله را بررسی می کند که آیا راه حل قانونی دارد یا نه که در صورت نداشتن راه حل قانونی به مجمع تشخیص مصلحت نظام ارجاع می دهند، (برگرفته از مصاحبه آقای هاشمی رفسنجانی با فصلنامه راهبرد، روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۶ فروردین ۱۳۸۲، ص ۱۰)

و راه دیگر آنست که باید پس از پیشنهاد رئیس جمهور یا یکصد نفر از نمایندگان مجلس جهت همه پرسی در مورد آن موضوع ابتدا به تصویب دو سوم مجموع نمایندگان مجلس برسد و سپس مورد تأیید رهبری قرار گیرد، (اصول ۵۹ و ۱۱۰ قانون اساسی)

اکنون با توجه به مقدمه فوق، در مورد معضل بودن «رابطه با آمریکا» باید گفت که:

اولاً: رابطه با آمریکا نه نیاز اساسی جامعه و نظام ماست و نه مشکل اساسی ما تا بتوان از آن به عنوان معضل نام برد؛ زیرا هر چند عدم رابطه با آمریکا مشکلات و محدودیتهایی را در کوتاه مدت بر ما تحمیل کرده است ولی در عوض دستاوردهای مثبت متعددی از قبیل، استقلال و خودکفایی در ابعاد مختلف انسانی، اقتصادی، سیاسی، نظامی، علمی و ...، به دنبال داشته و باعث تقویت عزت و افتخار دینی و ملی ما شده است. از سوی دیگر نگاهی به سوابق تاریخی رابطه ما با آمریکا چه قبل و چه بعد از انقلاب و برسی وضعیت کشورهایی که هم اکنون با آمریکا در حال رابطه هستند، به خوبی این حقیقت

را روشن می سازد که آنچه برای ملتها مشکل اساسی محسوب گردیده و تهدید کننده امنیت و منافع ملی آنهاست، «ارتباط با آمریکاست» نه «قطع رابطه با آن» و قطع رابطه با این کشور استکبارگر که به غیر از گسترش حضور اهریمنی خویش بر تمام جهان و تأمین منافع خود، به چیزی دیگر نمی اندیشد و در روابط خود با سایر کشورها، به احترام متقابل، تعهدات و حقوق و موازین بین المللی به هیچ وجه پای بند نیست؛ مسلماً اساسی ترین اقدام جهت رفع مشکلات کشورهای در حال توسعه است.

مقام معظم رهبری در این زمینه می فرماید: «در تبلیغات خود شایع می کنند که قطع رابطه ایران و دولت آمریکا به ضرر ملت ایران است! نه آقا، صد در صد به نفع ملت ایران است. این یک حربه از اثر افتاده است که بخواهند در میان ملتها این طور وانمود کنند که اگر ملتی با آمریکا رابطه داشته باشد، از لحاظ مشکلات اقتصادی و مشکلات مادی، همه ی مشکلاتش برطرف می شود؛ نه، یک روزی بعضی از دولتهای ساده لوح این گونه خیال می کردند. در کشور ما هم در اول انقلاب، عده ایی که قدرتی پیدا کرده بودند و در رأس کارها بودند، آنها هم این گونه خیال می کردند؛ لیکن تجربه ها در نقاط مختلف دنیا عکس این را ثابت کرد. در کشور الجزایر، مردم مشکلات اقتصادی داشتند، این طور وانمود کردند که رابطه ی با امریکا، باز کننده ی این گره هاست؛ در نتیجه به این سمت رفتند؛ اما نتیجه کار آنها را شما امروز دارید می بینید که در الجزایر چه

خبر است؛ دولتهای منقطع از مردم، حکومت نظامی ستمگر، سرکوب شدید حرکت مردمی و اسلامی، تسلط باندهای قدرتی که تا چند ماه قبل از این در روزنامه ها می خواندید و از رسانه ها می شنیدید که هر چند روز یک بار در یکی از روستاهای الجزایر، یا در یکی از شهرکهای اطراف مرکز کشور، کشتار و قتل عام ... به وسیله ی ایادی شناخته نشده، انجام می شد. ... رابطه با آمریکا، از لحاظ اقتصادی، نتیجه اش همان چیزی است که امروز شما در روسیه می بینید. بسیاری از کشورهایی که من نمی خواهم اسم بیاورم که رابطه های بسیار خوب و عالی با آمریکا دارند، وضعشان زیر صفر و بسیار بد است و پول ملی شان بسیار بسیار بی ارزش است. اینها برای ملت ایران تجربه است. ملت ایران اگر بخواهد وضع مادی و اقتصادی خود را اصلاح کند _ که البته بدون تردید اصلاح خواهد کرد _ این به عزم، به اراده، به تصمیم، به کار همه طبقات، به همکاری با دولت و حمایت از مسئولان کشور، به شجاعت در اقدام، به تأثیر نپذیرفتن از سیاستهای خارجی، به تأثیر نپذیرفتن از تبلیغات بیگانه احتیاج دارد. اینهاست که وضع یک کشور را درست می کند؛ نه ارتباط با آمریکا، نه رفتن زیر بار زورگویانی که تجربه ارتباط با آنها را ما سالها در این کشور داریم. ملت ایران گول این تبلیغات فریبنده دشمن را نمی خورد.»، (دیدار با دانشجویان و دانش آموزان، ۱۲ آبان ۱۳۷۷)

ثانیاً: هرچند برخی افراد سطحی نگر مسأله رابطه با آمریکا را به عنوان یکی از مشکلات اساسی تلقی می

کننـد ولی این موضوع تـاکنون از سوی مسـئولان مربوطه اعم از دولت، مجلس، وزارت خـارجه و ...، به عنوان یـک معضل که نیازمنـد حـل آن از طریق مکانیزمهـای قـانونی خود باشـد، مطرح نگردیـده است؛ و مقـام معظم رهبری نیز به عنوان مرجع نهایی تشخیص و حل معضل نیز، هرگز این موضوع را به عنوان یک معضل نمی دانند.

نتیجه آنکه: واقعیـات جـامعه، تلقی مسـئولین و مردم آگـاه و بیـدار ما، با معضل بودن مسأله «رابطه با آمریکا» همخوانی و تطابق ندارد.

آیا رابطه یا عـــدم رابطه با آمریکا (که امروزه به صورت آشــکار با قتل عام زنان وکودکان بی دفاع عراق نشان داده که مظهر اســتکبار است)یک نظریه شرعی است یا یک نظریه سیاسی و مدیریتی؟

پرسش

آیـا رابطه یـا عـدم رابطه بـا آمریکـا (که امروزه به صورت آشـکار با قتل عام زنان وکودکان بی دفاع عراق نشان داده که مظهر استکبار است)یک نظریه شرعی است یا یک نظریه سیاسی و مدیریتی؟

پاسخ

در پاسخ به این سؤال توجه به نکات ذیل حائز اهمیت است:

الـف - در حکـومت دینی، ساختـار سیاســی، عناصــر و اجزاء تشـکیل دهنـده آن، قواعـد و قـوانین حـاکم بر تصـمیم گیریهـا و عملکردهـای آن چه در بعـد داخلی و رفتـار هـا حکومت بـا شـهروندان خویش و چه در بعـد خارجی و نحوه ارتباط آن با سایر واحدهای سیاسـی، همه باید منبعث و منطبق با منابع دین اسلام یعنی وحی (کتاب و سنت) و عقل باشد. و برای منبع اخیر (عقل) نقش و جایگاه بسـیار مهمی در تنظیم روابط و مناسـبات اجتماعی جامعه ــ بر اساس مقتضـیات زمان و مکان و با در نظر گرفتن اصول و ملاکهـای ثابت دینی ــ، در نظر گرفته شـده است، بایـد توجه داشت که منظور از این عقل، «عقل ابزاری» و کوتاه نگر سکولار که هیـچ گونه ارتباطی با وحی ندارد نیست؛ بلکه عقلی است که خداوند آنرا به عنوان حجت باطنی در نهاد انسان قرار داده و تشـخیص دهنـده سـعادت و کمـال دنیـوی و اخروی اوست. و در حـوزه منطقه الفراغ ــ مـواردی که قرآن و سـنت نظر و حکم خاص و الزامی ندارد ــ، کاربرد بسـیار مهمی دارد. یک از این موارد چگونگی مدیریت جامعه در تمامی ابعاد آن اعم از داخلی یا خارجی است.

بنابراین، بین مدیریت فقهی با مدیریت علمی و عقلانی هیچ گونه تباین و ناسازگاری وجود ندارد. بلکه مدیریت فقهی

مبتنی بر شرع مقدس اسلام، دو کارکرد مشخص در عرصهء حیات جمعی دارد. «نخست آنکه: در جبنه های مختلف به تنظیم روابط حقوقی می پردازد و حد و مرزهای حقوقی را ترسیم می نماید. دوم آنکه: اصول و ضوابط و ارزشهای کلی و عامی را در ساحت فرهنگ و اقتصاد و سیاست داخلی و خارجی، مطرح می سازد. فقه مداری دولت دینی به آنست که در آمریت و ارائه خدمات و کارکردهای خویش، هم جانب آن مرزهای حقوقی را پاس بدارد و هم در جهت تحقق آن اصول و ارزشها و اهداف، برنامه ریزی عملی داشته باشد. معنای فقه مداری و اعتنای به مدیریت فقهی انزوای عقل و دانش و تجربه بشری نیست.»، (حکومت دینی، احمد واعظی، قم: انتشارات مرصاد، چاپ اول، ۱۳۷۸، صص ۹۶ – ۹۹).

نتیجه آنکه پرسش از اینکه «... یک نظریه شرعی است یا یک نظریه سیاسی و مدیریتی» خود نیازمند تأمل جدی است.

ب – رابطه یا عدم رابطه با آمریکا هر چند در ظاهر با مسأله مدیریت کشور در حوزه سیاست خارجی در ارتباط است اما مانند سایر تصمیمهای سیاست خارجی کشور مبتنی بر یکسری اصول و مبانی است که از جمله آنها مبانی سیاست خارجی اسلام است که برخی از مهمترین آنان در ارتباط با موضوع، عبارتند از:

۱. نفی دوستی و ولایت دشمنان اسلام:

در قرآن کریم در آیات متعدد صراحتاً به این اصل دستور اکید داده شده است: «یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء تلقون الیهم بالموده و قد کفروا بما جائکم من الحق؛ یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید، دشمن من و دشمن خودتان

را ولی نگیرید که دوستی بر آنان افکنید و حال اینکه به حقی که شما را آمده است کافر شده اند»، (سوره ممتحنه، آیه ۱).

۲. قاعده نفی سبیل کافرین بر مسلمین:

بر اساس این قاعده خداوند در قوانین و شریعت اسلام هر راه نفوذ و تسلط کفار بر مسلمین را بسته است. «و لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلاً». هرگز خداوند برای کافران نسبت به اهل ایمان راه تسلط را باز نگذاشته و باز نخواهد نمود»، (سوره نساء، آیه ۱۴۱). بر اساس این اصل حضرت امام(ره) در تحریرالوسیله بیان می دارند:

«اگر روابط تجاری با کفار موجب ترس بر حوزه اسلام شود ترک این روابط بر تمام مسلمانان واجب می شود. در اینجا فرقی میان استیلاء سیاسی یا فرهنگی و معنوی دشمن وجود ندارد. اگر روابط سیاسی که بین دولتهای اسلامی و دول بیگانه بسته می شود و برقرار می گردد موجب تسلط کفار بر نفوس و بلاد و اموال مسلمانان شود یا باعث اسارت سیاسی اینها گردد، برقراری روابط حرام است و پیمانهایی که بسته می شود باطل است و بر همه مسلمین واجب است که زمامداران را راهنمایی کنند و وادارشان نمایند بر ترک روابط سیاسی این چنانی هر چند به وسیله مبارزه منفی باشد.»، (تحریرالوسیله، امام خمینی(ره)، ج ۱، ص ۱۸۵).

۳. اصل مبارزه با ظلم و استعمار و حمایت از مظلومان و مستضعفان:

قرآن کریم مستضعفان را به قیام علیه مستکبرین فرا می خواند: «و ما لکم لا تقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان»، (سوره نساء، آیه ۷۵)

و یاری مستضعفان را امری لازم تلقی می کند: «و

ان استنصروکم فی الدین فعلیکم النصر»، (انفال، آیه ۷۲). و کسانی را که در راه حمایت از مبارزات حق طلبانه سستی می کنند، مورد مؤاخذه قرار می دهد. «ما لکم لا تناصرون»، (سوره صافات، آیه ۳۵). همان گونه که حضرت علی(ع) فرمودند: «کونوا للظالم خصماً و للمظلوم عوناً»، (نهج البلاغه، نامه ۴۷).

۴. روابط صلح آمیز با دول غیرمحارب و احترام به تعهدات بین المللی:

قرآن کریم، صلح و از بین بردن دشمنی را به عنوان یک اقدام برتر، فرا راه روابط فردی و اجتماعی مسلمانان در مواجهه با سایر ملل قرار داده است: «و الصلح خیر»، (سوره نساء، آیه ۱۲۸). و از مسلمانان می خواهد با احترام به پیمانها و تعهدات بین المللی خود، ضرورت صلح طلبی و همزیستی مسالمت آمیز اسلام را رعایت کنند: «الا الذین عاهدتم من المشرکین ثم لم ینقصوکم شیئاً و لم یظاهروا علیکم، احداً فأتموا الیهم عهدهم الی مدتهم»، (سوره توبه، آیه ۴).

اما علیرغم مبنا قرار گرفتن صلح، ضرورتهای جنگی از دیدگاه، شارع مقدس اسلام دور نمانده است: بلکه جنگ برای مقابله با ظالمان ستمگر، جهاد در مقابل کسانی که مؤمنان را از دیار خود اخراج می کنند و به انحاء مختلف قصد محو نام خدا و جلوگیری از بیداری انسانها را دارند، و به تعهدات و پیمانهای خود به مسلمانان وفادار نیستند، و مبارزه در راه احقاق حقوق مستضعفان و محرومان حق طلب و رهایی آنها از ظلم و نظایر آن ، به عنوان یک فریضه الهی مورد تأکید قرار گرفته است، (سوره نساء، آیه ۷۵؛ و سوره حج، آیه ۴۰).

و اصول متعدد دیگری که همه بیانگر و ترسیم کننده

سیاست خارجی حکومت اسلامی در تمامی زمانها بوده و حکومت دینی ملزم به رعایت آنهاست.

نظام اسلامی ایران با در نظر گرفتن این اصول و مبانی اسلامی از یکسو و همچنین سایر متغیرهایی که در تنظیم خط مشی سیاست خارجی کشور حائز اهمیت است _ نظیر ماهیت نظام بین الملل، توانایی های واحد سیاسی، نیازهای عینی جامعه، موقعیت جغرافیایی و ... اقدام به تعیین نوع روابط خود با سایر واحدهای بین الملل می کند؛ و در این فرایند است که رابطه یا عدم رابطه با کشوری مانند آمریکا شکل می گیرد که خود مبتنی بر سه بخش است:

۱. تنظیم مبانی عقیدتی سیاست خارجی دولت اسلامی.

۲و۳. تعیین خط و مشی و مرحله اجرای سیاست خارجی.

بخش اول یک امری نظری و انتزاعی است و درک واقعیات مقطعهای زمانی در شکل گیری و اصالت وجودی آنها هیچ نقشی ایفا نمی کند. اما دو بخش دیگر یعنی تعیین خط و مشی و مرحله اجرا، مقولاتی هستند که تفکر پیرامون آنها نیازمند متغیرها و میدانهای بیشتری است که تخصصها و مطالعات دیگری را نیاز داشته و بر مباحث کارشناسی و تخصصی، تکیه دارد. هر چند در بحث خط و مشی سیاست خارجی نظریه مبانی سیاست خارجی اسلام وجود دارد، ولی قسمت حجیم کار را مسائلی مثل ماهیت نظام بین الملل و مسائل داخلی نظام بین الملل و مسائل داخلی نظام به خود اختصاص می دهد. بحث اجرای سیاست خارجی هم تقریباً شکل عملی و غیرنظری دارد، هر چند مجریان نیز باید بدانند چرا اصول نظری را می خواهند متحقق سازند، (مسئولیتهای فرا ملی در سیاست خارجی دولت اسلامی، سید صادق حقیقت،

مرکز تحقیقات استراتژیک، چاپ اول، ۱۳۷۶، صص ۴۹۷ - ۴۹۹).

نتیجه آنکه در مسأله رابطه یا عدم رابطه با آمریکا، مبانی شرعی و دینی با مبانی سیاسی و مدیریتی در هم آمیخته است و بین ایندو هیچ گونه تباین و انفکاکی وجود ندارد. اول در مقوله مبانی نظری و تعیین خط و مشی های سیاست خارجی نقش داشته و دومی در حوزه «عمل» سیاست خارجی و مقوله تشخیص و اقعیتها، نیازها، امکانات و ... ، کارشناسی و برنامه ریزی جهت اجرای دقیق این خط و مشی ها جهت دستیابی هر چه بهتر به اهداف است. و نکته پایانی اینکه:

مسلماً در زمان حاضر رابطه با آمریکا ـ خصوصاً با در نظر گرفتن سابقه دشمنی آن در قبال جمهوری اسلامی، چه در زمان برقراری رابطه و چه در زمان قطع روابط، و اظهارات علنی مسئولین آن کشور پیرامون براندازی نظام اسلامی ایران، و با توجه به خوی استکباری و سلطه جویی آن در منطقه و جهان - نه تنها با مبانی و اصول مختلف قانون اساسی (اصل احترام متقابل و اصل عدم مداخله و ...) سازگار نیست، بلکه به هیچ وجه با منافع، امنیت، مصالح و عزت نظام اسلامی هم تطابق و همخوانی نداشته و زمینه های عقب ماندگی و وابستگی هر چه بیشتر ما را فراهم می کند. درست همانند زمان قبل از پیروزی انقلاب - که با آمریکا دارای روابط بودیم - و سایر کشورهایی که هم اکنون با داشتن روابط با آن کشور اهریمنی، زیر سلطه شدید ان قرار گرفته و از آزادی و استقلال خود محروم گردیده اند، (ر.ک: ایران و آمریکا، حسن واعظی،

نشر سروش ۱۳۷۹؛ چالش های ایران و آمریکا بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، حمید معبادی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱). مگر آنکه آمریکا به طور جدی شیوه خود را تغییر دهد و به اصل رعایت احترام و حقوق متقابل پای بند شود که متأسفانه چنین امیدی وجود ندارد.

برای من این سؤال پیش آمده که چطور آمریکا اجازه دارد به اسـرائیل اسلحه بدهد ولی ما مسلمانان حق آن را نداریم و از بین الملل باید اجازه بگیریم و چطور آمریکا در مقابل تحریم اسـرائیل حق وتو دارد و این همه مسلمان حق وتو ندارند تا او را محکوم کنند و آیا با شعار دا

پرسش

برای من این سؤال پیش آمده که چطور آمریکا اجازه دارد به اسرائیل اسلحه بدهد ولی ما مسلمانان حق آن را نداریم و از بین الملل باید اجازه بگیریم و چطور آمریکا در مقابل تحریم اسرائیل حق وتو دارد و این همه مسلمان حق وتو ندارند تا او را محکوم کنند و آیا با شعار دادن می توان به مسلمانان فلسطین کمک کرد به نظر من ما با شعار دادن و گفتن به آنها که استقامت کنید ما با شما هستیم همانند کسی هستیم که دوستش در باتلاق دارد غرق می شود و می ایستد و دور به او می گوید استقامت کن من پیش تو هستم و هیچ دست کمکی به روی او دراز نمی کند و چرا همش می گوئیم دولتهای عرب کاری نمی کنند در حالی که فلسطینیها مسلمان هستند و کاری به عرب بودن آنها نداریم.

پاسخ

سؤال شما راجع به فلسطین و حق وتو آمریکا درد دل همه مسلمانان آگاه است ــ آری جامعه ما با وجودی که در عصر تمدن و فرهنگ زندگی می کند هنوز شاهد برقراری قانون زور و جنگل می باشد ــ و حال که ما قدرت کمک نظامی و تسلیحاتی به فلسطینی های مظلوم را نداریم چاره ای نداریم که کمک معنوی کنیم. این راهپیمایی ها و شعارها در راستای بیدار کردن و آگاه کردن افکار عمومی جهان بی تأثیر نیست و هر مقدار مردم جهان آگاه تر گردند امکان وارد نمودن فشار نظامی به فلسطینی ها کمتر می گردد ــ اگر همین حمایت ها نبود اسرائیل جنایت های وحشیانه تری را انجام می داد.

چرا همیشه و بی استثناء این کشورهای مسلمان هستند که زیر سلطه بیگانگانی چون اسرائیل و آمریکایند؟ و مثل روز واضح است که اکثر کشورهای غیرمسلمان پیشرفته تر از کشورهای مسلمان هستند؟ و اگر مسأله این است که مسلمانان دست به کلک و حیله و حمله نمی زنند پس در این صور

پرسش

چرا همیشه و بی استثناء این کشورهای مسلمان هستند که زیر سلطه بیگانگانی چون اسرائیل و آمریکایند؟ و مثل روز واضح است که اکثر کشورهای غیرمسلمان پیشرفته تر از کشورهای مسلمان هستند؟ و اگر مسأله این است که مسلمانان دست به کلک و حیله و حمله نمی زنند پس در این صورت همیشه باید زیر سلطه باشند.

پاسخ

مسلمین صدر اسلام به اتکاء پیروی از رهنمودهای نبی مکرم اسلام (ص) و اهل بیت عصمت و طهارت نه تنها ملت متمدن و پیشرفته بودند بلکه تمدن ساز و عامل توسعه فرهنگی، اقتصادی و علمی و ... در محیط اطراف نیز بودند. چنانکه دانشمندان منصف غربی مانند گوستاو لوبون و ویل دورانت اعتراف کرده اند که تمدن پیشرفته غربی وامدار تمدن اسلامی است.

اما متأسفانه با کنار زدن اهل بیت با توطئه های سیاسی سیاست بازان دین به دنیا فروشان و سستی مردم در دفاع از حقیقت ولایت که ضامن «ناب بودن اسلام» و مصونیت آموزه های اسلامی از تحریف لفظی و معنوی است، وروی کار آمدن حکام دنیا پرستی که به جای حاکمیت قوانین اسلامی، خواهشهای نفسانی خود را اجرا کردند ملل مسلمان رو به انحطاط گذاشتند. در حقیقت افول تمدن اسلامی نه به دلیل اسلام، بلکه دقیقا به خاطر کنار گذاشتن فرهنگ پر افتخار و تمدن ساز اسلامی بوده است. مبتکر علم شیمی، ساعت و نجوم و هندسه و ... مسلمانان بوده اند اما متأسفانه ... .

از طرف دیگر غربی ها و دشمنان دین با غارت اموال ملت های دیگر و به یغما بردن سرمایه ها و منابع ملی و طبیعی کشورهای دیگر و حاکمیت قدرت استبدادی

زور و سطله بر آن ملت ها سلطه یافته آنها را استعمار کردند و تحت عنوان «استثمار و استعمار» به معنی تولید ثروت و عمران و آبادی، به تخریب بنیان های اقتصادی کشورهای جهان سوم پرداختند.

ناگفته نماند با وجود برخی روحیات مثبت در آنان از قبیل پرکاری، وجدان کاری، نظم و انضباط و ... در شکوفائی و پیشرفت آنان نقش موثری داشته است بلکه حتی دوری از تجملات و شهوات در میان فرهیختگان آنان قابل انکار نیست یعنی علی رغم لیبرال مسلکی و اباحه گری حکومت ها و مردم عوام، دانشمندان آنان کمتر در این مسائل فرو رفته اند. اصولاً شهوت با دانش، رفاه و دنیا طلبی با علم پژوهی چندان سازگار نیست.

خلاصه سخن : هیچ آموزه ای در دین و اسلام وجود ندارد که باعث انحطاط و عقب ماندگی گردد بلکه آموزه های اصیل اسلامی ترغیب به نوآوری، پیشرفت و تمدن سازی می کند، اما آنچه که مایه تأسف است حکام گماشته شده در کشورهای اسلامی به فکر پیاده کردن احکام اسلام و تحقق بخشیدن آموزه های اسلام نیستند تا این بذر پر ثمر گرانبها به ثمر بنشیند. و باید اعتراف کنیم ما مسلمانان خود نیز دچار تعلل هستیم، به بی انضباطی در مسائل مالی و کاری، نداشتن وجدان کاری، خود خواهی و دنیا طلبی، تقدم رفاه و منافع شخصی بر رفاه و پیشرفت اجتماعی و منافع عمومی که ما به آن مبتلا هستیم بر خلاف آموزه های اسلامی است. و چقدر از اوقات مفید در اجتماع ما به تعطیلی و بطالت می گذرد؟! میزان کار مفید را در ژاپن و کشور خود مقایسه

کنیم، آیا این افت کار مفید ناشی از اسلام است یا ناشی از ضعف اخلاق و مدیریت و تربیت خودمان؟ در کدام یک از کشورها میزان تعطیلات به میزان تعطیلات رسمی و غیر رسمی در کشور ماست؟ نسبت «دانش جزئی» با «مدرک خواهی» را در کشور ما مقایسه کنید. آیا این تأسف بار نیست؟

نهایت سخن آن که اگر در برخی از موارد از جهت شرعی محدودیت هائی وجود دارد مانند نهی از اختلاط زن و مرد یا بی بند و باری اولا آن محدودیت ها مانع گسترش علم و تمدن و توسعه کشور نیست چون بی بند و باری سبب پیشرفت نمی شود حتی در غرب و کشورهای توسعه یافته نیز بی بند و باری عامل توسعه نیست. شما کشورهای مختلف را ملاحظه می کنید که از جهت بی بند و باری یکسان اند اما برخی از آنها به دلایلی که بیان کردیم توسعه یافته ترند.

ثانیا بر فرض محال که همین محدودیت ها باعث میزان کمی از توسعه نیافتگی شود، این به لحاظ تعارض ارزشهای انسانی بر ارزشهای مکانیکی و طبیعی و حیوانی است و قطعا ارزشهای انسانی مقدم است، یعنی ما ترجیح می دهیم انسان باشیم و با یکسری مشکلات دست و پنجه نرم کنیم اما هویت انسانی ما را مسخ نکرده، مارا به حیوان شهوت باز انباشته از غرایز جنسی تبدیل نکنند.

و اتفاقا جهان غرب از این جهت دچار بحران های گوناگونی است و بحرانی که امروز گریبانگیر دنیای متمدن غرب شده است مصیبت های بزرگی چون نیهیلیسم و پوچ گرائی و خلأ معنویت روز به روز بیشتر آشکار می شود.

مناسب است به

کتاب « اسلام و مقتضیات زمان و مکان» جلد ۱ و ۲ اثر شهید مطهری و نیز آثار شهید سید مرتضی آوینی در خصوص غرب شناسی و نیز «مبانی نظری تمدن غرب» از منظر شهید آوینی مندرج در مجله دانشجو و فصلنامه فرهنگی اجتماعی تابستان ۱۳۷۷ با نشانی مشهد، صندوق پستی ۳۸۷۹-۹۱۳۷۵ مراجعه کنید و ما نیز انشاء الله در شماره های آینده در این خصوص مطالبی را خواهیم نوشت.

سیاستهای آمریکا در خلیج فارس بعد از جنگ با عراق چیست؟

پرسش

سیاستهای آمریکا در خلیج فارس بعد از جنگ با عراق چیست؟

پاسخ

این موضوع دارای ابعاد و زوایای مختلفی است که از ظرفیت یک نامه خارج است، اما مختصرا باید گفت این مسأله نیازمند شناخت دو موضوع مهم یعنی استراتژی کلان آمریکا در جهان و به صورت عام و در منطقه خلیج فارس و کشورهای آن به صورت خاص است. توضیح آن که:

الف. سیاست های کلی که آمریکا در جهان تعقیب می کند تابعی از استراتژی جدید آمریکاست که در حدود ۷ - ۶ ماه قبل از واقعه یازده سپتامبر به عنوان استراتژی ملی در آمریکا به تصویب رسید و مبنای حرکت آمریکا در قرن ۲۱ شناخته شد، محورهای اصلی آن عبارتند از:

۱. یک جانبه گرایی، ایجاد سلطه و تثبیت رهبری آمریکا بر جهان، جهانی سازی اقتصاد، ایجاد همگرایی در اقتصاد جهانی تحت حاکمیت نظام سرمایه داری حاکم بر آمریکا.

برای این منظور لازم بود که حاکمیت بر منابع انرژی، حاکمیت بر گردش منابع پول، حاکمیت بر رسانه های ارتباط جمعی و حاکمیت بر افکار عمومی، یعنی در اختیار گرفتن افکار عمومی و حاکمیت نظامی بر مناطق استراتژیک جهان، در دستور کار قرار بگیرد.

۲. ممانعت از ایجاد و شکل گیری هرگونه ائتلاف علیه آمریکا و یا ممانعت از ایجاد و شکل گیری و کانون رقیب برای آمریکا در عرصه سیاسی و اقتصادی. بدین منظور راه کارهایی نظیر مبارزه با هر حکومت مستقل، گسترش دامنه منافع ملی آمریکا به کل جهان و حفاظت از منافع آمریکا در اقصی نقاط جهان، تثبیت حضور نظامی آمریکا در مناطق استراتژیک و سلب حق حاکمیت ملت ها بر سرنوشت خودشان سلب حق

دستیابی به علم و تکنولوژی از ملت های ضعیف و سلب حق افزایش توان ملی از کشورها، در دستور کار دولتمردان آن کشور قرار گرفت.

ب. استراتژی نظام سلطه جهانی، برای جهان اسلام و منطقه خلیج فارس عمدتا حول دو محور اساسی یعنی استحاله اسلام در ابعاد مختلف و دوم، گسترش رژیم صهیونیستی در منطقه و طرح حاکمیت اسرائیل بر نیل تا فرات است.

در راستای محقق نمودن دو محور فوق آمریکا سعی دارد تا با متهم نمودن کشورهای منطقه به دفاع از تروریسم، نقض حقوق بشر، کوشش در جهت دستیابی به سلاح های کشتار جمعی و... آنها را در موضع انفعال قرار داده و از پیشرفت و توسعه آنان جلوگیری نماید. یکی دیگر از سیاست های آمریکا در منطقه این است که با بازسازی عراق با استفاده از منابع مالی فراوان آن کشور در ابعاد مختلف و ایجاد رفاه و... آن کشور را به عنوان الگوی مدرنیسم آمریکایی برای سایر کشورهای منطقه مطرح نماید و از این طریق در تبلیغ حکومت های سکولار و تضعیف اسلام کوشش نماید.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱. فصلنامه راهبرد، مرکز تحقیقات استراتژیک، شماره ۲۸، تابستان ۱۳۸۲

۲. جنگ جهانی چهارم و پایان مدرنیته، دکتر حسن عباسی، روزنامه کیهان ۱۳/۲/۸۲

۳. فراتر از جنگ جهانی اول و دوم، نشریه پگاه حوزه، ش ۹۳ و ۹۴

آینـــده عراق و نفت آن چه خواهد شد و نقش آمریکا در آینده خرید و فروش نفت جهان چه خواهد بود و تاثیرات آن بر ایران و اقتصاد آن و فروش نفتش چه خواهد بود ؟

پرسش

آینده عراق و نفت آن چه خواهد شد و نقش آمریکا در آینده خرید و فروش نفت جهان چه خواهد بود و تاثیرات آن بر ایران و اقتصاد آن و فروش نفتش چه خواهد بود ؟

پاسخ

آینده عراق، کشوری که در وضعیت کنونی تحت اشغال نیروهای متجاوز و به عنوان طعمه ای بزرگ برای آنان بوده و اهداف و مقاصد دور و درازی را برای آن ترسیم نموده اند، با عوامل و متغیرهای متعددی در ارتباط است که همگی نسبت به میزان قدرت و توان خویش می توانند در شکل دهی به آینده این کشور تأثیرگذار باشند؛ از جمله:

۱- مقاصد دولت آمریکا و اهداف کوتاه مدت، میان مدت و بلند مدت آن در عراق و میزان توانایی و امکانات آن کشور در دستیابی به این اهداف.

۲- میزان همراهی و همکاری و یا عدم آن توسط کشورهای همسایه و تأثیرگذار بر عراق و سایر قدرت های مهم جهان با آمریکا و پذیرفتن اشتراک منافع آنان در عراق از سوی آمریکا.

۳- میزان حضور اتحاد و یکپارچگی مردم عراق در صحنه در جهت دفاع از حقوق سیاسی و اجتماعی و تعیین سرنوشت خویش.

بنابراین آینده عراق، برآیندی متشکل از مؤلفه هایی از این قبیل است که البته درس ها و فرضیاتی نیز در این زمینه وجود دارد که هر کدام با تکیه بر اطلاعات، تجربیات تاریخی و واقعیات کنونی، مدل هایی را برای آینده این کشور ترسیم می نمایند.

مسلما طرح این گونه نظریات و پرداختن به آینده سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و ... عراق، خارج از گنجایش یک نامه بوده و نیازمند مراجعه به منابع و مجلات تحلیلی است که

به صورت تخصصی به چنین مباحثی پرداخته اند. اما در مورد آینده وضعیت نفت عراق مطالبی به صورت مختصر ارائه می گردد:

الف – نفت عراق:

کشور عراق پس از عربستان با ذخایر نفتی ۱۱۲ میلیارد بشکه ای خود، دومین کشور دارنده منابع و ذخایر نفتی است و احتمال ۱۰۰ میلیارد بشکه دیگر نیز وجود دارد (صنعت نفت عراق و آینده آن، مرتضی هاشمی، فصلنامه راهبرد، تابستان ۱۳۸۲، ش ۲۸، ص ۱۷۶).

هزینه های تولید نفت عراق نیز در مقایسه با سایر کشورها و مناطق بسیار پایین است؛ چنانچه متوسط هزینه تولید برای هر بشکه نفت در آمریکا حدود ۱۰ دلار، دریای شمال ۵ دلار، عربستان ۵/۲ دلار و در عراق کمتر از یک دلار است و به علاوه نفت عراق از کیفیت بالایی نیز برخوردار است.

ب – آمریکا و نفت عراق:

برای بسیاری از کارشناسان سیاسی، جنگ عراق بیانگر یک واقعیت است و آن «عطش روز افزون آمریکا برای نفت» و مسلما این موضوع به عنوان یکی از مهمترین اهداف آمریکا از اشغال عراق است و برای اثبات آن توجه به موضوع ذیل به تنهایی کفایت می کند: «در بغداد تنها یک ساختمان دولتی از گزند جنگ در امان مانده و آن هم بنای وزارتخانه نفت است که با تدابیر امنیتی فوق العاده ای توسط نیروهای ائتلاف محافظت می شود» از این رو آمریکا برنامه های زیادی برای آینده صنعت نفت عراق در نظر گرفته است.

وابسته بودن اقتصاد و صنعت آمریکا به نفت از یک سو و تأمین هزینه های بسیار زیادی ناشی از اشغال عراق و بازسازی آن از عواملی هستند که باعث می شودآمریکا

اقدام به تولید و صدور بی رویه نفت عراق به بازارهای جهانی نماید(برخی برآوردها هزینه اشغال عراق را حدود ۸۰ – ۷۰ میلارد دلار و خسارات وارده بر عراق را بالغ بر ۱۰۰ میلیارد دلارمی دانند).

نتیجه این موضوع افت شدید قیمت نفت است؛ سیاستی که به طور قطع، از حمایت کشورهای غربی نیز برخوردار خواهد بود واز طرف دیگر واشنگتن با محور قرار دادن عراق به عنوان پایگاه نظامی خویش و با در اختیار داشتن منابع عظیم نفتی آن به اعمال فشار بر ایران و عربستان خواهد پرداخت (حمله آمریکا بر عراق و پیامدهای مثبت و منفی تغییر رژیم عراق برای همسایگان، حجت الله مرادی، مجله نگاه، سال سوم، شماره ۲۷، مهر ۱۳۸۱، ص ۳۵).

البته پیامد کاهش قیمت نفت برای سایر کشورهای عضو اوپک و صادر کننده نفت نظیر مکزیک، ونزوئلا و ... نیز منفی خواهد بود.

ج – نفت عراق و آینده اوپک:

سازمان کشورهای صادر کننده نفت بر آن است که با کاهش میزان تولید، بهای نفت را در سطح بشکه ای ۲۵ دلار نگه دارد، اما حتی با وجود چنین تدابیری، بسیاری از کارشناسان معتقدند که عراق به زودی از این سازمان جدا خواهد شد. ایالات متحده آمریکا در نظر دارد که به این ترتیب و با گشودن شیرهای نفت، علاوه بر تأمین مخارج لازم برای بازسازی و اداره عراق، به اهداف سیاسی و منطقه ای خویش در قبال سایر کشورهای همسایه نظیر ایران و عربستان و تقویت اسرائیل بپردازد.

تصویر دیگری، سازش اوپک با آمریکا را به عنوان یک عضو جدید و ادامه فعالیت این سازمان با شرایط جدید می داند که در

این حالت امکان دارد قیمت ها به طور متوسط به ۱۵ تا ۲۰ دلار برسد (مرتضی هاشمی، همان، ص ۱۸۱).

در هر صورت از این نکته مهم نیز نباید غافل ماند که عزم و اتحاد کشورهای منطقه و مردم عراق در مقابله با توطئه های شوم استکبار جهانی، عامل بسیار مهمی است که به خوبی می تواند این توطئه ها را نقش بر آب کرد و آینده ای مطلوب و امیدوار را برای مردم عراق و منطقه رقم بزند.

نقش استعمارگران در تقویت روحیه ناسیونالیستی برای مبارزه با اسلام چیست؟

پرسش

نقش استعمارگران در تقویت روحیه ناسیونالیستی برای مبارزه با اسلام چیست؟

پاسخ

استعمارگران سعی می کنند این تعصبات و نژاد پرستیها را در میان مسلمانان زنده کنند، و در این راه از هیچ حیله و نیرنگی فروگذار نیستند. مزدوران خود را بر انگیخته تا در میان مسلمانان احساسات ملت پرستی را شعله ور سازند، اصول و مکتبهای گوناگون پی ریزی می کنند که وحدت توده ها و ملتها جز در سایه ملیت پرستی امکان پذیر نیست.

جداً مایه بسی تأسف است که بگوییم ملی گرایی و ناسیونالیستی خطرناکترین حربه ای است که استعمارگران غرب در مبارزه با اسلام به کار می برند و بدین وسیله از موج عظیم نهضت اسلامی و گسترش آن در شرق و غرب جلوگیری می کنند

کسانی که آتش این فتنه را در میان عربها شعله ور ساخته اند، یا مسلمان نیستند و یا فقط پوسته ای از اسلام دارند. یکی از نویسندگان عرب در کتاب خود به نام «المخططات الاستعماریه لمکافحه الإسلام» می نویسد: آیا این مسأله به طور اتفاقی به وجود آمده که اغلب رهبران ناسیونالیستی و نژاد پرستی، غیر مسلمان بوده و مسلمانان را به طرز فکر خود می خوانند؟! در سرزمینهای پر عظمت اسلام در دیاری ک محل خلافت خلفای اسلامی بوده است «میشل عفلق» در همان سرزمین رهبر حزب بعث عربی سوسیالیستی، و «آنتوان سعادت» پرچمدار حزب ناسیونالیستهای سوریه! و «جرج حبش» رئیس ناسیونالیسم عرب و «قسطنطین زریق» رهبر گروه دیگری از ناسیونالیستهای عربی می باشند. در صورتی که تمامی این افراد غیر مسلمان بوده و مسلمانان را به سوی طرز فکر خود می خوانند. آیا این تصادف محض است که همه اینها را جمع کرده و از اینها رهبران فکری برای جوانان مسلمان

قرار داده که نیرنگ تبلیغاتشان را بخورند و راه را گم کرده در بیابان جهالت سرگردان شوند؟! همین نویسنده، همه اینها را از توطئه های استعمار می داند که نقشه آن در ماورای مرزها طراحی شده و در کشورهای اسلامی به مرحله اجرا گذاشته شده است. (خدمات متقابل اسلام و ایران، /۷۳)

نویسنده ناسیونالیست عربی دیگری به نام «عمد فاخوری» در کتابش «عرب چگونه باید قیام کند» می نویسد: «عرب قادر به نهضتی نخواهد بود مگر این که عربیت را دیانت خود قرار داده به آن چنان تمسک کنند که مسلمانان به «قرآن» و مسیحیان کاتولیک به «انجیل» و پروتستانها به تعلیمات اصلاحی «لوتر» تمسک جسته اند».(نقشه های استعمار در راه مبارزه با اسلام، /۵۶ (۵۵

ملت عرب باید بفهمند که موجودیت آنان با اسلام است و اگر از اسلام فاصله بگیرند چیزی نخواهند بود که ما درباره آنان بحث کنیم. باید هواداران ناسیونالیسم عربی به این نکته توجه کرده و بدانند هر گاه در این گونه موارد تعصب و ملیت روی کار بیاید نمی تواند تمام ملت عرب را یکجا جمع کند و بین آنان اتحاد و وحدت بوجود بیاورد، زیرا به ممالک متعدد تقسیم می شوند، اهل هر مملکت نسبت به هموطنان خود دارای نوعی حس جانبداری می باشند، از این جهت تا این تاریخ دیده نشده است ناسیونالیسم با آن همه زرق و برق بتواند ملت عرب را با هم، هماهنگ و متحد سازد و لذا همیشه می بینیم اتحاد دول عرب از چند کشور تجاوز نمی کند و آن هم در موارد سخت هر کدام به فکر ملّت خود می باشد.

جداً مایه تأسف است که مبارزه شدید و پی گیر میان ناسیونالیست و مسلمانان

در گرفته، در هر کشور اسلامی گروهی پیدا شده اند که مردم را به سوی قومیت دعوت می کنند. مزدوران استعمارگر با اشاعه اندیشه ملیت پرستی به مبارزه با اسلام برخاسته و برادر کشی را در داخل و خارج راه انداخته اند و تمام نقشه های مسلمانان را نقش بر آب می کنند و تنها اشاعه این طرز تفکر برای از هم گسستن پیوند وحدت مسلمانان و ایجاد تفرقه و دشمنی و اختلاف در بین مسلمانان کافی است. باید هواداران ناسیونالیسم عربی بدانند که با این عمل، دانسته یا ندانسته، بزرگترین خدمت را به استعمار می کنند.

استعمار، این طرز فکر را در میان ترکها و سایر ملتها نیز به مرحله اجرا در آورد، هنگامی که این اندیشه در میان ملت ترک انتشار یافت، خلافت عظیم اسلامی که به دست ترکها اداره می شد از هم پاشید، زیرا ملتهای دیگر نیز تحریک شدند و دعوت خود را به سوی ملیتهای خود آغاز نمودند، لذا شعله های اختلاف میان مسلمانان زبانه کشید، استعمار نیز به این آتش دامن می زد در این موقع «یوسف آقشورابیک» از طرف استعمار سرخ مبعوث گردید و از ترکستان روسیه بپا خاست و دعوت طورانی را شروع کرد، عده ای از مزدوران استعمار نیز به او یاری کردند و مردم را به سوی ناسیونالیسم ترک طورانی سوق دادند. در اسلامبول پایتخت ترکیه جمعیتی به نام «تُرْک یوردی» یعنی وطن ترک به وجود آوردند. در مقابل، جنبش دیگری پدید آمد و جمعیتی به نام «تُرْک اوجاقی» تشکیل دادند و این جمعیتها به فعالیت خود ادامه دادند. جاسوسان انگلیسی از پشت پرده سیاست آنها را تقویت کردند و سرانجام این طرز فکر به افکار عموم راه یافت، جوانان ساده

تحت تأثیر این افکار قرار گرفتند.

در این موقع در بین ملت عرب نیز این گونه افکار پیدا شد و همین جا بود که استعمار نقش مهمی را با رهبران ناسیونالیسم عرب بازی کرد به طوری که رهبران مزبور با راهنماییهای استعمارگران پیش می رفتند، چنان که می نویسند: سفارتخانه های انگلیس و فرانسه و امریکا در اسلامبول مرکز فعالیت های سران ناسیونالیسم عرب بود. بدین وسیله سران استعمار آنان را تحریک نموده شورش و انقلابی بر ضد خلافت عثمانی بپا نمودند، و با کوششهای پی گیر و انواع خرابکاریها به دوران خلافت عثمانی پایان داد.

این بود که کشورهای عربی از تحت سیطره خلافت عثمانی بیرون رفت و حکومت عربی تشکیل دادند، استعمار نقشه شوم خود را عملی کرد، اتحاد و وحدت اسلامی را در هم کوبید، از دولت واحد قدرتمند، دهها دولت ضعیف و کوچک به وجود آورد که سرنوشت این دولتها را استعمار تعیین می کرد، بدین جهت سرزمین وسیع مسلمین میدان تاخت و تاز سیاستهای استعمار گردید.

آری استعمار، تخم این مرام نا ستوده را در بین ایرانیان کاشته و نسلهایی را تربیت کرده که از نظر احساسات ملی و قومی، اسلام را بیگانه و اجنبی قلمداد می کنند، رسوم و خرافات دوران آتش پرستی را زنده کرده، روح تازه بر کالبد پوسیده آنها می دمند و می گویند: باید لغات تازی از زبان فارسی برهنه شود و ایرانی نباید در مکالمات روزمره خود واژه عربی استعمال کند و به کار بردن لغات عربی را یک نوع ارتجاع و کهنه پرستی می دانند. اینها افکاری است که از ناحیه استعمارگران القا شده و تازه این افراد ناسیونالیسم واقعی هم نیستند، زیرا اگر اینها ملیت

پرست بودنـد بایـد هر چیزی که از خارج وارد وطنشان می شود به چشم بیگانه و اجنبی نگاه کننـد و با آن از جنبه احساسات و عواطف ملی مبارزه کننـد نه این که هر چیزی که رنگ مـذهبی دارد به آن با چشم نا آشـنا نگاه کننـد، و لغات عربی را به جرم این که قرآن عربی است از بین ببرنـد ولی به جای آن لغات و واژه های اجنبی و لاتینی به کار ببرند. ملت عرب را اجنبی بدانند ولی با استعمارگران خون آشام شرق و غرب احساس جانبداری کنند؟

چرا استعمارگران بیشتر در کشورهای اسلامی به فعالیت می پردازند؟

پرسش

چرا استعمارگران بیشتر در کشورهای اسلامی به فعالیت می پردازند؟

پاسخ

اولا استعمارگران در هر کشوری که بتوانند سلطه پیدا کنند و منافع مردم را غارت کنند به فعالیت می پردازند.

ثانیاً آنان می دانند که اسـلام طرفدار مستضـعفان است و اگر آنان کشورهای اسـلامی را آزاد بگذارند و به آنها فرصت دهند تا تعالیم اسـلام را پیاده کنند، جایی برای استثمار و استفاده از منابع آنها باقی نمی ماند; چرا که تعالیم اسلام مسلمانان را به مبارزه علیه ظلم و استثمار بسیج می کند; از این رو با نفوذ خود از نفوذ اسلام در کشورهای اسلامی جلوگیری می کنند.

این وظیفه مسـلمانان است که بـا مبـارزه و تلاـش به اسـتعمارگران فرصت ندهنـد تـا به بسـط نفوذ خود در کشورهـای اسـلامی بپردازند.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۳۴

طرز فکری را که انسان باید در مورد آمریکا و کل استعمارگران داشته باشد، بنویسید؟

پرسش

طرز فکری را که انسان باید در مورد آمریکا و کل استعمارگران داشته باشد، بنویسید؟

پاسخ

در پاسخ به سئوال شما دوست گرامی در ابتدا توجهتان را به بیانات متین بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت امام خمینی(که در ارتباط با موضع گیری ما در قبال آمریکا و دیگر قدرتمندان سلطه جو ایراد شده جلب می کنیم.

"عزیزان من بایـد بدانیـد که ارزش انقلاـب هر چه بیشتر باشـد؛ فـداکاری در راه تحقـق آن ارزشـمندتر و لاـزم تر است... شـما

متوقعید ما در مقابل آمریکا و اسرائیل و دیگر ابرقدرتها که می خواهند منطقه را ببلعند بی تفاوت باشیم؟ نه، با هیچ کدام از ابرقدرتها و قدرتها سرسازش نداریم نه تحت سلطه آمریکا می رویم و نه زیر بار شوروی. ما مسلمانیم و می خواهیم زندگی کنیم؛ ما می خواهیم زندگی حقیرانه داشته باشیم ولی آزاد و مستقل باشیم، ما این پیشرفت و تمدنی که دستمان پیش اجانب دراز باشد را نمی خواهیم ما تمدنی را می خواهیم که بر پایه شرافت و انسانیت استوار باشد و بر این پایه صلح را حفظ نماید ابرقدرتها می خواهند انسانها و انسانیت را تحت سلطه قرار دهند ما و شما و هرمسلمانی مکلف است در مقابل آنها بایستد سازش نکند.

مسئله ای را که می خواهم اکیداً به شما تذکر دهم این است که این معنی که نمی شود با قدرتهای بزرگ طرف شد از گوشهایتان بیرون کنید؛ شما بخواهید می توانید؛ زیرا پشتیبان شما خداست. این زمزمه هایی را که ابرقدرتها به وسیله ایادی شان کرده اند که تا متکی به یکی از قدرت ها نشوید، نمی توانید به زندگی خود ادامه

دهید صددرصد غلط است به روی پای خود بایستید و محکم و استوار با خدا باشید و سعی کنید تا قبل از هر پیشرفتی در انسانیت پیشرفت کنید در این صورت خداوند ما را یاری خواهد کرد تا بتوانیم استقلال و آزادی و اسلاممان را حفظ کنیم انشاءا..." "۱"

و مقام معظم رهبری حضرت آیت ا...خامنه ای دامت برکاته ضمن این که نفی غرب و آمریکا را به هیچ وجه به معنی نفی تکنولوژی و علم و پیشرفت و تجربه های غرب نمی دانند تصریح می فرمایند که : "نفی غرب به معنای نفی سلطه غرب است که

هم سلطه سیاسی مورد نظراست و هم سلطه اقتصادی؛ هم سلطه فرهنگی... فرهنگ غرب یعنی فرهنگ اروپاییها یک عیبی دارد که فرهنگهای دیگر تا آن جایی که ما می شناسیم آن عیب را ندارد و آن سلطه طلبی است. این قطعاً دلایل انسانی و جغرافیایی و تاریخی دارد که از اولی که اینها در دنیا به یک برتری علمی دست پیدا کردند سعی کردند همراه با سلطه سیاسی و اقتصادی خودشان که به شکل استعمار مستقیم در قرن نوزده انجامید، فرهنگ خودشان را هم حتماً تحمیل کنند این چیز قابل قبولی نیست هر چند هم خوب باشد آن ملتی که این فرهنگ دارد بر او تحمیل می شود این را نمی پسندد و... وقتی کاری زورکی و تحمیلی شد وقتی از موضع قدرت انجام گرفت وقتی متکبرانه و مستکبرانه تحمیل گردید هر ملتی آن را پس می زند باید هم پس بزند".

در جای دیگر می فرمایند : "خیلی ازکشورها هستند که وابسته به امریکا و مراود با او هستند

سران آنها دوستان آمریکا هستند و در آن کشورها اجازه کمترین اهانتی به آمریکا به آنها داده نمی شود. آمریکا برای آن کشورها چه کار کرد؟ کدام خیر را به طرف آنها سرازیر کرد؟ چرا نسبت به اقتدارات آمریکا مرعوب می شوید؟!...این طور نیست که اگر آمریکا با کشوری بد بود آن کشور دیگر نتواند در دنیا نفس بکشد و اگر خوب بود آن کشور دیگر خیالش آسوده باشد... نه این طور نیست یازده سال است که شعار مرگ بر آمریکا از دهان مردممان نیفتاد، راهها هم روی ما بسته نبوده است؛ اگر ما تلاش و همت کردیم توانستیم راه خودمان را باز کنیم".

و درباره وضعیت امروز آمریکا می فرمایند : "امروز را در آمریکا تشبیه می کنند به دهه ۶۰ آمریکا از ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ دهه جنگ ویتنام معتقدند دهه ۱۹۶۰ دهه تزلزل آمریکا بود، دورانی که جنگ ویتنام بود و دایماً دانشگاههای آمریکا، خیابانهای آمریکا و محیطهای مردمی آمریکا در یک چالش دائمی با دولت بود... امروز و در دهه اول هزاره سوم می گویند شرایط برای آنها شرایط دهه ۶۰ است منتهی ویرانی از درون است ویرانی اخلاقی است....اگر بخواهیم مظهر این ضعف را در دنیای بیرونی مشاهده کنیم ضعف نفوذ آمریکا در دنیا یکی از مظاهرآن است تحریمهای آمریکا در دنیا با عکس العمل شدید مواجه می شودتصمیمهای آمریکا در دنیا با عکس العمل شدید مواجه می شود تصمیمهای آمریکا در زمینه مسایل جمعی با امتناع دولتهای دیگر در اروپا و غیراروپا مواجه می شود انتخابهای اقتصادی آمریکا در مسایل جهانی با چالش عظیم قدرتهای مردمی و سیاسی در دنیا

مواجه می شود؛ نفوذ آمریکا رو به افول است بعد از دوران جنگ سرد بعد از افول و انحلال شوروی آنها ادعا کردند که ما باید رئیس امپراطوری بزرگ دنیا باشیم اما دنیا حتی به عنوان یک ابرقدرت نافذالکلمه هم دیگر از آنها حرف شنوی ندارد... ""۲"

با تشکر از شمادوست عزیز که سئوال خود را با ما مطرح نمودید امیدواریم پاسخ خود را در ارتباط با نحوه تفکر درباره آمریکا و هر استعمارگری که نیت سلطه گری بر دیگران را دارد دریافت کرده باشید.

۱. امام در برابر صهیونیسم،ص۱۷۵-۱۶۲،۱۷۴

پرسش و پاسخ از مقام معظم رهبری،ص۱۲۰و۱۲۱

روابط ایران و امریکا

به چه دلیل نباید با اسرائیل و امریکا رابطه داشته باشیم ؟

پرسش

به چه دلیل نباید با اسرائیل و امریکا رابطه داشته باشیم ؟

پاسخ

علت عدم ارتباط با رژیم صهیونیستی یا اسرائیل بسیار روشن است ; زیرا رژیمی غیر قانونی و نامشروع و دولتی است که از راه مکر و زور وشیطنت , اراضی یک عده انسان های بیچاره و مستضعف را اشغال و غصب کرده , صاحبان اصلی را از خانه و کاشانه شان اخراج نموده و سال های متمادی است آنان در کشورهای دیگر یا در بیابان ها باخفت و خواری زندگی می کنند.

روشن است نظام ایران که ادعای اسلامیت دارد و می گوید: طرفدارمستضعفان است , عقلاً و شرعاً و حتی عرفاً نمی تواند با چنین رژیمی رابطه برقرار کند, چون اولین گام برای رابطه , به رسمیت و قانونی شناخت یک رژیم غاصب و اشغالگر است .

در مورد امریکا, هیچ یک از سران کشورها از زمان امام (ره) تا به امروزنمی گویند: نباید با امریکا رابطه بر قرار کنیم , بلکه می گویند: امریکا سال ها به ماظلم کرده و به حقوق ما تجاوز نموده و منابع کشور را غارت کرده و ملت مسلمان ایران را استعمار و استثمار کرده و افزون بر این پول های ایران را بلوکه ئثکرده و سلاح های خریداری شده توسط ایران را تحویل نداده و ده ها مورد دیگرکه مجال بیان آن نیست .

اگر امریکا به خاطر آن ظلم ها و بی حرمتی ها و توهین های ناروا که به ما رواداشته است , از دولت و ملّت مظلوم ایران عذر خواهی کند و متعهد شود به هیچ وجه در امور داخلی کشور ما دخالت نکند

و پول و سلاح های ما رابرگرداند, ارتباط با امریکا مانعی ندارد. در غیر این صورت , طبق فرموده‌ء امام ره :.

مسافرت های سیاسی و سیاحتی آقای خاتمی به خارج ادامه دارد و اخیراً به آلمان رفته وتازگی به روسیه دعوت شده اند. آیا این سفرها باعث بهبود وضعیت اقتصادی ایران می شود؟

اشاره

آیا روزی خواهد رسید که رابطه‌ء ایران و امریکا به سان رابطه‌ء کنونی ایران و اروپا شود؟

پرسش

مسافرت های سیاسی و سیاحتی آقای خاتمی به خارج ادامه دارد و اخیراً به آلمان رفته وتازگی به روسیه دعوت شده اند. آیا این سفرها باعث بهبود وضعیت اقتصادی ایران می شود؟

آیا روزی خواهد رسید که رابطه‌ء ایران و امریکا به سان رابطه‌ء کنونی ایران و اروپا شود؟

پاسخ

این مسافرت ها سیاسی است , نه سیاحتی . این مسافرت ها بازتاب سیاسی و اقتصادی بسیار مهمی دارد و لازم است مسئولان کشورها رایزنی هایی برای کشور خود کنند و در صدد بر آیند به نفع کشور خود اقدامات نمایند. مبنای سیاست خارجی در نظام جمهوری اسلامی ایران , نه شرقی و نه غربی است . نفی هر گونه وابستگی سیاسی به شرق و غرب , از سیاست های اصولی جمهوری اسلامی است . ایران کشوری است که می خوهد غیر متعهدباشد و وابسته به کشوری نباشد و با کشورها رابطه داشته باشد.

اما رابطه با امریکا و اسرائیل در صورتی خواهد بود که امریکا از زورگویی و دیکتاتوری دست بردارد و مانندبقیه‌ء کشورها قانع به حق خود باشد. ناوگانهای خود را از خلیج فارس بیرون ببرد و از زورگویی نسبت به جمهوری اسلامی و کشورهای جهان دست بردارد. سیاست دولت امریکا, استکباری است و انقلاب ما بر اساس نفی استکبار واستعمار است . ما از ابتدا گفته ام زیر بار استکبار نمی رویم . اگر بخواهیم تحت نفوذ امریکا قرار بگیریم و استکبار راتأیید کنیم , با قبل از انقلاب چه فرقی دارد؟ امریکا که بیست سال است میلیون ها دلار متعلق به ملت مظلوم ایران راپرداخت نمی کند, محاصره‌ء اقتصادی کرده , جنگ را بر

ما تحمیل کرد, چگونه با آن رابطه بر قرار کنیم ؟

به عقیدهء ما دولت اسرائیل نامشروع و غاصب است و کشور فلسطین متعلق به مسلمانان است و اسرائیل وصهیونیست ها آن جا را غصب کرده اند و باید دولت اسرائیل محو شود و مسلمانان مخصوصاً مسلمانان مبارزفلسطینی که ده ها سال است آواره اند, با اسرائیل مبارزه کنند تا آن را نابود کنند.

مسئله حقوق بشر و گیر دادن غربی ها به ایران در این مورد را توضیح دهید.

پرسش

مسئله حقوق بشر و گیر دادن غربی ها به ایران در این مورد را توضیح دهید.

پاسخ

مسأله حقوق بشر همواره ابزاری بوده تا کشورهای غربی به خصوص آمریکا بر علیه کشورهای متخاصم خود، به کار برند، از دیدگاه غرب کشورهایی که از نظر ایدئولوژی، اقتصادی، سیاسی و... تابع دیکتاتوری مخوف غرب نیستند و در جهت تأمین منافع منطقه ای و جهانی آنان گام بر نمی دارند، دشمن تلقی شده که باید با هر وسیله ای، خصوصا موضوعاتی نظیر مبارزه با تروریسم، دفاع از حقوق بشر و... که در افکار عمومی جهان مشروع جلوه می نماید، از میدان به در شوند از این رو مشاهده می نماییم دولت هایی نظیر ایران، چین و... که در جهت منافع و سیاست های این کشور حرکت نمی کنند، همواره به موضوعاتی نظیر نقض حقوق بشر، دفاع از تروریسم و... آن متهم می شوند.

در میان کشورهای متخاصم آمریکا، جمهوری اسلامی ایران از ویژگی های بالایی برخوردار است و آن این که انقلاب اسلامی ایران با پیروزی، تداوم و پیشرفت خود در عرصه های مختلف، علمی، تکنولوژیکی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و...، ایدئولوژی لیبرال –سرمایه داری غربی را به چالش جدی کشانده است و از سوی دیگر باعث به وجود آمدن نهضت های عظیم مردمی در بسیاری از نقاط حساس جهان بر علیه سیاست های شوم غرب شده است. از این رو مشاهده می نماییم که از بدو پیروزی انقلاب اسلامی و حتی قبل از آن، استکبار جهانی خصوصا آمریکا با توطئه های گوناگون سعی در نابودی این انقلاب داشته و دارند. در سال های اخیر بعد از آن که نتوانستند –

به خـاطر درایت نظـام اسـلامی – در زمینه دفـاع از تروریسم و دستیـابی به سـلاح های کشـتار جمعی درنزد افکار عمومی جهان موفقیتی به دست بیاورنـد با کمال پر رویی سـناریوی دیگری در پیش گرفته انـد و آن اتهام ایران به نقض حقوق بشـر است، هر چند این سـناریو برای ایران تازگی ندارد و از اول انقلاب تاکنون همواره شاهد ایراد این اتهام واهی بر ایران اسلامی می باشیم، اما این دفعه آمریکا و متحدین آن برنامه ریزی گسترده ای در این زمینه، تهیه و تدارک دیده اند.

در سیاسـی بودن این قبیـل اتهامـات – که به هیـچ وجه به نظـام اسـلامی ایران که بیشترین و اساسـی ترین ارزش و جایگـاه را به انسان و حقوق واقعی بشر قائل است و بسیاری از اندیشمندان منصف نیز بدان اذعان دارند – همین بس که:

اولا، چرا غرب معیارهایی دوگانه در مورد حقوق بشـر در کشورها به کار می برد و کشورهایی نظیر اسـرائیل، عربسـتان سعودی و... را که به راحتی حقوق انسان ها را نقض می کنند، مورد حمایت خویش قرار می دهد.

ثانیـا، آمریکا و متمـدین آن در عمل نشان داده انـد که هیـچ گونه پای بنـدی برای حقوق بشـر نه در کشورهای خویش و نه در سـایر کشورهـای جهان، آنجا که منافعشان اقتضا کنـد قائل نیسـتند. سـرکوب سیاهپوسـتان، مسـلمانان و مخالفان سیاسـی در این کشورهـا و نادیـده گرفتن حقـوق آنهـا و همچنین کشـتار مردم بی دفـاع کشورهـایی نظیر عراق، افغانسـتان و... تنهـا نمونه هـای کوچکی برای اثبات این مدعاست.

ثالثا، بازدیدهای متعددی که از ایران و بررسی وضعیت حقوق بشر در آن صورت پذیرفته، همواره به بهتر

بودن وضعیت حقوق بشر – حتی با دیدگاه مادی –در ایران، نسبت به سایر کشورها از جمله خود آمریکا اعتراف دارند (ر.ک: چالش های ایران و آمریکا، حمید معبادی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۱۸۸).

می گفت چرا مرگ بر آمریکا می گویید مشکل از داخل است فرهنگ سازی نکرده اید آمریکا هیچ کاری با شما ندارد ضعف از شماست.

پرسش

می گفت چرا مرگ بر آمریکا می گویید مشکل از داخل است فرهنگ سازی نکرده اید آمریکا هیچ کاری با شما ندارد ضعف از شماست.

پاسخ

شعار مرگ بر آمریکا به هیچ وجه به معنای توجیه مشکلات داخلی جامعه و انداختن تمام تقصیرات به گردن آمریکا نیست، بلکه این شعار؛

اولا، در مقابل عملکردهای خصمانه آن کشور در قبال ملت مسلمان ایران از زمان قبل از انقلاب (نظیر راه اندازی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و حمایت از رژیم مستبد پهلوی و چپاول منابع اقتصادی، فرهنگی و انسانی کشورمان) و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و تهیه و تدارک انواع توطئه ها به منظور به شکست کشاندن این نهضت عظیم اسلامی (از قبیل؛ کودتای نوژه، راه اندازی و مداخله در جنگ تحمیلی، بلوکه نمودن دارایی های ایران، تحریم های متنوع اقتصادی، سیاسی، تکنولوژیکی و کارشکنی وا خلال در روند سازندگی کشور و اقدام اخیر آن تلاش برای متوقف نمودن پیشرفت های صلح آمیز هسته ای ایران و تروریسم خواندن ایران و...) می باشد.

ثانیا، چنان که مقام معظم رهبری در پاسخ به این سؤال می فرمایند: «ما همه مشکلات را به گردن آمریکا نمی اندازیم، مشکلات ما از خودمان است، منتها دشمن از این مشکلات می خواهد حداکثر استفاده را کند، پدر کشور و ملت را در بیاورد، این را هم نگوییم؟! ما نمی گوییم اگر تورم هست، تقصیر آمریکا است، نه ، اگر تورم هست، اگر کاهش قدرت خرید هست، اگر کمبود اشتغال هست، چه کسی گفته تقصیر آمریکاست؟ ما گردن آمریکا نمی اندازیم، این تقصیر خود ماست، تقصیر مسؤولان است، اما اگر اسم آمریکا را می آوریم،

اگر حرف آمریکـا را می زنیم، می خواهیم بگوییم که گرگی کمین گرفته، پشت خم کرده که به شـما حمله کنـد، از این غافل نباشـید. به مسؤولان می گوییم ضعف ها را برطرف کنید، به شما می گوییم که متوجه این دشمن باشید تا به شما حمله نکنند...» (دیدار با دانشگاهیان شهید بهشتی، ۲۲/۲/۱۳۸۲).

ثالثا، شـعار مرگ بر آمریکا و اعلام تنفر از کفار و مسـتکبران، دارای مبانی عقیدتی و دینی بوده و در فرهنگ و ادبیات اسلامی موارد متعـددی یـافت می شود که خداونـد و بزرگان دین مشـرکان، ظالمان و مسـتکبران و... را لعن و نفرین کرده انـدو بر آنها مرگ فرستاده اند از جمله این آیات:

ان الذین یؤذون اللّه و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره ، (احزاب، آیه ۵۷).

قتل اصحاب الاخدود مرگ بر شکنجه گران صاحب گودال آتش {M، (بروج، آیه ۴).

قتل الانسان ما اکفره مرگ بر انسان چه قدر کافر و ناسپاس است {M، (عبس، آیه ۱۷).

همچنین یکی از وظـایف و واجبات «تبری» و بیزاری از دشـمنان اسـلام می باشـد که این بیزاری در زبان و عمل ظهورمی یابـد. بنابراین صـحت اصل شـعار مرگ و برائت از دشـمنان الهی روشن شد. اما در تشخیص این که آیا آمریکا مشمول این شعار می باشـد یا نه؟ با در نظر گرفتن ابعاد توطئه و جنایت آمریکا علیه مردم ایران و سایر ملل مظلوم جهان وخصومت و دشـمن آشـکار آن با دین اسـلام، شـکی باقی نمی ماند که آمریکا مصداق مسـلم شـرک، کفر، عصیان و استکباردر زمین می باشد و مسلمانان تنها موظف به بیان این انزجار می باشد، بلکه وظیفه دارند در عمل نیز با آن مبارزه نمایندتا هرگونه سـیطره و سلطه این استکبار بر مسلمانان،

برداشته شود.

قرآن کریم می فرماید: «و لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلاً» و اعلام شعار مرگ بر آمریکا به معنایپذیرفتن و زیربار سلطه نامشروع آمریکایی تمامیت طلب نرفتن و به معنای برائت از آن می باشد، همانگونه که خداوندو رسولش نیز از مشرکین برائت می جویند. ان الله بری ء من المشرکین و رسوله ، (توبه، آیه ۳).

بنابراین ما به هیچ وجه مشکلات داخلی که ناشی از سوء مدیریت ها و ضعف های خودمان است را به گردن آمریکا نمی اندازیم اما برای حفظ عزت و استقلال سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود و حفظ منافع و مصالح جامعه و انقلاب اسلامی، تا زمانیکه آمریکا دست از این خوی سلطه طلبی و فساد در زمین برنداشته و مسؤولین نظام مقدس اسلامی هم به مصلحت جامعه می بینند، این شعار ادامه خواهد داشت.

سرعت پاسخ دهی از انتظارات پرسشگران است. خواهشمند است با اولویت بندی و پیرایش سؤالات، ما را یاری کنید. بدیهی است با ارتباط مکرر، پاسخ گوی دیگر پرسش های شما خواهیم بود

سیاست عملی ایران در رابطه با امریکا چه می باشد؟

پرسش

سیاست عملی ایران در رابطه با امریکا چه می باشد؟

پاسخ

به طور خلاصه محورهای سیاست عملی ایران در رابطه با آمریکا عبارتند از:

۱. آمادگی همه جانبه و هوشیاری کامل در قبال اقدامات و برنامه های آمریکا در منطقه و در خصوص ایران.

۲. حفظ اصول و ارزش های اسلامی و انقلاب، استقلال و تمامیت ارضی، منافع و مصالح ملی در تمامی شرایط.

۳. تلاش برای بالا بردن سطح کارآمدی نظام اسلامی در زمینه های مختلف سیاسی - اقتصادی، فرهنگی، علمی و صنعتی و... و حل مشکلات و معضلات داخلی که به عنوان مهمترین حربه تبلیغاتی از سوی آمریکا مورد سوء استفاده قرار گرفته است.

۴. تأکید بر عامل بازدارندگی با تقویت وحدت ملی و همدلی میان مردم و مسؤولین و گسترش روحیه آمادگی دفاعی در میان جامعه و ارتقاء بنیه نظامی با بهره گیری از پیشرفته ترین و مجهزترین امکانات نظامی دفاعی در چارچوب مقررات شرعی و بین المللی.

دلیل مخالفت آمریکا و همدستانش بر سر مسئله هسته ای ایران چیست و چرا نمی خواهد ایران در این نوع از علم و فن آوری پیشرفت کند؟

پرسش

دلیل مخالفت آمریکا و همدستانش بر سر مسئله هسته ای ایران چیست و چرا نمی خواهد ایران در این نوع از علم و فن آوری پیشرفت کند؟

پاسخ

دلایل مخالفت آمریکا با پیشرفت های هسته ای ایران:

دولت آمریکا و خصوصا رژیم صهیونیستی اسرائیل در حالی ایران را متهم به پیگیری سلاح های هسته ای و کشتار جمعی می کند که خود به قوانین و کنوانسیون های بین ا لمللی مربوط به منع تولید و گسترش سلاح های کشتار جمعی متعهد نبوده و حتی سابقه به کارگیری این قبیل سلاح ها و عدم پای بندی به اصول اخلاقی، انسانی و بین المللی را در اعمال خود به اثبات رسانیده اند و در زمان کنونی نیز با تمام توان به دنبال گسترش زرادخانه های اتمی خویش بوده و به صورت علنی از آن دفاع می کنند.

اما با این حال چرا به نظام اسلامی ایران که پای بندی خود را به تعهدات بین الملل و اصول انسانی حتی در سخت ترین شرایط به اثبات رسانده است، چنین اتهامات واهی ایراد می کنند؟! پاسخ این موضوع در موارد ذیل قابل تبیین و بررسی است:

۱. پیروزی انقلاب اسلامی ایران و شکل گیری ایدئولوژی قدرتمند اسلامی، یکی از مهمترین دلایل اصلی خصومت آمریکا با نظام اسلامی ایران است، مسلما فهم و شناخت این مسأله می تواند عنصر مهمی در شناخت و تحلیل دقیق رفتارهای آمریکا در قبال ایران باشد؛ بسط و گسترش ایدئولوژی اسلامی در منطقه و جهان، ایدئولوژی لیبرال - سرمایه داری غرب را با چالش هایی جدی مواجه نمود (جنگ جهانی چهارم، دکتر حسن عباسی، انتشارات پارسایان، ۱۳۸۲).

تمامی مبانی

فکری و اصولی بنیـادین آن را به رویـارویی و مبـارزه فرا خوانـد. از آنجـا که نظـام سـلطه جهـانی و دنیایی غرب به سـرکردگی آمریکا به هیـچ وجه تاب تحمل هیـچ گونه ایـدئولوژی ای مغایر با نظام ارزشـی و فکری خود نـدارد، با تمام امکانات در صـدد نابودی نظام اسـلامی ایران برآمد؛ مخالفت با انقلاب اسـلامی ایران و حمایت از شاه مخلوع، راه اندازی توطئه های بیشـمار علیه انقلاب ایران، کودتای نوژه، جنگ تحمیلی و مداخلات نظامی امنیتی، اطلاعاتی آمریکا به نفع عراق، اعمال تحریم ها و فشارها بین المللی بر علیه ایران به بهانه های مختلفی از قبیل دفاع از تروریسم، سـلاح های کشتار جمعی، حقوق بشر و... همگی در این راسـتا قابـل ارزیـابی است. نظـام سـلطه جهانی به هیـچ وجه تاب تحمل نظام اسـلامی ایران را نداشـته و با تمامی توان در جهت تضعیف و نابودی آن کوشیده است از این رو طبیعی است که با به کارگیری ابزارهای مختلف از جمله ایراد اتهامات واهی نظیر نقض حقوق بشـر، دفـاع از تروریسم، تلاـش ایران برای دستیـابی سـلاح هـای کشـتار جمعی و... در صـدد جهت دهی به افکـار عمومی جهان و اعمال فشارها و محـدودیت های بین الملل علیه ایران بر آمـده و از پیشـرفت های چشم گیر ایران در زمینه های مختلف علمی، اقتصادی، صـنعتی و... جلوگیری به عمل آورد و از این طریق ایدئولوژی اسـلامی را در کانون شکل گیری خود از بین ببرد و از این طریق بر موج عظیم بیداری اسلامی در جهان خصوصا آمریکا و اروپا فائق آید.

۲. اگر به اهداف و برنامه های بلند مدت نظام سلطه جهانی در

منطقه خاورمیانه نگاهی بیاندازیم به خوبی این واقعیت روشن می شود که غرب به سرکردگی آمریکا تنها به دنبال تقویت و تسلط رژیم صهیونیستی اسرائیل در منطقه به عنوان حامی منافع خود از یک طرف و مقابله با جهان اسلام، بوده و از این رو به هیچ وجه تقویت و رشد علمی، تکنولوژیکی و صنعتی، اقتصادی و... هیچ کدام از کشورهای منطقه را بر نمی تابند. در واقع آمریکا و اسرائیل در تلاشند تا برتری و تفوق تسلیحات نظامی و هسته ای رژیم صهیونیستی را نسبت به کشورهای اسلامی حفظ نمایند. از این رو پیشرفت های علمی ایران حتی در زمینه استفاده صلح آمیز از تکنولوژی هسته ای را هم مغایر با اهداف و برنامه های منطقه ای خویش می دانند و با طرح چنین ادعاهایی خواهان جلوگیری از پیشرفت های علمی و فنی نظام اسلامی ایران هستند.

۳. و نکته آخر این که غرب به سرکردگی آمریکا به هیچ وجه نمی خواهد به کشوری در حال توسعه که منادی یک ایدئولوژی قدرتمند رقیب در مقابل ایدئولوژی آنان است، اجازه دهد تا به صورت مستقل و با دانش و امکانات بومی و بدون اتکاء به آنان به چنین دانشی و فناوری پیش رفته ای دست بیابد زیرا علاوه بر این که در درازمدت باعث افول سیطره و اقتدار جهانی آنان می شود، در کوتاه مدت نیز وجهه جهانی آنان را زیر سؤال برده و این تفکر استعماری را که هیچ کشوری بدون اتکاء به غرب نمی تواند گام های پیشرفت و توسعه را بپیماید با چالشی جدی مواجه می سازد و می تواند الگویی برای سایر

کشورهای جهان سوم و در حال توسعه محسوب گردد که این موضوع به هیچ وجه مطابق با اهداف و منافع قدرت های غربی نمی باشد. از این رو به شدت با آن مقابله می کند با این که به خوبی می دانند که ملت عظیم ایران با اتکاء به ایمان الهی و وحدت و همدلی خویش همانگونه که در صحنه های مختلف انقلاب و جنگ تحمیلی و سازندگی نشان داده است به خوبی قادر است در این عرصه از علم و فناوری پیشرفته نیز پیروز بیرون آمده و طعم شکستی دیگر به دشمنان داخلی و خارجی خویش بچشاند. انشاءالله.

چرا با استکبارجهانی مبارزه می کنیم؟

پرسش

چرا با استکبارجهانی مبارزه می کنیم؟

پاسخ

پاسخ به چرایی این موضوع نیازمند شناخت اموری نظیر مفهوم استکبار، اهداف و ویژگی های آن و دلایل عقلی و شرعی است؛ از اینرو به اختصار نکاتی را بیان می نماییم:

الف. مفهوم استکبار

در لغت «استکبار آنست که انسان اظهار بزرگی کند و آنچه را که از آن او نیست و برای او روا نیست، ابراز دارد ... [قرآن کریم] مستکبران را در مقابل ضعفا قرار داده است، به جهت آگاهی دادن به این نکته که استکبار آنان به جهت قوه و نیروی بدنی و مالی آنها بوده است و در جای دیگر مستکبران را در مقابل مستضعفان قرار داده است» (راغب اصفهانی، معجم الفاظ قرآن، ص ۴۳۸)

بنابر تعریف فوق، استکبار وصف درونی است که لوازم و مظاهر مختلفی را می تواند در جامعه داشته باشد. خود بزرگ بینی و نشناختن حد خود در مقابل خداوند و مردم ــو به استضعاف کشیدن آنهاــ از اوصاف درونی است که شخص مستکبر به واسطه آنها موضعگیریهای خویش را تنظیم می کند: چنانکه در مورد نافرمانی ابلیس می فرماید: «ابی و استکبر و کان من الکافرین» (سوره بقره، آیه ۳۴) و یا در مورد فرعون می فرماید: «واستکبر هو و جنوده فی الارض بغیر الحق» (سوره قصص، آیه ۳۹)

در اصطلاح علوم اسلامی، استکبار در مصداق با واژه هایی نظیر «ظلم» ، «انما السبیل علی اللذین یظلمون الناس» (سوره شوری، آیه ۴۲) و «طاغوت» ، «و لقد بعثنا فی کل امه رسولا ان اعبدو الله و اجتنبوا الطاغوت» (سوره نحل، آیه ۳۶) همراه است.

استکبار از دیدگاه فرهنگ سیاسی اسلام، وجود نوعی سلطه گری و

سلطه جویی و استعمار و بهره کشی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی توسط اقلیت محدودی زورگو و نفع طلب بر خیل عظیم توده های محروم می باشد. این عمل می تواند داخلی باشد به همان طریق که یک عده دیکتاتور و زورگو بر ملت های محروم تحت سلطه خود حاکمیت داشته و آنها را تحت فشار و ظلم قرار دهند و همچین می توانند بین المللی باشد، بدین معنا که دولت و یا کشوری سایر جوامع و ملت ها را استثمار و به استضعاف بکشاند که نمونه بارز آن در گذشته و حال اعمال سیاست های استعمارگونه و امپریالیستی قدرتهای بزرگ شرق و غرب در جهان می باشد. (سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، منوچهر محمدی، نشر دادگستر، ۱۳۷۷، ص ۳۳) امروزه در فرهنگ سیاسی دنیا، واژگانی نظیر «استعمار» و «امپریالیسم» ... نیز در رساندن مفهوم فوق بکار می رود.

ب. ویژگی های استکبار

۱. منفعت طلبی: اصولاـ مبنای تمام ظلم ها و ستم های انسان چیزی جز منفعت طلبی نیست. و این موضوع در قدرت های استکباری در حد بالایی وجود دارد. و آنان به تنها چیزی که اهمیت می دهند نفع مادی و حیوانی آنان است. و لذا در صورت به خطر افتادن این منافع، حاضرند که از مردم کشور خویش نیز بگذرند و دوستان و متحدان و نوکران خود را فدا کنند تا منافع آنها تامین شود.

۲. جهان خواری و به دست آوردن سلطه جهانی

دست یابی به امکانات موجود در سراسر جهان یکی از ویژگی های کشورهای استکباری است؛ از این رو، کسب سلطه جهانی و تصاحب ذخایر ملت های دیگر و به چنگ آوردن شریان

حیات اقتصادی جهان، از ویژگی هایی است که در تمامی مستکبران دیده می شود.

۳. عقب نگه داشتن مستضعفان از رشد واقعی

یکی استراتژیهای مهم استکبار جهانی جهت حفظ سلطه و برتری خود بر جهان و ادامهء بقاء و حیات خویش، جلوگیری از پیشرفت ملت های مستضعف در جنبه های مختلف فکری، علمی، صنعت و تکنولوژی، اقتصاد و ... است. و در این جهت از انجام هیچ گونه اقدامی ، اعم از جذب نخبگان کشورهای جهان سوم و یا در حال پیشرفت، کارشکنی در برنامه های آنان، اعمال تحریم ها و محدودیت های بین المللی و ... به بهانه های مختلف ، دریغ نمی ورزند.

۴. اضطراب و ترس درونی

استکبار همواره در صدد تجاوز به حقوق دیگران است و اصولا با تجاوز به حقوق دیگران رشد می کند. دیگرانی که حقوق آنها پایمال شده است درصدد بازگرداندن حقوق از دست رفته خود و ضربه زدن انتقامجویانه به مستکبران اند. از این رو، مستکبر همواره در خوف و اضطراب به سر می برد. از سوی دیگر، تلاش روز افزون استکبار در به دست آوردن هر چه بیشتر منافع و منابع دیگران، خواب راحت را از چشمان آنان خواهد ربود. از این جهت همواره دلهره و نگرانی با مستکبران همراه است. (اندیشه های فقهی _ سیاسی امام خمینی(ره)، کاظم قاضی زاده، ۱۳۷۷، ص ۶۰۹)

استکبار جهانی جهت دستیابی به اهداف شوم خود از زمینه ها و راهکارهایی نظیر، ایجاد اختلاف بین مردم کشورهای مستضعف، ترویج فساد و فحشا منزوی کردن نیروهای کارآمد و متعهد (همان) استفاده از عناصر داخلی وابسته و روشنفکران غرب گرا استفاده می کنند.

ج . دلایل مبارزه

با استکبار

هر فرد مسلمان و هر دولت اسلام بر اساس منطق و آموزه های دینی، موظف به مقابله با ظلم و استکبار جهانی است . توضیح آنکه:

۱. از نظر عقلی: نمی توان «برای حیات زیر سلطه غیر» ارزشی قائل شد زیرا «ارزش حیات به آزادی و استقلال است» (صحیفه نور، ج ۵، ص ۱۱۴) لذا حضرت امام(ره) تاکید دارند بر این که «این مطابق هیچ منطقی نیست که سی میلیون جمعیت، همیشه تحت فشار [باشد] و همیشه این جمعیت کار بکنند و حاصل کارشان را دیگران ببرند» زیرا «زندگانی ای که در آن استقلال نباشد [و یک ملتی] به زحمت کار بکنند برای استفاده دشمن ها ، این که زندگانی نیست» (همان، ج ۲، ص ۱۳۸ و ج ۶، ص ۲۳۳)

۲. از نظر شرعی : در آیات و روایات متعدد، مستضعفین یعنی کسانی که مورد ظلم و تهاجم استکبار، قرار گرفته اند، موظف به دفاع و مقابله با مستکبرین شده اند. به عنوان نمونه قرآن کریم می فرماید: «و لن یجعل الله للکافرین علی المومنین سبیلا» (سوره نساء، آیه ۱۴۱) ؛ «و ما لکم لا تقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان» (سوره نساء ، آیه ۷۵) ؛ «قاتلو فی سبیل الله الذین یقاتلونکم و لاتعتدوا» (سوره بقره، آیه ۱۹۰) و کسانی که در راه حمایت از مستضعفین کوتاهی و سستی می کنند ، مورد مواخذه قرار می دهد: «ما لکم لا تناصرون» (سوره صافات، آیه ۲۵) همان گونه که حضرت علی(ع) فرمودند: «کونوا لظالم خصما و للمظلوم عونا» ؛ (نهج البلاغه، نامه ۴۷)

بر این اساس طبق قانون اساسی «جمهوری

اسلامی ایران سعادت انسان در کل جامعه بشری را آرمان خود می داند و استقلال و آزادی و حکومت حق و عدل را حق همه مردم جهان می شناسد. بنابراین در عین خودداری کامل از هرگونه دخالت در امور داخلی ملت های دیگر، از مبارزه حق طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می کند» (قانون اساسی، اصل ۱۵۴)

در هر صورت اصل وقوع انقلاب اسلامی برای رهایی از یوغ استکبار بود و حفظ آن و همچنین تامین اهداف و منافع کشور ادامه این مبارزه را می طلبد. عمل به آموزه های دین مبین اسلام ، حکم عقل و منطق و قانون اساسی ما را بر آن می دارد که در جهت حفظ عزت استقلال و رعایت منافع کشور خود و همچنین دستیابی به پیشرفت و توسعه همه جانبه از یکسو و دفاع از حقوق همه ستمدیدگان و مستضعفان جهان، مبارزه با استکبار جهانی را تا سر حد پیروزی نهایی ادامه دهیم. البته پر واضح است که منظور از مبارزه با استکبار، فقط مبارزه نظامی نیست. بلکه ضمن عدم مداخله در امور سایر کشورها و رعایت قوانین بین المللی، بیشترین تاکید بر مبارزه فرهنگی و تلاش برای بیداری و رشد سیاسی ملل مظلوم جهان است چنانکه حضرت امام(ره) می فرماید: «اگر ملتی بخواهد سر پای خود بایستد، لازم است که اول بیدار شود» (صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۱) و در جای دیگر می فرماید: «بیدار شوید و خفتگان را بیدار کنید، زنده شوید و مردگان را حیات بخشید و در تحت پرچم توحید برای درهم پیچیدن استعمار سرخ و سیاه و

خود فروختگان بی ارزش، فداکاری کنید» (همان، ج ۱،ص ۲۵۴)

در پایان جهت ملموس تر شدن موضوع، نکاتی را در مورد چرایی مبارزه ایران با آمریکا به عنوان سر کرده استکبار جهانی بیان می نماییم:

یکم. بررسی مبانی تشکیل دهنده سیاست خارجی آمریکا در قبال سایر کشورها:

براساس دیدگاه ماتریالیستی و مادیگرانه کشورهای غربی از جمله آمریکا، تأمین منافع ملی و دستیابی به سود بیشتر اصلی ترین اصل حاکم بر سیاست خارجی آنان بوده که در جهت تحقق آن اقدام هر عملی هر چند غیر اخلاقی جایز و پسندیده است (و اگر مواقعی دم از حقوق بشر یا ارسال کمک های بشر دوستانه و... می زنند، همه تاکتیکی است در جهت تحقق آن استراتژی اساسی یعنی تأمین هر چه بیشتر منافع خویش در دراز مدت) بر این اساس منافع ملی آنان جز از راه وابستگی سایر کشورها خصوصا کشورهای جهان سوم و جلوگیری از استقلال و خودکفایی آنان، حاصل نمی شود و با انجام این عمل دو عنصر اساسی چرخه اقتصادی و بازار سرمایه داری آنان یعنی دستیابی به مواد خام ارزان قیمت از یک سو و در دست داشتن بازار مصرف جهت کالاهای تولیدی خود از سوی دیگر فراهم می آید.

از این رو مشاهده می شود که کشورهایی جهان سوم که اکثرا دارای روابط سیاسی، اقتصادی و... با آمریکا هستند علیرغم سوابق تمدنی خود و برخورداری از منابع غنی طبیعی و انسانی، همچنان در زمره کشورهای توسعه نیافته و شدیدا وابسته به غرب محسوب می شوند و اگر معدود کشورهایی مشاهده می شود که توانسته اند خود را از این معرکه نجات داده و به توسعه یافتگی

نایل آیند نتیجه سعی و تلاش و اتکای به خود بوده است نه اتکاء به غرب و آمریکا.

نتیجه آن که آمریکـا جهت تـأمین منافع و حفظ و گسترش هژمونی و سـلطه خویش بر سایر جهان و تحقق دهکـده ای جهانی با کدخدایی خود از انجام هر اقدامی جهت عقب ماندگی کشورهای توسعه نیافته و عدم پیشرفت آنان دریغ نخواهد ورزید.

دوم. بررسی عملکرد و اقدامات آمریکا در قبال ملت ایران در گذشته و حال:

بررسی اقدامات خصمانه دولت آمریکا در قبال ملت ایران از گذشته های دور تاکنون، به وضوح دشمنی و جلوگیری و ممانعت از پیشـرفت ملت ما را در عرصه های مختلف سیاسـی، اقتصادی، نظامی، علمی و... به اثبات می رسانـد پاره ای از این خصومت ها عبارتند از:

۱- در بعد سیاسـی: به راه انداختن کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و ساقـط نمودن حکومت مردمی و قانونی دکتر مصـدق، ارائه طرح انقلاب سـفید و کاپیتولاسیون به رژیم وابسته پهلوی، کارشکنی و تلاش در جهت سرنگونی نظام اسلامی ایران که با خواست و اراده اکثریت قاطع ملت ایران شـکل گرفت از راه هایی نظیر تقویت و سازمانـدهی گروهک های ضد انقلابی در جهت اختلال در امنیت و تمـامیت ارضـی کشـور، راه انـدازی کودتـای نوژه، تحریـک کشورهـای همسـایه به عملیـات نظـامی بر علیه ایران و تحمیل جنگ هشت ساله، ایجاد تحریم های سیاسـی بین الملل با طرح اتهاماتی ماننـد نقض حقوق بشـرف حمایت از تروریسـم و... علیه ایران و اخلال در روابـط ایران بـا سـایر کشورهـای منقطه و جهـان و هم اکنون نیز با صـراحت دشـمنی خود را با نظام اسلامی و مردم مسلمان ایران بیان می کنند.

۲-

در بعد اقتصادی: ملی شدن صنعت نفت ایران (۱۳۲۹) پیروزی چشمگیری برای ملت ایران محسوب می شد ولی متأسفانه با کارشکنی های دولت آمریکا همچنان عواید و مزایای صنعت نفت ایران به جیب شرکت های بزرگ نفتی جهان که اکثرا آمریکایی یا انگلیسی بودند سرازیر می شد و نفع چندانی نصیب ملت ایران نمی گردید. دولت آمریکا جهت وابسته نمودن اقتصاد ایران به محصولات خارجی، اقتصاد ایران را شدیدا وابسته به درآمدهای نفتی کرده و رژیم پهلوی را جهت انجام اقداماتی نظیر اصلاحات ارضی، تحت فشار گذاشته و خودکفایی اقتصادی ایران خصوصا در زمینه مواد غذایی را از بین ببرد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیز با ایجاد جنگ تحمیلی از بین بردن صنایع زیر بنایی خصوصا در بعد صنعت نفت و پتروشیمی و کارشکنی در بازار نفت، ایجاد تحریم های اقتصادی علیه ایران در عرصه بین الملل و طرح هایی نظیر داماتو و... در روند پیشرفت و رشد اقتصادی ایران اخلال به وجود آورده و فشارهای بسیار زیادی را بر مردم ایران تحمیل کرد.

۳- در بعد علمی و تکنولوژیکی: دولت آمریکا با جذب نخبگان فکری ایران، جلوگیری از دستیابی ایران به تکنولوژی های پیشرفته نظیر آنچه که هم اکنون در مورد انتقال دانش هسته ای به ایران هستیم و... در رشد و پیشرفت ملت ایران اخلال به وجود آورده است.

۴- در بعد فرهنگی: دولت آمریکا جهت بسط و سیطره فرهنگ لیبرال دموکراسی خود و مبارزه با فرهنگ حیات بخش اسلام و سایر فرهنگ ها، از گذشته های دور تا کنون با اقدامات متعددی نظیر استفاده از عناصر فکری وابسته به خویش در داخل، استفاده

از تکنولوژی ارتباطاتی و... تهاجم گسترده ای را علیه فرهنگ اصیل اسلامی و ملی ملت ایران به کار گرفته است.

اکنون با توجه به این قبیل اقدامات، آیا باز هم می توان آمریکا را خیرخواه و مدافع پیشرفت ملت ایران دانست؟! و دست از مبارزه با آن برداشت؟

مسلما پاسخ منفی است. آمریکا هرگز با توجه به مبانی فکری و اصول نظام لیبرال سرمایه داری خویش نمی تواند به فکر خیر خواهی برای ملت های دیگر باشد.

کافی است گوشه نگاهی به سرنوشت کشورهای همسایه مان (عراق و افغانستان) بیاندازیم که با اسم اعطای آزادی و دموکراسی بر سر ملت بی دفاع آنان بمب های چند تنی ریخته و اولین اقدام در جهت آبادانی کشورشان، چپاول منابع نفتی آن (عراق) توسط شرکت های آمریکایی و انگلیسی بود «فاعتبروا یا اولی الابصار».

انگلیس و امریکاهمانند دو لبه قیچی می مانند که به هم نزدیک شدنشا و دور شدنشان برای بریدن حق وحقوق این مردم است پس چرا انگلیس در ایران سفارتخانه و در سطح وزیر امور خارجه ارتباط دارد ولی امریکا بر خلاف این است

پرسش

انگلیس و امریکاهمانند دو لبه قیچی می مانند که به هم نزدیک شدنشا و دور شدنشان برای بریدن حق وحقوق این مردم است پس چرا انگلیس در ایران سفارتخانه و در سطح وزیر امور خارجه ارتباط دارد ولی امریکا بر خلاف این است

پاسخ

بررسی تاریخ ایران در قرن ۱۹ بیانگر آن است که ایران در حوزه نفوذ سه قدرت، انگلیس، روسیه و در مقطعی کوتاه فرانسه بوده است. روسیه و انگلیس در تعاملات خود در قرن ۱۹ بر این اعتقاد بودند که مانع حضور قدرت سومی در ایران گردند. در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم حضور آلمان در ایران را شاهد هستیم و آمریکا نیز به دلیل پایان دوران سیاست انزواطلبی خود پس از جنگ جهانی دوم، حضور خود را در ایران گسترده کرد. بنابراین در دوران پهلوی تا قبل از سال۱۳۳۲ ، ایران حوزه نفوذ روس، انگلیس و امریکا بوده است. گرچه طرح کودتایی بنام «چکمه» پس از کودتای ۱۳۳۲ از سوی انگلیس مطرح گردید ولی اجرای آن بیشتر توسط امریکا و از جانب این ابرقدرت قابل رؤیت بود. حکومت محمدرضا پهلوی که از سال ۱۳۳۲ از دیکتاتوری آغاز و از سالهای ۱۳۴۲ به بعد به سوی حکومت استبدادی در حرکت بود با حمایتهای امریکا تقویت گردید و حضور انگلیس و روس در ایران هر چه بیشتر محدود شد بویژه با طرح مسأله کاپیتولاسیون بیش از پیش چهره امریکا در جامعه آن زمان به عنوان مداخله گر در امور داخلی ایران تداعی می شد.در نهایت امر باید گفت پیشینه تاریخی چهره امریکا را در ایران از بعد از کودتای۱۳۳۲، بعنوان عامل کودتا و حمایت

از حکومت دیکتاتوری می توان شناخت که همین عوامل باعث شد چهره امریکا در جامعه آن روز منفور تلقی شود. حتی گروههای چپ گرا و شبه مارکیست نیز همانند جریان فکری اسلام گرا، امریکا را امپریالیست تلقی می کردند. بنابراین دشمنی با امریکا ر ابایـد در متن جامعه از سال ۱۳۳۲ به بعد مطالعه کرد. گفتمان های مطرح شده از سوی جریان فکری اسلام گرا، چیزی جز رفتارهاو کردارهای ضد امریکا را بوجود نمی آورد. بنابراین در انقلاب ۱۳۵۷ با به قدرت رسیدن جریان فکری اسلام گرا و آن پیشینه تاریخی نسبت به امریکا، مخالفت با امریکا، منشور و مانیفیست ترسیم سیاست خارجی نسبت به امریکا بوده است.

از جهتی دیگر می توان گفت نفس ارتباط چه در مباحث جامعه شناسی و چه در مباحث علوم سیاسی هیچگاه ایجاد کننده بار مثبت و یا منفی برای طرفین ارتباط نیست. عامل تعیین کننده بار مثبت و یا منفی، آن چیزی است که در این ارتباط پدید می آید. بنابراین در موضوع ارتباط ایران و امریکا نیز می توان گفت نفس این ارتباط بی اشکال است ولی اگر ایجاد این ارتباط به ایجاد رابطه ظالم و مظلوم بدل گردد نفس ارتباط با اشکال مواجه می شود و از آنجا که اصل حاکم بر سیاست خارجی امریکا خوی استکباری و گرگ منشی است بنابراین در صورت عدم تغییر این سیاست هر گونه را بطه ای با امریکا تداعی گر رابطه ظالم و مظلوم است. در حالی که رابطه با انگلیس در چارچوب منافع ملی ما تعریف شده است. محور اصلی این ارتباط ایجاد مانعی مستحکم در مقابل ستم قدرتهای ستمگر است. دلایل ایران در ایجاد رابطه باانگلیس همان دلایلی است که عدم

ایجاد رابطه با امریکا را ضروری می نمایانـد. و ایران در ارتباط خود با انگلیس هرگز از مواضع سیاست داخلی و خارجی خود اعم از منافع ملی و ایـدئولوژیها و آرمانها عقب نمی نشـیند. البته همانگونه که پیش از این ذکر شد در شـکل گیری این ارتباط، شرایـط زمـان تا حـدود زیادی مؤثر است.بـدین معنا که نوع گفتمان با توجه به شـرایط زمانی تغییر می کنـد. برای نمونه اگر در رابطه بین ایران و عربستان، شـرایط حکومت صعودی تغییر کرد، مواضع ایران نیزبه همان ترتیب تغییر می کند. همچنان که اگر امریکا از سیاست استکباری خود کناره گیری کند، ایران نیز موضع فعلی خود را تغییر می دهد. بنابراین شرایط در موضع گیری نقش ویژه ای دارد. از جمله این شـرایط می توان اسـتفاده از قدرت دیگران برای جلوگیری از سـتم دیگر قدرتها را نام برد. اگر ایران در مسـأله عراق بـا کشورهـای عربی رابطه برقرار نکنـد، این عـدم ارتباط با همسایگان منطقه ای به سـرعت به بهانه ای در دست امریکا بـدل می گردد که از طریق آن به راحتی می تواند ایران را محکوم کرده و مورد حمله تجاوزگرانه خود قرار دهد. این در حالی است که رابطه گسترده ایران با کشورهای عربی، مانعی جـدی در برابر امریکا ایجاد می کند. بنابراین به لحاظ علم سیاست و قواعد روابط بین الملل می توان شرایط زمانی را در موضع گیری حایز اهمیت بسیار دانست. این مسأله در اسلام نیز به شکلی کامل و جامع دیـده می شود در مباحث اسـلامی بارها به مسأله ولایت و اِعمال احکام ثانویه اشاره شـده است. مقصود از اعمال احکام ثانویه، اصلاح و یا تغییر برخی احکام با توجه به مقتضیات زمانی و مکانی است. اگر احکام ثابت

دین بـا تحـول شـرایط زمـانی و مکـانی کـافی بـود دیگر نیـاز به معصوم و ولی، معنـا و مفهومی نـداشت. تغییر مواضع بر اسـاس مصلحت و ضرورت در اسلام جایز شمرده شده است. بنابراین تغییر مواضع ایران در ارتباطات بین المللی در مسیر دین و با توجه به توانایی اعمال احکام ثانویه با توجه به مقتضیات زمانی و مکانی است.

ر.ک: bashgah.net

چرا آمریکا با این همه شکست از ایران بازهم دست از مبارزه برنداشته است؟

پرسش

چرا آمریکا با این همه شکست از ایران بازهم دست از مبارزه برنداشته است؟

پاسخ

فلسـفه واهـداف تشـکیل حکومت اسـلامی و سیاست هـای اصولی نظـام جمهوری اسـلامی درتضـاد کامـل بـا منـافع قـدرتهای اسـتکباری ونظام سـلطه جهانی است. آنچه منافع قـدرتهای بزرگ را به خطر انـداخته و موجب بیداری ملتهای مظلوم و مسـلمان گردیده پیروزی انقلاب اسـلامی و ترویج اندیشه های امام خمینی"ره" و رهنمودهای مقام معظم رهبری در سطح منطقه و حتی کشورهـای اروپایی است، اقتـدار جمهوری اسـلامی و ترویـج اهـداف خیرخواهانه این نظام در سـطح مردم جهان باعث نگرانی آمریکا شده و همیشه این سـیاست ها را با منافع خودش درتضاد می بیند وتمام امکانات خود را برای شکست جمهوری اسلامی بسیج کرده ولی به لطف خدا وهمت مردم شکست خورده است.

لجاجت آمریکا در مبارزه با ایران با وجود شـکست های پی درپی به خاطر این است که خوابی که برای جهان دیده بود واینکه خود سـرور وآقای دهکده جهانی شود وتمام انسانها دراطاعت او باشـند و مطیع اوامرش گردند با ظهور انقلاب اسـلامی آشـفته شد وبه تعبیر مقام معظم رهبری خوابی بی تعبیر شد. وچون ظهور انقلاب اسـلامی معادلات سیاسـی آمریکا را در منطقه و جهان به هم زد و جهـانی را که به سـمت تـک قطبی شـدن بـا ریـاست آمریکا پیش می رفت به سوی آزادی واسـتقلال انسانی والهی هـدایت کرد وباعث حرکات وانقلابات اسـتقلال طلبانه در چندین کشور شد که این امر خشم آمریکا را برانگیخت واین گرگ وحشی زخم خورده برای رسیدن به اهداف پلیدش راهی جز توحش، توطئه ومبارزه با ایران ندارد.

۱- با توجه به سفارش های داخلی و موضع گیری های آمریکا آینده ایران را چگونه پیش بینی می کنید، آیا آینده ایران هم چون عراق خواهد بود؟ و آیا دلیل این شورشها عملکرد بسیار منفی گروه موسوم به راست نمی باشد؟

پرسش

۱- بـا توجه به سـفارش های داخلی و موضع گیری های آمریکا آینـده ایران را چگونه پیش بینی می کنیـد، آیا آینـده ایران هم

چون عراق

خواهد بود؟ و آیا دلیل این شورشها عملکرد بسیار منفی گروه موسوم به راست نمی باشد؟

پاسخ

اغتشـشات اخیر در تهران و چنـد شـهر دیگر که در اثر تحریکـات و برنـامه هـای مـداخله جویانه آمریکا و به وسـیله شـبکه های ماهواره ای، تلویزیونی و رادیوئی و غیره هدایت و پیگیری می شد متأسـفانه موفق شد تعداد بسـیار کمی از عناصر دانشجو و غیر دانشـجو را تحـت تـأثیر قرار داده و وادار بـه اعتراضـات خشـونت آمیز نمایـد. ابتـدا بـه بهـانه مطرح کردن خواسـته هـای صـنفی دانشـجوئی و طبق معمول در مرحله بعـد، بـا کشانـدن به داخل خیابانها به شکسـتن شـیشه ها و آتش زدن مغازه ها، ماشـین های شخصی ومؤسسات دولتی و ضرب و شتم مردم بی گناه اقدام نمودند.

امـا این بـار بـا توجه به فیلمهـای موجود از برنـامه هـای تلویزیونی و ماهواره ای آمریکا که این حرکت را هـدایت می کردنـد و دسـتگیری عوامـل آنهـا در داخـل کشور خوشـبختانه همه مسـئولین امنیتی و انتظامی به ماهیت قضـیه پی بردنـد و با آن برخورد قاطعانه ای کردند.

آنچه مسلّم است ربط دادن یـک حرکت کور و وابسـته به اسـتکبار جهـانی به نارضـایتی عموم مردم از عملکرد بـد جناحهـای سیاسی گذشته و حال، یک اشتباه است که باید به آن توجه داشت.

امـا در هر حـال اگر بی توجهی به مشـکلات مردم ادامه یابـد، نارضـایتی عمومی را بـدنبال خواهـد داشت که خود یک تهـدید جـدی داخلی برای نظـام محسـوب می شـود و راه پیشـگیری از آن، خـدمت به مردم است که رهـبر معظم انقلاـب به آن تـأکید فرمودند.

چرا آمریکا دارد درکارهای ایران دخالت می کنــد و دارد درایران آشوب به پا می کنــد واز آشوب گران حمایت می کنــد آیا قصــد آمریکاحمله به ایران است؟

پرسش

چرا آمریکـا دارد درکارهای ایران دخالت می کنـد و دارد درایران آشوب به پا می کنـد واز آشوب گران حمایت می کنـد آیا قصد آمریکاحمله به ایران است؟

پاسخ

دخـالت آمریکـا در امور داخلی دیگر کشورها بخاطر بـدست آوردن منافع خودش تازگی نداشـته وتمام هم نخواهـد شـد واین مداخله ها مخصوصاً در ارتباط با ایران برای کسب منافع متعدد اقتصادی سیاسـی نظامی ودست یابی وسلطه مجدد بر ایران بیشتر ازدیگر کشورهاست. اما درشـرایط فعلی با توجه به دخالتهای مسـتقیم نظامی سیاسـی آمریکا درافغانستان وعراق، تهدید آمریکا

درمورد‌ایران کاملاً۔ جدی است اما مسأله حمله نظامی برای براندازی حکومت جمهوری اسلامی کاملًا به آماده شدن اوضاع داخلی کشور برای این منظور، بستگی دارد. یعنی اگر آمریکا بتواند به وسیله افراد خود فروخته و خائن که در داخل کشور ما دارد زمینه اغتشاش درگیری های داخلی وآشوب و به هم ریختن جامعه را فراهم آورد حمله نظامی هم خواهد کرد ولی اگر مردم ما انسجام ویکپارچگی خود را حفظ نمایند وبا برخورد به موقع و مناسب، آشوب گران را سرجای خود بنشانند وامنیت داخلی را حفظ کنند ومسؤلین و دولتمردان نیز با مردم باشند آمریکا دراین شرایط هم نمی تواند هیچ غلطی بکند.

۱– چرا ایران درموقع جنگ آمریکا با عراق هیــچ کمکی به عراق نکرد با اینکه می توانست از طریق جنوب غربی راحت نیروهای آمریکا را دوره کند؟

اشاره

۲- آیا فرارصدام از قبل طراحی شده بود؟ چرا عراق بعد از ورود نیروهای آمریکائی به بغداد از هواپیماهای خود استفاده نکرد؟ با این

پرسش

۱- چرا ایران درموقع جنگ آمریکا با عراق هیچ کمکی به عراق نکرد با اینکه می توانست از طریق جنوب غربی راحت نیروهای آمریکا را دوره کند؟

۲- آیا فرارصدام از قبل طراحی شده بود؟ چرا عراق بعد از ورود نیروهای آمریکائی به بغداد از هواپیماهای خود استفاده نکرد؟ با اینکه می دانست آمریکا بخاطر نیروهای خودش مجبور است که حملات هوایی را قطع کند؟

پاسخ

۱) ۱- موضع جمهوری اسلامی ایران درقبال آمریکا با عراق ازنظر نظامی، بی طرف یود. ولی ازنظر سیاسی، حرکت تجاوزکارانه و مستکبرانه آمریکا را دائماً محکوم می کرد به خاطر اینکه هر چند حکومت بعثی عراق یک حکومت خودکامه ومستبد بود (و۸ سال جنگ وهزینه های گزاف انسانی ومالی رابه ما تحمیل کرد)اما اصل دخالت در امور داخلی و سرنوشت دیگر کشورها آن هم با حرکت زورگویانه نظامی ودر حد تغییر دادن رژیم حکومتی توسط آمریکا کار بسیار زشت، غیر قانونی وقلدرمآبانه ای است که هر روز ممکن است مشابه آن درمورد سایر کشورها نیز اتفاق بیفتد.

۲–عدم حمایت نظامی ایران از عراق برعلیه آمریکا به دلایل متعددی بود ازجمله :

الف با حمایت نظامی و دخالت ایران، نتیجه این حرکت تغییری پیدا نمی کرد.

ب احتمال جدی و زیاد تبانی صدام وحکومت بعثی با آمریکا وجود داشت.اسناد وشواهد وقرائن که بعد از سقوط رژیم صدام آشکار شد نیز این احتمال را تثبیت کرد.

ج برای پرهیز از دادن بهانه به دست آمریکا برای عملی کردن همین برنامه درمورد ایران. با توجه به اینکه مدتهاست آمریکا ازایران به عنوان کشور حامی تروریسم ومتهم به داشتن سلاحهای کشتار جمعی یاد نموده است.

۲) با توجه

به شواهـد موجودماننـد اظهارات برخی از مسئولین بلنـدپایه رژیم بعثی، معلوم شـد که فرار صـدام وخانواده اش وتسـلیم کردن بغـداد بـدون هیـچ مقـاومتی]کاملاً هماهنگ شـده با آمریکا بود[وبه همین دلیل از امکانات نظامی عراق ماننـد : نیروی هوائی، وحتی گاردریاست جمهوری وغیره نیز هیچ حرکتی صادر نشد.

وبه تعبیر مقام معظم رهبری تسـلیم سه روزه بغداد با وجود بیش از صدو بیست هزار نیروی نظامی واقعاً مشـکوک است درحالی که رزمنـدگان دلاور ما بـدون هیچ امکانات نظامی مدت ۳۵ روز دربرابر هجوم عراقی هـا به خرمشـهر مقاومت کردنـد که مایه افتخار ملت ماست ."۱"

از فرمایشات معظم له درنماز جمعه تهران مورخه ۲۲/۱/۸۲ در روزنامه های رسمی کشور

آیا آمریکا به ایران حمله خواهد کرد؟

اشاره

وهدفهای آمریکا از اشغال عراق چیست؟

پرسش

آیا آمریکا به ایران حمله خواهد کرد؟

وهدفهای آمریکا از اشغال عراق چیست؟

پاسخ

پس از اشـغا ل افغانسـتان واستقرار نیروهای نظامی آمریکا درخاک این کشور، دولت آمریکا به تهدید برخی کشورها واز جمله ایران پرداخت دراین راسـتا، رئیس جمهور آمریکا درتاریخ نهم بهمن ماه ۱۳۸۰ ، طی یک نطق جنگ طلبانه در واشنگتن اظهار داشت : "ایران یکی از رژیم هایی است که به شدت درتلاش برای دست یابی به سـلاح های کشتار جمعی است " وی سپس با اشاره به ایران، عراق وکره شمالی گفت :" این سه کشورو متحدان تروریست آنها، محوری شیطانی را دردنیا تشکیل داده اند."

همچنین بوش ادعا کرد : " ایران بزگترین صادر کننده تروردر جهان است ..."

دولت آمریکا سـپس بابیان این مطلب که حکومت صـدام حسـین به بخشـی ازنیروهای القاعده پناه داده وهمچنین برنامه توسـعه سلاح های شـیمیایی،میکروبی واتمی رادنبال می کند،آن رایک خطربزرگ برای منافع آمریکا نامیده وخواهان سـرنگونی رژیم حاکم برعراق شد.وبا این توجیه ظاهری اقدام به اشغال عراق نمود.اماحقیقت امرچیزدیگری بود، دولتمردان آمریکا درنظر دارند

تابا سرنگونی حکومت صدام واشغال عراق، ضمن تسلط بر بخش عمده ای ا ز منابع نفتی منطقه خلیج فارس، زمینه را برای تهاجم به جمهوری اسلامی ایران وسپس سایر حکومتهای به اصطلاح "نامطلوب" آماده سازد."۲"

پس آمریکا دو هدف دارد : ۱- اهداف اقتصادی (تسلط برمنابع انرژی جهان)

۲- تهاجم به جمهوری اسلامی .

۱- اهداف اقتصادی (تسلط برمنابع انرژی جهان)

منطقه خلیج فارس با جمعیتی بیش ا زیکصد میلیون نفر علی رغم ثروتهای فراوان خدادای به دلیل عدم برخورداری از فن آوری به یکی ا زمهمترین بازارهای مصرفی کشورهای صنعتی به خصوص آمریکا تبدیل

شده است.

صرفنظر از این موضوع، انرژی نفت و گاز ذخیره شده دراین منطقه، اهمیت منطقه خلج فارس را دو چندان کرده است .

شایان ذکر است این منطقه حدوداً ۶۳٪ از ذخایر نفت و ۵/۲۸٪ از ذخایر گاز شناخته شده جهان را درخود جای داده است . همچنین یک چهارم از تولیدات نفت جهان نیز از این منطقه صادر می گردد . از سوی دیگر روزانه ۱۳ تا ۲۰ میلیون بشکه نفت ازاین منطقه صادر می شود که دراین میان ۷۵٪ ازنیاز نفتی اروپا، ۶۵٪ نیاز نفتی ژاپن و۱۳٪ از واردات نفتی آمریکا که خود یکی از بزرگترین تولید کنندگان نفت درجهان بشمار می رود را به خود اختصاص داده است .

تسلط منابع اقتصادی منطقه راه را برای تک قطبی شدن آمریکا در جهان فراهم می کند واهرم فشاری خواهد بود برای بلعیدن ثروتهای کشورهای خاورمیانه .

از سوی دیگر آمریکا با دردست گرفتن منابع این منطقه، از پدید آمدن قطبهای سیاسی یا اقتصادی دیگر مثل روسیه، ژاپن، چین وخصوصاً اروپا جلوگیری خواهد نمود .

علاوه براهداف اقتصادی باید به اهداف فرهنگی نیز اشاره نمود، رشد نهضت بیداری اسلامی وگرایش مردم منطقه به دین مبین اسلام که حدوداً ۹۳٪ از جمعیت خاورمیانه را دربرمی گیرد، پیروزی انقلاب اسلامی ودر پی آن برپایی نظام سیاسی مبتنی بر دین و گسترش اسلام خواهی از مهمترین ویژگیهای این منطقه می باشدکه منافع ابرقدرتها را به شکل خطرناکی مورد تهدید قرارداده است."۳"

۲- تهاجم به جمهوری اسلامی ایران :

موضوع تسلیحات کشتار جمعی همواره از محورهای تبلیغاتی گسترده آمریکا علیه ایران بوده است. ایران با وجود همکاری با سازمان های بین المللی، از سوی مقامات

آمریکا متهم به تلاش برای دستیابی به تسلیحات کشتار جمعی می شود .ارکان اصلی سیاست به وسیله لابی اسرائیل و طرفداران صهیونیست اجرا می شود وطراح اصلی سیاست آمریکا دراین زمینه، " جان بولتون" معاون وزارت امور خارجه این کشور می باشد . وی طی یک سخنرانی دربنیاد هریتیج آمریکا ضمن متهم کردن ایران به توسعه تسلیحات کشتار جمعی، به طور ضمنی به تهدید ایران می پردازد و می گوید :

" آمریکا باید با کشورهایی که به دنبال توسعه تسلیحات کشتار جمعی و حمایت ا زتروریسم هستند، مقابله کند واین کشورها درصورتی که دست از تروریسم و توسعه تسلیحات کشتار جمعی برندارند، از جمله اهداف آینده آمریکا قرار خواهند گرفت." "۴"

دراین راستا " دیک چنی" معاون رئیس جمهور آمریکا نیز درتوجیه سیاست جدید آمریکا می گوید : " آمریکا نباید در انتظار حمله باشد تادست به حمله متقابل بزند، بلکه برمبنای استراتژی جدید، باید شروع کننده حمله باشد" "۵"

اما علیرغم تمام این رجزخوانی های مقامات کاخ سفید علیه نظام جمهوری اسلامی ایران، و تهدیدات پیاپی مبنی بر حمله نظامی، نه تنها دراراده مسئولین جمهوری اسلامی ایران خللی بوجود نیاورد بلکه مردم مسلمان ایران نیز یکپارچه و متحد درراهپیمایی بهمن ماه ۱۳۸۰ و تیرماه ۱۳۸۱، وحدت وایستادگی خود را دربرابر تهدیدات آمریکا به نمایش گذاردند. عکس العمل این تظاهرات پرشور ضد آمریکایی مردم ایران آن بود که مقامات کاخ سفید، لحن خود را تغییر

داده واظهار داشتند که قصد ندارند با حمله نظامی، جمهوری اسلامی ایران را ساقط کنند بلکه از راههای دیگر این هدف را تعقیب خواهند کرد.

"جیمز ولسی" رئیس سابق سازمان سیا در یک

میزگرد درواشنگتن می گوید :" ما نباید با استفاده از اقدامات نظامی وارد ایران شویم وبا این کار موجب وحدت بین ایرانیان شویم. راه های نه چندان علنی نیز برای تأثیر گذاری بررویدادهای جاری وجود دارد. هم اکنون دولت آمریکا طرح هایی را برای سرنگونی رژیم ایران دردست دارد که البته امکان شرح جزئیات آن دریک جلسه عمومی وجود ندارد..." "۶"

لذا با توجه به اقتدار نظام جمهوری اسلامی و پشتیبانی گسترده مردم از اهداف انقلاب اسلامی احتمال حمله نظامی آمریکا به ایران بسیار ضعیف ودر واقع راه حل نظامی آخرین راه حل آمریکاست ودر صورت وقوع با مشت آهنین مردم و نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران روبرو خواهند شد.

(۱) روزنامه ابرار ۱۱/۱۱/۱۳۸۰

(۲) آمریکا وبراندازی جمهوری اسلامی ایران، تألیف : کامران غضنفری، (با همکاری بسیج دانشجویی)

(۳) نفوذ و استحاله، معاونت سیاسی نمایندگی ولی فقیه درقرارگاه ثارا...تهران، ویرایش دوم.

(۴) خبرنگاری رویتر ۱۶/۲/۱۳۸۱

(۵) همان منابع

(۶) روزنامه کیهان، ۵/۲/۱۳۸۱

وسایت اینترنتی نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری دردانشگاه www.nahad.net

در مسأله حمله آمریکا وانگلیس علیه عراق با توجه به کشته شدن تعداد زیادی از مسلمانان بخصوص شیعیان، آیا درست بود که ما بنشینیم و کشته شدن تعداد زیادی از مسلمانان را نظاره گر باشیم آیا ما نباید علیه آمریکای جنایتکار اقدام می کردیم و وارد جنگ می شدیم؟

پرسش

در مسأله حمله آمریکا وانگلیس علیه عراق با توجه به کشته شدن تعداد زیادی از مسلمانان بخصوص شیعیان، آیا درست بود که ما بنشینیم و کشته شدن تعداد زیادی از مسلمانان را نظاره گر باشیم آیا ما نباید علیه آمریکای جنایتکار اقدام می کردیم و وارد جنگ می شدیم؟

پاسخ

با توجه به بحرانهای عمیق منطقه ای و بین المللی اداره نظام گسترده جمهوری اسلامی و دوری از این کانونهای پرخطر از ابعاد و پیچیدگیهای برخوردار است. بحمد الله در رأس نظام دینی ایران رهبری خردمند همچون شخصیت برجسته مقام معظم رهبری قرار دارد که با درایت و خبرویت و سیاستهای داهیانه خود سکان کشتی انقلاب را از گردابها و طوفانهای خطرناک به سوی

ساحل امن، رهبری می نمایند. جریان حمله آمریکا و انگلیس به عراق از جمله طوفانهایی بود که رهبری خردمندانه نظام جمهوری اسلامی و تدابیر سایر مسؤولان امور سیاسی ونظامی آن را اداره نموده و اجازه ندادند ارکان جامعه اسلامی در معرض مخاطره قرار گیرد. مقام معظم رهبری در خطبه های نماز جمعه ۲۲ فروردین ماه ۱۳۸۲ ابعاد مختلف بحران عراق ومواضع ایران را در قبال آن تبیین فرمودند که برای آگاهی بیشتر می توانید به آن سخنرانی مراجعه فرمائید. قابل ذکر این است که متأسفانه رژیم دیکتاتوری ۲۵ ساله صدام درعراق و شیوه حکومت استبدادی حزب بعث و جنایتهای فجیع بر ضد ملت عراق و کشتار علما وروحانیون و مبارزان مسلمان وقتل عام مخالفان سیاسی با ایجاد شبکه های مخوف امنیتی و پلیسی وتحمیل دو جنگ خانمانسوز به منطقه و امت اسلامی(جنگ هشت ساله بر ضد ملت انقلابی ایران و تجاوز به

کویت درسال ۱۹۹۱) حمله شیمیایی به حلبچه و به کارگیری این ابزار غیر انسانی علیه نیروهای رزمنده ایران، سرکوب وحشیانه قیام شیعیان در سال ۱۹۹۱ وارتکاب فجیع ترین و بدترین جنایتها در حق مردم نجف وکربلا وبصره وسایر شهرهای شیعه نشین و صدها جنایت دیگر درحق مردم عراق وایران و امکان هر گونه همکاری ومساعدت نظامی را نه تنها از مردم ایران بلکه از سایر کشورهای اسلامی نیز گرفت. هرگونه ورود در قضیه ای که طرفین آن اهل باطل بودند بامبانی اسلامی سازگاری نداشت. در جنگ غرب علیه عراق هر دو طرف محکوم و متجاوز بودند و کمک به هر یک از طرفین جنگ در واقع کمک به اهداف استکباری و استعماری بود البته این نکته نیز ناگفته

نماند که یک اراده قوی برای جنگ درعراق وجود نداشت از سوی ارتش صدام با آن پرونده سیاه تجاوزات، تاب وتوان مقابله را ازدست داده بود واز سوی دیگر بدلیل فقدان پایگاه مردمی هیچ مقاومتی از ناحیه مردم صورت نمی گرفت واگر هم مقابله ای انجام می گرفت بسیار محدود واندک بود. سقوط بغداد ابعاد و ناگفته های فراوانی دارد که چه بسا درآینده ابهامهای آن برطرف گردد. شگفتی های محافل سیاسی ونظامی جهان در جریان اشغال بدون مقاومت بغداد و فروپاشی سریع رژیم صدام هنوز هم جای حرف و حدیث فراوانی دارد و پرسشها وتردیدهای جدی در مورد سقوط مرموز و بدون مقاومت صدام ونجنگیدن ارتش مطرح است. با اینهمه نباید از نظر دور داشت که سقوط صدام فی نفسه برای ملت های جهان و به ویژه ملت بزرگ ایران یک خبر مسرت انگیز و شادی آفرین بود. البته

باید اذعان داشت که در این میان آسیب های فراوانی به مردم مسلمان عراق وارد آمد وبخصوص ضایعات بسیاری به زیر ساختهای اقتصادی وارد شد که با اقدام بجای مردم عراق علیه این رژیم پلیدامکان پیشگیری از آن تا حدودی وجود داشت.

تلاش جدی رهبری نظام براین بود که آلام وتلفات جنگ به حداقل برسد وبا ارسال کمکهای مردمی ودولتی مردم جنگ زده عراق را یاری دهند. نامه تشکرآمیز رئیس مجلس اعلای انقلاب عراق، بیانگر همین واقعیت است بر کناری ایران از این کانون بحران وعدم ورود در جنگی که طرفین آن بلحاظ انسانی واسلامی محکوم بودند بهترین اقدامی بود که از ناحیه مسؤولان دلسوز نظام اتخاذ شد ومورد عمل قرار گرفت. برای آگاهی بیشتر به مشروح خطبه های مقام معظم رهبری درنماز جمعه ۹ صفر ۱۴۲۴/۲۲ فروردین ۱۳۸۲ و همچنین سخنان معظم له در اجتماع باشکوه مردم مشهد در روزهای آغازین سال ۸۲ مراجعه فرمایید.

۱- آیا شعار دادن برعلیه دشمن مسلمانان مثلاً آمریکا واسرائیل غاصب) از نظر اسلام منع شرعی ندارد چراکه پیغمبر ما حضرت محمد (ص) نیز ظاهراً شعاری علیه دشمن خود مطرح نمی نمودند ؟

پرسش

۱- آیا شعار دادن برعلیه دشمن مسلمانان مثلاً آمریکا واسرائیل غاصب) از نظر اسلام منع شرعی ندارد چراکه پیغمبر ما حضرت محمد (ص) نیز ظاهراً شعاری علیه دشمن خود مطرح نمی نمودند ؟

پاسخ

درپاسخ به سؤال شما دوست عزیز عرض میشود که اگرچه درتوصیف پیامبر صلی الله علیه وآله بارزترین خصوصیت ایشان یعنی مسئله نرمش ورحمت پیامبر مکرم اسلام مطرح میشود وهمین سیره ایشان باعث گسترش سریع اسلام دردنیای آنروز شد طوریکه درکمتر از صد سال بر قسمت عمده جهان آنروز سایه افکند وقرآن کریم درتأیید این صفت پیامبر می فرماید :

فبما رحمه من الله لنت لهم ولو کنت فظاغلیظ القلب لانفضوا من حولک... (۱)

مرحمت خدا ترا با خلق خوشخوی گردانید واگر سخت دل بودی مردم از گرد تو پراکنده می شدند ...

اما باید توجه داشته باشیم که نرمش پیامبر درمسائل شخصی بوده ودرمسائل اصولی موضع ایشان صلابت وعدم انعطاف بوده است . استاد مطهری (ره) دراین باره می فرمایند: اینکه عرض می کنیم پیامبر ملایم بود وباید یک رهبر ملایم باشد مقصود اینست که پیغمبر درمسائل فردی وشخصی نرم وملایم بود یک وقت کسی رفتار بدی می کرد راجع به شخص پیامبر مثلاً اهانت می کرد به ایشان این مسئله ای بود مربوط به شخص خودش ، ویکوقت کسی قانون اسلام را نقض می کرد مثلاً دزدی میکرد ، آیا اینکه می گوییم پیامبر نرم بود مقصود چیست ؟ آیا اگر کسی دزدی میکرد باز پیامبر می گفت : مهم نیست ، لازم نیست مجازات شود ؟! ابداً

پیامبر درسلوک فردی ودرامور شخصی نرم وملایم بود ولی در تعهد ها ومسئولیتهای اجتماعی

نهایت درجه صلابت را داشت . مثالی عرض می کنم ، شخصی می آید درکوچه جلوی پیامبر را می گیرد مدعی می شود من طلبکارم طلب مرا الآن باید بدهی پیغمبر می گوید : اولاً ـ تو از من طلبکار نیستی ، بیخود داری ادعا می کنی وثانیاً الآن پول همراهم نیست اجازه بده بروم ، می گوید یک قدم نمی گذارم آنطرف بروی همین جا باید پول من را بدهی ودین مرا بپردازی ، هرچه پیامبر با او نرمش نشان می دهد اوبیشتر خشونت می ورزد تا آنجا که با پیامبر گلاویز میشود و ردای پیامبر را لوله می کند ودور گردن ایشان می پیچد ومی کشد که اثر قرمزیش درگردن پیامبر ظاهر میشود مسلمین می آیند که چرا پیامبر دیر کرد مبیند یک یهودی چنین ادعایی دارد ، می خواهد خشونت کند پیامبر می گوید کاری نداشته باشید من خودم می دانم با رفیقم چه بکنم . آنقدر نرمش نشان میدهد که یهودی همان جا می گوید :

اشهد ان لا اله الا الله واشهد انک محمد رسول الله

ومی گوید تو با چنین قدرتی که داری واین همه تحمل نشان میدهی این تحمل تحمل یک فرد عادی نیست پیغمبرانه است (۲)

اما همین پیامبر درمسائل اصولی آنطور که قرآن بیان می فرماید : اشداء علی الکفار(۳)می باشد یعنی دربرابر کفار سرسخت وشدید است وخود خداوند نیز به پیامبر این دستور را می دهد درجائیکه می فرماید:

هاانتم اولاء تحبونهم ولایحبونکم وتؤمنون بالکتاب کله واذا لقولکم قالوا امنّا واذا خلوا عضوا علیکم الانامل من الغیظ قل موتوا بغیضکم ... (۴)

شما کسانی هستید که آنها رادوست می دارید اما

آنها شـمارا دوست ندارند درحالیکه شـما به همه کتابهای آسـمانی ایمان دارید (اما آنها به کتاب آسـمانی شـما ایمان ندارند) وهنگامیکه شـما راملاقات می کنند می گویند ایمان آورده ایم اما هنگامی که تنها می شوند از شدت خشم بر شما سر انگشتان خود را به دندان می گزند بگو بمیرید باهمین خشمی که دارید خدا از اسرار درون سینه ها آگاه است .

همانطور که ملاحظه می فرمائید درآیه شـریفه فرمود : بگو بمیرید باهمان خشمی که دارید یعنی دراین آیه به صراحت به پیامبر دستور داده شدت وخشونت خود را نسبت به آنها ابراز کن وپیامبر اکرم (ص) نیز بنا به فرموده قرآن لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسـنه بهترین الگوی مسـلمانان بلکه انسانها می باشـند وبخاطر همین مسـئله است که شعار اصلی کسانیکه زیباترین الگوی ایشان حضـرت محمد صـلی الله علیه وآله وسلم است ، مرگ برمجسمه کفر ونفاق زمانشان می باشد وبی جهت نیست که آیت الله بهشتی با تعبیر قرآنی خطاب به آمریکا می گوید: « آمریکا از دست اینگونه شعارها وعملها همانگونه که امام خمینی رضوان الله تعالی علیه درپیام حج خونین سال ۱۴۰۷ به این مسـئله اشاره کرده وبهترین مکان ابراز این انزجارها را خانه کعبه دانسته ومی فرمایند : کدام خانه ای سـزاوارتر از کعبه وخانه امن وطهارت که درآن به هر چه تجاوز وستم واستثمار وبردگی ویا دون صفتی ونـامردی است عملاً وقولاً پشت شود۱۰۰۰اعلان برائتدرحـج تجدید میثاق مبارزه وتمرین تشـکل مجاهدان برای ادامه نبرد با کفر وشرک وبت پرستی هاست وبه شعار هم خلاصه نمی شود که سرآغاز علنی کردن منشور مبارزه

وسازماندهی جنود خدا دربرابر جنود ابلیس وابلیس صفتان است واز اصول اولیه توحید به شمار می رود. (۵)

دوست عزیز : همانطور که ملاحظه فرمودید شعار دادن برعلیه دشمنان دین اسلام نه تنها منع شرعی ندارد بلکه یک دستور شرعی است وما موظفیم انزجار ونفرت خود را از دشمنان قولاً وعملاً ابراز نمائیم.

باسپاس از شما که وقت خود را صرف خواندن این اوراق نمودید امیدواریم پاسخ ذکرشده جوابگوی نیاز شما بوده باشد.

باتشکر التماس دعا

منابع ومأخذ

۱-قرآن کریم سوره مبارکه آل عمران ، آیه۱۵۹

۲-سیره نبوی ، استادمطهری ، ص ۲۳۷-۲۳۶

۳-قرآن کریم ، سوره مبارکه فتح ، آیه ۲۹

۴-قرآن کریم ، مبارکه آل عمران ، آیه ۱۱۹

۵-آن سوی حج خونین یا تبلیغات آل سعود ، سید حسن میر دامادی ص۳۸۷

دلایل مسئولان نظام برای عدم ارتباط با آمریکا چیست ؟

پرسش

دلایل مسئولان نظام برای عدم ارتباط با آمریکا چیست ؟

پاسخ

در مورد این که با چه کشورهایی باید روابط سیاسی داشته باشیم و با چه کشورهایی نیاز به ارتباط نیست و این کهروابط در چه سطحی قرار بگیرد همه با اصول سیاست خارجی کشورمان که منعکس در قانون اساسی می باشند و الهامگرفته از قوانین اصیل اسلامی است. قرآن مجید می فرماید: لن یجعل اللّه للکافرین علی المؤمنین سبیلاً خداوندسلطه کافرین را بر مسلمانان مجاز نمی داند{M بنابراین به حکم آیه شریفه مسلمانان باید با هرگونه سلطه خارجی مقابله نمودهو استقلال کامل خود را در عرصه سیاسی، نظامی، اقتصادی و... حفظ کنند.

در جای دیگر خداوند مؤمنان را این گونه توصیف می فرمایند: رحماء بینهم، اشداء علی الکفار مؤمنان نسبتبه یکدیگر مهربان و

در برابر کفار و دشـمنان سختگیرند{M و یـا در این آیه کریمه که خداونـد می فرمایـد: انمـا المؤمنون اخوه و یا روایت گهربار پیـامبر اکرم(ص) که می فرماینـد: من سـمع رجلاًـ ینادی یا للمسـلمین فلم یجبه فلیس بمسـلم و یا اینروایت من اصـبح و لم یهتم بامور المسـلمین فلیس بمسلم بنابراین مسلمانان جهان همگی امت واحد ودارایسرنوشت مشترک اند، پس بر آنان لازم است که غم خـوار یکـدیگر باشـند و در مشـکلات همـدیگر را یـاری رساننـد ودشـمنان را از خود طرد نماینـد. قـانون اساسـی نیز اصول سیاست خارجی کشورمان را چنین مقرر داشته است:

اصل ۱۵۲: سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران براساس نفی هرگونه سلطه جویی و سلطه پذیری، حفظاستقلال همه جانبه و تمامیت ارضـی کشور، دفاع از حقوق همه مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرت های سلطه گر وروابط صلح آمیز متقابل با دول غیرمحارب استوار است.

اصل ۱۵۳: هرگونه قرارداد که موجب سلطه بیگانه بر منابع

طبیعی و اقتصادی و فرهنگی، نظامی و... گردد ممنوعاست.

اصل ۱۵۴: سعادت انسان در کل جامعه بشری را آرمان خود می داند و استقلال آزادی و حکومت حق و عدل راحق همه مردم جهان می شناسد بنابراین در عین خودداری در امور داخل ملت های دیگر از مبارزه حق طلبانهمستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می کند.

بنابراین مسؤولین نظام موظف به در نظر گرفتن این اصول و تنظیم روابط با دیگر کشورها بر مبنای آن می باشد.حضرت امام خمینی نیز زمانی که در پاریس بودند، در پاسخ یکی از خبرنگاران خارجی درباره روابط خارجی نظاماسلامی به ویژه رابطه با آمریکا فرمودند: اساس ما مبتنی بر حفظ احترام متقابل است و بنابراین غیر از اسرائیل کهغاصب است هر کشوری که حقوق ملت ما را به رسمیت بشناسد و به آن احترام بگذارد با وی روابط مسالمت آمیزخواهیم داشت.

اما در شرایط کنونی از آنجا که سیاست خارجی آمریکا مبتنی بر سلطه جویی و مداخله در امور داخلی کشور ما وعزم بر نابودی انقلاب اسلامی ایران می باشد، برقراری رابطه به هیچ وجه با منافع ملی و مصالح کشور سازگار نبوده واصول اسلامی و قانون اساسی نیز آن را نمی پذیرد. بر این اساس مهمترین دلایل مسؤولین برای عدم ارتباط با آمریکاعبارتند از:

۱- میان ایران و آمریکا دیواری از بی اعتمادی وجود دارد که مسؤول مستقیم آن آمریکاست. آمریکا با انجامکودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سپس تحمیل قانون ننگین کاپیتالاسیون، حمایت از حکومت شاه در جریان انقلاب وبکارگیری انواع روش های استعمارگرانه و تهدیدآمیز پس از پیروزی انقلاب، نظیر حمله طبس، کودتای نوژه، محاصرهاقتصادی، حمایت از تجزیه طلبی، اعمال فشارهای خارجی، تضعیف توان ملی، اعمال تحریم های گسترده و...

ابعاددیوار بی اعتمادی را بلندتر نموده است و برقراری روابط با وجود دیوار بی اعتمادی امری کاملاً غیرمنطقی و بی ثمراست و اگر آمریکا خواهان ایجاد رابطه است باید ابتدا گام های مؤثری برای از میان برداشتن دیوار بی اعتمادیبردارد.

۲- ماهیت مناسبات آمریکا با ایران همواره سلطه گرانه و استعماری بوده است. ملت ایران پس از پیروزی انقلاباسلامی به هیچ وجه خواهان تداوم چنین مناسباتی نمی باشد، بنابراین لازم است تا آمریکا تعریف خود را از مناسباتآینده با ایران به صورت شفاف بازگو کند.

۳- قطع رابطه میان ایران و آمریکا توسط واشنگتن به وقوع پیوست و دشمنی های آمریکا در طول ۲۱ سال گذشتهادامه داشته است. بنابراین مذاکره با آمریکا در چنین شرایطی فاقد هرگونه دستاورد مثبت خواهد بود و ثمری عایدملت ایران نخواهد کرد، زیرا که آمریکایی ها خواهند کوشید تا به چیزهایی که از طریق سیاست های دشمنانه،تهدیدآمیز، خشونت بار و براندازانه دست نیافتند این بار از طریق مذاکره دست بیابند.

۴- عقلانیت سیاسی و تاریخ روابط و مناسبات بین الملل حکم می کند که اگر آمریکا به واقع خواهان مذاکره وبرقراری روابط صادقانه با ایران است باید مواضع خود را در قبال مطالبات عقلانی و به حق جمهوری اسلامی ایرانمشخص نماید که عبارتند از:

الف) سیاست های خصومت آمیز آمریکا علیه ایران در اشکال تحریم و تهدید پایان یابند.

ب) آمریکا در امور داخلی ایران دخالت نکند.

ج) اموال و دارایی های بلوکه شده ایران در آمریکا را آزاد کند.

د) برخوردهای تبعیض آمیز و جنگ روانی علیه ایران خاتمه دهد.

ه) مواضع خود را نسبت به مناسبات گذشته و آینده روشن کند.

و) به حقِ حاکمیت ملت ایران برای تعیین سرنوشت خویش احترام بگذارد.

ز) ضدیت با اسلام را رها

کند و از موضع برابر با جمهوری اسلامی ایران برخورد نماید.

۵- طرح موضوع مذاکره میان ایران و آمریکا امری تکراری است، هرگاه که احساس می کند که حریف ضعیف شدهاست پیشنهاد مذاکره را مطرح می نماید و شرط هایی را مطرح می نماید که نشانگر خوی استبکار آمریکا است از قبیلبه رسمیت شناختن اسرائیل، عدم حمایت از مبارزان لبنانی و فلسطینی، عدم مخالفت با صلح خاورمیانه، انحلال کلیهنهادهایی که بعد از انقلاب به وجود آمده اند نظیر سپاه پاسداران و برقراری حکومت سکولار در ایران و حذفاسلامیت از جمهوریت و...

۶- ایران در شرایط کنونی پرچمدار پایگاه اعتقادی مبارزه علیه استکبار جهانی و صهیونیسم بین المللی است و سدمحکمی در برابر ظلم ظالمان و ستمگران به مستضعفان جهان است و از آنجا که ملت های مظلوم دنیا به مواضع ایراندر برابر آمریکا به دیده احترام می نگرند و آن را بخشی از مبارزه سراسری علیه استکبار جهانی می دانند. پیشنهادآمریکا برای مذاکره با ایران درحالی که بر شدت تحرکات خصمانه خود علیه ایران آفزوده است و حاضر به پذیرشخواسته های مشروع ملت ایران نیست، بیانگر سه هدف پنهان است:

الف) دیکته کردن مطالبات خود بر ایران و احیای مناسبات استعماری و سلطه گرانه.

ب) سست کردن پایگاه اعتقادی جهاد و مبارزه علیه استکبار جهانی و غاصبان صهیونیستی در جهان اسلام از طریق القای سازش جمهوری اسلامیایران با قدرت های سلطه گر.

ج) شکستن قبح مذاکره با آمریکا با هدف ضربه زدن به مبارزه با مستکبران با القای این موضوع که نهایتا نیروهای انقلابی چاره ای جز مذاکره وسازش با آمریکا ندارند.

J}

حقانیت و درستی شعار مرگ بر آمریکا را بیان کنید.

پرسش

حقانیت و درستی شعار مرگ بر آمریکا را بیان کنید.

پاسخ

ایران در شرایط کنونی پرچمدار پایگاه اعتقادی مبارزه علیه استکبار جهانی و صهیونیسم بین المللی است و سدمحکمی در برابر ظلم ظالمان به مستضعفان جهان است.

در پایان ذکر چند نکته لازم است:

۱- مسؤولین ما بارها اعلام داشته اند که ما با سیاست های استعماری دولتمردان آمریکا مخالفیم نه با ملتآمریکا.

۲- از آن جا که دولتمردان آمریکا نمایندگان مردم آمریکا بوده و توسط رأی آنها انتخاب می شوند، در جنایاتآمریکا در سرتاسر جهان از جمله ایران شریک بوده و مسؤولند و چه مشکلی دارد خاطر شریف آنها نیز مقداریناراحت شود در حالی که هر روز در سرتاسر جهان هزاران نفر بی گناه بر اثر سیاست های استعماری آمریکا در رنج وبدبختی می سوزند.

۳- جمهوری اسلامی بارها اعلام کرده هرگاه که آمریکا دست از سیاست های استعماری خود بردارد و به حقوق برحق ملت ایران احترام بگذارد ما نیز به دولت و ملت آمریکا احترام گذاشته و مانند سایر دولت ها اقدام به ایجاد روابطدر ابعاد مختلف و براساس منافع و مصالح ملی کشورمان می نماییم.

۴- عدم رابطه نفرت و انزجار از مستکبران مانند آمریکا از وظایف اساسی مسلمانان بوده و قرآن هم در مواردمتعددی از کافران و مستکبران اعلام برائت نموده است.

ر.ک: سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی، انوشیروان احتشامی، ترجمه متقی - ایران و آمریکا، حسن واعظی.

در فرهنگ و ادبیات اسلامی موارد متعددی یافت می شود که خداوند و بزرگان دین مشرکان، ظالمان و مستکبرانو... را لعن و نفرین کرده اندو بر آنها مرگ فرستاده اند از جمله این آیات:

ان الذین یؤذون اللّه و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره ، (احزاب، آیه ۵۷).

قتل اصحاب الاخدود مرگ بر شکنجه گران

صاحب گودال آتش {M، (بروج، آیه ۴).

قتل الانسان ما اکفره مرگ بر انسان چه قدر کافر و ناسپاس است {M، (عبس، آیه ۱۷).

همچنین یکی از وظایف و واجبات «تبری» و بیزاری از دشمنان اسلام می باشد که این بیزاری در زبان و عمل ظهورمی یابد. بنابراین صحت اصل شعار مرگ و برائت از دشمنان الهی روشن شد. اما در تشخیص این که آیا آمریکا مشمولاین شعار می باشد یا نه؟ با در نظر گرفتن ابعاد توطئه و جنایت آمریکا علیه مردم ایران و سایر ملل مظلوم جهان وخصومت و دشمن آشکار آن با دین اسلام، شکی باقی نمی ماند که آمریکا مصداق مسلم شرک، کفر، عصیان و استکباردر زمین می باشد و مسلمانان تنها موظف به بیان این انزجار می باشد، بلکه وظیفه دارند در عمل نیز با آن مبارزه نمایندتا هرگونه سیطره و سلطه این استکبار بر مسلمانان، برداشته شود.

قرآن کریم می فرماید: «و لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلاً» و اعلام شعار مرگ بر آمریکا به معنایپذیرفتن و زیربار سلطه نامشروع آمریکایی تمامیت طلب نرفتن و به معنای برائت از آن می باشد، همانگونه که خداوندو رسولش نیز از مشرکین برائت می جویند. ان الله بری ء من المشرکین و رسوله ، (توبه، آیه ۳). بنابراین تا زمانیکه آمریکا دست از این خوی سلطه طلبی و فساد در زمین برنداشته و مسؤولین نظام مقدس اسلامی هم به مصلحتجامعه می بینند، این شعار ادامه خواهد داشت. {J

منظور از دولت و ملت آمریکا چیست و شعار دادن بر ضد آنها چه حکمی دارد؟

پرسش

منظور از دولت و ملت آمریکا چیست و شعار دادن بر ضد آنها چه حکمی دارد؟

پاسخ

ما با دولت آمریکا و سیاست های مداخله جویانه آن مخالف هستیم نه با مردم آمریکا. دولت آمریکا در واقع نمایندهو کارگزار اهداف و منافع گروه های ذی نفوذ صهیونیسم و کارتل های عظیم اقتصادی و نظامی می باشد که با استفاده ازرسانه های تبلیغاتی این طور به مردم القاء نموده که نماینده واقعی آنها می باشد و منافع ملت آمریکا را تأمینمی کنند.

اما درباره جایگاه شعار و توهین علیه آمریکا در احکام اسلامی:

یکی از اهداف تشکیل حکومت اسلامی، اقامه عدل و قسط و دفاع از حقوق مستضعفان و مبارزه با استکبار وطواغیت می باشد. در همین راستا در کلام خداوند متعال و دیگر بزرگان دین تعابیر زیادی که مشعر به اعلام بی زاری وبرائت از ظالمان و ستمگران باشد دیده می شود که این چنین افراد و حکامی موجب لعنت و خشم و غضب خداوندقرار گرفته اند (سوره حج، آیه ۱ - سوره مَسَد، آیه ۱ و...) لذا همان طور که خداوند دشمن طاغوت و استعمارگرانمی باشد و در آیات خود بیان می نماید بر

مسلمانان نیز واجب است تا برائت و انزجار خود را از ستمگران و دولت هایاستعمارگر اعلام نموده و راه مبارزه با آنها را در پیش گیرند.

شوروی هم مانند آمریکا تاریخ درخشانی نسبت به ایران ندارد چرا ما با شوروی ارتباط داریم اما با آمریکا قطع رابطه نمودیم ؟

پرسش

شوروی هم مانند آمریکا تاریخ درخشانی نسبت به ایران ندارد چرا ما با شوروی ارتباط داریم اما با آمریکا قطع رابطه نمودیم ؟

پاسخ

}الف) بررسی اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در برقراری ارتباط با کشورهای دیگر:

معمولاً کشورها برای سیاست خارجی یک هدف عمده دارند وآن تأمین و حفظ مصالح و منافع کشور است ولینظام جمهوری اسلامی ایران از آنجا که برخواسته از منابع اصیل الهی و اسلامی می باشد، تنها به منافع مادی کشورخود در برقراری روابط با سایر کشورها بسنده نمی کند بلکه در این زمینه از جایگاه انسانی اسلامی می نگرد. فصل دهمقانون اساسی اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را اینگونه بیان می دارد: تأکید بر وحدت ملل اسلام بااستفاده از آیه کریمه ان هذه امتکم امه واحده و انا ربکم فاتقون جلوگیری از سلطه جویی و سلطه گری براساس آیهکریمه ولن یجعل الله للکافرین علی المسلمین سبیلاً حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور دفاع از مبارزه حق طلبانهمستضعفین در برابر مستکبرین، احترام به اصل منع مداخله در امور داخل کشورها و... بر این اساس جمهوری اسلامیایران ضمن رعایت ارزش های الهی فوق و دفاع از حقوق مسلمانان، سعی در برقراری و گسترش روابط خود براساساصل عدم مداخله، رعایت احترام متقابل، حضور پرقدرت و با عزت در صحنه بین الملل، با دیگر کشورها نموده استکه در این راستا اولویت به برقراری روابط با کشورهای اسلامی و سپس به کشورهای کافر غیر متخاصم که در اموداخلی ایران مداخله ننمایند. براساس ارزش های اسلامی و انسانی، منافع ملی و مصالح کشور نموده است.

نکته قابل توجه این که روابط با سایر کشورها یک امر در حال تغییر و تحول است مثلاً در مورد روابط

با شورویروابط ما حالات گوناگون داشته در اوایل انقلاب به دلیل تلاش شوروی برای براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران ومداخله در مسایل داخلی ایران، حمله به افغانستان و... حالت خصمانه ای بر علیه شوروی داشت و همان برخوردیرا که ما الان با آمریکا داریم در آن زمان با اتحاد جماهیر شوروی داشتیم و شعار مرگ بر شوروی، در کنار شعار مرگ برآمریکا جای داشت و سیاست های خصمانه شوروی مورد انتقاد شدید مسؤولین نظام، مطبوعات، افکار عمومی ملتایران قرار داشت. اما از زمانی که شوروی در سیاست خارجی خود نسبت به ایران تجدید نظر کرد (خصوصا بعد ازفروپاشی شوروی) و حالت مخاصمه و محاربه جای خود را به همکاری و احترام متقابل داد. ما نیز سیاست خارجیخود را در این زمینه تغییر داده و در صدد گسترش روابط تجارب اقتصادی، نظامی و... درآمدیم و شعار مرگ برشوروی نیز کنار گذاشته شد. زیرا اساسا دیگر شوروی ای وجود نداشت. البته برقراری روابط گرچه فواید بی شماری رابرای دو کشور در بر دارد ولی هرگز به معنای تأیید سیاست های داخلی شوروی در سرکوب مسلمانان چچن نمی باشدو مسؤولین نظام هم بارها ناراحتی عمیق خود را از اوضاع اسفناك مسلمانان چچن اعلام داشته اند و اقدامات زیادینیز صورت گرفته است، زیرا یکی از اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران حمایت از مستضعفین ونهضت های آزادی بخش می باشد اما این مانع از برقراری روابط با کشوری مانند شوروی در جهت دست یابی ایران بهحفظ مصالح و منافع کشور که به عنوان ام القراء در مقابل غرب مطرح می باشد نمی شود. البته در مورد جنایات روسیهدر چچن و انعکاس آن در رسانه های ایران باید گفت که حدود زیادی این کار انجام

می شـود ولی نکته ای که مهم استاین که به خـاطر محـدودیت هـای دیپلمـاتیکی و عـدم مـداخله در امـور کشورهـای دیگر به خصوص حمـایت از حرکتاستقلال طلبـانه ای ماننـد چچن که عناصـر اطلاعـاتی آمریکا نقش فعالی را برای دستیابی به اهـداف اقتصـادی و سیاسـیو... در این منطقه دنبـال می نماینـد (نظیر حمـایت آمریکـا از طالبـان در افغانسـتان و...) و یـا فعالیت شدیـد و گستردهوهابیت در آن منطقه و...، نمی توان هزینه های زیادی را برای مسأله چچن پرداخت نمود.

ب) علت نفرت و عدم رابطه با آمریکا و شعار مرگ بر آمریکا: اما قضیه در مورد آمریکا مانند روسیه نیست زیراآمریکا نه تنها در سیاست خـارجی خود در ارتبـاط بـا ایران تغییری نـداده بلکه فعـالیت هـای خود را در جهت منزوی کردنو شـکست انقلاب اسـلامی ایران شـدت بخشـیده است. بر این اسـاس مهمترین دلایـل نفرت و انزجـار ملت ایران ازآمریکـا و عـدم رابطه با آمریکا عبارتند از:

۱- میـان ایران و آمریکـا دیواری از بی اعتمـادی وجود دارد که مسؤول مسـتقیم ایجـاد آن آمریکا است که با انجامکودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سـپس تحمیـل قـانون ننگین کاپیتالاسـیون، چپاول و غارت ثروت های ملی ایران از سال۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷، برقراری حـاکمیت سـلطه گرانه بر ایران، حمایت از حکومت دیکتاتوری شاه در برابر ملت ایران درجریان پیروزی انقلاب و به کارگیری انواع روش های استعمارگرانه و تهدیدآمیز پس از پیروی انقلاب، نظیر حملهطبس، کودتای نوژه، محاصره اقتصادی، حمایت از تجزیه طلبی، اعمـال فشارهای خارجی، تضـعیف توان ملی، اعمالتحریم های گسترده و حرکت در مسـیر سـیاست برانـدازانه و... اگر آمریکـا واقعـا به دنبـال ایجـاد رابطه بـا ایران از موضع برابراست بایـد ابتـدا گام های مؤثری برای از میان برداشـتن دیوار بی اعتمادی بر دارد.

۲- ماهیت مناسبات آمریکا

با ایران همواره سلطه گرانه و استعماری بوده است و به صورت علنی و غیرعلنی درصدد سلطه مجدد بر کشور ایران می باشد و این با اصول سیاست خارجی مغایر است.

۳- عقلانیت سیاسی و تاریخ روابط و مناسبات بین الملل حکم می کند که اگر آمریکا به واقع خواهان مذاکره وبرقراری روابط صادقانه با ایران است، باید تکلیف خود را با مطالبات عقلانی و عمیق جمهوری اسلامی ایرانمشخص کند که عبارتند از:

الف) به سیاست های خصومت آمیز خود علیه ایران در اشکال تحریم و... پایان دهد.

ب) در امور داخلی ایران دخالت ننماید.

ج) آزادی اموال و دارایی های بلوکه شده ایران در آمریکا.

د) احترام گذاشتن به حق حاکمیت ملت ایران برای تعیین سرنوشت خویش.

ز) کنار گذاشتن ضدیت با اسلام.

۴- ایران در شرایط کنونی پرچمدار پایگاه اعتقادی مبارزه علیه استکبار جهانی و صهیونیسم بین المللی است و سدمحکمی در برابر ظلم ظالمان به مستضعفان جهان است و از آن جا که ملت های مظلوم دنیا به مواضع ایران در برابرآمریکا به دیده احترام می نگرند و آن را بخشی از مبارزه سراسری علیه استکبار جهانی می دانند برقراری رابطه باآمریکا موجب سست کردن پایگاه اعتقادی جهاد و مبارزه علیه استکبار جهانی و غاصبان صهیونیستی در جهان اسلاممی شود و...

بنا بر آنچه گفته شد ملت ایران حق دارند که نفرت و انزجار خود را از سیاست های سلطه گرایانه و مداخله جویانهآمریکا ابراز نمایید و اگر بعضی خدمات ظاهری توسط مستشارهای خارجی در زمان رژیم قبل در ایران شاهد بودیم،اینها همه در مقابل منافعی که از ایران به یغما بردند و جنایاتی که نسبت به مردم ایران روا داشته و می دارند، هیچارزشی ندارد و در واقع فراهم سازی زمینه حضور

خود در ایران برای دستیابی به منافع نامشروع و کنار زدن سایر رقبایاستعمارگر بود.

در پایان ذکر چند نکته لازم است:

۱- مسؤولین ما بارها اعلام داشته اند که ما با سیاست های استعماری دولت مردان آمریکا مخالفیم نه با ملتآمریکا.

۲- از آن جا که دولتمردان آمریکا نمایندگان مردم آمریکا بوده و توسط رأی آنها انتخاب می شوند، در جنایاتآمریکا در سرتاسر جهان از جمله ایران شریک بوده و مسؤولند و چه مشکلی دارد خاطر شریف آنها نیز مقداریناراحت شود در حالی که هر روز در سرتاسر جهان هزاران نفر بی گناه بر اثر سیاست های استعماری آمریکا در رنج وبدبختی می سوزند.

۳- جمهوری اسلامی بارها اعلام کرده هرگاه که آمریکا دست از سیاست های استعماری خود بردارد و به حقوق برحق ملت ایران احترام بگذارد ما نیز به دولت و ملت آمریکا احترام گذاشته و دست از شعار مرگ بر آمریکابرمی داریم.

۴- نفرت و انزجار از مستکبران مانند آمریکا از وظایف اساسی مسلمانان بوده و قرآن هم در موارد متعددی ازکافران و مستکبران اعلام برائت نموده است.

ر.ک: سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی، انوشیروان احتشامی، ترجمه متقی - ایران و آمریکا، حسن واعظی.

رابطه ایران و امریکا چه پیامدهای فرهنگی را در پی دارد؟

پرسش

رابطه ایران و امریکا چه پیامدهای فرهنگی را در پی دارد؟

پاسخ

برای دستیابی به پاسخی مناسب ابتدا لازم است ضمن اشاره به مهمترین اصول سیاست خارجی امریکا در ارتباط با سایر کشورها, وضعیت فرهنگی کشور در قبل از انقلاب یعنی زمانی که روابط بین ایران و آمریکا برقرار بود, مورد بررسی قرار گیرد: بر این اساس برخی از مهمترین اصول سیاست خارجی آمریکا عبارتند از: ۱- هژمونیک گرایی و سلطه جویی و حفظ برتری خود بر نظام بین الملل ۲- مداخله گرایی فرایند برای گسترش حوزه أا نفوذ و تائمین منافع حیاتی خود. ۳- اعمال سیاست مهار علیه کشورهای مخالف و... بررسی سوابق روابط کشورهای استعمارگر با کشورهای جهان سوم نشانگر این واقعیت می باشد که برقراری روابط در جهت تائمین هرچه بیشتر منافع کشورهای قوی و تحت سلطه و نفوذ قرار دادن کشورهای ضعیف می باشد. برای تحقق اهداف و تائمین منافع در سیاست خارجی , دولتها از ابزارها و حربه های گوناگون بهره می گیرند, که از جمله أا آنها ابزارهای فرهنگی می باشد. در فرایند استفاده از حربه های فرهنگی و تبلیغاتی , معمولا" ملتها مورد خطاب واقع می شوند بدین ترتیب که دولت به کار گیرنده أا ابزار فرهنگی سعی دارد در بلند مدت الگوهای رفتاری و شیوه أا تفکر و

زنـدگی ملتهای مورد نظر خود را در جهتی که تائمین کننـده منافع و خواستـهای آنان باشـد دگرگون سازد. نفوذ فرهنگی و در واقع فرهنگ سازی در میان ملل دیگر با جایگزین فرهنگی صورت می گیرد تا تائمین منافع بیگانه از طریق بیگانه کردن مردم با فرهنگ سنتی و تاریخ و

مـذهب خودی امکانپـذیر شود. این جایگزینی با هـدف پشتیبانی از اهـداف چنینی سیاست خارجی قدرت خارجی صورت می پذیرد, به بیان دیگر حفظ سـلطه اقتصادی , سیاسـی و نظامی کشورهای سـرمایه داری اسـتعماری بر کشورها و مناطق عقب نگه داشـته شده بدون اسـتعمار فرهنگی و سـلطه بر افکار و عقاید و فرهنگ مردم این مناطق ممکن نبوده و نیست . در رژیم گذشـته نیز از آنجـا که ایران نقش بسـیار مهمی در سـیاست خاورمیـانه ای آمریکا بـدلیل نقش ژئوپلوتیکی و... در راسـتای تائمین منافع منطقه ای و جهانی آمریکا, بر عهـده داشت , ایالات متحده أا آمریکا از طرق مختلف و با بهره گیری از ابزارها و اعطای کمک هـای فرهنگی و انعقـاد قراردادهای دوجانبه مبالغ بسیاری در اختیار دولت ایران گـذاشت و با اعزام میسـیونرهای مـذهبی , دایر کردن کلاســهای زبـان انگلیســی , تقبـل هزینـه أا تحصــیلات دانشــجویان ایران در آمریکـا و تــدریس اساتیـد آمریکـایی در دانشـگاههای ایران , تلاش گسترده ای را به منظور تائثیر گـذاری فرهنگی شـروع کرد. مدیر آژانش اطلاعات ایالات متحده در مورد بکـارگیری ابزار فرهنگی و هـدف از آن می گویـد: ((مـا سـعی می کنیم تـا طرز تفکر انسانها را به وسـیله وسایل مختلف ارتباط جمعی تحت نفوذ خود قرار دهیم , به وسـیله أا تماس های فردی , فرستنده های رادیوئی , کتابخانه ها انتشارات و پخش کتـاب , مطبوعات , فیلمهای سـینمائی تلویزیون , نمایشـگاه ها, تـدریس زبان انگلیسـی و سایر طرق ...)), (ابراهیم سـنجر, نفوذ آمریکا در ایران , ج ۱, ص ۷۹). نتیجه و پیامدهای شوم نفوذ فرهنگی آمریکا در ایران عبارت بود از تضعیف

و در معرض نابودی قرار دادن فرهنگ سنتی و اسلامی کشورمان بگونه ای که یک احساس پوچی و بی هویتی در افراد جامعه بوجود آمده و بدنبال آن پدیده أا غرب زدگی و حاکم شدن ارزشها و الگوهای غرب , مفاسد اجتماعی , وابستگی در جنبه های مختلف اقتصادی , علمی , صنعتی , نظامی و... مبارزه با مظاهر اسلامی و... بشدت گسترش یافته بود. رژیم محمدرضا شاه با طرح شعار تمدن بزرگ و بکارگیری حربه ناسیونالیسم سعی در متلاشی ساختن فرهنگ ستر اسلامی و ایجاد ساختار فرهنگی متناسب با ساختار اقتصادی و سیاسی و اجتماعی در حال تکوین در ایران داشت تا راه را برای تحقق شعار تمدن بزرگ که همانا زمینه سازی برای تسلط قدرت خارجی و تائمین منافع بیگانگان از طریق تحکیم سلطنت و تقویت شخص شاه بود, فراهم نماید. ارائه الگوهای فرهنگی از سوی آمریکا به همراه کمکهای این کشور در این زمینه موجب شد تا آمریکا برای سالها متمادی حوزه های اجتماعی در ایران را تحت نفوذ و کنترل خود درآورد. با توجه به مسائل فوق در مورد تائثیرات فرهنگی برقراری روابط مجدد ایران و امریکا باید گفت که : اولا": همچنان که مسوئولین جمهوری اسلامی ایران بارها اعلام کرده اند تا زمانی که آمریکا دست از خوی سلطه گری و مداخله گرایی در امور داخلی کشورهای دیگر بر ندارد حقوق و منافع ملی سایر کشورهای دیگر را به رسمیت نشناسد و از موضع برابری همراه با احترام متقابل برخورد ننماید, و در صدد تحکیم مبانی ارزشی و فرهنگی خود بر سایر فرهنگها باشد, امکان برقراری روابط با امریکا منتفی

خواهـد بود. ثانیا" اگر بهر دلیل بـدون اینکه آمریکا در اصول سیاست خارجی خود تجدید نظر نماید, جمهوری اسلامی ایران اقـدام به برقراری روابـط نمایـد قطعـا" آمریکا برای دستیابی به اهـداف و منافع خود که در حـدود بیش از دو دهه از دستیابی به آنها محروم مانده بود, اقدامات متعددی در جهت نابودی فرهنگ سـنتی و مذهبی و در نتیجه نابودی نظام اسلامی برای ادامه أا سلطه أا نامشروع خود بر ایران قبل از انقلاب انجام خواهـد داد و بهترین دلیل برای این مطلب , آغاز تهاجم گسترده أا فرهنگی علیه ارزشـها و فرهنگ اسلامی و سـنتی مردم ایران می باشـد. در خط مشـی جدید آمریکا سه محور اصـلی در کانون توجهات ویژه قرار گرفته انـد: ۱- افزایش فشارهـای خـارجی برای تضـعیف توانمنـدی های ملی ایران ۲- سـرمایه گذاری وسیع برای به دست آوردن پایگاههای داخلی نظیر مطبوعات , نشـریات و نفوذ در تشکل های سیاسی و نظامی حکومتی . ۳- سرمایه گذاری و برنامه ریزی برای جذب روشنفکران و نفوذ در مراکز دانشگاهی و کانون های روشنفکری در چارچوب ترویج سکولاریسم و تلاش برای ایجاد وحدت رویه میان طیف های مختلف ضد انقلاب حول محور سـکولاریسم و حذف اسلامیت از جمهوریت . از طرق زیر: ۱- پیوند دادن تشکل های روشنفکران سکولار داخلی به انجمن ها و شوراهای فرهنگی خارج ۲- سوئ استفاده از آزادی های فرهنگی کشور ۳- فعال سازی مجموعه های فرهنگی وابسته ۴- مرتبط ساختن روشنفکران سکولار به شبکه جهانی روشنفکران ۵- سازماندهی تشـکل های حمایت گر فرهنگی مانند تشـکیلات جهانی روتاری متشکل از لژ فراماسونری هاتف و آژانس یهود ایران

و... ثالثا": امـا اگر مقامـات امریکا در اصول سیاست خارجی خود تجدیـد نظر نموده و بر اساس احترام متقابل و عـدم مـداخله گری در امور سایر کشورها و بدون سـلطه جویی و برتری فرهنگی , نظامی , اقتصادی و... خود, با ایران وارد مذاکره و برقراری ارتباط شوند و بدان در عمل پایبند بمانند, در این حالت با توجه به برجستگیها و غنای فرهنگ سنتی و اسلامی ایران , نگرانی و تهدید چندانی برای فرهنگ جامعه أا ایران پیش بینی نمی شود, بلکه می توانیم فرهنگ و ارزش های ملی خود را حفظ کرده و از نظر اقتصادی سرمایه گذاری های مشترک با موئسسات امریکا داشته و با آنها دارای همکاری و حتی همسویی فرهنگی باشیم , ملت ها می تواننـد علی رغم پخش برنامه های مختلف از ماهواره ها, خود انتخابگر باشـند و سـره را از ناسـره و بد را از خوب تشـخیص دهند, ارزشی را بپذیرند و یا نفی کنند. و حتی از این فرصت در جهت گسترش و تبلیغ ارزشهای سنتی و مذهبی خود در جوامع دیگر اسـتفاده نمائیم . رابعا": اما آنچه واقعیت دارد اینست که در مقاطع کنونی با رشد و توسـعه تکنولوژی ارتباطاتی و مخابراتی و ماهواره ای , جوامع بشـری در عصـر یکسان سازی فرهنگی قرار گرفته اند. ایالات متحده أا آمریکا در تلاش برای تســلط بر منـابع مـالی , منـابع انرژی و رسـانه هـای ارتبـاط جمعی بـه دنبـال تخریـب فرهنـگ ملتهـا و جـایگزین کردن فرهنگ آمریکایی بر جهان است در مقطع کنونی حفظ فرهنگ خودی و مقابله با یکسان سازی فرهنگی , دغدغه أا تمام کشورها و

ملتهای هوشیار بشمار می آید علاوه بر جمهوری اسلامی ایران کشورهایی نظیر فرانسه , آلمان , چین , روسیه , هند و ژاپن (که همه دارای روابط با آمریکا می باشند) و ائتلافهای بزرگی نظیر اتحادیه اروپا و ((آ. سه . آن)) بارها صراحتا" و رسما" نگرانی خود را از تهاجم فرهنگی آمریکا اعلام داشته اند و بر لزوم مقابله با یکسان سازی فرهنگی و صیانت از فرهنگهای ملی تاکید و پافشاری نموده اند. زیبایی جهان ما عبارت است از ادیان مختلف , زبانهای متفاوت فرهنگهای گوناگون , آداب و سنن متلون , ما فکر می کنیم تمام ادیان و فرهنگ ها, تمدن ها و زبانها باید شکفته شده و به شکوفایی برسند امریکایی ها می خواهند تحت عنوان نظم نوین , فرهنگ خود را به سایر کشورها دیکته کنند و فرهنگهای ملی سایر کشورها را نابود سازند این موضوع برای هیچ کشوری جنبه خوشایندی ندارد و چهره اا زیبای جهان را تخریب می کند. برای آگاهی بیشتر ر.ك : حسن واعظی , ایران و امریکا. سید کمال الدین هادیان , سیاست خارجی آمریکا و منافع ملی ایران .

آتش زدن پرچم آمریکا با توجه به اینکه ما با مردم آمریکا جنگ نداریم صحیح است؟

پرسش

آتش زدن پرچم آمریکا با توجه به اینکه ما با مردم آمریکا جنگ نداریم صحیح است؟

پاسخ

در این مورد نظرات متفاوتی وجود دارد:

الف) نظر مخالفان: برخی گویند که چون دولت کنونی منادی گفتگوی تمدن ها در جهان کنونی می باشد و پرچم هر کشور نماد تاریخی و شخصیت و اعتبار یک ملت می باشد، از همین رو دولت جمهوری اسلامی ایران باید در این باره موضع منفی داشته باشد و لذا دولت نیز رسما موضع منفی در این باره اتخاذ کرده است. ب) نظر کسانی که موافق آتش کشیدن پرچم آمریکا هستند: اولاً: موضع منفی دولت در حد یک حرکت رسمی دولتی است و ربطی به خیزش مردم ستمدیده و ابراز انزجار از ستم های آمریکا به شکل کنونی ندارد، کما این که در بسیاری از نقاط دیگر جهان نیز چنین است. ثانیا: آتش زدن پرچم آمریکا توهین به مردم آمریکا نیست، همچنان که رهبران نظام بارها اعلام کرده اند که ما با مردم آمریکا

دشمن نیستیم، بلکه نشانه خشم علیه سیاست های استکباری و ظالمانه آمریکا می باشد و پرچم امریکا به عنوان نماد و سمبل نظامی مستکبر و زورگو و خائن به حقوق بشر مورد نفرت همه ملل ستمدیده می باشد.

ثالثا: آتش زدن پرچم امریکا حاوی این پیام برای مردم آمریکا است که بدانند دولتمردان آنها حیثیت و اعتبار بین المللی شان را لکه دار کرده اند، لاجرم بکوشند که با دقت در انتخاب رهبرانشان و اعتراض به عملکردها آنان موجبات تغییرات اساسی در سیاست خارجی ایالات متحده پدید آورند.

رابعا: ابعاد توطئه آمریکا علیه مردم ایران عبارت می باشد از:

۱- کودتای آمریکایی، انگلیس ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.

۲- لغو قراردادهای تسلیحاتی با ایران بعد از انقلاب.

۳- حمایت

از تجزیه ایران.

۴- پشتیبانی از تروریسم بر ضد انقلاب اسلامی.

۵- جاسوسی دیپلمات های آمریکایی و تلاش آنها جهت براندازی نظام.

۶- توقیف اموال ایران در آمریکا.

۷- تحریم کامل اقتصادی و...

۸- حمله نظامی در ماجرای طبس.

۹- کودتای نوژه.

۱۰- حمایت آشکار آمریکا در جنگ از عراق و مداخله در جنگ به نفع عراق که تنها یکی از آنها سرنگونی هواپیمای مسافربری ایران بر فراز آبهای خلیج فارس و کشتن صدها مسافر آن بود.

۱۱- ادامه و شدت بخشیدن به سیاست های خصمانه خود علیه نظام مقدس اسلامی از قبیل: تخصیص بودجه های کلان برای سرنگونی نظام اسلامی و راه اندازی رادیو آزادی برای تبلیغات گسترده بر علیه ایران و تضعیف مبانی اعتقادی مردم، محور شرارت خواندن ایران و تهدید ایران به حمله ی نظامی و...

خلاصه با توجه به ابعاد وسیع توطئه های آمریکا علیه ملت ایران، یکی از راه های نشان دادن خشم ملت ایران و اعتراض نسبت به سیاست های استکباری آمریکا، آتش زدن پرچم آمریکا می باشد. نتیجه این حرکت یکی از دو چیز است:

۱- یا مردم آمریکا حامی سیاست های ظالمانه راهبرانشان هستند، بنابراین مردم آمریکا با توجه به نقش آنها در انتخاب دولتمردان خود شریک جرم محسوب می شوند و در مقابل جنایات دولتمردان خود و تضییع حقوق ملل مظلوم جهان توسط آمریکا مسؤول می باشند. پس اگر توهین به آنان نیز تلقی شود نابجا نیست.

۲- یا آنان حامی چنان سیاست هایی نیستند و مسیر خود را از سیاستمداران جدا می دانند، لاجرم این مسأله به معنای توهین به آنان نیست.

خامسا: مگر مردم آمریکا بر ملت های دیگر چه برتری و مزیتی دارند که نباید خاطر شریفشان ناراحت شود، در حالی که هر روز میلیون ها انسان بی گناه بر اثر سیاست های ظالمانه و

استکباری آمریکا و توسط سازمان های امنیتی و اطلاعاتی و رژیم های دست نشانده آمریکا از حداقل حقوق مسلم خود محروم می شوند. آیا دولت آمریکا برای حقوق ملت های دیگر احترامی قائل است که ما مواظب باشیم که خدای ناکرده ملت آمریکا آزرده خاطر نشود. آیا نباید ملت آمریکا با مشاهده این همه اعتراض در سراسر

جهان به این فکر فرو رود که چه شده است که در اکثر نقاط جهان مردم علیه سیاست ها و دولتمردان آمریکا اعتراض می کنندپرچم آمریکا را به آتش می کشند و آدمک های دولتمردان آمریکا را می سوزانند و...

قرآن کریم در سوره توبه در آیه ۱۲۰ می فرماید: «...ولایَطَؤنَ مَوطئا یغیظُ الکفارَ وَلا یَنالونَ من عَدوٍ نَیلًا الا کُتب لَهم به عمل صالحٌ اِنَّ اللّه لایضیع اجرَ المحسنین؛ مسلمانان هیچ قدمی که کفار را خشمگین کند برندارند و هیچ دست بُردی بر دشمنان دین نرسانند جز آن که در مقابل از این رنج و آلام عمل صالحی در نامه اعمالشان نوشته شود که خدا هرگز اجر نیکوکاران را ضایع نخواهد کرد» و به قول مرحوم شهید بهشتی: «آمریکا از دست ما عصبانی باش و از این عصبانیت بمیر». برای آگاهی بیشتر ر.ک: ایران و آمریکا، حسن واعظی، انتشارات صدا و سیما، چاپ اول ۱۳۷۹.

چه علت هایی وجود دارد کسی که از دیوارهای سفارت آمریکا بالا رفته و جزء نیروهای انقلابی محسوب می شده امروز خواهان رابطه با آمریکا است و دین و مملکت خود را به آنها می فروشد.

پرسش

چه علت هایی وجود دارد کسی که از دیوارهای سفارت آمریکا بالا‌ـ رفته و جزء نیروهای انقلابی محسوب می شده امروز خواهان رابطه با آمریکا است و دین و مملکت خود را به آنها می فروشد.

پاسخ

مهمترین عامل چنین مسأله ای – که متأسفانه نمونه های بسیار زیادی از آن در تاریخ اسلام از ابتدا تاکنون وجود دارد – عدم بینش و معرفت قوی و والا‌ـ به آموزه ها و معارف اسلامی در ابعاد مختلف است که نتیجه آن، فقدان تثبیت و نهادینگی در عملکردها و رفتارهاست.

همانگونه که در صدر اسلام افراد بسیار زیادی بودند که از صحابه حضرت رسول اکرم(ص) بودند و خدمات ارزنده ای به اسلام نمودند، مانند «زبیر» که از پیشگامان اسلام بود در تمام جنگ های عهد رسول(ص) حضور داشت و بارها مجروح شد، پس از رحلت پیامبر(ص) از بیعت با ابی بکر امتناع کرد و از اصحاب خاص امام علی(ع) شد. اما از آنجا که از نظر معرفتی به درجه بالا و قابل قبول نرسیده بودند، می بینیم که با تغییر اوضاع و شرایط، درست ۱۸۰ درجه تغییر مسیر داده و اگر تا دیروز در جبهه حق بر علیه باطل با تمام وجود می جنگیدند، امروز که بحث قدرت و مقام است، در جبهه باطل بر علیه حق و جانشینی پیامبر اکرم(ص) شمشیر می کشند و...

از این روست که دین اسلام بر عنصر معرفت و شناخت حقیقی اسلام، تأکید بسیار زیادی دارد و اصرار می ورزد که حتی اصل دین داری و ایمان آوردن به خداوند نیز باید با شناخت و تحقیق و بدون دخالت تقلید، احساسات و امثال آن

باشد زیرا اگر چنین امری محقق نشود، افراد در مقابل وسوسه ها، امیال و هواهای نفسانی، ثروت و شـهرت و قدرت و مشکلات ناشـی از مقاومت و ایستادگی در مقابل دشمنان کم آورده واز ادامه راه باز می مانند و انقلاب ما هم مستثنی از این قانون نیست و همانگونه که مثال آوردیـد، چنین افرادی در زمان ما نیز وجود داشـته و وجودخواهند داشت. افرادی که در اول انقلاب یا بعد از آن صـرفا بر پـایه احساسـات و بینش ناکـافی دست به اقـداماتی زده و بـا برخی جریـان هـای انقلابی همراه شدنـد امـا وجود مشـکلات راه - تمایلات نفسانی، امتیاز طلبی، حسادت و کینه توزی و... و مهمتر از همه ضـعف ایمانی و تقوا و نداشـتن قدرت تحلیل لازم و.. - آنها را از ادامه مسیر بازداشت.

اما نکته قابل توجه این که باید همیشه در کنار این «ریزش ها» به «رویش ها» هم توجه داشت و آنها را نیز در نظر گرفت.

در زمان صدر اسـلام علی رغم تمامی کارشکنی ها و نقض عهدهای برخی صحابه و... باز هم دل های حقیقت خواه و خداجو، پیرامون آن حضـرت گرد آمـده و تـا آخرین نفس پایـدار ماندنـد (ریزش ها و رویش ها، محمـد باقر پور امینی، کانون اندیشـه جوان، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۱).

و در زمان ما نیز نگاهی به واقعیات جامعه بیانگر این موضوع نویـد بخش می باشـد چه بسا جوانان بسـیار لایق و متعهدی که در راستای تحقق اهداف مقدس انقلاب اسلامی با تمام هستی خود ایستاده اند و حاضر نیستند تحت هیچ شرایطی این نهضت عظیم الهی را تنها بگذارند.

به جز ایران ،کدام کشورها با آمریکا و اسرائیل روابط سیاسی ندارند؟

پرسش

به جز ایران ،کدام کشورها با آمریکا و اسرائیل روابط سیاسی ندارند؟

پاسخ

ارائه پاسخی دقیق به این سؤال نیازمند یک پژوهش و تحقیق گسترده است که از حوصله یک نامه خارج می باشد. اما به صورت مختصر می توان چنین گفت: جمهوری اسلامی ایران تنها کشوری است که توانسته با قاطعیت در جهت دستیابی به اهداف انقلابی و مذهبی خویش، روابط سیاسی خود را با دولت های استعمارگر و نژادپرست آمریکا و اسرائیل قطع نموده و همچنان استوار بماند. البته کشورهایی نظیر کوبا، ونزوئلا، کره شمالی و... نیز در مقاطعی روابطشان با آمریکا دچار فراز و نشیب هایی می شود و همچنین برخی کشورهای عربی نظیر سوریه با اسرائیل روابط دوستانه ای ندارند.

در مورد تحریم هایی که آمریکا علیه برخی کشورها اعمال کرده است مطلب بنویسید.

پرسش

در مورد تحریم هایی که آمریکا علیه برخی کشورها اعمال کرده است مطلب بنویسید.

پاسخ

قبل از پرداختن به بحث، لازم است به ابهامی که در سؤال وجود دارد اشاره شود که اگر منظور کلیه مواردی است که تاکنون مشمول تحریم های آمریکا شده اند، این یک پروژه تحقیقاتی است که خارج از ظرفیت یک نامه است و اما اگر منظور چرایی کاربرد این روش از سوی آمریکاست، مطالبی به اختصار می آوریم:

اصولاً دولت ها جهت دست یابی به اهداف خارجی و تأمین منافع خود در سطح بین المللی از مکانیزم های متعددی از قبیل مذاکره و دیپلماسی، انعقاد قراردادها و پیمان های چندجانبه، برقراری یا قطع رابطه، جنگ و... استفاده می نمایند که یکی از معمولی ترین مکانیزم ها اعمال سیاست تحریم در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، نظامی، صنعتی و تکنولوژیکی و... بر علیه کشور یا کشورهای مقابل می باشد.

به صورت طبیعی کشورهای ابرقدرت که در زمینه های مختلف اقتصادی، نظامی و.. از توانایی بیشتری برخوردارند در بکارگیری شیوه های مختلف در سطح بین المللی در جهت تأمین منافع خویش، از امتیازات بیشتری برخوردار بوده و می توانند

در مواقع نیاز از آنها استفاده نمایند.

بر این اساس ایالات متحده آمریکا که از یک سو گستره منافع خویش را در سطح جهانی تعریف می نماید و از سوی دیگر از توانایی ها بالایی در زمینه های مختلف برخوردار است در صورت بروز تعارض و اصطکاک با سایر کشورها از مکانیزم های فوق استفاده می نماید. از آنجا که شناخت دقیق چرایی اعمال هر یک از مکانیزم ها از سوی آمریکا بر علیه کشورهای جهان، نیازمند بررسی

موردی است به اختصار مطالبی را در خصوص سیاست تحریم اقتصادی آمریکا بر علیه ایران و اثرات آن بیان می نماییم:

اتخاذ و اعمال سیاست تحریم از سوی دولتمردان آمریکایی در ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی، نظامی، علمی و تکنولوژیکی و.. علیه ایران به جهت جلوگیری از تثبیت و گسترش نظام اسلامی بود که به طور طبیعی، محدودیت ها و فشارهای زیادی را خصوصا با توجه به مؤلفه هایی از قبیل: سابقه وابستگی کامل ایران به آمریکا در ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی، نظامی و... در زمان قبل از انقلاب از یک سو و نوپا بودن انقلاب و نیاز شدید آن به منابع اقتصادی، تکنولوژیکی و... در مواجهه با مشکلات ناشی از قبل از انقلاب و جنگ تحمیلی از سوی دیگر آن هم در شرایطی که اکثریت قریب به اتفاق کشورهای دنیا به تبع از سیاست های آمریکا و متحدین آن، از برقراری روابط مسالمت آمیز و دوستانه با ایران، اجتناب می ورزیدند به وجود آورد.

این تحریم ها باعث شد تا علی رغم بسیاری مشکلات و محدودیت ها، کشور ما از وابستگی کامل به آمریکا رهایی یابد و زمینه های تقویت اعتماد به نفس و اتکاء به خود و تلاش جهت خودکفایی و استقلال سیاسی، اقتصادی علمی و... را فراهم آورد.

برخی از محدودیت های ناشی از تحریم های آمریکا علیه ایران عبارتند از:

۱- افزایش هزینه های ایران در اثر خرید مایحتاج خود از واسطه های متعدد و خرید اجناس با قیمت بیشتر.

۲- عدم دستایبی آسان به نتایج مالی قطعنامه ۵۹۸.

۳- عدم دستیابی آسان ایران به کمک های سازمان ها و بانک های بین المللی.

۴- موانع موجود بر سر

انتقال لوله های گاز و نفت از طریق خاک ایران.

۵- عدم دستیابی آسان به علوم و تکنولوژی پیشرفته.

۶- ایجاد موانع مختلف بر سر راه صادرات غیر نفتی و گرانتر شدن واردات ایران و...

علیرغم این قبیل محدودیت ها، ملت عظیم ایران با اتکاء به خداوند متعال و با همت و تلاش خویش توانسته است بر بسیاری از اثرات این تحریم ها فائق آید و راه دستیابی به پیشرفت و تحقق اهداف و آرمان های انقلاب اسلامی را در پیش گیرد و نه تنها این تحریم ها باعث انزوای ایران نگردید بلکه حقانیت ایران را برای سایر ملت ها به اثبات رساند و باعث مشکلاتی برای خود ایالات متحده گردید چنان که «لی هامیلتون» نماینده دموکرات مجلس نمایندگان آمریکا در شورای روابط خارجی آمریکا در این باره می گوید: «تلاش های ما برای منزوی کردن و مهار ایران نه تنها ناموفق بوده، بلکه نتایج معکوسی داشته است. اینها موجب تنش های بزرگی با همپیمانان ما در اروپا و دوستان عربمان در خلیج فارس شده است.

کشورهای کلیدی عرب، نشست اقتصادی در قطر را که ایالات متحده از آن پشتیبانی می کرد تحریم کردند، اما تمام کشورهای عربی در کنفرانس اسلامی تهران شرکت کردند.

... در واقع سیاست ما ایران را منزوی نمی کند. این سیاست، ایالات متحده را منزوی می سازد» (لی هامیلتون، ارزیابی مجدد سیاست آمریکا در قبال ایران، مجله خاورمیانه، سال پنجم، شماره یک، بهار ۱۳۷۸، شماره ۱۳، صص ۱۶۴ - ۱۶۵).

یکی از مقامات ارشد دولت کلینتون در این زمیه اظهار می دارد: «اگر هدف آمریکا این است که ایران را به لحاظ اقتصادی ضعیف و به

لحاظ سیاسی منزوی نماید، این امر نتایج بی حاصلی را ایجاد خواهد کرد» (مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۱۶ - ۱۱۵، ۱۳۷۶، صص ۱۳۹ - ۱۳۸).

متأسفانه برخی تصور می کنند که تنها راه فائق آمدن بر مشکلات اقتصادی و... برقراری رابطه با آمریکاست، زیرا رابطه با آمریکا از جنبه اقتصادی شاید تا حدی مشکل کوتاه مدت و مقطعی ما را حل کند، لکن عملکرد آمریکا در ارتباط با دیگر کشورها و مروری بر این رابطه - حتی با ایران قبل و بعد از انقلاب - به خوبی خوی استکباری و منافع استیلاء طلبانه آن کشور را نشان می دهد: از طرف دیگر، با توجه به این که بسیاری از کشورهایی که با آمریکا دارای روابط نزدیک سیاسی و اقتصادی هستند نیز با مشکلاتی شبیه و یا حتی شدیدتر از مشکلات ما مواجه هستند، چه تضمینی دارد که مشکلات اقتصادی ما در صورت برقراری رابطه حل شود خصوصا رابطه با کشور استعمارگری که به صراحت اعلام کرده است که «ریشه ملت ایران را باید خشکاند» و به هیچ وجه توان تحمل موجودیت ما را ندارد تا چه رسد به رشد و پیشرفت ما را.

بحمدالله در شرایط کنونی جمهوری اسلامی ایران از وجهه بسیار خوبی در بین کشورهای دنیا برخوردار بوده و با اعمال سیاست هایی که در مقابل تحریم های آمریکا در پیش گرفته است می تواند اثرات ناشی از آنها را خنثی نماید. این سیاست ها عبارتند از:

۱- ایران در مقابله با سیاست تحریم محتاطانه عمل کرده و از هرگونه تنش زدایی خودداری کرده است.

۲- رشد و توسعه اقتصادی در برنامه های دولت به

حد قابل قبولی رسیده و بسیاری از پروژه های عظیم ساختاری و زیرساختی انجام گرفته است.

۳- ایران توانسته جهت رابطه را به سوی جنوب شرق آسیا، کشورهای منطقه و کشورهای اروپایی تغییر دهد و قراردادهای اقتصادی و تجارتی بسیاری را منعقد کند.

۴- با روی کار آمدن دولت آقای خاتمی و با حمایت مقام معظم رهبری از دولت ایشان، ایران با ارائه سیاست گفتگوی تمدن ها و سفر مقامات کشورهای اروپایی و غربی توانست راندمان سیاست های تحریم را خنثی کند.

۵- با اتحاد دولت، ملت و مدیریت همراه با استقامت مردم برای فائق آمدن بر برخی نابسامانی های داخلی، کوشش های لازم به عمل آمده است (علی اکبر جعفری، تحریم ایران از سوی آمریکا، اقدامی بی اثر، روزنامه اطلاعات، ۲۳/۹/۱۳۷۹، ص ۱۲).

جان کلام در حل مشکلات اقتصادی، پیامدهای تحریم آمریکا و... همان است که رهبر معظم انقلاب فرموده اند: «ملت ایران اگر بخواهد وضع مالی و اقتصادی خود را اصلاح کند، این به عزم، به اراده، به تصمیم، به کار همه طبقات، به همکاری با دولت وحمایت از مسؤولان کشور، به شجاعت در اقدام، به تأثیر نپذیرفتن از سیاست های خارجی خصمانه، به تأثیر نپذیرفتن از تبلیغات بیگانه احتیاج دارد. اینهاست که وضع یک کشور را درست می کند نه رابطه با آمریکا» (روزنامه کیهان، ۱۳/۸/۱۳۷۷، ص ۲).

جهت آگاهی بیشتر ر.ک:

- ارزیابی رابطه با آمریکا (از دید اقتصادی)، حسن دادگر، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر

- چالش های ایران و آمریکا بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، حمید معبادی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۱

- ایران و آمریکا، حسن واعظی، انتشارات سروش ۱۳۷۹

- بررسی ماهیت

قدرت و سیاست خارجی آمریکا و موضوع برقراری رابطه، دکتر علی ولایتی، قم، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۲

خداوند و پیامبر اسلام(ص) فرموده اند که هر انسانی اشتباه کند و سپس توبه نماید توبه او پذیرفته می شود؛ پس چرا امام خمینی فرمود که هیچگاه با امریکا نمی توانیم ارتباط برقرار کنیم؟

پرسش

خداوند و پیامبر اسلام(ص) فرموده اند که هر انسانی اشتباه کند و سپس توبه نماید توبه او پذیرفته می شود؛ پس چرا امام خمینی فرمود که هیچگاه با امریکا نمی توانیم ارتباط برقرار کنیم؟

پاسخ

همانطور که صحت تمام افعال واعمال ما دارای شرایطی است توبه نیز دارای شرایطی می باشد که یکی از این شرایط اظهار ندامت به درگاه الهی و پشیمانی قلبی است؛ یعنی واقعاً انسان از کرده و فعل خود پشیمان شده و از نافرمانی خویش نادم باشد و عزم و اراده او در آن حال بر این قرار گیرد که دیگر آن گناه و نافرمانی را انجام ندهد. به عبارت دیگر انسان نمی تواند هم اراده کند که گناه انجام دهد و هم در همان حال بگویند که توبه می کنم. شرط توبه دست کشیدن از گناه - در لحظه توبه - و اراده انجام ندادن آن در آینده است.

اما این جمله که شما از حضرت امام رحمه الله نقل کرده اید که «هیچگاه با امریکا نمی توانیم ارتباط برقرار کنیم»؛ درکلمات امام وجود ندارد اما ممکن است منظور شما جملاتی با این مضمون باشد. بنابراین برای توضیح مطلب جملات امام عیناً نقل می شود.

۱) در تاریخ ۵۸/۹/۲۵ امام می فرمایند: «با امثال امریکا - دولت یک شرافت انسانی مع الاسف، الآن ندارد که ما بخواهیم به واسطه آن شرافت انسانی اش با آن رابطه داشته باشیم - دولت امریکا این است که دارید می بینید که مظلوم را دارد در هر جا پیدا می کند پوست می کند بهتر این است که با آنهایی که میخواهند ما را بچاپند رابطه نداشته باشیم تا یک وقتی که به خود بیاید و بفهمد شرف هم هست در عالم

– منظور جهان اسلام است –».

۲) در تاریخ ۶۳/۸/۶ در دیدار با وزیر امور خارجه و سفرا و کاردانان جمهوری اسلامی ایران در خارج از کشور می فرمایند: «نه با امریکا کار داریم و نه با شوروی، ما خودمان هستیم و این که با همه دولتها رابطه داشته باشیم یعنی رابطه دوستانه نه روابط بین ارباب و رعیت و اما این روابط را نمی خواهیم مادامی که اینطور باشد».

در عبارت اول امام تأکید دارد که با دولت غارتگر نباید رابطه داشته باشیم. ایشان رابطه را مقید می کنند به این که برقراری رابطه زمانی ممکن است که آنها به خود بیاید یعنی از خصلت چپاولگری خود دست بکشند یعنی همان شرط توبه که باید تواب که از عملکرد و نافرمانی خود پشیمان شده باشد. درعبارت دوم ایشان به رابطه ارباب و رعیتی اشاره دارند که چنین رابطه ای ظالمانه است و ظلم گناه بسیار بزرگی است. ایشان در آخر بیاناتشان به این نکته اشاره می کنند که مادامی که طرف مقابل ما دارای چنان خصلتهایی باشند، پس در هر دو موردی که ما نقل کردیم امام خمینی نفرمودند که تا ابد ما با امریکا ارتباط برقرار نخواهیم کرد بلکه این عدم ارتباط تا زمانی است که امریکا از عملکرد خود نسبت به ما دست برداشته و روابط بین دو کشور به شکلی عادلانه و با احترام طرفین همراه باشد.

اما پرسشی که مطرح می شود این است که چه کسی مرجع تشخیص این مطلب است که امریکا از روابط ظالمانه نسبت به انقلاب اسلامی ایران دست کشید. یا نه؟

برای پاسخ به این پرسش اصل ۱۱۰ قانون اساسی راه را هموار نموده است

این اصل بیان می دارد «۱- یقین سیاستهای کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشیخیص مصلحت نظام به عهده رهبری است» اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام، مقامات و مسؤولان مهم کشور هستند».

در حکم مورخ ۷۵/۱۲/۲۷ مقام معظم رهبری در خصوص، موضوع سیاستگذاری کلان کشور چنین آمده: «این نهاد برجسته - مجمع تشخیص مصلحت نظام - برای این که بتواند وظایف مهم خود، بخصوص در زمینه سیاستگذاری کلان کشور را به انجام برساند لازم است که از آخرین فرآورده های کارشناسی دستگاههای دولتی بهره مند گردد». به همین خاطر در حال حاضر در مجمع تشخیص مصلحت نظام زیر مجموعهای کاری گسترده ای فعالیت می کنند و کمیته های مختلف سیاسی، امنیتی، اقتصادی، فرهنگی و غیره متشکل از کارشناسان مجرب مشغول به کار هستند.

این کمیته ها همواره آخرین عملکردهای سیاسی و اقتصادی کشور امریکا را در برخورد باانقلاب اسلامی ایران مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و راه کارهای مناسب را در هر زمان به مقام رهبری کشور پیشنهاد می نمایند و چنانچه روزی مشخص شود که روابط ایران و امریکا به صورت روابطی منطقی و سیاسی در چارچوبهای قوانین بین المللی به نفع ایران باشد، روابط ایران وامریکا مثل سایر کشورهایی که دارای روابط با ما هستند شکل خواهد گرفت.

پیامبر اکرم ۶در زمان حکومت خویش با کشورهای ابرقــدرت قطع رابطه نمی کردند. چرا رهبرکنونی انقلاب مخالف رابطه با ابر قدرت آمریکا است ؟

پرسش

پیامبر اکرم ۶در زمان حکومت خویش با کشورهای ابرقدرت قطع رابطه نمی کردند. چرا رهبرکنونی انقلاب مخالف رابطه با ابر قدرت آمریکا است ؟

پاسخ

هرگاه به دقت عملکرد نبیّ گرامی اسلام در مورد بر خورد غیر خودی و مخالفان اسلام مورد بررسی قرار گیرد, متوجّه خواهیم شد درست بر عکس اعتقاد شما آن حضرت با همهء ابرقدرت ها رابطه بر قرار نمی کردند. به عنوان مثال پس از تشکیل حکومت اسلامی , برای سران کشورها نامه نوشتند و آنان را به اسلام یا اطاعت از خوددعوت کردند. هر کسی به نامهء آن حضرت پاسخ مثبت می داد مانند نجّاشی با او طرح دوستی ریخته و رابطه برقرار می کرد و با آن هایی که پاسخ منفی به دعوت حضرت می دادند و اظهار مخالفت می نمودند مثل خسرو پرویز رابطه برقرار نمی کردند. نه تنها با کشورهای مخالف پیمان نمی بستند, بلکه با سران قبائِل مخالف قطع رابطه کرده و به شدّت باآن ها برخورد می کردند, مثل سران قریش (ابوسفیان , ابوجهل و...) و حتی با عموی خود (ابولهب) و مثل قبیله بنی النضیر که به خاطر جهاتی آنان را از آب و خاک و سرزمینشان بیرون کردند.(۱) و قبیلهء بنی قریظه که چند روزی دژآن ها توسط سپاه اسلام محاصره شد و آن ها مجبور شدند تسلیم سربازان اسلام شوند, سپس طبق قضاوت یکی ازسران قبیلهء اوس (سعدبن معاذ) مردان جنگجوی آن ها اعدام و زنان و کودکان و

مردان سالخورده اسیر شدند.

از این جا کشف می کنیم رهبر عالیقدر اسلام تنها با کشور یا قبایلی رابطه برقرار می

کرد که خصومتی با مسلمانان نداشت و مزاحمتی برای آن ها ایجاد نمی کردند. بر این اساس جا دارد رهبر انقلاب مخالف رابطه با آمریکا باشد,چون دشمن سرسخت نظام جمهوری اسلامی است .

(پاورقی ۱.جعفر سبحانی , فروغ ابدیّت , ج ۲ ص ۹۶

رهبر انقلاب در اجتماع مردم اراک در تقبیح سیاست دولت امریکا آن را سیاست و دموکراسی افسانه ای لقب داد. چنین انتقاد تندی از ایالات متحده نشان از چه نوع موضع گیری هایی می باشد؟

پرسش

رهبر انقلاب در اجتماع مردم اراك در تقبیح سیاست دولت امریكا آن را سیاست و دموكراسی افسانه ای لقب داد. چنین انتقاد تندی از ایالات متحده نشان از چه نوع موضع گیری هایی می باشد؟

پاسخ

بدیهی است که لبه تند و تیز انقلاب اسلامی ایران از ابتدا که فریاد امام(ره) بلند شد، علیه آمریکا و اسرائیل بود. آمریکا بود که بر ایران در دوران شاه تسلط داشت و از این آب و خاك بهره ها می برد و این کشور را پایگاه نظامی خود و شاه را اولین حامی اسرائیل در منطقه قرار داده بود. انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی(ره) توانست دست امریکا را از این منطقه کوتاه کند. لذا از همان ابتدا امریکا و طرفداران آن در منطقه با سیاست های انقلاب اسلامی مبارزه کردند و هنوز مخالفت ها ادامه دارد.

مبارزه با شاه در حقیقت مبارزه با امریکا و اسرائیل بود. توطئه های بی شماری که علیه نظام مقدّس جمهوری اسلامی توسط امریکا و اذناب او شده، بیانگر این حقیقت است. کودتای نوژه، حمله به طبس، حمله به هواپیمای مسافربری، تحمیل جنگ هشت ساله، مطرح کردن جزائر سه گانه در خلیج فارس، تجهیز گروه های آشوبگر در کردستان و ترکمن صحرا و جنگل و خوزستان، آتش زدن لوله های نفت در ابتدای انقلاب و تبلیغ بیش از حدّ رسانه های امریکایی و غربی و... توطئه هایی است که همواره ادامه داشته است. تا امریکا دست از روحیه تکبر و تجاوزگری بر ندارد و شر خود را از منطقه خلیج فارسی کم نکند و ناوگان های خود را از منطقه بیرون نبرد و پول های ایران را که حدود بیست سال است در بانک های امریکا مصادره

شده، آزاد نسازد، مخالفت و مبارزه با امریکا جزء سیاست های اصولی انقلاب اسلامی خواهد بود. رهبر معظم انقلاب که ادامه دهنده راه و خط امام(ره) است، همان سیاست اصولی امام را ادامه می دهد. امام فرمود: امریکا شیطان بزرگ است. سخنان رهبر معظم انقلاب بیانگر همین سیاست است.

سران نظامی امریکا و روسیه در اجلاسیه اخیر خود تصمیم به تحریم نظامی و اقتصادی گروه طالبان در افغانستان گرفتند. آیا امکان پیوستن جمهوری اسلامی به امریکا و روسیه در اجرای این تحریم وجود دارد؟

پرسش

سران نظامی امریکا و روسیه در اجلاسیه اخیر خود تصمیم به تحریم نظامی و اقتصادی گروه طالبان در افغانستان گرفتند. آیا امکان پیوستن جمهوری اسلامی به امریکا و روسیه در اجرای این تحریم وجود دارد؟

پاسخ

مخالفت ایران با حکومت طالبان در افغانستان به جهت این است که اوّلاً حکومت طالبان یک حکومت زوری وتحمیلی بر ملت مسلمان افغانستان است و در دولت آن ها تمامی اقشار و گروه های افغانی شرکت ندارند. ثانیاً ماهیت طالبان ماهیتی ضد شیعی و وهابی است که شیعیان افغانستان را قتل عام می کنند واز حقوق آنان جلوگیری می کنند. ثالثاً طالبان با حمایت کشورهای خارجی مانند عربستان و پاکستان به روی کار آمده اند و حالت دست نشاندگی دارند.

رابعاً: تحریم های نظامی و اقتصادی امریکا و دیگر کشورها بر ضد افغانستان، به جهت منافع خودشان است، نه به جهت منافع ملّت مظلوم افغانستان یا ملّت ایران. مسائلی از قبیل بن لادن و مواد مخدّر باعث این چنین تصمیمی شده است. بنابراین دولت جمهوری اسلامی ایران در راستای منافع خود و منافع ملّت مظلوم افغانستان قدم بر می دارد و مستقل است و در تصمیم گیری های سیاسی، ملاحظه امریکا یا دیگر کشورها را مدّ نظر ندارد.

آیا احتمال حمله امریکا به ایران وجود دارد؟ لطفاً توضیح دهید.

پرسش

آیا احتمال حمله امریکا به ایران وجود دارد؟ لطفاً توضیح دهید.

پاسخ

پاسخ به سؤال فوق و امثال آن از محدود کاری این واحد خارج است. اگر از مسئولان رده بالای نظامی بپرسید، بسیار به جا

خواهد بود.

در عین حال همان طوری که بوعلی سینا گفته "كلّما قرع سمعك فذره فی بقعه الأمكان؛ هر چه شنیده و یا می شنوی، به طور كلّی منكر نشو و احتمال وقوعش را بدهید". اصل احتمال حمله امریكا به ایران وجود دارد، اما بسیار بعید است، زیرا حساب ایران با سایر كشورهای قاره آسیا و كشورهای خاورمیانه جدااست و اتّفاقاً امریكا نیز از این قضیه كاملًا اطلاع دارد.

آیا می توان ایستادگی امام حسین(ع) در برابر طاغوت زمان را به ایستادگی ملت ایران در برابر امریكا تعمیم داد؟

پرسش

آیا می توان ایستادگی امام حسین(ع) در برابر طاغوت زمان را به ایستادگی ملت ایران در برابر امریكا تعمیم داد؟

پاسخ

حادثه كربلا گرچه در سرزمین خاص و در مدت محدود به وجود آمد، ولی پیام و درس های آن اختصاص به زمان و مكانی خاص ندارد. نهضت كربلا دو سویه است كه یك سوی آن، خدا محوری، عدالت خواهی و ستم ستیزی و همه خوبی ها قرار دارد و یك سوی دیگر آن ، جنایت، دین ستیزی و ستمگری وجود دارد. دو سویه بودن دو نماد از درگیری حق و باطل در طول تاریخ است.

نهضت امام حسین(ع) تداوم نهضت های همه انبیا و بزرگان دین است. همان گونه كه پیامبران در برابر طاغوت و طاغوتیان مانند فرعون ها قرار داشتند، امام حسین(ع) نیز در برابر یزید و یزیدیان - كه طاغوتیان آن عصر بودند - قرار گرفت.

امام حسین(ع) در یك فراخوان عمومی همگان را به قیام علیه سلطان ستمگر و دین ستیز فدا خواند: "هر كس سلطان ستمگری را مشاهده كند كه حرام های الهی را حلال می شمارد و عهد و پیمان خدا را شكسته و با سنت رسول خدا به مخالفت پرداخته و بین بندگان خدا با ظلم و تجاوز عمل می كند، اما عكس العمل قولی و فعلی انجام ندهد، بر خداوند است كه او را در جایگاه سلطان جابر قرار دهد".[۱۶]

امام حسین(ع) از دو واژه سلطان و جائر بهره گرفت و بدون این كه از یزید نام ببرد، فهماند قیام علیه سلطان جابر در هر زمانی واجب است. این جملات حكایت از آن دارد كه در هر زمانی طاغوت و طاغوتیان

و حسین و حسینیان قرار دارند.

بی تردید می توان ایستادگی امام حسین(ع) در برابر طاغوت زمان را به ایستادگی ملت ایران در برابر امریکا تعمیم داد؛ زیرا مبارزه حق و باطل و شکل گیری دو جبهه عدالت و ستم اختصاص به زمان امام حسین(ع) ندارد؛ بلکه در هر زمانی در برابر آن ها یزید و یزیدیان قرار گرفته اند. شاید بر همین اساس گفته شده است: "کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا".

انقلاب ایران نیز ریشه در نهضت عاشورا داشته و ادامه همان نهضت است. ملت ایران با شعار و اهداف قیام امام حسین(ع) در برابر همه طاغوت و طاغوتیان – به ویژه امریکا – انقلاب را به وجود آورد. امروزه نیز عاشوراییان و حسینیان در برابر یزید های زمان به ویژه امریکا قرار گرفته و چندین سال در برابر امریکا ایستادگی و مقاومت نموده اند و در این مقطع زمانی نیز می توانند با شعار و پیام عاشورا، در برابر امریکا ایستادگی نمایند.

واقعیت آن است که انقلاب اسلامی ایران نمادی از همه خوبی ها است که به رهبری حسین زمان، در برابر یزید و یزیدیان که سمبل همه عدالت کشی ها و دین ستیزی ها است قرار گرفته اند.

[۱۶] ان اثیر الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۵۲؛ اللهوف، ص ۳۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۷۷؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۹۶.

ریشه و پایه مخالفت آمریکا با ما و دشمنی ما با آمریکا در چیست؟

پرسش

ریشه و پایه مخالفت آمریکا با ما و دشمنی ما با آمریکا در چیست؟

پاسخ

برای پاسخ به پرسش شما، لازم است در ابتدا بگوییم که برای ما "آمریکا" فقط یک کشور خاص در قسمتی از کره زمین نیست که دارای جمعیت خاص و مساحت معینی باشد، بلکه آمریکایی که ما با آن در تعارض و تقابل هستیم در حقیقت یک مکتب فکری، یک نوع فرهنگ و حتی نوعی روش است که دولت آمریکا بارزترین مصداق آن می باشد.

اساس اختلاف ما با انی آمریکا – و هر کشور دیگری که دارای چنان فرهنگ یا روشی باشد – در یک چیز خلاصه می شود و آن حفظ استقلال و مبارزه با استعمار است.

طبق همین اصل ما تا چند سال پیش با کشورهایی مثل فرانسه و انگلیس و شوروی هم در تضاد بودیم و رابطه ای با آن ها نداشتیم، ولی امروزه با تغییر مواضع سیاسی آن ها نسبت به جمهوری اسلامی، کشور ما با آن ها در ارتباط است و ما در آن کشورها سفارتخانه داریم.

البته این را هم بگویی که دولت آمریکا به دلایل دیگری هم از نظر ما منفور است و آن دخالت ها و اهانت های آشکار و پنهان به مردم ما و کشور ما است، مثلاً ـ حمله نظامی طبس، حمایت از گروه های تروریستی مخالف ایران، سقوط هواپیمای ایرباس ایرانی در خلیج فارس، مسئله تروریست بودن ایران، مسئله ساخت بمب اتم، کمک به رژیم عراق در جریان جنگ و ... که آوردن همه آن ها فرصت بیشتری را می طلبد.

نظر شما درباره حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی چیست؟ آیا ارتباطی با سوره توبه و آیات آن دارد. که از آن به عنوان کشف قرآنی یاد کنیم؟

پرسش

نظر شما درباره حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی چیست؟ آیا ارتباطی با سوره توبه و آیات آن دارد. که از آن به عنوان کشف قرآنی یاد کنیم؟

پاسخ

برادر بزرگوار، دبیر محترم. ضمن تشکر و قدردانی از اعتماد و مکاتبه شما با این مرکز و آرزوی توفیق و موفیقیت روز افزون برای جنابعالی و خانواده محترمان.

قرآن کریم معجزه ای جاوید و بی نظیر از پیامبر گرامی(ص) می باشد که حاوی مطالب و دستور های جامع و کامل برای زندگانی بشر در تمام طول تاریخ و معجزات و پیشگویی های فراوان و زیادی می باشد. از طرفی قرآن دارای بطن های زیادی است که با هر تفسیر و پرده برداری از مطالب آن، هر زمان به مطلب و مسئله تازه ای دست می یابند، با این حال هیچگاه قرآن حلاوت و تازگی خود را از دست نمی دهد، که این مطلب از معجزات قرآن می باشد.

برگه ای را که جنابعالی برای این مرکز ارسال کردید ظاهراً در کلّ کشور پخش گردیده است و هر نهاد یا ارگانی با چاپ آن، اسم واحد فرهنگی خود را زیر آن چاپ نموده است.

در هر حال ما نمی توانیم به جرأت بگوییم که تطبیق حادثه یازده سپتامبر با سوره توبه، صد در صد صحیح و منطبق می باشد، ولی این احتمال را می دهیم که ممکن است حادثه مذکور از پیشگویی ها و معجزات قرآن مجید باشد که از آن به عنوان کشف قرآنی یاد می شود.

برادر عزیز ما در انتساب مطالب و قضایا به قرآن باید نهایت دقّت و احتیاط را به کار بریم، تا قداست این کتاب شریف

و معجزات و پیشگویی های آن برای همیشه در چشم و نظر جهانیان محفوظ بماند.

هر کس این محاسبه را انجام داده می تواند جالب باشد لیکن آیات سوره برائت موضوعات دیگری را مطرح می سازد و از سنخ اعجاز و پیشگویی های قرآن نیست. مانند خبر دادن از شکست رومیان و پیروزی مجدد آن ها پس از چند سال.

آیه اوّل سوره روم صریح و روشن است ولی مطلبی که نوشته شده، صرفاً حدس و گمان است.

منتظر مکاتبات بعدی شما هستیم.

چرا دولت آمریکا از دست ایران عصبانی است؟

پرسش

چرا دولت آمریکا از دست ایران عصبانی است؟

پاسخ

عصبانیت امریکا از ایران بدین خاطر است که انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی(ره) تو دهنی محکمی به آمریکا زد، و یکی از پایگاه های مهم آمریکا در خاورمیانه را که رژیم منحط پهلوی بود، ریشه کن نمود. قبل از انقلاب اسلامی، رژیم پهلوی دست نشانده امریکا بود. ایران را پایگاه امریکا قرار داده بود. امریکاییان ساست های ضد اسلامی خود را توسط شاه اجرا می کردند. آن ها ایران را که یک کشور اسلامی و مملکت شیعه بود، به یک کشور طرفدار اسرائیل (که خیال محو اسلام از صحنه روزگار را دارد) تبدیل کرده بودند. پست های کلیدی در ایران در اختیار غرب زدگان و طرفداران امریکا بود. مردم به رهبری امام خمینی(ره) قیام کردند، و در این راه زحمت ها و خسارت های زیادی متحمل شدند و افراد زیادی به شهادت رسیدند تا بالاخره موفق شدند رژیم دست نشانده آمریکا را به زباله دان تاریخ بیندازند. آمریکا از انقلاب ایران به شدت ناراحت شد و پیروزی مردم ایران، آمریکائیان را عصبانی کرده حدود نُه ماه پس از پیروزی انقلاب ایران در ۱۳/۸/۵۸ عده ای از دانشجویان که بعداً به دانشجویان پیرو خط امام معروف شدند، سفارت امریکا در تهران را اشغال کردند و اسنادی پیدا کردند که سند جاسوسی امریکا علیه ایران بود. امریکا در این ماجرا ضربه بسیار سختی دید، زیرا آن که خود را ابر قدرت می دانست و فکر می کرد بقیه کشورها باید تحت سلطه آن باشند، مواجه با کشوری شد که ضربات خُرد کننده ای بر امریکا وارد می

کننـد و حیثت آن را به تمسـخر گرفته است. در تمام دنیا فقط یک نفر پیدا شد که به امریکا (که خود را ابر قدرت می دانست) بگویـد: "امریکـا هیـچ غلطی نمی توانـد بکنـد" و او امام خمینی بود. از این رو امریکا همواره دشـمنی خود با ایران را ابراز می کند.

هدف آمریکا از به راه انداختن جنگ روانی بین ملّت ایران چیست؟

پرسش

هدف آمریکا از به راه انداختن جنگ روانی بین ملّت ایران چیست؟

پاسخ

اسـتکبار جهانی برای رسـیدن به اهداف سیاسی و اقتصادی از اهرم و راهکارها و روش های کاربردی و همسو با شرایط زمان و تحولات جهانی بهره می گیرد. آمریکا نیز برای سـلطه بر جهان به ویژه در کشورهای در حال توسـعه و کشورهای اسـلامی و به خصـوص ایران کـه امروزه آن هـا را بیشـترین مشـکل و مـانع در راه رسـیدن بـه منـافع نامشـروع خـود می دانـد، از راهکارهـا و سازکارها و استراتژی همسو با شرایط زمان بهره می گیرد از این رو علاوه بر به کارگیری ابزارهای مختلف، به جنگ روانی، نیز جنگ سرد[۵] می پردازد.

اسـتکبار از شـعارهایی مانند دموکراسـی، حقوق بشـر، ازادی بیان، تأمین منافع اقتصادی و ... بیشترین اسـتفاده را برای رسیدن به هـدف خویش برده است. پس از آزمـایش انواع و اقسـام توطئه ها برای رسـیدن به اهـداف خود و نا امیـدی از همه آنها امروزه آمریکا به جنگ روانی علیه مردم ایران رو آورده است. این مسـئله اگر چه تازگی نـدارد، اما اکنون بیشتر شده است، زیرا توطئه های یکـدیگر نتوانسـته برای اهـداف نامشـروع او ثمر بخش باشـد. در جنگ روانی جدیـد، آمریکا در پی سـست کردن ایمان، اراده، حس مسئولیت؛ ایجـاد ناامیـدی، فاصـله بین ملت و دولت، حس بـدبینی در مردم، فاصـله هر چه بیشتر مردم از یکـدیگر، توجه نکردن مردم به حوادثی که در جهـان اتفاق می افتـد و جنایاتی که در جهان به دست آمریکا و صـهیونیست در حال وقوع است، مشغول کردن مردم به زندگی فردی و مادی خود، دور کردن آن ها از معنویت و حس نوع

دوستی ایرانیان، با بزرگ نمایی مشکلاتی که در ایران وجود دارد و حمایت از بعضی گروه های داخلی و خود را خیر خواه مردم ایران نشان دادن، تا بتواند با سست کردن پایه های نظام اسلامی، به اهداف و منافع نامشروع سیاسی و اقتصادی در ایران برسد و یا حتی در صورت لزوم زمینه حضور نظامی و اشغال ایران را مشروعیت بخشد.

بررسی کوتاه و گذرا از تاریخ روابط ایران و آمریکا و دخالت آن کشور در امور ایران ما را به شناخت اهداف آمریکا نزدیک تر می کند.

اولین جای پای آمریکایی ها در ایران به سال ۱۰۲۹ ه . ش – ۱۸۵۱ ه – و شورع رسمی روابط ایران و آمریکا به سال ۱۲۳۰ ه – ش – ۱۸۵۱ که دوران حکومت ناصرالدین شاه است بر می گردد. از این تاریخ به بعد کم کم آمریکایی ها بر نفوذ شان در ایران افزودند و سلطه خودشان را در ایران گسترش دادند و در این دوره سلطه، دو حادثه از بقیه مهم تر است:

۱ کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.

هدف آمریکا از کودتا تا برکناری دولت مردمی مصدق بود که پس از مبارزات ملی شدن صنعت نفت به نخست وزیری رسیده بود. امریکایی ها با کودتا زاهدی را به قدرت رساندند. از این تاریخ به بعد حکومت دست نشانده، در خدمت منافع آمریکا قرار گرفت.

۲ کاپیتولاسیون: طبق قرارداد کاپیتولاسیون مستشاران، نظامیان، کارمندان آمریکایی و خانواده های آنان و بستگانشان در ایران در صورت ارتکاب به جرم از تعقیب قضایی مصون می مانند. این قانون ننگین در ۱۱ مهر ۱۳۴۳ آن هم شبانه در مجلس شورای ملّی به تصویب

رسید.

با این مصوّبه کشورایران بیشتر در خدمت منافع نامشروع آمریکا قرار گرفت.

متن آن توسط یکی از کارمندان مجلس به اطلاع حضرت امام خمینی(ره) رسید. آمریکا نیز در قبال تصویب این قانون با اعطای وام ۲۰۰ میلیون دلاری به ایران جهت خرید سلاح از آمریکا موافقت نمود. افشای این قانون توسّط امام در ۴ آبانماه ۱۳۴۳ ضمن سخنان شدید اللحنی که آن را با آیه استرجاع[۶] شروع نمود، دلتمردان آمریکا را خشمگین کرد و دور جدیدی از مبارزات ملت مسلمان ایران بر ضد شاه و حامیان آن را به وجود آورد.

انقلاب و نهضت اسلامی ایران به نوعی مبارزه با اهداف نامشروع آمریکا به شمار می آید.

خصومت های آمریکا علیه ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی نه تنها کاهش نیافت، بلکه شتاب بیشتری گرفت و برای سرنگونی آن اقدام نمود. واقعه طبس[۷] و کودتای نوژه[۸] مهم ترین حوادث این دوره به شمار می رود. سپس آمریکا در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران نقش مهمّی را ایفا نمود.

این توطئه نیز با شکست روبه رو شد. آمریکا در مسیر دشمنی با ایران راهکارهای دیگری را به اجرا گذاشت، از جمله:

۱ ورود کالاهای ایرانی به آمریکا و فروش فناوری (تکنولوژی) دو منظوره و فن آوری های نو به ایران را ممنوع کرد و دشمنی های خود را به عرصه بین المللی کشاند و تلاش نمود ایران را در اجلاس کشورهای صنعتی موسوم به گروه هشت محکوم نماید.

۲ ممانعت دولتمردان آمریکا از عبور خط لوله نفت و گاز کشورهای آسیای میانه از ایران از شیطنت های دیگر آنان است.

۳ ممانعت از تعیین رژیم حقوقی دریای خزر.

۴ تلاش جهت

نا امن نمودن مرزهای ایران.

۵ تخریب روابط ایران با دیگر کشورها.

۶ بهانه گیری های بی مورد از دستیابی ایران به تکنولوژی هسته ای برای مصارف صلح آمیز.

۷ حمایت از ضد انقلاب داخلی و خارجی.[۹]

۸ حمایت آشکار در جنگ تحمیلی از عراق با سرنگونی هواپیمای مسافربری و کشتی های ایرانی.

بنابراین دشمنی آمریکا با ایران ریشه در منافع نامشروع آن دارد، و چون که ملت ایران بیدار شدند و نمی خواهند بیگانگان به ویژه آمریکا سرنوشت آنان را رقم بزنند، این درگیری و به اصطلاح جنگ روانی وجود دارد.

[۵]جنگ روانی یا جنگ سرد: عبارت است از حالت کشاکش سیاسی و اقتصادی وایدئولوژیک میان دو یا چند کشور همراه با جنگ روانی و تبلیغاتی، بی آنکه جنگ یاکاربرد مستقیم جنگ افزارهایی در میان باشد.

[۶]صحیفه نور، ج ۱، ص ۴۱۵، ناشر: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.

[۷]همان ج ۱۲، ص ۲۶۸.

[۸]همان، ج ۱۳، ص ۳۹.

[۹]با بهره گیری از سایت بسیج دانشجویی دانشگاه شهید باهنر کرمان.

نظام جمهوری اسلامی ایران برای مبارزه علیه آمریکا، چه اقداماتی باید انجام دهد، تا از دست توطئه های آمریکا در امان بماند؟

پرسش

نظام جمهوری اسلامی ایران برای مبارزه علیه آمریکا، چه اقداماتی باید انجام دهد، تا از دست توطئه های آمریکا در امان بماند؟

پاسخ

برای مقابله با توطئه های استکبار جهانی راهکارهای زیر قابل تأمل است:

۱- ایجاد وحدت و یکپارچگی در ملّت بزرگ ایران و همگرایی و همسویی مردم در تبعیّت از رهبری و ولیّ أمر، تا از گزند هر خطری در امان بمانیم.

۲- دشمن شناسی، به این معنا که چهره حقیقی دشمنان نظام، در داخل و خارج برای ملّت عزیز، شناخته شود.

چهره حقیقی امریکا و خصومت ها و سیاست های کینه توزانه او و کشورهای همفکرش، باعث می شود شناخت و معرفت مردم ما نسبت به استکبار بیشتر شود، به گونه ای که دشمنان به سادگی نتوانند نقشه های موزیانه خود را علیه نظام و مردم پیاده کنند. این مسئله باعث می شود مردم سریعتر و با شکوهتر در صحنه های مختلف انقلاب حاضر شوند.

۳- تقویت باورهای دینی و مذهبی، به گونه ای که مردم با ایمان و اعتقاد راسخ به معتقدات خود، به سادگی زیر بار هر حکومتی نمی روند و از مرز و بوم جغرافیایی و فکری دینی خود، تا پای جان دفاع خواهند نمود.

۴- تقویت فرهنگ شهادت طلبی، و تبیین جایگاه والای شهادت از نظر خدا و مکتب اسلام.

این فرهنگ باعث می شود که شهیدان زیادی همانند شهید فهمیده پرورش یابند که با بستن نارنجک به کمر به زیر تانک دشمن رفته و لرزه بر جان دشمنان اندازند. این مهم همان است که سیاستمداران امریکا، امروز از آن به عنوان قوی ترین عامل در پیروزی و ماندگاری انقلاب اسلامی ایران یاد می کنند.

۵- تقویت بنیادین زیر بناهای اقتصادی. این مهم نیز باید، به گونه ای برنامه ریزی شود

که کشور عزیز ما را به هر جهتی که به تقویت زیربناهای اقتصادی و دارایی کشور کمک می کند، سوق دهد و کشور ما را از تک قطبی و وابستگی به نفت برهاند، به گونه ای که اگر ذخائر نفتی کشور به افول گرایید، مملکت از جهت های دیگر اقتصادی همانند صنعت و معدن و کشاورزی و دامپروری بتواند روی پای خود بایستد، تا خود را از وابستگی و سرسپردگی به کشورهای استکباری برهاند.

۶- تقویت بنیه نظامی و دفاعی. این مهم بحمداللّه روبه پیشرفت و توسعه می باشد. امروز به موشک های پیشرفته و تکنولوژی نظامی و دفاعی دست پیدا کرده ایم و اما این بدان معنا نیست که بتوانیم با این سلاح ها و ادوات نظامی، در مقابل سلاح های پیشرفته و اتمی کشورهای استکباری مقاومت داشته و دوام بیآوریم. باید با گام های بلندتر و مؤثرتر بتوانیم چنین مقاومت و دفاعی را در کشور ایجاد کنیم.

۷- تقویت بنیه علمی. با تقویت بنیه های علمی و پیشرفت های قابل تأمل در این راستا می توان کشور را بیمه کرد. اندیشمندان و متفکّرانی می توانند با خلاّقیّت و نو آوری و تکنولوژی روز و پیشرفته، کشور را در مقابل بحران ها و تهاجم های مختلف بیمه نمایند.

۸- مبارزه با تهاجم فرهنگی و برهنگی فرهنگی. یکی از حربه های استکبار، استحاله و دگرگون کردن فرهنگ های برجسته و غنی کشورهای اسلامی، خصوصاً ایران اسلامی است، تا شاید بتواند از این راه، بی دینی و بی حجابی و ابتذال را داخل کشور کند و مردم را از اسلام و انقلاب و نظام جدا نماید.

می توانیم باتقویت و تحکیم بنیه های فرهنگی و مبارزه با این تهاجم خزنده و بی سر و صدا انقلابمان را بیمه نماییم.

۹- حضور

مردم در صحنه های سیاسی همانند انتخابات. می دانیم پشتوانه اصلی و حقیقی نظام، مردم هستند، که با حضور خود، رژیم ستم شاهی را از پای درآوردند.

یکی از راه کارهایی که میتواند استکبار را مأیوس کند، حضور همیشگی و مداوم مردم در راهپیمایی ها و انتخابات باشد، و این امریکا و دیگران را مأیوس خواهد کرد. هر قدر این حضور پررنگ تر و مستحکم تر باشد، نا امیدی دشمن بیشتر خواهد شد. مسئولان حکومت اسلامی باید راه های دلگرمی و حمایت مردم از نظام را شناخته و هر چه بیشتر سعی در جلب رضایت و رفع نیازهای مردم داشته باشند، تا مردم انقلاب را از خود و برای خود دانسته و به حضور هر چه بیشتر در صحنه های انقلاب و کشور تشویق و ترغیب شوند.

۱۰- از راهکارهای دیگری که می توان برای در امان ماندن از دست توطئه های آمریکا عنوان کرد، تقویت و تحکیم جایگاه بین المللی ایران اسلامی در سازمان های جهانی است، به گونه ای که با ایجاد روابط محترمانه با کشورهای مختلف جهان و همکاری بیشتر با آن ها خصوصاً با همسایگانمان، فتنه و نقشه های استکبار را خنثی نماییم. اگر بتوانیم روابط خودمان را با کشورها، خصوصاً کشورهای همسایه که امروز، آمریکا در آن جا، جاخوش کرده است، بیشتر نموده و سیاست صلح و امنیت و آرامش را در منطقه دنبال کنیم، نقشه های استکبار در محاصره و یا احیاناً حمله، به جمهوری اسلامی، ناکام خواهد ماند.

راهکارهای مختلف دیگری در این خصوص وجود دارد، تأکید بر صادرات، بها دادن به تحقیق و تشویق مخترعان و استعدادهای درخشان، حفظ هویّت ملّی و اعتدال در مصرف.

آیا امریکا به ایران و سوریه نیز حمله می کند؟

پرسش

آیا امریکا به ایران و سوریه نیز حمله

می کند؟

پاسخ

در مورد حمله امریکـا به ایران و سوریه نمی شود دقیقاً اظهار نظر کرد، چرا که این مسـئله از یک طرف به شـرایط زمانی جهان، اوضاع سیاسی و داخلی آمریکا و طرح و نقش های شیطنت آمیز آن بستگی دارد و از طرف دیگر به وحدت و یکپارچگی ملّت و دولت و تصمیم گیری های سیاسی دولتمردان.

با توجه به هشـیاری و رشـد سیاسـی و حضور مداوم و انقلابی مردم ایران و پیروی آنان از ولایت فقیه و رهبر معظم انقلاب بعید به نظر می رسد که آمریکا به ایران حمله کند.

در هر حال، اگر تصـمیم به چنین کار گسـتاخانه ای بگیرد، مطمئناً سـعی خواهد کرد که زمینه های تبلیغاتی و دلسـردی مردم از حکومت اسلامی و رهبران سیاسی و تحمیل مشکلات بسیار را آماده کند.

امیـدواریم که خـدای متعـال به برکت ولایـت ائمه(ع) و امـام رضا(ع) حضـرت بقیه اللّه الاعظم کشور ایران را از گزنـد حوادث حفظ فرماید.

چرا می گوییم: مرگ بر آمریکا در صورتی که خود مردم آمریکا هم از دست جنایات بوش ناراحتند؟

اشاره

چرا نمی گوییم: مرگ بر بوش؟

پرسش

چرا می گوییم: مرگ بر آمریکا در صورتی که خود مردم آمریکا هم از دست جنایات بوش ناراحتند؟

چرا نمی گوییم: مرگ بر بوش؟

پاسخ

شعـار مرگ بر امریکا اختصاص به ملت ایران نـدارد، بلکه شـعار همه مظلومان و آزادی خواهان جهان است که در قالب شـعار، کتـاب نوشـته و نمـایش فیلم... ظهور می کننـد. هرگـاه واژه امریکـا به کار می رود، مقصود مردم و سـرزمینی آن کشور نیست، بلکه سـیاست های اسـتعماری حاکم بر آمریکا و سیاسـتمداران و دولتمردان است که به مرور زمان بر مسند قدرت قرار گرفته و

یکی از دیگری برترنـد. استراتژی غیر معقول آنـان به گونه ای است که حتی مردم امریکـا نیز علیه آنهـا شـعار می دهنـد بـا این تفـاوت که شـعار مردم امریکـا بـا شـعار خارج از امریکا در بهره گیری از واژه ها و ادبیات تفاوت دارد. اگر در خارج از کشور علیه امریکـا شـعار داده می شود، مقصود از امریکـا دولتمردان آن است. هرگاه در داخل آمریکا علیه رهبران آن شـعار داده می شود، اسم شـخص و یا کابینه و با یکی از کارگزاران و رهبران آن را نام می برنـد. بسـتگی به عرف عموی است. بـدین سان در داخل امریکا شعار مرگ بر امریکا معنا ندارد، زیرا مردم یک کشور علیه کشور خود شعار نمی دهند.

اگر مردم ایران شـعار مرگ برامریکـا را سـر می دهنـد، مقصـود دولتمردان آن کشـور است. مردم ایران بـا مردم امریکـا دشـمن نیسـتند و با سیاست های این کشور که توسط رهبران آن اعمال می شود، مخالف بوده و علیه دولتمردان شـعار می دهنـد که با واژه مرگ بر امریکا ظهور می

کنـد و این اختصاص به بوش یا هر رئیس جمهور ندارد. در واقع بوش و دیگر رئیس جمهوری ها به وسـیله دست های حاکمان اصلی آمریکا هدایت و راهنمایی می شوند! و این اختصاص به دوره و زمان خاص ندارد.

بسـیار سـاده لوحـانه خواهـد بود که سـیاست هـای غلـط آمریکا و دشـمنی آن را با ملت ایران از زمان های بسـیار گذشـته مانند حمـایت از رژیم شاهنشاهی و کودتای ۲۸ مرداد و یـا دوران جنـگ با عراق را در این زمان مربوط به یک شـخص یا اشـخاص معین بـدانیم. تفکر سـلطه و اسـتعمار و به بردگی کشانـدن دیگران در تمام سـردمداران این کشور و دست های پیدا و پنهان در درون آنها وجود دارد.

براساس جنایات و دشـمنی امریکا با ایران اسـلامی بود که امام امریکا را شیطان بزرگ خوانده و شعار مرگ بر امریکا را قانونی و حق مشـروع ملت ایران دانست. جنگ ایران و امریکا، جنگ دو ملت نیست، بلکه جنگ حق و باطل است که همه بـدی ها در رفتار و گفتار دولتمردان امریکا تبلور یافته است.

یکی از استراتژی هـای جمهوری اسـلامی ایران نفی هرگونه سـلطه پـذیری و روابـط صـلح آمیز با دولت های غیر متجاوز و غیر محارب است .

در قانون اساسـی ایران تصـریح شده است: " سـیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نفی هرگونه سلطه جویی و سلطه پذیری، اسـتقلال همه جانبه و تمامیت ارضـی کشور، دفاع از حقوق همه مسـلمانان و عـدم تعهد در برابر قدرت های سـلطه گر و روابط صلح آمیز متقابل با دولت های غیر محارب است".

البته شعار مردم ایران علیه امریکایی ها در بهره گیری از واژه

های "مرگ بر امریکا" خلاصه نمی شود، بلکه گاهی علیه آن دسته از دولتمردان امریکا که دشمن ایران محسوب می شوند، نیز شعار داده می شود در بعضی تظاهرات و مناسبت های دیگر هم شعار مرگ بر امریکا سر داده می شود که مقصود دولتمردان است و گاهی شعار مرگ بر بوش و ... داده می شود.

چرا می گوییم: مرگ بر آمریکا در صورتی که خود مردم آمریکا هم از دست جنایات بوش ناراحتند؟

اشاره

چرا نمی گوییم: مرگ بر بوش؟

پرسش

چرا می گوییم: مرگ بر آمریکا در صورتی که خود مردم آمریکا هم از دست جنایات بوش ناراحتند؟

چرا نمی گوییم: مرگ بر بوش؟

پاسخ

شعار مرگ بر امریکا اختصاص به ملت ایران ندارد، بلکه شعار همه مظلومان و آزادی خواهان جهان است که در قالب شعار، کتاب نوشته و نمایش فیلم... ظهور می کنند. هرگاه واژه امریکا به کار می رود، مقصود مردم و سرزمینی آن کشور نیست، بلکه سیاست های استعماری حاکم بر آمریکا و سیاستمداران و دولتمردان است که به مرور زمان بر مسند قدرت قرار گرفته و یکی از دیگری برترند. استراتژی غیر معقول آنان به گونه ای است که حتی مردم امریکا نیز علیه آنها شعار می دهند با این تفاوت که شعار مردم امریکا با شعار خارج از امریکا در بهره گیری از واژه ها و ادبیات تفاوت دارد. اگر در خارج از کشور علیه امریکا شعار داده می شود، مقصود از امریکا دولتمردان آن است. هرگاه در داخل آمریکا علیه رهبران آن شعار داده می شود، اسم شخص و یا کابینه و با یکی از کارگزاران و رهبران آن را نام می برند. بستگی به عرف عموی است. بدین سان در داخل امریکا شعار مرگ بر امریکا معنا ندارد، زیرا مردم یک کشور علیه کشور خود شعار نمی دهند.

اگر مردم ایران شعار مرگ برامریکا را سر می دهند، مقصود دولتمردان آن کشور است. مردم ایران با مردم امریکا دشمن نیستند و با سیاست های این کشور که توسط رهبران آن اعمال می شود، مخالف بوده و علیه دولتمردان شعار می دهند که با واژه مرگ بر امریکا ظهور می

کند و این اختصاص به بوش یا هر رئیس جمهور ندارد. در واقع بوش و دیگر رئیس جمهوری ها به وسیله دست های حاکمان اصلی آمریکا هدایت و راهنمایی می شوند! و این اختصاص به دوره و زمان خاص ندارد.

بسیار ساده لوحانه خواهد بود که سیاست های غلط آمریکا و دشمنی آن را با ملت ایران از زمان های بسیار گذشته مانند حمایت از رژیم شاهنشاهی و کودتای ۲۸ مرداد و یا دوران جنگ با عراق را در این زمان مربوط به یک شخص یا اشخاص معین بدانیم. تفکر سلطه و استعمار و به بردگی کشاندن دیگران در تمام سردمداران این کشور و دست های پیدا و پنهان در درون آنها وجود دارد.

براساس جنایات و دشمنی امریکا با ایران اسلامی بود که امام امریکا را شیطان بزرگ خوانده و شعار مرگ بر امریکا را قانونی و حق مشروع ملت ایران دانست. جنگ ایران و امریکا، جنگ دو ملت نیست، بلکه جنگ حق و باطل است که همه بدی ها در رفتار و گفتار دولتمردان امریکا تبلور یافته است.

یکی از استراتژی های جمهوری اسلامی ایران نفی هرگونه سلطه پذیری و روابط صلح آمیز با دولت های غیر متجاوز و غیر محارب است .

در قانون اساسی ایران تصریح شده است: " سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نفی هرگونه سلطه جویی و سلطه پذیری، استقلال همه جانبه و تمامیت ارضی کشور، دفاع از حقوق همه مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرت های سلطه گر و روابط صلح آمیز متقابل با دولت های غیر محارب است".

البته شعار مردم ایران علیه امریکایی ها در بهره گیری از واژه

های "مرگ بر امریکا" خلاصه نمی شود، بلکه گاهی علیه آن دسته از دولتمردان امریکا که دشمن ایران محسوب می شونـد، نیز شـعار داده می شـود در بعضـی تظاهرات و مناسبت هـای دیگر هـم شـعار مرگ بر امریکـا سـر داده می شـود کـه مقصـود دولتمردان است و گاهی شعار مرگ بر بوش و ... داده می شود.

چرا مسـئولان کشور ما با دخالت های آمریکا به امور مملکت ما برخورد قاطع نمی کنند؟ وظیفه ما در مقابل بی حرمتی دشمنان اسلام به ممالک اسلامی چیست؟

پرسش

چرا مسئولان کشور ما با دخالت های آمریکا به امور مملکت ما برخورد قاطع نمی کنند؟ وظیفه ما در مقابل بی حرمتی دشمنان اسلام به ممالک اسلامی چیست؟

پاسخ

ما مسلمانان در زنـدگانی فردی و اجتماعی ، در زمان ها و مکان های مختلف از وظایف گوناگون برخوردار هستیم. بعضـی از وظایف مربوط به امور شخصی و خانوادگی است، اما بعضی مربوط به امور اجتماعی و مملکتی و حتی ممالک اسلامی است.

امور و وظـایف مربوط به سیاست هـای کلاـن کشور را مسـئولان و در رأس آنهـا رهـبر عظیم الشأن انقلاـب به عنوان ولیّ امر مسـلمین برای مـا تعییـن می کننـد، چرا کـه در برخی از امـور و مسائـل مربـوط به سیاسـتمداری و کشـور داری از نظر مـا شـاید کوچک جلوه نماید.

از نظر شـرعی وظیفه مـا پیروی از دسـتورهای ولیّ فقیه زمـان می باشـد. مسـئولان بایـد زیرکانه و هوشـمندانه و سیاسـتمدارانه با آمریکا و استکبار جهانی برخورد نمایند ، نیز کوچک ترین بهانه را به دست استکبار جهانی و همدستان غربی و اروپایی آن در مجامع بین المللی ندهند.

چنـان که در مسئله به دست آوردن انرژی و تکنولوژی هسـته ای شاهـد بهـانه جویی هـای اسـتکبار و فشارهـای سیاسـی آن در مجامع بین المللی هستیم، ضـمن اینکه باید توجه قدرت و ماشین عظیم جنگی و همدستانش در جهان و نفوذ آنها در کشورهای منطقه و اطراف ایران اسلامی باشیم. حفظ نظام اسلامی (که با خون هزاران شهید گلگون کفن و جانبازی جانبازان و ایثارگری آزادگـان سـرافراز بـه دسـت آمـده) مهم ترین و بالاـترین اولـویت برای مـا و مسـئولان مـا به شـمار می رود. چنـانچه مصـالحی درخصوص برخوردهای

سیاسی با آمریکا و همدستانش وجود داشته باشد، قطعاً از نظر مسئولان نظام خصوصاً رهبر عالیقدر و فرزانه آن دور نخواهد ماند و آن را در مجامع بین المللی و جهانی، به کار خواهند گرفت.

با توجه به نقشه های گسترده و ابزارهای قدرت و ثروت بسیار دشمنان و هجوم همه جانبه و به شکل های مختلف آنها (فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، نظامی و...) ، وظیفه ما در این برهه حساس و در وضع کنونی، هوشیاری و آگاهی هر چه بیشتر از طرح ها و نقشه های دشمنان و شیوه های نفوذ آنها در جهان اسلام به طور عموم و میان مردم ایران به طور خصوص است؛ نیز آگاهی دادن به مردم به خصوص قشر جوان ؛ ایجاد آمادگی رزمی و شور و اشتیاق در جوانان؛ تقویت و حفظ بنیه نظامی؛ جلوگیری از عوامل مخرب و سست کننده باورهای دینی قشر جوان، مانند مسائل فرهنگی و شیوع اعتیاد. امور برشمرده از مهم ترین وظایف در زمان کنونی برای مقابله با توطئه های دشمنان خواد بود.

شما می توانید سؤالات خود را به نشانی قم ص پ ۱۹۷ ارسال کنید تا جواب سریع تر بدست شما برسد.

۲۱–ذات بشر به سوی قدرت بالاتر خود سوق دارد هرچند این قدرت در بعضی زوایا مضر برای او باشد اما می توان جنبه مثبت آن را با قدری تأمل و سیاست مناسب از آن خود نمود اگر این انسان را به مراتب بالاتر یعنی جامعه و ملت سوق دهیم، چرا هرگونه ارتباط با آمریکا بعنوان ابر

پرسش

ذات بشر به سوی قدرت بالاتر خود سوق دارد هرچند این قدرت در بعضی زوایا مضر برای او باشد اما می توان جنبه مثبت آن را با قدری تأمل و سیاست مناسب از آن خود نمود اگر این انسان را به مراتب بالاتر یعنی جامعه و ملت سوق دهیم، چرا هرگونه ارتباط با آمریکا بعنوان ابر قدرت اکثر زمینه ها را رد می کنیم؟ آیا مقصود یا منفعتی را دنبال می کنیم؟

پاسخ

بدون شک انسان موجودی است کمال طلب، و قدرت طلبی و توانمندی در عرصه های مختلف را نیز از مظاهر آن دانسته و پیوسته در حال حرکت و تکاپو برای هرچه توانمند تر شدن است بگونه ایکه شاهد تجاوز به حریم یکدیگر و ضایع سازی حقوق افراد و جامعه های مختلف بوده و هستیم و پر واضح است که در نگاه خرد آدمی و وحی و مقررات الهی انسان مجاز به توانمندی بی ضابطه و بی هدف نمی باشد زیرا ثمره ای جز هرج و مرج و توحش نخواهد داشت از این رهگذر ارتباطات برای کسب قدرت و توانائی آنگاه عقلانی و پسندیده است که پیامد منفی نداشته و یا ضریب آن به حداقل برسد و از آنجائیکه نظام سیاسی دولت آمریکا دارای روحیه استکباری می باشد ارتباط با وی در برخی از تحلیلها اصلاً منفعت نداشته بلکه موجب ضرر نیز می باشد و به نظر برخی تحلیل گران سیاسی دارای منفعتی اندک است که به ریسک آن نمی ارزد. با این وجود جمهوری اسلامی ایران به منظور همان استفاده هایی که فرمودید و برای مصون ماندن از دشمنی ها آمریکا شرایطی را همواره مطرح نموده، که تا کنون شاهد هیچگونه موافقت و تغییر موضعی از جانب آمریکا نبوده

است. مقام معظم رهبری فرموده اند:

" آمریکاییها برای ارتباط و فعالیت های خودشان در دنیا، یک وجهه ی نظر بیشتر ندارند آن را هم می گویند؛ پنهان و کتمان نمی کنند و آن، منافع آمریکا است. چنانچه با کسی رابطه برقرار کنند، اگر بپرسند چرا، می گویند منافع ما ایجاب می کند؛ چون برای آنها منافعشان مهم است! آمریکا به هیچ کشوری سود نمی رساند؛ اگر چند میلیون دلار به کشوری وام بدهد، چند برابر از او امکانات می گیرد! امروز اگر شما به این منطقه نگاه کنید، می بینید که این کشورهای اطراف ما دچار فقر و ضعف و استبداد و فساد و مشکلات فراوانی هستند؛ اینها مگر با آمریکا روابط ندارند؟! همه ی اینها با آمریکا روابط دارند؛ آمریکاییها اعلان کردند که هدف آنها از ارتباط با کشورها، تأمین منافع دولت آمریکا است! معنای این حرف چیست؟ معنایش این است که از نظر آمریکاییها، منافع یک شهروند آمریکایی، بر منافع یک شهروند ایرانی هرکه باشد ترجیح دارد؛ یک جوان آمریکایی، بر جوانان ایرانی ترجیح دارد؛ یک عنصر آمریکایی هرکه باشد بر یک عنصر ایرانی و یا غیر ایرانی ترجیح دارد؛ سیاست آمریکا در مسائل جهانیش بر این مبنا است؛ هدف اصلی این است.

البته با دروغ و فریب، اسم حقوق بشر را می آورد! کشورهایی هستند که آمریکا از نفت آنها استفاده می کند؛ در آنها یک بار یک مجلس منتخب مردم تا امروز تشکیل نشده است؛ یک حاکم منتخب مردم، یک رئیس جمهور منتخب مردم در آن کشورها وجود ندارد؛ اما آمریکا اسمی از دمکراسی و حقوق بشر در آن کشور ها نمی آورد! چرا؟

چون منافعش را از آنها تأمین می کند. با

رژیم صدام در دورانی که رژیم صدام با ایران می جنگید؛ چون بر طبق منافع آنها بود کمال همکاری را کردند؛ بعد که رژیم صدام به کویت حمله کرد و منافع آنها را تهدید نمود، با او مقابله کردند؛ آن وقت صدام شد ظالم و جنایتکار و عنصر غیر قابل اعتماد! مگر قبلاً نبود؟!"

آیا تطبیق حوادث یازده سپتامبر آمریکا با آیات ۱۰۹ و ۱۱۰ سوره توبه درست است آیا هدف از این گونه بازگویی ها و یادآوری ها به جهت بالا بردن سطح قرآن است یا خیر؟

پرسش

آیا تطبیق حوادث یازده سپتامبر آمریکا با آیات ۱۰۹ و ۱۱۰ سوره توبه درست است آیا هدف از این گونه بازگویی ها و یادآوری ها به جهت بالا بردن سطح قرآن است یا خیر؟

پاسخ

خیر، تطبیق حوادث یازده سپتامبر آمریکا، با آیات ۱۰۹ و ۱۱۰ توبه درست نیست زیرا، این گونه توجیهات ،مطابق با اصول و قواعد تفسیر قرآن نیست و جنبه ذوقی دارد.

در تاریخ هر روز شاهد حوادث گوناگون تلخ و شیرین هستیم اگر هر واقعه ای را با ذوقیات خود، با آیات قرآن تطبیق دهیم علاوه بر این که خلاف قواعد و اصول تفسیر است سبب سستی و سبکی درباره اعتقاد به این کتاب آسمانی خواهد شد. قرآن کریم به کلیات معیارها، افکار، اعمال نتایج اعمال دشمنی دشمنان و... اشاره کرده است و کمتر به جزئیات و وقایع پرداخته است

بنابراین تطبیق وقایع و حوادث بر آیات قرآن صحیح نیست

با توجه به این که واقعه یازده سپتامبر کار خود آمریکایی ها و صهیونیست ها بوده شایعه تطبیق وقوع آن با آیات قرآن نیز بعید نیست که از جانب خود آن ها باشد، تا به اهداف خود برسند. برخی از اهدافی که در این باره دنبال می کنند به شرح زیر است

۱. ایجاد بی اعتمادی میان مسلمانان و غیرمسلمانان درباره قرآن اگر بپذیریم که وقایع را می توان بر قرآن تطبیق کرد، چنان چه یک حادثه برخلاف آن چه انتظار است مشاهده شود، کافی است که افراد نسبت به قرآن بی اعتماد شوند.

۲. آمریکائی ها و صهیونیست ها، در اهداف بلند مدت خود نقشه تضعیف و از بین بردن مسلمانان و یا حداقل جلوگیری از گسترش اسلام را در سر دارند. اگر این شایعه

تثبیت شود که حادثه یازده سپتامبر مطابق با آیات قرآن است آن گاه می گویند: این کار، کار مسلمانان و مطابق با اعتقاد و کتاب آسمانی آنان است تا بدین وسیله افکار عمومی را بر ضد قرآن و معتقدات مسلمانان بسیج کرده به اهداف شوم خود برسند، و بهانه ای برای مبارزه با مسلمانان داشته باشند; چنان چه دیدیم بعد از آن واقعه تمام امکانات خود را در این راه به کار گرفتند.

از این رو، به نظر می رسد، هدف از طرح چنین مسائلی تضعیف قرآن کریم باشد.

مرگ بر آمریکا و اسرائیل می گوییم اما وسایل آمریکایی و اسرائیلی استفاده می کنیم چه حکمی دارد؟

پرسش

مرگ بر آمریکا و اسرائیل می گوییم اما وسایل آمریکایی و اسرائیلی استفاده می کنیم چه حکمی دارد؟

پاسخ

قرآن کریم می فرماید: "لَن یَجْعَلَ اللَّهُ لِلْکَفِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلاً ;(نسأ،۱۴۱) خداوند هرگز بر]زیان مؤمنان برای کافران راه]تسلّطی قرار نداده است "

خرید و فروش و هر گونه معامله با بازرگانان شرکت ها و مؤسسات غیر مسلمان اعم از آمریکا و اسراییل یا کشورهای دیگر، اگر باعث سلطه اقتصادی فرهنگی نظامی و سیاسی و یا باعث استعمار و تضعیف مسلمانان و تقویت کفار باشد جایز نیست " (اقتباس از: توضیح المسائل مراجع بنی هاشمی ج ۲، ص ۷۳۶، دفتر انتشارات اسلامی) ولی در غیر این صورت معامله با آن ها و استفاده از اجناس آن ها جایز است هر چند از جهت اعتقادی از آن ها تبرّی می جوییم و از آنان بیزاریم مرگ بر آمریکا و اسراییل کنایه از اظهار شدت تنفّر، غضب و بیزاری نسبت به آن هاست چرا که خدا و رسولش از مشرکان و کسانی که سر جنگ با مسلمانان دارند، بیزارند: "أَنَّ اللَّهَ بَرِیٓءٌ مِّنَ الْمُشْرِکِینَ وَرَسُولُه (توبه ۳) بنابراین منافاتی ندارد که از جهت اعتقادی از کفار بیزار باشیم ولی از اجناس آن ها، مادامی که به زیان مسلمانان نباشد، استفاده کنیم

آیا آیه ۱۰۸ سوره انعام "مرگ بر آمریکا" را توجیه می کند؟

پرسش

آیا آیه ۱۰۸ سوره انعام "مرگ بر آمریکا" را توجیه می کند؟

پاسخ

وَلاَ تَسُبُّواْ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ فَيَسُبُّواْ اللّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِم مَّرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ

محتوای آیه

به دنبال بحثی که درباره منطقی بودن معارف و احکام اسلامی شد، خدای متعال در این آیه تأکید می کند که هیچ گاه بت ها و معبودهای مشرکان را دشنام ندهید; زیرا این عمل سبب می شود که آنان نیز، نسبت به ساحت قدس خداوند همین کار را از روی ظلم ستم و جهل و نادانی انجام دهند.(المیزان علامه طباطبایی ، ج ۷، ص ۳۱۴، جامعه مدرسین / تفسیر نمونه آیت اللّه مکارم شیرازی و دیگران ج ۵، ص ۳۹۳، دارالکتب الاسلامیه)

امّا در مورد شعار علیه آمریکا چند نکته شایان توجه است

۱. در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که بر کفار و منافقان به صراحت شعار "مرگ باد" را داده است در آیه ۳۰ سوره توبه آمده است "قَاتَلَهُمُ اللّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ ; خدا آنان را بکشد; چگونه]از حق باز گردانده می شوند؟ هم چنین چنین عبارتی برای منافقان در آیه ۴ سوره "منافقون آمده است

۲. چنان که گذشت مقصود از آیه شریف سوره انعام توهین نکردن به عقاید مخالفان است و شعار مرگ بر آمریکا و آتش زدن پرچم این کشور و امثال آن به هیچ وجه توهین به مقدسات مذهبی مردم آمریکا (از قبیل عقاید و آموزه های مسیحیت انجیل کلیساهای کاتولیک پروتستان ارتدوکس کشیشان و...) نمی باشند بلکه انزجار و نفرت از سیاست های ظالمانه و سلطه طلبانه دولتمردان آمریکا است مردم ایران انزجار خود را در

قالب شعار "مرگ بر آمریکا" و آتش زدن پرچم این کشور نمایان می سازند.

قبل از انقلاب آمریکا چه ضرری به کشورما رسانده است ؟

پرسش

قبل از انقلاب آمریکا چه ضرری به کشورما رسانده است ؟

پاسخ

خیانت های آمریکا در برابر ملّت ایران و سوء استفاده های کلان از سرمایه ها و امکانات این کشور، بسیار است بهطور فشرده می توان به امور زیر اشاره کرد:

۱ شرکت در توطئه کودتای ۲۸ مرداد و بازگرداندن شاه،

۲ حمایت از شاه خائن و تقویت سلطه او در ایران،

۳ تبدیل شاه به ژاندارم منطقه،

۴ استفاده از شاه و امکانات ایران در تحکیم موقعیت اسرائیل،

۵ غارت نفت و...

برای آگاهی بیشتر ر.ك:

۱ عملکرد امپریالیسم در ایران

۲ تاریخ سیاسی معاصر دکتر سید جلال الدین مدنی

۳ اسناد لانه جاسوسی

بعد از انقلاب نیز آمریکا توطئه های زیادی برای مقابله با ایران طراحی و اجراء کرده است؛ از جمله:

۱ توطئه براندازی نظام از طریق تقویت و تجهیز وابستگان داخلی.

۲ ایجاد غائله کردستان.

۳ پناه دادن به شاه.

۴ تقویت منافقین و پناه دادن به آنها.

۵ تقویت صدام در جنگ تحمیلی بر علیه ایران.

۶ سرنگونی هواپیمای مسافربری ایرباس.

۷ تلاش های همه جانبه فرهنگی، سیاسی و اقتصادی در جهت نابودی انقلاب.

چرا آمریکا متمایل به برقرار رابطه با ایران است ؟

پرسش

چرا آمریکا متمایل به برقرار رابطه با ایران است ؟

پاسخ

آمریکا در واقع جست و جوگر اهداف دیگری است. یکی از این اهداف که در پیش شرط های آمریکا آمده و دائماتکرار می شود، این است که جمهوری اسلامی ایران دست از حمایت آزادی خواهان، به ویژه ملت مظلوم لبنان وفلسطین بردارد تا امنیت اسرائیل و سلطه او در خاورمیانه تحکیم شود و گام بلندی در جهت تقویت سلطه صهیونیستم که از اهداف اساسی آمریکاست برداشته شود.

لطفاً چند نمونه از ضررهایی که به کشورمان در اثر تحریم اقتصادی و سیاسی آمریکا بر علیه ما انجام شده است و بر ما تحمیل شده است نام ببرید.

پرسش

لطفاً چند نمونه از ضررهایی که به کشورمان در اثر تحریم اقتصادی و سیاسی آمریکا بر علیه ما انجام شده است و بر ما تحمیل شده است نام ببرید.

پاسخ

اتخاذ و اعمال سیاست تحریم از سوی دولتمردان آمریکایی در ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی، نظامی، علمی و تکنولوژیکی و..

علیه ایران به جهت جلوگیری از تثبیت و گسترش نظام اسلامی، به طور طبیعی، محدودیت ها و فشارهای زیادی را خصوصا با توجه به مؤلفه هایی از قبیل: سابقه وابستگی کامل ایران به آمریکا در ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی، نظامی و... در زمان قبل از انقلاب از یک سو و نوپا بودن انقلاب و نیاز شدید آن به منابع اقتصادی، تکنولوژیکی و... در مواجهه با مشکلات ناشی از قبل از انقلاب و جنگ تحمیلی از سوی دیگر آن هم در شرایطی که اکثریت قریب به اتفاق کشورهای دنیا به تبع از سیاست های آمریکا و متحدین آن، از برقراری روابط مسالمت آمیز و دوستانه با ایران، اجتناب می ورزیدند به وجود آورد. اما این که آیا می توان از این قبیل محدودیت ها و فشارها به «ضرر» تعبیر نمود، نیازمند بحث و تأمل است. زیرا عنوان ضرر در جایی که منفعت و سود مطلوب و زیادی حاصل نشود صادق نیست و این تحریم ها، علیرغم برخی مشکلات، منافع بسیار زیادی را برای ملت ایران به دنبال داشته و دارد.

توضیح این مسأله نیازمند مقایسه آثار و نتایج روابط ایران با آمریکا در قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی است که در این مختصر نمی گنجد اما به صورت خلاصه باید گفت که این تحریم ها باعث شد

تـا کشـور مـا از وابسـتگی کامـل به آمریکـا رهـایی یابـد و زمینه هـای تقـویت اعتمـاد به نفس و اتکـاء به خـود و تلاش جهت خودکفایی و استقلال سیاسی، اقتصادی علمی و... را فراهم آورد.

در هر صورت برخی از محدودیت های ناشی از تحریم های آمریکا علیه ایران عبارتند از:

۱- افزایش هزینه های ایران در اثر خرید مایحتاج خود از واسطه های متعدد و خرید اجناس با قیمت بیشتر.

۲- عدم دستیابی آسان به نتایج مالی قطعنامه ۵۹۸.

۳- عدم دستیابی آسان ایران به کمک های سازمان ها و بانک های بین المللی.

۴- موانع موجود بر سر انتقال لوله های گاز و نفت از طریق خاک ایران.

۵- عدم دستیابی آسان به علوم و تکنولوژی پیشرفته.

۶- ایجاد موانع مختلف بر سر راه صادرات غیر نفتی و گرانتر شدن واردات ایران و...

علیرغم این قبیل محدودیت ها، ملت عظیم ایران با اتکاء به خداوند متعال و با همت و تلاش خویش توانسـته است بر بسـیاری از اثرات این تحریم ها فائق آید و راه دستیابی به پیشـرفت و تحقق اهداف و آرمان های انقلاب اسـلامی را در پیش گیرد و نه تنها این تحریم ها باعث انزوای ایران نگردیـد بلکه حقانیت ایران را برای سایر ملت ها به اثبات رسانـد و باعث مشـکلاتی برای خود ایالات متحـده گردید چنان که «لی هامیلتون» نماینده دموکرات مجلس نمایندگان آمریکا در شورای روابط خارجی آمریکا در این بـاره می گویـد: «تلاش های ما برای منزوی کردن و مهار ایران نه تنها ناموفق بوده، بلکه نتایـج معکوسـی داشـته است. اینها موجب تنش های بزرگی با همپیمانان ما در اروپا و دوستان عربمان در خلیج فارس

شده است.

کشورهای کلیدی عرب، نشست اقتصادی در قطر را که ایالات متحده از آن پشتیبانی می کرد تحریم کردند، اما تمام کشورهای عربی در کنفرانس اسلامی تهران شرکت کردند.

... در واقع سیاست ما ایران را منزوی نمی کند. این سیاست، ایالات متحده را منزوی می سازد» (لی هامیلتون، ارزیابی مجدد سیاست آمریکا در قبال ایران، مجله خاورمیانه، سال پنجم، شماره یک، بهار ۱۳۷۸، شماره ۱۳، صص ۱۶۴ – ۱۶۵).

و یکی از مقامات ارشد دولت کلینتون در این زمیه اظهار می دارد: «اگر هدف آمریکا این است که ایران را به لحاظ اقتصادی ضعیف و به لحاظ سیاسی منزوی نماید، این امر نتایج بی حاصلی را ایجاد خواهد کرد» (مجله اطلاعات سیاسی – اقتصادی، شماره ۱۱۶ – ۱۱۵، ۱۳۷۶، صص ۱۳۹ – ۱۳۸).

نکته مهم قابل توجه این که نباید تصور کنیم که تنها راه فائق آمدن بر مشکلات اقتصادی و... برقراری رابطه با آمریکاست، زیرا رابطه با آمریکا از جنبه اقتصادی شاید تا حدی مشکل کوتاه مدت و مقطعی ما را حل کند، لکن عملکرد آمریکا در ارتباط با دیگر کشورها و مروری بر این رابطه – حتی با ایران قبل و بعد از انقلاب – به خوبی خوی استکباری و منافع استیلاء طلبانه آن کشور را نشان می دهد: از طرف دیگر، با توجه به این که بسیاری از کشورهایی که با آمریکا دارای روابط نزدیک سیاسی و اقتصادی هستند نیز با مشکلاتی شبیه و یا حتی شدیدتر از مشکلات ما مواجه هستند، چه تضمینی دارد که مشکلات اقتصادی ما در صورت برقراری رابطه حل شود خصوصا رابطه با کشور استعمارگری که به صراحت اعلام

کرده است که «ریشه ملت ایران را باید خشکاند» و به هیچ وجه توان تحمل موجودیت ما را ندارد تا چه رسد به رشد و پیشرفت ما را.

بحمدالله در شرایط کنونی جمهوری اسلامی ایران از وجهه بسیار خوبی در بین کشورهای دنیا برخوردار بوده و با اعمال سیاست هایی که در مقابل تحریم های آمریکا در پیش گرفته است می تواند اثرات ناشی از آنها را خنثی نماید. این سیاست ها عبارتند از:

۱- ایران در مقابله با سیاست تحریم محتاطانه عمل کرده و از هرگونه تنش زدایی خودداری کرده است.

۲- رشد و توسعه اقتصادی در برنامه های دولت به حد قابل قبولی رسیده و بسیاری از پروژه های عظیم ساختاری و زیرساختی انجام گرفته است.

۳- ایران توانسته جهت رابطه را به سوی جنوب شرق آسیا، کشورهای منطقه و کشورهای اروپایی تغییر دهد و قراردادهای اقتصادی و تجارتی بسیاری را منعقد کند.

۴- با روی کار آمدن دولت آقای خاتمی و با حمایت مقام معظم رهبری از دولت ایشان، ایران با ارائه سیاست گفتگوی تمدن ها و سفر مقامات کشورهای اروپایی و غربی توانست راندمان سیاست های تحریم را خنثی کند.

۵- با اتحاد دولت، ملت و مدیریت همراه با استقامت مردم برای فائق آمدن بر برخی نابسامانی های داخلی، کوشش های لازم به عمل آمده است (علی اکبر جعفری، تحریم ایران از سوی آمریکا، اقدامی بی اثر، روزنامه اطلاعات، ۲۳/۹/۱۳۷۹، ص ۱۲).

جان کلام در حل مشکلات اقتصادی، پیامدهای تحریم آمریکا و... همان است که رهبر معظم انقلاب فرموده اند: «ملت ایران اگر بخواهد وضع مالی و اقتصادی خود را اصلاح کند، این به عزم، به اراده،

به تصمیم، به کار همه طبقات، به همکاری با دولت وحمایت از مسؤولان کشور، به شجاعت در اقدام، به تأثیر نپذیرفتن از سیاست های خارجی خصمانه، به تأثیر نپذیرفتن از تبلیغات بیگانه احتیاج دارد. اینهاست که وضع یک کشور را درست می کند نه رابطه با آمریکا» (روزنامه کیهان، ۱۳/۸/۱۳۷۷، ص ۲).

جهت آگاهی بیشتر ر.ك:

۱- ارزیابی رابطه با آمریکا (از دید اقتصادی)، حسن دادگر، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر

۲- چالش های ایران و آمریکا بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، حمید معبادی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۱

۳- ایران و آمریکا، حسن واعظی، انتشارات سروش ۱۳۷۹

در مورد فعالیتهای هسته ای ایران و علل مخالفت امریکا و استراتژی های پنهان و پشت پرده آن توضیح دهید و آیا این بهانه گیری برای حمله نظامی به ایران نیست ؟

پرسش

در مورد فعالیتهای هسته ای ایران و علل مخالفت امریکا و استراتژی های پنهان و پشت پرده آن توضیح دهید و آیا این بهانه گیری برای حمله نظامی به ایران نیست ؟

پاسخ

بررسی هر کدام از موضوعاتی را که بیان نمودید، نیازمند ارائه اطلاعاتی مبسوط است که از ظرفیت یک نامه خارج است، از این رو مطالبی را به اختصار بیان می نماییم:

الف - فعالیت های هسته ای ایران: سوابق مربوط به نیروگاه هسته ای در بوشهر:

۱. در زمان حکومت محمد رضا پهلوی، قراردادی برای تأسیس نیروگاه هسته ای با کشورهای غربی منعقد نمود و دولت آلمان مسؤول احداث آن در بوشهر گردید، آلمانی ها مشغول به کار شدند و بسیاری از هزینه ها را دریافت کردند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی دولت آمریکا به شدت آلمان را در جهت عدم اجرای پروژه نیروگاه هسته ای بوشهر تحت فشار قرار داد و دولت آلمان علی رغم دریافت مقدار زیادی پول از ایران و تعهدات خود برای ساخت نیروگاه و احداث تجهیزات، عملا قرارداد منعقده را نیمه کاره گذاشت و پول ایران را نیز پس نداد در حالی که کارهای ساختمانی نیروگاه تقریبا به اتمام رسیده بود و ایران هزینه های سنگینی را متحمل گردیده بود.

پس از اعلام انصراف آلمان که صراحتا به دولت ایران اعلام نمود که بر اثر فشار وسیع آمریکا نمی تواند به ساخت پروژه ادامه دهـد. دولت ایران با روسـیه وارد مـذاکره شـد و قرار شـد که روس ها نیروگاه اتمی بوشـهر را تکمیل نماینـد. از این زمان فشار آمریکا بر روسیه برای فسخ قرارداد آغاز شد و تاکنون نیز ادامه دارد

(ایران و آمریکا، حسن واعظی، انتشارات سروش، چاپ اول ۱۳۷۹، ص ۲۵۰).

۲. جمهوری اسلامی ایران بارها رسما اعلام نموده است که به هیچ وجه در صدد ساخت بمب اتمی نیست بلکه خواهان دستیابی به تکنولوژی هسته ای برای مصارف صلح جویانه و تأمین انرژی است و برای اثبات این امر، ایران یکی از قدیمی ترین کشورهایی است که پیمان منع آزمایشات هسته ای (CTBT) را امضا کرد و کنوانسیون منع تولید و گسترش سلاح های هسته ای (NPT) را به رسمیت شناخته و به عضویت «آژانس بین المللی انرژی هسته ای» درآمد و نظارت مستقیم آژانس بین الملل انرژی هسته ای را بر فعالیت های خود پذیرفت.

۳. آژانس بین الملل انرژی هسته ای طی چندین سال با بررسی دقیق فعالیت های ایران و تقویت کانون های نظارتی خود، بارها در گزارشات خود اعلام کرده است که ایران به جز استفاده صلح آمیز از تکنولوژی هسته ای برنامه دیگری ندارد و روسیه نیز بارها اعلام نموده که نیروگاه هسته ای بوشهر فاقد تجهیزات لازم برای ساخت بمب اتمی است. اما علی رغم تمام دلایل و شواهد فوق آمریکا همچنان به بهانه دست یابی ایران به سلاح هسته ای با تأسیس و راه اندازی نیروگاه اتمی بوشهر و سایر فعالیت های صلح آمیز و علمی ایران در زمینه تکنولوژی اتمی مخالفت می کند.

۴. موضع رسمی دولت جمهوری اسلامی همواره ضد هسته ای و تأکید بر تعهدات رسمی کشور در پای بند بودن بر قراردادها و معاهدات بین الملل و کنترل تسلیحات و خاورمیانه ای عاری از تسلیحات اتمی و کشتار جمعی بوده است.

توجه به این نکته حائز

اهمیت است که تصـمیم به پـای بنـدی به عـدم تولیـد انواع سـلاح هـای کشـتار جمعی در بعـد از پیروزی انقلاب اسـلامی و در راسـتای مبـانی انسـانی، اخلاقی و دینی نظام اسـلامی اتخاذ شـد و این خود موضع و رویکرد واقعی دولت ایران را نسـبت به این پدیده نشان می دهد و این در حالی است که ایران در محاصره قدرت های هسته ای منطقه همچون هند، پاکستان و اسرائیل و... قرار گرفته که پیمان (NPT) را امضا نکرده و در نتیجه نسبت به آن هیچ گونه تعهدی ندارند.

بحمدالله علیرغم تمامی کارشـکنی ها، محدودیت ها و فشارهای بین المللی دانشـمندان متعهد ایران اسلامی، دستاوردهای علمی بسیار چشمگیری در زمینه استفاده صلح آمیز از انرژی اتمی، داشته اند. تا جایی که راه اندازی نیروگاه های نطنز و اراک، چشم جهانیان را به حیرت و تعجب واداشت.

ب – دلایل مخالفت آمریکا با پیشرفت های هسته ای ایران:

دولت آمریکا و خصوصا رژیم صـهیونیستی اسـرائیل در حالی ایران را متهم به پیگیری سـلاح های هسته ای و کشتار جمعی می کنـد که خود به قوانین و کنوانسـیون های بین ا لمللی مربوط به منع تولیـد و گسترش سـلاح های کشـتار جمعی متعهـد نبوده و حتی سـابقه به کـارگیری این قبیل سـلاح ها و عـدم پای بنـدی به اصول اخلاقی، انسانی و بین المللی را در اعمال خود به اثبات رسانیـده انـد و در زمان کنونی نیز با تمام توان به دنبال گسترش زرادخانه های اتمی خویش بوده و به صورت علنی از آن دفاع می کنند.

اما با این حال چرا به نظام اسلامی ایران که پای بندی خود را

به تعهـدات بین الملل و اصول انسانی حتی در سـخت ترین شـرایط به اثبات رسانـده است، چنین اتهامات واهی ایراد می کنند؟!
پاسخ این موضوع در موارد ذیل قابل تبیین و بررسی است:

۱. پیروزی انقلاب اسـلامی ایران و شـکل گیری ایدئولوژی قدرتمند اسلامی، یکی از مهمترین دلایل اصلی خصومت آمریکا با نظام اسـلامی ایران است، مسـلما فهم و شـناخت این مسأله می تواند عنصر مهمی در شناخت و تحلیل دقیق رفتارهای آمریکا در قبال ایران باشد؛ بسط و گسترش ایدئولوژی اسلامی در منطقه و جهان، ایدئولوژی لیبرال - سرمایه داری غرب را با چالش هایی جدی مواجه نمود (جنگ جهانی چهارم، دکتر حسن عباسی، انتشارات پارسایان، ۱۳۸۲).

تمـامی مبـانی فکری و اصولی بنیـادین آن را به رویـارویی و مبـارزه فرا خوانـد. از آنجا که نظام سـلطه جهانی و دنیایی غرب به سرکردگی آمریکا به هیـچ وجه تاب تحمل هیچ گونه ایدئولوژی ای مغایر با نظام ارزشـی و فکری خود ندارد، با تمام امکانات در صـدد نـابودی نظـام اسـلامی ایران برآمـد؛ مخالفت با انقلاب اسـلامی ایران و حمایت از شاه مخلوع، راه انـدازی توطئه های بیشـمار علیه انقلاب ایران، کودتای نوژه، جنگ تحمیلی و مداخلات نظامی امنیتی، اطلاعاتی آمریکا به نفع عراق، اعمال تحریم هـا و فشارها بین المللی بر علیه ایران به بهانه های مختلفی از قبیل دفاع از تروریسم، سـلاح های کشـتار جمعی، حقوق بشـر و... همگی در این راسـتا قابل ارزیابی است. نظام سلطه جهانی به هیچ وجه تاب تحمل نظام اسلامی ایران را نداشته و با تمامی توان در جهت تضعیف و نابودی آن کوشیده است از این رو طبیعی است که با

به کـارگیری ابزارهـای مختلف از جمله ایراد اتهامات واهی نظیر نقض حقوق بشـر، دفاع از تروریسم، تلاش ایران برای دستیابی سلاـح هـای کشـتار جمعی و... در صـدد جهت دهی به افکـار عمومی جهـان و اعمال فشارها و محـدودیت های بین الملل علیه ایران بر آمـده و از پیشـرفت های چشم گیر ایران در زمینه های مختلف علمی، اقتصادی، صـنعتی و... جلوگیری به عمل آورد و از این طریق ایدئولوژی اسلامی را در کانون شکل گیری خود از بین ببرد و از این طریق بر موج عظیم بیداری اسلامی در جهان خصوصا آمریکا و اروپا فائق آید.

۲. اگر به اهـداف و برنامه های بلنـد مـدت نظام سـلطه جهانی در منطقه خاورمیانه نگاهی بیاندازیم به خوبی این واقعیت روشـن می شود که غرب به سـرکردگی آمریکا تنها به دنبال تقویت و تسـلط رژیم صـهیونیستی اسرائیل در منطقه به عنوان حامی منافع خود از یک طرف و مقابله با جهان اسلام، بوده و از این رو به هیچ وجه تقویت و رشد علمی، تکنولوژیکی و صنعتی، اقتصادی و... هیـچ کـدام از کشورهای منطقه را بر نمی تابنـد. در واقع آمریکا و اسـرائیل در تلاشـند تا برتری و تفوق تسـلیحات نظامی و هسـته ای رژیم صـهیونیستی را نسـبت به کشورهـای اسـلامی حفـظ نماینـد. از این رو پیشـرفت هـای علمی ایران حتی در زمینه اسـتفاده صـلح آمیز از تکنولـوژی هسـته ای را هم مغـایر بـا اهـداف و برنـامه هـای منطقه ای خـویش می داننـد و بـا طرح چنین ادعاهایی خواهان جلوگیری از پیشرفت های علمی و فنی نظام اسلامی ایران هستند.

ج – حمله نظامی آمریکا به ایران:

مسلما در دشمنی ریشه

ای و تاریخی دولت آمریکا با نظام اسلامی و مردم ایران هیچ گونه تردیدی نیست و آمریکا در مقاطع متعددی آن را به منصه ظهور رسانده است. اما این که هدف آمریکا در این مقطع زمانی از طرح اتهام علیه ایران، زمینه سازی برای حمله به ایران است؟ جای تأمل است. هر چند برخی از ایادی و عمال داخلی آمریکا در جهت گسترش ایجاد رعب، وحشت و انفعال در میان جامعه و مسؤولین، چنین مسأله ای را ترویج می دهند ولی با نگاهی واقع بینانه و تحلیلی صحیح از شرایط کنونی نظام اسلامی و آمریکا، واهی بودن چنین تصوراتی به خوبی روشن می شود زیرا:

اولا، نظام اسلامی ایران بحمدالله با تکیه بر ایمان الهی و پشتوانه مردمی در قوی ترین و مستحکم ترین شرایط موجود قرار دارد.

ثانیا، و برعکس دولت آمریکا در بدترین شرایط است زیرا در باتلاق عراق و افغانستان زمین گیر شده و با نفرت و انزجار شدید ملت های مسلمان و افکار عمومی جهان روبروست.

ثالثا، در صورت وقوع حادثه، نظامیان آمریکایی در افغانستان و عراق به آسانی برای انتقام گیری در اختیار ملت های مسلمان هستند.

رابعا، بیش از ۶۰ درصد نفت مورد نیاز غرب از خلیج فارس تأمین می شود و بدیهی است در صورت بروز هرگونه حادثه ای بیشترین ضرر و زیان را آمریکا و هم پیمانانش خواهند دید و منافع آنان در منطه و جهان از سوی مسلمانان غیور و آزادی خواه با تهدید جدی مواجه خواهد شد.

سیاست کنونی آمریکا برای مبارزه با ایران چیست ؟آیا امکان جنگ نظامی بین این دو در آینده ای نزدیک وجود دارد ؟

پرسش

سیاست کنونی آمریکا برای مبارزه با ایران چیست ؟آیا امکان جنگ نظامی بین این دو در آینده ای نزدیک وجود دارد ؟

پاسخ

دولت آمریکا به تغییر اساسی نظام جمهوری اسلامی ایران عقیده دارد و سرنگونی و تغییر اصلی آن سیاسیت آمریکا را - از بدو شکل گیری انقلاب تاکنون - تشکیل می دهد؛ جلوگیری از وقوع و پیروزی انقلاب اسلامی با صدور فرمان قتل عام طرفداران انقلاب و بازگذاشتن دست شاه در این جنایات، به کارگیری توطئه های متعدد و مختلف بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و راه اندازی حداکثر استفاده از اغتشاشات و درگیری های محلی و داخلی در بعضی از استان ها و... توسط سفارت و ایادی وابسته به خود در ایران، مداخله نظامی طبس، طرح کودتای نوژه، راه اندازی جنگ تحمیلی به مدت هشت سال و مداخله مستقیم نظامی در مقاطعی از جنگ، حمله به سکوهای نفتی، نفت کش ها و هواپیمای مسافربری ایران، تحمیل تحریم های همه جانبه اقتصادی، سیاسی، نظامی، تکنولوژیکی و ایجاد بحران های داخلی و بین المللی علیه جمهوری اسلامی و تخصیص بودجه های کلان برای سرنگونی نظام اسلامی همه نمونه هایی از استراتژی آمریکا در قبال ایران و نظام مردمی آن است که بحمدالله

تاکنون به لطف و عنایت الهی و حضور همه جانبه مردم و حمایت از ولایت فقیه به عنوان رکن اصلی انقلاب، تمامی این نقشه ها و توطئه ها خنثی شده است.

اما با این همه دشمنی، دشمن است و تا زمانی که زنده است در فکر نابودی رقیب است، خصوصا دشمنی نظیر آمریکا که در اوج دیکتاتوری و یک جانبه گرایی است و به

هیچ وجه قاب تحمل قدرتی دیگر را ندارد.

از این رو طبیعی است که هنوز هم استراتژی تغییر اساسی نظام جمهوری اسلامی ایران را دنبال کند وقتی شکست ها و ناکامی ها متعدد گذشته از یک سو و تغییراتی که رد سطح نظام بین المللی به وجود آمده است دولت آمریکا را در این زمینه مصمم تر نموده است تا جایی که اکنون «جورج دبلیو بوش» و همکاران تندرو و عجول او تحت دکترین «تغییر رژیم» و خارج از هرگونه حرمت دیپلماسی، این موضوع را با صراحت و با کمال وقاحت و پر رویی اعلام می ننند (بحث مذاکره و رابطه با آمریکا، حمید مولانا، ۱۶/۱۱/۱۳۸۱، سایت باشگاه اندیشه).

در نطق موسوم به «محور شرارت» که شامل سه کشور عراق، ایران و کره شمالی است، هدف اصلی حمله بوش متوجه ایران بود، زیرا که جمهوری اسلامی ایران تنها حکومت مردم سالارانه و دینی در مقابل حکومت های نظامی و فردی و تک حزبی کره شمالی و عراق بود. یکی از اهداف این نطق مخدوش کردن چهره ایران در ردیف کمونیسم و دیکتاتوری، سکولار نظامی ها بود. هدف دیگر آزمایش و شکستن اراده ایران به عنوان تنها سنگر مستقل «ملت - دولت» در خاورمیانه و روشن کردن چراغ سبز بیشتری برای عناصر واخورده داخلی و ایجاد رعب و ترس در افکار عمومی به شمار می رفت (همان).

کلنل «هک ورث» که یک نظامی آمریکایی با نشانه هایی متعدد، خبرنگار جنگی و نویسنده است می گوید: هدف نهایی از استراتژی خاورمیانه ای ما انتقام از ایران به عنوان یک کشور تروریست و مشکل سازترین عنصر محور شرارت است... در

میان سه ملتی که نامشان در لیست محور شرارت است، ایران از لحاظ نظامی و اجتماعی سخت ترین و مشکل ترین دشمن است... وقتی ما عراق را خنثی کردیم، آن گاه ما جریان محاصره ایران را کامل کرده ایم (هدف نهایی آمریکا ایران است، کلنل هک ورث، وبلاک، آمریکا، آزادی و دموکراسی).

در هر صورت در این که استراتژی و هدف اصلی آمریکا سرنگونی و تغییر نظام اسلامی است شکی نیست و حتی اگر زمانی صحبت از مذاکره و گفت و گو و ... توسط دولتمردان آمریکا به میان می آید به هیچ وجه مذاکره ای که در دیپلماسی و عرف بین الملل شناخته شده و روشی برای حل اختلافات و دستیابی طرف ها به منافع خویش است نمی باشد، بلکه منظور آمریکا از طرح مذاکره با ایران، تسلیم بی قید و شرط ایران در مقابل خواسته های نامشروع آن و تغییر نظام مردمی ایران است، به عبارت دیگر «دولت آمریکا به تغییر اساسی نظام جمهوری اسلامی ایران عقیده دارد و نه مذاکره جدی با آن نظام. حال اگر عناصر واخورده و ساده لوحی باشند که انگیزه ها و اهداف سیاست خارجی آمریکا را برآورده کنند و به این گونه روابط علاقه فوق العاده ای داشته و تشنه آن باشند، واشنگتن با کمال خوشبختی حاضر است اسم چنین جریانی را مذاکره نامد و آن را کانالی دیپلماسی معرفی کند. امروز اگر کسی از مذاکره و رابطه با آمریکا صحبت کند، اولین سؤالی که باید از وی پرسید این است که این گونه مذاکره تحت چه شرایطی و برای چه هدفی پیشنهاد می شود و مزایای

آن برای نظام و انقلاب اسلامی چه می باشد؟!»

دکتر حمید مولانا، استاد دانشگاه و کارشناس برجسته مسائل بین الملل در ادامه می افزاید: «در هیچ دوره ای حتی در اواخر ریاست جمهوری «بیل کلینتون» و تصدی وزیر خارجه او «مادلین آلبرایت» هیچ گونه مذاکره و تجدید روابط با ایران به طور جدی در دستور روز کاخ سفید قرار نگرفت و هر فعالیت و صحبتی که شد از سطح مدیر کلی، دلالان سیاسی و گروهی از دولتمردان و مستشاران بازنشسته که مشاورت برخی از شرکت های تجاری و بازرگانی و کارتل های نفتی را به عهده داشتند، تجاوز نکرد. جالب این که عده ای در تهران این موضوع را به مراتب جدی تر از واشنگتن تلقی می کردند» (بحث مذاکره و رابطه با آمریکا، همان).

از سوی دیگر عملکرد و اقدامات نظامی گری و یک جانبه گرایی آمریکا در سطح بین الملل و خصوصا منطقه خلیج فارس که بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر به شدت از سوی دولتمردان کاخ سفید تعقیب می شود و در مدت زمان کوتاهی، دو کشور افغانستان و عراق را به اشغال نظامی خویش درآورد، به خوبی از این موضوع حکایت می کند که در شرایط فعلی در استراتژی روابط و رفتار متقابل آمریکا با ایران «مذاکره» هیچ گونه – به معنای واقعی آن – جایگاهی ندارد.

آنچه که از صحبت های دولتمردان آمریکا و شرایط و واقعیات کنونی برداشت می شود و گزینه محتمل می تواند در دستور کار آنان برای مقابله با ایران باشد:

الف – استحاله و تضعیف نظام اسلامی از درون و فشارهای خارجی از بیرون:

به گفته منابع دیپلماتیک آمریکا و

اروپا، جریان نو محافظه کار آمریکا که حامی بی بـدیل اسـرائیل هسـتند، در نشسـت با مسؤولان عالی رتبه آمریکا و شـماری از رهبران کنگره، با رد راه حل نظامی یا برخورد مسـتقیم با تغییر نظام تهران به بوش پیشـنهاد دادند به طور پنهانی و غیر مستقیم از روش های اساسی استفاده کند. این روش ها عبارت بود از:

۱. تشویـق گروه هـا و شخصـیت هـای مخـالف بـا جمهوری اسـلامی در داخـل و خـارج به منظور تشـکیل حکومت در تبعیـد با مرکزیت واشنگتن یا یکی از کشورهای اروپایی.

۲. تشویق معارضـین نظام جمهوری اسـلامی در آمریکا و اروپا و در اختیار گذاشـتن امکانات مختلف از جمله رادیو و تلویزیون به منظور تشویش اذهان عمومی و تبلیغ منفی علیه رهبران کنونی و نشان دادن رنـج و سـختی مردم در سایه نظام کنونی تهران و حمایت از این گروه ها جهت به راه انداختن جنگ تبلیغاتی گسترده از طریق شبکه های اینترنتی.

۳. استفاده از معارضان در صفوف مردم ایران برای تحریک مردم به تظاهرات های بزرگ در تمام شهرها و فراخوانی به شورش های مردمی برای سـقوط نظام به دست خود مردم، در صـدد ضـربه زدن به جمهوری اسـلامی برآینـد (به نقل از سایت بازتاب، ۲۸/۷/۱۳۸۲).

ب - راه حل نظامی:

هر چنـد سـیر حوادث جهـانی و منطقه ای به گونه ای است که برخورد و رویارویی نظامی آمریکا با جمهوری اسـلامی ایران را امری حتمی و مسـلم می نماید، اما در شـرایط کنونی احتمال چنین گزینه ای ضعیف است و شرایط موجود چنین اجازه ای را به واشنگتن نمی دهد؛ لشکرکشی آمریکا به افغانستان و عرقا، آمریکا را در بن

بستی عمیق قرار داده که هیچ راه برون رفتن از آنها نداشته و متحمل مشکلات و خسارات نظامی و انسانی بی شماری کرده است.

از سوی دیگر بحران های کنونی جامعه آمریکا اعم از اقتصادی، اجتماعی و.. همه دست آمریکا را در ماجراجویی نظامی دیگری بسته و توان آن را به چالش کشانده است (شیب سقوط، مرتضی شیرودی، پگاه حوزه، ش ۹۲، صص ۵ – ۹).

البته احتمال حمله نظامی به صورت غیرمستقیم با حمایت آمرکیا توسط یکی از کشورهای همسایه منتفی نیست، چنان که برخی تحلیل ها پیش بینی می کنند که آمریکا و خصوصا رژیم صهیونیستی از پیشرفت ها وموفقیت های بی نظیر و چشمگیر ایران در ابعاد مختلف اقتصادی، امور زیربنایی، نظامی، دانش هسته ای و غیره به شدت خشمگین و به هیچ وجه توان تحمل آن را ندارند، از این رو طرح حمله تهاجمی و انهدام تأسیسات زیربنایی ایران را در دستور کار خود قرار داده که احتمال دارد توسط اسرائیل، امارات متحده و یا... صورت بپذیرد.

البته بحمدالله نظام اسلامی در بهترین شرایط دفاعی خویش قرار دارد و آمادگی پاسخگویی به هرگونه تحرکی از سوی متجاوزین را خواهد داشت. همان گونه که رهبر معظم انقلاب اسلامی و فرماندهی کل نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران می فرماید: «حمله به ایران به منزله خودکشی مهاجم خواهد بود زیرا مهاجمان با یک ملت آماده و فداکار مواجه خواهند بود».

ملت ایران در مقاطع مختلف ثابت کرده اند در دفاع از دستاوردهای انقلاب اسلامی و تمامیت ارضی کشور در برابر هر متجاوزی لحظه ای درنگ نمی کنند و با تمام توان متجاوز را تنبیه می کنند» (مراسم سالگرد

رحلت حضرت امام ۱۴/۳/۸۲).

البته دشـمنان نیز این موضوع را در مقـاطع مختلف تجربه و به خوبی به آن آگـاهی دارنـد از این رو مشاهـده می شود که برخی خبرها حکایت از کوتاه آمـدن آنان در مقابل ایران – هر چند به صورت مقطعی و ظاهری – دارد «پاول به بوش پیشـنهاد داده تا برای از سـر گیری گفت و گوهـای پنهـان بـا جمهوری اسـلامی در سـطح دیپلماتیـک در ژنو، برای حـل مشـکلات و اختلافـات دوجـانبه تلاـش کنـد. پـاول گفته است، دولت بوش آماده از سـر گیری گفت و گوهای سـری با ایران در آغاز ماه نوامبر آینـده است، اما شـرط آن این است که تهران تا پایان ماه جاری موضوع هسـته ای خود را با آژانس به طور مسالمت آمیز حل و فصـل کنـد. وی تأکیـد کرد دولت بوش آماده است تا با هیأت ایرانی در ژنو برای دخالت دادن ایران در بازسازی عراق و تأمین امنیت این کشور به توافق برسد» (پاول، تنت وراپس، موشق بوش برای گفت و گو با تهران، سایت بازتاب، ۲۸/۷/۸۲).

در هر صورت همه ما ملت ایران باید به این نکته مهم توجه داشـته باشیم که از آمریکا انتظاری غیر از دشمنی نمی رود و «آنچه استراتژی و تاکتیک سیاسـتگذاران آمریکا را در مورد ایران عوض خواهـد کرد، وحـدت و همبسـتگی داخل جمهوری اسـلامی ایران و مواضع قاطع و حساب شده دراز مدت انقلاب اسلامی و رهبر آن است.

به عبارت دیگر این ایران است که باید موضع یک دهه اخیر سـیاست جهانی آمریکا را پس از فروپاشـی شوروی به دقت درک کرده و با دانایی و درک هوشمندانه نظام آن کشور،

حدود روابط بین الملل خود و مقابله با واشنگتن را تنظیم کند نه این که منتظر تغییراتی در کاخ سفید و تصمیم گیری رئیس جمهور جدید آن باشد» (بحث مذاکره و رابطه با آمریکا، حمید مولانا، ۱۶/۱۱/۱۳۸۱، سایت باشگاه اندیشه).

چرا ما نباید با آمریکا رابطه داشته باشیم در حالی که با کشورهایی رابطه داریم که در پیشینه کشور ما بی حرمتی های زیادی انجام داده اند ؟

پرسش

چرا ما نباید با آمریکا رابطه داشته باشیم در حالی که با کشورهایی رابطه داریم که در پیشینه کشور ما بی حرمتی های زیادی انجام داده اند ؟

پاسخ

الف) بررسی اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در برقراری ارتباط با کشورهای دیگر: معمولا" کشورها برای سیاست خارجی یک هدف عمده دارند وآن تأمین و حفظ مصالح و منافع کشور است ولی نظام جمهوری اسلامی ایران از آنجا که برخواسته از منابع اصیل الهی و اسلامی می باشد, تنها به منافع مادی کشور خود در برقراری روابط با سایر کشورها بسنده نمی کند بلکه در این زمینه از جایگاه انسانی اسلامی می نگرد. فصل دهم قانون اساسی اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را اینگونه بیان می دارد: تأکید بر وحدت ملل اسلام با استفاده از آیه کریمه ((ان هذه امتکم امه واحده و انا ربکم فاتقون)) جلوگیری از سلطه جویی و سلطه گری براساس آیه کریمه ((ولن یجعل الله للکافرین علی المسلمین سبیلا")) حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور دفاع از مبارزه حق طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین , احترام به اصل منع مداخله در امور داخل کشورها و... بر این اساس جمهوری اسلامی ایران ضمن رعایت ارزش های الهی فوق و دفاع از حقوق مسلمانان , سعی در برقراری و گسترش روابط خود براساس اصل عدم مداخله , رعایت احترام متقابل , حضور پرقدرت و با عزت در صحنه بین الملل , با دیگر کشورها نموده است که در این راستا اولویت به برقراری روابط با کشورهای اسلامی و سپس به کشورهای کافر غیر متخاصم که در امور داخلی ایران مداخله ننمایند.

براساس ارزش های اسلامی و انسانی , منافع ملی و مصالح کشور نموده است . نکته قابل توجه این که روابط با سایر کشورها یک امر در حال تغییر و تحول است مثلا" در مورد روابط با شوروی روابط ما حالات گوناگون داشته در اوایل انقلاب به دلیل تلاش شوروی برای براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران و مداخله در مسایل داخلی ایران , حمله به افغانستان و... حالت خصمانه ای بر علیه شوروی داشت و همان برخوردی را که ما الان با آمریکا داریم در آن زمان با اتحاد جماهیر شوروی داشتیم و شعار مرگ بر شوروی , در کنار شعار مرگ بر آمریکا جای داشت و سیاست های خصمانه شوروی مورد انتقاد شدید مسؤولین نظام , مطبوعات , افکار عمومی ملت ایران قرار داشت . اما از زمانی که شوروی در سیاست خارجی خود نسبت به ایران تجدید نظر کرد (خصوصا" بعد از فروپاشی شوروی) و حالت مخاصمه و محاربه جای خود را به همکاری و احترام متقابل داد. ما نیز سیاست خارجی خود را در این زمینه تغییر داده و در صدد گسترش روابط تجارب اقتصادی , نظامی و... درآمدیم و شعار مرگ بر شوروی نیز کنار گذاشته شد. زیرا اساسا" دیگر شوروی ای وجود نداشت . البته برقراری روابط گرچه فواید بی شماری را برای دو کشور در بر دارد ولی هرگز به معنای تأیید سیاست های داخلی شوروی در سرکوب مسلمانان چچن نمی باشد و مسولین نظام هم بارها ناراحتی عمیق خود را از اوضاع اسفناک مسلمانان چچن اعلام داشته اند و اقدامات زیادی نیز صورت گرفته است , زیرا یکی

از اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران حمایت از مستضعفین و نهضت های آزادی بخش می باشد اما این مانع از برقراری روابط با کشوری مانند شوروی در جهت دست یابی ایران به حفظ مصالح و منافع کشور که به عنوان ام القرا در مقابل غرب مطرح می باشد نمی شود. البته در مورد جنایات روسیه در چچن و انعکاس آن در رسانه های ایران باید گفت که حدود زیادی این کار انجام می شود ولی نکته ای که مهم است این که به خاطر محدودیت های دیپلماتیکی و عدم مداخله در امور کشورهای دیگر به خصوص حمایت از حرکت استقلال طلبانه ای مانند چچن که عناصر اطلاعاتی آمریکا نقش فعالی را برای دستیابی به اهداف اقتصادی و سیاسی و... در این منطقه دنبال می نمایند (نظیر حمایت آمریکا از طالبان در افغانستان و...) و یا فعالیت شدید و گسترده وهابیت در آن منطقه و...، نمی توان هزینه های زیادی را برای مسأله چچن پرداخت نمود.

ب) علت نفرت و عدم رابطه با آمریکا و شعار مرگ بر آمریکا: اما قضیه در مورد آمریکا مانند روسیه نیست زیرا آمریکا نه تنها در سیاست خارجی خود در ارتباط با ایران تغییری نداده بلکه فعالیت های خود را در جهت منزوی کردن و شکست انقلاب اسلامی ایران شدت بخشیده است . بر این اساس مهمترین دلایل نفرت و انزجار ملت ایران از آمریکا و عدم رابطه با آمریکا عبارتند از:

۱- میان ایران و آمریکا دیواری از بی اعتمادی وجود دارد که مسؤول مستقیم ایجاد آن آمریکا است که با انجام کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و

سپس تحمیل قانون ننگین کاپیتالاسیون , چپاول و غارت ثروت های ملی ایران از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷, برقراری حاکمیت سلطه گرانه بر ایران , حمایت از حکومت دیکتاتوری شاه در برابر ملت ایران در جریان پیروزی انقلاب و به کارگیری انواع روش های استعمارگرانه و تهدیدآمیز پس از پیروی انقلاب , نظیر حمله طبس , کودتای نوژه , محاصره اقتصادی , حمایت از تجزیه طلبی , اعمال فشارهای خارجی , تضعیف توان ملی , اعمال تحریم های گسترده و حرکت در مسیر سیاست براندازانه و... اگر آمریکا واقعا" به دنبال ایجاد رابطه با ایران از موضع برابر است باید ابتدا گام های مؤثری برای از میان برداشتن دیوار بی اعتمادی بر دارد.

۲- ماهیت مناسبات آمریکا با ایران همواره سلطه گرانه و استعماری بوده است و به صورت علنی و غیرعلنی در صدد سلطه مجدد بر کشور ایران می باشد و این با اصول سیاست خارجی مغایر است.

۳- عقلانیت سیاسی و تاریخ روابط و مناسبات بین الملل حکم می کند که اگر آمریکا به واقع خواهان مذاکره و برقراری روابط صادقانه با ایران است , باید تکلیف خود را با مطالبات عقلانی و عمیق جمهوری اسلامی ایران مشخص کند که عبارتند از: الف) به سیاست های خصومت آمیز خود علیه ایران در اشکال تحریم و... پایان دهد. ب) در امور داخلی ایران دخالت ننماید. ج) آزادی اموال و دارایی های بلوکه شده ایران در آمریکا. د) احترام گذاشتن به حق حاکمیت ملت ایران برای تعیین سرنوشت خویش . ز) کنار گذاشتن ضدیت با اسلام .

۴- ایران در شرایط کنونی

پرچمـدار پایگـاه اعتقـادی مبـارزه علیـه اسـتکبار جهـانی و صـهیونیسم بیـن المللی است و سـد محکمی در برابر ظلم ظالمـان به مستضـعفان جهـان است و از آن جا که ملت های مظلوم دنیا به مواضع ایران در برابر آمریکا به دیـده احترام می نگرنـد و آن را بخشـی از مبارزه سراسـری علیه اسـتکبار جهانی می داننـد برقراری رابطه با آمریکا موجب سـست کردن پایگاه اعتقادی جهاد و مبارزه علیه اسـتکبار جهانی و غاصـبان صـهیونیستی در جهان اسـلام می شود و... بنا بر آنچه گفته شـد ملت ایران حق دارند که نفرت و انزجار خود را از سـیاست های سـلطه گرایانه و مداخله جویانه آمریکا ابراز نمایید و اگر بعضـی خدمات ظاهری توسـط مسـتشارهای خـارجی در زمان رژیم قبل در ایران شاهـد بودیم , اینها همه در مقابل منافعی که از ایران به یغما بردنـد و جنایاتی که نسـبت به مردم ایران روا داشـته و می دارنـد, هیـچ ارزشـی نـدارد و در واقـع فراهم سـازی زمینه حضـور خـود در ایران برای دستیابی به منافع نامشروع و کنار زدن سایر رقبای استعمارگر بود. در پایان ذکر چند نکته لازم است :

۱- مسؤولین ما بارها اعلام داشته اند که ما با سیاست های استعماری دولت مردان آمریکا مخالفیم نه با ملت آمریکا.

۲- از آن جـا که دولتمردان آمریکـا نماینـدگان مردم آمریکـا بوده و توسط رأی آنها انتخاب می شونـد, در جنایات آمریکا در سرتاسر جهان از جمله ایران شریک بوده و مسؤولند و چه مشکلی دارد خاطر شریف آنها نیز مقداری ناراحت شود در حالی که هر روز در سرتاسر جهان هزاران نفر بی گناه بر اثر سیاست های

استعماری آمریکا در رنج و بدبختی می سوزند.

۳- جمهوری اسلامی بارها اعلام کرده هرگاه که آمریکا دست از سیاست های استعماری خود بردارد و به حقوق بر حق ملت ایران احترام بگذارد ما نیز به دولت و ملت آمریکا احترام گذاشته و دست از شعار مرگ بر آمریکا برمی داریم .

۴- نفرت و انزجار از مستکبران مانند آمریکا از وظایف اساسی مسلمانان بوده و قرآن هم در موارد متعددی از کافران و مستکبران اعلام برائت نموده است . ر.ک : سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی , انوشیروان احتشامی , ترجمه متقی – ایران و آمریکا, حسن واعظی .

در هر صورت رابطه با آمریکا نه نیاز اساسی جامعه و نظام ماست و نه مشکل اساسی ما تا بتوان از آن به عنوان معضل نام برد؛ زیرا هر چند عدم رابطه با آمریکا مشکلات و محدودیتهایی را در کوتاه مدت بر ما تحمیل کرده است ولی در عوض دستاوردهای مثبت متعددی از قبیل، استقلال و خودکفایی در ابعاد مختلف انسانی، اقتصادی، سیاسی، نظامی، علمی و ...، به دنبال داشته و باعث تقویت عزت و افتخار دینی و ملی ما شده است. از سوی دیگر نگاهی به سوابق تاریخی رابطه ما با آمریکا چه قبل و چه بعد از انقلاب و برسی وضعیت کشورهایی که هم اکنون با آمریکا در حال رابطه هستند، به خوبی این حقیقت را روشن می سازد که آنچه برای ملتها مشکل اساسی محسوب گردیده و تهدید کننده امنیت و منافع ملی آنهاست، «ارتباط با آمریکاست» نه «قطع رابطه با آن» و قطع رابطه با این کشور استکبارگر که به غیر از گسترش

حضور اهریمنی خویش بر تمام جهان و تأمین منافع خود، به چیزی دیگر نمی اندیشد و در روابط خود با سایر کشورها، به احترام متقابل، تعهدات و حقوق و موازین بین المللی به هیچ وجه پای بند نیست؛ مسلماً اساسی ترین اقدام جهت رفع مشکلات کشورهای در حال توسعه است.

مقام معظم رهبری در این زمینه می فرماید: «در تبلیغات خود شایع می کنند که قطع رابطه ایران و دولت آمریکا به ضرر ملت ایران است! نه آقا، صد در صد به نفع ملت ایران است. این یک حربه از اثر افتاده است که بخواهند در میان ملتها این طور وانمود کنند که اگر ملتی با آمریکا رابطه داشته باشد، از لحاظ مشکلات اقتصادی و مشکلات مادی، همه ی مشکلاتش برطرف می شود؛ نه، یک روزی بعضی از دولتهای ساده لوح این گونه خیال می کردند. در کشور ما هم در اول انقلاب، عده ایی که قدرتی پیدا کرده بودند و در رأس کارها بودند، آنها هم این گونه خیال می کردند؛ لیکن تجربه ها در نقاط مختلف دنیا عکس این را ثابت کرد. در کشور الجزایر، مردم مشکلات اقتصادی داشتند، این طور وانمود کردند که رابطه ی با امریکا، باز کننده ی این گره هاست؛ در نتیجه به این سمت رفتند؛ اما نتیجه کار آنها را شما امروز دارید می بینید که در الجزایر چه خبر است؛ دولتهای منقطع از مردم، حکومت نظامی ستمگر، سرکوب شدید حرکت مردمی و اسلامی، تسلط باندهای قدرتی که تا چند ماه قبل از این در روزنامه ها می خواندید و از رسانه ها می شنیدید که هر چند روز

یک بار در یکی از روستاهای الجزایر، یا در یکی از شهرکهای اطراف مرکز کشور، کشتار و قتل عام ... به وسیله ی ایادی شناخته نشده، انجام می شد. ... رابطه با آمریکا، از لحاظ اقتصادی، نتیجه اش همان چیزی است که امروز شما در روسیه می بینید. بسیاری از کشورهایی که من نمی خواهم اسم بیاورم که رابطه های بسیار خوب و عالی با آمریکا دارند، وضعشان زیر صفر و بسیار بد است و پول ملی شان بسیار بسیار بی ارزش است. اینها برای ملت ایران تجربه است. ملت ایران اگر بخواهد وضع مادی و اقتصادی خود را اصلاح کند ــ که البته بدون تردید اصلاح خواهد کرد ــ این به عزم، به اراده، به تصمیم، به کار همه طبقات، به همکاری با دولت و حمایت از مسئولان کشور، به شجاعت در اقدام، به تأثیر نپذیرفتن از سیاستهای خارجی، به تأثیر نپذیرفتن از تبلیغات بیگانه احتیاج دارد. اینهاست که وضع یک کشور را درست می کند؛ نه ارتباط با آمریکا، نه رفتن زیر بار زورگویانی که تجربه ارتباط با آنها را ما سالها در این کشور داریم. ملت ایران گول این تبلیغات فریبنده دشمن را نمی خورد.»، (دیدار با دانشجویان و دانش آموزان، ۱۲ آبان ۱۳۷۷)

جهت آشنایی بیشتر با این موضوع به ضمیمه (رابطه با آمریکا، دکتر ولایتی) مراجعه نمایید.

روابط منطقه ای و جهانی

در صورت امکان بنده را از محتوای نامه تاریخی امام (ره) به گورباچف آگاه کنید. این پیام چه تأثیری بر وی داشته است؟

پرسش

در صورت امکان بنده را از محتوای نامه تاریخی امام (ره) به گورباچف آگاه کنید. این پیام چه تأثیری بر وی داشته است؟

پاسخ

امام راحل(س) در تاریخ ۱۱/۱۰/۶۷ به گورباچف، رهبر شوروی سابق نامه ای نوشت که محتوای آن را می توان در چند محور مهم مورد تحلیل قرار داد.

۱) وظیفه رهبران دینی و رسالت جهانی اسلام

بی تردید اسلام دین جهان شمول بوده و اختصاص به زمان و گروهی خاص ندارد:[۲۲] "و ما أرسلناك إلا رحمةً للعالمین". [۲۳] رسالت جهانی بودن اسلام اقتضا می کند که همه انسان ها به خدا محوری، دین مداری و ارزش سالاری فرا خوانده شوند. رهبران الهی نیز وظیفه دارند که به هدایت مردم و فرهنگ سازی جهانی بپردازند. پیامبر اسلام(ص) در راستای رسالت جهانی خود به رهبران، سران و سلاطین نامه نوشت و آنان را به اسلام فرا خواند. امام خمینی(س) نیز به عنوان رهبر دینی، گورباچف را که رهبری کشور بزرگی را به عهده داشت، به دین و معارف بلند آن فراخواند. به نظر می رسد امام راحل(س) برخی از ویژگی ها را در گورباچف سراغ داشت که چنین نامه ای را نگاشت. امام خطاب به گورباچف نوشت "... با آزادی نسبی مراسم مذهبی در بعضی از جمهوری های شوری نشان دادید که دیگر این گونه فکر نمی کنید که مذهب مخدّر جامعه است...".

۲ خداشناسی و طرح اسلام به عنوان دین جهانی:

امام راحل(س) در بخش دیگری از نامه خود به خدا شناسی و معرفی معارف بلند دین پرداخت، زیرا در شوروی فطرت و قابلیت های خداپرستی مردم خفه شده و آنان، به ویژه مسلمانان حق نداشتند که در مساجد و اماکن دینی

حضـور یـافته، به انجـام مراسم عبـادی بپردازنـد. از سوی دیگر در شوروی دین مخدّر جـامعه معرفی شـده و دین زدایی و خـدا ستیزی به اوج خود رسـیده بود. در چنین فضـایی معرفی اسـلام به عنوان دین جهانی بهترین راهکار و استراتژی کارآمـد بود که افکـار عمومی جهـان، به ویژه مردم شوروی را به باورهـای دینی و خـدا محوری فرا خوانـده و شـبهه زدایی نمایـد. بیـان معارف اسـلامی از طریق رسـانه هـای جهانی، حـداقل این پرسـش را به وجود آورد که: چرا امام خمینی به گورباچف پیام داد و اصولاً دین و آموزه های آن چیست؟ از سوی دیگر امام با معرفی برخی از فلاسـفه و عرفا و کتاب های آنانماننـد بوعلی سـینا و محی الدین عربی، گورباچف و نخبگان وفرهیختگان شوروی را به خداشناسـی و راه های شـناخت او و اسـلام شناسی فرا خواند: "... لذا لازم دانستن این موضوع را به شما گوشزد کنم که بار دیگر به دو جهان بینی مادی و الهی بیندیشید. مادیون معیار شناخت و جهان بینی خویش را "حس" دانسـته و چیزی که محسوس نباشد، از قلمرو علم بیرون می دانند و هستی را همتای ماده دانسته و چیزی را که ماده ندارد، موجود نمی دانند. قهراً جهان غیب مانند وجود خداوند تعالی و وحی و نبوت و قیامت را یکسـره افسانه می دانند. در حالی که معیار شـناخت در جهان بینی الهی اعم از "حس و عقل" می باشد و چیزی که معقول باشد، داخل قلمرو علم می باشـد گرچه محسوس نباشـد. لـذا هستی اعم از غیب و شـهادت است و چیزی که ماده ندارد، می تواند موجود باشد. و همان طور

که موجود مادی به "مجرد" استناد دارد، شناخت حسی نیز به شناخت عقلی متکی است.

قرآن مجید اساس تفکر مادی را نقد می کند و به آنان که بر این پندارند که خدا نیست وگرنه دیده می شد، "لن نؤمن لك حتی نری الله جهره"؛ می فرماید: "لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير". از قرآن عزیز و کریم و استدلالات آن در موارد وحی و نبوت و قیامت بگذریم که از نظر شما اول بحث است. اصولاً میل نداشتم شما را در پیچ و تاب مسائل فلاسفه بخصوص فلاسفه اسلامی بیندازم. فقط به یکی دو مثال ساده و فطری و وجدانی که سیاسیون هم می توانند از آن بهره ای ببرند، بسنده می کنم: این از بدیهیات است که ماده و جسم هر چه باشد از خود بی خبر است. یک مجسمه سنگی یا مجسمه مادی انسان، هر طرف آن از طرف دیگرش محجوب است، در صورتی که به عیان می بینیم که انسان و حیوان از همه اطراف خود آگاه است؛ می داند کجاست، در محیطش چه می گذرد، در جهان چه غوغایی است. پس در حیوان و انسان چیز دیگری است که فوق ماده است و از عالم ماده جدا است و با مردن ماده نمی میرد و باقی است. انسان در فطرت خود هر کمالی را به طور مطلق می خواهد و شما خوب می دانید که انسان می خواهد قدرت مطلق جهان باشدو به هیچ قدرتی که ناقص است، دل نبسته است. اگر عالم را در اختیار داشتهب اشدو گفته شود جهان دیگری هم هست، فطرتاً مایل است آن جهان را هم

در اختیـار داشـته باشـد. انسـان هر انـدازه دانشـمند باشـد و گفته شود علوم دیگری هم هست، فطرتـاً مایـل است آن علوم را هم بیـاموزد. پس قـدرت مطلـق و علم مطلق بایـد باشـد تـا آدمی دل به آن ببنـدد؛ آن خداونـد متعـال است که همه به آن متوجهیم گرچه خود ندانیم. انسان می خواهد به "حق مطلق" برسد تا فانی در خدا شود. اصولاً اشتیاق به زندگی ابدی در نهاد هر انسانی نشانه وجود جهان جاوید و مصون از مرگ است.

اگر جناب عالی میل اشـته باشـید در این زمینه ها تحقیق کنید، می توانید دستور دهید که صاحبان این گونه علوم علاوه بر کتب فلاسـفه غرب، در این زمینه به نوشته های فارابی و بوعلی سینا (ره) در حکمت مشاء مراجعه کنند تا روشن شود که قانون علیت و معلـولیت که هر گـونه شـناختی بر آن اسـتوار است، معقـول است نه محسـوس، و ادراک معـانی کلی و نیز قوانین کلی که هر گونه اسـتدلال بر آن تکیه دارد، معقول است نه محسوس. و نیز به کتاب های سهروردی(ره) در حکمت اشراق مراجعه نموده و برای جنـاب عـالی شـرح کننـد که جسم و هر موجـودی مـادی دیگر به نـور صـرف که منزه از حس می باشـد، نیازمنـد است و ادراک شـهودی ذات انسان از حقیقت خویش، مبرا از پدیده حسی است. و از اساتید بزرگ بخواهید تا به حکمت متعالیه صدر المتـألهین(رضوان الله تعـالی علیه و حشـر الله مع النبیین و الصاحین) مراجعه نماینـد تا معلوم گردد که حقیقت علم همانا وجودی است مجرد از ماده و هر گونه اندیشه از ماده منزه است و به احکام ماده محکوم

نخواهد شد.

دیگر شما را خسته نمی کنم و از کتب عرفا و به خصوص و محیی الدین بن عربی نام نمی برم که اگر خواستید از مباحث این بزرگمرد مطلع گردید، تنی چند از خبرگان تیزهوش خود را که در این گونه مسائل قویاً دست دارند، راهی قم گردانید تا پس از چند سالی با توکل به خدا از عمق لطیف باریکتر زموی منازل معرفت آگاه گردند که بدون این سفر آگاهی از آن امکان ندارد.

جناب آقای گورباچف!

اکنون بعد از این مسائل و مقدمات از شما می خواهم درباره اسلام به صورت جدی تحقیق و تفحص کنید و این نه خاطر نیاز اسلام و مسلمین به شما، که به جهت ارزش های والا و جهان شمول اسلام است که می تواند وسیله راحتی و نجات همه ملت ها باشد و گره مشکلات اساسی بشریت را باز نماید. نگرش جدی به اسلام ممکن است شما را برای همیشه از مسأله افغانستان و مسائلی از این قبیل در جهان نجات دهد. ما مسلمانان جهان را مانند مسلمانان کشور خود دانسته و همیشه خود را در سرنوشت آنان شریک می دانیم.

با آزادی نسبی مراسم مذهبی در بعضی از جمهوری های شوروی، نشان دادید که دیگر این گونه فکر نمی کنید که مذهب مخدر جامعه است. راستی مذهبی که ایران را در مقابل ابرقدرت ها چون کوه استوار کرده است، مخدر جامعه است؟! آیا مذهبی که طالب اجرای عدالت در جهان و خواهان آزادی انسان از قیود مادی و معنوی است، مخدر جامعه است؟! آری مذهبی که وسیله شود تا سرمایه های مادی و معنوی کشورهای اسلامی و

غیر اسلامی در اختیار ابرقدرت ها و قدرتها قرار گیرد و بر سر مردم فریاد کشد که دین از سیاست جدا است، مخدر جامعه است. ولی این دیگر مذهب واقعی نیست بلکه مذهبی است که مردم ما آن را مذهب امریکایی می نامند.

۳ پیش بینی فروپاشی شوروی

بی تردید امام همان گونه که فقیهی عارف اندیش و تیز بین بود، یک سیاستمدار دین مدار و زمان شناس نیز بود. از دیدگاه اما چشم انداز آینده شوروی تاریک بود؛ از این رو فروپاشی آن را پیش بینی می کرد. گرچه برخی از تحلیل گران و سیاستمداران چنین نگرشی درباره آینده شوروی را نداشتند و باور داشتند که شوروی به عنوان یکی از قطب های عمده جهان به حساب می آید، ولی امام باور داشت که فروپاشی شوروی قطعی بوده و باید کمونیست را در موزه های تاریخی جستجو نمود. امام فروپاشی شوروی را در سازکارها و مشکلات اقتصادی جستجو نمی کرد، بلکه باور داشت که مشکلات شوروی در خداستیزی و دین زدایی وفاصله گیری از معنویت ظهور می کند: "برای همه روشن است که از این پس کمونیسم را باید در موزه های تاریخ سیاسی جهان جستجو کرد؛ چرا که مارکسیسم جوابگوی هیچ نیازی از نیازهای واقعی انسان نیست... مشکل اصلی کشور شما مسئله مالکیت و اقتصاد آزاد نیست. مشکل عدم اعتقاد به خدا است؛ همان مشکلی که غرب را هم به ابتذال و بن بست کشیده و یا خواهد کشید. مشکل شما مبارزه طولانی و بیهوده با خدا و مبدأ هستی و آفرینش است".

۴ به بن بست رسیدن غرب

امام – به رغم آن که به گورباچف نامه نوشت

ولی- دور نما و به بن بست رسیدن غرب را نیز ترسیم نمود. در اندیشه امام همان گونه که کمونیسم جوابگوی نیازهای واقعی انسان ها نیست، غرب نیز پاسخگو نیست؛ زیرا عدم رو اوری غرب به معنویت و ارزش های اسلامی، آن را به بن بست رسانده، زمینه فروپاشی غرب را فراهم خواهد نمود. از این رو به گورباچف سفارش نمود که با بهره گیری از سیاست های غرب، جامعه خویش را دچار مشکل نکند: "... شما اگر بخواهید در این مقطع تنها گره های کور اقتصادی سوسیالیسم را با پناه بردن به کانون سرمایه داری غرب حل کنید، نه تنها دردی از جامعه خویش را دوا نکرده اید که دیگران بیایند و اشتباه شما را جبران کنند... [زیرا که] دنیای غرب هم در همین مسایل - البته به شکل دیگر - و نیز در مسایل دیگر گرفتار حادثه است".

۵ تأثیر گذاری پیام امام

بی تردید کلام و پیام حق، در هدایت انسان ها تأثیر گذار است، زیرا انسان ها فطرتاً حق گرا هستند؛ گرچه ممکن است تأثیر گذاری زمانبر بوده و بعدها ظاهر شود. همان گونه که در صدر اسلام، دشمنان اسلام تحت تأثیر آیات و کلمات پیامبر(ص) قرار می گرفتند، اگر چه این تأثیر گذاری را برخی ظاهر نمی کردند.

پیام امام راحل(س) که ریشه در معارف بلند اسلامی و آموزه های دینی داشت، بر گورباچف، مردم و رهبران و نخبگان شوروی تأثیر گذار بود. خواندن پیام امام از رسانه های گروهی جهان به ویژه شوروی، افکار عمومی را جلب معارف اسلامی و خداشناسی نمود. از سوی دیگر ملاقات نمایندگان امام با گورباچف و

دیگر سیاستمداران شدیداً آنان را تحت تأثیر قرار داد. البته فضای حاکم بر شوروی به آزاد اندیشان و حق گرایان اجازه نداد که تأثیر پـذیری خویش را در آن مقطع زمانی ظاهر نمایند، ولی با مرور زمان این تأثیر گذاری چند برابر شد و نخبگان به تحقیقات درباره خداونـد و معارف اسـلامی پرداختنـد. بی تردیـد پیام امام در برگزاری مراسم دینی، دین باوری و آزادی انـدیشه دینی و حتی در فروپاشـی شوروی تأثیر گـذار بود؛ از این رو بارها گورباچف اعلام نمود که کاش پیام امام را بیشتر مود توجه قرار می داد.

مردان و زنـانی که نمـاز نمی خواننـد ولی روزه می گیرنـد و خیلی حجـاب را رعایت نمی کننـد، آیا کارهای عبادی آنان مورد قبول حضرت حقّ می باشد؟

پاسـخ: اسـلام مجموعه ای از قوانین است که اگر انسـان به تمامی آن ها عمل کنـد، به حیات طیبه و پاکیزه دست می یابـد و هر کدام از آن وظایف را انجام ندهد، به همان مقدار تخلف کرده و از کاروان رهروان مسیر هدایت عقب می ماند.

نبابراین اگر کسی روزه را که یکی از احکام اسلامی است، انجام دهد، به این وظیفه الهی عمل کرده و نتیجه و آثار و فواید آن را خواهـد دیـد. اگر برخی از وظایف دیگر را انجام ندهد، به همان مقدار از قافله عقب می ماند. بعضـی از وظایف اهمیت ویژه ای دارنـدماننـد نماز که در شأن و منزلت نماز این طور آمده است: "إنّ اوّل ما یحاسب به العبد الصلوه فإنْ قبلتْ قبل ما سواها؛ [۲۴] اولین چیزی که مورد محاسبه قرار می گیرد نماز است. اگر نماز قبول شود، بقیه اعمال نیز

قبول می شود".

این حدیث دلالت بر اهمیّت ویژه نماز دارد و نقش سازنده نماز را در انسان و جامعه بیان می کند.

از طرفی گناه و خطایا از آبروی انسان نزد خدا و ملائکه می کاهد. گاهی تکرار و کثرت گناه انسان را به مرحله کفر و بیرون رفتن از دین می رساند. کسی که می خواهد انسان کاملی باشد و مسلمان واقعی محسوب شود، باید در صدد برآید که از گناهان دوری کند. برخی از گناهان قطع نظر از این که خلاف و گناه است، باعث انحراف دیگران نیز می شود، مانند بدحجابی که باعث آلوده شدن و انحراف دیگران می شود. اگر چنین باشد، درجه گناهش افزون می شود و در نامه عمل و گزارش کارش در وقتی که پرونده اش را به دستش بدهند، گناهان بسیار بد و سنگین در آن مشاهده می کند.

قاعده کلّی در قبولی اعمال حسنه، تقوا است. قرآن می فرماید: "إنّما یتقبل الله من المتقین؛[۲۵] خداوند فقط اعمال افراد با تقوا و پرهیزکار را قبول می کند". بنابراین چه بسا روزه آن شخص هم کارساز نباشد، مگر این که از این حالت بیرون آید.

حضرت امیرالمؤمنین(ع) فرمود: "خدا شما را رحمت کند. به نشانه های روشن عمل کنید که راه، روشن است و شما را به خانه امن و امان دعوت می کند. اکنون در خانه ای هستید که می توانید با فرصت و وقتی که دارید، رضایت خداوند را جلب نمایید. پرورنده ها در این جا باز است و قلم ها آماده نوشتن و بدن ها سالم و زبان ها گویا و توبه پذیرفته و اعمال قبول می گردد". [۲۶]

تا زنده هستیم باید با توبه و انابه و انجام اعمال

صالحه، خود را از وادی گناهان دور کنیم و به سرمنزل تقوا و پاکی برسیم.

آیا می توان نماز و روزه را که برای رضای خدا است، ولی بعضی مطالبی که خواندن آن ها ثواب زیادی دارد، طوری بخواند که نظر دیگران را جلب کند و به دیگری بفهماند که می تواند در نماز چیزهای دیگری را قرائت کند؟

پاسخ: شرط قبولی عبادات گذشته ای شرایط دیگر این است که عبادت مخلصانه و برای رضایت پروردگار انجام شود. از آنجا که اخلاق اسلامی بر اساسا تزکیه و تقویت بنیه معنوی و فضائل و ارزش های والای انسانی نهاده شده، بدین جهت در کلیه اعمال اعم از قلبی و بدنی به ویژه عبادات، اصالت با نیت است و باید دانست که نیت مؤمن در صورتی با ارزش است که همراه با اخلاص باشد.

اخلاص، پاک کردن نیّت از شرک و ریا است و چون اخلاص امری قلبی و وجدانی است، نمی توان آن را با ظاهر زیباو حجم کار ارزیابی کرد. امام صادق(ع) فرمود: "لیست الصلوه قیامک و قعودک إنّما الصلوه إخلاصک و أن ترید بها الله وحده؛[۲۷] نماز نشستن و برخاستن نیست، بلکه اخلاص و خدا خواهی تو است. اخلاص آن است که نماز، روزه و سایر اعمالعبادی را برای رضای خدا به جای آوری". در حدیث دیگر از امام صادق(ع) آمده است: "والعمل الخالص الّذی لا ترید أن یحمدک علیه أحد إلّا الله عزّ و جلّ؛[۲۸] عمل خالص آن است که در آن جز از خداوند عزوجلّ انتظار ستایش نداشته باشی".

اخلاص از شرایط عمومی تمام عبادات است که فقیهان آن را شرط صحّت عمل، حکیمان شرط قبول و

عارفان شرط وصول دانسته اند. تا عمل صبغه الهی و آسمانی نداشته باشد، به سوی خدا بالا نمی رود و موجب قرب به محبوب نمی شود.[۲۹]

بنابراین منظور شما از سؤال این باشد که کسی در نمازش چیزی را بخواند، به این قصد که به دیگری بفهماند که من این دعا یا این آیه را بلد هستم، منافات با اخلاص در نیت دارد و نباید به این قصد آن عمل را انجام دهد. در این جهت فرقی بین واجبات و مستحبات نماز نیست.

قرائت نماز را طوری بخواند که دیگری از او یاد بگیرد و قصد نمازگزار ریا و خودنمایی نباشد، اشکالی ندارد.

بعضی اشکال می کنند که با وجود فقرا و نیازمندان چرا جمهوری اسلامی ایران به سایر کشورهای مسلمان کمک اقتصادی می کند؟

پرسش

بعضی اشکال می کنند که با وجود فقرا و نیازمندان چرا جمهوری اسلامی ایران به سایر کشورهای مسلمان کمک اقتصادی می کند؟

پاسخ

عمده کمک های ایران به کشورهای مظلوم، کمک های سیاسی و معنوی است، نه کمک های اقتصادی. اگر به برخی کشورها کمک های اقتصادی می شود، به تناسب کمک های اقتصادی به نیازمندان داخلی بسیار ناچیز است.

کمک های اقتصادی ایران به کشورهای اسلامی ریشه در عوامل زیر دارد:

۱) حمایت از محرومان

یکی از استراتژی های ایران حمایت همه جانبه از محرومان به ویژه مسلمانان محروم و مظلوم است. این حمایت ها در قالب های مختلف مانند حمایت مالی و سیاسی ظهور می کند. این استراتژی یکی از شاخصه های مهم انقلاب اسلامی است که آن را از سایر انقلاب های جهان متمایز می کند. در اصل ۱۵۴ قانون اساسی آمده است: "جمهوری اسلامی ایران سعادت انسان در کل جامعه بشری را آرمان خود می داند و استقلال و ازادی و حکومت حق و عدل را حق همه مردم جهان می شناسد. بنابراین در عین خودداری کامل از هر گونه دخالت در امور داخلی ملت های دیگر، از مبارزه حق طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می کند".(۱)

این استراتژی مبتنی بر آموزه های دینی است، زیرا اسلام همه مسلمانان را موظف نموده که به حمایت از محرومان و مظلومان پرداخته و به ندای آنان پاسخ مثبت دهند،(۲) تا آن جا که پیامبر اجابت دعوت مسلمانان را واجب دانست.(۳) در برخی روایات همه مسلمانان برادر دینی خوانده شده اند که لازمه آن حمایت همه جانبه از همه مسلمانان است.

پیامبر فرمود: "المسلم أخوالمسلم لا یظلمه و لا یخزله، و لا یسلمه؛(۴) مسلمان برادر مسلمان

است. هرگز به او ستم نمی کند، دست از یاریش بر نمی دارد و او را در برابر حوادث تنها نمی گذارد".

امام صادق(ع) فرمود: "مؤمن برادر مؤمن است و همگی به منزله اعضای یک پیکرند که اگر عضوی از آن به درد آید، دیگر عضوها را قرار نماند و ارواح همگی آن ها از روح واحدی گرفته شده است".(۵)

۲) همسویی با سیاست های بین المللی

یکی از سیاست های بین المللی حمایت از ستم دیدگان و محرومان است؛ از این رو اگر در کشوری حوادثی مانند زلزله صورت گیرد، کشورهای دیگر به حمایت آسیب دیدگان می پردازند، مانند این که سازمان های جهانی و برخی از کشورها به مردم عراق و افغانستان کمک کردند و یا در حادثه زلزله بم کشورهای مختلف به آسیب دیدگان کمک نمودند. کمک های جهانی در حالی صورت می گیرد که در خود آن کشورها فقیر و محروم وجود دارد.

۳- جذب به اسلام

یکی از سیاست های راهبردی که امروزه در جهان از آن بهره گرفته می شود، جذب دیگران است؛ یعنی بعضی کشورها سعی می کنند با بهره گیری از راهکارهای کاربردی، مردم کشورهای دیگر را جذب کرده و در جهان پایگاه اجتماعی و سیاسی کسب کنند. در اسلام نیز از جذب دیگران سخن به میان آمده است. یکی از راه های جذب، کمک های مالی است که در آموزه های دینی به عنوان "تألیف قلوب" است. پیامبر(ص) و ائمه(ع) با بهره گیری از کمک های اقتصادی به جذب دیگران به اسلام پرداختند.

حمایت ایران از محرومان جهان موجب شده است که فرهنگ اسلام در برخی کشورها گسترش یابد و بعضی بدان جذب شوند. محرومان جهان می دانند که ایران اسلامی - به رغم آن که خود

مشکلات اقتصادی داشته و برخی از مردم آن محروم هستند - به آنان کمک می کند. این احساس بشر دوستی و احترام به کرامت انسانی، ریشه در فرهنگ غنی اسلام دارد.

کمک های همه جانبه ایران از آوارگان و مهاجران عراق و افغانستان، افکار عمومی را جلب کرده و مجامع بین المللی استراتژی حمایت از محرومان ایران را ستوده اند.

حمایت ایران از مستمندان کشورهای دیگر خشم غرب را برانگیخته، تا آن جا که ایران را متهم به حمایت از اصول گرایان اسلامی نموده است. غرب از نفوذ ایران در جهان احساس خطر می کند. رویکرد غرب بیانگر آن است که ایران در حمایت ازمحرومان موفق بوده و انقلاب اسلامی به جهان صادر شده است.

بر این اساس حمایت مالی ایران بر اساس تحقق یکی از اهداف و انجام وظایف الهی صورت گرفته است. این سیاست معقول و منطقی است که ریشه در آموزه های دینی داشته و با سیاست های بشر دوستانه جهانی نیز همسویی دارد؛ مضافاً بر این که برخی کشورها حمایت از گروه ها و یا کشورهای دیگر را در اولویت قرار می دهند، (مانند حمایت امریکا از اسرائیل) که جمهوری اسلامی نیز حمایت از محرومان کشورهای اسلامی را در اولویّت قرار داده است این سیاست در کشورها سابقه دارد.

نکته ای که نباید فراموش کنیم، آن است که مرزهای کشورهای اسلامی، مرزهای عقیدتی است، نه جغرافیایی.

مرز کشورهای اسلامی یکی است و بر اساس آموزه های دینی، تمام مسلمانان در هر نقطه ای از دنیا برادر همدیگرند.

متأسفانه با ایجاد تفرقه میان کشورها و سلطه طلبی پادشاهان و حکمرانان، امت اسلامی به پاره های مختلف تقسیم شده است و به وسیله استعمار روح ملی گرایی به

جای روح اسلامی و برادری میان مسلمانان تبلیغ شد.

در عین حال توجه به این نکته نیز لازم است که سیاست ایران در حمایت مالی از کشورهای اسلامی، باید به گونه ای باشد که به سیاست های فقر زدایی و حمایت از محرومان داخل کشور آسیب جدی وارد نسازد. بر این اساس باید در حمایت از محرومان جهان پیامد و بازخورد کمک های مالی مورد دقت قرار گرفته و کمک ها بر اساس اولویت بندی نیازها و بر اساس سیاست های راهبردی صورت گیرد.

پی نوشت ها:

۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ص ۱۱۱.

۲. نساء(۴) آیه ۷۵.

۳.

۴. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۳۳.

۵. همان.

با توجه به مشکلاتی که مردم فلسطین و جنوب لبنان دارند، آیا بر ما مسئولیتی هست یا نه؟ اگر بخواهیم به عنوان نیروی کمکی یا هر چیز دیگر به آن جا برویم چگونه می توانیم؟

پرسش

با توجه به مشکلاتی که مردم فلسطین و جنوب لبنان دارند، آیا بر ما مسئولیتی هست یا نه؟ اگر بخواهیم به عنوان نیروی کمکی یا هر چیز دیگر به آن جا برویم چگونه می توانیم؟

پاسخ

اهمیّت مسئله فلسطین و جنوب لبنان و آوارگی مسلمانان و نیاز مبرم آنان به کمک، بر کسی پوشیده نیست و هر کس به هر مقدار که بتواند، باید به آنان کمک و یاری برساند. دولت و ملت ایران، در حد توان کمک های جانی و مالی کرده و می کند و این وظیفه دینی و انسانی هر مسلمانی و هر انسان آزاده ای است، ولی شرکت در جنگ، برای خانم ها، لزوم و ضرورتی ندارد، شما می توانید کمک های مالی و فرهنگی به آن جا بفرستید، اما این که یک خانم مجرد و غیر متأهّل، بدان کوی سفر کند، هیچ نیازی نیست. این وظیفه ابتدا بر دوش مردان سنگینی می کند. و اگر خدای نکرده روزگاری مردی نبود یا شرکت نکرد، آن وقت وظیفه خانم ها سنگین تر می شود. این را بدانید که "انّما الاعمال بالنیّات" همین که شما این نیت خیر را دارید، مأجور هستید و با شرکت کنندگان در جنگ، در ثواب شریک هستید.

آیا این سخن از پیامبر اسلام ۶است : ؟ اگر درست است , پس چرا ایرانیان به مردم فلسطین کمک نمی کنند؟

پرسش

آیا این سخن از پیامبر اسلام ۶است : ؟ اگر درست است , پس چرا ایرانیان به مردم فلسطین کمک نمی کنند؟

پاسخ

برادر گرامی ! حیات انسانیِ مصفایی را که در آن تنفس می کنید, به شما تبریک می گوییم . حیات طیّبه ای که برخاسته از فطرت انسان دوستی و مخصوصاً غیر ناب دینی شما است , که فریاد مظلومیت , مسلمانان ستم دیدهء فلسطین را که بیش از نیم قرن است زیر بار بی رحمانه ترین ستم قصابان سنگدل تاریخ قرار دارند, شنیده اید.جلادانی که از کشتن انسان و خُرد کردن استخوان های آنان و خراب کردن خانه و کاشانه بر سر زنان و کودکان وسالخوردگان بی دفاع لذت می برند!

آری برادر, این سخن پیامبر ما مسلمانان است که فرمود:

به خواب می رود, در اندیشهء خدمت به مسلمانان و اهتمام و رسیدگی به کار آنان و حل مشکلاتشان نباشد, از جملهء مسلمانان خارج است ! هر کسی فریاد کمک خواهی و مددطلبی مسلمانی را بشنود و او را اجابت نکند و به دادش نرسد, مسلمان نیست !>.

برادر گرامی ! در قسمت دوم حدیث , دقت بیشتری شود. پیامبر اکرم ۶نفرمود:اگر فریاد تظلّم مسلمانی راشنید, بلکه فرمود: اگر مسلمانی فریاد هر انسان مظلومی از هر کجای دنیارا بشنود حتی اگر مسلمان هم نباشد و به داداو نرسد, مسلمان نیست ! همهء مسلمانان جهان و هر کسی که وحدانیت خداوند و نبوت و خاتمیت پیامبر اسلام راباور دارد, جزو امتاسلام است . مرزهای جغرافیایی نمی تواند امت واحد اسلامی را از هم تفکیک کند. قرآن مسلمانان را برادر هم می خواند و می

فرمايد: .()

(پاورقى ۱.حجرات (۴۹ آيهء ۱۰

بر اين اساس حمايت و دفاع از جان و مال و حيثيت و آبروى هر مسلمانى بر مسلمان ديگر واجب است . قرآن كريم , كسانى را كه فرياد مظلوميت و استمداد جويى مستضعفان را مى شنوند و در حمايت از آنان دست به اسلحه نمى برند و جهاد و مبارزه نمى كنند, مورد مؤاخذه و ملامت قرار مى دهد و مى فرمايد: .()

(پاورقى ۲.نساء (۴ آيهء ۷۵

چرا ايرانيان به مردم فلسطين كمك نمى كنند؟!

قصه غم انگيز سكوت مرگبار دولت ها و حكومت هاى اسلامى , همه مسلمانان دردمند دنيا را گلوگير كرده است .امام خمينى فرمود: . اى كاش همهء مسلمانان جهان و حاكمان آنان از خواب سنگين غفلت و خودباختگى بيدارمى شدند و موقعيت خويش را در دنياى انباشته از ظلم و ستم مى شناختند. از يک سو مى ديدند در هر گوشهء جهان ,جنگ و خون ريزى است و اگر در هر دو طرف آن مسلمانان نباشند, حداقل يک طرف آن هستند. اگر در دنيا يک يهودى كشته شود يا به جرم جاسوسى دستگير و زندانى گردد, همهء بوق هاى تبليغاتى و مجامع بين المللى دنيا به فرياد مى آيند, ولى اگر هزاران مسلمان كشته شوند, فريادى از هيچ حلقوى بر نمى خيزد. از سويى ديگر توجه مى كردند كه از لحاظ امكانات اقتصادى , جغرافيايى , نيروى انسانى و مهم تر موقعيت استراتژى از چه پايگاهى برخوردارند و چگونه مى توانند با همكارى و هماهنگى , گلوگاه حيات و زندگى مستكبران و ستمگران جهان وحاميان آنان را دردستان خويش بفشارند و آنان را به تسليم در

برابر حق و عدالت وادار سازند.

برادر! تـا بیـداری عمومی پیـدا نشود و زمینهء نهضت جهانی امت اسـلام فراهم نگردد, اقـدام مسـتقیم و فردی حکومت اسـلامی ایران یـا هر دولت دیگری , انتحـار بی ثمر است و بایـد زمینهء مساعـد برای قیـام و نهضت و نتیجه بخش بودن ایثار خون فراهم گردد تـا بهانه به دست شـیاطین دنیا مخصوصاً شـیطان بزرگ برای تهاجم جهانی علیه ایران اسـلامی فراهم نگردد. آیا وضـعیت جهان امروز را مشاهـده نمی کنیـد که چگونه برخی از دولت های قدرتمنـد دنیا به بهانهء تعقیب و دسـتگیری یک تروریست به نام به افغانستان لشکر کشی کرده اند و با کشتن هزاران انسان بی دفاع و آواره ساختن میلیون ها مظلوم , چه تراژدی غم انگیز و داسـتانی سراسر ظلم و ستم ساخته اند و بقیه ء کشورها هم آمادگی خود را برای لشکر کشی یا حمایت از متجاوزان اعلام کرده اند؟! آیا در چنین دنیای مملو از ظلم و ستم , یک دولت و حکومت مانند ایران می تواند به تنهایی و به طور مستقیم وارد جنگ با صهیونیسم شود؟!

نکته ای که لازم است به آن توجه داشـته باشـید این است که مسـئلهء اسـرائیل و صـهیونیسم , مسئلهء یک دولت تروریستیِ نژاد پرستی که دارای چنـد میلوین جمعیت است نمی باشد, بلکه دولت صـهیونیستی اسـرائیل نمایندهء همه مسـتکبران دنیا از آمریکا واتحـادیهء اروپـا گرفته , بلکه بسـیاری از حکومت هـای شرقی است . به بیـانی صـحیح تر:صـهیونیسم بین الملـل شـریان حیاتی سیاسی ,اقتصادی , نظامی و تبلیغاتی بسیاری از دولت ها و حکومت های جهان را در دست خویش دارد و اگر به هنگام

ضرورت به دستور آنان عمل نگردد, رگ حیات شان را قطع خواهد کرد.حادثهء بیستم شهریور ۸۰در امریکا تنها یک اخطار صهیونیسم به دولتمردان امریکا بود. جهت اطلاع از سازمان بین الملل صهیونیسم توصیه می کنیم دو کتاب زیر را مطالعه کنید:

۱ دنیا بازیچهء یهود, نوشتهء آیت اللّه سید محمد شیرازی .

۲ سرگذشت فلسطین , اثر آقای هاشمی رفسنجانی .

کمک های غیر مستقیم مردم و دولت ایران به مظلومان فلسطین : از آغاز تجاوز صهیونیسم به خاک فلسطین باحمایت امریکا و انگلیس پیوسته مردم مسلمان ایران با توصیهء مراجع تقلید, کمک های مالی خویش را به سمت مظلومان فلسطین و لبنان سرازیر می کردند, اگر چه اندک و ناکافی بوده و باید بیشتر از آن کمک می کردند. پس ازپیروزی انقلاب اسلامی , دولت ایران به اشکال مختلف به مردم فلسطین کمک کرده است , از جمله : کمک سیاسی وتبلیغاتی و انعکاس جنایات صهیونیسم از طریق رسانه ها و نمایندگی های سیاسی در دنیا و حمایت مالی و آموزش نظامی و... .

به امید روزی که مسلمانان دنیا دست در دست یکدیگر, گلوی صهیونیسم را بفشارند و برای همیشه این شجره ءخبیثه را از کرهء زمین بردارند.

سیاست خارجی در حکومت اسلامی چگونه است ؟ .

پرسش

سیاست خارجی در حکومت اسلامی چگونه است ؟ .

پاسخ

غرب زدگانی که سرچشمه دانش های آنان همان دانش های غربی است , تصور کرده اند که غرب پایه گذار روابط خارجی میان دولت های جهان است , و هرگز پیش از تمدن غربی ,حقوقی به نام روابط خارجی یا حقوق بین المللی در کار نبوده است . این اندیشه خام , از سطحی نگری این گونه افراد به وجود آمده است . هر کس تاریخ بشر را ورق بزند , به یک رشته رسوم و روابط و قوانین دست می یابد که می تواند معرف حقوق بین المللی و یا روابط خارجی دولت های آن روز در سطح امکاناتشان باشد . اسلام از روز نخست , به صورت یک آئین جامع در تمام شون زندگی فردی و اجتماعی ,رخ نمود , و در پی ریزی اصول حکومت خود , از این موضوع نیز غفلت نورزید و اصولی در زمینه حقوق بین المللی در برنامه حکومت خویش قرارداد . ما هرگز در این بخش فشرده و صفحات محدود , نمی توانیم تمام خطوط سیاست خارجی اسلام را ترسیم کنیم . تشریح کلیه خطوط مربوط به حقوق بین المللی به صورت گسترده , در گرو این است که مجموع آیات مربوط به این موضوع و کلیه پیمانهائی که پیامبر گرامی اسلام با دولت ها و روسای قبائل آن روز بسته است , مورد بحث وبررسی قرار گیرد . و چنین بحث گسترده ای از گنجایش این نوشتار فشرده بیرون است . هدف در این بحث , اشاره ای گذرا بر بخشی از خطوط و اصولی است

که اسلام آنها را درزمینه سیاست خارجی ترسیم کرده , و همین خطوط می تواند تا حدودی بیانگر اصول سیاست خارجی اسلام در عصر کنونی باشد . باید توجه شود که اسلام به حکم خاتمیت , اصول و امهات هر موضوعی را مطرح می کند . اما کیفیت اجرای آن بر عهده سیاستمداران اسلامی است که آن را در هر زمان به شیوه های اجرایی مناسب پیاده کنند . یادآور می شویم , همچنان که خود اصل و مغز از اهمیت خاصی برخوردار است , نحوه عرضه و لباسی که بر اصلی پوشیده می شود , نیز مانند خود آن , اهمیت بسزائی دارد . چه بسا دیده می شود که یک اصل حیاتی با عرضه ای که متناسب با روح زمان و شرائطجامعه نیست , به صورت صحیح تلقی نمی شود و جامعه پذیرای آن نمی گردد , در حالی که مشابه آن وقتی به صورت صحیح عرضه شود , متفکران از آن جانبداری می کنند . اینک در اینجا اصولی را یادآور می شویم که هر یک می تواند خط مشی اسلام را ترسیم کند . و یادآور می شویم که در طرح هر اصلی , اختصار را در نظر می گیریم . ۱ - ملاک در روابط دوستانه و خصمانه گاهی تصور می شود که مباحث مربوط به سیاست خارجی , در مسائل جنگ و صلح خلاصه می شود . از این رو , غالبا در حقوق بین الملل , این دو موضوع بیش از دیگرموضوعات خودنمائی می کند , در صورتی که دائره حقوق بین الملل , گسترده تر از این

دو موضوع است . در هر حال , اسلام در روابط خود با دولت های خارجی یک بعدی نیست . یعنی چنین نیست که همیشه خواهان جنگ و نبرد باشد , و یا همیشه - هر چند به قیمت نابودی نظام اسلام تمام شود - طرفدار صلح و سازش باشد , بلکه حکومت دینی در حفظ روابطخود با دولت های خارجی , نحوه معامله و برخورد آنها با دولت اسلامی را در نظرمی گیرد , و مطابق برخوردها عمل می کند . قرآن مجید , این دو نوع برخورد را درسوره ممتحنه , طی دو آیه بیان کرده است . و ما را از شیوه خاص خود درباره ملت های غیر اسلامی آگاه می سازد . در موردی دستور می دهد که ما با گروه ها و دولت های خارجی راه نیکوکاری و عدالت (حسن هم جواری و حفظ حقوق متقابل) را پیش گیریم و به آنان نیکی کنیم و پا ازگلیم عدالت بیرون نگذاریم . و این در صورتی است که این کشورها و ملتها بر ضدحکومت اسلامی توطئه نکنند و به حدود کشور اسلامی تعرض ننمایند . در این صورت است که خداوند عزوجل می فرماید : لا ینهاکم اللّه عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تبروهم و تقسطوا الیهم ان اللّه یحب المقسطین (۱) . هرگز خدا شما را درباره افرادی که با شما نجنگیده اند و شما را از خانه های خودبیرون نرانده اند , از نیکی و قسط درباره آنان باز نداشته است خدا افراد دادگررا دوست می دارد . اما گروهی

توطئه گر وجود دارد که پیوسته درصدد ساقط کردن حکومت اسلامی و محو آثاراسلام و تعرض به مرزهای میهن اسلامی و آواره ساختن گروهی از مسلمانان از خانه های خود هستند . اینان با اعمال خود نشان می دهند که با مسلمانان در دشمنی وکینه توزی به سر می برند . با این گروه باید نبرد کرد و دشمن را از پای درآورد ,چنانکه می فرماید : انما ینهاکم اللّه عن الذین قاتلوکم فی الدین و اخرجوکم من دیارکم و ظاهرواعلی اخراجکم ان تولوهم و من یتولهم فاولئک هم الظالمون (۲) . خدا شما را از برقراری صلح و سازش و پیمان عدم تعرض با کسانی که با شما درراه دین نبرد کرده اند و شماها را از سرزمین های خود بیرون رانده اند و بر بیرون راندن شما همکاری کرده اند , باز می دارد . و کسانی که آنان را دوست می دارند ,آنان ستمگرانند . این دو آیه , الگوی جامعی است برای سران میهن اسلامی , که با چه گروه و دولتی رفتار مسالمت آمیز داشته باشند و با چه گروهی روابط خود را قطع کرده و از دوستی و نزدیکی با آنان بپرهیزند . ۲ - برای کسب محیط آزاداسلام از هر نوع تحمیل عقیده جلوگیری می کند و دین را اندیشه ای می داند که باید باکمال آزادی و از طریق تعقل وارد فضای ذهن گردد . مع الوصف , در مواردی برای کسب آزادی جهت تبلیغ اسلام و یا از زیر سلطه درآوردن مستضعفان جهان آزادیبخش یا جهادابتدائی را جایگزین صلح و هم زیستی می کند . اگر

مستکبران , هر نوع آزادی را برای تبلیغ اسلام از بین برده و مانع از آن هستند که سخن خدا و رسالت پیامبر و دستورهای او به گوش ملت ها برسد , در این صورت است که اسلام جهاد تعرضی خود را برای کسب آزادی شروع می کند و هرگز به اندیشه عدم مداخله در امور کشورهای دیگر گوش فرا نمی دهد . زیرا اسلام , یک مکتب فلسفی نیست که نوشته شود و در گوشه کتابخانه ها بماند و گرد و خاک بخورد ,بلکه باید این پیام در محیطی آزاد تبلیغ شود , تا مردم با کمال میل و رضایت به آن بگروند . هرگاه سران و قدرت های طاغوتی مانع از نفوذ اسلام در قلمرو خودباشند , این جا است که جهاد تعرضی بر ضد طاغوتیان آغاز می شود . مشروح این قسمت در کتب فقهی آمده است . ۳ - جهاد برای آزاد ساختن افراد زیر سلطه مورد دیگری که اسلام جهاد آزادیبخش خود را آغاز می کند , این است که مستضعفان زیرسلطه از مسلمانان طلب حمایت کنند . در این مورد است که حکومت اسلامی به عنوان حامی مستضعفان جهان , باید به ندای آنان پاسخ مثبت بگوید . کتاب آسمانی ما , دراین مورد چنین دستور می دهد : و ما لکم لا تقاتلون فی سبیل اللّه و المستضعفین من الرجال و النساء والولدان الذین یقولون ربنا اخرجنا من هذه القریه الظالم اهلها واجعل لنا من لدنک ولیاواجعل لنا من لدنک نصیرا (۳) . چرا در راه خدا و برای نجات مستضعفان از مردان و زنان و فرزندان نمی

جنگید ؟آنان که پیوسته می گویند پروردگارا ما را از این سرزمین ستمگران آزاد کن ,آنان که می گویند از نزد خود برای ما ولی و رهبر و یار و یاوری قرار بده . شاید در ذائقه گروهی , چنین تعرضی , مداخله در امور کشورهای دیگر , تلقی گردد . ولی این گروه باید بدانند که اسلام یک پدیده مادی نیست که در برابر رفاه و آزادی ملل دیگر بی تفاوت باشد و کامیابی ملت خویش را آخرین آرمان خود تلقی کند , بلکه آزاد ساختن انسان های زیر سلطه , یکی از آرمانهای اوست که جدا از آرمان مسلمانان نیست . این جا است که خطوط صلح و صفا و جنگ و نبرد در سیاست خارجی اسلام مشخص می گردد . همگی می دانیم که فقهای اسلام جهاد علیه دشمن را به دو نوع تقسیم می کنند :۱ - جهاد دفاعی . ۲ - جهاد تعرضی (یا جهاد آزادیبخش و ابتدائی) . جهاد نخست , به عنوان دفاع از جان و مال و حیثیت و آبروی اسلامی تشریح شده است واین گونه دفاع در میان همه ملل رواج کامل دارد . در اینجا , دشمن مهاجم بااسلحه گرم پاسخ داده می شود , در صورتی که در جهاد تعرضی و ابتدائی , حمله ای از جانب دشمن صورت نمی گیرد ولی حاکم اسلامی به خاطر کسب محیط های آزاد برای تبلیغ دین و برای از زیر سلطه درآوردن مستضعفان , پس از اخطار به دشمن و اتمام حجت از طرق معقول دیپلماسی و تشریح اهداف , حمله را شروع می کند

, آن هم به خاطرهمـان هـدف , نه برای توسـعه طلبی و افزون طلبی بر دیگر ایالتها و کشورها . و به همین جهت , پس از نیل به اهداف , در امور داخلی مردم و رسوم و معتقدات آنها که اسلام را به گونه ای به رسمیت شناخته اند , هرگز مداخله نمی کند . و جزاینکه در راس کار چنـد نفر مورد اعتماد خود قرار دهد تا توطئه ها تکرار نشود وآزادیها از بین نرود , کار دیگری صورت نمی دهد . و تاریخ فتوحات اسلامی , خصوصادر بخش شامات و مصر , روشنترین گواه بر این مطلب است .

امروزه چه چیزی سبب شده است تا تحقق وحدت کامل اسلامی بیش از هر زمانی زمینه داشته باشد؟

پرسش

امروزه چه چیزی سبب شده است تا تحقق وحدت کامل اسلامی بیش از هر زمانی زمینه داشته باشد؟

پاسخ

وسایل ارتباطی زمینهساز اتحاد مسـلمانان در عصر حاضر است. وسایل ارتباط جدید خود بخود مسلمانان را به هم نزدیک کرده و از حـال هم بـا خبر سـاخته و فاصـله زمـان و مکان را از میان برداشـته و مسائلی را که مسـلمانان در هر منطقه و کشوری با آن درگیری دارند به عموم مسلمانان عرضه و همه را به همکاری و همصدایی دعوت میکند.

وحدت مسلمین حول چه محوری باید صورت گیرد؟

پرسش

وحدت مسلمین حول چه محوری باید صورت گیرد؟

پاسخ

آنچه افراد باید در آن وحدت داشـته باشـند خط اسـلام راستین است که در خط امام متبلور است و اگر افراد اسلام را معیار قرار دهند به هیچ وجه درگیری به وجود نمی آید و اختلاف باقی نمی ماند و اختلاف سلیقه ای بزودی حل می شود و ضرری ایجاد نمی کنـد بر این اسـاس بایـد توجه داشت که افراد تا چه مقـدار معیارهای اسـلامی را در نظر بگیرنـد و تا چه انـدازه به اهـداف گروهی توجه می کنند.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۸

آیا مسلمانان با مذاهب مختلف می توانند با هم متحد باشند؟

پرسش

آیا مسلمانان با مذاهب مختلف می توانند با هم متحد باشند؟

پاسخ

مسلمانان با اینکه مذاهب مختلفی دارند امّا با وجود اختلاف در مذاهب چون در اصل اسلام با هم متفقند، باید در راه مبارزه علیه کفر و استکبار جهان، با هم متّحد شوند و اختلافات مذهبی آنان، مانع پیکار آنان، علیه کفر جهانی نمی شود.

(بخش پاسخ به سؤالات)

در راهبری و حل اختلاف های جوامع اسلامی، آیا نمی توان تنها به آل عترت و رسالت بسنده کرد؟

پرسش

در راهبری و حل اختلاف های جوامع اسلامی، آیا نمی توان تنها به آل عترت و رسالت بسنده کرد؟

پاسخ

بسنده کردن به اهل بیت عصمت و طهارت((علیهم السلام)) و کناره گیری از قرآن، عملا غیر ممکن است. زیرا حجت بودن قول معصومین و لزوم گرویدن به آنها و اطاعت از آنها را از قرآن کریم می گیریم، قرآن، عصمت آنها را تصریح کرده و اطاعت آنها را لازم و واجب شمرده است.

و از ناحیه دیگر، معصومین اجرا کننده قوانین قرآن هستند و ضامن اجرای آن می باشند و بین آن دو، پیوندی ناگسستنی وجود دارد، معصومین آنچه می گویند همه از قرآن است. ایشان قرآن های ناطق هستند و پیروی صحیح از آنها، پیروی از قرآن و تمسک به قرآن نیز هست. زیرا آنان در سرلوحه گفتار و دستوراتشان به پیروی از قرآن و به کار بستن دستورات آن امر می کنند و تاریکی قرآن را شدیداً مذمّت و هشدار می دهند.

(بخش پاسخ به سؤالات)

چراسیاستهای کشورمابرحسب آرمانهاونه برحسب واقعیات طراحی می شود؟مثلاًدرموردقضیه اسرائیل همه می خواهیم که اسرائیل از بین برود وهمه می دانیم که چنین چیزی امکان پذیر نمی باشد و واقعیت پیدا نمی کند حال چرا سیاست خارجی کشور ما براین اساس شکل نمی گیرد ؟

پرسش

چراسیاستهای کشورمابرحسب آرمانهاونه برحسب واقعیات طراحی می شود؟مثلاًدرموردقضیه اسرائیل همه می خواهیم که اسرائیل از بین برود وهمه می دانیم که چنین چیزی امکان پذیر نمی باشد و واقعیت پیدا نمی کند حال چرا سیاست خارجی کشور ما براین اساس شکل نمی گیرد ؟

پاسخ

در پاسخ به این سؤال بایدبه دو مطلب اساسی اشاره کنیم . مطلب اول اینکه در صورت تشخیص واقعیت ، تکلیف ما نسبت به آن چیست ؟ دیگر اینکه آیا می توانیم در اصول انسانی والهی خودمان تغییرات اساسی بدهیم وآیا این تغییرات اجتناب ناپذیر است ؟

خیلی چیزها در گذشته برای ما واقعیت انکار ناپذیر جلوه می کرد مانند انقلاب اسلامی ایران . موقعیت ایران قبل از انقلاب ۵۷ چیزی فراتر از موقعیت فلسطین اشغالی بود . چون موقعیت حکومت شاه نسبت به موقعیت الآن اسرائیل از استحکام بیشتری برخوردار بود وکسی که این وضعیت را می دید انقلاب را امری غیر ممکن می دانست . ولی واقعیتی نبود که قابل تغییر نباشد و این انقلاب بوسیله شخص روحانی وترکیبی که می بینید به وقوع پیوست .

در مقایسه با این مطلب ونسبت به موقعیتی که اسرائیل در آن قرار دارد ، اگر اتحاد دنیای اسلام وکشورهای مسلمان به وقوع بپیوندد ودر مقابل اسرائیل عکس العمل نشان دهند چیزی بزرگتر از رخ داد انقلاب در ایران نخواهد بود . به خصوص با شرایطی که امروز فراهم آمده است و ملتها حتی دولتها به ماهیت آمریکا پی برده اند وبه این نتیجه بیشتر آگاهی یافتند که دنیای اسلام باید بیش از گذشته با هم متحد شوند . بنابراین باید بگوییم که در تشخیص این مطلب که اسرائیل شکست خوردنی نیست ، اشتباه شده و

نه تنها امکان آن وجود دارد بلکه در تاریخ نمونه آن هم واقع شده است .

مطلب دوم اینکه ، اگر بپذیریم غلبه بر اسرائیل به هر دلیلی فعلاً مقدور نیست سؤال این است که : وظیفه ما در این رابطه چیست ؟ آیا باید دست از مقاومت مان برداریم ؟

پاسخ این است که همانگونه که ایجاد حکومت عدل جهانی آرمانی است که تمام پیامبران درطول تاریخ برای آن زحمت ها کشیده اند تا مقدمات آن فراهم شده روزی حکومت عدل جهانی حاکم شود . ما نیز به نوبه خود وظیفه داریم در این حرکت الهی ایفای نقش کنیم گرچه نتیجه اش در زمان ما حاصل نشود .

نکته دیگر اینکه اصول مبارزه ما ، اصول انسانی والهی است که ما در سخت ترین شرایط هم نمی توانیم از آن دست برداریم مانند آنچه امام حسین (ع) انجام داد . پس تنها به این دلیل که در مبارزه پیروز نمی شویم ، نمی توانیم زیر بار ظلم ودنیای کفر برویم بلکه باید در حد خودمان مقاومت کنیم . بیان مثالی شاید مطلب را روشن تر کند .

مثلاً انسان با شرف وغیرتمندی را در نظربگیرید که با خانواده اش در مسیر انسانهای فاسق وتبهکاری قرار گرفته است که او را تهدید به کشتن می کنند واز او می خواهند تا همسرش را برای ارضاع حیوانی آنها تقدیم کند ، به نظر شما تکلیف آن فرد که توان مقابله ندارد چیست ؟ آیا به راحتی همسرش را تقدیم کند . یا اینکه مقاومت کند وبه هیچ وجه نپذیرد هر چند او را بزنند یا بکشند ؟ پاسخ روشن است . وظیفه ما نیز در

جهاد با اسرائیل مقاومت است اگر چه صدماتی را متحمل گردیم. لذا کسانی که اصول حیات انسانی بر ایشان تعریفی روشن دارد زندگیی را با معنا می بینندکه بتوانند انسان ، زندگی کنند . به فرموده امام حسین (ع) " انی لا اری الموت الا السعاده ولا الحیاه مع الظالمین الا برما " (۱)

اما کسانی که زندگی را دائر مدار معیشت مادی وظاهری می دانند معتقدند که به هر صورت که شد زندگی باید تأمین شود واگر توانستیم اصلاحاتی را انجام می دهیم واگر نشد ما باید به زندگی مبتنی برحیات حیوانی خودمان حتی در نظام کفر وغیر انسانی ادامه دهیم .

حضرت امام (ره) در این زمینه می فرمایند : " عزیزان من باید بدانید که ارزش انقلاب هر چه بیشتر باشد فداکاری در راه تحقق آن ارزشمند تر ولازم تر است ، انقلاب در راه هدف الهی واستقرار حکومت الله همان است که انبیاء عظام در راه آن فداکاری ها نمودند وپیامبر عظیم الشأن اسلام تا آخرین لحظات زندگی پر برکت خود در راه آن با همه توان فداکاری وایثار فرمود وامامان بزرگوار اسلام هر چه داشتند نثار آن کردند ، مانیز که خود را پیرو آنان وامت محمّد (ص) می دانیم باید اقتداء به آنان نموده و در سبیل حق مشکلات را با صبر انقلابی تحمل نماییم واز خرابکاریهای دغل بازان که آثار شکست وزبونی در آن مشاهد است نهراسیم و در راه هدف حق واسلام بزرگ چونان انبیاء عظام و اولیاء معظم فداکاری وایثار نماییم .

شما متوقعید ما در مقابل آمریکا واسرائیل ودیگر ابرقدرتها که می خواهند منطقه را ببلعند

بی تفاوت باشیم ؟ نه ، با هیچ کدام از ابر قدرتها وقدرتها سر سازش نداریم ، نه تحت سلطه آمریکا می رویم ونه زیر بار شوروی .

۱) بحار الانوار – ج ۴۴ – ص ۱۹۳

ما مسلمانیم و می خواهیم زندگی کنیم ما می خواهیم زندگی حقیرانه داشته باشیم ، ولی آزاد ومستقل باشیم ، ما این پیشرفت وتمدنی که دستمان پیش اجانب دراز باشد را نمی خواهیم ما تمدنی را می خواهیم که بر پایه شرافت وانسانیت استوار باشد وبر این پایه صلح را حفظ نماید ، ابرقدرتها می خواهند انسانها وانسانیت ، انسانها را تحت سلطه قرار دهند ما و شما وهر مسلمانی مکلف است در مقابل آنها بایستد وسازش نکند .

مسئله ای را که می خواهم اکیداً به شما تذکر دهم این است که این معنی که نمی شود با قدرتهای بزرگ طرف شد از گوشهایتان بیرون کنید ، شما بخواهید می توانید ، زیرا پشتیبان شما خداست این زمزمه هایی را که ابرقدرتها به وسیله ایادی شان کرده اند که تا متکی به یکی از قدرت نشوید ، نمی توانید به زندگی خود ادامه دهید صد در صد غلط است به روی پای خودتان بایستید ومحکم واستوار با خدا باشید وسعی کنید تا قبل از هر پیشرفتی در انسانیت پیشرفت کنید در این صورت خداوند ما را یاری خواهد کرد تا بتوانیم استقلال وآزادی واسلاممان را حفظ کنیم انشاء الله . " (۱)

آدرس گیرنده : بلوار هدایت ، هدایت ۱۰ ، میلان بیستم ، پلاک ۱۶۵

۱) امام در برابر صهیو نیسم ، ص ۱۷۵ ، ۱۷۴ ، ۱۶۲

علت اصلی اینکه فلسطینیها نتوانستند اسرائیلیها را از کشور و وطن خود بیرون نمایند چیست؟

پرسش

علت

اصلی اینکه فلسطینیها نتوانستند اسرائیلیها را از کشور و وطن خود بیرون نمایند چیست؟

پاسخ

نهضت و جنبش فلسطینیان در دهه های اخیر بویژه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی توسط فرزندان فکری و سیاسی و مذهبی امام خمینی (دارای فعالیت چشمگیری بوده و قابل توجه است ولی علل عدم موفقیت کامل در ریشه کنی غده سرطانی اسرائیل را از صفحه روزگار را می توان در علل ذیل جستجو نمود:

الف) کوتاهی دولتهای اسلامی و عربی در:

* انسجام و سازماندهی نیروهای مسلح و بکارگیری آن.

* اختصاص بودجه ای مناسب برای حل معضل اسرائیل.

* انسجام و وحدت دولت های اسلامی و عربی.

* مقابله صحیح و همه جانبه با تبلیغات صهیونیزم جهانی.

* بکارگیری دیپلماسی فعال و قوی علیه صهیونیسم.

ب) کوتاهی ملت های اسلامی وعرب در:

* اتحاد و انسجام.

* حضور به موقع و بجا در صحنه.

مقام معظم رهبری چنین پاسخ می دهند:

" تسلط غاصبانه صهیونیستها بر فلسطین سه رکن داشت: یک رکنش عبارت از قساوت با عرب ها بود؛ بر خوردشان با صاحبان اصلی، با قساوت و با سختی و خشونت شدید همراه بود؛ با اینها هیچ گونه مدارا نمی کردند.

رکن دوم، دروغ به افکار عمومی دنیا بود. این دروغ به افکار عمومی دنیا، یکی از آن حرف های عجیب است. این قدر اینها به وسیله رسانه های صهیونیستی که دست یهودیها بود، دروغ گفتند؛ هم قبل از آن و هم بعد از آن، این دروغ ها گفته که خودمان هم در جوانی چندی شیفته این آدم وامثال او بودیم، فریب دادند همین "ژان پل سارتر" کتابی نوشته بود که بنده در سی سال قبل آن را خواندم؛ نوشته بود " مردمی بی سرزمین، سرزمینی بی مردم"! یعنی یهودیها مردمی بودند

که سرزمینی نداشتند؛ به فلسطین آمدند که سرزمینی بود و مردم نداشت! یعنی چه مردم نداشت؟ یک ملت در آنجا بودند و کار می کردند؛ شواهد زیادی هم هست. یک نویسنده خارجی می گوید در سرتاسر سرزمین فلسطین، مزارع گندم مثل دریای سبز بود که تا چشم کار می کرد، دیده می شد. سرزمین بی مردم یعنی چه؟! در دنیا این طور وانمود کردند که فلسطین یک جای متروکه مخروبه ی بدبختی بود؛ ما آمدیم این جا را آباد کردیم! دروغ به افکار عمومی!

همیشه سعی می کردند خودشان را مظلوم جلوه بدهند؛ الان هم همین طور است ! در این مجلات آمریکایی مثل "تایم" و "نیویورک" که بنده گاهی به اینها مراجعه دارم، اگر کوچکترین حادثه یی علیه یک خانواده یهودی اتفاق بیفتد ، عکس و تفصیلات و سن کشته شده و مظلومیت بچه هایش را بزرگ می کنند؛ اما صدها و هزارها مورد قساوت نسبت به جوانان فلسطینی ، در داخل فلسطین اشغال شده و در لبنان اتفاق می افتد، ولی کمترین اشاره یی به آنها نمی کنند!

رکن سوم هم ساخت و پاخت، مذاکره و به قول خودشان "لابی" است؛ بنشین با این دولت، با آن شخصیت، با آن سیاست مدار، با آن روشنفکر، با آن نویسنده، با آن شاعر، صحبت و ساخت و پاخت کن! کار اینها تا حالا سه رکن داشته است که توانستند این کشور را با این فریب و با این خدعه بگیرند.

آن وقت قدرت های خارجی هم با اینها همراه بودند؛ که عمده هم انگلیس بود. سازمان ملل، و قبل از سازمان ملل، جامعه ملل هم که بعد از جنگ برای به اصطلاح مسائل صلح تشکیل شده بود

همیشه از اینها حمایت کردند؛ مگر در موارد معدودی. در همان سال ۱۹۴۸، جامعه ملل قطعنامه یی صادر کرد و فلسطین را بدون دلیل و بدون علت تقسیم کرد؛ گفت پنجاه و هفت درصد از سرزمین فلسطین متعلق به یهودیها است؛ در حالی که قبل از آن، در حدود پنج درصد زمینهای فلسطین متعلق به اینها بود؛ آنها هم دولت تشکیل دادند و بعد هم قضایای گوناگون و حمله ی به روستا ها و شهرها و خانه ها و حمله ی به بی گناهان اتفاق افتاد؛ البته دولتهای عرب هم کوتاهیهایی کردند. چند جنگ اتفاق افتاد. در جنگ ۱۹۶۷، اسرائیلیها توانستند با کمک آمریکا و دولت های دیگر، مبالغی از زمین های مصر و سوریه و اردن را تصرف کنند. بعد در جنگ ۱۹۷۳ که اینها شروع کردند، باز به کمک آن قدرت ها توانستند نتیجه ی جنگ را به نفع خودشان قرار بدهند و زمین های دیگری را تصرف بکنند.

آیا چاپ کردن اسکناس جعلی عراقی (دینار) و ارسال این مبالغ به کشور عراق توسط جمهوری اسلامی جائز است ؟

پرسش

آیا چاپ کردن اسکناس جعلی عراقی (دینار) و ارسال این مبالغ به کشور عراق توسط جمهوری اسلامی جائز است ؟

پاسخ

حق چاپ اسکناس و ضرب سکه همواره از ویژگیهای قدرت حاکمه و دولت رسمی و قانونی کشور است و چاپ و ضرب اسکناس و سکه تقلبی از مهمترین جرمهاست و دارای مجازات می باشد ممنوعیت مذکور بر اساس عهدنامه ژنو ۲۰ آوریل ۱۹۲۹ در سطح بین المللی و قانون تعزیرات ماده ۵۲۵ در جمهوری اسلامی می باشد .

بنابراین عمل فوق ممنوع و غیر قانونی می باشد و توسط هیچ کسی و هیچ مقامی جایز نخواهد بود و ادعای انجام آن توسط جمهوری اسلامی فاقد دلیل و نسبت ناروا نیست . برای اطلاع بیشتر به کتاب مجموعه قانون تعزیرات نوشته بهمن کشاورز مراجعه فرمائید.

مقصود همان رجعتی است که اول امام حسین (ع) بعد حضرت امیر (ع) و بعد حضرت رسول(ص) و بعد باقی ائمه رجوع می نمایند .

برگرفته از : ۱ معاد، استاد مطهری (ره)

در تاریخ بنی اسرائیل به طور مستند گفته شده که به همراه موسی (به فلسطین و کنعان مهاجرت کرده و در آنجا ساکن شدند و بسیاری از انبیاء بزرگ قوم یهود در فلسطین مبعوث شدند از این جهت یهود ادعا دارد که فلسطین سرزمین مادری آنهاست؟ آیا می توان نظر یهود و صهیونیزم

پرسش

در تاریخ بنی اسرائیل به طور مستند گفته شده که به همراه موسی (به فلسطین و کنعان مهاجرت کرده و در آنجا ساکن شدند و

بسیاری از انبیاء بزرگ قوم یهود در فلسطین مبعوث شدند از این جهت یهود ادعا دارد که فلسطین سرزمین مادری آنهاست؟ آیا می توان نظر یهود و صهیونیزم را قابل قبول دانست؟

پاسخ

درباره ادعای اسرائیل و صهیونیزم جهانی نسبت به سابقه سکونت قوم یهود در فلسطین باید گفت:

در منازعات و کشمکشهای سیاسی و روابط بین المللی قاعده "حقوق" تاریخی مد نظر قرار نمی گیرد و جغرافیای تاریخی کشورها ملاک عمل نیست. اگر چنین باشد، کشور بزرگ عثمانی (ترکیه امروزی) بعنوان یک امپراتوری بزرگ تا قبل از جنگ جهانی اول بر بسیاری از کشورهای آسیایی، آفریقایی و حتی کشورهای اروپایی حوزه دریای بالکان حکومت داشته و از متصرفات آن محسوب می شده. آیا در شرایط کنونی کشور ترکیه می تواند ادعای سرزمینی به لحاظ حقوق تاریخی بر این کشورها بکند. امپراتوری ایران باستان بر بسیاری از نواحی و کشورهای امروزی تسلط سیاسی داشته است. آیا دولت جمهوری اسلامی ایران از نظر جغرافیای تاریخی می تواند ادعای باز پس گیری این کشورها را داشته باشد. مثال سوم مطلب را کمی روشنتر خواهد ساخت.

قاره آمریکا، بویژه آمریکای شمالی در جریان سفرهای اکتشافی دریانورد اسپانیایی کریستف کلمب و با حمایت دربار پادشاهی اسپانیا کشف شده است. آیا کشور اسپانیا که روزگاری بر این کشور حکومت داشته و فرمانروایان آن را مورد عزل و نصب قرار می داده، اینک می تواند بلحاظ سابقه تسلط تاریخی بر این کشور پهناور ادعای سلطه و حکومت کند؟

قاعدتاً پاسخ به این سؤال منفی است. زیرا

دستاویز قرار دادن حقوق تاریخی در مناقشه های بین المللی از اعتباری برخوردار نیست. به فرض اینکه بتوان قاعده حقوق تاریخی را مدرک عملی قرار داد. آیا منحصراً اعراب می توانند به آن متوسل گردند نه هیچ کس دیگر؟ تجزیه و تحلیل عینی واقعیات تاریخی و اطلاعات که از آن استنباط می شود، بی گفتگو تأیید می کند که فلسطین پیوسته سرزمین عربی بوده است. هر چند در طی تاریخ گروههای متعددی از یهودیان و مسیحیان و مسلمانان یا دولتهای گوناگونی از قبائل و اقوام مختلف در آن زیسته و حکومت کرده اند، اما تقریباً از چهار هزار سال پیش فلسطین همچنان کیفیت عربی خود را حفظ کرده است.

این مسئله مهم است که فلسطین بنا بر روایت تورات مسکن قبایل سامی کنعانی بوده، و ریشه و تبار جغرافیایی آن قبائل عربی بوده است. قبائل عربی فقط در قرن ۱۳ یا ۱۴ پیش از میلاد بعضی از قسمتهای فلسطین را تصرف کرده اند.

کنعانیان، از عصر حجر در فلسطین مستقر شدند و از قبیله ای سامی نژاد بودند و بنا به فرضیه ای که مقبول جهان دانش است، مهد اصلی آن قبیله شبه جزیره عربستان بوده است.

پس، بنا به تاریخ، فلسطین زادگاه یهودیان قدیم نبوده است. حتی هنگامی که یهودیان ناگهان به آن سرزمین وارد شدند. هیچ وقت اسرائیل فعلی را با حد ساحلی آن اشغال نکردند.

باید این واقعیت را یادآوری کرد که سرزمین کنعان را که مسکن کنعانیان و سامیان یعنی قوم عرب بود، قبائل عربی بیگانه تصرف کردند اما موجودیت آنان ادامه نیافت، از آغاز قرن هفتم پیش از میلاد دیری نگذشت که به وسیله مهاجمان ایرانی و مقدونی و سوری و

بابلی از میان رفتند، سپس، رم، در سال ۶۴ پیش از میلاد بر بیت المقدس دست یافت، و نفوذ خود را بر فلسطین که در آن هنگام متشکل از اقوام مختلف بود بسط داد. در دوره امپراتوری روم به مسیحیت گرایید. و در جریان فتوحات مسلمانان جزو متصرفات اسلامی می شد. فلسطین در تمام این مدت بجز ایام جنگهای صلیبی بعنوان یک کشور عربی اسلامی اصالت خود را حفظ کرد تا آنکه جنگ جهانی اول با شکست عثمانی سرنوشت این کشور عربی را بدست استعمار نهاد و دولت یهود را پدید آورد.

بنا بر آنچه گذشت:

۱ قبائل عربی در حقیقت مانند بسیاری از قبائل دیگر برای توطن به فلسطین مهاجرت کردند. اما آن مهاجرت با تصمیم ارادی و با ثمره مدنیت مقرون نبود و فرمانروایی یهود در آن دیار که دو هزار سال پیش اتفاق افتاده بود مدت بسیار کوتاهی دوام داشت.

۲ فلسطین پیش از ورود عبریان پیوسته مسکن کنعانیان سامی نژاد یعنی عرب بود. چه اینکه مسلم است که ریشه نژاد سامی از نظر جغرافیایی ریشه عربی است.

۳ حقوق تاریخی وابسته به اعمال و اجرای واقعی تسلط و فرمانروایی است. با توجه به شرایطی که گفته شد یهودیان نمی توانند به نحو قانونی و معتبر به حقوق تاریخی متوسل شوند و گرنه عرب نیز می تواند به استناد اینکه در حدود هفت قرن بر اسپانیا حکومت می کرده است، تصرف آن اقلیم را ادعا کند. لیکن اینگونه دعاوی در قواعد پذیرفته شده حقوق بین الملل هیچگونه محل و پایگاهی ندارد.

حاصل آنکه از زمانی که سازمان بین الملل به رسمیت شناخته شد خط و مرز جغرافی کشورها و

جغرافیای سیاسی آنها به همان صورت قانونیت یافت و کشمکشها و ادعاهای کشورها برای کشورگشایی غیرقانونی شمرده شد. از این نظر قانون پذیرفته شده بوسیله سازمان بین الملل به رسمیت شناختن فلسطین را به عنوان سرزمین اعراب امری مسلم بود و لیکن اسراییل با زیر پا گذاردن قوانین بین المللی به دنبال ادعاهای واهی بی اساس اقدام به اشغال قدس شریف نمود.

برای آگاهی بیشتر به کتاب سرگذشت فلسطین یا کارنامه سیاه استعمار مراجعه فرمایید.

راز عزت دیپلماسی ایران در جهان در چیست؟

پرسش

راز عزت دیپلماسی ایران در جهان در چیست؟

پاسخ

بیان واقعیت امر در روابط بین المللی، نیاز به تحقیقات کارشناسی عمیق و دراز مدت دارد، لکن حقیقت امر این است که، روابط بین المللی در حکومت اسلامی مانند ابعاد دیگر حکومت اصول و شرایط خاص دارد. امام خمینی (در بیان مشخصه ها و اصول روابط بین المللی در حکومت دینی، در پاسخ خبرنگار می فرمایند:

"حکومت اسلامی، حکومتی است آزاد و مستقل و روابطش با شرق و غرب به یک نحو است و اگر آنها روابط حسنه داشته باشند، دولت اسلام هم با آنها روابط حسنه دارد و اجازه نمی دهیم کسی در مقررات مملکتمان دخالت کند."

در خصوص ماهیت روابط بین المللی نیز کلام امام بسیار عمیق و قابل توجه است. ایشان در پاسخ به پرسش خبرنگاری که پرسید آیا شما قراردادهایی را که با کشورهای خارجی امضاء شده حفظ خواهید کرد؟ فرمودند:

"ما از مضمون و مواد مندرج در این قراردادها اطلاعی نداریم یعنی شاه هرگز ملتها را از مفاد این قراردادها مطلع نکرده و از مردم ایران مخفی نگه داشته. ولیکن حکومت آینده آن را مجدداً مورد بررسی قرار می دهد و از آنها آنچه را با منافع و مصالح ملت ما موافق نباشند لغو می کند، ولی در نوسازی کشور از همه امکاناتی که دولتهای خارجی مایل باشند در اختیار ما بگذارند، با حفظ آزادی و استقلال کشور، بر اساس احترام متقابل از آن امکانات استفاده می کنیم و قراردادهایی منعقد می نماییم."

امام در بیانات خود ماهیات روابط بین المللی را منطبق بر مصالح و منافع ملی در حکومت دینی می دانند، به این معنا که مصالح و منافع ملی است که

روابط بین المللی را در حکومت اسلامی شکل می بخشد.

مصالح ملی و مصلحت نظام از اصول ثابت و غیر قابل تغییری است که در حکومت اسلامی همواره باید مورد توجه قرار گیرد که در تاریخ حکومت دینی جلوه های خاصی را از توانمندی دینی در حل دشواریهای اجتماعی، سیاسی و... به مرحله ظهور و بروز رسانده است. البته مصالح ملی و مصلحت نظام در اندیشه و حکومت دینی تعریفی خاص دارد و حدود آن متناسب با اهداف فلسفه دینی و حکومت دینی است و با مصالح ملی در حکومتهای غیر دینی تفاوت دارد که این تفاوت به مفهوم محدودیت مصالح دینی نیست.

این اصل حاکم و جاری است که روابط بین المللی را در حکومت اسلامی بسیار دقیق و حساس می کند. از یک سو روابط بین المللی ضروری در حکومت و از سوی دیگر محدوده روابط با توجه به مصلحت نظام و مصالح ملی و حساسیت بر راههای ورود و سلطه کافران به عنوان شرط حاکم بر روابط بین الملل که ابعاد متفاوتی هم دارد، همواره باید در حکومت اسلامی با پژوهش، تجزیه و تحلیل جامع و جهانی و بدور از شتاب زدگی و نگاه تاریخی تحقق یابد. این مهم بدان علت است که در این سوی موضوع مصلحت اسلام و مسلمانان باید بدون هیچ تسامح و غفلت مورد توجه باشد و در آن سوی مصلحت نباید راه سازی برای سلطه کافران کند. البته این از مصادیق باب تزاحم است که به تناسب ابعاد موضوع باید نخبگان هر بخش دیدگاههای خود را ارایه دهند و مجموعه ای از نخبگان با جمع نگری و ارزیابی آن اهم و مهم را در مسأله تبیین

کرده و تشخیص دهد. این حرکت کارشناسانه هیچ گاه نباید متوقف شود و هر لحظه باید از انطباق حکم بر موضوع اطمینان حاصل شود چرا که بر روابط بین الملل عوامل متعددی هر لحظه تأثیر می گذارد، به تعبیر دیگر، چون روابط بین المللی همیشه در حال دگرگونی است این موضوع همیشه متغییر باید در حال پیگیری و شناخت باشد.

برگرفته از:

۱. فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۱۲

۲. صحیفه نور، مجموعه سخنان امام خمینی (، ج۴

گفتگوی تمدنها چه عکس العملی در بین جوامع مختلف داشته، آیا تأثیرش را گذاشته یا نه؟

پرسش

گفتگوی تمدنها چه عکس العملی در بین جوامع مختلف داشته، آیا تأثیرش را گذاشته یا نه؟

پاسخ

ضرورت بحث از گفتگوی تمدنها امری روشن است البته باید تکیه در تمدن بر فرهنگ ملتها باشد که مفید هدایت معنوی انسانها شود، امروزه حتی خود سازمان ملل به این نتیجه رسیده است چنانچه نماینده شخصی دبیرکل در این زمینه می گوید: "تجربیات ده سال گذشته ثابت کرد گفتگویی حتی المقدور پیشگیرانه و جامع ضرورت دارد..." و اما نسبت به تأثیری که گذاشته باید گفت اصل گفتگو از مدتها پیش بود و نتایج مثبتی هم داشته است، در همین گزارش آمده:"در واقع گفتگو حتی در جایی که به نظر می رسد جنگ و کشمکش مرزهای غیر قابل عبوری بین مردم ایجاد کرده است، جریان دارد، حتی در این شرایط، شجاعت و دوراندیشی انسانهایی که برخی از آنان برای دیگران ناشناخته مانده اند، در موارد بسیاری شعله گفتگو را صرفنظر از همه مرزهای واقعی یا مصنوعی روشن نگاه داشته اند..." ولی کمااینکه از اوضاع جهان معلوم است این پیشنهاد بخاطر شرائط جدید بوجود آمده پس از حوادث ۱۱ سپتامبر آمریکا و تبلیغات وسیع استکبار و سوء استفاده از بحث تروریسم، تحت الشعاع قرار گرفت و امروز استکبار خصوصاً آمریکا هیچ زمینه ای را برای نزدیکی و گفتگو بین تمدنها نگذاشته است، البته در سطح اندیشمندان جوامع بشری کارهایی شده که می توانید برای اطلاع بیشتر از مرکز گفتگوی تمدنها در تهران سؤال بفرمایید.

علت اصلی اینکه فلسطینیها نتوانستند اسرائیلیها را از کشور و وطن خود بیرون نمایند چیست؟

پرسش

علت اصلی اینکه فلسطینیها نتوانستند اسرائیلیها را از کشور و وطن خود بیرون نمایند چیست؟

پاسخ

نهضت و جنبش فلسطینیان در دهه های اخیر بویژه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی توسط فرزندان فکری و سیاسی و مذهبی امام خمینی (دارای فعالیت چشمگیری بوده و قابل توجه است ولی علل عدم موفقیت کامل در ریشه کنی غده سرطانی اسرائیل را از صفحه روزگار را می توان در علل ذیل جستجو نمود:

الف) کوتاهی دولتهای اسلامی و عربی در:

* انسجام و سازماندهی نیروهای مسلح و بکارگیری آن.

* اختصاص بودجه ای مناسب برای حل معضل اسرائیل.

* انسجام و وحدت دولت های اسلامی و عربی.

* مقابله صحیح و همه جانبه با تبلیغات صهیونیزم جهانی.

* بکارگیری دیپلماسی فعال و قوی علیه صهیونیسم.

ب) کوتاهی ملت های اسلامی وعرب در:

* اتحاد و انسجام.

* حضور به موقع و بجا در صحنه.

مقام معظم رهبری چنین پاسخ می دهند:

" تسلط غاصبانه صهیونیستها بر فلسطین سه رکن داشت: یک رکنش عبارت از قساوت با عرب ها بود؛ بر خوردشان با صاحبان اصلی، با قساوت و با سختی و خشونت شدید همراه بود؛ با اینها هیچ گونه مدارا نمی کردند.

رکن دوم، دروغ به افکار عمومی دنیا بود. این دروغ به افکار عمومی دنیا، یکی از آن حرف های عجیب است. این قدر اینها به وسیله رسانه های صهیونیستی که دست یهودیها بود، دروغ گفتند؛ هم قبل از آن و هم بعد از آن، این دروغ ها گفته که خودمان هم در جوانی چندی شیفته این آدم وامثال او بودیم، فریب دادند همین "ژان پل سارتر" کتابی نوشته بود که بنده در سی سال قبل آن را خواندم؛ نوشته بود " مردمی بی سرزمین، سرزمینی بی مردم"! یعنی یهودیها مردمی

بودنـد که سـرزمینی نداشـتند؛ به فلسـطین آمدنـد که سـرزمینی بود و مردم نـداشت! یعنی چه مردم نـداشت؟ یک ملت در آنجا بودند و کار می کردند؛ شواهد زیادی هم هست. یک نویسنده خارجی می گوید در سرتاسر سرزمین فلسطین، مزارع گندم مثل دریای سبز بود که تا چشم کار می کرد، دیده می شد. سـرزمین بی مردم یعنی چه؟! در دنیا این طور وانمود کردند که فلسـطین یک جای متروکه مخروبه ی بدبختی بود؛ ما آمدیم این جا را آباد کردیم! دروغ به افکار عمومی!

همیشه سـعی می کردنـد خودشـان را مظلوم جلوه بدهنـد؛ الآن هم همین طور است ! در این مجلات آمریکـایی مثـل "تایم" و "نیویورک" که بنـده گـاهی به اینهـا مراجعه دارم، اگر کوچکترین حـادثه یی علیه یـک خانواده یهودی اتفاق بیفتـد ، عکس و تفصـیلات و سن کشـته شـده و مظلومیت بچه هـایش را بزرگ می کننـد؛ امـا صـدها و هزارهـا مورد قسـاوت نسـبت به جوانان فلسطینی ، در داخل فلسطین اشغال شده و در لبنان اتفاق می افتد، ولی کمترین اشاره یی به آنها نمی کنند!

رکن سوم هم سـاخت و پـاخت، مـذاکره و به قول خودشـان "لابی" است؛ بنشـین با این دولت، با آن شخصـیت، با آن سیاسـت مـدار، بـا آن روشـنفکر، با آن نویسـنده، با آن شاعر، صـحبت و ساخت و پاخت کن! کار اینها تا حالا سه رکن داشـته است که توانستند این کشور را با این فریب و با این خدعه بگیرند.

آن وقت قـدرت های خارجی هم با اینها همراه بودند؛ که عمده هم انگلیس بود. سازمان ملل، و قبل از سازمان ملل، جامعه ملل هم که بعد از جنگ برای به اصطلاح مسائل صلح تشکیل شده

بود همیشه از اینها حمایت کردند؛ مگر در موارد معدودی. در همان سال ۱۹۴۸، جامعه ملل قطعنامه یی صادر کرد و فلسطین را بدون دلیل و بدون علت تقسیم کرد؛ گفت پنجاه و هفت درصد از سرزمین فلسطین متعلق به یهودیها است؛ در حالی که قبل از آن، در حدود پنج درصد زمینهای فلسطین متعلق به اینها بود؛ آنها هم دولت تشکیل دادند و بعد هم قضایای گوناگون و حمله ی به روستا ها و شهرها و خانه ها و حمله ی به بی گناهان اتفاق افتاد؛ البته دولتهای عرب هم کوتاهیهایی کردند. چند جنگ اتفاق افتاد. در جنگ ۱۹۶۷، اسرائیلیها توانستند با کمک آمریکا و دولت های دیگر، مبالغی از زمین های مصر و سوریه و اردن را تصرف کنند. بعد در جنگ ۱۹۷۳ که اینها شروع کردند، باز به کمک آن قدرت ها توانستند نتیجه ی جنگ را به نفع خودشان قرار بدهند و زمین های دیگری را تصرف بکنند.

جهانی شدن چه تأثیری بر روی کشورهای جهان سوم و بخصوص کشورهای اسلامی دارد و چگونه می توان از این مسأله به نفع این کشورها استفاده کرد؟

پرسش

جهانی شدن چه تأثیری بر روی کشورهای جهان سوم و بخصوص کشورهای اسلامی دارد و چگونه می توان از این مسأله به نفع این کشورها استفاده کرد؟

پاسخ

واژه های فلسفی، سیاسی، اجتماعی و ... هر روز با سرعتی سرسام آور به سراغ جامعه بویژه نسل جوان می آید که ضرورت اندیشیدن را بیشتر می نماید. یکی از آنها واژه جهانی شدن و یا جهانی سازی است که جهانی شدن یعنی سیر و روند طبیعی و غیر ارادی ناشی از تمدن و پیشرفت علمی و صنعتی بشر بویژه در عرصه ارتباطات می باشد بنابراین در پرتو جهانی شدن اقتصاد یک کشور محدود به تولید، توزیع و مبادلات در محدوده کوچک نخواهد ماند بلکه با گسترش ارتباطات جهان دهکده کوچکی خواهد شد که همه در تولید و استحصال و توزیع و بازیافت آن شریک و داری منافع می گردد و همینطور در عرصه فرهنگ و سیاست و ...

این سیر و روند طبیعی واقعیتی است که واکنش در برابر آن شاید غیر ممکن باشد اما اگر قرار باشد عده ای تئوریسین سیاسی و فرهنگی مغرب زمین بویژه آمریکایی برای همه جهانیان فکر کنند و تصمیم بگیرند و آن را به جهان تحمیل نموده و اسمش را جهانی سازی بگذارند توطئه ای دیگر برخاسته از روحیه استکباری و بیماری روانی خودبرتر بینی و تأمین منافع خویش به قیمت به خاک مذلت نشاندن ملتها باشد خطری است جدی و نیازمند تأملات فراوان.

رویکرد ما با مسأله جهانی سازی چندگونه ممکن است:

۱. پذیرش و استقبال بی قید و بند به گونه ای که جهان شدن و جهانی سازی را فرایندی طلایی دانسته و هماهنگی با آن را شایسته و بایسته

بدانیم.

۲. پرهیز از هرگونه جهانی سازی و مقابله شدید با آن

۳. برخورد انتقادی و بهره گیری از ارزشهای آن و برخورد با ضدارزشهای آن

مقام معظم رهبری در این باره چنین فرموده اند:

برادران و خواهران! فرزندان عزیز من! امروز یک تهدید مضاعفی نه فقط ایران را، بلکه همه کشورهایی را که در ردیف کشورهای پیشرفت اروپایی و آمریکایی نباشند، تهدید می کند؛ این تهدید مضاعف چیست؟ از یک سو نفوذ مستقیم قدرتهای بزرگ و در رأس آنها آمریکا و از سوی دیگر این موج جهانی گری است؛ همین چیزی که شما می بینید الآن در خود آمریکا از طرف بخشی از مردم آمریکا علیه این موج تظاهرات می شود. جهانی گری یعنی چه؟ یعنی یک مجموعه از قدرتهای جهانی؛ عمدتاً آن کسانی که در سازمان ملل هم نفوذ دارند؛ عمدتاً همان کسانی که استعمارگران دیروز دنیا بودند؛ چند کشوری که در صددند فرهنگ و اقتصاد و عادات و آداب خودشان را به همه دنیا گسترش دهند؛

یک شرکت سهامی درست کنند که ۹۵ درصد سهمش در واقع مال آنهاست، ۵ درصد هم مال همه کشورهای دیگر؛ اختیار در دست آنها، و تصمیم گیری هم با آنهاست! این معنای جهانی گری است که امروز بسیاری از کشورها، بسیاری از رجال سیاسی جهان سوم، بسیاری از روشنفکران دنیا با آن مخالف و مبارزه می کنند و از آن می ترسند. بعضی از مسئولان ما نقل کردند که در این کنفرانسهای جهانی، بسیاری از کشورهای مشترک در این کنفرانس ۷۷ و غیرمتعهدها، از جهانی شدن می ترسند. چون می دانند که جهانی شدن یعنی سلطه آمریکا بر اقتصاد و فرهنگ و ارتش و سیاست و حکومت و تقریباً بر همه چیز کشورهای دیگر؛

این تازه غیر از اعمال نفوذ مستقیم است.

برای اطلاع بیشتر می توانید به مجلات زیر مراجعه فرمایید:

۱. مجله علمی و تخصصی معرفت/ سال۱۱/ شماره ۲/ اردیبهشت ۱۳۸۱ سرمقاله و گفتگو با آقایان دکتر لاریجانی، توکلی، محمدی پیرامون بررسی پدیده جهانی شدن

۲. فصلنامه اقتصاد اسلامی سرمقاله

۱- دیدار با جوانان در مصلای بزرگ تهران، ۱/اردیبهشت/۱۳۷۹

بنی اسرائیل به رهبری موسی کلیم الله از مصر خارج و به فلسطین آمده اند و این امر پیشینه بسیار قدیمی دارد و حول و حوش سه هزار سال قبل بوده است. از این روی صهیونیزم و یهود اعتقاد دارد که فلسطین از آن آنها است. آیا این ادعای آنان با توجه به قضیه فوق قابل توجیه

پرسش

بنی اسرائیل به رهبری موسی کلیم الله از مصر خارج و به فلسطین آمده اند و این امر پیشینه بسیار قدیمی دارد و حول و حوش سه هزار سال قبل بوده است. از این روی صهیونیزم و یهود اعتقاد دارد که فلسطین از آن آنها است. آیا این ادعای آنان با توجه به قضیه فوق قابل توجیه است یا خیر؟

پاسخ

ادعای یهود نسبت به اینکه فلسطین، سرزمین موعود یهود است و یهودیان ساکنان اصلی آن بوده اند یک ادعای باطل و عاری از حقیقت است. اساساً در روابط بین الملل و دعاوی کشورها و منازعات ارضی فیما بین دول و حکومتها جایی برای طرح "حقوق تاریخی" قائل نشده اند. حقوق تاریخی عبارت از ادعای سابقه حضور یک قوم یا نژاد یا یک دین و مذهب در منطقه ای معین و برهمان اساس اثبات حضور مجدد یا ادعای مالکیت یا تقاضاهای دیگر.

به طور مثال حقوق تاریخی ایران بر بخشهای وسیعی از سرزمینهای کشورهای دیگر به اثبات رسیده و واقعیت غیر قابل انکاری است. آیا در اینصورت دولت جمهوری اسلامی ایران می تواند ادعاهای ارضی خود را نسبت به این کشورها به اثبات رسانیده و اقامه دعوی کند. به اقرار همه مورخان بخشهای وسیعی از آسیایه میانه و افغانستان و عراق و... در زمان امپراتوری ایران باستان و حتی تا آغاز سلسله قاجاری از متصرفات دولتهای وقت ایران بوده است، آیا حضور ایران در این کشورها می تواند متمسک قابل قبولی برای ادعاهای ارضی باشد.

مگر فتوحات نادر شاه تا قلب هندوستان پیش نرفت آیا می توان نسبت به این کشورها ادعای ارضی دانست.

مثال دیگر: مسلمانان چیزی در حدود ۷ قرن سابقه حضور در اسپانیا

(اندلس) را دانستند و تمدن خیره کننده اسلامی در عمران و آبادانی و گسترش علوم مختلف نقش بسزایی ایفا کرده است آیا مسلمانان و اعراب می توانند نسبت به این کشور اقامه دعوی کنند. مثالهایی از این دست فراوانند و پاسخ آن نیز معلوم. وانگهی بر فرض که حقوق تاریخی را بپذیریم و بر خلاف عرف بین الملل، برای آن اعتبار قائل شویم، آیا ساکنان نخستین فلسطین یهودیان بوده اند. اگر سابقه حضور مدرک رأی و عمل و ادعا باشد. باز هم در این صورت این ادعا از آن اعراب است، زیرا به قرار تاریخ و مدارك غیر قابل انکار، ساکنان اصلی فلسطین کنعانیان بوده اند که از نژاد سامی بوده و مرکز و خواستگاه آنان جزیره العرب بوده است پیش از حضور یهودیان و خروج بنی اسرائیل از مصر و حرکت آنان به سوی اردن و فلسطین، قبائل مختلف عربی در آن ساکن بوده اند و پس از نبردها وزدو خوردهای ممتد بدست حضرت داوود(فتح شده و نخستین دولت یهوداقامه شده وبدست حضرت سلیمان(تداوم می یابدوپس از اندکی از وفات حضرت سلیمان(متلاشی می شود.

از سال ۶۳ قبل از میلاد دوره تسلط رومیان آغاز شد اما از زمان گرویدن کنستانتین (قسطنطنین کبیر) به دین مسیح از اهمیت و قداست و مرکزیت خاصی نزد مسیحیان برخوردار گردید از سال ۱۳۵ میلادی تا اوائل ظهور اسلام فقط عده قلیل و انگشت شماری یهودی در بیت المقدس (اورشلیم) زندگی می کردند.

فلسطین در زمان خلیفه دوم بدست مسلمانان افتاد و حکومتهای اسلامی بر آن مستولی شدند و این جریان تا زمان جنگ جهانی اول تداوم یافت هر چند برای اندکی در زمان جنگهای صلیبی از تصرف مسلمانان

خارج شد اما صلاح الدین ایوبی آن را به پیکره اسلامی متصل گرداند. به امید روزی که این بخش جدا شده به آغوش وطن بزرگ اسلامی باز گردد. انشاء الله.

با توجه به اینکه ایران پیشنهاد قطع صدور نفت را داده است آیا این درست است که عراق نفت را قطع کند و ما هنوز اینکار را نکرده ایم ؟

پرسش

با توجه به اینکه ایران پیشنهاد قطع صدور نفت را داده است آیا این درست است که عراق نفت را قطع کند و ما هنوز اینکار را نکرده ایم ؟

پاسخ

مقام معظم رهبری که این پیشنهاد را دادند درفرض یک هماهنگی کلی حداقل درجهان اسلام بود .که این فرض حاصل نشد ، گر چه صدام که تحت فشار تبلیغاتی امروز قرار دارد و برای جلوگیری از حمله آمریکا نیاز به یک اقدام سیاسی داشت تا حمایت جهان عرب را متوجه خود کند دست به چنین اقدامی زد و تا حدی هم در مقاصد خود موفق بود اما برای فلسطین نفعی نداشت . بنابراین تک روی در این قضیه شکاف بین کشورهای اسلامی را افزایش می دهد .

چرادرحالیکه در جامعه ما مردم فقیر زیادند و محتاج،محصولات و تولیدات کشور ما به کشورهای دیگر فرستاده می شود؟

پرسش

چرادرحالیکه در جامعه ما مردم فقیر زیادند و محتاج،محصولات و تولیدات کشور ما به کشورهای دیگر فرستاده می شود؟

پاسخ

در مباحث اقتصادی به هر میزان صادرات یک کشور افزایش یابد و ارزآوری بیشتری آن کشور داشته باشد فقر کمتر می شود، مشکل کشور ما از نظر فقیر بودن جامعه نیز به همین موضوع بستگی دارد که محصولات صنعتی ما در بازارهای جهانی تا کنون جواب نداده و خریدار ندارد.

در کشورهای آسیای میانه هم که وارد شدیم به علت ضعف تولید نتوانستیم صادرات درستی داشته باشیم. از نظر کشاورزی و صنایع دستی هم که تا امروز حرف اول را در بعضی از موارد می زدیم مثل پسته، قالی، زعفران، خرما، رغیبان جدی برای ما بوجود آمده اند و علاوه بر این هر ازچند گاهی نیز مباحث اقتصادی، سیاسی می شود و به شدت افت می کند.

مشکل امروز ما تک محصول بودن ما است. رقم صادرات غیر نفتی ما که به آن اشاره کردید بسیار ناچیز است و امروز ما با هیچ کشوری در صادرات غیرنفتی موازنه تجاری نداریم و مشکل ما اینجا است.

البته علاوه بر این فقر جامعه ما به افزایش جمعیت ۱۰۰٪ در ۲۰ سال اول انقلاب، جنگ، در بعضی موارد سوء مدیریت ها،

تجربه کم در حکومت داری، و دست های خارجی که علیه نظام جمهوری اسلامی ایران برنامه ریزی می کنند و ... بستگی دارد.

مثلاً- ایران باتوجه به استراتژیک بودن از نظر جغرافیایی می تواند درآمد سرشاری از راه ترانزیت جاده ای، (راه آهن) هوا، و همچنین ترانزیت نفت و گاز به دست آورد ولی به علت دشمنی جدی که آمریکایی ها با انقلاب اسلامی دارند، تا کنون درتحریم نفتی آمریکا هستیم و از انعقاد قرارداد با سایر کشورها جلوگیری می کند و مانع رشد اقتصادی ایران گردیده

است.

سیاست ایران در قبال جهانی شدن و عواقب آن.

پرسش

سیاست ایران در قبال جهانی شدن و عواقب آن.

پاسخ

با توجه به اینکه جهانی سازی یا شبیه سازی جهان پدیده ای است که مقولات فرهنگی، سیاسی و اقتصادی را دربر می گیرد، و پیوستن و یا نپیوستن به آن از سیاست های کلی نظام می باشد، و سیاست های کلی را براساس اصل ۱۱۰ قانون اساسی رهبری تبیین می نماید و رهبر نیز در سخنرانی خود در سال جاری این موضوع را گفتند که مقوله جهانی سازی، مقوله ای اجتناب ناپذیر است، بلکه ما با تکیه بر تقویت بنیادهای اقتصادی و فرهنگی و سیاسی خود و با تکیه به بر فاق ملی می توانیم نه تنها تسلیم نشویم بلکه اقتصاد و فرهنگ و سیاست اسلامی خود را نیز صادر کنیم.

عواقب جهانی سازی نیز در ابعاد مختلف قابل بررسی است.

الف. از نظر اقتصادی تبعاً با توجه به محکم نبودن زیرساخت ها به ورشکستگی و تعطیلی کارخانجات می انجامد.

ب. در بعد سیاسی، استقلال کشورها خدشه دار خواهد شد. در جهانی سازی چیزی به نام امنیت ملی نامفهوم است.

ج. از نظر فرهنگی، فرهنگ اصیل کشورها که موروث سالیان متمادی از مبارزات، رشادتها، ایمان و ارزشها است از بین خواهد رفت.

منابع: سخنرانی مقام معظم رهبری در جمع نمایندگان مجلس در سال ۸۱، سخنرانی دکتر جواد منصوری با عنوان جهانی سازی، سخنرانی دکتر عباسی با عنوان جهانی سازی

آیا سیاست ایران در کشورهای افغانستان و فلسطین به منظور کسب بازار مصرف نهادینه کردن اسلام ایرانی و یا کسب قدرت منطقه ای خویش است.

پرسش

آیا سیاست ایران در کشورهای افغانستان و فلسطین به منظور کسب بازار مصرف نهادینه کردن اسلام ایرانی و یا کسب قدرت منطقه ای خویش است.

پاسخ

جمهوری اسلامی نظامی مبتنی بر اسلام ناب محمدی (اسلامی که ویژگی ظلم ستیزی را حفظ کرده و برگرفته از تعالیم قرآن، سنت پیامبر اکرم (و مکتب اهل بیت عصمت (می باشد) است. با توجه به ضعف کشورهای اسلامی در مقابل ابرقدرتها، و استیلای چندین ساله بر این کشورها، با پیروزی انقلاب اسلامی موج اسلام گرایی در منطقه به تدریج به اوج رسیده و ملتهای مسلمان برای رهایی از سلطه غرب فعالیت هایی را آغاز نموده و در قالب گروه های مبارزه شروع به فعالیت نمودند. نمونه آن تشکیل گروه مبارز حزب الله لبنان و تأثیرات عمیق این گروه در لبنان و فلسطین و پیروزی چشمگیر در مقابل اسرائیل می باشد.

انگیزه جمهوری اسلامی در حمایت از گروه های مبارز اسلامی به هیچ وجه جنبه کسب بازار مصرف ندارد چرا که چنانچه هدف اصلی تسلط بر بازار باشد شیوه های دیگری، باید در پیش گرفته شود. هرچند رهایی از تسلط مراکز اقتصاد غرب بر کشورهای اسلامی نیز از آرمانهای انقلاب می باشد.

کسب قدرت منطقه ای نیز اگر با هدف تقویت جریان انقلاب اسلامی و ایجاد اتحاد جهان اسلام باشد هیچ اشکال ندارد.

آیا فقط با محکوم کردن جنایتهای اسرائیل به دل و به زبان، رسالت خود را انجام داده ایم؟

پرسش

آیا فقط با محکوم کردن جنایتهای اسرائیل به دل و به زبان، رسالت خود را انجام داده ایم؟

پاسخ

حمایت از فلسطین و محکومیت اسرائیل دو جنبه مادی و معنوی دارد.

از جنبه معنوی، می توان با تبلیغات، راهپیمایی و روشهای دیگر اقدام کرد.

از جنبه مادی می توان کمک رسانی بهداشتی و درمانی و غذایی داشت که تا کنون جمهوری اسلامی این اقدامات را داشته است.

اما اگر منظور سؤال کننده صدور تسلیحات و اعزام نیروی نظامی باشد این موضوع باید به صورت همه جانبه و در تعامل با دیگر کشورهای اسلامی مورد بررسی قرار گیرد تا نتیجه بخش باشد.

(به عنوان مثال ترکیه در سال گذشته هواپیمای مسافربری ایران که عازم دمشق بود را در ترکیه فرود آوردند و مورد بازرسی قرار دادند، این بیانگر این است که دست به اقدام نظامی زدن توسط یک کشور تنها نتیجه بخش نیست.)

آیا کشورهای اسلامی خواهند توانست ماهواره ای مشترک در مدار زمین قرار دهند؟

پرسش

آیا کشورهای اسلامی خواهند توانست ماهواره ای مشترک در مدار زمین قرار دهند؟

پاسخ

در حال حاضر دو ماهواره المناز لبنان و الجزیره و قطر توانسته اند برنامه های زنده بصورت ۲۴ ساعته برای سراسر دنیا برنامه پخش کنند به عنوان مثال آخرین نماز جمعه مقام معظم رهبری که در خصوص مذاکره با آمریکا سخنرانی کردند شبکه الجزیره توانست به صورت زنده در سراسر دنیا با زیر نویس انگلیسی پخش کند.

و امروز ایران نیز دنبال این است که بتواند ماهواره زهره را به فضا بفرستد (اجازه نماید) و بتواند پیام انقلاب اسلامی را در کوتاهترین و بهترین زمان در اختیار مخاطبین قرار دهد.

بنابراین در مدار زمین قرار دادن ماهواره مشترک کار مشکلی نیست. مهم همگرایی اولیه کشورهای اسلامی در این جهت است.

جنگ آب در آینده خواهد بود وضعیت ایران در این زمینه چگونه است؟

پرسش

جنگ آب در آینده خواهد بود وضعیت ایران در این زمینه چگونه است؟

پاسخ

قطعاً وضعیت ایران مستثنی از کل جهان در این موضوع نیست، بویژه که ایران در منطقه خاورمیانه مقام اول را از نظر آب شیرین دارد و این موضوع، یعنی آب شیرین در مصارف خانگی و کشاورزی حرف اول را خواهد زد.

اما روشن است، با توجه به خشکسالیهای چند سال گذشته، و قطع شدن آب رودخانه هایی چون هیرمند بر روی استان سیستان و بلوچستان، نشان داد که خطر چقدر جدی است. و اگر روزی جان انسانها به خطر بیفتد، ممکن است هیچ یک از حتی قراردادهای دو جانبه یا چند جانبه یا حتی بین المللی را رعایت نکنند.

بنابراین جمهوری اسلامی ایران تقریباً در تمام مرزها این مشکل را دارد که آیا آبهای جمهوری اسلامی ایران به کشورهای همسایه سرازیر می شود و یا بالعکس.

بنابراین تدابیر جدی برای جلوگیری از خسارت ضروری است.

دولت چرا به جای کمک ۵۰۰ میلیون دلاری به افغانستان آن را صرف ایجاد اشتغال جوانان ایرانی نمی کند؟ دولت با چه حقی، حق من و امثال مرا می بخشد؟

پرسش

دولت چرا به جای کمک ۵۰۰ میلیون دلاری به افغانستان آن را صرف ایجاد اشتژĠ...جوانان ایرانی نمی کند؟ دولت با چه...حق من و امثال مرا می بخشد؟

پاسخ

باید توجه کنیم که هر اقدام دولت برای مصالح کلی نظام اسلامی است. ما به خاطر داریم که در چند سال گذشته به خاطر ناامنی شرق کشور بویژه خراسان، آدم ربایی، شرارت و تجاوز به نوامیس مردم فراوان بوده است و این عامل باعث مهاجرت روستائیان به شهرها و از شهرهای جنوب خراسان به مشهد مقدس شد و امروز مشهد را با گرانی و بحرانهای اجتماعی روبرو کرده که خسارت آن بسی بالاتر از این ارقامی است که قرار است ایران هزینه کند. علاوه بر این به خاطر داریم که ایران سالانه ۲۰۰ میلیارد ریال براساس مصوبه مجلس در شرق خراسان برای برقراری امنیت هزینه می کرد.

حال که امنیت برقرار شده و این هزینه ریالی در حال کاهش است برای استمرار آن، چاره ای جز کمک به افغانستان نداریم. علاوه بر اینکه اگر با سیاست گذاری درست این کار انجام بگیرد این مبلغ بلکه فراتر از آن به کشور باز می گردد مثلاً اگر این مبلغ را در جهت ساخت جاده و ریل آهن و پل و اصلاح کشت خشخاش صورت گیرد سود این کار به صورت غیر مستقیم به جیب تجار و بازرگانان ایران ریخته می شود که یک بازگشت غیر مستقیم سرمایه است.

چرا همه کشورها به ما به چشم مرتجع و تروریست می نگرند؟

پرسش

چرا همه کشورها به ما به چشم مرتجع و تروریست می نگرند؟

پاسخ

این موضوع را باید با عنایت به مجموعه اقداماتی که غرب بویژه سینماهای هالیود آمریکا علیه اسلام داشته است توجه کرد.

مثلاً فیلم مستند شمشیر اسلام که آمریکاییها ساختند یا فیلم بدون دخترم هرگز که علیه ایران اسلامی ساخته شده به عنوان فیلم سال آمریکا شناخته شد. و کتاب آن نیز به عنوان پرفروش ترین کتاب سال به فروش رسید یا فیلم هایی که در همین سینمای هالیود علیه حزب الله لبنان ساخته شد. و همه چیز فیلم به سوی بهشت که بعد از ۱۱ سپتامبر علیه مسلمانان ساخته شد بسیار قابل توجه است.

البته اینچنین نسیت که در همه کشورها به ایرانیها به چشم مرتجع نگاه می کنند. از مسافران مکه می توان ارج و منزلت ایرانیها را در میان دیگر مسلمانان دنیا سؤال نمود.

مردم کشورهایی مانند چین، کوبا، جمهوریهای آسیای میانه و برخی از مردم اروپا که چهره واقعی ملت ایران را شناخته اند احترام زیادی به مردم ما قایل هستند.

پایگاه دشمنان اسلام در کجا قرار دارد ؟و لطفاً تعریف کوتاهی از آل مسجد شود؟

پرسش

پایگاه دشمنان اسلام در کجا قرار دارد ؟و لطفاً تعریف کوتاهی از آل مسجد شود؟

پاسخ

دشمن برای رسیدن به اهداف خود از پایگاههای متفاوت استفاده می کند و هیچگاه خود را در این زمینه محدود نمی نماید.

پایگاههای نظامی دشمن هم اکنون در عراق ، افغانستان ، اسرائیل ، ترکیه ، و غیره وجود دارد. پایگاههای فکری و سیاسی دشمن در داخل و خارج کشور شبانه روزی مشغول فعالیت هستند. با رسانه های گروهی ، تلویزیونی و رادیو و سایت های اینترنتی و ... دائماً در حال القاء تفکرات مسموم به افراد زمینه دار و ضعیف می باشند.

البته با هوشیاری ، برنامه ریزی و اقدام مناسب و به موقع ملّت و دولت ایران و یاری خدا دشمن راه به جایی نخواهد برد.

ضمناً واژه (آل مسجد) ناشناخته است. اگر ممکن است بیشتر توضیح فرمایید و یا چنانچه در نشریه یا جایی مطلبی دیده اید راهنمایی کنید تا بیشتر مورد بررسی و تحقیق قرار گیرد. موفق باشید.

آیا در عراق که آمریکا به آنجا حمله کرده اند سزای شهیدکردن جوانان ایران چیست ؟

پرسش

آیا در عراق که آمریکا به آنجا حمله کرده اند سزای شهیدکردن جوانان ایران چیست ؟

پاسخ

متأسفانه در جامعه ما چنین تحلیل هایی اتفاق می افتد و حوادث بوجود آمده را به اعمال افراد نسبت می دهند خشکسالی ها را به اعمال نادرست مردم نسبت می دهند ، زلزله ، سیل و . . . را نیز به فسق و فجور و فساد جامعه نسبت می دهند . زلزله بم را به فساد و تباهی مردم آن شهرستان نسبت می دهند و امروز تجاوز آمریکا و اشغال عراق را سزای شروع جنگ با ایران می دانند . حال اگر این تحلیل ها درست باشدبه این سوالات چگونه باید پاسخ داد :

آیا در ایران مردم بم از مردم همه ی شهرستانها بدتر بودند . آیا تهرانی ها و ... فسادشان کمتر از مردم زحمت کش بم بود . آیا همان ها نبودند که با دستان توانای خود خرما تولید کرده اند و بر سر سفره همه هموطنان در ماه مبارک رمضان

نهاده انـد و بسـیاری از هموطنـان روزه دار، روزه های خودشان را با دسترنـج مردم زحمت کش بم افطار کرده انـد . تا به حال چند جنایت مثل قتل های زنجیره ای و چند کانون فساد و باند و .... در بم کشف شده است ؟

به هر طریق که قضاوت کنیم باز هم می توانیم شـهر هایی بیابیم که از جهات فساد و تباهی هم از بم بـدتر بوده انـد . ولی دچار بلا و مصیبت نشده اند . آیا بم از دمشق در سوریه فاسدتر بوده است آیا بم از پاریس و واشنگتن و رم

و ... فاسد تر بوده است چگونه است که آنها دچار بلای زلزله و ... نشده و نمی شوند ، آیا جنا یات آمریکا و حمایت های مردم آن کشور از دولتشان که هم اکنون نیز ۵۷ در صد از اقدامات دولت خودشان در عرا ق حمایت می کنندبدتر از جنا یات رژیم صدام نیست ؟آیا جنا یات آمریکا در ژاپن (هیرو شیما) و ویتنام از جنا یات عرا قیها کمتر است . آیا فلسطینی ها گناه کارند که بیش از ۵۰ سال است آوا ره اند ؟ آیا اسرائیلی ها جنا یتکار نیستند که بلای الهی بر آنان نازل نمی شود و آمریکاهمانند عراق اسرائیل را اشغال نمی کند ؟

به نظر می رسد اینگونه قضاوت های به طور نا خودآگاه برای تبرئه خودمان از عدم کمک به مردم مظلوم باشد . اگر چنین تحلیل بکنیم که در هر جایی بلاـ نازل می شود و مردم مورد تجاوز و تعدی قرار می گیرند پس حق آنان است ، ضرورت کمک به آنان هم به طور غیر مستقیم از میان خواهد رفت . آیا تجاوز صدام به ایران نیز اندکی پس از پیروزی انقلاب اسلامی سزای مردم ایران برای بیرون کردن شاه بود ؟

و آیا شهادت تعداد زیادی از مردم و جوانان کشور در مبارزه با رژیم شاهنشاهی و جنگ تحمیلی حق مردم ایران بود. آیا تجاوز عراق به جنوب کشور حق مردم آبادان و خرمشهر و ... بود. آیا نا امنی های چند سال گذشته در شرق کشور و وجود اشرار و آدم ربایی و ... حق مردم خراسان ...بود ؟

اگر شما در

حین عبور از خیابان در مسیر عزیمت به مدرسه مورد تعرض وتعدی اوباش قرار بگیرید و عده ای از افراد رذل و پست و قلدر بر سرت بریزنـد و تو را حسابی کتک بزننـد و عـده ای هم نظاره بکننـد و بگویند سـزای اوست حتما کار بدی انجام داده است که حالا این چنین مورد تعرض قرار گرفته است و از کمک به تو خود داری کنند شما باز هم

می گویی این حرفها درست است ؟ یا توقع داری به کمک تو بیایند و با متجاوزان به حریم امنیت اجتماعی برخورد کنند . قطعا شمـا انتظـار داریـد افراد نـاظر به کمـک تو بیاینـد و بـا آن جانیـان مقـابله ومبارزه کننـد. در صـحنه اجتماع بزرگتر نیز که برخی متجاوزان به جامعه ای تعرض و تجاوز می کنند قصه همین است و وظیفه و تکلیف نیز مقابله و برخورد با متجاوز است .

این گونه تحلیل ها جز اینکه ما را از مقابله با تجاوز و متجاوزان به حریم انسانیت و برادران انسانی باز دارد تا ثیر دیگری نـدارد . برای تحلیل حوادث و علت یابی آن باید بیشتر و عمیق تر فکر کرد .

چرا کشور ایران از کشور فلسطین بیشتر از کشورهای دیگر حمایت می کند؟

پرسش

چرا کشور ایران از کشور فلسطین بیشتر از کشورهای دیگر حمایت می کند؟

پاسخ

وقتی که بحث حمـایت مـا ازفلسـطینی ها مطرح می شود، چنین وانمود می شود که گویا ما پول نفتمان را در جیب فلسـطینی ها می ریزیم و کاری هم به خیر و شـر آن نداریم و این کار منافع ملی کشور ما، چه اقتصادی، چه امنیتی و چه سیاسـی و نظامی را به خطر می انـدازد؛ اما این طوری نیست. اما با حزب ا... همکاری می کردیم. الان قـدرت حزب ا... در خدمت منافع ملی لبنانی هاست یا به عنوان پشـتوانه ی قـدرت ملی کشور ما در منطقه؟ کـدام یک بیشتر است؟ الان رئیس جمهوری لبنان بیشتر احساس می کنـد که یـک قـدرتی پشت سـرش هست یـا جمهوری اسـلامی ایران؟ همه عالم می داننـد که لبنان عقبه و قـدرت ایران در منطقه است. چقـدر ما در این مورد خرج کرده ایم؟ خرجی که ما نسبت به تأثیرات امنیتی و دفاعی و نظامی آن در منطقه کرده ایم، اصلاً قابل مقایسه نیست.

کمکی که مـا به لحـاظ پولی به فلسـطینی هـا می کنیم نسبت به کشورهـای عربی، (یکی از کشورهای عربی نه همه کشورهای عربی) اصـلاً قابـل مقـایسه نیست؛ کمک ما نسـبت به کمک عربسـتان سـعودی بسـیار ناچیز است. اما چرا با فلسـطینی ها ارتباط برقرار می کنیم؟ مـا یـک کشـور منحصـر به فرد هسـتیم. تنهـا کشـوری که حکومت دینی دارد. کشوری دموکراتیـک و مردمی هسـتیم و هیـچ کشوری در ایـن منطقـه دموکراتیـک و مردمی نیست و تنهـا کشـوری هسـتیم که مـذهب شـیعی دارد. کشـوری غیرعرب هستیم و اطراف کشور ما بیشتر عرب اند. ما

با ویژگی هایی منحصر به فرد حکومتی را تشکیل داده ایم. یک کشور وقتی که منحصر به فرد می شود و نمی تواند به شکل طبیعی تعایش و هم زیستی و هم خونی کامل با اطرافش داشته باشد، آسیب پذیر است. ما برای این که آسیب پذیری خود را کم کنیم، باید با عمق استراتژیکی جهان اسلام ارتباط برقرار کنیم. اگر ما به جهان اسلام نگاه کنیم بیشتر سنی و یا عرب اند. وقتی به همین شکل برویم و بگوییم که ما می خواهیم با شما ارتباط برقرار کنیم، حتماً به ما اجازه نمی دهند و می گویند که تو چه کسی هستی؟ تو شیعه و فُرس و مجوسی.

اما مسأله ای که هست، ما با جهان اسلام در بستر فلسطین می توانیم ارتباط برقرار کنیم؛ برای این که هر عرب و مسلمانی نسبت به مسأله فلسطین احساس رنج، درد و حفارت می کند؛ یعنی در دل هر عربی به خاطر فلسطین زخمی وجود دارد. وقتی که ما ایرانی ها بر این زخم مرهم می گذاریم و التیام می دهیم و مساعدتی می کنیم، هر طور که باشیم، (ایرانی، مجوس، شیعی و فُرس) او ما را می پذیرد؛ و مهم ترین مقوله ای که در بستر وحدت با جهان اسلام می توانیم وارد آن شویم، مسأله فلسطین است و همه عرب ها و مسلمانان در جهان اسلام درباره فلسطین اتفاق نظر دارند. ما به وسیله فلسطین بستر وحدت را از حالت شعار و حرف به تحقق عینی می رسانیم و امنیت ملی ما با این کار تأمین می شود؛ یعنی ما با این مقوله می توانیم

با عربستان، کویت، اردن، مصر، فلسطین، لبنان و دیگران حرف بزنیم؛ والا ما اعتبار دیگری به آن شکل نداریم. درست است که ما خود را ام القرای جهان اسلام می دانیم، اما ما واقعاً هنوز عمق استراتژیک امنیتی دفاعی جهان اسلام نشده ایم. هنوز ما آسیب پذیری های داخلی و خارجی داریم؛ اما جهان اسلام یک عمق استراتژیک ثابت دارد، هر چند حکام و کشورهای مزدور هم در جهان اسلام هستند، اما خود جهان اسلام، فی نفسه، یک عمق استراتژیک مطمئنی در جهان دارد و ارتباط ما با فلسطینی ها، وحدتمان را با جهان اسلام عینیّت می دهد و قابل پذیرش می کند؛ یعنی هر عرب و مسلمانی از کمک ما به فلسطینی ها احساس رضایت می کند.

از نظر دینی هم ما مسلمان هستیم و وظیفه دینی ماست که با فلسطینی ها ارتباط داشته باشیم؛ البته آن هم حدی دارد. از نظر فردی، حداقل این است که یک وظیفه انسانی است؛ اما حد سیاسی آن این بحث هاست و این امنیت ملی ما را در منطقه تأمین و عمق استراتژیک و ارتباط ما را مشخص می کند و ما را با جهان اسلام پیوند می دهد و از همین زاویه امنیتی، منافع ملی ما هم تحقق می یابد. اگر منافع ملی بستر امنیتی نداشته باشد، منافع ملی نیست. منافع ملی ای که زیربنای امنیتی مطمئن و پایدار نداشته باشد، اصلاً قابل اعتماد نیست؛ لذا ما آن زیربنای اصلی که امنیت کشور ماست را با همین مقوله تقویت می کنیم و چه قدر هم تقویت کرده ایم. ترس اسرائیل از قدرت ملت ایران است؛ اما ترس آنان از

قدرت کسانی که در لبنان و فلسطین طرف دار ما هستند، بیشتر است؛ یعنی ما اسرائیلی ها را در خود کشور فلسطین اشغالی زمین گیر کرده ایم و اگر حزب اللهی ها در جنوب لبنان نبودند، الآن اسرائیلی ها جنوب لبنان را اشغال کرده، لبنان و سوریه را گرفته و مطمئناً به کشور ما حمله کرده بودند، اما حزب ا... آنها را زمین گیر کرد. این ها مسائل شعاری نیست، واقعیت هایی است که ما روزانه با آن سروکار داریم.

حزب ا... بچه های مؤمنی هستند و ایمانشان به جمهوری اسلامی فوق العاده زیاد است و در جهت خدمت به جمهوری اسلامی تلاش زیادی کرده اند.

چرا مسلمانان در مجموع اتحادشان از دیگر ادیان کمتر است؟

پرسش

چرا مسلمانان در مجموع اتحادشان از دیگر ادیان کمتر است؟

پاسخ

یکی از مسایلی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی توسط حضرت امام خمینی (ره) با جدیت مطرح و دنبال شد اتحاد و اتفاق مسلمانان بخصوص وحدت شیعه و سنی بود. هر چند این بحث قبل از ایشان توسط مرحوم حضرت آیت الله بروجردی نیز با جدیت مطرح شده بود ولی با شهرت جهانی که امام پیدا کرد و از جایگاه رهبری نیز برخوردار بود این مسأله بیشتر و گسترده تر همه گیر شد به طوری که امروز افراد عادی جامعه نیز مسأله وحدت برایشان مطرح است و حال آن در گذشته این بحث فقط در میان نخبگان و عالمان بزرگ مطرح بود ولی به برکت انقلاب اسلامی این مسأله به یکی مسایل مهم و عمده جامعه تبدیل شد و هر ساله نیز کنفرانس وحدت به صورت بین المللی با شرکت اندیشمندان جهان اسلام در کشور برگزار می گردد که در تقریب مذاهب مسلمان می تواند نقش مهمی ایفا نماید.

دوست عزیز! شما لابد می دانیدکه یکی از مسایل مهم و محوری دشمنان اسلام و حکومتهای استکباری ایجاد اختلاف و تفرقه در میان فرق مذهبی است که از این طریق اولاً ـ نیرو و انرژی جوامع اسلامی را بجای این صرف زندگی و پیشرفت و علم و تکنولوژی و ... بشود در مقابله و مبارزه با یکدیگر مصرف شود. ثانیاً بدین وسیله استکبار جهانی و قدرتهای سلطه گر بتوانند بر گرده مسلمانان سوار شده و براحتی بدون کمترین مقاومت و درگیری بر آنان سلطه پیدا کنند.

سیاست قدرتهای استکباری از قدیم الایام این بوده است که "تفرقه بینداز حکومت

کن" داستان معروفی است که می گویند فردی فرزندان خودش را جمع کرد و در حضور آنان چوبهای باریکی را جدا جدا شکست و در مرحله بعد یک دسته چوب باریک را بطور همزمان با یکدیگر خواست بشکند که نشکست پس روبه فرزندانش کرد و گفت: شما نیز اگر با هم باشید دشمن نمی تواند بر شما غلبه پیدا کند. ولی اگر متفرق شدید همانطور که این چوبها هر کدام به تنهایی به راحتی شکننده بودند شما نیز به سهولت در برابر دشمن به زانو در خواهید آمد.

تصور کنید اگر یک میلیارد و چندین میلیون مسلمان دنیا با یکدیگر متحد باشند آیا اسراییل در کره زمین پیدا می شد. ولی وقتی حکومتهای اسلامی با حکومت غاصب اسراییل ارتباط دوستانه دارند. و کنفرانس صلح تشکیل می دهند و با رژیم صهیونیستی پیمان امنیتی امضاء می کنند و ... ا ز یک یا دو کشور مثل ایران و سوریه چه کاری ساخته است.

منشاء اصلی اختلافات و نداشتن وحدت مسلمانان استکبار جهانی است. آنان در طول تاریخ با ایجاد اختلاف در میان فرق مذهبی و راه اندازی فرقه های ساختگی مثل وهابیت، بابیگری، و ... و بزرگ جلوه دادن اختلافات دینی و ... توانسته اند از آب گل آلود ماهی بگیرند و از طریق حکومتهای وابسته بر جوامع اسلامی سلطه پیدا بکنند. البته جهل و نادانی جوامع نیز در این مسیر مؤثر است ولی آن نیز از همان سیاست کلی نشأت می گیرد. اگر توان ملتها برای سازندگی مصرف می شد نه نزاع و درگیری با یکدیگر دانش و بینش جوامع اسلامی نیز افزایش می یافت و امکان

سلطه نیز برای استکبار سخت تر و مشکل تر می شد.

قطب اصلی کشورهای اسلامی کجاست و رهبر ارشد آنها کیست؟

پرسش

قطب اصلی کشورهای اسلامی کجاست و رهبر ارشد آنها کیست؟

پاسخ

در میان کشورهای اسلامی کشورهای زیادی از جمله عربستان سعودی، مصر، پاکستان، ترکیه (علی رغم داشن حکومتی لاتیک)و جمهوری اسلامی ایران تلاش می کنند مرکز ثقل کشورهای اسلامی قرار گیرند ولی پس از فرو پاشی خلافت عباسی و امپراتوری عثمانی متأسفانه تا کنون کشورهای اسلامی ا ز یک مرکزیت واحد برخوردار نبوده اند و غالباً در جهت و راستای کشورهای استعمارگر و نظام سلطه گام برداشته اند.

تأسیس سازمان کنفرانس اسلامی نیز در صورتی که کشورهای دولتهای اسلامی از ابتدای تأسیس آن بنا را بر آن می گذاشتند که تصمیم گیری های کلان را در این سازمان بگیرند و از آن به عنوان یک مرکز ثقل و تصمیمگیری برای جهان اسلام استفاده کنند می توانست مرکزیت جهان اسلام تلقی شود ولی این سازمان نیز به دلیل وابستگی دولتها و حکومتها به قدرتهای بزرگ نتوانسته است در شرایط گوناگون و بحرانی به نفع جوامع و کشورهای اسلامی تصمیم های مؤثر و کاربردی بگیرند. سازمانی است بسیار ضعیف و غیر تأثیر گذار در سیاست و حاکمیت بین المللی. در بسیاری از مواقع سازمان ملل متحد از سازمان کنفرانس اسلامی جدی تر تصمیم می گیرد. متأسفانه نه تنها یک کشور در میان کشورهای اسلامی نتوانسته است مرکزیت پیدا کند بلکه سازمان کنفرانس اسلامی نیز که متشکل از ۵۴ کشور اسلامی است نیز از این مرکزیت برخوردار نیست. دلایل و عوامل آن عمدتاً وابستگی کشورهاست. کشورهای اسلامی حکومتهای حاکم بر آنها فقط عنوان کشور اسلامی را یدک می کشند ولی در سیاست و کشورداری و ... تابع غرب هستند. یک

نمونه آن کشور بزرگ ترکیه است که در گذشته مرکز خلافت و حکومت بزرگ و امپراتوری قدرتمند عثمانی بوده است. و حالا نیز ادعای مرکزیت جهان اسلام را دارد ولی آیا جهان اسلام کشوری که حکومتش لائیک است را به عنوان مرکز خودش می پذیرد. کشوری که خودش را به آب و آتش می زند تا جزو اتحادیه اروپا بشود می تواند مدافع منافع جهان اسلام باشد. کشوری که اکثریت قریب به اتفاق مردمش مسلمان هستند ولی حکومتش باید لائیک باشد و هر حاکمی که دم از اسلام بزند بلافاصله با قدرت ارتش کنار زده می شود. کشوری که با ادعای مرکزیت جهان اسلام اجازه ندهد دخترانش بصورت محجبه در دانشگاهها و مدارس حاضر شوند چگونه می تواند مرکزیت جهان اسلام را پیدا کند.

سایر کشورها مثل عربستان سعودی، پاکستان و مصر نیز مشکلات سیاسی، امنیتی، اجتماعی دارند و نتوانسته و نمی توانند مرکزیت جهان اسلام را داشته باشند جمهوری اسلامی ایران به لحاظ موقعیت جغرافیایی و جنبه های گوناگون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و علمی به اعتراف نظریه پرداز جنگ تمدنها صالح ترین کشوری است که می تواند مرکزیت جهان اسلام را بعهده بگیرد ولی به دلیل تفاوت زبانی و دینی با اکثریت کشورهای اسلامی نیز وابستگی حکومتهای سایر کشورهای اسلامی و تبلیغات مسموم و گسترده جهانی علیه ایران تاکنون از این مرکزیت برخوردار نشده است. البته اگر حکومت و مردم ایران تصمیم بگیرند این امر محقق می شود ولی هزینه آنرا باید پرداخت کنند. و از بسیاری از تنگ نظریها و اقداماتی که مصلح و منافع ملی نیست ولی چهره کشور را در صحنه بین المللی

خدشه دا می کند پرهیز کنند باید برای ارتقاء جایگاه کشور در سطح جهانی تلاش گسترده ای انجام دهیم و از هر آنچه به این جایگاه خدشه وارد می سازد بپرهیزیم.

به امیدانیکه روزی جمهوری اسلامی ایران مرکز ثقل کشورهای اسلامی بشود.

منابع و مآخذ:

۱ رجوع کنید: رویارویی تمدنها و نظم نوین جهانی، ساموئل هانتینگتون

چرا در سیاست خارجی ایران نوعی ملاحظه اندیشی دیده می شود (مثلاً در مورد قدرت اتمی ایران) در حالی که ملاحظه اندیشی که ایران از خود بروز می دهد در مقابل قدرتهایی که خودشان حامی درجه اول ترور و تروریست ها و منافقان می باشد.

پرسش

چرا در سیاست خارجی ایران نوعی ملاحظه اندیشی دیده می شود (مثلاً در مورد قدرت اتمی ایران) در حالی که ملاحظه اندیشی که ایران از خود بروز می دهد در مقابل قدرتهایی که خودشان حامی درجه اول ترور و تروریست ها و منافقان می باشد.

پاسخ

مسئله بهره مندی ایران از انرژی هسته ای در دو بعد مطرح می شود یکی استفاده های طلح آمیز و سالم برای تأمین انرژی و سوخت مورد نیاز بسیاری از کارخانجات و نیروگاههای برق و ... و حتی استفاده های درمانی و پزشکی و دیگر استفاده جنگی برای کشتن و تخریب اماکن مهم دشمن که همراه با از بین رفتن افراد بی گناه و خسارتهای جبران ناپذیر می باشد آنسوی ایران اسلامی توسط آمریکا و سایر دشمنان متهم به فعالیت برای دست یابی به سلاح هسته ای و کشتار جمعی است در حالی که این صرفاً یک تهمت است و واقعیت ندارد.

بنابراین وقتی چیزی واقعیت ندارد اصلاً کار عاقلانه ای نیست که بخاطر ابراز شجاعت آنرا به عهده بگیریم.

و اما در بخش فعالیتهای صلح آمیز هسته ای همواره آشکارا و با افتخار اینگونه فعالیتها را اعلام نموده و تحت هیچ شرایطی از ادامه آن دست نخواهم کشید.

و در واقع بهانه جویی های دشمنان ما هم بخاطر اینست که ما به این انرژی و قدرت که لازمه پیشرفته شدن ماست دست پیدا نکنیم و همیشه عقب مانده و نیازمند بمانیم.

موفق باشید.

تکمیل و ارسال فرم نظر سنجی موجب تکامل و پویایی کارماست.

آیا درست که دولت ایران هر ساله (به خاطر همین نقض حقوق بشری را که غربیها دم از آن می زنند و می گویند در ایران وجود دارد) میلیون ها دلار جریمه به سازمان ملل می دهد؟

پرسش

آیـا درست که دولت ایران هر سـاله (به خـاطر همین نقض حقوق بشـری را که غربیها دم از آن می زننـد و می گوینـد در ایران وجود دارد) میلیون ها دلار جریمه به سازمان ملل می دهد؟

پاسخ

اولاَ چنین خبری صـحت ندارد. ثانیاً قابل توجه است که همان مدعیان حقوق بشـر در سـطح جهانی که خود آمریکا و اسرائیل و مانند آنها باشـند، با اعمال افتضاح و رسوایی در جلو چشم تمام مردم دنیا به سـر بشـریت و انسانهای مظلوم در افغانستان، عراق، فلسطین و دهها کشور دیگر جنایتهایی کرده اند که روی تمام جنایتکاران تاریخ را سفید نمودند. و عجب اینجاست که از سوی سازمان ملل هیچ تعرضـی به آنها نمی شود و علتش سلطه آنها بر این گونه سازمانهاست. و اینگونه تبلیغات مسموم بر ضد ایران اسلامی علتش همان مخالفتهای ایران با اعمال و سیاستهای جاه طلبانه و ظالمانه آنهاست. که نباید به آن اعتناء کرد.

موفق باشید.

کشور فلســطین سال هاست که زیر هجوم وحشیانه اسرائیلی ها قرار گرفته است و عملا از سوی کشورهای غربی حمایتی صورت نگرفته و به مبارزه با اشــغالگران پرداختند، چرا با وجود جوانان جان بر کف که ما داریم و برای دفاع از اســلام حاضرند از جان خود نیز بگذرند کمک های این گون

پرسش

کشور فلسطین سال هاست که زیر هجوم وحشیانه اسرائیلی ها قرار گرفته است و عملا از سوی کشورهای غربی حمایتی صورت نگرفته و به مبارزه با اشـغالگران پرداختند، چرا با وجود جوانان جان بر کف که ما داریم و برای دفاع از اسـلام حاضـرند از جان خود نیز بگذرند کمک های این گونه که ممکن است بسـیار اساسـی و کارآمد باشد ، دریغ می کنیم در حالی که می دانیم در اسلام مرزی وجود ندارد.

پاسخ

احساس شـما خواهر عزیز و بزرگوار نسـبت به هم کیشان در فلسـطین عزیز بسیار گران قدر و با ارزش است و امیدواریم روز به روز این روحیه و احساس در جامعه اسـلامی ما رونق و گسترش یابد و شاهد باشیم به سایر بلاد و کشورهای اسلامی نیز سرایت کند.

آنچه خواهر ارجمنـد ابراز کرده ایـد واقعیتی تلـخ است که قلوب مسـلمانان متعهد و مسؤل را در سراسـر جهان اسـلام و نیز قلب

انسـان هـایی که از عواطـف انسـانی تهی نشـده انـد به درد می آورد ولی این احسـاس متأسـفانه جوامـع اسـلامی و غیر اسـلامی متأسـفانه آن قـدر فراگیر و همگـانی نیست که در قـالب افکـار عمومی بر دولت ها و حکومت ها فشار آورد و آنها را به عکس العمل و واکنش جدی وادار سازد.

حتمـاً خواهر عزیز و فهیم خوب می دانی که در شـرایط کنونی نه تنها برای کشور ما برای کشورهای همسایه فلسـطین نیز امکان اعزام نیرو برای فلسـطین میسـر و مقـدور نیست و چه بسـا وضع را از این هم بـدتر کنـد مگر آن که تمـام کشورهای اسـلامی به صورت منسجم و یکپارچه تصمیم به اعزام نیرو بگیرند که اگر چنین تصمیمی اتخاذ کنند هم مورد حمایت ملت ها قرار می

گیرد و هم به هستی رژیم اشغال گر قدس خاتمه می دهد ولی افسوس که هنوز کشورهای مسلمان به چنین تصمیم جمعی نرسیده اند. آرزو می کنیم نوری به این وحدت نظر نایل آیند.

آنچه شما ابراز کرده ای نه تنها عملی نیست و برای کشور ما مفید نیست بلکه آمریکا و اسرائیل نیز از این امر نگران نیستند و با این بهانه می توانند ما را به عنوان کشورهای متجاوز معرفی و ...

در سال ۱۳۶۱ اسرائیل با توجه به ضد صهیو نیستی موجود در جامعه ایران برای کاهش فشار نیروهای ایرانی به عراقی ها به جنوب لبنان حمله و رشد تا بخشی از نیروهای ایرانی به جنوب لبنان کشیده شوند و ایران در لبنان نیز درگیر شود و عراق بتواند به تجاوز ادامه دهد. در آن شرایط تعدادی از نیروهای نیز اعزام شدند که امام خمینی فرمودند: راه قدس از کربلا می گذرد امام استراتژی نبرد را تعیین فرمود و آنها می خواستند جبهه دیگری بر روی ما بگشایند و امام آنرا به خوبی تشخیص داد. حال اگر نیرو اعزام سوای تبعات و آثاری که برای ایران دارد چگونه از آنان پشتیبانی کنیم. ما لاجرم برای رسیدن به فلسطین باید از خاک کشورهای دیگر عبور کنیم و عبور از خاک هر کدام از کشورها به منزله مشارکت آنان در جنگ با اسرائیل است و کشورها هیچکدام چنین اجازه ای نمی دهند. در شرایط کنونی آنچه از عهده ما ساخته است که حمایت سیاسی و فرهنگی در سطح دولت داشته باشیم و مردم نیز با حمایت اقتصادی از مبارزان فلسطینی حمایت کنند باید تلاش کنیم با آگاهی بخشی به افکار عمومی دنیا و نیز تعلیم و تقویت

مبارزان فلسطینی آنان را برای مقابله و مبارزه با اسرائیل حمایت کنیم.

سهم ایران از دریای خذر و خلیج فارس چقدر است و چرا کشورهای حاشیه خلیج فارس ادعای حاکمیت بر جزایر ایران را دارند؟

پرسش

سهم ایران از دریای خذر و خلیج فارس چقدر است و چرا کشورهای حاشیه خلیج فارس ادعای حاکمیت بر جزایر ایران را دارند؟

پاسخ

دریای خزر که بزرگترین دریای محصور در خشکی است، بخاطر وجود انواع گوناگون ماهی خاویاری و غیر خاویاری، و منابع معدنی نفت و گاز طبیعی از اهمیت ویژه ای برخوردار می باشد. و استفاده از این منابع در بیش از نیم قرن گذشته بر مبنای موافقت نامه های دوجانبه بین ایران و شوروی سابق جریان داشته است.

در رژیم حقوقی گذشته هیچ محدودیتی برای فعالیتهای ماهیگیری و غیر آن در تمام دریای خزر برای دو کشور وجود نداشت، فقط در محدوده ۱۰ مایلی مرزهای ساحلی هر گونه رفت و آمد و فعالیت ماهیگیری منوط به اجازه کشور ساحلی مربوطه می باشد.

اما پس از فرو پاشی اتحاد شوروی سابق از آنجا که کشورهای جدید التأسیس ملزم به پذیرش موافقت نامه های گذشته نیستند و همه پنج کشور ساحلی نگرانی خود را نسبت به فعالیتهای تجاری و نفتی و ماهیگیری و زیست محیطی و ... اعلام نموده اند، نیاز شدیدی به حصول موافقت نامه های جدید برای همکاری های صلح آمیز منطقه ای در این دریا احساس می شود. هر چند موافقت نامه های گذشته بین ایران و شوروی سابق در خصوص کشتی رانی و بازرگانی و شیلات بوده و در مورد مقررات مربوط به جلوگیری از آلودگی دریا و حفاظت از محیط زیست در آنها سخنی به میان نیامده است، اما می تواند در تنظیم موافقت نامه های جدید از آن استفاده شود، برای تعیین رژیم جدید حقوقی دریای خزر راهکارهای متفاوتی از سوی

روسیه، ایران و غیر آن ارائه گردیده که پس از مذاکرات و توافقات حاصله قانونی خواهد شد. برای اطلاع بیشتر در این موضوع به ماهنامه علمی تخصصی معرفت شماره ۸۲ مهرماه سال جاری مراجعه فرمایید.

و اما در مورد جزایر ایرانی از خلیج فارس، طبق مدارك و اسناد و موافقت نامه های بین المللی موجود، جزایر مذکور در مالکیت و جزء کشور ایران بوده و ادعاهای برخی از کشورهای خلیج بعضاً به تحریك اربابانشان مانند آمریکا و صهیونیزم و یا به طمع تصاحب آن، تیری در تاریکی می اندازند شاید به هدف اصابت نماید.

ولی با مدارك موجود جای نگرانی وجود ندارد.

قدس در اصل متعلّق به بنی اسرائیل است پس علّت این که ما هم اکنون آن ها را غاصب می دانیم چیست

پرسش

قدس در اصل متعلّق به بنی اسرائیل است پس علّت این که ما هم اکنون آن ها را غاصب می دانیم چیست

پاسخ

الف خداوند متعال درباره مسجدالاقصی می فرماید: "...الَّذِی بَرَكْنَا حَوْلَه ..;(اسرا،۱) آن]مسجدالاقصایی که پیرامون آن را برکت دادیم .."

برکت در آیه ممکن است به برکات ظاهری اشاره داشته باشد; چون بیت المقدس در منطقه ای سرسبز و خرم واقع شده است و نیز ممکن است برکات معنوی مقصود باشد; زیرا این سرزمین همواره کانون پیامبران بزرگ خداوند و خاستگاه توحید و محل فرود آمدن فرشتگان وحی بوده و به همین خاطر مقدّس و مطهر از شرك گردیده و اهمیت پیدا کرده است (ر.ك مجمع البیان مرحوم طبرسی ، ج ۵و۶، ص ۶۱۱، انتشارات ناصرخسرو.)

ب خداوند متعال می فرماید: "...وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَه َالَّتِی کُنت َعَلَیْهَآ إِلاّ َ لِنَعْلَم َمَن یَتَّبِع ُالرَّسُول َمِمَّن یَنقَلِب ُعَلَی َعَقِبَیْه ِ وَ إِن کَانَت ْلَکَبِیرَه ً إِلاّ َ عَلَی الَّذِین َهَدَی اللَّه ..;(بقره ۱۴۳)...و قبله ای که]چندی بر آن بودی مقرر نکردیم جز برای آن که کسی را که از پیامبر پیروی می کند، از آن کس که از عقیده خود بر می گردد باز شناسیم و البته]این کار[جز بر کسانی که خدا هدایت شان کرده سخت گران بود...".

از این آیه بر می آید که مسجدالاقصی به طور موقت قبله مسلمانان بوده و خداوند متعال نیز آن را یک آزمایش بزرگ برای مشخص شدن جایگاه مؤمنان و مشرکان قرار داده است زیرا خانه کعبه در آن زمان کانون بت های مشرکان بود و مسلمانان طبق دستور خداوند به طور موقت به سوی بیت المقدس نماز خواندند تا به این وسیله صفوف خود را از مشرکان

جدا کنند. مسلمانان بعد از هجرت به مدینه و تشکیل حکومت و شناسایی مرزهای عقیدتی خویش به سوی کعبه قدیمی ترین مرکز توحید و پرسابقه ترین کانون انبیا، نماز گزاردند.(ر.ک تفسیر نمونه آیت الله مکارم شیرازی و دیگران ج ۱، ص ۴۸۶، دارالکتب الاسلامیه)

ج از آن جا که بیت المقدس و مسجدالاقصی کانون پیامبران الهی و خاستگاه توحید و محل فرود آمدن فرشتگان وحی و مقدس و مطهر از شرک بود، مدتی قبله مسلمانان قرار گرفت و خانه کعبه نیز از آنجا که قدیمی ترین مرکز توحید و کهن ترین خاستگاه پیامبران بزرگ الهی و... بود، پس از بیت المقدس و برای همیشه قبله مسلمانان جهان خواهد بود. این دو سرزمین مقدس نسبت به سرزمینهای دیگر برتری و فضیلت ویژه ای دارد و از اهمیت فراوانی برخوردار است و به طور طبیعی انتخاب این دو مرکز برای قرار گرفتن قبله رجحان داشته و دارد.(ر.ک تفسیر نمونه همان / مجمع البیان همان) بیت المقدس در زمان خلیفه اول فتح شد; و در محل ِ مرکز بنای هیکل سلیمان مسجدی ساخته شد. سپس در عهد خلفای بنی امیه فلسطین تابع دمشق شد; و یکی از آثار بزرگی که از آن زمان مانده است "قبه الصخره می باشد، که به دستور عبدالملک مروان در (۶۹۱ م ساخته شد.

پیامبر۹ در شب معراج در ناحیه غربی همین "قبه الصخره تشریف آورند; و عبدالملک در جوار همین مسجد، "مسجد اقصی را ساخت مجموع این دو بنا و حیاط وسیعی که احاطه به این دو بنا دارد; حرم شریف را تشکیل می دهد. برای مخارج این بنا خراج هفت سال مملکت مصر را اختصاص داد.(سرگذشت فلسطین یا کارنامه

سیاه استعمار، علی اکبر هاشمی رفسنجانی ص ۵۵ و ۵۶، نشر چاپخانه حکمت)

امّا این که "بیت المقدس زمانی محل سکونت بنی اسرائیل بوده مطلبی درخور توجه است که نکاتی نخست درباره آن تذکر می دهیم

نخست آن که سرزمین فلسطین از آن فلسطینیان است چه مسلمان چه مسیحی و چه یهود، نه صهیونیستها که هر کدام از یک گوشه دنیا، به این سرزمین کوچ کرده اند.

دوم آن که قومی که به نام "بنی اسرائیل در این سرزمین زندگی می کردند، در دوره بخت النصر و مانند آن منقرض شده نسل آن ها از بین رفته است

سوم آن که اگر چنین باشد که صِرف زندگی نیاکان قومی در یک سرزمین بهانه شود که صدها سال بعد، فرزندان آنان بر مردمان ساکن آن سرزمین بشورند و خانه های آنان را به زور بگیرند و آنان را ازخانه های خود اخراج کنند، با این دلیل که یک زمانی پدران ما که همین مطلب هم به هیچ وجه قابل اثبات نیست در این جا زندگی می کرده اند، پس اگر چنین باشد، باید سرخ پوست های باقی مانده امروز آمریکا هم مردم آمریکا را از گرد آمدن انواع ملّت ها و نژادها پدید آمده اند و دارای یک ریشه و اصل مشخصی نیستند، از کشور آمریکا بیرون کنند، زیرا سرزمین آمریکا، در حقیقت به سرخ پوست های بومی متعلق بوده و هم چنین مسلمانان این زمان باید (اندلس قدیم به اسپانیا حمله کنند، به این بهانه که روزی آن جا زیر نظر مسلمانان بوده است و مساجد ما هنوز در آن جا باقی است

سفارت فلسطین زیر نظر کدام یک از گروه های فلسطینی اداره می شود و فعالیت آن به صورت رسمی است یا غیر رسمی ؟

پرسش

سفارت فلسطین زیر نظر کدام یک از گروه های فلسطینی اداره می شود

و فعالیت آن به صورت رسمی است یا غیر رسمی ؟

پاسخ

چنـان که می دانیـد سـفارت فلسـطین در ایران نماینـدگی سیاسـی دولت حاکم بر فلسـطین نیست و در واقع پایگاه ارتباطمردمی است و گروه ها و نیروهای جهادی فلسـطین درگردانـدن آن مشارکت دارند. از همین رو تقسـیم بندی های حقوقکنسولی مانند دوژور یا دوفاکتو در مورد آن مصداق ندارد. لیکن از چشم انداز دیگری نظام جمهوری اسـلامی به آناهمیتی بیش از شـناسایی دوفاکتو قائل است. زیرا به آن از دیدگاه نمایندگی یک نظام فعلا موجود بدون صلاحیتحقیقی نگاه نمی شود.{J

چرا ما نمی توانیم مانند کشورهای دیگر روی پای خود بایستیم ؟

پرسش

چرا ما نمی توانیم مانند کشورهای دیگر روی پای خود بایستیم ؟

پاسخ

یکی از سـیاست های اصولی نظام جمهوری اسـلامی اسـتقلال و خودکفایی همه جانبه است. رسـیدن به این آرمانبرای کشوری که همه چیزش وابسـته به خارج بوده راهی دشوار و طولانی را می طبـد و بحمـدالله نظام ما توانسـته اسـتگام های بلنـدی در این زمینه بردارد و موفقیت های چشـمگیری به دست آورد. در عین حال تلاش و مجاهدتفزاینده ای برای رسیدن به خودکفایی برتر و بیشتر لازم است.{J

با اینکه در اسلام سیاست بازی و مسامحه کاری در مقابل دشمنان و بیگانگان جایز نیست پس چرا اکنون در مقابل آنان مسامحه کاری می شود ؟

پرسش

بـا اینکه در اسـلام سـیاست بـازی و مسـامحه کـاری در مقابـل دشـمنان و بیگانگـان جـایز نیست پس چرا اکنون در مقابل آنان مسامحه کاری می شود ؟

پاسخ

بلی سـیاست بازی در اسـلام معنا نـدارد، ولی این به معنای آن نیست که در هیچ امری مسامحه صورت نگیرد.مدارای با مردم و حتی با دشمن خود از برنامه های اسلام در برخی موارد است. اگر به سیره پیامبر(ص) در برابردشمنان و منافقان نظر کنید، شرح صدر پیامبر(ص) و عفو و اغماض آن حضرت را خواهید دید. البته همه اینها باید درجهت پیشبرد اسلام و اهداف آن باشد.

چرا ایران با وجود مشکلات اقتصادی به کشورهایی مثل لبنان فلسطین و افغانستان کمک مالی می کند

پرسش

چرا ایران با وجود مشکلات اقتصادی به کشورهایی مثل لبنان فلسطین و افغانستان کمک مالی می کند

پاسخ

در رابطه با کمک به برادران مسلمان محروم چند نکته را باید در نظر داشت:

۱) این کمک ها در حدی نیست که تأثیر ویرانگر قابل توجهی براقتصاد داخلی داشته باشد.

۲) فشارها و مشکلات جامعه هراندازه زیاد باشد دربرابر وضعیت پیش آمده برای برادران و خواهران آواره فلسطینی و... اصلا قابل قیاس نیست.

۳) وظیفه هر مسلمان است که نسبت به دیگر برادران دینی توجه داشته باشد. در روایت است «کسی که صبح کند و نسبت به اصلاح امورمسلمین اهتمام نورزد مسلمان نیست» یا «کسی که فریاد مددجویی مسلمانی را بشنود و به یاریش نشتابد مسلمان نیست».

۴) مسلمین امت واحده و دارای سرنوشت مشترکی هستند. استعمارگران همواره درپی جداسازی وتفرقه میان ملت های مسلمانند تااز اینرهگذر سلطه خود را برجهان اسلام بیشتر استوار سازند. بنابراین اگر مادست از یاری برادران مظلوم مسلمان خود برداریم درواقع به پاره سازی امت واحد اسلامی که هدف دشمنان است کمک کرده ایم.

۵) همان طور که درروایت است کمک های فردی موجب افزایش نعمت و برکات الهی است کمک های اجتماعی نیز چنین است.

۶) امروزه درتمام جهان سرمایه هایی برای کمک به جوامع محروم اختصاص داده می شود و دراین حرکت انسان دوستانه مسلمانان و جمهوری اسلامی باید جلودار باشند.

۷) معمولا دولت هایی که به کمک اقتصادی در برخی از کشورها می پردازند از نظر سیاسی هم قدرت برخی از تصمیم گیری ها را دارند و اگرما چنین نکنیم دست دشمنان را در این عرصه گشوده ایم.

۸) و پس از آنان نوبت خود ما خواهد رسید. این اعانات یک پارچگی ما را بهتر حفظ می کند

و قدرت جمعی ما را بر دشمنان افزون می سازد وبرای مصونیت خود ما از خطرات دشمن مفیداست.

در مورد کشته شدن کنسولگری های ایران در افغانستان دولت ایران چرا اقدامی انجام نداد؟

پرسش

در مورد کشته شدن کنسولگری های ایران در افغانستان دولت ایران چرا اقدامی انجام نداد؟

پاسخ

ایران اقدامات مهمی را برای دفاع از خود و شهیدان مزار شریف انجام داد، مانند: مانور بزرگ نیروها در شرق،رایزنی های بین المللی، فشار بر دولت پاکستان، در محاصره قرار دادن طالبان و... تنها اقدامی که به هیچ وجه صلاح نبوده و نیست، اقدام نظامی است وگرنه بقیه اقدامات انجام شده است.

در مورد مقابله با آمریکا اگر مقصود مبارزه سیاسی و فرهنگی است، ملت و دولت در امر مبارزه با آمریکا وزورگویی های او تنها به شعار اکتفا نکرده اند بلکه عملاً ـ با اتخاذ سیاست های ضد آمریکایی و مخالفت با پیاده شدن طرح های آمریکا در منطقه، همواره حضور خود را نشان داده اند ودر این راه خسارات مادی هنگفتی نیز متحمل شده اند. اگر مقصود شما مبارزه نظامی است، این کار در وضع حاضر جز خسارت و نابودی منابع حیاتی کشور، ثمردیگری در بر ندارد.

چرا ایران اصرار دارد با عربستان رابطه صمیمی برقرار کند؟

پرسش

چرا ایران اصرار دارد با عربستان رابطه صمیمی برقرار کند؟

پاسخ

اولاً؛ در حال حاضر با آن که ملک فهد رسما حکومت عربستان را در اختیار دارد؛ لیکن عملاً بازیگر اصلی میدانسیاست امیر عبداللّه می باشد.

ثانیا؛ در حال حاضر عربستان دکترین جدیدی درباره روابط با ایران اتخاذ کرده است و این مسأله ایجاب می کنددولت جمهوری اسلامی ایران با رعایت مصالح کشور پاسخ مثبتی به این مسأله بدهد.

ثالثا: برقراری روابط لزوما به معنای صرف نظر کردن از کشتار نیست، در عین حال اگر چنین باشد، آیا اگر حضرتامام زنده بودند با توجه به دو مسأله فوق و حساسیت جهانی رابطه ایران و عربستان تصمیمی غیر از این اتخاذمی کردند؟

منظور از تئوری توهم توطئه چیست ؟

پرسش

منظور از تئوری توهم توطئه چیست ؟

پاسخ

}برخی از نظریه پردازان خوشبین به سیاست های قدرت های بزرگ، اساسا منکر وجود توطئه علیه کشورهای جهانسوم و حرکت های انقلابی آن هستند. آنان می گویند که اصلاً کسی توطئه نمی کند و برنامه نمی ریزد و سخن گفتن ازتوطئه ها توهمی بیش نیست؛ حال آن که اگر کسی اندك اطلاعی از برنامه ریزی های قدرت های بزرگ و نیزصهیونیست ها وحتی کشورهای منطقه داشته باشد، واقعیت وجود توطئه و برنامه های مختلف در جهت تهاجمفرهنگی، اقتصادی، سیاسی و حتی نظامی را به روشنی خواهد دید.{

در مورد فلسطین و شکنجه هایی که بر آنها وارد می آید وظیفه ما چیست ؟

پرسش

در مورد فلسطین و شکنجه هایی که بر آنها وارد می آید وظیفه ما چیست ؟

پاسخ

نکاتی که در مورد این سؤال قابل توجه می باشد این است که:

اولاًـ براساس اصول و مبانی اسلام، جامعه اسلامی پیکره واحدی می باشد و مسلمین نمی توانند در قبال سایر مسلمانان بی تفاوت باشند و در این زمینه آیات و روایات متعددی وارد شده است. پیامبر گرامی اسلام می فرمایند: من اصبح و لم یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم و یا در روایاتی دیگر می فرمایند: من سمع رجلاً ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم از طرف دیگر یکی از اصول سیاسیت خارجی جمهوری اسلامی ایران مبارزه با حکومت های نژادپرست و حمایت از مستضعفین و نهضت های آزادی بخش می باشد. بر این اساس نجات ملت فلسطین و تشکیل دولت فلسطین مطابق خواست آنها و طرد اسرائیل غاصب پیوسته مورد اهتمام مسؤولین، مردم و نظام جمهوریاسلامی ایران بوده است و تدابیر قانونی و انواع طرق مبارزاتی و حمایت های مالی و تبلیغاتی صورت گرفته و قانون حمایت از انقلاب اسلامی مردم فلسطین مصوب ۸/۱۲/۶۹ مجلس شورای اسلامی بر جمهوری اسلامی ایران لازم دانسته که از مردم ستمدیده و آواره و مبارز فلسطینبه هر نحو ممکن حمایت مادی و معنوی و دفاع نماید. براین اساس مجموعه وظایف و راه کارها را می توان در دو دسته نام برد:

الف) وظایف دولت: جمهوری اسلامی ایران تا آنجا که بتواند و محدودیت ها و مشکلات بین المللی اجازه بدهند حمایت مادی می نماید و در صورت عدم امکان کمک مادی حمایت های معنوی خود را به صورت رسمی و پیگیر و از طریقمجامع بین المللی، سازمان کنفرانس اسلامی و... به عمل می آورد.

ب) وظایف افراد: هر فرد مسلمان

در صورتی که دارای توانایی مالی، علمی و تحقیقاتی، هنری و فرهنگی و... داشته باشد و در زمینه های موجود احساس نیاز شود، براساس دستورات و مبانی اسلامی و اخلاقی مکلف است از توانایی هایخود برای اداء تکلیف نسبت به سایر مسلمانان جهان از جمله مردم فلسطین انجام دهد. از قبیل: واریز کمک های نقدی به حساب های اختصاص یافته، تألیف کتاب، مقاله، ساختن فیلم و... برای رساندن پیام مظلومیت و حقانیت مردم فلسطین به سایر مسلمانان جهان و بیداری و وحدتآنان در راستای حل مشکلات جهان اسلام. در چنین مسائلی تمام مراجع هم نظرند.

باید توجه داشت که کمک های معنوی اثرات بسیار مفیدی برای مردم و مبارزان فلسطین در پی داشته است از قبیل:

۱- جلوگیری از اجرای کامل طرح صهیونیست ها مبنی بر غصب کامل فلسطین و نابودی هویت فلسطین و دستیابی به مقاصد شوم و استعماری خود درمنطقه.

۲- حمایت های معنوی از قبیل اعلام روز جهانی قدس و برپایی تظاهرات در اکثر شهرهای مهم جهان توسط مسلمانان، اقدامات دیپلماتیک هیئت هایایرانی و... سبب تقویت روحیه مردم و مبارزان فلسطینی برای مبارزه تا پیروزی کامل و جلوگیری از یأس و ناامیدی آنها می شود (ر.ک: جهاداسلامی، فتحی شقاقی).

۳- شکل گیری انتفاضه مسجدالاقصی در سرزمین های اشغالی و ایجاد بحران در درون اسرائیل.

۴- ناکامی آمریکا و حامیان صهیونیسم در دستیابی به روند به اصطلاح صلح خاورمیانه و پایمال نمودن کلیه حقوق حقه مردم فلسطین و...

ثالثا: مسأله فلسطین، مشکل تمام جهان اسلام می باشد و رفع آن نیز به بیداری و اتحاد و همبستگی جهان اسلام، مبارزه با حامیان صهیونیسم به صورت فراگیر نیازمند می باشد و به زمانی طولانی مدت نیازمند می باشد ولی این نه باعث دست کشیدن ایران از

انجام وظایفاسلامی و انسانی خود و حمایت مادی و معنوی از مردم فلسطین نمی شود ونه باعث ساکت نشستن مردم فلسطین و دست کشیدن از مبارزه مشروع خود نمی شود و طبیعی است در راه مبارزه و جهاد، شهادت هم وجود دارد.

برای آگاهی بیشتر ر.ك:

۱- حقوق اساسی و نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران، دکتر جلال الدین مدنی، ص ۳۲۹

۲- اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل، دکتر عبدالعلی قوام

۳- جهان اسلام از دیدگاه امام خمینی، مؤسسه نشر آثار امام

۴- فلسطین از دیدگاه امام خمینی، مؤسسه نشر آثار امام

این که در کشورهای دیگر چه می گذرد و یا نه برای ما چه اهمیتی دارد؟

پرسش

این که در کشورهای دیگر چه می گذرد و یا نه برای ما چه اهمیتی دارد؟

پاسخ

علاوه بر آموزهای دینی ضرورتها و اقتضائات محیطی متأثر از پیشرفت جوامع بشری مبین اهتمام جدی یکایك افراد جامعه به مسائل و موضوعات جوامع دیگر جهان و بالخصوص کشورهای اسلامی و هم جوار می باشد. از آن جا که ارائه توضیحاتی دقیق و مفصل در اینزمینه از حوصله یك نامه خارج است لذا به صورت مختصر نکاتی را بیان می داریم.

الف) بر اساس اصول و مبانی اسلام جامعه اسلامی پیکره واحدی می باشد و مسلمین نمی توانند در قبال سایر مسلمانان بی تفاوت باشند و در این زمینه آیات و روایات متعددی وارد شده است پیامبر گرامی اسلام(ص) می فرمایند: من اصبح و لمیهتم باموالمسلمین فلیس بمسلم و یا در روایتی دیگر می فرمایند: من سمع رجلاً ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم با توجه به این قبیلآموزه ها بر هر فرد مسلمان لازم است که نسبت به احوال و اوضاع سایر مسلمانان گرفتاری ها و مشکلات آنان با خبر بوده و احساس مسؤولیت نماید.

ب) ضرورتهای تکنولوژیکی و اقتصادی: پیشرفتهای صنعتی رشد جمعیت گسترش ارتباطات، پیچیدگی موضوعات، افزایش نیازها در ابعاد مختلف زندگی بشر، رشد بسیار سریع تکنولوژیهای پیشرفته بوجود آمدن وابستگی های متقابل در مواد اولیه، صادرات واردات موادغذایی و بسیاری از موضوعات دیگر، ضرورت افزایش آگاهیهای افراد جامعه را از این موضوعات را برای فائق آمدن بر نیازهای گسترده جامعه در زمینه های مختلف اقتصادی علمی و تحقیقاتی، فنی و تکنولوژیکی، بهداشت و محیط زیست و.... و همچنین عقب نماندن از قافله علم وصنعت به خوبی آشکار می نماید.

ج) ضرورتهای امنیتی و دفاعی: پیشرفت تکنولوژی و

دست یابی بشر به سلاحهای مخرب و پیشرفت از یک رو و همچنین وجود تهدیدات امنیتی و نظامی در منطقه از سوی برخی کشورهای متجاوز زیاده طلب مانند رژیم غاصب اسرائیل که یکی از عوامل اساسی تهدید کنندهصلح در منطقه به شمار می رود و یابرخی کشورهای مجاور از سوی دیگر اقتضا می کند که جامعه نسبت به تحرکات داخل و منطقه ای این قبیل کشورها حساس بوده و آمادگیهای لازم فراهم آورد زیرا هر گونه بی تفاوتی از سوی تک تک افراد به یک نوع غفلت عمومی از اینموضوعات مهم تبدیل گشته و عواقب بسیار وخیم و غیر قابل جبرانی را بدنبال خواهد داشت.

د) ضرورتهای فرهنگی، گسترش ارتباطات و شکل گیری دهکده جهانی در عصر ارتباطات از یک سو و استفاده قدرت های بزرگ از این وضعیت با توجه به در اختیار داشتن فن آوری های پیشرفته و شاه راه های اطلاعاتی جهان برای تحمیل فرهنگ، عقاید و افکار شوم وسلطه طلبانه خود بر سایر فرهنگ ها و ملل دیگر حساسیت و احساس وظیفه تک تک فراد را اقتضا می کند.

ضرورتهایی از این قبیل اقتضا می نماید که تمامی افراد جامعه نسبت به مسائل داخل سایر کشورها حساس بوده موضوعات مهم، پیشرفتها و دستاوردهای علمی و... را دنبال نمایند مسلما اهمیت دادن و حساسیت تک تک افراد جامعه به این قبیل اخبار و اطلاعات نقش بسیارمهمی را در رشد و شکوفایی علمی و فنی اقتصادی و فرهنگی و پیشگیری و فائق آمدن بر بسیاری از مشکلات و بحران ها جهت گیری سیاستهای داخلی و خارجی کشور داشته و مؤثر خواهد بود. {J

چرا اکثر کشورهای اسلامی در مقابل جنایات اسرائیل نژادپرست ساکت هستند و آیا دلیل موجهی برای این کار دارند؟

پرسش

چرا اکثر کشورهای اسلامی در مقابل جنایات اسرائیل نژادپرست ساکت هستند و آیا دلیل موجهی برای این

کار دارند؟

پاسخ

متأسفانه جهان اسلام به رغم ظرفیت ها و قابلیت های بالایی که دارد، از مشکلات عدیده ای رنج می برد؛ یکی از آنها، سکوت و انفعال و حتی تمکین بیشتر دولتمردان و زمامداران کشورهای اسلامی، در مقابل تجاوزات و افزون طلبی های دولت غاصب اسرائیل است. بررسیعوامل این مشکلات، نیازمند مباحثی گسترده و طولانی است که از حوصله یک نامه خارج است.

در مورد دلایل سکوت بیشتر دولتمردان کشورهای اسلامی، در مقابل جنایات اسرائیل به چند دلیل می توان اشاره کرد:

الف) دلایل ادعایی: از آن جا که سکوت و انفعال دولتمردان این کشورها – به خصوص کشورهایی که داعیه رهبری جهان اسلام یا اعراب را دارند – یک نوع «بحران مشروعیت» برای این رژیم ها ایجاد کرده است و با توجه به رشد وبیداری ملت های مسلمان و شکل گیری جنبش های اسلامی و... اقدامات و فعالیت های رژیم های حاکم را – که مغایر با احکام و تعالیم اصیل و آزادی بخش اسلام است – به چالش کشانده است.

این رژیم ها برای ادامه بقای خود و اقناع افکار عمومی در قضیه اسرائیل، دست به توجیهاتی از قبیل عدم آمادگی نظامی و تکنولوژیکی کشورهای اسلامی، قوی بودن اسرائیل و حمایت بی وقفه آمریکا و کشورهای اروپایی از آن و... ارائه می دهند حال آن که واقعیت امر را بایددر جای دیگر جست وجو کرد؛ زیرا همچنان که بسیاری از حوادث فلسطین و نیز حوادثی از قبیل پیروزی های اولیه کشورهای اسلامی در جنگ اکتبر ۱۹۷۳م، عقب نشینی اسرائیل از جنوب لبنان، ضعف و زبونی آن در مقابل انتفاضه مردمی فلسطین و... بیانگر واهی بودن این ا دعاهامی باشد و نشان می دهد که این زمامداران ضعف و زبونی خود را با قوی بودن حریف توجیه کرده

و از بازگو نمودن حقایق طفره می روند.

ب) دلایل واقعی؛ در یک بررسی جامعه شناختی می توان دلایل سکوت بیشتر کشورهای اسلامی را به شرح زیر برشمرد:

۱- مشکلات فرهنگی و هویتی که شاید بتوان به عنوان مهمترین مشکل از آن نام برد. این مشکلات عمدتا تا به علت دوری ملت های مسلمان از فرهنگ اصیل اسلامی، رواج و گسترش خرافات و بدعت ها در دین، هجوم فرهنگ های فاسد بیگانه برای نابودی فرهنگ اسلامیو... به وجود آمده است. تفرقه، ضعف و انفعال مسلمانان، دوری از تعالیم و ارزش های حیاتی اسلام (مانند جهاد و ظلم ستیزی، آزادی خواهی، عزت طلبی و اهتمام به امور مسلمانان) و... از نتایج آن می باشد.

دلایل این مشکل عبارت است از:

الف) انحراف در مبانی دینی و اعتقادی؛ که شامل تغییر جبری و برداشت وارونه از تعالیم ارزشمند اسلام (مانند اعتقاد به سرنوشت و قضا و قدر، اعتقاد به آخرت و تحقیر زندگی دنیا، انتظار فرج و...) است. نتیجه این برداشت های نادرست، و برخوردهای منفعلانه، تحملمشکلات و نابسامانی ها، سازش و تمکین در مقابل حکومت های نامشروع ستمگر و وابسته به بیگانه و فراهم کردن زمینه تسلط بیگانگان و پذیرش تسلط آنان است.

ب) تهاجم فرهنگ غرب: پیشرفت های سریع و برق آسای غرب در زمینه های صنعتی و تکنولوژی و گسترش رفاه مادی در آن جوامع از یک سو و وجود فقر، عقب ماندگی و بسیاری از مشکلات و معضلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در کشورهای اسلامی از سوی دیگر؛موجبات خودباختگی و فاصله گرفتن مسلمانان از هویت اصیل اسلامی و ملی خود را فراهم آورده است. در نتیجه قدرت و اراده هرگونه ابتکار، عکس العمل و غلبه بر مشکلات داخلی و خارجی (از جمله مقابله با رژیم

غاصب اسرائیل) را از آنان سلب کرده است.

۲- مشکلات سیاسی و امنیتی، از قبیل وجود تفرقه میان ملیت های مسلمان، وجود حکومت های دست نشانده و فاقد مشروعیت دینی و مردمی در اکثر کشورهای اسلامی، تهاجم نظامی کشورهای غیر مسلمان، وجود پایگاه های نظامی غرب در داخل سرزمین های اسلامی،جنگ های داخلی میان قبیله ها و کشورهای اسلامی بر منابع طبیعی، عقاید مذهبی و... که همگی منجر به تضعیف و هدر رفتن توانایی و امکانات مادی و معنوی کشورهای اسلامی شده و سلطه ی فرهنگی، سیاسی، نظامی و اقتصادی کشورهای بیگانه را بر سرزمین های اسلامی تحکیمکرده است و آنها را به ضعف و انفعال در مقابل جنایات اسرائیل کشانده است.

۳- مشکلات اجتماعی: علی رغم این که جهان اسلام نیروی انسانی عظیمی را در اختیار دارد، ولی به دلیل عدم برنامه ریزی صحیح و مناسب و کافی نبودن امکانات در رفع نیازهای اساسی این افراد و رشد و تربیت نیروهای متخصص و کارآمد برای پیشبرد جامعه و رهایی ازوابستگی در ابعاد مختلف اقتصادی، فنی و تکنولوژیکی، نظامی و... به دشمنان واقعی اسلام برهانند؛ ولی متأسفانه عدم موفقیت حکومت های اسلامی در استفاده صحیح و کارآمد از این منابع و استعدادها، موجبات بسیاری از مشکلات درونی و ساختاری شده و در نتیجه ضعف ووابستگی آنان را در مقابل حامیان اسرائیل فراهم آورده و آنها را به محافظه کاری در مقابل تجاوزات اسرائیل کشانده است.

ج) ارائه راه حل ها: با توجه به علل ضعف مسلمانان در قبال غرب، ملت های اسلامی باید برای رفع این مشکلات به پا خیزند. اقدامات اساسی در این راستا شامل:

۱- تلاش برای شناساندن اسلام ناب محمدی و آشنایی مسلمانان با احکام و تعالیم واقعی اسلام.

۲-

تلاش برای بیداری مسلمانان و شناساندن اهداف و توطئه های قدرت های بزرگ و زدودن جهل و خرافات.

۳- مقابله با حکومت های دست نشانده که خود یکی از موانع عمده در پیشرفت و اتحاد مسلمانان می باشد.

۴- تلاش برای اتحاد بین الملل اسلامی و جلوگیری از مسائل تفرقه انگیز.

در این راستا اقدامات مفیدی نیز صورت گرفته است مانند: اعلام هفته وحدت، روز قدس، تشکیل مجمع تقریب المذاهب اسلامی، سازمان هایی مانند سازمان کنفرانس اسلامی و...

در نهایت می توان چنین گفت که چون مشکل اسرائیل مربوط به همه جهان اسلام می باشد و تمامی مسلمانان را تهدید می کند تنها راه حل آن اتحاد و همبستگی مسلمانان و دست زدن به اقدام جمعی توسط همه کشورهای اسلامی می باشد و برای تحقق این هدف باید تمامیموانع این اتحاد و همبستگی را از میان برداشت.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱- جهان اسلام از دیدگاه امام خمینی، مؤسسه نشر آثار امام خمینی

۲- فلسطین از دیدگاه امام خمینی، مؤسسه نشر آثار امام خمینی

چرا با ادعای مسلمان بودن کمک اقتصادی یا نظامی به فلسطین نمی کنیم ؟

پرسش

چرا با ادعای مسلمان بودن کمک اقتصادی یا نظامی به فلسطین نمی کنیم ؟

پاسخ

در پاسخ این سؤال، لازم است به چند نکته اساسی توجّه شود:

الف) بررسی سیاست خارجی و اقدامات ایران در قبال جهان اسلام.

یکم: بر اساس اصول و مبانی اسلام، جامعه اسلامی پیکره واحدی است و مسلمین نمی توانند در قبال سایر مسلمانان بی تفاوت باشند. پیامبر اسلام(ص) می فرمایند: من اصبح و لم یهتمّ بامور المسلمین فلیسبمسلم و یا در روایاتی دیگر فرموده اند: من سمع رجلاً ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم . آن حضرت در جای دیگر می فرماید: مثل المؤمنین فیتوادّهم و تراحمهم و تعاطفهم کنثل الجسد الواحد، اذا اشتکی بعضهم تداعی سائرهم بالسهر و الحمی ؛ حکایت مؤمنان دردوستی ومهربانی، چون اعضای یک پیکر است؛ وقتی یکی از آنها رنجور شود دیگران به مراقبت و حمایت از او همداستان می شوند{M»،(نهج الفصاحه، ش ۲۷۱۲).

این همبستگی عمیق اسلامی، تعاون اسلامی را نیز به همراه دارد؛ بدین معنا که مسلمانان در کلیه امور و شؤون مشترک اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خود، موظّف به همکاری و همیاری یکدیگرند. تعالیم مذکور در چارچوب عقیده و ایمان، بسیار کارساز است و مجموعه امتاسلامی را - از مشرق تا مغرب عالم - همچون دانه های تسبیح به یکدیگر پیوند می دهد.

دوم: اصول و قوانین نظام انقلاب اسلامی، ناشی از آموزه های دین مبین اسلامی است؛ لذا از بدو شکل گیری تاکنون، اهداف خود را منحصر به برپایی حکومت اسلامی در ایران نکرده؛ بلکه خود را موظف به آزادی و بیداری سایر ملل مظلوم جهان و حمایت از حقوق آنانمی داند. بر اساس تحقق عملی حاکمیت ملّی، دولت به نمایندگی از تمام افراد مردم، موظّف به ایفای

«تعهد برادرانه نسبت به همه مسلمانان» است. به همین جهت، ضمن آن که «موظف است سیاست کلی خود را بر پایه ائتلاف و اتحاد ملل اسلامی قرار دهد»، در اعمال سیاست خارجی«دفاع از همه مسلمانان را» باید وجهه همّت خود سازد، (قانون اساسی، اصول ۶، ۱۱، ۵۶، ۱۵۳).

بر این اساس جمهوری اسلامی ایران، حمایت های بی دریغ مادی و معنوی خود را در حد امکانات و اجازه شرایط بین المللی، از ملت های مظلوم به عمل آورده است (مانند حمایت از مردم ستمدیده آفریقای جنوبی، حمایت از مسلمانان بوسنی – هرزگوین، افغانستان، قفقاز،لبنان و فلسطین و...).

سوم: از آن جا که مشکل اسرائیل مربوط به همه جهان اسلام است و تمامی مسلمانان مورد تهدید هستند، نجات ملت فلسطین و تشکیل دولت مستقل، و طرد و نابودی اسرائیل، پیوسته مورد اهتمام مسؤولان، مردم و نظام جمهوری اسلامی ایران بوده است و در این جهت تدابیرقانونی و انواع حمایت های مالی، معنوی، تبلیغاتی و... صورت گرفته است.

قانون حمایت از انقلاب اسلامی مردم فلسطین (مصوب ۱۹/۲/۶۹ مجلس شورای اسلامی) خطوط اصلی سیاست حمایت از مردم فلسطین را چنین مقرر داشته است:

۱. اعتقاد بر تعلّق فلسطین به ملّت فلسطین و غاصب بودن اسرائیل و حمایت از مردم ستمدیده، آواره و مبارز فلسطین تا رسیدن به حقوق حقّه خویش به هر نحو ممکن (ماده ۱)؛

۲. تشکیل صندوق کمک های انسانی جهت حمایت از مردم فلسطین، آوارگان و مبارزان فلسطینی؛

۳. حمایت معنوی و مادّی از خانواده شهدا، جانبازان، اسرا و مفقودان سرزمین های اشغالی به وسیله بنیاد شهید؛

۴. اعطای بورس تحصیلی دانشگاهی به داوطلبان فلسطینی؛

۵. تشکیل کمیته دائم نظارت بر اجرا، پیگیری و هماهنگی های لازم نسبت به امور

فلسطینیان و ارائه گزارش به مجلس شورای اسلامی؛

۶. حمایت های تبلیغاتی مؤثر برون مرزی از سوی سازمان های مربوط (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی)؛

۷. تعیین و پیشنهاد رسمیت بیت المقدس به عنوان موطن و مرکز دولت اسلامی در تبعید فلسطین به کشورهای اسلامی؛

۸. تحریم رابطه اقتصادی نسبت به تمام مؤسسات و شرکت های وابسته به صهیونیست ها در سطح جهان.

این مواضع فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، حداکثر حمایتی است که در حال حاضر جمهوری اسلامی ایران از فلسطینیان آواره و اخراج شده از کشورشان به عمل می آورد.

ب) بررسی موانع و مشکلات بین المللی و واقعیت های موجود

بر اساس آرمان ها و اهداف انقلاب اسلامی و جهت گیری های سیاست خارجی، استراتژی خارجی ایران در سال های اولیه پیروزی، بر صدور انقلاب بر این اساس در سال های اولیه انقلاب استراتژی خارجی ایران بر صدور انقلاب متمرکز بود و این امر با شدت تعقیب می شد و دراین راستا حمایت های گوناگون تبلیغاتی و مالی و... از جنبش های مردمی در کشورهای همسایه و دور به عمل آمد ولی متأسفانه بازدهی مثبتی نداشت و در عوض باعث حساسیت حکومت های مجاور ایران و قدرت های جهان شد و محدودیت های زیادی بر علیه ایران از لحاظاقتصادی سیاسی و نظامی و.. به وجود آمد.

نتیجه این امر ایجاد یک نوع تعدیل و تغییر الگوهای عملی استراتژی صدور انقلاب بود. زیرا نتایج اولیه حاکی از این مطلب بود که برای صدور انقلاب باید مردم کشورهای مسلمان آمادگی لازم را برای پذیرش و ایجاد تحول انقلابی داشته باشند و این نیازمند به گذشت زمان وامری تدریجی است، همچنان که انقلاب ایران پس از چندین دهه بیداری و مبارزات مردم ایران

حاصل شـد. از طرف دیگر هر نوع کمک نظامی یا... به گروه های مبارز علاوه بر این که مشکلات زیادی را در روابط ایران با دیگر کشورها به وجود می آورد باعث سرکوبی آن گروه ها توسطدولت هایشان و در نتیجه نابود شدن جنبش انقلابی در نطفه می شود. خصوصـا این که جنبش های انقلابی در این کشورها در اقلیت می باشـند و توانایی بسـیج همگانی مردم را ندارنـد. با توجه به این نتایج سیاست خارجی ایران در کنار استراتژی صدور انقلاب به سوی استراتژی حفظ وتقویت ام القری و الگو شدن جمهوری اسلامی تحول پیدا کرد، بر این اساس خیلی از گروه های اسلام گرا در کشورهای اسلامی منتظر این می باشند که آیا انقلاب اسـلامی در ایران توانسته است به اهداف سیاسی، اقتصادی، نظامی و... خود دست یابد تا بتوانند آن را به عنوان الگویی مفید ومثبت برای مردم خود مطرح کنند و این خود یکی از راه های صدور انقلاب است ولی جمهوری اسلامی به این حد اکتفا نمی کند بلکه از طریق کمک های معنوی و مالی و فرهنگی این استراتژی را ادامه می دهد.

ج) وظایف سایر مسلمانان در قبال مردم فلسطین:

ملت های مسـلمانان جدای از اقداماتی را که دولت های آنان با حضور خود در صحنه و حمایت از مبارزات مردم فلسطین نقش بسزایی در تقویت روحیه مبارزات فلسطین و تقویت اتحاد و همبستگی میان مسلمانان دارد.

د) ارائه راه حل ها:

با توجه به علل ضـعف مسـلمانان در قبال غرب، ملت های اسـلامی باید برای رفع این مشـکلات به پا خیزند. اقدامات اساسی در این راستا شامل:

۱- تلاش برای شناساندن اسلام ناب محمدی و آشنایی مسلمانان با احکام و تعالیم واقعی اسلام.

۲- تلاش برای بیداری مسلمانان و شناساندن

اهداف و توطئه های قدرت های بزرگ و زدودن جهل و خرافات.

۳- مقابله با حکومت های دست نشانده که خود یکی از موانع عمده در پیشرفت و اتحاد مسلمانان می باشد.

۴- تلاش برای اتحاد بین الملل اسلامی و جلوگیری از مسائل تفرقه انگیز.

در این راستا اقدامات مفیدی نیز صورت گرفته است مانند: اعلام هفته وحدت، روز قدس، تشکیل مجمع تقریب المذاهب اسلامی، سازمان هایی مانند سازمان کنفرانس اسلامی و...

در نهایت می توان چنین گفت که چون مشکل اسرائیل مربوط به همه جهان اسلام می باشد و تمامی مسلمانان را تهدید می کند تنها راه حل آن اتحاد و همبستگی مسلمانان و دست زدن به اقدام جمعی توسط همه کشورهای اسلامی می باشد و برای تحقق این هدف باید تمامیموانع این اتحاد و همبستگی را از میان برداشت.

بنابراین اعزام نیروی نظامی در شرایط فعلی - که قدرت های جهانی، تمام تلاش خود را برای شکست و تضعیف جمهوری اسلامی، به کار برده اند و مترصد به دست آوردن بهانه ای برای ایجاد فشارهای بین المللی بیشتر بر ایران می باشند - به هیچ وجه مورد نیاز ملّت نیست؛زیرا جوانان فلسطین مبارز و انقلابی بسیاری در داخل فلسطین اشغالی وجود دارند. هم چنین به صلاح منافع جمهوری اسلامی ایران نیز نمی باشد. خصوصا در شرایطی که هیچ کدام از کشورهای اسلامی در انجام دادن این قبیل اقدامات، متفق القول و هماهنگ نیستند.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱- جهان اسلام از دیدگاه امام خمینی، مؤسسه نشر آثار امام خمینی

۲- فلسطین از دیدگاه امام خمینی، مؤسسه نشر آثار امام خمینی

در مورد قرارداد الجزایر توضیح دهید؟

پرسش

در مورد قرارداد الجزایر توضیح دهید؟

پاسخ

از گذشته های دور اختلافات مرزی ایران و عراق، سبب انعقاد عهدنامه ها و قراردادهای مرزی متعددی(ر.ک: تاریخ سیاسی جنگ تحمیل عراق علیه جمهوری اسلامی ایران، علی اکبر ولایتی). بین دو کشور شده که عهدنامه ی ۱۹۷۵ الجزیره یکی از آنان می باشد.

در فرصت تشکیل اجلاس سران دول صادر کننده ی نفت که از تاریخ ۱۳ تا ۱۵ اسفندماه ۱۳۵۳ (۴ تا ۶ مارس ۱۹۷۵) در الجزیره تشکیل گردید، ایران و عراق طی اعلامیه ی مشترکی به تاریخ ششم مارس ۱۹۷۵ اعلام کردند که در مورد رفع اختلافات دو کشور به توافق رسیده اند و طرفین تصمیماتی گرفتند که به قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر مشهور شد. اعلامیه الجزایر شامل یک مقدمه و چهار اصل به این شرح می باشد(پاسخ به ابهامات، همان، ص ۱۰). :

«... رعایت اصول احترام به تمامیت ارضی و تجاوزناپذیری مرزها و عدم دخالت در امور داخلی، طرفین تصمیم گرفتند:

۱. مرزهای زمینی خود را بر اساس پروتکل قسطنطنیه مورخ ۳/۱۹ و صورت جلسه های کمیسیون تعیین مرز مورخ سال ۱۹۱۷ تعیین کنند.

۲. مرزهای آبی خود را بر اساس تالوگ تعیین کنند.

۳. با این کار، دو کشور امنیت و اعتماد متقابل را در امتداد مرزهای مشترک خویش برقرار خواهند ساخت.

طرفین بدینسان متهد می شوند که در مرزهای خود یک کنترل دقیق و مؤثر به منظور قطع هر گونه رخنه و نفوذ که جنبه ی خراب کارانه از هر سو داشته باشد، اعمال کنند.

۴. دو طرف توافق کرده اند که مقررات فوق، عوامل تجزیه ناپذیر جهت یک راه حل کلی بوده و نتیجتاً بدیهی است که نقض هر یک از مفاد فوق مغایر روحیه توافق الجزایر می باشد».

دولت عراق در تاریخ ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۰

به صورت یکجانبه این قرارداد را لغو و تهاجم نظامی خود به ایران را شروع کرد و مجدداً دنبال شکست و ناکامی در دستیابی به اهداف شوم خود در دوران جنگ تحمیلی خود علیه ایران، بار دیگر به طور رسمی اعلام کرد که آن را پذیرفته است.

آیا از طرف دولت از فلسطین حمایت مادی و نظامی می شود و اگر نمی شود آیا نباید از آنها حمایت کنند؟

پرسش

آیا از طرف دولت از فلسطین حمایت مادی و نظامی می شود و اگر نمی شود آیا نباید از آنها حمایت کنند؟

پاسخ

فعلاًـ وظیفه ما این است که در حد توان کمک مالی به آنها بکنیم و برای پیروزی آنها با اخلاص دعا کنیم. دولت اسلامی هم وظیفه دارد در حد توان خود به حمایت مادی و معنوی از فلسطینیان مظلوم بپردازد.

آیا ایدئولوژی ما (نظام اسلامی) درقبال مسائلی از این دست (رابطه با آمریکا و یا مصر) می تواند منعطف باشد؟

پرسش

آیا ایدئولوژی ما (نظام اسلامی) درقبال مسائلی از این دست (رابطه با آمریکا و یا مصر) می تواند منعطف باشد؟

پاسخ

نظام اسلامی، در اداره حکومت به هیچ وجه متصلب و ناکارآمد نبوده، بلکه از انعطاف پذیری لازم در جهت پاسخ گویی به نیازهای مختلف جامعه اسلامی در بعد سیاست داخلی و خارجی، برخوردار است. البته این انعطاف پذیری مطلق و بدون مبنا و قاعده نیست بلکه در چارچوب شرایط و قواعد خاصی است که در بعد سیاست خارجی حکومت اسلامی به «حقوق بین الملل اسلامی» معروف است. توضیح دقیق و اثبات این موضوع، نیازمند ارائه مطالب بسیار گسترده ای است، اما اهم آنرا به صورت مختصر در نکات ذیل بیان می نماییم:

الف. اسلام، با توجه به سه عامل: عقل، قوانین ثابت و متغیر، و اجتهاد، از تحرک و انعطاف در شرایط گوناگون برخوردار است:

۱. عقل:

اسلام عقل قطعی و برهانی را به عنوان یکی از منابع احکام معرفی کرده و آنرا در کنار قرآن و سنت قرار داده است، کارشناسان احکام اسلامی، به پیوند ناگسستنی عقل و شرع قائلند و می گویند »هر چه را عقل در یابد، شرع بر طبق آن حکم می کند؛ و هر چه را شرع حکم کند، مبنای عقلی دارد.« عقل در قوانین اسلامی، دارای سه حق مهم است:

۱ـ۱. داوری نسبت به متون ظنی الصدور و احکام دینی؛ در نزد محققان اسلامی این اصل پذیرفته شده که احادیث را با محک عقل می توان سنجید، و اگر با عقل مخالفت داشته باشد، قابل پیروی نبوده و اعتبار ندارد، (شیخ مفید، تصحیح الاعتقاد، ص ۱۲۵)

۲ـ۱. کشف قوانین: از آنجا که اسلام

بر شـناخت هـای عقلانـی، صـحه گذاشـته، لـذا قوانینی که به وسـیله عقل قطعی به رسـمیت شـناخته شود، مورد تأییـد و امضای شریعت است و چنانچه عقل مصلحت یا مفسده یک قانون را درک نماید، نظر او معتبر و با ارزش است. برخی از احکام مستقل عقلی که در مباحث متنوع فقهی مورد توجه متخصصان حقوق اسلامی است عبارتند از: لزوم حفظ نظام، حرمت کمک به گناه، امر به معروف و نهی از منکر و ...

۳_۱. تفسـیر شـریعت: عقل می تواند با بدست آوردن مصالح و مفاسد قوانین، در تفسیر قوانین شرع نسبت به دایره گسترش آن ها از نظر سـعه و ضـیق، اطلاق و تقیـدشان نظر بدهـد. و همچنین عقل می توانـد نظر دهد که کدام قانون شـرع، قابل تخصـیص نیست ویا چه حکمی باید تغییر کند. شـهید مطهری در این زمینه می گوید: «اگر در جایی مقتضـیات زمان عوض شد، به طوری که برای علم و عقل ثابت شـد که مصـلحت و ملاک حکمی تغییر کرده، فقها می گویند: چون زیر بنای حکم تغییر کرده، خود اسلام، تغییر حکم را اجازه میدهد...»، (اسلام و مقتضیات زمان، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، ج ۲، ص ۳۹)

۲. قوانین ثابت و متغیر:

قوانین ثابت، قوانینی هسـتند که موضوعات آنها بر اثر تغییر شـرایط زمانی و مکانی تغییر پیـدا نمی کند، اما برخی از موضوعات احکام وابسـته به شـرایط اجتماعی است، که از آنها به قوانین متغیر تعبیر می شود. این تقسـیم بندی که بر اساس نیازهای ثابت و متغیر بشر، وضع شده، نشان می دهد که اسلام هرگز به نیازهای متغیر، لباس جاودانگی نپوشانده، و شکل زندگی را در

هیچ عصری به عنوان «امری مقدس» تلقی نکرده است، بلکه بر عکس، در دگرگونی های اجتماعی، به شرایط خاص زمان و مکان در قوانین خود توجه کرده است. حضرت امام(ره) در این زمینه چنین بیان می دارد: «مسئله ای که در قدیم دارای حکمی بوده است، به ظاهر، همان مسئله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام ممکن است حکم جدیدی پیدا کند؛ بدان معنا که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، همان موضوع اول که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است، واقعاً موضوع جدیدی شده است که قهراً حکم جدیدی می طلبد.»، (صحیفه نور، امام خمینی(ره)، ج ۲۱، ص ۹۸)

۳. اجتهاد:

اسلام برای اظهار نظر درباره ابعاد نو و حوادث جدید در زندگی بشر و اداره جامعه، راه اجتهاد را در مقابل متخصصان و کارشناسان شریعت، باز گذاشته است. تا آنان بر اساس اصول کلی مکتب، دیدگاه های اسلام را در هر موضوع تازه، به دست آورده و ارائه می دهند، (دین و دولت در اندیشه اسلامی، محمد سروش، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول ۱۳۷۸، ص ۸۳ _ ۸۵).

خلاصه آنکه، وجود عوامل سه گانه فوق نظام اسلامی را در برخورد با شرایط مختلف در عرصه های داخلی و خارجی، از انعطاف پذیری لازم برخوردار کرده است.

ب. مبانی سیاست خارجی اسلام، که به عنوان یکی از مهمترین ارکان تعیین خط و مشی های سیاست خارجی نظام اسلامی در تعامل با سایر دولتهاست، از یکسری اصول مهم و اساسی تشکیل یافته است که می تواند بر اساس عوامل سه گانه گذشته (عقل، مقتضیات زمان

و مکان، اجتهاد) انعطاف پـذیری روابط نظام اسـلامی را با سایر واحـدهای بین المللی از جمله آمریکا و مصـر، تبیین نمایـد. این اصول عبارتند از:

۱. اصل صلح:

در اندیشه سیاسـی اسـلام، صـلح و همزیستی بعنوان اساسی ترین اصل در مناسبات بین المللی منظورگردیده و به همین دلیل در حقـوق اسـلامی بهره برداری از فرصـتهای منـاسب برای تحکیم و برقراری شـرایط و پیمانهـای صـلح در روابـط خـارجی جـامعه اسـلامی پیش بینی شده است. اسـلام مسـئولین جامعه اسـلامی را موظف می داند که پیشـنهادهای قرارداد صلح را تا آنجا که با هدفهای اصیل و ایدئولوژیک اسلام مغایر نباشد با آغوش باز بپذیرد. و قرآن کریم در آیات متعددی بر آن تأکید دارد:

«و ان جنحوا للسـلم فاجنح لها و توکل علی الله هرگاه دشـمنان به سوی صـلح و همزیستی روی آوردند تو نیز بی درنگ دعوت آنان را با آغوشی باز بپذیر و توکل بر خدا کن» {M؛ (سوره انفال، آیه ۶۱)

و همچنین: «فـان اعتزلوکم فلم یقاتلوکم و القوا الیکم السـلم فما جعل الله لکم علیهم سبیلاً اگر آنان از شـما دوری گزیدنـد و از جنگ و درگیری با شـما خود داری نمودند و شـما ره به صـلح و همزیستی دعوت کردند، هرگز خداوند برای شـما راه تسلط و آزار بر آنان را مشروع و مجاز ننموده است» {M؛ (سوره نساء، آیه ۹۰)

خلاصه آنکه اسلام روابط صلح جویانه و مسالمت آمیز با کلیه دولتهای جهان اعم از اسلامی، اهل کتاب و کفار معاهد غیر اهل کتاب را در صورتی که محارب نباشند ترغیب کرده است.

۲. اصل تفاهم

این اصل نیز یکی دیگر از اصولی است که انعطاف پذیری حکومت اسلامی را در

برقراری روابط با سایر مل را مورد تأکید قرار می دهد «قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله» (سوره آل عمران، آیه ۶۴) .

این اصل با تأکید بر یافتن قدر مشترکها و مسائل مورد اتفاق، و بهره گیری از اصول موضوعه پذیرفته شده به منظور رسیدن به تفاهم و توافقهای بیشتر، می کوشد تا راهگشای ملتها در توسعه روابط جهانی بوده و به قلمرو همکاریهای بین المللی گسترش بیشتری دهد، (فقه سیاسی، همان، ص ۴۴۹ _ ۴۵۵)

۳. اصل حکمیت:

این اصل نیز مؤید انعطاف پذیری حکومت اسلامی در برقراری روابط مسالمت آمیز با سایر دولتها است. و پیامبر اکرم(ص) شخصاً این اصل را در اختلافات بین الملل بعنوان یک قاعده حقوق بین المللی به کار گرفت و در جریان اختلافی که با بنی قریظه، وجود آمده بود با شیوه حکمیت، حل و فصل شد، (پیشین، ص ۵۲۲ _ ۵۳۴)

۴. اصل مصلحت:

این اصل یکی از اصول بسیار مهمی است که نقش بسزائی در وضع قوانین و احکام اسلامی و خصوصاً احکام حکومتی و ترسیم جهت گیریهای نظام در بعد داخلی و خارجی دارد. مصلحت در لغت به معنای خیر و نیکی (مصباح المنیر، ج ۱، ص ۳۴۵) و در اصطلاح علمای دین اسلام عبارت است از منافعی که شارع حکیم برای بندگانش لحاظ نموده است. این منافع به ترتیب اهمیت عبارت انداز: حفظ دین، جان، عقل، نسل و اموال آنان، (ضوابط المصلحه فی الشریعه الاسلامیه، سعید رمضان البوطی، ص ۲۷)

کاربرد مصلحت در ابعاد سیاست داخلی و خارجی حکومت اسلامی با مقتضیات زمان و مکان در ارتباط بوده و بر

این اساس مصالح حکومت غالباً نسبی و غیر ثابت هستند علامه طباطبائی(ره) در این زمینه می فرماید: «هر چند حلال محمد تا روز قیامت حلال است، ولی یک رشته احتیاجات متغیر وجود دارد که از کرسی ولایت سرچشمه گرفته و به حسب مصلحت وقت، وضع و اجرا می شود و در بقاء و زوال خود تابع مقتضیات زمانه اند. جامعه اسلامی در داشتن دو قسم مقررات ثبات و متغیر، به جوامع دموکراسی، خالی از شباهت نیست. احکام و مقررات جامعه اسلامی که از مقام ولایت صادر می شوند، عموماً تابع مصلحت وقت است و از این جهت، شریعت نامیده می شوند.»، (زمامداری و رهبری، محمدحسین طباطبائی، مشهد؛ سپیده، بی تا، ص ۲۵_۲۴)

مرجع اصلی و نهایی تصمیمات و فصل الخطاب تشخیص مصالح در زمان غیبت ولی فقیه و رهبر حکومت اسلامی است که با مشورت کارشناسان فن و صاحب نظران و در چارچوبه ضوابط ذیل اقدام به این امر می نماید. ضوابط کلی مصلحت عبارتند از:

۱. در مقاصد عامه شریعت و مربوط به دین، نفس، عقل، نسل و مال باشد.

۲. با کتاب و سنت، مخالفتی نداشته باشد.

۳. تقدم اهم بر مهم در آن رعایت شود.

۴. خبرویت و مناسبات زمان و مکان در آن مراعات گردد، (مسئولیتهای فرا ملی در سیاست خارجی دولت اسلامی، سید صادق حقیقت، مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۲۶۶).

در سیاست خارجی، دولت اسلامی هرگاه مسأله را در ارتباط با سایر کشورها، مصلحت تشخیص دهد، ملزم به انجام آن می باشد.

نتیجه آنکه، وجود اصولی از قبیل اصالت صلح، اصل تفاهم، اصل حکمیت، واصل مصلحت، در مبانی سیاست خارجی دولت اسلامی،

موجب می شود تا سیاست خارجی نظام اسلامی در تعامل با سایر دولتها از انعطاف پذیری لازم برخوردار باشد.

ج. نگاهی به سیره پیامبر اکرم(ص) و ائمه اطهار(ع) و حتی اقدامات مهم نظام جمهوری اسلامی ایران، مؤید انعطاف پذیری ایدئولوژی نظام اسلامی است؛ صلح حدیبیه پیامبر اکرم(ص) قبول حکمیت امام علی(ع)، صلح امام حسن(ع) با معاویه، قبول آتش بس در جنگ تحمیلی با عراق، برقراری روابط با عربستان و ...، همگی حاکی از این موضوع است.

د. همچنانکه گذشت ایدئولوژی اسلامی با تکیه بر عواملی نظیر: عقل، اجتهاد، قوانین ثابت و متغیر و اصول صلح، تفاهم، حکمیت و مصلحت، از انعطاف پذیری لازم در تبیین جهت گیری سیاست خارجی نظام اسلامی برخوردار می باشد اما وجود این انعطاف پذیری در ایدئولوژی نظام اسلامی به هیچ وجه به معنای کوتاه آمدن از اصول و مبانی اصیل اسلامی نیست و اگردر مسأله ای چنین موضوعی برداشت شود؛ در واقع به هدف حفظ اساس اسلام و نظام اسلامی و از باب قاعده تقدم اهم بر مهم است. زیرا در برخی شرایط ممکن است وضع به گونه ای پیش آید که لازمه حفظ ارزشهای اصیل اسلامی بالاخص در دراز مدت، حفظ نظام اسلامی و صرف نظر کردن از ارزشهایی با اهمیت کمتر، یا در کوتاه مدت باشد. و یا حفظ اساس اسلام و نظام اسلامی بتوان ارزشها و اهداف ایدئولوژیک اهم را در دراز مدت تأمین نمود. در چنین حالتی عقل طبق قاعده تقدم اهم بر مهم، به حفظ نظام و تعطیل شدن موقت ارزشها رأی می دهد. مثلاً با اینکه اصل دعوت و رساندن پیام دین به دیگر مردم نقاط

جهان، یکی از مهمترین اهداف سیاست خارجی دولت اسلامی است، اگر در شرایط زمانی و مکانی بخصوص ضررهای مهم و دراز مدت غیر قابل جبرانی برای اسلام و نظام دینی در بر داشته باشد، نسبت به اصل مصلحت، مرجوح واقع می شود. اما دولت اسلامی نمی تواند فقط جهت جلب منافع اقتصادی، سیاسی یا فرهنگی، اصل دعوت یا سایر ارزشهای مهم اسلامی را تعطیل کند، (پیشین، ص ۴۶۳)

در هر صورت تشخیص مصلحت واقعی نظام و تقدم اولویت ها، از مسائل کارشناختی است که در سیاست خارجی نظام اسلامی بسیار حائز اهمیت است.

رابطه با آمریکا و مصر نیز در چارچوب قواعد فوق قابل ارزیابی و تحلیل است؛ اگر در شرایطی موانع برقراری روابط با دو کشور فوق ــ از قبیل دست بر داشتن آمریکا از خوی سلطه طلبی و دخالت در امور داخلی سایر کشورها، و ... و همچنین خروج مصر از قرارداد ننگین کمپ دیوید و ...، برداشته شود یا برخی اولویتها در راستای حفظ نظام اسلامی، چنین ضرورتی را اقتضا نماید، این امر ممکن می باشد. اما در زمان حاضر (همچنانکه در پاسخ سؤال ۳ خواهد آمد) هیچ گونه ضرورت یا مصلحتی در برقراری رابطه با آمریکا یا مصر نمی باشد).

همانطور که می بینید اوضاع اقتصاذی کشور ما نابسامان است و تورم فزاینده در آن وجود دارد. حال با این همه مشکلات اقتصادی و با این کثرت جمعیت فقیر کشور و افزایش فاصله طبقاتی به طور روز افزون چرا کشور و ملت ما باید دائماً به کشور های افغانستان و فلسطین و ... ک

پرسش

همانطور که می بینید اوضاع اقتصاذی کشور ما نابسامان است و تورم فزاینده در آن وجود دارد. حال با این همه مشکلات اقتصادی و با این کثرت جمعیت فقیر کشور و افزایش فاصله طبقاتی به طور روز افزون چرا کشور و ملت ما باید دائماً به کشور های افغانستان و فلسطین و ... کمک مالی نماید ؟ مگر نه اینکه چراغی که به

خانه رواست به مسجد حرام است؟

پاسخ

وجود پاره ای از مشکلات و معضلات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و... در سطح کشور امری واقعی و غیرقابل انکار است که برای برون رفت از این وضعیت و دست یابی به وضعیت مطلوب تر تلاش های مضاعفی لازم است.

در کنار واقعیت فوق باید واقعیتی دیگر را نیز در نظر گرفت و آن توجه به سایر مسؤولیت های دولت و نظام اسلامی است، به عبارت دیگر حیطه و گستره ی وظایف و مسؤولیت های دولت ها فقط در درون مرزهای آن کشور محدود نمی شود، بلکه دولت ها جهت دستیابی به اهداف خود در سطح داخلی و بین المللی، از قبیل: تأمین امنیت و منافع ملی و تحقق آرمان های ایدئولوژیک مثلاً یکی از اهداف سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا، بسط و گسترش ایدئولوژی لیبرال، سرمایه داری به عنوان تنها مدل نظام سیاسی، در سطح جهان می باشد ، ناچارند تا محدوده ی عملکرد و اقدامات خود را به بیرون از مرزهای بین المللی گسترش داده ودر عرصه ی معادلات و رقابت های بین الملل شرکت فعال داشته باشند.

امروزه به دلیل گسترش ارتباطات و تکنولوژی، جهانی شدن اقتصاد و.. که مرزهای ملی کشورها را درنوردیده است دیگر نمی توان حیطه عملکرد و وظایف دولت ها را در محدوده ی مرزهای آن کشور، تعریف نمود، بلکه برعکس دولتی از توانایی بیشتر در سامان دادن به مسائل داخلی و تأمین امنیت و رفاه در سطح جامعه و تعقیب آرمان های ایدئولوژیک خود، بهره مندتر است که به صورت فعال در مناسبات معادلات و رقابت های بین المللی حضور داشته و در چارچوب اصول سیاست خارجی خویش، نقش مؤثری را در تأثیرگذاری بر تحولات منطقه ای و بین المللی پیرامون، به خود اختصاص داده و از موقعیت ها و فرصت های بین الملل به بهترین نحو

جهت پیشبرد اهداف سیاست خارجی خود استفاده نماید.

عوامل متعددی در شکل گیری سیاست خارجی کشورها مؤثر می باشند که مهمترین آنها عبارتند از جهت اطلاع بیشتر ر.ک: اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل، عبدالعلی قوام، انتشارات سمت، ص ۱۳۵ :

۱- ارزش ها و اعتقادات، ۲- زمینه های تاریخی و فرهنگی، ۳- ساختار نظام بین الملل، ۴- مشکلات و نیازهای داخلی.

دولت ها جهت تحقق اهداف سیاست خارجی خود، از ابزارها و تکنیک های گوناگونی بهره می گیرند؛ ابزارهایی نظیر دیپلماسی، حربه های اقتصادی، نظامی و فرهنگی. استفاده صحیح و به موقع از این تکنیک ها در میزان موفقیت واحدهای سیاسی بسیار مؤثر است همان، ص ۲۰۶ .

در سطح بین الملل سیاست خارجی کشور موفق تر و از توانایی بیشتری در پیشبرد اهداف بین المللی و تأمین منافع ملی خود برخوردارتر است که از توانایی بیشتری در کاربرد تمامی این ابزارها برخوردار بوده و در موقع نیاز جهت دسترسی به اهداف خود، از آنان بهره بگیرد. به عنوان نمونه امروز، با استفاده از ابزار اقتصادی نظیر اعطای وام، مشارکت در سرمایه گذاری یا بازسازی کشور می توان زمینه های مناسبی را جهت تأثیرگذاری در تحولات داخلی آن کشور، فراهم نمودن بازار کار و عرضه ی کالاهای تولیدی در خارج و...، به وجود آورده و در نتیجه بخشی از اهداف کوتاه مدت، میان مدت و بلندمدت سیاسی خارجی خویش را تحقق بخشید.

براساس مطالب فوق درخصوص نحوه عملکرد جمهوری اسلامی در قبال افغانستان باید گفت که: اصول و اهداف سیاست خارجی کشور ما نیز مانند سایر کشورها براساس عوامل متعددی؛ از قبیل: ارزش ها و اعتقادات، تأمین امنیت منافع ملی و نیازهای داخلی و... شکل گرفته است.

مضافا این که نظام جمهوری اسلامی ایران به دلیل اصول و مبانی

مکتبی خویش، اهمیت ویژه ای برای دفاع از سایر مسلمانان و مستضعفان جهان قائل است و در سیاست خارجی خود این موضوع را نیز تعقیب می نماید(*).

نظام جمهوری اسلامی ایران در دستیابی به اهداف خود در سطح بین الملل براساس توانایی و امکانات خویش و اجازه شرایط بین الملل از تمامی ابزارهای سیاست خارجی نظیر دیپلماسی، تکنیک های اقتصادی و فرهنگی و... در چارچوب اصول مکتبی و مقررات بین المللی استفاده می نماید. بر این اساس افغانستان نیز یکی از کشورهایی است که از جهات مختلف موضوع سیاست خارجی ما قرار گرفته است: این جهات عبارتند از:

۱- مسلمان بودن مردم آن کشور و وضعیت بسیار وخیم اوضاع اقتصادی اجتماعی و فرهنگی آن کشور؛ که خود فی نفسه براساس مبانی مکتبی و اصول قانون اساسی باعث همدلی و همکاری دولت اسلامی می شود.

۲- دستاوردها و ثمرات مختلفی که مشارکت ایران در بازسازی آن کشور می تواند در زمینه تأمین امنیت ومنافع ملی کشور ما در پی داشته باشد که مهمترین آن عبارتند از:

۱/۲- اختصاص مقداری بودجه و مشارکت در بازسازی افغانستان موجب ایجاد زمینه اشتغال در آن کشور و فراهم آمدن شرایط بازگشت مهاجرین افغان از ایران که باعث جلوگیری از تولید و قاچاق مواد مخدر شده و به علاوه بسیاری از مشکلات اجتماعی و اقتصادی ناشی از حضور مهاجرین افغان در ایران کاسته خواهد شد.

۲/۲- در دو دهه ی گذشته جنگ های درونی افغانستان تأثیرات مخرب زیادی از قبیل: ناامنی مرزهای شرقی و گسترش شرارت در آن نواحی و... هزینه های مادی و انسانی بسیار زیادی را بر ملت و دولت ما تحمیل نموده است، مسلما کمک به بازسازی افغانستان و ارتقاء سطح کیفی و کمی اوضاع اقتصادی

و اجتماعی و فرهنگی و استقرار نظم و امنیت در ان کشور، عامل بسیار مهمی در کاستن از این هزینه ها و تأمین امنیت نواحی شرقی و فراهم نمودن زمینه های سرمایه گذاری بخش های دولتی و خصوصی در آن مناطق خواهد بود.

۳/۲- ایجاد زمینه های حضور فعال پیمانکاران و بخش خصوصی ایران در آن کشور.

۴/۲- به دست آوردن سهم عمده ای از بازار افغانستان در جهت صادرات و فروش تولیدات و محصولات داخلی ایران و...

۵/۲- تأثیرگذاری فرهنگی و کاستن از اثرات مخرب حضور نظامی و فرهنگی آمریکا بر شیعیان و مسلمانان آن کشور.

نتیجه آن که الزاماتی از قبیل مبانی مکتبی، تأمین منافع و امنیت ملی و...، دولت اسلامی ایران را به اختصاص بودجه ای جهت مشارکت در بازسازی افغانستان رهنمون ساخت، براین اساس این مسأله بعد از تأیید نظر کارشناسان مسائل مختلف سیاسی، اقتصادی، نظامی و.. توسط دولت به مجلس ارائه شد و به تصویب اکثریت نمایندگان مردم در مجلس شورای اسلامی رسید.

درباره کمک ایران به مسلمانان فلسطین گفتنی است:

۱- که بخشی از این کمک ها (مانند مواد غذایی، دارو، پوشاک و..). در شرایط فعلی، حیاتی بوده و از مسؤولیت های فراملی دولت اسلامی محسوب می شود.

۲- با توجه به نیازهای ضروری و حیاتی مردم فلسطین و امکانات نسبتا خوب کشورمان، کمک هایی محدود بوده و تأثیر منفی در

روند آبادانی و حل مشکلات اقتصادی و معیشتی ما بر جای نمی گذارد. به علاوه نتایج مثبتی را در کوتاه مدت و طولانی مدت، در سطح منطقه ای و بین الملل، برای کشورمان به ارمغان می آورد.

۳- فشارها و مشکلات جامعه هراندازه زیاد باشد دربرابر وضعیت پیش آمده برای برادران و خواهران آواره فلسطینی و... اصلا قابل قیاس نیست.

۴- مسلمین امت

واحـده و دارای سـرنوشت مشـترکی هسـتند. اسـتعمارگران همواره درپی جـداسازی وتفرقه میـان ملت هـای مسـلمانند تـااز این رهگـذر سـلطه خود را بر جهـان اسـلام بیشتر اسـتوار سازنـد. بنـابراین اگر مادست از یاری برادران مظلوم مسـلمان خود برداریم درواقع به پاره سازی امت واحد اسلامی که هدف دشمنان است کمک کرده ایم.

۵- همـان طور که درروایت است کمـک هـای فردی موجب افزایش نعمت و برکات الهی است کمک های اجتماعی نیز چنین است.

۶- امروزه درتمـام جهـان سـرمایه هـایی برای کمـک به جوامع محروم اختصـاص داده می شود و دراین حرکت انسان دوسـتانه مسلمانان و جمهوری اسلامی باید جلودار باشند.

۷- انجام حمایت های اقتصادی، سیاسـی و تبلیغاتی در حـد وسع و توان از ملت های مسـلمان دیگر خصوصا فلسـطین، نه تنها با منافع ملی ما تعارض ندارد بلکه در راستای تأمین منافع ملی ایران به حساب می آید؛ زیرا:

اولاً، منافع ملی یک کشور فقط در مرزهای جغرافیایی آن محدود نمی شود. لذا دولت ها به میزان هزینه هایی که در کشورهای دیگر مبـذول می دارنـد، از تـوان و قـدرت تصـمیم گیری و تأثیرگـذاری بیشـتری نیز در آینـده آن کشور و معادلات منطقه ای برخوردار می باشند.

ثانیا، حفظ موجودیت، اسـتقلال و تمامیت ارضـی و امنیت ملی کشور که از عناصر کلیدی و حیاتی تشکیل دهنده منافع ملی می باشد، نیازمند صرف چنین هزینه ها و کمک به ملت هایی که در خط اول مبارزه با دشمنان ما قرار دارند می باشد.

آینـده نگری و تأمین منافع بلندمـدت خود بهترین دلیل بر انجام چنین اقـداماتی می باشد، زیرا آرمان ها و اهداف توسـعه طلبانه رژیم صـهیونیستی هرگز به فلسـطین محـدود نبوده بلکه آرزوی سـیطره بر جهـان اسـلام و خصوصا ام القرای آن یعنی جمهوری اسلامی ایران را در سر می پروراند.

۸- این اعانات یک پارچگی ما

را بهتر حفظ می کند و قدرت جمعی ما را بر دشمنان افزون می سازد و برای مصونیت خود ما از خطرات دشمن مفیداست.

۹- ارسال این قبیل کمک ها مختص ایران نیست بلکه کشورهای بزرگ جهان مانند آمریکا، علیرغم وجود بسیاری مشکلات داخلی، باز هم در جهت اهداف و منافع نامشروع خود کمک های بسیار زیادی را به اسرائیل که واقعا هیچ بهره ای برای ملت آمریکا ندارد ارسال می نمایند، حال آیا رواست که کشورهای اسلامی از انجام کمترین وظایف دینی و انسانی خود در قبال مشکلات مردم فلسطین و سایر جهان اسلام دریغ ورزند؟

اما از طرف دیگر با توجه به واقعیاتی از قبیل وجود مرزبندی های بین الملل، حفظ و تقویت نظام جمهوری اسلامی ایران، ارائه الگویی نمونه بر اساس اصول و ارزش های اسلامی و ...؛ توجه به نیازهای داخلی نیز حائز اهمیت می باشد. حال اگر زمانی بین نیازهای داخل و خارج، تزاحم به وجود آمد، رعایت اصول زیر، ضروری می نماید:

الف) بر اساس آیات و روایات متعدد، جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک نظام اسلامی، دارای یک سری مسؤولیت هایی فراملّی، نسبت به سایر مسلمانان است. این مسؤولیت ها در مورد تزاحم بین نیازهای داخلی و خارجی، حتما باید مراعات شود.

مثلاً اگر در کشورهای دیگر، مسلمانانی نیازمند به ضروری ترین نیازهای حیاتی (از قبیل غذا، دارو، پوشاک و..). باشند؛ بدون شک نمی توان نیازمندی های غیرحیاتی و کم اهمیت تر داخلی را اولویت داد؛ چون مسأله زندگی و حفظ جان مسلمانان در میان است.

ب) ملاک تقدم نیازهای داخل یا خارج در امور غیرمتیقن مسؤولیت های فراملی، رعایت اصل اهم و مهم است. به بیان دیگر، حاکم اسلامی با کمک گرفتن از متخصصان و کارشناسان رشته های مختلف و

با درک شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی، باید مشخص کند که اولویت با رفع نیازهای داخلی است یا نیازهای خارجی دولت اسلامی. در هر حالت، باید قدر متیقن مسؤولیت های

برون مرزی و کمکهای حیاتی را سر لوحه سیاست خارجی خود قرار دهد. در غیر آن موارد، چه بسا در مواردی، بر اساس نظرات کارشناسی و تخصصی ثابت شود که وظیفه ای برون مرزی بر نیازهای داخل اولویت دارد (مانند حمایت ایران از حزب الله لبنان در مقابل رژیم غاصب اسرائیل) و در مواردی نیز ممکن است مسائل داخلی اولویت دارد مانند تقدم دفاع از مرزهای کشور در برابر

حمله عراق آن هم در زمانی که برخی در اندیشه آزادسازی ارتفاعات جولان از اشغال اسرائیل بودند.

مسلما اگر مردم ما با واقعیات و الزامات جهانی، روش های پیشبرد اهداف سیاست خارجی و تأمین امنیت و منافع ملی و... آشنایی کŤĠ...داشته باشند و در جریان امور قرار بگیرند، مثبت بودن اعطاء چنین کمک ها و سرمایه گذاری ها را تصدیق می نمایند.

نظام جمهوری اسلامی ایران از همان ابتدا، بیشترین سعی و توان خود را در جهت محرومیت زدایی و مبارزه با فقر و مظاهر آن داشته و سیاست های متعددی را به منظور تأمین اجتماعی، حقوق کار و اشتغال، به کار انداختن انفال و ثروت های عمومی، توزیع عادلانه منابع طبیعی کشور، استرداد ثروت های نامشروع و... دنبال کرده و نتایج درخشانی گرفته است. اما به دلایل متعددی از قبیل وضعیت نابسامان ساختار اقتصادی کشور، وابستگی به نفت، رشد سریع جمعیت، وقوع جنگ تحمیلی، محاصره های اقتصادی، کم توجهی ها به اجرای کامل عدالت اجتماعی، عدم نظارت دقیق بر مصرف بودجه ها و هزینه های عمومی و سیاست زدگی و گرایشات جناحی هنوز ما در برخی

موارد شاهد وجود مشکلات و معضلات اجتماعی و اقتصادی هستیم. در هر صورت وجود این قبیل مشکلات و معضلات، نمی تواند توجیه کننده کناره گیری و بی توجهی ایران، از وضعیت نابسامان سایر مسلمان و اهداف سیاست خارجی خود باشد. بلکه همراه با انجام وظیفه برون مرزی خود باید به حل مشکلات درون نیز بپردازیم.)

---

*)پاورقی:

توضیح آن که: براساس اصول و آموزه های دینی، جامعه اسلامی پیکره واحدی است؛ چنان که قرآن می فرماید: «ان هذه امتکم امهً واحدهً و انا ربکم فاعبدون» (سوره مؤمنون، آیه ۵۲) بر اساس این آیه، همبستگی عمیقی بین همه مسلمانان دنیا صرف نظر از هرگونه مرزبندی و جغرافیایی به جهت وحدت کلمه و اعتقاد به تعالیم الهی، وجود دارد، هم دردی، هم دلی و هم نوایی، یکی از خصایص بارز و برجسته امت اسلامی است که دل های آنان را به یکدیگر نزدیک می کند. پیامبر گرامی اسلام در بیان این واقعیت می فرمایند: «حکایت مؤمنان در دوستی و مهربانی چون اعضای یک پیکر است؛ وقتی یکی از آنها رنجور می شود، دیگران به مراقبت و حمایت از او همداستان می شوند»، (نهج الفصاحه، ش ۲۷۱۲).

این همبستگی عمیق اسلامی، تعاون اسلامی را نیز به همراه دارد؛ بدین معنا که مسلمانان در کلیه امور و شؤون مشترک اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خود، موظف به همیاری یکدیگرند؛ «و تعاونوا علی البر و التقوی و لاتعاونوا علی الاثم و العدوان»؛ (سوره مائده، آیه ۲)

بر این اساس، همگان مسؤول همدیگرانند. پیامبر گرامی اسلام، در حدیث نبوی مشهور می فرماید: «مَن سَمِع رجلاً یُنادی یا لَلْمُسلمین فَلَم یَجِبْهُ فَلَیسَ بِمُسلِم؛ هر کس ندایی را بشنود که مسلمانان را به کمک می طلبد و پاسخ مساعد نگوید، مسلمان نیست». هم چنین در حدیث دیگری می فرماید:

«مَنْ اَصْبَحَ وَ لَمْ یَهتمَّ بامورِ المُسلمین فَلَیس بمُسلِم؛ یعنی هر کس صبح برخیزد و در اندیشه کارهای مسلمانان نباشد مسلمان نیست».

لذا در اصول متعدد قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (اصول ۳، ۱۱، ۱۵۲ و ۱۵۴)، دولت به نمایندگی از همه مردم، موظف به ایفای «تعهد برادرانه نسبت به همه مسلمانان» است. به همین جهت «موظف است سیاست کلی خود را بر پایه ائتلاف و اعتماد ملل اسلامی، قرار دهد» و در اعمال سیاست خارجی، به «دفاع از همه مسلمانان» بپردازد. بنابراین هم بر اساس آموزه های دین اسلام و هم بر اساس اصول متعدد قانون اساسی، دولت موظف است، حمایت های لازم را از سایر مسلمانان جهان به عمل آورد.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱ سیدصادق حقیقت، مسؤولیت های فراملی در سیاست خارجی دولت اسلامی، ص ۴۶۷

۲ سیدمحمد هاشمی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج اول، ص ۳۸۵

۳- بیژن ایزدی، درآمدی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

چرا ایران از مسلمانان عراق حمایت نمی کند آیا به خاطر جنگ ۸ ساله دفاع مقدس است؟ و منظور من از حمایت جنگ علیه آمریکاست به خاطر مسلمانان و حرمهای مطهر در نجف و کربلا.

پرسش

چرا ایران از مسلمانان عراق حمایت نمی کند آیا به خاطر جنگ ۸ ساله دفاع مقدس است؟ و منظور من از حمایت جنگ علیه آمریکاست به خاطر مسلمانان و حرمهای مطهر در نجف و کربلا.

پاسخ

بررسی اصول سیاست خارجی و علمکرد جمهوری اسلامی ایران در قبال مسلمانان جهان، و خصوصا اقداماتی که تا کنون در قبال ملت مسلمان عراق انجام داده است، به خوبی بیانگر این واقعیت است که نظام اسلامی ایران، حمایت از مسلمانان عراق را نیز یکی از وظایف خود می داند. ولی باید دید که چه نوع حمایتی مورد نیاز مردم عراق است.

در یک تقسیم بندی می توان به دو نوع حمایت در این زمینه اشاره نمود: یکی حمایت های غیر نظامی، اعم از حمایت های دیپلماتیک و سیاسی، تبلیغاتی، ارسال مواد غذائی و داروئی و ...، و دوم حمایت های نظامی و تسلیحاتی و ... .

اگر با دیدی و اقع بینانه به بررسی وضعیت کنونی مردم عراق، اوضاع حاکم بر روابط بین الملل و جهان اسلام و توانائی های جمهوری اسلامی بپردازیم، به ضرورت انجام حمایت های نوع اول در مورد مردم عراق و برخی کشورهای مشابه نظیر فلسطین، افغانستان و ...، و عدم ضرورت حمایت های نوع دوم، پی می بریم.

بحمد الله مردم مسلمان عراق چه از نظر نیرو و چه از نظر تجهیزات نظامی، در وضعیت خوبی برای مقابله با اشغالگران و بیرون راندن آنان بر خوردار می باشند. از سوی دیگر جمهوری اسلامی ایران بر خلاف توانائی های بسیار زیاد خویش در شرایطی است که مورد هجوم گسترده استکبار جهانی به رهبری آمریکا و ایادی آن قرار گرفته

است. از این رو حفظ نظام اسلامی و مصالح آن به عنوان کانون بیداری نهضت اسلامی و ام القرای جهان اسلام در اولویت است و انجام اقداماتی فراتر از حمایت های غیر نظامی به منظور آزاد سازی کشور عراق با مصالح ما و مناسبات حاکم بر روابط بین الملل سازگاری نداشته و مشکلات زیادی را در روابط ایران با دیگر کشورها به وجود می آورد.

اما حمایت های غیر نظامی، اعم از حمایت های سیاسی، دیپلماتیک و تبلیغاتی، نظیر تلاشهای گسترده ایران برای جلوگیری از اشغال نظامی عراق، و عدم تأیید تجاوز پس از اشغال کامل آن، و دفاع از برگزاری انتخاباتی کاملاً آزاد جهت تشکیل حکومتی مردمی در عراق و ...، ارسال مواد غذائی و داروئی و پوشاک و ...، فراهم آوردن اردوگاه هائی در نوار مرزی جهت پذیرائی و اسکان آوارگان عراقی در زمان تهاجم و ...، همگی از اقداماتی است که نظام اسلامی تا آنجا که برایش مقدور بوده، جهت حمایت از مردم عراق انجام داده و می دهد.

واقعیت این است که مشکل مردم عراق و یا سایر جوامع اسلامی که هر چند وقت یک بار مورد هجوم و اشغال بیگانگان قرار می گیرند، با مشکل جهان اسلام در ارتباط است، و تا زمانی که جهان اسلام از مشکلاتی نظیر عدم بیداری و تفرقه، وجود حکام سرسپرده بیگانگان، دوری از تعالیم و ارزشهای اصیل اسلامی و ... رنج می برد، متأسفانه باید همچنان انتظار چنین مصیبت هائی را برای ملت های مسلمان داشت.

متن کامل قطع نامه جدید آژانس هسته ای را بنویسید.

پرسش

متن کامل قطع نامه جدید آژانس هسته ای را بنویسید.

پاسخ

متن کامل قطعنامه شورای حکام آژانس بین المللی انرژی اتمی درباره ایران

خبرگزاری فارس: شورای حکام آژانس بین المللی انرژی اتمی در نشست ۱۲سپتامبر خود در وین ، با تصویب قطعنامه ای درباره برنامه های هسته ای ایران خواستار افزایش همکاری ایران با این آژانس و « شفافیت » بیشتر تهران شد.

به گزارش خبرگزاری فارس ، متن کامل این قطعنامه به این شرح است :

شورای حکام آژانس بین المللی انرژی اتمی :

الف – با توجه به گزارش دبیرکل آژانس، مورخه ۶ ژوئن ۲۰۰۳ که در آن با اظهار نگرانی در خصوص اهمال کاری جمهوری اسلامی ایران در ارائه گزارش هایی درباره مواد ،تجهیزات و فعالیت های هسته ای – که بر اساس پادمان هسته ای موظف به ارائه آنهاست – قید شده دبیرخانه همچنان سرگرم بررسی تعدادی از مسائل حل نشده است،

ب –با توجه به اظهارات اخیر مقام های ایرانی در خصوص پایبندی کامل ایران به پیمان منع تولید و تکثیر تسلیحات اتمی و

پادمان هسته ای آژانس بین المللی انرژی اتمی و همچنین انکار آنها در خصوص تلاش برای پیگیری برنامه های تسلیحات هسته ای ،

ج – با استقبال از تصمیم ایران برای آغاز مذاکرات درخصوص امضای پروتکل الحاقی و اعلام اینکه این تصمیم همه شرایط لازم را در درخواست شورای حکام مورخه ۱۹ ژوئن مبنی بر اینکه ایران باید سریعا و بی هیچ قید و شرطی پروتکل الحاقی را امضا و اجرا کند ، برآورده نمی کند ،

د – با توجه به گزارش دبیر کل مورخه ۲۶ آگوست ۲۰۰۳ درباره اجرای پادمان هسته ای در

ایران و اقرار به اینکه آژانس در پی فعالیت های بازرسی فشرده در ایران که از فوریه آغاز شد اکنون شناخت بهتر گرچه ناقصی درباره برنامه های هسته ای ایران دارد،

ه- با قدردانی از دبیرخانه بخاطر تلاش های پیگیرانه برای حل همه مسائل مهم مربوط به پادمان و موافقت با نظر دبیر کل مبنی بر اینکه آژانس برای هرگونه نتیجه گیری درباره برنامه های هسته ای ایران هنوز اقدامات انجام نشده بسیاری پیش رو دارد،

ؤ - با توجه به ماهیت موقتی گزارش دبیرکل و درخواست از ایران برای همکاری بیشتر و داشتن شفافیت کامل تا آژانس بین المللی انرژی اتمی بتواند با شناخت کامل، همه ابعاد برنامه های هسته ای ایران از جمله تاریخ کامل برنامه غنی سازی این کشور را تایید کند،

ز - با نگرانی درباره بیانیه دبیرکل مبنی بر اینکه در برخی موارد اطلاعات ایران اندك و سرعت دسترسی به آنها کند بود و اینکه برخی از اطلاعاتی که ایران ارائه می کرد با اطلاعات قبلی مغایرت داشت و اینکه برخی موارد مهم و برجسته که مستلزم راه حلی سریع هستند هنوز حل نشده اند،

ح - با نگرانی درباره اینکه:

ـ نمونه برداری آژانس بین المللی انرژی اتمی در نطنز حاکی از وجود دو نوع اورانیوم بسیار غنی شده در ایران است که مستلزم کار و مطالعه بیشتر آژانس برای اتخاذ تصمیم نهایی درباره برنامه های هسته ای ایران است;

ـ بازرسان آژانس بین المللی انرژی اتمی متوجه شدند که قبل از آغاز بازرسی در ساختمان شرکت الکتریکی «کالایه» تغییر و تحولات قابل توجهی صورت گرفته که این ممکن است بر

دقت نمونه برداری محیطی تاثیر بگذارد;

ـ برخی اظهارات ایران به آژانس بین المللی انرژی اتمی دستخوش تغییرات عمیق و قابل توجهی شده اند و تعداد مسائل مهم بعد از انتشار گزارش افزایش داشته است ;

ـ به رغم گزارش شورای حکام در ژوئن ۲۰۰۳ که به عنوان یک اقدام اعتمادسازی ایران را به استفاده نکردن از مواد اتمی در دستگاه غنی سازی اورانیوم در نطنز ترغیب می کرد ایران از این ماده استفاده کرده است;

ط - با اظهار نگرانی عمیق درباره اینکه بیش از یک سال بعد از پرس و جوهای اولیه آژانس بین المللی انرژی اتمی از ایران درباره فعالیت های اعلام نشده این کشور ، ایران هنوز نتوانسته است نگرانی اعضای آژانس بین المللی انرژی اتمی را درباره اینکه همه مواد هسته ای در ایران اعلام و به پادمان آژانس تحویل داده شوند ، برطرف کند،

ی - با توجه به مسئولیت سنگین ایران در قبال جامعه بین المللی درباره شفافیت فعالیت اتمی فشرده خود،

ک - با به رسمیت شناختن حق طبیعی و لاینفک همه کشورهای عضو برای تولید انرژی اتمی در راستای اهداف صلح آمیز،

ل - با تاکید بر لزوم پادمان هسته ای کارامد بمنظور جلوگیری از استفاده از مواد اتمی در راستای اهداف ممنوع شده مغایر توافقنامه های پادمان هسته ای و اشاره به اهمیت حیاتی و کارامدی پادمان برای تسهیل در همکاری در حوزه موارد استفاده صلح آمیز از انرژی اتمی ،

۱- از ایران می خواهد تا با همکاری گسترده و شفافیت کامل ، به آژانس بین المللی انرژی اتمی این امکان را بدهد تا در

اسرع وقت نگرانی اعضای خود را برطرف کند.

۲ – از ایران می خواهد تا این اطمینان را بدهد که دیگر در ارائه گزارش درباره مواد ،تجهیزات و فعالیت های هسته ای خود که بر اساس تعهداتش در قبال پادمان هسته ای موظف به ارائه آنهاست کوتاهی نکند.

۳ – با تاکید بر بیانیه شورای حکام مورخه ژوئن ۲۰۰۳ مبنی بر ترغیب ایران به استفاده نکردن از مواد اتمی در دستگاه غنی سازی اورانیوم در نطنز از ایران می خواهد که همه فعالیت های مربوط به غنی سازی اورانیوم از جمله استفاده از مواد اتمی در نطنز را به حالت تعلیق درآورد و بعنوان یک اقدام اعتماد سازی هر گونه فعالیت بازپردازشی خود را تا برآوردن شروط اعضا مبنی بر کسب اجازه از دبیر کل و در چارچوب مفاد پروتکل الحاقی

متوقف کند.

۴- به این نتیجه رسیده است که برای جلب تایید آژانس بین المللی انرژی اتمی مبنی بر تغییر ندادن ساختار مواد هسته ای، ایران باید تمام کوتاهی های خود را که آژانس تشخیص داده است جبران و با آژانس به منظور تایید اجرای توافقنامه پادمان هسته ای کاملا همکاری کند . برای این منظور تا پایان اکتبر ۲۰۰۳ فرصت دارد تمام اقدامات لازم را بعمل آورد. این اقدامات عبارتند از :

* اعلام کامل مواد و قطعات وارداتی مرتبط با برنامه غنی سازی به ویژه تجهیزات و قطعات وارداتی که بر پایه گزارش های آژانس بین المللی انرژی اتمی به ذرات اورانیوم بسیار غنی شده آلوده هستند و همکاری با آژانس بین المللی انرژی اتمی در شناسایی منبع و تاریخ دریافت این کالاهای وارداتی و

مکانهایی که آنها در ایران انبار شده و مورد استفاده قرار گرفته اند;

* اعطای دسترسی نامحدود از جمله نمونه برداری محیطی به آژانس بین المللی انرژی اتمی برای تایید هر مکانی که برای تکمیل اعلام برنامه های ایران از سوی آژانس ضروری تشخیص داده می شود;

* پاسخ به تردیدهای موجود در گزارش نهایی کارشناسان آژانس بین المللی انرژی اتمی مبنی بر اینکه ایران با فرآیند آزمایش «سانتریفوژ گازی» فن آوری غنی سازی خود را تا حد کنونی رسانده است;

*ارائه اطلاعات کامل درباره آزمایشهای تبدیل اورانیوم;

*ارائه اطلاعات و دلایل و انجام دادن اقداماتی که آژانس آنها را برای حل همه مسائل مهم مربوط به مواد و فعالیت های اتمی از جمله نتایج نمونه برداری زیست محیطی ضروری می داند;

۵- از همه کشورهای ثالث می خواهد در تشریح تمام مسایل مربوط به برنامه هسته ای ایران با آژانس بین المللی انرژی اتمی همکاری نزدیک و فشرده کنند.

۶- از ایران می خواهد با همکاری با دبیرخانه آژانس بین المللی انرژی اتمی بی هیچ قید و شرطی پروتکل الحاقی را امضا ، تایید و کاملا اجرا کند و به عنوان یک اقدام اعتماد سازی از این تاریخ به بعد طبق پروتکل الحاقی عمل کند.

۷- از دبیر کل آژانس بین المللی انرژی اتمی می خواهد به تلاش های خود برای اجرای پیمان پادمان هسته ای باایران ادامه داده و در نوامبر ۲۰۰۳ یا در صورت امکان زودتر، گزارشی درباره اجرای این قطعنامه ارائه کند و این امکان را به شورای حکام بدهد که به نتیجه مشخصی دست یابد و

۸- همچنان این موضوع را بطور

جدی پیگیری می کند.

انتهای پیام /.

چرا اکثر کشورهای اسلامی در مقابل جنایات اسرائیل نژادپرست ساکت هستند و آیا دلیل موجهی برای این کار دارند؟

پرسش

چرا اکثر کشورهای اسلامی در مقابل جنایات اسرائیل نژادپرست ساکت هستند و آیا دلیل موجهی برای این کار دارند؟

پاسخ

متأسفانه جهان اسلام – به رغم ظرفیت ها و قابلیت های بالایی که دارد – از مشکلات عدیده ای رنج می برد. یکی از آنها، سکوت و انفعال و حتی تمکین بیشتر دولتمردان و زمامداران کشورهای اسلامی، در مقابل تجاوزات و افزون طلبی های دولت غاصب اسرائیل است. بررسی عوامل این مشکلات، نیازمند مباحثی گسترده و طولانی است که از حوصله این مختصر خارج است.

در مورد دلایل سکوت بیشتر دولتمردان کشورهای اسلامی، در مقابل جنایات اسرائیل به چند دلیل می توان اشاره کرد:

یک. دلایل ادعایی:

از آنجا که سکوت و انفعال دولتمردان این کشورها – به خصوص کشورهایی که داعیه رهبری جهان اسلام یا اعراب را دارند – یک نوع «بحران مشروعیت» برای این رژیم ها ایجاد کرده است و با توجه به رشد وبیداری ملت های مسلمان و شکل گیری جنبش های اسلامی و ... اقدامات و فعالیت های رژیم های حاکم را – که مغایر با احکام و تعالیم اصیل و آزادی بخش اسلام است – به چالش کشانده است.

این رژیم ها برای ادامه بقای خود و اقناع افکار عمومی در قضیه اسرائیل، توجیهاتی از قبیل عدم آمادگی نظامی و تکنولوژیکی کشورهای اسلامی، قوی بودن اسرائیل و حمایت بی وقفه آمریکا و کشورهای اروپایی از آن و ... ارائه می دهند. به نظر می رسد واقعیت امر را بایددر جای دیگر جست وجو کرد؛ زیرا بسیاری از حوادث فلسطین و مسائلی از قبیل پیروزی های اولیه کشورهای اسلامی در جنگ اکتبر ۱۹۷۳م، عقب نشینی اسرائیل از جنوب لبنان، ضعف و زبونی آن در مقابل انتفاضه مردمی فلسطین و ... همه بیانگر واهی بودن این ا دعاها

است و نشان می دهد که این زمامداران، ضعف و زبونی خود را با قوی بودن حریف توجیه کرده و از بازگو نمودن حقایق طفره می روند.

دو. دلایل واقعی:

در یک بررسی مختصر می توان دلایل سکوت بیشتر کشورهای اسلامی را به شرح زیر برشمرد:

۲-۱. مشکلات فرهنگی و هویتی

این مشکلات عمدتاً به علت دوری دولت ها و ملت های مسلمان از فرهنگ اصیل اسلامی، رواج و گسترش خرافات و بدعت ها در دین، هجوم فرهنگ های فاسد بیگانه برای نابودی فرهنگ اسلامی و ... به وجود آمده است. نتایج این انفعال و استحاله، عبارت است از: تفرقه، ضعف و انفعال مسلمانان، دوری از تعالیم و ارزش های حیاتی اسلام (مانند جهاد و ظلم ستیزی، آزادی خواهی، عزت طلبی و اهتمام به امور مسلمانان) و در نتیجه ذلت، زبونی و ظلم پذیری.

دلایل این مشکل عبارت است از:

الف. انحراف در مبانی دینی و اعتقادی: تفسیر جبری و برداشت وارونه از تعالیم ارزشمند اسلام (مانند اعتقاد به سرنوشت و قضا و قدر، اعتقاد به آخرت و تحقیر زندگی دنیا، انتظار فرج و ...) است. نتیجه این برداشت های نادرست و برخوردهای منفعلانه، تحمل مشکلات و نابسامانی ها، سازش و تمکین در مقابل حکومت های نامشروع، ستمگر و وابسته به بیگانه و فراهم کردن زمینه تسلط بیگانگان و پذیرش سلطه آنان است.

ب. تهاجم فرهنگ غرب: پیشرفت های سریع و برق آسای غرب در زمینه های صنعتی و تکنولوژی و گسترش رفاه مادی در آن جوامع از یک سو و وجود فقر، عقب ماندگی و بسیاری از مشکلات و معضلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در کشورهای اسلامی از سوی دیگر؛موجبات خودباختگی و فاصله گرفتن مسلمانان از هویت اصیل اسلامی و ملی خود را فراهم آورده است. در نتیجه قدرت

و اراده هرگونه ابتکار، عکس العمل و غلبه بر مشکلات داخلی و خارجی (از جمله مقابله با رژیم غاصب اسرائیل) را از آنان سلب کرده است.

۲-۲. مشکلات سیاسی و امنیتی

وجود تفرقه میان ملت های مسلمان، وجود حکومت های دست نشانده و فاقد مشروعیت دینی و مردمی در اکثر کشورهای اسلامی، تهاجم نظامی کشورهای غیر مسلمان، وجود پایگاه های نظامی غرب در داخل سرزمین های اسلامی، جنگ های داخلی میان قبیله ها و کشورهای اسلامی بر سر منابع طبیعی، عقاید مذهبی و ...، همگی منجر به تضعیف و هدر رفتن توانایی و امکانات مادی و معنوی کشورهای اسلامی شده و سلطه فرهنگی، سیاسی، نظامی و اقتصادی کشورهای بیگانه را بر سرزمین های اسلامی تحکیم کرده و آنها را به ضعف و انفعال در مقابل جنایات اسرائیل کشانده است. بسیاری از مسلمانان غیور، علیه جنایات اسرائیل غاصب فریاد می کشند، ولی در عرصه بین الملل دولت ها هستند که تصمیم می گیرند و متأسفانه نه تنها مشوق آن نیستند؛ بلکه همین صداها را نیز خاموش می کنند.

۲-۳. مشکلات اجتماعی:

به رغم اینکه جهان اسلام نیروی انسانی عظیمی را در اختیار دارد؛ ولی به دلیل عدم برنامه ریزی صحیح و مناسب و کافی نبودن امکانات در رفع نیازهای اساسی این افراد و رشد و تربیت نیروهای متخصص و کارآمد برای پیشبرد جامعه، نتوانسته است خود را از وابستگی در ابعاد مختلف اقتصادی، فنی و تکنولوژیکی، نظامی و ... برهاند. متأسفانه عدم موفقیت حکومت های اسلامی در استفاده صحیح و کارآمد از این منابع عظیم خدادادی و استعدادهای انسانی، موجب بسیاری از مشکلات درونی و ساختاری شده و در نتیجه ضعف و وابستگی آنان را در مقابل حامیان اسرائیل فراهم آورده و آنها را به

محافظه کاری در مقابل تجاوزات اسرائیل کشانده است.

سه. راه حل ها:

با توجه به علل ضعف مسلمانان در قبال غرب، ملت های اسلامی باید برای رفع این مشکلات به پا خیزند. اقدامات اساسی در این زمینه عبارت است از:

۱. تلاش برای شناساندن اسلام ناب محمدی و آشنایی مسلمانان با احکام و تعالیم واقعی اسلام؛

۲. تلاش برای بیداری مسلمانان و شناساندن اهداف و توطئه های قدرت های بزرگ و زدودن جهل و خرافات؛

۳. مقابله با حکومت های دست نشانده که خود یکی از موانع عمده در پیشرفت و اتحاد مسلمانان است؛

۴. تلاش برای اتحاد بین الملل اسلامی و جلوگیری از مسائل تفرقه انگیز.

در مورد فلسطین و شکنجه هایی که بر آنها وارد می آید وظیفه ما چیست؟ و جمهوری اسلامی تاکنون چه اقداماتی انجام داده است؟

پرسش

در مورد فلسطین و شکنجه هایی که بر آنها وارد می آید وظیفه ما چیست؟ و جمهوری اسلامی تاکنون چه اقداماتی انجام داده است؟

پاسخ

یکم. قرآن مجید در آیات متعددی به حمایت از حقوق بشر اهتمام ورزیده است که به چند مورد آن اشاره می کنیم:

۱-۱. (أُذِنَ لِلَّذِینَ یُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلى نَصْرِهِمْ لَقَدِیرٌ الَّذِینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ بِغَیْرِ حَقٍّ إِلاَّ أَنْ یَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَ لَوْلا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوامِعُ وَ بِیَعٌ وَ صَلَواتٌ وَ مَساجِدُ یُذْکَرُ فِیهَا اسْمُ اللَّهِ کَثِیراً وَ لَیَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ یَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِیٌّ عَزِیزٌ) .حج (۲۲)، آیه ۴۰ و ۳۹. در این آیه علت اذن در جهاد را «مظلومیت» و مورد ظلم قرار گرفتن و اخراج از کاشانه و آواره ساختن مؤمنان از وطن خود از سوی ستمگران می داند.

۱-۲. (وَ لَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولئِکَ ما عَلَیْهِمْ مِنْ سَبِیلٍ إِنَّمَا السَّبِیلُ عَلَى الَّذِینَ یَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ یَبْغُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ) شوری (۴۲)، آیه ۴۱ و ۴۲.. «کسانی که بعد از آنکه مورد ظلم قرار گرفتند، یاری بطلبند، ایرادی بر آنان نیست، ایراد و مجازات بر کسانی است که به مردم ستم می کنند و در زمین به ناحق ظلم روا می دارند ...».

۱-۳. (وَ ما لَکُمْ لا تُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْ هذِهِ الْقَرْیَهِ الظَّالِمِ أَهْلُها وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ نَصِیراً) نساء (۴): آیه، ۷۵. «چرا در راه خدا و برای رهایی مردان و

زنان و کودکانی که [به دست ستمگران تضعیف شده اند

]پیکار نمی کنید؟! همان افراد [ستمدیده ای]که می گویند: پروردگار ما را از این شهر (مکّه) که اهلش ستمگرند، بیرون ببر، و از طرف خود برای ما سرپرستی قرار ده واز جانب خود، یار و یاوری برای ما تعیین فرما».

در سنت نبوی(ص) و ائمه معصومین(ع) نیز سفارش زیادی به این امر شده است؛ چه اینکه در اسلام، مسؤولیت مقابله با تهدید و ارعاب وظیفه ای همگانی است که باید همه یکپارچه، در برابر عوامل تهدید و ارعاب بایستند و از مظلوم دفاع کنند و خصم ظالم باشند. دستور نورانی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(ع) مبنی بر اینکه «همواره خصم ظالم و یار و یاور مظلوم باشید» همواره بر تارک عالم می درخشد و بیانگر تعالی اصول حقوقی اسلام و حقانیت این نظام حقوقی می باشد. پیامبر عظیم الشأن اسلام(ص) نیز فرمود: «هر کس فریاد دادخواهی هر مظلومی – اعم از مسلمان یا غیر مسلمان – را بشنود که مسلمین را به یاری می طلبد، اما به کمک او نشتابد، مسلمان نیست». و در روایت دیگر فرمود: «یاری نمودن ضعیفان، بهترین و با فضیلت ترین صدقه ها است». بر اساس بعضی از روایات دیگر، مسلمانان باید به حل معضلات و گره گشایی یکدیگر اهتمام ورزند و در این راستا تلاش کنند؛ و گرنه از زمره مسلمان واقعی خارج هستند.

در صحیح بخاری از آن حضرت روایت شده است که فرمود: «همه مسلمانان برادر یکدیگرند، به همدیگر ظلم نمی کنند و در مقابل دشمنان یکدیگر را رها نمی کنند و به خود وا نمی گذارند».

در مسند احمد بن حنبل نیز از آن حضرت روایت شده است که: «که هر کس که نزد او مؤمنی خوار شود، ولی او را یاری نکند

- در حالی که قادر بر نصرت او باشد - خداوند عزوجل، روز قیامت نزد تمام خلایق او را خوار خواهد نمود».

مؤلف فتح الباری در شرح حدیث نبوی در دفاع از مظلوم می نویسد:«کسی که قدرت برنجات مظلوم دارد، بر او لازم است که به هر طریق ممکن ظلم را از او دفع کند. قصد او در دفاع، کشتن ظالم نیست؛ بلکه مقصود، دفع ظالم است ودر این صورت که دفاع می کند، خون ظالم هدر است و فرقی نمی کند که دفاع از خویش باشد یا از دیگری».

علاوه بر آن سنت عملی رسول خدا(ص) در انعقاد پیمان های دفاعی به عنوان یاری مظلومان - آن چنان که در «حلف الفضول» صورت گرفت - و یا به عنوان اعلام همبستگی و حمایت متقابل - آن چنان که در پیمان با «بنی ضمره» و «خزاعه» انجام شد - گواه این امر است. در پیمان جوانمردان (حلف الفضول) افراد شرکت کننده - از جمله حضرت رسول(ص) - سوگند یاد کردند که در یاری مظلوم و مقابله با ظالم «ید واحده» باشند تا آنکه ظالم حق مظلوم را بپردازد و این پیمان مادامی که دریا کنار ساحل خود را مرطوب کند (یعنی برای همیشه تاریخ) استوار است.

در احادیث از قول پیامبر(ص) آمده است: «در خانه عبدالله بن جدعان شاهد پیمانی شدم که اگر حالا (پس از بعثت) نیز مرا به آن پیمان بخوانند اجابت می کنم»، یعنی، حالا نیز به عهد و پیمان خود وفا دارم. ابن هشام نقل می کند که آن حضرت درباره پیمان مزبور می فرمود: «من حاضر نیستم پیمان خود را به هیچ وجه نقض کنم؛ اگر چه در مقابل آن

گران بهاترین نعمت را در اختیار من بگذارند».

برخی از نویسندگان مانند «محمد حسنین هیکل» گفته اند: «این یک پیمان خاصی بود مربوط به روابط داخلی بین مردم و ربطی به روابط خارجی – که بر اساس شرع تنظیم می شود – ندارد»، لیکن این اشکال وارد نیست؛ زیرا همان گونه که اشاره شد، روح حاکم بر این پیمان، دفاع از مظلوم بود که پس از بعثت نیز جزء دستورات و جهت گیری های اسلامی در امور سیاسی و اجتماعی قرار گرفت. همچنان که پیامبر اکرم(ص) اشاره فرمودند، گرچه این پیمان بیست سال قبل از بعثت منعقد شد؛ ولی اگر بعد از بعثت نیز آن حضرت را به آن پیمان دعوت می کردند، آن حضرت اجابت می فرمودند. اگر ممنوعیت این امر را به دلیل مداخله بدانیم، فرقی در روابط خصوصی یا بین المللی نمی کند؛ چه اینکه در روابط خصوصی افراد نیز مداخله نامشروع است. علاوه بر آنکه در پیمان های بنی ضمره و خزاعه، باید در نظر داشت که سرزمین جزیره العرب واحدهای سیاسی آزاد و مستقل دارای حاکمیتی را در خود جای داده بود که به مشابه تابعان حقوق بین الملل امروزی، یعنی کشور (قبیله) بوده اند و بسیاری از روابط مدینه با کشور – قبیله های پراکنده در جزیره العرب مانند روابط آنها با کشور – شهرهای اطراف آن به عنوان قواعد بین المللی تلقی می شد.

دوم. از جهت دیگر نیز باید به چند نکته اساسی توجه کرد:

۲-۱. بر اساس اصول و مبانی اسلام، جامعه اسلامی پیکره واحدی است و مسلمین نمی توانند در قبال سایر مسلمانان بی تفاوت باشند. پیامبر اسلام(ص) می فرماید: «من اصبح و لم یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم» و «من سمع رجلاً ینادی یا للمسلمین

فلم یجبه فلیس بمسلم» و «مثل المؤمنین فی توادّهم و تراحمهم و تعاطفهم کمثل الجسد، اذا اشتکی بعضهم تداعی سائرهم بالسهر و الحمی» . حکایت مؤمنان دردوستی ومهربانی، چون اعضای یک پیکر است؛ وقتی یکی از آنها رنجور شود، دیگران به مراقبت و حمایت از او همداستان می شوند.نهج الفصاحه، ش ۲۷۱۲.

این همبستگی عمیق اسلامی، تعاون اسلامی را نیز به همراه دارد؛ بدین معنا که مسلمانان در کلیه امور و شؤون مشترک اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خود، موظّف به همکاری و همیاری یکدیگرند. تعالیم مذکور در چارچوب عقیده و ایمان، بسیار کارساز است و مجموعه امت اسلامی را – از مشرق تا مغرب عالم – همچون دانه های تسبیح به یکدیگر پیوند می دهد.

۲-۲. اصول و قوانین نظام و انقلاب اسلامی، ناشی از آموزه های دین مبین اسلام است؛ لذا از بدو شکل گیری تاکنون، اهداف خود را منحصر به برپایی حکومت اسلامی در ایران نکرده است؛ بلکه خود را موظف به آزادی و بیداری سایر ملل مظلوم جهان و حمایت از حقوق آنان می داند. بر اساس تحقق عملی حاکمیت ملّی، دولت به نمایندگی از تمام افراد مردم، موظّف به ایفای «تعهد برادرانه نسبت به همه مسلمانان» است. به همین جهت، ضمن آنکه «موظّف است سیاست کلی خود را بر پایه ائتلاف و اتحاد ملل اسلامی قرار دهد»، در اعمال سیاست خارجی «دفاع از همه مسلمانان» را باید وجهه همت خود سازد.قانون اساسی، اصول ۶، ۱۱، ۵۶، ۱۵۳.

بر این اساس جمهوری اسلامی ایران، حمایت های بی دریغ مادی و معنوی خود را در – حد امکانات و شرایط بین المللی – از ملت های مظلوم به عمل آورده است (مانند حمایت از مردم ستمدیده

آفریقای جنوبی، از مسلمانان بوسنی – هرزگوین، افغانستان، قفقاز، لبنان و فلسطین و ...).

۲-۳. از آنجا که مشکل اسرائیل مربوط به همه جهان اسلام است و تمامی مسلمانان مورد تهدید هستند، نجات ملت فلسطین و تشکیل دولت مستقل و طرد و نابودی اسرائیل، پیوسته مورد اهتمام مسؤولان، مردم و نظام جمهوری اسلامی ایران بوده است و در این جهت، تدابیر قانونی و انواع حمایت های مالی، معنوی، تبلیغاتی و ... صورت گرفته است.

قانون حمایت از انقلاب اسلامی مردم فلسطین (مصوب ۶۹/۲/۱۹ مجلس شورای اسلامی) خطوط اصلی سیاست حمایت از مردم فلسطین را چنین مقرر داشته است:

۱. اعتقاد بر تعلّق فلسطین به ملّت فلسطین و غاصب بودن اسرائیل و حمایت از مردم ستمدیده، آواره و مبارز فلسطین تا رسیدن به حقوق حقّه خویش به هر نحو ممکن (ماده ۱)؛

۲. تشکیل صندوق کمک های انسانی جهت حمایت از مردم فلسطین، آوارگان و مبارزان فلسطینی؛

۳. حمایت معنوی و مادّی از خانواده شهدا، جانبازان، اسرا و مفقودان سرزمین های اشغالی به وسیله بنیاد شهید؛

۴. اعطای بورس تحصیلی دانشگاهی به داوطلبان فلسطینی؛

۵. تشکیل کمیته دائم نظارت بر اجرا، پیگیری و هماهنگی های لازم نسبت به امور فلسطینیان و ارائه گزارش به مجلس شورای اسلامی؛

۶. حمایت های تبلیغاتی مؤثر برون مرزی از سوی سازمان های مربوط (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی)؛

۷. تعیین و پیشنهاد رسمیت «بیت المقدس» به عنوان موطن و مرکز دولت اسلامی در تبعید فلسطین به کشورهای اسلامی؛

۸. تحریم رابطه اقتصادی نسبت به تمام مؤسسات و شرکت های وابسته به صهیونیست ها در سطح جهان.

این مواضع فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، حداکثر حمایتی است که در حال حاضر جمهوری اسلامی ایران

از فلسطینیان آواره و اخراج شده از کشورشان به عمل می آورد.برای آگاهی بیشتر ر.ك: جهان اسلام از دیدگاه امام خمینی، مؤسسه نشر آثار امام خمینی؛ فلسطین از دیدگاه امام خمینی، مؤسسه نشر آثار امام خمینی.

روز قدس چرا و چگونه و توسط چه کسی پایه گذاری گردید، فلسفه و نتایج آن چیست؟

پرسش

روز قدس چرا و چگونه و توسط چه کسی پایه گذاری گردید، فلسفه و نتایج آن چیست؟

پاسخ

در اولین ماه رمضان، پس از پیروزی انقلاب، امام خمینی(ره) - که از ابتدای قیام، علیه رژیم پهلوی و آمریکا از آزادی فلسطین و مردمش دفاع می کردند - آخرین جمعه ماه رمضان را به عنوان روز قدس اعلام کردند تا مسلمانان، آزادگان و مستضعفان جهان، در این روز ندای آزادی قدس را علیه مستکبران سر دهند و با تظاهرات و راهپیمایی و هر گونه اقدام ممکن، به جهاد برخیزند. این اقدام مهم و تاریخی حضرت امام(ره) اولاً برای زنده نگه داشتن مسأله فلسطین و جلب توجه مسلمین و دولت های اسلامی به خطر صهیونیسم بود و ثانیاً عکس العمل ناشی از بصیرت و غیرت اسلامی، در برابر خیانت های سازشکارانه برخی دولت های عربی مانند انور سادات بود. دولت مصر یکی از کشورهای پشتیبان فلسطین بود و به همراهی سوریه، سالیان سال به جنگ و ستیز با صهیونیست ها می پرداخت؛ اما بعداً به ابتکار و حمایت آمریکا، در سال ۱۹۷۸ به انور سادات، رئیس جمهور وقت مصر به طور یکجانبه در کمپ دیوید آمریکا صلحی رابا صهیونیست ها به امضا رساند و نه تنها عملاً مصر را از گردونه درگیری با دشمن صهیونیستی خارج کرد؛ بلکه بهانه خوبی برای سایر دولت های کشورهای اسلامی در سستی و بی تفاوتی نسبت به مسأله مردم مظلوم فلسطین شد. خداوند سبحان خروج مصر را به واسطه پیروزی انقلاب اسلامی در ایران به رهبری امام خمینی جبران فرمودند. امام در ۱۶ مرداد ۱۳۵۸ در پیام مهمی برای اعلام روز قدس، فرمود:

«من در طی سالیان دراز خطر اسرائیل غاصب را

گوشزد مسلمین نمودم که اکنون این روزها به حملات وحشیانه خود به برادران و خواهران فلسطینی شدت بخشیده است و به ویژه در جنوب لبنان به قصد نابودی مبارزان فلسطینی پیاپی خانه و کاشانه ایشان را بمباران می کند. من از عموم مسلمانان جهان و دولت های اسلامی، می خواهم که برای کوتاه کردن دست این غاصب و پشتیبانان آنان به هم بپیوندند و جمیع مسلمانان جهان را دعوت می کنم آخرین جمعه ماه مبارک رمضان را - که از ایام قدر است و می تواند تعیین کننده سرنوشت مردم فلسطین نیز باشد - به عنوان روز قدس انتخاب و طی مراسمی همبستگی بین المللی مسلمانان را در حمایت از حقوق قانونی مردم مسلمان اعلام نمایند. از خداوند پیروزی مسلمانان را بر اهل کفر خواستارم».صحیفه نور، ج ۸، ص ۲۲۹.

و در پیام دیگری می فرماید:

«روز قدس یک روز جهانی است، روزی نیست که فقط اختصاصی به قدس داشته باشد روز مقابله مستضعفین با مستکبرین است. روز مقابله ملت هایی است که در زیر فشار ظلم آمریکا و غیرآمریکا بودند ... روزی است که باید مستضعفین مجهز بشوند در مقابل مستکبرین و دماغ مستکبرین را به خاک بمالند ... روز قدس روز اسلام است، روز قدس، روزی است که اسلام را باید احیا کرد و احیا بکنیم و قوانین اسلام در ممالک اسلامی اجرا بشود. روز قدس روزی است که باید به همه ابر قدرت ها هشدار بدهیم که اسلام دیگر تحت سیطره شما - به واسطه عمال خبیث شما - واقع نخواهد شد. روز قدس، روز حیات اسلام است. باید مسلمین به هوش بیایند، باید بفهمند قدرتی را که مسلمین دارند، قدرت های مادی، قدرت های

معنوی مسلمین – که یک میلیارد جمعیت هستند و پشتوانه خدایی دارند و اسلام پشتوانه آنها است و ایمان پشتوانه آنهاست – از چه باید بترسند؟ ... اسلام دین خدا است و باید در همه اقطار، اسلام پیشروی کند. روز قدس، اعلام یک همچو مطلبی است. اعلام این مطلب است که مسلمین به پیش؛ برای پیشرفت در همه اقطار عالم. روز قدس فقط روز فلسطین نیست، روز اسلام است، روز حکومت اسلامی است. روزی است که باید جمهوری اسلامی در سرتاسر کشورها، بیرقش افراشته شود. روزی است که باید به ابرقدرت ها فهمانـد که دیگر آنها نمی توانند در مالک اسلامی پیشروی کنند. من روز قدس را روز اسلام و روز رسول اکرم می دانم. روزی است که باید ما، تمام قوای خودمان را مجهز کنیم و مسلمین از آن انزوایی که آنها را کشانده بودند، خارج شوند و با تمام قدرت و قوت در مقابل اجانب بایستند ...»همان، ج ۵، ص ۲۸۶..

دستاوردها

اعلام روز جهانی قدس از سوی حضرت امام(ره) و گسترش این مسأله به سایر کشورهای اسلامی، فلسطین را از مسأله ای داخلی بودن، خارج و آن را به عنوان یکی از مهم ترین مسائل جهان اسلام، تبدیل کرد. این مسأله باعث آگاهی، بیداری و اتحاد جهان اسلام، در قبال اهداف شوم آمریکا و صهیونیسم بین الملل شد و افکار عمومی جهان اسلام را به کانون این توطئه ها، سوق داد.

این موضوع و اهتمام حضرت امام(ره) به موضوع فلسطین، در داخل آن کشور نیز دارای تأثیرات بسیار ارزنده ای بود؛ پس از دهه های ۵۰ تا ۷۰ – که اسلام از صحنه فلسطین خارج بود – مجدداً مسأله فلسطین به مرکزیت نهضت اسلامی

معاصـر منتقل شد و با این پشـتوانه جدید، به مقابله با پدیده اسرائیل رفت.شقاقی، فتحی ابراهیم، انتفاضه و طرح اسلامی معاصر، تهران، انتشارات بین المللی الهدی، ۱۳۷۱، ص ۴.

از این به بعـد اصول جهـاد، شـهادت و فـداکاری در راه هـدف – که نمادهای شـیعیان و شـعارهای انقلاب ایران بود – به عنوان اصول اساسـی جهاد اسـلامی فلسـطین مطرح شـد. شـیخ عبـدالعزیز عوده می گوید: «انقلاب خمینی(ره) مهم ترین و جدیدترین تلاش در بیـدارسازی اسـلامی، برای اتحاد ملت های مسـلمان بود». او می گوید: «ایران تنها کشوری بود که واقعاً بر روی مسأله فلسطین متمرکز شد».کدیور، جمیله، رویارویی انقلاب اسلامی ایران و آمریکا، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۴، ص ۱۱۴.

جهاد اسـلامی فلسـطین اعلام کرد: «مسأله فلسطین یک مسأله اسلامی است، نه یک مسأله ملی که تنها مربوط به فلسطینیان باشد و یا یک مسأله عربی که فقط به اعراب ارتباط داشته باشد. این مسأله، مسأله جهان اسلام است».همان.

احیـای اسـلام اصـیل و اقبـال مردم فلسـطین به طرف آن، شـکل گیری گروه هـای مبـارز فلسـطین بـا تکیه بر آموزه هـای اصـیل اسـلامی، گسترش روز افزون انتفـاضه و در پی آن ایجاد وحشت و ناامنی برای اشـغالگران متجاوز، به چالش کشانـدن سیاسـت های رژیم صهیونیستی و ... از دیگر نتایج این موضوع مهم است.

همان طور که می بینیـد اوضاع اقتصادی کشور ما نابسامان است و تورم فزاینـده در آن وجود دارد؛ حال با این گونه مشـکلات چرا به کشورهایی نظیر افغانستان، فلسطین و ... کمک مالی می کنیم؟ مگر نه اینکه چراغی که به خانه رواست، به مسجد حرام است؟

پرسش

همـان طور که می بینیـد اوضاع اقتصادی کشور ما نابسامان است و تورم فزاینـده در آن وجود دارد؛ حال با این گونه مشـکلات چرا به کشورهایی نظیر افغانسـتان، فلسطین و ... کمک مالی می کنیم؟ مگر نه اینکه چراغی که به خانه رواست، به مسجد حرام است؟

پاسخ

وجود پاره ای از مشکلات و معضلات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و ... در سطح کشور، امری واقعی و غیرقابل انکار است که برای برون رفت از این وضعیت و دستیابی به وضعیت مطلوب تر، تلاش های مضاعفی لازم است.

در کنـار واقعیت فـوق، بایـد واقعیـتی دیگر را نیز در نظر گرفت و آن تـوجه به سـایر مسـؤولیت هـای دینی و ملی دولت و نظـام اسلامی است. به عبارت دیگر حیطه و گستره وظایف و مسؤولیت های دولت ها، فقط در درون مرزهای آن کشور محدود نمی شـود؛ بلکه دولت هـا جهت دستیـابی به اهـداف خود در سـطح داخلی و بین المللی (از قبیـل تـأمین امنیت و منـافع ملی و تحقق آرمـان هـای ایـدئولوژیک) ناچارنـد تـا محـدوده عملکرد و اقـدامات خود را به بیرون از مرزهای بین المللی، گسترش داده ودر عرصه معادلات و رقابت های بین الملل شرکت فعال داشته باشند.

امروزه به دلیل گسترش ارتباطات و تکنولوژی، جهانی شـدن اقتصاد و.. – که مرزهای ملی کشورها را درنوردیـده است – دیگر

نمی توان حیطه عملکرد و وظایف دولت ها را در محدوده مرزهای آن کشور، تعریف نمود؛ بلکه برعکس دولتی از توانایی بیشتر در سامان دادن به مسائل داخلی و تأمین امنیت و رفاه در سطح جامعه و تعقیب آرمان های ایدئولوژیک خود، بهره مندتر است که به صورت فعال، در مناسبات، معادلات و رقابت های بین المللی حضور داشته باشد و در چارچوب اصول سیاست خارجی خویش، نقش مؤثری را در تأثیرگذاری

بر تحولات منطقه ای و بین المللی ایفا کند و از موقعیت ها و فرصت های بین الملل، به بهترین نحو جهت پیشبرد اهداف سیاست خارجی خود استفاده نماید.

عوامل متعددی در شکل گیری سیاست خارجی کشورها مؤثر است که مهم ترین آنها عبارت است از:جهت اطلاع بیشتر ر.ك: قوام، عبدالعلی، اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل، ص ۱۳۵.

۱. ارزش ها و اعتقادات، ۲. زمینه های تاریخی و فرهنگی، ۳. ساختار نظام بین الملل، ۴. مشکلات و نیازهای داخلی.

دولت ها جهت تحقق اهداف سیاست خارجی خود، از ابزارها و تکنیک های گوناگونی بهره می گیرند؛ ابزارهایی نظیر دیپلماسی، حربه های اقتصادی، نظامی و فرهنگی. استفاده صحیح و به موقع از این تکنیک ها، در میزان موفقیت واحدهای سیاسی بسیار مؤثر است.همان، ص ۲۰۶.

در سطح بین الملل، سیاست خارجی کشوری موفق تر و از توانایی بیشتری در پیشبرد اهداف بین المللی و تأمین منافع ملی خود برخوردارتر است که از توانایی بیشتری در کاربرد تمامی این ابزارها، برخوردار باشد و در موقع نیاز جهت دسترسی به اهداف خود، از آنها بهره گیرد. به عنوان نمونه امروز، با استفاده از ابزار اقتصادی (نظیر اعطای وام، مشارکت در سرمایه گذاری یا بازسازی کشور) می توان زمینه های مناسبی را جهت تأثیرگذاری در تحولات داخلی آن کشور، فراهم نمود و بازاری برای عرضه کالاهای تولیدی در خارج و ... به وجود آورد و در نتیجه، بخشی از اهداف کوتاه مدت، میان مدت و بلندمدت سیاسی خارجی خویش را تحقق بخشید.

براساس مطالب یادشده در خصوص کمك ایران به مسلمانان فلسطین گفتنی است:

یکم. بخشی از این کمك ها (مانند مواد غذایی، دارو، پوشاك و..). در شرایط فعلی، حیاتی بوده و از مسؤولیت های فراملی دولت اسلامی محسوب می شود.

دوّم. با توجه به نیازهای ضروری و حیاتی مردم

فلسطین و امکانات نسبتاً خوب کشورمان، کمک ها محدود بوده و تأثیر منفی در روند آبادانی و حل مشکلات اقتصادی و معیشتی ما بر جای نمی گذارد. به علاوه نتایج مثبتی را در کوتاه مدت و طولانی مدت، در سطح منطقه ای و بین الملل، برای کشورمان به ارمغان می آورد. میزان کمک ها وقتی در سطح افراد نگریسته شود، زیاد به چشم می آید (مثلاً صد کامیون)؛ اما همین میزان در سطح کلان بسیار اندک است، یعنی، ارزش مادی آن کمک ها برای آحاد ملت، رقم بزرگی است؛ ولی در سطح یک کشور یک رقم جزئی است که اگر بخواهند همان میزان کمک را در داخل بین همه مردم آن کشور تقسیم کنند، بسیار ناچیز است.

سوّم. فشارها و مشکلات جامعه هراندازه زیاد باشد، در برابر وضعیت پیش آمده برای برادران و خواهران آواره فلسطینی و ... اصلاً قابل قیاس نیست.

چهارم. مسلمین امت واحده و دارای سرنوشت مشترکی اند. استعمارگران همواره درپی جداسازی و تفرقه میان ملت های مسلمان اند تا از این رهگذر، سلطه خود را بر جهان اسلام بیشتر استوار سازند. بنابراین اگر ما دست از یاری برادران مظلوم مسلمان خود برداریم، در واقع به پاره سازی امت واحد اسلامی – که هدف دشمنان است – کمک کرده ایم.

پنجم. بر اساس روایتی، همان طور که کمک های فردی موجب افزایش نعمت و برکات الهی است، کمک های اجتماعی نیز چنین است.

ششم. امروزه درتمام جهان سرمایه هایی برای کمک به جوامع محروم اختصاص داده می شود و دراین حرکت انسان دوستانه مسلمانان و جمهوری اسلامی، باید جلودار باشند.

هفتم. انجام حمایت های اقتصادی، سیاسی و تبلیغاتی در حد وسع و توان از ملت های مسلمان دیگر – خصوصاً فلسطین – نه تنها با منافع

ملی ما تعارض ندارد؛ بلکه در راستای تأمین منافع ملی ایران به حساب می آید؛ زیرا:

اولاً، منافع ملی یک کشور، فقط در مرزهای جغرافیایی آن محدود نمی شود. لذا دولت ها به میزان هزینه هایی که در کشورهای دیگر مبذول می دارند، از توان و قدرت تصمیم گیری و تأثیرگذاری بیشتری نیز در آینده آن کشور و معادلات منطقه ای برخوردار می باشند.

ثانیاً، حفظ موجودیت، استقلال و تمامیت ارضی و امنیت ملی کشور - که از عناصر کلیدی و حیاتی تشکیل دهنده منافع ملی است - نیازمند صرف چنین هزینه ها و کمک به ملت هایی است که در خط اول مبارزه با دشمنان ما قرار دارند. واقعیت آن است که مردم مظلوم و مبارز فلسطین، از ما نیز دفاع می کنند و ما کمترین وظیفه خود (تدارکات و پشتیبانی) را انجام می دهیم. رهبر فرزانه انقلاب در دیدار با فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی فرمود: «اگر صهیونیست های افزون طلب، گرفتار انتفاضه نبودند، بدون تردید برای سیطره بر مصر و سوریه و لبنان و دیگر کشورهای خاورمیانه وارد عمل می شوند».

هسته های مقاومت و نهضت های آزادی بخش در سراسر جهان اسلام، به عنوان یکی از مهم ترین اهرم های قدرت برای جمهوری اسلامی است که ابر قدرت ها را ترسانده و موجب بازدارندگی آنها از عملی کردن نیات امپریالیستی آنان می گردد و کمک به این مردم مبارز، به معنای استحکام بخشیدن به سنگرهای دفاعی خود است.

آینده نگری و تأمین منافع بلندمدت، خود بهترین دلیل بر انجام چنین اقداماتی است؛ زیرا آرمان ها و اهداف توسعه طلبانه رژیم صهیونیستی، هرگز به فلسطین محدود نیست؛ بلکه آنان آرزوی سیطره بر جهان اسلام و خصوص ام القرای آن (جمهوری اسلامی ایران) را در سر می پروراند.

هشتم. این کمک ها یکپارچگی ما

را بهتر حفظ می کند و قدرت جمعی ما را بر دشمنان افزون می سازد و برای مصونیت خود ما از خطرات دشمن مفید است.

نهم. ارسال این قبیل کمک ها مختص ایران نیست؛ بلکه کشورهای بزرگ جهان (مانند آمریکا) به رغم وجود بسیاری مشکلات داخلی، باز هم در جهت اهداف و منافع نامشروع خود، کمک های بسیار زیادی را به اسرائیل – که واقعاً هیچ بهره ای برای ملت آمریکا ندارد – ارسال می نمایند. حال آیا روا است که کشورهای اسلامی از انجام کمترین وظایف دینی و انسانی خود در قبال مشکلات مردم فلسطین و سایر جهان اسلام دریغ ورزند؟

از طرف دیگر با توجّه به واقعیاتی چند – از قبیل وجود مرزبندی های بین المللی، حفظ و تقویت نظام جمهوری اسلامی ایران، ارائه الگویی نمونه بر اساس اصول و ارزش های اسلامی و ... – توجه به نیازهای داخلی نیز حائز اهمیت است. حال اگر زمانی بین نیازهای داخلی و خارجی، تزاحم به وجود آمد؛ رعایت اصول اهم و مهم، ضروری می نماید؛ مثلاً اگر در کشورهای دیگر، مسلمانانی نیازمند به ضروری ترین نیازهای حیاتی (از قبیل غذا، دارو، پوشاک و ...) باشند؛ بدون شک نمی توان نیازمندی های غیرحیاتی و کم اهمیت تر داخلی را اولویت داد؛ چون مسأله زندگی و حفظ جان مسلمانان در میان است.

به بیان دیگر، حاکم اسلامی با کمک گرفتن از متخصصان و کارشناسان و با درک شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی، باید مشخص کند که اولویت با رفع نیازهای داخلی است یا نیازهای خارجی و یا اینکه نسبت به هر یک، چه مقدار باید اهتمام ورزید و برای آن سرمایه گذاری کرد.

از دیگر سو مردم ما – که با واقعیات و الزامات

جهانی، روش های پیشبرد اهداف سیاست خارجی و تأمین امنیت و منافع ملی و ... آشنایی دارند و از همه مهم تر وفاداری عمیقی به تعهدات دینی دارند - مثبت بودن اعطای چنین کمک ها و سرمایه گذاری ها را تصدیق می کنند و در این زمینه همکاری و مساعدت جدی با دولت به عمل می آورند. بنابراین در ضمن تلاش جدی برای رفع مشکلات داخلی، باید توجه داشت که این قبیل مشکلات و معضلات، نمی تواند توجیه کننده کناره گیری و بی توجهی ایران، از وضعیت نابسامان سایر مسلمانان و اهداف سیاست خارجی خود باشد؛ بلکه همراه با انجام وظیفه برون مرزی خود، باید به حل مشکلات درون نیز پرداخت.

بالاخره سهم ایران در دریای خزر چه شد؟

پرسش

بالاخره سهم ایران در دریای خزر چه شد؟

پاسخ

هنوز در این زمینه اتفاق نظر قطعی میان ایران با سایر کشورهای ساحلی دریای خزر به وجود نیامده است. جهت آشنایی کامل با دیدگاه ها و ادعاهای این کشورها و اقدامات ایران در این زمینه، دو مقاله آورده می شود:

الف - بر سر خوان خزر (به نقل از خبرگزاری مهر ۱۱/۳/۸۲)

لزوم تعیین رژیم حقوقی دریای خزر ، مسئولان کشور های ساحلی این دریا را در ۱۰ سال گذشته بارها دور هم نشانده است ، اما اختلاف نظرهای ریشه دار بر سرسهم ، دورنمای توافق را مبهم می نماید .

اندکی پس از فروپاشی اتحاد شوروی ، در نشست آلماتی ترکمنستان همه همسایگان تازه استقلال یافته ایران پذیرفتند که در تنظیم روابط بین المللی خویش ، قرار داد های اتحاد جماهیر شوروی را محترم بشمارند و به آنها متعهد بمانند . اما داروی نهفته درخزر پیش روی اقتصاد بیمار همسایگان و نبود قوانین بین المللی در بخش حقوق دریاها برای بهره برداری از این دریاچه بزرگ ، نشان داد این پذیرش چندان آسان نیست .

از ابتدا جمهوری قزاقستان مدعی شد از آنجا که در یای خزر از طریق کانالهای تعبیه شده در رودخانه ولگا به دریاهای آزاد بالتیک و سیاه راه دارد لذا حکم دریاهای آزاد در نظام حقوقی کنوانسیون ملل متحد ۱۹۸۲ بر این دریا قابل تسری است . یعنی پس از ترسیم خط مبدا ۱۲ میل دریایی به عنوان دریای سرزمینی ، ۲۴ میل منطقه نظارت یا مجاور و ۲۰۰ میل (البته تامحل تلاقی با کشور های همسایه) به عنوان منطقه انحصاری اقتصادی در

نظر گرفته شود ، البته با رعایت آزادی کشتیرانی ، پرواز و استقرار لوله و کابلهای زیر دریایی در منطقه انحصاری اقتصادی برای کشورهای ثالث .

جمهوری ترکمنستان هم خواهان برقراری رژیم حقوقی مشاع محدود شد . بدین معنی که تا ۴۵ میل به عنوان منطقه انحصاری و ملی هریک ازکشورها و ماورای آن بعنوان منطقه مشترک یا مشاع زیر نظر نهادی منطقه ای استفاده شود .

چندی بعد یوگنی پریماکف نخست وزیر وقت روسیه شکل دیگری از نظام حقوقی مشاع را مطرح کرد . بدین ترتیب که تا۴۵ میل از بستر آبها ی مجاور هریک از کشورهای ساحلی جهت کاوش و بهره برداری انحصاری مورد استفاده قرار گیرد اما آب و آسمان دریا مشاع تلقی شود .

در این میان تاکید تهران بر تقسیم برابر و سهم ۲۰ درصدی ایران از دریا قرار گرفت .

آقای خاتمی رییس جمهور در نشست سران کشور های ساحلی دریای خزر در اوایل اردیبهشت ماه سال ۸۱ در عشق آباد ، با تاکید بر اصل اتفاق آرا برای اعتبار بخشیدن به توافقات و لزوم پرهیز از اقدامات یک جانبه از همسایگان شمالی خواست تا زمان تکمیل رژیم حقوقی در یای خزر از فعالیت در ۲۰ درصد از دریا که ایران آن را حد اقل سهم خود از سطح و بستر دریا در صورت تقسیم می داند ، خود داری کنند .

این در شرایطی بود که پیشتر ۳ کشور روسیه قزاقستان وآذربایجان برسر تقسیم براساس طول ساحل و استفاده مشاع از سطح دریا کم وبیش هم عقیده شده بودند. براساس طرح آنان بیشترین سهم از منابع سرشار نفت و

گاز دریای خزر به ترتیب به کشورهای آذربایجان ، روسیه و قزاقستان تعلق می گرفت و جمهوری اسلامی ایران با توجه به کم عمق بودن آبهای جنوبی خزر کم نصیب ترین از این خوان گسترده می شد .

یکسال بعد در اواخر اردیبهشت ۱۳۸۲ در پی دست نیافتن به اتفاق آرا برای تکمیل رژیم حقوقی دریای خزر در نشست نمایندگان ۵ کشور ساحلی ، سه کشورهم رای از انعقاد توافقنامه ای خبر دادند که براساس آن ، سهم روسیه و آذربایجان هرکدام ۱۹ درصد و سهم قزاقستان ۲۹ درصد از زیر بستر بخشهای شمالی و مرکزی دریای خزر تعیین شده است .

طبق نظر برخی کارشناسان براساس تساوی حاکمیت میان ایران و شوروی با تکیه برعهدنامه های ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ و نیز رویه های عرفی حاکم بین دوکشورپس از تقسیم شوروی بطور منطقی شرایط قبل از فروپاشی برای جمهوری اسلامی ایران حفظ می شود . به این ترتیب در حاکمیت دریای خزر حق رای ایران با حقوق آرای ۴ کشور دیگر برابر است .

دکتر حسن قشقاوی عضو کمیته خزر جمهوری اسلامی ایران دراین مورد می گوید : " بر سر این تفسیراز عهد نامه های ۱۹۲۱و ۱۹۴۰ بین حقوقدانان اجماع نیست . متاسفانه این عهد نامه ها جامع و فراگیر نیستند و برخی مسایل جدید ازجمله منابع بستر و زیر بستر را در بر نمی گیرند . همین امر مورد استناد مخالفان حق ۵۰ درصدی ایران در تصمیم گیری در خزر قرار می گیرد . درشرایط کنونی ما با چهار کشورمستقل روبرو هستیم که بر همین عقیده اند . "

وی می افزاید : " ما

طبق دلایل کارشناسانه از آنچه حداقل حق قانونی خود می دانیم دفاع می کنیم . خط قرمز مصوب شورای امنیت ملی برای چانه زنی بر سر سهممان از در یای خزر ۲۰ در صد از دریاست که ما در حال حاضـردر نشستها با بحثهای فنی و کارشناسی براساس خط مبدا و خط میانی تلاش می کنیم به آن دست یابیم . "

این عضو کمیسـیون امنیت ملی و سیاست خـارجی مجلس از اسـتقبال مسوولان از نظرات کارشـناسان حقوقی و سیاسـی کشور برای پیشبرد بحثهـای فنی قابـل ارائه خبرمی دهـد و بـا تاکیـد بر اعتبارنداشـتن توافقنـامه همکـاری سه کشور روسیه قزاقسـتان و آذربایجان در مجامع حقوقی بین المللی می افزایـد: "ما عملا در دوسال گذشـته از منطقه ۲۰ درصدی سهم خود حفاظت کرده ایم به عنوان مثال چندی پیش جلو فعالیت شـرکت بریتیش پترولیوم که طبق قراردادش با آذربایجان قصد فعالیت درمنطقه مورد خواست ایران را داشت ، گرفتیم و تا تعیین رژیم نهایی اجازه تجاوز به حریم مورد اشاره را نخواهیم داد . "

تاریخ انتشار، تهران: ۱۱/۳/۱۳۸۲

ب - خزر، از مسـکو تـا تهران (بـه نقـل از سـایت باشـگاه انـدیشه، نویسـنده: حمیـد ضـیایی پرور ، منبـع: ۱۸/۱/۱۳۸۳ http://ziaiy.persianblog.com)

چهـارمین اجلاس پنـج جانبه وزرای خارجه کشورهای ساحلی خزر شامل ایران، روسیه، آذربایجان، قزاقسـتان وترکمنسـتان در فروردین ۱۳۸۳ برگزار شد. دستور کار اصلی این اجلاس یک روزه ۲ چیز بود:

۱- بررسی روند مذاکرات مربوط به تدوین کنوانسیون رژیم حقوقی دریای خزر

۲- بررسی امکان برگزاری نشست آتی سران کشورهای ساحلی دریای خزر در تهران

برای پی بردن به هر یک ا ز دو موضوع فوق، لازم است به روند و

پیشینه آنها اشاره شود. تدوین کنوانسیون رژیم حقوقی خزر آرزوی دیرینه همه کشورهای ساحلی این دریا است، اما با این وجود تلاش های دیپلماتیک و سیاسی و حقوقی کارشناسان ۵ کشور مذکور طی ۱۴ سال اخیر به نتیجه ملموسی نرسیده است. شاید بتوان امضای کنوانسیون زیست محیطی خزر در تاریخ ۱۳ آبان ۱۳۸۲ در تهران و امضای کنوانسیون هواشناسی دریای خزر در تاریخ ۲۵ و ۲۶ اسفند ۱۳۸۲ در باکو را تنها دستاوردهای ۵ جانبه ۱۴ سال مذاکرات فشرده این کشورها تلقی کرد.

به عقیده برخی تحلیل گران این دو کنوانسیون می تواند راه را برای دستیابی به کنوانسیون رژیم حقوقی خزرهموار سازد. اما در خصوص این کنوانسیون با وجود برگزاری حدود ۱۱ دور مذاکرات، پیشرفت، میلیمتری است و احتمالاـ هنوز هم باید سالها منتظرماند تا این کنوانسیون به صورت نهایی تصویب شود. حیاتی ترین مسئله در خزر، انرژی آن است و بعد ازتحولات ۱۱ سپتامبر، مسایل امنیتی نیز به آن اضافه شده است. گره اساسی در این مذاکرات، پافشاری هر یک از کشورها بر مواضع خود است. متاسفانه باید اذعان کرد که موضع ایران علیرغم برخورداری از مبانی استدلالی، منطقی، تاریخی و حقوقی، از طرفداران اندکی در اجلاس برخوردار است. ۳ کشور روسیه، آذربایجان و قزاقستان عملا با تصویب قراردادهای ۲ و ۳ جانبه، خزر شمالی را میان خود تقسیم کرده و شاید چندان نیازی به تصویب کنوانسیون رژیم حقوقی در آن منطقه نداشته باشند. اما با این حال در خزر جنوبی ۲ چالش اصلی وجود دارد:

۱–میان ایران و آذربایجان

۲–میان ترکمنستان و آذربایجان

ایران در سالهای اخیر با منطقی کردن مواضع خود، به سمت حمایت از

سهم ۲۰درصدی خود در خزر گام برداشته و با تدابیر ویژه ای از این سهم دفاع کرده است، انعقاد قرارداد با شرکتهای اروپایی برای بهره برداری از منابع انرژی خزر گام دوم منطقی ایران بوده است، چرا که تا زمان تصویب نهایی کنوانسیون رژیم حقوقی خزر نباید دست روی دست گذاشت.

تمرکز دستگاه دیپلماسی کشور بر مسئله خزر، از سویی نشان دهنده قوت و قدرت دیپلماتیک ایران است به خصوص که ایران در نیمه دوم سال گذشته تجربه موفق برگزاری اجلاس امضای کنوانسیون زیست محیطی خزر را پشت سر گذاشته است، از سوی دیگر امتیاز میزبانی ایران می تواند، در نزدیکتر کردن مواضع سران ۴ کشور دیگرموثر باشد.

صفر مرادنیازاف رئیس جمهور ترکمنستان درجایی گفته بود مشکل اصلی عدم امضای رژیم حقوقی خزر، کارشناسان هستند، اگر سران کشورها، در جلساتی دور هم گرد آیند، امکان حل و فصل نهایی موضوع بیشتر فراهم می شود اجلاس خزر، عرصه چالش منافع ملی کشورها است، هیچ کشوری حاضرنیست از آنچه که منافع ملی خود می پندارد قدمی کوتاه بیاید، این نشست و برخاستها، گامی به سوی نزدیکتر شدن دیدگاهها و فهم نظرات و استدلالهای دیگران است.

چالش خزر هیچ راه حلی به جز گفتگو ندارد، منتهی گفتگوهایی که مبتنی بر واقع بینی و با پشتوانه مطالعات کارشناسی و حقوقی باشد.

امارات متحده عربی بر چه اساسی مدعی جزایر سه گانه ایرانی است.

پرسش

امارات متحده عربی بر چه اساسی مدعی جزایر سه گانه ایرانی است.

پاسخ

جهت اطلاع کامل در این زمینه ابتدا دیدگاه کارشناسان و حقوقدانان می آید و سپس جهت تکمیل موضوع تصویر مقاله ای از دکتر پیروز مجتهدزاده تحت عنوان «دخالت اتحادیه اروپا به سود توسعه طلبی های ابوظبی در مورد جزایر تنب و ابوموسی...» برگرفته از مجله «اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۲۰۰ - ۱۹۹ ، صص ۴ تا ۱۳ به ضمیمه نامه ارسال می گردد.

گفتگوی خبرگزاری «مهر» با صاحب نظران ۲۹/۲/۱۳۸۳ :

بررسی ادعاهای امارات درباره جزایر سه گانه

بحث جزایر سه گانه ایرانی ابوموسی، تنب بزرگ و کوچک که هر از گاهی اماراتی ها ادعای تکراری خود را درباره آن مطرح می کنند از مسائلی است که باید به عنوان یکی از محورهای اساسی سیاست خارجی و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران مورد اهتمام مسئولان کشورمان قرار گیرد.

درحالیکه شرایط جهانی بویژه منطقه خاورمیانه همدلی و همسویی کشورها با یکدیگر را می طلبد اما متاسفانه در برخی از

مقـاطع همچنان زمزمه هایی از جـدایی و تفرقه شـنیده می شود.ادامه این رونـد نه تنها منافع کشورهای منطقه را به دنبال نخواهد داشت بلکه زمینه هـای حضور بیش از پیش قـدرتهای بزرگ را فراهم می اورد. تاکیـد بر مسـائلی که نه تنها مسـتنداتی را در بر ندارد بلکه زمینه را برای ظهور و بروز تحولات و ناارامیهای جدید فراهم می آورد.

به رغم این که جمهوری اسـلامی ایران امـادگی خود را برای مـذاکره باااماراتیها دررابطه باحل مسـئله جزایرسه گانه بارها اعلام داشته است اما هراز چند گاهی مقامات این جزیره سخن ازمالکیت این جزایررا مطرح می کنند.

در رابطه با سابقه ادعای مالکیت امارات و به طور خاص شارجه بر این جزایرنظرات متفاوتی وجود دارد، سید مصطفی ابطحی از اساتید دانشگاه وتحلیلگر مسایل سیاسی دراین باره می گوید:

مسایل تنب بزرگ وکوچک و ابوموسی به سال ۱۹۰۴ بر می گردد.انگلستان تقریبا بعد از نفوذ آلمانها وروسهادر ایران به اهمیت این ۳ جزیره واقف شد چرا که در واقع این جزایر، کنترل تنگه هرمزرا در دست داشتند.انگستان آن زمان معتقدبودکه حتی با جنگ هم اجازه نخواهد داد هیچ کشور دیگری در خلیج فارس پایگاه داشته باشد.

بنابراین در ابتدا بااستفاده از روش استعمارنوین به دنبال پیدا کردن شیخی ازافراد بومی بود که از طرف انها ادعای عدم تعلق این جزایر به ایران را مطرح کند ولی چون چنین شیخی را پیدا نکرد در نهایت حاکم بندر لنگه را که ایرانی بودعلم کرد و ادعا کرد که وی ازاعراب و دارای ریشه جاسمی است. انگلیسی ها با این بهانه که تبار حاکم بندر لنگه به عربها می رسد وباتوجه به اینکه در آن زمان اداره جزایر سه گانه نیز به عهده او بود ادعا کردند این جزایر متعلق به شیوخ عرب جاسمی است .

امااین ادعای انگلستان از لحاظ حقوقی قابل قبول و مسموع نبود زیرا در مقاطع مختلفی ازتاریخ حاکم بندر لنگه غیر جاسمی بود وازطرف دیگردر تمام نقشه های جغرافیایی این نقاط همواره متعلق به ایران بوده است وحتی در نقشه وزارت جنگ انگلیس که از طرف ملکه ویکتوریا به ناصرالدین شاه هدیه شده این جزایر متعلق به ایران نشان داده شده است وحتی در تمام گزارشهای ماموران بریتانیایی هم تنب بزرگ و کوچک

و ابوموسی به نام ایران بوده است.

از طرف دیگر چون میان شیوخ عرب برسرمرزها زد وخورد وجنگ پدید می امد برای جلوگیری ازبرخوردآنها قلمروشارجه وراس الخیمه را در نقشه ۲۰ مایل زیر ابوموسی تعیین کردند و این خود نشانگر آن است که در آن زمان هم این جزایر جزیی ازایران محسوب شده است .

در سال ۱۹۴۴ کشتیهای انگلیسی این جزایر را به نام شیخ شارجه و راس الخیمه اشغال می کنند. درسالهای بعد که براساس قرارداد موقت۱۹۴۵مقرر شد تازمانی که مشکل از طریق مذاکره حل نشده است هیچ یک از دوطرف اقدامی نکنند ، یعنی انگلیس نیروهایش رااز جزایر بیرون ببرد و ایران نیز ماموری به این مناطق نفرستد.

وی در پاسخ به این سوال که تعاملهای منطقه ای وروابط دوستانه ایران با کشورهای همسایه تاچه حدی می تواندد‌رکمرنگ کردن ادعای امارات بر سر مالکیت این جزایر نقش داشته باشد گفت: با توجه به فقدان مستندات حقوقی در خصوص ادعای امارات مبنی بر حاکمیت بر این سه جزیره مسئولان این شیخ نشین درصدد سیاسی کردن مسئله هستند و سعی می کنند با کشاندن آن به دیوان بین المللی لاهه ایران را با فشارهای بین المللی مواجه کنند.

وی افزود از طرف دیگر اماراتی ها با طرح متعدد این ادعا در نشستهای سران کشورهای عرب درصدد ایجاد موضع واحدی از سوی کشورهای عربی در خصوص این مسئله هستند و طبیعی است هر گونه ارتقاء سطح روابط ایران با کشورهای منطقه ای و عرب و تشکیل پیمان های دو جانبه یا چند جانبه با کشورهای عربی در تعدیل فضای سیاسی حاکم بر روابط میان ایران و این کشورهاو بی

نتیجه ماندن تلاش های امارات موثر خواهد بود .

این تحلیلگر مسائل سیاسی در ادامه تصریح کرد : با توجه به سیاست تنش زدایی رئیس جمهورو احتمال سفر شیخ زاید حاکم امارات به ایران این امید وجود دارد که مسئله جزایر سه گانه به صورت مسالمت امیز ، در سطح سران دو کشور و بدون دخالت هیچ عامل خارجی حل و فصل شود.

وی در پاسخ به این سوال که درصورت پافشاری اعراب در این قضیه آیادولت ایران به فکر جایگزین کردن شرکای جدید تجاری برای خودش می افتد پاسخ داد : طبیعی است رفتار اقتصادی همیشه تابعی از ملاحظات سیاسی است و اگر فضای گفتمان سیاسی کشورها تغییر یابد روابط اقتصادی هم تحت تاثیر قرار خواهد گرفت و فضای حسن اعتماد پیشین از بین خواهد رفت .

این استاد دانشگاه در پایان در مورد آینده این منازعه تصریح کرد : تلاش های ایران برای تحکیم پیوندهای دوستی بین کشورهای عربی و اسلامی و ایجاد موضع واحد در سطح کلان جهان اسلام ، موضوع اعراب و اسراییل قابل تقدیراست و با توجه به حضور ملموس امریکا در منطقه ، تلاش ایران دربرابر تهدید مشترک جدیدی که معطوف به عملکرد محافظه کاران نو آمریکا و لابی صهیونیستی است در تقلیل اختلافات منطقه ای موثر است و به نظر می رسد کشورهای عربی و ایران باید بااحرازعقلانیت در شرایط متقابل تنشهای موجود مرزی و ارضی را در چارچوب ملاحظات تاریخی ،حقوقی و سیاسی حل و فصل کنند.

مجتهدزاده : ادعاهای امارات در خصوص جزایر ایرانی غیرقانونی است

پیروز مجتهدزاده استاد دانشگاه و رییس موسسه یوروسویک لندن گفت : اتحادیه عرب

تا هر زمانی که می خواهد در قبال جزایر سه گانه ایرانی عربده بکشد . این عربده ها شبیه عربده های ناسیونالیستی صدام است .

رییس موسسه یوروسویک لندن درگفتگو با خبرنگار سیاسی مهر با بیان این مطلب افزود : قرارگرفتن مسئله جزایر سه گانه در دستور کار نشست اخیر اتحادیه عرب، به خاطر ناراحتی این اتحادیه از ایران در خصوص درخواست عضویت در این اتحادیه بود به این معنا که ایران ابتدا تقاضای عضویت در اتحادیه عرب را مطرح ولی در نهایت این مسئله را متوقف کرد و این باعث دلخوری اتحادیه عرب شد .

وی با اشاره به اینکه مساله جزایر سه گانه درچارچوب اتحادیه عرب که یک تشکیلات ناسیونالیستی عرب است ، طرح می شود گفت : وضع این اتحادیه به گونه ای درآمده است که دیپلمات عاقل و واردی مانند عمروموسی هم دیگر اختیار خود را از دست داده است .

مجتهدزاده تاکید کرد : ادعاهای امارات در خصوص خاک لاینفک ایران غیرقانونی و خلاف تمامی اصول بین المللی است چون جزایر مورد بحث از ابتدا متعلق به ایران بوده است .

وی تصریح کرد : بریتانیا برای مدت ۶۸ سال این جزایررا به نام شیوخ شارجه و راس الخیمه اشغال کرده بود و پس از ۶۸ سال مبارزات قانونی ایران این جزایر طبق قراردادهای رسمی به ایران بازگردانده شد . اگر شیوخ زیاده خواه ابوظبی معلومات کافی ندارند که این مسئله را به یاد آورند حداقل شورای همکاری خلیج فارس و اعضای آن و اتحادیه اروپا باید توجه داشته باشند که جزیره ابوموسی طبق توافقنامه ۸ نوامبر سال ۱۹۷۱به حاکمیت مشترک ایران و شارجه

درآمد و این تفاهم نامه زیر نظر دولت بریتانیا که در آن زمان قیم دولت امارات بود به امضای ایران و شارجه رسید . این قرارداد ، قراردادی قانونی و رسمی است که انتقال جزیره ابوموسی به ایران را بطورقانونی رسمیت می بخشد.

مجتهدزاده افزود : دوجزیره تنب کوچک و تنب بزرگ نیز براساس توافق رسمی بین ایران و بریتاینا که در آن زمان قیم دولت راس الخیمه بود به ایران بازگشت داده شد . این جزایر ملک ایران هستند و امضای هرگونه قراردادی در این خصوص حاکمیت ایران را به تردید می اندازد.

رییس موسسه یوروسویک لندن با اشاره به اینکه با توافق رسمی بریتانیا که قیم دولت امارات بود این دو جزیره به ایران برگشت داده شد گفت : نماینده بریتانیا در سازمان ملل متحد نه تنها این توافق را تایید کرد بلکه این توافق را سرمشقی برای حل همه مسائل سرزمینی درجهان قرار داد .

بنابراین ادعای امارات نسبت به این جزایر در درجه اول غیرقانونی و خلاف حقیقت و فقط برای ماجراجویی است و اقدام شورای همکاری خلیج فارس در زمینه ایجاد جنجال سیاسی و یا در زمینه تقویت جنجال آفرینی های امارات اقدامی غیرقانونی و خلاف اصول و اخلاق است .

وی تصریح کرد: حیرت انگیز است که رهبران کشورهایی مانند عربستان، بحرین ، قطر و عمان اجازه می دهند که دبیرکل شورای همکاری خلیج فارس دست به این ماجراجویی بزنند.

مجتهدزاده تصریح کرد : امارات عربی متحده اکنون تنها حکومت حامی ادعاهای واهی خود نسبت به خاک ایران، یعنی رژیم بعث صدام را از دست داده و در انزوای مطلق قرار گرفته

است. این کشو به دلایل نامشخص درصدد ماجراجویهای سیاسی در این زمینه و دامن زدن به ادعاهای خود از طریق سیاسی و بین المللی کردن ادعاهای خود است.

وی تاکید کرد : امارات تلاش می کند تا با توجه به روابط ویژه ای که بین ایران و اتحادیه اروپا و حساسیتهای که در این روابط ایجاد شده است از این وضع خاص و حساس برای پیشبرد اهداف سرزمینی خود در قبال خاک ایران بهره برداری کند.

رییس موسسه یوروسویک لندن تاکید کرد : امارات عربی متحده حدود دو سال پیش کمیسیون مشترک اتحادیه اروپا و شورای همکاری خلیج فارس را وادار کرد تا در یک برخورد نسنجیده و و ناپخته در اطلاعیه ای از ایران بخواهند که موضوع ادعای امارات را در قبال خاک ایران مورد توجه قرار دهد و با امارات متحده عربی وارد بحث و گفتگو شود .

منصوری: ایران درباره سرزمین خود با کسی مذاکره نمی کند

دکتر جواد منصوری استاد دانشگاه و کارشناس روابط بین الملل گفت : جزایر سه گانه جزء خاک لاینفک ایران است و جمهوری اسلامی ایران در قبال خاک و بخشی از سرزمین خود با کسی مذاکره نمی کند .

این استاد دانشگاه و کارشناس روابط بین الملل در گفتگو با خبرنگار سیاسی مهر با بیان این مطلب افزود : اتحادیه اروپا به خوبی می داند که سوابق ، مدارک و مستندات تاریخی و حقوقی و آنچه که در سازمانهای بین المللی به ثبت رسیده است کاملا موضع ایران را در قبال جزایر سه گانه تایید می کند و هیچ جای بحثی در این خصوص وجود ندارد .

منصوری تاکید کرد :

به لحاظ حقوقی در مورد ادعاهای دیگران در خصوص جزایر سه گانه مدرکی وجود ندارد و تلاش می شود که این ادعا از جوانب سیاسی مطرح شود که سرانجامی نخواهد داشت .

وی تصریح کرد : پس از خروج نیروهای انگلیسی در سال ۱۳۴۹ از خلیج فارس این جزایر به ایران به عنوان صاحب اصلی برگردانده شد و طبق معمول انگلیسیها از هرنقطه دنیاکه خارج می شد مشکلی را از خود به جای می گذاشت ولی طبق توافقات به عمل آمده و مدارک قانونی این جزایر در نملک ایران بوده و به ایران بازگردانده شد.

منصوری تصریح کرد : تاکنون هیچ کس نتوانسته است مستندات حقوقی خلاف مالکیت ایران در قبال جزایر سه گانه را اعلام و منتشر سازد تمام تلاشهای صورت گرفته در این زمینه سیاسی بوده و برخی ها صرفا می خواهند از طریق فشارهای سیاسی این مسئله را حل کنند.

این استاد دانشگاه تاکید کرد : جزایر سه گانه جزء تمامیت ارضی ایران است و مستقیما با منافع و امنیت ملی ایران در ارتباط است و جمهوری اسلامی ایران در این زمینه هیچ گونه انحطاط و ضعفی نداشته و ندارد و اتحادیه اروپا نیز باید بداند که این مسئله حقوق بشر نیست که بخواهند با چانه زنی یا با مصداق تعیین کردن و شعار دادن به مسئله خاصی برسند زیرا خاک ایران جای بحث ندارد .

وی افزود : خود امارات نیز می داند که این جزایر جزء خاک ایران هستند و معلوم نیست که با این تبلیغات و جنجال آفرین ها چه چیزی را دنبال می کنند.

حاج بابایی :درخواست میانجی گری اروپا درجزایر سه گانه

سرآغاز پروسه ای مشکوک است

عضو کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس گفت : ایران همواره تاکید کرده است که برای رفع سوءتفاهمات برسر جزایر سه گانه آماده گفتگو با امارات است و براین اساس به نظرمی رسد درخواست کمک از اروپا برای میانجی گری آغاز پروسه ای مشکوک برای فشار به ایران باشد .

حمیدرضا حاجی بابایی در گفتگو با خبرنگار سیاسی "مهر" با تاکید بر اینکه درخواست میانجی گری شورای همکاری خلیج فارس از اتحادیه اروپا بر سر جزایر سه گانه ریشه ای فرامنطقه ای دارد ، یاد آورشد : همواره ادعای تکراری امارات در شرایطی مطرح می شود که زمینه مناسبی برای آن توسط آمریکا فراهم آمده باشد تا این کشور بتواند بر ادعاهای خود پابفشارد.

وی با بیان اینکه بین المللی شدن موضوع جزایر سه گانه به هیچ عنوان به نفع کشورهای منطقه نیست ، گفت: دخالت برخی کشورها از جمله آمریکا در فرامنطقه ای شدن ادعای امارات ، در آینده ای نزدیک آشکار خواهد شد و اولین بازتابهای منفی آن به کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس خواهد رسید.

وی با بیان اینکه تنها راه حل پیشگیری از پیامدهای منفی فرامنطقه ای شدن ادعای امارات گفتگوی دیپلماتیک ایران و امارات و حل ماجراست افزود : هرچند اگر پروسه ای مشکوک آغاز شده و ادعای امارات بخشی ازآن باشد ، صحبت از این شیوه بیهوده است .

وی تقویت دیپلماسی ایران در شورای همکاری خلیج فارس و کشورهای عضو آن را برای اثبات حقانیت ایران ضروری دانست .

شهابی : ضعف دیپلماسی ایران در رابطه باشورای همکاری خلیج فارس ، امارات رابه اروپا

متوسل کرد

یک تحلیلگر امور بین الملل معتقد است : ضعف دیپلماسی ایران در نفوذ در شورای همکاری خلیج فارس ، سبب ساز فرامنطقه ای شدن موضوع سوء تفاهم امارات در خصوص جزایر سه گانه شد .

دکترسیف الرضا شهابی در گفتگو با خبرنگار سیاسی مهر، شورای همکاری خلیج فارس را شورایی ناقص خواند و گفت : این شورا که در پی حمله عراق به کویت تشکیل شد با توجه به نامگذاری اش در حال حاضر دو کشور ایران و عراق را کم دارد .

وی با انتقاد از ضعف دیپلماسی ایران در عضویت و تاثیر گذاری بر شورای همکاری خلیج فارس به عنوان کشوری که بیشترین مرز آبی را در خلیج فارس دارد ، گفت : با توجه به رابطه خوب ایران با کشورهای مهم عضو این شورا از جمله عربستان انتظار می رود با فعال کردن دیپلماسی خود اجازه ندهد پای کشورهای فرا منطقه ای در حل سوء تفاهم با امارات باز شود .

این استاد دانشگاه افزود : ایران میتواند در اجلاس شورای همکاری خلیج فارس برای کشورهای عضو این شورا حقانیت خود را رد جزایر سه گانه توضیح دهد .

شهابی سازمان کنفرانس اسلامی را به عنوان یکی دیگر از تریبونهایی که ایران می تواند از آن برای دفاع از حق خود استفاده کند نام برد .

این تحلیلگر مسائل بین الملل با بیان اینکه عربها از تجربه های گذشته خود در آشکارشدن نتایج بهره گیری از کمک های فرامنطقه ای برای حل مشکل ناتوانی و ضعف خود درس نمیگیرند ، یادآور شد: عربها اسرائیل را نیز در پی کمک خواستن از

انگلیس برای مقابله با عثمانی ، به خاورمیانه کاشتند همانطور که پای آمریکا را به منطقه خلیج فارس بازکردند.

با توجه به جمعیت شیعیان در عراق آیا تقسیم قدرت در دولت موقت عراق عادلانه می باشد.

پرسش

با توجه به جمعیت شیعیان در عراق آیا تقسیم قدرت در دولت موقت عراق عادلانه می باشد.

پاسخ

یکی از مهمترین اهداف لشکرکشی آمریکا به منطقه و اشغال کشور عراق – علاوه بر اهداف اقتصادی و تقویت رژیم غاصب اسرائیل – مقابله مستقیم با موج عظیم اسلام گرایی که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، در بسیاری از نقاط جهان شکل گرفته است می باشد؛ استکبار جهانی با شناختی که جهان اسلام دارد به خوبی به این واقعیت پی برده است که تنها خطر جدی و تهدید کننده نظام لیبرال – دموکراسی غرب، تشیع ناب است که به پشتوانه ذخایر عظیم معرفتی و تاریخی خود و با الهام از انقلاب اسلامی ایران می تواند بیشترین ضربه را بر ایدئولوژی و نظام سرمایه داری در حال انحطاط غرب وارد نماید همانگونه که حزب الله لبنان به تنهایی توانست شکست بی سابقه ای بر رژیم قلدر اسرائیل وارد کند امری که تمامی کشورهای عربی با آن همه دبدبه و تبلیغاتشان از آن عاجز بوده و هستند. از این رو باید این واقعیت را پذیرفت که آمریکا و متحدانش و حتی سایر کشورهای عربی به هیچ وجه مایل به شکل گیری کانون جدیدی از نظام سیاسی شیعه نیستند و تمامی تلاش خود را برای تضعیف شیعیان عراق به کار برده و خواهند برد. اما با این همه شیعیان عراق از امتیازات بسیار زیادی برخوردارند، اکثریت جمعیت عراق، سابقه مبارزه با رژیم بعث صدام، تشکل های قوی سیاسی و مذهبی و مهمتر از همه برخورداری از رهبری واحد و مدبرانه آیت الله سیستانی می تواند توطئه های اشغالگران را خنثی

نمایـد و آنگـونه که ترکیب دولت موقت عراق و انتخـاب غـازی یـاور به عنوان رییس جمهور عراق و حضور ۱۴ وزیر شیعه در کابینه این کشور را می توان از نخستین نتایج وحدت شیعیان عراق در هفته اخیر دانست. توضیح این که:

در حـالی که عـدنان پـاچه چی از سـوی اعراب سـنی، هواداران صـدام و دولت هـای عربی به عنوان کاندیـدای اصـلی ریاسـت جمهوری عراق، دارای گرایش هـای ضدشـیعی و ضـدایرانی بود، انتخـاب غـازی یاور که تنها از حمایت شیعیان برای ریاسـت جمهـوری عراق بهره می برد برای دولت هـای عربی و اشـغالگران یـک عقب نشـینی چشـمگیر در برابر شـیعیان و مردم عراق به شمـار می رود. و از سوی دیگر به رغم آنکه ایـاد علاـوی به خـاطر سوابقش، کاندیـدای ایـده آل شـیعیان برای سـمت نخسـت وزیری عراق نبود، امـا انتخاب ۱۴ عضو شـیعه در کـابینه و به ویژه واگـذاری پست هـای حساسـی چون وزارت دارایی، وزارت ارتباطـات، وزارت دفـاع، وزارت نفــت، وزارت برنــامه ریزی، وزارت آمــوزش وپرورش، وزارت آمــوزش عــالی و وزارت کشاورزی به شـیعیان، نشان داد که وی به منافع مشترک و استراتژیک شـیعیان عراق بی توجه نبوده، بلکه در مقابل پایمال شدن حق طبیعی شیعیان در آینده سیاسی عراق، حساسیت نشان می دهد (به نقل از سایت بازتاب).

البته هنوز برای قضـاوت دربـاره آینـده سیاسـی عراق و عملکرد دولت موقت زود است، اما رییس جمهور، نخست وزیر و کابینه عراق، بایـد بداننـد که بـا حمـایت و اتحـاد شـیعیان، توانسـته انـد این مسؤولیت را به دست آورنـد و می بایست، در عمل به این اعتماد مرجعیت شیعه، نخبگان و مردم عراق، پاسخ مناسبی دهند.

و نکته آخر این که: در پی اعلام اسامی اعضای دولت موقت عراق، آیت الله «علی سیستانی» که عمده ترین مرجع شیعیان، به

ویژه درعراق محسوب می شود، با اینکه ترکیب این دولت را کاملاً منطبق با ترکیب قومیت ها و نیروهای سیاسی در این کشور ندانسته اما مخالفتی نیز با آن نورزیده و این دولت را مشروط بر اینکه خواست های ملت عراق را برآورده کند، تأیید کرده است (به نقل از سایت رویداد ۷ تیر ۱۳۸۳).

نظر رهبری در مورد بیانیه تهران چیست؟

پرسش

نظر رهبری در مورد بیانیه تهران چیست؟

پاسخ

رهبرمعظم انقلاب عصر دیروز در دیدار مسئولان نظام (۱۱/۸/۸۲)

با تبیین علل تصمیم گیری اخیر جمهوری اسلامی در قبال پروتکل الحاقی تاکید کردند: آنچه اتفاق افتاد کاری درست و تدبیری برای درهم شکستن توطئه آمریکا و صهیونیست ها بود و اگر طرفهای گفت وگو با ما یا مراکز قدرت جهانی زیاده خواهی کنند و ما به نقطه ای برسیم که منافع کشور و ارزش های نظام بخواهد مورد خدشه قرار گیرد بدون هیچ تردیدی این روند را قطع خواهیم کرد.

مشروح بیانات رهبر فرزانه انقلاب در این باره در پی می آید:

اولاً ـ باید بگوییم که این گونه حوادث در کشور نباید به هیچ وجه وسیله ی بگو مگو و اختلاف بین مسؤولان، آحاد یا جناح های کشور شود؛ از این پرهیز کنید. ایشان درست گفتند که نقد و انتقاد و. . . ایرادی ندارد، و حتّی برخی از بی تابی هایی که انسان در این قضیه از دانشجوها، آحاد مردم و یا بعضی از مطبوعات دید که دغدغه داشتند، خوب هم هست و نشان دهنده ی این است که روی عزت و استقلال ملی در جامعه حساسیت زیاد است؛ اما هیچ کدام از اینها نباید به دعوا، اختلاف و کشمکش منتهی شود. آنچه اهمیت دارد این است که شما نخبگان و مسؤولان و بخصوص افرادی که تریبون دارند و نقش آنها بسیار مهم است - چه مجلس، چه مطبوعات، چه نمازهای جمعه و چه بقیه ی جاها - بدانند که وقتی کشور با چنین مسأله یی - که یک مسأله از دهها و صدها مسأله یی است که کشور با

آن مواجه می شود - روبه رو می شود، بـدترین روش این است که خود این مسأله در داخل به وسـیله یی برای بگومگو تبـدیل شود؛ این خیلی بد است.

اوایلی که عراق حمله کرده بـود، وظیفه ی همه معلـوم و مشـخص بود که چه کـار بایـد بکننـد؛ امـا منـافقین که در آن وقت در تهران و در شـهرهای دیگر فعال بودنـد و آزادانه حرکت و سـخنرانی می کردنـد، دایماً می گفتنـد آزادی نـداریم! مثل حالا که بعضـی هرچه به ذهنشان می آیـد، می گوینـد و هر طور هم که دلشان می خواهد، کار می کنند، آن وقت یکی از شـعارهایشان ایـن اسـت کـه آزادی نـداریم! نمی فهمنـد کـه خـود ایـن ادعـا مـوجب تمسـخر آنهـا می شـود. آن وقت هم همین طـور بـود و عروسـکهای منافقین سـر چهار راهها تابلو به دست می ایسـتادند و مردم را نسـبت به اصل مسأله ی دفاع دچار تردید و اضطراب می کردند. بعد که به آنها تذکر داده و تشـر زده شد، دست و پایشان را جمع کردند. مطلقاً نباید این طور حوادث که در کشور پیش می آیـد، به بگومگو، دو دسـتگی، شـکاف، جـدا کردن افراد از یکدیگر و جناحی کردن مسائل منتهی شود؛ این خیلی بد است.

همه توجه داشـته باشند که خلاصه ی آنچه اتفاق افتاد این است که صهیونیست های غاصب سرزمین فلسطین و هیأت حاکمه ی کنونی امریکا که کینه و حقدشان نسبت به جمهوری اسلامی نهایت ندارد و حاضرند از هر وسیله ی رذالت آمیزی برای رسیدن به هدف خود استفاده کنند، شعاری را در سطح دنیا درست کردند که: ایران دنبال

سلاح اتمی است. برای این کار افکار عمومی و خیلی از دولتها را حساس کردند و بعد از جنجال، هدفشان این بود که اجماع جهانی برسد به این جا که تلاش علمی و فناوری اتمی ایران، موجب بیم عمومی در دنیا شده است. این جا چه کار باید کرد؟ باید اجازه داد که صهیونیست ها و امریکایی ها تبلیغات خود را تکرار کنند؛ یا نه، باید نشان داد و روشن کرد که نخیر، این طور نیست. مسؤولان محترم نظام این درایت و تدبیر را انتخاب کردند که روشن کنند و بگویند نخیر، بیایید قضیه را ببینید. آنچه که تاکنون جمهوری اسلامی قبول کرده این است که بیایند و عملیات غنی سازی یی را - که در نقطه ی مشخصی است - ببینند؛ که آنها هم آمدند و دیدند که وجود دارد و اجازه هم داشتند که هرجای دیگری هم که خیال می کنند عملیات غنی سازی هست، بروند و ببینند، تا بدانند که تبلیغات صهیونیست ها دروغ است؛ این یک راه مسالمت آمیز برای حفظ فناوری هسته یی است.

ما به هیچ قیمتی حق نداریم این فناوری را از دست بدهیم. این که بعضی تبلیغ می کنند که چیز زیادی به دست نیامده، این هم درست نیست. این را بدانید که آنچه به دست آمده، بسیار برجسته و زیاد است. اگر زیاد نبود، دشمنان ما را این قدر حساس نمی کرد. کارشناس ها و انسان های وارد و مطلع داوری درستی در این مورد دارند. ما به فناوری یی رسیده ایم که در کشور ما بومی است؛ مهم این است. اگر امروز همه ی دستگاه

هایی را که در اختیار جمهوری اسلامی است، دشمنان ما بتوانند - که البته نخواهند توانست - از بین ببرند، این فناوری از بین نمی رود؛ چون آن را از کسی عاریه و وام نگرفته ایم و متخصصان هوشمند خود ما توانسته اند به آن دست پیدا کنند. البته اگر به میل غربی ها و مراکز قدرت جهانی بود، تا صد سال دیگر هم نمی گذاشتند که جمهوری اسلامی به چنین فناوری یی دست پیدا کند و این کار، علی رغم آنها و تحریم ما انجام گرفته است. بنابراین آنچه به دست آمده، ارزشمند است و این دانش ارزشمند را نه دولت، نه مسؤولان، نه سازمان انرژی اتمی و نه هیچ فردی از افراد این کشور حق ندارد که از دست بدهد و روی آن معامله کند؛ قطعاً معامله یی هم صورت نگرفته و نخواهد گرفت. البته اگر آنهایی که وارد این گفتگو با مسؤولان جمهوری اسلامی شدند، بخواهند با جمهوری اسلامی سر این قضیه به چالش بیفتند و زیاده طلبی کنند، همه چیز به هم خواهد ریخت و قطعاً از جمهوری اسلامی تو دهنی خواهند خورد و بلاشک ما در این زمینه مطلقاً حاضر به دادن هیچ امتیازی نخواهیم بود. ما این فناوری و آنچه را که بحمدالله در بخشهای مختلف کشور عزیزمان از پیشرفتهای چشمگیر علمی و تحقیقی به دست آورده ایم، باید حفظ کنیم. البته هنوز تا رسیدن به خطوط مقدم فناوری و علم خیلی فاصله داریم که علتش این است که از زیر صفر - نمی شود گفت صفر - شروع کرده ایم. با این کشور کاری کرده بودند که نه

فقط دستاورد علمی و فناوری، بلکه حتّی امید آن را هم نداشته باشد. بنابراین، ما از نقطه ی «هیچ» شروع نکردیم، بلکه از «هیچ همراه با نومیدی» شروع کردیم. انقلاب اسلامی از این جا وارد میدان شد و بحمدالله امروز پیشرفت کرده است.

الان در بسیاری از دانشگاه های ما، جوانها فعالند و آن طور که افراد خبره و وارد به من گزارش داده اند، سطح کار علمی و تحقیقی در بیست، سی دانشگاه بزرگ کشور از لحاظ استعداد، کار، کوشش و پیگیری استادان و داشتن استادهای خوب، برابر با دانشگاه های خوب و پیشرفته ی دنیاست؛ بحمدالله پیشرفتها خوب است. اینها چیزهایی نیست که کسی برای این کشور به ارمغان آورده باشد؛ متعلق به این کشور است، منتها مستبدان داخلی از یک طرف و استثمارگران خارجی از طرف دیگر نمی گذاشتند. حالا ـ که بحمدالله کشور هم مستقل است و هم آزاد، این دانشها یواش یواش بیشتر بروز خواهد کرد. کاری که مسؤولان کردند، کار درستی بود، که با تدبیر و بدون پذیرش تسلیم و قبول حرف زور انجام شد، تا توطئه یی که از طرف امریکایی ها و صهیونیست ها علیه جمهوری اسلامی طراحی شده بود، شکسته شود. البته این آغاز قضیه است و کار تمام نشده است. اگر ادامه ی این کار به همین روالی که تاکنون طراحی شده، ادامه پیدا کند، هیچ ایرادی ندارد؛ اما اگر قرار باشد دشمن ها یا مراکز قدرت فزون خواهی کنند و سنگر به سنگر جلو بیایند و ما هم عقب نشینی کنیم، این، می شود تسلیم، که به هیچ وجه درست نیست و اجازه ی چنین

کاری هم داده نخواهد شد.

به نظر بنده هر دو نوع نظریه یی که درباره ی مذاکرات انجام گرفته وجود دارد، غیر منطبق با واقع است. یک طرز فکر این است که افراد مؤمن و غیور ما تصور می کنند که دولت تسلیم شد، که باید گفت این طور نیست و هیچ تسلیمی تا این جا وجود نداشته است. این یک حرکت سیاسی و کار دیپلماسی است. طرز فکر دیگر که در نقطه ی مقابل طرز فکر اوّلی است، این است که عده یی خیال می کنند که دیگر نباید معطل کرد و هرچه آنها می خواستند، داد؛ تا نبادا بهانه گیری کنند؛ این هم درست نیست و دستپاچه شدن است. از طرف دیگر این تفکر هم که عده یی از دشمنان جمهوری اسلامی دارند و خیال می کنند که دیگر قلاب در دهان جمهوری اسلامی گیر کرده و چاره یی ندارد، درست نیست؛ نخیر، این طرز فکر هم خوش خیالی و خیال خام است.

ما در هر جا حرکتی کرده باشیم که به نقطه یی برسد که به منافع جمهوری اسلامی خدشه و تردید وارد شود، همان جا آن حرکت را بدون هیچ تردیدی قطع می کنیم. بنابراین ما راههای مسالمت آمیز و همراه با عزت جمهوری اسلامی را برای حفظ کشور و این دستاورد طی می کنیم، که خط قرمزش این است که بخواهند در امور داخلی ما دخالت کنند. اگر بخواهند بگویند که ما می خواهیم اطمینان پیدا کنیم، ما حرفی نداریم و همین کاری که تا الان اتفاق افتاده است، بعد از این هم همین کار در حدی انجام خواهد گرفت.

البته تصـمیم گیری نهایی طبق قانون، بر عهده ی مجلس شورای اسلامی است و بعد هم شورای نگهبان که بایستی آن را با شرع و قانون بسـنجد. تاکنون دولت هیـچ تصـمیمی نگرفته و نمی تواند هم بگیرد؛ الان مسؤولان محترم کار مقدماتی انجام داده اند. آنچه که تـاکنون مسؤولاـن محترم – چه آقـای دکتر روحـانی و چه خود آقای رئیس جمهور و مسؤولان دیگر – حقیقتاً زحمت کشـیدند، این است که بـا دقت و ملاـحظه ی جوانب کـار کرده انـد و حواسـشان جمع است که کـاری برخلاف مبانی و اصول انجـام نگیرد؛ بنـده هم مطلع هسـتم و هرجـا احسـاس کنم که برخلاـف ضوابط، اهـداف و عزت ملی و جهتگیری نظام اسـلامی کاری انجام می گیرد، مطمئناً نخواهم گـذاشت و جلویش را می گیرم. البته تاکنون چنین مسأله یی پیش نیامـده و به فضل الهی امیدواریم بعد از این هم بتوانند با همه ی جهات این کار را پیش ببرند.

مسـأله عمـده این است که طرفهـای خارجی این قضایا – چه این مسأله و چه مسائل گوناگونی که جمهوری اسـلامی با طرفهای خارجی ارتباط و برخورد دارد – بفهمند که جمهوری اسـلامی آن جایی نیست که بتوانند خواسـتها و اطماعی را که در گذشته با ایران اسـتعماری داشـته اند، عمل کنند. جمهوری اسلامی ماهیت و هویت دیگری است. این ایران اسلامی آن ایران استعماری انگلیسـی تقسـیم شـده بین قـدرتها نیست که بخواهنـد به آن زور بگوینـد و دربـاره ی هر مسأله در امورش دخالت کننـد. امروز جمهوری اسلامی مسلح به سلاحی است که از سلاح اتمی بالاتر و برنده تر است و آن، سلاح اراده و

ایمان مردم و حضور و همراهی آنها با دولت است، که سلاح بزرگ ماست. البته سعی و تبلیغ می کنند و آن قدر پر رو هستند که می خواهند حتّی به خود ماها بباورانند که ما مسلح به این سلاح نیستیم و مردم از اسلام و انقلاب برگشته اند! اما ما می دانیم که این مطالب خلاف واقع است.

طرفهای جهانی ما، چه اروپایی ها باشند و چه غیراروپایی ها - که البته درباره غیر اروپایی ها مسائلی چون زیاده خواهی و. . . را ندیده ایم؛ اما اروپایی ها ولو از گذشته غالباً اهداف و مطامع استعماری در ذهنشان هست - باید بدانند که جمهوری اسلامی در مبادله ها، قراردادها و رفت و آمدهای خود زور، تحمیل و دخالت را قبول نمی کند؛ به این هم غرّه نشوند که عده یی از داخل که تأثیرشان در فضای عمومی و سیاسی کشور نزدیک به صفر است - اگر نگوییم صفر - گاهی خبرهای خوشی به آنها بدهند. آن کسانی که با نظام جمهوری اسلامی سر و کار دارند، باید باور کنند که مردم در متن نظام جمهوری اسلامی هستند و آنها مرید و سرباز نظامند؛ اسلام و استقلالشان را دوست دارند و از آن پاسداری می کنند.

عده یی از ورشکستگان سیاسی و مطرودان امام و انقلاب هستند که از این که خیال کنند که بحرانی برای جمهوری اسلامی پیش آمده، خوشحال می شوند: «ان تصبک حسنه تسوءهم»؛ هر خیری به شما برسد، آنها بدشان می آید. اگر شری به شما برسد: «یفر حوالها»؛ خوشحال می شوند. آنها از احتمال این که ممکن است شری

برای نظام جمهوری اسلامی پیش بیاید، خوشحال می شوند و خوشحالی خودشان را هم بروز می دهند. گفت: «وقاحت به شادی گشوده دهن!». این عده کسانی هستند که تا بالای سرشان زیر بار منت جمهوری اسلامی و مردم انقلابی و مسلمان است و جمهوری اسلامی و این مردم به اینها آزادی داد و آنها را از محنت های سنگین و شدید رهانید؛ اما آنها نسبت به امام، انقلاب و مردم قدرناشناسی کردند؛ نمک خوردند و نمکدان شکستند و الان دلشان را به این خوش می کنند که امریکا ایران را تهدید کند. اینها کسانی هستند که هر بهانه و تهدیدی که امریکایی ها و صهیونیست ها علیه جمهوری اسلامی مطرح و علم کنند، از پیش خوشحال می شوند؛ فردا هم که حقوق بشر علیه جمهوری اسلامی مطرح شود، خوشحالی می کنند. این عده کسی نیستند و نکند که مراکز سیاسی دنیا و بخصوص اروپا را فریب دهند؛ اینها ورشکستگان به تقصیرند در نظام جمهوری اسلامی، و کسانی هستند که با مردم قهرند، مردم هم با اینها قهرند و نسبت به آنها بی اعتماد. البته نظام جمهوری اسلامی تا وقتی از اینها شرارتی نبیند، کاری به کارشان ندارد؛ برخلاف آنچه تبلیغ می کنند که ما چون طور دیگری فکر می کنیم، با ما برخورد می کنند. این عده اسم محترمانه یی برای خودشان درست کرده اند به نام «دگراندیش». بنده یک وقت گفتم دگ...........[تعبیر غلطی است؛ زیرا در جامعه ی اسلامی این همه دگراندیش هست و دگراندیشی به معنی دشمنی نیست. جمهوری اسلامی هیچ وقت با دگراندیش برخورد نمی کند. در بین جمعی که الان این

جا تشریف دارید، برادران مسلمان غیر شیعه و غیرمسلمان هم هستند که همه هم اعضای نظام اسلامی اند و برای آن کار می کنند. بحث عناد و مخالفت و شرارت است که جمهوری اسلامی با اینها مقابله می کند. البته اگر کسی عناد و شرارت کرد، جمهوری اسلامی بدون هیچ تردید و ملاحظه به آن شخص ضربه می زند.

یکی از مسائلی در این مذاکرات جهانی مطرح شد و آن را بعضی از اروپایی ها و دیگران گفتند، این بود که ما نه تنها با انرژی اتمی صلح آمیز در ایران مخالفتی نداریم، بلکه خودمان برایشان نیروگاه می سازیم و خوراکش را هم می دهیم. از نظر ما این موضوع قابل قبول نیست؛ زیرا آن نیروگاهی که غربی ها بخواهند برای ما بسازند و سوختش را هم بدهند، به درد ایران نمی خورد؛ آن به گروگان دادن ایران و ایرانی است. من یک وقت راجع به نفت گفتم اگر این نفتی که دست کشورهای این منطقه است، در دست اروپایی ها بود و بنا بود آنها به شما مردم ایران و مردم سایر کشورهایی که امروز نفت تولید می کنند، بفروشند، برای هر استکانش جان شما را می گرفتند؛ حالا میلیون ها بشکه را به قیمت ثمن بخس می خرند و پولی که بابت آن می دهند، مثل ندادن است. اگر غربیها بخواهند سوخت نیروگاه ما را بدهند، آن را به هزاران شرط می دهند: چرا فلان حرف را گفتید، نمی دهیم؛ چرا فلان حرف را نگفتید، نمی دهیم. جمهوری اسلامی زیر بار این حرف ها نمی رود. ما سوخت نیروگاه را خودمان تولید می

کنیم، که از لحاظ مقررات بین المللی هم مجاز است. البته تهیه سوخت دارای فناوری بالاً و فرایند بسیار مهم، پیچیده، حساس و اثرگذار در سطح عام و فناوری کشور است.

کمک های نقدی و غیرنقدی که به بعضــی از کشورهای ســتمدیده مســلمان می شود مانند فلسطین . بوسنی و .. . از کدام منبع و از چه بودجه ای پرداخت می شود؟

پرسش

کمک های نقدی و غیرنقدی که به بعضـی از کشورهای سـتمدیده مسلمان می شود مانند فلسطین . بوسنی و .. . از کدام منبع و از چه بودجه ای پرداخت می شود؟

پاسخ

وجود پاره ای از مشکلات و معضلات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و ... در سطح کشور، امری واقعی و غیرقابل انکار است که برای برون رفت از این وضعیت و دستیابی به وضعیت مطلوب تر، تلاش های مضاعفی لازم است.

در کنـار واقعیت فـوق، بایـد واقعیـتی دیگر را نیز در نظر گرفت و آن تـوجه به سـایر مسـؤولیت هـای دینی و ملی دولت و نظام اسلامی است. به عبارت دیگر حیطه و گستره وظایف و مسؤولیت های دولت ها، فقط در درون مرزهای آن کشور محدود نمی شـود؛ بلکه دولت هـا جهت دستیـابی به اهـداف خود در سـطح داخلی و بین المللی (از قبیـل تـأمین امنیت و منـافع ملی و تحقق آرمـان هـای ایـدئولوژیک) ناچارنـد تـا محـدوده عملکرد و اقـدامات خود را به بیرون از مرزهای بین المللی، گسترش داده ودر عرصه معادلات و رقابت های بین الملل شرکت فعال داشته باشند.

امروزه به دلیل گسترش ارتباطات و تکنولوژی، جهانی شـدن اقتصاد و.. - که مرزهای ملی کشورها را درنوردیـده است - دیگر نمی توان حیطه عملکرد و وظـایف دولت هـا را در محـدوده مرزهـای آن کشور، تعریف نمود؛ بلکه برعکس دولتی از توانـایی بیشتر در سامان دادن به مسائل داخلی و تأمین امنیت و رفاه در سـطح جامعه و تعقیب آرمان های ایـدئولوژیک خود، بهره مندتر است که به صورت فعـال، در مناسـبات، معادلاـت و رقـابت های بین المللی حضور داشـته باشـد و در چارچوب اصول سیاسـت خارجی خویش، نقش مؤثری را در تأثیرگذاری بر تحولات منطقه ای و بین المللی ایفا کند و از موقعیت ها و فرصت های

بین الملل، به بهترین نحو جهت پیشبرد اهداف سیاست خارجی خود استفاده نماید.

عوامل متعددی در شکل گیری سیاست خارجی کشورها مؤثر است که مهم ترین آنها عبارت است از: (جهت اطلاع بیشتر ر.ک: قوام، عبدالعلی، اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل، ص ۱۳۵.)

۱. ارزش ها و اعتقادات، ۲. زمینه های تاریخی و فرهنگی، ۳. ساختار نظام بین الملل، ۴. مشکلات و نیازهای داخلی.

دولت ها جهت تحقق اهداف سیاست خارجی خود، از ابزارها و تکنیک های گوناگونی بهره می گیرند؛ ابزارهایی نظیر دیپلماسی، حربه های اقتصادی، نظامی و فرهنگی. استفاده صحیح و به موقع از این تکنیک ها، در میزان موفقیت واحدهای سیاسی بسیار مؤثر است. (همان، ص ۲۰۶.)

در سطح بین الملل، سیاست خارجی کشوری موفق تر و از توانایی بیشتری در پیشبرد اهداف بین المللی و تأمین منافع ملی خود برخوردارتر است که از توانایی بیشتری در کاربرد تمامی این ابزارها، برخوردار باشد و در موقع نیاز جهت دسترسی به اهداف خود، از آنها بهره گیرد. به عنوان نمونه امروز، با استفاده از ابزار اقتصادی (نظیر اعطای وام، مشارکت در سرمایه گذاری یا بازسازی کشور) می توان زمینه های مناسبی را جهت تأثیرگذاری در تحولات داخلی آن کشور، فراهم نمود و بازاری برای عرضه کالاهای تولیدی در خارج و ... به وجود آورد و در نتیجه، بخشی از اهداف کوتاه مدت، میان مدت و بلندمدت سیاسی خارجی خویش را تحقق بخشید.

براساس مطالب یادشده در خصوص کمک ایران به مسلمانان فلسطین گفتنی است:

یکم. بخشی از این کمک ها (مانند مواد غذایی، دارو، پوشاک و..). در شرایط فعلی، حیاتی بوده و از مسؤولیت های فراملی دولت اسلامی محسوب می شود.

دوّم. با توجه به نیازهای ضروری و حیاتی مردم فلسطین و امکانات نسبتاً خوب کشورمان، کمک ها محدود بوده و

تأثیر منفی در روند آبادانی و حل مشکلات اقتصادی و معیشتی ما بر جای نمی گذارد. به علاوه نتایج مثبتی را در کوتاه مدت و طولانی مدت، در سطح منطقه ای و بین الملل، برای کشورمان به ارمغان می آورد. میزان کمک ها وقتی در سطح افراد نگریسته شود، زیاد به چشم می آید (مثلاً صد کامیون)؛ اما همین میزان در سطح کلان بسیار اندک است، یعنی، ارزش مادی آن کمک ها برای آحاد ملت، رقم بزرگی است؛ ولی در سطح یک کشور یک رقم جزئی است که اگر بخواهند همان میزان کمک را در داخل بین همه مردم آن کشور تقسیم کنند، بسیار ناچیز است.

سوّم. فشارها و مشکلات جامعه هراندازه زیاد باشد، در برابر وضعیت پیش آمده برای برادران و خواهران آواره فلسطینی و ... اصلاً قابل قیاس نیست.

چهارم. مسلمین امت واحده و دارای سرنوشت مشترکی اند. استعمارگران همواره درپی جداسازی و تفرقه میان ملت های مسلمان اند تا از این رهگذر، سلطه خود را بر جهان اسلام بیشتر استوار سازند. بنابراین اگر ما دست از یاری برادران مظلوم مسلمان خود برداریم، در واقع به پاره سازی امت واحد اسلامی - که هدف دشمنان است - کمک کرده ایم.

پنجم. بر اساس روایتی، همان طور که کمک های فردی موجب افزایش نعمت و برکات الهی است، کمک های اجتماعی نیز چنین است.

ششم. امروزه درتمام جهان سرمایه هایی برای کمک به جوامع محروم اختصاص داده می شود و دراین حرکت انسان دوستانه مسلمانان و جمهوری اسلامی، باید جلودار باشند.

هفتم. انجام حمایت های اقتصادی، سیاسی و تبلیغاتی در حد وسع و توان از ملت های مسلمان دیگر - خصوصاً فلسطین - نه تنها با منافع ملی ما تعارض ندارد؛ بلکه در راستای تأمین منافع ملی

ایران به حساب می آید؛ زیرا:

اولاً، منافع ملی یک کشور، فقط در مرزهای جغرافیایی آن محدود نمی شود. لذا دولت ها به میزان هزینه هایی که در کشورهای دیگر مبذول می دارند، از توان و قدرت تصمیم گیری و تأثیرگذاری بیشتری نیز در آینده آن کشور و معادلات منطقه ای برخوردار می باشند.

ثانیاً، حفظ موجودیت، استقلال و تمامیت ارضی و امنیت ملی کشور - که از عناصر کلیدی و حیاتی تشکیل دهنده منافع ملی است - نیازمند صرف چنین هزینه ها و کمک به ملت هایی است که در خط اول مبارزه با دشمنان ما قرار دارند. واقعیت آن است که مردم مظلوم و مبارز فلسطین، از ما نیز دفاع می کنند و ما کمترین وظیفه خود (تدارکات و پشتیبانی) را انجام می دهیم. رهبر فرزانه انقلاب در دیدار با فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی فرمود: «اگر صهیونیست های افزون طلب، گرفتار انتفاضه نبودند، بدون تردید برای سیطره بر مصر و سوریه و لبنان و دیگر کشورهای خاورمیانه وارد عمل می شوند».

هسته های مقاومت و نهضت های آزادی بخش در سراسر جهان اسلام، به عنوان یکی از مهم ترین اهرم های قدرت برای جمهوری اسلامی است که ابر قدرت ها را ترسانده و موجب بازدارندگی آنها از عملی کردن نیات امپریالیستی آنان می گردد و کمک به این مردم مبارز، به معنای استحکام بخشیدن به سنگرهای دفاعی خود است.

آینده نگری و تأمین منافع بلندمدت، خود بهترین دلیل بر انجام چنین اقداماتی است؛ زیرا آرمان ها و اهداف توسعه طلبانه رژیم صهیونیستی، هرگز به فلسطین محدود نیست؛ بلکه آنان آرزوی سیطره بر جهان اسلام و خصوص ام القرای آن (جمهوری اسلامی ایران) را در سر می پروراند.

هشتم. این کمک ها یکپارچگی ما را بهتر حفظ می کند و قدرت جمعی ما را بر

دشمنان افزون می سازد و برای مصونیت خود ما از خطرات دشمن مفید است.

نهم. ارسال این قبیل کمک ها مختص ایران نیست؛ بلکه کشورهای بزرگ جهان (مانند آمریکا) به رغم وجود بسیاری مشکلات داخلی، باز هم در جهت اهداف و منافع نامشروع خود، کمک های بسیار زیادی را به اسرائیل – که واقعاً هیچ بهره ای برای ملت آمریکا ندارد – ارسال می نمایند. حال آیا روا است که کشورهای اسلامی از انجام کمترین وظایف دینی و انسانی خود در قبال مشکلات مردم فلسطین و سایر جهان اسلام دریغ ورزند؟

از طرف دیگر با توجّه به واقعیاتی چند – از قبیل وجود مرزبندی های بین المللی، حفظ و تقویت نظام جمهوری اسلامی ایران، ارائه الگویی نمونه بر اساس اصول و ارزش های اسلامی و ... – توجه به نیازهای داخلی نیز حائز اهمیت است. حال اگر زمانی بین نیازهای داخلی و خارجی، تزاحم به وجود آمد؛ رعایت اصول اهم و مهم، ضروری می نماید؛ مثلاً اگر در کشورهای دیگر، مسلمانانی نیازمند به ضروری ترین نیازهای حیاتی (از قبیل غذا، دارو، پوشاک و ...) باشند؛ بدون شک نمی توان نیازمندی های غیرحیاتی و کم اهمیت تر داخلی را اولویت داد؛ چون مسأله زندگی و حفظ جان مسلمانان در میان است.

به بیان دیگر، حاکم اسلامی با کمک گرفتن از متخصصان و کارشناسان و با درک شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی، باید مشخص کند که اولویت با رفع نیازهای داخلی است یا نیازهای خارجی و یا اینکه نسبت به هر یک، چه مقدار باید اهتمام ورزید و برای آن سرمایه گذاری کرد.

از دیگر سو مردم ما – که با واقعیات و الزامات جهانی، روش های پیشبرد اهداف سیاست خارجی و تأمین امنیت و

منـافع ملی و ... آشـنایی دارنـد و از همه مهم تر وفاداری عمیقی به تعهـدات دینی دارنـد – مثبت بودن اعطای چنین کمک ها و سرمایه گذاری ها را تصدیق می کنند و در این زمینه همکاری و مساعدت جدی با دولت به عمل می آورند. بنابراین در ضـمن تلاش جـدی برای رفع مشـکلات داخلی، بایـد توجه داشت که این قبیل مشـکلات و معضـلات، نمی توانـد توجیه کننـده کناره گیری و بی توجهی ایران، از وضـعیت نابسامان سایر مسـلمانان و اهداف سـیاست خارجی خود باشد؛ بلکه همراه با انجام وظیفه برون مرزی خود، باید به حل مشکلات درون نیز پرداخت.

کمـک هـای نقـدی و غیر نقـدی؛ به طور معمول از امکانـات و بودجه هلال احمر که جزء شـرح وظـایف سازمـانی آن است و مقداری از کمک های مردمی است. و همچنین از طریق مجلس و یا اعتبارات هیئت دولت تامین می شود.

چرا ما با کشورهای روسیه وچین که درخواست ایجاد پیمان امنیتی نظامی کرده بودیم پیمان نبستیم تا جای ما را کشورهند بگیرد.

پرسش

چرا مـا بـا کشورهـای روسـیه وچین که درخواست ایجـاد پیمـان امنیتی نظـامی کرده بودیم پیمان نبستیم تا جای ما را کشورهند بگیرد.

پاسخ

ایجاد پیمان امنیتی و نظامی بین کشورها، در صورتی بوجود می آیـد که منافع و تهدیـدات بلنـد مـدت مشترک داشـته باشـند و هـدف آنهـا مقـابله بـا این تهدیـدات و ارتقـای منافع مشترک بوده و دارای ویژگی های ایـدئولوژیکی و فرهنگی نسـبتا مشابهی باشـند. به عبـارت دیگر انعقـاد اتحاد استراتژیک در زمینه های مختلف نظامی، امنیتی و ... بین کشورها، نیازمنـد وجود عوامل و شرایـط همگرایی و در حـد گسترده و بالاـترین مراتب و غلبه آن بر عوامل واگرایی است. مهمترین شـرایطی که برای همگرایی لاـزم است عبارتنـد از: تشـابه ایـدئولوژیک، تفوق منـافع مشترک بر منـافع متضـاد، تشابه ساختار سیاسـی و اجتماعی کشورها با پیشـینه تـاریخی مشترک، عـدم تضـاد ژئوپلوتیـک، مکمل هم بودن از نظر اقتصادی، و توسـعه یافتگی عقلانی کشورها، از میان عوامـل فوق، برتری منـافع مشـترک، عـدم تضـاد ژئوپلوتیـک و مکمـل اقتصـادی بودن از همه مهمـتر و مؤثرترنـد. (نظریه هـای متعارض در روابط بین الملل، جیمز دوئرتی، ترجمه علیرضا طیب، نشر قومس، ۱۳۷۶، ص ۶۶۵)

اکنون با توجه به مقدمه فوق می پردازیم به سؤال؛ مروری کوتاه بر روابط حاکم بین کشورهای سه گانه فوق با ایران و اصول و استراتژیهـای آنـان در سـیاست داخلی و خارجی خویش مؤیـد این نظر است که عوامل واگرایی بین این کشورها با ایران، غالب بوده در نتیجه اصولاـ اتحـاد استراتژیـک و ایجـاد پیمانهـای امنیتی، نظـامی و ... بین ایران با کشورهای مـذکور امکان پـذیر نمی باشد.

بررسی عوامل همگرایی و واگرایی هر کدام از این کشورها در

رابطه بـا ایران از ظرفیت و گنجـایش یـک نـامه خـارج است از این رو به عنوان نمونه به بررسـی این موضوع در رابطه بـا کشور روسیه با ایران می پردازیم:

روابط ایران و روسیه

اگر نگاهی به گذشـته تاریـخ روابط این دو کشور بیاندازیم، اگر نگوییم دشـمنی، حالت عدم دوستی دو کشور بوده است. پس از فروپاشـی اتحـاد جمـاهیر شـوروی، روابـط ایران و روسـیه دچـار تحـول عظیمی شـد و در زمینه هـای مختلـف، رونـدی رو به گسترش را پیمود، بهبود روابط دو کشور و همکاری های آنها، با توجه به وضـعیت جهان پس از فروپاشی نظام دو قطبی، باعث تحلیـل هایی در این زمینه شـد که روابط دو کشور قابلیت گسترش هر چه بیشتر را دارد که حتی بحث اتحاد استراتژیک ایران و روسیه توسط عده ای مطرح گردید.

الف. بررسی عوامل همگرایی بین ایران و روسیه

۱. توسعه ناتو به شرق به عنوان خطر مشترکی برای هر دو کشور می تواند یک عامل همگرایی آنها قلمداد شود.

۲. حفـظ صـلح و ثبات در منطقه و جلوگیری از نفوذ قـدرتهای خارجی، خصوصا با توجه به اینکه آسـیای مرکزی و قفقاز یک محدودهء امنیتی برای هر دو کشور ایران و روسیه محسوب می شود که ژئوپلوتیک هر دو کشور را تحت تاثیر قرار می دهد.

۳. جلوگیری از سـلطه شـرکت های خارجی و چند ملیتی بر منابع نفت و گاز منطقه خصوصا منابع نفت و گاز آسـیای مرکزی و قفقاز که یک مسأله استراتژیک بوده و با امنیت ملی روسـیه ارتباط مستقیم دارد. (روسها و سیاست عدم اطمینان، روزنامه جهان اقتصاد، ۱۶ آبان ۱۳۷۷، ص ۵) حضور شرکت های غربی و آمریکایی

در منطقه نه تنهـا موافق بـا نظر و منـافع روسـیه نیست بلکه تبعات خاص آن از جمله نفوذ و حضور آمریکا و اسـرائیل در منطقه، امنیت ملی ایران را نیز به مخاطره می افکند.

۴. و عواملی نظیر همکاری ها و مبادلات اقتصادی و منافع دو طرف از آن، بهره برداری از منابع دریایی خزر و مقابله با نفوذ پان ترکیسم در منطقه از دیگر عوامل همگرایی در روابط ایران و روسیه می باشد.

ب. بررسی عوامل واگرایی در روابط ایران و روسیه

۱. ناهمگونی ایدئولوژیک و فرهنگی دو کشور: روسـیه و ایران متعلق به دو حوزه تمدنی و ایدئولوژیک خاص و متفاوت از هم هستند. تفاوت ایدئولوژیکی بین دو کشور این توان بالقوه را دارد که به یک تضاد جدی در شرایط ویژه ای تبدیل شود.

۲. عدم وجود تهدید و دشمن دائمی: تهدیدات مشترکی نظیر توسعه ناتو به شرق، نفوذ قدرت های خارجی و شرکت های نفتی و ... هر چنـد امری مهم است ولی نمی توانـد به عنوان یـک تهدیـد دائمی، واقعی مشترک اتحـاد را بین این دو کشور محسوب گردد.

۳. چـالش های روابط اقتصادی و مکمل نبودن اقتصادهای دو کشور: عـدم توسـعه مناسب همکاری های دو کشور، عـدم انجام تعهـدات طرفین در قبال یکدیگر، تکنولوژی پایین کالاهای روسـی، و در نتیجه تأمین نکردن نیازهای ایران و ... روابط اقتصادی دو کشور را علی رغم برخی پیشرفت ها در هاله ای از ابهام فرو برده است.

۴. بی ثباتی در روسیه و نامشخص بودن فضای سیاسی آن.

۵. حافظه تاریخی ملت ایران: روسها در حافظه تاریخی مردم ایران چهره مثبتی ندارند. در چشم ایرانیان روسیه کشوری است که

همواره در طول تاریخ، چشم طمع بر خاک ایران داشته و در هر فرصتی به سرزمین های ایران تجاوز کرده است. و نمونه اخیر آن حمایت از رژیم متجاوز عراق در کنار قدرت های بزرگ علیه نظام اسلامی ایران بود.

۶. برخورد ژئوپلوتیک ایران و روسیه: موقعیت و اهداف ژئوپلوتیک ایران و روسیه و تضاد ویژگی های آن یکی دیگر از عوامل ریشه ای است که می تواند همگرایی دو کشور را با مانع جدی روبرو سازد.

۷. و عواملی نظیر اختلاف دو کشور در مسأله انتقال نفت و گاز آسیای مرکزی و قفقاز و تعیین رژیم حقوقی دریای خزر، همه در تشدید واگرایی بین دو کشور مؤثرند.

نتیجه

در بررسی عوامل همگرایی و واگرایی بین ایران و روسیه مشاهده می شود که عوامل همگرایی در روابط این دو کشور اندک است و در این موارد اندک نیز، همه متغیرهای لازم، از جمله تداوم و شفافیت وجود ندارد. بعلاوه عوامل واگرایی در روابط بین دو کشور بیشتر ریشه ای و بر عوامل همگرایی غلبه دارد. روسها در طول تاریخ نشان دادند که دوستان قابل اعتمادی نبوده اند. خلاصه اینکه تفاوت آرمان ها، هدف ها، تاریخ، فرهنگ و ایدئولوژی، دوستان و دشمنان و علایق امنیتی و ژئوپلوتیکی دو کشور، امکان ایجاد اتحاد استراتژیک و پیمانهای امنیتی _ نظامی و ... را منتفی می سازد.

و در مورد روابط ایران با چین نیز چنین موضوعی با موارد مشابه صحت دارد.

اما باید به نکته مهمی توجه داشت و آن اینکه هر چند امکان اتحاد استراتژیک و انعقاد پیمانهای امنیتی و نظامی و ... بین ایران با کشورهایی نظیر روسیه و چین بدلایل متعددی

که برشمردیم منتفی است اما مسلما ایران می تواند در قالب منافع مشترک با روسیه همکاری کند و دیپلماسی خود را طوری در قبال روسها تنظیم کند که حداکثر بهره را در چارچوب اصول و ارزش های نظام اسلامی در جهت منافع بلند مدت خود در منطقه کسب نماید. ایران همچنین باید همکاریهای نزدیک خود را با کشورهای دیگری نظیر چین و هند ــبه عنوان قدرت های منطقه ای ــ توسعه بخشد. (ر.ک: بررسی امکان اتحاد استراتژیک بین ایران و روسیه، خلیل شیرغلامی، فصلنامه امنیت ملی، سال اول، شماره ۳، بهار ۱۳۷۹)

با سلام من در خارج از ایران بزرگ شده ام ... بین ملتهای مختلف ... و مذاهب مختلف ... حرفهایی را که میخواهم بگویم واقعیت دارد .. حاضرم قسم بخورم ... متأسفانه ایران اسلامی مظلوم است ... به چند دلیل ... که دو دلیل آن اصلیتر هستند ... ۱-با توجه به اینکه اکثر مس

پرسش

با سلام من در خارج از ایران بزرگ شده ام ... بین ملتهای مختلف ... و مذاهب مختلف ... حرفهایی را که میخواهم بگویم واقعیت دارد .. حاضرم قسم بخورم ... متأسفانه ایران اسلامی مظلوم است ... به چند دلیل ... که دو دلیل آن اصلیتر هستند ... ۱- با توجه به اینکه اکثر مسلمانان جهان سنی مذهب هستند ... تعداد خیلی خیلی کمی با ایرانی که مذهب اهل بیت دارد ... همکاری میکنند ... مذهبی که به بعضی از امامان آنها لعنت میفرستد ... برای آنها قابل تحمل نیست ... اگر با زبان طرفداری میکنند ... اما مطکئن هستم که برخی از آنان در دل نظر دیگری دارند ... چون طرفداری از ایران اسلامی یعنی صحه گذاشتن بر مذهب حعفری ... ۲- زبان ما فارسی است و زبان اینها عربی و ... هستش ... این هم یکی دیگر از دلایل ... اینها به عرب بودنشان خیلی میبالند ... اصلا عرب بودن را مقدم بر اسلام بودن میدانند !! برای اثبات آن به جنگ تحمیلی

خونین عراق علیه ایران نظر کنید ... همه آنها مسلمان بودن ایران را زیر پا گذاشتند و به عرب بودن خود کمک کردند !!! اینها خلیج فارسی را خلیج العربی معرفی میکنند ؟؟؟ اینان جزائر سه گانه ایران را مال امارات میدانند ... با اینکه اکثر خود آنها با هم بدتر از این مشکلات را سر مرز دارند !! ۳- تبلیغ سوئی که علیه ایران و شیعه میشود و متأسفانه تبلیغ ما صفر است صفر !! با توجه به این مسائل چرا ایران به آنها گوش مالی نمیدهد ؟ و چرا به آنها محل میگذارد ؟

پاسخ

نظام جمهوری اسلامی ایران به پیروی از آموزه های دینی و سیره امامان معصوم(ع) و جهت تأمین مصالح حیاتی خویش و جهان اسلام در شرایط حاضر ــ که ابرقدرت های جهانی شدیدا به دنبال ایجاد تفرقه و اختلاف میان مذاهب اسلامی و در نهایت تضعیف و انحطاط جهان اسلام می باشند ــ موظف به حفظ وحدت، خویشتن داری ، پرهیز از تنش و برخورد منطقی در مقابل رفتارهای اختلاف زا است. بر این اساس اصل ۱۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی چنین مقرر می دارد: «به حکم آیه «ان هذه امتکم امه واحده و انا ربکم فاعبدون» همه مسلمانان یک امتند و دولت جمهوری اسلامی موظف است سیاست کلی خود را بر پایه ائتلاف و اتحاد ملل اسلامی قرار دهد و کوشش پیگیر به عمل آورد تا وحدت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان اسلام را تحقق بخشد»

تحقق اتحاد ملل مسلمان در گرو رعایت امور مهمی است از جمله:

۱. پرهیز از مسائل اختلاف زا و تفرقه انداز؛ برای دست یابی به وحدت جهان

اسلام بایـد از دامن زدن و ایجاد هرگونه اختلاف اعم از مذهبی، قومی و نژادی و ملی و ...، پرهیز نمود و زمینه های اتحاد میان پیروان شیعه و سنی که دو قشر وسیع جهان اسلام را تشکیل می دهند، را فراهم آورد. و این امری است که دشمنان اسلام شدیدا از آن وحشت دارند و در گذشته از ابزار موفقیت استعمار گران برای تسلط بر جهان متمدن و قدرتمند اسلام همانا اجرای تز معروف «تفرقه بینداز و حکومت کن» بوده است و در دوران به ثمر رسیدن انقلاب و بعد از آن با طرح اختلافات شیعه و سنی در داخل و خارج از کشور تلاش کرده اند نه تنها از وحدت این دو قشر عظیم مسلمان جلوگیری نمایند، بلکه با طرح مسایل تفرقه افکن از گسترش و توسعه انقلاب جلوگیری نمایند. و یا همچنین طرح مسائل نژادی و یا اختلافات مرزی و ... . بنابراین در چنین شرایطی باید مواظب بود تا در دام دشمنان نیفتاد و از دامن زدن به این مسائل پرهیز نمود.

۲. خویشتن داری و برخورد منطقی و حکیمانه؛ مسلما رفتار منطقی و بزرگوارانه نظام جمهوری اسلامی و مردم مسلمان ایران و پرهیز از اعمال خشونت بهترین و مؤثرترین شیوه برای خنثی نمودن توطئه های دشمنان در این زمینه می باشد. که ضمن نشان دادن حقانیت جمهوری اسلامی دستاوردهای بسیاری در جهت تأمین منافع و مصالح کشورمان و جهان اسلام به دنبال خواهد داشت. همانگونه که خویشتن داری امام علی(ع) در طول ۲۵ سال ، اساس دین اسلام را حفظ نمود.

به علاوه بسیاری از موضوعات اختلاف زا نظیر جزایر سه گانه،

با استفاده از شیوه های مسالمت آمیز، قابل حل می باشد.

۳. تذکر و آگاه نمودن سران دولت های اسلامی و ملت های مسلمان نسبت به توطئه های دشمنان؛ جمهوری اسلامی ایران در کنار سیاست خویشتن داری و برخورد منطقی و حکیمانه، همواره بر عنصر آگاهی و بیدار نمودن کشورهای اسلامی در قبال توطئه های دشمنان، تأکید داشته و دارد. مقام معظم رهبری در این زمینه می فرمایند: «... تصور ما این است که شیوخ منطقه در این قضایا اگر گناهی داشته باشند، گناهشان غفلت از حقایق است. آنها هم دلشان می خواهد اتحاد و اتفاق باشد، تصویه ما به دولت های خلیج فارس و همسایه این است که دشمن را ببینند و بشناسند، کید دشمن و دست او را بشناسند. بدانند که چه کسی می خواهد در این منطقه اختلاف بیاندازد. این اختلاف بیشتر به ضرر خود آنهاست» (۱۳۷۱/۶/۲۴)

در جهان بهم پیوسته امروز چگونه می توان با پرهیز از نقشهای جهانی و دستیابی به پیشرفت همه جانبه و پایدار هویت دینی و ملی خود را حفظ کرد؟

پرسش

در جهان بهم پیوسته امروز چگونه می توان با پرهیز از نقشهای جهانی و دستیابی به پیشرفت همه جانبه و پایدار هویت دینی و ملی خود را حفظ کرد؟

پاسخ

«بشر حافی» از عرفا و صلحای معروف دوران گذشته.) گوید: از بازار بغداد می گذشتم یکی را هزار تازیانه بزدند که آه نمی کرد. آنگاه او را به زندان بردند. از پی وی رفتم پرسیدم این زخم بهرچه بود؟ گفت از بهر آن که شیفته ی عشقم! گفتم: چرا زاری نکردی تا تخفیف دهند: گفت: معشوقم به نظاره بود! به مشاهده ی معشوق چنان مستغرق بودم که پروای آزار بدن نداشتم. گفتم: آن دم که به دیدار بزرگترین معشوق رسیده بودی چون بودی؟ همان دم نعره ای زد و جان نثار این سخن کرد(کشف الاسرار، ج ۱، خواجه عبدالله انصاری، ص ۶۴).

یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم الی الله مرجعکم جمیعا ای کسانی که ایمان آورده اید مراقب خود باشید، شما مسؤول خویشتنید، اگر شما هدایت یافتید گمراهی دیگران، اعم از نیاکان یا دوستان، لطمه ای به شما نخواهد زد بازگشت همه به سوی خداوند است (مائده، آیه ۱۰۵).

آری هر آنچه را که به دقت و درستی می دانید به آن عمل کنید و اگر در این مسیر چنانچه خللی ایجاد شد بدانید که از پاره ای اصول چشم پوشیده اید. هر چه هست در درون است. بیاییم و تصمیم بگیریم چهار مهارت دینی را چهار ستون زندگی خود سازیم:

۱- مهارت خویشتنداری در شرایط نابهنجار: گاه نیروهای هنجارشکن در درون انسان سکّان دار هدایت انسان به مقصد میل خود می شوند (هوای نفس) ایستادگی انسان در برابر این گونه فشارهای غیر سازگار با

فطرت انسانی، در خوشبختی ابدی انسان نقش بنیادی دارد.

گاه فضای درونی انسان بر اثر فشارهای نوعی خواسته، مانند: ریاست طلبی، مال دوستی یا شهوت جنسی، توفانی می شود. خویشتن داری مهارتی است که اگر به دست آید لنگر کشتی وجود می گردد و مانع از غرق در توفان ناملایمات، بازگشت به گمراهی و یا رفتن به مقصد نامعلوم و ناخواسته خواهد شد.

در این جایگاه است که امام علی(ع) خویشتنداری را سرآمد همه خوبی ها خوانده اند(غررالحکم، ح ۱۱۶۸.) و آن را موجب مصونیت روح انسان و دور داشتن آن از پستی ها() دانسته اند.

در آموزه های دینی ما، قناعت و راضی بودن به موجودی، دوری از چشم داشت نا به جا و افزون طلبی های بی اساس، منشأ پیدایش مهارت خویشتنداری معرفی شده است.

کاهش اندوه ها، راحتی، بهره مندی و آسایش، بخشندگی و پاکیزگی عمل و خشنودی پروردگار از بهره های مهارت خویشتنداری است.

۲- مهارت در «مدارا با دیگران»: خداوند همان گونه که صورت ها را متفاوت آفریده است، سیرت ها و ویژگی های باطنی افراد را نیز یکسان نیافریده است. با رشد جسمی و روحی یک فرد، کنش ها و واکنش های متفاوتی را در رفتار او مشاهده می کنیم که گاه با اعتقادات و گاه با رفتار، تفاوت دارد و گاه این تفاوت به حد تضاد و رویارویی می رسد.

برای رسیدن به یک زندگی مدنی و تحقق اهداف یک جامعه پیشرفته، باید اموری چند را سرمشق خود قرار دهیم.

اول این که: بدانیم همه انسان ها جز معصومین(ع) ناقص اند؛ از این رو باید با «حرکت» به سوی کمال سیر کنند.

دوم این که: نگرشها و روش ها در گستره ی زندگی اجتماعی متفاوت است.

سوم این که: در حرکت های علمی و عملی، پندارها و رفتارهای مشترک و غیرمشترکی وجود

دارنـد و می توان بـا تکیه بر اصول و مبانی مشترک، زنـدگی سالمی را بر اساس آن نقاط مشترک بنا نهیم(آل عمران، آیه ۶۴: «قـل یـا اهـل الکتـاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم الا نعبـد الا الله؛ بیاییـد تا بر گرد آنچه بین ما و شـما مشترک است جمع شویم.) و با آسان گیری در اموری که به اصول، زیان نمی رسانـد و با چشم پوشـی از خطاهای دیگران و تغافل از امور جزئی و بی اهمیت، «با هم» و «برای هم» زندگی کنیم.

از اهمیت مـداراست که راهنمایـان راستین اسـلامی، مـدارا کردن بـا مردم را «نیمی از ایمان» و «میوه ی خرد» و «سـلامت دین و دنیا» و «مانع از بروز اختلافات و کشمکش ها» غررالحکم، ح ۴۶۲۹ و ۵۶۱۰ و ۸۵۳۹.) دانسته اند.

مـدارای با دیگران ثمرات بسیاری از کرامت های انسانی و اخلاقی در بر دارد که معاشـرت نیکو، همبسـتگی ، امنیت اجتماعی، اعتماد عمومی و.. از آن جمله اند.

۳- مهـارت در «عبرت آموزی و اسـتفاده از تجربه دیگران» نـامه ۳۱ نهـج البلاـغه را بـا دقت و تأمل و نیز به صورت مـداوم و به تدریـج بخوانید.) : خوشـبخت چه کسـی است؟ خوشـبخت کسـی است که از تجربه های دیگران اسـتفاده کند و پند گیرد. می دانیم که انسان فقط و فقط یک بار حق زندگی کردن در این دنیا را دارد. درس آموزی و عبرت گیری از رویدادهای گذشـته، یکی از مهمترین مهارت های زنـدگی است. گاه انسان ادب آموز مکتب تاریـخ می شود و الگوهایی راستین برای حیات دنیوی خود برمی گزینـد و زنـدگی خویش را دور از شـکست هـای گذشـته و امیـد دست یابی به موفقیت های گذشـتگان سامان می دهد. هر حرکت و رفتاری که نمادی از نزدیکی و دوری

به سمت پروردگار است، به عنوان تجربه و آگاهی آماده استفاده انسان، توسط قرآن و عترت پیامبر(ص) بیان شده است و آنچه که انسان از بدو تولد خود تا قیامت به آن نیاز دارد، توسط ثقل اکبر و ثقل اصغر معرفی و تبیین گردیده است(«یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعا لکم لما یحییکم»، (انفال، آیه ۲۴)).

عبرت آموزی و استفاده از تجربه دیگران و به عبارت کلی تر «الگوگیری» فوایدی را به بار می نشاند که مصونیت از لغزش و خطا یکی از مهمترین آنها و رسیدن به خوشبختی از دیگر فواید آن است.

۴- مهارت در «تفکر». فکر فرایندی ذهنی است که نادانسته را به دانش تبدیل می کند و در نتیجه این فرآیند بینایی، بصیرت و آگاهی به دست می آید.

اندیشیدن مهارتی است برای پایدار کردن آموخته ها و یافتن گم گشته ها. اندیشه صاف، انسان را از تاریکی های خیالات و اوهام، به روشنایی علم و یقین رهنمون می شود. اندیشیدن در عظمت خداوند و جهان آفرینش، اندیشیدن در نیکی ها و در مطالب علمی و دینی، همچون آینه ی صافی است که حقایق شفافی را به ما می نمایاند.

در فرهنگ اهل بیت(ع) تفکر را پدر و مادر همه خوبی ها شمرده اند؛ یعنی، اگر انسان از دانسته های قطعی خود به سمت نادانسته ها برود، به حق خواهد رسید و هیچ گاه بر مرکب باطل نخواهد نشست تا او را در وادی هلاکت بیفکند(بحار، ج ۷۸، ص ۳۷۹.) و نیز تفکر را از موارد «عبادت» دانسته و یک ساعت آن را برابر یا بهتر از سال ها() عبادت معرفی کرده اند.

درباره ابوذر غفاری نقل شده است که بیشتر عبادت ابوذر، تفکر بوده همان، ج ۷۱، ص ۳۲۷.

است:

چشم دل

باز کن که جان بینی آنچه نادیدنی است آن بینی

گر به اقلیم عشق روی آری همه آفاق گلستان بینی

آنچه بینی دلت همان خواهد وانچه خواهد دلت همان بینی

دل هر ذره یی که بشکافی آفتابیش در میان بینی

جان گدازی اگر به آتش عشق عشق را کیمیای جان بینی

از مضیق جهات درگذری وسعت ملک لامکان بینی

آنچه نشنیده گوشت آن شنوی وآنچه نادیده چشمت آن بینی

تا به جایی رساندت که یکی از جهان و جهانیان بینی

با یکی عشق ورزد از دل و جان تا به عین الیقین عیان بینی

که یکی هست و هیچ نیست جز او وحده لا اله الا هو

(هاتف اصفهانی)

در این آیه شریفه تدبر بسیار کنید والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و ان الله لمع المحسنین آنها که برای رسیدن به خداوند تلاش و کوشش کنند خداوند به طور حتم ایشان را به راه خود هدایت می نماید خداوند همراه و یار و یاور نیکوکاران است(عنکبوت، آیه ۶۹).

امروز که ارتباطات جهانی بسیار گسترده است و بلکه مطالعه سیر زندگی بشری نشان می دهد که ارتباطات، زندگی اجتماعی روز به روز گسترده تر و پیچیده تر شده است. بنابراین نه امروز که آن قدر ارتباط جهان وسیع و پیچیده و نزدیک شده است که از آن به دهکده جهانی یاد می کنند و نه هیچ زمان دیگر، لازم نیست در حالت انزوای اجتماعی بسر بریم بلکه زندگی اجتماعی توجیه عقلانی دارد بلکه یک ضرورت است و نه یک توصیه.

اما نکته مهم همان است که در سخن شما بدان اشاره شده و آن نیل به پیشرفت همه جانبه و پایدار و حفظ هویت دینی و ملی است به نظر

می رسد سفارش قرآن کریم در این زمینه بهترین چاره را باشد که مختصر بدان اشاره می کنیم:

۱. تلاش برای شکوفایی استعدادها و کسب بالاترین حد آمادگی آن چنان که هیچ قدرت مستکبر و تجاوزگری به خود جرئت تهاجم و رویارویی به ما را ندهد.

«و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه» (انفال، ۶۱) و این کسب قدرت اولا همه جانبه است و ثانیا انسان دوستانه و با هدف مقدس باز دارندگی دشمن از فکر تجاوز و سلطه گری است. یکی از ابعادی که باید تلاش مضاعف شود در مسائل دینی و انسان شناسی دینی است که متأسفانه زیاد مشاهده می شود که جوانان ما علیرغم همه سرمایه های مادی و معنوی آن را نادیده می انگارند و دچار خودباختگی و بحران هویت می شوند.

۲. تهذیب نفس و تعهد. سلامت جامعه اسلامی و تقوای همه اقشار آنان مخصوصا نسل جوان مانع بروز بحران های بزرگ اخلاقی و سیاسی و اجتماعی می شود.

چرا ما مثل اول انقلاب در موضع گیری های جهانی خود محکم نیستیم؟

پرسش

چرا ما مثل اول انقلاب در موضع گیری های جهانی خود محکم نیستیم؟

پاسخ

اصولا در همه انقلاب ها، به صورت طبیعی بعد از گذشت مدتی، التهاب و موج های ناشی از وقوع انقلاب فروکش نموده و با استفاده از تجربیات حاصله و شرایط پیرامونی و امکانات خود، در چارچوب اصول و اهداف مه اولیه خویش نهادینه شده و یا حتی در برخی نظام های انقلابی در اثر بروز مشکلات و موانع و یا تعارض با منافع و مصالح رهبران انقلاب، این اصول و اهداف به فراموشی سپرده می شود وجایشان را به اهداف دیگری می سپارد، یا اینکه حداقل کمرنگ می شود. اما نظام انقلابی ایران به دلیل مکتبی بودن و متکی بودن بر شالوده ها و بنیانهای مستحکم الهی و مردمی، اصول و اهداف اصلی و اولیه خود را حفظ نموده و همچنان بر آنان مستحکم باقی مانده است.

بله ممکن است در اثر گذشت زمان و کسب تجارب از یک سو و تغییر شرایط و اوضاع محیطی و بین المللی و ...، در شیوه و روش ایفای این اصول و اهداف بر اساس مقتضیات زمان و مصالح جامعه اسلامی، تغییراتی به وجود آمده باشد اما اصل این اهداف و اصول اولیه، همچنان پابرجا و باقی است. جهت تبیین دقیق تر این موضوع لازم است تا اصول و اهداف اولیه انقلاب را دسته بندی نماییم:

الف. اصول و اهداف ظاهری و ادعایی که از سوی برخی گروهها و افراد تندرو و تحت تأثیر احساسات و هیجانات ناشی از انقلاب اسلامی، القاء می شد؛ نظیر صدور فیزیکی انقلاب به کشورهای دیگر که تا حدود زیادی سیاست خارجی

جمهوری اسلامی ایران را با خود درگیر نموده بود.

حضرت امام(ره) به شدت در مقابل این جریان ایستادگی نموده ودر تبیینی از صدور انقلاب می فرمایند: «ما که می گوییم می خواهیم انقلابمان را صادر کنیم، می خواهیم همین معنویتی که در ایران پیدا شده است را صادر کنیم، این انقلاب فرهنگی مان را، انقلاب اسلامیمان را به همه ممالک اسلامی صادر کنیم». (صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۲۸۳)

و در جای دیگری نیز می فرمایند: «صدور انقلاب به لشکرکشی نیست» (همان، ج ۱۹، ص ۲۴۲)

و با بیانات حکیمانه خویش، جلوی تندروی های افراد و گروهها را می گیرند:

و یا اینکه بعد از تهدید نظامی لبنان توسط اسرائیل، عده ای با اعزام نیروی نظامی به لبنان، در صدد مواجهه با اسرائیل و تلاشی برای آزادی قدس برآمدند، که حضرت امام(ره) با اعلام «راه قدس از کربلا می گذرد» این جریان را به مسیر اصلی خویش هدایت نمودند.

بنابراین هر چند در چنین مسائل و موضوعاتی تحول دیده می شود و در سیاست خارجی نظام اسلامی دیگر از طرح و پرداختن به چنین مسائلی خبری نیست، ولی موضوع فوق هرگز به معنای تحول در اصول و اهداف اساسی انقلاب نمی باشد.

ب. اصول و اهداف واقعی انقلاب اسلامی

این اصول که بر اساس مبانی مذهبی نظام از ابتدا در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، متبلور گردید، نظیر استکبار ستیزی، حمایت از مسلمانان و مستضعفان جهان و ... ، همچنان محور اساسی سیاست خارجی نظام اسلامی می باشد؛ نگاهی واقع بینانه به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و موضع گیری های خرد و کلان نظام اسلامی در ارتباط با سایر کشورها، و

ملتهای مظلوم جهان و نهضت های آزادی بخش، به خوبی بیانگر این حقیقت است که کوچکترین عدولی از این موضوع نبوده، به عنوان نمونه از ابتـدای انقلاب اسلامی تـا کنون همچنـان ایران اسلامی به عنوان تنها کانون استکبارستیزی در جهان بوده و همچنـان می باشـد و در ایفـای این مسؤولیت از تمـامی ظرفیت هـا و امکانـات دیپلماسـی و سیاسـی، فرهنگی و تبلیغاتی، ارسال کمک های انسانی و بشردوستانه و ... استفاده می نماید. کمک و حمایت از مسلمانان فلسطین و عدم به رسمیت شناختن رژیم غـاصب اسرائیل تاکنون، که هزینه های بسیار زیادی را برای نظاماسلامی تحمیل نمودهاست و همچنین عـدم رابطه با آمریکا، حمایت مادی و معنوی از مسلمانان بوسنی و هرزگووین، افغانستان، عراق و ... همه دراین راستا قابل تحلیل و ارزیابی است.

نتیجه آنکه در قاطعیت نظام اسلامی در مقابل استکبار جهانی و تأمین مصالـح و منافع خویش و حفظ استقلال و آزادی کشور هیچگونه تزلزل و خللی در آن به وجود نیامده است، هر چند در نوع روشها بستگی به مقتضیات زمان، شرایط و امکانات محیط داخلی و بین المللی و ...، تغییراتی به وجود آمده است.

آیا به نظر شما اینکار دانشجویان که میخواستند سفارت انگلیس را بگیرند درست بود؟

پرسش

آیا به نظر شما اینکار دانشجویان که میخواستند سفارت انگلیس را بگیرند درست بود؟

پاسخ

مسلما در این که دولت استعمار گر انگلیس در سیاست های تجاوزکارانه و غیر انسانی آمریکا در سرتاسر دنیا دست داشته و سهیم می باشد، شکی نیست، بلکه دولت انگلیس همانند دولت آمریکا مسؤول اشغال نظامی کشور مستقل عراق، کشتار وسیع انسانهای بی گناه، و هتک حرمت به عتبات عالیات و اماکن مذهبی عراق به شمار می رود.

از این رو اعلام انزجار و تنفر از دولت انگلیس و سیاست های خصومت آمیز آن علیه جهان اسلام نه تنها امری مطلوب ، بلکه وظیفه هر مسلمان غیوری است. اما باید توجه داشت که این قبیل تجمع های اعتراض آمیز در مقابل سفارت انگلیس و... باید به صورت قانونی و مسالمت آمیز از سوی جوانان انقلابی اعم از دانشجو، طلبه و ... انجام شود و از برخی حرکت های افراطی که می تواند تأثیرات منفی برای این قبیل تجمع ها و نظام اسلامی داشته باشد، پرهیز به عمل آید.

نظر شما درباره گفتگوی تمدن ها چیست؟ آیا اساساً این نظریه درست است، یا نه؟

پرسش

نظر شما درباره گفتگوی تمدن ها چیست؟ آیا اساساً این نظریه درست است، یا نه؟

پاسخ

اولاً؛ باید توجه فرمایید که متأسفانه در عهد ما افراط و تفریط بزرگ ترین و مهلک ترین آفت حقیقت است. افراط و تفریطها از عوامل مختلف و متعددی ناشی می شود که از جمله آنها، سیاست زدگی جامعه و جناحی شدن مباحث فکری و نظری است. این امر، سبب دخالت حب و بغض در چالش های علمی و در نتیجه خلطانگیزه و انگیخته می شود. این آفت، به صورت مانعی بزرگ در مسیر اظهار نظرها و نظریه پردازی ها خودنمایی می کند.

گفت و گوی تمدن ها هم از همین دسته مباحث است و از آن جا که نسبتاً برای ما مسأله ای تازه بوده و کم و بیش در بستری سیاسی وآمیخته به مواضع سیاسی طرح گردیده، طبعاً و متأسفانه از گزند افراطها و تفریطها دور نمانده است. به نظر می رسد با توجه به اهداف «گفت وگوی تمدن ها» و همچنین رؤوس و محورهای نظریه «برخورد تمدن ها»، می توان تشخیص داد که اولی امری بایسته و دومی امری صرفاً سیاسی است.

مهم ترین محورهایی که می توان به عنوان هدف های گفت وگوی تمدنی پیش بینی کرد، عبارت است از:

۱- بیرون بردن تمدن های کهن از وضعیت انفعالی در قبال تمدن های پیشرفته.

۲- ترمیم گسست سنت و تجدد.

۳- یافتن درمان های مجرب کهن برای بحران های جدید انسان معاصر.

۴- شناخت و افزایش کمی و کیفی آن در باب اصحاب تمدن ها و ارباب ادیان نسبت به مبانی و مواریث تمدن ها و ادیان یکدیگر.

۵- شکستن استبداد فرهنگی جهان و توطئه های فرهنگ جهانی مطرح شده از سوی غرب.

۶- استحکام بخشیدن به وحدت میان امت اسلامی و جامعه جهانی.

۷- توسعه امنیت و مبانی صلح جهانی.

اما نظریه «برخورد تمدن ها» را

به صورت جدی و در یک سیستم مباحث نظری، نخستین بار ساموئل هانتینگتون (S.Hantington) رئیس مؤسسه مطالعات استراتژیک (Olin) در دانشگاه هاروارد آمریکا طی مقاله ای پرهیاهو تحت عنوان «برخورد تمدن ها» (CivilizationsChallenge of) مطرح ساخت؛ و واکنش های بسیاری را در سرتاسر جهان برانگیخت.

طبیعی است که در این مجال اندک نتوان پیش زمینه های این موضوع و دیدگاه تفصیلی هانتینگتون و طرفداران وی را مطرح کرد؛ ولی برای آشنایی شما محورهای اساسی این مقاله را به صورتی فشرده ذکر می کنیم:

۱- اختلاف تمدن ها اساسی است. این اختلاف به مراتب از اختلاف ایدئولوژی ها و نظام های سیاسی اساسی تر است.

۲- خودآگاهی تمدنی در حال افزایش است.

۳- تجدید حیات مذهبی وسیله ای برای پر کردن خلأ در حال رشد است.

۴- رفتار منافقانه غرب، موجب رشد خودآگاهی تمدنی دیگران شده است.

۵- ویژگی ها وا ختلاف فرهنگی تغییرناپذیر است.

۶- منطقه گرایی اقتصادی و نقش مشترکات فرهنگی در حال رشد است؛ ولی به رغم گسترش پیمان هایی مانند اکو، کشورهای غیرعرب مسلمان و... باید توجه داشت که اقتصاد منطقه ای تنها در صورتی می تواند رشد کند که ریشه در یک تمدن مشترک داشته باشد.

۷- شکست «دولت - ملت» به منزله واحد اصلی روابط بین المللی، در آینده، بسیار محتمل است.

۸- تشدید تنش های ناسیونالیستی، گرایش فزاینده به درگیری، افزایش سلاح های کشتار جمعی، رشد بی نظمی در جهان و بروز تنش های بین المللی ناشی از بحران هویت، از مؤلفه ها و بسترسازهای اصلی برخورد تمدن ها است.

۹- قدرت جهانی و جامعه جهانی توهمی بیش نیست و هیچ کشوری در کشور دیگر منافع استراتژیک ندارد.

۱۰- جهان در حال کوچک تر شدن است و همکنشی میان ملت های وابسته به تمدن های مختلف، در حال افزایش است.

۱۱- این افزایش فعل و انفعالات (مهاجرت ها و

ارتباطات رسانه ای) هوشیاری تمدنی و آگاهی به وجود اختلافات میان تمدن ها؛ و نیز حس مشترک در درون هر تمدن را شدت می بخشد. به عبارت دیگر، خودآگاهی تمدنی به اختلاف و دشمنی میان تمدن ها دامن می زند.

هانتینگتون حتی فراتر از اینها رفته و ادعا کرده است که: «نه تنها امکان برخورد تمدن ها همیشه هست، بلکه جلوگیری از چنین برخوردهایی عملاً امکان پذیر نیست؛ و لبه های این تمدن های درگیر، همیشه خونین است». برای آگاهی بیشتر ر.ك:

۱- تافلر، الوین وهایدی، به سوی تمدن جدید، ترجمه محمدرضا جعفری، سیمرغ، تهران، چاپ اول ۱۳۷۶.

۲- تافلر، الوین وهایدی، جنگ و پادجنگ، ترجمه مهدی بشارت، اطلاعات، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۴.

۳- فوکویاما، فرانسیس، فرجام تاریخ و آخرین انسان، برگردان: علیرضا طیب، مجله سیاست خارجی، شماره ۳۶۳، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۲.

۴- هانتینگتون، ساموئل، برخورد تمدن ها (مندرج در نظریه برخورد تمدن ها)، هانتینگتون و منتقدانش، ترجمه و ویرایسته مجتبی امیری، انتشارات وزرات امور خارجه، تهران، چاپ دوم ۱۳۷۵.

۵- چیستی گفت وگوی تمدن ها، مجموعه مقالات، سازمان مدارك فرهنگی انقلاب اسلامی، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۷.

۱- رفتن آیت ا... حکیم به عراق آیا باعث تحولاتی خواهدشد؟

اشاره

۲- سیاست ایران چه خواهد بود؟

پرسش

۱- رفتن آیت ا... حکیم به عراق آیا باعث تحولاتی خواهدشد؟

۲- سیاست ایران چه خواهد بود؟

پاسخ

۱- با توجه به عوامل متعددی که در ذیل به آنها اشاره میشود رفتن آیت ا... سید محمد باقر حکیم رئیس مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق به این کشور، انشاءا... بسیار مفید و بلکه ضروری است.

الف : سرنگونی واضمحلال حکومت استبدادی صدام وحزب بعث

ب : زمینه مساعد برای فعالیت گسترده تمام مبارزین ومعارضین رژیم بعث درداخل عراق، به منظور بدست گرفتن تحولات

سیاسی اجتماعی آینده عراق.

ج : مسلمان بودن مردم عراق واکثریت شیعه در این کشور و گرایش عمومی وفراوان مردم به اسلام وحکومت اسلامی.

د : محبوبیت ونفوذ مذهبی خاندان حکیم و شخص آیت ا... حکیم دربین مردم عراق وعلماء ومراجع شیعه.

ه : برگزاری جلسات هماهنگی ومقدماتی برای انتقال قدرت درداخل عراق، وخطر منزوی شدن گروهها وشخصیتهایی که به نحوی از صحنه خارج باشند .

وبا توجه به ضرورت کسب اطلاع سریع وحضور درصحنه وارتباط مستقیم با مردم و هدایت حرکتها ازنزدیک، عزیمت ایشان به عراق بسیار مفید بلکه ضروری به نظر می رسد .

۲- موضع جمهوری اسلامی ایران در قبال این مسأله، مانند گذشته ودرقبال سایر حرکتهای مردمی و اسلام خواهانه، حمایت سیاسی وفکری از ایشان وانقلاب اسلامی مردم عراق خواهد بود نه دخالت در حدی که استقلال وتمامیت ارضی کشور عراق را خدشه دارسازد.

۱- آیا به نظر شما موضوع افغانستان برای آمریکا تمام شده است؟ منظور اینکه دولت موقت تاکی روی کار خواهد بود؟ و پس ازآن چه اتفاقی خواهد افتاد؟

اشاره

۲- آیا لوله های نفت عراق برای صدور به کشورهای دیگر و استفاده ازآن برای آمریکا وصدور نفت به اسرائیل گشایش یافته است

پرسش

۱- آیا به نظر شما موضوع افغانستان برای آمریکا تمام شده است؟ منظور اینکه دولت موقت تاکی روی کار خواهد بود؟ و پس ازآن چه اتفاقی خواهد افتاد؟

۲- آیا لوله های نفت عراق برای صدور به کشورهای دیگر و استفاده ازآن برای آمریکا وصدور نفت به اسرائیل گشایش یافته است یا نه؟

۳- چگونه می توان عدالت را درجامعه ایجاد کرد؟ چگونه می شود بیت المال ومنابع ملی را بطور مساوی بین مردم تقسیم کرد؟

پاسخ

۱-) ۱. حضور آمریکا در افغانستان و دخالت مستقیم نظامی وسیاسی در اداره این کشور از پدیده های بسیار زشت استعمار توین است واز اشتباهات فاحش آمریکاست. هر چند به حسب ظاهر آمریکا به بهانه ساقط کردن حکومت طالبان (که دست پروردگان خودش درمدارس ویژه پاکستان و تحت تأثیر تعلیمات وهابیت افراطی وبرای مشوه کردن چهره اسلام در جهان بوجود آمده بودند) و همچنین دستگیری بن لادن که آن هم همچنان یک موجود ابهام آمیز باقی مانده است به این کشور حمله نظامی کرد. ولی بعد معلوم شد که هدف اصلی به دست گرفتن حکومت افغانستان توسط یک دولت وابسته وتأمین کننده منافع آمریکا درمنطقه است .

۲.البته با توجه به بافت نژادی، فرهنگی، مذهبی وسیاسی واقتصادی واختلافات عمیقی که دربین مردم و گروههای مختلف درکشور افغانستان وجود دارد، مسأله تفاهم وتوافق و اتحاد وخلاصه همکاری وگردن نهادن به یک دولت ائتلافی کار بسیار مشکلی برای فعالان سیاسی درافغانستان است که آمریکا هم ازعهده آن برنخواهد آمد.

۳.حضور سیاسی ونظامی آمریکا در عرصه های تعیین سرنوشت برای افغانستان تا وقتی که برای خودش منافعی دراین منطقه می بیندوتا وقتی که هزینه های

مختلف برای تأمین این منافع را مقرون به صرفه بداند ادامه خواهد یافت. البته به نظر ما وضع به این شکل باقی نخواهد ماند وبا مشاهده بیشتر جنایتها ومضرات دخالت مستقیم بیگانگان درامور داخلی کشور توسط مردم افغانستان، مخالفتها ومبارزه با نیروی بیگانه گسترش یافته ونهایتاً آمریکا هم مانند شوروی سابق مجبور به رها کردن این کشور به حال خودش می شود .

۲-) آنچه مسلم است تقویت و گسترش سیاستهای صهیونستی وتأمین اهداف آنان درمنطقه از مهم ترین اهداف حمله نظامی آمریکا به عراق می باشد، اما دراین خصوص که رسماً نفت عراق به اسرائیل صادر شده باشد ویا آمریکا آنرا به نفع خود به فروش برساند، آنچه در اخبار رسمی جهان وجود دارد اینست که علیرغم حفظ ظاهر، متأسفانه سودجوئی های آمریکا و فرانسه و انگلیس دربستن قراردادهای نفتی با شرکتهای مختلف، تحت عنوان برطرف کردن خسارتهای وارده وفروش نفت عراق، آغاز شده است .هر چند نگرانی ودغدغه بطور جدی وجود دارد اما هنوز رسماً در این زمینه مطلبی مطرح نشده است .

۳-) ۱. قبل از هرچیز باید توجه کرد که مفهوم عدالت با تساوی (مساوات) متفاوت است . به این معنی که گاهی لازمه عدالت رعایت مساوات و گاهی لازمه عدالت عدم مساوات می باشد."معنای عدالت" از دیدگاه مکتب اسلام اینست که هر صاحب حقی به حق خودش برسد. بنابراین بطور مثال لازمه اجرای عدالت در یک امتحان درسی اینست که هر دانش آموزی به نمره ای که حق اوست برسد نه کمتر ونه بیشتر.(البته بحث ارفاق بحث جداگانه ای است) پس اگر معلم برای رعایت "مساوات" به همه دانش آموزان نمره مثلاً

ده بدهـد نه تنهـا "عـدالت" را رعـایت نکرده بلکه "ظلم" کرده است چـون عـده ای که خوب درس خوانـده وبه همه سؤالات پاسخ صحیح داده اند وحقشان نمره بیست بوده مظلوم واقع شده وعده ای هم که درس نخوانده وحق آنها کمتر از ده بوده است بی دلیـل به این نمره دست پیـداکرده وبه اصـطلاح موجب ترویـج تنبلی ودرس نخوانـدن دربین دانش آموزان می شود.وبـاز به عنوان مثـال در جـایی که لازمه عـدالت اجرای مسـاوات وعـدم هر گونه تبعیض است می توان اجرای قـانون درموردتمـام افراد جامعه درشرایط مساوی مطرح نمود . مانند کسی باشد . مگر درشرایط استثنایی که بخاطر رعایت مصالحی همه آنرا می پذیرند مانند عبور وسیله آتش نشانی، آمبولانس، پلیس و غیره .

۲. توضیـح چگونگی عـدالت در ابعـاد وسیـع وگونـاگون آن نیازمنـد شـرح مفصـلی است که درصورت تمایل ودریافت منظور جنابعالی پاسخگو خواهیم بود .

۳. درخصوص بیت المـال و منـابع ملی، بـا توجه به کثرت جمعیت کشور، بجـای تقسـیم ومصـرف یکجانبه آن توسط مردم بهتر است به نحوی برنامه ریزی شودکه د رجهت تأمین نیازمنـدی های عمومی ومخصوصاً قشـرکم درآمـد ومستضـعف جامعه هزینه گردد. وهمواره این قشر پرتلاش وکم درآمد که ولی نعمت واقعی کشور وانقلابند دراولویت قرار بگیرند .

نظر شـما در این مورد که چرا رئیس جمهور انگلیس قبل از حمله وبعـد از حمله آمریکا به عراق و قبل از حمله و بعد از حمله آمریکا به افغانستان به ایران آمد، چیست؟

پرسش

نظر شـما در این مورد که چرا رئیس جمهور انگلیس قبـل از حمله وبعـد از حمله آمریکـا به عراق و قبل از حمله و بعـد از حمله آمریکا به افغانستان به ایران آمد، چیست؟

پاسخ

کشور انگلسـتان دارای حکومت سـلطنتی است و لذا رئیس جمهور ندارد نخست وزیر اداره دولت را بر عهده دارد و سفر ایشان در جریـان حمله به افغانسـتان وعراق به ایران دلایـل مختلفی می توانـد داشـته باشـد از جمله اینکه نفوذ ایران در بین گروههـای مبـارز افغانسـتان و عراقی که می توانسـتند جـایگزین حکومتهای طالبان و صـدام شونـد واز طرفی هم مرز بودن این دو کشور با جمهـوری اسـلامی که هرگـونه تحـولی در آنهـا بـا منـافع ملی کشور مـا مرتبـط است واز طرفی منـافع مشـترکی که بین ایران و انگلستان و آمریکا در سقوط صدام و طالبان بوده است آنها از سقوط طالبان و صدام بدنبال منافع خاص خود و ما هم از سقوط طالبان و صدام منافع خاص خود را دنبال می کردیم لذا در این رفت و آمدهای دیپلماتیک که صورت می گرفت و نظایر آن ما بـدنبال قبولانـدن منـافع خـود به آنهـا بوده ایم و آنهـا هم بـدنبال اهـداف خود و درعرف بین المللی این رفت وآمـدها بویژه در شرایطی حساس که برمنطقه حاکم بوده است امری طبیعی است و بایستی هر کشوری از توانائیهای خود در مـذاکرات سیاسـی و چـانه زنیهـای دیپلماتیـک اسـتفاده کرده و منافع خود را دنبال کنـد. امنیت مرزهای شـرقی کشور و حضور شـیعیان در قـدرت و ساقط شدن حکومت طالبان که چهره اسلام را در جهان مخدوش جلوه می داد و... منافعی بود که ایران در

این مذاکرات دنبال می کرد همچنین ساقط شدن حکومت صدام که به هیچ پیمان بین المللی و منطقه ای متعهد نبود و هر آن امکان تحریک مجدد او برعلیه ایران وشروع جنگی دیگر وجود داشت و نابودی منافقین درعراق و قدرت یافتن یک حکومت مردمی درعراق که سهم شیعیان درآن رعایت شود و عدم تجاوز به ایران درهنگام حمله به عراق و مسائلی دیگر که لازم بوده ست مسؤولان سیاسی کشور با طرف مقابل که قصد قطعی برحمله را داشته است در میان بگذارند. اگر چه ممکن است در این مذاکرات به تمامی اهداف خود نرسیده باشیم اما اگر این مذاکرات هم صورت نگیرد قطعاً سؤال و شبهه به صورت دیگری مطرح خواهد شد که چر ا ما برای تأمین منافع خود تلاش لازم را نکرده ایم.

با توجه به فراوانی انواع ظلم و ستم هایی که نسبت به مسلمانان و مظلومان در سطح جهان و کشورهای اسلامی می شود و اینکه یک انسان مسلمان و شیعه نباید در برابر این بی عدالتی ها و ستم ها ساکت بنشیند چه وظیفه ای بر ما خواهد بود؟

پرسش

با توجه به فراوانی انواع ظلم و ستم هایی که نسبت به مسلمانان و مظلومان در سطح جهان و کشورهای اسلامی می شود و اینکه یک انسان مسلمان و شیعه نباید در برابر این بی عدالتی ها و ستم ها ساکت بنشیند چه وظیفه ای بر ما خواهد بود؟

پاسخ

عرض می شود که این سؤال مصداق این روایت رسول اکرم(است که می فرماید : "مثل المؤمنین فی تواد دهم و تراحمهم کمثل الجسد اذا شتکی بعض تداعی له سائر اعضاء حسده بالحمی والسهر" یعنی مثل مؤمنین در دوستی وعلاقه به یکدیگر مثل پیکری است که چون عنصری از آن به درد آید باقی اعضاء به تب و بی خوابی دچار می شوند.

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

یک جامعه زنده از جمله خصوصیاتش این است که هر ناراحتی که بر یک عضو وارد آید تمام پیکر آگاه و بلکه بی تاب می شود و همدردی می کند یک جامعه زنده از سرگذشت دردناک اعضاء خودش بی خبر نمی ماند همچنانکه بی تفاوت نیز نمی ماند!

اما اینکه فرموده بودید وظیفه شما در قبال این افراد چیست عرض می شود که یکی از وظایف عموم مسلمانان در مورد این مسأله این است که در تشکلهایی که برای اعلام انزجار مسلمانان از شیاطین بزرگ آمریکا و اسرائیل و... بر پا می شود شرکت داشته و دیگر مسلمین را نیز به این امر تشویق کنند و بدین وسیله تبری خود را از دشمنان دین ابراز کنند و از دیگر موارد می توان به کمکهای

مادی و جنسی که در این زمینه جمع آوری می شود اشاره کرد که مسلمانان با کمک مالی به ایشان حداقل در حد توان مشکلات مالی را برای ایشان قابل تحمل تر نمایند و در آخر از دعا خیر ودعای بسیار زیاد در تعجیل فرج حضرت مهدی"عج" برای رهایی همه مظلومان در بند فراموش نکنیم.

والبته علاوه بر اینها بر خودسازی و افزایش توان معرفتی خویش تلاش کنیم و با اسلحه فکر و عمل به میدان مبارزه بیاییم و دیگران را نیز همراه کنیم. حضرت امام"ره" آنگاه توانست قیام کند و همه مردم را به قیام دعوت کند و به میدان مبارزه بیاورد که خود در میدان مبارزه بانفس پیروز شده بود و در مملکت درون خود انقلابی بر علیه شاه ستمگر نفس انجام داده بود و از اثرات و جلوات آن انقلاب عظیم درونی، انقلاب اسلامی ایران شکل گرفت و از سوز درون آتش برافروخت که همگان ازتوده مردم بر این آتش افروزی تمایل پیدا نمودند و تاج و تخت ستم را سرنگون کردند.

با نظر به قرآن در حال حاضر وظیفه ما در مقابل اسرائیل چیست ؟

پرسش

با نظر به قرآن در حال حاضر وظیفه ما در مقابل اسرائیل چیست ؟

پاسخ

در شرایط فعلی، وظیفه ما در مقابل اسرائیل، اظهار تنفّر و انزجار است و اگر زمانی به وسیله رهبر جامعه اسلامی تشخیص داده شد که باید با اسرائیل جنگ کرد و از طرف ایشان حکم جهاد صادر شد، وظیفه همه، اطاعت است ولی با صرف نظر به ظاهر قرآن نمی توان خودسرانه اقدام کرد.{J

چرا با این همه بیکاری در جامعه ما مسئله مهاجران خارجی را دولت حل نمی کند؟

پرسش

چرا با این همه بیکاری در جامعه ما مسئله مهاجران خارجی را دولت حل نمی کند؟

پاسخ

مسأله مهاجران یک مسأله پیچیده سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است و مشکلات آن فقط مربوط به بازار کارنمی شود که امیدواریم دولت تدابیر مناسبی را در این زمینه بیندیشد.

آیا صرف کمک مالی به مردم فلسطین تکلیف ما را نسبت به آنها ساقط می کند؟ آیا سکوت نیست و آیا راه دیگری وجود ندارد؟

پرسش

آیا صرف کمک مالی به مردم فلسطین تکلیف ما را نسبت به آنها ساقط می کند؟ آیا سکوت نیست و آیا راه دیگری وجود ندارد؟

پاسخ

برای دست یابی به راه حل اساسی در قبال مشکلات جهان اسلام از جمله فلسطین، ابتدا باید به علل و عوامل وریشه های این مشکلات وقوف پیدا کرد تا با توجه به این عوامل به ارائه راه حل ها بپردازیم:

الف) بررسی علل ضعف و شکست جهان اسلام در مقابل غرب:

به طور خلاصه این عوامل به دو دسته داخلی و خارجی تقسیم می شود:

عوامل داخلی عبارتند از:

۱- دوری و بیگانگی مسلمانان از احکام و تعالیم اصیل اسلامی.

۲- تفرقه و جدایی بین ملت های اسلامی.

۳- رواج جهل و خرافات در بین مسلمانان.

۴- پذیرش سلطه حاکمان جور و مستبد و مشروع دانستن آنها.

عوامل خارجی عبارت است از:

۱- هجوم بیگانگان و استعمار.

۲- جلوگیری از پیشرفت مسلمانان.

۳- حمایت از حکومت های دست نشانده در کشورهای مسلمان برای حفظ منافع خود.

ب) بررسی سیاست خارجی و اقدامات ایران در قبال جهان اسلام:

اهداف انقلاب اسلامی در ایران منحصر به برپایی حکومت اسلامی در ایران نمی شود بلکه خود را موظف بهآزادی و بیداری سایر ملل مظلوم جهان از تحت سلطه بیگانگان می داند. بر این اساس در سال های اولیه انقلاباستراتژی خارجی ایران بر صدور انقلاب متمرکز بود و این امر با شدت تعقیب می شد و در این راستا حمایت هایگوناگون تبلیغاتی و مالی و... از جنبش های مردمی در کشورهای همسایه و دور به عمل آمد ولی متأسفانه بازدهیمثبتی نداشت و در عوض باعث حساسیت حکومت های مجاور ایران و قدرت های جهان شد و محدودیت هایزیادی بر علیه ایران از لحاظ اقتصادی سیاسی و نظامی و.. به وجود آمد.

نتیجه

این امر ایجاد یک نوع تعدیل و تغییر الگوهای عملی استراتژی صدور انقلاب بود. زیرا نتایج اولیه حاکی ازاین مطلب بود که برای صدور انقلاب باید مردم کشورهای مسلمان آمادگی لازم را برای پذیرش و ایجاد تحول انقلابیداشته باشند و این نیازمند به گذشت زمان و امری تدریجی است، همچنان که انقلاب ایران پس از چندین دهه بیداریو مبارزات مردم ایران حاصل شد. از طرف دیگر هر نوع کمک نظامی یا... به گروه های مبارز علاوه بر این که مشکلاتزیادی را در روابط ایران با دیگر کشورها به وجود می آورد باعث سرکوبی آن گروه ها توسط دولت هایشان و در نتیجهنابود شدن جنبش انقلابی در نطفه می شود. خصوصا این که جنبش های انقلابی در این کشورها در اقلیت می باشند وتوانایی بسیج همگانی مردم را ندارند. با توجه به این نتایج سیاست خارجی ایران در کنار استراتژی صدور انقلاب بهسوی استراتژی حفظ و تقویت ام القری و الگو شدن جمهوری اسلامی تحول پیدا کرد، بر این اساس خیلی از گروه هایاسلام گرا در کشورهای اسلامی منتظر این می باشند که آیا انقلاب اسلامی در ایران توانسته است به اهداف سیاسی،اقتصادی، نظامی و... خود دست یابد تا بتوانند آن را به عنوان الگویی مفید و مثبت برای مردم خود مطرح کنند و اینخود یکی از راه های صدور انقلاب است ولی جمهوری اسلامی به این حد اکتفا نمی کند بلکه از طریق کمک هایمعنوی و مالی و فرهنگی این استراتژی را ادامه می دهد.

ج) وظایف سایر مسلمانان در قبال مردم فلسطین:

ملت های مسلمانان جدای از اقداماتی را که دولت های آنان با حضور خود در صحنه و حمایت از مبارزات مردمفلسطین نقش بسزایی در تقویت روحیه مبارزات فلسطین و تقویت

اتحاد و همبستگی میان مسلمانان دارد متأسفانه درجریان انتفاضه اخیر در فلسطین اشغالی حضور فعال قشرهای دانشجوی نسبت به دیگر کشورهای اسلامی کم بود ولازم است در این باره جنب و جوش جدی تری پدید آید.

د) ارائه راه حل ها:

با توجه به علل ضعف مسلمانان در قبال غرب، ملت های اسلامی باید برای رفع این مشکلات به پا خیزند.اقدامات اساسی در این راستا شامل:

۱- تلاش برای شناساندن اسلام ناب محمدی و آشنایی مسلمانان با احکام و تعالیم واقعی اسلام.

۲- تلاش برای بیداری مسلمانان و شناساندن اهداف و توطئه های قدرت های بزرگ و زدودن جهل و خرافات.

۳- مقابله با حکومت های دست نشانده که خود یکی از موانع عمده در پیشرفت و اتحاد مسلمانان می باشد.

۴- تلاش برای اتحاد بین الملل اسلامی و جلوگیری از مسائل تفرقه انگیز.

در این راستا اقدامات مفیدی نیز صورت گرفته است مانند: اعلام هفته وحدت، روز قدس، تشکیل مجمع تقریبالمذاهب اسلامی، سازمان هایی مانند سازمان کنفرانس اسلامی و...

در نهایت می توان چنین گفت که چون مشکل اسرائیل مربوط به همه جهان اسلام می باشد و تمامی مسلمانان راتهدید می کند تنها راه حل آن اتحاد و همبستگی مسلمانان و دست زدن به اقدام جمعی توسط همه کشورهای اسلامیمی باشد و برای تحقق این هدف باید تمامی موانع این اتحاد و همبستگی را از میان برداشت.

برای آگاهی بیشتر ر.ك:

۱- جهان اسلام از دیدگاه امام خمینی مؤسسه نشر آثار امام خمینی

۲- فلسطین از دیدگاه امام خمینی مؤسسه نشر آثار امام خمینی

با توجه به مشکلات زیاد داخلی،علت کمک های ایران به کشورهای دیگر مانند فلسطین چیست؟

پرسش

با توجه به مشکلات زیاد داخلی،علت کمک های ایران به کشورهای دیگر مانند فلسطین چیست؟

پاسخ

مهمترین نکته ای که در پاسخ این سؤال نیازمند توضیح و تبیین دارد این است که وظایف و کارکردهای دولت ها به هیچ وجه

منحصـر به مسائل و موضوعات داخل نمی باشـد، بلکه دولت ها علاوه بر کوشـش در جهت بهبود و توسـعه مسائل داخلی، یک سری وظـایف و اهـدافی را نیز در خـارج از مرزهـای جغرافیـایی و در محیـط بیـن المللی، بر عهـده دارنـد کـه البته این وظـایف براساس تعریفی که هر کدام از آنها از منافع ملی، اهداف و آرمان ها، امکانات مادی و معنوی خود دارند متفاوت خواهد بود.

در هر صورت دولتی موفق است که بتوانـد وظایف خود را هم در بعـد داخل و هم در بعد خارج به خوبی انجام داده و بیشترین دستاوردها و نتایج مثبت را در جهت آرمان ها، منافع ملی کوتاه مدت و بلندمدت کشور خود کسب نماید.

بدیهی است غفلت از هر کدام (سیاست داخلی و سیاست خارجی) به بهانه وجود مشکلات و موانع در دیگری، ضربه ای جبران ناپـذیر به اهـداف، آرمان ها و منافع کوتاه مـدت و بلندمـدت کشور محسوب خواهـد شد. بر این اساس شـناخت وظایف متعدد دولت در ابعاد مختلف نکته ای حائز اهمیت می باشد که به صورت مختص به بررسی آن در رابطه با سؤال فوق می پردازیم:

یکم: بر اسـاس اصول و آموزه هـای دینی، جـامعه اسـلامی پیکره واحـدی است؛ چنان که قرآن می فرمایـد: «ان هـذه امتکم امةً واحـدةً و انـا ربکم فاتقون» (سوره مؤمنون، آیه ۵۲) بر اسـاس این آیه، همبسـتگی عمیقی بین همه مسـلمانان دنیا صـرف نظر از هرگونه مرزبندی و جغرافیایی به جهت وحدت کلمه و اعتقاد به تعالیم الهی،

وجود دارد، هم دردی، هم دلی و هم نوایی، یکی از خصایص بارز و

برجسته امت اسلامی است که دل های آنان را به یکدیگر نزدیک می کند. پیامبر گرامی اسلام در بیان این واقعیت می فرمایند:

«حکایت مؤمنان در دوستی و مهربانی چون اعضای یک پیکر است؛ وقتی یکی از آنها رنجور می شود، دیگران به مراقبت و حمایت از او همداستان می شوند»، (نهج الفصاحه، ش ۲۷۱۲).

این همبستگی عمیق اسلامی، تعاون اسلامی را نیز به همراه دارد؛ بدین معنا که مسلمانان در کلیه امور و شؤون مشترک اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خود، موظف به همیاری یکدیگرند؛ «و تعاونوا علی البر و التقوی و لاتعاونوا علی الاثم و العدوان»؛ (سوره مائده، آیه ۲)

بر این اساس، همگان مسؤول همدیگرند. پیامبر گرامی اسلام، در حدیث نبوی مشهور می فرماید: «مَن سَمِع رجلاً یُنادی یا لَلْمُسلمین فَلَم یَجِبْهُ فَلَیسَ بِمُسلِم؛ هر کس ندایی را بشنود که مسلمانان را به کمک می طلبد و پاسخ مساعد نگوید، مسلمان نیست». هم چنین در حدیث دیگری می فرماید: «مَنْ اَصْبَحَ وَ لَمْ یَهتَمّ بامورِ المُسلمین فَلَیَس بمُسلِم؛ یعنی هر کس صبح برخیزد و در اندیشه کارهای مسلمانان نباشد مسلمان نیست».

دوم: بر اساس اصول متعدد قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (اصول ۳، ۱۱، ۱۵۲ و ۱۵۴)، دولت به نمایندگی از همه مردم، موظف به ایفای «تعهد برادرانه نسبت به همه مسلمانان» است. به همین جهت «موظف است سیاست کلی خود را بر پایه ائتلاف و اعتماد ملل اسلامی، قرار دهد» و در اعمال سیاست خارجی، به «دفاع از همه مسلمانان» بپردازد. بنابراین هم بر اساس آموزه های دین اسلام و هم بر اساس اصول متعدد قانون اساسی، دولت موظف است، حمایت های لازم را از سایر مسلمانان جهان

به عمل

آورد.

سوم: بـا توجه به واقعیـاتی از قبیـل وجود مرزبنـدی هـای بین الملـل، حفظ و تقویت نظام جمهوری اسـلامی ایران، ارائه الگویی نمونه بر اسـاس اصول و ارزش هـای اسـلامی و ...؛ توجه به نیازهـای داخلی حائز اهمیت می باشـد. حال اگر زمانی بین نیازهای داخل و خارج، تزاحم به وجود آمد، رعایت اصول زیر، ضروری می نماید:

الف) بر اسـاس آیـات و روایات متعـدد، جمهوری اسـلامی ایرن به عنوان یک نظام اسـلامی، دارای یک سـری مسؤولیت هایی فراملّی، نسـبت به سایر مسـلمانان است. این مسؤولیت ها در مورد تزاحم بین نیازهای داخلی و خارجی، حتما بایـد مراعات شود. مثلاً اگر در کشورهای دیگر، مسـلمانانی نیازمند به ضروری ترین نیازهای حیاتی (از قبیل غذا، دارو، پوشاک و...) باشند؛ بدون شـک نمی توان نیازمنـدی های غیرحیاتی و کم اهمیت تر داخلی را اولویت داد؛ چون مسأله زنـدگی و حفظ جان مسـلمانان در میان است.

ب) ملاک تقـدم نیازهای داخل یا خارج در امور غیرمتیقن مسؤولیت های فراملی، رعایت اصل اهم و مهم است. به بیان دیگر، حاکم اسـلامی با کمک گرفتن از متخصـصان و کارشـناسان رشـته های مختلف و با درک شـرایط و مقتضیات زمانی و مکانی، بایـد مشـخص کنـد که اولویت بـا رفع نیازهـای داخلی است یـا نیازهای خارجی دولت اسـلامی. در هر حالت، بایـد قـدر متیقن مسؤولیت هـای برون مرزی و کمکهـای حیـاتی را سـر لـوحه سـیاست خـارجی خـود قرار دهـد. در غیر آن مـوارد، چه بسـا در مواردی، بر اساس نظرات

کارشناسی و تخصصی ثابت شود که وظیفه ای برون مرزی بر نیازهای داخل اولویت دارد (مانند حمایت ایران از حزب الله لبنان در مقابل رژیم غاصب اسرائیل) و در مواردی نیز ممکن است مسائل داخلی اولویت دارد مانند تقدم دفاع از

مرزهـای کشور در برابر حمله عراق به نظر حضـرت امـام در زمـانی که برخی در انـدیشه آزادسازی ارتفاعات جولان از اشـغال اسـرائیل بودند. با توجه به این مطالب، درباره کمک ایران به مسـلمانان فلسـطین گفتنی است که بخشـی از این کمک ها (مانند مواد غذایی، دارو،

پوشاک و...) در شرایط فعلی، حیاتی بوده و از مسؤولیت های فراملی دولت اسلامی محسوب می شود.

با توجه به نیازهای ضـروری و حیاتی مردم فلسـطین و امکانات نسبتا خوب کشورمان، کمک هایی محدود بوده و تأثیر منفی در رونـد آبـادانی و حـل مشـکلات اقتصـادی و معیشتی ما بر جای نمی گـذارد. به علاوه نتایـج مثبتی را در کوتاه مـدت و طولانی مدت، در سطح منطقه ای و بین الملل، برای کشورمان به ارمغان می آورد.

۱- فشارها و مشـکلات جامعه هراندازه زیاد باشد دربرابر وضـعیت پیش آمده برای برادران و خواهران آواره فلسطینی و... اصلا قابل قیاس نیست.

۲- مسـلمین امـت واحـده و دارای سـرنوشت مشـترکی هسـتند. اسـتعمارگران همـواره درپی جـداسازی وتفرقه میـان ملت هـای مسـلمانند تااز این رهگذر سـلطه خود را برجهان اسلام بیشتر استوار سازند. بنابراین اگر ما دست از یاری برادران مظلوم مسلمان خود برداریم درواقع به پاره سازی امت واحد اسلامی که هدف دشمنان است کمک کرده ایم.

۳- همـان طور که درروایت است کمـک هـای فردی موجب افزایش نعمت و برکات الهی است کمک های اجتماعی نیز چنین است.

۴- امروزه درتمـام جهـان سـرمایه هـایی برای کمـک به جوامع محروم اختصـاص داده می شود و دراین حرکت انسان دوسـتانه مسلمانان و جمهوری اسلامی باید جلودار باشند.

۵- انجام حمایت های اقتصادی، سیاسـی و تبلیغاتی در حـد وسع و توان از ملت های مسـلمان دیگر خصوصا فلسـطین، نه تنها با منافع ملی ما تعارض ندارد بلکه

در راستای تأمین منافع ملی ایران به حساب می آید؛ زیرا: اولاً، منافع ملی یک کشور فقط در مرزهای جغرافیایی آن محدود نمی شود. لذا دولت ها به میزان هزینه هایی که در کشورهای دیگر مبذول می دارند، از توان و قدرت تصمیم گیری و تأثیرگذاری بیشتری نیز در آینده آن کشور و معادلات منطقه ای برخوردار می باشند.

ثانیا، حفظ موجودیت، استقلال و تمامیت ارضی و امنیت ملی کشور که از عناصر کلیدی و حیاتی تشکیل دهنده منافع ملی می باشد، نیازمند صرف چنین هزینه ها و کمک به ملت هایی که در خط اول مبارزه با دشمنان ما قرار دارند می باشد.

آینده نگری و تأمین منافع بلندمدت خود بهترین دلیل بر انجام چنین اقداماتی می باشد، زیرا آرمان ها و اهداف توسعه طلبانه رژیم صهیونیستی هرگز به فلسطین محدود نبوده بلکه آرزوی سیطره بر جهان اسلام و خصوصا ام القرای آن یعنی جمهوری اسلامی ایران را در سرمی پروراند.

۶- این اعانات یک پارچگی ما را بهتر حفظ می کند و قدرت جمعی ما را بر دشمنان افزون می سازد و برای مصونیت خود ما از خطرات دشمن مفیداست.

۷- ارسال این قبیل کمک ها مختص ایران نیست بلکه کشورهای بزرگ جهان مانند آمریکا، علیرغم وجود بسیاری مشکلات داخلی، باز هم در جهت اهداف و

منافع نامشروع خود کمک های بسیار زیادی را به اسرائیل که واقعا هیچ بهره ای برای ملت آمریکا ندارد ارسال می نمایند، حال آیا رواست که کشورهای اسلامی از انجام کمترین وظایف دینی و انسانی خود در قبال مشکلات مردم فلسطین و سایر جهان اسلام دریغ ورزند؟

۸- نظام جمهوری اسلامی ایران از همان ابتدا، بیشترین سعی و توان خود را در جهت محرومیت زدایی و مبارزه با فقر و مظاهر آن داشته و سیاست های متعددی را به

منظور تأمین اجتماعی، حقوق کار و اشتغال، به کار انداختن انفال و ثروت های عمومی، توزیع عادلانه منابع طبیعی کشور، استرداد ثروت های نامشروع و... دنبال کرده و نتایج درخشانی گرفته است. اما به دلایل متعددی از قبیل وضعیت نابسامان ساختار اقتصادی کشور، وابستگی به نفت، رشد سریع جمعیت، وقوع جنگ تحمیلی، محاصره های اقتصادی، کم توجهی ها به اجرای کامل عدالت اجتماعی، عدم نظارت دقیق بر مصرف بودجه ها و هزینه های عمومی و سیاست زدگی و گرایشات جناحی هنوز ما در برخی موارد شاهد وجود مشکلات و معضلات اجتماعی و اقتصادی هستیم. در هر صورت وجود این قبیل مشکلات و معضلات، نمی تواند توجیه کننده کناره گیری و بی توجهی ایران، از وضعیت نابسامان سایر مسلمان باشد. بلکه همراه با انجام وظیفه برون مرزی خود باید به حل مشکلات درون نیز بپردازیم.

اما در مورد جمله ای که از حضرت امام فرمودید، باید گفت که: ما چنین جمله ای را در بیانات حضرت امام نیافتیم بلکه برعکس حضرت امام از مدت ها قبل از انقلاب و بعد از آن، در دفاع از ملت فلسطین و وظیفه کشورهای اسلامی در حمایت مالی و... از آنان، صحبت های بسیار متعددی ایراد نموده اند.

به عنوان نمونه حضرت امام در این زمینه می فرمایند: «امروزه بر تمام مسلمانان عموما و بر حکومت ها و دولت های عربی خصوصا به خاطر حفظ استقلال خودشان لازم است که به پاسداری و پشتیبانی این گروه مجاهد، متعهدانه اقدام کنند و از هیچ تلاشی در راه رسانیدن اسلحه و آذوقه و ذخیره به این مجاهدان دریغ نورزند». برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱ سیدصادق حقیقت، مسؤولیت های فراملی در سیاست خارجی دولت اسلامی، ص ۴۶۷.

۲ سیدمحمد هاشمی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج اول، ص

.۳۸۵

۳- بیژن ایزدی، درآمدی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

استراتژی و اهداف ایران و اسرائیل در آسیای مرکزی چیست.

پرسش

استراتژی و اهداف ایران و اسرائیل در آسیای مرکزی چیست.

پاسخ(قسمت اول)

ارزیابی نقش و جایگاه ایران در آسیای مرکزی

دفتر مطالعات سیاسی مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی گزارش با عنوان ارزیابی نقش و جایگاه ایران در آسیای مرکزی با تاکید بر تحولات ۱۱ سپتامبر را منتشر کرد.

به گزارش خانه ملت، پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بروز تغییرات رادیکالی در ژئوپولتیک مناطق شمالی جمهوری اسلامی ایران، تنظیم و تدوین یک سیاست خارجی سودمند و کارا در قبال دولت های تازه به استقلال رسیده این مناطق، از جمله پنج جمهوری واقع در منطقه آسیای مرکزی به یکی از علایق و ملاحظات جدی و اجتناب ناپذیر کشورمان تبدیل شد. قرار گرفتن منطقه آسیای مرکزی در محیط امنیتی فوری جمهوری اسلامی ایران که به معنای تاثیرپذیری مستقیم از روندها و پویش های جاری در این منطقه است، به تخصیص بخش عمده ای از ظرفیت و توان مربوط به سیاستگذاری و تعیین استراتژی کشور و طرح ریزی نحوه تعامل با این جمهوری ها منجر شد. در شکل دهی سیاست خارجی ایران در قبال منطقه آسیای مرکزی دخالت و نقش آفرینی مجموعه ای از انگیزه ها، ملاحظات و محرکه های سیاسی، اقتصادی و امنیتی کاملا مشهود بوده است. به نحوی که هر یک از آن ها به عنوان متغیری مستقل، روند شکل گیری و اجرای رفتار خارجی ایران را در منطقه تحت تاثیر قرار داده اند.

از طرف دیگر، توجه برخی بازیگران منطقه ای و فرامنطقه ای به موقعیت استراتژیک آسیای مرکزی و در نتیجه تلاش برای کسب نفوذ در این منطقه، خود به عنوان عامل دیگری بر روابط ایران و جمهوری های آسیای مرکزی تاثیر گذارده است؛ به نحوی که جمهوری اسلامی ایران در تنظیم روابط خود

بـا این جمهوری هـا به ناگزیر به اهـداف، مقاصـد و فعالیت های سایر کشورهای علاقه منـد به نقش آفرینی در این منطقه توجه کرده است. در واقع بروز خلا قدرت در منطقه آسـیای مرکزی به واسـطه فروپاشـی اتحاد جماهیر شوروی از یک طرف و علاقه برخی کشورها به کسب مزایای استراتژیک در حوزه های مختلف سیاسی، اقتصادی و امنیتی در این منطقه از طرفی دیگر، سبب شد تا آسـیای مرکزی در سیسـتم بین المللی بعد از جنگ سـرد در کانون توجه شماری از کشورهای خواهان نقش آفرینی فعال در این حوزه، قرار گیرد.

در پـاره ای موارد، تلاقی منـافع ایران بـا اهـداف و مقاصـد این کشورها، محـدودیت های فراروی سـیاست خارجی ایران را در منطقه آسـیای مرکزی مضاعف کرده است. از این رو شـناخت مبانی رفتاری هر یک از این کشورها و تشـخیص منافع و مقاصد آن ها در آسـیای مرکزی، شـرط لازم برای تدوین و اجرای یک سیاست خارجی توانمند و اثرگذار در این منطقه از سوی ایران بوده است.

به هر حال جمهوری اسلامی ایران در دهه گذشته و با وجود محدودیت ها، در فرصت های مختلف سیاست ارتباط با جمهوری هـای آسـیای مرکزی را بـه صـورت دو جـانبه یـا چنـد جـانبه پیگری کرده اسـت. اهمیت و حساسـیت منطقه آسـیای مرکزی در مجمـوعه ملاحظـات فرامرزی کشور، نیـاز به تثبیت تعاملات بـا جمهوری هـای واقع در این منطقه را به عنوان یکی از الزامـات فراروی سـیاست خـارجی ایران مطرح کرده است. بعـد از یازدهم سـپتامبر ۲۰۰۱، و تحولات بنیادین و تعیین کننـده در آسـیای مرکزی نیـاز به ارزیـابی مجـدد رویه هـا و رونـدهای مسـلط و حـاکم در این منطقه و بـاز تعریف نقش و جایگـاه ایران و درک فرصت ها و چالش های نوین

فراروی آن، به وضوح احساس می شود. تلاش برای شناخت واقعیات و تحولات منطقه در طول یک سال اخیر بخش عمده ای از مساعی دوایر سیاستگذاری دولت های ذی نفع در امور این منطقه را به خود اختصاص داده است. بدون شک درک واقعیات نوین آسیای مرکزی، امکان شناخت توامان فرصت ها و محدودیت هایی را فراهم کرده است که نقش مستقیم و اجتناب ناپذیر در تعمیق یا تحدید نفوذ ایران در منطقه دارند و از این طریق طراحی سیاستی مبتنی بر واقعیات محیطی در مورد آسیای مرکزی ممکن می شود.

در این نوشتار ضمن تبیین کیفیت روابط ایران و جمهوری های آسیای مرکزی در سال های گذشته و تشریح اهداف و مقاصد سایر کشورهای ذی نفع در این منطقه، به مهم ترین تحولات نهادی و ساختاری آسیای مرکزی پس از حوادث یازدهم سپتامبر اشاره می شود تا از طریق معرفی فرصت ها و چالش های فراروی ایران، موقعیت آن در محیط عملیاتی این زیر سیستم بین المللی ارزیابی شود.

(چهارشنبه ۸ مرداد ۱۳۸۲ به نقل از سایت مجلس)

در ادامه جهت تکمیل موضوع مقاله ای آورده می شود:

شکل گیری ساز وکار کنترل ایران در قفقاز

نویسنده:دکتر فرهاد قاسمی

طرح موضوع

کشور ایران به دلیل موقعیت ژئوپلتیک خود و قرار گرفتن در کانون یکی از مهمترین سیستم های تابعه سیستم بین الملل یعنی خلیج فارس و اعمال نقش ارتباطی بین چندین سیستم تابعه، همیشه تحت تأثیر رقابت قدرت در میان واحدهای عمده سیستم بین المللی بوده و سیستم کنترل مرکزی شکل دهی و ساماندهی الگوهای رفتاری آن را همیشه در دستور کار خود داشته است. از سوی دیگر شرایط داخلی کشور نیز آسیب پذیری آن را در برابر چنین کنترلی دوچندان ساخته است. به

عبارتی می توان گفت که موقعیت ژئوپلتیک ایران از یک طرف و شرایط و محیط داخلی آن از سوی دیگر دو متغیر عمده در آسیب پذیری این کشور در برابر ساختار کنترلی سیستم محسوب شده و از عوامل مهم شکل دهنده به امنیت ملی آن محسوب می شود.

سوابق این موضوع به وضوح در تاریخ ایران مشاهده می گردد. در دوره حکومت قاجار که سیستم بین المللی براساس مرزهای اروپا محوری و ساختار چند قطبی تعریف می شد، ایران درگیر در اتحادها و ائتلافهای قدرت های عمده گشته و در بسیاری از موارد امنیت ملی فدای چنین اتحادهایی شد، اتحاد و ائتلافهایی که مکانیزم و ساز و کار نظم و سیستم کنترل در چنین سیستم هایی محسوب می گردید. شکل گیری سیستم دوقطبی دوران بعد از جنگ جهانی دوم نیز ایران را عملا در بخش بلوک غرب قرار داد و امنیت ملی آن با قدرتهای این بلوک گره خورد و نقش های مختلفی از جمله نقش حافظ منطقه ای را از آن خود کرد. اما پیروزی انقلاب اسلامی و خواست اقدام مستقل در صحنه بین المللی معادلات موجود را برهم زده و پاسخ و واکنش های مختلفی را از طرف سیستم کنترل مرکزی سبب گردید.

در مرحله دیگری از تحول سیستم بین المللی، فروپاشی شوروی مطرح می گردد که سبب ساز شکل گیری سیستم نوینی با اصول، قواعد و مرزهای خاصی شد که می توان در قالب سیستم هژمونیک دستوری مفهوم سازی نمود. علاوه بر این فروپاشی شوروی به عنوان یکی از قدرتها و بلوک ها سیستم بین المللی را نیز متحول ساخت و سیستم های نوینی

همچون قفقاز را در شمال ایران سبب شد. ضمن اینکه نوع رابطه بین ساخت و سیستم کنترل مرکزی و سیستم های تابعه موجود را نیز تغییر داد و شدیدا رابطه سلسله مراتبی را بین آنها برقرار ساخته است.

حال با توجه به وضعیت ایران در برابر بخش کنترل مرکزی و محیط سیستمی و تحولات مرزی در شمال ایران و شکل گیری سیستم تابعه نوین تحت عنوان قفقاز این پرسش بنیادین مطرح خواهد شد که از بعد ساخت شناسی، سیستم قفقاز چگونه تبیین خواهد شد؟ ایران از چه جایگاهی در ساخت مذکور برخوردار است؟ و آمریکا به عنوان کارگزار اصلی سیستم کنترل مرکزی چه سیستم فرعی کنترل علیه ایران شکل داده است؟

شکل گیری سیستم تابعه جدید قفقاز

با توجه به دیدگاه تئوریک کارل دویچ در مورد نحوه شکل گیری منطقه از جمله موضوع ارتباطات بین واحدهای تشکیل دهنده یک حوزه جغرافیایی، و نگرش ژئوپلتیک به منطقه در مکاتب مختلف از جمله مکتب آمریکایی کوهن و نگرش سیستمی اشپیگل و کانتوری، سیستم بین الملل پس از جنگ سرد با فروپاشی شوروی و پیدایش کشورهای تازه استقلال یافته، شاهد شکل گیری سیستم تابعه نوینی در نیمکره شرقی خود بوده است. بعبارت روشن تر با پایان دوران جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، تغییرات اساسی در ژئوپلتیک منطقه صورت گرفت و سیستم تابعه جدیدی رخ نمود که انواع رقابت ها، چالش ها، جنگ های داخلی و منطقه ای را در پی داشت. این سیستم مانند هر سیستم تابعه ای متشکل از سه بخش مرکز، پیرامون و قدرت های مداخله گر می باشد. در مرکز این سیستم جمهوری های تازه استقلال

یـافته قفقـاز قرار دارنـد. در بخش پیرامـونی ایـن سیسـتم نیز ایران، ترکیه و روسـیه قرار دارنـد که به علت همسـایگی و نزدیکی جغرافیـایی می تواننـد نقش اساسـی را در تحولات منطقه داشـته باشـند اما قـدرت مـداخله گر از بخش های تشـکیل دهنـده هر سیستم تابعی است که در این منطقه نیز حضور دارد.

پاسخ(قسمت دوم)

آمریکا به علت جایگاه خود در سیستم بین الملل به عنوان یک کل در تمامی سیستم های تابعه تشکیل دهنده سیستم بین المللی حضور داشـته و به نوعی خود را مسئول ایجاد نظم منطقه ای یا بهره برداری از فرصت های احتمالی می داند. حضور این قدرت در سیسـتم تابعه مذکور به دو شکل مستقیم و غیرمستقیم عملی می شود. حضور مستقیم آن را می توان در فرآیندهای اقتصادی و فرهنگی منطقه مشاهده نمود. ولی بعلت تحریک برانگیز بودن دخالت های نظامی و یا حضور نظامی معمولا از متحدین درجه یک خود در منطقه مانند ترکیه و اسرائیل بهره گرفته است.

بعلت ضـعف بخش مرکزی سیسـتم تابعه قفقاز در چهار متغیر الگویی سـطح انسجام، ساختار روابط، ساختار قدرت و ارتباطات، زمینه های رقابت بین بخش پیرامونی و قـدرت های آن و همچنین قدرت مداخله گر برای نفوذ در این سیسـتم و بهره برداری از فرصت های احتمالی فراهم گردیده است.

بنیان های شکل گیری سیستم کنترل

اصولا سه کشور آذربایجان، ارمنسـتان، گرجستان، از واحدهای تشکیل دهنده بخش مرکزی سیستم تابعه قفقاز بشمار می روند. حضـور اقلیت هـای قـومی و فرهنگی در واحـدهای این بخش، اقتصـاد بسـته و ناکـارا، تـک محصولی بودن، وجود بحران هـای اقتصادی مانند تورم، بیکاری، رشد منفی و ساختار سیاسی

اقتدارگرا عملا سبب آسیب پذیری واحدهای مذکور و نفوذپذیری آنها گردیده است. از طرف دیگر سیستم منطقه ای با وجود ذخایر چشمگیری از نفت، گاز و بازارهای جدید توان عرضه محیطی منابع اقتصادی و امنیتی را ندارد. این سیستم به علت ساختار خود از تأمین نیازهای اقتصادی واحدها ناتوان بوده و از بعد امنیتی نیز بعلت وجود اختلافات و تعارضات در حوزه های مختلف بویژه اختلافات و عدم تکامل مرزهای سرزمینی و همچنین ساختار ناموزون قدرت از کارایی لازم برخوردار نمی باشد.

بنابراین محیط داخلی و منطقه ای سیستم جدید زمینه را برای ایفای نقش و نقش یابی قدرت های پیرامونی مانند روسیه، ترکیه، ایران فراهم می نماید. که موضوع نقش یابی برخی از این قدرت ها در تعارض با منافع قدرت هژمون سیستم بین الملل یعنی قدرت مداخله گر سیستم تابعه فوق قرار می گیرد، قدرتی که از دیدگاه بخش مرکزی، مهمترین واحد در تأمین خواسته ها و نیازهای آنها محسوب می شود. بدین ترتیب تعارض نقش ها و تلاش در جهت نقش یابی واحدها زمینه و بنیان شکل گیری سیستم کنترل را فراهم می نماید.

قفقاز رقابت برای دستیابی به نقش های مربوطه را در میان بازیگران ایجاد نموده است. در این میان بعلت تعارضات موجود بین ایران، به عنوان قدرت پیرامونی و آمریکا به عنوان قدرت مداخله گر این سیستم تابعه و همچنین تعارضات موجود بین این دو کشور در صحنه سیاست بین المللی و از جمله سیستم تابعه خلیج فارس و خاورمیانه از یک طرف و روابط نزدیک این کشور با ترکیه به عنوان دیگر قدرت پیرامونی در این سیستم و منافع مشترک

روسـیه و ایران در برابر دو قدرت فوق الذکر و علائق اسرائیل به امور منطقه که با ایران در تضاد اساسی بوده و به عنوان یکی از متحدین اصلی قدرت مداخله گر ایفای نقش می کند، پیچیدگی خاصی به سیاست بین المللی منطقه ای قفقاز بخشیده است. در این میان تسری بخشیدن سیاست مهار ایران از طرف قدرت مداخله گر (آمریکا) به این سیستم تابعه نوظهو ر، از جایگاه ویژه ای برخوردار می باشد.

اصولا از آنجا که سلسله مراتبی از سیستم های کنترل را می توان در سیستم بین الملل مشاهده نمود، خرده سیستم های کنترل موجود در سیستم های تابعه به عنوان بخشی از سیستم کلی کنترل عمل می نمایند. بنابراین مدیریت نهایی پدیده نظم در قفقاز به کارگزار اصلی سیستم کنترل بعد از یازده سپتامبر یعنی آمریکا مرتبط می گردد و در این میان شکل بخشیدن به خرده سیستم کنترل علیه ایران از جایگاه ویژه ای برخوردار است و به عنوان دنباله سیاست مهار و بازدارندگی یکجانبه و غیر منعطف علیه این کشور محسوب خواهد شد. حال این پرسش مطرح می شود که سیستم کنترل مذکور از چه اجزاء و ساختی برخوردار است.

اجزای تشکیل دهنده سیستم کنترل علیه ایران در قفقازسیستم کنترل آمریکا علیه ایران با محوریت ترکیه و اسرائیل شکل یافته است. وجود زمینه های مشترک همکاری در نقش یابی منطقه ای عملا محور سیستم را مشخص می نماید. الگوهای رفتاری آمریکا از زمان فروپاشی شوروی تا حال حاضر به دو مرحله تقسیم می گردد.

مرحله اول از زمان فروپاشی تا ???? می باشد. در این دوره توجه اصلی آمریکا به حوزه اروپا

و سرنوشت متحدین غربی و به طور کلی حوزه نفوذ خود در اروپا بوده و در وهله بعدی، سه جمهوری بالتیک و بعد اوکراین، مولداوی و بیلوروس به عنوان کشورهای مهم تلقی می شدند و برای خزر حساسیت زیادی قائل نبود. مصداق این موضوع را در بحران قره باغ می توان مشاهده کرد. در این دوره آمریکا بنای یک حرکت ضد ایرانی را در منطقه گذاشت و ایران را به عنوان توسعه دهنده بنیادگرایی اسلامی معرفی نمود. بیکر در سفر ???? خود، این کشورها را از موضوع بنیادگرایی و اینکه ایران به دنبال دستیابی به تکنولوژی بمب های اتمی است به وحشت انداخت واز این طریق از قدرت صلح آمیز ایران جلوگیری بعمل آورد.

برژینسکی معتقد است اسلام گرایی گرداب خطرناکی است که ممکن است از خلاء جغرافیایی سیاسی در منطقه در مقابل آمریکا و روسیه نمایان شود و نه فقط تصادم و برخورد جدی با منافع روسیه خواهدداشت، بلکه تهدیدی علیه حاکمیت آمریکا در منطقه و جهان بشمار می رود.

در مرحله دوم یعنی سال های ???? به بعد با کشف منابع نفت دریای خزر، آمریکا به سامان بخشیدن به سیاست خود در برابر ایران پرداخت و بر سیاست مهار دو جانبه تأکید نمود. این سیاست در مراحل بعدی یعنی تا حال حاضر همچنان با فرازونشیب ادامه داشته است، به گونه ای که وزیر امور خارجه آمریکا، مادلین آلبرایت طی سخنانی دولت های جهانی را به دولت های رعایت کننده قوانین بین المللی، دولت های در حال ظهور، دولت های یاغی و شکست خورده تقسیم می نماید. وی ایران را در زمره کشورهای قانون شکن محسوب

نموده و بر لزوم کنترل آن تأکید می نماید.

یکی دیگر از اجزاء این محور اسرائیل می باشد. اسرائیل با تکیه بر استراتژی مرکز - پیرامون خود که مقابله با خطر اعراب از طریق ایجاد اتحاد با ملل غیرعرب دنبال می کند، برای مقابله با ایران نیز اتحاد با ترکیه را دنبال کرده است. اسرائیل ایران را به عنوان بزرگترین تهدید علیه خود در منطقه بشمار می آورد، چرا که با موجودیت اسرائیل مخالف است. بنابراین با اتخاذ استراتژی اتحاد با ترکیه ضمن دستیابی به نقش مهم در سیستم جدید، عملا خطری را برای ایران ایجاد خواهد کرد .نفوذ ترکیه در آذربایجان و اهمیت آن به عنوان دروازه قفقاز سبب رقابت بین ایران و ترکیه در بحران آذربایجان و ارمنستان گردید که هر کدام، از یکی از طرفین حمایت نمودند و در اینجا نیز ما شاهد حمایت جدی اسرائیل از آذربایجان هستیم.

سومین بخش از سیستم کنترل در برابر ایران، یکی از کشورهای بخش پیرامونی این سیستم یعنی ترکیه است. این کشور پس از فروپاشی شوروی به سرعت دست به گسترش نفوذ خود در آسیای میانه و قفقاز زد. علائق تاریخی، عاطفی و میل به تسلط یافتن بر بازارهای جدید این مناطق بخشی از انگیزه های این کشور را تشکیل می دهد. از زمان فروپاشی امپراتوری عثمانی برخی از روشنفکران ترکیه دیدگاه احساسی در مورد قفقاز و آسیای مرکزی داشته اند و نسبت به آن احساس مالکیت می کردند. در ترکیه کتب تاریخی تدریس می شود که حاوی ارزیابی تازه ای از نقش ملت ترک در پیشرفت فرهنگی بشر از دوران های پیش از تاریخ تا زمان

ماست. موارد زیر برخی از نکات قابل توجه در این کتاب ها را مطرح می نماید.

سرزمین مادری ترک ها آسیای مرکزی است که از... حوضه دریاچه بایکال تا کوه های آلتای، حوضه اتیل، دریای مازندران، هندوکش و قراقروم و سرزمین های مجاور آن را در بر می گیرد. آن هنگام که بقیه انسان ها در درون غارها می زیستند و زندگی بدوی داشتند، ترک ها شروع به مهاجرت به چین، هند، کرانه های آسیا، آفریقای شمالی و اروپا کردند و دستاوردهای فرهنگی سرزمین مادری خویش را به این نقاط منتقل ساختند.

علاوه بر آن ترکیه پس از فروپاشی شوروی بعلت عضویت در ناتو با نوعی بحران نقش در منطقه روبرو گردید. بدین جهت سعی نمود با بهره گیری از موقعیت جغرافیایی و فرهنگی خود در منطقه به نقش مناسب دست یابد. بدین ترتیب طرح آسیای میانه به عنوان حوزه تمدنی خود و بحران نقش این کشور در دوره پس از فروپاشی شوروی دو متغیر مهم درگیری ترکیه در آسیای میانه و قفقاز بشمار می آید و بعلاوه وجود نوعی اتحاد استراتژیک با آمریکا و اختلاف آمریکا به عنوان قدرت داعیه دارهژمون جهانی با ایران زمینه را برای بهره گیری از فرصت موجود جهت ترسیم حوزه نفوذ و کاهش گستره عمل ایران به عنوان رقیب منطقه ای فراهم ساخته است و از اینجاست که خود را به عنوان یکی از محورهای مهم سیستم کنترل منطقه ای در برابر ایران مآj‌Uمی نماید.

(به نقل از سایت روزنامه هم...Ђ......دیپلماتیک دیماه ۱۳۸۲)

میزان نفوذ عملی هر یک از این دو کشور در این منطقه چقدر است؟

پرسش

میزان نفوذ عملی هر یک از این دو کشور در این منطقه چقدر است؟

پاسخ

علاوه بر آنچه که در این زمینه درپاسخ سوال ۱و۲ گذشت مراجعه به منابع ذیل مفید می باشد:

۱_تقابل ایران وترکیه در آسیای مرکزی وقفقاز.نور محمد نوروزی. فصلنامه راهبرد ش ۱۷ زمستان ۱۳۷۸

۲_ارزیابی نقش وجایگاه ایران در آسیای مرکزی .دفترمطالعات سیاسی مرکز پژوهشهای مجلس شورای اسلامی.

۳_مجله مطالعات آسیای مرکزی وقفقاز . شهریور ۱۳۸۱ و ۱۳۸۰

۴_مجله مطالعات دفاعی استراتزیک .آذر ۱۳۸۱

۵_ مرکز تحقیقات استراتژیک – مجمع تشخیص مصلحت. نیز تحقیقات مناسبی در این زمینه انجام داده است.

آیا تاکنون کسی در مورد حکم امام خمینی(ره) در مورد سلمان رشدی اقدام نموده است ؟

پرسش

آیا تاکنون کسی در مورد حکم امام خمینی(ره) در مورد سلمان رشدی اقدام نموده است ؟

پاسخ

حکم تاریخی حضرت امام در مورد ارتداد سلمان رشدی و مهدور الدم بودن او، حمایت های بسیار زیادی را در جهان اسلام به همراه داشت و بسیاری از مؤسسات دولتی و غیر دولتی کشورهای اسلامی، علمای جهان اسلام، اعم از شیعه و سنی و سازمان کنفرانس اسلامی آن را تأیید کردند. ورود این کتاب به کشورهای اسلامی منع شد و حتی برخی از آنان – نظیر بنیاد ۱۵ خرداد و یا ستاد پاسداشت شهدای نهضت جهانی اسلام – برای مجری آن جایزه گذاشتند. در سطح ملت های مسلمان نیز واکنش های بسیار زیادی به این حکم صورت پذیرفت و در موارد بسیار زیادی تلاش شده تا به این حکم الهی جامع عمل پوشانیده شود اما به دلیل اقدامات امنیتی و حفاظتی بسیار بالای کشورهای حامی سلمان رشدی، موفق نشده اند. به عنوان نمونه می توان از شهید «مصطفی مازح» نوجوان لبنانی نام برد که با برنامه ریزی دقیق موفق شده بود از سد امنیتی و حفاظتی بسیار شدید پیرامون سلمان رشدی گذشته و تا ساختمان مسکونی وی پیش برود که متأسفانه قبل از رسیدن به طبقه مورد نظر با انفجار مواد منفجره به شهادت می رسد.

نکته آخر این که در مواجهه و مقابله با توطئه استکباری سلمان رشدی و کتاب آیات شیطانی بر علیه جهان اسلام و جنبش عظیم اسلام گرایی در جهان، آنچه که از اهمیت ویژه ای برخوردار بود و توانست این جریان شوم را خنثی نماید همان اصل صدور حکم حضرت امام بود که تأثیرات مثبت

بسیار عظیمی در جهان داشت و صلابت جهان اسلام را نشان داد. از این روست که مشاهده می نماییم یکی از فشارهای اتحادیه اروپا و آمریکا به ایران به خاطر این حکم و مجبور نمودن ایران به لغو آن است و پرواضح که هدف آنان به هیچ وجه تنها نجات جان سلمان رشدی نیست بلکه جبران خساراتی است که از صدور این حکم متحمل شدند.

چرا وزارت امور خارجه کشورمان اغلب موارد ,مواضع مقتدرانه ای در قبال مسائل روز ندارند؟

پرسش

چرا وزارت امور خارجه کشورمان اغلب موارد ,مواضع مقتدرانه ای در قبال مسائل روز ندارند؟

پاسخ

در مورد خط و مشی وزارت امور خارجه خصوصا در قبال مسائلی از قبیل پیشرفت های صلح آمیز دانش هسته ای ایران و طرز برخورد آن در مقابل کشورهای اروپایی و... دیدگاه های متفاوتی وجود دارد؛ عده ای از این مواضع حمایت کرده آن را تنها گزینه مناسب در شرایط فعلی برای تأمین و حفظ منافع و مصالح نظام و جامعه اسلامی می دانند و در مقابل دیدگاه هایی چنین مواضعی را برنتابیده و آن را نه تنها در راستای منافع و مصالح کشورمان ندانسته بلکه باعث از بین رفتن وجهه انقلابی ایران و کوتاه آمدن در مقابل خواسته های نامشروع آنان می دانند.

در مقام قضاوت میان این دیدگاه ها، اگر بخواهیم تحلیل و ارزیابی منصفانه ای داشته باشیم باید بپذیریم که در راه تأمین منافع و مصالح و کشور، راه های متعددی وجود دارد؛ نظیر جنگ، قطع رابطه، دیپلماسی و باز کردن راه گفتگو و... و از دیدگاه اسلامی همه این راه ها مادامی که در راستای اصول و آموزه های اسلامی باشد، مشروعیت داشته و قابل استفاده می باشد.

در قضیه پرونده هسته ای هم راهبردی که مجموعه کلان نظام و از جمله وزارت امور خارجه بر آن اجماع دارند استفاده از شیوه های مسالمت آمیز و باز گذاشتن راهکار دیپلماسی و گفتگو، جهت شفافیت سازی و زدودن ابهامات و شایعات آمریکا و اسرائیل که در جهت لکه دار نمودن وجهه ایران و ایراد اتهام مبنی بر تلاش برای دستیابی سلاح های کشتار جمعی هستند می باشد. بدیهی است

همانگونه که به کرات مسؤولین نظام اعلام نموده اند، ادامه این شیوه تا جایی است که طرف های گفتگو نخواهند از این قضیه سوء استفاده نموده و مانع از پیشرفت های علمی و تکنولوژیکی ایران شوند که در غیر این صورت وزارت خارجه ایران خط و مشی های متفاوتی را در پیش خواهد گرفت.

همچنین در ارتباط با کشورهای همسایه نظیر افغانستان و عراق نیز دستگاه وزارت خارجه علی رغم برخی فراز و نشیب ها در مجموع توانسته اند ضمن حفظ منافع و مصالح کشورمان سیاستی مقبول و موجه ارائه نمایند.

در هر صورت در یک جمع بندی کلی می توان چنین گفت: اصولی که بر اساس مبانی مذهبی نظام از ابتدا در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، متبلور گردیده، نظیر استکبار ستیزی، حمایت از مسلمانان و مستضعفان جهان و ... ، همچنان محور اساسی سیاست خارجی نظام اسلامی می باشد؛ نگاهی واقع بینانه به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و موضع گیری های خرد و کلان نظام اسلامی در ارتباط با سایر کشورها، و ملتهای مظلوم جهان و نهضت های آزادی بخش، به خوبی بیانگر این حقیقت است که کوچکترین عدولی از این موضوع نبوده، به عنوان نمونه از ابتدای انقلاب اسلامی تا کنون همچنان ایران اسلامی به عنوان تنها کانون استکبارستیزی در جهان بوده و همچنان می باشد و در ایفای این مسؤولیت از تمامی ظرفیت ها و امکانات دیپلماسی و سیاسی، فرهنگی و تبلیغاتی، ارسال کمک های انسانی و بشردوستانه و ... استفاده می نماید. کمک و حمایت از مسلمانان فلسطین و عدم به رسمیت شناختن رژیم غاصب اسرائیل تاکنون، که هزینه های بسیار

زیـادی را برای نظاماسـلامی تحمیل نمودهاست و همچنین عـدم رابطه با آمریکا، حمایت مادی و معنوی از مسـلمانان بوسـنی و هرزگووین، افغانستان، عراق و ... همه دراین راستا قابل تحلیل و ارزیابی است.

نتیجه آنکه در قاطعیت نظام اسـلامی در مقابل اسـتکبار جهانی و تأمین مصالـح و منافع خویش و حفظ اسـتقلال و آزادی کشور تزلزل و خللی در آن به وجود نیامده است، هر چند در نوع روشـها بستگی به مقتضیات زمان، شرایط و امکانات محیط داخلی و بین المللی و ...، تغییراتی به وجود آمده است.

اگر بین مصالح حکومت ام القری و ولایت جهان اسلام تعارض دیده شود کدام را باید فدای دیگری نمود؟

پرسش

اگر بین مصالح حکومت ام القری و ولایت جهان اسلام تعارض دیده شود کدام را باید فدای دیگری نمود؟

پاسخ

در نظریه ام القری همواره مصالـح امت اولویت دارد مگر در جـایی که هستی و وجود ام القری که حفظ آن بر همه امت واجب است در خطر باشد. اگر در جایی به اسـلام و مسلمانان تهاجمی صورت بگیرد ام القری موظف به دفاع می باشد و اگر ام القری نیز مورد حمله دشمنان اسلام قرار گرفت، بر امت واجب است تا از آن دفاع کنند.

برای مثال می توان به حکم ارتـداد سـلمان رشـدی توسط امام خمینی رحمه الله بخاطر هتاکی او به ساحت مقدس پیامبر گرامی اسلام اشاره کرد و از آن به عنوان ترجیح مصالح امت اسلامی بر مصالح ملی نام برد.

نکته: در گفتـار و سـخنان امـام خمینی رحمه الله همواره کلمه ام القری برای شـهر مکه به کار رفته است که یکی از ارکان مهم وحدت امت اسـلام به شـمار می رود و در آیه شریفه ۹۲ سوره مبارکه انعام نیز به آن اشاره شـده است؛ «و لتنـذر ام القری و من حولها ام القری».

لازم به تذکر می داند که جدای از این نظریه در فقه شـیعی و به نظر علمای شـیعه دفاع از هر کشور اسـلامی و سـرزمین اسلامی که توسط کفار مورد تعرض یا اشتغال قرار گرفته باشد بر تمامی مسلمانان واجب است؛ چه ام القری باشد و یا نباشد.{۱}

[۱].صحیفه نور ج ۱۳، ص ۳.

- لاریجانی، محمد جواد - مقولاتی در استراتژی ملی - چاپ سال ۶۹ ناشر مرکز ترجمه ونشر کتاب.

- لاریجانی، محمد جواد، سیاست خارجی.

با این که در اسلام همه مسلمانان برابرند، چرا شیعیان افغانی و عراقی را از ایران اخراج می کنند؟

اشاره

۲۲ سال پیش از شیعیان عراق دعوت کردیم. چرا الان آنان را اخراج می کنیم؟

پرسش

با این که در اسلام همه مسلمانان برابرند، چرا شیعیان افغانی و عراقی را از ایران اخراج می کنند؟

۲۲ سال پیش از شیعیان عراق دعوت کردیم. چرا الان آنان را اخراج می کنیم؟

پاسخ

از پرسش و اعتماد شما تشکر می کنیم و از این که مصمم شدی، به دور از هیاهوهای سیاسی و جنجال های تبلیغاتی در مورد مسایل سیاسی و اجتماعی تحقیق کنی تا به واقعیت نایل گردی، سپاس و تقدیر مضاعف داریم.

پاسخ شما را با مقدمه ای بیان می کنیم که به گوشه ای از آن در درس دوم و هشتم معارف اسلامی پیش دانشگاهی اشاره شده است.

انسان ها در اصل آفرینش و برخورداری از مقام و منزلت انسانی و کرامت خدادادی تفاوتی ندارند.

دارای هوش و عقل و درایت، وجدان انسانی، امیال و غرایز حیوانی مشترک، و فطرت واحد توحیدی هستند.

این اشتراکات روحی و درونی موجب می شود در عامه بشریت از همه اقوام و ملل مختلف با فرهنگ ها و تمدن های متفاوت، در بسیاری از مسایل اخلاقی و اجتماعی و فرهنگی، روح مشترکی حاکم باشد.

یکی از آن مشترکات نحوه قضاوت در برخی مسایل اجتماعی و صنفی و قومی است، مثلاً وقتی مسافران با صداقت و راستی و مهمان نوازی و خوش اخلاقی تعدادی از مردم در یک محله مواجه می شوند، می گویند مردم فلان محله آدم های خوبی هستند.

اگر با ترشرویی، دروغ گویی، بی رحمی و دروغ گویی افرادی از آن جا مواجه شوند دید گاه شان نسبت به افراد آن محله تفاوت خواهد کرد.

این گونه گواهی دادن در مورد شهرها و کشورهای مختلف یا اصناف و اقشار گوناگون نیز وجود دارد. وقتی مردم خلافی را از چند پزشک یا مهندس یا

روحانی می بینند یا تخلفاتی از تعدادی موتورسواران در سطح شهر می بینند، می گویند دکترها، مهندس ها و آخوندها چنین هستند یا موتورسوارها متخلفند و... در حالی که اکثر افراد آن ها از چنین اتهام هایی مبرّا می باشند. این نحو قضاوت، ناقص و نادرست در مورد عمل کرد مسلمانان افغانی و عراقی در ایران- همانند دیگر کشورها- شیوع پیدا کرده است.

اکثر مهاجران افغانی و عراقی انسان های شریف، متدین، اهل فهم و فرهنگ هستند، اما عملکرد برخی از آنان- مخصوصاً افاغنه که گاهی شرارت و فساد انگیزی از قبیل آدم کشی، سرقت، تجاوز به ناموس مردم، قاچاق مواد مخدر و... از آنان دیده می شود - موجب شده که دیدگاه مردم نسبت به آنان متفاوت باشد و با توجه به آغاز مهاجرت آنان تغییر پیدا کند.

البته این گونه نگاه و قضاوت به عامه مردم بر می گردد، دولت اسلامی هیچ گاه درصدد اخراج آنان نبوده، بلکه درصدد فراهم ساختن زمینه های مساعد امنیتی و سیاسی برای بازگشت داوطلبانه آنان است، تا اوّلاً: در غیاب این گروه از مسلمانان شیعه و معتقد به ولایت اهل بیت علیهم السلام، دیگران همه مناصب و پست های کلیدی را به تصاحب خود در نیاورند، و ثروت ملی کشورشان در انحصار غیر شیعه درنیاید، و شرایط مساعد برای محو فرهنگ اهل البیت فراهم نشود.

ثانیاً: در سازندگی کشورشان و قطع دست ها ی بیگانگان شریک باشند. این سیاست پیش از حاکمیت طالبان و پس از سرنگونی حکومت آنان دنبال می شد.

در مورد شیعیان عراق، مسئله تفاوت دارد. تا زمانی که صدام و رژیم عفلقی بر عراق حاکمیت دارد، آزادی و امنیت لازم برای شیعیان- مخصوصاً عده ای که به ایران مهاجرت نموده اند- نیست. به

همین خاطر دولت برنامه ای برای بازگشت مهاجران عراقی اعلان نکرده است.

احیاناً ممکن است افرادی مفسد یا جاسوس همراه مهاجران از طرف صدامیان جهت جاسوسی و تخریب وارد کشور شده باشند.که پس از شناسایی، دستگیر سپس تنبیه یا اخراج گردند، اما حساب این افراد اندك را باید از اکثر مهاجران عراقی جدا دانست.

در هر حال تصمیماتی که دولت درباره مهاجران اتخاذ می کند، با توجه به مصالح کشور است.

اگر در پی تحقیق علل آن هستید، باید با "اداره اتباع خارجی" تماس بگیرید.

چرا حالا که امریکا افغانستان را بمباران می کند، از افاغنه حمایت می کنیم، در حالی که قبل از این، آنان را از ایران اخراج می کردیم؟

پرسش

چرا حالا که امریکا افغانستان را بمباران می کند، از افاغنه حمایت می کنیم، در حالی که قبل از این، آنان را از ایران اخراج می کردیم؟

پاسخ

دولت ایران پیش از حاکمیت طالبان از دولت و ملت افغانستان پشتیبانی می کرد.

اما طالبان که دست پروردگان سازمان امنیت پاکستان تحت نظارت مستقیم سازمان سیا و سرویس جاسوسی انگلیس شکل گرفته و قدرت پیدا کرده بودند تا نقش اسراییل را در منطقه داشته باشند و قدرت و نفوذ ایران را کنترل کنند، دارای عملکردی منفی در تمامی عرصه های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی بودند.

آنان نمایندگان امریکا بودند تا با اعمال خشونت آمیز به نام اسلام، چهره اسلام و مسلمانان را زشت نمایش دهند.

با این بهانه رادیو، تلویزیون، سینما و حضور زنان در اجتماع را تحریم کردند و در مدارس و دانشگاه ها را بر روی دختران بستند و ده ها کار دیگر مضحك و دور از شعور انسانی کردند.

حدود ۸۰٪ درصد کشت خشخاش و تولید تریاك و قاچاق مواد مخدر جهان را به خود اختصاص داده بودند.آیا حمایت و همکاری با چنین رژیمی کار درستی است؟ قطعاً وجدان بیدار بشریت و فطرت عدالت خواهی انسان و دین مبین اسلام اجازه برقراری روابط عادی را با چنین دولتی نمی دهد.

ممکن است سؤال کنید: اگر طالبان دست نشانده امریکا بود، چرا امریکا آن ها را نابود کرد؟

پرونده سیاه و قطور امریکا در طول حیات استکبارش دارای دو ویژگی بارز است:

چه توجیهی برای عدم کمک نظامی مسلمانان به مردم مظلوم فلسطین وجود دارد؟

پرسش

چه توجیهی برای عدم کمک نظامی مسلمانان به مردم مظلوم فلسطین وجود دارد؟

پاسخ

عدم اتحاد کشورهای اسلامی، وابستگی و دست نشاندگی برخی از سران کشورهای اسلامی به آمریکا و ترس از دست دادن مقام باعث وارد شده این همه ظلم و جنایت به مردم فلسطین می شود.

اگر کشورهای اسلامی با هم متحد بودند و با هم دست به دست هم می دادند، هیچ قدرتی نمی توانست به مسلمانان زورگویی کند. اقدام یک کشور برای این کار کافی نیست.

زمینی که برای تهیه مسکن در سال گذشته مشمول خمس نشده، ولی در حال حاضر به پول نقد تبدیل شده است، آیا می توان این پول را برای اجاره یا رهن مسکن، یا خرید وسائل منزل یا زیارت خرج کرد؟

پاسخ: اگر حداقل یک سال از خرید زمین گذشته باشد، پس از فروش باید خمس قیمت خریداری شده را بپردازید و در ترقی قیمت آن تا پایان سال خمسی تان فرصت دارد. می توانید ترقی قیمت را تا قبل از رسیدن سال خمسی تان در مصارف لازم مصرف کنید.(۱)

پی نوست ها:

۱ - آیت الله فاضل، جامع المسائل، ج ۱، ص ۱۷۴.

۲: چرا جمهوری اسلامی ایران علنا به مسلمانان مظلوم فلسطینی کمک تسلیحاتی می کند، مگر دفاع و حمایت از مسلمانان بر ما واجب نیست؟ آیا از طریق سفارت فلسطین نمی تواند اقدام عملی برای آنان کرد؟

پرسش

۲: چرا جمهوری اسلامی ایران علنا به مسلمانان مظلوم فلسطینی کمک تسلیحاتی می کند، مگر دفاع و حمایت از مسلمانان بر ما واجب نیست؟ آیا از طریق سفارت فلسطین نمی تواند اقدام عملی برای آنان کرد؟

پاسخ

جمهوری اسلامی ایران حمایت سیاسی خود را در صحنه های بین المللی از ملت مظلوم فلسطینی بارها اعلام کرده و کمک های مردمی فراوانی برای آنان ارسال کرده است، ولی با توجه به بسته بودن مرزهای فلسطین اشغالی و حمایت های بدون قید و

شرط آمریکا و استکبار جهانی از اسرائیل نمی توان بیش از این از مسلمانان فلسطین حمایت کرد.

بعضـــی می گویند در حالی که خودمان فقیر داریم کمک مالی به فلســطین لزومی ندارد. در پاسخ این سخن چه باید گفت؟ وظیفه ما در قبال مظلومان فلسطین چیست؟

پرسش

بعضـی می گوینـد در حالی که خودمان فقیر داریم کمک مالی به فلسـطین لزومی نـدارد. در پاسـخ این سـخن چه بایـد گفت؟ وظیفه ما در قبال مظلومان فلسطین چیست؟

پاسخ

از دیـدگاه اسـلام، انسـان در کنار وظیفه فردی وظیفه اجتماعی نیز دارد که یکی از آن ها اهتمام به امور مسـلمانان و حمایت از مظلومان است. مردم مظلموم فلسطین از دو جهت استحقاق دریافت کمک دارند:

۱ــ مسلمان بودن،

۲ــ مظلوم بودن.

از روایـات معصومـان اسـتفاده می شود که اهتمـام به امور مسـلمانان تکلیف شـرعی است به طوری که رسول اکرم(ص) فرمود: "هر کس صبح کند و به امور مسلمانان توجهی نداشته باشد مسلمان نیست".۱

بر پایه این حـدیث هیـچ مسـلمانی حق نـدارد تنها سـر در لاک خود فرو برد و به خود اندیشـد و در بنـد خود باشد بلکه موظف است به دیگران نیز بیندیشـد. از طرفی مردم فلسـطین مظلوم اند و ما از نظر شـرعی موظفیم از مظلوم دفاع کنیم. پیامبر اکرم(ص) می فرماید: "کسی که صدای مظلومی را بشنود در حالی که از مسلمانان یاری می طلبد، اگر به ندای او پاسخ ندهد و یاری اش نکند مسلمان نیست".۲ امام علی(ع) در وصیت نامه خود همه را به دشمنی با ظالم و رسیدگی به مظلوم توصیه کرده.۳

علاوه بر این، وظیفه انسانی حکم می کند که انسان به همنوعان خود که در شرایط سخت به سر می برند کمک نماید.

بنی آدم اعضای یکدیگرند

چو عضوی به درد آورد روزگار

تو کز محنت دیگران بی غمی

که در آفرینش ز یک گوهرند

دگر عضوها را نماند قرار

نشاید که نامت دهند آدمی

در هر کشوری فقیر وجود دارد. این امر مجوز نمی

شود که انسان از گرفتاری های دیگران غفلت کند. انفاق باعث ازدیاد مال است. ما می توانیم هم به فقرای خودمان برسیم که این از جنبه فردی و ملّی است، اما وظیفه ما در قبال مسلمانان فلسطین، یک وظیفه سیاسی و اجتماعی و معنوی است و نوع آن روشن است و آن حمایت همه جانبه اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و نظامی است.

کسانی که استطاعت مالی دارند باید از طریق ارسال کمک های مالی به انتفاضه مردم فلسطین یاری رسانند. کسانی که می توانند دست به جهاد بزنند و در برابر صهیونیست ها بایستند، یک نوع کمک سیاسی و اجتماعی است. ما با کمک های خودمان در واقع اسرائل را محکوم و فلسطین را تقویت معنوی و روحی می کنیم.

حداقل وظیفه شرکت در راهپیمایی هایی است که به منظور اعلام همدردی با آن ها و انزجار از اسرائیل بر پا می شود.

کافر کسی است که خدا را نمی پرستد و نجس است. پس چرا کشور ما با کشورهایی که کمونیست هستند رابطه دارد؟ مگر این ها نجس

اشاره

نمی باشند؟

پرسش

کافر کسی است که خدا را نمی پرستد و نجس است. پس چرا کشور ما با کشورهایی که کمونیست هستند رابطه دارد؟ مگر این ها نجس

نمی باشند؟

پاسخ

اوّلاً برخی کفّار خداپرست هستند.۵ ثانیاً در مورد نجاست بعضی کفّار اختلاف نظر است.۶ ثالثاً بر فرض این که کافری نجس باشد دلیل نمی شود که نتوانیم با او ارتباط تجاری، نظامی و فرهنگی داشته باشیم. ارتباط با کشورها بستگی به مصالح عمومی کشور دارد و نجاست مانع ارتباط نمی شود.

مهم ترین تهدیدات منطقه ای و درونی علیه جمهوری اسلامی ایران چیست؟

پرسش

مهم ترین تهدیدات منطقه ای و درونی علیه جمهوری اسلامی ایران چیست؟

پاسخ

مهم ترین تهدید خارجی علیه جمهوری اسلامی ایران، توطئه هایی است که امریکا علیه نظام اسلامی ایران اعمال می کند. و امریکا در راستای سیطره خود بر جهان، دست به هر نوع توطئه ای می زند.

تبلیغات گسترده ماهواره ای و رسانهای برای مشوّه جلوه دادن نظام اسلامی از قبیل اتّهام عدم رعات حقوق بشر، تروریست پرور بودن و ناهمگونی ایران با سیاست صلح خاورمیانه، نمونه ای از تبلیغات گسترده امریکا علیه ایران است.

تهدید به حمله نظامی و مرعوب کردن برخی سیاستمداران داخلی یکی دیگر از تهدیدها است. برخی از افراد سخن از رابطه با امریکا می زنند. این افراد از تهدیدات امریکا دچار ترس شده و منفعلانه برخورد می کنند. بدیهی است اگر امریکا مانند سایر کشورهای دنیا دست از توطئه بردارد و در سیاست کشورهای دیگر دخالت نکند، هیچ کشوری با او به ستیز بر نمی خیزد. انقلاب اسلامی در ایران و شورش علیه شاه خائن به خاطر وابستگیا و به امریکا و اجرای نقشه ها و طرح های امریکا در خاورمیانه بود. اگر مردم ایران با شاه به مبارزه برخاستند، در حقیقت با امریکا مبارزه کردند. حال اگر کسی بخواهد با امریکا و سیاست های آن هماهنگ بشود، دیگر انقلاب ماهیت خود را از دست داده و نمی توان ادعا کرد کشور دارای استقلال سیاسی است. مسئولان با قدرت هر چه تمامتر باید در مقابل سیاستهای امریکا بایستند و ترس به خود راه ندهند و راه انقلاب را ادامه دهند. اخیراً امریکا به بهانه حادثه مشکوک یازده سپتامبر دست به تهاجم

گسترده علیه جهان اسلام زده، نه تنها با ایران بلکه علیه تمامی کشورهای اسلامی برنامه دارد. همان طور که مسئولان امریکا اعلام کردند جنگ های طیبی شروه شده است. همه این ها به خاطر نجات اسرائیل از بن بست و سرکوب شورش ها علیه منافع امریکا و تسلط بر منابع مهم نفتی خاورمیانه و بالاخره تسلط بر قدرت جهانی است. امّا تهدید های خطرناک داخلی، تفرقه و حزب گرایی، دور کردن مردم از معتقدات مذهبی از راه ترویج فرهنگ تساهل و مسامح و گسترش فساد و منکرات از راه برگزاری کنسرت های موسیقی و پخش سی دی های مبتذل و فیلم های ویدئویی مخرّب، نیز از راه تشکیل در مبانی اعتقادی مانند بحث قرائت های مختلف، پلورالیسم و تکثر گرایی و تهاجم به ارزش هایی است که مایه پیروزی در انقلاب و در جنگ تحمیلی شد، مانند تهاجم بر تقلی و مقلدان، تهاجم علیه روحانیت شیعه، تهاجم بر ضد قیام امام حسین(ع) و پخش شایعات راجع به شخصیت های روحانی و متدین انقلاب، هم چنین جدا کردن جامعه به چپ و راست، که همه در راستای توطئه ها و تهدید های داخلی است. به طور یقین صحنه گردانی این گونه مسائل، از خارج مرزها هدایت می شود، گرچه اجرای آن ها به دست عوامل داخلی است و از همه مهم تر اخلال در مسائل اقتصادی و نرسیدن به وضع اقتصادی مردم از تهدیدهای مهم داخلی محسوب می شود.

طبق گفته قرآن، و طبق محتویات فیلم مریم مقدس(ع) یهودیان اولین ساکنان فلسطین بودند. چرا مسلمانان مدعی اند که این سرزمین مال آنان است؟

پرسش

طبق گفته قرآن، و طبق محتویات فیلم مریم مقدس(ع) یهودیان اولین ساکنان فلسطین بودند. چرا مسلمانان مدعی اند که این سرزمین مال آنان است؟

پاسخ

آن چه در سؤال بیان شده است، مبنی بر این که از نگاه قرآن اولین ساکنان فلسطین، یهودیان بودند، با تحقیقاتی که به عمل آمد، چنین چیزی در قرآن یافت نشده و قرآن پژوهان بدان اشاره نکرده اند. نیز از سریال مریم مقدس چنین مطلبی فهمیده نمی شود.

برای روش شدن این مطلب که چرا مسلمانان مدّعی هستند که سرزمین فلسطین مال آنان است، ناچاریم به صورت گذرا به تاریخچه فلسطین اشاره کنیم:

پیشینه فلسطین: دو هزار و پانصد سال پیش از میلاد حضرت مسیح چند قبیله عرب از جزیره العرب به سوی سواحل جنوبی دریای مدیترانه کوچ کردند. برخی از این ها در فلسطین سکنا گزیدند و از راه کشاورزی معیشت می کردند. به این عده کنعانیان اطلاق می شود و به همین جهت سرزمین فلسطین را ارض کنعال نامیده اند.

برخی در لبنان ساکن شدند و از راه دریانوردی زندگی می کردند. این ها را فینیقیان می گویند. یک طایفه مهم از کنعانیان به نام "یبوسیون" در بیت المقدس سکنا گزیدند، بدین جهت در قدیم منطقه بیت المقدس را "یبوس" می نامیدند.

بعد از گذشت صدها سال حضرت ابراهیم خلیل از "اورکلدان" عراق به ارض کنعان هجرت نمود، و بعد از تولد اسحاق و یعقوب و سپس فرزندان و عشیره یعقوب و بنی اسرائیل شکل گرفتند و پدید آمدند. پس قبل از شکل گیری بنی اسرائیل و یهود، کنعانیان و یبوسیان در آن منطقه زندگی می کردند و حضرت ابراهیم و

فرزندانش از جای دیگر به آن دیار رو آورده بودند.

بعد حوادث و درگیری های فراوانی در این منطقه اتفاق افتاد، تا این که حضرت عیسی(ع) در شهر ناصره فلسطین به رسالت مبعوث شد، زین پس بنی اسرائیل به دو گروه یهودی و مسیحی تقسیم شدند، برخی به حضرت عیسی(ع) ایمان آوردند و مسیحی شدند و برخی از آن امتناع ورزیدند و با آنان درگیر شدند.

پس از تجزیه امپراتوری روم در سال ۳۹۵ میلادی، فلسطین یکی از ایالات مسیحی نشین روم شرقی، بیزانس، گردید.

بعد از گذشت چند قرن پیامبر اسلام(ص) به رسالت مبعوث شد و در سال ۶۳۸ میلادی برابر با ۱۷ ه . ق. در زمان عمر، خلیفه دوّم سپاهیان اسلام وارد بیت المقدس شدند. مسلمانان با مردم فلسطین پیمان صلح امضا کردند، آنان را در پذیرش دین آزاد گذاشتند و چون حقانیت دین اسلام را مشاهده کردند، اکثریت آنام مسلمان شدند.[1] یعنی مردی که در آنجا زندگی مر کردند، مسلمان شدند، نه این که از مسلمانان از سرزمین های دیگر رفته باشند و آنجا زندگی کردند. بنابراین از قرن هفتم میلادی به بعد فلسطینیان پیروان سه دین بزرگ را تشکیل می دادند، و اولین جمعیت مذهبی را مسلمانان، دوّمی مسیحیان و سومی یهودیان در اختیار داشتند و مسلمانان حائز اکثریت جمعیت بودند. این امر حدود پانصد سال دوام یافت تا این که در سال ۱۰۹۹ میلادی (برابر با سال ۴۹۳ ه . ق) اروپائیان در قالبجنگ های صلیبی فلسطین را تصرف کردند.

این ها وقتی که بر مردمی که اکثریتشان را مسلمانان تشکیل می دادند، پیروز شدند، بسیاری از آنان را از دم

شمشیر گذراندند، بنا به نقل مورخان اروپایی و مسیحی، آنان در شهر بیت المقدس حدود شصت هزار تن را کشتند و در آن جا حمام خون به راه انداختند.[۲]

فلسطین هشتاد و هشت سال در اختیاز صلیبی ها بود و آنان با مسلمانان در این دوره با بی رحمی تمام برخورد کردند تا این که در سال ۱۱۸۷میلادی(برابر با ۵۸۳ ه . ق) صلاح الدین ایوبی آنان را شکست داد و بار دیگر فلسطین و بیت المقدس به آغوش مسلمانان بازگشت. حال جالب است بدانید که مورخان غربی و مسیحی بی رحمی های صلیبان را نوشته اند و اعتراف نموده اند که صلاح الدین ایوبی بعد از پیروزی با پیروان ادیان دیگر (یهودیان و مسیحیان) به خوبی رفتار نمود و آنان را در گزینش دین آزاد گذاشت و از هر گونه قتل و غارتی در مورد آنان جلوگیری کرد.[۳]

حال این ملت فلسطین از هر نژادی که هستند (سامی و ...) بسیاری از آنها با آزادی و اختیار اسلام را پذیرفتند، عده ای به دین مسیح و عده کمتری به دین یهود گرویدندو باقی ماندند. این تناسب جمعیت تا پایان قرن نوزدهم ادامه داشت.

در سال ۱۸۸۰ از جمعیت پانصد هزار نفری ملت فلسطین تنها بیست و چهار هزار تن یهودی بودن د؛ یعنی کم تر از ۵٪ در سال ۱۸۹۶ یک روزنامه نگار یهودی اتریشی به نام "تئودور هرتسل" کتابی نوشت و جنبش صهیونیستی به راه انداخت که یهودیان در پی تشکیل دولت یهود در یک سرزمین برآینـد. از این رو هند، آرژانتین، قبرس و چند نقطه دیگر از جمله فلسطین در نظر گرفته شد،

و سرانجام با توجه به نقشه های استعمار در آن زمان و قرار دادن یک دولت صهیونیسم و یهودی در قلب جهان اسلام، و ضربه زدن به اسلام که بزرگترین مانع استثمار گری خود می دانستند در سال ۱۸۹۷؛ یعنی یک سال بعد، کنگره صهیونیسم در شهر بازل سوئیس برگزار شد طبق نقشه از پیش تعیین شده تناسب جمعیت فلسطین را با مهارجت یهودیان از کشورهای دیگر به نفع یهود دگرگون نمایند. یهودیان که در سرشماری ۱۸۸۰ م که کمتر از ۵٪ بودند، با این نقشه مهاجرت در سال ۱۹۱۴ به حدود ۱۱٪ افزایش پیدا کرد؛ یعنی از جمعیت هفتصد و پنجاه هزار تن، هشتاد و پنج هزار تن یهودی بودند.

در اثنای جنگ جهانی اوّل در سلا ۱۹۱۷ بالفور وزیر خارجه انگستان اعلامیه ای منتشر کرد که در آن از سیاست انگلستان مبنی بر حمایت از یهودیان و تشکیل دولت یهود در آینده در فلسطین خبر داد.

یک سال بعد؛ یعنی سال ۱۹۱۸ م. فلسطین به اشغال انگلستان در آمد و با سیاست یهودی گرایی دولت انگلستان، در سال بعد سیل مهاجرت یهودیان از مناطق مختلف به فلسطین افزایش یافت و به مدت سه سال (از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۳) حدود سی و پنج هزار یهودی وارد فلسطین شدند و طی سال های ۱۹۳۲ – ۱۹۳۵ حدود یکصد و چهل پنج هزار یهودی با اجازه دولت انگلستان و ده ها هزار تن دیگر به صورت غیر رسمی وارد فلسطین شدند.

در سرشماری سال ۱۹۳۸ از جمعیت یک میلیون و پانصد هزار نفری فلسطین چهار صدو پنجاه هزار نفر یهودی بودند؛ یعنی با سیاست مهاجرت جمعیت ۵٪

یهود به ۳۰٪ افزایش یافت.

در سال ۱۹۴۵ انگلستان با هماهنگی ایالات متحده آمریکا یکصد هزار تن از یهودیان اروپا و آمریکا را به فلسطین فرستادند که در سال ۱۹۴۷ جمعیت فلسطین به

یک میلیون و هشتصد و شصت و هفت هزار تن رسید که از این تعداد ششصد و پانزده هزار یهودی (۹/۳۲٪) و یک میلیون و نود و یک هزار نفر مسلمان (۴/۵۸٪) و حدود یکصد و پنجاه هزار نفر مسیحی (۸/۷٪) بودند.

در سال ۱۹۴۸ یهودیان به مسلمانان یورش بردند، اموال و املاک و زمین های آنان را تصاحب کردن و صدها هزار تن از آنان را آواره نمودند. این ها همه در زمان نفوذ، سلطه و قیمومیت دولت انگلستان بر فلسطین بود و بعد در سال ۱۹۴۸ که انگلستان زمینه سازی خوبی برای تشکیل دولت یهود به عمل آورده بوده از آن جا خارج شد و یهودیان مهاجر غاصبانه بر فلسطین مسلط شدند و بسیاری از فلسطینیان آواره شدند. و دیوید بن گوریون در تل آویو دولت یهود را اعلان کرد. از این تاریخ به بعد چندین بار در این نقطه جنگ و درگیری اتفاق افتاد. در سال ۱۹۵۴، ۱۹۶۷، ۱۹۸۲ و ... .[۴]

حال با بیان این تاریخچه که یهودیان با توطئه، با مهاجرت و غصب از یک سو، و با آواره کردن ملت فلسطین از سوی دیگر، و با نقشه های مکارانه و استعماری انگلستان و آمریکا، بر مسلمانان فلسطین ستم روا داشته شده است، عقل سلیم و وجدان بیدار، به حقانیت کدام طرف درگیر حکم می کند؟ شکی نیست که سرزمین فلسطین متعلق به مردم فلسطین است، حال از

هر نژاد و پیرو هر دینی باشند، آنانی که از اروپا، آمریکا، روسیه، افریقا و جاهای دیگر به آن جا رفتند و اموال و سرزمین های مردم را غصب کرده اند، مشروعیت ندارند.

بنابراین، دولت صهیونیستی یک دولت غاصب، اشغالگر و حاصل توطئه غربی ها، به ویژه انگلستان و ایالات متحده آمریکا است که از آغاز با تهدید و ترور پایه ریزی

شده است و ملت مظلوم فلسطین از همه نا امید شده اند. هیچ امکاناتی نیز در اختیار ندارند، دولت غاصب هر روز جوانان فلسطین را به شهادت می رساند، خانه هایشان را بر سرشان خراب می کند، با هواپیمای جنگی به مردم حمله می کند، و این ها ناچار شده اند با حرکت های شهادت طلبانه و با فدا کردن جان خویش، فریاد مظلومان فلسطین را به گوش جهانیان برسانند.

امّا مسلمانان به حکم سخن پیامبر که فرمود: هر که شب را به صبح آورد و همتی در امور مسلمانان نداشته باشد، او مسلمان نیست.[۵] وظیفه دارند، به قدر توان از مبارزات فلسطین حمایت کنند. حتی اگر مسلمان هم نبودند، از لحاظ انسانی و به جهت عدالت خواهی که در وجود هر انسان آزاد مرد و مسلمان است، باید از آن ها حمایت کند.

کشور ما ایران و مردم و رهبران آنان سال ها است که از مردم فلسطین حمایت می کنند، ولی مسئولان و مردم فلسطین با آن همه کشتاری که دادند، با اسرائیلی ها صلح می کنند. آیا این دلیل بر صحت حرف اسرائیلی ها نیست؟ مردم فلسطین (ابومازن و عرفات) بارها بعد از صلح، ایران

پرسش

کشور ما ایران و مردم و رهبران آنان سال ها است که از مردم فلسطین حمایت می کنند، ولی مسئولان و مردم فلسطین با آن همه کشتاری که دادند، با اسرائیلی ها صلح می کنند. آیا این دلیل بر صحت حرف اسرائیلی ها نیست؟ مردم فلسطین (ابومازن و عرفات) بارها بعد از صلح، ایران را عامل نا آرامی معرفی

کرده اند. مگر این دو نماینده مردم نیستند؟

پاسخ

مسئولان و رهبران جمهوری اسلامی ایران از آغاز انقلاب تا کنون از آرمان های فلسطین حمایت کرده اند و خواهند کرد، چون با توجه ایدئولوژی اسلام، این نوع حمایت ها وظیفه هر مسلمان و بلکه هر انسانی است تمامی دولت های اسلامی نیز وظیفه دارند از آنان حمایت کنند. همان گونه که خواندن نماز واجب است، حمایت از مظلوم و مبارزه با ظالم نیز واجب است. در این سخن تردیدی نیست.

امّا مرقوم داشته اید: مردم فلسطین با آن همه کشتاری که دادند، با اسرائیلی ها صلح می کنند.

صلح که چیز زشتی نیست، توجه داشته باشید صلح مبتنی بر عدالت و رعایت حقوق افراد، عنصر ارزشی بوده و غیر از ذلت است. صلح آری، ولی ذلت نه. اسلام به مسلمان سفارش می کند با فراهم شدن شرایط، صلح نمایند و در غیر این صورت با دشمنان نبرد کنند.

پیامبر اکرم(ص) در "حدیبیه" با کفار قریش صلح کرد، ولی در "بدر" و "اُحد" با آنان جنگید. اختلافی که گاهی بین مسئولان فلسطینی است، نیز بین حامیان ملت فلسطین پدید می آید، نه به جهت این است که برخی صلح را می پذیرند و برخی نمی پذیرند. اگر صلح به جا باشد، ذلت نباشد، رعایت حقوق همگان در آن باشد، مصلحت مردم در آن باشد، همه آن را می پذیرند. اختلاف در این است که کشور غاصب که مثلاً ۵۰٪ را اشغال کرده، می گوید (آن هم گاهی به دروغ و با بهانه تراشی) من ۵٪ را می دهم. طرف مقابل بعضی می گویند، همین هم خوب است و از

هیچی بهتر است و بعضی می گویند ما تمام ۵۰٪ را حق خودمان را می خواهیم. آیا این دلیل بر درست بودن کار اسرائیلی ها است؟

همه رهبران فلسطینی و حامیان آنان در هدف و استراتژی (که عبارت است از تشکیل دولت فلسطین و رهایی سرزمین های اسلامی از اشغال بیگانگان، مراجعت آوارگان فلسطین به خانه و کاشانه خود و جبران حقوق پایمال شده فلسطینیان هم عقیده اند، منتهی گاهی آمریکا که متحد اسرائیل است، در لباس دوست و با یک تقشه و تاکتیک شیطانی وارد می شود و خود را میانجی می کند. برخی به شیطنت آمریکا توجه ندارند و با آن موافقت می کنند و برخی دیگر با توجه به آن به مخالفت می پردازند. اگر در بین مدافعان انتفاضه فلسطین اختلافی وجود دارد، در همین نوع است. این نوع اختلافات در تاکتیک و روش مبارزه است، نه در استراتژی آن. اتفاقاً الان که پاسخ سؤال شما را می نویسیم، هم "ابومازن" و هم "عرفات" به شکست حرکت های به ظاهر اصلاحی آمریکا اعتراف کرده اند، و به نادرسی راهی که در پیش گرفته اند، پی برده اند. ابومازن استعفا داده است و رژیم اشغالگر قدس برای تبعید یاسر عرفات در حال رایزنی است. سه حرکت به ظاهر صلح خواهانه را آمریکا در دستور کار خود قرار داد و هر سه با شکست رو به رو شد: یکی پیمان کمپ دیوید به رهبری جیمی کارتر، دیگری پیمان اسلو به رهبری بیل کلینگتون، و سومی نقشه راه به رهبری جرج بوش و با مرور زمان و با کارشکنی های اسرائیل نادرستی هر سه ثابت شده

است. و بر مردم فلسطین معلوم شد که در همه این موارد آمریکا نه برای نجات فلسطین بلکه برای نجات اسرائیل این نقشه ها را پی ریزی کرد. جمهوری اسلامی ایران با دور اندیشی که داشت، از پیش این نقشه ها را محکوم به شکست معرفی کرد که به جهت طولانی بودن پاسخ از توضیح آن پرهیز می کنیم.

۰: آیا درست است در حالی که مردم ما فقیرند، به مردم فلسطین و افغانستان کمک کنیم؟ مگر نگفته اند: چراغی که به خانه روا است، به مسجد حرام است؟

پرسش

۰: آیا درست است در حالی که مردم ما فقیرنـد، به مردم فلسـطین و افغانسـتان کمک کنیم؟ مگر نگفته انـد: چراغی که به خانه روا است، به مسجد حرام است؟

پاسخ

ضرب المثل مذکور در همه شرایط و برای همه افراد صحیح نیست. در شرایط عادی بدون در نظر گرفتن عوامل خارجی، انسان باید زندگی خود و خانواده اش را تأمین کند و به بهانه خدمت به مردم نباید از خانواده اش غافل بماند، چون حفظ جان خود و بستگان در اولـویت قرار دارد، ولی گـاهی شـرایطی پیش می آیـد کـه نمی تـوان دیگران را نادیـده گرفت. از نظر اسـلام، درد دیگران داشـتن، درد حمـایت از مظلومـان و محرومـان و درد همـدردی با دردمنـدان، از عالی ترین ارزش های انسانی است که مؤمنـان واقعی و انسـان هـای راسـتین از آن برخوردارنـد. قرآن مجیـد در مـورد پیـامبر اسـلام صـلی الله وعلیـه وآله می فرمایـد: "پیامبری از جنس شما برای تان آمده است که

رنـج هـا و نـاراحتی های شـما به او ناگوار است (درد شـما را دارد)". ائمه اطهارعلیهم السـلام هماننـد رسول اکرم توبه (۹) آیه ۱۲۸.

صلی الله وعلیه وآله دردمند دیگران بودند و محرومان و مظلومان را فراموش نمی کردند. امام علی علیه السـلام می فرماید: "آیا درباره

خویش به این قانع باشم که مرا امیرالمؤمنین بخوانند و در سختی های روزگار با مؤمنان شرکت نداشته باشیم؟!".

نهج البلاغه، فیض الاسلام، نامه ۴۵.

امام علی علیه السـلام حتی نسبت به غیر مسلمانان این عاطفه و مهرورزی و دردمندی را اعمال می کردد. وقتی حضرت گزارش دادند بعضی از سربازان معاویه به منزل زنان غیر مسلمان وارد شده و زیور را از آن ها ربوده اند،

سخت ناراحت شد و فرمود: "اگر مرد مسلمانی بر اثر این قضیه، از شدت اندوه و تأسف بمیرد،

ملامت ندارد، بلکه در نظر من چنین مرگی شایسته و سزاوار است".

همان، خطبه ۲۷.

حضرت به فرمانـدار خود (عثمان بن حنیف) که به مجلس عروسـی و سـفره رنگین دعوت شـده بود، نامه ای می نویسد و او را توبیـخ می کنـد، سپس می فرمایـد: "اگر بخواهم، همه چیز برای من فراهم است، ولی محـال است که مهـار خودم را به دسـت هوای نفس خویش بـدهم. من این جـا شـکم خود را سـیر کنم، شایـد در کوفه و شـام و در یمامه کسـی باشـد که به نان احتیاج داشـته باشد. آیا من آن طور باشم که شاعر می گوید و [مضمونش چنین است : این درد تو را بس که با شکم سیر بخوابی و در اطرافت شکم هایی گرسنه وجود داشته باشند".

نهج البلاغه، نامه ۴۵.

اگر ضـرب المثل مـذکور صـحیح باشـد، دیگر واژه هایی مانند ایثار، احسان و فداکاری در فرهنگ اسـلام مفهومی نباید داشـته باشد. در حالی که قرآن مجید انصار را برداشتن چنین اوصافی می ستاید و درباره آن ها می گوید: "انصار، مهاجران را بر خود مقدّم داشتند، هر چند خودشان فقیر بودند".

حشر (۵۹) آیه ۹.

در شأن نزول آیه مذکور ابن عباس می گوید: پیامبر اکرم صلی الله وعلیه وآله روز پیروزی بر یهود بنی نضیر به انصار فرمود:

"اگر مایـل هستیـد، اموال و خانه هایتان را با مهاجران تقسـیم کنیـد و در غنائم شـریک شویـد و اگر می خواهیـد، اموال و خانه هایتان از آن شما باشد و از غنائم چیزی به شما داده نشود". انصار گفتند: هم اموال و

خانه هایمان را با آن ها تقسیم می کنیم و هم چشم داشتی به غنائم نداریم و مهاجران را بر خود مقدّم می شمریم.

تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۵۱۹.

خداوند ایثار

آن ها را ستایش کرده است. اگر ضرب المثل در این جا جاری بود، باید پیامبر به انصار می گفت: شما خودتان نیاز دارید و نباید به فکر مهاجران باشید.

صرف نظر از تعلیم آسمانی اسلام و تأکید بر دگردوستی و حمایت از محرومان، هم دردی با دیگران با سرشت بشر آمیخته شده است. کسانی که از مصائب محرومان احساس ناراحتی نمی کنند و بی اعتنااند، ا ز مزایای اختصاصی انسان بی نصیب اند.

بنی آدم اعضای یکدیگرند

که در آفرینش زیک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار

دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی غمی

نشاید که نامت نهند آدمی

پس در شرایطی که مردم مظلوم فلسطین و افغانستان نیازمندند، وظیفه انسانی و اسلامی حکم می کند که به فکر آن ها باشیم و به حمایت از آن ها بپردازیم. البته این امر خطیر، نباید مسؤلان را از محرومان کشورمان غافل سازد. رسیدگی به محرومان داخلی یک وظیفه است و حمایت و رسیدگی به محرومان خارج از کشور وظیفه دیگری است که با یکدیگر تعارضی ندارند. مرزهای جغرافیایی، اصل تکلیف را ساقط نمی کند. پیامبر اکرم صلی الله وعلیه وآله می فرماید: "کسی که صدای مظلومی را بشنود که از مسلمانان کمک می خواهد، ولی جواب او را ندهد، مسلمان نیست".

اصول کافی، ج ۳، ص ۲۳۹.

آن که استغاثه می کند، فرقی ندارد ایرانی باشد یا افغانی و یا فلسطینی. باید به او پاسخ داده شود.

البته به این نکته هم باید توجه داشت که اگر بعضی از هم وطنان در فقر به سر می برند، لزوماً ناشی از کمبود

امکانات نیست، بلکه قسمتی از این موارد به سوءتدبیر و یا قصور افراد برمی گردد.

بنابر آیه ۲۹ سوره فتح باید با کفّار رابطه صمیمی و دوستانه و مبادلات اقتصادی و... نداشته باشیم، زیرا این امر برای کشور دارای ضررهای مادی و اقتصادی می باشد و باعث عقب ماندگی و عدم پیشرفت کشور در زمینه تکنولوژی و صنایع و... می شود. لطفاً تفسیر آیه را با توجه

پرسش

بنابر آیه ۲۹ سوره فتح

باید با کفّار رابطه صمیمی و دوستانه و مبادلات اقتصادی و... نداشته باشیم، زیرا این امر برای کشور دارای ضررهای مادی و اقتصادی می باشد و باعث عقب ماندگی و عدم پیشرفت کشور در زمینه تکنولوژی و صنایع و... می شود. لطفاً تفسیر آیه را با توجه به مسائل سیاسی امروزه ایران و جهان بنویسید.

پاسخ

آیات شریفه ۲۸ و ۲۹ سوره فتح در ارتباط با "فتح المبین" یا "صلح حدیبیه" می باشد و در آیه فوق به بیان اوصاف یاران رسول خدا و ویژگی های آنان پرداخته است.

دو مورد از ویژگی های مؤمنان را چنین توصیف می نماید: "کسانی که با پیامبر هستند، در برابر کفّار شدید و محکم هستند و میان خود رحیم و مهربانند".

آری مؤمنان از دیدگاه وحی الهی چنین اند که بین خود و با دوستان در نهایت صلح و صفا و با گذشت و لطف زندگی می کنند و در نهایت آرامش روزگار می گذرانند. همین مؤمنان نرم خوی و دارای مزاج معتدل، در مقابل کفّار در نهایت غلاظ و شداد ظاهر می شوند و همانند سدّی پولادین در مقابل تجاوزات و تعدّیات آن ها پایداری می کنند. این خصوصیت بدین معنا نیست که با کفّار هیچ گونه ارتباطی نداشته باشیم، بلکه بدین معنا است که در رابطه با کفّار و تعامل با آنان همیشه این مهم را نصب العین خود بگردانیم که نباید رابطه با آنان بر اساس خفت و خواری مسلمانان باشد، بلکه باید عزّت آنان و اسلام ملاک باشد، تا بدین وسیله راه هر گونه تعدّی و تجاوز بر آنان بسته شود تا هیچ گاه در مخیله خود فکر تجاوز به اسلام و کشور اسلامی را راه ندهند. خلاصه

این که به فرموده مقام معظم رهبری ارتباط اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و... که بر اساس سه اصل: عزّت، حکمت و مصلحت باشد، هیچ گونه اشکالی ندارد و زمینه رشد را فراهم می گرداند.

حدیث می فرماید: "الاسلام یعلو و لا یُعلی علیه" بدین معنا که هیچ چیز بر اسلام تفوق و برتری نمی یابد.

روابط تجاری و فرهنگی و سیاسی و سایر روابط پیامبر در زمان خود با سایر ملل غیر اسلامی شاهدی بر مدعای ذکر شده در بالا می باشد. البته با توجه به عدم توسعه کشور اسلامی در آن زمان، این ارتباطات در سطوح، پایین تر بوده است.

باتوجه به این که آمریکا دو کشور مسلمان افغانستان و عراق را اشغال کرده، وظیفه مسلمانان در برابر این عمل چیست؟ وحدت مسلمانان در کجا کارآیی دارد؟ چرا اتحاد مسلمانان در برابر اشغالگران بسیار ضغیف است؟

پرسش

باتوجه به این که آمریکا دو کشور مسلمان افغانستان و عراق را اشغال کرده، وظیفه مسلمانان در برابر این عمل چیست؟ وحدت مسلمانان در کجا کارآیی دارد؟ چرا اتحاد مسلمانان در برابر اشغالگران بسیار ضغیف است؟

پاسخ

مسلمانان در برابر کسانی که به کشورشان تجاوز شده و به مردم ستم روا داشته اند، وظایف متعددی دارند که به برخی از آن ها اشاره می شود:

۱ - همگرایی

متاسفانه یکی از آسیب های جهان اسلام اختلاف است که زمینه تجاوز دشمنی به جهان اسلام را فراهم می کند. اگر مسلمانان همگرایی و وحدت داشتند، دشمنان فکر تجاوز به کشورهای اسلامی را نمی کردند، اما متأسفانه چنین نشد. امروزه مهم ترین وظیفه مسلمانان آن است که اختلاف غیر منطقی را کنار گذاشته، با یکدیگر متحد شوند، در اموزه های دینی به همگرایی اسلامی سفارش بسیار شده است. یکی از راه کارهای مفید به خاتمه دادن اشغال افغانستان و عراق اتحاد مسلمانان است، البته اتحاد مسلمانان نخست باید از درون خود کشورها شروع شود تا بستر و زمینه وحدت دیگر مسلمانان فراهم گردد. بر این اساس باید مردم عراق و افغانستان با عوامل اختلاف مبارزه نموده و وحدت را به نمایش گذارند.

۲ - دفاع

یکی از وظایف بسیار مهم مسلمانان دفاع از انسان هایی است که به آن ها ستم و تجاوز شده است. بعد از ان که همگرایی بین مسلمانان به وجود آمد، همگان وظیفه دارند که با اتخاذ سیاست های معقول و بهره گیری از راهکارهای همسو با شرایط زمان به دفاع بپردازند. در آموزه های دینی همگان به حمایت و دفاع از مظلومان فراخوانده شده اند. (۱)

۳ - رشد سیاسی

یکی از وظایف مهم مسلمانان رشد

سیاسی است، یعنی مسلمانان باید مشکلات جهان اسلام را درک کرده، دوست و دشمن را بشناسند از سوی دیگر راه های مقابله با توطئه و تجاوز را خوب درک کنند. متأسفانه عدم رشد سیاسی مسلمانان موجب شده است که مسلمانان دشمنان خویش را نشناخته و از سیاست های شیطانی آن ها غافل شوند.

رشد سیاسی مسلمانان موجب می شود که مسلمانان وحدت داشته، و به حمایت از یکدیگر بپردازند.

امروزه همه مسلمانان باید بدانند که مساله فلسطین، عراق و افغانستان متعلق به همه جهان اسلام بوده و استکبار جهانی، دشمن همه مسمانان می باشد، در ضعف اتحاد مسلمانان در برابر دشمنان عوامل متعدد نقش دارند، مانند عدم رشد سیاسی، و قوم و قبیله گرایی و سیاست های خصمانه دشمنان مشترک برای ایجاد اختلاف و سیاست های برخی از حکومت ها اسلامی که متأسفانه بقا و دوام خویش را در اختلافات داخلی جستجو می کنند.

پی نوشت ها:

۱ - نساء، آیه ۷۵.

گستاخی و جسارت دشمنان جهان اسلام امروزه چیست؟ که این گونه به کشورهای اسلامی حمله کنند؟

پرسش

گستاخی و جسارت دشمنان جهان اسلام امروزه چیست؟ که این گونه به کشورهای اسلامی حمله کنند؟

پاسخ

علت گستاخی و جسارت دشمنان اسلام نسبت به جهان اسلام مبتنی بر عوامل متعددی است که به برخی از آن ها اشاره می شود:

۱ - اختلافات

۲ - ضعف بنیه دفاعی

۳ - عدم استقلال سیاسی و اقتصادی

۴ - عدم خود باوری

۵ - عدم بهره گیری از فنون و پیشرفت علوم

۶ - حکومت های وابسته و خود فروخته

۷ – استفاده از ابزارهای تبلیغاتی

یکی از عوامل مهم که موجب شده است دشمنان نسبت به مسلمانان اهانت روا دارند و به کشورهای اسلامی حمله کنند، اختلافات است. اختلافات داخلی جهان اسلام از یک سو و دامن زدن به آن توسط دشمنان از جانب دیگر زمینه تجاوز به کشورهای اسلامی را فراهم نموده است. امروزه اگر مسلمانان متحد بودند، دشمنان جرئت نمی کردند به فلسطین، عراق و افغانستان حمله کنند.

ضعف بنیه نظامی و عدم توانی های نظامی نیز یکی از عوامل مهم جسارت دشمن به حساب می آیند، اگر مسلمانان از توان نظامی قوی برخوردار بودند و ساز و برگ های جنگی مانند ابزار جنگی دشمنان را در اختیار داشتند، دشمن جرئت نمی کرد که به کشورهای اسلامی حمله کند، از این رو در آموزه های دینی به تقویت بنیه نظامی سفارش شده است(۱): "و اعدّوا لهم ما استطعتم من قوه... ترهبون به عدّو اللّه و عدوّکم(۲)، در برابر آن ها (دشمنان) آنچه توانایی دارید، از نیرو آماده سازید تا به وسیله آن دشمن خدا و دشمن خود را بترسانید."

وابستگی و ضعف اقتصادی و سیاسی نیز از عوامل تأثیر گذار در جسارت دشمنان محسوب می شود. امروزه

اگر جهان اسلام، استقلال سیاسی و اقتصادی داشت، دشمنان نمی توانستند به کشورهای اسلامی حمله کنند: وابستگی و ضعف بنیه اقتصادی و سیاسی، جامعه اسلامی را آسیب پذیر نموده است. یکی از راه های مقابله با دشمن ،عدم وابستگی در زمینه های مختلف است.

عدم خود باوری مکمّل عوامل مذکور بودهونقش بنیادی در جسارت دشمنان دارد. متأسفانه جهان اسلام هنوز توانمندی ها، قابلیت و قدرت خویش را باور نکرده است، از این رو از دشمنان وحشت داشته و آن ها را توانمند و صاحب قدرت می دانند. شاید برای ضرورت اعتماد به نفس و خود باوری باشد که در اسلام مسلمانان بهخود باوری و اعتماد به نفس فرا خوانده شده اند. داشتن ابزارهای تبلیغاتی و فریب انسان و به دست گرفتن افکار مردم به وسیله رسانه های تبلیغاتی حجم وسیع اطلاعات و... نیز در این تجاوز است بسیار موثر است.

برخی از تحولات دیگر مانند تجزیه امپراطوری عثمانی و جنگ های داخلی و وجود برخی از حکومت های خود فروخته نیز عوامل مهم جسارت دشمنان محسوب می شوند.

پی نوشت ها:

۱ – ده گفتار، ص ۱۶۶.

۲ – انفعال(۸)، آیه ۶، تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۲۲۰.

بعضی می گویند: فلسطینیان خودشان اشتباه کردند و در اوّل به یهودیان زمین فروختند. الآن یهودیان زمین خودشان را می خواهند. در این باره چه جوابی بدهیم؟

اشاره

اگر سرزمین فلسطین متعلق به مسلمانان است، آنان پنجاه سال پیش زمین های خود را مگر به یهودیان نفروختند که حالا

پرسش

بعضی می گویند: فلسطینیان خودشان اشتباه کردند و در اوّل به یهودیان زمین فروختند. الآن یهودیان زمین خودشان را می خواهند. در این باره چه جوابی بدهیم؟

اگر سرزمین فلسطین متعلق به مسلمانان است، آنان پنجاه سال پیش زمین های خود را مگر به یهودیان نفروختند که حالا آن ها را مطالبه می کنند؟ طبق دستور اسلام اگر کسی به خانه دیگری تجاوز کند، صاحب خانه می توان او را بکشد. آیا اسرائیلی ها این کار را نمی کنند؟

پاسخ

اگر چه برخی از فلسطینیان در آغاز بر خلاف قانون و شرع و ناآگاه به نقشه صهیونیسم، به یهودیان زمین فروختند و در این توطئه، دولت انگلستان دست داشت، ولی اکثر سرزمین فلسطین را یهودیان نه از راه قانونی بلکه از راه غصب و آواره گی مردم فلسطین تصاحب نمود.

توضیح: نقشه و برنامه یهودیان بعد از به راه انداختن جنبش صهیونیستی به رهبری "تئودور هرتسل" در سال ۱۸۹۶ م. این بود که در قدم نخست یهودیان زمین های فلسطینیان را تصاحب نمایند. "هرتسل" در سال ۱۹۰۱ م. با سلطان عبدالحمید خلیفه عثمانی تماس گرفت و در برابر پیشنهاد اعطای پول و کمک های اقتصادی به دولت عثمانی، خواهان آباد کردن و تملّک اراضی موات در فلسطین شد؛ پادشاه این پیشنهاد را نپذیرفت. صهیونیست ها در هنگامی که دولت عثمانی بر فلسطین سلطه داشت، نتوانستند در این مورد موفقیتی داشته باشند. بعد که جنگ جهانی اوّل پیش آمد و دولت عثمانی به دُوَل محور پیوست و انگلستان جزء متفقین بود و سرانجام دولت های متفقین پیروز شدند و دول محور شکست خوردند، انگلستان بر بسیاری از قلمرو حکومت عثمانی از جمله بر فلسطین مسلّط شده و آن را تحت قیمومیت

خویش درآورد و زمینه برای اجرای نقشه های صـهیونیست ها فراهم شـد. در این راسـتا وزیر خارجه وقت انگلسـتان "بالفور" با صدور اعلامیه ای تأسـیس دولت یهود در فلسـطین را به یهودیان وعده داد، سـپس پروژه تصاحب زمین های فلسـطینیان و آواره کردن آنان را به اجرا در آورد.

دولت انگلستان برای یهودی کردن فلسطین قدم هایی برداشت، از جمله:

۱- مقدّمات تصاحب ۲۰/۰۰۰ هکتـار از اراضـی "مرج بن عـامر" را فراهم نموده و راهکار قانونی آن را هم درست کرد که در نتیجه آن ۹۰۰ خانوار فلسطینی که در ۲۲ دهکده زندگی می کردند، همه را آواره نمود.

۲- امور اجرایی و مسـئولیت ها در فلسـطین را به یهودیان متعصّب و صهیونیست انگلستان واگذار کرد. این ها با انواع حیله ها و شیطنت ها می کوشـیدند یهودیان را بر این دیار مسـلّط سازنـد و در این فراینـد، در تصـمیمات اجرایی، تدوین و تنظیم قوانین و آیین نامه ها به یهودی کردن سرزمین معطوف می شد.

۳- دولت برای تضـعیف کشاورزان فلسـطین، صادرات محصولات کشاورزی را ممنوع کرد، تا بخش کشاورزی متحمل زیان و خسارت گردد و مردم در فروش زمین های کشاورزی به یهودیان ناچار گردند.

با این نقشه های مشترک یهودیان و دولت انگلسـتان، زمین های بیشتری نصـیب یهودیان شـد، بـدین شـرح که یهودیان در سال ۱۹۱۸ م. تنها ۲/۵٪ (دو و نیم درصد) از اراضی فلسطین را مالک شده بودند،(۱) امّا با نقشه های یاد شده این رقم در سال ۱۹۳۰ م. به ۱۴٪ افزایش پیدا کرد.(۲)

جالب است بدانید که دولت انگلستان بانی این همه ویرانی ها و آواره گی های فلسطینیان شد.

انگلستان در سال ۱۹۳۶ م. نقشه ای کشید و فلسطین را به سه بخش یهودی نشین، عرب نشین و منطقه

بین المللی تقسیم کرد. در سهمیه ای که برای یهود مشخص کرد، اکثر اهالی؛ یعنی ۳۴ آن را عرب ها تشکیل داده بودند و اکثر اراضـی؛ یعنی چهار پنجم آن در دست عرب ها بود. نیز در این نقشه آمده است: عرب هایی که در قسـمت یهودی نشین هستند که تعداد آنان به ۳۲۵/۰۰۰ تن می رسد، با یهودی هایی که در قسمت عرب نشین زندگی می کنند که تعداد آنان تنها به ۱۲۵۰ تن می رسند، مبادله شوند.

هیچ وجدانی نمی پذیرد که ۳۲۵/۰۰۰ عرب تنها به ازای ۱۲۵۰ تن، یعنی کمتر از نیم درصد آن مبادله شوند.(۳) این یعنی ظلم فاحش بر ملت فلسطین و غصب سرزمین آنان.

نیز در این تبـادل، زمین های عرب ها در منطقه یهودی پیشـنهادی انگلسـتان بیش از سه برابر زمین های یهودیان در همین منطقه بود؛ یعنی ۳۸۵/۰۰۰ هکتار اراضـی مسلمانان و ۱۱۴/۰۰۰ هکتـار اراضـی یهودیان. این همه زمین مسـلمانان می بایست در برابر ۹۲۰۰ هکتار زمین یهودیان در منطقه غربی نشین مبادله گردد.(۴)

حال این وضع چقـدر با ادعای طرح شـده در سؤال توافق دارد؟! خودشان قانون درست می کردنـد و اجرا می نمودنـد، اگر چه این قوانین از کم ترین میزان عدالت و رعایت و حقوق مردم فلسطین برخوردار نباشد.

سیاست ظالمانه انگلسـتان بر ضد ملت فلسـطین به قدری شدید بود که وزیر مسـتعمرات انگلستان در ۲۴ نوامبر ۱۹۳۸ در مجلس عوام انگلستان به آن اعتراف نمود و گفت:

عرب ها از قرن ها قبل در این سـرزمین سـیادت داشـته و آن جا زنـدگی می کرده اند و در موقع صدور وعده "بالفور" موافقت این صاحبخـانه هـا جلب نشـده است... راستی اگر من هم یـک نفر عرب باشم، از این هجوم وحشت باز یهود به فلسـطین ارکان وجودم می لرزد.(۵)

حال با

همه ظلمی که به فلسطینیان روا داشته شد، و طبق نقشه انگلستان می بایست دو دولت عربی و یهودی در آن جا تشکیل شود، اما یهودیان همه را تصاحب نمودند. حتی بخش عرب نشین را از آنِ خود دانستند و برخی از این ها نغمه سرزمین از نیل تا فرات می سرایند.

این که مرقوم داشته اید: طبق دستور اسلام اگر کسی به خانه دیگری تجاوز کند، صاحبخانه حتی می تواند او را بکشد، این سخن درست است، وی شما در سؤال، صاحبخانه را با متجاوز جابجا کرده اید. با توضیحی که داده شد، معلوم شد اسرائیلی ها هستند که با خرید ۱۰٪ از سرزمین فلسطین، آنان را از ۹۰٪ باقی مانده محروم کردند و از خانه و کاشانه خود راندند. فلسطینیان و مسلمانان هستند که صاحب خانه اند و وظیفه دارند با متجاوز بجنگند و او را از دیارشان بیرون کنند. نکته دیگری که می بایست به آن توجه شود، این است که: خرید چند در صد زمین نمی تواند برای یهود مجوّزی برای تشکیل دولت باشد. اگر زمین را خریدند، خانه و کشور را که نخریده بودند! مشروعیت نظام حاکم تنها به داشتن املاک نیست، بلکه یکی از معیارها اکثریت جمعیت است؛ آن هم به طور طبیعی، نه با آواره کردن صاحبان اصلی و مهاجرت یهودیان. صاحبان اصلی این سرزمین را فلسطینیان تشکیل می دهند و با توجه به معیار خِرَد و عُرف بین الملل این ها می بایست بر سرزمین خویش حاکم باشند.

اکثریت این ها مسلمان هستند، همان گونه که به مدّت هزار سال در کنار این اکثریت، دو اقلیت یهود و مسیحیت زندگی مسالمت آمیزی داشته اند، باز هم می توانند همین زندگی مسالمت آمیز را داشته باشند. امّا آن

چه که اتفاق افتاده است، با هیچ منطقی سازگار نیست و همه وجدان های بیدار آن را طرد می کنند.

پی نوشت ها:

۱. ر.ک: سامی الجندی، فاجعه فلسطین، ترجمه کمال قارصی، ص ۶۱.

۲. ر.ک: الکرم زعیتر، سرگذشت فلسطین، ترجمه اکبر هاشمی رفسنجانی، ص ۱۶۹.

۳. همان، ص ۲۰۵.

۴. همان، ص ۲۲۰.

۵. همان، ص ۲۲۷.

آیا در عراق حکومت اسلامی تشکیل می شود، یا حکومت دست نشانده آمریکا؟

پرسش

آیا در عراق حکومت اسلامی تشکیل می شود، یا حکومت دست نشانده آمریکا؟

پاسخ

مسلّماً امریکا می خواهد حکومت دلخواه خود را در عراق بر سر کار آورد و تمام توانش را در این باره به کار خواهد برد و از راه ها و فریب ها و ابزارهای گوناگون برای رسیدن به هدف و مقصود خود بهره خواهد گرفت، لیکن در نهایت نحوه حکومت آینده عراق بستگی به رشد سیاسی و اسلامی و مقاومت مردم آن کشور دارد. اگر وحدت سیاسی خود را حفظ کنند و با هم متحد شوند و از رهبران آگاه دینی خود پیروی نمایند، نیز مجدّانه خواستار برقراری نظام اسلامی باشند و در این راه تلاش و کوشش نمایند، هم چنین در برابر قلدری های آمریکا ایستادگی و جان فشانی کنند، می توانند حکومت دلخواه خود را مستقر نمایند. امیدواریم خداوند ملّت عراق را از زیر باز ظلم و ستم دولت اشغال گر و مضرات اختلافات داخلی نجات بخشید، و حکومت اسلامی به رهبری مرجعیّت شیعه را در آن کشور به کرسی بنشاند.

درباره اهداف آمریکا از حمله به عراق و افغانستان توضیح دهید.

پرسش

درباره اهداف آمریکا از حمله به عراق و افغانستان توضیح دهید.

پاسخ

امریکا از حمله نظامی به کشورهای جهان مانند عراق و افغانستان اهدافی را دنبال می کند، بدین شرح:

۱ – هدف سیاسی

امریکا درصدد است بر جهان تسلط سیاسی یافته و رهبری جهان را برعهده گیرد که از آن به عنوان نظم نوین جهانی (New world order)(۱) یاد می شود. اصطلاح "نظم نوین جهانی" را نخستین بار جرج بوش رئیس جمهور سابق امریکا پس از پیروزی در جنگ خلیج فارس و در آستانه فروپاشی شوروی عنوان کرد. با وجود ظاهر فریبنده آن که مبتنی بر حکومت نظم و قانون در جهان و محترم شمردن مرزها و مهار کردن رژیم های ناقض حقوق بشر بود، هدف غایی از حملات، تثبیت قدرت و سلطه امریکا در دنیای تک ابرقدرتی و اعمال سیاست های این کشور در جهان بود.(۲) امریکا به منظور تسلط سیاسی، به بهانه های مختلف به کشورها حمله نمود. امریکا علت حمله نظامی خود به عراق را وجود سلاح های کشتار جمعی در این کشور و هدف از حمله نظامی به افغانستان را وجود گروه القاعده بیان کرد. اما این ها بهانه است، زیرا حمله نظامی امریکا به عراق و افغانستان در راستای تحقق اهداف سیاسی آن که تسلط بر جهان است، شکل گرفته است. البته حمله نظامی امریکا، به عراق و افغانستان اختصاص ندارد، بلکه امریکا در صدد است با فراهم شدن شرایط، به کشورهای دیگر نیز حمله کند، چنان که امروزه سوریه و کره شمالی و ایران را نیز تهدید به حمله نظامی می کند!

۲ – هدف اقتصادی:

آمریکا جهت تأمین انرژی نیاز به منابع طبیعی و ذخایر نفت و گاز دارد،

از این رو سعی می کند بر کشورهایی که این منابع را در اختیار دارند، تسلط پیدا کند. برای تسلط بر آن کشورها از همه اهرم ها بهره می گیرد. عراق بعد از عربستان مهم ترین منابع و ذخایر نفتی را در اختیار دارد. سیاست امریکا بعد از جنگ علیه عراق بهره گیری در منابع نفتی آن کشور گویای آن است که یکی از اهداف حمله نظامی امریکا، هدف اقتصادی بوده است.

۳ – هدف نظامی:

امریکا برای تحقق هدف سیاسی و اقتصادی، درصدد ایجاد پایگاه های نظامی در منطقه است؛ از این رو این کشور در عربستان، قطر، کویت و... پایگاه نظامی دارد. از آن جا که حضور مستقیم نیروهای نظامی درمنطقه بازتاب خوبی نداشته، امریکا درصدد بومی سازی نیروها است، بدین معنا که از نیروهای انسانی کشورهای منطقه بهره گرفته و به تربیت آن ها می پردازد، مضافاً براین که امریکا با ایجاد پایگاه های نظامی در عراق و افغانستان درصدد محاصره ایران است.

۴ – هدف فرهنگی

یکی از اهداف امریکا از حمله نظامی به عراق و افغانستان، جلوگیری ازگسترش ارزش های دینی و اصول گرایی اسلامی است. امریکا به خوبی می داند که گسترش اسلام و ارزش های آن منافع استعمارگران را در خطر انداخته است و باید با آن مبارزه نماید براین اساس امریکا درصدد است در آسیای مرکزی نفوذ کند، زیرا در این کشورها به دلیل حاکمیت کمونیست و ضدیت آن با فرهنگ غرب، فرهنگ غرب ضعیف شده و باید به تقویت آن بپردازد. از سوی دیگر امریکا می داند که اگر فرهنگ اسلام در این کشورها تقویت شود،از نفوذ امریکا کاسته خواهد شد.

امپریالیسم با حمله نظامی به مناطق مختلف جهان درصدد نفوذ فرهنگ غرب

در این کشورها است ؛ از این رو در افغانستان و کشورهای آسیای مرکزی از فرهنگ غرب تبلیغ شده و با فرهنگ و آموزه های اسلامی برخورد می گردد.

امریکـا در عراق نیز درصـدد گسترش و نفوذ فرهنـگ غربی است. مخالفت برخی از شخصـیت های عراق مبنی بر نفوذ فرهنگ غرب، شاهد بر این مدعا است.

اهداف کوتاه و بلند مدتی دیگری نیز در سیاست های استعماری آمریکا در حمله نظامی به کشورها وجود دارد.

پی نوشت ها:

۱ – عی آقا بخشی، فرهنگ علوم سیاسی، ص ۲۲۷.

۲ – محمود طلوعی، فرهنگ سیاسی، ص ۸۸۲.

دلایل دفاع از ملت فلسطین چیست؟ آیا اسرائیل زمین های فلسطینیان را خریده است و صاحب قانونی آن زمین ها است؟

پرسش

دلایل دفاع از ملت فلسطین چیست؟ آیا اسرائیل زمین های فلسطینیان را خریده است و صاحب قانونی آن زمین ها است؟

پاسخ

اگر چه برخی از فلسـطینیان در آغاز برخلاف قانون و شـرع و نادانسـته به نقشه صـهیونیسم، به یهودیان زمین فروختنـد و در این توطئه، دولت انگلسـتان دست داشت، ولی اکثر سرزمین فلسطین را یهودیان نه از راه قانونی بلکه از راه غصب و آواره گی مردم فلسطین تصاحب نمودند.

توضیح: نقشه و برنامه یهودیان بعداز به راه انداختن جنبش صهیونیستی به رهبری "تئودور هرتسل" در سال ۱۸۹۶م. این بود که در قـدم نخست یهودیان زمین های فلسـطینیان را تصاحب نمایند. "هرتسل" در سال ۱۹۰۱م. با سلطان عبدالحمید خلیفه عثمانی تماس گرفت و در برابر پیشنهاد اعطای پول و کمک های اقتصادی به دولت عثمانی، خواهان آباد کردن و تملک اراضی موات در فلسـطین شد؛ پادشاه این پیشـنهاد را نپذیرفت. صهیونیست ها در هنگامی که دولت عثمانی بر فلسطین سلطه داشت، نتوانستند در این مورد موفقیتی داشـته باشـند. بعد که جنگ جهانی اول پیش آمد و دولت عثمانی به دول محور پیوست و انگلسـتان جزء متفقین بود و سـرانجام دولت های متفقین پیروز شدنـد و دول محور شـکست خوردنـد، انگلسـتان بر بسـیاری از قلمرو حکومت عثمـانی از جمله بر فلسـطین مسـلط شـده و آن را تحت قیمومیت خویش درآورد، و زمینه برای اجرای نقشه های صـهیونست ها فراهم شد. در این راسـتا وزیرخارجه وقت انگلسـتان "بالفور" با صدور اعلامیه ای تأسیس دولت یهود در فلسطین را به یهودیان وعده داد، سپس پروژه تصاحب زمین های فلسطینیان و آواره کردن آنان را به اجرا درآورد.

دولت انگلستان برای یهودی کردن فلسطین قدم هایی برداشت، از جمله:

١ – مقدمات

تصاحب ۲۰/۰۰۰ هکتار از اراضـی "مرج بن عامر" را فراهم نموده و راهکار قانونی آن را هم درست کرد که در نتیجه آن ۹۰۰ خانوار فلسطینی که در ۲۲ دهکده زندگی می کردند، همه را آواره نمود.

۲ – امور اجرایی و مسئولیت ها در فلسطین را به یهودیان متعصب و صهیونیست انگلستان واگذار کرد. این ها با انواع حیله ها و شیطنت ها می کوشیدند یهودیان را بر این دیار مسلط سازنـد و در این فراینـد، در تصـمیمات اجرایی، تدوین و تنظیم قوانین و آیین نامه ها به یهودی کردن سرزمین معطوف می شد.

۳ – دولت برای تضعیف کشاورزان فلسطین، صادرات محصولات کشاورزی را ممنوع کرد، تا بخش کشاورزی متحمل زیان و خسارت گردد و مردم در فروش زمین های کشاورزی به یهودیان ناچار کردند.

با این نقشه های مشترک یهودیان و دولت انگلستان، زمین های بیشتری نصیب یهودیان شـد، بـدین شـرح که یهودیان در سال ۱۹۱۸م. تنها ۲/۵٪ (دو و نیم درصد) از اراضـی فلسطین را مالک شده بودند،(۱) اما با امثال این نقشه های یاد شـده این رقم در سال ۱۹۳۰ م. به ۱۴٪ افزایش پیدا کرد.(۲)

جالب است بدانید که دولت انگلستان بانی این همه ویرانی ها و آواره گی های فلسطینیان شد.

انگلستان در سال ۱۹۳۶م. نقشه ای کشید و فلسطین را به سه بخش یهودی نشین، عرب نشین و منطقه بین المللی تقسیم کرد. در سهمیه ای که برای یهود مشـخص کرد، اکـثر اهـالی؛ یعنی سه چهـارم آن را عرب هـا تشـکیل داده بودنـد و اکثر اراضـی؛ یعنی چهارپنجم آن در دست عرب ها بود. نیز در این نقشه آمده است: عرب هایی که در قسـمت یهودی نشین هستند ه تعداد آنان به ۳۲۵/۰۰۰ تن می رسد، با یهودی هایی که در

قسمت عرب نشین زندگی می کنند که تعداد آنان تنها به ۱۲۵۰ تن می رسند، مبادله شوند.

هیچ وجدانی نمی پذیرد که ۳۲۵۰۰۰ عرب تنها به ازای ۱۲۵۰ تن، یعنی کمتر از نیم درصد آن مبادله شوند.(۳) این یعنی ظلم فاحش برملت فلسطین و غصب سرزمین آنان. نیز در این تبادل، زمین های عرب ها در منطقه یهودی پیشنهادی انگلستان بیش از سه برابر زمین های یهودیان در همین منطقه بود؛ یعنی ۳۸۵/۵۰۰ هکتار اراضی مسلمانان و ۱۱۴/۰۰۰ هکتار اراضی یهودیان. این همه زمین مسلمانان می بایست در برابر ۹۲۰۰ هکتار زمین یهودیان در منطقه غربی نشین مبادله گردد.(۴)

حال این ها چقدر با ادعای طرح شده در سؤال توافق دارد؟! خودشان قانون درست می کردند و اجرا می کردند، اگر چه این قوانین از کم ترین میزان عدالت و رعایت و حقوق مردم فلسطین برخوردار نباشد.

سیاست ظالمانه انگلستان بر ضد ملت فلسطین به قدری شدید بود که وزیر مستعمرات انگلستان در ۲۴ نوامبر ۱۹۳۸ درمجلس عوام انگلستان به آن اعتراف نمود و گفت:

عربها از قرن ها قبل در این سرزمین سیادت داشته و آن جا زندگی می کرده اند و در موقع صدور وعده "بالفور" موافقت این صاحبخانه ها جلب نشده است... راستی اگر من هم یک نفر عرب باشم، از این هجوم وحشت بار یهود به فلسطین ارکان وجودم می لرزد.(۵)

حال با همه ظلمی که به فلسطینیان روا داشته شد، و طبق نقشه انگلستان می بایست دو دولت عربی و یهودی در آن جا تشکیل شود. اما یهودیان همه را تصاحب نمودند، حتی بخش عرب نشین را از آن خود دانستند و برخی از این ها نغمه سرزمین از نیل تا فرات می سرایند.

این که مرقوم داشته اید: طبق دستور اسلام اگر کسی به خانه

دیگری تجاوز کند، صاحبخانه حتی می تواند او را بکشد، این سخن درست است، ولی شما در سؤال، صاحبخانه را با متجاوز جا به جا کرده اید. با توضیحی که داده شد، معلوم شد اسرائیلی ها هستند که با خرید ۱۰٪ از زمین فلسطین، آنان را از ۹۰٪ باقی مانده محروم کرده اند و از خانه و کاشانه خود راندند. فلسطینیان و مسلمانان هستند که صاحب خانه اند و وظیفه دارند با متجاوز بجنگند و از دیارشان بیرون کنند. نکته دیگری که می بایست به آن توجه شود، این است که: خرید چند درصد زمین نمی تواند برای یهود مجوزی برای تشکیل دولت باشد. اگر زمین را خریدند، خانه و کشور را که نخریده بودند! مشروعیت نظام حاکم تنها به داشتن املاک نیست، بلکه یکی از معیارها اکثریت جمعیت است؛ آن هم به طور طبیعی، نه با آواره کردن صاحبان اصلی و مهاجرت یهودیان. صاحبان اصلی این سرزمین را فلسطینیان تشکیل می دهند و با توجه به معیار خرد و عرف بین الملل این ها می بایست بر سرزمین خویش حاکم باشند. اکثریت این ها مسلمان هستند، همان گونه که به مدت هزار سال در کنار این اکثریت، دو اقلیت یهود و مسیحیت زندگی مسالمت آمیزی داشته اند، باز هم می توانند همین زندگی مسالمت آمیز را داشته باشند. اما آنچه که اتفاق افتاده است، با هیچ منطقی سازگار نیست و همه وجدان های بیدار آن را طرد می کنند.

پی نوشت ها:

۱ – ر. ك: سامی الجندی، فاجعه فلسطین، ترجمه کمال قارصی، ص ۶۱.

۲ – ر.ك: الکرم زعیتر، سرگذشت فلسطین، ترجمه اکبر هاشمی رفسنجانی، ص ۱۶۹.

۳ – همان، ص ۲۰۵.

۴ – همان، ص ۲۲۰.

۵ – همان، ص ۲۲۷.

حمایت دولت ما از فلســطین چه منافع خاصی برای ایران دارد؟ فکر نمی کنم قضیّه تنها مربوط به دفاع از مظلوم باشد، چرا که در تمام جهان اسلام مظلوم وجود دارد؛ در قره باغ و افغانستان و عراق ... ولی ما روی فلسطین تأکید خاصی داریم، در حالی که سایر کشورهای اسلامی مخصو

پرسش

حمایت دولت ما از فلسطین چه

منافع خاصی برای ایران دارد؟ فکر نمی کنم قضیّه تنها مربوط به دفاع از مظلوم باشد، چرا که در تمام جهان اسلام مظلوم وجود دارد؛ در قره باغ و افغانستان و عراق ... ولی ما روی فلسطین تأکید خاصی داریم، در حالی که سایر کشورهای اسلامی مخصوصاً اعراب منطقه چندان حساسیتی نسبت به فلسطین نشان نمی دهند. جمعاً امنیت ملی تا حد بسیار وابسته به این حمایت است.

پاسخ

حمایت جمهوری اسلامی ایران اختصاص به مردم فلسطین ندارد. ایران اسلامی به حمایت همه مظلومان و محرومان می پردازد. حمایت همه جانبه ایران از مهاجران افغانی و عراقی چنان تأثیر گزار بود که جوامع بین المللی سیاست ایران را ستودند. یکی از ویژگی های انقلاب اسلامی در استراتژی حمایت از مستضعفان ظهور می کند، چنان که در اصل ۱۵۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی بدان تصریح شده است:

"جمهوری اسلامی ایران سعادت انسان در کل جامعه بشری را آرمان خود می داند و استقلال و ازادی و حکومت حق و عدل را حق همه مردم جهان می شناسد. بنابراین در عین خودداری کامل از هر گونه دخالت در امور داخلی ملت های دیگر، از مبارزه حق طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می کند".

قطع ارتباط ایران در زمان حکومت آپارتاید در آفریقای جنوبی، در حالی که همه کشورها با آن رابطه داشته اند، یکی از آن موارد است. مسئله آپارتاید علاوه بر علل دیگر در فلسطین اشغالی و به وسیله صهیونیسم به نوعی اجرا می شود که برگرفته از تفکر خاصی است که در یهودیت با عنوان "برگزیدگان خدا" وجود دارد. این موضوع

برای بسیاری از ملت های جهان شناخته شده است.

دوم: بی تردید حمایت از فلسطین از اهمیت ویژه ای برخوردار است. اهمیت فلسطین موجب شده است که ایران به فلسطین توجه بیشتری نماید که به دو علّت آن اشاره می شود:

أ فلسطین سرزمینی است که در آن قبله مسلمانان قرار دارد. این شهر برای پیروان ادیان ابراهیمی مقدّس می باشد. در سیزده سال اوّل بعثت که پیامبر(ص) در مکّه زندگی می کرد، نیز تا هفده ماه بعد از هجرت در مدینه، حضرت و مسلمانان به سوی مسجد الاقصی نماز می گذاردند؛ مضافاً بر این که از مسجد الاقصی پیامبر به معراج رفت که از این جهت نیز نزد مسلمانان اهمیت دارد.

ب افزون بر قداست و پایگاه ممتاز بیت المقدس، موضوع اشغال آن به وسیله دشمن سرسخت. جهان اسلام (صهیونیسم) نیز اهمیت دارد. اهمیت به گونه ای است که اشغال آن هرگز اشغال یک سرزمین و یک کشور نیست؛ بلکه ایجاد یک کانون استعماری ضد اسلامی در قلب جهان اسلام جهت نابودی اسلام و جلوگیری از شکل گیری مجدد تمدن اسلامی است. از این رو قضیه فلسطین علاوه بر بُعد دینی، با استقلال و امنیت و منافع ملی کشورهای اسلامی به ویژه جمهوری اسلامی در ارتباط است. این واقعیت است که از آرمان، اصول و برنامه های نژاد پرستانه و توسعه طلبی صهیونیستی (شعار گسترش اسرائیل تا فرات و ادعای تصاحب بسیاری از اماکن اسلامی) از نظر تاریخی و عملکرد آن رژیم در قبال مردم فلسطین و کشورهای همجوار، قابل اثبات است. بنابراین اسرائیل برای جهان اسلام مخصوصاً جمهوری اسلامی ایران، تهدید بسیار

جدّی است. مهم ترین این تهدیدها عبارتند از:

- تهدیدهای امنیتی؛
- تهدیدهای ناشی از فعالیت نظامی؛
- تهدیدهای ناشی از حضور سیاسی؛
- نقش عملکرد اقتصادی اسرائیل در منطقه؛
- محیط زیست و منابع طبیعی؛
- انرژی و مسائل مترتب بر آن.

اسرائیل ششمین قدرت هسته ای جهان است. برابر بعضی گزارش ها، این کشور حدود ۱۸۰ تا ۲۰۰ کلاهک هسته ای در اختیار دارد.(۱)

متأسفانه برخی از کشورهای اسلامی تهدیدها و خطرهای اسرائیل را نادیده گرفته اند، حال آن که مصالح جهان اسلام اقتضا می کند که جهان اسلام مانند ایران از فلسطین حمایت کند. امروزه افکار عمومی مسلمانان منطقه خاورمیانه، سیاست آن دسته از کشورهای اسلامی را که از فلسطین حمایت جدّی نمی کنند، زیر سؤال برده و سیاست ایران در برابر فلسطین را بهترین سیاست می داند. تظاهرات مسلمانان در روز قدس حکایت از آن دارد که ایران در سیاست خود در برابر فلسطین موفق بوده است. تاریخ چند دهه قبل نشان می دهد که سیاست غالب کشورهای عربی منطقه، بر نرمش و مدارا و چشم امید بستن به سازمان های بین المللی بوده، علی رغم آن که از این اعتماد، ضربه های بسیاری متحمّل می شوند، امّا همچنان به این سیاست ها ادامه می دهند. نظریه سازانی مانند شهید مطهری با شناختی که از اسرائیل داشتند و خطرات آن را علیه اسلام و ایران احساس می کردند، همگان به ویژه مردم ایران را به حمایت از فلسطین فرا خوانده و آن را مهم ترین مسئله جهان دانستند. شهید مطهری درباره اهمیّت قضیه فلسطین می گوید: "اگر پیغمبر اسلام(ص) زنده بود، امروز چه می کرد؟ درباره چه مسئله ای

می اندیشید؟ والله بالله! قسم می خورم که پیغمبر اکرم در قبر مقدّسش امروز از یهود می لرزد... این یهودیان... از کجای دنیا آمده اند؟ مدّعی هستند که این سرزمین، سرزمین ما است... هدف مگر تنها همین است که یک دولت کوچک در آن جا زندگی کند؟! یک اسرائیل بزرگ، دامنه اش از این طرف، شاید تا ایران خودمان هم کشیده شود! به قول عبدالرحمن فرامرزی: این اسرائیل که من می شناسم، فردا ادعای شیراز را هم می کند... والله و بالله! ما در برابر این قضیه مسئولیم. به خدا قسم! مسئولیت داریم. والله! این قضیه ای است که دل پیامبر را امروز خون کرده است. اگر (امام) حسین بن علی(ع) بود می گفت: اگر می خواهی برای من عزاداری کنی، برای من سینه و زنجیر بزنی، شعار امروز تو باید فلسطین باشد. شمر امروز "موشه دایان" است. شمر هزار و سیصد سال پیش مرد، شمر امروز را بشناس".(۲) این سخنان در زمانی از طرف شهید مطهری ایراد می شد که هنوز خطر اسرائیل برای کشور ما و مردم ایران شناخته شده نیست. از آنچه گذشت، می توان نتیجه گرفت که حضور اسرائیل در فلسطین، منافع و امنیت و مصالح عمومی ایران را تهدید می کند. اسرائیل نیز ایران را دشمن خویش دانسته و از همه اهرمها علیه آن استفاده می کند. سیاست های راهبردی آن مبنی بر عدم دسترسی ایران به سلاح های هسته ای و اتهام به جمهوری اسلامی، یکی از استراتژی های آن کشور علیه ایران به حساب می آید؛ مضافاً بر این که بارها ایران را تهدید کرده است که علیه

آن از سلاح های هسته ای استفاده می نماید. بر این اساس حمایت ایران از فلسطین، علاوه بر آن که از وظایف و استراتژی جمهوری اسلامی ایران به حساب می آید، حفظ منافع و امنیت ایران را نیز در پی دارد؛ با توجه به این که صهیونیسم جهانی منحصر در اسرائیل نیست و به فرموده امام "غدّه سرطانی" است که در اکثر کشورها ریشه دوانده و بسیاری از مراکز قدرت جهانی را در اختیار دارد، نیز نفوذ آن در امریکا و بسیاری از کشورهای اروپایی غیر قابل تردید است، هم چنین فلسطین در خط اوّل جبهه مبارزه با این غده سرطانی قرار دارد، مطمئناً با شکست مردم فلسطین این غده در کشورهای دیگر راحت تر و سریع تر نفوذ خواهد کرد. امروزه مبارزات حق طلبانه مردم فلسطین و انتفاضه، اسرائیل از تفکر یا عملی کردن توسعه طلبی باز داشته و آن را به خود مشغول کرده است. پس حمایت از فلسطین، از خط اوّل مبارزه علیه استبداد و تسلط بر کشورهای اسلامی است. اگر کشورها یا دولتمردانی به جهت عدم آگاهی و یا راحت طلبی و عدم آینده نگری، از این وظیفه سرباز می زنند، این وظیفه مهم از دوش آگاهان برداشته نمی شود، بلکه تلاش بیشتری را می طلبد.

پی نوشت ها:

۱. پرسش ها و پاسخ ها، ص ۳۰۱.

۲. همان، ص ۳۰۱ ۳۰۲، به نقل از حماسه حسینی.

یهود صهیونیستم که فلسطین را غصب نموده اند، چرا ادعا می کنند که این سرزمین مال آنان است؟

پرسش

یهود صهیونیستم که فلسطین را غصب نموده اند، چرا ادعا می کنند که این سرزمین مال آنان است؟

پاسخ

در مورد فلسطین و جنایات صهیونیسم و نقشه بیگانگان در مورد آن سرزمین مطالبی به پیوست ارسال می گردد. امیدواریم با مطالعه آن به پرسش های شما در این مورد پاسخ داده باشیم. چنانچه پرسشی برای شما باقی ماند، با ما مکاتبه نمایید.

بعضی اشکال می کنند که با وجود فقرا و نیازمندان چرا جمهوری اسلامی ایران به سایر کشورهای مسلمان کمک اقتصادی می کند؟

پرسش

بعضی اشکال می کنند که با وجود فقرا و نیازمندان چرا جمهوری اسلامی ایران به سایر کشورهای مسلمان کمک اقتصادی می کند؟

پاسخ

عمده کمک های ایران به کشورهای مظلوم، کمک های سیاسی و معنوی است، نه کمک های اقتصادی. اگر به برخی کشورها

کمک های اقتصادی می شود، به تناسب کمک های اقتصادی به نیازمندان داخلی بسیار ناچیز است.

کمک های اقتصادی ایران به کشورهای اسلامی ریشه در عوامل زیر دارد:

۱) حمایت از محرومان

یکی از استراتژی های ایران حمایت همه جانبه از محرومان به ویژه مسلمانان محروم و مظلوم است. این حمایت ها در قالب های مختلف مانند حمایت مالی و سیاسی ظهور می کند. این استراتژی یکی از شاخصه های مهم انقلاب اسلامی است که آن را از سایر انقلاب های جهان متمایر می کند. در اصل ۱۵۴ قانون اساسی آمده است: "جمهوری اسلامی ایران سعادت انسان در کل جامعه بشری را آرمان خود می داند و استقلال و ازادی و حکومت حق و عدل را حق همه مردم جهان می شناسد. بنابراین در عین خودداری کامل از هر گونه دخالت در امور داخلی ملت های دیگر، از مبارزه حق طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می کند".(۱)

این استراتژی مبتنی بر آموزه های دینی است، زیرا اسلام همه مسلمانان را موظف نموده که به حمایت از محرومان و مظلومان پرداخته و به ندای آنان پاسخ مثبت دهند،(۲) تا آن جا که پیامبر اجابت دعوت مسلمانان را واجب دانست.(۳) در برخی روایات همه مسلمانان برادر دینی خوانده شده اند که لازمه آن حمایت همه جانبه از همه مسلمانان است.

پیامبر فرمود: "المسلم أخوالمسلم لا یظلمه و لا یخزله، و لا یسلمه؛(۴) مسلمان برادر مسلمان

است. هرگز به او ستم نمی کند، دست از یاریش بر نمی دارد و او را در برابر حوادث تنها نمی گذارد".

امام صادق(ع) فرمود: "مؤمن برادر مؤمن است و همگی به منزله اعضای یک پیکرند که اگر عضوی از آن به درد آید، دیگر عضوها را قرار نماند و ارواح همگی آن ها از روح واحدی گرفته شده است".(۵)

۲) همسویی با سیاست های بین المللی

یکی از سیاست های بین المللی حمایت از ستم دیدگان و محرومان است؛ از این رو اگر در کشوری حوادثی مانند زلزله صورت گیرد، کشورهای دیگر به حمایت آسیب دیدگان می پردازند، مانند این که سازمان های جهانی و برخی از کشورها به مردم عراق و افغانستان کمک کردند و یا در حادثه زلزله بم کشورهای مختلف به آسیب دیدگان کمک نمودند. کمک های جهانی در حالی صورت می گیرد که در خود آن کشورها فقیر و محروم وجود دارد.

۳- جذب به اسلام

یکی از سیاست های راهبردی که امروزه در جهان از آن بهره گرفته می شود، جذب دیگران است؛ یعنی بعضی کشورها سعی می کنند با بهره گیری از راهکارهای کاربردی، مردم کشورهای دیگر را جذب کرده و در جهان پایگاه اجتماعی و سیاسی کسب کنند. در اسلام نیز از جذب دیگران سخن به میان آمده است. یکی از راه های جذب، کمک های مالی است که در آموزه های دینی به عنوان "تألیف قلوب" است. پیامبر(ص) و ائمه(ع) با بهره گیری از کمک های اقتصادی به جذب دیگران به اسلام پرداختند.

حمایت ایران از محرومان جهان موجب شده است که فرهنگ اسلام در برخی کشورها گسترش یابد و بعضی بدان جذب شوند. محرومان جهان می دانند که ایران اسلامی - به رغم آن که خود

مشکلات اقتصادی داشته و برخی از مردم آن محروم هستند - به آنان کمک می کند. این احساس بشر دوستی و احترام به کرامت انسانی، ریشه در فرهنگ غنی اسلام دارد.

کمک های همه جانبه ایران از آوارگان و مهاجران عراق و افغانستان، افکار عمومی را جلب کرده و مجامع بین المللی استراتژی حمایت از محرومان ایران را ستوده اند.

حمایت ایران از مستمندان کشورهای دیگر خشم غرب را برانگیخته، تا آن جا که ایران را متهم به حمایت از اصول گرایان اسلامی نموده است. غرب از نفوذ ایران در جهان احساس خطر می کند. رویکرد غرب بیانگر آن است که ایران در حمایت ازمحرومان موفق بوده و انقلاب اسلامی به جهان صادر شده است.

بر این اساس حمایت مالی ایران بر اساس تحقق یکی از اهداف و انجام وظایف الهی صورت گرفته است. این سیاست معقول و منطقی است که ریشه در آموزه های دینی داشته و با سیاست های بشر دوستانه جهانی نیز همسویی دارد؛ مضافاً بر این که برخی کشورها حمایت از گروه ها و یا کشورهای دیگر را در اولویت قرار می دهند، (مانند حمایت امریکا از اسرائیل) که جمهوری اسلامی نیز حمایت از محرومان کشورهای اسلامی را در اولویّت قرار داده است این سیاست در کشورها سابقه دارد.

نکته ای که نباید فراموش کنیم، آن است که مرزهای کشورهای اسلامی، مرزهای عقیدتی است، نه جغرافیایی.

مرز کشورهای اسلامی یکی است و بر اساس آموزه های دینی، تمام مسلمانان در هر نقطه ای از دنیا برادر همدیگرند.

متأسفانه با ایجاد تفرقه میان کشورها و سلطه طلبی پادشاهان و حکمرانان، امت اسلامی به پاره های مختلف تقسیم شده است و به وسیله استعمار روح ملی گرایی به

جای روح اسلامی و برادری میان مسلمانان تبلیغ شد.

در عین حال توجه به این نکته نیز لازم است که سیاست ایران در حمایت مالی از کشورهای اسلامی، باید به گونه ای باشد که به سیاست های فقر زدایی و حمایت از محرومان داخل کشور آسیب جدی وارد نسازد. بر این اساس باید در حمایت از محرومان جهان پیامد و بازخورد کمک های مالی مورد دقت قرار گرفته و کمک ها بر اساس اولویت بندی نیازها و بر اساس سیاست های راهبردی صورت گیرد.

پی نوشت ها:

۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ص ۱۱۱.

۲. نساء(۴) آیه ۷۵.

۳.

۴. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۳۳.

۵. همان.

بعضی اشکال می کنند که با وجود فقرا و نیازمندان چرا جمهوری اسلامی ایران به سایر کشورهای مسلمان کمک اقتصادی می کند؟

پرسش

بعضی اشکال می کنند که با وجود فقرا و نیازمندان چرا جمهوری اسلامی ایران به سایر کشورهای مسلمان کمک اقتصادی می کند؟

پاسخ

عمده کمک های ایران به کشورهای مظلوم، کمک های سیاسی و معنوی است، نه کمک های اقتصادی. اگر به برخی کشورها کمک های اقتصادی می شود، به تناسب کمک های اقتصادی به نیازمندان داخلی بسیار ناچیز است.

کمک های اقتصادی ایران به کشورهای اسلامی ریشه در عوامل زیر دارد:

۱) حمایت از محرومان

یکی از استراتژی های ایران حمایت همه جانبه از محرومان به ویژه مسلمانان محروم و مظلوم است. این حمایت ها در قالب های مختلف مانند حمایت مالی و سیاسی ظهور می کند. این استراتژی یکی از شاخصه های مهم انقلاب اسلامی است که آن را از سایر انقلاب های جهان متمایر می کند. در اصل ۱۵۴ قانون اساسی آمده است: "جمهوری اسلامی ایران سعادت انسان در کل

جامعه بشری را آرمان خود می داند و استقلال و ازادی و حکومت حق و عدل را حق همه مردم جهان می شناسد. بنابراین در عین خودداری کامل از هر گونه دخالت در امور داخلی ملت های دیگر، از مبارزه حق طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می کند".(۱)

این استراتژی مبتنی بر آموزه هـای دینی است، زیرا اسـلام همه مسـلمانان را موظف نموده که به حمایت از محرومان و مظلومان پرداخته و به ندای آنان پاسخ مثبت دهند،(۲) تا آن جا که پیامبر اجابت دعوت مسلمانان را واجب دانست.(۳) در برخی روایات همه مسلمانان برادر دینی خوانده شده اند که لازمه آن حمایت همه جانبه از همه مسلمانان است.

پیامبر فرمود: "المسلم أخوالمسلم لا یظلمه و لا یخزله، و لا یسلمه؛(۴) مسلمان برادر مسلمان

است. هرگز به او ستم نمی کند، دست از یاریش بر نمی دارد و او را در برابر حوادث تنها نمی گذارد".

امام صادق(ع) فرمود: "مؤمن برادر مؤمن است و همگی به منزله اعضای یک پیکرند که اگر عضوی از آن به درد آید، دیگر عضوها را قرار نماند و ارواح همگی آن ها از روح واحدی گرفته شده است".(۵)

۲) همسویی با سیاست های بین المللی

یکی از سیاست های بین المللی حمایت از ستم دیدگان و محرومان است؛ از این رو اگر در کشوری حوادثی مانند زلزله صورت گیرد، کشورهای دیگر به حمایت آسیب دیدگان می پردازند، مانند این که سازمان های جهانی و برخی از کشورها به مردم عراق و افغانستان کمک کردند و یا در حادثه زلزله بم کشورهای مختلف به آسیب دیدگان کمک نمودند. کمک های جهانی در حالی صورت می گیرد که در خود آن کشورها فقیر و محروم وجود دارد.

۳- جذب به اسلام

یکی از سیاست های راهبردی که امروزه در جهان از آن بهره گرفته می شود، جذب دیگران است؛ یعنی بعضی کشورها سعی می کنند با بهره گیری از راهکارهای کاربردی، مردم کشورهای دیگر را جذب کرده و در جهان پایگاه اجتماعی و سیاسی کسب کنند. در اسلام نیز از جذب دیگران سخن به میان آمده است. یکی از راه های جذب، کمک های مالی است که در آموزه های دینی به عنوان "تألیف قلوب" است. پیامبر(ص) و ائمه(ع) با بهره گیری از کمک های اقتصادی به جذب دیگران به اسلام پرداختند.

حمایت ایران از محرومان جهان موجب شده است که فرهنگ اسلام در برخی کشورها گسترش یابد و بعضی بدان جذب شوند. محرومان جهان می دانند که ایران اسلامی - به رغم آن که خود

مشـکلات اقتصـادی داشـته و برخی از مردم آن محروم هسـتند – به آنـان کمک می کنـد. این احساس بشـر دوستی و احترام به کرامت انسانی، ریشه در فرهنگ غنی اسلام دارد.

کمک های همه جانبه ایران از آوارگان و مهاجران عراق و افغانستان، افکار عمومی را جلب کرده و مجامع بین المللی استراتژی حمایت از محرومان ایران را ستوده اند.

حمـایت ایران از مستمندان کشورهـای دیگر خشم غرب را برانگیخته، تـا آن جـا که ایران را متهم به حمـایت از اصول گرایـان اسـلامی نموده است. غرب از نفوذ ایران در جهـان احسـاس خطر می کنـد. رویکرد غرب بیـانگر آن است که ایران در حمـایت ازمحرومان موفق بوده و انقلاب اسلامی به جهان صادر شده است.

بر این اساس حمایت مالی ایران بر اساس تحقق یکی از اهداف و انجام وظایف الهی صورت گرفته است. این سیاست معقول و منطقی است که ریشه در آموزه های دینی داشته و با سیاست های بشر دوستانه جهانی نیز همسویی دارد؛ مضافاً بر این که برخی کشورها حمایت از گروه ها و یا کشورهای دیگر را در اولویت قرار می دهنـد، (ماننـد حمایت امریکا از اسـرائیل) که جمهوری اسلامی نیز حمایت از محرومان کشورهای اسلامی را در اولویّت قرار داده است این سیاست در کشورها سابقه دارد.

نکته ای که نباید فراموش کنیم، آن است که مرزهای کشورهای اسلامی، مرزهای عقیدتی است، نه جغرافیایی.

مرز کشورهای اسلامی یکی است و بر اساس آموزه های دینی، تمام مسلمانان در هر نقطه ای از دنیا برادر همدیگرند.

متأسـفانه با ایجاد تفرقه میان کشورها و سـلطه طلبی پادشاهان و حکمرانان، امت اسلامی به پاره های مختلف تقسیم شده است و به وسیله استعمار روح ملی گرایی به

جای روح اسلامی و برادری میان مسلمانان تبلیغ شد.

در عین حال توجه به این نکته نیز لازم است که سیاست ایران در حمایت مالی از کشورهای اسلامی، باید به گونه ای باشد که به سیاست های فقر زدایی و حمایت از محرومان داخل کشور آسیب جدی وارد نسازد. بر این اساس باید در حمایت از محرومان جهان پیامد و بازخورد کمک های مالی مورد دقت قرار گرفته و کمک ها بر اساس اولویت بندی نیازها و بر اساس سیاست های راهبردی صورت گیرد.

پی نوشت ها:

۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ص ۱۱۱.

۲. نساء(۴) آیه ۷۵.

۳.

۴. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۳۳.

۵. همان.

قدس شریف به چه معنا است؟

پرسش

قدس شریف به چه معنا است؟

پاسخ

از نظر لغت "قدس" به معنای پاکی است.(۱) که خداوند آن را پاک گردانیده است.(۲)

قدس مکان مقدسی است که نخستین قبله و سومین شهر مقدس مسلمانان (پس از مکه و مدینه) به شمار

می آید.

اسم دیگر این مکان بیت المقدس است . (۳) آن شهر برای یهودیان و مسیحیان نیز مقدس است). از نظر جغرافیایی در نزدیکی مرکز فلسطین در حدود ۲۴ کیلومتری غرب بحرالمیت و ۵۶ کیلومتری شرق دریای مدیترانه، بین جلگه مدیترانه و دره رود اردن قرار گرفته است. (۴) قدیمی ترین نام که بر این شهر اطلاق شده، "أوروشالم" ، است که نزد کنعانی ها به معنای خدای آرامش و صلح است.(۵) در تورات واژه "اورشلیم"که عبری "یروشالایم" است ، بارها آمده است که به طور مستقیم از نام کنعانی آن گرفته شده است.(۶)

نـام بیـت المقـدس در قرآن نیامـده اسـت ، لیکـن مفسـران "المسـجد الاقصـی" در آیـه نخست سـوره اسـراء را به "مسـجد بیت المقدس" تعبیر کرده اند. به نظر آنان، این آیه به سیر شبانه پیامبر اکرم (ص) از مکه به بیت المقدس و معراج اشاره دارد.(۷)

پی نوشت ها :

۱ – معارف و معاریف، ج۸ ص ۲۸۸.

۲ – دایرهالمعارف الشیعه، ج۱۴ ، ص ۲۸۷.

۳ – دایرهالمعارف تشیع، ج۳ ، ص ۵۵۸؛ دانشنامه جهان اسلام ، ج ۵، ص ۹۵.

۴ – دانشنامه جهان اسلام، ج۵، ص ۹۵.

۵ – همان.؟

۶ – همان؟

۷ – دایرهالمعارف تشیع، ج۳، ص ۵۵۹.

آیا بهتر نیست شیعه با مذاهب اربعه در برابر دشمنان مشترک که با اصل اسلام مخالفند متحد شود ؟

پرسش

آیا بهتر نیست شیعه با مذاهب اربعه در برابر دشمنان مشترک که با اصل اسلام مخالفند متحد شود ؟

پاسخ

این نکته معلوم است که اختلاف بین مـذاهب چهارگانه اهل سـنت کمتر از اختلاف بین آنها و بین مـذهب شـیعه نیست . شاهد گویـای این سـخن , هزاران کتاب است که در اصول و فروع مـذهب این دو گروه تالیف یافته است . پس چرا ...□.......پردازان , در میان مسلمانان شایع می سازند : شیعه مخالف اهل سنت است , اما شایع نمی سازند که : اهل سنت مخالف شیعه اند ؟ و چرا شایع نمی کنند که : گروهی از اهل تسنن مخالف گروهی دیگرند ؟ اگر جایزاست که چهار مذهب باشد چرا پنج تای آن جایز نباشد ؟ چطور ممکن است چهار مذهب موافق با اجتماع و اتحاد مسـلمانان باشد اما همینکه به پنج رسـید اجتماع از هم پراکنده می شود و مسـلمانان هر کـدام به راهی می رونـد و موجب از هم گسـیختگی آنهاخواهد شد ؟ چه شد که شـما (تابعان مذهب اهل بیت (ع)) را سبب قطع پیوند اجتماعی و پراکنده شدن می دانید اما پیروان دیگر مذاهب را هر چند از نظر مذهب , نظریه , مشـرب وخواسـته ها متعدد و مختلف باشند , باعث اجتماع دلها , و اتحاد عزمها می پندارید ؟بلی اتفاق و اتحاد مسلمانان از این طریق صورت می گیرد که نظر پیروان هر یك ازمـذاهب شافعی , حنفی , مالکی و حنبلی نسبت به (شـیعه آل محمـد (ص)) همچون نظرشان نسبت به پیروان آن مذهب دیگر باشد .

آیا مســلمانان نتیجه اختلاف را دیــده اند ؟ علت دعوت آنها به آن چیست (اختلاف امتی رحمه) ؟ و جمع آن با دعوت قرآن به وحدت چگونه ممکن است ؟

پرسش

آیا مسلمانان نتیجه اختلاف را دیده اند ؟ علت دعوت آنها به آن چیست (اختلاف امتی رحمه) ؟

و جمع آن با دعوت قرآن به وحدت چگونه ممکن است ؟

پاسخ

وجود اختلاف نه تنها برای بشر ضروری است بلکه ضروری طبیعت هم هست , یعنی در عالم از نظر شب و روز , سرما و گرما , تابستان و زمستان , مرض و صحت , و امثال آن اختلاف وجود دارد , و در حقیقت اختلاف آراء موجب حفظ نظام عالم و تکامل و پیشرفت بشر است و اینکه بشر در فکر کردن و انتخاب رای و نظر آزاد باشد از مواهب ونعمتهای بزرگ الهی می باشد , و مسلم است که اختلاف آراء و مذاهب موجب دشمنی و بغض و کنیه نمی باشد . و اما وحدتی که قرآن داعی به آن است وحدت در آراء نیست چون آن وحدت بحسب طبیعت بشر محال است , بلکه مراد وحدت اخلاقی و ایمانی است و قرآن انسانها را به سوی برادری و مودت دعوت می کند , که این وحدت با وجود اختلاف آراء هم میسر است چون اتحاد در اصول و اختلاف در فروع می باشد . گذشته از آنکه حدیث نبوی در معانی الاخبار به گونه ای دیگر تفسیر شده است . امام صادق (ع) آن را به آمد و شد از شهرهای دور برای آموختن دین معنا کرده اند(معانی الاخبار ج ۱ ص ۱۵۷) .

چرا علیه بعضی از کشورها شعار می دهیم , ولی محصول های آنان را مصرف می کنیم ؟

پرسش

چرا علیه بعضی از کشورها شعار می دهیم , ولی محصول های آنان را مصرف می کنیم ؟

پاسخ

این اجناس از کانال های گوناگونی وارد کشور می شود. البته ورود و مصرف آنها در حد لزوم مانعی ندارد ولی در غیراین صورت بر عهده مسوءولین و مردم است که از ورود و مصرف آن جلوگیری و خودداری به عمل آورند.{J

چراایران درامورددفاعی باکشورهای همسایه یک سیستم دفاعی قدرتمند نمیسازد تا کشورهای مهاجم از آن حساب ببرند؟

پرسش

چراایران درامورددفاعی باکشورهای همسایه یک سیستم دفاعی قدرتمند نمیسازد تا کشورهای مهاجم از آن حساب ببرند؟

پاسخ

۲-) آنچه مسلم است هر کشوری برای دفاع از حیثیت و تمامیت ارضی واستقلال خود، تا جایی که درتوانش باشد از نظر نظامی وتجهیزات مدرن خودش را مجهز وتقویت می نماید . البته حد و اندازه این تجهیز بستگی به توان بودجه ای و وضعیت اقتصادی وبرخی مسائل دیگر هم دارد وایران اسلامی نیز از این قاعده مستثنی نمی باشد . هر چند بیان عمومی داشتن بعضی ازتجهیزات بخاطر اسرار نظام ضرورت ندارد . کشورهای همسایه ایران در وضعیت مطلوبی بلحاظ آنچه گفته اید قرارندارد، فی

المثل کشورهای اشغال شده افغانستان وعراق ویا رژیمهای حاکم برترکیه و پاکستان.

سازمانهاوگروههای منطقه ای و بین المللی

گروه هشت , گروه ۷۷و جنبش عدم تعهد (غیر متعهدها) چگونه سازمان هایی هستند؟

پرسش

گروه هشت , گروه ۷۷و جنبش عدم تعهد (غیر متعهدها) چگونه سازمان هایی هستند؟

پاسخ

رهبران هشت کشور اقتصادیِ جهان هر سال در یک کشور جمع می شوند تا در امور سیاسی واقتصادی تبادل نظر کنند. نگاهی به تاریخچهء تشکیل این گروه نشان می دهد تفکّر اولیهء تأسیس اجلاس سران کشورهاس صنعتی که در سال ۱۳۵۳توسط پیسکاردستن , رئیس جمهور وقت فرانسه شکل گرفت , به انگیزه ءاقتصادی بود, اما سران آن به مرور زمان به ویژه در نشست های دههء ۱۳۶۰مسائل سیاسی بین المللی را نیز دردستور کار خود قرار دادند. این گروه ابتدا شامل کشورهای : امریکا, کانادا, ژاپن , فرانسه , آلمان , ایتالیا و انگلیس بودکه طیّ سال های اخیر روسیه به آن محلق شد. وجود اهرم های قوی در دست سران کشورهای گروه هشت سبب شدعرصه های بین المللی در زمینه های سیاسی و نظامی و اجتماعی و فرهنگی , میدان تاخت و تاز غول های صنعتی جهان شود. طبق آمار کشورهای گروه هشت , با داشتن ۱۳ جمعیت جهان , ۷۰ ثروت جهان را در اختیار دارند و٪۵۰انرژی جهان را مصرف می کنند همچنین نزدیک به ۹۷۵ کارشناسان و متخصصان تکنولوژی جهان دراختیار این گروه قرار دارد.(۱)

عدم تعهد یا ناپیوستگی , خودداری کشور یا کشورهایی از جانب داری از هر یک از دو گروه اصلی قدرت درجهان (بلوک شرق و غرب) و عدم تعهد, بیش تر بر بی طرفی تکیه می کند تا برکناره گیری , و با مفهوم بی طرفی مثبت همراه است ; یعنی شرکت فّعال در سیاست بین المللی برای کاهش بحران ها و جلوگیری از

دو قطبیت , که خطر جنگ جهانی را در بر دارد. از این رو این دسته از کشورها, گروهی را در صحنهء بین المللی پدید آورده اند که به گروه کشورهای غیر متعهد نامیده شده است .(۲) کشورهای غیر متعهد با کشورهای مستقل از دو بلوک , مجموعه ء

کشورهایی اند که عضو دو پیمان نظامی ورشو و ناتو و نیز پیمان های منطقه ای نظامی مانند سنتو و سیتو نیستند و درسیاست خارجی , از سیاست عدم تعهد پیروی می کنند. پیشرو سیاست عدم تعهد, نخست هند و یوگسلاوی سابق بودند و سپس کشورهای مصر و اندونزی و پس از آن بسیاری از کشورهای تازه استقلال یافتهء آسیا و آفریقا به این گروه پیوستند.(۳) گروه ۷۷به گروه کشورهای عدم تعهّد می گویند.

(پاورقی ۱.علی گیلانی , دیدگاه سیاسی , روزنامه جمهوری اسلامی , شمارهء ۶۱۱۵ سال ۲۲ یکشنبه , ۲مرداد ۷۹ ص ۱۶

(پاورقی ۲.داریوش آشوری , دانشنامهء سیاسی , ص ۲۳۰

(پاورقی ۳.همان , ص ۲۵۹

کشور ما برای انتفاضه چه کرده است ؟

پرسش

کشور ما برای انتفاضه چه کرده است ؟

پاسخ

کمک کردن راه های مختلف دارد از جمله نظامی , سیاسی , مالی و درمانی و... امروزه فلسطین جزءکشور اشغال کردن قدس است . از نظر عرف بین المللی نمیشود در آن جا نیروی نظامی پیاده کرد و به مردم کمک نمود, چون می گویند: اختلاف داخلی است و خودشان حل می کنند.

اما از نظر مالی , سیاسی و درمانی شدیداً به آن ها کمک می کند. و در همه جا از آن ها حمایت نماید.

چگونه می توانیم به صورت عملی به انتفاضه کمک کنیم ؟

پرسش

چگونه می توانیم به صورت عملی به انتفاضه کمک کنیم ؟

پاسخ

عجالةً بهترین کمک عملی به انتفاضه کمک پولی و مالی است و شرکت و شرکت فعال درراهپیمایی هایی که به حمایت آن ها تشکیل می شود و به علاوه از طریق نوشتن مقاله و افشای چهره دژخیمان اسرائیل و صاحبان اصلی آن به خصوص آمریکا

آیا حزب اللّه لبنان در ایران نماینده و رادیو و تلویزیون دارند؟ اگر دارد، لطفاً آدرس آن را ارسال فرمایید.

پرسش

آیا حزب اللّه لبنان در ایران نماینده و رادیو و تلویزیون دارند؟ اگر دارد، لطفاً آدرس آن را ارسال فرمایید.

پاسخ

از نظر عرف بین المللی و عقلایی هر دولتی حق دارد نماینده ای به نام سفیر یا کنسول در کشور دیگری داشته باشد تا عوامل رابطه همه جانبه بین کشور را فراهم و موانع را برطرف کند، البتهبه شرطی که کشور مورد نظر خواسته باشد با طرف مقابل رابطه داشته باشد.

بنابراین دولت لبنان می بایست در ایران سفارتخانه یا گنسولگری داشته باشد تا موجبات رابطه را فراهم و موانع را بر طرف نماید و مشکلات تبعه لبنان ساکن ایران را حل کرده و یا از منافع شهروندان لبنانی دفاع کند.

حزب اللّه لبنان حزبی از احزاب لبنان است، منتهی مقتدرترین حزب و باید مشکلات خواسته های خود را از طریق سفیر و یا نماینده دولت خود در ایران بر طرف نماید. بنابراین یقیناً در ایران شخصاً سفیر یا نماینده و همین رادیو و تلویزیون ندارند. البته ممکن است دفتر داشته باشند و در صورت موافقت دولت ایران می توانند پیام خود را از صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران پخش کنند.

آدرس دفترشان را از وزارت امور خارجه یا وزارت کشور درخواست نمایید.

آیا ما که خود را مدافع و حامی فلسطین می دانیم، شماره حساب بانکی مستقل مانند یهودیان داریم که همیشه در دسترس باشد؟ اگر هست لطفاً ذکر نمایید.

پرسش

آیا ما که خود را مدافع و حامی فلسطین می دانیم، شماره حساب بانکی مستقل مانند یهودیان داریم که همیشه در دسترس باشد؟ اگر هست لطفاً ذکر نمایید.

پاسخ

ملّت مظلوم فلسطین باید مورد حمایت تمامی مسلمانان جهان باشند. دولت های اسلامی باید موانع پیروزی این ملّت مظلوم را بر طرف کنند. مسلمانانی که هر روز تعدادی از آن ها به شهادت می رسند و خانه های آنان خراب می شود، نیز زمین های کشاورزی آنان تخریب می شود. این در حالی است که نه سازمان ملل به فکر آنان است و نه سازمان حقوق بشر حمایتی از آنان می کنند.

آمریکا که شعار دموکراسی اش گوش ها را کر کرده و حتی دم از حقوق حیوانات می زند، از جنایتکاران جنگی اسرائیل حمایت می کند، و اگر افراد یا سازمان هایی از ملّت مظلوم فلسطین حمایت کنند، آنان را متهم به تروریست می کند! متأسفانه در کشور ما شماره حساب بانکی مستقل برای کمک به فلسطینیان سراغ نداریم ولی می توان به ستادهای نماز جمعه یا کمیته امداد یا بهزیستی مراجعه کرد. شاید آنان راهی برای رساندن کمک های مردم به آنان داشته باشند.

اگر قدس و فلسطین مال مسلمانان است، چرا حضرت رسول اکرم(ص) تغییر قبله دادند، مگر این کار به دلیل تمسخر یهودیان نبود؟

پرسش

اگر قدس و فلسطین مال مسلمانان است، چرا حضرت رسول اکرم(ص) تغییر قبله دادند، مگر این کار به دلیل تمسخر یهودیان نبود؟

پاسخ

قدس و منطقه فلسطین متعلق به مردم آن سرزمین است؛ همان گونه که در پاسخ به سؤال اوّل بیان شد، قبل از نقشه استعماری انگلستان و گسیل یهودیان صهیونیست از خارج به آن مکان اکثریت قاطع مردم فلسطین، مسلمان بودند، و دومین جمعیت دینی از آن مسیحیان بود، یهودیان در ردیف سوم قرار داشتند و آن هم با جمعیتی کمتر از ۵٪.

هر یک از این سه دین، اسلام، مسیحیت و یهود، در منطقه فلسطین مکان های مقدسی دارند که در جای خود محترم است و مسلمانان آن ها را حرمت می نهند و در طول تاریخ اسلامی نشان داده اند که زندگی مسالمت آمیز با پیروان دیگر ادیان و حرمت نهادن به مقدساتشان، سیره آنان است.

این سخن درست است که بیت المقدس مدتی قبله مسلمانان بود که در سال دوّم هجرت قبله مسلمانان از آن مکان به "کعبه" تغییر یافت. در این شکی نیست، امّا چرا چنین شد؟ در این حکمتی وجود دارد که در ذیل بیان می گردد، لیکن این دلیل نمی توان باشد که بیت المقدس به مسلمانان تعلق نداشته باشد. توضیح این که:

بر اساس آیات و روایات، کعبه از زمان پیرایش زمینی و خلقت آدم ابوالبشر مکانی مبارک و مورد عنایت خداوندی بوده است. قرآن می گوید: "انّ اول بیت وضع للناس للذی ببکه مبارکاً و هدیً للعالمین؛[۶] اولین خانه ای که برای عبادت عموم مردم اختصاص یافت، خانه ای در مکه [کعبه] که مبارک و مایه هدایت جهانیان

است".

به مقتضای برخی روایات حضرت آدم کعبه را بنا کرد و خود بر گرد آن طواف نمود.[۷]

بر این اساس، بدون شک اهمیت کعبه و قدمت آن بیش از "بیت المقدس" و مسجد الاقصی است و از این رو برای قبله قرار گرفتن سزاوارتر است، لیکن به خاطر مصالحی در اوایل ظهور اسلام، به طور موقت بیت المقدس به عنوان قبله مسلمانان قرار گرفت. از جمله:

۱ با توجه به این که کعبه متعلق به اعراب و مورد احترامشان بود، نماز خواندن به سمت بیت المقدس تعبد و ایمان خاصی را می طلبید و می توانست در جه ایمان و تسلیم اعرابی را که مسلمان می شدند، نشان دهد و مؤمن واقعی را از سایرین جدا کند؛ یعنی در واقع یک آزمون برای سنجش ایمان افراد بود. در این باره قرآن می گوید: "و ما جعلنا القبله التی کنتب علیها الاّ لنعلم من یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیه؛[۸] آن قبله ای را که قبلاً بر آن بودی ما تنها برای این قرار دادیم که افرادی را که از پیامبر تبعیت می کنند، از آنان که به گذشته خود باز می گردند مشخص کنیم".

۲ در آن زمان، مکان بت های اصلی مشرکان و پرستش بت ها، کعبه بود، اولین و مهم ترین پیام دین اسلام مبارزه با بت پرستی و دعوت به پرستش خدای یگانه نادیدنی است بدین جهت اسلام در آغاز برای جلوگیری از هر گونه توجه به بت ها و تثبیت عقیده توحید در اذهان تازه مسلمانان (که اکثراً در گذشته بت پرست بودند)، مسلمانان در عبادتشان موظف شدند به سمت بیت المقدس و مسجد

الاقصی که پایگاه دین توحیدی و معتقدان به توحید نماز گزارند تا از شائبه هر گونه توجه به بتها مبرا باشند.

به جز این دو حکمت مذکور، حکمت های دیگری نیز این خصوص بیان شده است که به جهت پرهیز از طولانی شدن از ذکر آن ها خودداری می نماییم.[۹]

به هر حال حکم قبله قرار گرفتن بیت المقدس از احکام موقتی بوده که به تمام شدن مصلحت موقتش آن حکم نیز به پایان رسید.

یهودیان زمان پیامبر(ص) از تغییر قبله ناراحت شدند، آنان در آغاز مسلمانان را سرزنش می کردند که چرا بیت المقدس را قبله خودشان قرار داده اند و به مسلمانان گفتند: شما در داشتن قبله مستقل نیستید؛ و بعد از تحویل قبله به نوعی دیگر خرده گیری می کردند و می گفتند: چرا قبله شما را تغییر دادید.[۱۰] کسانی که بهانه جو باشند، در هر حال چیزی برای بهانه جویی پیدا می کنند.

حال بعد از بیان این سخن می گوییم: به فرض پذیرفتیم که به جهت تمسخر یهودیان قبله از بیت المقدس و مسجد الاقصی به مکه و کعبه تغییر کرد، این دلیل نمی شود که بیت المقدس به مسلمانان تعلق نداشته باشد. دین اسلام در راستای ادیان ادیان الهی و متکامل ترین آن ها قرار دارد. پیامبر اسلام(ص) خاتم و گل سرسبد سلسله پیامبران است. به دستور اسلام مسلمان می بایست به تمامی کتاب های آسمانی پیشین و پیامبران گذشته ایمان داشته باشند (والمؤمنون کل آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله)[۱۱] بنابراین نباید در اصل ادیان توحیدی با شقاق و جدانگری نظر نمود، بسیاری از چیزهایی که

یهودیان مقدس می شمارند مسیحیان و مسلمانان نیز مقدس می شمارند، چون که همه در یک خط هستند، آنان می بایست به حکم دین راستین خود به پیامبر اسلام(ص) ایمان آوردند. قدس و مسجد اقصی از قبل مورد احترام یهودیان، سپس مسیحیان بود، مسلمانان هم آن را محترم شمردند و دو جهت تقدس دیگر در فرهنگ اسلامی کسب نمود: یکی معراج و اسرای پیامبر(ص) از آن جا آغاز شد و دیگر قبله اوّل مسلمانان قرار گرفت.

حال می گوییم: اگر قدس به مسلمانان تعلق دارد، بدین جهت است که:

اوّلاً: دین اسلام در سیر تکاملی ادیان ابراهیمی است و مکان های مقدس در ادیان توحیدی قبل از اسلام، در نزد آنان مقدس است، بلکه پیروان و وارثان واقعی پیامبران پیشین مسلمانان هستند و به حکم دین اسلام می بایست مسلمانان به این مقدسات ارج نهند.

ثانیاً: در فرهنگ اسلامی دو جهت بر اهمیت و تقدس مسجد الاقصی و بیت المقدس افزوده شد، یکی واقعه معراج و اسری و دومی اولین قبله مسلمانان بودن.

ثالثاً: ساکنان فلسطین که در آغاز یهودی بودند، سپس به دین حضرت مسیح و بعدها به دین اسلام گرویدند و قدس به مردمشان تعلق دارد، و آنان مسلمان هستند اکثریت قاطعشان پیرو دین اسلام شدند، دو دین یهود و مسیحیت در اقلیتند.

[۱] گوستاولبون، تاریخ تمدن اسلام و عرب، ص ۱۵۵.

[۲] همان، ص ۴۰۱.

[۳] همان، ص ۴۰۵.

[۴] گیتا شناسی کشورها، شماره انتشاراتی ۱۵۴، ص ۲۲۱ – ۲۲۷.

[۵] مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۶۴.

[۶] آل عمران (۳) آیه ۹۶.

[۷] کلینی، کافی، ج ۴، ص ۱۸۹.

[۸] بقره (۲) آیه ۱۴۳.

[۹] ر.ك: تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۴۸۵

و ۴۸۶.

[۱۰] بقره (۲) آیه ۱۴۲.

[۱۱] بقره (۲) آیه ۲۸۵.

اگر سرزمین فلسطین متعلق به مسلمانان است، آنان پنجاه سال پیش زمین های خود را مگر به یهودیان نفروختند که حالا آن ها را مطالبه می کنند؟ طبق دستور اسلام اگر کسی به خانه دیگری تجاوز کند، صاحب خانه می تواند او را بکشد. آیا اسرائیلی ها این کار را نمی کنند؟

پرسش

اگر سرزمین فلسطین متعلق به مسلمانان است، آنان پنجاه سال پیش زمین های خود را مگر به یهودیان نفروختند که حالا آن ها را مطالبه می کنند؟ طبق دستور اسلام اگر کسی به خانه دیگری تجاوز کند، صاحب خانه می تواند او را بکشد. آیا اسرائیلی ها این کار را نمی کنند؟

پاسخ

اگر چه برخی از فلسطینیان در آغار بر خلاف قانون و شرع و نادانسته به نقشه صهیونیسم، به یهودیان زمینی فروختند و در این توطئه، دولت انگستان دست داشت، ولی اکثر سرزمین فلسطین را یهودیان نه از راه قانونی بلکه از راه غصب و آواره گی مردم فلسطین تصاحب نمودند.

توضیح: نقشه و برنامه یهودیان بعد از به راه انداختن جنبش صهیونیستی به رهبری "تئودور هرتسل" در سال ۱۸۹۶ م. این بود که در قدم نخست یهودیان زمین های فلسطینیان در تصاحب نمایند. "هرتسل" در سال ۱۹۰۱ م. با سلطان عبدالحمید خلیفه عثمانی تماس گرفت و در برابر پیشنهاد اعطای پول و کمک های اقتصادی به دولت عثمانی، خواهان آباد کردن و تملک اراضی موات در فلسطین شد؛ پادشاه این پیشنهاد را نپذیرفت. صهیونیست ها در هنگامی که دولت عثمانی بر فلسطین سلطه داشت، نتوانستند در این مورد موفقیتی داشته باشند. بعد که جنگ جهانی اوّل پیش آمد و دولت عثمانی به دُوَل محور پیوست و انگلستان جزء متفقین بود و سرانجام دولت های متفقین پیروز شدند و دول محور شکست خوردند، انگلستان بر بسیاری از قلمرو حکومت عثمانی از جمله بر فلسطین مسلط شده و آن را تحت قیمومیت خویش در آورد، و زمینه برای اجرای نقشه های صهیونیست ها فراهم شد.

در این راستا وزیر خارجه وقت انگلستان "بالفور" با صدور اعلامیه ای تأسیس دولت یهود در فلسطین را به یهودیان وعده داد، سپس پروژه تصاحب زمین های فلسطینیان و آواره کردن آنان را به اجرا در آورد.

دولت انگلستان برای یهودی کردن فلسطین قدم هایی برداشت، از جمله:

۱ مقدمات تصاحب ۰۰۰/۲۰ هکتار از اراضی "مرج بن عامر" را فراهم نموده و راهکار قانونی آن را هم درست کرد که در نتیجه آن ۹۰۰ خانوار فلسطینی که در ۲۲ دهکده زندگی می کردند، همه را آواره نمود.

۲ امور اجرایی و مسئولیت ها در فلسطین را به یهودیان متعصب و صهیونیست انگلستان واگذار کرد. این ها با انواع حیله ها و شیطنت ها می کوشیدند یهودیان را بر این دیار مسلط سازند و در این فرایند، در تصمیمات اجرایی، تدوین و تنظیم قوانین و آیین نامه ها به یهودی کردن سرزمین معطوف می شد.

۳ دولت برای تضعیف کشاورزان فلسطین، صادرات محصولات کشاورزی را ممنوع کرد، تا بخش کشاورزی متحمل زیان و خسارت گردد و مردم در فروش زمین های کشاورزی به یهودیان ناچار کردند.

با این نقشه های مشترک یهودیان و دولت انگلستان، زمین های بیشتری نصیب یهودیان شد، بدین شرح که یهودیان در سال ۱۹۱۸ م. تنها ۵/۲٪ (دو و نیم درصد) از اراضی فلسطین را مالک شده بودند،[۱۲] امّا با امثال این نقشه های یاد شده این رقم در سال ۱۹۳۰ م. به ۱۴٪ افزایش پیدا کرد.[۱۳]

جالب است بدانید که دولت انگلستان بانی این همه ویرانی ها و آواره گی های فلسطینیان شد.

انگلستان در سال ۱۹۳۶ م. نقشه ای کشید و فلسطین را

به سه بخش یهودی نشین، عرب نشین و منطقه بین المللی تقسیم کرد. در سهمیه ای که برای یهود مشخص کرد، اکثر اهالی؛ یعنی سه چهارم آن را عرب ها تشکیل داده بودند و اکثر اراضی؛ یعنی چهار پنجم آن در دست عرب ها بود. نیز در این نقشه آمده است: عرب هایی که در قسمت یهودی نشین هستند که تعداد آنان به ۰۰۰/۳۲۵ تن می رسد، با یهودی هایی که در قسمت عرب نشین زندگی می کنند که تعداد آنان تنها به ۱۲۵۰ تن می رسند، مبادله شوند.

هیچ وجدانی نمی پذیرد که ۳۲۵۰۰۰ عرب تنها به ازای ۱۲۵۰ تن، یعنی کمتر از نیم درصد آن مبادله شوند.[۱۴] این یعنی ظلم فاحش بر ملت فلسطین و غصب سرزمین آنان. نیز در این تبادل، زمین های عرب ها در منطقه یهودی پیشنهادی انگلستان بیش از سه برابر زمین های یهودیان در همین منطقه بود؛ یعنی ۵۰۰/۳۸۵ هکتار اراضی مسلمانان و ۰۰۰/۱۱۴ هکتار اراضی یهودیان. این همه زمین مسلمانان می بایست در برابر ۹۲۰۰ هکتار زمین یهودیان در منطقه غربی نشین مبادله گردد.[۱۵]

حال این ها چقدر با ادعای طرح شده در سؤال توافق دارد؟! خودشان قانون درست می کردند و اجرا می کردند، اگر چه این قوانین از کم ترین میزان عدالت و رعایت و حقوق مردم فلسطین برخوردار نباشد.

سیاست ظالمانه انگلستان بر ضد ملت فلسطین به قدری شدید بود که وزیر مستعمرات انگلستان در ۲۴ نوامبر ۱۹۳۸ در مجلس عوام انگلستان به آن اعتراف نمود و گفت:

عرب ها از قرن ها قبل در این سرزمین سیادت داشته و آن جا زندگی می کرده اند

و در موقع صدور وعده "بالفور" موافقت این صاحبخانه هاجلب نشده است ... راستی

اگر من هم یک نفر عرب باشم، از این هجوم و حشت بار یهود به فلسطین ارکان وجودم می لرزد.[۱۶]

حال با همه ظلمی که به فلسطینیان روا داشته شد، و طبق نقشه انگلستان می بایست دو دولت عربی و یهودی در آن جا تشکیل شود. اما یهودیان همه را تصاحب نمودند. حتی بخش عرب نشین را از آنِ خود دانستند و برخی از این ها نغمه سرزمین از نیل تا فرات می سرایند.

این که مرقوم داشته اید: طبق دستور اسلام اگر کسی به خانه دیگری تجاوز کند، صاحبخانه حتی می تواند او را بکشد، این سخن درست است، ولی شما در سؤال، صاحبخانه مرا با متجاوز جا به جا کرده اید. با توضیحی که داده شد، معلوم شد اسرائیلی ها هستند که با خرید ۱۰٪ از زمین فلسطین، آنان را از ۹۰٪ باقی مانده محروم کرده اند و از خانه و کاشانه خود راندند. فلسطینیان و مسلمانان هستند که صاحب خانه اند وظیفه دارند با متجاوز بجنگند و از دیارشان بیرون کنند. نکته دیگری که می بایست به آن توجه شود، این است که: خرید چند در صد زمین نمی تواند برای یهود مجوّزی برای تشکیل دولت باشد. اگر زمین را خریدند، خانه و کشور راکه نخریده بودند! مشروعیت نظام حاکم تنها به داشتن املاک نیست، بلکه یکی از معیارها اکثریت جمعیت است؛ آن هم به طور طبیعی، نه با آواره کردن صاحبان اصلی و مهاجرت یهودیان. صاحبان اصلی این سرزمین را فلسطینیان تشکیل می دهند و با توجه

به معیار خِرَد و عُرف بین الملل این ها می بایست بر سرزمین خویش حاکم باشند. اکثریت این ها مسلمان هستند، همان گونه که به مدت هزارسال در کنار این اکثریت، دو اقلیت یهود و مسیحیت زندگی مسالمت آمیزی داشته اند، باز هم می توانند همین زندگی مسالمت آمیز را داشته باشند. امّا آنچه که اتفاق افتاده است، با هیچ منطقی سازگار نیست و همه وجدان های بیدار آن را طرد می کنند.

[۱۲] ر.ک: سامی الجندی، فاجعه فلسطین، ترجمه کمال قارصی، ص ۶۱.

[۱۳] ر.ک: الکرم زعیتر، سرگذشت فلسطین، ترجمه اکبر هاشمی رفسنجانی، ص ۱۶۹.

[۱۴] همان، ص ۲۰۵.

[۱۵] همان، ص ۲۲۰.

[۱۶] همان، ص ۲۲۷.

آیا این شایعات که جنبش های اسلامی "حماس"، "فتح" و "جهاد اسلامی" مردمی نیستند، درست است؟ اگر دست است، به چه دلیل و حقی آنان مردم غیر نظامی اسرائیل را می کشند؟ پس اسرائیلی ها هم حق دارند مردم غیر نظامی را بکشند و اگر نیست، به چه دلیل؟

پرسش

آیا این شایعات که جنبش های اسلامی "حماس"، "فتح" و "جهاد اسلامی" مردمی نیستند، درست است؟ اگر دست است، به چه دلیل و حقی آنان مردم غیر نظامی اسرائیل را می کشند؟ پس اسرائیلی ها هم حق دارند مردم غیر نظامی را بکشند و اگر نیست، به چه دلیل؟

پاسخ

در مورد قسمت اوّل سؤال که مربوط به جنبش های اسلامی "حماس"، "فتح" و "جهاد اسلامی" است می گوییم: با آن همه ظلمی که به ملت فلسطین روا داشته شد، ملت فلسطین در آغاز به حکومت های عربی چشم امید داشتند، امّا چون در عمل دیدند حکومت های عربی نه تنها با آنان همسو نیستند، بلکه با آمریکا (که هم پیمان اسرائیل است) همسو هستند، از آنان مأیوس شدند و به صورت خود جوش به مبارزه جدیدی رو آوردند. این مبارزه (انتقاضه) جوششی است از ملت مظلوم فلسطین در برابر تجاوزات و وحشی گری های اسرائیل. در این جوشش، تشکیلات و سازمان های مردمی برای مبارزه تأسیس شد، از جمله سازمان حماس که رهبر آن شیخ احمد یاسین است که مدت ها در زندان رژیم صهیونیستی به سر برد. حیات این سازمان، هم چنین حیات جنبش فتح و جهاد اسلامی به این است که از عمق جان، مردم فلسطین حمایت شوند. و می شوند. تنها از طریق پایگاه مردمی است که این ها می توانند انتفاضه ملت فلسطین را زنده بدارند [بهترین دلیل برای مردمی بودن این جنبش، حمایت های مردمی است. هر مبارزی از جنبش های اسلامی حماس، فتح و جهاد اسلامی که به شهادت می رسد، مردم فلسطین به صورت فعال و پرشور در تشییع جنازه

آن عزیز از دست رفته شرکت می کننـد و فریاد انتقام و تداوم راه او را سـر می دهند. آیا این غیر از مردمی بودن این جنبش ها است، اگر غیر مردمی بود، می توانست با این همه سرکوب دوام داشـته باشد؟ با این همه نشانه های مردمی که انتفاضه فلسطین دارد، اگر کسـی بگویـد: مردمی نیست،ماننـد این است که در روز روشن بگویـد شب است. این گونه سـخنان هماننـد آب در هاون کوفتن است.

در مـورد قسـمت دوم سؤال و چگـونگی ایـن مبـارزه می گـوییم: ملـت فلسـطین در طریـق دفـاع از میهن و دین وظیفه دارنـد با اشـغالگران مبارزه کنند. هم عقل می گوید نباید زیر بار سـتم رفت و هم دین اسـلام. همان گونه که بر دیگران سـتم روا داشتن زشت است، زیر بار سـتم دیگران رفتن و پذیرش آن نیز جایز نیست و می بایست مبارزه نمود. شـیوه مبارزه با توجه به شـرایط و موقعیت هـا، متفـاوت است. عِـدّه و عُـدّه و پای بنـدی و عـدم پای بنـدی به اخلاق و انسانیت و عرف و قوانین بین المللی، شـیوه مبارزه طرف مقابل را تعیین می کند. اگر جوانان فلسـطین به شـیوه شـهادت طلبانه در مبارزه رو آورده اند، بازتاب وحشی گری های اسـرائیل است. در حالی که حکومت غاصب و اشـغالگر اسـرائیل در دیریاسـین، قانا، صدرا، شتیلا، جنین و ... با قساوت هر چه تمـام تر مردم بی دفـاع و غیر نظـامی فلسـطین را به رگبـار می بنـدد و به زنـان و کودکـان رحم نمی کنـد، به اردوگـاه های سازمان ملل که در عرف بین المللی نوعی حریم امن محسوب می شود

و حمله به آن اردوگاه ها، حمله به تمام کشورها است، تجاوز می کند و انواع سلاح های مدرن و پیشرفته، تانک و موشک و هواپیمای جنگی را بر ضد مسلمانان فلسطین به کار می برد؛ یعنی تمامی سلاح هایی که در برابر یک ارتش مدرن و قدرتمند استفاده می شود، در برابر غیر نظامیان و ملت فلسطین به کار می گیرد، یا بولدزرها خانه های مردم را بر سرشان ویران می کند، با هلیکوپترهای جنگی ملت فلسطین را ترور می کند، بر پیر و جوان و زن و کودک رحم نمی کند، راستی ملت فلسطین چه واکنش مناسبی می تواند داشته باشد؟! کسی که زن و بچه و دوستش را کشته اند و خانه اش را ویران کردند، چه کار کند؟ بایستد تا بیایند واو را هم بکشند؟! اسرائیلی ها روزگار فلسطینی ها را سیاه کرده اند.

ملت فلسطین باید به صورتی، فریاد مظلومیت خویش را به گوش جهانیان برساند. اگر اسلام به مسلمانان توصیه می کند که حتی در جنگ اعتدال خود را حفظ کند، حال اگر این ها پای بند باشند، ولی دشمن پای بند به هیچ اصولی نباشد، چه باید کرد؟! گاهی ممکن است دشمن از پای بندی به اصول اخلاقیِ طرف مقابل سوء استفاده کند.

در این صورت تاکتیک های جنگی تغییر می کند، مثل این که صدّامیان به شهرهای ما موشک می زدند، و خیال آنان راحت بود که ایران با توجه به پای بندی به اصول اخلاقی، به شهر های آنان موشک نمی زند. برای جلوگیری از این ستم و به منظور حرکت بازدارنده، ملت ما می گفتند: موشک جواب

موشک. حال برویم به سراغ ملت فلسطین. در حرکت های شهادت طلبانه ملت فلسطین (که گویای عمق فاجعه و شدت رنج ملت فلسطین است) یک جوان فلسطینی حاضر می شود بمبی به کمر ببندد و در جمع سربازان صهیونیست آن را منفجر کند و خودش قطعه قطعه شودو چند سرباز دشمن به هلاکت برسد، تا فریادش را جهانیان بشنوند و دشمن از جنایاتش دست بردارد. راستی چرا جوان فلسطینی این گزینه را انتخاب می کند و حاضر می شود که خود تکه تکه شود؟ آیا او زندگی را دوست ندارد؟ این آخرین گزینه است و راه های دیگر به رویش بسته است. این ها تنها یک نفر نیستند که بگوییم خوب یک نفر گاهی اوقات چنین می شود و دست به انتحار می زند، بلکه یک ملت است که چنین راهی را برگزیده است، زیرا دشمنی که به هیچ اصول اخلاقی و قوانین بین الملل پای بند نیست، و از ده ها قطعنامه بین المللی که حتی در دست قدرت ها است، چشم پوشی می کند و زبان او تنها زبان زور و قدرت و اسلحه مردن است، و به هر نوع ظلمی متوسل می شودک جوان مظلوم فلسطینی می گوید: من تنها راهی که مقابل خود دارم، حرکت شهادت طلبانه است؛ من تنها با شهادت خود می توانم پاسخ گویم.

البته سیاست سازمان های مبارز این نیست که غیر نظامیان کشته شوند. این ها می کوشند سوژه نظامی پیدا کنند، و سربازان دشمن را از پای در آورند. اما چون حرکت خودجوش است و تصمیم فرد شهادت طلب در انتخاب سوژه مؤثر است، ممکن است گاهی

غیر نظامیان هم کشته شوند، گرچه همان غیر نظامیان به نوعی در جنایات نظامیان اسرائیلی شریک هستند، چون یا به سرزمین فلسطینی آمده و اشغال کرده اند یا از نظامیان با پول و ... حمایت می کنند.

امّا قسمت سوم سؤال که آیا اسرائیل هم چنین حقی را دارد، پاسخش این می باشد: اسرائیل خود غاصب است. خودش آغازگر این خشونت ها است. او به هیچ اصول انسانی پای بند نیست. ده ها بلکه صدها قطعنامه در مجمع عمومی سازمان ملل، شورای امنیت و مجامع بین المللی بر ضدش صادر شده است و او هیچ اعتنایی به این حرفها نمی کند. از این رو این سؤال بی مورد است که اسرائیلی ها هم چنین حقی را دادند یا نه، چون این حق، حق مظلوم است. نه حق ظالم. مثل این که دزدی به خانه فردی وارد شود و بعد بگویم او حق داشت که صاحبخانه را بکشد، چون صاحبخانه داشت با هر وسیله از خود دفاع می کرد!

آیا درست است که اگر حرکت مسلحانه سازمان مجاهدین (منافقین) و حزب توده و ملی گراها نبود، انقلاب پیروز نمی شد؟ همانند لبنان که اگر حرکت مسلحانه حزب الله نبود، اسرائیل شکست نمی خورد. پس روحانیت و مردم نقشی نداشتند، بلکه سازمان چون رهبر قوی نداشت، امام را انتخ

پرسش

آیا درست است که اگر حرکت مسلحانه سازمان مجاهدین (منافقین) و حزب توده و ملی گراها نبود، انقلاب پیروز نمی شد؟ همانند لبنان که اگر حرکت مسلحانه حزب الله نبود، اسرائیل شکست نمی خورد. پس روحانیت و مردم نقشی نداشتند، بلکه سازمان چون رهبر قوی نداشت، امام را انتخاب کرد و بعد روحانیت و امام آنها را کنار زدند.

پاسخ

در مورد سازمان مجاهدین خلق (منافقین) و تاریخچه و عملکرد آنها بعد از انقلاب جزوه ای تهیه شده که ارسال می شود، در عین حال بعضی نکات را که در سئوال شما وجود دارد، بررسی می کنیم.

اگر به تاریخ انقلاب نگاه دقیق تری بیفکنیم، می بینیم گروه ها و افراد زیادی مانند اندرزگو و نواب صفوی، نیز سازمان ها و تشکّلات مختلفی بودند که حرکت های مسلحانه داشتند. این حرکت ها اگر چه در پیروزی انقلاب نقش داشتند، اما علت اساسی پیروزی انقلاب نبودند و علت اساسی حضور مردم و تظاهرات آنها و در یک کلمه "پیروزی مشت بر شمشیر" بود. برای این مسئله دلایل متعددی وجود دارد:

چه چیزی موجب شد که سربازان و افسران و همافران نیروی هوایی سلاح های خود را به زمین بگذارند و به صفوف ملت بپیوندند و یا آنها را در اختیار مردم قرار دهند؟ آیا ترس از نیروهای مسلحانه چون سازمان منافقین بود؟ مطمئناً این گونه نبود، چون آنها در مقابل سلاح های عظیم و ارتش قوی و نیروی امنیتی (ساواک) کاره ای نبودند و بسیاری از افسران آنها قبل از انقلاب دستگیر و اعدام شده بودند. آیا این فرمان امام به سربازان نبود که از پادگان ها فرار کنند و آنها نیز اطاعت کردند و در مقابل مردم اسلحه ها را به زمین گذاشتند، یا پیش

امام آمده با او پیمان بستند؟

حادثه انقلاب در ایران و یا در هر کشوری با آنچه که در لبنان و یا هر کشور اشغال شده، اتفاق می افتد، یکی نیست، زیرا لبنان از طرف نیروی خارجی و سربازان کشور دیگر با زور اسلحه اشغال شده و تنها راه پیروزی بیرون انداختن اشغالگران از کشور است. هیچ وقت آن سربازان به ملت کشور دیگر نمی پیوندند و تنها راه پیروزی رفع اشغال است و این با جنگ تحقق می پذیرد، همان گونه که در طول تاریخ این گونه بوده است، اما کشور ایران به وسیله نیروی اشغالگر، اشغال نشده بود. سربازان و افسران ایرانی بودند. شاه از این کشور بود و راه پیروزی تنها انقلاب بود، نه جنگ. تنها زمانی می شد پیروز شد که ارتش به مردم بپیوندد و ارتش زمانی به مردم پیوست که دیدند عالمان دینی، روحانیت، رهبر انقلاب، توده مردم (که خواهران و برادران و بستگان آنها بودند) در مقابل شاه هستند. نه این که عده ای با اسلحه در مقابل شاه هستند. حتی شاید بتوان گفت در این صورت اصلاً اسلحه را بر زمین نمی گذاشتند، چون مثلاً می دیدند عده ای با اسلحه می خواهند یک رژیم را سرنگون کنند و آنها حق خود را در دفاع از کشور و رژیم می دیدند.

یکی از نشانه های نقش مردم این که هنگام فرار شاه از کشور در یکی از سخنرانی های خود با گریه گفت که:

ای مردم، من الان صدای شما را شنیدم و خواسته شما را فهمیدم. این خواست توده مردم بود و او تسلیم شد.

یکی دیگر از نشانه ها این که، سازمان مجاهدین (منافقین) قبل از انقلاب بارها تلاش کرده بود

با گرفتن تأیید از امام خمینی، حرکت خود را مشروعیت بخشد، اما امام هیچ گاه آنها را تأیید نکرد. در یکی از حرکت ها آنها هواپیمای مسافربری ایران را ربوده و به کویت می برند، بعد پیش امام می روند تا این حرکت را تأیید کند، اما امام آنها را تأیید نکرد، یا در زمانی که امام در پاریس بود، از طریق نزدیکان امام سعی در نزدیک شدن به ایشان و گرفتن تأیید داشتند، اما هیچ گاه موفق نشدند.

پس از انقلاب نیز چون یک تشکیلات بودند و حرکت های مردمی تشکیلات خاصی نداشت، سعی کردند بر موج انقلاب و مردم سوار شده و همه چیز را به نفع خود کنند. به همین خاطر در اوائل و پیروزی انقلاب تبلیغات بسیار و سعی به راه انداختند (به جهت سازماندهی و تشکیلاتی که داشتند) اما بعدها با رهبری و درایت امام و با بروز دادن ماهیت اصلی خود، از جامعه و از میان مردم طرد شدند. آنها تا زمانی که اعلام جنگ مسلحانه نکردند، به عنوان یک حزب و سازمان همانند دیگر سازمان ها فعالیت داشتند اما با اعلام جنگ مسلحانه و ترور مسئولان و مردم عادی و... از جامعه و از میان مردم طرد شده و به عنوان گروه غیر قانونی شناخته شدند. اینان جنایات بسیاری انجام دادند که یکی از نمونه های آن، همکاری با صدام علیه ملت ایران و حتی ملت عراق بود. تا حدی جنایت آنها زیاد بوده است که حتی دشمنان انقلاب ایران آنها را به عنوان گروه تروریستی شناختند و نتوانستند از این گروه حمایت کنند.

ملی گراها مانند نهضت آزادی که در سئوال ذکر شده، اصولاً سازمان

و نیروی مسلح نبودند، و اعتقادی به حرکت مسلحانه نداشتند.

ظاهرا اولین بار امام خمینی (ره) از گروه مجاهدین خلق به انام منافقین یاد کرده است.

برخی از شعارهای امام در مورد جنگ "جنگ جنگ تا پیروزی" بود. چرا امام که این دیدگاه را داشت، صلح نمود؟

پاسخ: شعار جنگ جنگ تا پیروزی و شعار صلح، هر دو شعار قرآن است که هر کدام باید در جای خود انجام گیرد و اگر در هنگام شرایط جهاد، شعار جنگ داده نشود و یا در شرایط صلح، صلح انجام نشود، به آنچه قرآن گفته، عمل نشده ای است.

توضیح آنکه: همه انبیا و رهبران الهی درصدد جامعه آرمانی مبتنی بر خدامحوری و حاکمیت دینی و کرامت انسانی بودند، از این رو با موانع شکل گیری چنین جامعه ای مبارزه نموده اند.

یکی از موانع عمده، وجود حکومت های جابر و حاکمیت ناهنجاری ها است که باید مانع زدایی صورت گیرد.

امام راحل (س) نیز درصدد جامعه مطلوب بود. برای ایجاد چنین جامعه ای نخست با طرح شعارهای قرآنی به فرهنگ سازی می پرداخت. در قرآن همگان فراخوانده شده اند که در راه حاکمیت دین خدا باید جهاد کنند و همه فتنه ها را از بین ببرند، تا دین خدا حاکمیت پیدا کند: "و قاتلوهم حتی لا تکون فتنه و یکون الدین لله".

بقره (۲) آیه ۱۹۲.

امام عقیده داشت که رژیم صدام فتنه بزرگی است که جهت از بین بردن انقلاب و نظام اسلامی که بستر حاکمیت دین و جامعه آرمانی را فراهم می کند، به وجود آمده و لازم است این فتنه از بین برود. امام با شعار "جنگ جنگ تا رفع فتنه" و یا "جنگ جنگ تا پیروزی" افکار عمومی را

آماده نموده و در بسیج عمومی در بهره گیری از این شعار موفق بود، زیرا همین شعار امام موجب شد که مردم حکومت عراق را فتنه دانسته و عملاً شعار قرآنی "قاتلوهم حتی لا تکون فتنه..." را تحقق بخشند و برای دفاع از میهن و اسلام به جبهه های جنگ بشتابند تا از این سرزمین و ناموس و دین دفاع کنند.

نیز هشت سال در مقابل دشمن قوی و با حمایت های گسترده شرق و غرب مقاومت کنند.

شعار امام با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ نیز منافات ندارد، زیرا این اشعار منحصر به جنگ ایران و عراق نیست، بلکه شعار همه انبیا است که تا تشکیل حکومت آرمانی ادامه دارد. این شعار همگانی است که باید همه جهان اسلام را فراگیرد و تا زمان حاکمیت دین و رفع همه فتنه ها ادامه یابد. البته این شعار در هنگام جنگ ایران بیشتر بروز و ظهور نمود، زیرا در آن شرایط جمهوری اسلامی به عنوان پرچمدار دین ظهور کرده و دشمن درصدد از بین بردن آن بود. صدام نیز به عنوان فتنه، مانع تحقق جامعه مطلوب بود.

در پذیرش قطعنامه ۵۹۸ توسط امام دو عامل نقش عمده داشتند:

۱) تکلیف گرایی

۲) رعایت مصالح عمومی

امام راحل (س) براساس وظیفه الهی تا زمانی که لازم بود جنگ ادامه یابد، آن را ادامه داد. ولی در مقطع زمانی دیگر که شرایط به گونه ای فراهم شد که باید صلح صورت گیرد، صلح نمود. این صلح در راستای رعایت مصالح عمومی صورت گرفت. بی تردید پذیرش قطعنامه برای امام بسیار سخت بود، زیرا در جنگ صدها انسان پاک به شهادت رسیده و صدها انسان عاشق و دلباخته

اسلام مجروح و معلول شده بودند. و ایران به هدف خود در جنگ که "تا رفع کامل فتنه" بود، دست یافته بود.

همان گونه که دیدیم این فتنه بعدها برای کشورهای همسایه مشکل ایجاد کرد و همه به فتنه بودن آن پی بردند.

براین اساس امام از پذیرش قطعنامه به عنوان نوشیدن جام زهر یاد نمود که قطعنامه بر او تحمیل شده بود، ولی از آنجا که مصلحت نظام در خطر بود، مجبور شد صلح نماید، زیرا دشمن تصمیم داشت ایران را بمب باران شیمیایی و شاید اتمی نموده و از هیچ گونه جنایت جنگی دریغ نورزد.

امام تشخیص داد که به خاطر حفظ اصل نظام و رعایت مصالح عمومی، قطعنامه را بپذیرد. این در شرایطی بود که از طرف دیگر بعد از پیروزی ایران در عملیات بیت المقدس محرّکان اصلی صدام در آتش افروزی مانند آمریکا عملاً ـ وارد جنگ شدند. زدن هواپیمای مسافربری، زدن سکوهای نفتی، دادن اطلاعات نظامی به رژیم صدام و... گویای این حقیقت است.

در این زمان اوضاع و شرایط عوض شد. اگر ایران بر شعارهای نخستین خویش بود، اکثر قدرت های جهانی رسماً وارد کارزار می شدند. در این صورت مصلحت عمومی اقتضا می کرد که به جای پیروزی ۱۰۰٪ به پیروزی ۵۰٪ اکتفا بشود.

اگر به سیره و سنت پیامبر۹ و امامان معصوم دقت کنیم، همین مسئله اجرا می شود. در هنگام جهاد با دشمن، شعار جنگ و قتال می دهند و در این شعار نیز رفع فتنه از تمام عالم را منظور دارند. اما هنگامی که شرایط تغییر می یابد، صلح را جایگزین آن می کنند.

امام حسن مجتبی (ع) که به قصد جنگ با معاویه می رود، به قصد

رفع فتنه معاویه و بنی امیه برای همیشه می رود، اما چون شرایط تغییر می کند، جهت مصالح اسلام و مسلمانان تن به صلح ناخواسته می دهد.

آیا تفاوت اســلام انقلابی (مورد نظر منافقان) و انقلاب اسلامی(مورد نظر امام خمینی) مانند تفاوت "دین حکومتی" با "حکومت دینی" است؟ تفاوت واژه های مذکور را از حیث محتوا و اهداف بیان فرمایید:

پرسش

آیا تفاوت اسلام انقلابی (مورد نظر منافقان) و انقلاب اسلامی(مورد نظر امام خمینی) مانند تفاوت "دین حکومتی" با "حکومت دینی" است؟ تفاوت واژه های مذکور را از حیث محتوا و اهداف بیان فرمایید:

پاسخ

فرق انقلاب اسلامی یعنی انقلابی که ماهیّت و راه و هدف اسلامی دارد با اسلام انقلابی یعنی اسلامی که ماهیت و راه و هدف انقلابی دارد. به عبارت دیگر فرق است میان آن جا که اسلام هدف و معیار انقلاب است با آن جا که انقلاب هدف و معیار اسلام است.(۱)

در اسلام انقلابی منافقان اسلام برای آن ها وسیله است و هدف، انقلاب است، ولی در انقلاب اسلامی، انقلاب، وسیله است و هدف، اسلام می باشد.

آن ها اسلام را خلاصه در بُعد مبارزه و انقلاب می دانند، در حالی که انقلاب و جهاد علیه ظالمان تنها یک جنبه و جهت اسلام است، و جهات دیگر نیز در آن وجود دارد که نباید نادیده گرفت و انقلاب نیز در همه جا و همه زمان ضرورت ندارد.

امّا فرق حکومت دینی با دین حکومتی در این است که در حکومت دینی هدف از حکومت کردن اجرای دین الهی است. این نوع حکومت اگر بر اساس دین اسلام پایه ریزی شده باشد، تمام مقصود حاکم اجرای عدالت است و مبنای کار حاکم زنده کردن دستورهای قرآن و سنّت و روش صالحان است و باید حاکم یا پیامبر باشد یا امام معصوم(ع) یا جانشینان امام که فقهای عادل هستند.

به تعبیر قانون اساسی ما ولایت فقیه باید حاکمیت داشته باشد.

امّا دین حکومتی تعبیری است که اخیراً در مقالات مطرح می کنند و مقصودشان این است که به دین

لباس حکومت و لباس سیاسی کاری بپوشانیم و با اهداف سیاسی دین را معنا کنیم. دین را وسیله رسیدن به قدرت سیاسی قرار دهیم.

به تعبیر دیگر هر جور که دلمان خواست، دین را تفسیر و معنا کنیم و با سیاست خود تطبیق بدهیم.

به تعبیر سوم دین را با دیدگاه و نظر سیاسی خود تفسیر کنیم که البته این کار اشتباه است.

بنابراین در اسلام انقلابی منافقان، اسلام وسیله و ابزار قرار می گیرد و تنها جنبه انقلابی بودن آن (آیات جهاد) مورد نظر قرار می گیرد. در دین حکومتی نیز دین ابزار می شود و از این جهت با هم شباهت دارند.

پی نوشت ها:

۱. شهید مطهری، پیرامون جمهوری اسلامی، ص ۱۴۵.

در پاسخ به این سؤال که مسئول اصلی حادثه یازده سپتامبر چه کسی و یا چه کسانی هستند گفته اند آنارشیست ها، مخالفان دولت فدرال مسئول اصلی هستند. منظور از اصلاحات آنارشیست ها، آنارشیسم و ضد فدرال و فدرالیسم چیست؟

پرسش

در پاسخ به این سؤال که مسئول اصلی حادثه یازده سپتامبر چه کسی و یا چه کسانی هستند گفته اند آنارشیست ها، مخالفان دولت فدرال مسئول اصلی هستند. منظور از اصلاحات آنارشیست ها، آنارشیسم و ضد فدرال و فدرالیسم چیست؟

پاسخ

آنارشیسم (anarchisme) که از واژه (anarkia) به معنای ضد قدرت و حکومت و یا فقدان حکومت گفته شده، یک نظریه سیاسی است که ریشه کهنی دارد. ولی برای نخستین بار "پرژوزف پرودون" فرانسوی آن را به عنوان یک فلسفه سیاسی عرضه کرده و به همین جهت به نام "پدر آنارشیسم" شهرت یافته است... ولی اصل حکومت و وضع قوانین برای اداره جامعه را رد می کند، با وجود این خواهان تغییر نظام جامعه از طریق توسل به زور نیست، در حالی که متفکران آنارشیست دیگری که بعد از او ظهور کرده اند، اعمال خشونت و توسل به زور و قوه قهریه را برای سرنگونی نظام حاکم تجویز می کنند.

به عقیده آن ها حکومت و قدرت دولت مانع اصل آزادی های بشری آنارشیست ها است. درباره این که چگونه می توان با حذف دولت و سازمان دولت، جامعه را اراده کرد، اختلاف نظر دارند.(۱)

بنابراین آنارشیسم به معنای نفی حکومت و دولت و به تبع آن نفی قانون در جامعه است. به کسانی که به این نظریه اعتقاد دارند، آنارشیست گفته می شود.

واژه فدرال (federal) در ایالات متحده امریکا در ارتباط با حکومت مرکزی یا ملی در مقابل حکومت های ایالت ها به کار

می رود.

فدرالیسم به معنای عدم تمرکز سیاسی حکومت است که دارای این ویژگی ها است.

۱ – نظام سیاسی ویژه ای که به موجب آن:

الف) در کنار یک حکومت مرکزی، حکومت های خود مختار و محلی وجود دارد.

ب)

اقتدار و وظایف دولت، میان حکومت مرکزی و حکومت های محلی تقسیم می شود.

ج) به بخش ها و حوزه های محلی کشور، حقوق و وظایف ویژه واگذار می شود.

د) ترتیبات و روش های خاص برای حل اختلاف میان حکومت مرکزی و حکومت های محلی و نیز میان واحدهای محلی و ناحیه ای مقرر می شود.

۲ - آیین سیاسی و جریان فکری که ممکن است دو هدف را دنبال کنند:

الف) تمرکززدایی در کشور و به رسمیت شناختن خود مختاری قدرت های منطقه ای.

ب) ایجاد و تقویت فدراسیون بین کشورهای مختلف دارای حاکمیت ملی.(۱)

ضد فدرال کسانی هستند که با ساختار و سیاست دولت امریکا مخالف هستند و برای از بین بردن آن از همه اهرم ها به ویژه خشونت - بهره می گیرند.

برخی از سیاست مداران و تئورسین های امریکا باور دارند که حادثه یازده سپتامبر را آنارشیست ها و ضدفدرال ها به وجود آورده اند، زیرا آن ها با اطلاعات دقیق که از درون حکومت دارند با سیاست و ساختار حکومت فدرال امریکا مخالف بوده و برای از بین بردن یا تضعیف آن در افکار عمومی، حادثه سپتامبر را شکل دادند.

پی نوشت ها:

۱ - محمود طلوعی، فرهنگ جامع سیاسی، ص ۷۷ - ۷۱؛ محمود مهرداد، فرهنگ جدید سیاسی، ص ۱۳ - ۱۴؛ داریوش آشوری، فرهنگ سیاسی، ص ۳۰ - ۳۱.

آیا یهودیانی که در اسرائیل هستند، پیروان واقعی دین یهود و حضرت موسی هستند؟ اگر پیروان آن حضرت می باشند، پس این همه آدم کشی و جنایات چه معنا و مفهوم دارد؟

پرسش

آیا یهودیانی که در اسرائیل هستند، پیروان واقعی دین یهود و حضرت موسی هستند؟ اگر پیروان آن حضرت می باشند، پس این همه آدم کشی و جنایات چه معنا و مفهوم دارد؟

پاسخ

قرآن یهودیان را به دو دسته انسان های صالح و غیر صالح تقسیم می کند: "به خاطر ظلمی که از یهود صادر شد و نیز به خاطر جلوگیری کردن بسیار از راه خدا.. قسمتی از چیزهای پاکیزه را که بر آنها حلال بود تحریم کردیم".(۱)

ولی آن دسته از آنها (یهودیان) که راسخ در علمند و آنها که ایمان دارند، به تمام آنچه بر تو نازل شده و آنچه که پیش از این نازل شده، ایمان می آورند و آنها که نماز را بر پا می دارند... به زودی به همه آنها پاداش عظیمی خواهیم داد".(۲)

تقسیم بندی قرآن نشان از آن دارد که برخی یهودیان کسانی هستند که به دستورهای دین و آنچه حضرت موسی(ع) از طرف خداوند آورده، عمل می کنند و از آموزه های آن فاصله نگرفته اند.

دسته دوم یهودیان که متأسفانه اکثر یهودیان را تشکیل می دهند، کسانی هستند نه تنها از پیروان واقعی دین یهود به حساب نمی آیند، بلکه به تحریف آن دین پرداخته و از آموزه ها و دستورهای حضرت موسی(ع) فاصله دارند این دسته همان ها هستند که در صدر اسلام به اذیت پیامبر پرداخته و در طول تاریخ جنایات بیشماری را مرتکب شدند و امروزه نیز شاهد جنایات گسترده آنان هستیم.(۳)

قرآن برخی از جنایات یهودیان را کشتن پیامبران(۴)، پیمان شکنی،(۵) انکار قرآن،(۶) تحریف کلمات خداوند(۷) و قساوت قلب می داند: "پس با این معجزه بزرگ باز چنان سخت دل شدید که دل هایتان مانند سنگ یا سخت تر از آن

شد..."(۸)

تحریف حقیقت دین یهود و فاصله گرفتن از آن از یک سو و جنایات آنان از جانب دیگر موجب شد برخی از اندیشمندان از یهودیان به عنوان وحشی ترین انسان ها یاد کنند. گوستاولوبون فرانسوی می نویسد: "یهودی ها همچون انسان هایی هستند که تازه از جنگل وارد شهر شده و همیشه از صفات انسانی بی بهره بوده اند، چرا که همیشه مانند پست ترین مردم روی زمین زندگی می کنند...(۹). بنی اسرائیل همیشه مردمی وحشی، خونریز و بی غیرت بوده اند..."(۱۰).

یکی از جنایات یهودیان آن است که تورات را تحریف کرده و با عمل به تورات تحریف شده مرتکب جنایت می شوند. آنان با بهره گیری از آموزه های تورات تحریف شده عقیده دارند:

۱ - روح یهودی ها از روح دیگران برتر است، زیرا ارواح یهود، جزئی از روح خداوند می باشند.

۲ - بهشت مخصوص یهود است و هیچ کس به غیر از آنها داخل آن نمی شود، ولی جهنم جایگاه دیگران (از جمله مسلمانان و مسیحیان) است.

۳ - بر هر یهودی لازم است ملک های دیگران را خریداری کند تا آنها صاحب ملکی نباشند و همیشه سلطه اقتصادی با یهود باشد".(۱۱)

۴ - خدا زمین را به نسل یهود خواهد داد، از نهر مصر تا نهر بزرگ فرات.(۱۲)

پی نوشت ها:

۱ - نساء (۴)، آیه ۱۶۰؛ تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۲۰۷ به بعد.

۲ - همان، آیه ۱۶۲.

۳ - محمد حسین شیرازی، دنیا بازیچه یهود، ص ۳۸ - ۳۹.

۴ - بقره (۲) آیه ۸۷؛ تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۱۹۷.

۵ - مائده (۵)، آیه ۶۹؛ دنیا بازیچه یهود، ص ۲۶.

۶ - بقره (۲) آیه ۹۱.

۷ - نساء (۴) آیه ۴۶.

۸ - بقره (۲) آیه ۷۴.

۹ - دنیا بازیچه یهود، ص ۱۶.

۱۰ -

همان.

۱۱ – همان.

۱۲ – دنیا بازیچه یهود، ص ۳۸.

آیا امکان دارد که آدم های مفســد در لباس دین و ســپاه داخل شونــد و با عملکرد خود، مردم را به دین و ســپاه بدبین کنند و از دین گریزان سازند؟

پرسش

آیا امکان دارد که آدم های مفسـد در لباس دین و سپاه داخل شوند و با عملکرد خود، مردم را به دین و سپاه بدبین کنند و از دین گریزان سازند؟

پاسخ

ورود افراد مفسـد در هر نهـادی اعم از دینی، سیاسـی، اجتمـاعی، نظامی و انتظامی جهت جاسوسـی یا تخریب چهره مردمی آن نهاد و یا به هر علت دیگر ممکن است.

آیات بسـیاری به مسـلمانان هشـدار داده است که از نفوذ و دسـیسه منافقان غافل نباشـند. بحث "مردم شناسـی" از ابتدای سوره بقره، آغاز شده، قرآن مردم را به سه دسـته "مؤمنان، کافران و منافقان" تقسـیم کرده و مهم ترین خصوصیات فکری و روحی و عملکرد آنان را بیان می دارد. یکی از سوره ها به بحث در مورد منافقان اختصاص یافته و به نام سوره "منافقون" است.

البته گـاهی ممکن است افراد مفسـد بـدون هـدف جاسوسـی یـا تخریب، وارد نهادی شونـد، چنان که ممکن است افرادی ابتـدا مفسد یا اهل فساد نباشـند، بلکه نقص معرفت دینی و ضـعف ایمان و تربیت سوء اخلاقی آنان از یک سو، و کید و وسوسه های شیـاطین درونی و بیرونی و لـذت های زودگـذر از سویی دیگر، باعث شود، حتی افرادی که گذشـته نسـبتاً موجهی داشـته انـد، گرفتار دام نفس امّاره و شیطان گردند.

تحلیل شما از پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی چیست ؟

پرسش

تحلیل شما از پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی چیست ؟

پاسخ

پاسخی که درحوزه وظیفه ماست بیان جنبه های عقیدتی یعنی رای ونظر اسلام است . نه جنبه های اجرایی امر. از این رو جهانی

شدن اقتصاد ماازدو منظر قابل بررسی است :

اول: از دیدگاه مقتضیات اسلامی بودن اقتصاد است ،که در این صورت می توان گفت : فی حدنفسه ممنوعیتی برای قراردادهای بین المللی ودادوستد جهانی وجود ندارد . مگر اینکه این مشارکت ها در تقابل با مصالح اسلام قرارگیرد ، به تعبیر دیگر نباید سیاستها، برنامه ها وشرائط حاکم بر تجارت جهانی بگونه ای ظالمانه ، سلطه جویانه ومخالف اسلام وضع شود مانند معاملات ربوی وغیرآن ، که در چنین صورتی مجاز به همکاری ومشارکت نخواهیم بود .

از دیدگاه اسلام عدالت زیر بنای حکومت جهانی محسوب شده و اقتصاد جهانی نیزجزو برنامه های اسلام عزیز است ، در عین حال باید یادآور شد تا زمانی که عدالت بدست رهبر آسمانی در جهان سایه گستر نشده ، تجارت جهانی سالمی به مفهوم واقعی خود نخواهیم داشت و لیکن می توان قدمهای بلندی در جهت ایجاد مقدمات بر پایی حکومت آن عزیز عجل الله تعالی فرجه الشریف برداشت .

جهانی شدن چه تأثیری بر روی کشورهای جهان سوم و بخصوص کشورهای اسلامی دارد و چگونه می توان از این مسأله به نفع این کشورها استفاده کرد؟

پرسش

جهانی شدن چه تأثیری بر روی کشورهای جهان سوم و بخصوص کشورهای اسلامی دارد و چگونه می توان از این مسأله به نفع این کشورها استفاده کرد؟

پاسخ

واژه های فلسفی، سیاسی، اجتماعی و ... هر روز با سرعتی سرسام آور به سراغ جامعه بویژه نسل جوان می آید که ضرورت اندیشیدن را بیشتر می نماید. یکی از آنها واژه جهانی شدن و یا جهانی سازی است که جهانی شدن یعنی سیر و روند طبیعی و غیر ارادی ناشی از تمدن و پیشرفت علمی و صنعتی بشر بویژه در عرصه ارتباطات می باشد بنابراین در پرتو جهانی شدن اقتصاد یک کشور محدود به تولید، توزیع و مبادلات در محدوده کوچك نخواهد ماند بلکه با گسترش ارتباطات جهان دهکده کوچکی خواهد شد که همه در تولید و استحصال و توزیع و بازیافت آن شریك و داری منافع می گردد و همینطور در عرصه فرهنگ و سیاست و ...

این سیر و روند طبیعی واقعیتی است که واکنش در برابر آن شاید غیر ممکن باشد اما اگر قرار باشد عده ای تئوریسین سیاسی و فرهنگی مغرب زمین بویژه آمریکایی برای همه جهانیان فکر کنند و تصمیم بگیرند و آن را به جهان تحمیل نموده و اسمش را جهانی سازی بگذارند توطئه ای دیگر برخاسته از روحیه استکباری و بیماری روانی خودبرتر بینی و تأمین منافع خویش به قیمت به خاك مذلت نشاندن ملتها باشد خطری است جدی و نیازمند تأملات فراوان.

رویکرد ما با مسأله جهانی سازی چندگونه ممکن است:

۱. پـذیرش و اسـتقبال بی قیـد و بنـد به گونه ای که جهان شـدن و جهانی سازی را فرایندی طلایی دانسـته و هماهنگی با آن را شایسته و بایسته

بدانیم.

۲. پرهیز از هرگونه جهانی سازی و مقابله شدید با آن

۳. برخورد انتقادی و بهره گیری از ارزشهای آن و برخورد با ضدارزشهای آن

مقام معظم رهبری در این باره چنین فرموده اند:

برادران و خواهران! فرزندان عزیز من! امروز یک تهدید مضاعفی نه فقط ایران را، بلکه همه کشورهایی را که در ردیف کشورهای پیشرفت اروپایی و آمریکایی نباشند، تهدید می کند؛ این تهدید مضاعف چیست؟ از یک سو نفوذ مستقیم قدرتهای بزرگ و در رأس آنها آمریکا و از سوی دیگر این موج جهانی گری است؛ همین چیزی که شما می بینید الآن در خود آمریکا از طرف بخشی از مردم آمریکا علیه این موج تظاهرات می شود. جهانی گری یعنی چه؟ یعنی یک مجموعه از قدرتهای جهانی؛ عمدتاً آن کسانی که در سازمان ملل هم نفوذ دارند؛ عمدتاً همان کسانی که استعمارگران دیروز دنیا بودند؛ چند کشوری که در صددند فرهنگ و اقتصاد و عادات و آداب خودشان را به همه دنیا گسترش دهند؛

یک شرکت سهامی درست کنند که ۹۵ درصد سهمش در واقع مال آنهاست، ۵ درصد هم مال همه کشورهای دیگر؛ اختیار در دست آنها، و تصمیم گیری هم با آنهاست! این معنای جهانی گری است که امروز بسیاری از کشورها، بسیاری از رجال سیاسی جهان سوم، بسیاری از روشنفکران دنیا با آن مخالف و مبارزه می کنند و از آن می ترسند. بعضی از مسئولان ما نقل کردند که در این کنفرانسهای جهانی، بسیاری از کشورهای مشترک در این کنفرانس ۷۷ و غیرمتعهدها، از جهانی شدن می ترسند. چون می دانند که جهانی شدن یعنی سلطه آمریکا بر اقتصاد و فرهنگ و ارتش و سیاست و حکومت و تقریباً بر همه چیز کشورهای دیگر؛

این تازه غیر از اعمال نفوذ مستقیم است.

برای اطلاع بیشتر می توانید به مجلات زیر مراجعه فرمایید:

۱. مجله علمی و تخصصی معرفت/ سال۱۱/ شماره ۲/ اردیبهشت ۱۳۸۱ سرمقاله و گفتگو با آقایان دکتر لاریجانی، توکلی، محمدی پیرامون بررسی پدیده جهانی شدن

۲. فصلنامه اقتصاد اسلامی سرمقاله

۱- دیدار با جوانان در مصلای بزرگ تهران، ۱/اردیبهشت/۱۳۷۹

سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی تا چه حد توانسته است مسائل و مشکلات کشورهای اسلامی را حل نماید؟

پرسش

سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی تا چه حد توانسته است مسائل و مشکلات کشورهای اسلامی را حل نماید؟

پاسخ

با توجه به ترکیب اعضاء کنفرانس اسلامی که به طیفی می ماند که در یک سر آن جمهوری اسلامی ایران مدافع اسلام ناب محمدی و در طرف دیگر آن کشورهای چون عربستان و ...

طرفدار اسلام آمریکایی و حتی بعضاً مثل ترکیه به عنوان یک کشورلائیک، تاکنون نتوانسته است در بحرانهایی که برای کشورهای اسلامی پیش آمده تا تأثیر گذار باشد، به عنوان مثال مسأله فلسطین که یکی از دغدغه های کنفرانس اسلامی بوده است تا کنون لاینحل باقی مانده است در قضیه بوسنی، کوزوو، جنگ ایران و عراق و ... نتوانسته مشکل گشا باشد.

گرچه وجود این تشکل با همین کیفیت نیز خالی از فایده نیست، چراکه وجود چنین تشکلی این نگرانی را در بین کشورهای غربی ایجاد می کند که ممکن است روزی سران کشورهای اسلامی تحت فشارهای مردمی مواضع جدی تری در مقابل غرب یا استکبار از خود نشان دهند.

چرا سازمان ملل برای رویارویی با آمریکا کاری انجام نمی دهد؟

پرسش

چرا سازمان ملل برای رویارویی با آمریکا کاری انجام نمی دهد؟

پاسخ

اگر به تاریخچه تشکیل سازمان ملل متحد مراجعه شود کاملاً مشهود است که یکی از بزرگترین کشورهایی که در تأسیس و راه اندازی این سازمان نقش داشته و سپس از آن حمایت مالی و سیاسی می کند آمریکای جهانخوار است.

و این جنایتکار جهانی، یکی از صاحبان اصلی این سازمان محسوب می گردد. هر چند به ظاهر سازمان ملل خود را یک سازمان مستقل می داند. ولی عملکرد گذشته اش بارها و بارها این را نشان داده که به شدت تحت تأثیر خواسته های آمریکا و اسرائیل است.

با این حساب معلوم است که دلیل عدم برخورد سازمان ملل با آمریکا چیست.

برای اطلاع بیشتر می توانید به کتاب ماهیت سازمان ملل متحد، نوشته شمس الدین رحمانی مراجعه فرمائید.

موفق باشید.

تکمیل و ارسال فرم نظر سنجی موجب تکامل و پویایی کارماست.

ریشه گروه طالبان از کجاست ؟

پرسش

ریشه گروه طالبان از کجاست ؟

پاسخ

نویسندگان و تحلیل گران مسائل سیاسی، درباره ی عوامل پیدایش و ظهور «طالبان» به دو دسته تقسیم می شوند: گروهی فقط بر عوامل داخلی تأکید کرده اند. آنان می گویند: با خروج ارتش سرخ و سقوط آخرین دولت کمونیستی افغانستان و انتقال قدرت به مجاهدان؛ سرانجهادی در تشکیل یک دولت فراگیر و ملی موفق نبودند، طوری که بحران افغانستان وارد یک مرحله ی تازه شد. در اثر این بحران، امنیت و آسایش از جامعه به کلی رخت بر بست و اداره و کنترل هر بخش از جامعه، در اختیار افراد و گروه هایی درآمد که از توانایی نظامی بیشتربرخوردار بودند. در چنین شرایطی، زمینه ی ظهور جریانی که بتواند حافظ امنیت سراسری باشد؛ مورد نظر قرار گرفت و طالبان با استفاده از این خلأ، پا به عرصه ی ظهور گذاشت.

گروهی دیگر بر عوامل خارجی تأکید دارند. آنان طالبان را محصول سیاست های سازمان اطلاعات ارتش پاکستان در راستای منافع سیاسی، اقتصادی آن کشور، می دانند پاکستان در ابتدا از حزب اسلامی حکمت یار علیه مجاهدان، حمایت می کرد؛ اما این حزب نتوانست کاریانجام دهد. پس از آن مولوی فضل الرحمن، با استفاده از فرصتی که در اثر اتحاد با حزب مردم به رهبری بی نظیر بوتو به دست آورده بود؛ از موقعیت خود در وزارت خارجه و ارتباط عمیق با «I.S.I» بهره جست و سیاست دولت مرکزی را به حمایت از قوم درانی و بسیج طالبانجلب نمود. هدف پاکستان از این امر در بعد سیاسی جلوگیری از تشکیل یک پشتونستان در مرزهای پاکستان و افغانستان بود. هدف این کشور در بعد اقتصادی نیز دستیابی به بازارهای آسیای میانه و

کسب درآمد سرشار از

طریق احداث خط لوله نفت و گاز آسیای میانه به پاکستان وانتقال آن به اقیانوس هند بود.

البته در این زمینه، نقش کمک های مختلف عربستان سعودی از جمله کمک های مالی و تسلیحاتی و... را نیز نباید نادیده گرفت. عربستان در پشتیبانی از طالبان، دو انگیزه ی اساسی داشت:

۱. بسط و گسترش وهابیت.

۲. رقابت با نفوذ رو به رشد ایران در افغانستان و آسیای مرکزی و منزوی ساختن جمهوری اسلامی ایران.

واقعیت این است که بحران افغانستان و سر برآوردن طالبان، متأثر از رهیافت های نوین بین المللی و استراتژی حاکمیت مطلق العنان و تک قطبی امریکا بود.

فروپاشی شوروی و عدم موفقیت جورج بوش رئیس جمهوری وقت آمریکا، در ایجاد و نظم نوین و حاکمیت نظام تک قطبی در جهان؛ مناقشات شدیدی را به عنوان یک رهیافت جدید وارد عرصه نظام بین الملل اسخت. در این فرآیند، تشکیل قدرت های منطقه ای، زمزمه یاحیای مجدد شوروی سابق و حتی برخورد تمدن ها در سیاست خارجی کشورها، مورد نظر قرار گرفت. در راستای این رهیافت، امریکا به سازمان سیا مأموریت داد که فعالیت های خودش را در محور شبه قاره ی هند متمرکز بسازد و هدایت کانون های تشنّج را در کشورهای هند، چین،پاکستان، تایوان، کره شمالی، افغانستان و آسیای میانه، به دست گیرد.

برای مطالعه و آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک:

۱. مرکز مطالعات فرهنگی بین المللی جریان پرشتاب طالبان، انتشارات بین المللی الهدی، ۱۳۷۸

۲. احمدی، حمید، طالبان، علل و عوامل رشد، فصلنامه ی اطلاعات سیاسی اقتصادی، ش ۱۳۱ ۱۳۲.

آیا این موضوع صحیح است که فلسطینیان زمین هایشان را به یهودیان فروخته اند و حالا می خواهند با زور پس بگیرند؟

پرسش

آیا این موضوع صحیح است که فلسطینیان زمین هایشان را به یهودیان فروخته اند و حالا می خواهند با زور پس بگیرند؟

پاسخ

هر چند اصل مسأله خرید بعضی از اراضی فلسطین از سوی یهودیان صحت دارد؛ اما باید به عواملی از قبیل: «مقدار آن»، «زمان خرید»، «اهداف پشت پرده آن» و بالاخره «رابطه آن با مشروعیت نظام سیاسی حاکم» توجه داشت.

سیاستگذاران صهیونیسم در آغاز ورود مهاجران یهودی و در زمانی که هنوز نیات شوم آنان (تسلط بر سرزمین فلسطین و بیرون راندن ساکنان آن و تأسیس دولتی یهودی در فلسطین) برای مردم فلسطین مشخص نبود؛ جهت قانونی جلوه دادن اقدامات خود

و پنهان کردن اهداف و نیات دراز مدت خویش، تعداد محدودی زمین های زراعی و یا مسکونی را با استفاده از ترفندهای استعماری، از فئودال های مالك (افندی ها) خریداری کردند.روژه گارودی، تاریخ یک ارتداد، ترجمه مجید شریف، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ دوم ۱۳۷۷، صص ۱۹۴–۱۹۸.

پس از محکم نمودن جای پای خود، با روش هایی نظیر ایجاد رعب و وحشت، ترور و کشتار دسته جمعی فلسطینیان (مانند قتل عام دیر یاسین، صبرا، شتیلا و ...)، ویران کردن منازل و روستاهای عرب نشین به عنوان نمونه، اتحادیه حقوق بشر اسرائیل فاش می کند که از ۱۱ ژوئن ۱۹۶۷ تا ۱۵ نوامبر ۱۹۶۹ بیش از ۲۰۰۰۰ خانه متعلق به اعراب، در اسرائیل و در کرانه غربی رود اردن با دینامیت ویران شده اند و در سال ۱۹۴۹ نیز دولت اشغالگر اسرائیل حدود ۴۰۰ شهر و روستای عرب نشین فلسطین را تخریب و به جای آنها جنگل مصنوعی ایجاد کرد. و سپس مصادره زمین های مهاجرانی که مجبور به ترک زمین های خود شده بودند، سیاست های شوم خود را در مورد

جمعیت و سرزمین های اعراب عملی نمودند. بر این اساس دو سوم سرزمین های اعراب مصادره شد.ر.ک: اسدالله رضایی، بررسی سیر تحول دولت در سرزمین فلسطین، نشر گنج معرفت، ص ۳۱.

پس از آنکه یک و نیم میلیون فلسطینی با روش های فوق به بیرون رانده شدند «زمین متعلق به یهودیان» - آن گونه که مسؤولین «صندوق ملی یهود» می گویند - در زمان اعلامیه بالفور (۱۹۱۷) سه و نیم درصد و (در ۱۹۴۷) شش و نیم درصد بود. امروزه بیش از ۹۳ درصد اراضی فلسطین به صورت کاملاً غیرقانونی و غاصبانه در مالکیت یهودیان است.همان، ص ۳۳.

حال آنکه در سال ۱۹۴۸ - که نیات شوم اسرائیل برای اعراب مشخص شده بود و اولین جنگ خونین اعراب و اسرائیل شکل گرفت - هنوز فلسطینی ها مالک ۹۷ درصد از اراضی این کشور بودند. بر این اساس درصد زمین های خریداری شده بسیار ناچیز و غیرقابل اعتنا می باشد.

نکته دیگر آنکه، بالفرض هم یهودیان به صورت کاملاً قانونی و بدون هیچ گونه فریب و نیرنگی، درصد زیادی از زمین های فلسطینیان را خریداری می کردند، باز هم داشتن املاک زیاد باعث مشروعیت آن رژیم نمی شد؛ زیرا:

اولاً، یهودیان فلسطینی نسبت به سایر سکنه فلسطین در اقلیت هستند.

ثانیاً، مردم فلسطین - حتی عده کمی هم که زمین به یهودیان فروختند - هرگز حق تعیین سرنوشت خویش را به یهودیان نسپردند.

ثالثاً، از نظر حقوقی، اساساً حق تعیین سرنوشت - که حق حاکمیت ناشی از آن است - قابل واگذاری نیست. بنابراین حق حاکمیت معامله پذیر نمی باشد. بر این اساس است که از حکومت اسرائیل به عنوان رژیم غاصب نام برده می شود.برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱. سیاست و حکومت رژیم صهیونیستی، مؤسسه مطالعات

فلسطینی، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷؛

۲. دولت فلسطین و شهرک های یهودی نشین، عبد معروف، ترجمه فرزاد ممدوحی، نشر اطلاعات؛

۳. ارتباط صهیونیستی، آلفرد. م. لیلیانتال، ترجمه: سید ابوالقاسم حسینی، نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۹.

حق وتو را توضیح دهید و بگویید چرا فقط چند کشور مانند امریکا این حق را دارند تا هر چیزی را که خواستند تصویب یا رد کنند و چرا تمام کشورهای دنیا به این امر اعتراض نمی کنند.

پرسش

حق وتو را توضیح دهید و بگویید چرا فقط چند کشور مانند امریکا این حق را دارند تا هر چیزی را که خواستند تصویب یا رد کنند و چرا تمام کشورهای دنیا به این امر اعتراض نمی کنند.

پاسخ

الف - توضیح حق وتو:

از نظر لغوی «وتو» Veto واژه لاتینی است به معنای «من منع می کنم» و «حق وتو» حق یا توانایی جلوگیری است بر این اساس وتو یا حق وتو، قدرت قانونی یک دستگاه یا اعضای دستگاه برای جلوگیری از یک عمل یا سیاست، از طریق یک رأی منفی است (فرهنگ علوم سیاسی مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، ۱۳۷۴، ص ۳۵۸ ؛ دانش نامه سیاسی، داریوش آشوری، ص ۳۲۴).

و در اصطلاح، امتیازی است که به موجب آن هرگونه اتخاذ تصمیم مهمی که موافق با نظر یکی از اعضای دائمی شورای امنیت نباشد غیر ممکن می گردد. توضیح آن که شورای امنیت از ۱۵ عضو تشکیل شده است، پنج عضو آن یعنی چین، فرانسه، انگلستان، روسیه و آمریکا دائم و ده عضو دیگر غیر دائم هستند که برای مدت دو سال از طرف مجمع عمومی انتخاب می گردند. نحوه تصمیم گیری در شورای امنیت به این صورت است که شورای امنیت با اکثریت ۹ رأی نسبت به ۱۵ رأی تصمیم می گیرد، مشروط به این که پنج رأی اعضای دائم شورا در موقع تصمیم گیری مثبت باشد. در نتیجه هرگاه یکی از اعضای دائم رأی منفی دهد، فعالیت شورا دچار وقفه خواهد شد. در حقیقت با اعمال حق وتو توسط هر یک از اعضای دائم ۱۴ رأی دیگر اعضا ولو این که همگی

مثبت باشـد، خنثی می شود. حق وتو، اختیـاری است که در کنفرانس یالتـا بنا به پیشـنهاد ایالات متحـده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی به رسمیت شناخته شد (حقوق بین الملل عمومی، محمدر ضا ضیائی بیگدلی، انتشارات گنج دانش، ۱۳۸۳، ص ۲۱۹).

ب – علت انحصاری بودن حق وتو:

هر چنـد قدرت های دارای حق وتو، در ظاهر اسـتدلال می کنند که سـنگینی مسؤولیت حفظ صـلح و امنیت بین المللی به دوش آنهاست و اگر خطر صـلح و امنیت جهانی را تهدیـد نماید، آنها هسـتند که باید پا به میان گذاشـته و مانع از بروز جنگ جهانی دیگری شونـد و یـا در صـورت وقـوع چنین موضـوعی، آن را خـاموش نماینـد؛ امـا واقعیت این است که در نظر گرفتن حق وتو چیزی نیست جز تأمین منافع و امنیت کشورهای اسـتعمارگر و تداوم سـیطره آنها بر سایر کشورها البته در پوششی قانونی. از این روست که مشاهـده می نماییم این قدرت های بزرگ که خود سابقه تاریخی طولانی در تهدید نظم و امنیت بین الملل داشـته و همواره جهت تأمین منافع نامشـروع خود، بخش های زیادی از جهان را در آتش جنگ های خانمان برانـداز، سوزانیـده اند، باز هم مدعی تأمین امنیت و صـلح جهانی بوده و طبیعی است این حق تبعیض آمیز را که وسیله تأمین و تداوم منافع آنان است را به دیگر کشورها ندهند.

ج – سایر کشورهای دنیا و حق وتو:

مسـأله حق وتو موجب انتقادهـای شدیـدی به سازمـان ملل متحـد گردیـده است. کشورهای کوچک از آغاز در کنفرانس «سان فرانسیسکو» مخالف با داشتن چنین اختیاری برای کشورهای بزرگ بودند و آن را با روح منشور سازمان ملل

مغایر می دانستند، زیرا ابرقدرت ها با استفاده از این حق ممکن است کلیه فعالیت های صلح جویانه سازمان ملل را دچار وقفه ساخته و فلج نمایند (همان).

البته کشورهایی که از استقلال بیشتری در سیاست خارجی خود برخوردارند، اعتراضات شدیدتری به این موضوع داشته و دارند، به عنوان نمونه، جمهوری اسلامی ایران همواره این حق ناصحیح و تبعیض آمیز را مورد اعتراض خود قرار داده و حتی مقام معظم رهبری ضمن اعتراض به این موضوع به سران سایر کشورهای اسلامی اعلام می نمایند که اگر قرار است این حق باشد، نباید به عده ای خاص از کشورهای ابر قدرت منحصر شده بلکه «کنفرانس اسلامی به نمایندگی از پنجاه و پنج کشور اسلامی و یک میلیارد و چند صد میلیون نفوذی، یکی از اعضای ثابت شورای امنیت سازمان ملل متحد باشد و تا وقتی حق وتو باقی است، ششمین عضو دارای حق وتو در آن شورا باشد» (مراسم گشایش هشتمین اجلاس سران کشورهای اسلامی، ۱۸/۹/۱۳۷۶).

هر چند متأسفانه به دلیل وجود اختلافات سیاسی و اعتقادی در میان کشورهای اسلامی و وابستگی برخی حاکمان آن به قدرت های بیگانه و... راهکارهای مناسبی برای اجرای این طرح که می توانست به نوعی تعدیل کننده سیاست های استعماری قدرت های بزرگ باشد اتخاذ نگردید.

گسترش ارتباط و تعامل بین کشورهای دنیا در چند دهه اخیر موجب تاسیس ((دیوان کیفری بین الملل)) شد که این دیوان دارای صلاحیت عام جهت رسیدگی به جرائم افراد (به عنوان مسئولین کشورها و فرماندهان نظامی) می باشد از طرف دیگر همانطور که می دانیم از نظر شارع مقدس شروط

پرسش

گسترش ارتباط و تعامل بین کشورهای دنیا در چند دهه اخیر موجب تاسیس ((دیوان کیفری بین الملل)) شد که این دیوان دارای صلاحیت عام جهت رسیدگی به جرائم افراد (به عنوان مسئولین کشورها و فرماندهان نظامی) می باشد از طرف دیگر همانطور که می دانیم از نظر شارع مقدس شروط مختلفی برای قاضی لازم دانسته شده

است از جمله عـدالت، مرد بـودن شایسـتگی فتوا دادن و مسـلمان بودن و حلالـل زاده بودن و... صـلاحیت مـذکور در اساسـنامه دیوان کیفری بین المللی که مسـئولیت اولیه آن تعقیب محاکمه و مجازات اعمال مجرمانه ذیل می باشـد. شامل عناوین مجرمانه ذیل می باشـد. ۱. تسبیب یـا مباشـرت در نـابودن کردن تمام یا قسـمتی از یک گروه قومی نژادی یا مـذهبی ۲. حمله گسترده و سازمان یافته علیه این نظامیان جهت قتل، تبعیـد، آزار مداوم ۳. جنایات جنگی شامل شـکنجه، اجبار اسرای جنگی به خدمت در صفوف دشمن، تبعید و گروگان گیری ۴. جنایات تجاوز و... دیوان جهت رسـیدگی به اتهامات و محاکمه افراد مظنون متشکل از ۱۸ قاضی است که حداقل باید دارای شرایط ذیل باشد تشکیل می گردد. الف - دارا بودن سجایای عالی اخلاقی (در معنای عام خود) ب – اشـتهار به بی طرفی ج – دارای تجربه و صـلاحیت کافی در امور حقوقی کیفری و بین المللی باشد ها- انتخاب قضات بر اساس توزیع عادلانه جغرافیای نقاط مختلف دنیا صورت پذیرد. و – رعایت عدالت و تساوی در انتخاب قضات مرد و زن صورت پـذیرد. این دیوان این اختیار و قدرت را خواهد داشت که علیه هر شخصـی در هر مقام و مرتبه (اعم از رهبر، رئیس جمهور، فرمانـده نظامی و...) بـدون توجه به سـمت و مقام آنها بر اساس مواد و محتویات اساسـنامه دیوان اقامه دعوا نموده و در صورت رسیدگی و محکومیت آنها بر اساس مجازاتهای تعریف شده در همین اساسنامه مورد مجازات قرار دهد. لذا از آنجا که اگر دولت ایران به عضویت این دیوان کیفری بین

المللی درنیاید و اساسنامه آنرا تایید نکند؛ آن دیوان اختیار و صلاحیت آنرا نخواهد داشت تا علیه دولت ایران یا مسئولین یا فرماندهان ما طرح شکایت نماید. حال سوال اینست که آیا: ۱. آیا توجه به ضرورتهای جامعه بین المللی عضویت و پذیرفتن اقتدار و صلاحیت این دیوان کیفری که کلیه مقررات آن (از جمله آیین دادرسی، عناوین مجرمانه، شرایط قضات و...) توسط خود دولتها تعیین شده است نه توسط احکام اسلام جایز می باشد؟

پاسخ

باید توجه کرد که بر اساس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل ۱۵۳ در هر گونه قرارداد که موجب سلطه بیگانگان بر منابع طبیعی و اقتصادی، فرهنگ، ارتشی و دیگر شئون کشور گردد ممنوع است. که بر مبنای ایدئولوژی اسلام و آئین وحی با تدبیر خبرگان دینی و حقوقی تدوین گردید. پاسخ سؤال مذکور در راستای ضرورت های جامعه بین الملل مشروط می باشد یعنی در صورتی که موجب تسلط بیگانه نگردد، و ارزش های دینی و ملی و مذهبی ما مورد تهدید قرار نگیرد مشابه و نظیر قضیه رفع تبعیض عیه زنان که مشروط اعلام گردید لذا مشارکت در دیوان کیفری بین الملل اگر نظرات جمهوری اسلامی بر اساس موازین شرعی و موارد پیشنهاد جمهوری اسلامی اعمال گردد جائز و الا جائز نمی باشد. هر چند کشورهای متعدد این عضوی این دیوان گردند رجوع و قبول اقتدار قضائی که بر اساس اصول و احکام اسلامی نمی باشند صحیح نمی باشد بلکه احکامی که از مسائل مستحدثه سیاسی و اجتماعی و با حفظ اصول و قواعد بین المللی به مداخله در امور داخلی ... که منجر به صدور حکمی همراه

با مجازاتی در نظر گرفته می شود که مورد توافق کارشناسان و نمایندگان دولت ها می شود که مغایر با احکام دینی و اسلامی نباشد جائز است. در نتیجه ملاک تجویز پذیرش صلاحیت دیوان دائر مدار فشار بین الملل نمی باشد بلکه تابع توافق های دو جانبه و چند جانبه با حفظ مصالح و منافع ملی و حفظ باورهای دینی هر ملیت است.

درباره طالبان و القاعده توضیح کاملی میخواهم. لطفا کتاب یا مقاله ای در این زمینه معرفی نمایید.متشکرم

پرسش

درباره طالبان و القاعده توضیح کاملی میخواهم. لطفا کتاب یا مقاله ای در این زمینه معرفی نمایید.متشکرم

پاسخ(قسمت اول)

نویسندگان و تحلیل گران مسائل سیاسی، درباره ی عوامل پیدایش و ظهور «طالبان» به دو دسته تقسیم می شوند: گروهی فقط بر عوامل داخلی تأکید کرده اند. آنان می گویند: با خروج ارتش سرخ و سقوط آخرین دولت کمونیستی افغانستان و انتقال قدرت به مجاهدان؛ سرانجهادی در تشکیل یک دولت فراگیر و ملی موفق نبودند، طوری که بحران افغانستان وارد یک مرحله ی تازه شد. در اثر این بحران، امنیت و آسایش از جامعه به کلی رخت بر بست و اداره و کنترل هر بخش از جامعه، در اختیار افراد و گروه هایی درآمد که از توانایی نظامی بیشتربرخوردار بودند. در چنین شرایطی، زمینه ی ظهور جریانی که بتواند حافظ امنیت سراسری باشد؛ مورد نظر قرار گرفت و طالبان با استفاده از این خلأ، پا به عرصه ی ظهور گذاشت.

گروهی دیگر بر عوامل خارجی تأکید دارند. آنان طالبان را محصول سیاست های سازمان اطلاعات ارتش پاکستان در راستای منافع سیاسی، اقتصادی آن کشور، می دانند پاکستان در ابتدا از حزب اسلامی حکمت یار علیه مجاهدان، حمایت می کرد؛ اما این حزب نتوانست کاریانجام دهد. پس از آن مولوی فضل الرحمن، با استفاده از فرصتی که در اثر اتحاد با حزب مردم به رهبری بی نظیر بوتو به دست آورده بود؛ از موقعیت خود در وزارت خارجه و ارتباط عمیق با «I.S.I» بهره جست و سیاست دولت مرکزی را به حمایت از قوم درانی و بسیج طالبانجلب نمود. هدف پاکستان از این امر در بعد سیاسی جلوگیری از تشکیل یک پشتونستان در مرزهای پاکستان و افغانستان بود. هدف این کشور در بعد اقتصادی

نیز دستیابی به بازارهای آسیای میانه و کسب درآمد سرشار از طریق احداث خط لوله نفت و گاز آسیای میانه به پاکستان وانتقال آن به اقیانوس هند بود.

البته در این زمینه، نقش کمک های مختلف عربستان سعودی از جمله کمک های مالی و تسلیحاتی و... را نیز نباید نادیده گرفت. عربستان در پشتیبانی از طالبان، دو انگیزه ی اساسی داشت:

۱. بسط و گسترش وهابیت.

۲. رقابت با نفوذ رو به رشد ایران در افغانستان و آسیای مرکزی و منزوی ساختن جمهوری اسلامی ایران.

واقعیت این است که بحران افغانستان و سر برآوردن طالبان، متأثر از رهیافت های نوین بین المللی و استراتژی حاکمیت مطلق العنان و تک قطبی امریکا بود.

فروپاشی شوروی و عدم موفقیت جورج بوش رئیس جمهوری وقت آمریکا، در ایجاد و نظم نوین و حاکمیت نظام تک قطبی در جهان؛ مناقشات شدیدی را به عنوان یک رهیافت جدید وارد عرصه نظام بین الملل اسخت. در این فرآیند، تشکیل قدرت های منطقه ای، زمزمه یاحیای مجدد شوروی سابق و حتی برخورد تمدن ها در سیاست خارجی کشورها، مورد نظر قرار گرفت. در راستای این رهیافت، امریکا به سازمان سیا مأموریت داد که فعالیت های خودش را در محور شبه قاره ی هند متمرکز بسازد و هدایت کانون های تشنّج را در کشورهای هند، چین،پاکستان، تایوان، کره شمالی، افغانستان و آسیای میانه، به دست گیرد.

برای مطالعه و آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک:

- مرکز مطالعات فرهنگی بین المللی جریان پرشتاب طالبان، انتشارات بین المللی الهدی، ۱۳۷۸

- احمدی، حمید، طالبان، علل و عوامل رشد، فصلنامه ی اطلاعات سیاسی اقتصادی، ش ۱۳۱ ۱۳۲

در پایان جهت أشنایی بیشتر شما با سازمان القاعده و بن لادن مقاله ای در ذیل اورده می شود:

در جست وجوی بن لادن

آشنایی با بن لادن و سازمان القاعده

نویسنده: زاهد ویسی / منبع: باشگاه اندیشه ۲۸/۳/۱۳۸۲

سخن درباره بن لادن و آنچه به نام او در جهان رخ داد، سخن درخصوص یک فرد مشخص نیست که بتوان تاریخ جامع و نکته به نکته آن را بیان کرد. آنچه با عنوان واقعه یازدهم سپتامبر به وقوع پیوست چنان عجیب بود که راه را برای درآمیختن حقیقت و افسانه باز کرد و این امر ناشی از وجود ابهام در لایه های زیرین این رویداد تاریخی است.

این حادثه بستر مناسبی برای طرح آرا و نظرات گوناگون فراهم آورد. نگاهی گذرا به کتابهایی که پیرامون آن نگاشته شده نشان می دهد که این واقعه تا چه حد دنیا را به تامل واداشته است.

در ایران نیز آثار فراوانی بیشتر به صورت مقاله عرضه شده است، که به دلیل شتاب و اختصار هیچ یک نتوانسته اند تحقیق منظمی را در این خصوص ارایه دهند. بیشتر این آثار شامل تألیف، ترجمه و یا تدوین همان اخبار و روایاتی هستند که در رسانه های ارتباط جمعی آمده است. به ویژه پس از حمله امریکا به افغانستان و تصرف این کشور، نگاشته های فراوانی با جهت گیری های خاص در این زمینه صورت گرفت که در مجموع از غبار ابهامی که افکار عمومی جهان را در مورد اجرای ۱۱ سپتامبر در برگرفته، چیزی نکاست. امروزه با توجه به کار مشابهی که صدام حسین در تحقق سیاست های امپریالیستی امریکا و صهیونیسم انجام داد و زمینه های تصرف قلب خاورمیانه توسط امریکا را فراهم ساخت، نقش بن لادن در اشغال افغانستان توسط امریکا روشن تر می گردد. بسیاری از نویسندگان بزرگ جهان شواهد

و قرائن کافی برای آشکار نمودن جایگاه بن لادن و صدام حسین در به انجام رسیدن مقاصد توسعه طلبانه امریکا ارائه کرده اند و شاید برای بسیاری از مردم دنیا هم روشن شده باشد که این دو همکار و دوست سازمان های اطلاعاتی امریکا این بهای گزاف را از مردم عراق و افغانستان به عنوان بخشی از ماموریت و خدمات خود ستانده اند. مقاله زیر را مطالعه فرمائید تا با زندگی و فعالیت ها و اقدامات اسامه بن لادن بیشتر آشنا شوید.

اسامه بن محمد بن عوادبن لادن، در سال ۱۹۵۷م (۱۳۳۶ ش) در «المَلَز» نزدیکی های ریاض --- پایتخت کنونی عربستان --- دیده به جهان گشود. البته عده ای هم تولد او را در سال ۱۹۵۵ می دانند.۱ اسامه هفدهمین پسر از ۵۴ فرزند شیخ محمدبن لادن است. پدرش که اهل حَضَر موت یمن بود، در حکومت پادشاهی سعودی توانست خود را از باربری در بندر جده به صاحب بزرگترین شرکت ساختمانی و راهسازی عربستان برساند.

تمام فرزندان شیخ؛ موظف به رعایت برنامه روزانه ای بودند که پدر تنظیم کرده بود و گاهی بنا به خواست پدر، عهده دار مدیریت برخی از پروژه ها می شدند.

مادرش اهل سوریه (یا عربستان) و دهمین همسر شیخ بوده است و خود اسامه تنها پسر این مادر و کوچکترین پسر خاندان بن لادن می باشد.۲

اسامه را با اسامی مستعاری نظیر بن لادن، شاهزاده، امیر، عبدالله، مجاهد، شیخ، حاجی و رییس می شناسند.۳ و این علاوه بر القابی نظیر اسامه قهرمان، اسامه قاتل، اسامه مسیح، اسامه ضدتمدن، اسامه متفکر، اسامه عقب مانده، اسامه پاک، اسامه جنایتکار و... است که به او داده اند.۴

وی قدی حدود ۱۸۸ سانتی متر، موهایی قهوه ای رنگ و وزنی در حدود ۷۵ کیلوگرم دارد.۵ اما به گفته

برخی منابع این اواخر به خاطر استفاده فراوان از عسل و روغن زیتون، کمی اضافه وزن پیدا کرده است. او ظاهری لاغر و پوستی گندمگون داشته ، چپ دست بوده، از عصا استفاده می کند و از بیماری کلیه رنج می برد.۶

دوران کودکی اسامه در مدینه سپری شد؛ اما پس از مدتی خانواده اش به جده رفتند و او تحصیلاتش را در آن شهر ادامه داد تا این که توانست در سال ۱۹۷۹ در رشته اقتصاد و مدیریت دولتی از دانشگاه ملک عبدالعزیز فارغ التحصیل شود.

تا این زمان حادثه مهم و غیرمترقبه ای در زندگی اسامه رخ نداده بود، حتی آثار اسلام گرایی نیز در وجود او هویدا نبود. چنانچه معلم انگلیسی اش می گوید: «اسامه در آن زمان برخلاف الان چندان متعصب نبود.»۷ البته گفته می شود پدر اسامه فردی دیندار و منظم بوده و سعی کرده فرزندان خود را بر مبنای اصول اسلامی پرورش دهد. با این حال علاوه بر محیط دینی و خانواده پولدار وی، محافل دانشجویی تاثیر بیشتری بر روح اسامه گذاشته است. اگرچه در این دوران نیز او به صورت رسمی وارد هیچ یک از گروه های اسلامی نگردید.

اولین پیوند اسامه با گروه های اصول گرای اسلامی به سال ۱۹۷۳ برمی گردد.۸ این گروه ها را همکلاسی ها و هم دانشگاهی های وابسته به سازمان «اخوان المسلمین» تشکیل می دادند. او در همین دوران با «جماعت اسلامی» آشنا می شود.

رابطه نزدیک خاندان بن لادن با کاخ سلطنتی و نیز دوستی اسامه با بسیاری از شاهزادگان، از جمله عوامل اصلی شکل دهنده شخصیت و کارهای بن لادن است. اسامه مورد اعتماد ویژه مقام های عربستان و محرم شاهزاده ترکی فیصل --- رییس سازمان اطلاعات --- بود. در سال های نخست دهه

۱۹۹۰ پیوندهای او با این شاهزاده سعودی چنان محکم بود که سازمان های اطلاعاتی خارجی، به ویژه سازمان های جاسوسی اسراییلی، او را از ماموران سعودی و حتی از مدیران سازمان اطلاعات سعودی می انگاشتند.۹ از سوی دیگر، وفاداری خانواده بن لادن به پادشاهی آل سعود ایجاب می کرد که اسامه در پیشبرد برنامه ها و اهداف پنهان دولت سعودی نقش بسزایی داشته باشد.۱۰ (در این خصوص بیشتر بحث خواهد شد)

اما کسانی که تمام این احساسات و اطلاعات خام و بی جهت را ساماندهی کرده و به افکار، آمال و خواسته های اسامه سمت و سویی می بخشند، محمد قطب و عبدالله عَزام از استادان آن وقت دانشگاه هستند. محمد قطب با آن که هنوز زنده می باشد و در ادامه افکار و اندیشه های سابق خود که بیشتر تفسیر و تبیین آرای برادرش، سید قطب است کار می کند، هرگز نتوانست همانند دکتر عبدالله عزام روح و عملکرد اسامه را تحت تاثیر قرار دهد. محمد عتوب نیز از جمله نویسندگان مسلمانی است که بر افکار اسامه تاثیر گذار بوده است.

عبدالله عزام به سال ۱۹۴۱ در فلسطین به دنیا آمد. او مهارت خاصی در سخنوری داشت، توانایی مدیریت و دانش بالای نظامی او بر کسی پوشیده نیست. اسامه در زمان اقامت عزام در جده، با اندیشه های وی آشنا گردید و به شدت تحت تاثیر افکار او قرار گرفت. عبدالله در گسترش فعالیت گروه های مسلح افغانستان به خارج از مرزها و به کل دنیا سهم بسزایی داشت. او به همراه دو پسرش در انفجار بزرگ در پیشاور سال ۱۹۸۹ کشته شد.۱۱

از عوامل موثر دیگر در شکل گیری افکار و اندیشه های اسامه، مهمانان مختلفی بودند که در ایام حج به

خانه وی دعوت می شدند. این دید و بازدیدها بستر مناسبی را برای آشـنایی با افکار و عقاید شخصیت های سرشناس پدید می آورد. دوستان زیادی که او در این گونه مجالس پیدا کرد از جمله عوامل مهم نفوذ افکار اسامه در مناطق مختلف جهان و دنیای اسلام می باشند؛ به ویژه آن که بسیاری از این مهمانان، طلاب، علمای دینی و اعضای جنبش های اسلامی بودند.

همه این موارد شخصیت اسامه را به نحو خاصی شکل داد و باعث گردید که او گامی فراتر از کارها و مشغولیت های خانوادگی خود بردارد. اگرچه بن لادن باید راه خانوادگی خود را ادامه می داد و مانند آنها در اداره شرکت ها، کارخانه ها و بازارهای بورس و... فعالیت می کرد، اما وی راه دیگری را در پیش گرفت و یا شاید اسامه را برای کار دیگری در نظر گرفته بودند. خود او در سال ۱۹۹۵ به گونه ای مبهم عنوان می کند وقتی دولت سعودی تصمیم به حمایت از مقاومت اسلامی افغانستان گرفت به «خانواده وی» رو آورد.۱۲

پاسخ(قسمت دوم)

در ۲۷ دسامبر سال ۱۹۷۹ نیروهای شوروی به افغانستان حمله کردند. این امر موجب مهاجرت تعداد زیادی از اعضای گروه های مسلح افغانی به پاکستان شد. دولت پاکستان اجازه ادامه فعالیت را به آنان داد و همین امر باعث گردید اعراب بسیاری بر مبنای این عقیده که جنگ با روسیه به مثابه جهاد با کمونیسم است؛ جذب این حرکت شوند.

اسامه بن لادن دو هفته پس از اشغال افغانستان به پاکستان رفت. او در این سفر مهمان دو تن از رهبران افغانی به نامهای برهان الدین ربانی و سیاف بود که در همان مهمانی های ایام حج با یکدیگر دوست و آشنا شده بودند. برخورد دوباره

اسامه با عبدالله عزام در همین اوضاع و احوال بود. عزام که در آن روزها استاد دانشگاه اسلامی بین المللی بود، توانست زمینه دوستی با اسامه را فراهم کرده و او را به عضویت یکی از گروه های مسلح افغانی درآورد. دوستی آنها بعدها پایه های اصلی القاعده را به وجود آورد و این دو از بنیانگذاران اصلی «بریگارد عرب در افغانستان» شدند.

اسامه پس از این سفر به عربستان بازگشت و توانست توجه و حمایت خانواده و بسیاری از دوستان خود را برای کمک به مبارزان افغانی جلب نماید. البته خود آنها نیز اقدامات افغانی ها را نوعی جهاد مقدس علیه کفر و الحاد می دانستند و سخاوتمندانه هم کمک می کردند. اسامه به همراه چند تن از افغانی ها و پاکستانی هایی که در شرکت های بن لادن کار می کردند، به پاکستان رفت و این بار حدود یک ماه در مرز افغانستان و پاکستان اقامت گزید. او در سال ۱۹۸۲ وارد خاک افغانستان گردید و با تجهیزات عظیم ساختمانی و راهسازیی که سفیر عربستان در پاکستان۱۳ در اختیارش گذاشته بود، مشغول راهسازی، سنگرسازی، احداث تونل و بیمارستان های صحرایی در افغانستان شد. شاید به همین خاطر بود که عده ای بن لادن را فارغ التحصیل مهندسی عمران می دانستند.سفر اسامه و دوستی او با رییس سازمان اطلاعات عربستان؛ دری را برای سرازیر شدن پول های هنگفت عربستان به روی جهاد افغانستان باز کرد. امریکا که از مدت ها قبل به وسیله سازمان سیا با گروه های مسلح افغانی رابطه داشت مسوولیت تدارک سلاح های مورد نیاز آنهاI.S.I را بر عهده گرفت. سازمان اطلاعات پاکستان --- تمام کارهای ارتباطی C.I.A با افغانستان را انجام می داد و حتی اسلحه و مهمات را نیز در اختیار مجاهدان

افغانی می گذاشت.۱۴ (در مورد نقش امریکـا و رابطه آن بـا اسامه نیز سـخن خواهیم گفت)اگر چه در اوایل اسامه وارد جنگ نشد، و تنها به ارائه کمک های خود از طریق حزب جماعت اسـلامی اکتفا می کرد، اما بعدها توΘلا عبدالله عزام از این حال و هوا خارج شد و به افغانستان رفت و در آنجا به یک مبارز و فرمانده جسور مبدل گردید.۱۵

در سال ۱۹۸۴، «بیت الانصار» یا «خانه یاران» را به عنوان نخستین قرارگاه مجاهدان عرب در پیشاور تاسیس کرد و تا سال ۱۹۸۶ توانست ۶ قرارگاه دیگر را هم بسازد. با توجه به وجود نظامیان ارشد سوری و مصری که تحت امر اسامه بودند، او تمایل داشت عملیـات نظـامی با فرمانـدهی کامل وی انجام شود. البته بن لادن، از همان آغاز ورود به افغانسـتان، توجه خاصـی به تشـکیلات نشان می داد و آنچه این روحیه را در او به شکوفایی رساند، تحصیلات دانشگاهی شخصیت اقتصادی خانوادگی و نظام فعالیت هـای آنهـا بود. همین مسـاله در سازمـان دهی به فعـالیت هـای گسترده و متنوع اقتصـادی یـاران بن لادن در سـطح جهانی نیز به وضوح دیده می شود.

بن لاـدن به منظـور ایجـاد اشتیـاق در داوطلبـان عرب و نیز برای جلـوگیری از نفوذ این روحیه در افراد دیگر، به دسـتور (و یـا با مشورت) اسـتاد خود --- عبـدالله عزام --- برای آنها اردوگاه جداگانه ای ساخت و نام آن را «مأسده الانصار» یا «خانه شـیر» یا «قلعه شیر» گذارد.

تمام این حوادث پیش درآمـد تشـکیل پروژه اصـلی بن لادن، یعنی تاسـیس سازمان «القاعـده»، می باشد. اسامه پیش از تشـکیل ماسده الانصار نیز در دفتر ارائه خدمت به داوطلبانی که برای جهاد با شوروی به افغانستان آمده بودند، همراه با عبدالله عزام

کـار می کرد. این دفتر بـا نشان اختصاری MAK همـان «مکتبه الخـدمه» است که مقر آن در پیشـاور می باشـد. با توجه به لزوم تفکیک قوا که شایـد به منظور تفکیک نخبگان از دیگران صورت گرفته باشد، و همچنین دانش مدیریتی عزام، ثروت بن لادن و تجـارب موفق او در زمینه اقتصـاد و اداره مراکز تجـاری و اقتصـادی؛ این انـدیشه را به ذهن آن دو متبادر کرد که در پی بنیان نهادن سیسـتمی باشـند که در آینـده باید به ثمر بنشـیند. این اندیشه که جنگ با شوروی تمام نمی شود، اندکی دور از ذهن می نمود؛ اما این که آیا تجربه ای مانند این جنگ در جایی دیگر از جهان اسـلام رخ خواهد داد، آنان را وادار به تاسـیس سازمانی زیربنـایی با افرادی زبـده و مجرب کرد؛ شایـد کلمه «القاعـده» که به معنی پایه، اساس، بنیان، اصل، زیرساخت، زیربنا و کلماتی نظیر این واژگان است، بیانگر این دیدگاه رو به آینده عبدالله عزام و همرزم جوانش باشد.

اسـامه در سـال ۱۹۸۸ بـه منظـور سامـان دهی فعـالیت هـای نظـامی و آموزشــی خـود، بـه پیشـنهاد ابوعبیـده مصـری معروف به «پنجشیری»، از اعضای مهم جماعت اسلامی مصر و از فعالان افغانستان، سازمان القاعده را تاسیس کرد. این سازمان به سرعت با دیگر گروه های مسلح ارتباط برقرار کرد. امریکا به منظور جلوگیری از نفوذ بیشتر کمونیسم ضمن برقراری ارتباط با بن لادن به این سازمان نیز کمک های شایانی کرده است.آنچه باعث اعتبار بن لادن در میان مجاهـدان شـده، تنها پول و سـرمایه او نیست، بلکه ریشه سـعودی او یک منفعت روانی برای وی به شـمار می رود؛ شایـد اگر اسامه ملیت سـعودی نداشت؛ این مقبولیت را به ویژه در افغانستان و پاکستان به دست

نمی آورد. فتوای ایمن الظواهری درباره عمر عبدالرحمن عامل موثری در گسترش فعالیت القاعده و شخص بن لادن محسوب می شود. توانمندی های منحصر به فرد بن لادن به ویژه در جذب پیروانش، ارتباط با نظام پادشاهی سعودی، علمای دینی و بازارهای اقتصادی و نیز ثروت سرشار او که دست کم در زمینه همسوکردن ماموران برخی کشورها به کار می رفت و یا امکان تجهیزشدن به برخی امکانات مدرن را فراهم می ساخت، همه و همه از زمینه های تقویت القاعده بودند.

القاعده؛ این سازمان چند ملیتی، با در اختیارداشتن یک تیم رهبری با استعداد و موثر که دسته ای از آنها علاوه بر حضور در این سازمان به عنوان نیروهای ارشد، رهبری گروه های دیگر (مانند «جماعه الاسلامیه» و «الجهاد مصر») را نیز در دست دارند، جایگاه و اعتبار خاصی پیدا کرد. از سوی دیگر پس از کشته شدن عبدالله عزام، مکتبه الخدمه Maktabat Alkhidmat) یاMAK که از چندی پیش فعالیت خود را در افغانستان محدود کرده بود، از هم پاشید و بسیاری از نیروها و اعضای آن جذب القاعده شدند.

در مورد هرم تشکیلاتی القاعده باید گفت که اسامه در صدر گروه و رهبر آن به شمار می رود. پس از او مجلس الشورا قرار دارد که تمامی دستورات و نقشه های عملیاتی در این قسمت طراحی می شوند. اسامه و محمد عاطف --- معاون او --- از اعضای ثابت این مجلس هستند. کمیته های چهارگانه نظامی، عقیدتی --- حقوقی، مالی و تبلیغاتی، فعالیت های خود را به این مجلس گزارش می دهند.

اعضای این کمیته ها و به ویژه کمیته نظامی، متعهد شده اند فعالیت هایشان به صورت مخفی و در کمال رازداری باشد. ساختار نظامی القاعده «خوشه انگوری» است؛ یعنی گروه ها به موازات هم

و به طور مستقل عمل می کنند. به قسمی که هرگز یکدیگر را نمی شناسند و اگر یکی از آنها شناسایی شود، دیگران در امان خواهند بود.القاعده از طریق ثروت بن لادن و کمک سرمایه داران برخی کشورها تامین مالی می شد. هر فردی که پس از گزینش به القاعده می پیوست، علاوه بر مسکن، ماهیانه مبلغ ۱۵۰ دلار نیز دریافت می کرد زیرا بن لادن معتقد بود: «مسلمانانی که به ما مراجعه می کنند، باید تحت حمایت قرار بگیرند و بهتر است از ما کمک بگیرند؛ تا این که به سراغ کفار بروند.»۱۶

گزینش افراد در القاعده ، به سختی صورت می گرفت. آنها پس از انتخاب توسط نمایندگان بن لادن، به پیشاور پاکستان می رفتند و در آنجا پاسپورت، پول نقد و دیگر مدارک مورد نیاز خود را دریافت می کردند. سپس به منظور بررسی سوابق و پیشینه؛ به مدت دو هفته در پاکستان می ماندند و پس از گزینش برای یادگیری مهارت ها و استراتژی نظامی، در یک اردوگاه آموزشی در افغانستان حاضر می شدند. از آن به بعد آموزش ها شروع می شد. با اتمام دوره های آموزش نظامی به یک سلول چهار یا پنج چریکی ملحق شده و منتظر دستور می ماندند.

نفوذ ایمن الظواهری در بن لادن

پیشتر در باب عبدالله عزام و افراد و شرایطی که بن لادن را تحت تاثیر قرار دادند سخن گفتیم؛ اکنون جا دارد درباره فرد موثری که برخی تحلیل گران او را بازوی راست اسامه و وارث سازمان القاعده می دانند، سخن بگوییم. این شخص که هنوز هم بر روح و رفتار بن لادن تاثیرگذار است، دکتر ایمن ربیع الظواهری ۴۷ ساله و یک پزشک مصری است.

ظواهری در ماجرای ترور انورسادات متهم گردید؛ اما بعدها به دلیل حاشیه ای بودن نقش او تنها

به جرم حمل غیرقانونی سلاح به سه سال زندان محکوم شد. پس از آزادی از زندان ابتدا به عربستان و سپس به پیشاور رفت. او به زبان انگلیسی تسلط دارد، در امور تشکیلاتی رشد سریعی داشته و پس از کسب مقام سخنگویی سازمان جهاد اسلامی مصر خیلی زود به رهبری آن رسید.۱۷

ظواهری ضمن دوستی و رفاقت با اسامه، او را از سیستم تشکیلاتی سازمان های مصری آگاه می کرد و این امر علاوه بر تاثیری که عبدالله عزام از طریق تعالیم و تحصیلات خود می گذاشت، زمینه گسترش قدرت اسامه را فراهم می کرد. از این گذشته، فتوای ظواهری درباره وضعیت عمر عبدالرحمان و عبود الزمر که به خاطر زندانی بودن نمی توانستند به صورت مستقیم در صحنه حضور داشته باشند، زمینه رهبری بن لادن را هموار می ساخت.

اسامه در ایامی دیگر

با پایان یافتن جنگ در افغانستان؛ بسیاری از افرادی که در کنار اسامه بودند، به سرزمین خود بازگشتند.

بعد از جنگ افغانستان؛ خود بن لادن هم که به عربستان برگشته بود، به حمایت از گروه های مخالف در عربستان و یمن ادامه داد و با تشکیل «انجمن جهاد» به پشتیبانی از گروه هایی مانند جماعت اسلامی مصر، جهاد یمن، مجمع الحدیث پاکستان، لیگ پارتیزان های لبنان، جماعت اسلامی لیبی، بیعه الامام اردن، جماعت اسلامی الجزایر و... پرداخت.

در آن زمان که اسامه در افغانستان به سر می برد، رفته رفته افراد و گروه های محدود و وفاداری در اطراف او پدید آمد که آماده هر نوع از خودگذشتگی در راه عملی کردن اهداف و مقاصد اسامه بودند.۱۸ بعدها تعدادی از این یاران در خارج از افغانستان دست به فعالیت زدند. به عنوان مثال ۱۸۰۰ نفر از ۲۵۰۰ نفر

الجزایری که در القاعده بودند، پس از جنگ افغانستان به کشور خود بازگشتند و گروه های معارض را تشکیل دادند. ۲۰۰ نفر به نیویورک و نیوجرسی رفته و به شیخ عمر عبدالرحمان پیوستند. بقیه نیز به جنگ با روس ها در تاجیکستان ادامه دادند و گروهی دیگر هم در جنگ بوسنی و چچن شرکت کردند.

امریکایی ها می آیند!

بعد از حمله عراق به کویت؛ اسامه درباره ایجاد سپر دفاعی لازم در برابر حمله احتمالی صدام طرح هایی به مقامات سعودی ارائه کرد، اما طرح و برنامه های او نادیده گرفته شد. اسامه به ایراد خطبه و سخنرانی پرداخت. این کار او خشم آل سعود را برانگیخت، بدین خاطر او را از این گونه برنامه ها نیز باز داشتند. از این رو، اسامه تصمیم گرفت به جای حکام و رجال سیاسی، مخاطبان خود را در میان طلاب و علمای دینی بیابد.

پاسخ(قسمت سوم)

وی موفق گردید فتوایی مبنی بر شرعی بودن فراگیری آموزش های جنگی و نظامی از یکی از علمای بزرگ سعودی بگیرد. او بلافاصله فتوا را منتشر کرد و توانست حدود ۴۰۰۰ نفر را برای یادگیری فنون نظامی در افغانستان جمع کند. به دلیل این گونه فعالیت ها، حکومت سعودی او را از جده ممنوع الخروج کرد، اسامه چندین بار مورد بازجویی قرار گرفت و مزرعه اش در حومه جده به دست گارد ملی تخریب شد.

اسامه که از وضعیت خود خسته شده بود؛ تصمیم به خروج از کشور گرفت. به همین منظور توانست با متقاعد کردن یکی از برادرانش که دوستی نزدیکی با ملک فهد و شاهزاده احمد --- معاون وزیر کشور --- داشت، اجازه انجام یک سفر تجاری به پاکستان را بگیرد، اما شاهزاده نایف --- وزیر

کشور --- مانع بزرگ این سفر به شمار می رفت. و تنها با خروج این شاهزاده از کشور، امکان خروج او نیز میسر می گردید که همین طور هم شد.

اسامه در آوریل سال ۱۹۹۱ به پاکستان رفت و در آنجا از طریق نامه ای به برادرش اطلاع داد که دیگر به کشور خود باز نمی گردد. اقامت او در پاکستان کوتاه بود و خیلی زود راهی افغانستان شد، زیرا می دانست دولت پاکستان او را دستگیر کرده و به عربستان تحویل خواهد داد. در این دوران نیز بارها سعی شد اسامه، ترور یا ربوده شود.

شاید ناگوار بودن اوضاع و نابسامان بودن شرایط؛ فعالیت در افغانستان را نیز برای اسامه ناخوشایند کرده بود، گویی اوضاع با ماندن در عربستان و پاکستان تفاوت چندانی نداشت و او نمی توانست درخصوص این شوک عظیم که «امریکایی ها می آیند» کاری انجام دهد. از این رو با ظاهری مبدل و به وسیله هواپیمای شخصی خود به سودان رفت؛ زیرا به گفته خودش در این ایام به دنبال یک کشور کاملاـ اسلامی می گشت و به همین دلیل راه سودان را در پیش گرفت. در سودان به کارهای عمرانی از جمله راه سازی و امور کشاورزی پرداخت و حتی در جواب یک خبرنگار غربی که با او مصاحبه کرد، گفت: «من یک کشاورز ساده هستم.»۱۹

بن لادن هنگام اقامت در سودان توانست از طریق هزاران هکتار زمین حاصل خیزی که دولت در اختیار او قرار داده بود، و نیز با استفاده از امتیاز معافیت گمرکی، به صادرات میوه، ذرت، آفتابگردان و صمغ بپردازد.۲۰ او سودان را یک کشور کاملا اسلامی می دانست. از این رو سرمایه گذاری های عمده ای را در آن کشور انجام داد

و حتی توانست بازرگانان و تجار بزرگی از عربستان (و از جمله چند تن از برادران خود) را به سرمایه گذاری در آن کشور تشویق کند.

بن لادن در یازدهم ژوئیه سال ۱۹۹۴ در بیانیه ای که در لندن منتشر شد، اعلام کرد براساس پیشنهاد «هیات نصیحت و اصلاح» و به منظور توسعه فعالیت ها، تسهیل ارتباط با مردم و دریافت نامه ها و شکایات، دفتری را در لندن تاسیس کرده است.۲۱

با گذشت کمتر از یک سال از صدور این بیانیه، گروه های عربی کنفرانسی را با حضور ۴۰۰ نماینده تشکیل دادند. نظیر این کنفرانس در سال ۱۹۹۱ و با عنوان «کنفرانس ملی عربی --- اسلامی» برگزار شده بود که یاسر عرفات و حواتمه --- یکی از رهبران فلسطینی --- نیز در آن شرکت داشتند اما کنفرانس یکم آوریل ۱۹۹۵ در خارطوم، رنگ و بوی دیگری داشت و در آن دکتر حسن ترابی و اسامه بن لادن نیز شرکت کردند (حسن ترابی چندی پیش از حادثه ۱۱ سپتامبر نیز حضوری مرموز در امریکا داشت).

اهمیت این کنفرانس برای غرب به حدی بود که رادیوB.B.C در تفسیری درباره آن گفت: «جهان می تواند تا سه روز آسوده باشد، چون تمام تروریست ها هم اکنون در خارطوم گرد آمده اند.»۲۲

نکته قابل تامل در این کنفرانس، سکوت و خاموشی اسامه بود؛ گویا از محور مباحث و گفت وگوها رضایت چندانی نداشت یا...؟

لغو تابعیت بن لادن

به دلیل این گونه فعالیت ها و کارهای دیگری که هنوز چند و چون آنها به طور کامل مشخص نیست، دولت عربستان در سال ۱۹۹۴ و به دستور شخص ملک فهد، تابعیت سعودی اسامه را لغو کرد. دو سال قبل از این تاریخ نیز اموال

او در عربستان توقیف گردید. اسامه نیز در پاسخ به این اقدامات بیانیه ای صادر کرد و در آن، آل سعود را خائن و سرسپرده امریکا خواند و گفت نیازی به تابعیت سعودی ندارد و برای تایید یا رد افراد توسط آل سعود ارزشی قائل نیست.۲۳ البته گویا دولت عربستان بارها خواسته بود با پا درمیانی افراد سرشناس؛ اسامه را قانع کند کمی آرامتر باشد و حتی به گفته خود اسامه ۹ بار مادر، دایی و برادرانش را به خارطوم فرستاده و از او خواسته بودند با توقف فعالیت هایش، به عربستان بازگشته و از ملک فهد عذرخواهی کند.۲۴

به دلیل فشارهای بین المللی بر سودان، این دولت از اسامه خواست که سودان را ترک کند و او به ناچار در اوایل سال ۱۹۹۶، آن کشور را به قصد جلال آباد افغانستان ترک کرد.۲۵

در افغانستان اوضاع به گونه دیگری بود. اینک شرایط به طور کامل عوض شده بود.

در این زمان جنبش طالبان با حمایت قاطع امریکا توانست به صورت چشمگیری، ائتلاف مسعود ---- ربانی --- حکمیتار را به عقب براند. این حوادث مقارن ورود دوباره بن لادن به افغانستان بود. او به عنوان مهمان به سراغ یک فرمانده نظامی افغانی به نام «مهندس محمود» رفت. این فرد پل ارتباطی میان بن لادن و طالبان شد. پس از ترور مهندس محمود، بن لادن با طالبان وارد مذاکره گردید و حمایت خود را از آنان اعلام کرد. طالبان نیز از این امر استقبال کرد۲۶ و این سرآغاز ارتباط میان بن لادن، ملاعمر و جنبش طالبان بود.

اکنون به خانه بن لادن سری می زنیم تا ببینیم در آن خانه که ورود به آن رویای بزرگی برای بسیاری از

کنجکاوان جهان شده است چه می گذرد.غربی ها خانه بن لادن در افغانستان را «غار خفاش» می نامند. این خانه «سنگی» که به دست طرفدارانش در دل کوه ها ساخته شده، محل برنامه ریزی های بن لادن علیه غرب است. غربی ها این خانه را پناهگاه Hideout) می نامند. خانه بن لادن سه اتاق دارد: در یکی از آنها کامپیوترها، دورنگارهای فعال و تلفن های ماهواره ای به چشم می خورد. دومی دفتر کار و دیگری اتاق خواب است. او از طریق شبکه های ارتباطی و پست الکترونیک دستوراتش را برای طرفداران خود در خاورمیانه، آسیا، آفریقا و امریکا ارسال می کند.او در این غار که کمی بالاتر از شهر جلال آباد در شرق افغانستان است، با یک تیربار کلاشینکف روسی دیده می شود. در غار بن لادن، یک کتابخانه نیز وجود دارد.

پیشتر درباره القاعده و ویژگی های آن سخن گفتیم. لکن جای آن دارد به بخش دیگری از خصوصیات این سازمان اشاره کنیم شاید بهتر باشد پیش از آن درخصوص خاستگاه فکری و کلامی سازمان هایی از نسل و نژاد القاعده تامل شود.

اگر تاکید بن لادن بر آزادی این سرزمین ریشه در عرق ملی او داشته باشد از این اندیشه سرچشمه می گیرد که «کارها به شیوه سلف» انجام می پذیرد. بنابراین طبیعی است که او اهدافی نظیر آنچه گروه های «الجهاد» و «جماعه الاسلامیه» مصر دنبال می کنند را قبول نکند (هر چند تحت رهبری کسانی نظیر شیخ عمر عبدالرحمان ایمن الظهواهری باشد) زیرا اهداف آنان جزئی، مشخص و معین است و در اوج خود به کشتن یک رییس جمهور یا فراهم کردن زمینه اعتراض مردم محدود می شود. در عین حال آنچه مسلم است، بن لادن و القاعده فاقد تئوری و اندیشه منسجم و قابل ارائه است و از هیچ گونه عَقَبه فکری

متقن برخوردار نیست و لـذا همه فعالیت های او عمـدتا بر یک مبنای فکری سـطحی و بی عمق اسـتوار شده است.شاید در اینجا نیز تجـارب اقتصـادی و ایـده هـای مـدیریتی بن لادن این احسـاس را پدیـد آورده باشـد که کارگاه های کوچک و پرهزینه را حذف کند و به جای آن در کارخانه های عظیم و سودآور سـرمایه گذاری کند. او به شدت رهبران الجهاد و جماعه الاسـلامیه را مورد انتقـاد و فشـار قرار داد تـا از این گونه کارهـا دست بردارنـد. رهبران این دو جماعت نیز که در آن زمان خارج از مصـر فعالیت داشـتند، توافق کردنـد که رهبری این دو جماعت به اسامه واگذار شود. همین امر باعث گردید تشـکیلات کلی در کنار القاعده، به وجود بیاید که اسامه آن را «جبهه مبارزه اسلام گرایان علیه یهودیان و صلیبیان» نامید.۲۷

آنچه در این توافق از اهمیت بسـیاری برخوردار است؛ صـعود ایمن الظواهری به رهبری سازمـان الجهاد بود که پس از تحولاتی انجام پذیرفت و به صورت یکی از دوستان نزدیک اسامه درآمد. عمر عبدالرحمن نیز که به اتهام دست داشتن در تخریب مرکز تجـارت جهانی (۱۹۹۳) زنـدانی شـده بود، از سـمت خود اسـتعفا داد.مسـاله مهم این است که در سـال ۱۹۹۸ رهبری سازمـان و تاکتیک گروه های جهاد، دسـتخوش تغییراتی گردیـد؛ از جمله این که به جای «انتخاب موضوع» فهرست بلندبالایی از «اهداف مفیـد برای ترور» تهیه شـد. و همین مسـاله، در کنـار اتحـاد افراد و تاکتیک آنها موجب افزایش قابل توجه ترورها گردیـده و به صورت ریشه ای شدن مساله ترور بین المللی جهادگرایان درآمد.۲۸

اتحاد این دو سازمان با القاعده، بستر مناسبی برای جلب حمایت دوستان بسیار این سازمان ها و به ویژه مصری ها را فراهم آورد که این

امر نیز به نوبه خود در توسعه و گسترش چشمگیر آن موثر بود.

مشخصات کلی منابع و ماخذ

بن لادن کیست؟ میشل پولی، خالد دوران، ترجمه مهشید میرمعزی، چاپ اول، انتشارات روزنه، تهران ۱۳۸۰

اسامه بن محمد بن لادن، کامبیز خسروی، چاپ دوم، انتشارات سیمیندخت، تهران ۱۳۷۵

پی نوشت ها:

۱- کیست ،ص ۴۱.

۲- همان، ص ۱۵.

۳- خسروی --۳۷ ۳۸.

۴- کیست، ص ۱۱.

۵- همان، ص ۴۲.

۶- همان.

۷- همان.

۸- محمدعلی صالح، کمال قبیسی: المطلوب رقم واحد فی العالم، مجمله المجله ص ۱۸، شماره ۹۸۶، ۳۰/آب/ ۱۹۹۸ م.

۹- بریزار، ژان شارل و داسکیه گیوم: بن لادن حقیقت ممنوع، ترجمه دکتر حامد فولادوند، چاپ اول، نشر عطایی، تهران ۱۳۸۱، ص ۱۱۲.

۱۰- همان.

۱۱- خسروی، ص ۸۷.

۱۲- فولادوند، همان، ص ۱۱۲.

۱۳- کیست، ص ۵۲.

۱۴- همان، ص ۴۵.

۱۵- همان، ص ۵۱.

۱۶- خسروی، ص ۹۰.

۱۷- أخبارالحَوادث المصریه (مجله) ۲۷/آب/ ۱۹۹۸.

۱۸- النهار: ۲۱/۸/۱۹۹۸ م.

۱۹- النهار: ۲۱/۸/۱۹۹۸.

۲۰- خسروی، ص ۲۷.

۲۱- ژوزالیوسف (مجله مصری) ۶/۲/۱۹۹۵.

۲۲- الوسط (مجله) ۱۰/۴/۱۹۹۵.

۲۳- خسروی ۲۲۸.

۲۴- گفت وگو باC.N.N مارس ۱۹۹۷.

۲۵- خسروی، همان.

۲۶- الحوادث (مجله لبنانی) ص ۲۲، ۱۱/۴/۱۹۹۷.

۲۷- کیست، صص ---۶۵ ۶۶.

۲۸- همان، صص ---۶۶ ۶۷.

اخیرا تلاشـهایی از سوی یونسـکو و کشورهـای عضو در جهت همراه کردن آموزش هـای اخلاقی یا آموزش های علمی «طرح مباحث اخلاقی در کتب علمی»صورت گرفته است و مدتی است که این امر در برخی از کشورها اجرا می شود. متن بالا پاورقی صـفحه ۱۳ کتاب اخلاق محمد علی سادات می باشد این

پرسش

اخیرا تلاشـهایی از سوی یونسکو و کشورهـای عضو در جهت همراه کردن آموزش هـای اخلاقی یا آموزش های علمی «طرح مباحث اخلاقی در کتب علمی»صـورت گرفته است و مـدتی است که این امر در برخی از کشورهـا اجرا می شود. متن بـالا پاورقی صفحه ۱۳ کتاب اخلاق محمد علی سادات می باشد اینجانب از شما خوبان تقاضا دارم کم و کیف این آموزش ها و در واقع نحوه همراهی بین علم و اخلاق را آنگونه که از سوی یونسکو بیان شده و در حال اجرا می باشد برای من بیان نمایید.

پاسخ

متأسفانه به منابعی که در همان صفحه ۱۳ کتاب اخلاق آقای سادات معرفی شـده بود دست نیافتیم ولی به نظر می رسد که بیان احساس ضـرورت طرح مباحث اخلاقی در کتب علمی از سوی کشورهای غربی و پیشـرفته و سازمان یونسـکو، در خور اهمیت باشـد. ریشه یـابی این امر که چه چیزی آنهـا را به این احسـاس نیـاز کشانـده است می توانـد برای ما به عنوان یک مسـلمان که آموزشـها و تعـالیم اخلاقی در همه زوایـای زنـدگی مـا شاخ و برگ دارد هر چنـد به درستی به آنها پایبنـد نمی باشیم، دارای اهمیت باشد. البته در نوع نگرش به مباحث اخلاقی و ضـرورت طرح آنها در کنار مسائل علمی میان ما و غربی ها تفاوت فراوان وجود دارد. هر چنـد عـده ای از آنها از دیـدگاه معنوی و تقدس به مباحث علمی نظر می کنند ولی با توجه به محور بودن امور مادی و بهره وری هر چه بیشتر از تمتعات مادی در کشورهای غربی و نظام های حاکم بر آنها و نوع بینش

و تفکر آنها که عمدتا سود جویانه و منفعت طلبانه است، احساس نیاز به مباحث اخلاقی را در میان آنها با احساس نیاز در بین ما به عنوان یک مسلمان معتقد متفاوت ساخته است.

اگر بحران های مربوط به هویت و شخصیت و مشکلات عصبی و روانی و بن بست های ناشی از دور شدن از اخلاقیات و محصور شدن در چاردیواری تنگ ماده پرستی و نفع طلبی و هزاران نابسامانی روحی، اخلاقی، اجتماعی و معضلات حل نشدنی دنیای متمدن امروز نبود هرگز به این احساس ضرورت دست نمی یافت. توسعه بیش تنگ مادی و اقتصادی که زاییده فرهنگ خاص غرب و نظام مادی حاکم بر آنجا است ، انسان امروز را از امور اخلاقی دور ساخته و معنویت و اخلاق را از یاد او برده است حال باید دید احساس نیاز غرب به طرح مباحث اخلاقی در کنار مسائل علمی که تبلور آن در طرح سازمان یونسکو است آیا واقعا با هدف تعالی بخشیدن به مسائل اخلاقی و رواج و طرح آن در جامعه غرب و تحکیم پایه های معنوی است و یا راهی جدید برای تحکیم پایه های مادی گری و سودجویی است.

توضیح مطلب چنین است که گروهی مسایل اخلاقی را از این نظر توصیه می کنند که با منافع مادی در ارتباط مستقیم است. مثلا یک مؤسسه اقتصادی اگر اصل امانت و صداقت را رعایت کند و اطلاعاتی را که به مشتریان ارائه می دهد با واقعیت تطبیق کند، می تواند سرمایه های مردم را جذب کند و سود فراوانی ببرد.

یا این که مثلا یک کاسب یا تاجر با مراجعه کنندگان و

مشتریان بسیار خوش برخورد، پرمحبت و مودب و صمیمی به نظر می رسد تا از این راه مشتریان و دوستان بیشتری جلب کند اما همین شخص ممکن است در خانه با زن و فرزند و همسایگانش بسیار بد برخورد کند. این گونه اخلاق که پشتوانه اش سودجویی است برای اخلاق اصالتی قایل نیست، چون در همه جا خط سودجویی را ادامه می دهد که گاه در اخلاق است و گاه به پندار او در ضد اخلاق.

عده از این فراتر رفته ، اخلاق را نه به خاطر منافع شخصی بلکه به خاطر مصالح جامعه بشری طلب می کنند زیرا معتقدند اگر اصول اخلاقی در جامعه انسانی تزلزل گردد، دنیا مبدل به جهنم سوزانی می شود که همه اهل آن در عذاب خواهند بود و تمام مواهب مادی که می تواند آسایش و رفاه برای مردم جهان بیافریند ، مبدل به هیزمی برای روشن نگه داشتن این جهنم سوزان می گردد. این گونه افراد گر چه در سطح بالاتری فکر می کنند ولی بالاخره اخلاقی را که آنها می طلبند بر اساس سودجویی و جلب منفعت و آسایش و رفاه استوار است نه بر پایه اصالت دادن به فضایل اخلاقی. این طرز تفکر برای افراد مادی گرا که اعتقادی به مکتب وحی و نبوت پیامبران ندارند، اجتناب ناپذیر است اخلاق را از اوج آسمان به زمین می آورد و آن را ابزاری برای سودجویی یا رفاه و آسایش بیشتر تبدیل می کند. به هر حال ، اعتقاد به اخلاقی که بر اساس سودجویی و جلب منافع استوار است، از یک سو اصالت اخلاق را خدشه دار می

کند و از سوی دیگر از ارزش و عمق آن می کاهد.

و از سوی سوم در مواردی که احیانا تضادی میان سودجویی و اخلاق دیده می شود یا به تعبیر د یگر چنین پنداشته شود، با اخلاق وداع می کند و به سراغ سودجویی می رود که پشتوانه اصلی آن بوده است. بعضی مسایل اخلاقی را از این رو دنبال می کنند که نشانه شخصیت است و هر انسانی که طالب شخصیت می باشد، هنگامی که شخصیت را در صداقت و امانت می بیند به دنبال آنها می رود و هنگامی که ملاحظه می کند جامعه برای افراد شجاع و سخاوتمند و باوفا و مهربان شخصیت فوق العاده ای قایل است، طالب این صفات اخلاقی می شود. بر عکس هنگامی که می بیند افراد بزدل و ترسو ، بخیل و ضعیف الاراده ، خائن و بی وفا، افراد بی ارزش و فاقد شخصیت می باشند ، سعی می کند از این رذائل خالی شود. منظور این است که در مورد مطالعه درباره این گونه طرح ها و برنامه ها به خطوط اصلی و مورد تأکید غربی ها توجه داشت و در عین حال که به این گونه طرح ها خوش بین بود ولی با احتیاط و وسواس به آن ها نظر داشت و با آنها برخورد کرد و اهداف شیطنت آمیز آنها را از نظر دور نداشت.

در مورد چگونگی تاسیس حزب الله لبنان توضیح دهید و نقش امام موسی صدر چه بود؟

پرسش

در مورد چگونگی تاسیس حزب الله لبنان توضیح دهید و نقش امام موسی صدر چه بود؟

پاسخ

ارائه تحلیل دقیق از چگونگی تأسیس حزب الله لبنان، نیازمند بررسی شرایط و اوضاع داخلی لبنان و زمینه های شکل گیری این جنبش است:

حزب الله در زمانی پا به عرصه ی وجود گذاشت که اوضاع داخلی لبنان به شدت بحرانی بود. عوامل این بحران عبارت بودند از: تشدید اختلافات طبقاتی در یک جامعه مبتنی بر اقتصاد بازار؛ فساد رسمی گسترده در میان رؤسای سیاسی لبنان؛ و جنگ های میان چریک های فلسطینی و اسرائیلی که منجر به حملات مکرر اسرائیل و اشغال سرزمین لبنان شد. انقلاب اسلامی ایران در اواخر دهه ۱۹۷۰ باعث آرایش مجدد نیروها در لبنان شد که نتیجه ی آن ایجاد نوعی تجدید حیات طلبی اسلامی بود. از سوی دیگر گر چه شیعیان بزرگ ترین فرقه کشور بودند، اما در مقایسه با سایر گروه ها چه در جنبه های سیاسی و چه اقتصادی در محرومیت به سر می بردند. علاوه بر این شیعیان بار نبرد میان فلسطینی ها و اسرائیل را در جنوب لبنان که باعث روانه شدن سیل مهاجرین به محله های فقیرنشین اطراف بیروت شد به دوش کشیده اند. با مشاهده ی بی تحرکی دولت لبنان در تأمین امنیت در جنوب و یا رسیدگی به فلاکت اقتصادی آن ها، شیعیان خود را بی یار و یاور می دیدند، به این خاطر جستجوی یک رهبری جدید و حرکت رهایی بخش برآمدند.

در این شرایط بود که امام موسی صدر و اقدامات بنیادی و سازنده او، از قبیل(جهت اطلاع مفصل با این اقدامات، ر.ک: گلشتن ابرار، زندگی نامه ی امام موسی صدر که تصویر صفحات آن به ضمیمه ی نامه ارسال می گردد). ، تشکیل مجلس اعلان

شیعیان لبنان، سایر اقدامات فرهنگی، اقتصادی

و اجتماعی در جهت بهبود اوضاع نابسامان شیعیان لبنان، تشکیل سازمان «جنبش مستضعفان»(حرکه المحرومین) و سازمان نظامی «امل» به همکاری شهید دکتر چمران... زمینه های بسیار مناسبی را جهت آگاهی، بیداری و سازماندهی و انسجام شیعیان لبنان و ظهور فعّالانه آن ها در عرصه ی سیاسی لبنان فراهم آورد.

در این اوضاع و شرایط؛ ناپدید شدن ناگهانی امام موسی صدر در اوت ۱۹۷۸ همراه با وقوع انقلاب اسلامی در ایران (۱۹۷۹) و تهاجمات اسرائیل در ۱۹۷۸ و ۱۹۸۲، عامل محرکه ای بود برای ظهور جنبش های رادیکال شیعه که مجموعاً به جنبش حزب الله لبنان معروف شد(جنبش های اسلامی معاصر در جهان عرب،..... دکمجیان، ترجمه دکتر حمید احمدی انتشارات کیهان، چاپ سوم، ۱۳۷۷، ص ۳۰۳). امت حزب الله به عنوان یک چتر سازمانی در ۱۹۸۲ و ۱۹۸۳ در نتیجه گردهمایی چندین گروه تحت رهبری فارغ التحصیلان حوزه نجف و قم ظهور کرد.

از جمله بنیانگذران حزب الله می توان به سه روحانی از شهر بعلبک – یعنی سید عباس موسوی، شیخ صبحی طفیلی و شیخ یزبک – اشاره کرد. از دیگر عناصر عمده حزب الله می توان طرفداران علامه فضل الله، از جمله رهبران حزب الدعوه – یعنی سید ابراهیم الامین و شیخ نعیم قاسم – را نام برد(جنبش های اسلامی معاصر در جهان عرب،..... دکمجیان، ترجمه دکتر حمید احمدی انتشارات کیهان، چاپ سوم، ۱۳۷۷، ص ۳۰۵).

ایدئولوژی حزب الله لبنان از انقلاب ایران الگو می گیرد که بر اتحاد جدایی ناپذیر میان رهبری مذهبی و سیاسی همانگونه که در حضرت محمد(ص) مجسم بود، تأکید دارد. به این خاطر فقهای عالی رتبه مسؤولیت پاسداری از پیام الله را به عهده دارند. این نوع پاسداری مذهبی – سیاسی تئوری های شهید محمد باقر صدر و امام خمینی(ص) را که در ایران

به اجرا گذاشته شد، تشکیل می دهد.

تشکیل حزب الله لبنان نقش عمده ای را در تحولات سیاسی فرهنگی و نظامی لبنان بر جای گذاشت و پیروزی های عظیمی را در برابر اسرائیل غاصب به دنبال داشت و سبب عقب نشینی نیروهای آن رژیم غاصب از لبنان شد و هم اکنون نیز عامل تعیین کننده ای در تحولات داخلی لبنان و منطقه به شمار می رود(رویارویی انقلاب اسلامی ایران و آمریکا، جمیله کدیور، نشر اطلاعات، سال ۱۳۷۴).

در خصوص واکنش مقام معظم رهبری پس از تصمیمات آژانس انرژی اتمی توضیح دهید.

پرسش

در خصوص واکنش مقام معظم رهبری پس از تصمیمات آژانس انرژی اتمی توضیح دهید.

پاسخ

مسلما دستیابی به دانش و فناوری هسته ای و استفاده صلح آمیز از آن در زمینه های مختلف، حق مسلم مردم ایران می باشد. خصوصا با توجه به اینکه نظام جمهوری اسلامی از ابتدا تاکنون به شدت با تولید و تکثیر سلاح های کشتار جمعی مخالف بوده و مبانی اسلامی و انسانی آن به هیچ وجه چنین موضوعی را بر نمی تابد. در عمل نیز نظام اسلامی نهایت همکاری را با سازمان های نظارتی بین المللی داشته و دارد و صداقت و حسن نیت خویش را به کرات به اثبات رسانیده است. از این رو دلیلی برای محروم نگاه داشتن ایران از این دانش و فن آوری مهم وجود ندارد.

بر این اساس همانگونه که مقام معظم رهبری و سایر مسؤولین عالی رتبه نظام اعلام نموده اند اگر آژانس بین المللی بخواهد تحت تأثیر فشارهای آمریکا و اسرائیل مردم ایران را از این حق محروم نموده و از انجام تعهدات متقابل خویش در زمینه فراهم نمودن امکانات و زمینه های لازم جهت دستیابی هر چه سریعتر ایران به دانش و فن آوری مسالمت آمیز هسته ای، خودداری نماید، نظام اسلامی و مردم ایران به هیچ وجه چنین ظلمی را برنتابیده و در ادامه همکاری های خود با آژانس تجدید نظر خواهد کرد.

علت اینکه بیشتر کشورها در سازمان ملل از آمریکا می ترسند چیست؟

پرسش

علت اینکه بیشتر کشورها در سازمان ملل از آمریکا می ترسند چیست؟

پاسخ

اصولا از دیدگاه روانشناختی عنصر «ترس» می تواند عوامل مختلفی داشته باشد که از مهمترین آنها حفظ خود و منافع خویش

است؛ احساس ضعف، حقارت و کمبود در خود و در مقابل تصور یک قدرت و توانایی فوق العاده در موجودی که می تواند موجودیت شخص و منافع او را به خطر اندازد باعث می شود که انسان از آن شی یا فرد بترسد. البته این تصور و احساس گاهی مواقع صحیح و مطابق واقع است ولی اغلب غیر واقعی است و اکثر ترس های انسان ناشی از توهم و خیال می باشد تا واقعیت و منطق.

از سوی دیگر این حالت ترس هم می تواند در سطح فرد و در اشخاصی نسبت به یکدیگر و یا سایر موجودات وجود داشته باشد و هم می تواند در سطح کلان و در بین کشورها و واحدهای بین المللی.

در هر صورت اگر بخواهیم از این زاویه به موضوع سؤال بنگریم باید گفت که ما با چند واقعیت روبرو هستیم:

اولاً، واقعیت این است که آمریکا بزرگترین قدرت مادی جهان بوده و در زمینه های مختلف نظامی، اقتصادی، سیاسی، تکنولوژیکی و فن آوری های پیشرفته و بسیاری زمینه های دیگر در سطح جهانی تأثیرگذار می باشد و از سوی دیگر دارای روحیه امپریالیستی و استکباری در جهان می باشد و به کرات خوی تجاوزطلبی خویش را به اثبات رسانده است.

ثانیا، اکثریت قریب به اتفاق کشورهای جهان که از دیدگاه مادیگرایانه به جهان نگاه می کنند در مجموع نسبت به قدرت جهانی آمریکا، در سطوح پایین تری قرار دارند

و خود را در تمامی زمینه ها در مواجهه با آمریکا آسیب پـذیر می بیننـد و به این باور دست یافته انـد که آمریکا از این توانایی برخوردار است که بتواند موجودیت و منافع آنها را به خطر اندازد.

نتیجه این دو واقعیت از یـک سو و همچنین نگاه مادیگرایانه به جهان و حکومت و هـدف دانسـتن قـدرت خویش و تلاش برای حفظ آن، احساس ضـعف، زبونی و ترس اکثریت قریب به اتفاق کشورهای جهان در مقابل آمریکا و سیاست های آن است. اما اگر بخواهیم از زاویه ای فراتر از دیدگاه مادی گرایانه و از منظر اسلامی به این موضوع نگاه کنیم: باید گفت که مهمترین علت ترس و ضـعف و زبونی کشورهـای جهـان در مقابـل آمریکـا و قـدرت هـای جهـانی، همـان «جهـان بینی مادیگرایـانه» حاکم بر اکثریت قریب به اتفاق کشورهای جهان است که ناشـی از آموزه های لیبرالیستی و سکولاریستی می باشد. مسلما جهان بینی ای که هیـچ جایگاه برای ماوراء مادیات و جهان مادی قائل نیست و به کلی از خداونـد و عالم غیب قطع امیـد کرده است و به تعبیر نیچه مرگ خـدا را اعلاـم داشـته است. اصل را بر مادیات و قـدرت های مادی گذاشـته و در این چرخه بسـتگی به امکاناتش یا سلطه طلب و مستکبر است و یا سلطه پذیر و فرمانبردار.

اما جهان بینی ای که به قدرتی ماوراء مادیات و به جهان غیب معتقد است و اصل را به مادیات نمی دهد هرگز در مقابل قدرت های مادی احساس ضعف و ترس نمی کند و مطمئن است که با ایمان به خداوند و اراده مصمم خویش خواهد

توانست در مقابل قوی ترین قـدرت های مادی مقاومت کرده و سـر تعظیم فرود نیاورد. گذشـته از حوادث و نمونه های بیشـمار تاریخی، بسـیاری از نمونه ها در زمان خودمان نظیر اسـتقلال بسیاری از کشورها نظیر هند، الجزایر و... در مقابل استعمارگران و پیروزی انقلاب اسـلامی ایران، مقـاومت و پیروزی در هشت سـال دفـاع مقـدس در برابر قـدرت های جهانی، پیروزی حزب الله لبنان در مقابل اشـغالگران اسـرائیل و بالاخره پایداری و انتفاضه مردم فلسـطین در مقابل رژیم سـرتا پا مسلح اسرائیل و... همه به خوبی نمایانگر این واقعیت است.

آری از دیـدگاه اسـلامی انسان ها آزاد به دنیا آمـده اند و نباید از هیچ شـخص و قدرتی به جز پروردگار متعال احساس ترس و ضعف کنند «فلا تخشوا الناس واخشون» (مائده، آیه ۴۴).

متأسـفانه اکثریت دولت های اسـلامی این واقعیت را نادیـده گرفته اند و همچنان در مقابل جهان کفر و اسـتکبار سـر تعظیم فرو آورده و لباس ذلت و خواری بر تن کرده اند. اما در مقابل باید به این واقعیت نیز اذعان داشت و خوشبین بود که بحمدالله تحت تـأثیر انقلاب اسـلامی ایران و مقـاومت آن در مقابـل اسـتکبار جهـانی، جنبش ها و نهضت های عظیم بیـداری و خودباوری در بسـیاری از کشورهای اسـلامی و غیر اسلامی در حال تولد و ظهور می باشد و بسیاری از ملت ها روحیه ترس و زبونی در مقابل قدرت های بزرگ را کنار گذاشـته و تصـمیم به آزادگی و مجاهدت برای اسـتقلال خود دارند و قطعا در صورت فراگیری این روحیه در ملت ها، دیر یا زود دولت ها نیز متأثر و متحول گردیده و روحیه ترس

را کنـار گذاشـته و قلـدرمآبی و زورگویی آمریکـا و متحـدانش را برنتابیـده و چه دولت ها و ملت های مظلوم مصـداق این آیه شریفه بشوند: «الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایمانا وقالوا حسبنا الله و نعم الوکیل؛ همان کسانی که [برخی از] مردم به ایشان گفتند: مردمان برای [جنگ با] شما گرد آمده اند پس از آنان بترسید. و[لی این سخن] بر ایمانشان افزود و گفتند: خدا ما را بس است (کفایت می کند) و نیکو حمایتگری است» (آل عمران، آیه ۱۷۳).

مفاهیم

صهیونیسم چیست ؟ بنیان گذار آن کیست ؟ از نظر اعتقادی چه تفاوتی با یهودیان دارد؟

پرسش

صهیونیسم چیست ؟ بنیان گذار آن کیست ؟ از نظر اعتقادی چه تفاوتی با یهودیان دارد؟

پاسخ

۲۶۰۵۹صهیونیسم یک حزب و تشـکیلات سیاسـی است که با وسایل و ابزار ظالمانه و نامشـروع اهداف جابرانه و غاصبانه ای را تعقیب می کند.

صهیـون کوهی است در اورشـلیم که بارگـاه حضـرت داود و پیـامبر(ع) در آن قرار دارد و واژهء صـهیونیسم از آن گرفته شـده است .

قبـل از جنـگ جهـانی اول، روزنامه نگاری به نام "تئودر هرتزل" اهل اتریش , یا مجارسـتان در سال ۱۸۹۵کتابی به نام (دولت یهود نوشت و منتشر کرد. در این کتاب پیش نهاد نمود آژانس یهود تشکیل شود تا برنامه مذاکرات و نقشه های حزب را تنظیم نماید ویک شرکت یهودی به وجود آید که احتیاجات اقتصادی نهضت را تأمین کند.

در این کتاب به محل و مرکز تشکیل دولت یهود اصلا اشاره ای نشد.

اولین کنگره حزب صـهیونیسم در شهر "بال سوئیس" تشکیل گردید که در آن کنگره، فلسطین محل تشکیل دولت یهود تعیین شد.

پس از شـکست دولت عثمانی و حاکمیت انگلستان بر فلسطین و لبنان و شروع جنگ جهانی اول که دامنه اش به حدود فلسطین رسیده بود. یکی از رهبران صهیونیسم به نام "هربرت سموئل" یادداشتی به اعضای کابینه انگلستان و نمایندگان عوام آن کشور تقدیم کرد و پیشـنهاد کرد یک دولت یهودی تحت نظارت انگلسـتان درفلسطین ایجاد شود. جمعی دیگر از رهبران یهود ,و در رأس آن "دکتر وایزمن" اسـتاد کرسـی شـیمی دانشـگاه منچستر انگلیس که در اثر کشف ماده "اسـیتون" که برای مواد منفجره ضروری بود, در جامعه و دستگاه دولتی انگلیس صاحب نفوذ بودند , با مقامات انگلیس و

همچنین فرانسه و آمریکا درباره تشکیل دولت یهودی درفلسطین مذاکره کردند. بالاخره کار به جایی رسید که "بالفور" وزیر خارجه وقت انگلیس وعده تشکیل دولت یهودی را در روز دوم نوامبر ۱۹۱۷میلادی به صهیونیست ها داد، در نتیجه یهودی ها با حمایت کامل انگلیس و آمریکا وفرانسه دولت خود را تشکیل دادند. (۱)

از نظر اعتقادی ظاهرا تفاوتی بین صهیونیسم و دیگر یهودیان نیست . هر دو مدعی پیروی از حضرت موسی کلیم (ع) هستند. اما صهیونیسم یک قوم خودخواه نژاد پرست است و مدعی تشکیل دولت یهودیان از نیل تا فرات، به وسیله سلطه نظامی است.

تذکر :

عوامل مؤثر در تشکیل دولت صهیونیز به شرح زیر است :

۱ پافشاری سردمداران یهود و صهیونیسم برای تشکیل دولت یهود در فلسطین ;

۲ آمادگی حکومت های غرب و شرق برای نجات ملت خود از شر یهودی ها و مزاحمت های سیاسی و اقتصادی ; زیرا یهود در هر کشوری که باشد، اقتصاد آن مملکت را قبضه می کند، به همین دلیل روسیه آن ها را اخراج کرد ;

۳ از همه مهم تر استکبار جهان بر آن بود که یک غده سرطانی را در قلب کشور های اسلامی قرار دهد تا دولت های عرب و مسلمان نتوانند به وحدت برسند و دوباره تجربه امپراتوری عثمانی تکرار نشود و جامعه گرفتاراسرائیل شوند .

۱ – ر.ک: هاشمی رفسنجانی، سرگذشت فلسطین، یا کارنامه استعمار، ص ۱۱۲ – ۱۰۷ ، داریوش آشوری، دانشنامه سیاسی، ص ۲۲۶.

مسألهء برخورد تمدن ها توسّط چه کسی مطرح شد و زمینه های طرح آن چیست ؟ (با توضیح کامل)

پرسش

مسألهء برخورد تمدن ها توسّط چه کسی مطرح شد و زمینه های طرح آن چیست ؟ (با توضیح کامل)

پاسخ(قسمت اول)

۲۶۰۷۰این نظریه توسّط ساموئل هانتینگتون آمریکایی طرح شد او یک استراتژیست و نظریه پرداز سیاست خارجی آمریکا, شناخته شده است و تا کنون نظریهء وی بارها مورد نقد و بررسی قرار گرفته است از جمله نقدی است که کپی آن را از مجلّه حکومت اسلامی ویژهء اندیشه و فقه سیاسی اسلام شماره ۱۱ سال چهارم , شماره اول , بهار ۷۸از ص ۱۸۲ ۲۰۱برای شما ارسال می داریم .امیدواریم توانسته باشیم به پرسش شما پاسخ داده باشیم .

مقاله ریشه یابی نظریهء برخورد تمدن ها اثر داود مهدی زادگان

وقتی مقالهء اثر ساموئل هانتینگتون را مطالعه کردم , مطالبش را چندان جدّی نگرفتم تا این که گذشت زمان و مشاهدهء تاثیرات جانبی آن , مرا به تأمّل در این نظریه واداشت . اما نه از آن جهت که این نظریه حقایقی را آشکار کرده است بلکه از آن رو که تأمّل در این نظریه ما را به حقایق پنهانی رهنمون می سازد;به عبارت دیگر, بررسی علل و عوامل پیدایش نظریه ای و تأثیرات آن در عرصه ءبین المللی مهم تر از بررسی محتویّات آن است .

نظریهء لااقل از دو جنبهء علمی و سیاسی قابل تأمّل است ;علمی از آن جهت که در قالب نظریه های علمی طرح شده است , و سیاسی از آن رو که حاوی یک سلسله دستورالعمل های سیاسی به دولت مردان غربی است .همین جنبهء دوم ما را به تأمّل بیش تر درباره آن برانگیخته است ;

خصوصا که توجّه

اندیشمندان غیر غربی به اندازهء توجّه علمی به آن نبوده است .

علاوه بر این ها در این نظریه سعی نکرده چهرهء جانبدارانه اش رانسبت به فرهنگ غربی مخفی نگاه دارد. این در حالی است که سنّت اندیشمندغربی در حین طرح نظریه اش , بر عدم تعهّد به مرام و مسلک و سیاست خاصی است . بنابراین همان گونه که منتقدان بسیاری متذکّر شده اند, این نظریه فاقداستحکام علمی است ولی به لحاظ تأثیرات سیاسی اش قابل بررسی است .

می گوید:

برخی معتقدند که نظریه های سیاسی چیزی بر معرفت ما نمی افزاید و مطالعه ءآن به سبب تأثیرشان بر اعمال افراد لازم است ولی همسو با همین عقیده است .

انگیزه های طرح نظریهء برخورد تمدن ها

از منظر جامعه شناسی سیاسی , دو انگیزهء مهم باعث نظریه پردازی شده است و این دو انگیزه کاملاً در قالب یک نظریهء علمی تأمین شدنی است : انگیزهء اوّل , عبارت از تفکّرِ آزادِ مردمی است و انگیزهء دوم تصمیم ها و سیاست ها در عرصهء نظام بین المللی است . امّا پیش از تحلیل این دو انگیزه , لازم است به دو مقدّمهء مهم اشاره شود.

مقدمهء اول :

وقتی یک دانشمند به علل و عوامل مختلفی , بخشی از واقعیت خارجی رابرمی گزیند ,تلاش دارد به کمک نظریه پردازی , تفسیری را ارائه کند که ضمن پاسخ گویی به بسیاری از مجهولاتش , چیزی بر معرفت واقع گرایانهء او بیفزاید.هر قدر عناصر سازندهء یک نظریّه به لحاظ فلسفی منسجم تر و درگیرتر با واقعیّت باشد, درجه پاسخ گویی به مجهولات و تحقّق معرفت عینی , بیش

تر می شود. این وظیفه , درست ترین و اصلی ترین کارکرد نظریه پردازی است و اساساً در عرصه علم و دانش از یک نظریه بیش از این نباید انتظار داشت . امّا گاه به دلایلی نظریه پردازی از این وظیفه اصلی و دشوار منحرف گشته و پرده ای از واقعیت برنمی دارد و بلکه پردهء ضخیم تری را بر روی آن می اندازد. در این صورت نظریّه پردازی چیزی بر معرفت ما نمی افزاید و صرفاً عمل جابه جایی و یا ازدیادو نقصانی در داده های اطلاعاتی پدید می آورد. یک نشانه اش آن است که در مقام عمل و تماس با واقعیّت , دستورالعمل و نسخهء جدیدی ارائه نمی شود و تغییری در فلسفهء عملیِ مرسوم پدید نمی آید.

این گونه نظریه پردازی , نظریه های واقع نمای کاذب است ; کذبی که نظریه پرداز نسبت به آن جهل مرکب دارد. ایرادی هم نمی توان به آن گرفت , زیراهر فردی در رسّامی از واقعیت آزاد است . او می تواند در برابر ایرادی که به رسم واقع نمایش شده , بگوید: . در این صورت , رسم کسی مقبول تر و بهتر است که بهتر از دیگران به رسّامیِ واقعیت پرداخته است . راه آن است که به مبانی نظری و پی آمدهای عملی چنین نظریه پردازی پرداخته شود.ولی مقصود مهم در این جا آن است که بدانیم آیا با انتفای کارکردِ واقع نمایی چنین نظریه ای , نقش های دیگری هم برای این گونه نظریه ها می توان فرض کردیا خیر؟

دو کارکرد عمده برای این گونه نظریات قابل فرض است

: از آن دو, یکی مربوط به مقام فکر و نظر است و دیگری مقام عمل فردی و اجتماعی . ولی وجه مشترک هر دو, خصلتِ آن ها است . کارکرد اول و با نظریه است ; یعنی مخاطب را در فضای فکری قرار می دهد که علی رغم نگرش خود مانند صاحب نظریه می اندیشد و فکر می کند, بدون آن که به اصالت آن اتقان پیدا کند. کارکرد دوم آن , تأثیرگذاری بر واکنش های فردی واجتماعی است ; یعنی با طرح یک نظریه حسّاس و شوک آور, در صددانتقام بخشِ برنامه ریزی شده واکنش ها برآییم . و به سبک و اصطلاح امروزی ها,در عرصه های مختلف اجتماعی به بپردازیم . این جاست که نظریه های علمی در دام افسون گری و خیال پردازی های علمی گرفتار می شوند;یعنی همان راهی که غرب گرفتارش آمده است .

مقدمهء دوم :

در پایان قرن بیستم , غرب به نوعی , را که با قرابت دارد, در حال تجربه کردن است . چنین تجربه ای از ناحیهء ونیز عرصه های بین المللی به دست می آید.

و تمدّن ها در عرصه های بین المللی , دو نشانهء مهم فعّال وپیشرو بودن آن ها است و از علائم بروز بحران تمدّنی , افول این دو شاخص مبهم است .

غربیان معتقدند که تعریف و مکانیسمی که تمدن غربی برای نظام بین الملل طرح نموده , کارآمدترین قالب برای زندگی شرافت مندانه نوع بشر است .جدیدترین اظهار نظر مثبت از سوی در شکل نظریهء ابراز شده است . امّا آیا واقعاً چنین آرمانی غربی در نظام

بین الملل تحقّق یافته است ؟ آیا اصولاً بر اساس مبانی نظری تمدن غربی چنین انتظاری عملی است ؟

اوضـاع و احوال جوامع بشـری , در پایـان قرن بیسـتم , جواب خوش بینـانه نسـبت به این گونه سؤال هـا نـدارد. نظـام بین المللی تعریف شـدهء غربی , راهی برای تفکّری خارج از طبقاتی شدن زیست جهانی , ندارد. بنابراین طبیعی است که زندگی شـرافت منـدانهء وعده شده برای تمام واحدهای اجتماعی جهان تحقّق نمی یابد وملل جهان دیر یا زود, به واهی بودن چنین آرزویی پی می برنـد. از این روزمزمه های مخالفت با وفاق جهانی بر نظام بین المللیِ معرِّف غربی که در اوایل قرن بیسـتم به وجود آمـده , هم اکنون رو به افزایش است . تقویت جنبش هـا,همبسـتگی هـا و همکـاری های منطقه ای و فرهنگی بهترین شاهـدی است که البته برای اثبات مـدعای خویش به آن اشاره کرده است . کشورهای جهانِ سِومی در حالی وارد قرن بیست و یکم می شوند که از کارآیی الگوییِ نظام بین المللی غرب ناامیدتر از هر زمان دیگری می شوند.

برهم خوردن وفاق جهانی با تمـدّن غربی , کارآیی آن را در عرصهء بین المللی سـست می کنـد. پیداست که انتساب علل افول کارآیی تمـدّن غربی , به خودکشورهای جهان سومی , گریز از واقعیت های انکارناپذیری است که غرب به وجود آورندهء آن بوده است .

اقتـدار نظـامی و فرهنگی غرب که در روزگاری نه چنـدان دور آوازه اش جهان رافراگرفته بود, هماننـد کارآیی آن رو به افول است . امروزه غربیان و به خصوص آمریکا, برای حلّ مسائل بین المللی به تنهایی

قادر به اعمال قدرت و فشار نظامی در منطقه ای از جهان نیستند. اگر آنان به درستیِ این مطلب در جنگ ویتنام پی نبردند, جنگ خلیج فارس علائم افول اقتدار نظامی غرب را آشکار ساخت .غرب برای پیروزی در این جنگ , بی نیاز از عِدّه و عُدهء کشورهای غیر غربی نبود.و یا فروپاشی شوروی سابق علی الظّاهر به سربلندی بلوک غربی تمام شده است .لیکن به راستی معلوم نیست که اگر شوروی سابق چند سال دیگر به مسابقه ءتسلیحاتی اش با آمریکا ادامه می داد, آن گاه هر دو از پای در می آمدند. به نظرمی رسد پایان جنگ سرد نیز به تفسیر و نظریهء دیگری نیاز دارد که با پارادیمِ (الگو,مدل) بعد از جنگ سرد, روشن نمی شود.

ممکن است خردمندان غرب به این نتیجه رسیده بودند که دیگر جنگ سردنتیجهء مثبت در جهت تقویت اقتدار بین المللی تمدّن غربی ندارد و ادامهء آن نتایج منفی را در بردارد. از این رو, ایفای نقشی که بر عهدهء بلوک شرق بود, تمام شده تلقّی گردید.

امّا افول اقتدار فرهنگی غرب نیز از آن روست که ملل غیر غربی کم کم درجریان تفکّر , پی برده اند که پیروی تمام عیار(از فرق سر تابن ناخن) از فرهنگ غرب , آن ها را لزوماً غربی نمی سازد بلکه نهایتاً کشورهای طفیلی وار شبه غربی می شوند. امروزه یک متجدّد واقع بین ایرانی به این نتیجه رسیده است که پیروی کورکورانه از فرهنگ غربی , به آن ها نه شخصیت جدیدایرانی می دهد و نه منزلت غربی , بلکه او هیچ و پوچ و بی

رنگ است و به عبارتی شخصیت محور و افسون شده پیدا می کند, مانند قشر متجدّدین ترکیه که وامانده از میراث فرهنگی گذشته است و درمانده از الحاق به غرب . مظاهر تمدّنی غرب در بسیاری از کشورهای آفریقایی جنوب صحرا نفوذ کرده است , لیکن هنوزمهم ترین معضلات اقتصادی و اجتماعی جوامع آفریقایی به حال خود باقی مانده است و در جهت حلّ آن نه متجدّدین آفریقایی توانسته اند تدبیری بیندیشند و نه غربیان با نگاه خیرخواهانه و بشردوستانه گامی برداشته اند. بنابراین بی جهت نیست که قرن بیست و یکم , به نام قرن تشدید گرایش و استمداد جوامع غیر غربی از نام گذاری شود. اندیشمند واقع بین غربی باید بدانند که چنین گرایشی بی تأثیر از کارکرد منفی فرهنگ غربی نبوده است .

امّا احساس از جنبهء درونی آن , عبارت از هراس از واکنش ناخواستهء افکار عمومی در قبال سیاست های حاکم بر جوامع غربی است . تاریخ دو سه قرن اخیرِ تمدّن غربی نشان داده است که هر قدر به زمان حال نزدیک می شویم با پایدارتر شدن ارکان تمدّن غربی , جنگ های درون تمدنی و خارج ازآن به لحاظ کمّی و کیفی , شدیدتر شده است . بشر قرن بیستمی در دو مقطع زمانی و به فاصلهء بیست سال , شاهد خون بارترین جنگ های جهانی بوده است و پس ازآن هم سایهء جنگ سرد را همواره بر بالای سر خود احساس می کرد. گویی دیدن آسمانی آفتابی و بدون ابرهای جنگ افزوی , برای جوامع غربی تبدیل به آرزوی دست نیافتنی شده است . به طور

طبیعی چنین وضعیتی مردم را به ستوه می آورد ونیز خستگی و افسردگی شدیدی بر روح جمعی مستولی می شود. تا این که به ناگهان مردم غرب در یک مشاهدهء غیرقابل باور, دیدند که ابر جنگ سرد هم به کناری رفته و آسمان آبی صلح و دوستی پدیدار گشته است . اکنون جامعهء غربی بیش تر از هر وقت دیگری , می تواند اصل را لمس کند, چرا که دیگر زمینه ای برای احتمال نزاع جهانی وجود ندارد. این جاست که زمینه های شکل گیری نوعی تفکّر عمومیِ خیرخواهانه مبنی بر , به وجود می آید.عنصر حیاتی در این تفکّر عمومیِ صلح جویانهء غرب , این سؤال بسیار عمیق است که : با پایان یافتن جنگ سرد, دیگر چه ضرورتی برای تداوم سیاست توسعه و تجهیز جنگ افزارهای هسته ای و کشتار جمعی و نیز تقویت بودجه نظامی ,وجود دارد؟

به نظر ما, مردم دنیای غرب مستقل از هر نوع فکر ونظری , قادر به تشخیص پاسخ درست آن هستند. ولی باید دید اندیشمندان علوم اجتماعی جهان غرب ,چگونه به کمک این همّت و فکر عمومی غرب شتافته اند.

پاسخ(قسمت دوم)

تعلق خاطر اندیشمند غرب به حفظ بنیان تمدّن غربی , او را وامی دارد تا دربرابر احساسِ از خود واکنش چاره جویانه ای نشان دهد. از جمله ءاین اندیشمندان است , او به عنوان یک شهروند غربی ِتحصیل کرده و استاد دانشگاه , نگران سست شدن پایه های تمدّن غربی است .خصوصیت بارز ایشان آن است که هم در کسوت دانشمند و استاد دانشگاهی است و هم به عنوان یک استراتژیست و نظریه پرداز سیاست

خـارجی آمریکـا,شـناخته شـده است . چهرهء دوم از آن روست که طرفـدار بازیگری دولت ملت ها در امور جهانی است . پس اقتدار ملی مشـروط به اقتدار حکومت است . بنابراین , وی به طور طبیعی در سیاست گذاری های خارجی آمریکا,حضور فعّالی پیدا می کند.

هـانتینگتون بحران تمـدنی غرب را نه از درون بلکه از نـاحیهء عوامـل خـارجی ,درک کرده است . او بر اساس پیش فرض های هـابزی (انسـان , گرگ انسـان است) وداروینی (اصـل تنـازع بقا) که در لایه های زیرین تفکرش نهادینه شـده , از رشـدطبیعیِ خودآگـاهی تمـدّنی ملـل غیر غربی هراســناک می شـود و آن را خطری برای اقتـدار جهـانی تمـدن غربی می دانـد. در غیراین صورت دلیلی برای هراسناک شدن و برداشت برخورد تمدّن ها وجود ندارد. او خود معترف است که بین اختلاف فرهنگ ها و خشونت , تلازمی نیست :

امّا مگر تاریـخ فقط شاهـد درگیری بین تمـدّن ها بوده است تا گواه مبرهنی برمدعی باشد. تاریخ نمونه های زیادی را نیز سـراغ دارد که تمـدّن هـا در وضع صـلح ودوستی به تبـادل فرهنگی پرداخته انـد. بنـابراین , هراس مبنای علمی نـدارد و صـرفاً از یک برداشت نادرست نشأت گرفته است .

حالا ـ بایـد دیـد که چنین هراس و نگرانی در تلاقی با بررسـی حوادث احتمالی پس از جنگ سـرد, هانتینگتون را به چه نتایجی رهنمون می سـازد؟ در مقـدمهء دوم گفته شـد که احتمـال برداشت از پایان جنگ سـرد, برای مردم مغرب زمین , از هر احتمال دیگری (مثل این که جنگ پایان نیافته و یا جنگ دیگری در راه است) قوی تر

و طبیعی تر است , زیرا اگر نگرانی برای آینده‌ء تمدّن غربی است از درون است نه از بیرون و این نگرانی هم با پایان جنگ سرد رفع شده است . پس دیگر می توان در صلح و آرامش و امنیّت خاطر به زیست جهانی ادامه داد. روی این احتمال , پرسش اساسی غربی ها از دولت مردان خود, این خواهد بود که : ؟

هانتینگتون احساس بحران درون تمدنی غرب را از تلاقی هراس از دشمن فرضی خارجی (تمدّن های غیرغربی) با احتمال جدّی شدن چنین سؤالی درافکار عمومی غرب , به دست می آورد. بنابراین احساس خطر ایشان دقیقاً ازاین جا ناشی می شود که ممکن است غربی ها, با فرض عدم وجود دشمن خارجی , از میان احتمالات مربوط به آینده‌ء پس از جنگ سرد, جانب احتمال خوش بینانه رابگیرند. پس به عنوان دانشمند غربی علوم سیاسی بر خویش لازم می بیند که فرض بدبینانه را در برابر افکار عمومی تقویت کند و بر اساس آن چاره جویی نماید.

چنان که وی می گوید:

بنابراین هانتینگتون دو نگرانی عمده در خود دارد: یکی دشمن غربی فرضی ودیگری برداشت خوش بینانه‌ء غربی ها از آینده که البته نگرانی دوم , معلول اوّلی است . او باید به گونه ای چاره جویی کند که این هر دو نگرانی مرتبط به هم را یک جا زایل کند و تمدّن غربی را از بحران احتمالی نجات دهد. به طور طبیعی بزرگ نشان دادن نگرانی اول , برطرف کننده‌ء نگرانی دوم خواهد بود و ضریب نگرانی اول با ارائه دستورالعمل های پیش گیرانه , به حداقل می رسد.

امّا این راه حلّ را به چه وسیله ای می توان به سرانجام رساند؟

وسیله را باید از دنیای عقلانی شدهء غرب , الهام گرفت . عقل ابزاری به لحاظسنخیّت کاملی که با تمدّن غربی دارد, بهترین ابزار برای مصلحت اندیشی است ; یعنی به کمک طرح یک چنین هراسی به طورجدّی در افکار عمومی فعّال می شود و کارکرد مورد انتظار را در برخواهد داشت .تدارک نظریهء علمی نیز زحمت چندان ندارد, زیرا نفس این احتمال بدبینانه به اندازه احتمال خوش بینانه , مبنای واقع بینانه پیدا می کند و فقط باید این احتمال رابه شواهد تاریخی و وضعیت موجود روابط بین الملل , مستند ساخت . تقویت این احتمال به کمک مستندات , پارادیم را بهتر از پارادیمِ جنگ سرد نشان می دهد.

مضافاً این که نظریه پرداز سیاسی در طرح نظریه اش موظّف به تبیین علّی ازشواهد گردآوری شدهء خود نیست تا از ارزش علمی ساقط شود. چنان که می گوید:

بنابراین وجههء علمی نظریهء حفظ شده و شواهد معارض ناقض آن نخواهد بود و فقط باید وجه تأثیرات احتمالی این نظریه را در درون تمدّن غربی و در عرصه های بین المللی , مورد مطالعه قرار دهیم .

بدین ترتیب , پارادایم تمدّنی , یک نظریهء دو منظوره است و اگر چه ما به ازاءعینی آن چندان قوی نیست , ولی دو انگیزهء اصلی نظریه پرداز را که در ابتدای بحث اشاره شد, با کارکرد و , تأمین می کند. با نظریهء برخورد تمدّن ها, احتمال بدبینانه را در ذهن غربی هاتقویت نموده و آنان را نسبت به حوادث آینده هراسناک ساخته

است و در نتیجه گرایش افکـار عمومی را به سـمت احتمـال خوش بینانه که تبعات ناخوشاینـدی درعرصه سـیاست گـذاری بین المللی دارد, کرده است . و از طرف دیگر, وجه فعّال و تأثیرگـذار پیروان فرهنـگ هـای غیر غربی را نموده و آنان را به سـمت مواضع سوق می دهد.

برای ایجاد واکنش در مخاطب به وسیلهء نظریه سیاسی ,مطلب آشکاری است و سابقهء آن را در نظریات روان شناسی اجتماعی , می توان جست وجو کرد.

در توضیح نظریهء که در بین روان شناسان اجتماعی امریکا شناخته شده است , می گوید:

این است که وقتی مردم پیـامی را که ظاهراً آزادی عمل آن ها را محـدود می کنـد, دریافت نماینـد, در واکنش به آن تحریک می شوند تابا ایدهء پیام مخالفت کنند>.

واکنش فرد یـا جـامعه در برابر نظر خاصـی , ممکن است انفعـالی و یـا غیرانفعـالی باشـد و چـون در بیش تر مواقع این دو نـوع واکنش در ظاهر شباهت دارند, تمیزوجوه اختلاف بین واکنش انفعالی و واکنش فعّال مهم است . البته واکنش انفعالی ,سریع و سهل الوصول است و غالباً به همین شکل رفتار می شود و تنها اهل تحقیق و نظر هستند که هوش مندانه از خود واکنش فعّالانهء مناسب نشان می دهند.

بنابراین , اگر از پیروان فرهنگ های غیر غربی , انتظار واکنش های انفعالی داشته باشیم , کافی است که به گونهء غیرمستقیم به آن هـا گفته شود . آن گـاه است که موضع گیری هـای انفعـالی , ولی خوش آینـد برای غربی هـا,تحقّق می یابـد. تبلور این در گونه ای از است . و این همان

تمـدّن هـای غیر غربی اسـت کـه و امثـال اوخواهـان آن هسـتند. گرچـه ممکن است نظریهء گفت و گـوی تمـدن هـا هم نـتیجه ءواکنش فعّالانه باشد, ولی انگیزهء وقتی تأمین می شود که نظریه ء منبعث از واکنش انفعالی باشد, زیرا تنها در صورت گفت و گوی منفعلانه با غرب اقتدار مطلق فرهنگ غربی به عنوان اصل مسلّم فرض می شود.

بدین ترتیب , حادثهء احتمالی برخورد تمدّن ها منتفی شده و نتیجهء عینی پارادیمِ تمدّنی , انقضای خود است . امّا آیا به راستی چنین مطلوبی (عـدم برخوردتمـدن هـا) با نظریه تأمین شـدنی است یا نه ؟ پاسـخ به این سؤال مهم در پرتو بررسـی گرایش ها و دستورالعمل هایی که پیرو پارادیمِ تمدنی داده است ,روشن می گردد.

توصیه های هانتینگتون

از مجموع مطـالبی که در نظریه اش مطرح می کنـد, به دست می آیـدکه ایشان تعلّق خاطر جـدی نسـبت به تمـدّن غربی دارد و اساساً احساس بحران تمدّن در غرب به دلیل تعهّدش به آن است . به هر حال رو به افزایش , برای اندیشمندان غربی نیز هست و طرح نظریه برخورد تمدّن متأثّر ازآن است . در مصاحبه ای که با وی انجام داده می گوید:

ایـن مطلـب از روی توصـیه هـای جـانب دارانـهء هـانتینگتون به جهـان غرب روشن تر می شـود. در این جـا به دلیـل اهمیت این دستورالعمل ها در بحث , به ذکرآن می پردازیم :

توصیه های کوتاه مدت :

توصیه های دراز مدت :

در دراز مدت , اقدامات دیگری باید مورد توجه قرار گیرد... غرب هر روزبیش تر ناگزیر از کنار آمدن با تمدّن های مدرن

غیر غربی خواهد شد که از نظرقدرت به غرب نزدیک می شوند ولی ارزش ها و منافعشان عمدتاً با ارزش ها ومنافع غرب تفاوت دارد. این وضع , ایجاب می کند که غرب قدرت اقتصادی وسیاسی لازم را برای پاسداری از منافع خود در برابر تمدّن های مزبور, حفظ کند>.

توصیه های جانبدارانهء بر اساس نظریهء فراتمدّنی , تضمین آینده ای به دور از برخورد و نزاع تمدنی را به شدت منتفی می سازد. این عدم اطمینان از بررسی تفاوت دو پارادایم جنگ سرد و برخورد تمدّن ها, واضح ترمی شود. ایشان مدعی اند بین این دو پارادایم تفاوت اصولی وجود دارد, امّاتفاوت اصولی در وقتی است که دستورالعمل های پارادایم جدید هم نو و تازه باشد و حال آن که هیچ گونه تفاوتی بین توصیه های سیاسی و دفاعی پارادایم جنگ سرد و پارادایم تمدّنی نیست . توصیه هایی که طرح می کند,چیز جدیدی نیست و غربی ها در دوران جنگ سرد, بارها به طرق مختلف شنیده اند. بنابراین , اگر واقعاً ماهیت حوادث پس از جنگ سرد با حوادث گذشته متفاوت است , دستورالعمل های آن نیز باید متفاوت باشد. و اگر تفاوت ماهوی بین حوادث قبل و بعد از جنگ سرد نباشد, در این صورت پارادایم تمدّنی تعبیردیگری از همان پارادیم جنگ سرد است . و فقط در قلمرو فرا تمدّنی امتیاز وجوددارد و نه در نقش و کارکرد تأثیرگذاری آن .

علاوه , فراتمدّنی بودن نظریهء برخورد تمدّن ها, ایجاب می کند توصیه های آن برای جلوگیری از وقوع نزاع تمدّنی , فراگیر و مشتمل بر محاسبهء تمام فرهنگ هاباشد و تنها

در این صورت شکل می گیرد. زیرا وقتی احتمال خطر زیست کره خاکی داده شود, دلیلی ندارد که فقط در فکر حفظ منافع تمدّنی باشیم .

پس باید دید که قاعدهء عمومی در تحقق مشارکت همگانی , چه اقتضا می کند؟آیا دستورالعمل ها باید برای تمدّن ها یک سان باشد یا در صورت اختلاف هم جهت گیری به سمت منع برخورد تمدّن ها, امکان پذیر است ؟ اگر دستورالعمل پیش گیرانهء تمدّن ها مختلف باشد, خلاف پیش فرض هانتینگتون است , زیراایشان منشأ برخود احتمالی تمدّن ها را در همین اختلاف فرهنگ ها می داند. پس احتمال وقوع نزاع تمدّنی , خود به خود تضعیف می شود. اگر توصیهء پیش گیرانه ,باید یک سان باشد, در این صورت تمام توصیه هایی که هانتینگتون برای غربی هاو آمریکا, پیشنهاد می کند, باید برای سایر تمدّن ها نیز صادق و لازم باشد. در نتیجه پارادایمِ تمدّنی عملا دعوت گر برخورد و نزاع فرهنگ ها است .

بنابراین بنیان تئوری برخورد تمدّن ها بر اصول خیرخواهی , عدالت گستری وحفظ حقوق بشر طرح ریزی نشده و مقصود اصلی آن ادامهء فعالیت ماشین جنگی غرب علیه فرهنگ های غیر غربی و تداوم نزاع ها و خونریزی های اسف بار وبلکه هدف تشدید آن است .

طی بررسی پارادایم تمدّنی , موارد زیادی را به عنوان وجوه تأثیرگذاری آن به دست آوردم که به دلیل پرهیز از اطالهء سخن , از ذکر آن ها در می گذرم و فقط به یک مورد مهم , اشاره می کنم .

اهمّیت بررسی واکنش اندیشمندان و دولت مردان غیرغربی , کم تر از

بررسی پارادایم تمدّنی نیست . برای غربی ها از آن رو مهمّ است که جبهه گرایش و سازش با غرب را در درون ملت های غیرغربی فعّال تر کنند. اما برای سایرین , مهم اتخاذواکنشی است که بر روند احیای تمدّن های غیرغربی تأثیر منفی نگذارد.

پاسخ(قسمت سوم)

چنان که پیش تر گفته شد, در یک تقسیم بندی کلی , واکنش در برابر نظریه برخورد تمدّن ها, فعّالانه یا منفعلانه خواهد بود. واکنش فعّالانه , تکیه بر اصول ومسلّمات فرهنگ و تمدّن خودی دارد و از هر گونه پاسخی که موجب کنارگذاشتن تمام یا بعضی اصول و یا موجب فرسایش فرهنگ اصیل بشود, پرهیزمی کند. اصول گرایی و بنیادگرایی هیچ گاه با عزم بر نزاع تمدّنی , تلازم نداشته وندارد و اگر چنین تلازمی موجود باشد, دفاع هوش مندانهء هم ازغرب , نباید از این قاعده مستثنا باشد. اگر در نظر و امثال ایشان , دفاع از فردگرایی , لیبرالیسم , مشروطیت , حقوق بشر, برابری , آزادی , حاکمیّت قانون ,دموکراسی , بازار آزاد اقتصادی و جدایی دولت و کلیسا, ارزش حیاتی دارد, پس دفاع از اصول و مبانی فرهنگ های غیر غربی به همین شکل است . اگر بنیادگرایی در جهان اسلام , عامل بی ثباتی است , بنیادگرایی نیز عامل بی ثباتی است . پس باید درعین استقامت در اصول گرایی , فروتنانه و محترمانه به گفت وگو و همکاری مشترک برای نجات زیست کره از دست دیوانگان , اقدام نماییم . آن گونه که امام خمینی ۱مقتدرانه باب گفت و گوی تمدّنی را با گورباچف گشودند.

امّا واکنش منفعلانه , به گمان من

, بنیادگرایی که در برابر این گونه نظریات غربی , برخورد غیر عقلایی و منطقی نشان می دهد و بدون دلیل روش خصمانه ای را اتخاذ می کند, واکنش او فعالانه نخواهد بود. واکنش انفعلالی بیش از آن که مبتنی بر خردورزی منسجم و منتظم باشد, متأثر از عوامل خارجی است . چنان که واکنش متجدّدین غرب گرا نیز انفعالی است , با این تفاوت که روش آنان دربرخورد با غرب روش سازش و تسامح است . اشتباه بزرگ متجدّدین غرب گرا,آن است که گمان دارند نظریهء برخورد تمدن ها, تمام تلاش آن ها را برای گرایش جامعه به سوی فرهنگ غربی , بی ثمر و خنثی می کند و به همین دلیل به طورجدّی در مقام ارائهء پاسخ های علمی برآمده اند. لیکن هر دو در یک جهت گام برمی دارند; با این تفاوت که از موضع مقتدارنه , را مطرح می سازد و متجدّدین غرب گرا از موضع مسحورانه . بی جهت نیست که در برابر نقدهای این گروه از جوامع غیرغربی , از خودخویشتن داری نشان داده است . اگر متجدّدِ غرب گرا در صدد واکنش غیرانفعالی باشد, می بایست ????????? به ریشه ها و علل پدید آمدن چنین رویه ای می اندیشید تا بعد به ضرورت پاسخ علمی به آن بها می داد.

واکنش انفعالی این گروه از متجدّدین جهان اسلام تاسف آور است و خطرفرسایش فرهنگ اسلامی از ناحیهء این گروه , کم تر از خود نظریهء نیست . بدون شک , دفاعِ نادرست فرهنگ اسلامی , مخرّب تر از حمله به آن ?????? واکنش های انفعالی که تاکنون ارائه

؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟ شدّت و ضعف دارد: عده ای چهرهء ؟؟؟؟؟؟؟ و رواداریِ اسلام و خدا و پیغمبر ؟؟؟؟؟ ۹را آن چنان بزرگ نمایی می کنند که گویی اسلام جز این نیست و از ترس این که مبادادوستان غربی شان بگویند: , آیات خشم و غضب الهی در برابر دشمنان حربی و مرتدّین اسلام را مخفی می کنند و مردم را به دعوت می کنند.

عدّه ای دیگر, با نفی سنّت تاریخی و تأکید بر این اصل که مسلمانان هر عصر,خود برداشتی از وحی و نبوت و قرآن و اصول اعتقادی دارند, راه را برای پذیرش الهیّات مدرن و طرد بنیادگرایی , هموار می سازند. بنابراین با قبول الهیاتِ مدرن که مبتنی بر تفکر دنیوی است , احتمال هر گونه برخورد با تمدن سکولارِ غربی منتفی است , زیرا مسلمان امروز هم سکولار می اندیشد. بی جهت نیست که به غربی ها توصیه می کند از گروه هایی که در درون تمدّن های دیگربه ارزش ها و منافع غرب گرایش دارند, پشتیبانی کنند.

و امّا گروه دیگری با ژست عالمانه , گمان می کنند که اگر صورت مسئله را پاک کنند, جان کلام را از نظریهء گرفته اند و جای سخنی برای آن نگذاشته اند. معتقدند مفهوم تمدّن اعتباری است و مسلمانان در گذشته خود راساکن تمدن اسلامی نمی دیدند و چنین درکی از خود نداشته اند. بنابراین مسلمانان هیچ احساس عینی از تمدّن اسلامی ندارند تا موجبات برخورد تمدّن هاپیش آید. گویی دعوا بر سر لفظ است که با اعتباری دانستن آن , بتوانیم مسئله راحل کنیم . وقتی ملّت ها با تهاجم فرهنگی رو به

رو می شوند به میراث ودست آوردهای مادی و معنوی شان رجوع می کنند و برای حراست از آن حاضربه فداکاری و جانبازی هستند. ملتی که تمدّن دارد, مقاومت می کند. ملت های بی تمدن اند که اهل سازش و پذیرش

فرهنگ های بیگانه است .ملتی که گمان کند از میراث فرهنگی اش , چیزی برای گفتن در جهان معاصر ندارد, اهل مقاومت و تکاپوی احیای تمدّنی نیست .

آیا اندیشهء بهتری وجود دارد؟

هـانتینگتون در بحث های خود این سؤال را مطرح می کنـد که آیا پارادایم دِیگری وجود دارد که بهتر از پارادایمِ تمـدّنی عمل کند؟ اگر پارادایم تمدّن هاوجود نداشـته باشد, پس چه چیز دیگری را می توان جایگزین آن ساخت ؟ طرح این بحث خارج از مقصود این مقاله است , ولی با توجه به نتایجی که به دست آمد, مناسب است به بررسی این سؤال مهم بپردازیم .

اولاً: جـای این نکته خـالی است که آیا به نحو کلی , در تمام موضوعات , بشـرنیازمند به پارادایم خاصّی است ؟ آیا برای فهم واقعیات لزوماً باید از نقش ابزاری نظریه های علمی بهره مند شویم ؟ آیا بشـر به راستی آن قدر توانایی ندارد که بدون واسطه , خود را بـا واقعیّات درگیر سـازد و بعـد تصـمیم بگیرد؟ ثانیـاً: بر فرض لزوم پارادایم ها, چرا روشن فکرانِ غربی سـعی دارنـد بر افکار عمومی سـبقت جویند ومانع تفکّر مستقل غربی ها شوند؟ آیا این مطلب دلیل بر آن نیست که امکان عدم بلوغ عقلایی در جهان عقلانی شدهء غرب , وجود دارد؟ علاوه بر این ها مهم است که دانسته شود اصولاً

طرح پارادایم و نحوهٔ پرداختن به آن به نفع چه گروه وکسانی خواهد بود. در این صورت باید دانست که نظریه پرداز به چه پایگاه وگروهی تعلّق خاطر دارد.

به هر حال در واکنش به سؤال اصلی که آیا اندیشهٔ بهتری وجود دارد, کسانی که جانِ کلام یعنی احتمال وقوع برخورد تمدّن ها را پذیرفته اند, درمقام ارائه راه حل های خاصی برآمده اند. گروهی منفعلانه و عجولانه باب را پیش کشیده اند. عدّه ای نیز با تأکید بر اصل وطن دوستی و وطن پرستی , تمدّن های سنتی را به نوعی همکاری تعاون برای جلوگیری برخوردتمدّن ها, دعوت می کنند. برخی دیگر راه را در جدّی تر گرفتن نقش جهانی روشن فکران می دانند, زیرا آن ها هستند که از خطوات و خطرات بیماری های میان تمدّنی آگاهی دارند. لیکن به نظر می رسد, اگر پارادایم برخورد تمدّن ها راپذیرفته باشیم , این گونه راه حل ها چندان در عملیات خنثی سازی موفق نخواهندبود, زیرا راه حلّ گفت و گوی تمدّن ها, از موضع انفعالی , جز فرسایش تمدّن غیرغربی سرانجام دیگری ندارد. و از طرفی , تمدّن ها فراتر از موج وطن پرستی است که بتوان به کمک آن بازدارندهٔ برخورد تمدّنی باشیم . از طرف دیگر, جدّی گرفتن نقش جهانی روشن فکران , فرع بر این است که آن ها خودشان را متعهّدانه جدی بگیرند و قبل از هر نوع ابتکار عملی , خود را با طهارت نفس و صفای دل ,برای قبول رسالت جهانی آماده کنند. بدیهی است که نظریه پردازی پارادایم تمدّنی ساده لوحانه ولی سلیس , مخدوش ولی موزون ,

از جانب کسی است که خود را روشن فکر می داند و رسالت حفظ تمدن غربی را بر دوش خود احساس می کند.

و امّا کسانی که از اساس با پارادایم تمـدّنی مخالفت ورزیـده انـد, به تعبیر کوشیده انـد به نام پارادایمِ جهان واحـد, ارائه کنند. ولی دلایل این نظریه چندان استحکام علمی ندارد که شایستگی جانشینی راداشته باشد. مگر آن که با کمی تغییرات در دلایل ارائه شـده پـارادایم را ارائه کنیم . مبنـای این پارادایم در تفسیر حوادث پس ازجنگ سـرد, احتمال مقابل فرضـیهء است . مبنای پارادایم تمـدنی ِ یک پیش فرض بـدبینانه است که بر اساس شواهـد تاریخی احتمال برخورد تمـدّن ها قوی تر از احتمال خوش بینانهء تسالم و تسامح تمـدّن ها است .بنابراین , باید برای پارادایم , دلایل و شواهد تاریخی مبسوطی ارائه کرد که در مقایسه با پارادایم تمدّنی بهتر به نظر رسد.

ولی بـه نظر می رسـد که فرصت برای ارائه پـارادایم از دست رفته است و به سـختی می تـوان احتمـال امکـان جـایگزینی آن را بدهیم . پیش دستی ِ از خلاء مفهومی و ضـعف معنایی علوم سیاسی معاصر مربوط به جنگ سرد, تقریباً راه را برای این پارادایم بسته است . مضافاً این که واکنش مثبت غربی ها در برابر پارادایمِ تمدّنی , خیلی بیشتر از پذیرش پارادایم های دیگر است ,زیرا انسانی که به شدّت در حیات مادی غوطه ور باشد, هراسـش نسـبت به ازدست دادن حیات پیشـرفته مادی , بیش تر می شود. به خلاف وضع انسانی که ازمواهب حیات مادی محروم است , برای او جنگ و صلح چندان تفاوت نمی کند,زیرا

جنگ تهدیـدی برای از دست دادن امکانـات مـادی اش نیست . در نظر چنین انسـانی , جنگ مرگ دفعی است و صـلح مرگ تدریجی . پس طبیعی است که غربی ها با هر نوعِ تهدید احتمالی به خوف و هراس بیفتند.

به گمان ما, انسان مدرن در قرن بیست و یکم بیش از پیش از عجز خود در حل معضـلات جدّی حیات بشری آگاه می شود. او درمی یابـد که بـا وجود برخورداری از پیچیـده ترین و پیشرفته ترین ابزار و تکنیـک مـادی , هم چنـان در رؤیای آرامش نسبی گذشـتگان است . در این وضع ,به طور جدّی از خود خواهد پرسید که درآغاز بنای دنیای مدرن , کدام بخش از حقایق وجود انسان را در محاسباتش نیاورده که اکنون با هر احتمالی به هراس می افتد.

در قرن بیست و یکم این پرسش اساسی شایع و همگانی می شود که می گوید:؟

این پرسـشِ جـدّی گواه آن است که عوامل بحران زا در درون تمدّن غربی نهفته است . اگر چه روشن فکرانی مانند این عوامل را به خارج از تمـدّن غربی نسـبت می دهند, ولی انسانِ مدرن در قرن آینده , دیگر به این گونه الغائات ستیزه جویانه توجه نمی کند. انسان غربی می فهمد که تکبّرش مانع از این باورشده که عیب و نقص های تمدّنی از ماست و نه از بیگانه . آن گاه اسـت که در شرق به جست و جویِ فضیلت های گمشده اش می پردازد, زیرا انسان شرقی را انسان ماقبل مدرن می داند.

آن چه انسان مدرن در شرق می یابد است که در چند قرن اخیر از

آن چشم پوشیده و خود را به الهیّاتِ مدرنِ تخیّلی سر گرم کرده است . الهیّات شرقی از سنخ دیگری است که باید با زبان آن آشنا شد. الهیاتِ شرقی می آموزاند که و . گستاخی است اگر از وجودی که عین حق است و همهء حقوق به او برمی گردد, طلبِ حقوق بازداشته شده را بکنیم .

آن گاه است که انسان مدرن در این روشنگری معنوی اش , کامل ترین ومترقّی ترین بیان از معنویت را فراروی خود می یابد. آیینی را کشف می کند که به ساده ترین و روان ترین شکل , مسائل حیاتی انسانِ مدرن را پاسخ می دهد. اوخواهد فهمید, اسلام آیینی است که با تمام حقایق وجودی انسان آشنا است : هم ازنیازهای مادی و هم از نیازهای معنوی بشر آگاه است . از این رو, سرنوشت او رانه به دیر و خانقاه منتهی می کند و نه به سازمان و مدرسهء رسمی , بلکه او را به خانه ءخود, مسجد و به عبودیّت و بندگی در روی زمین دعوت می کند و به زندگی مادی توأم با معنویت و پرهیزگاری فرامی خواند.

انسان مدرن در یک مقایسهء عادی بین توصیه های سیاسی نظریه ءپرداز غربی باتوصیه های قرآنی , پی به شرافت و متانت تعالیم آیین اسلام می برد. توصیه های مادی و جنگ طلبانهء نظریهء برخورد تمدّن ها را خواندیم و اکنون باید دید پیام جهانی دینی که از آن به عنوان عامل بی ثباتی یاد می کند, چیست ؟آیا اسلام هم جهانیان را به جنگ و نزاع تمدّنی فرامی خواند یا دعوت گر صلح ودوستی و

چنگ زدن به ریسمان الهی است ؟

در خاتمهء بحث , تمام اذهان بیدار و معنوی طلب را به کلام خداوند سبحان درسورهء مبارکه توجّه می دهیم , و آن گاه از آزاداندیشان و حقیقت خواهان عالم می پرسیم که آیا بشر امروز به نظریات و توصیه هایی بهتر از آن چه که در این سوره مبارکه آمده , نیاز دارد.

قرآن کریم با سوگند به عصر و زمانه , از این حقیقت پرده برمی دارد که انسان در خسران و گمراهی به سر می برد و تطّورات و تحوّلات اعصار, این حقیقت مسلّم را بی رنگ و نامفهوم نمی کند. تنها انسان هایی از خسران و ضلالت وسرگشتگی نجات می یابند که ایمان واقعی به خداوند متعالی آورند و نشانهء عملی ایمان واقعی آن است که نیکوکار شوند و یکدیگر را به درستی و راستی و پایداری در دین سفارش دهند: (والعصر, انّ الِانسان لفی خسر, الاّ الّذین آمنوا و عملواالصّالحات و تواصو بالحقّ و تواصو بالصّبر)

درمورد نظام حقوقی ـ سیاسی حاکم بر جهان توضیح دهید؟

پرسش

درمورد نظام حقوقی ـ سیاسی حاکم بر جهان توضیح دهید؟

پاسخ

این سؤال دچار ابهام است زیرا در کشورهای مختلف جهان، یک نظام حقوقی – سیاسی حاکم نیست بلکه مجموعه ای از نظام های حقوقی و سیاسی متفاوت وجود دارد که هم به لحاظ شکلی و ساختاری و هم به لحاظ محتوایی، تفاوت های اساسی با هم دارند. به عنوان نمونه در یک تقسیم بندی می توان نظام های مهم حقوقی جهان را چنین نام برد:

الف) نظام های حقوقی سکولار و بشری؛ شامل:

- نظام حقوقی رومی – ژرمنی

- نظام حقوقی کامن لا (انگلیس و آمریکا)

- نظام حقوقی سوسیالیستی

ب) نظام های حقوقی دینی و الهی، شامل:

- نظام حقوقی یهود (حقوق تلمود)

- نظام حقوقی مسیحی و کلیسایی

- نظام حقوقی اسلام

بدیهی است هر کدام از این نظام ها توضیحات خاصی را می طلبد که از گنجایش نامه خارج است (فلسفه حقوق، قدرت الله خسروشاهی، قم، مؤسسه امام خمینی، ۱۳۷۸).

و همچنین از نظر سیاسی نظام های بسیار زیادی قابل ترسیم و تعریف است نظیر نظام لیبرالیستی و سرمایه داری یا نظام های سوسیالیستی، یا نظام های اسلامی و یا نظام های استبدادی یا نظام های دموکراسی و مردم سالار و... (فلسفه سیاست، مؤسسه امام خمینی ؛ جامعه برین، سید موسی میر مدرس، بوستان کتاب قم).

از شما خواهشمندم در رابطه با قوانین حقوق بشر سازمان ملل و مقایسه آن با قوانین الهی توضیحاتی را ارسال فرمایید خواهشمند است توضیحات جامع و کامل و مستدل باشد.

اشاره

حضرت آیت الله مصباح سخنرانی در این مورد ایراد فرموده اند و به مقایسه قوانین الهی و سازمان ملل پردا

پرسش

از شما خواهشمندم در رابطه با قوانین حقوق بشر سازمان ملل و مقایسه آن با قوانین الهی توضیحاتی را ارسال فرمایید خواهشمند است توضیحات جامع و کامل و مستدل باشد.

حضرت آیت الله مصباح سخنرانی در این مورد ایراد فرموده اند و به مقایسه قوانین الهی و سازمان ملل پرداخته اند در صورت اطلاع، اینجانب را از منبع دسترسی به این اطلاع با خبر فرمایید.

پاسخ(قسمت اول)

حقوق بشر و چالش های فرارو

بخش نخست

آیا در اسلام حقوق بشر قابل قبول است؟

از دیدگاه اسلام منبع جعل حقوق بشر کیست؟

فلسفه جعل حقوق بشر در اسلام چیست؟

حقوق بشر به چه معناست؟ آیا نزد همگان معنی واحدی دارد؟

ریشه اختلاف حقوق بشر در اندیشه اسلامی و غربی چیست؟

آیا می توان به کلیتی از حقوق بشر دست یافت که بین اسلام و غرب مشترک باشد؟

آیا اعلامیه حقوق بشر، واقعاً جهانی(جهان شمول) است؟چرا؟

برخی از مبانی اندیشه غربی در خصوص حقوق بشر را که با منافع اندیشه اسلامی ناسازگار است، بیان کنید.

آیا می توان گفت که اختلاف اسلام و غرب در مبانی حقوق بشر، فقط محدود به مرحله تئوری پردازی است؟

قلمرو آزادی در اسلام و غرب را با هم مقایسه کنید؟

آیا «اخلاق» انسانی، جایگاه و منزلتی در حقوق بشر دارد؟

درآمد:

انسان خلیفه خدا۱ و گل سر سبد آفرینش ۲ است و جهان هستی برای او و به خاطر خدمت به او آفریده شده است.۳ از این رو، خدای متعال وی را گرامی داشت و در آفرینش او، به خود تبریک گفته است ۴ و از بین همه موجودات، او را برای خود برگزید.۵ آن گاه برای نیل او به هدف آفرینش که همانا کمال شایسته او است، به وی استعدادهایی را موهبت

نمود و برای شکوفایی آن استعدادها، تکالیفی را مقرر و حقوقی را ارزانی داشت که از جمله آنها می توان به حقوق بشر اشاره نمود. همان طور که در مقدمه اعلامیه اسلامی حقوق بشر آمده است: «حقوق اساسی و آزادی های عمومی، در اسلام جزئی از دین مسلمین است».

در قرن بیستم، جهان پس از سپری کردن تجربیات بسیار تلخ - مخصوصاً جنگ های جهانی اول و دوم که خسارات و تلفات بی شماری را بر بشریت تحمیل کرد- ، با تأسیس سازمان ملل متحد در ۲۶ ژوئن ۱۹۴۵م. در صدد بود تا گامی به سوی تأمین صلح و امنیت بین المللی بردارد. از جمله اقدامات سازمان ملل متحد، صدور اعلامیه جهانی حقوق بشر (Declaration of Human Rights) در سال ۱۹۴۸م. بر اساس ماده ۵۵ و ۵۶ منشور ملل متحد می باشد که در آن یکی از وظایف سازمان ملل را تشویق «احترام جهانی و مؤثر حقوق بشر و آزادی های اساسی برای همه، بدون تبعیض از حیث نژاد، جنس، زبان یا مذهب»۶دانسته و «کلیه دولت های عضو، متعهد به همکاری با آن سازمان شده اند»۷ .

برای بررسی اعلامیه جهانی حقوق بشر از دیدگاه اسلام، قبل از بحث از مفاد اعلامیه، نخست باید به بررسی چند مسئله بپردازیم تا یک بحث علمی و کارشناسانه و به دور از شعار و هیاهو داشته باشیم؛ ضمن آن که با این روش، چالش های فکری مسلمانان و حکومت های اسلامی با کشورهای غربی در مسئله حقوق بشر و ریشه های چالش روشن می گردد.

۱. مفهوم حقوق بشر

حقوق بشر (Human Rights) به چه معنی است و مقصود از آن چیست؟ اگرچه پذیرش جهانی در مورد اصل حقوق بشر وجود دارد، ولی در

مورد ماهیت و گستره این حقوق و در نتیجه تعریف حقوق بشر، توافق کلی وجود ندارد.۸ در بین حقوق دانان غربی در خصوص مفهوم حقوق بشر اختلاف نظر وجود دارد.۹ منشأ این اختلاف نظر، تفاوت برداشت ها از خود این مفهوم است که در ذیل به تبیین آن می پردازیم:

الف. «حقوق» مورد بحث به چه معنی است؟ آیا اصلاً منظور از حقوق در این جا، اعطای امتیاز به یک فرد، در برابر تکالیفی است که بر عهده دارد و دولت به عنوان مقام اعطا کننده، حق دخل و تصرف و محدود کردن آنها را دارد یا به معنای مصونیت یا امتیاز انجام برخی کارها و یا قدرت بر ایجاد یک رابطه حقوقی است که اگر دولت ها از آن تخلف کنند، از افرادی ذی حق علیه دولت ها حمایت می شود؟۱۰ بنابراین، ارائه یک تعریف، مشکل است ۱۱ و برخی آن را ناممکن دانسته اند.۱۲

ب. «بشر» مورد بحث به چه معنی است؟ شاید این سؤال بی مورد تصور شود؛ زیرا تقریباً اتفاقی است که مقصود از بشر، همان انسانی است که همه می شناسیم. از این رو، «حقوق بشر نه به معنای حقوقی است که افراد بشر دارند، بلکه به معنای آن حقوقی است که انسان ها به دلیل این که انسان هستند از آن برخوردارند؛ یعنی برای برخورداری از آن حقوق، صرف انسان بودن کافی است؛ فارغ از شرایط مختلف اجتماعی و نیز سطح استحقاق آنها»۱۳؛ اما تعیین آن به وسیله افراد یا دولت ها، ارتباط وثیقی با نگرش ها و رویکردهای آنان از بشر دارد.۱۴ این جاست که این سؤال منطقی مطرح می شود که مقصود از «بشر» در این اعلامیه چیست؟ «آیا این همان انسانی است

که پیامبران آن را برای ما توصیف نموده و گفته انـد انسان موجودی است دارای شرف و حیثیت و کرامت ذاتی که با حکمت بالغه خداوندی به وجود آمده و رهسپار یک هدف اعلایی است که با مسابقه در خیر و کمال به آن هدف خواهد رسید؛ مگر این که خود انسان، این ارزش را از خود منتفی سازد و هر کس به این انسان اهانت کند و حقوق او را نادیده بگیرد، با مشیت خداوندی در مقام مبارزه برآمده است، یا این همان انسانی است که امثال توماس هابز و ماکیاولی او را برای ما تعریف نموده اند که «انسان، گرگ انسان است» و هیچ حقیقت ارزشی در وجود انسانی واقعیت ندارد»؟۱۵ «حقوق جهانی بشر از دیدگاه غرب، موضوع فضیلت و کرامت ارزشی را برای انسان ها نادیده گرفته است؛ در هیچ یک از مواد این حقوق، امتیازی برای انسان های با فضیلت و با تقوا و با کرامت مطرح نشده است»۱۶؛ بلکه بر اساس تلاش هایی که در کنفرانس ها و مجامع بین المللی به عمل آورده، با یک نگرش سکولاریستی، انسان را از حوزه ارزش ها جدا کرده است و واضح است که اسلام به طور کلی با سکولاریسم، هم در تفسیر انسان و هم درتفسیرعالم هستی وهم درتفسیرحقیقت حیات،ناسازگاراست.۱۷

بر اساس تفکر سکولاریستی، انواع فساد و فحشا تجویز و ارزش های دینی حذف می شود. و بدین سان سکولاریست با تنزل مقام شامخ انسانیت، بیشترین اهتمام را به آزادی به معنی اباحه گری و رهایی از قیود اخلاقی و مذهبی می دهد و آزادی های مدنظر آن بیشتر در آزادی تن و شهوت خلاصه می شود.۱۸ به عبارت دیگر، حقوق بشر غربی به کرامت ذاتی بشر بسنده نموده، از حیثیت بالاتر، یعنی کرامت ارزشی، تغافل

نموده است. در حالی که اساسی ترین حقوق انسان آن است که «بشر» را در حوزه ارزش ها تفسیر کنیم.۱۹ از دیدگاه اسلام، این امتیاز (کرامت ارزشی) برای نیل انسان به موقعیت های شایسته زندگی اجتماعی، ضروری است.۲۰ بنابراین منشأ بسیاری از تفاوت ها در ماهیت و مصادیق حقوق بشر از دیدگاه اسلام و غرب، اختلاف جهان بینی و تفاوت در انسان شناسی می باشد.

گر چه مقصود ما هرگز این نیست که «انسان» به صرف انسان بودن و فارغ از هر حیثیت دینی، نژادی، جنسیتی و ...، حقوقی ندارد؛ زیرا همان طور که استاد شهید مطهری فرمودند: «از دیدگاه اسلام، حتی برای بدترین مجرمین نیز حقوقی در نظر گرفته شده، کسی نمی تواند آن حقوق را نادیده بگیرد. در منطق اسلام اگر کسی هزاران نفر را کشته باشد و مجازات صدبار اعدام هم برای او کم باشد، باز هم حقوقی دارد که آنها باید رعایت شوند»۲۱؛ اما سخن در کلّیت این حقوق است. به همین جهت حتی پیشنهادهای بسیاری از دولت های شرکت کننده در کنفرانس سانفرانسیسکو (برای تدوین منشور ملل متحد) که به منظور روشن شدن ماهیت حقوق بشر و نحوه حمایت از آن صورت گرفت، هیچ یک به تصویب نرسید۲۲ و در نتیجه همان طور که «هنری استینر» و «فیلیپ آلستون» می گویند: علی رغم پذیرش گسترده اصول حقوق بشر در تدابیر و طرح های ملی و بین المللی، توافق کاملی درباره ماهیت چنین حقوقی و گستره اساسی آن (یعنی تعریف حقوق بشر) و مبنای اعتبار آن، وجود ندارد.۲۳ حاصل آن که همان طور که علامه محمدتقی جعفری(ره) می فرماید: «نظام حقوقی اسلام و غربی در کلیت اصول اساسی حقوق بشر (یعنی حق حیات شایسته، حق آزادی، حق امنیت، ممنوعیت شکنجه، ممنوعیت مجازات

و هرگونه رفتار ظالمانه و ممنوعیت رفتار بر خلاف شئون انسانیت) مشترك هستند»۲۴؛ اما به دلایلی که برشمردیم، در مبانی و برخی از مصادیق و بیشتر از آن در گستره و دامنه این حقوق، تفاوت های چشمگیری وجود دارد»۲۵.

اختلاف در مبانی حقوق بشر و ریشه های آن

همان گونه که «جروم شستاك» Jerom Shestakخاطر نشان می سازد، هرگونه نگرشی نسبت به بحث و بررسی نظریات فلسفی حقوق بشر، بدون پرداختن به مبانی و افکاری که ساختار حقوق بشر را شکل داده اند، مبهم و مشوّه خواهد بود.۲۶ این حقوق از چه منبعی سرچشمه گرفته اند، و منشأ اعتبار آنها چیست؟ هر رویکردی در این مسئله، بر کل رویکرد ما نسبت به حقوق بشر تأثیر خواهد داشت؛ این که آیا مبنای مذهبی دارد یا ناشی از مکتب حقوق طبیعی یا پوزیتویسم و مانند آن می باشد؟ واژه «حقوق بشر» با این عنوان، در مذاهب سنتی یافت نمی شود؛ با وجود این، علم کلام (الهیات)، بیان گر مبانی نظری آن بوده، اصول کلی و آموزه های حقوق بشر در منابع دینی موجود و منابع آن حقوق، عالی ترین موجود (خداوند) است؛۲۷ پس تعیین مبنای اعتبار این حقوق، بسیار حایز اهمیت است. در ذیل به اختصار به چند نکته در خصوص زیرساخت های حقوق بشر اشاره می کنیم:

«حقوق بشر» مورد نظر اعلامیه جهانی، گرچه به لحاظ نظری به عنوان «مجموعه حقوق متعلق به افراد بشر» تعریف می شود و از این رو باید جهان شمول باشد و از ارزش های جهانی برخوردار باشد،۲۸ ولی در واقع جهان بینی خاصی را ترسیم می کند و آن عبارت است از فرهنگ مدرن، لیبرال دمکراسی و سکولار غرب و تلاش برای فهم این حقوق بر اساس فرهنگی

متمایز از فرهنگ غربی، در اصل تحریف مفهوم مناسب آنهاست؛ همان گونه که «جک دانلی» با صراحت می گوید: «برداشت های به اصطلاح غیر غربی از حقوق بشر، در واقع، اصلاً برداشت از حقوق بشر نیست»۲۹. بر خلاف برخی نویسندگان کم تعمق، منظور ما این نیست که چون اندیشه حقوق بشر غربی است، پس تنها در خاستگاه خود مشروعیت دارد؛ ۳۰ بلکه اولاً اندیشه حقوق بشر اصالتاً ریشه در تعالیم پیامبران الهی و ادیان توحیدی دارد۳۱ و ثانیاً حقوق بشر مورد نظر در این اعلامیه، مبتنی بر جهان بینی غربی است و به اعتراف خود دانشمندان غربی از جمله «آر. جی. وینسنت» (R.J.Vincent) «آن چه قوانین بین المللی حقوق بشر نامیده می شود، که ظاهراً عنوانی خنثی است، در واقع وسیله ای برای گسترش و تعمیق مشروعیت برداشت های غرب از جامعه خوب است».۳۲

بر سه واژه محوری در این عبارت تأمل کنید:

۱. «گسترش» (Widening) نه صرفاً ارائه؛ زیرا ایده های مربوط به ارزش های غربی، اکنون بیشتر توسط نخبگان و روشن فکران تحصیل کرده در غرب و پیشتر به وسیله عواملی مانند مدیران و حاکمان دوره استعمار و نظام های آموزشی آن......در سراسر جهان ارائه شده است.

۲. «تعمیق» (Deepening)، یعنی برداشت موجود از ارزش های غرب در جهان اسلام، مانند نقاط دیگر، به قدر کافی عمیق و ریشه دار نیست که بتوان فرهنگ های موجود را در آن جا کاشت.

۳. «مشروعیت» (Legitimacy) یعنی به نحوه ای باید سلطه غرب را پذیرفت که در حد امکان با نوعی نگرش منطبق باشد و مانند سابق نباید تحمیل یا تهاجم فرهنگی محسوب شود؛ به طوری که به عنوان ظهور مجدد امپریالیسم فرهنگی با خطر مخالفت مواجه گردد.

بر اساس همین رویکرد است که بسیاری

از دگرانـدیشان وطنی هم صدا با نویسـندگان و گویندگان و صاحب نظران غربی اعلام می کنند که حقوق بشـر مجموعه ای از ارزش هـای صـرفاً سـکولار است و خداونـد این حقوق را به مردم ارزانی نکرده است و در هیـچ یـک از نهادهـای دینی، ریشـه ندارد؛ بلکه نسبت به ارزش های اسلامی برتری دارد و هر جا که ارزش های اسلامی با حقوق بشر تعارض یابد، حقوق بشر باید مقـدم شـود و مهم تر این که می گوینـد: لازم است آمـوزه هـای اسـلامی را از طریـق سـکولار نمـودن آنهـا یـا بـا ارائه تفسـیر هرمنوتیـک از قرآن، طوری تغییر دهیم که با ارزش های بین المللی حقوق بشـر منطبق شود؛ زیرا آنان شـریعت را کهنه و اهتمام به آن را ارتجاع و برخاسته از سنت گرایی می دانند.

نظریه حقوق بشـر غربی هرگز بـا مبانی انـدیشه اسـلامی سازگاری نـدارد. حقوق بشـر غربی با اتکا به «راسـیونالیسم» بر این باور است که هیـچ مرجعی به جز عقل بشـر برای داوری در باب ادعاهای اخلاقی وجود ندارد.۳۳ و با اتکاء به «اومانیسم» تأکیـد می کنـد که این حقوق بـا شـخص انسـان آغـاز می شود و با او به پایان می رسـد. از این رو، منشأ اعتبار و مفهوم این حقوق، صـرفاً انسانی است و نمی توان آنها را به فراتر از شخص انسان گسترش داد.۳۴ اصطلاح «حقوق بشر» هم ماهیت و هم منبع این حقوق را نشـان می دهـد؛ یعنی حقـوق بشـر، حقوقی است که هر فرد به دلیـل انسـان بودن از آنهـا برخوردار است ۳۵، و نـه آن که از جانب خداوند به وی عطا شده باشد و اصلاً این حقوق ارتباطی با خدا یا وحی یا دین ندارد؛۳۶ پس هرگونه تلاش برای ارتباط حقوق

بشـر(در اندیشه و مفهوم غربی) به ارزش های مبتنی بر وحی الهی مانند ارزش های اسلامی، بیهوده است؛ زیرا ارزش های دینی هرچنـد برای انسـان حقوقی را در نظر گرفته انـد، امـا به لحـاظ تعـالی در بینش و نگرش دینی به انسـان و رعایت حقوقی که به حیات طیبه و شایسته انسانی و فرانباتی و فراحیوانی بشر ارتباط می یابد،۳۷ عالی ترین حقوق را منظور داشته است؛ اما خدا باور است و نقطه آغاز و پایان آنها خداست و نه انسان.

پاسخ(قسمت دوم)

نـتیجه این اختلاف در جهـان بینی، در مرحله تئوری پردازی محـدود نمی مانـد؛ بلکه بیشـترین تـأثیر را در حوزه عمـل و رفتـار اجتمـاعی برجـا می گـذارد. بر اسـاس تفکر اومـانیستی، انسـان، خـالق اخلاـق خویشـتن تلقی می شـود، و آن چه در این نگرش اصـالت دارد، خواسـته ها و امیال و لذائـذ انسان است و اگر دینی هم معتبر باشـد، بایـد در جهت تأمین هوا و هوس های افراد و هماهنگ با خواست های انسان باشـد. از این رو، در این اندیشه الحادی، انسان جایگزین خدا شده، محور همه ارزش ها قلمداد می شود۳۸ و حقوق و قـانون چیزی است که انسـان ها بر اساس خواسـته و میل خود وضع می کننـد. این جاست که اومانیسم به لیبرالیسم یعنی اباحه گری منتهی می شود؛۳۹ زیرا به گفته «داستایفسکی» (Dostoievski) نویسنده شهیر روسی: «اگر خدایی نباشد، همه چیز مجاز است».۴۰ بر مبنای لیبرالیسم، اصل اساسـی و بنیادین در حقوق، آزادی مطلق انسانهاست؛ اما از آن جا که اگر هر فردی بتواند آن چه را که خود می پسـندد، انجام دهد و در این جهت آزاد باشد، هرج و مرج پدید آمده، موجب سـلب آزادی از دیگران و اختلال در نظام اجتماعی می شود و به ناچار

و از روی ضرورت و صرفاً به منظور حفظ آزادی سایرین، باید حدودی برای آزادی هر یک از افراد قایل شده، آزادی هر کس منوط و محدود به عدم اخلال به آزادی دیگران شود. بنابراین، تنها عامل محدودکننده آزادی، همان گونه که جان استوارت میل(John Stuart Mill) خاطر نشان می سازد «اصل ضرر» (The Harm Principle) است و اگر احیاناً در اعلامیه جهانی حقوق بشر، سخنی از مقتضیات صحیح اخلاقی به میان آمده است ۴۱، بدون پشتوانه منطقی است و بیشتر به مزاح شباهت دارد تا به واقعیت؛ چون بر مبنای تفکر لیبرالیستی و نسبیت ارزش ها و اصالت دادن به خواست بشر به جای مصلحت وی، شنیع ترین کارهای اخلاقی، نه تنها مجاز، بلکه مقدس و قابل دفاع و از حقوق مسلم و طبیعی بشر قلمداد می شود.۴۲ بسیار وقیح و مایه شرمساری بشر است که بعد از بحث و بررسی عقلانی و فلسفی، به این نتیجه می رسند که همجنس بازی به همان اندازه مقدس و قابل دفاع و از حقوق طبیعی بشر محسوب می شود که حق پرستش خدای متعال در عقاید مذهبی. و چنانچه جامعه این کار مقدس حقوق بشری را جرم بداند، فراتر از حدود و اختیارات قانونی خود عمل کرده، حق شهروندان خود را تضییع نموده است.۴۳

ان شاءالله در شماره های آینده درباره مبانی فکری و ویژگی های حقوق بشر غربی و به ویژه جهان شمولی بحث می کنیم.

پی نوشت:

۱. انعام، آیهه ۱۶۵.

۲. حج، آیه ۶۵.

۳. بقره، آیه ۲۹.

۴. مؤمنون، آیه ۱۴.

۵. طه، آیه ۴۰و۴۱.

۶. Charter of the United Nations; Art ۵۵/۳.

۷. Ibid; Art ۶۵.

۸. Burns H.Weston, Human Rights, Encyclopedia Britannica,(۵۱th ed.۲۰۰۲)

۹. Jerome J.Shestack; "The Jurisprudence of Rights"; in: Theodor

Merom)ed(; Human Rights in International law;pp.۳۷-۴۷.

۰۱. Ibid.

۱۱. Rebecca M.M. Wallace; International law; p.۷۷۲.

۲۱. Julia Chin; Human Rights; A Valid Chinese Concept; p.۹۹.

۳۱. Jerome J. shestack; Op. Cit, p. ۴۷.

۴۱. Ibid; p.p. ۴۷ - ۵۷.

۱۵. محمدتقی جعفری تبریزی، تحقیقی در دو نظام حقوق جهانی بشر از دیدگاه اسلام و غرب و تطبیق آن دو با یکدیگر، ص ۵۳.

۱۶. همان، ص ۵۵.

۱۷. عدنان علی رضا النحوی، المسلمون بین العلمانیه و حقوق الانسان الوضعیه، ص ۵۹-۶۰.

۱۸. ر. ک: سیدابراهیم حسینی، «مبانی نظری حقوقی فمینیسم»، کتاب نقد، شماره ۱۷.

۱۹و۲۰. محمدتقی جعفری تبریزی، پیشین، ص ۵۳ و ۵۵ و ۲۸۵-۲۷۸.

۲۱. مرتضی مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۴۶ - ۴۷.

۲۲. هدایت الله فلسفی، تدوین و اعتلای حقوق بشر، مجله تحقیقاتی حقوقی، شماره ۱۷- ۱۶، ص ۹۸- ۹۹.

۳۲. Henry J. Steiner and . Philip Alston; International Human Rights in context politics, Morals; pp. ۹۶۱ - ۰۷۱.

۲۴. محمدتقی جعفری تبریزی، پیشین، ص ۲۶۶.

۲۵. همان، ص ۲۶۴-۵۰۲.

۶۲. Jerome J. Shestack; Op. Cti; pp. ۳۷-۴۷.

۷۲. Ibid; pp. ۵۷ - ۰۰۱.

۸۲. John Humphrey, "The International Bill of Rights part I"

.Jack Donnelly, "Universal Human Rights in Theory and Practice"; p.۲ .۹۲

۳۰. محمدرضا نیکفر؛ خشونت، حقوق بشر، ص ۵۰.

۳۱. محمدتقی جعفری تبریزی؛ حقوق جهانی بشر از دیدگاه اسلام و غرب، ص ۴۲-۱۴.

R.J.Vincent; "Human Rights in International Relation"; p.۱۵.)What is called the . ۲۳ international law of Human Rights, a seemingly neutral title; is in fact the machine for ".widening and deeping the legitimacy of western conceptions of the good society

.Jean L.Cohen and Anrew Aroto; Civil and Political Theory, p.۹۰۶ n ۷۲ .۳۳

.Jack Donnelly; "The concept of Human Rights"; p.۷۳ .۴۳

International Human" .۵۳

.Rights"; p۸۷

.Rolando Gaete; "Human Rights and the limits of Critical Reason"; p.۷ .۶۳

۳۷. رعد، آیه ۲۹.

Humanisn: Man is god to man or)nothing other than(man to himself.)Davisies .۸۳)Toys; Humanism; p.۸۲

۳۹. لیبرالیسم برگرفته شده از واژه «Liberty» به معنی آزادی در انتخاب، آن گونه شما می خواهید زندگی کنید بدون ملاحظه دیگران. (B.B.C, English Dictionary London, ۳۹۹۱, p.۴۴۶.)

۴۰. ویل دورانت؛ پیشین؛ ص ۱۰۳.

]Art ۹۲)۲(:]Universal Declaration of human Rights, ۸۴۹۱ .۱۴

.Andrew Altman; "Arguing about Law: An Introduction to Legal Philosophy"; p۲۴۱ .۲۴

.Ibid; p۶۴۱ .۳۴

مبانی فکری اعلامیه جهانی حقوق بشر چیست؟

حقوق بشر و چالش های فرارو

قسمت دوم

۱. مقصوداز اصطلاح «حقوق بشر» چیست؟

۲. خاستگاه حقوق بشر در اندیشه اسلامی و غربی کجاست؟

۳. دو نمونه (Case) از نقض گسترده حقوق بشر توسط دولت های مدعی حقوق بشر را ذکر کنید.

۴. برخی از مبانی فکری اعلامیه جهانی حقوق بشر را که در تعارض با مبانی اندیشه اسلامی است، بازگو کنید.

۵. جایگاه الحادی اندیشه حقوق بشر غربی چگونه اثبات می شود؟

۶. جایگاه توحیدی اندیشه حقوق بشر غربی چگونه قابل تبیین است؟

۷. تأثیر و جایگاه اصل «آخرت گروی» و «فرجام باوری» در تنظیم حقوق بشر دینی و غیر دینی چگونه است؟

۸. پیامدهای اخلاقی فرجام انگاری حقوق بشر غربی را تبیین کنید.

۹. مبنای تعیین قلمرو و حوزه امور خصوصی و عمومی در اندیشه غربی و اسلامی چگونه از یکدیگر متمایز می شود و تأثیر آن چگونه است؟

۱۰. نسبت حقوق فردی و جمعی را در اندیشه اسلامی بیان کنید.

۱۱. لذت گرایی یا فضیلت گرایی، کدام یک مبنای حقوق بشر غربی است؟

۱۲. نسبت حق و تکلیف در حقوق بشر

غربی چگونه است؟

۱۳. فلسفه «تکلیف» و «محدودیت های رفتاری»، در اندیشه اسلامی و رابطه آن با حقوق بشر چیست؟

۱۴. با توجه به این که ما در دنیای مـدرن زندگی می کنیم و اسـلام نیز از توسـعه و تمدن و حرکت روبه جلو اسـتقبال می کند، آیا نباید خود را با شرایط زندگی مدرن و حقوق و روابط بین المللی حاکم بر دنیای معاصر وفق دهیم؟

اندیشه حقوق بشر، طی چند دهه گذشته، به مبنای عمده و محکمی برای حقوق و روابط بین الملل تبدیل شده است.

چنان که در بحث پیشـین (شـماره قبل) گـذشت، حقوق بشـر به معنای حقوقی است که هر فرد به دلیل انسان بودن و فارغ از هر حیث دیگری ماننـد نژاد، جنسیت، رنگ، زبان، دین و... از آن برخوردار است.۱ با توجه به اسـناد تاریخی ۲ و دلایل منطقی و عقلانی از جمله منشأ حق که خـدای متعال – آفریدگار و هستی بخش جهان – است، حقیقتاً حقوق بشـر ریشه در تعالیم دینی و آموزه های انبیا دارد. با وجود این، اعلامیه جهانی حقوق بشـر، مبتنی بر جهان بینی غربی و حاصل انـدیشه دوران مدرنیته اسـت که بـا پیونـد مکتب پوزیتیویسم (Positivism) و مکتب حقوق طـبیعی مـدرن(Modern Natural Law)، آبشخورهایی دارد که با مبانی اندیشه دینی و آموزه های اسلامی همخوانی ندارد؛ بلکه در موارد متعددی در تعارض آشکار با آن است.

نگـاه انتقـادی مـا بیشتر متمرکز بر نظریه حقوق بشـر از لحـاظ تئوریـک است و گرنه از حیث اجرا و عمـل، رسوایی و فضـاحت حقوق بشر غربی نیاز به توضیح ندارد. کسانی که لیبرال دموکراسی وحکومت بر مبنای خواست مردم ۳ را آخرین نسخه و چاره درد

بشـریت می خواندند، مشخص شد که چگونه و با چه منطقی خواست خوشان را بر مردم مظلوم عراق تحمیل کردند و با مردمی که برای ایجاد حکومتی بر مبنای انتخابات فراگیر فعالیت می کننـد، با تمام قـدرت مقابله می کننـد و نیز دولت دیگری (فرانسه) که مـدعی است کشورشان مهـد آزادی ها و حقوق بشـر است و خودشان از پایه گـذاران و مروجین اعلامیه جهانی حقوق بشـر بوده، چگونه در مقابـل حجـاب و پوششـی اسـلامی به عنوان یک دسـتور دینی، قانون شدیـد وضع نموده که منجر به محرومیت عـده زیـادی از زنـان مسـلمان از آموزش و تعلیم و تربیت می شود و ماده ۱۸ اعلامیه جهانی حقوق بشـر۴ را این گـونه اجرا می کنند.

پاسخ(قسمت سوم)

در این شماره، به مبانی فکری اعلامیه جهانی حقوق بشر می پردازیم:

۱. نادیده گرفتن مبدأ جهان هستی؛ ماده اول اعلامیه جهانی حقوق بشر، بدون اشاره به پروردگار متعال می گوید: همه انسان ها آزاد به دنیـا می آینـد و... (All human beings are born free...)؛ امـا در برابر این سؤال که آیـا این انسـان مخلوق خـداست و در قبـال او تکالیفی دارد یا نه، ساکت و بی تفاوت است و بر اساس، مـذاکرات صورت گرفته در جریان تـدوین این ماده، با اصـرار برخی از کشورهای اروپایی، از استناد این حقوق به خدا خودداری شد و با توجه به مواد دیگر از جمله ماده ۱۸، ۲۱ و ۲۹ واضـح می شود که اعتقاد به خدا، کمترین تأثیری در حقوق و آزادی ها و گستره یا محدودیت های آنها ندارد؛ چنان که «جـان لاک» (John Locke)تصـریح کرد: «آزادی طـبیعی بشـر عبـارت است از این که از هرگونه قـدرت مـافوق زمینی (Superior Power) رها باشد و

تـابع اراده یـا اقتـدار قـانونی بشـر دیگری نباشـد؛ بلکه فقط از قانون طبیعت پیروی کنـد».۵ براساس انـدیشه دینی، سراسـر جهان هستی، آفریـده خـدای تعـالی و مِلـک اوست (انالّله)؛ از این رو موجود است از خود چیزی ندارنـد؛ جز آن چه که خـدا موهبت فرموده است؛ پس بایـد هر گونه تصـرفی بـا اجـازه پروردگار باشـد وگرنه آن تصـرف غاصـبانه و حرام است. از این رو او حتی مالـک جان خویش نیست و نمی توانـد خودکشـی کنـد و به خود آسـیبی رسانـد؛ اما انـدیشه حقوق بشـر غربی؛ براساس اصـل خویشتن مالکی (self-possession) است و او می توانـد بـا هستی خود هر کـاری که بپسـندد و لـذت ببرد، انجام دهـد؛۶ چنان که «مک فرسون» می گوید: «فردی که موضوع حقوق بشـر است، در اصل مالک شخص خویش و استعدادهایی است که به خـاطر آن دِینی نسبت به جامعه نـدارد».۷ «لئو اشـتراوس» (Leo Straus) نظریه پرداز حقوقی امریکـایی، خدانشناسـی در سیاست (Political Atheism) و «لـذت طلبی در سیاست» (Political Hedonism) را که به لیـبرال مسلکی منجر می شود، نشان ویژه مدرنیته می داند.۸

۲. فرجـام انگـاری؛ بـه همین دلیـل یـاد شـده، غـایت اندیشـی و بـاور به این که جهـان آفرینش از جمله انسـان هـا، منزل گـاه و مقصودی دارنـد و رفتار انسان بایـد بر مبنای آن اهـداف و غایات تنظیم گردد، در دوران مـدرنیته رخت بر بست و به جای آن، امیال، غرایز، هوا و هوس بشری جانشین شد.۹

چنان که «مارگارِت مک دونالـد» می گویـد: «انسان هاماننـد پیانویی که برای تولیـد صداهای خاصـی ساخته شده، برای هدف خاصـی خلق نشـده انـد؛ اگر هم برای مصـرف خاصـی خلق شده اند، این هدف برای ما مشـخص نیست».۱۰ آیـا این طرز فکر، پیامدی جز نیهلیسم و

پوچ انگاری را به دنبال خواهد داشت؟ آیا در چنین نگرشی، جایی برای بحث اخلاق و رسالت انسانی و خودسازی و تهذیب نفس می ماند؟ در نگرش دینی، انسان از خداست و به سوی او در حرکت است.۱۱ از این رو باید رفتارهای خود را طوری تنظیم کنند که او را به سعادت ابدی و بهشت جاودان رحمت الهی سوق دهد. براین اساس، او نمی تواند عامل محدودیت آزادی ها را فقط نظم عمومی و رفاه همگانی بداند؛ بلکه به منظور صیانت از مقام شامخ ا نسانی و کسب فضیلت، ارزش های اخلاقی، یک عامل مهم و مستقل به حساب می آید.

هسته متافیزکی و هستی شناختی لیبرالیسم به عنوان جهان بینی شایع غربی، فردگرایی است. تعهدات شناخته شده لیبرالی نسبت به آزادی، تساهل، تسامح و حقوق فردی از همین مبنا ناشی می شود.۱۲ براین اساس، فرد باید خود ارزش های خویش را برگزیند و خود، اخلاقیات خاص خویش را پی افکند و کسی نباید در رفتارهای فردی او دخالت کند و جز آن رفتارهایی که موجب آسیب رساندن به دیگران و عدم رضایت آنان شود (The Harm Principle)، همه رفتارهای انسان، در حوزه امور خصوصی قرار دارد.

تمام ارزش ها، متعلق به فرد است و اگر چیزی برای یک جامعه ارزشمند باشد، باید ثابت کرد که برای یک فرد نیز ارزش است و گرنه ۱۳ دلیلی وجود ندارد که همه افراد آن جامعه به عنوان اخلاق اجتماعی یا مقررات مذهبی و یا حکومتی آن را رعایت کنند. به گفته «جین هِرس» حقوق بشر، حقوق فردی و هدف از آن، حفظ فرد در برابر حکومت است.۱۴

امام در نگرش اسلامی، ضمن احترام به حقوق فردی و حفظ منافع آنان

و موظف نمودن حکومت ها به حفظ و گسترش آزادی های فردی، افراد را جزئی اساسی از جامعه می داند وهدف از قانون، حفظ منافع گسترده تر جامعه است و از این رو یکی از وجوه تمایز حقوق بشر غربی با حقوق اسلامی، تقدم حقوق فردی بر مصلحت عمومی و حقوق جمعی در نگرش غربی است؛ در حالی که در اسلام مصلحت عمومی و حقوق جمعی بر مصلحت و حقوق فردی مقدم است.

۳. لذت گرایی(Hedonism) و خوش باشی، به جای اندیشه تعالی و تکلیف انسان نشست و اساساً خیر و سعادت، یعنی هر چیزی که لذت آفرین باشد.۱۵ ریشه این اندیشه، سخن «جان لاک» است که می گفت: «انسان در وضع طبیعی، تابع هیچ تکلیفی نیست و اراده او مطلق است و با هیچ ملاک و قاعده ای محدود نمی شود. فقدان تکلیف، از جهتی همان حق طبیعی است و حق طبیعی، حق مطلق است؛ زیرا از سرشت اراده نتیجه می شود و نه از قانونی بالاتر».۱۶

۴. تکلیف ستیزی؛ حقوق با تکالیف، رابطه متقابل دارند؛ زیرا که متلازم هستند؛۱۷ اما حقوق بشر غربی بر خلاف این قاعده عمل نموده، همواره انسان را محق و تکلیف را یک محدودیت، مانع و ضد ارزش قلمداد می کند. این نگرش اومانیستی که به جای خدا، انسان را در کانون ارزش ها قرار می دهد۱۸ تا بدان جا پا می نهد که حتی قلمرو دین را بر اساس انتظار بشر از دین تعیین می کند و با طرح این سؤال که آیا دین برای ماست یا ما برای دین، در پاسخ می گوید دین برای ماست و نه ما برای دین؛ پس از تعریف دین و تعیین قلمرو آن، باید ببینیم که ما از

دین چه می خواهیم و نه این که دین از ما چه می خواهد و چه تکلیفی بر عهده ما می نهد.

ناگفته پیداست که با توجه به حکمت حضرت پروردگار، آفرینش انسان ها غایت مند است و برای تعالی بشر که همانا نیل به کمال و شکوفایی استعدادهای انسانی اوست، انجام تکالیف و رعایت برخی محدودیت های رفتاری ضروری است. سید حسین نصر گفته است: «به موجب شریعت، حقوق بشر، حاصل تعهدات بشر است؛ نه مقدم بر آنها. ما از تعهدات خاصی در برابر خداوند، طبیعت و سایر افراد بشر برخورداریم که حدود و گستره آن در شریعت اسلامی معین شده است».۱۹ از این رو، اندیشه های دینی، تکلیف محور است و این حقوق برای انجام همان تکالیف و این تکالیف راهی برای نیل بشر به کمال است و به مقتضای لطف و رحمت خدای متعال، در شریعت تعیین شده اند. تعالیم اسلامی، انسان را «بنده مکلف در برابر خداوند» توصیف می کند که هدف اصلی آن، تسلیم شدن بشر در برابر اراده الهی است. این مسئله، شالوده مفهوم عبودیت را تشکیل می دهد که در آن اعمال و رفتار بشر به سوی کسب رضایت خداوند از طریق عبادت هدایت می شود.۲۰

از دیدگاه اسلامی، ارزش های حقوق بشر غربی برای مسلمانان نه معتبر است و نه مطلوب؛ هرچند ظاهر این ارزش ها، کاملاً جذاب و فریبنده و قانع کننده به نظر می رسد؛ اما اصول زیربنایی این ارزش ها، اساساً با ارزش های اسلامی که به اقتضای لطف بی پایان و حکمت جاودانش برای بشر فرو فرستاده شد، یک عرف اجتماعی نیست و نمی توان و نباید تلاش نمود تا حقوق بشر در اسلام را تحت نسبیت فرهنگی حقوق بشر غربی استنباط

کرد و به این بهانه که ما در دنیایی مـدرن زندگی می کنیم و باید خود را با شـرایط زندگی مدرن وفق دهیم، پذیرش ارزش ها و اهداف بیگانه با اسـلام را توجیه کنیم؛ بلکه اسـلام تنها معیار سـنجش اعتبار فرهنگی است که مسلمانان برمی گزینند۲۱ و این بـدان جهت است که تمـام عالم هستی از او و به سوی اوست ۲۲ و فقـط او که مالک عالم هستی است، حق ربوبیت تشـریعی و قانون گذاری برای بشر دارد۲۳؛ «ان الحکم الا للّه»۲۴ .

از نظر عقل سـلیم نیز خالق متعال، بهترین قانون گـذار و قانون او، کامل ترین و جامع ترین برنامه ممکن می باشد.۲۵ ان شاء اللّه در شماره های آینده به بحث ویژگی های حقوق بشر و بررسی مبنایی برخی از اصول آن خواهیم پرداخت.

پی نوشت:

۱. Jack Donnelly; International Human Rights; p.۸۱.

۲. ر.ک: علامه محمدتقی جعفری، حقوق جهانی بشر از دیدگاه اسلام و غرب، ص ۱۴-۲۳.

will or the people shall be the basise of Authority of government... ۳. Art ۱۲)۳(:The

of thought, conscience and religion;this right includes freedom to change his

private, to manifest his religion or۴. Art.۸۱ Everyone has the rihgt to freedom

belief,and freedom,either alone or in community with others and in public or

belief in practice ,teaching, worship and observance.religion or

۵. ویلیام تامس جونز، خداوندان اندیشه سیاسی، ج ۲، ص ۸۰۰ و ۸۰۱ .

۶. زنـدگی هرکس، دارایی خود اوست و به خداونـد، جـامعه یا دولت تعلق نـدارد و می توانـد با آن، هر طور مایل است، رفتار کند.

۷. ر.ک: آنتونی آربلاستر، لیبرالیسم غرب ظهور و سقوط، ترجمه عباس مخبر، ص ۳۸-۳۹.

.C.B;The political Theory of Possessive Individualism: Hobbes to locke; p.۳

۸. Mac Pherson

۹. Ibid;

.p.۷

.Macdonald; "Natural Rights" in:Jeremy Waldoran; ed. Theories of Rights; p.۰۳

Margaret .۰۱

۱۱. بقره(۲): ۱۵۶.

۱۲. آنتونی آربلاستر، لیبرالیسم غرب ظهور و سقوط، پیشین، ص ۱۹.

.Jean L.Cohen and Anrew Aroto; Civil Society and Political Theory; p.۹۰۶ n.۷۲

.۳۱

.Jean Hersch, "Human Rights" in Western Thought;pp.۱۴۱_۲۴۱ .۴۱

.Ibid; p.۶۷۱ .۵۱

.Thomas Hobbes; Leviathan; ed.Michael Oxkeshott; Oxford; Blackwell n.d; p.۱۹

.۶۱

۱۷. محمدتقی مصباح یزدی، کاوش ها و چالش ها، ج ۲، ص ۹-۸.

)Humanism is Human instead of God.)BBC.Dictionary .۸۱

;and Reality of Freedom in Islam and Islamic Civilization;"in Alan S.Roseboum

Prespectives; London: ALDYWCH Press, ۰۸۹۱, p.۱۹.۹۱. Seyyed Hossein Nasr; The Concept

Philosophy of Human Rights: International

۲۰. یس(۳۶):۶۱؛ ذاریات(۵۱):۵۶.

۲۱. آل عمران(۳):۱۹.

۲۲. بقره(۲):۱۶۶.

۲۳. فاطر(۳۵):۱۳.

۲۴. یوسف(۱۲):۴۰و۶۷.

۲۵. مائده(۵):۵۰.

آیت الله مصباح یزدی در مؤسسه در راه حق، طی چند جلسه به بحث و بررسی اعلامیه جهانی حقوق بشر پرداختند که جزوه پلی کپی آن موجود است و مؤسسه آموزشی امام خمینی در نظر دارد آن را تدوین و به شکل کتاب منتشر سازد.

ضمنا ایشان در خطبه های نماز جمعه تهران و برخی محافل دیگر ایراد فرمودند که به شکل کتاب منتشر شد و ما در این مجال به ذکر نام چند مورد از آن اکتفا می کنیم:

الف. نظریه سیاسی اسلام جلد ۱ و ۲

ب. نظریه حقوقی اسلام

ج. درآمدی بر اندیشه سیاسی اسلام (مجموعه مقالات) که از جمله مقاله ایشان تحت عنوان «وجوه آزادی از دیدگاه اسلام» در آن آمد است.

د. فلسفه حقوق نشر مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی که یکی از فصول پایان کتاب به بحث حقوق بشر اختصاص یافته و تا حد زیادی نظرات خوب آیت الله مصباح در آن منعکس شده است.

در مورد عدم مشروعیت بیانیه حقوق بشر توضیح بفرمایید.

پرسش

در مورد عدم مشروعیت بیانیه

حقوق بشر توضیح بفرمایید.

پاسخ(قسمت اول)

چکیده

اصل «عدم مداخله» و اصل «منع توسل به زور» از جمله اصول کلی حاکم بر روابط بین المللی است که کلیت آن، هم در نظام حقوقی اسلام و هم در نظام حقوق بین الملل معاصر پذیرفته شده است. البته در هر دو نظام حقوقی، موارد متعددی به عنوان استثنا بر این دو قاعده لحاظ شده است. یکی از مواردی که به عنوان توجیه استفاده از زور و مداخله، مطرح شده است، مداخله نظامی اعم از حمله مسلحانه یا اعزام گروه های مسلّح یا کمک تسلیحاتی و نظامی به کشوری علیه کشور دیگر، به منظور حفظ و دفاع از حقوق انسانی است. اصولاً در تفکر اسلامی و حقوق بین الملل معاصر، اهم حقوق انسانی کدام است؟ و آیا هر گاه دولتی حقوق اساسی بشر را در قلمرو حاکمیت خود نقض کند، سایر دولت ها یا سازمان های بین المللی، «حق» یا «وظیفه» مداخله و توسل به زور علیه آن کشور را دارند، یا آن که این امر، عملی نامشروع می باشد؟ هدف این نوشتار، مقایسه اجمالی «حمایت از حقوق بشر» در نظام حقوق بین الملل اسلام و حقوق بین الملل معاصر می باشد.

اشتراک نظر و سابقه تاریخی حمایت از حقوق بشر

یکی از اصول کلی سیاست خارجی دولت اسلامی، مبارزه با ظلم و استعمار و خفقان و دیکتاتوری و حمایت از امت اسلامی و دفاع از همه مظلومان و مستضعفان جهان در مقابل متجاوزان و ستمگران و طاغوت ها می باشد، و این امر، یکی از اهداف جنگ های مشروع در نظام حقوقی اسلام و از مصادیق «جهاد فی سبیل اللّه» می باشد؛ چه این که بدون تردید از نمونه های بارز ظلم و تجاوز، تعدّی به حقوق اساسی و

آزادی بشر است و همان طورکه درمقدمه اعلامیه اسلامی حقوق بشرمصوّب ۱۹۹۰میلادی دراجلاس وزرای امور خارجه کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی در قاهره(۱) آمده است: «حقوق اساسی و آزادی های عمومی در اسلام، جزئی از دین مسلمین است.»(۲)

قرآن مجید در آیات متعددی به حمایت از حقوق بشر اهتمام ورزیده است که به چند مورد آن اشاره می کنیم:

۱. «أُذن للّذین یقاتلون بأنّهم ظُلِموا و أنّ اللّه علی نصرهم لقدیر الّذین أُخرجوا من دیارهم بغیر حقّ الاّ أن یقولوا ربّنا اللّه ولولا دفع اللّه النّاس بعضهم ببعض لهدّمت صوامع وبیَع و صلوات و مساجد یذکر فیها اسم اللّه کثیراً...»(حج:۳۹و ۴۰) این آیه، علت إذن در جهاد را«مظلومیت»و مورد ظلم قرار گرفتن و اخراج از کاشانه و آواره ساختن مؤمنان ازوطن خودازسوی ستمگران می داند.

۲. «ولمن انتصر بعد ظلمه فاولئک ما علیهم من سبیل، انّما السّبیل علی الّذین یظلمون النّاس و یبغون فی الأرض بغیر حقٍّ...» (شوری: ۴۱ و ۴۲)؛ کسانی که بعد از آن که مورد ظلم قرار گرفتند، یاری بطلبند، ایرادی بر آنان نیست، ایراد و مجازات بر کسانی است که به مردم ستم می کنند و در زمین به ناحق ظلم روا می دارند...(۳)

۳. «و مالکم لا تقاتلون فی سبیل اللّه و المستضعفین من الرّجال و النّساء و الولدان الّذین یقولون ربّنا أخرجنا من هذه القریه الظالم اهلها و اجعل لنا من لدنک ولیّاً و اجعل لنا من لدنک نصیراً» (نساء: ۷۵)؛ چرا در راه خدا و برای رهایی مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستمگران تضعیف شده اند) پیکار نمی کنید؟! همان افراد (ستمدیده ای) که می گویند: پروردگارا ما را از این شهر (مکه) که اهلش ستمگرند، بیرون ببر، و از طرف خود برای ما سرپرستی قرار ده و از جانب خود، یار و

یاوری برای ما تعیین فرما. در سنّت نبوی صلی الله علیه وآله و ائمه معصومین علیهم السلام نیز سفارش زیادی به این امر شده است؛ چه این که «در اسلام، مسؤولیت مقابله با تهدید و ارعاب وظیفه ای همگانی است که باید همه یکپارچه، در برابر عوامل تهدید و ارعاب بایستند و از مظلوم دفاع کنند و خصم ظالم باشند.»(۴) چنانکه دستور نورانی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام مبنی بر این که «همواره خصم ظالم و یار و یاور مظلوم باشید»(۵) بیانگر تعالی اصول حقوقی اسلام و حقانیت این نظام حقوقی می باشد. در روایتی از پیامبر عظیم الشأن اسلام صلی الله علیه وآله نقل شده است که آن حضرت فرمودند: «هر کس فریاد استغاثه هر مظلومی (اعم از مسلمان یا غیر مسلمان) را بشنود که مسلمین را به یاری می طلبد، اما فریاد او را اجابت نکند مسلمان نیست.(۶) و در روایت دیگر فرمودند: «یاری نمودن ضعیفان، بهترین و با فضیلت ترین صدقه هاست.»(۷) بر اساس برخی روایات دیگر، مسلمانان باید به حل معضلات و گره گشایی یکدیگر اهتمام داشته و در این راستا تلاش نمایند و گرنه از زمره مسلمان واقعی خارج هستند.(۸)

در صحیح بخاری نیز از آن حضرت روایت شده است که فرمودند: «همه مسلمانان برادر یکدیگرند، به همدیگر ظلم نمی کنند و در مقابل دشمنان یکدیگر را رها نمی کنند و به خود وا نمی گذارند».(۹) در مسند احمد بن حنبل نیز از آن حضرت روایت شده است که: «که هر کس نزد او مؤمنی خوار شود ولی او را یاری نکند، در حالی که قادر بر نصرت او باشد، خداوند عزو جل، روز قیامت نزد تمام خلایق او را خوار خواهد نمود».(۱۰) مؤلف «فتح الباری»

در شرح حدیث نبوی در دفاع از مظلوم می نویسد: «کسی که قدرت بر نجات مظلوم دارد، بر او لازم است که به هر طریق ممکن ظلم را از او دفع کند و قصد او در دفاع، کشتن ظالم نیست بلکه مقصود، دفع ظالم است و در این صورت که دفاع می کند، خون ظالم هدر است و فرقی نمی کند که دفاع از خویش باشد یا از دیگری».(۱۱) علاوه بر آن سنّت عملی رسول خداصلی الله علیه وآله در انعقاد پیمان های دفاعی به عنوان یاری مظلومان آنچنان که در «حِلف الفضول» صورت گرفت(۱۲)، و یا به عنوان «اعلام همبستگی و حمایت متقابل» آنچنان که در پیمان با «بنی ضُمره»(۱۳) و «خزاعه»(۱۴) انجام شد، گواه این امر است. در پیمان جوانمردان (حلف الفضول) افراد شرکت کننده، از جمله حضرت رسول صلی الله علیه وآله سوگند یاد کردند که «ید واحده» با مظلوم و علیه ظالم باشند تا آن که ظالم حق مظلوم را بپردازد، و این پیمان مادامی که دریا کنارِ ساحل خود را مرطوب کند (یعنی برای همیشه تاریخ) استوار است.(۱۵) و در احادیث آمده است که «در خانه عبدالله بن جذعان شاهد پیمانی شدم که اگر حالا- (پس از بعثت) نیز مرا به آن پیمان بخوانند اجابت می کنم یعنی حالا- نیز به عهد و پیمان خود وفادارم.»(۱۶) ابن هشام نقل می کند که آن حضرت درباره پیمان مزبور می فرمودند: «من حاضر نیستم پیمان خود را به هیچ وجه نقض کنم، اگر چه در مقابل آن گران بهاترین نعمت را در اختیار من بگذارند.»(۱۷) ایراد برخی از نویسندگان مانند «محمد حسنین هیکل» به استدلال به این پیمان مبنی بر این که «این

یک پیمان خاصی بود مربوط به روابط داخلی بین مردم و ربطی به روابط خارجی که بر اساس شرع تنظیم می شود ندارد»(۱۸)، وارد نیست؛ زیرا همان گونه که اشاره شد، روح حاکم بر این پیمان، دفاع از مظلوم بود که پس از بعثت نیز جزو دستورات و جهت گیری های اسلامی در امور سیاسی و اجتماعی تثبیت شد.(۱۹) همچنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اشاره فرمودند، گرچه این پیمان بیست سال قبل از بعثت منعقد شد، ولی اگر بعد از بعثت نیز آن حضرت را به آن پیمان دعوت می کردند، آن حضرت اجابت می فرمودند.(۲۰) و اگر ممنوعیت این امر را به دلیل مداخله بدانیم، فرقی در روابط خصوصی یا بین المللی نمی کند؛ چه این که در روابط خصوصی افراد نیز مداخله نامشروع است. علاوه بر آنکه در پیمان های بنی ضُمره و خزاعه، باید در نظر داشت که سرزمین جزیرهالعرب واحدهای سیاسی آزاد و مستقل دارای حاکمیتی را در خود جای داده بود که به مثابه تابعان حقوق بین الملل امروزین، یعنی کشور – قبیله(۲۱) بوده اند و بسیاری از روابط مدینه با کشور – قبیله های پراکنده در جزیره العرب مانند روابط آن ها با کشور – شهرهای اطراف آن به عنوان قواعد بین المللی تلقی می شد.(۲۲) در اظهار نظرهای فقها و اندیشمندان شیعه و سنّی دیده می شود که ادعای اتفاق و عدم اختلاف در اصل حکم مزبور نموده اند. گرچه تعابیر آن ها متفاوت است، اما به نقل چند نمونه بسنده می کنیم:

۱- آیهاللّه شیخ محمد مهدی شمس الدین: «از مسلّمات دینی، حرمت بی مبالاتی به تجاوز کفار بر مسلمین و احساس بی تفاوتی دراین مسأله است.»(۲۳)

۲- «دکتر صبحی محمصانی» در ضمن شمارش موارد جهاد دفاعی، یکی از اقسام آن را دفع

تجاوز متجاوزان و ستمگران و کسانی که مسلمانان را از خانه هایشان آواره ساخته و از وطنشان اخراج کرده اند، آن گونه که برای امت فلسطین در قرن بیستم پیش آمد، دانسته و می افزاید: «جهاد در این وضعیت نه تنها جایز و مشروع است، بلکه از واجب ترین فرایض دینی و ملّی و اجتماعی است و از مقوّمات و استوانه های کرامت واحترام وطن و ساکنان در آن است.»(۲۴)

۳- «دکتر وهبه الزحیلی»: «یکی از موارد مشروع جهاد اسلامی، جنگ برای یاری مظلوم، به طور فردی یا جمعی، است و مصلحت صلح عمومی، مقتضای چنین جنگی است.»(۲۵)

۴- «عمر احمد الفرجانی»: «اسلام قلمرو مکانی خاصی را برای دفاع از مظلوم معین نکرده است، هر جا که ظلمی رخ بدهد، حتی در داخل کشورهای غیر اسلامی، جهاد برای رفع ظلم از مسلمین یا غیر مسلمین، مشروع است.»(۲۶)

۵- «شیخ ناصرالدین البانی» نیز با صحه گذاشتن بر جهاد دفاعی علیه دشمنی که به برخی از سرزمین های مسلمانان حمله نموده است، مصداق بارز آن را اسرائیل غاصب دانسته، می گوید: «تمام مسلمانان در قضیه فلسطین گناه کارند تا آن زمان که اشغالگران صهیونیست را از سرزمین فلسطین بیرون برانند.(۲۷)

در اینجا یادآوری این نکته ضروری است که دفاع از مظلوم اختصاص به مسلمانان مظلوم و هم پیمانان آنان ندارد؛ چه این که از جمله موارد مشروع جهاد تدافعی، دفاع از همه مظلومان و مستضعفان در برابر تهاجم نظامی به آنان است.(۲۸) هرگاه جمعیت ها یا دولت های غیر مسلمان که هم پیمان با دولت اسلامی نیستند، مورد ظلم و تجاوز نظامی قرار گیرند، دولت اسلامی حق دارد که از آنان دفاع کند. البته برخی از محققان و فقها از جمله دکتر محمد

حسنین هیکل، با توجه به دلایل ذیل در مشروعیت چنین اقدامی تردید نموده اند: «۱- اصل اولی این است که امام مسلمین و یکایک مسلمین مسؤول اتباع خود می باشند. اتباع امام مسلمین، مسلمانان و اهل ذمه منتسب به دارالاسلام هستند و رعیّت و اتباع هر مسلمان نیز، آن [دسته از]مسلمانانی هستند که [هر مسلمان]پیش خداوند نسبت به رعایت آن ها و اقدام به جهت آن ها مسؤول است و [این اصل]شامل کفاری که مربوط به دارالاسلام نیستند و یا عقد ذمه و پیمان دفاعی با مسلمین نبسته اند نمی شود. ۲- التزام به دفاع از مراکز اسلامی یا اتباع آن ها در مقابل تجاوزی که به آن ها صورت می گیرد بر اساس پیمان دفاعی آن ها با مسلمین، به دلالت التزامی، حکایت از عدم مسؤولیت مسلمانان نسبت به آن کسانی دارد که با آنان پیمان دفاعی ندارند. ۳- بالاتر آن که برخی فقها تصریح کرده اند که دولتی که با دولت اسلامی پیمان صلح دارد ولکن شرط دفاع در آن پیمان نیست، مسلمانان در صورت تجاوز به آن کفار مکلف به دفاع از آنان نیستند».(۲۹) ولی همان طور که خود این محقق در موضع دیگر گفته است: «نباید از سخنان ما این طور برداشت شود که اسلام دفاع مسلمانان یا دولت اسلامی از کفار غیر معاهد، که مورد ظلم و تجاوز واقع شدند، یا دولت های ضعیف را تحریم می کند، نه چنین نیست، بلکه با انعقاد پیمان دفاعی با آنان، دفاع از آن ها واجب می شود.»(۳۰) پس معلوم می شود که در اصل، بدون انعقاد پیمان، دفاع از آن ها جایز بوده که با انعقاد پیمان دفاعی واجب گشته است و از جمله ادله آن «حلف الفضول» است(۳۱)

که بطور یک جانبه، عده ای از جوانمردان، از جمله رسول خداصلی الله علیه وآله، تصمیم گرفتند از مظلومان دفاع کنند. مبنای این خط مشی حکومت اسلامی، در کلام دکتر صبحی محمصانی چنین بیان شده است:

«روابط اجتماعی در سطح خرد و کلان مبتنی بر عدل و همکاری برای وصول به این هدف و نیز مبتنی بر جلوگیری از ظلم و تخلف است. قرآن کریم در آیات متعددی، از جمله در آیه ۲ سوره مائده، آیه ۷۵ سوره نساء و آیه ۲۵۱ سوره بقره، به انجام این واجب دستور می دهد. منشأ وجوب همکاری و تعاون در مبارزه با ظلم و فساد در زمین، اخوت و برادری انسانی و نیز همبستگی و تعهد اجتماعی لازم بین بشر است. پس هر تجاوزی بر هر یک از ابناء بشر به عنوان تجاوز به همه آنان قلمداد می شود، چنان که در آیه ۳۲ سوره مائده بدان اشاره نموده است. جهادِ دفاع از عدل و جلوگیری از ظلم، فقط در مورد ظلم بر دولت اسلامی مشروع نیست، بلکه دفاع از هر دولت مظلوم دیگر ولو غیراسلامی جایز است و در صورت وجود پیمان همکاری متقابل واجب می شود.»(۳۲)

پاسخ(قسمت دوم)

استاد شهید علامه مطهری رحمه الله نیز در این زمینه می فرماید: «هرگاه گروهی با ما نخواهد بجنگد ولی مرتکب یک ظلم فاحش نسبت به یک عده افراد انسان ها شده است، و ما قدرت داریم آن انسان های دیگر را که تحت تجاوز قرار گرفته اند نجات دهیم، اگر نجات ندهیم در واقع به ظلم این ظالم نسبت به آن مظلوم کمک کرده ایم. ما در جایی که هستیم، کسی به ما تجاوزی نکرده، ولی یک عده از مردم دیگر که ممکن

است مسلمان باشند و ممکن است مسلمان هم نباشند، اگر مسلمان باشند مثل جریان فلسطینی ها که اسرائیلی ها آن ها را از خانه هایشان آواره کرده اند، اموالشان را برده اند، انواع ظلم ها را نسبت به آن ها مرتکب شده اند، ولی فعلاً به ما کاری ندارند، آیا برای ما جایز است که به کمک این مظلوم های مسلمان بشتابیم برای نجات دادن آن ها؟ بله، این هم جایز است، بلکه واجب است، این هم یک امر ابتدایی نیست. این هم، به کمک مظلوم شتافتن است، برای نجات دادن از دست ظلم بالخصوص که آن مظلوم مسلمان باشد.»(۳۳)

در حقوق بین الملل معاصر نیز، حقوق بشر از حقوق بنیادین و غیرقابل انتقال تلقی شده، که زیستن به عنوان نوع بشر بر پایه آن ها استوار است.(۳۴) گرچه اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت ها، نه تنها در منشور ملل متحد به رسمیت شناخته شده است، بلکه «بخشی از حقوق بین الملل عرفی بوده و مبنای تأسیس آن، احترام به حاکمیت سرزمینی دولت هاست».(۳۵) و بر اساس رأی دیوان بین المللی دادگستری در قضیه نیکاراگوئه، «اصل عدم مداخله مشتمل است بر انتخاب نظام های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و تنظیم سیاست خارجی»(۳۶) هر کشوری آن طور که خود می خواهند؛ اما سخن در این است که حدّ حاکمیت دولت ها تا چه میزانی است؟ چه اینکه، «گر چه گاهی اوقات، جهان شمولی حقوق بشر مورد نقد و چالش قرار گرفته است، اما این اصل که حقوق بشر باید مورد دفاع قرار گیرد، در دوران ما یک اصل مسلّم و بدیهی است و به عنوان یک ارزش هه جایی پذیرفته شده است و هیچ کس عملاً به اصل دفاع از حقوق بشر اعتراض نمی کند».(۳۷) آیا هنوز

هم نحوه رفتار دولت ها با اتباعشان، مانند آنچه که در دوره قبل از جنگ جهانی اول تصور می شد، یک موضوع واقع در صلاحیت داخلی دولت هاست(۳۸) که دولت ها و سازمان های بین المللی حتی سازمان ملل متحد از مداخله در آن منع شده باشند، یا آن که در اثر توسعه حقوق بشر، این صلاحیت محدود شده است، و اگر دولت ها یا سازمان های بین المللی در مواردی مجاز به مداخله باشند، این امر تا چه حدودی جایز است و آیا می توان به منظور حمایت از حقوق بشر به زور و عملیات نظامی متوسل شد؟

دکتر مسائلی می گوید: «منشور هر چند که فهرستی از حقوق بشر و آزادی های اساسی را ارائه نمی دهد، ولی به قول پرفسور تونکین (G. Tunkin) اصل احترام به حقوق اساسی بشر در حقوق بین الملل را که محدودیت هایی بر دولت ها تحمیل می کند مدنظر قرار می دهد».(۳۹) بنابراین، سخن از گستره حمایت از حقوق بشر در حقوق بین الملل معاصر است. با در نظر داشتن اهمیت فزاینده حقوق بشر، هر گاه یک نظام سیاسی دیکتاتوری و خفقان زا بر مردمی مسلّط شد و حقوق آنان را نادیده گرفت، آیا می توان به منظور حمایت از حقوق بشر و کمک به آن مردم تحت ستم و خفقان، به عنوان «مداخله بشر دوستانه»(۴۰)، با حمله مسلحانه و عملیات نظامی اقدام نمود؟.

چون حقوق بشر از یک جهت به دو قسم حقوق فردی (از قبیل: حق حیات، حق امنیت و آزادی و...) و حقوق جمعی (مانند: حق تعیین سرنوشت - که عمدتاً مورد مطالبه گروه های مبارز و نهضت های آزادیبخش است) تقسیم می شود، بحث خود را پیرامون این دو محور پی می گیریم:

۱- مداخله بشردوستانه در قالب حمایت از حقوق فردی،

که با توجه به هدف آن، خود بر دو گونه است: یا متوجه ساختار حکومتی و به منظور اعاده دموکراسی است؛ نظیر آنچه که در ماجرای مداخله آمریکا در پاناما در دسامبر ۱۹۸۹ عنوان شد(۴۱) و یا متوجه نجات اشخاص و حفظ و دفاع از حقوق اساسی شهروندان می باشد.(۴۲)

"لاترپاخت" معتقد است: «وظیفه عدم مداخله، فقط نسبت به دولت هایی است که مشروعیت دارند، ولی نسبت به دولت های نامشروع تعهدی وجود ندارد.»(۴۳) و پرفسور "داماتو" با تأکید بیش تری می گوید: «هر جایی که یک حکومت مستبد برقرار باشد، جامعه بین المللی باید پاسخ مناسب را ارائه کند و اگر نیاز باشد این پاسخ با توسل به زور باشد».(۴۴)

"ملکم شاو" در نقد بر این نظریه می نویسد: «با صرف نظر از مشکلات تعریف دموکراسی، اصولاً چنین نظریاتی در حقوق بین الملل معاصر از دیدگاه منشور ملل متحد قابل قبول نیست.»(۴۵) و "برانلی" به دلیل متفاوت بودن استانداردهای حکومت دموکراتیک و در نتیجه منجر شدن «ابتناء مشروعیت حکومت» بر پای بندی آن به «اصول دموکراسی»(۴۶)، به مداخله بی شمار دولت ها در امور یکدیگر و به ویژه استفاده ابزاری ایالات متحده امریکا از آن علیه حکومت های غیرمورد پسند خود، آن را خطرناک خوانده، می افزاید: «بدون شک حقوق بین الملل عمومی، چنین ضابطه ای را به رسمیت نمی شناسد. در واقع تعداد اندک هواداران این دکترین به هیچ دلیلی استشهاد نکرده اند».(۴۷)

همان طور که پرفسور "شاختر" خاطرنشان می سازد: «نه قطعنامه های سازمان ملل متحد از حق یک دولت برای مداخله در زمینه های بشر دوستانه با اعزام گروه های مسلح به کشور دیگر، که درخواست چنین مداخله ای ننموده است، پشتیبانی کرده و نه شاهدی وجود دارد که رویه دولت ها و نظریه «رایج حقوقی»(۴۸) از استثناء مداخله

بشـر دوستانه از ممنوعیت کلی توسل به زور حمایت نموده باشد.»(۴۹) تأکید بر این نکته نیز ضـروری است که، تفسیر مضیق از بند ۴ ماده ۲ منشور و یا گسترش هرگونه توسل به زور در خارج از چارچوب دفاع مشروع و اقدام یک جانبه سازمان ملل متحد مندرج درماده ۵۱ و فصل هفتم منشور، نادرست است.(۵۰)

امـا بر اساس ماده ۳۹ و سایر مواد فصل هفتم، هرگاه نقض فاحش حقوق اساسـی بشـر به حـدی باشـد که تهدیدی علیه صـلح و امنیت بین المللی به شـمار آیـد، شورای امنیت می توانـد برای اتخاذ اقـدامات لازم تصـمیم گیری کنـد. بنابراین، اگر چه مسائل داخلی دولت هـا طبق بنـد ۷ ماده ۲ منشور، از شـمول صـلاحیت سازمـان ملل متحـد خارج است، لکن طبق منشور، تصـمیمات شورای امنیت براساس فصل هفتم، استثناء بر آن می باشد.(۵۱) و بدین طریق، بین مداخله بشر دوستانه یک جانبه از سوی دولت ها که عمـدتاً اهداف سیاسـی دیگری غیر از انگیزه های انسان دوسـتانه را تعقیب می کنند،(۵۲) و مداخله بشـر دوستانه از سوی سازمان ملل متحد یا با مجوز آن سازمان، تمایز حاصل می گردد. از این رو، دغدغه مخالفان مداخله بشـر دوستانه که اظهار می دارند: بهتر است در صدد مشـروعیت دادن به این دکترین برنیاییم، تا بدین ترتیب،امکان سوءاسـتفاده وجودنداشته باشد،کاهش می یابد.(۵۳)

اما به دلیل گزینشـی عمل نمودن شورای امنیت و نیز عدم نظارت عالیه بر عملکردهای آن،(۵۴) همواره این دغدغه وجود دارد. حتی ممکن است، این امر برای توجیه مداخلات قدرت های بزرگ در قلمرو کشورهای ضعیف تر نیز به کار رود.(۵۵)

برخی از علمـای حقوق بین الملـل از جمله پرفسور "بـاوت" و "دامـاتو" نیز از مـداخله چنـد جـانبه به ویژه از سوی سازمان ملل متحد حمایت کرده اند.(۵۶)

"آرینسن"(۵۷) نیز مـداخله بشـر دوسـتانه بـدون اسـتفاده از نیروی نظامی را در صـلاحیت دولت ها و سازمان های غیردولتی، و مداخله بشردوستانه با توسل به زور را در اختیار شورای امنیت سازمان ملل متحد می داند.(۵۸)

۲- اما مداخله بشـر دوستانه در قالب حقوق جمعی، عمدتاً حول محور حمایت از حق تعیین سرنوشت ملت ها دور می زند؛ زیرا این اصـل که به معنـای «حق ملت هـا در انتخـاب ساختـار حکومتی و نهادهـای حقوقی و سیاسـی خود در جـامعه بین المللی می باشد»(۵۹)، از مبنـایی ترین اصـول حقوق بین الملـل است که بسـیاری اصول دیگر از آن ریشه می گیرنـد.(۶۰) بنیان این اصـل همان چیزی است که در بند ۳ ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است: «اساس و منشأ قدرت حکومت، اراده مردم است». همچنان که در بند ۱ ماده ۱ در هر دو میثـاق بین المللی راجع به حقوق بشـر که در ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ به تصویب مجمع عمومی ملل متحـد رسـیده، مقرر شده است: «همه مردم حق تعیین سـرنوشت دارند. به حسب این حق، آن ها می توانند آزادانه وضـعیت سیاسی خود را تعیین کنند و آزادانه توسعه های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی خود را تعقیب کنند.»(۶۱)

گرچه در فرهنگ حقوق بین الملل آمده است: «محل اختلاف است که این اصل صـرفاً یک اصل نظری است یا مفهوم سیاسـی یـا یک حق قانونی»(۶۲)، امـا همـان طور که "برانلی" می نویسـد: «الان دیگر این سـخن کهنه ای است که حق تعیین سرنوشـت اصلاً در حقوق بین الملل به رسمیت شناخته شده نیست.»(۶۳) با وجود این آیا مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر به منظور حمایت از نهضت های آزادیبخش ودرراستای عینیت بخشیدن به حق تعیین سرنوشت، بر اساس موازین حقوق بین الملل مشروع است یا نه؟

علی رغم تقسیم بندی گروه های مخالف

در حقوق بین الملل به مبارزان مشروع (همان افراد نهضت های آزادیبخش) و مبارزان نامشروع (یاغیان و شورشیان و نهضت های شورشی) و به رسمیت شناختن دسته اول و مشروعیت کمک دولت های خارجی به آنان، توسل به زور به منظور حمایت از نهضت های آزادیبخش و دفاع از حق تعیین سرنوشت مشروع قلمداد نمی شود. گرچه مجمع عمومی سازمان ملل متحد با قطعنامه های متعددی در جهت مشروعیت بخشیدن و ارائه همه گونه کمک های مادی و معنوی به این نهضت ها، تلاش نموده است، ولی هم به دلیل مخالفت کشورهای غربی و هم به دلیل غیر الزام آور بودن این قطعنامه ها از یک طرف، و نیز گزینشی و استفاده ابزاری کردن ابرقدرت ها از این مسأله به دلیل فقدان مکانیسم شایسته، از سوی دیگر، موجب عدم موافقت با تجویز مداخله نظامی انفرادی دولت ها در سایر کشورهای درگیر با نهضت های آزادیبخش شده است.

نتیجه آن که: هر دو نظام حقوقی اسلام و بین الملل معاصر، در اصل حمایت از حقوق بشر و حتی فراتر از آن، در بسیاری از مصادیق در کلیات نیز نوعاً وحدت نظر دارند. بجز موارد اندکی، در سایر موارد، اختلاف نظر در دامنه و مبنا و یا نحوه استیفای آن حقوق می باشد نه در اصل تمتع انسان ها از حقوقی مانند حق آزادی، حق حیات، منع شکنجه(۶۴) و امنیت شخصی، جانی، ناموسی و...؛ چنان که در بند الف و ب ماده ۱۸ و نیز ماده ۲۰ و ۲۲ اعلامیه اسلامی حقوق بشر بر آن تأکید شده(۶۵) و نقض این حقوق تقبیح شده است: «از نظر اسلام اگر دولتی، گروهی از انسان ها را از این حق مسلّم طبیعی خود محروم نگاه دارد، مرتکب خیانتی شده که به بشریت مربوط

می شود.»(۶۶) بدین روی، هم در حقوق اسلامی و هم در حقوق بین الملل معاصر تلاش شده تا از نقض آن جلوگیری شود.

در عین حال باید توجه داشت جریان حمایت از حقوق بشر در حقوق بین الملل معاصر، که عمدتاً غربی است، سابقه ای کوتاه دارد و به اواخر قرن هجدهم؛ یعنی سال ۱۷۸۹م. که اولین اعلامیه حقوق بشر (پس از انقلاب کبیر فرانسه) در یک مقدمه و ۱۷ ماده منتشر شد، برمی گردد، در حالی که در حقوق اسلامی در همان دوران آغازین حکومت اسلامی، بحث حمایت از حقوق اقلیت های مذهبی و نیز از همه انسان ها مطرح و بر حفظ حقوق آن ها تأکید شده است.(۶۷) این امر نیز تعالی حقوق بین الملل در حرکت تکاملی خود به سمت فطرت و حقوق الهی را می رساند، علاوه بر آن که اساساً حتی همین اعلامیه حقوق بشر وامدار تلاش انبیاعلیهم السلام است.(۶۸) همچنان که بنابر تحقیقات مرحوم علامه طباطبایی رحمه الله، کوروش همان ذوالقرنین، یکی از مردان الهی بوده است که در سال ۵۶۰ قبل از میلاد فرامین یا منشوری را اعلام می کندکه دربردارنده حقوق وآزادی هایی برای بشربوده است.(۶۹)

با وجود وحدت نظر دو نظام حقوقی در اصل حمایت از حقوق بشر، در نحوه حمایت از آن و در نتیجه در مشروعیت توسل به زور بدین منظور، اختلاف نظر دارند. حقوق بین الملل اسلام، بر خلاف حقوق بین الملل معاصر، دفاع از حقوق بشر و یاری مظلومان و مستضعفان را نه تنها مشروع، بلکه احیاناً واجب هم می داند و چنانچه این موضوع جز از طریق خشونت و توسل به زور ممکن نباشد آن را - البته طبق شرایط - جایز می داند.

پاسخ(قسمت سوم)

اختلاف در مفهوم و مصادیق حقوق بشر

در بین خود حقوق دانان غربی در خصوص مفهوم «حقوق بشر» اختلاف نظر

است(۷۰)؛ آیا اصلاً منظور از حقوق در اینجا اعطای امتیاز به یک فرد در برابر تکالیفی که بر عهده دارد است و دولت به عنوان مقام اعطاکننده، حق دخل و تصرف و محدود کردن آن ها را دارد؟ یا به معنای مصونیت یا امتیاز انجام برخی کارها و یا قدرت بر ایجاد یک رابطه حقوقی است که اگر دولت ها از آن تخلف کنند، از افراد ذی حق علیه دولت ها حمایت می شود؟(۷۱) بنابراین، ارائه یک تعریف مشکل است.(۷۲) البته مقصود از «حقوق بشر نه به معنای حقوقی است که افراد بشر دارند، بلکه به معنای آن حقوقی است که انسان ها به دلیل این که انسان هستند از آن برخوردارند؛ یعنی برای برخورداری از آن حقوق، صرف انسان بودن کافی است، فارغ از شرایط مختلف اجتماعی و نیز سطح استحقاق آن ها»(۷۳) اما تعیین آن به وسیله افراد یا دولت ها، ارتباط وثیقی با نگرش ها و رویکردهای آنان از بشر دارد.(۷۴) و اینجاست که این سؤال منطقی مطرح می شود که: مقصود از «بشر» در این اعلامیه چیست؟ «آیا این همان انسانی است که پیامبران آن را برای ما توصیف نموده و گفته اند انسان موجودی است دارای شرف و حیثیت و کرامت ذاتی که با حکمت بالغه خداوندی به وجود آمده و رهسپار یک هدف اعلایی است که با مسابقه در خیر و کمال به آن هدف خواهد رسید، مگر اینکه خود انسان این ارزش را از خود منتفی سازد و هر کس به این انسان اهانت کند و حقوق او را نادیده بگیرد با مشیت خداوندی در مقام مبارزه برآمده است، یا این همان انسانی است که امثال توماس هابز و

ماکیاولی او را برای ما تعریف نموده اند که "انسان گرگ انسان است" و هیچ حقیقت ارزشی در وجود انسانی واقعیت ندارد.»؟(۷۵) «حقوق جهانی بشر از دیدگاه غرب موضوع فضیلت و کرامت ارزشی را برای انسان ها نادیده گرفته است؛ در هیچ یک از مواد این حقوق، امتیازی برای انسان های با فضیلت و با تقوا و با کرامت مطرح نشده است»(۷۶)، بلکه بر اساس تلاش هایی که در کنفرانس ها و مجامع بین المللی به عمل آورده، با یک نگرشی سکولاریستی، انسان را از حوزه ارزش ها جدا کرده است. و واضح است که اسلام به طور کلی با سکولاریسم، هم در تفسیر انسان و هم درتفسیرعالم هستی وهم درتفسیرحقیقت حیات،ناسازگاراست.(۷۷)

و بر همین اساس است که بند ۲ ماده ۲۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر، که متأثر ازتفکر لیبرالیستی است، تنها عامل محدودیت حقوق و آزادی های افراد را، مزاحمت با حقوق و آزادی های دیگران و مقتضیات اخلاقی جامعه دموکراتیک می داند(۷۸)؛ چه اینکه بر مبنای «خویشتن مالکی» لیبرالیستی «زندگی هر فردی، دارایی خود اوست و به خداوند، جامعه یا دولت تعلق ندارد و می تواند با آن هر طور که مایل است رفتار کند»(۷۹) و لذا به گفته «هابز» هیچ کس حق محدود کردن آزادی انسان را ندارد و بر مبنای «عقل مداری» لیبرالیستی، مسیر حرکت انسان را امیال او مشخص می کند و وجود شکاف بین امیال و آرزوهای واقعی مردم با امیال بیان شده آن ها پذیرفتنی نیست.(۸۰) و بر همین اساس است که: اولاً افکار مذهبی مانند حجاب، ممنوعیت سقط جنین، محدودیت های روابط جنسی و احکام مربوط به خانواده و اخلاق و ارزش های دینی را مصداق ستم به زنان معرفی نموده، در راستای محو آن فعالیت می کنند. برای مثال، در «کنوانسیون رفع

هر گونه تبعیض علیه زنـان»، هر گونه قیـدی در روابط بین زن و مرد، با عنوان «تبعیض علیه زنان» محکوم شـده است.(۸۱) ثانیاً، ازدواج با همجنس در برخی کشورهای غربی همچون نروژ، سوئـد و هلند جنبه رسـمی پیدا کرده است، به گونه ای که از سوی جوامع غربی تلاش می شـود رفتـار همجنس بـازی را علمی جلوه دهنـد.(۸۲) در کنفرانس پکـن به دنبـال مشـروعیت جهـانی بخشـیدن به همجنس بازی و ابتـذال اخلاقی و فرهنگی، خواسـتار نفی هر گونه تبعیض علیه گرایش همجنس بازی بودنـد.(۸۳) ترویج جهانگردی سـکس به عنوان یک استراتژی توسـعه در همین راستا می باشد.(۸۴) این گونه است که تفکر سـکولاریستی انـواع فسـاد و فحشـا را تجویز می کنـد و ارزش هـای دینی را حـذف می کنـد.(۸۵) و بـدین سـان است که بـا تنزل مقـام شامخ انسانیت، که در معارف دینی به خلافت الهی تعبیر شـده، گرچه آزادی برای وی قائلنـد، اما آزادی های مـدنظر آنان بیش تر در آزادی تن و شـهوت خلاـصه می شود.(۸۶) به عبـارت دیگر، حقـوق بشـر غربی به کرامت ذاتی بشـر بسـنده نموده و از حیـثیت بالاتر، یعنی کرامت ارزشـی، تغافل نموده است. در حالی که اساسی ترین حقوق انسان آن است که «بشر» را در حوزه ارزش ها تفسیر کنیم.(۸۷) و از دیـدگاه اسـلام این امتیـاز (کرامت ارزشـی) برای نیـل انسـان به موقعیت هـای شایسـته زنـدگی اجتمـاعی ضروری است.(۸۸) این موضوع منشأ بسـیاری از تفاوت ها در ماهیت و مصادیق حقوق بشر از دیدگاه اسلام و غرب – که ریشه اعلامیه جهانی حقوق بشـر در اوست – می باشـد و در بحث ما نیز بسـیار مؤثر است که مـداخله بشـر دوسـتانه در حمایت از چه حقوقی می خواهد صورت گیرد؟

البته مقصود ما هرگز این نیست که «انسان»

به صـرف «انسان بودن» و فارغ از هر حیثیت دینی، نژادی، جنسیتی و غیره، حقوقی ندارد و از این نظر وحدت ماهوی حقوق بشر در هر دو نظام حقوقی مورد تایید است؛ زیرا همان طور که اسـتاد شـهید آیت الله مطهری فرمودند: «از دیدگاه اسلام، حتی برای بـدترین مجرمین نیز حقوقی در نظر گرفته شده، کسـی نمی تواند آن حقوق را نادیده بگیرد. در منطق اسـلام اگر کسـی هزاران نفر را کشـته باشـد و مجازات صـدبار اعـدام هم برای او کم باشد، باز هم حقوقی دارد که آن ها باید رعایت شوند.»(۸۹)، لکن سخن در کلّیت این حقوق است. به همین جهت حتی تلاش بسـیاری از دولت های شـرکت کننـده در کنفرانس سانفرانسیسـکو (برای تـدوین منشور ملل متحـد) که به منظور روشن شدن ماهیت حقوق بشـر و نحوه حمایت از آن پیشـنهادهایی ارائه نمودند، هیچ یک به تصویب نرسـید.(۹۰) نتیجه آن که همان طور که "هنری استینر" و "فیلیپ آلسـتون" می گوینـد: علی رغم پـذیرش گسترده اصول حقوق بشـر در تـدابیر و طرح هـای ملی و بین المللی، توافق کـاملی درباره ماهیت چنین حقوقی و گستره اساسـی آن (یعنی تعریف حقوق بشر) و مبنای اعتبار آن وجود ندارد.(۹۱) حاصل آن که همان طور که علامه جعفری می فرماید: «نظام حقوقی اسـلام و غربی در کلیت اصول سیاسی حقوق بشر (یعنی: حق حیات شایسته، حق آزادی، حق امنیت، ممنوعیت شکنجه، ممنوعیت مجـازات و هرگونه رفتار ظالمانه، و ممنوعیت رفتار بر خلاف شؤون انسانیت مشترک هسـتند)»(۹۲)، اما به دلایلی که برشمردیم، در برخی از مصادیق و بیش تر از آن در گستره و دامنه این حقوق تفاوت های چشمگیری وجود دارد.»(۹۳)

اختلاف در مبانی حقوق بشر و ریشه های آن

همان گونه که "جروم شستاک" خاطر

نشان می سازد، هرگونه نگرشی نسبت به نظریه پردازی و بحث و بررسی نظریات فلسفی حقوق بشر بدون پرداختن به مبانی و افکاری که ساختار حقوق بشر را شکل داده اند، مبهم و مشوّه خواهد بود.(۹۴) این حقوق از چه منبعی سرچشمه گرفته اند، و منشأ اعتبار آن ها چیست؟ هر رویکردی در این مسأله بر کل رویکرد ما نسبت به حقوق بشر تأثیر خواهد داشت. این که آیا مبنای مذهبی دارد یا ناشی از مکتب حقوق طبیعی یا پوزیتویسم و مانند آن می باشد؟ البته واژه «حقوق بشر» همان طور که "جروم شستاك" می نویسد، به این عنوان در مذاهب سنتی یافت نمی شود. با وجود این، علم کلام «الهیات»، بیانگر مبانی نظری حقوق بشر است که از حقوق برتر از دولت ناشی شده، منابع آن حقوق، عالی ترین موجود (خداوند) است؛ مانند اصل عدالت و برابری... . و در این صورت قابلیت تغییر و تبدل را ندارد و خواست مردم یا دولت ها، موجب تحدید آن نمی شود. و اگر این حقوق را حق شهروندان بر عهده حکومت بدانیم، که دولت باید از انجام کارهای خاصی مانند شکنجه شهروندان یا انکار آزادی بیان، مهاجرت و... خودداری کند، متفاوت از آن خواهد بود که این حقوق را امتیازات اعطایی توسط دولت ها بدانیم، که در نتیجه دولت، صلاحیت تحدید و تقیید آن ها را خواهد داشت.(۹۵) پس تعیین مبنای اعتبار این حقوق بسیار حایز اهمیت است. در ذیل به اختصار به چند نکته در این خصوص اشاره می شود.

۱. ذاتی بودن حقوق بشر: این که انسان از آن جهت که انسان است دارای حقوقی است، به چه معنی است؟ اگر به این معناست که دولت ها و حکومت ها این حقوق را به

انسـان ها اعطا نکردنـد، بلکه این ها حقوق طبیعی آن هاست در این صورت، سـخن درستی است.(۹۶) اما اگر منظور این اسـت که طبیعت، این حقوق را به بشـر اعطا کرده است و هیـچ کس حق تحدید یا تقیید آنرا ندارد – کما این که فراوان ادعا می شود – سـخن بسـیار بی جا، نامعقول و بدون پشـتوانه منطقی است. طبیعت چیست که به آن ها چنین حقوقی بدهد. همان طور که در فلسفه حقوق بشر غربی که ملاک آن «اومانیسم» است، آن حقوق را مطلق درنظر می گیرند به نحوی که تسلیم هیچ محدودیتی بیرون از حیطه بشـری نمی گردد(۹۷)، و ایـن نگرش نیز بسـیار بی پـایه اسـت؛ چه این که مبنـای اعتبـار قـوانین، اراده تشـریعی خداونـد متعال است و بر این اساس «خـدا محوری» صـحیح است و بس. در این نگرش خداوند مبدأ هستی و کمال مطلق اسـت که همه به سوی او در حرکتنـد و در این صورت هرگز این حقوق اسـتنباط شـده از مبانی شـریعت نمی توانـد مطلق باشـد، بلکه مقصود از بشـر در حقوق بشـر، آن بشـری است که در ارتبـاط با خـدا و اخلاق کریمه است(۹۸) و حتی کلام برخی اساتیـد در اومانیسم اسلامی(۹۹)، ناشـی از عدم دقت در فهم این موضوع است. این مطلب در تحقیقی مستقل مورد بحث قرار گرفته است.(۱۰۰)

۲. مبنای برابری و عدم تبعیض در نگرش اسـلامی: در بند «الف» و «ب» اعلامیه حقوق بشـر اسـلامی که مستفاد از آیه ۱۳ سوره حجرات است، بنـدگی همه انسان ها نسـبت به خداوند و فرزندی آنان نسـبت به آدم، بدون هیچ گونه تبعیضـی بیان شده است، چنان که رسول مکرم اسلام صلی الله علیه وآله در خطبهالوداع صریحاً آن را اعلان نمود.(۱۰۱) به همین جهت،

همه مخلوقات به منزله عائله خداونـد هستند و محبوب ترین آنان نزد خداونـد سودمنـدترین آنان به هم نوع خود است، و هیچ احـدی بر دیگری برتری نـدارد مگر در تقوا و نیکوکـاری. چنـان که زن و مرد نیز در حیثیت انسـانی با یکـدیگر برابرنـد، اما در برخی حقوق و تکـالیف نه به دلیـل تبعیض در انسـانیت آن ها، بلکه به مقتضای تلازم حق و تکلیف، برخی تفاوت های حقوقی دارند.(۱۰۲) (ر. ک: مـاده ۶ اعلامیه حقوق بشـر اسـلامی). اما در نگرش الحادی که اعتقاد به پروردگار وجود نـدارد و دسـت کم، اعتقـاد به مبـدأ هستی نادیـده انگاشـته می شود، آن چنـان که در ماده اول اعلامیه جهانی حقوق بشـر بـدون کوچک ترین اشاره ای به خالق متعال آمـده است: «تمام افراد بشـر آزاد به دنیا می آینـد و از لحاظ حیثیت و حقوق باهم برابرنـد و همه دارای عقل و وجدان می باشـند و باید نسـبت به یکدیگر با روح برادری رفتار کنند»، چه مبنایی برای برابری متصور است؟ به چه دلیل انسـان هـای بریـده از خـدا، بیگـانه از هم و در عین حـال مملوّ از غرایزِ مـادیِ خودبینی و منفعت طلبی و اسـتثمارجویی، بایـد با یکدیگر با روح برادری رفتار کنند؟! آیا بر اساس چنین نگرشـی، منطقِ نیچه صحیح نمی نماید که اگر بر دیگران تفوّق داشتی، ولی بر آنان چیره نگشتی و ستم نکردی، نشانه ضعف و خواری توست نه نشانه اقتدار و فضیلت؟!

۳. مبنای حق حیات: در نگرش اسـلامی تمامی عالم، مخلوق الهی است و «حیات» نیز موهبتی است الهی. همان طور که در ماده دوّم اعلامیه اسلامی حقوق بشر آمده است «حیات حقی است که برای هر انسانی تضمین شده است و بر همه افراد و

جوامع و حکومت ها واجب است که از این حق حمایت نموده و در مقابل هر تجاوزی علیه آن ایستادگی کنند»،(۱۰۳) بلکه خداوند متعال کشتن به ناحق یک فرد انسانی را، کشتن همه انسان ها دانسته است.(۱۰۴) اما در عین حال این حق نیز در مواردی به اذن الهی محدود می شود. در حالی که در حقوق بین المللی، حق حیات از حقوق طبیعی محسوب شده و جز در موارد نادری قابل سلب نیست؛ بنابراین، گرچه به مقتضای ماده ۲۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر و نیز بند اول ماده ۶ میثاق حقوق مدنی و سیاسی، محروم نمودن خودسرانه انسان از حق حیات ممنوع دانسته شده و استیفاء همه حقوق، تابع محدودیت هایی است، لکن این محدودیت ها، در شرایط یک جامعه دموکراتیک تعریف می شود. لذا در بند «ج» ماده اوّل حقوق بشر اسلامی آمده است: «حفظ ادامه حیات بشری تا آن جا که خدا بخواهد واجب است»، در حالی که در حقوق بین المللی بسیاری از این موارد (نه همه آن موارد)، نقض حقوق بشر به حساب می آید؛ در بند ۲ ماده ۶ میثاق حقوق مدنی و سیاسی، صدور حکم اعدام جز در مهم ترین جنایات ممنوع شمرده شده است و در بند ۵ همان ماده صدور و اجرای حکم اعدام برای اشخاص کمتر از ۱۸ سال به طور کلی ممنوع اعلام شده است. در مقدّمه دومین پروتکل اختیاری میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی آمده است: «با اعتقاد به این که حذف مجازات اعدام، کمکی است به کرامت ذاتی بشر، و باعث توسعه تدریجی حقوق بشر می شود...» مفاد مواد این پروتکل همگی دال بر ممنوعیت اعدام جز در موارد بسیار استثنایی است و اعمال حق شرط

در آن نیز ممنوع شده است. همین جهت گیری، در بسیاری از اسناد دیگر بین المللی منعکس شده است.(۱۰۵) بنابراین، گرچه حق حیات در حقوق بشر غربی نیز مطلق نیست، اما موارد محدود نمودن آن بسیار نادر است.

پاسخ(قسمت چهارم)

منشأ این تفاوت نگرش ها در دو نظام حقوقی آن است که، از دیدگاه فیلسوفان حقوق بشر غربی، گویا حیات، ملک طِلق انسان هاست، اما از دیدگاه اسلام، حیات موهبتی است الهی و حقی است خدادادی، که هرگاه این حق وسیله ای برای قتل نفوس دیگر یا فساد در جامعه و بر هم زدن نظم شایسته حاکم بر جامعه و نیز محاربه با نظام الهی گردد، به نفع دیگران سلب می شود. (۱۰۶) از این رو، در ذیل بند الف ماده ۲ حقوق بشر اسلامی آمده است: «کشتن هیچ کس بدون مجوّز شرعی جایز نیست.»(۱۰۷) و به مقتضای بند «ج» و «ه.» ماده اول این اعلامیه، خودکشی و اسقاط جنین حرام است، درست بر خلاف آنچه که در حقوق بشرغربی مقرر یا معمول است؛چه این که در اسلام «حیات» فقط «حق» افراد نیست، بلکه حفظ آن، «تکلیف» آنان هست.

۴. مبانی حق آزادی عقیده: ماده ۱۸ اعلامیه حقوق بشر، به آزادی مذهبی پرداخته است و انسان را در داشتن و نداشتن مذهب و نیز تغییر مذهب و اجرای مراسم مذهبی، آزاد دانسته است. هر چند این اصل نیز در کلّیت خود مورد قبول اسلام است، ولی اولاً این آزادی مسؤولانه است و ثانیاً متعلق این آزادی، یعنی مذهب، در نگاه اسلام بسیار متفاوت از آن چیزی است که در نگرش غربی و حقوق بین الملل لحاظ می شود. توضیح آن که، گاهی مذهب به یک سلسله اعتقادات قلبی و حداکثر یک سری رفتار صرفاً شخصی

منحصر می شود که با زندگی اجتماعی و حقوقی انسان، ارتباطی ندارد، بلکه تصریح می شود که آموزش و پرورش، اخلاق و حقوق و... نباید مبتنی بر مذهب باشد (سکولاریسم)؛ به همین جهت است که به همه مذاهب، علی رغم اختلاف بین آن ها، از حقیقت تا خرافه، به یک چشم و به گونه ای مساوی می نگرند. با داشتن چنین مذهبی، هر نوع نظام حقوقی را می توان پذیرفت و هر نظام حقوقی نیز با داشتن چنین مذهبی قابل جمع است و در نتیجه، مذهب مانند سایر اعتقادات، امری شخصی و سلیقه ای بوده، مؤثر در تحدید آزادی و سایر حقوق فردی و اجتماعی دانسته نمی شود. بر همین اساس است که هیچ یک از ارزش های دینی، نباید مایه تبعیض یا تفاوت حقوقی یا محدودیت در حقوق بشر گردد. از این رو، اعلامیه جهانی حقوق بشر، به راحتی و بدون هیچ قید و شرطی، اصل آزادی مطلق مذهبی را اعلام کرده و به لحاظ قانونی و حقوقی، افراد انسانی را در داشتن و نداشتن مذهب و نیز در انجام مراسم مذهبی آزاد دانسته است و تنها محدودیتی که قایل شده – و در ماده ۲۹ اعلامیه آمده – این است که استفاده از این حق تا آن جاست که به حقوق و آزادی دیگران لطمه ای وارد نسازد. یکی از بارزترین مصادیق این محدودیت این است که دستورات مذهبی با قوانین و نظام حقوقی حاکم بر جامعه ای ناسازگار باشد که طبعاً در چنین موردی، این تعارض به ضرر مذهب و به نفع نظام حقوقی حل خواهد شد.

اما از دیدگاه اسلام، از آن جا که مذهب با گوهر انسانیت انسان مرتبط است، طبعاً بین داشتن و نداشتن مذهب تفاوت

جـدی وجود دارد؛ زیرا دین در نگرش اسـلامی، به معنای اعتقاد به مبـدأ هستی و نبوت پیامبران الهی است؛ همچنان که مذاهب حقیقی با مـذاهب خرافی و ساختگی مساوی نخواهند بود. و چون مذهب به اعتقادات شخصـی و قلبی و رفتار شخصـی منحصـر نمی شود، پـذیرفتن آزادی مطلق در داشـتن و نداشـتن مـذهب و در انجام هر نوع رفتار مـذهبی، به معنای پذیرش هرج و مرج و تعارض اجتماعی است و طبعاً چنین چیزی مقبول اسـلام نخواهد بود. به همین جهت، اعتقاد به عقاید باطله یا ارتداد و بازگشـت از دین اسـلام به کفر، شـرعاً حرام بوده، دولت های اسـلامی نیز بر اساس حقوق بشـر اسـلامی باید نسبت به از بین بردن آراء و عقایـد باطله و بی اساس و گرایش الحادی و ترویج دین اسـلام، که دین فطرت است، تلاش کنند. (ماده ۱۹ اعلامیه حقوق بشر اسلامی)

نتیجه آن که، از دیـدگاه اسـلام نمی توان کسـی را به دلیل عقیـده اش در دنیا تحت تعقیب و مؤاخـذه و مجازات قرار داد، مگر آنکه به توطئه بینجامد، که در این صورت، توطئه ممنوع است نه آزادی عقیدتی.(۱۰۸)

جهانی بودن حقوق بشر

همان طور که دکتر "هدایت الله فلسـفی" نگاشـته اند، «حقوق بشـر به لحاظ سرشتی که دارد، زمان و مکان نمی شناسد.»(۱۰۹) ولی آیـا همـان طور که ایشـان مـدعی است «اعلامیه جهانی حقوق بشـر، به راستی اعلامیه ای جهانی است»؟!(۱۱۰) بـه نظر می رسـد که چنین نباشـد؛ زیرا همان طور که برخی از محققان معتقدنـد «حقوقی که به نام حقوق بشـر تشـریح می شود، با توجه به ویژگی های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه ای که از این حقوق در آنجا تعریف به عمل می آیـد، شـکل متفاوتی به خود می گیرد. از این رو، حقوق بشر هیچ گاه

در چارچوب یک تعریف عام و قابل پـذیرش عمومی نگنجیده است. این امر موجب بروز یک معضل در نظام حقوق بین الملل شده است.»(۱۱۱) لازمه جهانی بودن آن است که، یا به همه فرهنگ ها توجه شود یا دست کم، قدر مشترک همه نظام های حقوقی اخذ شود. «همان طور که برخی از دولت های جهان سوّم نظیر جمهوری اسلامی ایران، هند، چین و برزیل اعلام کرده اند، حقوق بشر مورد نظر غرب بر خلاف فرهنگ و عقیده آن هاست و لذا در مسائل حقوق بشر بایستی به فرهنگ های بومی توجه شود، و معیارهایی که صرفاً بر مبنای فرهنگ و سنن و فلسفه غربی است، نبایستی جهانی تلقی شود.»(۱۱۲)

ساز و کار اجرایی حقوق بشر

بر خلاف ماده ۱۵ میثاق جامعه ملل، منشور ملل متحد، حقوق بشر را از زندان حاکمیت بی چون و چرای دولت ها درآورده، صلاحیت دولتها را در این زمینه، هر گاه صلح و امنیت بین المللی را به مخاطره اندازد، محدود نموده است، و لازمه تفسیر منشور در پرتو موضوع و هدف منشور (بر اساس ماده ۳۱ معاهده ۱۹۶۹ وین) نیز چنین اقتضا می کند.(۱۱۳) از دیدگاه اسلام نیز «نقش حقوق اساسی بشر، از جمله محروم نمودن او از داشتن آزادی اندیشه و آزادی اخذ تصمیم، خیانت به بشریت است و هرگز از شؤون داخلی و انحصاری دولت مستبد نیست تا بگوییم اوآزاد است که در محدوده قلمرو خود،در حق گروه انسان هایی که به زیرسلطه خود گرفته،هرعملی که دلش خواست انجام بدهد.»(۱۱۴)

آنچه که این امر را با مشکل مواجه می سازد، نداشتن مکانیسم اجرایی مناسب است؛ زیرا «آنچه که امروزه به عنوان اصول حقوق بشر مطرح است، همگی و به طور دربست «غربی» و ناشی از «فلسفه غرب» نیست. آنچه که ناخرسندی دولت های

در حال توسعه را فراهم کرده، نحوه برخورد سازمان های بین المللی در قبال نقض حقوق بشر می باشد. در این امر جای تردید وجود ندارد که بررسی های کمیسیون حقوق بشر، تحت الشعاع ملاحظات سیاسی است؛ چرا که نقض حقوق بشر در قلمرو دولت هایی که با دول غربی روابط نزدیک دارند، نادیده انگاشته می شود. بنابراین، مشکل اصلی، اجرای صحیح حقوق بشر است و نه اصول حقوق بشر.»(۱۱۵)

مسأله این نیست که برخی دولت ها، گزینشی عمل می کنند یا سوء استفاده می کنند، بلکه مقررات حقوق بین الملل، در تنظیم قواعد حقوقی، مکانیسم اجرایی مناسبی را برای حمایت از حقوق بشر ارائه نکرده، و حتی احیاناً خود آن مقررات نیز زمینه ساز چنین سوء استفاده هایی است.

«در عمل، برای حمایت از حقوق بشر و تضمین مقررات آن دو راه وجود دارد: یکی استفاده از آیین های غیرحقوقی و دیگری توسل به آیین های حقوقی. آیین های غیرحقوقی اساساً بر دو نوع هستند: آیین های سیاسی، که فقط مورد استفاده ارکانی قرار می گیرند که بیان کننده اراده دولت ها هستند و برخی دیگر آیین های شبه سیاسی... آیین های مورد استفاده کمیسیون حقوق بشر صرفاً سیاسی است. اعضای این کمیسیون (۴۳ عضو) که همگی منتخب شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل هستند و مدت مأموریت آن ها نیز سه سال است، استقلال نظر ندارند و هر یک از آن ها در این کمیسیون نماینده دولت متبوع خویش است. از این رو، کمیسیون حقوق بشر در قلمرو مسائل حقوق بشر و در سطحی نازل تر از مسائل دیگر، آیینه تمام نمای اختلافات سیاسی و اقتصادی کشورها و یا اردوگاه های سیاسی بوده است. چنانکه این کمیسیون در گذشته، صحنه مبارزه شرق و غرب بود، در حال حاضر به صورت میدان نبرد

شمال و جنوب و یا بهتر بگوییم به صورت نطع شطرنجی درآمده است که در آن، مسائل حقوق بشر در درجه دوّم اهمیت قرار گرفته اند. به همین سبب اعتبار کمیسیون تا حدود بسیار زیادی از بین رفته و در موارد بسیار، مضحکه خاص و عام شده است. (۱۱۶)

علاوه بر آن، ابهامات موجود در مقررات حقوق بشر یا حقوق بین الملل مانند «تهدید نسبت به صلح و امنیت بین المللی»(۱۱۷) یا «جامعه دموکراتیک»(۱۱۸) که شرایط و محدودیت هایی برای حقوق بشر ایجاد می کند، خود مستمسکی برای اقدامات گزینشی سازمان های بین المللی خواهد بود؛ زیرا مشخص نیست با توجه به چه معیارهایی می توان این مفاهیم را تعریف کرد. آیا مردم الجزایر که در احقاق حق تعیین سرنوشت خود به گرایش اسلامی روی آوردند، آن جامعه غیر دموکراتیک شده و باید سرنگون شود؟ و علی رغم آراء آزاد مردم، باید دیکتاتوری سابق حاکم گردد و حق تعیین سرنوشت در این مورد سزاوار حمایت نیست؟ و از آن طرف، فتنه گران در نظام اسلامی، از جمله در آشوب تیرماه ۷۸ تهران و تبریز، باید مورد حمایت قرار گیرند، چون حکومت اسلامی در دیدگاه امریکا و صهیونیسم، دموکراتیک نیست. آیا دموکراتیک یعنی آنچه که آمریکا می پسندد؟ همچنان که در جریان اعزام نیروی نظامی امریکا به جمهوری دومینیکن (۱۹۶۵) به نام مداخله بشردوستانه، هدف اصلی امریکا پیشگیری از روی کارآمدن رژیم کمونیستی، نظیر رژیم کوبا بود، و خطر واقعی و فوری نسبت به امریکا وجود نداشت، در اشغال نظامی جزیره گرانادا (۱۹۸۳) توسط نیروهای امریکایی نیز، که پس از روی کارآمدن یک دولت ضد امریکایی در آنجا صورت گرفت، جریان امر بر همین منوال بود. لذا از بررسی عملکرد دولت ها

می توان دریافت که هرگاه ضرورت بشردوستانه وجود داشته، ولی هیچ تهدیدی علیه منافع سیاسی یا اقتصادی دولت ها موجود نباشد، دولت ها علاقه ناچیزی به مداخله نشان می دهند.(۱۱۹)

در حالی که از دیدگاه اسلام، اعتقاد به حقوق بشر، نه یک قرارداد بلکه یک اعتقاد درونی و برخاسته از فطرت پاک آن هاست و در عصری که حاکمیت، اختیارداریِ مطلقِ اتباع محسوب می شده است، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام کلمات نورانی در این زمینه دارند که بر تارک عالم می درخشد از جمله این که: «پسرانم، همواره یاور ضعیفان و خصم ستمگران باشید.»(۱۲۰)، «ای مالک اشتر، همواره با اتباع اعم از مسلمان و غیر مسلمان خوش رفتار و نیکو کردار باش، چه آن که اگر آنان مسلمان باشند، برادر دینی تو هستند، و الاّ مانند تو انسان هستند.»(۱۲۱) همچنین رهبری و فرماندهی در نظام مشروع اسلامی به عهده معصومان یا درس آموختگان آن مکتب است، نه هر فاسق و فاجر و ستمگری، که حقوق انسان ها را نادیده بگیرد.

بنابراین، همانطور که پرفسور "باوت" و برخی دیگر از علمای حقوق بین الملل پیشنهاد کرده اند، به دلیل امکان سوء استفاده از نظریه مداخله بشر دوستانه، برای حمایت از حقوق بشر، اقدام جمعی دولت ها مناسب تر است تا اقدام انفرادی دولت ها(۱۲۲)؛ زیرا آن که در عمل، به طور انفرادی اقدام می کند قدرت های بزرگ است نه ضعیف، همچنان که "والاس" می گوید: «دولت ها به دلایل مختلف سیاسی، ممکن است برای حمایت از شورشیان و یا حکّام، مداخلاتی انجام دهند. سیاست، بیش از حقوق درتصمیم گیری یک دولت برای مداخله نقش دارد.»(۱۲۳)

پی نوشت ها

۱ و ۲- برای اطلاع بیش تر از متن کامل این اعلامیه ر. ک. به: محمدهادی معرفت، جامعه مدنی، قم، التمهید، ۱۳۷۸، ص ۲۴۵- ۲۵۳ / ص

.۲۴۶

۳- البته آیه فوق در صورتی می توانـد مسـتند مـا واقع شود که «انتصار» را به معنی «یاری طلبیـدن» معنی کنیم، اما اگر آن گونه که برخی از محققـان و بزرگـان فن تفسـیر متـذکر شدنـد به اینکه اگر «انتصار» با «مِن» همراه باشـد به معنی انتقام می آیـد، آیه شاهـد مثـالی برای مشـروعیت انتقام گیری و مقابله به مثل خواهـد بود. البته در این آیه شـریفه، «انتصار» همراه «مِن» نیست، ولی گویا این مفسران، «مِن» را در تقدیر گرفته اند (برای اطلاع بیش تر، ر. ک. به: الرّاغب الاصفهانی، المفردات فی غرایب القرآن، تهران، دفتر نشـر الکتـاب، الطبعه الثانیه، ۱۴۰۴ ه. ق / الطبرسـی، مجمع البیـان فی تفسـیر القرآن، ج ۱۰-۹، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۶ ه. ق، ص ۵۲ / شـیخ الطائفه الطوسـی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، بیروت، داراحیـاء التراث العربی، بی چـا، بی تا، ص ۱۷۰ / سیدعلی اکبر قریشی، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، تهران، بنیاد بعثت، چاپ سوم، ۱۳۷۷، ص ۵۰۲ – ۵۰۴).

۴- علی اکبرخسروی،حقوق بین الملل دفاع مشروع،تهران،آدینه،۱۳۷۳،ص ۶۹.

۵- نهـج البلاغه، تنظیم صـبحی الصالح، قم: دارالهجره الخامسه، ۱۴۱۲ ه. ق، نـامه ۴۷، ص ۴۲۱: «کونا للظالم خصـماً و للمظلوم عوناً.»

۶ الی ۸- الشیخ محمدبن الحسن الحرّ العاملی، وسایل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، ج ۱۱، بیروت، داراحیاء التراث العربی، الطبعه الثانیه، بی تا، ص ۱۰۸، باب ۵۹ حدیث ۱: «من سمع منادیاً ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم.» / حدیث ۲: «عونک الضـعیف من أفضـل الصّدقه» / ص ۵۵۹، بـاب ۱۸، حدیث ۳: «قـال رسـول الله صـلی الله علیـه وآله: من أصـبح و لم یهتمّ بـأمور المسلمین فلیس بمسلم.»

۹- فتح الباری، ج ۱۲، ص ۳۲۳ به نقل از محمد حسنین هیکل، الجهاد و القتال

فی السیاسه الشرعیه، ج ۱، بیروت: دارالبیارق، الطبعه الثانیه، ۱۴۱۷ ه. ق، ص ۸۳ «المسلم أخو المسلم لا یظلمه و لا یسلمه» ای «یدافع عنه و لا یسلمه عنه و لا یسلمه لمن یرید به مکروهاً أو اعتداءً».

۱۰- مسند احمدبن حنبل، ج ۳، ص ۴۸۷ به نقل از: هیکل، همان، ص ۸۴

۱۱- فتح الباری، ج ۱۲، ص ۳۲۴، به نقل از: هیکل، همان، ص ۸۳-۸۴

۱۲- وهبه الزحیلی، آثار الحرب فی الفقه الاسلامی، دمشق، دارالفکر، الطبعه الرابعه، ۱۹۹۲ م، ص ۷۷ / هیکل، همان، ص ۷۱۸

۱۳- هیکل، همان، ص ۷۰۳

۱۴- ابن هشام، السیرهالنبویه، ج ۴، بیروت، دارالقلم، بی چا، بی تا، ص ۳۱- ۴۶.

۱۵- هیکل، پیشین، ص ۷۱۹- ۷۲۰ «فتعاقدوا و تعاهدوا باللّه لیکونن یداً واحده مع المظلوم علی الظالم حتی یؤدّی الیه حقه ما بلّ بحر صوفه».

۱۶ و ۱۷- ابن هشام، ج ۱، پیشین، ص ۱۴۱- ۱۴۲ «لقد شهدت فی دار عبدالله بن جُرعان حلفا ما احبُ أنّ لی به حمر النعم ولو أدعی به فی الاسلام لأجبتُ».

۱۸- هیکل، پیشین، ص ۷۲۱- ۷۲۲.

۱۹ و ۲۰- ابن هشام، ج ۱، پیشین، ص ۱۴۰ (قال رسول اللّه صلی الله علیه وآله: «و ماکان من حلف فی الجاهلیه فانّ الاسلام لم یزده الاّ شدّه».) / ص ۱۴۲

۲۱. Etat - Tribu.

۲۲- سید خلیل خلیلیان، حقوق بین الملل اسلامی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۵، ص ۱۷۱-۱۷۴

۲۳- شمس الدین، جهادالامّه؛ بقلم: حسن مکّی؛ بیروت؛ دارالعلم للملایین، ۱۹۹۷م، ص ۳۳۶

۲۴- صبحی محمصانی، القانون و العلاقات الدولیه فی الاسلام، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۳۹۲ ه. ق، ص ۱۹۳-۱۹۴

۲۵- وهبهالزحیلی، العلاقات الدولیه فی الاسلام، بیروت، الرساله، ۱۴۱۰ ه. ق.

۲۶- به نقل از: هیکل، پیشین، ص ۵۹۱

۲۷- العقیده الطحاویه، ص ۴۹،

به نقل از: هیکل، همان، ص ۵۹۴

۲۸ الی ۳۰- ر.ک.به: هیکل،همان،ص ۷۱۸ که آراء و انظار برخی از نویسندگان اسلامی را در این زمینه نقل می کند. / ص ۷۲۲- ۷۲۶ / ص ۷۳۶- ۷۳۷

۳۱- الزحیلی، العلاقات الدولیه فی الاسلام، پیشین، ص ۳۲

۳۲- صبحی محمصانی، پیشین، ص ۱۹۵ – ۱۹۶

۳۳- مرتضی مطهری، جهاد، قم، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، بی چا، بی تا، ص ۲۹- ۳۰

۳۴- Rebecca M.M . Wallace; International law; London: Sweet and Moxwell, ed ۷۹۹۱, p. ۷۷۲.

۳۵- Malcolm . N. Shaw; International Law; United Kingdom: Cambridge University, ۵ th ed, p. ۹۷۶.

۳۶- Michael Walzer; " Just War and Human Rights"; in: Michenlin R. Ishay; The Human Rights Reader; New York: Routledy, ۷۹۹۱, p. ۸۶۳.

۳۷- Steven Lukes; "Five Fables About Human Rights"; in: Stephen Shute and Susan Huley)ed.(, On Human Rights; P.۰۲.

۳۸- سعید میرزایی ینگجه، تحول مفهوم حاکمیت در سازمان ملل متحد، تهران،دفترمطالعات سیاسی وبین المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳، ص ۶۵

۳۹- محمود مسائلی، «نسل جدید حقوق بشر»، مجله سیاست خارجی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امورخارجه، شماره ۱، سال ششم، بهار۱۳۷۱، ص ۱۶۷

۴۰- Humanitarian Intervention.

۴۱- Shaw; Op. Cit; p. ۳۰۸.

۴۲- Ibid; p. ۲۰۸.

۴۳- Micheal Walzer; Op. Cit, p.p ۸۶۳-۹۶۳.

۴۴- Anthony D' Amato: "International Law and Political Reality"; Vol ۱; London: Kluwer

.Law. Boston Hague, p. ۰۸۱

.Shaw, Op. Cit. ۳۰۸ -۴۵

.Democrative principles -۴۶

.Brownli; Op. Cit. p.p ۹۵-۱۶ -۴۷

.Opinio Juris -۴۸

.Brownlie; Op. Cit , p. ۷۰۲ -۴۹

.Ibid; and Shaw; Op. Cit; p.۲۰۸ -۵۰

۵۱- برای تفصیل بحث. ر. ک. به: جهانگیر کرمی، شورای امنیت سازمان ملل متحد و مداخله بشر دوستانه، تهران، انتشارات

وزارت امور خارجه، ۱۳۷۵، ص ۱۵ - ۳۲ / سید داود آقایی، نقش و جایگاه شورای امنیت سازمان ملل متحد در نظم نوین جهانی، تهران، پیک فرهنگ، ۱۳۷۵، ص ۲۵۲- ۲۷۰

۵۲- Wallace Op. Cit; pp ۶۵۲-۹۵۲.

۵۳- میرزایی ینگجه، پیشین، ص ۱۳۰-۱۴۰

۵۴- Graeprath Bernhard, Op. Cit.p..

۵۵- Shaw.., Op. Cit, p.۲۰۸.

۵۶- Anthony D' Amato; Op. Cit; p.p. ۴۸۱-۵۸۱.

۵۷- Arinson.

۵۸ - Nancy Arinson; "International law and Non - Intervention"; Review of fletcher froum of World Affirs, ۳۹۹۱, p. ۱۰۲.

۵۹- Robert. L . Bledsoe (et al); The International Law Dictionary; England; Oxford, ۷۸۹۱, p. ۴۵.

۶۰- سید محمد اکبری، «اصل عدم مداخله»، مجله پژوهش حقوق و سیاست، تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی، ش ۱، سال اول، پاییز و زمستان ۱۳۷۸، ص ۲۴۸.

۶۱ - Ian Brownlie; The Rule of Law in International Affairs; London: Martina NiJhoff Publishers; ۵۹۹۱ , P. ۷۴.

۶۲- Bledsoe; Op. Cit; p.۴۵.

۶۳- Brownlie; Op. Cit; p. ۰۴.

۶۴- Ibid.

۶۵- همان، ص ۲۵۱- ۲۵۲

۶۶- خلیلیان، پیشین، ص ۲۳۲

۶۷- ر. ک. به: نهج البلاغه، نامه امام علی علیه السلام خطاب به استاندار خود مالک اشتر نخعی رحمه الله (نامه شماره ۵۳

براساس تنظیم صبحی الصالح)

۶۸- محمدهادی معرفت، جامعه مدنی، قم، موسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید، ۱۳۷۸، ص ۲۲۹- ۲۳۰

۶۹- السید محمدحسین الطباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، طهران، دارالکتب الاسلامیه، الطبعه الرابعه، ۱۳۶۲ ه. ش، ج ۱۳، ذیل آیه ۸۳ سوره کهف، ص ۴۰۷- ۴۲۵

۷۰ - ;(Jerome J. Shestack, "The Jurisprudence of Rights"; in: Theodor Merom (ed. Human Rights in International law; New York; Clarendon press, Oxford, ۳rd ed. ۱۹۸۹. pp.۳۷-۴۷.

۷۱- Ibid.

۷۲- Wallace; Op. Cit; p.۷۷۲.

۷۳- Jerome J. shestack; Op. Cit, p. ۴۷.

۷۴- Ibid; p.p. ۴۷

.۵۷ -

۷۵- محمـدتقی جعفری تبریزی، تحقیقی در دو نظـام حقوق جهـانی بشـر از دیـدگاه اسـلام و غرب و تطبیق آن دو با یکـدیگر، تهران، دفتر خدمات حقوقی بین المللی جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول، ۱۳۷۰، ص ۵۳

۷۶- همان، ص ۵۵

۷۷- عدنان علی رضا النحوی، المسـلمون بین العلمانیه و حقوق الانسان الوضـعیه، المملکه العربیه السـعودیه، دارالنحوی للنشـر و التوزیع، ۱۴۱۸ ه. ق، ص ۵۹-۶۰

۷۸- بند ۲ ماده ۲۹ چنین مقرر می دارد: «هر کس در اجرای حقوق و اسـتفاده از آزادی هـای خود فقـط تابع محـدودیت هایی است که به وسـیله قـانون منحصـراً به منظور تـأمین شـناسایی و مراعـات حقوق و آزادی هـای دیگران و برای رعایت مقتضـیات صحیح اخلاقی ونظم عمومی و رفاه همگانی در شرایط یک جامعه دموکراتیک وضع گردیده است.»

۷۹- آنتونی، آر. بلاستر، لیبرالیسـم غرب ظهور و سـقوط، ترجمه عباس مخبر دزفولی، تهران، نشـر مرکز، چاپ سوّم، ۱۳۷۷، ص ۳۸

۸۰- همان، ص ۴۲- ۴۳

۸۱ الی ۸۳- معصومه ابتکار، مبانی فکری سند پکن، مجله فرزانه دوره دوّم، ش، س، ص ۱۳۱- ۱۳۷ / همان / ص ۱۳۲- ۱۳۵

۸۴- تازه های اندیشه، نگاهی به فمینیسم، قم، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، ۱۳۷۷، ص ۴۷

۸۵- عدنان رضا النحوی، پیشین، ص ۶۴

۸۶- ر. ک. به: سیدابراهیم حسـینی، «مبـانی نظری حقوقی فمینیسم»، کتاب نقـد، تهران، پژوهشـگاه فرهنگ و انـدیشه اسـلامی، شماره ۱۷ زمستان ۱۳۷۹

۸۷و۸۸- محمدتقی جعفری تبریزی،پیشین،ص ۵۳ و صص ۲۷۸-۲۸۵/ص ۵۵

۸۹- مرتضـی مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، قم، انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم)، ۱۳۶۱، ص ۴۶ - ۴۷

۹۰- هدایت الله فلسفی، «تدوین و اعتلای حقوق بشر»، مجله تحقیقاتی حقوقی، شماره ۱۷- ۱۶، سال ۷۵ - ۷۴، ص ۹۸- ۹۹

.Henry J _۹۱

Steiner and . Philip Alston; International Human Rights in context politics, Morals; New .york Clarendon. Oxford, ۱st, ed; ۶۹۹۱, pp. ۹۶۱ - ۰۷۱

۹۲- محمدتقی جعفری تبریزی، پیشین، ص ۲۶۶

۹۳- ر. ک. به: همان، ص ۲۶۴-۵۰۲

۹۴- Jerome J. Shestack; Op. Cti; pp. ۳۷-۴۷.

۹۵- Ibid; pp. ۵۷ - ۰۰۱.

۹۶- همان طور که دکتر محمدجواد ظریف در سخنرانی خود در کنفرانس جهانی حقوق بشر وین، ژوئن ۱۹۹۳ بیان داشتند که: با توجه به مبنای حقوق بشر که از «توافقات بشری، ریشه نمی گیرد، بلکه موهبتی است که خدا به انسان داده و به همین جهت، جهان شمول، مستقل از شرایط و فراتر از مرزها و اقتدار هرگونه مرجعی است و غیر قابل نقض می باشد». (ر. ک. به: کرمی، پیشین، ص ۸۶)

۹۷ الی ۹۹- محمدهادی معرفت، پیشین، ص ۲۲۵- ۲۲۸ / ص ۲۲۷ / ص ۲۲۶- ۲۲۹

۱۰۰- سیدابراهیم حسینی، پیشین، ذیل مفهوم اومانیسم و نقد و بررسی آن.

۱۰۱- رسول خداصلی الله علیه وآله پایه مساوات و برابری بین مردم را در حقوق و واجبات (وظایف) در خطبه الوداع چنین اعلان نمود: «یا ایهاالناس إنّ ربکم واحد، و ان اباکم واحد کلّکم لادم و آدم من تراب ان اکرمکم عند اللّه اتقیکم، لیس لعربی علی عجمی و لاـ لعجمی علی عربی و لا لأحمر علی أبیض و لا لأبیض علی أحمر فضلٌ الّا بالتقوی». ر. ک. به: محمد الزحیلی، حقوق الانسان فی الاسلام، دمشق بیروت، دارالکم الطیب؛ الطبعه الثانیه، ۱۴۱۸ ه. ق، ص ۱۵۳

۱۰۲ و ۱۰۳- محمدهادی معرفت، پیشین، ص ۲۴۷- ۲۴۸ / سیدابراهیم حسینی، پیشین، ذیل بحث «مناط در تفاوت های تشریعی حقوق زن و مرد» / ص ۲۴۷

۱۰۴- مائده: ۳۲ (من قتل

نفس بغیر نفساً او فساد فی الارض فکأنّما قتل الناس جمیعاً و من احیاهاً فکأنّما أحیا الناس جمیعاً)

۱۰۵- برای اطلاع بیش تر از لغو مجازات اعدام در کشورهای غربی و اسناد بین المللی ر. ک. به: محمدابراهیم ناتری، بررسی تطبیقی مجازات اعدام، قم،مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم،۱۳۷۸، ص ۶۲- ۷۰

۱۰۶- مائده: ۳۲ و ۳۳ / بقره: ۱۷۸ و ۱۷۸ و ۲۱۷ و...

۱۰۷ و ۱۰۸- ر. ک. به: محمدهادی معرفت، پیشین، ص ۲۴۷ / بند ج ماده ۲ این اعلامیه / فلسفه حقوق، پیشین، ص ۲۵۵ - ۲۶۶ / ص ۲۳۵-۲۳۶

۱۰۹ و ۱۱۰- فلسفی، پیشین، ص ۹۵ / ص ۱۰۹

۱۱۱- Wallace; Op. Cit; p.۷۷۲.

۱۱۲- کرمی، پیشین، ص ۸۸

۱۱۳- فلسفی، پیشین، ص ۹۷ و ۱۰۱

۱۱۴- خلیلیان، پیشین، ص ۲۳۲

۱۱۵- میرزایی ینگجه، پیشین، ص ۷۵- ۷۶

۱۱۶- فلسفی، پیشین، ص ۱۲۸- ۱۲۹

۱۱۷- Threat to the International Peace and Security.

۱۱۸- Democratic Society.

۱۱۹- منیژه اسکندری، پیشین، ص ۱۲۰

۱۲۰ و ۱۲۱- نهج البلاغه، پیشین، نامه ۴۷، ص ۴۲۱ / نامه ۵۳. ص ۴۲۷

۱۲۲- منیژه اسکندری، پیشین، ص ۱۲۰

۱۲۳- Wallace; Op. Cit; p.۶۵۲.

مقتدی صدر کیست و چه افکاری دارد؟ در عراق فعلی حق با کیست؟

پرسش

مقتدی صدر کیست و چه افکاری دارد؟ در عراق فعلی حق با کیست؟

پاسخ(قسمت اول)

در پاسخ به این سؤال مقاله ای به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی ۱۲ /۳ /۱۳۸۳ ص ۶ ارائه می نماییم، بدیهی است مطلب ذیل صرفا یکی از دیدگاه های موجود پیرامون نامبرده می باشد.

اشاره نظامیان آمریکائی از سال گذشته که سرزمین مقدس عراق را به اشغال خود در آوردند , تا کنون در مناطق شیعی این کشور بویژه در شهرهای مقدس نجف و کربلا با مقاومت سازمان یافته جوانان شیعه ای مواجه بوده اند که تحت رهبری طلبه ای جوان از خاندان آیت الله صدر به نام « مقتدی » کمر به مبارزه مسلحانه با اشغالگران بسته اند. این مبارزه مانع بزرگی بر سر راه نقشه های برنامه ریزی شده آمریکائیها در عراق ایجاد کرده است . آمریکائیها نیز بی آنکه اعتنائی به منطق و مواضع این گروه شیعه داشته باشد , آنها را به عنوان اینکه سد راهشان شده اند « تروریست » لقب داده و تحت تعقیب قرار داده اند.

آن مبارزه و این واکنش از جمله عواملی است که در بستر تحولات سیاسی عراق , سبب منزلت اجتماعی مقتدی صدر و افزایش نفرت از آمریکائیهای اشغالگر شده است . با این همه امروز در ایران اسلامی , مردم کنجکاو و پیگیر رویدادهای سیاسی عراق فقط خبرهای مربوط به مبارزه مقتدی صدر را می شنوند و کسی اطلاعی ندارد که وی به درستی کیست , چه می خواهد , به چه کسی اتکا دارد و نهایتا چه هدفی را در جامعه آشوب زده عراق دنبال می کند.

مطلبی که

پیش روی دارید , پاسخی اجمالی به همین سئوالات است .

« مقتدی صدر » کیست

« مقتـدی صـدر » فرزنـد کوچک آیت الله سـید محمـد صادق صدر از علمای برجسـته وبا نفوذ عراق است . پدر مقتدی و پسـر عموی پـدرش آیت الله سـید محمـد باقرصدر (از مراجع پیشـین تقلید شـیعیان عراق) به همراه دو برادر دیگرش در دوران رژیم بعثی صـدام حسـین به خـاطر نقش محوری که در مبارزه مردم این کشور علیه صـدام داشـتند , به شـهادت رسـیدند. پس از این حادثه , مقتدی مخفی شد وبه زندگی پنهانی وزیرزمینی روی آورد . مقتدی پس از آنکه پدرش در ۲۹ بهمن ۱۳۷۷ به شهادت رسید فعالیت خود را صرف بازیابی روابط با بخشی از طرفداران پدرش که همچنان پیرو وی باقی مانده بودند , کرد.

این گروه که عمـدتا از جوانـان پرشور تشـکیل شـده بود , هسـته اولیه تشـکلی شـد که اکنون با عنوان « جماعت صـدرثانی » به طرفـداری از مقتدی صدر فعالیت می کنند . مقتدی صدر اگر چه ۳۰ ساله است و تحصـیلات حوزوی زیادی را طی نکرده و از هیچ مرجع تقلیدی اجازه اجتهاد ندارد , اما اعتقادات سیاسـی و مذهبی و سـخنرانی های آتشـین او که همگی علیه اشـغالگران و برله برپایی حکومت اسـلامی در عراق است , توانسـته صدها هزار نفر از طیف های پرشور شهرهای شیعی عراق بویژه « شهرک صدر » در حومه بغداد را به سوی خود جذب کند.

پس از سـقوط صـدام , مقتـدی صـدر با برخی اقدامات گسترده , موسـسات خیریه و دفاتر پدرش در شـهرهای مختلف عراق را دوباره

فعال ساخت و اشخاص مهم و تاثیرگذاری همچون شیخ محمد یعقوبی را که مقلد صدر پدر بود , سازماندهی کرد و اطراف خود جمع نمود. سپس با تدوین مرامنامه ای که در آن به لزوم تشکیل حکومتی براساس احکام اسلامی و اقامه حدود شرعی برای آینده عراق تاکید شده وارد صحنه سیاسی و اجتماعی این کشور شد.

مقتدی صدر داماد « آیت الله شهید سید محمد باقر صدر » نیز هست . همین امر باعث شده که در حال حاضر به عنوان مهمترین میراث خاندان صدر مطرح باشد. اما در واقع بزرگ خاندان صدر شخص دیگری به نام سید حسین صدر است که به عنوان روحانی میانه روی شیعه شناخته می شود و مورد غضب دولتهای غربی نیز نمی باشد. حسین صدر با وجود اختلاف دیدگاهی که با مقتدی صدر و حامیانش دارد بارها در مصاحبه ها از صداقت آنها دفاع کرده است . او حتی یکبار حمایت خود از شورای حکومتی عراق را منوط کرده بود به اینکه گروه مقتدی صدر نیز در این شورا نماینده داشته باشد. البته خود مقتدی صدر بهیچوجه خواهان حضور طرفدارانش در این شورا نیست زیرا اصولا آنرا به رسمیت نمی شناسد.

مقتدی صدر به پیروی از پدرش حوزه های علمیه را به دو بخش « فعال و سخنگو » و « منفعل و ساکت » تقسیم کرده و خود را نماینده بخش فعال حوزه های علمیه عراق می داند. همین طرز فکر و موضعگیری سبب شده تا میان وی و آیت الله سیستانی و برخی علمای دیگر حوزه های علمیه نجف و کربلا فاصله ایجاد گردد و روش

هـای سیاسـی ایشـان زیر سوال برود. مقتـدی صـدر از حامیـان آیت الله سیسـتانی است ولی از اینکه ایشـان فعالانه پنجه در پنجه اشـغالگران آمریکائی نمی افکنـد و حاضـر نیست در فعالیت های سیاسـی مـداخله گسترده وجـدی داشـته باشد ودر قبال مسائل روزمره سیاسـی موضـعگیری نماید چندان خشنود نیست . مقتدی صدر به پیروی از پدرش بر این اعتقاد است که مرجع تقلید بر همه امور مقلـدانش ولایت دارد و بایـد در همه امور سیاسـی و غیر سیاسـی حضور فعال و تعیین کننـده داشـته باشـد و در مواقع حیاتی به مرکزیتی برای هدایت مقلدان مذهبی در دفاع از ارزشهای دینی و ملی بدل گردد.

درباره عدم تفاهم میان مقتدی صدر و آیت الله سیستانی در زمینه مسائل سیاسی نظراتی دیگر نیز وجود دارد. برخی معتقدند که مقتدی صدر و گروهش ظاهرا با روش های سیاسـی آیت الله سیسـتانی مخالفت می کنند اما بدنبال تثبیت مرجعیت عربی هستند و ایرانی الاصل بودن ایشان بعنوان مرجع تقلیـد شـیعیان عراق مخالفنـد. براساس این نظریه , مقتدی صدر چندان مایل نیست که یک مرجع غیر عرب , امور مذهبی شیعیان عراق را به عهده بگیرد.

اما در مقابل پیروان این نظریه اکثریت دیگری از صاحبنظران وجود دارنـد که معتقدنـد مقتدی صدر کمترین تعصب ضد ایرانی نـدارد و برای مثـال به حمـایت ایشان از آیت الله حائری اشاره می کننـد. آیت الله سـید کاظم حائری که مقتـدی صـدر از ایشان تقلیـد می کند , اصالتا ایرانی است و صدر پدر هم نه بخاطر تعلقات قومی و عربی , بلکه بخاطر اینکه آیت الله حائری را مجتهد و مرجع جامع الشرائط می

دانسته , از ایشان تقلید می کرده است

آیت الله حائری که خود از موسسان حزب الدعوه عراق است در سال ۱۳۵۱ جز اولین علمایی بود که بدلیل داشتن شناسنامه ایرانی , از عراق اخراج شد و به ایران آمد و تقریبا از همان زمان تاکنون در شهر قم سکونت دارد.

مقتدی صدر ۱۷ ساله بود که انتفاضه شیعیان جنوب عراق در سال ۱۳۷۰ توسط صدام سرکوب شد و ۲۴ ساله بود که پدرش سید محمد صادق صدر را به شهادت رساندند.

قبل از حمله آمریکا به عراق و سقوط صدام , مقتدی صدر و گروهش نزد برنامه ریزان آمریکایی از لحاظ توان سیاسی و حوزه نفوذش میان شیعیان عراق ناشناخته بود و سایر گروه های معارض عراقی نیز که برای ساقط کردن صدام به ضرورت تشریک مساعی سیاسی با یکدیگر پی برده بودند از وجود جنبش مقتدی صدر در داخل عراق که نماینده بخش اعظم شیعیان پرشور این کشور بود , غافل و بی خبر بودند. به همین علت بود که آمریکا نیز قبل از حمله به عراق در چارچوب تلاش های خود برای جلب همکاری گروه های مختلف شیعی این کشور با جنبش مقتدی صدر هیچگونه مذاکره و تعاملی نداشت . از این رو است که امروزه هم آمریکایی ها و هم گروه های عراقی با ظهور جنبش جوانان پرشور شیعه به رهبری مقتدی صدر غافلگیر شده و وی را مانع عمده برنامه ریزیهای خود در عراق می دانند.

بنظر می رسد اکنون آمریکائیها که به توان و نفوذ مقتدی صدر و گروهش در میان شیعیان عراق واقف شده اند تلاش دارند تا

قبل از فرا رسیدن موعد مقرر برای انتقال قدرت به عراقیها یعنی ۱۰ تیر , گروه مقتدی صدر را مضمحل و نابود کنند و اگر نتوانند , به گونه ای رفتار کنند تا مردم عراق تحت تاثیر تبلیغات و نیرنگهای آمریکا به این گروه بدبین شوند.

درباره اهداف و خواسته های مقتدی صدر و گروهش « جماعت صدرثانی » , تاکنون نظرات و پیشداوریهای گوناگونی از سوی محافل سیاسی و خبری داخلی و خارجی منتشر شده است که بنظر می رسد بعضا بدون نظر داشت شرایط جاری عراق و صرفا با عنایت به امیال اشغاOj...Ě...غربی ابراز شده است . در چنین قضاوتها......نه تنها جانب امانتداری و انصاف رعایت نشده بلکه با کمی تامل و دقت , غرض ورزی های صورت گرفته در آنها آشکار می گردد. قطعا انتخاب چنین شیوه هایی برای اطلاع رسانی افکار عمومی را اقناع نخواهد ساخت . مطلب حاضر تلاش دارد بدور از هرگونه موضعگیری و تنها از طریق انعکاس نظرات مقتدی صدر که طی یکسال اخیر در گفتگو با برخی رسانه های خبری انجام داده , خوانندگان را با نظرات وی در زمینه های مختلف آشنا سازد.

گفتگوی روزنامه ایتالیایی « ایل مساجرو » با صدر

ث آقای صدر در این لحظه کجا هستید آیا مخفی شده اید

در نجف هستم و از هیچ کس هم خودم را پنهان نمی کنم .من هر لحظه برای مرگ آمادگی دارم . پشت سر من سایه پدرم وجود دارد , کسی که مقابل ظالم ترین حاکم دنیا (صدام) ایستاد و جنگید.من هم با همین نام برای عراق آزاد و آباد می جنگم

.

به جای مخالفت با نیروهای ائتلافی آیا بهتر نبود آنها را همراهی می کردید

یک مسئله باید مشخص شود و آن اینکه مردم ما تحمل هیچ تجاوز و اشغالگری را ندارند و حمله به شهرهای عراق را محکوم می کنند. آمریکایی ها و نیروهای ائتلافی شان اخیرا رفتارهای متناقضی از خود بروز داده اند. مردم کشورهای ائتلافی که امروز در عراق هستند باید بفهمند و سیاسیون خود را متقاعد کنند که تنها راه چاره , بازگشت سربازان آنها به خانه هایشان است , چون هیچکس نمی تواند اتفاقاتی را که در عراق می افتد , پنهان کند.

به چه علت علیه نیروهای آمریکایی به اقدامات نظامی متوسل شده اید

ما تهاجم را شروع نکرده ایم بلکه آنها هستند که هر روز زنان و مردان عراقی را زندانی و شکنجه می کنند و بسیاری از مردم بیگناه را کشته اند. رفتار امروز ما در حقیقت عکس العمل چنین وقایع دردناکی است . من متعجبم که می بینم مردمی که از تمدن حرف می زنند خودشان بدون هیچ خجالت و شرمی , ملت ما را که خواهان آزادی و رفع اشغالگری هستند , می کشند.این رفتار آنان برای ملت ما گران تمام شده و نفرت شدیدی را در ما بوجود آورده است .

چه اهدافی را از تشکیل « ارتش المهدی » دنبال می کنید

من هیچ اختیاری برای تشکیل آن ندارم , بلکه ایمان و اعتقاد جوانان ما بطور خودجوش این لشگر بزرگ را ساخته است . همه می دانند تا قبل از این اعضای این لشگر برای صلح و کمک به مردم مستضعف و

فقیر عراق کـار می کردنـد. اما حالا که مسـئله تجاوز و تهاجم به کشور پیش آمـده , مسـلح شـده ایم تا از مردم و خودمان دفاع کنیم . ما را متهم می کنند که یک گروه مخالف مسلح تشکیل داده ایم اما این یک دروغ بزرگ است .

گفتگوی سایت عراقی « الکتابه » با صدر

شما دقیقا چند سال دارید

در آغاز سال ۱۹۷۴ برابر با ۲۰ ذیحجه ۱۳۹۳ هجری قمری بدنیا آمدم .

گفته می شود شما در تحصیلات حوزوی پس از دوره مقدماتی , بدون گذراندن دوره سطح به تحصیلات درس خارج مشغول شده اید صحت دارد

من از ۱۴ سالگی تحصیلات حوزوی را شروع کردم . بنابر این تاکنون ۱۶ سال است که مشغول تحصیل هستم و برای گذراندن دوره های مقدمات , سطح و سطوح عالی زمانی کمتر از آنچه که گفتم , طول می کشد.

مرجع تقلید شما کیست و در مسایل روزمره از چه کسی تقلید می کنید

مرجع تقلید من , شهید صدر است . درباره مسایل روز نیز از آیت الله حائری تقلید می کنم

چرا شما در خلال جنگ عراق و نیز بلافاصله پس از سقوط رژیم صدام , با اشغال عراق اقدام به مقابله نکردید

روشن است که براندازی رژیم سابق عراق یکی از اهداف ائتلاف غرب برای آغاز جنگ بود و این مسـئله همچنین آرزویی بود که در آن زمان هیچکس نمی توانـد , شدت تعلق مردم عراق را به آن انکار کند. از سوی دیگر مردم عراق خود قادر نبودند به این آرزو تحقق ببخشند , کما اینکه این موضوع در انتفاضه

سال ۱۹۹۰ شیعیان جنوب عراق اثبات شد.

از طرف دیگر امروز پس از گذشت ماه ها از اشغال عراق برای هر فرد آگاه و متعهد به دین و وطن مشخص شده که اوضاع از چه قرار است و آمریکائیها در عراق بدنبال چه اهدافی هستند. وانگهی آنچه ما علیه ائتلاف آمریکا انجام می دهیم بسیار کمتر از آن است که بتوان نام آن را مقاومت یا مقابله گذاشت . اگر ما حقیقتا بخواهیم مقابله علیه ائتلاف را آغاز کنیم , به حول و قوه الهی اثری از اشغالگران باقی نخواهد ماند.

درباره ترور « عبدالمجید خویی » و اتهامات خود چه حرفی دارید تا بگویید

« عبدالمجید خویی » روز دهم آوریل ۲۰۰۳ (۲۲ فروردین ۱۳۸۲)ترور شد . عاملان این عملیات نیز پس از گذشت مدت زمان کوتاهی بوسیله شبه نظامیانی که آن زمان کنترل نجف را به عهده داشتند , دستگیر شدند اما بناگاه همه این افراد ناپدید شدند. این قاتلان وابسته به محافل ناشناخته داخل نجف بودند. اما اکنون پس از یکسال این اتهامات را مطرح کرده اند. سوال من از کسانیکه ما را به این قتل متهم می کنند اینست که اگر من و یا یکی از اعضای دفتر من متهم به این قتل بود چرا با یکسال تاخیر این اتهامات را مطرح می کنید از همین جا معلوم می شود که عاملان این ترور کسانی هستند که اهداف شیطنت آمیز دارند.

حکم جلب شما صادر شد , ولی از معرفی خودتان خودداری کردید. فکر نمی کنید اگر تسلیم می شدید مساله تمام شده تلقی می شد

پاسخ(قسمت دوم)

حکم جلب من

یک حرکت برنامه ریزی شده و یک توطئه کثیف است بدلایل بسیاری که برای همگان می گویم . از جمله :

۱ حکم جلب من از سوی شورای حکومتی صادر شد که اساسا این مسئله مربوط به آنان نمی شود.

۲ حتی اگر شورای حکومتی که تمام اعضای آن توسط آمریکائیها تایید و تعیین شده اند , را قانونی بدانیم باز هم حکم جلب من به تایید دادگاه نرسیده و علاوه بر آن هم رئیس قوه قضائیه و هم وزیر دادگستری از صدور چنین حکمی اظهار بی اطلاعی کرده اند و این امری مهم است که موجب شده نسبت به اهداف پشت پرده طراحان این سناریو , دچار شک و تردید فراوان بشویم .

۳ طبق قانون , در پرونده های جنایی , حکم جلب تا ۴۵ روز قابل پیگیری و قانونی است و پس از گذشت این مدت از درجه اعتبار ساقط می شود اما چطور شده که این حکم درباره من جاودانه است و پس از ماه ها هنوز لغو نشده است

۴ بدیهی است زمانی به قانون گردن می نهیم که مجریان و ضابطین آن براساس غرض ورزی و مسایل پشت پرده حکم صادر نکنند چرا که زمان صدور حکم , مستقل بودن و تحت فشارهای سیاسی نبودن قاضی , یک شرط اساسی است .

نظر شما درباره این که گفته می شود « جیش المهدی » را برای برقراری موازنه میان « جماعت صدرثانی » وابسته به خود و « سپاه بدر » وابسته به مجلس اعلا تشکیل داده اید , چیست

با توجه به اوضاع نابسامان

کشور بویژه اینکه ائتلاف آمریکا , با برنامه های از پیش تعیین شده اش مردم عراق رامقابل عمل انجام شده قرار می دهد , سپس مردم را مجبور به اطاعت از آن می کند , چه اشکالی دارد که برای موازنه قوا , سازمانهایی تشکیل شود علاوه بر آن هر زمان که تمام شبه نظامیان عراقی وابسته به گروه های عراقی خلع سلاح شدند ما نیز خلع سلاح می شویم .

درباره دمکراسی و اینکه برای هر تصمیمی باید به آرای مردم مراجعه شود , چه نظری دارید حتی اگر مردم حکومت لائیک را بپذیرند

اگر معنی دمکراسی حکومت اکثریت بر مردم بدون ضایع شدن حقوق اقلیت هاست , در این صورت ما از کسانی بودیم که حتی پیش از صدور فتوای مراجع در این باره , خواستار آن شدیم . ضمن اینکه وقتی فتوای مراجع در این زمینه صادر شد از آن حمایت کردیم و به همراه سایر مردم عراق طی تظاهراتی خواستار اجرای آن شدیم . علاوه بر آن بارها اعلام کرده ایم که حتی یک روز پس از برگزاری انتخابات آزاد و سالم در عراق , هیچ شبه نظامی وابسته به ما در عراق وجود نخواهد داشت .

درباره خواسته اکراد عراق مبنی بر تامین حقوقشان از طریق حکومت فدرال چه نظری دارید

با حکومت فدرالی موافقیم بشرط آنکه همه عراق را در برگیرد نه حاکمیت های جدا از یکدیگر که پرچم , دولت و ارتش مستقل داشته باشند. از طرفی همه بخوبی می دانند که اکراد خواهان جدایی و تشکیل یک کشور مستقل هستند اما اوضاع بین المللی و منطقه ای

چنین اجازه ای را به آنان نمی دهد.

آیا فکر می کنید در این مبارزه ای که علیه اشغال عراق آغاز کرده اید , پیروز خواهید شد

اولا دفاع از خود , واجب شرعی است . در ثانی ما با کسی وارد جنگ نشده ایم . حوادث اخیر عراق نیز چیزی بیش از دفاع از خود و مقدسات نبوده است و هیچ انسان عاقلی نیز به هنگام دفاع از خود به این موضوع فکر نمی کند که آیا در این دفاع , پیروز می شود یا شکست می خورد. ما وقتی دیدیم نیروهای متجاوز با تانک به شهرهای مقدس و مردم حمله کردند و قتل عام راه انداختند , اسلحه بدست گرفتیم و به دفاع پرداختیم .

به فرض , اگر نیروهای ائتلاف طبق خواسته شما از عراق خارج شوند , چگونه می خواهید امنیت مرزهای عراق را از طمع ورزی کشورهای همجوار تضمین کنید

همه خواسته ما بر این نکته تمرکز دارد که باید برای خروج نیروهای ائتلاف از عراق , جدول زمانبندی مشخصی تدوین و اجرای آن از سوی سازمان ملل تضمین شود. ما می گوییم این نیروها پس از برگزاری انتخابات قانونی آزاد و سالم , کشور عراق را ترک کنند تا دولت قانونی و ارتش قانونی , خود به حفظ امنیت مرزها مبادرت کند.

اینکه شما خواستار حکومتی برپایه ولایت فقیه هستید آیا می خواهید اقلیت ها و اکراد وسایر گروه ها را مجبور به پذیرش آن کنید

این سوال نشانه ناآگاهی شما از فقه اسلامی است . ولایت فقیه نیازی به تلاش برای بدست گرفتن قدرت از طریق کودتا یا

انقلاب ندارد. ولایت فقیه , مرهون پذیرش از سوی عموم مردم است و این امر ویژه شیعیان است . بنابر این چگونه می توان این نظریه را بر کسانیکه اهل سنت هستند یا عقاید دیگری دارند , تحمیل کرد. در زمینه حکومت اسلامی , سخن ما اینست که رای مردم در انتخابات برای تعیین حکومت بر همه چیز مقدم است , پدر مرحومم وقتی از او درباره میزان اختیارات ولایت فقیه سوال می کردند , می گفت : وسعت ولایت فقیه به اندازه دلالت دلیل است و همگانی بودن آن را رد می کرد.

آیا شما در دولت آینده عراق که بناست در سی ام ژوئن ۲۰۰۴ (دهم تیر ۱۳۸۳) تشکیل شود , شرکت خواهید کرد

بارها این سخن را تکرار کرده و باز هم تکرار می کنم . من و هواداران من وارد دستگاه حکومتی عراق نخواهیم شد حال این دولت چه قانونی باشد چه غیرقانونی . و اعتقاد داریم که تنها راه حل مشکل عراق , برگزاری کنفرانسی ملی تحت نظارت سازمان ملل یا کشورهای اسلامی یا مخلوطی از این دو است . تا این کنفرانس , دولتی تشکیل دهد که بدون تحمیل فشار قدرت های جهانی قادر به اداره کشور باشد. بخش اعظم ارتش عراق نیز باید دعوت به کار شوند تا به همراه دیگر کسانیکه آمادگی پیوستن به ارتش را دارند , امنیت کشور را حفظ کنند. و دیگر اینکه تمام گروه های عراقی و شبه نظامیان آنان خلع سلاح شوند.

گفتگوی مجله آلمانی « اشپیگل » با مقتدی صدر

شما خواهان خروج سریع اشغالگران آمریکایی هستید. آیا فکر نمی

کنید این کار هرج و مرج موجود در عراق را افزایش خواهد داد

باید از هر نوع اشغالگری بیزاری جست . هر قدر اشغالگران بیشتر در کشور اشغال شده باقی بمانند , پیامدهای آن بدتر است . آمریکایی ها باید بروند. در غیر این صورت موج خشونت همه جا را پر می کند. اشغالگران حتما باید طی یک جدول زمانی معین و تحت نظارت سازمان ملل از عراق بیرون بروند. همین امروز تصمیم گیری برای چنین کاری بهتر از فرداست .

آیا عکس حرف شما صحیح نیست برخی می گویند اگر آنها نبودند مجموعه ای از جنگ ها در عراق اتفاق می افتاد که بسیار شدیدتر از درگیری های فعلی بود.

اما آمریکایی ها خودشان این وضعیت را به وجود آورده اند. به نظر می رسد آنها نه می توانند و نه می خواهند که امنیت عمومی را برقرار کنند. حمله به مقر سازمان ملل در بغداد این امر را نشان داد. حمله به روحانیون نجف نیز نشان داد که نیروهای خشن ارتش جورج بوش , خود مسبب ناامنی هستند. اگر اشغالگران سیاست های امنیتی قابل قبولی اجرا می کردند , چنین اتفاقاتی نمی افتد. این را دیگر دوست و دشمن همه می گویند.

برخی شواهد حاکی از آن است که القاعده در عراق نفوذ کرده است . شما در این زمینه چه نظری دارید

اگر این واقعیت داشته باشد یک دلیل دیگر مبنی بر ناتوانی آمریکایی هاست و نشان دهنده آن است که باید خیلی سریع دست به اقداماتی بزنیم . البته به هیچ وجه نباید از وظیفه اصلی خویش یعنی پایان دادن به

اشغالگری غافل شویم .

بسیاری از هم کیشان شما حضور آمریکایی ها تا زمان تشکیل یک نظام سیاسی دموکراتیک را منطقی می دانند.

آیا واقعا فکر می کنید آمریکایی ها می توانند برای ما حکومت دموکراتیک به ارمغان بیاورند خنده دار است . سربازان آقای بوش اینجا نیامده اند که به ما دموکراسی آمریکایی بدهند.

آنها برای چه اینجا هستند

واشنگتن از مدت ها پیش حمله به عراق را برنامه ریزی کرده بود. آمریکایی ها کاملا به دنبال منافع خود هستند. به همین دلیل تنها روزی عراق را ترک می کنند که منافعشان برآورده شده باشد.

شورای حکومتی جدید در عراق می کوشد چارچوب هایی دموکراتیک را برای آینده عراق فراهم آورد....

.... چه باشگاه اسفباری ! این ۲۵ نفری که پل برمر , حاکم آمریکایی ها , به دلخواه خود انتخاب کرده , به هیچ وجه نماینده کشور عراق نیستند.

چند شخصیت سرشناس مسلمان از میان شیعیان در شورای جدید حضور دارند.

این چیزی را تغییر نمی دهد. آنها نماینده ملت نیستند. آنان در قبال مردم مسئولیتی ندارند بلکه تنها باید به برمر گزارش دهند و به حرف های وی گوش دهند.

خوب چه جایگزین سیاسی دیگری می شد به جای این شورا مطرح کرد

اشغالگران باید خیلی زود انتخابات برگزار کنند. مردم باید خودشان در مورد ساختار سیاسی تصمیم بگیرند. این می تواند یک آغاز باشد. چنین چیزی باید الان اتفاق بیفتد و نه بعدها. آمریکایی ها برای انتخابات تاریخ دقیقی مشخص نمی کنند تا شرایط را به دلخواه خویش پیش ببرند.

اما از مجموع ۲۵ عضو شورا ۱۳ نفر شیعه هستند و

ظاهرا به اندازه کافی به شیعیان توجه شده است .

مسئله این نیست . انتخاب اعضا توسط اشغالگران مشکل اصلی است . بسیاری از اعضا توانایی های لازم را ندارند. حتی یکی از علمای نجف هم در شورا حضور ندارد. این به سخره گرفتن عقلانیت بشری است . با این شورا نمی توان کاری را آغاز کرد. ما آن را تحریم می کنیم و برای ما اصلا وجود ندارد.

شما از برگزاری انتخابات حمایت می کنید اما شورای حکومتی فعلی را قبول ندارید. به نظر شما پس چه کسی باید انتخابات را برگزار کند

سیاستمدارانی که توسط مردم انتخاب شده باشند.

مقتدی صدر , شورای حکومتی عراق را به رسمیت نمی شناسد و مایل به حضور طرفداران خود در این شورا نیست

مقتدی صدر فاقد تعصب ضد ایرانی است و تقلید او از آیت الله حائری که اصالتا ایرانی است موید این حقیقت است

آمریکا تلاش دارد تا مقتدی صدر و گروه او را قبل از ۱۰ تیر , موعد مقرر برای انتقال قدرت به عراقیها نابود کند و اگر نتواند , با نوع تبلیغات خود , افکار عمومی را علیه وی بدبین کند

هر قدر اشغالگران بیشتر در کشور اشغال شده باقی بمانند , پیامدهای آن بدتر است . آمریکایی ها باید بروند. در غیر این صورت موج خشونت همه جا را پر می کند

این ۲۵ نفری که پل برمر , حاکم آمریکایی ها , به دلخواه خود و برای حاکمیت عراق انتخاب کرده , به هیچ وجه نماینده کشور عراق نیستند

سربازان بوش به عراق نیامده اند تا به ملت این کشور

دمکراسی هدیه کنند مردم عراق خود باید در مورد ساختار سیاسی کشور خود تصمیم بگیرند. چنین چیزی باید همین الان صورت گیرد نه بعدها.

در هر صورت پیرامون مقتدی صدر و نحوه عملکرد ایشان در شرایط کنونی دیدگاه های متفاوتی وجود دارد و برخی به هیچ وجه اقدامات مسلحانه ایشان در شرایط کنونی _که شیعیان با توجه به اینکه اکثریت جمعیت عراق را تشکیل می دهند و به طور طبیعی می توانند از راههای سیاسی به حقوق خویش دست یابند_ را به مصلحت مردم عراق نمی دانند و آن را حرکتی هر چند ناخواسته، در راستای اهداف اشغالگران و سایر گروههای رقیب شیعیان نظیر القاعده و حزب بعث، تلقی می کنند.

با این همه قضاوت نهایی پیرامون این قبیل موضوعات نیازمند گذر زمان و حوادثی است که اتفاق می افتد، می باشد.

"جهانی شدن" چه جنبه های منفی دارد؟

پرسش

"جهانی شدن" چه جنبه های منفی دارد؟

پاسخ

"جهانی شدن" به رغم آنکه یک روند وحرکت تدریجی، طبیعی وتکاملی را طیّ کرده ودر عصر جدید به مراحل بالایی از بالندگی وشکوفایی علمی، اقتصادی وتکنولوژی دست یافته است، ولی در عین حال آثار منفی نیز در پی داشته است، که می توان به برخی از آنها اشاره کرد:

۱ - نبود رهبری واحد وتأثیرگذار در عرصه بین الملل وفزونی رقابت ها وستیزه جویی ها.

۲ - ترویج فساد، بی بند وباری، فحشا وفرهنگ منحط غربی واز بین رفتن آموزه های اخلاقی ومعنوی در پرتو این فرآیند.

۳ - به وجود آمدن نابرابری های اقتصادی در برخی از کشورها.

۴ - افزوده شدن بر معضل بیکاری به جهت رشد سریع فنّ آوری ومکانیکی شدن بسیاری از امور زندگی.

۵ - جهانی شدن جرایم وخلاف ها از قبیل قاچاق مواد مخدّر، قاچاق زنان وکودکان و... ونیز شیوع بیماری هایی از قبیل ایدز و... .

۶ - تسلّط فرهنگ غربی بر دیگر فرهنگ ها به شکل تلاش برای مسخ کردن هویّت فرهنگی ملّت های دیگر ومطرح کردن فرهنگ غربی به عنوان جایگزین.

آیا در منابع دینی به "جهانی شدن" اشاره شده است؟

پرسش

آیا در منابع دینی به "جهانی شدن" اشاره شده است؟

پاسخ

در قرآن کریم وروایات اسلامی به موضوع "جهانی شدن وجهانی سازی" اشاره شده است، هر چند معنا ومفهومی را که اسلام از این دو واژه ارائه می دهد با معنا ومفهوم غربی وغیر اسلامی آن متفاوت است. ولی در عین حال اگر "جهانی شدن" به صورت طبیعی خود پیش برود می تواند زمینه ساز حکومت جهانی باشد که اسلام آن را معرفی کرده است.

اینک به برخی ازآیات وروایات در این باره اشاره می کنیم:

۱ - {وَلَقَدْ كَتَبْنا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصّالِحُونَ}؛ "وما {پاورقی . سوره انبیاء، آیه ۱۰۵. پاورقی}

بعد از تورات، در زبور داوود هم نوشتیم که حتماً بندگان نیکوکار من ملك زمین را وارث ومتصّرف خواهند شد."

۲ - {وَعَدَ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً...}؛ "خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده وکارهای شایسته انجام {پاورقی . سوره نور، آیه ۵۵. پاورقی}

داده اند وعده می دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد همان گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید ودین وآیینی را که برای آنان پسندیده پا برجا وریشه دار خواهد ساخت وترسشان را به امنیت وآرامش مبدّل می کند...".

۳ - {هَوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالهُدى وَدِينِ الحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ المُشْرِكُونَ}؛ "او کسی است که رسول خود را با هدایت ودین حق فرستاد تا او را بر همه {پاورقی . سوره صف، آیه ۹. پاورقی}

ادیان غالب سازد هرچند مشرکان کراهت داشته باشند."

در روایت آمده که حضرت علی

(ع) هنگام تلاوت این آیه از یاران خود پرسید: آیا این پیروزی حاصل شده است؟ گفتند: آری. حضرت فرمود: "نه، سوگند به کسی که جانم به دست اوست، این پیروزی آشکار نمی شود مگر زمانی که هیچ آبادی روی زمین نماند مگر آنکه صبح وشام بانگ لا اله الاّ اللَّه از آن به گوش رسد".

{پاورقی . مجمع البیان، ذیل آیه. پاورقی}

امام باقر (ع) فرمود: "همانا این پیروزی به هنگام قیام مهدی از آل محمّد: خواهد بود، آن چنان که هیچ کس در جهان باقی نمی ماند مگر آنکه اقرار به رسالت محمّد (ص) خواهد کرد".

"جهانی شدن" و"جهانی سازی" که اسلام معرفی می کندچه امتیازاتی دارد؟

پرسش

"جهانی شدن" و"جهانی سازی" که اسلام معرفی می کندچه امتیازاتی دارد؟

پاسخ

همان گونه که اشاره شد، جهانی شدن وجهانی سازی وجهانی کردن که اسلام معرفی می کند با آنچه دیگران به تصویر کشیده ودرصدد پیاده کردن آن هستند فرق اساسی دارد. آنچه را که اسلام تصویر می کند از امتیازات خاصی برخوردار است که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱ - حکومت واحد جهانی اسلامی، تحت رهبری افراد صالح ووارسته وشخصیّت های برجسته دینی که معصوم از خطا وتالی تلو معصومند اداره می شود، وقانون خدا در آن جامعه حاکم است، ولی حکومت واحد جهانی پیشنهادی غرب، تحت نظر واشراف قدرتمندان وزورمداران وستمگران است.

۲ - از دید اسلام، محور تمام امور در جامعه، خدا واحکام اوست، ولی در جهانی شدن وجهانی سازی غرب، محور، قوانین موضوعه بشری است.

۳ - حکومت جهانی امام مهدی (ع) بر محور توسعه اخلاقی، اجتماعی، امنیّتی استوار است، در حالی که در حکومت جهانی غرب، معنویّت هیچ جایگاهی ندارد.

۴ - توسعه علمی از ویژگی های حکومت جهانی امام مهدی (ع) است، در حالی که {پاورقی . بحارالأنوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶. پاورقی}

در عصر جهانی شدن غربی، دانش پیشرفته در انحصار کشورهای خاصی است که این کشورها از انتقال آن به کشورهای دیگر جلوگیری می کنند.

۵ – حکومت جهـانی حضـرت مهـدی (ع) حکومتی است مبتنی بر آموزه هـای حیـاتی ودینی، در حالی که جهانی شـدن، پیامد وحاصل آگاهانه وناآگاهانه پیشرفت های سیاسی، اقتصادی، فن آوری، در ارتباط با نظام سرمایه داری وسلطه طلبی است.

۶ – حکومت واحد جهانی مهدی (ع) ولایی است ومشـروعیّت خود را از خدا دارد که از ناحیه مردم نیز مورد پذیرش است، در حالی که جهانی شدن، مشروعیّت حکومت جهانی را

از ناحیه مردم می داند، آن هم با هزاران فریب کاری که در گرفتن آرای مردم به کار می گیرد.

۷ - حکومت واحد جهانی حضرت مهدی (ع) بر مبنای حاکمیّت عقل است، زیرا عقل انسان ها در عصر ظهور به کمال می رسد، در حالی که حکومت، بر اساس جهانی شدن، بر مبنای هواهای نفسانی وتمایلات حیوانی شکل می گیرد.

از امام باقر (ع) روایت شده که فرمود: "إذا قام قائمنا وضع یده علی رؤوس العباد فجمع بها عقولهم و کملت بها احلامهم"؛ "هنگامی که قائم ما قیام کند دستش را بر سر مردم می گذارد {پاورقی . بحارالأنوار، ج ۵۲، ص ۳۲۸، ح ۴۷. و اصول کافی، ج ۱ کتاب العقل و الجهل ح ۲۱. پاورقی}

وعقول آنها را کامل وافکارشان را پرورش داده وتکمیل می کند."

۸ - در حکومت واحد جهانی حضرت مهدی (ع) به خاطر توسعه ای که در دانش وعقل بشر پیدا می شود، تمامی ظرفیت های اقتصادی طبیعت کشف می شود وسرمایه به حد وفور در اختیار مردم قرار می گیرد وسیستم توزیع نیز درست عمل می کند... در حالی که در نظام های اقتصادی حاکم بر جهان، شکاف های اقتصادی {پاورقی . منتخب الاثر، ص ۴۸۲ ؛ بحارالأنوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸، ح ۸۳. پاورقی}

وحشتناکی وجود دارد.

۹ - طبق کلام امیرالمؤمنین (ع) در حکومت واحد جهانی حضرت مهدی (ع) مؤمنان به دور او اجتماع می کنند واز افراد فاسق وفاجر وکافر در آن حکومت اثری نیست، {پاورقی . بحارالأنوار، ج ۵۲، ص ۳۴۲. پاورقی}

در حالی که در جهانی سازی غربی ، مؤمنان واقعی جایگاهی ندارند واطراف حاکمان وقدرتمندان را افراد هواپرست ولاابالی گرفته اند.

۱۰ - در حکومت جهانی حضرت مهدی (ع) ستمگران وطاغوتیان وکارگزاران بد کیفر می شوند، زیرا حکومت حضرت بر اساس

عدل وقسط اداره می شود، ولی در {پاورقی . نهج البلاغه، خطبه ۱۳۸. پاورقی}

عصر "جهانی سازی وجهانی شدن" درست قضیه به عکس است، به جنایتکاران لقب "مصلح" می دهند، وعدالت خواهان را "تروریست" می نامند.

۱۱ - پدیده جهانی، هر چند به سرعت در حال گسترش وپیشروی در عرصه های مختلف جهانی است، ولی در عین حال امری مبهم، نارسا وپیچیده است. ژان ماری گینو در این باره می گوید: "وضعیت اجتماعات انسانی در تجربه جهانی شدن، با وضعیت شخص نابینایی قابل مقایسه است که ناگهان بینایی اش را به دست می آورد... رویارویی بی واسطه فرد با جهانی شدن دنیا سکر آور است...". در حالی که تصویر {پاورقی . آینده آزادی، ص ۱۷. پاورقی}

حکومت جهانی حضرت مهدی (ع) به روشنی در روایات واحادیث بیان شده وویژگی ها وساختار کارآمد وجامع نگری این حکومت، با دقّت هر چه تمام تر، ترسیم وتبیین گشته است وهیچ گونه ابهام وکاستی در آن وجود ندارد.

۱۲ - جهانی سازی غربی در حقیقت باعث تسلّط غرب وآمریکا در عرصه های سیاسی واقتصادی است وبه دنبال خودناامنی ورفتارهای خصمانه به همراه دارد. چیزی که هیچ ملّتی حاضر به پذیرش آن نیست، در حالی که اساس وبرنامه اصلی حضرت مهدی (ع) گسترش وبرقراری صلح وامنیّت وآسایش وریشه کنی ظلم وستم، جنگ وخونریزی از جهان است. همان گونه که قرآن می فرماید، ترس مردم به امنیّت وآسایش مبدّل خواهد شد: {وَلَيُبَدِلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً}.

{پاورقی . سوره نور، آیه ۵۵. پاورقی}

۱۳ - جهانی شدن از نظر فرهنگی واجتماعی، ادعای نزدیکی فرهنگ ها وجوامع را دارد، امّا روشن است که -بر خلاف نظر مدعیان غربی- در جهان آینده یکپارچگی به وجود نخواهد آمد، وپس از تقابلی بنیادین، تمدن ها وفرهنگ هایی نوین

سر برکشیده وچهره جهان را متحول خواهنـد ساخت. ودر نتیجه برخورد وتضادّ تمـدن ها وفرهنگ ها جهان را آبسـتن التهاب، تنش وناامنی می کنـد، در حالی که در عصـر ظهور حضـرت مهدی (ع) نشانی از اختلاف وکشـمکش فرهنگی وسیاسـی وحتّی سلطه جویی تمـدّن ها وفرهنگ ها نخواهـد بود، ومردم با گزینش وانتخاب خود، آیین وفرهنگ واحـدی را پـذیرا خواهنـد شـد ودر سایه آن با آرامش وآسودگی خاطر زندگی خواهند کرد.

موضوع: نجات بخشی تطبیقی

تحلیل "مارشال مک لوهان" از سیطره لیبرالیسم چیست؟

پرسش

تحلیل "مارشال مک لوهان" از سیطره لیبرالیسم چیست؟

پاسخ

۱ – این نظریه، بنیادگرایی حرکت های اسلامی را نادیده گرفته، که در این برهه از زمان ظهور کرده است.

۲ – این فکر نژادپرستی بر اساس این باور است که آمریکا در سیاست خارجی وداخلی رمز وراز خوشبختی را کسب کرده است ومی خواهد آن را به سراسر جهان تعمیم دهد که این خیالی بیش نیست.

۳ – این اسـتدلال بر اساس این است که بهترین ها کسانی انـد که غالبنـد واین حرفی باطل است؛ زیرا چه بسا در تاریخ ظالمینی که غالب شدند.

تحلیل "مارشال مک لوهان" از سیطره لیبرالیسم چیست؟

پرسش

تحلیل "مارشال مک لوهان" از سیطره لیبرالیسم چیست؟

پاسخ

او در پیش بینی آینده جهان وسیطره نهایی لیبرالیسم می گوید:

الف . انقلاب در عملیات واطلاعات سبب شده که افراد کره زمین به راحتی به یکدیگر دسترسی داشته باشند.

ب . این امر طبیعتاً اقتضای تشکیل یک حکومت جهانی واحد را دارد.

ج . فرهنگ وساختار اجتماعی این دهکده جهانی حکومت خود را معین می کند.

د . تفکر لیبرالیسم بیش از هر فکر دیگری فرصت بسط وعرضه پیدا کرده است.

ه' . با بسط تفکر غالب، فرهنگ ها وتفکرات مختلف به نحو طبیعی داخل فرهنگ غالب حلّ خواهند شد.

نتیجه: فرهنگ غالب در پایان تاریخ همان فرهنگ دموکراسی لیبرال است.

{پاورقی . همان، ص ۲۷۱. پاورقی}

پاسخ: شکی در انقلاب عظیم اطلاعاتی نیست، ولی نکته اساسی در آن است که نظم وسعادت اجتماع بر اساس دسترسی افراد به یکدیگر حاصل نمی شود، بلکه دلایل وریشه های متعدد ومهم دیگری دارد.

لیبرالیسم نیز به خاطر نداشتن بعضی از نیازهای واقعی حکومت جهانی واحد، نمی تواند داعی پرچمدار این نوع حکومت باشد. این را تقریباً همه متفکران دنیا قبول دارند که اگر یک مکتبی بخواهد جامعیت داشته باشد پیش از هر چیز احتیاج به یک جهان بینی دارد که واقعیت جهان وانسان را ترسیم کند. واگر بخواهد دوام داشته باشد ومنطبق با حقایق خارجی حرکت کند باید در مرتبه اول، جهان وانسان را آن جوری که هست بشناسد وارزیابی درستی از آن داشته باشد.

مشکل مکتب لیبرالیسم همانند مارکسیسم این است که این دو مکتب با اصل فطرت انسان سازگار نبوده، بخش اصلی واساسی انسان را نادیده گرفته اند ومی خواهند از وسط شروع کنند.

امروز بحث کردن از اینکه غرب دچار اشکال واقعی است کار آسانی نیست، برای

اینکه مظاهر قدرت وپیشرفت غربی ها چشم و گوش مردم را پر کرده است.

شاید در غرب موفق ترین ملت ها الآن آمریکا باشد که از لحاظ مادی از کشورهای دیگر پیشرفته تر است، آیا جامعه آمریکا واقعاً ایده آل است؟ جامعه آمریکا وعموماً جامعه غربی دارای اشکالات متعددی است که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱ - پوچ گرایی

نخستین مسأله ای که کشورهای لیبرالیستی وحتی آمریکا به آن معترفند احساس روحیه پوچی در جامعه آمریکا است، یعنی اینها فکر می کنند: ما به کجا می رویم وبه دنبال چه هستیم؟ از این خورد وخواب چه حاصل خواهد شد؟ واین به جهت بی توجهی به زیرساخت های جامعه وعدم ارزیابی صحیح از انسان وبی توجهی به معنویات است.

۲ - بحران خانواده

خانواده که نخستین سلول اجتماعی می باشد، در غرب ضعیف ترین سلول پیکر جامعه بشری است. خانواده برای آنها بی مفهوم است، آنها روی فرد بیشتر حساب می کنند تا خانواده، ولذا انهدام این سلول در جامعه غربی باعث ازدیاد فرزندهای نامشروع شده وارقام آن غیر قابل تصور است.

۳ - اعتیاد

به دلیل همان پوچی وبی هویتی در جامعه غربی، نسل جوان گرفتار اعتیاد بسیار شدیدی شده است. اگر اعتیاد به مشروبات الکلی را ضمیمه کنیم که از بدترین اعتیاد است، این رقم سرسام آور می شود. اعتیادها درحال بی خانمان کردن غرب است.

۴ - خشونت

روحیه خشونت وبی بندوباری نه تنها در جوانان بلکه در بچه ها هم بیداد می کند. هرروز خبرهای وحشتناکی از اعمال خشونت آمیز در آن جوامع خصوصاً آمریکا مشاهده می کنیم، اگر آن حوادث به دنیا نشان داده شود به عمق مشکل آنها پی خواهیم برد.

۵ - ناامنی

ناامنی خصوصاً در آمریکا به گونه ای است که در اکثر شهرهای بزرگ از اول شب، انسان هایی که کمی برای خود شخصیت

قائلند در خیابان ها حاضر نمی شوند.

۶ – تبعیض

از لحاظ اجتماعی، در غرب خصوصاً آمریکا، مظاهر تبعیض نژادی بسیار فراوان است. اگر کسی کنار سیاه پوستان، سرخ پوستان، ومسلمانانی که از کشورهای مختلف به اروپا رفته اند بنشیند ودرد دل آنها را بشنود، متوجه می شود که چه بلایی این کشورها را فراگرفته وچقدر آلوده اند.

۷ – فقر

از لحاظ سطح برخورداری از نعمت ها وسطح استاندارد، در خصوص جامعه آمریکا چنان که خودشان می گویند سیزده یا چهارده درصد مردم زیر خط فقر زندگی می کنند. این رقم در یک جامعه ۲۵۰ میلیونی حدود ۳۰ تا ۴۰ میلیون نفر را در بر می گیرد که زیر خطّ فقر هستند، حال چطور این جامعه می تواند ایده آل باشد.

۸ – بی بند وباری جنسی

به دنبال تزلزل در خانواده وحالت پوچی ونامیدی که در اکثریت مردم، خصوصاً جامعه آمریکا دیده می شود، بی بندوباری جنسی که محصول آن، بچه های نامشروع است، زیاد به چشم می خورد که آفتی فوق العاده کشنده برای غربی ها ودر رأس آنها آمریکا است.

۹ – ابتذال رسانه ای

مشکل بسیار جدّی آمریکا وغرب، رسانه های آنهاست که متأسفانه کشورهای دیگر نیز از آن تقلید می کنند. الآن رسانه های غربی بی بندوبار هستند. وضعیت به گونه ای است که همه احساسناامنی می کنند ومی ترسند که مسائل خصوصی وشخصی شان به صورت شایعه، دروغ و جنگ های روانی افشا گردد وحریم شخصی آنها شکسته شود.

۱۰ – سیستم آموزشی ناکارآمد

سیستم آموزش آنها که می خواهند آن را به همه جهان صادر کنند سیستمی ناکارآمد است. بسیاری از کارهای مهم اینها را مهاجرانی با مزد کم انجام می دهند، واز آنها مانند ماشین کار می کشند.

۱۱ – اقتصاد بیمار

از لحاظ اقتصادی فکر می شود که غرب بهشت دنیاست. آمریکا مقروض ترین کشور دنیا است. بدهی های داخلی وخارجی

فراوانی دارد که ارقام آن سرسام آور است، اما سیستم آنها به گونه ای عمل می کند که این بدهکاری ها را می پوشاند.

۱۲ – وابستگی به بازارهای دنیا

صنعت در آمریکا به گونه ای است که اگر بازار دنیا برایش ناامن شود، صنایع او از حرکت باز می ایستد.

حال با چنین وضعیتی در غرب به خصوص در آمریکا که مظهر لیبرالیسم است چگونه می توان آن را الگو برای جهان دانست؟

آیا تک قطبی کردن جهان می تواند نجات بخش بشر باشد؟

پرسش

آیا تک قطبی کردن جهان می تواند نجات بخش بشر باشد؟

پاسخ

۱ – بشر بدون کمک از وحی وعالم غیب نمی تواند مصالح واقعی وحقیقی خود را درک کند ودر نتیجه نمی تواند راهکارهای اسلامی را برای خود ارائه دهد.

۲ – مصالح گروهی یا شخصی در بسیاری از مواقع مانع تدوین قانون جامع است واین کار تنها از کسانی برمی آید که از مقام عصمت برخوردار باشند.

۳ – از آن جهت که اختلاف سلیقه ها وبرداشت ها وجود دارد، لذا رسیدن به وحدت قانونی امکان پذیر نیست.

در مورد پروتکل الحاقی منع گسترش سلاحهای هسته ای توضیح دهید؟

پرسش

در مورد پروتکل الحاقی منع گسترش سلاحهای هسته ای توضیح دهید؟

پاسخ

قبل از این که به توضیح درباره پروتکل الحاقی بپردازم لازم است شرحی درباره پیمان NPT و آژانس بین المللی انرژی اتمی بدهم.

براستی NPT چیست؟

در پاسخ به این سئوال باید گفت در سال ۱۹۴۵ میلادی آمریکا به عنوان نخستین کشوری که دست به تولید و تکثیر سلاحهای

اتمی زد، شهر هیروشیما و ناکازاکی ژاپن را با بمب اتمی با سکنه آنها منهدم کرد.

آمریکاییها که به کلاهکهای اتمی مسلح شده بودند، در جریان رقابتهای تسلیحاتی با شوروی سابق می کوشیدند از دستیابی سایر کشورها به سلاح اتمی جلوگیری کنند. اما روسها شش سال بعد اولین آزمایش اتمی خود را انجام دادند و به دنبال آن چین، فرانسه و انگلیس به فن آوری هسته ای به ویژه سلاحهای اتمی مسلح شدند.

به این ترتیب پنج قدرت طی تصمیمی اعلام کردند که کشورهای عضو مجمع عمومی سازمان ملل متحد باید با امضای پیمان منع تولید و تکثیر سلاحهای هسته ای متعهد شوند که برای تولید و تکثیر سلا ح اتمی اقدام نکنند، بنابراین اساس و پایه پیمان NPT (پیمان منع تولید و گسترش سلاحهای هسته ای) یک اقدام و تفکر تبعیض آمیز بودکه پنج قدرت اتمی آن دوره، آن را ابداع و در سازمان نهادینه کردند.

آژانس بین المللی انرژی اتمی یکی از سازمانهای مستقل و تحت نظارت سازمان ملل متحد است که در سال ۱۹۵۷ تأسیس شد. هدف این آژانس استفاده صلح آمیز کشورها از انرژی هسته ای و نظارت بر جلوگیری از تولید و تکثیر و گسترش سلاحهای اتمی اعلام شده است. در حال حاضر از ۱۹۰

کشور دنیا، فقط ۱۳۶ کشور عضو این آژانس بوده و پیمان NPT را امضاء کرده اند. در سال ۱۹۹۰ میلادی پس از آن که بازرسان بین المللی انرژی اتمی به فعالیتهای مخفیانه رژیم بعثی عراق برای تولید سلاح اتمی پی بردند، این مسأله مطرح شد که رژیم عراق علی رقم این که NPT را امضاء کرده در حال دستیابی به تکنولوژی تولید سلاح هسته ای است.

به دنبال این مسأله در سال ۱۹۹۳ میلادی لایحه ای تدوین شد که این لایه به پیمان NPT ملحق گردید و قرار شد ظرف دو سال مقررات جدید ایمنی فعالیتهای هسته ای اعمال شود. چون این لایحه در سال ۱۹۹۳ مطرح شد عدد ۹۳ در نظر گرفته شد و چون طی ۲ سال باید اعمال می شد نام این لایحه الحاقی را ۲+۹۳ گذاردند.

پروتکل الحاقی ۲+۹۳ شامل یک دیباچه و ۱۸ ماده در ۱۸ صفحه است، این پروتکل دو ضمیمه دارد که در ۴۳ صفحه تنظیم شده است و مجموعاً پروتکل در ۶۱ صفحه تنظیم شده است.

کشور امضاء کننده پروتکل الحاقی متعهد می شود به روشهای جدید نظارتی و کنترلی تن بدهد که از سوی آژانس بین المللی انرژی اتمی اعمال می گردد. این موارد شامل بندهای زیر است :

۱. بازرسی های اعلام نشده در هر زمان و مکان از کشور امضاء کننده لایحه الحاقی

۲. انجام نمونه برداری محیطی

۳. ارائه اطلاعات دقیق در مورد مقدار سوخت هسته ای موجود در کشور

- گزارش تحقیقات انجام شده حتی بدون استفاده از مواد هسته ای

- اعلام مکان تحقیقات

- اعلام موقعیت عملیاتی

- برآورد میزان تولید سالانه معادن اورانیم

- گزارش هر نوع معامله در

زمینه مواد هسته ای

در حال حاضر از ۱۹۰ کشور جهان فقط ۸۰ کشور به صورت داوطلبانه پروتکل الحاقی را امضاء کردند.

در آیه ۱۹۷ سوره مبارکه بقره خداونـــد متعال سه کار را به گونه جدّی منع فرموده است هم بستر شدن گناه جدال با توجه به این مطلب چرا مسئولان در ایام حج حجاج را به تظاهرات که نتیجه اش درگیری بود، تشویق می گردند؟ این آیه با مسئله برائت از مشرکین چ

پرسش

در آیه ۱۹۷ سوره مبارکه بقره خداوند متعال سه کار را به گونه جدّی منع فرموده است هم بستر شدن گناه جدال با توجه به این مطلب چرا مسئولان در ایام حج حجاج را به تظاهرات که نتیجه اش درگیری بود، تشویق می گردند؟ این آیه با مسئله برائت از مشرکین چه سنخیتی دارد، در حالی که مکیّان مسلمانند نه مشرك هم چنین در آیه ۲۱۷ بقره جدال منع شده است

پاسخ

۱. رَفَث فسوق و جدال مفهوم لغوی دارند، و نیز معنایی اصطلاحی که با توجه به روایات امامان می توان آن مفاهیم را یافت مفهوم لغوی کلمات فوق عبارتند از: الف رفث رفث تصریح به چیزی است که به دلیل زشتی از آن بیش تر به کنایه تعبیر می شود. ب فسوق فسوق خارج شدن از مرز فرمان بری و بندگی خداست ج جدال جدال به معنای ستیز در گفت و گوست افزون بر معانی لغوی این کلمات در روایات به معانی اصطلاحی دیگری به کار رفته اند که این مفاهیم عبارتند از: رفث به معنای جماع فسوق یعنی کذب و سخن دروغ و سرانجام جدال یعنی گفتن نه به خدا قسم نه خیر به خدا قسم (تفسیر المیزان علامه طباطبایی ، ج ۲، ص ۷۹، مؤسسه اعلمی)

۲. با توجه به این معانی اصطلاحی پیام آیه شریفه آن است که هنگام انجام اعمال حج باید از تمتّعات و بهره وری های جنسی و نیز انجام گناه بر کنار بوده و گفت و گوهای بی فایده و بحث و جدل و کشمکش های بی ارزش را کنار بگذارند، زیرا محیط، محیط عبادت خلوص و ترک لذت های مادی است (

تفسیر نمونه آیت اللّه مکارم شیرازی و دیگران ج ۲، ص ۲۹، دارالکتب الاسلامیه)

۳. آن مفاهیم اصطلاحی و این پیام هیچ ارتباطی به برگزاری مراسم برائت از مشرکان ندارد; هر چند توطئه ها و تحریم های مشرکان (آمریکا و...) گاهی سبب مشکلاتی می شود، امّا: الف آن چه در آیه ۲۱۷ سوره مبارکه بقره مطرح شده ترک جنگ در چهار ماه از ماههای قمری است تا مجالی برای تفکر و اندیشه به وجود آید. این خود، نشانه روح صلح طلبی اسلام است مراسم برائت از مشرکان که حرکتی نمادین برای اتحاد صفوف مسلمانان پای بندی به اصل تولاّ و تبرّا، یعنی بیزاری جستن از صف مشرکان و کافران و از فروع اسلام بوده انجام آن پی گرفتن اهداف سیاسی کنگره عظیم جهانی مسلمانان است چنین حرکتی دارای رویکردی اعتقادی است و ارتباطی به مسئله جنگ ندارد تا گفته شود با آیه شریفه مزبور، متعارض و ناهماهنگ است البته اگر هم سخن از جنگ باشد، اعلام می کند که پس از پایان ماه های حرام با آن ها بجنگید، نه در همین ماه حج (تفسیر المیزان علامه طباطبایی ، ج ۹، ص ۱۵۲، دارالکتب الاسلامیه)

ب اعلام بیزاری از مشرکان در حج در قرآن به صراحت مطرح شده است از این این حرکت مسلمانان مورد تأیید قرآن کریم است در اینجا به نمونه ای از این دست آیات اشاره می شود: "واَذَن ٌمِن َاللّه ِورَسوله ِاِلَی النّاس ِیَوم َالحَج ِّالاَکبَرِ اَن َّاللّه َبَری ءٌ مِن َالمُشرِکین َورَسولُه ُ; (توبه ۳) و این اعلامی است از سوی خداوند و پیامبرش به]عموم مردم در روز حج اکبر]= روز عید قربان

که خـدا و پیامبرش از مشـرکان بیزارنـد." آیه فوق با آیه اوّل همین سوره که از برائت خداونـد و رسولش از مشـرکان سـخن به میان آورده متفاوت است یعنی خطاب به مردم می فرماید که برائت خدا و رسولش از مشرکان را به صراحت اعلام کنند و برای جنگ با آن ها، پس از پایان یافتن ماه های حرام آماده شوند.(همان)

ج اصطکاک میان مسلمانان از یک سور و کفار و مشرکان از جانبی دیگر، برخاسته از رویارویی و تضاد در اصیل ترین و عمیق ترین باورهـا نسـبت به جهـان هستی است این تقابـل از یـک سو تقابلی طبیعی و انکارناپـذیر است که در سوره مجادله آیه ۲۲، بـدان اشـاره شـده است "لاـ تَجِدُ قَومًا یُؤمِنون َ بِاللّه ِ والیَوم ِ الأَـخِرِ یوادّون َ مَن حـادَّ اللّه َ ورَسولَه ُ ولَو کانوا ءابأَهُم اَو اَبنأَهُم اَو اِخوَنَهُم اَو عَشـیرَتَهُم هیچ قدمی را که ایمان به خدا و روز رسـتاخیز دارند نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند; هر چنـد پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشـند." هم چنین مشابه آیه شـریفه فوق در سوره مبارکه آل عمران آیه ۲۸ آمده است در مراسم برائت نیز، فسوق و جدالی صورت نمی گیرد، بلکه در قالب حرکتی نمادین این تقابل فکری به نمایش گذشـته می شود، تقابلی که برخاسته از دو نگرش الهی و غیر الهی است روشن است که نگرش الهی باید در خانه خدا به گونه ای تبلیغ شود.

د. همان گونه که در آیه شریفه سوره توبه بیان شد، مراسم برائت نخستین بار به وسیله مولی الموحدین امیرالمؤمنین و در موسم حج (یوم الحج الاکبر) انجام شد. آن چه اکنون در مکه

به عنوان مراسم برائت انجام می شود، احیای همان سنت علوی است در این مراسم نیز، انگیزه و بنا، بر درگیری و تنش نیست و اگر هم درگیری های واقع می شود، به تحریک و شیطنت شیطان بزرگ آمریکاست همان گونه که نخستین مراسم برائت به وسیله امیر المؤمنین ضد کفّار و مشرکان آن زمان انجام گرفت اینک نیز، این مراسم با الهام از مراسم یاد شده ضدّ کفّار و مشرکان زمان که کفر و الحادشان مورد اتفاق همه مسلمانان جهان است یعنی امریکا و اسرائیل انجام می شود، نه ضدّ مردم حجاز، این ادعا، در شعارهایی که در این مراسم سرداده می شود، منعکس است به گونه ای که در این شعارها، هیچ گاه به مردم حجاز و حکومت آن ها، تعرضی صورت نمی گیرد; خلاصه آن که اگر مراسم برائت فعلی به دلیل فسوق و جدال سؤال برانگیز است پس باید، درباره نخستین مراسم برائت که به دستور پیامبر۹ به وسیله امام علی در سال دهم هجری در مکه برگزار شده نیز، همین نقد و اشکال وجود خواهد داشت در حالی که مراسم فوق برای اهدافی مکتبی به دستور پیامبر۹ برگزار شد، و آن شرك و كفر ستيزى اسلام است اين هدف اينك نيز به پيروى از آن برنامه پيامبر۹، بايد تعقيب شود.

دلایل قداست بیت المقدس برای مسلمانان چیست ؟ و چه تفاوتی بین صهیونیست ها و دیگر یهودیان وجود دارد؟

پرسش

دلایل قداست بیت المقدس برای مسلمانان چیست ؟ و چه تفاوتی بین صهیونیست ها و دیگر یهودیان وجود دارد؟

پاسخ

بیت المقدس از نظر اعتقادات و علایق مذهبی جایگاه والایی دارد. سه دین بزرگ اسلام، مسیحیت و یهود برای آن موقعیت ویژه ای قائل هستند. به اعتقاد یهود هیکل و عبادتگاه حضرت سلیمان در آن بوده است پیامبر بزرگ الهیحضرت عیسی در آنجا حضور یافته و خطابه هایی القاء نموده است و مدفن بسیاری از پیامبران الهی در آن مکانمقدس می باشد.

الف) علت قداست بیت المقدس برای مسلمین: در سیزده سال اول بعثت که پیامبر(ص) در مکه زندگی می کردند، مسجدالاقصی در بیت المقدس قبله اول مسلمینبود ومعراج پیامبر اکرم(ص) هم از مسجدالحرام به مسجدالاقصی بوده و از آنجا به معراج رفتند. قرآن کریم می فرماید: سبحان الذی اسری بعبده لیلًا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله ، (اسراء، آیه ۱) که هم به جریان معراج پیامبر از مسجدالاقصی و هم به مبارك و مقدس بودن بیت المقدس اشاره دارد.

از نظر تاریخی نیز بیت المقدس سمبل سرزمین فلسطین مقدس و مظلوم است و خاطره اشغال و ظلم و ستمی کهصهیونیست ها در حق مردم فلسطین روا داشته اند، می باشد. بیت المقدس رمز و سمبل آزادی و آزادگی و استقلالبرای ملت فلسطین و سمبل پایداری اسلام و مسلمین از منظر مسلمانان جهان است.

گذشته از این: ۱ از دیدگاه حقوقی و رعایت جانب حق و انصاف و عدالت می دانیم که ملت فلسطین در اینسرزمین سکونت داشته است. گروهی سیاست باز با طرح «سرزمین موعود» و به راه انداختن جنبش صهیونیستی درآغاز خواستند یهود را به کشورهای آفریقایی مانند اوگاندا و آفریقای جنوبی بکوچانند (و همین مطلب نشان

می دهدکه این شعار که فلسطین سرزمین موعود یهود است شعار متأخر و مجعولی است و برای اهداف سیاسی ساخته وپرداخته گردیده و یا واقعیت سیاسی تاریخی جنبش صهیونیستی انطباق ندارد).

پس از آن متوجه فلسطین شده و با قرارهای پنهانی و زد و بندهای سیاسی با دولت انگلیس که در آن زمان قیمومتفلسطین را بر عهده داشت در سرزمین فلسطین جای پا باز نمودند و با تشکیل گروه های مسلح تروریستی و قتل وغارت و ارعاب و اجبار زمین های مردم فلسطین را به انحاء گوناگون (خرید و یا بیرون نمودن و غصب و اشغال)متصرف شدند و سپس ادعا نمودند که سرزمین فلسطین در صدها سال قبل به یهود تعلق داشته است غافل از این کهاگر قرار است تعلقات تاریخی و حضور یک قوم در سرزمین خاصی به معنای ملکیت آن سرزمین باشد اولاً به تصریحهمین تورات کنونی قبل از یهود اقوام فلسطینی در سرزمین فلسطین حضور داشته اند و ثانیا تمامی اروپا در تصرفکشور «روم» و مقدار زیادی از آسیا و آفریقا و اروپا در تصرف کشور ایران بوده است و هیچ عقل سلیمی نمی پذیرد کهاین سابقه تاریخی بمعنای حاکمیت و ملکیت بر متصرفات گذشته و از دست داده شده باشد.

قطعنامه های سازمان ملل نیز اشغال تمامی سرزمین فلسطین و بخصوص بیت المقدس را به رسمیت نشناخت (گرچه متأسفانه اشغال قسمت هایی از این سرزمین را به رسمیت شناخته است). بنابراین بیت المقدس سمبل حق و عدلو انصاف و مظلومیت نیز می باشد و پذیرش سلطه صهیونیستی بر آن بمعنای همراهی با زور و غصب و اشغال وتروریسم است.

۲ از نظر سیاسی نیز همانطور که گفته شد بیت المقدس سمبل پایداری جهان اسلام

در برابر ظلم و ستم و اشغالاست و مقاومت در برابر غصب و پذیرش غصب و اشغال در این قسمت از جهان بمعنای پذیرش اصل غصب واشغال و تروریسم در دیگر نقاط جهان خواهد بود و عواقب سوء آن دامن گیر کشورهای منطقه خواهد شد. رژیمصهیونیستی یک دولت متعارف در صحنه بین المللی و یا منطقه ای نیست دولتی است که بنیاد آن بر غصب و تروریسمو آدم کشی و جنگ و تجاوز بوده است و امروزه حتی معاهداتی که خود امضا نموده است را رعایت نمی نماید و ازدیدگاه تئوریک نیز انسان های دیگر را دارای حقوق انسانی نمی داند و چنانچه کمترین فرصتی در اختیار آن قرار گیرد ازهیچ عهدشکنی و تجاوز و نفوذ و استثمار کشورهای منطقه خودداری نخواهد کرد.

سازش اعراب و اسرائیل صلح و سازش عادی بین دو کشور نیست. اولاً همانطور که گفته شد اسرائیل کشوریبی بنیاد و نامشروع است و زائیده استعمار و چپاول گران جهانی در منطقه می باشد.

ثانیا کار به سازش پایان نمی یابد و این سازش مقدمه نفوذ سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اطلاعاتی اسرائیل درکشورهای منطقه و به معنای پذیرش سلطه همه جانبه اسرائیل در منطقه خواهد بود.

گذشته از جهات دینی و اعتقادی و آرمانی و انقلابی که به جای خود بسیار مهم و درست است از نظر منافع سیاسینیز پذیرفته نیست دشمنی که جز به عجز و اسارت و نابودی ما نمی اندیشد تا کنار مرزهای ما حضور بیابد از دیدگاهژئوپلتیکی در منطقه خاورمیانه پذیرش قدرتی نامشروع و سلطه گر و متجاوز که به هیچ یک از عهود و مقرارتبین المللی پایدار نبوده و اعتقاد به اسارت و بندگی ملل دیگر دارد قابل قبول نیست. یا امنیت و آرامش منطقه

را بهخطر می انـدازد و یـا امنیـت و آرامش گورسـتان را بر آن حـاکم خواهـد نمـود بـه عنـوان نمـونه می تـوان بحران آب در منطقهخاورمیـانه را مـورد ملاحظه قرار داد و رژیـم صـهیونیستی بـا ایجـاد کشـاورزی مـدرن مقـادیر عظیمی از آب منطقه را به خوداختصاص داده و موجب بحران کم آبی برای مردم عرب و فلسـطینی گردیده است و از شـرایطی که برای سازش تعییننموده و در اولویت قرار می دهد مسئله آب منطقه است. چنین سازشـی، سازش عادی بین دو دشمن و خصم نخواهدبود بلکه سازشی با منافع یک طرفه و به نفع طرف صهیونیستی می باشد.

ب) تفاوت صهیونیسم با یهود:

صهیونیزم یک پدیده سیاسـی با آرمان های جاه طلبانه، نژادپرستانه و استعمارگرانه است که زیر پوشش مذهبیهود، جلوه مذهبی به خود می گیرد و می کوشـد به عنوان ناجی قوم یهود اهداف خود را دنبال نماید و با این مسألهغصب فلسـطین و جنایات خود در اراضـی اشـغالی را توجیه نماید، در واقع صـهیونیست ها مدعیان دروغین پیروی ازحضـرت موسی می باشند. برخی از علمای یهود نیز از تفکرات اعمال و رفتار و جنایات صهیونیست ها اعمال برائتکرده و با آن به مخالفت برخواسته اند.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱- فلسطین از دیدگاه امام خمینی، ص ۵

۲- ارتباط صهیونیستی آلود. م. لیلیانتال، ترجمه: سید ابوالقاسم حسینی

ج) واژه صهیونیسم Zionism:

صهیونیسم، جنبش یهودی برای به وجود آوردن جـامعه و کشور خودمختار یهودی در فلسـطین. نام این جنبش از«کوه صـهیون» (آرامگاه داود نبی) گرفته شده که در اورشـلیم قرار دارد. صـهیونیسم صورت دنیاپرسـتانه، ملت پرسـتانه ونژادپرستی از یهودیت است و خود را برتر از سـایر ادیـان و ملت هـا می داننـد و انسـان هـای دیگر را دارای حقوق انسـانینمی دانـد و چنـانچه کمترین فرصتی در

اختیارش قرار گیرد از هیچ عهدشکنی و تجاوز و نفوذ و استثمار کشورهای منطقهخودداری نخواهد کرد و داعیه مالکیت از نیل تا فرات را دارد. صـهیونیسم جدیـد با حمایت کشورهای اسـتعمارگر مانندانگلسـتان و بعـد آمریکا به وجود آمـد و هدف از آن غصب فلسـطین و تشکیل دولت اسرائیل به عنوان حامی منافعاقتصادی سیاسی، نظامی و امنیتی قدرت های بزرگ در قلب جهان اسلام بود.

برای آگاهی بیشتر ر.ك:

۱- پرونده اسرائیل صهیونیزم سیاسی روژه گارودی

۲- اختاپوس صهیونیسم عبدالرحمن الرفاعی فؤاد، ترجمه: صلاح الدین عباسی

۳- صهیونیسم، نژاد پرستی عریان شاهاك اسراییل، ترجمه: اصغر تفنگساز

۴- صهیونیسم در فلسطین میری جریس، ترجمه: منوچهر فکری

۵- صهیونیسم عبدالوهاب

۶- مسأله فلسطین و ماهیت طرح صهیونیسم راشد الغنوشی، ترجمه: سید هادی خسروشاهی

۷- صهیونیسم یوری ایوانف

۸- سرگذشت فلسطین یا کارنامه سیاه استعمار اکرم زعیر، ترجمه: اکر هاشمی رفسنجانی

۹- جهان زیر سلطه صهیونیسم سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

۱۱- افسانه های بنیانگذاران اسرائیل روژه گارودی

۱۲- محاکمه آزادی روژه گارودی

۱۳- بررسی سیر تحول دولت در سرزمین فلسطین اسداللّه رضایی

رشته مدیریت استراتژیک چیست ؟

پرسش

رشته مدیریت استراتژیک چیست ؟

پاسخ

رشته مدیریت استراتژیک زیرمجموعه علوم سیاسی و روابط بین الملل است و درباره استراتژی قدرت ها وکشورهای بزرگ و مناطق استراتژیک و نحوه ارائه راه کارهای استراتژیک بحث می نماید. این رشته تحصیلی در چندسال اخیر در دانشگاه امام حسین(ع) تدریس می گردد و کتاب هایی نیز از طرف این دانشگاه و نیز دفتر مطالعاتسیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه و انتشارات سمت در این موضوع منتشر شده است از جمله:

مسایل سیاسی استراتژیک معاصر علیرضا ازغندی

مسایل سیاسی استراتژیک معاصر روشندل

استراتژی های معاصر هوشمند میرفخرایی

استراتژی اقدام

استراتژی بزرگ

سلاح جنگ افروز نیست

منظور از امپریالیزم چیست.

پرسش

منظور از امپریالیزم چیست.

پاسخ

کلمه امپریالیسم Imperidlism در لغت از ریشه امپراطوری مشتق شده است؛ یعنی تشکیل امپراطوری دادن و در معنی وسیع، هر نوع گسترش، توسعه ارضی و سلطه قوی بر ضعیف را در بر می گیرد. این نوع امپریالیسم در طول تاریخ همیشه وجود داشته است مانند امپراطوری های ایران، رم، عثمانی و...

در اصطلاح، امپریالیسم یک مفهوم جدیدتر را نیز شامل می شود و آن گسترش گرایی کشورهای پیشرفته اروپایی در بقیه جهان در ۵۰۰ سال اخیر است. این نوع گسترش و توسعه، از نزدیک به زایش و بلوغ سرمایه داری نسبت داده شده است. به این معنی که تطور سرمایه داری و تحولات تکنولوژیک و نیازهای ناشی از پویایی و ضرورت درونی این شیوه تولید (نیاز به انباشت)، گسترش ارضی و سلطه به سرزمین های دیگر را باعث شده است.

نکته قابل توجه این که شیوه های امپریالیسم بر حسب نیازهای مراحل مختلف تطور جامعه سرمایه داری، متفاوت می باشد، از این روست که حتی پس از پایان استعمار کلاسیک و کسب استقلال ملت ها و سرزمین های دیگر، باز امپریالیسم که جوهر آن بهره کشی و استثمار ملت ها و سرزمین های دیگر است، از راه حفظ وابستگی های اقتصادی و مالی ادامه یافته است. در سیستم

جهانی سـرمایه داری یک تقسیم کار بین المللی وجود دارد که نتیجه آن تداوم وابستگی مناطق حاشیه و تجمع مازاد (یا انباشت سرمـایه) در کشورهـای غربی مـدیون گسترش آنهـا در سـرزمین هـای دیگر بوده است تـا از طریق یک مازاد فزاینـده در کشور مادر، ثروت و قدرت خود را به زیان کشورهای تحت سلطه افزایش

دهند.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

امپریالیسم، هاری مگداف، تام کمپ، ترجمه هوشنگ مقتدر، انتشارات کویر، ۱۳۷۴

مسائل سیاسی - اقتصادی جهان سوم، احمد ساعی، انتشارات سمت، ۱۳۷۷

چرا به جاسوسان دشمن ستون پنجم گفته می شود.

پرسش

چرا به جاسوسان دشمن ستون پنجم گفته می شود.

پاسخ

ستون پنجم fifthcolumn اصطلاحی است که در مورد عناصر و نیروهایی که در درون یک لشکر یا جبهه (در جنگ) ، یا در حزب یا سازمانهای دولتی، مخفی می شوند. و در لباس دوست در می آیند و نقش خرابکاری و جاسوسی از داخل را برای دشمن ایفا می کنند. این اصطلاح در جنگهای داخل اسپانیا (۱۹۳۶-۱۹۳۹ پدید آمد؛ و وجه آن نیز این بود که هنگامی که «فرانکو» فرمانده سپاه ضد جمهوری ، با چهار ستون نظامی به شهر «مادرید» پایتخت اسپانیا حمله ور شد؛ اظهار داشت که با چهار ستون از خارج شهر و یک «ستون پنجم» در داخل آن، این حمله را انجام می دهد. در این جنگ آنچه بیشتر موجب شکست مدافعان مادرید (جمهوری خواهان اسپانیا شد ، همان فعالیت خرابکارانه، عوامل فرانکو در داخل مادرید بود.که به عنوان ستون پنجم شهرت یافتند. در جریان جنگ جهانی دوم هم به عوامل جاسوسی آلمان در نقاط مختلف جهان به عنوان ستون پنجم ، شهرت یافتند. (ر.ک: فرهنگ جامع سیاسی ، محمود طلوعی، ص ۵۵۲ و ؛ دانشنامه سیاسی ، داریوش آشوری ص ۱۹۷)

قدرت ایران در منطقه و در جهان از جنبه های مختلف چگونه است؟

پرسش

قدرت ایران در منطقه و در جهان از جنبه های مختلف چگونه است؟

پاسخ

ارزیابی این موضوع خصوصا در مقایسه با سایر کشورهای منطقه و جهان، نیازمند در نظر گرفتن مؤلفه های اساسی - که بیانگر میزان قدرت یک کشور در جنبه های مختلف می باشد - با تکیه بر آمار و اطلاعات صحیح می باشد، مسلما چنین موضوعی خارج از ظرفیت یک نامه است اما می توان به اختصار به تبیین برخی از این مؤلفه ها پرداخت:

الف – قدرت معنوی :

در یک تقسیم بندی می توان قدرت را به دو بعد سخت افزاری و نرم افزاری تقسیم نمود. امکانات مادی، اقتصادی، نظامی و... یک کشور از جنبه سخت افزاری قدرت محسوب می گردند اما بعد دیگری نیز از قدرت وجود دارد که به کرات نقش فوق العاده و اساسی خود را در سرتاسر جهان به اثبات رسانیده است و آن مسأله اراده، ایمان، روحیه مقاومت و استقامت و ایستادگی و... است که جنبه نرم افزاری قدرت را تشکیل می دهد. بحمدالله کشور ایران به برکت انقلاب اسلامی، کشوری با عزم و اراده خستگی ناپذیر و با ایمان به خداوند متعال است که همانگونه از ابتدای انقلاب اسلامی خویش تاکنون نشان داده است توانایی مقابله با تمامی مشکلات و موانع را داشته و آینده ای درخشان و پیشرفته را برای کشور خود و جهان تعقیب می نماید و مسلما یاری و نصرت الهی نیز پشتیبان این ملت بوده و خواهد بود: «ان تنصروالله ینصرکم و یثبت اقدامکم» (محمد، آیه ۷).

ب – قدرت علمی:

یکی دیگر از مؤلفه های اصلی قدرت یک کشور، قدرت علمی

است. خوشبختانه ما از لحاظ علمی یک کشور توانمندی هستیم. کسب امتیازات قابل ملاحظه در المپیادهایی که دانش آموزان ما شرکت می کنند نمونه ای از نمایش اقتدار علمی کشور ماست و نشان می دهد که استعداد جوانان و سیستم آموزشی کشور ما در سطح بسیار خوبی است. ما در این مسابقات با کشورهای بزرگ و صنعتی دنیا رقابت می کنیم. به عنوان نمونه در المپیاد سال ۱۳۸۰ در فیزیک مقام پنجم در ریاضی مقام هفدهم در زیست شناسی مقام ششم در شیمی مقام دوم و در کامپیوتر مقام یازدهم را به خود اختصاص داده و در مجموع ۵ مدال طلا، ۹ مدال نقره و ۹ مدال برنز کسب نمودیم. و در المپیاد سال ۱۳۸۱ در فیزیک مقام دوم، ریاضی مقام یازدهم، زیست شناسی مقام ششم، شیمی مقام هفتم و در کامپیوتر مقام هفتم را احراز و در مجموع ۷ مدال طلا، ۱۰ مدال نقره و ۶ مدال برنز را به خود اختصاص داد. همچنین در المپیاد فیزیک سال ۸۲ نفر اول و دوم جهان در بخش تئوری و همچنین نفر سوم جهان در مجموع امتیازات از جمهوری اسلامی ایران بود و در مسابقه روبات های امدادگر سال ۲۰۰۲ در بین ۱۲ تیم از مراکز علمی معتبر جهان به مقام اول دست یافت (استراتژی جمهوری اسلامی ایران در قبال فرسایش حاکمیت دولت ها، حسن روحانی، فصلنامه راهبرد، ش ۲۹ پاییز ۸۲، ص ۲۴).

همچنین در بخش ارائه مقالات علمی در منابع معتبر جهانی در زمینه های مختلف علوم پایه، کشاورزی ، فنی و مهندسی و پزشکی، درصد قابل توجهی را به خود اختصاص داده است. به

عنوان نمونه تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی حداکثر حدود ۴۵۰ مقاله از سوی مؤسسات «علم سنجی» از ایران مورد قبول قرار گرفته بود ولی این در حالی است که در سال های پس از انقلاب خصوصا چند سال گذشته جهش بسیار زیادی در این زمینه داشته ایم تا جایی که در سال ۲۰۰۱ بیش از ۱۴۰۰ مقاله علمی و در سال ۲۰۰۲ حدود ۱۶۰۰ مقاله علمی مورد پذیرش مؤسسات مذکور قرار گرفته اند (همان، ص ۲۷ – ۲۶) .

مسائل مهم دیگری نظیر «سلول های بنیادین» و ... ایران را در سطح مترقی ترین کشورها، در این زمینه ها قرار داده است.

ج – قدرت تکنولوژیکی :

مؤلفه مهم دیگر در ارزیابی قدرت کشورها، فن آوری پیشرفته است. خوشبختانه نظام جمهوری اسلامی ایران علی رغم تمامی موانع و محدودیت ها، در این زمینه نیز دارای توانمندی قابل ملاحظه ای است؛ در بخش فن آوری اطلاعات (I.T) و در بخش فن آوری اطلاعات و ارتباطات (I.C.T) به ویژه در زمینه نرم افزار کامپیوتر ظرفیت لازم را برای پیشرفت داریم و اگر در این بخش درست برنامه ریزی شود و همت لازم گماشته شود ما می توانیم در ردیف کشورهای پیشرفته جهان در زمینه فن آوری اطلاعات باشیم.

در بخش فن آوری مهم و قابل ملاحظه هسته ای با توجه به این که ایران دارای معادن غنی اورانیوم است، در سال ۱۳۸۲ توانست به فن آوری غنی سازی اورانیوم در زمینه های صلح آمیز، دست یابد و این امر نشان داد که جمهوری اسلامی ایران می تواند جایگاه مناسبی از لحاظ تکنولوژیکی در جهان داشته باشد.

د – قدرت

نظامی:

جمهوری اسـلامی ایران هم به دلیل ماهیت انقلابی و اسـلامی اش و هم به دلیل قرار گرفتن در یکی از نقاط استراتژیک جهان، همواره مورد تهدید بوده و هست. از این رو مسأله تأمین امنیت و امکانات دفاعی نقش عمده ای می یابد.

امروزه جمهوری اسـلامی ایران از لحـاظ قـدرت نظامی، دارای قـدرت قابل ملاحظه و بازدارنـده ای است به ویژه آن که دارای قدرت بسـیج چند میلیونی آموزش دیده و آماده می باشد. ایران دارای یک ارتش قوی و سپاه قدرتمند است که دارای تجربه ۸ سال دفاع و جنگ هستند و بزرگترین قدرت نظامی منطقه را تشکیل می دهند از لحاظ صنایع نظامی هم کشوری پیشرفته هستیم و اقلام فراوانی را امروزه به کشورهـای دیگر صـادر می کنیم. در زمینه سـاخت انواع موشـک، نفربر زرهی و حتی تانک، هلی کوپتر و هواپیمـا و ناوچه، پیشـرفت های قابل ملاحظه ای داشـته ایم و در بسـیاری از نیازمنـدی های دفاعی خودکفا و بی نیاز از دیگران می باشـیم. در تعیین میزان قـدرت نظامی ایران همین بس که تئوریسـین های آمریکا، همواره راهکار نظامی در مقابله با ایران را با دیده شک و تردید نگریسته و آن را در اولویت قرار نمی دهند.

ه – قدرت اقتصادی:

معیار اصـلی در سنجش قدرت اقتصادی یک کشور، میزان اثر گذاری آن کشور در اقتصاد جهان است. جمهوری اسلامی ایران با این که علی رغم ساختارهای معیوب اقتصادی از زمان قبل از انقلاب و محـدودیت ها و موانع بسـیار زیادی که بعد از انقلاب اسلامی وجود داشت، توانسته است در بسیاری از زمینه ها به سطح خودکفایی و حتی صادرات برسد،

اما متأسفانه در زمینه تأثیرگذاری بر اقتصاد جهانی، نقش قابل توجهی نداریم. البته از لحاظ منابع طبیعی، ما جایگاه مهم و استراتژیک داریم و آن موضوع ذخایر نفت و گاز و صدور آنهاست که ایران از شش کشور صادر کننده بزرگ دنیا محسوب می گردد. البته برای حفظ این اقتدار باید جایگاه خودمان را در صادرات نفت و گاز و در بازارهای جهانی حداقل رد سطحی که فعلا قرار داریم حفظ کنیم و برای ارتقاء آن برنامه ریزی های اساسی و جامع داشته باشیم.

و – قدرت فرهنگی :

قدرت فرهنگی در واقع زیربنای همه قدرتهاست. در این زمینه قدرت فرهنگی جمهوری اسلامی ایران متکی به دو منبع عظیم است: منبع اول اسلام و فرهنگ درخشان و غنی و گسترده و حتی بی انتهای آن و منبع دوم؛ فرهنگ ملی ایران با غنای بسیار زیاد که ریشه در تجربه و ذوق و عرفان و دانش هزاران سال مردم این سرزمین دارد.

در کنار این دو منبع عظیم بحمدالله توانسته ایم از دستاوردهای علمی و فرهنگی دنیای امروز استفاده نموده و زمینه های شکوفایی مجدد تمدن عظیم اسلامی را شاهد باشیم.

ز – قدرت سیاسی :

ساخت دولت قوی به مجموعه ای از مؤلفه ها نیاز است که عمده ترین آنها مشارکت سیاسی، توسعه اقتصادی، وفاق اجتماعی است که این مؤلفه ها در سه اصل کلی: «مشروعیت»، «ظرفیت سیاسی در مدیریت و مواجهه با موضوعات مختلف» و «وحدت ملی» تبلور دارند.

بحمدالله در مؤلفه های فوق جمهوری اسلامی ایران از امتیازات خوبی برخوردار است یعنی دارای حکومتی مردمی است و مجموعه کلان نظام آنگونه که تاکنون نشان داده توانایی حل

و مـدیریت مسائل و بحران ها و مواجهه با تهدیـدات را در بعد داخلی و خارجی دارد و از وحدت ملی خوبی برخورداریم. البته در مورد همه اینها آسیب هایی وجود دارد که مسؤولین به شدت به دنبال حل اساسی آنها می باشند.

عناصر مهم جغرافیای سیاسی و اهمیت ژئو پلتیک آسیای مرکزی چیست؟

پرسش

عناصر مهم جغرافیای سیاسی و اهمیت ژئو پلتیك آسیای مركزی چیست؟

پاسخ(قسمت اول)

سوالات سه گـانه شـما موضوعی پژوهشـی است كه از ظرفیت یک نامه خارج می باشـد. از آنجا كه قصـد تحقیق در این زمینه دارید تعدادی مقاله از مجلات معتبر ارسال می گردد:

نگاهی به مناسبات استراتژیك میان آسیای مركزی و خاورمیانه عربی

پیوندهای شكننده در جو بی ثباتی (نویسنده :علی آدمی)

در این مقاله، نویسـنده به تحلیل ساختار منطقه ای این كشورها در روابط بین الملل و نقش اسـرائیل، مصر و عربستان سعودی در این منطقه می پردازد و در نهایت به مشكلات امنیتی، سیاسی و اقتصادی این دو منطقه در عرصه كنونی جهان اشاره می نماید.

ساختار منطقه ای در روابط بین الملل

منطقه گرایی سیاسـی اقتصادی از ویژگی های روزگار ماست و بسا كه در آینده گسترش بس فزون تری هم بیابد. در حالی كه اندیشه پردازی چون مكیندر، جغرافیای سیاسـی جهان را به سرزمین های مركز - پیرامون بخش بندی می نماید و به سخن دیگر بـه «یكپـارچگی جهـان سیاسـی» بـاور دارد، انـدیشه پردازانی چـون سـال كـوهن، برای این باورنـد كه محیـط سیاسـی جهـان از یكپـارچگی راهـبردی (استراتژیـك) بی بهره بـوده و در واقـع، جهـان سیاســی بـه منطقـه هـای «ژئواستراتژیـك» و منطقـه هـای «ژئوپولیتیـك» تقسـیم می شود. در نگرش كوهن منطقه ها دارای سلسـله مراتب خاص خودنـد؛ منطقه های «ژئوپولیتیك» بخش بنـدی سیاسـی كوچكتری دارنـد و در درون منطقه هـای «ژئواستراتژیـك» قرار می گیرنـد. از دیـدگاه سـال كوهن، در ساختـار كنونی جهـان، ایالات متحـده آمریكا و بازار مشترك اروپایی، روسـیه، چین و ژاپن، سازنـدگان منطقه های «ژئواستراتژیك» به حساب می آیند اما

نشانها همه گویای آن است که نه گمان مکیندر یکسره کهنه شده و نه گمان سال کوهن یکسره فراگیر است. از این رو در این مقـاله، برآنیم تا از آمیخته ای از هر دو دیـدگاه یاد شـده، بهره گیریم. امروزه، درچارچوب سیاست های بین المللی نظامی های سیاسی اقتصادی تطبیقی، دو گونه نظام بزرگ دیده می شوند:

۱ نظام سیاسی بین المللی که همه بازیگران دولتی و غیر دولتی را در بر می گیرد.

۲ نظامهای هم بسته (تابع) در مناطق مختلف جغرافیایی کره زمین

در هر نظام همبسـته یا تابع، یک یا چنـد کشور در «مرکز» و یک یا چنـد کشور در «پیرامون» قرار دارنـد و شایـد هم که یک یا چند کشور، نقش «مداخله گر» را داشته باشند. سازه های جغرافیایی، اندرکنش ها و پیوندهای دوستانه و یا دشمنانه، پیشینه های مشترک تاریخی و اجتماعی، هم خاورمیانه عربی و هم آسیای مرکزی را به عنوان منطقه های ویژه ای در آورده است.

در نظام همبسته خاورمیانه عربی، از مصر تا کرانه های خلیج فارس را «مرکز» به شمار می آورند؛ ایران، ترکیه و گاه اسرائیل را «پیرامون» می دانند و قدرتهای باختری و روسیه را به عنوان «مداخله گر» در این منطقه می شناسانند.

آسـیای مرکزی هم یک نظام همبسـته و تابع است که در وضع موجود، پنج کشور تازه استقلال یافته در «مرکز» آن و افغانستان، ایران، حوزه قفقاز، ترکیه، روسـیه و چین، «پیرامون» آن به شـمار می آیند و تاکنون، روسـیه نقش «مداخله گر» اصـلی را در این منطقه بازی می کرده است و دیری نخواهد گذشت که قدرتهای باختری

و چین هم در ردیف «مداخله گران» این منطقه قرار خواهند گرفت.

ایران از یکسو در «پیرامون» یا در مرز بین هر دو منطقه قرار دارد اما پیوندهای فرهنگی و تاریخی و توان بالقوه چنان موقعیتی به ایران می دهد که می توان آن را حتی «مرکز» آسیای مرکزی نیز به شمار آورد. از دیگر سو، فرایندهای سیاسی در خاورمیانه بزرگ به گونه ای است که خط «مرکز» آن به سوی شمال خاوری کشانده می شود. هر آینه اسرائیل هم در چارچوب خاورمیانه عربی ادغام می گردد، ارزش این خط مرکز باز هم بیشتر خواهد شد. در گردهمایی «آسیای مرکزی و جهان عرب» در قاهره، در همین زمینه چنین نگرشی پیشنهاد شده است؛ تلاش خارجی برای بسط نفوذ در آسیای مرکزی بدین معنی است که مرکز ثقل در خاورمیانه به سوی اجزاء شمال شرقی خود حرکت می کند و لذا ترکیه، ایران و افغانستان در آینده اهمیت خاصی خواهند یافت. ترکیه نیز می کوشد با استفده از برخی همانندی های زبانی و نژادی، نقش «مرکز» برای آسیای مرکزی را به دست گیرد. ترکها آرمان یا شعار گونه «پان ترکیسم از دریای آدریاتیک تا مرزهای چین» را به میان می آورند.

تحلیل گران، ترکیه را قدرت برون مرزی برای آسیای مرکزی برمی شمرند و این کشور را دریچه ای برمی نمایانند که آسیای مرکزی و قفقاز می توانند از روند آن باختر زمین را تماشا کنند. قدرتهای باختری هم می کوشند با توجه به آنچه در ایران جریان دارد ترکیه را همچون نمونه ای شایسته و در خور، به آسیای مرکزی و قفقاز بشناسانند؛ البته به

تازگی در ترکیه تحولاتی روی داده که ممکن است تا حدودی مناسبات قبلی را تغییر دهد. افزون بر این، جنین می نماید که در راهبردهـای بزرگ قـدرتهای بـاختری و بویژه ایالاـت متحـده آسـیای مرکزی و حوزه بـاختری دریای خزر بایـد به صورت یک رقیـب و یـا جـایگزین حـوزه خاورمیـانه درآیـد. اگر فرض را بر آن نهیم که در ۴ جمهوری آذربایجان، قزاقسـتان، ازبکسـتان و ترکمنستان، تنها ۶۵ میلیارد بشکه نفت وجود داشته باشد، در آن صورت در وضع موجود، این ۴ کشور پس از حوزه های خلیج فارس و سـیبری، سومین حوزه نفتی جهان به شمار می روند. افزایش سالانه یک میلیون بشکه بر مصرف جهانی نفت، تنگناهای زیست بومی برای بهره گیری از کانسارهـای حوزه آمازون و قطب و سـرانجام، وجود دو بازار بزرگ اروپا و خاور آسـیا در دو سوی منطقه مورد نظر ما، رویکرد به حوزه های نفتی این منطقه را بیشتر می نماید.

بیل وایت، قائم مقام سابق وزارت انرژی ایالات متحـده گفته است: «از سـران جمهوری ها {چهار کشور یاد شـده} تقاضا کردم خود را در قـدرتهای نفتی آینـده قلمـداد کرده و روسـیه و ایران را به عنوان رقیبان خویش به حساب آورنـد. او افزوده است که «امیدواریم روسیه درک کند که باید به فکر تشکیل بلوک مشابهی در دریای خزر برای رقابت با خلیج فارس باشد.»

اما فراهم آوریها برای ساختن رقیب یا جایگزین از آسـیای مرکزی و باختر دریای خزر، تنها می توانـد یک روی سـکه باشد هر چند که شوک نفتی ۱۹۷۳ زاده و پرورده سازی های چند گانه ای بوده است، اما یکپارچگی

و همسویی اعضای اوپک هم نقشی بنیادین در آن داشته و دور نیست که زمانی هم آسیای مرکزی و حوزه باختری دریای خزر از یکسو و خاورمیانه هم از سوی دیگر، به گونه ای یکپارچه در برابر قدرتهای بزرگ بایستند و شوکهای نفتی بزرگتری را بر اندام اقتصاد جهانی وارد آورند. آنچه این اندیشه و یا گمان را توجیه پذیر تر می سازد آن است که بر بنیاد تجربه های به دست آمده و دست کم تاکنون در سیاست های ملی کشورهای نفت خیز، ۳ هدف زیر دنبال می شده است: ۱ دستیابی به سطح بالاتر درآمد. ۲ ساختن این سطح از درآمد. ۳ پاسداری از امنیت ملی.

هیچ دور نیست که این گونه هدفهای مشترک، یکپارچگی و همسویی های دو منطقه را واقعیت بخشد و این ۲ را، گاه و بیگاه، به مثابه یک یگان سرنوشت ساز در اقتصاد جهانی و در سیاست های جهانی در آورد.

فعالیت منسجم مصر و عربستان سعودی

از میان کشورهایی که به طور دستجمعی و در قالب سیاستهای کلان منطقه ای اقداماتی را در آسیای مرکزی انجام داده اند و به اصطلاح اقدامات آنها جنبه خاورمیانه ای داشته است، می توانیم از مصر و عربستان سعودی و اسرائیل یاد کنیم. در مقایسه با کشورهای عربی خاورمیانه ای، فعالیت مصر و عربستان سعودی در آسیای مرکزی، از انسجام خاصی برخوردار است و این انسجام تا حدود زیادی ناشی از نقشی است که در نظم جدید منطقه ای در خاورمیانه به این دو کشور واگذار شده است. به عبارت دیگر این نقش قبل از آنکه جنبه اقتصادی داشته

باشد، ابعاد سیاسی دارد و هدف مهم آن جلوگیری از گسترش نفوذ ایران و مبارزه با اسلام واقعی است؛ همان چیزی که پس از سقوط اتحاد شوروی؛ غرب آن را به دشمن بزرگ خود در خاورمیانه، محسوب داشته است.

عربستان سعودی

آغاز نقش عربستان سعودی در شوروی سابق حتی به پیش از فروپاشی شوروی باز می گردد و پس از کودتای نافرجام اوت ۱۹۹۱ در مسکو، در شرایطی که آمریکا و دیگر کشورهای غربی کمکهای مستقیم خود را به مسکو به بهانه کندی اصلاحات در شوروی، متوقف کرده بودند، شاهزاده بندر بن سلطان، سفیر عربستان سعودی در واشنگتن در اکتبر ۱۹۹۱ به مسکو رفت و پس از مذاکرات مفصلی با میخائیل گورباچف، کمکهایی به ارزش ۵/۲ میلیارد دلار در اختیار شوروی قرار داد. وی در همین سفر اعلام کرد که نقش عربستان سعودی تنها خدمت به صلح خاورمیانه نیست، بلکه خدمت به صلح جهانی و همکاری در جهت پی ریزی نظم جدید بین الملل را نیز در بر می گیرد.

در همان زمان نشریه «الوطن العربی» (۱۸/۱۰/۹۱) که با پول عربستان سعودی منتشر می شود، نوشت: «اتحاد شوروی را نیز باید یک دولت یا قدرت بزرگ اسلامی دانست، چه این کشور از نظر جمعیت مسلمان، پنجمین کشور مسلمان نشین محسوب می شود و به همین دلیل نقش عربستان سعودی و ارتباط محکمی که با مسلمانا شوروی برقرار می کند حائز اهمیت فراوان است.» این مجله اضافه کرد: «عربستان سعودی درک درستی از اسلام دارد و رهبران مسکو بسیار خشنودند که تعالیم اسلامی به دور از تشنج و تعصب و افراط گرایی توسط عربستان سعودی به

جمهوری های مسلمان نشین شوروی وارد شود، بویژه که آنها از رشد جریانهای بنیادگرا که می کوشند یک اسلام سیاسی را با جهت گیری های مرتبط با برخی از کشورهای همسایه در میان مسلمانان شوروی گسترش دهند، بیمناکند.»

در ماه آوریل ۱۹۹۲، ملک فهد میزبان رئیس جمهوری ترکمنستان و ازبکستان بود و در پی این دیدارها، سرمایه گذاران عربستان سعودی با دولتمردان ازبک موافقتنامه ای را امضا نمودند که هدف آن کشف گاز و نفت در ازبکستان بوده است. پیش از آن نیز، عمانی ها در اختیار نهادن یک اعتبار ۱۰۰ میلیون دلاری را به قزاقها قول داده بودند تا به کمک آن قزاقستان بتواند نفت خود را به دیگر کشورها صادر کند. همزمان با پویه های عربستان سعودی، یک هیات کویتی هم از «جامعه کشورهای مشترک المنافع» دیدار نمود و از جمله قول داد یک میلیارد دلار اعتبار در اختیار ۵ کشور آسیای مرکزی قرار دهد. همچنین سخن از این رفت که کشورهای عربی حوزه خلیج فارس بر آن شده اند که ۳ میلیارد دلار اعتبار در اختیار کشورهای آسیای مرکزی بنهد.

این تحولات به وضوح نشان می دهد که فعالیت عربستان سعودی در آسیای مرکزی با ظاهری فرهنگی و با هدفهای عمیق سیاسی است. برخی از کارشناسان در جهان عرب معتقدند که نقش سعودی در آسیای مرکزی دارای ابعاد اقتصادی به موازات ابعاد فرهنگی و سیاسی نیز هست. از جمله آنکه گروه شرکتهای «البرکه» که معمولا در خارج از سعودی سرمایه گذاری هایی می کنند، شعبه ای از بانک خود را در آستانه گشوده است. همچنین عربستان سعودی امیدوار است برای فرآورده های

پتروشیمی خود بازارهای خوبی در آسیای مرکزی بیابد.

مصر

نقش مصـر در زمینه فعالیت های سیاسی و فرهنگی در آسیای مرکزی در واقع مکمل نقشی است که عربستان سعودی بازی می کنـد، بویژه که سعودی فاقد کادرها و مبلغینی مذهبی برای اعزام به جمهوری های مسلمان است در حالی که مصر با تکیه بر مرکزیت دانشگاه الازهر و دیگر دانشگاههای خود می تواند شمار زیادی مبلغ، استاد و معلم و نیز کادرهای فنی و اداری به این جمهوری ها بفرستد. در عین حال فعالیت اقتصادی و بازرگانی در این منطقه برای مصر که با مشکلات اقتصادی شدیدی دست به گریبان است، اهمیت فراوان دارد.

پاسخ(قسمت دوم)

نخستین هیات رسمی مصر در سال ۱۹۹۲ به ریاست «کمال اجنزوری» نایب نخست وزیر در امور برنامه ریزی، در حالی که عده زیادی از بازرگانان بخش خصوصـی وی را همراهی می کردنـد از آسیای مرکزی دیـدار کرد. مصر برای تبلیغ کالاهای خود، نمایشگاهی در برخی از پایتخت های منطقه برپا کرد. تاسیس یک بانک مشترک مصری آذربایجانی با سرمایه ۲۰ میلیون دلار در باکو در زمان حکومت ابولفضل ایلچی بیک از ثمرات علاقه مندی ایلچی بیک به همکاری با مصر و عربستان سعودی بود.

در این مـدت رفت و آمـدهای مکرری بین مصر و جمهـوری آذربایجـان و همچنین جمهوری هـای مسـتقل صورت گرفت که مهمترین آنهـا سـفر وزیر آموزش مصـر در راس هیـات گسترده ای از روسای دانشـگاهها و روحانیون مصـری بود که به امضای موافقت نامه هایی در زمینه همکاری دانشـگاهی و مبادله استاد و دانشجو انجامید در همین زمینه قابل ذکر است که موافقت نامه ای بین

مصـر و قزاقسـتان برای ایجاد یک دانشـگاه تربیت معلم در آسـتانه به امضاء رسـیده است. در واقع، پیگیری این فعالیتها نشان می دهد که مصر توانسته است شمار زیادی از کارشناسان خود را در این منطقه به کار گمارد. نکته حائز اهمیت این که از آنجا که مصـر، عربسـتان سـعودی و اسـرائیل، هر سه، محور فعالیت خویش را در آسـیای مرکزی بر پایه مبارزه با بنیادگرایی عنوان کرده اند، طبیعی است که بین نقشهایی که ایفا می کنند، تضاد یا رقابتی وجود نداشته باشد.

اسرائیل؛ اهرم استراتژیک

اسـرائیل هم بیکار ننشـست و بسیار زود با کشورهای آسیای مرکزی به جز ترکمنستان به برقراری پیوندهای دیپلماتیک پرداخت و بسا که سـرلوحه دیپلماسی تل آویو در آسیای مرکزی، بازداشتن کشورهای این منطقه از همکاری با ایران بوده باشد. اسرائیل که در شـرایط جنـگ سـرد، نقش «اهرم استراتژیـک» غرب در خاورمیـانه را بـازی می کرد، بـا فروپاشـی اتحـاد شوروی و پایان پذیرفتن کشمکش اعراب اسرائیل، این نقش را از دست داد.

اسـرائیل در مسیر احیای این نقش، شعار مبارزه با بنیادگرایی در خاورمیانه و جهان اسلام را برانگیخت و آمریکا را قانع کرد که برای مبـارزه بـا بنیـادگرایی در خاورمیـانه و جهان اسـلام و زیر نظر گرفتن پیشـروی ایران در خاورمیانه و آسـیای مرکزی، نقش اسـرائیل ضـروری است. در واقع همانطور که بسـیاری از پژوهشـگران عنوان کرده اند مساله خطر بنیادگرایی در آسـیای مرکزی بیشتر جنبه تبلیغـاتی دارد تـا اسـرائیل بتوانـد حمـایت سیاسـی و مالی آمریکا را برای پیشبرد مقاصـد خویش در این منطقه داشـته باشد. البته آمریکا نیز پس از محروم شدن از

دشمنی مانند اتحاد شوروی به دشمن تازه ای برای توجیه خط مشی های خود نیاز داشت، نقش جدید اسرائیل را پذیرفت.

بحث درباره فعالیت اسرائیل در آسیای مرکزی و قفقاز مستلزم مقاله مستقلی است، اما در اینجا ذکر این نکته ضروری است که پیشروی اسرائیل در زمینه های مختلف در جمهوری های مستقل تا حدود زیادی ناشی از این است که اسرائیل این جمهوری ها را قانع کرده است که راه رسیدن به کمکهای غرب از تل آویو می گذرد. این جمهوری ها نیز هر چند موافق سیاست اسرائیل نیستند؛ اما همکاری با اسرائیل را پذیرفته اند تا از این طریق به کمکهای مالی اقتصادی و فنی غرب دست یابند.

فرجام سخن

بی گمان استقلال کشورهای آسیای مرکزی و حضور سیاسی اقتصادی آنها در متن مناسبات جهانی و بویژه در آسیا یکی از نقطه های عطف در تاریخ روابط بین الملل پس از جنگ دوم جهانی است. در بررسی زمینه های پیوند دو منطقه آسیای مرکزی و خاورمیانه عربی، ما بر آن نبوده ایم – و از حوصله این مقاله هم بیرون است – که پیوندهای سیاسی اقتصادی کشورهای آسیای مرکزی و خاورمیانه عربی را در درازنای ۵ یا ۶ سال گذشته به خامه درآوریم. تاکید بر سالهای ۱۹۹۱ و ۱۹۹۲، از آن روی بوده است که این دو سال، نه تنها آغازگه بلکه بزنگاهی در تاریخ پیوندهای خارجی کشورهای یاد شده با جهان پیرامون و از جمله خاورمیانه عربی می باشند. فرآیند سیاسی اقتصادی دو سال یاد شده، روابط خارجی آسیای مرکزی را در بستر عادی قرار داد

و بهره این فراگرد، قراردادهای بازرگانی، مالی و فنی پرشمار و بسیار چشمگیری است که زان پس میان کشورهای این منطقه با دیگر کشورهای جهان به امضاء رسیده و یا به عرصه عمل در آمده است.

کشورهای عربی حوزه خلیج فارس، به سبب دارایی زاده نفت در برقراری پیوند با آسیای مرکزی در جایگاه نیرومندی بوده اند، اما این بدان معنا نیست که دیگر کشورهای عربی تلاش و پویشی کمتر نشان داده باشند. در ماه مارس ۱۹۹۲، یک هیات لیبیایی از قزاقستان دیدار نمود و وزیر خارجه سوریه هم راهی دیدار از آستانه، دوشنبه، عشق آباد و تاشکند شد. از آنجا که کشورهای آسیای مرکزی همگی دارای جنگ ابزارهای هسته ای آرایه ای بوده و به نوبه خویش، انبار جنگ ابزارهای شوروی پیشین بودند، چنین گمان می رفت که کشورهایی چون سوریه یا لیبی در تلاش برای بدست آوردن فناوری هسته ای و یا جنگ ابزارهایی از کشورهای آسیای مرکزی هستند. هر چند که گفته می شد بسیاری از جنگ ابزارهای هسته ای شوروی پیشین در آسیای مرکزی «پیاده» شده اند، اما به هر آیین، دستیازی کشورهای این منطقه به فروش فناوری یا قطعات «پیاده» شده هم نگرانی های بزرگی را، بویژه در میان قدرتهای باختری، بر می انگیخت.

جغرافیای سیاسی آسیای مرکزی بیانگر آن است که این منطقه، برابر معیارهایی که از دیرباز و تاکنون در میان بوده، راهی آزاد به جهان پیرامون ندارد و:

هر چند که چین نخواهد توانست یک سین کیانگ دیگر در آسیای مرکزی بنیاد نهد.

هرچند که روسیه، زمان آن را نخواهد یافت که گونه یا اصل

مونروئه را، به سود خویش و از جمله بر آسیای مرکزی تحمیل کند اما با این همه، حضور نیرومند چین و روسیه آینده، در دو سوی آسیای مرکزی، و ایستار پر ارزش و راهبردی ایران و افغانستان در جنوب این منطقه، گزینه های سیاسی اقتصادی را نه تنها به کشورهای آسیای مرکزی که بر همه کشورهایی که جویای پیوند با آسیای مرکزی می باشند حتی ایالات متحده امریکا دیکته می کند.

ترکیه نیز درباره آسیای مرکزی و در آسیای مرکزی، سیاستها و راهبردهای خود را در دو بستر متوازی به جریان انداخته است:

بستری که فرایندهای اقتصادی و فرهنگی در آن جریان دارند؛

بستری که پان ترکسیم را در بر می گیرد.

بی گمان بستر نخست می تواند نه تنها به سود ترکیه و آسیای مرکزی که به سود پیشرفت «اوراسیا» و صلح جهانی باشد اما بستر دوم روندی خطرناک دارد. پان ترکیسم که بر بنیاد اندیشه ای کهنه و پیشینه ای نه چندان استوار و راستین، پایه گذاری شده است جز آن که تنش آفرینی در آسیای مرکزی و قفقاز را افزایش دهد، ره به جایی نخواهد برد. بی هیچ گمان، دنبال کنندگان این اندیشه و یا ابزار همان گونه با شکست روبه رو می شوند که خوندکاران عثمانی در علم نمودن استانبول به مثابه «مرکز خلافت» اما به هر آیین، خط مشی ترکیه که بخشهایی از هدفهای ایالات متحده درباره آسیای مرکزی و قفقاز را هم در بر دارد بر پیوند آسیای مرکزی با جهن پیرامون و از جمله خاورمیانه عربی تاثیر

می نهد.

آسیای مرکزی در درون مرزینه ای قرار دارد که همسایگان نیرومند و بسیار حساس در پیرامونش، چون دیواری ستبر و بلند، سر برآورده اند. این منطقه، در همان حال که از دیدگاه منابع اقتصادی، بالقوه بسیار توانست از دیدگاه سیاسی، بالقوه بسیار تنش خیز و آسیب پذیر است. هر آینه کشورهای این منطقه راههای مسالمت آمیز سیاسی و اقتصادی را در پیش نگیرند و برای نمونه در تاس لغزنده «پان ترکیسم» درغلتند، چون آن کسی می شود که در اتاقی شیشه ای، جنگ سنگ با بیرون را آغاز کند.

خاور میانه عربی نیز بسی بیش از آسیای مرکزی، بالقوه و تواناست اما این منطقه هم از دیدگاه سیاسی بسیار آسیب پذیر می باشد و تحریکها و برانگیختن هایی هم در میان می باشند؛ روزنامه «ایزوستیا» زمانی نوشت که عربستان و شورای همکاری خلیج فارس، این فرصت را دارا می باشند که با نفوذ ایرانیها در جمهوری های مسلمان سی. آی. اس {جامعه کشورهای مشترك المنافع} رویارویی کنند. روزنامه نیوتایمز هم زمانی نگاشت که خطر از جنوب، رهبران بومی را وادار خواهد ساخت تا اتحاد خود را با روسیه، پاس بدارند. برقراری این موازنه در منطقه نه تنها به سود جهان باختری است که در همان حال، برای اسرائیل و عربها ثروتمند و بویژه عربستان نیز سودمند خواهد بود.

هر آینه کشورهای خاورمیانه عربی و آسیای مرکزی بخواهند تا در ایستار کنونی؛ به یاری دلارهای نفتی خاورمیانه در کنار ایالات متحده آمریکا و ترکیه و اسرائیل و یا به تشویق آنها سمت گیری های سیاسی اقتصادی نمایند، جز تنش بهره ای به بار

نمی آورند. هر آینه عربستان سعودی و یا هر کشور دیگر خاورمیانه عربی هم بخواهد درگیری های مذهبی را سازمان دهد، کارش همانا مصداق این گفته است که: «آن باد می کارد، توفان درو می کند». لذا نقش جمهوری اسلامی ایران به عنوان عامل ثبات در منطقه و بویژه در آسیای مرکزی نقش قابل توجهی می باشد و باید تعدیل کننده ای باشد که از کشاندن درگیری ها و تنش های موجود اولا در خاورمیانه بکاهد و ثانیا از کشاندن این درگیری ها به آسیای مرکزی و قفقاز جلوگیری به عمل آورد تا هم ایران و هم کشورهای آسیای مرکزی بتوانند ثبات اقتصادی سیاسی منطقه را تامین کنند.

مسائل مربوط به امنیت، ایجاد اعتماد و تضمین های راجع به آن مباحثی هستند که از جایگاه خاصی برخوردارند. مشکلات مربوط به قومیتها و مرزها، نگرانی از تجدید حیات ملی گرایی سلطه جوی روس، تهدیدهای متصور از بابت بنیادگرایی اسلامی و بالاخره موضوع سلاحهای هسته ای از موضوعاتی هستند که در سمینارها و مباحث گوناگون در رابطه با امنیت این منطقه به طور مفصل بحث شده است. مهمترین عامل ضد ثبات در منطقه، قومیت و ملی گرایی افراطی است که می توان این ملی گرایی را به ملی گرایی اسلامی (ناسیونالیسم پان اسلامی) ناسیونالیسم محلی، لیبرال ناسیونالیسم، ناسیونالیسم کمونیستی و ناسیونالیسم خارجی (مانند تاثیر قوم هوئی در سین کیانگ چین بر مسائل قزاقستان و یا تاثیر قوم آذری در ایران بر جمهوری آذربایجان) تقسیم کرد.

مطلب دیگر در خصوص امنیت در این منطقه، سلاحهای هسته ای و گسترش و تکثیر این سلاحها است. کارشناسان آمریکایی و

نماینده ناتو، ژنرال بازنشسته برکهوف، سعی بر این داشتند که قزاقستان و اوکراین و بیلوروس را به لزوم تحویل تسلیحات استراتژیک خود به روسیه، متقاعد سازند. یکی از افسران ارتش قزاقستان با اشاره به مشکلات امنیتی کشور خود در شرایط جدید از جمله از میان رفتن سیستم هشدار دهنده (آواکس)، کاهش آمادگی پرسنل، گرایش افسران و افراد فنی ارتش به استعفا و بازنشستگی، قطع ارتباط با ارتش روسیه از نظر دریافت لوازم یدکی و غیره، گفت: امنیت باید شامل همه باشد، لذا اگر مذاکرات برای کاهش و یا امحای سلاحهای هسته ای صورت می گیرد نباید فقط بین آمریکا و روسیه، بلکه بین همه دارندگان این سلاحها انجام شود زیرا مثلا قزاقستان از مراکز مهم آزمایش هسته ای بود و اوکراین هم از مراکز تولید موشک به شمار می آید و هر دو از بابت محیط زیست دچار خسارت عمده شده اند. باید ابتدا وضع کشورهای تازه استقلال یافته مشخص گردد و آن گاه راجع به سلاحها و یا نحوه جبران آن گفتگو شود. کشورهای دارای سلاح هسته ای در آسیای مرکزی وارث شوروی هستند. محدود کردن و یا امحا و یا برعکس، تولید سلاح هسته ای در هر منطقه ای، حق همان کشورها و در رابطه با مسائل داخلی آنهاست.

به هرحال در منطقه یک خلاء امنیتی پدید آمده و لزوم ایجاد یک سازمان دفاع دستجمعی را ایجاب می کند فلذا همه کشورهاباید علاقه مند و مقید به اجرای مقررات بین المللی و امحای سلاحهای هسته خود باشند.

در مورد ک . گ .ب و اف. بی .آی و مافیا و این گونه سازمانها توضیحاتی دهید اهداف ،تشکیلات و نحوه سازمان یافتن آنها را هم بیان کنید.

پرسش

در مورد ك . گ .ب و اف. بی .آی و مافیا و این گونه سازمانها

توضیحاتی دهید اهداف ،تشکیلات و نحوه سازمان یافتن آنها را هم بیان کنید.

پاسخ(قسمت اول)

توضیح وبررسی این قبِل سازمانها به دلیل گستردگی وتعداد زیاد آنان در یِک نامه ممکن نمی باشد از این رو ابتدا دو مقاله جهت آشنایی با اهداف وشیوه های آنان آورده می شود و سپس به معرفی منابع مفید می پردازیم:

یکم _ اهداف سازمانهای جاسوسی

امروزه , گسترش شبکه های جاسوسی , جوامع بشری را تحت فشار روزافزون قرار داده است و بی اعتمادترین وضع ممکن را برانسان حاکم ساخته است . تصمیم ها و طرح های سودمند برای بهبود زندگی انسان , مورد هجوم و دستبرد شبکه های جاسوسی عنکبوتی قرار گرفته است تا با خنثی شدن طرحهای آزادی بخش , در جهان تحت ستم و با عقیم گشتن تلاش های پیگیر رهبران اندیشمند و دلسوز جهان سوم ,امید رهایی و آزادی از قلب بیشتر ساکنان دنیای سوم رخت بر بسته است و آنان را در یک بی اعتمادی متقابل به سوگ نشانده است.برنامه ریزیهای مفید, پیوسته توسط کانونهای صید خبر, به نفع دولتهای حاکم و دست نشانده کشف و خنثی می شوند و به مرحله بازدهی و باروری نمی رسند.این مسئله یکی از مشکلات اساسی جهان سوم است و تا زمانی که دنیای عقب نگهداشته شده , نتوانداز شراین مهمانهای ناخوانده و جاسوس نجات پیدا کند کمتر می تواند به بازدهی نقشه های آزادی بخش خود مطمئن گردد. کشف و شناخت منابع جاسوسی قدرتهای بزرگ , در دنیای سوم وافشای چهره های آنان ,از ضروری ترین کارهای مبارزین آزادی بخش دنیای زیر سلطه شرق و غرب است .این شناخت در

عین اینکه موجب مصونیت طرحهای آزادی بخش می شود,از ضربات نظامی , سیاسی ,اقتصادی ,اجتماعی و فرهنگی قدرتهای مسلط می کاهد, و نیز کودتاهای نظامی و حزبی را به حداقل ممکن می رساند و جامعه را از آشوبهای اقتصادی واجتماعی حفظ می نماید. همچنین فرهنگ وایدئولوژی جامعه را,از هجوم فرهنگ تحقیرآمیز قدرتهای بزرگ مصون می داردایـن نوع آگاهیها, همانگونه که برای کشورهای در حال انقلاب ضروری است برای کشورهایی نظیر جمهوری اسلامی ایران , لازم تر به نظر می رسددراین نوع کشورها, که قدرتهای استعماری منافعشان مورد تهدید واقع شده است تلاش گسترده تری در جهت نابودی انقلاب می کنند واز فعالیتهای جاسوسی و صید خبر به شکلی ظریف و دقیق سود می جویند.کشور جمهوری اسلامی ایران , با طرح مجدد اندیشه اسلامی , برای نجات جامعه های تحت ستم , گسترش حرکتهای انقلابی در کشورهای جهان سوم را موجب گشته است . و در مقابل , دشمنی و توطئه های روزافزون هر دو قدرت جهانی را علیه خویش برانگیخته است .

اینان , برای پیچیده تر کردن طرحهای خیانت آمیز خود, و غافلگیر نمودن جمهوری اسلامی ایران , به اطلاعات گسترده ای در زمینه های نظامی و اقتصادی و سیاسی نیازمندند.از جمله : حدود پشتیبانی مردم از حکومت , میزان دشمنی واختلافات داخلی , زمینه یابی واستخدام افراد زمینه دار برای اهداف نامشروع خود و ...آنان , برای بدست آوردن اینگونه اطلاعات ,از هر راهی استفاده می نمایندازاین جهت , شناخت توطئه و شگردها, عوامل و زمینه های مناسب و مراکز مورد نظ..جاسوسان , برای مسئولان و دست اندرکاران جامعه و دیگر علاقمندان حفظ و

حراست انقلاب اسلامی , لازم و ضروری می باشد, تا با بکارگیری سیاستهای مناسب و منطقی راه نفوذ سازمانهای جاسوسی را مسدود, واز دستیابی آنان به اسرار و تصمیمهای کشوری محروم نمایند. از آنجا که , شناخت اهداف فعالیتهای جاسوسی و نوع اطلاعات مطلوب آنها, کمک زیادی به آگاهیمان از شگردها و پوششهای جاسوسی اینگونه سازمانها می دهد دراین نوشتار, نخست گوشه ای ازاخبار مطلوب واهداف مراکز مورد نظر سازمانهای جاسوسی را بیان می کنیم و آنگاه به بیان شیوه های صید خبر می پردازیم تا آگاهانه تلاش آنها را بی ثمر نمائیم .

اهداف سازمانهای جاسوسی

اهداف سازمانهای مزبور, رابطه تنگاتنگی با منافع قدرتهای اقتصادی جهان دارد, و در حفاظت و نگهبانی ازاین گونه منافع خلاصه می شود.از اینرو, بیان منافع قدرتهای اقتصادی , بعنوان مقدمه ای بر شناخت اهداف سازمانهای جاسوسی ضروری است .

منافع قدرتهای اقتصادی

از زمانی که کشورهای قدرتمند, به پیشرفتهای صنعتی تکنولوژی مدرن دست یافتند,از سطح تولید بالائی برخوردار شدند.این تولید فراگیر و پر رونق ,از دو سوی کشورهای استعمارگر را زیر فشار قرار داد:

۱از جهت تهیه مواد خام برای کارخانه غول پیکر خویش , که بطور طبیعی با پیشرفت سریع تولید هماهنگی نداشت .ازاینرو, تسخیر کشورهای جهان سوم رابه همراه داشت .

۲از جهت تهیه بازار فروش کالاهای تولیدی , زیرا بازارهای داخلی , قدرت جذب آن همه تولید را نمی توانست داشته باشد. برای رهائی از بن بست موجود, کشورهای صنعتی ناگزیراز دست اندازی به کشورهای جهان سوم بودند. هدف ازاین تجاوز,استفاده سرسام آوراز منابع طبیعی و نیز بهره برداری از بازار فروش پر مصرف تولیدات صنعتی خویش , دراین

گونه کشورها بود.

در این باره ,[باتلر], ژنرال نیروی دریائی , که دخالتهای نظامی آمریکا را در کشورهای آمریکای لاتین رهبری می کرد سخن جالبی دارد وی می گوید: من کمک کرده ام تا منافع نفتی آمریکا, در مکزیک و تامپیکو تضمین گردد. من کمک کرده ام تا کوبا هائیتی به صورت کشورهایی درآیند که در آنها کارمندان بانک[ناشنال سیتی] بتوانند منافع تحصیل کنند. من کمک کرده ام تا نیکاراگوئه با بانک بین المللی برادران [بروان] قراردادی منعقد کند. من توجه جمهوری دومینیکن را جهت منافع آمریکائی ها, در زمینه شکر جلب نموده ام . من کمک کرده ام تا شرکت میوه جات مناطق گرم بتوانند در هندوراس منافعی کسب نمایند .با گذشت زمان و همراه با تجربه های جدید, قدرتهای استعمارگر, راههای کم خرج تر و پرسودتری برای کسب منافع خود یافتند. و دراین راه , به سرمایه گذاری در کشورهای زیر نفوذ, روی آوردند که مزایای زیرا را به همراه داشت

۱این نوع سرمایه گذاریها, موجب رهایی قدرتهای بزرگ از مخارج هنگفت نظامی بود.

۲از هزینه های حمل و نقل مواد خام و بازگشت کالاهای تولیدی به بازار مصرف می کاست .

۳ بازدهی سریع و کم خرج سرمایه ها و بهره وری از نیروی کارارزان را در پی داشت .

۴ سلاحهای نظامی بجای حفظ سرمایه گذاریها خارجی , به صورت کالاهای صادراتی در آمد.

این دگرگونی وسیع در جهان صنعتی , پی آمد ننگین پیدایش دولتهای دست نشانده را بدنبال داشت . زیرا نگاهبانی اینگونه سرمایه گذاریهااز آسیب دیگر حریفان , نیازمند حکومتهای وابسته و دست نشانده بود تا حراست ازاین

منافع را بر عهده بگیرد.

۲ دراین باره ,دراسناد لانه جاسوسی , درباره شاه ایران چنین آمده است :

[شاه , فعلااز عهده حفاظت منافع اصلی امنیتی ما درایران بر می آید و تنها شخصیتی است که می تواند راهبرایرانیان شورشگرا باشد. بدین طریق , تا ظهور منبع قدرت موثر دیگری که ماانتظار آن را, طی تا سال آینده نداریم , حمایت از شاه و برنامه هااصلاحی او, منتهی به شرایط اساسی دنبال گیری اهداف زیرین ما می گردد].

و در ضمن اهدافی که در ذیل می آورد, درباره هدف ۶ و ۷ چنین می گوید:

۶[استمرار دسترسی غرب به منابع ایران , بخصوص نفت با مواضع قابل قبول .

۷استمرار دسترسی آمریکا به بازار در حال توسعه ایران] . ۲

در جای دیگراز همان سند, در ضمن بیان اهداف و مقاصد سیاست خارجی آمریکا درایران ,اهداف پراهمیت زیر را یادآوری و خواستار تحقیق آنهاست :

... سهم قابل ملاحظه ای در بازار داخلی ایران را به نفع آمریکا بدست آورده , واز نفوذ دفتر سفیر [سفارت آمریکا], در صورت عدم دسترسی به مراکز بازرگانی آمریکایی برای استفاده از فرصتهای تجاری استفاده نمائید. [. ... تشخیص این مسئله که چگونه می توان همکاریهای دو جانبه ایران و آمریکا را موثرتر نمود, و اینکه چگونه می توان بخش خصوصی ایالات متحده را بیشتر دراین مسئله وارد کرد]. ۳

با توجه به این مسئله , تلاش برای استقرار حکومتهای دست نشانده بررسی راههای ممکن در مسیر تحصیل این هدف با حفظ پاسداری از حکومتهای دست نشانده القاء محبوبیتهای کاذب از طریق تزریق اندیشه اشتراک منافع قدرتهای حاکم و محکوم اخراج رقیب

های موجود,از میدان غارت منابع در کشورهای محکوم کوشش برای پیچیده کردن روابط استعمارگر شونده متلاشی کردن و بی ثمر نمودن سازمانهای آزادیبخش از بین بردن نقش گروههای آگاه یاافراد دلسوز و روشن بین کشورهای مستقل در داخل یک محدوده زیر ستم ارزیابی راههای گسترش سرمایه گذاریها و بازاریابیهاجایگزین کردن فرهنگهای ذلت آفرین و بی خاصیت بجای فرهنگهای استقلال طلب و پرخاشگرهمه و همه زنجیره ای است در جهت حفظ منافع قدرتهای سلطه گر.ازاینرو, تلاش گسترده کانونهای جاسوسی در جهت انجام هدفهای بالا خواهد بود, که پوششها و شگردهایشان نیز, به گونه ای دقیق , هماهنگ با این اهداف شکل می گیرد.اینک , برای آگاهی بیشتر شما,این نوع از روشهای مراکز جاسوسی را, در هر بخش بطور مستقل موردارزیابی قرار می دهیم :

الف) استقرار حکومتهای دست نشانده :

کشورهای پیشرفته برای رسیدن به هدفهای استعماری خود, آگاهیهای خاصی را لازم دارند که از طریق شبکه های جاسوسی به آن دست می یابند.این اطلاعات به قرار زیراست

۱ شناسائی شخصیت ها, قبیله ها, گروهها و بررسی خط فکری و گرایشهای روحی آنها, و نیز کشف ضعفهای روحی و فکری آنان .این گونه آگاهیها, می تواند زمینه ساز وابستگی بیشتر آنان باشد.اطلاع از تاریخ زندگی افراد, روابط خانوادگی , نوع تحصیلات و محل آن , دوستان و آشنایان شخصی , تحولات فکری و روحی , و همچنین آگاهی از تاریخ قبیله ها, روابط درون قبیله ای ,اخلاق و روحیه رئیس قبیله , مقداراثرپذیری و نیز آشنایی با پیدایش گروهها, روابط درونی و برونی آنان , سیستم حاکم بر آن و روحیات افراد صاحب نفوذ گروهها,

مقدار گرایش به نظامهای مسلط جهانی و...

۲ بررسی موقعیت جغرافیایی کشورها, سنجش کارائی آن در روابط بین المللی نقش آن در زنجیره کشورهای زیر سلطه , بازیابی موقعیت آن در رقابتهای بین المللی .این نوع آگاهیها زمینه ای بر تاسیس پایگاه اقتصادی و سیاسی در جهان سوم است که منافع هر چه بیشتراستعمارگران را بهمراه دارد.

۳ آگاهی از فرهنگی وایدئولوژی مردم , نوع رابطه معمول بین آنان , مقدار نفوذ مقامات مذهبی و ملی , مسائل تحریک آفرین و روحیات افراد.این گونه آگاهیها, قدرتهای مسلط را در شکل و نوع حکومت مناسب با هر منطقه راهنمائی می کند, و آنها را بر آن می دارد که در برخوردهاشان از روشهایی استفاده کنند که موجب خشم و شورش عمومی نشود.همچنین نفوذ خویش راازاین طریق به شکلی تنظیم می کنند که هیچگاه بعنوان کارگردان پشت صحنه معرفی نشوند.

ب) حفظ و نگهداری حکومتهای دست نشانده :

ثبات سیاسی حکومتهای وابسته , مهمترین و حساسترین هدف قدرتهای استعماری جهان است . زیرا پابرجائی این نظامها, به مفهوم دوام و حفظ منافع سرشارابرقدرتها می باشد. واز زمان پیدایش[استعمار جدید], منافع حکومتهای دست نشانده بصورتی هماهنگ با منافع استعمارگران عمل می کند.ازاینرو,ادامه حیات چنین حکومتهائی , برای قدرتهای جهانی , مهمترین مسئله رواست .

مهمترین مسائلی که در این زمینه , مورد توجه قدرتهای شیطانی است , چنین است :

۱. بررسی و شناخت کمیت ثبات این نوع حکومتهاآگاهی از روابط درونی هیئت حاکمه چگونگی تقسیم قدرت آگاهی از گرایشهای درونی گروه یا خانواده حاکمسنجش مقدار نفوذ حاکم در مردم و نیروهای نظامی مطالعه چگونگی بسط نیروهای امنیتی .اطلاعات یاد

شـده , قـدرتهای اسـتعماری را برای مقـابله با حوادث پی بینی نشـده آماده می سازد, که برای اسـتمرار منافع خویش , به هنگام لزوم , به کودتای نظامی وانتقال قدرت به مهره دیگری دست یازند.

۲. شـناخت احزاب , گروهـا, سازمانهـا و دیگر تشـکیلات جمعی , بررسـی جهت گیریهـا و تمایلات آنان در مسائل جهانی و تقسـیمهای بلوکی اطلاع از عقائد دینی و مقدار تاثیر پذیری مردم از رهبران و مراکز مذهبی و تحقیق در میزان کارایی معتقدات دینی جامعه تحقیق در تاریخ جامعه و انقلابها و حماسه های ملی آنان , پی بردن به نوع مشـکلات زندگی مردم و فشار جمعیت و چگونگی تقسیم ثروت و ...

دانسـتنیهای یـاد شـده , عامـل موثری در پیش بینی و جلوگیری ازایجـاد حرکتهـای انقلابی , جنگهـای چریکی و علـل احتمالی شورش مردمی است و ابرقـدرتها قبـل از پیـدایش چنین حرکتهـایی ,امکـان می یابنـد تـا آن را در نطفه خفه سازنـد. در جریـان انقلاب اسـلامی ایران , تحلیل گران امپریالیستی و نیز هیئت حاکمه دولت آمریکا, سازمان[سـیا] مسـتقر در سـفارت آمریکا در تهران را, مقصراصلی دانسته اند و ناتوانی آنان در رساندن اطلاعات مفید انتقاد کرده اند. [پیر سالینجر], رئیس خبرگزاری[ای . بی . سـی]. تلویزیون آمریکا در پاریس و سـخنگوی کاخ سـفید در زمان کندی که ماجرای گروگانگیری در ایران را پی گیری می نمود. وی در کتاب خود می نویسد:[وزارت امور خارجه آمریکا, که در راس آن سایروس ونس قرار داشت , سـرانجام و بر غم اشتباهات سرویس های خفیه و تاخیر که در ارسال گزارشهای سفارت آمریکا در تهران وجود داشت به این نتیجه

می رسـد که رژیم شـاه محکوم به سـقوط بوده وایالات متحـده آمریکـا, بایستی به فوریت تماس های لازم را با مخالفین رژیم مزبور برقرار کند]. ۴

۳. کاوش در مقـدار تاثیرپـذیری حکومت از قـدرتهای رقیب برسـی راههای جلوگیری حریفان درصـحنه سیاسـی کشور برآورد توانهـای موجود حکومت در جهت مبـارزه علیه قـدرتهای رقیب .این اطلاعـات , کمـک شایانی به اسـتعمارگران در حراست از وابسـتگان خودازافتادن به دام رقیب می کنـد, و نیز آنان را در جهت حفظ یا تبـدیل آن به حکومت مناسب تر یاری می رساند. بر خورد دولت اسـتعمارگر شوروی با داودخان رئیس جمهوری دست نشانـده افغانسـتان , با فاصـله زمانی کوتاهی از دیداراواز عربستان سعودی , شاهد گویایی دراین مورداست .

پاسخ(قسمت دوم)

۴ شـناسائی شخصـیت هـای درگیر و مخـالف بـا حکومت دست نشانـده تحقیق درراههـای ناموفق ساختن این نوع رهبران رزرو کردن قهرمانـان سـاختگیبرای علم کردن در مقابـل رهبران واقعی تحقیق روی گروههـا وافراد منـاسب جانشـینی و پرورش آنـان راههـای مبـارزه بـا گروههـا و جمعیتهـا ومطالعه در چگونگی متلاشـی ساختن آنها. بـدست آوردن آگاهیهای بالا, به قـدرتهای شیطانی ,امکان می دهـد تا در جهت نابودی و یا تحریف سازمانهای آزادی بخش کوشـش نمایند و با دگرگون سازی فرهنگ پرخاشـگرانه سازمانهـای انقلابی به روحیه سـازش و محافظه کاری , منافع بیشتری به چنگ آورنـد.[پیرسالینجر], درباره عرفات می نویسـد:علی رغم اظهارات خصـمانه و تند و تیزی که گاهگاهی ازاو صادر می شد, همه می دانند که عرفات دائما در تلاش و جستجوی وسیله ای بوده است که نظر مساعد و موافق آمریکا را در جهت خواستخ خودش جلب نماید. ۲.در صفحه دیگر می گوید: [او سالها

بود که برای برقراری ارتباط و تماس مستقیمی باایالات متحده آمریکا منتظر فرصت بود]. ۶.دراین باره , باید دانست که تمام بدبختیهای مردم ستمدیده فلسطین , نتیجه زد و بندهای سیاسی آمریکا و شوروی وانگلیس است . واسرائیل نماینده کمپانیهای غربی در منطقه خاورمیانه , و نیز مناسب ترین آتوی سیاسی در دست شوروی برای جذب کشورهای عربی به بلوک شرق می باشد. همچنین , غلطیدن کادر رهبری این سازمان به دامن غرب , بدترین انحراف دراهداف این سازمان است . آگاهیهای یاد شده علاوه بر منافع فوق , کمک زیادی به ابرقدرتها درجایگزین کردن افراد علاقمند یا سازشکار, بجای مخالفان سرسخت که منافع آنها را در معرض تهدید قرار می دهد, می کند و آنان رااز پی آمد منفی که در صورت روی کار آمدن دولتهای سازش ناپذیر در مناطق زیر نفوذ بوجود می آید, نجات می دهد. تاریخ انقلاب قربانی شده کنگو[زئیر], که توسط[پاتریس لومومبا] پایه گذاری شد توسط[موسی چومبه] به مسلخ برده شددلیل روشنی براین گونه فعالیتهای سازمانهای جاسوسی است .مطالعه سرنوشت سازمانهای آزادی بخش در آفریقا, آمریکای لاتین , آسیا و قسمتهایی ازاروپا, ما را در شناختن اینگونه تلاشهای جاسوسی قدرتهای بزرگ یاری می نماید, وافق فکری ما را نسبت به نوع برخوردهای آنان با سازمانهای آزادی بخش روشن تر می نماید.

ج) القاء محبوبیت های کاذب :

ایجاد محبوبیت های کاذب راههای گوناگونی دارد,از جمله : با گسترش اندیشه اشتراک منافع طرفین جات بخش نشان دادن این حکومتها در کشور خودشان وجود دشمن مشترکتبلیغات تو خالی حقوق انسانیاصالت بخشیدن به علم .اینها همه شیوه هایی است که

استعمارگرانه برای توسعه نفوذ معنوی و موجه جلوه دادن دخالتها و نیز برای بیمه کردن منافع خودداز آن بهره می گیرند.

جمع آوری این آگاهیها توسط شبکه های جاسوسی به شرح زیراست :

۱ راههای برقراری روابط فرهنگی ,از قبیل : تشکیل مدارس , زبانکده ها, کنفرانس ها همکاریهای دانشگاهی ,اعزام دانشجو, مبادله استاد, همکاریهای مطبوعاتی , تبادل اخبار واطلاعات , ترجمه مقاله ها و کتاب های مختلف , آوردن مستشاران فرهنگی و علمی .

بدین سان ,ابرقدرتهاافراد تحصیل کرده و متخصص را به خود جذب نموده , وازاین طریق , با هجوم به اعتقادات دینی و فرهنگ ملی مردم , زمینه وابستگی بیشتراجتماعی و فرهنگی آنان را فراهم می آورند.

این نوع همکاریهای , درس سالهای نفوذاستعماری انگلیس , در کشورهای اسلامی گسترش یافت , و خسارتهای جبران ناپذیری را بر فرهنگ مسلمانان به همراه داشت .

۲ یافتن راههای مناسب برای توسعه همکاریهای دو جانبه ورزشی , جهانگردی و مانند آن , و نیز گسترش مهاجرتها و بوجود آوردن روابط خانوادگی از طریق ازدواجهای طرفینی . با گسترش هر چه بیشتراین همکاریها,استعمارگران امکان می یابند مهاجران کشور خود را بعنوان پیام آوران فرهنگ خود به کشورهای جهان سوم صادر کنند, و عادی شدن ازدواج و آمیزش با بیگانگان ,این احساس را در مردم بوجود می آورد که منافع کشور حاکم همان منافع کشور محکوم است .

۳ قدرتهای استعماری جهان سوم در مقابل حضورشان , می توانند یکی از راههای دخالت آشکار یا مخفی را برگزینند, تا ضمن تزریق اندیشه و فرهنگ خود,از بروز بحرانها و زیانهای احتمالی جلوگیری کنند.

د) اخراج

رقیبهای موجود:

این قسمت کثیف ترین و زشت ترین فعالیتهای قدرتهای شیطانی و شبکه های جاسوسی آنان را تشکیل می دهد, جاسوسان مزبور, دراین راه از هیچ کاری فروگذار نمی کنند.این شبکه ها, در جستجوی اطلاعات زیر هستند: کشف روابط خصوصی , و رسمی هیئت های حاکم در کشورهئا مستعمره با دیگر رقیبان استعمارگرآگاهی از دگرگونیهای درون سفارتخانه حریف پیگیری رفت و آمدهای هیئت های تجاری و غیر تجاری رقیب اطلاـع از ویژگیهای دیپلماتهای رقیب , جهت بررسی امکان خرید آنها.

دراین قسمت , به نقل عبارتی از[فیلیپ اگی] ,اکتفا کرده و یادآور می شویم که این نوع برخوردها,از طرف مقابل نیز بکار گرفته می شود. [فیلیپ اگی] چنین می گوید:استخدام مامورین شوروی و اقمار آن بعنوان عمالی برای جاسوسی , فقط از طریق شناخت آنان امکان پذیراست . دراین کر,[مامور نزدیکی] , حساسترین و موثرترین وسیله ایستگاه برای بدست آوردن اطلاعات و مدارك در مورد مامورین هدف ۷است .مامورین نزدیکی ,اشخاصی هستند که می توانند به دلائل گوناگون , آشنایی شخصی با مامورین شوروی واقمار آن ایجاد کنند واز طریق آنان سیا می تواننداین افسران را زیر نظارت دقیق قرار دهد.این مامورین نزدیکی , می توانند مکالمات را با دقت واستادی به موضوعاتی بکشانند که نقاط ضعف عقیدتی , نقاط ضعف شخصی , مسائل و مشکلات شخصی و موارد علاقه نرت افسران آشکار گردد

ه) پیچیده کردن روابط:

پیچیده کردن روابط, موجب ادامه حاکمیت استعمارگران براستعمار شوندگان است .ازاینرو, آنان کوشش زیادی برای پیدا کردن راههای این پیچیدگی می نمایند. سازمانهای جاسوسی از طریق اطلاعات زیر, به استعمارگران دراین کار یاری می رسانند:

بدست آوردن روش مخفی کاری , راه قرار گرفتن در پشت صحنه های سیاسی واقتصادی کشورها یافتن زمینه های مناسب جهت استقرار تکنولوژی همراه با پائین نگه داشتن آموزشهای تخصصی جستجو برای یافتن راههای جدید در وابستگیهای علمی ,اقتصادی , نظامی و معیشتی ترویج و عادت دادن مردم به زندگی مصرفی و کالاهای وارداتی کشورهای صنعتی . ۷ .

با حاکم شدن این نوع پیچیدگی ارتباطی ,از طرف دولتهای استعمارگر در کشورهای جهان سوم , کنترل حرکتهای انقلابی امکان بیشتری می یابد. زیرااین پیچیدگی ,افزون به گمراهساختن مردم از شناخت دشمن بیگانه , اراده آنان را نیزاسیرابرقدرتها می سازد, و آنان را نیزاسیر ابرقدرتها می سازد, و آنان را در پیاده کردن ایده ها و طرحهای سازنده ناتوان می سازد.

و) محاصره همه جانبه کشورهای مستقل :

پیدایش اندیشه استقلال طلبی به مثابه سنگی است بر شیشه عمراستعمارگران , و همانند طوفان سهمگینی است بر بنیاد یغماگران , و خط بطلانی است بر دفتر حیات و تاریخ ننگین چندین صدساله ابرقدرتها, و آتشی است که خرمن هستی سلطه جویان را نابود می سازد.

ازاینرو, قدرتهای بزرگ برای حفظ وادامه سلطه خویش , سخت ترین واکنش را در مقابل اندیشه استقلال طلبی از خود نشان می دهند. دراین هنگام , سازمانهای جاسوسی وظیفه دارند, هرگونه اطلاعی از چندی و چونی (کم کیف) پیدایش و رشداین اندیشه , ژرفائی حرکت و میزان تاثیر آن در جامعه , چگونگی مبارزه در منگنه قرار دادن آن را در یک کشور خاص , بدست آورده و راههای عملی فرو نشاندن و خاموش کردن این شعله فروزان را مورد کاوش قرار دهند.)

بخشی

از شیوه های جاسوسی در راه براندازی شامل موارد زیراست :

۱ شناسائی احزاب و سازمانهایی که توان مقابله بااین اندیشه را دارند.

۲ شناسائی زمینه های اجتماعی واقتصادی در جهت شکست کشور مستقل .

۳ شناسائی راههای به کارگیری فشارهای مناسب , جهت وابستگی کشور مستقل به یکی از دو بلوک .

۴ یافتن روشهای مناسب دراستفاده از ترورهای شخصی و یا بی اعتبار ساختن شخصیت مغزهای متفکر خواهان استقلال .تلاشهای خونبار مردم کوبا, ویتنام و کشورهای آمریکای لاتین , برای رسیدن به استقلال سیاسی , و فرجام شومی که گویای وابستگی واسارت آنان , به یکی از قدرتهای جهانی است بیانگراین واقعیت تلخ می باشد.

ز) گسترش سرمایه گذاریها و بازاریابی ها:

هدف اصلی ازاستعمار ملتهای ضعیف ,استفاده از منابع سرشار زیرزمینی و نیزایجاد بازار فروش کالاهای تولیدی کشورهای پیشرفته است . ازاینرو, مهمترین کار شبکه های جاسوسی , یافتن روشهای مناسب سرمایه گذاریها و توسعه بازار فروش کالاهای صنعتی است .و به این لحاظ سازمانهای جاسوسی برای بدست آوردن روشهای مناسب جهت گسترش سرمایه گزاریها به کارهای ذیل دست می یازند:

شرکت در تحقیقات و پژوهشهای علمی وارد شدن در مشورتهای نظامی , تجاری , فرهنگی , بانکی و پولی مکاری در کاری اکتشافی و جغرافیائی فعالیت در کارهای کشاورزی , دامداری و صنعت و ...

پاورقی ها:

۱. مسائل آمریکای لاتین , دفتراول , ترجمه فکری رشاد.۲۲.

۲و۳. سند شماره یک افشاگری شماره ۲۲.

۴. سند شماره دو, همان افشاگری .

۵. گرو گانگیری درایران , ترجمعه دکتر جعفر ثقه الاسلامی .

۶و۷. همان .۹۶و۹۷.

۸. مراداز مامورین هدف ماموریتی هستند که یک سازمان جاسوسی

می خواهداز

بین مامورین رقیب صید کند.

۹. خاطرات سیا, فیلیپ اگی , ترجمه ایرج خلیل وارسته .۶۶ و ۶۷.

(ر.ك: فصلنامه حوزه,ش ۵ ,۸/۰۵/۱۳۶۳,به نقل از سایت حوزه)

دوم- شیوه خبریابی و عملکرد سازمانهای جاسوسی

شیوه جمع آوری اخبار واطلاعات در نظام های جاسوسی دنیا را در چهار بشخ عمده می تواند جای داد:

۱ فنی و تکنیکی

۲ بهره گیری ازاخبار و گزارشهای منابع آشکار

۳ نفوذ در حکومتها و بکارگیری جاسوس .

۴ همکاریهای اطلاعاتی سازمانهای جاسوسی

۱ جاسوسی فنی و تکنیکی :

تسلط حکومتها و نظامهای سیاسی بر مجامع علمی و تحقیقی و بکارگیری آنها در راستای اهداف سیاسی , علم واندیشه رااز پایگاه انسانی خویش خارج ساخت و در راه نابودی جوامع بشری بکار گمارد.ازاین روی , علم و تحقیق وسیله ای در جهت برآوردن نیازها و خواسته های شیطانی حکومتها گردید. سلاحهای پیچیده و مرگبار در یک رقابت ناسالم از کنترل انسان خارج شد و ماشین صنایع نظامی , دنیا را به انبار سلاحهای کشنده تبدیل ساخت .این وضع , تلاش برای شناسائی توان قدرتهای رقیب را در پی آورد, و بکارگیری علم و تکنیك را در راه شناسائی کمیت و کیفیت سلاحهای رقیب الزامی ساخت , و مجامع علمی و فنی را بکار طرح و ساخت وسائل پیچیده و ظریف جاسوسی گمارد.

آیزنهاور, در توجیه جاسوسی آمریکا بر فراز خاك شوروی توسط هواپیماهای[یو]۲ - پس از سقوط یك فروندآز آن در خاك شوروی - چنین گفت : ۱[ملتی مانند آمریکا که امروزاز هر جهت امنیت عمومی اش مورد تهدید واقع شده است بخود حق می دهد که برای حفظ امنیت ملی به هر وسیله ای که صلاح

می داند متوسل شود زیرا عملیات جاسوسی برای حمایت از ملت و جلوگیر شدن در عصری که نیروهای مسلح جای خود را به موشک و بمب اتمی داده کاملا ضروری است].

حفظ امنیتی که آیزنهاور,از آن سخن به میان می آورد, افزون بر جاسوسی های فضائی و دریائی و نصب استراق سمع در سفارتخانه ها و مراکز وابسته به کشورها, تلاش برای بدست آوردن اطلاعاتی در کشورهای همجوار رقبا را نیز در پی داشت , و موجب پیدایش کوششهای سیاسی و نظامی برای تشکیل نظام اقماری و بلوک بندیها شد.ازاین رو, شوروی پای خود را به آمریکای مرکزی و دریاچه کارائیب باز کرد و آمریکا را به کشیدن حصارایمنی واطلاعاتی بدور رقیب واداشت . به کشورهای اروپائی و کشورهای همجوار شوروی نظیر ترکیه ,ایران ,افغانستان , کره , ژاپن و مناطق نزدیک به آمریکا و حوزه کارائیب , موقعیت استراتژیک بخشید و هر دو رقیب را در راه بدست آوردن پایگاه اطلاعاتی در نزدیکترین نقطه به قلمرو طرف مقابل , تشویق و ترغیب نمود.در یکی ازاسناد لانه جاسوسی در خصوص نقش ایران در سیاست آمریکا چنین آمده است : ما محل مناسب دیگری نداریم که بتوانیم از خاک آن این استفاده ها را که در خاک ایران می بردیم داشته باشیم . نقطه عملیات دستگاههای اطلاعاتی آمریکا درایران گزارش قاطعی درباره عملیات نظامی شوروی به خصوص در زمینه پیشرفت موشکی و در مورد همبستگی شوروی با پیمان سالت , دراختیار ما قرار داده ... بعلاوه , حق فرود آمدن از لحاظ تحت نظر داشتن دریای عمان و مرزهای شوروی برای ما اهمیت خاص داشته است

پاسخ(قسمت سوم)

بکارگیری علم و تکنیک در جاسوسی , موجب پیدایش دستگاههای بسیار ظریف و دقیقی در جاسوسی شده است که از آن جمله است : هواپیماهای جاسوسی فوق العاده پیچیده , ماهواره های نظارت موشکی , ناوها و ایستگاههای شناورالکترونیکی جاسوسی , پایگاههای اطلاعاتی مستقر در کشورهای تحت نفوذ, رادارهای ثبت علائم , دستگاههای الکترونیکی رمزساز و رمزخوان , میکرفن های ظریف و خاموش , دستگاههای ضبط صوت قابل جاسازی , دوربینهای عکس برداری کوچک واستتارپذیر, دستگاههای کنترل مکالمات , دستگاههای شستشوی مغزی , دستگاههای دورغ سنج و دهها وسائل فنی و مغزهای الکترونیکی دیگر, که توضیح هر کدام از آنهااز حوصله این مقاله خارج است .

یکی از منابع پراهمیت خبریابی سازمانهای جاسوسی , منابع آشکاراست و شبکه های مزبور قسمتی از وقت خود را صرف جمع آوری و تحلیل اطلاعات منابع یاد شده می کنند واهمیت خاصی به بیانیه های دولتی , مصوبات پارلمانها, بیلان کارها, آمار منتشره , محتوای سمینارها و کنفرانسها, سخنرانیهای رسمی و غیر رسمی , گفتگوهای مدیران جامعه تصمیمات احزاب , گروهها واشخاص با نفوذ قطع نامه ها و بیانیه های مجامع بنی المللی , گفتگو باافراد معمولی وامثال آن می دهند و با تحلیل و بررسی آنها به مسائل ظریفی در سیاست یک کشور پی می برند, و موارد آسیب پذیری دولتی را شناسائی می کنند.

یکی ازافسران عملیاتی سازمان سیا در خاطراتش می نویسد:[جالب است که بدانیم بیش از هشتاد درصداطلاعاتی که وارد گزارشات تصفیه شده می شود,از منابع آشکاری از قبیل مجلات علمی و فنی و نطقهای سیاسی و سایر مدارك عمومی است] ۳ .

روش فوق بطور کامل درسفارتخانه آمریکا درایران - قبل و بعدازانقلاب - بموردراجرا گذاشته می شد واخبار و گزارشات روزانه توسط هیئتی مخصوص مورد مطالعه قرار می گرفت . در سندی که بیانگر شرح وظائف مستشاران سیاسی است چنین آمده است:در مورد تحولات خبری در زمینه رادیو - تلویزیون و در مطبوعات , شما بایستی به فعالیتهائی که در حال حاضر داریدادامه دهید,اما آنها را بشرح ذیل تکمیل کنید: علاوه بر روزنامه های کیهان , اطلاعات , آیندگان و رستاخیر, شما همچنین بایستی مرتب روزنامه پیغام امروز را هم نگاه کنید, مجله هفتگی خواندنیها هم بایستی به لیست مطالعاتی شمااضافه شود... شما همچنین بایستی بدنیال امکان آبونه شدن روزنامه دولتی ایران - روزنامه شاهنشاهی - که شامل متن قانونهای جدید, قراردادها - موافقت نامه ها و دیگر بیانیه های رسمی است باشید... در خلال ساعات کار روز هماهنگی خوب خود را در مورد اخباری که در طی روز پخش می شود حفظ کنید, تا ما بتوانیم قبل از داستان روزنامه ها در مورد مفید حوادث و وقایع جاری ,از وقایع مطلع شویم . خواهد بود که شما در بعداز ظهرها و تعطیلات آخر هفته برای تکمیل کردن منابع دیگراطلاعاتیتان به اخبار و وقایع مهمی که از رادیو - تلویزیون , پخش می شود دقت کنید ۴ . سفارتخانه های کشورهای جاسوس پیشه در تعقیب هدف فوق , گاهی دست به تشکیل مجالس و محافل ادبی , علمی و سیاسی و نیز مهمانیها و شب نشینیها می زدند. تا با گردآوری صاحب نظران و آگاهان از جریان امور بتواننداطلاعات لازم رااز بخشهای مختلف کشور بدست آورند

و در کنار آن افرادی را جهت جاسوسی استخدام کنند. فیلیپ اگی , در خاطراتش می نویسد:[در بیشتر کشورها, دیپلمات های خارجی باشگاهی دارند که در برنامه آن ناهارهای ماهیانه , شام ها و برنامه های گردشی وجود دارد. مامورین وزارت خارج وافسران سیا باپوشش وزارت خارجه , عضواین باشگاه ها هستند] ۵ . در کتاب اسناد خانه سدان , سندی وجود دارد که حاکی از ریشه دار بودن سیاست فوق است :

[در یکی ازاوراق صورتهائی بترتیب زیر: مخارج شام , مخارج ناهار, و مخارج شب نشینی جلب توجه می کند, که در مقابل بعضی از آنها اسامی عده ای از وکلاء مجلس و روزنامه نویسان هم ثبت شده است] ۶ .سفیر و جاسوس آمریکا در سندی که از وی باقی مانده است , خاطر نشان می سازد که تشکیل مهمانیها و شب نشینی ها و نیز محافل ادبی از کارهای معمول عده ای از سفارتخانه هااست واز چند کشور نام می برد, که از آن جمله آلمان غربی است که با تشکیل شب شعری بیاد گونه شاعر آلمانی عده ای را گرد آورده بود. یکی ازاین محفل روندگان درباره آن می نویسد:

بگذریم ازاین نکته که تعداد محدود واندکی هم که گرد می آمدند کمتر برای شعر شنیدن به انستیتو می رفتند که هر یک در آنجا کار خاصی داشت. ۷ .افزون براینها, شبکه های مزبور با جمع آوری اطلاعات ازافراد معمولی نیز می پرداختند,افرادی که حکم جاسوس را نداشتند لکن درارتباط با مردم دارای اطلاعاتی مفید بودند واین یکی از راههای معمول گردآوری اخباراز منابع آشکار, در سیاست شبکه های صید خبر

بود. آلن دالس ,اولین رئیس سازمان سیا در خاطراتش می نویسد:

در روزگار صلح می تواند اطلاعات را آشکارا از منابع سیاسی و کنسولی و وابسته های نظامی بدست آورد, که البته این وظیفه معمولی آنهاست . همچنین می توان اطلاعات رااز مطبوعات , رادیو, هزاران آمریکائی کارخانه دار یا بازرگان و مانندایانان که در خارج زندگی می کنند و بطور طبیعی با مردم آن کشورها در تماس روزانه و پیوسته هستند واز آنچه در کشور می گذرد آگاهند کسب کرد, تجزیه و تحلیل دقیق اطلاعاتی که بااین روش ها بدست آمده است هشتاد درصداطلاعات لازم برای تعیین سیاست ملی ما را فراهم می کند.ماموراطلاعات ملی برای خاورمیانه زیر عنوان توصیه افزایش پوشش گزارشی , سفارش می کند که :دانشجویان مبادله ای , معلمین , مبلغین مذهبی و غیره که برای مدتی در ایران زندگی می کنند, بایستی که بطور متناوب بر یک اساس برگزیده درباره اطلاعاتی که از طریق فعالیتهای عادیشان کسب می کنند, مورد سئوال و پرسش قرار گیرند. ۹.و در قسمت دیگری ازاین سند می گوید:[هزاران آمریکائی غیر رسمی بطور قانونی درایران هستند که نشان دهنده یک ذخیره پنهانی مهم اطلاعاتی هستند, ولی هیئت نمایندگی , فاقد پرسنل برای بعهده گرفتن یک تلاش سیستماتیک برای بهره برداری ازاین دارائی هاست].ازاینرو, باید دست اندرکاران اداره جامعه از سطوح پائین تا بالا, دقت لازم را در گفتار, رفتار و نوشتار خود معمول دارند واز گشودن سفره دل خویش در هر محفلی بپرهیزند. و شهروندان معمولی نیز در تماس با بیگانگان احتیاط لازم را بنمایند, و هیچ گاه اتباع کشورهای دیگر را محرم راز ندانند. و ضربات

سنگین و غیرقابل جبرانیکه در طول تاریخ از ناحیه افشاءاسرار بر جامعه اسلامی وارد شده است , در نظر بگیرند و کیاست لازم را در زندگی داشته باشند .

۳- نفوذ در حکومتها و بکارگیری جاسوس :

جاسوسی رسمی , جاسوسی محرمانه است که با جایگزینی مزدوران در موقعیتهای مناسب اعمال می شود, و دارای روشهای ویژه ای است که ما پس از بحث شیوه استخدام جاسوس , بدان می پردازیم زیرا کاوش شیوه استخدام جاسوس , حکم پایه ای برای مبحث فوق دارد.

استخدام جاسوس

استخدام جاسوس از ظرافت خاصی برخورداراست , و بی دقتی لازم دراین امر موجب افشا شدن نقشه ها و طرحهای جاسوسی می شود, و رسوائی و بی اعتباری سازمان مربوطه را در پی می آورد. واضافه بر آن , ممکن است شخص مورد نظر, با هدفهای اطلاعاتی از طرف سازمانهای رقیب , در تلاش ورود به سازمان مذکور باشد.ازاینرو, سازمانهای جاسوسی ,افزون بر آزمایش فرد مورد نظر ارزیابیهای لازم به روحیات و نقاط ضعف وی نیز توجه کامل می نمایند. و مراحل مختلف زندگی , فکر واندیشه , وابستگیهای وی را مورد مطالعه قرار می دهند. براین اساس , سازمانهای مزبور شیوه هائی دراستخدام جاسوس بکار می گیرند و به مسائلی توجه می کنند که پاره ای از آنها را دراینجا می آوریم .

الف -القاء وحدت ایدئولوژی

ایمان به یک ایدئولوژی مشترک بین فرد مورد نظر و سازمان مربوطه , مطمئن ترین راه استخدام وی است زیرا چنین شخصی بااین اندیشه خود را ملزم به یاری رساندن شبکه مزبور می داند. و باایمان و تعهد لازم دست بکار می

شود.براین اساس است که سازمانهای جاسوسی دست به القاء وحدت ایدئولوژی می زنند و تلاش فراوانی برای گسترش اندیشه های جهان وطنی و بعضا نژادگرایانه می کنند.موضوع وحدت ایدئولوژی ,انگیزه ای شده است تا صهیونیسم بیشترین جاسوسان خود رااز بین یهودیان ,[۱۲ کا گ ب] از میان کمونیستها, ۱۳انتلجنت سرویس انگلستان و سیا,از بین فراماسونری ها ۱۴ , بهائیان و تحصیل کردگان غرب زده ۱۵ برگزینند. اندیشه جهان وطنی در بین کمونیستها و فراماسون ها و تحصیل کردگان غرب زده و فکر نژاد پرستانه در میان یهودیان زمینه سازاینگونه استخدام هااست . ازاینرو, باید با چنین اندیشه ها برخورداصولی بشود واز گسترش آن در جوامع اسلامی جلوگیری بعمل آید.

ب -پرورش دراز مدت :

پرورش دراز مدت ,از راه تشکیل مراکز فرهنگی در درون کشورها یا قبول دانشجو در کشوری که شبکه های مزبور قرار دارند,اعمال می شود. دراین نوع مراکز, با مطالعه دقیق بر روی روانشناسی رفتاری فرد مورد نظر, والقاءاندیشه های لازم وی را درضمن سنجیدن , می پرورانند و در موقع مناسب به استخدام در می آورند.با مطالعه بیوگرافی جاسوسان افشا شده , بخوبی در می یابیم که جاسوسان شوروی قسمتی از مراحل آموزشی خویش را در آن کشور گذرانیده اند و جاسوسان آمریکا,انگلستان فرانسه واسرائیل در کشورهای مزبور مراحل تربیتی و آموزشی خود را بپایان برده اند. در اینجا برای روشن شدن گفته بالا, دو پاراگراف از یک سند لانه جاسوسی را می آوریم :

کوشش قابل ملاحظه ای باید بعمل آید, تا جوانان ایرانی تنها به موسسه هایی درایالات متحده بروند که می توانند به دانشجویان بیگانه تعلیم و

تربیت خوبی بدهند. ۱۶ و در قسمت تهیه برنامه برای گروههای[هدف ویژه] ,از جمله روشنفکران در راه کشف تعدادی اندیشه عملیاتی می خوانیم :

تعیین ماموربن جوان اداره اطلاعات آمریکا برای تحصیل تمام وقت در دانشگاه تهران به پیروی ازالگوی آمریکای لاتین , با رسالت اصلی تحت تاثیر قراردادن افکار عمومی دانشجویان در جهتی مساعد برای سیاستهای ایالات متحده ۱۷ .ازاین روی , باید مسئولین مملکتی دقت کافی در خصوص همکاریهای فرهنگی و علمی با کشورهای بیگانه نمایند. و توجه داشته باشند که سازمانهای جاسوسی همکاریهای لازم رادراین بلوک بندیهای خود دارند, و با تعطیل شدن سفارتخانه ای یا قطع شدن رابطه دیپلماتیک با یک کشور, خطراستخدام جاسوس از بین نمی رود .

ج - گسترش روابط خانوادگی :

وجود روابطه خانوادگی بین اتباع دو کشور, موجب می شود که زوجین نسبت به هر دو کشورازاحساس خوبی برخوردار گردند و خواهان موفقیت آنها باشند.این احساس علاقه , زمینه را برای پذیرش اندیشه منافع مشترک آماده می کند و شبکه های اطلاعاتی را بطمع استخدام این قبیل افراد می اندازد. سازمانهای مزبور, نخست اطلاعات واخبار دست دوم را از آنان می خواهند و با گذشت زمان تبدیل به جاسوس رسمی و مامور حرفه ای می کنند.ازاینرو, در برقراری اینگونه روابط باید دقت کافی شود و در ارتباط اینگونه افراداحتیاط و کیاست لازم را باید بکار گرفت .

د- بهره بری ازضعفها

یکی از روشهای معمول دراستخدام مزدور دست گذاشتن روی ضعفهای فرد هدف می باشد. شبکه های مذکور با سود جوئی از ضعفهای شخص , وی را باستخدام در می آورند,ازاینرو, سازمانهای جاسوسی توسط سفارتخانه ها و ماموران خویش

بااستفاده از علوم انسانی به مطالعه روحیات افراد می پردازند وافرادی را که ضعفهائی نظیر: جاه طلبی شهرت خواهی احساس حقارت , سرخوردگیهای سیاسی و مالی واجتماعی , تزلزل روحی , مال دوستی , شهوت طلبی , توطئه گری , آشوب طلبی , بی اعتقادی به نظام وامثال آن دارند, بر می گزینند وبه پرورش واستخدام آنان می پردازند. یکی از افسران عملیاتی سازمان سیا در خاطراتش می نویسد۶.[عملیات پشتیبانی ,ازشناختن شخصیتهای مورد نظر نیز برای کشف محرک هائی که ممکن است که آنها را وادار به قبول یا رد پیشنهاداستخدام ما کند, مهم است , که این محرکها, قدرتها و ضعفها, مسائل و مشکلات , جاه طلبی ها, شکستها, خصومتها, و آسیب پذیری این شخصیتهااست] ۱۸ .

در یکی ازاسناد لانه جاسوسی در رابطه بااستخدام بنی صدر, مواردی بعنوان نقاط مثبت ذکر شده است که ما را در شناختن روش استخدام سازمانهای جاسوسی کمک می کند:از قبیل :او جاه طلبی سیاسی دارد و احتمالا ـ روزنامه اش را به این منظورایجاد کرده و یا وی[امام] را مصون از خطا نمی داند و بعنوان یک روشنفکر حاضر نیست ازایشان اطاعت کند. یااینکه وی اعتمادی به آینده ندارد واگراحساس کند رژیم بنفع او نیست , برای توطئه علیه رژیم مانعی سر راه خود نمی بیند و در صورت تبعید به خارج به کمک مااحتیاج پیدا می کند۱۹. و در جای دیگر درباره وی می نویسد:

[به نظر می آید که از تبلیغات مقتضای مقامش در نهضت و مزایای قدرت (یعنی محافظانی که بعنوان یک عضو شورای انقلاب برایش گمارده شده اند), لذت می برد. در

واقع امر به نظر می آید که او بیشتر یک دیوانسالار (بورو کرات)است تا یک انقلابی , هر چنداو همواره روشنفکری ملایم طبع بوده , با وجوداین حالا که در تهران جای گرفته بنظر می رسد که دارد جا می افتد.او کمی شکم آورده , لباسهای کاملا اندازه سفارشی می پوشد و ساعت طلای جدیدش را که ظاهری گرانقیمت دارد, برخ می کشد] ۲۰ .ازاین پراگرافها بخوبی پیداست که چرا سازمان سیا در وی طمع می کند و به استخدامش دست می یازد.اینها و نظائر آن , روش استخدام مامور در نظامهای جاسوسی است . و نگارش تفصیلی آن زمان بسنده ای می خواهد که از گنجایش این مقاله فزون است . و فرصت پرداختن به راههای جاسوسی بخش سوم و چهارم رااز ما می گیرد, ازاین روی به بحث روشهای جاسوسی بر می گردیم .

سازمانهای جاسوسی , پس ازاستخدام افراد مورد نیاز به آموزش و تربیت آنان می پردازند و به فنون جاسوسی آگاه می سازند.این آموزشها ممکن است در مدارس خاصی صورت بگیرد, چنانکه آمریکا شوروی واسرائیل با تاسیس آموزشگاههای جاسوس به تربیت مامور دست می یازند, واحتمال دارد با آموزشهای خصوصی و تعیین مسئول خاص صورت بگیرد.روش دوم بیشتر در رابطه با جاسوسان سطح پائین و جاسوسان تابع کشورهای بیگانه بمورداجرا گذاشته می شود.افرادی که در کشورهای بیگانه بکار گمارده می شوند, دارای پوششهای مختلف هستند,از زنهای فاسد و روسپی گرفته تا مدیران جامعه و روسای جمهور و پادشاهان .بنی صدر رئیس جمهور معزول ایران و جاسوسه ک گ ب , می تواند نمونه ای برای موارد فوق باشد, که اولی

با تسخیر لانه جاسوسی افشا شد و دومی در سال ۱۳۵۸ توسط سازمان جاسوسی آلمان غربی دستگیر شد و مشخص گردید که به مدت ۳ سال بعنوان روسپی با دیپلماتها و سیاستمداران رابطه برقرار می کرد واطلاعات لازم به سفارت شوروی در آلمان غربی می داد۲۱. بنابراین , نمی توان بطور دقیق پوششهای مورداستفاده جاسوسان را شمرد و مشخص کرد گرچه پوششهای معمول و همگانی نظام های جاسوسی را می توان بقرار ذیل نام برد:

پاسخ(قسمت چهارم)

۱-پوشش دیپلماتیک :

سفارتخانه ها یکی از محل های مناسب جاسوسی تشخیص داده شده , و پوشش دیپلماتیک بهترین پوشش جاسوسی شناخته شده است زیرا حضوراتباع کشوری بعنوان دیپلماتیک در یک کشور دیگر جنبه قانوی دارد واز آنجائیکه اساسی ترین کار دیپلماتها سیاسی است , فعالیتهای سیاسی آنان موجب سوءظن مقامات کشور میزبان قرار نمی گیرد.ازاینرو, سازمانهای جاسوسی , پایگاه اصلی خود را در سفارتخانه های خویش قرار می دهند, و عده ای مامور صید خبر را با عناوین دیپلماتیک به کشورهای مختلف جهان می فرستند.[فیلیپ آگی] در خاطراتش ضمن اینکه ایستگاهها و پایگاههای سازمان سیا را شیشه عمر عملیات سازمان می نامند, چنین می نویسد:

در بیشتر کشورها,این ایستگاهها و پایگاهها در قسمت سیاسی سفارتخانه ها یا کنسولگری ها قرار دارند و بعضی افسران و ماموران برای مقاصد مخفی , مامور دیگر بخش ها مانند تجاری و کنسولی می شوند. ۲۲.و در جای دیگر می نویسد:آشنائی با سیاستمداران محلی معمولا مشکل نیست , چون افسران سیا زیر پوشش دیپلماتیک در سفارتخانه هااز طریق کوکتیل پارتی ها با پذیرائی ها باشگاهها و دیگراموری که سیاستمداران را گردهم می آورد, دسترس طبیعی به

هدف هایشان دارد.

براین اساس بود که سفارتخانه آمریکا در تهران , محل فعالیت سازمان سیا گردیده بود و از آنجا بر علیه انقلاب توطئه می شد, و باافشاءاین لانه فساد, مشخص شد که سفارتخانه ها غیراز فعالیتهای دیپلماتیک کارهای دیگری هم می کنند. گر چه جهانیان بخاطراخراجهای متعدد دیپلماتها به عنوان جاسوسی , آگاهیهائی دراین مورد داشتنداماافشاگری دانشجویان پیرو خطامام ,اطلاعات آنان را گسترش داده و آگاهیهای لازم رااازاین نهاد سیاسی به مردم جهان داده است . استفاده از پوشش دیپلماتیک اختصاص به سازمان سیا ندارد, بلکه از روشهائی است که تمام شبکه های جاسوسی از آن بهره می گیرند. در یکی از اسناد لانه جاسوسی درباره موساد چنین آمده است:

مقر موساد, در خارج از منطقه عربی خاورمیانه ,اکثرا تحت پوششهای دیپلماتیک , در داخل سفارتخانه و کنسولگریهای اسرائیل می باشد. موساد درایالت متحده , اکثر پایتخت های اروپائی , ترکیه ,ایران و مراکزاستراتژیک در آمریکای لاتین , آفریقا و خاور دور, پایگاههائی دارد۲۴

۲- پوشش مستشاری :

مستشاران اعم از نظامی , سیاسی ,اقتصادی , فرهنگی , و غیره , پوشش معمولی و رسمی برای افسران سازمانهای جاسوسی است .این نوع مستشاران , بااختیاراتیکه دارند می توانند حوزه ماموریت خویش را بطور کامل زیر نظر بگیرند واطلاعات لازم را بدست آورند و با مصونیت سیاسی که در عمل از آن بهره ورند, به آسانی می توانندااطلاعات بدست آمده را به سفارتخانه های خود منتقل کنند و دراختیار مقامات اطلاعاتی کشور خود قرار دهند.در یکی ازاسناد لانه جاسوسی , سفیر سابق آمریکا ریچار هلمز پس از بیان اهداف آمریکا درایران که از آنجمله دسترسی به مواضع

برای امکان فعالیتهای منحصر بفرد جاسوسی و مخابرات می باشد, راههای رسیدن به آن اهداف را چنین بیان می کند:

[این اهداف نیاز به تعداد معتنابهی کارمند دارد.اینک تهران بزرگترین هیئت دیپلماتیک در خاور نزدیک است . باضافه ترکیب معمول هیئت دیپلماتیک , ما حضور نظامی عمده ای نیز در شکل هیئت مستشاران نظامی , و تیمهای کمکی عملیات فنی داریم . همچنین ما یک سپاه صلح (۱۹۵ دواطلب), یک انجمن بزرگ و فعال ایران و آمریکا, نمایندگانی از وزارت کشاورزی ,اداره مبارزه با مواد مخدر, تاسیس قریب الوقوع یک اداره خدمات مالیات داخلی در منطقه و حدود ۲۰ واحد مجزا که عمدتا در کار فعالیتهای نظامی و جاسوسی ما درایران هستند, داریم] ۲۵ .

۳- پوشش تجاری وصنعتی :

با گسترش صنعت و پیشرفت تولید و تبادل کالا, همکاریهای اقتصادی از مرز کشورها گذشت , و شرکتهای صنعتی و تجاری بین المللی بوجود آمد حضور هیئتهای تجاری و صنعتی در کشورهای بیگانه ,امری عادی و معمولی گردید. و مردم حضور خارجیان را با عناوین اقتصادی در کشورشان پذیرا شدند.این موضوع شبکه های جاسوسی را به این اندیشه رهنمون گردید که از عناوین اقتصادی جهت پوشش جاسوسی سود جویند.ازاینرو,اضافه بر بهره وری از هیئتهای مزبور در زمینه جمع آوری اخبار, به گسیل داشتن ماموران خویش با عناوین فوق دست یازیدند. دیوید.اچ . بلی ,افسر ماموراطلاعات ملی سیا برای خاورمیانه , ضمن توجیه گسترش پوشش جاسوس , تاکید می کند که:[یک لیست کامل از بازرگانان آمریکائی که در حال انجام معاملات مهم واساسی هستند, باید در دسترس هیت اعزامی و تحلیل گران در واشنگتن

قرار گیرد. تحلیل گران بعدا می توانند ترغیب شوند, که چنین لیست تجدید نظر شده مرتب را بعنوان کلید برای تهیه نیازهای فعالیت جمع آوری (اطلاعات) سیا مورداستفاده قرار دهند] ۲۶ .و در رابطه با موساد, جاسوسان آمریکائی چنین می نویسند: [تشکیلات رسمی که برای پوشش بکار می رود شامل : هیئت های خریداسرائیلی و شرکتهای توریستی دولتی اسرائیل , نظیر[ال آل] و دفاتر زیم می باشد, موسسه ساختمانی اسرائیل , گروههای صنعتی و سازمانهای بین المللی تجاری اسرائیل , نیز پوشش های غیر رسمی می باشند] ۲۷ . ازاینرو, باید در برخورد با هر نوع همکاری اقتصادی , توجه کافی شود تا زمینه فعالیت جاسوسی شبکه های صید خبراز بین برود واسرار مکتبی حفاظت کامل بشود.

۴ -پوشش فرهنگی و علمی :

همکاریهای فنی و علمی بین کشورها, موجب ارتباط بیشتراتباع کشورهای مختلف می شود واز آنجائیکه این نوع همکاریهااز قداست ویژه ای برخورداراست , روش مناسبی جهت انحراف افکار مردم از فعالیتهای پشت پرده می تواند باشد.ازاینرو, شبکه های جاسوسی از آن بعنوان پوشش جاسوسی بهره می گیرند و در لوای همکاری علمی و فرهنگی و تفریحی دست به جمع آوری اطلاعات می زنند. تاسیس انجمن های فرهنگی و آموزشی از سوی قدرتهای بزرگ , عمدتا بمنظور تامین هدف فوق است . بر این اساس بود که انجمن ایران و آمریکا, در شهرهای ایران شعبه باز کرده بود و به فعلیت جاسوسی در پرتو آموزش زبان ,ارائه کتب , و نشان دادن فیلم واسلاید می پرداخت .

در پایان این بخش , قسمتی از خاطرات یک افسر عملیاتی سازمان سیا را می

آوریم , تا مشخص شود که پستهای جاسوسی اختصاص بمورد فوق ندارند, و طبق شرائط و درارتباط با عملیات فرق می کند:

پوشش مستقیما باامنیت عملیاتی ارتباط دارد, چون از طریق آن کاری می کنیم که عملیات سری کارهائی با هدف های قانونی بنظر آید. ممکن است که بنیادی برای مکانیسم مخفی تامین بودجه بکار رود, یک شرکت کشتیرانی ممکن است پوششی برای عملیات دریائی باشد, یک شرکت هوائی می تواند پوششی برای پشتیبانی از عملیات شبه نظامی گردد. یک فعالیت حرفه ای قانونی ممکن است برای استخدام ظاهری یک افسر سیا در یک کشور خارجی به کار .

همکاریهای اطلاعاتی سازمانهای جاسوسی :

بلوک بندی , یکی از اساسی ترین سیاست استراتژیک قدرتهای بزرگ است .این سیاست در تمام زمینه ها بموداجرا گذاشته می شود.ازاین رو, در زمینه اطلاعات و اخبار نیزاین روش معمول است , و شبکه های جاسوسی در محدوده بلوک بندیهای خاص خوداز همکاریهای اطلاعاتی یکدیگر کامل بهره برداری را می نمایند. شبکه های اطلاعاتی بلوک شرق به شبکه ک . گ . ب , متصل هستند و تولیدات خود را دراختیار آن قرار می دهند و شبکه های اطلاعاتی بلوک غرب با سازمان[سیا], همکاری می نمایند. بسیاری ازاین شبکه ها توسط شبکه مادر بوجود آمده اند, چنانکه سازمان امنیت ایران[ساواک] , مصر, ترکیه , کره جنوبی و ... راافسران اطلاعاتی آمریکا, و سازمانهای جاسوسی اروپای شرقی را ماموران ک گ ب , پایه گذاری کرده اند.

همکاری اطلاعاتی , بین سرویس های جاسوسی در قاموس خبر چینی بعنوان[روابط وابسته] مشهوراست واین نوع روابط در بین بیشتر سرویسهای اطلاعاتی معمول است

. برای روشن شدن این بخش از جمع آوری اطلاعات , قسمتی از همکاریهای موساد با سرویسهای چند کشور مختلف جهان رااز یکی ازاسناد لانه جاسوسی می آوریم .

در حال حاضر موساد, با همکاری[شین بث] روابط وابسته ای با سرویسهای اطلاعاتی وامنیتی از طریق عضویت در گروه[کیلووات] ۲۹ حفظ کرده است ... دراواخر ۱۹۵۸, یک سازمان روابط وابسته رسمی سه جانبه شامل موساد, سرویس امنیت ملی ترکیه و سازمان اطلاعات امنیت ایران تشکیل شد که این سازمان[نیزه سه سر] نامیده شد. ۳۰اسرائیل[روابط وابسته ای] با سرویس های امنیتی مکزیک , نیکاراگوئه (قبل ازانقلاب) کاستاریکا, پاناما, جمهوری دومنیکن , ونزوئلا, کلمبیا,اکوادور, و پرو, نیز حفظ کرده است ... همچنین با غنا,افریقای جنوبی ,اندونزی , ژاپن , تایلند, سنگاپور,[روابط دوستانه] خود را محفوظ داشته است ۳۱ .

اینها گوشه ای از روشهای خبریابی سازمانهای جاسوسی بود که بطور فشرده و گزاره ای مورد بررسی قرار گرفت . آگاهی مبسوط از سرویس های اطلاعاتی , فرصت گسترده ای می خواهد و نیاز به صرف وقت بیشتری دارد, و بر کسانی که دراندیشه آگاهی سیاسی هستند, مطالعه دقیق و وسیع از سازمانها و شبکه های جاسوسی امری ضروری و لازم است

پاورقی ها:

۱روزنامه جمهوری اسلامی شماره مسلسل .۱۱۶۴.

۲ اسناد لانه جاسوسی ج ۸.۱۵۸.

۳کتاب خاطرات سیا, فیلیپ اگی .۳۷.

۴ اسناد لانه جاسوسی , ج ۱۷.۹۹.

۵کتاب خاطرات سیا.۶۷.

۶ اسناد خانه سدان .۳۱۷.

۷شعر و سیاست ,۰۶/.

۸روزنامه جمهوری اسلامی , شماره مسلسل .۱۱۵۴.

۹ اسناد لانه جاسوسی , ج ۸.۱۸۲.

۱۰ همان مدرک ,.۱۹۷.

۱۱ براین اساس است که در آموزشهای تربیتی و پرورشی اسلام

به موضوع اسرار توجه شایانی شده است وامامان شیعه در هر موقعیتی پیروان خود را به حفظ زمان و نگهداری اسرار سفارش می فرمونـد.امام صادق ع می فرماید: ان کان فی یدک هذه شـی ء فان استطعت ان لا تعلم هذه فافعل ...احفظ لسانک تعز, و لا تمکن الناس من قیاد رقبتک فتذل . اگر در دستت چیزی داری و می توانی دست دیگرت رااز آن بی خبرداری این کار را بکن ... زبان خویش را نگهـدار تا عزیز گردی و رخصت مـده که مردم بر گرده ات سوار شوند, چرا که دراین صورت ذلیل خواهی شد. (وسائل الشیعه) ۱۱.۴۹۳. ج ۶از باب تحریم اذاعه الحق)

۱۲ اسناد لانه جاسوسی.۵۴.۱۱ سرویس اطلاعات اسرائیل ,اتکـاء بسیاری بر محافل و سازمانهای مختلف یهودی در خارج از کشور, برای استخدام عمال و کسب و بیرون کشیدن اطلاعات عمومی دارد.

۱۳افشای جریان حزب توده درایران پرده از روی این واقعیت برداشت و مشخص گردید که احزاب کمونیستی محافل جاسوسی ک گ ب می باشند. برای آگاهی بیشتر به مصاحبه های تلویزیونی سران حزب توده مراجعه کنید.

۱۴ محافـل فراماسونری از مراکزاولیه جاسوسی به شمار می آیـد, زیرا ایـدئولوژی آن که عبـارت ازاعتقـاد به :اصـل برادری , برابری , آزادی جهانی و تابعیت لژ مرکزاست زمینه مناسبی برای پـذیرش حرفه جاسوسی از سوی پیروان ایدئولوژی فوق آماده می کند.محمود محمود, نویسنده تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس در جلد ۷ ص ۲ درباره این افراد چنین می نویسد:

ازاوایل قرن نوزدهم پای هرایرانی که به اروپا رسید, مخصوصا بلندن او را به این محفل سری دعوت کردند وامضاء گرفتند واو را

برادر و برابر خوانـدن و مهر کردند و دهانش دوختند.این آدم دیگر دلباخته آزادگان می شد و خود را مطیع و پیرو دسـتور آنها می دانسـتند... نماینـدگان دولت انگلیس که درایران ماموریت پیدا می کردند در همه جاازاین برادران داشـتند و بسـراغ هم می رفتند و یکدیگر را پیدا می کردند سر و سر داشتند و با هم رایگان بودند.

۱۵ دراین مورد مطالعه ج ۱۷. اسناد لانه جاسوسی ضروری و مفید است .

۱۶ اسناد لانه جاسوسی , ۲۰.۷۸.

۱۷ همان مدارک .۸۰.

۱۸کتاب خاطرات سیا.۵۱.

۱۹ اسناد لانه جاسوسی ۱۰.۴۳.

۲۰ همان مدرک .۴۱. ۲۲کتاب خاطرات سیا.۴۸.

۲۳ همان مدرک .۸۲.

۲۴ اسناد لانه جاسوسی ۱۱.۴۶.

۲۵ اسناد لانه جاسوسی ۸.۹۴.

۲۶ همان مدرک .۸۲.

۲۷ اسناد لانه جاسوسی ۱۱.۵۲.

۲۸کتاب خاطرات سیا.۹۱.

۲۹ گروه کیلو وات تشکیلا تی است که با مسائل تروریسم عرب سـر و کار دارد و مشتمل بر کشورهای : آلمان غربی , بلژیک ,ایتالیـا,انگلسـتان , لوکزامبورک , هلنـد, سویس , دانمـارک , کانـادا, فرانسه ,ایرلنـد, سوئـد, نروژ, واسـرائیل است . اسـناد لانه جاسوسی ۱۱.۶۱

. ۳۰ اسناد لانه جاسوسی ۱۱.۶۱.

۳۱ مطالعه صفحات .۶۱, ۶۲.۶۳.۶۴از جلد ۱۱ازاسناد لانه جاسوسی در این مورد مفیداست

(ر.ک: فصلنامه حوزه,ش ۷ , ۲۲/۱۱/۱۳۶۰ ,به نقل از سایت حوزه)

جهت مطالعه بیشتر ر.ک:

- آلم، ژان پیر، جاسوسی و ضد جاسوسی، ترجمه سرو قد مقدم، ابوالحسن، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷

- اندلمن، دیوید، جنگ جهانی چهارم، دیپلماسی و جاسوسی در عصر خشونت، ترجمه سهیلا کیانتاژ، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۰

- بلک ایان، موریس، لنی، جنگ های نهانی اسرائیل، تاریخ ناگفته دستگاه جاسوسی اسرائیل، ترجمه جمشید زنگنه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲

- ریچلسون، جفری تی، سازمان های

جاسوسی جهان، ترجمه بابک ساعدی، تهران، ۱۳۷۷

– نوایی، بهرام، موساد مخوف ترین سازمان جاسوسی جهان، رشت، انتشارات گیلان، ۱۳۸۱

مایکل مور نویســـنده منتقد آمریکای چگونه آدمی است؟ وابســته به چه حزب یا سازمانی است ؟ آیا فقط با بوش درافتاده و وابســته به دمکرات هاست یا کلا با نظام حاکم آمریکا مشکل دارد. در این صورت چگونه به او اجازه فعالیت می دهند؟ فعالیت تا این حد گسترده و استفاده از امکا

پرسش

مایکـل مور نویسـنده منتقـد آمریکـای چگونه آدمی است؟ وابسته به چه حزب یـا سازمـانی است ؟ آیـا فقط با بوش درافتاده و وابسته به دمکرات هاست یا کلا با نظام حاکم آمریکا مشکل دارد. در این صورت چگونه به او اجازه فعالیت می دهند؟ فعالیت تا این حد گسترده و استفاده از امکانات هالیود و ... قطعا نشان از پشتیبانی های پشت پرده است و گرنه چرا در این مدت توسط صهیونیست ها محدود نشده است.

پاسخ

در پاسخ به این سوال توجه به نکات ذیل حائز اهمیت است:

الف _زندگینامه و آثار مایکل مور:

وی در دهـه ۵۰ در حومه میشـیگان متولـد شـد. او به یک مـدرسه کاتولیك رفته و در آغاز سـعی داشت کشـیش شود، اما بعد پشیمان شد.

اولین نـاراحتی وی زمانی بود که شـرکت جنرال موتورز (GM) در دهه ۸۰، اکثر فعـالیت هـای خود را به مکزیکو منتقل کرد. دنیای رویاهای مور با این کار به کابوس تبدیل شده کابوسی از بیکاری و دلتنگی و با این زمینه شروع به انتقاد از GM در یك روزنامه رادیکال کرد. اما این کافی نبود.

مور می گویـد: «پس از چنـد سـال نوشـتن، به این نتیجه رسـیدم که دیگر چکـار می توانم بکنم؟ خوب، سـینما را دوست دارم. شایـد بتوانم یك فیلم بسازم» و همین کار را هم کرد گرچه هیچ تجربه قبلی در این زمینه و پولی نداشت همه چیزش را فروخت و زیر قرض رفت و موفق شد «من و راجر» را بسازد. اتهامی داغ بر شـرکت GM و مدیرعامل آن راجر اسمیت.متعاقب آن راجر اسمیت از هرگونه برخورد با مور امتناع می کرد. در نهایت این فیلم منجر به معروفیت

مور و اعتبـار امضـای وی شـد.اما به رغم موفقیت وی، مور اصـرار دارد که دوست نـدارد همه توجه ها به او جلب شود.مور می گوید: «من از این کار متنفرم. افرادی مثل من و از این کلاس کاری نباید نمایش های مخصوص به خود را داشته باشند».

امـا منظور وی نمایش های شـبکه ای است نه در مورد فیلم هایش که نهایتا وی را در مراسم اسـکار به خاطر فیلم «بولینگ برای کلمباین» روی صحنه برد و در آنجا در کنار چارلتون هستون قرار گرفت.

هنگامی که بوش از حمایت ۷۰ درصدی مردم آمریکا برخوردار بود، کنایه های مور به دولت بوش، همچون کتاب «مرد سـفید احمق»، توجه همه را به خود جلب کرد، اما به خاطر ۱۱ سپتامبر، این کتاب نتوانست به کتا ب فروشی ها راه پیدا کند. ناشران به وی می گفتند، اینک آمریکا عضو شده و در این روزها، انتشار کتابی با نام «مرد سفید احمق» ناممکن است. ما توصیه می کنیم که ۵۰ درصد کتاب را بازنویسی کنی و همه آن طعنه ها به بوش را برداری، همچنین می گفتند که ما نمی خواهیم، عقیده خود را نسبت به بوش تغییر دهی، اما این کنایه های کتاب را به حداقل برسان. آمریکا وارد دوره جدیدی شده است.

مور بازنویسـی کتـابش را رد کرد و انتشـارات هارپرکالینز هم از انتشار آن خودداری کرد. مور دیگر چیزی برای از دست دادن نـداشت، بنابراین تصـمیم گرفت که چنـد فصل از آن را برای عـده ای در نیوجرسـی بخوانـد. وی یک کتابدار را در اتاق پشتی منزلش در پـای کامپیوتر به کار گماشت. وی به چت روم های کتابـداری می رفت و به آنها می گفت که کتاب مایکل مور در حال توقیف شدن است. چند روز بعد،

از طرف هارپرکالینز تماسی گرفته می شود و به این طریق، آنها پیام های تنفرآمیزی را از سوی کتابداران دریافت می کنند. مور در پاسخ می گوید: «این کار یکی از گروه های تروریستی است که شما نمی خواهید با آن درگیر شوید»، نتیجه اینکه هارپرکالینز کتاب را منتشر کرد.

آخرین فیلم وی «فارنهایت ۱۱/۹» در سراسر جهان به نمایش درآمد و جایزه اول جشنواره فیلم کن را نیز به خود اختصاص داد. فیلم مستند قبلی وی، «بولینگ برای کلمباین» نیز برنده جایزه اسکار بهترین فیلم مستند در سال ۲۰۰۳ شد.

«بولینگ برای کلمباین» این پرسش اساسی را مطرح می کند که «چرا بسیاری از آمریکایی ها یکدیگر را می کشند؟» فیلم در حالی آغاز می شود که بانک به خاطر افتتاح حساب، به جای جایزه دادن یک توستر یا مانند آن، یک قبضه تفنگ را به مشتری خود جایزه می دهد. این فیلم به نوبه خود یک فیلم عشقی هم هست؛ عشق آمریکا به تفنگ.مور در فیلم خود می گوید: «هر ساله چند نفر به وسیله تفنگ کشته می شوند؟ در فرانسه ۲۵۵ نفر، در کانادا ۱۶۵ نفر، در انگلیس ۶۸ نفر، در استرالیا ۶۵ نفر ولی در آمریکا ۱۱۱۲۷ نفر.اما آیا مشکل، تفنگ های موجود در آمریکاست؟ مور تا هنگامی که به کانادا رفت، همین فکر را می کرد، ولی در آنجا متوجه شد که در کانادا اسلحه به تعداد زیادی در دسترس است، اما به دلایلی مردم در منزلشان را قفل نمی کنند. اما چه چیزی باعث می شود آمریکایی ها این قدر به هم تیراندازی کنند؟ مور این استعداد آمریکایی ها را مرتبط با ترس می داند؛ ترس از یکدیگر و از همه جهان.او می گوید: «من فکر می کنم ما یک نوع بیماری روانی داریم؛

یـک بیمـاری روانی اپیـدمی. هنگـامی کـه ایـن بیمـاری اثر می کنـد، دنیـا در نظرمـان عـوض می شـود و مـا از یکـدیگر می ترسیم».گزارشگر «سی.بی.اس» می گوید: این واقعیت که آمریکایی ها از بقیه جهانیان می ترسند، شاید تا پیش از حادثه ۱۱ سپتامبر نامعقول بود، اما هم اکنون این گونه به نظر نمی رسد. به هر حال مور با این نظر مخالف است: «۳ هزار آمریکایی [در ۱۱ سپتامبر] کشته شده اند، ما ۲۹۰ میلیون آمریکایی هستیم، شانس کشته شدن ما در یک عملیات تروریستی، بسیار بسیار کم است».وی اضافه می کند: «شما می بینید که دولت بوش از این حادثه به شکلی توهین آمیز و غیراخلاقی استفاده می کند و از مرگ آن افراد برای محاکمه و از بین بردن آزادی های مدنی ما، تغییر قانون اساسی و... استفاده می کند. این احترام به قربانیان نیست، بلکه استفاده ابزاری از آنها برای تغییر مسیر زندگی ما به عنوان کشوری آزاد است».

(رک :افشای حقیقت وحشتناک درباره آمریکا'بازخوانی پرونده مایکل مور'مترجم: فراز شهلایی'

منبع: سایت باشگاه اندیشه,۱۵/۴/۱۳۸۳ به نقل از سی.بی.اس)

ب_تحلیل فیلم فارنهایت و دیدگاههای متفاوت نسبت به آن:

یکم _دیدگاه مثبت:

اکثر دیدگاه هایی که در موردمایکل مور و فیلم او یعنی فارنهایت وجود دارد، او را یک منتقد جدی سیاست هیا نظام سیاسی آمریکا می دانند تا یک نوع فعالیت های حزبی، در اینجا به بررسی یکی از این دیدگاه ها می پردازیم:

فیلم مستند «فارنهایت۱۱/۹» حاوی دو نوع پیام است، سیاسی و احساساتی. قسمت های سیاسی آن همه مبتنی بر اسناد عمومی و دولتی و اظهارات رسمی و عکس ها و نوارهای تلویزیونی است که قبلا موجود بوده ولی مقامات دولتی و رسانه های مسلط از انتشار و افشای آن به جهاتی خودداری

کرده اند. قسمت های احساساتی گفت وگوی عادی مردم و زندگی روزمره و آرزوها و مصیبت های وارده از جنگ و سیاست بـازی و اغفـال در سـطح ملی و بین المللی را نشـان می دهـد و این صـحنه هـا «فارنهـایت۱۱/۹» را یـک فیلم حقیقی می سـازد. بزرگترین شوک برای تماشاکننـده عـادی این فیلم مشاهـده شـبهات و دسترسـی به حقـایقی است که از آنهـا محروم بوده است. «مور» در عقایـد و باورهـای خود اصـرار نـدارد و به مخـاطب اجازه می دهـد که با مشاهـده اسـناد و مـدارک خود درباره وقایع موجود قضاوت کند. در سراسر فیلم هفت موضوع بیش از هر چیز دیگر نمایان است:

موضوع اول سـکوت و رضایت مصـلحتی بین نخبگان سیاسی آمریکا از دو حزب دموکرات و جمهوریخواه است. مور نشان می دهـد که در بازی انتخابات چگونه ال گور کاندیـدای حزب دموکرات و دیگران بدون چالش و بازپرسـی نظام تخلفات موجود در انتخابـات ریـاست جمهـوری را قبول کرده و طبق مقررات حزبی و سیاسـی در مقابـل رقیب سـر فرود می آورنـد. در آخرین جلسه مشترک مجلس سـنا و مجلس نماینـدگان و مطابق قانون اساسـی، معاون ریاست جمهوری ریاست این مجلس مشترک را عهـده دار است، ال گور به هیـچ یک از اعضای مجلس نماینـدگان که سـیاهپوست هسـتند و می خواهنـد علیه جریان انتخابات ریاست جمهوری بوش صـحبت کنند، اجازه نمی دهد، زیرا هیچ یک از یکصدنفر عضو مجلس سـنا که مطابق آئین نامه باید با این امر موافقت کننـد، حاضـر به حمـایت از این گروه نیسـتند. نماینـدگان سـیاهپوست کنگره آمریکا یک به یک پشت تریبون حاضر می شوند ولی هیچ کدام اجازه صحبت

ندارند و حتی یک سناتور حاضر نیست که این اجازه را به مخالفان عضو کنگره بدهد! این جریان اسف انگیز دموکراسی را که در جلسه علنی کنگره صورت گرفت، هیـچ کـدام از تلویزیون و مطبوعات مسـلط آمریکا گزارش ندادنـد و فقط در فیلم مسـتند «فارنهایت۱۱/۹» است که مردم آمریکا با تعجب فوق العاده این نوع آزادی بیان را مشاهده می کنند.

موضوع دوم در این فیلم مسـتند، آگـاهی بوش و مشـاوران او از حمله احتمـالی بن لاـدن به آمریکا، چنـد هفته قبل از انفجارات نیویورک و واشـنگتن و بی اعتنایی کاخ سـفید در جدی گرفتن این خبر است. «مور» ادعای توطئه نمی کند ولی اظهار می دارد که غفلت بوش انگیزه هـای دیگری داشـته است و از آن جمله رابطه مالی و اقتصادی او و پـدرش با کمپانی های بزرگ نفت و انرژی از جمله نخبگان اقتصادی عربستان سعودی و خاندان بن لادن و سازمان های مالی وابسته به آنها.

موضوع سومی که در فیلم مورد تاکیـد قرار می گیرد، شـبکه نخبگـان سیاسـی و اقتصـادی بین المللی و نحوه تماس آنها با کاخ سفید و نقش خاندان سعودی در این جریان است. مور انتقال بیش از یکصد نفر از مقامات عربستان سعودی از جمله خانواده بن لاـدن را بـا هواپیمـای دولتی آمریکـا از واشـنگتن به خـارج از کشور، به ویژه در ساعـات اولی که پس از انفجـارات وارده تمام فرودگـاه هـای کشور بسـته شـده بودنـد، غیرعـادی دانسـته و مورد سؤال قرار می دهـد. آیا وجود این عـده از نخبگان عربسـتان سعودی در آمریکا برای کاخ سفید و شخص رئیس جمهور و رابطه او با عربستان، مشکلات و

مسائلی به وجود می آورد؟ آیا اطلاعات از این مقامات سعودی برای رسیدگی به وقایع حمله به آمریکا برای کنگره آمریکا و ادارات مربوطه و مطبوعات و رسانه نمی توانست مفید باشد؟ علت حضور شاهزاده بندر از عربستان سعودی در کاخ سفید در ۱۳ سپتامبر ۱۰۰۲ دو روز پس از انفجارات واشنگتن و نیویورک چه بود؟ فیلم مستند ادعا دارد که سرمایه گذاری عربستان سعودی در زمان وقوع این وقایع در آمریکا از ۸۰۰میلیارد دلار تجاوز می کرد و این مبلغ چیزی نزدیک به هفت درصد ثروت کل آمریکاست.

موضوع چهارم در فیلم رابطه آمریکا با رژیم طالبان در افغانستان است. «مور» نشان می دهد که چگونه گروهی از رژیم طالبان چند هفته قبل از انفجارات از واشنگتن دیدن کرده و دولت آمریکا از آنها پذیرایی می کرد. مدت ها بود که طالبان در مورد احداث خط لوله نفت از طریق افغانستان که بتواند منابع و محصولات انرژی آسیای مرکزی را به خلیج فارس منتقل کند با آمریکا در مذاکره بودند و کمپانی های آمریکایی در این معاملات سهم اصلی را به عهده داشتند. طبق ادعای «مور» تسخیر افغانستان که فقط با یازده هزار سرباز آمریکایی و با کمک گروه های مخالف صورت گرفت، در حقیقت یک مقدمه برای حمله و اشغال به شمار می رفت و مبارزه با تروریسم عذری بود برای سرنگونی صدام و تصرف عراق و منابع انرژی و سوق الجیشی آن منطقه. رئیس جمهور کنونی افغانستان و سفیر آمریکا در آن کشور که یک افغانی الاصل است، از مشاوران شرکت نفت آمریکایی مأمور لوله کشی در آن کشور بودند.

موضوع پنجم و قابل

توجه در فیلم «مور» جریان تصویب فوری لایحه «وطن پرستی» در آمریکا و محدودیت آزادی های مدنی و بازجویی و تفتیش از خارجیان و شهروندان خود آمریکاست. او این لایحه و مواد آن را بزرگترین تهدید به آزادی های فردی و یکی از فصول تاریک ریاست جمهوری بوش می داند. مطابق این لایحه، دولت آمریکا و سازمان های انتظامی و امنیتی ایالات متحده می توانند بدون اطلاع افراد و شهروندان، خانه ها، ادارات، حساب های بانکی، نامه ها و مراسلات و پیام های اینترنتی آنها را کنترل کند.

موضوع ششم در این فیلم مستند، کنترل و سانسور مطبوعات و رسانه ها در آمریکاست. مایکل مور ادعا دارد که اغلب سردبیران و ناشران رسانه های ایالات متحده در حقیقت با سیاست های دولت خود هماهنگی دارند، به ویژه در مواقع جنگ و در مطالب مربوط به سیاست خارجی. پوشش ناقص این رسانه ها به گمراهی مردم و افکار عمومی می انجامد. تا چه حد مخاطبان رسانه های آمریکا از نزدیک با چهره های کودکان عراقی، با زندگی روزمره آنها و مصیبت های وارده بر آن کشور در نتیجه جنگ آگاهی دارند؟

موضوع هفتم و تکان دهنده ترین قسمت فیلم «فارنهایت۱۱/۹» صحنه های مایکل مور با مردم عادی آمریکا و عراق است، با مادرانی که فرزندان و عزیزان خود را در جنگ از دست داده اند، بدون این که بدانند این جنگ برای چیست، با جوانان و به ویژه با طبقه پایین و سیاهپوستان آمریکا که از طرف ارتش به امید روزهای بهتری تربیت و پرورش می یابند. اینجاست که قدرت بیان و اطلاعات و تبلیغاتی این فیلم بیش

از هر موقع دیگر نمایان می شود.

(فریبکاری و دموکراسی؛ داستان یک فیلم مستند'نویسنده:حمید مولانا'منبع: روزنامه کیهان ۱۸/۴/۱۳۸۳)

دوم _ دیدگاه منفی:

در مقابل دیدگاه های مثبت به این فیلم، برخی دیدگاه های منفی نیز وجود دارد که به یکی از آنها می پردازیم:

محمدعلی رامین، کارشناس مسائل فرهنگی در جلسه نقد و بررسی مستند «فارنهایت ۱۱/۹» که در خبرگزاری فارس برگزار شد، با اشاره به پرکشش و پرجاذبه بودن این فیلم، گفت: فیلم مایکل مور از نظر موضوع، تصاویر و اسنادی بسیار پرجاذبه دارد و اینکه او توانسته فیلمی دو ساعته را به صورت مستند بسازد و مخاطب را خسته نکند، نشان می دهد که مایکل مور فیلمسازی توانمند است. وی افزود: مایکل مور به غیر از هنر کارگردانی، هنر پردازش به موضوعات را دارد و این کار را با تبحر انجام می دهد.

رامین با عنوان اینکه آیا مور یک منتقد بحران های اجتماعی و سیاسی کشورش است یا منتقد جناح و حزب جمهوری خواه گفت: مایکل مور به عنوان یک مستندساز، در حالی این تصاویر و اسناد را جمع آروی کرد که پشتوانه عظیم اطلاعاتی، امنیتی و سیاسی را با خود به همراه داشت.

وی افزود: موضوع فیلم «فارنهایت ۱۱/۹» یک حادثه واقعی و نزدیک به زمان فعلی یعنی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ است. بالاترین هنر مایکل مور در این فیلم، سانسور حقیقت است و به هیچ عنوان به اصل ماجرا نمی پردازد، مثلاً در یک صحنه نمادین فیلم که مربوط به برخورد هواپیماها به برج هاست، جز سیاهی چیز دیگری دیده نمی شود و فقط صداست که تماشاگر را در این لحظات همراهی می کند. احتمالاً او در این صحنه در پی گفتن این مسأله بوده

است که هنوز هم اصل این ماجرا در ابهام است و یا اینکه مایکل مور نمی خواهد مخاطب از خود ماجرا چیزی دریافت کند.

این کارشناس امور فرهنگی گفت: در این فیلم، مایکل مورد نمی پرسد که آیا این مملکت این قدر بی صاحب بود که کسی درباره این حادثه محاکمه نمی شود و نمی پرسد که مسؤولان امر در آن زمان چه می کردند و کجا بودند. در آن زمان این حادثه از تلویزیون پخش می شد اما مایکل مور نمی پرسد چرا هیچ نیروی امنیتی یا گارد ملی یا مسؤولان برج های مراقبتی در محل حضور نداشته اند.

وی افزود: این فیلم در ظاهر علیه جورج دبلیو بوش و حزب جمهوری خواه است ولی واقع امر این است که مایکل مور متهمان اصلی را از درون به بیرون کشورش منتقل و متهم اصلی را خاندان سعودی معرفی می کند. رامین با بیان اینکه فرضیه اصلی فیلم اصلاً علیه بوش نیست، بلکه اثبات کننده ادعاهای بوش است، اضافه کرد: اگر کل فیلم را با دقت در تمام جزئیات دنبال کنیم، باید اعتراف کرد که رِژیم آمریکا در این فیلم تبرئه شده است و متهمان اصلی، مسلمانان و القاعده معرفی می شوند. وی تصریح کرد: مور کشتار مردم عراق را نشان می دهد، اما ادعاهای جورج بوش را زیر سوال نمی برد و بیننده از همه کشته های مرم عراق، چیز قابل توجهی نمی بیند. در صحنه دیگری سرباز آمریکایی از مردم عراق عذرخواهی می کند و می گوید، ببخشید مزاحم شما شدیم. باید گفت تمام فیلم، نظامیان آمریکا در عراق را تأیید می کند و آنها را موجه جلوه می دهد.

رامین با بیان اینکه کدام هنرمند دیگری می توانست جنایتکارترین ارتش جهان را توجیه کند گفت: مایکل مور

به شکل هنرمندانه ای در این فیلم واقعیت ۱۱ سپتامبر و ماجراهای حواشی آن را تحریف و سانسور کرده است ولی این سؤال را بی جواب می گذارد که چرا این حادثه اتفاق افتاد و باید گفت، آنچه در این فیلم می گوید، پوششی است بر آنچه که نمی خواهد بگوید و به بسیاری سوال ها هم پاسخ نمی دهد. وی عواقب ۱۱ سپتامبر را علیه مسلمانان عنوان کرد و گفت: اروپایی ها متعاقب همین فضا توانستند مسلمانان را محدود کرده و حجاب را ممنوع کنند. رامین اظهار داشت: مایکل مور وقتی به اصل ماجرای ۱۱ سپامبر نپردازد، تحریف واقعیت کرده است، به این دلیل که حرف های واقعی را پنهان می کند و به مخاطب اجازه دریافت واقعیت ماجرا را نمی دهد.

وی خاطرنشان کرد: این فیلم یک شاهکار هنری است، شاهکاری که واقعیت را انکار می کند و آن را برعکس نشان می دهد، همچنین بسیاری از انتظارات مخاطب را نادیده می گیرد و مسائل اصلی را به حاشیه می کشاند و با این شیوه همه فرضیه های فیلم را موجه نشان می دهد. به همین جهت فیلم از نظر ساختار، قوی و متنوع جلوه می کند ولی در محتوا یک تصلب و تحریف تاریخ است. این کارشناس امور فرهنگی در پایان گفت: امیدواریم که هنرمندان ما بتوانند با استفاده از هنر، حقایق نظام و جامعه اسلامی کشورمان را به جهانیان نشان دهند و یا حقایق تلخ مسلمانان در مقابل جنایتکاران را در قالب فیلم به تصویر بکشند.

(ر.ک:اکتشافات تازه یک منتقد ایرانی از ارتباطات بوش و مایکل مور!سایت بازتاب,? مهر ????)

در مورد واقعه آرماگدون برای من توضیح دهید.

پرسش

در مورد واقعه آرماگدون برای من توضیح دهید.

پاسخ(قسمت اول)

صهیونیسم بین المللی جهت دستیابی به اهداف شوم خود با زیرکی خاص از تمامی ابزارها و امکانات مادی و معنوی کشورهای غربی استفاده نموده و در این مسیر حتی از تحریف عقاید مذهبی مسیحیان و یهودیان جهان و جهت دهی آنان به سوی منافع خود فروگزاری نمی کند.

«واقعه آرماگدون» نیز یکی از این شگردهای صهیونیست هاست که جهت آشنایی کامل با آن دو مقاله در ادامه آورده می شود:

یک –واقعه آرماگدون (غرب و آمادگیهای پیش از ظهور× ,عبدالکریم زبیدی ,مترجم: امین میرزایی ,فصلنامه موعود ش ۲۸ به نقل از سایت حوزه)

یادداشت مترجم: کلمه Armageddon] » یا آنگونه که در اصل مقاله ای که خواهید خواند آمده است «هر مجدون واژه ای است اصلا یونانی که بنا به تعریف واژه نامه های آمریکایی همچون فرهنگ «وبستر» به معنی نبرد نهایی حق و باطل در آخر

الزمان است . همچنین این واژه نام شهری است در منطقه عمومی شام که بنا به آنچه در باب شانزدهم مکاشفات یوحنا، در عهد جدید آمده است، جنگی عظیم در آنجا رخ می دهد و مرحله حاضـر از زندگی بشر در آن زمان پایان می یابد . به عبارتی نبرد مـذکور مقـدمه تحولی بزرگ است که سـرنوشت نهایی آدمی بر روی کره زمین به آن بسـتگی دارد . دکتر عبـدالکریم زبیدی نویسنده مقاله ای که ترجمه آن در پی خواهد آمد، در نوشته کوتاه خود به بررسی اعتقاد غربیان به این حادثه پرداخته و به طور خلاصه از رابطه این واقعه با حادثه عظیم ظهور مهدی آل محمد، صلوات الله علیهم اجمعین، پرده برداشته است . این مقاله

گرچه در برخی موارد حاوی تحلیلی سطحی است، اما در عین حال نکات مهمی را در خود دارد که در شرایط سیاسی کنونی منطقه قابل اهمال نیست .

حادثه شریف ظهور، حادثه ای بزرگ است و قدرتهای بزرگ جهان، سیاست خارجی خود را بر مبنای حوادثی که پیش از آن رخ می دهد جهت داده و نقشه های نظامی خود را به شکلی سامان داده اند که آمادگیهای لازم برای این حادثه در آن ملحوظ باشند . این در حالی است که مؤسسات دینی و رسانه های این دولتها نیز، مردم خود را برای پیشباز این حادثه آماده می سازند .

این مؤسسات دینی به همراه رسانه های دیداری و شنیداری این دولتها، از سالهای دهه هشتاد میلادی مردم خود را به ایمان جمعی به وقوع حادثه ای بزرگ در سرزمین شام که به نبردی هسته ای خواهد انجامید توجه داده اند . این مؤسسات پیوسته مردم خود را به ایمان به این نکته فرا می خوانند که بزودی لشکری از دشمنان مسیح که بدنه اصلی آن از میلیونها نظامی تشکیل یافته، از عراق حرکت می کند و پس از گذشتن از رود فرات - که در آن زمان به خشکی گراییده است - به سوی قدس رهسپار می شود . اما نیروهای مؤمن به مسیح راه این لشگر را سد کرده و همگی در «آرماگدون با یکدیگر برخورد خواهند کرد و در این مکان است که درگیری اتفاق خواهد افتاد . صخره ها ذوب می شوند ... دیوارها بر زمین فرو می غلتند ... پوست تن انسانها در حالیکه ایستاده اند ذوب شده و میلیونها نفر از بین می روند ... و این نبردی نهایی و هسته ای است ... سپس مسیح برای بار

دوم از جایگاه بلند خود بر زمین فرود می آید ... و پس از چندی زمام رهبری جهان را در دست گرفته و صلح جهانی را برقرار می کند ... او دولت صلح را بر زمین نو و زیر آسمانی تازه بنا می کند ... و این مهم را از مرکز فرماندهی خود در قدس عملی می سازد .

یک بررسی انجام گرفته از سوی مؤسسه «تلسن که در اکتبر سال ۱۹۸۵ م . به نشر رسیده است؛ نشان می دهد که در حال حاضر ۶۱ میلیون آمریکایی در انتظار واقعه آرماگدون گوش خوابانده اند و این در حالی است که ذکر مؤسسات دینی و ایستگاههای رادیو تلویزیونی که به این مهم پرداخته اند؛ در این مجال کوتاه میسر نیست .

مؤسسات دینی آمریکایی این نکته را روشن ساخته اند که سپاهی که از عراق به سوی قدس رهسپار خواهد شد، بنا به پیشگویی حرقیال (فصل ۳۸ و ۳۹) از نظامیانی از عراق، ایران، لیبی، سودان و قفقاز در جنوب روسیه تشکیل می شوند . دانستن این موضوع ما را در تحلیل سیاست خارجی دولتهای آمریکایی و اروپایی درباره مردم کشورهای یاد شده مدد می دهد . مدارس انجیلی در آمریکا بر پایه این تحلیل که واقعه آرماگدون تنها حادثه ای است که بازگشت دوباره مسیح را به زمین ممکن می سازد ... و این واقعه ای بسیار نزدیک است به تبلیغ این دیدگاه پرداخته اند .

آرماگدونی که این عده از آن سخن می گویند همان حادثه عظیمی است که پیش از ظهور مهدی، عجل الله تعالی فرجه، رخ خواهد داد، همان حادثه بزرگی که ائمه ما، علیهم السلام، نام «قرقیسیا» را بر آن اطلاق کرده اند . ائمه ما، علیهم السلام، از این نکته خبر داده اند

که میلیونها نظامی از آمریکا، اروپا، روسیه، ترکیه (۱) ، مصر و دول مغرب عربی به اضافه سربازانی از سرزمین شام شامل کشورهای سوریه، اردن، لبنان، فلسطین و اسراییل همگی در ناحیه ای در این محدوده تحت عنوان «قرقیسیا» با یکدیگر برخورد کرده و پس از حصول درگیری، این سفیانی است که در پس آنکه همگی را چونان کشتزاری درو شده در هم می کوبد از صحنه نبرد پیروز بیرون می آید . در صحیحه میسر از امام باقر، علیه السلام، نقل است که فرمود:

«ای میسر! از اینجا تا قرقیسیا چقدر راه است؟» عرض کردم: «همین نزدیکیها در ساحل فرات قرار دارد .» پس فرمودند: «اما در این ناحیه واقعه ای اتفاق خواهدافتاد که از زمانی که خداوند متعال آسمانها و زمین را آفریده بی سابقه بوده، چنانکه تا وقتی آسمانها و زمین برپا هستند هم، واقعه ای همچون آن اتفاق نخواهد افتاد ... سفره ای است که درندگان زمین و پرندگان آسمان از آن سیر می شوند .» (۲)

امثال این روایات از امام صادق، علیه السلام (۳) ، و سایر ائمه نقل شده است .

حادثه «قرقیسیا» همان حادثه بزرگی است که پیش از ظهور حضرت حجه بن الحسن العسکری، علیهماالسلام، رخ می دهد و از آنجا که این حادثه به سفیانی ارتباط دارد و سفیانی از علایم حتمی ظهور امام زمان، علیه السلام، است وقوع این حادثه حتمی است، چه، امام مهدی پس از حادثه قرقیسیا با سفیانی در حال حاضر ۶۱ میلیون آمریکایی در انتظار واقعه آرماگدون گوش خوابانده اند و این در حالی است که ذکر مؤسسات دینی و ایستگاههای رادیو تلویزیونی که به این مهم پرداخته اند; در این مجال کوتاه میسر نیست . آرماگدونی که

این عده از آن سخن می گویند همان حادثه عظیمی است که پیش از ظهور مهدی، عجل الله تعالی فرجه، رخ خواهد داد، همان حادثه بزرگی که ائمه ما، علیهم السلام، نام «قرقیسیا» را بر آن اطلاق کرده اند . در این مکان است که درگیری اتفاق خواهد افتاد . صخره ها ذوب می شوند ... دیوارها بر زمین فرو می غلتند ... برخورد خواهد کرد (و پس از شکستهای سفیانی فرو رفتن سپاه او ما بین مکه و مدینه) برای دیدار با مسیح، علیه السلام، رهسپار قدس خواهد شد .

(به هر تقدیر) زمان بسرعت می گذرد و حوادث سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به همراه نشانه های طبیعی همگی به نزدیک بودن این حادثه عظیم اشعار دارند و این در حالی است که ما نه خود و نه فرزندانمان را برای آن آماده نکرده ایم . آماده ساختن نسل آینده از جوانان و مردان در سطوح مختلف روانی، عقلی و بدنی به منظور پیشباز از حادثه شریف ظهور قائم آل محمد، علیهم السلام، امری بی نهایت مهم است .

بی گمان ایمان یک نفر به یک قضیه و پافشاری و ایمان او به لزوم به کرسی نشاندن آن، عهده دار به کرسی نشستن آن قضیه خواهد بود و این نکته ای است که همه روانشناسان به آن قائل هستند . اینک اگر یک نفر می تواند آنچه را بر آن پا فشرده به کرسی تحقق بنشاند، در صورتی که مجموعه ای از افراد گرد هم جمع شوند و توان فکری خود را در زمینه ای خاص به کار گیرند و به لزوم تحقق قضیه ای معین ایمان داشته باشند، چه خواهد شد؟! روانشناسان در پاسخ می گویند: اگر چنین مجموعه ای از افراد تشکیل شود; بی

تردید قادر خواهند بود در طبیعت و در آنچه پیرامون آنهاست اثر گذاشته و بستری مناسب برای تحقق آن قضیه فراهم آورند .

مؤسسات دینی انجیلی آمریکا و اروپا آنچه را روانشناسان گفته اند در قضیه بازگشت دوباره مسیح به زمین پس از حادثه آرماگدون به کار بسته به این گفته قائل اند که بی گمان امکان تحقق هر نوع پیشگویی در وهله نخست به ایمان مردم به آن و به پافشاری شان بر ضرورت به کرسی نشستن آن و همچین به شمار نفرات آنهاو شمار نفرات کسانی بستگی دارد که رهبری کاروان تبلیغاتی به راه افتاده برای تحقق بخشیدن به آن پیشگویی را بر عهده دارند .

(گذشته از مسیحیان) ما مسلمین هم با مساله بزرگی مواجه هستیم که پیامبر ما محمد، صلی الله علیه و آله، و اهل بیت آن حضرت، علیهم السلام، از آن به ما خبر داده اند . این مساله پیشگویی صادقانه ای است که پاک شدن زمین از انواع ستمها و گرفتاریها و بر پایی اسلام در ربع مسکون آن بدان بستگی دارد . پس سزاوار است که ما و فرزندانمان به خود آییم و ایمانمان را به ظهور قائم آل محمد عمق بیشتری بخشیده و پافشاری مان را بر لزوم تعجیل ظهور آن حضرت و نزدیک شدن وقوع آن ژرفا دهیم و چنانکه سزاوار است شمار کسانی را که به این مساله ایمان دارند و برای پیشباز این ظهور شریف و حوادث پیش از آن آمادگی دارند فزونی ببخشیم . نکات زیر پیشنهادهایی است برای وصول به این اهداف:

۱ . اینکه تنها یکبار در سال و آن هم در جشن میلاد به حضرت حجت توجه می شود; کافی نیست .

۲ . تلاش در جهت فراهم آوردن برنامه های هفتگی یا دو هفته یکبار شامل نشستها و مصاحبه ها درباره قضیه امام مهدی، علیه السلام، ظهور شریف آن حضرت و آنچه پیش از آن رخ خواهد داد .

۳ . دعوت از دانشمندان و صاحبان اندیشه برای نگارش مقالاتی پیرامون این قضیه در روزنامه ها، مجلات و نشریات داخلی .

۴ . استفاده از یک کانال فعال ماهواره ای برای برگزاری نشستها و مصاحبه ها روزانه و هفتگی به منظور ژرفا بخشیدن به ایمان نسل حاضر به ظهور قائم آل محمد و آماده ساختن آنهابرای پیشباز حادثه ظهور .

۵ . بستن بیعتهای دسته جمعی در دسته های مختلف که طی آن مردم با امام و رهبر خود حجت بن الحسن، علیه السلام، بر سر کمک به آن حضرت و پیوستن به اردوگاه ایشان، پس از آگاهی از ظهورشان بیعت می کنند . این بیعتها در مناسبتهای مختلف بسته می شود، همچون مناسبات ادای عمره و حج، ماه محرم، پانزدهم شعبان و سایر مناسبتهای مربوط به معصومین، علیهم السلام .

۶ . بستن بیعت عمومی با حضرت حجت در همه مناطق شیعه نشین و تعیین یک روز بخصوص برای آن در سال، بطوری که این بیعت با محتوایی یکسان و در ساعتی واحد ادا شود .

۷ . تلاش به منظور فزونی بخشیدن به شمار مبلغان که نزدیک بودن ظهور حضرت حجت را تبلیغ کند و همچنین فزونی بخشیدن به شمار کسانی که به این مساله ایمان دارند همراه با جهت دادن توان فکری آنها در این راستا . دیگران مجدانه به منظور ظهورمسیح تلاش می کنند و من از این می ترسم که زمان از ما پیشی بگیرد و ناگهان

با آن حادثه عظیم روبرو شویم و نتوانیم کاری انجام دهیم و از کسانی باشیم که این فرموده خداوند متعال بر آنان منطبق است . و لو تری اذا فزعوا فلا فوت، و اخذوا من مکان قریب × و قالوا امنا به انی لهم التناوش من مکان بعید . (۴) اگر بینی، آنگاه که سخت بترسند و رهاییشان نباشد و از مکانی نزدیک گرفتارشان سازد . گویند: اینک به رسول ایمان آوردیم . اما از آن جای دور چسان به آن دست یابند .

—————————————

پی نوشتها:

× . این مقاله از منبع زیر برگرفته شده است:

الفکر الجدید، مجله فصیله تغنی بالفکر و قضایا المسلم المعاصر، تصدر عن دار الاسلام للاراسات و النشر بر لندن، الحد المزدوج ۱۵ – ۱۶، السنه الخامسه، شوال ۱۴۱۷ه، شباط ۱۹۹۷ م .

۱ . شایان ذکر است که در روایات از کشورهای درگیر در واقعه «قرقیسا» با عنوان «ترک و «روم تعبیر شده است که ظاهرا نویسنده با تطبیق روم بر کشورهای غربی، از آن با عنوان «امریکا» و «اروپا» یاد کرده است . م .

۲ . ر . ک: الکلینی، محمد بن یعقوب الکافی، ج ۸، ص ۲۹۵، ح ۴۵۱; النعمانی، محمدبن ابراهیم، کتاب الغیبه، باب ۱۴، ص ۲۶۷، ح ۳۶ . م .

۳ . ر . ک: النعمانی، محمدبن ابراهیم، همان، ص ۲۷۸، ح ۶۳ . م .

۴ . سوره سباء (۳۴)، آیه ۵۱ – ۵۲ .

دو – آرماگدون ،صهیونیسم و پروتستانتیزم (نویسنده: دکتر حیدر رضا ضابط)

مسیحیت به سه شاخه کاملاً جدا و مخالف یکدیگر یعنی کلیسای کاتولیک روم، ارتدکس و پروتستان تقسیم شده است. این سه کلیسا در اعتقادات دینی و مراسم

عبادی کاملاً از یکدیگر جدایند و مانند سه دین مختلف عمل می کنند و حتی انجیل کلیسای پروتستان با انجیل کلیسای کاتولیک تفاوت زیادی دارد. یکی از ویژگی های کلیسای پروتستان رابطه بسیار نزدیک آنها با دولت های اروپایی می باشد و این دولت ها برای ترویج مسیحیت پروتستان از مبلغان خود در کشورهای جهان سوم حمایت های گسترده مالی، تبلیغاتی و سیاسی می کنند؛ به عنوان مثال در انگلیس دولت و کلیسای پروتستان از هم جدا نیست و ملکه انگلیس در رأس دولت و کلیسا قرار دارد.

مبلغان انجیل

در یک قرن گذشته جریان جدیدی که در بین پروتستان ها فوق العاده قدرتمند شده است مکتب نوظهور «مبلغان انجیل» می باشد. قبل از جنگ جهانی دوم این مکتب نوظهور به بنیادگرایی معروف و شعار آنها بازگشت به انجیل و تغییر جامعه با تحول فرهنگی بود و هدف آنها به وجود آوردن حکومت در آمریکا بر مبنای بنیادهای انجیل می باشد. بعداز جنگ جهانی دوم بنیادگرایان آمریکایی خود را مبلغان انجیل معرفی کردند و با استفاده گسترده از وسایل ارتباطات جمعی توانستند در جامعه آمریکا نفوذ فراوانی به دست آورند و اکنون این جریان قدرتمندترین و فعال ترین تشکیلات دینی در آمریکا محسوب می شود و در مراکز سیاسی این کشور نفوذ زیادی دارند.

پاسخ(قسمت دوم)

مکتب نوظهور صهیونیسم مسیحی

اصول و مبانی جریان مبلغان انجیل در آمریکا و انگلیس حمایت همه جانبه عقیدتی و سیاسی از صهیونیسم می باشد و آنها اعتقاد دارند که پیروان کلیسای پروتستان برای ظهور دوباره مسیح باید چند خواسته مسیح را که در تفاسیر انجیل در قرن بیستم به عنوان پیشگویی های انجیل

بیان شده، عملی نمایند. این جریان نوظهور در پروتستانتیسم با عنوان«خواسته های مسیح» شهرت دارد.

پیروان این مکتب خود را از مبلغان انجیل می دانند و اعتقاددارند پیروان این مکتب مسیحیان دوباره تولد یافته می باشند که فقط اینان اهل نجات خواهند بود و دیگران هلاک خواهند شد. از ویژگی های ممتاز پیروان این مکتب اعتقاد راسخ و تعصب خاص به صهیونیسم می باشد و تعصب این مسیحیان به صهیونیسم بیش از صهیونیست های یهودی مقیم اسرائیل و آمریکا می باشد. مطابق اعتقادات مکتب فوق به وسیله پروتستان ها حوادثی باید به وقوع بپیوندد تا مسیح دوباره ظهور نماید و پیروان این مکتب وظیفه دینی دارند برای تسریع در عملی شدن این حوادث کوشش نمایند. حوادثی که توسط آنها باید عملی شوند، عبارتنداز:

۱- یهودیان از سراسر جهان باید به فلسطین آورده شوند و کشور اسرائیل در گستره ای از رودخانه نیل تا رودخانه فرات به وجود آید و یهودیانی که به اسرائیل مهاجرت نمایند اهل نجات خواهند بود.

۲- یهودیان باید دو مسجد اقصی و صخره در بیت المقدس را منهدم کنند و به جای این دو مسجد مقدس مسلمانان، معبد بزرگ را بنا نمایند (از سال ????تا به حال دو مسجد اقصی و صخره در بیت المقدس بیش از صدبار مورد حمله یهودیان و مسیحیان صهیونیست قرار گرفته است)

۳- روزی که یهودیان مسجد اقصی و مسجد صخره در بیت المقدس را منهدم کنند، جنگ نهایی مقدس (آرماگدون) به رهبری آمریکا و انگلیس آغاز شده، در این جنگ جهانی تمام جهان نابود خواهد شد.

۴- روزی که جنگ آرماگدون آغاز شود، تمامی مسیحیان پیرو اعتقادات «عملی نمودن خواسته

های مسیح» که مسیحیان دوباره تولد یافته می باشند، مسیح را خواهند دید و توسط یک سفینه عظیم از دنیا به بهشت منتقل می شوند از آنجا همراه با مسیح نظاره گر نابودی جهان و عذاب سخت در این جنگ مقدس خواهند بود.

۵- در جنگ آرماگدون زمانی که ضد مسیح (دجال) در حال دستیابی به پیروزی است، مسیح همراه مسیحیان دوباره تولد یافته در جهان ظهور خواهد کرد و ضد مسیح را در پایان این جنگ مقدس شکست می دهد و حکومت جهانی خود را مرکزیت بیت المقدس برپا خواهد ساخت و معبدی که به جای مسجد اقصی و صخره در بیت المقدس- که توسط مسیحیان و یهودیان قبل از آغاز جنگ آرماگدون ساخته شده- محل حکومت جهانی مسیح خواهد بود .

۶- دولت صهیونیستی اسرائیل با کمک آمریکا و انگلیس مسجد اقصی و مسجد صخره در بیت المقدس را نابود خواهد کرد و معبد بزرگ به دست آنان در این مکان ساخته خواهد شد و این رسالت مقدس به عهده آنها می باشد.

۷- این حادثه پس از سال ۲۰۰۰ میلادی حتماً اتفاق خواهد افتاد.

۸- قبل از آغاز جنگ آرماگدون، رعب و وحشت جامعه آمریکا و اروپا را فرا خواهد گرفت.

۹-قبل از ظهور دوباره مسیح، صلح در جهان هیچ معنی ندارد و مسیحیان برای تسریع در ظهور مسیح باید مقدمات جنگ آرماگدون ونابودی جهان را فراهم نمایند.

رهبران مذهبی فرقه های پروتستان در ایالات متحده و انگلیس که به این مکتب نوظهور «خواسته های مسیح» اعتقاد دارند، در دهه ۱۹۹۰ م اعتقادات یاد شده را به شدت در جامعه آمریکا و اروپا تبلیغ کرده اند و

در ۱۰ سال گذشته در آمریکا در این زمینه دهها کتاب منتشر شده و فیلم های گوناگونی به نمایش درآمده اند . کشیش آمریکایی به نام هال لیندسی کتابی با عنوان « در پیشگویی های انجیل؛ جای آمریکا کجاست؟» را تألیف کرده که یکی از پرفروش ترین کتاب های سال ۲۰۰۱ در آمریکا به شمار آمده است. در این کتاب نقش دولت واشنگتن در جنگ آرماگدون بیان شده است. نویسنده در این کتاب اثبات نموده است که دولت آمریکا جنگ آرماگدون را رهبری خواهد کرد و مخالفان مسیح در سراسر جهان را که قبل از آغاز این جنگ باعث ایجاد رعب و وحشت در جهان شده اند، شکست خواهد داد. در این جنگ مقدس، دولت انگلیس همکار آمریکا خواهد بود. دولت آمریکا در اوج جنگ سرد موشک های هسته ای قاره پیمای خود را «شمشیر های جنگ مقدس» نامیده بود. پیروان این مکتب در یک دهه گذشته تبلیغ کرده اند که عملیات توفان صحرا علیه عراق در سال ۱۹۹۱ فراهم کردن مقدمه برای جنگ آرماگدون بوده است.

مسیحیان صهیونیست از فرقه پروتستان ها در آمریکا و انگلیس اعتقاد دارند که مسیح همیشه در امور خاورمیانه به سود دولت اسرائیل مداخله نموده است و اعلام می دارند که خواست دولت اسرائیل در حقیقت خواست مسیح می باشد و مذاکرات صلح در خاورمیانه بیهوده است و تأسیس کشور اسرائیل بزرگ از رودخانه نیل تا رودخانه فرات، خواست مسیح می باشد که به زودی عملی خواهد شد. صهیونیست های یهودی هم مطابق اعتقاد به مجموعه قوانین دینی خود «تلمود» به مکتب «خواسته های خدا» اعتقاد دارند و مطابق این

اعتقـاد آنهـا برنامه ای را اجرا می نماینـد که با کمک دولت های آمریکا و انگلیس و دیگر کشورهای غربی بتواننـد دو مسـجد مقدس اقصـی و صـخره در بیت المقدس را تخریب کرده، کشور اسرائیل بزرگ را با نابودی کامل کشورهای اسلامی به وجود آورند. به همین منظور میان صهیونیست های یهودی و صهیونیستهای مسیحی از فرقه پروتستان ها اتحاد و هماهنگی کامل وجود دارد و مسـیحیان پیرو اعتقاد «خواسـته های خدا» همواره اظهار می دارند هر عملی که از سوی دولت اسرائیل انجام می شود، در حقیقت از سوی مسـیح طراحی شـده است و بایـد توسـط مسـیحیان سراسـر جهان مورد حمایت قرار گیرد. به لطف حمایت همه جـانبه جهـان مسـیحی غرب از دولت تـل آویو اکنون ذخـایر عظیم موشک های هسـته ای و انواع و اقسام تسـلیحات شـیمیایی و میکروبی در اسـرائیل وجود دارد و در واقع، رژیم صـهیونیستی را به یـک «انبـار مهمـات و پادگان نظامی جهان مسـیحی ایالات متحده آمریکا و غرب» تبدیل کرده اند. البته هدف استراتژیک جهان مسیحی غرب این است که کشورهای اسلامی را در زمینه های اقتصادی و نظامی برای همیشه ضعیف نگاه دارند.

یک نویسنده آمریکایی در سال ۱۹۹۷ کتابی با عنوان «خیانت به بیت المقدس» را تألیف نمود که در آن هر نوع مذاکره صلح با فلسـطینیان را خیانت به تعلیمات انجیل و خواسـته های مسـیح می دانـد و این مطلب را به خواننـدگان القا می نماید که مسـیح با آغاز هزاره سوم و قبل از سال ۲۰۰۷ م ظهور خواهد کرد و اسراییل بزرگ را از نیل تا فرات به وجود خواهد آورد.در این کتاب

ها تبلیغ می گردد که برای تعجیل ظهور مسیح، مسی‌O......باید کشور بابل را- که عراق کنونی می باشد- نابود کنند و رودخانه فرات باید کاملاً خشک گردد. گفتنی است که آنها جنگ آرماگدون را «جنگ فرات» نیز می نامند.

رهبران دینی صهیونیسم مسیحی تبلیغات گسترده ای در این باره انجام داده اند. در یک نظرسنجی که توسط خبرگزاری آسوشیتدپرس در سال ۱۹۹۷ انجام شد، اعلام گردید ?? درصد جمعیت آمریکا اعتقاد راسخ دارند که با آغاز هزاره سوم جنگ نهایی آرماگدون در محل فلسطین آغاز خواهد شد و این جنگ تا مدت هفت سال ادامه خواهد داشت. در اثر این جنگ دنیا نابود می شود و در پایان این جنگ هفت ساله که آنها آن را «مصیبت بزرگ برای کلیسا و مسیحیان» می دانند، مسیح همراه مسیحیان دوباره تولد یافته ظهور خواهد کرد و دجال را شکست می دهد و حکومت جهانی خود را با مرکزیت بیت المقدس تشکیل خواهد داد.به همین منظور آنها معبد بزرگ را که موجب جنگ آرماگدون می شود «معبد مصیبت بزرگ» می نامند. مطابق اعتقادات صهیونیسم مسیحی، غیر از معتقدان به «خواسته های مسیح»، تمامی مردم جهان، چه مسیحی و چه غیر مسیحی، به دست دجال کشته خواهند شد.

ارتش صهیونیستی در سال ۱۹۶۷ بخش شرقی بیت المقدس را تصرف کرد و مسجداقصی و مسجد صخره به دست صهیونیست های یهودی اشغال گردید. بعد از آن، رژیم تل آویو همواره اعلام کرد که بیت المقدس پایتخت ابدی اسراییل است. به همین منظور صهیونیست ها ۸۷ درصد بخش شرقی بیت المقدس را تصرف کرده اند و مردم فلسطین حق ندارند در بخش شرقی

این شـهر خانه سازی کننـد و حتی خانه های فلسـطینی ها در این بخش شـهر مرتب تخریب می گردد و یهودیان در آنجا ساکن می شوند. صهیونیست ها زیر محوطه مسجداقصی و مسجد صخره را کاملاً حفاری کرده اند. صهیونیست های مسیحی و یهودی مقیم فلسـطین اشـغالی و آمریکا اعلام نموده اند که آنها سـقف و ستونهای معبد بزرگ را آماده کرده اند و می توانند در کوتاه ترین مـدت معبد بزرگ را در جای مسجداقصـی و مسـجد صـخره احداث نمایند. آنها نقشه معبد بزرگ را در روی جلد کتاب هایی که در این موضوع نوشته شده است چاپ کرده اند.

رهبران صـهیونیسم مسیحی و یهودی خود اعلام کرده اند مطابق تفسیر مکاشفه یوحنا در انجیل، صهیونیسم رسالت الهی دارند و برای تأسـیس دولت اسـراییل بزرگ حق دارند علاوه بر سـلب مالکیت فلسـطینیان حتی نسل کشـی فلسـطینیان و اعراب را انجام دهند. رهبران دینی پروتسـتان، مبلغان انجیل را از مسیحی کردن یهودیان منع می کنند، چرا که مطابق اعتقادات آنان یهودیان از سراسر جهان باید به فلسطین مهاجرت نمایند و اسراییل بزرگ را تشکیل دهند و اقدام به ساخت معبد بزرگ نمایند. بیشتر مطلق یهودیان در جنگ آرماگدون توسط ضد مسـیح کشـته خواهد شد و تعداد اندکی که زنده خواهند ماند با ظهور حضرت مسیح بـه وی ایمـان خواهنـد آورد.تروریسم مقـدس و مبلغـان جنگجـوی انجیـل مکتب صـهیونیسم مسـیحی در کشورهـای پروتسـتان مخصوصاً در ایالات متحده آمریکا و انگلیس توسط مبلغان انجیل در سطح گسترده ترویج می شود.

نویسنده معروف آمریکایی به نام گریس هالسل در دو کتاب معروف خود برنامه های مبلغان «جنگجوی انجیل» مقیم آمریکا

را به خوبی افشا کرده بود. نویسنده در این دو کتاب با عنوان «پیشگویی و سیاست» و «مبلغان جنگجوی انجیل در بستر جنگ هسته ای» برنامه های مشترک دولت های آمریکا، انگلستان و اسراییل با همکاری مبلغان انجیل را برای به وجود آوردن اسراییل بزرگ تشریح می کند. هالسل که از کارمندان برجسته دفتر ریاست جمهوری آمریکا بود اتحاد محرمانه بین مبلغان انجیل در آمریکا و انگلیس با اسراییل را آشکار می نماید.تأثیر تبلیغات گسترده دستگاههای ارتباط جمعی آمریکا که کاملاً تحت کنترل صهیونیست ها می باشند، مردم آمریکا را به زود باورترین مردم جهان تبدیل کرده و حادثه ۱۱ سپتامبر هم کینه و نفرت مردم آمریکا و جهان غرب را به خاطر تبلیغات هدایت شده علیه اعراب و مسلمانان برانگیخته است. صهیونیست ها و طرفداران آنها که سال ها یک سلسله برنامه های دینی، فرهنگی، اجتماعی، و سیاسی خود را تبلیغ می کردند، با حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بهترین فرصت را به دست آوردند تا برنامه هایشان را با سرعت بیشتری به مردم آمریکا و اروپا بقبولانند و در حال حاضر می کوشند برنامه های خود را عملی نمایند. در دوران جنگ سرد، آمریکا اتحادجماهیر شوروی سابق را «امپراتوری شر» معرفی می کرد و بعد از جنگ سرد دستگاههای ارتباط جمعی آمریکا ترس از مسلمانان را تبلیغ کردند و بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر این تبلیغات علیه اسلام و مسلمانان جهان در دنیای غرب به اوج خود رسیده است. گروههای مسیحی پیرو اعتقاد «خواسته های مسیح» در آمریکا ۱۰۰ میلیون پیرو دارند و آنها در هر دو حزب بزرگ آمریکا یعنی جمهوری خواه و

دموکرات صاحب نفوذ می باشند و همراه صهیونیست های یهودی، دولت واشنگتن را کاملاً در اختیار دارند.آمریکا و دیگر کشورهای پروتستان در جهان ۱۵۰۰ فرقه مسیحی حامل این اعتقاد در سطح جهان برای جنگ آرماگدون تبلیغات گسترده انجام می دهند و برای تسریع در ظهور مسیح کوشش می نمایند وضعیتی را پیش آورند که سراسر جهان نابود شود.نویسندگان غربی این اعتقادات را به عنوان تروریسم مقدس معرفی می کنند. این گروههای مسلح مسیحی در آمریکا بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر از سوی اف بی ای متهم شده اند که در پخش «سیاه زخم» که یک اسلحه بیولوژیک می باشد، در آمریکا نقش داشته اند.

سیاست دولت آمریکا نیز بر «نبرد تمدن ها» استوار است و آنها خود را کدخدای دهکده جهانی اعلام کرده اند و به بهانه مبارزه با تروریسم می کوشند سلطه خود را بر سراسر جهان گسترش دهند، ولی آمریکا در حال فروپاشی از داخل می باشد و ریشه حوادث ۱۱ سپتامبر در داخل خود آمریکا وجود دارد. گروههای صهیونیست مسیحی و یهودی در داخل آمریکا روز به روز قدرتمندتر می شوند و اکنون در واقع، دولت و مردم ایالات متحده آمریکا در دست این گروهها گروگان می باشند.

منابع:

۱- جان نلسون داربی(John Nelson Darby) متوفی ۱۸۸۲ م کشیش معروف کلیسای انگلستان در اواخر قرن نوزدهم با تبلیغات خود مکتب جدید صهیونیسم مسیحی را در بین پروتستان ها بنیاد نهاد.

۲- John Hagee: The ۲۰۰۱Battle for Jerusalem

۳- Randall Price: The Coming Last Days ۱۹۹۹Temple

۴- Hal Lindsaey Cliff Ford: Battle For Jerusalem Armageddon ۲۰۰۱Books

۵- A Billy Graham: Approaching Hoofbeats the Four Horsemen of the

Apocalypse ۱۹۸۳

b Hal Lindsey: Countdown to Armageddon ۱۹۸۳

A John R Bisagno: And Then Shall the End come ۲۰۰۰-۶

b Marion F Kremers: God Intervenes in the Middle East ۱۹۹۲

c George Otis: Lifting the veil on Islam and the End Times ۱۹۹۱

Tom McIver: The End of the world: An Annotated Bibliography of End- Times - ۷ Resources ۹July ۱۹۹

برگرفته از سایت: www.mouood.org

اسلام استعماری یعنی چه؟

پرسش

اسلام استعماری یعنی چه؟

پاسخ

اسلام استعماری، یعنی اسلامی که دولت های بزرگ استعماری و استعمار طلب می پسندند؛ اسلامی که روح قوانین متعالی اسلامی در آن مرده باشد؛ اسلامی که تحرک و جنب و جوش در آن نباشد؛ اسلامی که جها، امر به معروف و نهی از منکر، اتحاد، برابری، یگانگی و ... از میان آن رخت بر بسته باشد. چنین اسلامی مورد پسند استعمارگران است و اگر مسلمانها به چنین اسلام خشک و بی روحی اعتقاد داشته باشند، به آسانی می توان از آنها بهره گیری کرد و منافع مادی و معنوی آنان را به یغما و چپاول برد.

« بخش پاسخ به سؤالات »

علت اینکه ایران را ام القری می نامند چیست؟

پرسش

علت اینکه ایران را ام القری می نامند چیست؟

پاسخ

ام القرای در لغت به معنای مادر کشورهاست و معنی آن این است که یکی از کشورهای اسلامی به عنوان محور و رهبر دیگر کشورهای اسلامی مطرح می باشد.

در حوزه اندیشه سیاسی با طرح نظریه ها، گمانه ها و شیوه نامه های مختلف، خط مشی های گوناگونی برای کارگزاران سیاسی یک نظام ترسیم می گردد که گاهی تصمیمات اجرایی و قانونگذاری کشورها را تحت تأثیر قرار می دهد. در سال ۱۳۶۳ دکتر محمد جواد لاریجانی نظریه ام القرایی ایران را مطرح کردند. ایشان در آن سالها عضو وزارت امور خارجه و معاونت امور مالی وزیر خارجه ایران بودندو بعدها در دوره چهارم و پنجم مجلس شورای اسلامی به عنوان نماینده مردم تهران و نایب رییس کمیسیون خارجی مجلس مشغول به کار شدند.

این نظریه برای تبیین محور استراتژی ملی ایران مطرح شد؛ ولی به طور جدی مورد توجه سیاستمداران و گردانندگان مسایل خارجی قرار نگرفت و در جوامع علمی مورد نقد و بررسی واقع شد؛ هر چند گاهی این نظریه و یا تنها واژه آن توسط مطبوعات و یا صدا و سیما به کار برده می شود.

ایشان با استناد به نظر امام رحمه الله که «حفظ نظام از واجبات است» و یا «حفظ جمهوری اسلامی بر جمیع مردم از بزرگترین واجبات وفرایض است»نظریه ام القرای ایران را مطرح نمودند که البته توجه به موقعیت و جایگاه ایران اسلامی در جهان اسلام این موضوع را بهتر روشن می کند.

موقعیت و جایگاه ایران اسلامی در جهان اسلام

موقعیت ایران را از دو دیدگاه می توان بررسی نمود؛ یکی به عنوان دولت ایران و با مسؤولیتهای محدود به کشور ایران، و در نهایت باتبلیغ

اسلام در فراسوی مرزها؛ البته تا جایی که با قوانین بین المللی سازگار باشد. در دیگری با چشم انداز ایران به عنوان مهد اسلام حقیقی اسلامی که در هیچ کجای جهان اسلام نمونه قابل مقایسه ای با آن وجود ندارد و باید وظیفه رهبری وجهان اسلام و دفاع از کل اسلام را به عهده بگیرد. نظریه ام القرایی ایران بر اساس دیدگاه دوم استوار است و در بیان دیگر می توان آن را اینگونه شرح داد؟

۱) اسلام امتی واحده است؛

۲) کشوری می تواند ام القرایی جهان اسلام و رهبری آن را عهده دار شود که لیاقت آن را داشته باشد و به اصول و ارزشهای اسلام پایبندی بیشتری نشان دهد.

۳) پس از پیروزی انقلاب اسلامی و شکل گیری حکومت اسلامی ایران تنها کشوری که از حاکم اسلامی و به عبارتی امام وخلیفه برخوردار شد و بر امت اسلامی تکلیف بود که با پذیرش ولایت امام خمینی و پس از ایشان آیت اله خامنه ای راه را برای تشکل واقعی امت اسلامی هموار کنند.

امام خمینی رحمه الله از دو جایگاه برخوردار بود یکی مقام معظم رهبری قانونی جمهوری اسلامی ایران که مطابق قانون اساسی به ایشان اعطا شده بود و حدود و اختیارات آن را قانون معین می کرد و دیگری مقام ولایت جهان اسلام که حدود آن را شرع مقدس مقرر می فرمود. بنابراین باعنایت به وجود امت واحدی اسلامی، اصل شایستگی اسلام مداران برای رهبری جهان اسلام و وجود رهبری حاکم اسلامی، ایران به عنوان ام القری امت اسلام یعنی مرکزیت تصمیم گیری سیاسی مسلمانان مطرح می شود.

نظر حوزه درباره گفتگوی تمدن ها که رئیس محترم جمهور مطرح کرده اند چیست؟

پرسش

نظر حوزه درباره گفتگوی تمدن ها که رئیس محترم جمهور مطرح کرده اند چیست؟

پاسخ

درباره "گفت و گوی تمدن ها" که رئیس جمهور محترم مطرح فرموده اند و همان طوری که شما توضیح داده اید که چگونه دستگاه تبلیغاتی استکبار جهانی علیه اسلام و جمهوری اسلامی سم پاشی می کند و چهره اسلام و مسلمانان را نزد مردم جهان مخدوش می سازد، طرح این مسئله از سوی ایشان که روحانی و فرزند حوزه می باشند بسیار مفید و لازم است و مورد استقبال مجامع جهانی قرار گرفته و به همین مناسبت سال ۲۰۰۰ به عنوان سال گفت و گوی تمدن ها نام گرفت.

این خود از الطاف الهی است و ما باید بر این نعمت بزرگ خدا را شاکر و سپاسگزار باشیم. انشاءاللّٰه در آینده نزدیک آثار و برکات این طرح نمودار خواهد شد. البته استکبار جهانی مخصوصاً آمریکا هیچ موقع راضی به این گونه تحرک ها نیست و همیشه در مقابل طرح هایی که نفع خود را در آن نبیند ایستاده است و مبارزه آمریکا و صهیونیست در مقابل اسلام و مسلمانان

بر کسی مخفی نیست. آمریکا دنبال منافع خود است و در هر کجا به هر وسیله بتواند ولو با نام زیبای "حقوق بشر" و "آزادی" و "اصلاح طلبی" سعی در توطئه، براندازی، محاصره اقتصادی و... دارد و این خاصیت استکباری آمریکا و اذناب او است.

بنابراین، ما هم مانند شما با هر طرحی که بتواند جنگ ها را تبدیل به صلح کند، ظلم ها را نابود کند ریشه های ظلم، استبداد را بخشکاند موافقهیم و باید در راه آن گام برداریم، اما از این نکته نباید غافل شد که مثلاً ما دم از صلح بزنیم و آن ها با

نام صلح طلبی بر ما مسلط شده و ما را به دوران جاهلیت سوق دهند. باید بیدار و هوشیار بود و فریب نیرنگ ها را نخورد. "و مکروا و مکر اللّه واللّه خیر الماکرین".(۱)

پی نوشت ها :

۱ – آل عمران، (۳) آیه ۵۴.

حقوق بین الملل چیست ؟

پرسش

حقوق بین الملل چیست ؟

پاسخ

حقوق بین الملل , حقوقی است که روابط دولت ها را به عنوان نماینـد, ملت ها, و وظایف متقابل آن هارا در برابر سازمان های اجتماعی و حقوقی ویژه افراد بیگانه در هر کشور تنظیم کند و این کار باید بر اساس تأمین آسایش و منافع آن ها باشد.(۱)

دین مقدس اسلام دینی است خاتم و با تعالیم خود می خواهد بشر را به خوش بختی و سعادت دنیا و آخرت برساند, هم دنیای انسانیت راآباد کند و هم آبادی آخرت وی را تأمین نماید, لذا هم دستور می دهد انسان عبادت کندو هم کار و کوشش برای تأمین نیازهای ضروری زندگی را واجب می شمرد.(۲)

امام صادق ۷فرمود: . و ازطرفی هیچ دین و هیچ نظامی اجتماعی به انـدازه اسلام روی تحصیل علم و ترقی در مسئلهء دانش تأکید نکرده است .و از آن جایی که دستیابی به همهء علوم و پیشرفت های بشری و بهره گرفتن از تمام امکانات موجود در دنیا اعم ازمادی و معنوی در جهت توسعهء جامعه اسلامی بـدون ارتباط با جوامع دیگر به نحو احسن میسر نمی شود, و از سویی هیچ کشوری بدون ارتباط با کشورهای دیگر نمی تواند به حیات و پیشرفت خود ادامه دهد, جامعه اسلامی بر اساس دستورات اسلام روابط حسنه با دیگر جوامع بر قرار می نمایـد و حقوق شناخته شده و پذیرفته شـده بین المللی رارعایت می کنـد, و ورابطش را بر اساس عدم مداخله در امور داخلی کشورها تنظیم می کند. از پیمان پیامبر۶بامشرکان مکه در صلح حدیبیه عدم مداخله در امور داخلی دیگران و آزادی ملت ها در

تنظیم روابط داخلی بخوبی استفاده می شود. یکی از مواد این پیمان این است : مسلمانان و قریش می توانند با هر قبیله که خواستند پیمان برقرارکنند و دو طرف نباید در نزاع های بین قبایل هم پیمان با قریش یا مسلمانان از یکی از آنان جانب داری کنند.(۳)

بنابراین , از نظر اسلام حقوقی که مراعات آن به صورت معقول برای کشور در زمینهء استقلال و تأمین سعادت مردم لازم است پذیرفته است .

(پاورقی ۱.دفتر همکاری حوزه و دانشگاه , اسلام و حقوق بین الملل عمومی , ص ۱۷

(پاورقی ۲.امام خمینی , توضیح المسائل , مسئله ۲۰۵۳

(پاورقی ۳.دفتر همکاری حوزه و دانشگاه , اسلام و حقوق بین الملل عمومی , ص ۲۰و ۴۹و ۴۶۳

صهیونیسم را معنا کنید.

پرسش

صهیونیسم را معنا کنید.

پاسخ

صهیونیسم که نام آن از کوه (صهیون) در بیت المقدس است که آرامگاه حضرت داوود پیغمبر در آن جا است گرفته شده است و جنبشی است که از اواخر قرن نوزدهم به منظور ایجاد یک کشور مستقل یهودی به وجود آمد.

ابتدا یکی از سران یهود, کتابی به نام تألیف نمود و یهود را تحریک و ترغیب کرد هر چه زودتربرای نجات از آوارگی و تحقیر شدن در دنیا, با هم متحد شوند و سازمان متشکلی را برای تأسیس یک دولت مستقل در سرزمین فلسطین (۱) ایجاد کنند. به دنبال این پیشنهاد جمعیت به وجود آمد. پس از آن هرتزل

(ذحشس ژحخ) در سال ۱۸۹۵کتابی به نام تألیف و منتشر ساخت .

او در این کتاب پیشنهاد نمود تشکیل شود تا برنامهء مذاکرات و نقشه های سیاسی حزب را تنظیم نماید و یک شرکت یهودی به وجود آید تا احتیاجات مالی و اقتصادی جنبش را تأمین نماید.(۲) نخستین کنگره ء

جهانی طرفداران ایجاد یک میهن یهودی در سال ۱۸۹۷به دعوت در شهر سوئیس تشکیل شد. باتشکیل این کنگره , صهیونیسم جهانی , پا به عرصهء وجود نهاد. هرتزل بعد از ختم جلسات این کنگره اظهار داشت :.

در آغاز بین صهیونیست ها, دربارهء این که میهن یهودی مورد نظر آن ها, فلسطین باشد یا نقطهء دیگری مانندداوگاندا, اختلاف

نظر وجود داشت , ولی در کنگرهء هفتم صـهیونی که در سال ۱۹۰۸در لاهه تشـکیل شد, با اصرار دکتروایزمن ,, استاد دانشگاه منچستر انگلسـتان که صاحب نفوذ در دولت انگلیس بود, تصـمیم جزمی دربارهء فلسـطین گرفته شد و دسـتور تأسـیس شـرکت خرید اراضی فلسطین

و اعطای وام از طرف به منظور بنای خانه های مدرنی برای مهاجران یهود در نزدیک شهر صادر گردید که امروز به نام نام دارد.

نقش استعمار

در آغاز قرن نوزدهم انگلیس و فرانسه که در اندیشهء تجزیه امپراتوری عثمانی برای تضعیف و تحقیر مسلمانان بودند, برای در هم کوبیدن قدرت و نفوذ دولت عثمانی از چند طریق وارد عمل شدند:

۱ تحریک و ترغیب اعراب برای تشکیل حکومت مستقل .

۲ سپس بر اساس قرارداد بین انگلستان و فرانسه در سال ۱۹۱۶که بعداً دولت روس تزاری نیز آن را امضا کرد, قرار شد سرزمین های عربی که از دولت عثمانی جدا شده بود, بین دو دولت فرانسه و انگلیس تقسیم گردد. به مقتضای این تقسیم , ساحل سوریه از ناقوره تا اسکندرونه و منطقهء موصل در عراق , سهم فرانسه وبقیهء عراق و دو بندر حیفا و عکا, سهم بریتانیا شد.(۳)

۳ پس از تحریک اعراب برای کسب استقلال از دولت عثمانی , استعمار غرب به سرکردگی انگلیس بر آن شدکه شرایط لازم برای تشکیل دولتی غیر عربی که از لحاظ نژاد و فرهنگ امکان وحدت با اعراب را نداشته باشد, درحد فاصل قارهء آسیا و آفریقا فراهم آورد, لذا درست در همان زمانی که ژنرال فرمانده سپاه انگلیس به کمک اعراب با دولت عثمانی در فلسطین می جنگید. وزیر خارجهء انگلیس با سران صهیونیست وارد مذاکره شد و از تشکیل در فلسطین پشتیبانی کرد.

در هفتم نوامبر ۱۹۱۸ژنرال انلیسی با صدور بیانیه ای که بعداً به معروف شد, اظهارمی دارد که هدف انگلستان و فرانسه از دخالت در جنگ های مشرق این است که ملل ضعیفی که زیر

بار بردگی ورقیب ترک ها بودند, آزاد و مستقل شوند و برای آن ها حکومت های ملی تشکیل گردد.(۴)

این بیانیه در حالی صادر شد و برای فریب اعراب منتشر گشت که در دوم نوامبر ۱۹۱۸مخفیانه تشکیل حکومت صهیونیستی را قول داده بود.

بعد از فتح بیت المقدس و آزاد کردن آن از دولت عثمانی , ژنرال انگلیسی (اللنبی) اعلام داشت این منطقه از این به بعد توسط یک حکومت نظامی به نام , تابع فرماندهی لشکر اداره خواهد شد.

پس از جنگ جهانی دوم سران صهیونیسم که می دیدند امریکا تبدیل به قدرت قوی تری شده است , خود را به این کشور نزدیک کردند و سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۸با تجزیهء فلسطین و تشکیل یک دولت یهودی در آن موافقت کرد. به این ترتیب حکومت صهیونیستی با یک توطئهء جهانی , با هماهنگی مثلث شوم انگلیس , فرانسه وامریکا تأسیس گشت و رئیس جمهور, و نخست وزیر آن شدند.

مفهوم اجتماعی صهیونیسم

با توجه به ماهیت عملکرد صهیونیست ها, امروزه صهیونیست مفهوم و معنای خاصی پیداکرده است . جنگ اوّل اعراب و اسرائیل با قتل عام مسلمانان در دیریاسین و کفرقاسم و آتش زدن خانه های آن ها شروع شد و در جنگ دوم که در سال ۱۹۶۷آغاز گشت , علاوه بر فلسطین , قسمتی از خاک مصر و اردن و سوریه نیز ضمیمهء اسرائیل گشت . پس از آن بااندیشه طرح از جهت فراهم ساختن تجاوزات گستردهء بعدی , جنوب لبنان غصب شد, که الحمدلله با مقاومت و مبارزهء سرسختانهء شیعیان و حزب اللّه , متجاوزان به بیرون رانده شدند. بالاءخره ساعت و بلکه دقیقه

و ثانیه ای نمی گذرد که خون بی گناهان و مظلومانی که خانه و کاشانه و سرزمین اجدادی آن ها توسطصهیونیست ها غصب شده , به زمین ریخته نشود و یا در صدد توطئه و طرّاحی دامی علیه بشریت نباشند. با توجه به ماهیت جنایت کارانهء صهیونیست های غاصب , امروزه صهیونیسم در میان اعراب و مسلمانان و بخش عمده ءانسان های جهان سوم و وجدان بیدار بشریت در هر کجای عالم , با مترادف است . با اطمینان می توان گفت : صهیونیسم امروز منفورتر از شیطان است .

(پاورقی ۱.فلسطین نام قومی بود که از هزار سال قبل از میلاد مسیح , وارد این سرزمین شده بود. اسم سرزمین فلسطین از اسم همین قوم گرفته شده است . در طول تاریخ اگر چه اقوام مختلفی به فلسطین حمله کردند, ولی همواره فلسطین سرزمین اعراب فلسطینی باقی ماند. پس از ویرانی اورشلیم در سال هفتاد میلادی به دست رومیان , یهودیان در اقطار مختلف جهان پراکنده شدند و از قرن هفتم میلادی تا نیمه ءدوم قرن بیستم یعنی سال ۱۹۶۷که حدود چهارده قرن می شود, این سرزمین در دست فلسطینی های مسلمان بود.

(پاورقی ۲.اکرم رعیته , سرگذشت فلسطین , یا کارنامهء سیاه استعمار, مترجم علی اکبر هاشمی رفسنجانی , ص ۱۰۸

(پاورقی ۳.سرگذشت فلسطین یا کارنامهء سیاه استعمار, ص ۱۰۳

(پاورقی ۴.همان , ص ۱۱۸

امپریالیسم را توضیح دهید.

پرسش

امپریالیسم را توضیح دهید.

پاسخ

امپریالیسم (ذژخذخژحزذخ) به کشور یا قدرتی اطلاق می گردد که از راه تعدّی و تجاوز بخواهدسرزمین ملت دیگری را تصرف کند و یا در اندیشهء تصرّف آن باشد و مردم آن سرزمین را به زور وادار به فرمان برداری از خود کند و از منابع اقتصادی و مالی و انسانی آن ها به سود خود بهره برداری نماید.

مفهوم استعمار, امروزه با مفهوم امپریالیسم , پیوستگی کامل یافته و استعمار اساساً شناخته می شود.

امپریالیسم دارای ابعاد اقتصادی , سیاسی و فرهنگی است و دارای دو شیوهء عملکرد می باشد.

کمونیست های شاخهء معمولاً از امپریالیسم , برداشت اقتصادی دارند. از دیدگاه آن هاامپریالیسم جز پدیده ای تاریخی و یکسره اقتصادی و مربوط به نظام سرمایه داری نیست , ولی در اصطلاح سیاست مداران آسیا و افریقا, امپریالیسم , اغلب به معنای تسلط سیاسی است و مفهوم اقتصادی آن را در کلمه ءاستعمار می بینند. امپریالیسم فرهنگی را می توان به این صورت تعریف کرد: .(۱)

بنـابراین , کـار امپریـالیسم فرهنگی . تهـاجم فرهنگی و به قـول رهـبر معظم انقلاـب حضـرت آیت اللّه خـامنه ای مـدظله العـالی شبیخون فرهنگی است که قدرت های مسـلط جهانی به به کارگیری ابزارهای سیاسی واقتصادی در صدد ضربه زدن به باورهای دینی و ملّی یک ملّتی است که می خواهـد خودکفا, خود پویا و مسـتقل باشـد.امپریالیسم فرهنگی برای رسـیدن به اهـداف پلید خود از ابزارهـا و اهرم هـای متفـاوتی بهرهء برد. از یـک سو از راه تهمت ,تضـعیف و تخریب کردن چهره هـای خـدمت گـذار جامعه و تحقیر کردن افتخارات ملّی و مردمی , آحاد مردم ,

مخصوصاًطبقهء پویا و جوان , جامعه را به پیروی و تقلید از فرهنگ و سنت های بیگانه می کشاند و در ورطهء فرو می برد, و از سویی دیگر, با سوء استفاده از شعارهای فطرت پسند همانند آزادی و حقوق بشر وابزارهایی مانند مطبوعات و بیان و قلم افراد دست آموز خود و ترجمهء برخی کتب و نمایشنامه ها و آرم و اتیکت هایی که روی برخی کالاهای صادراتی مخصوصاً لباس ها نصب می کنند و بالاءخره از راه سوء استفاده از سینما و ماهواره واینترنت که از فرآورده های ارزشمند دانش بشری است , می خواهد نسل فعال و متحرک جامعهء جهان سوم را به و وادار نماید تا بدین وسیله بتواند در آسمان سیاست و اقتصاد آنان پرواز آزادداشته باشد. این شیوهء نوینی است که امپریالیسم استعمارگر به جای لشکر کشی مستقیم برگزیده است . به دیگرسخن : امپریالیسم فرهنگی جاده صاف کن امپریالیسم سیاسی و اقتصادی است . اصولاً هرگز امپریالیسم نتوانست درمیان ملتی نفوذ عمیق در ارکان سیاست و اقتصاد آن داشته باشد, مگر این که پیش از آن , در برداشت ها و باورها وافکار و عقاید آن جامعه ریشه دوانده است .

رسانه های برون مرزی امپریالیسم , در هیچ کشوری بدون عمله های فکری خود باخته و خود فروخته به استعمار با عنوان های گوناگون تأثیر گذار نبوده , چنان که با همین دام ها شوروی سابق را به سقوط و تجزیه کشاندندو بسیاری از حکومت های جهانی را ساقط کردند.

(پاورقی ۱.داریوش آشوری , دانشنامه سیاسی , ص ۳۸

انتفاضه یعنی چه ؟

پرسش

انتفاضه یعنی چه ؟

پاسخ

اکنون انتفاضه به معنای انقلاب سنگ و حرکت های خودجوش مردمی است .

امروز نام قیام مردم رنج دیده و مظلوم فلسطین می باشد, چون به گونهء خود جوش ایجاد شده . آن ها به وسیله ءسنگ علیه رژیم تا دندان مسلّح صهیونیزم قیام کرده اند.

انتقاضفه که در مورد مسائل فلسطین به کار می رود یعنی چه؟

پرسش

انتقاضفه که در مورد مسائل فلسطین به کار می رود یعنی چه؟

پاسخ

انتفاضه در لغت به معنای جنبش و لرزش است. نیز به معنای حرکت و جنبشی که همراه با نیرو و سرعت باشد.(۱) انفاضه فلسطین یعنی نهضت و جنبش خود جوش قدرت مند مردمی فلسطین.

پی نوشت ها :

۱ - فرهنگ لاروس، عربی - فارسی ، ج۱، ص ۳۳۸.

۷: آیا صهیونیست ها از نسل بنی اسرائیل اند؟ آیا صاحبان اولیه بیت المقدس، بنی اسرائیل نبودند؟ لطفا در مورد فلسطین و بیت المقدس توضیح دهید. صهیونیست به چه معنا است؟

پرسش

۷: آیا صهیونیست ها از نسل بنی اسرائیل اند؟ آیا صاحبان اولیه بیت المقدس، بنی اسرائیل نبودند؟ لطفا در مورد فلسطین و بیت المقدس توضیح دهید. صهیونیست به چه معنا است؟

پاسخ

در دوران های گذشته به فلسطین "ارض کنعان"گفته می شد، چون از ابتدای تاریخ، عرب کنعانی در آن جاؤ زندگی می کردند و نام فلسطین به مناسبت یکی از قبایل "کریتی" که تقریبا دوازده قرن قبل از میلاد مسیح(ع) در سواحل مدیترانه میان "یافا" و "غزه" رحل اقامت افکنده بودند و بعدا به نام فلسطینیون معروف شدند، به این سرزمین داده شد.

جمعین فلسطین در سال ۱۹۴۷ یک میلیون و صد و چهل و هشت هزار نفر بود که یک میلیون و سیصد و نوزده هزار نفر آن عرب و ششصد و بیست و نه هزار یهودی بودند.

منطقه فلسطین از نظر جغرافیایی و کیفیت آب و خاک و هوا از بهترین مناطق روی کره زمین است و از نظر تاریخی و سابقه، حضرت ابراهیم از شهر "اور" عراق که مرکز کلدانی ها بود، به سرزمین کنعان مهاجرت فرمود و در همین جا حضرت اسحاق متولد شد و از اسحاق، یعقوب به دنیا آمد و او را "اسرائیل" نامیدند یهود را به جهت انتساب به حضرت یعقوب "بنی اسرائیل" می نامند، چون پیامبر یهودیان، حضرت موسی بود و حضرت موسی از نسل حضرت یعقوب بود. وقتی که فرعون مصر بر حضرت موسی فشار آورد، تعدادی از بنی اسرائیل را به همراهی "یوشع بن نون" به طرف سرزمین کنعان روانه کرد، ولی چون در آن جا جمعیت ظالم و سرکشی زندگی می کردند، این گروه حاضر نشدند، به فلسطین بروند و فرمان پیامبر

خود را اطاعت نکردند.

آنان تا چهل سال در آن سرزمین سرگردان ماندند . در این مدت صدمات زیادی بر حضرت موسی وارد شد. عده ای به بت پرستی گرویدند. بعد از وفات حضرت موسی، بنی اسرائیل به رهبری حضرت"یوشع بن نون" از نهر اردن گذشتند و به شهر "اریحا" وارد شدند. این گروه، مردم اریحا را قتل عام کردند و حتی حیوانات را نیز کشتند و همه جا را به آتش کشیدند. فقط طلا و نقره و ظروف مسی و ادوات آهنی را تلف نکردند. پس از "اریحا" بعضی از شهرهای دیگر فلسطین را متصرف شدند، ولی اهالی بیت المقدس مقاومت کردند و تسلیم نشدند و سواحل فلسطین به دست فلسطینیان باقی ماند.

بعد از مرگ "یوشع بن نون" تا زمان حضرت داوود جنگ و گریزهایی صورت گرفت، ولی حضرت داوود چهل سال بر بنی اسرائیل حکومت کرد و مقاومت مردم بیت المقدس را در هم شکست. آن حضرت بنای هیکل را شروع کرده بود که احساس نمود اجلش نزدیک شده و به فرزندش (حضرت سلیمان) وصیت کرد آن را تکمیل کند. بعد از مرگ، او را در کوه صهیون دفن کردند. کوه صهیون در نزدیکی بیت المقدس قرار دارد.

درگیری ها و فتح وها و شکست ها ادامه داشت تا "طیباریوس" قیصر روم بر آن جا مسلط شد و شهری در آن جا به نام طبریه بنا کرد. قیصر روم شخصی را به نام "پیلاطی نبطی" حاکم بر یهودیان قرار داد. در دوران حکومت این شخص حضرت مسیح(ع) ظهور کرد و پس از چند سال بزرگان یهود آن حضرت را گرفتند و در مجمع کبیر محاکمه نمودند

و ارا به پندار خودشان به صلیب (دار) کشیدند.

طیطوس قیصر روم، شهر قدس را محاصره کرد و به کمک عرب ها فلسطین را در سنه ۷۰ میلادی متصرف شد. هیکل سلیمان را آتش زدند و کاهنان را ذبح کردند و یهود را از آن جا ریشه کن کردند. جمعی از آنان به عراق، سوریه، مصر، یمن و اروپا فرار کردند، تا این که اسلام از جزیره العرب ظهور کرد. در جنگ موته که در جنوب بحر المیت انجام شد، مسلمانان به فرماندهی اسامه بن زید برای گسترش اسلام تا نزدیک اردن پیشروی کردند. تا سال ۶۳۴ چندین جنگ میان مسلمانان با رومیان در مناطق مذکور به وجود آمد تا این که یزید بن ابی سفیان در جنوب بحر المیت با سپاه روم برخورد کرد و آنان را شکست داد. بالاخره سپاه اسلام تمامی مناطق فلسطین و شام را تصرف کرد و "تیودوس" فرمانده لشکر روم را شکست داد و به قتل رساند. از آن زمان تا جنگ های صلیبی این کشور به دست مسلمانان بود. مسیحیان در سال ۱۰۹۹ میلادی وارد بیت المقدس شدند و قتل عام گسترده ای انجام دادند تا بالاخره به دست "صلاح الدین ایوبی" فلسطین دوباره فتح شد.

با توجه به تاریخچه فلسطین کاملا روشن می شود امواج عربیت، هم قبل از اسلام و هم بعد از اسلام در فلسطین پشت سر هم جریان داشته است.

بالاخره "بالفور" وزیر امور خارجه انگلستان با سران صهیونیسم مذاکره کرد و به آنان وعده داد یک کشور یهودی تشکیل دهد. برای این منظور جمعیتی از یهودیان، به مناسبت یکی از قله هایی که در شهر بیت المقدس به

نام صـهیون وجود دارد، اسم صـهیونیسم را برای خویش انتخاب کردند. به دنبال این پیشنهاد جمعیتد "عشاق صهیون" به وجود آمد، هدف این جمعین احیای زبان عبری، دعوت یهود برای مهاجرت به فلسطین و تملك و آباد نمودن اراضی آن جا بود.

این جمعیت به کمكِ استعمار گر پیر انگلیس توانست کشوری یهودی تأسیس کنـد، بالفور در سال ۱۹۱۷ در وعـده ای که به آنان داد، چنین گفت "دولت شاهنشاهی انگلسـتان، نظر لطف مخصوصی به تشکیل وطن ملی یهود در فلسطین دارد و در آینده نزدیک نهایت سعی و کوشش در راه رسیدن به این هدف و تسهیل وسایل آن مبذول خواهد شد".(۱)

دسـتگاه حـاکمه در فلسـطین با حمایت ودخالت مسـتقیم استعمار انگلیس با کمال نشاط و پشـتکار به اجرای نقشه ای که باری یهودی کردن فلسـطین طرح شـده بود پرداخت . بسـیاری از زمین های آنان را خریـد و فلسـطینیان را آواره کرد. از طرفی حزب صهیونیسم در آلمان، اتریش، ایتالیا و دول اروپایی شـرقی تعدادی اردوگاه برای تربیت جوانان یهود تشکیل داد. آنان را پس از یكِ سلسـله تعلیمات فکری، رانی دلباخته تشـکیل دولت یهودی نمود و به فلسـطین اعزام کرد. کمكِ های اقتصادی کشورهای خارجی در تشکیل دولت یهودی بسیار مؤثر بود.

از مانی که یهود بر فلسـطین مسـلط شد ، تاکنون مقاومت هایی توسط ملت مسلمان و عرب فلسطین صورت گرفته و مقاومت ها خاموش نشده است. بیت المقدس به جهت این که قبله اول مسلمانان بوده و یکی از مساجد مهم اسلامی است و اهای و ساکنان فلسطین اکثراً مسلمان و عرب بوده اند، مسلمانان و اعراب هر گز دست از فلسطین بر نخواهند داشت و از آنان دفاع

خواهند کرد.

قرآن می فرماید: "پاک و منزه است خدایی که بنده اش را در یک شب از مسجد الحرام به مسجد الاقصی که گرداگردش پر از برکت ساختهایم، برد تا برخی از آیات خود را به او نشان دهیم، چرا که او شنوا و بینا است".(۲)

اسرائیل و صهیونیزم یک غده سرطانی و چرکی است که به دست استعمارگران انگلیس و آمریکا در منطقه حساس گذاشته شده تا بین کشورهای اسلامی تفرقه ایجاد کند و تسلط آمریکا و اروپا را بر این منطقه بیشتر کند. باید مسلمانان با اتحاد و هماهنگی، مبارزه جدی علیه آمریکا و اسرائیل و فرهنگ غربی را آغاز کنند و به هویت دینی و ارزش های الهی متکی باشند و مسلمانان مظلوم را از آوارگی و اسارت نجات دهند. قران می فرماید: "چرا در راه خدا و در راه مردان و زنانی که به دست ستمگران تضعیف شده اند، پیکار نمی کنید؟".(۳)

صهیونیزم مبتنی بر عقاید و افکار نژاد پرستانه و توسعه طلبانه تشکیل شده و هدف آن تسلط و سیطره بر نیل تا فرات است و معتقد می باشد اراضی خیبر از آن آنان است. "مناخیم بگین" ضمن خطابه ای در تل آویو گفت: "اسرائیل موجود فقط یک پنجم از خاکی است که باید از سرزمین پدران ما به دست ما باشد واین وظیفه ما است که چهار پنجم دیگر را با فعالیت و پشتکار به دست آوریم".(۴)

این در حالی است یهودی های زمان های قبل مسلمان شده اند و یهودی هایی را که از شوروی و نقاط مختلف جمع آوری کرده اند، هیچ کدام فرزندان یهودیان و دو هزار یا هزار سال پیش نیستند. (۵)

پی نوشت ها:

۱ - علی اکبر

هاشمی رفسنجانی، سرگذشت فلسطین، ص ۱۱۳.

۲ – اسراء(۱۷)، آیه ۱.

۳ – نساء (۴)، آیه ۷۵.

۴ – سرگذشت فلسطین، ص ۴۴۲.

۵ – سرگذشت فلسطین، با تلخیص و اضافات.

جهانی شدن چیست و چرا اکثر کشورها با آن مخالفند؟

پرسش

جهانی شدن چیست و چرا اکثر کشورها با آن مخالفند؟

پاسخ

از جهانی شدن تعاریف و توصیفات مبهم و متضادی ارائه شده است.

۱ برخی جهانی شدن را فرایندی دانسته اند که از آغاز تاریخ بشر این حرکت آغاز شده و تأثیرات آن با گذشت زمان افزایش یافته، لیکن الآن به نحو گسترده ای در جریان است.

۲ برخی آن را همزاد با مدرنیته و مدرنیزاسیون می دانند که از چند قرن گذشته با توسعه سرمایه داری رشد و توسعه یافته است.

۳ برخی جهانی شدن را فرایندی متأخر و متعلق به ربع پیانی قرن بیستم دانسته اند که با مدح سوم تجرد؛ یعنی فرا تجرد یا پست مدرنیسم همزاد است.

معنای اوّل و دوم مورد بحث نیست، بلکه سخن در معنای سوم است. امروزه جهانی شدن (Globalization) اصطلاحی است که از لوازمات فرا تجرد یا پست مدرنیسم به حساب می آید که از دهه نود در محافل علمی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی رواج پیدا کرده است.

طبق این اصطلاح جهانی شدن مرحله ای از تاریخ بشر است که در آن روابط اجتماعی انسانی کیفیتی "بدون مرز" و "بدون زمان" به خود می گیرد؛ به گونه ای که زندگی انسان ها در سطح کره خاکی به مثابه مکانی واحد شکل گرفته و در نهایت با یک نوع نگرش و نگاه به زندگی انسجام می یابد. چون امروزه ابزارهای قدرت و تبلیغات در دست نظام سرمایه داری است، جهانی شدن در واقع پیروزی نظام سرمایه داری در جهان است.

بنابراین معنا، بهتر است به جای جهانی سازی از اروپایی سازی، غربی سازی یا امریکایی سازی سخن گفته شود؛ چون که در

رواج الگوهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جهان سرمایه داری است.

نظام کاپیتالیستی پس از فروپاشی کمونیسم با سرعت هرچه تمام تر جهان را می نوردد. از ان زمان تا کنون در روند جهانی سازی کنسرسیوم های بزرگ صنعتی غرب، بانک ها و بازارهای مالی با سرعت روز افزونی ادامه دارد؛ تصمیم هایی که مدیران و رؤسای بزرگ و صاحب قدرت در نیویورک، فرانکفورت، پاریس و لندن اتخاذ می کنند، حتی در دور افتاده ترین نقاط آسیا، افریقا و امریکای لاتین تأثیر می گذارد.

امّا این که چرا اکثر کشورها با آن مخالفند، پاسخ این سخن با توجه به آنچه که در معنای جهانی شدن بیان شد، روشن می گردد. لازمه جهانی شدن تهاجم فرهنگی به کشورهای ضعیف و در حال رشد و تسلط فرهنگی و اقتصادی بر آن ها است که فروپاشی باورها و اعتقادات و فرهنگ های بومی را در بر دارد. نیز شکست اقتصادی کشورهای دیگر را موجب می گردد. بدین جهت است که بسیاری از روشنفکران جهان سوم بر ا ین باورند که جهانی شدن با امریکایی شدن درهم تنیده شده است و در این حرکت هویت فکری و فرهنگی ملت های کوچک به خطر می افتد.

جهانی شدن از دو جهت جوامع را با بحران هویت روبه رو می کند:

یکی این که انسان ها بر اساس دو عنصر زمان و مکان هویت می یابند و جهانی شدن با فشردگی زمان و مکان عملاً این عنصر را مخدوش می سازد.

دوم این که در هر یک از جوامع بشری نظام ارزشی متناسب با ظرفیتش وجود دارد که با جهانی شدن، نظام ارزش ها و باورها فرو

می ریزد.

در واقع جهـانی شـدن، اقلام عملی نظریه جنگ تمـدن های هانتینگتون است که تمام توجه او در این نظریه به تمـدن و فرهنگ غرب دوخته شـده و آن را یگـانه تمـدن می خوانـد و خواهـان پیروزی بی چون چرای آن بر دیگر تمـدن هـا است. هـانتینگتون تمـدن غرب را بـا ویژگی هـایی ماننـد: رواداری، پلورالیسم و انسـانی بودن و دیگر تمـدن ها را بسـته و ناکام در حل مشکلات بشـریت و مسـتبد معرفی می کنـد و نتیجه می گیرد که تمـدن غرب میراث یونـان و مسـیحیت است و لائـیسم، حـاکمیت قانون، پلورالیسم اجتماعی، جامعه مدنی و حقوق بشر از مؤلفه های آن است که در دیگر تمدن ها از آن خبری نیست.

طبیعی اسـت که این گـونه سـخن گفتن که در مسـیر جهـانی سـازی است، خشم دیگر ملت هـا را در پی داشـته باشـد. اگر چه فرهنـگ غرب طبق سـخن هانتینگتون وامـدار مسـیحیت است و مسـیحیان با رونـد جهانی سازی از جهاتی سود می برنـد، ولی با توجه به برخی از پیامدهای منفی برای کشورهای جهان سوم، و در معرض خطر قرار گرفتن معنویت، حتی خود مسـیحیان از این پدیـده لب به اعتراض گشودنـد. از جمله "آرام اوّل" اسـقف اعظم کلیسای کلیکا در جمع نمایندگان ۳۴۲ کلیسا از صد کشور که در ایتالیا در اوت ۲۰۰۲ گرد هم آمـده بودند، به انتقاد از جهانی شدن پرداخت و گفت: جهانی سازی آثاری را در بر دارد، از جمله باعث از خود بیگانگی انسان ها می شود و نابرابر ها را تشدید می کند.

کوتاه سخن این که: جهانی سازی یک نوع مستعمره گرایی به شکل جدید است و پیامدهای منفی متعددی را

برای کشورهای جهان سوم و در حال رشد به وجود می آورد، از جمله:

۱ تسلط قدرت های بزرگ بر روند اقتصادی جهانی و منابع تولید و مبادلات مالی و تجاری؛

۲ سلطه آمریکا بر ابزارها و فناوری اطلاعات؛

۳ تحقیر کشورهای کوچک و جلوگیری از توان رشد آن ها؛

۴ دخالت در قانونگذاری داخل ملل دیگر؛

۵ شبیخون فرهنگی سراسری و کوشش در ریشه کن سازی فرهنگ های دیگر؛

۶ کاستی از نقش و اثر گذاری محافل بین المللی و بهره گیری از آن ها به سود سلطه قدرت های بزرگ؛

۷ بحران هویت ملت ها.

واژه ترور و تروریسم بینی المللی چیست و چه مفهومی دارد؟ چرا امریکا ما را به آن متهم می کند؟

پرسش

واژه ترور و تروریسم بینی المللی چیست و چه مفهومی دارد؟ چرا امریکا ما را به آن متهم می کند؟

پاسخ

"ترور" (Teror) به معنای شیوه حکومت از طریق ایجاد رعب و وحشت است. این اصطلاح نخستین بار پس از انقلاب فرانسه عنوان شد و دوران حکومت انقلاب فرانسه در سال های ۹۴ ۱۹۷۳ که طی آن هزاران نفر به زیر تیغ گیوتین سپرده شدند، به عنوان حکومت ترور معروف شده است. در حال حاضر حکومت های تروریستی به رژیم هایی اطلاق می شود که با شیوه های فاشیستی و از طریق ایجاد رعب و وحشت و کشتار بی رحمانه مخالفان، حکومت می کند".

"تروریسم بین المللی" (Ternationalterroism" اصطلاحی است که در دهه اخیر رواج یافته و به اعمال تروریستی که به منظور تأمین مقاصد سیاسی در سطح بین المللی انجام می شود، اطلاق می گردد. بعضی از این عملیات تروریستی در پوشش دیپلماتیک یا از طریق استخدام تروریست به منظور از میان بردن مخالفان سیاسی برخی از رژیم ها در کشورهای دیگر صورت می گیرد که به آن "تروریسم بین المللی" می گویند.

در خصوص متهم نمودن ایران به عنوان کشور تروریسم توسط امریکا باید گفت: بی تردید اسلام و انقلاب اسلامی ایران با منافع امریکا در تضاد بوده و منافع آن را در خطر انداخته است؛ از این رو امریکا هم در هنگام شکل گیری انقلاب و هم بعد پیروزی آن، از همه راهکارها و اهرم ها بهره گرفت تا نظام اسلامی را از بین ببرد. البته راهکارهای دشمن با توجه با شرایط

زمان شکل گرفت. حمله نظامی، جنگ تحمیلی، تحریم اقتصادی و ... از

سیاست های راهبردی و استراتژی کلان امریکا علیه حکومت اسلامی بودند. یکی از سیاست های دشمن جنگ روانی و تبلیغات نظام یافته است که جهت انحراف افکار عمومی صورت می گیرد. این تبلیغات با هدف براندازی نظام و انزواگرایی جمهوری اسلامی و سرکوبی نهضت های اصلاحی و آزادی خواه شکل می گیرد و برای پیشبرد این هدف، سعی در استفاده از مفاهیمی می کند که در عرف بین المللی ناپسند است مانند ا تهام به تروریست، نقض حقوق بشر و ... .

مبارزان فلسطین و لبان را که برای نجات کشور و رفع اشغالگری می جنگند، تروریست دانسته و ایران را نیز متهم به حمایت از تروریست می کند و می گوید: یکی از اهداف ایران حمایت از اصول گرایان است که تروریست هستند؛ از این رو ایران تروریست است.

واقعیت آن است که این اتهامات جهت انزوای ایران از صحنه های سیاسی و در نتیجه از بین بردن نظام و جلوگیری از قیام های اصلاحی به وجود می آید، در حالی که جمهوری اسلامی قربانی ترور و تروریسم بین المللی شده است. شخصیت های مهم جامعه اسلامی ایران مانند شهید بهشتی توسط گروه های تروریستی مانند سازمان منافقین به شهادت رسیدند. از سوی دیگر امریکا از سازمان های تروریستی مانند منافقین خلق حمایت کرده و عملاً در امور ایران دخالت می کنند. البته سیاست تروریستی امریکا اختصاص به ایران ندارد، بلکه جنایت او در کشورهای دیگر تروریست بودن آن را به نمایش می گذارد. قتل عام مردم فلسطین توسط اسرائیل و حمایت امریکا از جنایات اسرائیل، نمونه بارز حمایت امریکا از تروریسم بین المللی است. قتل

عام صدها انسان در عراق و افغانستان و ... عمق جنایت و تروریست بودن امریکا را ظاهر می کند.

اصطلاحات زیر از نظر لغوی و اصطلاحی به چه معنا است: نظم هژمونی امریکایی، عملیات انتحاری، تعامل، ائتلاف و تهدید هانتیگونی؟

پرسش

اصطلاحات زیر از نظر لغوی و اصطلاحی به چه معنا است: نظم هژمونی امریکایی، عملیات انتحاری، تعامل، ائتلاف و تهدید هانتیگونی؟

پاسخ

برخی از واژه های فوق از واژه هایی نیستند که به صورت اصطلاح درآمده و واژه شناسان از آنها تعریف جامعی ارائه کرده باشند، بلکه از برخی این واژگان در محاوره استفاده می شود.

نظم هژمونی

هژمونی به معنای برتری، سیادت و تسلط است.(۱)

این واژه از هژمون به معنای رئیس یا فرمانروا است و اشاره است به تسلط و یا برتری یک کشور بر کشور دیگر از طریق دیپلماسی، یا تهدید به اطاعت و یاپیروزی نظامی. این واژه اغلب به مفهوم مورد نظر آنتونیو گراشب (۱۹۳۷ - ۱۸۹۱) متکفر مارکسیست و نویسنده ایتالیایی به کار می رود که دلالت بر تسلط و استیلای یک طبقه بر مردم نه فقط از جنبه اقتصادی، بلکه از تمام جنبه های اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیک دارد.(۲)

ترکیب واژه های هژمونتیک، نظم و امریکا بیانگر برتری طلبی و سلطه جویی و رهبری و نظم مورد نظر امریکا بر جهان است. برخی باور دارند که باید جهان تک قطبی شده و امریکا به جهت برتری همه جانبه اش رهبری جهان را برعهده گیرد، زیرا تنها کشوری که توان دارد جهان را رهبری نماید، امریکا است.

از شعار تک قطبی شدن جهان، با واژه های نظم نوین امریکایی و هژمونتیک امریکا نیز یاد می شود. براین اساس هر گاه نظم هژمونتیک امریکایی گفته می شود، مقصود برتری خواهی امریکا و نظم نوین جهانی است که از سوی نظریه پردازان امریکا ارائه شده است.

انتحار

انتحار به معنای خودکشی است و عملیات انتحاری، عملیاتی است که به منظور اهداف خاصی، شخص خود را به کشتن می دهد. و موجب از بین

رفتن دیگران یا تأسیسات و چیزهای دیگر می شود. از آن جهت که خود را نیز به کشتن می دهد، نام انتحار را بر آن گذاشته اند.

۲ – مانند آن چه که برخی از خلبانان ژاپنی در جنگ جهانی دوم انجام دادند.

عملیات انتحاری به فعالیت های شهادت طلبانه ای اطلاق می گردد که برخی مسلمانان در فلسطین و لبنان به منظور دفاع از اسلام و سرزمین های اسلامی انجام می دهند. برخی از دانشمندان غربی از این عمل به عنوان خودکشی ایثاری یاد کرده و آن را ستوده اند. امیل دور کیم (۱۹۱۷ – ۱۸۵۹) جامعه شناس فرانسوی خودکشی را (Altruisticsuicide) به چهار قسم تقسیم نموده است: خودخواهانه، ناشی از بی هنجاری ها و نابسامانی ها، تقدیر گرایانه و ایثاری، وی باور دارد که خودکشی ایثاری مقبول جامعه است و خوشنامی را درپی دارد.(۳)

تعامل

تعامل به معنای تبادل، تلاش و یا همکاری بین افراد و گروه ها است.(۴) امروزه این واژه به همکاری نهادها، کشورها و گروه هایی اطلاق می شود که در زمینه های مختلف همکاری می کنند.

ائتلاف

ائتلاف (Coalition) به معنای همکاری یا اتحاد موقتی چند حزب و گروه سیاسی برای نیل به هدف واحدی است.(۵) گاهی این هدف منحصر به موفقیت در انتخابات است و احزابی که از نظر اهداف سیاسی به هم نزدیک هستند، برای جلوگیری از تشتت آرای طرفداران خود در انتخابات، فقط به منظور پیروزی در انتخابات، فهرست واحدی می دهند. یکی از نمونه های بارز آن ائتلاف احزاب سوسیالیست و کمونیست فرانسه در انتخابات ریاست جمهوری بود که به پیروزی "فرانسوا میتران" بر حزب سوسیالیست فرانسه انجامید. انگیزه دیگر ائتلاف، عدم موفقیت یک حزب در به دست آوردن اکثریت قاطع پارلمانی است، در نتیجه دو یا چند

حزب که با هم پیوستن نمایندگان خود در پالمان می توانند اکثریت پیدا کنند، روی برنامه مشترکی با هم توافق کرده، دولت ائتلافی به وجود می آورند.(۶)

ائتلاف گاه بین چند دولت نیز براساس اهداف مشترک سیاسی، اقتصادی، نظامی و... شکل می گیرد.

تهدیدها "نتینکتون رویارویی تمدن ها"

"ساموئیل هانتینگتون" استاد دانشگاه هاروارد و یکی از نظریه پردازان سیاسی امریکا است که نظریه رویارویی تمدن ها را مطرح کرده است.

وی باور دارد که رویارویی تمدن ها بر سیاست جهانی سایه خواهد افکند. در طول یک قرن و نیم پس از سربرآوردن نظام جدید بین المللی درگیری هایی روی داد، که تدریجاً کشور - ملت ها را به وجود آورد.

در زمان انقلاب فرانسه خطوط اصلی درگیری بیشتر میان ملت ها بود. تا ۱۷۹۳ به گفته پالمر "جنگ شاهان به پایان رسیده و جنگ ملت ها آغاز شده بود" به هر حال این الگو تا پایان جنگ اول جهانی به درازا کشید، پس در نتیجه انقلاب روسیه، واکنش هایی در برابر آن نشان داده شد. رویارویی ملت ها جای خود را به رویارویی ایدئولوژی ها داد. درگیری میان کمونیسم، فاشیسم، نازیسم و لیبرال دموکراسی بود. پس میان کمونیسم و لیبرال دموکراسی در جریان جنگ سرد، درگیری اخیر در قالب کشمکش دو ابرقدرت که هیچ یک از آن ها به مفهوم کلاسیک اروپایی کشور - ملت محسوب نمی شد، به وجود آمد.

هانتینگتون بعد از بررسی اوضاع کشورها به این نتیجه می رسد که بین غرب و کشورهای کنفوسیوس - اسلامی جنگ در خواهد گرفت. در واقع به غرب هشدار می دهد که در منافع غرب به روشنی ایجاب می کند که همکاری و یگانگی بیشتری درون تمدن خود به ویژه بین اجزای اروپایی و امریکای شمالی به

وجود آورد". وی توصیه می کند که دشمنان غرب را از دسترسی به سلاح های اتمی و پیشرفته بازدارند.(۷)

خلاصه این که تهدید هانتینگتونی عبارت است از جنگ تمدن ها. او معتقد است در آینده نزدیک درگیری بین تمدن اسلامی (تمدن های شرقی) و تمدن غربی حتمی و اجتناب ناپذیر است و جز این راه دیگری برای بشر وجود ندارد.

در برابر این نظریه آقای خاتمی رئیس جمهوری اسلامی ایران نظریه گفتگوی تمدن ها را مطرح نمود. این نظریه معتقد است که می توان با تعامل و همکاری بین فرهنگ ها و تمدن ها از وقوع نزاع و جنگ جلوگیری کرد و اختلاف و فرهنگ ها و تمدن ها به گونه ای نیست که به ناچار یکی یا عده ای از فرهنگ ها حذف شده و یک فرهنگ و تمدن غالب شود، زیرا هر تمدنی دارای نقاط ضعف و قوت هایی است و می توان از قوّت های فرهنگ های دیگر برای رفع ضعف کمک گرفت.

پی نوشت ها:

۱ - علی آقا بخشی و منیر افشاری راد، فرهنگ علوم سیاسی، ص ۱۴۵.

۲ - همان.

۳ - علی بخشی، پیشین، ص ۱۱.

۴ - همان، ۳۱۵.

۵ - محمود مهرداد، فرهنگ جدید سیاسی، ص ۱۴؛ غلام حسین صدری، فرهنگ زبان فارسی امروز، ص ۱.

۶ - محمود طلوعی، فرهنگ جامع سیاسی، ص ۸۵.

۷ - ساموئل هانتینگتون، موج سوم دموکراسی، ترجمه احمد شهسا، ص ۳۸ - ۳۹.

فرایند جهانی شدن را توضیح دهید. آیا امری است مثبت یا منفی؟

پرسش

فرایند جهانی شدن را توضیح دهید. آیا امری است مثبت یا منفی؟

پاسخ

از جهانی شدن تعاریف و توصیفات مبهم و متضادی ارائه شده است.

۱ - برخی جهانی شدن را فرایندی دانسته اند که از آغاز تاریخ بشر این حرکت آغاز شده و تأثیرات آن با گذشت زمان افزایش یافته، لیکن الان به نحو گسترده ای در جریان است.

۲ – برخی آن را همزاد با مـدرنیته و مدرنیزاسـیون می دانند که از چند قرن گذشـته با توسـعه سـرمایه داری رشد و توسـعه یافته است.

۳ – برخی جهـانی شـدن را فراینـدی متأخر و متعلق به ربع پایانی قرن بیسـتم دانسـته انـد که با مـدح سوم تجرد؛ یعنی فراتجرد یا پست مدرنیسم همزاد است.

معنای اول و دوم مورد بحث نیست، بلکه سخن در معنای سوم است. امروزه جهانی شدن (Globalization) اصطلاحی است که از لوازمات فراتجرد یا پست مـدرنیسم به حساب می آید که از دهه نود در محافل علمی، سیاسـی، اقتصادی و فرهنگی رواج پیدا کرده است.

طبق این اصـطلاح جهانی شدن مرحله ای از تاریخ بشـری است که در آن روابط اجتماعی انسانی کیفیتی "بدون مرز" و "بدون زمان" به خود می گیرد؛ به گونه ای که زندگی انسان ها در سـطح کره خاکی به مثابه مکانی واحد شـکل گرفته و در نهایت با یک نوع نگرش و نگاه به زنـدگی انسـجام می یابـد. چون امروزه ابزارهای قدرت و تبلیغات در دست نظام سـرمایه داری است، جهانی شدن، در واقع پیروزی نظام سرمایه داری در جهان است.

بنـابراین معنـا، بهتر است به جـای جهانی سازی از اروپایی سازی، غربی سازی یا امریکایی سازی سـخن گفته شود؛ چون که در جهانی سازی رواج الگوهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی

جهان سرمایه داری است.

نظـام کاپیتـالیستی پس از فروپاشـی کمونیسم با سـرعت هر چه تمام تر جهان را می نوردد. از آن زمان تاکنون در رونـد جهانی سازی کنسرسـیوم های بزرگ صنعتی غرب، بانک ها و بازارهای مالی با سرعت روزافزونی ادامه دارد؛ تصمیم هایی که مدیران و رؤسـای بزرگ و صـاحب قـدرت در نیویورک، فرانکفورت، پـاریس و لنـدن اتخـاذ می کننـد، حتی در دور افتاده ترین نقاط آسیا، افریقا و امریکای لاتین تأثیر می گذارد.

امـا این که چرا اکثر کشورها با آن مخالفنـد، پاسـخ این سـخن با توجه به آنچه که در معنای جهانی شـدن بیان شـد، روشن می گردد. لازمه جهانی شـدن تهاجم فرهنگی به کشورهای ضـعیف و در حال رشـد و تسـلط فرهنگی و اقتصادی بر آن هااست که فروپاشـی باورهـا و اعتقـادات و فرهنـگ هـای بومی را در بر دارد. نیز شـکست اقتصـادی کشورهای دیگر را موجب می گردد. بدین جهت است که بسیاری از روشنفکران جهان سوم بر این باورند که جهانی شدن با امریکایی شدن درهم تنیده شده است و در این حرکت هویت فکری و فرهنگی ملت های کوچک به خطر می افتد.(۱)

جهانی شدن از دو جهت جوامع را با بحران هویت رو به رو می کند:

یکی این که انسان ها براساس دو عنصـر زمان و مکان هویت می یابند و جهانی شدن با فشـردگی زمان و مکان عملاً این عنصر را مخدوش می سازد.

دوم این که در هر یک از جوامع بشـری نظام ارزشـی متناسب با ظرفیتش وجود دارد که با جهانی شدن، نظام ارزش ها و باورها فرومی ریزد.

در واقع جهـانی شـدن، اقـدام عملی نظریه جنگی تمـدن های هانتینگون است که تمام توجه او در این نظریه به تمـدن و فرهنگ غرب دوخته شده، و آن را

یگانه تمـدن می خوانـد و خواهان پیروزی بی چون چرای آن بر دیگر تمـدن ها است. هانتینگون تمدن غرب را با ویژگی هایی مانند گ رواداری، پلورالیسم و انسانی بودن و دیگر تمدن ها را بسته و ناکام درحل مشکلات بشریت و مستبد معرفی می کند و نتیجه می گیرد که تمـدن غرب میراث یونـان و مسیحیت است و لائیسم، حاکمیت قانون، پلورالیسم اجتماعی، جامعه مـدنی و حقوق بشر از مؤلفه های آن است که در دیگر تمدن ها از آن خبری نیست.

طبیعی است که این گـونه سـخن گفتن که در مسیر جهـانی سـازی است، خشم دیگر ملت هـا را در پی داشـته باشـد. اگر چه فرهنـگ غرب طبق سـخن هانتینگون و امـدار مسـیحیت است و مسـیحیان با رونـد جهانی سازی از جهاتی سود می برنـد، ولی با توجه به برخی از پیامدهای منفی برای کشورهای جهان سوم، و در معرض خطر قرار گرفتن معنویت، حتی خود مسـیحیان از این پدیـده لب به اعتراض گشودنـد. از جمله "آرام اول" اسـقف اعظم کلیسای کلیکا در جمع نمایندگان ۳۴۲ کلیسا از صد کشور که در ایتالیا در اوت ۲۰۰۲ گرد هم آمـده بودنـد، به انتقاد از جهانی شدن پرداخت و گفت: جهانی سازی آثاری را در بردارد، از جمله باعث از خودبیگانگی انسان ها می شود و نابرابری ها را تشدید می کند.

کوتاه سـخن این که: جهانی سازی یک نوع مسـتعمره گرایی به شکل جدید است و پیامدهای منفی متعددی را برای کشورهای جهان سوم و در حال رشد به وجود می آورد، از جمله:

۱ – تسلط قدرت های بزرگ بر روند اقتصادی جهانی و منابع تولید و مبادلات مالی و تجاری؛

۲ – سلطه آمریکا بر ابزارها و فناوری اطلاعات؛

۳ –

تحقیر کشورهای کوچک و جلوگیری از توان رشد آنها؛

۴ – دخالت در قانونگذاری داخل ملل دیگر؛

۵ – شبیخون فرهنگی سراسری و کوشش در ریشه کن سازی فرهنگ های دیگر؛

۶ – کاستی از نقش و اثر گذاری محافل بین المللی و بهره گیری از آن هابه سود سلطه قدرت های بزرگ؛

۷ – بحران هویت ملت ها.(۱)

پی نوشت ها:

۱ – خبرنامه دین پژوهان، ش ۱۱، ص ۳۳ و ۳۲.

با توجه به این که دین اسلام حق است، جر همه قدرت های جهان در دست غیر مسلمانان است؟

پرسش

با توجه به این که دین اسلام حق است، جر همه قدرت های جهان در دست غیر مسلمانان است؟

پاسخ

این که یک دین حق باشد، تلازمی با این مطلب ندارد که حتما دارای حکومت بوده یا در زمره قدرت های جهانی باشد یا قدرت های جهان پیرو آن باشند. پس سؤال شما درباره تلازم و همبستگی است که در عالم واقع وجود ندارد و از این رو قابل پاسخ نیست. اگر سؤال کنید که چرا اکثر مردم با این که حق را می شناسند، در عمل از آن رویگردان بوده و التزامی بدان ندارند می گوییم : با این که فطرت انسان ذاتا حقیقت جو است، ولی بر اثر غلبه دنیا گرایی و انواع غفلت ها و نیز بر اثر گرفتاری آدمی در دام های هوی و هوس، این فطرت به فراموشی سپرده می شود و حس حقیقت جویی در انسان به خاموشی می گراید.

متأسفانه امروزه بشر به قدری در منجلاب گمراهی فرو رفته است که کمتر نشانی از حقیقت می توان در او یافت و ادیان ابراهیمی به جز نام چیز دیگر از آن ها بر جان نمانده است.

دنیا پر از مسیحی و مسلمان و پیروان موسی کلیم الله و ... است ولی تعداد واقعی ایمان آورندگان و کسانی که پیرو واقعی پیامبران بزرگ باشند، اندک اند.

بنابراین گمان نکنید دنیا اگر در دست مسلمانان نیست، در دست غیر مسلمانان (آن هم در دست پیروان واقعی ادیان ابراهیمی) است، بلکه دنیا در دست دنیا گرایان و ناباوران و بی دینان است.

البته به نظر می رسد این خاصیت دنیا باشد و همواره باید تعداد

مؤمنـان از بی ایمانـان کمتر باشـد. در روایتی از امام صادق (ع) خطاب به "زراره بن اعین" می خوانیم : "ای زراره مردم دنیا بر شش دسته اند : گروهی بسان شیرند، برخی گرگ ، بعضی روباه، گروهی سگ، برخی خوک و گروهی بسان گوسفنداناند".

آن گاه امام در توضیح هر یک از این سمبل ها می فرمایند:

"اما شیر ؛پادشاهانندکه دو دست دارند همیشه غالب باشند و هرگز مغلوب نگردند.

امـا گرگ ، بازرگانان و تجارنـد که وقتی می خواهـد چیزی بخرنـد، آن را تمام و کمال دریافت می کننـد، ولی وقتی بخواهند بفروشند، از آن کم می گذارند.

اما روباه؛ آنان علمای دینند که دینشان را به دنیایشان می فروخته اند و از این راه ارتزاق می کنند.

اما سگ؛ آن ها مردمانی هستند که دیگران از دست و زبانشان در امان نیستند، یاوه گو، بددهن، فحّاش و بی آبرویند.

اما خوک؛ فاسدان هستند که خود را به انواع و اقسام شکل ها در می آورند تا مردم را فریب دهند و به فحشا کشانند.

اما گوسـفند؛ مؤمنان هسـتند که میان این پنـج گروه زندگی می کنند. گروهی که گوشـتشان دریده شده و اسـتخوانشان در هم شکسـته است. حـال ای زراره، خود انصـاف ده که مؤمن میـان شـیران و گرگـان و سـگان و خوکان و روبهان چگونه می تواند زیست کند؟!".(۱)

از این روایت می توان دانست که مؤمنـان همواره انـدک بوده و گرفتـار بی ایمانان می باشـند، در نتیجه جای تعجب نیست اگر قدرت های جهانی در دست غیر مؤمنان و بی ایمانان باشد.

در ضمن پاسخی برای پرسش دیگر نوشته شده که متناسب با سؤال شما است، آن را نیز

مطالعه فرمایید.

خداونـد جهـان هستی را بر اساس سنّت هایی آفریـده و بر اساس سنّت ها و قوانین الهی، جهان هستی و از جمله انسان ها اداره می شوند. این سنّت ها همان گونه که خداوند در قرآن فرموده است، قابل تغییر و تبدیل نیست.

یکی از سنت هـای الهی برای جـامعه انسـانی آن اسـت کـه: "خداونـد سـرنوشت هیـچ گروهی را تغییر نمی دهـد، مگر آن که سرنوشت خویش را تغییر دهند".(۲) بر اساس این سـنت الهی، انسان های نیک کردار و پیروان ادیان الهی اگر بخواهند مغلوب ستمگران واقع نشونـد و حاکمان زمین بوده و زیر سـلطه انسان های نابکار قرار نگیرنـد، بایـد خود بخواهند و پس از خواسـتن و اراده، گام های عملی برای رسیدن به این هدف را بردارند و شرایط رسیدن به آن را فراهم کرده و موانع را از بین ببرند.

باید دست از ضعف و سستی و تن به ستم دادن برداشته و هر آنچه را که برای رسیدن به مقصود و دست یافتن به حاکمیت لازم است، فراهم آورند. این جهان آن گونه آفریده شده که اگر زمانی تمام شرایط و علت یک چیز فراهم آمده و موانع آن برداشته شـده باشـد، معلول پدید خواهد آمد. خداوند این سنّت را تغییر و تبدیل نمی کند. حال اگر انسان های شایسـته و درسـتکار در اقلیّت قرار داشـته باشـند و یا بسـیاری از آن ها سـلطه حاکمان نابکار را پذیرفته باشـند و یا اگر نپذیرفته اند، کاری برای رفع آن انجـام ندهنـد، نخواهنـد توانست بر جایگـاه حکومت و سـلطه قرار گرفته و کـافران و نابکاران را مغلوب کننـد. اگر در برهه ای کوتاه مانند زمان صدر اسلام و دوره ای دیگر پیروان ادیان الهی و انسان های درستکار

بر قدرت و حکمرانی دست یافتند، برای آن بود که مقدّمات و شرایط لازم فراهم شده بود، نه آن که خداوند سنت خویش در جامعه انسان ها را تغییر داده و از راه اعجاز و یا به طور مستقیم، دست به تغییر و تبدیل زده باشد.

در ضمن باید توجه داشت که پیرو ادیان الهی بودن، دلیل بر درستکار بودن انسان و یا شایستگی او نیست. چه بسا بسیاری از انسان ها هنگامی که پیشرفت دین و پیروان ادیان را دیده اند، به سوی دین گرایش یافته و با حربه دین و دینداری به خواسته های ناشایست خود دست یافته اند؛ یعنی اگر چه حتی در برخی برهه های تاریخ، ظاهراً تسلّط و حکومت با پیروان ادیان بوده و حاکمان انسان های دیندار بوده اند، اما حکومت به معنای تسلّط و حکومت دین و عدالت و درستکاری نبوده است. در عین حال به این نکته نیز باید توجه داشت که مغلوب بودن دینداران و انسان های درستکار در بسیاری از برهه های تاریخ به معنای مغلوبیت حقیقت دین نیست که ضعفی در دین باشد، بلکه مشکل از دینداران است که به حقیقت آموزه های دین (که آن ها را به درستکاری و عدالت و نفی سلطه) خوانده، آن گونه که باید عمل نکرده اند. حتی می توان گفت پیام های اسامی ادیان بزرگ همیشه غالب و جاودانه بوده است. بعد از هزاران سال هنوز می بینیم که این پیام ها میان انسان ها زنده و جاودان است. جالب آن که انسان های نابکار برای حکومت و تسلّط بر انسان ها، هیچگاه چهره واقعی خود را نشان نداده و سعی نموده اند در لباس درستی و درستکاری و عدالت، بر انسان ها حکومت نمایند. این خود نشانه جاودان بودن

دین و پیام های الهی است که حتی نابکاران برای استمرار حکومت خویش از آن ها بهره می برند.

از طرف دیگر اگر خداوند می خواست پیامبران و انسان های شایسته تنها به حکومت و حکمرانی دست یابند و بر کافران و ستمگران تسلّط یابند، راه یافتن انسان ها به سوی دین و گرایش آن ها به دین و پیامبران الهی باشد با خلوص نیت صورت نمی گرفت، یعنی چون می دیدند در هر حال پیامبران و انسان های برگزیده الهی به حکومت و سلطه دست می یابند، آن ها با انگیزه های مادی به سوی دین روی می آوردند و هدف پیامبران که هدایت انسان ها به سوی خداوند و رساندن بشر به سوی کمال و سعادت با پذیرش آگاهانه و خالصانه دین الهی بود، تحقق نمی یافت.

امیرمؤمنان در یکی از بخش های خطبه قاصعه می فرماید: "اگر خداوند اراده می فرمود، به هنگام بعثت پیامبران، درهای گنج ها و معدن های جواهرات و باغ های سرسبز را روی پیامبران می گشود و پرندگان آسمان و حیوانات وحشی زمین را همراه آنان به حرکت در می آورد، اما اگر این کار را می کرد، آزمایش از میان می رفت و پاداش و عذاب بی اثر می شد و بر مؤمنان اجر و پاداش امتحان شده گان لازم نمی شد و ایمان آورندگان ثواب نیکوکاران را نمی یافتند و واژه های (ایمان، کفر، خوب، بد و...) معانی خود را از دست می داد... .

اگر پیامبران الهی، دارای چنان قدرتی بودند که مخالفت با آنان امکان نداشت... مستکبران در برابرشان سر فرود می آوردند و تظاهر به ایمان می کردند، از روی ترس یا علاقه ای که به مادیات داشتند. در آن صورت، نیت های خالص یافت نمی شد و اهداف غیر الهی در ایمانشان راه می یافت و با انگیزه های گوناگون (غیر الهی

و خالص) به سوی نیکی ها می شتافتند".(۳)

پی نوشت ها:

۱ – این روایت را مرحوم شیخ صدوق در کتاب خصال، باب السه نقل کرده است.

۲. انفال(۸) آیه ۵۳.

۳. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۱۹۲، ص ۳۸۹ – ۳۸۷.

۱۰

۱–مهم ترین محورهایی که می توان برای گفت وگوی تمدن ها پیش بینی کرد کدامند؟

پرسش

مهم ترین محورهایی که می توان برای گفت وگوی تمدن ها پیش بینی کرد کدامند؟

پاسخ

اولاً؛ باید توجه فرمایید که متاسفانه درعهد ما افراط و تفریط بزرگ ترین و مهلک ترین آفت حقیقت است. افراط و تفریطها از عوامل مختلف و متعددی ناشی می شود که ازجمله آنها، سیاست زدگی جامعه و جناحی شدن مباحث فکری ونظری است . این امر سبب دخالت حب و بغض در چالش های علمی و در نتیجه خلطانگیزه و انگیخته می شود .این آفت به صورت مانعی بزرگ در مسیر اظهار نظرها و نظریه پردازی ها خودنمایی می کند .گفت و گوی تمدن ها هم از همین دسته مباحثی است و از آن جا که نسبتاًبرای ما مساله ای تازه بوده و کم و بیش در بستری سیاسی وآمیخته به مواضع سیاسی طرح گردیده ، طبعاً و متاسفانه از گزند افراطها وتفریطها دور نمانده است . به نظر می رسد با توجه به اهداف گفت وگوی تمدن ها و در قبال شناخت رووس و محورهای نظریه برخوردتمدن ها، می توان تشخیص داد که اولی امری بایسته و دومی امری صرفاً سیاسی است . مهم ترین محورهایی که می توان به عنوان هدف های گفت و گوی تمدنی پیش بینی کرد عبارت است از : ۱–بیرون بردن تمدن های کهن از وضعیت انفعالی در قبال تمدن های پیشرفته ، ۲– ترمیم گسست سنت و تجدد، ۳– یافتن درمان های مجرب کهن برای بحران های جدید انسان معاصر، ۴– شناخت وافزایش کمی و کیفی آن در باب اصحاب تمدن ها و ارباب ادیان نسبت به مبانی و مواریث تمدن ها

و ادیان یکدیگر، ۵- شکستن استبداد فرهنگی جهان و توطیه های فرهنگ جهانی مطرح شده ازسوی غرب ، ۶- استحکام بخشیدن به وحدت میان امت اسلامی وجامعه جهانی ، ۷- توسعه امنیت و مبانی صلح جهانی . اما برخوردتمدن ها را به صورت جدی و در یک سیستم مباحث نظری ،نخستین بار ساموپل هانتینگتون (S.Hantington) رییس موسسه مطالعات استراتژیک (Olin) در دانشگاه هاروارد آمریکا طی مقاله ای پرهیاهو تحت عنوان ((برخورد تمدن ها)) Challenge of Civilizations)) مطرح ساخت و واکنش های بسیاری را در سرتاسرجهان برانگیخت . طبیعی است که در این مجال اندک نتوان پیش زمینه های این موضوع و دیدگاه تفصیلی هانتینگتون و طرفداران وی را مطرح کرد؛ ولی برای آشنایی شما محورهای اساسی این مقاله را به صورتی فشرده ذکر می کنیم : ۱- اختلاف تمدن ها اساسی است. این اختلاف به مراتب اختلاف ایدیولوژی ها و نظام های سیاسی اساسی تر است ، ۲- خودآگاهی تمدنی در حال افزایش است ، ۳-تجدید حیات مذهبی به عنوان وسیله ای برای پر کردن خلاء در حال رشد است ، ۴- رفتار منافقانه غرب موجب رشد خودآگاهی تمدنی دیگران شده است ، ۵- ویژگی ها وا ختلاف فرهنگی تغییرناپذیراست ، ۶- منطقه گرایی اقتصادی و نقش مشترکات فرهنگی در حال رشد است ؛ ولی به رغم گسترش پیمان هایی مانند اکو، کشورهای غیرعرب مسلمان و ...باید توجه داشت که اقتصاد منطقه ای تنها درصورتی می تواند رشد کند که ریشه در یک تمدن مشترک داشته باشد،۷- شکست ((دولت – ملت)

) به عنوان واحد اصلی روابط بین المللی در آینده بسیار محتمل است ، ۸- تشدید تنش های ناسیونالیستی ،گرایش فزاینده به درگیری ، افزایش سلاحهای کشتار جمعی ، رشدبی نظمی در جهان و بروز تنش های بین المللی ناشی از بحران هویت ،از مولفه ها و بسترسازهای اصلی برخورد تمدن ها است ، ۹- قدرت جهانی و جامعه جهانی توهمی بیش نیست و هیچ کشوری در کشوردیگری منافع استراتژیک ندارد، ۱۰- جهان در حال کوچک تر شدن است و همکنشی میان ملت های وابسته به تمدن های مختلف درحال افزایش است ، ۱۱- این افزایش فعل و انفعالات (مهاجرت ها وارتباطات رسانه ای) هوشیاری تمدنی و آگاهی به وجود اختلافات میان تمدن ها و نیز حس مشترک در درون هر تمدن را شدت می بخشد .به عبارت دیگر خودآگاهی تمدنی به اختلاف و دشمنی میان تمدن ها دامن می زند .هانتینگتون حتی فراتر از اینها رفته و ادعاکرده است که : ((نه تنها امکان برخورد تمدن ها همیشه هست ، بلکه جلوگیری از چنین برخوردهایی عملاً امکان پذیر نیست و لبه های این تمدن های درگیر همیشه خونین است)) . برای آگاهی بیشتر ر.ک : ۱-تافلر، الوین وهایدی ، به سوی تمدن جدید، ترجمه محمدرضاجعفری ، سیمرغ ، تهران ، چاپ اول ۱۳۷۶ ۲- تافلر، الوین وهایدی ،جنگ و پادجنگ ، ترجمه مهدی بشارت ، اطلاعات ، تهران ، چاپ اول ، ۱۳۷۴ ۳- فوکویاما، فرانسیس ، فرجام تاریخ و آخرین انسان ،برگردان : علیرضا طیب ، مجله سیاست خارجی ، شماره ۳۶۳، تهران ،دفتر مطالعات سیاسی و

بین المللی ، ۱۳۷۲ ۴- هانتینگتون ، ساموپل ،برخورد تمـدن ها (منـدرج در نظریه برخورد تمدن ها) ، هانتینگتون ومنتقدانش ، ترجمـه و ویرایســته مجتبی امیری ، انتشـارات وزرات امورخـارجه ، تهران ، چـاپ دوم ۱۳۷۵ ۵- چیسـتی گفت و گوی تمـدن ها،مجموعه مقالات ، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی ، تهران ،چاپ اول ، ۱۳۷۷;

اسلام استعماری یعنی چه؟

پرسش

اسلام استعماری یعنی چه؟

پاسخ

اسـلام اسـتعماری، یعنی اسـلامی که دولت های بزرگ اسـتعماری و اسـتعمار طلب می پسندند; اسلامی که روح قوانین متعالی اسـلامی در آن مرده باشـد; اسـلامی که تحرک و جنب و جوش در آن نباشد; اسـلامی که جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، اتحـاد، برابری، یگانگی و ... از میان آن رخت بر بسته باشـد. چنین اسـلامی مورد پسـند اسـتعمارگران است و اگر مسـلمانها به چنین اسلام خشک و بی روحی اعتقاد داشته باشند، به آسانی می توان از آنها بهره گیری کرد و منافع مادی و معنوی آنان را به یغما و چپاول برد.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۱۲۵

چگونه مسلمانان می توانند به سعادت دست یابند؟

پرسش

چگونه مسلمانان می توانند به سعادت دست یابند؟

پاسخ

مسـلمانان در صورتی می توانند سـعادت و عظمت را کسب کنند که دارای حکومتهای مسـتقل و غیر متکی باشند; زیرا تا وقتی که ملتها تحت اسارت کشورهای بزرگ استعماری و حکومتهای مزدور و دست نشانده هستند، نمی توانند رشد علمی و عظمت و سعادت داشته باشند و ناگزیر بازاری برای کشورهای مترقی خواهند بود.

امیـد است بـا الهـام گرفتن ملتهـا از انقلاب اسـلامی ایران با کوتاه کردن دست ابرقـدرتها بتواننـد در پرتو تعلیمات مترقی اسـلام تعالی و عظمت یابند.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۲۴۱

اسلام استعماری یعنی چه؟

پرسش

اسلام استعماری یعنی چه؟

پاسخ

اسلام استعماری، یعنی اسلامی که دولت های بزرگ استعماری و استعمار طلب می پسندند; اسلامی که روح قوانین متعالی اسلامی در آن مرده باشد; اسلامی که تحرک و جنب و جوش در آن نباشد; اسلامی که جها، امر به معروف و نهی از منکر، اتحاد، برابری، یگانگی و ... از میان آن رخت بر بسته باشد. چنین اسلامی مورد پسند استعمارگران است و اگر مسلمانها به چنین اسلام خشک و بی روحی اعتقاد داشته باشند، به آسانی می توان از آنها بهره گیری کرد و منافع مادی و معنوی آنان را به یغما و چپاول برد.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۱۲۵

واژه لابی صهیونیسم به چه معناست؟ دارای چه عقاید و ایدوئولژی اند و کلًا اینها در کجا سرچشمه می گیرند؟

پرسش

واژه لابی صهیونیسم به چه معناست؟ دارای چه عقاید و ایدوئولژی اند و کلًا اینها در کجا سرچشمه می گیرند؟

پاسخ

کلمه صهیونیسم از صهیون گرفته شده و به معنایی صهیونیسم یک تفکر انحرافی مخلوط با اعتقادات یهودی است که معتقدند بایـد با گسترش دادن قدرت یهود در دنیا به هر قیمتی که شده مجدداً حکومت قدیمی یهود بر سرزمین مقدس فلسطین و سایر کشورها را بر پا کننـد. و محدوده این حکومت از رود نیل تا فرات است که بسیاری از کشورهای مسلمان نشین فعلی را در بر میگیرد.

برای رسیدن به این منظور با خریدن و همچنین غصب ظالمانه اراضی مردم فلسطین توانستند اولین پایگاه های خود را دایر کنند و سپس ایـن حرکت را گسترش دادنـد تـا آنجا که در حـال حاضـر این مردم مسلمان فلسطین هستند که برای جلوگیری از

تجاوزات ستمگرانه و نامحدود صهیونیستها مجبور به مقاومت و تقدیم شهیدان خود هستند.

از دیدگاه آنها هر یهودی یک صهیونیست محسوب می شود ولی لزومی ندار دکه همه صهیونیستها یهودی باشند یعنی آنها برای نفوذ و گسترش بیشتر قدرت خود در دنیا افرادی که یهودی نیستند را نیز به خود جذب می نمایند و هم اکنون تعداد قابل توجهی از مسئولین کشور آمریکا و انگلیس و سایر کشورها در واقع یک صهیونیست می باشد.

صهیونیزم پدیده بسیار خطرناک جامعه جهانی است که با طمع ورزی نامحدودی که نسبت به اشغال کشورهای اسلامی دارد و با حمایت همه جانبه آمریکا و کشورهای دیگر مانند انگلیس تهدید بسیار جدی برای امنیت جهان و مخصوصاً جهان اسلام به شمار می آیند و اگر با آن مقابله و مبارزه

شود دائماً قدرتمند تر خواهد شد.

برای اطلاع بیشتر می توانید به کتاب جهان زیر سلطه یهود نوشته مرحوم آیت الله سید محمد شیرازی مراجعه فرمایید.

موفق باشید.

تکمیل و ارسال فرم نظر سنجی موجب تکامل و پویایی کارماست.

جهانی شدن که اکنون در عرصه سیاست بین الملل مطرح است چه پیامدهایی را برای جهان دربردارد؟

پرسش

جهانی شدن که اکنون در عرصه سیاست بین الملل مطرح است چه پیامدهایی را برای جهان دربردارد؟

پاسخ

۱. از زمانی که سرمایه داری در جامعه بشری مطرح گردید؛ یعنی از چهار یا پنج سده پیش تاکنون جهانی شدن هم در ادبیات سیاسی دنیا جریان یافت خلاصه مفهوم آن به این معنا است که نظام سرمایه داری در ژرفای ذات خود، یک نظام گسترش یابنده است (جهانی شدن با کدام هدف ، پُل سوئیزی ترجمه ناصر زرافشان ص ۷، آگاه تهران ۱۳۸۰.)

۲. روند توسعه طلبانه یاد شده در دوران های گوناگون گذشته در چهره های متفاوت ظاهر شده و مراحل مختلفی را پیموده است از دو جنگ جهانی گرفته تا جنگ سرد و هم اکنون با یکّه تازی ایالات متحده با دو هم تای شوم خود، یعنی اروپای غربی و ژاپن ادامه دارد. هدف نیز، همان اهداف گذشته است یعنی کنترل گسترش بازارها، غارت منابع طبیعی کره زمین و استثمار افسار گسیخته معادن و نیروهای کار مناطق گرچه این بار با بهانه هایی مانند: دفاع از دموکراسی حمایت از حقوق بشر، انسان گرایی و شعارهای فریبنده مشابه آن به میدان آمده اند.

۳. جهانی سازی امروزه در مفهوم دیگری یعنی فراگیر شدن اطلاعات در سطح گسترده جهانی و به اصطلاح انفجار اطلاعات است همان چیزی که از آن به عنوان دهکده جهانی و به اصطلاح جدیدتر، اتاق جهانی که ره آورد شبکه های اینترنت است تعبیر می شود.

۴. آن چه یادآوری شد، تصویری بسیار گذرا از چهره جهانی سازی بود، اما در قرآن کریم به جهانی سازی ماهیتی غیر از جهان خواری دارد. تصویری که این کتاب مقدّس و نورانی از جهانی سازی ارائه می دهد، به پا داشتن امّت یک پارچه ای است که همه محورهای نظام حاکم

بر آن از قبیل اقتصاد، سیاست فرهنگ و..."، براساس تعالیم وحی قرار گیرد و همه انسان ها، تسلیم خدای یگانه شوند. در قرآن آیات بسیاری گویای حقیقت یاد شده است از جمله "قُل ۚ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ كَلِمَةٖ سَوَآءِۭ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمۡ أَلَّا نَعۡبُدَ إِلَّا ٱللَّهَ وَلَا نُشۡرِكَ بِهِۦ شَيۡـٔٗا وَلَا يَتَّخِذَ بَعۡضُنَا بَعۡضًا أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ بگو. ای اهل کتاب بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم و بعضی از ما، بعض دیگر را غیر از خدای یگانه به خدایی نپذیرد." (آل عمران ۶۴). نیز در سوره بقره آیه ۲۱۳ آمده است "مردم در آغاز، یک دسته بیش تر نبودند و بعدها میان آنان اختلافات پدید آمد. انبیا نیز برای بشارت و انذار و حل منطقی همین اختلافات برانگیخته شدند."

از نگاه قرآن اجتماع بشری تنها در پرتو تعالیم دین راه سعادت و کمال خود را طی می کند.

آیا قرآن به گفتگوی تمدن ها اعتقاد دارد؟

پرسش

آیا قرآن به گفتگوی تمدن ها اعتقاد دارد؟

پاسخ

تمدن یعنی زندگی مدنی در مقابل زندگی بدوی آن چه این دو را از هم جدا می کند قانون است جامعه ای که بر گرد قانون می چرخد و قانون مند است مدنی است و جامعه ای که خودسر و بی قانون است بدوی است

و این قانون جز از سوی خدا نمی تواند باشد که توسط پیامبران الهی نازل شده پس راه تحقق تمدن واقعی و توسعه همه جانبه پذیرش قانون است و آن هم قانون الهی که از نقص و جهل مبرا است این واقعیتی است که آیه ۲۱۳ سوره بقره به آن اشاره دارد.(برگرفته از، علامه طباطبایی ، المیزان ج ۲، ص ۱۵۲۱۲، انتشارات جامعه مدرسین)

بنابراین نه تنها اسلام تمدن ساز است که تمدّن واقعی را فقط از آن می توان انتظار داشت و آن چه امروز به عنوان تمدن غرب مطرح است واقعاً یک چشم و ناقص است در بخش صنعت و بعد مادی اگرچه پیشرفت کرده اند امّا بخش عظیمی از وجود انسان که همان روح و روان اوست مورد غفلت واقع شده و نه تنها در بعد روحی دارای تمدن نیستند که گرفتار توحش اند! "اسلام نشان داد که از اعراب جاهلی و بدوی چگونه تمدنی با شکوه ساخت (تفسیر نمونه آیت الله مکارم شیرازی و دیگران ج ۲۰، ص ۲۷۶.)

در قرآن مجید علاوه بر این عوامل رشد و تعالی و همچنین انحطاط تمدن ها نیز اشاره شده است

مثلاً ظلم و تجاوز به حقوق افراد جامعه از عوامل مهم براندازی و سقوط یک تمدن است (همان ج ۹، ص ۲۲۹.)

و این سنت الهی و قانون تاریخ است

که خدا جباران را با دست خود نابود می کند.(همان ج ۱۳، ص ۱۹۹.)

از آن طرف تلاش و کوشش و فعالیت از عوامل رشد و تعالی جامعه مطرح شده است و اسلام همه را به تلاش دعوت می کند.

علاوه در منطق قرآن رابطه محکمی بین تقوی و عمران و آبادی زمین وجود دارد.(همان ج ۲۵، ص ۷۱.)

خلاصه در قرآن عواملی همچون تفرقه ظلم پیروی از طاغوت و... باعث انحطاط و عواملی همچون تقوی و تلاش و خدامحوری ، باعث رشد و شکوفایی می شود.

و قرآن تمدنی را می سازد و به آن سفارش می کند که تامین کننده دنیا و آخرت و دو سویه باشد توسعه مادی و معنوی را به همراه داشته باشد.

موضوع "گفتگوی تمدن ها" سابقه ای دیرینه در تاریخ بشر دارد; امّا مطرح کنندگان اخیر این طرح هنوز کم و کیف دقیق آن را روشن نکرده اند; از جمله این که منظور از آن چه نوع گفتگویی است گفتگوی علمی اقتصادی سیاسی و یا فلسفی

اهداف گفتگوها چیست نمایندگان واقعی تمدن ها چه کسانی هستند؟ و چگونه انتخاب می شوند؟

در اسلام گفتگو با اهل کتاب (پیروان ادیان الهی بر اساس آیه شریفه "قُلْ يَٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ تَعَالَوْا۟ إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَآءٍ..."(آل عمران ۶۴) مورد تأیید است گفتگو به معنای دعوت کفّار و مشرکان به ارزش های مقبول پیامبران در جای جای معارف اسلامی نمایان است

اساساً تبادل صادقانه افکار و آرمان ها و جستجوی اندیشه درست و راه راست در زمینه های گوناگون همواره میان انسان ها، مطرح بوده و خواهد بود; ولی باید مواظب بود، گفتگوی تمدن ها، بهانه ای برای رسمیت بخشیدن به دشمنان اسلام و سازش ستمگران نشود. امروز گفتگو با صهیونیست ها رسمیت

دادن به آنان است گفتگو با آمریکایی ها و به معنای تسلیم و سازش انقلاب اسلامی با ظالمان است

در این جا به عنوان نمونه به چند ویژگی از ویژگی های تمدن غرب که مورد قبول قرآن نیست اشاره می کنیم

۱. مادی گرایی اهمیت ندادن به ارزشهای معنوی و اخلاقی و عدم توجّه به زندگی اخروی (ر.ک انسان ۲۷; قیامت ۲۰ ۲۱; آل عمران ۱۴ ; حجر، ۳; جاثیه ۲۳ ۲۴ و... .)

انسان ترکیبی از جسم و روح و زندگی او از دو بخش تشکیل شده است مادّی و معنوی لذا قرآن کریم هم به ارزش های مادی و هم به ارزش های معنوی توجّه نموده و در قوانین و دستوراتش به هر دو جنبه پرداخته است (ر.ک قصص ۷۷.) ولی در دنیای مادی (مانند غرب اکثر قوانین ناظر به ارزش های مادی است و هر کار و عملی که به مسائل مادّی جامعه لطمه ای نزند، از نظر آن ها مجاز است که تصویب بسیاری از قوانین شرم آور از سوی آنان نیز در همین راستاست (اقتباس از: پیام قرآن آیت اللّه مکارم شیرازی و دیگران ج ۸، ص ۲۶۸، انتشارات نسل جوان)

۲. استکبار و حق ستیزی و پایمال نمودن حقوق مستضعفان

یکی از چیزهایی که از ویژگی های تمدن غرب خصوصاً آمریکا بشمار می آید و از نظر قرآن مردود است استکبار، حق ستیزی و پایمال نمودن حقوق مردم مستضعف جهان است آنان خود را از دیگران برتر دانسته و می خواهند همه کشورهای مستضعف تابع قوانین و مقررات آنان باشند و هر ملّتی که قوانین آنان را نپذیرد، تحت فشار قرار می دهند تا پیرو و تابعشان گردد، همانند: مستکبران فرعونی که خود

را از دیگران برتر دانستند، طغیان می کردند، حقوق ملّت ضعیف بنی اسرائیل را پایمال می نمودند و مردم را به گمراهی می کشاندند،(ر.ک مؤمنون ۴۶۴۷; طه ۲۴ و ۷۹; بقره ۴۹.) و همانند مستکبران ثمود که برای خود منزل های مجلل و قصر می ساختند، خود ایمان نداشتند، و در دین و ایمان مردم مستضعف شک و شبهه ایجاد می کردند(ر.ک اعراف ۷۴۷۶.) و مستکبران مدین که مردم با ایمان و مستضعف را تحت فشار قرار می دادند تا دست از آیین حق خود بردارند و با آن ها هماهنگ شوند(ر.ک اعراف ۸۸.) و...

۳. محدود نمودن دین به گوشه هایی از زندگی و کفر به وحی و دستورات الهی یعنی آن چه را که با منافع مادی آنان سازگار باشد می پذیرند; ولی آن چه را که با قدرت مقام و منافع مادّی آنان ناسازگار باشد نمی پذیرند; چنان که قرآن کریم درباره عده ای از یهودیان می فرماید: "أَفَتُؤْمِنُون َبِبَعْض ِالْکِتَب ِوَ تَکْفُرُون َبِبَعْض ٍ...; (بقره ۸۵) آیا به بعضی از دستورات کتاب آسمانی ایمان می آورید، و به بعضی کافر می شوید؟! برای کسی از شما که این عمل (تبعیض در میان احکام و قوانین را انجام دهد، جز رسوایی در این جهان چیزی نخواهد بود، و روز رستاخیز، به شدیدترین عذاب ها گرفتار می شوند." هم چنین در جای دیگر، عده ای از اهل کتاب را هم ردیف کافران شمرده می فرماید: عقاید و گفتار آنان همان عقاید و سخنان کافران پیشین است (ر.ک توبه ۳۰.) سپس می فرماید: "یُرِیدُون َأَن یُطْفِ ئُوا نُورَ اللَّه ِبِأَفْوَ هِهِم ..;(توبه ۳۲۳۳) آنها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند، ولی خدا جز این نمی خواهد که نور خود را کامل کند، هر چند کافران ناخشنود باشند! او

کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد، تا آن را بر همه آیین ها غالب گرداند، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند!"

در پایان لازم به یادآوری است که در تمدن غرب نکات مثبتی همچون توجه به علم و دانش نظم و استحکام در کارها و... وجود دارد که نشأت گرفته از فطرت سالم انسانی و تعلیم ادیان الهی و مورد قبول و سفارش قرآن کریم می باشد; امّا نکات منفی آن ها به گونه ای است که نکات مثبت را تحت الشعاع خود قرار داده است غرب از جهت صنعتی در اوج ارتقأ قرار گرفته امّا زندگی معنوی و انسانی مردم به حد صفر رسیده است به همان نسبت که علم پیشرفت کرده اخلاق انسانی تنزّل نموده است غرب ارزش های روحی انسانی و اخلاقی را رها کرده و یوغ بندگی و عبودیت ماشین را به گردن افکنده است بدون شك پرستندگان و بردگان ماشین هرگز به سعادت و آسایش و خوشبختی واقعی دست نخواهند یافت (جهت آگاهی بیشتر درباره این موضوع به اسلام و سیمای تمدن غرب سید مجتبی موسوی لاری نشر دفتر انتشارات اسلامی / غرب در آستانه دگرگونی سیدمحمد حسینی شیرازی ترجمه دکتر حسن معصومی بهبهانی نشر هیئت خیرالمرسلین مراجعه فرمایید / گفتگوی تمدن ها در قرآن و حدیث محمدی ری شهری ترجمه محمدعلی سلطانی ص ۹، مؤسسه فرهنگی دارالحدیث)

درباره گفتگوی تمدنها مقداری توضیح دهید

پرسش

درباره گفتگوی تمدنها مقداری توضیح دهید

پاسخ

((برخورد یا مصاف تمدن ها)) نام مقاله ای از

((هانتینگتون)) است که در آن به بررسی بعضی از

تمدن ها پرداخته و در آن ترسیمی خونین از تمدن

اسلامی نشان داده است. او هم چنین سعی کرده

است نوعی رویارویی خطرناك و خیالی را بین

تمدن اسلامی و غرب ترسیم کند. این مقاله از

جهات متعددی مخدوش و نادرست می باشد و از

همین رو متفکران و اندیشمندان بسیاری در نقاط

مختلف جهان، به رویارویی با آن پرداختند. از طرف دیگر با توجه به این که دیدگاه های نامبرده در تنظیم استراتژی ایالات متحده آمریکا نقش دارد، خوف این که زمینه ای برای تحرکات نظامی گسترده ای از سوی آمریکا باشد، بعید نمی نماید.

برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر . ك : مجله سیاست خارجی، وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران.

((گفت و گو یا دیالوگ بین تمدن ها)) روی کردی در مقابل نظریه هانتینگتون می باشد. اما این که دیدگاه اسلام در این باره چیست، مربوط به چگونگی این دیالوگ می باشد. با توجه به این که دیالوگ و گفتمان بین تمدن ها به اشکال مختلف و مبتنی بر اصول و دیدگاه های مختلفی می تواند شکل بگیرد، لازم است اندیشمندان مسلمان، الگوی خاص و متناسب با اصول اسلامی در این زمینه تدوین و اجرا نمایند.

چه فرقی بین پروتکل وقرارداد وجود دارد؟

پرسش

چه فرقی بین پروتکل وقرارداد وجود دارد؟

پاسخ

پروتکل (protocLde): پیش نویس یا صورت جلسه مذاکراتی را گویند که بعدا به صورت پیمان و قرار داد درمی آید. (ر . ك : فرهنگ عميد نيز (J}.(adv . L . D Oxf

تاکتیک , استراتژیک و ژئوپولتیک یعنی چه ؟

پرسش

تاكتيك , استراتژيك و ژئوپولتيك يعنى چه ؟

پاسخ

الف) تاکتیک (١ :(tactic e) راه دستیابی به چیزی. ٢) هر چیزی را به خوبی برنامه ریزی و رهبری کردن. ٣) برنامه یاسیاست تنظیم شده برای هدف خاصی.(همان)

ب) استراتژیک: وابسته و مربوط به استراتژی.

ج) ژئوپولیتیـــک (geopolitic): علـم ســیاست وابســته بـه زمیـن علـم ارتبـاط بیـن محیـط زنـدگانی و ســیاست علمی که دربارهاوضاع جغرافیایی و سیاسی کشورها و خصوصیات ارضی و سوق الجیشی آنها بحث می کند. (فرهنگ عمید){J

لطفا در مورد واژه انترناسیونالیسم توضیح دهید.

پرسش

لطفا در مورد واژه انترناسیونالیسم توضیح دهید.

پاسخ

انترناسیونالیسم (Internationalism)؛ در اصطلاح و فرهنگ سیاسی به دو معنا به کار می رود؛

١. روش فکری مبتنی بر لزوم همکاری و دلبستگی نزدیک بین ملت های جهان تا حـدی که به تشـکیل حکومت جهانی منتهی شود و منافع ملی و سیاسـی و اقتصادی و نظامی ملت های مختلف، تحت الشعاع آن قرار گیرد و در منافع جامعه جهانی مستحیل شود.

٢. همبسـتگی بین المللی و اتحـاد نیروهـای انقلابی جهـان در مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع و به خاطر ترقی اجتماعی (ر.ک: فرهنگ علوم سیاسی، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، ص ١۶۵).

جهت مطالعه بیشتر ر.ک: دانشنامه سیاسی، داریوش آشوری، ص ۴۵ – ۴۴.

از دیدگاه فقه و اندیشه سیاسی به لحاظ عقلی و اخلاقی و همچنین از نظر آموزه های دینی، مردم را در قالب فرزندان خاک و نژاد ملاحظه نمی شوند بلکه سرشت بنی آدم را یک گوهر دانسته و آنان را با هم برابر می داند. از نظر اسلام پرداختن به هویت ملی تا آن جا که هویت اسلامی را تحت الشعاع قرار ندهد اشکال ندارد. البته باید به سایر آموزه های دینی و وظایف اسلامی در قبال سایر مسلمانان و افراد بشر توجه شود.

بنیاد گرایی چیست.

پرسش

بنیاد گرایی چیست.

پاسخ(قسمت اول)

در این زمینه مقاله ای با عنوان «درنگی در مفهوم شناسی بنیادگرایی اسلامی نویسنده: غلام رضا بهروزلک منبع: باشگاه اندیشه ۱۲/۷/۱۳۸۲ آورده می شود:

طرح مساله بنیادگرایی دینی به ویژه بنیادگرایی اسلامی از جمله مفاهیمی است که در سده اخیر، بازتاب گسترده ای در سراسر جهان یافته است. این مفهوم پدیده ای است که نمی توان برای آن پیشینه ای در جهان اسلام یافت. هر چند در سنت گذشته اسلامی، مفاهیم مشابهی برای بیان معانی نزدیک به آن وجود داشته است، اما هرگز چنین تعبیری در سنت اسلامی به کار نرفته است. این مفهوم به لحاظ ریشه یابی تاریخی، نخستین بار به شکل لاتین Fundamentalism) در اوایل قرن بیستم، در امریکا و درباره ی گروهی از مسیحیان پروتستان به کار رفته است که با اعتقاد به وحیانی بودن واژگان و عبارات کتاب مقدس مسیحی، بر عمل به مضامین آن تاکید کرده و همچنین نگرش مدرنیسم غربی به دین را رد می کردند. از آن پس، غرب در تجربه رویارویی خود با مسلمانان نیز، بدون توجه به تفاوتهای موجود و مبانی متفاوت اندیشه و تفکر اسلامی، از این واژگان استفاده کرده است. تعبیر بنیادگرایی اسلامی بر این اساس، منشایی غربی داشته و ذهنیت غرب مدرن بر آن شده است. با چنین ذهنیتی و بر اساس اصول مدرنیسم غربی و به ویژه اصل جدایی دین از سیاست، دین تعریف و کارکرد خاصی می یابد. بدیهی است که چنین ذهنیتی با نگرش اسلامی به دین و جایگاه آن در جامعه، تفاوت بسیار زیادی دارد که توجه نداشتن به این تفاوتها، موجب خلط مفاهیم می گردد. از این رو ضرورت دارد تا به مفهوم شناسی این واژه در

سده ی اخیر بپردازیم و چگونگی اطلاق آن را بر اسلام گرایان معاصر، بررسی نماییم. ضرورت بررسی این کاربرد بدان جهت است که این واژه، به دلیل بار معنایی خاصی که یافته است، به عنوان برچسبی منفی، چه در داخل جهان اسلام یا به صورت رایج تری در غرب، در مورد اسلام گرایان استفاده می شود، بدون آن که بار معنایی نهفته در آن، مورد توجه قرار گیرد. حتی فراتر از آن، متاسفانه برخی در درون جهان اسلام و حتی در کشور ما هستند که به صورتی نادرست و تحت تاثیر القایات معنای غربی، این واژه را در مورد نیروهای ارزشی و اسلام گرای داخلی، به صورت منفی به کار می برند. در چنین کاربردی این مفهوم با تحجرگرایی و عقل ستیزی مترادف می گردد. نتیجه آن که، این امر موجب ابهام و گنگی خاصی در این مفهوم شده است تا آن جا که برخی از محققان را بر آن داشته که به جای آن، از مفاهیم و واژگان دیگری در توصیف اسلام گرایی معاصر استفاده نمایند.

فراتر از مناقشات گوناگونی که در مورد واژگان و معانی آن ها می تواند مطرح شود، مساله مهم، بررسی اطلاقات آن ها و نیز نسبت سنجی آن ها با مفاهیم مشابه است که می تواند از خلط ها و اشتباهات موجود جلوگیری نموده و زمینه نظریه پردازی صحیح را فراهم کرده تا به ایجاد فضای تفاهم و گفت وگوی علمی کمک کند. در نوشتار حاضر سعی می شود ضمن کالبد شکافی مفهومی واژه ی بنیادگرایی اسلامی، کاربردهای مختلف آن و بار معنایی نهفته در آن ها، تبیین شود و در مآل، با واژگانی چون تحجرگرایی، رادیکالیسم، اصول گرایی و امثال آن مقایسه گردد. بدیهی است این امر می تواند نابهنجاریهای نهفته در کاربرد نادرست

این گونه واژگان را اصلاح نماید. در نهایت سعی می شود مفاهیم و واژگان مناسب، به منظور توصیف جریان های اسلام گرای معاصر و شاخص های آن ها پیشنهاد شود.

مفاهیم و کاربردهای بنیادگرایی

بنیادگرایی دینی در معانی مختلفی به کار رفته است. حداقل چهار کاربرد مختلف را برای آن می توان شناسایی کرد. برای این معانی نمی توان وجه اشتراک خاصی را پیشنهاد نمود، هر چند برخی از این کاربردها عام بوده و برخی دیگر را شامل می شود، اما نمی تواند جامع همه ی کاربردهای این واژه باشد. تنها ویژگی مشترک و کلان تمامی این کاربر........را می توان تقابل آن ها با مدرنیسم غربی دانست. چه در کاربرد اصلی این واژه در مسیحیت پروتستان امریکایی و چه در دیگر کاربردهای آن در دیگر مکاتب و ادیان، رد و تقابل با آموزه ها و اصول مدرنیسم غربی وجود دارد. بر این اساس بنیادگرایی، در تقابل با مدرنیسم غربی شکل گرفته است. و چنان که گذشت،غرب از طریق غیریت سازی برای خود و نفی آن، بنیادگرایی دینی را در تقابل با خود تعریف کرده است و بر اساس چنین شاخصی، آن را با تعمیم از نمونه نخست به تمامی نگرش های دینی که در تقابل با غرب مدرن می باشند، اطلاق کرده است. نخستین کاربرد این واژه در مورد مسیحیت پروتستان امریکایی بوده است. هر چند فرقه ی مسیحیت انجیلی Evangelicalism) خود ریشه در پروتستانتیسم اروپایی سده های پیشین دارد، اما در دهه ی دوم قرن بیستم است که به یک جریان سیاسی و دینی در برابر اصول و آموزه های مدرنیسم تبدیل گردید. بر این اساس بنیادگرایی دینی، یکی از گونه های فرعی این فرقه دینی می باشد. مهم ترین آموزه های بنیادگرایان دینی مسیحی در امریکا عبارت بود از:

۱. متن

و الفاظ کتاب مقدس به همان صورت که خداوند فرستاده است، می باشد. بدیهی است، این اعتقاد بر خلاف اذعان و اعتقاد عموم مسیحیان می باشد که متن کتاب مقدس را، به رغم اعتقاد به حجیت و اعتبار آن، عینا تعابیر و الفاظ آسمانی نمی دانند و معتقدند این متن به سخنان حضرت مسیح (ع) و اقدامات وی و داستان رسولان اختصاص دارد؛

۲. مبارزه آشتی ناپذیر با الهیات مدرن و هرگونه اقدام برای سکولاریزه کردن جامعه مسیحی؛

۳. زندگی تحول یافته ی معنوی با شاخصه ی رفتار اخلاقی و تعهد شخصی، مثل قرائت کتاب مقدس، نیایش، تعصب به مسیحیت و ماموریت های دینی. برخی از ویژگی های فوق مثل ویژگی نخست، با سنت اسلامی کاملا نامانوس است. چنان که خود متفکران غربی نیز اذعان داشته اند، از این حیث تمامی مسلمانان بنیادگرا محسوب می شوند چون در اسلام اعتقاد بر آن است که متن قرآن کریم از طریق وحی نازل شده و هیچ تغییری در آن ایجاد نشده است. دومین کاربرد بنیادگرایی دینی، در مورد اسلام گرایان معاصر می باشد. در این کاربرد کل جریان اسلام گرایی در برابر جریان غرب گرایی، بنیادگرا خوانده می شود. در دو سده ی اخیر در جهان اسلام، در مواجهه با دو چالش جدی این دوران، یعنی انحطاط و عقب ماندگی داخلی و تهاجم غربی، چند جریان کلی شکل گرفته است. جریان نخست با رویگردانی از گذشته اسلامی و با مشاهده پیشرفت های مادی و تمدنی غرب، راه چاره را در پیروی از غرب می یافت. این جریان خود به دو دسته غرب گرا و غربزده تقسیم می شود. غرب زدگان صرفا به ظواهر تمدنی غرب، دل می بستند و از درک تحولات درونی آن کاملا غفلت می کردند. اما غربگرایان، به شیوه ای متفاوت،

مبنای فکری و تمدنی غرب را مد نظر قرار می دادند. شاخصه ی کلی این جریان با هر دو شاخه آن، رد گذشته و اعتقاد به ضرورت پیروی از روش و شیوه غرب بود. همچنین از نظر این جریان، گذشته و سنت ما هیچ نکته ی روشنی نداشته و ضرور بود تا در فرآیند نوسازی، مورد تجدید نظر قرار گیرد. جریان سیاسی و فکری دوم، جریان بازگشت به سنت ماقبل اسلامی یعنی سنت قومی --- ملی می باشد. این جریان نیز راه حل را فاصله گیری از گذشته اسلامی دانسته و حتی در مواردی تجربه های تلخ گذشته را معلول حاکمیت اسلام می داند. نمایندگان این جریان به احیای سنت های ماقبل اسلامی در جهان اسلام می پردازند.

دو نمونه بارز آن را در ایران و مصر می توان مشاهده کرد. آنان به دلیل وجود تمدنهای بزرگ قبل از اسلام در این دو منطقه، در صدد احیای میراث بومی کهن بودند. این جریان با امواج ملی گرایی که محصول دوران مدرن بود، خود را همراه ساخته و در قالب جدید ملی گرایی سنتی بروز نمود. پان عربیسم ناصری در مصر و احیای جشنهای ۲۵۰۰ ساله در ایران توسط پهلوی، نمونه های بارز صورتهای دولتی این جریان می باشند. در این نگاه جریان سوم، همان جریان اسلام گرایی است. که برخی آن را با برچسب بنیادگرایی دینی بیان می کنند. این جریان در صدد احیای اسلام بوده و با رد غرب و آموزه های مدرن آن، بر سنت و گذشته ی اسلامی تاکید می کند. این جریان خود بر اساس جریانات فکری درونی جهان اسلام به دو دسته تقسیم می شود. دسته ی نخست به جریان عقل گریز دوره اسلامی که عمدتا در اهل حدیث، حنبلی گری و اشعری گری

ریشه دارد، تعلق داشته و بر این اساس هرگونه امر جدید را نفی می کند. مهم ترین نماینده این جریان را می توان محمدبن عبدالوهاب و جنبش وهابی گری دانست. دسته دوم که به جریان عقل گرای دوره اسلامی، یعنی جریان عدلیه و فلاسفه، تعلق داشت، در مواجهه با پدیده های جدید، به برخورد گزینشی دست زده و با تطبیق برخی از این دست آوردها با اصول تفکر اسلامی، دست به گزینش آن ها می زده است. مهم ترین نمایندگان این جریان را می توان سید جمال الدین اسدآبادی، میرزای نائینی و در نهایت، امام خمینی (ره) دانست. چنین کاربردی از بنیادگرایی عمدتا در نگاه غربی به اسلام گرایان موجود، نهفته است.

تعارض عمده این جریان با مدرنیسم غربی، در محوریت دادن به دین و آموزه های دینی است. بر این اساس از نظر غرب، هر جریانی که از بازگشت دین به عرصه ی سیاسی سخن بگوید، بنیادگرا محسوب می شود. برای نمونه، هرایر دکمجیان در مطالعه خود درباره جنبش های معاصر اسلامی، از این برچسب استفاده کرده است. در مطالعه وی، کل جریان اسلام گرایی معاصر، بنیادگرا است. چنین کاربردی از بنیادگرایی در مورد جریان اسلام گرایی، در غرب رایج است. کاربرد سوم بنیادگرایی، اطلاق آن بر جریان عقل گریز و متصلب اسلام گرایی می باشد. از این منظر جریان اسلام گرایی به دو شاخه بنیادگرا و رادیکال تقسیم می شود. از این حیث مصداق بارز جریان بنیادگرایی در عصر حاضر، همان جریان وهابیت است که با الهام از جریان حنبلی و آموزه های ابن تیمیه، در دو سده اخیر در جهان اسلام ظهور کرده است و بسیاری از جریانات سیاسی --- فکری جهان اسلام را تحت تاثیر قرار داده است. در چنین اطلاقی بنیادگرایی با عقل گریزی

و رد مطلق هر امر جدید و در نتیجه رد کل آموزه های دنیای مدرن، شناسایی می شود. ظهور مرموز جریاناتی مثل طالبان و القاعده در دو دهه ی اخیر که توسط غرب به عنوان چهره کلی اسلام ارایه شده است، چنین چهره ای را از اسلام سیاسی و اسلام گرایان، برجسته کرده است. حتی می توان گفت تحت تاثیر چنین القائاتی است که شناخت غرب از اسلام گرایان به رغم اطلاق آن بر تمامی جریانات اسلامی عمدتا معطوف به این جریان می باشد.

سید احمد موثقی در تحلیل و طبقه بندی جنبش های اسلامی، بنیادگرایی را در برابر رادیکالیسم اسلامی به کار برده است. جریان رادیکالیسم از نظر وی جریان عقل گرا را در برمی گیرد که مهم ترین نماینده آن در دوره معاصر، سید جمال الدین اسدآبادی می باشد. البته چنین کاربردی در دیگر متون رایج نیست و حتی اطلاق عبارت رادیکالیسم بر جریان عقل گرای اسلامی که در برخورد با پدیده های دنیای جدید بر اساس منطق و عقلانیت برخورد می کند، خود حاکی از سیطره نگرش غربی بر آن می باشد که در صدد دین زدایی از عرصه ی سیاسی و اجتماعی است. به نظر می رسد کاربردهای واژه بنیادگرایی دینی در ادبیات معاصر عمدتا در موارد فوق می باشد. البته گاهی در زبان فارسی این واژه در برابر واژه معرفت شناختی (Foundationalism) به کار می رود که با تسامح می توان آن را کاربردی دیگر برای این واژه دانست. هر چند به لحاظ معنای لغوی، چنین معادلی برای واژه فوق نادرست نیست، اما موجب خلط بین اصطلاح معرفت شناختی با اصطلاح اندیشه شناختی --- جامعه شناختی می گردد، از این رو بهتر است، همه چنان که برخی از ارباب تحقیق توجه دارند، برای اصطلاح معرفت شناختی از واژه بنیان گرایی یا

مبناگروی استفاده شود که بیانگر قایل شدن به مبانی مشخص و جهان شمول برای معرفت بشری است و امکان تفکر همسان و در نتیجه تفاهم و توافق را بین انسانها فراهم می آورد.

بررسی شاخص ها و معیارهای بنیادگرایی

بنیادگرایی درکاربردهای مختلفش بدون تردید مبتنی بر شاخص ها و معیارهایی است که هر گوینده ای بر اساس آن ها چنین تعبیری را به کار می برد. اما آنچه اهمیت دارد یافتن این شاخص ها و معیارها است. واژه ها به لحاظ زبان شناختی، دست خوش و در حصار مقاصدی هستند که گوینده در یک فضای معنایی آن را به کار می برد. به تعبیر دیگر، واژه ها فقط در درون گفتمان خاص خود هستند که بر اساس زمینه و سیاق مربوط بر معانی خاص خود دلالت می کنند. برخی سعی کرده اند بر این اساس، بر شناور بودن دال ها و شارژ شدن آن ها با نیات کاربران استدلال کنند. حتی اگر ما ادعای سترگ زبان شناختی در باب تهی بودن دال ها را نپذیریم، حداقل بر اساس مبانی منطق و فلسفه ارسطویی نیز این نکته کاملا پذیرفته شده است که واژگان می توانند بر اساس لحاظ ها و قصدهای گوینده، در معانی و مفاهیم مختلفی به کار روند. از این رو به منظور جلوگیری از مغالطه، ضرورت دارد تا مفاهیم مشترکی از واژگان به کاربرده شده، قصد شود. برای نیل به چنین هدفی ضروری است تا شاخص ها و معیارهای بنیادگرایی اسلامی را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم تا زمینه ی درک صحیح این مفهوم، فراهم شده و تفاهمات و توافقات مربوط، تسهیل شود. برای یافتن چنین شاخص هایی می توان از معیارهایی که مطرح شده، آغاز کرد. بابی سعید در اثر حایز اهمیت خود در باب اسلام سیاسی، به

دیدگاه های ساگال و دیویس در باب شاخص های بنیادگرایی دینی اشاره کرده است. آنان در صدد بودند یک چارچوب تحلیلی برای بررسی نظری بنیادگرایی دینی ارایه کنند. از نظر آنان بنیادگرایی سه خصیصه عمده دارد:

۱. طرحی برای کنترل زنان است.

۲. شیوه ی کار سیاسی که کثرت گرایی را رد می کند.

۳. نهضتی است که به طور قاطع از ادغام دین و سیاست به عنوان ابزاری برای پیش برد اهداف خود، حمایت می کند. از نظر آنان سه خصیصه فوق، توامان شکل دهنده مفهوم بنیادگرایی هستند. سوالی که اینجا مطرح می شود درستی و روایی اطلاق شاخص های فوق در مورد بنیادگرایان، به ویژه بنیادگرایی اسلامی و بازکاوی پساذهن محققان مذکور در ارایه چنین شاخص هایی است. برای بررسی این مساله لازم است به تحلیل موردی این شاخص ها بپردازیم. بنیادگرایی را نمی توان بر حسب مفهوم اعمال کنترل بر بدن زنان تعریف کرد. بابی سعید برای توضیح این مطلب از واژه حکومت داری میشل فوکو، اندیشمند پسامدرن فرانسوی استفاده می کند. از این حیث همه حکومت ها در اعمال حکومت خود با ایجاد محدودیت ها و قوانین خاصی بر بدن انسان ها، اعمال کنترل می کنند. از این نگاه قوانینی مثل کشف حجاب زنان، در فرآیند نوسازی جوامع، مثل سیاست پهلوی اول در ایران یا آتاتورک در ترکیه و یا قوانین منع حجاب در کشورهای مدعی لیبرالیسم در اروپا، همگی نوعی کنترل بر بدن زنان می باشند و از این حیث، صرف ایجاد محدودیت بر بدن زنان نمی تواند شاخصه ی بنیادگرایی اسلامی باشد. شاخص دوم نیز قابل تامل است. طبق نظر ساگال و دیویس، تنها بنیادگرایان هستند که کثرت گرایی را نفی کرده و بر انحصار حقیقت در آموزه های دینی اصرار می ورزند. هر چند

چنین نسبتی به بنیادگرایان درست است و آن ها خود آن را می پذیرند، اما چنین ملاکی منحصر در بنیادگرایان نیست. در واقع این امر مساله ای است که بر مبنای معرفت شناختی خاصی مبتنی است؛ طبق این مبنا که مبناگروی Foundationalism) را در معرفت می پذیرد، یک رابطه تناظری correspondental) بین معرفت و واقع وجود دارد.

پاسخ(قسمت دوم)

بسیاری از مکاتب و نظریه های غربی نیز چنین مبنایی را می پذیرند. لازمه ی چنین مبنایی آن است که کشف حقیقت تنها از شیوه های خاصی ممکن می باشد، از این رو هر کسی که بر اساس آن شیوه ها می اندیشد، آن را حقیقت نهایی تلقی می کند. با چنین فرضی، می توان برخورد غرب را با شرق، در کل، چنین یافت. غرب جدید با غرور ناشی از دست آوردهای فنی خود، جهان خارج از غرب را نافرهیخته و عقب مانده فرض می کرد و در صدد بود تا با اعزام مبلغان و مروجان فرهنگ غرب، آن ها را به فرهیختگی برساند. چنین نگرشی همان قدر متصلب و جزم گرا است که ما در معیار ادعایی برای بنیادگرایی می یابیم. تنها تفاوت در آنجا است که بنیادگرایان بر آموزه های مذهبی تاکید می کنند، اما غرب مدرن، بر اصول مدرنیسم خود تاکید و اصرار می ورزد. بدیهی است که صرف اصرار بر مبنا، دیگر نمی تواند تمایز بین بنیادگرایی و مدرنیسم باشد. تکثرگرایی مطرح شده در بحث ساگال و دیویس، در برخورد دنیای مدرن با شرق نیز وجود ندارد. غرب با ذهنیت شرق شناسانه خود، سعی در فرافکنی ذهنیت خود به شرق دارد. تحولات اخیر عراق و تهاجم امریکا و متحدان آن به خاورمیانه و جلوگیری آن ها از تصمیم گیری مردم عراق در مورد آینده خود، مصداق بارز

چنین انحصـارطلبی است و بر اساس معیار فوق، خود نوعی بنیادگرایی است. بر این اساس تنها بنیادگرایان ادعا شـده نیسـتند که مدعی دستیابی انحصاری به حقیقت هسـتند. بلکه در جهان معاصـر، مکاتب و جریانات سیاسـی بسیاری ، حداقل، در مقام عمل چنین تلقی را به نمـایش گـذارده انـد. نـازی هـای آلمـان، کمونیست هـا، لیبرال ها، محافظه کاران و دیگران همگی ادعا دارند سیـاست هـا و اقـدامات آن هـا همگی در خـدمت حقیقت است. به تعبیر بـابی سـعید، اگر بنیـادگرایی را به معنای جزم اندیشـی بدانیم، واقعیت این است که جزم اندیشـی را در تمام جریانات زندگی امروز و در بسیاری از مکاتب مشاهده می کنیم. شاخص سوم نیز قابل نقد است. نفی دخالت دین در عرصه سـیاست، صرفا نگرش دنیای مدرن به انسان، جامعه، سیاست و مذهب است. این نگرش در صدد است تا مسـیحیت مدرن غربی را که مدرنیسم توانست آن را به عرصه ی خصوصـی براند، به عنوان الگویی برای ماهیت دین قرار دهـد. بـدیهی است که حتی مسـیحیت قرون وسـطا یا قرائت های غیر مدرن از دین در جهان مسـیحیت نیز چنین تفسـیری را از مسـیحیت، نمی پذیرنـد. حتی نخستین اندیشـمندان دوره مدرن مثل هابز و روسو نیز چنین ذهنیتی نسـبت به دین نداشـتند. هابز در اثر معروف خود، لویاتان، تلاش می کنـد حاکم مـدنی را هم به عنوان رییس کلیسا و هم به عنوان رییس دولت معرفی نموده و از این طریق دوگانگی دین و سیاست را که در مسیحیت کاتولیک وجود داشت، از بین ببرد. روسو نیز در اثر حایز اهمیت خود، قرارداد اجتماعی، دین و سـیاست را از همدیگر تفکیک ناپذیر می داند. از نظر وی هیچ جامعه ای نیسـت که مذهب اساس آن

نبوده باشـد. حتی جالب است که غرب مـدرن با رد نقش مسـیحیت در عرصه ی سیاسـی، با ایجاد دین مـدنی به گونه ای دیگر دین را در سـیاست دخالت داده است. آموزه ی دین مدنی،سراسـر قرون نوزدهم و بیستم را فراگرفته است. به جای دین وحیانی پیشین این دین بشرساخته جدید در قالب ناسیونالیسم قرن نوزدهم یا دین بشری پوزیتیویستی اگوست کنت در دهه های آغازین قرن بیسـتم بود که عرصه ی سـیاست را جولانگاه خود قرار می داد. حتی در امریکای قرن بیستم نیز، این دین مدنی انسان سفید برتر امریکـایی بـود که خـود را منجی جهـان فرض نمـوده و برای خـود این مسـوولیت را احسـاس می کرد که دیگران را نیز به سعادت برساند. رابرت بلا(R. Bellah) در دهه ۱۹۶۰ سعی نمود این نوع دین مدنی را که در عرصه سیاسی امریکاییان رسوخ کرده و عجین شده بود، تبیین نماید. داسـتان جدایی دین و سـیاست بر این اساس، صـرفا از آرمان ها و اندیشه های غرب مدرن نشـات گرفته است. از این رو هماننـد بسـیاری از مفاهیمی است که غرب کوشـیده به دلیل سـیطره هژمنوتیک خود، آن ها را بر سراسـر جهـان تحمیل نمایـد. جـدایی دین از سـیاست در جهان اسـلام، کاملا ناسازگار و غیرمناسب می باشـد، چنانکه محققان مختلف غربی نیز اذعان داشـته انـد. مساله سـیاست در اسـلام، کاملا با مسـیحت تفاوت دارد. هر چند مسـیحیت در فرآیند عرفی سازی Secularization) قرار گرفت و منزلت خصوصـی بودن را برای خود پـذیرفت، امـا اسـلام این چنین نیست، اسـلام از آغـازین روزهـای خود بـا سـیاست در ارتباط بوده است و پیامبر اسـلام خود نخستین دولت اسـلامی را تاسـیس نمود، از این رو اسلام برخلاف مسیحیت، در فرایند

عرفی شدن قرار نمی گیرد. با گذر از دوران مدرن، در اواخر قرن بیستم، از چنین جزم گرایی مدرنیسمی در باب جدایی دین و سیاست نیز فاصله می گیریم. ظهور پسامدرنها در دو سه دهه ی اخیر و نیز پیدایش پدیده ی جهانی شدن، دو عاملی است که موجب شکسته شدن این جزم گرایی مدرنیسمی شده است. اندیشمندان پسامدرن با زیر سوال بردن مبانی مدرنیسم، به ویژه مباحثی چون عقلانیت غربی، ایده پیشرفت و نگاه خطی --- تکاملی به پیشرفت انسانها و جوامع بر اساس تجربه غرب، و نفی روایت کلان غربی از انسان و جامعه، عملا زمینه را به صورت سلبی برای بازگشت دین فراهم کرده اند.

می توان ظهور پدیده جهانی شدن را در اواخر قرن بیستم میلادی به نوعی مکمل نقدهای پسامدرن بر مدرنیسم دانست. جهانی شدن، چنانکه برخی نیز به آن به خوبی اشاره کرده اند، خود به جهاتی، خصلتی پسامدرن دارد. به تعبیر جف هینس، یکی از محققان جهانی شدن، "این احتمال وجود دارد که قرن بیستم، آخرین قرن مدرن باشد و جهان فرانوگرای قرن بیست و یکم، حداقل از منظر عقل گرایی عصر روشن گری، در قالب جهانی پساسکولار جلوه گر شود. این بدان معنا است که تجدید حیات کنونی دین و معنویت، شمول بنیادی تری از احیای ادواری آن ها درطول تاریخ داشته باشد." عصر جهانی شدن، عصر بازگشت ادیان نیز خوانده شده است. شاید بهترین تبیین آن را بتوان در کلام براون یافت که به ابداع مفهوم قدرت انگاره پردازی Ideational Power) دست یازیده است. از نظر براون، "توانایی یک دولت در کسب برتری در منازعات با رقبای خود، به قدرت خیره کننده ی اندیشه هایی بستگی دارد که ضمن پیوند افراد متعلق

به اجتماعـات مختلف، آنان را وادار می کنـد تا تمایلات امنیت شخصـی و حتی زنـدگی خود را در راه دفاع از دولت خود فـدا کنند.

این که چه کسـی در تمامی موضوعات و مسایل به تبعیت از چه اندیشه ی فردی می پردازد، تنها از طریق جوامع انگاره پردازی که در سراسـر پهنه گیتی گسترش یـافته و بـا در نوردیـدن مرزهـا، برخی از منسـجم ترین جوامع را در جهـان تشـکیل داده انـد، مشـخص می شود." بدیهی است که قدرت انگاره پردازی، قدرتی از سـنخ نرم افزاری می باشد که به توان توجیه کنندگی ایده هـا و انـدیشه هـا برمی گردد. از این رو است که ادیـان در عصـر جهـانی شـدن که فرهنـگ ها و تمـدن های مختلف در ارتباط تنگاتنگ با یکـدیگر قرار می گیرنـد، به دلیل برخورداری از ایده های جهان شـمول اهمیت می یابند. برای بنیادگرایی، شاخص هـا و معیارهـای دیگری نیز ذکر شـده است. به عنـوان نمونه، هرایر دکمجیـان تلاـش نموده است تـا برای بنیادگرایـان مسـلمان، صفات و ویژگی هایی را شـناسایی کند. او هشت ویژگی رفتاری و صـفات مربوط به سیمای ظاهری، برای یک بنیادگرا معرفی می کند. شاخص های مطرح شده نمی تواند شاخص نظری بنیادگرایی اسلامی باشد و بیشتر آن ها، شاخص های رفتاری هستند نه فکری و نظری. در کـل به نظر می رسـد بنیـادگرایی، خصـیصه ای است که بر هر مکتب و نظریه ای که دارای اصول و مبانی خـاص باشـد. و بر حفـظ آن هـا تاکیـد ورزد، صـدق می کنـد. از این رو بنیـادگرایی در معنـای ریشه ای و عمیق خود، بر حفظ اصول و مبانی تاکیـد می کنـد. نامطلوب قلمـداد شـدن یک مکتب یا دیـدگاه با این برچسب، صـرفا بر اساس جریان مسـلط غیر است.

از این رو ما در جهان اسلام نیز می توانیم به همین میزان، غرب

را که در صدد است به صورت تحکم آمیزی ایده ها و اندیشه ها و اصول خود را بر دیگران تحمیل نماید، بنیادگرا بدانیم. غرب در عمل نیز نشان داده است که همواره چنین رویه ای را نسبت به جهان غیر غربی داشته است. با چنین نگرشی بهتر آن است که ما در تحلیل و شناسایی دیدگاه ها و مکاتب از چنین عنوان و برچسبی استفاده نکنیم. در واقع چنین واژگانی به دلیل اشراب شدن بارهای ارزشی خاصی بر آن ها، دیگر، واژگان مناسبی برای تحلیل های علمی نیستند و بیشتر، خصلتی ژورنالیستی و ارزشگذاری شده یافته اند. از این رو ناگزیر می بایست از واژگان دیگری برای توصیف جریانات فکری و به ویژه اسلام گرایی استفاده کنیم. البته این بدان معنی نیست که جریانات فکری سیاسی هیچ تفاوتی با یکدیگر نداشته و امکان طبقه بندی آن ها وجود ندارد، بلکه مراد آن است که در تحلیل های علمی لازم است ما از واژگان مناسب استفاده کنیم و این واژگان بار ارزشی فرهنگ و تفکر خاصی را، به ویژه فرهنگ و تمدن بیگانه را، به همراه نداشته باشد.

اسلام گرایی و مساله بنیادگرایی دینی

از جمله جریانات دینی که متهم به بنیادگرایی شده اند، جریانات مختلف اسلام گرا در دو سده ی اخیر به ویژه پس از احیا، فعال شدن و گسترش جریان اسلام گرایی تحت تاثیر انقلاب اسلامی در سه دهه ی اخیر می باشد. رشد اسلام گرایی با بحران های مختلف درونی در دنیای مدرن غربی همراه شده است. و اینک در آغازین سال های قرن بیست ویکم، ما شاهد رشد جریانات دینی به ویژه اسلام گرا هستیم. مساله ای که این جا مطرح است ابتدا بررسی تلقی خود اسلام گرایان از این واژه و در نهایت طبقه بندی

درونی اسلام گرایان است تا امکان تمییز این جریان ها از یکدیگر فراهم آید. اهمیت مساله اخیر بدان جهت است که فعال شدن برخی از جریانات اسلام گرا که حتی برخی از آن ها به نحو مرموزی در دوره هایی تحت حمایت غربیان نیز بوده اند، موجب بدنامی جریان اصلی اسلام گرایی، که می تواند راه کارهای مناسبی برای معضلات جهان امروز ارایه کند، گشته است. اما ابتدا لازم است تلقی خود اسلام گرایان را از مفهوم بنیادگرایی بررسی کنیم. پیش از این امر لازم است این مفهوم را در سنت اسلامی بررسی کنیم. اسلام، چنانکه در آیات و روایات مختلف ذکر شده با تسلیم آغاز شده است، خداوند از مومنان، تسلیم در برابر فرامین الهی را خواسته تا زمینه سعادت خود را فراهم کنند. ماده "س ل م" با مشتقات مختلف خود ۱۴۰ بار در قرآن کریم به کار رفته است. واژه "اسلام" نیز خود ۴ بار در قرآن به کار رفته است. طبق تصریح قرآن کریم (آل عمران/۱۹ و ۸۵) دین حق نزد خداوند، فقط اسلام است و هر کس دینی غیر از اسلام خواهد، از وی پذیرفته نیست. این آیات شریف نشان می دهند که اسلام در ذات خود، تسلیم در برابر خداوند را خواهان است. بدیهی است که چنین تسلیمی مستلزم عمل بر اصول و روش خاصی است که توصیف آن در شریعت اسلامی آمده است، از این رو اصول گرایی از این حیث در ذات دین اسلام نهفته است. سیره عملی پیامبر گرامی اسلام و امامان معصوم (ع) حاکی از چنین پایبندی می باشد. مهم ترین مفاهیم دینی که می توانند بر این پایبندی به اصول ایمانی دلالت کنند، عبارتند از واژگان "تقوی" و "تولی

و تبری". تقوی که از مهم ترین صفات و ویژگی های یک مومن است، او را بر آن می دارد که از محرمات دوری و بر واجبات دینی پایبند باشد، بنابراین تقوی همانند یک عنصر کنترل درونی، مومن را همواره در مسیر اصول دینی --- ایمانی، نگاه می دارد و از وی می خواهد که هرگز از آن ها عدول نکند. مومن تسلیم شده در برابر خداوند، همواره با رعایت تقوی، چنین تسلیمی را نشان خواهد داد.

دومین مفهومی که در واژگان اسلامی می تواند بر اصول گرایی دینی و ایمانی یک مومن دلالت کند، واژه "تولی و تبری" است که طبق این اصل، مومن مسلمان وظیفه اکید دینی دارد تا در روابط خود با دیگران و در رفتار اجتماعی خود، بر اساس تعالیم اسلامی با هم کیشان خود دوستی و مودت پیشه کند و از بیگانگانی که دعوت الهی را نپذیرفته و دشمنی می کنند، دوری و بیزاری جوید. بر اساس این آموزه دینی، مسلمانان از دلبستگی به کفار و مشرکان و پذیرش سرپرستی آن ها منع شده اند. قرآن کریم بارها مومنان را از پذیرش تولیت کافران، منع کرده است. چنین تدابیری همانند تدابیر دیگری چون اصل "امربه معروف و نهی ازمنکر" همگی می کوشند تا کیان ایمانی و عقیدتی جامعه اسلامی را حفظ و فراتر از آن، به بسط و گسترش ایمان دینی و تداوم آن مدد رسانند.

چنین مکانیسمی خود می تواند در عمل به فرآیند جامعه پذیری و انتقال ارزش ها و هنجارهای دینی بین نسل ها و گروه های جامعه اسلامی کمک نماید. آموزه های اسلامی بر این اساس، نوعی اصول گرایی را در درون خود دارند. چنین ویژگی را می توان به اشکال مختلف در دیگر ادیان نیز مشاهده کرد. هر

دینی از پیروان خود می خواهد تا اصول خاصی را بپذیرند و آن ها را در زندگی خود مبنا قرار دهند. حتی فراتر از ادیان در مکاتب بشری نیز چنین اصول گرایی کاملا وجود دارد. از این حیث، هر مکتب و دینی برای احراز هویت و تداوم خود، یک سری اصول را مبنا قرار داده و از دیگر مکاتب یا ادیان، متمایز می سازد.

اسلام گرایان نیز، چنین تلقی از خود دارند. در این نوشتار سعی می شود به دو نمونه از چنین تلقی ها اشاره شود. نخستین نمونه را از بنیان گذار حرکت های اسلامی معاصر، سید جمال الدین اسدآبادی مطرح می کنیم. بدون تردید سید جمال به دلیل حضور در کشورهای مختلف اسلامی و مجاهدت ها و تلاش های بسیار، در همه نقاط جهان اسلام شناخته شده و فردی تاثیرگذار محسوب می شود، از این رو بررسی دیدگاه وی در این زمینه، می تواند شاخصی از تلقی دیگر اسلام گرایان سده ی اخیر باشد. سید جمال در تحلیل خود از وضعیت نابسامان جهان اسلام بر دو نکته اساسی تاکید نموده است. نکته اول استبداد و عقب ماندگی داخلی جهان اسلام به دلیل دوری از تعالیم اسلامی است و نکته دوم تهاجم غرب به جهان اسلام است که موجب خودباختگی برخی در برابر آن و فاصله گرفتن آن ها از اندیشه ی اسلامی شده است.

سید جمال بر خلاف غربزدگانی چون تقی زاده و سید احمد خان هندی، بر ضرورت بازگشت به سنت اسلامی تاکید می کرد. از نظر وی در بازگشت به سنت اصیل اسلامی می بایست نخست به پیرایش اسلام از خرافات و بدعت هایی که در طول تاریخ بر اسلام تحمیل شده است، پرداخت و سپس به اصلاح و احیای تفکر دینی مبادرت نمود.

بازگشت به اسلام در برابر غرب، بیانگر تاکید بر سنت ها و هنجارهای اسلامی و به تعبیر دیگر بازگشت به اصول اسلامی است. البته سید جمال الدین اسدآبادی به عنوان یک دانشمند نواندیش مسلمان، به دلیل پذیرش حجیت عقل، برخی از پدیده های دنیای جدید را نیز می پذیرفت، اما با این حال، محوریت اصول اسلامی در اندیشه وی کاملا محرز می باشد. نمود این امر را به خوبی می توان در نگرش سید جمال به دیدگاه ها وعملکرد سیداحمدخان هندی مشاهده کرد. سید احمدخان که پس از سفرش به انگلستان، شیفته ی غرب می شود، تعصب بر سنت های دینی را مذموم می دانست.

اما سیدجمال در رد وی و دفاع از تعصب دینی می نویسد: "آیا امکان دارد کسی که عقلش سالم است و خللی به آن وارد نشده باشد، معتقد شود که میانه روی در تعصب دینی، نشانه ی نقص عقل و عقب ماندگی برای یک جامعه تلقی شود؟ آیا شخص عاقل میان تعصب دینی و تعصب ملی فرق می گذارد؟ مگر این که منصفانه تعصب دینی را پاک تر و پرفایده تر از تعصب ملی بداند.... پس چه شده این غرب زده ها برخلاف موازین عقلی، از صفتی تنقید و مذمت می کنند که ابدا از آن آگاه نیستند و با اتکای به کدام اصل از اصول عقلی، تعصب ملی که به نام میهن دوستی از آن یاد می برند، بزرگ ترین فضیلت اخلاقی بشر می باشد؟" در این باب مقایسه ای که حمید عنایت بین سید احمد خان هندی و سید جمال نموده است، جالب توجه است:

پاسخ(قسمت سوم)

"اگر سید احمد از اصلاح دین سخن می گفت، سید جمال، مسلمانان را از فریب کاری برخی مصلحان و خطرات افراط در اصلاح برحذر می داشت و اگر سید احمد،

ضرورت فراگرفتن اندیشه های نو را برای مسلمانان تاکید می کرد، سید جمال بر این موضوع اصرار داشت که اعتقادات دینی، بیش از هر عامل دیگر افراد انسان را به رفتار درست رهنمون می کند. و اگر سید احمد مسلمانان را به پیروی از شیوه های نو در تربیت تشویق می کرد، سید جمال این شیوه ها را طبعا برای دین و قومیت مردم هند، زیان آور می دانست. بدین سان سید جمال که تا آن زمان به جانبداری از اندیشه ها و دانش های نو نامبردار شده بود، به هنگام اقامت در هند، در برابر متفکر نوخواهی چون سید احمد ناگزیر به پاسداری از عقاید و سنن قدیمی مسلمانان شهرت یافت. با این وصف...در این دوره نیز از رای پیشین خود درباره ضرورت تحرک فکر دینی روبرنتافت."

در عباراتی که از سید جمال الدین اسدآبادی نقل شد، نگرش اصول گرایی و تاکید بر اصول و آموزه های اسلامی کاملا مشهود و بارز است. اگر سیدجمال به درستی، مسلمانی نواندیش محسوب می شود، با این حال به عنوان یک اسلام گرا هنوز بر اصول و آموزه های دینی تاکید دارد، از این حیث تلقی وی از دین و مبارزه خود یک تلقی اصول گرایانه محسوب می شود. نمونه دوم را می توان از آرأ و دیدگاه های رهبر معظم انقلاب آیت ا خامنه ای مطرح کرد. آیت ا خامنه ای فراتر از مسوولیت فعلی به عنوان رهبری انقلاب اسلامی ایران، یکی از شخصیت های مبارز و نظریه پرداز اسلام گرا نیز می باشد.

از این رو تلقی ایشان از واژه ی بنیادگرایی، در مطالعه ی برداشت اسلام گرایان از این واژه، حایز اهمیت خواهد بود. ایشان بارها به این واژه اشاره کرده اند. در ذیل نمونه هایی از عبارات وی را در این زمینه مرور می کنیم:

"اصول گرایی یعنی اصول مستدل منطقی ای را قبول داشتن و به آن ها پایبند ماندن "ان الذین قالواربنا ا ثم استقاموا"؛ استقامت کردن، این اصول گرایی است، و رفتارهای خود را با آن اصول تطبیق کردن؛ مثل شاخص هایی که در یک جاده انسان را هدایت می کند." در عباراتی دیگر بین بنیادگرایی صحیح اسلامی و آنچه غرب از آن قصد می کند، تمییز قایل می شوند: "ملت ایران به لحاظ پایبند بودن به اصول و مبانی دینی و شرافت اخلاقی، راستگویی، عدالت وعدم خیانت --- که هر یک از این ها یک اصل و بنیاد اخلاقی محسوب می شود --- بنیادگرا است و به آن افتخارمی کند؛ اما غربی ها "بنیادگرایی" را با تحجر، نفهمیدن منطق و نادیده گرفتن پیشرفت های دنیا، برابر دانسته اند وبر همین اساس این تهمت و دروغ را به ایران اسلامی نسبت داده اند، تا اسلام را از چشم جوامع مسلمان بیندازند و مانع از گرایش توده های غربی به سوی اسلام شوند.

الان امریکاییها، محافل صهیونیستی عالم، محافل سرمایه داری عمده عالم، وقتی نگاه می کنند به این حرکت های مومنانه مردم، به چشم دشمن، خطر، به او نگاه می کنند، اسمش را می گذارند بنیادگرایی. البته بنیادگرایی، مقصودی که آن ها از کلمه بنیادگرایی دارند، آن التزام به اصول مرادشان نیست. که التزام به اصول، التزام به پایه های فکری و ارزشهای اساسی --- این را نمی خواهند بگویند. از کلمه بنیادگرایی مرادشان این نیست. مرادشان از کلمه بنیادگرایی یعنی واپس نگری، کهنه پرستی، متحجر به مسایل نگاه کردن، وقتی می گویند بنیادگرایی این را می گویند. یعنی به عنوان یک دشنام، بنیادگرایی را پرتاب می کنند به طرف ملت ها. اینها بنیادگرایند. یعنی متحجر و عقب افتاده و دگم و اینهایند."

ایشان در عبارتی دیگر کسانی را

که از هیاهوی تبلیغاتی غرب در زدن برچسب بنیادگرایی بر حرکت اسلامی مرعوب شده اند و در نتیجه سعی می کنند از این واژه بیزاری بجویند، مورد سرزنش و ملامت قرار می دهند: "کار به جایی رسید که در بین خود ما کسانی پیدا شدند که در دنیا در مجامع جهانی قسم حضرت عباس بخورند که وا با ما به اصولمان پایبند نیستیم، تا آن ها باور کنند. حالا امریکاییها برای این که تهدید علیه کشورهایی را که اسم برده اند، عملی کنند، می گویند ما به خاطر دفاع از اصولمان داریم این کار را می کنیم؛ حالا شد اصول گرایی، خوب(!) ببینید! یک ملت را وادار می کنند که از اصول خودش توبه کند، بعد معلوم می شود که نه، اصول گرایی یک چیز خوبی است؛ آن ها خودشان برای حمله ی به دنیا، یک اصولی برای خودشان دارند، می خواهند از آن اصول دفاع کنند. این جوری با ملت ها، با سرنوشت ملت ها، با افتخارات ملت ها، با باورهای ملت ها، با عناصر مولفه ی شخصیت ملت ها، این جوری بازی می کنند." بررسی دیدگاه های دو اندیشمند اسلام گرای فوق، حاکی از آن است که آن ها خود بر تمسک بر اصول دینی در برابر اندیشه ی غربی تاکید دارند. از این رو بنیادگرایی دینی در صورتی که به معنای تمسک به اصول و باورهای دینی باشد، از نظر اسلام گرایان، امری بهنجار و مطلوب و بلکه ضروری است. آنان هرگز در برابر اتهام به اصول گرایی یا بنیادگرایی دینی به معنایی که آن ها خود قصد می کنند و بیانگر پایبندی آن ها به مبانی دینی اعتقادی است، هرگز واهمه ای به خود راه نمی دهند. تلقی آن ها از این واژه همچنین حاکی از ذهنیت القا شده غربی بر آن است که با

حضور باورها و اعتقادات دینی در عرصه سیاسی --- اجتماعی مخالفت دارد.

نگاهی به طبقه بندی درونی جریانات اسلام گرا

آن چه گـذشت، حـاکی از این بود که تعـابیری چون بنیـادگرایی دینی نمی توانـد به نحو درست و کامل، جریان اسـلام گرایی معاصـر را توضـیح دهد. عمده ترین دلیل آن را نیز می توان اشراب شدن ذهنیت غرب مدرن بر آن دانست. غرب بدون توجه به تفـاوت های بنیادی دیگر فرهنگ ها و تمـدن ها با اصول و مبانی غربی و با معیار قرار دادن باورهای خود، به ارزیابی آن ها می پردازد که نمونه بارز آن را در اطلاق واژه ی بنیادگرایی می توان دید. اما فارغ از برچسب بنیادگرایی دینی، بدون تردید جریان اسـلام گرایی در طول تاریـخ اسـلام به ویژه در روزگار حاضـر، دارای دسـته بندی های مختلفی است که در مطالعه حاضـر نیز، توجه به آن ها مفید است. قبل از بررسی طبقه بندی اسلام گرایی، لازم است تا ویژگی های مقسمی اسلام گرایی را مورد توجه قرار دهیم.

اگر بخواهیم بر جریانات اسـلام گرای معاصـر تمرکز نماییم، به نظر می رسد واژه ی "اسـلام سیاسـی" به خوبی می تواند عنوان مناسبی برای جریانات مختلف اسـلامی معاصر باشد. البته لازم است توجه داشته باشیم که این واژه خود پدیده ای جدید است و تاریخچه پیدایش و اسـتعمال آن نیز به دنیای جدید و مدرن تعلق دارد. توصـیف اسـلام با وصف سیاسـی، امری است که ذاکره تـاریخی مسـلمانان آن را به یـاد نـدارد. تفکیک اسـلام به سیاسـی و غیرسیاسـی نیز چنانکه این اصـطلاح حاکی از آن است، از ذهنیت غربی صورت گرفته است که دین را به دو نوع سیاسـی و غیرسیاسـی تقسـیم می کند. اما بر خلاف ذهنیت غربی، اسـلام همواره جامع بوده و هرگز از عرصه ی سیاسی جدا

نبوده که نیاز به توصیف مجدد آن به قید سیاسی باشد. با چنین ذهنیتی این وصف عبث و بی معنا است. اسلام، برخلاف مسیحیت با حکومت آغاز شده و پیامبر گرامی اسلام (ص) خود بنیان گذار نخستین دولت اسلامی بوده است.

مسلمانان نیز در طول تاریخ اسلام، همواره چنین ذهنیتی از اسلام داشته و انتظار داشته اند تا دولت های وقت، تمثل عینی دولت اسلامی باشند؛ حتی جالب است که بسیاری از خود اندیشمندان غربی نیز در مواجهه با اسلام، چنین برداشتی از اسلام داشته اند. برای نمونه می توان به روسو اشاره کرد که در کتاب قرارداد اجتماعی، در مقایسه اسلام با مسیحیت معتقد است: "حضرت محمد (ص) از حکومت، برداشت بسیار درستی داشت و نظام سیاسی خود را کاملاـ با نظام مذهبی یکی کرد و تا زمانی که ساختار حکومت او و در دوران فرمانروایی خلفا و جانشینان آن ها برقرار بود، حکومت خوب اداره می شد." مراد روسو از این عبارت، وحدت نظام سیاسی و نظام مذهبی در اسلام است، در حالی که در مسیحیت کاتولیک، دوگانگی وجود داشت که خود موجب مشکلاتی در نظام سیاسی می گردید. اما به رغم وجود ذهنیت غربی در اصطلاح "اسلام سیاسی"، به نظر می رسد در بین واژگان موجود، این واژه از مزایای نسبی بهتری برخوردار است. مهم ترین مزیت نسبی آن، امکان مشخص کردن برخی از جریانات اسلامی در جهان اسلام معاصر است که تحت تاثیر ذهنیت مدرن غربی معتقدند اسلام به عرصه ی زندگی خصوصی و فردی تعلق دارد و از این حیث جریان سکولاریسم اسلامی یا آنچه را که اخیرا به پروتستانتیسم اسلامی مشهور شده است، تشکیل می دهند.

مزیت نسبی دیگر، تهی بودن آن از

بار منفی است که هم اینک در واژگانی چون بنیادگرایی وجود دارد. اصطلاح "اسلام سیاسی" می تواند جریان کلی اسلام گرایی را در قالب یک گفتمان تعریف نماید که تشکیل دهنده یک هویت متمایز از گفتمان های دیگر و به ویژه گفتمان غربی است. بر این اساس، اسلام سیاسی را می توان چنین تعریف کرد: "اسلام سیاسی گفتمانی است که هویت اسلامی را در کانون عمل سیاسی قرار می دهد. اسلام گرایان کسانی هستند که برای تعبیر از سرنوشت و آرمان های سیاسی خود از تعابیر اسلامی استفاده می کنند." به بیان دیگر، اسلام گرایان واژگان نهایی Final Vocabulary) خود را در اسلام می جویند. مراد از واژگان نهایی به تعبیر رورتی، آن چیزی است که وقتی از افراد خواسته شود تا امیدها و آمال نهایی خود را بیان کنند، از این واژگان استفاده می کنند.

با نگاه گفتمانی به اسلام سیاسی و اسلام گرایان معاصر می توان جریانات فرعی آن را با عنوان خرده گفتمان های اسلام گرا شناسایی و معرفی کرد. برای تقسیم بندی اسلام گرایان معاصر می بایست به جریانات فکری گذشته اسلامی برگشت و تبار فکری جریانات موجود را در آن ها جستجو کرد. بر این اساس باید به دو جریان اصلی عقل گرا و عقل ستیز در گذشته ی اسلامی اشاره کرد. مهم ترین نماینده جریان عقل ستیز را باید در جریان فکری اهل حدیث جستجو کرد. اهل حدیث که شخصیت هایی چون احمدبن حنبل و مالک بن انس از مهم ترین متفکران آن هستند، عقل را کلاً رد کرده و در مقابل بر حجیت حدیث معتقد بودند. از این رو هر امر جدیدی که در آیات و روایات اسلامی نبود، غیر قابل قبول تلقی می شد. این جریان عمدتا با حربه ی تکفیر، به رد هر امر جدیدی به

عنوان بـدعت در دین می پرداخت. از دیگر آموزه هـای این جریان فکری می توان به جبرگرایی و نفی اختیار انسان اشاره کرد. هر چنـد این جریـان فکری بعـدها به دست ابوالحسن اشـعری تـا حـدی تعـدیل گردیـد اما اشـعری که خود در جوانی گرایشات معتزلی داشت، تنها عقل را به عنوان ابزار دفاعی پـذیرفت و هیچ نقشـی برای آن در تبیین و درک امور اعتقادی قائل نگشت. از این رو جریان اشعری گری نیز همانند جریان اهل حدیث، عقل گریز باقی ماند.

نتیجه ی چنین موضـعی دربـاره ی عقل، در جریانات بعـدی اسـلامی نیز بروز یافت. ابن تیمیه و شاگرد وی ابن قیم جوزی نیز به تبعیت از آموزه هـای اهـل حـدیث، در ستیز بـا عقـل، بـا تمسک به ظواهر شـرعی مجـددا حربه تکفیر را در رد مخالفان در قرن هشـتم هجری به کار بردند. این جریان در عصـر حاضر در وهابیت و شاخه های فرعی آن، احیا شده است. از این رو این جریان به عنوان یک جریان متصـلب و عقل ستیز در عصـر حاضـر، به رد مطلق دست آوردهای بشـری به عنوان بـدعت می پردازد و از این حیث یک جریان متصلب و به تعبیر دیگر متحجر را تشکیل داده است. نمونه های بارز آن را می توان در جریان های سلفی گرای معاصـر در عربسـتان سـعودی، پاکسـتان، افغانستان و دیگر نقاط جهان اسلام مشاهده کرد. پدیده طالبانیسم و القاعده، دو نمونه بارز این جریان هسـتند. درمقابل طیف عقل ستیز اهل حدیث، می توان به جریان عقل گرای عدلیه که معتزلیان و شـیعیان، مهم ترین نماینـدگان آن هسـتند، اشـاره کرد. این جریـان که بـا روح علم گرا و جسـتجوگر اسـلامی سازگاری بیشتری دارد، با تمسک به عقل به عنوان رسول باطنی، در

صدد استنباط و درک آموزه های دینی و در نتیجه تبیین پدیده های جدید می باشد. هر چند جریان معتزلی، جریانی افراطی بود و تحت تاثیر سیاست های وقت خلفای عباسی چند صباحی بیش دوام نیاورد و کل جهان تسنن را جریان عقل گریز اشعری گری فراگرفت، اما در جهان تشیع، به دلیل ماهیت عقل گرا و استدلالی اعتقادات شیعی، این جریان تداوم یافته و در طول تاریخ نیز بالنده تر گردید. البته می توان به فلاسفه ی مغرب اسلامی نیز اشاره کرد که مباحث عقلی و فلسفی را در این منطقه که بخشی از جهان تسنن بود، رونق بخشیدند.

دو جریان فوق، تبار جریانات اسلام گرای فعلی را تشکیل می دهند. از این رو می توان در تقسیم بندی جریانات فعلی به جای تقسیم بندی هایی چون رادیکالیسم یا بنیادگرایی، از آن استفاده کرد. این امر دارای مزایای در خور توجهی است. مزیت نخست آن فاصله گرفتن از اصطلاحات و تعابیر مبتنی بر ذهنیت غربی است، از این حیث ملاک طبقه بندی جریانات داخلی جهان اسلام، دیگر ملاک های بیگانه نیستند. اساس این مزیت تعلق آنها به تاریخ و گذشته اسلامی است. و برای همین می تواند تعلق و تبار گذشته آن ها را نیز بیان کند. مزیت دیگر این طبقه بندی، توجه به تنوع و طیف های مختلف جریانات اسلام گرا می باشد. بر اساس این طبقه بندی می توان جریانات اسلام گرای معاصر را در درون طیفی لحاظ نمود که یک سر آن را جریانات عقل ستیز افراطی همانند جریان اهل حدیث و سر دیگر آن را جریانات افراطی عقل گرا مثل جریان افراطی معتزلی تشکیل می دهد. حد وسط دو طیف را دیگر جریانات اسلام گرا تشکیل می دهد، که به تناسب فاصله شان از مرکز این طیف که نقطه اعتدال را

تشکیل می دهد، متصف به یکی از دو جریان عقل گرا یا عقل ستیز می شوند.

فرجام سخن

ظهور و گسترش جریان احیای فکر دینی در جهان اسلام در دو سده اخیر در برابر تهاجم فکری و فرهنگی غرب مدرن، یکی از پدیده های حایز اهمیت در جهان اسلام است. چنین جریانی که پس از مدتی رکود در جهان اسلام فرآیند رستاخیز اسلامی را رقم زده است، با ظهور انقلاب اسلامی در ایران توان مضاعفی یافت. دنیای مدرن غرب نیز که تحمل جریانی برتر را در مقابل خود نداشت، از دو سده پیش با ذهنیتی مملو از غرور و تفاخر به دست آوردهای فنی خود به دیگر فرهنگ ها و تمدن ها نگریسته است و بر این اساس با نگاه منفی و عقب مانده، جریان اسلام گرایی معاصر را ارزیابی نموده است. نتیجه این امر، استفاده از برچسب ها و عناوینی چون بنیادگرایی دینی یا رادیکالیسم اسلامی بود که با دیده تحقیرآمیز و عقب مانده و تاریک اندیش، اسلام گرایان را توصیف می کند. چنان که در متن پژوهش نیز اشاره شد، چنین ذهنیتی کاملا با نگرش اسلامی بیگانه است و جریانات مختلف اسلام گرا خود را به این جهت، البته به معنای تمسک به اصول اساسی اسلامی، اصول گرا تلقی می کنند. از این رو بهتر آن است تا ما اسلام گرایان را با تعابیر بومی --- اسلامی نام گذاری کنیم که اولا خالی از ارزش داوری های غرب مدرن می باشد و ثانیا، تبار فکری آن ها را نشان می دهد. تعابیر اسلام گرایی متصلب و عقل گریز/ ستیز و اسلام گرای عقل گرا/ معتدل از این قبیل است.

جهت تحقیقات بیشتر مقالات مفید متعدد دیگری نیز در سایت مذکور (باشگاه اندیشه) موجود است.

تاریخ روابط بین الملل

حزب کمونیست چگونه حزبی است و چرا شوروی سابق فرو پاشیده شد؟ علت شکست کمونیست چه بود؟

پرسش

حزب کمونیست چگونه حزبی است و چرا

شوروی سابق فرو پاشیده شد؟ علت شکست کمونیست چه بود؟

پاسخ

کمونیست از ریشهء لاتینی به معانی گرفته شده است و دسته ای از ایده های اجتماعی و یک سنّت ایدئولوژیک را در بر می گیرد که غایت و نهایت آن , مالکیت اشتراکی همهء دارایی ها است .بدین ترتیب مراد از نظام اقتصادی جامعه های ابتدایی است که گویا در آن ها منابع اساسی اقتصادی , مانند زمین و آب به تمامی جامعه تعلق داشته است , نه به افراد و خانواده ها.

اصطلاح یا نخستین بار در فرانسه در سال ۱۸۳۹به کار رفت و هواداران آن را در انگلستان رواج دادند. اصطلاح نخستین بار در ۱۸۴۱به کار برده شد و از آن پس عنوان ایدئولوژی بخش پرولتاریایی و انقلابی جنبش سوسیالیستی شد. توسط مارکس و انگلس در ۱۸۴۸مرا منامه ءجامعهء کمونیست ها نوشته شد. مارکسیست های روسیه حزب خود را می خواندند و بعداً نام خود رااز به کمونیست تغییر دادند. لنین , انقلاب کمونیستی را می خواند, زیرا مارکس گفته بود جامعه را گذرا از سرمایه داری به مرحلهء عالی کمونیسم , باید از مرحلهء سوسیالیسم بگذرد, تا آن که اصل ِبه جای اصلِ که شعارسوسیالیسم است , بنشیند.

دانشمنامهء بزرگ شوروی سابق , کمونیسم را چنین تعریف می کند: . در این جامعه علّت جنگ و ستیز که مالکیت است , از بین می رود. آنان مالکیت را علّت جنگ ها و دعواها می دانستند. بنابراین مالکیت افراد را ملغی کردند و مالکیت را به دولت دادند.

علت فروپاشی کونیست را می توان در چند نکته خلاصه کرد:

۱ ظلم و دیکتاتوری ; نظام

سیاسی که به نام نهاده شد, کارش جز دیکتاتوری و حق کشی و ظلم به اقشار مردم نبود.

۲ شعار کمونیست ها (یا) ملازم ظلم و تجاوز به حقوق دیگران بود. بدیهی است افراد جامعه از جنبه ءهای مختلف , متفاوت هستند; یکی توانایی کاربیش تری دارد, بنابراین حق بیش تری دارد. حال اگر دولت و نظام کمونیستی از افرادی که توانایی های مضاعف ازدیگران دارند, اموال را بگیرد و به همه به طور مساوی و نیاز بدهد, ظلم بر طبقاتی است که توانایی آنان بیش ازدیگران است . شعار صحیح تر و عادلانه تر است , ولی باز غلط است , زیرا یا .

۳ مردم شوروی سابق , مسلمان یا مسیحی بودند و یا دیگر ادیان الهی را داشتند.همهء ادیان الهی با مالکیت خصوصی موافق اند و می گویند هر کس مالك کار خویش است . بنابراین نظام کمونیستی با عقاید مردم در تضاد بودو مردم نمی توانستند زیر بار آن عقاید بروند.

۴ ادیان الهی مخصوصاً اسلام بر اسس خداپرستی و پرستش و کسب معنویت بنا نهاده شده بود و مردم شوروی ِسابق با این عقاید عجین بودند. نظامی که به دین و خداپرستی بی توجه و ضد خدا و پرستش خدا بود, نمی توانست بر مردم حاکمیت مداوم داشته باشد.

۵ حرکت نظام کمونیستی , حرکت و جنبش قَسْری بود و بالاخره از جنبش باز می ماند.

۶ توطئه های کشورهای غربی مخصوصاً امریکا علیه نظام کمونیستی , از آن که غرب , نظام سرمایه داری دارد وبا نظام کمونیستی که ضد سرمایه داری است مخالفت دارد مخصوصاً شوروی که

یکی از قدرت های بزرگ درمقابله با غرب و امریکا محسوب می شد.

در خصوص تاریخچه غصب فلسطین و بیت المقدس به دست اشغالگران صهیونیسم توضیح دهید.

پرسش

در خصوص تاریخچه غصب فلسطین و بیت المقدس به دست اشغالگران صهیونیسم توضیح دهید.

پاسخ

غصب فلسطین و بیت المقدس توسط صهیونیست ها رسماً از تاریخ ۱۹۴۷ میلادی آغاز شد، لیکن قبل از این تاریخ یک سری فعالیت هایی برای این کار رخ داده بود. سرزمین فلسطین تا جنگ جهانی اوّل جزئی از امپراتوری عثمانی بود. با بروز این جنگ اوضاع دگرگون شد. جنگ جهانی اوّل که از سال ۱۹۱۴ شروع شد و تا سال ۱۹۱۹ ادامه داشت، سبب نابودی و اضمحلال امپراتوری عثمانی شد و هر قطعه از این سرزمین پهناور به دست یکی از قدرت های استعماری افتاد. سرزمین فلسطین را انگلستان تصاحب نمود و زمینه یهودی سازی آن را فراهم کرد.

در سال ۱۸۹۷ میلادی اولین کنگره صهیونیزم در شهر بال سوئیس به رهبری هرتزل برگزاد شد؛ وی هدف خود از تشکیل این کنگره را ایجاد یک وطن قومی برای ملت یهود در سرزمین فلسطین اعلان نمود. از این زمان تلاش های خویش را برای مهاجرت یهودیان از سراسر کره زمین به ویژه از اروپا به فلسطین متمرکز کرد.

در نوامبر ۱۹۱۷ انگلستان اعلامیه مشهور "بالفور" را مبنی بر تأسیس وطن قومی برای ملت یهود در فلسطین صادر کرد، و یک ماه بعد سرزمین فلسطین را به اشغال نظامی خویش در آورد. در سال بعد عثمانی ها با انگستان پیمان ترک مخاصمه بستند و انگلستان قیمومیت فلسطین را در دست گرفت. پس از آن برای انتقال و مهاجرت یهودیان از سراسر جهان به فلسطین تلاش وسیعی به عمل آوردند.

سیاست مشترک انگلستان و سران یهودیان اروپا، خشم اعراب و مسلمانان را برانگیخت و فلسطینیان در برابر

این اقدام تجاوزکارانه واکنش نشان دادند و با حاکم دست نشانده انگلستان در فلسطین مبارزه کردند، مانند قیام شیخ عزالدین قسام.

در فرانید این مهاجرت تجاوزکارانه و یهودی سازی سرزمین فلسطین، سیاست ضد یهودی آلمان نازی که در سال **۱۹۳۲** تشدی شد، سیل مهاجرت به نحو بی سابقه ای گسترش یافت، به گونه ای که در خلال سال های **۱۹۳۲** تا **۱۹۳۵** بیش از **۱۴۵۰۰۰** یهودی به طور رسمی و ده ها هزار نفر هم به طور غیر رسمی و قاچاق وارد فلسطین شدند.

سیاست ضد یهودی نازی ها در دوره جنگ جهانی دوم بیشتر به صهیونیست ها بهانه داد و مهاجرت افزایش پیدا کرد.

در سال **۱۹۴۷** سران کشورهای اروپایی در سازمان ملل کوشیدند و قطعنامه شماره ۱۸۱ را صادر کردند و کشور فلسطین را به دو کشور یهودی و عربی تجزیه نمودند. بعد از این چند بار بین فلسطینیان و یهودیان جنگ رخ داد. در سال **۱۹۴۸** اولین جنگ به وقوع پیوست. در این جنگ یهودی ها ۷۸٪ از خاک فلسطین را تصرف نمودند، و قریب به یک میلیون از فلسطینیان آواره شدند. در سال **۱۹۵۶** جنگ دوم اتفاق افتاد و یهودی ها خاک بیشتری از اعراب را تصاحب نمودند. در سال **۱۹۶۷** جنگ سوم اتفاق افتاد و یهودی ها به مدت شش روز بلندی های جوان، کرانه باختریک نوار غزه و تمامی صحرای سینا را تصرف نمودند.

در سال **۱۹۷۳** جنگ دیگری رخ داد که در این جنگ، اوّل اعراب پیروز شدند و سرانجام با حمایت آمریکا و با تهدید به استفاده از بمب اتم، به نفع یهودی ها متارکه جنگ را بر کشورهای عربی تحمیل

کردند.۱۲

بعد از آن تا کنون مدام یهودی ها، فلسطینیان را مورد ظلم و آزار قرار می دهند و فلسطینیان در نهایت مظلومیت به حرکت های شهادت طلبانه روی آورده اند و انتفاضه را آفریدند. به امید پیروزی.

آیا هند به طور کامل از زیر استعمار انگلیس بیرون آمده است؟

پرسش

آیا هند به طور کامل از زیر استعمار انگلیس بیرون آمده است؟

پاسخ

مبارزات گسترده مهم هندوستان علیه انگلیس (بریتانیا) که از ۱۸۸۴ م آغاز و تا ۱۹۴۷ طول کشید، موجب شد که سرانجام این کشور در ژانویه ۱۹۵۰ استقلال خود را کسب نماید.

استقلال این کشور با بهره گیری از سیاست های منطقی و مبارزه مردم، با رهبری "مهاتما گاندی" به دست آمد. این کشور امروزه از نظر سیاسی و اقتصادی و ... تحت سلطه انگلستان نیست. البته هند با انگلستان روابط سیاسی و اقتصادی داشته و یکی از کشورهای مشترك المنافع بریتانیا به حساب می آید. بودن هند به عنوان یکی از اعضای کشورهای مشترك المنافع انگلستان موجب نمی شود که هند کشور کاملاً ـ مستقلی نباشد؛ زیرا کشورهای مشترك المنافع دارای اعضای متعددی بوده و سیاست های خود را دارد. تشکیل این گونه سازمان ها و کشورها موجب وابستگی نمی شود. وابستگی همه جانبه و تحت سلطه یك کشور آن است که مستعمره کشور دیگری بوده و در زمینه های سیاسی، ساختار حکومت و نحوه شکل گیری حکومت، تابع کشور اشتغال گر باشد. امروزه هند از نظر ساختار حکومت، نحوه گزینش و قانون اساسی مستقل است. قانون اساسی هند که در ۲۶ ژانویه ۱۹۵۰ به اجرا در آمد، زمینه حکومتی پارلمانی بر اساس آرای عمومی و انتخاب رئیس جمهوری را فراهم ساخت. پارلمان این کشور شامل دو مجلس: شورای ایالات و مجلس عوام است. نمایندگان این کشور و رئیس جمهوری آن به طور مستقیم و یا غیر مستقیم از سوی مردم برگزیده می شوند و انگلیس نقشی در این باره ندارد؛ از این رو

هند از نظر سیاست خارجی و ... وابسته به کشوری نبوده که حکایت از استقلال آن دارد. البته از آن جا که مدت ها در هند فرهنگ انگلستان حاکم بوده است؛ هنوز در برخی از شهرهای هند، سنت های انگلیسی وجود دارد.

چرا روحانیون دولتی در عین حال که به زبان عربی مسلط هستند، در دیدارهای خارجی از وجود مترجم استفاده می کنند؟

پرسش

چرا روحانیون دولتی در عین حال که به زبان عربی مسلط هستند، در دیدارهای خارجی از وجود مترجم استفاده می کنند؟

پاسخ

در عرف بین الملل رسم است که هر کشوری به زبان رسمی خودش در مجامع و محافل سیاسی سخن بگوید. در واقع این گونه سخن گفتن نوعی رسمیت بخشیدن و اهمیت دادن به زبان فارسی است.

آیا با اینکه فلسطین از قدیم به یهودیان تعلق داشته است آیا اکنون آنها به این سرزمین سزاوارتر نیستند ؟

پرسش

آیا با اینکه فلسطین از قدیم به یهودیان تعلق داشته است آیا اکنون آنها به این سرزمین سزاوارتر نیستند ؟

پاسخ

اگر مقداری درباره ماهیت اسرائیل و تاریخ بنی اسرائیل مطالعه شود، دیدگاه بهتری نسبت به موضوع پیدا خواهیم کرد.

موضوع اسلام و یهودیت در بین نیست که فرموده اید (پیش از اسلام) آنها در آن سرزمین بودند. پیش از اسلام تعدادی یهودی و اکثریت مسیحی در آن سرزمین ساکن بوده اند، با گسترش اسلام مردم همان سرزمین اکثرا به اسلام گرویدند، مسیحیان طی جنگهای متوالی (جنگ های صلیبی) به دنبال تسلط بر قدس بودند که برای مدتی نیز آن را

به اشغال درآوردند؛ ولی بالاخره صلاح الدین ایوبی آنان را از آن سرزمین بیرون راند. پس مردم فلسطین همان کسانی هستند که در آن زندگی می کرده اند. همین مردم تا اکنون نیز در سرزمین فلسطین زندگی کرده و بخشی از آنان نیز به اجبار از سرزمین خود رانده شده اند (میلیون ها نفر)؛ اما مدعیان کنونی اسرائیل اکثرا مهاجرانی هستند که از سرتاسردنیا (اروپا، روسیه، آمریکا و...) به آن سرزمین کشانده شده اند.

اما از نظر دینی و آیاتی از قرآن که به آن استناد کرده اید:

الف) در آیه:« واورثنا القوم الذین کانوا یستضعفون مشارق الارض و مغاربها»:(اعراف، آیه ۱۳۷). مقصودبنی اسرائیل هستند که در تحت سیطره فراعنه بودند و با نابودی آنها بنی اسرائیل در آن سرزمین حاکمیت یافتند. در اینجا چند نکته قابل تأمل است:

بنی اسرائیل چه کسانی هستند و سرنوشت تاریخی آنان چه شد؟ جواب این که بنی اسرائیل فرزندان حضرت یعقوب بودند که در زمان حضرت یوسف به مصر مهاجرت کرده و در آن سرزمین ساکن شدند و نسل آنها رو به فزونی گذاشت؛به طوری که حداقل نفوس

آنها را در زمان حضرت موسی، ۶۰۰/۰۰۰ نفر نوشته اند.

این عده اکثرا به موسی ایمان آوردند و پس از نابودی فراعنه در مصر و سرزمین های مجاور آن – از جمله فلسطین –حاکمیت یافتند. حکومت های حضرت سلیمان(ع) و داود(ع) ، نیز از جمله حکومت های بنی اسرائیل به شمارمی رود. قرن ها پس از بعثت موسی(ع)، حضرت عیسی(ع) مبعوث گردید و گروهی از بنی اسرائیل به آن حضرت ایمان آوردند و مرکزیت این ایمان نیز در بیت المقدس و فلسطین بوده است و عده ای از بنی اسرائیل نیز کفر ورزیده و حتی درصدد قتل حضرت عیسی(ع) برآمدند، ازاین رو بنی اسرائیل ترکیبی از یهودیان و مسیحیان شدند تا زمان اسلام که عده زیادی از آنان، به اسلام گرویدند و لذا بیت المقدس، دارای اکثریت مسلمان و اقلیتی از مسیحیان و یهودیان شد که درکنار هم نوعا همزیستی داشتند.

حال آیا به دلیل آن که در زمانی یهودیان در منطقه فلسطین به حاکمیت رسیدند، صحیح است که گفته شود همواره باید چنین باشند. این فلسفه ای است که با هیچ معیاری سازگاری ندارد؛ یعنی، نه از آیات قرآن چنین چیزی استفاده می شود و نه این که گفته شود: اگر مردمی در ۳۰۰۰ سال پیش در جایی حاکمیت یافتند اکنون نیز باید چنین باشد،فلسفه قابل قبولی است.

هم چنین «تفضیل بنی اسرائیل» در آیه :« وفضلناکم علی العالمین:»}(بقره، آیه ۴۷) به معنای برتری آنان در همه زمان ها و مکان ها نیست؛ بلکه در برهه ای از زمان آنان برتری یافتند، همان گونه که اقوام دیگر نیز چنین بودند.

نکته دیگر آن که اگر کسی بخواهد به قرآن استدلال کند، نباید تنها یک آیه را ببیند، چرا که:«القرآن یفسر بعضه بعضا»: آیات قرآن را باید در کنار یکدیگر

دیـد؛ مگر در قرآن نیامـده است که:« ضـربت علیهم الـذله والمسـکنه این مـاثقفوا»:(آل عمران، آیه ۱۱۲) بر یهـود مُهر ذلـت و بیچـارگی در هر نقطه ای که باشـند خورده است و مگر این همه مـذمت و توبیـخ درباره آنان وارد نشـده است و در لسان قرآن مورد لعن قرار نگرفته اند؟!

پس اگر با نگرشـی جامع به آیات قرآن بنگریم، دچار اشـتباه نخواهیم شد و درخواهیم یافت که برتری آنان دربرهه ای از زمان بوده و ملعون و ذلیـل بودن آنان در همه ادوار دیگر تاریـخ. حال ما فرض دیگری می کنیم، (به فرض محال) که اصـلاً خـداوند سند بیت المقدس را برای بنی اسرائیل صادر کرده است.

سؤال: چرا خداوند بیت المقدس را به بنی اسرائیل داده و برای آنها سند صادر کرده است؟

پاسخ: بدان جهت که آنان به موسی(ع) ایمان آورده و به فرمان های او گردن نهاده بودند.

حال می پرسـیم: آیا یهودیان فعلی، واقعا تابع حضـرت موسـی(ع) هسـتند؟ خیر، تابعان واقعی حضرت موسی(ع)مسلمان هستند؛ چرا که بشـارت به ظهور پیـامبر آخرالزمان، از تعالیم اساسـی تورات و انجیل بوده است. حتی مهاجرت یهود به اطراف مـدینه به جهت انتظار بعثت آن حضرت بوده است.

A:« یعرفونه کما یعرفون ابناءهم»:(بقره، آیه ۱۴۶)

:« فلما جاءهم ماعرفوا به کفروا به»:(بقره، آیه ۸۹)

اکنون می گوییم: وارثان واقعی سـرزمین فلسـطین و هر سرزمین دیگری که خداوند – بر فرض به مؤمنان به پیامبری –اختصاص داده باشد، مسلمانان هستند که تابعان واقعی انبیا به شمار می روند:« لانفرق بین احدٍ من رسله»:(بقره،آیه ۲۸۵)

برای توضیح بیشتر ر.ك:

مسأله فلسطین الهی

آوارگان فلسطین علیزاده

سرگذشت فلسطین هاشمی رفسنجانی

مسأله فلسطین هادی خسروشاهی

فلسطین مال کیست هزارخانی

درباره فلسطین منیر شفیق

دلایل قداست و اهمیت بیت المقدس برای مسلمانان چیست؟

پرسش

دلایل قداست و اهمیت بیت المقدس برای مسلمانان چیست؟

پاسخ

بیت المقدس به دلایل متعددی، برای مسلمانان و جهان اسلام از قداست و اهمیت ویژه ای برخوردار است:

یکم. فلسطین، سرزمینی است که در آن اولین قبله مسلمین، دومین مسجد اسلام، سومین حرم شریف (بعد از مکّه و مدینه) قرار دارد و بنا به فرموده امام علی(ع) یکی از چهار قصر بهشتی در دنیا (مسجدالحرام، مسجد النبی(ص)، مسجد بیت المقدس و مسجد کوفه) است. این شهر به یکسان برای پیروان هر سه دین ابراهیمی، مقدس است و قبله امت های پیشین نیز بوده است.دایره المعارف تشیع، ج ۳، ص ۵۵۸. در سیزده سال اول بعثت - که پیامبر(ص) در مکّه زندگی می کردند - و نیز تا هفده ماه بعد از هجرت به مدینه، آن حضرت و مسلمانان به سوی مسجدالاقصی نماز می گزاردند.

دوم. مسجدالاقصی از جهت دیگری هم برای مسلمانان حائز اهمیت است و آن، قداست و اهمیت اسراء و معراج پیامبر اکرم(ص) است که از مسجدالحرام به قصد مسجدالاقصی و از آنجا به آسمان ها صورت پذیرفت. قرآن کریم در این باره می فرماید: (سُبْحانَ الَّذِی أَسْرى بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِی بارَكْنا حَوْلَهُ) اسراء (۱۷)، آیه ۱. «پاک و منزه است خدای که بنده اش را در یک شب از مسجدالحرام به مسجدالاقصی - که گرداگردش را پربرکت ساختیم - برد، تا آیات خود را به او نشان دهیم ...». جمله «بارکنا حوله» بیانگر این مطلب است که مسجدالاقصی، علاوه بر اینکه خود سرزمین مقدس است، اطراف آن نیز سرزمین مبارک و پربرکتی از نظر مادی و معنوی است. این سرزمین مقدس در طول تاریخ کانون پیامبران بزرگ خدا و

خاستگاه نور توحید و خداپرستی بوده است.تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۱۰. از حضرت امام صادق(ع) نقل شده است: «مسجدالاقصی یکی از مهم ترین مساجد اسلام است و عبادت در آن فضیلت بسیار دارد».ر.ک: فصلنامه حضور، ش ۴۰، بهار ۱۳۸۱، ص ۱۱۱.

سوم. در شهر بیت المقدس، علاوه بر مسجدالاقصی، ۳۶ مسجد دیگر وجود دارد که ۲۹ مسجد در داخل شهر و ۷ مسجد نیز در خارج از بافت قدیمی و در حومه شهر قرار دارد. علاوه بر آن، مقبره ها و زیارتگاه های بسیاری از رهبران بزرگ اسلام و اصحاب پیامبر اکرم(ص) در این شهر واقع است.همان، ص ۱۱۲.

چهارم. افزون بر مسأله قداست و پایگاه ممتاز بیت المقدس و این سرزمین در منابع اصیل اسلامی، آنچه که در شرایط کنونی مسأله فلسطین را برای جهان اسلام از اهمیت ویژه ای برخوردار نموده، موضوع اشغال آن به وسیله صهیونیسم و استکبار جهانی و رویارویی جهان غرب با جهان اسلام است. به گونه ای که اشغال فلسطین، هرگز اشغال یک سرزمین و یک کشور نیست؛ بلکه ایجاد یک کانون استعماری ضداسلامی - آنهم در قلب جهان اسلام - در جهت نابودی جهان اسلام و جلوگیری از شکل گیری مجدد تمدن اسلامی است. از این رو قضیه فلسطین علاوه بر بعد دینی، با استقلال، امنیت و منافع ملی سایر کشورهای اسلامی نیز شدیداً در ارتباط است. این واقعیتی است که هم از آرمان ها، اصول و برنامه های نژادپرستانه و توسعه طلبانه رژیم صهیونیستی (شعار گسترش اسرائیل از نیل تا فرات و ادعای تصاحب بسیاری از اماکن اسلامی) و هم از نظر تاریخی و عملکرد آن رژیم در قبال مردم فلسطین و کشورهای همجوار آن و بالاخره

جهان اسلام، به خوبی قابل اثبات است. بنابراین اسرائیل برای کشورهای منطقه و جهان اسلام تهدیدی بسیار جدّی است. مهم ترین این تهدیدها عبارت است از:

۴-۱. تهدیدهای ناشی از فعالیت های نظامی؛

۴-۲. تهدیدهای ناشی از حضور سیاسی؛

۴-۳. نقش عملکرد اقتصادی اسرائیل در منطقه؛

۴-۴. انرژی و مسائل مترتب بر آن؛

۴-۵. محیط زیست و منابع طبیعی.ر.ک، سیدحسین موسوی، تهدیدهای جدید امنیتی اسرائیل در منطقه خاورمیانه، مجله مطالعات منطقه ای، ش ۸.

اسرائیل تاکنون خود را - مقیّد به معاهدات بین المللی - که درباره منع تولید و استفاده از سلاح های هسته ای و کشتار جمعی، منعقد شده، نکرده است. اسرائیل ششمین قدرت هسته ای جهان است و برابر بعضی گزارش ها، این کشور حدود ۱۸۰ تا ۲۰۰ کلاهک هسته ای در اختیار دارد. تسلیحات تهاجمی و اتمی اسرائیل با توجه به شمار جمعیتش، ۱۵۰ برابر تسلیحات دفاعی اعراب است. غرب شدیداً اسرائیل را پایگاه خط مقدم و حامی منافع مختلف خود می داند. و برتری و تسلط اسرائیل را بر منطقه و جهان اسلام خواستار است.

شهید مطهری در مورد اهمیت قضیه فلسطین می گوید: «اگر پیغمبر اسلام(ص) زنده می بود امروز چه می کرد؟ درباره چه مسأله ای می اندیشید؟ و الله و بالله! قسم می خورم که پیغمبر اکرم(ص) در قبر مقدسش امروز از یهود می لرزد ... این یهودیانی که شما امروز اسمشان را می شنوید - موشه دایان، زلی اشکول، گلدامایر - آخر ببینید از کجای دنیا آمده اند؟ مدعی هستند که این سرزمین، سرزمین ما است ... هدف مگر تنها همین است که یک دولت کوچک در آنجا تشکیل شود؟ ... او می داند که یک دولت کوچک بالاخره نمی تواند آنجا زندگی کند؛ یک اسرائیل بزرگ که دامنه اش از این طرف شاید ایران

خودمان هم کشیده شود. به قول عبدالرحمن فرامرزی: این اسرائیل که من می شناسم، فردا ادعای شیراز را هم می کند و می گوید: شاعرهای خود شما همیشه در اشعارشان اسم شیراز را گذاشته اند «ملک سلیمان». هر چه بگویی آقا! آن تشبیه است، می گوید: سند از این هم بهتر می خواهید؟ مگر ادعای خیبر را که نزدیک مدینه است، ندارند؟ مگر «روزولت» (رئیس جمهور آمریکا) به پادشاه وقت عربستان سعودی پیشنهاد نداد که شما بیایید این شهر را به اینها بفروشید؟

مگر اینها ادعای عراق و سرزمین های مقدس شما را ندارند؟ و الله و بالله! ما در برابر این قضیه مسؤولیم. به خدا قسم! مسؤولیت داریم ... و الله! قضیه ای که دل پیغمبر اکرم(ص) را امروز خون کرده است، این قضیه است ... [امروز] اگر [امام]حسین بن علی(ع) بود می گفت: اگر می خواهی برای من عزادای کنی، برای من سینه و زنجیر بزنی؛ شعار امروز تو باید فلسطین باشد. شمر امروز موشه دایان است. شمر هزار و سیصد سال پیش مرد، شمر امروز را بشناس ...»شهید مطهری، حماسه حسینی، ج ۱، سخنرانی استاد در عاشورای ۱۳۹۰ (۱۳۴۸ شمسی)..

علاوه بر این «مسأله فلسطین، تنها یک مسأله اسلامی نیست؛ بلکه مسأله ای انسانی و بشری است و هر کس می تواند با تکیه بر ارزش ها و مبانی انسانی، در مورد فاجعه فلسطین قضاوت کند و واکنش نشان دهد»بیانات مقام معظم رهبری در خطبه دوم نماز جمعه (۱۶/۱/۸۱)..جهت مطالعه بیشتر ر.ک: دیپلماسی پنهان اسرائیل در کشورهای عربی، امین مصطفی، ترجمه محمدجعفر سعدیان؛

ارتباط صهیونیستی، آلفرد.م.لیلیانتال، ترجمه سیدابوالقاسم حسینی (ژرفا)، نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، پاییز ۱۳۷۹.

در زمینه جنگ رژیم صهیونیستی (اسرائیل) و فلسطین توضیح دهید و بفرمایید اسرائیلیها دنبال چه اهدافی هستند؟

پرسش

در زمینه جنگ رژیم صهیونیستی (اسرائیل)

و فلسطین توضیح دهید و بفرمایید اسرائیلیها دنبال چه اهدافی هستند؟

پاسخ

شما در سؤال خود فرموده بودید که اسرائیلیان می خواهند بر طبق اعتقاد و مذهب خود هر چند که غلط باشد ولییک اعتقادات عمل نمایند و به مقصد و مأوای خود که همان بیت المقدس است برسند همانطوری که مسلماناندوست دارند به کربلا، مکه و... بروند. در اینجا چند بحث مطرح است:

۱- آیا تشکیل دولت اسرائیل صرف یک اعتقاد است و یا اهداف دیگری در پشت این قضیه می باشد؟

۲- آیا هر قومی و مذهبی می تواند به خاطر اعتقادات خود حق مشروع و قانونی مردمان دیگر را نادیده بگیرد.

۳- فرق است بین رفتن مسلمانان به کربلا و مکه و... و بین غصب یک سرزمین و آواره نمودن ساکنان اصلی آن سرزمین.

الف) بررسی ماهیت اسرائیل: اسرائیل نقشه شومی است که توسط قدرت های بزرگ انگلیس و آمریکا در قطبجهان اسلام و برای تأمین منافع فرهنگی، سیاسی و اقتصادی خویش به وجود آورده اند. اسرائیل تنها محدود بهتشکیل دولت اسرائیل در کشور فلسطین نمی شود، بلکه شعار اصلی پارلمان اسرائیل «از نیل تا فرات است» اسرائیلتوسعه طلبی خود را در جنگ های ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ نشان داده است و در سال ۱۹۴۷ با توافق قدرت های بزرگبه رسمیت شناخته شده در سال ۱۹۴۸ رسما اقدام به تشکیل دولت در فلسطین نمود. ابعاد خطر اسرائیل شامل تمامجهان اسلام می شود و بی دلیل نیست که در حساس ترین منطقه این نقشه اجرا شده منطقه ای که دارای اهمیتژئوپلوتیکی و نقطه اتصال سه قاره آفریقا، اروپا و آسیا می باشد و همچنان که مشاهده می نمایید قدرت های بزرگبیشترین حمایت های سیاسی، اقتصادی، نظامی و... را از اسرائیل به عمل می آورند آیا آمریکا

و انگلیس دلشان برایک عقیده گروه اندکی سوخته است که اسرائیل را به پیشرفته ترین سلاح ها مجهز می نمایند. مسلما با اندکی تأمل بهراحتی می توان دریافت که مسأله عقیده و مذهب مطرح نیست بلکه مسأله توطئه و دشمنی غرب با جهان اسلاممی باشد.

ب) جدا نمودن یهود از اسرائیل: قبل از تشکیل دولت اسرائیل مسلمانان و مسیحیان و یهودیان با صلح وامنیت در کنار هم می زیستند و کوچکترین اختلافی بین آنها نبود. زمانی که حزب صهیونیست با کمک انگلستان(اعلامیه مشهور بالفور نوامبر ۱۹۱۷) در مورد تصویب طرح تأسیس «کانون ملی یهود» در سرزمین فلسطین، اقداماتخود را در تأسیس اسرائیل در فلسطین شروع می کند، روحانیون یهود که از اهداف سیاسی آن و ارتباط آن با برنامه هایاستعمارگران مطلع می شوند به شدت با آن به مخالفت برمی خیزند و حزب صهیونیستی با تأسیس شاخه هایی درممالک اروپایی به مقابله آنها می خیزید. صهیونیسم یک پدیده سیاسی با آرمان های جاه طلبانه، نژادپرستانه که خود راامت برگزیده خدا در زمین می دانند و بقیه انسان ها را با چهارپایان برابر می دانند و استعمارگرانه است که زیرپوششمذهب یهود، جلوه مذهبی به خود می گیرد و می کوشد به عنوان ناجی قوم یهود اهداف خود را دنبال نماید و ادعایوحدت نژادی یهودیان جهان ساخته و پرداخته صهیونیستهایی است که می خواهند با تمسک به این ادعای موهوم بهغصب سرزمین فلسطین و جنایات خود در اراضی اشغالی را توجیه نمایند. استعمار غرب با کمک به اسرائیل هیچ گاهبرای دین خدا و مردم دیندار (یهودیان) دل نمی سوزاند و جز به منافع استعماری خویش نمی اندیشد. صهیونیسماساسا جریانی سیاسی است که با اصل دیانت و اهداف الهی انبیاء در ستیز می باشد. بنابراین همیشه شاهد اینمی باشیم که یهودیان آزاداندیش از

اهداف و اقدامات غیرانسانی اسرائیل و صهیونیسم، برائت می جویند.

ج) عدم دشمنی مسلمانان با یهودیان: هرگز مسلمانان حق یهودیان را در رفت و آمد به فلسطین و زیارت قبولپیامبران الهی و اماکن مقدسه انکار نکرده اند و نمی کنند و این مسأله با اشغال سرزمین فلسطینیان که اکثرا مسلمانهستند و آواره نمودن و کشتار وحشیانه آنها توسط اسرائیل، فرق می کند.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱- فلسطین از دیدگاه امام خمینی مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی

۲- جهاد اسلامی امام خمینی فتحی شقاقی

۳- انتفاضه، جهاد اسلامی خسروشاهی

درباره کمونیسم و فروپاشی روسیه و نامه امام به گورباچف و جواب آن توضیح دهید.

پرسش

درباره کمونیسم و فروپاشی روسیه و نامه امام به گورباچف و جواب آن توضیح دهید.

پاسخ

- واژه کمونیسم (msinommoC) از ریشه لاتین (sinommoC) به معنی اشتراک گرفته شده است کمونیسم از قدیمی ترین مکاتب سیاسی دنیا است که فلاسفه قدیم یونان , مانند دیوجنس و افلاطون , نخستین بار از آن سخن گفته اند در سال ۱۸۴۸م . کارل مارکس و فردریک انگلس آلمانی با انتشار بیانیه کمونیسم حرکت تازه ای در نهضت کمونیسم جهانی به وجود آوردند. کمونیسم جدید, مبتنی بر ماتریالیسم دیالیکتک و ماتریالیسم تاریخی است (برای آگاهی بیش تر ر.ک : شهید مطهری , نقدی بر مارکسیسم) قریب هفتاد سال پس از مارکس ولادیمر ایلیچ لنین با استقرار نخستین حکومت کمونیستی جهان در روسیه امکانات اجرایی تئوری های کمونیستی را در معرض آزمایش گذاشت در تئوریهای مارکسیستی , کمونیسم عبارت است از نظام اجتماعی , اقتصادی بدون طبقات مالکیت واحد همگانی مردم بر ابزار تولید و برابری کامل اجتماعی همه اعضای جامعه که در آن هم زمان با تکامل همه جانبه افراد نیروهای تولیدی نیز دائما" پیشرفت می کنند توزیع نیز بر اساس اصل ((از هر کس طبق استعدادش و به هر کس طبق نیازش)) تحقق می پذیرد جامعه سوسیالیستی , پس از گذار از جامعه سرمایه داری رخ می نماید ; اما جامعه کمونیستی , نوع عالی تر جامعه است و تنها زمانی می تواند بسط یابد که سوسیالیسم کاملا" تحکیم شده باشد. کمونیسم از تحول سوسیالیسم ناشی می شود شرط این انتقال تدریجی , ایجاد سه تحول عمده است : ۱. ایجاد پایه مادی و فنی کمونیسم بر

اساس تکنولوژی پیشرفته . ۲. انباشت دستاوردهای عالی علمی و استقرار مناسبات اجتماعی کمونیستی . ۳. بسط دموکراسی سوسیالیستی و تربیت روحی و جسمی انسان نو. در این جامعه ایده آلی بدون طبقه , نه تنها مالکیت ابزار تولید, بلکه همه چیز اشتراکی است و هر کس بدون توجه به مقدار و ارزش کاری که انجام می دهد, می تواند به اندازه نیاز خود از امکانات رفاهی بهره مند شود در چنین جامعه مرفه و پیشرفته ای , به وجود دولت - به عنوان تنظیم کننده مناسبات اجتماعی - نیز نیازی نیست . ۷۴ سال حکومت کمونیستی در شوروی سابق و ۴۴ سال حکومت کمونیستها در اروپای شرق و سرانجام فروپاشی شوروی و سقوط رژیم های کمونیستی کشورهای اروپای شرق , محک خوبی برای بر آورد امکان اجرایی این تئوری ها بود. شکست برنامه های کشاورزی در کشورهای کمونیستی و پایین بودن کیفیت تولیدات صنعتی در این کشورها نیز این واقعیت را ثابت کرده است که اگر انگیزه سود شخصی در میان افراد جامعه از میان برود, نه فقط شعار جامعه ایده آل کمونیست ها (به هر کس به اندازه نیاز بدون توجه به مقدار وارزش کاری که انجام می دهد) عملی نخواهد شد, بلکه چنین جامعه ای از تائمین نیازهای اولیه خود نیز عاجز خواهد بود حذف دولت در جامعه کمونیستی نیز خیال محالی است . قدرت روز افزون دستگاه های دولتی در کشورهای کمونیستی و کنترل همه جانبه و تمام عیاری که بر کلیه فعالیت های سیاسی , اجتماعی و اقتصادی در این کشورها اعمال می شود گواه این واقعیت است . رژیم

های کمونیستی اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی سابق , هنگامی روبه زوال نهادند که از قدرت دولت های حاکم بر این کشورها کاسته شد. در چند کشور دیگر جهان مانند چین , کره شمالی و کوبا نیز بقای کمونیسم در گرو اعمال قدرت نظام های حاکم بر این کشورهاست , (ر.ك : محمود طلوعی , فرهنگ جامع سیاسی , ص ۷۰۲). اما در مورد فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی باید گفت که پس از جنگ جهانی دوم , خصلت های سلطه گرانه و ماهیت جهان خوارانه بلوك شرق و غرب , آن ها را به رقابتی تنگاتنگ برای چپاول ثروت ملت های ضعیف و استعمار کشورهای دیگر کشاند که به ((جنگ سرد)) شهرت یافت . آمریکا و شوروی به عنوان دو ابرقدرت پیروز جنگ جهانی دوم , وارد صحنه کار زار جهانی شدند مهم ترین عرصه رقابت آمریکا و شوروی , مسابقات تسلیحاتی بود بیش تر سیاستمداران و متفکران روسی نظیر زوگانف , رئیس دوما بر اساس اسناد رسمی معتقدند که نخستین گام در فروپاشی شوروی و نقطه آغاز سیاستگذاری در این زمینه به اوایل دهه ۱۹۶۰م مربوط است ; زیرا پس از بحران اختلاف موشکی آمریکا و شوروی در دریای کارائیب بر سر استقرار موشك های شوروی در خاك کوبا در سال ۱۹۶۰ م . دو ابر قدرت تا سر حد جنگ تمام عیار نظامی پیش رفتند. دولت کندی بر اساس نظرات پنتاگون و سیا(A.I.C) که امکان پیروزی نظامی بر شوروی را منتفی می دانست برای شکست اردوگاه شرق و فروپاشی شوروی یك استراتژی غیر نظامی تهیه کرد و به مرحله اجرا گذاشت این

طرح بعدها به عنوان طرحی ملی از سوی دولت های بعدی آمریکا تکمیل و دنبال شد از سال ۱۹۶۰م تا ۱۹۸۵م در مدت بیست و پنج سال آمریکا به دنبال فراهم کردن مقدمات و زمینه های طرح فروپاشی بود و برنامه های مختلفی را برای وارد ساختن ضربات نهایی اجرا کرد. بر این اساس , زمینه های خارجی فروپاشی شوروی - به اختصار - عبارت بود از: ۱- کشاندن شوروی به مسابقه تسلیحاتی و گسترش ابعاد آن , برای سوق دادن این کشور به توسعه تک بعدی و غافل ماندن از سایر ابعاد توسعه . ۲- برنامه ریزی برای ایجاد دیواری آهنین به دور اتحاد جماهیر شوروی از طریق تعمیق سلطه آمریکا و غرب بر کشورهای همسایه شوروی , محاصره سیاسی - امنیتی شوروی از اجزای اصلی دکترین آیزنهاور, کندی , جانسون , نیکسون , کارتر و ریگان بود. ۳- محاصره اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی توسط آمریکا و غرب ونیز اعمال تحریم های اقتصادی و صنعتی بر ضد این کشور. ۴- بحران سازی های پی در پی و کشاندن شوروی به جنگ های فرامرزی - که از خصلت های سلطه گرایانه دو ابرقدرت نشائت می گرفت - زمینه های نارضایتی مردم را افزایش داد. ۵- برنامه ریزی حساب شده امپراطوری خبری آمریکا و غرب برای تخریب چهره اتحاد جماهیر شوروی در افکار عمومی بین المللی , سازماندهی نوعی تهاجم بر ضد نظام حکومتی شوروی , فضای سیاسی جامعه را به سمت اهداف و استراتژی غرب سوق می داد و پایه های حکومت را متزلزل کرد. ۶- پشتیبانی وسیع از مخالفان نظام حاکم بر شوروی از

یـک طرف و بی اعتبـار سـاختن نهادهـای قضـایی , امنیتی و انتظـامی شوروی از طرف دیگر, زمینه را برای ترویـج آنارشـیسم و طغیـان هـای اجتماعی فراهم ساخت . ۷- برنـامه ریزی برای نفـوذ در مقامـات طراز اول شوروی بـا انواع روش هـا, اعم از آلوده کردن آنان به مسائل مالی , تطمیع , تهدید و سند سازی که از سال ۱۹۷۰ م . شروع شد و با توافق نامه هلسینکی در سال ۱۹۷۵ م . شـدت گرفت . امـا زمینه هـای داخلی فروپاشـی شوروی عبارت بود از: ۱- حـاکمیت مارکسـیسم بر نظام شوروی و مغایرت ایـدئولوژی مارکسـیسم و کمونیسم , بـا فطرت انسـان و سـنت های الهی که ماهیتا" محکوم به شـکست بود و دیر یا زود جامعه شـوروی را بـا بحران مـواجه می سـاخت . چنـان که ایـدئولوژی بر آمـده از اومـانیسم در غرب نیز آن جوامع را بـا بحران مواجه سـاخته است مکتب کمونیسم بـا انکـار وجود خـدا ارائه تعریف تـک بعـدی از انسـان و بنا کردن روابط اجتماعی و اقتصادی بر مبانی نادرست , راهی جز شکست نداشت . ۲- دیکتاتوری و خفقان حاکم بر جامعه شوروی و جنایات ضد بشری دولتمردان و سردمداران این کشور – که نمونه بارز آن عملکرد استالینی است – زمینه های اجتماعی کاهش مشارکت سیاسی مردم را فراهم آورد, و موجب تنفر و بی اعتمـادی نسـبت به نظـام حـاکم گردیـد. ۳- بی اعتقـادی رهـبران شوروی به ایـدئولوژی کمونیسم و برخوردهـای دوگـانه آن هـا بـا مردم شوروی . گفتار آرمان گرایانه دولتمردان با رفتار اسـراف کارانه آنان در زنـدگی فردی و سفرهای خارجی – متاثر از زندگی

آمریکایی و غربی بود - کاملا" در تضاد بود. ۴- تائکید بر توسعه تک بعدی و بی توجهی به توسعه متوازن و همه جانبه موجب عدم هماهنگی در روند حرکت جامعه شوروی گردید. ۵- بروز و تشدید اختلافات داخلی در درون حزب کمونیست و کشیده شدن آن ها به سطح عمومی جامعه . ۶- تضعیف شدید پایگاه مردمی حکومت در اتحاد جماهیر شوروی و بی اعتنایی توده های مردم نسبت به مقام های حکومتی و... ۷- مبارزه مستمر با مذهب و ارزش های معنوی عملا" فرهنگی ملی شوروی را مخدوش کرد. همچنین عدم توفیق رژیم کمونیستی شوروی در ایجاد هویتی واحد و تمدنی مشترک میان اقوام مختلف , از زمینه های اصلی سقوط بود سست شدن ارزش های معنوی وملی زمینه را برای ایجاد بحران هویت در نسل جوان فراهم آورد و ناتوانی ایدئولوژی های حزب کمونیست در پاسخ به پرسش ها و ابهام های نسل جدید, بحران هویت را تشدید کرد و غربی ها از این خلائ ایجاد شده , بیش ترین بهره را بردند. مجموعه این زمینه ها و عوامل دیگر سبب شده در درون ساختار قدرت - به ویژه در حزب کمونیست که ستون اصلی نظام حاکم بر اتحاد جماهیر شوروی بود دو جریان سیاسی و دو نگرش متفاوت پدیدار گردد: الف) مدافعان کمونیسم که همچنان که بر اصول مارکسیسم و تفکرات لنینیستی پافشاری می کردند و با هر فکر اصلاح طلبانه ای مخالف بودند و از بلشویسم حمایت می کردند. ب) لیبرال ها و دموکرات ها خواستار اصلاحات در چهار چوب نظام شوروی بودند. خواست های آن ها عمدتا"

حول محور ترمیم و تکمیل سوسیالیسم , گسترش فعالیت های پارلمانی , افزایش مشارکت سیاسی , پایان رفتارهای استبدادی , افزایش آزادی های سیاسی و قطع تبلیغات ضد مذهبی بود با قدرت رسیدن اصلاح طلبان شعار پروستریکا (باز سازی اصلاحات اقتصادی) و گلاسنوست (اصلاحات سیاسی و اجتماعی) توسط گورباچف مطرح شد و با عدم موفقیت در اجرای آن ها و اوج گیری بحران های داخل حزب کمونیست و... موجبات فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی فراهم شد. (برای مطالعه بیش تر ر.ك : حسن واعظی , اصلاحات و فروپاشی) نامه امام (ره) به گورباچف - رهبر وقت اتحاد جماهیر شوروی - در شرایطی نگاشته شد که تحلیل گران سیاسی جهان در تردید کامل , تنها نظاره گر تجدید نظرطلبی و آغاز تحولات دنیای کمونیسم بودند و قادر به اتخاذ موضعی روشن نسبت به رخدادهای در حال وقوع بلوك شرق نبودند امام (ره) با بینش برخاسته از مکتب وحی و فراتر از وقایع روزمره و اتفاقات سیاسی به تحلیل این رویداد مهم پرداخت . پیش بینی شکست قطعی مارکسیسم در میدان عمل و فروپاشی نظام الحادی کمونیسم , هشدار جدی نسبت به فروغلتیدن در دام قطب دیگر استکبار جهانی و نظام سرمایه داری غرب , تحقق وعده های الهی و بازگشت نهایی جامعه انسانی به فطرت خداجوی خویش , از جمله نکات برجسته این پیام بود که حضرت امام (ره) با دریافتی غیبی , آن را چند سال قبل از فروپاشی گوشزد نمودند. حضرت امام (ره) در بخشی از این نامه وقتی می فرمایند ((... باید به حقیقت رو آورد. مشکل

اصلی کشور شما, مسئله مالکیت و اقتصاد و آزادی نیست . مشکل شما عدم اعتقاد به خداست ; همان مشکلی که غرب را هم به ابتذال و بن بست کشیده و یا خواهد کشید مشکل اصلی شما, مبارزه طولانی و بیهوده با خدا و مبدائ هستی و آفرینش است از شما می خواهم که درباره اسلام به صورت جدی تحقیق و تفحص کنید و این نه به خاطر نیاز مسلمین به شما که به جهت ارزش های والا و جهان شمول اسلام است که می تواند وسیله راحتی و نجات همه ملت باشد و گره مشکلات اساسی بشریت را باز نماید.....)) این پیام در یازدهم دی ماه سال ۱۳۶۷ ش . توسط هیئتی که سرپرستی آن را حکیم متائله , حضرت آیت الله جوادی آملی بر عهده داشتند, به هیئت رئیسه اتحاد جماهیر شوروی سابق (آقای گورباچف) ابلاغ گردید. اما جواب گورباچف به نامه امام به اختصار چنین بود: ۱- از فرستادن نامه امام خمینی (ره) تشکر می کنم . ۲- در فرصت مناسب جواب آن را خواهم داد. ۳- مضمون آن را به علمای شوروی اعلام می داریم . ۴- ما قانون آزادی ایمان را در دست تصویب داریم . ۵- من قبلا" گفتم با داشتن ایدئولوژی های مختلف می توان با حسن هم جواری در کنار هم زندگی کرد. ۶- این دعوت دخالت در شئون کشور دیگر محسوب می شود ; زیرا هر کشوری در انتخاب مکتب , آزاد و مستقل می باشد. متائسفانه - باتوجه به بند اخیر پاسخ گوباچف - با نامه مهم و فرهنگی امام (ره) برخوردی

سیاسی و روزمره گردید و از محتوای عمیق ومعنوی آن غفلت گردید و هشدارهای دوراندیشانه آن مورد توجه قرار نگرفت .

با توجه به همزمانی تقریبی تولد دو مکتب سوسیالیستی و امپریالیستی به چه علت شوروی دچار تزلزل و نابودی سوسیالیستی شد در حالی که برای آمریکا ی امپریالیستی محقق نشده است با توجه به اینکه بیشترین پشتوانه ملت و رفاه اجتماعی است که در شوروی وجود داشت و نه فقری که

پرسش

با توجه به همزمانی تقریبی تولد دو مکتب سوسیالیستی و امپریالیستی به چه علت شوروی دچار تزلزل و نابودی سوسیالیستی شد در حالی که برای آمریکا ی امپریالیستی محقق نشده است با توجه به اینکه بیشترین پشتوانه ملت و رفاه اجتماعی است که در شوروی وجود داشت و نه فقری که امروزه گریبانگیر بخش زیادی از جامعه آمریکا ست.

پاسخ

در پاسخ به این سؤال توجه به نکات ذیل حائز اهمیت است:

اولا، همزمانی تولد مکتب سوسیالیسم با امپریالیسم نیازمند بررسی و نظر دقیق می باشد، زیرا ابتدا باید تعریفی دقیق و مشخص از هر کدام از این ...$...ها ارائه داد زیرا هر کدام از این دو واژه دارای تعاریف مختلفی بوده و به علاوه از گونه های متعددی نیز برخوردار می باشند.

ثانیا، یکی از معانی و کارکردهای امپریالیسم تحمیل سلطه یا قدرت یک دولت بر قلمروهای دولت دیگر با وسایل گوناگون به قصد استثمار و کسب امتیازات سیاسی و اقتصادی و... می باشد. از این رو دولت کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سابق نیز به عنوان یکی از مصادیق امپریالیسم شناخته می شود که به عنوان یک استعمارگر بر نیمی از کره زمین سیطره نظامی سیاسی و اقتصادی داشت و به اشغال برخی کشورها نظیر افغانستان پرداخت. از این رو مناسب بود برای طرح دقیق سؤال خویش به جای واژه امپریالیسم، از واژه لیبرالیسم که به عنوان ایدئولوژی و مکتب رقیب سوسیالیسم شناخته می شود استفاده می نمودید.

ثالثا فروپاشی و انحطاط اتحاد جماهیر شوروی معلول عوامل داخلی و خارجی متعددی بود که عبارتند از:

الف – عوامل داخلی فروپاشی شوروی:

۱. حاکمیت مارکسیسم بر نظام شوروی و مغایرت های

ایـدئولوژیکی مارکسـیسم و کمونیسم برآمـده از اومـانیسم و ماتریـالیسم بـا فطرت انسـانی و سـنت هـای الهی، ماهیتا محکوم به شکست بود و دیر یا زود جامعه شوروی را با بحران مواجه می ساخت؛ همچنان که ایـدئولوژی برآمـده از اومانیسم در غرب نیز آن جوامع را بـا بحران مواجه سـاخته است. مکتب کمونیسم بـا انکـار وجود خـدا، ارائه تعریف تـک بعـدی از انسـان، بنا کردن روابط اجتماعی و اقتصادی بر مبانی نادرست دیکتاتوری و خفقان برای اجرای آنها راهی جز شکست نداشت.

۲. دیکتـاتوری و خفقـان حـاکم بر جـامعه شوروی و جنایات ضـد بشـری دولتمردان و سـردمداران این کشور که نمونه بارز آن عملکرد اسـتالین است که زمینه های اجتماعی را برای کاهش سـطح مشارکت سیاسـی مردم فراهم آورد. بر اثر این خط و مشی دیکتاتور منشانه و سـیاست های اسـتبدادی، میلیون ها نفر به طور وحشـیانه ای به مرگ محکوم شدنـد که نتیجه آن ایجاد تنفر و بی اعتمادی در مردم نسبت به نظام حاکم بود.

۳. بی اعتقادی رهبران شوروی به ایدئولوژی کمونیستی و نفاق در گفتار و رفتار آنان پایگاه مردمی نظام را به شدت در معرض خطر قرار داد.

۴. تأکیـد بر توسـعه تک بعدی و بی توجهی به توسـعه متوازن باعث عقب ماندگی این کشور در عرصه های فرهنگی، سیاسـی، اجتماعی و اقتصادی و ضربه پذیری آن شد.

۵. اختلاف های داخلی در درون حزب کمونیسم و تشدید اختلاف نیروها در نظام شوروی و کشـیده شدن اختلاف های درونی به بیرون.

۶. مبـارزه مسـتمر بـا مـذهب و ارزش هـای معنوی، بحران هـا و خلأهـای بسـیار زیـادی را به وجود آورد که حزب کمونیست و ایدئولوژی سوسیالیسم

به هیچ وجه توانایی پاسخ گویی به آنها را نداشت.

ب – عوامل خارجی فروپاشی شوروی:

۱. کشاندن شوروی به مسابقه تسلیحاتی و گسترش ابعاد آن برای سوق دادن این کشور به توسعه تک بعدی و غافل ماندن از سایر ابعاد توسعه.

این امر فاصله سطح زندگی مردم شوروی از کشورهای غربی را بسیار زیاد کرد. اگرچه در شوروی هیچ کس بدون خانه نبود، آموزش رایگان امری همه گیر شده بود و در صد بی سوادی نزدیک به صفر بود، اما سطح زندگی، رفاه عمومی و دسترسی به امکانات دیگر، با مردم غرب قابل مقایسه نبود.

۲. محاصره سیاسی – امنیتی شوروی توسط آمریکا وغرب براساس دکتر ین های آیزنهاور، کندی، جانسون، نیکسون، کارتر و ریگان، ارتباط مردمی این کشور را با جهان غرب به کلی قطع نمود واز سوی دیگر تبلیغات نظام کمونیستی و سردمداران شوروی بر ضد غرب کاملا غیر واقعی بود به گونه ای که بعد از فروپاشی شوروی، مردم آن با واقعیت هایی مواجه شدند که ماهیت تبلیغات دولتمردان کشورشان را آشکار ساخت.

۳. تحریم های اقتصادی و صنعتی غرب بر علیه این کشور و نفوذ و تسلط غرب بر مؤسسات مالی بین الملل نظیر صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، مانع اعطای تسهیلات مالی این نهاد ها به اتحاد جماهیر شوروی و مجموعه اردوگاه شرق شد. از سوی دیگر شعار ایدئولوژی کمونیسم که «هر کس باید به اندازه توانش کار کند و به اندازه نیازش برداشت نماید» شعاری غیر واقعی و بدون ضمانت اجرایی بود. تحقق این شعار تنها با تقوا و ایمان امکان پذیر بود که کمونیسم از هر دوی آنها بی بهره

بود. بنابراین راهی جز حاکمیت زور و برخوردهای استبدادی نداشت نتیجه چنین اقتصادی بی توجهی به سطح زندگی مردم و هدر رفتن ثروت های ملی بود.

۴. جنگ های سلطه گرایانه و مداخلات نظامی شوروی نظیر جنگ کره، درگیری در چین، جنگ ویتنام، رقابت های نظامی در آفریقا و جنگ افغانستان، که یکی پس از دیگری در گرفت، بنیه اقتصادی شوروی را تضعیف کرد.

از آنجا که هزینه رقابت های وسیع نظامی عمدتا بر عهده مردم شوروی بود، لذا هر روز بر دامنه نارضایتی های مردم افزوده می شد.

۵. به راه انداختن جنگ تبلیغاتی و روانی گسترده بر ضد اتحاد جماهیر شوروی توسط امپراطوری خبری غرب، جهت تخریب چهره آن کشور و بزرگ نمایی نقاط ضعف و..

۶. پشتیبانی وسیع غرب از مخالفان نظام حاکم بر شوروی از یک طرف و بی اعتبار ساختن نهادهای قضایی، امنیتی و انتظامی شوروی از طرف دیگر، زمینه را برای ترویج آنارشیسم و طغیان های اجتماعی فراهم ساخت (ر.ك: اصلاحات و فروپاشی، حسن واعظی، انتشارات سروش، ۱۳۷۹).

بررسی عوامل فوق که به فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی منجر شد، همگی حاکی از وجود بحران های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و... و نداشتن کمترین پشتوانه مردمی در این کشور است. در بیان وضعیت اقتصادی و فقر مردم شوروی در زمان فروپاشی آن همین بس که ارزش پول ملی روسیه ۴۰ هزار برابر در مقابل دلار کاهش یافته بود و بدهی های خارجی روسیه بالغ بر ۱۶۰ میلیارد دلار شده بود.

رابعا، هر چند لیبرالیسم غربی به این سرعت دچار انحطاط و فروپاشی نشد ولی واقعیت های کنونی جهان غرب که بر پایه لیبرالیسم و

آموزه هـای آن شـکل گرفته است حاکی از بحران های عظیمی در ابعاد مختلف است که در آینـده ای نه چنـدان دور آن را به همان سرنوشت سوسیالیسم اتحاد جماهیر شوروی سوق خواهد داد؛ زیرا هر چند لیبرالیسم غرب از اساس همانند کمونیسم منکر وجود خداونـد نیست، امـا آموزه هـای اومـانیستی و سـکولاریستی آن، به هیـچ وجه جایی برای توجه به خداونـد متعال و توجه انسان به ماوراء جهان مادی نگذاشـته است. بنابراین عامل اصلی انحطاط که همان دوری از خداوند و آموزه های اصیل وحیانی بود، به عینه در جوامع لیبرالیسم وجود دارد.

حضـرت اام در نـامه تاریخی خود به گورباچف با اشاره به این عامل چنین می نگارد: «جناب آقای گورباچف! بایـد به حقیقت رو آورد، مشـکل اصـلی کشور شـما مسأله مالکیت و اقتصاد و آزادی نیست، مشـکل شـما عدم اعتقاد واقعی به خداست، همان مشـکلی که غرب را هم به ابتذال و بن بست کشـیده و یا خواهد کشید. مشکل اصلی شما مبارزه طولانی و بیهوده با خدا و مبدأ هستی و آفرینش است» (صحیفه نور، ج ۲۱، چاپ اول، ص ۶۹ – ۶۶).

سیر تدریجی افول و انحطاط لیبرالیسم غرب واقعیتی است که حتی خود سیاسـتمداران و اندیشمندان غربی بدان اذعان دارند؛ به اعتقاد برژینسـکی، سـکولاریسم عنان گسـیخته حاکم بر نیمکره غربی در درون خود نطفه ویرانی فرهنگ غرب را می پرورد. از دیـدگاه او آنچه ابرقـدرتی آمریکـا را در معرض زوال قرار می دهـد... فسـاد درونی نظام غربی و دوری از معنویات است که نه تنها رهبری آمریکا بلکه مآلا فرهنگ آمریکا را به عنوان الگو و معیاری برای دیگران از

بین می برد (سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، منوچهر محمدی، نشر دادگستر ۱۳۷۷، ص ۱۸۶).

دست کشیدن از اصول و آموزه های لیبرالیسم کلاسیم و اتخاذ بعضی راهکارهای سوسیالیستی نظیر تشکیل دولت های رفاهی همگی بیانگر این واقعیت است. اندیشمندان مکاتب محافظه گرایی، مارکسیسم، فرانکفورت، پست مدرنیسم و منتقدان مذهبی، انتقادات و ایرادات اساسی بر لیبرالیسم گرفته و به بررسی بحران های عظیم آن پرداخته اند.

جهت مطالعه بیشتر ر.ک:

۱. آربلاستر، ظهور و سقوط لیبرالیسم

۲. فرهنگ واژه ها، عبدالرسول بیات

۳. عصر امام خمینی، میر احمد رضا حاجتی

۴. آمریکا پیشتاز انحطاط، روژه گارودی

نتیجه آن که هر چند لیبرالیسم غرب می کوشد با ارائه نظریات و راه حل های جدید خود را از خطر انحطاط حتمی نجات دهد، اما از آنجا که این راه حل ها بدون شناخت اساسی و صحیح از انسان و نیازهای روحی و معنوی او و تنها بر پایه مادیات شکل می گیرد، نه تنها راه به جایی نمی برد. بلکه بر سرعت این انحطاط خواهد افزود و آینده ای جز سرانجام اتحاد جماهیر شوروی نخواهد داشت.

واقعه میدان تیان آن من چین چیست و علت آن چه بود؟

پرسش

واقعه میدان تیان آن من چین چیست و علت آن چه بود؟

پاسخ

این واقعه مربوط به سال ۱۹۸۹ می شود که موج جنبش دموکراسی در میدان «تیان آن من» (صلح آسمانی) پکن توسط نیروهای ارتش و پلیس چین با شدت هر چه تمام تر سرکوب شد. هر چند دولت چین تعداد کشته شدگان را هیچ وقت اعلام نکرد اما منابع غربی تعداد آن را بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ نفر تخمین زده بودند.

متعاقب این حادثه اسفناک، رهبر حزب «دموکراتیک چین» به سرعت و برای سال های طولانی روانه زندان شد. شبکه بزرگی از اردوگاه های کار اجباری در کشور احیاء شد و فعالان مسیحی، بودایی و مسلمان مورد تعقیب قرار گرفتند و دادگاه ها مجرمان را به اندک دلیلی به اعدام محکوم کردند.

از سوی دیگر این قبیل اقدامات باعث ایجاد فشارهای بین المللی بر چین شد؛ نخست وزیر وقت این کشور از سوی محافل مطبوعاتی و تبلیغاتی غرب به «قصاب پکن» ملقب شد و در مجموع رهبران چین مورد نکوهش سایر کشورها قرار گرفتند و چین از نظر سیاسی، اقتصادی، تسلیحاتی و.. در جامعه بین المللی در تنگنای سختی قرار گرفت و اما مهمترین علت این قضیه مربوط به مبانی فکری و انحصارگرایی حزب کمونیست چین باز می گردد زیرا این حزب هر آن چه را که ثبات و امنیتش را تهدید می کرد مستوجب سرکوب می دانست (روزنامه ایران، ۲۶ خرداد ۱۳۸۲).

در مورد کشمیر و چچن مطلب بنویسید که علت درگیری ها در این مناطق چگونه است.

پرسش

در مورد کشمیر و چچن مطلب بنویسید که علت درگیری ها در این مناطق چگونه است.

پاسخ(قسمت اول)

الف کشمیر:

(نگاهی به روند مناقشات کشمیر .مترجم: رضا ثابتی .به نقل از سایت باشگاه اندیشه.منبع: روزنامه شرق ۱۱/۹/۸۲)

چرا کشمیر محل دعوای هند و پاکستان است؟

مناقشه بر سر کشمیر موضوع جدیدی نیست. حتی قبل از استقلال هند و پاکستان از بریتانیا در آگوست ۱۹۴۷، این منطقه مورد مناقشه بوده است. طبق طرح جدایی لحاظ شده در قانون استقلال هند مصوب سال ۱۹۴۷، کشمیر مختار شد که برای الحاق به هند یا پاکستان آزادانه تصمیم بگیرد. «مهاراجه هاری سینگ» که در آن زمان برای استقلال کشمیر تلاش می کرد، نهایتا تصمیم گرفت که به هند بپیوندند. او قدرت منطقه را در اختیار هند قرارداد و در عوض از دولت آن کشور قول کمک های نظامی و برگزاری همه پرسی در منطقه را گرفت. از آن زمان، کشمیر محل دو جنگ از سه درگیری بین هند و پاکستان بوده است: اولی در سال های ۱۹۴۸ _ ۱۹۴۷ و دومی سال ۱۹۶۵.

در سال ۱۹۹۹ نیز درگیری کوتاه اما تلخی بین ارتش هند و نیروهایی که از جانب پاکستان حمایت می شدند و مخفیانه وارد منطقه تحت کنترل هند شده بودند رخ داد. علاوه بر ادعاهای هند و پاکستان بر سر تصاحب منطقه، گروه های جدایی طلب نیز که با حاکمیت هند بر منطقه مخالف هستند از سال ۱۹۸۹ با نظامیان هند درگیر هستند. این جنبش ها در حال رشد و گسترش هستند.

ادعاهای دو کشور چیست؟

اسلام آباد اعتقاد دارد که کشمیر از همان سال ۱۹۴۷ باید به خاک پاکستان اضافه می شد،

چرا که مسلمانان غالب جمعیت منطقه را تشکیل می دهند. پاکستان همچنین معتقد است که کشمیری ها باید این حق را داشته باشند که در یک رفراندوم بی طرف برای تصمیم گیری درباره آینده شان شرکت کنند و در این باره به چندین قطعنامه مصوب سازمان ملل استناد می کنند. اما دهلی علاقه ای به دخالت های بین المللی در منطقه ندارد. هند به پیمان جدایی که در سال ۱۹۴۷ با هاری سینگ، مهاراجه منطقه، امضا کرده استناد می کند. در عین حال هر دو کشور «راه سوم» یعنی استقلال کشمیر را به شدت رد می کنند.

«خط کنترل» چیست؟

خط مرزی دو کشور با عنوان خط آتش بس اولین بار در سال ۱۹۴۹ بعد از اتمام جنگ اول کشمیر مشخص شد. در ماه ژولای سال ۱۹۷۲، بعد از درگیری دوم، خط مرزی جدید با عنوان «خط کنترل» (LOC) با تغییرات اندکی نسبت به مرزبندی اولیه و طی «توافقنامه سیملا» بین دو کشور شکل گرفت. خط کنترل از منطقه ای کوهستانی با ارتفاع ۵۰۰۰ متر می گذرد. شرایط به شکلی است که ادعاهای مکرر و جدال های مقطعی خیلی بیشتر از درگیری های نظامی پراکنده بین دو کشور است.

در شمال خط کنترل، نیروهای رقیب از سال ۱۹۸۴ در مرتفع ترین منطقه جنگی جهان یعنی یخچال های طبیعی سیاچن (با ارتفاع بیش از ۶۰۰۰ متر) سنگربندی کرده اند. خط کنترل، منطقه کشمیر را به نسبت تقریبی دو به یک تقسیم می کند. منطقه تحت کنترل هند قسمت شرقی و جنوبی کشمیر را با جمعیت حدود ۹ میلیون شامل می شود که به ایالت جامو کشمیر هند متصل است.

قسمت های غربی و شمالی نیز با ۳ میلیون جمعیت در منطقه تحت کنترل پاکستان است که پاکستان آن را «کشمیر آزاد» نامیده است. چین هم بخش کوچکی از منطقه را در اختیار دارد.

نقش سازمان ملل چیست؟

سازمان ملل از سال ۱۹۴۹ در منطقه حضور دارد. در حال حاضر نیز خط کنترل توسط «گروه ناظران نظامی سازمان ملل در هند و پاکستان» (Unmogip) نظارت می شود. بنا به گفته سازمان ملل ماموریت آنها این است که «تا حد امکان بر اجرای آتش بس دسامبر ۱۹۷۱ و پیشرفت آن نظارت کند.»

دلیل افزایش تنش بین دو کشور در سال ۲۰۰۱ چه بود؟

پس از اینکه هند، گروه های تحت حمایت پاکستان را به دست داشتن در حمله به مجلس دهلی در دسامبر سال ۲۰۰۱ متهم کرد، دو کشور نیروهای خود را در منطقه مرزی پیاده کردند. هند ادعا کرد که سرویس های اطلاعاتی پاکستان به سازماندهی حمله کمک کرده اند. این اتهام به شدت از سوی اسلام آباد تکذیب شد و پاکستان مدعی شد که حمایت معنوی و دیپلماتیک از این گروه ها تنها کاری است که انجام می دهد.

وقوع حمله دیگری در ماه مه منجر به استقرار حدود یک میلیون نیروی نظامی در منطقه شد و جامعه جهانی را از جهت وقوع یک جنگ تمام عیار نگران کرد. طرفین در اثر فشار همه جانبه بین المللی به رهبری آمریکا عقب نشینی کردند.

گروه های نظامی منطقه چه کسانی هستند؟

چندین گروه در کشمیر فعال هستند، همه آنها مسلح نیستند، اما از زمان شروع شورش مسلمانان در سال ۱۹۸۹ تعداد جدایی طلبان مسلح از چند صد نفر به هزاران تن

افزایش یافته است. «حزب المجاهـدین» شاخص ترین گروه منطقه و طرفدار پاکسـتان است. اسـلام آباد فراهم کردن تجهیزات و تسلیحات برای این گروه هـا را تکـذیب می کنـد. «جبهه آزادی بخش جـامو و کشـمیر» (Jklf) نیز بزرگ تریـن گروه طرفـدار استقلال منطقه بود که نفوذ آنها در سال های اخیر کمرنگ شده است.

بقیه گروه ها زیر چتر «کنفرانس حریت» که به صورت مسالمت آمیز برای پایان بخشیدن به سلطه هند بر کشمیر مبارزه می کند، فعالیت می کنند. نوامبر سال ۲۰۰۰ نیروهای هنـدی آتش بس یک جانبه ای را با گروه های نظامی اعلام کردند، اما خشونت ها ادامه یافت.

تلاش برای ادامه مذاکرات بین دولت هند و گروه های جدایی طلب با درخواست این گروه ها مبنی بر لزوم حضور پاکستان در این مـذاکرات، با شـکست مواجه شـد. هند اعتقاد دارد هیچ جایی برای حضور پاکسـتان در نشـست ها وجود ندارد چرا که این کشور حامی خشونت در کشـمیر است. سال ۲۰۰۱ در نشـست شـهر آگرا در هند نیز طرفین در کاهش مناقشه و رسیدن به توافق بر سر این منطقه شکست خوردند.

از آن به بعد نیز دهلی و اسلام آباد مرتبا یکدیگر را به دامن زدن به خشونت و بحران در کشمیر متهم می کنند.

اخیرا همزمان با عیـد فطر و پس از یک دوره کوتاه افزایش درگیری، پاکسـتان آتش بس یک طرفه اعلام کرد و هنـد نیز با این پیشـنهاد موافقت کرد. انتظار می رود در آینده نزدیک گفت وگوهایی بین سـران دو کشور برای کاهش بحران و مناقشه بر سـر منطقه کشمیر انجام شود.

ب ـچچن: در این زمینه جهت

آشنایی با اوضاع داخلی چچن و علت درگیری ها، دو مقاله آورده می شود:

یکم: (جنگ و روند عادی سازی در چچن،نویسنده: Gween ROCHE ،منبع: لوموند دیپلماتیک ژوئن ۲۰۰۳ به نقل از سایت باشگاه اندیشه)

علی رغم عملیات انتحاری که در طی چند روز ۷۵ کشته به جا گذاشت، ولادیمیر پوتین در نامه ای خطاب به مردم روسیه در ۱۶ ما مه ۲۰۰۳ خطوط سیاست خود را در چچنی، چنین ترسیم میکند: انتقال مسئولیت برقراری نظم به نیروهای انتظامی محلی، انجام انتخابات ریاست جمهوری و مجلس، امضای معاهده ای برای تنظیم حدود قدرت فدراسیون روسیه و جمهوری قفقاز و عفو عمومی. اما اوهیچ اشاره ای به رفتارافراطی سربازان روسی نکرد، که فجایع ناشی از آن عطش انتقام جوئی را در نسلهای تازه چچنی بر می انگیزد. هنگام ورود به گروسنی، پایتخت چچنی ، این پاسگاهای کنترل و ارتشیان صورت پوشیده روی تانکها نیستند، که تکان دهنده اند؛ حتی شلیک مسلسل، تپه ویرانه ها، جاده های خراب شده ، درختان سوخته ، ساختمانهای درب و داغان ، نماهای تکه پاره شده، غافلگیر کننده نیستند. چون همه اینها، به نوعی، جزو تصاویر عادی جنگی اند، و چندان هم غیر منتظره نیستند. آنچه شگفت آور است حضور زندگی است. این رد پای حیات است، نشانه های کار انسانی و سرریز شدن زندگان در شهر ارواح است که آدم را منقلب می کند. هر چقدر هم که این غافلگیری به نظر حیرت آور برسد، دیدن بعضی چیزها در این میان پوچ می نماید مثل : رختهای آویزان که در حفره ی دیوارها خشک می شوند یا ملافه های که جای پنجره

ها را گرفته اند و دکه های نوشیدنی و دستفروشی هایی که کنار خیابان اند....

حدود سه سال پیش، در فاصله سپتامبر ۹۲ تا مارس ۲۰۰۰ ، گروسنی۱ به شدت بمباران شد. اکثر اهالی این شهر، فرار کردند اما بقیه ماندند، عده ای هم بازگشته اند؛ و در قلب این ویرانه ها ، زندگی همچنان ادامه یافته است. در بعضی نقاط ، زندگی جریان دارد و حتی شکوفا است. این زندگی، مثل خود این ویرانه ها ، متلاشی و از هم گسیخته است.

برای این سرزمین کوچک ، این دومین جنگ در مدت ده سال است : اولین درگیری، از سال ۹۴ تا ۹۶ ، خسارات شدیدی به بار آورد که به نابودی بنیاد های مدنی و کشته شدن صد هزار نفر منجر شد. در تلاقی واقعیت های همزمان ، چچنی، شاید، در شرف چرخش بزرگی است. اگر از بهار ۲۰۰۰ عملیات نظامی وسیع (بمباران های شدید شهر ها و دهات) در دشت ها قطع شده اند ، ولی در مناطق کوهستانی (آبادی های شاتویی ، ایتوم کالنسکی و ودنسکس) همچنان ادامه دارد. و در عین حال ، این کشور متحمل عملیات شوم پاکسازی شده است که هدفش جستجوی تروریستها در میان مردم غیر نظامی است. عملیاتی که با غارت ، بد رفتاری ، دستگیری های خود سرانه ، شکنجه و اعدامهای سریع همراه بوده است .... تعداد قربانیان غیر نظامی، از سال ۹۹ تا به امروز، هفت هزار نفر تخمین زده شده است. اما اینها مانع از این نمی شوند که مسئولین روسی، عادی شدن موقعیت را اعلان نکنند. و

این در حالی است که می کوشند تا جهانیان و افکار عمومی روس ها را به بر حق بودن عملیات ضد تروریستی متقاعد کنند. در یازده فوریه ۲۰۰۳ ، ولادیمیر پوتین، در برنامه اخبار کانال یک فرانسه، اعلان کرد که : " همه بنیاد های تشکیلاتی مبارزان چچن نابود شده است و امروز دیگر فقط چند گروه منزوی، که اعمال تروریستی انجام می دهند، باقی مانده اند؛ یعنی تنها کاری که از دستشان بر می آید. و وظیفه ما، از بین بردن آنها است."

معهذا، فشار و خشونت علیه مردم عادی، همچنان ادامه دارد: در ماههای اخیر، بخصوص از زمان گروگان گیری تئاتر " دوبروکا " در مسکو، در اکتبر ۲۰۰۲ ، ارتش فدرال " عملیات هدفمند" را شدت داده است . این دستگیری های خود سرانه که به ناپدید شدن یا اعدام سریع منجر می شوند ، در شب و به وسیله گروههای مردانی با صورتهای پوشیده انجام می گیرد. اینها، اغلب، خود را معرفی نمی کنند اما می دانند که دنبال چه کسانی آمده اند. بهمین علت، انجمن دفاع از حقوق بشر روس، " مموریال " ، عقیده دارد که این جنایات توسط تشکیلات سازمان یافته ای انجام می شود که اعضا واحدهای مختلف را در یک گروه جمع کرده و به مثابه جوخه های مرگ عمل می کنند.

پاسخ(قسمت دوم)

" ک " در روستایی از ناحیه اوروس مارتان (جنوب غربی گروسنی) زندگی می کند، می گوید : " من پنج پسر دارم . در شب بیست تا بیست و یک اکتبر ۲۰۰۲ ، ارتشی ها با یک ماشین ضد گلوله

وارد باغ من شدند. آنها مسلح بودند و صورتهایشان نیز پوشیده بود. و اعلام کردند که عضو "ژ. ر. یو." (سرویس اطلاعات ارتش) هستند؛ بدون آنکه حتی فرصت لباس پوشیدن به چهار پسر من (بین ۲۲ تا ۲۸ ساله) بدهند، آنها را با خود بردند. از آن تاریخ، پسرها ناپدید شده اند و علیرغم همه تلاشها و اقداماتی که از طریق نهادها انجام دادم (" ف. اس. ب. " که جانشین کا. گ . ب. است. پلیس ، دادسرا و ارتش) هیچ اطلاعی از محل زندانی شدن آنها به دست نیاورده ام."

در حال حاضر، هزاران نفر که بیشتر مردها هستند، ناپدید شده اند. حتی، گاهی پیش می آید که اجسادی در گورهای جمعی کشف می شوند که دخالت نیروهای فدرال را افشا می کند؛ زیرا، در آنجا اجساد کسانی که به وسیله واحدهای مسلح پلیس یا اف اس پ. دستگیر شده اند، پیدا می شوند. ارتش روسیه در چچنی، در کمال مصونیت از هر مجازاتی، مشغول ارتکاب به جنایات خود است : از آغاز جنگ ، تنها پنجاه ارتشی، به جرمهای مختلف علیه مردم عادی محاکمه شده اند. اما تا به امروز، هیچ پیگرد قانونی، مثلاـ علیه مسئولان عملیات "پاکسازی" یعنی آل خان لورت و نووی آلدی (دسامبر ۹۹ و فوریه ۲۰۰۰) انجام نگرفته است؛ عملیاتی که به علت تعداد بالای قربانیان غیر مسلح، متاسفانه، شهرت یافته اند.

در چچنی، دو دولت موازی با هم وجود دارد: " اصلان مسکادوف" در ژانویه ۹۷ ، در انتخاباتی که تحت نظر سازمان او. اس. ث. ای. انجام شد،

به ریاست جمهوری انتخاب شد. و رهبری مقاومت را در مقابل کسانی که او آنها را متجاوزین روسی می نامد، به دست گرفت. و از ژوئن ۲۰۰۰ احمد کادریف، مفتی چچنی، نیز از طرف کرملین به ریاست تشکیلات چچن طرفدار روس گمارده شد؛ ملیشیای تحت فرماندهی مستقیم مفتی هم، از چند ماه پیش، دست به دستگیری های خودسرانه دست زده و ترس و وحشت را بر مردم حاکم کرده است . و شاید با این کار می خواهد، به نوعی، لشکر فدرال روس را از بخشی از عملیات معمولیش معاف کند. اما بدون شک، این هجوم و غارتها، به دلیل انتقامجویی های شخصی و حتی با اهداف کاملا جنایتکارانه انجام می شود.

جنبش مقاومت چچن ها، در موقعیت حساسی قرار گرفته است : فعالیت نظامی روسها، که از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ شدت گرفته، بخشی از این مقاومت را در هم شکسته است . به علاوه، فعالیت شبکه های تجهیزاتی داخلی کاهش یافته است. کمک منابع ترکی و سعودی، که قبلا این جریان مقاومت را، از لحاظ مالی و تجهیزاتی، حمایت می کرد، قطع شده است. علاوه بر این ، مردم بعد از سه سال و نیم جنگ، به زانو درآمده اند و حاضر به قبول صلح ظاهری مسئولین روسیه شده اند؛ تا جایی که، عضوگیری برای جنبش مقاومت بسیار مشکل شده است.

جنبش مقاومت بی جان چچن که دچار پراکندگی و گروهک گرایی است ، و گاه دچار مواضع افراطی می شود؛ همچنان به اعمال چریکی خود علیه اهداف نظامی ادامه می دهد. آخرین حمله هایی که به نیروهای روسی شد، گواه بر این امر

است . منزوی شـدن این جنبش مقاومت ، ماسـکادوف را که همیشه بین دور و یا نزدیک شـدن به اسـلام گرا ها در نوسان بود، بالاخره به راه دوم کشاند. و از تابستان ۲۰۰۲ تظاهر به اسـلام گرایی کرد: او کامیل باسایف را به ریاست مرکز فرماندهی چچن در مجلس شورا انتخاب کرد و از اینجاست که روسای سابق اسـلامگرای افراطی، مثل مولادی اودوگف یا زلیم خان لانداربیف دوبـاره مورد لطف و عنـایت قرار گرفتنـد. وانگهی، ماسـکادوف که همیشه ادعادی لائیک بودن داشت، از ماهها پیش ، به ویژه وقتی که در برنامه های رادیو و تلویزیون شرکت می کند، از سمبل های اسلام گرایان استفاده می کند.

از قرار، این تمایـل، نزد مبـارزان چچن رایـج است (همانطور که در رفتار گروگانگیرهای تئاتر مسـکو مشـهود بود.) و بنظر می رسـد که بیشتر از آنکه افراطی شـدن واقعی مواضع آنهـا باشـد، تظـاهر به آن است. بنـا به تحلیلشان، آنها دیگر هیـچ انتظاری از غرب ندارنـد و امیـد وارند از این سـمبل ها بهره برداری کنند. و در حقیقت، این لغزشـی تدریجی است در ارائه تصویری که از خود می سازند و به دنیا ارائه می دهند؛ و بهمین سبب کار آنهایی که سعی دارند مبارزین چچن را دنباله جریان بن لادن معرفی کنند، آسان می کند. (آیا دیگر برای آنها اهمیتی دارد؟)

گروگانگیری اکتبر ۲۰۰۲ در تئاتر دوبروفکا که به وسـیله کمانـدوهای چچنی انجام شـد، بهترین دسـتاویز را به دولت روس داد که همیشه ، به ویژه بعد از ۱۱ سپتامبر، پرچم خطر تروریسم چچن را علم می کند. این گروگانگیری ، هم

به برکناری ماسکادوف کمک کرد که با استدلال روسها، او دیگر به اردوگاه بن لادن رانده شده است ؛ و هم اینکه هر گونه دورنمای مذاکره سیاسی با چچن ها را از بین برد؛ تا جایی که برای عده ای، درباره ارتباطات سرویس های مخفی روسی با گروگانگیرها سئولاتی طرح شده است. " آنا پولیتکو سکایا" مورد بسیار نگران کننده ای را، در هفته نامه " نوایا گازتا" ، آشکار کرد. ۲ : یکی از گروگانگیرها که نماینده سابق ماسکادوف در اردن بود، و در جریان گروگانگیری زنده ماند، در بخش مطبوعاتی ولادیمیر پوتین به کار مشغول است. وانگهی، همه از کشف حقیقت راضی نیستند : ۱۷ آوریل، سرگئی یوشنکف که یکی از اعضای هیات تحقیق در مورد این گروگانگیری بود، به دست افراد ناشناسی به قتل رسید.

هم چنین، در مورد بمب گذاری های ۱۹۹۹ در ساختمانهای مسکونی مسکو و " ولگودونوسک " که به مبارزین چچن نسبت داده شده، و پوتین برای توجیه از سرگیری عملیات نظامی در چچن، به آن استناد کرده است؛ شک و تردید بسیار وجود دارد: تا اینجا، هیچ یک از چچن های دستگیر شده مجرم شناخته نشده اند، و این در حالی است که شهادتهای متعددی، سرویس مخفی " اف. اس. ب. " را متهم می کند.

همه می دانند که بوریس برزوسکی، متنفذ روسی، که در آن زمان با خانواده یلسین نزدیک بود، از سال ۹۹ ببعد که به لندن پناهنده شد، سرکرده جنگجویان چچن "کامیل باسایف" و یا "مولادی ادوگف" اسلامگرا را از لحاظ مالی تامین می کرده است....

دولت روس. که مصمم بود تا از

هر گونه مصالحه ای امتناع بورزد، راه دیگری نـداشت؛ یعنی تصور روندی سیاسـی، بدون مذاکره با طرف مقابل. و در راسـتای همین هـدف بود که در مـارس ۲۰۰۳ ، همه پرسـی عمومی بر سـر مسـئله قبول قـانون اساسـی جدیـد (که بنا به اولین ماده آن : سرزمین چچن بخش جـدا نشـدنی از فدراسـیون روسـیه می باشـد) و برگزاری انتخابـات مجلس و ریـاست جمهوری در پایـان ۲۰۰۳ برنامه ریزی شـد. بر اساس شواهدی که در دست است ، می توان گفت که این همه پرسـی در شـرایطی غیر دموکراتیک انجام شده است. روز ۲۳ مارس ، در خیابانهای گروسـنی پرنـده پر نمی زد. تنها فریاد باندرول های رنگی آویزان بر ویرانها بود که مردم را گاه با جملاتی تهدید آمیز دعوت به شـرکت در این همه پرسی می کرد: (همه پرسی شانسی برای ادامه حیات . ... اگر می خواهی سـرنوشت خود را تعیین کنی در همه پرسـی شـرکت کن ... قـانون ضـعیف بهتر از فقـدان آن است.) تنها عـده کمی، دور از چشم دیگران ، خود را به حوزه های رای رساندند.

در طول خیابــان خـالی و غمگینی کـه نـام مضـحک " خیابـان پیروزی " را دارد ، دههـا تظـاهر کننــده ی بـا جرات، بـا حمل پلاکاردهـایی که رویشـان عکس هـای نزدیکان کشـته یا مفقود شـده بود ، مخالفت خود را با این همه پرسـی بیان می کردنـد. فضای عجیبی بود ، آمیزه ای از تنش ، ترس و تهدید از یک سو ؛ و از سـمت دیگر، تعطیلی پاسـگاهای پلیس و کاهش ظاهری کنترل از طرف سرویس های امنیتی بود.

میان سرمستی اعلام شده توسط وسائل ارتباط جمعی روسی (چچن ها، در حال رقص و پایکوبی و موسیقی و فعالیت شدید) و شهر خالی گروسنی، که هر از گاهی، در اینجا یا در آنجا، صدای انفجار یا رگبار مسلسل به گوش می رسید، چه تضاد غریبی وجود داشت ......

یگ روز پیش از همه پرسی، تعداد زیادی از مردم عادی قربانی انفجار مین و یا خمپاره شدند. در روز ۲۲ مارس، کارکنان یک واحد درمانی غیر دولتی "پزشکان جهان" در گروسنی ، برای معالجه دختر جوانی که، براثر اصابت خمپاره ای به حیاط خانه اش، زخمی شده بود، به حومه گروسنی رفتند. همان روز، چهار نفر نیز ، که به علت انفجار تانکی بر روی یک مین زخمی شده بودند، در بیمارستان شماره ۹ بستری شدند. و بالاخره در روزهای قبل از همه پرسی، چندین حوزه رای گیری هدف بمب گذاری های مبارزین چچنی قرار گرفتند.

بنابراین، همه پرسی، بر زمینه جنگی بی پایان انجام گرفت. و برای سازمانهای غیر دولتی و خبرنگاران مستقل، چچنی سرزمینی است که دسترسی به آن بسیار محدود است . حضور پاسگاه های نظامی متعدد که همه جاده ها و خیابانها را زیر کنترل دارند، رفت و آمد را در آنجا غیر ممکن ساخته است. وانگهی، در مدت سه سال جنگ ، مردم آموخته اند که از حضور در خیابانها بترسند. با اینکه روز ۲۳ مارس ، به وضوح دیده می شد که به ارتشی ها دستور داده اند تا کمتر کنترل کنند ، ولی مردم ترجیح دادند که در خانه هایشان بمانند، در حالیکه اتوبوسها، خالی

و بی سرنشین، در خیابانها حرکت می کردند.

آخرین نشانه آلت دست قرار دادن مردم، فشارهایی است که به رای دهندگان، برای رفتن به پای صندوق های رای، وارد شد. مثل تهدید به اقدامات تلافی جویانه جمعی ، در صورت پایین بودن سطح مشارکت مردم در حوزه های رای گیری؛ و ارعاب فردی، که با قول و قرار های گوناگون همراه بود.

در چنین شرایط خطرناکی، و در فضای بسته فشار و تهدید، چه کسی می تواند جرات کند که از آزادی بیان سخن بگوید؟

همه اینها، مانع از این نشد که مقامات روسی، از سر صبح، رضایت خود را به طور علنی از استقبال وسیع مردم در حوزه های رای گیری بیان نکنند. همان شب، ارقام رسمی اعلان شده، حاکی از مشارکت حدود هشتاد و پنج در صد و تائید رای همگانی در قانون اساسی جدید (حدود نود و شش در صد) بود. اما این ارقام، خلاف واقعیت است. در گروسنی، مردم وحشتزده، خیابانها و حوزه های رای گیری را کاملا۔ خالی گذاشتند. همانطور که " ك " عضو هیات انتخابات در یکی از مراکز رای گیری محل " استارو پرو میسلوسکی" گواهی می دهد، تقلبات بزرگی رخ داده است : " به من گفتند در جای خود بنشینم و با هیچکس صحبت نکنم. من هم چون کاری نداشتم ، تعداد آدمهایی که برای رای دادن آمده بودند را می شمردم. در ساعت سه بعد از ظهر حدود ۲۴۳ نفر را شمردم ، در حالیکه در ساعت ۱۱ صبح، مامورین حوزه رای گیری اعلام کردند که تا این ساعت ۱۴۵۷ نفر به پای

صنـدوق رای آمده اند. پس از ساعت سه بعد از ظهر، فقط ۲۰ نفر رای دادنـد ، اما آخر وقت، هیات ، رقم ۲۱۸۵ رای دهنده را اعلام کرد. بعضـی، چندین بار رای دادند و من شاهد بودم که افرادی با یک دسته کارت شناسایی آمده بودند و برای ۱۵ تا ۲۰ نفری رای می دادند. در هر صورت، برگه های رای با علامت آری از پیش آماده شده بود . "

پاسخ(قسمت سوم)

سازمانهای غیر دولتی چچن و بین المللی، در صد مشارکت این همه پرسـی را، حدود سی در صد تخمین می زنند. اما جدای از این کلـک و تزویر، چیزی که از طرف بسـیاری از چچن هـا به صورت تحقیر و حـتی نوعی اقـدام جنگی تلقی شـد ، همانـا نفی اراده مردم در روندی بود که بعنوان مردم سالاری معرفی شده بود.

این گفتار های رسـمی روسـها ست که از همه بی شـرمانه تر به نظر می رسد. فردای این همه پرسـی، پوتین ، مشارکت گسترده مردم را تبریـک گفت و اعلام کرد که چچن ها میل خود را برای مانـدن در آغوش فدراسـیون روسـیه به وضوح تصـریح کرده اند. و مسـئله تمامیت ارضی روسیه ، به شکل قطعی حل شده است . از نظر رهبر کرملین ، این همه پرسی ، اجازه می دهد که به طور رسـمی به ریـاست جمهوری ماسـکادوف پایان داده شود . او گفت : " آنهایی که هنوز سـلاح بر زمین نگذاشـته انـد، علیه مردم خود و برای ایده آل های پوچ می جنگند." ۳

"راه حل " پوتین، در حقیقت ، نفی هرگونه حاکمیت مردمی در

تمام سطوح آن است : پوتین از اینکه مردم را در بیان دموکراتیک خود آزاد بگذارد ، سر باز می زند ، همچنان که از مذاکره و گفتگو با نمایندگان انتخابی آنها امتناع می ورزد. این امر، برای او هیچ اهمیتی ندارد : او در تصویری که از خود به افکار روس می دهد ، می خواهد خود را به عنوان مدافع منافع استعماری روسیه در قفقاز و مبتکر "راه حل سیاسی" این نزاع ، بدون قبول مذاکره با کسانی که او آنها را تروریست می نامند، معرفی کند.

به همین دلیل، هرگز به طرحهای مختلف صلح که از طرف وزرای تبعیدی کابینه "اصلان ماسکادوف" پیشنهاد شد اعتنایی نکرد . به ویژه طرحی که پیشنهادش استقرار تشکیلاتی در چچنی، تحت سرپرستی انتقالی بین المللی بود.

همه پرسی ۲۳ مارس، در زمینه تحولی که از چند ماه پیش آغاز شده است، انجام می شود. با روی کار آوردن دولت چچن طرفدار روس، و اعلام های متعددی که در جهت عادی سازی بیان شد، دو دنیای مختلف در چچنی همزیستی می کنند. از یک سو، شرایط واقعی جنگی است و ارتش اشغالگر به عملیات چریکی علیه اهداف نظامی ، با ضد حمله های گسترده علیه مردم بی سلاح جواب می دهد و از طرف دیگر کفتمان رسمی روس هاست که به نظر سوررآلیستی می آید؛ اما در عین حال، در حال ریشه دواندن در زندگی روزمره چچن هاست.

آیا این عادی سازی ، بالاخره شکل خواهد گرفت؟ مشکل بتوان به آن جواب داد . در هر صورت مقامات روسی، همه پرسی را به عنوان یکی از مراحل

تحولات در محل، تلقی می کنند . به این ترتیب، همانطور که معاون وزیر داخله، در ۲۲ آوریل ۲۰۰۳ اعلان کرد: " رهیری عملیات چچن که تا ژانویه ۲۰۰۱ به اف. اس. ب. محول شده بود ، از این پس ، به وزارت داخله انتقال خواهد یافت." بدون شک، تصمیم کنار گذاشتن تدریجی ارتش فدرال از عملیات، تبلور اراده چچنی کردن این جنگ است. در این صورت ، در راستای روندی که از چند ماه پیش به این سو در حال انجام است، عملیات به دست پلیس محلی خواهد افتاد. خطری که وجود دارد، رکود و گندیده شدن موقعیت است. یعنی از یک طرف، جنایتکار جلوه دادن گروه های مسلحی است که نماینده قدرت چچن هستند، و از طرف دیگر ادامه عملیات پراکنده مقاومتی است که شاید دیگر قدرت سازمان دهی اش از دست داده و بدون امکانات مانده است، و فقط چند گروه فعال مانده اند. و همه اینها بر زمینه عادی سازی ظاهری صورت می گیرد.

این استراتژی، مسلما، روی سکوت جامعه بین المللی حساب می کند که هیچ اقدامی برای تشکیل جلسه یا مذاکره و آشتی دادن انجام نداده است. البته، جامعه بین الملل، از خلال ماموریت های مختلف، واقعیت جامعه چچن را زیر نظر دارد؛ ولی از لحاظ سیاسی، هیچ اقدامی نمی کند. بنا به خواست مقامات روسی، سازمان همکاری و امنیت اروپا مجبور به ترک چچنی در مارس ۲۰۰۳ شد. سازمان ملل نمی تواند هیچ فشاری بر دولت روس اعمال کند و مراکز مربوط به آن در محل (کمیساریای عالی پناهندگان ، برنامه تغذیه جهانی و سازمان جهانی بهداشت

) تنها به فعالیت های بشر دوستانه بسنده می کنند. حتی سازمان حقوق بشر ، در پنجاه و نهمین نشست خود ، در آوریل ۲۰۰۳ ، برای دومین سال متوالی، از صدور قطعنامه برای محکوم کردن روسیه ، به علت جنایاتش در چچنی، سر باز زد.

و اما مجمع پارلمان شورای اروپا، بعد از سرزنش های مودبانه (روسیه از آوریل ۲۰۰۰ تا ژانویه ۲۰۰۱ از حق رای محروم شد.) به مدت دو سال سکوت کرد. در آخرین نشست، قطعنامه ای را تصویب کرد که در آن، خواستار به وجود آوردن دادگاه جزای بین الملل برای رسیدگی به جنایات مرتکب شده در چچنی شده بود. این ، بیشتر تصمیمی نمادین است : زیرا ، برپایی چنین دادگاهی، فقط، می تواند توسط شورای امنیت سازمان ملل تصویب شود که در آنجا، روسیه عضو دائمی است و از حق " وتو " برخوردار است. و بالاخره اینکه ، چه زمانی این کمیسیون بین المللی مستقل تحقیق ، که بعضی از نمایندگان پارلمان اروپا درخواست می کنند، تشکیل خواهد شد؟ جامعه بین المللی ، دست کم ، می تواند از مقامات روسی بخواهد که به شکل واقعی، علیه مصونیت مسئولین جنایتهای ضد مردم غیر نظامی، که نخستین قربانیان این جنگ هستند، مبارزه کند.

?? سال درگیری

اول نوامبر ???? - اعلامیه استقلال چچن.

?? دسامبر ???? - دخالت نظامی نیروهای روسیه و اولین جنگ.

?? اوت ???? - موافقت نامه خاساویورت میان الکساندر لید، رییس وقت شورای امنیت روسیه و آقای اسلان مسخادوف، رهبر جدایی طلبان چچن به اولین جنگ پایان داد.

?? ژانویه ???? - آقای

مسـخادوف در اولین انتخابات آزاد تحت نظارت ناظران سازمان امنیت و همکاری اروپا به عنوان رییس جمهور چچن برگزیـده شد.

? اوت ???? - حمله به داغستان به رهبری رییس اسلامگرای چچم شمیل باسایف.

?? اوت ???? - نیروی هوایی روسیه مواضع اسلامگرایان در داغستان و روستاهای چچن نزدیک به مرز را بمباران کردند.

اول اکتبر ???? - سربازان و تانکهای روسیه وارد شمال چچن شدند.

??-?? نوامبر ???? - طی نشـست سازمان امنیت و همکاری اروپا در استانبول، کشورهای اروپایی به انتقادات خود علیه حمله نظامی روسیه شدت بخشیدند.

?? مارس ???? - مسکو پایان عملیات نظامی در چچن را اعلام کرد. با این وجود، تعداد عملیات تروریستی علیه ارتش روسیه افزایش یافت.

ژوئن ???? - رییس جمهور جدید روسیه، ولادیمیر پوتین، چچن را "تحت اداره مستقیم ریاست جمهوری" قرار داد.

? آوریـل ???? - نخستین تظـاهرات ضـد جنـگ در چچن انجام شـد و طی آن بیش از ???? نفر خواسـتار انجام مـذاکرات با مسخادوف رییس جدایی طلبان و آزادی زندانیان غیر نظامی شدند.

??-?? اکتبر ???? - یـک کمانـدوی چچن ??? تماشـاچی را در داخـل تئـاتر دوبروکـای مسـکو به گروگـان گرفتنـد. حمله نیروهای ویژه به مرگ ??? روس و تقریبا تمامی چچنها انجامید.

?? نوامبر ???? - طی نشـستی غیر رسـمی، جرج دبلیو بوش و همتـای روس وی اختلاف نظرهـای خود درمورد چچن را بنا بر ملاحظات مربوط به اتحاد علیه تروریسم کنار گذاشتند.

?? مارس ???? - رفرانـدم در مورد قانون اساسـی جدید تعلق چچن را به فدراسـیون روسـیه تایید کرد. طبق نتایج رسـمی، ?? درصد چچنها به پای صندوقها رفتند و

?? درصد رای مثبت دادند.

دوم: (دردسرهای قفقاز برای پوتین، نویسنده: جفری توماس، مترجم: مجید مختاری، منبع: باشگاه اندیشه ۲۲/۱/۱۳۸۳):

ادامه بحران در چچن نشان می دهد که خشونت های مذهبی و قومی در کنار یکدیگر چگونه به سرعت و با شدت زیاد به بحران های موجود گسترش یافته است. عامل قومیت در جنگ سال ۱۹۹۴ – ۱۹۹۶ نقش مهمی داشت و بیشتر مردم چچن از رهبر ملی گرای خود، دودایف، برای مقابله با دخالت های ارتش روسیه حمایت می کردند. رهبر چچن، بعد از دست یابی این کشور به استقلال غیررسمی در سال ۱۹۹۶، نتوانست قدرت خود را تثبیت کند و رهبران گروه های چریکی از پذیرش قدرت دولت مرکزی اجتناب ورزیدند.

پس از این که قدرت اصلان مسخدوف، رئیس جمهور منتخب چچن، در سال ۱۹۹۷ تضعیف شد، مسلمانان تندرو پایگاه هایی در مناطق مختلف این جمهوری تأسیس کردند. اسلام گرایان در اوت و سپتامبر سال ۱۹۹۹، حمله هایی به داغستان کردند تا نیروهای روسی را از منطقه خارج کنند و دولت اسلامی تأسیس نمایند. این حمله ها در کنار بمب گذاری در مسکو و سایر شهرهای روسیه، ارتش روسیه را به چچن بازگرداند و آتش جنگ تجزیه طلبی را شعله ور ساخت.

جنگ دوم چچن، جنگجویان تجزیه طلب را که برای استقلال ملی و تعهدهای مذهبی و سیاسی می جنگیدند، رو در روی ارتش روسیه قرار داد و هیچ نشانه ای از توقف این عملیات دیده نمی شود. اگرچه ارتش روسیه شهر گروزنی را در اوایل سال ۲۰۰۰ تسخیر کرد و تقریبا بر همه مناطق شهری و روستایی چچن کنترل کامل داشت، ولی نتوانست از حمله های جنگ و گریز چریک ها به مواضع روس ها جلوگیری کند.

فرماندهی ستاد مشترک ارتش روسیه در گزارشی تعداد تلفات ارتش روسیه

را از اکتبر سال ۱۹۹۹ در حدود ۲۷۲۸ کشته و ۷۹۷۱ زخمی اعلام کرد. حمله های چریکی در چچن، با اقدام های تروریستی توأم بود. در اواخر ژوئن سال ۲۰۰۰ بمب گذاری مهیبی در مواضع پلیس و ارتش روسیه صورت گرفت و به جان شخصیت های سیاسی نیز سوء قصدهایی شد.

مسکو استراتژی نظامی جدیدی اعمال نمود و پوتین اعلام کرد که فرماندهی نیروهای نظامی در چچن را از وزارت دفاع به نیروهای امنیت داخلی انتقال داده و نیکولای پاتروشف، فرمانده این نیرو، مسئولیت هماهنگی عملیات های نظامی را در این جمهوری به عهده گرفته است. سخنگوی این نیرو تأکید کرد هدف عمده در چچن نابودی کامل رهبران چریک هاست. این تغییرها در فرماندهی و استراتژی با خروج تعداد نامعلومی از نیروهای نظامی روسیه از منطقه همراه خواهد شد؛ اگرچه تیپ موتوری پیاده نظام ۴۲ (۱۵ هزار نیروی نظامی) و بیش از ۷ هزار نیروی وزارت کشور، مدام در این جمهوری مستقر خواهند بود. تعداد نیروهای روسی در چچن در حال حاضر در حدود ۸۰ هزار نفر است.

روشن نیست تغییراتی که در استراتژی اعلام شده است، تغییر تاکتیک ها در صحنه جنگی است، یا تغییر مسئولیت ها خواهد بود. به هر صورت، اگر نیروهای امنیتی بتوانند رهبران چریک ها را قلع و قمع کنند، روسیه شاید بتواند در پایان دادن یا کاهش مقاوت چریک ها موفق شود. در حقیقت، دو قیام تاریخی عمده در چچن، یکی به رهبری شیخ منصور و دیگری امام شمیل، در قرن های ۱۸ و ۱۹، پس از دستگیری رهبران آن سرکوب شد.

مقاومت چریک ها در حال حاضر با قیام های گذشته متفاوت و بسیار غیرمتمرکز است. رهبران گروه های مستقل، از فرماندهان مختلف

حمایت می کننـد و هـدف ها نیز متفاوت است. اگرچه ماهیت غیرمتمرکز، هماهنگی بین چریک ها را دشوار ساخته است، ولی وظیفه نیروهای امنیتی را نیز برای دسـتگیری و نابودی رهبران گروه های پراکنده در سـطح جمهوری مشکل کرده است. در این شرایط، مخالفت چچن با حاکمیت روسیه، که در نتیجه ملی گرایی چچنی و انگیزه های تندروی اسلامی شعله ور شده است، به احتمال زیاد در آینده به عنوان مشکلی جدی و غیرقابل مهار در قفقاز شمالی برای پوتین باقی خواهد ماند.

در برخی دانشگاهها کلاسهای بخش معارف به جای اینکه محلی برای تبلیغ دین اسلام و رفع شبهات باشد جولانگاه افرادی با مقاصد سوء گردیده که برای دانشجویان ایجاد شبهه می کنند و آنان را در عقایدشان به انحراف می کشانند. من جمله در کلاسی یکی از دانشجویان در حمایت از ص

پرسش

در برخی دانشـگاهها کلاسـهای بخش معارف به جای اینکه محلی برای تبلیغ دین اسلام و رفع شبهات باشد جولانگاه افرادی با مقاصـد سوء گردیـده که برای دانشـجویان ایجـاد شـبهه می کننـد و آنان را در عقایـدشان به انحراف می کشاننـد. من جمله در کلاسـی یکی از دانشـجویان در حمایت از صـهیونیسم و جنایات آنان در فلسـطین کنفرانسی ارائه دادند که ابتدا تاریخچه ای از یهود و مظلومیت آنان خصوصاً در جنگ جهانی دوم ارائه نموده و سـپس از اشـغال فلسـطین به دست اسـرائیل و رسیدن آنان به سرزمین موعود که خداونـد به آنان وعـده داده حمایت نموده و آنان را به حق دانسـتند که متأسـفانه نه اسـتاد و نه هیـچ یک از دانشجویان به مسئله اعتراض نکردند. البته برای بنده این که اسرائیل یک تروریسم جهانی بوده و غاصب سرزمین های مسلمانان در فلسطین عزیز است واضح و آشکار است اما آن جا دلایل کافی و محکمی در رد مطالب آن دانشجو نداشتم و بعد از کلاس که با تعدادی از دانشجویان که صحبت کردم آنان نیز دلایل کافی نداشتند و برای برخی ایجاد شبهه شده بود.

در آیاتی از قرآن نیز خداوند به بنی

اسـرائیل و قوم یهود می فرمایند که من شـما را بر تمـامی جهانیـان برتری دادم و همچنین در مواردی نیز از سـرزمین موعود یاد شده است. بنده می خواهم که مرا در این دو مورد راهنمایی کنید:

بـا این معضـل موجود در جامعه چگونه برخورد کنیم با توجه به اینکه عـده ای با اسـتناد به همین آیات قرآن اسـرائیل را – با در نظر گرفتن یهودی بودن آنان – به حق می دانند. خواهشـمند است که دلایل قانع کننده و مستندی در محکوم بودن این جنایات و اعمال اسرائیل ارائه نمایید.

پاسخ(قسمت اول)

سرزمین تاریخ و سرنوشت

فلسـطین به لحـاظ تـاریخی، سـرزمین اعراب فلسـطین است. قبایـل عرب کنعـانی، پیش از هفت هزار سـال قبل از میلاد از منطقه مجاور (شـبه جزیره العرب) به این سرزمین آمده و در آن سکنی گزیدند. پیش از آنکه پالیستی Palest(قبایل دریای مدیترانه) به این منطقه بیایند و با کنعانی ها هم زیستی و در هم آمیزند و نام «فلسـطینی» بر اهالی آن غالب گردد، قبایل عربی نظیر یبوسی ها و فینیقی ها در این سرزمین می زیسته اند.

موقعیت جغرافیایی فلسطین

مساحت فلسـطین – که در اشغال دشمن صهیونیستی است – ۲۷۰۲۷ کیلومتر مربع می باشد. فلسـطین بخشی از بلاد شام (سوریه، اردن و لبنان) به شمار می رود که از طرف شرق به اردن، از غرب به دریای مدیترانه، از شمال و شمال شرقی به لبنان و سوریه و از جنوب به خلیج عقبه و صحرای سینای مصر محدود می شود.

در فلسـطین سه منطقه کوهستانی، دشتی و ساحلی وجود دارد که زمین های حاصل خیز کشاورزی را تشکیل می دهد. صحرای نقب در بخش جنوبی واقع شده و یک سوم مساحت فلسطین را تشکیل می دهد.

فلسطین کنونی

فلسطین فعلی

به سه بخش تقسیم می شود:

۱. سرزمین اشغالی ۱۹۴۸ که یک میلیون و یکصد هزار فلسطینی را در خود جای داده است.

۲. کرانه باختری که مساحتی بالغ بر ۵۶۵۰ کیلومتر مربع داشته و شهر قدس را در برمی گیرد، جمعیت فلسطینی آن قریب به یک میلیون و نیم نفر می باشد.

۳. نوار غزه با مساحتی بیش از ۳۵۰ کیلومتر مربع، دارای جمعیت فلسطینی آن حدود یک میلیون و سیصد هزار نفر است.

ناگفته نماند که قریب به ۴-۵ میلیون فلسطینی، که پس از اشغال فلسطین به وسیله صهیونیست ها آواره شده اند و در کشورهای اردن، سوریه و لبنان زندگی می کنند.

تاریخچه فلسطین

فلسطین به لحاظ جایگاه ممتاز جغرافیایی، حاصلخیزی زمین و قداستی که از آن برخوردار است، در طول تاریخ عرصه کشمکش ها و درگیری امپراتوری ها بر سر تصاحب آن بوده و مردم این دیار پیوسته و در حد توان خود، به پایداری و مقاومت در برابر مهاجمان پرداخته اند. از طرفی هم خود اشغالگران هر از چند گاهی بر سر تصاحب زمین فلسطین و از صحنه به در کردن رقیبان خویش، به درگیری می پرداختند.

حضور یهود در فلسطین

حضرت ابراهیم(ع) حوالی ۱۹۰۰ سال ق.م به همراه برادرزاده اش (لوط) از عراق گریخته و در فلسطین رحل اقامت گزید و مردمان این سامان را به توحید فراخواند. پس از آن عبرانی ها (یهودیان راستین) در قالب عشایر دامپرور و در جست وجوی آب و غذا به این منطقه آمده و در میان مردمان این دیار - که از روی نوع دوستی و مهمان نوازی آنها را پذیرفته بودند - اقامت گزیدند. اما وقتی تعدادشان فزونی یافت، شروع به درگیری با میزبان کرده و کوشیدند بر پاره ای از

مناطق و اماکن مقدس چیره شوند. در همین راستا سلیمان (یکی از پادشاهان یهود) توانست پیروزی هایی را در برابر فلسطینی ها به دست آورد و یهودیان در بخش هایی از کرانه باختری (نابلس، الخلیل و مناطقی از قدس) که توسط یبوسیان عرب بنا شده بود و آنان به پرستش الهه خود می پرداختند، صاحب دو دولت یهودا و سامره شدند.

حکومت های غاصب یهودی - که در محدوده ای تنگ و مدتی کوتاه به عنوان استعمارگر بر پا شده بودند - چند سالی بیش دوام نیافتند و خیلی زود توسط اشغالگر جدیدی (بخت النصر بابلی) از میان رفتند و بیشتر آنها به اسیری گرفته شدند؛ گرچه بعدها جمعی از آنان به وسیله کوروش به فلسطین بازگردانیده شدند.

در تورات از نبردهای بسیاری که فلسطینی ها در رویارویی با یهودیان غاصب داشته اند، سخن به میان رفته است. در مقطعی دیگر رومیان با پذیرش مسیحیت، با یهودیان درگیر شده و شمار کثیری از آنها را کشتند و بدین سان حضور یهودیان پایان یافت و آنان در گوشه و کنار جهان پراکنده شدند.

اسراء نبی اکرم(ص)

ده سال پس از مبعث نبی اکرم(ص)، پروردگار یکتا پیامبر خود را شبانه به مسجدالاقصی در فلسطین برد و از آنجا به آسمان عروج داد و قدس نخستین قبله گاه مسلمانان گشت. در سال ۱۶ه مسلمانان فلسطین را فتح کردند. و اغلب مردم این دیار اسلام آورده و در فتوحات اسلامی در شام، مصر و مغرب شرکت جستند. اصالت عربی و فتوحات مسلمانان عرب، اثر به سزایی در همسازی مردم این دیار با اسلام داشت. در زمان فتح قدس، هیچ یهودی در شهر وجود نداشت؛ چرا که به وسیله مسیحیان از ورود به

آن منع شده بودند و از سویی آنان با مسلمانان شرط کرده بودند که از ورود آنها (یهودیان) به قدس جلوگیری کنند.

بدین ترتیب مسجدالاقصی، سومین حرم شریف گشت و فلسطین به استثنای دوره اشغال به وسیله صلیبی های قرون وسطی (۱۰۹۹ م) - که سرانجام به دست سردار رشید اسلام صلاح الدین ایوبی (۱۱۸۷ م / ۵۸۳ه) آزاد شد - پیوسته بخشی از خلافت اسلامی بود. فلسطین و قدس دگر بار و به دنبال اشغال فرانسوی ها به رهبری ناپلئون - که توانسته بود برای مدتی کوتاه چند شهر فلسطینی را به اشغال درآورد - به آغوش مسلمانان بازگشت.

احمد پاشا الجزار فرمانده شهر عکا و نیروهای (فلسطینی) تحت امر خود، توانستند در سال ۱۷۹۹ م ناپلئون را شکست داده و او را وادار به فرار کنند. ناپلئون در زمان خروج از فلسطین، این جمله را بر زبان راند: آرزوهایم (برپایی امپراتوری در این منطقه عربی) را پای دیوارهای عکا به خاك سپردم. گفتنی است ناپلئون از یهودیان جهان و بقایای آنها در فلسطین خواسته بود، در کنارش بجنگند و در مقابل برایشان دولتی در فلسطین دایر کند که حامی منافع فرانسه در منطقه باشد.

یهود - صهیونیسم و فلسطین

از آنجایی که بریتانیا قصد سیطره و چنگ اندازی بر منطقه عربی اطراف کانال سوئز را داشت، مصر را اشغال و یهودیان را ترغیب کرد تا ادعای بی اساس خود را مبنی بر داشتن حق بازگشت به کوه کذایی «صهیون» در قدس و برپایی دولت در فلسطین، مجدداً مطرح کرده و به جریان بیندازند؛ دولتی که حامی منافع بریتانیا در منطقه بوده و از کمک های همه جانبه این کشور برخوردار باشد.

بریتانیا

در همین زمینه، مشوق تئودور هرتزل خبرنگـار یهودی تبـار اتریشـی در امر دعوت از یهودیان جهان به تلاش در جهت تأسـیس دولت صـهیونیستی در فلسطین گردید و عملاً نخستین کنگره صهیونیستی به سال ۱۸۹۷ م در شهر پازل سوئیس با حضور صدها تن از شخصیت های برجسته یهودی سراسر جهان برگزار شد. در این اجلاس شرکت کنندگان موافقت کردند برای بازگرداندن یهودیـان جهـان به فلسـطین و برپـایی دولت به زیـان ملت و صاحبـان راستین آن، تلاش کننـد و در همین راسـتا مؤسـسات مالی چنـدی برای تحقق این هـدف شوم دایر کردنـد. هرتزل هم به نوبه خود کوشـید سـلطان عثمـانی (عبدالحمیـد دوم) را در مقابل پرداخت چند میلیون سـکه طلا، اغوا نماید و با تسلیم فلسطین به یهودیان موافقت کند. سلطان عبدالحمید این پیشنهاد را رد کرد و تأکیـد نمود که سـرزمین فلسـطین، متعلق به مسـلمانان بوده و حـتی بـا پول همه یهودیـان آن را نخواهـد فروخت. بـدین جهت یهودیان وی را در سال ۱۹۰۸ م سـرنگون ساختند. هرتزل که از این نیرنگ طرفی نبسـته بود، راهی آلمان، ایتالیا و روسیه شد تا یهودیان را در اشـغال فلسـطین یاری رساننـد؛ امّا آنها از این کار سـرباز زدنـد، زیرا فلسـطین سـرزمینی است که مردم خودش را داشـته و تحت حـاکمیت امپراتوری عثمـانی بود. هرتزل که دست خالی از کشورها بازگشـته بود، به مشوق اصـلی و مروج ایـده صهیونیستی (بریتانیا) روی آورد این کشور تعهد داد از طرح صهیونیستی حمایت کند.

به دنبال شروع جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ م)، بریتانیا در سال ۱۹۱۷ م با موافقت فرانسه، امریکا و دیگر کشورهای غربی، بیانیه ای را صادر کرد و بالفور (وزیر خارجه

وقت این کشور) نزد روچیلد (سرمایه دار یهودی) رفته و به وی قول داد: وطن قومی برای یهودیان در فلسطین ایجاد کند. این وعده به بیانیه بالفور موسوم شد. در سال ۱۹۱۸م (هم زمان با شکست ترکیه و اشغال فلسطین به وسیله بریتانیا)، کشورهای یاد شده تلاش کردند زمینه و بستر برپایی دولت یهودی را در فلسطین مهیا سازند. در همین رابطه جامعه ملل با قیومیت بریتانیا بر فلسطین به منظور برپایی دولت یهودی در آن (فلسطین) موافقت کرد. بریتانیا نیز نماینده ای یهودی تبار (هربرت صاموئیل) را در سال ۱۹۲۰ م به فلسطین گسیل داشت تا مقدمات کوچ یهودیان سراسر جهان به فلسطین را فراهم آورد. بریتانیای استعمارگر به موازات این اقدام، شروع به تجهیز و آموزش نظامی یهودیان پرداخت و مساحت های وسیعی از زمین های دولتی را در اختیار آنان قرار داد تا شهرک هایی را احداث کنند.

ایستادگی فلسطینیان در برابر توطئه

فلسطینیان از همان ابتدا در برابر قیومیت بریتانیا و باندهای صهیونیستی پایداری و مقاومت کرده و برای دفاع از زمین و پاسداری از مقدسات، گروه های جهادی تشکیل داده و تظاهرات و اعتصاب های عمومی به راه انداختند. قیام های ۱۹۲۰، ۱۹۲۳ و ۱۹۲۹ (معروف به انقلاب براق) از آن جمله است. انگلیسی ها قیام های فلسطینیان را سرکوب و هزاران تن را کشتند یا به زندان انداختند تا از این رهگذر خدمتی به باندهای صهیونیستی انجام داده باشند. شیخ عزالدین قسام با تشکیل گروه های اسلامی – جهادی، به نبرد با انگلیس ها و صهیونیست ها پرداخت و سرانجام در سال ۱۹۳۵ م به شهادت رسید. در پی شهادت عزالدین قسام، فلسطین به رهبری حاج امین حسینی (مفتی اعظم قدس) یکپارچه

قیام شد و حسن سلامه، عبدالرحیم الحاج محمد و عبدالرحیم مسعود و ... از شاگردان مجاهد قسامی، عملیات متعددی را بر ضد ارتش انگلیس و صهیونیست ها به مورد اجرا گذاشتند؛ به طوری که بریتانیا برای سرکوب انقلاب مردم فلسطین، ژنرال مونت کوری جنایتکار را فراخواند. نامبرده در سرکوب مردم مبارز فلسطین، نهایت قساوت را به کار برد؛ به طوری که زندان ها مملو از زندانیان، خانه ها ویران، زمین های بسیاری مصادره و معیشت مردم بسیار سخت گردید.

قیام ها و انقلاب مردم فلسطین تداوم داشته و به موازات آن کوچ یهودیان سراسر جهان با هدف اشغال فلسطین نیز ادامه یافت تا اینکه پس از پایان جنگ دوم جهانی (۱۹۴۵ م)، بریتانیا و امریکا توانستند در سال ۱۹۴۷ از طریق سازمان ملل متحد قطعنامه تقسیم فلسطین را صادر کنند. به موجب این قطعنامه جائرانه، فلسطین بین یهودیان اشغالگر - که تعدادشان از ۱۵٪ جمعیت ساکن فلسطین فراتر نمی رفت و تنها ۷٪ از سرزمین فلسطین را که آن هم عمدتاً توسط دولت اشغالگر انگلیسی به آنان اعطا شده بود، تقسیم گردید. البته فلسطینیان، عربها و مسلمانان با تقسیم فلسطین مخالفت کردند. فلسطینیان به جهاد و مبارزه خویش ادامه دادند و شهید عبدالقادر الحسینی (رهبر مجاهدان) سرانجام در سال ۱۹۴۸ م در جریان نبرد (القسطل) به شهادت رسید.

پاسخ(قسمت دوم)

غصب فلسطین در سال ۱۹۴۸ م

بریتانیا پس از اطمینان از توان باندهای صهیونیستی در فلسطین و حمایت و پشتیبانی امریکا، جهان غرب و شوروی از برپایی کشوری برای یهودیان، اعلام داشت که از فلسطین بیرون خواهد رفت و چنین هم شد. ارتش انگلیس در تاریخ ۱۴/۵/۱۹۴۸ پس از واگذاری مراکز و تسلیحات نظامی

خود به باندهای صـهیونیستی و ابقای برخی از فرماندهان در خدمت اهداف یهودیان، خاک فلسـطین را ترک کرد. بن گوریون رهبر باندهای صهیونیستی، از این وضعیت سوء استفاده کرد و تأسیس کشور «اسرائیل» در سرزمین های اشغالی ۱۹۴۸ م را اعلام نمـود. مـدتی بعـد آمریکـا، دولـت صـهیونیستی را بـه رسـمیت شـناخت و بـه دنبـال آن اتحـاد جمـاهیر شـوروی هم چنین کرد. کشورهای اروپایی یکی پس از دیگری و بعد سازمان ملل متحد این دولت غاصب را به رسمیت شناختند.

فلسـطینیان این جور و ناروایی را نپـذیرفته و به نبرد با صـهیونیست ها پرداختند. در این نبردها نیروهایی از ارتش های کشورهای مصـر، اردن، سوریه، لبنان، عراق و ... و نیز نیروهای داوطلب اخوان المسـلمین شرکت جستند؛ لیکن به دلیل ضعف تدارکاتی و تسـلیحاتی آنـان و حضور اسـتعماری بریتانیـا و فرانسه در اغلب کشورهـای منطقه و خیـانت برخی از رهبران – علاوه بر حمایت آمریکاییـان و انگلیسـیان از صـهیونیست هـا – منجر به شـکست این نیروهـا و آوارگی صـدها هزار فلسـطینی به خارج گشت. به دنبال این جنگ، کرانه باختری، قدس و نوار غزه همچنان در دست فلسـطینیان و به دور از اشـغالگری صـهیونیست ها باقی ماند؛ لیکن کرانه باختری و قدس تابع اردن و نوار غزه تابع مصر گشت.

پس از جنـگ ۱۹۴۸ م کشورهـای امریکـا، فرانسه و انگلیس دولت غـاصب صـهیونیستی را به سـلاح هـای پیشـرفته (هسـته ای، میکروبی و شـیمیایی) مجهز ساختنـد. بـه رغم ناکـامی، فلسـطینیان دست از مقـاومت و پایـداری برنداشـته و گروه هـای چریکی تشکیل دادند. این نیروها حمله به شهرها و شهرک های صهیونیستی را داخل فلسطین در دستور کار خود قرار دادند.

تجاوز سه جانبه سال ۱۹۵۶ م و نبردهای متعاقب

آن

در سال ۱۹۵۶ م انگلیس، فرانسه و اسرائیل در توطئه ای مشترک علیه مصر، تجاوز سه جانبه ای را علیه این کشور تدارک دیدند و صهیونیست ها نوار غزه و بخشی از سینا را اشغال کردند اما بر اثر فشارهای جهانی و عملیات مقاومت، ناگزیر از خروج از این مناطق شدند. در سال ۱۹۶۳ م سازمان آزادی بخش فلسطین به رهبری احمد شقیری شکل گرفت و صاحب ارتش در نوار غزه شد. کما اینکه جنبش های چریکی نظیر جنبش فتح، جبهه خلق و غیره تشکیل شدند و توانستند عملیات چریکی بسیاری را از خاک سوریه علیه صهیونیست ها به مورد اجرا بگذارند و تلفات و ضایعات قابل توجهی به آنان وارد سازند. در سال ۱۹۶۷ م «اسرائیل» با حمایت امریکا، جنگی را علیه مصر و سوریه به راه انداخت و سینای مصر و ارتفاعات جولان سوریه را – علاوه بر سایر بخش های فلسطینی – به اشغال خود درآورد. اما ملت فلسطین همچنان به مقاومت خود در برابر اشغالگری صهیونیستی – که سرتاسر فلسطین را به اشغال درآورده بود – ادامه داد. پس از شکست ۱۹۶۷ م عملیات نظامی چریکی – فلسطینی از خاک اردن علیه صهیونیست ها گسترش یافت و خطر و تهدیدی بالقوه برای یهودیان غاصب گردید. به دنبال این تحولات امریکا و صهیونیست ها، اردن را تحت فشار قرار دادند و این کشور در سپتامبر ۱۹۷۰ م فعالیت چریکی فلسطینیان را درهم کوبید. فعالیت چریکی از این پس به سوریه و لبنان انتقال یافت.

در سال ۱۹۷۳ م سوریه و مصر به توافق رسیدند برای آزادسازی خاک اشغال شده خویش با صهیونیست ها بجنگند و اگر دخالت مستقیم امریکا در جنگ نبود،

شکست کامل صهیونیست ها رقم می خورد. در پی این حوادث، مذاکرات آتش بس میان مصر و رژیم صهیونیستی زیر نظر امریکا آغاز و کار به جایی رسید که انور سادات رئیس جمهور وقت مصر، در سال ۱۹۸۷ به طور یکجانبه و در کمپ دیوید امریکا، صلحی را با صهیونیست ها به امضا رساند. مصر با امضای این قرارداد، عملاً از گردونه درگیری با دشمن صهیونیستی خارج گردید؛ لیکن خداوند سبحان خروج مصر را به واسطه پیروزی انقلاب اسلامی در ایران به رهبری امام خمینی(ره) جبران نمود. رهبر عظیم الشأن ایران سفارت «اسرائیل» را تعطیل و سفارت فلسطین را به جای آن دایر فرمودند و اعلام داشت: «اسرائیل» غده ای سرطانی است و باید ریشه کن شود. همچنین روز جهانی قدس را اعلام و ارتش قدس را تأسیس نمود. این خط مشی و سیاست حکیمانه و حمایت از مبارزات بحق مردم مسلمان فلسطین، به وسیله جانشین شایسته ایشان مقام معظم رهبری و مسؤولان نظام اسلامی، همچنان با همان قوت ادامه دارد.

تجاوز به لبنان و درهم کوبیدن فعالیت چریکی – فلسطینی

عملیات چریکی فلسطینیان – که از لبنان بر ضد صهیونیست ها شدت یافته و کیان غاصب آنها را به خطر انداخته بود – صهیونیست ها، امریکائیان و فالانژیست های مسیحی لبنان را به تدارک توطئه ای مشترک علیه فعالیت چریکی آنان واداشت؛ به طوری که در سال ۱۹۸۲ م ارتش صهیونیستی به فرماندهی شارون جنایت پیشه و با حمایت امریکا و اروپا، با تجاوز به خاک لبنان، بیروت را اشغال کرد و هزاران چریک و غیرنظامی فلسطینی را به قتل رساند. این تجاوز به خروج رزمندگان فلسطینی از لبنان (۱۹۸۳ م) به دیگر کشورهای

عرب دور از صحنه نبرد انجامید. رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۷۸ م با مصر قرارداد صلح امضا کرد. در سال ۱۹۸۷ م مردم فلسطین در کرانه غربی و نوار غزه، علیه صهیونیست ها یکپارچه قیام شدند و جنبش مقاومت اسلامی فلسطین (حماس) – که در این سال اعلام موجودیت کرده بود – در کنار مردم فعالانه در انتفاضه شرکت جستند و تلفات و ضایعات هنگفتی به صهیونیست ها وارد و تحمیل کنند. همین امر امریکا را بر آن داشت تا در سال ۱۹۹۱ م به هدف تحمیل صلح در منطقه، کنفرانسی را در مادرید برگزار کند. نتیجه این کنفرانس توافق ساف (سازمان آزادیبخش فلسطین) با صهیونیست ها و امضای موافقت نامه اسلو (۱۹۹۳ م) بود. ساف، دولت غاصب (اسرائیل) را به رسمیت شناخت تا در مقابل، صهیونیست ها این سازمان (ساف) را به رسمیت بشناسد. متعاقب آن، مذاکرات بدون هیچ ثمری آغاز گشت و به موازات آن مقاومت مردم فلسطین ادامه یافت. در سال ۱۹۹۴ م اردن نیز در منطقه «وادی عربا» موافقت نامه ای با رژیم صهیونیستی به امضا رساند. ملت فلسطین به مقاومت خود در برابر اشغالگر ادامه می داد تا اینکه انتفاضه اقصی در سال ۲۰۰۰ م شروع شد و تاکنون صدها کشته و هزاران زخمی را – که حاصل عملیات جهادی و شهادت طلبانه و مقاومت مسلحانه است – بر دشمن صهیونیستی تحمیل کرده است. بی شک انتفاضه ادامه یافته و تا آزادسازی فلسطین تداوم خواهد یافت:

«و یَقُولُونَ مَتی هُوَ قُلْ عَسی أَنْ یَکُونَ قَرِیباً»؛ «از تو می پرسند چه زمان خواهد بود، بگو که نزدیک است».

در وجه فضیلت بنی اسرائیل بر عالمین , با این که مسلم است که

پیغمبر اکرم (ص) افضل انبیا و اوصیا و کتاب و دین او افضل کتاب و ادیان و امت او افضل امت ها می باشد, چند وجه گفته اند:

۱. بعضی گفته اند مراد, عالمین زمان خودشان می باشد نه همه ی زمان ها; زیرا الف و لام در ((العالمین)) برای عموم عرفی است نه عموم حقیقی . از این رو, مقصود برتری آن ها نسبت به افراد عصر خودشان است نه تمام اعصار. (ر.ك : طبرسی , مجمع البیان , ج ۱, ص ۱۹۸).

۲. برخی گفته اند, اطلاق افضلیت با یک فضیلت هم سازش دارد و بنی اسرائیلی در یک یا چند فضیلت از دیگران افضل بوده اند اگر چه در بسیاری از فضایل , دیگران از آن ها افضل بوده اند. خواه در زمان خود و خواه در تمام زمان ها; به این سبب نمی توان گفت که بنی اسرائیل از تمام جهات برتری دارند. (ر.ك : محمدجواد مغنیه , الکاشف , ج ۱, ص ۹۵). و روشن است که فضیلت داشتن در یک جهت , بر فضیلت اطلاقی و عمومی دلالت نمی کند.

۳. بعضی هم ذکر کرده اند که طبق مفاد آیه ی ۱۳۷ سوره ی اعراف (ما این قوم مستضعف (بنی اسرائیل) را وارث شرق و مغرب زمین کردیم), روشن است که بنی اسرائیل در آن زمان وارث تمام جهان نشدند پس مقصود این است که وارث شرق و غرب منطقه ی خودشان گشتند; بنابراین فضیلت آن ها بر جهانیان نیز, برتری نسبت به افراد همان محیط است . (ر.ك : مکارم شیرازی , تفسیر نمونه

, ج ۱, ص ۲۲۱).

۴. برخی هم گفته اند که تفضیل بنی اسرائیل , مقید به زمان استخلاف و اختیار آن ها بود; اما بعد از این که از امر پروردگار تمرد کردند و بر پیامبرانشان عصیان نمودند و نعمت های خدا را انکار کردند و از عهد و پیمان خود شانه خالی کردند, خداوند نسبت به آن ها حکم لعن و غضب و ذلت و مسکنت را اعلان نمود. (ر.ك : سید قطب , فی ظلال القرآن , ج ۱, ص ۶۹)

۵. اما تحقیق این است که افضلیت به معنای دارا بودن فضایل اخلاقی , اعتقادی , عبادی , جاه و منزلت , قرب به مقام ربوبی و مانند این ها نیست ; بلکه مراد اتمام حجت به ادله ی واضح و براهین متقن , معجزات باهره , نعمت های دنیوی (مال , ثروت , ریاست و سلطنت) و امثال این هاست . (طیب , اطیب البیان , ج ۱, ص ۲۳). نکته ی قابل توجه و با اهمیت در این جا, این است که بایستی مسئله ی تفضل الهی در ارائه نعمت ها که خود نوعی آزمون الهی به حساب می آید و مسئله ی فضیلت نفسانی و شخصیتی را از هم جدا بکنیم ; زیرا این که تفضل و به دنبال آن اظهار لعن و نفرین خداوند بر آن قوم (سوره ی مائده , آیه ۷۸ تا ۸۰) دلیل روشنی بر بدطینتی و زشتی کردار ایشان می باشد. افزون بر آن , خداوند خود در آیه ی ۱۸ از سوره ی مائده , درباره ی نفی فضیلت یهود, تأکید

کرده , به آنـان می گویـد: ای جمـاعت یهـود! اگر آن گونه که می پنداریـد شـما بر توده ی بشـر ارجحیت داریـد, پس چگونه خداوند شـما را به کیفر و عذاب های دردناکی که به آن دچار گشتید, مبتلا کرد و به علت عصـیانی که دارید, شما را پراکنده ساخت و از نظر بدکرداری , ضرب المثل عالم بشریت شدید. اوصافی که قرآن برای قوم یهود می شمارد, عبارت است از:

الف . ماده پرستی (آیه ی ۹۶ بقره و آیه ی ۱۶۰ و ۱۶۱ نساء);

ب . غرور یهود به برتری نژاد (آیه ی ۱۸ مائده);

ج . داشتن آرزوهای دور و دراز (آیه ی ۱۶۸ و ۱۶۹ اعراف و آیه ی ۱۲۲ و ۱۳۳ نساء);

د. بیدلی و ترسو بودن یهود (آیه ی ۱۱۲ آل عمران);

ه. جنایات یهود (آیه ی ۷۰ مائده و آیه ی ۲۳ آل عمران و آیه ی ۱۰ بقره);

و. تبهکاران زمینی (آیه ی ۶۴ مائده);

ز. جادوگری و سحرانگیزی یهود (آیه ی ۱۰۲ بقره);

ح. زشت کرداری یهود (آیه ی ۷۸ تا ۸۰ مائده);

ط . پیمان شکنی (آیه ی ۱۲ و ۱۳ مائده و آیه ی ۱۵۴ نساء);

ی . سرپیچی از شریعت الهی (آیه ی ۵۹ و ۶۰ مائده);

ك. پنهان کردن تعالیم خدا (آیه ۱۵۹ بقره);

ل . بی بهره بودن از هدایت الهی (آیه ی ۵ جمعه);

م . قساوت و سنگدلی (آیه ی ۷۶ بقره).

برای توضیح بیشتر ر.ك :

- انتشارات سپاه پاسداران , جهان زیر سلطه ی صهیونیزم

- چهره یهود در قرآن , ترجمه ی سید مهدی

آیت اللهی , سال ۵۵

- سید محمد شیرازی , دنیا بازیچه ی یهود, ترجمه ی محمدهادی مدرسی

- سیاست و حکومت رژیم صهیونیستی، مؤسسه مطالعات فلسطینی

- ارتباط صهیونیستی، آلفرد.م.لیلیانتال، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

- بررسی سیر تحول دولت در سرزمین فلسطین، اسدالله رضایی، نشر گنج معرفت

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می

نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹